بانک جامع اطلاعاتی پژوهشی رسانه

تصوف و عرفان

بانک جامع اطلاعاتی و پژوهشی رسانه یوسف‌فاطمه (بخش‌اول)

مقدمه

بانک‌جامع اطلاعاتی و تحقیقاتی رسانه یوسف‌فاطمه حاصله سال‌ها تلاش و پژوهش در حوزه‌ی علوم‌اسلامی با دخالت موضوعات گوناگون می‌باشد، در کتاب بهترین و برگزیده‌ترین مطالب تحقیقاتی شده در منابع مختلف اطلاعاتی بیش از 3700 صفحه‌اینترنتی استفاده شده است. کتاب دارای موضوعات گوناگون و بسیار جذاب مانند؛ نجوم، فیزیک، دشمن شناسی، تجارب نزدیک به مرگ، موجودات ماورایی، حوادث و اتفاقات شگفت‌آور، دانشمندان و علما، اذکار و ادعیه، معجزات و کرامات، اعجاز علمی علوم اسلامی، دانستنی‌ها و... است. ما متون مطالب را با بهترین نگارش‌نویسی مهندسی ویرایش کردیم و با رعایت آخرین استانداردهای روز دنیا آن را پردازش نمودیم. ما هیچ‌گونه تائیدی بر مطالب و اسناد الکترونیکی ارائه‌شده نداریم و نخواهیم داشت و تنها برای آشنایی با محورهای گوناگون علمی و تحقیقاتی بارگذاری گردیده و در دسترس مخاطبین قرار گرفته است. ملزم به ذکر است که کاربران عزیز تنها باید نقاط مثبت و مسائل حقیقی را که با مبانی و اصول اصلی اسلامی مطابقت و هماهنگی دارد در مد نظر خود قرار دهند و بپذیرند و با علم و دانش خود جمع نمایند و از مطالب تحریف‌شده و غلت برائت جویند و

هیچ‌گاه نباید مورد پـذیرش قـرار بگیرند. این نکته اضـافه گــردد که تنها نیت مطــالعه‌گر جهت آشــنایی و شــناخت کامل با اعتقــادات دیگر ملل‌ها باشد. پس صـحیح یا غلت بـــودن مطـــالب ارائه‌شـــده تنها بر عهـــده خواننـــده و مطـــالعه‌گر می‌باشد و ما هیچ مســـئولیتی در خصـــوص صــحت مقــالات نــداریم و ذکر نمــودیم معیــار درســتی مطــالب تنها مراجعه به معــارف حقیقی علــوم اســلامی است.

زندگی‌نامه سلمان فارسی، یار راستین پیامبر و افتخار ایران

سال‌ها قبل از هجرت، در یکی از روستاهای اصفهان فرزندی به دنیا آمد که نامش را "روزبه" گذاشتند و بعدها پیامبر اسلام(ص) او را "سلمان" نامید.

پدر سلمان "بدخشان کاهن" روحانی زرتشتی بوده و کار همیشگی‌اش هیزم نهادن بر شعله آتش بود؛ با این‌که سلمان در میان خاندان و محیطی زرتشتی دیده به جهان گشود، ولی هرگز در برابر آتش سر فرود نیاورد و به خدای یکتا اعتقاد یافت؛ در دوران کودکی مادرش را از دست داد و عمه‌اش سرپرستی او را به عهده گرفت.

سرانجام سلمان در همان آغاز هجرت، گمشده‌اش را یافت و در حالی که برده یک یهودی بود، در محضر رسول خدا(ص) مسلمان شد.

ولادت سلمان و دوران کودکی او

سلمان در خانواده‌ای زرتشتی و صاحب نفوذ، در روستای "جی" از توابع اصفهان به دنیا آمد. پدرش نام او را "روزبه" گذاشت.

پدرش روحانی زرتشتی، کدخدای روستای "جی" و یکی از ثروتمندان آن ناحیه بود. او آتش پرستی متعصب و سرسخت بود، و چون آتشکده داشت، مردم آن ناحیه برای پرستش آتش نزد او می‌رفتند؛ به همین خاطر نزد مردم از منزلت سیاسی مذهبی خاصی برخوردار بود.

سلمان وقتی به شام رسید، سراغ داناترین و متدین‌ترین مرد مسیحی را گرفت، مردم او را به سمت رهبر مذهبی خود در کلیسا راهنمایی کردند. او به کلیسا رفت و به رهبر مذهبی آن قوم گفت: من دوست دارم به دین شما روی بیاورم و در خدمت شما باشم تا اصول و احکام این دین را از شما یاد بگیرم.

او درخواست سلمان را قبول کرد و بدین صورت او یکی از خدمتکاران و شاگردان آن رهبر مذهبی شد.

کم کم سلمان پی برد که آن کشیش، مردی خیانتکار و بد کردار است؛ زیرا او مردم را به صدقه دادن تشویق می‌کرد ولی صدقاتی را که از مردم برای فقرا جمع می‌کرد، پس انداز می‌کرد و به مستمندان نمی‌رساند؛ در واقع آن‌چه به مردم می‌گفت، شعاری بیش نبود.

به همین خاطر سلمان از دست او بسیار خشمگین بود، بعد از مدتی که کشیش ریاکار از دنیا رفت و سلمان مردم را از عمل زشت او مطلع ساختند، مردم به جای او دانشمند دیگری را برگزیدند که زاهد و عبادتکار بود و همیشه به کمک مستمندان و ناتوانان می‌شتافت.

سلمان او را بسیار دوست داشت و با اخلاص کامل در خدمت او ماند، تا وقتی که زمان مرگ او فرا رسید؛ قبل از این که بمیرد، سلمان بر سر بالین او رفت و خواست که او را به دانشمند شایسته‌ای همانند خودش راهنمایی کند؛ او هم سلمان را به عابد دانشمندی راهنمایی کرد و به او گفت: که آن شخص انجیلی صحیح و بدون تحریف در اختیار دارد و می‌تواند تو را به حقیقت برساند.

باخبر شدن سلمان از نزدیک بودن بعثت پیامبر آخر زمان

سلمان از آن‌جا به شهر عموریه رفت و در خدمت آن دانشمند راهب ماند و در کنار کسب علم و معرفت، اموال بسیاری نیز به دست آورد، تا بالاخره اجل آن دانشمند نیز فرا رسید و رحلت کرد، اما قبل از این که بمیرد سلمان را از تحریف کتب سماوی و گمراه شدن همه مردم بر روی زمین خبر داد و به او گفت که هیچ شخصی را سراغ ندارد که هم عابد باشد و هم نسبت به احکام دین مسیح بسیار آگاه باشد و در پایان سخنانش نیز او را از نزدیک بودن بعثت پیامبر آخر زماندر دیار عربستان آگاه ساخت و به او گفت: آن پیامبر از شهر خود "مکه" به نخلستانی که میان دو کوه قرار گرفته "مدینه" هجرت خواهد کرد و آن پیامبر تابع حضرت ابراهیم است.

او به سلمان گفت: پیامبر آخر زمان، سه نشانه دارد: صدقه قبول نمی‌کند، هدیه را قبول می‌کند و میان دو شانه او مهر نبوت وجود دارد.

سلمان مدتی بعد از وفات آن دانشمند، یک کاروان تجارتی را که از عربستان به آن‌جا رفته بود، ملاقات کرد. با آن‌ها قرار گذاشت که اگر او را به عربستان ببرند، گله گوسفندان خود را به آن‌ها خواهد داد. آن‌ها پیشنهاد سلمان را قبول کردند اما در میانه راه، در منطقه‌ای به نام "وادی‌القری" او را به یک تاجر یهودی فروختند. بدین وسیله او بعد از یک عمر جستجوی حقیقت و کسب علم و معرفت، بالاخره به عنوان برده فروخته شد.

پس از مـدتی، یکی از یهودیـان بـنی قریظه که به وادی القری رفته بـود سـلمان را از صـاحبش خرید و به مدینه برد.

سلمان با دیدن مدینه و نخلهای فراوان و کوههای بزرگ مدینه، اوصافی را که از راهب عموریه شنیده بود، به یاد آورد و از این که یکی از نشـــــــانه‌های راهب به تحقق پیوسته بود، بسیار خوشحال بود.

در آن زمـان حضـرت رسـول(ص) در مکه مکرمه مبعـوث شـــده بـــود و مـــردم را به توحید و یکتا رســـتی دعـــوت می‌فرمـــود، اما فقط آن‌هـــایی که به مکه می‌رفتنـــد، از دعوت آن حضرت آگاه می‌شدند.

سـلمان که شب و روز نـزد صـاحبش مشـغول کارهـای سنگین و سخت بود، فرصتی برای صحبت کردن با کسی نداشت؛ بنابراین، از همه حوادث و پیشامدها بی‌خبر بود، تا این که بـالاخره حضـرت رسـول(ص) به سـوی مدینه هجـرت کردنـد، اما قبل از این‌که وارد مدینه شـوند، چند روزی در قبا به استراحت پرداختند.

رسیدن سلمان به خدمت حضرت رسول (ص)

در همان روزها سـلمان بـالای درخت خرما مشـغول کـار بود و آقایش پای درخت نشسته بود که پســرعمویش آمد و به او گفت: خـــدا قبیله اوس و خـــزرج را نـــابود کند. پرسید: چرا؟

گفت: مردی به نام "محمد" پیدا شده که ادعای پیغمبری می‌کنـد؛ او از مکه به قبا آمـده و همه مـردم را دور خـود گرد آورده است.

سلمان با شنیدن این سخن از خوشحالی به لرزه افتاد و نزدیک بود از بـالای درخت بیفتد. با عجله پـایین آمد و از آن‌ها پرسـید: مـاجرا از چه قـرار اسـت؟ محمد کیسـت؟ الان کجاست؟

آقـایش خشـمگین شد و سـیلی محکمی به او زد و گفت: برو به کارت برس! سلمان نشانه‌های پیامبر آخر زمان را که از راهب عموریه شنیده بـود را به خـاطر داشت. شب هنگـام مقـداری خرما برداشت و مخفیانه به قبا رفت و به حضور حضرت رسول اکرم(ص) مشـرف شد و خـدمت آن سرور عرض کـرد: شـنیده‌ام که شـما انسـان صـالح و شایسته‌ای هستید و گروهی از غریبان و مسـتمندان نـیز همراه شـما هسـتند. من مقـداری خرما به عنـوان صـدق برای شما آورده‌ام تا تناول بفرمایید. حضرت رسول(ص) به یاران خود اشـاره فرمودند که آن خرماها را بردارند و بخورند اما خودشان از آن خرماها تناول نکردند.

سلمان از این که توانسته بود نشانه دیگری از محبـوب و گمگشته خویش بیابد بسیار خوشحال و مسـرور شـد، اما چون فرصـتی نداشت تا بیشـتر با پیـامبر بحث کنـد، نـزد آقـایش برگشت و ادامه تحقیقش را به فرصـتی دیگر واگذار کرد.

چند روز بعد بـاخبر شد که حضـرت رسـول(ص) از قبا به مدینه تشریف برده‌اند؛ بنابراین، در اولین فرصت انـدکی خرما را که برای خود جمع کرده بـود، برداشت و مخفیانه به مدینه رفت و در مجلس حضـرت رسـول اکـرم(ص) حاضر شد و خرماها را خدمت آن حضرت تقـدیم و عـرض کرد: این خرماها را به عنوان هدیه قبول فرمایید.

حضرت(ص) آن را قبول فرمودند و انـدکی از آن خوردند و سپس میان یاران خود تقسیم کردند.

به این طریق دو نشـانه از نشـانه‌های پیـامبری حضـرت رسول(ص) برای سلمان ثـابت شد و تنها یک مـورد دیگر بـاقی مانـده بـود که سـلمان می‌بایست راجع به آن اطمینان حاصل کند و آن مهر نبوت بـود، سـلمان منتظر بود تا بتواند آن را نیز مشاهده کند.

مسلمان شدن سلمان

سلمان روزی پیـامبر (ص) را در قبرسـتان بقیع در حـال تشیع جنازه‌ای مشاهده کرد. پس از سـلام و عـرض ادب، پشت سر آن حضرت به راه افتـاد تا بتواند مهر نبـوت آن سرور را ببیند.

سلمان وقتی مهر درخشان آن حضرت را دیـد، جلو رفت و آن را بوسـید و به گریه افتـاد و شـهادتین را بر زبـان جاری ساخت و مسلمان شد.

رسول اکرم(ص) از گریه سلمان به شگفت آمـده و علت گـریه‌اش را از او پرسـید، سـلمان سرگذشت خـود را از اول تا آخر برای پیامبر بازگو کرد.

انتخاب نام سلمان، نشـانه پـاکی و سـلامت روح سـلمان است

حضرت پس از شنیدن سـخنان سـلمان و سرگذشـتش از او خواست تا شرح حـال خـود را بـرای یـاران نـیز بـازگو کند.

پیامبر گرامی اسلام(ص) سلمان را به مبلغ چهل نهال خرما و چهل وقیه "هر وقیه معادل چهل درهم"، از مرد یهودی، خرید و آزادش ساخت و نام زیبای "سلمان" را بر او نهاد.

این تغییر نام، بیانگر آن است که: برخی از نامهای عصر جاهلیت، شایسته یک مسلمان نیست و دیگر این‌که واژه "سلمان" از سلامتی و تسلیم گرفته شده است و انتخاب این نام زیبا از سوی پیامبر(ص) نشانه پاکی و سلامت روح سلمان است.

بعد از اسلام آوردن وی، پیامبر اکرم(ص) به او فرمود: نام خود را از امروز به بعد سلمان بگذار و لذا او به همین نام سلمان، معروف و مشهورتر است. او یکی از معمرترین و از زاهدان دوران خود بوده و در علم و دانش سرآمد اهل زمان به حساب

می آمد؛ چنانکه در بسیاری از روایات نقل شده که سلمان علوم پیشینیان و آیندگان را می‌داند و در راه اسلام رنج فراوان برد.

سلمان، یار راستین پیامبر و افتخار ایران

دین مبین اسلام از آغاز تولد، شاهد تربیت و پرورش افراد برجسته و وارسته‌ای بود که گام به گام با پیامبر پیش رفتند و هیچ زمان دچار گمراهی و انحراف نشدند. یکی از این شخصیتها که نژاد ایرانی داشت و موجب افتخار این مرز و بوم است، سلمان است که از یاران خاص و حواریون آن حضرت به شمار می‌آید.

اسلام آوردن سلمان، برآمده از انگیزه احساسی و عاطفی یا مصلحت جویی نبود، بلکه او پس از این‌که در جستجوی دین حق، از وطنش مهاجرت کرد و رنجهای زیادی در این راه کشید، با اسلام آشنا شد و به علت اقناع فکری و پذیرش قلبی، اسلام آورد.

سلمان، یار راستین پیامبر(ص)، پس از رحلت آن حضرت، سعی در زنده نگه داشن سنت و سیره رسول خدا(ص) داشت. دوران استانداری او در مدائن، آمیخته با زهد و تقوا و اخلاص بود و با عدالتی مثال زدنی که نشأت گرفته از راه و روش امام علی(ع) بود، سراسر حکمت و عبرت و تعهد و مسئولیت را به نمایش گذاشت که می‌تواند به عنوان یک الگوی ناب، مورد استفاده و بهره برداری جوامع امروز بشری قرار گیرد.

سلمان محمدی است

سلمان دست پرورده اسلام است و اختصاص به قوم و قبیله خاصی ندارد. هنگام کندن خندق در جنگ احزاب، انصار می‌گفتند سلمان از ماست چون جز مهاجران از مکه نبوده است و مهاجران می‌گفتند او از ماست چون اهل مدینه نبوده است و پیامبر(ص) با شنیدن این سخنان، آنان را مورد خطاب قرار داد و فرمود: سلمان، از ما اهل بیت(ع) است.

سلمان بیش از این‌که به نژاد عرب یا عجم وابسته باشد به اسلام منتسب است و از این رو به سلمان محمدی معروف گشت. سلمان از کسانی است که پیامبر(ص) با او قرارداد بهشت بسته است؛ درباره او نوشته‌اند که خداوند سلمان را دوست دارد و با خشمناک شدنش،

خشمگین می‌شود. او جز خانواده رسالت و از پرورش یافتگان خانه وحی محسوب می‌شد و در تمام لحظات از حضور پیامبر(ص) و امام علی(ع) و حضرت زهرا(س) بهره‌های معنوی می‌برد. از جمله فیضهایی که سلمان از حضرت زهرا(س) آموخته بود، دعای نور است که حضرت زهرا(س) از پدرش رسول خدا(ص) فراگرفته بود و هر صبح و شام می‌خواند و آن را به سلمان هم آموخت.

فضایل و معارف علمی سلمان

سلمان به عنوان یک مسلمان وارسته، ارزش‌های متعالی و فضایل گوناگونی را در جود خویش جمع کرده بود. پیامبر(ص) فرموده‌است: اگر دین در ثریا بود، سلمان به آن دسترسی پیدا می‌کرد و این جمله، میزان تلاش این مرد را در راه حق جویی می‌رساند.

در میان صحابه پیامبر(ص) کسی در علم و دانش به پای سلمان نرسیده است. او در عمر طولانی خود به صورت مداوم در راه کسب آگاهی و معرفت می‌کوشید و به همین منظور هم سالیانی دراز در خدمت رجال بزرگ مسیحیت بود و پس از مسلمان شدن هم، از یاران ویژه پیامبر(ص) محسوب می‌شد؛ در اوقات خاصی با آن حضرت خلوت می‌کرد و کسب علم می‌کرد؛ بی‌جهت نیست که در روایات او را نظیر لقمان حکیم دانسته‌اند.

امام صادق(ع) درباره او می‌فرماید: در اسلام، مردی همچون سلمان که فقیه‌تر از همه مردم باشد، آفریده نشده است. حضرت علی(ع) و دیگر پیشوایان معصوم(ع) نیز از سلمان به عنوان دانا به علوم گذشتگان و آیندگان یاد کرده‌اند. هنگامی که

امیرالمؤمنین(ع) احوال یـاران رسـول خـدا(ص) را بیـان می‌کند، چون به نام سلمان می‌رسد، می‌فرماید: سـلمان از ما اهل بیت(ع) اســت، شــما همانند ســلمان را کجا می‌یابید؟ او همچون لقمان حکیم است و علم اول و آخر را می‌داند؛ سلمان دریای بیکران است.

سلمان دریای بی‌پایان دانش است

حضرت رسول (ص) در باره علم سلمان فرمود: ســلمان دریای بی‌پایان دانش است، خدا دشــمن می‌دارد کسی را که سلمان را دشمن بــدارد و دوست می‌دارد کسی را که سلمان را دوست بدارد. در حدیث دیگـری آمـده است که: سلمان گنجینه پایان ناپـذیر حکمت و برهـان است. دانش سـلمان به معـارف فکـری منحصر نمی‌شد و آگاهی‌هـای فنی او هم در حد بالایی بود. در جنگ خندق، طرح کنــدن خندق را سلمان خدمت پیامبر(ص) پیشنهاد کـرد و عملی نـیز شد. هم‌چـنین در جنگ طـائف، بـرای درهم کوبیـدن قلعه‌های مشرکان، طـرح سـاختن منجـنیق، از ابتکـاراتی است که به سلمان نسبت داده شده است.

سلمان و حکومت مدائن

مــدائن، یکی از شــهرهای سرســبز و خــرم پــایتخت ساسانیان در ایران بـود که به دست مسـلمانان فتح شد. خلیفه دوم، با مشورت حضرت علی(ع) سلمان را پس از "حذیفه بن یمان" حاکم مدائن قرار داد. شــاید دلیل این انتخاب، هم زبانی سلمان با مردم این شهر بـود و مـردم پارسی زبــان آن‌جــا، با یک حــاکم ایــرانی الاصل بهــتر می‌توانسـتند کـار کنند و نـام سـلمان بـرای ایرانیـان، تا انــدازه‌ای آشــنا بــود. وقــتی خــبر یافتند که ســلمان به

حکمرانی مدائن منصوب شده و قرار است به آن دیار بیایند، برای استقبال از والی جدید در بیرون شهر تجمع کردند. ناگهان پیرمردی را دیدند که تنها بر مرکبی سوار است و بسوی آنان می‌آید، مردم چون او را نمی‌شناختند پرسیدند آیا صحابی پیامبر(ص) و امیر و حاکم جدید مدائن را در راه ندیدی؟ او گفت: امیر و حاکم را ندیدم اما اگر سلمان را می‌خواهید من هستم. اینچنین ساده و بی‌آلایش وارد شهر شد و حکومت مدائن را به دست گرفت و بر دلها حکومت کرد.

زندگی ساده و مردمی سلمان، انتقادی غیرمستقیم به کسانی بود که در حکومت به دنبال سود شخصی بودند

سلمان در ایام حکومت خود، بیت‌المال را صرف مردم می‌کرد و حتی حقوق شخصی خویش را نیز به نفع جامعه و نیازمندان خرج می‌کرد. زندگی ساده و روش مردمی سلمان، بر محبوبیت او می‌افزود و این گونه رفتار، طبیعتاً انتقادی غیر مستقیم از شیوه کسانی بود که در حکومت، به سود شخصی می‌اندیشیدند و در سایه امکانات به دست آمده از بیت‌المال، به وضع خود سر و سامان بخشیده و زندگی راحتی برای خود فراهم می‌کردند.

سلمان در ایام حاکمیت، هرگز به واسطه قدرت و ریاست از مسیر تواضع و حق گرایی دور نشد و فراموش نمی‌کرد که همیشه عبد و بنده خداست.

دفاع از حریم ولایت

آن‌چه در زندگی سلمان، بسیار چشمگیر و جالب است عدم بی‌تفاوتی اوست. او با هوشیاری و جدیت کامل در

صحنه‌های مختلف حضور داشت و در پـیروی از امـام حق لحظه‌ای تردید نکـرد. او همـواره، از هر فرصـتی، بـرای گفتن حق بهره می‌برد و مسلمانان را به امـامت حضـرت علی(ع) فـرا می‌خواند. آن بزرگـوار پیوسـته این سـخن رسول خدا را برای مردم تکرارمی کرد:

“همانا علی(ع) دری است که خداوند گشـوده اسـت، هر کس در آن وارد شـود، مـؤمن است و هر کس که از آن خارج شود، کافر است.”

بعد از رحلت جانسوز رسـول خـدا(ص) و غصب خلافت و مظلـومیت حضـرت علی(ع)، سـلمان در خطبه‌ای بسـیار فصـیح، که می‌تـوان آن را کوبنـده و افشـاگرانه خوانـد، چـنین گفت: “ای مـردم! هر گـاه فتنه‌ها و آشـوبها را همچون پاره ظلمـانی شب دیدید که برجسـتگان در آن به هلاکت می‌رسـند، بر شـما بـاد به آل محمد(ص)، چـرا که آن‌ها راهنمایـان به سـوی بهشـتند، و بر شـما بـاد علی(ع).ای مـردم! ولایت را در میـان خـود همانند سر قـرار دهید.”یعـنی اگر ولایت اهل بیت (ع) را نداشـته باشید، مسلمان حقیقی نیستید و دین شما سودی ندارد.

نقش سلمان در تشیع ایرانیان

یکی از کارهـای بسـیار مهم سـلمان، که بخش اعظم زندگی او را فـرا گرفته بـود، تلاش پیگـیر او در معـرفی اسلام ناب و تشیع راستین بعد از رحلت رسول خـدا(ص) است. او در این راسـتا در مدینه جهـاد کـرد و از هر فرصتی بهره برد. وقتی به مـدائن آمـد، همین عقیـده را دنبال کرد و نقش بسیاری در تشیع ایرانیان داشت.

می پرسند: با این‌که اسلام در عصر خلافت خلیفه دوم وارد ایران شد، چرا اکثریت قاطع مردم ایران، شیعه حضرت علی(ع) هستند؟

عوامل متعددی سبب این گرایش است اما می‌توان سلمان فارسی را از اصلیترین عامل آن دانست، چرا که از نخستین عوامل این گرایش، وجود سلمان در مدائن، رفت و آمد او به کوفه و حوالی آن و حتی اصفهان و ... بوده است. سلمان پیام‌آور اسلام ناب، منادی تشیع و نوید بخش مذهب اهل بیت (ع) بود و اکثر ایرانیان این ندا و نوید را شنیدند و پذیرفتند.

سلمان فارسی بعنوان اصلی‌ترین عامل در پیدایش و گسترش تشیع مردم ایران، نقش ایفا کرده است.سلمان فارسی، بزرگ‌ترین صحابی پیامبر اسلام، و مهمترین مدافع حقانیت تشیع، شخصیتی است که در نوع خود، در تاریخ اسلام و در بین مسلمانان، بی‌نظیر بوده است، عقل سلیم به خود

اجازه نخواهد داد که مانندی برای این حقیقت تاریخ، تصور کند. بهمین دلیل است که بعضی او را افسانه، اسطوره، و یا دارای شخصیتی پیچیده خوانده‌اند.

وفات سلمان

یکی از خصوصیات انسان‌های کامل و اولیای مقرب درگاه خداوند، این است که گاهی از حوادث غیبی مطلع می‌شوند و از نزدیک شدن زمان مرگ خویش با خبر می‌شوند. سلمان، یکی از این چهره‌ها است.

وقتی سلمان در مدائن مریض شد، روز به روز بیماریش شدت می‌یافت و کم کم یقین پیدا می‌کرد که فرصتهای آخر زندگیش را می‌گذراند و باید آماده هجرت بزرگ به سوی پروردگارش باشد.

سلمان سرانجام، پس از عمری طولانی و با برکت که حدود 250 سال بود، در اواخر خلافت عثمان در سال 35 ه.ق وفات یافت؛ حضرت علی(ع) پیکرش را غسل داد، کفن کرد و بر آن نماز گزارد.

مرقد شریف سلمان در شهر مدائن، در پنج فرسخی بغداد، نزدیک تاق کسری قرار دارد.

سخنی از سلمان فارسی

از شش چیز در شگفتم: سه چیز آن مرا می‌خنداند و سه چیز دیگر به گریه‌ام می‌اندازد. آن سه چیز که مرا به گریه می‌اندازد:

جدایی از دوستان محمد(ص)، هراس و وحشت قیامت و ایستادن در پیشگاه خدای عزوجل است، و اما آن سه چیزی که مرا به خنده وا می‌دارد: یکی کسی است که در پی دنیاست، حال آن‌که مرگ در پی اوست؛ دیگری کسی که در غفلت به سر می‌برد، حال آن‌که از او غافل نیستند؛ و سومی کسی که دهانش به خنده باز می‌شود، در صورتی که نمی‌داند آیا خداوند ازاو خشنود است یا ناخشنود.

آیا روح می‌تواند در زمان سفر کند و آینده رو ببیند؟

1- حرکت نمودن و سفر کردن برای روح، بی‌معنی است. حرکت از اوصاف موجود مادّی است. زمان نیز مقدار حرکت است. روح حقیقتی است فرامادّی و فرازمانی که گذشته و حال و آینده برای او یکسان است.

2- فرد تا در دنیاست، روحش مشغول تدبیر بدن اوست؛ لذا توان آن را ندارد که کاملاً توجّه خود را از بدن بریده و به عالم فرازمانی توجّه کند. البته انسان می‌تواند با ریاضات خاصّی تا حدودی توجّهش را به عالم فرازمانی بیشتر کند؛ امّا این توجّه در حدّی نیست که شخص بتواند بر کلّ نظام مادّی احاطه‌ی وجودی یابد. مثلاً یک مرتاض یا عارف نهایتش می‌تواند تا چند ساعت بعد یا چند روز بعد یا چند ماه بعد یا چند سال بعد را ببیند. لذا این‌ها هیچگاه موفّق نمی‌شوند انتهای جهان مادّی را مشاهده کنند؛ کما این‌که نمی‌توانند ابتدای آن را هم ببینند.

در موت اختیاری نیز فرد حقیقتاً نمرده؛ بلکه هم‌چنان بدن او زنده است؛ ولی علائم حیاتی‌اش کاهش یافته است.

3- حتّی اغلب افراد بعد از مرگ نیز قادر نیستند ابتدا و انتهای جهان مادّی را ببینند. چون برای این کار باید از افق برتری به جهان نظاره کنند؛ و همه‌ی ارواح در آن افق برتر قرار ندارند؛ بلکه تنها اندکی انسان‌های پاک به چنان مرتبه‌ای راه می‌یابند که بتوانند سراسر جهان را از افق برتر، مشاهده کنند.

4- فرموده اید: «از نظر فیزیک آینده موازی ما در حال حرکت است و ما پا جای پای آینده طی شده توسط خود در بعد دیگر می‌گذاریم. آیا این امر صحیح است؟»

چنین نظریه‌ای در فیزیک مطرح نیست. ظاهراً اشاره‌ی شما به بحث عوالم موازی است؛ که اگر منظورتان همین است، عرض می‌شود برداشت نادرستی از این نظریه دارید. البته این احتمال هم وجود دارد که اشاره‌ی شما به بحث قبض و بسط زمان در فیزیک نسبیتی باشد، که اگر منظورتان این باشد، باز برداشت شما بزرگوار، برداشت نادرستی است.

البته گفتنی است که فیزیک نسبیتی، صرفاً یک نظریه است نه یک قانون قطعی عقلی. این‌ها روزها این نظریه با کشف سرعت مافوق نور نوترینوها، با چالشهای جدّی نیز مواجه شده است.

امّا بحث عوالم موازی، حتّی در حدّ نظریه‌ی تجربی هم نیست؛ بلکه هنوز در حدّ یک فرضیه است؛ و تا کنون کسی نتوانسته آزمایشی برای تأیید تجربی آن ارائه دهد.

5- انجام اعمال از پیش انجام شده، معنایش انکار اصل علّیت است. و با انکار اصل علّیت، تمام نظریات و فرضیات و قوانین، از ارزش ساقط می‌شوند. لذا منکر اصل علّیت، حتّی نمی‌تواند بر انکار خودش نیز دلیل بیاورد. چون در هر دلیلی، مقدّمات دلیل، علّت هستند برای نتیجه‌ی دلیل. پس منکر علّیت، برای اثبات ادّعای خودش، مجبور است از خود اصل علّیت استفاده کند.

شب اول قبر به روایت یک دختر

هنگامی که جنازه مـادر را در میـان قـبر گذاشـتند، دخـتر فریاد می‌زد: من از مادرم جدا نمی‌شوم هر چه خواستند او را آرام کننـــد، مفید واقع نشـــد؛ دیدند اگر بخواهند با اجبار دخـتر را از مـادر جـدا کننـد، ممکن است جـانش به خطر بیفتد. ســرانجام بنا شد دخــتر را در قــبر مــادرش بخوابانند، و دختر هم پهلوی بدن مادر در قبر بماند، ولی روی قبر را از خاک انباشته نکنند، و فقط روی قبر را با تخته‌ای بپوشانند و دریچه‌ای هم بگذارند تا دختر نمـیرد و هر وقت خواست از آن دریچه بیرون آید.

به گزارش مشرق، آتی نوشت: علامه سـید محمد حسـین طباطبائی صاحب تفسیر المـیزان نقل کردند که: اسـتاد ما عارف برجسته «حاج میرزا علی آقا قاضی» می‌گفت:

در نجف اشــرف در نــزدیکی مــنزل مــا، مــادر یکی از دخترهای اَفَنْدی‌ها (سنی‌های دولت عثمانی) فوت کرد.

این دختر در مـرگ مـادر، بسـیار ضـجه و گریه می‌کـرد و جداً ناراحت بود، و با تشییع کنندگان تا کنار قبر مادر آمد و آنقـــدر گریه و ناله کـــرد که همه حاضـــران به گریه افتادند.

هنگامی که جنازه مـادر را در میـان قـبر گذاشـتند، دخـتر فریاد می‌زد: من از مادرم جدا نمی‌شوم هر چه خواستند او را آرام کننـــد، مفید واقع نشـــد؛ دیدند اگر بخواهند با اجبار دخـتر را از مـادر جـدا کننـد، ممکن است جـانش به خطر بیفتد. ســرانجام بنا شد دخــتر را در قــبر مــادرش بخوابانند، و دختر هم پهلوی بدن مادر در قبر بماند، ولی

روی قبر را از خاک انباشته نکنند، و فقط روی قبر را با تخته‌ای بپوشانند و دریچه‌ای هم بگذارند تا دختر نمـیرد و هر وقت خواست از آن دریچه بیرون آید.

دختر در شب اول قبر، کنـار مـادر خوابیـد، فـردا آمدند و سـرپوش را برداشـتند تا ببینند بر سر دخـتر چه آمـده است، دیدند تمام موهای سرش سفیده شده است.

پرسیدند چرا این طور شده‌ای؟

در پاسخ گفت: شب کنار جنازه مـادرم در قـبر خوابیـدم، ناگـاه دیـدم دو نفر از فرشـتگان آمدند و در دو طـرف ایسـتادند و شـخص محـترمی هم آمد و در وسط ایسـتاد، آن دو فرشته مشغول سؤال از عقائد مـادرم شـدند و او جواب می‌داد، سؤال از توحید نمودند، جـواب درست داد، سؤال از نبـوت نمودنـد، جـواب درست داد که پیـامبر من محمد بن عبدالله(صلی الله علیه و آله و سلم)است.

تا این که پرسیدند: امام تو کیست؟

آن مرد محترم که در وسط ایستاده بود گفت: «لَسْتُ لَها بِاِمامٍ؛ من امام او نیستم»

در این هنگام آن دو فرشته چنان گرز بر سر مـادرم زدند که آتش آن به سوی آسمان زبانه می‌کشید.

من بر اثر وحشت و تـرس زیـاد به این وضع که می‌بینید که همه موهای سرم سفید شده در آمدم.

مرحوم قاضی می‌فرمود: چون تمام طایفه آن دخـتر، در مـذهب اهل تسـنن بودنـد، تحت تـأثیر این واقعه قـرار گرفته و شـیعه شـدند (زیـرا این واقعه با مـذهب تشـیع،

تطبیق می‌کرد و آن شخصی که همراه با فرشتگان بـوده و گفته بـود من امـام آن زن نیسـتم، حضـرت علی (علیه السـلام) بوده‌اند) و خـود آن دخـتر، جلـوتر از آن‌ها به مذهب تشیع، اعتقاد پیدا کرد.

شبکه‌های تاریک و سواستفاده‌های جنسی

بی‌بی‌سی در گزارشی آورده است:

دارک‌نت‌ها (شبکه‌های تاریک) شبکه‌های اینترنتی خصوصی هستند که افراد می‌توانند به صورت ناشناس فایل‌هایی را از طریق آن‌ها به اشتراک بگذارند. ردیابی و شناسایی کاربران این شبکه‌ها بدون نرم‌افزار ویژه تقریبا غیرممکن است.

بنیانگذار یکی از این سایت‌ها گفته است که صفحات وبسایتش گاه در هر ثانیه 500 بار دیده شده است. آمار سایت‌های دیگر نشان می‌دهد که بریتانیایی‌ها نقش قابل توجهی در تولید و توزیع تصاویر مستهجن و غیرقانونی دارند.

اداره ملی مبارزه با جرایم در بریتانیا در گزارشی در سال جاری میلادی هشدار داد که سوءاستفاده‌کنندگان جنسی از کودکان به استفاده از سایت‌های بدون نام و فناوری رمزنگاری روی آورده‌اند.

کاربران با استفاده از این سیستم‌ها می‌توانند آدرس اینترنتی کامپیوتر شخصی خود را غیرقابل ردیابی کنند. در این روش، داده‌ها رمزنگاری شده و به طور تصادفی از چندین سرور (server)ـ کامپیوتری عبور داده می‌شوند. رمزنگاری داده‌های کاربر با عبور از هر یک از این سرورها پیچیده‌تر می‌شود.

سایت‌های مخفی دیگری نیز در شبکه اینترنت وجود دارند که از طریق گوگل و دیگر موتورهای جستجو قابل ردیابی نیستند.

ارتش آمریکا برای نخستین‌بار از این روش استفاده کرد، ولی امـــروزه فعـــالان سیاســـی، افشـــاگران اطلاعـــات محرمانه سازمان‌های مختلف هم از آن استفاده می‌کنند. از جمله در جریـان اعتراضـات موسـوم به بهـار عـربی، معترضان بـرای آن که مراجع امنیـتی آن‌ها را شناسـایی نکنند، به استفاده از این روش روی آوردند.

اما در حـال حاضر خلافکارها هم بـرای مصـون مانـدن از کشف و پیگــرد قــانونی، از مزیت‌هــای گمنــام مانــدن با استفاده از این روش بهره می‌برند.

شبکه‌های تاریک و سواستفاده‌های جنسی

رمزگذاری پیام‌ها یکی از روش‌ها بـرای مخفی مانـدن در شبکه اینترنت است

تجارت مخفی

بی‌بی‌سی با فـــردی تمـــاس گـــرفت که تا همین اواخر دارک‌نتی که اداره می‌کرد، مورد استفاده افرادی بود که میل جنسی به کودکان دارند. کاربران با اســتفاده از این شبکه تصاویر سوءاستفاده جنسی از کودکان را ردوبــدل می‌کردند.

او از ایمیل‌هـــــای غیرقابل ردیـــــابی و پیام‌هـــــای رمزگذاری‌شده استفاده می‌کــرد. بی‌بی‌سی امکــان تایید هویت او را نداشت، ولی این مـرد مـدارکی را نشـان داد که ثابت می‌کرد مالک دارک‌نتی است که تا حدود یک مـاه پیش فعـال بـود. این فـرد اعـتراف کـرد که خـودش میل جنسی به کودکـــان دارد و از آن‌ها سوءاســـتفاده جنسی کرده است.

او گفت: "ما بیش از چهل هزار حساب کاربری در سایت داشتیم. گاه در هر ثانیه صفحات وبسایت 500 بار دیده می‌شد و شمار کاربران هم‌چنان داشت زیاد می‌شد تا این که وبسایت را بستیم."

مقابله

دولت‌های مختلف در سراسر جهان از تهدیدهای اینگونه وبسایت‌ها آگاه شده‌اند. در ماه نوامبر سال گذشته، دیوید کامرون، نخست‌وزیر بریتانیا میزبان یک نشست بین‌المللی در مورد امنیت اینترنتی بود. او گفت که انتظار دارد نهادهای امنیتی، تخصص و مهارت خود را برای مقابله با سوءاستفاده خلافکاران از این امکانات در اختیار نیروی پلیس قرار دهند.

وی گفت که مهارت و تخصص موجود می‌تواند در شناسایی و پیگرد "این افراد نفرت‌آور" که با شبکه‌های مخفی مشغول مبادله تصاویر مستهجن هستند، موثر باشد.

در عین حال، کارشناسان در این مورد که آیا می‌توان راهی برای شناسایی کاربران این شبکه‌ها تعریف کرد یا نه، اختلاف‌نظر دارند.

در شرایط کنونی برای مقابله با سوءاستفاده جنسی از کودکان، کارشناسان پلیس در چندین کشور با عنوان "گروه ضربت جهانی مجازی" در حال همکاری هستند. ایان کوئین، رئیس این گروه، گفته است که تهدید چنین شبکه‌هایی روبه فزونی بوده است.

اتاق‌های گفتگو

گرگ ورجین، مدیر شرکت نرم‌افزاری ردجک، با سازمان "ماموریت عدل بین‌المللی" از سازمان‌های مدافع حقوق بشر در زمینه مبارزه با سوءاستفاده جنسی از کودکان همکاری دارد. او از الگوریتم‌های پیچیده برای پیدا کردن داده‌های اتاق‌های گفتگوی اینترنتی در دارک‌نت‌ها استفاده می‌کند.

او گفت که روش‌های متداول پلیس دیگر برای شناسایی کامپیوترهای مورد استفاده مجرمان کاربردی ندارد. در مقابل، تجزیه و تحلیل ترافیک اینترنتی یک سایت مشخص، می‌تواند به کشف اطلاعات قابل توجهی در مورد مراجعان آن منجر شود.

به گفته او، در یک مورد مشخص، از بیش از ده هزار نفر کاربر دو هزار نفر تولیدکننده محتوا بودند، یعنی تصاویر مستهجن روی سایت قرار می‌دادند. بیست درصد کاربران هم بریتانیایی بودند.

شهر پمپی

آتش فشان وزو بعنـوان یکی از نمادهـای ایتالیا شـناخته می‌شود آتش فشـانی که آخـرین بـار دوهـزار سـال قبل فعال شد.

همه‌چیز بسیار سریع اتفـاق افتـاد در روز 9 آگوست 79 قبل از میلاد مسیح[1]ـ آتشفشان فوران کرد در کسـری از ثانیه هـوا پر از گازهـای سـمی شد و خورشـید محو گردید تا گازهای سـمی تا 15 کیلومـتر از محـدوده را پر کردند به گونه‌ای که بسیاری از مردم شـهر حـتی فرصت کـوچک‌ترین واکنشی از خـود نداشـتند و در جـای خـود تبدیل به مجسمه‌های سنگی شدند.

عده از مردم که توانسته بودند خود را به نزدیکی سواحل برسـانند به خـاطر تاریک شـدن هـوا و گازهـای سـمی کشتی‌هایی که رای امـداد رسـاندند به آن‌ها از آن سـوی صـاحل آمـده بودند نتوانسـتند نزدیک شـوند و چند دقیقه بعد این شـهر تبـدیل به تـاریک‌ترین نقطه جهـان شد و شهر پمپی[2]ـ با همه ساکنین خود به مدت 1500 سـال مـدفون شد و در سـال 1599 بطـور اتفـاقی کشف شد کاشفین ابتدا از دیـدن مجسـمه‌های سـنگی شـگفت زده شده بودند همه ساکنین شهر در اثر گازهای آتشفشـانی به مجسمه‌های سنگی تبدیل شده بودند.

اما ساکنین شـهر چه گنـاهی مـرتکب شـده بودند که باید اینگونه هلاک می‌شـدند؟آثـار بدست آمـده از دیواره‌هـای شهر پمپی نشـان می‌دهد که این شـهر بزرگ‌تـرین مرکز فحشا در دوران باستان بود و از همه جای روم بـرای زنا به آن‌جا می‌آمدند و تقریبا همه سـاکنین آن به عمل

فحشا مشغول بودند و از این راه کسب در آمد می‌کردند و حتی موظف به پرداخت مالیات به حاکم شهر از در آمد خـود بودند.کودکـانی که بـدنیا می‌آمدند نـیز بـرای سو اسـتفاده جنسی در آینـده بصـورت بـرده نگهـداری می‌شدند.[3]تصویر زیر از پیکره‌های سنگی دیواره پمپی بدست آمـده است که یک مـرد را در حـال زنا با یک زن و یک مرد دیگر را در حال لواط با آن مـرد نشـان می‌دهد.[4][5]

پیکره سنگی دیگر نیز تصویر سو استفاده یک مـرد از یک پسر را نشان می‌دهد.[5]

شواهد زیادی وجود دارد که نشـان می‌دهد داسـتان قـوم لوط می‌تواند به شهر پمپی صدق کند مثلا قـوم لـوط به عمل قیه لـواط که بـرخی از روشـنفکرنماهای امـروزی این عمل قبیه را یک مساله طبیعی می‌داند و از آن دفاع می‌کنند شهره بودند:

در سوره العنکبوت آیه 28 و 29 نوشته شده است:

و لوط را فرستادیم هنگامی که به قوم خـود گفت: شـما کار بسیار زشتی انجام می‌دهید که احدی از مردم جهـان قبل از شـما آن‌را انجـام نـداده!(28)آیا شـما به سـراغ مـردان می‌رویـد، و راه تـداوم نسل انسـان را قطع می‌کنید، و در مجلسـتان اعمـال منکر انجـام می‌دهیـد؟!، اما پاسخ قومش جز این چیزی نبود که گفتند: اگر راست می‌گوئی عذاب الهی را برای ما بیاور!(29)

در آیه 32 سـوره العنکبـوت خداوند به خاکسـتر اشـاره کرده است که می‌تواند به خاکسترهای آتشفشانی دلالت داشته:

گفت لوط [نیز] در آن‌جاست گفتند ما بهـتر می‌دانیم چه کسـانی در آن‌جا هسـتند او و کسـانش را جز زنش که از بـــاقی مانـــدگان [در خاکســـتر آتش] است‌حتما نجـــات خواهیم داد(32)

در ادامه سوره العنکبوت نوشته شده است:

ما بر مـردم این شـهر به [سـزای] فسـقی که می‌کردند عذابی از آسمان فرو خواهیم فرستاد(34)ما از آن آبادی نشـانه روشـنی و درس عـبرتی بـرای کسـانی که تعقل می‌کنند باقی گذاردیم.(35)

همـانطور که در آیه 28 و 29 نوشـته شد این قـوم به لواط شهره بودند که با شهر پمپی مطـابقت دارد در آیه 34 به عذابی از آسمان اشاره شده است که این مسـاله نـیز به گازها و خاکســترهای اتش فشــانی که در ابتــدا فوران کردند و آسمان شهر را پر کردند اشاره دارد و در ادامه در آیه 35 خداوند نیز اشاره کرده است که آثاری از این شهر را باقی خواهد گذاشت.

در سوره هود آیات 68 تا 84 نیز به داسـتان قـوم لـوط اشاره می‌شود:

در آیه 68 به بانگی اشاره شده است که بر صدای صدای ناشی از آتشفشـان دلالت می‌کند و خداوند در این آیه به مــردن افــراد در خانه‌های‌شـــان اشـــاره می‌کند که این مساله نیز درست است زیـرا گازهـای سـمی بسـیاری از افراد را در خانه‌های خود خشکاندند:

و کسانی را که ستم ورزیده بودند آن بانگ [مرگبار] فـرا گرفت و در خانه‌های‌شان از پا درآمدند(68)

در آیه 82 به مدفون شدن شهر زیر آتشفشان اشاره می‌کند:

هنگامی که فرمان ما فرا رسید آن (شهر و دیار) را زیر و رو کردیم و بارانی از سنگ: گلهای متحجر متراکم بر روی هم بر آن‌ها نازل نمودیم.(82)

بسیاری از نکات بالا نشان می‌دهد شهر پمپی همان شهر لوط است اگر این موضوع درست باشد می‌تواند پاسخ خوبی برایافرادی که این مساله را به زیر سوال می‌برند که چرا همه پیامبران در خاور میانه ظهور کرده‌اند باشد.

علاوه بر آن شهرهایی شبیه به شهر پمپی در سوئد و آمریکای جنوبی نیز یافت شده اند[6]ـ که نشان داده است عذاب الهی مشابه قوم لوط در این شهرها نیز اتفاق افتاده است و چه بسا در آینده نیز ممکن است اگر همه افراد شهری آلوده گناهان گوناگون شوند عذاب الهی به این صورت و صورت‌های دیگر اعمال شود.

چه بسیارند عبرت‌ها و چه کمند عبرت گیرندگان

---

[1]تنها تناقضی که میان شهر پمپی به و داستان قوم لوط به چشم می‌خورد این است که کمی بازه‌های زمانی این شهر با زمان حضرت لوط که با حضرت ابراهیم همزمان بوده است به چشم می‌خود که این موضوع نیز قابل بحث است مثلا ممکن است زمان فوران آتشفشان وزو و شهر پمپی سال 79 قبل از میلاد نباشد و بسیار باستانی‌تر از آن باشد و مربوط به

یک اشتباه در کتابهای تـاریخی باشد که این موضـوع نـیز نیازمند تحقیق بیشــتر است اما تمــام نشــانه‌هایی که در قــرآن از این شــهر ذکر شــده واقعیت دارد.یا مثلا لــوط بسیار بیشتر از ابراهیم عمر کرده باشد و ســال‌ها بعد به آن شهر رسیده باشد.

[2]پمپئی از ویکی‌پدیا، دانشنامهٔ آزاد:ویرانه‌هــای پمپــئی در نزدیکی ناپل در ایتالیا واقع شده‌است. در آن آثاری از بناها و مردم شهر باســتانی پمپــئی که بر اثر آتشفشــان کوه وزوو ویران شده به چشم می‌خورد.[1] پیش از این تصـور می‌شد مـردم این شـهر به خـاطر گازهـای سـمی حاصل از آتشفشان کشــته شــده‌اند اما پژوهشــهای دیگر نشان داد آن‌ها به خاطر حرارت بالا جـان باخته‌اند.بـرخی دیگر نیز بر پایه نامه‌هایی که 25 سال پس از این مـاجرا نوشــته شــده به این نتیجه رســیدند که مــردم به خــاطر استشمام خاکسترهای آتشفشــان خفه شــده‌اند.[2]ـ این شهر پس از آتشفشان زیر 4 تا 6 متر خاک و خاکستر به مدت 1500 سال مدفون شد.این شهر به صـورت کـاملاً اتفــاقی در ســال 1599 میلادی کشف شد.این شــهر تاریخی که جزو میراث جهانی یونسکو محسوب می‌شــود با بیش از دو میلیون و پانصد هزار بازدید کننده در ســال یکی از جاذبه‌های مهم ایتالیا به‌شمار می‌آید.

[3]در مستندی که در تلوزیون History channel پخش شد به خوبی به این شواهد اشـاره شـده است مسـتند را از طریق این لینک می‌توانید در ســایت یوتــوب مشــاهده کنید.

[4]شواهد بسیاری وجود دارد که همجنس بازی در یونان و روم باستان بطور گسترده وجود داشــته که بی‌شک در

این شهر که مرکز فحشای آن دوران بـوده است نـیز این عمل وجـــود داشـــته جهت مطالعه بیشـــتر به مطلب همجنس بـــازی در روم باســتان در ســایت ویکی پـــدیا مراجعه فرمایید.

[5]جهت جلوگـــــیری از فیلـــــتر شـــــدن وبلاگ و... قسمت‌هایی از تصاویر شطرنجی شد اما علاقه مندان به پژوهش در تاریخ می‌توانند با سرچ کـردن واژه pompeii در تصویر یـاب گوگل همه پیکره‌هـای سـنگی که تصـاویر غیر اخلاقی از شهر پمپی در آن دوران کشیده شده بـود را مشاهده نمایند

[6]حـتی اگر شـهر پمـپی شـهر دقیق لـوط نباشد بـرای شهر لـوط نـیز سرنوشت دقیقا مشـابهی اتفـاق افتـاده است نمـونه‌ی دیگـری از اتفـاقی که بـرای شـهر پمـپی اتفـاق افتـاده در بقایـای یک شـهر باسـتانی در سـوئد و آمریکـای جنـوبی کشف شـده است جهت مشـاهده کلیک کنید.

شکارچی (صورت فلکی)

صورت فلکی شکارچی (شکارگر) (در قـدیم بـزرگ‌منش[1])ـ (در عــربی: جبّــار یا نَسَــق (نُسُــق) یا تَیمــاء، در انگلیسی: Orion)ـ صـورت فلکی است که نیمی از آن در آسمان نیم‌کره جنوبی و نیم دیگر آن از نیم‌کـره شـمالی زمین قابل دیـــدن است. این صـــورت فلکی شـــاید شناخته‌شـده‌ترین و زیبـاترین صـورت فلکی در آسـمان باشد. هیچ‌یک از صـــــــورت‌های فلکی دیگر تا این حد شباهت به نامش ندارد. جبار شـامل سـتارگان درخشـان بسـیار است. سـتاره‌های صـورت جبـار شـباهت به یک شکارچی دارد که از هزارها سال پیش در جهان شـناخته شده‌است.

زمـان رسـیدن به نصف النهـار: 5 بهمن، مسـاحت: 594 درجهٔ مربع.

محتویات

[نهفتن] •1 اطراف صورت فلکی شکارچی

•2 پیدا کردن شکارچی در آسمان

•3 ستاره‌ها

•4 جهت‌یابی به کمک شکارچی

•5 شکل‌های تصور شده از شکارچی

•6 شکارچی در افسانه‌ها، و نام‌های صورت فلکی

•7 اجرام عمقی آسمان

•8 نگارخانه

- 9 منابع

اطراف صورت فلکی شکارچی

.250px

این صورت فلکی در جنـوب صـورت فلکی ارابه‌ران و در شرق صورت فلکی دوپیکر قرار دارد. هم‌چنین در شـمال شرقی آن صورت فلکیٍ گـاو (صـورت فلکی) قـرار دارد. دست‌ها و بالاتنه شکارچی در نیم کره شمالی حاوی یکی از پرنورترین ستاره‌ها به نام ابطالجوزا می‌باشد. در نیم کره جنوبی که پایین‌تنه شـکارچی در آن قـرار دارد صـوُر تک‌شـاخ و نهنگ قـرار دارد، در جنـوب و جنـوب غـربی شـکارچی خرگـوش و سگ بـزرگ قـرار دارد و به همین دلیل شکارچی را شکارگر سگ می‌دانند!

در جنـوب شـرقی شـکارچی نـیز صـورت فلکی جـوی (Eridanus) واقع است.

پیدا کردن شکارچی در آسمان

صـورت فلکی شـکارچی [در نیمکـره شـمالی زمین] یک صورت فلکی زمسـتانه است: در بهـار و تابسـتان روزها در آسـمان اسـت، و در نتیجه دیـده نمی‌شـود؛ و از اواخر پـاییز تا اواخر زمسـتان از صـبحگاه اوایل شـهریور تا شـامگاه اوایل اردیبهشت در آسـمان شب قابل رؤیت است. (در حـدود سـاعت 21 اوایل بهمن‌مـاه به بهـترین شکل دیده می‌شود، زیرا در این زمان تقریباً در اوج خود در آسـمان قـرار دارد) در این دو فصل سـال، آن را می‌توان به راحتی در آسمان یافت:

گشــتن به دنبــال کمربند شــکارچی آســان‌ترین راه پیــدا کــردن آن است. این کمربند شــامل سه ســتاره پرنــور نزدیک به هم و در یک ردیف است، که به ترتیب از راست به چپ عبارتند از مِنطَقــه، نِظــام و نِطــاق. زیر کمربنــد، شمشیر شکارچی [که در غلاف است] دیــده می‌شــود، که عبارت است از یک خط افقی از ستاره‌ها، که گــویی سه ســـتارهٔ آن از بقیه پرنورترنـــد، و پرنورترین‌شـــان نَیِّرُ السیف نام دارد، که پایین‌ترین ستاره است. در میان این سه ستارهٔ شمشــیر، ســحابی جبّــار(M42 و M43)ـ دیــده می‌شود، که عبارت است از ابری از گاز و گردِ بسیار، که شبیه یک گوی روشنِ قرمز یا نارنجی‌رنگ دیده می‌شــود، و گاه برخی آن را به عنوان یکی از 3 یا 4 ستاره پرنــور شمشیر می‌شمارند.

عمود بر کمربند، پرنورترین ستاره‌های این صورت فلکی دیده می‌شوند: دو ستاره، که ستاره آبی‌وسفیدرنگِ رِجْلُ الجبّــار پــایین-راست کمربنــد، و ســتاره قرمزرنگ ابط الجوزا بالا-چپ آن است. این دو ستاره -به ترتیب- 7مین و 10مین ســتاره درخشــان آســمانند، و همــراه با ســتاره وسط کمربند تشکیل یک خط راست (با فاصله بیشــتر از هم) را می‌دهند. «ابط الجوزا» همــراه با دو ســتاره ناجذ و هَقعه (یا مَیْسان سر و شــانه‌های شــکارچی را تشــکیل می‌دهند، و «رِجلُ‌الجبار» همراه با ســتارهٔ ســیف دو پــای او را می‌سازند. زیر رِجل‌الجبار ستاره دیگری قــرار دارد، که زانوی راست اوست.

مجمــوعه‌ای از پنج ســتاره که بــالاتر از ابط الجــوزا قــرار دارند، ستارگان گرز هستند که نمایان‌گر گـــرزی در دست راست شکارچی است. ســمت راست ناجذ هم -انــدکی با

فاصله- حدود 10 ستاره نسبتاً کوچک‌تر تقریباً به شکل هلالی قرار دارند، که سپر یا کمان یا طعمه شکارچی (یک شیر یا پوست شیر) است، و از این میان 3 ستاره‌اش اندکی پرنورترند.

ستاره‌ها

ستاره‌های صورت فلکی شکارچی

رجل الجبار و ابط‌الجوزا دو ستاره پر فروغ این صورت‌اند. رجل الجبار هفتمین ستاره پر نور آسمان از لحاظ روشنی ظاهری است. در واقع این ستاره درخشنده‌ترین ستارهٔ کهکشان ماست. هر گاه رجل الجبار به فاصله خورشید از زمین بود و نه پانصد سال نوری، 21000 مرتبه روشن‌تر از خورشید به نظر می‌آمد. رجل واژه‌ای عربی به معنای پا، پای شکارچی را مشخص می‌کند. ابط الجوزا به رنگ نارنجی روشن، زیر بغل شکارچی را مشخص می‌کند و به دلایل چند متمایز است. این ستاره نخستین ستاره‌ای بود که قطر آن از طریق اندازه‌گیری مستقیم با استفاده وسیله‌ای به نام تداخل‌سنج تابه‌ای بدست آمد. یکی از بزرگ‌ترین ستاره‌های شناخته شده‌است و قطر آن تقریباً 800 برابر قطر خورشید است. مدار زمین در دل ستاره جای می‌گیرد. این ستاره به خاطر تغییر پیوسته‌ای که در قطرش صورت می‌گیرد شایان توجه‌است. قطر آن همچون بادکنکی که پر و خالی شود متناوباً افزایش و کاهش می‌یابد.

میان ابط‌الجوزا و رجل‌الجبار سه ستاره‌است، سه ستاره از قدر دوم به فاصله مساوی از هم که کمربند جبار را

مشخص می‌سازد. شئی بسیار قابل تـوجهی در شمشـیر شـکارچی وجـود دارد. در آن‌جا چشم برهنه سـتاره محو ابر ماننـدی را مشـاهده می‌کند. مطالعه دقیق‌تر نشـان می‌دهد که این جسم سحابی جبار است: توده عظیمی از گاز و غبار که در حـالت انگـیزش دائمی است و جـرم آن به 10000 برابر خورشید برآورد می‌شود. این سحابی بر اثر نور سـتاره تتا-شـکارچی که در نـزدیکی مرکز این ابر وسـیع قـرار دارد دیـده می‌شـود. تتا-شـکارچی در واقع سـتاره‌ای چهارگانه‌است. چهـار سـتاره که ذوزنقه‌ای می‌سازند.

ستاره‌های صورت فلکی جبار

نام بایر

نام

ترجمه نام

نام انگلیسی

آلفا شکارچی (α Ori) اِبْطُ الجوزا (ابط الجوزاء) زیر بغل جوزا Betelgeuse (یا Betelgeuze, Betelgeux)

یَـدُ الجـوزاء (الید الیمـنی الجـوزا) دست [راست] جـوزا Betelgeuse (یا Betelgeuze, Betelgeux)[2]

مَنکِبُ الجـوزا (منکب الجبـار) شـانه/دوش/کتف [مـرد] غول‌پیکر Mankib, Al Mankib

ذراع الجوزا آرنج/بازوی جوزا

بتا شــکارچی (β Ori)ــ رِجْــلُ الجبّــار یا رجل الجــوزاء [الیُسری] یا قَدَمُ الجبّار پای [چپ] مــرد غــول‌پیکر Rigel (یا Algebar, Elgebar)

گاما شـــــکارچی (γ Ori)ـــ ناجِذ (نافِذ) دنـــــدان عقل Bellatrix, Al Najid

ناجِد غــالب، یــاری دهنــده Al Najid (از نظر معنــایی: Amazon Star, Warrioress)

مِرزَم یا جرزم جوزا

دلتا شــکارچی (δ Ori)ــ مِنطَقه کمربنـــدِ [شــکارچی] Mintaka (یا Mentaka, Mintika)

اپســیلون شــکارچی (ε Ori)ـ نِظــام رشــته و نخ میــان مرواریدها Alnilam(یا Alnihan and Alnitam)

زتا شکارچی (ζ Ori)ـ نِطاق تسمه میان‌بندِ [شــکارچی]، کمربند Alnitak (یا Al Nitak or Alnitah)

اتا شــکارچی (η Ori)ـ ســیف الجبــار شمشــیرِ [مــردِ] غول‌پیکر Saif al Jabbar (یا Algiebba, Algjebbah)

آیوتا شکارچی (ι Ori)ـ نَیِّرُ السیف یا نائر السیف ســتاره روشنِ/درخشانِ شمشیر Hatsya, Na'ir al Saif

کاپا شکارچی (κ Ori) سیف شمشیرِ [شکارچی] Saiph

لاندا شکارچی (λ Ori) مَیْسان درخشان/تابناک Meissa

هَقعه[3] لکه سفیدِ پیش سینه اسب، نقطه سفیدِ پهلوی [چپ] برخی چهارپایان Heka

رَأس الجبار یا رأس الجوزاء سرِ [مردِ] غول‌پیکر

اوپسیلون شکارچی (υ Ori)ـ ثـابت دارای ثبـات Thabit, Tabit

پی3 شـکارچی (π3 Ori)ـ ثـابت اسـتوار، پایـدار Tabit, Hassaleh

جهت‌یابی به کمک شکارچی

1- کمربند شکارچی بسیار نزدیک به شرق طلوع می‌کند، و بسیار نزدیک به غرب غروب می‌نمایــد؛ به این دلیل که دقیقــاً در آســمان بــالای خط اســتوا قــرار دارد. اگر بخواهیم خیلی دقیق باشیم، ستاره سمت راســتِ کمربند شکارچی (ستاره مِنطَقه)، هر جـای جهـان باشـید (قطع نظر از عرض جغرافیاییِ ناظر)، همواره با فاصـله کمـتر از یک درجه از شـرق واقعی طلـوع می‌کنـد، و با فاصـله کمـتر از یک درجه از غـرب واقعی غـروب می‌نماید. این ستاره اولین ستاره کمربند است که طلوع می‌کند، و نیز اولین ستاره کمربند است که غروب می‌نماید.

شـکارچی هنگـام طلـوع، حـالت افقی (خوابیـده) دارد، و وقــتی بــالا می‌آیــد، کم‌کم می‌چرخــد، و در اوج خــود به حــالت عمــودی (ایســتاده) تبــدیل می‌شــود، و وقــتی به سمت غرب فرود می‌آید، دوباره کم‌کم به حالت افقی در می‌آید (البته در جهت عکس). این صورت فلکی نیز مانند هر ســتاره‌ای در آســمان، در اوج خــود، دقیقــاً در جنــوب قــرار دارد. کمربند شـکارچی از سـمت مِنطقه به سـمت نِطاق، جهت غرب به شرق را نشان می‌دهد.

2- شمشیر شکارچی، به طرف جنوب اشاره می‌کند (و سمت[نوک مثلث شامل] سر و بازوهای شکارچی به طرف شمال اشاره می‌نماید). البته این علامت وقتی شکارچی به حالت ایستاده نیست (یعنی وقتی در آسمان پایین‌تر است)، از دقت کمتری برخوردار است؛ و وقتی شمشیر عمودی است، دقیق‌تر است. دلیل آن این است که -چنان‌که گفتیم- این صورت فلکی از شرق طلوع می‌کند و در غرب غروب می‌نماید؛ و وقتی نزدیک‌تر به افق است (یعنی نزدیک‌تر به شرق یا غرب است)، این شمشیر نیز نزدیک‌تر به جهتِ -به ترتیب- شرق یا غرب را نشان می‌دهد. طبعاً غیردقیق‌ترین حالت، خودِ زمان طلوع و غروب است.

البته از آن‌جا که این صورت فلکی در تمام فصول قابل رؤیت نیست، نمی‌تواند به عنوان نشانه دائمی برای جهت‌یابی مورد استفاده قرار گیرد.

شکل‌های تصور شده از شکارچی

تشریح صورت فلکی شکارچی در کتاب صورالکواکب از دانشمند ایرانی قرن سوم هجری، عبدالرحمان صوفی رازی.

در دهه‌های گذشته در این صورت فلکی تصاویر دیگر را -علاوه بر شکارچی- تصور کرده‌اند. مثلاً سه ستاره کمربند همراه با سه ستاره شمشیر، به علاوه ستاره زانوی شکارچی تشکیل یک بادبادک یا علامت سؤال را می‌دهند؛ که دنباله بادبادکیِ آن (دم بادبادک) یا نقطهٔ علامت سؤال، همان شمشیرِ شکارچی است، و جنوب را نشان می‌دهد.

هم‌چنین ستاره‌های کمربند به علاوه دو ستاره بزرگ بالا (ابط‌الجوزا و ناجذ) و دو ستاره بزرگ پایینش (رجل‌الجوزا و سیف) با یک‌دیگر تشکیل یک ساعت شنی را می‌دهند، که کمربند شکارچی، گذرگاه میانی باریک ساعت شنی است. اگر همین ستاره‌ها را با ستاره «هقعه» با هم در نظر بگیرید، یک بادبادک بزرگ‌تر تشکیل می‌شود.

شکارچی در افسانه‌ها، و نام‌های صورت فلکی

در اساطیر، اوریون(Orion)ـ یک شکارچی قوی‌هیکل و غول‌پیکر بود که هفت‌خواهران(خوشه پروین) را تعقیب می‌کرد، و سرانجام توسط آرتمیس (الهه ماه و شکار) کشته شد؛ و به عنوان یک صورت فلکی در آسمان قرار داده شد. نام عربی این صورت فلکی «جبّار» به معنای «تنومند و غول‌آسا» است؛ و نامی که در دهه‌های اخیر در فارسی به کار می‌رود، شکارچی است؛ چنان‌که در انگلیسی هم علاوه بر اوریون، به آن Hunter(شکارگر) گفته می‌شود.

اجرام عمقی آسمان

- مسیه 43
- مسیه 78
- ان‌جی‌سی 1788
- ان‌جی‌سی 2174

نگارخانه

منابع

در ویکی‌انبــار پرونــده‌هایی دربــارهٔ شــکارچی (صــورت فلکی) موجود است.

- آسمان پر ستاره، پاتریک مور.
- دائرةالمعارف نوجوانان، قاسم قالیباف
- مشـــــــــــارکت‌کنندگان ویکی‌پـــــــــــدیا، «Orion(constellation)»، ویکی‌پـــــدیای انگلیســـــی، دانشنامهٔ آزاد.
- صورت‌های فلکی -دکتر گری مکلر-دکتر مارک چار ترند ویل تریون
- نجوم به زبان ساده- مایر دگانی

1.پرش به بالا ↑ دهخدا

2.پــرش به بــالا ↑ این‌که کلمه Betelgeuse برگرفته از ابط الجوزا اســت، یا ید الجـوزا (که به اشـتباه یکی از دو نقطه «یا» دیـــده شـــده)، مـــورد اختلاف است. بـــرای اطلاعات بیشـتر به صـفحه Betelgeuse در ویکی‌پـدیای انگلیسی مراجعه کنید.

3.پـــرش به بـــالا ↑ هقعه عبارتست از دو ســتاره لانــدا شکارچی (مَیسان) و فی شکارچی.

عدد هفت

عدد هفت عددی است که شـاید مثل همـهٔ عـددهای دیگر در نظر ما عـادی جلـوه کند اما نگـرش ما وقـتی متبلـور می‌شــود که خــواص عــدد هفت را بــدانیم و ببیــنیم چه «هفت»هایی در زندگی ما وجود دارند و ما در گــیر و دار زندگی ماشینی و با بی‌تفاوتی از کنار آن‌ها رد می‌شویم مثلا شاید جالب باشد که بدانیم، رنگین کمان دارای هفت رنگ است.

عجایب جهان، هفت تا هسـتند. (که به عجـایب هفت گانه معروفند) یا در یونـان باسـتان، اسـطوره‌ای با نـام هفت خدای، در ذهن مردم نقش بسته است، ویا شــهر عشــق، که دراشــعار عطــار آمــده اســت، هفت شــهر می‌باشــد، سورهٔ مبارکه حمـد، که اوّلین سـورهٔ قـرآن کـریم اسـت، هفت آیه دارد. آســـمان دارای هفت طبقه است. بهشت وجهنم هر کـــدام دارای هفت طبقه و درجه هســـتند و طــواف خانه خــدا هفت دور اســت، موســیقی ایــران و یونان هفت دستگاه داد، هفت نوع ساز بـادی وجـود دارد و علاوه بر این هفت نت موســـیقی وجـــود دارد (دو، ر، می، فا، سل، لا، سی) و....

در سال 1889 میلادی کتابی ار یک جهان گرد منتشر شد که از جمله روش شمردن را در میان قـبیله‌ای از تـورس شـــرح داده است. این‌ها بـــرای شـــمردن تنها از دو واژه اســـتفاده می‌کردند: یک و دو. بـــرای عـــدد سه می‌گفتند «دو و یک» بـــرای چهـــار «دو و دو»، بـــرای پنج «دو و دو یک» و بـــرای شش «دو و دو و دو» ولی بـــرای عـــددهای بزرگ‌تر از 6، هر قدر بود، می‌گفتند «خیلی». گرچه این

آگاهی مربوط به پایان سدهٔ نـوزدهم است ولی می‌تواند گواهی بر شیوهٔ شمردن در آغاز شکل گیری مفهوم عدد در میان انسان‌های نخستین باشد.

بعدها که برای عددهای بزرگ‌تر هم نامی در نظر گرفتند به احتمـــالی بـــرای عـــدد «هفت» از همـــان واژهٔ قبلی «خیلی» یا «بســـیار» اســـتفاده کردند. عـــدد هفت که سده‌های متوالی برای آن‌ها ناشناخته بود، اندک انـدک به صـــورت عـــددی مقـــدس در آمد. وقـــتی که مصـــری‌ها، بابلی‌ها و دیگر امت‌ها توانســـتند پنج ســـیارهٔ نزدیک‌تر به خورشید را بشناسند، با اضافه کردن مـاه و خورشـید، به عدد هفت رسیدند و این بر تقدس عدد 7 افزود وقتی در قصه‌های کهن‌تـــر، که تا زمـــان ما هم ادامه پیـــدا کـــرده است، صـحبت از شـهری می‌شـود که هفت بـرج و هفت بـــارو داشـــت، به معنـــای آن است که این شـــهر بـــرج و باروهای بسیار داشت. هفت آسمان و هفت دریا و هفت کشور، به معنای آسمان‌ها و کشـورها و دریاهـای بـزرگ است نه هفت آسمان و هفت دریا (نه کم و نه زیاد).

هنوز در زبـان فارسی انـدرز می‌دهند «هفت بـار گز کن یک بـــار پارچه کن». این جمله به معنـــای آن نیست که برای دقت کار و کم کردن اشتباه در انـدازه گـیری یا هر کـار دیگـری باید درست 7 بـار آزمـایش کـرد، نه شش یا هشت بـار. در این‌جا هم هفت به معـنی «بسـیار» است. عدد13 هم چنین سرنوشتی دارد....

تعدادی از مشهورترین 7های جهان عبارتند از؛

هفت طبقه بهشت

بر اساس آیات قرآن و مفسران احادیث، بالاترین درجه سعادت معنوی، ورود به طبقه هفتم بهشت است. مسلمانان به وجود هفت طبقه یا مرحله آمرزش و بهشتی شدن اعتقاد دارند. این طبقات هفتگانه همانهایی هستند که طی شده است.

هفت گناه کبیره

هفت گناه کبیره گناهانی هستند که در زمان تاریخ بسیار قدیم رهبانیت مسیحی مشخص شده و در قرن ششم میلادی توسط پاپ گرگوری اول یا گرگوری کبیر در یک دسته قرار گرفته‌اند. این گناهان عبارتند از: تکبر، طمعکاری، شهوت در معنای تمایل بیش از حد یا نامشروع جنسی، حسادت، شکم پرستی که معمولا مستی نیز در آن منظور می‌شود و تنبلی. همف گناه کبیره از موضوعات مورد علاقه در وعظ و خطابه‌ها، نمایشنامه‌های اخلاقی و هنر اروپای قرون وسطی بوده است.

هفت کلمه آخر

هفت کلمه آخر، به آخرین جمله حضرت عیسی بر صلیب اشاره دارد. این کلمات از این قرارند:

خدای من، چرا مرا به خود واگذاشتی؟

هفت علم انسانی (علوم سبعه)

طبقه بندی آزاد موضوعاتی که از قرن پنجم میلادی به بعد، دربرگیرنده برنامه آموزشی غرب در قرون وسطا بود. به نظر می‌رسد که نام «علوم انسانی» برگرفته از رساله «سیاست» ارسطو باشد که در آن از «شاخه‌هایی

از دانش که شایســـته انســـان آزاد است»، یعـــنی دانش اولیه‌ای که بــرای یک شــهروند با تحصــیلات مناسب لازم است، سخن گفته است. این علــوم عبارتند از علــوم سه گانه: دستور زبان (ادبیات)، علم بیان و دیالکتیک (مباحثه و مکالمه) و علوم چهارگانه که پیشرفته‌تر بوده و از این قرارند: حساب، هندسه، موسیقی و نجوم.

عجایب هفتگانه طبیعی

کــوه اورست در مــرز نپـــال و چین، آبشـــار ویکتوریا در آفریقــا، گرند کــنیون Grand Canyon آمریکــا، ســاحل مرجان بزرگ استرالیا، سپیده دم شــمالی قطب شــمال، آتشفشان و پاریکوتین Paricutin در مکزیک و بنــدر ریو دوژانیرو برزیل.

هفت مرد فرزانه

نامی که در ســنت یونــانی به هفت تن از سیاســتمداران، قانونگذاران و فیلسوفان قرن 7 و 6 قبل از میلاد داده شد. این فرزانگـــان عبارتند از: «ســـولون» قانونگـــذار یونانی، «تــالس» فیلســوف اهل می‌لتــوس، «پیتــاکوس» فرمانده نظــامی اهل می‌تیلن، «کلئوبولــوس» فیلســوف اهل رودس، «شـــیلون اســـپارتی» از نـــاظران شـــاه، «بیـــاس» فرزانه‌تـــرین هفت فرزانـــه، اهل پـــری ین و «پریاندر» حاکم مستبد کورنتی.

هفت دریا

شامل دریاهــای قطب شــمال و قطب جنــوب، اقیــانوس آرام شمالی و جنوبی، اقیانوس اطلس شمالی و جنوبی و اقیانوس هند.

هفت حس

بر اساس تعلیمات باستانی، روح انسان یا «بدن مقدس درون» او مرکب از هفت خاصیت است که هر یک تحت تاثیر یکی از سیارات هفتگانه‌اند. «آتش» موجب زندگی، «خام» به وجود آورنده توانایی احساس کردن، «آب» موجب قدرت بیان، «هوا» حس چشایی، «مه» موجد حس بینایی، «گل‌ها» به وجود آورنده حس شنوایی و «باد جنوب» به وجود آورنده حس بویایی.

هفتمین پسر از هفتمین پسر

همانطور که گفتیم هفت جادویی‌ترین اعداد است و در معرفت قومی، هفتمین فرزند پسر از هفتمین پسر یک خانواده با نیروهای قدرتمند جادویی و شفادهندگی متولد می‌شود. او پیشگو است و از قدرت‌های عجیبی برخوردار است.

عجایب هفتگانه قرون وسطی

آمفی تئاتر روم، کاتاکومبهای (سرداب) اسکندریه مصر، دیوار بزرگ چین، استون هنج در ویلتشایر انگلستان، برج کج پیزا، برج چینی (از جنس چینی) نانکینگ، مسجد ایاصوفیه در استانبول.

هفت و...

نزد بسیاری از اقوام عهد باستان «هفت» عدد ویژه‌ای بود. در فلسفه و نجوم مصریان و بابلی‌ها، عدد هفت به عنوان مجموع هر دو زندگی، سه و چهار، جایگاه ویژه‌ای داشت. (پدر و مادر و فرزند؛ یعنی سه انسان، پایه و

اساس زنـدگی هسـتند و عـدد چهـار مجمـوع چهـار جهت آسمان و باد است.)

مطالبی خواندنی درباره عدد 7 و عجایب آن!

ایرانیان قدیم در آیین زرتشت، اهورامزدا را مظهر پاکی می‌دانستند و برای او هفت صفت را بر می‌شمردند و در مقابل او اهریمن را پدید آورنـدۀ پلیـدی‌ها می‌دانسـتند و می‌گفتند در پـیرامون اهـورامزدا فرشـتگانی هسـتند که مظاهر صفات حسنه هسـتند و بـرای احـترام به آن‌ها که اول هرکدامشـان سـین بـود هنگـام سـال تحویل سـفره می‌گسـتراندند و هفت قسم خـوراکی که نـام هریک با سین شروع می‌شود: سیر، سرکه، سیب، سماق، سـمنو، سـنجد، سـکه، و سـبزی را سر سـفره می‌گذاردند که به سفرۀ هفت سین معروف بود.

برای فیلسوف و ریاضیدان یونانی «فیثاغورث» نیز عـدد هفت، مفهموم ویژۀ خود را داشت که از مجموع دو عـدد سه و چهـار تشـکیل می‌شـود: مثلث و مربع نـزد ریاضیدانان عهد باسـتان اشـکال هندسی کامل محسـوب می‌شـدند، از این رو عـدد هفت به عنـوان مجمـوع سه و چهار برای آن‌ها عدد مقدسی بود. علاوه بر این در یونان هر هفت سیاره را خدایی می‌دانسـتند: سـلن، هیلیـوس، آرس، هرمس، زئوس، آفرودیت و کرونوس.

یهودیان قدیم نیز بـرای عـدد هفت معنـای ویـژه‌ای قایل بودند. در کتـاب اول عهد عـتیق (تـورات) آمـده است که خداوند جهـان را در شش روز خلق کـرد، در روز هفتم خالق به استراحت پرداخت. موسی در ده فرمـان خـود از پیروانش می‌خواهد که این روز آرامش را مقـدس بدارند

(روز شـنبه و روز تعطیل یهودیـان). علاوه بر این در آن کتـاب مقـدس هفت با عنـوان عـدد تـام و کامل نـیز استعمال شده است. از آن زمان عدد هفت نزد یهودیـان و بعدها نیز نزد مسیحیان که عهد عتیق را قبـول کردنـد، به عنوان عددی مقدس محسوب می‌شد.

به این تـرتیب بـود که از دوران باسـتان هفتگانه‌هـای بیشماری تشکیل شدند: یونانیان باستان همه ساله هفت تن از بهترین هنرپیشگان نقش‌هـای سـنگین و غمنـاک و نقش‌های طنز و کمـدی را انتخـاب می‌کردند. آن‌ها مانند رومی‌های باستان به هفت هنر احترام می‌گذاشتند. روم بر روی هفت تپه بنا شـده بـود. در تعلیمـات کلیسـای کاتولیک هفت گنـاه کبـیره (غـرور، آزمنـدی، بی‌عفـتی، حسـد، افـراط، خشم و کـاهلی) و هفت پیمـان مقـدس (غسل تعمید، تسلیم و تصدیق، تقـدیس و بلـوغ، ازدواج، استغفار و توبه، غسل قبل از مرگ با روغن مقـدس، در آمدن به لباس روحانیون مسیحی) وجود دارد.

بـرای پـیروان حضـرت محمد (ص) آخـرین مکـان عـروج، آسمان هفتم محسوب می‌شـود. در بیست و هفتم ژوئن هر سال، روز «هفت انسان خوابیـده» مسـیحیان یـاد آن هفت بـرادری را که در سـال 251 بعد از میلاد، بـرای عقیده و ایمان خود، زنده زنـده لای دیـوار نهـاده شـده و شهید شدند، گـرامی می‌دارنـد؛ مـردم عامه می‌گویند که اگر در این روز بـاران ببـارد، به مـدت هفت هفته بعد از آن هـوا بد خواهد بـود، آن‌گـاه انسـان باید هفت وسـیلهٔ مـورد نیـازش را بسـته بنـدی کند و با چکمه‌هـای هفت فرسخی خود به آن دورها سفر کند.

صور فلکی خوشهٔ پروین یا ثریا به عنوان «هفت ستاره» معروف است، در حالی که حتی با چشم‌های غـیر مسـلح می‌تــوان در این صــورت فلکی تا یــازده ســتاره را دید. عرفـای بـزرگ عشق و وصـال را در هفت مرحله و هفت وادی نشان داده‌اند و فاصلهٔ بین هســتی و تبـاهی را پنج مرحله دانسته‌اند.

در افسـانه‌ها نـیز با هفت سـحر آمـیز برخـورد می‌کـنیم: هفت هــری پاتر (قســمت هفتم)، ســوار ریش آبی هفت همسر داشــت، ســفید بــرفی با هفت کوتوله پشت هفت کوه زندگی می‌گرد و افسانهٔ اژدهای هفت سر...

علاوه بر این می‌توان به هفت پلکان مقبره کورش بزگ، هقت اقلیم، هفت اورنــگ، هفت دفــتر شــاهنامه، هفت پیکر، هفت هیکل، هفت گنـاه کبـیره، هفت خـان رسـتم، هفت الــوان، هفت گنج، هفت رکن نمــاز، هفت تحلیل و هفت طـواف (در اعمـال حج)، هفت قبله (مکـه، مدینـه، نجف، کربلا، کاظمین، سا مرا، مشهد) و... اشـاره کـرد و به این تــرتیب بــود که تعــداد بیشــماری هفتگانه در دنیا بوجود آمد و به عدد هفت تقدس خاصی بخشید

مصریان چه می‌پرستیدند؟

عنتر (میمون دم کوتاه)

خدایان مصریان باستان

توث در قالب عنتر

عنتر نماد نه یک خدا بلکه دو خدای مصری بود. اولی تحوث، خدای نوشتن و دیگری خدای جوان ماه به نام خونسو بود. توث در قالب عنتر بود.این دو خدا مسئول علامت گذاری زمان بودند و با ماه همکاری می‌کردند!

2.گربه

حیوانات مقدس در مصر باستان

باستت در قالب گربه

در مصر باستان گربه‌ها را به عنوان خدا می‌پرستیدند. باست ایزد بانویی به شکل شیر ماده و احتمالا معروف‌ترین گربه مصری بوده که یک الهه برشمرده می‌شد. در ابتدا به عنوان یک محافظ پرستش می‌شد_ سر آن گربه شبیه شیر بود و الهه باروری و عطر بود و مصریان آن را به عنوان گربه خانگی میشناختند.هرچند باستت، تنها خدای گربه‌ای مصریان نبود.Amun-Ra پدر باستت، زمانی گربه بزرگ شهر اموات به شمار می‌رفت.

3.گاو

خدایان مصر باستان

گاوهای مقدس

گاوها حیوانات بسیار مقدسی در مصر باستان به شمار می‌رفتند. خدایان زن: نوت (به معنی:آسمان)،هاثور(به معنی:منزلگاه حوروس) و ایسیس (الهه طبیعت و ازدواج)به شکل گاو بودند و گاوهای ماده نماد مادر فرعون بودند. نوت الهه و ایزد بانوی آسمان و ستارگان بود و خورشید را در آسمان بر دوش می‌کشید!هاثور خدای عشق، زیبایی، لذت بود. گاو نر هم نماد مردانگی و فرعون بود. ازیریس خدای جهان زیر زمینی و زندگی پس از مرگ بود و گفته می‌شود به شکل گاو نر بود.

4.شاهین

خدایان مصر باستان

حوروس در قالب شاهین

شاهین به عنوان محافظ به شمار می‌رفت و متعلق به حوروس، پسر ایزیس و اوزیریس بود. در واقع شاهین یکی از اساطیر مصر باستان بود. حوروس یک بازیگر اصلی در داستان ایزیس و اوزیریس بود _ که جنگ بین او و ست (خدای صحرا و طوفان) تا بیداری ازیریس ادامه یافت. گفته می‌شود ارتباط دادن او با شاهین برای این بوده که او خود را خدای آسمان و جنگ می‌دانست.

5.لک لک

حیوانات، خدایان مقدس مصر

توث در قالب لک لک

لک لک نمـاد دانش و خـرد بـوده است. تـوث از نخسـتین خدایان مصر باستان، مردی با سر لک لک بـود! هم عنـتر هم لک لک، حیوانات مقدسی برای تحوث بود. او زمان‌ها و فصل‌های مختلـف، در قـالب لک لک بـود. او هم‌چـنین واسطه‌ای بین خیر و شر بود.

دروغ بزرگ یوفولوژیست‌ها

دوستان عزیز اگر در بخشی با ما مخالفت دارید و نقـدی بر موضـــوع ما دارید ما صـــمیمانه نقد و نظر شـــما را خواهیم شنید و درصورت اشتباه خـود آن را تصـحیح نـیز خواهیم کرد و در این مورد به هیچ وجه متعصـبانه رفتـار نخواهیم کرد. ولی اگر تنها دلیل شما برای رد مطالب ما این است که با عقاید شما سازگار نیست، این مشـکل از طــرف ما نیست و شــما باید خودتــان را تصــحیح کنید. متـذکر می‌شـوم، نگاه‌هـای متعصـبانه و افـراطی به این ماجرا چنان دامن گیر برخی افراد شـده که بی‌احـترامی، ناســزا، تهدید و از این شــاخه به آن شــاخه پریــدن را با عنـــاوین خـــود منطقی میدانند و مطـــالب ما را دور از منطق میبینند. امید دارم که این مطـــالب راهی باشد تا دوستان حقیقت جو و واقع گرا به نتایج و کلیدهای قابل فهمی دست یابند. در بخش دوم نیز به دو تصویر اشــاره خواهیم کرد، امیدواریم مورد توجه دوستان قرار بگیرد.

تصویر شماره 3:

تصویری که میگویند حضرت عیسی (ع) با راکـتی به فضا ســـفر میکـــرده است! مشـــاهده میکنید بعضی تحلیل‌ها چگونه تیشه به ریشه‌ی باورهای فرد میزنند؟!

نیازی به توضیح نیست، زیرا این تصویر نمایش داســتانی است که در کتـاب انجیل مـرقس "مـرقس 9:ـ 2"ـ آمـده است.

1- شش روز بعد، عیسی با پطـرس، یعقـوب و یوحنا به بـــالای تپه‌ای رفت. کس دیگـــری در آن‌جا نبـــود. ناگـــاه

صورت عیسی به طـرز پرشـکوهی شـروع به درخشـیدن کرد و لباسش درخشان و مثل برف سفید شد.

این نقش و داســـــتان مربـــــوط به آن بارها در طی زمان‌هـــای مختلف کشـــیده شد و مطمئنا هیچ راکت یا موشـکی در کـار نبـوده است. البته تناقضـات جـزئی در بیـــان این داســـتان در اناجیل مختلف نشـــان از تحریف بخشی از آن دارد ولی مطمئنا راکت و موشک در کـــــار نیست. این تنها یک نقاشی و تصویر سـازی از یک واقعه تاریخی در گذشته است. یک واقعه که در اناجیل به آن‌ها اشاره شده است. نمـونه‌ای از بیـان یکی از اناجیل را در بالا دیدید.

به تصاویر زیر دقت کنید، همان نقش با داستانی یکسان را نشان می‌دهند. اگر چنین تحلیل‌های مسخره‌ای درست باشد پس هرکسی می‌تواند هر تحلیلی بســـته به نـــوع تخیلش ارائه کند. مثلا در یکی از تصـــاویر زیر حضـــرت عیسی را با حـاله‌ی نـور آبی رنگ نمـایش داده‌انـد، پس می‌توان گفت، غـذرخواهی می‌کنم، حضـرت عیسی حتما در این‌جا به پروانه تبدیل شده بود و این تبـدیل شـدن به پروانه در این نقاشی به تصـــویر کشـــیده شـــده است. دوستان هنر نقاشی تو هر زمینه‌ای برای خود تعـاریف و منابعی دارد که باید برای بررسی برخی آثار هنر به آن‌ها مراجعه کـرد نه این‌که با تخیلات خـود داسـتان پـردازی نمود.

“بـرای مشـاهده در ابعـاد بزرگ‌تر بر روی تصـاویر کلیک کنید.”

آیا شـما در تصـاویر بـالا راکت، موشک یا چـیزی همانند این‌ها را مشـــاهده میکنیـــد؟! همه‌ی این مـــوارد و تفسیرهای بیخود تنها به ناخوآگـاه ذهن آدمی بـازمیگردد که شـما با دیـدن چـیزی شـبیه به راکت و تفسـیرهای انباشته شده دیگر راجع به فرضـیه فضـانوردان باسـتانی در ذهن خـود از این نقاشی چـیزی غـیر عـادی بسـازید درحالیکه به هیچ وجه راکت و موشک در این نقاشی در کار نیست.

تصویر شماره 4:

تصویر زیر نقاشی‌ای است که در قـرن شـانزدهم توسط "ونچورا سـالمبینی" به تصـویر کشـیده شد. این نقاشی متعلق به کلیسای سنت پیـتر در مونتـالچیلو ایتالیا است. در بسـیاری از سـایتهای مرتبط با موضـوع یوفوها از آن شی کروی شکل به عنوان ماهواره یاد می‌شود.

قابل توجه شـــما این‌که ســـعی شـــده در این نقاشی نقشه‌ی قدیمی جهـان به تصـویر کشـیده شـود که در آن خورشید نمایان است و یک شکل ابتـدایی علامت گـذاری نصف النهـار و مـدارات؛ به علاوه یک اسـتوانه کوچک که می‌تواند لـولایی بـرای نصب شـدن به تکیه گـاه آسـمان باشد مشخص است..

در بسـیاری از شـکلهایی که از شـرق آمده‌اند می‌تـوان توجهاتی به آسمان‌ها با نمادها و ترسیمهای مشـابه پیـدا کرد، این نقاشی نـیز به نـوعی بـرای بیـان سه گـانگی و تثلیث به تصویر کشیده شده است. دراین تصویر عیسی، پـدر و روح القـدس به تصـویر کشـیده شـده‌اند که روح القدس را در کالبد یک کبوتر به تصویر کشیده‌اند.

معمولا زمانیکه جهان آفرینش یا کره آسمانی نشان داده می‌شود، بسادگی زمین را نماد پردازی نمی‌کنند، بلکه حاکی از تمامی جهان است. به علاوه، بسیاری نقاشیها هم‌چنین عصا یا چوبهایی را نشان می‌دهند (عصای سلطنتی نشان دهنده قدرت یا اقتدار سلطنتی، برای اطلاعات بیشتر به مقالات ”پوششی برای فریب، کلیسا کدام خدا را میپرستند “مراجعه کنید.) که در دست حضرت عیسی و پدر است، که مکررا به عنوان آنتنهای ماهواره ازآن یاد می‌شود ومی‌توان این را نیز نمونه‌ای از دروغهایی نام برد که یوفولوژیست‌ها برای اثبات حرف‌های خود به آن دامن می‌زنند. به نمونه‌های مشابه زیر دقت کنید.

“برای مشاهده بهتر تصاویر بر روی آن‌ها کلیک کنید.”

دربالا دو نقاشی اول در موزه لوور پاریس نگهداری میشوند. آن‌چه که در گوی نقاشی مونتالچینو خیلی عجیب و غریب است، جزئیات نمایان در پایین و نزدیک پاهای حضرت عیسی است که خیلی از نویسندگان آن را یک پریسکوپ معرفی می‌کنند! “یون‌هابانا” آن را مشابه لولای مرکزی مورد استفاده در گوی‌های خاص که طبق گفته او می‌توان نمونه‌ی آن را در واتیکان دیدمعرفی می‌کند. با این وجود، جزئیات مورد بحث نه پریسکوپ هستند و نه لولا. بوضوح نمایان است که آن‌چه روی کره است بجای خورشید و ماه هستند (به ترتیب در وسط بالا و در سمت چپ پایین) همراه با خطوطی که به شکل حرف T برعکس است همپنین در دیگر نمونه‌ها مشهود است.

نوع مشابه تمثالهای نجومی را در کره موجود در نقاشی دیگر اثر "پیتر کویکه" می‌توان دید که تثلیث را نشان میدهد.

شاید بزرگ‌ترین کره سماوی، اثر "گیاکوموکولمبو" باشد که در کلیسای تثلیث پوپولی (شهر کوچکی در ایتالیا) موجود است و کوچک‌ترین آن در نقاشی "توماسو داستفانو لونتی" باشد که گوی در دستان حضرت مریم و حضرت عیسی است و کره سماوی بسیار مشابه کره موجود در نقاشی سالمبینی است.

در تصویر زیر با تمرکز روی کره، هر کسی می‌تواند زودیاک، خورشید، زمین با سایه مخروطیش و ماه را در پایین ببیند. این نقاشی‌ای است از "فائرا موندی "که زمین در مرکز جهان در دست خدا نگهداری می‌شود. بازهم این نکته را متذکر می‌شویم که هریک از این تصاویر تفاسیری خاص دارند که برخی از آن‌ها نیز به مفاهیمی الحادی اشاره می‌کنند ولی ما در این سری از مقالات فقط سعی میکنیم که این موضوع را نشان دهیم که مفاهیم و تفاسیری که از این نمادها و نقاشی‌ها در سایتها و کتابهای یوفولوژیک بیان می‌شود حقیقت ندارد و به نکات دیگری اشاره می‌کنند و اغلب افراد ناآگاه تحت تاثیر چنین تفاسیر اشتباهی قرار میگیرند.

تصویر زیر ارائه‌ای دیگر از کره سماوی در نقاشی‌ای از "جان پرووست" است که با عنوان

"Christian Allegory" در لوور پاریس نگهداری می‌شود.

در این تصویر که "هنری پکام" آن را کشیده است، در مرکز کره زمین را نمیبینیم بلکه یک انسان میبینیم و اطراف او خورشید، ماه و ستاره‌ها را مشاهده میکنیم.

پس آیا حال به نظر شما می‌توان نتیجه گرفت که کره میان شکلهای تثلیث مقدس در اثرسالمبینی یک ماهواره نیست؟ آیا می‌توان گفت آن شیء که در بسیاری از نقاشیهای از تثلیث وجود دارد، نماد کره سماوی است و در این نقاشی خاص شامل تصاویر خورشید و ماه هم هست و تفسیرهای یوفولوژیست‌ها در این نقاشی نیز اشتباه است؟!

امید دارم تا به این‌جای کار متوجه شده باشیم که تا چه حد از بی‌خبری ما انسان‌ها سوء استفاده می‌شود تا با دروغهای آب و تاب داده‌ی خود ما را درگیر مسایلی کنند که ریشه در حقیقت ندارند و تنها برای آماده کردن ما برای اهداف شومشان استفاده می‌شود. چه بخواهید باور کنید یا نکنید این دیدگاه‌های به ظاهر علمی ولی در باطن کذب و دروغ برای در دست گرفتن تفکرات من و شماست. این دروغهای شیک و جذاب در بی‌خبری ما تیشه بر ریشه‌ی عقاید ما میزند.

تصویر شماره 5:

تصویر زیر یکی دیگر از نقاشی‌هایی است که ازآن به عنوان نقاشی یوفو در گذشته نام میبرند. این تصویر در موزه‌ای در کمبریج انگلستان نگهداری می‌شود. نکته‌ای که قابل توجه است این است که هیچ گاه این تصویر به صورت بزرگ به مخاطب نشان داده نمی‌شود وهمیشه سعی براین بوده تا تصویری کوچک از آن ارائه شود.

در زیر نمــونه‌ای از فضاســازی‌های بــرخی طرفــداران فرضه فضـانوردان باسـتانی را می‌بینید. دقیقا از همـان روشی استفاده می‌شود که اریک فـون دانیکن اسـتفاده می‌کند. یعـــنی مقـــداری مبـــاحث تخیلی و بی‌ربط به خواننده و یا بیننـده منتقل میگـردد و در آخر با طـرح یک سوال سعی می‌شود در مخاطب شبهه ایجاد شــود. البته من ایـــراد را در دوســـتان همـــوطن طرفـــدار فرضـــیه نمی‌بینم، مشکل این گونه دوسـتان این است که هرگونه مطـالبی که در چند سـایت و یا فیلم مسـتند به زبانهـای دیگر میبینند به عنـــوان حقیقت محض نگـــاه می‌کنند که این واقعا اشتباه بزرگی است.

نمونه‌ای از بحث‌های طرفداران این فرضیه

نمونه‌ای از بحث‌های طرفداران این فرضیه

برای مشاهده بهتر، روی تصویر کلیک کنید.

ولی حقیقت این تصـــــویر چیســـــت؟ این نقاشی غسل تعمید عیسی (ع) را به تصـــویر کشـــیده است. در نگـــاه یوفولوژیست‌ها یک بشـقاب پرنـده در این تصـویر حاضر است که پرتوهــای نــور خــود را بر این حضــرت و تعمید دهنــده‌ی وی تابیــده است. البته همین تفاســیر اشــتباه وهدف دار چنان مخاطب چنین تفاسیری را درگیر می‌کند که با ایجـــــاد یک شـــــبهه عمیق در وی اورا حقیقتا از واقعیت دور می‌کند.

ابتدا شما را به بخشی از انجیل لوقا ارجاع میدهم.

و واقع شد در آن ایام که عیسی از ناصـره‌جلیل آمـده در اُرْدُن از یحیی تعمید یـافت. 10 و چـون از آب برآمـد، در

ساعت آسمان را شکافته دید و روح را که مانند کبــوتری بروی نازل می‌شود. 11 و آوازی از آسمان در رسـید که «تو پسر حــبیب من هســتی که از تو خشــنودم.» انجیل لوقا – 3:21

چــنین تعــریفی از غسل تعمید عیسی (ع) وحضــور یک کبوتر ازآسـمان در سـایر اناجیل نـیز یـافت می‌شـود. به موارد زیر مراجعه کنید.

متی 3:16 – مرقس 1:10 – یوحنا 1:33 –

در نقاشی‌هایی که از این صحنه اناجیل ترسیم شــده‌اند، معمــولا روح القــدس را در کالبد یک کبــوتر که از میــان دایره‌ی نور خارج می‌شود به تصویر کشیده‌اند. یعنی روح القدس به سان یک کبوتر میان میان دایره از نور بود. به نقاشی‌های مشابه زیر توجه کنید.

حال میخواهم شما را با تصویر بسته‌ی نقاشی مذکور که از آن به عنوان بشقاب پرنده یاد می‌شود جلب کنم.

آیا کبوتر را درمیان دایره‌ای از نـور می‌بینیـد؟! به کبـوتر درون دایره‌ی نور توجه کنید.آیا هنوز هم فکر میکنید این یک بشقاب پرنده است که در گذشته حاضر بوده است؟

به هرحال این‌جا تنها غسل تعمید حضرت عیسی درمیــان دایــره‌ای از تماشــاچیان و حضــور روح القــدس درکالبد کبوتر در میان دایره‌ای نور به تصویر کشــیده شــده است و هیچ چیز غیر عـادی و فضـایی در آن وجـود نـدارد واین نیز تنها یک دروغ از سـوی یوفولوژیست‌هاست که بــرای اثبـات ادعاهــای خــود به هر چــیزی چنگ می‌زنند. در زیر

نمونه‌های دیگری از به تصـویر کشـیدن همین داسـتان را مشاهده میکنید.

بـرای مشـاهده‌ی تصـاویر در انـدازه‌ی بزرگ‌تـر، بر روی تصاویر کلیک کنید.

نتیجه این می‌شود که آن دایره نور و کبوتر درون آن تنها شخص سوم تثلیث مسیحیت یعنی روح القـدس را نشـان میدهد و بـــازهم هیچ بشـــقاب پرنـــده‌ای درکـــار نیست و تحلیل‌های اینچنینی تنها برای فـریب شـما به کـار گرفته می‌شود.

تصویر شماره 6:

تصـــویر بعـــدی متعلق به یک نقاشی در دوران رنســـانس نیست بلکه متعلق به یک تصـــویر از مصر باســـتان است. یوفولوژیست‌ها مدعی هستند که در این تصویر یک خدای فضایی به تصویر کشیده شده است و فـرد سـمت راست بـــرای وی هدیه و پیشـــکش می‌آورد و با آب و تـــاب دادن این دروغ خودشان سعی بر القاء مفاهیم و جهـان بیـنی خود به مخاطب را دارند. به تصویر دقت کنید.

موجود فضایی در معبد مصری؟!!

این تصـــــویر متعلق به هـــــرمی در صـــــقاره مصر است. افرادی چون فون دانیکن و سـایتها و کتابهـایی که با یک یا چند واسطه مطالب وی را بیـان می‌کنند با تحلیلهـایی خاص مخاطب را مات ومبهوت نگه میدارند و سـپس تـیر خلاص را بر آن‌ها شلیک می‌کنند. مثلا ابتدا این تصـویر را یک موجود بیگانه‌ی فضایی معرفی می‌کنند سـپس با این ســـــوال که آیا ممکن است مصـــــریان بـــــدون کمک این

موجودات فضایی اهرام را ساخته باشند سعی می‌کنند مخاطب را به بیراهه بکشانند.

آن‌ها معتقدند که کشف این اثر باستانی مصری یکی از شواهد بزرگ در مداخله‌ی بیگانگان فضایی در گذشته‌ی انسان است. متاسفانه برای کسانی که این تحلیل را پذیرفته‌اند خیر بدی وجود دارد.

آن چیزی که به عنوان موجود فضایی بیگانه از آن یاد می‌شود تنها یک گلدان حاوی یک گیاه خاص در دوران باستان است که مصریان آن را تقدیم به خدایان میکردند. این نوع از گیاه در سایر بخش‌های مصر نیز به تصویر کشیده شده است. مطالعات باستان شناسی نیز این گفته را تایید می‌کند.به تصاویر زیر نگاه کنید. آیا گیاه مذکور را در دستان فرد می‌بینید؟! اگر تحلیل یوفولوژیست‌ها حقیقت داشت این گیاه نیز حتما چشمان موجود فضایی بوده که اکنون کنده شده است!! واحتمالا در حال انتقال به سفینه برای بردن به بیمارستانی فضایی است تا به یک بیمار دیگر پیوند چشم زده شود! این چنین تحلیل‌های بیخودی تنها در جهت سردرگمی مخاطبان صورت گرفته است.

به عنوان آخرین تصویر به شکل زیر نگاه کنید. در سمت چپ انبوه هدایایی را که به خدایان تقدیم شده است را می‌بینید. در زیر هدایا گلدان حاوی آن گیاه را مشاهده میکنید. دوباره به تصویر مورد نظر یوفولوژیست‌ها نگاهی بیاندازید. آیا حالا متوجه انبوه هدایایی می‌شود که به تصویر کشیده شده‌اند ودرمیان آن‌ها گلدان و گیاه مذکور را مشاهده میکنید؟

نتیجه این است حقیقت این تصویر نـیز چـیزی نیست که یوفولوژیست‌ها به آن اشاره می‌کنند و این تصویر هم به هـدایای پیشکشی به درگـاه معابد اشـاره می‌کند که یکی از آن هـدایا گیـاهی خـاص همـراه با گلـدان آن است نه موجود فضایی‌ای که بشقاب پرنـده‌اش را بـیرون اهـرام پارک کرده است!

تصویر شماره 7:

تصـویر زیر یکی دیگر از نمونه‌هـای پر اسـتناد از حضـور یوفوها در تاریخ است. این تصویر در موزه‌ای در نـاپولی ایتالیا نگهداری می‌شود ومربوط به بنیاد کلیسـای سـانتا ماریـای رم است. عقیـده‌ی یوفولوژیست‌ها بر این است که در این نقاشی به وضوح حضور ده‌ها بشقاب پرنده را میبینیم واین نقاشی خبر از حقیقتی میدهد که نقاش به چشم خود آن‌ها را دیده و واقعیت را نقاشی کرده است. این که حقیقت نقاشی شـده، درست است ولی باید دید آیا حقیقت همـان چـیزی است که یوفولوژیسـتها بـدان معتقد هستند یا خیر!

البته در سایت‌های یوفولـوژیکی و مسـتندهای اینچنیـنی بازهم از همان شیوه دانیکنیسم استفاده می‌شود، یعـنی چه؟! به عنوان مثال به تصـویر زیر توجه کنید. شـما را با سوالات متعـدد درگـیر می‌کنند ودر آخر هـدف و مقصـود خود را به شما تحمیل می‌کننـد، چه نادرسـت، چه درست شما به راحتی میپذیرید وذهنتان درگیر خواهد شد.

اما حقیقت مـاجرا چیسـت؟! به اعتقـاد اهـالی رم و بر اسـاس افسـانه‌ای قـدیمی، در نیمه تابسـتان سـال 358 پس از میلاد مسـیح (ع)، در محله‌ای از رم که امـروز

“ســانتا ماریا مــاجوره” نــام دارد در ظهر یک روزمــاه آگوست داغ، بـــــرف بارید و به همین علت به دســـــتور مقامات مذهبی آن زمان، کلیسایی بزرگ در این محله با نام حضرت مریم مقدس بنا شد. به نظر شما چرا سایتها و کتاب‌های یوفولوژیست هچگـاه تصـویر نـزدیکی از این نــوع نقش‌ها را نشــان نمیدند و یا تحلیل‌ها وداســتهانها مربوط به آن را بیــان نمی‌کننــد؟! به نقاشی‌های دیگــری که این داستان را نقل می‌کنند توجه کنید.

این داســتان در ســایر نقــاط ایتالیا نــیز موردتوجه قــرار گـــرفت ونقش‌هـــایی دیگر نـــیز که این داســـتان را نقل میکردند در ســـایر نقـــاط ایتالیا دیـــده شد یعـــنی این‌که داستان آن روز به صــورت نقاشی در محل‌هــایی دیگر از ایتالیا کشیده شد وحتی در برخی کلیساها به عنوان نماد نیز استفاده گردید.در زیر نمونه‌هایی دیگر را می‌بینید.

به وسیله‌ای که در دست پاپ برای اشاره به کنــدن زمین وجـــود دارد توجه کنید. همـــانطور که می‌بینید در همه‌ی این نقاشی‌ها منظور حضور ابرها و برف غــیر عــادی آن روز بوده است و در همگی شــما آن کشــیش و یا پــاپ را مشاهده میکنید که در حال آغاز کــردن کنــدن زمین بــرای احداث ساختمان کلیساست. اگر هنوز هم فکر میکنید آن موارد غیرعادی که یوفولوژیست‌ها بــدان اشــاره می‌کنند بشقاب پرنده هســتند، به تصــویر بزرگنمــایی شــده‌ی زیر توجه کنید.

برای مشاهده‌ی بهتر تصویر روی آن کلیک کنید.

آیا متوجه دانه‌هــای بــرف میــان ابرها میشــوید؟ آیا حــال بــاور دارید که این نقاشی نــیز به هیچ بشــقاب پرنــده‌ای

اشاره نـدارد وتنها هـدف این نقاشی به تصـویر کشـیدن داستان احداث کلیسای سانتا ماریا است؟ شـاید بخواهید بگویید اگر آن‌ها ابر هســتند چــرا اینگونه جــدا از هم و بزرگ و کوچک به تصویر کشیده شـده انـد؟ بـرای سـوال نیز پاسخی وجود دارد که این نـوع تصـویرنگاری از ابرها در سایر نقشی‌هایی که به ابرها اشاره می‌کند نـیز دیـده می‌شود. به نمونه‌های زیر توجه کنید.

پس همانطور که میبیند طرح جدا از هم ابرها چیز عجیب و غریبی نیست. نتیجه این است که گرچه تغییراتی آب و هوایی در امروز هم دیده می‌شود واین چیزی غیر عــادی نیست ولی آن روز در میان مردم آن قسـمت از ایتالیا به عنوان "معجزه برف" معروف شد و این نقاشی نیز تنها به آن داستان اشاره دارد و تحلیل یوفولوژیست‌ها مبــنی بر حضــور یوفوها در این تــاریخ تحلیلی دروغین وبــرای فریب مخاطب است.

تصویر شماره 8:

تصویر زیر یکی دیگر از اشاراتی است که به بشقاب‌های پرنــده در تــاریخ می‌شــود ودرمیــان این اســناد میــان یوفولوژیست‌ها بسیار معتبر نــیز هست. اما حقیقت این شکل که بر روی یک سکه ضرب شده است چیست؟!

بشقاب پرنده بر سکه!!

به قــول یوفولوژیســتها این ســند محکمی بــرای اثبــات وجود یوفوها در گذشته است که ضرب کننده‌ی این سـکه آن را به خوبی به تصویر کشیده است. این سکه در سال 1680 ضـرب شـده است. ضـرب این نـوع از سـکه‌ها که معمولا ارزش مادی چندانی نیز نداشتند در قرن‌هــای 16

و 17 در اروپا رواج داشته است. برخی دیگر از نظریه پردازان نیز آن را چرخ حزقیال نبی میدانند. اما به راستی این شی مرموز چیست؟! آیا حقیقتا ضرب کننده‌ی سکه تصویری را که خود شاهد آن بوده کشیده است؟

سکه متعلق به سال 1656 بعد از میلاد

سکه متعلق به 1648 بعد از میلاد

میخواهم یک گوشه از ماجرا را به گونه‌ای دیگر برای شما بازگو کنم. این سکه فرانسوی در سال 1680 ضرب شد. در این تصویر چیزی بسان یک بشقاب پرنده در میان ابرها به تصویر کشیده شده است. میخواهم تحلیل حقیقی این سکه را مختصرا اشاره‌ای کنیم، امید دارم خودتان با تحقیق بیشتر در این رابطه به درستی وصحت گفته‌ی ما پی ببرید.

به تصاویر زیر نگاه کنید. در این تصاویر سپرهایی را مشاهده میکنید که در آن دوران رواج داشته‌اند.

گرچه باور این موضوع برای کسانی که این شی را به عنوان یک یوفو پذیرفته‌اند سخت است ولی حقیقت این سکه این است که این سکه و سکه‌های مشابه تنها به سپرمقدسی اشاره می‌کنند که الهه‌ی مشتری به پادشاه رومی “NUMA Pompilius” فرستاده است. اینی افسانه‌ی رومی است که مشتری این سپر را به خاطر مسایلی از میان ابرها و رعد وبرق به پادشاه میفرستد. این نوع سکه‌ها معمولا برای اشخاص ضرب می‌شده است ومی‌توان گفت هدف از ضرب این سکه برای

صاحب آن داستانی اسطوره‌ای بـوده که صـاحب آن قصد داشته بر روی سکه آن را داشته باشد.

بــرای خوانــدن این افســانه به کتابهــای ادیسه وایلیــاد مراجعه کنید.

جمله‌ی لاتینی که روی سـکه آمـده است نـیز می‌تـوان به تصویر پشت سـکه مرتبط دانست. تصـویری که یک دست نماد عدالت ویک دست شمشیری بدست دارد وهمــانطور که گفــتیم این ســکه بیشــتر حــالتی نمــادین وســمبلیک داشته‌اند وارزش مالی آن‌ها مد نظر نبوده است.

در این تصویر نـیز می‌تـوان نتیجه گـرفت که دراین سـکه چند صد سـاله هیچگونه بشـقاب پرنـده‌ای مـدنظر نبـوده است و تحلیل سکه به افسانه‌ای قـدیمی رومی در مـورد الهه‌ی مشـــتری و یکی از پادشـــاهان بـــاز میگـــردد که افسانه‌ی آن در تاریخ موجود است و بنا به همان افسانه و سپر مقدس موجود در آن افسانه این حالت از داستان در این سکه به نمایش در آمده است. باز متذکر می‌شـوم شما مجبـور نیسـتید این تحلیل را از ما بپذیرید می‌توانید به تحلیل‌هــای تخیلی عالیجنابــان یوفولوژیست بســنده کنید.

البته مطالب اینچنیـنی زیـادی در اینـترنت می‌توانید پیـدا کنید که هرکسی با استفاده از تخیل خود برخی چیزها را تفســیر می‌کند وبــرخی هم با ترجمه و کــپی زدن آن به سـایر زبان‌ها به قـول خودشـان به تـاریخ نـاگفته‌ی بشر اشاره می‌کنند. در این میان برخی تحلیل‌های به اصطلاح یوفولوژیست‌ها آنقـدر بی‌پایه و اسـاس و مسـخره است که حتی ارزش خواندن نیز ندارد. به عنوان نمونه به یکی

از تصاویری که در یکی از شبکه‌های اجتماعی آمده بود توجه کنید.

تحلیل‌های اشتباه

چه می‌توان گفت؟!! سوال من این است که چرا هرکسی هر برداشتی از هر موضوعی داشت را حقیقت میداند؟! تفاسیر کودکانه‌ای که نیاز به تحلیل ندارند!

ادعای عجیب و شوکه کننده از ارواح

تقریبا بــرای همه ما بســیار جــالب و جــذاب است تا در مورد دنیای پس از مـرگ اطلاعـات زیـادی کسب کـنیم و بدانیم که پس از به خاک‌سپاری کالبد انسان، چه اتفاقی برای روحش می‌افتد!

داســتان‌های مربــوط به ارواح همیشه جــذابیت بســیار زیادی دارند. در برخی فیلم‌ها، روح را به شـکل یک شـبح نـــامرئی نشـــان می‌دهند که او همه را می‌بینید اما هیچ کسی قادر به دیدنش نیست. هم‌چنین نشـان می‌دهند که روح توانایی لمس وسایل و اشـیا زمیـنی را نـدارد اما به راحــتی از همه موانع عبـور کـرده و در و دیـوار بــرایش مفهومی ندارند. حتی هر لحظه که اراده کند می‌تواند به دورترین نقطه زمین پرواز کرده و در مکان مـوردنظرش حضور به هم برساند.

اما واقعیت وجـــودی روح چیست و این مقوله به لحـــاظ علمی چگونه توصـــــیف می‌شـــــود؟ باید گفت ادعا و فرضـــیه‌های فـــراوانی در این زمینه وجـــود دارد که بر اساس ادیان و فرهنگ‌ها مختلف، تا حدی با هم متفـاوت هستند. اما نقطه مشـترک همه اطلاعـات موجـود در این رابطه این است که انسان با دمیده شـدن روح در بـدنش حیات یافته و پس از خروج آن نیز می‌میرد.

خداوند در قرآن در آیات 29 حجر، 72 «ص» و 9 سجده می‌فرماید: «خــدا پس از تکمیل خلقت انســان و نظــام بخشـیدن به آن، از روح خـویش در آن دمیـد، و سـپس به فرشتگان دستور داد بر او سجده کنند.»

حـالا اگر شـما نـیز همانند ما کنجکـاو هسـتید تا در این رابطه اطلاعات بیشتری کسب کنید، توصـیه می‌کـنیم در ادامه مطلب با ما همـراه باشـید. البته لازم است اشـاره کنیم که این مطلب، برگردان یک مقاله انگلیسی است و بنـابراین، مـدنظر داشـته باشـید که شـاید در مـواردی با دیـدگاه‌های اسـلامی ما نسـبت به روح منافـات داشـته باشد.

چرا روح‌ها در شب ظاهر می‌شوند؟

16 ادعای جالب در مورد ارواح

گفته می‌شـود که ارواح در طـول شب فعـالیت بیشـتری دارنـد، دلیلش هم این است که در این زمـان از شـبانه روز، موانع و مزاحمت‌هـای الکـترونیکی کمـتری وجـود دارد. همین امر مـوجب می‌شـود تا گیرنـده‌های روح‌بودنشان قوی‌تر بشود.

احتمال دیده شدن توسط حیوانات و کودکان زیاد است

برخی از کارشناسان این حـوزه ادعا کرده‌اند که کودکـان و حیوانات به دلیل داشتن انـرژی بسـیار زیـاد، می‌توانند حضـور روح را به خـوبی حس کـرده و حـتی آن‌ها را مشـاهده کنند. نیروهـای قدرتمند درونی آن‌ها مـوجب جذب ارواح می‌شود.

ارواح در وضعیت دشوار و پرخطر زندگی می‌کنند

برخی از ارواح نمی‌توانند مرگ خود را بـاور کنند. از این رو همیشه در شرایطی زنـدگی می‌کنند که گـویی در یک کابوس ترسناک و وضعیت غیر قابل حل گرفتار شـده‌اند و راه فرار ندارند.

آن‌ها هرگز نمی‌خوابند

ارواح هرگز نمی‌خوابند و در بیشتر مواقع در حال پرسه زدن در اطراف هستند.

به دنبال جلب توجه هستند

ارواح همیشه به دنبال جلب توجه مردم هستند. آن‌ها دوست دارند دیده یا شنیده شوند. به همین خاطر، اگر در اطراف خود بوی عطری حس کردید، دود یا مه دیدید که هیچ توضیحی برایش وجود ندارد، شک نکنید که یک روح در کنارتان ایستاده است.

پیش بینی آینده توسط ارواح

ارواح قدرت فکرخوانی دارند و می‌توانند آینده شما را پیش بینی کنند. از این رو، دفعه بعدی که خوابی راجع به آینده خود دیدید، بدانید که یک روح از عالم غیب آن را به اطلاع شما رسانده است.

ارواح توان کشتن انسان را ندارند

ارواح به خودی خود توانایی کشتن شما را ندارند، بلکه با اذیت کردن و ایجاد جنون‌های آنی ممکن است باعث مرگ فرد به دست خودش بشوند.

آن‌ها از شدت بی‌حوصلگی انسان‌ها را اذیت می‌کنند

ارواح هم حوصله شان سر می‌رود و از این‌که توسط انسان دیده نمی‌شوند و حتی برخی وجودشان را انکار می‌کنند، چندان خوشحال نیستند و از این رو سعی می‌کنند به واسطه انجام برخی امور وجودشان را اثبات

کنند. این کارها اصــولا بــرای انســان خوشــایند نیست و موجب وحشت و آزار وی می‌شود.

گربه‌ها ارواح را می‌بینند

گفته می‌شود که همه حیوانات قادر به دیدن فعالیت‌های پارانرمال (پدیده‌های روانی/ ماورا طبیعه) پیرامون خــود هســتند. اما تاکید بر این است که گربه‌ها مشخصا تــوان دیــدن ارواح را دارند. بنــابراین اگر در خانه گربه داریــد، دفعه بعدی که به طـور ناگهـانی میخکـوب و به یک نقطه خــیره شــد، باید فــرض را بر این بگذارید که روح دیــده است.

ارواح مهربان

در علــوم غــیر اســلامی ارواح مهربــانی که زیر یکســال دارند را فرشــته می‌نامند که نه تنها ترســناک نیســتند، بلکه می‌توانند به انسان کمک کنند.

ارواح بیشتر در کلیساها سکونت دارند تا گورستان‌ها

ادعا می‌شــود که ارواح بیشــتر از این که در گورســتان باشــند، در امــاکن مــذهبی و روحــانی همانند کلیســاها اقامت دارند.

آن‌ها تغییر را دوست ندارند

ارواح به هیچ عنوان دوست ندارند که تغییری در شــرایط خود ایجاد کنند. آن‌ها به آن‌چه که هستند وفادار می‌مانند و سعی می‌کنند همه خـاطرات، افکـار و رفتارهـای خـود پیش از مرگ را در وجودشان حفظ کنند.

خانه سفید تحت تسخیر ارواخ است

گفته می‌شـــود که کـــاخ ســـفید آمریکا توسط ارواحی همانند ابیگل آدامز تسـخیر شـده است. هم‌چـنین بـرخی گمانه زنی می‌کنند که روســای جمهــور و بانوهــای اول آمریکا که درگذشته‌اند، هم‌چنـان در آن‌جا سـکونت دارند. بـرخی مـدعی هسـتند که روح آبراهـام لینکلن هرگز این مکان را ترک نکرده است.

روح بوی لیموترش را دوست دارد

بســیاری از کســانی که در زمینه روح مطالعه می‌کننــد، بــاور دارند که ارواح بــوی لیمــوترش را بســیار دوست دارند. بنـــــابراین اگر دوست دارید با یک روح ارتبـــــاط برقرار کنید، اطراف خـود را با لیمـوترش پر کنید تا روح جذب شما بشود.

تلفن همراه موجب فراری دادن ارواح می‌شود

یک محقق انگلیسی ادعا کـرده که پس از اخـتراع، عرضه و رواج اسـتفاده از موبایـل، تعـداد گزارشـات مبـنی بر مشاهده ارواح به شدت کاهش یافته است. وی دلیل این امر را سـیگنال‌های الکـترونیکی اعلام داشـته و گفته که این امواج، برای ارواح مزاحمت ایجـاد می‌کنند و مـانع از انجام فعالیت آن‌ها می‌شوند.

انیشتین به وجود روح ایمان داشت

یکی از بزرگ‌ترین دانشمندان تاریخ یعنی آلبرت انیشتین اعتمـاد داشت که روح واقعیت دارد و انســان بـدون روح هیچ مفهــومی نمی‌تواند داشــته باشد. وی در این رابطه گفته، همه انرژی‌های دنیا پابرجا هســتند و از آن‌جا که از

بین نمی‌روند، می‌توانند به فرم دیگـری از انـرژی تبـدیل شده و روح را تشکیل دهند.

در آخر نـــیز بد نیست به مقوله روح در جهـــان بیـــنی اسلامی نگاهی اجمالی داشته باشیم:

در جهان بینی اسلامی، انسان از دو چیز مختلف آفریـده شده‌است، که یکی در حد اعلای عظمت، و دیگری ظاهراً در حد ادنی از نظر ارزش؛ جنبه مـــادی انســـان را گل بـدبوی تـیره رنگ تشـکیل می‌دهـد، و جنبه معنـوی او را چیزی که به عنوان روح خدا از آن یاد شده‌است.

هم‌چنین جعفر صادق (ع) نیز در این رابطه بیـان داشـته: روح را نتـوان به سـنگینی و سـبکی توصـیف نمـود، روح موجـــودی رقیق است (مانند هـــوا که فضا را اشـــغال می‌کند اما محســـوس نیست) که قـــالبی تـــیره بر آن پوشانیده شده است.

هم‌چـنین از این امـام فرزانه سـؤال شد: آیا روح پس از آن که از بـدن جـدا گشـت، متلاشی می‌شـود یا بـاقی می‌مانـد؟ ایشـان پاسخ داد: «بـاقی است تا گـاهی که در صور دمیده شود.»

هم‌چـنین بد نیست پرسش و پاسـخی که در سـایت مرکز ملی پاسـخگوئی به سـوالات دیـنی منتشر شـده را نـیز مطالعه کنید:

آیا انسان قادر است روح افراد درگذشته را ببیند؟

اگر مراد دیدن عادی با چشم باشـد، باید گفت بر اسـاس نظریه تجـــرد نفس، روح در ذات خـــود قابل مشـــاهده نیست. چرا که ذات روح، جسم نیست تا با چشم طـبیعی

قابل رؤیت باشد، ولی پس از خروج از بدن مادی و جـای گرفتن در بدن مثالی، چه بسا برای برخی قابل مشـاهده باشد.

بنابراین اصل روح نه در دنیا و نه در برزخ بـرای دیگـران قابل مشـاهد است و از آن‌جا که هیچگـاه روح از بـدن خـالی نیسـت، در دنیا با قـالب بـدن مـادی و در بـرزخ با قابل بدن مثالی قابل رویت است. اما در عین حـال نکته مهم آن است که مقـدار و نـوع دامنه دید بـرزخی افـراد، بستگی به میزان معرفت، مقدار فاصله گرفتن انسان از عالم ماده و انقطاع از امور مادی و جسـمانی و توجه او به عالم مجردات و حقایق دارد.

لذا زمانی شخص می‌تواند به برزخ دیگران راه پیدا کـرده و آن‌ها را مشاهد کند که با ریاضت نفس و تقـوای بـالای الهی از عالم ماده کنده شـود و به عـالم بـالاتر یعـنی به عالم مثـال و بـرزخ نزدیک شـود و هر به مـیزان از عـالم ماده فاصله بگیرد به آن عالم نزدیک‌تر می‌شود.

در واقع دست یابی به این مرحله، به طور اختیـاری و در طول زندگی اسـت؛ اما زمـانی هم فـرا خواهد رسـید که انسان‌ها، به طور طبیعی و اجبـاری، چشم از این جهـان فـرو می‌بنـدد و چشم بـرزخی آن‌ها گشـوده می‌شـود و گـاهی این وضـعیت در آسـتانه مـرگ اتفـاق می‌افتد و شـخص آن‌چه اطرافیـان نمی‌بیننـد، می‌بیند و آن‌چه اطرافیان نمی‌شنوند، می‌شنوند.

جمله زیبا از آلبرت اینشتین

در طول تاریخ، جهـان دانشـمندان و پژوهشـگران بسـیار زیادی را به خود دیده است، اما به جـرات می‌تـوان گفت که هیچ یک از آن‌ها نتوانستند جایگـاه آلـبرت اینشـتین را پیدا کنند. فیزیکدان آلمانی توانست در طول حیـات خـود خـدمات زیـادی به بشـریت ارائه کند و مسـائلی را کشف کرد که زندگی انسان‌ها را دگرگون ساختند. هـوش او به قـدری بـالا بـود که امـروزه واژه «اینشـتین» در فرهنگ عامه به معنـای فـرد نابغه و دارای هـوش زیـاد تفسـیر می‌شود.

وی در زمینه‌های مختلفی اظها نظر کرده که شاید بتوان نظریه نسـبیت و هم ارزی جـرم و انـرژی را مهم‌تـرین آن‌ها دانست. بسـیاری از ما با جنبه‌هـای علمی این اعجوبه آشنایی داریم، اما وی سخنان و نظـراتی دربـاره مسائل گوناگون نیز به زبان آورده که کمتر کسی درباره آن‌ها آگاهی دارد.

تصاویر و توضـیحاتی که در ادامه آورده شـده، شـما را با این جملات آشـنا خواهند نمـود. شـما می‌توانید با بهـره گیری از آن‌ها، زندگی بهتری داشته باشید و نصـایح او را در طول عمر خود به کار ببرید. پیشنهاد می‌دهیم جملات را بخوانید و لذت ببرید.

درباره قدرت

احترام کور کورانه به قـدرت بزرگ‌تـرین دشـمن حقیقت است.

درباره هدف

طبیعت تنها دم شیر را به ما نشـان می‌دهد. اما من شک ندارم که این دم همـان شـیر اسـت؛ گرچه آن شـیر نمی تواند به علت بزرگی زیادش خودش را به ما نشان دهد.

درباره سیاست

من به طـور ارثی یهـودی هسـتم، شـهروند سـوییس شـناخته می‌شـوم و از نـوع بشر به شـمار می‌روم. تنها انسان بودن فارغ از وابستگی به هر گونه ایـالت و ملیت اهمیت دارد.

درباره یقین

قوانین ریاضی در جایی که به واقعیت مربوط می‌شـوند، به طور کامل قابل اطمینان نیسـتند و اگر قطعی باشـند نیز ارتباطی با واقعیت ندارند.

درباره تواضع و فروتنی

به عنوان انسان، یک نفر خودش را با هوش کـافی وقف نموده تا بتواند به طور واضح هـوش نا کـافی خـود را در مواجهه با چیزهایی که وجود دارد، مشـاهده کند (نامه به ملکه الیزابت بلژیک.)

درباره نسبیت

هنگـامی که مـردی بـرای یک سـاعت کنـار دخـتری زیبا می‌نشیند، زمان بسیار سـریع می‌گـذرد و 1 سـاعت تنها یک دقیقه به نظر می‌رسد. اما اگر او را 1 دقیقه بر روی اجـاق داغ قـرار دهیـد، این مـیزان به انـدازه تمـام سـاعت‌ها خواهد گذشت. به این موضـوع نسـبیت می‌گویند.

درباره دوران رشد در زندگی شخصی

این مسئله که والدین من به خاطر دیر صحبت کردنم نگران شدند، حقیقت دارد. آن‌ها با یک پزشک نیز مشورت کردند. من نمی‌دانم که در آن زمان چند سال داشتم، اما سنم کمتر از سه سال نبود.

درباره عقل

عقل سالم مجموعه‌ای از قضاوت‌ها و پیش داوری‌هاست که تا سن 18 سالگی به دست آمده‌اند.

درباره موفقیت

اگر A را معادل موفقیت در نظر بگیریم، آن‌گاه می‌توان معادله را به این صورت نوشت: A= X+Y+Z که در آن X و Y نشان دهنده تفریح و بازی و Z علامتی برای بسته نگه داشتن دهان هستند.

درباره ملی گرایی

ملی گرایی مریضی دوران ابتدایی بشر به شمار می‌رود. این امر مربوط به نژاد بشر است و با رشد او ریشه کن خواهد شد.

درباره راز

تجربه‌های اسرار آمیز بهترین تجربه‌ها هستند. مرموز بودن را می‌توان منشا هر هنر و علم دانست. کسی که این موضوع را درک نمی‌کند و یا دیگر نمی‌تواند آن را تجربه نماید، از نظر من مرده و چشمانش تیره شده‌اند.

درباره تنهایی

احساس من درباره عدالت و مسئولیت‌های اجتماعی، همواره به صورت عجیبی با عدم برقراری ارتباطات مستقیم با جامعه و دیگر انسان‌ها در تضاد بوده است. من یک مسافر تنها هستم و هیچ گاه به خانواده، دوستان، کشورم و حتی بستگان نزدیکم تعلق نداشته ام. در مقابل تمام آن‌ها، من هیچوقت حس دوری و نیاز به تنهایی را از دست ندادم.

درباره ظاهر

اگر به ظاهرم بیش از حد توجه می‌کردم، دیگر خودم نبودم.

درباره تخیل و خلاقیت

تخیل مهمتر از دانش است. زیرا دانش محدود بوده اما تخیل تمام جهان را در بر می‌گیرد.

درباره انگیزه

مهربانی، زیبایی و حقیقت، ایده آل‌هایی هستند که همواره راه را به من نشان داده و شهامت رو به رو شدن با چهره جدید زندگی را به من بخشیده‌اند. بدون همزاد پنداری با انسان‌هایی با تفکر مشابه و بدون سرگرم نمودن خود با جهان مقصود، موفقیت در زمینه هنر و جنبه‌های علمی غیر ممکن بود و زندگی برای من پوچ می‌شد. تلاش‌های انسان برای دستیابی به چیزهای بی‌ارزش مانند ثروت، موفقیت‌های ظاهری و لوکس گرایی، همواره در نظر من فاقد اهمیت و ارزش بوده است.

درباره آموزش

هدف از آموزش باید تمرین و یـاد دادن اسـتقلال و تفکر فردی باشد؛ اگرچه خـدمت رسـانی به جامعه بزرگ‌تـرین مسئله زندگی به شمار می‌رود.

درباره جاه طلبی

هیچ‌چیز مهمی از جاه طلبی و یا احسـاس وظیفه حاصل نمی‌شود. عشق افراد به کارهاست که موفقیت را شکل می‌دهد.

درباره یادگیری

بیشتر معلم‌ها وقت دانش آموزان را با پرسیدن سـوالات سخت تلف می‌کنند. هنر پرسـیدن این است که سـوالاتی را مطـرح کنید که دانش آمـوزان دربـاره موضـوعات آن آگاهی داشته باشند و بتوانند پاسخ مناسب را پیدا کنند.

درباره تفکر

من به نـدرت دربـاره کلمـات فکر می‌کنم. فکر خـودش می‌آید و من کلمات را با استفاده از آن بیان می‌کنم.

درباره زندگی

راز شاد زیستن این است که از زندگی کنونی خـود لـذت ببرید و ذهنتان را درگیر مسائل آینده نکنید.

درباره حس کنجکاوی

نکته مهم این است که هیچ گاه از سـوال پرسـیدن دست نکشید. برای هر کنجکاوی پاسخی وجود دارد.

درباره اخلاق کاری

اگر کـــار کـــردن یک نفر از روی علاقه باشد و اجبـــاری وجـود نداشـته باشـد، همه‌ی کارها از روی اعتقـاد قلـبی انجام خواهند شد.

درباره دوران کودکی

هیچ انســـانی ذهنش را درگـــیر مســـائل زمـــان و فضا نمی‌کند. اما من کاملا برعکس بـودم و بعد از رسـیدن به بزرگسالی، تازه به مسائل فضا و زمان علاقه مند شدم. سپس بیشتر از هر فرد بالغ و یا کودکی آن‌ها را بررسی و مو شکافی نمودم.

درباره نقش علم

من در طول زندگی خویش دریافتم که تمـام دانش ما در مقایسه واقعیت، ابتـدایی و کودکانه به نظر می‌رسد. به هر حـــال، این با ارزش‌تـــرین چـــیزی است که در اختیـــار داریم.

درباره فساد

تنها راه جلوگیری از اثر مخرب ستایش شـــدن، این است که به کار خود ادامه دهید.

واقعیت عجیب در مورد هرم جیزه در مصر

هرم جیزه در مصر، یکی از آخرین بازمانده‌های عجایب هفتگانه در دنیاست. گفته می‌شود که هرم جیزه (خوفو)، آرامگاه فرعون خوفو از دودمان چهارم بوده است. هرم بزرگ جیزه، یکی از شاهکارهای واقعی‌ست که از آن می‌توان به عنوان یک اثر "شگفت‌انگیز" نام برد. بنابر اظهارات مورخان، هرم جیزه در مصر، با به کارگیری تعداد 100 هزار کارگر در طول 20 سال بنا شده، اما دقت این بنای شگفت‌انگیز به گونه‌ای است که تصور ساخت آن با ابزارهای ساده و سنتی را غیرممکن می‌سازد! بسیاری از کارشناسان بر این باور هستند که حتی با تکنولوژی فعلی انسان نیز نمی‌توان چنین بنای بزرگی را با این دقت برپا کرد! تجزیه و تحلیل‌های تاریخی نشان می‌دهند که این هرم بین 2589 تا 2504 سال قبل از میلاد مسیح ساخته شده باشد. شایعات و واقعیت‌های بسیاری پیرامون این هرم شگفت‌انگیز وجود دارند که باستان شناسان، ستاره‌شناسان، دانشمندان و گردشگران را با سوال‌های بسیاری گمراه کرده‌اند. در این‌جا قصد داریم به بررسی 25 واقعیت عجیب در مورد این هرم بپردازیم.

1- طبق برآوردها، هرم خوفو دارای بیش از 2 میلیون و 300 هزار بلوک سنگی است که هریک وزنی بین 2 الی 30 تُن دارند! البته وزن برخی از این بلوک‌های سنگی، به بالای 50 تُن نیز می‌رسد!

هرم جیزه در مصر

2- هـرم منکـورع (Pyramid of Menkaure)ـ و هـرم بزرگ خوفو (Great Pyramid of Khufu)، به طور دقیق در زیر صورت فلکی شکارچی واقع شده‌اند.

هرم جیزه در مصر

3- این هرم، سطحی برابر با 55 هزار متر مربع داشته و مساحت هر سمت از آن، برابر با 20 متر مربع است.

4- درجه حرارت داخلی این هرم ثـابت بـوده و دمـای آن برابر با دمــای متوسط زمین (20 درجه ســانتی گــراد) است.

5- قسمت بیرونی این هرم، از تعـداد 144 هـزار بلـوک سنگی تشکیل شده است. هر یک از این بلوک‌های سنگی با دقت بسیار بالایی به صورت تخت درآمده‌اند. ضــخامت هر بلوک سنگی 100 اینچ و وزن متوسط هریک از آنــان به 15 تُن می‌رسد.

6- ســنگ بنــای این هــرم در هر 4 طــرف، در قــالب یک ســازه‌ی تــوپی شــکل ســنگی ســاخته شــده که در برابر تغیــیرات آب و هــوایی و زلزله مقــاومت بــالایی از خــود نشان می‌دهد.

هرم جیزه در مصر، ملاتی با منبعی ناشناخته دارد!

7- ملاتی که در ســاخت این هــرم مــورد اســتفاده قــرار گرفته، منبعی ناشناخته دارد! تجزیه و تحلیل‌ها، ترکیبات شـــیمیایی آن را مشـــخص ســـاخته‌اند، اما ســـاخت آن امکان‌پــذیر نیست! ملات مــورد اســتفاده در ســاخت این هــرم، حــتی از ســنگ‌های به کــار گرفته شــده در آن نــیز مستحکم‌تر است! آیا این احتمــال وجــود دارد که ملات به

کـار رفته در سـاخت هـرم جـیزه در مصـر، منبعی غـیر زمینی داشته باشد؟

8- این هــرم با پوششی از ســنگ‌های آهکی، با ســطح صیقلی ساخته شده بود. با تابش نور خورشـید به سـطح این هرم، سنگ‌های آن نـور خورشـید را منعکس کـرده و هــرم همچــون یک جــواهر خودنمــایی می‌کــرد. اینگونه پوشش‌های ســنگی، از قــرن 14 میلادی به بعد مــورد استفاده قرار نگرفت. گفته می‌شود اســتفاده از اینگونه سنگ‌ها، موجب سست شدن بنای مساجد اعراب در قرن چهاردهم بوده است. پیش‌بینی‌ها حاکی از آن هســتند که با انعکاس نور خورشید توسط این هــرم، درخشش آن از کره‌ی ماه نیز قابل رویت بــوده است. در واقع این هــرم بر روی کــره‌ی زمین، از نقطه‌ای دور از فضــا، همچــون یک ستاره‌ی پر نور به چشم می‌آمد! در نوشــته‌های مصر باستان، از این هـرم به عنـوان هـرم بـزرگ "Ikhet"ـ به معنای "نور باشکوه" نام برده شده اســت؛ این‌که چگونه این سـنگ‌ها را با این دقت در کنـار هم قـرار داده و این بنــای خارق‌العــاده را بنا نهاده‌انــد، یکی از بزرگ‌تــرین سوالات بی‌پاسخ انسان بوده است.

هرم جیزه در مصر

9- هــرم جــیزه در مصــر، یکی از دقیق‌تــرین ســازه‌های موجود در دنیاست. قسمت رو به روی این هرم، با دقتی بسیار بالا به سـمت قطب شـمال است. مـوقعیت قطب شمال متناسب با زمان تغییر می‌کنـد، اما هـرم جـیزه در مصر در آن دوران، درست رو به روی قطب شمال قــرار داشت.

10- هرم بزرگ خوفو، دقیقا در مرکز زمین قرار گرفته، این بـــدان معناست که از ســـمت شـــمال/جنـــوب و شرق/غرب درست در قسمت مرکز قرار دارد.

11- چهـار گوشه‌ی این هـرم به شـکل مقعر سـاخته‌اند، این تنها هرمی‌ست که به این شکل ساخته شده است.

12- چهار قسمت کنـاری هـرم جـیزه به گـونه‌ای تـراش داده شــده است که آن را به شــکل یک هــرم 8 وجهی نمـایش می‌دهند. البته این اثر را تنها می‌تـوان از فضا و در شرایط نوری مناسب مشاهده کرد.پدیـده‌ی مـذکور در فصل بهار و پاییز و در هنگـام طلـوغ و غـروب آفتـاب به خوبی قابل مشاهده است.

13- صندوق سنگی در اتاق پادشاه، به اندازه‌ای است که از مسیرهای داخلی هرم قابل عبـور نیست. از این رو به نظر می‌رسد که آن را در حین ساختن، درون هـرم قـرار داده‌اند.

هرم جیزه در مصر

14- این صندوق سـنگی، از جنس گـرانیت بـوده و بـرای سـاخت آن، ترکیـبی از برنز و یـاقوت کبـود به کـار رفته است. به نظر می‌رسد برای خالی کـردن محـدوده داخلی آن، دریل‌هایی پیشرفته و بسیار نیرومند به کار رفته‌اند!

15- مته‌ی مورد استفاده در این دریل‌ها از موادی بسیار سرسخت با نیروی حفاری 2 تُن ساخته شده است.

16- در آن دوران، هــرم بــزرگ جــیزه دارای یک درب ورودی به صورت گردنده بود. درب‌های گردنده در 2 هرم

دیگر یعـنی آرامگـاه پـدر و پـدر بـزرگ “خوفو” هم‌چنـان وجود دارند.

17- گفته می‌شود درب 20 تُنی این هرم از محیط داخل هرم با کمترین میزان فشار قابل بـاز شـدن بـود. این در حالیست که در هنگام بسته بـودن، از نمـای خـارجی هیچ شکاف یا اثری از این درب پیدا نبود.

هرم جیزه در مصر

18- این هرم را می‌توان از کوهستان‌های اسـرائیل و یا حتی سطح ماه نیز مشاهده کرد!

19- وزن کلی این هـرم، چـیزی در حـدود 6 میلیـون تُن پیش‌بینی شده است.

20- گذرگاه شیب‌دار داخل این هرم، در آن زمان درست در مقابل ستاره قطبی آلفا دراکونیس قـرار داشت. این ستاره در آن زمان، ستاره شمال بود. هیچ سـتاره‌ی دیگر از آن تاریخ به بعد، هم‌تراز با این گذرگاه شـیب‌دار قـرار نگرفته است.

21- در حدود 2450 سال پیش از میلاد مسـیح، قسـمت جنوبی در اتـاق پادشـاه، در امتـداد سـتاره ال نیتـاک (Al Nitak)ـ در صـورت فلکی شـکارچی قـرار داشـته است. هیچ ســتاره‌ی دیگر از آن تــاریخ به بعــد، هم‌تــراز با این قسمت قرار نگرفته است.

هرم جیزه در مصر

22- حاصل ضـــرب دو برابر قســـمت پـــایینی صـــندوق گرانیـتی در اتـاق پادشـاه، در عـدد 10 به تـوان 8 برابر است با مقدار شعاع خورشید!

23- خمیدگی‌های طراحی شده در سمت‌های مختلف این هرم، به طور دقیق با شعاع زمین هم‌خوانی دارد.

24- هـرم جـیزه در مصر که آن را با عنـوان هـرم خوفو می‌شناسند، قدیمی‌ترین و بزرگ‌ترین سازه‌ی باستانی با ارتفاع 146 متر است. باستان‌شناسان می‌گویند که این هرم، بلندترین سـازه‌ی دنیا در طـول 3800 سـال بـوده است.

25- در ساخت این هـرم از دنبـال‌ی فیبونـاچی و یا عـدد طلایی استفاده شده است.

منظور از ستون در آسمان‌ها چیست؟

در قـرآن مجید آمـده است «اللَّـهُ الَّذِی رَفَـعَ السَّـمَاوَاتِ بِغَیْرِ عَمَـدٍ تَرَوْنَهَا» (الرعد/ 2)ـ در مـورد این قطعه از آیه دو معـنی می‌تواند مـورد نظر باشد یعـنی آیه را دو جـور می‌شـود معـنی کـرد. یکی این که: الله همـان است که آسـمان‌ها را بـدون سـتون بر افراشت و شـما آن را می‌بینید، یعنی به طوری که می‌بینید آسـمان‌ها را بـدون ستون بر افراشته است! دیگر این که الله همان است که آسـمان‌ها را بـدون سـتون‌های قابل رؤیت آفرید! یعـنی ستون‌هائی وجود دارد، اما غیر مرئی هستند.

آیه دیگری در قرآن مجید آمـده که قطعه‌ای از آن مشـابه آیه مورد بحث است و آن این که فرمود:

«خَلَـقَ السَّـمَاوَاتِ بِغَیْـرِ عَمَـدٍ تَرَوْنَهَا وَأَلْقَىٰ فِي الْأَرْضِ رَوَاسِـیَ أَن تَمِیـدَ بِکُمْ وَبَثَّ فِیهَا مِن کُـلِّ دَابَّةٍ وَأَنزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنبَتْنَا فِیهَا مِن کُلِّ زَوْجٍ کَرِیمٍ» (لقمان/ 10) معنی قسمت اول آیه مطـابق آیه قبلی است که ذکر شد و در ادامه آیه هم به ربوبیّت الله در جهت ایجـاد شـرایط زنـدگی انسـان‌ها در زمین و آفـرینش جانـداران و نـازل کردن آب از آسمان و رویاندن نباتـات و موضـوع زوجیّت در نباتات اشاره کرده است.

در قرآن مجید کلمه «سـماء» به آن‌چه که بـالاتر از زمین است اطلاق شده، در مفردات راغب آمده سـماء هر چـیز بالای آن است.1

در مجمع البیـان در معنـای این کلمه گفته شـده: سـماء معروف است و تمـام آن‌چه که بـالاتر از تو باشد و بر تو

سایه افکند سـماء است و سـماء خانه سـقف آن است و سماء به آن‌ها اصـابت کـرد یعـنی بـاران بر آن‌ها باریـد،2 منظور این است که به باران هم سماء گفته شده.

مجموعاً به آن‌چه که بالای سر انسان یا بالای زمین است سماء گفته شده. به فضای بالای زمین که از آن‌جا بـاران می‌بارد و به جوّ زمین و به اجـرام موجـود در فضا یعـنی ستاره‌ها و سیاره‌ها و قمرهای سیاره‌ها و مجموعه‌هـائی از این اجــرام مثل منظومه‌ها و کهکشــان‌ها هم ســماء گفته می‌شود.

خداوند می‌فرماید: «إِنَّا زَيَّنَّا ٱلسَّـــمَاءَ ٱلـــدُّنْيَا بِزِينَـــةٍ ٱلْكَوَاكِبِ» (الصافات/ 6)ـ یعنی ما آسـمان نزدیک‌تر را- یا آسمان عالم دنیا را- به زینت ستارگان آراستیم.

از این آیه و آیات مشابه آن بر می‌آید که آسمان‌ها متعدّد و دارای مراتب و طبقات متعدّد می‌باشند و سـتارگان در آسمان اول قرار دارند.

اگر کلمه «سماء» یعنی آسمان در قـرآن به صـورت جمع به کـار رفته یعـنی «سـماوات» مـراد از آن همه اجـرام فضـائی می‌باشد که بـالاتر از زمین قـرار دارد، به بیـان دیگر مراد از سماوات تمام عالم آفرینش است که گـاهی زمین جـــدا از آن‌ها ذکر می‌شـــود، جهت این که محل اسـتقرار و زنـدگی انسـان‌ها است و آیـات قـرآن هم خطاب به آن‌ها است.

اما مـراد از بر افراشـتن آسـمان‌ها بـدون سـتون و یا با ستون‌های نامرئی، برقراری نظام موجود در عـالم است که اجــرام بی‌شــماری در آن در فضــای بی‌انتهــائی در مدارات تعـیین شـده و با فاصـله‌ها و سـرعت‌ها و جهـات

تعیین شده در حرکتند، به طوری که به یک‌دیگر اصابت نمی‌کنند. آفرینش این عالم با عظمت فوق حدّ ادراک عادی انسانی و برقراری مدارات اجرام و گردش‌ها و حرکت‌ها و فاصله‌های آن‌ها از یک‌دیگر و سرعت معیّن آن‌ها نشانه‌هائی از علم و قدرت بی‌انتهای خداوند عالم است که در نظام خلقت به جریان انداخته است. مجموعه‌ای از اجرام فضائی که یک منظومه را تشکیل می‌دهند که به آن‌ها «سیاره» گفته می‌شود. در مدارهای معیّنی در گردشند، فاصله این سیاره‌ها از مرکز منظومه و جرم آن‌ها و قدرت جاذبه آن‌ها و مجموعه‌ای از این منظومه‌ها که یک کهکشان را تشکیل می‌دهند، با علم و قدرتی بی‌انتها در نظامی حیرت انگیز قرار گرفته‌اند. اگر خللی در آن پدید آید، این اجرام با شدت و سرعتی حیرت انگیز به یک‌دیگر اصابت می‌کنند و نظام حاکم بر عالم به هم می‌خورد و فسادی عالم گیر حادث می‌شود.

قال توجه است که اخیراً کهکشانی کشف شده که با سرعت معادل نه دهم سرعت نور یعنی تقریباً 270000 کیلومتر در ثانیه در حرکت است و تعداد بی‌سماری از کهکشان‌ها هم همین طور با سرعت عای حیرت انگیزی در فضای عالم در حرکتند.این اجرام بی‌شمار بدون ستون‌ها- به معنی متعارف- از ناحیه اراده خداوند به وجود آمده و در فضای بی‌انتهای عالم در گردشند.

اگر مراد از آیه مورد بحث «ستون‌های نامرئی» باشد، می‌شود گفت این ستون‌های نامرئی همان نیروی جاذبه ایست که خداوند در اجرام قرار داده و این ستون‌های نامرئی مانع اصابت اجرام به یک‌دیگر و عامل ادامه حیات نظام آفرینش می‌شوند. به طوری که از امام علی

بن موسی الرضا علیه السلام نقل شده است که فرمود: «فثمّ عمد و لکن لا تری» یعنی آن‌جا- منظور آسمان‌ها است-ستون‌هائی است ولی دیده نمی‌شوند یعنی ستون‌های نامرئی.3

به عنوان مثال: کره زمین که محل حیات انسان‌ها است در فاصله معیّنی از کره خورشید قرار دارد. جرم زمین و نیروی جاذبه آن با جرم خورشید که تقریباً یک میلیون و سیصد هزار برابر زمین است با نیروی جاذبه خورشید و هم‌چنین جرم قمر آن یعنی کره ماه و فاصله آن با زمین و فاصله زمین با قمر آن از خورشید در این نظام در نظر گرفته شده. از طرفی جاذبه کره ماه زمین را به طرف خود می‌کشد و بالا آمدن آب دریاها (مدّ) در اثر این‌جاذبه حادث می‌شود. از طرف دیگر جاذبه کره زمین، ماه را به طرف خود می‌کشد و از طرف دیگر کره خورشید هم زمین و هم ماه را به طرف خود می‌کشد، حال این چه قدرت و سلطه‌ای است که این نظام را اولاً ایجاد کرده، ثانیاً برقرار نگاهداشته است؟! این جلوه‌ای از ربوبیّت خداوند و قدرت بی‌انتهای او است. در این‌جا مباحث مهم دیگری وجود دارد و ما در حدّ پاسخ فشرده به سؤال، به این مقدار بحث به صورت اشاره‌ای اکتفا کردیم.

الیاس کلانتری

94/3/3

پاورقی‌ها:

1-معجم مفردات الفاظ قرآن، تألیف راغب اصفهانی، ص249

2-مجمع البیان لعلوم القرآن، تألیف شیخ طبرسی، چـاپ داراحیاء التراث العربی، بیروت- لبنان، ج1، ص70

3-تفسیر احسن الحدیث، تألیف سید علی اکـبر قریشـی، ج5، ص198

چرا اینشتین نتوانست علناً اظهار اسلام کند؟

(اینشتین پس از نقل قول از فلمینـگ، پـیرامون اشـتباه جناب لاوازیه در اظهار صریح

گرایش خـود به مکتب اسـلام و تشـیع، و در نتیجه بر بـاد دادن سر خود توسط تیغ-ه ی

گیوتین انقلابیون وحشی فرانسه- به جرم درباری بــودن و خیانت به میهن و مذهب -

اکنــون خطــاب به آیت الله بروجــردی اینگونه مینویســد؛ غافل از سرنوشتی که در انتظار

خود او و فلمینگ و نیلز بـوهر و... نـیز در کمین نشسـته است:)

جناب " بروجردی بزرگ "؛ به یاد دارید که در نامۀ "ایکس 40"(آخرین نامۀ تحقیقی

که پس از آن اسـلام و تشـیع را پذیرفته) از شـما تقاضا نمودم که (اجازه بدهید:) م--ن

(=اینشـتین) " شـیعه " شـدن خـود را به دنیا اعلام کنم! ولی شما در جواب نامه، من را

نهی نموده و گفتید: " شیعه، به دسـتور(امـام)صـادق(ع) عمل می‌کند؛ که ما را به مخفی

سـاختن عقایـد، به هنگـام تـرس از خطـر، دسـتور داده است(= تقِیَّه کردن)(*1*)؛اگر تو

(=اینشتین) امروز این عقیده را اظهار کـنی، جـان خـود را به خطر می‌افکنی و دیگر

نخــواهی توانست به وعــده‌ای که به من(= بروجــردی) داده‌ای (یعنی نوشتن کتابی در

دفاع علمی از مبانی مذهب شیعه و کتب حــدیث آن) وفا بنمایی؛ و مذهب شیعه نیز از

یاری تو(=اینشتین) محروم خواهد ماند ".

پاورقی:

1- احادیث فراوانی در وجوب تقیّه نمودن و پنهان سازی عقاید از دشمنان، در دست

است. از آن جمله:علامـــــهٔ مجلسی به نقل از شـــــیخ کُلَینی(فوت329 ق) در کتاب الکافی

(2 / 223) از امام صادق(ع) نقل می‌کند که به مُعَلَّی بن خُنَیس (که آخر به سبب

اظهارعلنی تشیع کشــته شد) فرمودند: "ای مُعَلاّ؛ پنهــان ساز امر ما را و آن‌را اِشاعَه

نــده! پس به راســتی که هــرکس امر ما را پنهــان بــدارد وآن‌را فاش نسازد، خداوند او را

در دنیا بواســطهٔ آن عــزت میبخشــد، و در آخــرت آن را نوری در پیش چشمانش قرار

خواهد داد که وی را بسوی بهشت راهنمایی می‌کند...اِنَّ التَّقِیَّةَ مِنْ دینی وَ دینِ آباءی

= تقیه کــردن از دین من و پــدران من اســت؛ وَ لا دینَ لِمَنْ لا تَقِیَّةَ لَهُ = و دین ندارد

آن کس که تقیّه نـــــدارد؛ای مُعَلاّ، براســـــتی که خداوند دوست میدارد که پنهانی عبادت

شــود همــان گونه که دوست میــدارد علــنی او را عبــادت کنند؛ای مُعَلاّ، براستی که فاش

کننـــــــدهٔ امر ما همانند انکـــــــار کننـــــــدهٔ آنست! "(بحارالانوار/علاّمه مجلسی/ج75 / ص77).

البته مخفی نیست که جنــاب لاوازیه گمــان نمی‌کــرده که این سخنان او در آن جمعیّت،

این چ-ن-ین فـــاجعه‌ای را در فرانسه و اروپا به همـــراه داشته باش-د و جان او و 4000

دانشــمند و کشــیش دیگر- که نقشه داشــتند اســلام را در اروپا جایگزین مسیحیت سازند

- بر بـــاد داده ش-ود؛ وگرنه لاوازیه یقینـــاً انســـان خردمندی بوده و اگر می‌دانست، هرگز

چنین سخنانی را در جمع بر زبــان نمی‌آورد. به هر حــال، لاووازیه و آن 4000 نفر

دانشــمند و کشیشی که چــنین شــدند، قطعــاً معتقد به " تقیّه" بوده و شهید واقعی هس-ت-ند.

به ذکر حـــدیثی دیگر از بـــاب " تقیه" (بـــاب 87 کتـــاب معاشرت(=العِشرَة) بحارالانوار)

بسـنده میکـنیم: شـیخ صـدوق (فـوت381 ق) در اِکمـالُ الدّین(2 /42) در حدیثی از امام

رضا(ع) نقل می‌کند که: " همانا گرامی‌تـرین شـما نـزد خداوند عَزَّ وَ جَلَّ، عامل ترین

شما به تقیّه است پیش از خروج قـائم ما اهل بیت(عج)؛ پس هرکس ترک کند تقیّه را

پیش از خـــروج قـــائم ما(عج)، او دیگر از ما نیست! " (بحارالانوار/ علامه محمد باقر

مجلسی/ جلد 75 / ص 396 / حدی-ث ش 17- در ای-ن باب، مجلسی 109 حدیث در

رابطه با لزوم و وجوب تقیه می‌آورد – جلد 75- ص 393 تا 443) (اسکندر/ج).

تفسیر علمی حدیث معراج پیـامبر اسـلام(ص) از دیـدگاه نِسبیّت زمان، توسّط اینشتین

(اکنون اینشتین، یک ثمرۀ بزرگ مذهبی نِسبیّت زمـان را اینگونه و با استناد به احادیث شیعه، شرح میدهد):

در این‌جا گفتـاری (=حـدیثی) از"مجلسی بـزرگ" در یـاد دارم، که "انجمن بهائی‌ها و شـــــیخی‌های امریکا" آن را (درهمان جلسه که در آغاز رسـاله توضـیحش گذشت) به مسـخره گرفته بودنـد؛ و حـال آن‌که سـبب این تمسـخر، نادانی و "حماقت" خودشان بوده است!!

آن‌ها (در آن جلسه) می‌گفتند: "مجلسی" معتقد بوده که "پیـامبر اسـلام"(ص) هنگـامی که به "معـراج"(*1*)ـ رفت، دامان (لباس) او به یک "آب پاش"(*2*)ـ برخورد کـرد و آن واژگون شد و (آب) شروع به ریختن از لولۀ آن کرد؛ پس چون آسمان‌ها و جهان‌های دیگر آفرینش را سیر نمـود و (دوباره) به همان مکان " صعود جسمانی" خود بازگشت، هنوز آب آن "آب پاش واژگون شده" تمامـاً ریخته نشـده بود!(*3*)

امّا من(=اینشـتین) چـون در آن جلسـه، این گفتارهـای (=احادیث) پرمغز و رمزگونه و نکته دار را می‌شنیدم؛ که مـورد تمسـخر این "بی سـوادان مسـخره" واقع شـده، ولی- از تـرس این‌که به اع-تقـادات درونی من پی بـرده شود- نمی‌توانستم دفاع کنم، دچار آشفتگی روحی شدم و چنانکه گذشـــت، به بهانه ای، "میتینگ" آن‌ها را تـــرک نمودم.

اگر هم می‌خواستم دفاع کنم، آن "بی شعورها" حرف من را نمیفهمیدند وخود من(=اینشتین) را نیز مورد تمسخر قرار میدادند. بالاخره، من چگونه به یک "بهایی" و یا یک "شیخی" نادان این مسأله را می‌توانستم بفهمانم که:

چون سرعت سیر "پیامبر اسلام" (ص) در زمان "معراج" بسیار سریع بوده و با توسّل به "حاکمیّت مِتافیزیک بر قوانین فیزیک" از مرز (سرعت) نور نیز گذشته و به مراتب، از آن هم سریعتر بوده است، بنابراین کوچک‌ترین جزء کوچک، از کوچک‌ترین اجزاء ثانیه- که برای ما قابل تصوّر طبیعی نیست- برای آن "بزرگوار"(ص) به صورت دقیقه و یا حتی ساعتی، "احساس و ادراک" شده؛ و (در نتیجه) آن همه وقایع (مذکور در حدیث معراج) را در چنین زمان اندکی مشاهده نموده، و پشت سر نهاده است؛ و او(=پیامبراسلام ص) هنگامی که بازگشت نموده، آب آن "آب پاش" هنوز در حال ریزش (بر روی زمین) بوده است. این حادثهٔ "ریزش آب از آن آب پاش" را خداوند، نشانه‌ای روشن برای هدایت ما " فیزیکدانان نِسبیّتی" قرار داده بود. امّا این "شغالها" (بهاییان، بابیان و شیخیّه) آن را نمیفهمیدند و مسخره می‌کردند!! و این تنها یک نمونه از "جاهلیّت قرن بیستم" بود!! پس، آه! از "جاهلیّتِ زمان پیامبراسلام و پیشوایان پاک شیعه"(امامان معصوم). براستی، آن‌ها، آن "بزرگمردان دانش و دین"، چه رنجی را تحمّل می‌کرده‌اند (با آن مردم نادان و عقب افتاده!).

(*1*) Die Himmelfahrt معراج

(*2*) Gießkanne (گیسکانه = آبپاش)

(*3*) متأسّفانه معلوم نشد که این حدیث شریف در کـدام کتاب علاّمه مجلسی آمده است. و هرچه جسـتجو کـردیم این حدیث را در بحارالانوار و بـرخی کتب اعتقـادی دیگر از علامه مجلسی نـــیز نیـــافتیم. بلی با کمک بـــرخی دوستان، تنها توانستیم در کتاب ((قِصَص العلماء)) میرزا محمد تنکابنی (چاپ علمی-فـرهنگی، سـال1383ش، ص 55، مطـابق با چـاپ قـدیم علمیّه اسـلامیه، ص47و48) ترجمه فارسی این حدیث را- بطور مختصر- بیـابیم. البته در جلد 18 از چـاپ 110 جلـدی بحـارالانوار(ص 282 تا 410)ـ که احادیث معراج پیامبر اکرم(ص) در آن‌جا آمـده، به احادیثی برخورد کردیم که تا حدّی این مطلب را مـورد اشاره قرار داده اند؛ از باب نمونه:

- امـام رضا(ع) از پـدران گـرامی خـود، از رسـول خدا(ص) نقل نموده که فرمود:

((خداوند بـرای من مُسَـخّر گردانید "بُـراق" را)) (در لغت به معـنی مَـرکب سـریع السّـیری که چـون بـرق جهنـده، ســـریع و درخشـــان باشد) ((و آن چارپـــایی است از چارپایان بهشت، که نه کوتاه است انـدام او و نه بلنـد، و اگر خداوند به او اذن و اجـازه دهـد، تمـامی عـالَم دنیا و آخرت را- در یک تاخت خود- جَوَلان کرده و دور میزنـــد، و آن بهـترین چارپایـان است در رنگ خـود)) (بحـارالانوار، علاّمه مجلسی، جلد18، ص316، حدیث29).

بـازهم نظـیر این حـدیث شـریف در همـان بـاب یـافت می‌شـود... خواننـدگان رجـوع فرمایند. جـالب این‌کـه،

تمامی احادیث این باب از کتاب مرحـوم علاّمه مجلسـی، با توضـیحاتی که مرحـوم اینشـتین تا به حـال داده، به راحـتی قابل تفسـیر علمی و فهم دقیق است- اسـکندر جهانگیری.

هالووین

"هالووین" و ارتباط آن با "ریشه‌های شیطان پرستی": جشن سنتی یا جنگ با دین و اخلاق؟

هر سال در غروب آخرین روز اکتبر (31 اکتبر)، مراسم ویژه‌ای موسوم به "هالووین" (Halloween party)ـ در برخی کشورهای غربی به ویژه ایالات آمریکا برگزار می‌شود. برای این‌که از تمامی ابعاد و جنبه‌های مرموز این جشن مطلع شوید، با این گزارش همراه باشید.

سرویس بین الملل باشگاه خبرنگاران گزارش می‌دهد؛

هر سال از غروب آخرین روز اکتبر (31 اکتبر) تا سحرگاه اول نوامبر، مراسم ویژه‌ای موسوم به "هالووین" (Halloween party)ـ در برخی کشورهای غربی به ویژه ایالات متحده آمریکا برگزار می‌شود. برای این‌که از تمامی ابعاد و جنبه‌های مرموز این جشن مطلع شوید، با این گزارش همراه باشید.

*** پیشینه و قدمت

برگزاری جشن سنتی "هالووین" در آخرین شب ماه اکتبر، از دو هزار سال پیش در کشورهای غربی رواج داشته و بیان‌کننده اعتقاد گذشتگان به ارواح و جهان پس از مرگ است.

این مراسم را برای نخستین بار، سال‌ها پیش از میلاد مسیح (ع) قومی کاتولیک ساکن ایرلند و فرانسه اجرا کردند. افراد در آستانه سال جدید میلادی (آنان نوامبر را به جای دسامبر آخرین ماه میلادی می‌دانستند)، همه

آشـنایان و دوسـتان به یـاد ارواح مردگـان، دور هم سر سفره‌ای جمع می‌شدند و با برپایی آتش، غذاهای‌شان را با یک‌دیگر تقسیم می‌کردند.

آنان بر این باور بودند کهدر این شب راه میان دو جهـان بـاز می‌شـود تا ارواح درگذشتگان‌شـان نـیز در جمعشـان حاضر شوند و ارتـزاق کننـد؛ پس کسـانی که با سـخاوت بیشتری در این جشن شـرکت می‌کردنـد، مـورد شـفاعت درگذشتگان نزد خداوند قرار گرفته و تا پایان آن سال از گزند بدی‌ها و بلاها در امان می‌ماندند.

رسم بر این بـــود که پس از این دورهم جمع شـــدن، کشـیش‌ها در شب زنـده‌داری این شـب، وقـایع آینـده را پیشگویی کرده و با نماز و دعا، ارواح مقدس را از جهنم به بهشت هدایت می‌کردند.

قرن‌ها گذشت و تـاریخ سـرزمین‌های غـربی دسـتخوش جنگ‌ها و تحـــولاتی شد که طی آن، عقاید و ســـنت‌های دین مسیحیت نیز دگرگون گردید.

در این میان، سنت "هالووین" نیز تغیـیر مـاهیت داد و نه تنها شکل برپایی این مراسم، بلکه فلسفه آن هم رنگ و بوی دیگری گرفت:

کم‌کم «شب همه مقدســـین» دیگر تنها متعلق به ارواح پاک نبود بلکه شیاطین، ارواح خبیثه، اجنّه و دیوها را نیز در این جشن حاضر می‌دانســـتند. از این رو بـــرخی از مـــردم در جشن‌هالووین لباس‌هـــای عجیب و ترســـناک پوشـیدند تا در برابر ارواح گناهکـار ایسـتادگی کنند و به شکلی نمادین آن‌ها را ترسانده و از میان خود برانند.

با وقـــــوع مهاجرت‌ها از ایرلند به آمریکا و از آمریکا به سایر نقاط دنیا در قرن نوزدهم و بیستم، روی "مـذهبی و قدسی"هالووین (All Hallows Day)ـ رفته رفته جای خود را به روی "شیطانی" آن (All Saints Day) داد.

"جیمز فریـزر" (James Frazar)ـ منتقد و نژادشـناس مـــذهبی در کتـــاب خـــود "شـــاخه زرین"هـــالووین را «جشنواره مردگان کـافر با دسـتمایه‌هایی از مسـیحیت» می‌خواند. وی هم‌چـنین ابـراز تأسف می‌کند از این‌که در آستانه مقدس‌ترین مراسم کلیسا که به تبرّک روحـانیون مسـیحی و یـادبود درگذشـتگان اختصـاص دارد، شـاهد چهره‌های شیطانی، ارواح خبیث و جادوگران هستیم.

*** ریشه‌های شیطان پرستی کم کم آشکار شدند

"آنتوان لاوی" (Anton Lavey)ـ متولد 1930 مؤسس و کـاهن اعظم کلیسـای شـیطان، نویسـنده کتـاب "انجیل شیطانی" و بنیان‌گذار شیطان‌پرستی لاوینی است.

وی در سـال 1966 در حـالی که سر خـود را (به عنـوان رسم آئین جدید) تراشـیده بـود، بنیان‌گـذاری کلیســای شـیطان را اعلام کـرد، همـان سـال را سـال اول "عهد شـیطان" و خـود را نـیز کـاهن اعظم کلیسـای شـیطان نامید. "لاوی" در کتـاب انجیل شـیطانی به بیـان تعـالیم کلیسای شیطان، آئین پرستش، رسوم و تشریفات دینی پرستش شیطان و... می‌پردازد و شیطان را فرمـانروای زمین معرفی می‌کند.

جـــالب این‌جاست که روز مـــرگ "لاوی" با روز مراسم قدّیسـین مسـیح در قـرون گذشـته، که اکنـون به مراسم "هالووین" تغییرماهیت داده، مصادف شده است.

*** تمسخر تمام ادیان الهی و نمادهای مذهبی

اکنــون ده‌ها ســال است که‌هــالووین، به جشــنی بــرای پرستش شیطان، مضحکه کردن دین و مورد اهانت قــرار دادن راهبه‌های مسیحی تبدیل گردیده است.

بی‌قیــدی تــام جنســی، مصــرف موادمخــدر و افــراط در مشروبات الکلی، از جمله ســتون‌های شــیطانی است که "لاوی" برای اولین بار بنا نهاد.

نـــوع نگـــاه ضـــدّدینی و شیطان‌پرســـتانه جشن‌های "هــالووین"، انزجــار و مخــالفت کلیســا، صــاحبان ادیــان گونـــاگون و اخلاق‌مـــداران را برانگیخته است. اســـقف اعظم، "ولفگانگ هــوبر" (Wolfgang Huber)ـ رئیس شــورای ایــالتی کلیســاهای پروتســتان آلمــان، آداب و رسوم‌هالووین را "بسیار پوچ" دانسته و می‌گوید:

«هالووین، مثل ویروسی خطرنــاک از آمریکا آمد و به ما تحمیل شد. بعید می‌دانم که به این زودی‌ها بتوان به این سرگرمی بی‌محتوا پایان داد.»

"لودویگ شیک" (Ludwig Schick)ـ اسقف اعظم شــهر بــامبرگ آلمــان دربــاره برگــزاری جشن‌های‌هالووین به شیوه‌های امروزی، به پورتال خــبری کاتولیک‌هــای جهــان گفت:

«شـــیطان‌گرایی و ارتبـــاط با جن و ارواح درهـــالووین، بــاعث نــابودی ارزش‌ها می‌شــود. ما نباید اجــازه دهیم بی‌فرهنگی شیطانی، فرهنگ مسیحی‌مان را له کند. من از تمام خانواده‌ها، معلّمین مدارس، مســئولان تربیــتی و مربیان مهدکودک‌ها می‌خواهم جلوی جشن‌های‌هالووینی

را بگیرند. "جشن قدّیسین" از قرن‌ها پیش در مسیحیت ریشه داشته و قرار بوده پیام‌های مهمی مانند کرامت، جایگاه ابدی انسان، مرگ، رستاخیز و... را به هم‌کیشان ما انتقال دهد. این اعمال، از وحشت مرگ در دل‌های بشر می‌کاست اما تفکرهالووین، یک بسته شیطانی است که نگاه نوستالژیک به این جشن را نابود کرده است.»

کلیسای کاتولیک در لهستان نیز با شیطانی خواندن‌هالووین، در سایت خود نوشت: «ترویج‌هالووین، جوانان را به فساد می‌کشاند. ابداع‌کننده شیطان‌پرستی مدرن، "آنتون لاوی" شب‌هالووین را بزرگ‌ترین جشن پرستش شیطان می‌دانست و ما باید نسبت به آداب شیطانی این جشن هوشیار باشیم.»

*** عناصر کلیدی و نمادهای رایج درهالووین از نگاه منتقدان

هرچند ممکن است "هالووین"، ظاهراً جشنی شاد، مهیّج و ترسناک به نظر بیاید اما در اصل، خرافات و جادو از عوامل کلیدی در فلسفه جشن‌های‌هالووین محسوب می‌شوند:

خون: در متون آنگلوساکسون، نوامبر، ماه خون ('Blod-monath')ـ نامیده شده، چون مردم در گذشته و در ماه "نوامبر" برای صرفه‌جویی در مصرف علوفه، مجبور می‌شدند چهارپایان بسیاری را ذبح کنند.

یکی از انواع لباس‌ها، گریم و لوازمی که به طور معمول در جشن‌های‌هالووین استفاده می‌شوند، مرتبط با بیماران دارای مشکلات روحی است که در این جشن

منجر به استهزاء آنـان می‌شـود. این مسـئله به ویـژه در سال‌های اخـیر سـبب شـده تا مـوج اعـتراض و انتقـاد از سوی افراد برجسته به راه بیفتد.

همه از تو فرار می‌کنند، از ترس لباس بیماران روانی!!!

تبلیغ‌هالووین در سـایت خرید آمـازون: "لباس‌هـای بخش دیوانگان: "Psycho Ward Costume"

روزنامه "زود دویچه ســـایتونگ" ســـپتامبر 2013 در گزارشی با عنوان «جشن با تمسخر بیماران» نوشت:

لباس‌هایی که مختص نمـایش بیمـاران روحی هسـتند، به طــور زنجــیروار و گســترده مــورد اعــتراض مشــتریان، خانواده‌ها و سـازمان‌های درمـانی قـرار گرفته‌اند که در زمینه مـــداوای مشـــکلات و آســـیب‌های روحی- روانی فعالیت دارند.

"آلستیر کمپ بل" (Alistair Campbell) سخنگوی سابق دولت انگلیس که مدتی در گذشته به مشـکل روحی مبتلا شــده بــود، گفت: «وقــتی شــرکت‌های بــزرگی مانند "Tesco"، "Asda" و "آمـــازون" چـــنین تبلیغـــات تمسخرآمیزی دارند، این یعنی ما هنوز در دوران جهــالت و تاریکی‌ها به سر می‌بریم.»

"استن کالیمور" (Stan Collymore) فوتبالیست مشهور که مدتی دچار افسردگی شده بود، گفت: «شماها هنــوز نمی‌دانید که خیلی از آدمها برای فــرار از همین تحقیرها و توهین‌ها دست به خودکشی می‌زنند؟»

حتی عده‌ای از اعضای انجمن‌های پزشکی و روانپزشـکی اروپا (با مرکزیت انگلیس) طی شکایتی خواســتار توقف

فـــــروش این لباس‌ها و قـــــرار دادن جریمه بـــــرای توهین‌کننـــــدگان به بیمـــــاران روانشـــــناختی در شب "هالووین" شدند.

*** کودکان و نوجوانان در جشن پرستش شیطان!

یکی از رسوم رایج در این شب، پوشـاندن لباس‌هـایی از پوست حیوانـات و گریم‌هـایی مانند جـادوگران و هیولاها بر تن کودکان و نوجوانان است.

در عین حـــال، رســـانه‌های تبلیغـــاتی همـــواره بـــرای شناساندن "هالووین" به کودکان و زنـده نگهداشـتن این ســـــنت شـــــیطنت‌آمیز در میـــــان جوانـــــان دست به هیجان‌آفرینی‌های جـذاب و گسـترده‌ای می‌زنند. به طـور مثال رسم "trick-or-treat" بدین معناست که بچه‌ها با ظاهری که گفته شد، گـروهی به در خانه مـردم می‌روند و از آن‌ها خـوراکی یا هدیه می‌خواهند. اگر صـاحبخانه از این هدیه خـــودداری کند مـــورد آزار و اذیت کودکـــان و نوجوانان قرار می‌گیرد.

"زیگرید کیکینگـــردر" (Sigrid Kickingereder)ـ رئیس "مرکز کاتولیک‌های جوان اتریش" (KJS)، القای ترس‌های ســـهمگین‌هالووینی در کودکـــان را بســـیار آســـیب‌زننده خواند و 10 اکتـبر 2013 در مصـاحبه‌ای که به مناسـبت "هالووین پارتی" منتشر شد گفت:

«این مدل سرگرمی که از آمریکا به کشور ما وارد شـده، به قیمت آسیب به سلامت جسـمی و روحی فرزنـدان ما تمام می‌شود. در این شب، داسـتان‌های ترسـناک تعریف و فیلم‌های وحشتناک و مشـمئزکننده تماشا می‌کننـد، در حـــالی که کودکـــان و نوجوانـــان هم در بین بزرگســـالان

هستند. مـرز میـان هیجـان تـرس با وحشت واقعی اغلب بسیار باریک است. به جـای وحشت‌ها و تمسـخرهایی که درهالووین اتریش انجام می‌شود، باید به مرگ و برخـورد مسـئولانه با رسـتاخیز پـرداخت. یعـنی مثلاً پیشـنهاد می‌شود که والدین به همراه کودکـان به آرامگاه‌ها بروند و درباره جهان پس از مرگ صحبت کنند.»

"کیکینگـردر" ضـمن مخـالفت تند با رسم "نیمه‌شب کوبیدن در خانه‌ها برای گرفتن خـوراکی"، گفت: «من از والدین می‌خواهم که جلوی حمله فرزندانشان به دیگران را بگیرند و نگذارند آن‌ها بخـاطر گـرفتن شـکلات و خـوراکی با غریبه‌ها بحث و درگـیری ایجـاد کنند. این رفتار، با آموزش احترام به انسان‌ها در تناقض است.»

انجام بازی‌هایی که آدمکشـی، آشـامیدن خـون مقتـول و مومیایی شدن را تمرین می‌دهـد، یعـنی که نوجوانـان به قیمت تزریق هیجـان، به اعمـال مشـمئزکننده‌ای دست بزنند.

بسـیاری معتقدند این قبیل جشن‌ها می‌تواند تـأثیرات مخـربی بر روح و روان کـودک بگـذارد. موضـوع درگـیر کردن ذهن خام کـودک با خرافـات و توهمـات شـیطانی، بـاعث شـده تا در سـال‌های اخـیر روانشناسـان تربیـتی، نسبت به شرکت دادن کودکـان و نوجوانـان در جشن‌های خشونت‌آمیز "هالووین" هشدار دهند.

*** نفوذ "هالووین‌گرایی" در عرصه هنر

هنر نقاشی و مجسمه‌سازی، تأثیرات بسیاری از فلسـفه "هالووین" گرفته است.

اما بیش از همه در صـنعت فیلمسـازی، یکی از تم‌هـای اصـلی در سـینمای وحشت دنیـا، "هـالووین" است. اصلی‌ترین این فیلم‌ها "هالووین" ساخته «جان کارپنتر» در سال 1978 بود که توانست طرفداران بسیاری را نیز به خـود جـذب کند. پس از این، تا سـال 2004 حـدود ده فیلم سینمایی که موضوع اصلی‌شان جشن‌هالووین بود، به روی پرده رفت.

***هالووین در کشورهای مختلف دنیا

امروزه گسـترش فرهنگ آمریکـایی در پیکـره یک "جشن مـذهبی" بـاعث تولد صـنعت عظیم تجـاری شـده است. آمریکا در سـال 2010 میلیاردها دلار و انگلیس، مبلغ 200 میلیـون پوند بـرای خرید لـوازم مـورد نیـاز جشن "هالووین" خرج کرده‌اند. آماری از این قبیل، باعث شـده که رابطه عجیبی میـان جشن‌های "هـالووین" با اقتصـاد سرمایه‌داری برقرار شود.

اگرچه "هالووین" در بسـیاری از کشـورهای آمریکـایی و اروپـایی سـابقه دیـرینه‌ای دارد، اما در محافل علمی، روانشناسی تربیـتی، فـرهنگی و مخصوصـاً مسـیحی-مذهبی منتقدان فراوانی دارد.

روزنامه آلمانی "وست دویچه سایتونگ" با انتقـاد شـدید از تحریف رسوم قدیمی مسیحیت نوشت: «معنی واقعی ایام در مسیحیت، تغییر کرده است. مسیحیان پروتسـتان درصددند سنت "هالووین" را مخصوصاً برای نسل جوان، دوباره از نو احیاء کنند.»

در کشـــورهای اســـپانیا، فرانســـه، مکزیک و برزیـــل، گســـــتردگی و عمق برگـــــزاری این آداب و رســـــوم شیطان‌پرستانه، بیش از سایر نقاط است.

کشورهای معدودی نظیر ایرلند و اسکاتلند هم هستند که "هــالووین" در آن‌ها هم‌چنــانیکی از روزهــای مــذهبی و محترم به شمار می‌رود و با برگزاری این جشن کم‌کم به استقبال کریسمس و میلاد عیسی می‌روند

آبراهادابرا

آبراهادابرا واژه‌ای است که بـرای نخسـتین بـار در کتـاب شریعت، کتاب مقدس اصلی تلما، به‌طور عمومی ظـاهر گشت. مولف این کتاب، آلیستر کراولی، در مورد آن این گونه شـــرح می‌دهد که «واژهٔ عصـــر، که دلالت بر عمل مهینی دارد که انجام شده است»[1] که اشاره‌ای دارد به اعتقـــادش که نوشـــتن لیـــبر لجیس (نـــام دیگر «کتـــاب شریعت») عصر جدیدی را برای بشریت به فرمـان خـدای را هـور خـوئیت (یک تجلی هـورس) اعلام کرده‌است. از این رو، آبراهـــادابرا فرمـــول جـــادویی این دورهٔ جدید می‌باشد. این کلمه نباید با کلمـهٔ شـریعت عصـر، که تلما (به معنی اراده) می‌باشد، اشتباه شود.

محتویات

نقل قول از کتاب شریعت

«آبراهـادابرا؛ پـاداش راهورخـوئیت.» (کتـاب شـریعت، فصل سوم، 1)[2]

«این کتـــــاب به همـــــهٔ زبان‌ها ترجمه خواهد شد: ولی همیشه به همـراه نوشـتهٔ اصـلی دیـو؛ چـرا که در مجـال شکل حروف و موقعیت آن‌ها نسبت به یک‌دیگر رازهـایی هست که دیو آن‌ها را درک نخواهد کـــرد. بگـــذار بـــرای یـافتن آن‌ها کوشش کند: ولی شخصی بعد از او می‌آیـد، که نمی‌گویم، که کلید تمام آن را کشف خواهد کرد. حال این خط کشـیده شـده یک کلید است: سـپس این دایـره تربیع شده در ناکامیش نیز یک کلید است. و آبراهـادابرا. آن باید فرزند وی و آن به طـرزی عجیب باشد. بگـذار به

دنبال این نگردد؛ چرا که بدان سو به تنهــایی از آن به در خواهد رفت.» (کتاب شریعت، فصل سه، 47)[2]

آسانسور فضایی

دانشمندان در جدیدترین فناوری‌ها به دنبال طراحی آسانسوری هستند که زمین را به فضا متصل می‌سازد. از این آسانسور در جابه جایی مسافران و حمل بار استفاده خواهد شد. خداوند به این فناوری در قرآن اشاره نموده است:

و اگر اعراض آن‌ها بر تو سنگین است، چنانچه بتوانی تونلی در زمین بزنی، یا نردبانی به آسمان بگذاری (و اعماق زمین و آسمان‌ها را جستجو کنی، چنین کن) تا آیه (و نشانه دیگری) برای آن‌ها بیاوری! سوره انعام – آیه 35

آسمان هفتم واقعا کجاست؟

بنـابر شـنیده‌ها آسـمان هفتم جایگـاه پیـامبران الهی و مقربان خداوند است و این‌که این آسمان کجاست سوال بسیاری از افـراد است. و سـوالاتی از قبیـل، مانند چـرا هفت آسمان؟ آسمان‌های قبل از آن کجایند؟ آسمانی که سـقف ماست چنـدمین آسـمان خداوند اسـت؟ هـدف خداوند از آفـرینش و طبقه بنـدی آسـمان‌ها چیسـت؟ در هر طبقه چه کسانی در چه جایگـاهی قـرار می‌گیرنـد؟ و سـوالات بسـیاری دیگر. اگر می‌خواهید در این زمینه بیشـتر بدانید این بخش آسـمونی را تا آخر مطالعه نمـوه چرا که اطلاعات بسیار خوبی در اختیـار شـما می‌گـذارد. پس با ما همراه شوید.

قـرآن در پنج آیه با عبـارت سَـبْعَ سَـمَاوَاتٍ (بقـره/ 29؛ فصلت/12؛ ملک/ 3؛ نوح/15؛ طلاق/12)ـ و در دو آیه به صورت السَّـماوَاتُ السَّـبْعُ (اسـراء/44؛ مومنـون/86)ـ به صـراحت از آسـمان‌های هفتگانه سـخن گفته است. بسـیاری از مفسـران دو عبـارت سَـبْعَ طَرَائِقَ (مومنـون/ 17)ـ و وَجَعَلْنَا سِرَاجاً وَهَّاجـاً (نبا/ 13)ـ را نـیز اشـاره به آسـمان‌های هفتگانه می‌دانند. اللَّهُ الَّذِی خَلَـقَ سَـبْعَ سَماوَاتٍ (طلاق/12)؛ خدا کسی است که هفت آسمان را آفرید. یکی از محققان با اشـاره به بـرخی اکتشـاف‌های جدید دربـاره کهکشـان‌ها، موضـوع هفت آسـمان را از معجزه‌های علمی قرآن شمرده است.

بررسی و نقد

به نظر می‌رسد تطـبیق هفت آسـمان به کهکشـان‌های کشف شده درست نباشد؛ زیـرا آن‌چه از سـتارگان که در

آسـمان دیـده می‌شـوند همگی متعلق به آسـمان اول‌اند. شـاهد این ادعـا، آیاتی‌اند که سـتارگان را تزیینـی بـرای آسمان دنیا (نزدیک‌تر) می‌دانند. ماهیت آسـمان‌های دیگر برای ما معلوم نیست؛ علاوه بر این که ممکن است عـدد هفت در این آیه‌ها، عددی کنایی و گویای کثرت آسمان‌ها باشد.

مسـئله هفت آسـمان در دوران‌هـای قبل از اسـلام نـیز مطرح بود و گواه آن، آیه 15 سوره نوح است که موضوع هفت آسـمان را از زبـان حضـرت نـوح نقل می‌کند و احتجاج آن حضرت به وسـیله هفت آسـمان بر مشـرکان، گویای این است که آنان این موضوع را پذیرفته بودند. با توجه به آن‌چه گفته شـد، این ادعا معیارهـای اول و چهارم را ندارد و پذیرفتنی نیست.

طبق روایت امـام صـادق (علیه السـلام) حضـرت رسـول (صلی الله علیه و آله و سلم)، 120 بار به معراج رفتند و بر اسـاس احـادیث متـواتر خاصه (شـیعه) و عامه (اهل سنت)، عروج آن حضرت با جسم بـوده نه فقط با روح و در بیـداری هم بـوده نه در خـواب. آیا عظمت و بـزرگی خداوند و هم‌چنین جایگاه ملاقات با خدا، با مکـان معـراج که بنا بر اطلاعـاتی که وجـود دارد و گفته می‌شـود در آسـمان هفتم بـوده، رابطه‌ای دارد؟ از طـرف دیگر بیت المعمور در کدام طبقه از آسـمان قـرار دارد و بـرای چه منظوری است؟

با توجه به اشکالات فلسفی که مطرح می‌شود آیا امکان دارد جسم وارد عالم معنا یا وارد عالم مجردات بشود؟ و اصولاً جایگاه معراج کجا بوده و در معراج، پیغمـبر به کجا

رفته است؟ آیا آن عالم، عـالم مـادی است که بتـوانیم با این جسم وارد آن بشویم؟

تعداد معراج

در مورد تعداد معراج که چند بار اتفـاق افتـاده، آن‌چه که در قرآن مورد اشاره واقع شده یک یا دو بار است:

یکی در سوره‌ی اسرا ”سبحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحـرام الی المسـجد الاقصی الـذی بارکنا حوله “، یکی هم در ســـــوره‌ی نجم است. بر حسب اقـــــوال مختلفی که در این زمینه وجـود دارد یا هر دو یکی بـوده یا این‌که هر کدام یک معراج جداگانه بوده است.

اما این که گفته می‌شود 120 بار، معراج یک معنای عام دارد. در معنای عامش هر چه که بالا برود معـراج داشـته است به عنوان مثال:

” الصلاه معراج المومن ”نماز معراج مومن است. یعـنی هر بار که مومن نماز می‌خواند این یک معراج است برای او و گفته شده که زیارت قبر امام حسین (علیه السلام) معراج است و روایات دیگری که در این زمینه است.

پس به این معنا طبیعی است که پیغمبر هر لحظه معـراج داشـته و در حـال عـروج بـوده است حـتی 120 بـار هم بیشـــتر. اما آن معـــراج معهـــود که در ذهن ما هست و سوره‌ی اسرا به آن اشـاره دارد، آن معـراجی که دربـاره آن بحث‌های مشخصی هست که برقی بود و چیزهایی از این قبیل، حقیقت این است که آن 120 بار نبـوده و یک بـــار یا حـــداکثر دو بـــار گفته شـــده و بیشـــتر از دو بـــار نگفته‌اند.

نـزدیکی به ذات باریتعـالی اگر به معنـای تقـرب الی الله باشد از اهداف معراج بود و پیغمبر به جـائی تقـرب پیـدا کرد که هیچ وجود مخلوقی نمی‌تواند به آن‌جا برسد

معراج در بیداری

این‌که معراج در بیداری بوده یا در خواب، با جسم بوده یا با روح؟ اختلاف فراوان هست. این که بعضی گفته‌اند در خـواب بـوده واقعـاً قابل اعتنا نیست زیـرا همه‌ی مـردم خواب می‌بینند و هیچ مسـأله‌ای هم نیست. در این مـورد آیه نــازل شد و مشــرکین با آن مخــالفت کردند معلــوم است که مسأله فراتر از این حرف‌ها بوده است.

اما در مـــورد این که با جسم بـــوده یا با روح؟ اختلاف هست، مرحـوم علامه طباطبـایی (ره) قـولی را انتخـاب کـــرده و توضـــیح دادند که کم اشــکال است و آن این‌که معراج دو مرحله داشته است:

یک مرحله‌ی زمینی که از مســجدالحرام تا مسجدالاقصی بود که سـوره‌ی اسـرا به آن پرداخته است. این مرحله با جسم و روح هر دو بوده یعنی پیغمـبر با جسم و روح این سفر زمینی را طی کرده تا مسجدالاقصی. مرحله‌ی دوم از مسجدالاقصی به بـــالا تا ســـدرة المنتهی که ایشـــان معتقدند آن مرحله، مرحله‌ی روح بوده.

پس از جمع بین همه‌ی روایات می‌تـوان گفت معـراج هم جسـمانی بـوده، هم روحـانی منتها به این معنا که گفته شد. البته بعضی هم می‌گویند خـیر سـفر از اول تا انتها با جسم و روح بـــــوده و گفته‌اند که شـــــما حق ندارید استبعاد بکنید. در واقع در برابر قدرت خداوند متعال این حرف‌ها معنا نـــدارد. خداوند اگر بخواهد بنـــده‌اش را به

عالم ماوراء ببرد، می‌تواند بـبرد. اما این‌جا جـای بحث در این موضــوع نیست تا درست و غلط بــودن این حرف‌ها معلوم شود.

حاصل این شد که قــول مرحــوم علامه که به اشــکالات پاسخ می‌دهند همین است که این سفر دو مرحله داشـته است.

آسمان و نیروی جاذبه

ستاره شناسان دریافته‌اند نـیروی "گـرانش"، که تا قـرن 20 کشف نشده بود، حرکت جهان را سازماندهی و بقای آن را تضمین می¬کند و مانع از فرو پاشی آن می‌شـود. قـرآن کـریم این راز را چهـارده قـرن پیش فـاش نمـوده است و خداوند متعـال می‌فرمایند: و از نشـانه‌های الهی آن است که آسمان و زمین به فرمـان او بر پاسـت؛ پس هرگاه شما را از زمین فرا خواند، ناگهان (از قبر) بیرون می‌آیید (و در صحنه‌ی قیـامت حاضر شـوید) (سـوره روم آیه 25)....ـ در واقع اعجـاز قـرآنی در این آیه آشـکار می‌شود.

این آیه نشان می‌دهد که نیروهای گرانش در زمره سـایر مخلوقات خدا هستند که از دستورات او پـیروی می‌کنند. آسـمان، زمین و تمـام محتویـات این جهـان هرگز نمی‌ایستند و به حیات ادامه می¬دهند و منسجم هسـتند به جز از طریق نیروهـای گـرانش واین نیروها تحت فرمان خداوند بزرگ هستند.

آفرینش جهان در استوره‌های مصری

کیهان شناخت‌های مصر همه با طبیعت پیوند داشتند: با آسمان، زمین، باد، خورشید، ماه و ستارگان. دیگر خدایان این کیهان شناخت که با روایات افسانه‌ای آفرینش پیوند نداشتند شاید به دلایل اخلاقی یا سیاسی بدین نظام راه یافته بودند.در این کیهان شناخت، کهانت با شهریاری خورشید پیوند داشت و این نظام براساس یگانگی خورشید و همه‌ی نیروهای دیگر و پیوند آنان با نظام کیش همگانی متکی بر خدایان محلی و باروری طراحی شده بود. در این مسیر بسیاری از خدایان محلی به گونه‌ای با خورشید پیوند و در ساختار اسطوره‌ی خورشید نقشی به عهده داشتند. در نظام هلیوپولس(Heliopolis)ـ تمام روایات مربوط به خورشید روایاتی ترکیبی بود.

Geb

مصریان آسمان را خدابانویی می‌پنداشتند. این خدابانو به هیات ماده گاوی ترسیم می‌شد که بر زمین کمان زده و خدایان دیگر تکیه گاه اویند. شکم این ماده گاو اقیانوس پرستاره‌ای بود که زورق خورشید بر آن بادبان می‌کشید. در روایتی آسمان زنی بود که بر زمین کمان زده و بر خدای باد یا هوا، شو(Shu)، یا زنجیره‌ی بلند کوه‌ها متکی بود. در زیر این خدا بانو جب(Geb)ـ خدای زمین دمر خفته و پشت او رویشگاه گیاهان، صحاری وحشی و دره‌ی رود نیل بود. نیل آسمانی از شکم این خدابانو به جهان زیرین و ماوای مردگان جاری می‌شد و

خورشـــید زورق خـــویش ازطریق رود شب به شـــرق راه می‌یافت.

خورشید مهم‌ترین خدای مصریان نام‌های بسیار داشت و در روایـــات مختلف کارهـــای متفـــاوتی را بـــدو نســـبت می‌دادند. چـــون خورشـــیدی مـــدور و دیسک مانند اتـــون (Aten)نام داشت؛ چون خورشید در حال برخاســـتن خـــپر(Khepri)ـ بـــود و در این نقش ســـرگین غلتـــانی بـــود که کـــره‌ی خورشـــید را می‌غلتانیـــد، درست همانند ســـرگین غلتانی که تخم خود را درون گلوله‌ی ســـرگینی می‌نهد تا از درون آن زندگی سر برآورد. چون خورشید اوج آسمان رع (Ra)نامیده می‌شد و خدای بزرگ هلیوپـــولیس بـــود، و هنگاامی که چونان پیرمردی غروب می‌کرد اتـــوم(Atum) نام داشت.

Khepri

Ra

وی را حورس(Horus) نیز می‌نامید و وقتی این زمینه با رع تـــرکیب می‌شد رع-حراخـــتی نـــام داشت و خورشـــید جوان افق و مدور و بالدار بـــود. در روایـــتی خورشـــید هر بامداد چون گوساله‌ای از ماده گاو و آســـمان زاده می‌شد و شبانگاه بانوی آسمان او را می‌بلعید تا بامداد دیگر بـــار او را بزاید. در روایتی دیگر خورشید ســـاکن جزیـــره‌ای در اقیـــانوس آســـمان و از قـــایقرانی مـــدام وی بر این اقیانوس خبری نبود. در چنین روایتی خورشید هر بامداد در اقیانوس آســـمان تن می‌شست و در افق و مـــزارع پر بـــرکت به ســـیر و گشت می‌پـــرداخت. در رواتی دیگر خورشـــید تخم جب بـــزرگ، زمین، و در این روایت جب

شـاهین پرهیـاهویی بـود که با بال‌هـای خالـدار خـود بر آســمان پـــرواز می‌کـــرد و در روایـــتی چشم راست او خورشـید و چشم چپ او مـاه بـود. نـیز می‌گفتند که مـاه برادر خورشید و پسر نوت(Nut) خدابانوی آسمان است. گاهی او را اوزیـریس می‌پنداشـتند و زمـانی دیگر خـدای آموزش و فرزانگی تحوت(Thoth) بود، و زمانی که او را ایبس می‌پنداشتند به هیـات بـوزینه‌ای بـود با سر سگ. و در هیات‌های دیگر عا (Aah)و خنسو(Knosso) بود.

Horus

Osiris

Thoth

Anubis

ستارگان فرزندان خدابانوی آسمان در نقش ماده خوکی بود که هر بامداد ستارگان از او زاده می‌شدند و شبانگاه آنان را می‌بلعید. نیز ستارگان ارواح مردگان و درباریـــان خادم خورشید شریار یا رع بودند. سـتاره‌ی صـبح همـراه خورشـید هر بامـداد او را چاشت می‌داد و صـورت وی را می‌شست. مصریان باستان می‌پنداشتند نخست جهان از اقیـانوس آغـازین پر و این اقیـانوس نـون (Nun)ـ نـام داشت. با آن که چـنین برداشـتی بی‌شک از طغیان‌هـای نیل پدید آمد اما نـــون را آغـــاز و انجـــامی نبـــود. از این دیدگاه نون همه جا گیر و همانند تخم کیهانی بود، راکد و بی‌جنبش. طغیان‌هـای سـالانه‌ی نیل هر سـال تالاب‌هـای بسـیاری پدید می‌آورد که پس از مـدتی کوتـاه زادگـاه و مولد جانداران است و شاید چنان برداشتی ریشه در این ویژگی داشت....

مصریان بر این اعتقاد بودند که توالی آفـرینش تـدریجی و تکامل زمین به تـریج و نه در یک آن به وقـوع پیوسـته است. برای مصریان زمان آغازین زمانی بـود که خـدایان در زمین می‌زیستند و قلمرو فرمانروایی آنـان سـرزمین عدالت و عصر آنان عصر طلایی بـود. فرعـون از این دید از اعقاب خدایان و هم او بود که به یاری ماعت(Mayet) می‌کوشید عدالت را بر زمین جـاری و عصر خـویش را با عصر طلایی پیونددهد و چـــنین بـــود که نظـــام معابد خداشناسی را دامن زد تا از این طریق حـــامی فرعـــون باشد و مصریان را وادار به ابقای قدرت فرعـون و تلاش در پیوند با عصر طلایی سازد.

آرمان‌شهر جنسی یهودیان با 350 میلیون سایت پورنو

انتشار آمار تکان دهنـده‌ای نشـان می‌دهد که حـدود 350 میلیـون سـایت پورنو گـرافی بوسـیله سـرورهایی که در مناطق اشغالی قرار دارند، تغذیه می‌شوند.

به گزارش گـروه وبگـردی باشـگاه خبرنگـاران، آیا به این فکر کرده‌اید که چه کسـانی صـاحب امتیـاز کمپانی‌هـای بزرگ پورنو سازی، مجله‌های پورنو و زرد، هستند؟ شـما بـدون تحقیق و دقت بـالا نمی‌توانید متوجه این تـوطئه‌ی بزرگ شـوید، صـنعت پورنـو؛ فرزند مشـترک زرسـالاران جهود و بیماران جنسی است.

یکی از موضـــوعاتی که همیشه در مـــورد صهیونیسم مطـــرح اســـت،بحث جریـــان ســـازی‌هایی است که صهیونیسم جهانی با کمک ابزارهای مختلف در جهـان به راه می‌اندازد.

بزرگ‌تـرین سـایت‌های اشـتراک گـذاری فیلم‌هـای برهنه زنان و مردان برای یهودیان است و این افـراد در ایـالات متحده، روسیه، آلمان، فرانسه، اسرائیل، و چین زنـدگی می‌کنند.

این سایتها و مجلات قسمتی از درآمد خود را بـرای رژیم صهیونیســـتی میفرســـتند! اکـــثر ســـایت‌های پورنو جاسوس‌های آژانسهای اطلاعـاتی هسـتند و بعد از ورود به چنین سایتهایی کامپیوتر شما آلوده به نرم افزارهـای مخرب میشوند.(محمد ابوحنیف)

پورنوگرافی:

پورنـوگرافی(شـهوانگاری) تجسـمی بی‌پـرده از مسـائل جنسی با هـــدف تحریک یا ارضـــای جنسی است که در قالب‌هـــای مختلف از جمله کتـــاب، فیلم و مجله ارائه می‌شود.

ریشه لغت

لغت پورنوگرافی ریشه یونانی دارد و از تــرکیب دو واژهٔ پــورن (به یونــانی: πόρνη و به انگلیسی: pornē)ـ به معنـای روسـپی و واژهٔ گرافو (به یونـانی: γράφω و به انگلیسی:graphō) به معنای نگارش بوجود آمده است و به معنی روسپی‌نگاری است.

اقتصاد

گـزارش مرکز تحقیقـات فورسـتر در سـال 1998، حجم درآمد سـالیانه صـنعت پورنـوگرافی را از طریق اینـترنت بین 750 میلیون دلار تا 1 میلیارد دلار تخمین می‌زند.

نکته بسـیار مهم دراین میـان روشـها وراه‌هـای است که گروهها وجریانهــای صهیونیســتی بــرای رســیدن به این اهــداف انتخــاب می‌کنند.به طــور کلی اصلا بــرای این جریانها اخلاقی بــودن ویا انســانی بــودن یا نبــودن این راهها وشــیوه‌ها مهم نیست ،بلکه تنها چــیز مهم همــان اهـــداف همیشـــگی صهونیست است. به ویـــژه که در فعالیتهـای اقتصـادی وسیاسی این جریـان به زشت‌ترین کارها دست می‌زنـد،به گـونه‌ای که به جـرات می‌تـوان به این نکته اشــاره کــرد که بــرای صهیونیست نه چــیزی به عنوان فرهنگ جهـانی مهم است ونه اخلاق انسـانی ونه عرفهای سیاسی بین المللی!

انتشار آمار تکان دهنده‌ای اخیرا نشـان می‌دهد که حـدود 350 میلیون سایت پرنو گرافی بوسـیله سـرورهایی که در مناطق اشغالی قرار دارند تغذیه می‌شوند.

بسیاری از دلالان و معامله‌گران هـنر و ادبیـات شـهوانی در تجـارت کتـاب، بین سـال‌های 1890-1940، یهودیـان مهـاجری بودند که ریشه و اصل و نسب آلمـانی داشـتند. به گفته جی‌ای گرتــزمن (نویســنده کتــابی دربــاره این موضــوع) یهودیــان در پخش و انتشــار کالانتیانا -ادبیــات داستانی، ترانه و لطیفه‌هایی با درون‌مایه‌های مستهجن- رمان‌های مبتذل، مجله‌ها و نوشته‌های بـازاری مسـتهجن برجسته و مشهور بوده‌اند.

معروف‌تــرین و بــدنام‌ترین تولیدکننــده و فروشــنده محصــولات هرزه‌نگــاری در دوران پس از جنــگ، روبی اسـتورمن (والت دیسـنی صـنعت پورنـوگرافی) بـود. بر اســاس گــزارش وزارت دادگســتری آمریکــا، اســتورمن (یهودی) در سراسر دهه 1970، کنترل بیشتر محصولات هرزه‌نگاری رایج در آمریکا را در دست داشته است.

موج‌های جنسی اولین ابداع صهیونی:

بـرای درک بهـتر این موضـوع اگر کمی به تاریخچه ورود یهودیـان به آمریکا ودست یـابی به جریانهـای رسـانه‌ای مکتـوب وتصـویری نگـاهی بیانـدازیم متوجه این موضـوع خواهیم شد که یهودیان در ابتدا چیزی برای بیان نداشتند وبه جــرات می‌تــوان گفت یهودیــان دراین عرصه بــدون حمایت‌ها توانایی ورود نداشـته‌اند،تا این‌که آن‌ها تصـمیم گرفتند که بـرای به دست آوردن جایگـاه دراین زمینه وبه دست آوردن ثـــــروت به صـــــنعت پرنـــــوگرافی روی

بیاورند.هرچند که پرنـــــوگرافی یک صـــــنعت نیست اما صهیونیست جهـــانی پس از مـــدتی به دلیل اســـتثمار فرهنگ جهـان وتولید انبـوه محصـولات پرنو ومسـتهجن آنقدر از طریق این مسئله ثروت نامشروع به دست آورد که کم کم به یک صنعت پول ساز تبدیل شد.

هرزه نگاری، برای استیلا!

اگر کمی به تاریخچه اولین مجلات وکتابهـــای مســـتهجن وبه نـوعی شـهوانی دقت کـنیم متوجه خـواهیم شد که اکـثر نویســندگان این مطـالب در بین سـال‌های 1890-1940یهودیانی هستند که تـازه به آمریکا مهـاجرت کـرده بودنـد،حـتی آن‌ها دراین امر آنقـدر بی‌اسـتعداد بودند که مجبــور شــدند پس از مــدتی بــرای جــذب مخــاطب در کنارنوشـــته‌های خـــود که اکـــثرا اوروتیک وداســـتانهای غیراخلاقی بود عکسهای فوق‌العاده مستهجن را به چـاپ برســـانند.اما به هر صـــورت این موضـــوع با حمایتهـــای گسترده‌ای ادامه یافت تا این‌که به مـرور زمـان یهودیـان به دو دسـته تولید کننـدگان وعرضه کننـدگان محصـولات پرنو تبدیل شدند.به گونه‌ای که پس از مدتی یهودیـان که دربین جمعیت آمریکا بسیار نـاچیز بودند به شـهرت قابل توجهی در عرصه ترویج پرنوگرافی وکسب ثـروت از این راه دست یافتند که به گفته "جی‌ای گرتز من" که کتـابی دراین باره نوشـته است: یهودیـان یکی از افـرادی بودند که توانســتند با زیر پاگذاشــتن تمــام قــوانین آمریکا به ثروتی هنگفت دراین عرصه دست پیدا کنند.

دراین بین آن‌ها حـتی پس از مـدتی مـدلهای جدیـدی از هـرزه نگـاری را به وجـود می‌آوردند که از آن با عنـوان کالانتیانا نــام بــرده می‌شــد،(کالانتیانا نــوعی ادبیــات

سکسی با دست مایه‌های طنز بـود) البته دراین میـان در بین اکثر جامعه شناسان بزرگ آمریکـایی تردیـدی وجـود نداشت که ابداع کالانتیانا حربه یهودیـان بـرای گسـترش پرنوگرافی وهرزه انگاری به وسـیله ابـزار جـذابی چـون طنز بود.

تغذیه امکاناتی پورنو گرافی یهود

به هر صـورت این تجـارت غـیر انسـانی یهـود روزبه روز گسـترش پیـدا کـرد تا به تـدریج از عرصه نوشـتاری وارد حـوزه تصـویر شد وهـالیوود وصـنعت دوربین وسـینما به عنـــوان اولین ابـــزار تصـــویری یهـــود مانند یک مرکز فرماندهی با امکانات فراوان به گسترش سـلطه جریـان صهیونیست بر فرهنگ جهـان به وسـیله تولیـدات انبـوه محصولا پورن کمک شایانی کرد.

به تدریج کمپانی‌های بـزرگ فیلم سـازی‌هالیوود با نفـوذ پردامنه یهـود تاسـیس شـدند،اما درکنـار این کمپانی‌ها اشخاصی مانند "رابی اســـترمن" که یک یهـــودی بـــود درآمریکا ازتمـام امکانـات نوشـتاری وتصـویری استفاده کـــرد وبه جایگـــاهی رســـید که بســـیاری او را یکی از بـــدنام‌ترین تولید کننـــدگان محصـــولات پرنو گـــرافی می‌دانند. دلیل اصـــــلی این بـــــدنامی این بـــــود که روانشناسان آمریکایی درآن زمان بارها نسبت به تبعـات تولیدات او بـرای جوانـان ،به او هشـدار دادند اما او تنها به کسب سـود می‌اندیشـید وبـرای همین از هیچ جنـایت فـــرهنگی چشـــمی پوشی نکـــرد.این درحـــالی بـــود که استرمن ابتدا یک فکاهی نـویس بـود که پس از مـدتی با سوار شدن برموج غریـزه جوانـان غـربی به کسب سـود سرشـاری در عرصه پرنو نویسی وهـرزه انگـاری دست

یـــافت هرچند که پس از مـــدتی به دلیل عـــدم پـــرداخت مالیـات دسـتگیر ودر زنـدان جـان بـاخت.اما تا سـال‌های سـال نمـاد پرنـوگرافی بـود و به نـوعی نمـاد جریانهـای صهیونیستی بود که از این پس برنامه‌هـای زیـادی بـرای انحراف جوامع به وسـیله تولیـدات محصـولات مسـتهجن داشتند.

این رویه ادامه پیـدا کـرد تا این‌که به تـدریج یهودیـان با تمرکز برفیلمهای‌هالیوود شروع به وارد کردن صحنه‌های اروتیک در فیلمها کردنـد،به خصـوص که آن‌ها از این پس با ورود جدی زنان به این فیلمها وسوء اسـتفاده از آن‌ها به تـدریج روابط جنسی آزاد را به نمـایش گذاشـتند،تا به این ترتیب دنیای سینما به فیلمهـای مسـتهجنی که قـرار بـود به صـورت اختصاصی توسط کمپانیهـای آن‌ها تولید شـود عـادت کند و به نـوعی روشن اندیشـان ومـذهبیون دنیا نتوانند درمقابل این جنـایت بـزرگ فـرهنگی یهـود اعتراض کنند.

باندهای قاچاق زنان صهیونیسم!

این موضـوع در حـالی بـود که یهودیـان علاوه براین‌که خواهان ایفای نقش در ترویج عریانی وسکس درهالیوود بودند،تهیه فیلمهای تماما پورنو را خـود به عهـده گرفتند وحـتی پس از مـدتی با خرید زنـان از بانـدهای قاچـاق انسان واجبار آن‌ها به حضور در فیلمهای کاملا مستهجن یک باند بسـیار قدرتمند فحشا ایجـاد کردند که این باند پس از مـدتی با ایجـاد موجهـای جنسی در بین جوانـان جهان به بهره برداری فـرهنگی می‌پرداختند. به گـونه‌ای که یکی بزرگ‌تـرین مسـیرهای قاچـاق زنـان از آفریقـا، خاورمیانـه، بعضا اروپـای شـرقی به اروپـای غـربی و

آمریکا با سازماندهی اسرائیل صورت می‌گیرد و دلیل انتخاب چنین مسیری هم توانایی کنترل آن توسط اسرائیل است هر چند که این سازماندهی توسط یک مرکز فرماندهی در تمام جهان صورت می‌گیرد.

اما این جریانات هر روز پیشرفت زیادی می‌کرد، به ویژه که صادرات محصولات پورن توسط جریان صهیونیست به جوامع دینی وحتی درخود جامعه مسیحیت یهود به گونه‌ای پیش رفت که بسیاری از کارشناسان فرهنگی آن را ناتوی فرهنگی می‌دانستند که درپیش وپس آن اهداف سیاسی -فرهنگی بزرگی نهفته بود،به ویژه که جریانهای صهیونیستی درسینمای مستهجن به خوبی می‌دانستند که با ایجاد موج غریزه و به نوعی انقلاب جنسی دربین جوانان به ویژه در جوامع مذهبی می‌توانند از پیشرفت ویا به نوعی شکوفایی قدرت جوامع اسلامی درمقابل لیبرالیسم مورد حمایت آن‌ها جلوگیری کنند.

آرمانشهر جنسی،رویای بزرگ صهیونیسم تمام این مسائل درحالی است که آن‌ها سعی می‌کنند رفتارهای ضدفرهنگی وضد اخلاقی خود را بر اساس نظریه پردازان یهود تئوریزه کنند.به عنوان مثال می‌توان از ویلهلم رایش(یهودی)، هربرت مارکوزه(یهودی)نام برد. ولیهلم رایش یکی از نظریه پردازان یهودی بود که دغدغه‌هایش کار،عشق وسکس بود. هم‌چنین هربرت مارکوزه به دنبال آرمانشهر سوسیالیستی بود که در آن سکس دربالاترین حدممکن وجود دارد،تمام این مسائل درحالی بود که یهودیان این آرمانشهر مستهجن را در محصولاتشان تبلیغ می‌کردند،به ویژه که بسیاری از

نظریه پــردازان وصــاحبان این کمپانی‌ها بارها بــرآزادی جنسی بـــدون مـــرز وحد وحصر تاکید کرده‌اند.به واقع فحشاگسترانی یهود وجریـان صهیونیسم تنها به ساخت فیلم محـدود نشد بلکه پس از چند سـال آن‌ها شـروع به برگـزاری به اصـطلاح جشـنواره‌ها ومسـابقاتی کردند که درپس آن مـوجی از سـوء اسـتفاده‌های جنسی از زنـان وجریان سازیهای غریزی وجـود دارد.یکی از این نمونه‌ها مسـابقه miss univaese است که هر سـاله برگـزار می‌شود.این مسـابقه که درآن زیبـاترین زن دنیا انتخـاب می‌شـود،یکی از حربه‌هـایی است که صهیونیسم جهـانی بـــرای تـــرویج عریـــانی در فرهنگ اخلاقی دنیا از آن استفاده می‌کند.

درکنار چنین مسـابقه‌ای «جریـان صهیونیست تصـویری» که در عرصه ســاخت محصــولات مســتهجن روز به روز برای کسب ثروت وقدرت بیشتر فعالیت خود را گسترش می‌دهد در چند ســـال اخـــیر اقـــدام به برگـــزاری بی‌شرمانه‌ترین جشنواره تاریخ محصولات تصویری کـرده است.این مراسم که درآن بهـــترین فیلم پـــورن ســـال انتخاب می‌شـود نمـاد وقـاحت صهیونیست فـرهنگی بین المللی است.این مراسم که با نـــام awards ship شـــناخته می‌شـــود هر ســـاله توسط غولهـــای ثروتمند وکمپانی‌های بزرگ تولیـدات فیلمهـای مسـتهجن برگـزار می‌شود.دراین باره یکی از سینماگران اجتماعی غرب به این موضـــوع اشـــاره می‌کند:که مراسم awards ship تدفین اخلاق و انسانیت است.

این درحـــــالی است که این جشـــــنواره تنها یکی از فسـتیوالهای مسـتهجن دنیاست چـرا که جشـنواره‌هایی

مانند XRCO Awardو FOXE Video Vixen هم درکنار avn دقیقا با بی‌شرمی تمام به تبلیغ و ترویج محصولات پورن می‌پردازند.

چرا؟

اگر کمی به ساختار موسسات تهیه این محصولات نگاه کنید متوجه خواهیم شد که بسیاری از کارکنان این موسسات وروسای آن‌ها خود را نماد انسان مداری سکولار وبه نوعی ترویج دهنده آن می‌دانند. موضوعی که صهیونیسم جهانی همیشه در پی آن بوده است اما در اکثر مواقع به دلیل وجود ادیان مذهبی نتوانسته آن گونه که باید به این موضوع نفوذ پیدا کند.

برای همین آن‌ها به این موضوع دست پیدا کرده‌اند که برای اضمحلال یکی از بزرگ‌ترین دشمنان خود یعنی ادیان آسمانی باید ریشه‌های فرهنگی آن را تضعیف کنند.که بی‌شک دراین راه ترویج بی‌بندو باری اخلاقی آن هم دراین حد گسترده وترویج علنی فحشا وحتی سازماندهی کردن آن به وسیله کمپانی‌های ثروتمند عرضه محصولات مستهجن به ویژه در عرصه تصویر ،کمک بزرگی به این تئوری آن‌ها خواهد کرد. از سوی دیگر ایجاد موج بلوغ جنسی زودرس جوانان در سطح جهانی به ویژه در کشورهای مذهبی می‌تواند به گسترش سکولاریسم مدنظر آن‌ها کمک بزرگی کند. باید به این مسئله دقت کرد که ایجاد رخنه‌های اخلاقی گاهی اوقات بیش از ایجاد رخنه‌های سیاسی مدنظر آن‌ها ست.هم‌چنین از دیگر اهداف مهمی که می‌توان به آن اشاره کرد میل همیشگی صهیونیست به کسب ثروت از هر راهی است.نمونه بارز این موضوع را می‌توان در

باندهای گسترده قاچاق زن به کشورهای اروپایی وآمریکا برای بازی در همین محصولات پورن مشاهده کرد. جالب این‌جاست که پورن استارهایی که اهل خود کشورهای غربی هستند وبه نوعی از زنان قاچاق شده توسط باندهای سوداگر صهیونیسم بین الملل نمی‌باشند پس از مدتی بازی در فیلمهای پورن یا به‌هالیوود راه پیدا می‌کنند ویا آنقدر توسط این کمپانی‌ها ثروتمند می‌شوند که به نوعی خود کمپانی‌هایی دیگر دراین راستا تاسیس می‌کنند.

به واقع تمام این زنجیره به صورتی است که سعی می‌کند که استهجان وبی بندوباری آن درهم حد بی‌نهایت را کاملا عادی جلوه دهد و حتی آن را یکی از شغلهای پر درآمد نشان می‌دهد،چرا که خود لابی‌های متصل به غولهای پورن ساز به خوبی می‌دانند که در صورتی که بتوانند این مسائل را عادی جلوه دهند گام بزرگی در راستای سقوط اخلاق انسانی ودینی برداشته‌اند واین درحالی است که بسیاری از کشورهای مذهبی از جمله خود کشورهای حاشیه خلیج فارس در مقابل این تهاجم بی‌وقفه به قلب فرهنگ دینی حرکت خاصی انجام نداده‌اند. درحالی که خود سازمان آیسسکو این موضوع را کاملا مصداق بارز تهاجم فرهنگی دانسته است تهاجمی که قلب دنیای اسلام را هدف گرفته است،چرا که دنیای اسلام وکشورهای اسلامی هنوز درمقابل موج فحشای صهیونیسم ایستاده‌اند. اما درمقابل «صهیونیسم تصویری مستهجن»سعی کرده است با ابزار قدرتمند رسانه بتواند بی‌بندوباری را در کشورهای اسلامی گسترش دهد.

سازمان عفو بین‌الملل در گزارش ژوئن خـود به بررسی موضـوع فسـاد اخلاقی در سـرزمین اشـغالی پرداخته و می‌نویسد: در حالیکه در سال 2000، در هر 13 سـاعت یک زن در اراضی اشغالی مورد تجـاوز قـرار می‌گـرفت؛ این آمار در سال 2009 به سقف 4 ساعت کاهش یافته است.(فارس)

آثار:

1. کاهش شدید عشق: چنین افرادی از توان عـاطفی کمـــتری برخوردارند و در روابط عاشـــقانه توفیق کمتری کسب می‌کنند.
2. تـــاثیرات فیزیولوژیک: ســـلامت جنسی انســـان که تأثیر عمیقی در سـلامت جسـمی و روانی او دارد، حاصل ارضـــــاء معقـــــولی است که درپی تحریک واقعی و نیـــاز حقیقی فـــیزیولوژی بـــدن اتفـــاق افتـــاده باشد. عـــدم حفظ این عـــدم تعـــادل، از عقلانیت انســـــان می‌کاهد و او را وادار به گنـــــاه می‌کند.
3. تضعیف انسانیت: جنبه جنسی بسـیاری این افـراد، عـاری از ویژگی‌هـای انسـانی می‌شـود. آن‌ها یک حـــــالت «من غریبه» (جنبه تاریک) را توســـــعه می‌دهند که محور آن، شهوت جامعه ستیز و عـاری از اکثر ارزش‌ها است.
4. از بین رفتن عفت عمـــومی و اجتمـــاعی در دراز مدت: کسـانی که اینگونه فیلم‌ها را تماشا می‌کنند در برخـورد با افـراد دیگر در اجتمـاع نگـاه جنسی دارند و شـیطان همیشه بـرای گمـراه کـردن آن‌ها

امید دارد. زیـرا آن‌ها بـرای گمـراهی و انحـراف از مسیر الهی آمادگی لازم را دارند.

5. نقش بستن تصاویر جنسی در مغز: در این‌جا بهـتر است که به تجربه دکتر روان شـناس، «مک گـاف» در دانشـگاه کالیفرنیا بـپردازیم. یافته‌هـای او (که بسیار ساده شده اند) نشـان می‌دهند که خـاطرات تجربه‌هـایی که به هنگـام تحریکـات احساسی (مثل تحریک جنسی) رخ می‌دهند، توسط هورمـون غـده آدرنال در مغز می‌نشینند و پاک کردن آن‌ها دشوار است. این فـرض می‌تواند تا حـدودی اثر اعتیـاد به هرزه‌نگاری و هرزه‌بینی را توصـیف کند. خـاطرات نیرومند تحریکـات جنسی از تجربه‌هـای گذشـته، خودشان را در صحنه مغز حفظ می‌کنند و مرتباً به ذهن خطـور می‌کنند و فـرد را از لحـاظ شـهوانی تحریک می‌کنند. اگر او به هنگـام این تخیلات، استمنا کند، باعث تقـویت پیوند بین تحریک جنسی و اوج لـذت جنسی می‌شـود که همـراه با منظـره ویـژه یا تکـرار پی‌درپی آن صـحنه در ذهن خواهد بود.

6. تـأثیر بر رفتـار جنسی: بـرخی از جامعه‌شناسـان آلمـانی ادعا می‌کنند که «عـادت بیمارگونه دیـدن عکس یا فیلم‌هـای پورنو (سکسی)» بر رفتارها و برخوردهـای جنسی «معتـادان پورنو» تـأثیر منفی دارد. تا جـایی که این بیمـاران، از انجـام سـکس عـادی و عشق‌ورزی لـذتی نمی‌برند. کـاربرانی که داوطلبانه برای ترک اعتیاد خود به روانکاو مراجعه کرده‌انـد، اعـتراف می‌کنند که «دیـدن پورنـو، به

بخش جدایی‌ناپذیر ارضای جنسی آنان تبدیل شده است» و آنان نمی‌توانند بر «وسوسه و نیاز» دیدن این تصاویر غلبه کنند.

7. انزوا و کاهش روابط اجتماعی: پژوهشگران آلمانی معتقدند که اعتیاد به دیدن فیلم‌ها و تصاویر پورنو، هم‌چنین سبب انزوا و دوری فرد از اجتماع و کاهش روابط اجتماعی او می‌شود.

8. تحلیل توان عقل: هرقدر که اطلاعات موجود در ذهن، منظم‌تر و دارای عناوین کمتری باشد، دسترسی عقل به آن‌ها برای پردازش‌های جدید، مهیاتر خواهد بود. اما وجود داده‌های فراوان و متعدد که فضای ذهن را بی‌جهت پر کرده باشند و با تکرار درگیری ذهنی و رفتار بیرونی، تقویت شده باشند، باعث می‌شود توان عقل را به مقدار چشمگیری کاهش دهند، چه رسد جایی که این داده‌ها، دارای تاثیر بر هورمونهای مختلف نیز باشد که تأثیرات ارگانیک را نیز درپی داشته باشد.

9. سقوط شخصیت زن و مرد و تبدیل شدن به وسیله‌ای برای اشباع هوس‌های سرکش: با پرداختن افراطی فرد به مسائل جنسی، شخصیت او به شخصیتی شهوانی تبدیل خواهد شد که تداعی‌ها و برداشت‌های وی با کوچک‌ترین ارتباطی (حتی توهمی) رنگ جنسی به خود می‌گیرد. کارکرد افراد برای چنین فردی تنها ارضاء غریزه جنسی است و اهتمام خود او نیز صرفا بر ارضاء همین بعد وجودی خویش است.

10. آسیب جسمی: علم پزشکی هنوز تا مرز شناخت بسیاری از بیماری‌ها فاصله‌ای طولانی دارد و چه بسا اموری که در زندگی روزمره ما وجود داشته باشد و ما به عنوان امور مفید از آن‌ها استفاده کنیم، در آینده‌ای نزدیک ضرر آن‌ها از نظر پزشکی ثابت شود. بنابراین اگرچه تاکنون برای هرزه‌بینی، اثر جسمانی مستقیم تشخیص داده نشده است (و احتمال این وجود دارد که با پیشرفت علم مشخص گردد) ولی قطعا اثر غیرمستقیم دارد. یعنی نگاه به عکس و فیلم‌های مبتذل غالبا موجب تحریک سیستم عصبی خودکار (سمپاتیک و پاراسمپاتیک) و تحریک شهوت می‌گردد؛ هم زمان ضربان قلب و تعداد تنفس افزایش پیدا می‌کند؛ ترشح برخی از هورمون‌ها در خون بالا رفته و تعادل هورمونی و روانی شخص برای دقایقی و گاه ساعت‌ها و گاه روزها به مخاطره می‌افتد. اگر این رفتار به مدت طولانی ادامه یابد آثار آن همه عمر فرد را در بر خواهد گرفت.

11. پرخاشگری: هرزه‌بینی نه تنها بر ذهن فرد تاثیر مخرب می‌گذارد بلکه افراد را تشویق می‌کند تا از نظر جنسی بیشتر حالت سلطه جو و پرخاشگر داشته باشند.

12. مقایسه: به دنبال مشاهده این‌گونه فیلم‌ها، افراد مجرد در آینده به مقایسه آن‌چه در فیلم دیده‌اند و آن‌چه از همسر خود سراغ دارند می‌پردازند و در نتیجه نقایص و کمبودها و ضعفهای احتمالی خود و همسر خویش در ذهن فرد برجسته شده و چه

بسا باعث کاهش تمایل و علاقه به همسر انتخاب شده خود می‌شود و به تدریج کانون خانواده را دچار اختلال و فروپاشی می‌کند.

13. دیدن عکس‌ها و فیلم‌های مبتذل، به ویژه جوانان را، در یک حال تحریک دائم قرار می‌دهد، تحریکی که سبب کوبیدن اعصاب آنان و ایجاد هیجان‌های بیمارگونه عصبی و گاه سرچشمه امراض روانی می‌گردد.

14. سستی ایمان: این گناه، پیوند انسان با خدا را سست و در صورت استمرار، این پیوند را قطع و ایمان او را زایل می‌گرداند؛ غریزه جنسی انسان را به طور افراطی تحریک کرده؛ او را از فعالیت‌های مثبت انسانی بازداشته؛ به سمت ارتکاب فحشا و منکرات سوق می‌دهد. بدین وسیله انسانیت انسان که سرمایه وجودی انسان است را از او سلب می‌کند.

15. محروم شدن از شیرینی و لذت انس با خدا: هشیار بودن این تصاویر در ذهن و مرور دائمی و ناخودآگاه آن، حضور قلب را در عبادات به خطر می‌اندازد و تکرار نافرمانی خدا، بهره رابطه با او را از لذت می‌اندازد.

16. مردن دل‌ها و افسردگی: همانگونه که روایات نیز بر این امر تصریح دارند، ولنگاری جنسی و ارتباطی، باعث بروز قساوت قلب می‌شود و مرگ معنوی و روانی قلب را درپی دارد.

17. تاثیرات منفی در زندگی زناشویی: مشاهده مکـرر و زیاد آن و در دسترس همه بودن این نـوع فیلم‌ها (حـتی به عنـوان آمـوزش) بـاعث شکسـتن قبح و زشـتی امـوری است که اسـلام، عقلاء و عـرف جامعه آن‌ها را زشت و قـبیح می‌شـمارند. حـتی انسان‌های مؤدب و با نزاکت از بیـان و ذکر بـرخی الفاظ که مسـتقیما اشـاره به یکی از اعضـاء بـدن انسان می‌کند، اکراه دارند و آن را زشت و ناپسـند و قـبیح می‌دانند چه رسد به این که به مشـاهده و تجزیه و تحلیل آن بپردازند.

عوارض:

• کاهش اعتماد به نفس

تماشـای فیلم‌هـای جنسی با توجه به رفتارهـای اغراق‌آمیز بازیگران کم‌کم باعث می‌شـود زوجین دربـاره طبیعی‌بودن عملکرد جنسی خود دچار تردید شوند و خود را بسیار ضـعیف‌تر از آن‌چه هسـتند، بپندارند و از روابط زناشویی بیش از گذشته فاصله بگیرند.

• مقایسه منفی

جذابیت‌های اغراق‌آمیز و تصنعی چنین فیلم‌هـایی گـاهی بـاعث می‌شـود جـذابیت‌های همسـر، کمرنگ شـده و با تشـدید بی‌میلی جنسی همسـر، مـیزان فعـالیت جنسی زوجین از مقدار فعلی نیز کمتر شود.

• تقلید

بـرخی رفتارهـای بـازیگران این فیلم‌ها با وجـود جـذابیت‌های بصـری، گـاه بسـیار دردنـاک و آسـیب‌زننده

است و زوجین نا آگــاه که ســعی در تقلید از آن دارنــد، موجب بی‌رغبتی همسر به روابط زناشویی می‌شود.

- وابستگی

تماشــای این دست فیلم‌ها بــاعث اعتیــاد به دیــدن آن‌ها می‌گــردد و تــرک این اعتیــاد امــری مشــکل خواهد بــود. هم‌چــنین تحریک جنسی فقط با دیــدن آن فیلم‌ها حاصل می‌گــردد و تحریک و لــذتی که از همسر حاصل می‌گــردد کاهش می‌یابد.

قوانیــنی که خداوند متعــال بــرای زنــدگی انســان تشــریع فرموده است با توجه به علم نامتنــاهی خداوند که خــالق انســان می‌باشــد، بــوده و تمــام ویژگی‌هــای جســمی و روحی، دنیــوی و اخــروی انســان را مد نظر قــرار داده است و طــوری تنظیم گردیــده که انســان را به ســوی زنــدگی مطلــوب ســوق دهد و او را به کمــال و رشد و پیشرفت و قرب الهی که هدف از آفــرینش انســان است برساند. دوست عزیز در برخی از موارد فلسفه و حکمت احکــام الهی در احــادیث و روایــات ما ذکر گردیــده است ولی بســیاری دیگر از احکــام نــیز وجــود دارند که ما اطلاعی از دلایل آن‌ها نــداریم، ولی امــروزه تحقیقــات علمی، بســیاری از این احکــام را توجیه عقلانی نمــوده است. پس بهــترین راه بــرای ســلامت و رشد در زنــدگی، پیمودن مسیر شرع و قوانین الهی می‌باشد.

موفق باشــید. بــاز هم با ما ســخن بگویید. (محمدصــادق آقاجانی)

فرجام:

جامعه ما پیونـــدهای عمیقی با دین و اخلاق داشـــته و همـــواره یکی از جـــوامعی بـــوده که با اســـتفاده از برنامه‌های دین آسمانی اسلام سعی کـرده است حریم‌ها و اخلاقیات انسانی را در خـود ایجـاد کند و با تعریف این حریم‌ها و مرزهـــای اجتمـــاعی ســـعی کـــرده یک جامعه متعالی بر اساس دسـتورات خدواند بنا نهد. چـرا که یکی از اهـداف هر جامعه سـالم، رشد و شـکوفایی و کمـال انسان‌هاست.

در جـــــــامعه‌ای مانند جامعه ما که از نعمت عظیم دین اسلام برخوردار است می‌توانیم با استفاده از دسـتورات این دین آســمانی به عنــوان یک ایــدئولوژی مســتحکم جــامعه‌ای ســالم را بســازیم. جــامعه‌ای که همه در آن می‌توانند اسـتعدادهای خـود را شـکوفا کنند و به کمـال اخلاقی و مادی برسند.

در دنیای امروز عده‌ای در کشـورهای غـربی که به دنبـال لاقیــدی و بی‌بند و بــاری اخلاقی هســتند بســیار منتظر فرصت هســتند تا به این گونه جوامع دیــنی ضــربه وارد کــرده و این جوامع را به بــازار مصــرف‌کننده کالاهــای فرهنگی مبتذل خود تبدیل کنند.

پی نوشت‌ها:

[1]. مـیزان الحکمـه، محمدمحمـدی ری شـهری. مـاده النظر.

[2]. سوره مبارکه نور،آیه شریفه 30

افزایش آزارهای جنسی در دانشگاه‌های آمریکا

اگرچه موضـــوع آزار جنسی در دفـــاتر و دانشـــگاه‌های مختلف، اخیراً توجه بسـیاری از مقامـات آمریکـایی را به خود جلب کرده است، اما این معضل سال‌ها وجود داشته است. بسیاری از دانشجویان در طول دوره دانشجویی و اغلب در سال اول تحصـیل خـود به نـوعی با آزار جنسی مواجه می‌شوند.

اخیراً وزارت آموزش و پرورش آمریکا لیست پنجاه و پنج دانشـــگاه را منتشر کـــرد که در حـــال حاضـــر، در آن‌ها تحقیقـــات دربـــاره آزار جنسی و برخـــورد نامناسب مسئولین با شکایت دانشجویان در این‌باره، جریـان دارد. از آن‌جا که این دانشگاه‌ها بودجه دولتی دریافت می‌کنند، وظیفه دارند در جهت کاهش آمار آزار جنسی و برخـورد با این پدیده و هم‌چنین تحقیقات گسترده و دقیق درباره شـکایت‌های دریـافتی در این‌بـاره نهـایت تلاش خـود را بکنند. این در حالی است که از هر پنج دانشجوی دختر در دانشـگاه‌های آمریکـا، یک نفر مـورد سـوء قصد یا آزار جنسی قرار گرفته است.

آمـــاری که در خصـــوص آزار جنسی در دانشـــگاه‌های آمریکـایی منتشر می‌شـود بـاورکردنی نیست. این آمـار منحصر به دانشجویان دخـتر نـیز نمی‌شـود. 62 درصد از دانشـجویان دخـتر و 61 درصد از دانشـجویان پسر در آمریکا تا کنـون گـزارش داده‌اند که مـورد تجـاوز جنسی قرار گرفته‌اند. این آمار بی‌شک شامل افرادی نمی‌شـود که مـورد آزار قـرار گرفتـه، اما از گـزارش این موضـوع خودداری کرده‌اند. 39 درصد از این دانشجویان می‌گویند

در خوابگاه‌های دانشجویی مورد سوء استفاده جنسی قرار گرفته‌اند. دست‌کم 35 درصد از دانشجویان آمریکایی که مورد آزار جنسی قرار می‌گیرند، در این‌باره با هیچ‌کس حرفی نمی‌زنند.

موضوع دیگر این‌که میان آن‌چه دانشجویان می‌گویند برایشان اتفاق افتاده، با آن‌چه واقعاً رخ داده است، اغلب اختلاف زیادی وجود دارد. همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد، از هر پنج دانشجوی دختر، یک نفر مورد تجاوز جنسی قرار می‌گیرد، اما تنها چند درصد از این افراد به مسئولین دانشگاه گزارش می‌دهند.

"شارلوت" یک دانشجوی مهمان است که از فرانسه به آمریکا آمده است. وی اگرچه حاضر شد درباره تجربه خود از تجاوز جنسی صحبت کند، اما نخواست وارد جزئیات شود و حتی نام خانوادگی خود و نام دانشگاهش را نیز افشا نکرد. وی می‌گوید: "من به مقامات دانشگاه اطلاع دادم، اما به من گفتند سیاست‌های دانشگاه، دستشان را بسته است. گفتند باید خدا را شکر کنم که اتفاق بدتری برایم نیفتاده است."

بسیاری از دانشجویان نیز به دلیل آن‌که خجالت می‌کشند، موارد تجاوز را گزارش نمی‌کنند. شارلوت این‌گونه توضیح می‌دهد: "دختری که در دانشگاه مورد تجاوز قرار می‌گیرد، معمولاً در این‌باره چیزی نمی‌گوید. بسیاری از این دخترها تصمیم می‌گیرند علی‌رغم آن‌که مورد تجاوز قرار گرفته‌اند، سکوت اختیار کنند." وی ادامه می‌دهد: "ما فکر می‌کنیم تجاوز جنسی زمانی است که کسی به یک نفر دیگر حمله می‌کند و فرد مورد حمله واقع شده مجبور است مقاومت کند. اما این‌گونه

نیست. وقتی شما با این‌که مـورد سـوء اسـتفاده جنسی قرار بگیرید مخـالف باشـید، اگر این کـار صـورت بگـیرد، یعنی تجاوز جنسی انجام شده است."

"عنوان 9"ـ بخشی از اصلاحیه قانون آمـوزش و پـرورش آمریکاست که درسال 1972 تصویب شد و قـرار بـود به تبعیض جنسی در محیط‌های آموزشی پایان دهد. مشـکل این‌جاست که این قانون فقط درباره دانشگاه‌هایی قابل اجراست که بودجه دولتی دریـافت می‌کنند. "جک تـاکنر" وکیل حامی حقوق زنان درباره عنوان 9 می‌گوید: "هدف این قانون بسیار با اهمیت است و به طور ویـژه دربـاره جنسیت در محیط‌های آموزشی صـحبت می‌کند. نـتیجه‌ای که هم طی این سـال‌ها داشـته، بسـیار قابل توجه بـوده است."

وقـتی با این فعـال حقـوق زنـان دربـاره 55 دانشـگاه صـحبت می‌کـنیم که عنـوان 9 را نقض کرده‌انـد، وی می‌گوید: "این لیست شـامل دانشـگاه‌های زیـادی بـود و مـوارد آن می‌تواند نسـبتاً کوچک باشد و به این معنا نیست که تجـاوز جنسی در این دانشـگاه‌ها رایج و شـایع است." تاکنر با این حـال تأکید می‌کند: "به هر حـال، این لیست شـامل بهـترین دانشـگاه‌های آمریکا مثل‌هـاروارد می‌شـود و نشـان می‌دهد که حـتی این دانشـگاه‌ها هم عنوان 9 را رعایت نمی‌کنند. شاید مشکل این‌جا باشد که باید مسئولین و ناظران بیش‌تـری دربـاره عنـوان 9 کـار کننـد، چـرا که به نظر می‌رسد واقعـاً دیـدگاهی دربـاره تجاوز جنسی در دانشگاه‌ها وجود دارد که تـرجیح می‌دهد در این‌باره روش "نادیده گرفتن" را پیش بگیرد."

تـاکنر به نکته بسـیار جـالبی نـیز اشـاره می‌کند: "بـاراک اوباما همیشه دربـــــاره "فرهنگ آدم‌دیوانه‌ها" صـــــحبت می‌کند." وی ســـــپس مکث کوتـــــاهی می‌کند و ادامه می‌دهد: "به نظر من ما آمریکایی‌ها تا انـــــدازه‌ای همین فرهنگ را داریم. من خودم وقتی دو دختر نوجوانم را به مدرسه یا سر کارهـــــای مـــــوقت مثل رســـــتوران‌ها می‌فرســـــتم، همیشه نگرانی‌هـــــایی دارم که اگر پسر داشتم شاید این نگرانی‌ها را نداشتم."

در حـالی که وزارت آمـوزش و پـروش آمریکـا، هـدف از انتشـــار لیست دانشـــگاه‌های متخلف را شفاف‌ســـازی بیش‌تر دربـــــاره موضـــــوع آزار جنسی در محیط‌هـــــای آموزشی و در نهایت گفتگوهای عمیق‌تر برای برخـورد با این مسئله روبه‌گسـترش دانسـته اسـت، تـاکنر می‌گوید: "علت مطرح کردن این مسـئله، این نیست که پـای پلیس را به میان دانشجوها بکشیم تا جوانـانی را دسـتگیر کنند که شـــاید یک شب مست کرده‌اند و ممکن است دست به آزار جنسی دخترها بزننـــــــــد، بلکه علت این است که می‌خـواهیم با این موضـوع برخـورد کـنیم تا کم‌تر شـاهد چنین اتفاقاتی باشیم... تا دیگر از هر 4 دختر دانشجو در خوابگاه، یک نفر مورد تجاوز قرار نگیرد."

یکی دیگر از مشکلات هنگام گزارش وقوع یک مـورد آزار جنسی این است که دانشگاه‌ها معمولاً به جـای آن‌که یک روند مشخص برای پـذیرش شـکایت در این زمینه داشـته باشـــــند، اغلب راهکارهـــــایی غیرمنســـــجم دارند که دانشـجویان نمی‌توانند به آن‌ها اعتمـاد کنند و بنـابراین کم‌تر راغب هستند تا از این روش‌ها، موضوع را پیگـیری کنند. مقامات قضایی آمریکا نـیز اغلب از پـذیرش چـنین

پرونـده‌هایی خـودداری می‌کنند و موضـوع را دوبـاره به مسئولین خوابگاه‌های دانشجویی پاس می‌دهند.

تـاکنر دربـاره پیچیـدگی‌های قضـایی در روند شـکایت از تجاوز و آزار جنسی خاطرنشـان می‌کند: "سـؤالی هست که خیلی وقت‌ها در این‌باره از دانشجوی قربانی پرسیده می‌شود: "آیا واقعـاً می‌خـواهی این مسـئله را تبـدیل به یک پرونـــده فـــدرال کـــنی؟" مســـئله این‌جاست که یک دانشـــــجوی مقطع کارشناسی نمی‌خواهد واقعـــــاً این مسـئله را پیچیـده کند و مجبـور شـود به دادگـاه فـدرال مراجعه کند و از دانشـگاه خـود به خـاطر نقض عنـوان 9 شکایت کند. این کار هم از نظر مالی و هم از ابعاد دیگر بسیار انرژی‌بر و زمان‌بر و دشوار است."

حـال این سـؤال پیش می‌آید که اگر تشـخیص داده شـود دانشگاهی، عنـوان 9 را زیر پا گذاشـته اسـت، بـرای آن دانشـــگاه چه اتفـــاقی می‌افتـــد؟ پاسخ این است که اگر طی تحقیقات فـدرال مشـخص شـود که یک دانشـگاه، از عنوان 9 تخطی کرده است، اغلب مسـئله به نـوعی بین دانشـــــگاه و وزارت آمـــــوزش و پـــــرورش حل و فصل می‌شـود. ممکن این روند منجر به تغیـیر در سیاست‌های دانشگاه و یا تغییر برخی کارکنان آن دانشگاه نیز بشـود. وزارت آموزش و پرورش هم‌چنین می‌تواند موضوع را به اداره‌ای دیگر نظـــیر وزارت دادگســـتری ارجـــاع دهد و یا بودجه دانشـگاه خـاطی را قطع کند. این در حـالی است که تا کنون، هیچ دانشگاهی بودجه خود را به خاطر زیر پا گذاشتن عنوان 9 از دست نداده است.

"شارلوت" می‌گوید: "بسیاری از افـرادی که در اعـتراض به موضـــوع آزار جنسی دانشـــجویان صـــحبتی کرده‌انـــد،

وادار به سکوت شده و حتی "دردسرساز" توصیف شده‌اند. دلیل این مسئله هم این است که دانشگاه‌ها مطرح شدن تجاوز جنسی را لکه ننگی برای خود می‌دانند. اما ما می‌دانیم که از هر 5 دختر، یک نفر در دانشگاه مورد تجاوز جنسی قرار می‌گیرد. این اتفاقات همین الآن می‌افتد و در آینده هم خواهد افتاد. پس چطور می‌توانید سر خودتان را بالا بگیرید؟"

شارلوت می‌گوید وقتی افرادی مثل خود او که مورد آزار جنسی قرار گرفته‌اند با بی‌خیالی مسئولین دانشگاه مواجه می‌شوند، اغلب تصور می‌کنند که شاید ما به این موضوع بیش از حد حساس شده‌ایم و واکنشی که نشان می‌دهیم خارج از چارچوب معمول است. وی می‌گوید: "بعضی وقت‌ها اساتید ما سر کلاس درباره موضوع آزار و تجاوز جنسی صحبت می‌کنند و به ما هم می‌گویند در این خصوص اعتراض خود را علنی مطرح کنیم، اما برای بسیاری از ما دخترها سخت است که پرونده‌ای در این‌باره تشکیل بدهیم. به علاوه، اغلب ما از اتفاقی که افتاده احساس خجالت می‌کنیم، پس چگونه باید آن را علنی کنیم؟ شاید دلیل آن عدم وجود قوانین متقن در این‌باره باشد و این‌که دانشگاه واقعاً شما را به این نتیجه می‌رساند که اگر اعتراضی به این موضوع بکنید، دارید به دردسری برای دانشگاه‌تان تبدیل می‌شوید."

"رابرت کارل" عضو دانشگاه "کینگ" در نیویورک می‌گوید: "اگرچه حمله جنسی یک جرم وحشتناک است و دانشگاه‌ها باید تمام تلاش خود را بکنند تا از شر این پدیده شوم نجات پیدا کنند، اما اتهام بی‌اساس به تجاوز جنسی نیز یک تجربه هولناک است که زندگی متهم را

تکـان می‌دهد." وی در مقـاله‌ای می‌نویسد: "دانشـجویی که به خاطر تجاوز جنسی متهم می‌شود، تقریبـاً در همه مــوارد از دانشــگاه و خوابگــاه اخــراج می‌شــود و همه فرصت‌های تحصیلی و شـغلی خـود را از دست می‌دهد." وی توضـــیح می‌دهد: "بارها شـــده که دانشـــجویی از دانشگاه اخراج می‌شـود و آبـروی او زیر سـؤال می‌رود، بـدون آن‌که تـوجهی شـود به این‌که دادگـاه حکم به تبرئه وی داده است. این نگــرانی هم باید مــورد توجه قــرار بگــیرد. مســلماً در پیگــیری مــوارد آزار جنســی، فواید بی‌شــماری وجــود دارد، اما نمی‌تــوانیم در این مســیر، حقوق افراد متهم شده را نادیده بگیریم."

وی در ادامه می‌گوید: "تا زمـانی که قـانونی در این‌بـاره نباشد، این روند هم‌چنان ادامه پیـدا می‌کند. توطئه‌چیـان زیادی در خوابگاه‌های دانشجویی هسـتند. این‌ها افـرادی هستند که وقتی مست می‌کنند، به دخترها حمله می‌کنند و مرتکب آزار و تجاوز جنسی می‌شوند. این افراد را باید اخـراج و حـتی زنـدانی کـرد، اما در همه پرونـده‌هایی که من با آن‌ها مواجه بوده‌ام، اغلب دو دانشجویی که رابطه ناســالم و پیچیــده‌ای با هم دارند و هر کــدام برداشــتی کاملاً متفاوت از اتفاقی دارند که بین آن‌ها افتاده است. این در حــالی است که بســیاری منتظر هســتند تا به هر روشی که شــده، یکی از این دو دانشـجو را اخـراج کنند. در قــوانین جدیــدی که واشــنگتن تصــویب می‌کنــد، هیچ احترام و حق محاکمه عادلانه‌ای برای فرد متهم شــده در نظر گرفته نشده است. حتی قانون "فـرض بـرائت" نـیز درباره آن‌ها رعایت نمی‌شود."

در یکی از جنایت‌هـــــــــــــای مرتبط با آزار جنسی در دانشگاه‌های آمریکا، دانشـجویی به نـام "الیـوت راجـرز"، ویدیویی از خـود در یوتیـوب منتشر کـرد و در این ویـدیو گفت: "دوره دانشگاه زمانی است که انسان کارهـایی از جمله سکس و خوش‌گـذرانی را تجربه می‌کند. اما من در این سال‌ها تنها بودم. این عادلانه نیست. شما دخترها به من تــوجهی نمی‌کنید. من نمی‌دانم چــرا به من علاقه‌ای ندارید، اما همه شـما را به خـاطر این تنبیه می‌کند." این در حـالی است که وی چند روز پس از ضـبط این ویـدیو، شش دختر را به ضـرب گلوله به قتل رسـاند و هفت نفر دیگر را نیز زخمی کرد.

آلیستر کرولی و کتاب آیات شیطانی

آلیستر ادوارد کـرولی جسـتجوگر انگلیسی علـوم خفیـه، نویســنده‌ای پرکــار، آزمــایش کننــده‌ی داروهــای روان گـردان، لـذت جـو، طرفـدار پر و پا قـرص کوهنـوردی و شــطرنج، انقلاب گر در زمینه‌ی مســائل جنسی و منتقد اجتمــاعی بــود. احتمــالا امــروزه بیش از هر چــیز او را بخــاطر نوشــته‌هایش در علــوم خفیه می‌شناســند. آثــار مشــهورش کتــاب قــانون (پــایه‌ی فــرقه‌ی ســری ثلما و بیشتر فرقه‌های سری پس از آن) و جادو در تئـوری و در عمل، می‌باشد.

او در چندین و چند فرقه و گروه‌های جادوگری نقش‌های مهمی را ایفا کـــرد، از جمله فرقه‌هـــای طلـــوع زرین، آرگنتوم استرومو اُتو. کرولی در دوران زندگی‌اش بسیار بدنام گشت و به او لقب "پست‌ترین مرد قرن” را دادند

فردی به نام آلیستر کرولی مـدعی می‌شـود در روزهـای هشتم، نهم و دهم آوریل سال 1904 میلادی و در شـهر قاهره موجودی بر او ظـاهر می‌شـود که خـود را آیـواس می‌نامد. در آن سه روز و به هنگـــام ظهر آیـــواس بر کـرولی ظـاهر می‌شد و سـخنانی را از طـرف هـور-پـار-کرات (یکی از خدایان مصر باسـتان) بر او وحی می‌کـرد که آقـــای کـــرولی این ســـخنان را تحت عنـــوان کتـــاب شریعت(قانون) به چاپ رساند.

آیواس که توسط کرولی با زغال کشیده شده

درباره ادوارد آلکساندر (آلیستر) کرولی

شرق‌شـناس، پژوهشـگر و نویسـنده شـهیر انگلیسـی، نقطه نظرات کاملاً ضد و نقیضی مطـرح است. بسـیاری از نظریه‌پـردازان غـربی او را فـردی فرصت‌طلب، پـیرو امیال جنسی و علاقه‌مند به جادو و جادوگری می‌دانند، و به صراحت مدعی‌اند که کرولی فردی بیمـار بـوده است. از میـان مخالفـان کـرولی، عـده‌ای هم وجـود دارند که معتقدند وی بـــدطینت‌ترین فـــرد جهـــان اســـت؛ و لقب(وحشی بزرگ) را به او داده‌اند.

این در حالی است که عده‌ای از صاحبنظران، نظر کـاملاً مخـــالفی دربـــارة او دادنـــد؛ و بر این باورند که این شرق‌شناس مشـهور، اتفاقـاً فـرد پـاک طینـتی بـوده، و عملکرد او باعث گردیده تا قـدرتهای سیاسی غـرب با او دشـمن گردنـد؛ و از حربه تبلیغـات حـداکثر اسـتفاده را ببرند، تا چهره‌ای زشت و خطرنـاک از وی ارائه دهنـد؛ تا مبادا اندیشه و ایـده‌های او، مخاطبـان بسـیاری را جـذب خود کند.

با بررسی آراء و اندیشه‌های مطرح پیرامون زندگی وآثار مکتوب کرولی، مشخص می‌گـردد که مـیزان مقـالات ضد او، به مراتب بیشتر از نوشته‌های موافق وی است.

در این‌جا، این احتمال می‌رود که، ادبیـات اسـتعماری، از تمام نیرو و توان خـود سـود بـرده، تا حقیقـتی بـزرگ را مخفی کند؛ و تاکنون هم، در این راه، موفق بوده است.

در این راســـتا، بررسی موشـــکافانه و عمیق زنـــدگی و عملکـرد کـرولی، می‌تواند رمزگشـای این ابهـام بـزرگ باشد، و پرده از رازی بزرگ بردارد.

آلیستر کرولی، در 12 اکتبر سال 1875، در خـانواده‌ای ثروتمند و مـــذهبی، در کشـــور انگلســـتان به دنیا آمد. والـدین او، جـزو فرقه متعصب مسـیحی بودند. در نتیجه آلیسـتر، از سـنین کـودکی، به فراگـیری طاقت‌فرسـای انجیل مشغول شد. اما پس از مـدتی، کـرولی، وقـتی به سن نوجـــوانی رســـید، به تحقـــیر افکـــار و اندیشه‌های خانوادة خود پرداخت. او، به منظور نشان دادن مخـالفت خود، نامش را از آلکساندر به آلیستر تغییر داد، و همواره مُصر بود که او را با نام برگزیدة خودش بخوانند.

آلیستر در سن نوجوانی، بسیار پر تحرک و فعـال بـود، و می‌توانست برای خود سـرگرمیهای بسـیاری مهیا سـازد. از جمله سـاخت یک فشفشة خـانگی، که منجر به بـروز حادثه‌ای شد، و نزدیک بود آلیستر نوجوان را به کام مرگ بکشاند. او، هم‌چنین، به گـربه‌ای، صـدمه‌های بی‌شـماری زد. چـــرا که می‌خواست این نظریـــه، که(گربه نُه جـــان دارد)را مورد ارزیابی قرار دهد، و به صـحت و سـقم آن، پی ببرد.

کـرولی، عـاقبت خـانواده خـود را تـرک گفت، و در کـالج ترینـتی، که در دانشـگاه کمـبریج بـود، به ادامه تحصـیل پرداخت. در همان زمان، به فراگـیری ورزش کوهنـوردی مشـــغول شد. او، در آن زمـــان، به این فکر افتـــاد که به دنیای سیاست وارد شود. اما روح پرسشـگر و نـاآرامش، بلافاصله، این ایده را کنار گذاشت.

خود، دربارة آن دوران می‌گوید:

(می‌خواستم تأثیر بسیار زیادی در جهان بگذارم)

او به این نتیجه رسید که شـهرت یک مـرد سیاسـی، تنها ممکن است یک قـرن دوام داشـته باشد. و بـدین تـرتیب، نمی‌توانست تا ابد، نامش را ماندگار کند.

کرولی، پیش از آن‌که تحصیل خود را در کمبریج به پایـان برساند، از آن‌جا بیرون آمد.

وی، بلافاصـله در سن بیست و سه سـالگی، با فـردی به نام جورج سیسیل جونز آشنا شد.

جونز، عضو انجمنی به نام فجر طلایی بود؛ که ظاهراً در آن مرکز، افراد، به فراگیری سحر و جادو مشغول بودند. این انجمن، کـاملاً سـری بـود، و توسط فـردی به نـام ساموئل لیدل مک گریگور ماترز اداره می‌شد.

کرولی، در این انجمن سری توانست با علوم کیمیـاگری، غیبگویی، طالع‌بینی و مقولاتی از این دست آشـنا شـود. جالب این است که در آن دوران، شخصیتهای برجسـته‌ای نـیز عضو این انجمن مخفی بودنـد؛ شخصـیتهایی چـون وی. بی. یـتز که از شـاعران بسـیار مشـهور انگلیسی است- ادوارد ویت و مودگـون همسر نویسـنده مشـهور انگلیسی، اسکار وایلد

این انجمن در تلاش بـود تا فلسـفه راز و رویـدادهای اسرارآمیز غرب را ارتقا دهد.

کرولی به سال 1898 به این انجمن پیوسـت، و توانست به سرعت راه ترقی را طی کند، و پیشـرفت چشـمگیری داشته باشد. کرولی در این انجمن، تحت تعالیم مسـتقیم آلن بنت قـرار گـرفت. (آلن بنت یک سـال بعـد، در سـال 1899، کشور انگلستان را به ناگاه ترک گفت و به کشور

سـیلان (سـری‌لانکای فعلی) مهـاجرت کـرد، تا به معابد بودایی راه یابد.

کـرولی، دو سـال بعـد، توسـطتوطئه‌های یـتز از انجمن اخراج شد.

در سال 1900 این انجمن شناسایی، و توسط مسیحیان متعصب، از هم پاشیده شد. در پی آن، کرولی، خسـته از هر گونه نزاع و درگیری، تصمیم گـرفت یک سـفر بسـیار طولانی به شرق را آغاز کند.

او به سـیلان رفت، و در آن‌جا موفق به دیـدار با آلن بنت شد. کرولی در سیلان باعلم یوگا (فیزیکی و ذهنی) آشنا گشت. در این زمان، توانست میان اطلاعاتی که در غرب به دست آورده بود و آن‌چه در شرق می‌آمـوخت، تلفیقی ایجاد کند.

در سال 1903، کرولی با دخـتری به نـام رز کلی ازدواج کرد. آن‌ها برای گذراندن ماه عسل، به کشور مصر سـفر کردند. کرولی در مصر با فن احضـار ارواح آشـنا شد. در این زمـان، رز، همسر کـرولی، اعلام داشت که از سـوی یکی از خدایان مصری به نام هـوراس پیامهـایی دریـافت می‌کند.

در سال 1904، وقتی آن‌ها از قاهره بازگشتند، رز، که تا آن زمان هیچ آشنایی با سـحر و جـادو نداشـت، مـدام به حالت خلسه فرو می‌رفت. او به همسـرش گفت، خداوند سعی دارد با او ارتباط برقرار سازد.

کرولی برای امتحان همسـرش، او را به مـوزه‌ای بـرد که در میان تصاویر بسیارِ موجـود در آن، تصـویری از چهـره

هوراس را شناسایی کند. او توانست چهره هوراس را تشخیص دهد. تابلو نقاشی، متعلق به یک خانواده قدیمی بود. در آن تصویر، خداوند، از مردگان قربانی دریافت می‌کرد.

کرولی، در دوران کودکی بر این باور بود که عدد مخصوص او، 666 است. آن‌جا هم، او با شگفتی متوجه شد که تابلو هوراس، در ردیف و شماره 666 قرار دارد. همین مسئله باعث شد تا کرولی، سخنان همسر خود را جدی بگیرد.

در پی آن، کرولی به فکر تألیف کتابی به نام تلما افتاد. این واژة یونانی، به معنای(اراده) است؛ و بن‌مایة اصلی کتاب، حول این محور می‌گردد که کاری را باید انجام داد که خداوند می‌خواهد. بعدها غربیان بر اساس تعالیم نهفته در این کتاب، مدعی شدند که کرولی قصد داشته دینی جدید را بنا نهد و خود را پیامبر این آیین جدید معرفی کند.

در سال 1905 کرولی به هیمالیا رفت. او می‌خواست از کوه هیمالیا بالا برود. بعد از این موفقیت، کرولی صاحب فرزند دختری به نام لولازازا شد. با این حال، به سفرهای طولانی به اقصا نقاط جهان چون کانادا، آمریکا، چین رفت. کرولی پس از یکی از سفرهایش، دریافت که دختر بر اثر بیماری تیفوس درگذشته است.

او پس از آن، دوباره به جورج سیسیل جونز پیوست. آن‌ها سعی کردند انجمن جدیدی تأسیس کنند، تا راه نیمه کارة طلوع فجر را دنبال کنند. آن‌ها نام انجمن خود را ستارة نقره‌ای گذاشتند. کرولی، هم‌چنین، نشریه‌ای

به نـام اعتـدال منتشر سـاخت، که غالبـاً مطـالب آن، از خود وی بود. او، در همان دوران، از همسرش جدا شد.

در سال 1910، کـرولی با فـردی به نـام تئـودور رئـوس تمـاس گـرفت. او رئیس انجمن در آلمـان به نـام فرقه زایران شرق بود. وی به این انجمن ملحق شد و در آن‌جا توانست به راز حس ششم و نیروهای درونی انسـان پی ببرد.

دو سـال بعـد، او رئیس بخش انگلیسی این انجمن شد. بـرخی بر این باورند که این گـروه، به انجمن فراماسـونری تعلق داشـته است. کـرولی پس از این‌که رئوس دچـار سـانحه شـد، رهـبری این فرقه را بر عهـده گـرفت. در این مرحله بـود که کـرولی قـانون)اتو(را براساس قوانین تلمـا، بازنویسی کـرد. پس از به قـدرت رسـیدن کـرولی، این فرقـه، رفته‌رفته از زیر نفـوذ فراماسونری خارج شد. بدین تـرتیب، کـرولی توانست با افـرادی که ماسـون نبودند تمـاس حاصـل، و آن‌ها را به تشکل خود دعوت کند.

کرولی در سال 1929 به شهرت بسیاری رسید. او بر آن شد تا بیشـتر دربـاره شـرق بدانـد؛ و حـتی از مطالعه افسانه‌ها و داستانهای مشرق زمین، خودداری نکرد.

باید اذعـان کـرد که بـرخی صـاحبنظران بر این باورند که در این زمـان، کـرولی مـورد توجه اسـتعمارگران قـرار گرفت. آن‌ها بر آن شـدند تا از توانـایی و نفـوذ کـرولی، حداکثر استفاده را ببرند. به همین دلیـل، از او خواسـتند تا مجدّانه به تفحص پیرامون تجربیات خـود مشـرق زمین ادامه دهد؛ و با چاپ آثار خود، غربیان را با دنیـای پر رمز

و راز شـــرق آشـــنا ســـازد. در این، دوران، او، مجموعه اشعار زیادی منتشر، و نمایشنامه‌های بسیاری خلق کرد. وی بر این باور بود که(هنر، روح زندگی)است.

باید به این مســـئله مهم توجه داشت که اســـتعمارگران، همـــواره بر آن بوده‌اند تا به دنیـــای شـــرق نقب بزننـــد، و تمـــامی انـــدوخته‌ها و علـــوم مختلف گذشـــته آن را به یغما ببرنـــد، و در عـــوض، طـــوری وانمـــود کنند افـــرادی که به دنبـــال چـــنین مبـــاحثی بوده‌انـــد، مـــردی عقب مانـــده و متحجرند. آن‌ها از طریق راه‌انـــدازی جریانهـــای شـــبه روشـــنفکری در هر کشـــور، بر آن‌اند تا فرهنـــگ، باورها و تمدن کهن هر کشور را در نظر مردم آن و جهـــان، خـــوار کنند.

بـــدین تـــرتیب بـــود که آلیســـتیر کـــرولی، به تفحص عمیق پرداخت، و تمام برداشتهای خود را مکتوب کـــرد و منتشر ساخت. کرولی حتی به تـــاریخ ادیـــان هم توجه داشـــت؛ به تحلیل نحـــوة شـــکل‌گیری دیـــدگاههای مـــذهبی مختلف پرداخت.

از این رو، بخشی از پژوهشهای او، به بررسی تطـــبیقی داســـتانهای مـــذهبی با ســـایر داســـتانهای کهن اختصـــاص یافت.

اما وی، پس از بررسی دقیق تمـــــامی افســـــانه‌ها و داستانها، یکی از توطئه‌های استعمارگران را خنثی کـــرد؛ و گفت که- به خلاف تصـــور رایج غـــرب- داســـتانهای مذهبی، هیچ ارتباطی با داستانهای علمی- تخیلی ندارند. این، در حـــالی بـــود که اســـتعمارگران، به ترفنـــدهای مختلـــف، چـــنین وانمـــود می‌کردند که داســـتانهای مـــذهبی

مطـرح شـده در کتب آسـمانی، به تمـامی، جـزء گـروه داستانهای تخیلی بوده‌انـد، و بیـانگر رویـدادهای حقیقی نیستند.

کرولی به صراحت مطرح کـرد که داسـتانهای مـذهبی به دلیل طـرح حقـایق محض، در گـذر زمـان دچـار تغیـیر و تحول نگشته‌اند. به عکس، این داسـتانهای تخیلی بوده‌اند که در هر دوره، دچـار دگرگـونی شـده، و گـاه از میـان رفته‌اند.

کـرولی، هم‌چـنین، به مسـئله اخلاق و معنـویت اشـاره می‌کـرد، و معتقد بـود که داسـتانهای مـذهبی، صـرفاً به چـنین مضـامینی توجه دارنـد؛ و در کتب آسـمانی روح یکتاپرستی همواره به چشم می‌خورد.

در ابتـدای قـرن بیسـتم، بسـیاری از صـاحبنظران اسـتعماری سـعی کردند تا به مـردم جهـان این‌گونه بقبولانند که انسـان باید به دنبـال تجربیـات فردگرایانهٔ خود باشد، و از پذیرش اصول اعتقادی دیـنی پرهـیز کند. آن‌ها کسب تجربیات فـردی و به کـارگیری آن در زنـدگی روزمـرهٔ مـادی را، به عنـوان عامل اصـلی هـدایت بشر می‌دانسـتند، و شـیوهٔ تفحص علمی را، که براسـاس فلسفه شک‌گرایی بنا شده اسـت، توصـیه می‌کردند. این افراد، نام گروه خود را نئو کافر گذاشته بودند.

کرولی تلاش زیادی در جهت شناسـایی این جریـان ادبی و فلسـفی اسـتعماری کـرد. از آن سـو، بسـیاری از رقیبـانش سـعی داشـتند انـدوخته‌های او را بربایند و به اسم خود مطرح سازند.

نکتة بسیار مهم، آشنایی کرولی با کتاب آسمانی مسلمانان، یعنی قرآن کریم بود. گویا فردی این کتاب را به کرولی معرفی کرده بود. کرولی خود می‌گوید که این کتاب، برای من، حکم فرشتة نجات را داشته است. او می‌گوید:

(کرولی ابتدا، پس از مشاهده قرآن کریم، آن را به گوشه‌ای می‌گذارد؛ و یک‌سال از مطالعه آن، سرباز می‌زند. پس از آن، از سر تفنن، به مطالعه‌اش می‌پردازد.)

تا آن‌که آدلف هیتلر، پس از به قدرت رسیدن و تشکیل حزب نازی، به اهمیت آثار کرولی پی برد، و به مطالعه تمامی کتب او پرداخت. هیتلر دریافت که برای پیشبرد سیاستهای خود، نیازمند مطالعه تجارب مردم مشرق زمین است. همین مسئله بهانة مناسبی در اختیار استعمارگران قرار داد، تا آلیستیر کرولی را، به عنوان تئوریسین اصلی حزب نازی قلمداد کنند، و کاری کنند تا پروندة او، برای همیشه، بسته شود.

در پی آن، زندگی و عملکرد کرولی، مورد تغییر قرار گرفت؛ و روبه فرصت‌طلبی، شیادی، همجنس‌بازی، زنبارگی، جادوگری و شیطان پرستی نهاد.

با تمامی این اوصاف، نویسندان و اندیشمندان علاقه‌مند به دنیای شرق، به مطالعه آثار او پرداختند. ک-سی هم-چون جورج لوکاس داستان جنگ ستارگان را از آثار کرولی ربود.

این داستان، متعلق به مردم مشرق بود، و توسط لوکاس به جهان غرب معرفی، و باعث شهرت لوکاس

فرصت‌طلب شد. لوکـــاس، در جنگ ســـتارگان، عناصر شرقی و غربی را با هم تلفیق کرد؛ تا رد پای جـرم خـود را، محو سازد.

ج---ان وایل--د س---اید پـــــــــارس----ون---ز از دیگر شـــاگردان کـــرولی به حســاب می‌آید. او پس از مطالعه افسانه‌های شرقی، به ایده اصلی ســاخت نـوعی موشک دست یـــافت. این موشـــک، در جنگ جهـــانی دوم مـــورد استفاده قرار گرفت، و تأثیر بسـیار زیـادی بر روند جنگ گذاشت.

شاید بتوان مهم‌ترین کتاب کـرولی را، تلما دانست. چـرا که این اثر، برداشت او از جهان شـرق است. این کتـاب، در خصوص رستاخیز صحبت می‌کند،

جالب این است که کـرولی، در این اثر اظهـار می‌کند که قرن حاضر، دچار تحولی عظیم شده است، و ارزش‌هـای انســانی روبه نــابودی است. او پیشــگویی می‌کند که به تدریج، مردم، از دین و مذهب فاصله می‌گیرند

در تلما آمــده است که هر کس سرنوشت خــاص خــود را دنبال می:ند، و مسئول سرنوشت خـویش است. کـرولی بر این باور بود که عشق و محبت یک قانون است، و باید همـوراه به آن توجه شـود؛ اما عشـقی که تحت نظـارت عقل و اراده باشد. کرولی بر این اصل پافشـاری می‌کند که هر انسانی، آزاد است.

ظهـور آلیســتر کـرولی را می‌تـوان نقطه عطف رشد و گســـترش شـــیطان پرســـتی و جـــادوگری در غـــرب دانست.راه انـــدازی مجـــالس فســـاد جنسی همـــراه با موسیقی،مصرف مواد مخدر و جـادوگری بـاعث گردید به

او لقب شـــــیطان بـــــزرگ و پست‌ترین ادم روی زمین بدهند.

کـــرولی به نوشـــتن علاقه بســـیار داشـــت؛ و تمـــام اندوخته‌های خود را مکتوب کرد. او در مجموع 117 کتاب به رشته تحریر در آورد؛ که برخی آثار او عبارت‌اند از:

1- وظیفه

2- هشت سخنرانی پیرامون یوگا

3- نقطه اعتدال

4-رمل و اسطرلاب

5- جادو بدون گریستن

6- آبسینت، الهه سبز

7- آن سوی خلیج

8- آمریتا

9- فطرت هنری

10-درخت زندگی

11- مراسم ققنوس

کـرولی عـاقبت به تـاریخ 2 دسـامبر 1947، در تنهـایی درگذشت.

خلاصه از کتاب شیطانی تلما (کتاب قانون)

خلاصه و درون مایه این کتـــــــــاب بر این مبنا است که هرآن‌چه اراده کـنی می‌تـوانی انجـام دهی به طوریکه در سه جا صراحتا به این موضوع اشاره می‌کند:

چنان کن آن‌چه خـواهی، همه شـریعت است (فصل اول، آیه 40)

عشـق، شـریعت، عشـق، خـواهش است (فصل اول، آیه 57)

شـریعتی فـرای -چنـان کن آن‌چه خـواهی- نیست (فصل سوم، آیه 60)

و همینطور در جایی اشاره دارد به این‌که نباید چـیزی به نام گناه وجود داشته باشد:

کلمه گناه محدودیت است (فصل اول، آیه 41)

در این کتاب سعی شده از تکنیک‌های کتاب‌های آسـمانی از جمله قرآن استفاده شود چـرا که قصد بر این است تا با این کتاب‌ها و ادیان مقابله کند. مثلا:

قسم خوردن

به گنبد بدنم قسم می‌خورم (فصل اول، آیه 31)

عدم تحریف

نبایست این کتـاب حـتی در یک حـرف تغیـیر یابد (فصل اول، آیه 36)

اشاراتی به ایات این کتاب

(بگـذار خـادمینم قلیل و سـری باشـند: باید حکم رانند بر (مردم) بسیار و شناخته شده (فصل اول، آیه 10)

اشاره دارد به این‌که پیروان اصلی شیطان باید ناشناخته و تعدادشان کم باشد اما در عین حـال بر همه مـردم دنیا حکومت کنند)

(بـــرای اراده ات، بی‌تخفیف مقصـــود، آزاد از شـــهوت نتیجه، همه ره کمال است (فصل اول، آیه 44)

اشاره دارد به این‌که هر کاری را اراده کـردی انجـام بـده بدون این‌که تخفیفی برای مقصودت قائل شوی و بـدون این‌که به نتیجه شـــهوت فکر کـــنی در مـــورد آن هم آزاد باش چرا که این‌ها همه راه کمال هستند)

(ناخـــالص باید از آتش بگـــذرد، بگـــذار آگاهـــان با تـــاوان آزمـایش شـود، و برگزیـدگان عـالی مرتبه با (آزمایشی) گزاف‌تر (فصل اول آیه 50)

اشاره دارد به این‌که باید آندسـته از پـیروان شـیطان که که هنوز مخلص نیستند باید کـار به خصوصی انجـام دهند تا خـالص شـوند و اشـاره دارد به پـیروان پیشـرفته‌تر و آگـاه‌تر که بـرای این‌که ارادت خـود را ثـابت کنند باید در زندگی خـود تاوان‌هـایی را بدهند و هم‌چـنین برگزیـدگان عالی مرتبه باید تاوان‌های گزاف‌تری را بپردازند)

(گوش فرا دهید،ای مردم نظاره گر!

غمهای درد و افسوس

برای مرده و مردنی باقی گذارده می‌شوند،

قومی که هنوز مرا نشناخته است.

اینها مردگانند، این افراد، احساس نمی‌کنند. ما از برای ضعیف و غم آلود نیستیم: سروران زمین خویشاوندان ما هستند (فصل دوم، آیات 17و 18)

اشاره دارد به این‌که آن‌هاییکه به درد و غم بها داده و به خوشگذرانی نمی‌پردازند از آن‌ها نیستند و این سروران و فرمانروایان زمین هستند که خویشان و نزدیکان شیاطینند)

(همدردی فساد پادشاهان است: بر رنجور و ضعیف برچسب بزن: این قانون قوی است: این قانون ما و لذت جهان است (فصل دوم، آیه 21)

اشاره دارد به این‌که پادشاه جامعه نباید احساس همدردی با دردمندان کند و پیشنهاد می‌دهد که برای حذف کردن ضعفا از سر راه خود می‌تواند بر آن‌ها برچسب زده و به جای حل مسئله دردمندان خود آن‌ها را از بین ببرد)

(خطر بزرگی در من است؛ او را که این نشان در نمی‌یابد را، فقدان عظیمی حاصل شده است. در گودالی خواهد افتاد که زیرا نامیده شده است، و آن‌جا به وسیله سگان دلیل هلاک خواهد شد.

حال لعنتی بر زیرا و خویشانش باد!

باشد که زیرا تا ابد ملعون باشد! (فصل دوم، آیات 27 تا 29)

اشاره دارد به این که شیطان و طرفدارانش را خطر بزرگی تهدید می‌کند به نام «زیرا» به این معنی که هر کس دلیل و زیرایی در رابطه با سخنان او بخواهد این

بـرای شـیطان خـوب نیست چـرا که نمی‌تواند گفته‌هـای خـود را چه از نظر عقلی و چه از نظر فطـری ثـابت کند به همین دلیل «زیرا» را نفرین می‌کند)

(حجابیست: آن حجـاب سـیاه است. این حجـاب زن باحیا است؛ این حجـاب غم و پارچه تـابوت مـرگ است: این از من نیست. وهم دروغ قـــرون را بگسل: گناهـــانت را در کلمـــات عفیف مپوشـــان: این گناهـــان لـــوازم مننـــد؛ تو بدرســـــتی عمل کن، و من در این دنیا و آن دنیا پاداشت خواهم داد

اشـــاره دارد به حجـــاب زنـــان با حیا که اغلب نـــیز به رنگ ســـیاه هســـتند و این‌که اعلام می‌کند این ســـیاهی هیچ ربطی به شـــیطان نـــدارد و می‌گوید که ابـــایی از گفتن گناهانت نداشته باشد چرا که این‌ها لـوازم من هسـتند و به او وعده پاداش می‌دهد)

این‌ها تنها نمونه‌هـایی بودنـد، امید است با خوانـدن این کتاب و تفکر در آن هرچه بیشتر شـیطان و تفکـراتش را بشناسید.

آلیسـتر کـرولی بعد از دیـدار خـود با آیـواس و بر مبنـای کتاب شریعت آیین تِلِما را پایه ریزی کرد

وی 117 جلد کتاب نوشته که بیشتر آن‌ها به تبیین مبانی تلما می‌پردازند

هم‌چـــنین در روزهـــای پنجم تا نهم ژانویه ســـال 1976 میلادی و در 11 ژانویه و 17 فوریه سال 1977 میلادی آیواس به دیدار آقای جیمز چارلز بِک رفته و تعلیماتی در زمینه شـــیطان پرســـتی به او نـــیز وحی می‌کند تا همه

الهامـات آیـواس تحت کتـابی با عنـوان تکامل به چـاپ برسد.

تصویر جن کرولی در انیمیشن مگامین

آلیستر کـرولی بنیـان گـذار شـیطان پرسـتی مـدرن پـدر بزرگ جورج بوش پسر

آلیستر کرولی کسی که کتاب شیطانی (کتاب قـانون) را در حـالی نوشت که در هـرم گـیزا، تسـخیر شـده بـود. درسال 1904 کرولی کتـاب قـانون را پس از تفکـرات و عبـاداتش در خوابگـاه پادشـاه هـرم بـزرگ گـیزا دریـافت کرد. هم‌چنین میدانید او با موجـودی به نامـایواس دیـدار کرده بود. کـرولی از این نمـاد در اثـرش اسـتفاده کـرده است.

در اساطیر ایرانی، ضـحاک (اژدها) نمـاد (ابلیس) اسـت؛ همان‌که امـروزه در غـرب (لوسـیفر) خوانـده می‌شـود و پرستندگانی کثـیر یافته.در دوران معاصـر، مـروج بـزرگ این نحله آلیستر کرولی بود که طبق روایت مشـهور پـدر نامشروع باربـارا بـوش (مـادر بـزرگ جـرج بـوش) است. هرگز این را فراموش نکنید که آلیستر کـرولی پـدربزرگ جـــورج بـــوش است. این تصـــویری است که در روز 11 سپتامبر از جورج بوش منتشر شـد، درست در زمـانی که در مدرسه مشغول خواندن کتاب برای بچه‌ها بـود و خـبر سـقوط برج‌هـای تجـارت جهـانی را بـرای او آوردن. به کتـــابی که در دست اوست توجه کنید. نـــام آن کتـــاب داسـتان کتـاب بز اهلی من است!! قابل توجه شـما که کتاب بز اهلی من بعدها به خاطر داشتن معـانی آیینـی و مناسـکی بـرای اهـدا به موجـودی شـیطانی به نـام پن

ممنوع شد. درواقع 11 سپتامبر نیز مناسکی بود اهدایی به خدای بزرگ پنتوسط نـوه‌ی آلیسـتر کـرولی!! کـرولی همان کسی که امروز به اشـتباه خیلی‌ها او را اسـطوره میدانند!!! او یک جن زده‌ی شیطانی بالفطره است.

این همه کتاب روی زمین، آنـوقت رئیس جمهـور باید آن کتـاب را در آن روز میخوانـد؟! کلمـات آن کتـاب همـان کلمـاتی بـود که توسط بچه‌هـای کلاس درست در همـان لحظه‌ی حمله همســـرایی می‌شد. در آخر نـــیز به یـــاد بیاورید که شیطان پرستان همیشه از نمادهـای معکـوس استفاده می‌کنند، با ز هم جالب است بدانید که بـوش در آن روز در بعضی مواقع کتاب را وارونه می‌گرفت!!

اخـیراً کـارتونی به نـام «کله کـدو» با دوبله فارسی در فروشگاه‌های کشور در اختیار عمـوم مـردم قـرار گرفته است. کارتونی که محصول سال 2010 کشور امریکاست که محصـولی از محصـولات کمپـانیDream Works به حسـاب می‌آید. فیلمی که شـاید بتـوان آن را صـریح‌ترین فیلم‌های‌هـالیوود دربـاره آخرالزمـان لااقل در حـوزه انیمیشن دانست. پـــرده‌ای دیگر که بیش از پیش قصد و منظـور صـاحبان‌هالیوود را در به کـارگیری سـینما به عنوان یک ابزار استراتژیک نمایان می‌کند.

فیلم‌هـای سـینمایی حقیقتـاً دریچه‌ای هسـتند به سـوی درک بهتر روش فکری جـوامعی که این فیلم‌ها در درون آن شکل گرفته‌اند. انیمیشن در سینمای غرب با استفاده از تکنیک‌های مختلف و متعددی سعی در اسـتحاله فکـری و روحی کودکـان و حـتی بزرگسـالان جوامع دیگر دارد و در این راه از ظریف‌تـرین شـیوه‌ها اسـتفاده می‌نماید. شیوه‌هایی که در طول زمـان تـأثیر خـود را بـدون اطلاع

بیننـده می‌گذارند و مسـیر زنـدگی او را به تـدریج تغیـیر داده و به سـمت و سـوی روش زنـدگی امریکـایی سـوق می‌دهند. انسانی که به این صـورت اسـتحاله شـده است رؤیاهـایش نـیز امریکـایی می‌شـوند. هـدف نهـایی این سیسـتم پیچیـده تبـدیل انسـان‌ها به موجـوداتی کـاملاً رؤیازده، سلطه پذیر و غـرق در خیـالات و توهمـات است که تمام جهان اطرافشان را حاصل یک انفجـار تصـادفی ازلی دانسـته و بـرای خـود هیچ آرمـان بلند و دسـتگیره مطمئنی برای ادامه حیات قائل نیستند.

سـاخت انبـوه فیلم‌هـای ماجراجویانه که در بـاورنکردنی‌ترین قصه‌های پیشـینیان نـیز قابل تصـور نبوده‌اند، تهیه فیلم‌هـای بلند ترسـناکی که هر روز تمـام دنیا را در اذهـان مخاطبانشـان در معـرض خطر جدیـدی قـرار می‌دهنـد، جلوه‌هـای بصـری اغواکننـده‌ای که تمـام آرزوهـای شخصـیت‌های اصلی‌شـان را در کسب همـان جلـوات خلاصه می‌کنـد، دامن زدن به تصـور متوهمانـه، شکاکانه و نسبی گرایانه نسـبت به تمـام ارکـان هسـتی، پست کردن هرچه بیشتر آدم‌ها و آرزوهای‌شـان و ریختن قبح رفتـار غـیراخلاقی و ضد انسـانی و ده‌ها شـیوه از پیش طـراحی شـده و دقیق دیگر تنها گوشه‌ای از تلاش گسـترده سـینمای غـرب وحشی در جهت مسخ فکر و روان بیننـدگان آن است. آن قـدر این شـیوه‌ها ظریف و پیچیـده هسـتند که توضـیح هر کـدام از آن‌ها رسـاله‌ای جداگانه و تحقیقی مبسـوط می‌طلبد و البته قصد این نوشـته بررسی مفصل آن‌ها نیست. در این میـان انیمیشن مگامایند که با ترجمه درست می‌تـوانیم آن را «ابر مغز» بنـامیم به روش نسـبتاً نـویی و با صـراحت

بیشــتری از گذشــته ســعی در القــای مفــاهیم مد نظر اربابان‌هالیوود به مخاطبان خود کرده است.

صـــحنه ابتـــدایی فیلم که در آن قـــرار است مگامایند (شخصیت اصلی فیلم) از سـیاره‌ای دور دست و در حـال فروپاشی توسط پدر و مادرش به بیرون از سیاره پرتاب شــود با جمله‌ای شــروع می‌شــود که درک معــنی آن در همــان ابتــدا دشــوار است. پــدر و مــادر مگامایند به او می‌گویند «تو مقـــدر شـــده‌ای»؛ معـــنی این جمله چه می‌تواند باشد؟ مقدر برای چه؟ آیا تقدیر چـیزی جز پیش بینی آینده فرد مقدر را معنی می‌دهد؟ کسی که آینده او پیش از این برایش تعیین شده است. اگر نگـاهی کلی به داســتان فیلم و نهــایت کــار آن بینــدازیم می‌فهمیم که مگامایند (که اثبات خواهیم کرد که نماد شـیطان در فیلم است) در حقیقت بـــرای ســـروری و ریاست واقعی بر متروسیتی (که نمادی از کل جهان به رهبری امریکاست) مقدر شده است. سرنوشـتی که در آن مگامایند بر تمـام ابنـــاء بشر برتـــری می‌یابد و با اســـتفاده از هـــوش و ذکاوتش بر آن‌ها پـیروز می‌شـود. و آیا این چـیزی به جز دلیل رانده شدن شیطان از درگـاه الهی در قصص قـرآن و انجیل است؟!

از سـوی دیگر فـرود مـترومن(Metro Man)ـ به صـورت کـــاملاً همزمـــان با مگامایند آن هم در حـــالی که هر دو بـدون هیچ دلیل مشخصی دقیقـاً در زمین فـرود می‌آیند شایسته توجه است. به وضوح این بخش از فیلم نیز نماد فرود انسان و شیطان به صورت همزمان به زمین است. بــاز در همین ابتــدا مگامایند صــراحتاً اشــاره به شــروع رقابت او و مترومن از زمان ورودشــان به زمین می‌کند.

گویی دوگانه‌ای هستند که معنی و مفهوم این هبـوط در رقابت بین آن‌ها معنی می‌شـود، رقـابت بر سر آقـائی و سروری بر جهان که در ادامه فیلم شاهد آن هستیم.

در این فیلم تنها موجـودی که نـژادش با بقیه متفـاوت نشـان داده شـده است مگامایند است. در حـالی که مترومن مثل بقیه انسان‌ها سفید پوست است و ظاهری عـادی دارد مگامایند با پوسـتی آبی و کله‌ای بـزرگ که نشان دهنده نژاد متفاوت اوست در فیلم ظاهر می‌شـود و این خـود تأیید دیگـری بر ادعـای نمـاد شـیطان بـودن مگامایند در فیلم است. هم‌چـنین بـدون هیچ توضـیحی مـترومن در این فیلم دارای قـدرت‌های خـارق العـاده‌ای است که باعث می‌شود تمام مردم او را به عنـوان منجی خود بشناسند. او می‌تواند مثل مسـیح روی آب راه بـرود و مـردم حاضر هسـتند حـتی پـای او را هم ببوسـند. با جـرأت می‌تـوان گفت در جـامعه‌ی بـدون تقدسی مثل امریکا ایجاد چنین تصویری از یک فرد حـتی در فیلم‌هـای آخرالزمانی‌هالیوود بسیار بسیار بی‌سـابقه و شـگفت‌آور است. از سـوی دیگر مگامایند دارای قـدرت خاصی به جز ذهن قـوی و باهوشش نیست. ذهـنی که در نهـایت راهگشـای او در غلبه بر قـدرت مـاورائی مـترومن می‌شود. این اصالت دادن به هوش و برجسـته کـردن آن در مقابل معجزات و قدرت ماورائی مـترومن خـود گـواه دیگـری بر تأکید فیلم بر نسـبت تعریف شـده شـیطان (دجال) و منجی آخرالزمان در کتب مقدس است.

مگامایند در همـان صـحنه‌های ابتـدایی فیلم تأکید می‌کند که او یـاد گرفته است که در بد بـودن بهـترین باشد! هم‌چـنین در صـحنه دیگـری که مگامایند باهـال(یکی از

شخصیت‌های درجه دو فیلم) درگیر می‌شود به او اشـاره عجیـــبی می‌کند. او به‌هـــال می‌گوید فـــرق من با تو در Presentation (نحـــوه ارائه) است. هیچ دلیل منطقی برای بیان این معنی از زبـان مگامایند در فیلم نمی‌تـوان یـافت جز این که او درست رویه ابلیس را در ارائه اغـوا کـردن ابنـاء بشر با اسـتفاده از ظاهرسـازی پیش گرفته است. علاوه بر این تغیـیر شـکل شـیطان به هر شـکل و صـورتی که دلخـواه اوست در طـول فیلم شایسـته توجه است، چیزی که یقیناً از عهـده یک انسـان بر نمی‌آید. در حقیقت او به هـــزار شـــکل در می‌آید تا خـــود را در دل انسان جا کند.

در طول فیلم مگامایند از لباس‌هـای جـادوگری اسـتفاده می‌کند و شـــاید یکی از جـــالب‌ترین مســـائل دربـــاره این فیلم شعاری باشد که بر روی کاور آن نوشته شـده است که همان پیام و محور اصـلی فیلم است: What if the bad guy won? یعنی چه اتفـاقی می‌افتد اگر پسر بد برنده بشود؟ در تمام طـول فیلم قصد و مقصـود نهـایی این است که نشـان داده شـود سـلطه شـیطان بر زمین چـــیز واقعـــاً بـــدی نیست. آن کسی را که فکر می‌کـــنیم شـــیطان است در حقیقت می‌تواند آقا و ســـرور جهـــان باشد و انسـان‌ها در نهـایت این را خواهند فهمید و او را در جایگـــاه واقعیش قـــرار خواهند داد! همـــان طـــور که مشاهده می‌کنید صراحت و وضوح در بیان این مسائل در این فیلم در حد بـــاورنکردنی و بی‌ســـابقه‌ای بالاست که شاید نتیجه احساس نزدیک شـدن هرچه بیشـتر جهـان از نظر سازندگان به زمـان ظهـور منجی آخرالزمـان است. هم‌چـنین فیلم با توجه به وضـعیت مـترومن به مخـاطب این مطلب را القا می‌کند که خـوب بـودن کسل کننـده و

شـاید به تعبـیری بـردگی خداست در حـالی که بد بـودن هیجان انگیز و به خاطر آزادگی فرد است!

هم‌چنین موسیقی این فیلم نیز دارای ویژگی‌های جالبی است. اسـتفاده از موسـیقی‌هایی مثل «بزرگـراهی به سوی جهنم» و «بازگشت به سـیاهی» و موسـیقی‌هایی که از سوی افرادی همچون مایکل جکسون اجرا شـده‌اند اشـاره‌ای دیگر بر قصد و منظـور سـازندگان است. آهنگ‌هـایی که بـاعث شـده است در بـرخی تحلیل‌ها این فیلم عنـوان اولین فیلم انیمیشن سه بعـدی را بگـیرد که از آهنگ‌هایHeavy-Metal و Hard Rock استفاده کرده است را به خـود اختصـاص بدهد و حـتی بعضی از اظهـار نظر کنندگان درباره آن اشـاره کنند که گـویی عمـدی در بکارگیری موسیقی‌های شیطانی در فیلم وجود دارد.

باید باور کنیم که فیلمی در سطح مگامایند بـدون قصد و منظور ساخته نمی‌شود و طراحی‌های فـراوان و دقیقی برای القاء منظور اصـلی فیلم و پیچیـدن آن در لایه‌هـای مختلف اندیشـیده می‌شـود که شـاید در نگـاه اول بسـیار دور از ذهن به نظر بیایند. این فیلم در حقیقت می‌خواهد القاء کند که انسـان اگرچه عزیز کـرده خداوند است ولی این شیطان است که از او برتر است و انسان نیز باید به جای خدا شـیطان را بپرسـتد و دوست داشـته باشد. شـواهد فـراوان کوچک و بـزرگ دیگـری در فیلم وجود دارند که منظور این نوشتار بیـان تمـام این مـوارد نیست.

به هر حال موضوعی که بسـیار مهم به نظر می‌رسد این است که ظاهرا شبکه خانگی به عنوان یکی از بسـترهای عرضه محصولات فرهنگی که اتفاقا بسیار با اقبال خوب

مردم روبرو شده است کاملا از حوزه نظـارت و بـازبینی و ممیزی‌هـــای خاصی که در وزارت ارشـــاد وجـــود دارد مصـون مانـده است. موضـوعی که البته پیش از این هم بـولتن نیـوز در گزارش‌هـای مختلفی به آن اشـاره کـرده بود اما ظـاهرا گوش‌ها در این زمینه بسـته شـده است و نـــتیجه‌اش این می‌شـــود که چـــنین انیمیشن‌هایی که به یقین جامعه هدف آنان نوجوانـان است هم در کنـار دیگر فیلم‌های‌هـالیوودی بـرای تغیـیر تفکر نوجـوان و ذجـوان ایرانی به میدان می‌آید.

البته جای اعتراض چندانی به مسـئولین به خـاطر صـدور مجوز پخش این فیلم در شـبکه خـانگی نیست چه این که مسـئولین فـرهنگی کشـور در حـال حاضر اساسـاً بـرای مسـائل خیلی واضح‌تر و مهم‌تر از این موضـوع احسـاس دغدغه نمی‌کنند! ولی بـــدر خصـــوص رفع این مشـــکل به نظر می‌رسد حتی اگر منافع شرکت‌های توزیع پخش این گونه فیلم‌ها را حکم می‌کند حداقل توضـیحاتی در غـالب یک مصـاحبه با اسـاتید فن سـینما در ابتـدای این فیلم‌ها الصـاق شـود تا با توضـیح مناسب علاوه بر حفظ منـافع شـرکت‌های دوبله و پخش و نـیز بوجـود نیامـدن فضـای انفعـــالی محض در برابر تولیـــدات غـــربی بـــاعث رشد و آگـــاهی مـــردم عزیز کشـــورمان در رابطه با توطئه‌هـــای خطرناک استکباری است

آگارتا

در سال 1920، مارشال بی‌گاردنر یک کتاب 450 صفحه‌ای با نام سفری به درون زمین نوشت، تا یافته‌های خود را در مورد تو خالی بودن زمین بیان کند. وی یافته‌های خود را از سفرهای قلب شمال و ستاره شناسی خود جمع آوری کرد، اما جالب آن بود که، 7 سال پیش حق ثبت ایالات متحده برای مدل کاری زمین تو خالی به وی اعطا شد. این حق ثبت اظهار می‌دارد که، 4 بیلیون سال پیش، وقتی زمین هنوز توده گاز منبسط بود، به تدریج با خنک شدن شروع به انقباض کرد. وقتی با نیروی گریز از مرکز به تسالم (Compromise) رسید، نیروی جاذبه به اندازه‌ای توده را کاهش داد تا زمانیکه قطر آن در ناحیه‌ی استوا 8000 مایل شد.

حالا زمین بی‌شکل و خالی بود. تکوین 1:2

چون نیروی گریز از مرکز در نواحی قطبی بسیار ضعیفتر بود، جاذبه توانایی کاهش بیشتری را در آن مناطق داشت، اما فقط تا زمانیکه توده در حال خنک شدن بود. در نتیجه، زمین به خودی خود به شکل یک گوی کامل سفت نشد، بلکه بیشتر به شکل هلالی بزرگ با سوراخ‌های عریض 1400 مایلی در قطبین شمال و جنوب بود. صدها هزار سال بعد، نژادی از موجودات غیرمادی در ترک‌های تو خالی عمیق در سطح زمین ساکن شدند

. آن‌جا، در درون زمین، آن‌ها یک سری تونل به نام شبکه‌ی آگارتا تشکیل دادند. اجساد این آگارتیان‌ها حالا

با نـــیروی مغناطیسی بلـــورین و یک منبع نـــور که از هســـته‌ی ســـیاره منتشر می‌شـــود نگهـــداری می‌گـــردد. سوراخ‌های منتهی به درون زمین با لایه‌ی بسـیار ضـخیم ابر مخفی می‌شـــود چـــون هـــوای گـــرمی که از درون شـکاف‌ها بلند می‌شـود به طـور مـداوم با هـوای سـرد قطبی خـارج ادغـام می‌شـود. خلبان‌ها از بـالای قطب‌ها پـرواز نمی‌کنند چـون دسـتگاه‌ها هنگـام اوج گـرفتن به درستی کار نمی‌کنند. امـا، چـیزی که در واقع رخ می‌دهد آن است که قطب مغناطیسی درون زمین با انرژی مـوج مغناطیسی خود هواپیما را به درون سوراخ قطـبی خـود می‌کشد. این چـیزی است که شـفق شـمالی را در قطب شـــمال و شـــفق جنـــوبی را در قطب جنـــوب به وجـــود می‌آورد. رازهای ناشناخته همیشه به دنبـال نویســندگان جدید مقـالات هســتند. اگر شـما مقالـه، داســتان یا هر مطلب دیگری را نوشته‌اید که مایلید تا به صورت رایگـان در سایت منتشر شود پس منتظر تماس شما هستیم.

مقاله نویس: ویلیام بی‌استوکر

در ژوئن 1976، وقتی مـرد جـوانی با قلب کـاملا سـالم بودم، از کوهستان شاستا بـالا رفتم. که چهـارمین تلاش من بـــود. دفعـــات قبل به خـــاطر خـــرابی و نارســـانایی تجهـیزات و هـوا نـاموفق بـودم. من و دوسـتانم مجبـور بـودیم تا در هـوای بسـیار طوفـانی صـعود کـنیم. بـرای صـعود از Avalavche (صـعود کامل به معـنی نیل به 6 هزارپایی در یک روز) به خاطر سنگ‌های در حـال ریـزش بسـیار سـریع به این سو و آن سو حـرکت می‌کـردیم. به طرف راست Red Rank (چند صخره‌ای با سراشیبی تند در قله‌ی Avalanch Gulch) رفته و رد یک مسیر باریک،

با یک فلات یخچـالی (شـکاف یخی در قله‌ی یک کـوه یخ) در طـرف راست خـود و یک شـیب و سـرازیری یخی در طـرف راست خـود به طـرف قله‌ی یک کـوه یخ حـرکت کردیم، و سپس از یک دیوار سنگی کوتاه بـالا رفـتیم. در جلو یک نوع فلات و یک فضـای شـیب دار با نـام Misery Hill که بوی گوگرد استشمام کردم، وجود داشت. سپس، از پرتگاه‌های عمیق در برف و باد عبور کردیم طوریکه بر روی سـبیلم لایه‌ای از یخ وجـود داشت و هیچ چـیزی مشاهده نمی‌شد. درون ابر بودیم.سفر برگشت آسـان‌تر بود، اما مجبور بـودیم از دیـوار سـنگی کوتـاه و زمین به طرف بالای کوه یخ برسیم:خطـای جـزئی در محاسـبه به معـنی سـقوط درون فلات یخچـالی یا افتـادن از سـطح لغزنده‌ی کوه یخ بود. نزول از Avalanch Gulch بسیار سریغ پیش رفت.

چـون می‌توانسـتیم بنشـینیم و فواصل زیـادی را سر بخـوریم. کلنگ‌هـای کوهنـوردی حـرکت ما را به طـرف پایین کنترل می‌کردند. نقطه‌ی اوج کوهستان شاسـتا در کالیفرنیای شـمالی 14/179 فـوت است. هیچ چـیزی در اطراف به ارتفاع آن نمی‌رسـد؛ حـتی کوهسـتان رانـیر (Ranier)ـ در واشـنگتن، بلنـدتر و پوشـیده از یخ، با قلل کمـتری محاصـره می‌شـود. شاسـتا در میـان 48 ایـالت پست‌تر، وحشت آورتزن و ترسناک‌ترین کوهستان است. صحنه‌ی وقایع فوق الطبیعه‌ی بی‌حد و حصر و دیدنی‌های یوفو (ufo) می‌باشد که بسیاری از آن‌ها متکی به مدارک خـوبی هسـتند و این‌ها بـاعث ایجـاد افسـانه‌های بسـیار عجیبی شده است. دهه‌ها برخی از افراد معتقد بودند که شاسـتا به خـاطر غارهـای پهنـاور به صـورت خانه خانه (لانه زنبوری) می‌باشد که در آن تمام موجـودات مرمـوز

زندگی می‌کنند. در سال 1894 فردریک اسپنسر اولیـور نوشت ”یک ســـــاکن در دو ســـــیاره ”ادعا می‌کند که بازماندگان قاره‌ی غرق شـده‌ی Lemuria در کوهسـتان زنــدگی می‌کردند. در دهه‌ی 1930 گــای وارن بــالارد، مؤسس بنیاد I Am، همان ادعا را مطرح نمود.نویسنده‌ی داسـتان‌های علمی تخیلی رابـرت (دوست صـمیمی جک پارسوتر مرمـوز) داسـتانی با نـام ”مـیراث گمشـده ”در مــورد گــروهی از اســتادان خیرانــدیش نوشت که در کوهســتان زنــدگی می‌کردنــد، از توانایی‌هــای فــوق الطبیعه‌ی خود برای شکست استادان ناشـناخته‌ای که در جهان حکومت می‌کردند استفاده می‌نمودنـد، در حالیکـه، همــــانطور که قبلا ذکر کــــردیم، یوفوها و وقــــایع ماوراءالطبیعی متکی به اسناد خوب هستند، چند مشـکل جدی در مورد ایده‌ی Lemurianهای ساکن در کوهسـتان وجود دارد. اول، ابتدا نگـاهی منتقدانه به نظر Lemuria داشته باشیم. پسـتاندارانی با نـام Lemurs وجـود دارند که در جزیره‌ی ماداگاسکار، دور از سـاحل جنـوب غـربی آفریقا و در هند زنــدگی می‌کنند. در ســال 1864 یک جــانور شــناس به نــام فیلیپ اســلاتر پیشــنهاد داد که حیوانـات از طریق یک سـرزمین پهنـاور (Lemuria)ـ از ماداگاسکار به هند مهـاجرت کردند که آن سـرزمین حـالا غرق شده است. مـدرکی دال بر وجـود چـنین پل زمیـنی وجــود نــدارد و به نظر می‌رسد تکنوتیک‌هــای صــفحه‌ای مطلب را به خوبی تشریح می‌کننـد، حـالا نظریه آن است که هند از آفریقا جــدا شــده و ماداگاســکار را پشت سر گذاشت و تا زمان برخورد با جنوب آسیا و در نـتیجه‌ی آن بالا آمدن هیمالیا شناور بود. مادامه بلاواتسکی، مؤسس عرفان و خداشناسی، نظر Lemuria را ادامه دادند و آن

را با موجودات پیشرفته محبوب کرد. نویسنده جیمز چرچ ورد آن را “Mu ”نامیده و آن را از اقیانوس هند به آرام منتقل کرد. در جای دیگری دلایل چرایی عدم غرق شدن قاره‌های بزرگ و این‌که چرا جزایر و قطعات قاره‌ها میلیون‌ها سال طول کشید تا چنین شوند را مطرح نمودم. این از احتمال تمدن‌های پیش از تاریخ در اطراف اقیانوس‌های هند و آرام و جاهای دیگر جلوگیری نمی‌کند. در مورد غارهای بزرگ در کوهستان شاستا، بوی گوگردی را که استشمام کردم را به یاد می‌آورید؟ آن از یک شکاف دامنه‌ی آتش نشان فعالی بود که در آن باقی مانده‌های یکی از دهانه‌های آتشفشانی کوهستان شاستا وجود داشت (گرجه آن‌ها به ندرت شبیه دهانه‌ی آتشفشانی امروز می‌باشد.). شاستا یک کوره‌ی آتشفشانی است، قسمتی از رشته کوه‌های آبشاری، که بخشی از حلقه‌ی آتش اقیانوس آرام است و متشکل از 4 مخروط روی هم افتاده به همراه قله‌ی فرعی 12,330 فوتی شاستا می‌باشد. آن از داسیت و آندزیت، خاکستر و جریان‌های تشکیل شده در اثر فعالیت آتش نشانی تشکیل شده است که آخرین بار در سال 1786 فوران کرده است (و توانایی فوران مجدد را دارد.) این صخره‌ها شکننده وسست هستند چنین غارهای بزرگی نمی‌توانند وجود داشته باشند. آن‌ها به سادگی خراب می‌شوند. درون آن کوه برای زندگی کردن زیاد گرم نیست ... و میان فوران‌ها می‌باشد.

غارهای کوچک و کم عمق یا سیستم‌های تونل در دامنه‌ی کوه‌ها یا جاهای دیگر در اطراف کاملا محتمل می‌باشند اما هیچ فرد Lemurian در کوهستان شاستا زندگی نمی‌کند. تا جائیکه من بیش از معمول شکاک

هســـتم، ممکنه تحت تـــأثیر افســـانه‌ی مرتبط به زمین توخالی باشم. قرن‌ها مـردم منکر می‌کردند که سـیاره‌ی ما ممکن است تو خـــالی باشد و افـــراد یا موجـــودات مختلفی در آن زندگی کند و به این جهـان دیگر می‌تـوان از طریق غارهـای عمیق یا شـکافهای پهنـاور در قطـبین وارد شد. ممکن است اشـتباهات زیـادی در این باشد اما شـــناختن این‌که از کجا باید شـــروع کـــرد مشـــکل است. راهی وجـــود نـــدارد که ســـیارات و ســـتارگان می‌توانند توخالی باشند؛ وقتی آن‌ها از چیزهای کوچکـتر یا گـاز به وجود می‌آیند، جاذبه نـاگزیر هر چـیزی را به طـرف مرکز می‌کشد و هیچ فضـــای خـــالی را بر جا نمی‌گـــذارد. اگر موجودات دارای قدرت زیـاد یک سـیاره‌ی تو خـالی را بنا کرده باشد، جاذبه فورا آن را فرو خواهد پاشید. جـاذبه‌ی زمین ثابت می‌کند که نه تنها توخـالی وجـود نـدارد، بلکه هسـته‌ی آن مـتراکم و سـنگین است. درون گـرم است تا حـــدی که هر چـــیزی را ذوب می‌کنـــد، آتش فشـــان‌ها و انـدازه گیری‌هـای بی‌شـعار این را اثبـات می‌کنند. زمین بارها با اشـــعه‌ی ایکس با بررسی رفتـــار امـــواج شـــوک زمین لـــــرزه در حین پیش روی به طـــــرف درون زمین مطالعه شـده است. گرما و فشـار چنـان است که حـتی غارهـــای بـــزرگ نمی‌توانند بیش از چند مایل به طـــرف داخل زمین ادامه داشته باشند.

مشـکلی که معـدنچیان طلای آفریقـای جنـوبی مطـرح کردند حرکت آهسته‌ی سنگ‌ها و صـخره‌ها و فروپاشـیدن غارها می‌باشد. در مورد شکاف‌های فرضی در قطب‌هـا، قطب جنـوب با کلاهک یخی پوشـانده می‌شـود و قطب شـمال در یک اقیـانوس با عمق 3 مایل می‌باشد. افـراد بی‌شـــماری بر سر این دو قطب پـــرواز کرده‌اند یا آن را

پیاده درنوردیدند. هیچ شکاف یا سوراخی وجود ندارد. شایعاتی که آدمیرال بیرد در مورد سرزمین‌های "ورای قطب "به میان آوردهاست بی‌معنی هستند. در حال نگارش این، من "در بالای قطب "هستم. قطب شمال ورای قطب جنوب و برعکس می‌باشد. هر نقطه‌ای در زمین حداقل ماورای یکی از قطبین می‌باشد. کسانی که راضی به تو خالی بودن زمین نمی‌شوند، مشتاق مقایسه‌ی آن با "درون خورشید "هستند که تا حدی در مرکز دقیق تعادل دارد. این موقعیت به صورت پویا سست خواهد بود و هم چنین خورشیدی به زودی به یک طرف برخورد می‌کند و چه نیروی جادویی باعث شد که خورشید در وهله‌ی اول شکل گیرد؟ هم چنین، هر چیزی که ما در مورد ستارگان می‌دانیم نشان می‌دهد که آن‌ها باید چندین برابر توده‌ی کل زمین باشند تا واکنش‌های گداخت خود را حفظ کنند. حتی اگر، همانطور که برخی از ما فکر می‌کنیم، انرژی آن‌ها حداقل تا قسمتی با چند فرآیند دیگر تولید می‌شوند، هنوز به توده‌ی بزرگی نیاز هست، که چرایی عدم درخشش مشتری بزرگ است. اما، افسانه‌های سرزمین‌های زیرزمینی یا شاید واقعیت‌های دیگر که به طریقی "زیر "این یکی یا آن یکی قرار می‌گیرند را می‌توان با مسیرهای زیرزمینی که بسیار قدیمی و گسترده هستند جایگزین نمود. هید س خدای رومی - یونانی زیرزمین بود و دوزخ مسیحی و چندین سرزمین که پریان ،اجنه و غول‌ها در آن ساکن بودند.

ساکنان کشور تبت افسانه‌هایی در مورد سرزمینی به نام Shambhala دارند که اساتید ماهر (enlightened adepts)در آن زندگی می‌کردند این سرزمین در زیر

تبت یا جای دیگری در مرکز آسیا واقع شده بود و بــرخی بــاور دارند که پادشــاه بیست و پنجم آن بــرای مغلــوب ساختن نیروهای شر و بــدی خواهد آمد و عصر طلایی را به وجـــود می‌آورد.بـــرخی گزارش‌ها حـــاکی از آنند که Shambhala یک ســرزمین کــاملا روحــانی و غیرمــادی اســت، و بــرخی می‌گویند که یک ســرزمین زیرزمیــنی به نام آرگاتا وجود دارد و Shambhala پایتخت آن است. یا شـــاید دو ســـرزمین جداگانه می‌باشد که ارواح پلید و شــیاطین در هر دو یا یکی از آن‌ها ســاکنند.گزارش‌ها و باورها گیج کننــده و متنــاقض هســتند. نقــاش روسی و نیکلاس روریک عــارف در اواخر دهه‌ی 1920 به دنبــال Shambhala بودند. ویلیــام مایکل مــات در ”غارهــای بــزرگ، دیگ‌ها و موجــودات مخفی ”وقــایع بی‌شــماری با تکیه بر اســناد خــوب در مــورد ســرزمین‌های زیرزمیــنی نوشــته است که با موجــودات عجیب از این ســرزمین‌ها ســرو کــار دارد.با نگــاه به تصــویر کلی، واضح است که ”کوهستان شاستا و زمین نمی‌توانند توخالی باشــند، اما قله‌های رفیع و مجزا اغلب صحنه‌ی وقایع ماوراءالطبیعه و یوفوها هستند به نظر می‌رسد برخی چیزهــای مرمــوز در زیر پاهـــای ما رخ می‌دهند. ما آن را مـــدیون شک‌های درست خود هستیم و فکر خود را باز نگه می‌داریم.

ویلیام بی‌استکر

نظـــریه‌ی زمین تو خـــالی و پیشـــگویی Shambhala (Shangri-La) قسمت سوم

آگارتا، زمین توخالی – جهان زیرزمینی

کلمه‌ی "آگارتا "منشأ بـــــــودایی دارد. که به جهـــــان زیرزمیـــنی یا امـــپراطوری اطلاق می‌شـــود که تمـــام بودایی‌هـای واقعی بسـیار به آن معتقدند.آن‌ها هم‌چـنین معتقدند که جهــان زیرزمیــنی دارای میلیون‌ها ســکنه و شهرهای بسیار می‌باشد، اسـتیلای عـالی پـایتخت جهـان زیرزمیــنی Shambhala است که محل اقــامت حــاکم عالی می‌باشد: به وی پادشاه جهان هم می‌گویند.باور بر آن است که وی به دالای لاما (Dalai Lama) تبت، که نماینـده‌ی زمیـنی اوست ،دسـتور می‌داد پیام‌هـای وی از طریق تونل‌های مخفی خاصی که جهـان زیرزمیـنی را به تبت متصل می‌کنند منتقل می‌شــدند.تونل‌هــای مرمــوز مشابه در برزیل هم پیدا شدند.به نظر می‌رسد برزیل در غـرب و تبت در شـرق دو قسـمت زمین بودند که تمـاس بین جهان زیرزمینی و جهان سـطحی به علت وجـود این تونل‌ها به آسانی مقدور می‌شد.

نیکلاس روریـک، ادعا داشت که Lhasa، پـایتخت تبت، با تونل به Shambhala، پـایتخت امـپراطوری زیرزمیـنی آگارتا متصل بودند.ورودی این تونل تحت نگهبـــــــانی لاماهایی که به دستور دالای لاما سوگند حفظ آن جهــان را از افـراد سـاکن خـارج از آن خـورده بودنـد، بـود.تونل مشابهی اتاق‌هـای مرمـوز را در شـالوده‌ی هـرم گـیزه (pyramid of Gize) به جهان زیرزمینی متصل می‌کرد، که با آن فرعون‌ها با خدایان یا ابرمـرد جهـان زیرزمیـنی تمــاس می‌گرفتند. مجســمه‌های غــول پیکر مختلفی از خدایان و پادشاهان مصری، همچـون مچسـمه‌های بـودای پیدا شـده در مشـرق زمین، ابرمـرد زیرزمیـنی را نشـان می‌دهند که بـــرای کمک به نـــژاد بشـــری به روی زمین آمدند.آن‌ها به طـور کلی بـدوت جنسـیت هسـتند. آن‌ها

فرستادگان سری آگارتا، بهشت زیرزمینی هستند که هدف تمام بودایی‌ها نیل به آن است. سنت‌ها و آداب بودایی تعیین می‌کند که آگارتا اولین بار هزاران سال پیش وقتی یک مرد مقدس قبیله‌ای را که در زیرزمین محو شود هدایت نمود تشکیل شد.به نظر می‌رسد شبه کلونی‌ها از آگارتا می‌آیند، که بیقراری آن‌ها را در سطح زمین و مسافرت‌های مکرر آن‌ها برای نیل به خانه‌ی گمشده شان را بیان می‌کند.این نوح پیغمبر را به یاد می‌آورد که یک AtLantean بود و یک گروه سزاوار را قبل از آمدن سیلی که آتلانتیس را غرق نمود نجات داد.

باور بر آن است که وی گروهش را به فلات بلند برزیل آورد و آن‌ها در شهرهای زیرزمینی ساکن شدند که با تونل‌هایی به سطح زمین متصل بود، تا از مسمومیت حاصل از گرد و غبار رادیواکتیو در نتیجه‌ی جنگ اتمی AtLantean در امان باشند. تمدن زیرزمینی آگارتا تمدن AtLantean را می‌نمایاند که درس پوچ بودن جنگ را یاد گرفتند و برای همیشه در وضعیت صلح و آرامش ماندند و در طی هزاران سال پیشرفت‌های علمی شگفت آوری داشتند که نیروی عقب نشاننده‌ی هیچ جنگی، همچون جنگ‌های موجود در روی زمین، مانع پیشرفت آن‌ها نشد.تمدن آن‌ها چند هزار ساله است (در حدود گفته می‌شود حدود 11500 سال پیش غرق شد)، در حالیکه تمدن ما بسیار جوان فقط چند قرن می‌باشد. دانش مندان زیرزمینی توانایی اداره‌ی نیروهای طبیعی را که ما چیزی از آن‌ها نمی‌دانیم، همچون بشقاب پرنده‌ها که با منبع جدید و ناشناخته‌ی انرژی دقیقتر از انرژی اتمی کار می‌کنند، دارند. Ossendowski ادعا می‌کند که امپراطوری آگارتا متشکل از شبکه‌ای از شهرهای

زیرزمینی هستند که با تونل‌هایی به هم متصل می‌باشند و از طریق آن‌ها وسایل و دستگاهها با سرعت شگفت آوری از زیر دریا یا خشکی می‌گذرند.این افراد تحت سلطه‌ی مطلوب دولتی با رهبری پادشاه جهان زندگی می‌کنند آن‌ها نوادگان قاره‌های گم شده‌ی Lemuria و آتلانتیس و نژاد اصلی Hyperboreans، نژاد خدایان می‌باشند. در طی دوره‌های تاریخی مختلف، ابرمردان یا خدایان آگارتی (Agartan) برای تعلیم نژاد بشر و نجات آن‌ها از جنگ‌ها یا بلایا و ویرانی‌ها به سطح زمین می‌آمدند. آمدن بشقاب پرنده‌ها بلافاصله بعد از اولین انفجار اتمی در هیروشیما چنین بازرسی را نشان می‌دهد اما این دفعه خداها خودشان در میان افراد ظاهر نشدند، بلکه آن‌ها مأموران مخفی می‌فرستادند. حماسه‌ی هندی "رامایانا" ما را به عنوان یک مأمور مخفی از آگارتا توصیف می‌کند که با یک وسیله‌ی هوایی می‌آیند، که احتمالا یک بشقاب پرنده بود. یک آیین چینی از معلمان الهی صحبت می‌کند که سوار بر وسایل هوایی می‌آیند. به طور مشابه مؤسس سلسله‌ی اینکا (Inca)، مانکو کوپاک، به همان روش آمد. یکی از بزرگ‌ترین معلمان آگارتایی (Aghartan) در آمریکا Quetzal Coatl، پیامبر بزرگ Mayaها، Aztecها، هندی‌ها و آمریکایی‌ها به طور کلی در شمال و جنوب آمریکا بود.

وی در میان آن‌ها بیگانه‌ای دبد که از یک نژاد متفاوت می‌آمد علی رغم سیاه بودن آن‌ها به خاطر عدلش شناخته می‌شود؛ بر خلاف آن‌ها بلند بود؛ و ریش داشت. هندی‌های مکزیک، yucatan و گواتمالایی‌ها مدت‌ها قبل از آمدن مرد سفید به وی به عنوان یک ناجی احترام

می‌گذاردند. Aztecها وی را "خدای وفـور "و "سـتاره‌ی صبح "نام نهادند. نام وی Quetzal Coatl "" به معنی "مـار بالـدار "؛ معلم حکمت و دانـایی که پـرواز می‌کند. وی به دلیل این‌که با وسـیله‌ی هـوایی، شـاید همـان بشقاب پرنده، آمد به این نام خوانـده شد.احتمـالا وی از جهـان زیرزمیـنی آمـد، چـون بعد از مـدتی که با سرخپوستان زندگی نمـود به همـان طریق ناپدید شـد؛ و باور بر آن بود که به جهان زیرزمینی بازگشت. Quetzal Coatl به صـورت "مـردی با ظـاهر خـوب و مـوقر، سفیدپوست و ریش دار با لباس سفید بلند توصیف شده است. به خاطر خوبی و پرهیزگـاری‌اش به وی Huemac هم می‌گفتند. وی به سرخپوسـتان طریق پاکـدامنی و فضـیلت را آمـوخت و تلاش نمـود تا آن‌ها را با دادن شـریعت و انـدرز جهت بازداشـتن از شـهوت و تمـرین پاکدامنی و عفت نجات دهد. وی درس صـلح جـویی را به آن‌ها آمـوخت و خشـونت و بی‌حرمـتی را شـدیدا محکـوم کـرد. وی یک رژیم سـبزیجات را با ذرت به عنـوان یک غـذای اصـلی ایجـاد کـرده و روزه داری و بهداشت را آمـوخت، طبق نظر باسـتان شـناس اهل جنـوب امریکـا،هارولد ویلکیـنز، Quetzal Coatl معلم روحی و معنوی ساکنان قدیمی برزیل بود.

راجع به بـاور کـردن این موضـوع می‌توانید به اسطوره‌های مختلف و همینطور گفته‌های کـردوا موتـوا مراجعه کنید. البته این تمدن زیر زمینی هم خوب و بد به زبان عامیانه دارد که در مطـالب مهیج و خوانـدنی بعـدی به آن اشاره می‌شود.

باید به موضـوعی اشـاره کنم که بـاعث شـده من به این تمـدن مانند یوفوها اعتقـاد داشـته باشم و آنهم وجـود غـاری عجیب و کمـتر شـناخته شـده در ایـران است. این غار شبیه چـاه است وقـتی چند مـتری پـایین می‌روید به سطح غار میرسید. به غیر از صداهای عجیـبی که در این غار شـنیده می‌شـود چـیزی که این غـار را مرمـوز جلـوه داده این است که شـما در این غـار 5 دهانه می‌بینید که انتهایی ندارد ولی شـما مثلا وارد دهانه 2 میشـوید 100 متر به راه خـود ادامه میدهید وقـتی برمیگردید و دوبـاره میخواهید وارد همـان دهانه شـوید بعد از حـالا چند مـتر دهانه بسته می‌شود.

برای همه دهانه‌ها این قضیه صدق می‌کند.

Quetzal Coatl از مـدتی زنـدگی با سرخپوسـتان و مشاهده‌ی توجه ناچیز آن‌ها در پیروی از تعلیمات وی، به جز توصـیه‌ی وی در کاشت و تغذیه از ذرت به عنـوان غذای اصـلی به جـای گوشـت، از آن‌ها جـدا شد و به انها گفت که روزی برخواهد گشت. این "مـأمور بهشت "به همـان طـریقی که آمـده بـود، بشـقاب پرنـده، برگشت. وقـتی cortez به مکزیک هجـوم بـرد، امـپراطور Montezuma معتقد بود که "بازگشت Quetzal Coatl رخ داده است، چون کره‌ی آتشـین و سـپس حلقه‌هـایی در آسـمان مکزیکوسـیتی مـردم را وادار به داد و فریـاد کـرد، که بعد خـدای جنگ را در تب و تـاب قـرار داد. این کره‌ی آتشین، بشقاب پرنـده‌ای بـود که Quetzal Coatl در آن مسافرت می‌کرد.

Osiris خـدای زیرزمیـنی دیگر بـود. خـدایان باسـتانی حاکمـان آتلانـتیس و اعضـای نـژاد برتر بودند که بر نـژاد

انسان تسلط داشتند. قبل از تخریب قاره شان، بنا به پیش بینی خود، از طریق شکاف قطبی به جهان زیرزمینی در درون توخالی زمین، جایی که برای همیشه به زندگی ادامه دادند، سفر کردند. Ossendowski در کتاب خود نوشته است "امپراطور آگارتا، حیوانات، افراد و خدایان، از طریق تونل‌های زیرزمینی به همه‌ی قسمت‌های جهان راه پیدا کردند." در این کتاب وی شبکه‌ی گسترده‌ای از تونل‌های ساخته شده توسط نژاد ماقبل تاریخ را توصیف نموده است که از زیر اقیانوها و قاره‌ها عبور کرده و از طریق آن با وسایل بسیار سریع الحرکت سفر کرده است. امپراطوری، از شهرهای زیرزمینی درون پوسته‌ی زمین تشکیل می‌شود، که باید از آن قشر موجود در مرکز توخالی آن متمایز شود. بنابراین دو جهان زیرزمینی وجود دارد، یکی صوری و دیگری مرکز زمین. وی Shambhala را به عنوان مرکز زمین، در درون تو خالی‌اش به جای درون پوسته‌ی تو پرش توصیف می‌کند. "تمام غارهای بزرگ زیرزمینی امریکا محل سکنه مردمانی بوده‌اند که از جهان ناپدید شدند. این مردم و نواحی زیرزمینی که آن‌ها ساکنند تحت حکومت قدرت برتر پادشاه جهان هستند. هر دو اقیانوس آرام و اطلس زمانی خانه‌ی قاره‌های وسیعی بودند که بعدا غرق شدند، و ساکنان آن‌ها به جهان زیرزمینی پناه بردند. غارهای بزرگ عمیق با نور درخشنده‌ای که امکان رشد غلات (cereals) و سبزیجات دیگر را فراهم می‌آورد و به ساکنان طول عمر طولانی بدون بیماری می‌دهد. در این جهان جمعیت و قبایل زیادی وجود دارد.

“بسیاری از ترویج دهندگان نظـریه‌ی زمین توخـالی ادعا می‌کنند که پوسته‌ی زمین به خاطر شبکه‌ای از تونل‌هـای گــذرا از زیر اقیــانوس، از قــاره‌ای به قــاره‌ی دیگر به صــورت خانه خانه (لانه زنبــوری) می‌باشد و شــهرهای زیرزمیـــــنی در حفره‌ها و غارهـــــای بـــــزرگ در زمین می‌باشــند. این تونل‌ها در جنــوب آمریکــا، مخصوصا زیر برزیل به وفـور هسـتند، چـون مرکز اصـلی مسـتعمره‌ی Atlantean بــود؛ و ممکن است بر آن بــاور باشــیم که آن‌ها توسط Atlanteans ســاخته شــدند. معروف‌تــرین این تونل‌ها “شاهراه اینکاس ”می‌باشد که چند صد مایل در جنوب لیما و پــرو امتــداد یافته است و از زیر Cuzco، Tiahuanaco و Three peaks عبور کرده و به طـرف صــحرای Atacama پیش می‌رود. بخش دیگر در Arica، شــیلی بــاز می‌شــود که توسط Madame Blavatsky بررسی شد، طبق نظر وی، Incaها از این تونل‌ها بــرای فــرار از فاتحــان اســپانیایی اســتفاده کردنــد، فاتحــان اســپانیایی طلا و جــواهرات آن‌ها را پشت شــترهای لاما حمل کردند. ناپدیــدی مرمــوز آن‌ها در این زمــان، نــژاد نهدیان Quechua را پشت سر گذاشت، با دخول آن‌ها به این تونل‌ها توضــیح داه می‌شــود. گفته می‌شــود وقــتی Atahualpa، آخـرین پادشـاه Inca، که بیرحمانه توسط Pizarro به قتل رسـید، طلایی که در ازای آزادی وی در سلســله‌ای تز 1100 شــتر لاما حمل شد در این تونل‌ها مخفی شــــــدند. گفته می‌شــــــود که این تونل‌ها دارای نــــورپردازی ســــــاختگی بودند و توسط طــــــایفه‌ای که Tiahuanaco را مــدت‌ها قبل از پیــدایش اولین Inca ســاختند به وجــود آمدند. چــون Incaهــایی که وارد این تونل‌ها شــدند می‌خواســتند از اســپانیایی‌ها فــرار کنند

هرگز دیده نشدند و از سطح زمین ناپدید گشتند، محتمل است که آن‌ها در شـهرهای زیرزمیـنی که تونل‌ها بـدان ختم می‌شدند به زندگی ادامه دادند.

این تونل‌هـای مرمـوز، که بـرای باسـتان شناسـان معما می‌باشـد، به تعـداد بسـیار زیـاد در برزیل وجـود دارنـد، جـایی که آن‌ها در مکان‌هـای مختلفی رو به سـطح زمین بـازتر هسـتند. معروفـترین در کوهسـتان‌های رونکـادور Matto Grosso شـمال شـرقی است به طـرف جـایی است که سرهنگ Fawcett آخرین بـاری که دیـده شد به طـرف آن پیش می‌رفت. گفته می‌شـود که شـهر Atlantean که در مـورد آن جسـتجو می‌کـرد خرابه‌هـای یک شـهر مـرده در سـطح زمین نبـود بلکه یک شـهر زیرزمینی با ساکنان زنده بود؛ وی و پسـرش جک به این شهر رسـیدند و هنـوز هم آن‌جا زنـدگی می‌کنند. سـوراخ تونل Roncador توسط سرخپوسـتان خشـمگین Chavannes محافظت می‌شود و هر کسی را که بـدون دعـوت وارد می‌شـوند و کسی را که مـزاحم سـاکنان زیرزمینی مورد احترام آن‌ها می‌شود به قتل می‌رسانند. سرخپوستان Murcego از این سوراخ‌های تونل مرمـوز منتهی به شهرهای زیرزمیـنی در کوهسـتان Roncador در منطقه‌ی Matto Grasso محافظت می‌کنند.

ما نـامه‌ای به نویسـنده‌ای آمریکـایی، با نـام کارل‌هـانی، نوشتیم که سال‌های زیـادی در Matto Grasso زنـدگی کرده است و بررسی‌ها و مطالعات ویژه‌ای در مـورد این موضوع انجام داده است:

“ورودی غارهـای بـزرگ تحت نگهبـانی سرخپوسـتان Murcego است که سیاه پوست بوده و نـژاد کوچکـتر با

قـــدرت فـــیزیکی عـــالی هســـتند. حس بویـــایی آن‌ها پیشـــرفته‌تر از حس بهـــترین سگ‌های شـــکاری می‌باشد. حتی اگر به شما اجـازه‌ی ورود به غارها را بدهند نگـران مفقـود شـدن شـما هسـتم، چـون آن‌ها از رازها به دقت محـــافظت می‌کنند و ممکن نیست به کسی که اجـــازه‌ی ورود داده‌اند اجـازه‌ی خـروج داده شـود. این ممکن است برای سرهنگ Fawcett و پسرش جک رخ داده باشد، که می‌خواست تا وارد تونلی شود که به شهر زیرزمیـــنی در کوهسـتان‌های Roncador منتهی می‌شد. سرخپوسـتان Murcego در غارهـــای بـــزرگ زنـــدگی می‌کنند وارد جنگل‌های اطـراف می‌شـوند، اما هیچ تماسی با سـاکنان زیرزمینی ساکن در شهر زیرزمینی که یک اجتمـاع کامل با جمعیت بسیار زیـاد هسـتند ندارند بـاور بر آن است که شهرهای زیرزمیـنی که آن‌ها در آن سـاکن هسـتند اولین بار توسط Atlanteans ساخته شـدند. یک چـیزی خـاص است و آن عـــدم دســـتیابی ریزش‌هـــای رادیواکـــتیو به آن‌هاست. هیچ کسی نمی‌داند آیا آن‌هـــــــایی که در این شـهرهای زیرزمیـنی Atlantean زنـدگی می‌کنند خـود مردم آتلانتیس هستند یا مردمان دیگری بعد از سازندگان اصـلی آن‌ها سـکنی گزیدند. ”نـام رشـته کـوهی که این شهرهای زیرزمینی Atlantean وجـود دارند Roncador در شـمال شـرقی Matto Grasso است. اگر شـما به جستجوی این شهرهای زیرزمینی بروید، زنـدگی تـان در دســتان خودتـــان است و ممکن است همچـــون ســـرهنگ Fawcett هیچ‌وقت خبری از شما نشود.

” زمـانی که در برزیل بـودم چیزهـای زیـادی در مـورد غارهای زیرزمینی و شـهرهای زیرزمیـنی شـنیدم. اما از Cuiaba راه درازی است. آن‌ها نزدیک Rio Araguaya

هستند که به آمازون می‌ریزد. آن‌ها به طرف شمال شرقی Cuiaba در دامنه‌ی کوهستان بسیار مهیب Roncador می‌باشند. از جستجوی بیشتر دست کشیدم چون شنیدم که سرخپوستان Murcego ورودی تونل را از افرادی که کاملا پیشرفت نکردند حفظ می‌کند، چون انها به دنبال دردسر نیستند. در وهله‌ی اول، آن‌ها فردی را نمی‌خواهند که هنوز گرفتار سوداگری است یا فردی که دنبال پول می‌باشد

.” غارهای بزرگی هم در آسیا وجود دارد که مسافران تبت از آن‌ها یاد می‌کنند. اما تا جائیکه من می‌دانم در برزیل بزرگ‌ترین آن‌ها قرار گرفته‌اند و انها در سطح مختلف وجود دارند. مطمئنم که اگر بخواهم به آن‌ها بپیوندم این اجازه را به من می‌دهند و مرا به عنوان یکی از خود می‌پذیرند. می‌دانم که از هیچ پولی استفاده نمی‌کنند و جامعه‌ی آن‌ها مبتنی بر دمکراتیک است. مردم پیر نمی‌شوند و درهارمونی دائمی زندگی می‌کنند.”خرابه‌های تعدادی از شهرهای Atlantean در Matto Grosso شمالی و زمین‌های آمازون پیدا شدند که نشانگر اجتماع مردمان آتلانتیس در این کشور می‌باشد. سال‌ها پیش یک معلم مدرسه‌ی انگلیسی، با شنیدن شایعات شهر گمشده‌ی Atlantean در یک فلات مرتفع در این منطقه به جستجوی آن رفت. وی مشقت‌های این سفر را به جانش خرید. قبل از مرگ، وی کبوتر نامه رسانی را با یادداشت توصیف کننده‌ی یک شهر باشکوه و مجلل فرستاد وی کشف کرد خیابان‌های آن پر از مجسمه‌ی طلایی بزرگ بودند. اگر مردم آتلانتیس (Atlanteans)ـ زمانی در برزیل جمع شدند و شهرهایی را در سطح Matto Grosso ساختند، چرا

آن‌ها آن شـــهرهای زیرزمیـــنی را آن‌جا بنا نمودنـــد؟آن نمی‌تواند به خاطر فرار از غرق شدن آن آتلانتیس غـــرق شده و نواحی اطراف باشد چون Matto Grosso فلات بلندی است که سیلاب‌ها نمی‌توانند به آن برسند. باستان شناس آمریکای جنوبی ،

هارولد ویلکیـــنز، نظـــریه‌ی دیگـــری را ارائه می‌دهد: که شهرهای زیرزمینی برای فرار از ریزش‌هـای رادیواکـتیو حاصل از جنگ هسته‌ای که مردم آتلانتیس در آن جنگیدند ساخته شدند. این به نظر یک توضیح معقول می‌آید یا در غیر این صـورت دلیلی وجـود نخواهد داشت تا کسی زیر بـــار کـــار دشـــوار و طـــاقت فرســـای حفر زمین رود و شهرهای زیرزمینی ساخته شـود در این مـردم آتلانـتیس خـود دارای شـهرهای مجلل و باشـکوه در سـطح زمین بودند. وقتی / اگر در خطر جنگ هسـته‌ای باشـیم، ما هم پناهگـــاهی را درون زمین می‌یـــابیم و در آن شـــهرهای زیرزمیـنی سـکنی می‌گزیـنیم و غـذای خـود را با نـور مصـنوعی آن تولید می‌کـنیم. البته پیوسـتن به شـهرهای زیرزمینی موجـود که توسط مـردم آتلانـتیس که هـزاران سـال پیش سـاخته شـده است آسـانتر خواهد بـود که در مهـارت مهندسی از ما بسـیار پیشـتر بودند. اگر تمـاس آسـان با سـاکنان زیرزمیـنی میسر شـود، هنگـام جنگ یا حتی قبل، هنگامی که ریزش رادیواکتیو افـزایش می‌یابد یا فراتر از نقطه‌ی خطر می‌رود و زنـــــدگی ما را تهدید می‌کنـــــد، به نفع ما خواهد بـــــود تا با این شـــــهرهای زیرزمینی تمـاس داشـته باشـیم و در صـورت پـذیرش در آن‌جا سکنی گزینیم.

مرگ و پیری در آرگاتا وجود ندارد. جـامعه‌ای است که در آن هر کسی جوان به نظر می‌رسـد، حـتی اگر به قرن‌ها یا حـــتی هـــزاران ســـال پیش تعلق داشـــته باشد.بـــرای ساکنان سطح زمین در معـرض اثـرات خطرنـاک تشعشع خورشـیدی و مســمومیت غـذایی یک رژیم اشـتباه غـیر قابل بـاور به نظر می‌آید. علائم پـیری نـتیجه‌ی طـبیعی گذر زمان یا در نتیجه‌ی فرآیند پیر شـدگی نیست بلکه در نتیجه‌ی شرایط زیستی و عادات مضر هسـتند. کهـولت و پـیری یک بیمـاری اسـت؛ وچـون به هیچ بیمـاری مبتلا نمی‌شـــوند، پـــیر هم نمی‌شـــوند. فرهنگ غـــنی علمی مردمـان زیرزمیـنی که بشـقاب‌های پرنـده مثـالی از انها می‌باشـــد، در نـــتیجه‌ی پیشـــرفت مغز برتر و پر انـــرژی آن‌هاست. علت آ-ن است که انرژی حیاتی آن‌ها به طرف مغز آن‌هاست به جـــای این‌که از طریق مجـــرای جنسی آن‌ها همـــانطور که در میـــان نژادهـــای ســـطح زمین "متمـدن" نامیـده می‌شـود پراکنـده گـردد. در حقیقت، افراد در سکس به خاطر رژیم میوه‌ای آن‌ها کـاملا خـارج از زنـدگی آن‌ها می‌باشد و سیسـتم غـدد درون ریز آن‌ها همچون بچه‌های کوچک در حـالت تعـادل کامل است و به صـــورت هماهنگ کـــار می‌کند. با فعـــالیت ناهنجـــار توکسین‌های متابولیـک، که توسط غـذایی چـون گوشـت، مرغ، ماهی و تخم مـرغ و برانگیزاننـده‌های جنسی چـون نمک، فلفل، قهوه، تنباکو و الکل تولید می‌شوند، تحریک نمی‌شوند. با حفظ خلـوص جریـان خـون انها و عـاری از توکسین، مردم زیرزمیـنی توانـایی ادامه‌ی کامل زنـدگی خـود را دارند و از تمـام انـرژی حیـاتی خـود محـافظت می‌کنند و انها را به نیروی مافوق برتر تبـدیل می‌نمایند. موفقیت‌هـــای علمی آن‌ها در نـــتیجه‌ی برتـــری مغز آن‌ها

نسـبت به توسـعه و پیشـرفت عقلانی ماست. جـامعه‌ی عرفـانی برزیل مقـاله‌ای را در مجله‌اش منتشر کـرد: آیا Shangri-la وجود دارد؟”

این‌جا چند نقل قول آورده شده است:

” در میان نژادها و طوایف بشـری با برگشت به ابتـدای زمان باوری در مورد وجود یک سرزمین مقدس یا بهشت زمینی وجـود دارد، که اعلی‌تـرین آرمان‌هـای بشـریت به واقعیت تبدیل می‌شدند. این مفهوم در اغلب نوشته‌ها و سنت‌های قدیمی مردمان اروپا ؛آسیای صغیر؛ چین، هند، مصر و آمریکا پیدا می‌شود.

این سـرزمین مقـدس را افـرادی می‌توانند ببینند و بشناسند که خالص، بی‌گنـاه و شایسـته هسـتند به همین خاطر آن درون مایه‌ی اصلی و شـاه کلید تمـام تعلیمـات مرموز و سیستم‌های شروع در گذاشته، حـال و آینـده را تشکیل می‌دهد.این کلید جـادویی “مفتـاح رمز ”است که دری را به جهـان جدید و شـگفت انگـیز می‌گشـاید. Rosicrucians (فـرقه‌ای از مسـیحیان دارای عقاید فلسـفی و مرمـوز) آن از کلمه‌ی فرانسـوی VITRIOL انتخـاب شـد، که ترکیـبی از حـروف اول این جمله می‌باشد.”

“VISTA INTERIORA TERRAE RECTIFI CANDO INYENES OMNIA LAPIDEM” تا نشـان دهند که در درون زمین یک را واقعی نهفته است.مسـیری که به این جهـان مخفی ختم می‌شـود راه آغـاز است. ”در یونـان قدیم ”در رموز Delphos و ELEUSIS، به این سرزمین آسـمانی به عنـوان کـوه Olympus و Elysian Fields

اشاره می‌شود. هم‌چنین در نخستین زمان ودایی (vedic وابسته به ودا کتـاب مقـدس هنـدو)، با نام‌هـای مختلفی چـــون Ratnasanu (رأس یک ســـنگ ارزشـــمند)، Hermadri (کوهستان طلا) و کوهستان Meru (خانه‌ی خـدایان و الـیمپوس هنـدوها) شـناخته شـدند.رأس این کوهستان مقـدس در آسـمان است قسـمت وسط آن در زمین و بنیان آن در جهان زیرزمینی است. ”Eddus اهل اسکاندیناوی هم‌چنین از این شهر الهی نـام می‌بـرد، که درســرزمینی Asar مــردمMesopo tamia بــود.آن سـرزمین Amenti از کتـاب مقـدس مردگـان مصـریان باستانی است.

آن شهر هفت گلبرگ (seven petals)، ویشنو و شـهر هفت پادشـاه ادوم یا ادن (Edom / Eden)ـ با توجه به باور یهودی است. به عبارت دیگر، بهشت زمینی بود.

” در سراسر آســیای صــغیر، نه فقط در گذشــته بلکه امـروزه، بـاوری مبـنی بر وجـود شـهر راز پر از عجـایب وجود دارد، که با نام SHAMBALLA (Shamb – Allah) یا Shambhala شناخته می‌شود، جایی که معبد خـدایان می‌باشد. هم‌چـــنین آن (Erdamf)ـــ را ردایف تبتی‌ها و مغول‌ها می‌باشد.”پارســـــیان به آن آلـــــبردی یا آریانا سرزمین نیاکان خود، می‌گویند. یهودیــان آن را Canaan و مکزیکی‌ها Tula یا Tolan نامیدند و Aztecها به آن Maya – pan گفتنـد، فاتحـان اسـپانیایی که به آمریکا معتقد به وجود چنین شهری بودند و سـفرهای زیـادی را در جستجوی شهر Eldorado یا شهر طلا انجام دادند.

آن‌ها احتمــالا در مــورد آن از ســکنه‌های اولیه که نــام Manoa یا شهری که پادشاهش لباسی از طلا می‌پوشد

به آن می‌دادند شنیدند. ”سلت‌ها این سرزمین مقدس ار به عنــوان “ســرزمین مرمــوز ”– Duatdh یا Danada می‌شــناختند. یک روایت چیــنی از ســرزمین Chivin یا شــهر Dozen serpents صــحبت می‌کند. آن جهــان زیرزمیــنی اســت، که در ریشه‌های آســمان قــرار گرفته است. ســرزمین Calcis، Calcas یا kahki، دو کلید معروف (Colchida)ـ که Argonauts هنگامی که عــازم جســـتجوی پشم طلایی شـــدند در پی آن‌ها بودند.” در قرون وسطی، به آن جزیــره‌ی کوچک آوالــون (Avalon) اطلاق شد که شوالیه‌های مــیزگرد (Round Table)، به رهبری پادشــاه آرتــور و تحت رهــبری جــادوگر مــرلین به جستجوی جام مقدس شراب، سمبل فرمانداری، عــدالت و ابدیت رفتند. وقتی کینگ آرتور در نبردی آســیب جــدی دیــد، از نــدیم خــود Belvedere خواست تا وی را روی قــایقی، با کلمــات زیر به طــرف مرزهــای زمین رها کند: ”خــداحافظ دوست و همــراه من Belvedere، به ســوی شــهری که هرگز بــارانی در آن نمی‌بــارد، جــایی که هیچ بیمـــاری در آن وجـــود نـــدارد و کسی نمی‌مـــیرد؛ این سرزمین ابدیت یا آگارتا، جهــان زیرزمیــنی می‌باشد. این سرزمین وال‌هالای (walhulla)ـ ژرمن‌ها، مونته سالوات شــوالیه‌های جــام مقــدس شــراب (Monte salvat of knights of Holly Grail)، مــدینه‌ی فاضــله‌ی تومــاس مور، شهر خورشید Campanella، شانگری – لای تبت و آگارتای جهان بوداست:

ورودی ممکن دیگر با آگارتا در Belize پیــدا شــده است. یک پلکــان مــارپیچی پر از معابد و اهــرام ســنگی در 14 غــار- بــرخی زیر آب – در yucatan peninsula کشف شــده است. با توجه به افســانه‌ی مایــا، ارواح مردگــان

مجبورند از سگی با دید شبانه در مسیری وحشتناک و آبکی پیروی کنند و هزاران چالش را قبل از استراحت در جهان پس از مرگ تحمل کند.

در یکی از غارهایی که اخیرا کشف شد، محققان یک جاده‌ی بتنی 300 فوتی (90 متر) را پیدا کردند که به یک ستون ایستا در جلوی یک بستر آب منتهی می‌شود.

Guillermo de Anda، رهبر محققان در مکان‌های تحقیقی گفت: ”در این مورد اخیر، الگوی معابد نزدیک – یا زیر – آب را یافتیم. این‌ها احتمالا به عنوان قسمتی از تشریفات بسیار مفصل ساخته شدند. همه‌چیز به مرگ، زندگی و فداکاری بشری مربوط است. ”با امتداد جنوب از جنوب مکزیک، از طریق گواتمالا به طرف شمال Belze، فرهنگ مایا از 250 A.D تا 900 که تمدن به طور مرموزانه‌ای متلاشی شد در اوج خوشبختی بود. باستان شناسان حفار معابد و اهرام در روستای Tahtzibichen، در Merida، پایتخت Yucatan، گفتند: قدیمی‌ترین آیتمی که پیدا کردند یک کشتی 1900 ساله بود.مجسمه‌ها و سفال‌های کشف شده‌ی دیگر به 750 A.D تا 850 بر می‌گشتند. سنگ‌ها، ستون‌های عظیم و مجسمه‌های راهبان در غارها وجود دارد. بقایای انسانی و سرامیک‌ها هم به چشم می‌خورند. محققان گفتند افسانه‌ی باستانی – توصیف شده در کتاب مقدس Popul Vuh – از یک مسافرت پیچاپیچ از میان خون oozing، خفاش‌ها و عنکبوت‌ها سخن می‌گوید که ارواح مجبور بودند تا برای نیل به Xibahba، جهان زیرین، انجام دهند. غارها دروازه‌های طبیعی به قلمرو و

ســرزمین‌های دیگر می‌باشــند. آن‌ها در مــورد تــاریکی، ترس، دیوها و خدایان هستند.

آیا انسان در کیهان تنهاست؟

از نگاه ناظران باستانی، تمام جهان هستی شامل زمین مسطحی بود که سقفی از ستارگان در بالای آن قرار داشت. احتمالا از زمانی که بشر دریافت که خورشید، خود یک ستاره است، این ایده شکل گرفت که چه بسا ستارگان بالای سر ما هر کدام خود خورشیدی برای سیارات مسکونی دیگر باشند. آن‌چه که انسان را بیش از هر چیز به حیرت وا می‌دارد این است که فهم امروزین ما از ابعاد کیهان چندان عقبه تاریخی ندارد. تا همین 95 سال پیش، یعنی تا سال 1923 میلادی بشر بر این باور بود که تمام جهان هستی تنها از کهکشان راه شیری درست شده است. این ادوین‌هابل کیهان شناس بود که نشان داد آندرومدا بر خلاف تصور آن زمان، درون کهکشان راه شیری نیست و بلکه جایی آن بیرون و میلیون‌ها سال نوری دور از کهکشان ما قرار دارد. امروزه ما با وجود تلسکوپ‌های فضایی و رادیوتلسکوپ‌ها بخش‌هایی از کیهان را رصد می‌کنیم که پیش از این‌ها بشرهیچ شناخت و درکی از آن نداشت. کیهان شناخته شده در زمانه ما به مراتب بزرگ‌تر از آن است که گالیله و نیوتن و کپلر و کپرنیک تصور می‌کردند. امروزه دانشمندان قطر جهان قابل مشاهده را حدود 93 میلیارد سال نوری تخمین می‌زنند. جهانی که به گفته آن‌ها حدود چهارده میلیارد سال پیش آغاز شده، در حال انبساط است و صدها میلیارد کهکشان دارد. استیون‌هاوکینگ بر این باور بود که در عالمی با بیش از 100 میلیارد کهکشان، که در هر یک از آن‌ها صدها میلیون ستاره وجود دارد بعید است زمین تنها

جـایی باشد که در آن موجـودات زنـده پدیـدار شـده‌اند. امـروزه کیهـان شناسـان نه تنها در پی کشف رمز و راز کیهــان وچگــونگی پیــدایش جهان‌اند بلکه با یک پرسش بنیـــــــادین مواجه‌اند که در حیطه اخترزیست‌شناسی Astrobiology قرار می‌گیرد. آیا در بین صـدها میلیـارد کهکشـان و سـاختارهای عظیم کیهـانی، جـایی اثـری از حیات پیدا خواهد شـد؟ آیا ما تنها موجـوداتی هسـتیم که تصـادفا گوشه‌ای در این کیهـان پهناورظـاهر شـده‌ایم و می‌توانیم چنین سوالاتی را بپرسـیم؟ آرتـور سی کلارک نویسنده بریتانیایی داستان‌های علمی-تخیلی جایی گفته بود:"دو حـالت وجـود دارد. یا ما در این گیـتی تنهـاییم یا تنها نیستیم. هر دو به یک اندازه ترسناک است."

تلاش برای برقراری تماس یک طرفه

ارتبـاط احتمـالی با بیگانگـان فضـایی نظـیر هر تمـاس دیگـری دو سو دارد: گیرنـده و فرسـتنده. لیکن انسـان تا کنـون هیچ پیـامی که دال بر وجـود موجـودات هوشـمند فرازمیـــنی باشد دریـــافت نکـــرده است. تنها ســیگنال مشکوک، سیگنال فضایی مرموز و ناشناخته WOW بـود که منشـــاء آن هم پس از چهـــار دهه رمزگشـــایی شد. با مطالعات دانشمندان در سـال‌های اخـیر مشـخص شد که این سـیگنال دریـافتی، سـیگنال ایجـاد شـده توسط یک دنبـاله‌دار بـوده است و نه پیـام ارسـالی از یک حیـات هوشـــمند فرازمیـــنی. با این تفاســـیر ظـــاهرا بشر با پیشرفت تکنولوژی به تدریج به این ایده رسـیده که خـود برای ایجاد ارتباط با بیگانگان فضایی احتمالی پیش قـدم شـود. کیهـان شناسـان می‌دانند که اگر حیـات هوشـمند فرازمیـنی وجـود داشـته باشد لااقل این نزدیکی‌ها و در

منظومه شمسی خـــبری از آن نیست و ما احتمـــالا در محله‌ای متروکه و بـــدون همســـایه در فضا زنـــدگی می‌کنیم. این بدان معنی نیست که جایی در ماه یا مـریخ نشـانه‌هایی از حیـات پیـدا نخواهد شد اما مقصـود ما در این‌جا از حیـــات فرازمیـــنی، موجـــودات هوشـــمند و تمـدن‌های فرازمیـنی است و نه به عنـوان مثـال حیـات باکتریایی.

وقتی پرواز به مریخ کار روزانه‌ات باشد

خیز ناسا 'برای لمس خورشید'

کشف اجـــرام تـــازه در کرانه‌هـــای دوردست منظومه شمسی

یک ســیاره 'شـــبیه زمین' در نـــزدیکی منظومه شمسی کشف شد

ویژگی-های 'سیاره نهم منظومه شمسی' پیش-بینی شد

منظومه شمسی شروعی 'بی تلاطم' داشته است

پیام‌های بشر برای بیگانگان فرازمینی

ارسال پیام برای بیگانگان فضایی موضوع تازه‌ای نیست. بشر از حـــدود 70 ســـال پیش به این سو به شـــکلی غیرعامدانه در حـــال ارســـال ســـیگنال‌های رادیـــویی و تلویزیونی به فضا بـوده است. به عبـارت دیگر کـره‌ای پر از سـیگنال‌های رادیـویی و تصـاویر تلویزیـونی با شـعاع بیش از 70 سال نوری زمین را احاطه کرده و هم‌چنان با آهنگ یک ســال نــوری در حــال رشد است. تا حــدود 30 ســال آینـده، این کـره هر جامعه احتمـالی از موجـودات

هوشمند فرازمینی در فاصله‌ی 100 سال نوری از زمین را پوشش خواهد داد. تمـــدن‌های فرازمیـــنی اگر وجـــود داشته باشند خواهند توانست به آثار گفتـاری و تصـویری و صوتی ما دسترسی پیدا کـرده و زنـدگی روزمـره ما را بررسی کنند. البته ســیگنال‌های رادیــویی و تلویزیــونی تنها پیام‌هـــایی نیســـتند که از ما به دست تمـــدن‌های احتمــالی هوشــمند در کیهــان می‌رســند. فضــاپیماهای پایونیر10 و 11 که منظـومه‌ی شمسی را تـرک کرده‌اند الواحی به همراه دارند که بر آن طرحی از مـرد و زن، از اتم هیــدروژن و هم‌چــنین از مــوقعیت زمین و خورشــید نقش بسته است. اگر یک موجود هوشــمند فرازمیــنی به صورت اتفاقی این الواح را در نقطه‌ای دور در فضا پیـدا کند یک نمودار تصویری خواهد یافت که نشان می‌دهد ما در کجـــای عـــالم هســـتیم. ماموریت‌هـــای پـــایونیر تنها ســازه‌های دست بشر نیســتند که به فضــاهای دوردست فرســتاده شــده و پیــام انســان بــرای تمــدن‌های بیگانه فضایی را با همــراه خــود دارند. هر دو فضــاپیمای وییجر Voyager، لــوحی را حمل می‌کنند که در آن هم نشــانی جایگاه زمین در منظومه شمسی و کهکشــان راه شــیری را می‌تــوان یــافت و هم صــدای رعد و بــرق و یا صــدای برخورد امواج به ساحل وهم گزیده‌ای از موســیقی ملل. با گذشت چهــار دهه از پرتــاب دو کاوشــگر وییجر 1 و 2 این دو منظومه شمسی را تــرک کرده‌اند و اینک وییجر 1 چیزی حدود 21 میلیارد کیلومتر از زمین دور شده است. (برای به دست آوردن درک بهــتر از این فاصــله کافیست تصور کنیم که فاصله میان زمین و پلوتو چیزی در حـــدود 5 میلیارد کیلومتر است.) اعجاب آورتــرین داده‌هــایی که بر روی صـــفحه طلایی وویجر ضـــبط شـــده اما شـــاید

پیام‌هایی با محتـوای درود و تهـنیت به بیگانگـان فضـایی باشد. پیام‌هــایی کوتــاه در 55 زبــان مختلف که زبــان فارسی را نیز شامل می‌شود. پیامی با شــعر ســعدی که این‌جا در وبسایت ناسا قابل شنیدن است.

کره‌ای پر از سیگنال‌های رادیویی و تصاویر تلویزیونی با شــعاع بیش از 70 ســال نــوری زمین را احاطه کــرده و هم‌چنان با آهنگ یک سال نوری در حال رشد است

بیدار کردن شیر خفته

انسان تا کنون پیام‌های بسـیاری به دوردست‌های کیهـان فرستاده ارسال کرده است. وقتی از دوردست‌ها صحبت می‌کنیم مقصــودمان واقعا جــایی در دوردست‌هاست. به حدی دور که مدت زمان لازم برای رسیدن پیام به آن‌جــا، از تمــام تــاریخ تمــدن انســان بر روی زمین طــولانی‌تر است. برای مثال پیام آرسیبو که در 16 نوامبر 1974 و به صورت سـیگنال‌های رادیـویی از رصـدخانه آرسـیبو به فضا ارسال شد پیامی با محتـوای پیچیـده بـود که توسط دو اخترفیزیکــدان مشــهور یعــنی فرانک دریک Frank Drake و کارل سیگن Carl Sagan نوشـته شد. مقصد این پیام نیز جایی در خوشه ستاره‌ای کروی مسیه 13 (M13)ـ واقع در صورت فلکی هرکول تعیین شده بــود که چیزی در حدود 25 هزار سال نوری از زمین فاصله دارد. خوشه‌ای با بیش از 300 هزار ستاره که به باور بسیاری از ســتاره شناســان چه بسا بخت وجــود حیــات در آن نــیز وجود داشته باشد. اگر تمــدن‌های فرازمیــنی هوشــمندی این پیام را دریافت و رمزگشایی کنند اطلاعــات بسـیاری دربــاره زنــدگی ما بر روی زمین به دست خواهند آورد. ازعــدد اتمی عناصر تشــکیل دهنــده‌ی DNA گرفته تا

جمعیت زمین و از همه مهم تر: آدرس زمین در کیهـــان. مســـاله‌ای که نگـــرانی بـــرخی از دانشـــمندان را نـــیز برانگیخته است. بسیاری نگرانند که شاید پیامی ارسـالی ما نجـــوایی باشد که شـــیر خفته را بیـــدار کند و از کجا معلـوم که یک تمـدن فرازمیـنی ویرانگـر، بـرای غـارت و نـابودی حیـات روی زمین به سـراغ مـان نیایـد؟ مـارتین رایل Martin Ryle و تعداد دیگری از ستاره شناسان این نگرانی را به ســطح اتحادیه بین‌المللی اخترشناسی IAU کشانده و خواستار آن شده‌اند که ارسال پیام‌هایی ازاین دست متوقف شوند. استیون‌هاوکینگ حدود 8 سال پیش گفته بـود „اگر موجـودات فضـایی به دیـدار ما بیایند به نظر من پیامد آن مانند کشف قـــــــــاره آمریکا توسط کریستف کلمب خواهد بـود. می‌دانید که نتیجه این سـفر برای بومیان آمریکا چنـدان مطلـوب نبـود." با این وجـود بـرخی دیگر از دانشـمندان چـنین نگرانی‌هـایی را موجه نمی‌دانند و بر این باورند که فاصله مسیه 13 تا زمین به قدری زیاد است که حتی به فرض وجود تمـدن‌های فـوق پیشـرفته و در عین حـال نـابودگر و یا بی‌رحم، بـاز هم خطری زمین را تهدید نخواهد کرد.

آیا شهاب‌ها برای راندن شیاطین می‌باشند؟

آیا شهاب‌ها برای

راندن شیاطین می‌باشند؟

پرسش:

در مورد

راندن شیطان با شهاب- در قـرآن آمـده- و تعـارض آن با علم توضیح دهید؟

پاسخ:

خداوند متعال در

آیاتی می‌فرماید:

«وَ أَنَّا

لَمَسْنَا السَّماءَ فَوَجَدْناها مُلِئَتْ حَرَساً شَـدیداً وَ شُـهُباً (8) وَ

أَنَّا کُنَّا نَقْعُدُ مِنْها مَقاعِدَ لِلسَّمْعِ فَمَنْ یسْتَمِعِ الْآنَ یجِدْ

لَهُ شِهاباً رَصَداً (9) وَ أَنَّا لا نَدْری أَ شَرٌّ أُریدَ بِمَنْ فِی

الْأَرْضِ أَمْ أَرادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ رَشَداً؛

(جنّ‌ها گفتند) و این که ما آسـمان را جسـتجو کـردیم و همه را پر از محافظان قویّ و

تیرهـای شـهاب یـافتیم. (8)ـ و این که ما پیش از این به استراق سمع در آسمان‌ها می

نشستیم؛ امّا اکنون هر کس بخواهد استراق سمع کند، شهابی را در کمین خود می‌یابد.

(9) و این که ما نمی‌دانیم آیا اراده شرّی درباره اهل زمین شده یا پروردگارشان

خواسته است آنان را هدایت کند؟»[1]

«وَ لَقَدْ

جَعَلْنا فِی السَّماءِ بُرُوجاً وَ زَیَّنَّاها لِلنَّاظِرینَ

(16)

وَ حَفِظْناها

مِنْ کُلِّ شَیطانٍ رَجیمٍ (17) إِلاَّ مَنِ اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَأَتْبَعَهُ

شِهابٌ مُبینٌ؛

ما در آسمان برج‌هایی قرار دادیم؛ و آن را برای بینندگان آراستیم. (16) و آن را از

هر شیطان رانده شده‌ای حفظ کردیم؛ (17)ـ مگر آن کس که استراق سمع کند که «شهاب مبین»

او را تعقیب می‌کند.»[2]

«إِنَّ إِلهَکُمْ

لَواحِدٌ (4)ـ رَبُّ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ ما بَینَهُما وَ رَبُّ الْمَشارِقِ

(5) إِنَّا زَیَّنَّا السَّماءَ الدُّنْیا بِزینَةٍ الْکَواکِبِ (6) وَ حِفْظاً مِنْ

كُـلِّ شَـيطانٍ مـارِدٍ (7)ـ لا يسَّـمَّعُونَ إِلَى الْمَلَإِ الْأَعْلى وَ يقْذَفُونَ

مِنْ كُلِّ جانِبٍ

(8)

دُحُوراً وَ

لَهُمْ عَـذابٌ واصِـبٌ (9)ـ إِلاَّ مَنْ خَطِـفَ الْخَطْفَـةَ فَأَتْبَعَـهُ شِهابٌ

ثاقِبٌ؛

همانا معبود شما يگانه است؛ (4)ـ پروردگـارِ آسـمان‌ها و زمين و آن‌چه ميان

آن‌هاسـت، و پروردگـارِ مشـرق‌ها (5)ـ ما آسـمان نزديک (پايين) را با ستارگان آراستيم، (6)

تا آن را از هر شـيطان خبيـثى حفظ كـنيم. (7)ـ آن‌ها نمى‌توانند به(سخنان) فرشتگان عالم

بـالا گـوش فرادهنـد، (و هر گـاه چـنين كنند) از هر سو هدف قرار مى‌گيرند. (8) آن‌ها به

شـدّت به عقب رانـده مى‌شـوند؛ و بـراى آنـان مجـازاتى دائم است. (9) مگر آن‌ها كه در لحظه

اى كوتاه براى استراق سمع به آسمان نزديک شـوند، كه شهاب ثاقب آن‌ها را تعقيب مى‌كند.

»[3]

الف- اختلاف با

علم یا توهّم اختلاف

به دو

جمله زیر توجّه فرمایید!

1- ما شهاب

ها را فقط بـــرای این می‌فرســـتیم که شـــیاطین را از آسمان برانند.

2- ما به

وسیله شهاب‌ها مـانع از آن می‌شـویم که شـیاطین وارد آسمان شوند.

برخی خیال

کرده‌اند که حاصل کلام قـرآن دربـاره رانـدن شـیاطین با شهاب‌ها، گزاره اوّل است؛ لذا

گفته اند: این گزاره با علم در تضـادّ می‌باشد. چـون علم ثابت نموده که بارش شهاب‌ها

منشاء طـبیعی دارد؛ پس چه شـیاطین باشـند یا نباشـند، بارش شهاب‌ها وجود خواهد داشت.

امّا آن‌چه از مجمـوع آیـات در این بـاره حاصل می‌شـود، گزاره دوم می‌باشد نه گزاره

اوّل؛ یعـنی بـارش شـهاب‌ها ربطی به وجـود شـیاطین ندارند؛ امّا هرگاه شیاطین بخواهند

وارد فضـای خـارج از جـوّ زمین گردنـد، به طـور طـبیعی مورد اصابت شهاب سنگ‌ها واقع می

شـوند. کما این که اگر انسـان نـیز بخواهد بـدون حفـاظ محکم، از جوّ خارج گردد با شهاب

سنگ‌های ریز و درشت برخورد می‌نماید. بسـیاری از این شهاب‌ها در حدّ غبار می‌باشند،

امّا از آن‌جا که با سرعتی بسیار زیاد حـرکت می‌کننـد، به شدّت خطرناکند. لذا خداوند

متعال فرمود: «یا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ إِنِ

اسْـتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُـذُوا مِنْ أَقْطـارِ السَّـماواتِ وَ الْأَرْضِ فَانْفُذُوا

لا تَنْفُذُونَ إِلاَّ بِسُلْطانٍ (33) فَبِأَی آلاءِ رَبِّکُما تُکَذِّبانِ (34)

یرْسَلُ عَلَیکُما شُواظٌ مِنْ نارٍ وَ نُحاسٌ فَلا تَنْتَصِران؛ ای

گـروه جنّ و انس! اگر می‌توانید از مرزهـای آسـمان‌ها و زمین بگذرید، پس بگذرید؛ ولی

هرگز نمی‌توانید، مگر با سلطانی (با ابـزاری که به شـما سلطه لازم را بدهد) (33) پس

کدامین نعمت‌های پروردگارتان را انکـار می‌کنیـد؟! (34) شعله‌هایی از آتش بی‌دود، و

دودهایی متراکم بر شما فرستاده می‌شـود؛ و نمی‌توانید از کسی یاری بطلبید»[4]

پس خداوند

هیچگـاه نفرمـوده که ما شـهاب سـنگ‌ها را بـرای زدن شیاطین می‌فرستیم؛ بلکه فرموده که

اگر شـیاطین بخواهند بـرای اسـتراق سـمع وارد آسـمان شوند مورد اصابت شهاب سنگ‌ها واقع

می شوند. یعنی شهاب سنگ‌ها به طور طـبیعی در حـال بارش به سمت زمین می‌باشند؛ پس اگر

شیاطین جنّی هوس کنند که از جـوّ زمین بـیرون روند به طور طبیعی با شهاب‌ها برخورد

خواهند داشت؛ کما این که هر چیزی بخواهد از جوّ زمین خارج گردد مورد اصابت شهاب‌ها

قرار خواهد گرفت. لذا جداره‌های سـفینه‌های فضـایی و نیز لباس‌های فضانوردان را به

گـــونه‌ای می‌ســـازند که در برابر برخـــورد این ذرّات ریز مقاومت لازم را داشته باشند.

البته اگر اتّفاقاً شهاب سنگی نسبتاً بزرگ با فضـانورد یا سفینه تصادم نماید، می

تواند فاجعه بار باشد.

ب- نگاهی عمقی به

آیات قران کریم

در باب

راندن شیاطین با شهاب ثاقب و تفسیر آیـات فـوق، سه نگاه عمده در بین مفسّرین وجود

دارد.

عدّه ای

این آیات را تعابیری استعاری و کنایی دانســته و گفته‌اند که مقصود از شهاب ثاقب،

همین شهاب‌های مادّی نیستند؛ بلکه اموری هستند که از حیث درخشش، سرعت زیاد و

ناگهـــانی و غـــیر قابل پیش بیـــنی بـــودن و قـــدرت سوزانندگی، به شهاب تشبیه شده‌اند. امّا

عدّه‌ای دیگر بر این باورند که مراد از شهاب در این آیات، حقیقتاً همین شهاب

هـــای آســـمانی است و تعبـــیری کنـــایی و اســـتعاری نمی‌باشد. امّا نگاه سوم قائل به

این است که این آیــات هم معــانی ظــاهری دارنــد، هم معانی باطنی؛ لذا در آیات مورد بحث و

روایات اهل بیت (ع)، بر هر دو امر شواهدی وجــود دارد. امّا معتقدین هر کدام از این

سه نظر عمده، در بیان حقیقت امـر، مطـالب گونـاگونی گفته‌اند که به اجمال به آن‌ها

خواهیم پرداخت.

بیان نظر نخست

(کنایی و استعاری بودن این آیات)

طبق

این نظــر، منظــور از آســمان در این آیــات، آســمان‌های معنوی و ملکوتی است که عالم ملائک

می باشد. مقصود از شهاب نیز حقایقی بسیار نورانی و خیره کننده یا اموری گدازنده

هستند. شیاطین جنّ زمانی قادر بودند که به عالم ملائک رفت و آمد داشته باشند، لذا

ابلیس توانست در بهشت آدم (ع)، که بهشت ملکـــــوتی بود، وارد شده آن حضرت را بفریبد.

امّا بعد از تولّد حضـــــرت عیسی (ع) رفت و آمد آن‌ها به آسمان تا حدود محدود شد؛ و بعد

از تولّد رسول خـدا (ص)، آنـان به کلّی از نفـوذ در عـالم ملکوت منع گردیدند. پس هرگاه

شــیاطین می‌خواهند به ملاء اعلی و عــالم فرشــتگان و آسمان معنوی راه یابند، نوری خیره

کننده یا امـری گدازنـده به صـورت ناگهـانی ظـاهر شـده آن‌ها را هدف قرار می‌دهد.

شاهد این

نظر آن است که در آیــات فــوق از مَلاءِ اعلی یــاد شد که عالم ملائک می‌باشد. نیز سخن

از مشـــارق به میـــان آمد که می‌تواند اشـــاره باشد به مشرق دنیا و مشرق ملکوت؛ چون ملکوت

نیز افقی دارد. لذا خداوند متعال جایگاه جبرئیل (ع) را با واژه افق یاد نموده

فرمود: «إِنْ هُوَ إِلاَّ وَحْی یوحی (4) عَلَّمَهُ

شَـدیدُ الْقُـوی (5)ـ ذُو مِـرَّةٍ فَاسْـتَوی (6)ـ وَ هُـوَ بِـالْأُفُقِ الْأَعْلی؛

آن‌چه می‌گوید چیزی جز وحی که بر او نازل شـده نیست (4) آن کس که قدرت عظیمی دارد

(جبرئیل امین) او را تعلیم داده است؛ (5) همان کس که توانایی فوق‌العاده دارد؛ او

سلطه یافت (6) در حالی که در اُفق اعلی قرار داشت»[5]

و فرمود: «إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ کَریمٍ (19) ذی

قُوَّةٍ عِنْدَ ذِی الْعَرْشِ مَکینٍ

(20)

مُطاعٍ ثَمَّ

أَمینٍ (21) وَ ما صاحِبُکُمْ بِمَجْنُونٍ (22) وَ لَقَدْ رَآهُ بِالْأُفُقِ

الْمُبینِ؛

به درستی که این(قرآن) کلام فرستاده بزرگـواری است (جبرئیل امین) (19) که صاحب قدرت

است و نزد(خداوند) صـاحب عـرش، مقـام والایی دارد. (20) در آسمان‌ها مورد

اطاعت(فرشـتگان) و امین است. (21)ـ و مصـاحب شـما (پیامبر) دیوانه نیست. (22)

او

(جبرئیل) را در اُفق روشن دیده است»[6]

امّا حقیقت

این امر ملکوتی منع کننـده و شـهاب وار چیسـت؟ ممکن است آن حقیقت، نور خیره کننده وجود

انسان کامل یا انوار ملائک یا اخگـری از اخگرهـای جهنّم ملکوتی باشد.

امّا شواهد روایی

این قول:

-1

رسول خدا (ص) فرمودند: «وَ مَنْ زَنَی بِامْرَأَةٍ

مُسْلِمَةٍ أَوْ غَیرِ مُسْلِمَةٍ حُرَّةٍ أَوْ أَمَةٍ فُتِحَتْ عَلَیهِ فِی

قَبْرِهِ ثَمَانِیةُ آلَافِ بَابٍ مِنْ نَارِ جَهَنَّمَ تَخْرُجُ إِلَیهِ حَیاتٌ وَ

عَقَارِبُ وَ شُهُبٌ مِنَ النَّارِ إِلَی یوْمِ الْقِیامَةِ؛ هر که با

زنی مسلمان یا غیر مسـلمان، چه آزاد باشد و چه بـرده، زنا کند، هشت هزار در از آتش

جهنّم به سـوی قـبر او گشـوده می‌شـود، که از آن درها خارج می‌شود به سوی او مارها و

عقرب‌ها و شهاب‌هایی از آتش تا روز قیامت.

([7]

امّا مقصود

از قـبر در فرهنگ اهل بیت (ع)، مـدفن خـاکی شـخص نیست بلکه مراد همان‌جایگاه برزخی شخص

می باشد که در عــالمی است مجــرّد و غــیر مــادّی. لــذا عَمْرِو بْنِ یزِید گوید: به امام

صادق (ع) گفتم: مَا الْبَرْزَخُ قَالَ الْقَبْرُ مُنْذُ

حِینِ مَوْتِــهِ إِلَی یــوْمِ الْقِیامَــةِ؛ بــرزخ چیســت؟ فرمودند: همان قبر

است از زمان مرگ تا روز قیامت»[8]

طبق این

حــدیث، از گــدازه‌های جهنّم که به ســوی جایگــاه بــرزخی شخص فرود می‌آیند، تعبیر به شهاب

شده است. پس چه بسا وقتی شــیاطین می‌خواهند وارد فضای عالم برزخ (ملکوت) شده از آن

عــالم اطّلاعــاتی به دست آورنــد، گــدازه‌هایی از جهنّم به سوی آن‌ها پرتاب می‌شود. چرا

که این‌ها نــیز اهل جهنّم می‌باشــد؛ و هر گــاه وارد عــالم برزخ (ملکوت) شوند، جهنّم

طالب آن‌ها می‌شود.

-2

در یکی از زیارات امام زمان (عج) می‌خوانیم: «...

السَّلَامُ عَلَیکَ یا ابْنَ الْحُجَجِ الْمُنِیرَةِ وَ السُّرُجِ الْمُضِیئَةِ

السَّلَامُ عَلَیکَ یا ابْنَ الشُّهُبِ الثَّاقِبَةِ السَّلَامُ عَلَیکَ یا ابْنَ

قَوَاعِدِ الْعِلْمِ السَّلَامُ عَلَیکَ یا ابْنَ مَعَادِنِ الْحِلْمِ السَّلَامُ

عَلَیکَ یا ابْنَ الْکَوَاکِبِ الزَّاهِرَةِ وَ النُّجُومِ الْبَاهِرَةِ السَّلَامُ

عَلَیکَ یا ابْنَ الشُّمُوسِ الطَّالِعَةِ السَّلَامُ عَلَیکَ یا ابْنَ

الْأَقْمَارِ السَّاطِعَة؛ سلام بر توای فرزند حجّت‌های نور دهنده و

چراغ‌های درخشان؛ سلام بر توای فرزند شهاب‌های ثاقب؛ سلام بر توای فرزند ستون‌های

علم؛ سلام بر توای فرزند معادن حلم؛ سلام بر توای فرزند ستارگان درخشان و اختران

تابناک؛ سلام بر توای فرزند خورشیدهای طلوع کننده؛ سلام بر توای فرزند ماه‌های

اوج گیرنده»[9]

باز مشابه

همین تعبیر در دعای ندبه آمده که: «... أَینَ الشُّمُوسُ

الطَّالِعَةُ أَینَ الْأَقْمَارُ الْمُنِیرَةُ أَینَ الْأَنْجُمُ الزَّاهِرَة»

و آمده: «... یا ابْنَ الْأَطَایبِ الْمُسْتَطْهَرِینَ یا

ابْنَ الْخَضَارِمَةِ الْمُنْتَجَبِینَ یا ابْنَ الْقَمَاقِمَةِ الْأَکْبَرِینَ یا

ابْنَ الْبُدُورِ الْمُنِیرَةِ یا ابْنَ السُّرُجِ الْمُضِیئَةِ یا ابْنَ الشُّهُبِ

الثَّاقِبَةِ یا ابْنَ الْأَنْجُمِ الزَّاهِرَةِ یا ابْنَ السُّبُلِ الْوَاضِحَة»[10]

پس چه بسا

مــراد از آن شــهاب‌ها که شــیاطین را می‌راننــد، نــور ملکوتی حضرات معصومین (ع) باشند. به

خصوص که در روایات گفته شده که چون حضرت عیسی (ع) متولّد گشت شیاطین در صعود به

آسمان‌ها محدود شدند و چون رسول خــدا متولّد شــد، به طور کلّی از این کار منع شدند.

پس ربطی هست بین وجـــــود این بزرگـــــواران و آن شهاب‌هایی که شیاطین را می‌رانند.

بیان نظر دوم

(این که آیات اشاره به عالم مادّه دارند)

طبق این

نظر مراد از آسمان، همین آسمان‌های مادّی و منظور از شهاب نیز همین شهاب‌های معمولی

است. شــاهد صــدق این نظر آن است که در آیــات مــورد بحث، به صراحت از آسمان دنیا سخن

گفته شـــده و نـــیز از آســـمانی بحث شـــده که به زینت ستارگان آراسته شده است. پس اگر مراد

از آسمان، همین آسمان‌های مادّی است، پس باقی امور مطرح در آیات مورد بحث نیز باید

حمل بر حقیقت شوند نه مجاز و کنایه و استعاره.

شواهد روایی این

قول

در

روایــتی طــولانی جنــاب آمنه مــادر رســول خــدا (ص) فرموده‌اند که:... چون رسول خدا زاده

شد، بر دو دست و زانوها تکیه کرده سر به آسمان نمود؛ و نوری از وجود من برخاست که

بین آســـمان و زمین را منـــوّر ســـاخت و شـــیاطین با ستارگان مورد اصابت قرار گرفتند و از

آسمان منع شدند و قریش دیدند که شهاب‌ها و ستارگان در آسمان به حرکت در آمده اند؛

به همین سبب هراسان شــده و گفتند این لحظه قیــامت است؛ جمع شدند بر ولید بن مغیره و

او را از این امر خــبر دادنــد؛ و او پــیر مــردی بــزرگ و با تجربه بود. پس گفت: به

ســتارگانی که با آن‌ها در خشــکی و دریا راه خــویش را می‌یابید نظر کنید، اگر آن‌ها

لغزیده‌اند، پس قیامت است و اگر ثابت باشند، این اتّفاق برای امر دیگری است. شیاطین

نـــیز این واقعه را دیـــده و بر ابلیس جمع شـــده و او را باخبر ساختند که از آسمان‌ها منع

شده‌اند و با شهاب‌ها مورد اصابت واقع می‌شوند. ابلیس گفت: بگردید! پس همانا امر

جدیدی واقع شــده؛ پس در دنیا پخش شــدند و برگشــته و گفتند چیزی ندیدیم. گفت: این کار

من است. پس بین مشرق و مغرب را شکافت و به حـرم رسید و حرم را انباشته از ملائک

یافت. پس چـون خواست داخل شـود، جبرئیل داد زد که: چخه!ای ملعون!...»[11]

این روایت

و امثـال آن به وضـوح گـواهی می‌دهند که شـهاب بـاران شدن شیاطین در همین آسمان دنیا

بوده، لذا اهل مکه نیز بارش شهاب را به چشم خود دیده و از آن هراسان گشته‌اند. از

آیه‌های 33 و 35 الرحمن نیز استفاده می‌شود که همان گونه که خروج از جوّ برای انسان

ها خطرناک می‌باشد، خروج از جوّ برای جنّ‌ها نـیز دارای خطراتی است. خداوند متعال می

فرماید: «یا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ إِنِ

اسْـتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُـذُوا مِنْ أَقْطـارِ السَّـماواتِ وَ الْأَرْضِ فَانْفُذُوا

لا تَنْفُذُونَ إِلاَّ بِسُلْطانٍ

(33)

فَبِأَی آلاءِ

رَبِّکُما تُکَذِّبانِ (34) یرْسَلُ عَلَیکُما شُواظٌ مِنْ نارٍ وَ نُحاسٌ فَلا

تَنْتَصِران؛

ای گروه جنّ و انس! اگر می‌توانید از مرزهای آسـمان‌ها و زمین بگذرید، پس بگذرید؛

ولی هرگز نمی‌توانید، مگر با سـلطانی (با ابـزاری که به شما سلطه لازم را بدهد

(33) پس

کدامین نعمت‌های پروردگارتان را انکـار می‌کنیـد؟! (34) شعله‌هایی از آتش بی‌دود، و

دودهایی متراکم بر شما فرستاده می‌شـود؛ و نمی‌توانید از کسی یاری بطلبید»[12]

طبق آن‌چه

علم امروز ثابت نموده، جوّ زمین دائماً با شهاب‌های ریز و درشت مورد اصابت واقع می

شوند که بسـیاری از آن‌ها به خـاطر کـوچکی قابل رؤیت نمی‌باشند. لذا اگر کسی بدون ابزار

محـافظتی به طبقـات فوقـانی جـوّ نزدیک شـود، مـورد اصابت شهاب‌ها واقع می‌شود. بنا بر

این بعید نیست که در دوره‌ای این آتشـــــبار شـــــهاب‌ها متوقّف بوده و در آن زمان جنّ‌ها

می توانسته‌اند از جوّ زمین خارج شـوند. چـرا که حـرکت سریع در هوا و فضا برای جنّ‌ها

امکان پـذیر می‌باشد. پس هنگـام تولّد عیسی (ع) بـارش شهاب‌ها بعد از مدّتی توقّف آغاز

شده، لکن حجم آن به قدری نبوده که شیاطین را به کلّی از ورود به فضا ممانعت نماید؛

امّا در زمان تولّد رسول خدا (ص)، منظومه شمسی وارد یک توده غبار کیهانی بزرگ شده،

و ورود آن مصادف بوده با یک بارش شهابی بسیار عظیم؛ و از آن موقع تا اکنون منظومه

شمسی در درون این توده غبار کیهانی سفر می‌کند؛ لذا دائماً در معرض بارش شهاب‌ها می

باشد. البته قبل از خلقت انسان نیز منظومه شمسی بارها این گونه بارش‌ها و بلکه

بزرگ‌تر از آن‌ها را تجربه نموده است که چهره آبله زده کره ماه گواه آن می‌باشد.

بیان نظر سوم

نظر

آخر این است که هر کدام از نظرات پیش گفته تنها بخشی از حقیقت را بیان نموده‌اند نه

تمام آن را. نظر به آیات مورد بحث به وضوح نشان می‌دهد که در این آیات شریفه هم از

آسمان مادّی سخن گفته شده، هم از آسمان‌های مجرّد و غیر مادّی. لذا طرفداران هر دو

نظر برای تأیید ادّعای خود از همین آیات شاهد آوردند و حقیقتاً برای هر دو نظر نیز

شاهد وجـود داشت. پس دو نظر قبلی در مقابل یک‌دیگر نیستند؛ بلکه باید آن دو را در ضمن

نظر سومی جمع نمود.

درباره

آیات مورد بحث باید پرسید که:

شیاطین در

آسمان به دنیال چه هستند؟ آیا آن‌چه آن‌ها طالب آنند در آسمان مادّی است یا در آسمان

هـای ملکـوتی؟ و اگر مطلـوب آن‌ها در آسـمان ملکـوتی است چه نیازی دارند که به آسمان

مادّی نیز صعود نماینـد؟ چـرا که آسـمان ملکـوت اساسـاً واقع در مکان نیست؛ بلکه امری

مجرّد و فرامکانی است.

سوال دیگر این که

آیا در عـــالم ملکـــوت نـــیز شـــهاب وجـــود دارد، و اگر شهاب‌های ملکوتی نیز وجود دارند، چه

نسبتی با شهاب سنگ‌های فضایی دارند؟

و پرسش آخر این که

آسـمان‌های ملکـوتی چه نسـبتی با آسـمان‌های مـادّی و فیزیکی دارند؟

از آیات استفاده

می شـــود که شـــیاطین به آســـمان‌ها می‌رفتند تا از تقدیرات زمین و اهل زمین مطّلع گردند.

طبق آیات قرآن کریم، امور زمین از سوی آسمان تــدبیر می‌شود؛

«یدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّماءِ إِلَی الْأَرْضِ...؛ امر را از

آسمان به سوی زمین تدبیر می‌کند».[13]

طبق آیات قرآن، تقدیر عـذاب‌ها و بلایا از آسـمان می‌آید و حتّی روزی مردم نیز در

آسمان است «وَ فِی السَّماءِ رِزْقُکُمْ وَ ما تُوعَدُونَ؛

روزی شـما در آسـمان است و آن‌چه به شـما وعـده داده می‌شود».[14]

حتّی نعمت‌هـای روی زمین و موجـودات زنـده آن نـیز از آسمان ملکوت نازل می‌شوند؛

«وَ أَنْزَلْنا مَعَهُمُ الْکِتابَ وَ الْمیزانَ لِیقُومَ

النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَ أَنْزَلْنَا الْحَدیدَ فیهِ بَأْسٌ شَدیدٌ وَ مَنافِعُ

لِلنَّاسِ؛ و با آن‌ها کتــاب و مــیزان نــازل کــردیم تا مــردم قیام به عدالت

کننــد؛ و آهن را نــازل کــردیم که در آن نــیروی شــدید و منافعی برای مردم است»[15]؛

«وَ أَنْزَلَ لَکُمْ مِنَ الْأَنْعامِ ثَمانِیةَ أَزْواج؛

و برای شما هشت زوج از چهارپایان را نازل نمود»[16]؛

«یا بَنی آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنا عَلَیکُمْ لِباساً یواری

سَوْآتِکُمْ وَ ریشاً؛ای فرزنـدان آدم! بی‌شک نـازل نمـودیم برای شما

لباسی که انـــدام شـــما را می‌پوشـــاند و مایه زینت شماست»[17].

از نگـاه ما انسـان‌ها ظـاهراً همه این امـور از زمین بر می‌آیند، امّا در منطق قرآن

کریم، مـادّه فقط قابل است و دهنـده صـورت‌ها ملکـوت می‌باشد. در مکتب حکمت متعالیه

(مکتب فلسـفی ملاصـدرا) نـیز با بـراهین قـاطع اثبـات می‌شود که مادّه قابل و ملکوت فاعل

است؛ لذا صورتگری به اذن خدا کـار ملائک می‌باشد. پس شیاطین به آسمان می‌رفتند تا

هنگام نـزول تقـدیرات و تـدبیرات از آن‌ها مطّلع گردند و پیشاپیش بدانند که روزی هر کسی

چه خواهد بـــود و چه حـــوادثی در زمین رخ خواهد داد و مردم با چه اموری امتحان خواهند

شد.

امّا این

آسمان که محلّ تقدیرات می‌باشـد، همـان عـالم ملائک و عالم ملکوت است نه آسمان عالم

مادّه؛ پس شیاطین می‌خواستند به ندای ملکوت گوش فرا دهند. لکن باید دانست که جنّ‌ها

نیز موجودات مادّی و دارای بدن‌های مادّی نامرئی می‌باشند و بدون ترفندهایی خاصّ

نمی توانند به آسانی از عالم ملکوت مطّلع گردند. لذا باید علوم و فنونی را به کار

گیرند تا به چنین اطّلاعاتی دست یابند؛ همانگونه که انسان‌های مرتاض یا اهل علوم

غریبه یا عرفا با کارهایی ویژه و به کار بستن فنونی می‌توانند از عالم ملکوت کسب

اطّلاع نمایند. و چه بسا یکی از زمینه‌هایی که جنّ‌ها برای رسیدن به چنین اطّلاعاتی

نیاز دارند، این است که بتوانند از جوّ زمین خارج شوند؛ یعنی آن‌ها اطّلاعات را از

بالای جوّ به دست نمی‌آورند؛ بلکه برای این که بتوانند از فنون غریبه خاصّ خودشان

استفاده کنند، نیاز دارند که در چنان محیطی قرار گیرند. و اکنون بارش مداوم شهاب

سنگ‌ها مانع از این کار شیاطین می‌باشد. همان گونه که مرتاض‌ها برای دریافت

اطّلاعات از عالم مثال نیاز دارند که به حالت خلسه فرو بروند و حالت خلسه در هر

محیطی ایجاد نمی‌شود. هم‌چنین اهل علـوم غریبه بـرای دریافت برخی اطّلاعات از عالم

ملکوت، افـزون بر داشـتن علم ویـژه، نیـاز به ابزارهـای خاصّی نیز دارند که تا آن

ابزارها در دسترسشـــان نباشد نمی‌توانند کـــاری از پیش ببرند؛ و گاه آن ابزار، خودِ

آســمان و وضــعیت قــرار گــیری ستاره‌هاست. ارتبــاط نزدیک انسان و جنّ نیز اگر چه امری است

ممکن امّا هر دو طـرف تنها با داشــتن علــومی خــاصّ و استفاده از ابزارهای ویژه می

توانند با یک‌دیگر تمـــاسّ حاصل نمایند. لـــذا کســـانی که عالم به علم تسخیر جنّ می‌باشند،

با ابزارهـــایی ویـــژه دست به این عمل می‌زنند. ارتبــاط نزدیک جنّ‌ها با انسان نیز خلاف

طبیعت آن‌هاست؛ لذا طبیعی است که بدون داشــتن علم و ابزارهای خاصّ قادر به این کار

نباشــند. پس قاعــدتاً تنها بــرخی جنّ‌ها چــنین تــوانی را دارند؛ همانگونه که در بین

انسان‌ها نــیز تنها بــرخی افــراد تــوان ارتبـاط با جنّ‌ها را دارا می‌باشند.

حاصل کلام

این که، شیاطین جنّ، اطّلاعات مربوط به تقـدیرات را از ملاء اعلی و عالم ملکوت می

گیرند، امّا این کار وقـتی برایشـان امکـان پـذیر می‌باشد که بتوانند به طبقات بالای

جـوّ راه یابند و در چنـان محیطی فنـون خـود را به کـار گیرند. و اکنون قادر به چنین

کاری نیستند مگر با پذیرش خطر اصابت شهاب سنگ‌ها.

حال می‌رسیم به

این پرسش که چه نسـبتی بین آسـمان مـادّی و آسـمان ملکوت وجود دارد و چه نسبتی است بین

شبهاب‌های ملکوتی و مادّی؟

طبق براهین

حکمای اسلامی و مشاهدات عرفا، عالم ملکـوت یا عـالم مثال، باطن و حقیقت عالم مادّه

است. لذا هر چه در عالم مـادّه وجـود دارد، حقیقت غـیر مادّی آن در عالم ملکوت می

باشد؛ و از آن‌جاست که در زمـان و مکـان خـاصّ خـود در عالم مادّه ظاهر می‌شود. به قول

عارف بزرگ، جناب میر فندرسکی: «چرخ با این اخـتران، نُغز و خوش و زیباستی- صورتی در

زیر دارد آن‌چه در بالاستی- صورت زیـرین اگر با نردبـان معرفت بر رود بالا همان با

اصل خود یکتاستی». به تعبیر دیگر، رابطه ملکـوت امـور مادّی با خود آن امور مادّی،

مثل رابطه روح است با بدن یا مثل رابطه معنا و مفهوم است با لفظ. از منظر حکمت

متعالیه، روح و بدن دو چیز نیستند بلکه روح مرتبه بـالای بدن و بدن مرتبه مادّی روح

می باشد.

قرآن کریم

نیز دقیقاً همین حقیقت را بیـان فرمـوده و اصل هر امر مادّی را امری ملکوتی و فوق

ملکوتی دانسته است که به برخی از آیات مربـوط به این حقیقت، پیش‌تر اشاره و عرض شد

که از منظر قـــرآن حکیم، اصل هر چـــیزی در آســـمان ملکوت می‌باشد و از آن مقام به عالم

مادّه تنزّل می‌یابد. حال می‌پردازیم به آیاتی دیگر که این حقیقت را در بُعد کلان

نیز مطرح می‌سازند.

خداوند

متعال می‌فرماید:

«وَ إِنْ مِنْ شَی

ءٍ إِلاَّ عِنْدَنا خَزائِنُهُ وَ ما نُنَزِّلُهُ إِلاَّ بِقَدَرٍ مَعْلُوم؛

و هیچ چیزی نیست مگر این که خـزائن (حقـایق) آن نـزد ماست؛ و ما آن را نازل نمی

کنیم مگر به اندازه معلوم و معین»[18]؛

این آیه گواه است که اصل و حقیقت هر موجود مادّی در نزد خداست و با تقدیری مشخّص و

معلوم به مراتب پایین هستی تنزّل می‌یابد.

«فَسُبْحانَ

الَّذی بِیدِهِ مَلَکُوتُ کُلِّ شَی ءٍ وَ إِلَیهِ تُرْجَعُونَ؛

پس مـنزّه است خداونـدی که ملکـوت همه‌چـیز در دست اوست؛ و شما به سوی او باز گردانده

می شوید»[19]؛

این آیه نیز شهادت می‌دهد که هر موجودی ملکـوتی دارد که تدبیر آن به دست خداست و این

که انسان دوبـاره به ملکـوت خـویش که نـزد خداست (در پیشگاه علم اوست) باز خواهد گشت.

«وَ کَذلِکَ نُری

إِبْـــراهیمَ مَلَکُـــوتَ السَّـــماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ لِیکُـــونَ مِنَ الْمُوقِنین؛

و این گونـــه، ملکـــوت آســـمان‌ها و زمین را به ابـــراهیم نمایاندیم تا از جمله یقین

کنندگان باشد»[20]؛

این آیه نــیز گــواهی می‌دهد که زمین و آســمان مــادّی، دارای حقیقتی ملکوتی نیز می

باشند؛ که حضرت ابراهیم (ع) از آن آگاه گشته تا از اهل یقین گردد.

«أَ وَ لَمْ

ینْظُــرُوا فی مَلَکُــوتِ السَّــماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ ما خَلَــقَ اللَّهُ مِنْ شَی ءٍ

وَ أَنْ عَسی أَنْ یکُونَ قَدِ اقْتَرَبَ أَجَلُهُمْ فَبِأَی حَدیثٍ بَعْدَهُ

یؤْمِنُونَ؛

آیا در ملکــوت آســمان‌ها و زمین و هر چــیزی که خــدا آفریده است ننگریسته‌اند و این که

شـاید هنگـام مرگشـان نزدیک شـده باشـد؟ پس به کـدام سخن، بعد از قرآن ایمان می‌آورند؟»[21]

در این آیه

نیز تمام مطالب پیش گفته مورد تأکید واقع شده انــد؛ و افزون بر آن، اشاره شده که بین

ملکوت عالم و اجل انسان‌ها رابطه‌ای وجود دارد.

نتیجه بحث

پس طبق

آن‌چه بیان شد، شهاب سـنگ‌های مـادّی نـیز حقیقـتی در عالم ملکوت دارند و تدبیر آن‌ها به

دست ملائک می‌باشد. و قــوانین علمی حــاکم بر عــالم چیزی نیستند جز ظهور دنیایی سبک کار

ملائک عالم ملکوت که در زبان قرآن کریم از این قوانین با عنوان سنّت‌های الهی یاد

می شود. پس آن‌گاه که شیاطین به آسمان مـادّی صـعود می‌کنند که با ترفندهای خاصّ خود

از ملکــوت آســمان کسب اطّلاع نماینــد، مــورد اصــابت شهاب سنگ‌های موجود در فضا قرار می

گیرند؛ و چون این شهاب‌های مادّی بند به ملکوت خویش می‌باشند و ظهور دنیایی آن‌ها

هستند، لذا همانگونه که رجم و سنگسار شـدن شـیاطین را می‌توان به شهاب‌های مادّی نسبت

داد، می‌توان آن را به حقیقت ملکـوتی این شـهاب‌ها هم نسبت داد. چرا که نسبت ملکوت به

ناســوت (طــبیعت) مثل نســبت روح است به بــدن. پس همان گونه که تا روح اراده نکند بدن

کاری نمی‌کنـد؛ و کـار بـدن نشـان از فعل روح دارد، بین ملکوت شهاب سنگ‌ها و وجود مادّی

آن‌ها نیز چنین رابطه‌ای وجود دارد. البته روشن است که کار شهاب ملکوتی در عالم

مادّه طبق قوانین خاصّ همین عالم خواهـد؛ همانگونه که کار غیر فیزیکی روح، به هنگام

ظهــور در بــدن مــادّی، طبق قواعد عــالم مــادّه ظــاهر می‌گردد.

سخن آخر:

شیاطین جنّ

چگونه به آسمان می‌روند؟

درباره

ماهیت بدن جنّ‌ها سه قـول عمـده وجـود دارد. بـرخی بر این باورند که بدن آن‌ها حالت

گسترده دارد؛ یعنی اجزاء آن مثل اجزاء گازها دور از هم می‌باشند؛ لذا مثل گازها

دیـده نمی‌شـوند؛ امّا گـاه این قـدرت را پیـدا می‌کنند که بدن‌های خود را فشرده ساخته و

بدنی ابر مانند یا حتّی جامد برای خود ایجاد نمایند. امّا تا کنون کسی نتوانسته است

چــنین فرضــیه‌ای را اثبــات نماید. با توجّه به اطّلاعــات علمی بشر در حیطه‌های فیزیک،

شـــیمی و زیست شناسی نـــیز بعید به نظر می‌رسد که چنین ساختار جانداری وجود داشته باشد.

البته مشاهدات برخی که ادّعای رؤیت جنّ‌ها را داشته‌اند حاکی از آن است که برخی جنّ

ها هنگام نمودار شدن بـرای انسـان، ابتـدا حـالت دود به خود می‌گیرند و در نهایت به

صورت بـدنی محسـوس ظـاهر می‌شـوند. احتمـالاً ریشه این فرضیه نیز چنین مشاهداتی بوده

است. امّا چنین شواهدی- به فـرض درسـتی آن‌ها- قـادر به اثبات چنین فرضیه‌ای نمی

باشند؛ چرا که این گونه شواهد با دو فرضیه‌ای دیگر نـیز امکان سازگاری دارند.

فرضیه دیگر

این است که جنّ‌ها موجوداتی مادّی و جامدنـد؛ لکن فاقد رنگ می‌باشند؛ لذا مثل شیشه

ای که فاقد هر گونه لکه‌ای اســـــــــــــت، قابل رؤیت نمی‌باشند. این فرضیه نیز نه تنها دلیل

عقلی یا تجـربی نـدارد، بلکه با امـوری که در روایـات و آیات و نقل شاهدان عینی، از جنّ

ها گزارش شده، منافات دارد.

امّا فرضیه

سـوم این است که جنّ‌ها موجـوداتی چهـار بعـدی یا پنج بعدی یا

n بعدی می

باشند؛ لذا آن‌ها موجودات بُعد سـوم مثل ما انسـان‌ها را می‌توانند ببینند؛ ولی ما

قادر به مشاهده آن‌ها نیستم «إِنَّهُ یراکُمْ هُوَ وَ

قَبیلُهُ مِنْ حَیثُ لا تَرَوْنَهُم؛ همانا او (ابلیس) و همکارانش شما

را می‌بینند از جـــــایی که شـــــما آن‌ها را نمی‌بینید» (الاعراف:27). امّا اگر آن‌ها

بخواهند در بُعد سوم دیـده شـوند برایشـان ممکن اسـت؛ که روایات اهل بیت (ع) نیز نشان

می دهند که چـنین امکـانی وجـود دارد؛ لکن در صـورت ظاهر شدن با شکل حقیقی خودشان دیده

نخواهند شد. بســیاری از آثــار که به جنّ‌ها نســبت داده می‌شوند، مثل سرعت زیاد، قدرت

فراوان، ظاهر شدن و غیب شدن ناگهانی، وارد شدن به محیط‌های کاملاً بسته بدون قفل

گشایی، خارج نمودن اشیاء از محیطهـای کـاملاً مسـدود بدون این که قفلی را باز کنند و

...، همگی مؤیدات این فرضیه می‌باشند. امّا چـون خـود همین آثار، مشاهدات افراد

خاصّی هستند و نمی‌توان آن‌ها را در آزمایشگاه مشاهده نمود یا با برهان عقلی اثبات

کرد، لذا نمی‌توان آن‌ها را اثباتگر این فرضیه دانست.

اگر این

فرضیه اخیر را مبنا قرار دهیم، می‌توان گفت که آنان نه از طریق حرکت در بُعد سوم،

بلکه از طریق بُعد بـــالاتر به فضـــای اطـــراف زمین راه می‌یابند؛ لکن به محض این که می

خواهند وارد بُعد فضـایی شـوند، با خطر برخـورد شـهاب سنگ‌ها مواجه می‌گردند. البته طبق

نظریه m

(نظریه

جهان ده یا یازده بُعـدی) که در بین فیزیکـدانان امـروزی مطرح می‌باشد، فرضیه‌های

دیگری نیز در این باره می‌توان ارائه نمـود؛ که به خـاطر دشواری این گونه بحث‌ها وارد

این مقوله نمی‌شویم.

پی نوشت‌ها:

[1]

سوره الجنّ

[2]

سوره الحجرات

[3]

سوره الصّافات

[4]

سوره الرحمن

[5]

سوره النجم

[6]

سوره تکویر

[7]

مستدرک الوسائل، ج14، ص338

[8]

الکافی،ج3،ص242

[9]

بحارالأنوار، ج99، ص87

[10]

بحارالأنوار، ج99، ص106 و 108

[11]

بحارالأنوار، ج15، ص269

[12]

سوره الرحمن

[13]

السجدة:5

[14]

الذاريات:22

[15]

الحديد:25

[16]

الزمر:6

[17]

الأعراف:26

[18]

الحجر:21

[19]

يس:83

[20]

الأنعام:75

[21]

الأعراف:185

آیا ماجرای «قله قاف» حقیقت دارد

یک نمونه از اسرائیلیات چنین است: خدای تعالی در ورای این زمین دریایی خلق کرده محیط بر زمین، و در پشت آن دریای محیط، کوهی است که به آن «کوه قاف» آسمان دنیا می‌گویند، که آن دریا را پوشانده است.

گروه فرهنگی مشرق- واژه اسرائیلیات جمع «اسرائیلیه» است و آن عبارت است از داستان یا رویدادی که از منبعی اسرائیلی نقل شده باشد. خود کلمه «اسرائیلی» منسوب است به «اسرائیل» که لقب حضرت یعقوب پیامبر است و یهودیان چون به او منتسب‌اند، به «بنی‌اسرائیل» مشهورند، چنان که در آیات متعددی از قرآن کریم از ایشان همین گونه یاد شده است؛ يَا بَنِی إِسْرَائِیلَ اذْکُرُواْ نِعْمَتِیَ الَّتِی أَنْعَمْتُ عَلَیْکُمْ وَأَوْفُواْ بِعَهْدِی أُوفِ بِعَهْدِکُمْ وَإِیَّایَ فَارْهَبُونِ.

برخی گفته‌اند: کلمه اسرائیل واژه عبری است. به معنای «پیروزی بر خدا»؛ این واژه مرکب است از «اسراء» به معنای پیروزی و چیره شدن و «ئیل» به معنای قدرت تام و تمام که لقب خداست، سرمنشاء این وجه تسمیه، افسانه‌ایست که می‌گوید: حضرت یعقوب تمام یک شب با خدا کشتی گرفت؛ در پایان و هنگام صبح بر خدا چیره شد.

اما اکثر مفسران کلمه «اسرا» را به معنای «عبد» و «ئیل» را به معنای «اله» گرفته‌اند و اسرائیل یعنی «عبدالله»، «صفوه‌الله».

این معنا صحیح و مورد تأیید روایـات نـیز اسـت؛ حضـرت رسـول اکـرم (ص) می‌فرمایند: «أَنَاعَبْدُاللَّهِاسْـمِیأَحْمَدُوَ أَنَا عَبْدُ اللَّهِ اسْمِی إِسْرَائِیل» امـام بـاقر (ع) می‌فرمایند: «کان یعقوب اسرائیل‌الله و معنی اسرائیل‌الله أی خالص الله» امام صادق (ع) می‌فرمایند: «یعقـوب هو اسـرائیل و معنی اسرائیل عبدالله لأنّ «الإسراء» هو عبد و «ئیل» هوالله عزّ وجلّ»

اصـطلاح اسـرائیلیات گرچه ظـاهراً به فرهنگ منحـرف یهـودی و داسـتان‌هایی که از منبعی یهـودی نقل شـده دلالت دارد، اما در اصطلاح مفسـران و محـدثان مفهـوم وسیع‌تری به خود گرفته و شامل تمـام افسـانه‌های کهن است که از گذشـته وارد تفسـیر، حـدیث و تـاریخ شـده است؛ اعم از این که منشأ اصلی آن یهودی، مسـیحی، یا غـیر آن باشد. حـتی بـرخی از ایشـان در مـدلول این اصطلاح توسعه بیشـتری قائل شـده و اخبـار بی‌اساسی که دشـمان اسـلام، با سـوءنیت جعل کـرده و در کتب تفسـیر و حـدیث وارد نموده‌اند تا مبنـای اعتقـادی مسـلمانان را سست کننـد، مانند افسـانه غـیرانیق را از اسرائیلیات دانسته‌اند.

سـبب اطلاق اسـرائیلیات بر انـواع یـاد شـده من جمله نصرانیات از باب تسـمیه کل به اسم جـزء است و این که بیشتر این داستان‌های خـرافی و باطل از منـابع یهـودی سرچشمه گرفته و ایشان کسانی‌اند که در قـرآن کـریم، به عنـوان کینه‌تـوزترین دشـمنان اهل ایمـان معـرفی شده‌اند:

«لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِّلَّذِینَ آمَنُواْ الْیَهُودَ»

سبب ورود اسرائیلیات در تفسیر

شاید بتوان ورود اسرائیلیات به تفسیر و حدیث را مربوط به تأثیر فرهنگ یهودی در فرهنگ عرب در زمان جاهلیت دانست در زمان جاهلیت گروهی از اهل کتاب که بیشتر ایشان را یهودیانی که از دیر زمان به شبه جزیره عربستان کوچ کرده بودند و یهودیانی که در سال 70 میلادی از آزار فرمانروای رومی فرار کرده و به سرزمین عربستان روی آورده بودند، تشکیل می‌دادند.

یهودیان فرهنگی را که از کتاب‌های تحریف شده دین خود، نشأت می‌گرفت و تعالیمی را که نسل به نسل از روحانیون خویش به ارث برده بودند، به شبه جزیره عربستان آوردند. ایشان علاوه بر معبدهایی که در آن‌ها شعائر مذهبی خود را برپا می‌داشتند، مدارس دینی داشتند که به آموزش معارف دینی خود می‌پرداختند.

عرب در زمان جاهلیت در طول سال دو بار کوچ می‌کرد یک بار در زمستان به طرف یمن و یک بار دیگر در تابستان و به طرف شام. ایبن دو منطقه که بیشترشان از یهود بودند مرکزی شده بود برای ملاقات‌ها و برخوردهای ما بین اعراب و یهودیان. طبیعی است که ملاقات‌های اعراب دوی و یهودیان به اصطلاح مدنی و شهرنشین تأثیر به‌سزایی در ورود فرهنگ یهودی در بین اعراب که از فرهنگ ابتدایی برخوردار بودند، داشته است.

پس از ظهور اسلام زمینه‌های پذیرش فرهنگ یهود بیشتر شد پیامبر اکرم (ص) در مسجد مدینه مجالسی برای تعالیم معارف خود ترتیب می‌دادند و در اطراف

مدینه طوایف یهود چون بنی قینقاع، بنی‌نضیر، خیبر و فدک سکونت داشتند. به واسطه این همسایگی، بین یهودیان و مسلمانان ملاقات‌هایی که معمولاً از تبادل علوم و معارف نیز خالی نبود رخ می‌داد. پیامبر نیز با یهود و سایر اهل کتاب جهت تبلیغ دین مبین اسلام، ملاقات‌هایی داشتند، اهل کتاب نیز جهت طرح پرسش‌های خود که بعضاً به منظور امتحان و صدق ادعای آن حضرت صورت می‌گرفت، با آن حضرت دیدار می‌کردند. از همه مهمتر دخول گروه‌هایی از علمای یهود چون «عبدالله بن سلام» و «کعب الاحبار» به اسلام است.

ایشان از فرهنگ یهود به حد وسیعی مطلع بودند و در بین مسلمانان نیز جایگاه قابل ملاحظه و ویژه‌ای داشتند از طرفی هم قرآن کریم در بیان قصص انبیا مشترکات زیادی با تورات و انجیل دارد. اما با یک فرق اساسی و آن این‌که قرآن کریم وقتی شرح حال یکی از انبیا را بیان می‌کند به ذکر رویدادهایی که موجب پند و اندرز است اکتفا می‌نماید و از بیان جزئیات امور مانند تاریخ حوادث، نام شهرها، اسامی افراد صرف‌نظر می‌کند. برخلاف کتب عهدین که مانند کتاب‌های تاریخی به ذکر جزئیات و تفصیل حوادث می‌پردازد. علاوه بر این، قرآن در آیاتی مشرکان را مخاطب قرار داده و از آنان می‌خواهد در صورت شک در نوبت و یا تردد در صحت محتوای قرآن به اهل کتاب مراجعه کنند و مسلمانان صدر اسلام با نظر به این قبیل آیات، گمان می‌کردند مراجعه به یهودیان بلامانع است؛ لذا اصحاب جهت آگاهی از جزئیات تاریخ انبیای گذشته به اهل کتاب و یا

مســـــلمانانی که قبلاً از جمله آن‌ها بودنـــــد، مراجعه می‌کردند.

ابن خلـدون می‌گوید: «چـون اقـوام عـرب، اهل کتـاب و دانش نبودند و صـحراگردی و بی‌سـوادی بر ایشـان غلبه داشت و هنگـامی که نسـبت به شـناخت آن‌چه نفـوس بشری به اطلاع از آن‌ها مایل است، همچون علل حوادث و ابتـدای آفـرینش و اسـباب و علل هسـتی، مشـتاق می‌شـدند، دربـاره این امـور از اهل کتـاب که پیش از ایشان بودند، سؤال می‌کردند و از آن‌ها بهره می‌جستند، آن‌ها یهودیان پیرو تورات و بعد از آنان مسـیحیان بودند. یهودیانی که بین اقوام عـرب در آن روزگـار می‌زیسـتند. چون ایشان مردم بدوی بودند و از امـوری که گفته شـد، جز آن‌چه که عمـــوم اهل کتـــاب می‌دانســـتند، اطلاعی نداشتند. بیشتر ایشان از قبیله «حمـیر» بودند که پس از قبـول اسـلام غـیر از احکـام شـرعی که نسـبت به آن‌ها جانب احتیاط را رعایت می‌کردند، دربـاره مسـائلی چـون اخبار ابتدای آفرینش و حوادث مربـوط به آینـده و امثـال آن بر همـان اعتقـادات قبلی خـود بـاقی ماندند. ایشـان افــرادی چــون کعب الاحبــار، وهب‌بن منبه و عبدالله بن سلام بودند که کتب تفسیری مالامال از منقولات ایشـان در این موضوعات شد.»

زمان گسترش و رواج اسرائیلیات و افسـانه‌ها، همزمـان با گسـترش حـوزه اسـلامی یعـنی در اواخر خلافت عمر بود. عمر گرچه با استنسـاخ از روی کتابهـای اهل کتـاب، با شـدت و قـاطعیت برخـورد می‌کـرد، اما در خصـوص مراجعه به اهل کتـاب سـخت‌گیری نداشت. قصه‌گویی در همه مساجد و حتی مسـجدالنبی (ص) در خلافت او رواج

یافت و در زمان خلیفه (عثمان) بعد از او قصه گـویی در مساجد به طور رسمی و به صورت یکی از مراسم دیـنی تلقی شد. بـدعتی را که عمر پایه‌گـذار آن بـود در زمـان معاویه به اوج خود رسید. معاویه قصه‌گویی را به عنـوان ابـزاری بـرای پیشـبرد سیاست‌های خـود و توجیه عوامل الناس در خـدمت خـویش گـرفت. از این‌رو قصه‌گویی به سرعت رشد کرد و چون با خلق و خوی عوامل‌الناس هم سـازگاری داشـت، از سـوی عـوام مقبـول واقع شد و از این راستا زمینه‌های ورود اسـرائیلیات در کتب تفسـیری فراهم شد.

نمونه‌ای از اسرائیلیات

1- سـیوطی در «درّ المنثـور» در تفسـیر کلمه «ق» در اول سـوره «ق» از ابن ابی حـاتم از ابن عبـاس چـنین روایت کـرده است: «خـدای تعـالی در ورای این زمین دریـایی خلق کـرده محیط بر زمین، و در پشت آن دریـای محیـط، کـوهی است که به آن «کـوه قـاف» آسـمان دنیا می‌گوینـد، که آن دریا را پوشـانده است. و در ورای آن کـوه، زمین دیگـری مثل همین زمین، ولی هفت برابر بزرگ‌تر آفریـده است. و در مـاورای آن زمین دریـای محیطی به آن و در ورای آن دریا کوهی دیگر به نام قاف آسمان دوم و محیط بر آن دریا آفریده است. و هم‌چـنین شـمرده تا به هفت زمین و هفت دریا و هفت کـوه و آسـمان رسـید. آن‌گـاه گفت: «و این است معنـای آیه «وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِن بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ».

2- از دیگر افسـانه‌هایی که سـاخته دست یهـود اسـت، داسـتان‌هاروت و مـاروت بـوده که متأسـفانه در کتب روایی ما نـیز نفـوذ کـرده است. خلاصه آن به نقل از

تفسیر قمی چنین است: «امام باقر (ع) -معاذالله- فرمودند: همانا ملائکه هر روز و هر شب از آسمان به زمین می‌آمدند و اعمال اهل زمین را از جن و انس ثبت می‌کردند و به آسمان می‌بردند اهل آسمان از دیدن معاصی زمینیان به فریاد آمده، لب به اعتراض گشوده و به پروردگار عرض کردند: پروردگار! جهانیان را آفریدی تا اطاعتت کنند و اکنون به نافرمانی و گستاخی روی آورده‌اند! پس چرا بر آن‌ها غضب نمی‌کنی؟ خداوند که دوست داشت به ملائکه نشان بدهد که چه چیزی باعث شده است اینان به معاصی کشیده شوند به ملائکه فرمود: دو تن از بهترین‌های خود را برگزینید تا آن‌ها را آزمایش کنیم و به زمین بفرستیم. و در نهاد آن دو، شهوت، غضب، حرص، آرزو و دیگر صفات انسانی قرار دهیم تا اطاعت ایشان را نسبت به من ببینید.

ملائکه دو تن را که بیشترین عیب‌جویی را نسبت به فرزندان آدم داشتند به نام‌های «هاروت» و «ماروت» انتخاب نمودند. خداوند در نهاد آن دو، شهوت و غضب و دیگر صفات انسانی قرار داد و آنان را به زمین فرستاد در حالی که به آنان تأکید کرد که به او شرک نورزند، قتل نفس نکنند، به زنا کشیده نشوند و مشروب ننوشند، پس آنان به صورت بشر در منطقه‌ای از بابل فرود آمدند. اما آن‌ها شرب خمر کرده و مرتکب زنان شدند. در این هنگام، رهگذری از آن‌جا می‌گذشت از بیم رسوایی او را کشتند و پس از هوشیار شدن، دریافتند که گناه بزرگی مرتکب شده‌اند؛ خواستند به آسمان صعود کنند، جلوی آنان گرفته شد، خداوند به آنان فرمود من شما را ساعتی از روز در میان خلقم به زمین فرستادم و شما معاصی که از آن‌ها نهی کردم مرتکب

شـدید. فرشـتگان چـون چـنین دیدند به اشـتباه خـود پی بردنــد، خداوند آن دو فرشــته را میــان عــذاب دنیــوی و عقـاب اخـروی مخـیر سـاخت. آنـان عـذاب دنیا را چـون منقطع است انتخاب نمودند آن‌گـاه خداوند آن دو را از پا در میان چـاهی در بابل آویـزان کـردو آنـان تا قیـامت در شکنجه‌اند.»

این داسـتان علاوه بر این که با عصـمت فرشـتگان که در قرآن بدان تصریح شده است ناسازگار و در تضـاد اسـت، با بسیاری از روایات نیز در تعـارض است. از امـام حسن عسکری (ع) دربـاره این دو فرشـته و داسـتان یـاد شـده سؤال شد، فرمودند: «پناه بر خدا؛ فرشتگان معصومند و به لطف الهی از گناه و زشتی‌ها مصون هستند.».

آیا منظور ازدجال همان شیطان است با توجه به احادیث و روایات

ایا منظور ازدجال همان شیطان است با توجه به احادیث وروایات

پاسخ: دجال، همان شیطان نیست؛ هرچند همه کارهای دجال، شیطانی و اهریمنی است. بر اساس روایات هم شیطان و هم دجال در عصر ظهور کشته می‌شوند. یکی از نشانه‌هایی که درباره آن، مطالب زیادی مطرح شده و جزو علایم غیرحتمی است، ظهور دجال است. آن‌چه در توصیف دجال معروف است، این است که وی مردی است کافر (برعکس سفیانی که ادعای مسلمانی می‌کند و ذکر یارب یارب می‌گوید و...) یک چشم بیش ندارد، آن هم در پیشانی‌اش واقع شده و مانند ستاره‌ای می‌درخشد.

حال منظور از این دجال کیست؟ آیا در جامعه کنونی ما مصداق دارد؟

ایا منظور ازدجال همان شیطان است با توجه به احادیث وروایات

پاسخ: دجال، همان شیطان نیست؛ هرچند همه کارهای دجال، شیطانی و اهریمنی است. بر اساس روایات هم شیطان و هم دجال در عصر ظهور کشته می‌شوند. یکی از نشانه‌هایی که درباره آن، مطالب زیادی مطرح شده و جزو علایم غیرحتمی است، ظهور دجال است. آن‌چه در توصیف دجال معروف است، این است که وی مردی است کافر (برعکس سفیانی که ادعای مسلمانی می‌کند

و ذکر یارب یارب می‌گوید و...) یک چشم بیش نـدارد، آن هم در پیشـــــانی‌اش واقع شـــــده و مانند ســـــتاره‌ای می‌درخشد.

حال منظور از این دجال کیست؟ آیا در جامعه کنــونی ما مصداق دارد؟

دجال از ریشه دجل به معنای دروغ گوی حیله کــار است. اصل داســتان دجــال در کتاب‌هــای مســیحیان است. در انجیل این واژه بارها به کــار رفته است و از کســانی که منکر حضـرت مسـیح باشـند، به عنـوان دجـال یـاد شـده است. در ترجمه انگلیسی کتاب‌های مقدس مسیحی واژه «آنتی کِراسْت» Antichrist. (دجـال، ضدمسـیح) به کـار رفته است. بنابراین دجال کلمه عربی است که با تشـدید نوشته می‌شود.

در روایات زیادی از اهل سنت، خروج دجال از نشانه‌های برپـایی قیـامت دانسـته شـده است. در کتاب‌هـای روایی شـیعه، تنها چند روایت در مـورد خـروج دجـال به عنـوان یکی از علایم ظهور حضرت مهدی(عج) آمـده است که از نظر ســـند، معتـــبر و قابل قبـــولی نیســـتند (ر.ک: بحــارالانوار، ج 52، ص 193).در حــدیثی آمــده است: «هنگامی که غنایم قسطنطنیه را تقسیم می‌کننـد، خـبر خروج دجال به حضرت و یارانش می‌رسد»(معجم احادیث امام مهدی، ج 2، ص 50.).

با توجه به معنای لغوی «دجـال»، مقصـود از آن، چه بسا نام شخص معینی نباشد؛ بلکه هر کس که با ادعای پوچ و بی‌اســاس و با تمسک به انــواع و اســباب حیله گــری و نیرنگ در صـدد فـریب مـردم باشـد، دجـال است. بر این

اســاس دجال‌ها متعــدد خواهند بــود. بنــابراین احتمــال، قضیه دجال بیانگر این مطلب است که در آســتانه انقلاب مهدی(عج)، افراد حیله گری بــرای نگه داشــتن فرهنگ و نظــام جــاهلی همه تلاش خــود را به کــار می‌گیرند تا با تزویر و حیله گری مردم را نســبت به اصــالت و تحقق آن انقلاب و استواری رهبری دچار تردید سازند!!

چه بسا «دجــال» کنایه از کفر جهــانی و ســیطره فرهنگ مادی بر ضد جهان باشد. استکبار با ظاهری فریبنده و با قدرت مادی، صنعتی و فــنی عظیمی که در اختیــار دارد، ســعی می‌کند مــردم را فــریب دهد و مرعــوب قــدرت و ظاهر فریبنده خود کند. براین اساس است که پیــامبران، امت‌های خود را از فتنه دجال بیم داده اند: «ما بعث الله نبیا الا و قد انذر قومه الــدجال»؛ بحــارالانوار، ج 52، ص 205؛ ر.ک: دادگستر جهان، ص 223، چشم به راه مهدی، ص 289.؛ «هیچ پیامبری مبعوث نشد، مگر آن‌که قــومش را از فتنه دجال بر حذر داشت».

به نظر می‌رســـد، ظهـــور شخصی به نـــام دجـــال و دشمنی‌های شدید او با امــام مهــدی و فتنه‌هــای فــراوان او، قــرین صــحت است و براســاس روایــات گروه‌هــای فــراوانی (چــون یهودیــان، زنا زادگــان، شــراب خــواران، آوازه خوانان، افــراد ســفیه و...) از او حمــایت خواهند و فرجام کار او نیز کشته شــدن به دست امــام مهــدی(عج) است.امــام صــادق«ع» می‌فرماید: «قــائم بعد از غیبت ظهــور می‌کند و دجــال را می‌کشد و زمین را از هر ظلم و ستمی پاک می‌سازد» معجم احادیث الامام مهدی(عج)، ج 2، ص 134.البته در منابع اهل سنت آمده که دجــال به دست عیسی«ع» کشـــته می‌شـــود که منافـــاتی با این

دیــدگاه شــیعه نــدارد؛ زیــرا عیسی«ع» تــابع حضــرت مهدی(عج) بوده و به دستور او دجال را می‌کشد.

ابلیس‌ها در ادیان ابراهیمی

در بیشتر استوره‌ها و ادیان، ابلیس رهبر یا فرمـانروایی در میان ارواح شریر است، موجـودی که بطـور مسـتقیم اقداماتی مخـالف خـدایان می‌کند. دیـدگاه کلی این است که ابلیس‌ها سعی دارند انسان‌ها را نابود سازند، آن‌ها را وسوسه کنند تا مــرتکب گنــاه شــوند یا آن‌ها را بر ضد خدایان شان بشورانند.

تصویر عـادی ابلیس در فرهنگ غـربی از منـابع متعـددی بدست می‌آید. گوش‌هـــای ابلیس نـــوک تـــیز است و دندان‌های تیز پیش آمده‌ای دارد که شبیه (Charu) است، دیو دنیـــای زیـــرین اتروســـکان(Etruscans)ـ ایتالیـــای باســتان. دم ابلیس، شـاخ‌هایش و سم‌هایش شـبیه نیمه انسان نیمه بزها (Satirs)و سایر خدایان جـانوری یونـان باستان است نـیزه‌ی سه شـاخه‌ای که او اغلب به نشـانه تهدید در دست دارد مشــابه نیزه‌هــایی است که ایــزدان یونانی پوزئیدون(نپتون)، ایزد دریا، حادس، اربـاب دنیـای زیــرین در دست داشــتند ایــزد هنــدی شــیوا که نماینــده نیروهای ویرانگر است نیز یک نیزه‌ی سه شاخه در دست دارد. ابلیس بـــرخی اوقـــات در شـــکل‌های دیگر ظـــاهر می‌شود نظیر یک مار بالدار یا یک اژدهای بالدار.

ابلیس‌ها و ایـــزدان ممکن است مخـــالف هم باشـــند اما معمـــولا از طـــریقی هم با هم پیوند دارند. توضـــیح‌های دیـــنی اســـتوره شناسی بســـیاری می‌گویند ابلیس‌ها با ایزدان شر و بدی ارتباط دارند.

در ســنت هــبرو یا یهــودی که بعــدها توسط مســیحیان اقتبـــاس شـــد، ابلیس را شـــیطان می‌نامند که بمعنـــای

«دشمن، حریف یا رقیب» است. شیطان کیفیات اهریمن را بخود گرفته است که شاهزاده‌ی بدی، دروغ و تـاریکی است. هم‌چنین در سنت یهودی یک اهـریمن مـونث بنـام لیلیث است که گفته می‌شـــــود که لیلیث همسر نخست آدم بوده است و هنگامی که از اطاعت شـوهرش امتنـاع می‌کند اخراج و با حوا جایگزین می‌شود.

در باور مسـیحیت، ابلیس بصـورت یک فرشـته‌ی سـقوط کـرده شـناخته می‌شـود که بـدی را به پرسـتش خداوند تـرجیح داد. در قـرون وسـطی، بـرخی مسـیحیان بـاور داشـــتند که یک ابلیس جداگانه- یا یک چنبه‌ی جاگـــانه‌ی ابلیس- برای هر کدام از هفت گناه کبیره وجـود دارد. در دیـدگاه آنـان، لوسـیفر(Lucifer)ـ بیـانگر غـرور، مَمـون(Mammon)ـ بیـانگر حـرص و آز، آزمِـدیُس(Asmodeus) بیانگر شهوت، شیطان(Satan)ـ بیانگر خشـم، بعلزبـوب(Beelzebub)بیانگر شـکم پرسـتی، لویثـان(Leviathan) بیانگر رشک و حسد و بِلفگور(Belphegor)ـ بیانگر تنبلی بود.

در دین اسـلام که با بیشـتر عناصر سـنت یهـود اشـتراک نظر دارد، ابلیس،(Iblis)ـ یا شـیطان(Shaitan)ـ نامیـده می‌شود. همانند شیطان، او یک فرشـته‌ی سـقوط کـرده است. او به لشـکری از دیوهـای زشت که شـیاطین نـام دارند فرمـان می‌دهدشـیاطین به دسـته‌ای از موجـودات فراطـبیعی تعلق دارند که جن نامیـده می‌شـوند. بـرخی جن‌ها نسبت به انسان‌ها در این دنیـا، خـیرخواه یا خنـثی هســتند اما آن جن‌هــایی که به خــدا اعتقــاد ندارند بد و شرور هستند.

ابلیسک

اُبِلیسک یا هِرم‌سنگ[1] (به انگلیسی: Obelisk) (یونانی: ὀβελίσκος، برگرفته از ὀβελός، به معنای سوزن یا ستون نوک‌تیز[2][3]) ستون سنگی چهارگوش و بلندی است با نوک هرمی که گفته می‌شود برگزیدن شکل هرم برای همانندسازی با یک پرتوی سنگ شدهٔ قرص خورشید بوده‌است. در بسیاری از اماکن باستانی می‌توان یک جفت ابلیسک در برابر تیریک‌ها (pylon) پیدا کرد. ابلیسک‌های کهن از یک سنگ یکپارچه ساخته می‌شدند در حالی که ابلیسک‌های امروزی از چندین قطعه سنگ ساخته می‌شوند و می‌توانند لایه‌های درونی هم داشته باشند و مقطع پایین عریض‌تر از بالاست

محتویات

ابلیسک‌های باستانی

هم‌چنین ببینید: فهرست ابلیسک‌های روم

این بنا در معماری مصر باستان، آشور، آکسومی اتیوپی، روم باستان و بیزانس (روم شرقی) به کار رفته‌است. در دوران نوین نیز این بنا در شماری از میدان‌های اصلی اروپا و آمریکا وجود دارد.

مصر

ابلیسک‌ها به فراوانی در معماری مصر باستان دیده شده‌اند. مصریان آن‌ها را به صورت جفت در ورودی معبدها می‌گذاشتند. امروزه کاربرد واژهٔ ابلیسک بیشتر به ریشهٔ یونانی آن بازمی‌گردد. چون هرودوت جهان‌گرد

یونانی از نخستین کسانی بود که دربارهٔ ابلیسک‌ها مطلب نوشت. شماری از ابلیسک‌های مصر و هم‌چنین ابلیسک ناتمام از گذر زمان جان سالم به در برده‌اند. آن‌ها در معدن سنگ مادر خودشان در اسوان، همان‌جایی که ساخته شده بودند پیدا شدند. این ابلیسک‌ها در سراسر جهان پراکنده شدند و تنها کمتر از نیمی از آن‌ها در مصر باقی‌ماند.

نخستین ابلیسک معبد که هنوز سر جایش هست، 20٫7 متر (68 پا) بلندی و 120 تُن سنگینی دارد.[4]ـ این ابلیسک گرانیتی و قرمز رنگ است و به دستور سنوسرت یکم از دودمان دوازدهم مصر بر پا داشته شد، و در مطریه بخشی از هلیوپلیس جای دارد.[5]

ابلیسک نمادی از خورشید خدا، رع، است در گذشته برخی بر این باور بودند که این بنا یک پرتوی سنگ شدهٔ آتون است که به دوران بازسازی مذهبی آخناتون بر می‌گردد. برخی دیگر هم بر این باور بودند که خدا، خود در این سازه زندگی می‌کند.

پاتریسیا بلکول گری (Patricia Blackwell Gary) مصرشناس دانشگاه نیویورک و ویراستار مجلهٔ آسترونومی، ریچارد تلکات (Richard Talcott)ـ چنین گمان برده‌اند که شکل هرم مصر باستان و اُبلیسک از پدیدهٔ طبیعی مرتبط با خورشید (رع یا خورشیدخدا، بزرگ‌ترین خدای مصری) گرفته شده‌است.[6]ـ هرم و ابلیسک ممکن است از پدیده‌های ستاره‌شناسی مرتبط با طلوع، غروب، نور منطقةالبروجی و بازتابش پرتوهای خورشید الهام گرفته شده باشد.

تک اُبلیسک در پارک ماها باندولا در یانگون، میانمار

شکل ابلیسک، تأثیر عمیقی بر رومیـان باسـتان گذاشـته بـود تا آن‌جا که شـمار ابلیسک‌های روم بیش از دو برابر ابلیسک‌های مصر باسـتان است. پس از امـپراتوری روم همـهٔ ابلیسک‌ها سـقوط کردند و تنها ابلیسـکی که در واتیکان بود جان سالم به در بـرد و با گـذر زمـان دوبـاره همانند آن در جاهای دیگر ساخته شد.[نیازمند منبع]

بلندترین ابلیسک مصـری در یک میـدان روبـروی بازیلیک لاتران در رم قرار داد و بلندی آن 105٫6 متر و سنگینی آن 455 تُن است.[7]

این گونه نبود که همهٔ ابلیسک‌های روم از آن مصر باشد. هیرود بزرگ پس از برقراری فرمانروایی‌اش، فرمان داد تا یک اُبلیسک گرانیتی قرمز رنگ مصری در میـدان اسب دوانی قیصریه، شهر تـازه سـازاش که در شـمال یهودیه قرار داشت بنا کنند. این ابلیسک 40 پا بلندی و 100 تُن سنگینی داشت. باستان شناسان پس از آن که این سازه را کشف کردند آن را در جای اصلی‌اش بازسازی کردند.[8]

منازعت

نوشتار وابسته: تئوری توطئه

این بنا نزد فراماسونها مقدس به‌شمار می‌رود. [نیازمند منبع] در حـالی که گـروهی از مسـلمانان آن را نمـاد شـیطان می‌دانند. [نیازمند منبع]به طـوری که یکی از اعمـال حج سـنگ زدن به این بناست که رمی جمـرات نامیـده می‌شـود.[نیازمند منبع]ناصر مکـارم شـیرازی در

تحقیقی دربارهٔ تاریخچه رمی جمرات و نظـرات فقهـای مختلف این که رمی جمرات سنگ زدن به سـتون‌ها باشد را رد کرده و معتقد است که رمی جمـرات سـنگ زدن به مکان مشخص بوده‌است و نه ستون‌ها، ستون‌ها به مرور بـرای جلوگـیری از اشـتباه شـدن زمین مد نظر سـاخته شده‌است.[9] هم‌چنین عده‌ای ساخت بناهای جدید حول کعبه (ابراج البیت) و تغییر شکل بنای رمی جمـرات را به شـکلی غـیر از شـکل قبلی‌اش به طـوری که عـده‌ای معتقدند به دور ابلیسک رمی جمـرات حصـاری کشـید شده‌است را به دلیل فعالیت‌هـای یک فراماسـون به نـام نـورمن فاسـتر (معمـار اعظم فرماسـون‌ها) قلمـداد می‌کنند.[10]

پانویس

«هِرم‌سنگ» [باستان‌شناسی] هم‌ارزِ «obelisk»؛ منبع: گروه واژه‌گزیـنی. «فارسی». در همـان. دفـتر دوازدهم. فرهنگ واژه‌های مصوب فرهنگستان. تهـران: انتشـارات فرهنگسـتان زبـان و ادب فارسی. شـابک 978-600-8-66-6143 (ذیل سرواژهٔ هِرم‌سنگ)

Online etymology dictionary

merriam-webster[پیوند مرده]

NOVA Online | Mysteries of the Nile | A World of Obelisks: Cairo

Encyclopædia Britannica, 1911 edition.

Patricia Blackwell Gary and Richard Talcott, "Stargazing in Ancient Egypt", Astronomy, June 2006, pp. 62-67.

NOVA Online | Mysteries of the Nile | A World of Obelisks: Rome

Caesarea Obelisk

«تحقیقی جدید دربـارهٔ «رمی جمـرات»». مجله:میقـات حج.

معمار اعظم فراماسونرها و معاون ایرانی‌اش کیستند؟

اتمسفر زمین

اتمســـفر زمین[پ 1]ــ یا جو زمین[1]ــ بـــالاترین بخش تشـکیل‌دهندهٔ کـرهٔ زمین است که مخلـوطی از گازهـای گوناگون شامل نیتروژن (78٪)، اکسیژن (21٪)، آرگون (0٫9٪)ـ و کربن دی‌اکسید (0٫03٪)ـ است. اتمسفر زمین از سطح زمین آغاز شده و تا ارتفاع 10٫000 کیلومتر[2] ادامه می‌یابد و پنج لایـــهٔ اصـــلی تروپوســـــفر،[پ 2] استراتوسفر،[پ 3]ـ مزوسفر،[پ 4]ـ ترموسفر[پ 5]ـ و اگزوسفر[پ 6]ـ را در بر می‌گیرد. مولکول‌هـای ازون که لایهٔ ازون را تشکیل می‌دهند، در استراتوسفر قرار دارند و از ورود پرتوهای فرابنفش خورشید جلوگـیری می‌کنند و مـــوجب ادامـــهٔ زنـــدگی بر ســـطح زمین می‌شـــوند. سردترین بخش جو زمین با دمای 90-ـ درجـهٔ سلسـیوس در بـــالای مزوســـــفر قـــرار دارد. یونوســـــفر،[پ 7] مگنتوسفر[پ 8]ـ و کمربند وان آلن بخش‌های جداگانه‌ای در جو با توجه به ویژگی‌هـــای الکترومغنـــاطیس[پ 9] هستند.

نخستین اتمسـفر زمین حـدود 4٫57 میلیـارد سـال پیش شکل‌گرفت که شامل گازهای هیـدروژن و هلیم بـود؛ که پس از مدتی به‌دلیل سـبک بـودن، بر گـرانش زمین غلبه کردند و به فضای بیرونی گریختند. جو دوم حدود 3٫5 یا 2٫7 میلیـارد سـال پیش شـکل‌گرفت و شـامل گازهـایی مانند بخار آب، کربن دی‌اکسید و آمونیاک بود. با فعـالیت باکتری‌ها و انجـــام فرایند فتوســـنتز و عوامل دیگـــر، اکسـیژن در جو آزاد شد و مـوجب شـکل‌گیری جو سـوم شد. در این زمان، ابـردوران پیدازیسـتی شـکل‌گرفت که

طی آن‌جانوران با تنفس اکسیژن، زندگی‌های جانوری را تشکیل دادند.

هرچه از سطح زمین به ارتفاعات می‌رویم، فشار هـوا و چگالی کاهش می‌یابد. مجموع جرم جو زمین 5٫5×1018 کیلـوگرم است. بخشی از نـور خورشـید در جو پراکنـده می‌شود. نور خورشید دارای طیف‌های الکترومغناطیسی مختلفی است که یکی از آن‌ها طیف مـــــــرئی است که چشم انسان قـادر به تشـخیص آن است. ضـریب شکست هوا 1٫00029 است.

گردش جوی موجب توزیع گرما در سطح زمین می‌شـود. سه چـــــرخش پایه در گـــــردش عرضی به نام‌هـــــای سـلول‌هادلی،[پ 10]ـ سـلول فـرل[پ 11]ـ و سـلول قطبی[پ 12] وجود دارند.

محتویات

ترکیبات

نوشتار اصلی: شیمی جو

جو زمین، سطح زمین را پوشانده‌است.

اتمسـفر مخلـوطی از گازها است که غلظت گـروهی از گازها مانند نیـتروژن، اکسـیژن و آرگـون ثـابت و غلظت گروه دیگر مانند بخار آب، کربن دی‌اکسـید و ازون متغـیر است. اگرچه مقادیر گازهای متغیر نـاچیز اسـت، اما این گازها برای ادامهٔ زندگی بر زمین ضروری هسـتند. بـرای نمونه، کـربن دی‌اکسـید علاوه بر درگـیر شـدن در فرایند فتوسنتز، در جذب پرتو فروسرخ نقش دارد.[3] هم‌چنین

اکسیژن و کربن دی‌اکسید در دو فرایند فتوسنتز و تنفس نقش دارند.[4]

ذرات معلق در هوا به ذرات جامد و مایع در موجود در جو گفته می‌شود که مقادیر آن در جو از اقیانوس‌ها، بیابان‌ها، کوه‌ها، جنگل‌ها، یخ و اکوسیستم بیشتر است. بر خلاف اندازهٔ کوچک این ذرات، تأثیر مهمی بر آب‌وهوا و سلامتی دارند. ذرات مهم معلق در هوا شامل سولفات‌ها، کربن آلی، کربن سیاه، نیترات‌ها، گرد و غبارهای معدنی و نمک دریا می‌شوند. حدود 90 درصد ذرات معلق در هوا منشأ طبیعی دارند. برای نمونه، آتشفشان‌ها خاکسترهای آتشفشانی را بیرون می‌رانند و آتش‌سوزی در جنگل‌ها موجب پراکنده شدن کربن آلی نیمه‌سوخته در جو می‌شود. 10 درصد باقی‌ماندهٔ این ذرات یا ساختهٔ بشر هستند یا توسط انسان‌ها در جو معلق شده‌اند. خودروها، کارخانه‌های ذوب، نیروگاه‌های تولید برق، جنگل‌زدایی، چرای بی‌رویهٔ دام، کشیدن سیگار، پخت‌وپز، شومینه و شمع از منابع انسانی معلق‌کنندهٔ این مواد در جو هستند.[5]

گاز گلخانه‌ای از دیگر گازهای جو است و به گازی گفته می‌شود که پرتو فروسرخ را جذب می‌کند و موجب انجام‌گرفتن پدیده‌ای به نام اثر گلخانه‌ای می‌شود. مهم‌ترین این گازها کربن دی‌اکسید، متان و بخار آب هستند. ازون، اکسیدهای نیتروژن دار و گازهای فلوئوردار از اجزای دیگر این گازها هستند.[6]ـ انرژی خورشید از جو عبور می‌کند و به سطح زمین می‌رسد و آن را گرم می‌کند. بخشی از این انرژی به عنوان پرتو فروسرخ به فضا بازمی‌گردد. پرتوهای فروسرخ هنگام

بازگشت به فضا توسط گازهای گلخانه‌ای جذب می‌شوند و در جو بـــاقی می‌مانند و مـــوجب گرمـــایش زمین می‌شـــوند.[7]ـــ اکنـــون غلظت گازهـــای گلخـــانه‌ای به بیشترین مقدار در 3 میلیـون سـال پیش رسیده‌است که در تـــاریخ بشـــریت بی‌ســـابقه بوده‌است. غلظت کـــربن دی‌اکسید برای نخستین‌بار در طول 3 میلیون سال پیش به 400 پی‌پی‌ام رسیده‌است.[8]

گازهای موجود در جو زمین بر پایهٔ مقادیر موجود[9][ت][10][ث]

گازنمـــــاد شیمیاییدرصد موجودگازنمـــــاد شیمیاییدرصد موجود

نیـــتروژن[پ 13]N278٫084دی نیـــتروژن مونوکســـید[پ 14]N2O0٫000031

اکسیژن[پ 15]O220٫947زنون[پ 16]Xe0٫0000087

آرگون[پ 17]lAr0٫934ازون[پ 18]O3تقریبـاً 0٫00002 5

کربن دی‌اکسید[پ 19]CO20٫0350کـربن مونوکسـید[پ 20]COتقریباً 0٫0008

نئـــون[پ 21]Ne0٫001818گـــوگرد دی‌اکســـید[پ 22]SO2تقریباً 0٫00001

هلیم[پ 23]He0٫000524نیـــتروژن دی‌اکســـید[پ 24]NO2تقریباً 0٫000002

متان[پ 25]CH40٫00017آمونیاک[پ 26]NH3تقریباً 0٫ 0000003

کریپتـون[پ 27]Kr0٫000114بخـار آب[پ 28]H2Oکم‌تر از 0٫1 تا بیش از 6[ج]

هیدروژن[پ 29]H20٫000053

تکامل جو

جو نخست

منظومه شمسی و کـرهٔ زمین حـدود 4٫6 میلیـارد سـال پیش[11]ـ و جو زمین حــدود 4٫57 میلیــارد ســال پیش شکل‌گرفتند.[12]ـ نخسـتین جو زمین را به احتمـال زیـاد هیدروژن (H2)ـ و هلیم (He)ـ تشکیل می‌دادند، زیرا این دو گازهای اصـلی تشـکیل‌دهندهٔ گـرد و غبـار بودند که به دور از خورشـــید، ســـیارات را تشـــکیل می‌دادند. در آن زمـــان، زمین و جو آن بســـیار داغ بودند. مولکول‌هـــای هیـدروژن و هلیم به‌ویـژه در دمـای زیـاد سـریع حـرکت می‌کردند. سرعت حرکت این مولکول‌ها آن‌قدر زیـاد بـود که ســـــرانجام بر گـــــرانش زمین غلبه کردند و به فضا گریختند.[13][14]

جو دوم

کلروپلاست[پ 30]ـ دیسه‌هایی دارای سبزینه هسـتند که عمل فتوسنتز را در گیاه انجام می‌دهند.

نمایی از فرایند فتوسنتز

جو دوم حـــدود 3٫5[12]ـــ یا 2٫7 میلیـــارد ســـال پیش شکل‌گرفت.[15]ـ پیدایش جو دوم احتمالاً با فعالیت‌های آتشفشانی مرتبط بوده‌است.[16]ـ آتشفشان‌ها با انتشار بخـار آب (H2O)، کـربن دی‌اکسـید (CO2)ـ و آمونیـاک (

(NH_3)ـ جو دوم را پدید آوردند.[13]ـ هم‌چنین، گازهایی مانند نیتروژن و کربن مونوکسید در جو دوم وجود داشتند.[12]ـ اکسیژن توسط باکتری‌های ساده[13]ـ و تابش پرتوهای فرابنفش (دارای طول موج کوتاه) بر بخار آب در جو دوم پدید آمد. به‌طوری‌که پرتوهای فرابنفش با انرژی بسیار خود بخار آب را شکستند و آن را به هیدروژن و اکسیژن تبدیل کردند که هیدروژن از جو گریخت و اکسیژن در جو باقی‌ماند. پس از آن، عمل فتوسنتز[پ 31]ـ آغاز به فعالیت کرد. موجودات زنده مانند سیانوباکترها[پ 32]ـ (جلبک‌های سبزآبی)، کربن دی‌اکسید و آب را دریافت کردند و آن‌ها را در فتوسنتز به کار بردند و کربوهیدرات (مواد قندی)[پ 33]ـ تولید کردند و موجب آزادسازی اکسیژن شدند. کشف سیانوباکترها در سنگ‌های آهک 3٫5 میلیارد ساله نشان می‌دهد که سیانوباکترها در آن زمان وجود داشته‌اند.[16]

جو سوم

جو سوم حدود 400 میلیون سال پیش پدید آمد.[17] بسیاری از مولکول‌های کربن دی‌اکسید (CO_2)ـ در اقیانوس‌ها حل‌شدند و باکتری‌های ساده‌ای پدید آمدند که اکسیژن تولید کردند. در همین زمان، مولکول‌های آمونیاک توسط تابش خورشید شکسته‌شدند و نیتروژن و هیدروژن‌های آن‌ها از هم جدا شد و هیدروژن‌ها به دلیل سبک بودن خود از جو به فضا گریختند.[13]ـ در این زمان، ابردوران پیدازیستی (ابر دورانی که جانوران در زمین فراوان شدند) شکل‌گرفت که طی آن‌جانوران با تنفس اکسیژن انواع مختلف زندگی جانوری را آغاز

کردند.[12]ـــ جو زمین زمـــانی تکامل یـــافت که دارای اکسیژن شد. این مولکول سپس خود موجب پیدایش لایهٔ ازون شـد؛ لایه‌ای که از زنـدگی بر روی زمین محـافظت می‌کند و از ورود پرتوهـــای مضر فـــرابنفش به ســـطح زمین جلوگیری می‌کند.[18]

آلودگی هوا

آلـودگی هـوا توسط یک کارخانـهٔ تولیـدی در زمـان جنگ جهانی دوم

نوشتار اصلی: آلودگی هوا

هوا زمانی آلوده‌است که دارای گازها، گرد و غبار، دود و بوهای زیان‌آور باشد و آلودگی هـوا می‌تواند به سـلامتی انسان، جانوران، گیاهان و مـواد آسـیب برسـاند. مـوادی که مـــوجب آلـــودگی می‌شـــوند، آلاینـــده نـــام دارند. آلاینـده‌هایی که از جـای دیگر وارد هـوا شـده و به‌طـور مستقیم هوا را آلوده می‌کننـد، آلاینـده‌های اولیه نامیـده می‌شوند که شامل کربن مونواکسید خارج‌شده از اگـزوز خودروها و گـوگرد دی‌اکسـید حاصل از سـوختن زغـال سنگ است. علاوه بر این، اگر آلاینـده‌های اولیه در جو با یک‌دیگر واکنش دهند، آلاینـده‌های ثانویه را تولید می‌کنند که مه‌دود فتوشیمیایی از این نوع است.[19] مطالعه‌ای جدید نشـــان می‌دهد که شـــمار کســـانی که در اثر آلاینده‌های سمی اگزوز هواپیماها درگذشته‌اند، از شـمار کسـانی که در سـقوط هواپیماها درگذشـته‌اند، بیشـتر است. در سال‌های اخـیر، حـدود هـزار نفر سـالانه در اثر ســقوط هواپیماها و حـــدود ده هـــزار نفر در اثر تولید گازهـــای گلخـــانه‌ای هواپیماها درگذشـــته‌اند. اگـــزوز

هواپیماها مانند اگزوز خودروها شامل انـواع آلاینـده‌های هوا مانند گوگرد دی‌اکسید و اکسیدهای نیتروژن است. با این که این ذرات آلاینـده، کوچکـتر از عـرض تـار مـوی انسان هسـتند، مقصر اصـلی سـلامتی انسـان هسـتند و می‌توانند وارد ریه و احتمالاً جریان خون شوند.[20]

گازهای آلاینـدهٔ هـوا شـامل گـوگرد دی‌اکسـید، نیـتروژن دی‌اکسید، کربن مونواکسید که نگرانی اصلی در شـهرها هستند، از سـوخت‌های سـنگواره‌ای مانند نفت، بـنزین و گـاز طـبیعی تولید می‌شـوند. ازون (یکی از اجـزای مهم مه‌دود فتوشـیمیایی) نـیز یک آلاینـدهٔ گـازی است که از واکنش‌های شیمیایی پیچیده میـان نیـتروژن دی‌اکسـید و ترکیبات آلی فرار (برای نمونه، بخارهای بنزین) تشـکیل می‌شود. کربن مونواکسید گازی نامرئی و بی‌بو است که از سوختن ناقص تشکیل می‌شود. علاوه بر این، وسـایل نقلیـه، سیسـتم‌های گرمـایش خانه‌ها و بـرخی از فرایندهای صنعتی مقدار قابل تـوجهی از این گـاز تولید می‌کنند. این گـاز به‌شـدت زیـان‌آور است و به آسـانی می‌تواند در جریان خون جایگزین اکسیژن شـود که حـتی منجر به خفگی می‌شود. گوگرد دی‌اکسـید گـازی بی‌رنگ و دارای بو است که در اثر سـوختن زغـال سـنگ یا نفت تشکیل می‌شود. تنفس این گاز می‌تواند به چشم‌ها، گلو و بافت‌ها آسـیب برسـاند. این گـاز هم‌چـنین در هـوا با اکسـیژن و بخـار آب واکنش می‌دهد و مـوجب تشـکیل سولفوریک اسید می‌شود. سولفوریک اسـید نـیز یکی از اجزای باران اسـیدی است که به زمین می‌رسد و مـوجب آسیب رساندن و نـابود کـردن ماهی‌ها می‌شـود و بـاعث خـوردگی و فرسـایش فلـزات می‌شـود و سـطوح سـاختمان‌ها و سـازه‌های عمـومی را از بین می‌بـرد.

نیتروژن دی‌اکسید نیز موجب ورم ریــوی و تجمع بیش از حد مواد مــایع در ریه‌ها می‌شــود و این گــاز نقش مهمی در تشکیل مه‌دود فتوشیمیایی دارد.[21]

گرمایش زمین

گرمایش زمین

میزان افزایش و کاهش دما بر حسب درجهٔ سانتی‌گراد

نوشتار اصلی: گرم‌شدن زمین

به پدیــدهٔ افــزایش میــانگین دمــای جو در نــزدیکی ســطح زمین از یک تا دو سدهٔ گذشته گرمایش (گرم‌شدن) زمین می‌گویند. از اواسط سدهٔ بیستم، دانشمندان علوم جــوی مشاهدات دقیقی از پدیده‌های آب‌وهــوایی مختلف (مانند دما، بارش و توفان) و تأثیرات مربوط به آب‌وهــوا (مانند جریان‌های اقیانوسی و تــرکیب شــیمیایی جو) جمع‌آوری کرده‌اند. این داده‌ها نشان می‌دهد که آب‌وهــوای زمین از ابتدای مقیاس زمانی زمین‌شناسی تاکنون بســیار تغیــیر کــرده و نــیز فعالیت‌هــای انســانی، حــداقل از انقلاب صنعتی به بعد، با تغیــیرات آب‌وهــوای زمین پیوند زیــادی داشته‌است.[22]

عامل گرمایش زمین، انتشــار گازهــای گلخــانه‌ای است و انســان‌ها این گازها را به شــیوه‌های گونــاگونی منتشر می‌کنند. بیشتر گازهای گلخانه‌ای از سوختن سوخت‌های سنگواره‌ای در خودروهــا، کارخانه‌ها و نیروگاه‌هــای تولید برق پدید می‌آیند. بزرگ‌تــرین عامل گرمــایش زمین، گــاز کربن دی‌اکسید (CO_2)ـ است. هم‌چنین متان آزادشــده از محل‌های دفن زباله و کشاورزی، دی‌نیتروژن مونواکسید

از کودها، گازهای مورد استفاده برای سردخانه‌ها و فرایندهای صنعتی و نیز از بین رفتن جنگل‌ها که توانایی جذب کربن دی‌اکسید را دارا هستند، از دیگر عوامل گرمایش زمین هستند. گازهای گلخانه‌ای توانایی به دام انداختن گرما را دارند و حتی برخی از آن‌ها توانایی بیشتری نسبت به گاز کربن دی‌اکسید برای به دام انداختن گرما دارند؛ برای نمونه، گاز متان بیش از 20 برابر کربن دی‌اکسید، گاز دی‌نیتروژن مونواکسید 300 برابر کربن دی‌اکسید و گازهایی مانند کلروفلوئوروکربن‌ها (سی‌اف‌سی‌ها) هزاران برابر کربن دی‌اکسید توانایی به دام اندازی گرما در جو زمین را دارا هستند. اما به این دلیل که غلظت این گازها بسیار پایین‌تر از کربن دی‌اکسید است، تأثیر آن‌ها نسبت به کربن دی‌اکسید در گرم کردن جو کمتر بوده‌است.[23]

گرمایش زمین تأثیراتی بر زمین گذاشته‌اند که از میان آن‌ها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

یخ‌های سراسر جهان به ویژه یخ‌های قطب جنوب در حال ذوب‌شدن هستند.

بالا آمدن آب دریاها در طول سدهٔ گذشته سریع‌تر شد.

بارش به‌طور متوسط در سراسر جهان افزایش یافته‌است.

اگر گرمایش زمین ادامه یابد، در اواخر سده می‌تواند اتفاقات زیر روی دهد:

سطح دریاها 18 تا 25 سانتی‌متر بالا خواهد آمد و اگر ذوب یخ در قطب ادامه پیدا کند، می‌تواند 10 تا 20

سانتی‌متر سطح دریاها را بـالا بیـاورد.[24]ـ این رویـداد بـــاعث خواهد شد که صـــدها میلیـــون نفر در منـــاطقی زندگی کنند که در معرض خطر جـاری شـدن سـیل قـرار دارد و این افراد وادار به ترک خانه‌های خود و نقل مکان به جـــایی دیگر خواهند بـــود. امکـــان دارد که جزیره‌هـــای کم‌ارتفاع نیز به‌طور کامل زیر آب فرو برود.[25]

احتمال دارد که گردبادها و طوفان‌ها قوی‌تر شوند.

ممکن‌است گونه‌هـــــایی که به یک‌دیگر وابســـــته‌اند، از همگام‌سازی خارج شوند. بـرای نمونـه، گیاهـان زودتر از این که حشرات گرده‌افشان فعال شوند، شکوفه بدهند.

برخی از بیماری‌ها مانند مالاریا شیوع پیدا خواهند کرد.

اکوسیستم‌ها تغییر خواهند کرد و برخی گونه‌ها به شمال حـرکت خواهند کـرد، اما گونه‌هـای دیگر قـادر به حـرکت نخواهند بود و امکان دارد منقرض شوند.[24]

آیندهٔ جو زمین

نوشتار اصلی: آینده زمین

تصـــویر شبیه‌سازی‌شـــده از 6/9 میلیـــارد ســـال بعد که سوختن کرهٔ زمین را پس از ورود خورشید به حالت غول سرخ نشان می‌دهد.

اگر در آینده نیز انرژی حاصل از سوخت‌های سـنگواره‌ای در جهان مصرف شود، غلظت گازهای گلخانه‌ای و درجـهٔ حـرارت زمین افـزایش خواهد یـافت. هـیئت بین دولـتی تغیـیرات آب‌وهـوایی تخمین زده‌است که درجـهٔ حـرارت زمین تا 2 تا 6 درجهٔ سانتی‌گراد افزایش خواهد یـافت.

در آینــده گرمــای زمین در روزهــای گــرم بیشــتر و در روزهای سرد کمـتر خواهد شد (روزهـای گـرم، گرمـتر و روزهـای سـرد، سـردتر خواهد شد).[26]ـ طبق پـژوهش ناسا، طی سدهٔ آینده بارش باران در بخش‌هـای مرطـوب زمین افــزایش خواهد یــافت و بخش‌هــای خشک زمین دوران خشکسالی طولانی‌تری را خواهند داشت. به ازای افزایش هر درجـهٔ فارنهـایت،[پ 34]ـ بـارش در منـاطق مربـوط 4 درصد افـزایش و دورهٔ خشکسـالی و فقـدان بــارش در بخش‌هــای خشک 2٫6 درصد کــاهش خواهد یافت. دلیل علمی این تغییر جـوی این است که هم‌زمـان با افزایش دما، جو می‌تواند مقدار بیشتری از بخار آب را در خـــود حفظ کند و بیشـــترین بخش این بخـــار آب در بخش‌هـــای مرطـــوب ذخـــیره خواهد شد و بـــارش در بخش‌هـــای خشک کـــاهش می‌یابد. ســـرعت وقـــوع این تغیـیرات جـوی در الگـوی بـارش به مـیزان تولید کـربن دی‌اکسید بستگی دارد، اما دانشـمندان ناسا می‌گویند که این پژوهش‌ها و پیش‌بینی‌ها مربوط به سدهٔ آینده است.[27]

سـناریوهای بسـیاری توسط هـیئت بین دولـتی تغیـیرات آب‌وهــوایی بــرای پیش‌بیــنی تغیــیرات جــوی در آینــده پیشنهاد شده‌است. این سـناریوها به فرضـیات گونـاگون دربارهٔ میزان رشد، جمعیت، توسـعهٔ اقتصـادی، تقاضـای انــرژی و پیشــرفت فنــاوری بســتگی دارد و با افــزایش گازهای گلخانه‌ای، رشد اقتصادی و افـزایش اسـتفاده از فناوری سازگار با محیط زیست در ارتباط است.[22]

بخش‌های مختلف

بخش‌بندی بر پایهٔ دما

تروپوسفر

شاتل فضایی اندور بر فراز زمین. لایهٔ نارنجی رنگ تروپوسفر است و پس از آن، استراتوسفر و مزوسفر دیده می‌شوند.

تروپوسفر پایین‌ترین لایهٔ جو و نزدیک‌ترین لایه به سطح زمین است و از سطح زمین آغاز شده و تا ارتفاع 18–10 کیلومتری (11–6 مایلی) ادامه می‌یابد. بسیاری از ابرها و سیستم‌های آب‌وهوایی در این لایه قرار دارند.[28] ضخامت تروپوسفر در قطب حدود 8–7 کیلومتر (5 مایل) و در استوا حدود 18–16 کیلومتر (11–10 مایل) است. علاوه بر این، ارتفاع این لایه به تغییر فصل‌ها نیز بستگی دارد. 80 درصد کل جرم جو و 99 درصد بخار آب جو در تروپوسفر قرار دارد. بخار آب موجود در تروپوسفر در مناطق گرم و به ویژه مناطق استوایی زیاد و در مناطق قطبی کم است.[29] بخار آب با جذب انرژی تابشی گرمایی خورشید نقش مهمی در تنظیم آب‌وهوای زمین دارد.[30]

با افزایش ارتفاع در تروپوسفر، چگالی گازها کاهش می‌یابد و هوا رقیق‌تر می‌شود؛ بنابراین، دمای هوا با افزایش ارتفاع در این لایه نیز کاهش می‌یابد.[31] هم‌چنین با افزایش ارتفاع، فشار هوا نیز کاهش می‌یابد. دمای هوا در سطح زمین 15 درجهٔ سانتی‌گراد و ارتفاع 10 کیلومتر 49٫9- درجهٔ سانتی‌گراد است. فشار در سطح زمین 1٫0132 بار و در ارتفاع 10 کیلومتر 26٫5 بار است.[32] با افزایش ارتفاع، چگالی کاهش می‌یابد و در نتیجه تروپوسفر چگال‌ترین لایهٔ جو است. ابرهایی مانند کومولوس[پ 35] و استراتوس[پ 36] در

این لایه قـرار دارند. هواپیماها عمـدتاً در این لایه پـرواز می‌کنند.[33]

در این لایه، مولکول‌های ازون تروپوسفری[پ 37] وجود دارند که آلاینده هستند.[34]ـ مولکول‌هـای ازون موجـود در تروپوسـفر می‌توانند به راحـتی با بافت‌هـای زیسـتی واکنش داده و آن‌ها را از بین ببرند. این مولکول‌ها موجب احسـاس سـوزش در شش‌های انسـان می‌شـوند. پژوهشـــگران دانش پزشـــکی دریافته‌اند که تنفس ازون بیش از چند مـــــــاه تا چند ســـــــال، یکی از عوامل برگشت‌ناپذیری است که به شش‌های پستانداران آســیب می‌رسـاند. مولکول‌هـای ازون به ویـژه بـرای کودکـان، ســالمندان و بزرگســالانی خطرنــاک است که در فصل تابســـتان به‌طـــور منظم بـــرای ورزش بـــیرون از خانه می‌روند.[35]ـ تروپوپاز[پ 38]ـ مرز میـان تروپوسـفر و استراتوسفر است.[36]

استراتوسفر

چرخهٔ ازون-اکسیژن

استراتوسفر دومین لایهٔ جو زمین است که از ارتفاع 10 کیلومــتری (6٫2 مــایلی) آغــاز شــده و تا ارتفــاع 50 کیلومـــــتری (31 مـــــایلی) ادامه می‌یابد. ارتفـــــاع استراتوســـفر به طـــول و عـــرض جغرافیـــایی و تغیـــیر فصل‌ها بستگی دارد.[37]

استراتوسـفر از ارتفـاع 16 کیلومـتری (10 مـایلی) بر فراز استوا و از ارتفاع 10 کیلومتری (6 مایلی) بر فراز قطب آغـــــاز می‌گـــــردد. بخـــــار آب بســـــیار کمی در استراتوســفر وجــود دارد و دلیلش این است که تقریبــاً

همهٔ ابرها به استثنای ابرهای استراتوسفری قطبی در تروپوسفر قرار دارند. این ابرها در ارتفاع 25–15 کیلومتری (15٫5–9٫3 مایلی) یافت می‌شوند. هوا در این لایه تقریباً هزار برابر نازکتر از هوا در سطح دریا است (تراکم مولکول‌ها در سطح دریا تقریباً هزار برابر تراکم مولکول‌ها در استراتوسفر است).[38]

پیش‌بینی ناسا از ضخامت ازون استراتوسفری بر حسب دابسون (اگر سی‌اف‌سی‌ها ممنوع نشده‌بودند)

در این لایه با افزایش ارتفاع، دما نیز افزایش می‌یابد و دلیل آن وجود غلظت بالایی از مولکول‌های ازون است.[39]ـ دما در ارتفاع 50 کیلومتری به حدود 6-ـ درجهٔ سانتی‌گراد می‌رسد.[40]ـ پرتوی فرابنفش تولید شده توسط تابش خورشید در صورت رسیدن به سطح زمین می‌تواند موجب سرطان پوست، آب‌مروارید چشم، آسیب رساندن به سیستم ایمنی بدن و تأثیر منفی بر رشد گیاهان شود.[41]ـ مولکول‌های ازون و اکسیژن که در استراتوسفر قراردارند، پرتوهای فرابنفش خورشید را جذب می‌کنند و مانند یک سپر مانع از ورود این پرتوها به سطح زمین می‌شوند. ازون و اکسیژن می‌تواند 99٫9–95٪ پرتوهای فرابنفش به ویژه فرابنفش نوع C و B که پرانرژی‌ترین پرتوهای فرابنفش هستند و موجب آسیب زیستی می‌شوند را جذب کند. نقش نگهبانی ازون به قدری حیاتی است که به باور دانشمندان زندگی بر روی زمین بدون لایهٔ ازون امکان‌پذیر نبود.[42]ـ لایهٔ ازون پرتو فرابنفش را به پرتو فروسرخ تبدیل می‌کند و به سطح زمین می‌فرستد.[43] کلروفلوئوروکربن‌ها (سی‌اف‌سی‌ها)[پ 39]ـ باعث

کاهش مولکول‌های ازون در استراتوسفر زمین شده‌اند.[44]هالوکربن‌ها[پ 40]ـ نیز از دیگر مواد تخریب‌کنندهٔ ازون استراتوسفری هستند و با انتشار کلر و برم لایهٔ ازون را تخریب می‌کنند. هم‌چنین، برخی از مواد تخریب‌کنندهٔ لایهٔ اُزون در وسایل نقلیهٔ هوایی، گازهای به کاررفته در فرایند خنک‌سازی در یخچال، حلال (شیمی)ها، افشانه‌ها و کپسول‌های آتش‌نشانی وجود دارند.[45]ـ گرمایش زمین افزایش نظام‌مند گرمای زمین است که عمدتاً ناشی از گازهای گلخانه‌ای است.[46]ـ ازون یک گاز گلخانه‌ای است و در آب‌وهوای کرهٔ زمین نقش دارد. افزایش گازهای گلخانه‌ای مانند کربن دی‌اکسید ممکن‌است بر چگونگی بهبود لایهٔ ازون در سال‌های آینده اثر بگذارد.[47]ـ لایهٔ ازون سالانه کوچک‌تر از پیش می‌شود. به‌طوری‌که آمار ناسا در 13 سپتامبر 2007 نشان داد که حفره ازون به اوج خود رسیده‌است و لایهٔ ازون تنها می‌تواند 9٫7 میلیون مایل مربع (یعنی به قاره‌ای به اندازهٔ آمریکای شمالی) را پوشش دهد.[48]ـ حفرهٔ ازون در قطب جنوب هنوز مثل هر سال است.[49]ـ دلیل این پدیده نیز ورود کلرهای موجود در مواد شیمیایی ساخته‌شده توسط انسان‌ها به استراتوسفر است.[50]ـ ناسا اعلام کرده‌است که دو سوم لایهٔ اُزون تا سال 2065 نه تنها بر فراز قطب جنوب، بلکه در همه جای زمین نابود خواهدشد.[51]ـ مرز میان استراتوسفر و مزوسفر، استراتوپاز[پ 41]ـ نام دارد.[52]

مزوسفر

یک شهاب‌سنگ روشن

مزوسفر لایهٔ بعدی زمین است که میـان استراتوسـفر و ترموسفر قرار دارد. این لایه از ارتفاع 50 کیلومـتری (31 مـایلی) آغـاز شـده و تا ارتفـاع 85 کیلومـتری (53 مایلی) ادامه می‌یابد. با افزایش ارتفاع در مزوسفر، دما کـاهش می‌یابد.[53]ـ سـردترین بخش جو زمین با دمـای 90-ـ درجهٔ سانتی‌گراد در بـالای این لایه قـرار دارد.[54] فشـار هـوا در بخش‌هـای بـالایی مزوسـفر یک میلیـونیم فشار هوا در سطح دریا است.[55]

روزانه حدود 50 تن شهاب‌سنگ وارد جو زمین می‌شود.[56]ـ و بیشـتر آن‌ها در لایه مزوسـفر تبخـیر می‌شـوند. این‌گونه مـواد موجـود در شهاب‌سـنگ‌ها در مزوسـفر پراکنده می‌شوند و این لایه هم‌اکنون دارای مقـادیر آهن و فلـزات دیگر است. بالون‌هـای هواشناسی و هواپیما نمی‌توانند به این لایه برسـند. ابرهـای شب‌تاب از دیگر ابرها بسیار بالاتر هستند و بـالای مزوسـفر قـرار دارند. جزر و مد جو نیز تحت تـأثیر این لایه است و هـوا در این لایه بسـیار رقیق است.[54]ـ مـرز میـان مزوسـفر و ترموسفر، مزوپاز[پ 42] نام دارد.[57]

ترموسفر

پدیدهٔ شفق قطبی در گرینلند

ترموسفر بالاترین لایهٔ جو زمین است که میان مزوسفر و اگزوسفر قرار دارد. این لایه از ارتفاع 90 کیلومتری (56 مایلی) آغاز شده و تا ارتفـاع 500 کیلومـتری (311 مایلی) یا 1’000 کیلومتری (621 مایلی) ادامه می‌یابد. با افزایش ارتفاع در ترموسفر، دما در بخش‌های پـایینی این لایه به شدت افزایش می‌یابد اما در بخش‌های بالایی

دما نسبتاً ثابت می‌ماند. فعالیت‌های خورشیدی دما در این لایه را به شدت تحت تأثیر قرار می‌دهد. دمای ترموسفر معمولاً در طول روز 200 درجهٔ سانتی‌گراد بیشتر از شب است و زمان‌هایی که خورشید بسیار فعال است، دما در این لایه از 500 درجهٔ سانتی‌گراد به 2’000 درجهٔ سانتی‌گراد افزایش می‌یابد.[58][59]

چگالی در ترموسفر بسیار کم است و برخی بر این باورند که فضای بیرونی از بخش‌های پایینی ترموسفر آغاز می‌گردد، اما این لایه بخشی از جو زمین به‌شمار می‌آید. شاتل‌های فضایی و ایستگاه‌های فضایی بین‌المللی در این لایه قرار دارند. در بخش‌های پایینی این لایه اکسیژن اتمی (O)، نیتروژن اتمی (N) و هلیم (He)ـ اجزای اصلی هوا هستند. بخش عمده‌ای از پرتو ایکس و فرابنفش در این لایه جذب می‌شوند. یونوسفر زمین متشکل از ذرات یونیزه شده در جو است و با ترموسفر که از نظر الکتریکی خنثی است، هم‌پوشانی دارد. ذرات باردار یونوسفر با اتم‌ها و مولکول‌های ترموسفر برخورد می‌کنند و انرژی اضافی تولید می‌کنند. این انرژی اضافی توسط فوتون‌ها[پ 43] به‌شکل نور ساطع می‌شود و شفق‌های قطبی را رخ می‌دهد. شفق‌های قطبی عمدتاً در ترموسفر رخ می‌دهند. ترموپاز[پ 44]ــ مرز میان ترموسفر و اگزوسفر است.[58][59]

اگزوسفر

اگزوسفر بالاترین لایهٔ جو زمین است که جو پس از آن پایان می‌پذیرد و خلأ آغاز می‌گردد. هوا در این لایه بسیار رقیق است و تفاوت چندانی با خلأ ندارد.[60]

اجزای اصلی این لایه هیدروژن و هلیم هستند که تـراکم کمی دارند و بســـیاری از ماهواره‌ها در این لایه قـــرار دارند.[61]

اگزوسفر مرز میان جو و فضای بیرونی به‌شـمار می‌رود و از ارتفاع حدود 500 کیلومتر آغـاز شـده و تا 10’000 کیلومـــتر (6’200 مایل) ادامه می‌یابد.[62]ـــ اتم‌ها و مولکول‌هـــای هـــوا در این لایه به‌طـــور مـــداوم به فضا می‌گریزند و راه می‌یابند. این لایه شـامل حرکـات ذرات به درون و بـیرون مغناطیس‌سـپهر (مگنتوسـفر) و بـاد خورشیدی است.[63]ـ به‌دلیل رقیق بودن بسـیار هـوا در اگزوســـفر، گرمـــای زیـــادی در هـــوا به اشـــیاء منتقل نمی‌شود، حتی اگر هوا بسیار گرم باشد.[64]

بخش‌بندی بر پایهٔ ویژگی‌های الکترومغناطیسی

یونوسفر

یونوسـفر (یـون کـره) بخشی از بخش‌هـای بـالایی جو است[65]ـ که توسط تابش‌های خورشیدی یونیزه[پ 45] شده‌است[66]ـ و در ارتفاع حدود 800–60 کیلومتر قرار دارد.[67]ـ بخش عمده‌ای از این یونیزه شدن توسط پرتو ایکس و فـرابنفش و بـاد خورشـیدی صـورت می‌گـیرد. اگرچه خورشید مهم‌تـرین عامل یونـیزه شـدن اسـت، اما پرتوهـای کیهـانی نـیز در این عمل سـهم کمی دارند و هرگونه اختلال در جو، در یونیزه شدن اثر می‌گذارد.[65] به‌دلیل رقیق بـــودن بســـیار هـــوا در تروپوســـفر، الکترون‌های آزاد در این لایه وجود دارند، اما امکـان دارد الکترون‌ها توسط کاتیون‌ها[پ 46]ـ (یون‌هـــای مثبت) اســـیر شـــوند. تعـــداد الکترون‌ها به انـــدازه‌ای است که

می‌توانند بر انتشار فرکانس رادیویی[پ 47]ـ تأثیر بگذارند. این بخش یونیزه شدهٔ جو را یونوسفر می‌نامند.[66]ـ تراکم پلاسما[پ 48]ـ در یونوسفر در طول روز و شب و فصل‌ها تغییر می‌کند و به گرانش زمین نیز بستگی دارد. بیشترین چگالی پلاسما در یونوسفر در ارتفاع 300–250 کیلومتر است.[67]ـ یونوسفر می‌تواند امواج رادیویی در محدودهٔ فرکانس خاصی را منعکس کند.[68]

مگنتوسفر

مگنتوسفر از زمین در برابر باد خورشیدی محافظت می‌کند.

مگنتوسفر فضای پیرامون یک جسم فضایی است که توسط میدان مغناطیسی جسم کنترل می‌شود.[69] مگنتوسفر منطقهٔ تعامل میان میدان مغناطیسی طبیعی سیاره و باد خورشیدی است. در این منطقه بسیاری از ذرات دارای بار الکتریکی نزدیک سیاره وجود دارند. بخش‌های اصلی مگنتوسفر زمین، باد خورشیدی و میدان مغناطیسی هستند.[70]ـ میدان مغناطیسی زمین تا 36’000 مایل به درون فضا می‌رسد. مگنتوسفر این میدان مغناطیسی را پوشش داده‌است و از بسیاری از ذرات خورشید مانند باد خورشیدی که می‌تواند به زمین آسیب برساند، جلوگیری می‌کند. اما برخی از بادهای خورشیدی از مگنتوسفر هم می‌گذرند و شفق‌های قطبی می‌سازند.[71]

مگنتوسفر زمین علاوه بر مزایای پنهان خود خطراتی نیز دارد که یکی از این خطرات توفان‌های مغناطیسی

هســـتند. هنگـــامی که بادهـــای نیرومند خورشـــیدی با مگنتوســـفر برخـــورد می‌کننـــد، می‌توانند به مـــدارهای الکـتریکی آسـیب بزنند و مـوجب قطع بـرق و خاموشی بشـوند. خورشـید و سـیارات دیگر مگنتوسـفر دارنـد، اما مگنتوســـفر زمین نیرومنـــدترین مگنتوســـفر در میـــان سیارات سنگی است.[70]

کمربند وان آلن

دو کمربند هلالی شکل وان آلن

کمربند تابشی وان آلن از دو لایـــــــهٔ هلالی شـــــــکل ساخته‌شده و دارای ذرات باردار انرژی (پلاسـما) است و پیرامون زمین قرار دارد و میدان مغناطیسی زمین را در جای خود نگه می‌دارد. کمربند وان آلن از ارتفـاع 1’000 کیلومتر آغاز شده و تا ارتفاع 60’000 کیلومتر گسترش می‌یابد.[72]

این کمربند دارای دو منطقـــهٔ درونی و بـــیرونی است. منطقهٔ درونی در ارتفاع 3’000 کیلومتر (1’860 مایل) بالاتر از سـطح زمین و منطقـهٔ بـیرونی آن که بیشـترین چگالی را دارد، در فاصلهٔ 15’000 تا 20’000 کیلومتر (9 ’300 تا 12’400 مایل) بـــالاتر از ســـطح زمین واقع شده‌است. منطقـــهٔ درونی دارای پروتـــون[پ 49]هـــای پرانرژی است که بیش از 30’000’000 الکـترون‌ولت[پ 50]ـ انرژی دارند. منطقـهٔ بـیرونی دارای ذرات بـارداری هســـتند که از جو و خورشـــید (بـــرای نمونـــه، یـــون[پ 51]های هلیم که از باد خورشـیدی سرچشـمه گرفته‌اند) منشأ گرفته‌اند. این منطقه دارای پروتون‌های کم انرژی

و الکترون[پ 52]های پرانرژی است که انرژی آن تا چند صد میلیون الکترون‌ولت می‌رسد.[73]

چنـــدی پیش، ناسا ســـومین کمربند تابشی در پـــیرامون زمین را کشف کرد. مشـاهدات جدید ناسا طی مـأموریت وان آلن پروبز نشـــان داد که پـــیرامون زمین سه کمربند مجــزا و طــولانی وجــود دارد که میــان آن‌ها فضا وجــود دارد.[74]

ویژگی‌های فیزیکی

فشار

فشـار هـوا مقـدار نـیرویی است که توسط هـوای جسم بالای سطح بر سطح وارد می‌شود. اگر وزن هوای جسم یا تعداد مولکول‌های آن افزایش یابد، فشار هوا افـزایش و اگر وزن هـوای جسم یا تعـداد مولکول‌هـای آن کـاهش یابــد، فشــار هــوا کــاهش می‌یابد.[75]ـ هر چه ارتفــاع افــزایش می‌یابــد، فشــار هــوا کــاهش می‌یابــد؛ زیــرا مولکول‌هــای جو در ارتفاعــات بــالاتر کــاهش یافته و در نتیجه فشار هوا نیز کـاهش می‌یابد. از آن‌جا که بسـیاری از مولکول‌های جو توسط گرانش زمین در نزدیکی سطح زمین هستند، ابتدا کـاهش فشـار هـوا به سـرعت انجـام می‌گـیرد (از پـایین به بـالا) و سـپس از سـرعت کـاهش فشـــار کاســـته می‌شـــود. از آن‌جا که بیش از نیمی از مولکول‌های جو در زیر ارتفاع 5٫5 کیلومـتر هسـتند، 50 درصد فشار هوا در این ارتفاع است.[76]

فشار هـوا با دسـتگاهی به نـام فشارسـنج (بـارومتر)[پ 53] اندازه‌گیری می‌شود.[75] فشارسنج دارای یک لولهٔ باریک شیشه‌ای است که هـوایی در آن وجـود نـدارد و به

یک ظرف جیوه وارد می‌شود. هوا به جیـوهٔ درون ظـرف فشار می‌آورد و جیوه حدود 30 اینچ (اگر فشارسنجی در ســـطح زمین انجـــام‌گیرد) به درون لوله می‌رود. نـــوع دیگری از فشارسنج، فشارســنج آنروید[پ 54]ـ است که امـــروزه در هواشناسی و حمل‌ونقل هـــوایی مـــورد اســتفاده قــرار می‌گــیرد؛ زیــرا این فشارســنج فضــای کم‌تری اشغال می‌کند و دقیق‌تر است.[77]ـ فشار هوای استاندارد 760 میلی‌متر جیوه (mmHg)ـ در سطح دریا[78]ـ است.[79]ـ واحدهای اندازه‌گیری فشار هوا عبارتند از: جیوه،[پ 55]ـ اتمسفر، کیلوپاسـکال[پ 56]ـ و میلی بـــار.[پ 57]ـــ در هوانـــوردی از واحد جیـــوه اســـتفاده می‌شـــود، اما هواشناســـان از واحد میلی بـــار بر روی نقشه‌های آب‌وهوایی استفاده می‌کنند. مقایسـهٔ مقـادیر واحدهای فشار هوا به شرح زیر است:[75]

Hg = 1٫0 atm = 101٫325 kPa = 1013٫25 29٫92 mb

چگالی و جرم

چگالی و دمای جو در ارتفاعات مختلف

بخش‌های تودهٔ هوا:

cA:بخش قاره‌ای قطب شمال

cP:بخش قاره‌ای قطبی

cT:بخش قاره‌ای گرمسیری

mP:بخش دریایی قطبی

mT:بخش دریایی گرمسیری

چگـالی هـوا به معـنی جـرم گازهـای جو و بر حجم آن‌ها است. چگالی هوای خشک در صفر درجـهٔ سـانتی‌گراد در سطح دریا با فشار اسـتاندارد 1٫29 گـرم در هر لیـتر[پ 58]ـ است. چگالی هوا در سطح دریا با دمـای 15 درجـهٔ سـانتی‌گراد 1٫275 kg/m3 است که جو اسـتاندارد بین‌المللی نـام دارد.[80]ـ در دسـتگاه بین‌المللی یکاها (سیسـتم متریک)[پ 59]ـ چگـالی بر حسب کیلـوگرم بر متر مکعب (kg/m3) اندازه‌گیری می‌شود. چگالی هوا به دمـا، فشـار و بخـار آب موجـود در هـوا بسـتگی دارد. مولکول‌های تشکیل‌دهندهٔ جو به‌سرعت در حال حرکتند و با یک‌دیگر و اشـیاء دیگر برخـورد می‌کنند. هرچه دما افزایش یابـد، سـرعت حـرکت این مولکول‌ها افـزایش و چگالی هوا کاهش می‌یابد. با افزایش فشار هوا، چگـالی هـوا نـیز افـزایش می‌یابد. هرچه ارتفـاع از سـطح زمین افزایش می‌یابد، فشـار کـاهش می‌یابد. در نتیجه چگـالی نیز کاهش می‌یابد.[81]

مجموع جـرم جو زمین 5٫5×1018 کیلـوگرم است[82][83]ـ که حدود یک میلیونم جرم زمین است. هوا در سطح دریا سنگین‌تر اسـت، چـون مولکول‌هـای هـوا به یک‌دیگر نزدیکند و توسط وزن هوای بالای خود فشـرده شـده‌اند. با افـزایش ارتفـاع، فاصـلهٔ مولکول‌هـای هـوا از یک‌دیگر جداشده و هوا سبک‌تر می‌شود.[82]ـ تـودهٔ هـوا به حجم بـزرگی از هـوا می‌گویند که دما و رطـوبت آن در سـطح افقی برای صدها یا هزاران کیلومتر یکسـان باشد. تـودهٔ هوا معمولاً به چهار بخش قطـبی (سـرد)، قطب شـمال (بسـیار سـرد)، اسـتوایی (گـرم و بسـیار مرطـوب) و گرمسیری (گرم) طبقه‌بندی می‌شود.[84]ـ مقـدار جـرم جو زمین در ارتفاعات به شرح زیر است:[85]

50 درصد زیر ارتفاع 5٫6 کیلومتر

90 درصد زیر ارتفاع 16 کیلومتر

99٫99997 درصد زیر ارتفاع 100 کیلومتر

وزن اتمی

جو را با استفاده از ترکیبات تشکیل‌دهندهٔ آن می‌توان به دو منطقهٔ گسترده به نام‌های هتروسفر[پ 60]ـ و هوموسفر[پ 61]ـ طبقه‌بندی کرد. هتروسفر بخش بیرونی این طبقه‌بندی است که گازها در آن توسط گرانش و با توجه به جرم اتمی نسبی (وزن اتمی) خود پراکنده شده‌اند؛ بنابراین، سبک‌ترین عناصر (هیدروژن و هلیم) در بخش‌های بیرونی هتروسفر و عناصر سنگین‌تر (نیتروژن و اکسیژن) در بخش‌های درونی هتروسفر قرار می‌گیرند. هوموسفر میان سطح زمین و هتروسفر است و گازها در این منطقه تقریباً یکسان پراکنده شده‌اند و پراکندگی آن‌ها ربط به عواملی هم‌چون ارتفاع ندارد. موارد استثناء در پراکندگی آن‌ها لایهٔ ازون، بخار آب، کربن دی‌اکسید و آلاینده‌های هوا است.[86]

ویژگی‌های نوری

پراکندگی نور

ابری در هنگام غروب آفتاب

نوشتار(های) وابسته: پراکندگی

بخشی از نور خورشید در هوا پراکنده می‌شود.[87] هنگامی که نور از یک ماده یا گاز می‌گذرد، بخشی از آن

جذب ماده یا گـاز می‌شـود و بقیـهٔ آن پراکنـده می‌شـود. مرحلهٔ اصلی پراکندگی نور، جـذب نـور توسط مولکول‌ها و بازتـاب در جهـات مختلف است.[88]ـ آبی بـودن رنگ آسمان به دلیل پراکندگی نور خورشید میان مولکول‌های جو است. این پراکندگی نور، پراکندگی رایلی[پ 62] نام دارد و بر طول موج‌های کوتاه (انتهای رنگ آبی در طیف مرئی) اثر می‌گذارد.[89]

جذب نور خورشید

همهٔ جانوران و اشیاء بی‌جان قادر به جذب نـور هسـتند. گیاهان جذب نـور را در فرایند فتوسـنتز انجـام می‌دهند. جـذب نـور به طیف الکترومغناطیسی (رنگ‌ها) و مـاهیت اتم‌هـای جسم بسـتگی دارد.[90]ـ بـرای نمونـه، مولکول‌های ازون، پرتوهای فرابنفش B و C را که طول مـوج آن‌ها 200 تا 320 نـانومتر[پ 63]ـ اسـت، جـذب می‌کند.[91]ـ آب خـالص امـواجی را که طـول مـوج آن‌ها میان 380 تا 700 نانومتر است، جذب می‌کند.[92]

در منـاطقی از جـو، نـور می‌تواند نفـوذ بسـیاری داشته‌باشد که این بخش‌ها پنجره‌هـای جـوی نامیـده می‌شـوند. این پنجره‌ها اغلب در منـاطق دارای طیف مرئی و فرکـانس رادیـویی دیـده می‌شـوند.[93]ـ در این منـاطق مـیزان جـذب پرتوها کم یا هیچ است و مـوجب می‌شود که پرتوها به آسانی به سطح زمین برسند.[94] گازها برخی از طول موج‌هـای خـاص را جـذب می‌کنند و بـرخی از طـول موج‌ها نـیز از گازها می‌گذرند. منـاطقی که طیف‌های الکترومغناطیسی توسط گازهای جو جـذب می‌شوند، باندهای جذب نامیده می‌شوند.[95]ـ جو زمین از عبـور پرتوهـای زیـان‌آور و پرانـرژی ایکس، گاما و

فـرابنفش و هم‌چـنین پرتوهـای کم انـرژی فروسـرخ و امواج رادیویی جلوگیری می‌کند و نور مـرئی و هم‌چـنین امواج رادیویی و محدودهٔ طول موج کمی از فروسـرخ را از خود عبور می‌دهد.[96]

طیف مــرئی مخلــوطی از رنگ‌ها است که دارای طــول مــوج میــان 400 تا 700 نــانومتر است و توسط چشم انســان تشــخیص داده می‌شــود. اشــیاء دارای رنگ‌هــای مختلفی هســتند، چــون هر شــیء طــول مــوج خاصی را جذب می‌کند.[97]

طیف‌های الکترومغناطیسی با طول موج آن‌ها

رنگ‌های مختلف طیف مرئی:[97]

رنگطول موج

قرمز770 نانومتر

نارنجی667 نانومتر

زرد625 نانومتر

سبز556 نانومتر

نیلی477 نانومتر

آبی435 نانومتر

بنفش400 نانومتر

ضریب شکست

ضریب شکست یک محیط مقدار تغییر سرعت نــور در آن محیط نسبت به خلأ است. هنگامی که پرتو نــور با زاویــهٔ

قائم به سطح بین دو ماده یا محیط (مانند هـوا و لیـوان) بتابـــد، بـــدون شکست از محیطی به محیطی دیگر وارد می‌شــود. اما اگر با زاویه‌ای دیگر بتابــد، با شکست وارد محیط دیگر می‌شود. این انحراف به سرعت نـور بسـتگی دارد.[98]ـ بـرای نمونـه، اگر نـور از آب وارد هـوا شـود، دچار انحـراف می‌شـود. زاویـهٔ شکست نمی‌تواند بیش از 90 درجه باشد و زاویه‌ای که شکست آن برابر با 90 درجه باشد، زاویـهٔ بحـرانی نـام دارد. اگر زاویـهٔ شکست بیش از 90 درجه باشـد، نمی‌تواند از محیط عبـور کند و بازتاب می‌شود که به این پدیـده بازتـاب کلی می‌گویند.[99] ضریب شکست هوا 1٫00029 است.[100][101]

گردش

نمایی از گردش جوی

نوشتار اصلی: گردش جوی

گردش جـوی به‌طـور کلی به گـردش زمین و جنبش‌هـای منطقه‌ای هــوا گفته می‌شــود. به‌طــور متوســط، این گردش مربوط به سیستم‌های وزش بادی بـزرگ است که در چند کمربند شـرقی-غـربی، زمین را احاطه کرده‌اند.[102]ـ گـردش جـوی مـوجب توزیع گرما در سـطح زمین می‌شود. سه چرخش پایه در گردش عرضی وجــود دارد:[103]

سـلول‌هادلی: سـلول‌هادلی یک الگـوی گـردش جـوی در مناطق گرمسـیر است که بادهـای بسـامان تولید می‌کند. سلول‌هادلی 30 درجهٔ شمالی تا 30 درجهٔ جنوبی زمین (یعــنی 30 درجه بــالاتر و پــایین‌تر از اســتوا) را در بر می‌گیرد. دلیل رخ‌دادن این جریان هوا، گرم کردن هوا در

سطح زمین نزدیک استوا توسط خورشید است. هوا به سمت بالا می‌رود و یک باند کم‌فشار در استوا ایجاد می‌کند. هنگامی که هوا به ارتفاع 10–15 کیلومتر (بخش‌های بالایی تروپوسفر) می‌رسد، جریان آن به سوی قطب شمال و قطب جنوب ادامه می‌یابد. در پایان، سلول‌هادلی هوا را به سطح زمین در نواحی استوایی نزدیک به 30 درجه شمال یا جنوب عرضی بازمی‌گرداند.[104]

سلول فرل: در سلول فرل، جریان هوا به سمت قطب و شرق تا نزدیکی سطح زمین و به سمت استوا و غرب تا ارتفاعات بالاتر ادامه می‌یابد. این حرکت معکوس جریان هوا در سلول‌هادلی است[105] و به‌طور متوسط در اواسط عرض‌های جغرافیایی (30 تا 60 درجه)[106] حرکت می‌کند.[107] به‌طور کلی، جریان غربی بر سلول فرل در سطح زمین و نقاط بالای زمین حکمفرماست. اعتقاد بر این است که سلول فرل یک پدیدهٔ اجباری ناشی از کنش میان دو سلول دیگر است. حرکت عمودی رو به پایین تا 30 درجهٔ شمالی و حرکت عمودی رو به بالا تا 60 درجهٔ شمالی موجب گردش سلول فرل می‌شود. این الگو تا حد زیادی موجب تبادل هوای قطبی در حال حرکت به جنوب و هوای گرمسیری در حال حرکت به شمال می‌شود.[108]

سلول قطبی: سلول قطبی یک منطقهٔ هوا و جریان قوی غرب به شرق است.[109] این سلول شمالی‌ترین گردش جوی است و موقعیت متوسط آن میان 60 درجهٔ شمالی و قطب شمال است. در قطب، هوا به سمت جنوب گسترش می‌یابد. از آن‌جا که اثر کوریولیس

(نیروی کوریـولیس)[پ 64]ـ قـوی در قطب وجـود دارد، هوایی که به سمت جنوب در حال حرکت اسـت، به‌شـدت به سـمت راست منحـرف می‌شـود. نزدیک به 60 درجـهٔ شمالی، جنـوب شـرقی هـوای در حـال حـرکت با جریـان ضعیف هوای شمال غـربی که ناشی از گسـترش هـوا از 30 درجهٔ شمالی است، برخـورد می‌کند. با این برخـورد، هوا دوباره بالا می‌رود.[108]

نگارخانه

پراکنـدگی رایلی عامل آبی بـودن رنگ آسـمان از سـطح زمین است. (عکس توسط ایستگاه فضایی بین‌المللی)

رنگ‌ها تقریبـــاً لایه‌هـــای جو زمین را نشـــان می‌دهند. (عکس به هنگـــام غـــروب آفتـــاب در اقیـــانوس هند گرفته‌شده توسط ایستگاه فضایی بین‌المللی)

نگـــــاره‌ای از خورشـــــیدگرفتگی که توسط یک دوربین عکاسی متحرک به قطر 16 میلی‌متر از فضاپیمای آپولو 12 گرفته شده‌است.

بخش نارنجی رنگ نگاره، تروپوسفر است. تروپوسفر در تروپوپاز (مرز میان نارنجی و آبی) به پایان می‌رسد.

طوفان‌های ژئومغناطیسی مـوجب نمـایش زیبـای شـفق قطبی در سراسر جو می‌شوند.

نمایی از شهر قاهره در حالی که مه‌دود در جو آن وجـود دارد.

جستارهای وابسته

نشان درگاهدرگاه علوم جوی

نشان درگاهدرگاه علوم زمین

باد

پرسپکتیو هوایی

زیست‌کره

هوای فشرده

تاریک‌شدن زمین

پیمان کیوتو

واژه‌نامه

Atmosphere

Troposphere

Stratosphere

Mesosphere

Thermosphere

Exosphere

Ionosphere

Magnetosphere

Electromagnetic

Hadley Cell

Ferrel Cell

Polar cell

Nitrogen

Nitrous Oxide

Oxygen

Xenon

Argon

Oone

Carbon Dioxide

Carbon Monoxide

Neon

Sulfur Dioxide

Helium

Nitrogen Dioxide

Methane

Ammonia

Krypton

Water Vapor

Hydrogen

Chloroplast

Photosynthesis

CyanoBacteria

Carbohydrate

F (Fahrenheit)

Cumulus Clouds

Stratus Clouds

Tropospheric Ozone

Tropopause

ChloroFluoroCarbons (CFCs)

Halon

Stratopause

Mesopause

Photon

Thermopause

Ionization

Cation

Radio Frequency

Plasma

Proton

Electron Volt

Ion

Electron

Barometer

Aneroid Barometer

Hg

KPa (KiloPaskal)

MBar (MilliBar)

Liter

Metric System

Heterosphere

Homosphere

Rayleigh Scattering

Nm (NanoMerer)

Coriolis Effect

یادداشت

[الف] ^ انــدازهٔ لایه‌ها نســبت به یک‌دیگر دقیق نیست. چون برخی لایه‌ها مانند ترموسفر بسیار بزرگ هســتند و برخی دیگر مانند تروپوسفر نســبت به ترموســفر بســیار کوچک هســتند و اگر انــدازه‌ها دقیق باشــد، تروپوســفر بسیار کوچک خواهد شد و شاید حتی کسی آن را نبیند.

[ب] ^ اگزوسفر بسیار طـولانی‌تر از این مقـدار است و تا 10’000 کیلومتر بالاتر از سطح زمین ادامه می‌یابد.

[پ] ^ موشک‌های بالیستیک معمولاً ارتفاع بسیار بالایی می‌گیرند و برخی از موشک‌های بالسـتیک که بـرد بسـیار بالایی دارند، حـتی از جو زمین نـیز خـارج می‌شـوند و با اســـتفاده از یک ماشـــین ورود مجـــدد (RV)ـــ به جو بازمی‌گردند.

[ت] ^ این پـــانویس مربـــوط به گازهـــای نخست تا شانزدهم (نیتروژن تا آمونیاک) است.

[ث] ^ این پـانویس مربـوط به گـاز هفـدهم (بخـار آب) است.

[ج] ^ مقـدار بخـار آب موجـود در هـوای یک جا با هـوای جـایی دیگر بسـیار متفـاوت است و به جـا، دما و زمـان بستگی دارد. در بیابان‌ها و جاهایی که دمای پایین دارند، بخار آب موجود در هوا می‌تواند کم‌تر از 0٫1 درصد هـوا باشد و در جاهای گـرم و مرطـوب، ممکن‌است بیش از 6 درصد بخار آب در هوا وجود داشته‌باشد.

پانویس

«واژه‌هـای مصـوّب فرهنگسـتان زبـان و ادب فارسـی، فرهنگ واژه‌هـای مصـوّب فرهنگسـتان: 1376 تا 1385، بخش دوم: به ترتیب الفبای لاتینی». فرهنگستان زبان و ادب فارسی. بایگانی‌شـده از اصـلی در 3 اوت 2009. دریافت‌شده در 11 اردیبهشت 1392.

w:en:Atmosphere_of_Earth#Stratification

air (atmospheric gas)". Encyclopedia" Britannica. Archived from the original on 02 May 2013. Retrieved 13 April 2013. Check date values in: |تاریخ بایگانی= (help)

The Oxygen Cycle". VCCS. Archived from the" original on 02 May 2013. Retrieved 13 April 2013. Check date values in: |تاریخ بایگانی= (help)

Adam Voiland (2 November 2010). "Aerosols: Tiny Particles, Big Impact". NASA. Archived from the original on 02 May 2013. Retrieved 14 April 2013. Check date values in: |تاریخ بایگانی= (help)

greenhouse gas (atmospheric science)"." Encyclopedia Britannica. Archived from the original on 02 May 2013. Retrieved 26 April 2013. Check date values in: |تاریخ بایگانی= (help)

greenhouse effec (atmosphere science)"." Encyclopedia Britannica. Archived from the original on 02 May 2013. Retrieved 26 April 2013. Check date values in: |تاریخ بایگانی= (help)

«گازهای گل‌خانه‌ای به بالاترین میزان در 3 میلیون سال اخیر رسید». رادیو فردا. 22 اردیبهشت 1392.

بایگانی‌شده از اصـلی در 24 ژوئیه 2013.ـ دریافت‌شـده در 25 اردیبهشت 1392.

Table of gaseous composition of dry air"." Columbia University. Archived from the original on 02 May 2013. Retrieved 14 April 2013. (help) =تاریخ بایگانی| :Check date values in

Professor Shakhashiri (November 2007). "Gases of the Air" (PDF). University of Wisconsin–Madison. Archived from the original (PDF) on 19 March 2013. Retrieved 20 July 2013.

billion years ago- 543 million years ago". 4.6" University of Dayton. Archived from the original on 30 October 2012. Retrieved 13 July 2013.

What is the History of the Earth's" Atmosphere?". Innovate Us. Archived from the original on 26 April 2013. Retrieved 23 April 2013.

How did Earth's atmosphere form?". NASA." Archived from the original on 30 April 2013. Retrieved 23 April 2013.

The atmosphere- origin and structure". EIU." Archived from the original on 02 May 2013.

| :Retrieved 23 April 2013. Check date values in تاریخ بایگانی= (help)

Jerry Coffey (7 February 2010). "What Is The Atmosphere?". Universe Today. Archived from the original on 02 May 2013. Retrieved 24 April :2013. Check date values in |تاریخ بایگانی= ((help

geologic history of Earth: Development of the" atmosphere and oceans". Encyclopedia Britannica. Archived from the original on 02 May 2013. Retrieved 23 April 2013. Check date values in: |تاریخ بایگانی= (help)

Evolution of the Atmosphere". Ohio State" University. Archived from the original (PPT) on .19 August 2014. Retrieved 14 July 2013

Earth's atmospheric air". The Encyclopedia of" Earth. 18 October 2011. Archived from the original on 02 May 2013. Retrieved 24 April :2013. Check date values in |تاریخ بایگانی= ((help

What Is Air Pollution?". EPA. Archived from" the original on 24 July 2013. Retrieved 29 June .2013

Mason Inman (5 October 2010). "Plane Exhaust Kills More People Than Plane Crashes".

National Geographic. Archived from the original on 24 July 2013. Retrieved 24 July 2013.

air pollution". Encyclopedia Britannica Online." Archived from the original on 24 July 2013. Retrieved 29 June 2013.

global warming (Earth science)". Encyclopedia" Britannica. Archived from the original on 24 July 2013. Retrieved 13 July 2013.

Causes of Global Warming". National" Geographic. Archived from the original on 24 July 2013. Retrieved 15 July 2013.

Global Warming Effects". National Geographic." Archived from the original on 24 July 2013. Retrieved 14 July 2013.

Sea Level Rise". National Geographic." Retrieved 25 July 2013.

How will the Earth system change in the" future?". NASA. Archived from the original on 16 May 2013. Retrieved 14 July 2013.

«پژوهش جدید ناسا: پر بارش شدن مناطق بارانی جهان در سده آینده». رادیو فردا. 17 اردیبهشت 1392. بایگانی‌شده از اصلی در 24 ژوئیه 2013. دریافت‌شده در 30 تیر 1392.

troposphere (atmospheric region)"." Encyclopedia Britannica. Archived from the original on 02 May 2013. Retrieved 4 April 2013. Check date values in: |تاریخ بایگانی= (help)

Weather Facts: Troposphere". Weather" Online. Archived from the original on 02 May 2013. Retrieved 14 April 2013. Check date values in: |تاریخ بایگانی= (help)

troposphere". UCSB. Archived from the" original on 02 May 2013. Retrieved 14 April 2013. Check date values in: |تاریخ بایگانی= (help)

Layers of the Atmosphere". NOAA. Archived" from the original on 2 April 2013. Retrieved 14 April 2013.

Temperature and Pressure Patterns in the" Troposphere". NOAA. Archived from the original (PDF) on 02 May 2013. Retrieved 14 April 2013. Check date values in: |تاریخ بایگانی= (help)

The Troposphere". Virginia University." Archived from the original on 6 September 2012. Retrieved 4 May 2013.

Tropospheric Ozone, the Polluter". UCAR." Archived from the original on 6 July 2005. .Retrieved 30 January 2013

Watching our Ozone Weather". NASA." Archived from the original on 06 February 2013. Retrieved 6 February 2013. Check date values in: |تاریخ بایگانی= (help)

atmosphere (gaseous envelope)"." Encyclopedia Britannica. Archived from the original on 02 May 2013. Retrieved 14 April 2012. Check date values in: |تاریخ بایگانی= (help)

The Stratosphere- overview". UCAR. Archived" from the original on 02 May 2013. Retrieved 14 April 2013. Check date values in: |تاریخ بایگانی= (help)

The Stratosphere". Windows2Universe." Archived from the original on 02 May 2013. Retrieved 14 April 2013. Check date values in: | تاریخ بایگانی= (help)

Stratosphere". Atmosphere. Archived from -" the original on 15 April 2012. Retrieved 14 .April 2013

Why does the temperature of the atmosphere" vary?". Windows2Universe. Archived from the

original on 02 May 2013. Retrieved 15 April 2013. Check date values in: |تاریخ بایگانی= (help)

UV radiation". Eco-action. Archived from the" original on 06 February 2013. Retrieved 29 January 2013. Check date values in: |تاریخ بایگانی= (help)

Introduction to Ozone". UCAR. Archived from" the original on 12 February 2013. Retrieved 1 February 2013.

STRATOSPHERIC OZONE DEPLETION". UNC." Archived from the original on 06 February 2013. Retrieved 6 February 2013. Check date values in: |تاریخ بایگانی= (help)

Chlorofluorocarbons and Ozone Depletion"." Ciesin.org. Archived from the original on 06 February 2013. Retrieved 29 January 2013. Check date values in: |تاریخ بایگانی= (help)

Ozone Depleting Substances". Ene.gov." Archived from the original on 03 April 2013. Retrieved 12 March 2013. Check date values in: |تاریخ بایگانی= (help)

Elizabeth Steeter. "Global Warming Effects on Ozone Depletion". eHow.com. Archived from the original on 03 April 2013. Retrieved 3 April

2013. Check date values in: |تاریخ بایگانی= (help)

The Ozone Layer". NOAA. Archived from the" original on 03 April 2013. Retrieved 1 April 2013. Check date values in: |تاریخ بایگانی= (help)

Ozone Resource Page". NASA. Archived from" the original on 06 February 2013. Retrieved 29 January 2013. Check date values in: |تاریخ بایگانی= (help)

From Discovery, To Solution, To Evolution:" Observing Earth's Ozone Layer". NASA. Archived from the original on 06 February 2013. Retrieved 29 January 2013. Check date values in: |تاریخ بایگانی= (help)

Antarctic Ozone Hole Second Smallest in 2012" 20 Years". NASA. Archived from the original on 03 April 2013. Retrieved 12 March 2013. Check date values in: |تاریخ بایگانی= (help)

New Simulation Shows Consequences of a" World Without Earth's Natural Sunscreen". NASA. Archived from the original on 06 February 2013. Retrieved 6 February 2013. Check date values in: |تاریخ بایگانی= (help)

ELEVATED STRATOPAUSE EVENTS". UCAR." Archived from the original on 25 July 2013. .Retrieved 15 April 2013

Tega Jessa (25 March 2011). "Mesosphere". Universe Today. Archived from the original on .27 May 2013. Retrieved 15 April 2013

The Mesosphere- overview". UCAR. Archived" from the original on 02 May 2013. Retrieved 15 =تاریخ بایگانی| :April 2013. Check date values in (help)

Mesosphere & Mesopause". Atoptics. Archived" from the original on 02 May 2013. Retrieved 15 =تاریخ بایگانی| :April 2013. Check date values in (help)

IAP. .(به آلمـــانی) "Dust in the mesosphere" Archived from the original on 19 September .2011. Retrieved 2013-04-15

Mesosphere- Layer of Earth's Atmosphere"." Windows2Universe. Archived from the original on 02 May 2013. Retrieved 15 April 2013. (help) =تاریخ بایگانی| :Check date values in

Thermosphere- overview". UCAR. Archived" from the original on 02 May 2013. Retrieved 15 =تاریخ بایگانی| :April 2013. Check date values in (help)

The Thermosphere". Windows2Universe." Archived from the original on 02 May 2013. | :Retrieved 15 April 2013. Check date values in تاریخ بایگانی= (help)

Exosphere- overview". UCAR. Archived from" the original on 02 May 2013. Retrieved 15 April 2013. Check date values in: |تاریخ بایگانی= (help)

Exosphere". Enviropedia. Archived from the" original on 02 May 2013. Retrieved 16 April 2013. Check date values in: |تاریخ بایگانی= (help)

Fraser Cain (16 September 2009). "Exosphere". Univers Today. Archived from the original on 02 May 2013. Retrieved 16 April 2013. Check date values in: |تاریخ بایگانی= (help)

AIRS: atmosphere_layers". NASA. Archived" from the original on 27 April 2013. Retrieved 16 April 2013.

Temperature in the Exosphere"." Windows2Universe. Archived from the original on 02 May 2013. Retrieved 16 April 2013. Check date values in: |تاریخ بایگانی= (help)

Introduction to the Ionosphere". NOAA." Archived from the original on 02 May 2013.

| :Retrieved 16 April 2013. Check date values in
تاریخ بایگانی= (help)

Ionosphere". Science Daily. Archived from the" original on 20 April 2013. Retrieved 16 April .2013

Ionosphere". SWRI. Archived from the original" on 02 May 2013. Retrieved 16 April 2013. :Check date values in |تاریخ بایگانی= (help)

Ionospheric Map". IPS. Archived from the" original on 24 July 2013. Retrieved 11 May .2013

Magnetosphere". SWRI. Archived from the" original on 02 May 2013. Retrieved 16 April :2013. Check date values in |تـاریخ بایگـانی= ((help

Tega Jessa (6 Aprl 2010). "Magnetosphere". Universe Today. Archived from the original on 02 May 2013. Retrieved 16 April 2013. Check :date values in |تاریخ=, |تاریخ بایگانی= (help)

Earth's Magnetosphere". Windows2Universe." Archived from the original on 02 May 2013. | :Retrieved 16 April 2013. Check date values in
تاریخ بایگانی= (help)

Andy Soos (1 March 2013). "The Third Van Allen Belt". ENN. Archived from the original on

02 May 2013. Retrieved 18 April 2013. Check date values in: |تاریخ بایگانی= (help)

Van Allen radiation belt (astrophysics)"." Encyclopedia Britannica. Archived from the original on 02 May 2013. Retrieved 18 April 2013. Check date values in: |تاریخ بایگانی= (help)

NASA's Van Allen Probes Reveal a New" Radiation Belt Around Earth". NASA. 28 February 2013. Archived from the original on 24 July 2013. Retrieved 16 July 2013.

Atmospheric Pressure force exerted by the" weight of the air". UIUC. Archived from the original on 02 May 2013. Retrieved 20 April 2013. Check date values in: |تاریخ بایگانی= (help)

Pressure with Height". UIUC. Archived from" the original on 24 July 2013. Retrieved 18 July 2013.

Chad Palmer. "How a barometer measures air pressure". USA TODAY. Retrieved 18 July 2013.

Jerry Coffey (12 September 2010). "What Is Atmospheric Pressure". Universe Today. Archived from the original on 02 May 2013.

| :Retrieved 20 April 2013. Check date values in تاریخ بایگانی= (help)

blood pressure and atmospheric pressure"." Physucs Forums. Archived from the original on 02 May 2013. Retrieved 20 April 2013. Check date values in: |تاریخ بایگانی= (help)

Anne Marie Helmenstine, Ph.D. "Density of Air-What Is the Density of Air at STP?". About.com. Archived from the original on 02 May 2013. | :Retrieved 21 April 2013. Check date values in تاریخ بایگانی= (help)

Jack Williams. "Understanding air density and its effects". USA Today. Archived from the original on 02 May 2013. Retrieved 21 April 2013: |تاریخ بایگانی= (:Check date values in help)

How Much Does Earth's Atmosphere Weigh?"." Encyclopedia Britannica. 5 January 2012. Archived from the original on 02 May 2013. | :Retrieved 22 April 2013. Check date values in تاریخ بایگانی= (help)

Mass of the Atmosphere". Hyper Text Book." Archived from the original on 02 May 2013. | :Retrieved 22 April 2013. Check date values in تاریخ بایگانی= (help)

air mass (meteorology)". Encyclopedia" Britannica. Archived from the original on 02 May 2013. Retrieved 22 April 2013. Check date values in: |تاریخ بایگانی= (help)

Earth's Atmosphere". Nature Philosophie. 5" March 2013. Archived from the original on 02 May 2013. Retrieved 22 April 2013. Check date values in: |تاریخ بایگانی= (help)

Atmospheric Composition". UWSP. Archived" from the original on 15 April 2013. Retrieved 22 April 2013.

Scattering of Light". Uni-Hannover. Archived" from the original on 02 May 2013. Retrieved 27 April 2013. Check date values in: |تاریخ بایگانی= (help)

Scattering of Light". Tutor Vista. Archived" from the original on 02 May 2013. Retrieved 27 April 2013. Check date values in: |تاریخ بایگانی= (help)

Blue Sky and Rayleigh Scattering". GSU." Archived from the original on 02 May 2013. Retrieved 27 April 2013. Check date values in: | تاریخ بایگانی= (help)

Matt Williams (4 July 2011). "Absorption of Light". Universe Today. Archived from the

original on 02 May 2013. Retrieved 25 April 2013. Check date values in: |تاریخ بایگانی= (help)

Ultraviolet (UV) / Ozone Frequently Asked" Questions". Australian Goverment Bureau of Meteorology. Archived from the original on 02 May 2013. Retrieved 25 April 2013. Check date values in: |تاریخ بایگانی= (help)

Absorption spectrum (380–700 nm) of pure" water. II. Integrating cavity measurements". Optics Info Base. Archived from the original on 02 May 2013. Retrieved 25 April 2013. Check date values in: |تاریخ بایگانی= (help)

Atmospheric Windows". UTK. Archived from" the original on 02 May 2013. Retrieved 26 April 2013. Check date values in: |تاریخ بایگانی= (help)

Absorption Bands and Atmospheric Windows"." NASA. Archived from the original on 02 May 2013. Retrieved 26 April 2013. Check date values in: |تاریخ بایگانی= (help)

CEE6900 Environmental Applications of" Remote Sensing, Lecture Three – Atmospheric Windows, EM Wave and Medium Properties 3 Hours". Tennessee Technological University.

Archived from the original (PDF) on 24 July .2013. Retrieved 16 July 2013

Infrared Windows". California Institute of" Technology. Archived from the original on 6 .June 2012. Retrieved 16 July 2013

Colour and Light". The University of Sydney." Archived from the original on 02 May 2013. | :Retrieved 25 April 2013. Check date values in تاریخ بایگانی= (help)

Higher Bitesize Physics- Refraction of light:" Revision, Page2". BBC. Archived from the original on 02 May 2013. Retrieved 23 April :2013. Check date values in |تاریخ بایگانی= ((help

Higher Bitesize Physics- Refraction of light:" Revision". BBC. Archived from the original on 02 May 2013. Retrieved 23 April 2013. Check date values in: |تاریخ بایگانی= (help)

Index of Refraction". GSU. Archived from the" original on 02 May 2013. Retrieved 23 April :2013. Check date values in |تاریخ بایگانی= ((help

refractive index (physics)". Encyclopedia" Britannica. Archived from the original on 02

May 2013. Retrieved 23 April 2013. Check date values in: |تاریخ بایگانی= (help)

atmospheric circulation (meteorology)"." Encyclopedia Britannica. Archived from the original on 02 May 2013. Retrieved 23 April 2013. Check date values in: |تاریخ بایگانی= (help)

Atmospheric circulation". Scince Daily." Archived from the original on 11 May 2013. Retrieved 28 April 2013.

Hadley Cell". Windows2Universe. Archived" from the original on 02 May 2013. Retrieved 29 April 2013. Check date values in: |تاریخ بایگانی= (help)

Ferrel cell (meteorology)". Encyclopedia" Britannica. Archived from the original on 02 May 2013. Retrieved 29 April 2013. Check date values in: |تاریخ بایگانی= (help)

Earth's Convection Cells". Union. Archived" from the original on 18 May 2013. Retrieved 29 April 2013.

Ferrel Cells". Cmmap. Archived from the" original on 02 May 2013. Retrieved 29 April 2013. Check date values in: |تاریخ بایگانی= (help)

Air Circulation". Ou. Archived from the original" .on 1 September 2006. Retrieved 29 April 2013

What is the Polar Vortex?". Nasa. Archived" from the original on 02 May 2013. Retrieved 25 =تاریخ بایگانی| :April 2013. Check date values in (help)

پیوند به بیرون

اتمسفر زمین در پروژه‌های خواهر

در ویکی‌انبار پرونده‌های مرتبط در ویکی‌انبار

نمونه‌های اتمسفری ناسا

برگهٔ اطلاعات زمین از ناسا

اثبات کمال مطلق بودن خدا(صفات کمالی خدا)

اثبات کمال مطلق بودن خدا(صفات کمالی خدا)

پیش از این با استفاده از برهانهای فطرت، نظم، علیّت و امکان و وجوب، وجود خدا را ثابت کردیم. حال میخواهیم صفات خدا را ثابت کنیم. از دیدگاه خداشناسی اسلامی، خداوند تمام کمالات را داراست و هیچ عیب و نقصی در او نیست. دلایل ما بر این امر به شرح زیر است:

برای این که مطلب را به زبان ساده عرض کنم، شما را به وجود خویش و جهان اطراف خود توجه میدهم. وقتی به وجود خویش و جهان اطرافمان نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که ما و تمامی موجوداتی که اطراف ما هستند، همگی موجوداتی فقیر و محتاج هستیم. هیچ موجودی جز فقر محض چیزی دیگری نیست و هر چه دارد، امانتی است و از جای دیگر به او داده شده است. جهان هم (که مجموعهٔ موجودات فقیر است) فقیر محض می‌باشد، زیرا هیچ گاه مجموعه به جهت مجموعه بودن، چیزی اضافه بر دارایی مجموعهٔ افراد ندارد. وقتی تک تک موجودات جهان فقیر و محتاج محض هستند، پس مجموعهٔ جهان نیز فقیر و محتاج محض است، پس حتماً این مجموعه از منبعی غنی، توانگر و بخشنده، موجودیت و کمال‌های خود را امانت گرفته است و ما آن منبع غنی بخشنده را خدا می‌نامیم. پس از این‌که با تأمل و دقت به وجود خدا پی می‌بریم، اگر در صفات او تأمل کنیم، می‌بینیم حتماً دانا، شنوا، اجابت کننده، قادر، حاضر و ناظر است، آن هم در حد مطلق و بی‌نهایت، زیرا هر

موجودی را که آفرید، تمـام نیازهـایش را بـرآورده کـرده اسـت، پس تقاضـای آن‌ها را شـنیده و شـنوات و اجـابت کننده است و قادر بوده و هیچ کس و هیچ چیز نتوانسـته مـانع او شـود، همین طـور بقیـهٔ صـفات کمـال. وقـتی صـفات نقص را ملاحظه می‌کـنیم، می‌بیـنیم که قطعـاً ساحت او از آن‌ها دور است، زیـرا مثل بخل از موجـودی صادر می‌شود که بخشش را کم کنندهٔ دارایی خود ببینـد، در حـالی که خداونـد، هر چه ببخشـد، با بخشـیدن، از مـالکیت خداوند خـارج نمی‌شـود، زیـرا همه موجـودات بندگان خـدا هسـتند و همه موجـودات و دارایی‌های‌شـان ملک خـدا هسـتند. دلیل دیگر بخل این است که فـرد می‌ترسد رقیب پیـدا کند اما خداوند چـنین ترسی نـدارد، زیرا هیچ موجود غنی مسـتقلی وجـود نـدارد تا با خداوند رقـابت کند. حسـادت هم چـنین زمینـهٔ‌هایی دارد حسـود نمی‌تواند نعمتی را که دیگری دارد و خودش ندارد، تحمل کند، در حالی که هیچ کس در جنب خـدا وجـودی نـدارد تا خدا با او حسادت کند. همه موجودات حقـیر محض و خـدا غنی مطلق است، پس چه حسادتی؟! دیگر صـفات منفی نیز به همین منوال است.

از زوایه دیگر و با تحلیل فلسـفی و عقلی مـاهیت نقص به این مطلب می‌رسـیم که نقص، به نیـاز می‌رسد یا از نیاز ناشی می‌شود. موجـودی که دارای نقص هسـت، در صدد جبران آن و کامل کردن نقص خود است و چـون آن کمال را ندارد، باید از چـیز دیگر طلب کنـد، یعـنی چـیزی دیگر خارج از وجود او، آن کمال را اهدا کـرده و آن نقص را برطرف کند، در نتیجه موجودی نیازمند به غـیر خواهد بـود، اما این معنا بـرای خداوند صـحیح نیسـت، در مرتبـهٔ پیش از آن در خداوند بوده که آن را به موجود اعطا کرده

است. هم چـنین چـون واجب الوجـود اسـت، نیازمند هیچ چـیز نخواهد بـود. اگر نیازمند بـود، ممکن الوجـود بـود و خدا نبود. (دلیل واجب الوجود بـودن خداوند در بحث‌هـای کلامی و فلسفی آمده است).

بررسی مطلب از زوایهٔ دیگر: اگر نقص در وجــود خداوند باشد، یعنی فاقد کمالی از کمالات وجود و هستی باشد، نتیجه آن خواهد بود که وجود خداوند، محدود به بـرخی از کمالات وجودی است که فاقد آن‌ها است، پس در هستی کمالات وجودی خواهد بود که خداوند فاقد آن‌ها است، و این بــدان معنا است که در دایــره هســتی موجــودات یا حقایق صـاحب کمـال باشـند که جـدای از خداوند بـوده و آفریده او نیستند، در حالی که تمام عالم آفریــدهٔ خداوند است و هر کمـالی موجـودی، نشـان وجـود آن کمـال در پروردگار است، زیـرا کمـال در هر معلـول، نشـان وجـود کمـــــــــال در «علت» آن است که اگر «علت» آن را نمی‌داشـت، در معلـول هم نبـود. پس در دایـره وجـود و هستی، هر کمالی باشـد، خداوند دارای آن کمـال است و معنایش آن است که خداوند هیچ کاستی و نقصی ندارد.

احضـار ارواح رضا شـاه، فـروغی و قـوام در سـرزمین اهرام ثلاثه

اردشیر زاهدی داماد محمدرضاشـاه پهلـوی و سـفیر وی در امریکا در کتاب خاطراتش از زندگی در تبعید شاه پس از وقوع انقلاب سال 57 در ایران سـخن گفته و آخـرین روزهای عمر آخرین پادشاه ایران را درسرزمین اهرام و در مصر به تصویر کشیده است.

وی در کتاب خـاطراتش چـنین نوشـته است:"مـوقعی که در مصر بـــودیم شـــاه به یـــاد جلســـات احضـــار ارواح والاحضرت اشـرف در تهـران افتـاد و تصـمیم گـرفت در مصر به احضار روح پـدرش بـپردازد و با او گفتگو کند.در تهران والاحضرت اشرف با استفاده از چند هیپنوتیزور و احضارکننده ارواح جلسات احضار ارواح را به طور مرتب برگـزار می‌کـرد. آن موقع یک اسـتوار در ارتش بـود که قـــدرت روحی خارق‌العـــاده‌ای داشت و احضـــار ارواح می‌کـــــرد. یک نفر نویســـــنده پا به سن هم در مؤسسه اطلاعـات بـود که مطـالب جـالبی در مـورد احضـار ارواح می‌نوشت و خودش هم استاد در این فن بود.به هر حـال یک نفر احضـارکننده ارواح پیـدا کردند و آن چند شب که در مصر بودیم بازی احضار ارواح برقـرار بـود و شـاه که به شدت بیمـار بـود و در اثر اسـتفاده از داروهـای قـوی ویژه بیماران سـرطانی دچـار توهمـات ذهـنی شـده بـود ادعا می‌کـرد با رضاشـاه و قوام‌السـلطنه و محمـدعلی فروغی تماس گرفته و آن‌ها چه و چه به او گفته‌اند."

به نظر می‌رسد محمدرضاشاه که هم در ماجرای رسیدن به سـلطنت در خلال تصـرف تهـران از سـوی متفقین و

هم در روند تثبیت آن در زمـان سـرکوب جنبش دمکراتها در آذربایجان، توصیه‌ها و نصایح فروغی و قوام السلطنه را بسیار سودمند دیـده بـود، همـواره تا آخـرین روزهـای زنـدگی خـود کمبـود آنـان را در اطـراف خـود حس کـرده است.

برخی از اطرافیان شاه و بخصوص فریده دیبا مادر فــرح دیبا شهبانوی وقت، در کتاب خاطرات خـود نوشـته است که شاه در آخرین ماههای سلطنت خود به صورت بـارزی احســاس تنهــایی و درمانــدگی می‌کــرد و به هیچ کس اعتماد نداشت..

ادیان و مذاهب مصر باستان

مصر یکی از کشورهای بسیار معروف جهان باستان بود. این سرزمین تمدنی بزرگ و حکومت‌هایی مقتدر داشت. نژاد مصریان قبطی بود و واژه Egypt که در زبان‌های اروپایی برای مصر به کار می‌رود، با کلمه قبطی در ارتباط است. مصریان از مراحل مختلف ادیان ابتدایی گذر کردند و به خدایان محلی که معمولا به شکل حیوانات اهلی و وحشی بود روی آوردند. پرستش فرعون‌ها و خدایان اساطیری نیز معمول بود. تا قرن نوزدهم اطلاعات دانشمندان در رابطه با تاریخ مصر و ادیان و مذاهب مردم آن سامان منحصر به نویسندگان قدیم یونان و لاتین بود. مورخانی همچون: هرودت (قرن 5 ق. م)، دیودور، و غیره، هرودت می‌گوید که مصریان، مذهبی‌ترین مردم جهان می‌باشند. در قرن نوزدهم علم مصرشناسی پیشرفت فراوانی کرد و آثار باستانی فراوانی کشف شد. این آثار حکایت از پیشینه پرستش در مصر دارد.

ادیان باستانی مصر

در نواحی مختلف مصر قدیم، خدایان فراوانی با روش‌های ویژه‌ای پرستیده شدند. تعداد این خدایان به حدود دو هزار معبود می‌رسد: هوروس، توت، باستی، ایزیس، خنوم، آمون، رع، اوزیریس، سبک، آنوبیس و غیره. نخستین مظاهر خدایان مصری در صورت حیوانات پدیدار می‌شد. هر اجتماع (نوم)، را یک حافظ خاصی از نوع جانوران نگهبانی می‌کرد. این نمونه‌ای از پرستش طبیعت در قصبات و شهرهای مصر است.

مثلا در شـــــهرهای ابی دوس و تـــــنیس، شـــــغال را می‌پرستیده‌اند، در فیوم، تمساح معبـود خلق بـوده و در تبس خدای آمون به صورت قوچ جلـوه‌گر می‌شـده است. ظاهرا این چهارپایان و پرندگان را محض صفات حیـوانی ایشـان نمی‌پرسـتیده‌اند؛ بلکه از آن جهت که بـرای آن‌ها قوای انسان یا مـافوق انسـانی قائل می‌شـده‌اند، مـورد احترام خود قرار می‌دادند، زیـرا به عقیـده آنـان، صـفات خدائی در انسان یا در حیوان به ظهـور می‌رسد و از این رو باید در هر دوی آن‌ها نمـــودار گـــردد. در نتیجه بـــرای خدایان خـود تن انسـان و سر حیـوان یا بـالعکس، تصـور می‌کرده‌اند، زیرا در این مظهر که ترکیبی از آدم و جانور اسـت، خـدایان بیشـتر جلـوه‌گر می‌شـوند. بـرای خـدای کونومو که او را خـــالق کل موجـــودات می‌دانســـته‌اند، شکلی مرکب از بدن انسان و سرقوچ درست می‌کرده‌اند که با دست‌های انســـانی، چـــرخ آفـــرینش را به حـــرکت می‌آورد. هم‌چـنین بـرای خـدای انـوبیس حافظ وهـادی مقابر و اموات، جسمی از پیکر انسان و سـری از شـغال می‌ساختند. این خدایان هر یک به جای خود حـاکی از یک سلسـله تحـولات تـاریخی مـذهبی است که در عین حـال تغییرات و تبدلات سیاسی را هم نشان می‌دهد.

مثلا وقتی که در سلطنت سـلاله اول فراعنه دو قسـمت مصر علیا و ســـــفلی با هم آمیخته و متحد گردیدنـــــد، هوروس که خـدای ناحیه دلتا بـود، با خدایاست که معبـود ناحیه مصر علیا بود، هم‌چنان به جنگ و خصام خـود ادامه می‌دادند. روح دینی در مصر قدیم به‌انـدازه‌ای قـوی بـود که مصـــریان تنها به پرســـتش مصـــدر زنـــدگی بســـنده نمی‌کردند. بلکه هریک از صـــور مختلف زنـــدگی را نـــیز می‌پرستیدند.

پاره‌ای گیاهان مانند پیاز در نظر آنان مقدس بود، درخت خرما که در سایه آن در وسط صحرا آرام می‌گرفتند و چشمه آبی که در واحه‌ها عطش ایشان را فرو می‌نشاند، بیشه‌ای که در مجاورت آن به یک‌دیگر برخورد می‌کردند و به آسایش می‌رسیدند، و انجیر بیابانی که به صورت عجیبی در میان شن‌های صحرا رشد می‌کرد و بار می‌داد، همه به عللی که فهم آن‌ها دشوار نیست، در نظر ایشان از چیزهای مقدس بشمار می‌رفت و مردم ساده مصر تا اواخر ایام تمدن خود برای این مقدسات چیزهایی از قبیل خیار و انگور و انجیر نیاز و قربانی می‌کردند. حیوان خدایان، در میان مصریان بیش از گیاه خدایان، رواج داشت و فراوانی این‌گونه خدایان به‌اندازه‌ای بود که معابد مصری، حالت نمایشگاهی از حیوانات گوناگون را به خود می‌گرفت. مردم مصر بعضی از حیوانات را مقدس می‌شمردند. هر شهری حیوان مقدس جداگانه‌ای داشت.

حیوان مقدس علائمی داشت که کاهنان می‌دانستند و آن را می‌شناختند. اگر کسی حیوان مقدسی را می‌کشت، به قتل می‌رسید. پرستش این حیوانات تا قرن اول قبل از میلاد به طول انجامید. در قرن ششم قبل از میلاد که کمبوجیه پادشاه ایران به مصر حمله کرد. در جلوی سربازان خود تعدادی گربه و لک لک قرار داد. مصریان به پاس احترام این حیوانات تیراندازی نکردند و از ایرانیان شکست یافتند.

پاره‌ای از اوقات، زنان را به عنوان همسری تقدیم این خدایان می‌کردند. مطابق گفته پلوتارک در مندس زیباترین زنان را برای همخوابگی حیوان مقدس تقدیم

می‌کردند. سـدربلوم می‌گوید: خـدا قبل از این‌که نقش انسان را بپذیرد، معمولا به شکل حیوان تجسم می‌یابد و در نظر بدوی، حیوان از انسان اسرارآمیزتر است. و هیچ یک از مراسم این حیوانات به ثبات و اساس و باطن دین مصری برقرار نمانده است. مصریان قـدیم به موجـودات غیبی بسیاری معتقد بودند و خـدایانی با اسـما و صـفات مختلف داشـتند. هنگـامی که فـراوانی خـدایان مـوجب زحمت شـد، از شـمار آن‌ها کاسـتند و حـتی در دوره کوتاهی تنها به خدای آفتاب معتقد شدند. در آن دوران‌ها اعتقاد به الوهیت حیواناتی مانند شـیر، تمسـاح و بـرخی پرنـدگان و جونـدگان و بـرخی حیوانـات اهلی مانند قـوچ رواج یـافت. پرسـتش گربه نـیز نـزد آنـان بسـیار اهمیت داشت. موجوداتی خیـالی با سر حیـوان و تن انسـان، در اعتقـادات ایشـان وارد شد و بت‌هـایی به این شـکل ساختند و پرستیدند.

هنگـام مسـافرت در رود نیـل، بـرای مصـونیت از خطر تمسـاح‌های آدمخـوار، نخست به معبد بسـیار شـکوهمند تمسـاح می‌رفتند و با پـرداخت صـدقه و نـذری، به خیـال خـود تـامین جـانی می‌گرفتند. دین جان‌پرسـتی در مصر قدیم رواجی بسزا داشت. نیروهائی کم و بیش شـبیه به ارواح انسـانی در طـبیعت و سـتارگان و خورشـید و درخت‌ها و روخانه مخصوصا رود نیل جـای داشت. مـردم قدیم مصر از چشمه‌های نیل و دریاچه‌هـای اسـتوائی که اضـافه آب آن به این شط می‌ریـزد، بی‌خـبر بودند و نمی‌دانستند که در نقاط بعیده جنـوب، باران‌هـای مـرتب باریده، شعب پر آب نیل را بوجود می‌آورد که از آن جمله در مغرب بحرالغزال است.

بـدین لحـاظ مـردم مصر که می‌دیدند هر سـال رود نیل بدون یک قطره باران، بـالا آمـده از بسـتر خـود سـرازیر می‌شـود، آن را معبـود خـود قـرار داده، می‌گفتند: اشک چشم ایزیس الهه، علت طغیـان آن می‌باشد که در مـرگ شوهرش اوزیریس می‌گرید. سرودی در حمد و ثنای نیل به دست آمـده که در سـتایش خـیرات و برکـات آن چـنین می‌گوید: سـلام بر تو بـادای رود نیل که این خـاک را به وجود خود آراستی با قدم میمنت لـزوم خـویش حیـات را به مصر ارزانی داشتی. تـوئی که سرتاسر این سـرزمین را سـیراب می‌کـنی.ای خـالق حبه و پروردگـار مـاهی، و خداوند گندم و رویانـنده جو. در مصر مانند همه جـا، دین با جادو همراه بوده است. مصریان جـادو را می‌شـناختند و به آن عمل می‌کردند. طلسم و مجسـمه‌های درمـان بخش وجود داشت. این مجسمه‌ها وسایل ورد خوانی ضد مـار و عقـرب بشـمار می‌رفت. اگر کسی را جـانوری می‌گزیـد، بـرای معالجه روی سر مجسـمه آب جـاری می‌سـاختند. آبی که از روی متـون حکـاکی شـده روی مجسـمه می‌گذشـت، دارای نـیروی درمـانی می‌گردید. بیمار آب را می‌آشامید و شفا می‌یافت.

خدایان مصر باستان

محققـان مدعی‌اند که مصـریان قـدیم به دو نـوع خـدا معتقد بودند: خـدای مهربـان و خـوب، خـدای زشت و نادرسـت؛ خـدایان زشت و پلید را به صـورت حیوانـات درنده تصور می‌کردند و خدایان خوب را به صورت انسان تلقی می‌نمودند. آنـان خـدایان خـوب را با تلفیقی از انسان و حیوان اهلی مجسم می‌سـاختند که در صـفحات گذشـته به آن اشـاره شد. پرسـتش خورشـید؛ در دوره

کشـــاورزی مصـــریان خورشـــید را یکی از خـــدایان می‌دانستند و پرستش آن را واجب تلقی می‌کردند؛ زیـرا خورشـید منبع گرمـا، بـرای رشد گیاهـان نقش حیـاتی داشت. خورشـید، خـدای آفتـاب نـام داشت. در تلقی مصـریان، خورشـید با قـایقی از طلا هر روز از آسـمان عبـور می‌کند و شب‌ها در بیابـان بسر می‌بـرد. خـدای طـبیعیت؛ بحران‌هـای جـوی حاصـله از طغیـان رود نیل و گرما و سرمای صحرا که بادهای موسمی 50 روزه را به دنبـال داشت و سـرانجام فـرا رسـیدن بهـاران و وزیـدن نسیم بهاری نیل و سرسـبزی و خـرمی صـحرا، در تلقی مصریان به مرگ و حیات خـدای طـبیعت تعبـیر می‌شد بر این مبنا که خدای بدکار و باد سوزان به اتفاق پنجـاه نفر از نوکرانش مسئول آن بدکاری‌ها بود و خدای آتور که به رویش کشت‌زارها یـاری می‌داد، به دست نـوکران ست کشته می‌شد و سپس در فصل نوین بهار زنـده می‌شـود و به فعالیت می‌پرداخت.

اسطوره خدایان سه‌گانه

مصریان قدیم می‌گفتند اوزیریس (خـدای کشـاورزی)، با خـواهرش ایـزیس (الهه مـادر)، ازدواج کـرد و از ایشـان فرزنـدی به نـام هـوروس (خـدای آفتـاب)، به دنیا آمد. اوزیـریس به دست بـرادر خـود به نـام ست (خـدای خشکسـالی)، کشـته شد. ایـزیس جسد شـوهر مقتـول خویش اوزیریس را با زحمت فـراوان به دست آورد و آن را به مصر برگرداند و پنهان کرد. هنگامی که ست از این قضیه آگاه شد جسد را پیدا کرد و آن را به چهارده قطعه پـاره پـاره سـاخت و هر قطعه را در مکـانی در مصر به خاک سپرد. آن مکان‌ها به برکت پاره‌های آن جسد آبـاد و

بـارور شـدند. هـوروس که اکنـون بـزرگ شـده بـود، به خونخواهی پدر، با عموی خـود جنگید و با آن‌که یک چشم خود را از دست داد، بر عمو پیروز شد و او را اسـیر کـرد و نزد مادر خویش ایزیس آورد. ایزیس برادر شوهر خـود را بخشید. آن‌گاه هوروس قطعات جسد پدر را به یک‌دیگر پیوند داد و به کمک خـــدای حکمت او را زنـــده کـــرد. اوزیـــریس از آن پس، در جهـــان نماند و این عـــالم را به فرزنـــدش هـــوروس ســـپرده به جهـــان زیر زمین رفت و فرمانروای مردگان شد.

پرستش آفتاب

پرستش آفتاب در مناطق مختلف جهان سـابقه‌ای دیرینه دارد و در مواردی از قرآن مجید از جمله در سـوره نمـل، آیه 24[1]ـ به آن اشاره شـده است. به راسـتی در میـان تمام خـدایانی که در کنـار آفریـدگار پرسـتیده می‌شـدند، هیچ یک از آن‌ها برکـات بی‌پایـان خورشـید را نداشت. در مصر قدیم برای ساعات مختلف روز، خدایانی که نماینده خورشید بودند، قـرار داده شد: مثلا خـدای بامـداد خـپرع، خدای نیمروز رع و خدای شامگاهان اتـوم بـود. هم‌چـنین سوسـکی که سـرگین گـردان نامیـده می‌شـود، نماینـده خورشید در روی زمین به شمار می‌رفت. مصریان قـدیم آن حشره را بسیار مقدس می‌دانستند و تصـویر او را در طلسمات و بر سینه و پیشانی مجسمه پادشاهان ترسیم می‌کردند و از آن برکت و نیک‌بختی می‌خواستند.

پرستش فرعون

پادشـاهی که سـلطنت مصر سـفلی و علیا او را مسـلم بود، فرعون نـام داشت. این کلمه از پـیرا اویی آمـده که

به معـنی مقـام دوگانه می‌باشد. فرعـون تحت حمـایت خاص خدایان مخصوصا هوروس قـرار داشت و پرتـوی از خورشید بشمار می‌رفت. فرعون خدای خورشـید (رع) و پسر خدا و بالاخره خدا بود؛ از این جهت فرعون را مانند خـدا می‌پرسـتیدند و معابـدی بر پاداشـته او را پرسـتش می‌نمودند. تصـویر فرعـون در آثـار پاینـده مصر علائمی دارد که از مقام الوهیت او خبر می‌دهـد؛ مثل قـرقی که مظهر هوروس می‌باشـد، و قـرص خورشـید که در میـان دو شاخ قــرار گرفته ورع را مجسم می‌نماید. هر کس به فرعون نزدیک می‌شد، سجده می‌گذارد، چنانکه گـوئی به حضـور خـدا می‌رود. بامـدادان چـون فرعـون برخاسـت، هم‌چنان که خورشـید طـالع را درود می‌فرسـتادند، به او نـیز تحیت می‌گفتند. فرعـون دو تـاج بر سر داشت و دو جــادوگر بــزرگ نــیروی خــدائی را به او وارد می‌کردند. پرستش پادشاهان در گذشته بسیار رواج داشت و آخرین نمونه آن در مورد امپراطور ژاپن بود که به خواست خود وی در ســـال 1946 لغو شد. هم اکنـــون بـــرخی از فرمانروایان مانند پادشـاه تایلند مقـداری از آن سـنت را حفظ کرده‌اند. فرعون‌هـــای مصر (مانند امپراطورهـــای ژاپن)، خـــدایانی از نسل آفتـــاب به شـــمار می‌رفتند و پرستش آنان به این عنوان بود.

نقش معابد در ادیان مصر باستان

معابدی که مراسم عبادت خـدایان مصـری در آن به عمل می‌آمد، خانه خدایان نام داشت. این بناها که پناهگاه این گونه موجودات ابـدی بـود، با سـنگ سـاخته می‌شد. معبد آمون در تب مربـوط به عهد رامسس سـوم که پنج مرتبه بزرگ‌تر از اسـتان سن در فرانسه بـود. در عهد آنتونی‌ها

چهل و دو معبد سراپیس وجود داشت. روحانیون بسیاری در این معابد خدمت می‌کردند که گاهی دارای ثروت بسیاری می‌شدند، مخصوصا روحانیون آمون قلمرو بزرگی در اختیار داشتند و در غارت مردم مستعمرات شرکت می‌کردند.

در عهد رامسس سوم ثروت امون شامل 235000 هکتار زمین و 81000 غلام و 5000 مجسمه و 421000 راس چهارپایان اهلی بود. مراسم روزانه معابد، نگاه‌داری و آرایش و پوشش خدا و مخارج تغذیه آن برای پادشاه عایدی سرشار داشت. مراسم دسته و راه‌پیمائی با آواز دسته جمعی نیز در دین مصریان قدیم معمول بود. هرودت می‌نویسد: این مراسم را در شب انجام می‌دادند و در روی دریاچه سائیس در بعضی اعیاد به یاد اوزیریس نان قندی می‌خوردند. منزل کهنه (کاهن‌ها) و خدمتکاران و انبار و سر طویله و جایگاه حیوانان قربانی همه در داخل آن محوطه قرار داشت و از مجموع این ابنیه، شهر کوچکی تشکیل می‌شد شبیه بعضی از دیرهای بزرگ اروپا در قرون وسطی. در وسط این محوطه فضائی مخصوص عبادت بود و خیابانی سنگ فرش با دو رده ابوالهول بدان‌جا منتهی می‌شد. در مدخل معبد دری بود و از دو جانب آن، دو برج بزرگ به شکل هرم ناقص و مستور از صور برجسته و کتیبه، در جلوی مدخل معبد نقش طوطی از سنگ سماق یک پارچه سر به آسمان می‌کشید که مسله نامیده می‌شد. مجسمه‌های قوی هیکل فرعونی که بانی معبد بود، در مدخل معبد از دو سو گذشته می‌شد.

دیگر از اسباب زینت سر در معبد، ستون‌هائی بلند بود که پرده‌های بیرق در نوک آن حرکت می‌کرد. چون از مدخل معبد می‌گذشتند، به حیاط اندرونی وارد می‌شدند که دالان‌های ستون‌دار داشتن و مراسم روحانی را در آن‌جا به عمل می‌آوردند. پس از آن تالارها بزرگی پیدا می‌شد که چندین رج ستون سقف آن را نگاه می‌داشت. این تالارهای منشاء عمارات چهل ستون گردیده است. مراسم مهمه مذهبی در این تالارها اجرا می‌شده و در آن‌جا بوده است که خداوند در نهایت هیمنه و طمطراق بر روی تختی کشتی مانند در نظر مؤمنین تجلی می‌نموده است. هر چه بیشتر به‌اندرون معبد نزدیک می‌شدند، از عده کسانی که حق جلو رفتن داشتند کاسته می‌شد و به همین نسبت بر غلظت می‌افزود تا آن‌که به خلوتگاه راز می‌رسیدند که در آن‌جا هیکل خداوند آرام داشت و سیم و زرنگاری‌های آن پرتو می‌انداخت. در این تالار کسی را حق دخول نبود جز کاهنان عالی مقام که از اسرار ملکوت و ناسوت و دنیای دیگر چیزی برایشان مکتوم نبود. زیباترین خرابه‌هائی که باقی مانده، از معابد کرنک و الاقصر (در حمل شهر تب) و معابد زیرزمینی اپیسامبول (بین دو شلاله اولی) و معابد جزیره فیله (محاذی شلاله اول)، می‌باشد. شاید خرابه‌های کرنک و الاقصر عظیم‌ترین خرابه‌های دنیا باشد. این معابد آخرین شاهکارهای هنر نمائی مصر شمرده می‌شود.

اهرام سه گانه

اهرام مصر در حدود چهار هزار سال قدمت دارد. نخستین هرم خئوپس ساخته شد؛ وی یکی از فراعنه

مصر است (2600 ق. م). این هرم 150 متر ارتفاع دارد و برای دور زدن اطراف آن باید یک کیلومتر را طی کرد. هرودت می‌گوید که وقتی خئوپس به پادشاهی رسید، دستور داد برای او آرامگاهی به شکل هرم بسازند. ماموران و نگهبانان او، کشاورزان و بردگان را از سراسر مصر برای ساختن این هرم جمع کردند. در حدود صد هزار انسان بطور همزمان برای ساختن هرم دست بکار شدند. سنگ‌های هرم را از کوه‌های اطراف رود نیل جدا کردند. وزن هر تخته سنگ 5/2 تن بود. بردگان این تخته سنگ‌ها را با قایق از رودخانه عبور می‌دادند و سپس با غلطک آن‌ها را تا نزدیک محل هرم می‌آوردند. کارگران دیگری که در فن سنگ‌تراشی مهارت داشتند، سنگ‌ها را می‌تراشیدند و کار می‌گذاشتند. نگهبانان با شلاق براندام برهنه بردگان می‌نواختند تا کار پیش رود. این هرم 30 سال طول کشید تا ساخته شد و هزاران نفر زیر تازیانه جان دادند.

زندگی پس از مرگ

اگر چه در دین مصریان قدیم عقیده به بقای پس از مرگ وجود دارد، ولی گاهی تاریک و مبهم به نظر می‌آید. برای روشن ساختن این گونه تصورات باید به ذکر اصول زیر پرداخت: انسان زنده در حالی‌که یک فرد است، دارای یک جسم و یک سایه و یک تصویر و یک نام و یک روح (با) و یک جفت یا همزاد به نام (کا) می‌باشد که در زندگی پس از مرگ نقش مهمی را عهده‌دار است. جسد را نباید قطعه قطعه و ناقص کرد؛ بلکه لازم است از آن مراقبت و محافظت به عمل آید.

از عصر نئولی تیک مرده را در مقبره امانت می‌گذاردند؛ صورت به طرف خانه قرار می‌گرفت تا بتواند اولاد و کسان خود را تماشا کند، دست غالبا به سمت دهان و مقداری دانه‌های گندم در اطراف سر قرار داشت. پس از مرگ جسد را خالی و خشک کرده، مومیائی می‌کردند، سپس آن را در بنای مجلل آرامگاه که خانه ابدی است، می‌گذاردند. اهرام، مدفن فراعنه امپراطوری قدیم بود. چون تصویر معادل حقیقت بود، زندگی مرده را با گذاردنن مجسمه‌اش در قبر تضمین می‌کردند. مرده کافی نیست پس از مرگ زندگی را از سر گیرد، بلکه باید در آن جهان خوشبخت باشد. مصریان روح را جاویدان می‌دانستند و آن را به شکل پرنده‌ای نشان می‌دادند. تشییع جنازه با نمایش تاثر آوری انجام می‌شد که نشان پیروزی مرده بر خصم خود شیطان بود. حق زندگی جاویدان برای کسانی وجود دارد که در محکمه خدای بزرگ مردگان اوزیریس حاضر شوند و بی‌گناهی خود را ثابت کنند و تبرئه گردند. بنابراین افکار عالی اخلاقی که دارای ارزش اجتماعی است، از دین مصریان ناشی می‌گردد.

فلسفه مومیائی‌کردن مردگان

باور مصریان بر این بود که اگر جسد مرده را نگهداری کنند، روح مرده دوباره به آن جسد باز می‌گردد برای این کار ابتدا محتوای جسد را خالی می‌کردند و سپس جسد را در محلول نمک نهاده واندکی بعد در پارچه‌های سفید مومیائی شده می‌پیچیدند و در آفتاب خشک می‌کردند. البته این کار خرج زیادی داشت؛ به همین جهت کسانی که دارای قدرت مالی بودند، اقدام به این کار می‌کردند.

فهرست من-اب-ع

عبدالله مبلغی آبادانی، تاریخ ادیان و مذاهب جهــان، جلد اول.

حسین توفیقی، آشنایی با ادیان بزرگ، بخش ادیــان ملل گذشته.

ارابه‌های آسمانی بر فراز هندوستان

بر اساس مشاهدات و تحقیقان انجام شده، در ماقبل تاریخ پدیده‌هایی وجود داشته که وقوع آن‌ها طبق تصورات رایج و مرسوم، غیر ممکن محسوب می‌شود.

به عنوان مثال در افسانه‌های اساطیری اسکیموها نقل شده که نخستین اقوام اسکیمو به وسیله‌ی (اربابی) با بالهای فلزی به شمال آورده شدند! در قدیمی‌ترین افسانه‌های سرخپوستان نیز از یک (پرنده‌ی غران) (Thunderbird)ـ نام برده شده که برای انسان، آتش و میوه را به ارمغان آورد. و بالاخره در افسانه‌ی اساطیری قوم مایا - موسوم به ((پوپول وو)) Popol Vuh - نیز آمده است که (ارباب) توانایی مشاهده و تشخیص همه‌چیز را داشتند و دیدن کیهان، چهار سمت آسمان و حتی چهره‌ی گرد زمین برای آنان میسر بود.

خیال پردازی‌های اسکیموها درباره‌ی پرندگان فلزی چه معنایی دارد؟چرا سرخپوستان درباره‌ی یک پرنده‌ی غران افسانه پردازی کرده‌اند؟ و اسلاف قوم مایا از کجا می‌دانستند که زمین گرد است؟

مایاها مردمی بسیار باهوش بودند و فرهنگ و تمدنی بسیار پیشرفته داشتند. از آنان نه تنها یک تقویم فوق‌العاده عجیب و افسانه‌ای به یادگار مانده است بلکه برای نسل‌های بعد محاسبات شگفت انگیز و باور نکردنی نیز باقی گذاشته‌اند. آنان سال سیاره‌ی زهره را به درستی 584 روزذکر کرده و طول سال کره‌ی زمین را نیز 2420/365 روز محاسبه کرده‌اند(دقیق‌ترین محاسبات امروزی 2422/365).ـ مایاها محاسبات

نجومی‌ای به یادگار گذاشته‌اند که دامنه‌ی زمانی آن‌ها به 64میلیون سال دیگر می‌رسد. فرمـول مشـهور موسـوم به (فرمول کره زهـره) را می‌تـوان به سـادگی محصـول محاسبات پیچیده‌ی یک حسابگر الترونیکی مدرن دانست. اما یک قوم جنگل نشین ماقبل تاریخ چگونه تواسته بــود آن را محاسبه کند!؟

فرمول زهره قوم مایا به این ترتیب است:

((Tzolkin)) دارای 260 روز، سال کره زمین دارای 365 روز و ســال کــره زهــره دارای 584 روز است. در این اعداد، خاصیت بخش پذیری خارق العـاده و بـاور نکـردنی وجود دارد: عـدد 365، پنج بـارو عـدد 584 هشت بـار بر عدد 73 قابل قسمت است. فرمول خـارق العـاده فـوق الذکر را می‌توان به ترتیب زیر توضیح داد:

(کره ماه) 20×13×2×73=260×2×73=37960

(خورشید) 8×13×5×73=104×5×73=37960

(کره زهره) 5×13×8×73=65×8×73=37960

به عبـــارت دیگر پس از 37960 روز تمـــام چرخه‌ها و گردش اجرام فوق الـذکر بر یک‌دیگر منطبق می‌شـود.در اسـاطیر آمـده است که در این زمـان خـاص (خـدایان) به استراحتگاه بزرگ خود باز خواهند گشت.

اقوام ماقبل قوم اینکاها در خداینامه‌های افسانه‌ای خود نقل کرده‌اند که ستارگان مسسلامه می‌باشند و (اربـاب) در گذشـته از صـورت فلکی پـروین بر آنـان فـرود آمـده بودند.

از نظر علم انسان شناسی، امری کاملاً قابل درک است که چـــرا اقـــوام کهن، خـــدایان خـــود را در آســـمان‌ها می‌جستند و بـرای توصـیف جـبروت این پدیـده‌های غـیر قابل درک، از هیچ خیـــال پـــردازی و اغـــراق گـــویی ابا نداشتند.اما پذیرش تمـام این واقعیـات هم مشـکل مـارا حل نمی‌کنـد، چـون بـاز هم سـوالات و معماهـایی بـاقی می‌ماند.

به عنـــــوان مثـــــال نویســـــنده‌ی (ماهاباهاراتا) از کجا می‌دانست که اسـلحه‌ای می‌تواند وجـود داشـته باشد که قـادر است سـرزمینی را بـرای دوازده سـال متـوالی به خشکسالی مبتلا سازد؟ و حتی می‌تواند نطفه‌های متولد نشـده را در بطن مـادران به قتل برسـاند؟ این هماسه‌ی کهن یعــنی (ماهاباهاراتا) کتــابی حجیم است که هســته مرکــزی آن - بر اســاس برآوردهــای بســیار محتاطانه- حداقل 5000 هزار سال قدمت دارد. مطالعه‌ی این کتاب - البته با نگاهی جدید و بدون پیشداوری‌های رایج - نکات بسیار جالبی را روشن می‌کند.

مثلاً در (راماجانا) می‌خـــــوانیم که (ویمانا)ها - یعـــــنی ماشینهای پرنده- با کمک جیوه و محرکه‌ای که بـاد شـدید ایجـــاد می‌کـــرد، در ارتفـــاع زیـــاد هـــدایت و نـــاوبری می‌شدند.این (ویمانا)ها می‌توانستند مسافت‌های بسـیار طولانی را طی کنند، از بالا به پـایین، از پـایین به بـالا و از عقب به جلو حرکت کنند.چه سـفینه‌های فضـایی ایـده آلی!

در جایی از (ماهاباهاراتا) آمده است: ((بهیما به وسیله‌ی ویمانای خـود بر روی سـتون عظیمی از دود که همچـون

خورشید می‌درخشید و غرش آن از رعـدهم رسـاتر بـود، پرواز نمود))

خیـال پـردازی هم نیـاز به یک زمینه‌ی عیـنی دارد.مولف کتاب چگونه توانسته منظـره‌ای را توصـیف کند که به هر حال پیش شرط آن، داشتن تصور روشـنی از یک موشک است.آیا توصیف ابتدا به ساکن وسـیله‌ای که بر روی یک سـتون آتشـین از دود پـرواز می‌کند و صـدایی رعدآسا و ترسناک تولید می‌نماید، عجیب نیست؟

در ((سامســـــــــــاپتاکابادها)) Samsaptakabadha توضیحاتی در مورد تفـاوت میـان گردونه‌هـایی که پـرواز می‌کنند و آن‌هایی که قادر به پـرواز نیسـتند آمـده است. در اکـثر فصـول کتـاب ((ماهاباهاراتا)) مکـراراً سـخن از ازدواج (ارباب) با انسان‌ها به میان آمده است.

در این کتاب اعداد و ارقامی چنـان دقیق ذکر شـده است که گویی مولف دقیقاً از کمیت آن‌چه که شرح می‌دهد با خبر می‌باشد.نویسنده با وحشتی ملموس به شرح سـلاح موحشی پرداخته که می‌تواند تمـــام جنگ اورانی را که لبـاس فلـزی بر تن دارند را فــوراً به قتل برسـاند.اما چنانچه جنگ آوران به موقع از حضــور این ســلاح مطلع می‌شدند باید فوراً تمام قطعات فلزی لباســها را به دور می‌انداختند و خــود را به آب می‌زدند و بــدن و آن‌چه که لمس کـــرده بودند به دقت با آب می‌شســـتند.نویســـنده توضـیح داده است که این شستشـوی سراسـیمه بی‌دلیل نبوده است چون تاثیر این سـلاح مرگبـار به گـونه‌ای بـود که مــوی سر و نــاخن دست و پا کنــده می‌شد و تمــام موجودات زنده رنگ پریده و ضعیف می‌گردیدند.

در فصل هشتم کتاب فوق الذکر تشـریح شـده که چگونه ((گورکا)) Gurkha از ماشـــین پرنـــده‌ی خـــود که یک (ویمانا)ی بسیار پر قـدرت اسـت، تنها با پرتـاب یک تـیر، شـهر بـزرگی را نـابود نمـود. در این گـزارش (که شـاید اولین گـــزارش از انفجـــار یک بمب هیـــدروژنی باشد) از اصطلاحاتی اسـتفاده شـده که ذکر آن‌ها تنها از عهـده‌ی شاهدان عیـنی بر می‌آید.و ما این اصـطلاحات را به نقل از شـــهود عیـــنی نخســـتین انفجـــار هیـــدروژنی در مجمع الجزایر بیکیـنی خـوب به خـاطر داریم: ((سـتونی از دود ســـفید و ذرات گداختـــه، ده هـــزار بـــار درخشـــنده‌تر از خورشـــید، با عظمـــتی بی‌نهـــایت به آســـمان برخاست و سراسر شهر به خاکستر تبدیل شد))

در دو کتـاب افسـانه‌ای کشـور تبت به نـام (تـانت جـوآ)و (کانت جـوآ) نـیز مطـالبی در مـورد ماشـین‌های پرنـده‌ی ماقبل تـاریخ - که در این‌جا آن‌ها را ((مروارید آسـمان)) می‌نامند- ذکر شده است. در هـردو کتـاب تاکید شـده که دانش مربوط به این موضوع سری است و عامه‌ی مـردم نباید به آن دسترسی پیـــدا کنند.در این کتابها فصـــولی وجود دارد که به شرح کشتی‌های فضـایی - که از منتهی الیه آن‌ها جیوه و آتش فوران می‌کند - اختصاص دارند.

اما به هر حـال هیچ کس حق نـدارد سـاده‌ترین راه را در پیش گیرد و متون قـدیمی سانسـکریت را متـونی صـرفاً اسـاطیری تلقی نماید و آن‌ها را زاییـده‌ی تخیلات مـردم ماقبل تاریخ بداند.کثرت منـابع تـاریخی و کهن که بـرخی از آن‌ها در بـالا ذکر شـد، این حـدس و گمـان را به یقین تبـــدیل می‌کند که انســـان‌های ماقبل تـــاریخ به صـــورت واقعی با ماوراء زمینیانی سـوار بر سـفینه‌های فضـایی

مواجه گردیـده بودند.اسـتفاده از شـیوه‌ی قـدیمی نفی اخبار غیر متعارف، که متاسفانه هنوز هم کاملاً مرسـوم است ((چـنین چـیزی غـیر ممکن است.. حتمـاً در ترجمه اشتباه شده.. این‌ها چیزی جز خیـال پردازی‌هـای اغـراق آمیز نویسنده و یا کـاتب نسـخه بـردار نمی‌باشد....)) راه به جایی نمی‌برد.

متن کتـــــاب (ماهاباراتا) انســـــان را به تفکر و تامل وا می‌دارد:

((گـویی جهـان به آخر رسـیده بـود، خورشـید در دایـره می‌چرخیـد، جهـان که از حـرارت آن سـلاح گداخته شـده بود، تب زده و عطشان تلوتلو می‌خورد، فیل‌ها از شـدت گرما آتش گرفته بودند و دیوانه وار به اطـــــــــــــراف می‌گریختند تا شاید در برابر آن نیروی مخـوف و مـافوق تصـور پناهگـاهی پیـدا کنند.آب داغ شـده بـود، حیوانـات دسته دسته می‌مردند، دشمن نـابود گردید و هجـوم آتش درختان را مانند شعله‌ای که به جنگل افتـاده باشد گـروه گروه بر زمین می‌انداخت. فیل‌ها نعره‌های جـان سـوزی می‌کشیدند و لاشه‌ی آن‌ها در همه جا پراکنده بود.

اسبها و ارابه‌های جنگی سوختند و نابود شدند و صحنه‌ی جنگ به شـهری که در آتش سـوخته باشد شـباهت داشت هـزاران ارابه از میـان رفت. سـپس سـکوت سـنگینی بر دریا حاکم شد، باد دوباره وزیدن گـرفت و جهـان دوبـاره روشن شد. لاشه‌ی کشته شدگان در اثر شدت گرما پخته و قطعه قطعه شـده بـود به طـوری که هیچ شـباهتی به جسد آدمـــیزاد نداشـــتند. آن‌ها که زنـــده ماندند ،بـــدن، تجهیزات و سلاح‌های خود را بخوبی شستشو دادند، چون همه‌چیز با نفس مرگبار (ارباب) آلوده شده بود....))

در آینده نزدیک مردم آمریکا با صدای اذان بیدار می‌شوند

علی‌رغم گسترش نژادپرستی و اقدامات ضد اسلامی دولت‌های غربی، آمارها و شواهد موجود نشان دهنده گسترش دین اسلام در بسیاری از کشورهای جهان و بویژه در دنیای غرب است، به‌طوری که تعداد مسلمان‌ها و افرادی که به دین اسلام گرویده‌اند در سال‌های اخیر به دو برابر رسیده است.

گرایش به اسلام در میان مردم آمریکا به چالشی جدی برای سیاست‌مداران این کشور تبدیل شده است. همزمان با کاهش تعداد پیروان بیشتر ادیان، روز به روز بر تعداد مسلمانان آمریکایی افزوده می‌شود.

یکی از واقعیات معاصر، حضور اسلام در همه نقاط جهان است، چیزی که خود مسلمانان روز به روز بیشتر به آن آگاهی پیدا می‌کنند.

روند شتابدار گرایش مردم نقاط مختلف جهان به اسلام دلایل مختلفی دارد اما ریشه این بعثت جدید اسلامی کامل بودن دین اسلام در همه زمینه‌ها و شکست اندیشه‌های اومانیستی و ایدئولوژی‌های غربی در تحقق جامعه ایده‌آل انسانی است. در این گزارش قصد داریم با بررسی روند رشد دین اسلام در آمریکا به جایگاه پر نفوذ آن در جامعه‌ای که تفکرات سکولار و مسیحیت بر آن حاکم است بپردازیم.

تاریخچه ورود اسلام به آمریکا

تاریخچه ورود مسلمانان به آمریکا به 400 سال پیش بر می‌گردد. اما اولین مستندات درباره ورود مسلمانان به

آمریکا به قرن 17 بر می‌گردد زمانی که بردگان مسلمان آفریقـایی به این سـرزمین مهـاجرت کردند. محققـان بـراین باورند که نزدیک به یک سـوم از این مهـاجران، مسلمان بوده‌اند.

موج دوم ورود مسـلمانان مهـاجر به سـال‌های 1880 تا 1914 بر می‌گردد. هزاران نفر از مسـلمانان از منـاطق تحت سـلطه امـپراطوری عثمـانی و بخش‌هـای مختلف آسیای شرقی به آمریکا مهـاجرت کردند. پس از تصـویب قانون مهـاجرت و تغیـیرات مختلفی که در اواسط قـرن نوزدهم به منظور تسهیل روند مهاجرت صـورت گـرفت، مهـاجرت مسـلمانان به این کشـور روند رو به رشـدی را طی کرده است.

فعالیت‌های اولیه مسلمانان در آمریکا

سیاسـتمداران مغـرض و علمـای متعصب غـربی همـواره تلاش کرده‌اند مـانع از نفـوذ اسـلام در جوامع تحت سـیطره خـود شـوند. مسـلمانان اولیه آمریکا در اجـرای مناسک دینی آزاد نبوده‌اند و مجبور به تبعیت از مسـحیت شده‌اند.

حسن جمعه کشـاورزی سـوریه‌ای در اواخر قـرن 18 به آمریکا مهـاجرت کـرد. او در در شـهر Ross در ایـالت مونتوریال ساکن شد و پس از افـزایش تعـداد مهـاجران سوری در آن شـهر" اولین مسـجد مسـلمانان" در آمریکا به همت وی در سال 1929 بنا شد. این مسجد بعـدها در سال 1970 تخریب شد تا در سال 2005 مسجد جدیـدی در محل مسجد قدیمی احداث شود.

در نـزدیکی آن مسـجد، چند قـبر مسـلمان وجـود دارد که اجساد مهاجران اولیه در آن‌جا دفن شده است.

ارتباط البرت انیشتین با آیت الله بروجردی

به گزارش «شیعه نیوز»، در پی انتشار مطالبی در برخی سایتهای خبری در خصوص ارسال نامه‌ای از طرف انیشتین به آیت‌الله بروجردی- قدس سره- پایگاه اطلاع رسانی بیت معظم له در گفتگویی با نوه معظم ایشان در این خصوص گفتگویی را انجام داده است که به شرح زیر است:

همان گونه که مطلع هستید، اخیراً برخی از خبرگزاری‌ها و پایگاه‌های اطلاع‌رسانی، نامه‌ای از آقای انیشتین به حضرت آیت‌الله العظمی بروجردی- قدس سره- منتشر کرده و مطالبی در زمینة ارتباط آن دو با یک‌دیگر بیان نموده‌اند. از حضرت‌عالی درخواست داریم که اگر دراین‌باره اطلاعی دارید، بیان بفرمایید تا پرسش‌های متعددی که در ذهن بسیاری از پژوهشگران پدید آمده و با این پایگاه اطلاع‌رسانی در میان گذاشته‌اند، پاسخ داده شود.

پرسش: لطفاً چگونگی ارتباط حضرت آیت‌الله العظمی بروجردی (قدس سره) با آقای انیشتین را بیان فرمایید.

پاسخ: جناب آقای انیشتین و آیت‌الله العظمی بروجردی با یک‌دیگر به طور مستقیم ارتباط نداشته‌اند؛ نه آقای انیشتین به ایران آمده و نه آیت‌الله العظمی بروجردی به آمریکا رفته بودند؛ اما یک رابط قوی بین آن دو وجود داشت و آن، آقای پرفسور حسابی بود. ایشان از یک سو شاگرد انیشتین بود و با ایشان ارتباط داشت و از سوی دیگر، از ارادتمندان و علاقه‌مندان به آیت‌الله العظمی بروجردی بود و بسیار خدمت ایشان میآمد.

این‌جانب هم، چه در تهران و چه در قم، با دکتر حسـابی در ارتباط بودم و خدمت ایشان میرسیدم.

انیشتین، آغازگر مسیر گذر از ماده به ماورا

پرسش: حضرت آیت‌الله علوی، آیا قرائن و شواهدی دال بر این ارتباط وجود دارد؟

پاسخ: در همان ایام- حدود 42 سـال قبل- پیش از آن‌که بحث ارتباط آیت‌الله العظمی بروجردی و انیشتین مطرح شود، آقای دکتر حسـابی جریـانی را در این رابطه بـرای بنـده بیـان کردند. ایشـان گفتند: «پس از آن‌که نظریه نسبیت انیشتین در محافل علمی مطرح شده بود، روزی خدمت آیت‌الله العظمی بروجردی رسـیدم. ایشـان از من درباره این نظریه توضیح خواستند و بنـده هم این نظریه را به طـور مبسـوط شـرح دادم. آیت‌الله العظمی بروجردی سؤالات دقیقی میپرسیدند و من هم جواب می‌دادم. وقتی مطلب تمام شد، به من فرمودند: سلام مـرا به آقـای انیشـتین برسـان و بگو شـما موفق شـدید از فیزیک روزنهای به متافیزیک بـاز کنید». آقـای پرفسـور حسـابی دقیقـاً همین تعبـیر را از آیت‌الله العظمی بروجردی مطرح کردند. این داسـتان دلالت میکند که بین انیشـتین و آیت‌الله العظمی بروجـردی، از طریق دکـتر حسابی، ارتبـاطی- هرچند در حد پیغـام- بـوده اسـت؛ اما درباره مسلمان و شیعه شدن آقـای انیشـتین- که بعـدها مطرح شد- اطلاع دقیق و قابل اثباتی نداریم.

انیشتن اگر بیشتر عمر می‌کرد، شاید بسیاری از مسـائل را باز میکرد. امیدواریم دوباره مغز متفکـری همچـون او شکل بگیرد و کارهای او را دنبـال کند و به قـول آیت‌الله

العظمی بروجردی، از عـالم فیزیک به مـاورای مـاده راه یابد. اگر ماده ورایی داشته باشـد، علمِ به مـاده نـیز باید به ماورای ماده منتهی شود. اساساً شناخت کامل، به آن سوی مـاده پر میکشد. توجه به مـاورای مـاده، مسـئله‌ای است که نمی‌تـــوان با یک احتمـــال کوچـــک، آن را از انیشـــتین نفی کـــرد. چـــنین رایحهای در بســـیاری از دانشمندان بزرگ استشـمام میشـود؛ اما این‌که انیشـتین در این زمینه به چه مرتبه‌ای رسیده است، باید بررسی و اثبات شود.

اثبات‌ناپذیر و انکارناپذیر بودن ارتباط

پرسش: حضرت اسـتاد، لطفـاً به‌منظـور روشن‌تر شـدن مطلب برای مخاطبان، توضیحات بیشتری ارائه فرمایید.

پاسخ: مسـئله ارتبـاط بین انیشـتین و آیت‌الله العظمی بروجردی، همچون معمایی است. از یک سو نمی‌توان به طور کلی آن را نفی کرد؛ چـون می‌دانیم که دست‌کم در حد پیغام‌رسانی از طریق پروفسـور حسـابی، بین آن دو ارتباط بوده است. هم‌چـنین مطـالبی که اکنـون از قـول انیشـــتن و آیت‌الله العظمی بروجـــردی نقل میشـــود، مطالب بلنـدی است و کـار هر کسی نیست. کسی که به فلسفه و کلام اسلامی آشنایی داشـته باشـد، متوجه این نکته می‌شود.

از سـوی دیگـر، دلایل کـافی و اثبات‌کننـده در این‌بـاره موجود نیست و نمی‌توان صرفاً به قراین موجـود بسـنده کرد. انیشتن شخصیت بزرگی است و جـدا از مسـلمان یا یهـودی بـودن، متعلق به بشـریت است. آیت‌الله العظمی بروجـردی نـیز شخصـیت بسـیار بـزرگی است. ازاین‌رو،

وقتی چنین مطالبی درباره این شخصیت‌ها مطرح می‌شود، باید با ادله قوی سخن گفت. ما به دنبال این ادله هستیم؛ اما آن‌چه تا کنون ارائه شده، قرائن ناقصی هستند که نتیجه قاطعی را اثبات نمی‌کنند.

1. اثبات‌ناپذیری

الف) نیافتن نامه‌های ادعاشده: ما در مجموعه آثار آیت‌الله العظمی بروجردی هیچ نامه‌ای به آقای انیشتین، یا پاسخی به نامه ایشان نیافته‌ایم. البته این به مفهوم انکار اصل مسئله نیست؛ زیرا بیشتر نامههای ایشان هم‌اکنون موجود نیست؛ مانند نامه‌هایی که بین ایشان و شیخ محمود شلتوت، رئیس دانشگاه الازهر مصر تبادل شده است که هیچ کدام اکنون در اختیار ما نیست. درباره انیشتین نیز هیچ نامه‌ای پیدا نشده است؛ با این حال، نه می‌توان اصل نامه‌نگاری بین آن دو را رد کرد و نه می‌توان آن را اثبات کرد.

ب) عدم شناخت دقیق درباره افراد و نهادهای مدعی: به دلیل وجود شخصیتی همچون پرفسور حسابی در این جریان، ما این مسئله را نفی نمی‌کنیم؛ اما چون درباره افراد و مجموعههایی که این مسئله را مطرح کرده‌اند، شناخت دقیقی نداریم و به افراد اصلی مطرح در این موضوع دست نیافته‌ایم، آن را اثبات هم نمی‌کنیم. برای مثال، گفته شده است که آقای دکتر مهدوی نامه‌ای با دست‌خط انیشتین به آیت‌الله العظمی بروجردی یافته است. ما بسیار تلاش کردیم که ایشان یا بستگانش را پیدا کنیم که تا کنون موفق نشده‌ایم. ممکن است که چنین نوشته‌ای منسوب به انیشتین، وجود داشته باشد و ممکن است نباشد.

ج) در اختیار نبودن شاهدان ماجرا: بیشتر افرادی که با آیت‌الله العظمی بروجردی به طور نزدیک ارتباط داشتند، مانند آیت‌الله سلطانی و آیت‌الله حاج شیخ‌علی صافی، از دنیا رفته‌اند و تنها آیت‌الله العظمی حاج شیخ لطف‌الله صافی باقی مانده‌اند که ایشان هم چیز زیادی در خاطر ندارند؛ چنان‌که اظهار میکردند حتی آمدن دکتر حسابی نزد آیت‌الله العظمی بروجردی را هم به یاد نمی‌آورند. البته گفتنی است که آیت‌الله العظمی بروجردی دیدارهای خود را رسانه‌ای نمی‌کردند و همه از ملاقات‌های ایشان با شخصیت‌ها و سیاستمداران باخبر نمی‌شدند. حتی برخی از اطرافیان از ایشان میخواستند که نتیجه دیدارهای خود را اعلام کنند تا مردم از خدماتشان آگاه شوند؛ اما ایشان ضرورتی برای این کار نمی‌دیدند. بنابراین درباره مکاتبات ایشان با انیشتین نیز طبیعی است که بسیاری از نزدیکان ایشان اطلاعی نداشته باشند. بنده خدمت آیت‌الله العظمی صافی و دیگر بزرگان رفتم و دراین‌باره صحبت کردم. اطلاعات ایشان هم بیش از این نیست. به هر حال، تمام افرادی که می‌توانستند در این زمینه گره‌گشا باشند، به‌ویژه دکتر حسابی، از دنیا رفته‌اند و در دسترس نیستند.

1. انکارناپذیری

الف) شخصیت جامع انیشتین: بنده در حالات انیشتین مطالعه کرده‌ام. ایشان شخصیت جامعی بوده است و تفکرش تنها به فیزیک محدود نبود؛ بلکه در زمینه موضوعات دیگر، از جمله فلسفه و کلام اسلامی نیز مطالعاتی داشته است. ازاین‌رو، کلمات و پرسش و پاسخ‌هایی که در این جریان از قول انیشتین مطرح شده

است، امر بعیدی به نظر نمی‌رسد؛ چنان‌که آیت‌الله العظمی صافی نیز میفرمودند: مطالبی که مطرح شده است، خیلی بلند است و نمیشود از غیر آقای العظمی بروجردی و انیشتین صادر شده باشد. در نوشته‌هایی که به انیشتین نسبت داده شده است، ایشان فردی به نظر می‌آید که هم به فلسفه مسلط است، هم کلام اسلامی را خوب می‌فهمد و هم با سخنان اخباری‌ها و مکتب آن‌ها و علامه مجلسی و دیگران آشناست. ازاین‌رو، به‌راحتی نمی‌توان ادعا کرد که کسی این گفت‌وگو و پرسش و پاسخ را ساخته و پرداخته باشد.

ب) ارتباط گسترده آیت‌الله العظمی بروجردی با شخصیت‌های علمی معاصر: آیت‌الله العظمی بروجردی با طیف گسترده‌ای از اساتید و حتی برخی از سیاستمداران بازنشسته مرتبط بودند؛ مانند تقی‌زاده که به آیت‌الله العظمی بروجردی ابراز علاقه می‌کرد و دیدارهایی نیز با ایشان داشت. بدیع‌الزمان فروزانفر نیز با ایشان در ارتباط بود. من از خود ایشان شنیدم که گفتند: روزی خدمت آیت‌الله العظمی بروجردی رسیدیم و عرض کردیم: «ما به این نتیجه رسیده‌ایم که شیعه از زمان امام صادق -علیه‌السلام- آغاز شده است». ایشان که تا پیش از این جمله آرام نشسته بودند، ناگهان برافروخته شدند و طرز نشستن خود را عوض کردند و فرمودند: «من از شما تعجب میکنم. شما چرا این حرف را میزنید؟» آن‌گاه ایشان شروع کردند برای اثبات این‌که شیعه از زمان رسول خدا -صلی‌الله‌علیه‌وآله- شروع شده است. حدود دو ساعت توضیح دادند؛ روایت خواندند و شاهد آوردند. پس از آن‌که سخنانشان تمام شد، عرض کردم: «مطالب ارزنده‌ای بود؛ کاش این مطالب را

می‌نوشتید». ایشان فرمودند: «در مقدمات جامع احادیث شیعه این مطالب را نوشته‌ام». بنابراین، آیت‌الله بروجردی در زمینهٔ ارتباط با اندیشمندان معاصر خود و مکاتبه و مباحثه با ایشان اهتمام داشتند و بعید نیست که با انیشتین نیز مرتبط بوده باشند.

ج) شخصیت جامع آیت‌الله العظمی بروجردی: آیت‌الله بروجردی از یک شخصیت جامع علمی برخوردار بودند. ایشان شاگرد جهانگیرخان قشقایی و آخوند ملامحمد کاشی بود و تمام مراتب فلسفه و عرفان را گذرانده بودند. ایشان افزون بر تسلط بر فقه و اصول، یک فیلسوف نیز به شمار می‌رفتند. در زمینه حدیث نیز کار کرده و بر تفسیر آیات بسیار مسلط بودند. ایشان بر اساس همین غنای علمی خود، با بسیاری از شخصیت‌های علمی مکاتبه و گفت‌وگوهایی داشته‌اند و پاسخ‌های مبسوطی به بسیاری از پرسش‌ها ارائه می‌کردند. ازاین‌رو هیچ بُعدی ندارد که با انیشتین نیز مکاتباتی داشته باشند. این مسئله قابل تکذیب نیست و ثبوتاً ممکن است؛ هرچند اثباتاً نمی‌توان دلیلی بر آن ارائه کرد.

نکاتی درباره ارتباط آیت‌الله العظمی بروجردی و انیشتین

پرسش: حضرت استاد در پایان، اگر نکاتی در این زمینه دارید، لطفاً بیان فرمایید.

پاسخ: 1ـ اگر نامه آیت‌الله العظمی بروجردی به انیشتین و یا نامه انیشتین به ایشان پیدا شود، این مشکل نیز حل خواهد شد. این امر قابل پیگیری است. هیچ بعدی ندارد

که بین این دو شخصیت، رفاقتی بوده و نامه‌نگاریهای صورت گرفته باشد. آیت‌الله العظمی بروجردی شخصیت بسیار پرحوصله‌ای داشتند و کسی بودند که با وجود گرفتاریها و مشکلات بسیار، ساعت‌های زیادی برای پاسخ به نامه‌ای وقت می‌گذاشتند. ایشان انیشتین را می‌شناختند و اهمیت کار را تشخیص می‌دادند. ازاین‌رو ممکن است که ایشان با انیشتین وارد مباحث جزئی شوند و به بحث بپردازند. درخواست ما این است که در مقام اثبات این امر، بیشتر کار شود؛ یعنی دست‌خط انیشتین دیده شود.

1. معمولاً نامه‌های آیت‌الله العظمی بروجردی، به فارسی یا عربی نوشته میشدند. بنابراین در صورت صحت این نامه‌نگاری‌ها، به یک مترجم نیاز می‌بود که احتمالاً خود دکتر حسابی این نقش را بر عهده داشتند؛ چون این نامه‌ها پست نمی‌شدند و از طریق دکتر حسابی به انیشتین می‌رسیدند. در نتیجه، نقش دکتر حسابی در حل این معما بسیار زیاد است. ازاین‌رو باید با بستگان ایشان ارتباط یافت و پیگیری کرد که آیا در کتابخانه شخصی ایشان، آثاری در این زمینه هست یا خیر.

2. با توجه به این‌که یک طرف این داستان، آیت‌الله العظمی بروجردی است، بنده از کسانی که می‌توانند در این زمینه راهگشا باشند، می‌خواهم که ما را در حل این معما یاری کنند. اگر کسی واقعاً چنین نامه‌ای از انیشتین را یافته است، ما را در جریان قرار دهد. البته نباید این قضیه را سیاسی کرد. این‌که آقای حمیدرضا پهلوی این

کتاب را خریده است، یا دیگری، در جای خـود قابل تحسـین اسـت؛ اما نباید با نگـاه سیاسی به آن نگریست. ما باید این کتـاب را به دنیا عرضه کـنیم. بنـده اعلام می‌کنم که ما حاضـریم خودمـان به هرجـایی که لازم است بـرویم و افـراد و متخصصـانی را که در این زمینه آگـاهی دارنـد، از نزدیک ببیـنیم و با آن‌ها مـذاکره کـنیم. این مسـئله برای ما مهم است که ثابت شود معارف مـا، حـتی در جامعه علمی وزین و سنگینی در سطح انیشـتن مخاطب دارد

ارتباط خدایان مصر باستان با آسمان و آنوبیس

روحانیون مصری در تعبیر از خدایان خود، نظام ستارگان را در نظر می‌گرفتند و این خدایان را به اسمان منتسب می‌ساختند و از انها چهار نفر عالیجناب‌تر از همه به شمار میر فتند و مرکز روحانیت و پرستش آنان هر کدام در یکی از چهار شهر بزرگ مصر باستان قرار داشت. یک هرموپولیس (Hermopolis)ـ دو هلیو پولیس سوم ممفیس (Memphis)ـ چهارم بازیریس (Busires).ـ هر یک از خدایان معبد خود را دارا بودند. روحانیون در هر معبد خلقت و افرینش جهان را به یکی از چهار خداوند منتسب می‌دانستند و این چهار خداوند یکی نات Nut. دوم رع Re. سوم پتاح Ptah. چهارم اوزیریس Osiris می‌باشد.

بعضی از روحانیون معتقد بودند که خدایان مصر از دهان دمورک و یا از صدای وی به وجود امده‌اند و حتی بعضی از آنان معتقد بودند که انسان همراه جانداران دیگر از خشت خامی که از گِل رود نیل ساخته شده پدید امده‌اند. مصریان مانند همه اقوام و ملل عهد قدیم معتقد بودند که افرینش هر چیز با مداخله یکی از خدایان انجام گرفته است و در هر چیز نفوذ یک موجود فوق طبیعی ضرورت داشته است و بر اثر این عقاید تعداد خدایانی که در سرزمین رود نیل پرستیده می‌شدند از حد شمار بیرون بود و از مقبره " تاتموس سوم " صورت ریزی از خدایان بدست امده و در آن تعداد این خدایان به 740 عدد رسیده است و نام و نشان اکثر آنان معلوم و روشن شد است و بعضی از این خدایان معبد مخصوص داشتند و در افسانه شناسی مصر باستان موقعیت

برجســـته یافته‌اند و باید توضـــیح داد مهم‌تر از همه انها خدایانی است که در شهر هلیوپولیس گـرد امـده بودند و هر کـــدام در جرگه ســـتارگان اســـمان قـــرار داشـــتند و پرســـتیده می‌شـدند و از این خـدایان پادشـاه مصر بنـام فرعون یک خداوند واقعی بشمار میرفت.

رع در شمایل هورس " رع هرخت "

خدای خدایان " رع " Re خدای خورشید در مصر باســتان نامهای متعدد داشته و از این نامها تعابیر متعـدد به عمل می‌اید. خورشید در شـکل قـرص درخشـنده بنـام " اتن " نامیـده شـده و وقـتی از پشت کـوه نمایـان می‌گشت و طلوع می‌نمود و یا غروب می‌کرد بنامهای " خـپری " و " رع " یا " اتوم " موسـوم می‌شد. این خورشـید گـاهی در هیکل "هورس" (خدای اسمان) نمود می‌کرد (نشـان داده می‌شد) و در این هیکل نـــام وی با الفـــاظ رع تـــوام می‌گشت و در همه ســرزمین مصر بنــام " رع هــرخت " شـناخته می‌شد. این خداوند همه روزه هنگـام بامـداد از الهه اسمان متولد می‌شد. گاهی خورشید بشکل شـاهین پر و بال گشاده‌ای بود که در فضای بیکران پرواز می‌کرد و یا مانند چشم راست یک پرنده بزرگ اندامی در اسمان جلوه گر می‌شد. ماه در نوبت خود بنامای متعـدد از قبیل آه و تــات و خــونس و گــاهی بنــام پسر نــات موســوم می‌گشت و گاهی به شـکل حیـوان تنومند با سر یک سگ یا لک لک نمایـــان می‌شد و گـــاهی بمنزله چشم چپ یک شاهین پرنده اسمانی جلـوه می‌نمـود و خورشـید بمنزله چشم راست بود.

نوشـته marjani meraj برگرفته از کتـاب افسـانه‌های دینی مصر باستان نوشته: دکتر موسی جوان

آنوبیس (خداوند شغال)

آنوبیس نام یونـانی و آنپو نـام مصـری است. این خداوند در یونان با هرمس تطبیق می‌شد و روح مرده در دادگـاه واپسـین بوسـیله وی راهنمـایی می‌گشت. جـاده و راه آخرت را انوبیس برای این روح هموار و مفتوح میساخت و تصویر وی بشکل یک شـغال و یا در هیکل مـردی است که سر وی به شـــکل سر یک شـــغال و یا سر یک سگ نمایانده شـده باشد. شـهری که آنـوبیس در آن پرسـتیده می‌شد "سینو پولیس" نامیده می‌شد.

آنـوبیس از قـدیم الایـام در مراسم کفن و دفن مردگـان حاضر می‌شد و ادعیه و سـرود در این مراسم خطـاب به وی خوانـده می‌شد. آنـوبیس را در کتیبه‌ها پسر چهـارم (رع) خدای خورشـید شـمرده‌اند اما سـپس جـزء خـانواده اوزیـریس قـرار گـرفت و از این خـانواده به شـمار رفته است در افسانه مصریان هست که مادر آنوبیس معـروف به نفتیس از اوزیریس فرزنـدی به دنیا آورد که بعـدها به آنوبیس موسوم گشت. اما آنـوبیس را مـادر وی نفـتیس سر راه گـذارد و تـرک نمـود و ایـزیس وی را بفرزنـدی پـذیرفت و پـرورش داد بی‌آن‌که بی‌وفـایی شـوهر خـود اوزیریس را در نظر گرفته باشد. آنـوبیس وقـتی به سن رشد رسید و بزرگ شد در فتوحـات پـدر شـرکت نمـود و پس از کشـــته شـــدن اوزیـــریس در دفن و کفن وی با ایـزیس یـاری کـرد و بـرای این‌که جسد اوزیـریس فاسد نگردد جسد را برای نخسـتین بـار مومیـایی کـرد و بـدین جهت بنـام خـدای مومیـایی امـوات موسـوم است و روح آدمـیزاد را تا گورسـتان مشـایعت می‌کند و در عـزای وی شرکت می‌نماید. آنوبیس در جهان برزخ دست روح مرده

را در دست خود میگـیرد و به دادگـاه واپسـین راهنمـایی می‌کند و به خدایان معرفی می‌کند و پس از این معـرفی مراسم وزن کردن قلب روح مرده انجام می‌شد اگر قلب مرده سبک‌تر بود به جهـان بهشت راه می‌یـافت ولی اگر ســنگین‌تر بــود توسط تمســاح سر مــورد حمله قــرار می‌گرفت و از بین می‌رفت.

ارتباط چاکراها و جن

ارتباط چاکراها و جن

در مـــورد ارتبـــاط چاکراها و جن نکـــات زیـــادی هست و میتونیم باز کردن چاکراها رو شمشیر دو لبه‌ای هم برای دفع جن و هم جذب جن بدونیم. حتی ممکنه در احضارها هم باعث شکست و هم باعث موفقیت ما بشه.

نکات منفی ارتباط چاکرا و جن

وقـــتی چاکراهـــای شـــما بـــازتر میشن تارهـــای انـــرژیکی محافظتی اون کم کم از بین میرن و بنـــابراین نســـبت به محیط بیرونی و موجودات غیر ارگانیک حســـاس‌تر میشن و آن‌ها راحت میتونن چاکراهای شما رو تحت تاثیر قـــرار بدن و مثلا مـــیزان وسوسه رو در شـــما افـــزایش بـــدن. به همین خاطر این افراد به روشهای دفاعی بیشتری نیازی دارن و حتما هم باید در هنگامی که کـــار مـــاورایی خاصی انجام نمیدن اون مراکز انرژی رو بسته نگاه دارن. وقتی چاکراها با انرژی‌هـــای قدرتمند مثل کنـــدالینی فعـــال‌تر میشن ممکنه حتی شما رو تبدیل به مـــدیوم روحی کنن و کانالی بشید برای دریـــافت اطلاعـــات موجـــودات روحـــانی خصوصا جنها. این حـــالت بـــرای بـــرخی ممکنه آزار دهنـــده باشه و بعضی هم آرزوی رسیدن به این قدرت رو دارن.

هم‌چـــنین در هنگـــام احضـــارات ممکنه شـــخص بســـته به نـــیروی عصـــبی و انـــرژی که در چاکراهـــاش هست بتونه موجود انرژیکی رو از خودش بســـازه و فـــانتوم (که البته با اگرگور فرق داره) رو ایجاد کنه. بعد شخص فکر میکنه که اون چیز همون موجودی هست که قصد داشته احضار

کنه غافل از این‌که بخشی از تـــوهم و انـــرژی خـــودش هست. فـردی که انـرژی لازم بـرای این کـار رو نداشـته باشه قطعا نمیتونه چنین موجوداتی رو ولو ناخواسـته از خودش تولید کنه.

از نکـات منفی دیگه‌ای که میشه بهش اشـاره کـرد پرسه زدن زیـــاد جنها و موجـــودات غـــیر ارگانیک دیگه در کنـــار افرادی هست که انرژی زیادی رو در سیستم انـــرژیکی و چاکرای خـودش دارن و منبع تغذیه خـوبی بـرای آن‌ها به شـــمار مـــیرن و اون موجـــودات هر کـــاری رو میکنن تا بتونن‌هاله دفاعی شخص رو ضعیف کرده و به چاکراهای اون نفـوذ کنن (مثل ایجـاد تـرس و اعتیـاد و وسوسه و قرارداد روحی و ....)

نکات مثبت ارتباط چاکرا و جن

کسی که چاکراهـاش بـاز شـده باشه قطعا در احضـارات بهتر میتونه حضور جن رو حس کنه چـون نسـبت به حس انرژی‌ها حساس شـده. حـتی ممکنه در مراحل پیشـرفته آن‌ها رو ببینه و یا صداشـــون رو بشـــنوه و یا آن‌ها رو لمس کنه. شخصی که این مراحل رو نگذرونـــــده ممکنه حتی متوجه حضـور جن هم نشه. هم‌چـنین مـیزان بـالای انرژی در چاکراها میتونه انرژی لازم رو بـرای جن بـرای انجـام کارهـای فـیزیکی مثل حـرکت دادن اجسـام و ... فراهم کنه و یا حتی حضـور فـیزیکی پیـدا کنه. بنـابراین کسی که میخـواد یک احضـارگر حـرفه‌ای باشه باید حتما روی بـــاز شـــدن چاکراهـــاش کـــار کنه. در سیســـتمهای جـادویی ممکنه نـام چـاکرا رو نشـنویم ولی اصـولی که مربوط به انرژی و آکاشا میشه شبیه همـون بحث پرانا و چاکراها هست. برای مثـال ممکنه شـما بـرای بـاز شـدن

چشم سوم در روشهای شرقی نـام پرانا و کنـدالینی رو برای باز شـدن این چـاکرا بشـنوید ولی در سیسـتمهایی چون جادوی هرمسی از واژه‌هایی چون جذب عنصر آتش از هوا و نور و آوردن آکاشا به چشمان بـرای دید اخـتری استفاده بشه و تقریبا معادل هم هستن.

ممکنه بخـوایم موجـوداتی رو از انـرژی خودمـون بـرای امـوری چـون جاسوسی (واچر در شـمنها) و یا انجـام امـوری که معمـولا موجـودات غـیر ارگانیک انجـام میـدن استفاده کنیم و اگرگور بسازیم در این صورت به کنـترل زیادی بر انرژی و چاکراها و انتقـال آگـاهی خودمـون به اون نیاز داریم. البته مورد دادن آگـاهی وقـتی هست که بخوایم اگرگورهای آگاه و نسبتا مختار بسازیم.

نکته مثبت دیگه کـــار بر چاکراها در دور کـــردن جن و درمـان جن زدگی هست. ممکنه موجـوداتی به بخشی از بدن انرژیکی شما متصل باشن و وقـتی شـما انـرژی رو در اون نقطه به حـرکت در میارید الگـوی انـرژی در اون نقطه دچار تحول میشه و باعث جدا شدن اون موجـود از اون بخش از کالبد انـــرژیکی میشه. بنـــابراین اگر حس میکنید جن در بخشی از بدن شما تـاثیری رو ایجـاد میکنه تصور کنید انـرژی به اون بخش مـیره و پیوند بین انـرژی قبلی شما و جن رو از بین میبره.

در کل بهترین توصیه این هست که شما هم‌چنان به بحث فعـال کـردن چاکراهـاتون ادامه بدید ولی احتیـاط رو رعـایت کنید. مثلا از روشـهای دفـاعی چـون تصـورهاله بنفش بـراق در دورتـون و بسـتن چاکراها پس از تمـرین استفاده کنید تا انرژی تون به طور ناخواسته در مواردی که نمیخواید مورد استفاده قرار نگیره.

از تولد تا مرگ، باگوان شری راجینش

“اوشو تعلیمـاتش را تنها در قـالب کلمـات ادا نمیکـرد، بلکه زندگی او سرمشقی از تعالیم و اعتقاداتش بود.

او زندگی را به حد تمام و کمـال تجربه کـرد؛ زنـدگی وی آکنده از عشق، شجاعت، وقار و شوخ طبعی خاصی بـود که از طریق آن به قلب میلیونها نفر از مـــردم دنیا راه یافت؛

«ژان لایل» در مجله‌ی Vogue درباره‌ی اوشو می‌نویسد:

«او مردی است مهربـان و شـفیق، در نهـایت صـداقت... یکی از بـــاهوش تـــرین، ادیب تـــرین، پر مغزتـــرین و مطلع‌ترین سخنورانی است که تا به حال دیده ام.»

با این وجود، اوشو همیشه از خـویش به عنـوان انسـانی معمولی یـاد می‌کـرد و بر این نکته تاکید داشت که آن‌چه که او بـدان دست یافتـه، بـرای همه کس دست یـافتنی است. اوشو در سال 1953 در سن بیست و یک سـالگی به نـــور حق مشـــرف شد و از آن پس کمر همت بر آن بست تا آن‌چه را که خـود از آن بهـره مند شـده بـود، به دیگر انسان‌ها نیز منتقل سازد. او تصـویر ذهـنی خـویش از انسان ایده آل امروزی را «زوربای بودایی» می‌نامید؛ ترکیبی کاملا جدید.

«ملاقـــات بین زمین و آســـمان، ملاقـــات بین مـــرئی و نامرئی، ملاقات قطبهای متضاد». زوربا شخصـیتی است زمیـــنی و اهل خوشـــگذرانی‌های دنیـــوی، در حـــالی که بودامظهر طریقت معنوی است..”

مکتب اوشو، عرفان یا ضد عرفان (1)

این عکس را هم داشته باشید تا نمای یک آدم که نـه، یک فرشـــته در ذهنتـــان مجسم شـــود و تحت تـــاثیر قـــرار بگیرید.”

خـوب شـما اگر مکتب شـهوانی اشو را نشناسـید، به یک سایت وارد شوید و عبارت‌های دلفریبی مثل بندهای بـالا را به خصوص با این عکس‌های مثلا عرفانی ببینیـد، حتما تحت تاثیر قرار میگیرید. به خصـوص با این جمله “شـعار اصـلی اوشو چـنین است: یک قـانون، تنها در دنیا وجـود دارد و آن این‌که، هیچ قانونی وجود ندارد.”

اما واقعیت در پس این تبلیغات نهفته است. عضـویت در این فرقه یک شـــرط اساسی دارد: «بی بند وبـــاری و لاقیدی اخلاقی برای رسیدن به حقیقت هستی»!

اشو معتقد است که «مسـاجد و کلیسـاها (تمـام امـاکن معنوی) از خدا خالی‌اند و کابین‌های عشق (اماکنی که در آن روابط غـیراخلاقی صـورت می‌گـیرد) مملو از خـدا هستند»! پیروان فرقه اشو بر مبنـای همین آموزه‌هاست که اقـدام به برگـزاری مراسـماتی بنـام «اشو پـارتی» یا «اشو پـــارک» می‌کنند. جـــای تأسف فـــراوان دارد که مریدان این اندیشه خطرناک و ضـداجتماعی در کشـوری اخلاق‌گرا همچون ایران نیز «اشو پارتی» برپا می‌کنند.

اشو در سـخنرانی‌های خـود فریـاد می‌زد که خـدا وجـود ندارد و مریدان وی همه خدا هسـتند! او از مریـدان خـود می‌خواست تمـامی کتب مقـدس ادیـان را آتش زده و با تمامی سنت‌ها و ارزش‌هـای دیـنی به مخـالفت برخیزند. ازدواج در این فرقه ممنـــوع است زیـــرا اشو ازدواج را

اسارت کامل نامیده و خانواده را یک نهـاد فاسد خوانـده است.

بر اساس تعلیمات او تعداد زیادی از مریـدانش اقـدام به مصرف و خرید و فروش مواد مخدر کرده و شمار زیـادی از زنان عضو فرقه او آشکارا به فاحشه‌گری می‌پردازند. امروزه در جهان اقبال به دین بسیار گسترده شـده است و یکی از علت‌های عمده آن نابودی اخلاق در جهان است به گـونه‌ای که ملت‌ها از عـدم وجـود اخلاق رنج می‌برند جهتش هم این است که در روشی که امروز دنیای غـرب خصوصا پیش گرفته چیزی به نام اخلاق جایگاهی ندارد و اگـرهم از بـرخی واژه‌هـای اخلاقی مثل صـداقت و دروغ بهره می‌جویند تنها در راستای رسـیدن به اهـداف مـادی خود است بنـابراین در سـوگرایی دیـنی به طـور طـبیعی یکی از مهمـــــترین انگیزه‌ها می‌تواند موضـــــوع اخلاق باشد.به همین علت است بیشـترین گرایش‌ها خصوصا در دنیای غرب به سمت و سوی مسائل عرفانی و مـاورایی است. این‌جا است که بازار مکاره دست به کار شـده و با خلق عرفان‌هــای نوظهــور و برجســته کــردن واژگــان اخلاقی و طـرح اصـولی و رنگ و لعـاب اخلاقی به آن‌ها زدن خود را مطرح می‌کند.

این به اصطلاح عرفان نوظهور قرن 21 اوشو نیز از این قاعده و قانون مستثنا نیست. جالب این‌جاست که این‌ها چون با اصـول ثـابت اخلاقی میـانه‌ای ندارند خـود سـعی می‌کنند اصولی را به جامعه ارائه دهند و دقیقا از اموری اســتفاده می‌کنند که کــاملا ضد اخلاق بــوده ولی بــرای جوان چون رنگ و لعـاب اخلاق دارد از سـوی دیگر هم در آن رسیدن به امیال نفسانی و شهوات محور اساسی آن

است همین امر موجب گشته تا طرفداران بیشتری در میان جوانان پیدا کند ولی اگر جوان مسلمان به اصالت پاک و دست نخورده خود نظری افکند و حائل‌های بین خود و خدا را بردارد هیچ چیز غیراز اسلام نمی‌تواند به طرز صحیح امیال نفسانی و شهوانی او را با برنامه‌ای مناسب تامین کند و مابقی چیزی جز غوطه ور شدن در خواسته‌های حیوانی و به جای سعود به قله‌های سعادت و رسیدن به خدا، در ورطه سقوط قرار گرفته و جنبه حیوانی او جلوه گری خواهد کرد ولو در پوشش چنین عرفان‌ها و مکاتب مدعی اخلاق باشد.

در بیشتر کتاب فروشی‌ها به راحتی پلک زدن می‌توانیم کتاب‌هایش را ببینیم؛ کتاب‌هایی در طرح‌ها و اندازه‌های گوناگون و به زبان شیرین پارسی. اما این شیرینی زمانی به کام آدم زهر می‌شود که این خبر را شنیده باشد: «نویسنده این کتاب‌های خوش خط‌وخال که هوادارانش او را پیامبر دوران معاصر و بزرگ‌ترین آموزگار روحانی قرن بیست و یکم می‌خوانند، به جرم فساد اخلاقی ومالی از کشور محل اقامتش اخراج شده است»!

مقاله را کامل بخوانید.

کمی دقیق تر: از تولد تا مرگ، باگوان شری راجنیش (اوشو)

وی در 11 دسامبر 1931 در روستای کوچک و دورافتاده کوچ وادا در ایالت مادهیا پرادش بدنیا آمد. و از همان آغاز کودکی بیشتر تحت تاثیر پدربزرگ و مادربزرگ مادری خود بود. وی علاقه وافری نسبت به آنان داشت.

در سن هفت سالگی پدربزرگ مـادری‌اش را از دست داد و به گفته خــویش این واقعه تــاثیر عمیقی بر زنــدگی درونی او گذاشت و پنجره‌ای شد بـرای ایجـاد اراده‌ای در جهت کشف حقایق عرفانی او.

اوشـو، تحصـیلات مقـدماتی را در هند گذراند. سـپس به دانشگاه سـائوگر وارد و موفق به اخذ مـدرک فلسـفه از آن دانشکده شد. و حدود نه سـال در دانشـگاه جلال پـور هند به آموزش فلسفه پـرداخت. معـروف است که اوشو در سن 21 سالگی تقریباً در سال 1953 به درجه روشن ضمیری به روش خودش رسید. وی در دوران تــدریس در دانشــگاه به اقصی نقــاط هند ســفر نمــود. و علاوه بر بررسی تمــام آداب و رســوم مــذهبی اقــوام هنــدی و مطالعه در این زمینه به ایـراد سـخنرانیهایی پـرداخت. و در این مــدت عقائد عرفــانی و مراقبه‌هــای خــودش را تـرویج و تعلیم مینمـود. وی بیش از 35 سـال به تعـالیم آموزههای خـود ادامه داد. اوشو طرفـداران و شـاگردان فراوانی را در هند به دور خود جمع نمود در ســال 1974 کمون خود را در شهر پونا هندوستان بنا کـرد. شـاگردان اوشو که به عنوان سانیاسـین مشـهورند تصـمیم گرفتند وی را اوشو بنامند. اوشو برگرفته از کلمه Oceanic به معنای اقیانوس است.

لفظ اوشو از عبارت Oceanic experience به معنـای حل شـــدن در اقیـــانوس ویلیـــام جیمز فیلســـوف و روانشناس آمریکایی (1842-1910) اقتباس شده است. البته اوشو در دوران حیاتش به چنـدین نـام شـهره بـود: راجا نام زمان کودکی، سـپس راجـنیش، آچاریا راجـنیش در سال 1960، با گوان شری راجنیش از 1971، از ماه

دسـامبر 1988 هرچهـار نـام تغیـیر یافته و از سـپتامبر 1989 به سـادگی به عنـوان اوشو نامیـده شد. اوشو در دوران تدریس تعالیم‌اش در زمینه‌هـای مختلف روشـهای درمـــانی، فلســـفه و حکمت، روانشناسی و شـــیوه‌های رسیدن به آگاهی ناب و... سخنرانی‌هایی ایـراد نمـود که پس از گـردآوری آثـارش قـریب بر 600 عنـوان کتـاب و بیش از 1000 سخنرانی ثبت و ضبط شده و بسـیاری از آثار وی به بیش از 30 زبان دنیا ترجمه شده است.

وی همـواره سـخنان دلفریـبی داشت که: "من سـرآغاز خودآگـاهی مـذهبی کـاملاً نویـنی هسـتم. لطفـاً مـرا با گذشته پیوند نزنید. گذشته حتی ارزش به خـاطر سـپردن نـدارد. چه نعمت بـزرگی بـرای بشـریت خواهد بـود. اگر سراسر تاریخ گذشـته را به کنـاری نهیم. همه گذشـته را به گنجه هزاره‌ها بســـپاریم و به انســـان آغـــازی جدید بخشیم آغازی غیرتحمیلی و دوباره او را آدم و حوا کـنیم تا بتواند از صـفر شـروع کند. انسـانی نـو، تمـدنی نـو، فرهنگی نو."

اوشو در سال 1981 جهت درمان بیماری جسمی خود به ایـــالات متحـــده امریکا رفت و در آن‌جا حـــدود پنج ســـال اقامت کرد، وی تحت پافشـاری شـاگردانش قصد مانـدن در ایـالت متحـده کـرد. مریـدان اوشو در مـدت چهارمـاه اراضی دورافتاده کوهپایه‌های ایالت اورگون را خریداری و شـــهری را به نـــام اوشو با عنـــوان راجـــنیش پـــورام Rajneesh Paramتاسیس کردند. اشو در دوران اقامت خـــود در آمریکا ســـالانه 15 تا 45 میلیـــون دلار درآمد شخصی از مریدان خود به دست آورد.اما در ســـال 1986 دولت امریکا وی را مجبـــــــور به بازگشت به هند کردند.

علت اخـــراج اوشو (از آمریکا)، فســـاد جنسی و اخلاقی بوده است.

عرفـان اوشو را عرفـان سـکس گفته‌اند یعـنی هیچ چـیز دیگری نیست و احساس می‌شـود این همه اقبـالی که در خارج بخصوص در آمریکا و نـیز در ایـران وجـود دارد یکی از علل آن همین می‌باشد. عرفــان اوشو عرفــان بــدون شریعت است عرفان بدون آسمان و خـدا هست. عرفـان زمیـنی و دنیـوی است. اوشو بر این اسـاس ضد فلسـفه است در تعبـیری می‌گوید: فیلسـوفان سـگان تاریخ‌اند و مفصل در این بـــاره بحث می‌کند. ضد تکنولـــوژی و ضد تمدن بشریت معاصر است. ضد اسـتدلال بـرای همه‌چـیز حتی بـرای خـدا است. ضد اخلاق گـرائی، ضد فقه است. تشبیهات بسیار مستهجنی بـرای فقها و قـانون گـذاران بشر دارد. اساسا ضد قــانون است. شــعار اصــلی اوشو این است یک قــانون تنها در دنیا وجــود دارد و آن این‌که هیچ قانونی وجود ندارد. شعار اون این است که نظم در هــرج و مــرج است و باید رســوم و عــادات را شکست تا نظم آسـمانی و نظم خـدایی که فقط از اتحـاد دو جنس زن و مرد ایجـاد می‌شـود پدید بیاید. حـدود هفتـاد جلد از آثار اوشو که اکنـون به زیـان فارسی وجـود دارد چنـدین جلد آن بدون شک آمـوزش عشق زمیـنی و خـاکی است. اوشو امــروز بــرای بــرخی از جوانــان به یک بت معنــوی مبدل شده است. او در سال 1990 به علت ابتلا به ایـدز از دنیا رفت.

نگاهی به عقاید اشو

عشق عرفانی یا عرفان شهوانی؟

مکتب عرفـــانی اوشو یکی از صـــدها مکتب صـــوفی-عرفانی در جهان ماست. که سعی در پیشبرد رهـروانش دارد. در این مکتب زمانی که از عشق صحبت می‌شـود و آن تعبیر خاص اوشو که عشق زاده آمیزش جنسی است، تردیـدی بـرای خواننـده به وجـود می‌آید که آیا اوشو به دنبال پرورش روح مریدانش بوده است؟! یا نه، به دنبـال آن بـــوده که از عرفـــانی دم بزند تا مریـــدانش در این عرفـان، به ارضـاء شـهوت جسـمی خـویش بپردازند. اما آن‌چه ما تا به حـــال از عرفـــان راســـتین فهمیـــده ایم؛ عرفان طریقی است که در آن فرد در پی ظهور و تجلی معشـــوق، خـــود را محو او می‌بیند. از دنیا و آن‌چه در آن است دل بریده و به تماشای معشوقه‌ی خـویش (حضـرت حق) مشـــغول می‌گـــردد.اما در مکتب اوشو هم معنـــای عرفان تغییر می‌کند، هم عشق و هم شهوت.

یکی از مهمترین اصول نـزد اوشـو، اصل عشق است. در این زمینه کتابهای مستقلی دارد از جمله «عشـــق، رقص زندگی»، «یک فنجان چـای» که مجموعه اشـعار اوست و دیگری مجموعه مقالات در زمینه‌ی عشق است.

عشق را شـــوق وافر درونی بـــرای یکی بـــودن با کل می‌دانـــد، عشق دلیل بی‌دلیل است. اوشو بـــرای عشق ورزی به چهار مرحله معتقد است.

الف) حضور در لحظه (نه گذشته و نه آینده)

ب) قدم برای رسیدن به عشق

ج) تقسیم کردن و بخشیدن

د) هیچ بودن.

این 4 مرحله به خودی خود مشکلی ندارند، ولی وقتی تفسیر اوشو را از عشق متوجه می‌شویم و نگاه به معشوقه را می‌بینیم نظر به کلی تغییر می‌کند. وی معتقد است عشق باید زمینی باشد.

معشوقه در عرفان یعنی مادی و این دنیایی بودن آن و عشق را در تضاد با هوس‌ها نمی‌داند، رسیدن به عشق تنها از طریق قطب مخالف امکان پذیر است، میل مرد به زن یا زن به مرد شروع عشق است.

بر خلاف تمام ادیان الهی و مکاتب معنوی که نسبت به روابط جنسی، بی‌تفاوت و یا دشمن هستند یا مانند اسلام راه برتری برای استفاده از این غریزه خدادای ارائه می‌کنند، اوشو بر عکس در این عرفان آموزش روابط جنسی می‌دهد و قائل به سه سطح برای انسان در روابط جنسی است. اول با روش زیستی پیش آفرینش (حیوان) آغاز شده، به منبع لذت و صمیمیت (انسان) و سرانجام به وسیله‌ای برای خود رستگاری (الهی) تبدیل می‌شود.

او از زنان به عنوان الگو، یاد می‌کند. رابطه‌ی دختر و پسر در عرفان اوشو آزاد است، و از آن به عنوان یکی از روشهای مراقبه یاد می‌کند.دیدگاه اوشو درباره‌ی عشق بسیار زیاد متأثر از فروید و تا حدود زیادی از شاگرد فروید، «یونگ» است. براین اساس وقتی از عشق صحبت می‌کند منظورش همین عشق مجازی زمینی و رابطه‌ی زن و مرد است.اوشو تا جایی در شهوت رانی پیش می‌رود که، در بقیة توصیه‌هایش، مثلا مدیتیشن، مریدان را ترغیب به سکس می‌کند.پرداخت مفرط اوشو به این روابط نامشروع و به اصطلاح

«عرفان»، یکی از دلایل محبوبیت مکتبش است. از جمله اقدامات مریدانش راه اندازی رسمی و همراه با تبلیغات گسترده‌ی «اوشو پارک» است، که جـذابیت زیـادی بـرای گرشدگران هند ایجـاد کـرده است و شـعبه‌هایی از آن در دیگر کشـورها تأسـیس شـده است. در این مکانها نـوعی زندگی زناشویی و جمعی، فارغ از قیود اخلاقی و قاعده مند ترویج می‌شود. (از آن‌جایی که مکتب عرفـانی اوشو شـــکل گرفته از سه آئین تنـــتره، یوگا و بـــودا است به اصـالت بـدن و پـرداختن به آن زیـاد بها می‌دهند) دیـدگاه اوشو در مــورد همجنس گــرایی جــالب است وی معتقد است این مسئله چیز مهمی نیست و هیچ چـیز اشـتباهی در آن رخ نمی‌دهد.

وی به سه مرحله رشد جنسی معتقد است.

الف) رابطه‌ی جنسی با خود در کودکی

ب) همجنس گرایی

ج) ناهمجنس گرایی.

او می‌گوید: ”نمی‌گـــــویم اگر زنی را دوست داری با او زنــدگی نکن. با او بــاش، اما نســبت به عشق صــادق و وفادار بمان، نه نسـبت به شـخص.... وقـتی عشق ناپدید می‌شود، وقـتی شـادی از میـان می‌رود، آن وقت باید به حـــرکت ادامه دهید... از همـــان لحظه‌ای که احســـاس می‌کنید دیگر از چیزی خوشتان نمی‌آید و آن چیز گـیرایی و جــاذبه‌اش را از دست داده است و شــما را خوشــحال نمی‌کند، از آن دست بردارید. فقط بگویید متأ سفم. ”

اوشو با نقد عملکـــرد والـــدین در خـــانواده، اســـتعمار فرزندان و تربیت اخلاقی آنـان بر پـایه‌ی آن‌چه که متعلق به گذشـــته اســـت، در نـــوع خـــود نـــوعی اســـتعمار جدید می‌داند.

آیا واقعا می‌تـــوان نقش تربیـــتی خانواده‌ها را اســـتعمار فرزنـــدان نامیـــد؟!! ســـپردن فرزنـــدان به مکتب اوشو اســـتعمار است یا تـــربیت توسط والـــدین؟ اوشو با نظـــام خانواده مخـــالف اســـت، بر همین اســـاس تـــربیت و بـــزرگ کردن فرزندان را به عهده‌ی تشکیلات دولـــتی می‌گـــذارد. دلیل قائل شدن وی به این دیـــدگاه به دوران کـــودکی‌اش بر می‌گـــردد. اوشو هرگز طعم مهر و محبت مـــادر را در کانون گرم خانواده احساس نکرد.

او در تبلیغ بـــرهنگی و ســـکس می‌گوید:” وقـــتی در برابر واقعیت می‌ایســـتید، شـــما به تخیل روی می‌آورید. بـــرخی نهادها پشت رسانه‌های سکسی خوابیده‌اند! وقتی مـــردم و افـــراد زنـــده وجـــود دارند چـــرا شـــما دنبـــال مجلات یا پورنوگرافی می‌روید!؟ آیا بهتر نیست که به مـــردم زنـــده بنگرید؟ آیا شما از دیدن تصویر درخت لذت می‌برید؟ نـــه، چـــون همه درختـــان برهنه هســـتند. اگر همه درختـــان را بپوشـــانید، دیر یا زود مجلاتی منتشر می‌شـــوند که بطـــور زیر زمیـــنی دست به دست می‌چرخند” درختـــان برهنه”. پورنـــوگرافی زمـــانی از بین می‌رود که مـــردم طـــبیعت برهنه خود را بپذیرند....اجـــازه دهید مـــردم برهنه باشـــند. آن وقت پورنوگرافی از بین می‌رود.”

اوشو توصـــیه‌هایی در رابطه با ارتبـــاط زن و مـــرد دارد. می‌گوید:” به محض این که مـــؤنث و مـــذکر با هم تمـــاس می‌یابنـــد، یک مـــدار الکـــتریکی کامل می‌شـــود و آن

خودآگاهی که از بدن بیرون رفته است، باز به سرعت به بدن بازمی گردد.” یعنی انسانی که ارتباط جنسی ندارد، یک انسان ناخودآگاهی است، تنها راه تبدیل ناخودآگاهی به خودآگــاهی، رفع نیازهــای جنسی است. روشن است که در القــاء این ســخنان، تحت تــاثیر نظریه جنســیتی فروید بوده است.

اوشو درکتابی با عنوان تانترا تعلیمـات کنـدالینی یوگا(ج 2ص229-336). به تفصیل درباره رابطه جنسیت و پیوند زن و مــرد ســخن گفته است و به نتــایجی دست یافته است که بخشی ازآن بیان می‌شود:

زن چند کالبد دارد؛کالبد اول زن، زنانه و کالبد دوم او، مردانه است. مــرد هم دارای چند کالبد است. کالبد اول مـرد، مردانه و کالبد دوم او زنانه است. کالبد زن و مـرد به تنهــایی نــاقص است و در تــرکیب با یک‌دیگر کامل می‌شود. وحدت این دو جنس به صـورت خـارجی صـورت می‌گـــیرد. در این صـــورت آن‌ها تن واحد و کالبد واحد می‌شــوند. این اتحــاد، موقــتی است و از آن نشــاط و شادی فراوانی حاصل می‌شود. زن و مرد در این صورت متوجه شـعف و لـذت ناشی از اتحـاد و پیوند دو موجـود می‌شوند.

اوشو ادامه می‌دهد:

زن نیمی و مـــــرد نیم دیگر است. هر دوی آن‌ها عامل انــرژی و الکتریســیته‌اند. زن قطب منفی و مــرد قطب مثبت است. اگر قطب مثبت و منفی به هم برســـــند، مـداری تشـکیل شـده و نـوری ایجـاد می‌شـود که با نـور معمــول متفــاوت است. اگر پیوند کوتــاه باشد مــدار به

سرعت قطع می‌شود و در صورتی که طولانی باشد و از نیم ساعت بگذرد، مـدار الکـتریکی بین آن دو می‌چرخد و این مدار برای برخی کاملا قابل مشاهده است. در جهان امروز که پر از تنش است طبعا روابط کوتاه و مـدارهای مغناطیسی یا تشـکیل نمی‌شـود یا بسـیار سـریع قطع می‌شود.

اوشو رابطه این دو جنس را در جهـــان غـــرب به یک عطسه ساده تشبیه می‌کند و برای شرق تاسف می‌خورد که دنباله رو غـــرب در این جهت شـــده است.(اوشو در این‌جا سخنانی دارد که قابل ذکر نیست.)

او در ادامه می‌گوید:

اگر زن بتواند با کالبد مردانه درونی خود پیونـدی مبـارک برقرار سازد، از این آمـیزش درونی، سـفر معنـوی آغـاز می‌شـود، مـرد نـیز هم‌چـنین اگر بتواند با کالبد زنانه درونی خود پیوندی برقرار کند، لذتی همیشگی نصیب او خواهد شد. بنابراین باید اتحاد از بـیرون به درون انتقـال یابد تا غم و رنج برداشـته و لـذت و نشـاط جـای آن را بگیرد. یوگا و مدیتیشن یا مراقبه راهی است بـرای نکـاح درونی. اگر بدن زن با کالبد اتـری یکی شـد، نـوزاد آن‌ها مـونث و اگر مـرد با کالبد درونی خـود اتحـاد یابـد، نـوزاد آن‌ها مذکر است؛ زیـرا کالبد دوم، کالبد اول را می‌خـورد و بر آن تفوق می‌یابد و در این صورت نقص خـارجی زن یا مرد تکمیل می‌شود.

کالبد سوم مرد، مردانه و کالبد چهـارم او زنانه است. در زن هم چـنین اسـت؛ کالبد سـوم او زنانه و چهـارم او مردانه است. بنـــابراین در درون انســـان انـــواعی از

روندهای تکاملی برقرار است. در ازدواج‌هـای درونی که ممکن است میان کالبد سوم یا چهارم صورت گـیرد، هیچ گونه انـرژی‌ای هـدر نمی‌رود؛ از این رو غم و رنج دنبـال آن نیست.”

اوشو روش‌های متعددی بـرای انجـام عمل اتحـاد و پیوند ادعا کرده است و آن را در تمرینات شبکه‌ای به شاگردان خــود تعلیم می‌دهد.در جــایی(الماســهای اوشو/ص240) می‌گوید:

سکس بزرگ‌ترین هنر مدیتیشن است. این پیشکش تنتره به دنیاست. پیشـکش تنـتره از همه عـالی‌تر اسـت؛ زیـرا کلیدهایی را در اختیارت قرار می‌دهد که از پست‌ترین به عالی‌ترین استحاله پیدا کنی. کلیدهایی را در اختیار قرار می‌دهد که لجن را به نیلـوفر آبی بـدل کـنی...و عشق از آمیزش جنسی زاییده می‌شود.

نگاه اوشو به زندگی

یکی از نکته‌هـایی که اوشو بر آن تاکید دارد این است که زندگی را جدی نگیرید و این عـالم، عـالم خیـال اسـت، و این خیـال بـودن انسـان و خیـال دانسـتن عـالم، سـبب می‌شود که انسان خیلی گرفتار یاس و ناامیدی نشــود و هر بلایی و مشــکلی که در این دنیا بـــرایش پیش آمد را جدی نگیرد. او زندگی را بازیچه دانسـته و می‌گوید:” کل کائنـــــات یک شـــــوخی است!!! بعضی‌ها آن را لی لا و بعضی‌ها مایا می‌خوانند (به معـــــــنی رویا) این تنها یک لطیفه و یک بـــازی است و روزی که این را فهمیـــدی به خنـــده می‌افـــتی و آن خنـــده هرگز متوقف نخواهد شد!

همین طــور ادامه خواهد داشــت، این خنــده به سراسر پهنه‌ی کائنات گسترش خواهد یافت.”

مخالفت با نظام طبقاتی هندوها

جناب اوشو خودش را هندی نمی‌داند. اصالتا هندی است اما می‌گوید من هنــدی نیســتم، هنــدو هم نیســتم. علت مخالفتش با آئین هنــدو این است که هنــدوها نظــامی به نام «نظــام کاست»دارند. نظــام کاســت، نظــام طبقــاتی است و هنـــدوها انســـان‌ها را به چهـــار طبقه تقســـیم می‌کنند. یک طبقه پنجمی هم دارند که عبارتند از «نَجَســـها». آن‌چهـــار گـــروه و چهـــار طبقه انســـانی که هندوها قائلند به ترتیب عبارتند از:

1- طبقه اول: برهمن‌ها یا روحانیـــان 2-ـــ طبقه دوم: اشراف و امرا 3- طبقه سوم: کشاورزان و صنعت گران 4- طبقه چهارم: خدمتگزاران.

هندوها معتقدند هرکسی که در جامعه کار می‌کنــد، جــزء طبقــات انســانی است و انســان‌ها یا برهمنی‌اند یا جــزء امرا هستند، یا جزء کشاورزان و صــنعت گــران و یا جــزء خـــدمتگزاران. کـــار دیگـــری هم غـــیر از این کارها در آن زمان نبوده، چون هندو جزء ادیان قبل از میلاد مسیح(ع) است. بر این اساس هرکه فقــیر و بیکــار باشــد، کــافر و نَجَس است. نجس و کـــــافر از طبقـــــات انســـــانی خارج‌اند.اوشو به شـــدت با طبقـــات مختلف و نظـــام اخلاقی و نظـــام طبقـــاتی هنـــدوها مخـــالفت می‌کند. با «مانو» مخالف است.«مانو» کانونی است که تمام نظــام اخلاقی شــرعی جامعه هند در آن مــدون شــده است. با مانو که قانون اساسی هندوها اســت، مخــالفت می‌کنــد؛

چرا که مبنای اختلاف طبقاتی است. اوشو بـرای این که طبقه نجس‌ها را هم طرفدار خودش بکنـد، اعلام می‌کند که من طرفدار نجس‌ها هستم ولی طرفدار فقر نیستم.

پارادوکس دنیاگرایی و دنیا ستیزی

اظهـار تنفر او از فقر بـرای این است که معنویـتی که اوشو مطـرح می‌کنـد،آمیخته‌ای از دنیـاگرایی و دنیا ستیزی است. همان طور که گفـتیم او خـود را «زوربـای بـودایی» می‌نامد. چـرا؟ چـون زوربـای، نماینـده غنـای زندگی بیرونی است. زوربای یعـنی کسی که لـذت طلب بوده، عیاش بوده، از همه منافع و تمتعـات دنیـایی بهـره می‌بـرده و در نقطه مقابل او، بـودا کسی بـود که همه لـذت‌ها را کنـار می‌گـذارد. ایشـان می‌گوید: من زوربـای بـودائیم؛ یعـنی این دو شخصـیت متضـاد را با هم جمع کـرده است. یک انسـانی که هم دنیا را دارد و هم به معنویت چسـبیده است. پیش فـرض هنـدوها و بودائی‌ها این است که اگر شـما خیلی به دنیا بچسـبید، نمی‌توانید کسب آرامش کـرده و معنـویت داشـته باشـید. عرفـان و معنـویت در آئین هنـدوها این است که باید دنیا و لـذت‌ها را کنار بگذارید تا به معنویت برسید و آرامش پیـدا کنیـد؛ دنیا و معنویت با هم جمع نمی‌شـوند. از قضا شـعار اشو این بـود که من آمـدم تا این‌ها را با هم جمع کنم. من می‌گویم هم از لـذت‌های دنیا اسـتفاده بـبر و هم آرامش پیدا کن. این یعنی پارادوکس.

آنارشیسم و مخالفت با قانون

اوشو اصل اجتمـاعی بـودن انسـان را مضر می‌داند و پیشـنهاد می‌دهد که خیلی در جامعه نباشـید، یک رنج

افــراد، ناشی از بیمــاری جامعه است. قــانون طلایی، بی‌قـــانونی است. بنـــابراین اوشو از نظر سیاسی و اجتمـــاعی و جامعه شـــناختی، طرفـــدار «آنارشیسم» است.او نقطه مقابل قانون را عشق می‌داند و می‌گوید: قانون مال ناآگاهان و عشق مال انسـان‌های آگـاه است. عشــق، قــانون برتر است و قــانون، عشق فروتر است. اخلاق گرایان، قـانون را دنبـال می‌کنند و عشق را مـردم مـذهبی دنبـال می‌کنند. لـذا مـذهب از نظر اوشو مکتب عشق است. هرکه عاشق است مـــذهبی است. دینـــدار، کسی است که عاشق باشد، نه دیندار.

ضدیت اشو با تخصص

در مسـلک اشـویی مراجعه به متخصص بی‌فایـده است و خـــــود او معتقد است که فقط باید پاسخ داد نه آن که سوال کرد. اشو خود را این گونه می‌داند و می‌گوید: “در سراسر عمرم هرگز سوال نکرده ام.”

او می‌گوید: “همه‌ی متخصصـان نابینا هسـتند. اگر کسی بخواهد متخصص شــود باید کــور شــود.” تخصص یعــنی اجتهاد و اجتهاد در مکتب اشویی یک امتیـاز منفی است. در حـالی که در قـوانین مـدنی منـدرج در احکـام دیـنی، تخصص یک ارزش اســـت، مشـــکلات از راه تخصص حل می‌شود، چه مشکلات دیـنی و چه مشـکلات دنیـایی. اشو می‌گوید: کل مشکلات تنها در حضور یک اسـتاد قابل حل اســت، اسـتادی که تمـام زنـدگی‌اش بی‌قید و بند شـده است. در متون مقدس هندوییسم، استاد به مقام خدایی می‌رســد، و صد البته آنــان بــاور کرده‌انــد، اســتاد عین خداســت، شــاگردان (مریــدان) می‌بایست سرســپردگان فضایل و نعمات استاد باشند.

او ادعـــای دین نمی‌کند ولی نســبت به بــودائی و هنــدو نبــودن خــود صــراحت داشــته و ادیــان دیگر را نــیز کنــار می‌گـذارد. او مـدعی است که مکتبش یک مـذهب اسـت، بنـــابراین با دلالت الـــتزامی می‌شـــود این نســـبت را به ایشــان داد که یک مــذهب ســاخته تا جــایگزین مــذاهب و آئین‌های ادیان دیگر بشـود ولی دغـدغه‌اش ایجـاد آرامش است.

فویربـــاخ، مـــارکس، نیچه و فروید را تمجید می‌کند و از آن‌ها سپاس گزاراست، چرا؟ چون در از بین بردن ادیــان کهن، نقش زیـــادی داشـــتند و این نشـــان می‌دهد که چه قدر با ادیان کهن مثل مسیحیت، یهـود، اسـلام مخـالفت دارد. سخن اشو این است: ادیان کهن همه باطل‌اند، باید کنار بروند. لذا نیچه، فروید، مارکس و فویربـاخ را تمجید می‌کند و از آن‌ها سپاسگزار است ولی نقــدی هم بر این چهـــار نفر دارد. نقـــدش در این است که می‌گوید: این‌ها در از بین بردن خدا و عدم یافتن جانشــین مناسب بــرای خدا خطا کرده‌اند.

او معتقد است: این اشـــخاص وقـــتی خـــدا را از مـــردم گرفتند، باید چــیزی جــای خــدا می‌گذاشــتند. از این جهت این‌ها را نقد می‌کند ولی در این که ادیــان را کنــار زده و با ادیان مخالفت کردند تمجید می‌کند. اوشو ده فرمــان و به تعبیر خــودش (ده غــیر فرمــان) را در برابر ده فرمــان یهودی‌ها مطـــــــــرح می‌کند. او می‌گوید:” موسی(علیه السلام) ده فرمان داشــت، من ده تا غــیر فرمــان دارم.” پوشــیده نیست که لحن ســخن نــیز نمــاد مقابله با ادیــان آسمانی است. ده غیرفرمانش عبارتند از: آزادی، یگانگی

فــردیت، عشــق، مکاشــفه، جــدی نبــودن، سر زنــدگی، خلاقیت، حساسیت، خرسندی و احساس رازگونه گی.

ایمان از نگاه اشو

ایمان در مکتب عرفانی اشو، همان رابطه میان اســتاد و شاگرد است. یعنی وظیفه شـاگرد فقط اطـاعت است و بس؛ در این عرصه شاگرد هیچ اختیـاری از خـود نـدارد و کــار اســتاد هم فرمــان دادن است و بس. اما در ادیــان ابــراهیمی ایمــان یک بــاور اســت، یک حقیقت اســت، حقیقــتی نــورانی از مبــداء هســتی که در دل ســالک می‌نشیند و او را پر از نور می‌کند؛ نوری که در درون دل است و همیشه روشن و روشن کننـــده دل‌هـــای تاریک دیگر. در کتـــاب «راز بـــزرگ ص58»که از دســـتورات و موکـدات اشو به شـمار می‌آیـد، چـنین آمـده است: ذهن برای ایمـان مـزاحم است. ذهن انسـان ضد ایمـان است. معمولا سه نوع ملاقات در زمینه ایمان بین انســان‌ها رخ می‌دهد:

1- دو انسـان ناآگـاه و روشن نشـده، که معمـولا حـرف میان آن‌ها زیاد است.(گفت وگوی بی‌محتوا).

2- دو انســان آگــاه روشن شــده، که بین آن‌ها حــرفی نیست و ســـکوت کامل برقـــرار است.(گفت وگـــوی با محتوا).

3- دو انسان آگاه و ناآگاه، که انسان آگاه سکوت می‌کند و گوش می‌دهد.(ایمان)

پس ایمان زمانی است که آگاه حرف بزند و ناآگاه گـوش کند. زمانی که ایمان داشتید می‌توانید وارد تجربه شــوید

و ایمــان بین شــما و اســتاد پل می‌زند. پس اگر اســتاد راســتین(آگــاه)پیــدا کردیــد، ذهن را به طــور کلی کنــار بگذاریـد، آموخته‌هـای قبلی را رها کنید و سـفر سـخت و طاقت فرسای سیر صعودی خـود را شـروع کنید و بـرای این کار باید به گذشته خودتان توجه کنید.

رابطه بین آگاه و شاگرد در عرفـان ادیـان ابـراهیمی هم به نحو بســیار روشن تــر، کــامل‌تر و با روش علمی‌تر و عقلانی‌تر وجود دارد. در اسلام، ایمان بی‌پشتوانه عقــل، کـاملا بی‌اعتبـار و سست است. اما ابهـام در مکتب اشو آن است که ا ســتاد آگــاه را از کجا و با چه معیــاری به دست آوریم؟ آیا او همــان کسی نیست که خــود سر در جیب تنهایی خود، و فارغ از هرگونه مظـاهر اجتمـاعی و مادی، به پرداخته‌های ذهنی خود دل خوش کـرده اســت؟ آیا آن آگاه روشن ضمیر که در دل معبدهای مشرق زمین یافت می‌شود در دل جامعه انسانی هم می‌توان سراغی از او گــرفت؟ با اوصــافی که اشو از آن آگــاه دل روشن ضمیر می‌دهد، جامعه انسانی به دلیل مستغرق شــدن در انــدوخته‌های ذهن بشــری، هرگز مولد چــنین اســتادی نیست.

اشو، اسلام و پیامبر مکرم اسلام (ص)

پیشاپیش از محضر پیامبر مکرم اسلام (ص) در بــاره این توهین‌ها عذر خواهی می‌کنم.

اوشو در مــورد ادیــان می‌گوید: از آن زمــان که دین دل مشــــغولی بــــوده است همگــــان دارند دروغ می‌گویند: مسیحیان، یهودیان، جنین‌ها همگــان در حــال دروغ گفتن هستندهمگی آنان از خدا می‌گویند. از بهشت و از دوزخ،

فرشتگان بدون آن‌که هیچ چیزی را در کل شناخته باشند وی در مورد اسلام و صوفی گری می‌گوید: «نیازی نیست که صوفی مسلمان باشد. صوفی می‌تواند به هر صورتی و به هرشکلی باشد به دلیل این‌که صوفی گری هسته اصلی همه‌ی مذاهب است.

صوفی گری به طور خاص با اسلام کاری ندارد. صوفی گری می‌تواند بدون اسلام هم وجود داشته باشد. اما اسلام بدون صوفی گری نمی‌تواند وجود داشته باشد. بدون صوفیگری». او تمام تعالیم عمیق اعتقادی – شریعتی اسلام را، ماحصل تلاش و جهد هزارساله عالمان اسلامی را رها می‌کند و از دریای عمیق آموزه‌های اخلاقی – عرفانی اسلام تنها صوفی گری باطله را می‌بیند و کار را به جایی می‌کشاند که اسلام را بدون صوفی گری فاقد حیات و ارزش می‌پندارد.

وی ماجرای تابناک بعثت پیامبر اسلام را اینگونه معرفی می‌کند:

«سال 610 میلادی محمد در غاری در کوهستان حرا بود. همین که نخستین تجربه معنوی‌اش را درک کرد از این‌که مبادا دیوانه یا شاعر شده باشد ترسید. پس با اضطراب به نزد همسرش رفت و با ترس گفت: اندوهی دارم. من شاعرم یا جن زده؟ او حتی برای از بین بردن خود به فکر پرت کردن خود از صخره‌های بلند هم افتاده بود. این حالت برای او مثل یک ضربه روحی قوی مثل نیروی بزرگی از عشق بود او به مدت سه روز مدام در حال لرزیدن بود. طوری که انگار به تب عمیقی و خطرناکی مبتلا شده بود. او ترسیده بود فکر میکرد که شاعر یا دیوانه شده است. در اثر این تجربه در محمد چشمه

صوفیگری جوشیدن می‌گیرد. همیشه هردوحالت شاعری و دیوانگی با هم همراه بوده است. او هـردو بـود. او هم شاعر و دیوانه بود. او دیوانه و عارف شده بود.

اما هنگامی که پیامبر اکرم (ص) در کوه نور غـار حـرا به بعثت برانگیخته شد. هیچگـاه لقب صـوفی گـری به خـود نـداد و آموزشـهایش را در مسـیر صـوفی گـری معـرفی ننمود. اوشو همانند کافران و دشمنان پیامبر اکـرم (ص) در عصر ظهــور اســلام پیــامبر را متهم به دیــوانگی و شاعری می‌کند با این تفـاوت که آنـان به طـور مسـتقیم پیامبر را دیوانه و شـاعر و سـاحر می‌خواندند و اوشو در لوای تجربه معنوی و حالات شاعری و صوفی گری.

در قران کریم می‌خوانیم: ما علمنه الشعر و ما ینبغی له آن هو الاذکر و قرآن مبین ما هرگز شـعر را به او پیـامبر نیاموختیم و شایسته او نیست که شـاعر باشد این کتـاب آسمانی - فقط ذکر و قران مبین است.

در قرآن کریم به کرات به این نکته اشاره شـده که کفـار پیامبر اسلام و پیامبران هم عصر خود را دیوانه و سـاحر و شاعر می‌خواندند در حالی که واقعیت چیز دیگری بود.

خداوند در قـرآن کـریم می‌فرمایند: کـذلک ما اتی الـذین من قبلهم من رسول الا قالوا ساحرا و مجنون.

اینگونه است که هیچ پیامبری به سـوی قـومی فرسـتاده نشد مگر این‌که گفتند او ساحر است یا دیوانه.

هم‌چـنین در سـوره قمر ایه (9)ـ کفـار به حضـرت نـوح گفتند که تو دیوانه‌ای و در سوره شعرا آیه (27). حضرت

موسی را خطاب به دیوانه کردند. خداوند به پیامبر اکـرم (ص) فرمان می‌دهد که به کفار اینگونه فرما

فذکرفما انت بنعمت ربک بکـاهن و لا مجنـون‌ام یقولـون شاعر نتربص به ریب المنون.

پس تـــذکر کـــرده که به لطف پروردگـــارت تو کـــاهن و مجنـون نیسـتی بلکه آن‌ها می‌گویند او شـاعری است که ما انتظار مرگش را میکشیم.

خداوند در جـــایی دیگر میفرمایند: و انه لقـــول رســـول کریم و ما هو بقول شاعر قلیلاً ما تومنون

این قرآن گفتار رسول بزرگـواری است و گفته شـاعری نیست و کمتر ایمان می‌آورند.

یادآور می‌شوم من در سایتی در یکی از نظریات دربـاره اوشو خوانـــــدم که یکی از خواننـــــدگان به شـــــدت به نوشته‌های مقاله اعتراض کرده بود و ناراحت بـود از این که به حضرت اشو اهـانت شـده است. او ادعا می‌کـرد با خوانـدن چند کتـاب اوشو به آرامش رسـیده است. او در عین حـال که به مسـلمانیش معتقد بـود، مـدعی بـود که نویسـنده مقالـه، کتابهـای اشو را کامل نخوانـده است. حـــال اگر چـــنین کسی بفهمد که چـــنین توهین‌هـــایی به پیامبر عظیم الشـان اسـلام(ص) شـده آیا بـاز هم دنبـال آرامش در کتابها و سخنرانی‌ها و مکتب او خواهد رفت.

اوشو می‌گوید: محمد در قـرآن می‌گوید که حـتی موسی نیز وقتی با خدا ملاقات می‌کرده ردای پشـمی میپوشـید وقـــتی او با خـــدا ســـخن میگفت ردای پشـــمی به تن میکرداما چرا؟

این‌جا یک نمـاد گـرایی عمیق وجـود دارد. و آن این است که پشم لباس حیوانات است و صـوفی باید به بی‌گنـاهی یک حیوان برسد. باید به بی‌گناهی اولیه برسید. باید همه انــواع مــدنیت را کنــار بگــذارد. او باید هرگونه آداب و رسـوم و فـرهنگی را کنـار بگـذارد. باید هرنـوع شـرطی شــدن را به فراموشی بســپارد. او باید دوبــاره حیــوان بشـود. در این صـورت این نمـاد معنـای خـودش را پیـدا می‌کند. وقــتی انســان حیــوان بشــود نه تنها ســقوط نمی‌کند بلکه به مــرتبه‌ی بــالاتری رسد. وقــتی انســان حیوان می‌شود واقعاً حیـوان نیست. وجـود دیگـری است شما سقوط نمی‌کنید. وقـتی انسـان حیـوان شد قـدیس می‌شود.

در قرآن کـریم هیچ آیه‌ای صـراحتا دال بر پوشـیدن ردای پشمی توسط حضرت موسی هنگام ملاقات با خـدا دیـده نمی‌شود و اگر هم اینچنین باشد این سوال مطـرح است که ایا قصد حضرت رسیدن به بیگناهی حیوان بـوده است و بنابر عبارات اوشو هدف متعالی حضرت حیـوان شـدن است. زیرا وقتی انسان حیوان می‌شود قدیس می‌شود! ضمناً اوشو به طور کلی وجـود گنـاه را منکر می‌شـود و گناه را ترفنـدی بـرای به سـلطه کشـیدن مـردم می‌داند. حال اگر بنابر معتقدات اوشو گناهی وجود نداشــته باشد پس دلیلی نـدارد انسـان خواهـان رسـیدن به بی‌گنـاهی حیوان باشد و ریاضتها را به جان بخرد. گناه راز کاســبی همه به اصطلاح ادیان شـرک است اگر گنـاه ترفند ادیـان شــرک است و احســاس گنــاه یک احســاس کــاذب است دلیلی نیست انسـان خواهـان بی‌گنـاهی همچـون حیـوان باشد. و اگر گفتــار اوشو صــادق باشد بواســطه تمجید و ترغیب رسیدن ساینـاسـینها به بی‌گنـاهی حیـوان، خـود و

مکتب‌اش مصـداقی از کسـانی می‌شـوند که خواهـان به اسارت کشیدن انسان‌ها هستند.

در کتـاب جهـاد با نفس می‌خـوانیم: عبد الله بن سـنان گوید: از امـام جعفر صـادق (ع) پرسـیدم: آیا فرشـتگان برترند یا فرزنـدان آدم؟ حضـرت فرمـود: امیرالمومـنین علی ابن ابیطـالب فرمـود: خداوند در وجـود فرشـتگان عقل بـدون شـهوت و در وجـود حیوانـات شـهوت بـدون عقل و در وجود انسان هر دو را ترکیب نمـود، پس کسی که عقلش بر شـهوتش چـیره شـود، از فرشـتگان برتر است و کسی که شـهوتش بر عقلش غـالب شـود، از حیوانـات بـدتر خواهد بـود. این حـدیث، جایگـاه واقعی انسان و حیوان و عقل را روشن می‌کند.

تناسخ

این ادعـای معـروفی است که اگر توحید و وحـدانیت خداوند در تمام ادیان الهی سمبل و نمـاد است. تناسخ و مسئله بازگشت روح به ابدان در ادیان هندو مورد اتفـاق تمـامی ایشـان و یکی از بنیـادی‌ترین ایـدئولوژی‌های این مکاتب است. اوشو از قائلین به این تفکر (تناسخ) است.

تناسخ بازگشت به صـورت چـرخش روح انسـان بـدون گذشت زمان و بلافاصله پس از مرگ وی در پیکر انسانی دیگر است علت نـیز کیفر دیـدن یا جهت پـاداش یا تزکیه روح و رسـیدن به مقامـات والای معنـوی است. بازگشت ممکن است به بدن انسـان صـورت نگـیرد و روح در بـدن حیوانی چون خوک، میمون، گاو،... ارام گـیرد. که در این صـورت ”مسخ ”صـورت می‌گـیرد. و یا روح در گیاهـان و درختان حلول کند و ”فسخ ”صورت گیرد.

یا روح آدمی به اجسام متفـاوت بی‌جـان همچـون سـنگ، فلــزات،... حلــول نماید که این نــوع پست‌ترین بازگشت است و ”رسخ ”نـــام دارد. اعتقـــاد به نسخ یا تناسخ در میان بسیاری از ادیان هند رایج است. در مقابل بسـیاری از فلاسفه و دانشمندان اسلامی براهیــنی محکم بر رد و ابطال تناسخ اقامه نموده‌اند.

آیا نظریه تناسخ واقعیت دارد؟

بر اســاس مکتب پیــامبران الهی، با مــرگ انســان روح آدمی از بدن جدا شده به عالم برزخ منتقل می‌گردد و در آن ســرا، به حیــات خــویش ادامه می‌دهد. اگر از نیکــان باشد به پــاداش اعمــال خــوب خــود در آن عــالم متنعم می‌شــود و اگر از بــدان باشد به کیفر کارهــای ناپســند خویش می‌رسد، تا زمانی که قیامت شود.قضای الهی بر این تعلق گرفته که روح بشر پس از مرگ، دوباره به دنیا باز نگردد و زندگی جدیدی را در این جهان آغازنکند، بلکه در برزخ بماند تا قیـامت آغـاز شـده و به سـرای جـاودان آخرت منتقل شود.

از قـرون پیشـین در هندوسـتان نظـریه‌ای به نـام تناسخ طـــرح شد که از بازگشت مجـــدد ارواح به دنیا ســـخن می‌گفت. این نظریه با گذشت اعصـــار، رفته رفته توجه عده زیادی از مردم جهان را به خود جلب کــرد، آن را یک امر واقعی پنداشتند و حتی کسانی به عنوان یک عقیــده مــذهبی به آن دل بســتند. در خلال این مــدت متمــادی دانشمندان بزرگ این مطلب را مورد بحث و انتقاد قــرار دادند و چنـــدین دلیل بر بطلان آن اقامه نمودند. تمـــام ادیان الهی، تناسخ را باطل می‌دانند.

طرفـــداران تناسخ معتقدند روح دو گـــروه به دنیا بـــاز نمی‌گردد. اول آنان که در مسیر سعادت به کمـال نهـایی رسـیده‌اند که پس از مـرگ به کمـال مطلق نایل می‌آیند. اینان کمبودی ندارند تا بخواهند دوبـاره به دنیا بـاز گردند و نقایص حیات گذشته خویش را با سـعی و عمل جـبران کنند. دسته دوم آنان که در حد اعلای شقاوت قرار دارند اینـان نـیز به دنیا بـاز نمی‌گردند. زیـرا در ایـام زنـدگی آن‌چنان به انحراف گراییده و راه سعادت را به روی خـود بسته‌اند که دچارسقوط ابدی گردیده و نمی‌توانند با عـود به دنیـــا، گذشـــته ننگین خـــویش را جـــبران نمایند و به سعادت و کمال (گر چه نسبی و محدود باشد) برسند.

ولی دسته سـوم یعـنی گروههـای متوسط که بین تکامل یافتگان سعادتمند و سـاقط شـدگان شـقاوتمند هسـتند، وقـــتی از دنیا می‌روند دوبـــاره روحشـــان به دنیا بـــاز می‌گـردد و به تناسب خلق و خـوی متفـاوتی که دارند با شکل‌های مختلف و گونـاگون به دنیا بازگشت می‌کند. از این رو برای هر شکلی نام مخصوصی گذاشـته‌اند، اگر به صـورت انسـان برگـردد آن را «نسخ» می‌نامند و اگر به صـورت حیـوان عـود کنـد، «مسخ» می‌گویند و اگر روح انسان در نباتات حلـول کنـد، «فسخ» می‌نامند واگر روح آدمی به جماد تعلق گیرد «رسخ» می‌نامند.

باورمنـدان تناسخ عقیـده دارند که در پـاره‌ای از مـوارد، عـود ارواح به دنیا بـرای جـبران نقـایص و به منظـور استکمال نفس و نیل به مدارج عـالی انسـانی است. هم چـــنین می‌گویند یکی از علل بازگشت ارواح به دنیا این است که خوبان درزندگی، دوباره از پاداش اخلاق حمیـده و اعمال پسنده خویش برخوردار گردند و بدان نـیز کیفر

خوی ناپسند و رفتارزشت خود را ببینند. چه بسا افـرادی که با سجایای انسانی زیست کـرده و عمرشـان به پـاکی طی شـــده است اما همـــواره گرفتـــار محرومیت‌هـــای گونـاگون بـوده و دوران حیاتشـان با فقر و تنگدسـتی یا آلام و بیماری سپری گردیـده است. اینـان در زنـدگی بعد به پاداش اخلاق پسندیده خـود نایل می‌شـوند و از نعمت رفـاه و سـلامت جسم برخـوردار می‌گردند.و چه بسـیار افرادی که در زندگی پیشـین دارای اخلاق زشت و رفتـار ناپسند بوده‌اند و مردم از دست آنان رنجیده‌اند و از انواع نعمت‌ها بهـره مند بوده‌اند ارواح اینـان در زنـدگی بعد به تناسب اخلاقشـــان یا در پیکر حیوانـــات و حشـــرات تعلق می‌گیرد، یا به صورت انسان‌های ناقص، معلول، بیمـار و مطـــرود جامعه بـــاز می‌گردند و در هر صـــورت گرفتـــار عذاب روحی و جسمی هستند.

اما اسـلام؛ بازگشت ارواح به دنیا بـرای انجـام کارهـای خوب یا گـرفتن پـاداش و جـزا و به دست آوردن شـرایط همزیستی با ارواح را قبول نداشته و قرآن صریحا آن را رد می‌کند. در یکی از آیـات آمـده: گناهکـاران بی‌بـاک و متجـــری تقاضـــای حیـــات دوبـــاره می‌کنند و می‌گویند پروردگـــارا فرمـــان ده ما را به دنیا بـــاز گردانند شـــاید کارهای نیکی را که در گذشته ترک کرده بودیم در حیـات آینده انجام دهیم ونقایص پیشـین را جـبران کـنیم، پاسخ داده می‌شود نه چنین اسـت، این کـاری است ناشـدنی و سخنی است بی‌اسـاس که گوینـده خـود می‌گوید و به آن ترتیب اثر داده نمی‌شود و از پی مرگ اینـان عـالم بـرزخ است تا روزی که قیـامت فـرا رسد واز قبرها بر انگیخته شوند.

شاید تصور شود که تغییر شکل انسان‌ها در عـالم آخـرت که در برخی روایات ذکر شده، به عقیـده تناسخ شـباهت دارد. اما این تصـور صـحیح نیسـت، زیـرا تغیـیر شـکل انسـان‌های فاسد الاخلاق و گناهکـار به تناسب ملکـات نفسانی آنـان یکی از صـدها عـذاب عـالم آخـرت است و ربطی به بازگشت به دنیا نـدارد، در حـالی که به نظر تناسـخی‌ها بـرای قیـام قیـامت، رسـیدگی به حسـابها، بهشت و دوزخ و خلاصه ثواب و عقاب عالم آخرت جـائی باقی نمی‌مانـد، زیـرا می‌گویند اکـثریت قـریب به اتفـاق نوع بشر پیوسته پس از مـرگ به دنیا بـاز می‌گردند و هر نـوبت پـاداش یا کیفر اعمـال خـویش را در همین دنیا می‌بینند. چـنین نظـریه‌ای منـافی با اسـاس تعـالیم پیـامبران خـدا و بر خلاف ضـرورت دین مقـدس اسـلام است و امامان شیعه صریحاً آن را رد کرده‌اند.

مـأمون به حضـرت رضا علیه السـلام عرضه کـرد دربـاره کسانی که قائل به تناسخ‌اند چه می‌فرماید؟

حضرت در پاسخ فرمـود:«کسی که تناسخ را بپـذیرد و به آن عقیـده داشـته باشد به خـدای تعـالی کفر آورده و بهشت ودوزخ را غیر واقعی تلقی کرده است».

امام صادق علیه السلام نیز راجع به اهل تناسخ فرمـوده است: «اینان پنداشـته‌اند که نه بهشت و نه جهنمی است و نه برانگیختن و زنده شـدن است. قیـامت در نظر آنـان عبـارت از این است که روح از قـالبی بـیرون رود و در قالب دیگری وارد شود. اگر در قـالب اول نیکوکـار بـوده بازگشتن در قالبی برتر و نیکوتر در عالی‌ترین درجه دنیا خواهد بـود و اگر بـدکار یانـادان بـود. در پیکر بعضی از چهـار پایـان زحمتکش و بـار بر که حیاتشـان با رنج و

زحمت طی می‌شود، مستقر می‌گردد یا در بدن پرنـدگان کوچک و بد قیـــافه‌ای که شـــبها پـــرواز می‌کنند و به گورستان‌ها علاقه و انس دارند جای می‌گیرد».

مسئله تناسخ وعـود ارواح به دنیا نه فقط مخـالف مکتب پیامبران الهی و موجب کفر به خدا و نفی معـاد و انکـار ثـواب وعقـاب عـالم آخـرت است بلکه از نظر علمی نـیز دانشمندان و فلاسفه آن را مطـرود و مـردود شـناخته و دلایلی بر ابطال آن آورده‌اند.

صـدر المتـألهین شـیرازی فیلسـوف معـروف می‌گوید: «دانســـتی که نفس در اولین مرحله تکـــوین، درجه‌اش درجه طبیعت است. سـپس به تناسب حـرکت اسـتکمالی مـاده، تـرقی می‌کند تا از مـرز نبـات و حیـوان بگـذرد. بنـــابراین وقـــتی نفس درمـــرحله‌ای از قـــوه به فعلیت می‌رسد هر چند آن فعلیت نـــــاچیز باشد محـــــال است دوباره به قوه محض و استعداد صـرف برگـردد. به علاوه همـان طـور که قبلا اشـاره شد صـورت و مـاده، شـیء واحدی هستند که دارای دو جهت فعل و قوه می‌باشند و با هم مسیر حـرکت اسـتکمالی را می‌پیمایند و در مقابل هر استعداد و قابلیت به فعلیت مخصوصی نایل می‌شوند بنـابراین محـال است روحی که از حد نبـاتی و حیـوانی گذشته به ماده منی و جنین تعلق بگیرد».

یعنی از حالت فعلیت به حالت قوه که بدون هیچ فعلیـتی است، باز گردد.

اما بطلان تناسخ از این جهت است که وقـــــتی نفس به تدبیر نطفه‌ای اشـتغال یـافت، اگر طبق نظر تناسـخی‌ها نفس دیگـری هم بر آن تعلق گـیرد نتیجه آن می‌شـود که

بـدن دارای دو روح گـردد و این غـیر ممکن اسـت؛ زیـرا محال است یک چـیز دارای دو ذات یعـنی دو نفس باشـد، چـون هر فـردی در درون خـود فقط یک نفس احسـاس می‌کند بنابراین تناسخ مطلقا ممتنع است.

در قـرآن می‌فرماید: «کیف تکفـرون بالله و کنتم امواتا فاحیاکم ثم یمیتکم ثم یحییکم ثم الیه ترجعون».

چگونه به خداوند کافر می‌شوید در حالی که شما اجسـام بی‌روحی بودید و او شـما را زنـده کـرد؛ سـپس شـما را می‌میراند و بـار دیگر شـما را زنـده می‌کنـد؛ سـپس به سوی او باز می‌گردید.

این آیه از جمله آیـات متعـددی است که عقیـده به تناسخ را صـریحا نفی می‌کنـد، می‌گوید: بعد از مـرگ یک حیـات بیش نیست و طبعاً این حیات همان زنـدگی در رسـتاخیز و قیامت است و به تعبیر دیگر آیه می‌گوید: شما مجموعا دو حیـات و مـرگ داشـته و دارید نخست مـرده بودید (در عالم موجودات بی‌جان قرار داشتید) خداوند شما را زنده کرد (که مربوط به عالم بـرزخ است) سـپس می‌میراند و بار دیگر زنده می‌کند (که قیـامت است). حـال اگر تناسخ صحیح بود، تعداد حیات و مرگ انسان بیش از دو حیـات و مرگ بود، بنابراین عقیـده به تناسخ که گـاهی نـام آن را تغیـیر داده «عـود ارواح» می‌نامند از نظر قـرآن باطل و بی‌اساس است.

عموم فرقه‌هـای اسـلامی در این عقیـده متفقند که روح پس از پایان این زندگی به بدن دیگری در این جهـان بـاز نمی‌گردد و دانشـمندان شـیعه و سـنی با صـراحت تمـام عقده تناسخ را که یکی از خرافات ادیان باسـتانی «هند»

است محکوم ساخته‌اند. تنها دسته کـوچکی در این میـان «تناسخیه» بودند که از این عقیده طرفداری می‌کردند و امروزه وجود ندارند منشأ این عقیده هندوها و چیزهائی است که عــرب از فلســفه آن‌ها اقتبــاس کرده‌اند. این عقیـده بیشـتر در میـان اقـوامی طرفـدار داشـته که به رسـتاخیز و معـاد آن‌چنـان که ما ایمـان داریم و قـرآن تشریح می‌کند، معتقد نبوده‌اند.

دانشمندان و مورخان معتقدند زادگاه اصـلی این عقیـده کشـور هند و چین بـوده و ریشه آن در ادیـان باسـتانی آن‌ها وجودداشته و هم اکنون نیز موجود است. سـپس از آن‌جا به میان اقـوام و ملل دیگر نفـوذ نمـوده است و به گفته شهرسـتانی نویسـنده ملل و نحل این عقیـده در غالب اقوام کم و بیش رخنه کرده است. احترامی که هم اکنـون هنـدوها بـرای حیوانـات قائل هسـتند تا حـدودی مربوط به همین عقیده است.

نگاهی به آداب و رسوم در مکتب اشو

مهمترین تعالیم اوشو

مسـلک اوشو دارای اداب و رسـومی است که اسـاس تعـالیم عملی اوشو را در بـردارد که مهمـترین آن‌ها عبارتند از:

انـواع مراقبـه، رقص، سـماع، سـکس، سـکوت، عشق ورزی، سرور، یوگی، ذن،...

وی در سخنرانیها اذعان مینمود که انسان در عصر حاضر با توجه به پیشـرفت تکنولـوژی نیـاز به معنـویت دارد معنویتی که جـدای از آمـوزه‌ای دیـنی - عرفـانی گذشـته

باشد. او مشــرب خــویش را ســرلوحه این دید معنــوی می‌دانست. با توجه به این ادعا آیا رقص، سکس، ســماع، مراقبه و... می‌تواند انسان تشـنه به معنـویت را سـیراب کنــد؟ در این مجــال ســعی می‌شــود هرچند به اختصــار معرفی اجمالی از تعالیم مشهور اوشو به عمل آید.

الف) انواع مراقبه

بـرخی از جـالبترین آن‌ها چنانچه در کتـاب ”مراقبه هـنر وجد و سرور ”آمده است عبارتند از:

مراقبه کنــدالینی: این مراقبه دارای چهــار مرحله است. که سه مرحله نخست به همــراه موســیقی و مرحله آخر در ســکوت کامل تمــرین می‌شــود. مراحل به تــرتیب عبارتند از:

مرحله نخست) 15 دقیقه بـدن خـود را بلرزانید – در این مرحله شــروع لرزانــدن از دست و پا است و به تــرتیب همه اندام به لرزه در آید.

مرحله دوم) 15 دقیقه انرژی بیدار شـده را از راه رقص به نمود در آورید.

مرحله سوم) 15 دقیقه در حالت نشسـته یا ایسـتاده در بی‌جنبشی کامل به سر برید و فقط به موسـیقی گـوش کنید.

مرحله چهارم) 15 دقیقه دراز کشیده در تنهـایی به سر برید.

مراقبه ناتاراج: این مراقبه صـرفاً یک نـوع رقص است و از سه مرحله تشکیل می‌شود.

مرحله نخست) (3)ـــــ دقیقه رقصـــــیدن. در این مرحله طوری رقصـیدن شـروع می‌شـود که گـویی فـرد تسـخیر شــده و هیچ گونه اراده‌ای جهت تعــیین نــوع رقص خــود ندارد.

مرحله دوم) به پایان یـافتن رقص است. بلافاصـله رقص قطع می‌شـــود و فـــرد تا 20 دقیقه دراز کشـــیده و در سکوت به سر میبرد.

مرحله سوم) از سرجای خود برخاسـتن و تا 5 دقیقه در حالت جشن و سرور و پایکوبی بودن.

مراقبه خندیدن: بامداد پیش از گشودن چشمهای‌تان بدن خود را همچو یک گربه بکشید. همه بخش‌های تن خــود را بکشید. از کشش شادی جویید. پس از سه یا چهار دقیقه کشش، در حالی که چشـمانتان هنـوز بسـته است. خنـده سر دهید و به مدت 5 دقیقه فقط بخندید.

مراقبه پـرت و پلاگـویی: در این مراقبه چشـمان خـود را بسته و آغاز به گفتن سخنان بی‌معنا یا پـرت و پلا کنید و تا 15 دقیقه خود را غرق چرت و پـرت گفتن سـازید. به خود اجـازه دهید به هرچه که درون تـان نیـاز به آن دارید به زبــان بیاورید. ســپس تا 15 دقیقه روی شــکم خــود بخوابید و احساس کنید که با زمین در آمیخته می‌شوید.

هرباز دمی که انجام می‌دهید خود را با زمین زیر تن تـان در آمیزید این مراقبه بهـــــتر است در محیط بـــــاز و با چشــمان بــاز صــورت گــیرد. در مرحله دوم به مــدت 15 دقیقه دراز بکشید یا نشسته به آسمان بنگرید و احساس کنید با آسمان آمیخته اید.

مراقبه گل سرخ عارفانه: این شیوه در مدت 3 هفته و روزی سه ساعت تمرین شود که از سه مرحله تشکیل شده است.

مرحله نخست) خندیدن، در 7 روز نخست این مراقبه بخندید. و هنگامی که احساس کردید خنده تان در حال پایان یافتن است. سخنان تند و بی‌اندیشه به زبان آورید و بدن خود را تکان دهید تا انرژی‌های‌تان بند آمده آزاد شود.

مرحله دوم) گریه کردن، در 7 روز اجازه دهید که اشکهای‌تان جاری شود برای کمک به پدید آوردن حال و هوای گریه می‌توانید گهگاه از موسیقی ملایم و غمگین بهره گیرید هر دوره مراقبه را با 10 دقیقه نشستن خاموش پایان دهید.

مرحله سوم) تماشاگر روی تپه. در هفته پایانی آرام و آهسته نشسته و چشمها را بسته در تماشای هرچه که درونتان رخ می‌دهد بنشینید. بعد از مدت 45 دقیقه برخاسته و 10 دقیقه با آواء ملایم و موسیقی برقصید.

مراقبه بی‌ذهنی: این مراقبه 7 روز و روزی 2 ساعت به درازا می‌انجامد و از یک ساعت پرت و پلاگویی و یک ساعت نظاره گری خاموش تشکیل شده است. این مراقبه به مدت 7 روز و تنها در مدت 30 یا 40 دقیقه از جانب اوشو توصیه می‌شود و دارای سه مرحله است.

مرحله نخست) به شیوه پرت و پلا گویی رو آورده و آگاهانه دیوانه شوید.

مرحله دوم) از همه رو آرام و آسوده و خاموش بنشـینید و با گرد آوردن همه تـوان درونی خـویش اجـازه دهید که همه اندیشه‌های تان از شما دورتر و دورتر گـردد و خـود به خاموشی ژرف و آرامش هسـته درونی خـویش فـرو روید.

مرحله سـوم) اجـازه دهید بـدنتان به هیچ کوششی یا خودداری به زمین افتد.

اما به راسـتی انـواع مراقبه در تعـالیم اوشـو، چنانچه به اختصار آمد توانایی دارد تمام اخلاقیات و معنویـات را به کناری گذارد؟

آیا وجـدان انسـان آن‌چه براسـاس سـیرت پـاک نفسـانی ارائه می‌دهد در برابر این حرکـات (مراقبه) چـیز بیهوده‌ای است؟

آیا مراقبـات اوشو که مجمـوعه‌ای از رقص، موسـیقی، پرت و پلا گـویی، خنـده و گریه بـدون هـدف است یـارای سیراب نمودن انسان تشنه به معنویت امروزی را دارد؟

آیا این مجموعه از افعال در یک عرفان بالغ قابل تعریف است؟

ب) ارزش افراطی سکس

آمـیزش جنسی در تفکـرات اوشو دارای ارزشی فـراوان است. تا جـایی که در بسـیاری از کتابهـایش دربـاره این موضـوع بحثهـای مفصـلی دارد. وی چنـدین کتـاب را اختصاصـاً به موضـوع سـکس و آمیزشـهای جنسی اختصـاص داده است. اوشو سـکس را ریشه در تجلی خداوند در انسـان می‌داند و معتقد است سـکس بـاعث

عـروج انسـان به مـراتب بـالای عرفـانی می‌شـود. اوشو می‌گوید:

«عشق، از آمیزش جنسی زاییده می‌شود و آن‌گاه عبادت از عشق زاییده می‌شود و آن‌گاه خداوند در اثر عبادت در انســان تجلی می‌یابد و این انســان به بــالاتر و بــالاتر و بالاتر وبه اوج گرفتن ادامه می‌دهد “

اوشو در زمان حیـاتش بـرای سـکس اهمیت زیـادی قائل بـــود. وی روشی را به نـــام ســـکس مدیتیشن (Sex meditation) ابداع نمود.

می گویند در کمــون اوشو و در زمــان تمــرین ســکس مدیتیشن، زنان و مردان بسـیاری در کنـار هم به سـکس مشـغول بودند و سـاعتهای متمـادی را در کنـار هم و با عوض نمودن گزینه‌های جنسی به سر میبردند.

بـدون شک اگر به یک زن پـاک دامن که به دنبـال خـدا و معنویت است گفته شود که مشکل اصلی تو سکس است نه خدا. سپس آن زن بـرای یک بـار هم که شـده جلسـات سکس مدیتیشن اوشو را با اوصاف فوق مشاهده میکرد. کمـترین کـاری که انجـام می‌داد و کمـترین حـالتی که در وی پدیدار می‌شـود این بـود که «به عقل این آدم‌ها شک می‌کــرد و اگر خیلی خــوش بین بــود می‌گفت که این‌ها حتما مواد مخدر مصرف کرده‌اند.»

اوشو معتقد بود «کلیساها (تمام امـاکن معنـوی) از خـدا خالی‌اند و کابینهـــــای عشق (شـــــما بخوانید کاباره‌ها) (محلی که در آن سکس صورت می‌گـیرد) مملو از خدایند “ سـکس در عرفـان اوشو بـدون هیچ محـدودیتی بیـان می‌شود. زیـاده روی در رابطه جنسی منجر به پیشـرفت

روحی انسان نمی‌شود بلکه شرایط مبتذل شدن و سقوط از قله عرفان را فراهم می‌سازد و انسان را به درجه حیوانیت می‌رساند. در مقابل کم روی بیش از حد نیز موجبات بروز مشکلات فراوان و اختلالات روحی و روانی می‌شود. خودتان قضاوت کنید، بر اساس این تفکرات از این پس کار مردم دنیا باید این شود که به دنبال فاحشه‌ها در کاباره‌ها بیافتند تا به آرامش و نور حق و از این چیزها برسند.

ج) رقص و سماع

ایجاد شور و شوق عرفانی و حال و وجد روحانی توسط رقص، موسیقی، شعرخوانی و پایکوبی را سماع گویند. سماع در میان قریب به اکثر فرقه‌های متصوفه رواج داشته و در آئین‌های هندو، قبیله‌های سرخ پوستان و کشورهای آفریقایی همچون کنیا، نیجریه تا چه رسد به قاره آمریکا از آمریکای مرکزی گرفته تا برزیل و...

وی کیفیت سماع را در مشرب خویش چنین تشریح می‌کند: بهترین حالت انجام سماع با جامه گشاده و پاهای برهنه است. کوشش کنید حواس خود را درست بالای ناف خویش متمرکز کنید. با چرخیدن درجا و در راستای مخالف گردش عقربه‌های ساعت آغاز کنیداگر احساس حال به هم خوردگی پیدا کردید می‌توانید راستای چرخیدن خود را عوض کنید چشمها را باز و بدن خود را لخت نگاه دارید و دستها را به حالت آسوده در راستای پهلوها دراز کنید. دست راستتان بالا نگاه داشته شود و کف آن رو به بالا باشد. و دست چپ پایین و کف آن رو به پایین نگاه داشته شود. چشمها را باز نگاه داشته و برچیزی تمرکز نکنید....

در این‌جا لازم است بر رد صـــــوفیگری و ســـــماع آن‌ها مطالبی بیان شود:

هرگاه ابن عربی به صـوفیان سـماعگر می‌گذشت به انها میگفت: رقص کنید و بدانید که تنها رقاصـید. شـما را از عرفـــــان حـــــاملی نیست. بدانید که هنـــــوز در مرحله نفسانیات باقی هستید.

علامه طباطبایی رحمت الله علیه می‌فرمایند:

صوفیه بـرای سـیر و سـلوک آداب و رسـوم خاصی را که در شـــریعت وجـــود نداشت به وجـــود آوردند و راه‌هـــای جدیدی را پیوسته به آن افزوده و شرع را کنـار گذاشـتند تا این‌که به جایی رسیده که شریعت را در یک طرف دیگر قـرار دادند و کارشـان به جـایی رسـید که در محرمـات غوطه ور شدند و واجبات را تـرک کردند و در آخر منتهی به تکـدی و اسـتعمال بنگ و افیـون شـدند که این حـالت آخرین حالت تصوف است که مقـام فنا نامیـده می‌شـود. (تفسیر المـیزان ج 5 ص 282 قم انتشـارات موسسسه نشر اسلام بی‌تا.)

مقـدس اردبیلی از شـیخ مفید و او از محمـدبن الحسـین نقل می‌کند که گفته است: من و امام‌هـــــــادی (ع) در مسجد پیامبر (ص) بودیم. سپس عده‌ای از اصـحاب امـام از جمله ابوهاشم جعفـــری که جایگـــاه خاصـــینزد امـــام داشت وارد شـدند. بعد از آن گـروهی از (صـوفیه) داخل مسجد شدند و در گوشه‌ای دایره وار نشستند و مشـغول ذکر و گفتن «لااله الا الله» شدند.

در این حال امام‌هادی (ع) فرمودند: به این‌ها توجه نکنید آن‌ها هم پیمانـان شـیطان و ویـران کننـدگان ارکـان دین

هستند... (تا آن‌جا که میفرمایند) ذکر و ورد آن‌ها رقص و دست زدن و آواز غنــایی است. از آنــان پــیروی نمی‌کند مگر سفیهان ...

از کشکول شیخ بهائی (ره) ازحضرت پیغمـبر اکـرم (ص) که فرمودند: (قیـــامت بر امت من برپا نگشـــته تا آن‌که (پیش از آن) گـــروهی از امتم برخاســـته که اسم آن‌ها صــوفیه اســت، آن‌ها از من نیســتند، و آن‌ها بــرای ذکر حلقه می‌زنند و صــداهای خــود را بلند می‌کننــد، گمــان می‌کنند که بر راه طریقت من هستند، بلکه آن‌ها از کفار گمـــراه ترند و آنـــان اهل آتش (در آخـــرت)اند و (در آن آتش) صدای درازگوش می‌دهند.

منابع اصلی:

سایت ادیان نیوز ADYANNEWS.COM

نشریه پگاه حوزه، 26 دی 1388 – شماره 271 پایگـاه حوزه hawzah.net

باشگاه اندیشه www.bashgah.net

pasokhgoo.ir

مرکز ملی پاسخگویی به مسائل دینی

خبرگزاری فارس

سایت تابناک

ویکی‌پدیا

jabarut.blogfa.com

جوان

antisatan.blogfa.com

دیگر منابع:

شایگان، داریوش، 1352. آسیا در برابر غرب

جمعی از نویسندگان، ر1374 فرهنگ و دین. ترجمه زیر نظر بهاء الدین خرمشاهی

افتخاری، اصغر و علی اکبر کمالی، ر1377 رویکرد دینی در تهاجم فرهنگی

بهشتی، احمد، ر1375 انسان و مذهب

هیوم، دیوید، ر1348 تاریخ طبیعی دین. ترجمه حمید عنایت

علیزاده، بیوک، ر1371 حیات تعقلی اسلام

هیوم، رابرت، ر1373 ادیان زنده جهان. ترجمه عبد الرحیم گواهی

روح الامینی، محمود، ر1368 زمینه فرهنگ شناسی

فرهنگ و دین

خاتمی، سید محمد، ر1372 بیم موج

نظری، مرتضی، ر1371 بررسی شیوه‌های تبلیغاتی مسیحیت علیه اسلام

کدامر، تا دو داگلاس منسون، ر1380 اکنکار حکمت باستانی برای عصر حاضر

توئیچل، پال، ر1379 اکنکار کلید جهانهای اسرار. ترجمه هوشنگ اهرپور

ندای الهی

مکارم شیرازی، ناصر، ر1360 تفسیر نمونه. ج 5، ص ر227

قنبری، آیت، ر1378 نقدی بر امانیسم و لیبرالیسم

کاستلز، مانوئل. ر1385 عصر اطلاعات، اقتصاد، جامعه و فرهنگ. ترجمه قدرت هویت

راز بزرگ/ اشو/ مترجم: روان کهریز

خود را به هستی واگذار/ اشو/ مترجم: مجید پزشکی

بگو آری/ اشو/ مترجم: مجید پزشکی

عشق پرنده‌ای آزاد/ مترجم: مجید پزشکی

زوربای بودایی/ اشو/ مترجم: مسیحا برزگر

زندگی موهبتی الهی است/ اشو/ مترجم: مجید پزشکی

با خود یکی شو/ اشو/ مترجم: مجید پزشکی

دل به دریا بزن/ اشو/ مترجم: مجید پزشکی

قطره‌ای در دریا/ اشو/ مترجم: مجید پزشکی

تانتارا/ اشو/ مترجم: فرشید جنیدی

و آن‌گاه نبودم/ اشو/ مترجم: سیروس سعدوندیان

مراقبه، هنر، شور و سرمستی/ اشو/ مترجم: مجید پزشکی

شورشی/ اشو/ مترجم: عبدالعلی براتی

سـخنرانی دکـتر حجه الاسـلام عبدالحسـین خسـروپناه/ موسسه امام صادق(ع)

خـود را به هسـتی واگـذار/ مقدمه کتـاب/ اداره ارشـاد اسلامی

آفتاب و سایه‌ها/ محمد تقی فعالی

جان هیک، فلسفه دین. ترجمه بهزاد سالکی

دانیل بیتس، فرد پلاگ. انسان شناسی فـرهنگی. ترجمه محسن ثلاثی

تاریخ جامع ادیان. ترجمه علی اصغر حکمت

حسین توفیقی. آشنایی با ادیان بزرگ

اوشو. آواز سـکوت. ترجمه مـیرجواد سـید حسـینی. انتشارات هودین چاپ اول 1384ص 94

محمد محمـدی ری شـهری. مـیزان الحکمه. ترجمه حمیدرضا شیمی. انتشارات دارالحدیث. چاپ

اشو، الماسه‌های اشو ترجمه مرجان فرجی

اُشن گـوروجی (اشو) تفسـیر آواهـای شـاهانه سـاراها (تعلیمات تانترا 4) ترجمه هما ارژنگی

اُشن گـوروجی (اشو) تفسـیر آواهـای شـاهانه سـاراها (تعلیمات تانترا3) ترجمه هما ارژنگی

اشو، شهامت، ترجمه خدیجه تقی پور

اشو، یک فنجان چای، ترجمه مسیحا برزگر

اشو، آوازسکوت، ترجمه میر جواد سید حسینی

اشو، پیوند. ترجمه عبدالعلی براتی

اشـــو، عشق رقص زنـــدگی، ترجمه بابک ریـــاحی پـــور و فرشید قهرمانی

اشو، ریشه‌ها و بالها. ترجمه مسیحا برزگر

اشو، اینک برکه‌ای کهن. ترجمه سیروس سعدوندیان

اشو، آینده طلایی، ترجمه مرجان فرجی

اشو، ضربان قلب حقیقت مطلق (تفسـیری از ایشـاباش اوپانیشاد) ترجمه لوئیز شنکایی

اشو، آفتاب در سایه، مترجم عبدالعلی براتی

اشو، مراقبه هنر وجد و سرور، ترجمه فرامـرز جـواهری نیا

جیمز هوبت. مراقبه. ترجمه منوچهر شادان

سید محمد علی مدرسی (طباطبـایی). سـماع، عرفـان و مولوی

جمـــال الـــدین علامه حلی. کشف المـــراد شـــرح تجرید الاعتقاد

از جعل تا حقیقت داستان یوفوها

بشقاب پرنده‌ها، یوفوها و جعلیات

سال 1947 بود که موضوع بشقاب پرنده‌ها و اشیا پرنده ناشناخته از دنیای تخیلی وارد دنیای واقعی شد. موج گزارش رویت بشقاب پرنده‌ها از تابستان آن سال و بر فراز ایالات متحده شروع شد. تد بلوچر (Ted Bloecher) در کتاب گزارش موج یوفوها 1947 می‌نویسد بالغ بر 800 رویت فقط از 15 ژوئن تا 15 ژولای (یک ماه) گزارش گردید. امروزه رویت کنث آرنولد (Kenneth Arnold) در مورخه 24 ژوئن 1947 به عنوان سرآغاز عصر مدرن رویت بشقاب پرنده‌ها تاریخ گذاری می‌شود. از دیگر رویت‌های مربوط به این موج مشاهداتی، حادثه سقوط بشقاب پرنده رازول نیومکزیکو در 8 ژولای 1947 می‌باشد.

این که چرا موجودات فضایی باید طی یک ماه حدود 800 بار بر فراز آن هم کشور آمریکا مشاهده شوند، خود سئوالی تامل برانگیز است که هر پژوهشگری را به تفکر فرا می‌خواند. آیا تمامی این رویت‌ها واقعی بودند یا هیستری فرازمینی در این گزارشات دست داشت؟ چند درصد گزارش‌ها حقیقی و اصیل بوده اند؟ 50 درصد؟ بیشتر یا کمتر؟

یک پاسخ نسبی از سوی جوزف آلن هینک (Allen Hybek)، پروفسور اخترفیزیک دانشگاه نورثوسترن آمریکا ارائه گردیده است. به نقل از منابع مختلف، هینک از سال 1948 مشاور پروژه‌های تحقیقات نیروهوایی ایالات متحده درباب یوفوها و منشا آن‌ها بوده است.

هینک تا پایان پـروژه بلوبـوک مشـاور نـیروهوایی بـاقی ماند. وی در ابتـدای کـار وقـتی مشـاور پـروژه سـاین (1947-1949)ـ بـود بسـیاری از رویت‌ها را با توجیهـات مرسـوم همانند بالن‌هـای هواشناسـی، مـوقعیت سـیاره زهره و غیرقابل اعتماد بودن شاهدها توجیه می‌کـرد. به تدریج هینک تغییر عقیده داد تا جـایی که سـال 1977 در سـاخت فیلم «برخـورد نزدیک از نـوع سـوم» مشـارکت نمود و در کتاب «گزارش یوفوها هینک» در تقسیم بندی مشاهدات اشیا پرنده آماری به شرح زیر ارائه داد:

1Intro2Intro

در جدول فوق، مطابق بند 3 قسمت بی، هینک حدود 20 درصد از رویت‌ها را بدون توضیح می‌داند. او تایید می‌کند 80 درصد رویت‌ها قابل اعتماد و استناد نیستند.

اما چنین تجزیه و تحلیلی مـورد تایید جامعه یوفوشناسی نیست. آن‌ها عملاً این آمـار و ارقـام را نمی‌پذیرنـد، مخصوصـاً سـازمان‌های بررسی منشا یوفوها مانند مافون (MUFON) و نایکپ (NICAP). هر رویتی را اصیل و فرازمیـنی می‌دانند. فقط کـافی است یک فیلم مشـاهدات یوفو سـاختگی را بـرای آن‌ها ارسـال کنید و واکنش آن‌ها را بررسی نمایید.

آن‌ها با این کـار خـود به شـیوع جعل سـازی و شـایعه پـردازی دامن می‌زنند و افـراد سـودجو نـیز به ارائه گزارشـات سـاختگی تـرغیب می‌گردند. هم اکنـون در اینـترنت عکس‌ها و فیلم‌هـای سـاختگی بیشـماری وجـود دارند که توسط یوفوشناسـان به عنـوان شـواهد بی‌نظـیری از شـکار یوفوها بایگـانی شـده‌اند. وقـتی

ساختگی بودن این فیلم‌ها معرض شد و آن‌ها از طریق شبکه‌های داخلی خود به جعلی بودن یک فیلم پی بردند، آن را ساختگی اعلام می‌نمایند. در واقع آن‌ها پیرو خواسته جمع هستند. هنگامی که یک سند در فضای مجازی به عنوان شواهدی از حضور بشقاب پرنده‌ها در حال دست به دست شدن باشد، آن‌ها نیز فوراً فیلم مذکور را تایید کرده و یک نسخه از آن را در سایت شخصی خود ارائه می‌کنند. هر فیلمی که تقلبی بودن آن ثابت شد، آن‌ها نیز ابراز می‌دارند که بله، از اول هم به صحت آن شک داشتند و...

فصل جدید (فصل نهم) حقیقت خاموش در ادامه‌ی فصل هفتم و هشتم است. در فصل هفتم ما صرفاً کتاب بشقاب پرنده‌های هیتلری را منتشر کردیم که منشا آلمانی بشقاب پرنده‌ها را مستند می‌کرد. ما در فصل هشتم به جستجوی تصاویری حقیقی از موجودات فضایی پرداختیم اما موفق نبودیم یک موجود فضایی واقعی را تماشا کنیم. مشخص نیست چرا این‌جاعل‌ها به طور معمول موجودات فضایی را لخت و عریان و خنثی به لحاظ جنسی به تصویر می‌کشند؟ یعنی همه موجودات فضایی پیشرفته‌تر از ما که توان سفر فرازمینی دارند به این نتیجه رسیده‌اند که باید لخت باشند؟

در این فصل ما در عین پذیرش وجود یوفوها به تحلیل عمیق‌تری از منشا یوفوها خواهیم پرداخت. برای نیل به این هدف دو برنامه اجرا می‌گردد:

به بررسی تعدادی از معروف‌ترین فیلم‌های شکار یوفو موجود در اینترنت می‌پردازیم تا ببینیم چه میزان از این فیلم‌ها حقیقی و قابل اعتمادند. به این فکر کنید که یک

منبع خـــبرگزاری داخلی، یک فیلم را به عنـــوان ســـندی اصیل از رویت بشـقاب پرنـده‌ها معـرفی کند. اما همـان موقع اســناد جعلی بـــودن آن فیلم در اینـــترنت موجـــود باشد. در نهایت مخاطب به یک سری فنون و تکنیک‌هـــای ســاده پی می‌بـــرد که می‌تواند به او در تعـــیین واقعی یا ساختگی بودن سندها کمک خوبی بکند.

تلاش خواهد شد در کنار برنامه 1 و در قالب برنامه 2 با تکیه بر منابع قابل اعتماد به بررسی تاریخ واقعی ظهور یوفوها پرداخته شود. در این برنامه تعدادی از رویت‌های معـــروف داســـتانی (مبتـــنی بر رویت شـــاهدان و فاقد مستداتی مانند بقایـای حادثـه، فیلم و عکس...) در کنـار فراز و فرود تاریخ یوفوها از ابتدای تاریخ تا کنون تحلیل می‌شود. نتایج در نوع خود جالب توجه و حتی قانع کننده خواهد بود.

از دیــدگاه علمی جهنم به کــدام قســمت فضا شــباهت دارد؟

إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا النبأ 21 فولادوند: [آری] جهنم [از دیر باز] کمینگاهی بوده.

و جهنم را در آن روز آورند آن روز است که انســـان پند گیرد و[لی] کجا او را جای پندگرفتن باشد (الفجر23)

برای آنان از جهنم بستری و از بالایشــان پوششهاست و این گونه بیدادگران را سزا میدهیم (العراف41)

اگر دریابند آتش جهنم سوزانتر است (توبه 81)

هم‌چــنین در آیــات مختلفی از قــرآن به آب جوشــان در جهنم اشاره شده است مثلا:

بازگشت همه شما به ســوی اوست وعــده خــدا حق است هموست که آفــرینش را آغــاز می‌کند ســپس آن را بــاز میگرداند تا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایســته کردهاند به عـــدالت پـــاداش دهد و کســـانی که کفر ورزیده‌اند به ســزای کفرشــان شــربتی از آب جوشــان و عذابی پر درد خواهند داشت (یونس4)

این دو [گـــروه] دشـــمنان یک‌دیگرند که در بـــاره پروردگارشــان با هم ســتیزه می‌کنند و کســانی که کفر ورزیدند جامه‌هایی از آتش برایشان بریده شده است [و] از بالای سرشان آب جوشان ریخته می‌شود (الحج19)

حــال ســفری به زهــره یا ونــوس می‌کــنیم ســیاره‌ای به انـــدازه 80 درصد زمین ولی به دلیل نزدیک بـــودن به خورشــید دمــای آن بیشــتر از زمین اســت،و معــادل 462

درجه سلسیوس است،این سیاره دارای یک اتمسفر ضخیم‌تر از زمین است که در آیه العراف41 به آن اشاره شده است،از دیدگاه علمی نیز سیارات داغ دارای یک اتمسفر ذخیم‌تر هستند[1][2]که در قرآن از آن به عنوان پوشش یاد شده است.هم‌چنین در آیه الفجر23 اشاره شده است که روز قیامت جهنم را می‌آورند،یعنی جهنم نیز مانند بقیه سیارات همانند زمین و زهره حرکت می‌کند.

در آیه نوزدهم سوره الحج نیز به آب جوشان در بالای سرشان اشاره شده است،بسیار شگفت انگیز است که در ونوس یا زهره آب موجود در قست بالایی یعنی بالای اتمسفر 150 برابر قسمت‌های پایین سیاره است.[3]

هم‌چنین این مساله از دیدگاه علمی نیز واضح است که در هرجایی که اندکی گرم‌تر از زمین باشد،دمای آب آن بسیار بالا می‌رود،تا حدی که آبهای جاری بصورت جوشان و داغ در می‌آیند و همانند عطارد بیشتر آب بصورت بخار در سطح بالای زمین در می‌آید.بیشتر آبهای ونوس بصورت بخار آب در آمده‌اند ولی مقداری آب جوش نیز بروی سطح آن جریان دارد[4]ـ که به این مساله در آیه چهارم سوره یونس اشاره شده است که جهنمیان از آن آب جوشان تغذیه خواهند کرد.

در آیه 81 توبه نیز نوشته شده است که آتش جهنم سوزان‌تر است،این مساله نیز از دیدگاه علمی پذیرفته شده است مثلا دمای سطحی ستاره‌ها با توجه به میزان سوخت آن‌ها با هم متفاوت است.در نتیجه بعضی از سیارات اطراف آن‌ها به نسبت برخی نقاط داغ‌تر است.

هم‌چنین در آیات مختلفی از قـرآن به آتش جهنم اشـاره شـده اسـت،سـیاره زهـره دارای آتش فشـان‌های بسـیار فعالی است،در نتیجه بدیهی است که ماگما نیز در سطح آن‌جـاری است که این نـیز می‌تواند به آتش اشـاره شـده در آیــات قــرآن که کــافران در آن ســوزانده خواهند شد اشاره داشته باشد.[5]

به خاطر همین مساله است که زهره یا ونوس در گذشته اساطیری زمین نقش مهمی داشته است،و خـدایی بنـام ونوس یا زهره در یونان باستان وجود داشـته اسـت،و در مبانی فراماسونری آمده است که لوسیفر یا شـیطان در آن‌جا خانه دارد،و در تمدن بابل باستان نیز از این سـیاره بعنوان عالم اموت اشاره شده است.[6]

این مطلب صرفا تاکید بر این مسـاله نمی‌کند که ونـوس یا زهره جهنم است،ولی هر سیاره‌ای مشـابه ونـوس که قـدری به سـیاره خورشـید نزدیک‌تر باشـد،حـتی اگر این سیاره کره زمین باشد که در آینـده به خورشـید نزدیک‌تر شده باشد می‌تواند تا حـدی بـرای جهنمیـان قابل زیست باشد ولی جهنم وعده شده در قرآن نیز در آن باشد.

---

[1] Venus' twin? Earth-size planet is hot, may have atmosphere

[2] ناهید (سیاره) از ویکی‌پدیا، دانشنامهٔ آزاد

[3] Venus From Wikipedia, the free encyclopedia

The erosion has increased the ratio of higher-mass deuterium to lower-mass hydrogen in the upper atmosphere by 150 times compared to the ratio in the lower atmosphere.[8]

?Where is the water on Venus[4]

Venus' Volcanoes Are Likely Still Active[5]

Lucifer From Wikipedia, the free[6] encyclopedia

فروختن روح به شیطان

دکتر بیناکیولوس که مـرد خیلی زرنگی بـود، خیلی خیلی سال پیش در جزیره دور افتاده‌ای زنـدگی می‌کـرد. او به علم و دانشش خیلی می‌بالید و لـذت می‌بـرد که جلـوی چشم مردم، با آدم‌های باسواد بحث می‌کرد و تا جایی که می‌توانســـت، به همه نشـــان می‌داد که چقـــدر از بقیه زرنگ‌تر است.

ولی یک روز دکتر بیناکیولوس تصمیم گـرفت با شـیطان معامله کند و روحش را به شـــــیطان بفروشد. از روی کتابی بزرگ، چند تا طلسم جادویی را خواند و آخر شب، به کتابخـانه‌اش رفت و شـمعی روشن کـرد و چند تا خط روی زمین کشید و وردهایی خواند که شیطان را احضـار کند.

یکهو رعد و بـــرقی زد و همه جا پر از دود شد و دکـــتر بیناکیولوس یک لحظه فکر کرد صـدای غـرش آتش جهنم را می‌شـــنود. ولی قبل از این‌که بتواند تصـــمیمش را عوض کنـد، یک مـرد قد کوتـاه خاکسـتری پـوش جلـویش نشسته بود. مرد پشت گوشش یک قلم گذاشته بود.

دکتر بیناکیولوس فریاد زد "تو که شیطان نیستی!"

مرد خاکسـتری پـوش جـواب داد: "اوم م م... نه قربـان. جنـاب شـیطان تـوی این دوره زمونه خیلی خیلی سـرش شـلوغه. بنـده نماینـده رسـمی ایشـون هسـتم. حـالا اگه لطف کنید مشخصاتتون رو به من بدید، می‌تـونیم معامله رو پیش ببریم." بعد کتاب چرمی بزرگی را که با خـودش آورده بود باز کرد.

دکـتر بینـاکیولوس گفت " صـبر کن بـبینم! من می‌خـوام خود شیطان رو ببینم! نمی‌خوام روحم رو به یه آدم دون پایه ابله بفروشم."

آقــای خاکســتری پــوش گفت "بنــده از طــرف شــیطان معذرت می‌خوام. ولی انتخاب با شماست. اگه نمی‌خواید با من معامله کنید، کاملا قابل فهمه ولی در این صــورت باید کلا قید معامله رو بزنیم. ما اون قـدر مشـتری داریم که باید از میونشون انتخـاب کـنیم. در حـال حاضـر، الآن بازار خیلی داغه؛ بهترین وقت معامله اس."

دکـتر بینـاکیولوس بـالاخره قبـول کـرد که روحش را به نماینده شیطان بفروشد. شـرایط معامله قابل قبـول به نظر می‌رســید: شــیطان به مــدت 30 ســال به دکــتر بیناکیولوس ثروت بی‌اندازه، شهرت فراوان و قدرت‌های جادویی بی‌حد می‌داد. بعد از 30 سال، دکتر بیناکیولوس بایست می‌نشست و تا ابد با شــیطان شــطرنج بــازی می‌کرد.

دکتر بیناکیولوس تیغی به دسـتش زد که با خـون خـودش قــرارداد را امضا کند ولی نماینــده شــیطان، یک لحظه جلــویش را گــرفت، زیرچشــمی دور و بــرش را پاییــد، صدایش را پـایین آورد و گفت "ببینید... بنـده قانونا نباید این چیزی رو که می‌خـوام بهتـون بگم، ولی... بـبینم، آیا خوب می‌دونید که دارید چی کار می‌کنید؟"

دکــــتر بینــــاکیولوس گفت " پس چی که می‌دونم! مثل این‌که یـادت رفته که من زرنگ‌تـرین مـرد دنیـام! خـوب فکرهامو کـردم که با این 30 سـال چی کـار کنم. بعد از این 30 ســال، شــیطان می‌تونه هر قــدر می‌خــواد منو

عذاب بده. من نشستم مثل معادله‌های ریاضی، روی این موضوع کار کردم. بـدترین عـذاب‌هایی که می‌تونه بـرای من پیش بیاره، با لذتی که توی 30 سـال می‌بـرم، قابل مقایسه نیست."

نماینده شیطان گفت "جناب شیطان شاید اصلا نخواد تو رو عذاب بده."

استاد ماسونی

استاد ماسونی (انگلیسی: Master Mason) به شخصی گفته می‌شود که در لژآبی موفق به گرفتن درجه سوم ماسونی شده‌است.[1] یک استاد ماسونی Master Mason در سلسله مراتب ماسونی یک فراماسون کامل محسوب شده و از تمامی مزایای این طریقت بهره‌مند است.[2]

محتویات

سه درجه ابتدایی ماسونی

شاخه‌های مختلف فراماسونری در قلمروهای متفاوت دارای تعداد و انواع مختلفی از درجه‌های ماسونی هستند.[3][4][5] اما تقریباً همه آن‌ها در سه درجه ابتدایی که ریشه در رتبه‌بندی اصناف پیشه‌وری قرون وسطی دارد مشترک‌اند. این سه درجه عبارت است از درجه اول کارآموز یا مبتدی (Apprentice),[6] درجه دوم رفیق یا همکار Journeyman یا Fellow (که در حال حاضر به آن Fellowcraft می‌گویند)[7] و درجه سوم استاد ماسون Master Mason.[8] متقاضی پیوستن به طریقت فراماسونری، بعد از پذیرش تقاضایش از سوی لژ آبی، طی مراسمی مخصوص وارد در درجه اول شده و به عنوان مبتدی یا کارآموز، زیر نظر یک معلم ماسونی به آموختن تعالیم طریقت می‌پردازد.[9][10] پس از اتمام آموزش‌ها فرد باید در یک آزمون مخصوص، در مقابل اعضای لژ شرکت کرده و در صورت گذر passed این آزمون، وارد در جه دوم ماسونی Fellowcraft همکار می‌شود. شخص باید در شرایطی

مشـابه درجه قبـل، این درجه را نـیز سـپری کـرده و در آزمون پایـانی شـرکت کند. به فـردی که از آزمـون درجه دوم ماسونی گذر می‌کند، در جه سـوم یا اسـتاد ماسـون Master Mason اعطا شـده و او از این پس به عنـوان یک فراماسون کامل از سوی طریقت ماسـونی شـناخته می‌شود.[11]

مراسم استاد ماسونی

هر درجه از درجه‌های فراماسونری، در مراسم ماسـونی مربوط به آن درجه به افراد اعطا می‌شود. مراسم درجه سوم، اسـتاد ماسـون، ترکیـبی از یک مراسم نمایشی از داستان قتل و زنده شدن مجدد هیرام ابیف (en)، معمار معبد سـلیمان، و هم‌چـنین سـخنرانی‌های اخلاقی با مضـمون تعهـدهای فـرد به طـریقت فراماسـونری و آموزش برخی اصول و وظایف استاد ماسون است که با اسـتفاده از سـمبل و نمادهـای فراماسـونری به فـرد آموزش داده می‌شود. این مراسم با حضور خود فرد و با همکـاری متصـدیان لـژ، و ریاست اسـتاد اعظم اجـرا می‌شود.[12]

درجه‌های بالاتر

هر داوطلب پیوستن به فراماسـونری بایـداز درجه سـوم این طریقت گذر کرده و عنـوان اسـتاد ماسـون را کسب کند تا از سوی لژهـای ماسـونی آلمـان (فراماسـون‌های اهل آلمـان)، به عنـوان یک فراماسـون کامل شـناخته شود. کسب درجه‌های بالاتر برای یک فراماسون پذیرفته شـده اجبـاری نیسـت، اما توصـیه طـریقت ماسـونی به فراماسـون‌ها، گـذر از درجه‌هـای بـالاتر است. هرچند که

گروه‌هـــای فراماســـونری در قلمروهـــای مختلف دارای درجه‌هـایی متفـاوت هسـتند، اما محتـوی این درجه‌ها در تمامی گروه‌ها تقریباً مشترک بـوده و تفـاوت آن بیشـتر در تقســیم‌بندی محتــوی به درجه‌هــای مختلف است. دو گــروه اصــلی ارائه دهنــده درجه‌هــای بــالاتر از اســتاد ماسونی در طریقت ماسونی گروه یـورک رایت (en)ـ با تقسـیم‌بندی سه گـروه، هرکـدام با ده درجه ماسـونی و هم‌چـــنین رایت اســـکاتلندی (en)ـــ با سی و سه درجه ماسونی است.[13][14]

منابع

«THE MASTER MASON». Masonic World.

«The Benefits Of Being A Freemason». Masonic Find.

«The Scottish Rite Degrees». Alexandria Scottish Rite.

«The York Rite of Freemasonry». ww.yorkrite.com.

«Allied Masonic Degrees». Allied Council.

«Entered Apprentice Degree». The Three Degrees of Freemasonry. North Raleigh Masonic Lodge.

«Fellowcraft Degree». The Three Degrees of Freemasonry. North Raleigh Masonic Lodge.

Master Mason Degree». The Three Degrees of» .Freemasonry. North Raleigh Masonic Lodge

THE ENTERED APPRENTICE OVERVIEW FOR» .INSTRUCTORS». Grand Lodge of Maine

The Deeper Meaning of the Entered» Apprentice Degree» (PDF). Scottish Rite .Valleys in the State of Oklahoma

Duncan's Masoic Ritual and Monitor». Malcom» .C. Duncan (1866). sacred-texts.com

Masonic Ritual and Monitor» (PDF). Malcom c.» .Duncan. USA Public Domain

FREEMASONS AND THE YORK RITE SYSTEM».» .Dummies

The 4th – 32nd Degrees». 32°Masons Valley of» .Detroit بایگانی‌شده از اصلی در 20 مارس 2017. دریافت‌شده در 13 مارس 2017.

اسطوره‌های ماسونی در مصر باستان

چنین به نظر می‌رسد که بـاور شـرکی خورشـید پرسـتی نخست درمیــان خــانواده پادشــاهی و درباریــان پذیرفته شد. شاهزاده‌ای را که در آینده پادشـاه می‌شد «پسر را» می‌خواندند که این نام از روزگارِ پادشاهی میانه (2375-1800 پ.م) به خـود پادشـاه گفته می‌شد. پس فرعـون فرزند خورشید در سرزمین مصر خوانده می‌شد.

اسطوره‌های ماسونی در مصر باستان

توجه به تاثیر پـذیری فوقالعـاده جریـان فراماسـونری از اسطوره‌های مصر باسـتان بـرآن شـدم تا مطـالبی را در زمینه سـیر تحـول این اسـطوره‌ها و تفکـرات محـاط و محیط حاصل از آن بر این جریان تهیه نمایم. اهمیت این مطلب تا جــایی است که هم اکنــون به عنــوان مثــال فراماســون‌ها ایــزیس(ایســیس) را مــادر معنــوی خــود می‌دانند و بـرای نمونه حـتی در جریـان سـاخت مجسـمه آزادی توسط فردریک آگوســته بارتولــدی فراماســون، بعدها توسط خود ماسونها فاش می‌شود که این مجسمه که در ظاهر تندیس تائییس (معشـوقه اسـکندر مقـدونی است) است با توجه به چهـره مـادر بیـوه بارتلـدی و به عبارتی بهتر مادر تمامی ماسونها (ایسیس) ساخته شده است که البته نمادهای ماسونی فراوان دیگری نیز در آن به چشم می‌خـــورد که در مقـــاله‌ای دیگر مفصلا به آن خـواهم پـرداخت. و یااین‌که نمـاد چشم جهـان بین که از سـمبلهای اصـلی فراماسـونری است و هم اکنـون شـما آن‌را بر فــراز هــرم 13 طبقه بر روی یک دلاری آمریکا می‌بینید همان چشم خدای خورشید مصریان “را” است.

وجود این‌که برخی خاستگاه "را و یا رع"خـدای خورشـید را شــهر لونو در مصر می‌دانند ولی در واقع تنها مــردم شــهر لونو نبودند که به خــدای خورشــید خــود"را"(RA) می‌بالیدند. زیرا در همـان روزگـاران مـردم شـهری دیگر بنــام «خمنو» (Khemenu)ـ می‌گفتند که اندیشه خــدای خورشید (را) از آن‌جا آغـاز شـده و پیش‌تر این اندیشه به شــهر لونو رفته است. زیــرا در لونو ســرور خــدایان آن شهر نخست «آتوم» (Atum) بود نه را، و پسان‌تر بود که اندیشه «را» با او درآمیخت و او را «آتـــوم- را» (Atum-Ra)ـ خواندند. به دیگر سـخن منطقه‌هـای گونـاگون مصر که به آن‌ها «نـــوم» (num)ـــ می‌گفتنـــد، هریک دارای داستانهای اسطوره‌ای ویژه بـرای خـود بـوده و هریک از آن‌ها دارای گروه یا خانواده‌ای از خدایان بود. که البته به مــرور زمــان در هم آمیخته می‌شــوند و خــدایانی بعضا ترکیـــبی به وجـــود می‌آیند و جـــالب‌تر این‌که حـــتی در مواردی مانند حمله هیکسوسهای آسیایی به مصر، برخی خـــدایان کـــاملا مـــاهیت خـــود را از دست داده و دچـــار اسـتحاله می‌گردند بـرای نمونه می‌تـوان به ست اشـاره نمود که در ابتدا خـدایی محبـوب بـود ولی بعـدها سـمبل شــیطان و حــتی نمــاد ضد ایســیس و هــروس خــدایان محبـوب مصـریان گشت. به هر روی شــهر لونو پـایتخت آیین‌هــای گــروهی از خــدایان بــود که به آن‌ها «گــروه خـدایان 9 گانه» (Ennead)ـ بـود. خمنو جایگـاه «گـروه خدایان 8 گانه» (Ogdoad)ـ بود و سرور آن‌ها «تـوت» (Thoth)ـ خــدای مــاه نــام داشت. در این شــهر بــود که داستان پیدایش «را» پدیدار شد اما این داستان پســان‌تر به لونو بــرده شد. در «الفــانتین» گــروهی سه تــایی را می‌پرستیدند که سـرور آن‌ها «خنـوم» (Khnum)ـ خـدای

برآمدن و سرریزی آب بود و او را چون انسانی با سر قوچ نمایش می‌دادند. سرور خدایان شهر «تب» یا تبس (Thebes)، «آمون» (Amun)، خدای هوا و دم زندگی بود و سرور خدایان شهر «ممفیس» (Memphis)، «پتاه» (Ptah). می‌گفتند و سرور آن‌ها همان آتوم

پس می‌توان گفت که هر ناحیه‌ای در سرزمین مصر دارای باورها و خدایان ویژه خود بود.

اما در میان این شهرها و گروه خدایان، پسان‌تر آیین‌های خورشید در شهر لونو و آیین پرستش زمین در ممفیس از ناموری ویژه‌ای برخوردار گشتند. در شهر ممفیس بود که پتاه با «تانن» (Tanen)، خدای زمین آن شهر درآمیخت و از آن پس آن‌را «پتاه-تانن» Ptah-Tanen می‌خواندند. باور بر این بود که او آفریننده جهان بوده و سروری است که سرش در آسمان و پاهایش تا جهان زیرین (Duat)، کشیده شده است. می‌گفتند او نخست بر تختی نشست و دو سرزمین (مصر بالا و مصر پایین) را آفرید. پس باور کردند که او بر کوه آسمانی بزرگی که از آبهای نخستین (نو) برآمده، نشسته است. پرستشگاه این خدای مصری در شهر ممفیس «هوت کاپتاه» (ساختمان روان پتاه) نام داشت و این نام همان است که یونانیان آن‌را برداشته به سرزمین مصر گفتند و همان است که امروزه Egypt خوانده می‌شود.

چنین به نظر می‌رسد که باور شرکی خورشید پرستی نخست درمیان خانواده پادشاهی و درباریان پذیرفته شد. شاهزاده‌ای را که در آینده پادشاه می‌شد «پسر را» می‌خواندند که این نام از روزگار پادشاهی میانه (2375-

1800 پ.م) به خـود پادشـاه گفته می‌شد. پس فرعـون فرزند خورشید در سرزمین مصر خوانده می‌شد.

گذشت روزگارِ نشان داد که مصریان به پرستش خورشید و نگــاه به "را" گــرایش داشــته و آن‌را از دیگر خــدایان شرکی برتر می‌دانند. بزرگ‌ترین انگیزه بـرای گـرایش به خورشید روشـنایی بخش بـودن شـگفت انگـیز آن و دلیل دیگر گــردش پیــاپی آن در آســمان بــود. می‌پنداشــتند نیرویی آسمانی است که خورشـید را در آسـمان می‌راند و این‌که خورشید هر بامدادان از شرق برآمده و در غرب فرونشسته و هیچگاه بـاز نمی‌ایسـتد، بـرای آن‌ها سـخت شـگفت‌آور بـود.این‌که چگونه خورشـید در غـرب غـروب می‌کرد و صبح دیگر در شرق بر می‌آمد برایشان شــگفت بود، چه کسی بود که خورشـید را دوبـاره به مشـرق بـاز می‌گردانـــد؟ مســـیر بازگشت از کجا بـــود؟ چـــرا اصلا می‌بایست همیشه این مسیر تکرار می‌شد؟ چرا خورشید همیشه در آســمان نمی‌مانــد؟ چــرا روزها کوتــاه و بلند می‌شــد؟ این‌ها و دهها ســوال دیگر زمینه بوجــود آمــدن داســتان‌ها و در پس آن اســطوره‌هایی شد که تا امــروز گریبانگیر آن خرافات محض هستیم. به هر روی پنداشتند خورشـید نـیرویی زنـده و اندیشـمند است و کسـانی در آسمان آن‌را می‌گردانند. پس آرام آرام چـون بسـیاری از مردمانی که بـرای دسترسی به آب در کنـار رودخانه‌ها یا کرانه دریاها می‌زیستند(جایی که اکـثر تمـدن‌های بـزرگ شــکل گرفته است)، پنداشــتند که خورشــید در قــایقی نشســته و کســانی همــراه او هســتند که آن قــایق را در آسمان می‌گردانند.

این قایق خورشیدی هر بامـداد از شـرق بـرمی خاست و شامگاهان در غرب فرو می‌رفت. پس درباره این گردش پیاپی چـنین پنداشـتند که شـبانگاهان خورشـید در قـایق خود از غرب به شـرق در جهـان زیـرین (Duat)ـ به پیش می‌رود و بامـدادان دوبـاره بـرمی آید. وچـون دیـرینگی خورشید را باور داشتند و از پدران خـود شـنیده بودند که قرن‌هاست که این مسیر طی می‌شـود ناخودآگـاه قـایق خورشید را «قایق میلیونها سال» نام نهادند.

«درود بر تو!ای تو که در قایقت جای داری، تو می‌گردی! تو می‌گـردی! تو روشـنایی را به جلو پخش می‌کـنی، تو روشـنایی را به جلو پخش می‌کـنی! تو فرمـان شـادی را برای هزاران هزار مردم به مردمی که تو را دوست دارند می‌دهی...» (بخشی از کتاب مردگان)

«درود بر شـماای سـروران که قـایق سـرور «میلیونها سـال» را می‌کشـید! (اشـاره به خـدایانی که در قـایق همراه "را" بودند)که آن‌را بر فراز آسمان جهان زیرین (Duat)ـ می‌آورید که آن‌را بر فـراز «ننت» (Nent)ـ که روانهـای با (Ba)ـ را بـرای تنها آمـدن و ارواح آن‌ها می‌سازد، گردش می‌دهید که با دست‌هایش پایه سکان را گرفته است و آن‌را به راه مسـتقیم پیش می‌بـرد که پاروهـای شـما را سـخت در دست گرفته است. شـما دشـمنان را می‌کشـید. پس قـایق شـادی خواهد کـرد و خـدای بـزرگ در راهش با آشـتی و آرامش می‌گـذرد.» (بخشی از کتاب مردگان)

پس را سرور خورشید در قایق میلیونها سال تنها نبود و سرورانی گرداگـرد او در قـایق بودند. هم‌چنانکه فرعـون دارای دربار، همراهـان، انـدرزگویان و... بـود و مصـریان

«را» را سرور خدایان شرکی خود می‌دانستند. پس چنین اندیشیدند که" را "در قایق خورشید چون فرعون بر تخت نشسته و خدایانی دیگر چون درباریان گرداگرد او هستند. از میان این همراهان در قایق خورشیدی، «توت» (Thot)ـ خدای ماه از دیگران برجسته‌تر بود که ویژگی او بسیار مرموز است. نقش او در این قایق، کردارهایش و سخنانی که در اسطوره‌های مصری از زبان او گفته شده و نیز نیایش‌های بسیار به او نشان می‌دهد که مصریان در روزگاران بسیار دور و پیش از نگاه به خورشید، به راستی او را می‌پرستیدند. توت سرور خدایان شهر «خمنو» (Khemennu)ـ بود و از آن‌جا که پسان‌تر یونانیان او را با «هرمس» (Hermes) خدای خردمندی خود یکسان پنداشتند.

لذا نام این شهر(خمنو) را در نوشته‌های خود به «هرموپولیس»(Hermopolis)ـــ یا شهر هرمس برگرداندند.

شگفت انگیز است که یکی از نامهای فرعون «سرور خمنو» بودکه به گونه‌ای برتری آشکار ماه را در روزگاری دیرین نشان می‌دهد. پسان‌تر با برآمدن آیین‌های خورشید بسیاری از ویژگیهای ماه به خورشید جابجا گشت و ماه (توت)را نخستین همراه و اندرزگوی او دانستند. او قلب و زبان «را» و ابزار سخنوری او بود. در اسطوره‌های مصری نقش او در ماجراهای پرآوازه مانند نبرد هوروس و ست و نبردهای کیهانی نیکی و بدی بسیار بنیادین و سرنوشت ساز است. پس او را چون اندرزگویی خردمند و داوری دانستند که فرمان سرنوشت ساز را در دادگاه می‌گفت. از این روست که

مصـــریان بـــاور داشـــتند پس از مـــرگ تـــوت است که در دادگاه «دوات»(دنیـای زیـرین یا دنیـای مردگـان) دربـاره روانهـــای مردگـــان داوری نمـــوده و آن‌ها را نیکبخت یا بدبخت می‌کند.

چنین ویژگیهـایی بـود که او را نمـاد خردمنـدی مصـریان ساخت. می‌گفتند او سرچشمه خـرد و دانش است. چـون خردمندی و دانشورزی نزد آن‌ها نیز بسیار ارزشمند بود، پس بـاور داشـتند دانشـهای گونـاگون چـون ریاضـیات، پزشـــکی و... از او سرچشـــمه گرفته است و پســـان‌تر گفتند که گـردش یکنـواخت سـتارگان در آسـمان، دانش پادشـاهی و فرمـانروایی، روش خوانـدن و نوشـتن و ... همه از اوست. «ماه نو» نشان نمایش اندازه گیری زمان بـود و او را بنیانگـذار گاهشـمار مـاهی (تقـویم قمـری) خواندند که نشـان می‌دهد گاهشـماری دیـرین مصـریان ماهی بوده است نه خورشیدی!

از آن‌جا که تـــوت در پیوند با مـــاه بـــود و پرنـــده لک لک سرزمین مصر بسیار دیـده می‌شـد، منقـار بلند و خمیـده این پرنـده را نمـادی از مـاه نو پنداشـته در هـنر پیکـره نگـاری تـوت را چـون مـردی با سر لک لک نمـایش دادند. گـاهی نـیز او را چـون میمـون مصـری نمـایش می‌دادند. زیرا این میمونها در شـبانگاهان و با دیـدن مـاه آواهـایی شگفت انگیز از خود در می‌آوردند و مصریان میان مـاه و این‌جانور پیوندی می‌دیدند.

توضیح عکس: "تـوت" خـدای مـاه. به سر لکلک و منقـار خمیـــده آن توجه کنید. این‌که اغلب تـــوت در حـــال کنـــده کاری مشاهده می‌شـود به دلیل این است که اورا خـدای زبان نیز می‌دانستند)

به قایق خورشید باز گردیم. هم‌چنانکه تـوت با خردمنـدی و دانش خود در کنار «را» بـود، «مـات» (Maat)ـ نـیز که یک ایزد بانو بود، همراه «را» بود. مصریان بـاور داشـتند که مـات ایـزد بـانوی «سـامان» و نظم بـوده و پاسـدار «راسـتی»، سـامان، داد و سرشت نیک است. اوست که گردش ستارگان و دگرگـونی فصـلهای سـال را در دست دارد و نگاه دارنده کردار مـردم و نـیز خـدایان است. پس می‌گفتند که اگر مـات نبـود جهـان به آشـفتگی کشـیده شده و اوست که هم اکنون از آشفتگی گیـتی جلوگـیری می‌کند به عبارتی بهتر او خدای نظم و قانون بود.

از آن‌جا که خردمنـدی(تـوت) و سـامان (مـات)دو بـازوی اندیشمندی، سیاست و فرمانروایی است چنین پنداشتند که مات(زن) همسر توت(مرد) بـوده و هـردو در دوسـوی «را» در قـایق خورشـید ایسـتاده‌اند و این قـایق را در گردش آسمانی خـود راهـبری می‌کنند. پس چنـان شد که فرعون را که پاسدار قانون و داد در سرزمین مصر بـود، «دوستار مات» خوانده و قانون او را بنام پیروی از مـات بکار می‌بردند.

اندیشه راستی و داد با کـردار و رفتـار مردمـان در پیوند بـود، پس مـات که پاسـدار راسـتی و داد جهـانی اسـت، کردارهـای مردمـان را در دید خـود داشـته و اوست که نشانگر سنجش ارزش راستی و درسـتی کـردار مردمـان در دادگاه جهان زیرین و پس از مرگ است. پس قلبهـای مردگـان در برابر «پر» مـات (که نمـاد او بـود) سـنجیده شـده و چنانچه سـنگینی قلبها هم ارزش با سـنگینی این پر بـود روان مردگـان از تـاریکی و شـوم بخـتی جهـان زیـرین رهـایی می‌یـافت و به روشـنایی خورشـید که

رستگاری و خوشبختی بود می‌پیوست(قلبی که هم وزن پر، و سبک بود). مات در هنر پیکره نگاری مصری چون زنی که بالهایش گشوده شده و گاهی پر شتر مرغ برسرش دیده می‌شود نمایش داده می‌شد.

پس قایق خورشید بود که فرمانروایی آسمانی را در دست داشته و دایره زرین خورشید در آن‌جای دارد. دستاورد اندیشه قایق خورشیدی، پیوند آن با فرمانروایی فرعون در مصر بود(حکم رانی). دستاوردی دیگر گسترش پیوندی ژرف درباره این قایق خورشیدی در باورهای دینی مصریان باستان بود(دین مداری). اندیشه رهایی از تاریکی جهان زیرین (تاریکی) و پیوستن به روشنایی بی‌پایان خورشید و رستگاری همیشگی، امید هر مصری بود. هم‌چنانکه بالاتر نوشتیم توت و مات که همراهان خورشید در قایق بودند، در آشکار ساختن سرنوشت روان مردگان دست داشتند. چنین شد مصریان که خوشبختی و رستگاری را در رسیدن به دشت خورشیدی «آالو» (Aalu)ـ در شرق آسمان می‌دانستند، جهان زیرین را جایگاه تاریکی دانسته و آرام آرام اندیشه رویارویی و جنگ روشنایی و تاریکی را پرورش دادند.

پس چنین پنداشتند که جانوران خزنده و ترسناک که در مصر به فراوانی دیده می‌شد، نماد تاریکی و پلیدی هستند و ریشه آن‌ها در جهان زیرین است. مصریان در این باره داستانها و اسطوره‌های فراوانی درباره خوشبختی روانها و رسیدن به خورشید یا بدبخت شدن آن‌ها با ماندن در جهان تاریکی نوشتند.

از آن‌جا که خورشـید هرشب جهـان را با گـذر از جهـان زیرین دور می‌زد و جهان زیرین جایگاه تاریکی و بدبختی بـود، پس قـایق خورشـید می‌بایست با این بـدبختی‌ها و پلیـدی‌ها روبـرو شـده و سرنشـینان آن با آن‌ها به نـبرد بپردازند. چنین بود که اندیشه نبرد پی در پی روشنایی و تـاریکی به آرامی پـرورده شـده و داسـتانهای فـراوانی دربـاره آن سـاخته شد که نامـدارترین آن‌ها در «کتـاب دروازه‌ها» نگاشـته شـده است. می‌گفتند که قـایق خورشیدی در گذر از جهان زیرین با سوسمارها، مارهای بـزرگ، شـیرهای درنـده و حـتی خرسـها روبـرو شـده و همراهان خورشـید هریک می‌بایست به این‌جـانوران پلید بجنگند.

در این‌جا ذکر نکته‌ای را ضـروری می‌دانم و آن این‌که خوانندگان این جسـتار مستحضر هسـتند که مـاری که دم خـود را گـاز گرفته و دایـره‌ای تشـکیل داده است از نمادهای اصلی فراماسونری، خصوصا بهـایت و شـیطان پرسـتی است و ریشه در همین اندیشه دارد که در ادامه مفصلا در باره آن سخن خواهم راند.(در باره بهائیت باید اشاره نمود که خیل کثیری از گرونـدگان به آیین بهـائیت یهودیـانی بودند که به علت مسـئله anti Semitism به این آیین جدید گرویدند و تـوطئه‌ای بـزرگ را علیه دین اسلام و میهن عزیزمان ایران پی ریزی نمودند).

به قـایق "را" بـاز گـردیم. مردمـان کهن مصـری (پـدران تفکرات فراماسـونری) می‌پنداشـته که قـایق خورشـیدی در هریک از 12 بخش جهان زیرین با ماجراهایی ترسناک روبرو می‌شود و سرنشینان این قایق هسـتندکه از «را» پاسـداری کـرده جـان او را پـاس می‌دارند. چـنین

اسـطوره‌های خورشـیدی که در مصر باسـتان بـرای این قایق نگاشـته شد آدمی را به یـاد اسـطوره‌های مردمـان دیگر چون «هفت خوان» رستم ایرانی یا «سفر هرکول» در داستانهای یونـانی می‌انـدازد که این داسـتانها نـیز به احتمال بسیار ریشه در باورهای خورشیدی مردمان خـود داشت. در کل خورشـــید چه بـــرای کشـــاورزان و چه دامداران مظهر برکت محسوب می‌شد و نبود آن شب را که سراسر تـاریکی و ظلمت بـود به دنبـال داشت در این مرحله ماه تنها امید مردمان در شبهای ظلمت بار بـود و این نیز فلسـفه زایش خـدایی به نـام خداونـدگار مـاه در تمدنهای گوناگون گشت.

اوج نـبرد قـایق خورشـیدی، نـبرد با مـاری سـهمگین و سترگ بنام «آپپ» (Apep)ـ بود که می‌پندارند داسـتانش در روزگـار پادشـاهی نـوین مصر (1580-1100 پ.م) نگاشـته شـده است. ریشه یـابی نـام آپپ هنـوز جـای گفتگوی فراوان دارد و بسیاری از مصرشناسان گفته‌اند که از واژه مصـری PP را بر روی جـانور خزنـده این انیمیشن می‌بینید. (خزیـدن) برگرفته شـده است. بـرخی اسطوره‌ها می‌گویند آپپ ماری بوده که درازایش بیش از 16 یارد بوده(بیش از 14 متر، هر یـارد معـادل 0٫9144 متراست) و سرش از سـنگ چخمـاق سـاخته شـده است. این داستان خواننده را به یاد اسـطوره هوشـنگ پادشـاه ایران می‌اندازد که چون می‌خواست ماری بزرگ و سـیاه را با سنگی بزرگ بزند، سـنگ به سـنگی دیگر خـورد و از برخـورد این سـنگها درخششی پدیـدار شد که آتش از آن برخاست.شایان ذکر است همـانطور که در مقاله" یهـود و نقش آن در انیمیشن "در بـــاره نقش فرهنگ ســـازی یهود از طریق رسـانه وخصوصا انیمیشن‌ها و کارتونهـای

کودکان توضیح دادم، یاد آوری می‌کنم که به عنوان مثال در انیمیشن مگ مگ و دوستان شما دقیقا نـام PP را بر روی جانور خزنده این انیمیشن می‌بینید.

بی شک تاثیرات متقابل ایران خصوصاً عهد هخامنشی و یهـود بر کسی پوشـیده نیست و اهمیت مطلب تا آن حد است که جسـتاری جـدا گانه را می‌طلبـد، به هر حـال مصریان آپپ را خدای تاریکی و آشفتگی کیهـانی و نمـاد بدی دانسـته و او را دشـمن روشـنایی، نیکی، خردمنـدی (تـوت) و سـامان (مـات) می‌دانسـتند. پس او سـرور دشـمنان "را" خـدای خورشـید بـود. او را مانند جـانوری ترسـناک مانند مـار بـزرگ، سوسـمار و در سـال‌های واپسین چـون اژدهـایی سـهمگین پنداشـته و او را گاهـاً «ماری از نیل» و «سوسمار بدی» می‌نامیدند.

«درود بر توای "را"، تو که با تابنـدگی پرتوهـای خـود درخشان هستی، هنگامیکه تاریکی در چشمان آپپ است.

درود بر توای را، نیکی از آن توست هنگامیکه آپپ در بـدی خـود فـرو رفته است.» (از نوشـته‌های پرستشـگاه ادفو)

ریشه باور مصریان به آپپ به هـزاره پنجم پ.م می‌رسد. در نگاره‌هایی که از آن روزگارِ برجای مانده است، مـاری در حال یورش به یک قایق (که می‌تواند قایق خورشـیدی باشد) دیـده می‌شـود. در نوشـته‌های دیـرین مصـری نـیز چون «نوشته‌های اهرام» و «نوشـته‌های تـابوت» و ... از دشـمن «را» بنـام آپپ نـام بـرده شـده است. مصـریان می‌پنداشتند آوایش بسیار بلند و ترسـناک است و گـاهی او به آسمان روز نیز رخنه می‌کند. هنگامیکه آذرخشها در

آسمان ابری پدیدار می‌شوند، چنین می‌پنداشـتند که آپپ به جهان بالا یورش برده در نبرد با خورشید است. هنگام خوشید گـرفتگی می‌گفتند آپپ به پـیروزی دست یافته و پس از پایان خورشـید گـرفتگی بـاور می‌کردند خورشـید دوبـاره بر او چـیره شـده است. کاهنـان هنگـام آذرخش آســـمان و نـــیز خورشـــید گـــرفتگی تلاش می‌کردند طلسم‌های جـادویی بکـار بـرده و مـردم بـاهم فریـاد می‌زدند تا او را از آسمان روز برانند.

آپپ هنگام گذشتن قـایق خورشـیدی از جهـان زیـرین در بخش هفتم آسمان(این آسمان 12 قسمت داشته است) برخاسـته تا این قـایق را خـرد کـرده و در دهـان خـود فروبـرد. در این نـبرد آپپ چـون مـاری سـهمگین بـرای فروخوردن «را» به دور او می‌پیچد اما همراهان «را» در برابرش برخاسته با خنجر به او می‌زنند تا سرانجام بر او چـیره شـوند.(خـوب دقت کنید هنگامیکه مـاری به دور خورشـید که گـرد است بپیچد گویا با بـدن خـود دایـره‌ای تشـکیل داده است بعدها با حـذف خورشـید از میـان این دایره، نماد ماری که دایره‌ای را با بدن خـود تشـکیل داده بود سمبل فراماسونری،بهائیت و شیطان پرسـتی نـوین شد).

قایق میلیونها سال

(توضیح عکس: قایق میلیونها سال که در این نگاره "را" در وسط و نـیزه به دست و "تـوت خـدای مـاه" به شـکل لکلکی در جلو قـایق نشـان داده شـده است. البته در این تصـــویر اثـــری از "مـــات" و یا "ست" و دیگر خـــدایان مشهور دیده نمی‌شود،البته مشاهده می‌فرمایید که قایق میلیونهاسال همراهان دیگری در انتهای قایق دارد).

ایزیس(ایسیس خدای محبوب و مادر معنوی ماسونها) نیز که یکی از همراهان قایق خورشیدی است جادویی دیگر بکار بسته یورش آپپ را بی‌اثر می‌سازد. سرانجام این ستیز، پیروزی خورشید بر مار آپپ بوده و خورشید به راه خود در جهان زیرین ادامه می‌دهد و از مشرق دوباره طلوع می‌کند.

نبرد با آپپ نامدارترین بخش گردش خورشید در زیرزمین است. هریک از بخشهای دوازده گانه خود داستانی برای خود دارد. نبرد با خدای سوسمار (Sokar)، «سبااو» (Sebau)، ماری که پیوسته آتش از دهانش بیرون می‌زند، مارهای آبی خشمگین و ... که هرکدام در بخشهای گوناگون دوازده گانه بوده و به قایق خورشیدی یورش می‌برند.

«ای تو] را[، با من در آشتی باش، بگذار به زیباییت خیره شوم، بگذار بر فراز زمین گردش کنم. بگذار نادانان را از میان بردارم. بگذار مار «سبااو» را به دو نیم تقسیم کنم. بگذار آپپ را در هنگامیکه در بالاترین نیرو و زورمندی است بکشم ...»

در پایان این گردش شبانگاهی قایق خورشیدی در دوازدهین بخش دوباره زاده شده درون ماری می‌رود که نامش «زندگی آسمانی» است و سرانجام مانند یک سوسک بیابانی (خپرا) در سپیده دم از شرق برمی آید از زاویه‌ای دیگرسوسک بیابانی و یا سوسک سرگینی(ساکرب) نماد تناسخ و بازگشت دوباره هستند که دلایل بسیاری برای چنین تصوری وجود دارد ولی به عقیده حقیر سوسکها که در قبرستانها بسیار دیده می‌شدند و از جنازه مردگان مردم عادی که مومیایی

نمی‌شـــــــدند تغذیه می‌کردند این تصـــــــور را در ذهن بازمانـدگان به وجـود می‌آوردند که امواتشـان به شـکل سوسک به دنیا باز گشته‌اند واین همـان تناسخ است و یا این‌که سوسک سـرگینی فضـولات را دوبـاره به چرخه طبیعت باز می‌گرداند. از دیگر سو همان طـور که عـرض کردم در دوازدهین بخش قایق میلیونها سال دوباره زاده شـده درون مـاری می‌رود که نـامش «زنـدگی آسـمانی» است باید توجه داشت که مـار در تفکر مـردم مصر علاوه بر مواردی که ذکر شد نمـاد بازگشت ،رجعت وتناسخ نـیز هست و آن به دلیل پوست اندازی مـار و زنـدگی دوبـاره این حیـوان در دیـدگاه مردمـان کهن آن سـرزمین است. فرامـوش نشـود که مـار نمـاد پادشـاهی (مـار کـبری)، حراست (داستان نگهبانی مار از گنج) و جادو(هیپنوتـیزم شکار توسط مار) نیز می‌باشد.

این گردش پیاپی شامگاهی در جهان زیرین نشانگر نـبرد پیـاپی خورشـید با مارها و جـانوران تـاریکی و نـبرد همیشگی روشنایی و تاریکی بود. مصریان بـاور داشـتند آن هنگام که پس از فرونشستن خورشید در غـرب،قـایق آن به جهـان زیـرین می‌رفت، روان مردگـان که چشم به راه آمـدن خورشـید بودنـدگرداگرد این قـایق آمـده تا به خوشبختی بپیوندند. اما تنها آن‌هایی می‌توانسـتند سـوار قـایق روشـنایی شـوند که یک جـادوی ویـژه بدانند. آن مردگـــانی که پس از گـــذر قـــایق در جهـــان زیـــرین نمی‌توانستند به آن برسند به سـوگواری پرداخته و چشم به راه می‌ماندند تا دوباره قایق خورشید را دیـده به امید این‌که بتوانند به آن راه یابند.

چنین اسطوره‌هایی نشان از باور دینی مصـریان به نـبرد خورشید در تاریکی و پیروزی آن داشت. هم‌چنین گذشته از دیدگاه آیینی، این داستان نماد پادشاهی فرعون بر دو سرزمین مصر بالا و پایین و پیروزی او بر دشـمنان مصر بـود. فرعـون نمایـانگر «فرزند را» در روی زمین بـود و صرف بودن او در پادشاهی نشان پیروزی او بر دشـمنان مصر بود.

از همین روی است که با گذشت زمان بیشـترین خـدایان در گوشه و کنار مصر گرداگرد «را» خدای خورشید آمدند که خود نمـایش یگـانگی سـرزمین‌های مصر بـالا و پـایین بـود. پس با گذشت زمـان چنـان شد که ایـزد بانوهـای پاسدار مصر پایین و بـالا، «وجت» (Wadjet)ـ و «نخبت» (Nekhbet)ـ در قایق خورشیدی همراه «را» نشـان داده شده و آن‌ها را نیز پاسدار و پشتیبان فرعون خواندند.

وجت(آدجت) ایزد بانوی نگهبان پادشـاهی بـود. پسـان‌تر (در هـزاره سـوم پ.م) او را چـون مـار کـبرایی نشـان می‌دادند که به دور تاج او پیچیـده بـود. درست هم‌چنانکه باور داشتند به دور دایره خورشید نـیز پیچیـده است و از آن پس آن‌را «ایارت» (Iaret)ـ یعنی «مار کبرای پرورش یافته» خواندند.

نزد مصریان مـار کـبرای پـرورش یافته نمـادی از نـیروی پادشاهی و توان آسمانی بود. می‌پنداشتند این مار کـبرا پشتیبان دلتای نیل و نیز سراسر مصر پایین است. چـون به نیروی شگفت انگیز چشم مار در هیپنوتیز کردن شکار خود پی بردنـد، چشم مـار ایـارت را نمـادی از پادشـاهی فرعون و سپس نیرویی آسمانی و چشم ماه و خورشـید پنداشتند. از آن پس «چشم را» نمادی از تیز بیـنی و دور

اندیشی و نیز نیروی آسمانی و شگفت انگیز «را» بـــرای از کار انداختن توان دشمنان بـود. از این‌رو می‌پنداشـتند از «چشم را» است که پرتو کور کننده و نابود سازنده به بیرون پخش شـده و دشـمنان خورشـید را نـابود می‌کند. آن‌گـاه چون‌هـاتور که ایـزد بـانوی راه شـیری و سـپس آسمان بود به مانند گاوی ماده نمایش دادند، چشمان این گـــاو مـــاده را همـــان چشم را می‌دانســـتند. پســـان‌تر با برآمدن آیین‌های «هوروس» خـدای آسـمان و یکی شـدن او با «را» این چشم را «چشم هـــــــــوروس» خواندند و اینگونه بـــود که تک چشم نحس فراماســـونها با عنـــوان چشم جهـان بین از میـان داسـتانهای خـرافی و کـودک مابانه مصریان زاده شد.

ra horus isis

(توضـیح عکس:عکس بـالا تصـویر “را” خـدای خورشـید است و خورشـید نـارنجی رنگی که بر روی سـرش قـرار دارد به علت وجه تسـمیه آن اسـت،اگر خـوب دقت کنید گرداگرد خورشید مار کبرایی پیچیده که به عقیـده حقـیر بازتاب افسانه نبرد “را”با مـار”آپپ” است.جـالب این‌که مصریان انـدکی بعد این دشـمنی را فرامـوش کـرده و از آن‌جاکه آپپ روی سر “را”جـــای دارد تـــاج پادشـــاهی فراعنه نـیز با همین نمـاد سـاخته می‌شـود و مـار نمـاد پادشـاهی و اسـتیلا و دچـار اسـتحاله‌ای 180 درجه‌ای می‌شـود. این‌که سر خـود “را”سر شـاهین است به علت آمیختگی هروس با “را ”است یعنی در این‌جا نیز هروس که به قولی پسر و به قولی دیگر نوه “را” است، خود او می‌شود!!!! در ضمن پیچیـدن مـار به دور خورشـید بنیـاد

فکـری پیـدایش نمـاد "تئوصـوفی" که نمـاد ماسـونها، بهائیان و شیطان پرستان است می‌شود).

هم‌چنانکه وجت نماد پشتیبانی مصر پـایین بـود، «نخبت» ایزدبـانوی نگهـدار مصر بـالا شـناخته می‌شد. او را چـون کرکسی سپید نمایش داده که در بیشتر نگاره‌ها بر فــراز تـاج فرعـون بالهـایش را گشـوده و در پـرواز است و در چنگالهایش «حلقه شنو» (نمـاد زنـدگی) دیـده می‌شـود. پس او را «مادر مادران» می‌خواندند و نمایش آن همـراه فرعون نشانگر پادشاهی او بر مصر بالا بود.

پس دو ایـزد بـانوی وجت و نخبت دو بـانوی مصر بـالا و پــایین و در اســاطیر مصــری همراهــان «را»در قــایق خورشیدی بودند. نماد این دو ایزد بانو نشانگر پادشــاهی بر سرزمین یکپارچه مصر بالا و پایین بود و پسان‌تر و در اوج باور به آن‌ها در اسـطوره «هـرو بهـوتت» یا «دایـره بالدار» در کنار هوروس دیده شدند.

اما قایق خورشیدی قهرمانان دیگـری نـیز داشت که یکی از نامــدارترین آن‌ها «ست» (Seth)ـ بــود که شخصــیت شگفت انگـیزی داشت. ست یکی از 9 خـدای شـهر لونو بود و نام او در زبان مصری به معـنی «سـتون پایـداری» است. پس با ســتونهای خورشــیدی آن شــهر بی‌پیوند نیست. او برادر «ازیریس» (Osiris)ـ و «ایـزیس» (Isis) بود. ست را خدای بیابان و کاروانهای بیابانی می‌خواندند و در نگاره‌هـای مصـری او را چـون غـزال و خر نمـایش می‌دادند. با گذشت زمـان و با گردآمـدن خـدایان 9 گانه شهر لونو پیرامون «را» ست نیز به آن‌ها پیوست و چنان شد که او را یکی از قهرمانــــان قــــایق خورشــــید

می‌خواندند!!!. پس همراه خورشید در نـبرد با تـاریکی و مار آپپ بود.

در اسطوره‌های مصری می‌پنداشتند که هنگام گذر قـایق خورشـــید از جهـــان زیـــرین او بر دماغه آن ایســـتاده و پاسـدار قـایق است. پس هنگـام یـورش آپپ او است که پیوســـته به آن نـــیزه زده و آن‌را از سر راه بـــرمی دارد. دســتاورد این ویــژگی اســطوره‌ای این بــود که او را یک قهرمـــان بدانندکه به پاســداری از خورشـــید و قـــایق آن بالیـــده و مصـــریان او را روزگـــاری یکی از بزرگ‌تـــرین خدایان خود بشمارند.

اما پس از این‌که هیکسوســـها آســـیایی بر مصر چـــیره گشتند و فرمانروای دلتای نیل شدند (1800-1600 پ.م) آشکار بود آن‌ها که سرشت جنگجویی و تندخویی داشـتند و به دنبـــال خـــدایی جنگجو و ترســـناک بودنـــد، ست را پشتیبان بزرگ خود خوانـده آن‌را بسـیار ارزش نهند. پس از واکنش مصریان و این‌که آن‌ها هیکسوسها را دشـمنی خونخوار می‌دیدند، ناخودآگاه ست را خدای بـدی و بیگانه و پلیدی دانستند. پس هر بیگانه‌ای نـزد مصـریان سـیمای آشکار ست بود و ست نماد شیطان و در گذر زمـان قاتل ازیریس برادر خود شد.آری اینچنین بود که پس از بیرون رانـــدن هیکسوســـها، در اســـطوره‌های مصـــری ست را نماینده هیکسوسهای خونخوار و نماینـده تـاریکی و بـدی پنداشته و این خـدای مصـری آرام آرام ویژگیهـای همـان آپپ را بدست آورد. او دارنـــده همه ویژگیهـــای بـــدی و نابودی سرزمین مصر شد. او که پیشتر خدای بیابان بـود اکنون چنـان شد که خشکسـالی و بی‌آبی سـرزمین مصر را از او دانســته و می‌گفتند که همه جـانوران ترســناک

مانند خزنـدگان، سوسـمارها و اسـبهای آبی را آفریـده است.

اندیشه نمایندگی بدی او نماد تاریکی تا به آن‌جا رسید که پسان‌تر یونانیان آن‌را با خدای بدی خود یکسـان پنداشـته او را «تـــایفون» (Typhon)ـــ نامیدند. او را چنـــان می‌پنداشتند که دیوی خشـمگین است و مصـریان همیشه از گزند آسمانی او می‌ترسـیدند. پس مصـریان جـانوران شکاری را برا آرام ساختن خشم او پیشـکش می‌کردند و در نگاره‌ها او را چون جانوری شگفت انگـیز با گوشـهای بـــزرگ و بلند و پـــوزه خرطـــوم مانند نمـــایش می‌دادند(نقشی شبیه به گرگ با سرس سیاه).

هرچه که زمـــان می‌گذشت ویژگیهـــای بـــدی او و نمـــاد تاریکی برای او بیشتر می‌شد. تا هنگـام چـیرگی پارسـها بر مصر چنان شد که او را نماینده ویـرانی، رنگ پریـدگی مـــاه، خشکســـالی و کـــاهش آب رود نیل می‌دانســـتند. می‌گفتند از اوست که از آغاز تابستان گرمای خورشید و بلنـــدی روز رو به کـــاهش می‌رود و تا آغـــاز زمســـتان پیوسته است.

اما شـگفت انگـیز است که در همـان روزگـارو و پس از بیرون راندن هیکسوسها هنـوز شـهرهایی در مصر بودند که یاد دیـرین او را گـرامی داشـته و ست را خـدای خـود می‌دانستند. چنانچه در شهر «تانیس» (Tanis)، در شرق دلتـای نیل پرستشـگاهی نـیز بـرای او برپا بـود. در یک نگـاره بر روی دیـوار در «کارنـاک» (Karnak)ـ ست را چنـان نمـایش داده‌اند که به فرعـون «تـوتمس سـوم» (Thothmes III)، آموزش تیراندازی می‌دهد و نام دوتن از

فرعونهای مصر در خاندان نوزدهم «ستی» (Sethi) بود که آشکارا با نام ست در پیوند است.

این دوگانگی باور را می‌توان در میان مردمان کهن دیگر مانند ایرانیان باستان نیز دید. چنانچه در باورهای هندوی آریاییان اندیشه «دیو» با آسمانی بودن و نیکی در پیوند بود اما هنگام جدایی ایرانیان از آن‌ها و برآمدن آیین زرتشت دیو نماد پلیدی و ویرانی آسمانی گشت و به نظر می‌رسد که برخی خدایانی که بومیان پیش از آمدن آریاییها به سرزمین ایران پرستش می‌شدند، پس از چیرگی این مردمان نوین دیو خوانده شده و نماد بدی شمرده شدند به عبارتی بهتر دین جدید یا قوم غالب خدایان دین پیشین یا قوم مغلوب را نشان شیطان ،شرارت و بدی می‌دانست آن‌گونه که پس از حمله هیکسوسها ست دچار استحاله شد.

در تاریخ دیرین مصر چنان شد که پس از راندن هیکسوسهای ویرانگر پادشاهی نیرومند مصریان اینبار از نیمروز آن سرزمین (مصر بالا) آغاز گشت، اینبار اسطوره‌ای زاده شد که یادآور پیروزی مصریان بر هیکسوسها بوده و به راستی آن‌را نبرد روشنایی با تاریکی و پیروزی فرعون می‌دانستند. بر همین پایه بود که «آمون» (Amun) خدای شهر «تب» (Thebes) که در آن هنگام پایتخت فرعون شده بود برجسته شد و او را با «را» خدای خورشید یکسان دانسته و نیز آرام آرام داستان شگفتی و پیروزی‌های هوروس خدای آسمان در میان مصریان نامور گشت.

اندیشه هوروس را باید اندیشه‌ای در پشت ابرهای ابهام دانست. او را خدای آسمان می‌دانستند و باور به او از

کهن‌ترین روزگار (دوران پیش خاندانی – 3500-2631 پ.م) در میان مصریان برپا بوده است. درباره نام هوروس گفتگو بسیار شده است. در نوشته‌های هیروگلیف آن‌را hrw آورده‌اند که آوانگاری آن *hāru به معنی «شاهین» یا «باز» می‌باشد. به نظر می‌رسد که سرچشمه نام او از اندیشه «بلندی» و «والایی» (بلنئد پروازی پرنده شاهین)برگرفته شده است.

در اسطوره‌های مصری او را فرزند «هاتور» (Hat hor) ایزدبانوی راه شیری و آسمان می‌دانستند که بخش دوم نام این ایزد بانو همان واژه hor یا هوروس است. از آن‌جا که او خدای آسمان و نامش بر بلند پایگی و والایی در پیوند بود پرنده شکاری باز یا شاهین را نماد او دانسته و در نگاره‌های مصری او را چنان نمایش می‌دادن که بالهایش را گشوده خورشید چشم راستش و ماه چشم چپ اوست. اما چون روشنایی ماه به اندازه روشنایی خورشید نیست، این ناهمسانی دو چشم و بزرگی و کوچکی دیگری سرچشمه داستانهایی دلپذیر برای مصریان شد!!!. و ست خدای تاریکی را هم آورد او ساختند، پنداشتند که چشم چپ او(چشم کوچکتر که ماه بود) در جنگی بدست ست زخمی شده و کنده شده است. این زخمی شدن را نمادی از فداکاری او در نبرد با خیرگی ست خواند.

از آن‌جا که خورشید چشم راست هوروس بود همین اندیشه درباره چشم راست او سرچشمه‌ای شد که «چشم را» خدای خورشید را از آن پس با چشم راست هوروس یکی پنداشته آن‌را «چشم هوروس» نامیدند.

و دومین دلیل زاده شـدن تک چشم جهـان بین ماسـونها اینگونه زاده شد.

پسان‌تر در نزد مصریان اندیشه آسمان و خورشید در هم آمیخت. هـــــوروس که او را «هرمـــــتی» (Harmety) (هوروس دارنده دو چشم) نیز می‌خواندند با «را» خــدای خورشــید یکســان پنداشــته شــده آمیخته این دو خــدای مصری را «را-هرمتی» (Ra-Harmety)ـ یا «را-هراختی» (Ra-Herakhty)ـ یعنی «را که هوروس دو افق اوست یا را که هــوروس دو چشم اوست) خواندند. پس چنــان شد که هنگام نیمروز که خورشید را بر فراز آسمان و در اوج گرما می‌دیدند هنگام جوانی «را» دانسته او را همــان را-هراختی نامیدند.

این درآمیختگی ســرآغاز اســطوره‌هایی شد که پســان‌تر نــزد مصــریان نــامور شــده و مردمــان کهن نــیز از آن‌ها الگــوبرداری نمودند. پس اندیشه هــوروس به شــهر لونو راه یــافت و او در خــانواده خــدایان 9 گانه جــای گــرفت. این‌جــایگزینی بــاز هم ریشه اســطوره‌ای شد که پس از رانــدن هیکسوســها از مصر برجســته گشت و آن این‌که هوروس که پیشتر فرزندهاتور بود اینبــار فرزند ازیــریس و ایزیس شناخته شد.

یعنی با به وجود آمدن شخصــیت جدید هــوروس مصــریان گذشته او که فرزند«هــاتور» (Hat hor)ـ ایزدبــانوی راه شیری و آسمان بود را فرامــوش کــرده و داســتانی جدید ســــاختند!!! که هـــــوروس حاصل ازدواج ایـــــزیس و اوزیریس(خواهر و برادر) و نوه "را" خدای خورشید بــود پس ازیــریس پــدر هــوروس شد و آشــکار است هــوروس جانشین او در مصر پنداشته شود. برجســتگی بیشــتر این

داســـتان از آن‌جا بـــود که در اســـطوره‌های آفـــرینش خورشیدی ایزیس بـرای بدست آوردن تندرسـتی «را» او را فریفت و «نام پنهان» را بدست آورد. نامی که دارنده آن دارای نـــیرو و پادشـــاهی می‌شد و اینگونه بـــود که ایـزیس به راز هسـتی پی بـرد، لـذا نـزد کابالاییست‌های یهود و ماسونها بسیار بسیار مقدس و محترم است البته به نظر حقیر دلیلی دیگر نیز براین مطلب وجود داشت و آن این داستان است که:

پس از ازدواج "را "با" نات" خدای آسمان آن‌ها دارای 4 فرزند شدند 1-ـ ایزیس (دخـتر) 2 - ازیـریس(پسر) 3 - نفتیس(دختر) 4 - ست (پسر)، ایزیس با ازیریس بـرادر خود ازدواج می‌کند ولی ست حسادت ورزیـده و ازیـریس برادرش را که جانشـین "را" است را می‌کشد و در کنـار رود نیل او را قطعه قطعه می‌نماید. پس از آن‌که ایزیس با خبر می‌شود به همراه خواهرش نفـتیس به آن‌جا رفته و ازیریس را کشـته و قطعه قطعه می‌یابد. وی تکه‌هـای بـدن همسـرش را در کنـار هم قـرار می‌دهد و ناگهـان ازیریس جان گرفته و زنده می‌شـود آنـدو با هم نـزدیکی می‌کنند و هـــوروس متولد می‌شـــود، ازیـــریس دوبـــاره می‌مـیرد وبه دنیـای مردگـان (غـرب رود نیل) می‌رود و ایـزیس بیـوه می‌ماند و از آن جهت که به راز هسـتی پی بـرده مقـامی والا در بین جـادوگران می‌یابد و از همین سو است که وی در نزد کابالاییست‌های یهودی(معتقدین به پیشگویی‌ها و جادوگری) و فراماسـونها محـترم است تا جـــایی که ماســـونها او را مـــادر معنـــوی خـــود می‌دانند(ماجرای سـاخت مجسـمه آزادی توسط بارتلـدی را به خـاطر بیاورید) پس هـوروس جانشـینی شایسـته بـرای فرمـانروایی بر مصر می‌شـود و اینگونه است که

برای انتقام گرفتن از ست، عموی خود (که البته دایی او نیز هست!!!) بر می‌خیزد و افسانهای نبرد خیر و شر (جنگ هوروس با ست و از دست دادن چشم چپش بوجود می‌آید).

این‌که هوروس پسان‌تر در خانواده خدایان 9 گانه شهر لونو جای گرفت خود ریشه یک داستان دیگر بود. هوروس نیز یکی از همراهان قایق خورشید به شمار می‌رفت و در اسطوره گردش خورشید در جهان زیرین آورده‌اند که در بخش یازدهم و پیش از سپیده دم هوروس است که چراغهای دریای بزرگ را روشن می‌کند تا روشنایی سرخ رنگ و سپس سپیده دم زرین افق شرق پیش از برآمدن خورشید پدیدار شود. بر همین پایه بود که او را «هوروس زرین» و نیز خدای سپیده دم خواندند. نیز او را در کنار «آنوبیس» (Anubis) در جهان زیرین می‌بینیم که در حال سنجش سنگینی قلب مردگان است.

دستاورد راندن هیکسوسها از مصر و پیدایش پادشاهی نیرومند فرعونها برجستگی هوروس نزد مصریان و زاده شدن اسطوره‌های بسیار درباره او بود. هوروس نماینده مصریان و شاهین خورشید بود و او بود که نماد رهایی مصریان از ستم هیکسوسها دانسته شد. پس او هم آورد خدای جنگجوی هیکسوسها یعنی ست بود که نزد مصریان خدای تاریکی پنداشته می‌شد. هم‌چنانکه بالاتر گفتیم ست خدای بدی و جانشین آپپ دشمن خورشید دانسته می‌شد. پس پیروزی مصریان بر بیگانگان و پیروزی خورشید بر تاریکی را در اسطوره‌هایی دلپذیر زنده نگاه داشتند. چنان شد که ست خدای هیکسوسها

دشمن هوروس جانشین خورشید در مصر بود. داستانها و ستیز میان هوروس و ست از نامدارترین داستانهای جهان باستان بودند.

ست نماد بیگانگی و هوروس جانشین خورشید و نماد پادشاهی مصری بود. پادشاهان مصر در گذشته‌های دیرین (دوران پیش خاندانی) «هوروس» نامیده شده و مصریان با روشهای گوناگون در نوشتارهای هیروگلیف آن‌را به نمایش می‌دادند چنانچه در نوشتارهای هیروگلیف نمایش یک شاهین اشاره به فرعون داشت. از روزگاران دیرین نام فرعون را با نمایش یک شاهین در چهار گوش نمایش می‌دادند. اما پس از راندن هیکسوسها و برآمدن پادشاهی نوین مصر تنها همان شاهین را برای اشاره به فرعون بکار بردند. این شاهین‌ها در نوشتارهای هیروگلیف بیشتر به رنگ زرین نمایش داده شده و چنین برداشت می‌شود که این زرین بودن نماد سربلندی، جاودانگی، پیوستگی با خورشید و نیز پیروزی بر ست دشمن روشنایی است.

از ویژگیهای نبرد هوروس و ست بود که اسطوره‌های فراوانی زاده شد. بالاتر از چشم چپ هوروس گفتیم که نماد ماه بود و این پندار به آن‌جا رسید که گفتند که چشم چپ در نبرد با ست از جا کنده شده است. دربرابر این زخمی شدن چشم چپ، هوروس نیز در آن نبرد به بیضه‌های ست آسیب رسانده او را نابارور ساخت که ریشه این داستان آشکارا با خدای بیابان(لم یزرع بودن) و ناباروری زمین بودن ست در پیوند است.

این ستیز دراز مدت هوروس و ست به آن‌جا رسید که داستانهایی دلکش زاده و در نوشته‌هایی هیروگلیف

مانند «نوشته‌های اهرام»، «نوشته‌های تابوت»، «سنگ شاباکا» و ... با سیماهای گوناگون آورده شده در سراسر مصر به شکلهای گوناگون پراکنده گشت. حتی نویسندگان یونانی مانند پلوتارک نیز شیفته این داستان شدند و آن‌را در کتابهای خود آوردند.شایان ذکر است که داستان "سنگ شاباکا "الگوی نام گذاری شاباک(از بخش‌های سازمان موساد) اسرائیل می‌شود!!!.

داستانی که زاده شد به اسطوره «هوروس فرزند ازیریس»، «هوروس و ست» و ... نامدار گشت و ماجرای آن انتقام جویی هوروس از ست بود که ازیریس پادشاه قانونی را کشت و بر جایش نشست و سرانجام هوروس فرزند ازیریس او را نابود ساخت و پادشاه مصر شد.

چنین اسطوره‌هایی که در میان مردمان کهن بسیاری دیده می‌شود، به گونه‌ای در پیوند با نبرد کیهانی روشنایی و تاریکی بود. هوروس خدای آسمان که با خورشید و روشنایی یکسان انگاشته می‌شد با ست خدای تاریکی و بدی به نبرد پرداخت. چنین اسطوره‌ای چنان در مصر و حتی در بیرون از مصر پراکنده شد که داستانهای گوناگونی در پیوند با آن نوشتند و برای هوروس نمادهای ویژه آفریدند.

هوروس که در یک داستان پسر ازیریس بود «هوروس کوچکتر» و در داستانی دیگر که برادر ازیریس پنداشته شد «هوروس بزرگ‌تر» نامیده شد. در شهر «لتوپولیس» (Letopolos)ـ نزدیک ممفیس او را مردی با سر شاهین و فرزند همان‌هاتور می‌دانستند. در مصر بالا نیز هم‌چنین.

در شــهر «شــدنو» (Shedenu)ـ در مصر پــایین او را به همان شکل کهن خود «هوروس با دو چشم» می‌نامیدند. پس چنـــان شد که او را زمـــانی با ســـیاره کیـــوان یکی دانسته او را «هوروس گاو نر» خوانده و زمـانی با پنـدار دربـــاره جنگ و پـــیروزی او را با ســـیاره بهـــرام یکســـان دانســـته او را «هـــوروس ســـرخ» نامیدند. زمـــانی نـــیز او سیاره برجیس و «هوروس آشـکار کننـده رازها» خوانـده می‌شد. شـگفت انگـیز است که در اسـطوره‌های مصـری چنـدین هـوروس را می‌بیـنیم و این‌که در یک داسـتان دو تن همزمان با نام هوروس پدیدار می‌شـوند که نشـان از پراکندگی و گوناگونی و آمیزش اسـطوره‌ها دارد و جـای صد افســوس بــرای کســانی که در عصر حاضر دنباله رو این تخیلات و خرافات هستند.

چـنین بـود که از روزگـار دیـرین نگـاره خورشـید بالـدار، چشم جهـان بین، مـاری که به دور خـود حلقه زده است (مار ایارت)، رازآمـیزی ایـزیس و... در مصر زاده شد. در برخی نگاره‌ها «خپرا» (همـان سوسک بیابـانی) که نمـاد خورشید بامدادی بود در میان بالهای هوروس دیده شد و در بســـیاری از نگاره‌هـــای دیگر خـــدای شـــاهین را در هنگامیکه در اوج آســمان نیمــروز بــود به همــراه دایــره خورشید (آتن) نمایش داده آن‌را «دایره بالدار) نامیدند.با گـذر زمـان و ورود بـنی اسـرائیل و سکونتشـان در مصر یهودیان بیابان گرد، شگفت زده از تمــدن و عظمت مصر باستان مسحور و لا یعقل این اسطوره‌ها و داستان‌ها را به همراه خود به سرزمین‌های دیگر بردند و حتی آن‌را در کتب آسمانی خود نیز گنجاندند و کابـالا آیین پیشـگویی و جادوگری یهود شکل گرفت.

طبقه بندی و تحلیل هرم قدرت(فراماسونری)

در کتـاب مقـدس یهودیـان گفته شـده است که:تمـامی مردم دنیا به جز یهودیان حیوان هسـتند.خـوب این یعـنی این که آنان قادر هسـتند بر ما حمکفرمـایی کنند و به ما دستور بدهند.!!!

در راس این هرم شاه جهان یعنی ملکه الیزابت

در غرب هرم‌هالیوود

در شرق این هرم بولیوود

در قسمت سربازان پیاده نظام یهودیـانی وجـود دارد که آنـــان ســـعی می‌کنند همه ادیـــان را ببرند و فقط دین و مذهب خود را در دنیا پایه گـذاری کنند پس ما باید در عید فطر تمام ادیان را دور هم جمع کـنیم و به اتحـاد دعـوت کـنیم.در تمـام شـبکه‌های مـاهواره‌ای مثل جم فارسی 1 و... می‌توان دید که همگی در مورد خیـانت جنگ سـتیزی تهمت و روابط نا مشروع است و همگی در پی رواج این کارها هستند.

سلطه بر جمعیت جهان

شعار: انان: فرزند کم‌تر زندگی بهتر

انان سعی می‌کنند که طلاق از بین بردن نسل‌ها کـاهش ازدواج بیماری‌هـــای واگـــیر دار و روابط نا مشـــروع از طریق رسـانه‌ها و مطبوعـات و یا با هر چـیز دیگـری به خوردمـــان بدهند و در این نکته توجه داشـــته باشـــین که اکـثر این چیزها در خانه خودمـان است این یعـنی این که ان‌ها از خودمان به خودمان ضربه می‌زنند.

سلطه بر منابع جهان

انان سعی می‌کنند با استعمار گـرایی و گـرفتن منـابع و معادن و کشورهای دیگر زیر سـلطه خـودِ خـود را از هر نظر غنی سـازی کنند و بدانید که هر جا منبع غـنی باشد آنـــان آن جا هســـتند و آن جا را زیر نظر ســـلطه خـــود گرفته‌اند.

سلطه بر دارایی جهان

تمامی منابع و معادن‌های دنیا زیر نظر و سلطه یهودیان هسـتند یعـنی اگر ما در در جـایی سـرمایه گـذاری کـنیم پولمان را به یهودیان سپرده‌ایم.

انان بر اکثر دارایی‌های مردم و دنیا سلطه دارند

اتاق‌های فکر

در این قســمت ازهــرم خانــدان‌های ثروتمند و قدرتمند جمع شدند تا فکری باندیشـند تا چگونه دنیا حکمفرمـایی کنند و به اهداف شوم خود در عرصه سیاسی و اقتصادی و حـــــتی هـــــنری و ورزشی دست پیـــــدا کنند البته فراماسون‌های ما در این اتاق و این پله از هرم هستند.

خاندان‌های قدرتمند تابع

تعداد خاندان‌ها در این هـرم هم زیـاد است و هم همیشه در تغییر است ویژگی این خاندان بسیارثروتمند و بسـیار قدرتمند از نظر سیاسی و اقتصادی هستند

انجمن سیصد خاندان

این سیصد خاندان (کمیته سیصد) زیر نظر سیزده تاجدار هستند و آنان آن قدر قدرتمند و ثروتمند هستند که اصلا نمی‌توان در باره آن فکر و حرف زد. این سیصد خاندان اکثرا یهودی هستند و اسم‌های آنان را شاید اصلا نشنیده‌ایم.

شورای سیزده تاجدار

این شورا بر انجمن سیصد خاندان نظارت می‌کنند و هم چنین کل دنیا. این خاندان‌ها عبارتند از: خاندان سلطنتی بریتانیا، خاندان سلطنتی اسپانیا خاندان سلطنتی مالت (که در جزیره مالت ساکن اند) و غیره می‌باشند.

ولی به این نکته باید توجه داشت که افراد و سربازان حضرت مهدی(عج) در روز رستاخیز 313 نفر است و انجمن سیصد خاندان و شورای سیزده تاجدار روی هم 313 نفر می‌شود و این یعنی این که 313 یار امام مهدی(عج) در برابر یاران شیطان.

شاه جهان

(ملکه الیزابت)

یک نفر شاه جهان است و اکثر مردم دنیا نمیداند که آن شخص کیست.البته پژوهش گران غربی بر این باورند که آن شخص ملکه الیزابت است شاید برای این است که حکومت بریتانیا سلطنتی است.

در فیلم 2012 که درباره پایان دنیا است اولین کسی که وارد کشتی نجات بخش می‌شود ملکه انگلیس همراه 2 سگ خود. کشتی نجات بخش با کشتی نجات بخش

حضرت نوح (ع) مقایسه می‌شود. کشتی نوح دینداران را نجات داد.

در فیلم 2012 کشـتی امریکایی‌ها ثروتمنـدان را نجـات می‌دهد.

لوسیفر(شیطان)

این یک چشم که در راس هرم وجـود دارد چشم دجـال یا ابلیس است.روزی حضرت سـلیمان(ع) با سـنگ به چشم سمت چپ ابلیس زد و او چشم چپش کور شد.

(زمانی که ابلیس رانده شد او قسم خورد که نمیذارد که کسی به بهشت دست پیـــدا کند به جز بنـــدگان صـــالح و نیکوکار خداوند...)

این نشانه‌ها را می‌توان در فیلم مرد عنکبوتی نیز دید...

در کتاب یک پطروس(یکی از حواریون حضرت مسیح(ع)) گفته شده است: که شـیطان همانند شـیری غـران است که دنبال کسی است تا او را ببلعد

دجال

او 40 روز بر زمین زندگی می‌کند

1 روز=یک سال

1 روز=یک ماه

1 روز=یک هفته

و بقیه روزها مانند روزهای عادی انسان.

او یک روز=یک سال خود را در بریتانیا گذرانده

او یک روز = یک ماه خود را در امریکا میگذراند

او یک روز=یک هفته خـــود را در خانه خـــود یعـــنی بیت المقدس خواهد گذراند

او الان اگر از امریکا برود قدرت هم میرود و به جــای آن اسراییل محل حکفرمایی او می‌شود.

کنترل ذهن

کنترل ذهن سه اصل دارد

1=ذهن

2=بدن

3=روح

بهترین و کارامدترین راه بـرای کنـترل جهـان و در دست گرفتن آن کنترل ذهن است.

انان با خودتان و چیزهایی که در خانه‌های‌تــان است مثل تلویزیون_رادیو_رسـانه‌ها_ماهواره‌ها مغز شـما را شست و شو می‌دهند و عقاید خود را به خورد شما می‌خورانند.

شما هر چــیزی که میشــنوید و میگویید و می‌بینید و... را کنترل می‌کنند.

) فرهنگKaty Perry)شما اگر توجهی به اهنگ منتخب ســال2008 توجه کنید می‌توانید ببینید که بســیار واضح است که خواننــده همجنس گــرایی را در جامعه در حــال رواج دادن است.و در حال شست و شو مغزی می‌باشد.

اشارات علمی قرآن به ده پدیده نجومی

ویــژگی منحصر به فــرد دوران ما این است که به عصر فضا نامگــذاری شــده است زیــرا انســان توانســته است بسیاری از حقایق خیره کننده جهــان خلقت را کشف کند و نوع نگاه ما را به جهان پیرامون خود تغییر دهد. عجیب آن‌که که می‌بینیم این حقایق به طور واضح در کتــابی که قبل از 1400ســال پیش نــازل شــده است, بیــان شــده است. آن هم در دورانی که علم نجــوم چــیزی جز طــالع بینی,فریب, خرافه و افسانه نبود.

خداوند بزرگ این حقایق علمی را در کتابش نهــاده است تا راهنمای کسانی باشد که در حقــانیت آن تردید دارند تا به واســطه آن نــور حق و عظمت رســالت اســلام را دریابند... از مهمترین این حقایق علمی عبارتند از:

1- چگونگی آغاز جهان خلقت

از مهمــترین اکتشــافات دانشــنمدان در قــرن بیســتم بی‌اعتبار ساختن اندیشه ازلی و ابدی بودن جهان اســت؛ آنــان با دلایل متقن علمی ثــابت کرده‌اند که آفــرینش جهــان با یک انفجــار مهیب آغــاز شــده است که از آن به "انفجار بــزرگ" یــاد می‌کنند. تحقیقــات هم‌چنــان دربــاره جزئیــات این انفجــار ادامه دارد. آنــان می‌گویند: جهــان هستی در ابتدا یک توده واحد بوده که منفجر شده و طی میلیون‌ها سال به شکل کنونی خود درآمده است.

برخی دانشمندان تــرجیح می‌دهند که در بیــان این پدیــده به جای کلمه" انفجــار هســتی" از اصــطلاحات دقیق‌تــری چون "انفصال" استفاده کنند. در هر حــال آن‌چه که مهم

است این است که آن‌ها با جعل این اصـطلاحات در صـدد بیـان این واقعیت‌اند که جهـان هسـتی در ابتـدا یک تـوده واحد به هم پیوسته بوده (کانتا رتقا) سپس اجـزای آن از یک‌دیگر انفصـــــــــال یافته است(انفتقت) و بعد از آن ستارگان و کهکشان‌ها و زمین و... به وجود آمده است.

قرآن در بیان پدیده آغاز آفرینش با شیوه‌ای کـاملا دقیق از دانشنمدان غربی پیشی گرفته است.

قرآن 1400 سال پیش در بیـان این حقیقت دانشـنمدان غرب پیشی گرفته است و دقیقا همان چیزی را می‌گوید که دانشـــــــمندان به آن دست یافته‌اند. به این آیه توجه کنید:

(أَوَلَمْ يَـرَ الَّذِينَ كَفَـرُوا أَنَّ السَّـمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا) [الأنبياء: 30].

ترجمه: آیا کـافران نداسـتند که آسـمان‌ها و زمین به هم پیوسته بودند، و ما آن‌ها را از یک‌دیگر جدا کردیم.

این‌جاست که این ســـوال متوجه کســـانی می‌شـــود که حقانیت قـرآن را منکرند: در زمـان نـزول قرآن‌چه کسی می‌دانست که جهان در ابتدا یک توده واحد به هم پیوسته بـــوده(رتقا) ســـپس از یک‌دیگر جـــدا شـــده (انتفتقت) و آن‌گاه جهانی کنونی به وجود آمده است. آیا او کسی جز خدای بلندمرتبه است؟

2- انبساط جهان

شـاید بتـوان"نظریه انبسـاط جهـان" را مهمـترین کشف نجـــــومی قـــــرن بیســـــتم دانست, بر طبق این نظریه کهکشـان‌ها با سـرعت فوق‌العـاده‌ای در حـال حـرکت و

فاصله گرفتن از یک‌دیگرند که در نتیجه آن, جهان هستی به طور مداوم در حال گسترش و انبساط است.

جهان هستی با سرعت زیادی در حال انبساط است اما ما آن را احساس نمی‌کنیم. دانشمندان با استفاده از ابزار آلات پیشرفته توانسته‌اند سرعت آن را اندازه بگیرند. این حقیقتی است که در زمان نزول قرآن هیچ کسی اطلاعی از آن نداشت.

این دستاورد علمی دانشمندان بعد از تحقیقات بسیار و صرف هزینه‌های زیاد و در مدت زمان طولانی به دست آمده است. عجیب آن که قرآن قبل از 1400سال پیش در آیه زیر خبر از گسترش جهان داده است.

(وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ)[الذاریات: 47]

ترجمه: ما آسمان را با قدرت بنا کردیم و گسترانده آن هستیم.

3- چگونگی پایان جهان

نظریات متفاوتی درباره پایان جهان ارائه شده است اما نقطه اشتراک همه آن‌ها این است که جهان روزی به پایان خواهد رسید, بنابراین ممکن نیست انبساط جهان هستی تا ابد ادامه داشته باشد زیرا طبق قانون بقای انرژی, میزان ماده و انرژی همیشه ثابت است در نتیجه, گسترش جهان هستی متوقف خواهد شد و همان گونه که گسترش یافته بود شروع به بازگشت و جمع شدن خواهد کرد.

نظر کنونی دانشمندان این است که شکل جهان تقریبا به صورت یک ورقه مسطح است که اندکی انحنا دارد.

عجیب آن‌که قرآن در آیه زیر به چگـونگی پایـان جهـان و شـکل جهـان هسـتی که مانند یک ورقه منحـنی است, اشاره کرده.

(يَوْمَ نَطْـوِى السَّـمَاءَ كَطَىِّ السِّـجِلِّ لِلْكُتُبِ كَمَا بَـدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعْدًا عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ) [الأنبياء: 104]

ترجمه: روزی که آسـمان را همچـون طومـار نوشـته‌ها درهم می‌پیچیم و همان گونه که آفرینش را آغاز کـردیم، آن را باز می‌گردانیم، این وعده‌ای است بر عهـده‌ی ما و ما حتماً انجام دهنده‌ی وعده‌های خود هستیم

(اگر دقت شود می‌یابیم که ورقه‌هـای طومـاری که غالبا در گذشته‌ها استفاده می‌شـده ورقه‌ای مسـطح است که به علت تا شدن اندکی انحنا پیدا می‌کند.)

4- سیاهچاله‌های فضایی

سـیاهچاله‌های فضـایی پدیـده‌های عظیمی‌اند که تحقیق درباره وجود آن‌ها تا بیش از نیم قرن ذهن دانشنمدان را به خود مشغول داشت تا این‌که سـرانجام به وجـود آن‌ها اذعان کردند. دانشمندان می‌گویند: هنگامی که سـتارگان بزرگ‌تر می‌شوند (سوخت هسته‌ای خود را به طور کامل تمام می‌کنند و در نیتجه نیروی گـرانش موجـود در آن بر سـتاره غلبه کـرده و بـاعث فـرو ریـزش آن به داخل و) تشـکیل سـیاه چاله می‌شـود. هیچ چـیزی نمی‌تواند از میدان جاذبه چنین ناحیه‌ای خـارج شـود، حـتی یک دسـته پرتو نـور و به همین علت است که سـیاهچاله‌ها قابل رؤیت نیستند.

دانشــمندان ســیاهچاله‌ها را دارای سه ویــژگی اساسی می‌دانند:1-ـ غــیر قابل رؤیت‌اند 2-ـ حــرکت می‌کنند 3- جذب کننده‌ی سایر اجرام آسمانی‌اند. عجیب آن‌که قــرآن همین اوصاف را در این آیه ذکر می‌کند.

(فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ * الْجَوَارِ الْكُنَّسِ) [التكوير: 14-15].

ترجمه: سوگند به (ستارگان) پنهان که در حــال حــرکت و جذب کننده‌اند.

الخنّس یعنی آن‌چه که پنهان می‌شــود و دیــده نمی‌شــود, الجوار یعــنی آن‌چه که با ســرعت زیــادی در حــال حــرکت است و الکنّس یعــنی چــیزی که جــذب می‌کند (و صــفحه آسمان را جــاروب می‌کند). و این همــان چــیزی است که دانشنمدان درباره سیاهچاله‌ها به آن معترفند.

(مترجم: کُنّس جمع کانس است و کانس در زبــان عــربی چــیزی است که جــاروب می‌کند. وقــتی در زبــان عــربی گویند: کنس الــبیت یعــنی خانه را جــاروب کــرد در واقع سیاهچاله‌ها به علت قدرت جاذبه فوق‌العــاده‌ای که دارند بسیاری از اجرام آسمانی را به سمت خود جــذب می‌کنند و گویا فضای اطراف را جاروب می‌کنند!)

قرآن زمــانی از ســیاهچاله‌ها ســخن به میــان آورده است که احــدی روی کــره زمین هیچ تصــوری از آن نداشــته است.

5- تپ اخترها (ستاره‌های تپنده)

تپ اخترها از جنجــالی‌ترین اکتشــافات قــرن بیســتم محســوب میشــوند, تپ اخترها به ســتاره‌هایی اطلاق می‌شــود که از آن‌ها صــدایی شــبیه صــدای چکش صــادر

می‌شـود. به همین خـاطر دانشـمندان آن‌ها را چکشـهای غول پیکر نامیده‌اند. آن‌ها بعد از تحقیقات فراوان به این نتیجه رسـیده‌اند که این سـتاره‌ها از خـود امـواج بسـیار قوی و نفوذ کننده‌ای صـادر می‌کنند که توانـایی نفـوذ از همه‌چیز را داراست؛ در یک نتیجه کلی می‌تـوان گفت که آن‌ها "کوبنده" و "نافذ اند".

تپ اخترها یکی از حیرت آورترین پدیده‌های نجومی برای دانشنمدان‌اند.

قـرآن با عبـاراتی رسا این حقیقت را بیـان کـرده است. آن‌جا که به این نوع ستاره‌ها سوگند یاد کرده و فرمـوده: (وَالسَّـــــــمَاءِ وَالطَّارِقِ * وَمَا أَدْرَاکَ مَا الطَّارِقُ * النَّجْمُ الثَّاقِبُ) [الطارق: 1-3].

ترجمه: سـوگند به آسـمان و(سـتاره)کوبنـده (ا) و تو چه می‌دانی ستاره کوبنده چیست (2)همان ستاره نافذ(3).

به راستی که این آیات گواه صدق خدای سبحان در قرآن است.

6- ساختار بافتگونه کیهان (بافت کیهانی)

در قرن بیست و یکم دانشمندان سه کشور آمریکا, آلمان و انگلیس بزرگ‌ترین محاسبات کـامپیوتری را به واسـطه ابررایانه‌ها به منظور دسـتیبابی به شـکل جهـان هسـتی انجـــام دادند تا این‌که ســـوپرکامپیوتر, نمـــایی کوچک از ساختار جهان هستی ارائه داد.

جـالب این‌که شـکل ارائه شـده مانند یک بـافت بـود, بر طبق این شـــکل دانشـــنمدان به این نتیجه رســـیدند که کهکشان‌ها مانند رشته‌های محکم یک بـافت قـرار گرفته

انـد؛ رشـته‌هایی که مسـافت هر یک از آن‌ها به میلیونها سال نوری می‌رسد. نتیجه کلی دانشـمندان این است که کیهان با کهکشان‌ها بافته شده است.

این جهان خلقـتی است که در آن زنـدگی می‌کـنیم... در این تصویر رشـته‌هایی را مشـاهده می‌کنید که یک بـافت محکم کیهانی را تشـکیل می‌دهند. مسـافت هریک از این رشته‌ها به میلیون‌ها سال نوری می‌رسد.

عجیب این‌که قرآن در آیه زیر به طرز حیرت آوری از این بافت کیهانی سخن گفته است.

(وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُکِ) [الذاریات: 7]

ترجمه: سوگند به آسمان دارای رشته بافتهای محکم.

به راسـتی که اگر پیـامبر اکـرم(صـلی الله علیه و آله و سـلم) فرسـتاده خـدا نیست چگونه به این حقیقت علمی دست یافته است؟

7- وجود حیات در فضا

بعد از کشف آثار ابتدایی‌ترین انواع حیات بر روی یکی از شـهاب سـنگهایی که از فضا به زمین فـرود آمـده بـود سفرهای فضایی دانشنمدان به منظور کشف موجـودات فضایی شروع شد. آن‌ها بعد از مـدتی کشف کردند که بر روی مریخ و سـیارات دیگر مقـادیری از آب وجـود دارد و سـرانجام نتیجه کلی آن‌ها این بـود که حیـات در همه جا وجود دارد.

تقریبا می‌تـوان گفت که دانشـمندان نجـوم اتفـاق نظر دارند که حیات در سیارات دیگر هم وجود دارد.

این حقیقت در قــرن بیست و یکم کشف شد ولی قــرآن در قرن هفتم میلادی در آیه زیر از آن خبر داده است.

(وَمِنْ آَيَاتِــهِ خَلْــقُ السَّــمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَثَّ فِيهِمَا مِنْ دَابَّةٍ وَهُوَ عَلَى جَمْعِهِمْ إِذَا يَشَاءُ قَدِيرٌ)[الشورى: 29]

ترجمه: و از آیــات اوست آفــرینش آســمان‌ها و زمین و آن‌چه از جنبنــدگان در آن‌ها منتشر نمــوده و او هر گــاه بخواهد بر جمع آن‌ها تواناست.

8- ساختمان کیهانی

تا مــدتها دانشــنمدان گمــان می‌کردند که حجم زیــادی از کیهــان را فضــاهای خــالی پر کــرده است اما به تــازگی کشف کرده‌اند که کیهــان یک بنا و ســاختمان محکم است و از آن با عنــوان"ســاختمان کیهــانی" یــاد می‌کنند. در ســایه اکتشــافات جدید دیگر کلمه "فضا: مکــان خــالی" معنــایی نــدارد چــرا که کهکشــان‌ها, به منزله بلوکهــای ساختمان کیهان به شمار می‌روند که بین آن‌ها را ماده و انرژی تاریک پر کرده است.

کهکشــان‌ها مانند بلوکهــای ســاختمان کیهانی‌اند و مــاده تاریک فضای هستی را پر کرده است.

عجیب این‌که در قــرآن به هیچ وجه کلمه "فضا" به کــار برده نشده است بلکه از آسمان با کلمه"بناء: ســاختمان" یــاد شــده است. به عنــوان مثــال به این آیه توجه کنید: (الَّذِی جَعَــلَ لَکُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًــا وَالسَّــمَاءَ بِنَــاءً) [البقــرة: 22]

ترجمه: آن (خداونــدی) که زمین را بــرای شــما فرشی (گسترده) و آسمان را بنایی (افراشته) قرار داد.

در آیه دیگر هم دقیقا به همین حقیقت اشـــاره شـــده است. (وَالسَّمَاءِ وَمَا بَنَاهَا) [الشمس: 5]

ترجمه: و قسم به آسمان و کسی که آسمان را بنا کرده.

همه این آیــات نشــان می‌دهد که قــرآن از جهت علمی بســیار دقیق است و همین دلیلی است بر حقــانیت این کتاب.

9- دودهای کیهانی

تا مــدتها دانشــنمدان گمــان می‌کردند که در کیهــان, غبارهای فضایی وجود دارد ولی به تازگی کشف کرده‌اند آن‌چه که گمان می‌کردند غبار است "دودهای کیهانی"اند که شــبیه همــان دودی است که می‌شناســیم. در فضــای کیهان مقادیر بسیار زیــادی از این دودها که ناشی شــده از انفجارات ابتدای خلقت است وجود دارد.

آزمایشات نشان می‌دهد که ذرات این دودها شــباهتی به ذرات غبــار نــدارد. تشــکیل این دودها به میلیاردها ســال قبل در آغاز آفرینش جهان بر می‌گردد.

در این تصــویر نمــونه‌ای از دودهــای کیهــانی را مشــاهده می‌کنید که تا ســال‌ها دانشــنمدان گمــان می‌کردند غبــار کیهانی است.

جالب این‌که قرآن درباره ابتــدای آفــرینش کیهــان چــنین می‌گوید: (ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّــمَاءِ وَهِيَ دُخَــانٌ) [فصــلت/ 11]

ترجمه: سپس به آفرینش آسمان پرداخت در حالی که به شکل دود بود.

این‌جاست که از کسانی که در حقانیت قـرآن تردید دارند می‌پرسـیم: حضـرت محمد(صـلی الله علیه و آله) از کجا این علــوم را قبل از هــزار و چهارصد ســال پیش آورده است؟

10- ماده تاریک

در حال حاضر نوعی رقابت میـان دانشـمندان علم نجـوم درباره مـاهیت مـاده تاریک وجـود دارد. یافته‌هـای علمی بیــانگر این است که مــاده تاریک مــاده‌ای است که درصد بســیار زیــادی از فضــای هســتی را پر کــرده است و کهکشــان‌ها و ســتارگان لابه لای این مــاده تاریک قــرار گرفته‌اند. مـــاده تاریک بســـیار قـــوی است و بر روی چگونگی توزیع ماده مرئی در جهان هستی تاثیر مستقیم دارد.

ماده تاریک بسـیار قـوی است و به همـراه انـرژی تاریک بیش از 96% هستی را تشکیل می‌دهد.

مـاده تاریک در قـرآن به طـرز دقیقی وصف شـده است, قـرآن نـام این مـاده را "السـماء: آسـمان"نامیـده است. خداوند می‌فرماید: (وَزَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَـابِيحَ وَحِفْظًا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ) [فصلت: 12]

ترجمه: آسمان پـایین را با چـراغ سـتارگان زینت دادیم و آن را حافظ قرار دادیم. این تقـدیر خـدای دانا و شکست ناپذیر است.

در نتیجه ســـتارگان آســـمان را زینت می‌دهند ولی ما آسمان را به طور مستقیم نمی‌بینیم بلکه تنها ستارگانی که آسمان را زینت می‌دهند می‌بینیم. این آسمان بســیار

قــوی و ســخت است. خداوند متعــال می‌فرماید: وَبَنَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا شِدَادًا[النبأ: 12]

ترجمه: و بر فراز شما هفت (آسمان) محکم بنا کردیم.

این آسمان‌ها همان آسمان‌های هفت گانه است.....

(مترجم: مؤلف محترم در مقـالات دیگر, دربـاره بـافت و ساختمان کیهانی و ارتبـاط آن با مـاده تاریک و چگـونگی تطــابق این پدیـــده با آیـــات قـــرآن به طـــور مفصل‌تر پرداخته‌اند که خوانندگان محترم می‌توانند به آن‌ها رجوع کنند).

به خـدا سـوگند اگر قـرآن تنها شـامل همین ده حقیقت علمی بود برای صدق حقانیت و اعجـاز آن کـافی بـود در حالی که قرآن دارای صدها حقائق علمی درباره کوه‌ها و دریاها و پزشــکی و روانشناسی و... است که همه آن‌ها گـــواه صـــدق این کلام پروردگـــار است که می‌فرماید: (سَنُرِيهِمْ آَيَاتِنَا فِي الْآَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَـقُّ أَوَلَمْ يَكْـفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُـلِّ شَـيْءٍ شَـهِيدٌ) [فصلت: 53]

ترجمه: نشانه‌های خود را در کرانه‌هـای عـالم و در نفس خودشان به آنان خواهیم نمایاند تا برای آنان روشن شود که او حـــقّ است. آیا کـــافی نیست که پروردگـــارت بر همه‌چیز آگاه است؟

اقامت‌گـــاه شـــیطان در افکـــار شـــیطان پرســـتان و صهیونیست

از روی کره زمین می‌توان 3 هلال مشاهده نمود، اولین و شناخته شده‌ترین هلال، هلال ماه است. ماه به عنـوان تنها قمر زمین در گـــردش وضـــعی خـــود در هر مـــاه از وضـعیت ناپیـدا تبـدیل به یک هلال باریک شـده و تا مـاه کامـل، یا مـاه بـدر پیش رفته و دوبـاره از سـوی دیگر از اندازه آن کاسـته شـده تا در انتهـای مـاه قمـری دوبـاره ناپدید می‌شود.

اما! زمین سومین سیاره در مدار گردش به دور خورشید می‌باشد، سیاره اول عطارد و سیاره دوم زهـره، ناهیـد، یا ونـوس می‌باشد. از آن رو که این دو سـیاره در مـدار داخلی زمین‌انـد، در حـالت تئـوری باید در زمان‌هـایی از دوره گردشی خود به صورت هلال مشاهده شـوند. اما از بـابت نـزدیکی بسـیار زیـاد عطـارد به خورشـید، زمـان مشاهده عطارد بسیار کوتاه و امکان دیدن آن در شرایط عادی بسیار سخت است، و در حالت هلال مسـلما سـخت تر، اما هلال زهره، بسیار در دسترس‌تر می‌باشد.

این تصویر را در صفحه جدید باز کنید تا اندازه واقعی آن را مشاهده بفرمایید

این دو تصویر نمایانگر هلال ماه و هلال زهره می‌باشند

زهره:

تمـامی سـیارات منظومه شمسی مطـابق نظم حرکـتی خاصی در گـردش هسـتند. آن‌هـاهمگی به دور خورشـید (حرکت انتقالی) و حول محور قطـبی خودشـان (حـرکت

وضـــعی) مطـــابق یک نظم از پیش تعـــیین شـــده در حرکتند.جهت حرکت آن‌ها،چه در حرکت انتقـالی و چه در حـرکت وضـعی خلاف جهت حـرکت عقربه‌هـای سـاعت است، به جز یک مورد! سیاره زهره تنها سـیاره منظومه خورشیدی است که علیرغم این‌که در حـرکت انتقـالی با ســـایر ســـیارات هماهنگ است و خلاف جهت حـــرکت عقربه‌هـای سـاعت به دور خورشـید گـردش می‌کنـد،اما حـرکت وضـعی آن معکـوس است یعـنی در جهت حـرکت عقربه‌های سـاعت به دور خـودش می‌گـردد،یعـنی این‌که اگر کسی بر روی سـیاره زهـره باشد خورشـید را خواهد دید در حالیکه از مغرب طلـوع کـرده و در مشـرق غـروب می‌نماید! پس این سیاره به نوعی متمرد است

سـیاره زهـره بخشی از سـال پیش از طلـوع خورشـید ظـــاهر می‌شـــود و بخشی دیگر ازســـال پس از غـــروب خورشید،به همین دلیل در یونان باستان تصـور می‌کردند دو شـــیء متفـــاوت را مشـــاهده می‌کنند.اما از همه روشن‌تر و واضح‌تر این‌که اصلآ نام این سیاره "لوسیفر" است و لوســیفر به معــنی روشــنی بخش از بــارزترین وشــناخته شــده‌ترین القــاب شــیطان است. "یونانیــان باسـتان چـون تصـور می‌کردند که دو سـتاره متفـاوت را مشاهده می‌کنند،نـام سـتاره صـبحگاهی را "لوسـیفر" و نام ستاره شامگاهی را "هسپروس" گذاشتند.

چرا همیشه joker را روی یک هلال به تصویر می‌کشند؟ در حالی که با دوربین خود جایی را نظاره می‌کند!

حـال این تصـویر را نگـاه کنید و خودتـان مسـائل را جمع بندی کنید:

این تصویر، تصویر جلد کتاب The Secret Destiny of America (هدف مخفی آمریکا) نوشته Manly p. Hall است که به خــوبی نشــان میدهد هــدف اصــلی آمریکا چیست! در متن کتــاب بیــان می‌شــود که وظیفه آمریکا ایجـاد کـردن یک دموکراسی جهـانی در تمـام دنیاست! و البته در بخش‌هـایی از کتـاب که مطالعه کـردم (کتـاب به زبان انگلیسی هست اگه خواستید بگید بــدم) می‌گوید که اولین حکومت دموکراتیک جهان توسط یکی از فرعونیان مصر به نــام آخن آتــون ایجــاد شد که توسط هــدایت‌های مشــاور مــذهبی خــود این کــار را کــرد، بله در این کتــاب ناخواســته اشــاره کــرده که اولین دموکراسی جهــان و اولین حکــومت حقه و مدینه فاضــله توسط یک پیــامبر، حضرت یوسف (ع) ایجاد شد.

اما این عکس: ســمت چپ شــیطان یا همــان جــوکر را نشان میدهد که به همراه یک هرم نیمه، نشان ماسـونی، در دایره کشیده شده، دایره ســمت راست زمین و دایــره مرکز هم آمریکاست

نکته: به فلش‌هــای جهت حــرکت دایره‌ها نگــاه کنیــد، دایــــــره‌ای که به دور زمین قــــــرار دارد خلاف جهت عقربه‌های ساعت و فلش‌هایی که دور جــوکر قــرار دارد در جهت عقربه‌های ساعت اســت، پــاراگراف "زهــره" که یادتان هست؟

آمریکایی که باید زمینه تشکیل حکومت جهـانی جـوکر، یا همان شـیطان را که اکنـون در زهـره آرمیـده و زمین را دید میزند فراهم کند.

اما برای بخش پایـانی یک عکس براتـون مـیزارم که برید حالشو برید:

زمین و زهــره در دوره‌هــایی که کمــترین فاصــله را با یک‌دیگر دارند: ببینید چه شکلی ایجاد می‌کنند

الهه‌ها و خدایان مصر باستان

خدایان مصر باستان به عنوان نمادهایی از قدرت‌ها و پتانسیل‌های طبیعی شناخته شده و مورد پرستش مصریان باستان قرار می‌گرفتند. پیش از این به کلئوپاترا از دنیای مصر قدیمی پرداختیم، در این مطلب نگاهی به دنیای خدایان مصر باستان می‌اندازیم.

خدایان مصر باستان دارای سلسله مراتب بوده و میان آن‌ها پیوندهایی نسبت داده می‌شد.

جالب است بدانید که مصریان بسیار به خدایان و الهه‌های باستانی خود معتقد بوده و به شدت آن‌ها را می‌پرستیدند.

قدرتمندترین خدایان مصر باستان

قدرتمندترین خدای مصر باستان در سه دوره خدای خورشید یا رع، خدای اسرار آمون و الهه‌ی مادر یا ایزیس بودند.

مصریان تمامی امور روزمره خویش را بر تکیه به قدرت این خدایان می‌دانستند و قدرت مطلق در هر رشته‌ای را به خدا و الهه‌ی مربوط به خود منتسب می‌کردند.

بیشتر خدایان مصری هیبتی شبیه به یک انسان با سر حیوان که معمولا شغال، میمون یا سگ بودند داشتند.

اسامی مشهورترین خدایان مصر باستان

خدای خورشید، رع

خدای رع یا خورشید همان طور که گفـتیم قدرتمنـدترین خدای مصر باستان بود. مصـریان عقیـده داشـتند که این خدا در خورشید ساکن بوده و نور و حـرارت آن را تـداوم می‌بخشد. مصـــریان باســـتان معتقد بودند که در زمـــان غروب خورشید، الهه‌ی آسمان یعنی نـــات، رع را می‌بلعد و صبح روز بعد، رع دوباره از چنگال نات رهایی می‌یابد.

خدای باروری، آمون

بـاروری و حاصل خـیزی به خـدایی به نـام آمـون منتسب بود. این خدای باستانی مسـئولیت بارورسـازی مـزارع و زمین‌های کشاورزی مصریان را بر دوش می‌کشید.

خدای آپیس

این خــدا در هیبت گــاوی نر به تصــویر کشــیده می‌شد و نماد باروری بود.

الهه باستت

باســتت الهه‌ای به شــکل گربه بــود و مصــریان باســتان معتقد بودند که این الهه از زنان باردار مراقبت می‌کند.

خدای داموتف

داموتف خــدایی بــود که مصــریان آن را در دنیــای پس از مــرگ به عنــوان مــراقب محتویــات شــکمی مردگــان می‌شناختند.

خدایان مصر باستان

خدای‌هاپی

خـدای باسـتانی‌هاپی نـیز مسـئولیتی شـبیه به داموتف داشت. با این تفاوت که‌هاپی از زبان مردگـان محـافظت می‌کرد. ظاهر این خدا چیزی شبیه به یک میمون بود.

خدای باستانی ایم ستی

ایم سـتی نـیز در دنیـای پس از مـرگ از کبد مردگـان حفاظت می‌کرد.

خدای باستانی خپری

خپری هر روز صبح و زمان طلوع آفتـاب، خورشـید را به سـمت آسـمان مصر آورده و روشـنایی را بر زمین‌ها می‌افکند.

خدایان مصر باستان

خدای باستانی خونسو

خونسو، از شمار خدایان مصر باستان، خـدای مـاه بـود و قدرت آن در شفا دادن تجلی پیدا می‌کرد.

خدای باستانی مین

خدای باسـتانی مین به رشد و نمو گیاهـان کمک کـرده و چهارپایان را بارور می‌ساخت.

الهه‌ی جنگ، نیث

نیث الهه‌ی جنگ و آفرینش بـود. این الهه در علامت‌هـای مصری به شکل دو نـیزه در دو جهت مخـالف که روی یک سپر جای گرفته‌اند، نشان داده می‌شد.

خدای باستانی ازیریس

ازیریس از خدایان مصر باستان مربـوط به دنیـای پس از مرگ بـود. این ازیـریس بـود که به مردگـان جـان دوبـاره داده و اجازه می‌داد آن‌ها از دروازه‌ی مرگ عبور کنند.

خدایان مصر باستان

خدای باستانی پتح

پتح خدای کسب و کار بود و مردم مصر برای رونق کسب و کار خود به آن تمسک می‌جستند.

خدای باستانی ست

ست خدای رعد و برق بود. این همـان خـدایی ست که در جنگ میان الهه‌های باستانی، ازیریس را به قتل رسـانده و به جای وی بر تخت سلطنت نشست.

خدای باستانی شو

شو خدای هوا و چیزی بود که مصریان نفس می‌کشیدند.

خدای تفنوت

تفنوت بارش و باروری ابرها را برعهده داشت. این خـدا در واقع الهه‌ای مونث بود و شـمایلی از یک زن با سـری شبیه به شیر داشت.

خدایان مصر باستان

خدای باستانی هوروس

هـوروس خـدای آسـمان بـوده و از خـدایان قدرتمند و پرجلال مصـری محسـوب می‌شد. چشم هـوروس یکی از

نمادهـــای قـــدرت وی بـــود. ست در جنگ با ازیـــریس، چشم‌های هوروس را از وی گرفت.

خدای باستانی ثوث

علم و دانش و عقل و درایت به خـــدای باســـتانی ثـــوث نســـبت داده می‌شد. این الهه‌ی باســـتانی همه‌چـــیز را می‌دانست و سرمنشأ دانش در مغز وی نهفته بود.

خدای آنوبیس

آنوبیس خدای مرگ و سوگواری بود و نشان او، هیبتی با سر شغال می‌نمود.

مصریان باسـتان نزدیک به دو هـزار خـدا و الهه داشـتند، اما تنها تعدادی از آن‌ها در سراسر مصر شهرت داشته و پرستیده می‌شدند. دیگر خدایان در شهرهای دورافتاده و تنها در منـاطقی خـاص موجـودیت داشـته و به وسـیله‌ی دیگر مردم شناخته شده نبودند.

انتان لاوی

اَنتــان سَــندُر لاوِی[1]ـ (به انگلیسی: Anton Szandor LaVey؛ 11 آوریل 1930 – 31 اکتـبر 1997)ـ با نـام شناســـــنامه‌ای‌هاوارد اســـــتنتون لِـــــوِی (به انگلیسی: Howard Stanton Levey)، نویسنده و موسـیقی‌دان آمریکایی است.[2] او هم‌چنین مؤسس کلیسای شیطان و دین شیطان‌پرســتی لاویی است. کتاب‌هــای متعــددی منتشر کرده‌است که از بین آن‌ها می‌تـــــــــــوان انجیل شـــیطانی، آیین شـــیطانی، جـــادوگر شـــیطانی، دفـــتر یادداشت شیطان و شیطان سخن می‌گوید را نام برد.

اَنتان لاوی kyr asslan

لاوی در حوالی سال 1992

زاده

هاوارد استنتون لوی

11 آوریل 1930

شیکاگو، ایلینوی

درگذشت

31 اکتبر 1997 (67 سال)

سان فرانسیسکو، کالیفرنیا

ملیت

ایالات متحده آمریکا

شغل

نویسنده، موسیقی‌دان

شناخته‌شده برای

انجیل شیطانی

کلیسای شیطان

امضاء

محتویات

زندگی‌نامه

در 11 آوریل سال 1930 در شهر شیکاگو، ایالت ایلینوی متولد شد. سپس خانواده‌اش به سانفرانسیسکو نقل مکان کردند و بیشتر دوران رشد وی همان‌جا سپری شد.

پس از رها کردن دبیرستان و فرار از خانه در 17 سالگی ابتدا به سیرک پیوست و بعد به نوازندگی روی آورد.

در 1950 به عنوان عکاس در دایره جنائی پلیس استخدام شد.

هم‌چنین در زمینه موسیقی، موفقیت‌های او به عنوان یک پیانیست ادامه داشت و از مشهورترین افراد زمان خود در سانفرانیسکو بود.

پدر و مادرش او را "هووارد استانتون لوی " نام گذاشتند. او متولد ایالت ایلی نویز بود اما در سانفرانسیسکو بزرگ شد. پدرش بنگاه معاملات املاک داشت. آن‌ها خانه‌ای بزرگ و مجلل درجای خوبی از شهر داشتند. لوی این خانه را سال‌های سال داشت و این خانه محلی برای استراحت او بود. شجره نامه خانوادگی

که از او وجـود دارد می‌گوید مـادربزرگ او- سسـیل لوبا پریمو کولتن- یک کولی اهل ترانسیلوانیا بـوده، کسی که دوران کودکی لوی را پرکرده بود از داستان‌هایی دربـارۀ دیوها وجن‌ها و افسـانه‌های پریـان. یک داسـتان محتمل دیگر هم وجـــــــود دارد که می‌گوید: "کمی بعد از جنگ جهانی دوم عموی انتان او را که پسری 15 ساله بوده با خـود به آلمـان می‌بـرد؛ به جـایی که فیلم‌هـایی دربـارۀ مراسم مـذهبی شـیطان پرسـتی به نمـایش در می‌آید و لـــوی ادعا می‌کند کتـــاب مراسم ربـــانی شـــیطان را که درسال 1972 نوشته تحت تأثیر این فضا و فیلم نوشـته اما گفته‌هـای دخـترش "زینا "این حـرف لـوی را- با ارائه مـدارکی از عـدم حضـور پـدرش در آن زمـان در آلمـان- نقض می‌کند! 1

ازدواج

در ســـال 1952 (میلادی) با کـــارول لَنســـینگ (Carole Lansing)ـ ازدواج کـرد. نتیجه این ازدواج اولین دخـتر او کلارا لاوی بـود. ازدواج آن‌ها بعد از این‌که انتـان بسـیار شیفته داین هگارتی شـده بـود در 1960 (میلادی) منجر به طلاق شد. انتـــــــان و داین هرگز ازدواج نکردند ولی رابطه آن‌ها بعد از سـال‌های طـولانی به تولد دخـتر دوم وی زینا لاوی در سال 1964 (میلادی) منجر شد.

هگـــرتی و لاوی در اوسط 1980 از هم جـــدا شـــدند و آخـرین همـراه لاوی بلانچ بـارتون (Blanche Barton) بود. نتیجه این همـراهی تنها پسر لاوی سـیتن سـرکیس کرنکی لاوی (Satan Xerxes Carnacki LaVey) شد.

شیطان‌پرستی

لاوی ارائه سخنرانی‌های سرّی خـود در شـبهای جمعه را که «دایـره اسـرار آمـیز» نامیـده بـود آغـاز کـرد. یکی از اعضای همین حلقه بود که به وی پیشـنهاد تأسـیس آیین جدید را داد.

در 30 آوریل 1966 در حالی که سر خود (به عنوان رسم آئین جدید) را تراشیده بود، بنیان‌گذاری کلیسای شـیطان را اعلام کرد.

هم‌چنین سال 1966 را به عنوان آنو استاناس (سال اول Anno Satanas) سال اول عهد شیطان اعلام کرد.[3]

وی خود را کاهن اعظم کلیسای شیطان نامید.

چندی بعد با انتشار کتـاب (انجیل شـیطانی به انگلیسی: Satanic Bible) در سال 1969 به اظهار تعالیم کلیسای شیطان پرداخت و اظهار داشت که شـیطان فرمـانروای زمین است.

در ادامه انتشار انجیل شیطانی لاوی کتاب آئین پرستش شیطانی را در 1972 انتشـار داد. در این کتـاب جزئیـات بیشـتری از آئین پرسـتش، رسـوم و تشـریفات دیـنی پرسـتش شـیطان (از جمله مراسم عشـاء تاریک Black Mass) را ذکر کرد.

مرگ

انتـان لاوی در 31اکتـبر 1997))مصـادف با روزهـالووین 1997)در بیمارستان سنت مـاری شـهر سانفرانسیسـکو بر اثر تـورم ریه از دنیا رفت. تـدفین لاوی که به صـورت مخفی انجـام شـد، جسـدش سـوزانده و خاکسـتر شد. [نیازمند منبع]

خاکسترش دفن نشد ولی بین وارثـانش تقسـیم شد و با این فـــرض که دارای قـــدرت اســـرارآمیز است در آیین پرستش اسرارآمیز شیطانی اسـتفاده می‌شـود.[نیازمند منبع]

آثار

کتاب

انجیل شیطانی (1969)

ساحرهٔ تمام‌عیار- یا- وقـتی پاکـدامنی شکست خـورد چه کنیم (1971)

آئین شیطانی (1972)

شیطانکی زیر شیروانی (1972)

دفتر یادداشت شیطان (1992)

گفتگوهای شیطان (1988)

دست در دماغ شیطان (1988)

شبی با شیطان (1988)

فیلم

نیایش برادر اهریمنی من (1969)

سیتنیس (Satanis): عشاء ربانی شیطان (1970)

باران شیطان (1975)

اتومبیل (1977)

دکتر دراکولا، اکا سونگالی (1981)

سوپراستار کارلز منسون (1989)

مرگ صحنه (1989)

گفتگوی شیطان (1995)

موسیقی

مراسم عشاء شیطانی

موسیقی بیگانه

شیطان به تعطیلات می‌رود

منابع

دانشنامه غیرمعمول و مشروح

Wikipedia contributors, "Anton LaVey," Wikipedia, The Free Encyclopedia, http://en.wikipedia.org/w/index.php?title=Anton_LaVey&oldid=194282998 (accessed February 27، 2008).

تشـریح، فلسـفه و توجیه شیطان‌پرسـتی(Description, Philosophies and Justification of Satanism)

ویکی‌پدیای روسی

دانشنامه دین و طبیعت

Wright, Lawrence- "It's Not Easy Being Evil in a World That's Gone to Hell", Rolling Stone, September 5, 1991: 63-68, 105-16.

Harrington, Walt. "Anton LaVey America's Satanic Master of Devils, Magic, Music, and Madness." The Washington Post Magazine, / February 23, 1986

~~

پیوند به بیرون

وبگاه کلیسای شیطان (Church of Satan)

دانشنامه دین و طبیعت

تشـریح، فلسـفه و توجیه شیطان‌پرسـتی(Description, Philosophies and Justification of Satanism)

جستارهای وابسته

شیطان‌پرستی

شیطان‌پرستی لاویی

انسان و ماهیت جهان

شاید اولین مسئله‌ای که انسان را درگیر خود کرده و هم‌چنان می‌کند، این باشد که ماهیت جهان چیست؟ چگونه بوجود آمده؟ همیشه وجود داشته یا آن را خالقی خلق کرده است؟ از چه موادی ساخته شده؟ چگونه تغییر می‌کند و ....

در این سری مقالات به این موضوع از منظر برخی متفکران خواهیم پرداخت و دیدگاه فلاسفه را در این باره بررسی خواهیم کرد.

در ضمن باید توجه داشت که در این مطالب قصد تبلیغ یا نقد نظریه‌های فلسفی را نداریم و بیشتر به بیان تاریخچه‌ای از نظریه پردازی‌های برخی فلاسفه درباره مسئله جهان خواهیم پرداخت. بهرحال می‌توان گفت که این فلاسفه و متفکرین هستند که افکار یک ملت یا ملت‌ها را به جهت خاصی معطوف می‌کردند و در بسیاری کشورها هم‌چنان تفکرات فلاسفه، حاکم بر طرز فکر و عمل حکومت و مردم آن کشورهاست.

این مطالب بسیار خلاصه هستند و برخی مفاهیم مرتبط نیز به منظور آشنایی بیشتر با فلسفه و فلاسفه در متن آورده شده‌اند. ضمنا اگر از دوستان کسی هست که آشنایی بیشتر و بهتری با فلسفه دارند و یا مطالبی دارند که مناسب این بحث میباشد، با کمال میل از مطالب و نظرات ایشان استقبال و استفاده خواهیم کرد.

بخش اول

نخستین مردمانی که تاریخ مکتوب آن‌ها در دسترس است، در ارتباط با آغاز و ماهیت چیزها، نظریاتی را ابراز داشته‌اند. آن‌ها این نظریات را با مذهب خود می‌آمیختند و نتیجه آن‌ها را توسط افراد روحانی به جوان ترها آموزش می‌دادند و آن‌ها نیز این آموخته‌ها را به فرزندان خود منتقل می‌کردند.

مثلا در سفر پیدایش گفته شده که "خداوند جهان را در 6 روز از هیچ آفرید. او در این مدت روشنایی و تاریکی، خورشید، ماه، ستارگان، زمین و آب‌ها و در نهایت چیزهای زنده از جمله بشر را آفرید. وقتی خلق همه آن‌ها تمام شد و مرد و زن در یک باغ زیبا قرار گرفتند، خدا به جهان آمد و در حالی که خوشنود بود در آن به قدم زدن پرداخت".

نظریات فلاسفه نخستین یونان (فیلسوفان پیشا سقراطی)

می توان گفت اولین مسئله‌ای که فیلسوفان نخستین یونان به آن پرداختند، ماهیت جهان بوده است. آن‌ها سعی می‌کردند به راز آفرینش جهان و آن‌چه در آن هست پی ببرند. آنان از خود می‌پرسیدند چه اتفاقی افتاده که چیزهای زیادی در جهان وجود دارد؟!

تالس (حدود 600 ق.م) که در شهر میلتوس (Miletus) در یونان باستان زندگی می‌کرد، نخستین کسی بود که دراین باره اظهار نظر کرد. او به همسایگانش میگفت که آب همان ماده اولیه و اصلی است که جهان از آن بوجود آمده. او می‌دید که آب وقتی منجمد می‌شود، به جامد تبدیل می‌شود و در اثر گرما بخار شده و به هوا

تبـدیل می‌شـود. لـذا اسـتدلال می‌کـرد که همه‌چـیز از سخت‌ترین صخره‌ها تا هوای سبک از آب نشات گرفته‌اند و در پایان نیز به آب بر میگردند.

کمی بعد، شهروند دیگری از میلتوس به نام آناکسیماندر (Anaximander)، نوشت مـاده اولیه‌ای که هرچـیزی در جهان از آن ساخته شده، بر خلاف نظر تالس آب نیسـت، بلکه توده جانـداری است که همه فضا را پر کـرده است. او این توده جانـدار را "بی نهـایت" (Infinite)ـ نامید. او می‌گفت که در آغاز این توده یک تکه بود و تکه تکه نشده بـود، ولی حـرکت داشت. این حـرکت بـاعث می‌شد به سمت بالا و پـایین و جلو و عقب و اطـراف جابجا شـود. ارام آرام قطعه‌هـایی از آن تـوده جـدا شد و در نهـایت همه‌چیزهایی که اکنون در جهان میبینیم بوجود آمدند. او معتقد بـود همانگونه که این حـرکت ادامه می‌یابد این تکه‌های بیشمار مجددا به هم میپیوندند و توده بی‌نهـایت را به وحدت نخستین باز می‌گردانند.

سومین شهروند میلتـوس، آناکسـیمنس (Anaximines) از توجیهات دو متفکر قبل قانع نمی‌شد. او پیشنهاد کرد ماده اولیه که هر چیزی در جهان از آن ساخته شده، هـوا است. او دریافته بـود که انسـان‌ها و حیوانـات هـوا را تنفس می‌کنند و قـادر به زنـدگی هسـتند، و اسـتدلال می‌کـرد که هـوا به گوشـت، اسـتخوان و خـون تبـدیل می‌شـود. او ادامه می‌داد که هـوا می‌تواند به بـاد، ابـر، خاک و سنگ تبدیل شود.

این سه اندیشـمند اهل میلتـوس بیشـتر به دنبـال مـاده اولیه ایبودند که هر چـیزی در جهـان از آن سـاخته شـده بـود. کـار آن‌ها توسط فیلسـوفان دیگـری که بیشـتر به

دنبال یافتن ارتباط بین چیزها و چگونگی وابستگی آن‌ها به هم بودند، دنبال شد. آن‌ها فیثاغورثیان بودند، مکتبی که توسط فیثاغورث (Pythagoras) بنیان گذاشته شده بود.

فیثاغورث و فیثاغورثیان تحت تاثیر این حقیقت بودند که خیلی چیزها در جهان با هم در ارتباطند، بطوریکه می‌توان این رابطه را با اعداد بیان کرد. مثلا میگفتند صدای یک تکه سیم با طول آن دارای نسبتی است که با عدد قابل تبیین است. بنابراین آن‌ها استدلال کردند عدد باید آن ماده اولیه‌ای باشد که فلاسفه در جستجوی آنند. در نظر آنان اعداد تبدیل به چیزها می‌شوند و موجودیت مستقل پیدا می‌کنند و تعلیم میدادند که کل جهان از اعداد ساخته شده است. آن‌ها اعتقاد داشتند که چون در موسیقی هماهنگی نت‌ها بر روی نت هشتم حاصل می‌شود، عدد هشت دال بر دوستی و مودت است. آن‌ها برای این‌که نشان دهند همه‌چیز از اعداد ساخته شده، پیچیده‌ترین نظام اعداد را ایجاد کردند.

فلاسفه‌ای که تاکنون از آن‌ها نام بردیم این را یک اصل مسلم می‌دانستند که همه‌چیز تغییر می‌کند. آن‌ها همه جا در اطراف خود تغییر را می‌دیدند ولی آن را یک مسئله تلقی نمی‌کردند. آب به یخ یا بخار تغییر می‌کند، هوا تبدیل به باد می‌شود، اعداد تبدیل به چیزها می‌شوند، و .... در نظر آنان حرکت در هر چیزی این تغییرات را ایجاد می‌کند.

با ادامه کار فلاسفه برای شناخت ماهیت جهان، آن‌ها کم کم خود تغییر را نیز به عنوان یک مسئله به حساب آوردند. برای آنان سوال بود که تغییر اساسا چیست و

چگونه واقع می‌شود؟ تغییر واقعا وجود دارد یا فقط تصور میکنیم که چیزها تغییر می‌کنند؟

هراکلیتوس (Heraclitus– حدود 500 ق.م)، ساکن شهر افسوس (Ephesus– از شهرهای یونان باستان، جایی در غرب ترکیه امروزی)، بسیار تحت تاثیر حقیقت تغییر بود. او به تغییر اعتقاد داشت و می‌گفت در جهان همه‌چیز در حال تغییر است، حتی چیزهایی که به نظر ما ساکن می‌آیند در حال تغییر و تحول هستند. او معتقد بود که آتش نیز همیشه در حال تغییر است و هرگز از حرکت نمی‌ایستد و سکون نمی‌پذیرد و از آن‌جا که تغییر نیز مشخصه اصلی جهان است، آتش همیشه درحال تغییر باید ماده اصلی جهان باشد و اعتقاد داشت همه‌چیز از آتش بوجود آمده است. او می‌گفت هیچ چیز دائمی و پایدار نیست، هر چه هست تغییر است و بس. او می‌آموخت که حتی ثابت و پایدارترین چیزها در جهان دائما در حال تغییرند. در حقیقت "ستیز و رویارویی" بر جهان حاکم است. لحظه‌ای که چیزی ساخته می‌شود، ستیز و رویارویی آغاز می‌شود تا آن را تفکیک و تجزیه کند.

جالب است بدانید داریوش، از پادشاهان هخامنشی، برای هراکلیتوس نامه می‌نویسد و از او دعوت می‌کند به ایران و به کاخ شاه آمده و با او به بحث و گفتگو درباره مسائل عالی بنشینند. داریوش یکی از دلایل دعوت خود را این می‌داند که یونانیان بیشتر اوقات مردان دانای خود را ارج نمی‌نهند و از وصایای آنان که شنیدن و آموختن آن‌ها سودمند است، غفلت می‌کنند.

درست زمانی که هراکلیتوس در حال تبلیغ رساله خود بود مبنی بر این‌که تغییر جوهره هر چیزی است، فیلسوفان یونانی دیگری در شهر الئا (Elea)ـ زندگی می‌کردند که اعتقاد داشتند تغییر غیر ممکن است. گزنفون (Xenophanes)، قدیمی‌ترین این فیلسوفان اهل الئا، معتقد بود جهان توده جامدی بود که همیشه غیر قابل تغییر و غیر قابل حرکت است. بخش‌ها ممکن است تغییر کنند ولی کلیت آن هرگز تغییر نمی‌کند.

پارمنیدس (Parmenides)ـ از دیگر فلاسفه مکتب الئا، می‌گفت که تغییر غیر قابل تصور و درک است، اگر چیزی به عنوان تغییر وجود داشته باشد، او استدلال میکرد که باید چیزی از هیچ بوجود آید که غیر ممکن است. او عقیده داشت که هر چه وجود دارد پیوسته وجود داشته است و وجود خواهد داشت و در گامی دیگر تبدیل، حرکت و تغییر را خطای حواس دانسته است.

سومین فیلسوف مکتب الئایی زنون (Zeno) بود. او نیز همچون استادش پارمنیدس، بر غیر ممکن بودن حرکت استدلال می‌کرد و چنین می‌گفت: اگر حرکت واقعیت داشته باشد، انتقالی است از یک نقطه به نقطه‌ی دیگر. پس هرگاه میان این دو نقطه یک خط بکشیم، خواهیم توانست آن را دو نیم کنیم، و آن نیمه را نیز به دو نیم و همین کار را بر نیمه‌های دیگر؛ و آن‌چنان این‌کار ادامه خواهد یافت که پایانی نداشته باشد. پس میان این دو نقطه از اجزای بیشمار تشکیل شده‌است، که یک جسم هنگام حرکت باید از بیشمار قسمت عبور کند، که اینکار به زمان بی‌نهات احتیاج دارد؛ و بنابراین حرکت هیچ‌گاه انجام نخواهد شد.

بطور مثال هرگاه تیری را از کمـان رها می‌کـنیم، چـنین به نظر می‌رسد که آن تــیر پرتــاب می‌شــود و در حــال حرکت است. اما در واقع ساکن است، چون هر قسـمتی که به نظر خالی می‌آید نیز در اصل از هوا پر شده‌اسـت، و در جایی که پر باشد، انجام حرکت غیر ممکن است.

با بالا گـرفتن مباحثه هراکلیتـوس با فیلسـوفان الئـایی، برخی فلاسـفه بر آن شـدند تا نظریه دو طـرف را با هم سـازگار کنند. آن‌ها سـعی در حل معمـای ثبـات و تغیـیر کردند.

امپدوکلس، هم مانند الئاییان تاکید بر عـدم وجـود تغیـیر می‌کرد و هم مانند هراکلیتوس قائل به اختلاط و جـدایی بود. او می‌گفت جهان از 4 عنصر، ریشه چیزها، تشکیل یافته است: خاک، هـوا، آتش و آب. میلیاردها ذره بسـیار ریز از هر عنصر وجود دارد. این ذرات به طرق مختلف با هم تـرکیب می‌شـوند و خیلی چیزها را در جهـان شـکل می‌دهند. وقتی که چیزها زوال می‌یابند یا تغییر می‌کنند، عناصر از هم جدا میشـوند. بعد ممکن است مجـددا با هم تـرکیب شـوند و چـیز دیگـری تشـکیل دهند. عناصر هرگز تغیــیر نمی‌کنند و ثابتند. بنــابراین درواقع تغیــیر وجــود نــدارد، بلکه فقط عناصر با هم مخلــوط یا از هم جــدا می‌شوند. از نظر او عشق عناصر را با هم جمع می‌کند و مـوجب اختلاطشـان می‌شـود تا شـیئی جدید بسـازد و بر عکس نفرت موجب جدایی این عناصر می‌شود.

راه حل امپدوکلس برای مسئله ثبات و تغییر، مورد توجه آناکسـاگوراس (Anaxagoras)ـ قـرار گـرفت ولی او را قـانع کـرد. این فیلسـوف پس از مطالعـات زیـاد به این نتیجه رسید که در جهـان باید بیش از چهـار عنصر وجـود

داشته باشد.در حقیقت او متقاعد شده بـود که در جهـان میلیونها عنصر یا جوهر(Substances) یافت میشوند که عنــوان نشــده‌اند. از نظر آناکســاگوراس همه مــواد از عناصر خــرد و متحد الشــکلی ســاخته شــده‌اند که قابل تبــدیل به هم نیســتند. مثلاً اســتخوان از میلیون‌ها ذرات اســتخوانی تشــکیل شــده که در یک جا جمع شــده‌اند. هرچیزی در جهان اینگونه شکل میگیرد. تعـدادی عنصر با هم جمع شده و چیزی را شکل می‌دهند. هیچ عنصــری به عنصر دیگر تغییر پیــدا نمی‌کند. بنــابراین در واقعیت هیچ تغیــیری وجــود نــدارد، بلکه فقط وقــتی که عناصر با هم تــرکیب میشــوند، از هم جــدا می‌شــوند و مجــددا تــرکیب می‌شــوند، تغیــیر به وقــوع می‌پیونــدد. این عناصر با هم ترکیب و از هم جدا می‌شوند، نه به دلیل وجود چــیزی در آن‌ها، بلکه به خاطر چــرخش اجــرام آســمانی. زمــانی که حــرکت چرخشی بــرای اولین بــار در تــوده اصــلی عناصر بوجود آمد در حالی که ساکن بود، آن‌ها شروع به تــرکیب کردند و خیلی چیزها در جهان شکل گرفتند.

این کنکاش‌هــای فکــری راه را بــرای گــروه دیگــری از متفکــران یونــانی بــاز کــرد؛ اتمیست‌ها(Atomists). مشــهورترین این افــراد، لئوســیپوس (Leucippus)ــ و شــاگرد او دموکریتــوس(Democritus)ــ بودند. آن‌ها با پیشینیان خود که می‌گفتند تغیــیر نتیجه اختلاط و جــدایی واحدهای ریز است، موافق بودند، ولی در این‌که مــاهیت این عناصر چیســــــــت، با آن‌ها در اختلاف بودند. همه متفکــــران پیش از اتمیست‌ها معتقد بودند که عناصر در کیفیت متفــاوت هســتند. مثلا عناصر گوشــتی با عناصر اســتخوانی متفــاوت هســتند. ولی اتمیست‌ها اعتقــاد داشــتند که که تمــامی واحدها، یا اتمهــا، کیفیت یکســانی

دارند. برخی از آن‌ها چنگک دارنـد، بـرخی چشـم، بـرخی دیگر نیز دارای برآمدگی و فرورفتگی هستند. وقـتی این اتمها به طـرق و تعـداد مختلف به هم میپیوندنـد، چیزها شکل میگیرند. هر اتم در درون خـود حـرکت می‌کند و به دلخواه می‌چرخد و خود را به دیگر اتم‌ها متصل می‌سـازد (اتم، از کلمه یونـانی atomos، به معـنی غـیر قابل تقسیم گرفته شده است).

بدین تـرتیب می‌تـوان دید که از دیـدگاه اتمیست‌ها تغیـیر همـان اختلاط و جـدایی اتمها میباشد. اتمها هرگز تغیـیر نمی‌پذیرند و ابدی هسـتند، جثه شـان ریز و همه یکسـان هستند. تغییر واقعی در انها غیر ممکن است. تنها تغیـیر ممکن این است که اتمها دور هم جمع شـوند و چـیزی را شکل دهند یا این‌که از هم جدا شوند.

دیدیم که یونانیان به مدت حدود 250 سـال روی مسـئله مـاهیت جهـان کـار کردند و به این نتیجه رسـیدند که هر چیزی در جهـان از اختلاط اتمهـای ریز به طـرق و تعـداد مختلف تشـکیل شـده است که این اتمها همگی یکسـان هستند.

نظریه افلاطون درباره جهان

هیچ یک از نظریه‌های ذکر شده افلاطون (Plato– شاگرد سقراط) را قانع نمی‌کـرد. از نظر افلاطـون، دنیـایی که ما میبیـنیم، لمس میکـنیم و از طریق حواسـمان آن را تجربه می‌کـنیم، واقعی نیسـت، بلکه رو گرفـتی از یک دنیای حقیقی است. در این دنیا ما به وفـور چیزها را در حـال تغیـیر، آمـدن و رفتن می‌یـابیم. این دنیـا، دنیـای

بسیاری اشتباهات، نقایص، و شرارت‌ها است، وجود دارد و هر روز آن را تجربه می‌کنیم، اما واقعی نیست!

بهرحال جهان واقعی وجود دارد که چیزهای حقیقی در آن وجود دارند و چیزهای موجود در دنیای ما فقط روگرفت آن چیزهای حقیقی هستند. افلاطون آن دنیا را دنیای مُثُل (جمع مثال- Ideas)ـ نامید. او معتقد بود در دنیای مُثُل مثلا درخت کاملی وجود دارد که همه درختانی که ما میبینیم روگرفت‌های آن درخت هستند، به همین شکل حالت کامل همه آن‌چه که در جهان میبینیم، در جهان مُثُل وجود دارد. مُثُل از هر نظر کامل و بی‌عیب هستند، به هیچ وجه تغییر نمی‌کنند، پژمردگی و مرگ ندارند و تا ابد باقی می‌مانند.

مُثُل یا صُوَر (Forms)ـ (افلاطون از هر دو واژه برای توضیح آن‌ها استفاده می‌کرد) هیچگاه خلق نشده‌اند، بلکه از همان آغاز در همان حالت کاملی که هستند وجود داشته‌اند. آن‌ها مستقل از همه‌چیزها هستند و تحت تاثیر تغییراتی که ما در جهانی که از طریق حواسمان تجربه می‌کنیم رخ می‌دهند، نیستند. آن‌چه ما میبینیم، انعکاس آن نمونه‌های ابدی است.

همه مُثُل در دنیای مختص مُثُل بطور منظم ترتیب یافته‌اند و در راس آن‌ها، بالاترین مثال، خوبی و خیر مطلق، قرار دارد.

غیر از مُثُل، اصل دیگری نیز در جهان وجود دارد؛ ماده (Matter)ـ بین ماده و مثل تفاوت عمیقی هست. ماده را می‌توان مصالح خامی دانست که مثل بر روی آن نقش می‌بندند. بطور مثال کار یک مجسمه ساز را در نظر

بگیرید. فرض کنید مجسمه ساز ایده (Idea)ـ شکلی را دارد و می‌خواهد آن را روی سنگ مرمر پیاده کند. درحال حاضر این ایده از همه سنگ مرمرهای موجود در جهان مستقل است. اما برای درک آن ایده توسط دیگران و این‌که بتوانند از طریق حواسشان آن را درک و تجربه کنند، سنگ مرمر لازم است. بنابراین مجسمه ساز قطعه سنگ مرمری را بر می‌دارد و مجسمه‌ای خلق می‌کند. سنگ مرمر به عنوان مصالح خام تجسم بخش ایده مجسمه ساز مورد استفاده قرار گرفته است. ممکن است مجسمه ساز مجسمه‌های زیادی بسازد بدون این‌که روی ایده وی تاثیری داشته باشند.

افلاطون فکر میکرد که دنیا نیز به همین منوال ساخته شده است. طبیعت، همه‌چیزهایی که از طریق حواسمان درک و تجربه می‌کنیم، وجود خود را مدیون اثر مثل بر ماده هستند. این دنیا واقعی نیست، بلکه اثر دنیای واقعی بر ماده است. بنابراین تمامی اشتباهات، تغییرات، و تمامی نقایص این دنیا به علت ماده است نه مثل.

تیمائوس (Timaeus)، نام کتابی نوشته افلاطون در سن 70 سالگی‌اش است که «رمان تاریخی» و «افسانه‌ای درباره طبیعت» نیز نام گرفته و درحدود 360 پیش از میلاد نوشته شده‌است. در این کتاب او چگونگی خلق دنیای محسوس ما را بیان می‌کند. به نظر او معماری وجود دارد به نام "دمیورژ" (Demiurge)، که دنیای مثل را با ماده می‌آمیزد، درست همانند مجسمه سازی که ایده خود را روی سنگ مرمر پیاده می‌کند. دمیورژ کامل‌ترین مثال‌های هرچیز و توده عظیم ماده را

دارد. افلاطـون هرگز نگفته که دمیـورژ، مثل و مـاده در اصل از کجا آمده‌اند. هنگـامی که دمیـورژ مثـالی را در تماس با ماده قرار می‌دهد، چیزی خلق می‌شود. در واقع از یک مثال، چیزهای بسیار زیادی خلق می‌شود. مثلا یک مثال کامل درخت بلـوط وجـود دارد، اما در دنیـایی که با حواس درک میکنیم، بسیار زیاد درخت بلـوط وجـود دارد. در مورد همه‌چـیز بهمین شـکل است. از تـرکیب مثـال و ماده، مثال هیچ تاثیری نمی‌پذیرد و همیشه کامل و بدون تغییر باقی می‌ماند.

افلاطـون را یک فیلسـوف ایـده آلیست (Idealist) می‌نامند، زیرا او فکر می‌کـرد دنیـای واقعی، دنیـای مثل است (ایده‌آلیسـم، که در زبـان فارسی غالبا به اصـالت تصـور و آرمـان‌گرایی ترجمه شـده اسـت، پدیـده‌ها را براساس "ایـده‌آل" یا آن‌چه به روح و تصـور نسـبت داده می‌شـود، تفسـیر و توجیه می‌کند. ایده‌آلیسـم، عقل یا ذهن و روح را مقـدم بر مـاده می‌داند. این نظریه معتقد است که واقعیت بیش از آن‌که به نیروهای مادی بستگی داشته باشد، در پنـدارها، فکـر، ذهن و خـود فـرد است). بهرحال برای افلاطون دنیای مثل، دنیـای واقعی است و این دنیـایی که ما از طریق حواسـمان درک و تجربه می‌کنیم، غیر واقعی و روگرفتی از دنیـای واقعی است. تمـامی نقـایص دنیـای محسـوس ناشی از این است که پیـاده شـدن همه جانبه مثل (که کامل و بی‌عیب است) روی ماده، غیر ممکن است. ماده ناقص است و به همین جهت مثال کامل را از شکل اصلی‌اش خارج می‌کند.

(قبل از این‌که به سراغ ارسطو و افکار او بریم، به بیان خلاصه بـرخی آراء افلاطـون دربـاره انسـان و حکـومت

میپردازیم که البته موضوع این مطالب نیست ولی گفتن آن‌ها هم خالی از لطف نیست.

از دیدگاه افلاطون بدن انسان از سه بخش سر، سینه و تن تشکیل می‌شود. هر یک از این سه بخش ویژگی‌های خود را دارد.

فکر به سر مربوط است.

اراده به سینه تعلق دارد.

و میل به تن ارتباط می‌گیرد.

هریک از این اجزا فضیلتی دارد:

فکر باید سعی در کسب خرد داشته باشد.

اراده نشانگر شجاعت است

و میل باید تا حد اعتدال عمل کند.

زمانی که این سه جز آدمی هماهنگ عمل کنند آن وقت انسانی معتدل به وجود خواهد آمد. افلاطون مدینه فاضله‌اش را همانند انسان ساخته است. این دولت همانند انسان که سر، سینه و بدن دارد از دولتمرد، سرباز و کارگر برخوردار است. برای او طبقه کارگر، شامل تاجر، کاسب و کشاورز نیز می‌شود. در این‌جا معلوم می‌شود که افلاطون از طب یونان آن ایام به عنوان نمونه استفاده کرده است. طب یونانی در آن ایام بر این اعتقاد بود که انسان سالم از اعتدال و تناسب برخوردار است به همین خاطر در دولت او نیز هر فرد جای خاص خود را دارا بوده است تا تناسبی به وجود آورد.

فلســـفه افلاطـــون و حکـــومت فلســـفی‌اش هر دو از خردگـــرایی سر چشـــمه گرفته است. تصـــمیم گـــیری در دولت او بر اساس خرد صورت می‌پذیرد و همان گونه که ســـر، جسم را رهـــبری می‌کنـــد، فیلســـوف هم راهـــبری اجتماع را برعهده دارد.

پیش از پـــرداختن به تفکـــرات ارســـطو، نکته‌ای هست که حتما باید متذکر شد. فلسـفه حاصل فکر و اندیشه است. اگر فکـــری فلســـفی بـــود، دلیل بر عقلانی بـــودن آن فکر نیست. عقل در واقع کنـــترل و محـــدود کننـــده فکر است. فکر به تنهایی می‌تواند لجـــام گســـیخته عمل کند و به هر ســـمت و ســـویی بـــرود، نتیجه این گونه تفکر خـــالی از عقلانیت، یکبار می‌شود الحـــاد، یکبـــار می‌شـــود بمب اتم، یکبـــار می‌شـــود اختلاس 3000 میلیـــاردی و بلعیـــدن یک ســـــــوم بودجه یک کشـــــــور و .... بهمین دلیل است که میگوییم تفکر فلسفی، الزاما عقلانی نیست. ولی فکری که عقلانی باشد بـــاعث خشـــوع و تواضع و فروتـــنی و معرفت خواهد بود. عقل در واقع هـــدایت گر فکر است و اجازه نمیدهد فکر به هرکجا سرک بکشد.

تصور ارسطو از جهان

همـــانطور که پیشـــتر دیـــدیم، دموکریتـــوس و اتمیست‌ها جهـــان را به صـــورت اتمهـــای یکســـان و متحـــرک توصـــیف می‌کردند. افلاطـــون جهـــان را بصـــورت مُثُل بی‌عیب که بگونه‌ای بر ماده اثر میگذارند توصیف می‌کرد. ارســـطو (Aristole– شاگرد افلاطون) سعی می‌کـــرد به نظـــریه‌ای دربـــاره جهـــان برسد که حد فاصل بین نظر افلاطـــون و اتمیست‌ها باشد. ارسطو مایل بود که وجود ماده را تایید کند و به عنوان شاگرد افلاطون، باور داشت که مُثُل نـــیز

وجود دارند. او می‌خواست این دو تفکر را به طـریقی با هم بیـــامیزد که قـــانع کننـــده‌تر از راه حل پیشـــنهادی افلاطون باشد. مسئله او این بود که چگونه مُثُل بی‌عیب و نقص، لا یتغــیر و ابــدی بر مــاده بی‌جــان اثر می‌کند. پاسخ او این بـــود که مثل (Ideas– بنا به اصـــطلاح افلاطون)، یا صُوَر (Forms– بنا به اصطلاح ارسـطو) در خارج و فوق چیزها نیستند، یعنی برتر و مافوق نیســتند، بلکه در چیزها هستند. او می‌آموخت که صورت(Form) و ماده همیشه و تا ابد با هم هستند. بنابراین دنیایی که ما از طریق حواســـمان درک و تجربه می‌کـــنیم، بر خلاف آموزه‌های افلاطون، فقط یک روگرفت از دنیــای واقعی نیســت، بلکه دنیــای واقعی است. این‌جا صــورت و مــاده یکی هستند، و نمی‌توانند بصــورت جداگانه تجربه شــوند. فقط با فکر کردن می‌توانیم این دو را از هم جـدا کـنیم؛ در واقع همیشه هر دو را با هم می‌یابیم.

(منظور از صورت، قالب و ســاختار چیزها اســت؛ نــوعی نظم و ســاختار که چــیزی را شــکل و تعین می‌بخشد. به عنوان مثال، خیاط، پارچه را که مــاده لبــاس است شــکل داده و به صـــورت لبـــاس در می‌آورد؛ به عبـــارت دیگـــر، خیـــاط، به پارچه صـــورت می‌بخشد. در این‌جـــا، صـــورتِ لباس است که آن را لباس می‌کند، نه پارچه (ماده آن).

باید توجه داشت که منظـــور از صـــورت فقط شـــکل و قیافه و ریخت ظــاهری نیســت؛ بلکه مقصــود از آن، این نــیز هست که هر چــیزی بــرای این‌که به وجــود آمــده و کارکرد داشــته باشــد، به چه نحو تشــکل یا ســازمان پیــدا کرده است.

مثلا، صورت مرغ در واقع، آن چیزی است که همه مرغ‌ها به طور مشترک دارند؛ یعنی مجموعه ویژگی‌های خاصی که در هر مرغ وجود دارد و آن را مرغ می‌کند؛ مانند بال، پر، تخم گذاری ... و از همه اساسی‌تر سازمان و ساختار مرغ یا صورت مرغ است که به آن این اجازه را می‌دهد که فعالیت‌ها و ویژگی‌های خاص یک مرغ را داشته باشد. صورت مانند ظرف و ماده مانند آب است؛ آب را در هر ظرفی بریزیم، به شکل همان ظرف در می‌آید. صورت، ماده را که هیچ گونه تعینی ندارد، شکل می‌دهد.)

صورت و ماده همیشه با هم وجود دارند و امکان ندارد یکی بدون دیگری تحقق پیدا کند. صورت، همان ساختار چیزها است؛ همان ویژگی‌های هر چیز است و به همین علت، جدا از آن چیز نیست، زیرا ویژگی هر چیز از آن جدا نیست. امکان ندارد ماده‌ای بدون صورت موجود شود؛ زیرا هر ماده‌ای ظرف و قالبی میخواهد تا در آن‌جای بگیرد و متعین گردد.

ارسطو معتقد بود هر گاه که به طبیعت و به جهان می‌نگریم، هم ماده و هم صورت را می‌بینیم. از نظر او هیچ ماده‌ای جدای از صورت و هیچ صورتی جدا از ماده وجود ندارد.

بر میگردیم به همان مجسمه سازی که در حال ساخت مجسمه از سنگ مرمر است. در فلسفه افلاطون مجسمه ساز مستقل از سنگ مرمر بود، اما ارسطو معتقد بود مجسمه ساز به سنگ مرمر وابسته است. ارسطو معتقد بود مثال یک مجسمه کامل و بی‌عیب در واقع درون سنگ مرمر است، صورتی که سنگ مرمر در پی محقق ساختن آن است.

بر این اساس، ارسطو معتقد بـود هر آن‌چه که در جهـان می‌بیــنیم، 4 علت دارد. نخســتین علت، همانند مثــال مجسمه است که مجسـمه سـاز قصد سـاخت آن را دارد، صورتی که قرار است محقق شود. ارسطو این را "علت صـــوری" می‌نامد. دومین علت، "علت مـــادی" است وهمان سنگ مرمر یا ماده‌ای است که مجسمه ساز قرار است روی آن کـــار کند. علت ســـوم، ابـــزاری است که مجسمه ساز به کار میگیرد و مجسمه را میسازد و "علت فـاعلی" نامیـده می‌شـود. علت چهـارم هـدفی است که مجسـمه بـدان منظـور سـاخته می‌شـود، ارسـطو آن را "علت غایی" می‌نامد.

از دیدگاه ارسطو، حرکت را باید در یکی شـدن صـورت و مــاده تشــریح کــرد. وقــتی که مــاده در مقابل صــورت مقاومت می‌کند، نتیجه‌اش بد شـکلی، اشـتباه و شـرارت است. با این حـــال باید دانست که مـــاده علی رغم این نقیصه که گاهی اتفاق می‌افتـد، به صـورت کمک می‌کند تا به آن‌چه می‌خواهد تحقق بخشد.

جهان ارسطو، جهانی صرفا مکانیکی نیسـت، تـوده‌ای از واحـدها یا اتمهـای متحـرک که با حـرکت خـود اشـیاء را شـــکل می‌دهند نیست. جهـــان او جهـــانی است که با اهـدافی که مـاده در جسـتجوی محقق سـاختن آن‌هاست توصیف می‌شـود. در این جهـان جهد و کشمکشی وجـود دارد، جستجو و تلاشی برای شدن. فلاسفه چنین دنیـایی را "غایی" (Teleological)ـ می‌نامند، دنیـایی که صـرفا تصادفی نیست و هدفی دارد.

اما آیا همه‌چـیز در جهـان در قید این هسـتند که به چـیز دیگـری تبـدیل شـوند؟ انتهـای این زنجـیره را در کجا باید

جستجو کرد؟ ارسطو معتقد بود که پایانی وجود دارد. این پایان را دلیل نخست یا "محرک بی‌حرکت" می‌نامید و آن را خالص از هرگونه ماده می‌دانست و میگفت کسی قادر نیست این پایان را تجربه کند، فقط می‌توانیم درباره‌اش فکر کنیم.

جهانی که درک و تجربه می‌کنیم، دنیایی است که ماده و صورت با هم آمیخته‌اند. هرچیزی در جهان تحقق بالفعل صورت است و ماده‌ای بالقوه برای تحقق صورت دیگر. بدین طریق ارسطو سعی در حل مسئله جهان داشت.

ارسطو نه تنها آخرین فیلسوف بزرگ یونان، بلکه اولین زیست شناس اروپا نیز محسوب می‌شود.

نظریات اپیکوریان، رواقیان و شکاکان

با آمدن اپیکور (Epicurus) و اپیکوریان (Epicureans)، خیلی متفکران قسمت اعظم توجه خود را معطوف به مسئله چگونگی خوب زندگی کردن کردند. این فلاسفه دریافته بودند فرد نمی‌تواند حس خوبی داشته باشد مگر این‌که دنیایی که در آن زندگی می‌کند را بشناسد. لذا کوشش خود را متوجه شناخت جهان کردند.

اپیکور راه حل پیشنهادی خود را عمدتا بر مبنای نظریات دموکریتوس و اتمیست‌ها بنا نهاد. او می‌آموخت چیزهای واقعی در جهان اجسامی هستند که توسط حواس درک و تجربه می‌شوند. اجسام از واحدها یا اتمهای ریزی ساخته شده‌اند که در اندازه، وزن، و شکل متفاوت هستند. وقتی که این‌ها به طرق مختلف در هم می‌آمیزند، اجسامی که میبینیم شکل میگیرند. هرگاه

اتمها یا واحــدها از هم جــدا شــوند این اجســام ناپدید می‌شوند و دیگر نمی‌توان آن‌ها را تجربه کرد.

اپیکـور معتقد بـود جهـان از روی تصـادف محض بوجـود آمــده است. اتمها قــدرت انحــراف از خط مســتقیم را دارند. قادر بودن به انحراف باعث می‌شـود بـرخی اتمها در یک جهت بروند و بقیه در جهـتی دیگر. بـدین صـورت همه اجســام جهــان شــکل گرفته‌اند و شــکل می‌گیرند. اتمها را نمی‌تــوان از بین بــرد یا به واحدهای کوچکــتر تقسیم کـرد. آن‌ها از ابتـدا درست مانند آن‌چه که اکنـون هستند وجود داشته‌اند و تا ابد نیز به همین صورت بـاقی خواهند ماند.

رواقیان (Stoics)، از دیگر مکاتب متفکـران یونـانی، در قرن چهـارم پیش از میلاد توسط زنـون (Zeno)تاسـیس شد (با آن زنونی که در بخش‌هـای قبل ذکر شد متفـاوت است). آن‌ها نــیز مانند اپیکوریــان به مســئله زنــدگی مطلوب، یا به قول خودشان "اخلاقیات"، علاقمند بودند.

متفکران رواقی با ارسـطو موافق بودند که جهـان از دو اصل تشکیل شده است: صورت یا "نـیرو" و مـاده. آن‌ها معتقد بودند نیرو حـرکت می‌دهد و اثر می‌کند و مـاده از نیرو انفعال می‌یابد و در معرض حرکت قرار میگیرد. این دو اصل از یک‌دیگر جــدا نمیشــوند و در هر چــیزی با هم وحدت می‌یابند. بعلاوه این‌که رواقیان معتقد بودند نــیرو و مــاده، هر دو از اجســامند. اجســامی که نــیرو هســتند ذرات بسیار ریز هسـتند، در حـالی که اجسـامی که مـاده هستند، درشت و بدون شکل هسـتند. بنـابراین هرچـیزی در جهان جسم دارد و مادی است.

همه نیروهای موجود در جهان، نیرویی را شکل می‌دهند که در هر چیزی هست، و آتشی است که روح فعال جهان است. رواقیان می‌آموختند که روح دنیا آتش است، زیرا آن‌ها معتقد بودند که گرما مولد هر چیزی است و آن‌ها را جابجا می‌کند. آن‌ها گرما را زندگی بخش می‌دانستند. در نتیجه، آتش اصل اساسی و بنیادین جهان است.

این آتش یا روح دنیا، با هر چیزی در جهان در رابطه است، درست همانند رابطه روح و جسم انسان. در واقع دنیا فقط جسمِ روحِ دنیا است.

آن‌ها معتقد بودند از آتش اصلی، هوا، آب، خاک و هر چیز دیگری در جهان بوجود آمده است. این چهار عنصر آتش، هوا، آب و خاک (که عناصر چهارگانه مورد نظر امپدوکلس نیز بود)، به طرق زیادی با هم ترکیب شده و چیزهای موجود در جهان را شکل می‌دهند.

رواقیان بر خلاف اپیکوریان مایل نبودند فکر کنند که جهان چیزی است که فقط توسط تصادف اتفاق افتاده. هم‌چنین نمی‌خواستند مانند اپیکوریان جهان را بصورت مکانیکی در نظر بگیرند. اصل آن‌ها این بود که نیرو زنده است و جهانی که پا به عرصه وجود گذاشته نیز زنده است. در نظر آنان جهان یک کره کامل یا توپی بود که در فضای خالی شناور است، توپی که توسط روحی که درونش بود جان می‌یافت.

از زمان تالس تا رواقیان، متفکران مشغول تفکر بودند که بفهمند جهان چگونه ساخته شده؟ و به نظریه‌ای دست یابند که ماهیت چیزها را تشریح کند. هرکدام

نظریه متفاوتی ساخت و شواهدی بـرای اثبـات حقـانیت خود ارائه نمود.

این گوناگونی آراء و نظریـات منجر به این شد که بـرخی متفکـران یونـانی اعلام کنند انسـان قـادر نسـیت دریابد جهـان چیست یا چگونه بوجـود آمـده است. این گـروه از متفکـران، "شـکاکان"(Skeptics)ـ نـام دارند و موسس این مکتب پـیرهو (Pyrrho)ـ بـود. اعضـای این گـروه احسـاس می‌کردند همه تلاشـها بـرای توضـیح مـاهیت جهـان، بیهـوده و باطل است و فقط زمـان را هـدر می‌دهد. آن‌ها بحث می‌کردند که انسان نمی‌تواند مـاهیت چیزها را بداند. هر آن‌چه میبیـنیم، دنیـای دور و بر ما است. حواس ما شواهد متناقضی به ما مخـابره می‌کنند. افـراد مختلف گزارشـهای متفـاوتی می‌دهند. هیچ راهی نداریم که بگوییم کدام گـزارش درست است و با مـاهیت جهان تطبیق دارد. از این رو بود که شـکاکان مایل بودند جسـتجو را رها کنند و بگویند "ما نمیـدانیم، و هیچ کس نمی‌تواند بداند". توصیه آن‌ها این بـود انسـان باید عملی فکر کند و فقط آن چیزی را بپـذیرد که از طریق حـواس درک و تجربه می‌کند. پاسخ آن‌ها به مسـئله مـاهیت جهان، از روی یاس و نا امیدی بـود و کلا از تلاش بیشـتر درباره این مسئله سر باز زدند.

جهان از دیدگاه متفکران مذهبی یونان

در اواخر دوره قبل از میلاد مسـیح (ع)، مـردم به مـذهب روی آورده بودند و در آن به دنبـال آسـایش و راحـتی می‌گشتند. آن‌ها گیج و از لحاظ فکری خسـته شـده بودند و در میـان آن همه نظریه متناقضی که تا آن زمـان توسعه یافته بود گم شده بودند. زمان آن رسیده بـود که

بسیاری از عقاید و باورهای مذهبی با یک یا چند فلسفه یونانی که به شکلی کم و بیش ناقص تا آن زمان دوام آورده بودند، در هم ادغام شوند.

فیلو (Philo)، از یهودیان مقیم اسکندریه مصر، از اولین کسانی بود که سعی کرد جودائیسم (مذهب یهودیان باستان) را با فلسفه‌های یونانی ترکیب کند. از دیدگاه فیلو خداوند بسیار پاک و خالص و ناب است و آنقدر در تعالی و فوق هر چیزی در دنیا قرار دارد که امکان تماس او با دنیا وجود ندارد. به اعتقاد فیلو بسیاری قدرت‌ها، یا ارواح وجود دارند که از خدا ساطع شده‌اند، همانند نوری که از خورشید ساطع می‌شود. یکی از این قدرتها، که او آن را "لوگوس" (Logos)نامیده بود، خالق دنیا است. او معتقد بود لوگوس روی ماده اثر می‌کند و در نتیجه آن هر چیزی در جهان خلق می‌شود. بدین طریق خدا از طریق لوگوس، جهان را خلق کرد. بعلاوه این‌که هر چیزی در جهان، رو گرفت یک مثال است که در ذهن خدا قرار دارد. این نظریه، اعتقاد افلاطون را یادآوری می‌کند که میگفت دنیایی که از طریق حواسمان درک و تجربه میکنیم روگرفتی از مثالهای موجود در عالم مثل است. در نتیجه می‌توان گفت که فیلو در تلاش بود فلسفه افلاطون را با دین یهود تطبیق دهد.

متفکران مذهبی اندیش دیگری نیز کوشیدند همین رویه را ادامه دهند و عقاید مذهبی خود را با فلسفه یونانی در هم بیامیزند. از مشاهیر این افراد می‌توان فلوطین (Plotinus) را نام برد. او در قرن سوم میلادی میزیست و به گونه‌ای آخرین فیلسوف متأثر از تمدن یونان است. نظریه او بسیار نزدیک به نظریه فیلو بود. به اعتقاد

فلوطین، بیرون از خدای پاک و ناب، موجودات، همانند نهری که از منبع لایزال جاری میباشد، یا نوری که از خورشید صادر می‌شود، بدون این‌که اثری بر خورشید بگذارد، بوجود آمده‌اند. هر چقدر نور از منبع خود دورتر شود، تاریک‌تر می‌شود. در انتهای نهایی فقط تاریکی است، یا ماده.

فلوطین معتقد بود بین خدا و ماده، ذهن وجود دارد، یا روح. روح بر ماده عمل می‌کند و جهان خلق می‌شود. پس ماده، جوهر و روح، صورت همه‌چیزها است.

در تفکرات همه این افراد می‌توان بوضوح نظریات افلاطون، ارسطو و دیگران را دید. آن‌ها هم دنیا را ترکیب مثال یا صورت و ماده می‌دانند. وقتی این دو به طرق مختلف با هم آمیخته شوند، اشیاء گوناگون بوجود می‌آیند.

موضع متفکران مسیحی اولیه

تلاش برای شناخت جهانی که صحنه نمایش تغییر و نقص است، و در عین حال می‌آموزد که خدا کامل و لایتغیر است، توسط مسیحیان ادامه یافت. این افراد که در صدد بر آمدند مسیحیت را با فلسفه یونان تطبیق دهند، آپولوژیست‌ها (Apologists)ـ نامیده می‌شوند. آن‌ها عقیده داشتند که در جهان نشانه‌های برخی چیزها وجود دارد که متفاوت از ماده خالص هستند و بنابراین به خدایی اشاره دارند که ابدی، لا یتغیر و خیر و خوب است. این خدا نخستین علت هر چیزی در جهان و خالق جهان است. به اعتقاد آن‌ها "مثل" افلاطون و "صور" ارسطو به خدا منجر می‌شوند. خدا ابدی است و اصل

پایدار در تمام تغییرات است، الگوی ابـدی است که هرگز تغیــیر نمی‌کند. او وحــدت همه صــور و مثل است. او از طریق ظهـورات و تجلیـات الهی، دنیا و هرچـیزی در دنیا را خلق کـرده است. همه‌چیزها تا آن‌جا که بخشی از خـدا هســتند، می‌کوشــند بیشــتر شــبیه خــدا شــوند و به او بازگردند. خـدا دنیا را از مـاده‌ای که از هیچ آفریـده بـود، خلق کرد. الگوی دنیا در ذهن خدا است.

یکی از بزرگ‌تـرین فلاسـفه مسـیحیان اولیه آگوسـتین (Augustine)ـ بود که بعدها به مرتبه قدیسی رسـید و به سـنت آگوسـتین معـروف شد. او نظریه آپولوژیست‌ها را به کاملترین شکل توسعه داد. او معتقد بود خدا، مـاده را از هیچ خلق کـــرد و بعد هرچـــیزی در جهـــان را آفرید. صورت‌هایی که خدا بر مـاده اثر میـداد، از آغـاز زمـان، و حتی قبل از آن، در ذهن خدا وجود داشتند، زیرا خدا قبل از این‌که زمان وجود داشته باشد، وجود داشــته است. در واقع خـدا زمـان و هم‌چـنین فضا را خلق کـرد. بنـابراین هرچـیزی که وجـود دارد و یا بوجـود خواهد آمـد، مخلـوق خداست و باید از قــوانین و امیــال خــدا پــیروی کند. در این‌جا نیز دوباره تاثیر فلاسـفه یونـانی را می‌تـوان دیـد، که معتقد بودند جهـان نتیجه جمع شـدن مـاده و صـورت است.

اما متفکـران مسـیحی، دربـاره وجـود مـاده، از یونانی‌ها جلـوتر رفتند. به یـاد دارید که یونانیـان پذیرفته بودند که مـاده و هم‌چـنین مثل یا صـور از آغـاز وجـود داشــته‌اند. مسیحیان آمدند و گفتند مثل یا صور در ذهن خدا هســتند و ادامه دادند که خدا مــاده را از هیچ آفرید. بعد از این‌که ماده را آفرید، آن را تحت تاثیر مثل یا صور قرار داد.

علاوه بر این، فلاسفه مسیحی معتقد بودند مثل یا صور که در ذهن خدا هستند، ملکوتی و از خدا هستند. بنابراین تا جائیکه چیزها نقش مثل یا صور بر ماده هستند، در جستجوی خدایند و سعی می‌کنند به او بازگردند. ولی ماده آن‌ها را باز میدارد. ماده که خدا خلق کرد، اصلی است که چیزها را وادار می‌کند برای رسیدن به ملکوت و الوهیت در تلاش و تقلا باشند.

آگوستین در قرن چهار و پنج میلادی میزیست. پدرش بی‌دین بود و مادرش مسیحی. او از بین فلاسفه، افلاطون را بزرگ‌تر از همه می‌دانست.

مواضع متفکران مسیحی قرون وسطی

بعد از آگوستین، برای قرون متمادی افراد کمی فرصت کردند درباره جهان و ماهیتش تفکر کنند. فلسفه بتدریج مورد غفلت قرار گرفت، کسانی هم که به تفکر اهتمام میورزیدند، فقط فلسفه گذشتگان نظیر افلاطون، ارسطو، اپیکوریان، رواقیان و دیگران را تکرار میکردند.

در اواسط قرن نهم برخی افراد مجددا شروع به تفکر کردند. تا آن زمان کلیسای مسیحی کنترل کامل غرب اروپا را در دست داشت. کلیسا بر همه‌چیز تسلط داشت، حکومت، زندگی مردم، تعلیم و تربیت و حتی چگونگی تفکر. کسانی که می‌خواستند تفکر کنند، میبایست افکارشان محدود به عقایدی باشد که کلیسا آن‌ها را پذیرفته بود. در چنین فضایی بسیاری متفکران فقط تلاش میکردند که نشان دهند عقاید کلیسا درست و منطقی هستند.

از این رو وقـــتی که "جـــان اســـکاتوس اریگنا" (John Scotus Erigena)ـ در قــرن نهم میلادی دست به قلم برد، سعی کرد نشـان دهد که نظریه ارتـدکس مربـوط به خلقت هرچـیزی در جهـان، منطقی است. او معتقد بـود که خدا دنیا را از هیچ، یا از خود که علت بی‌علت نخستین اسـت، خلق کـرد. قبل از این‌که خـدا دنیا را خلق کنـد، او الگـــوی کـــاملی از دنیا را در ذهن خـــود داشت. ســـپس همانطور که نـور از منبعش سـاطع می‌شـود، دنیا نـیز از خدا ساطع می‌گردد. در نتیجه جهـان و خـدا یکی هسـتند، ولی خـدا بیشـتر از جهـان است. خـدا در خلقت خـود و خلقت خدا در خود خدا هستند.

اریگنا معتقد بـــود چـــون خـــدا واحد است و تقســـیم نمی‌شـود، بنابریـان جهـان نـیز واحد است. ممکن است تفاوت‌ها و اشیاء منفرد بسـیاری ببیـنیم، ولی همه آن‌ها یکی هسـتند. آن‌ها همه خـدا هسـتند. این عقیـده، "همه خدایی" (pantheism) نامیده می‌شود. این جهان "جلوه اندیشه خدا است" و بنابراین جـدا از او وجـود نـدارد. هر چیزی در جهان میکوشد تا به خـدا بپیونـدد و با او وحـدت یابد.

همـانطور که میبیـنیم، از افلاطـون تا اریگنـا، فلاسـفه کوشیده‌اند که جهان را بصورت اتحاد مثل یا صور و ماده نشان دهند. در تمـامی مـوارد مثـال یا صـورت به عنـوان چیزی حقیقی تلقی شده که قبل از این‌که روی ماده اثر کند، وجود داشته است. افلاطون معتقد بـود مثل قبل از هر چیز دیگری در جهان مثالی وجـود داشـته‌اند. ارسـطو میگفت صور در چیزها وجود دارند ولی از ماده متمایزند. مسیحیان می‌آموختند که مثل یا صور در ذهن خـدا وجـود

داشـته‌اند و اوست که به مـاده شـکل می‌دهد و چیزها را می‌آفریند.

به همه این فلاسفه "رئالیست" یا واقع گـرا (Realists) گفته می‌شـــود، زیـــرا آن‌ها معتقدند که مثل یا صـــور، چیزهای واقعی هستند که بطور مسـتقل و صـرفنظر از این‌که در تمـاس با مـاده بوده‌اند یا خـیر، وجـود دارند. در هر مـورد، مثـال یا صـورت می‌تواند بـدون مـاده وجـود داشته باشد.

در این گـــیرو دار، متفکـــری قیـــام کـــرد و به جنگ این رسـومات رفت و مـدعی شد که این مثل یا صـور، یا به قـول خـود او این "کلی‌ها" (Universals)، فقط اسم هستند و واقعیت ندارند. اسم او روسلین (Roscelin) یا روســـلینوس (Roscellinus)ـــ بـــود. او معتقد بـــود که چیزهای واقعی، اشیاء و موجوداتی هستند که به تنهـایی وجود دارند. مثلا هر انسان منفرد وجود دارد، ولی "نـوع بشر" که کلی است وجود ندارد. نوع بشر یا نـژاد انسـان نامی است که به مجموعه انسان‌ها اطلاق می‌شود.

به آسانی می‌توان دید که روسلین و سنن بزرگ فلسفی مســتقیما رو در روی یک‌دیگر قـــرار گرفته بودند. نتیجه این رویـــارویی مناقشه بلند مـــدت و تلخی بـــود که بین واقع گرایـان (که معتقد بودند کلی‌ها حقیقت هسـتند) و نومینالیست‌ها (Nominalists- پـــیروان مکتب اصـــالت اسم، کسانی که معتقدند مفاهیم کلی فقط اسم هستند و وجـــود حقیقی ندارند) در گرفته بـــود. این مناقشه بسیار مهم بود، زیرا جدالی بود بر سر این‌که آیا اشیاء و موجودات در طـبیعت و جهـان واقعی هسـتند یا فقط رو گرفتی از چیزهای واقعی هستند. تلاشی بود برای پاسخ

به این سوال: چه چیزی واقعی است، جهانی که می‌توانیم با حواسمان تجربه کنیم یا جهانی که با ذهنمان و با تفکر به وجود آن پی میبریم؟

آنسلم (Anselm)، اسقف اعظم شهر کانتربری در انگلستان، در قرن یازدهم جانب رئالیست‌ها را گرفت. او معتقد بود که این "واقعیات"، مُثُل یا صور، مستقل از هر شیء وجود دارند. مثلا نوع بشر، برای او چیز واقعی بود که در بالا و فوق هر انسان وجود دارد.

(جمله‌ای از آنسلم: خواهان آنم که به درجه ای، حقیقت تو را که قلبم بدان ایمان دارد و عشق می‌ورزد به فهم درآورم. زیرا من در پی آن نیستم که بفهمم تا ایمان آورم؛ بلکه ایمان می‌آورم تا بفهمم.)

او به همراه پیتر آبلارد (Peter Abelard)، برنارد اهل شارتر فرانسه و دیگر اعضای مدرسه شارتر، می‌آموختند که کلی‌ها یا مفاهیم کلی، مثل یا صورت‌هایی هستند که وجود جداگانه دارند و به طریقی بر ماده اثر می‌گذارند و آن‌ها را به اشیایی تبدیل می‌کنند که بواسطه حواسمان آن‌ها را درک می‌کنیم. آن‌ها همه در جرگه رئالیست‌ها بودند.

این فلاسفه که تلاش میکردند اعتقادات کلیسای مسیحی را با نظریاتی که از فلاسفه یونان مانند افلاطون، ارسطو و دیگران رسیده بود تطبیق دهند، به فلاسفه اهل مدرسه یا مَدرَسی(Schoolmen)ـ معروف شدند و فلسفه شان را "فلسفه مدرسیان" (Scholasticism– اسکولاستیکیسم) می‌نامند. واژه Scholastic از ریشه لاتین Schola به معنی مَدرَس

است. در قرون وسطی، علم و فلسفه تنها در مدارس و کلیساها تدریس می‌شد؛ بنابراین مجموعه علم و فلسفه، منتسب به مدرسه (مدرسی) و به نام اسکولاستیک معروف شد و طرفداران این مکتب نیز مَدرَسیّون لقب یافتند. هدف این مکتب، بسط و شرح تعالیم حضرت مسیح، به‌کمک فلاسفه یونان بود. اصحاب فلسفه مدرسی، در تمامی موارد عضو وفادار کلیسای مسیحی بودند و اعتقاد راسخ به آن داشتند. بسیاری از آن‌ها می‌خواستند نشان دهند که این اعتقادات منطقی است و ذهن بشر نیز آن‌ها را تصدیق می‌کند.

بزرگ‌ترین فلاسفه اهل مدرسه و کسی که بین اعتقادات مسیحی و صور فلسفه یونان ارتباط برقرار کرد، توماس آکویناس (Thomas Aquinas)ـ بود. او در ناپل ایتالیا متولد شد و در قرن سیزدهم میزیست. او اشتیاق زیادی داشت که نشان دهد جهان منطقی است. او رئالیست بود و سعی میکرد نشان دهد کلی‌ها واقعی هستند. آکویناس میگفت کلی‌ها در اشیائی خاص و در چیزها وجود دارند و بطریقی آن‌ها را به شکلی که هستند در می‌آورند. آکویناس با قبول آیین مسیحی، بر این عقیده بود که تمامی کلی‌ها در ذهن خدا قرار دارند.

توماس در پی آن بود که فلسفه ارسطو را که در نظرش فلسفه‌ای صحیح بود، طوری تقسیر کند که کاملا با اصول مسیحیت سازگار باشد. وی آن‌قدر ارسطو را تجلیل کرده بود، که بعدها کاتولیک‌ها مثل یک پیامبر به ارسطو اهمیت می‌دادند. تعلیمات آکویناس، تلفیقی از فلسفه ارسطو با اصول مسیحیّت است. او معتقد بود خدا دنیا را از هیچ خلق کرد. او سبب هم ماده و هم

کلی‌ها است. بعلاوه این‌که خـدا هم‌چنـان درحـال خلقت عالم است. او با دور هم جمع کردن مـاده و کلی، اشـیاء جدید میسـازد. بنـابراین همه خلقت در یک زمـان اتفـاق نیفتاده اسـت، بلکه آفـرینش هم‌چنـان در هر زمـان و در تمامی جاها ادامه دارد.

همـانطور که دیـدیم، مدرسـیون تلاش میکردند تا نشـان دهند عقاید کلیسا با بهـترین افکـار فلاسـفه همخـوانی دارند. در این میان گروهی پیدا شدند که موضع متفاوتی داشـتند و میگفتند بین این دو هیچگونه همـاهنگی وجـود ندارد. آنان با مطالعه عقاید کلیسا و فلسـفه و کنـار هم گذاشتن آن‌ها، گفتند که هیچ توافق و تشـابهی میـان آن دو نیست. بدین شکل متفکرانی پدید آمدند که اعتقـادات کلیسا را در صـــورتی میپذیرفتند که منطقی باشـــند. با ظهور این افراد، مدرسیون شروع به محو شدن کردند.

جان دانز اسـکاتوس (John Duns Scotus)، کوشـید تا جلوی این مـوج را بگـیرد و اعتقـادات کلیسا را بر مسـند بنشاند. او به همراه سنت تومـاس و دیگـران می‌آمـوخت که کلی‌هـــــا، پیش از چیزها در ذهن خداوند وجـــــود داشته‌اند. وقتی چیزها بوجـود می‌آینـد، مثل یا کلی‌ها در آن‌ها وجــود دارند و آن‌ها را تبـدیل به آن‌چه که هسـتند، می‌کنند. بعلاوه این‌که وقتی چیزها حضور ندارند، کلی‌ها به صورت مفاهیم و مثل در ذهن ما وجود دارند.

در نظر اسـکاتوس و سـنت تومـاس، یک شـیء منفـرد، مانند درخت، از تمـام درختـان دیگر متفـاوت است که به دلیل فردیت (individuality). آن است نه مقدار ماده‌ای که در آن بکـــار رفته است. اســـکاتوس میگفت انســـان متفاوت از حیوان است، زیرا تفـاوت خاصی در او هست

به نام انسانیت. هم انسان و هم حیوان زندگی می‌کنند، وقتی که انسانیت به زندگی اضافه می‌شود، ما با انسان روبرو هستیم. او ادامه میداد که که این تفاوت به علت شخصیت فردی یا تفاوت فردی است. بنابراین همه‌چیزها به دلیل فردیتشان از چیزهای دیگر متفاوت هستند. هرچیزی در عالم نتیجه اتحاد صورت و ماده است. ماده در هر چیزی هست. فقط خدا روح خالص و بدون ماده است. خدا صورتی است که ماده را لمس نکرده.

با این‌که با رئالیست‌ها مخالفتهایی می‌شد، ولی آنان در بیشتر دوره مدرسیان فلسفه را تحت فرمان خود داشتند. نزدیک آغاز جنبش مدرسی بود که روسلین، نظریه‌ای که میگفت کلی‌ها واقعی هستند را زیر سوال برد. اکنون نیز پس از سال‌ها جنبش هماهنگی بوجود آمده بود که واقعیت کلی‌ها را انکار میکرد. رهبر این جنبش متفکر انگلیسی اهل آکام به نام ویلیام بود که در قرن سیزدهم میزیست.

ویلیام میگفت اشیاء و چیزها و این دنیا که میبینیم و تجربه میکنیم تنها واقعیتها هستند. مثل، مفاهیم و کلی‌ها فقط افکاری در ذهن هستند، افکاری انتزاعی و غیر واقعی هستند که ساخته ذهن هستند. آن‌ها واقعیت ندارند. این همان موضع نومینالیست‌ها بود.

(انتزاع یا تجرید، در اصطلاح فلسفه و روانشناسی به یک عمل خاص ذهنی گفته می‌شود.

این عمل ذهنی از این قرار است که:

ذهن پس از آن‌که چند چیز مشابه را درک کرد، آن‌ها را با یک‌دیگر مقایسه می‌کند. اوصافی را که مخصوص به هر یک از آن‌هاست، کنارگذاشته و وجه تشابه و صفت مشترک میان همه آن‌ها را بر می‌گزیند. سپس از آن صفت مشترک، یک مفهوم کلی می‌سازد که درباره همه آن افراد صادق است. در این هنگام گفته می‌شود که این مفهوم، از این چیزها انتزاع شده و مفهومی انتزاعی است.

برای مثال، چند نفر از دوستانمان را می‌بینیم. وجوه تمایز، یعنی آن اوصافی راکه هر یک را از دیگران متفاوت می‌سازد، کنار گذاشته و وجه مشترک میان همه آن‌ها را که انسانیت است، بر می‌گزینیم.

اکنون، انسانیت مفهومی کلی است که بر همه آن‌ها صدق می‌کند. بنابراین می‌گوییم: مفهوم انسانیت از آن‌ها انتزاع شده است. در حالی که اوصاف مخصوص به هر کدام از آن‌ها با یک‌دیگر متفاوت است. قد و وزن شخص خاصی را نمی‌توان بر همه صادق دانست؛ چرا که شخص دیگر، قد و وزن این شخص را ندارد.)

درباره این مطالب، بیشتر فکر کنید... عقلانی و حکیمانه فکر کنید ....

مطلب بعدی درباره نظریات فلاسفه در ابتدای رنسانس و پس از آن خواهد بود....

در دو بخش قبل دیدیم که دو نظریه بزرگ درباره ماهیت جهان ایجاد شد. یکی پیرو سنتی بود که با افلاطون و ارسطو شروع شده بود و میگفت مثل، صور و کلی‌ها چیزهای واقعی هستند که جدا از اشیا یا درون آن‌ها

وجــود دارند و بطــریقی چیســتی آن‌ها را رقم می‌زنند. این نظریه هم‌چنین می‌آموخت که اشیاء منفرد، چیزهای واقعی نیستند و کلی‌ها و صور چیزهای واقعی هستند.

نظریه دیگر می‌آمــوخت که چیزهــای واقعی در جهــان، اشیاء واقعی هســتند که درک و تجربه می‌کـنیم و کلی‌ها فقط اندیشه‌هایی در ذهن هســـــــتند. این نظریه و این روش پایه و اساس علم مدرن را تشکیل داد.

بــدین تــرتیب فیلســوفانی آمدند که علاقمند به مطالعه اشیاء بودند. آن‌ها معتقد بودند که دو نوع حقیقت وجــود دارد: یکی عقاید مربـــوط به کلیسا و دیگـــری نظریـــات فلسفی. ممکن است هر فرد یکی را بپـذیرد و دیگـری را انکار کند، ولی باید به هر دو باور داشت، عقاید کلیسا را با ایمـان و عقاید فلاسـفه را با خـرد باید پـذیرفت. البته این خلاف نظر مدرسـیون بـود که سـعی داشـتند میـان عقاید کلیسا و فلاسفه سازگاری ایجاد کنند.

بدین صورت علاقه به جهان تجربه افـزایش یـافت و دنیا آماده بود با رویکرد جدیدی نسبت به مسئله جهان مواجه شود.

دیدگاه پیشگامان رنسانس

متفکــرانی که به رویکــرد جدید تمایل داشــتند به کنــدی پیش میرفتند. اولین فلاسفه این جنبش، مخلوط غریــبی از نظریات قدیمی و جدید نشان میدادند.

نیکـولاس، فیلسـوف آلمـانی قـرن پـانزدهم، معتقد بـود جهـان همـان خـدا است که به بخشـهای کوچک تقسـیم شـده است. اگر به جهـان به عنـوان یک کل فکر کـنیم و

همه آن را در کنـــار هم بگـــذاریم، در می‌یـــابیم که این خداست. هر تکه از جهان بخشی از خداست و خدا در هر چیز هست.

لودوویکو وایـوز (Ludovico Vives)، متفکر اسـپانیایی قرن شانزدهم، میگفت باید از یـادگیری دربـاره جهـان از طریق خواندن مطالب گذشـتگان دست برداشت و باید به بیرون رفت و دنیای پیرامون را مشاهده کـرد و دست به تجربه زد، تا چیســـتی آن را کشف کـــنیم. او از دســـته فلاسفه‌ای بود که میخواست از نظریات گذشتگان فاصله بگیرد و جهانی که تجربه میکـرد را مطالعه کند. او معتقد بود بدین طریق انسان قـادر است مـاهیت واقعی جهـان را بفهمد.

با علاقمنـدتر شـدن فلاسـفه به مطالعه طـبیعت، آن‌ها سعی کردند طبیعت را بفهمند و قـدرت غلبه بر طـبیعت را بدست آورند. آن‌ها در آسـتانه دنیـای مـدرن ایسـتاده بودند. بـرای غلبه بر طـبیعت، آن‌ها سـعی کردند میـانبر بزنند. نتیجه آن شکل گیری نوعی جادوگری بود، بـاور به این‌که اسرار جهـان را می‌تـوان فهمیـد، اگر کلمه رمز و اسـرارآمیز صـحیح را به زبـان آورد یا اعمـال سـحرآمیز صحیح را انجـام داد. از این طـرز فکر بـود که کیمیـاگری (تلاش جهت ساخت طلا از فلزات ارزانـتر)، طـالع بیـنی (باور به این‌که از روی حرکت ستارگان می‌تـوان زنـدگی انسان و رویدادهای طبیعت را پیش بینی کرد) و بسیاری اعتقادات غریبه دیگر، سر بر آوردند.

مثلا پاراسلسوس (Paracelsus)، معتقد بـود که انسـان از دو جسم و یک نفس تشـکیل شـده است. جسم مـرئی از خاک و جسم نامرئی از ستارگان آمده است، نفس نیز

از طرف خداست. او معتقد بود سه جـوهر اصـلی وجـود دارد: ســـال (sal- اصل همه جامـــدات)، مرکـــوری (mercury- اصل همه مایعات) و سولفور (اصل مربـوط به مواد قابل اشتعال). بر هر کدام از این عناصــر، ارواح حـاکم هسـتند. به منظـور کنـترل طـبیعت، میبایست این ارواح را کنــترل کــرد. همه طــبیعت خانه ارواح غریــبی است که باید توسط حرکــات و کلمــات جــادویی به کــار گرفته شوند. پاراسلسوس پزشک، کیمیاگر، گیاه شــناس و ستاره شناس سوییسی- آلمانی در قرن شانزدهم بود. پاراسلسوس به معنی فرا سلسوس می‌باشد. سلســوس نام یک طبیب برجسته رومی بوده که پاراسلسـوس خـود را از او برتر می‌دانست. او در زمینه مســـائل مـــاوراء طبیعی و ارتبـاط با ارواح بسـیار علاقمند بـود و مطالعه زندگی وی نشان می‌دهد که با مسـائل متافیزیک تا آن‌جا مرتبط بــوده که بــرخی وی را پدیدآورنــده اصــلی فرقه روزی کروسین (انجمن برادری رز و صلیب) می‌دانند.

دیگر فیلسوفانی هم که پیرو این مشی بودنـد، به دنبـال این بودند که جهـان را خانه ارواح به حسـاب آورند. ولی بتدریج متفکرانی آمدند که این تفکرات را کنـار زدند و به جهان به عنوان مکانی که در آن نیروها در کنــار و مقابل یک‌دیگر قرار دارند نگاه کردند.

برناردینو تلسیو (Bernardino Telesio)، دیگر فیلسوف قــرن شــانزدهم، می‌آمـوخت که جهـان از مـاده و نـیرو تشــکیل شــده است. از نظر او مــاده مخلـوق خداست و همیشه ثابت باقی می‌ماند، حرارت باعث انبساط ماده و سرما موجب انقباض آن میگردد، بـدین تـرتیب از دیـدگاه

تلسیو تمامی اشیای جهان یا نـتیجه‌ی انبسـاط ماده‌اند یا انقباض آن.

در نهایت انسان توانست به آنسـوی نظریـات جـادویی و غیر علمی پا بگذارد و طبیعت را به عنـوان نتیجه حـرکت اجسام مورد مطالعه قرار دهد.

گالیله در قرن شـانزدهم و هفـدهم، تحت تـاثیر نظریـات دموکریتـوس عقیـده داشت که همه تغیـیرات در عـالم به علت حــرکت ذرات یا اتم‌ها است. او درصــدد برآمد تا به کمک ریاضــیات افکــار خــود را بسط دهد و کوشــید که نشــان دهد کل عــالم مبتــنی بر ریاضــیات است. گالیله اعتفــاد راسخ داشت که کتــاب طــبیعت به زبــان ریاضی نگارش یافته است. کار او، همراه با کپلر باعث اسـتقرار این اعتقــاد شد که خورشــید مرکز عــالم است نه زمین. این نظریه به نــام "نظریه خورشــید مرکــزی جهــان" شناخته شد. با آمدن نیوتن، این نظریه از هرگونه شک و شائبه عاری شد.

جوردانو برونو (Giordano Bruno)، کشیش و فیلسوف و کیهان‌شــناس ایتالیــایی قــرن شــانزدهم، معتقد بــود جهان از بخش‌های متعدد و کـاملا فاسد نشـدنی تشـکیل شده است که او آن‌ها را "موناد" مینامید. این بخشــها با هم متحد می‌شوند تا اجسام و چیزها را به طـرق مختلف شـکل دهند. علاوه بر این، جهــان نتیجه اتحــاد صــورت و مــاده است (همانند نظر ارســطو). تغیــیر حاصل شــکل گــیری مــاده در صــورت جدید است. بنــابراین اشــیاء می‌توانند تغییر کنند. ولی این فقط تغییر بخش‌ها اسـت، در حالیکه جهان، در کل، ثابت باقی میماند.

توماسو کامپـــانلا (Tommaso Campanella)، دیگر فیلسوف ایتالیایی قرن شانزدهم و هفـدهم، معتقد بـود که طـــبیعت، مکاشـــفه خداوند است. دنیا نتیجه تجلی خداست. خداوند است که فرشـتگان، مُثُـل، ارواح، نفس فنا ناپذیر انسان‌ها، فضا و اجسـام را ایجـاد کـرده است. بنابراین عالم نتیجه فعالیت خلاقانه خدا است. فلسفهی او ترکیـــبی از افکـــار ســـده‌های میانه و علم جدید بـــود. کامپانلا با پشتوانه یافته‌هـای ستاره‌شناسی خـود، پایـان زودرس جهان کهنه و پیـدایی عصر طلایی را پیش بیـنی کرد. او اختراع چاپ، اسلحه گرم و استفاده از آهنربا را، که می‌گفت ابزارهـای پیوسـتگی و یکپـارچگی بشـریت هستند، شایان توجه می‌دانست.

جهان از نگاه فلاسفه دوره رنسانس

فرانســـیس بیکن (Francis Bacon)، سیاســـتمدار، دانشـــمند، حقوقـــدان و نویســـنده انگلیســـی، در قـــرن شانزدهم و اوایل قـرن هفـده میزیست. بسـیاری وی را محور اصلی تحـول فکـری در قـرون وسـطی می‌دانند تا جاییکه پایـــان تفکر کلیسا را به اندیشه‌های او نســـبت می‌دهند. گرچه او درباره جهـان نظـریه‌ای مطـرح نکـرد، اما نظریه‌ای مدرن را پایه ریـزی کـرد. بیکن بطـور کامل مذهب را با فلسفه جدا کرد. او میگفت عقاید مـذهبی با تفکر قابل اثبـات نیست و مـردم باید تلاش در این زمینه را رها کنند، زیرا که باعث اتلاف وقت و انرژی می‌شود.

بیکن سـعی میکـرد در ارتبـاط با جهـان روش تفکـری را توســـعه دهد که معتقد بـــود به بشر دانش درست در این زمینه را میدهد. این روش اصطلاحا به "روش استقراء" شناخته می‌شود، یعـنی پی بـردن به اصـول کلی از روی

حقـــــایق جـــــزئی. او میگفت از طریق مطالعه دقیق شـباهت‌ها و تفاوتهـای میـان چیزهـا، انسـان می‌تواند قوانین، دلایل، یا صور اشیاء در جهـان را کشف کند و به فهم آن نائل گـــردد. او معتقد بـــود هر چـــیزی بر طبق قوانین معینی کار می‌کند که اگر کشف شوند، به عنـوان کلید و اهرمی است که می‌توان قفل اسـرار جهـان را با آن‌ها گشـود و کنـترل جهـان را در دست گـرفت. با این نظریه بیکن چرخش کاملی به سـوی علم نـوین داشت و فیلسوفان پیشین و مدرسیان را پشت سر گذاشت.

بهرحال اگرچه او نظریه کاملی درباره ماهیت عالم ارائه نـــداد، روشی نشـــان داد که دیگـــران با اســـتفاده از آن می‌توانستند چنین نظریه‌ای را ارائه دهند.

(درباره روشهای استدلال:

استدلال به معنی تـرکیب قانون‌مند قضـیه(هـای) معلـوم بـرای رسـیدن به قضـیه(هـای) تـازه است. منطق دانـان اســـتدلالها را دو دســـته می‌کنند: اســـتدلال قیاسی (استنتاج) و استدلال استقرایی.

اسـتقراء نـوعی اسـتدلال است که در آن از جـزء به کل میرسـیم. یعـنی چند مـورد جـزئی را مشـاهده میکـنیم و سپس به یک حکم کلی میرسیم. مثلا در چند مـورد آب را حـرارت می‌دهیم و می‌بیـنیم که در صد درجه سلسـیوس می‌جوشد و از این نتیجه می‌گـــــیریم که هر آبی در صد درجه سلسیوس می‌جوشد.

اسـتنتاج که درست عکس اسـتقراء اسـت؛ یعـنی از یک حکم کلی، یک حکم جـزئی را نتیجه گـرفت و به اصـطلاح از کلی به جـزئی پی بـرد. مثلاً پس از آن‌که بر ما ثـابت

شد هر سیاره‌ای می‌چرخد، و زمین نیز یک سیاره است، نتیجه می‌گیریم که زمین هم می‌چرخد.

شاید همه شما با شرلوک هلمز، کاراگاه خصوصی خیالی انگلیسی آشنا باشید و ماجراهای او را در قالب فیلم یا سریال دیده باشید. روش او در کشف جرم و جنایت را می‌توان نمونه بارز روشهای استدلال دانست (که البته روش کشف جرم معمولا بهمین صورت است). شرلوک هلمز علاوه بر مهارت در استنتاج، (که اکثریت را نیز دارای این توانایی می‌داند) و استنتاج معکوس (استقراء)، به گونه‌ای عمل می‌کند که بتواند سیر حوادث را بر عکس طی کند و با دیدن چند اثر از معلول، به علت برسد و ماجرا را کشف کند که این می‌تواند نشان دهنده‌ی تفکر فلسفی این شخصیت نیز باشد.

مفهوم استقراء و استنتاج در ادبیات خودمان نیز بشکلی بسیار زیبا و حکیمانه بیان شده است. مثلا این‌که:

برگ درختان سبز در نظر هوشیار / هر ورقش دفتری است معرفت کردگار)

با آمدن توماس‌هابز (Thomas Hobbes)، فلسفه وارد عصر جدید و نوینی شد. او کاملا با فیلسوفان یونانی و مدرسیان قطع رابطه کرد. او که خود دانشجوی ریاضیات بود، جهان را بگونه‌ای که با ریاضی قابل مقایسه باشد مورد تفکر قرار داد. در نتیجه فلسفه‌هابز کاملا مادی گرایانه و در ارتباط با ماده بود.هابز متعصبانه و بطور قطعی، بدون این‌که اثبات کند، فرض میکرد که دنیا، دنیای اجسام درحال حرکت است. این اجسام در فضا هستند و خصوصیات معینی نظیر حرکت،

سکون، رنگ، سختی و شـبیه این‌ها دارند. حـرکت، تخلیه مداوم یک فضا و اشغال فضای دیگر است.

از دیدگاه او همه اشیاء در حرکت هستند. خـدا در هنگـام خلقت این حـــرکت را به آن‌ها داده است. وقـــتی این اجســـام به اطـــراف حـــرکت می‌کنند بر یک‌دیگر اثر می‌گذارند بطوریکه حـالت آن‌ها از بین می‌رود یا حـالت جدیدی به خود می‌گیرند؛ مثلا در اثر برخـورد دو جسم که یکی ساکن و دیگری متحرک است، جسم ساکن از حـالت سکون در آمده و به حرکت در می‌آید.

هـابز میگفت هرچـیزی در عـالم، حـتی خـدا، جسـمانی و مادی و در حال حرکت هستند. او با اجسام و حـرکت دنیا را متصـور میسـازد. به همین دلیل فلسـفه او را مـادی گرایانه میگوینـــد، هرچند خودهـــابز نـــیز خـــود را یک ماتریالیست میداند.

دیدگاه دکارت درباره جهان

رنه دکارت (Rene Descartes)، ریاضیدان و فیلسـوف فرانسـوی قـرن 17 بـود. دکـارت به دنبـال بنا نهـادن فلسفه‌ای بود که به یقینی بودن ریاضی باشد. او تصمیم گـرفت که هرچـیزی در طـبیعت باید بصـورت مکـانیکی توضـیح داده شـود، بـدون در نظر گـرفتن صـور و مثل و کلی‌ها. لذا کل فلسفه او ماشین مانند و مکانیکی بود.

او تصریح کرد که پایه و اساس هر چیزی در جهان و همه اجسام، جوهر است. جوهر چیزی است که به خودی خـود و مستقل از هر چیز دیگـر، وجـود دارد. او معتقد بـود دو نـوع جـوهر وجـود دارد، ذهن و جسم. این‌ها مسـتقل از

یک‌دیگر وجود دارند، ولی هر دو وابسته به خدا هستند که تنها جوهر مطلق است.

جوهری که جسمانی است، دارای صفت بُعد است، یعنی طول، عرض و ضخامت دارد. این جوهر جسمانی خود را به شیوه‌های بسیاری نشان میدهد، اشیاء مستقل در جهان. بنابراین هرچیزی در جهان حالت جسمانی جوهر است. و هر چیز از خدا، جوهر مطلق، منشعب می‌شود.

علاوه بر این، در جهان فضای خالی یا خلاء وجود ندارد. اجسام همه فضا را پر کرده‌اند. اجسام می‌توانند به دفعات نامحدود به تکه و ذرات ریز و ریزتر تقسیم شوند.

حرکت باعث می‌شود اجسام از یک مکان به مکان دیگر جابجا شوند. پس حرکت، حالت چیزهای متحرک است. همه اتفاقات جهان، انتقال حرکت از یک قسمت فضا به قسمتی دیگر است. حرکت در جهان ثابت است. در آغاز، خدا مقدار معینی حرکت به دنیا وارد کرد. بنابراین حرکت در جهان یکسان میماند و از بین نمیرود. اگر یک شیء سرعتش کاهش یابد، شیء دیگر سریعتر جابجا می‌شود.

علاوه بر این‌ها دکارت معتقد بود همه تغییرات در دنیا بر اساس قوانین رخ می‌دهند. لذا همه قوانین طبیعت در فلسفه دکارت، قوانین حرکت هستند.

پس جهان از اجسامی تشکیل یافته که توسط خدا خلق شدند و حرکت به آن‌ها اعطا شده است. این اجسام بر اساس قوانین ثابت و تماما مکانیکی به این طرف و آن طرف جابجا می‌شوند. اگر این قوانین را یاد بگیریم،

می‌توانیم جهان را بفهمیم و در صـدد کنـترل آن بـرآییم. در این نظریه، صور، مثل و کلی‌ها هیچ جایگاهی ندارند.

ذهن نیز بـرای دکـارت یک جـوهر بـود. صـفت آن تفکر و اندیشیدن است. ذهن اندیشنده‌ای است که می‌تواند جـدا از جسم وجـود داشـته باشد و بنـابراین، جـوهری جـدا از جسم است که ذاتش اندیشه است.

ذهن و اندیشه، آگاهی محض است، جایی در فضا اشغال نمی‌کنـد، و نمی‌تـوان آن را به اجـزای کـوچک‌تر تقسـیم کرد. ولی ماده، بعد یا امتداد محض است، در مکـان جـای می‌گـــیرد و به همین خـــاطر می‌تـــوان آن را به اجـــزای کوچک‌تر تقسیم نمود؛ به علاوه این‌که ماده آگاهی ندارد.

بدین ترتیب، در نظر وی، هستی و آفرینش به دو قسمت کاملا متفاوت و مستقل از هم تقسـیم گردید و به همین خاطر، دکارت را دوگانه انگار (Dualist) می‌نامند؛ یعنی کسی که قائل به شـــکاف عمیق بین هســـتی اندیشه و هستی ماده است (البته باید توجه داشت که بنا به اعتقاد او، میان این دو جوهر در بدن انسان، از راه عضو خاصی در سر که آن را غـده صـنوبری می‌نامـد، ارتبـاط عمیقی برقرار است).

دکارت، که پدر مدرنیته (نو اندیشی) نیز نامیده می‌شـود، با تفکیک میـــان این دو جـــوهر، بـــاعث تمـــایز دو مکتب فلسـفی تجربه گـرایی (Empiricism)ـ و عقل گـرایی (Rationalism– رسیونالیسم) نیز شد. او اولین فیلسوف بـزرگ بعد از دوران قـرون وسـطی اسـت، که به همـراه فیلسوفانی نظیر اسـپینوزا و گوتفرید لایبنیـتز (در ادامه با نظریـات این دو فیلسـوف آشـنا خواهید شد) به مکتب

اصـــالت عقل (رسیونالیسم) تعلق دارنـــد؛ مکتـــبی که عقیــده‌اش این بــود: «به آن‌چه که حــواس انســان ارائه می‌دهند نمی‌تـوان اطمینـان کامل داشـت، بلکـه، تنها از راه عقل است که شـــناخت حقیقی و یقین‌آور صـــورت می‌گیرد.»

دکـارت با قایل شـدن به وجـود تمـایز کامل بین مـاده و ذهن، باب شک و تردید را نسبت به وجود جهان خـــارج از ذهن باز کـرد. خیلی از متفکـران از این در وارد شـدند و وجود چنین دنیایی را منکر شدند.

بهرحال دکـارت فلسـفه پیشـینیان را یکسـره رها کـرد و همه بدیهیات و معتقدات خود را نیز مـورد شک قـرار داد تا از نو اساسی برای علم بدست آاورد و فلسفه‌ای جدید را طرح بریزد. او فلسفه خویش را از ذهن خود آغاز کرد و در این راه محسوسات را بی‌اعتبار دانسته و معقـولات را اساس کار قرار داد. دکارت فکر میکرد که جهان از دو نوع جوهر تشکیل شده است، ذهن و جسم.

نظریه اسپینوزا درباره جهان

این دوگانه انگـــاری (Dualism)، بنـــدیکت اســـپینوزا (Benedict Spinoza) را خوش نمی‌آمد. او معتقد بود که فقط یک جوهر وجود دارد، یک چیز اساسی که کل جهان را تشکیل داده است. اسپینوزا آن را خدا مینامید. از نظر او هر چیزی در جهـان خداست و همه‌چیزهـای منفـرد در واقع یک کل عظیم هســتند. بطــور مثــال می‌تــوان این جوهر اساسی را یک صـفحه فلـزی بـزرگ، با طرح‌هـایی متفاوت در دو طرف آن در نظر گرفت. اگر به یک طرف آن نگـاه کـنیم، طـرحی معین خـواهیم دیـد، ولی اگر از

سـمت دیگر به آن کـنیم طـرحی کـاملا متفـاوت خـواهیم دید. در مورد جوهر نـیز اینگونه است. اگر از یک جهت به آن نگــاه کــنیم، جسم میبیــنیم، اگر از جهت دیگر به آن بنگـریم، ذهن را خـواهیم دید. اسـپینوزا یک سـوی آن را بُعد و سوی دیگر را ذهن نامید.

بنــابراین هر شــیء در جهــان، بخشی از خداســت، خــود خداست. هر شــیء هم بعد دارد و هم ذهن. هیچ جســمی بدون ذهن و هیچ ذهنی بدون جسم وجود ندارد.

جوهر، چیز زیربنایی جهان، مطلقا از هر چیزی مســتقل است، چون خـود همه‌چـیز هست. هیچ محـدودیتی نـدارد، توسط خودش ساخته شده و توسط هیچ چیز جز خــودش تعـیین شــده است. این خــدا، یا طـبیعت، دنیا است. این مفهـــوم را در فلســـفه "همه خـــدایی" (پانته ایسم) می‌گویند.

این جوهر، خدا، خود را با صفات نامحدودی بیان می‌کند، ولی انســان فقط دو صــفت را میگــیرد: بُعد و اندیشه. خدا، یا طبیعت، هم جسم است و هم ذهن. جسم بر ذهن و ذهن بر جسم اثر نمیگذارند. بلکه هر دو مظـــــاهر یک حقیقت هستند، خدا.

بـرای اسـپینوزا کل جهـان یک جـوهر اسـت، که او آن را خدا یا طبیعت مینامد. این جـوهر حـداقل دو صـفت دارد، بعد و ذهن، و حــالات زیــادی از هر صــفت وجــود دارند. بنـابراین خـدا جهـان است و جهـان، خـدا. اما اجسـام از ذهن و ذهن از جسم مســتقل هســتند. بهرحــال وقــتی اتفاقی در جسمی می‌افتد، در ذهن نیز روی میدهد. این را "مـــوازی انگـــاری ذهن و بـــدن" (psychophysical

parallelism)مینامنـــد؛ یعـــنی بـــدن و ذهن همیشه به موازات هم هستند، چون دو جنبه یک جوهر هستند.

مواضع لاک و برکلی

جان لاک (John Locke)، از فلاسفه قرن 17 انگلیس و از ستایش کنندگان دکارت بود.

(قبل از این‌که دیـــدگاه لاک دربـــاره جهـــان رو بگم یک موضـوعی از درس دیـنی دوران راهنمـایی یا دبیرسـتان یـادم اومـده که خیلی کوتـاه عـرض خـواهم کـرد. قبل از این‌که برسیم به درس دینی، در مـورد جـان لاک باید بگم که ایشـــون معتقد بـــود "انســـان‌ها چـــون لـــوح پـــاک و دست‌نخورده و تهی از دانش زاده می‌شـــــــــوند و هیچ دانسـته درونی و ذاتی ندارنـد، بلکه هر آن‌چه می‌دانند از راه مشاهده (تجربه) به دست می‌آید." نمیدونم شـما هم یادتون میاد یا نه ولی یه درسی بود که میگفت انسان در بدو تولد لوح سفیدی نیست که بشـود هر چـیزی روی آن نوشت. که البته درســـتم هســـت، ما آدما وقـــتی به دنیا میـایم، یه سیسـتم عـاملی رومـون نصب شـده به اسم فطرت. حـالا متوجه شـدم که اون موقع داشـتیم جـوابی که به لاک داده شده بود رو میخوندیم!!

بگذریم....، برگردیم به بحث اصلی.)

جان لاک تفکرش را با این سوال آغاز کرد: انسان چگونه میداند و شناخت بدست می‌آورد؟ بعد از انجام تحقیقـات فـراوان، به این نتیجه رسـید که تمـامی دانش انسـان از طریق تاثیر و تجربه حسی بدست می‌آید. این نقطه نظر او را ملزم کرد که جهان را به عنـوان منبع این تجربیـات به حساب آورد.

آیا جهان واقعی‌ای وجـود دارد که مطـابق با تصـورات ما باشد؟ اگر چنین جهانی وجود دارد، فقط با داشتن تصور آن، چگونه می‌توان وجود آن را اثبات کــرد؟ پاسخ لاک به این سوال این مضمون را داشت که چنین جهــانی وجــود دارد. او میگفت حــواس مــا، ما را از این جهــان آگــاه می‌کنند. ما این دنیا را تجربه می‌کـنیم و تصـدیق میکـنیم که وجــود دارد. گرچه ممکن است قــادر نباشــیم از منبع این احساسات سخن بگوییم، اما قادر هستیم که بگــوییم احساسات علت درک و تجربه دنیا است. بنــابراین دنیــای واقعی علت احساســات ماست. مثلا ما تصــوری از رنگ ســفید داریم. این تصــور در ما متولد نشــده اســت، بلکه معلول چیز دیگری است. بنابراین می‌توان اسـتدلال کـرد دنیای واقعی شامل چیزهایی است که تصـور سـفیدی را در ما بوجود می‌آورد.

او همانند دکارت معتعد بود که دنیا از جوهرهایی تشکیل شــده است. این جوهرهــا، پایه و پشــتیبان همه کیفیــات هســتند. مثلا رنگ ســفید، در فضــای اطــراف ما شــناور نیست، بلکه سفیدیِ چیزی است. این چیز جوهر است.

علاوه بر این، دو نــوع جــوهر وجــود دارد، جسم و نفس. اجســام دارای صــفات کیفی بعد هســتند، از مــاده پر شــده‌اند و بــیرون از تصــورات وجــود دارند. نفس‌هــا، جوهرهای روحانی و غیر مادی هستند.

نفس‌هــــــا، ذهن‌ها و جسم‌ها، بر یک‌دیگر اثر میگذارند. جسم می‌تواند موجب رخدادی در نفس شود، و آن‌چه که بــــرای نفس رخ میدهد نــــیز ممکن است بر جسم اثر بگذارد. با این‌که لاک اعتقاد به تـاثیر متقابل دارد، نظریه او نیز دوگانه انگارانه است. او می‌گوید ذهن وجـود دارد،

جسم هم وجـود دارد. با این حـال هر دو جـوهر هسـتند، آن‌ها انواع مختلفی از جوهرها هستند.

میبینیم که با انـدکی تغیـیرات، لاک همانند دکـارت معتقد است که اجسام و ذهن دو نوع مختلف جـوهر، یا حـاملان کیفیات هستند. جهان از این جوهرها ساخته شـده است. بهرحـال، ما می‌تـوانیم فقط تصـوراتی را بشناسـیم که این جوهرها از طریق احساسات در ما ایجاد می‌کنند.

با این حـــال، اگر پایه واســـاس دانش، حس و انعکـــاس احساســـات اســـت، چگونه می‌تـــوانیم بـــدانیم که دنیـــای اجسـام، جـدا از تصـورات ما از اجسـام، وجـود دارد؟ این سوال را جرج برکلی (George Berkeley) پرسید. جان لاک معتقد بـــود که در واقـــع، همه آن‌چه که می‌تـــوانیم بدانیم، تصورات ماست و دنیایی را فرض میکـرد که علت احساسـات ما است. ولی بـرکلی فـورا تشـخیص داد که نمی‌تواند وجـود چـنین دنیـایی را بر مبنـای فلسـفه‌اش اثبات کند.

از این گذشـته بـرکلی فلسـفه لاک را تا به نتیجه گـیری منطقی آن که مد نظـرش بـود ادامه داد و آمـوخت که جهان اشـیاء مـادی نمی‌تواند وجـود داشـته باشد. بحثش این بـود که تمـامی آن‌چه که می‌تـوانیم اثبـات کـنیم این است که ما تصوراتی داریم.

اما در مـــورد منبع این تصـــورات چطـــور؟ آیا خودمـــان تصوراتمان را خلق می‌کـنیم؟ پاسخ بـرکلی نه بـود. علت احساسات، و بنابراین علت تمـامی تصـورات، خـدا است. ما نمی‌توانیم خدا را دریابیم، بلکه می‌توانیم آثار عمل او که خلق تصورات ذهنی ما است را دریابیم.

برکلی به این اعتقاد خود سخت پایبند بود که هیچ چیز در جهان وجود ندارد مگر این‌که درک شود. او اصـرار داشت همه آن‌چه که می‌توانیم درباره اشیاء بشناسیم و بدانیم، صـرفا تصـوراتی است که از آن‌ها داریم. پدیـدارهایی که تجربه میکنیم همان اشیاء هستند و پدیدارها، احساســات یا ادراکات یک موجود متفکرند.

برکلی میگفت من در اتاقم نشسته ام. به اطـرافم نگـاه می‌کنم و صـندلی، مـیز، کتـاب و اشـیاء دیگـری می‌بینم. این‌ها واقعیتشان را به خاطر این‌که مادی هسـتند بدست نمی‌آورند. آن‌ها صورت‌هایی در ذهن من هستند. اگر من اتـاق را تـرک کنم، آیا این اشـیاء هم از بین میرونـد؟ آیا آن‌ها همراه با ذهن من از اتاق خـارج می‌شـوند؟ بـرکلی می‌گوید آن‌ها می‌توانند هم‌چنــان در ذهن دیگــری وجــود داشته باشـند. اگر افـراد دیگـری در آن اتـاق هسـتند، آن اشــیاء ممکن است در ذهن آن‌ها باشــند. اگر هیچ فــرد دیگری در اتاق نباشـد، آن‌ها هم‌چنـان وجـود دارند اما در ذهن خدا. در هر حال آن‌ها تصورات یا صور ذهنی هستند نه اشیاء مادی.

جهان مـادی که دکـارت، اسـپینوزا و لاک معتقد به وجـود آن بودند، توسط بـرکلی انکـار شد. از نظر او همه آن‌چه که وجود دارد، تصوراتی در ذهن است. اگر آن‌ها در ذهن من نیستند، ممکن است در ذهن فرد دیگر یا در ذهن خدا باشند. مطمئنا آن‌ها مادی به نظر میرسند، ولی در واقع اینگونه نیست.

موضع دیوید هیوم

دیوید هیوم (David Hume)، فیلسوف اسکاتلندی قرن هجدهم، احساس میکرد که برکلی به انـدازه کـافی پیش نرفته است. او معتقد بـود که نه تنها باید ایـده و تصـور جوهر را رها کنیم، بلکه باید این ایده که همه تصورات در ذهن خدا وجود دارند را نیز از اندیشه خـود بـیرون کـنیم. هیوم نتوانست دلایل خوبی برای وجود خدا پیدا کند.

لذا تمـامی آن‌چه که داریم، تـوالی تصـورات است. این‌ها ناشی از تاثرات هسـتند. از نظر او، مشـاهده‌ی تـرتیب و توالی یکسان رویدادها در دفعات بیشمار، به شکلی ویژه در کـارکرد ذهن ما تـاثیر می‌گـذارد و در ما این عـادت را ایجاد می‌کند که هر وقت مثلا «الف» را مشـاهده کـردیم منتظر روی دادن «ب» باشـــیم. به نظر هیـــوم ذهن ما طوری ساخته شـده که چـون به تجربه دیـده ایم «الف با ب» قــرین اســت، همیشه پس از وقــوع «الف» انتظــار وقوع «ب» را داریم و این تجربه به عادت برای ما تبـدیل شده است.

هیوم با برکلی موافق بود که فقط چیزهایی وجود دارند که ادراک میشـــوند. مـــیز من فقط تا زمـــانی که ادراک می‌شود وجود دارد. من، دوستم یا خدا ممکن است آن را درک کنند. بنابراین "بودن یعنی درک شدن". بهرحـال ما نمی‌توانیم اثبات کـنیم که خـدا وجـود دارد. بنـابراین اگر من تنها در اتـــاق باشم و مـــیز را ادراک کنم، این ادراک سند وجود آن میز است. وقتی که اتاق را ترک کنم، مـیز دیگر وجود ندارد.

از نظر هیـوم، هیچ جـوهری وجـود نـدارد. آن‌چه را که ما داریم توالی تصـورات است که به دنبـال یک‌دیگر می‌آیند. ما نمی‌تـوانیم علت این تصـورات را درک کـنیم. احمقانه

است که بگوییم بیرون این‌جا در فضا جوهری وجـود دارد که تصورات ما را سبب می‌شـود. هیچ کس نمی‌تواند این را اثبات کند. هیچ شاهد و گواهی از وجود جهان طـبیعت یا خدا نداریم.

هیــوم نظریه لاک را با منطق خــودش پی میگــیرد و در نهــایت به فلســفه شک گــرایی (Skepticism)می‌رسد. لاک می‌آمـوخت ما تصـوراتی داریم که مسـبب آن دنیـای خارج است. هیوم وجود تصورات را میپـذیرد، ولی نشـان میدهد اگر این تمام آن چیزی است که داریم، ما زنــدانی اذهــان خــود هســتیم و نمی‌تــوانیم وجــود دنیــای خــارج (بیرون از ذهن) را اثبات کنیم. آن‌چه را که می‌تــوانیم به آن اطمینان داشته باشیم جولان تصورات منفرد و پی در پی است. علت آن‌ها، ارتباط آن‌ها، حتی مکــانی که آن‌ها در آن جولان می‌دهند ناشناخته است. بــرخی میگویند که اندیشه هیــوم، انســان را به انتهــای خیابــان بن بست میرساند.

طـبیعی است که بشر نمی‌توانست با شک گـرایی هیـوم ارضا شـود. تومـاس رید (Thomas Reid)، دیگر متفکر اسکاتلندی، سر دسته مخالفان هیـوم شد. او معتقد بـود که هیــوم به موضع غیرممکــنی رســیده است. شــعور متعارف (پایین‌تر توضـیح داده شـده است) به ما می‌گوید که دنیــای واقعی‌ای وجــود دارد که علت احساســات (ادراک) و تصــورات است. ما ممکن است دربــاره تمــام چیزهــایی که میخــواهیم اندیشه کــنیم، ولی نخــواهیم توانست آن‌چه که احســاس و شــعور متعــارف به ما می‌گوید را انکــار کــنیم. بنــابراین آن چیزهــایی که وجودشــان را بطــور واضح از طریق احساســمان درک

میکنیم، وجودشان به همان شکلی است که درک میکنیم. دنیایی خارج از این‌جا وجود دارد که متناظر و مطابق با تصورات ماست. میز و صندلی و نظایر آن مستقل از تصورات ما از آن‌ها وجود دارند.

(درباره شعور متعارف:

در متون فلسفی فارسی زبان، برای اصطلاح انگلیسی «Common Sense» ترجمه و معادلهای گوناگونی ارائه شده است که از آن جمله می‌توان به شعور متعارف، درک عام، عقل سلیم، حس عام، عقل مشترک، تلقی عام، قضاوت عرفی، عقل عرفی، فهم متعارف، عرف عام، و شعور معمول اشاره کرد. بطور کلی، می‌توان شعور متعارف را عبارت از آن چیزی دانست که مردم، بطور عموم و مشترک، در مورد آن توافق دارند و هم عقیده‌اند. به عبارتی، درک عام به فهم طبیعی مردمان در مورد یک موضوع اشاره می‌کند، و به باورها یا گزاره‌هایی ارجاع میدهد که برای افراد بسیاری، درست و صحیح بنظر میرسند، بدون آن‌که نیاز به معرفتی ویژه یا دانشی خاص داشته باشند. به همین دلیل، بنظر می‌رسد که شعور متعارف نوعی قابلیت بنیادین برای موجودات عاقل است تا بدان وسیله بتوانند از تجربیات خود در تشخیص و متمایز ساختن امور واضح، برقراری ارتباط اولیه با این امور و نیز پرهیز از تناقضات آشکار در باب آن‌ها، استفاده کنند.

در عصر جدید، می‌توان جان لاک را از جمله فلاسفه‌ای دانست که بسیار بر عقل سلیم تأکید می‌کند و یکی از اصول اساسی خود را تأمل در «تجربه متعارف» و تحلیل دقیق آن میداند. توماس رید، فیلسوف اسکاتلندی و از

منتقــدان هیــوم، نمونه دیگــری است از این گــروه از فلاســفه. وی معتقد است که فلســفه هیچ ریشه دیگــری بجز درک عام یا عقل سلیم نــدارد؛ همین اصــول بوده‌اند که فلســفه را رشد داده‌اند و فلســفه نــیز دائما از آن‌ها تغذیه کــرده است. در واقــع، یکی از پروژه‌هــای مهم وی تلاش در جهت آشــتی دادن و نزدیک کــردن بیش از پیش فلسفه با قواعد مبتــنی بر درک عــام بــود. با این وجــود، بسیاری از فلاسفه نیز درک عام را از وجوه گونــاگون رد کرده‌اند، و دلایل خود را در قالب واژگان و برچسب‌هایی همچــون «غــیر فلســفی»، «جزمگرایانه»، «مصــادره به مطلوب کننده» یا «افراطی» ارائه داده‌اند.

این گروه از فلاسفه (لاک، رید و دیگران)، درک عام را با فلســفه متعــارض میدانند. آن‌ها معتقدند که معمــولا با مطالعه آثار اغلب فلاسفه، خصوصا فیلسوفانی همچــون جرج برکلی یا دیوید هیوم، گزاره‌ها و ادعاهــای گونــاگون و عجیــــبی را می‌یــــابیم که بنظر می‌رسد بکلی با فهم متعارف ما از امور جهــان متعارض‌انــد، همچــون این ادعا که جهان زاده ذهن ما است.

اما نکته‌ای که درباره درک متعارف و اصالت بخشــیدن به عــرف جوامع حــائز اهمیت اســت، دیــدگاه قــرآن دربــاره عرفیات و رسم و رسوم متعــارف جوامع است. همــواره بــرخی از آن‌جا که کلام الله و دعــوت انبیا را متضــاد با درک متعــارف خــود میدیدند و میبیننــد، دست به انکــار و تقابل میزدند و می‌زنند. در مقابل دعــــــوت انبیــــــا، گروه‌هــایی که این دعــوت را نمیپذیرفتنــد، میگفتند:”آیا آمــده‌ای که ما را، از آن‌چه پــدرانمان را بر آن یافته ایم، منصرف سازی” (یونس- 78)ـ و یا “آیا ما را از پرســتش

آن‌چه پدرانمان می‌پرستیدند، نهی می‌کنی؟" (هود-62) و موارد دیگر. در واقع این افراد و گروه‌ها و جوامع، شعور متعارف خود (آن‌چه پدرانشان را بر آن می‌یافتند) را مافوق کلام الله و دعوت انبیا می‌دانستند و میدانند. با این حال باید دانست که دین الهی به فکر کمال و زندگی سعادتمندانه بشر است، ولی عرف تضمین کننده کمال و سعادت نیست.

"خداوند می‌خواهد (با این دستورها راه‌های سعادت را) برای شما آشکار سازد، و به سنّتهای (صحیح) پیشینیان رهبری کند و توبه شما را بپذیرد. و خداوند دانا و حکیم است. نساء- 26")

تفکر آلمانی، راهی متفاوت از تفکر انگلیسی یا اسکاتلندی پیش گرفت. این تفکر با توسعه علوم طبیعی زمان مرتبط بود، ولی خود را در باور به ارزش‌های اعتقادی مسیحی پیدا کرد. در نتیجه این تفکر در پی آن رفت که علوم و عناصر ارزشمند در تفکر مسیحی را با هم سازگار سازد.

نظریه لایب نیتس درباره جهان

گُتفرید ویلهلم لایب‌نیتس (Gottfried Wilhelm Leibnitz)، فیلسوف و ریاضی‌دان آلمانی و یکی از مهم‌ترین چهره‌های عقل‌گرایی (Rationalism) در قرن هفدهم است. او بعد از مطالعات و تحقیقات دقیق به این نتیجه رسید که صفت اساسی اجسام در جهان، نیرو است. مقصود او از نیرو "تمایل جسم است به جابجایی یا ادامه حرکت". از نظر او کل جهان از واحدهای نیرو ساخته شده است. هر جسم از چندین واحد نیرو و همه

طبیعت از تعداد بینهایتی از این واحدها ساخته شده‌اند. لایب نیتس این واحدهای نیروزا را موناد (Monad)ـ یا اتمهای نیرو نامید. هر مونادی ابدی است، از بین نمیرود و تغییر هم نمی‌کند.

اما مونادها دارای درجات مختلفی از شفافیت هستند. مونادهای مات و مبهم و ابری‌تر گیاهان و مونادهایی با مه آلودگی کمتر، حیوانات را شکل می‌دهند. مونادهای شکل دهنده انسان بازهم شفاف و روشن‌تر هستند. شفاف‌ترین مونادها خدا است. جهان از تعداد بیشماری موناد تشکیل شده است که در طیفی وسیع از مات‌ترین آن‌ها تا شفاف ترینشان که خداوند باشد طبقه بندی میشوند. در یک انتهای این مجموعه ماده بیجان و در انتهای دیگر خدا قرار دارد.

هر موناد در درون خود تمامی جهان را شامل است. پس از آن‌جا که موناد هیچ "پنجره و دریچه ای" ندارد، تمامی آن‌چه که به آن تبدیل می‌شود، از همان ابتدا درون موناد وجود دارد. هیچ چیز نمی‌تواند در موناد باشد مگر این‌که از همان آغاز درون آن وجود داشته است.

اجسام جاندار، موجودات زنده، یک "موناد ملکه" یا نفس دارند که تمامی مونادهای سازنده جسم را هدایت می‌کند. هیچ مونادی نمی‌تواند بر دیگری اثر بگذارد. خدا مونادها را از آغاز طوری خلق کرد که در کنار یک‌دیگر هماهنگ عمل می‌کنند. همه مونادها در کنار هم درست مانند بخشهای مختلف یک موجود زنده عمل می‌کنند.

پس جهان لایب نیتس، جهانی مکانیکی نیست، بلکه پویا و متحرک و متغیر و زنده است. از تعداد بیشماری موناد

با درجــات گونــاگون شــفافیت تشــکیل یافته است. در این‌جا نیز نظریه دموکریتوس را می‌توان حس کـرد. ولی اتمهای لایب نیتس همگی شبیه به هم و واحدهای صـرفا مکــانیکی نیســتند. آن‌ها واحــدهای نــیرو هســتند و در شـفافیت با هم تفـاوت دارند و خـدا شـفاف‌ترین مونـاد است.

یکی از مهم‌تـــرین و محـــوری‌ترین مفـــاهیم فلســـفة لایب‌نیتس مفهـــوم جهان‌هـــای ممکن است. او با این نظریة اســپینوزا مخــالف بــود که هر آن‌چه ممکن است موجــود شــده است. به اعتقــاد او همة چیزهــای ممکن تحقق نیافته‌انــد، و درواقع بی‌نهــایت جهان‌هــای ممکن وجود دارد که از میـان آن‌ها فقط یک جهـان تحقق یافته و موجـــود است. همة این جهان‌ها از جوهرها و ابعـــاد تشکیل می‌شوند و گرایش خاصی به موجود شدن دارند.

جایگــاه این جهان‌هــای ممکن، که تعدادشــان بی‌نهــایت اســت، اندیشه و علم خداوند است. به عقیـدة لایب‌نیتس علت عقلی کــافی بــرای پیـدایش یکی از این بی‌نهــایت جهان‌هــای ممکن، صــرفاً «شایســتگی» (fitness)ــ یا «درجات کمـال» (degress of perfection)ـ آن است: هر جهان ممکن به نسبت کمالی که دارد، حق خواستاری وجود خواهد داشت. خداوند براســاس حکمت بالغة خــود، جهانی را که از این میان بیشـترین شایسـتگی یا درجـات کمــال را دارد، و بنــابراین بهــترین جهــان ممکن اســت، می‌شناسد و آن را برمی‌گزیند و می‌آفریند. به عقیـــــدة لایب‌نیتس این گزینش الهی براساس اصل بهترین انجام می‌شـود، اصـلی که براســاس آن جهـان موجـود بهـترین جهان ممکن با حداقل اصول است، یعنی جهـانی است با

کمـترین قواعد و قـوانین و بیشـترین وضـعیت امـور، یا جهـانی است با کمـترین علل و بیشـترین معلول‌هـا، یا کمترین ابزار و بیشترین اهـداف و غایـات. جهـان واقـع، که بهترین جهان ممکن اسـت، در عین حـال نشـانِ عـدل الهی (Theodicy)ـــ است. مفهـــوم جهان‌هـــای ممکن لایب‌نیتس، اخیراً توجه بسیاری از فیلسـوفان را به خـود جلب کرده است.

مفهوم جهان از نظر کانت

فلســـفه آلمـــان با روی کـــار آمـــدن امانوئل کـــانت (Immanuel Kant) به اوج خود رسید. مسئله اساسی او در این سوال قـرار داشت: دانش چیست و چگونه حاصل می‌شـود؟ در واقع چه می‌تـوانیم بـدانیم و چگونـه؟ او نتیجه گرفت که فقط تجربیاتمـان را می‌تـوانیم بـدانیم و بشناسیم. ما واجد احساس هستیم، میز را میبینیم چـون ذهن‌هایمـان چـنین عمل می‌کنند. ما این احسـاس را به طریق معینی درمیابیم، اما نمی‌توانیم علت آن را بدانیم.

بر اساس این نظریه، نمی‌توان جهانی که خـارج از تفکر و اندیشه ما وجود دارد را شناخت. اذهـان، احساسـات را دریـــافت می‌کنند و آن‌ها را بصـــورت تصـــورات شـــکل می‌دهند، زیرا آن‌ها آن چیزی هسـتند، که هسـتند. این‌که جهان بدون ذهن‌های ما چیست؟ دانستنش بـرای ما غـیر ممکن است.

اما با تعقل می‌تـوانیم تصـوری از این جهـان را شـکل دهیم. همانطور که دنیا را در ذهن‌ها مان تجربه میکـنیم، در میـابیم که دنیا آغـاز زمـانی نـدارد، اجسـام در دنیا را نمی‌توان به دفعات بیشمار تقسیم کرد، هرچیزی در دنیا

مطـابق با قـوانین طـبیعت رخ میدهد و این‌که موجـود واجب الوجـودی در میـان نیست که هسـتی دنیا را به آن نسـبت دهیم. مجبـوریم نظریه تجـربی بـودن جهـان را بپذیریم زیرا راه دیگری نداریم.

بهرحـال عقل می‌تواند جهـانی از تصـورات را بنا کند که زمان آغازی ندارد، اجسام در آن می‌توانند بینهایت مرتبه تقسـیم شـوند، در آن آزادی وجـود دارد و یک موجـود واجب الوجود، خـدا، در آن وجـود دارد که دلیل هر چـیزی است. اگرچه نمی‌توانیم چنین جهـانی را از طریق تجربه بشناسیم، می‌توانیم وجودش را استدلال کـنیم و طـوری عمل کـنیم که انگـار چـنین جهـانی وجـود دارد. در نتیجه کانت معتقد بود که اگر انسـان میخواهد راسـتی اخلاقی خود را حفظ کند، باید بگـونه‌ای عمل کند که انگـار چـنین دنیایی وجود دارد. بر اساس چنین دنیایی، کانت استدلال به وجـود خـدا، آزادی و جـاودانگی کـرد. علاوه بر این، او نشان داد که همه نیکی‌ها و همه اخلاقیات بستگی به این دارند که چـنین جهـانی را حقیقی بشـمریم. تصـور این دنیا، آدمی را به سوی اهداف معینی سوق می‌دهد. بـاور به وجود چنین جهانی، باعث می‌شود انسـان در راه خـیر و نیک گام بردارد.

لذا از نظر کانت 2 جهان وجود دارد: یکی دنیای تجربه و پدیداری و محسوس، و یکی دنیای عقلی و معنوی. دنیای اول علمی و دومی عملی است.

کـانت معتقد بـود که اصل اساسی دنیـای عمـل، قـانون اخلاق است که می‌توان آن را اینگونه بیان کرد: "همیشه طـوری رفتـار کنید که بخواهید اصل و قاعـده کلی که رفتار شما بر آن متکی است، بصورت یک قانون جهـانی

در آیــد؛ طــوری عمل کنید که بخواهید همه اهل جهــان رفتار شما را سر مشق خـود قـرار دهند”. او این تعریف را “امر مطلق و غیر مشروط” نامید.

اگر فرد بخواهد طـوری رفتـار کند که اصل رعـایت شـده در عملش، قــانونی بــرای همه انســان‌ها شــود، باید در انجـام آن عمل آزاد باشد. از این رو بـود که کـانت آزادی را در مرکز دنیای عملی قرار داد.

فیخته، شلینگ و هگل

یوهــان گــوتلیب فیخته یا فیشــته (Johhan Gottlieb Fichte)، متفکر آلمــانی قــرن 18 و اوایل 19، از شاگردان کانت بود. او اصل آزادی را از کانت پــذیرفت و آن را پایه و اساس تمام موضع فلسفی خـود کـرد. او بر این نقطه نظر ایستاد که من، یا “خود” (یعـنی بخشی از شخص که با آن خـود را از دیگـران تشـخیص می‌دهـد، در واقع آگاهی فرد نسـبت به شخصـیت و هـویت خـودش)، فعالیتی آزاد و خود مختار است.

نقطه آغــاز تفکر فیختــه، این خــود، یا اصل خلاق و آزاد بود. از نظر او این اصل، خـدا و خـالق همه‌چـیز است. او خــالق هر فــرد، و همه افــراد است. او هم‌چـنین تمــامی چیزهای دنیا را خلق می‌کند.

ولی ما و همه‌چیزها، مــادی و از جنس مــاده نیســتیم. بر خلاف عقاید فلاسفه پیشین، هیچ چـیز که بصـورت مــاده بیجان باشد وجود نـدارد. هر چـیزی در جهـان روح است. درخت و ذهن شما هر دو کلی، خود مطلق یا خدا هستند. بنابراین دنیای واقعی، دنیــای ذهن یا روح است و دنیــای ماده مرده نیست. همه‌چیز در این عالم، من یا خدا است.

ولی من برای خودش قائل به حد و مـرزی است که او را وا میدارد علیه این محدودیت تلاش کند و در صـدد رشد و تعالی برآید. لذا دنیـای اشـیاء، دنیـای به اصـطلاح مـادی، توسط خـود ایجـاد شـده تا پهنه‌ای را مجهز کند که در آن بتواند آزادیش را اجرا کند.

آزادی هیچ معــنی نخواهد داشت اگر چــیزی نباشد که از اجرای آزادی ممانعت کند. بنابراین، خود جاوادانــه، خــدا، دنیا یعـنی "غـیر من" را خلق کـرده اسـت، تا خـودش را محــدود کنــد، دنیــای تعــارض و تقابل که در آن بتواند به نــبرد و تلاش بــپردازد، که در آن بتواند از خــودش آگــاه شـود. این دنیــا، دنیــای قــانون اســت، دنیــایی که در آن چیزهایی متکی و مبتنی بر قوانین معین رخ می‌دهند.

فهم من، فهم شــما، اذهــان ما همه مخلوقــات خــود یا بخشی از جهـانی هسـتند که توسط خـود خلق شـده. ما این دنیای چیزها را خلق نکردیم، بلکه مخلوقات یک خــود یکســانی هســتیم که این دنیا را خلق کــرده. از آن‌جا که خود کلی، عقل فعال کلی است و در همه یکسـان وجـود دارد، همه ما دنیا را شبیه به هم میبینیم.

این نقطه نظر "ایده آلیسم" نامیده می‌شـود. این نقطه نظر بر اساس اعتقادی است که می‌گوید هیچ ماده‌ای در جهـان وجـود نـدارد، بلکه همه‌چـیز ذهن یا روح یا ایـده (Idea)ـ است. عموما در تعریف ایده‌آلیسم (Idealism– اصــالت معــنی) گفته‌اند فلســفه‌ای است که معتقد به تقــــدم ذهن بر عین یا تقــــدم فاعل‌شــــناخت بر متعلق‌شناخت (تقدم سوژه بر ابژه) میباشد. دکارت، لاک و حــتی کــانت معتقد بودند که دو اصل در جهــان وجــود دارد: ذهن و مـاده. فیخته این تشـخیص دو اصل را انکـار

میکرد. او ماده را حذف کـرد، و گفت هرچـیزی در جهـان ذهن یا روح است. دنیا فقط مــادی به نظر می‌رسد. اگر درست بیندیشیم، متوجه خـواهیم شد که حـتی مـاده هم روح است. خلاصه این‌که جهـان یعـنی ذهن، روح، خـود و خدا. بنابراین اگرچه جهان واقعیتی است که خارج از تک تک اذهان ما وجود دارد، از مصالح مختلفی ساخته نشـده و دنیـــای چیزهـــای مـــرده نیست. بلکه این جهـــان "آشکارســـازی است در آگـــاهی بشر از اصل مطلق". طبیعت روح است و ذهن و نمی‌تواند چیز دیگری باشد.

لذا برای فیخته، قانون اخلاقی کانت در بر دارنــده آزادی بـود، آزادی نـیز دربردارنـده رهـایی از موانع. باید موانع وجود داشته باشند. بنابراین من یا خـود کلی، از خـودش جهـان چیزهـای قابل حس را خلق کـرد تا به عنـوان یک معارض و مانع از آن استفاده کند. دنیای تجربه از قانون اخلاق استنباط می‌شود. از آن‌جا که این مفهوم کانت بر فیخته و بسیاری متفکرین دیگر اثر گذاشـت، از کـانت به عنوان پدر ایده آلیسم جدید یاد می‌شود.

در همین سـنت ایـده آلیسـتی، با فیلسـوف با اسـتعداد آلمــانی و طلبه دیــنی به نــام فــردریش ویلهلم ژوزف شلینگ (Friedrich Wilhelm Joseph Schelling) آشنا می‌شـــویم. از نظر او (همانند فیخته)، زمینه و اســـاس همه جهان یک روح یا خود جهانی بود. او می‌آمـوخت این روح که در طبیعت یـافت می‌شـود، فاقد آگـاهی از خـود است و فقط در انسان کاملا به خود آگاهی می‌رسد.

بنـابراین از طـبیعت تا به انسـان، حس آگـاهی توسـعه و بسط میابد. طـــبیعت و تفکر گامها یا مراحل پیشـــرفت ذهن مطلق هسـتند. خـدا طـبیعت و ذهن است. طـبیعت

خدای خوابیده و ذهن خدای کـاملا بیـدار است. اما در هر دو، یا سرتاسر کل فرآیند پیشـرفت، خـدا یکسـان بـاقی میماند.

تمـامی جهـان، از جمله انسـان، یک کل است. بخش‌هـا، اشیاء و افراد همگی بخشـهای این کل هسـتند. بنـابراین طـــبیعت زنـــده و پویا و خلاق است. هر جا که کسی بخواهد طــبیعت را مــورد تحقیق قــرار دهــد، روحی را خواهد یــافت که ســخت در حــال تلاش بــرای فهمیــدن خودش و رسیدن به خود آگاهی کامل است. طبیعت غـیر ارگانیک، درختان، صخره‌ها، زمین و شبیه اینها، از همـان مصالحی هستند که ذهن انسان هم هست. با این تفاوت که آن‌ها کور، نارس و نا آگاهانه هستند.

این مجموعه فکـــری، همه خـــدایی یا پانته ایسم است. جهــان بصــورت نظــامی متحــرک، رو به رشد و جانــدار پنداشــته می‌شــود. خــدا جهــان است و جهــان خــدا. در گیاهـان و صـخره‌ها، خـدا کـور و نا آگـاه اسـت، ولی در انسان آگاه و بینا می‌شـود، در این سـیر صـعودی خـدا به معرفت خودش می‌رسد.

گئـــورگ ویلهلم فـــردریش هگل (Georg Wilhelm Friedrich Hegel)، تلاش گـرد مواضع فلسـفی کـانت، فیخته و شـــلینگ را بصـــورت یک کل در آورد که کامل و قانع کننده باشد. از این رو او می‌آمـوخت که کل جهـان، تکامل تدریجی ذهن از طبیعت تا خدا است.

در همه جــا، چه در دنیــای طــبیعت و چه در ذهن بشــر، فرآیند تا گشایی (Unfolding) را می‌توان یافت. او این فرآیند را فرآیند دیالکتیک یا اصل تضـاد نامید. هر چـیزی

تمایل دارد از متضاد خـودش رد شـود. بـذر مایل است به گل تبدیل شود. با این حال طـبیعت با وجـود این تضـادها از حـرکت بـاز نمی‌ایسـتد، بلکه تلاش می‌کند که بر آن‌ها غلبه کنـــد، تا آن‌ها در یک کل یا واحد جدید همـــاهنگی و توازن بخشد. برای فهم بهـتر مطلب یک آونگ را در نظر بگیرید. هر گـــاه از تعـــادل خـــارج شـــود به اوجی در یک سمت می‌رسد سپس با سـرعتی افـزوده به سـمت دیگر خواهد رفت و اگر نیرویی به آن وارد نشود این بار کمـتر از بـــار قبل منحـــرف می‌شـــود تا در نهـــایت به تعـــادل می‌رسد.

هگل معتقد بود هسـتی بر اصل تضـاد اسـتوار است.«هر آن‌چه در عـالم خلقت می‌بیـنیم دارای ضـدی است. شـما نمی‌توانید به بی‌نهـایت بـدون نهـایت و به زنـدگی بـدون مرگ بیندیشید. مرد مرد است زیرا زن نیست. هر شـیئی بدان سبب خود اوست که چیز دیگری نیست».

تمامی جهان یک کل است. در آن اصل تضاد در حال کـار اســت، اصــلی که منطقی است. ذهن در همه جا هست. درون این کل بسط و توســعه وجــود دارد. این توســعه توسط فرآیند دیالکتیک پیش مـــیرود. مثلا در ابتـــدا ما چیزی را کشف میکنیم و به آن "تز" میگوییم. سپس ضد آن را کشف میکـــنیم، "آنـــتی تز". این دو در آخر در یک ترکیب به نام "سینتز" با هم به تعادل میرسند و دوبـــاره تبدیل به یک تز میشوند و این چرخه مجددا آغاز می‌شود.

همه جهـــــــان ادامه این چرخه در درون کل است. پس واقعیت، فرآیند تکامل تدریجی است، پیشرفت و توسـعه از اشیاء کمی شفاف به شفاف تر.

این پروسه، فعل و انفعـال تفکر است. بنـابراین جهـان، فکر است و تحت تــاثیر قــوانین فکر. هنگــامی که فکر میکـــنیم، جهـــان توســـعه میابد. اما همه این‌ها فعل و انفعال یک کل متفکر میباشد. طبیعت و انسـان یک واحد در این کل هســـــتند. همه فرآینـــــدهایی که درون ذهن انسان یـافت میشـوند، در طـبیعت نـیز پیـدا میشـوند. در طبیعت این حرکت نا آگاهانه پیش می‌رود. دانه میروید و به گیاه و گل تبدیل می‌شود، ولی خــود از این رشد آگــاه نیست. در انســـــان این فرآیند آگاهانه است و انســـــان میداند که درحـــال رشد است. این پروسه مشـــابه را در همه جا می‌توان یافت.

پس از نظر هگــل، جهــان یک کل یا تمــامیت است. این کــل، یک فرآیند فکــری است و همانند همه فکرها- تــز، آنـتی تز و سـینتز- توسـعه میابد. این بیـان، بیـانی ایـده آلیستی است که بطور کامل و تا درجه نهایی پیش رفته است.

نظرات فلاسفه متاخر آلمان

فلسـفه ایـده آلیسـتی هگل نمی‌توانست بی‌پاسخ بماند. فلسـفه هگل تناقضـات زیـادی با شـعور متعـارف مـردم داشت و باعث خیزش متفکرانی در آن زمان شد. یوهـان فــردریش هربــارت (Johann Friedrich Herbart)ـ از جمله این متفکـــران بـــود. او با هر جنبه فلســـفه هگل مخـــالف بـــود و ســـعی داشت نشـــان دهد که فلســـفه ایده‌آلیستی پر از نظریه‌های غیر ممکن و محال است.

از نظر هربارت جهان از تعداد زیادی اصول تغیـیر ناپـذیر یا جوهرهـــایی که آن‌ها را “واقعیـــات” مینامید تشـــکیل

شــده است. هر واقعیت یک چــیز ســاده، بــدون تغیــیر، مطلق و تقســیم ناپــذیر است و در زمــان و فضا محــدود نیست. دنیــای واقعیــات ســاکن و ایســتا است و تغیــیر و رشد در آن وجود ندارد.

بــدن‌های مــا، تجمع این واقعیــات هســتند و هر نفس یک واقعیت است. هر واقعیت تلاش می‌کند خـــــودش را در مقابل هر چیزی که بر آن اثر می‌گذارد حفظ کند. در این تلاش و تقلا برای صیانت نفس و بقاء خــود، هر واقعیت، در حضور واقعیات مختلف، رفتار متفاوتی بروز می‌دهد.

ما واقعیـــات را با یک‌دیگر در قـــالب مجموعه‌ها مرتبط میسازیم و بدین شکل جهانی که درک و تجربه میکنیم را خلق میکـــنیم. مثلا من با واقعیـــات بســـیاری مرتبط می‌شـــوم و آن‌ها را در یک ســـیب قرمز دور هم جمع می‌کنم. ســـپس با جمع آوری واقعیـــات دیگر در این موقعیت و رد کردن برخی واقعیات که در ابتــدا داشــتیم، سیب تبدیل به یک سیب پوست کنــده می‌شــود. بنــابراین دنیای واقعی مطلقا ساکن است. هیچ چــیز در آن اتفــاق نمی‌افتد. همه رخــدادها پدیــده‌هایی در هشــیاری و حس آگاهی هستند. هنگــامی که هشــیاری واقعیــات را تــرتیب دهد و مجــددا مــرتب کنــد، چیزها ظــاهر میشــوند، تغیــیر می‌کنند و پنهان میشوند.

بنابراین از نظر هربارت کل جهان از این واحدهای بی‌حد و حصر و مــرز و مســتقل از زمــانی که هیچگــاه تغیــیر نمی‌کنند و فقط به منظــور حفــاظت از خــود در مقابل دیگر واقعیــات، از خــود فعــالیت بــروز می‌دهنــد، تشــکیل شده است. هنگــامی که ما واقعیــات را نظم میبخشــیم و

مجددا مرتب میکـنیم، دنیـای قابل درک و تجربه را ایجـاد میکنیم.

این نظریه را رئالیسم میگویند. نکته اساسی در این نظریه این است که جهــان واقعی است و مخلــوق ذهن نیست. اگرچه تجربه فقط بـاعث آشـکار و معلـوم شـدن پدیده‌ها می‌شـود، ظـاهر هر چـیز همیشه ظـاهر آن چـیز باقی میماند. واقعیتی وجود دارد که باعث ظـاهر چـیزی می‌شــود. کــانت این واقعیت را "چــیزی در خــودش" مینامید. هگل میگفت که چـنین "چـیزی" وجـود نـدارد. هربارت با کانت مـوافقت کـرد و سـعی میکـرد این دلیل واقعی ظهورات را توصیف کند.

آرتـور شـوپنهاور (Arthur Schopenhauer)ـ از زاویه دیگــری به این مســئله هجــوم آورد. او در این‌که جهــان قابل درک و تجربه، جهان پدیـده‌ها است با کـانت موافق بــود؛ اما در این‌که ما می‌تــوانیم از "چــیز در خــودش" آگاهی یابیم با او در تضاد بود. شـوپنهاور میگفت وقـتی انسان چیزی را میخواهد، او دست به کار ســاخت یا خلق آن چیز می‌شـود. مثلا من یک مـیز میخـواهم، لـذا تخته و ابزار آلات مربوطه را فـراهم می‌آورم و آن را میســازم. یا این‌که کار می‌کنم تا پول درآورم و آن را بخرم.

از این رو او میل و اراده را دلیل همه‌چیزها در جهــــان میداند. از نظر او، چـیز در خـودش، یعـنی دلیل هر چـیز، اراده و خواست است. جهان نتیجه اراده است.

در زنـدگی ارگانیک و غـیر ارگانیـک، این حقیقت یکسـان است. مثلا در صــخره، اراده کــور اســت، اما همین اراده اصل خلاقــانه‌ای است که صــخره را به وجــود می‌آورد.

هرچقدر بالاتر بیاییم تا به انسان برسیم، اراده در حیطه آگاهی ما قرار میگیرد. انسان با استفاده از هـوش خـود می‌تواند میل و اراده‌اش را طوری جهت دهی کند که چه چـــیزی بخواهد. پس جهـــان نتیجه میل و اراده اســـت، اراده‌ای که صــرفنظر از آمد و شد افــراد، به کــار خــود ادامه میدهد.

مهم‌ترین رویکرد و عقاید شوپنهاور را می‌توان در کتـاب جهان همچون اراده و تمثّل (the world as will and idea) یافت. این کتاب در سه جلد نوشته شده که بیانگر ساختار فکری و فلسـفی اوست. معنـای کلی این کتـاب آن است که جهان، واقعیتی فکری و روحی است. جهـان فقط در محــدوده تجربه شناســنده قــرار دارد. حقیقت جهان و موجودات در اراده بشری نهفته است. زندگی در خواست و اراده انســان خلاصه می‌شــود. اما این میل و اراده چیزی جز شر نیست، زیرا که میل و اراده آدمی حد و مـرزی نـدارد و با بـرآورده شـدن آرزویی، هـدفی دیگر ایجاد می‌شود.

(باید توجه داشت که میل و اراده با هم متفاوت هســتند. استاد مرتضی مطهری بین میل و اراده تفـاوت میگذارند و می‌فرمایند: اشـــــــتباه است که بعضی‌ها اراده را از مقوله میل‌ها دانســته و خیــال کرده‌اند اراده همــان میل بسیار شدید است. اراده یک قـوّه و نـیروی دیگـری است در انسان، وابسته به عقل انسان است، برخلاف میل که وابســته به طــبیعت انســان است. میل از نــوع کشش و جاذبه است که اشیاء مورد نیاز، انسـان را به سـوی خـود می‌کشند و به هر اندازه که میل شدیدتر باشد، اختیــار از انسان مسلوب‌تر است؛ یعنی انسان در اختیار یک قدرت

بیرون از خود است، بـرعکس اراده که یک نـیروی درونی است. انســان، با اراده خــودش را از تــأثیر نیروهــای بــیرونی خــارج و مســتقل می‌کند. اراده هر مقــدار که قویتر باشد، بر اختیار انسـان افـزوده می‌شـود و انسـان بیشتر مالک خود و کـار خـود و سرنوشت خـود می‌گـردد. در حیوانــات آن‌چه وجــود دارد میل و شــوق است. در انسان هم یک سلسله میلها و شوقها وجود دارد ولی در انسان چیزی وجود دارد به نام اراده که در حیـوان وجـود نـدارد. اراده همـدوش عقل اسـت، هر جا که عقل هست اراده هست، آن‌جا که عقل نیست اراده هم وجود نــدارد. انســان می‌تواند متحــرک بــالاراده باشد ولی گــاهی هم متحرک بالاراده نیســت، متحـرک بالشـوق و المیل است. حیوان همیشه متحرک بالشوق و المیل است.)

رودلف هرمان لوتسه (Rudolf Herman Lotze) تلاش میکرد "چـیز در خـودش" کـانت را بر حسب ذهن تفسـیر کند. او معتقد بود که دنیای فـیزیکی (جسـمانی)، همانند قوانین فیزیکی و شیمیایی صرفا مکانیکی است. اما این دنیــا، دنیــای ادراک است. علت این دنیا را می‌تــوان با نفس یا ذهن مورد سنجش قرار داد.

بنــابراین درجــات گونــاگونی از واقعیت وجــود دارد. در مـورد مـاده، این زنـدگی ذهـنی مه آلـود و تـار است. در انســان این زنــدگی ذهــنی آگاهانه و واضح است. پس جهــان، زنــده و همــان ذهن است. در این‌جا بــاز هم با ایده‌آلیسم روبرو شدیم.

کار لوتسه و دیگر ایده آلیست‌ها بر تفکر هم عصرانشـان اثر عمیقی گذاشت. گوســتاو تئــودور فخــنر (Gustav Theodor Fechner) جهان را شبیه افراد انسانی درک

میکرد. دنیای مـادی جسم جهـان است. اما این جسم یک نفس یا یک زنــدگی ذهــنی دارد. این زنــدگانی ذهــنی بصورت درجات نزولی در حیوانـات، گیاهـان و در آخر در مـواد ارگانیک پیـدا می‌شـود. خـدا، نفس جهـان اسـت، درست همانگونه که بدن انسان یک نفس دارد.

سـاعتهای زیـادی را که فخـنر صـرف مراقبه و تفکر می‌کـرد مـوجب شد که آگـاهی مـذهبی و علاقه او به مسـئله روح گسـترش یابد. هنگـامی که به فلسـفه روی آورد نیروی کامل نبوغ خـود را به رابطه بین ذهن و بـدن معطوف داشت. نتیجه بینش فخنر عبارت بـود از توسـعه برنامه تحقیقی دربـاره آن‌چه که بعـدها آن را پسـیکو-فیزیک (psychophysics)ـ نامید (این کلمه تعریف خـود را به همراه دارد: رابطه بین جهان ذهنی و جهان مادی). او به این بـاور رسـید که هر دو همانندند و هر دو جنبه‌هـای یک وحـدت بنیـادی هسـتند.آن‌ها همانگونه به یکـدیکر مربوطند که درون و بـیرون یک دایـره. تفـاوت ظـاهری بین این دو از نحـوه دید افـراد نسـبت به آن‌ها ناشی می‌شود.

جـالب است بدانید فخـنر پس از گذرانـدن دوران افسـردگی، دچـار خـود بـزرگ بیـنی شد و ادعا کـرد که خداوند او را مأمور کـرده تا همه معماهـای جهـان را حل کند. او از این تجربه، مفهوم اصل لـذت را به وجـود آورد که سـال‌ها پس از آن، زیگموند فروید از آن تـأثیر پذیرفت.

فریدریش پالسن (Friedrich Paulsen)ـ و ویلهلم وونت (Wilhelm Wundt)ـ همین سنت فکری را دنبال کردند. وونت معتقد بود که دنیـای خـارج "پوسـته بـیرونی است

که در پس آن خلقت روحانی نهفته است، یعنی تلاشی جدی و حس کردن واقعیت شبیه به آن‌چه که درون خودمان درک و تجربه میکنیم”.

آن‌ها با اقرار به وجود دنیای مادی، به استدلال‌های مخالفانی که حس میکردند ایده آلیست‌ها شعور متعارف را انکار می‌کنند، پاسخ گفتند. اما با عقیده به این‌که ذهن یا روح، روح خلاق در این دنیا است، و این‌که دنیا زنده است، آن‌ها باور پیدا کردند که ارزش‌های ایده آلیسم را حفظ کرده‌اند. فلسفه این متفکران تلاش‌هایی بود که در تامین انتظارات علوم طبیعی در حال رشد آن زمان به عمل می‌آمد. آن‌ها در عین حال سعی میکردند از مادی گرایی (ماتریالیسم) زمخت و ناهمواری که با قدرت یافتن علوم، فلسفه را مورد تهدید قرار میداد بگریزند. آن‌ها معتقد بودند که ارزش‌های ذهن، روح، یا نفس نباید بر کسی پوشیده شود و در زلزله علوم مدرن بطور کامل از بین بروند.

مواضع جان استوارت میل و هربرت اسپنسر

جان استوارت میل (John Stuart Mill) معتقد بود که در واقع تصورات ما، همه آن چیزی است که می‌توانیم بدانیم. ما این تصورت را در پی یک‌دیگر و به شیوه‌های ثابت میابیم و خیلی اوقات بطور منطقی متقاعد می‌شویم که آن‌ها بهمین شیوه ادامه خواهند داد. مثلا تصور سوختن همیشه به دنبال تصور داخل آتش بردن دست می‌آید.

میل باور داشت که قانون و نظم در جهان حکمرانی می‌کنند و این‌که سکانسهای تغییرناپذیری از رویدادها

وجـود دارند که می‌تـوان بر تکـرار آن‌ها متکی بـود. او می‌آمـوخت که قـانون علت و معلـول یک امر کلی است. میل معتقد بود که معلول نتیجه مجموعه تصورات پیشین است.

اما علت این پدیـده‌ها، ادراکـات و تجربه‌هـا، و تصـورات چیست؟ آیا جهان خارجی وجود دارد؟ میل اعتقـاد داشت چنین جهانی وجود دارد که علت احساس‌های ماست. من یک تکه کاغذ سـفید در اتـاق می‌بینم. بعد اتـاق را تـرک می‌کنم و به یـاد می‌آورم که کاغذ را در شـرایط معیـنی تجربه کرده بـودم. به اتـاق برمی‌گـردم و دوبـاره کاغذ را تجربه می‌کنم و می‌بینم. بعد از این‌که چنـــدین دفعه این کار را با همان نتیجه انجـام دادم، نتیجه میگـیرم که کاغذ با برگشت من به اتاق، همیشه تجربه می‌شود. من تعمیم میـــدهم که کاغذ در دنیـــای خـــارج وجـــود دارد و علت تجربیات من است. من مفهومی از چیزی دایمی را شکل میدهم. بنابراین "دنیای به اصطلاح خارجی، بطور ساده، احتمال و حالت ممکـنی است که احسـاس‌های خـاص، در نظمی مشابه آن‌چه که رخ داده‌اند، تکرار میشوند".

اگرچه مشاهده می‌شـود که میل با این‌که به شـیوه ایـده آلیست‌ها فکر می‌کنـــد، معتقد است که علـــتی بـــرای احساسات، ادراکـات و تجربیـات ما وجـود دارد که او این علت را همان "چـیزی در خـودش" کـانت میداند. جهـانی متمایز از احسـاس‌ها و تجربیـات ما وجـود دارد، که دلیل تصوراتی است که داریم.

اما نمی‌توانیم بطـور یقیـنی و مطلق چـیزی دربـاره این دنیا بـــدانیم. از تجربه‌هـــایی که از آن بدست می‌آوریم، می‌تـــوانیم از روی منطق دربـــاره بـــرخی چیزها در آن

اطمینـان حاصل کـنیم. در ارتبـاط با خیلی چیزهـای دیگر این درجه از اطمینان وجود نـدارد. بهرحـال هرچـیزی که ما درباره آن میدانیم بر اساس تجربیاتمـان اسـت، و هیچ کس نیست که تجربیـاتش به حـدی باشد که بتواند بـدون اسـتثنا آن را تعمیم دهد و آن را شـامل مـوارد دیگر نـیز بنماید. هنوز این امکـان وجـود دارد که بـرخی اسـتثناها، برخی تجربیـات جدید بوجـود آیند که بتواند تعمیمی را که فقط در مـورد بعضی شـرایط معین قابل کـاربرد اسـت، ایجاد کند.

(جان استوارت میل متفکر انگلیسی سـده‌ی نـوزدهم، از برجسـته‌ترین نماینـدگان مکتب منفعت گـرایی یا اصـالت سود (Utilitarianism– یوتیلیتاریانیسم) بـود. آمـوزه‌ای که معیـار در حوزه‌هـای اخلاق، سیاست و اقتصـاد را در سـود می‌داند. اولین مروجـان این مکتب را می‌تـوان «جرمی بنتهام» (Jeremy Bentham)ـ و «جیمز میل» (James Mill)ـ پدر جـان اسـتوارت میل دانست. آنـان در آموزه‌های خـود امر نیک و سـودمند را یکی می‌دانسـتند. سودمند آنچیزی بود که در مقیاسی بالا خوشبختی ایجـاد کند. به این معنا که انسـان‌ها موجـوداتی در جسـتجوی لـذت و پرهـیز از رنج هسـتند، که این را نـوعی سـعادت می‌دانند، پس در نتیجه، خوب و بد نامیدن عملی، در لذت بـردن و نـبردن در آن عمل اسـت، و هـدف انسـان‌ها بر اسـاس این مکتب، ایجـاد چـیزی مـاورائی نیسـت، بلکه رسـیدن به نـتیجه‌ای بالفعل در این دنیا است. در این نظریه برای اندازه‌گیری کارها به سعادت (با تعـریفی که ذکر شد) و شقاوتی که ایجاد می‌کند نگاه می‌شـود، و در صورتی که کاری دارای شـقاوت وسـعادت باشـد، اگر در مجمـوع بیشـترین سـعادت را در مقایسه با اعمـال دیگر

بیافریند، می‌توان آن را عملی خـوب محسـوب کـرد. این فلسفه در غرب رواج بسیاری پیدا کرده است.)

هربـــرت اسپنسر (Herbert Spencer)ـــ بزرگ‌تـــرین فیلسوف فرضیه تکامل است. او تلاش میکـرد نظـریه‌ای فلسفی و مجموعه افکاری بر اسـاس یافته‌هـای داروین و دیگر زیست شناس‌ها توسعه دهد که مهمترین ایده‌های دکترین تکامل (Evolution) را در بر داشته باشد.

او فلســفه‌اش را این چــنین آغــاز کــرد که شناســایی پدیده‌ها، یعنی چیزهایی که در معرض شناسایی ما قــرار میگیرنــد، همه آن چــیزی است که می‌تــوانیم بــدانیم و بشناسیم. علت این پدیده‌ها غـیر قابل فهم و شناسـایی است. اما یک علت وجـــود دارد، موجـــودی مطلق پشت تمامی پدیده‌ها است. البته می‌توانیم درباره آن به نحوی قضاوت کنیم. ما آن را یک نـیرو یا قـدرتی میپنـداریم که مسـبب تمـامی دانسـته‌های ماست. این نـیرو هم ذهـنی است و هم فـیزیکی، علت اندیشه‌های ما و جهـان است. ولی همه این تصورات فقط نمادها و روشـهایی هسـتند که بـرای تفکر دربـاره مطلـق، ابـداع شـده‌اند. در واقع نمی‌تـوانیم هیچ چـیز از آن بـدانیم. مطلق امـری مـاوراء تجربیـــات انســـانی است. همه آن‌چه که می‌تـــوانیم بشناسیم، تجلیات درونی و بیرونی مطلق است.

این تجلیـات و ظهـورات از قـانون تکامل تبعیت می‌کنند. ما این تجلیـــات را میبیـــنیم که گروههـــایی را تشـــکیل می‌دهند و این گروه‌ها درون کل‌ها سازماندهی میشوند. از سامان یـابی گروههـا، اشـکال مختلف حیـات تطـور و تحـول پیـدا می‌کنند. فـرد فـرد انسـان‌ها، نتیجه تشـکل گروه‌هـــای اتم‌ها هســـتند که اعضـــای مختلف بـــدن مثل

دست‌ها، قلب، ریه، پا و دیگر اعضا را تشـکیل می‌دهند و بعد این اعضا که هر یک وظیفه خود را به عنـوان بخشی از کل بدن انجـام می‌دهنـد، در کل بـدن سـازمان میابند. بدین ترتیب پاها گام بر میدارنـد، دست‌ها میگیرند و قلب میتپد و غیره.

بنابراین اسپنسر به وجـود دنیـایی در خـارج از آگـاهی ما اعتقاد دارد. به نظر او ما فقط قادریم از این دنیا تعبـیر و تفسـیری داشـته باشـیم. چـون در ارتبـاط با جهـان، شـناختی غـیر از آن بـرای مقـدور نیست. ما متـاثراتی (تـاثیر پـذیری‌های حسی) داریم که بر مبنـای آن‌ها استدلال میکنیم که میباید علتی برای این تاثرات حسـی، که همان دنیای خارج باشد، وجـود داشـته باشد. ولی این تاثرات را نمی‌توان تصاویر و روگرفت‌هایی از یک دنیـای خارج دانست. تا آن‌جا که می‌تـوانیم بـدانیم، روگرفتهـای ما از دنیـای خـارج همان‌قـدر با دنیـای خـارج بی‌شـباهت هسـتند که حـروف یک واژه با معنـای آن واژه تفـاوت دارند. اسپنسر باور داشت همه آن‌چه که می‌توانیم بطور قطع بگـوییم، این است که چـیزی در ورای آگـاهی ما وجود دارد که علت تاثرات ما است و ناشناختنی و مطلق است.

هربرت اسپنسـرخالق نظریه داروینیسم اجتمـاعی است. اسپنسر نیز همچون داروین به نظریه فایده بـاوری لـذت انـدیش (هدونیسـتی) آن طـور که جـرمی بنتهـام و جـان اسـتوارت میل پیشـنهاد کـرده بودنـد، بـاور داشت. از دیـدگاه او، کسب لـذت و پرهـیز از درد به تمـامی اعمـال انسـان جهت می‌بخشد. توصـیف او از داروینیسم اجتماعی تا به امروز جنجالی بوده است، زیـرا عمـدتا آن

را «توجیهی برای برخی از نفرت انگیزترین نظامهای اجتماعی که بشر تاکنون به خویش دیده است» دانسته‌اند (مثل نازیسم آلمان). اسپنسر نظریات زیست شناختی (تنازع بقا، انتخاب طبیعی و بقای اصلح) را به سطحی ارتقا داد که تجویزی برای کردار اخلاقی باشند. برای مثال به عقیده او زندگی برای انسان یک مبارزه (تنازع) است و برای این‌که بهترین باقی بماند (بقا)، لازم است سیاستی دنبال شود که در آن هیچ حمایتی از ضعیف ترها به عمل نیاید.

با این حال اسپنسر اولین کسی بود که تئوری منظم و یکپارچه‌ای را پیرامون داروینیسم اجتماعی مطرح نمود و با برخورداری از دیدگاه اصالت فرد و اصالت سود و هم‌چنین لیبرالیسم سیاسی، مورد اقبال عمومی جامعه علمی و روشنفکری انگلستان و آمریکا قرار گرفت. هم‌چنین از سویی دیگر، نظریات وی در باب سرمایه داری و مشروعیت بخشیدن به اختلافهای طبقاتی، مورد توجه جامعه روبه رشد سرمایه داری قرن نوزدهم قرار گرفت و با تکیه بر همین اصول، قدرتهای جنگ طلب افراطی و سرکوبگر در جنگهای بین‌المللی موجبات توجیه سیاسی را برای اعمال خویش در دسترس دیدند.

(خدایا به تو پناه میبرم از علمی که سود نبخشد)

جوسیا رویس، ویلیام جیمز و جان دیویی

جوسیا رویس (Josiah Royce)، رهبر مکتب فکر ایده آلیستی در ایالات متحده (در قرن نوزدهم)، تفکر خود را از ماهیت انسان آغاز کرد. او میگفت ما موجودات آگاه و هوشیاری هستیم و تجربیاتمان را نظام مند میکنیم و یا

در قالب کلیات به آن‌ها سازمان میدهیم. بهمین ترتیب او می‌آموخت که جهان، یک کل است، موجودی است با آگاهی. تفکر من، تفکر شما و تفکر هر فرد بخش‌هایی از کل جهان متفکر هستند.

من یک ایده (تصور) از میز دارم. این تصور و یا میز را من بوجود نیاورده ام. میز در آن‌جا وجود دارد. این میز ماده نیست. بلکه علت تصور من از یک میز، تصور میزی است که در ذهن مطلق(Absolute) وجود دارد. بنابراین تصوری وجود دارد که که تصور من را سبب می‌شود و اصل آن از خدا ناشی می‌شود. پس کل جهان شبیه به تصورات شخصی من است. این جهان، یک ارگانیسم خود آگاه آرمانی است، تمامی تصورات همه انسان‌ها، و علت همه این تصورات است. دنیای خارجی مانند جهان درونی تجربی من، جهانی ذهنی است.

متفکرین ایده آلیست، کوشیده‌اند که جهان را بر حسب تفکر فردی تفسیر کنند تا ارزش‌های زندگی معنوی و روحانی را حفظ نمایند. آن‌ها علوم را به جایگاهی پایین‌تر ارجاع دادند، اما آن را به حساب می‌آوردند. از نظرگاه آن‌ها قوانین علم، در واقع قوانین تفکر هستند. اما دنیای واقعی به قوانین غیر قابل تغییر چیزهای مادی محدود نمی‌شود. با این اعتقاد، ایده آلیستها توانستند از جبرگرایی محض فاصله بگیرند و اخلاق و آزادی را ممکن سازند. اگر انسان در معرض قوانین حتمی و گریز ناپذیر علوم قرار گیرد، نمی‌تواند آزاد باشد و پاسخگو دانستن انسان در مقابل اعمالی که انجام میدهد امری عبث خواهد بود و مقصر دانستن و سرزنش کردن او نیز بی‌معنی خواهد بود. اما وظیفه

آزادی و اخلاق بسیار ارزشـمند است و نباید بـدین طریق از بین بروند.

در نتیجه این تفکر، ایده آلیست‌ها موفق شـدند که بگویند دنیا، در واقع روحانی اسـت، نه جسـمانی و بـدین شـکل آزادی و اخلاق را از سـقوط نجـات دادند. از منظر آنـان علـوم مـدرن همه آن‌چه که زنـدگی انسـان را انسـانیت میبخشد، نابود می‌کند.

فلســفه اخــیر دارای این خصوصــیت است که که تلاش می‌کند تمامی قلمرو علوم مدرن را با تمامی قوانین‌اش بپــذیرد و در عین حــال بکوشد تا از آن‌چه انســان واجد ارزش دانسته صیانت به عمل آورد.

اواخر قرن نوزدهم، اروپا و آمریکا صحنه‌ی نبرد میـان دو نحله‌ی بزرگ فلسفی یعنی تجربه گرایان و عقل گرایـان بود؛ دو گرایش فکری هیچ کـدام نتوانسـتند خواسـته‌های بشر آن روز را به طور کامل پاسخگو باشند، و همگان را در بـــــرزخ اعتقـــــاد به «مطلق فهم گریز» و «مطلق بی‌خدایی» گرفتار کـرده بودند. به همین علت، بـرخی از فلاسفه‌ی آمریکـایی کوشـیدند با تـرکیب عقل و تجربه و نیز فکر و عمل، به راهکـاری دست یابند که همگـان را از این سرگشــتگی ناخوشــایند نجــات دهند. این‌جا بــود که پراگماتیسم (Pragmatism)ـــ یا همـــان اصـــالت عمل سودمند ظاهر شد.

(درباره پراگماتیسم:

اصـــــطلاح «پراگماتیسم» برگرفته از واژه‌ی یونـــــانی «پراگما» (Pragma) به معنای عمل (Action)است. این اصطلاح را نخستین بار چارلز پیرس در سال 1878 وارد

فلسفه کرد. طرفداران این شیوه، خود را عمل‌گرا می‌دانند. مخالفینِ این گروه را میانه رو و منفعت طلب می‌خوانند.

به عقیده پراگماتیستها، حقیقت، چیزی است که از دیدگاه انسان، خوب باشد. به سخن دیگر، پراگماتیسم یعنی این‌که درباره هر نظریه یا آموزه‌ای باید بر پایه نتایجی که از آن به دست می‌آید، داوری کرد. به نظر پراگماتیست‌ها، اگر عقیده‌ای به نتیجه خوب و کار آمد برای انسان بیانجامد، باید آن‌را حقیقی قلمداد کرد، حقیقت چیزی نیست که مستقل و مجرد از انسان وجود داشته باشد. مثلاً دین از نظر فلسفه مدرن بی‌اهمیت است چون علمی نیست، ولی چون روحیه بشر بدون آن آسیب می‌بیند، پراگماتیسم آن را با توجه به کاربردش می‌پذیرد. از دیدگاه پراگماتیسم، معیار حقیقت، عبارت است از سودمندی، فایده، نتیجه و نه انطباق با واقعیت عینی. در واقع حقیقت هر چیز بوسیله نتیجه نهائی آن اثبات می‌شود. یک فکر یا عقیده تا وقتی که فقط عقیده است، بخودی خود نه صحیح است و نه غلط؛ بلکه فقط در جریان آزمایش و کاربرد عملی آن است که برحسب نتایجی که از آن نظر گرفته می‌شود، صادق یا کاذب می‌شود.

در نظر مکتب پراگماتیسم، افکار و عقاید همچون ابزارهایی هستند برای حل مسائل و مشکلات بشر؛ تا زمانی که اثر مفیدی دارند، صحیح و حقیقی‌اند و پس از آن غلط و خطا می‌شوند. تقدم عمل بر نظر مهم‌ترین مشخصهٔ پراگماتیسم است. شناخت حقیقت در فلسفهٔ پراگماتیسم جایگاهی ندارد، بلکه آن‌چه در این نگرش

اصالت دارد عبارت است از: فراهم کردن زمینه برای تصرف و به‌کارگیری ماهیت اشیا و استفادهٔ مطلوب از آن برای رفع نیازهای انسان.

دولتمردان و سیاستمداران «پراگماتیست» به کسانی اطلاق می‌شود که امکانات عملی و مصلحت روز را بر معتقدات خود مقدم میشمارند و به عبارت دیگر برای پیشرفت مقاصد خود یا ماندن بر مسند قدرت، انعطاف نشان می‌دهند.

اما مشخصه‌های پراگماتیسم سیاسی چیست و از کجا می‌توان آن را در موضعگیریهای یک جریان و یک تفکر سیاسی تشخیص داد؟

اولین ویژگی یک نگرش پراگماتیستی، ضد اخلاق بودن آن است. یعنی این‌که در این نگرش، هر نوع چهارچوبی که رفتار را محدود به فضائل انسانی نماید، مردود است! فضائلی همچون راستگوئی، پرهیز از دروغ، پرهیز از فریب، پرهیز از تهمت، عهد شکنی، ریاکاری و .... در چنین فضائی، این فضائل تا آن‌جا پذیرفتنی هستند که مانع رسیدن به اهداف نباشند! اگر قرار باشد یا مجبور شویم بین این فضائل و عدم دستیابی به آن‌چه مورد نظر است یکی را انتخاب کنیم، بر مبنای نگرش پراگماتیستی باید بدون تأمل فضائل را کنار گذاشته و آن‌چه را که عملا ما را در رسیدن به هدف یاری میرساند، آن را برگزیده و عمل کنیم!

اخلاق در این شیوه تفکر، اساسا و در عمل موضوعیت خود را از دست می‌دهد. چرا که هر لحظه، رفتار ما را ممکن است مقید به قیدی نماید که بمثابه مانع عمل کند

و نظر به این‌که پراگماتیسم و فلسفه وجودی آن اساسا برای گذشتن از موانع بوجود آمـده، پس در عمـل، اخلاق را باید نادیده گرفت و آن‌چه را که سودمند است و منافع را تـــامین می‌کنـــد، آن را برگزید. ناگفته نماند که این نگـرش ضد اخلاقی، خـود نـوعی اخلاق است که از آن به عنوان اخلاق بورژوایی یاد می‌شود.

ویـــژگی دوم در این فلســـفه سیاســـی، رد هرگونه اصولگرایی است. پراگماتیسم سیاسی، با هر نوع قاعده از پیش تعریف شده مخالف است، چرا که پایبنـدی به هر اصل مشخصـی، لزوما ایجـاد یک قید است و چـون مقید بودن در نقطه مقابل توانایی انعطافِ منطبق بر مصالح اسـت، خودبخـود پایبنـدی بـدان نقض غـرض خواهد بـود. بنابراین هر نوع اصولی، جـدا از ویـژگی مثبت یا آرمـانی آن، در این تفکر به عنوان مانع مطـرح می‌شـود و هر چه این اصول از ساختار محکمـتری برخـوردار باشـد، در این منظر ارتجاعی‌تر و عقب افتاده‌تر است!!

سومین ویژگی تفکر پراگماتیستی، مصـلحت گـرایی و یا به عبـــارت پراگماتیســـتها دوراندیشی آن است. یک پراگماتیســـت، همچـــون یک نـــرم تن منعطف است و همچون یک دوزیست قـادر به تطـبیق خـویش با شـرائط متضـــاد است. بســـتگی به این دارد که مصـــلحت در چه باشد؟ اگر مصلحت ایجـاب کند دوست است و اگر ایجـاب نکند دشـــمن اســـت، آرام است و مهربـــان و عـــادل، یا ســـرکش است و خشن و ظـــالم. این شـــرایط است که تعـــیین می‌کند چگونه باشد! پس تطـــبیق با شـــرایط و تشخیص کـارآیی عملی اتخـاذ یک رفتـار، صـلاح بـودن یا صـلاح نبـودن اتخـاذ آن رفتـار را تعـیین می‌کند. در این

تفکر، از پیش نمی‌توان تشخیص داد و یا تعیین کرد که چه چیز به صلاح است و چه چیز به صلاح نیست، بلکه در عمل باید دید که منافع در کدام جهت میل می‌کند و به هر جهت که میل کرد صلاح در آن است و مصلحت اتخاذ یک رفتار در همان جهت می‌باشد.

تا این‌جا، دریافتیم که فلسفه سیاسی پراگماتیسم، مبتنی بر عدم پایبندی به اخلاق و فضائل، رد اصولگرائی و هم‌چنین مصلحت گرائی در اتخاذ روش و یا رفتار اجتماعی و سیاسی است. در کنار این سه ویژگی اصلی، یک ویژگی فرعی نیز وجود دارد که بن مایه اتخاذ این نگرش از جانب فرد و یا افراد و جریانات و گروههای سیاسی - اجتماعی است و آن چیزی نیست جز محوریت فرد و عدم اعتقاد بنیانی به اجتماع انسانی.

در واقع تمامی این فلسفه سیاسی به منافع فرد ختم می‌شود. بر همین اساس نیز هست که در تمامی جمع‌هایی که بر مبنای پراگماتیسم سیاسی شکل می‌گیرد، چیزی بنام جمع و منافع جمعی وجود ندارد، بلکه این افراد و همسوئی منافعِ هرچند گذرای ایشان است که تعیین کننده همه‌چیز است. بر این اساس آن فردی که قادر باشد از تفکر پراگماتیستی به بهترین وجه بهره برداری کند، طبیعتا بیشترین منافع را جذب کرده است. خودِ تقدس منافع، به چنین شخصیتی نیز تقدس بخشیده، وی را به ((اسطوره قدرت)) ارتقاء درجه می‌دهد.)

در میان بزرگان این نحله‌ی فکری، ویلیام جیمز حق بزرگی بر گردن پراگماتیسم دارد. ویلیام جیمز(William James)، فیلسوف و روانشناس قرن نوزده و بیست و

یکی از نخســـتین اندیشـــمندان پراگماتیست (قائل به اصالت عمل)، متوجه شد جهانی که در آن هر چیزی تـابع قوانین علمی اسـت، خرسـند کننـده نیست. او مینویسد: “اگر همه‌چیز از جمله انسان، اثر محض توده‌هـای عظیم گـاز و گـرد مـابین فواصل سـتارگان نخسـتین یا جـوهر بینهـــایت باشـــد، تکلیف مســـئولیت اخلاقی، آزادی عمل،کوشش‌های فردی و آمال و آرزوها چه می‌شود؟ او معتقد بود که نتیجه آزمـایش هر تئـوری یا عقیـده باید بر اساس نتایج عملی ناشی از اجرای آن‌ها ارزیـابی گـردد. او این آزمـایش را آزمـایش پراگماتیک (Pragmatic)ـ و مبتـــــنی بر نتیجه عمل خواند. او مطمئن بـــــود فقط نظریه‌ای درباره جهان که مسئولیت اخلاقی، آزادی عمل و نظایر آن را به حساب آورد و برای آن‌ها فضـای کـافی قائل شود به نتایج خوب ختم خواهد شد.

از نظر جیمز دنیای واقعی، دنیای تجربه انسان است. در این تعریف ارزش‌هـــای علمی و انســـانی از نظر دور نمانده‌اند. او معتقد بـود که محـال است متفکـری بتواند آن سوی این نظریه اظهار نظر کند. اگر چه او در وجـود دنیـایی خـارج از عرصه تجربـه، یعـنی دنیـایی که مسـبب تجربیات است شک نداشت، اعتقاد داشت ما نمی‌تـوانیم آن را تجربه کـنیم و در نتیجه قـادر به شـناخت هیچ چـیز درباره آن نیستیم.

(جیمز متفکـــران پیش از پراگماتیسم را به دو گـــروه عمـده‌ی سـخت اندیشـان (Tough – minded)(تجربه گرایـان) و نـرم اندیشـان (Tender – minded)ـ (عقل گرایان) تقسـیم، و بـرای هر کـدام خصوصـیاتی به شـرح ذیل بیان می‌کند:

جان دیویی (John Dewey) یکی از مهمترین متفکران و فلاســـفه‌ای است که پراگماتیسم آمریکـــایی را بسط و تکمیل نمـود. دیـویی بعد از پـیرس و ویلیـام جیمز طلایه دار فلسفه پراگماتیسم آمریکاست. او دیدگاهی معتدل و غیر افراطی را از پراگماتیسم ارائه داد تا مانع از آسـیب پـذیری و تضـعیف این مکتب گـردد. او که بین سـال‌های 1859 تا 1952 زندگی می‌کرده است، در رشد و تحـول پراگماتیسم نقش مهمی داشـت، وی دانشـکده فلسـفی «مصلحت گرایی» را گسـترش داد و به صـورت دانشـکده جدیـدی که معمـولاً «ابـزار گـرایی» نامیـده می‌شـود، در آورده است.

جان دیویی میگفت که جهان یک چیز در حال تغیـیر، رشد و توسـعه است. او توجه خـود را بر تجربـه، که همـواره درحال شدن، تغیـیر و غـنی کـردن خـویش است متمرکز کرد. او میگفت که یک فیلسوف باید از صرف وقت برای یـافتن پاسخ به سـوالات مربـوط به آغـاز جهـان و این‌که جهانی که آن سوی تجربه قرار دارد چگونه جهانی است، دست بـردارد. بـرای ما تفـاوتی نـدارد که چـنین دنیـایی وجـــود داشـــته باشد یا نه. آن‌چه از نقطه نظر ما اهمیت دارد تجربه ما است و توضـــــــیح این‌که تجربه‌ها چگونه بدست آمده‌اند، ترقی و تغیـیر کرده‌اند و چگونه بر سـایر تجربه‌های ما تاثیر گذاشـته‌اند. جهـان تجربه‌هـای ما غـیر حتمی، مشـکوک و مملو از شـگفتی اسـت، ولی در عین حال جهانی است که یکنواخـتی در افعـال از خصوصـیات آن است و ما می‌توانیم بر آن تکیه کنیم. این تنها دنیایی بود که دیویی به آن علاقمند بود.

نظریات‌هانری برگسون و جرج سانتایانا

هــانری برگســون (Henri Bergson)، که پیشــتاز کوششـهای دیگـری بـود که به منظـور حفظ ارزش‌هـای دنیـای علم به عمل می‌آمـد، معتقد بـود جهـانی که علم توصـیف می‌کنـد، نمی‌تواند مناسب باشد. در این جهـان خیلی چیزها از قلم افتـــاده است. به منظـــور کامل شــناختن جهــان، فــرد باید در آن زنــدگی کند و آن را با "شهود و مکاشـفه" درک کند. انسـان نمی‌تواند فقط در ســاحل رودخانه بنشــیند و رودخانه را بشناســد؛ او باید درون رودخانه بپرد و در آن شــنا کند. ما باید خودمــان را در جهان غوطه ور کنیم تا آن را بفهمیم.

از نظر برگسون جهان چیزی در حال حرکت، رشد، شدن و زنده است. علم تکه‌ای از جهان را جــدا می‌کند و آن را به عنــوان جهــان معــرفی می‌کند. برگســون این تکه از جهان را به خودی خود مرده و غیر واقعی میداند. جهــان راســتین، جهــانی زنــده و غــنی است و از بیش از یک قطعه تشــکیل شــده است. او جهــان را به صــورت یک فرآیند "تحول خلاق" توصـیف می‌کند که در آن چیزهـای جدید دم به دم ظاهر میشوند. علت این زاینـدگی مـاهیت خلاق جهان است. "کل تکامل تـدریجی حیـات در سـیاره ما تلاشی است که از نــیروی خلاقه عــالم، به منظــور رســیدن به چــیزی که فقط در انســان درک می‌شــود، صـورت میگـیرد و حـتی انسـان هم آن را بطـور نـاقص میفهمد". این نیروی خلاق در تلاش برای سـامان بخشی به مـــاده به دام می‌افتد. در انســـان، به نظر می‌رسد خلاقیت از مــاده جــدا و گسســته می‌شــود و به آزادی می‌رسد.

فیلســوف مــدرن دیگــری که او نــیز با مســئله علم و ارزش‌ها دست و پنجه نــرم میکــرد، جــرج ســانتایانا، فیلسوف، شاعر و رمان‌نویس اسپانیایی قـرن 19 و 20 بود. جهان واقعی از نظر او، جهان تجربه انسان است با همه توانگری‌ها و جـامعیت آن. در این‌که جـوهری وجـود دارد که مســبب چــنین تجربیــاتی است او هیچ شــکی نداشــت، بلکه در پی آن بـود که وجـود چـنین جـوهری را توجیه و تصـدیق کند. او مینویسد که هربـرت اسپنسر در ارتباط با وجود این جوهر درست میگفت، اما معتقد بــود این جوهر از طریق تجربی غیر قابل شناخت است. ما به این دنیــای تجربه یقین داریم. ما در این جهــان قــوانین علم و همه زیبایی‌ها، حقایق و خوبی‌هایی که برای آن‌ها اشــتیاق داریم را پیــدا و کشف میکــنیم. این جهــان یک جهان واقعی به تمام معنا است.

بنابراین علوم مدرن به ما اجازه نخواهند داد انکـار کـنیم که دنیای واقعی همـان است که دانشـمندان آن را کشف کرده‌اند، جهانی که بتوان بر آن متکی بود و قـوانینش را کشف کرد و با اطمینـان کامل طبق آن‌ها عمل نمـود. ما می‌تــوانیم به جهــانی که دانشــمندان معــرفی می‌کنند اعتمــاد کــنیم. ولی فلاســفه زیرکانه به این آگــاهی رسـیده‌اند که که جهـان دانشـمندان، همه جهـان نیست. آن‌ها ذهن انســان، امیدها و بیم‌هــای انســان، عشق و نفرت، رویاها و ناکامی‌ها را در جهان کشف کرده‌اند. در این جهان، فیلسـوفان انسـان‌هایی را میبینند که طـوری عمل می‌کنند که انگــار آزادند و دیگــران نــیز آن‌ها را در مقابل اعمالشان مسـئول میدانند. جهـان بـرای فلاسـفه مکـانی است بـرای تلاش و نـبرد، طـرح ریـزی و تحقـق،

آرزومند و خالق. این چیزهاست که فلاسفه رها نخواهند کرد.

حال با توجه به مطالب مختصری که ارائه شد و هم‌چنین دانسته‌های خودتان و تحقیقاتی که انجام میدهید، بیشتر فکر کنید و ببینید در قید و بند چه نوع نگاهی به خداوند، جهان، انسان، ماهیت خیر و شر، روح و ذهن و موارد اینچنینی هستید و هم‌چنین بررسی کنید که این تفکرات و عقاید چگونه برای عموم مردم تبلیغ و تبیین میشوند.

و اما سوالی که در انتهای بحث می‌توان پرسید این است که جهان چیست؟!!

اطلاعاتی که به شما داده شده و می‌شود برای سرگرمی نیست، این اطلاعات برای این است که خود را برای آینده آماده کنید، شما باید به درون خود نگاه کنید و به ماهیت واقعی خود پی ببرید، تنها کسی که می‌تواند شما را برای آینده آماده کند خودتان هستید. آن‌چه را که ما به شما میگوییم را به عنوان یک آگاهی بپذیرید، شما خود می‌توانید حقیقت را کشف کنید. برای کنترل خودتان ابتدا باید به ماهیت و ذات خود پی ببرید چون دشمن شما شما را بهتر از خودتان می‌شناسد.

دوستان عزیز ببینید در حالی که جنگ‌ها می‌آیند و میروند، جنگ برای ذهن و روح شما هیچ گاه پایان نمی‌یابد، به همین دلیل همه‌ی شما در این ماجرا درگیر هستید. جنگ برای روح از ابتدای تاریخ انسان بوده و تا انتها نیز خواهد بود.

شما یک روح درون یک بدن و کالبد هستید. بدن انسان تنها بدنی است که وقتی پهن و مسطح می‌شود کاملا

درون یک مربع و یک دایـره جـای میگـیرد. مربع در این‌جا نماد دامنه‌ی فیزیکی است ودایـره نمـاد دامنه‌ی روحـانی شماست. شما تنها با همـاهنگی میـان این دو نعمت خـدا دادی یعنی جسم و روح می‌توانید به اسـتعدادهای درونی خود دست یابید. تقسیم روحانی در شــرق هفت نقطه‌ی روحــانی را مطــرح می‌کنــد، ما در این‌جا به 5 نقطه‌ی روحانی خواهیم پرداخت.

چاکراه یا نقطه‌ی خاجی:

این چـاکرا با انـرژی جنسی شـما سـروکار دارد. در دین مــبین اســلام مفهــوم حلال و حــرام از کــودکی آموخته می‌شود. حلال و حرام همان چیزهـایی هسـتندکه توسط خدا پاک و ممنـوع شـده‌اند. در بسـیاری از مـوارد اعمـال خاصی می‌توانند بر اســاس موقعیتشــان پــاک یا حلال یا ممنوع و حرام باشند.

به عنـوان مثـال در اسـلام رابطه‌ی جنسی ممنـون شـده است مگر این‌که دریک ازدواج رخ دهد که در این صــورت پـاک و مقـدس است.این چـاکراه خـاجی تنها در حـالتی می‌تواند انرژی سالم تولید کند که تحت محیط زناشــویی مناسب غنی شده باشد. دوست عزیزی که تمام مطالبت رو درست و اسلام را به سخره میگیری، آیین‌های الحادی و کارهـایی مثل تـانترا یوگا و G/A/Y Tantra را بـرای رسیدن به تعـالی میسر میـدانی وهرچه عـده‌ای گفتند را به عنـوان حقیقت میپـذیری و آنـوقت دم از روشـنفکری میزنی، بد نبود حداقل یک بار هم شـده به اسـلام درست نگاه کنی. باز هم میگـویم اسـلام دین 1400 سـال پیش نیست ولی عـده‌ای مـانع از این میشـوند که چشم‌ها بـاز شود.

پیامبر اکـرم اسـلام میفرماید کسی که ازدواج کند نصف دین خود را بدست می‌آورد. بدانید نقطه‌ی خاجی انــرژی بســیار مهمی را درخــود دارد و این وابســتگی دارد به قدرت انتخاب و اختیار شما. شما هسـتید که می‌توانید از آن درست یا نادرست اسـتفاده کنید. طرفـدار راییلی که میگی الوهیم همونه که قـرآن رو فرسـتاده و امـروز هم راییل رو دین جهانیش کـرده، خـودت خنـدت نمیگـیره که چنین دروغ بزرگی رو باور کردی؟! کجـای اسـلام واقعی با آیینی الحادی مثل راییل ارتبـاط داره، اینا که همش در تناقض همدیگه هستند!!! آزادی جنسی؟!

دومین چاکرا، نقطه‌ی نـاف (Nuvel Chakra)ـ است که روی شــکم قــرار دارد و با قــدرت شخصی و ذخــیره‌ی نیروی زندگی سـرو کـار دارد. شـما بـرای تـامین نـیروی زندگی تان باید غذا بخوریـد، در اسـلام آنچا که شـما باید بخورید باید حلال و از راه درست و حلال تـــامین شـــده باشد. خوردن مـال حـرام بـاعث ضـربه خـوردن و صـدمه زدن به روح شــما می‌شــود. غــذاهایی که خــدا آن‌ها را ممنـوع کـرده را نـیز به یـاد بیاورید که امـروز از همـان گوشت‌های حرام در انواع فست فودها و مواد غـذایی در سرتاسر جهـان توزیع می‌شـود، دوست من این اتفـاقی نیست. بهتون پیشنهاد می‌کنم سری سخنرانی‌های دکـتر روازاده رو حتما تهیه کنید و ببینیـــــــد، ببینید که برنامه ریــزی بــرای این نقطه‌ی روحــانی به چه شـکل صـورت میگیرد.

نقطه‌ی بعـــدی نقطه‌ی قلب (The Heart Chakra) است. این نقطه با مهربـانی، عشـق، احـترام و ارضـای

احساسـات سـرو کـار دارد، این چیزها تنها با ارتباطـات سالم و عشق و هماهنگی بین مردم بدست می‌اید.

پیـامبر اسـلام فرمـوده است: که او فرسـتاده شـده تا آموزه‌هـای خـوب و متواضـعانه را توسط عیسی (ع) و سایر پیـامبران آمـوش داده شـده بـود را تمجید و تکمیل کند. تنها در سایه مهربانی است که می‌توانیم به عنـوان یک جامعه رشد و پیشرفت کنیم.

چـاکرا بعـدی نقطه‌ی گلوگـاه (The Throat Chakra) است که با ارتباط و ابراز عقاید سرو کار دارد.

سوره‌ی عصر، آیه‌ی 2 و 3:

همانا انسـان‌ها همگی در زیاننـد، مگر کسـانی که ایمـان آورده و اعمال صـالح انجـام داده‌انـد، و یک‌دیگر را به حق سـفارش کـرده و به شـکیبایی و اسـتقامت توصـیه نموده‌اند.

نقطه‌ی بالای سر (Crown Chakra): این نقطه با عقل، خرد و بصیرت و آگاهی و روحانیت سروکار دارد.

دوستان من تنها با اصلاح و تعالی بخشیدن به این نقـاط قـدرت روحـانی است که به صـورت درست می‌توانید به اسـتعدادهای درونی خـود به عنـوان یک انسـان درست دست یابید و مطمئنا نیـازی به تعـالیمی چـون یوگا نخواهید داشـت، اگر انـدکی به یوگا بنگرید می‌بینید که چگونه از این نقـاط روحـانی بـرای رسـیدن به تعـالی!!! استفاده می‌کنند.

دوستان من هرکس باید تمام نیازهـای جسـمی، روحی و احساسی خـود را در راه درست و نیک گمـارده ودر این

راه آن‌ها را تعالی بخشد تا از لحـاظ روحی رشد کـرده و بر خــودش تســلط یابد. تنها آن زمــان است که انســان کاملی میشـوید و بدانید که از دیـدگاه اسـلام کـامل‌ترین انسان‌ها حضرت مهدی (ع) و حضرت عیسی (ع) هستند.

ایلومناتی و دشمن ما این را میداند، جنگی که آن‌ها علیه بشریت اداره می‌کنند در همین رابطه است، به نظر شما اتفاقی است که آن‌ها تماما این نقاط روحـانی را هـدف گرفته انــد؟!! دوســتان من انســان یک بســته‌ی انــرژی فوق‌العـاده اسـت، آن‌ها به تک تک نیروهـای روحـانی ما حمله کرده‌اند. برای رسیدن به روشنایی فرد باید انــرژی خود را بالا ببرد از پایین‌ترین انرژی یعنی نقطه‌ی خـاجی تا بالاترین انرژی یعنی نقطه‌ی بالای سر.

آن‌ها برای نقطه‌ی خاجی به وسیله ابزارهــای مختلف ما را کنترل می‌کننـد، از فیلم‌هـای مبتـذل گرفته تا تصـاویر مختلف، از نماد گرایی در انیمیشن‌ها و هزاران کـار دیگر که حتی گذاشتن تصویری از این کارشان شرم‌آور است.

پروژه‌ی MKULTRA:

برای دو دهه، از 1950 تا 1970، پروژه‌ی شست و شوی مغزی توسط CIA برای یافتن "سـرم حقیقت" به جهت استفاده علیه جاسوسان کمونیست اجـرا شد. این طـرح در 13 آوریل 1953 شروع شد و از شرق تا غرب آمریکا را فــرا میگــرفت، این پــروژه در راســتای شــایعه‌هایی شـروع شد که نشـان میـداد روسـیه آزمایشـاتی بر روی زندانیان آمریکایی به منظور کنترل ذهن آن‌ها انجام داده است. پس سریعا سیا هم واکنش نشـان داد. منتها با یک

تفاوت، آمریکایی‌ها بجای این‌که بر روی زندانیان دشـمن آزمایش کنند بر روی مردم خود شروع به آزمایش کردند!

برای این پروژه 10 میلیون دلار بودجه اختصاص داده شد و حـدود 30 دانشـگاه و موسسه تحقیقـاتی در آن دست داشـــــتند. در این پـــــروژه از داروهـــــایی مانند LSD، آمفتامین، مورفین و هرویین و روش‌هـایی چـون شـوک الکـتریکی و خشـونت‌های جنسی بـرای آزمـایش بر روی انسـان اسـتفاده شد.آن‌ها شـروع کردند به تزریق دارو و دادن نسـخه به شـهروندان خـود بـدون اطلاع آن‌ها! این پروژه در دانشگاه مک گیل و مونـترال کانـادا نـیز توسط دکتر کامرون گسترش یافت. سرانجام برای نخستین بـار این پروژه در دهه‌ی 70 فـاش شد و دولت آمریکا در پی شـکایات مـردمی و تـرویج شـایعه‌ها مجبـور به پایـان آزمایشـات شد. مطـابق با دسـتور رییس سـازمان CIA، بسیاری از اسناد در سال 1973 نابود شدند. آن‌ها اعلام کردند که هیچ پیش رفت علمی نداشـته‌اند. وکیل یکی از این قربانیان می‌گوید: "به او داروهای آزمایشی و شوک الکتریکی داده شد و در این تجربه‌ها با استفاده از ایجـاد تشنج با جریان برق و داروهـایی روانگـردان مانند LSD، وی تحت آزمایشهایی جنون آفـرین قـرار گـرفت. از این گذشـته، این زن را مـدت یک هفتـه، روزی شش تا هفت ساعت در یک اتاق تاریک نگاه داشتند..."

بعـدها پـروژه دیگـری که آن نـیز نـوع جدیـدی از پـروژه مـذکور بـود تحت عنـوان "Project Monarch"ـ شـکل گرفت. این پروژه نیز مربوط به کنترل ذهن و تکنیک‌های وابســته به آن بــود. این تکنیک‌ها به دنبــال وارد کــردن ضربه شدید روحی و به دنبال آن ایجاد یک گسست و خلا

فکـری در ذهن افـراد بـود. مغز و ذهن قربانیـان کـاملا مشوش شده و شخصیت جدیدی در فرد شکل می‌گـرفت که این شخصیت جدید جهت آموزش‌هـای جدید و پـذیرش عقاید جدید آماده بود.

“هنگامی که به وسیله الکترو شوک ضربات شدید مغـزی به فـــرد وارد شـــد، احساســـاتی چـــون رها شـــدگی، بی‌اعتنایی، بی‌پـروایی و جسـارت در او شـکل می‌گـیرد، سراسـیمه و شـناور همچـون پروانه. فـرد دچـار نـوعی دگردیسی ذهنی شده از یک هزارپا تبدیل به کرم ابریشم (رکود و نهفتگی) و سرانجام تبـدیل به پروانه (شخصـیت و آفرینش جدید) که همان اصل و مبدا اوست می‌شود”

در طی باز آموزی این افراد موضوعات در قالب نشانه‌ها و سمبل‌های فراوانی چون درختـان، تـارعنکبوت، نقـاب، مارپیچ‌هـــا، پروانه و ... بیـــان می‌گردند. این ســـمبل‌ها امـروزه در فیلمهـا، ویـدئو شـوها، رسـانه‌های جمعی و انیمیشن‌ها (به خصوص انیمیشن‌های شرکت Disney) به کار برده می‌شوند. بنابر این پروژه کنـترل اذهـان توسط رســانه‌های گــروهی و جمعی در مقیاسی وســیع اجــرا می‌گـردد. از همـان کـودکی با انیمیشن‌ها و کارتون‌هـای شـــرکت دیســـنی شـــروع و در بزرگســـالی با فیلمها و موزیک ویدئوهای‌هالیوود ادامه می‌یابد.

پروژه‌هـــــارپ Haarp مخفف جمله انگلیسی High Frequency Active Auroral Research Program

به معنای آغاز تحقیق مجدد پـروژه عملکـرد فرکانسـهای بسیار بـالا می‌باشد. این نـام مربـوط به یک طـرح سـری آمریکـــایی است. طـــرحی که در حقیقت بعد از انفجـــار

بمب اتمی، موجب ایجـاد یک فاجعه عظیم انسـانی بـرای نوع بشر می‌گردد. حقیقت موضوع این است، راه اندازی پروژه‌هارپ می‌تواند یک نوع جنگ علمی و افســانه‌ای را ایجاد نماید.

تحت عنوان بی‌ضـرر و زیان‌هـارپ که نقـابی بر عملکـرد این اســلحه است این ســلاح به حد بی‌ملاحظه‌ای بر روی ما آزمـایش می‌شـود. طـرح دولت مـردان آمریکـایی این است، با نصب و راه اندازی آنتنهای بزرگ با اشعه‌های پر از انرژی آسمان را بمباران کنند. این اشعه‌های پر قدرت پس از عبــور لایه یونســفر با فرکــانس پــایین به ســطح زمین برمی گردند(ELF).ـ ایجاد دگرگـونی و تغیـیر شـکل توانــایی و قــدرت این فرایند است این ســلاح اســلحه‌ای موزیانه می‌باشد، زیرا در صورتی که ارتعاش و نوسانات امواج فرکانس پایین بر روی انسـان‌ها و حیوانـات هـدف کرفته شــوند می‌توانند بر روی سیســتم مغز و اعصــاب آن‌ها تاثیر بگذارند. نه تنها این کار می‌تواند قربانی خــود را از حــرکت بــازنگه‌دارد، بلکه از انجــام هرگونه عکس العملی برای دفاع جلوگــیری می‌کند و اغلب آن‌ها دیوانه شده و نهایتا تسلیم می‌گردند، این امواج ابزاری مناسب برای ارتش است زیرا غالبا از دیوار - خشت و آهن عبور می‌کند. //

بار دیگر مرور میکنیم:

چـــــــاکرای اول: چـــــــاکرای ریشـــــــه،چـــــــاکرای امنیت،چاکرایمولادهارا، موثر بر ستون فقــرات پاها لگن خاصره و میل به زندگی و تقویت اراده. کم کـاری:ایجـاد تنبلی بی‌حوصــلگی دغلکــاری پرخاشــگری و خســتگی مفــرط. کم کــاری بیش از حد بــاعث بــالا رفتن میل به

خودکشی می‌شـود پرکـاری:بی قـراری هیجانـات جنسی پرخاشـگری. کـار بیش از حد واکنش سـریع به محرکها و عصبی مزاج و تند.

چاکرای دوم: تاثیر بر سیسـتم تناسـلی - ماهیچه‌ها مثانه غـدد فـوق کلیـوی و مرکز اصـلی سم زدایی بـدن است. تـــــاثیر بر عواطف - احساســـــات - اشـــــتیاق و میل جنسی.نقطه خاجی، که با انرژی جنسی شـما سر و کـار دارد،در اسـلام، مفهـوم "حلال" و "حـرام" وجـود داردیا آن‌چه که توسط خدا "پاک" و "ممنوع" اعلام شـده است در بسـیاری مـوارد، اعمـال خاصی می‌توانند بر اسـاس موقعیتشان، "پاک" یا "ممنوع" باشند بنـابراین سـکس، به عنوان مثال، ممنوع است مگر این‌که در یک ازدواج رخ دهد، که در این صورت، پـاک و مقـدس شـمرده می‌شـود نقطه خاجی، تنها در حالتی می‌تواند انـرژی سـالم تولید کند که تحت محیط زناشـویی مناسـب، غـنی شـده باشد بنابراین، از ارتباطات پیش از ازدواج، جلوگیری می‌شود، در حالیکه ازدواج مـورد حمـایت بـوده و بایسـتی توسط تمامی جوامع و انجمن‌ها پذیرفته شود.

چاکرای سوم: چاکرای قدرت میدان اکو (انرژی)،چاکرای مانی پورا، تـاثیر بر جهازهاضـمه معـده کبد کیسه صـفرا جذب و هضم غذا روده‌ها تقویت روشن بیـنی شـکوفایی خلاقیتها و قابلیتهـــــای روحی و روانی و کمک به درک احساسات دیگران نقطه نـاف که روی شـکم شـما قـرار دارد، و با قدرت شخصی و ذخیره نیروی زندگی (نـــیرو و تـــوان) سر و کـــار دارد بـــرای تقـــویت و تـــأمین نـــیروی زنـدگیتان بایسـتی غـذای سـالم و طـبیعی بخورید آن‌چه شما و خانواده شـما می‌خوریـد، بایسـتی از راه درسـتی

تـأمین شـده باشـند تا “پـاک و حلال” باشـند خـوردن از طریق پولی که به طور نامشروع بدست آمده تنها بـاعث صدمه زدن به روح شما می‌شود.

چاکرای چهارم: تاثیر بر کل سیستم ایمنی بدن قلب غده تیموس سـرخرگها ششـها بازسـازی بافتها واسـطه بین چاکراهــای 1 تا 3 و 5 تا 7 متعــادل کننــده ذهن و جسم.عــدم تعــادل این چــاکرا بر تمــام چاکراها تــاثیر می‌گذارد. ،نقطه قلب، که با مهربانی، عشـق، احـترام و ارضــای احساســات سر و کــار دارد و این قبیل چیزهــا، می‌توانند از طریق ارتباطات ســالم و عشق و همــاهنگی بین مـــردم، بدست آیند پیـــامبر محمد (ص) گفت که او فرستاده شده تا آموزه‌های رفتـار خـوب و متواضـعانه را که توسط عیسی و ســایر پیــامبران آمــوزش داده شــده بود، تمجید و تکمیل کند تنها در ســایه مهربــانی است که می‌توانیم به عنوان یک جامعه، رشد و پیشرفت کنیم.

چاکرای پنجم: نقطه گلـو،تـاثیر بر عمل گلو مـری دهـان تیروئید و پـــارا تیروئید و بشـــدت بر سیســـتم تنفسی و صوتی اثردارد و کمک به فعال شـدن نیمکـره راست مغز و بیـداری خلاقیت ذهـنی مینماید.تقـویت قـوای ذهـنی و فکری و برقرای تله پاتی و موجب بصیرت بـالا می‌شـود، که با ارتباط و ابراز عقاید سر و کار دارد.قرآن کـریم در سوره عصر آیه دوم و سوم می‌آموزد که،همانا انســان‌ها همگی در زیاننـد، مگر کسـانی که ایمـان آورده و اعمـال صالح انجام داده‌اند و یک‌دیگر را به حق سـفارش کـرده و یک‌دیگر را به شکیبایی و استقامت توصیه نموده‌اند.

چــاکرای ششم: چــاکرای چشم ســوم،چــاکرای تخیل و حافظـه،چـاکرای آجنا تـاثیر بر غـده هیپوفیزوتمـام غـدد

درون ریز بدن - سیستم ایمنی بدن - تعـادل نیمکره‌هـای مغز - سینوسها چشـمها و گوشـها - روشن بیـنی بـالا و قدرت تصور و تجسم خلاق

چاکرای هفتم: چاکرای تاج سر،چاکرای الهامات،چـاکرای ساهاسـرارا،نقطه بـالای سر که با عقل و خـرد بصـیرت، آگاهی، و روحانیت، سر و کـار دارد. متعـادل کننـده ما با نیروهای برتر کائنات و معنویات و تاثیر بسزایی بر تزکیه کالبدهای انرژیکی بدن دارد

اهرام مصر سومین سمبل کابالیسم

در مبحث «ادریس» سخن از انتقال تمدن از بین‌النهـرین به مصر رفت. اگر تمــدن مصــری همه‌چــیز خــود را از بین‌النهرین نگرفته باشد، دست‌کم سرعت پیشرفت خـود را وامدار سومر و آکد است.

اهرام مصر زمـانی سـاخته شـده که ثقل قـدرت در مصر جــای گــرفت و نــاف جهــان در منفیس می‌طپید و بابل قدرت دوم محسوب می‌گشت. شخصی مهندس، طبیب و هنرمند بنــام ایمحــوتپ در حــوالی3150 پیش از میلاد، علوم و دانسته‌های خود را در اختیار دربار قــرار می‌دهد. [1]ـ این باید همــان شخصی باشد که علــوم را از ادریس (ع) گرفته و در خدمت دربار مصر قــرار داده و باید گفت او شــاگرد با واســطه‌ی ادریس بــوده است. البته با این حســاب مهــاجرت ادریس از بین‌النهــرین به مصر پیش از 3150 قبل از میلاد بوده است.

نخســتین و بزرگ‌تــرین هــرم از اهــرام ثلاثه را فرعــون خوفو ســـاخته است. هـــرودوت او را با تلفظ یونـــانی، خئوپس نامیده و تاریخ او را 3098 نوشــته است. المنجد در بخش اعلام، آغاز سلسله‌ی خوفو را که خــود او اولین فرعون آن خاندان بود 2600 قبل از میلاد نوشته اســت، یعنی میان دو تــاریخ مــذکور حــدود4 قــرن اختلاف است پیشتر نیز دیدیم که اختلاف مــورخین دربــاره تــاریخ کهن مصـــــــر، سر از قرن‌ها در می‌آورد. فرید وجـــــــدی در دائرةالمعارف، آغاز سلسله چهــارم «الاســرة الرابعه» را 4235 ثبت کــرده است [2]ـ که می‌شــود 2235 پیش از

میلاد که بـــاز تفـــاوتش با دو رقم مـــذکور به قرن‌ها می‌رسد!

هرودوت از زبان کاهنان مصری می‌گوید: «چون خئـوپس به ســـلطنت نشست به همه‌ی کارهـــای پلید دست زد و درهای معابد را بسـت، به همه‌ی مصـریان فرمـان داد که برای او بیگاری کنند. به بعضی دسـتور داد تا از کوه‌هـای عربسـتان سـنگ بکنند و به درّه‌ی نیل بیاورنـد، گـروهی دیگر را بر آن داشت که ســـنگ‌ها را با کشـــتی بر روی رودخانه جابه‌جا کنند. در هر نـوبت صد هـزار نفر ناچـار بودند بـرای مـدت سه مـاه بیگـاری کنند. مـدت ده سـال طول کشید تا مردم راه را سـاختند و سـنگ‌ها را به پـای هرم رسانیدند. به نظر من این کار از ساختن خـود هـرم کمتر نیست».

هــرم خوفو دارای دو میلیــون و نیم پاره‌ســنگ است که وزن بعضی از آن‌ها به یکصد و پنجـــاه تُن می‌رسد. ولی وزن متوسط پاره‌سنگ‌ها دو تن و نیم است. گوئی چنـان بوده است که این سنگ‌ها همه در نزدیکی دست کارگران بـــوده و آن‌ها را از صـــدها فرسخ راه به پـــای هـــرم نیاورده‌اند. این هرم زمینی به وسعت چهل و شش هزار مـــتر مربع را می‌پوشـــاند و یکصد و چهل و شش مـــتر ارتفاع دارد.

فرعون خوفو و هرم جیزه

انتقال قدرت از کاهنان به شاهان

از گزارشات مورخین از آن‌جمله فرید وجدی و هــرودوت مشـخص می‌شـود که پیش از پیـدایش دولت در مصر (که اداره جامعه طبعاً با ریش‌سفیدان و رؤسا بود و ما آن را

«مـدیریت سـنائی» نامیـدیم) کاهنـان معابد بت‌پرسـتی، قــدرت اول را در ســناهای محلی داشــته‌اند. با پیــدایش دولت، از قــدرت کاهنــان کاســته می‌شــود؛ این انتقــال قدرت در آن زمان دو بار رخ داده است:

بار اول توسط «مینا = مینیس» اولین کسی که در مصر به سلطنت رسیده و سلطه‌ی کاهنان را تضـعیف کـرده و بر شوکت سلطنت تبدیل کرده است.

بار دوم با حدود دو قرن فاصله، البـاقی قـدرت کاهنـان، توسط خوفو تضعیف شده و کهانت ابـزار و از متعلقـات سلطنت گشته کـاملاً از دایـره سیاست و مـدیریت خـارج شده است تنها مجلس سنا است که در کنار دربار حضور دارد. [3] این سنت و برنامه کابالیسم است که در همه‌ی تمـدن‌های اولیه عملی شـده اسـت؛ معلـوم می‌شـود که برنامه ابلیس تنها به انحـــــراف انســـــان از توحید و بتپرســتی، محــدود نمی‌شــود، او همیشه کوشــیده است زیست دنیــوی انســان را تحت ســلطه‌ی خــود درآورد تا ماهیت تاریخ را مطابق خواسته خود بسازد.

همیشه قـــدرت کابالیسم از ویـــران شـــدن توحید ناشی شده و در ویرانه‌های توحید رشد یافته است. و این است فلســفه‌ی توحید و خداپرســتی و گرنه خداوند نیــازی به پرستش بندگان ندارد.

«أَ لَمْ تَـرَ کیـفَ فَعَـلَ رَبُّک بِعـادٍ إِرَمَ ذاتِ الْعِمـادِ الَّتی لَمْ یخْلَقْ مِثْلُها فِي الْبِلادِ وَ ثَمُودَ الَّذینَ جابُوا الصَّخْرَ بِـالْوادِ وَ فِرْعَـوْنَ ذِی الْأَوْتـادِ الَّذینَ طَغَـوْا فِی الْبِلادِ فَـأَکثَرُوا فیهَا الْفَسادَ [4]ـ آیا ندیدی پروردگـارت چه کـرد با عـاد (آکد)؟ چه کرد با باغ دارای ستون‌ها؟ باغی که ماننـدش سـاخته

نشـده در سـرزمین‌ها، و چه کـرد بر ثمـود (سـومر) که صـخره‌ها را در درّه می‌بریدنـد؟ و چه کـرد با فرعـون صاحب اوتاد؟ اینان که طغیـان کردند در سـرزمین‌ها پس افزودند فساد را در جامعه‌ها.»

دربـاره‌ی ثمـود (سـومر) و عـاد (آکد) و بـاغ عظیم سمیرامیس در بین‌النهرین، در حد لزوم سـخن رفت. اما مراد از این فرعون و مراد از اوتاد کیست و چیست؟

متاسـفانه مفسـرین کابالیست یهـودی - مسـیحی، مانند تمیم داری که در زمان عمر به حکم عمـر، تفسـیر قـرآن منحصراً در اختیار او بود و مسـلمانان حق تفسـیر قـرآن را نداشـتند، سـپس افـراد کابالیست دیگر مانند کعب الاحبـار یهـودی و پس از او وهب بن منبه یهـودی کابالیست به عنوان بنیان‌گذاران تفسیر قرآن گشـتند، نه تنها اسـرائیلیات تحریف شـده را وارد متـون تفسـیری کردند بلکه از آن فراتر رفته موضـوعاتی را وارد فرهنگ مسـلمانان کردند که تـورات تحریف شـده هم از آن‌ها بریء است.

اینان لفظ فرعون را نه به معنی شاه بلکه به عنوان نـام شخصـیِ یک شـخص کردنـد، شخصی که 400 سـال عمر کـرده است و در زمـان موسی (ع) در آب غـرق شـده است! این تحریف حتی به میان شیعه نـیز نفـوذ کـرده و توسط افرادی از قبیل ابوالجـارود کـذاب و جعل‌کننـده‌ی حـدیث، و ابـان بن عثمـان الاحمر و امثالشـان به ائمه طاهرین (ع) نـیز نسـبت داده شـده است. متأسـفانه این فـرد دوم (ابـان بن عثمـان الاحمر) را خیلی از رجـال شناسان تأیید کرده‌انـد؛ معلـوم می‌شـود که باصـطلاح از

آن زرنگ‌ها بـوده. اما علامه حلی و فخـرالمحققین او را به شدت ردّ کرده‌اند.

آیه‌هـای بـالا دقیقـاً دربـاره‌ی سـمبل‌های کابالیسم در تمـدن‌های اولیه سـخن می‌گویند و آن‌ها را درکنـار هم ردیف کرده‌اند. فرعـون در این آیه با «وصف» خـاص تعیین شده که با دیگر فرعون‌ها اشتباه نشود به ویـژه با دو فرعون معاصر موسی (ع) که حضرت موسی در زمان یکی از آن دو در دربـار او بـزرگ شد و در زمـان دیگـری قیام کرد که در جای خود خواهد آمد.

در این آیه سخن از فرعونی است که صـاحب اوتـاد است «و فرعون ذی الاوتاد».

لغت: اوتاد الارض: الجبال: اوتاد زمین، یعنی کوه‌ها.

خوفو فرعـونی که بنیان‌گـذار کوه‌ها اسـت؛ کـوهی که انسـان بتواند آن را ایجـاد کنـد، بزرگ‌تر از اهـرام مصر نمی‌باشد و تا کنون نـیز کسی نتوانسـته آن‌گونه بسـازد، آسـمان‌خراش‌های امـروزی هرچه باشـند مصـداق کـوه نیستند اما اهرام مصر مصداق آن هستند به ویـژه شـکل هرمی‌شـان. این هـرم سـومین سـمبل مقـدس قـدرت کابالیسم در تاریخ بوده و تا به امروز نیز مـورد پرسـتش جریان کابالیسم است و در اسـکناس دلار ایـالات متحـده حضـور دارد و کوشـیده‌اند آن را در نقـاط جهـان در ساختمان‌های جدید به ظهـور رسـانیده و حفظ کننـد، که بـاز باید گفت دُبی در قلب ممالک اسـلامی در احیـاء و حفظ این سمبل گوی سبقت را از دیگران ربوده است.

دلار

آیه‌های12و13 سوره‌ی ص:

«كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَ عادٌ وَ فِرْعَوْنُ ذُو الْأَوْتادِ وَ ثَمُودُ وَ قَوْمُ لُوطٍ وَ أَصْحابُ الْأَيْكَةِ أُولئِكَ الْأَحْزابُ: پیش از آنان (کافران = قریش)، قوم نوح، عاد و فرعون صاحب اوتاد تکذیب کردند (پیامبران را) و ثمود و قوم لوط و اصحاب ئیکه، آنانند حزب‌ها.»

همه‌ی این مردمان که در این دو آیه آمده‌اند جوامع زمان‌های پیش از موسی و پیش از دو فرعون معاصر موسی هستند و ربطی به ماجرای حضرت موسی ندارند.

و آیه‌های17و18 سوره‌ی بروج:

«هَلْ أَتاک حَدیثُ الْجُنُودِ، فِرْعَوْنَ وَ ثَمُودَ: آیا داستان لشکرها به تو رسیده است؟ لشکرهای فرعون و ثمود؟»

ظاهراً این دو آیه که سخن از ثمود نیز آورده‌اند، به پیدایش اولین لشکرها توجه دارند.

یک اصل قرآنی:

قرآن درباره‌ی تمدن‌ها، نام قوم‌ها را آورده و درباره‌ی تمدن مصر به عنوان «فرعون» اکتفا کرده و اگر لفظ قوم آورده است باز آن را به فرعون اضافه کرده و «قوم فرعون» نامیده است. و به عبارت دیگر: در ادبیات و تعبیرات قرآن در میان بنیان‌گذاران تمدن (که متاسفانه همه‌ی آن‌ها در اثر سلطه ابلیس، تمدن کابالیستی بوده‌اند. غیر از دهکده‌ی بکه) دو قوم است که نام مشخص قومی ندارند:

1- قوم نوح: این قوم که بنیان‌گذار اولین تمدن کابالی است، نام نژادی ندارد و با نام پیامبر مبعوث، شناخته می‌شود. تاریخ، اساطیر و افسانه‌ها نیز نامی برای آن قوم ذکر نکرده‌اند. زیرا آن مردم قدرت مرکزی که به آن نامیده شوند نداشته‌اند.

2- مردم مصر: درباره‌ی مردم مصر، تاریخ به خوبی نام نژادی آنان را می‌شناسد و آنان را قبطی نامیده است. قرآن هرگز آنان را به این نام ذکر نکرده است. چرا ثمود و عاد را با عنوان نژادشان یاد کرده اما درباره‌ی مصریان از آن عنوان خودداری شده است؟ می‌توان گفت: چون جریان تاریخی کابالیسم در مصر به نصاب بلوغ خود و بلوغ قدرت رسیده است و تاریخ گواه این واقعیت است، قرآن به جای عنوان قومی و نژادی، عنوان قدرت آنان را آورده و فرعون سمبل آن قدرت است. یعنی عکس آن علت که درباره‌ی قوم نوح است.

بعل و نسر در میان مردم مصر

از دومین سمبل کابالیسم یعنی «برج بابل» اثری در مصر نیست یا ما نمی‌دانیم. اما بعل در زمان رامسس دوم در جلو کاخ او بوده است. این فرعون (که مورخین در تاریخ زندگی او نزدیک به یک قرن با هم اختلاف دارند و در آن میان رقمی که فرید وجدی ارائه می‌دهد و1400 پیش از میلاد را آغاز حکومت او تعیین می‌کند صحیح‌تر به نظر می‌رسد) به کاخ‌سازی و شهرسازی علاقمند بوده و در محوطه بیرون قصرش دو ستون بعل که هنوز هم یکی از آن دو در کنار ویرانه قصر او قرار دارد، ساخته بودند.

گرچه زمان نفـوذ بعل به جامعه مصر معلـوم نیست ولی بی‌تردید پیش از زمان رامسس بوده است و باید عصر او را دوره‌ی اعتلای بعل نامید نه آغاز نفوذ آن.

دومین الهه‌ی قوم نوح که در مصر مشاهده می‌شود نسر (عقاب) است. مجسمه‌ای از خضـرع -و به قـول هـرودت خضــرن- به دست آمــده که بر بــالای سر آن مجســمه‌ی عقاب قرار دارد. این فرعون به عنوان جانشین خوفو که فرعون ذی‌الاوتاد بود، سلطنت می‌کـرده. با این حسـاب، نسر در حوالی 2200 پیش از میلاد در مصر حضور داشته است یعـنی حـدود 800 سـال پیش از نصب بعل در جلو کاخ رامسس دوم.

مصر و کابالیسم جنسی

ویل دورانت دربـاره‌ی رواج ازدواج با محـارم در مصر به ویژه ازدواج فرعون‌ها با دختران و خواهران خـود، چنـان با وجد و شـعف به سـرایش می‌پـردازد که حـتی بـرای ستایش از آن به القائـات می‌پـردازد که اگر خواننـده یک فرد خام باشد هیچ نکوهیدگی در آن نمی‌بیند. بـدون حبّ و بغض، هر شـخص محقق و اهل دقت با تجربـه، می‌یابد که دورانت نه تنها از جــانب ابلیس مــأموریت دارد بلکه گــویی خــود ابلیس است که قلم به دست گرفته و این کتاب چند جلدی قطور را نوشته است.

او ماهیت کابالی تاریخ را کابالی‌تر نشان می‌دهد؛ انسان را بیش از حد ممکن حیــوان می‌کند. و شــگفت این‌که همین حیـوانیت انسـان را می‌سـتاید! گـویی انسـانیت ضــدارزش است و حیــوانیت بــالاترین و ارزشــمندترین منش انســان است. او با قلم جــادویی خــود می‌تواند

اصـول فکـری هر خواننـده معمـولی را از اسـاس وارونه کند تا آن‌چه را پیش از مطالعه کتـــــاب او به عنـــــوان پایه‌هـای اندیشه داشـته همه را کنـار بگـذارد و کـاملاً به شخصی دیگر با اصول اندیشه ابلیسی تبدیل شود.

دورانت در واقع (بـاز هم بـدون حبّ و بغض و صـرفاً با نگـاه علمی) دجـال مجسـم، مشـهود و فعـال است که همه‌چـیز بلکه انسـانیت انسـان را وارونه می‌کند. یک تحصیل‌کرده در حد کارشـناس علـوم انسـانی بلکه در حد کارشناسی ارشد، نمی‌تواند در برابر القائات او مقاومت کند، مگر این‌که دارای شخصیت اندیشـمند تحلیل‌گر باشد وگرنـه، به فـردی تبـدیل خواهد شد که همه‌ی هنجارها و ناهنجارها را اعتبـاری محض، جـرم و جـزا را سـاخته شرایط فرد و جامعـه، خواهد دانست و اخلاق در نظـرش امری ناشی از اعتبارها و قراردادها خواهد بود که همه‌ی اصـول آن در دوره‌هـای تـاریخ متغـیر بـوده است! اصـول اخلاقی یک دوره از تـــاریخ، در دوره‌ی دیگر اصـــول ضـداخلاقی بـوده است و همین‌طـور اصـول هنجـار و ناهنجار و اصـول جـرم و جـزا در میـان مـردمی کـاملاً از اسـاس بـرعکس آن بـوده که در میـان مـردم دیگر بـوده است!

دورانت در این کـارش بس موفق گشت و تـاثیر عمیق و پـردامنه‌ای در علـوم انسـانی و فرهنگ مدرنیته گذاشت. دقیقاً ماهیت انسـان را طـوری تعریف کـرد و در ذهن‌ها جـای داد، که خواسـته ابلیس بـود. او با توصـیفگری‌های غیرعلمی خود مردم عصر مدرنیته را براسـتی اغـوا کـرد به ویژه اکثریت قریب به اتفاق آن عده را که خودشان را

دانشـمند علـوم انسـانی می‌دانسـتند. که وعـده‌ی ابلیس بود:

«وَ لَأُغْــوِيَنَّهُمْ أَجْمَعينَ إِلاَّ عِبــادَک مِنْهُمُ الْمُخْلَصــينَ [5] همه نسل آدم را اغـواء خـواهم کـرد مگر بنـدگان خـالص شده‌ی تو.»

دورانت در هر گوشه‌ای از تاریخ نمـونه‌ای بـرای رواج زنا بــویژه زنا با محــارم یافته به کم و کیف آن افــزوده و طـوری دربـاره‌ی آن به سـرایش پرداخته گـویی شـخص تشـنه‌ای که در شـرف مـرگ بـوده به آب حیـات رسـیده است!

دورانت نه در صـدد بیـان تـاریخ است و نه هـدفش بیـان تاریخ تمدن است او در کتابش به دنبال سه هدف است:

1- خالص کردن ماهیت تاریخ

او کوشــیده است (و در این کوشش تا جــایی که ممکن است موفق شده است) که تاریخ را به طور کامل و تمام کابالیستی کنـد؛ حـتی جرقه‌ها و یک رگه‌ای که با عنـوان نبـوت در تـاریخ بـوده را نـیز حـذف کند. او طـوری پیش می‌رود که پیامبران تا زمان موسی (ع) کاملاً از صحنه‌ی تاریخ غایب می‌شوند، گویی در بستر جریان تـاریخ چـنین رگه‌ای وجود نداشته است.

او نســبت به پیــامبران از موسی (ع) به بعد نــیز -که نتوانسته وجودشان را در خلال توصیفات، دفن کند- آنان را به دو گروه تقسیم کـرده است: سه پیـامبر اولـوالعزم (موســی، عیسی و پیــامبر اســلام علیهم‌السـلام) را شخصـیت‌های بـزرگ می‌داند که آمدند و کـاری کـرده و

رفتند. و هیچ اذعانی به نبـوت آنـان و «وحی» نمی‌کند و آن‌چه در ذهن خواننده‌اش می‌کارد صرفاً «ادعای نبـوت» است که مثلاً هــرکس بــرای اهــداف خــودش راهی را برگزیده و این سه نابغه نیز این ادعا را برگزیده‌اند!

گـروه دوم از پیـامبران که اولـوالعزم نیسـتند، را دقیقـاً گروهی از کاهنان می‌داند که سبک و سلیقه‌شان با دیگر کاهنان تفاوت داشته است. همان‌طور که پتروشفســکی در کتاب «اسلام در ایران» انبیای بنی‌اسـرائیل را کـاهن می‌نامد.

کابالیست‌ها در قرون پیشین با تحریف تورات، بــرخی از این پیامبران را به پادشاه تبـدیل کـرده بودند مانند داوود و سـلیمان، نـوبت که به دورانت رسـید آنـان را شـاهان خودکامه و عیّاش و مسـتبدتر از هر شـاه، معـرفی کـرد! دورانت نبـوت و وحی را بدین‌گونه باصـطلاح ماست‌مالی کرده و از آن عبـور می‌کند و آن همه حقـایق و واقعیـات بزرگ تاریخ را نه انکار بلکه مضمحلّ می‌کند!

2- انسان‌شناسی

کسی که کتــاب دورانت را مطالعه کنــد، در آخر از خــود بپرسد: چه چیزی از این اسـفار سـترگ یادگرفته اسـت؟ خواهد دید نه چـیز تـازه‌ای از تـاریخ و نه چـیز مشـخص و منظم از سیر تمـدن، در شخصـیت علمیش افـزوده، بلکه یک انسان‌شناسی همه‌جانبه و همه‌بُعــدی در شخصــیت علمیش حاصل شــده گــویی ده ســال پــای درس انسان‌شناسی دورانت نشســته است نه مطالعه تــاریخ تمـدن بشر! از یک درب حمـام وارد شـده و از درب دیگر آن خــارج شــده و دیگر آن شــخص اول نیست نه تنها

انسان‌ها بلکه خودش را نیز یک حیوان کثیف (اسیر در دست غرایز، ناسازگار با اخلاق، زناکار با محارم، قدرت‌طلب آدم‌کش یا ناتوان ستم‌کشیده‌ی سراینده‌ی بیچارگی‌های خود، موجودی که چیزی به نام «خانواده» بر او تحمیل شده، موجودی که اگر دقیقه‌ای، ساعتی از عمرش را برای غیر از قدرت، شکم و شهوت صرف کرده سخت دچار حماقت شده است) احساس می‌کند!!

تازه این وقتی است که خودِ چنین احساسی را احساس کند و یک فرد هوشمند باشد و بتواند اندکی مسئله را از ناخودآگاه خود به خودآگاهش بکشاند و از این تور کورکننده که دورانت از تارهای ابلیسانه برایش بافته است کمی به در آید.

گفتم حمام. اما باید گفت: کتاب دورانت کارخانه‌ای است که خواننده را در لوله‌های پیچ اندر پیچ هنرمندانه وارد کرده، ذوب نموده از آن طرف در قالب و ماهیت دیگر خارج می‌کند.

افراد دقیق‌اندیش (همان‌طور که امروز خود غربی‌ها معتقد هستند) می‌دانند که کتاب دورانت یک کار علمی نیست، یک محصول توصیفگری است که در توصیف نیز «توصیف هنری» است نه توصیف محض.

3- مشروعیت بخشی به قدرت

مخاطب دورانت، در پایان مطالعه کتاب او، عدل و عدالت‌خواهی را یک ایده‌ی ایدئالیستی و مصداق دقیق خیال‌پردازی بل خرافه‌گرایی، خواهد دانست و اگر غیر از این باشد یا خودش را فریب می‌دهد و یا از افراد

استثنائی است که توانسـته از این سـازه‌ی عظیم «ذوب شخصیت» سالم بیرون بیاید و اینان خیلی اندک هستند.

یک جریان شگفت:

البته حدود سه دهه است که دنیای اندیشه به راه و رسم دورانت، پشت کرده است. و نیز جریان جـامعه‌ی جهـانی به طور کاملاً بی‌اعتنا به راه او و همقطارانش، به سوی دیگر می‌رود. طناب دروغ و زنجـیر توصـیفات ضد علمی، از کلفـتی پـاره می‌شـود و سـلطه‌ی کابالیسم بر روح و افکار بشر به پایان تاریخ خود رسیده است.

اما از نگاه دیگر، دورانت یک خدمت نیز کرده اسـت؛ او و امثال او و پیروان او کـاری کردند که زردآلـوی کابالیسم زودتر به مرحله‌ی رسیدگی رسـید و اینک (همـان‌طور که اشپنگلر پیش‌بینی کرده بود) این زردآلو منتظر یک نسیم است که سقوط کند و تاریخ ماهیتاً کابالی به پایان برسد و تاریخ ماهیتاً انسانی شروع شود و می‌شود.

به هر روی؛ تمدن مصر هر چه تـرقی می‌کـرد بر مـاهیت کابالیستی آن افـزوده می‌گشت به حـدی که اهـرام مصر به عنوان سمبل سوم کابالا از حوالی4200 سال پیش تا به امروز، بوده و هست.

ادامه دارد... اهرام مصر، اهرام مصر،

نویسنده: آیت‌الله مرتضی رضوی

پی‌نوشت‌ها:

[1] ویل دورانت، ج1 ص177

[2] دائرةالمعارف فرید وجدی، ج9 ص19

[3] در مبحث موسی (ع) با این مجلس سنا بیشتر آشـنا خواهیم شد

[4] آیه‌های6 الی12 سوره‌ی فجر

[5] آیه‌های39 و40 سوره حجر و آیه‌های82 و83 ص

اهرام مصر و جن‌ها

«جن» واژه‌ای عـــربی و به معـــنی «موجـــود پنهـــان و نادیـــــدنی» است. در عـــــرف فارسی «اَجِنّه» جمع جن شمرده می‌شود. در عـربی جمع واژه جن، جِنـان است و نـــوع آن جِنَّه. در فرهنگ فارسی دکـــتر محمد معین، به معنای «موجودی متوهم و غیر مرئی، پـری» آمـده است. برخی مردم به جن، «از ما بهتران» هم می‌گویند.

در یک دیدگاه وسیع به هر موجـود مـاوراءطبیعه‌ای که از دیـــدگاه انســـان مســـتور اســـت، جن می‌گویند. مانند فرشته‌ها، شیطان‌ها. اما اصطلاحاً و بنا بر باور برخی از مردم، جن‌ها (اجانین) گروهی از موجـودات زنـده، دارای احساسـات و تفکر و معمـولا نـامرئی از جهـان آفـرینش هستند که هزاران سـال پیش از خلقت بشر از آتش خلق شده‌اند.

جن از دیدگاه مذاهب

اسلام:

پـاره‌ای از باورهـای مسـلمانان پـیرامون جن از قـرآن سرچشمه می‌گیرد. در قرآن جن موجودی توصـیف شـده که «از آتش (نار) آفریده» شده است.جن دارای دو جنس نر و مـــــــاده و دارای علم و ادراک معـــــــــرفی شده‌است.هم‌چنین به آنان ویژگی‌های اخلاقی داده شـده و مواردی از تماس آن‌ها با انسـان را متصـور شده‌است. به روایت قرآن جن «از پیش از آفرینش انسان» بر روی زمین می‌زیسته‌است. در کل جن بیست و دو مرتبه در قرآن تکـرار شـده و دارای سـوره‌ای به همین نـام است.

هم چنین بنا بر گفته قرآن شیطان رجیم یا همان ابلیس از جنس جن است. در سوره نمل (مورچه) در کتاب قرآن در آیه 17 به این مورد اشاره شده‌است که سلیمان نبی بر سپاهیانی از جن تسلط و آن‌ها را در خدمت خود داشته است. نیز در آیه 39 از سوره نمل به توانایی خارق العادهٔ این موجودات اشاره می‌شود.

آن‌گونه که در بخشی از کتاب «در محضر استاد» که به پرسش و پاسخ‌هایی با آقای علامه طباطبایی(شیعه)می‌پردازد، به نقل از او، عمر این موجودات بسیار بیشتر از عمر انسان‌ها بوده و جمعیتشان نیز از جمعیت انسان‌ها بیشتر است. در همین کتاب اشاره شده است که سپاهی از جن‌ها به رهبری زعفر در واقعه کربلا به کمک امام حسین آمد ولی امام کمک او را نپذیرفت. او نوشته است: یکی از جنگ‌های امام علی علیه السّلام با جن (نصیبین) بود. هم‌چنین در تفسیر المیزان درباره پناهنده شدن مردم به جن، نوشته: «مراد از پناه بردن انس به جن بطوری که گفته‌اند این است که در عرب رسم بوده وقتی در مسافرت در شب، به بیابانی برمی‌خوردند از شر جانوران و سفیهان جنی به عزیز آن بیابان که سرپرست جنیان است پناه می‌بردند و می‌گفتند: من پناه می‌برم به عزیز این وادی،از شر سفهاء قومش» به گفته علامه طباطبایی: «تقسیم آیه مبارکه بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ در مربعات به حروف ابجد، برای رفع جنیان و افراد مبتلا به جن مفید است».

ابن خرم در کتاب الفصل می‌نویسد: «طایفه جن امتی هستند دارای عقل، فکر و قدرت تمیز که به ایشان از

طــرف خــدا وعــده و وعید نــازل شــده و آن‌ها نــیز پذیرفته‌اند. آمیزش می‌کنند اولادی از آن‌ها بوجود می‌آید و مرگ نیز آن‌ها را در بر می‌گیرد و چون جسمشــان زود فنا می‌شــود احتیــاج به قبرســتان ندارند و تمــامی مسـلمانان نـیز بر این امر توافق و اجمـاع دارند جنیـان دارای اجسـام لطیـف، شـفاف و هـوائی هسـتند یعـنی زندگی در هوا و زمین برای آن‌ها امکان دارد زیــرا عنصر آن‌ها از آتش است. هم‌چنان‌که عنصر انســان‌ها از خــاک است»

صدر المتالهین شیرازی معـروف به ملاصـدرا می‌نویسد: «جن را وجـودی در این جهـان حس و وجـودی در جهـان غیب و تمثیل (عـالم مثـال) اسـت، اما وجودشـان در این جهان هیچ جسـمی که آن را نـوعی از لطـافت و اعتـدال باشد نیست، جز آن که روحی در خــور آن و نفسی که از مبدا فعال بر آن اضافه شده است می‌باشد آنان بــدنهای لطیفی دارند که در لطــافت و نــرمی متوسط بــوده و پـذیرای جـدائی و گـرد آمـدن اسـت، چـون جـدا گشـت، قوامش نازک و حجمش لطیف گشته و از دیگـرن پنهـان می‌گردد»

در آیه 130 سوره انعام، آمـده: «یا معشر الجن و الانس الم یـاتکم رسل منکم» یعـنی: «ای گـروه جن و انس! آیا پیامبرانی از بین شما برای شـما نیامدنـد؟» که ظـاهرا و بنا به نظر بسیاری از معتقدان به دین اسلام، آیه مـذکور نشــان دهنــده این است که جن‌ها پیــامبرانی از جنس خودشان هم داشته‌اند.

مسیحیت

آن‌گونه که از باورهـای مسـیحی بـرمی آید مسـیحیان به وجود جن معتقد بوده و آن‌ها را «ارواح خبیث» یا «ارواح شیطانی» می‌دانند.در بسیاری از آیات عهد عـتیق و عهد جدید از جن، اجنه و شـیطان و ابلیس به صـراحت نـام بـرده شـده است از جمله لاویـان 19:31 و 20:6، اول سموئل 28:3 و 28:9 و 28:7 اول تواریخ 10:13، متی 4:1 و 12:22، لوقا 4:5 و 8:12، یوحنا 8:44 و بسیاری آیات دیگر. ضمنا جن‌گیری جزء امـوری است که کلیسـای کاتولیک به صـورت تخصصی آن را انجـام می‌دهد و در حال حاضر پاپ بندیکت شانزدهم از آن حمـایت می‌کند و انجمن بین المللی جن گیران برای همین موضـوع توسط پـدر گابریل آمـرث تاسـیس شـده است. بـرخی گمـان می‌کنند درباره ماهیت آن‌ها در بین عامه مردم غلو شـده و تصویری ترسناک از آنان ترسیم شده است.

جن در باور مردم

ایرانیان:

در باور برخی افراد، جن‌ها تنها در شب، تاریکی، تنهـایی و در محل‌هایی مانند گرمابه، آب انبـار، پسـتو و ویرانه و بیابـان وجـود دارند. در بـاور عامـه، جن به شـکل انسـان است با این تفـاوت که پاهـایش مانند بـز، سم دارد. مژههای دراز او نیز با مژهٔ انسـان متفـاوت است و رنگ مـوی او بـور است. همزمـان با زاده شـدن هر نـوازد انسان، بین اجنه نیز نوزادی به دنیا می‌آید که شبیه نوزاد انسـان است اما سـیاه و لاغر و زشت. این موجـود را همـزاد آن طفل می‌خوانند. اگر کسی شب هنگـام آب جـوش روی زمین ریخته و بسم الله نگفته باشد ممکن است یکی از فرزنـدان اجنه را اذیت کـرده باشد. مـادر و

پدر آن جن برای انتقـام، نـوزاد آن شـخص را می‌ربایند و همزاد او را بجایش می‌گذارند.

بنـابر بـاور بـرخی، نه تنها باید پیش از ریختن آب جـوش روی زمین «بسم الله» گفت، بلکه حـــتی پیش از ریختن آب سرد، پرت کردن چیزی و هر کاری که می‌تواند به یک موجود فرضی در محل آسیب برسـاند یا بـرای او اهـانت آمیز باشد (مانند انداختن آب دهـان و ...) نـیز باید «بسم الله» گفت. و ذکر این عبـارت بـرای دور کـردن جن‌ها از محل و ایمن ماندن از آسـیب احتمـالی آن‌ها مـوثر است. البته عـده‌ای نـیز متعقدند که ذکر «بسم الله» به تنهـایی چاره ساز نیست و حتی نـوعی دعـوت از آنـان محسـوب می‌شـود و حتما باید عبـارت را کامل و به صـورت «بسم الله الرحمن الرحیم» به کار برد.

در تهران قدیم عده‌ای از ساکنان را عقیده بر این بود که گـــاه و بی‌گـــاه در مواقع معین در حمام‌ها جن‌ها رفت و آمد می‌کنند، به همین دلیل عقیدهٔ خرافاتی و تحت تـاثیر این‌گونه موهومات و عقاید بی‌اساس، با احتیاط قـــدم به حمام می‌گذاشتند، مخصوصا شب‌ها خیلی با ترس و وهم در حمـام وارد شـده و خـود را شستشو می‌کردند. گویند مظفرالـــدین شـــاه از همین‌گونه افـــراد بـــود ...معی را عقیده بر این بود که جن‌ها گاهی بـرای اغفـال و فـریب مردم و کشانیدن آن‌ها به حمام، زودتر از موعد مقرر در بوق حمام می‌دمند ... مردم بـرای رفع و دور کـردن اجنه به بعضی عوامل متوسل می‌شـدند و از جمله جـام چهل کلید و این‌جام از برنج ساخته شده بود و دسـته‌ای داشت که آن را سـوراخ می‌کردند و بر چهل پـاره بـرنج یا مس

بعضی کلمات را حک می‌کردند، ضـمنا بعضی دعاها را به خط خوش به روی جام می‌کندند.

باورهایی از خصوصیات جن‌ها

اگر مطالب گفته شده در این مقاله را جمع بنـدی کـنیم، به طور کلی متعقدان به وجـود جن بر این باورند که این موجودات دارای خصوصیات زیر می‌باشند:

- موجوداتی ناپیدا و نادیـدنی هسـتند. ما را می‌بینند ولی ما آن‌ها را نمی‌بینیم.
- از آتش (نار) آفریده شده‌اند.
- آب جـوش و اجسـام فلـزی تـیز می‌تواند به آن‌ها آسیب برساند.
- ازدواج، زاد و ولد و مرگ و میر دارند.
- تفکر و احساسات دارند.
- بین‌شان خوب و بـد، کـافر و خداپرست و هم‌چـنین مسلمان و غیر مسلمان وجود دارد.
- قـــدرت‌هایی نـــیز دارند مانند طی الارض (در یک لحظه می‌توانند از یک طـرف زمین به طـرف دیگر بروند)
- جن، شیطان نیست اما شیطان از جن است. یعنی ابلیس و فرزندانش نوعی جن هستند اما لزوما هر جنی شـیطان نیست. بـرخی نـیز معتقدند که تمـام اجانین از نسل شیطان (ابلیس) هستند اما عـده‌ای

از آن‌ها پس از ملاقـات با پیـامبران خـدا مخصوصا پیامبر اسلام توبه کردند و خداپرست شدند.

- جن، فرشته نیست. فرشته از نور آفریده شـده اما جن از آتش آفریـــده شده‌است. فرشـــته معصـــوم است اما جن معصـــوم نیست و مانند ما انســـان‌ها گناه هم مرتکب می‌شود.
- برخی می‌گویند جن‌ها نمی‌توانند به انسـان آسـیب برسانند. برخی می‌گویند که می‌توانند و نوع شرور آن‌ها این کار را می‌کند. بـــرخی می‌گویند که جن‌ها از آسـیب رسـاندن به انسـان به طـور عـادی منع شده‌اند اما اگر انسـان بهانه به دست جن‌ها بدهـد، مثلا تسـخیر یا احضـار جن‌ها یا آسـیب رسـاندن به آن‌ها در آن صورت می‌توانند و اجـازه پیـدا می‌کنند تا انسان را تا حتی سرحد مرگ آزار بدهند.
- عبارت «بسم الله» یا «بسم الله الرحمن الـرحیم» و بـــــــرخی ادعیه دفع جن آن‌ها را دور می‌کند. یا خواندن هفت مرتبه سورۀ زلزال کتاب
- عمر جن‌ها خیلی طولانی‌تر از عمر انسان‌هاست.
- جن‌ها شامل سه نژاد عمده هستند:
- دیو: پست‌ترین نـــژاد، خاکســـتری رنـــگ، خشـــن، چشـمانش فی‌مـابین عمـودی و افقی و هیکل دیو کمی درشت‌تر از انسان است.
- جن: نژاد متوسـط، سـرخ رنـگ، چشـمان عمـودی، پاهـای کوتـاه و گـرد (شـبیه سم)و هیکل جن کمی ریزتر از انسان است.

- پری: نسبت به دو نژاد قبلی از نظر خلقت برتــری دارد. ســفید رنگ(مثل انســان‌های ســفید پوست)، زیبا، چشمانش مثل چشم انسان افقی است.

اهرام مصر و فرضیه فضانوردان باستانی

اهرام ثلاثه مصر

فیلسوف و مفسر سیاسی، دکتر والتر پیلمن می‌نویسد: «اگر همه ما یک جـــــور فکر کـــــنیم، در واقع فکر نمی کـنیم». روی دیگر سـخن دکـتر پیلمن می‌تواند این باشد که تعدد فکرها باعث گفتمـان و حـرکت رو به جلو خواهد بـود و اگر همگی در خصـوص یک موضـوع کـاملاً آشـکار نشــده، گرفتــار یک عقیــده واحد شــده باشــیم، قطعــاً نخواهیم توانست پی به سایر ابعـاد آن موضـوع بـبریم و چه بسا بهترین توصیف موضوع هرگز رخ ننماید.

فرضیه فضانوردان باستانی یک دیدگاه است و به عنـوان یک عقیده قابل بررسی است. هنگـامی که یک دیـدگاه یا گزاره وارد بوته آزمایش و بررسی گردد، دو حالت بیشتر پیش روی محقق نیست:

1- شواهد ادعا را تایید می‌کند

2- شواهد کافی نیست یا شواهد ایراد دارد و ادعا مردود است.

مدتی قبل همگـام با انتشـار مسـتند «ما و فرازمینی‌ها» که در واقع تــرجمه‌ای از مســتند «بیگانگــان باســتانی- Ancient Aliens»ـ بـود، در این تارنما مقـالاتی در نقد بعضی ادعاهــای آن مســتند تقریبــاً به صــورت خلاصه و شــتابزده ارائه گردید. بــازخورد انتشــار مقاله «اهــرام مصر، فرضیه فضانوردان باســتانی باطل است» ما را بر آن داشت تا پژوهشی عمیق‌تر و دقیق‌تر نســـــــبت به

ادعاهـای مسـتند بیگانگـان باسـتانی دربـاره تمـدن مصر مخصوصاً اهرام داشته باشیم.

ارایه تعریف از یک کشـور، ملت یا تمـدن معمـولاً امکـان پذیر نیست، لکن مصر از معدود کشـورها و تمـدن هـایی است که به راحتی می‌توان در تعریف آن گفت؛ کشـور یا تمــدنی آفریقــایی است که در اطــراف رود نیل شــکل گرفته است. این گفته عین حقیقت و گویـــای همه‌چـــیز می باشد. تمــدن مصر در کنــاره ها و جلگه‌هــای رود نیل شـکل گـرفت. جـالب این جاست که حـتی در شب هم به راحتی می‌توان نیل را از طریق مـاهواره هـای مـدارگرد ردیـابی نمـود، زیـرا تـراکم نـور لامپ‌ها و چـراغ هـای اطـــراف نیل خیلی بالاست. در بازدید از گذشـــته مصر چیزهای زیادی برای دیدن وجود دارد که چهار مـورد آن - ها منحصر به فـــرد می باشد:1-خط هـــیروگلیفی، 2- اهــرام، 3-ـ مومیــایی‌ها و 4-ـ ابلیسک‌هــای (Obelisk) مصری.

حدود 4٫700 سال پیش فراعنه در مصر به هـرم سـازی رو آوردند، زمانی که هیچ تمدن ابتـدایی دیگـری تا به این حد در سنگ تراشی پیشرفت نکرده بود. اهرام و ابلیسک ها از مظاهر سازه های سنگی تمدن باسـتانی مصر می- باشند. در این بخش ما ضمن بررسی یافته‌های باستان - شناسان در خصوص تاریخ ماقبل اهـرام و دوران فراعنه در مصـر، ادعاهـای فرضـیه فضـانوردان باسـتانی را نـیز می‌آزماییم.

1-دوران ماقبل تاریخ مصر

تمدن گذشته مصر در اثبات فرضیه فضانوردان باستانی سهم بسزایی دارد. اهرام مصر، خط هیروگلیفی، پرنده سقاره (Saqqara Bird)، هلیکوپتر معبد ابیدوس (Abydos Helicopter)، لامپ دندرا (Dendra Lamp) و... بخشی از این اسناد هستند که تعدادی از آن ها قبلاً در همین سایت بررسی گردیده است. اریک فون دانیکن نویسنده کتاب «ارابه خدایان (1968)»ـ به مصر علاقه وافری دارد و فقط در کتاب مذکور قریب 50 بار از مصر و مصریان اسم برده است. وی درباره تمدن مصر کتاب «چشمان ابوالهول(1996)» را نیز به طبع رسانده است.

او در فصل هفتم از کتاب ارابه خدایان، ادعای بسیار جالب توجهی مطرح نموده است: «اگر ما دلائل و مدارک بسته بندی شده ای را که مصرشناسان به ما ارایه می‌کنند، قبول کنیم، مصر قدیم ناگهان با تمدن ساخته شده و بدون تکامل قبلی ظاهر می‌گردد. شهرهای عظیم و معابد غول آسا، مجسمه هایی با قدرت توصیفی بسیار، خیابان هایی تزیین شده با کنده - کاری‌های زیبا، سیستم فاضلاب، مقبره‌های پرشکوه کنده شده از سنگ، اهرام با مقیاس باورنکردنی و خیلی چیزهای دیگر به طور ساده ای از زمین سر درآورده‌اند. یک معجزه حقیقی؟ سرزمین بدون تاریخ شناخته شده قبلی، ناگهان قادر به چنین پیشرفت هایی نمی‌باشد» (1).

او در جایی دیگر از فصل هفتم کتابش می‌نویسد دوره تاریخ مصر به 6٫500 سال تخمین زده می‌شود. فون دانیکن در پی انتقال این عقیده به مخاطب است که

مصر قـدیم بر مبنـای تحقیقـات و یافته هـای باسـتان-شناسان یا به طور رسمی تر مصرشناسان، حـدود 6٫50 0 سـال پیش به یک بـاره و بـدون تکامل قبلی در اوج شکوه و عظمت ظاهر شده است.

باید اذعـان نمـود در میـان محافل علمی معتـبر مصرشناسی جهان همانند؛ دانشگاه آکسـفورد، کمـبریج، شیکاگو و... در خصوص تاریخ گذاری مصر باستان از 5٫1 00 سال پیش به این سو توافق نسبی وجود دارد اما هر چه از آن مقطع زمـانی به عقب‌تر می رویم، اختلاف تاریخ گذاری وقـایع در بین مصرشناسـان محافل مختلف بیشـتر می‌شـود. قبل از 5٫100 سـال گذشـته را دوران ماقبل تـاریخ مصر گویند. در خصـوص دوران هـای ماقبل تـاریخ مصر می‌تـوان به منـابع جدیـدتر بیش از منـابع قدیمی اعتماد ورزید زیرا منابع جدید بر مبنای روش‌ها و پیشرفت‌هـای نـوین باسـتانشناسی است و به این لحـاظ دارای اعتبار بیشتری می‌باشد.

برمبنای اسناد موجود ادعای فـون دانیکن تایید نمی‌شـود و یافته هـای مصرشناسـان طی یک سـده اخـیر عکس نتیجه گیری فون دانیکن را اثبات می‌نماید. همـان رویه - ای که بر تاریخ تمدن در خاورمیانـه، دره رود سـند، هنـد، چین، آمریکای جنوبی و سـایر مراکز تمـدن‌های باسـتانی جهان حاکم اسـت، بر تـاریخ تمـدن مصر نـیز حـاکم می-باشد. قبل از انسان مدرن (Homo Sapiens Sapiens، همین بشر کنـونی)، انسـان هـای نـژاد همونئانـدرتال (Homo Sapiens Neanderthal)ـ بر روی کـره زمین زنـدگی می‌کردند و هم دوره نئانـدرتال‌ها و قبل از این

نــژاد نــیز گونه‌هــای دیگــری از انســان‌ها بر روی زمین پراکنده بودند.

همونئانــدرتال و بشر کنــونی جــزو نــژاد هوشــمند طبقه بنــدی می‌شــوند. در نقــاط مختلف اروپا و آســیا اســنادی دال بر هنرشناسی نئاندرتال ها به دست آمــده است. اما ما آخرین نژاد انسان، هوشمندترین نژاد تمامی دوران‌ها هستیم، به همین خاطر در مقایسه با ســایر نژادهــا، نــام علمی نــژاد ما «انســان هوشــمند هوشــمند» می‌باشد. حــــدوداً از 40٫000 ســـال پیش پا به عرصه‌ی گیـــتی گذاشته ایم و با ظهور ما نئاندرتال ها و سایر گونه ها از صحنه گیتی ناپدید شدند. ما تنها نــژاد انســان کــره زمین هســـتیم که توانســـته ایم انســـان هـــای ابتـــدایی را از غارنشینی به حد کنونی ترقی و توسعه برسانیم.

قدیمی ترین اسکلت انسان مدرنی که در مصر پیدا شــده است معــروف به «نــازلت خــاطر- Nazlet Khater»ـ در مصر علیا (Upper Egypt) کشف گردید و عمر آن به 35 ٫000 سال می‌رسد (2).ـ اما اشیا و ابــزار ســنگی که در مصر کشف شده است، نشان می‌دهد فرهنگ تولید اشــیا سنگی آتری (Aterian Industry)ـ حدود 40٫000 ســال پیش به مصر رســیده است. حــوالی 30٫000 ســال قبل فرهنگ خروموســان (Khormusan Industry)ـ در مصر به توسعه ابزار سنگی و حتی ساختن ابــزار از اســتخوان حیوانـــات و کـــانی همـــاتیت رو آوردند. این انســـان ها توانایی ساختن سر پیکــان ســنگی کوچک را داشــته اند (3).

قــریب به 20٫000 ســال پیش فرهنگ هلفــان (Halfan Culture) در نوبه (Nubia) و دره نیل شکل گرفت. این

فرهنگ 5 هـــزاره دوام آورد و به تـــدریج محو گردید. تحقیقاتی که دهه 1960 در شمال سـودان تا لوگسـور (Luxor)ـ در مصر علیا صـورت گـرفت منجر به کشف یک تــوالی فــرهنگی از 20٫000 ســال پیش () به این سو گردید. این کشف خــیره کننــده در توشــکا (- Tushka 1965)ـ و وادی کوبــانی (،1967- Wadi Kubbaniya 1978-1981) در مصر اتفاق افتاد و کمک زیادی به ما در درک نحــوه تهیه غــذا در آن زمــان می‌کند. ســنگ هــای آسیاب دانه ها در توشـکا یـافت شـدند و در کوبـانی نـیز دانه هـــــــای غله از دوران فراپارینه ســـــــنگی (Epipaleolithic)ـــ به دست آمد (4).ـــ بخشی از غـــذای انسان در آن دوران را دانه های وحشی تشـکیل می‌داد (4).ـ فعالیت هـای فشـرده جوامع آذوقه جو (*) مبـنی بر درو و آسیاب کردن دانه های وحشی در مصر علیا و نوبه حداقل از اواخر دوران پارینه سنگی یعنی 14٫500 سال پیش قابل مشاهده است (5 و 6).

*در برخورد با حوادث و وقایع گذشته، باسـتانشناسـان و مــورخین و... معمــولاً از چند سیســتم تــاریخ گــذاری استفاده می کنند:

1) میلاد مسـیح را مبـداً قـرار می دهند و حـوادث را با توجه به این که پیش از میلاد مسیح یا پس از میلاد مسیح اتفاق افتاده است، تاریخ گذاری می نمایند،

2) با توجه به زمان نوشتن کتاب و مقالـه، زمـان وقـوع حادثه را تاریخ گذاری می کنند و 3)ـ همینطور ایشـان در بسـیاری مـوارد که نمی تـوان تـاریخ دقیقی ارایه نمـود، دوره زمین شناسی وقـوع حادثه را بیـان می نمایند یا از سیستم سه گانه اعصار استفاده می کنند. جهت سادگی

در این فصل از تـاریخ گـذاری به روش دوم در تـرکیب با سیستم سه گانه اعصار استفاده می شود.

** Hunter-gatherer، جوامع آذوقه جو (شـکارچی-گردآورنـده) به جـوامعی از انسـان ها گفته می شـود که اصلی ترین روش معیشت آن‌ها تغذیه مستقیم از گیاهان خوراکی و حیوانات حیات وحش است.

حـوالی 10٫000 سـال پیش در صـحرای بـزرگ آفریقا زندگی شبانی همراه با بهره مندی از دانه های خـوراکی وحشی رواج داشـته است اما با پیشـروی صـحرا، اجـداد مصریان مجبور شدند به دره نیل پناه ببرند (4).ـ حـداقل از 9٫000 سـال پیش تجمعـات کوچک در اطـراف نیل ظـاهر شـده اند. الکابیـان (Elkabian)ـ در مصر علیا و کوارونیـان (Quaronian)ـ در مصر سـفلا، نمـونه‌ای از تجمعات این دوره بودند (7).

در مصر سفلا (***) و دلتـای رود نیل یکجانشـینی هـایی مانند فـایوم اول (Faiyum A)، مریمـدا بـنی سـلاما (Merimda Beni Salama)، مادی و الاماری (El-Omari) حدود 7٫200 پیش ظهـور نمودند. نگـاه غـالب باسـتان - شاسان این است که مصریان در زمان فرهنگ های فوق الذکر، دانش کشت زادسازی گیاهان و دانه‌های خـوراکی و اهلی سازی حیوانات را از شـرق کسب کـرده بودند (7 و 8).ـ ساکنان کناره نیل غلات و جو را پـرورش می‌دادند و گاو، بز، خوک و گوسفند را اهلی کرده بودند (3).

*** تا قبل از عصر فراعنه، تمـدنهـای حـوزه رود نیل در دو ناحیه مصر علیا (بخش نزدیک به سرچشـمه رود نیل) و مصر سفلا (مناطق دلتای رود نیل) متمرکز بودند.

مدل صورت انسان مربوط به تمدن مریمدا بنی سلام

بقایای یک انبار کوزه‌ها و خمره‌های سفالی دوران مادی در مصر سفلا

در مصر علیا نیز حدود 6٫500 سال پیش زندگی روستانشینی به تدریج رشد می‌کرد. این دوره در تاریخ مصر به دوران بدریان (Badarian یا نقده اول) معروف است و معاصر فرهنگ فراگیر مصر سفلا بوده است. در دوران امراتیان (Amaratian یا نقده دوم (Naqada B)) صنعت و هنر مخصوصاً کوزه سازی پیشرفت خوبی نمود، نظام طبقاتی به وجود آمده و تجارت درون منطقه‌ای رواج یافت. دوره جرزیان (Gerzean یا نقده سوم) معادل 5٫600 سال پیش در اطراف رود نیل مراکز تجاری اندک اندک به وجود آمد. در این دوره بر پیچیدگی نظام اجتماعی افزوده شد و تجارت فرامنطقه ای رایج شده است (8).

در نقشه فوق، تقارن سه دوره تاریخی مصر علیا (سرچشمه رود نیل) و مصر سفلا (جلگه رود نیل در کناره دریای مدیترانه) نشان داده شده-است.

پیشرفت هنر نقاشی از دوره نقده اول تا دوره نقده سوم در دوران ماقبل تاریخ مصر که از مناطق باستانی ابیدوس و نخن در مصر علیا به دست آمده است (8).

تمدن نِخِن (Nekhen) یا هیراکونپولیس (Hierakonpolis) یکی از تمدن هایی بود که 6٫000 سال پیش در مصر علیا تدریجاً شکوفا گشت (9) و توانست از یک روستای چند صد نفری به شهری با جمعیت 10٫000 نفر تبدیل گردد. این شهر با تولید و فروش کوزه موفق

شد ثروت خوبی کسب کند. نارمر (Narmer)، حاکم نخن نزدیک به 5,100 سال پیش از طریق نیروی نظامی نواحی اطراف نیل را تسخیر نمود. امروزه مصرشناسان معتقدند، نارمر (در بعضی از اسناد به جا مانده او را مِنِس (Menes)ـ نیز نامیده اند) اولین فرعون مصر و کسی بود که مصر علیا و سفلا را متحد ساخت. از این زمان به بعد روند دفن نمودن اشراف و فراعنه به گونه - ای متفاوت از رعایا در مصر علیا شروع شد (3 و 8). تاریخ به کارگیری خط هیروگلیفی نیز به این دوره باز می گردد و مصرشناسان به کمک همین مکتوبات هیروگلیفی به جا مانده از آن دوران همانند لوحه نارمر دست به رمزگشایی تاریخ مصر زده اند.

تصویر پشت و روی لوحه نارمر که حاوی اطلاعات ارزشمندی از فرهنگ مردم مصر در زمان حکومت اولین فرعون مصر دارد. این اولین سند تاریخی بشر محسوب می‌شود. مطابق این لوحه که نارمر در یک سمت تاج فرعون مصر علیا و در سمت دیگر تاج فرعون مصر سفلا را بر سر نهاده است، نتیجه گیری می‌شود که در زمان نارمر مصر سفلا و علیا متحد شدند.

شمشیر تمام سنگی که تقریباً 48 سانتی متر طول دارد. نام فرعون دن (Den) از دودمان اول روی شمشیر حک شده است.

(1)منبع این تاریخ گذاری‌ها تا شماره (2)، آگنیسکا ماکزینسکا (Agnieszka Maczynska,2013) است.

(2)منبع این تـــاریخ گـــذاری‌ها تا شـــماره (3)،هـــافمن وهـــافمن (Hoffman, M. A., Hoffman, Ralph. Allen,1987) می‌باشد.

(3)منبع این تاریخ گذاری‌ها تا آخر، تاریخ گذاری مرســوم مصر (Conventional Egyptian Chronology) می‌باشد.

بـرخلاف گفته‌هـای فـون دانیکن، مصر قـدیم ناگهـان با تمـدن سـاخته شـده و بـدون تکامل قبلی ظـاهر نشـده - است. حـدود 6٫500 سـال پیش در مصر هنـوز زنـدگی یکجانشینی در اکـثر بخش هـای دره نیل ابتـدایی بـوده و روسـتاهای کوچک در حـال شـکل گـیری هسـتند. هـرم - سـازی و ظهـور شـهرهای آبـاد مربـوط به زمـان فراعنه است. دوران فراعنه از 5٫100 سال پیش شروع شـده و اولین هـرم کامل حـدود 4٫600 سـال پیش سـاخته می- شود.

2- اهرام مصر

جانشینان نارمر به یک قـبر معمـولی راضی نشـدند و در ادامه به ساختن مقبره‌های باشکوه روی آوردند. در دوره دودمان‌های اول و دوم، فراعنه و حتی افــراد ثروتمند را در مصطبه (Mastaba) دفن می‌نمودند. فرعون جوزر (Djoser) از اولین حاکمان دودمان سوم، پایتخت حکومت را از تبس (Thebes) در مصر علیا به ممفیس در مصر ســفلا منتقل نمـود. او حــتی ســعی کــرد مقــبره ای به مـراتب باشـکوه تر از یک مصـطبه معمـولی بـرای خـود بسازد. وزیر معـروف وی، ایمهـوتب (Imhotep) مـامور انجـام این کـار شد. ایمهـوتب مصـطبه ای پلکـانی شش

طبقه از سـنگ آهکی بـرای فرعـون جـوزر در سـقاره (Saqqara) بنا نهاد.

مقبره فرعون جوزر (مصطبه چند طبقه ای) در سقاره

یک مصطبه معمـولی که در اکـثر گورسـتانهای باسـتانی اطراف نیل قابل مشاهده است.

بعد از جوزر ساختن مصطبه پلکانی یا هرم پلکـانی ادامه یافت. فرعون بعدی، سـخمخت (Sekhemkhet)ـ نـیز در سقاره دستور سـاختن یک مقـبره پلکـانی داد که ناتمـام ماند. مصطبه پلکانی ناتمام دیگـری در زاویه العریـان بنا شده است که احتمالاً به دستور فرعون خابا (Khaba) از دودمان سوم است (10 و 11).

مصطبه پلکانی به نسـبت عظیمی در میـدوم (Meidum) قرار دارد. احتمالاً شروع این مصطبه به دستور فرعــون هـونی، آخـرین فرعـون دودمـان سـوم باشد. به پایـان رساندن این مقبره را به فرعون سـنفرو (Sneferu)ـ از دودمـان چهـارم نسـبت می دهند. سـنفرو تلاش بـرای ساختن مقبره های باشکوه تر را در دهشور (Dahshur) از سر گـــرفت و این بـــار یک هـــرم خمیـــده (Bent Pyramid) ساخته شد. مهندسان ساختن هرم را با شیب زیاد شـروع کـرده بودند و در ادامه مجبـور شـده بودند از شـیب ابعـاد هـرم بکاهند. تلاش سـوم سـنفرو منجر به ساختن هرم سرخ دهشور گردید. این اولین هرم کـاملی است که مصریان در زمان حکومت سـنفرو حـدود 4٫600 سال پیش ساختند.

باستانشناسـان مـدت بر مسـند بـودن سـنفرو را بین 25 الی 50 سال تخمین می‌زنند. او در این مدت سه مقـبره

عظیم سنگی بنا نهاد که هر کدام در زمـان خـود بـزرگ -ترین سازه های دست ساز بشری بـوده اند. اگر سـنفرو از ابتـدا دانش سـاختن هـرم را در اختیـار داشـت، می-توانست با تخته سنگ‌هایی که دو هرم دهشور را سـاخته بود، یک هرم به مـراتب بـزرگ تر از هـرم فرعـون خوفو (که بزرگ‌ترین هرم مصر است) بسازد.

بالا سمت راست: هرم پلکانی در میدوم- بالا سمت چپ: هرم ناقص دهشور- پایین: هرم سرخ دهشور. سه هرمی که در زمان فرعون سنفرو کامل شدند.

این گونه فراعنه مصر از طریق آزمـــون و خطا موفق به ساختن اهـرام شـدند و به گـواهی تـاریخ، فرعـون خوفو پس از سنفرو موفق شد بزرگ‌ترین هـرم را در جـیزا بنا نهد. اما آن گونه که از کتـاب ارابه خـدایان و حـتی کتـاب «چشـــمان ابوالهـــول» بر می آیـــد، فـــون دانیکن تلاش وافـــری می‌نماید هـــرم ســـازی و علی الخصـــوص هـــرم خئـوپس (فرعـون خوفو) را سـازه ای سـنگی محصـول دخالت فرازمینی‌ها معرفی نماید.

وی با تکیه بر سه اصل از اصول چهارگانه بنیادی فرضیه فضـــانوردان باســـتانی ســـعی دارد، هـــرم خئـــوپس را فرازمینی جلوه دهد. همـان گونه که قبلاً هم گفته شـده است، فرضیه فضانوردان باستانی بر چهار اصل اساسی ذیل استوار می‌باشد:

1-اصل «فرازمیـنی هـای شـهوتران-اسـتثمارگر»: فـون دانیکن در فصل ســوم از کتـــاب ارابه خـــدایان فرضـــیه «فرازمینی های شـهوتران» را ارائه نمـوده است. حـدود

یک دهه بعد ذکریا سیتچین به ارایه فرضیه «فرازمینی های استثمارگر» پرداخت.

2-اصل «نیاکان احمق ما»: طبق این اصل، نیاکان و اجداد ما انسان های احمقی بودند و توانایی اختراع زبان، خط، چرخ و به طور خلاصه تمدن سازی را نداشته اند. این فرازمینی ها بودند که به انسان باستانی احمق، فرهنگ و هنر شهرنشینی را آموزش داده اند و در لابه - لای آن اسنادی را تعمدی جا انداخته اند تا نسل‌های بعدی که ما باشیم، به وجود تفکر برتر و هوش ماورایی پی ببریم.

3-اصل«نیاکان صادق ما»: بنا بر این اصل، هر نوشته یا حجاری و کتیبه ای که از دوران باستان باقی مانده، درست است و نمی‌توان در صحت آن شک کرد، زیرا نیاکان ما با پدیده هایی مانند دروغ گویی، کذب گویی، اغراق و وارون جلوه دادن وقایع آشنایی نداشته اند. اجداد ما توانایی خیال پردازی نداشته‌اند. هرگز ما حق نداریم امثال هرودوت تاریخ نویس را متهم به گزافه گویی و اغراق کنیم. اگر چیزی در شاهنامه گفته شده، قطعاً واقعیتی بوده است که فرودسی به انعکاس آن پرداخته است. خیال پردازی، دروغ، گزافه گویی و اغراق جزو صفات ذاتی انسان قرن بیستم به بعد است که در برابر فرضیه فضانوردان باستانی مقاومت می کند.

در واقع این باستان شناسان یکی دو سده اخیر هستند که تورات را مطابق میل اریک فون دانیکن ترجمه نمی- کنند، همین طور باستان شناسان متون سومری و آکدی را برخلاف واقع ترجمه کرده اند و زکریا سیتچین کسی بود که به این حقیقت پی برد.

4- اصل «تبـانی»: بنا بر این اصل انسـان‌هـای اولیه و بدوی مجـاز نبـوده اند برخوردشـان با فرازمیـنی‌ها را از طریق حکـاکی، نقاشـی، حجـاری و کتـابت به نسل هـای بعـــــدی منتقل نمایند و می‌بایست فـــــارغ از هرگونه اختلافات نظام طبقـاتی و تعارضـات قـومی و قبیله ای، در دست همدیگر آثار ملاقات های‌شان با فرازمینی ها را تا حد امکان محو نمـوده و به یک سـری سـرنخ‌های مبهم بسنده نمایند، شاید روزی برسد نسل بشر تکه‌های پـازل را یافتـه، در کنـار هم قـرار دهد و به وجـود فرازمینی‌ها پی ببرد.

آری ما انسـان هـای قـرن بیست و یکم هسـتیم که دروغ می گــوییم و صــداقت نــداریم. اما آیا صــاحب نظــران فرضــیه فضــانوردان باســتانی می توانند ثــابت کنند که اجداد و نیاکان احمق ما صـادق بـوده انـد، خیـال پـردازی نمی‌دانســته‌اند، دروغ نمی گفته اند و اغــراق نمی‌کــرده اند؟ شـاید آن‌ها از سر نـادانی و جهـالت بعضی چیزها را به صـــــورت مبهم ثبت کـــــرده باشـــــند؟ فرضـــــیه فضـانوردان/بیگانگـان باسـتانی چگونه می‌تواند صـداقت کسانی را ثابت کند که از سوی خـودش متهم به حمـاقت شده است!

اکنــون به بررسی مختصــری از ســایر اســناد فرضــیه فضـانوردان باسـتانی درخصـوص بازدید فرازمیـنی‌ها از مصر در عهد باستان می‌پـردازیم. ادعاهـای اریک فـون - دانیکن از فصل هفتم کتـــاب ارابه خـــدایان و یا کتـــاب چشمان ابوالهول برداشته شده است.

-فون دانیکن می‌گوید: «زمین هـای حاصل خـیز فقط در دلتای رود نیل وجـود داشت آن هم در قطعـات کوچک در

چپ و راست رودخانـــــــــه، ولی بر طبق محاســـــــبه کارشناســـان، جمعیت موجـــود در آن نـــواحی در زمـــان ساختمان هرم بزرگ بالغ بر 50 میلیون بوده... آیا امکان داشـــته که آن‌ها همگی تنها از زراعت دلتـــای نیل تغذیه نمایند؟»

-اگر ارابه خدایان را مطالعه کنید، خود فون دانیکن تا حد امکان هر دیدگاهی که به اثبات فرضـیه او کمک کند را با اسم صاحب دیدگاه بیان نموده است. لکن در ادعای فوق نـامی از کارشناسـان نـبرده است و این خـود گـواهی بر ساختگی بودن ادعای بالاست. از تمـدن مصر هـزار و یک دلیل می‌آورد تا وجود فرازمینی ها را اثبات کنــد، اما یک دلیل نمی آورد که چطـور 4٫600 سـال پیش در اطـراف رود نیل 50 میلیــون انســان می‌زیســته است. علاوه بر فــون دانیکن که نگــران تــامین غــذای این جمعیت بــوده است، یکی باید نگران محل اسکان آن همه انســان باشد. بـــالاخره اهـــرام ثـــابت می‌کند در آن زمـــان موجـــود هوشمندی بـوده است که توانسـته اهـرام را بسـازد. اما سند فـون دانیکن بـرای اثبـات این جمعیت 50 میلیـونی چیست؟ وی به کدام خرابه‌ها اتکا می‌کند که بقایای محل اسکان جمعیت 50 میلیونی باشد؟

در همــان فصل هفت کتــابش، فــون دانیکن در راســتای تضعیف وجهه مصرشناسـان و بی‌اعتبارسـازی باسـتان - شناسی عبـارات فـوق را بر زبـان آورده اسـت، لکن چند صــفحه بعد در جهت تقــویت دیــدگاه خــودش می گوید: «چند هزار کارگرِ تخته سـنگ ها را بر روی پلکـان ها (که وجود نداشته) و به وسیله غلطک ها (که وجـود نداشــته) کشیدند. این اجتمـاع عظیم کـارگران از گنـدم تغذیه می

کردند (که وجـود نداشـته) آن‌ها در کلبه‌هـایی که (وجـود نداشته) به دستور فرعون نزدیک کاخ تابستانیش سـاخته شـده بـود، اسـتراحت می‌کردند». در این‌جا فـون دانیکن می‌گوید به دلیل نبـود گنـدم و محل اسـکان کـافی، غـیر ممکن است اهرام را با نیروی کار انسانی ساخته باشند، در حالی که قبلاً خـودش بـدون هیچ سـندی مـدعی بـوده دلتای رود نیل 50 میلیون جمعیت داشته است!

-فون دانیکن می‌گوید: «مصریان باستان واردکننده چوب نبوده اند و درخت نخل برایشان با ارزش تر از این بــوده که بخواهند از چــوب آن بــرای عملیــات ســاخت اهــرام اســتفاده نمایند... مصــریان تا زمــان دودمــان هفــدهم معادل 3٫600 قبل از اسب استفاده نمی‌کرده اند و لــذا در زمان ساختن اهرام اسب و گاری نداشته اند».

-این که مصریان باستان از تنه درخت نخل استفاده نمی کرده‌انـد، صـحیح است ولی نه به خـاطر ارزشـمند بـودن درخت نخل، بلکه به خاطر ویــژگی تنه درخت نخل. گرچه می‌توان با تنه های درخت نخل، کلک‌هـای خـوبی سـاخت اما تنه درخت نخل اســـتحکام لازم بـــرای امـــورات ساختمانی را نـدارد. مصـریان باسـتان در ابتـدا صـرفاً با تکیه بر نـیروی انسـانی به حمل سـنگ هـای اهـرام می پرداخته اند و چوب لازم را باید از سرزمین‌هـای لبنـان و فلسطین امـروزی وارد کـرده باشـند که همسـایگان آبی دولت مصر بوده اند.

نکته‌ای که در این‌جا نیـــاز به شـــکافتن دارد قضـــیه دریـانوردی است. در یک تعریف سـاده می‌تـوان موضـوع دریـانوردی را بر دو قسم دریـانوردی؛ در آب‌هـای آزاد و دریانوردی ساحلی تقسیم کـرد. قطعـاً در دوران فراعنه

دودمان‌های اولیه دریانوردی در آب‌های آزاد بی‌معنا بوده است. با دانش و توانـــایی آن دوران بعید است انســـان توانسته باشد در دریا آزادانه و بـدون دیـدن خشـکی‌ها از مبدأ به سمت مقصد حرکت نمایـد، مثلاً از مصر به ایتالیا برود.

لکن دریـانوردی سـاحلی در هر دوره‌ای از تـاریخ بشر که توانسـته کلک و قـایق بسـازد، امکـان پـذیر بـوده است. منطقی است بشر ابتـــدا در دریـــانوردی ســـاحلی تبحر یافته، سپس مهارت دریـانوردی در آب‌هـای آزاد را کسب کـــرده باشد. دریـــانوردی ســـاحلی به این معناست که قایقران در حالی که همواره خشکی را در یک سمت خود می‌بیند، به دریانوردی می‌پردازد. وجود خشکی راهنمـای اوست تا در دریا گم نشـود. لبنـان و فلسـطین همسـایه مصر بوده‌اند و برای مصریان به سادگی امکان پذیر بوده که از طریق دریـــانوردی ســـاحلی به فلســـطین رفته و الوارهای چوبی را به صورت یدک کشی به سـواحل مصر برسانند.

اما آیا مصریان در زمان ساختن اهـرام قـایقی داشـته‌اند که به دریانوردی ساحلی بپردازنـد؟ در این خصـوص می-توان به نقاشی های فرهنگ جرزیان بر روی کوزه ها در دوره نقـــده دوم اســـتناد ورزید. بر روی تعـــدادی از این کوزه ها، قایق و گیاهان نقاشی شده است. این کوزه ها متعلق به 5٫500 الی 5٫350 سال قبل هستند. مصریان باسـتان می‌توانسـتند به کمک قـایق‌هـای خـود در نیل و حتی در کناره دریای مدیترانه به قایق سواری بپردازند.

تعـدادی از کوزه‌هـای نقاشی شـده دوران نقـده، 5٫800 الی 5٫300 سال پیش در مصر.

مقبره یو-جی در ابیدوس (Abydos U-J Tomb). یکی از مهم ترین منابع برای درک نحوه زندگی مصریان باستان است که سال 1988 توسط موسسه آلمانی باستان شناسی گشوده شد. آزمایش های قدمت یابی کربن نشان می دهد این مقبره مربوط به 5٫200 سال پیش است. در یکی از اتاق های این مقبره، تکه چوب هایی متعلق به صندوقچه هایی از جنس سرو کشف گردید. چوب سرو باید از لبنان به ابیدوس آورده شده باشد. در این مقبره، کوزه‌های شراب مربوط به سرزمین فلسطین، فیروزه منطقه سینا و کانی آبسیدین متعلق به خطه اتیوپی پیدا شده است (8). این‌ها اسنادی است که نشان می‌دهد مصریان 5٫200 سال قبل با همسایگان خود داد و ستد می‌نموده اند.

مقبره یو-جی در ابیدوس متعلق به 5٫200 سال قبل. در یکی از اتاق‌های این مقبره، تکه‌هایی از چوب سرو کشف شده است.

سرزمین مصر از عهد عتیق به لحاظ داشتن جنگل و درختان دارای چوب مناسب فقیر بوده است. اولین سند مکتوب از واردات چوب به مصر به سنگ پالرمو (Palermo Stone، در مورد این لوح در ادامه بیشتر توضیح داده خواهد شد) باز می‌گردد. در این لوح آمده است فرعون سنفرو، پدر فرعون خوفو چوب سرو را از سرزمین لبنان وارد می‌کرده است (12). حتی کتیبه‌ای از دوران سنفرو باقی است که در آن از قایق سنفرو با عنوان «ستوده دو سرزمین- Praise of the Two Lands» اسم برده شده است.

تقریباً بقایای 7 قایق در مجاورت هرم بزرگ پیدا شده است. یکی از این قایق‌های به دست آمده از گودال قایقی، بازسازی شده است. این قایق حدود 43 متر طول و کمتر از 6 متر عرض دارد (11). قایق مذکور که اکنون در موزه قایق در کنار اهرام نگهداری می‌شود را مصریان جهت استفاده فرعون خوفو در دنیای پس از مرگ در نزدیکی هرم وی دفن نموده بودند. بخش اعظم این قایق از چوب سرو سرزمین‌های لبنان و فلسطین است.

یکی از قایق‌های پیدا شده در مجاورت هرم بزرگ که در موزه قایق نگهداری می‌شود.

تکه‌ای از سنگ پالرمو موجود در موزه لندن که به پهلو گرفتن قایق در زمان فرعون سنفرو اشاره می‌کند.

حتی در این قایق ها طناب‌هایی هم به دست آمده است و نشان می دهد مصریان در زمان ساختن اهرام جیزا وسایل لازم برای ساختن سورتمه (چوب سرو) و طناب برای کشیدن سورتمه را در اختیار داشتند. اتفاقاً طناب های پیدا شده مربوط به زمان ساخت اهرام به لحاظ شکلی، هیچ تفاوتی با طناب های امروزی ندارند (13). چنین طناب‌هایی را هنوز هم در مناطق جنوبی ایران از برگ و پنگ درخت نخل می‌بافند.

نمونه‌ای از طناب‌هایی که در قایق فرعون خوفو به دست آمده است و امروزه در موزه قایق در کنار اهرام نگهداری می‌گردد.

تصویر زیر که بر روی یکی از دیوارهای مقبره جهوتی-هوتب (Djehuty-hotep) در دیرالبرشا (Deir El

Bersha). ترسیم شده است، مربوط به 3٫880 پیش می باشد و زوایای جالب تـوجهی از نحـوه حـرکت دادن تک - سـنگ ها توسط مصـریان باسـتان را آشـکار می کند. تصویر ذیل چیزی بیشتر از خارق العاده است. این نگـاره همـراه با نوشـته‌هـای هـیروگلیفیش به ما می گوید مصـریان باسـتان تا 3٫900 سـال قبل صـرفاً با تکیه بر نیروی انسانی دست به جابه جایی تخته سنگ های غـول پیکر می زده اند. بر مبنـای نوشـته‌هـای سـمت راست مجسمه، ارتفاع این سازه بیش از 6 متر و وزن تقریبی آن بین 50 الی 60 تن بوده است.

مجسـمه را به خـوبی با طنـاب بسـته اند و بر روی یک سورتمه مستقر ساخته اند. جلـوی سـورتمه تقریبـاً 172 نفر مـرد در چهـار ردیف مـرد با صـفوف منظم آمـاده کشیدن طنـاب هـایی هسـتند که به نـوک سـورتمه بسـته شـده است. روی سـورتمه یک شـخص مسـئول ریختن مـایعی روان کننـده در جلـوی سـورتمه است. در کنـار سورتمه سه نفر مـرد در حـال حمل ظـروفی حـاوی این مایع روان کننده هستند. پشت سر ایشان تعدادی در حال حمل الوارهای چوبی می‌باشند.

تصویر روی یکی از دیوارهـای مقـبره جهـوتی-هـوتب در دیرالبرشا، مصریان باستان تا 3٫800 سال پیش صرفاً با تکیه بر نـیروی انسـانی به حمل تخته سـنگها می‌پرداخته‌اند.

بسـیاری از مهندسـان و متخصصـین معتقد هسـتند این مایع روان کننـده آب یا نـوعی روغن بـوده است. به نظر می رسد مـایع روان کننـده در واقع آب است که بر روی ماسه هـای سـطح زیر سـورتمه ریخته می‌شـود. مطـابق

تحقیقاتی که محققین دانشگاه آمستردام سال 2014 در این زمینه منتشر نمودند، اصطکاک لغزشی ماسه بیابانی را می تــوان از طریق ریختن آب بر روی آن کــاهش داد. فــال (Fall)ـ و همکــارانش به این نتیجه جــالب رســیدند؛ مقاومت ماسه مرطــوب از ماسه خشک و ماسه خیس به مراتب کمتر است (14).

یــورش هیکســوس ها (Hyksos)ـ به مصر حــدود 3٫700 سال پیش، مصریان را با اسب آشنا نمــود. لــذا در زمــان ساخت اهرام بزرگ هیچ اسبی در کار نبــوده است. حــتی نشانه‌هایی از به کارگیری گاو نر بــارکش نــیز در ســاخت اهرام یا سایر ســازه‌هــای ســنگی مشــاهده نمی‌شــود. در لوحه تورا (Tura Stele)ـ مربــوط به 3٫580 قبل بــرای اولین بار مشاهده می‌شــود سه جفت گــاو نر بــارکش در حال کشیدن یک سورتمه حاوی یک تخته سنگ هستند.

-فــون دانیکن در کتــاب چشــمان ابوالهــول می‌نویسد تصــویر روی دیــوار مقــبره جهــوتی-هــوتب (Djehuty-hotep)ـ در دیر-البرشا (Deir El Bersha)ـ که مربوط به 3٫880 پیش است را نمی‌تــوان به عنــوان ســندی درخصــوص نحــوه ســاختن اهــرام در 4٫600 قبل مــورد اســتناد قــرار داد. وی معتقد است اســتناد به آن تصــویر مثل این است که بگوییم این وســایل دیــزلی که امــروزه استفاده می‌شود 500 سال پیش نیز مورد استفاده بشر بوده است.

چنین اســتدلالی ایــراد دارد. اگر به کتب قــدیمی مجموعه آثار باســتانی مصــری همانند کتــاب «هــنر و صــنعت مصر باســتان (1910)-The Arts and Crafts of Ancient Egypt»ـ اثر فلینــدرز پــتری (Flinders Petrie)ـ یا کتب

جدید همانند «قبل از اهـــرام (2011)-ـــ Before the Pyramid»ـ اثر امیلی تیـتر (Teeter)ـ مراجعه شـود، بر محقق آشـــکار می‌شـــود معاصر دوران هـــرم ســـازی، مصـــریان باســـتانی به بـــالاترین درجه مهـــارت در ســـنگ تراشی رسیده بودند.

-فون دانیکن می گوید: «هرودوت در دومین کتـاب تـاریخ خـــود این فرضـــیه را تصـــدیق می کند و موبـــدان تبس (Thebes)ـ 341 مجسـمه عظیم را که هر کـدام یک نسل سرموبد بوده اند و جمعاً 11٫340 سال می‌شود را به او نشان می دهند... و موبدان هرودوت را مطمئن ســاختند و گفتند که اظهارات آن ها صحیح می باشـد، چـون آن‌ها نسل‌هاست که همه‌چـــیز را یادداشت می کنند و توضـــیح دادند که هر یک از این 341 مجسمه نسلی سرموبد بوده و قبل از این خدایان در میان بشر زنـدگی می‌کـرده و از آن زمان به بعد دیگر خدایان به صورت بشر ظـاهر نشـده اند».

در پاسخ باید گفت هـرودوت حـدود 2٫000 ســال بعد از مرگ فرعون خوفو از هرم بزرگ بازدید نمـــوده است. او در کتـاب دومش و در بند (فصل) 124 از قـول موبـدان می گوید خوفو مـردم مصر را نـاگزیر ساخت تا بـرای او کار کنند. مطابق ترجمه آ. دی. گادلی (Godley)ـ کمبریج که توسط انتشـــارات دانشـــگاه‌هاروارد در ســـال 1920 منتشر شده است، خئوپس مردم را مجبور کـرد سـنگ ها را از معادن کوه هـای عـربی تا نیل روی زمین بکشـند و پس از عبور دادن از نیل به کمک قایق‌ها، باز گـــروهی از کوه‌های لیبیایی آن ها را می کشیدند. کارگران در گـــروه های صـدهزار نفـری به صـورت سه مـاه مـداوم کـار می

کردند. 10 سال طول کشید تا برای حمل و نقل سنگ ها مسیری یک کیلومتری ساختند. هم‌چـنین در همـان مـدت 10 سال اتاقک‌های زیرزمینی در تپه ای که هرم بر روی آن بنا می‌شد را ساختند. خود هرم 20 سال زمان برد تا ساخته شد.

هرودوت ادامه می‌دهد قاعده هرم مربعی و هر ضـلع آن 800 فوت بوده است. ارتفاع هرم نـیز 800 فـوت می-شـده است. طـول هیچ یک از بلـوک هـای سـنگی به کـار رفته در هــرم کمتر از 30 فــوت نیست. هــرودوت در بندهای 125 الی 128 نحوه ساختن هرم را توضیح می-دهد. او در بند 127 می‌نویسد خئوپس 50 سال حکومت کـرد و بعد از وی، بـرادرش به حکـومت رسـید که او هم هرمی دیگر اما کوچک‌تر ساخت... (15).

مشـخص است اطلاعـات هـرودوت در مـورد هـرم بـزرگ ترکیبی از داده‌های قابل فهم، تفاسیر شخصی، اغراق و داســـــتان هـــــای تخیلی است و کمک چنـــــدانی به مصرشناســـان در پی بـــردن به راز اهـــرام نمی‌کند. از دیدگاه هرودوت ساخت هرم بـزرگ باید از راه زورگـویی و سـتم به مـردم ممکن شـده باشد. او حـتی در کتـابش می نویسد ساخت هرم لابد به پول زیادی احتیاج داشته - است و خئوپس برای فراهم نمودن پـول سـاخت اهـرام، دخترش را به روسپیگری فرستاده است!

هرودوت، طول و ارتفاع هـرم را 800 فـوت یعـنی 243 متر اعلام کرده است، در حـالی که طـول قاعـده مـربعی هرم 230 متر و ارتفاع هرم کامل 5/146 متر می‌باشد (16). طول بیشتر تخته سنگ ها از 20 فوت (6 متر) کم-تر است.

-فون دانیکن در ادامه ادعـای بند فـوق الـذکر می‌نویسد: «دوره تـاریخ مصر به 6٫500 سـال تخمین زده می‌شـود. پس چرا موبدان بدون هیچ شرمی درباره 11٫340 سـال به هرودوت دروغ گفتنـد؟ و چـرا آن‌ها مخصوصـاً اشـاره کردند که از 341 نسل پیش خدایان در میان بشر زندگی نکرده‌انـد؟ این مشخصـات دقیق کـاملاً بی‌ارزش می‌بـود اگر در گذشته دور خدایان حقیقتـاً در میـان بشر زنـدگی نکرده بودند...».

همان گونه که در بند قبلی بررسی نمـودیم، هـرودوت با دادن آمار و اطلاعات اشتباه درباره هـرم بـزرگ، خـود را یک منبع غیرقابل اعتمـاد معـرفی نمـوده است. با این همه، ما نمی‌دانیم داستان 341 سرموبد را فـون دانیکن در کدام صفحه از کتـاب دوم هـرودوت یافته است که بر مبنای آن دست به داستان سرایی زده است.

نکته جالب این جاست فـون دانیکن به داسـتانی از کتـاب دوم تـاریخ هـرودوت اسـتناد کـرده است تا قـدمت مصر باستان را به خوانندگان عقاید خویش بنمایاند. اما نیازی به این کار نیست زیرا خود مصـریان باسـتان چنـدین بـار اقـدام به ثبت اسـامی فراعنه بر روی اسـتوانه، سـنگ و پاپیروس‌ها نموده اند که تعدادی از این آینده نگـری ها به دست ما رسـیده است. نـام فراعنه دودمـان اول از روی اسـتوانه سـنگی به دست آمد که گونـتر دریر (Dreyer) آلمـانی سـال 1985 در مقـبره فرعـون دن (Den)ـ از دودمان اول کشف نمود.

هم‌چـنین اسـامی فراعنه دودمـان اول تا پنجم بر روی سـنگ پـالرمو (Palermo Stone)ـ نوشـته شـده است. سنگ پالرمو در موزه پالرمو ایتالیا به همـراه 5 تکه دیگر

در موزه قاهره و تکه هفتمی که در موزه لندن نگهـداری می‌شــود، همگی تکه هــایی از یک کتیبه بــزرگ ترند که ســایر بخش هــای آن به دست نیامــده است. این کتیبه احتمالاً در دوران دودمان پنجم نوشته شـده است. علاوه بر این‌ها لیست هـــای دیگـــری از فراعنه مصر همچو: لیست فراعنه جیزا، سنگ سقاره جنـوبی، لیست فراعنه کارناک، لیست فراعنه ابیدوس، لیست فراعنه ســقاره و مهم تر از همه این هـــا، لیست فراعنه تـــورین (Turin Royal King List) نیز وجود دارد (17).

در لیست فراعنه تورین حداقل از 300 فرعون نام برده شده است که این در نوع خـود منحصر به فـرد است. این لیست ســال 1820 توسط مســافری به نــام برنــاردینو درووتی (Drovetti) در لوگسور (Luxor) مصر پیدا شد و اکنون در موزه تورین ایتالیا نگهداری می‌شود. با توجه به این که تا اســامی فراعنه دودمــان نــوزدهم به بعد بر روی این لیست پاپیروسی بیشتر ذکر نشده است، حدس زده می‌شــود توسط فرعــون رامسس دوم از دودمــان نــوزدهم تهیه شــده است. این لیست در زمــان نگــارش کتاب ارابه خدایان در سال های 1960 شناخته شده بـود و نادیده گرفتن آن از سوی اریک فوندانیکن شک برانگیز می‌باشد.

-فــون دانیکن به صــورت پراکنــده در فصل هفتم کتــاب ارابه خدایان ابراز می نماید مصریان هرم بـزرگ را از 2٫600٫000 بلوک سنگی 12 تنی با وزن مجموع 31٫200٫000 تن ساخته اند.

حداکثر وزن هـرم بـزرگ 6٫500٫000 تن بیشـتر نیست. اکنون دیگر چنین آمار و ارقامی در خصوص هـرم بـزرگ

جـیزا را حــتی می تــوان در ســایت «ویکی پــدیا» نــیز مشاهده نمود. هرم خوفو یک هرم کامل با قاعده مربعی است و چون اطلاعات قاعده و ارتفاع هرم مــذکور را در اختیـار داریم، می‌تـوانیم حجم هـرم را محاسـبه نمـاییم. حجم هرم خوفو معادل 2٫583٫283 متر مکعب می‌باشد. در مرحله بعد ما متوسط وزن یک مــتر مکعب از ســنگ هــایی که هــرم را با آن ســاخته اند به دست می‌آوریم. وزن هر متر مکعب سنگ آهکی یا گرانیتی که هرم بزرگ را با آن ساخته‌اند 2/5 تن می‌باشد (18). در مرحله آخر با ضــرب حجم هــرم در وزن یک مــتر مربع آن می‌تــوان وزن کل هرم را محاسـبه نمـود که برابر 6٫700٫000 تن می گردد و اگر فضاهای خـالی درون هـرم را از آن کسر کـنیم، حـداکثر وزن هـرم بـزرگ 6٫500٫000 تن بیشـتر نیست.

صــحیح است که در بعضی قســمت هــای هــرم من جمله ردیف‌های پایینی، ســردرها، گـالری بـزرگ از تک سـنگ - های غول پیکر تا وزن 80 تن نیز استفاده گردیــده است اما تعــداد این ســنگ‌ها انــدک است. میــانگین وزنی تخته سنگ‌های به کار رفته در هرم بــزرگ را می‌تــوان با توجه به جنس ســنگ محاسـبه نمـود. میـانگین وزنی هر بلـوک سنگی هرم بزرگ 2/5 تن است. در این مرحله با تقسیم وزن هرم بزرگ بر وزن 2/5 تن می‌توان محاسبه کرد که هرم بزرگ را حداکثر با 2٫500٫000 بلوک سنگی ساخته اند. تعداد تخته سنگ های استفاده شده در بدنه هرم 2٫3 00٫000 و تعـداد تخته سـنگ هـای اسـتفاده شـده بـرای روکش هـرم حـداقل 80٫000 و حـداکثر 200٫000 عـدد برآورد می شود، فلذا تعداد کل بلوک‌های به کار رفته در هرم بزرگ 2٫500٫000 عدد است (18).

جـالب این که فــون دانیکن یک بــار در فصل هفتم ارابه خـدایان می‌گوید 2٫600٫000 بلـوک سـنگی 12 تـنی در ساختمان هرم بزرگ به کـار رفته است. در جـای دیگـری از همان فصل ذیل عکس هرم بزرگ می‌نویسد این هـرم را با 21/2 میلیون بلـوک سـنگی سـاخته‌اند! اگر ما طبق گفته های خودش بپذیریم هر بلوک 12 تن وزن دارد، در این صـورت وزن هـرم بـزرگ بـالغ بر 250 میلیـون تن خواهد شد. این اشــتباهات نشــان می‌دهد فــون دانیکن صـرفاً در پی جـذاب نمـودن کتـاب خـود بـوده است و از بـابت دادن آمـار و ارقـام اشـتباه به مخـاطب دغدغه ای نداشته است.

-فــون دانیکن می گوید: «آیا این یک اتفـاق است که اگر ارتفاع هرم خئوپس را هـزار میلیـون برابر کـنیم تقریبـاً مساوی مسافت بین زمین و خورشید می شود، یعنی 93 میلیون مایل؟» سپس در چند صـفحه بعد می‌نویسد: «... در آن‌جا کوهی مصنوعی از سنگ به ارتفاع 490 فوت و به وزن 31٫200٫000 تن قرار دارد که نمونه عظیمی از اراده می باشد...».

اگر 490 فــوت را در هــزار میلیــون ضــرب کــنیم، 490 میلیارد فوت خواهد شد و این مقدار معـادل 92٫610٫000 مایل یا 149٫450٫000 کیلومتر خواهد شد. گرچه چند متری از نوک هرم بـزرگ فـرو ریخته و ارتفـاع فعلی آن 455/4 فوت (138/8)ـ اسـت، لکن جدیـدترین محاسـبات می گویند ارتفـاع هـرم کامل 480 فــوت بــوده و هــزار میلیون برابر آن معادل 146٫400٫000 کیلومتر می‌شود. فاصله حقیقی خورشید از زمین 149٫600٫000 کیلومتر است. بنابرین فرازمینی هایی که هرم را سـاخته اند اگر

قصدشان این بـوده که هـزار میلیـون برابر ارتفـاع هـرم برابر با فاصله زمین از خورشید گردد، معـادل 3٫200٫00 0 کیلومتر خطا داشته اند و این برای موجودات فضـایی با فناوری بسیار پیشـرفته خطـای غیرقابل چشم پوشی است. چنین خطایی می‌تواند از انسان 4٫500 سال قبل سر بزند نه از یک هـوش پیشـرفته فرازمیـنی که تـوان سفر فراسیاره‌ای دارد.

-فون دانیکن می‌گوید: «آیا این یک اتفـاق است که زمین صخره‌ای زیر هرم، دقیقاً و کاملاً مسطح شده باشد؟»

چرا باید سطح زیر هـرم بـزرگ کـاملاً مسـطح باشـد؟ به لحاظ عمران و معمـاری نیـازی نیست الزامـاً سـطح زیر هرم مسطح باشد. چون قاعده هرم مربع اسـت، حـداقل برای راحتی کار لازم بوده که چهار ضلع هرم بر روی یک سطح صاف و یکدست قرار گـیرد. داخل این چهارضـلعی می تواند صـاف نباشد. حـداقل مـزیت این کـار صـرفه - جویی در زمان ساخت و نیاز به حمل سنگ هـای کم‌تـری برای ساخت هرم بـزرگ جـیزه است. کما اینکه بعضی از نقشه برداری‌ها نشان می دهد، زیر هرم صاف نیست.

بعضی نقشه‌ها نشـان می‌دهند سـطح زیر هـرم بـزرگ کـاملاً صـاف و یکدست نشـده است. شـماره گـذاری‌ها عبارتند از: 1-ورودی هرم، 2- مسیر حفاری شده توسط دزدان معبد، 3- اتاق ناقص زیر هرم، 4- گالری بزرگ، 5- اتاق شاه، 6-ـ اتاق ملکـه، 7-ـ هـواکش اتـاق زیـرین و 8- هواکش اتاق شاه و ملکه

اما مصریان باستان چگونه قادر بوده اند محل قرارگیری چهـار ضـلع قاعـده هـرم بر روی زمین را به صـورت یک

دست مسطح نمایند؟ پاسخی که دانشمندان برای این سئوال دارند، تکنیک «آب تراز» است. این فن امروزه نیز به وفور توسط بناها و معماران مورد استفاده قرار می گیرد. اگر درون یک لوله «U-شکل ایستاده» آب بریزید، خواهید دید که سطح آب در دو سر لوله هم راستا خواهد بود.

گرچه دوران باستان لوله ای در دسترس نبوده است، اما شکل های دیگری از فن آب ترازی مورد استفاده قرار می گرفته است. سیستم کاریز و قنات سازی ایرانیان باستان نیز با اتکا به همین روش آب تراز اما به گونه دیگری اجرا شده است. با توجه به قانون جاذبه، آب سربالایی نمی‌رود. اگر معدن کاران در حین حفر کانال زیرزمینی آب را نیز همراه خود داشته باشند و در کانال رها نمایند، حرکت آب به آن ها نشان خواهد داد که شیب کانال رو به بالاست یا رو به پایین.

لازم بود مصریان باستان برای تسطیح زمین پی دیواره هرم بزرگ، یک سطح صفر انتخاب کنند. در مرحله دوم بر روی سطح صفر تا ارتفاع مشخصی مثلاً 10 سانتیمتر آب ریخته می‌شود. ارتفاع 10 سانتیمتری آب در سطح صفر مبنای تراز نمودن سطح زمین خواهد بود. اکنون معدن کاران سعی می کنند سطح صفر را در راستای اضلاع هرم گسترش دهند. وقتی آن ها در حین تراش دادن زمین به فاصله کمتر از 10 سانتیمتری سطح صفر برسند، آب موجود بر روی سطح صفر به سمت آن‌ها جریان می یابد و از ارتفاع آب در سطح صفر کاسته می‌شود. در این مرحله اگر سطح آب حوزه صفر همان

10 سانتیمتر تنظیم شود، می‌توان تعیین کرد که آیا سطح جدید با سطح صفر تراز است یا خیر.

آب ماده سیالی است و طبق قانون جاذبه از سطح بالاتر به سطح پایین‌تر جریان می‌یابد. در تصویر فوق اگر ارتفاع آب در سطح مبنا (سطح صفر) ثابت نگهداشته شود، می‌توان سطوح اطراف را نیز تا سطح مبنا تراش داده و تراز کرد.

در قسمت جنوبی، شرقی و غربی هرم فرعون خوفو تعدادی گودال های دایروی کشف شده‌اند. بعضی مصرشناسان همانند رانیر استادلمن (Stadelmann) معتقدند این گودال ها برای درختکاری بوده است و بعضی دیگر همانند مارک لهنر (Lehner)، گویون و رینالدی بر این عقیده‌اند که از گودال‌ها برای تسطیح سطح زیر هرم بزرگ استفاده شده است. فاصله بین این گودال ها منظم بوده و تعدادی در نقطه مقابل گودال‌های ضلع روبه رو هستند (26).ـ احتمال دارد مصریان فن آب تراز را با استفاده از این گودال ها اجرا کرده باشند.

این شیوه تراز نمودن همواره در دسترس و اختیار بشر بوده است و نمی‌توان برای آن تاریخچه یا قدمت قایل شد. کسانی که استون هنج (Stonehenge)ـــ در انگلستان را ساخته اند، می‌توانسته اند با استفاده از آب ولی به گونه ای متفاوت از مصریان، سطح رویی سنگ ها را تراز کرده باشند.

-اریک فون دانیکن می گوید: «آیا این یک اتفاق است نصف النهاری که از راس هرم عبور می کند، قاره‌ها و

اقیانوس‌ها را به دو قسمت مساوی تقسیم می‌کند؟» هم‌چنین در جای دیگری میگوید: «هرم نه تنها قاره ها و اقیانوس ها را به دو قسمت مساوی تقسیم کرده، بلکه در مرکز ثقل قاره ها قرار دارد... اگر مساحت قاعده هرم را بر دو برابر ارتفاع آن تقسیم کنیم، عدد پی (π) به دست می آید که توسط لودالف (Ludolf) کشف شده است.»

وی چنین اطلاعاتی را از کتاب چارلز پیازی اسمیت (Piazzi Smyth)ـ به نام «ارثیه ما در اهرام» مربوط به سال 1864 برداشته است و به اقرار خودش در حین مطالعه این اطلاعات در کتاب مذکور، موهای سرش از شدت شگفتی سیخ شده‌اند! فون دانیکن به نوشته‌های پیازی اسمیت استناد می‌ورزد زیرا به ارائه تئوری‌های او در مورد هرم بزرگ کمک می کند. اما او از نوشته‌های ویلیام فلیندرز پتری (Flinders Petrie) در کتاب «هفتاد سال باستانشناسی» سخنی به میان نمی‌آورد. کتاب پیازی اسمیت پس از انتشارش به سرعت معروف شد. فلیندرز پتری یکی از کسانی بود که در پی بررسی دقیق تر ادعاهای پیازی اسمیت به مصر سفر کرد. او در جیزا متوجه شد آمار و ارقام پیازی اسمیت دارای اشتباهات است. تلاش‌های پتری در ادامه منجر به پایه گذاری مصرشناسی علمی گردید.

به رغم تلاش های فون دانیکن، هرم خوفو یا هرم بزرگ جیزا منحصر به فرد نیست. هرم بزرگ جیزا نه اولین هرم و نه آخرین هرم در مصر است. فراموش نکنیم که در مصر فقط یک هرم و آن هم فقط هرم بزرگ جیزا ساخته نشده است بلکه بالغ بر 100 هرم بزرگ و کوچک

طی دوران فراعنه در مصر بنا شـده است. این که فـون دانیکن در تلاش است هرم بزرگ جیزا را غیرعادی جلـوه دهد، بر مخاطب تاثیر آنی بیش ندارد.

همان گونه که پیش‌تر هم گفته شد اگر فرعـون سـنفرو از ابتـدا دانش سـاختن هـرم را در اختیـار داشـت، می توانست با تخته سنگ هایی که دو هرم دهشور را ساخته بود، یک هرم به مـراتب بـزرگ تر از هـرم فرعـون خوفو (که بزرگتـرین هـرم مصر است) بسـازد. حجم هـرم دوم سنفرو معادل 1٫237٫000 متر مکعب و حجم هرم سوم سنفرو برابر 1٫694٫000 متر مکعب است. مجموع حجم این دو هرم 2٫931٫000 متر مکعب می‌شود در حالی که حجم هـرم بـزرگ خوفو برابر با 2٫583٫000 مـتر مکعب می‌باشد. پس از خوفو، فرعـون بعـدی خفـره (Khafre) در جیزا و در کنار هرم برزگ هرم دیگری با حجم ٫2211 000 متر مکعب بنا نهاد.

هیچ سندی در دست نیست ثابت کند ویژگی‌های ابعادی و محل بنای هرم بـزرگ خـاص است. اگر فرعـون خوفو با آگاهی کامل به آن شکل و در آن نقطه هرم را بنا نهـاده بـود، چـرا باید فراعنه بعـدی اهـرام خـود را از جـیزا تا میـدوم به صـورت پراکنـده در کنـاره نیل بسـازند؟ این احمقانه نیست بگوییم پدر و پسر فرعون خوفو هرم‌های خـود را جهت تفـریح و سـرگرمی در نقـاطی بنا کرده‌اند که هیچ تطابقی با هیئت و سـتاره شناسی نداشـته است اما خوفو موفق شده هرم خود را در یک مکـان خـاص بنا کند؟

-فون دانیکن درخصوص نحوه سـاختن هـرم بـزرگ جـیزا می گوید: «چند صد هزار کارگر تخته سـنگ ها را بر روی

سطوح شیبدار (که وجود نداشته) و به وسـیله غلطک ها (که وجود نداشته) کشـیدند. این اجتمـاع عظیم کـارگران از گندم تغذیه می‌کردند (که وجود نداشته) آن ها در کلبه هایی که (وجـود نداشـته) به دسـتور فرعـون نزدیک کـاخ تابستانیش ساخته شده بود، استراحت می کردند».

بسیاری از باستان شناسان و مستشرقین قرن نــوزدهم و حــتی قــرن بیســتمی بر مبنــای آمــار و اطلاعــاتی که هرودوت از نحوه ساختن اهـرام در کتـابهـای خـود آورده بود، معتقد بودند هرم بزرگ جیزه توسط صد هزار اسـیر و کارگر ساخته شـده است. این آمـار و ارقـام با ذهـنیت منفی هــرودوت عجین بــوده است. از نظر هــرودوت کسـانی که اهـرام مصر را سـاخته انـد، حاکمـانی زورگو بوده‌اند و از بـرده‌ها و اسـرای مسـکین و بی نـوا در امر سـاختن اهـرام اسـتفاده می کـرده‌اند. اما این ذهـنیت مختص هــرودوت است و اســنادی از آن در دست نیست که ثابت کند سازندگان اهرام الزاماً برده ها و اسرا بوده باشند. مصرشناسانی همانند اسـتادلمن (Stadelmann) معتقد هستند هرم بزرگ جیزا را با 20٫000 الی 25٫000 نفر مرد می‌تـوان سـاخت. مـارک لهـنر نـیز همین تعـداد کارگر را بـرای سـاختن هـرم بـزرگ طی 20 سـال لازم می‌داند (37).

دکتر هربرت ایلیگ (Illig)ـ و فرانتز لـونر (Lohner)ـ یک پایگاه اینترنـتی جـامع در خصـوص هـرم بـزرگ به نـام « cheops-pyramide.ch»ـــ راه انـــدازی نموده‌اند. آن‌ها روش خاصی برای بنـای هـرم بـزرگ پیشـنهاد داده‌اند که در این‌جا نمی‌تــوان به ارائه آن پــرداخت ولی پیشــنهاد می‌شـود علاقه منـدان پیگـیر روش ایشـان باشـند. طبق

محاســبات این محققــان حــداقل به 6٫700 نــیروی کارآزموده نیاز است تا بتوان هرم بـزرگ را ظـرف مـدت 20 سال ساخت (19).

به تصاویر زیر از هرم بزرگ توجه کنید.

در این تصــاویر می‌تــوان دو نکته را به وضــوح مشــاهده نمود:

1- تخته سنگ های ردیف هـای پـایینی بـزرگ تر از تخته سنگ های ردیف های بالاتری هستند

2- حتی تخته سنگ‌های پی و ردیف‌های پایینی نیز از قد سـازندگان اهـرام بـزرگ تر نبـوده است. همـان گونه که شـاهد هسـتید، تخته سـنگ هـایی که هـرم بـزرگ با آن ساخته شده اند، غول پیکر نیستند.

اریک فـــون دانیکن مـــدعی است متوسط وزن تخته سنگ‌های هرم بزرگ 12 تن است. اما در تصویر فوق به خـوبی مشـخص است هـرم بـزرگ را با تخته سـنگ‌های کوچک با وزن متوسط 2٫5 تن ساخته‌اند.

باید ذکر نمود تخته سنگ هـایی که در اولین هـرم، یعـنی هرم پلکانی جوزر یا هرم‌هـای فرعـون سـنفرو اسـتفاده شــده‌انــد، به طــور متوسط از تخته ســنگ‌هــای مــورد استفاده در هرم بزرگ جیزا کوچک تر بوده اند و معمـولاً توسط یک گروه کوچک چند نفره قابل حمل بودند.

نکته جـالب توجه دیگر این که هـرم بـزرگ جـیزا از 210 ردیف سنگی ساخته شده است. محاسبات نشان می دهد اگر هـرم را در ارتفـاع 15 مـتری بـرش دهیم، قسـمت پایینی هرم معـادل 30 درصد وزن کل هـرم خواهد بـود.

هنگامی که کارگران به ارتفاع 30 متری هرم رسیدند، معادل 52 درصد وزن هرم را کار کرده بودند و در ارتفاع 50 متری معادل 82 درصد وزن هرم کار شده بود. این به ویژگی ریاضیاتی هرم باز می گردد که عمده وزن آن در قسمت پایینی آن متمرکز است.

هنگامی که کارگران در ساخت هرم بزرگ به ارتفاع 50 متری رسیدند، معادل 82 درصد وزن کل هرم سنگ به کار برده بودند.

ادعای فرضیه فضانوردان باستانی مبنی بر اینکه بخش زیادی از اهرام را از سنگ گرانیت ساخته اند، واقعیت ندارد. این گزاره که در مستند بیگانگان باستانی نیز به وضوح بیان گردیده است، فاقد مستندات می‌باشد. در هرم پلکانی فرعون جوزر، تابوت و اتاق اندرونی از جنس سنگ گرانیت بوده است. در اهرام ناقص سخمخت و خابا و اهرام سه گانه سنفرو گرانیت استفاده نشده است. گرانیت در مقیاس وسیع برای اولین بار در ساخت هرم بزرگ استفاده می‌شود. در هرم خوفو؛ گالری بزرگ، اتاق حاکم و تابوت از جنس گرانیت هستند علاوه بر این در راهروها و معبد هرم بزرگ نیز از تخته سنگ ها و ستون‌های گرانیتی استفاده شده است. جنس این گرانیت متعلق به منطقه آسوان (Aswan)ـ است. بعد از خوفو، در اهرام دیگر جیزا نیز از گرانیت استفاده می‌شود تا جایی که 16 لایه بیرونی هرم فرعون منکور (Menkaure)ـ از جنس سنگ گرانیت است. بیشترین استفاده از گرانیت در ساخت اهرام را دودمان چهارم داشته است. روند استفاده از گرانیت در ساخت اهرام

در زمان فرعون جوزر از دودمان سوم شروع شده بود و در اوایل دومان پنجم از رواج افتاد (20).

اما نسبت استفاده از سنگ گرانیت در مقایسه با سنگ آهک به کار رفته در ساختمان هرم بزرگ قابل چشم - پوشی است. از حدود 2٫500٫000 بلوک سنگی استفاده شده در هرم بزرگ، مطابق مارک لهنر در کتاب «کل اهرام» حدود 200 بلوک از سنگ گرانیت است. اگر می خواستند از طریق رود نیل سنگ های گرانیت آسوان را به جیزا منتقل نمایند، باید 934 کیلومتر را بر روی آب طی می‌کردند. هم‌چنین سختی سنگ گرانیت تا دو برابر سنگ آهک می رسد. ابزار مسی قادر به استخراج سنگ گرانیت نیست و مصریان برای استخراج سنگ های گرانیت آسوان به ابزاری با تیغه محکم تر از مس احتیاج داشته اند. همین مسائل باعث شد مصریان استفاده محدودی از گرانیت داشته باشند و برای ساختن اهرام به معادن سنگ‌های رسوبی نزدیک اهرام متوسل گردند (20).

در تصویر زیر، نواحی رنگی نشان دهنده معادن سنگ آهکی است که برای ساختن هر یک از اهرام جیزا استفاده شده است. مصریان به خوبی می‌دانستند باید اهرام را در نزدیکی معادن سنگی بنا کنند تا صرفه جویی مناسبی در نیروی کار، ادوات و مواد مورد نیاز صورت بگیرد. همین قضیه مثال نقض دیگری بر گزاف گویی‌های هرودوت است که فون دانیکن نیز به آن استناد می‌ورزد.

لکه‌های نارنجی رنگ نشان دهنده معادن سنگ استفاده شده در ساختن اهرام است.

یکی از معادن سنگ آهکی مورد استفاده جهت استخراج سنگ‌های ساختمان اهرام جیزا. در تصویر بالا به خوبی می‌توان پی برد مصریان به چه ترتیبی تخته سنگ‌ها را از صخره‌ها جدا می‌کرده‌اند.هرم خوفو با معادن سنگ آهکی حدود 300 متر فاصله داشته است. هم‌چنین اختلاف سطح هرم و معادن آهکی استخراج سنگ بین 15 تا 20 متر بوده است. از سوی دیگر، مصریان موفق شده بودند کانال هایی از نیل را تا فاصله 600 متری هرم بزرگ بکشند. این کانال‌ها که برای تخلیه سنگ های گرانیت آورده شده از آسوان مورد استفاده قرار می گرفت، حدود 40 متر با سطح هرم بزرگ اخلاف سطح داشته است.

اگر آن گونه که مستند بیگانگان باستانی مدعی است، فرازمینی‌ها با استفاده از تکنولوژی شناورسازی تخته سنگ ها را حرکت داده و با استفاده از فناوری تخیلی حرکت دادن سنگ ها به کمک امواج صوتی، هرم بزرگ را ساخته‌اند، دیگر نیازی به نیروی کار انسانی نبوده است. از سویی دیگر، فون دانیکن بر مبنای گفته های هرودوت این انتقاد را به مصرشناسان وارد نموده است که اگر اهرام ثلاثه را کارگران ساخته‌اند، محل اسکان این کارگران کجا بوده است؟

شهری باستانی مدفون شده در نزدیکی اهرام جیزه. باستانشناسان معتقدند این شهر محل اسکان سازندگان اهرام جیزا بوده است. اگر به دیوارهای سنگی از زیر خاک بیرون آمده توجه کنید، می‌بینید از سنگ‌های کوچک ساخته شده‌اند. معبدسازی با تخته سنگ‌های بزرگ فقط

بـرای فراعنه و برزگـان بـوده است و رعایا در خانه‌هـای حقیر و معمولی زندگی می‌کردند.

قـریب به 20 سـال می‌باشد که در نـزدیکی اهـرام ثلاثه مصر در جـیزا یک شـهر باسـتانی کشف شـده است. این شهر محل سکونت کارگران سـازنده اهـرام ثلاثه بـوده - است. مصرشناس معروف، مارک لهنر و زاهی حـواس (Hawass)ـ موفق شـدند این شـهر مـدفون شـده در زیر ماسه‌ها را بیابند. طبق محاسبات لهنر، این شـهر 10٫00 0 نفـری بـوده است. اگر این تنها شـهر نـزدیکی اهـرام ثلاثه باشد، به صورت ضمنی نشان می دهد برای ساختن اهرام حداکثر از 10٫000 نفر اسـتفاده شـده است. این شـهر بـزرگ مربـوط به 4٫500 سـال پیش و هم دوره و همـاورد شـهرهای اور (Ur)ـ و اوروک (Uruk)ـ در میـان رودان جنوبی و شهر موهنجودارو (Muhenjo-Daro)ـ در دره رود سند است (21).

اما اگر فرازمیـنی ها به کمک تکنولـوژی هـای پیشـرفته خـود همانند بـرش لـیزی تخته سـنگ‌ها و شناورسـازی و جابه جـایی، دست به سـاخت اهـرام نـزده انـد، مصـریان چگونه سنگ گـرانیت را اسـتخراج کـرده و آن را صـاف و صیقلی می‌نمودند. پاسخ به این سئوال را باید در معادن سنگ گرانیت منطقه آسوان یافت. این معدن سنگ قرن های متمادی مورد استفاده قرار گرفت و هنوز آثـاری در آن بر جای مانده که در نـوع خـود تامل برانگـیز می‌باشد. اما اجازه دهید ابتـدا قـدری دربـاره یکی دیگر از مظـاهر تمدن مصر باستان صحبت کنیم. اوبلیسک (Obelisk)ـ نیز همانند هرم و خط هیروگلیفی، جزو ویـژگی هـای خـاص تمدن مصر باستان است.

اوبلیسک یک تخته سنگ مکعب مستطیلی با نـوک هـرمی شــکل می‌باشد. مصــریان بر مبنــای شــواهد موجــود، اوبلیسک ســـــازی را حـــــداقل از دوران فرعـــــون سسوسـتریس (Sesostris)ـ مقـارن 3٫920 سـال پیش شروع نمودند. در دوران فرعون سسوسـتریس یک جفت اوبلیسک‌هـای 120 تـنی را سـاختند و در ورودی یکی از معابد شــهر خورشــید (هلیوپــولیس) مســتقر نمودند که اکنــون فقط یکی پا بر جا مانــده است. این اوبلیسک از سنگ گرانیت قرمز است (22).

راست: اوبلیسک فرعـــون سسوســـتریس در حاشـــیه قاهره- چپ: اوبلیسک لاتران در شهر رم

از مصریان باستان حدود 30 اوبلیسک سالم باقی مانده است که اکنـون فقط 8 عـدد در سـرزمین مـادری خـود قرار دارند و مابقی در گذر زمان از مصر به سایر نقــاط دنیا همانند؛ ایتالیا، بریتانیـا، فرانسـه، امریکـا، اسـراییل، ترکیه و... منتقل شــده اند. زمــانی که رومیــان حــوالی ســده اول پیش از میلاد مســیح بر مصر مســلط شــدند، چنـان مجـذوب این اوبلیسک ها گردیدند که به تـدریج 13 عــدد از اوبلیسک هــای مصــری را به ایتالیا و مخصوصــاً شـــــــــهر رم منتقل نمودند. اوبلیسک لاتـــــــــران (Lateranense)ـ با طول 32 متر و وزن 455 تن مربوط به 3٫480 سال قبل، اوبلیسک واتیکان با طول 25 متر و وزن 331 تن، اوبلیسک فلامینیو (Flaminio) با طول 24 مــتر و وزن 263 تن مربــوط به 3٫290 ســال قبــل، اوبلیسک سولار (Solare)ـ به طول 22 متر و وزن 230 تن مربوط به 2٫600 سـال قبل و... تعـدادی از بـزرگ -

ترین اوبلیسک‌های مصری هستند که اکنون در مکان های مختلفی از شهر رم ایستاده اند.

اکثر این اوبلیسک ها از جنس سنگ گرانیت اطـراف نیل در منطقه آسـوان اسـتخراج گردیـده‌اند. با این وجـود، بـزرگ تـرین اوبلیسک مصـری هرگز از سـنگ بسـتر جـدا نشـده و نایسـتاد. این اوبلیسک به «اوبلیسک ناتمـام» معروف می باشد و کارگران آن را به دلیل تـرک خـوردن نیمه کـاره درون معـدن گـرانیت آسـوان رها نمـوده اند. اوبلیسک ناتمام با وزن بیش از 1٫100 تن و با طول 42 مـتر، بـزرگ‌تـرین اوبلیسک جهـان و چهـارمین تک سـنگ غول پیکری است که در طـول تـاریخ بشـری تـراش داده شده است.

این اوبلیسک به دستور ملکه حتشپسوت (Hatshepsut) حدود 3٫500 سال پیش تـراش داده شـده است و گمـان می‌رود همتای اوبلیسک لاتران بوده است. هرگز توضـیح علمی کاملاً مقبولی برای نحوه استخراج این تک سنگ - ها ارائه نشـده است. یکی از راه حل هـایی که باسـتان - شناسانی مانند مـارک لهـنر یا پیـتر تیسـون (Tyson)ـ با توجه به سـنگ هـای دیـوریت (Diorite)ـ بـاقی مانـده در معدن آسوان و سایر سایت های باسـتانی پیشـنهاد می- دهند این است که کـارگران سـاعت‌ها در معـدن، از تکه سـنگ هـای دئـوریت بـرای تـراش دادن سـنگ گـرانیت اسـتفاده می کرده‌اند. سـنگ دئـوریت به قـدری سـفت است که در اثر کـوفتن درازمـدت آن بر سـنگ گـرانیت، می تواند به تـدریج گـرانیت را تـراش دهد. این کـار به قـدری زمـان بر است که اگر مـدت یک سـاعت مـداوم

چکش دئوریتی بر تخته سنگ گرانیتی کوبیده شود، کمتر از یک میلیمتر از سنگ گرانیت تراش می‌خورد (23).

در این‌جا باید دو تصور اشتباه خوانندگان درباره سنگ گرانیت و چکش دیوریتی را تصحیح نمود. متاسفانه اشتباه رایجی که در خصوص سنگ گرانیت در ذهن خوانندگان وجود دارد، مربوط به تعریف سنگ گرانیت است. تصور اکثر خوانندگان از سنگ گرانیت تعریف تجاری سنگ گرانیت است. واژه گرانیت توسط فروشندگان سنگ‌های تزئینی و ساختمانی برای سنگ ساخت پیشخوان، سنگ کف، نما، پله، جدول و محصولات دیگر استفاده می‌شود. در صنعت و بازرگانی، گرانیت سنگی است که دانه‌های آن با چشم قابل مشاهده بوده و سخت‌تر از سنگ مرمر است. در این تعریف گابرو، بازالت، پگماتیت، شیست، گنیس، دیوریت و بسیاری سنگ‌های دیگر همه گرانیت نامیده می‌شوند. لذا این ذهنیت نادرست خواهد بود که ما سنگ پیشخوان آشپزخانه خود را گرانیت قلمداد کرده و با توجه به سفت بودن آن از خود بپرسیم: چگونه ممکن است سنگ گرانیت به این محکمی را بتوان با سنگ دیوریت تراش داد!

از سوی دیگر در کتب و مقالات باستان شناسی، در مباحث تراش دادن سنگ با سنگ توسط تمدن‌های کهن، منظور از چکش‌های سنگی (Pounder Stone)ـ تکه سنگ‌های محکم و مناسبی بوده که با آن سنگ‌های دیگر را تراش می‌دادند، نه این که تکه سنگ‌هایی به شکل چکش‌های مدرن بوده باشند.

نمونه‌ای از چکش‌های سنگی دیوریـتی جهت تـراش دادن سنگ گرانیت.

اما نامعقول تر از روش پیشـنهادی مصرشناسـان، روش پیشـنهادی مسـتند بیگانگـان باسـتانی است. علائم به جا مانــده بر جــان اوبلیسک ناتمــام به ما می‌گوید این تک سـنگ عظیم را با فنـاوری بـرش لـیزری یا حـتی سـایر روش های نوین جدا کردن تخته سـنگ ها از سـنگ بسـتر برش نداده اند. ما نمیدانیم مصریان باستان چگونه سنگ گرانیت را تراش می داده‌اند، اما شـواهد به ما می گویند نحوه استخراج به هر شکل بـوده اسـت، به کمک دسـتگاه برش لیزری یا استفاده از دریل و سایر تکنیک های نوین نبوده است.

در واقع شیوه استدلال اندیشمندان فرضـیه فضـانوردان باستانی در نوع خود جالب توجه است. ایشان چـون می-دانند روش علمی و عملی قـانع کننـده ای بـرای نحـوه استخراج سنگهای گرانیت مـورد اسـتفاده در سـازه‌هـای باستانی مصری ارائه نشده است، به ارائه فرضـیه بـرش سـنگ گـرانیت با اسـتفاده از تکنولـوژی لـیزری و سـایر روش های نوین می‌پردازند و در نهایت مـدعی می‌شـوند چـنین دانشی را باید یک موجـود پیشـرفته فرازمیـنی در اختیار مصریان باستان قـرار داده باشـد، یا این که چنـان موجوداتی مستقیماً دست به ساختن اهـرام بـزرگ جـیزا زده اند.

این که چــنین ایــده‌ای به عنــوان یک پاسخ ارائه شــود، نمی‌تـوان بر آن ایـراد گـرفت. مشـکل آن‌جاست که ارائه کنندگان چنان دیـدگاهی بـرای اثبـات ایـده خـود، مـدارک خاص و غربال شـده به شـنونده ارائه می‌کنند. به عنـوان

مثـال آن‌ها در معـدن آسـوان به جسـتجوی تکه سـنگی می‌پردازند که به خوبی صیقلی باشد و آن را سند ادعای برش لـیزی سـنگ‌ها توسط موجـودات هوشـمند معـرفی می‌کنند. آن‌ها هرگز اوبلیسک ناتمام را به مخاطب نشان نمی‌دهند تا مستنداتشـــــان خدشه دار نگـــــردد و از باورپذیری ادعایشـان کاسـته نشـود. اگر به معـدن سـنگ آسوان در مصر سفر کنید، به عینه می‌بینید فرضیه برش هـای لـیزری تخته سـنگ‌های گرانیـتی صـرفاً یک فرضـیه نادرست است.

همانگونه که بالاتر هم از وی نام برده شد، فلیندرز پتری یک از اولین اشخاصی بـــــود که مصرشناسی به روش علمی را پایه گذاری نمود. یکی از آثـار به جا مانـده از او کتاب «هـنر و صـنعت مصر باسـتان (1910)»ـ می باشد. این کتـــاب در واقع مجموعه خـــوبی از ابـــزار، لـــوازم و ادوات و سلاح‌هایی است که تا زمان انتشار کتاب مذکور در ابنیه باســـتانی مصر یـــافت شـــده بـــود و در قـــالب مجموعه‌هـای مصـری نگهـداری می‌شـده است. مطـابق کتاب مذکور، قـدیمی تـرین اره های که در مصر یـافت - شده متعلق به دودمان سوم است، زمـانی که هنـوز هیچ هرمی ساخته نشده بـود (27).ـ کشف اره مـذکور نشـان می دهد مصریان در زمان دودمان سـوم اره داشـته انـد، الزاماً معنـایش این نیست که قبل از آن اره نداشـته اند. یکی از اولین آثـار اره بر روی تـابوت مرمـرین فرعـون سخمخت از دودمان سوم قابل مشاهده است.

علی رغم این همه ادعاهـــای فاقد مســـتندات فرضـــیه فضانوردان باستانی، کافی است به تابوت فرعون خوفو در هرم بزرگ توجه شـود. آثـار اره کـاری بر روی تـابوت

فرعـون خوفو در هـرم بـزرگ جـیزا نـیز وجـود دارد. این تابوت از سنگ گرانیت ساخته شـده است. البته این اره - ها از جنس مس بودند و در آن دوران مس چنــان نایــاب بــود که فقط اســباب و لــوازم شــاهانه را به کمک اره مسی بـرش می‌داده اند. آرنولد دیـتر (Dieter)ـ در فصل پنجم کتــاب «ســاختمان ســازی در مصر: ســنگ تراشی فراعنه» به ابزارهای سـنگ تراشی مصـریان باسـتانی و نحوه کاربرد آن پرداخته است (24 و 25).ـ این اره هـای ابتدایی دندانه نداشتند و کـار بـرش را به کمک دانه هـای ماسه انجام می‌دادند. این فکر در نوع خود زیرکانه بــوده است و باعث می شد دانه هـای ماسه به جـای دندانه اره کار کنند و همین جلوی مستهلک شدن اره را می گـرفت و عمر آن را طولانی‌تر می کرد!

ابزارهای سنگ تراشی مصـریان چنـان در ابنیه باسـتانی مصر کشف گردیـده است که نیـازی به نـام بـردن نـدارد، خوانندگان می‌توانند برای نمونه به دو کتاب نام بــرده در فــوق مراجعه نمــوده و از این همه تنــوع ابــزار دســتی مصـریان شـگفت زده شـوند. اوبلیسک ناتمـام در معـدن آســوان به ما انســان‌هــای امــروزی می گوید مصــریان باستان سنگ هایی همانند گرانیت را با شیوه های بـدوی و بدون استفاده از ابـزارآلات مـدرن تـراش می‌داده اند. بنـــابراین آن ها روش هـــایی بـــرای حمل و نصب این اوبلیسک هم داشته اند که در این باره به صـورت مفصل در مبحث «تخته سنگ بعلبک» صحبت خواهیم کرد.

به خوانندگان این نوشتار یادآوری می‌گردد هدف نوشـتار حاضر توضـیح دادن نحـوه هـرم سـازی یا سـنگ تراشی مصـریان باسـتان نمی‌باشـد، بلکه این رسـاله به دنبـال

بررسی فرضیه فضانوردان باستانی است و مستندات و ادعاهای این فرضیه را بررسی می کند. لکن جهت رسیدن به یک نگاه جامع، در ادامه مروری بر سایر نظریه های مربوط به دلیل و نحوه ساختن اهرام خواهیم داشت.

سایر نظریه ها در خصوص نحوه ساختن اهرام

واقعیت این است که ما آن چه در مورد گذشتگان خود می دانیم به خاطر آثار و علائمی است که از خود بر جای گذاشته اند. ما می گوییم مصریان اهرام را ساخته اند چون اهرام در مصر قرار دارد. ما معتقدیم مصریان 5 هزاره قبل اره داشته اند، زیرا در خرابه‌های باستانی مصر اره یافته‌ایم. اما ما نمی دانیم مصریان دقیقاً به چه صورت هرم بزرگ را بنا نموده اند! تاکنون هیچ کتیبه یا نوشته ای به دست نیامده که توضیح دهد چگونه مصریان در زمان دودمان سوم و چهارم هرم سازی می‌کرده‌اند. این که هیچ سورتمه‌ای کشف نشده تا ثابت شود سنگ‌های مورد نیاز برای ساختن اهرام سه گانه را با سورتمه حمل می‌نموده اند، به چه معنا می‌تواند باشد؟

اندیشمندان فرضیه بیگانگان باستانی پیدا نشدن سورتمه را این گونه تفسیر می‌کنند که مصریان سورتمه را نمی‌شناخته اند و از آن استفاده نمی کرده‌اند. اما توضیح دیگری نیز وجود دارد. انسان شهرنشین کنونی به خوبی به مزایای بازیافت و استفاده مجدد از فلزات اسقاطی، اجسام پلاستیکی و حتی کاغذ استفاده شده آگاه است. یک روستایی که از چوب برای گرم کردن منزل و آشپزی استفاده می‌کند، هرگز صندلی شکسته

خـود را در انبـار دفن نمی کند یا آن را دور نمی انـدازد، بلکه آن را تکه تکه کـرده و به عنـوان سـوخت اسـتفاده می‌نماید. همین اتفاق می تواند برای سورتمه های حمل سـنگ، قرقـره ها و چکش هـای چـوبی افتـاده باشد که اهرام را با آن‌ها ساخته اند. یک سورتمه نمی‌توانسـته به قـدری تجملی باشد که به عنـوان یکی از لـوازم خـاص فرعون همراه وی دفن گردد و به صورت سـالم به دست ما برسد.

جـدا از ایـرادات نـامعقولی که اریک فـون دانیکن به مصرشناسـان وارد سـاخته اسـت، به طـور کلی دربـاره اهرام ثلاثه (*) علی الخصوص هرم بزرگ جیزا ما در سه موضوع با ابهام روبه رو هستیم: 1ـ سنگ‌های مورد نیاز را چگونه بـرش داده اند و صـیقلی کـرده انـد، 2ـ به چه روشی هرم بزرگ را برپا کرده‌اند و 3ـ چگونه سنگ‌ها را از معدن تا محل قرارگیری آن بر روی هرم برزگ حمل و جا به جا کرده اند؟ مستند بیگانگـان باسـتانی در پاسخ به سئوالات فوق، استدلال برش سـنگ‌ها به وسـیله لـیزر و جابه جا نمـودن سـنگ‌ها با اسـتفاده از فنـاوری شناورسازی صوتی توسط فرازمینی‌ها را مطرح کـرده است.

- در ادامه توضیح داده خواهد شد که چـرا ابهـام سه گانه بیشـتر در مـورد اهـرام ثلاثه صـادق است و درمـورد سـایر اهـرام تا به این حد از ابهـام وجـود ندارد.

یکی از نکاتی که فرضیه پردازان فضانوردان باستانی آن را تبلیغ می نمایند؛ سایر تئـوری ها و نظریه‌هـایی که در رابطه با سـاخت اهـرام ارائه شـده انـد، مشـکلات جـدی

دارند. آن‌ها بـــرای برتر جلـــوه دادن راه حل پیشـــنهادی خود، تعدادی از راه حل های نحوه ساخت اهـرام مصر که نتوانسـته‌اند مقبـولیت پیـدا کنند را قبل از فرضـیه خـود معــرفی می نمایند. اگر در این میــان راه حل منطقی و قابل قبولی وجـود داشـته باشـد، از آن سـخنی به میـان نمی آورنــد، زیــرا در این صــورت عرصه بر جــولان دهی فرضیه ایشان تنگ خواهد شد.

به عنوان مقدمه پاسخ مصرشناسی به سئوالات سه گانه فوق باید عنوان نمود روش حمل سـنگ، سـنگ تراشی و هرم سازی مصریان در طول زمـان دچـار تغیـیر و تحـول شده است. به عبـارتی ما بر مبنـای لوحه تـورا یا تصـویر روی یکی از دیوارهـــای مقـــبره جهـــوتی-هـــوتب در دیرالبرشا می‌دانیم در دوران پادشاهی جدید مصر معادل 3٫500 ســـال قبل با اســـتفاده از چه ابـــزاری و با چه روشی ســـنگ ها را اســـتخراج و جابه جا می‌نمـــوده اند. گرچه باسـتان شناسـان موفق شـده‌اند حـتی اسـکنه‌های مسی مربـــوط به 4٫680 ســـال قبل را در اهـــرام مصر بیابند، لکن ما نمی‌تـوانیم با قطعیت بگـوییم اسـتفاده از سورتمه نیز در دوران پادشاهی کهن معادل 4٫700 سال قبل متداول بوده است.

نمونه‌ای از اسکنه مسی پیـدا شـده در معبد سـخمخت از دودمان سوم، 4٫685 سال پیش در الکاب، ابیدوس.

حوالی 3٫500 سال قبل در مصر ابزار آهنی جهت تراش دادن و استخراج سنگ‌ها در دسترس بود. مطابق تصـــویر مقبره جهوتی-هوتب از سورتمه بـرای حمل سـنگ هـای عظیم اســـتفاده می‌کردند و بر مبنـــای اشـــیای گهـــواره ماننـــدی که در معابد مختلفی از دوران پادشـــاهی جدید

مصر به دست آمــده اســت، مصــریان می توانســتند یک بلوک سنگی 2٫5 تــنی را به کمک 18 مــرد در یک دقیقه 18 متر بر روی یک سطح شیبدار با شیب 0٫25 جا به جا کنند (28).ـ اما آیا این روش ها در زمان فرعــون جــوزر، سنفرو یا خوفو از دودمان سوم و چهــارم نــیز اســتفاده می‌شده است؟

برمبنای اشیا گهواره مانند پیدا شده از دوران پادشــاهی جدید، روش پیشنهادی جان بــوش به این صــورت بــود که احتمالاً مصریان با بستن 4 عدد از این اشــیا به اطــراف یک بلوک سنگی قــادر بودند با زحمت بســیار کمــتر آن را جابه جا کنند.

یکی از اولین دیدگاه ها درخصوص نحوه ســاختن اهــرام، فرضیه سطح شیبدار تکی (Single Ramp) است که از طریق آن باید سنگ ها را به طبقات مختلف اهــرام بــرد. از نظر زاهی حواس یا باب بریر (Brier) مزیت استفاده از این روش در آن است که چهــار گوشه اطــراف هــرم آزاد بــوده و مــانع نظــارت مهندســان باســتانی بر دقت شــیب هــرم نبــوده است. حــتی یک درجه تغیــیر در شــیب یکی از گوشه ها بــاعث می‌شــود که چهارگوشه هــرم در یکجا همدیگر را قطع نکنند و هرم تکمیل نشود. یک ایراد اساسی بر فرضیه سطح شــیبدار تکی وارد می‌باشد. اگر قرار باشد هرم بزرگ را از طریق تنها یک سطح شــیبدار ســاخت، با توجه به ارتفــاع هــرم و درجه شــیب مناســبی مانند 18%، طــول این ســطح شــیبدار حــتی از معــدن جنوبی هرم بزرگ نــیز عبــور می‌کــرد (26 و 29).ـ بــرای ساختن چنین سطح شیبداری به تعداد ســنگی نیــاز داریم

که شاید از تعداد سنگ‌های مـورد اسـتفاده در خـود هـرم نیز بیشتر باشد.

فرضیه دیگـری که بـرای سـاخت اهـرام ارائه شـده است اسـتفاده از سـطح شـیبدار مـارپیچی (SpiraL Ramp) است. تـاکنون 4 حـالت سـطح شـیبدار مـارپیچی بـرای ساخت هرم بزرگ پیشنهاد شده است. یک دیدگاه سـطح شیبدار زیگزاگی است که بخشی از خـود هـرم می‌باشد. این روش مـردود است زیـرا دو گوشه هـرم را از کنـترل مهندسان ناظر خارج می‌کند و همین تنظیم نوک هرم را با ابهـام روبه رو می‌کند. دیـدگاه دوم سـطح شـیبدار مارپیچی است که از وسط ضلع جنوبی هرم شـروع می‌شود و مارپیچ آن درون خود هرم است. در این حالت نیز چهار گوشه هرم آزاد بوده و مسـئله نظـارتی پیش نمی‌آید. مشکل این دیدگاه نبود شواهد سطح شیبدار بیرونی در قسمت وسط ضلع جنوبی هرم بزرگ می‌باشد.

دیدگاه‌های موجود در خصوص نحوه بنا کردن هرم بـزرگ جیزا

حفـاری گوشه غـربی ضـلع جنـوبی هـرم فرعـون خوفو توسط گـروه باسـتان شناسی زاهی حـواس منجر به بـیرون کشـیده شـدن بخشی از سـطح شـیبدار مـورد اسـتفاده سـازندگان اهـرام از زیر خـاک شـده است. اسـتادلمن، لهـنر و حـواس بر مبنـای این سـطح شـیبدار کشف شـده معتقد بودند یک سـطح شـیبدار بـیرونی در گوشه جنوب غربی برای ساختن هرم تا ارتفاع 30 متری استفاده شـده است و از این ارتفـاع به بعـد، سـازندگان هرم بزرگ از یک سطح شیبدار مارپیچ استفاده کـرده‌اند که طی یک دور کامل تا نـوک هـرم پیش می رفت. اما

این دیدگاه نیز با مسئله تراز ماندن شیب چهارگوشه‌های هرم بزرگ رو به رو بوده و نمی‌تواند قانع کننده باشد.

نمـونه‌ای از نقاشی‌های معابد مصـری که نشـان می‌دهد در ساخت سازه‌ها از سطح شیبدار استفاده می‌کرده‌اند.

بخشی از دیوار سطح شیبدار بیرونی هرم بـزرگ که زیر خاک مدفون شده است. این سطح شـیبدار در حین کابل کشی بـابت بلنـدگوها و نـورپردازی اطـراف هـرم بـزرگ جیزا کشف گردید.

بهترین فرضیه سطح شیبدار مارپیچی متعلق به جان پیر هـوداین (Houdin)ـ فرانسـوی است. در این فرضـیه هوداین می‌پذیرد که سطح شیبدار تکی برای ساختن پایه هرم بزرگ استفاده شده است و سپس سـازندگان هـرم از یک سطح شیبدار مـارپیچی داخلی بـرای سـاختن بقیه هـرم بـزرگ اسـتفاده کـرده اند. از جمله مسـتندهای تلوزیونی که دیدگاه هوداین را به خوبی توضیح می‌دهـد، مسـتند «تولد دوبـاره خوفو- Khufu Reborn»ـ توسط موسسه تحقیقـاتی «دسـالت سیسـتمز-Dassault Systemes»ـ یا مسـتند «خوفو آشـکار شد- Khufu revealed»ـ می‌باشد. هم‌چنین هوداین به همراه باستان شناسی به نـام بـاب بریر در این بـاره کتـاب «راز هـرم بـزرگ -The Secret of The Great Pyramid»ـ را منتشر نموده‌اند (31).

ایده اصـلی مطـرح شـده در نظریه هـوداین این است که یک سـطح شـیبدار مـارپیچ داخلی در درون هـرم بـزرگ وجـود داشـته است. کـارگران با اسـتفاده از این سـطح شیبدار بلوک‌های سـنگی را تا آن‌جـایی بـالا می بردند که

به یکی از گوشه‌های هرم برسند. در این نقطه و سطح سنگ ها را تغییر مکان داده و به نقطه دیگری منتقل می کردند تا در اختیار یک تیم دیگر از کارگران قرار گرفته و آن‌ها را از طریق یک سطح شیبدار دیگر بالا بکشند.

طرح سطح شیبدار داخلی جان پیر هوداین

عکس گرمایی از هرم که تئوری هوداین را تایید می‌کند

راست: عکس گرمایی که یک تیم تحقیقاتی فرانسوی در دهه 1980 به روش میکروگراویمتری (microgravimetry) از هرم بزرگ تهیه نمود و نتوانست آن را توضیح دهد- چپ: سطح شیبدار مارپیچ داخلی طبق دیدگاه جان پیر هوداین. در صورتی که این دو تصور را با هم منطبق نمایید، متوجه می‌شوید که قسمت سبز رنگ می‌تواند همان سطح شیبدار مارپیچ داخلی جان پیر هوداین باشد.

در روش سطح شیبدار مارپیچ داخلی، ابتدا سنگ های لبه‌ها و گوشه‌های هرم نصب می‌شدند تا مهندسین دقت آن را از نظر هندسی بررسی کنند و جای دقیق هر کدام را مشخص کنند. سپس با تخته سنگ آهکی معمولی تر قسمت های داخلی هرم را پر می‌کردند.

نحوه ساختن هرم بزرگ جیزا طبق عقیده جین پیر هوداین و مدت زمان لازم برای تکمیل آن.

دلیل این که هوداین در فرضیه خود گوشه‌های هرم در مسیر سطح شیبدار داخلی را خالی گذاشته است به یکی از گوشه‌های خود هرم بزرگ باز می‌گردد. در یکی

از رئوس هرم بزرگ قسمتی فرو ریخته است. هوداین و بریر با بررسی این قســــــــمت فروریخته به این نتیجه رسیدند به احتمال قـوی گوشه‌هایی که در مسـیر سـطح شـــیبدار داخلی بودند را تکمیل نمی‌کرده‌اند تا مـــزاحم حمل تخته سنگ‌ها نشود.

در یکی از رئوس هرم بـزرگ فـروریختگی وجـود دارد که به اثبات دیـدگاه هـوداین و بریر دربـاره سـطح شـیب دار داخلی کمک می‌کند. بـــــاب بریر در حین بررسی چینش سنگ‌ها در این قسمت متوجه نامنظم بودن تخته سنگ‌ها و وجود شکاف بین آن‌ها می‌شود. ایشان نتیجه می‌گیرند احتمـالاً این‌جا بخشی از بقایـای سـطح شـیبدار داخلی بوده است که بعد از تکمیل هرم، آن را مسدود کرده‌اند.

از نظر هـوداین، حـالت شـیروانی سـقف گـالری بـزرگ دارای یک دلیل قانع کننده است. با توجه به شیب گـالری بـزرگ که بر خلاف جهت شـیب سـطح شـیبدار مسـتقیم بـیرونی در گوشه جنـوب غـربی هـرم بـزرگ اسـت، وی معتقد است همیونو (Hemiunu)، معمـار هـرم بـزرگ و برادر فرعـون خوفو از گـالری بـزرگ بـرای کمک به بـالا کشیدن تخته سنگ های گرانیتی بـزرگ از سـطح شـیبدار تکی بـــیرونی اســـتفاده می کـــرده است. این دهلـــیز به عنوان یک سیستم تعادل وزن بزرگ عمل می‌کرده است. درون آن یک واگن چـوبی با سـنگ پر می‌شـده و توسط طناب بسته شده و نیروی کـافی بـرای حمل سـنگ هـای بزرگ را فراهم می نموده است. این سیسـتم همانند یک آسانسور حمل بار عمل می کرده است.

راست:واگن حمل بار با پایین رفتن در گـالری بـزرگ، به بالا کشیدن تخته سنگ‌های بـزرگ گرانیـتی بر روی هـرم

بزرگ کمک می‌کند. چپ: تخته سنگی در قسمت بالایی گالری بزرگ که به نظر می‌رسد به وسیله طناب متصل به واگن حمل بار ساییده شده است.

باقیمانده هایی از گریس و روغن در این راهرو گالری بزرگ کشف شده است و حتی خراش‌هایی بر روی سنگ های دیواره‌ها نیز مشاهده می شود. امکان دارد آن‌ها برای روانکاری بیشتر حرکت واگن پر از سنگ در گالری بزرگ از روغن استفاده می‌کردند.

ساختن هرم بزرگ با استفاده از سنگ مصنوعی

دکتر محسن ایمانیان در کتاب «اسرار فضانوردان باستانی» درباره جنس سنگ اهرام ثلاثه می گوید: «نکته جالب دیگر در مورد اهرام جنس سنگ آن‌هاست. بد نیست بدانید سنگی که اهرام با آن ساخته شده است، یک نوع بتن بوده و سنگ طبیعی نیست... از مجموع 2600 کتیبه کشف شده در شمال آسوان، 650 عدد آن در مورد چگونگی ساختن سنگ مصنوعی بود! بر این اساس دانش مربوط به آن را خنوم خدای خالق مصر در عالم رویا به فرعون جوزر آموخته است. این خواب باید خوابی عجیب بوده باشد، چون شامل لیستی از 29 ماده معدنی و چندین ماده شیمیایی طبیعی و ملات هایی بوده است که در طبیعت به حالت آزاد وجود دارند ...

حال به نظر شما یک خدای خیالی در عالم خواب چگونه می‌تواند، چنین فرمول دقیقی به فرعون جوزر معرفی کند، فرمولی که بر اساس آن بتنی ساخته شد که هزاران سال دوام آورده است. آیا منطقی تر نیست اگر

در نظر بگیریم که این فرمـول توسط یک موجـود بسـیار پیشرفته مستقیماً به فرعون جوزر داده شده...» (32).

منبع اصـلی مطـالب فـوق کتـاب «چشـمان ابوالهـول» نوشته اریک فون دانیکن است. اما کسی که این فرضـیه را ارایه نمـوده اسـت، پروفسـور جـوزف داویـدویتس (Davidovits)ـ می‌باشد (33).ـ وی دانشمندی فرانسـوی در زمینه متـالورژی است. داویـدویتس قبـول نـدارد مصـریان حـدود 4,600 سـال پیش توانـایی اسـتخراج و حمل تخته سنگ هـای هـرم بـزرگ را داشـته اند. به نظر داویدویتس سنگ‌های هـرم بـزرگ مصـنوعی بـوده و این سنگ‌های آهکی در واقع نوعی بتن معروف به جئـوپلیمر (Geopolymere) هستند. مصریان سنگ آهکی نرم را به همـراه کـانی کـائولینیت از وادی در جنـوب فلات جـیزا اسـتخراج می کـرده‌اند. سـپس این مـواد را در حوضی با آب نیل مخلـوط می‌کردند به گونه ای که کـاملاً آبکی شود. آهک و نـاترون (Natron)ـ را در مرحله بعد اضـافه می‌کردند. اکنـون مخلـوط حـالت مرطـوب ولی سـفتی داشت. این بتن را درون قالب‌های چـوبی آمـاده شـده بر روی سـطح هـرم بـزرگ ریخته و می کوبیـده‌اند. پس از چند روز قـالب را از دور بتن بـاز می‌کردند و بتن درون قالب به صورت یک تخته سنگ بتـنی در جـای خـود بـاقی می‌ماند.

مهم‌ترین سند مورد اتکای جوزف داویدویتس در این باره هـیروگلیف‌هـای «لوحه خشکسـالی- Famine Stele» است که بر روی یک سـنگ گـرانیت در شـمال منطقه آسـوان حکـاکی شـده است. نکته جـالب توجه این که مصرشناسان از سبک و سیاق خط هـیروگلیفی، نوشـتن

لوحه خشکسالی را متلعق به دوران بطلمیوسی یعنی ر2 200 سال پیش می‌دانند و داویدویتس نیز این قضیه را در کنفرانس مصرشناسی سال 1988 در قاهره پذیرفته است (34).ـ داستان ذکر شده در لوحه خشکسالی مربوط به فرعون جوزر و وزیر وی، ایمهوتب از دودمان سوم فراعنه معادل 4ر700 سال پیش می‌باشد. همان - گونه که متوجه شده‌اید لوحه خشکسالی 2ر200 سال پیش حکاکی شده و حاوی داستانی مربوط به 4ر700 سال پیش می‌باشد.

لوحه خشکسالی بر روی یک سنگ گرانیتی در شمال آسوان حکاکی شده است.

در ترجمه‌های مرسوم این لوحه همانند ترجمه میریان لیختیم (Lichtheim) در سال 1973 هیچ سخنی مبنی بر این که خدای خنوم در عالم خواب فرمول جئوپلیمر به ایمهوتب، وزیر فرعون جوزر داده است را نمی‌توان مشاهده کرد (35).ـ خلاصه ترجمه معمول لوحه به این صورت است؛ فرعون جوزر مشاهده می کند مردم مصر بعد از 7 سال تحمل قحطی و خشکسالی را ندارند و دست به قانون شکنی می زنند. وی از این وقایع ناراحت بوده و سراغ وزیر خویش، ایمهوتب می رود. پس از مطالعاتی که ایمهوتب به عمل می آورد، در می- یابد خدای خنوم مسبب خشکسالی و کم آبی نیل است. وی فوراً به معبد خنوم در الفانتین (Elephantine) مسافرت کرده... سرانجام خنوم، خدای بزرگ مصر موافقت می‌کند نیل پرآب شود و کشاورزی پر رونق گردد ...

لکن خــود داویــدویتس در تلاش است ثــابت کند در این لوحه دستور و نحوه ساخت سنگ آهکی مصــنوعی مــورد بحث و بررسی قـــــــرار گرفته است (36).ـــــــ بعضی قســـــمت‌های لوحه خشکســـــالی از بین رفته است و داویدویتس به ترجمه‌های موجود انتقاد وارد کـرده است. وی خودش بعضی از قسمت‌های لوحه را ترجمه کــرده و مدعی است که معنای حقیقی لوحه خشکســالی مربــوط به دستور ساخت سنگ بتنی است.

این فرضیه در بـادی امر جـذاب و تامل برانگـیز است اما سه نکته وجــود دارد که ادعــای داویــدویتس را با چــالش روبه رو می کند:

1-مصرشناســان معــروف همانــد؛ مــارک لهــنر، زهی حــواس، بــاب بریر و... همگی تایید کـرده اند سـنگ‌هـای قسمت مرکزی هـرم بـزرگ و حـتی سـایر هـرم ها مانند هرم پلکانی میدوم، هرم نـاقص دهشـور و... سـنگ‌هـای گوشه دار کـاملاً مکعـبی و صـیقل شـده نیسـتند. گـاهی فاصـله بین یک سـنگ با سـنگ بغل دسـتی به انـدازه ای بوده که شـکاف بین دو سـنگ را با ملات گچ پر کـرده‌اند. همین قضیه به سادگی ثابت می کند سنگ‌های اهــرام را نه با لــیزر بــرش داده اند و نه با روشی که داویــدویتس می گوید از جنس سنگ مصنوعی قالب گیری شده اند.

2- داویـدویتس وجـود سـنگ گـرانیت در سـاختمان هـرم بزرگ را نمی‌تواند توضیح دهد. همه مصرشناسـان قبـول دارند بزرگ‌ترین تخته سنگ‌های هـرم بـزرگ، تخته سـنگ های گرانیـتی هسـتند. مصـریانی که قـادر بـوده اند تخته سنگ‌های گرانیتی که استخراجشان نسبت به سنگ هــای آهکی مشکل‌تر بوده و حتی سـنگین وزن‌تر از سـنگ‌های

آهکی هستند را از فاصله 900 کیلومتری به جیزا بیاورند و در هــرم بــزرگ به کــار گیرنــد، علی القائــده نباید در خصوص استخراج و حمل سنگ های آهکی با مشــکلی رو به رو باشند!

راست: یکی از گوشه‌های هرم ناقص دهشـور- چپ: یکی از اضلاع هـرم پلکـانی میـدوم- پـایین: یکی از گوشه‌های هرم بزرگ جیزا. آیا این سنگ‌ها را با لـیزر بـرش داده‌اند یا نوعی سنگ بتنی معروف به جئوپلیمر می‌باشند؟

3-عمر حکاکی لوحه خشکسالی را حـداکثر 2٫200 سـال تخمین زده اند. داویـــدویتس در ترجمه لوحه می‌گویـــد؛ خنـوم خـدای مصر دسـتور سـنگ بتـنی را به ایمهـوتب و فرعون جـوزر داده است. همـان گونه که قبلاً گفته شـد، فرعون جوزر از دودمان سوم فراعنه بوده و حدود 4٫70 0 سال قبل می‌زیسـته است. ایمهـوتب بـرای وی اولین هرم طبقه ای را بنا کرده است. فرعـون خوفو متعلق به دودمان چهارم است و نزدیک به یک سده بعد از فرعــون جوزر اقدام به ساختن دومین هـرم کامل در مصر نمـود. بنابراین در فاصله زمانی بین این دو فرعون باید تمـامی هرم ها را با جئوپلیمر ساخته باشند.

می تـــوان این اســـتدلال را توســـعه داد. از آن جا که مصریان تا 2٫200 پیش از این قضیه اطلاع داشـته اند و آن را از طریق لوحه خشکسالی مکتوب سـاخته انـد، لـذا می‌توان نتیجه گرفت از زمان اولین هـرم مصر در زمـان فرعون جوزر تا زمان فراعنه دودمان بطلمیوسی حوالی 2٫200 سال پیش مصریان با جئوپلیمر آشنایی داشته اند و اهرام را با آن می‌ساخته اند. بارز است داویـدویتس به

عواقب ادعای خـویش واقف نبـوده و قـادر نیست چـنین ادعایی را اثبات نماید.

بنابرین ادعـای داویـدویتس که فـون دانیکن نـیز آن را به عنــوان یک فرضــیه بــرای نحــوه ســاختن اهــرام ارایه می‌نماید از مستندات کافی برخـودار نبـوده و نمی تـوان آن را پــذیرفت. دکــتر مایکل بارســوم (Barsoum)ــ از دانشگاه دروکسل (Drexel University)ـ در سال 2006 به اصلاح دیـدگاه داویـدویتس پـرداخت. گـروه تحقیقـاتی دکــتر بارســوم متوجه شــدند فرمــول جئــوپلیمری که مصریان اسـتفاده کرده‌اند متفـاوت از فرمـولی است که داویدویتس ادعا کرده است. هم‌چنین ایشان معتقدند کل هـرم بـزرگ را با جئـوپلیمر بنا نکرده‌انـد، بلکه مصـریان سـنگ‌های روکش هـرم بـزرگ و بـرای نقـاطی که بـردن سنگ طبیعی با مشکل روبه رو بوده‌اند از سنگ‌های بـتی استفاده کرده‌اند (38)ـ دکتر بارسوم برای ادعای خویش صـرفاً به تعـدادی عکس اسـتناد ورزیده‌انـد، لـذا به نظر می‌رسد این فرضـیه هنـوز در ابتـدای راه است و بـرای اثبات آن به تحقیقات میدانی وسیعی نیاز باشد.

جمع بندی و نتیجه گیری

جــدا از ایــرادات نــامعقولی که اریک فــون دانیکن به مصرشناســان وارد ســاخته است و در طـول این ســری مقـالات اشـتباه بودنشـان معـرض گردیـد، به طـور کلی درباره اهرام بزرگ جیزا ما در سه موضوع با ابهـام روبه رو هستیم: 1ـ سنگ‌های مورد نیاز را چگونه برش داده - اند و صیقلی کرده انـد، 2-ـ به چه روشی هـرم بـزرگ را برپا کـرده اند و 3-ـ چگونه سـنگ ها را از معـدن تا محل

قرارگیری آن بر روی هرم برزگ حمل و جا به جا کـرده - اند؟

در دوران فراعنه از 5٫100 تا 2٫500 سال پیش، بیش از 100 هرم در مصر ساخته شـده است. ابهامـات سه گانه فوق الذکر درباره هرم‌هایی که 3٫800 سال پیش ساخته شــده اند مطــرح نیست زیــرا خــود مصــریان کتیبه ها و حکــاکی هــایی بر جــای گذاشــته اند که ما را با فنــاوری هرم سازی آن دوران آشنا می‌کند.

فرضیه فضانوردان باستانی مبنی بر این که هـرم بـزرگ را با بـرش لـیزری تخته سـنگ ها و شناورسـازی آن‌ها از طریق فناوری صوتی بنا کرده اند یا همین طـور فرضـیه پروفسور جوزف داویدویتس با این ادعا که تخته ســنگ - های هرم بـزرگ را با بتن مصـنوعی (جئـوپلیمر) سـاخته انـــد، پاســـخی است که به دلیل نقـــایص تفســـیری مصرشناسان از تاریخ اهرام مصر به وجود آمده است.

اما همین که به بررسی و آزمـون فرضـیه بـرش لـیزری تخته سنگ‌ها و شناورسازی صـوتی می‌پـردازیم، با توجه به الف) بقایای سطح شیبدار کشف شده در سمت ضــلع جنوبی هرم بزرگ، ب) مطابقت نداشـتن شـکل و ظـاهر سـنگ‌های درون هـرم بـزرگ با علائم بـرش لـیزری و ج) وجود علائم حاکی از حفاری با وسایل ابتـدایی در معـدن سنگ گرانیت آسـوان بر جـان ابلیسک ناتمـام و... همگی دال بر نادرست بودن پاسخ فرضیه فضانوردان باســتانی در رابطه با نحوه استخراج تخته سنگ‌ها و بنا کردن هـرم بزرگ می‌باشد.

هم‌چـنین ایـراداتی به دیـدگاه جـوزف داویـدویتس وارد است که مانع از پذیرش ادعای وی می‌گـردد. درون هـرم بزرگ در حدود 200 تخته سنگ گرانیـتی اسـتفاده شـده است که بزرگ تر و سـنگین تر از تخته سـنگ هـای آهکی هستند. همین طور استخراج گرانیت در آن دوران بسـیار مشـــکل تر از ســـنگ آهک بـــوده است. اگر مصـــریان توانستند 200 بلوک سنگی گرانیتی را در ساختمان هرم بزرگ به کار گیرند، نمی توانستند هـرم بـزرگ را با تخته سنگ‌های آهکی معمولی بسازند؟ همین طور سـنگ‌هـای به کار گرفته شده در قسمت مرکزی هـرم بـزرگ به هیچ وجه هندسی و مخصوصاً مکعـبی نیسـتند. بنـابراین نمی توان تایید کرد سنگ های هرم بـزرگ نـوعی سـنگ بتـنی هستند و قالب گیری شده اند.

فرضیه فضانوردان باستانی باطل است

اهرام مصر – فرضیه فضانوردان باستانی باطل است.

در فیلم بیگانه‌های باستانی “Ancient Aliens”ـ اینگونه ادعا می‌شود:

” هـرم بـزرگ جـیزه (Giza)ـ ،مشـهورترین و شـگفت انگیزترین بنای عظیم ساخته شده در جهان است. سـایز و وزن سـنگهای عظیم الجسه‌ای که در سـاخت این بنا اسـتفاده شـده است ما را در یک مـورد کـاملا مطمئن می‌کنـد، این‌که این هـرم بـزرگ یکی از بزرگ‌تـرین شگفتی‌ها و رازآمیزترین سازه‌های معماری مهندسی در تمام جهان است.”

حقیقت این است که هرمهـای جـیزه واقعا شـاهکارهای معماری و مهندسی به شمار می‌روند.در رابطه با ساخت آن‌ها تئوری‌ها و نظریه‌هـای مختلفی عنـوان شـده است.در این میان نظریه‌ها، هم تئوری‌هـای واقع گرایانه و زمینی وجود دارد و هم نظریه‌های فانتزی.در رابطه با نحوه ساخته شدن اهرام بزرگ جیزه نظریات گونـاگون و مختلفی مطـرح شـده است. تئوری‌هـای زیـادی در این رابطه وجـود دارد که با شـنیدن آن‌ها شـما حـیرت زده فقط نشسـته و سـرهای خودتـان را تکـان می‌دهید. مثلا نظریاتی شامل دیدار بیگانه‌های فضایی و یا اسـتفاده از تکنولوژی شناور سازی و ضد جاذبه “levitation”ـ برای جابجایی بلوکهای سنگی و یا استفاده از نـوعی صـوت و آوا که با نواختن آن‌ها سنگها خود به خود به آسمان رفته و در هوا معلق باقی می‌مانند.

در رابطه با سیســـتم و متـــدی که با اســـتفاده از آن مصری‌ها سنگها را برش می‌زده‌اند می‌تــوانیم با مطالعه و بررسی ابلیسکهای “Obelisk”ـ ناتمامی که نیمه کاره رها شده‌اند ،اطلاعـات بسـیار خـوب و مناسـبی دریـافت کنیم. [1]

اهرام مصر و موجودات فضایی

در این‌جا ما یک ابلیسک 1000 تـنی از سـنگ گـرانیت را داریم که به دلیل ایجـاد یک تـرک بـروی آن در وسط کـار نیمه کاره رها شده است. با بررسی این سنگ نیمه کاره می‌تــوانیم به خــوبی متوجه شــویم که ســازندگان آن‌ها چگونه در آن زمـان سـنگهای گـرانیت و سـایر سـنگها را برش می‌زده‌اند.[2]

ابلیسک‌های مصر

اگر از پهلو به این تکه سنگ نگاه کـنیم،با نگـاه کـردن به آثـــار به جا مانـــده ،متوجه می‌شـــویم که این تکه ســـنگ چگونه از معدن خود کنده شده و استخراج شده است.یک گـــروه از کـــارگران در یک ردیف کنـــار یک‌دیگر به صف ایستاده و هر کدام بخشی که مربوط به خودشان بـــود را با اســـتفاده از پتک‌هـــای ســـاخته شـــده با سر دئـــوریت می‌کوفتند.[3]ـ استخراج سنگ دئوریت لازم برای اینکـار در بسیاری از معـدن سـنگ موجـود در مصر امکـان پـذیر بوده و از نظر تهیه آن مشکلی وجـود نداشـته است. [4] البته با کوبیـدن هر بـار این پتک‌ها فقط چند میلیمـتر از سنگ گرانیت کنده می‌شـود ولی نهـایت در اثر اسـتمرار کارگران فرم یک شیار بروی سـنگ در برابر هر کـدام از کارگران شکل می‌گیرد.[5]

همین کــار را در ســوی دیگر ســنگ انجــام می‌دهیم. با اینکـــار فقط تکه مختصـــری از ســـنگ در وسط بـــاقی می‌ماند.در این مرحله کـارگران دیلمهـای قـوی خـود را وارد شکاف ایجاد شده کرده و با فشار لاشه ســنگ را از محلی که ضــعیف شــده است شکســته و دو تکه مجــزا تقســیم می‌کنند.[6]ـ جـالب است بدانید که مــردمی که مجسمه‌های موآی ”Moai“ را در جزیره ایسـتر سـاختند نــیز از همین روش بــرای تکه کــردن ســنگها اســتفاده کرده‌اند.

در بسیاری از سایتهای باستانی دیگر در جهان نــیز که از بلوک‌هـای سـنگی بـزرگ اسـتفاده شـده است ،از همین روش برای استخراج سنگها استفاده شــده است. پس از آن‌که با اســتفاده از پتک‌ها و تیشه‌های دئــوریت به لاشه سنگل فرم کلی آن داده شد ،از سنگهای آسیاب استفاده می‌شود تا آن را صیقل زده و سطح آن را پرداخت کنند.[7]

مصر باستان و فضایی‌ها

آن‌ها از آسـیابها و صـیقل دهنـده‌های مختلف و متنـوعی استفاده می‌کردند که همگی آن‌ها را می‌شد در مصر پیدا کرد.[8]ـ این آسیابها دارای یک دسته و یک سـطح صـاف بودند که بـروی سـطح سـنگ مـورد نظر سـائیده می‌شد. آن‌ها برای صـیقل کننـده از ماسه اسـتفاده می‌کردند که مابین آسیاب و سطح سنگ مورد نظر ریخته می‌شد. [9] اینکار به شکلی بسیار خـوب و عـالی سـنگ را پرداخته و صیقل می‌داد.

نقد مستند ما و فرازمینی‌ها

مصرباستان

مـواد معـدنی و کـانی گونـاگونی که در دانه‌هـای ماسه وجـود دارند که از اسـتحکام و سـختی کـافی برخـوردار هستند تا گرانیت را صیقل دهند.

ولی با این وجود فن دانیکن و سـازندگان فیلم بیگانگـان باسـتانی ”ما و فرازمینی‌ها “سـعی دارند تا به مـردم و بینندگان عادی خـود بقبولانند که انجـام چـنین کـاری جز توسط موجودات عجیب و غـریب فرازمیـنی امکـان پـذیر نمی‌باشد.[10]

مصـریان باسـتان بـرای بـرش زدن گـرانیت از روشـهای مختلفی استفاده می‌کردند که در بیشتر آن‌ها از ماسه و مس استفاده می‌شد. [11]

نقد بیگانگان باستانی

بـروی سـطوح بسـیاری از سـنگهای گرانیـتی موجـود دربناهای باستانی مصر نشانه‌هایی از جـای اره مشـاهده می‌شـود. این نکته را می‌تـوان در بسـیاری از معـدن‌های سنگ باستانی که کشف شـده است مشـاهده کـرد.حـتی این آثار بروی تابوت سنگی گرانیتی بزرگ و معروفی که در هرم جیزه وجود دارد ،نیز قابل رویت است. [12]

نقد مستند بیگانگان باستانی

در مـورد این تـابوت مشـخص شـده است که کسی که در حال اره کردن و برش زدن سـنگ بـوده است در بـدو امر برش خود را با زاویه اشتباهی آغاز کـرده بـوده و پس از مدتی که متوجه این اشتباه شـده است زاویه اره خـود را اصـلاح کـرده است.این مـاجرا سـبب شـده است تا اثـری

بسیار واضح و اشـکار بـروی این تکه سـنگ به جا بماند.[13]

نقد مستند ما و فرازمینی‌ها- مصر باستان

این اره‌هـای سـاخته شـده از مس دارای طـرح و سـبک اصـلی بودند. یکی از مـدلهای آنـان به صـورت اره‌هـای دونفـره بودند. چـیزی شـبیه به اره‌هـای الـوار بـری قـدیمی.نـوع دیگـری از این اره‌ها اره‌هـای کوچک دسـتی بودند که دارای یک دسـتگیره چـوبی بودند.[14]ـ یک نـوع اره لوله‌ای دیگر نـیز وجـود داشت که از آن بـرای درست کردن سوراخ در گرانیت و سایر سنگها استفاده می‌شده است.[15]

اهرام مصر

شکل و تصویر این نوع از اره‌ها را به خوبی می‌توانید در بسیاری از نگاره‌های حجاری شده مصری مشاهده کنید.[16]ـ نکته بسـیار جـالب در رابطه با این اره‌ها این است که این نوع از اره‌ها نیازی به داشـتن دندانه ندارند.فقط کـافی است که از آن‌ها به همـراه ماسه اسـتفاده شود.تمام کار برش را ماسه‌ها خودشان انجام می‌دهند.[17]

نقد مستند ancient aliens

بسیاری از متخصصین مصر شناسی که برروی این ابـزار آلات تحقیق کرده‌اند ،این متدها و روشـهای بـرش سـنگ را عملا آزمایش کرده‌اند. مشاهده شده که این روشها نه تنها این‌که جواب می‌دهند بلکه با کمک آن‌ها برش سنگها به یک کار بسیار ساده‌ای نیز تبدیل می‌شود.[18]

البته این درست است که برش زدن گـرانیت با اسـتفاده از اره‌هـای مسی از نظر اقتصـادی گـران تمـام می‌شـده است.دلیل آن هم این است که مس خیلی ســـــــــریع فرســـوده می‌شـــود.به همین دلیل آن‌ها تا حد امکـــان از همـــان روش پتک‌هـــای و تیشه‌های دئوریـــتی اســـتفاده می‌کردند و نهایتا با ماسه و آســـیاب آن‌ها را پـــولیش می‌زدند. استفاده از اره‌های مسی برای ظریفکاری‌هـای مورد نیـاز در پروژه‌هـای سـاختمانی سـلطنتی اسـتفاده می‌شده است. همانند مواردی مثل ساختن همان تـابوت گرانیـتی فرعـون که در هـرم جـیزه وجـود داردکه با اره مسی ساخته شده است.[19]

مصر باستان و موجودات فرازمینی

با اطلاعاتی که خدمت شما ارائه شد متوجه می‌شوید که تمام ادعاهای واهی که در طول این سـریال دائما تکـرار می‌شد بی‌اساس بوده و اشتباه هستند. زیرا آن‌ها اصرار دارند تا همه بـــاور کنند که بـــرش زدن و کنـــدن ســـنگ گـــرانیت فقط با اســـتفاده از تیشه‌های الماسی ممکن بـوده است. وقـتی که اشـتباه بـودن این ادعـای آن‌ها به شما ثابت شد ،بعد از آن دیگرتمام آسمان ریسمانهای که می‌بافند و پای فضانوردان را وسط می‌کشند،بی اساس و بی‌معنی خواهد بود.

تـــازه نکته جـــالب در این‌جاست که همه این داســـتان پردازی‌ها در رابطه با اهـــــرام ثلاثه انجـــــام گرفته است.مهم است که بدانید اصلا هیچکـدام از سـنگهای به کـــار رفته در ســـاختمان اهـــرام ثلاثه از جنس گـــرانیت نیســـتند. تنها قطعـــات ســـنگ گرانیـــتی که در این بنا اسـتفاده شـده است آن‌هـایی است که در اتـاق آرامگـاه

فرعـون “Kings chamber”ـ اسـتفاده شـده‌اند. مثلا سنگهایی که برای سـقف این محل اسـتفاده شـده‌اند.در اهـرام بیشـتر سـنگهایی که اسـتفاده شـده‌اند از جنس سـنگهای آهکی و ماسه‌ای ”limestone,sandstone ”هسـتند.در واقع بیش از 85%ـ سـنگهایی که در سـاخت اهرام از آن‌ها استفاده شده‌اند،سنگهای ماسه‌ای هسـتند که از همان محل اهرام استخراج شده‌اند.[20]

نقد مستند بیگانگان باستانی

بله این موضوع کـاملا اثبـات شـده است که اهـرام دقیقا در وسط یک معدن بزرگ سنگ ماسه‌ای بنا شده‌اند.بدون شک یکی از فاکتورهایی که بر اساس آن این محل بـرای ساخت اهرام انتخاب شده است این معـدن بـزرگ سـنگ بوده است.

15% سـنگهای بـاقی مانـده از جنس سـنگ‌های آهکی و تعـداد بسـیار کمی نـیز سـنگ گـرانیت بوده‌اند.این نـوع سـنگها را از مکانهـایی که انـدکی دورتر از این محل بوده‌اند به محل سـاخت هرم‌ها منتقل کرده‌اند. [21] این‌جا سئوال دیگری مطرح می‌شود:

خوب،این سنگهای سنگین را چگونه جابجا می‌کرده‌اند؟

فن دانیکن و سـازندگان این فیلم ادعا می‌کنند که تنها راهی که برای جابجا کردن این سنگها وجود داشته است این بوده است که از شناور کـردن و بی‌وزن کـردن آن‌ها با نوعی تکنولوژی عجیب و غریب فضایی استفاده کـنیم ...!

در فیلم ما و قرازمینی‌ها “Ancient Aliens” اینگونه ادعا می‌شود:

“برای این‌که بتوانیم حجمی زیادی از این سنگهای سنگین را جابجا کنیم، باید آن‌ها را حتما در هوا معلق کرده و بی‌وزن کنیم (Levitation).وقتیکه آن‌ها را بی‌وزن کردیم می‌توانیم آن‌ها را در هوا به آسانی جابجا کرده و حرکت دهیم. احتمالا پس از آن‌که آن‌ها را در هوا معلق کردند با استفاده از یک سلاح لیزری مخصوص آن‌ها را جابجا می‌کردند. “

موجودات فضایی در مصر باستان

خیلی خنده دار است که کسانی چنین شیفته این داستانها می‌شوند. اگر واقعا مصریان باستان از تکنولوژی ”levitation” استفاده کرده بوده‌اند راه مسخره‌ای را برای نشان دادن آن انتخاب کرده بوده‌اند.

در واقع تصاویر بسیار زیادی در حجاری‌های مصریان باستان باقی مانده است که نشان می‌دهد آن‌ها چگونه از سورتمه‌های چوبی برای حمل کردن بلوکهای سنگی که در اهرام استفاده می‌شده است و حتی سنگهای 1000 تنی که ساخت ابلیسکها استفاده می‌شده است،استفاده می‌کرده‌اند. حمل و نقل همه آن‌ها با استفاده از سورتمه‌های چوبی انجام می‌شده است.[22]

سورتمه چوبی در مصر باستان

مصریها حتی برای کلمه “سورتمه” از یک هیروگلیف خاص استفاده می‌کرده‌اند. [23]ـ در واقع سه عدد از چنین سورتمه‌هایی نیز توسط باستان شناسان کشف

شده است. [24]ـ بر روی این سـورتمه‌ها جاهـای زیـادی برای متصل کردن طناب وجود دارد.[25]

سورتمه‌های مصر

سورتمه مصری

اما در رابطه با طنابها:

طنابهایی که با استفاده از پاپیروس و سایر مواد ساخته شده‌اند در مصر پیدا شده‌اند.بـرخی از این طنابها بسـیار قطـــور بودند و مشـــخص است که از آن‌ها بـــرای حمل اشیاء بسیار سنگین استفاده می‌شده است. [26]

طناب در مصر باستان

بـرای انتقـال سـنگها از قـایق نـیز اسـتفاده می‌شـده است.در واقع کانالهـای آب مخصـوص قـایق رانی از رود نیل تا کنـار محوطه سـاخت اهـرام کشـیده شـده بـوده است. لـــذا بـــرای آوردن ســـنگهایی که معادنشـــان در مکانهـــای بســـیار دورتر بـــوده آن‌ها را با قـــایق حمل می‌کرده‌اند.[27]

حمل سنگ در مصر باستان

نقد مستند ancient aliens

خوب در رابطه با ساخت خود اهـرام چه چـیزی می‌تـوان گفت؟ انها دقیقا چگونه ساخته شده اند؟

یکی از دلایلی که دیـدگاه و نظریه فضـانوردان باسـتانی برای خیلی‌ها جالب بوده و مورد توجه قــرار گرفته است

این است که سایر تئوری‌ها و نظریه‌هایی که در رابطه با ساخت این بنا ارائه شده‌اند،مشکلات جدی دارند.

خوب در رابطه با ساخت خود اهـرام چه چـیزی می‌تـوان گفت؟ انها دقیقا چگونه ساخته شده اند؟

یکی از دلایلی که دیـدگاه و نظریه فضـانوردان باسـتانی برای خیلی‌ها جالب بوده و مورد توجه قــرار گرفته است این است که سایر تئوری‌ها و نظریه‌هایی که در رابطه با ساخت این بنا ارائه شده‌اند،مشکلات جدی دارند.

مثلا در نظــریه‌ای که در آن از یک ســطح شــیبدار تکی “ Single Ramp”ـ صحبت شده است که از طریق آن باید سنگها را به طبقات مختلف اهرام برد،یک ایــراد اساسی وجـــود دارد.اگر قـــرار باشد این ســـنگها را از طریق یک سطح شیبدار تنها بالا برد،با توجه به ارتفـاع هـرم،طـول این ســـطح شـــیبدار باید بیش از یک مایل باشد.بـــرای ساختن چنین سطح شیبداری به تعداد سـنگی نیـاز داریم که حتی از تعداد سنگهای خود اهـرام نـیز بیشـتر است.[28]

تئـوری دیگـری که بـرای سـاخت اهـرام ارائه شـده است اســـتفاده از ســـطح شـــیبدار مـــارپیچی “SpiraRamp ”است. این تئـوری نـیز مشـکلات خـاص خـود را دارد.در صورتی که فرض کنیم برای بـالا بـردن سـنگها از سـطح شــیبدار مــارپیچ اســتفاده شــده باشد آنموقع بــرخی از لبه‌هـای این مسـیر باید فقط در حد چند پا باشـند.خـوب این فضا خیلی کم است و نمی‌تـــوان هم ســـنگها و هم ابزار آلات و کارگران را در آن‌جا داد. [29]

علاوه بر این،بـرای سـاخت سـاختاری مثل یک هـرم،باید دائما هر چه بنای آن بالا و بـالاتر می‌رود،دقت آن از نظر هندسی چک شده و بررسی شود.[30] زیرا اگر در زمان چیـدن سـنگها در یکی از طبقـات پـائینی فقط چند اینچ خطا رخ دهد ،این خطای کوچک باعث می‌شود تا زمانیکه به طبقـات بـالاتر برسـیم خطـای بسـیار زیـاد بـزرگ و فاحشی روی داده باشد و شـــکل نهـــایی ما یک هـــرم متقارن نباشد.با اسـتفاده از سـطح شـیبدار مـارپیچی ” Spiral Ramp” تقریبا غـیر ممکن است که بتـوانیم به چنین دقت هندسی در حین پیشـرفت سـاخت و سـاز یک هرم برسیم.[31]

علاوه بر این هیچ مدرک و شاهدی نیز کشف نشده است که تئوری‌هـای ذکر شـده در بـالا را اثبـات کند.به همین دلیل اکـثر مـردم به دنبـال یـافتن یک نظریه جـایگزین هستند که این معما را بتواند حل کند.

در زمانیکه برای نوشتن این مقـالات تحقیق می‌کـردم به یک نظریه جدید در این رابطه برخورد کردم که به تـازگی ارائه شده است و آن را قبلا نشنیده بودم.در ابتـدا فقط می‌خواستم به صورت اجمالی و سر سـری به آن نگـاهی بیندازم.ولی هر چه بیشتر در رابطه با این نظریه تحقیق کـردم بیشـتر قـانع شـدم که این نظریه می‌تواند درست باشد.

این نظریه نه تنها از طرف مصر شناسـان پیشـنهاد داده شده است بلکه یک معمار معروف فرانسـوی به نـام ژان پیـیر هـودین ”Jean Pierre Houdin” نـیز آن را تائید کرده است. اگر تئوری ژان پیـیر درست باشد این تئـوری نه تنها روش سـاخت اهـرام را به خـوبی توضـیح می‌دهد

بلکه بسیاری از رازهای دیگر در رابطه با اهرام را نیز برای ما آشکار می‌سازد. رازهایی مثل این‌که چرا شکل راهروی سرسرای موجود در اهرام به این شکل عجیب و غریب ساخته شده است.و یا این‌که چرا برای سقف مقبره فرعون King s Chamber“” از سنگ گرانیت استفاده شده است و این‌که چرا دو مقبره دیگر در دو طبقه مختلف دیگر در درون اهرام وجود دارد و این‌که چرا از این اتاقها و مقبره‌ها استفاده نشده است.

من سعی می‌کنم بطور خیلی خلاصه این تئوری و نظریه را توصیح دهم.ولی شما را به جد تشویق می‌کنم که خودتان لینکها و وب سایتهایی مربوطه را با دقت مطالعه کنید.چون این تئوری دارای خصوصیاتی است که هر فرد علاقمند به مصر و اسرار ساخت اهرام را به وجد می‌آورد.

برخی مراجع که می‌توانید به آن‌ها مراجعه کنید.

ایده اصلی مطرح شده در این تئوری این است که یک سطح شیبدار داخلی در درون اهرام وجود داشته است.کارگران با استفاده از این سطح شیبدار بلوک‌های سنگی را تا آن‌جایی بالا می‌بردند که به یکی از گوشه‌های هرم برسند. در این نقطه و سطح سنگها را تغییر مکان داده و به نقطه دیگری منتقل می‌کردند تا در اختیار یک تیم دیگر از کارگران قرار گرفته و آن‌ها را از طریق یک رمپ و سطح شیبدار دیگر بالا بکشند.

علاوه بر این، بلوک‌های سنگ آهکی که صیقل خورده بودند در ابتدا در لبه‌ها و گوشه‌های بنا قرار می‌گرفتند تا مهندسین دقت آن را از نظر هندسی بررسی کنند و

جای دقیق هر کدام را مشخص کنند و سپس با بلوکهای سنگ اهکی معمولی‌تر قسمت‌های داخلی هرم را پر می‌کردند.

با این روش اتاقهای داخلی درون هرم را که مربوط به پادشاه و ملکه بودند با بالا رفتن تدریجی هرم می‌ساخته‌اند.

جالب این‌جاست که این نظریه نه تنها روش ساخت هرم را به خوبی توضیح می‌دهد ،بلکه شواهد فیزیکی زیادی نیز در محل سایت وجود دارد که بر درستی این نظریه مهر تائید می‌زند. به عنوان مثال در دهه 1980 میلادی یک تیم از دانشمندان فرانسوی یک مساحی و نقشه برداری ثقل سنجی کامل "Gravimetric Survey" از هرم بزرگ جیزه را انجام دادند.اینکار همانند یک عکسبرداری برگ اشعه X از کل این هرم می‌باشد.

آن‌ها در طی تحقیقات و بررسی‌های خود شواهدی از وجود چنین سطوح شیبدار داخلی را کشف کردند.[32] ولی در آن زمانی که این شواهد را مشاهده کردند هیچ ایده‌ای نداشتند که این الگوی مارپیچی شکل که دیده‌اند به چه دردی می‌خورده است. لذا این پرونده را به مدت 14 سال رها کردند تا این‌که در رابطه با نظریه ژان پییر و سطوح شیبدار و رمپ‌های داخلی او چیزهایی شنیدند.

آن‌ها مشاهده کردند که دقیقا در درجه 7%ـ هرم دقیقا همان‌جایی که ژان پییر در تئوری پیش بینی کرده بوده است یک شکاف وجود دارد.این مکان دقیقا همان محلی است که کارگران سنگها را جابجا کرده و جهت بالا بردن سنگها را عوض کرده‌اند.[33]

اهرام مصر و بیگانگان باستانی

باب بریر “Bob Brier” یک مصر شناس معروف است که با شخص ژان پییر در این زمینه همکاری کرده است. او فقط مجاز بود تا برای چند دقیقه از این شکاف نقشه برداری کند و چند عکس گرفته و اندازه گیری‌هایی انجام دهد.آن‌ها متوجه شدند که فضای بزرگی در پشت این سنگها وجود دارد. آن‌ها با استفاده از این عکس‌ها،مدلهای کامپیوتری از نقشه این اتاق‌های درونی به دست آوردند. [34]

مصر باستان و بیگانگان باستانی

تا آن‌جا که میدانیم تا سال 2012 هنوز این تیم منتظر بودند تا مقامان امنیتی کشور مصر به آن‌ها اجازه لازم برای انجام یک نقشه برداری دقیق و کامل از این شکاف‌ها را بدهند. ولی از همه این‌ها جالبتر دلیل وجود دهلیز بزرگ “Grand Gallery” و سنگهای گرانیتی سقف مقبره فرعون هستند. من درباره هر دوی آن‌ها با هم توضیح می‌دهم چون به نظر ژان پییر این دو به شکلی اساسی به یک‌دیگر متصل بوده و مربوط هستند.[35]

دهلیز بزرگ

اول از همه باید به این نکته توجه کنید که فرق مهم هرم بزرگ جیزه با دو هرم کوچکتر دیگر در این است که بر خلاف آن دو هرم اتاق مقبره آن در درون دل هرم قرار گرفته است.در دو هرم دیگر مقبره‌ها در زیر زمین و زیر هرم قرار داشته و آن‌ها را با کندن سنگ بستر کف هرمها ساخته‌اند. [36]ـ بنابر این در آن دو هرم آن‌ها

نگـران این موضـوع نبوده‌اند که هـزاران تن سـنگ قـرا گرفته بـالای آن‌ها بـروی آن‌ها فشـار وارد کـرده و فـرو بریزد.

نقد فرضیه فضانوردان باستانی

ولی قضـیه در هـرم بـزرگ متفـاوت است. در این هـرم بزرگ مقـبره درون دل هـرم تعبیه شـده اسـت، به همین دلیل طراح این هرم باید دست به خلاقیـتی می‌زده است که توسط آن از فرو ریختن سـقف مقـبره توسط فشـار سنگهای فوقـانی آن جلوگـیری کند.در هرمهـای قـدیمی اینکـار را با سـاختن این سـقف به صـورت شـیروانی ” Apex ”انجام می‌داده‌اند. اینکار باعث می‌شـده است که وزن بالای آن به اطراف منحرف شده و به درون مقــبره وارد نشود.[37]

موجودات فرازمینی و اهرام

ولی طـراح مقـبره فرعـون در هـرم بـزرگ می‌خواسـته است که سـقف این اتـاق بـرای زیبـایی بیشـتر بصـورت صـــاف باشد.باید راهی پیـــدا می‌کـــرده است که وزن سنگهای فوقانی را به طریقی خنثی کند.

او اسـتادانه و هنرمندانه یک سـری از بلوک‌هـای سـنگی گرانیتی بزرگ را به طور یکنواخت در بــالای این محفظه پخش کرده است و در بالای آن سنگها درپوشی از سـنگ به صــورت شــیروانی قــرار داده است تا وزن و فشــار وارده به این سنگهای گرانیت اعمال نشـود و به اطـراف منحرف گردد.[38]

نقد فرضیه فضانوردان باستانی

خوب او با این طراحی که انجام داده است مشکل فشار سنگهای فوقانی به سقف مقبره را برطرف کرده است ولی این طراحی خود یک مشکل جدید ایجاد کرده است و آن مسئله این است که خود این سنگهای سنگین گرانیتی را باید چگونه به آن ارتفاع منتقل کرد؟ این سنگها برای رمپ‌ها و شیبها 7%ـ داخلی خیلی سنگین بوده و نمی‌شد آن‌ها را با آن رمپ‌ها به بالا منتقل کرد.

برای حل این مشکل ما باید به دهلیز و راهروی اصلی هرم توجه کنیم.حقیقت این است که این دهلیز از زمانی که توسط مصر شناسان کشف شده است باعث گیج شدن و سردرگمی آنان شده است.حقیقت این است که شکل و فرم این دهلیز خیلی عجیب و غریب است.در حقیقت اگر کسی می‌خواست یک راهرو و دهلیز از نقطه A تا نقطه B بسازد آن را خیلی ساده‌تر می‌ساخت و به این شکل عجیب نمی‌ساخت. چرا شکل این راهرو اینگونه است؟

نقد مستند ما و فرازمینی‌ها

از نظر ژان پییر این دهلیز به عنوان یک سیستم تعادل وزن بزرگ عمل می‌کرده است.درون آن یک واگن چوبی با سنگ پر می‌شده است و توسط طناب بسته شده و نیروی کافی برای حمل سنگهای بزرگ را فراهم می‌کرده است.این سیستم همانند یک آسانسور حمل بار عمل می‌کرده است.

در حقیقت شواهد و مدارک بیشماری وجود دارد که این نظریه را تائید می‌کند [39] و بسیاری از رازهای مربوط به دهلیز را آشکار می‌کند. مثلا سوراخ عجیبی در طول

این راهرو و دهلیز مشاهده می‌شود که مشخصا برای اتصال این سیستم آسانسور چوبی و واگن آن استفاده می‌شده‌اند.

مشخصا باقیمانده‌هایی از گریس و روغن در این راهرو کشف شده است و حتی خراش‌هایی بروی سنگها نیز مشاهده می‌شود.مشخص است که آن‌ها برای روانکاری بیشتر حرکت واگن پر از سنگ در این دهلیز از روغن استفاده می‌کردند.

سیستم بالابر چوبی به یک رمپ خارجی اضافه نیز احتیاج داشته است که شواهد وجود آن نیز کشف شده است.[40]ـ این رمپ اضافه پس از اتمام ساخت مقبره جمع شده و بقیه هرم طبق روالی که توضیح دادیم ساخته شده است.[41]

نظریه ژان پیر و تیمش تائید بسیاری از مصرشناسان به نام را به دست آورده است ولی تا آن‌جایی که اطلاع داریم تا سال 2012 هنوز منتظر دریافت مجوزهای لازم از دولت مصر بودند تا پس از انجام تحقیقات تکمیلی نظر قطعی خود را اعلام کند.

مایکل‌هایزر می‌گوید: ایده ”Houdin” در رابطه با یک رمپ داخلی منطقی به نظر می‌رسد. به نظر من شواهد و مدارک خوبی برای اثبات این نظریه وجود دارد.

اگر شما هم سریال مستند نشنال جوگرافی در رابطه با این نظریه را ببینیدمتوجه می‌شوید که مدارک خوبی برای اثبات آن وجود دارد. نظریه هودین بر پایه یک ایده مهندسی بسیار ساده بنا شده است که هم امروز و هم در دوران باستان از آن استفاده می‌شده است. و این

این ایــده است که از وزن یک جسم ســنگین بــرای بــالا بردن و بلند کردن یک جسم سنگین دیگر استفاده شود.

نقد مستند ما فرازمینی‌ها

به هر حـال به زودی مشـخص می‌شـود که آیا این تئـوری کاملا درست است یا نه. ولی هدف اصلی من در معرفی آن به شما این بـود که شـما هم متوجه شـده و بدانید که راه‌های زیادی برای انسان‌های عادی که در عصر باستان در مصر زنـــدگی می‌کرده‌اند وجـــود داشـــته است که سازه‌ای چون اهرام را بسازند.

نقد مستند ما و فرازمینی‌ها

و برای توجیه و توضیح نحوه ساخته شدن چنین بناهــایی دلیلی وجود ندارد تا به نظریات عجیب و غــریب و من در آوردی مثل" فضانوردان باستانی" متوسل شویم.

یک نصیحت: هر وقت صـدای سم شـنیدید، اول به دنبـال یک اسب بگردید و بعد به زرافه فکر کنید.

اهرام مصر و سخن قرآن درمورد آن

بـرای دانشـمندان غـربی روشن گردیـده سـنگهایی که ازآن‌ها بـرای سـاختن اهـرام درمصراسـتفاده می‌شـده فقط ازجنس گل بـوده است واین دانشـمندان تصـورمی کنند که این کشف علمی اختصـــاص به آنـــان دارد، درحالیکه قرآن کریم در14 قرن پیش دراین کشف ازآنان سبقت گرفته است...!

پژوهشـــگران فرانســـوی وآمریکـــایی تاکید دارند که سـنگهای غـول پیکـری که فراعنه بـرای سـاخت اهـرام اسـتفاده می‌کردند فقط از گل سـاخته شـده‌اند که تحت حرارت بالا قرارمی گرفتند؛ این حقیقتی است که قرآن کریم آن را با دقت تمـام بیـان کـرده است. خداونـدحکیم درقرآن ازقول فرعون می‌فرماید:

"ای‌هامـــان! بـــرای من آتشی برگل بیفروزوبـــرایم ساختمان (عظیم و) مرتفعی بنا کن شاید که من ازخدای موسی خبری به دست آورم وبه راستی گمان می‌کنم که اواز دروغگویان است." (قصص/38)

تصاویری که میکروسکوپ الکـترونی ازجزییـات سـنگهای به کارگرفته شــده دراهــرام مصــردرمعرض دید عمــوم قرارداده است وهم‌چـنین اسـناد علمی ثـابت کرده‌اند که برای ساخت ساختمانها وبرجهای مرتفع وغول پیکردرآن عصــرازگل اســتفاده می‌شــده اســت؛ درست به همــان صورتی که درقرآن مجید آمـده است واین رازی بـوده که فراعنه آن راپنهـــــان می‌کرده‌انـــــد؛ ولی خداوند اسـرارپنهانی را می‌داند وازاین روست که ازاین حقیقت

سخن به میان آورده است تا نشانه‌ای برصـدق این کتـاب عظیم باشد

اولین مکاشفه ایواواس

هنگامی که لیبر AL VEL از مقررات از کتاب تورات، توسط آلیستر کراولی در بهار سال 1904 دریافت کرده بود م، آگاهی انسان در مورد به در تعدادی از راه‌های قابل توجهی پیشرفته بود. کتاب شریعت پایین به عنوان دیکته، گرفته شده است، از هوش معنوی به نام آیواس کمتر از چهار ماه پس از اولین ثبت پرواز موتور توسط برادران رایت در کیتی‌هاوک، کارولینای شمالی است. سال بعد، هر دو زیگموند فروید و آلبرت انیشتین بودندمقالات محوری را در رشته‌های تحصیلی خود منتشر کرد. این چهار واقعه، که در اواخر سال 1903 تا 1905 به طول انجامید، منجر به ایجاد تغییرات عمیق در نحوه نگاه انسان به خود و دنیایی که در آن زندگی می‌کنند، می‌شود. تأثیرات کامل این تغییرات هنوز صد سال پس از آغاز آن تحقق نیافته است. در مورد Liber AL vel Legis، ما به سختی سطح را خراشیده‌ایم.

لاول توماس

در سال 1919، لاول توماس صحنه‌های فیلمبرداری از لارنس را که با سوارکاران اسب سواری بدوئین شارژ می‌شد، نشان می‌داد، همانطور که توسط هری چیس، فیلمبردار هری چیس، با دوربین فیلمبرداری دست، از یک تخته سنگی که فقط بالای سرش پرواز می‌کرد، نشان داد. مخاطبان توماس برای اولین بار در زندگی خود دید چشم پرنده را تجربه کردند. این صحنه قانع کننده باعث شد بینندگان احساس کنند که پرواز می‌کنند، خودشان. توماس از سفر به سفرنامه با آلنبی در

فلسطین و لارنس در عربستان ثروتمند و مشـهور شـد، به دلیل هیچ اقدام جزئی به صحنه‌های هوایی

در سال 1972، خدمه آپولو 17 عکس یادگاری گرفتند که نشان می‌داد آسمان سیاه ستاره‌ای که تمام سیاره زمین را از 29000 کیلومـــتری دورتر قـــاب می‌کند. عکس مشـهور دیگـری از کـره زمین در طی مـأموریت پیشـگام آپولو 8 در اواخر سـال 1968 از مـدار مـاه گرفته شـده است. این زمین نشـــان از زمین خـــاکی از افق مـــتروک ماهواره دارد. این عکسها چشم اندازهای قانع کننده‌تری نسبت به هر بازنمایی سـیاره زمین که قبلاً پدیـدار شـده بود، فراهم کرده‌اند. آن‌ها مردم را به این نتیجه رساندند که این سیاره تنها خانه‌ای است که ما در آن قرار داریم. تصـاویر زمیـنی که در وسـعت فضا سـاخته شـده اسـت، باعث علاقه شدید مـردم به محیط زیست و محیط زیست شده است. تصـــادفی نیست که اولین روز زمین است در سال 1970 برگزار شد، زیرا اخیراً عکس‌هـایی از برنامه ماه ناسا از تیراژ گسترده برخوردار بود.

به آسمان رسیدن به آسمان چشم انداز جدیدی به سیاره ما، خانه ما در جهان می‌دهد.

آلبرت انیشتین

آلبرت انیشتین در سال 1905 سه مقاله اصلی در مـورد فیزیک منتشر کرد. مقاله دوم، در مـورد آن‌چه به عنـوان تئوری ویژه نسبیت شناخته شد، معادله معروف خود E = mc 2 را معرفی کرد. در سال 1907، او اصل معادل را بیـان کـرد که اساسـاً می‌گوید نـیروی گـرانش از نـیروی شتاب قابل تشخیص نیست. این منجر به نظریه عمـومی

نسـبیت انیشـتین می‌شـود. پیش بینی‌هـایی که وجـود فضای / زمان منحنی‌هـای انبـوه، برگرفته از آن تئـوری، در سال 1919 به اثبات رسیده است.

کراولی اغلب در مقاله خـود در گـزارش سـال 1919 در گزارش نظریه نسبیت گرانشـی، به سر آرتـور ادینگتـون مراجعه می‌کـرد که نسـبیت عـام اینشـتین را با دنیـای انگلیسی زبان معرفی می‌کرد. "من تا حد زیادی در تمام این کار [کمک شد نظر جدید در لیبر AL] با مطالعه ثابت کار انیشتین، وایتهد، راسل، ادینگتون و هنری Pointcar é، که سالیوان به من توصیه کرده بود. به نظر می‌رسید آن‌ها در آستانه کشف حقـایقی هسـتند که کتـاب قـانون پنهان و آشکار کرده است.»- اعترافات الیسـتر کـراولی، صفحه 922.

با انفجار اولین بمب اتمی، در Alamogordo Gunnery و محدوده Bombing در نیو مکزیک صـبح روز شـانزدهم ژوئیه سال 1945 و تخریب بعدی هیروشیما در 6 اوت و ناگازاکی در 9 اوت توسط سلاح‌های اتمی، تمـام دنیا به این موضـوع پی بردند. معادله معـروف اسـتاد انیشـتین. طی چند سـال، بشر به قـول وینسـتون چرچیل توانـایی ساختن این آوار را مهندسی کرده بود.

ادوین‌هابل

لازم به ذکر است که پیش از اعلام سال 1925 مبـنی بر کشف ادوین‌هابل، کهکشـان‌های دیگـر، سـتاره شناسـان معتقد بودند که کهکشـان راه شـیری، خـود کل جهـان است. اکنون می‌دانیم که صدها میلیارد کهکشان دیگر در

جهان وجود دارد که برخی شـامل صـدها میلیـارد سـتاره هستند.

علم نه تنها چشم انـداز جدیـدی در مـورد مـاهیت جهـان ماده ایجاد کرده است، بلکه ابزار جدیدی نیز بـرای تغیـیر جهان به خوبی یا بیماری فـراهم آورده است. Liber 75 ولو لوســـیفری، در آیه 31 می‌گوید که جهـــان ما "با آشفتگی بلوغ" رنجیده است.

فروید زیگموند

سه مقاله زیگموند فروید در مورد تئـوری جنسـی، که در سال 1905 منتشر شد، مطالعه علمی روان انسان را به روشی بسیار عمیق پیش برد. این و «تفسیر رویاها» او، که پنج ســال قبل از آن (نوامــبر 1899)ــ منتشر شــده است، مهمترین مشارکت وی محسـوب می‌شـوند. فروید پیشـگام روانکـاوی، نـوعی روان درمـانی است که در آن مشتری و درمانگر احساسـاتی را که بـاعث ایجـاد رفتـار می‌شود، بررسی می‌کنند. بسیاری از، اگر نه بیشتر، این احساســات بــدون آگــاهی آگاهانه ما اثر دارند. به گفته وی، ناخودآگاه دارای دو عنصر اصلی است- Id (das Es، It) و Superego (das Über Ich، Over I). ذهن بیدار آگاه و احساس خود، او را برچسب Ego (das Ich) قرار داد، من) فروید اظهار داشت که مجتمع‌های خواسته‌های سرکوب شـده در ناخودآگـاه شـکل می‌گیرند و ظـاهراً با رفتار غیر عمدی بیان می‌شوند.

ســربازان با واکنشــهای احساسی و جســمی متناسب با موقعیتهـــای تهدیـــدآمیز به تهدیـــدهای واقعی پاسخ می‌دهند. وقتی به یک محیط اسمی صلح برمی گردند، به

طــور نامناسب به محرک‌هــای غــیر تهدید کننــده پاسخ می‌دهند. پاســخهای عصــبی آن‌ها آن‌ها را از دوســتان و خانواده جدا می‌کند که واقعاً نمی‌توانند تجربیات آن‌ها را درک کنند. ایـــده‌های فروید بعد از جنگ جهـــانی اول (1914-1914)ـ وقتی شـناخته شد و مـورد پـذیرش قـرار گرفت، وقتی روش‌های وی به نظر می‌رسـید مـؤثرترین درمان بـرای شل شـوک، اختلال اسـترس پس از سـانحه است. اکنون می‌دانیم که ترومای بسـیار وحشـتناک‌تر از جنگ بـاعث ایجـاد نـوروز در دوران کـودکی می‌شـود که ممکن است یک عمر طول بکشد. روان درمـانی می‌تواند این نوروس‌ها را در تنظیم ایمن رابطه درمانی از خـواب بیدار کند و به محض فهم، راه‌های سالم‌تر مقابله از بین برود.

" میل جنسی ناخودآگــاه" واقعــاً "اراده واقعی بــاطن است"... تجربه به آداب و رســومی که انســان را آغــاز می‌کنند می‌آمـــوزد که هنگـــامی که هرگونه پیچیـــدگی (دوگانگی) برطرف شود (وحدت)، آغازگر کل می‌شود.

- اعترافات آلیستر کرولی، ص. 72

حـــال اجـــازه دهید درک شـــود که این شر فقط کلمه‌ای است برای دلالت بر عدم تمامیت در فرد، از نظر بیرونی و درونی. قــانونی فراتر از آن‌چه انجــام می‌دهید وجــود ندارد.

- 718،5: 7

اظهـارات آلیسـتر کـرولی در بـاره فصل 1 آیه 8 کتـاب قانون اظهار می‌دارد: "بنابراین کار بزرگ شامل راه حل مجتمع‌ها است." بی‌نظمی ذهن و بدن را مبهم‌تر می‌کند

تا از استعاره کرولی استفاده کند و بـدین تـرتیب پدیـدار شــود. نــور درونی با حل مجتمع‌هــا، حجاب‌ها شــفاف‌تر می‌شــوند و این اجــازه می‌دهد تا نــور درونی در جهــان بدرخشد. در این روش خدا گوشتی می‌شود.

بسیاری از رویکردهای رواندرمانی شـامل هر دو دیـدگاه معنوی شرقی و غربی در تلاش برای درک و درک تعامل بین آگـــاهی آگاهانه و ناخودآگـــاه است. نوروزهـــا، که پاسخهای سالم را مهـار می‌کننـد، هم‌چـنین می‌توانند به عنـوان شـیاطین تغذیه کننـده انـرژی روانی ما توصـیف شوند. جـادک و روان درمـانی هر دو ناخودآگـاه را کشف می‌کنند.

فروید چشم انــدازهای جدیــدی از منظر درونی افکــار و احساســات ما به ما داد و به ما کمک کــرد تا ببیــنیم که دنیای درونی چگونه بر رفتار و تجربه ما از دنیای بیرونی تأثیر می‌گذارد.

جرالد مسی

جرالد مسی در مصــاحبه مشــهور خــود با عنــوان The Coming Religion که بـرای اولین بـار در سـال 1874 منتشر شد، سال قبل از تولد کرولی، مصریست و فعـال اجتمــاعی اجتمــاعی دین را بــرای پــیروی از مســیحیت توصیف کرد که از بسـیاری جهـات با Thelema of the Book of the Law شباهت داشت.. مسی نوشت: "باید به جای اعتقاد وانمـود شـده، صـداقت زنـدگی باشد. یک دین علم، به جای خرافه. به جای غم و انـدوه، از شـادی. از صعود انسان، به جـای سـقوط او. یک آیین واقعیت در زمـان حـال، و نه صـرفاً ایمـان به آینـده. دیـنی که در آن

معبد به خدا سپرده شـده اسـت، به جـای این‌که از آجر یا سنگ ساخته شود، به شکل انسـانی خواهد بـود. یک دین کـار، نه عبـادت. و به جـای موجـودات مرگبـار، با همه انگلهای گرسـنه طعمه خـود، یک دین به زنـدگی، زنـدگی واقعی، زنـدگی در این‌جـا، زنـدگی اکنـون، وعـده‌های زندگی ابدی! " در سن 79 سالگی، چـنین مـذهبی فقط سه سـال و نیم قبل از تولد کتـاب قـانون متولد شـده بوداعتـدال اعتقـاد خـدایان را اعلام کـرد. اما مسی با آرامش بخشیدن به خرافات دوران گذشته، سهم بسزایی در New Aeon داشته است.

مکاشفه

Khabs در Khu است، و Khu در Khabs نیست. 1

- 1،220: 8.

آلیسـتر کـرولی در اظهـارنظر جدید خـود در مـورد این فصل 1 آیه 8 کتاب قـانون نوشت: "دکـترین آشـکارا از جایگـاه نخسـتین" مکاشـفه "آیـواس از اهمیت ویـژه‌ای برخوردار است."

در این‌جا نظر قـدیمی Aleister Crowley آورده شـده است:

در این‌جا متن شروع می‌شود.

Khabs نور مخفی یا LVX است. خو موجودیت جادویی یک مرد است.

بعداً می‌بینم (خورشید در عقرب، An VII) که Khabs به معنی ستاره است. در این حالت cf.v.3.

آمــوزه‌ای که در این‌جا تعلیم داده می‌شــود این است که نــور، انســان ذاتی و اساسی است. Intis (نه Extra) Nobis Regnum del.

"لوکس" یک کلمه لاتین به معنای "نور" است. "خورشـید در برج عقرب، بعد از میلاد هفتم" (سال 7)، پاییز 1911 بود م "abbreviates" cf.v.3، مقایسه [مشورت] با آیه سه. آیه سه (220،1:ـ 3)ـ آمده است: "هر مـرد و هر زن یک سـتاره است 2."ـ توجه است یک سـتاره، یک سـتاره نیست. "Intra Nobis Regnum del"، نسخه‌ای از INRI مسیحی، به معنای "درون خود ما [پادشاهی goD است" است.

آیه بعدی ادامه می‌یابد:

سپس خاب‌ها را پرستش کن و ببین نـور من بر تو ریخته است!

- 220،1: 9

ما موظف هسـتیم که خاب‌هـایی را که در خو وجـود دارد عبادت کنیم. سپس نور نایت که بر ما ریخته می‌شـود، به سایه‌ها نفوذ می‌کند و آن‌چه را که قبلاً مبهم بود، آشکار می‌کند. برای مثال Nuit قول می‌دهد "... یقین است، نه ایمان، در حالی که در زندگی، پس از مرگ".

ایـوواس در فصل سـوم کتـاب رمزهـا، اسـتعاره‌ای را که توصیف خواب‌ها و خو است، پیش برد:

علاقه داری؟ آیا شـما متوجه محرمانه هسـتید؟ سـپس به آن‌چه کلمه به ستارگان و چراغهای چراغ می‌گویـد، توجه کنید. تو هفت عاشق هسـتی که در عشق کـار می‌کـنی.

ستارگان فرشتگان شما هستند که در مدار مناسب و دلپذیر خود ثابت هستند. چراغهای آویز بدنهای شما هستند که توسط‌هاله‌ای از نور برتری می‌یابد.

- 8 :718،3

Khabs، که کراولی به عنوان ستاره ذکر شده در 220، 1:ـ 3 شناخته شده است، فرشته نگهبان مقدس، خود بالاتر یا خود ابدی است. کار بزرگ، در متن Thelemic، برای این است که فرد بتواند 3 فرد را با این موجود معنوی، فرشته نگهبان مقدس خود کشف و شناسایی کند. تماس آگاهانه توسط Minor Adept در Tifhereth برقرار می‌شود. هویت با فرشته توسط Ipsissimus در Kether حاصل می‌شود.

آخهاله نور Akhu، Khu یا Akh است. این یک بدن آسترال سطح بالاتری است که از طریق Heart Chakra، آناهاتا Chakra به آن متصل می‌شویم. Khu نوری است که از طریق شخصیت (Ka)ـ فیلتر می‌شود، به عنوان‌هاله یک شخص دیده می‌شود.

توجه داشته باشید که Ka یک بدن نجومی پایین‌تر است؛ پایین‌تر است زیرا این ماده بیشتر (فرم بیشتر، انرژی کمتری) و نزدیک‌تر به صفحه ماده است. Ka Ka Ghost است، doppelgänger، که به نظر می‌رسد در بدو بزرگسالی بدن جسمی است. ما از طریق Svadhisthana Chakra به Ka متصل می‌شویم.

از آن‌جا که Khu جنبه‌ای از تجلی ما در جهان است، می‌توانیم دیدگاه خود را به آن سطح از موجودیت خود تغییر دهیم. این تغییر چشم انداز را می‌توان از طریق

آیین‌های پنتاگرام و هگزاگرام، مدیتیشن رسمی در آسانا و استخدام میل جنسی به خدمت اراده واقعی انجام داد.

آشکار سازی خو، وظیفه آدپتوس صغیر است که دیدگاه آن در تیفت، سپیره در مرکز درخت زندگی است. خو برای معبد نگهبان مقدس یک معبد یا خانه است. آدپتوس صغیر از طریق شناسایی و خورشید از دانش و مکالمه فرشته نگهبان مقدس پرده برمی دارد.

درخت زندگی، Ka، Khu و Khabs را نشان می‌دهد

وقتی شما خورشید را می‌پرستید، جهان شما روشن است.

وقتی خورشید می‌شوید، دنیای شما شب است.

ما با خواب‌ها از طریق خو ارتباط برقرار می‌کنیم. ما در ناخودآگاه خو می‌یابیم. رابطه Khu و Khabs توسط کارت برنده تاروت The High Priftess بیان شده است که به نام عبری گیمل و ماه نسبت داده می‌شود. این مسیر بین Khu، Tiphereth، و Khabs، Kether، تاج یا Sahasrarah Chakra است. هنگامی که فرد ماهر در کاتر چشم انداز پیدا کند، تجسم قادر به تفکیک بین خود زمینی و فرشته نگهبان مقدس نیست. او Ipsissimus، "خود" است. Ipse برای "خود" لاتین است. پسوند لاتین "-issimus" به یک صفت اضافه می‌شود تا آن را فوق‌العاده جلوه دهد. کنت گرانت ایپسیسیموس را به عنوان "خود او" ترجمه کرد.

خواب‌ها ستاره هستند. خو قلب قلب انسان است. در عمل، ما نمی‌توانیم به طور مستقیم فرشته نگهبان

مقدس را درک کنیم، بیش از آن‌چه می‌توانیم مستقیماً به چشم خودمان بنگریم. ما مظاهر دنیوی فرشتگان نگهبان مقدس ما هستیم. بدن ما معابد خود معنوی ماست. برای ما کار بزرگ این است که مجموعه‌های روانی خود را برطرف کنیم. تا حجابها را در ضمیر ناخودآگاه شفاف‌تر از مات جلوه دهیم. برای رونمایی از نور (LUX)ـ در داخل. ما نمی‌توانیم فرشته 4 را ببینیم، اما می‌توانیم Khu را با نوری که می‌درخشد درک کنیم. خو در ناخودآگاه یافت می‌شود. Khu رابط بین تجسم و فرشته است. بنابراین‌هاله نور واسط بین چراغ روشنایی و ستاره است. زندگی ما در جهان مصادیق زمانی ستارگان ابدی است.

حدیث در ابتدای فصل خود در کتاب قانون به ما می‌گوید:

من تمدید نشده‌ام و خابز نام خانه من است.

در این حوزه من در همه جا هستم، زیرا

او [Nuit]، محیط اطراف، در هیچ کجای آن یافت نشده است.

با این حال او باید شناخته شود و من هرگز.

- 2-4 :220،2

من شعله‌ای هستم که در هر قلب

انسان و در هسته هر ستاره می‌سوزد.

- 6 :220،2

Nuit معبد جهان است. جهـان معبد جهـان است. جهـان معبد تجسم است. تجسم معبد خو است. Khu معبد Khabs است. خواب‌ها معبد حدیث است.

Nuit گسترش نامتناهی است که همه را در بر می‌گیرد. حدیث انقباض بی‌نهایت است که به همه نفوذ می‌کند.

هرو ره-ها در کتاب کدها می‌گوید:

من خدایی هسـتم که در صـندلی Ra قـرار گرفته است. من روح هستم و پیوند می‌خورم. بدانید که من به عنوان Ra Hoor Khuit قدرت تخریب و سـاختن دارم. من به عنـوان هـور پـان کـرات هیچکـدام از این کارها را انجـام نمی‌دهم، زیرا در اعماق خودم جـذب می‌شـوم، نزدیک به محل اقـــامت نو. بدانید که Had دانه من اســـت، که در خورشید در حال خورشید شدن اســت، اما در انقبـاض او نیست. خدایی جز خدا نیست. خدایی نیست.

- 718،1: 14

پیاز کیهانی

الگـویی از آگـاهی که در آن معنـویت در طـبیعت یـافت می‌شـــود، و نه بـــالاتر از آن، می‌تـــوان در ســـنگ ماسه ســینالزی که از بودیسم ســریلانکا به ما می‌رســد، دیــده می‌شود.

سنگ سنگی سینالیSandakadapahana نشان می‌دهد avidya (Malkuth) در محیط. سطوح روشن‌تر آگـاهی توسط حلقه‌های مختلف داخلی تصاویر به تصویر کشیده می‌شـود. مرکز گل نیلـوفر آبی نمایـانگر نیروانا (کـاتر)

است. در یا دروازه‌ای که از ارویدیه به نیروانا منتهی می‌شود با حضور در این‌جا و اکنون یافت می‌شود.

نمـــودار زیـــر، تلاشی بـــرای نشـــان دادن یک مفهـــوم متـــافیزیکی است که من آن را پیـــاز کیهـــانی می‌نـــامم. دنیـــایی که می‌شناســـیم در یک چرخه ثـــابت خلقت و ویرانی قرار دارد. ایجاد در مرکز پیـاز کیهـانی و حباب‌ها آغـاز می‌شـود تا سـرانجام در جهـان تجربه ما در پوست پیاز کامل شود. سپس بلافاصله به گذشـته فـرو می‌رود. جنبه بی‌وقفه این ایجـاد / تخـریب در سـطح پوست پیـاز باعث توهم ماندگاری می‌شود. طبیعت منصـفانه نیسـت؛ طبیعت پرکار است آینده فقط بالقوه است. گذشته دیگر قابل تغیـیر نیست. فقط حـال واقعی است. اگر بتـوانیم راهی بـرای زمـان حـال پیـدا کـنیم، نه تنها می‌تـوانیم حقایق پنهان درباره وجود را درک کـنیم، بلکه می‌تـوانیم تغییرات کـوچکی را در سـطوح درونی ایجـاد کـنیم که در واقعیت عینی می‌تواند تأثیرات بزرگی داشته باشد.

CosmicOnion

می توان تعداد نامحدودی از هواپیماهای هوشـیار را بین طرح ریزی مواد بیرونی و ستاره در مرکز سیستم تصور کـرد، اما در این‌جا فقط چهـار نفر نشـان داده شـده‌اند. چهـار حلقه متحـدالمرکز با چهـار مرحله اصـلی شـروع Thelemic مطابقت دارد.

سطح بیرونی حلقه بیرونی، با نـام / Objective Time Space، نشـان دهنـده جهـان مـادی از تجربه روزانه ما است. این پوست پیـــاز، نـــازک و ســـفت است. هر لایه داخلی پیـــاز کیهـــانی یک مرحله مهم در زمـــان و مکـــان

است. هر عنصر زمـــان داخلی بیشـــتر حضـــور دارد. هر عنصر فضای داخلی در این‌جا بیشتر است.

کلام مصائب چهار مرحله اصلی شروع معنوی و مصــائب ناشی از آن‌ها را توصــیف می‌کند. هر ســطح هوشــیاری کنونی نشانگر ارتبـاط بیشـتر بین تجسم مـادی-جهـان و ستاره معنوی-قلمرو است.

این نقل قول از فصل دوم کتـاب رمزهـا، کلمه مصـائب، ABRAX را معــرفی می‌کند. این آیــات زیر را از کتــاب قانون ذکر می‌کند: 220،1: 50-51، 220،3: 38 و 220، 3: 64-67.

بدانید که مصـیبت‌ها باید از چلا به چله متفـاوت باشـد، و استاد باید بداند که بهترین خـدمات را دارد. ناخـالص باید از آتش عبـور کند و نقـره به دست او خواهد رسـید. این اولین درب است و نامه آن X است. جریمه باید با عقل محاکمه شـــود، و از نظر طلا به او تعلق می‌گـــیرد. این درب دوم است و نامه آن R. R است. بلنـــدگوها در بـالاترین حد انتخـاب می‌شـوند و به عنـوان جیـوه بـرای آن‌ها خواهد بــود. این درب ســوم است و نامه آن B. B است. یکی از سه تا به عنـــوان جرقه‌هـــای نهـــایی Daemon خود به Beast خواهد بود. او به آگاهی کامل از خداشناسی می‌رسد. او باید سه نفر را پشت سر بگـــذارد تا یکی شـــود. او باید از یکی فراتر رود تا یکی شود. این درب چهـارم اسـت، و نامه آن A. A است که بدانید که کلمه مصـائب ABRAX اسـت، همـانطور که در کتاب قانون پنهان است.

- 718،2: 26

ABRAX بیشتر در این نقل قول از فصل 5 کتاب رمزها نشان داده شده است، جـایی که ایـوواس احتمـالاً صـدها سال را برای آینده پیش بینی می‌کند.

معبد بـزرگ بنا به الگـوی Minutum Mundum سـاخته می‌شــود و ممکن است در این‌جا چهــار ســطح داشــته باشید. هر سطح باید درجه اصلی شروع باشد، همـانطور که در کلمه ABRAX نشان داده شده است. هر سپهر به نوع و شگفتی خدای خـود متعهد است. این شـیب باید به تدریج به نقطه‌ای در بالا، به شکل هرم شیب یابد، اما در نهــایت نقطـــه، یک رصـــدخانه خواهد بـــود و یک معبد مخصوص شکوه و پرستش نیت.

- 718،5: 19

گرافیک پیـاز کیهـانی چهـار درجه اصـلی شـروع به کـار رفته در کلمه ABRAX را نشـــان می‌دهد. پوست پیـــاز جهان ناخالص مواد است. هسته اصلی پیاز Clear Light است. X (Tzhddi) و Ruach R (Resh) را تشـکیل می‌دهند. B (Bet) و A (Aleph) سه گانه فوق‌العاده را تشکیل می‌دهند.

مـاهیت ناخوشـایند مـالت باید بـرای دسـتیابی به نقـره Yesod، مـاه، از آتش شـین، در X Ordeal عبـور کند. این‌جابجایی آگاهی با تأثیرات گسترده‌ای برای ابتکـار، به ویـــژه در مقابل واقعیت و تـــوهم است. این ورود به Ruach، درجه Zelator است.

جریمه در رواچ، ذهن محاکمه می‌شـود. این R Ordeal، نتیجه شـــروع به درجه‌هـــای Thelemite است. Minor Adept مـــرد زمین است (μα)ـــ که روش اصـــلی آن

همجنسگرا است. Minor Adept از طریق جـادوگری از عشق به خود، به دانش و مکالمه فرشته نگهبـان مقـدس می‌رسد. روش اصلی هـرمیت (Θε)ـ یا سـرگرد آدپت، در گبورا، دگرجنسگرا است. و روش اصـلی (λη) Lover یا Exempt Adept، در چــزد، همجنسگراست. Θελη مــا، تلفظ شــده توسط تیمــال، به معــنی "آن‌چه که بخواهد" است. آن‌چه که وصـــیت شـــده اســـت، هر یک از عناصر کیمیـــاگری است که با هـــدف اراده خالصـــانه تقـــدیس شـده‌اند. کلام قـانون محصـول "عشق تحت اراده" است. کلام قـــانون کلیـــدی است که در را به حـــال حاضر بـــاز می‌کند.

کلام قانون تذکره است. [تلهما]

کسی که ما را به تئاتر دعوت می

کند، اگر به

کلمه نزدیک نگاه کند، هیچ اشتباهی نخواهد کرد. زیـرا در آن‌جا سه

درجه، هرمیت [Θε] و عاشق [λη] و

مرد زمین [μα] وجود دارد. آن‌چه را که می

خواهید انجام دهید، تمام قانون را انجام دهید.

- 1،220: 39-40

Thelema به زبـان یونـانی تله در حـروف لاتین نمـرات کلاس- جدید نمادهای سنتی Thelemite

بلنـدپایگان از پرتگـاه عبـور می‌کنند و ورود به Suprial Triad، Order Astrum Argentium یا Star Silver را به دست می‌آورند. در حالی که آگـاهی در رواچ در مـورد شـناخت اسـت، آگـاهی بـالاتر از پرتگـاه در مـورد وجـود است. این آگاهی است که سـاده‌تر و ژرف‌تر از آن است که عقل بتواند به دست آورد. اسـتاد معبد زحل را نه به عنـوان مخـالفت و محـدودیت بلکه به عنـوان قـدرتی که تجلی عیـنی را ممکن می‌کند می‌داند. زحل در واقعیت واقعی است. مجوس به عنوان نپتون حکمـرانی می‌کنـد، و ثبات را تغییر می‌دهد. یـافتن ثبـات در تغیـیر. دشـمنی ظاهری نپتون بـاعث می‌شـود که وی از جـوی پرتگـاه به عنوان عطـارد ظـاهر شـود. اسـتاد معبد زحل و عرفـانی است. مگوس جیوه و جادویی است. مجله، دومین کـارت برنـده تـاروت، Atu I. است که به حـرف Bet و سـیاره عطـارد نسـبت داده شـده است. "وظیفه اسـتاد شـناخت قدرت خود است، که همه‌چـیز در مـورد او تـأثیر اراده او است..."- 718،4:ـ 12ـ سـنگ‌های آب قیمـتی به افتخـار مگوس درجه به جیوه فلز مایع اشاره دارد.

همه مصائب قبلی در Ordeal A، مصـیبت Ipsissimus خلاصه شـده است. "جرقه‌هـای نهـایی آتش صـمیمی" توصیف می‌کند که چگونه کتاب قانون به Ipsissimus که کـاملاً با فرشـته نگهبـان مقـدس، سـتاره یا Khabs مشخص می‌شـود، ظـاهر می‌شـود. کتـاب شـریعت درجه اتصـال به فرشـته، ابـدی خـود: یک آینه جـادو که نشـان دهنده درجه آغاز از شروع، به عنـوان مثـال. Neophyte در درجه اول به امور دنیای مادی مشغول است و آگاهی کمی از فرشـته خـود دارد. احمق این کتـاب قـانون را می‌خواند و اظهـار نظر می‌کند. و او آن را نمی‌فهمد. "-

220،3: Ipsissimus.63 دارای بالاترین آگاهی معنوی و کاملاً با فرشته است. از نظر بودایی، او بدیشتواست. با این حـــال، Ipsissimus نه تنها عرفـــانی منفعل بلکه جادوی فعــال را درک می‌کند. او نه تنها حقیقت اساسی وجود را درک می‌کند بلکه با بی‌گناهی خــرد بــزرگ نــابود می‌شــود و ایجــاد می‌کند. او بــالاتر از طــبیعت نیست. او بشریت طبیعی به بهترین شکل است: مجرای بدنی برای تجلی الهی در جهان.

چگونه Magick کار می‌کند

نمودار زیر روابط علت و معلولی را نشــان می‌دهد. علل ایجاد شده در سطح داخلی حباب پیــاز کیهــانی تا زمــانی که در پوست پیـــاز، جهـــان ناخـــالص مـــواد کامل شـــود (نهایی) می‌شوند.

روابط علت و معلولی در Magick

جفت علت و معلــول در ســمت چپ نشــان دهنــده وقــایع طبیعی هواپیما است. ما انسان‌ها برای مرتب سازی این نــوع زنجــیره رویــدادها تکامل یافته ایم و عقل محصــول این تکامل است. در این حالت، می‌تــوان ســریال حــوادث را به صورت منطقی تهیه کرد و در یک بازه زمانی قــرار گرفت که در نهایت اثر ایجاد کند.

جفت علت و معلـــول در ســـمت راست نشـــانگر وقـــایع جـــادویی از جـــور جـــور است که ممکن است اثر طلـــوع طلایی باشد. در این حــالت، مجموعه رویــدادهایی که اثر را تولید می‌کنند از منظر دنیای ماده پنهان می‌شوند، اما آغازگرها می‌توانند پیوندهای علت و معلول را درک کنند. هم‌چنین، اثر در زمان / مکان به سختی محدود نمی‌شود.

نتایج اقدامات انجام شده دیروز، بدون اطلاع و قصد ما، ممکن است فردا موضوع یک عمل جادویی را که امروز تصویب شده است، تحقق بخشد. یعنی جادوک می‌تواند نه تنها آینده بلکه گذشته را تحت تأثیر قرار دهد.

جفت علت و معلولی در وسط نشان دهنده وقایع جادویی است از نظریه‌ای که Thelemites، آغازگر Rosy Cross، ممکن است تأثیر بگذارد. در این‌جا، ما از روش Thelemic استفاده می‌کنیم، که اساس آن در G∴D∴ یاد گرفته‌ایم. در این‌جا، ما از موقعیتی عمل می‌کنیم که بسیار بیشتر در این‌جا و خیلی بیشتر از هر دو مثال قبلی است. این اثر از گذشته و آینده فراتر می‌رود تا آن‌که جادوی چشم انداز بیرونی‌تری تولید کند.

ابتکار عمل راس صلیب وصیت نامه خود ابدی خود را هدایت می‌کند. آن‌ها عدم تحرک عالم را در پشت سر خود دارند تا حدی که با فرشتگان نگهبان مقدس خودشان شناسایی کرده‌اند. آن‌ها بدون دلیل عمل می‌کنند، زیرا هیچ زنجیره‌ای از دلیل نمی‌تواند اثر را توضیح دهد. از منظر عقل، روابط علت و معلولی که توسط جیزک ایجاد می‌شود، کمرنگ و غیرمنطقی است، گرچه ممکن است ساده و مستقیم به آغاز باشد. کتاب شریعت به ما می‌گوید "هم‌چنین دلیل دروغ است؛ برای یک عامل نامتناهی و ناشناخته وجود دارد. و همه سخنان آن‌ها کاملاً خردمندانه است. "- 2،220: 32. و ما توسط کتاب کدها به شما توصیه شده است ،"این شیطان را که 333 است، دور کن یا من تو را از پناهگاه بیرون خواهم کرد. نه! خودت را لعنت کن این گناهی کوچک نیست که مرتکب شوید، اگر یک عمل صحیح و اشتباهی انجام

شود- اگر قضاوت خود را به اراده تسـلیم نکنید. "- 718، 3:ـ 11.ـ انجـام اراده واقعی این است که معصـوم عمل کـنیم. هر تلاشی بـرای توضـیح منطقی یک عمل با اراده واقعی یک دروغ است. به همین دلیل است که "قـــــرار گـرفتن در معـرض معصـومیت یک دروغ است."- 220،2: 22.

هنگـــامی که ما دیـــدگاه خـــود را از ملکـــوت، جهـــان، به Yesod، بنیـــاد رواک تغیـــیر می‌دهیم، بعد جدیـــدی را به درک ما از واقعیت اضـــــافه می‌کـــــنیم. این بعد جدید از دیدگاه ملکوت نامحدود و ناشناخته است. در این نمودار، علل را به عنوان امتیاز و تأثیرات، حداقل برای G∴D∴ و Rosy Cross، به عنوان Continua، شرح داده ام. ممکن است قاره را به عنوان هواپیمای دو بعدی تصور کنیم، نه فقط بر روی یک خط زمـانی. تـأثیر مـداوم بـرای روش Thelemic گسترده‌تر از روش تولید G∴D of است.

برای A∴A∴، علل را به عنـوان پیوسـته دو بعـدی نشـان می‌دهد و سپس جلوه‌ها در سه بعد در نمودار نشان داده می‌شـــــود. تغیـــــیر چشم انـــــداز ما از رواچ به مثلث فوق‌العـاده، بعد دیگـری به درک ما از واقعیت می‌افزاید. با هر شروع اصلی، الگویی که به نظر غـیرممکن پیچیـده و ضد شـــهود به نظر می‌رســـد، به همـــان روشی که یک Flatlander دو بعـدی، با توجه به توانـایی درک یک بعد سـوم، سـاده و آشـکار می‌شـود، به راحـتی مکعب‌هـا، مخروط‌ها و کره‌هایی را که قبلاً در اختیـار داشـت، درک خواهد کـرد. اثـرات جـادویی مرمـوز در نظر گرفته شـده است.

هیچ ابعـاد اضـافی اضـافی واقعی به آگـاهی ما افـزوده نمی‌شـود که سـطح داخلی شـروع را به دست می‌آوریم. آن‌ها فقط اسـتعاره بـرای بیـان کیفیت تغیـیر آگـاهی هستند. چیزهایی که بـرای Hermit سـاده و واضح است (عمـده Adept)ـ ممکن است مضـرات Zelator باشد. معشوق (Exempt Adept)ـ ممکن است کاملاً با چـیزی که بـرای اسـتاد معبد بی‌اهمیت بـوده اسـت، شکست بخـورد. هیچ مقـدار مطالعه و آمـادگی ذهـنی نمی‌تواند شروع کننده باشد. تنها اقدام در جهـان می‌تواند آغـازگر باشد و تنها مصـائب می‌تواند پیونـدهایی را که واقعیت عملی را در جهان ایجاد می‌کند، جعل کند.

این ممکن است چنـدین عمر طـول بکشد تا مصـیبت هرگونه ابتکـار عمل Thelemic را بر عهـده بگـیرد، اما شـروع چـیزی است که می‌تـوانیم با خـود به تجسم‌های بعدی برسانیم. پس از به دست آوردن توانـایی مقابله با سطح مشخصی از انرژی، ما توانـایی عملی در مقابله با آن سـطح را در همه تجسس‌های بعـدی مجـددا برقـرار می‌کنیم، اما باید آن آگاهی را با استفاده از مصـیبت بـار هر زمان جدید در اطراف.

نتیجه

شروع یک تغییر دیـدگاه است که تـأثیر عمیقی بر جهـان بینی ما دارد، نه بر خلاف تأثیری که با رفتن به آسمان و خـروج از مـدار زمین بر روی جهـان به طـور کلی جامعه داشـته است. مانند نظریه نسـبیت و مکانیک کوانتـوم، کتـاب قـانون و متافیزیک آغـاز شـده آلیسـتر کـرولی، ابزارهـای ذهـنی به ما داده‌اند که با اسـتفاده از آن‌ها می‌توانیم واقعیت خود را کشف کنیم. هر ابتکاری انرژی

مرتبط با ســطح درجه را برطــرف نمی‌کند. ما در تلاش برای کنار آمدن با انرژیهـایی که توسط ابتکـارات ما آزاد می‌شود، دچار مصائب می‌شـویم. ما در توانـایی خـود در کنار آمدن با ایـده‌های روانـدرمانی فرویـد، یونـگ، کلین، لاکان و دیگران کمک می‌کنیم، زیرا آگـاهی بیـدار آگـاهی خود را به ذهنمان ناخودآگاه تحمیل شـده از سـمبل خـود متصل می‌کنیم، رابط پنهان بین مظاهر و منـابع معنـوی ما.

Thelemites با خدای (ستاره) پنهان شده در درون آن‌ها تماس می‌گیرد. آن‌ها سپس اراده واقعی خـود را آشـکار می‌کننــد، که به نوبه خــود، جهــان تجربه خــود را ایجــاد می‌کند. چـــــالش حل کـــــردن مجتمع‌هـــــایی است که حجاب‌هـــای شخصـــیت را به هم می‌زنند تا نـــور درونی بتواند جهان را بدون مانع از اعصاب روشن کند. انتخـاب بین حکم محدود کننده‌ای نیست که از بالا یا هـرج و مـرج و تخریب اعمال شود. انتخاب بین بی‌گنـاهی تأیید کننـده زندگی یا پارانویای منفی زندگی است.

اولین مکاشفه آویوا چشم انداز جدیدی را درمورد جایگاه خود در جهان نشان می‌دهد. خـدا "آن‌جا نیست" بلکه "در این‌جا" است. خواب‌ها (ســتاره، خــدا، فرشــته نگهبــان مقدس، خود ابدی) در خو (موجود جادویی یک مـرد، بـدن روح خورشــیدی روشــن، نــور در پشت‌هاله، رابط خــدا-جــانور و خــدا) اســت، نه Khu در Khabs (نه اعتقــاد قــدیمی در یک خــدای فــوق طــبیعی). ســپس خاب‌ها را پرستش کنید، و ببینید نور من (نور آگـاهی آغـازین نیت) بر شــما ریخته است. وقــتی ما بــاعث ایجــاد تغیــیر در لایه‌های داخلی از دور شدن می‌شویم، آن‌ها به شکلی به

ظـاهر جـادویی وارد جهـان می‌شـوند، اما این فقط علم طـبیعی است که عمومـاً درک نشـده است. تئما عرفـان شرق را با جادوی غرب متحد می‌کند تا راهی جدید بــرای بشــریت به درک واقعیت و با اعتمــاد به نفس به آینــده نزدیک کند.

Aeon یک راه جدید است راه‌های

قدیمی اما در حقیقت آن‌ها جزئی هستند.

- 12 :77،2

هیچ قانونی فراتر از آن‌چه می‌خواهید انجام دهید.

NemoPandragonLogo نمو پانراگون

مجوز Creative Commons

پانویسها و منابع

1

Liber 220، Liber AL vel Legis، کتاب قانون، فصل 1: آیه 8

1. خواب‌ها در خو است، نه خوها در خواب‌ها.

نظر قدیمی:

در این‌جا متن شروع می‌شود.

Khabs نور مخفی یا LVX است. خو موجودیت جادویی یک مرد است.

بعداً می‌بینم (خورشید در عقرب، An VII)، که Khabs به معنی ستاره است. در این حالت cf.v.3.

آمــوزه‌ای که در این‌جا تعلیم داده می‌شــود این است که نــور، انســان ذاتی و اساسی است. Intis (نه Extra) Nobis Regnum del.

نظر جدید:

ما نباید خودمــان را به عنــوان چیزهــای اساسی در نظر بگیریم، بدون آن‌که حوزه آن‌ها نــور یا "خــدا" باشد. ذهن و بدن ما حجاب نور در درون است. ناشناس یک "ســتاره تاریک" اســـت، و کـــار بـــزرگ بـــرای او این است که حجاب‌های خــود را با "پاکســازی" آن‌ها شــفاف کنید. این "خــالص ســازی" واقعــاً "ســاده ســازی" است. اینگونه نیست که حجاب کثیف باشد، بلکه پیچیــدگی چین‌هــای آن باعث کدر شدن آن می‌شود. بنــابراین کــار بــزرگ شــامل راه حل مجتمع‌ها است. همه‌چـــیز به خـــودی خـــود کامل اســت، اما وقــتی همه‌چــیز به هم ریخته می‌شــود، آن‌ها "شر" می‌شــوند. دکــترین از موضع خــود به عنــوان اولین "مکاشــفه" آیــواس آشــکارا از اهمیت ویــژه‌ای برخــوردار است.

این "ستاره" یا "Inimum Light" جوهر اصلی، فردی و ابدی است. Khu پوششی جادویی است که برای خودش می‌پوشد، یک فرم برای بودن فراتر از فرم، با اســتفاده از آن می‌تواند تجربه خـــود را از طریق خودآگـــاهی به دست آورد، همانطور که در یادداشت آیات 2 و 3 توضیح داده شـــده است. این خو است حجـــاب اول، به مـــراتب لطیف‌تر از ذهن و بـــدن و حقیقت شـــکل نمـــادین آن به ماهیت ستاره آن بستگی دارد.

چـــرا به ما گفته می‌شـــود که خواب‌ها در خو است و نه خوها در خواب‌ها؟ آیا پس از آن گفتگو را فـرض کـردیم؟ من فکر می‌کنم که ما نسبت به ایده Pleroma، شعله‌ای که ما Sparks هستیم، هشـدار داده می‌شـویم و وقـتی "به دست می‌آوریم" به آن باز می‌گردیم. در حقیقت این خواهد بود که کل نفرین موجـود جداگانه را مسـخره، یک حماقت بی‌معنی و غیرقابل توصیف جلوه دهیم. این امر ما را به معضل مانوییسم بـــازمی گرداند. ایـــده تکمیل چـــیزی که در اصل با کمـــال تعبـــیر کامل شـــده اســـت، بی‌تکلف است. تنها راه حل عاقلانه همـــــانطور که قبلاً گفته شد این است که تصـور کـنیم که Perfect از نقص (ظاهری) ناقص لذت می‌بـرد. (قطعنامه‌هـای عمیق‌تر از این مشکل متناسب با بالاترین نمرات شروع وجـود دارد؛ اما موارد فوق باید به طور متوسط هوش کافی باشد.)

(اچـــاد در لیـــبر XXXI: "به ما گفته می‌شـــود که خاب‌ها (خانه حدیث) را عبادت کنیم و ببینیم نـور من (نـایت) که بر شما ریخته شده است، زیرا Khabs نقطه مرکـزی از نـــور اســـت، و بنـــابراین ما عملی را شـــبیه به آن‌چه که آفرینش را جلوه می‌دهد انجام می‌دهیم. از نه ".

تفسیر جادویی و فلسـفی در مـورد کتـاب قـانون، صص 96 و 97

و حاشیه نویسی توسط جان سیموندز و کنت گرانت

© 1974 جان سیموندز و کنت گرانت

93، انتشارات مونترال، کبک.

← بازگشت

Liber 220، Liber AL vel Legis، کتاب قانون، فصل 1: آیه 3

1. هر مرد و هر زن یک ستاره است.

نظر جدید:

این پایان نامه به طور کامل در کتاب خرد و یا خردمندانه مورد بررسی قرار می‌گیرد. گفته اصلی آن این است که هر انسانی عنصری از کیهان، خودمختار و عالی است، با همه خدایان دیگر برابر است.

از این قانون "آن‌چه را که می‌خواهید" منطقی پیروی کند. البته یک ستاره بر جذابیت دیگری تأثیر می‌گذارد. اما این‌ها حوادث مدارهای از پیش تعیین شده هستند. با این وجود یک راز سیارات وجود دارد که در مورد ستاره‌ای که آن‌ها جزئی از آن هستند می‌چرخد. اما من در این مکان به طور کامل بحث نمی‌کنم.

انسان پادشاهی میانه است. پادشاهی بزرگ بهشت است، و هر ستاره به عنوان یک واحد است. پادشاهی کوچک مولکولی است که هر الکترون به عنوان یک واحد است. (نسبت این سه به طور منظم هندسی است و هر کدام 10 تا 22 برابر اندازه از همسایه خود بزرگ‌تر است.)

به کتاب کتاب بزرگ آوک مراجعه کنید.[غیر موجود] برای نشان دادن این‌که هر یک از ستاره‌ها مرکز جهان هستی به خودی خود است و یک "ستاره"، ساده، اصیل، مطلق، می‌تواند بر همه کاره بودن، همه کاره بودن و همه کاره

بودن خود بیافزاید بدون این‌که خـود را متوقف کند: یکی از راه‌های انجام این کار، کسب تجربه اسـت، و بنـابراین وارد ترکیب‌هـایی می‌شـود که در آن طـبیعت واقعی آن بـرای مـدتی پنهـان شـده اسـت، حـتی از خـود. به طـور مشـابه، اتم کـربن ممکن است از فازهـای پروتئـوس بی‌شـمار عبـور کنـد، که در گچ، کلروفـرم، شـکر، سـاپ، مغز و خـون ظـاهر می‌شـود و به عنـوان "خـود" جامد آمـورف سـیاه قابل تشـخیص نیسـت، اما به این تـرتیب قابل بازیابی است، بدون تغییر در ماجراهای آن.

این نظریه تنها نظـری است که دلیل آن را توضـیح می‌دهدمطلق خود را محدود می‌کند، و این‌که چرا خود را در طی چرخه تجسـمات خـود نمی‌شناسد. این "شر" و منشأ شر را دور می‌کند. بدون انکـار واقعیت به "شر" یا توهین به مشاهدات روزانه و عقل سلیم ما.

من در این‌جا نقل قـول می‌کنم (با یک یا دو درج توضـیحی) یادداشـتی که ابتـدا توسط من در این مـورد ساخته شده است.

14 مه 1919 ساعت 6:30 بعد از ظهر

همه عناصر باید در یک زمان جـدا از هم باشـند.- این امر با گرمای بسیار زیاد اتفاق می‌افتد.- اکنون، وقتی اتمها به خورشید می‌رسند، گرمای شدید و شدیدی می‌گیریم و همه عناصر دوبـاره خودشـان هسـتند. تصـور کنید که هر اتم از هر عنصر دارای خـاطره تمـام ماجراهـای خـود در ترکیب است. به هر حال، آن اتم، تقویت شده با حافظه، همـان اتم نخواهد بـود. با این حـال به این دلیل است که جز این حافظه چیزی از جایی به دست نیاورد. بنـابراین،

با گذشت زمان و به خـاطر حافظـه، یک چـیز می‌تواند به چیزی بیش از خـود تبـدیل شـود. بنـابراین، یک پیشـرفت واقعی امکان پذیر است. سپس می‌تـوان دلیلی را بـرای هر عنصـری که تصـمیم به گـذر از این سلسـله تجسـمها بگـذارد (خـدا می‌گـیرد، برداشـتی باشـکوه بـود!) دانست زیرا به این ترتیب، و فقط چنین می‌تواند او را طی کند. و او از بین می‌رود حافظه خود را در طول این تجسمات ،

بنابراین می‌توانید تعـداد نامحـدودی از خـدایان، فـردی و برابر با هر چند متنوع داشته باشید، هر یک عالی و کاملاً غیر قابل تخریب است. این هم‌چنین تنها توضـیحی است که چگونه یک موجود می‌تواند جهـانی را ایجـاد کند که در آن جنـگ، شر و غـیره وجـود داشـته باشد. شر تنها یک ظاهر است زیـرا (مانند "خـوب") نمی‌تواند خـود مـاده را تحت تـأثیر قـرار دهـد، بلکه فقط ترکیبـات آن را چنـدین برابر می‌کند. این چـیزی شـبیه به توحید عرفـانی اسـت، اما اعتراض به آن نظریه این است که خدا باید چیزهـایی را ایجـاد کند که همه بخش‌هـای خـود او باشـند، تا تعامل آن‌ها نادرست باشد. اگر فرض کنیم بسـیاری از عناصـر، تعامل آن‌ها طبیعی است. با این نظریه مخـالفتی نیست که بپرسـیم چه کسی عناصر را سـاخته است- عناصر حـداقل در آن‌جا هسـتند. و خـدا وقـتی به جسـتجوی او می‌رویـد، آن‌جا نیست. تئیسم به صـورت مبهم و مبهم است [مبهم را با مبهم‌تر توضـیح دهید]. یک سـتاره مـرد از مرکز به بیرون یک ستاره زن از محیط به سمت داخل ساخته شده است. این همان معنایی است که می‌گـوییم زن روح نـدارد. * تفـاوت بین جنس‌ها را کـاملاً توضـیح می‌دهد.

تفسیر جادویی و فلسفی کتاب قانون، صص 82-84.

- در انگلستان ویکتوریا، که در انگلستان ویکتوریا ساخته شده است، نوشته‌های کرولی با عبارات مشابهی از سوء رفتار به گوش می‌رسد. او محصول زمان خود بود. وی منعکس کننده تعصبات جنسیتی و استکبار نژادی امپراتوری انگلیس بود که در زمان تحصیلات در صدر آن بود. از آن‌جا که ما می‌توانیم‌هاله‌های زنانه را ببینیم، واضح است که زنان دارای بدنهای خاکی، روحانی هستند که معابد فرشتگان نگهبان مقدس خود هستند. جمله Crowley "زن روح ندارد" با آیه Liber AL متناقض استاو در حال اظهار نظر است: "هر... زن یک ستاره است". ستاره خود حقیقی است که تجسم را از قبل وجود داشته و پس از تجسم دوباره عناصر در عناصر خود باقی می‌ماند. چرخه وجود ستاره بسیار طولانی‌تر از چرخه تجسم واحد است. چگونه می‌توانیم هرگز فاجعه‌ای بدانیم که آیا ستاره به هیچ وجه ساخته نشده است چه رسد به این‌که از مرکز به بیرون یا از داخل به سمت داخل باشد؟ همان‌قدر که آلیستر کرولی یک مرد بزرگ بود، باید به یاد داشته باشیم که او انسانی بود، زگیل و همه.

← بازگشت

ابتکار شامل شناسایی انسـان با الهی است و مـردی که به این هدف دائماً صاف نمی‌شود، صرفاً بی‌رحمی است که از واقعیت خودآگاهی بدتر و شرم‌آور است.

اعترافات آلیستر کرولی، ص. 469

© Symonds & Grant 1969

Hill and Wang، New York

← بازگشت

4

فرشـته نگهبـانم را به عنـوان یک موجـود عیـنی دیـده و شنیده ام. با این حـال، من می‌دانم که آن‌چه من دیـدم و شنیدم محصول ذهن خودم است. این تصـور ممکن است از فرشته من الهام گرفته شده باشـد، به عنـوان پیـامی که از طریق ضمیر ناخودآگاه برای تحریک مناطق بینـایی و شـنوایی مغز من سـاخته شـده اسـت، اما هیچ موجـود جسمی نمی‌توانست در جایی یا به طریقی ظـاهر شـود. هرگز قبل از آن، یا از آن زمـان، هیچ حضـوری از هـوا نازک به نظر نمی‌رسید و مستقیماً مرا خطاب نمی‌کـرد. فهمیـدم که قبلاً با فرشـته، در هواپیمـای آسـترال، رابطه‌ای داشتم، قبل از این‌که از نظر جسمی جلوی من ظاهر شود.

با توجه به تفاوت‌هـای بین مغز انسـانی زن و مـرد، به اعتقـاد من زنـان بیشـتر از این‌که چشم انـداز موجـودی عینی با یک نام و صدا داشته باشند، بیشتر الگـوی متـنی عمیق و زیبا را برای شناسـایی فرشـته نگهبـان مقـدس درک می‌کنند. باید اعتراف کنم که اطلاعات کمی درمورد

نتیجه گیری در این مورد دارم. از نسل من، جدا از خودم و جیم بـک، می‌دانم که فقط لی هفلین فرشـته خـود را دیده و شنیده است. من فقط از سه زن آگـاه هسـتم که دسـتاورد معنـوی آن‌ها به وضـوح از درجه صـغیر Adept فراتر رفته است. من مطمئن هسـتم که زنـان و مـردان دیگری نیز هستند که به ابتکار بالایی دست یافته‌انــد، اما آن‌ها برای من شناخته نمی‌شوند.

ایزیس

ایـزیس (به یونـانی باسـتان: Ἶσις)ـ (به انگلیسی: Isis)، الهـهٔ طـبیعت، بـاززایی، ازدواج ،تجسم مـاهیت سـحر و جـادو و یکی از محبـوب‌ترین الهه‌هـای مصر باسـتان به شمار می‌رود. او خـواهر و همسر اوزیـریس بـود و از او صـاحب فرزنـدی به نـام حـوروس گشت. در افسـانهٔ ازیریس او به دنبال جسد همسر خود، که توسط برادرش ست کشـته شـده بـود می‌گشت. در یونـان باسـتان با یو مطـابق است. نـام ایـزیس به گفتـهٔ پلوتـارک به معـنی «دانش» است. ایسـیس به صـورت یک زن با یک دیسک خورشـید شـکل در بین شـاخ‌های گـاوی بر روی سـرش مجسم می‌شود.

ایزیس

الهۀ طبیعت

stt

,

H8B1

ویژگی‌ها:

تاجی به شکل تاج و تخت و گاهی به همراه بال پرندگان

اطلاعات شخصی

جنسیت:

مؤنث

پدر:

گب

مادر:

نات

همسر:

ازیریس

فرزندان:

حوروس

وابستگان:

برادرانش ازیریس و ست، خواهرش نفتیس

معادل یونانی:

Ίσις

فهرست اساطیر مصر

ایــزد خورشــید رع، به شو (هــوا) فرمــان داد تا نــوت (آسمان) را با خشونت از برادرش گب (زمین) جدا سازد، او هم‌چنین اعلام کرد، نـوت نباید در هیچ مـاهی از سـال فرزندی به دنیا آورد. توث ایزد خـرد، بر او دل سـوزاند و در بازی از پیش تعـیین شـده توانست بر مـاه غلبه کند و هفتاد و دومین بهر نور مـاه را به چنگ آورد که از آن پنج روز نو پدید آمد. در طی این روزها که متعلق به هیچ مـاهی نبودنـد، نـوت فرزنـدانی شـامل سـت، نفـتیس، ازیریس، ایزیس و حوروس ارشد را به دنیا آورد. ایـزیس

و ازیریس شیفته یک‌دیگر شـدند و در حـالی که هنـوز در رحم نوت به سر می‌بردند زن و شـوهر شـدند. در طـرف دیگر خواهرشـان نفـتیس نـیز با ست ازدواج نمـود. او همراه با شوهرش ازیریس، بر مصر فرمانروایی کردند و به مردم سرزمین خـود تمـام مهارت‌هـای اولیه تمـدن را آموختند. در این هنگـام بـود که ست به بـرادرش حسد می‌ورزید و در صدد توطئه‌ای برای کشتنش بر آمد.[1]

نام ایزیس به صورت اندیشه‌نگاشت (حروف تصویری) در مصر باستان به شکل بوده‌است.

محتویات

نمادشناسی

ایزیس را گاه در نقش زنی بالدار و گـاه به نقش گـاو به تصـویر کشـیده‌اند. این خـدا تـاجی بر سر دارد که قـرص مانندو آراسته به پر و شاخ گاو می‌باشد.[2] او با سیاره ونوس، مس، رنگ‌های زمرد و فیروزه‌ای مرتبط است.

نام

Isis

به خط هیروگلیف

stt

,

H8B1

'''یا'''stt

,

yl12

ایــزیس، نـــام یونـــانی می‌باشد که با تغیـــیراتی از اسم مصری به اسم کنونی تبدیل شده‌است. این نام با اضافه کـــردن "اس" که یک دســـتور زبـــان یونـــانی می‌باشد یک کلمه یونانی می‌باشد.

تلفظ اصـــلی این نـــام به مصـــری هم‌چنـــان نا معلـــوم می‌باشد زیـــرا در خط هـــیروگلیف از مصـــوت‌ها اســـتفاده نمی‌شود. تحقیقات اخیر نام او را آسِت تلفظ می‌کند اما هچنان تلفظ آن نامعلوم می‌باشد.[3]

ریشه‌های تاریخی

ریشه‌های تـــاریخی او نامشـــخص می‌باشـــد، اما پـــژوهش گران بر این باورند این خدا در دلتـــای نیل به وجـــود آمـــده است. در تمـــدن هلـــنی ایســـیس مانند دیگر خـــدایان مصر بوده‌است. اولین متونی که در مـــورد ایســـیس حـــرف زده است متـــون ادبی در سلســـله پنجم مصر می‌باشد. با این وجود فرقه او در اواخر تاریخ مصر درخشیده است.

در طـــول تـــاریخ بـــرای ایســـیس معابد بســـیاری ســـاخته شده‌است. هم‌چنین پـــیروان بســـیاری در شـــمال یونـــان و آتن داشته‌است. کتیبه نشـــــان می‌دهد پـــــــیروان او در گلهای، اسپانیا، پانونیـــا، آلمـــان، عربســـتان، آســـیا صـــغیر، پرتغال و حتی در انگلیس زیارتگاه ساخته‌اند.

معابد

تصویری از معبد ایزیس

خدایان مصر در ابتـدا به صـورت دین‌هـای محلی پـیروان جذب می‌کرند. سپس در شـهرهای کوچک عبادتگاه‌هـایی برای پرستش این خدایان سـاخته می‌شده‌است. ایسـیس نـیز در ابتـدا خـدایی محلی در زمـان پردیناتیک در 3100 سال قبل از میلاد در شمال دلتا بوده‌است. داستان مرگ این خدا پیروانی برای خود بدست آورد.

در نهایت این خدا در سراسر مصر و حـتی خـارج از مصر گسترش یافت. در نـواحی مدیترانه به خـدایانی همچـون آفرودیت پیوست و برای خود پیروانی پیدا کرد. در یونان به عنوان خدای محافظ مـادر و فرزند به شـمار می‌رفته است. او هم‌چنین به عنوان یکی از الهه‌های دریا نـوردان تبدیل شد.

معابد بـــزرگی توسط أمنحـــوتب وأرســـنوفیس ســـاخته شده‌است. اما مهم‌ترین آن‌ها حتحور است تأثیر بسـیاری در تاریخ داشته‌است.

معابد ایزیس در عراق، یونان و رم ســاخته شده‌است. در دلوس یکی از جزیره‌های یونان، به سـبک قـدیمی یونـان برای او معبد ساخته‌اند. در فیله تا بعد از ظهور مسـحیت پـیروان خـود را داشته‌است. این جزیـره در بلای نیـل، تا قـرن 6 بـرای این خـدا معابـدی ایجـاد کرده‌است. حـتی فرمان تئوزیوس که دستور به نابودی تمـام بت‌ها را داده بـود در این جزیــره اجــراء نشد تا این‌که یوســتینیانوس، تمــام تصــاویر را به قســطنطنیه بــرد. بعد آن‌که تمــام روحانیون را دستگیر کرد؛ معابد این خدا را بست.

اجرای مراسم در معابد

در مراسم یادبود زنی در نقش ایـزیس زانو زده و به یـاد این فرزنـدان‌اش گریه کـرده و نـام فرزنـدان این خـدا را مدام تکرار می‌کرده‌است.[4]

روحانیون

در این مورد اطلاعات بسیار کمی وجود دارد. اما دو نـوع روحـــانی در مراسم‌های مخصـــوص این خـــدا شـــرکت داشـــته‌اند. یکی از این دو نـــوع روحـــانی، مقـــام شـــفا دهندگی و دیگری در مقـام تفسـیر رویا و توانـایی بـرای کنترل آب و هوا را در این مراسم شرکت داشته‌اند.

نشانه‌شناسی

نشانه‌ها

"tyet"

Knot of Isis

به خط هیروگلیف

V39

با توجه به ارتبـاط بین گره‌ها و قـدرت جـادویی، ایـزیس نمـادی از تیت یا تت بوده‌است. او در دست راست خـود، خون خـویش را حمل می‌کرده‌است و در دست دیگر خـود اسلحه‌ای داشته‌است. نماد اسلحه رو به پـائین بوده‌است که نشـان دهنـده روز زنـده شـدن مردگـان می‌باشد و در دست دیگر خون معنایی نـامعلوم دارد. اما تیت طلسـمی برای مرگـان می‌باشد. این طلسم اغلب با چـوب قرمـز، سنگ، شیشه ساخته می‌شده‌است.

هر سال ستاره‌ای به نام ایزیس ظهـور می‌کرده‌است که نمادی از تولد دوباره و تناسخ در جسم تـازه، و هم‌چـنین به عنـوان یک محافظ از مردگـان ظهـور می‌کرده‌است. کتـــاب مردگـــان به تشـــریح آیین خاصی از این خـــدا می‌پردازد یک مرده را در سفر دنیای مردگـان محـافظت می‌دارد. در هر نقطه از این کتـــاب و در هر کتیبه دیگر ایزیس عنوان خدای محافظ مرده نام برده شده‌است.

توصیفات

ایـزیس و تـاجی از شـاخ گـاو که در حـال پرسـتاری از حوروس است.

در هـــنر این خـــدا دارای لبـــاس بلند و تـــاجی در سر به نقاشی در آمـده است. هم‌چـنین در کنـار نیلـوفر آبی یا درخت چنار کشـیده شده‌است. در یکی از آرامگاه‌ها او به عنـــوان پرســـتار آن فرعـــون بر روی تخت کشـــیده شده‌است.

آرایش موی ایزیس با نشـان تـاجی از شـاخ فیل کشـیده شده‌است. هم‌چـــنین دارای دو خورشـــید در سر و با سر یک گـــاو به نمـــایش در آمـــده است که با فرزند خـــود حوروس به نمایش در آمده است.

گـاهی او را با نمـاد بادبـادک به نمـایش در آورده‌اند که همسر خود را سـحر و جـادو دوبـاره زنـده کرده‌است. در اغلب موارد او را با نماد آنخ و کارکنان خود به نمایش در آمـده است. در کتـاب مردگـان با آمـدن ایـزیس مردگـان بـاری دیگر زنـــده خواهند شد. او ســوار بر یک قـــایق و اسلحه خود ظهور خواهد کرد.

در ادبیات

پلوتارک محقق یونانی در توصیف این الهه گفته است: " الهه‌ای فوق‌العاده باهوش و دوستار عقل و خرد، نـام او برابر با عقل و خـــــــرد می‌باشد و دارای دانش و درک بالایی است."[5]

با این حـــال بـــرای این خـــدا القـــاب بســـیاری گذاشـــته شده‌است. در صاالحجر کتیبه‌هـای بسـیاری در مـورد این خدا پیدا شده‌است که در زمان اشغال مصر توسط یونان صفات این خدا به یونان راه یافته‌است.[6]

در روم، در کمـــدی الاغ‌ها نوشـــته پلوتـــوس، در یکی از پاراگراف‌ها در مورد ایسیس نوشته شده‌است:

من را در این‌جا ببینید. لوسـیوس، در جـواب نیایش‌هـای شما، من طبیعت هستم. مادر همگان، بانوی تمام عناصر سازنده، من کودکی‌ام را در اولین خاسـتگاه‌ها گذرانـدم. من مسـتقل از همه معنویـات هسـتم؛ ملکه مـرده، ملکه اقیانوس‌ها، ملکه‌ای جاودانه، مظهر تمام خـدایان و خـدا هستم. اشاره سر من تمام آسمان و اقیانوس‌ها را اداره می‌شـــــوند... یونو و بلونا به من اطلاع رســـــاندند... مصریان، آنان که در یادگیری و پرستش در بهترین مکـان قرار دارند با من ارتباط برقرار کردند.... ملکه ایزیس

اسطوره شناسی

تندیسی متعلق به دودمـــان هجـــدهم مصر باســـتان از (احتمالا) ایزیس در حین سوگواری برای ازیریس.

این تندیس در مالکیت موزه لوور قرار دارد.

نگارخانه

ایزیس درحال پرستاری از حوروس

ایزیس با بالهای باز

دوران حاضر

تا آوریل 2015 (فروردین 1394)ـ گردبادهای منطقه شمالی اقیانوس آرام، ایزیس نام داشتند. اما سازمان جهانی هواشناسی به علت یکسان بودن نام ایزیس با واژه مخفف (سرواژه) گروه داعش، به زبان انگلیسی (ISIS)، این نام را با "ایویت" (Ivette) (از الهه‌های مصر باستان) جایگزین کرد.[7][8]

جستارهای وابسته

فهرست شخصیت‌ها، مکان‌ها و رویدادهای افسانه‌ای یونان باستان

عصر ایسیس

بافت کیهانی؛ نگاه علمی قرآن به جهان خلقت

بحث خود را با یک سوال آغاز می‌کنیم؛ صحابه پیامبر و تابعین آن‌ها چه برداشتی از آیه" وَ السَّماءِ ذاتِ الْحُبُکِ "(ذاریات/7) داشته اند؟ و مفسران پیشین چگونه دیدگاه گذشتگان صالح را برای ما نقل کرده‌اند؟

امام قرطبی در تفسیر واژه (حبک)می نویسد: "ابن عباس و قتاده و مجاهد گفته اند: حبک یعنی آفرینش درست و منظم"و عکرمه هم همین را گفته و اضافه کرده است که: آیا بافندگان لباس را ندیده‌ای هنگامی که لباس را به خوبی می‌بافند گفته می‌شود: حبک الثوب یعنی لباس را به خوبی بافت. ابن الأعرابی(از علمای بزرگ علم لغت) می‌گوید: هر چیزی را که به خوبی و با استحکام کافی انجام دادی در زبان عربی گفته می‌شود:أحکبتَه.[2]

ابن کثیر در تفسیر این آیه می‌نویسد: "حسن بن حسن بصری گفته است که: السماء ذات الحبک یعنی آسمان به واسطه ستاره‌ها بافته شده است.[3]و زمخشری در تفسیرش گفته است که: الحبک یعنی راه‌ها و شیارها؛ مانند راه‌ها و شیارهایی که بر اثر وزش باد در رمل ایجاد می‌شود؛ و هم‌چنین است حبک موها که به معنای آثار چین و شکن مو می‌باشد. و هنگامی که یک بافنده چیزی را به خوبی می‌بافد گفته می‌شود: ما أحسن حبکه یعنی چقدر خوب آن را بافت"[4]ـ بر طبق این تفاسیر, آیه شریفه اشاره به نوعی بافت و محکم کردن آن دارد که بر طبق قول حسن, رشته‌های این بافت ستاره‌ها هستند.

و اما دیـــدگاه علمـــای علم لغت نســـبت به واژه (حُبُک) چیست و چه درکی از آن دارنـــد؟ ابن منظـــور صـــاحب معجم لسان العرب می‌نویسد: "ابو اسحاق می‌گوید: اهل لغت می‌گویند که السماء ذات الحبک یعنی آســمان دارای راه‌های زیبا[5]. اما در معجم قاموس المحیط چنین آمده است که: الحَبک به معنای محکم کـردن و نیکو کـردن اثر بـافت در لبـاس است[6]. در معجم الوسـیط که انجمن لغت زبان عربی به تازگی آن را تـالیف کـرده است آمـده است که: حَبَک الشیء حبکا احکمه یعـنی چـیزی را محکم بـافت و گفته می‌شـود که حبک الثـوب: به نیکـویی آن را بافت و حبک الحبل یعنی آن را به محکمی در هم تابید؛ و حبک العقدة یعنی گره آن را محکمتر کرد."[7]

این بـدین معناست که دانشـمندان علم لغت معنـای کلمه "حبک" را با بـافتن لبـاس و به خـوبی و محکم بـافتن آن مرتبط می‌دانند و مـوارد اسـتعمال این واژه را در جـایی می‌دانند که رشـــته‌هایی محکم به هم بافته شـــود و با گره‌هایی مستحکم با یک‌دیگر اتصال یابد.

سوالی که این‌جا می‌توان مطرح کرد این است که, آیا در اکتشافات اخـیر دانشـمندان دربـاره وجـود نـوعی بـافت کیهـانی می‌تـوان چـیزی یـافت؟ اکنـون مناسب است که دربـاره تـازه‌ترین کشف نجـومی که دربـاره سـاختمان کیهـانی و شـکل آن است و مطـابقت خـیره کننـده آن با آیات قرآن بپردازیم.

دانشــمندان یافته‌اند که کهکشــان‌های زیــادی در جهــان خلقت وجود دارد که تعداد آن‌ها را صـدها میلیـارد تخمین زده‌اند که در هر کهکشـــان هم میلیاردها ســـتاره وجـــود دارد. آن‌ها به دنبـال یـافتن این پرسش بودند که, زمـانی

که از خـارج به آن نگـاه شـود شـکل جهـان خلقت چگونه است؟ و کهکشـان‌ها و گازها و غبارهـای کیهـانی چگونه در فواصل بین ســتارگان توزیع شــده انــد؟ و آیا توزیع آن‌ها در کیهان چینش و نظم خاصی دارد؟

بــرای یــافتن این پرسشــها باید به تصــویری که ســوپر کــامپوتر (ابر کــامپیوتر ویــژه) از جهــان خلقت ارائه داد متوسل شد. دانشــنمدان به این منظــور معلومــات لازم نجومی را به ابر کـامپیوتر ویـژه دادند تا در نهـایت ببینند که دقیقا کهکشان‌ها چگونه در کیهان منتشر شده‌اند.

سوپر کامپیوتر چیست؟

به منظـور این‌که پی بـبریم که کشف شـکل جهـان تا چه حد پیچیـده و دشـوار بـوده است مناسب است قـدری با ســوپر کــامپیوتر و بعضی ویژگیهــای منحصر به فــرد آن شـویم. در سـال 2000 شـرکتهای رایانه ای, به منظـور عملیــات همانندســازی اقــدام به پیشــرفته‌تر کــردن ابر رایانه کردند تا جایی که سرعت این نوع رایانه به بیش از 12تریلیون عملیات محاسبه در یک ثانیه رســید. وزن این نــوع رایانه بیش از 100هــزار کیلو گــرم است و1.2مگا ولت برق مصـرف می‌کند. حجم آن برابر با یک ورزشـگاه تنیس است؛ حافظه این ابر رایانه6 ملیون بایت است.

این قسـمتی از یک ابر رایانه است.مـدیر شـرکتibmکه این رایانه را ساخته می‌گوید: عملیــاتی که این ابر رایانه در یک ثانیه انجـــام می‌دهد اگر انســـان بخواهد طبق وسایل عادی محاسبه آن را محاسـبه کند10ملیـون سـال طـــول می‌کشد. به راســـتی که اگر این رایانه نبـــود

دانشـــمندان موفق به کشـــیدن تصـــویر جهـــان خلقت نمی‌شدند.

بزرگ‌ترین عملیات رایانه‌ای در طول تاریخ

تعدادی از دانشمندان کشورهای انگلیس و آلمان و کانادا و آمریکا به تــازگی بزرگ‌تــرین عملیــات رایــانه‌ای را به منظور دستیابی به تصویری کوچک از جهان خلقت انجام دادند که بـدین منظـور هـزاران ملیـون اطلاعـات دربـاره 20ملیون کهکشان به سوپر کامپیوتر داده شد و با وجـود سرعت فـراوان سـوپر کـامپوتر 28 روز طـول کشـید تا سـوپر کـامپوتر موفق به ارائه تصـویری کوچک از جهـان خلقت شد.

معلومـات داده شـده پـیرامون: انبسـاط کیهـان, مسـیر سـتارگان, ترکیبهـای کهکشـانی, مـاده تاریک و گازها و غبارهای کیهانی به منظور شـبیه سـازی کیهـان در روند انبســاط خــود و مشــخص کــردن مســیر کهکشــان‌ها و ستارگان بود.پروفسور CarlosFrenk از دانشگاه درهام انگلیس و مـدیر طـرح در این رابطه می‌گوید [17]:ـ این بزرگ‌ترین کاری بــوده است که تا کنــون انجم داده ایم و شاید هم بزرگ‌ترین محاسبه فـیزیکی انجـام شـده باشد. ما بــرای اولین بــار موفق شـده ایم که یک نسـخه شـبیه سـازی شـده از جهـان هسـتی را داشـته باشـیم. آن هم نسخه‌ای برابر با اصل که کاملا شبیه جهان هســتی است و به همین خـــاطر می‌تـــوانیم تجـــارب اولیه خـــود را در هستی داشته باشیم.

این تصـریح یک دانشـمند و کاشف بـزرگ است به این‌که دانشمندان برای اولین بار در طول تـاریخ توانسـته‌اند به

شکل واقعی جهان خلقت و نحوه‌ی توزیع کهکشان‌ها دست یابند. تصویری که سوپر کامپیوتر از جهان خلقت ارائه داده بود مانند بافته‌های یک عنکبوت یا همان خانه عنکبوت است و به همین علت هم دانشمندان نام این پدیده را "بافت کیهانی" نهاده‌اند [10]. هر یک از رشته‌های این بافت از هزاران کهکشان آن هم به صورت کاملا محکم تشکیل شده است. بنابراین می‌توان گفت که کیهان به صورت کاملا محکم از کهکشان‌ها بافته شده است.

اگر به آسمان نگاه می‌کنیم تعداد زیادی از کهکشان‌ها را می‌بینیم, این کهکشان‌ها به طور نامنظم و تصادفی کنار یک‌دیگر قرار نگرفته‌اند بلکه بین آن‌ها نیرویی شدید برقرار است که آن‌ها را به صورت محکم به یک‌دیگر ارتباط می‌دهد.

اصطلاح "بافت کیهانی" اصطلاحی جدید است که دانشمندان برای تعبیر از نوع ساختار کیهان آن را به کار می‌برند زیرا که آن‌ها به این نتیجه رسیده‌اند که کهکشان‌ها در امتداد رشته‌هایی باریک قرار گرفته است. هنگامی به رشته‌های کیهانی ساخته شده از کهکشان‌ها می‌نگریم آن‌ها را نسبت به اندازه کل جهان خلقت رشته‌هایی بسیار باریک می‌یابیم. زمانی که پیمودن یک ستاره در فضا هشت ثانیه نوری طول می‌کشد طبیعتا پیمودن مسافت یک رشته از بافت کیهانی چندیدن میلیارد سال نوری طول خواهد کشید.

در این تصویر بافت کیهانی را مشاهده می‌کنید؛ هر رشته از این بافت شامل هزاران کهکشان است و پیمودن آن ملیاردها سال نوری طول می‌کشد. پاک و

منزه است خدایی که این بافت را آفریده و به آن سوگند یاد کرده است. اگر یک رشته‌ی کیهانی را به حدی کوچک کنیم که قطر آن یک میلیمتر باشد آن‌گـاه طـول این خط کیهانی چنـدین صد مـتر خواهد شد!! ملاحظه می‌کنید که رشته‌های کیهانی چقدر باریک و طولانی‌اند ولی در عین حال بسیار محکم‌اند و به واسطه نیروهای عظیم کیهانی به یک‌دیگر متصل شده‌اند. آیا این حقیقت, گویای عظمت و اتقـــان صـــنع این پدیـــده نیســـت؟ این‌جا است که می‌فهمیم چرا خداوند به این بـافت کیهـانی سـوگند یـاد کرده است. منبع: آزمایشگاه ماکس پلانگ در آلمان

دانشمندان غربی از تعابیر قرآنی استفاده می‌کنند

امروزه دانشمندان درباره وجـود چـنین بـافتی در کیهـان تردید ندارند و تحقیقـات خـود را دربـاره نحـوه‌ی بـافتن رشـــته‌های طویل کیهـــانی آغـــاز کرده‌اند. خیلی عجیب است که دانشمندان نجوم دقیقا همـان تعـابیر قـرآنی را در کشـــفیات خـــود به کـــار می‌برند. اخـــیرا تعـــدادی از برجسته‌ترین دانشمندان نجـوم بحـثی را مطـرح کرده‌اند پـیرامون چگـونگی تشـکیل بـافت کیهـانی از رشـته‌های تشکیل شده از کهکشان‌ها. آن‌ها در تبیین یافته‌های خود از واژه weave اســتفاده می‌کنند که به معنــای "حبک" است[18]ـ به راستی دانشمندان نجـوم بعد از تحقیقـات علمی فراوان در بیان یافته‌های علمی خود واژه‌هـایی را به کـار می‌برند که قـرآن در همــان مـورد دقیقا همــان واژه‌ها را به کـار بـرده است. به راسـتی این حقیقت چه معنــایی می‌تواند داشــته باشــد؟ این بــدین معناست که آن‌ها هر قـــدر هم که اهل اکتشـــاف و تحقیق پـــیرامون پدیـده‌های جهـان خلقت باشـند سـرانجام باید به کتـاب

الهی رجـوع کنند زیـرا همـان خـدایی که جهـان خلقت را آفریده است نازل کننده قرآن هم هست و در آن دربــاره مخلوقات خود سخن گفته است.

در تصویر سمت راست بافت کیهانی را مشاهده می‌کنید و در تصویر سمت چپ بـافت عصـبی. ملاحظه میکنید که شکل جهان خلقت چقدر شبیه یک بافت است.

وجــود رشــته‌های بــافت کیهــانی از منظر دانشــمندان قطعی است

برخی افراد اعجازهای علمی قرآن را را انکار می‌کنند به بهانه این‌که دســتاورد علــوم تجــربی بیش از پــاره‌ای فرضــیات نیست که با تغیــیر در معــرفت بشــری تغیــیر می‌کند اما قرآن همواره ثابت است و تغییر پــذیر نیست, به همین جهت این افــراد با تفســیر قــرآن به واســطه فرضیات متغیری که گاه اشتباه هســتند مخـالف می‌کنند. سوالی که مناسب است این‌جا مطرح شــود این است که آیا این احتمــال وجــود دارد که دانشــمندان در آینــده کشفیاتی معارض با کشفیات امروز خود داشــته باشــند؟ جواب این است که حقایق علمی دو گونه است گونه اول مانند وجود کهکشان‌ها و خورشـید و مـاه و کـروی بـودن زمین و... که انسان‌ها تردیدی درباره آن‌ها ندارند چرا که آن‌ها را می‌بینند و لمس می‌کنند و گونه دوم مانند کیفیت آغــاز و پایــان جهــان و عمر جهــان و... که دانشـمندان هنـوز نتوانسـته‌اند نظریـات قطعی دربـاره آن‌ها ابراز کنند.

از مســائل غــیر قابل تردید این است که کهکشــان‌ها در جهــان خلقت بر طبق یک نظــام محکم و ســاختاری

بافتگونه قـــــرار گرفته‌اند و همه دانشـــــمندان به این حقیقت اذعــان دارند و در میــان آن‌ها کسی که مخــالف این سخن باشد, یافت نمی‌شود. چه بسا کشـفیات آینـده خبر از جزئیات بیشتری از بافت کیهانی دهد ولی به هیچ وجه نمی‌تــوان گفت که جهــان خلقت بــدون وجــود یک نظام منظم و به طور تصـادفی تشـکیل شـده است چـرا که اگر اینگونه بــود جهــان خلقت دوامی نداشت و نــابود می‌شد.

با توجه به این‌که این حقیقت علمی کــاملا با نص قــرآن مطابق است امکان این‌که در آینـده, حقیقـتی معـارض با آن کشف شـود وجـود نـدارد بلکه می‌تـوان گفت که علم جزئیات بیشتر و دقیقتری درباره بافت جهـان به ما ارائه خواهد داد. بنابراین همــانطور که می‌بیـنیم زمین کـروی است دانشـــمندان هم رشـــته‌های تشـــکیل شـــده از کهکشــان‌ها را که مانند یک بــافت و به صــورت محکم به یک‌دیگر متصل شـــده‌اند را مشـــاهده می‌کنند و امکـــان ندارند که این حقایق علمی یک سری وهمیات باشد.

دانشمندان مسیرها و پل‌ها و راه‌هـای ارتبـاطی کیهـانی را که رشته‌های کهکشانی را به صـورت محکم به یک‌دیگر اتصال می‌دهند می‌بینند. از جمله این دانشـمندان دکـتر" بـول میلر" اذعـان دارد که سـتارهایی وجـود دارند که در مســیرهای خــود ســیر می‌کنند و به یک‌دیگر می‌رســند و تجمع می‌یابند و یک کهکشان را تشکیل می‌دهند هم‌چنین او از رشته‌های filaments و گره‌هـای nodes و بــافت web سخن می‌گوید؛ آیا واژه (الحُبُک) که در قرآن به کار رفته شده شامل تمام این معانی نیست؟

بول میلرکه از بزرگ‌ترین دانشـمندان علم نجـوم است و بر وجود "بـافت کیهـانی" صـحه می‌گـذارد[15]می گوید: "ما تقریبا و برای اولین بار رشـته‌های کیهـانی کوچک را در هســـتی مشـــاهده می‌کـــنیم". اگر دقت کنید متوجه می‌شوید که این دانشمند سخن از "مشاهده" رشـــته‌های بافت کیهان می‌کند و اذعان دارد که این برای اولین بـــار است که بشر رشته‌های بافت کیهانی را دیده است.

نتیجه گیری و وجوه اعجاز

از زیبایی‌ها و عظمت اعجاز این آیه شریفه این است که با گذشت قرنها هیچ تناقضی در فهم آن وجـــود نـــدارد آن‌چه عربهای آن زمـان در ابتـدای نـزول آیه می‌فهمیدند این است که آسمانی که خداوند در این آیه به آن سـوگند یـاد کـرده, دارای یک بـافت محکم است و با این‌که آن را نمی‌دیدند اما به آن ایمان داشتند. بنـابراین هیچ مشـکلی در فهم آیه بـــرای اجـــداد ما وجـــود نداشـــته است. آن‌ها همـــان چـــیزی را از آیه می‌فهمیدند که ما امـــروزه طبق معلومات جدید خود, از آیه می‌فهمیم و چه بسا کشفیات جدیدتری درباره این بافت انجام شـود که قـدرت فهم ما از آیه را بیشتر کند. در نتیجه می‌تـــوان گفت که این یکی دیگر از ابعاد اعجاز علمی قرآن است که ما آن را اعجـــاز فهم نص قرآن در طی عصرها و نسلها می‌نامیم.

یک بافت عادی تشکیل شده از رشـته‌ها و تارهـایی است که محکم به همـــدیگر بســـته شـــده است و هم چـــنین نیروهـــایی بین این رشـــته‌ها وجـــود دارد که آن‌ها را به همـــدیگر متصل می‌کند هم‌چـــنین بـــافت کیهـــانی از رشته‌های باریکی تشکیل شـده است که دانشـمندان نـام آن را Filaments نهاده‌اند که مـــاده تشـــکیل دهنـــده

رشته‌های آن کهکشان‌ها هستند که توسط نیروی جاذبه قوی کیهانی بین رشته‌های کهکشانی ارتباط برقرار شده است. جالب توجه این‌که دانشمندان از وجود گره‌های knots سخن می‌گویند که در آن رشته‌های کهکشانیِ بافت کیهانی با یک‌دیگر تلاقی می‌کنند, گره‌هایی که محل تجمع تعداد زیادی از کهکشان‌ها است. این گره‌ها در تصویر مانند نقاط پر نور دیده می‌شوند. به راستی همه این حقایق چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟

این بدین معناست که قرآن در استعمال واژه‌ها بسیار دقیق است. واژه (الحُبُک) بهترین واژه‌ای است که می‌تواند از لحاظ علمی برای تعبیر از بافت کیهانی به کار رود. دانشمندان برای تبیین بافت کیهانی از مجموعه کلمات متفاوتی مانند: بافت, رشته‌ها, گره, ساختمان محکم و نیروهای عظیم استفاده می‌کنند ولی قرآن تمام معنای این واژه‌ها را تنها در یک واژه گنجانده است و آن (الحبک) است, آیا علاوه بر اعجاز علمی آیه نمی‌توان اعجاز دیگری به عنوان اعجاز ادبی و بیانی برای آیه برشمرد؟

امروزه دانشمندان نجوم سخن از عظمت و اتقان این بافت می‌گویند و آن را از بزرگ‌ترین اکتشافات در علم نجوم می‌دانند و شاید بدین جهت باشد که خداوند به این بافت سوگند یاد می‌کند زیرا که خداوند جز به امور عظیم سوگند نمی‌خورد.

نظر به این‌که دانشمندان اعتراف دارند که این برای اولین بار است که انسان‌ها موفق شده‌اند ساختار بافتگونه جهان را مشاهده می‌کنند روشن می‌شود که

پیشینیان ما جز از طریق قرآن چیزی درباره بافت کیهانی نمی‌دانسته‌اند بنابراین می‌توان گفت اولین کسی که از بافت کیهانی سخن گفته است کسی جز نازل کننده‌ی آن یعنی الله نیست؛ همان کسی که فرموده است: (قُلْ أَنْزَلَهُ الَّذِی یَعْلَمُ السِّرَّ فِی السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ کَانَ غَفُورًا رَحِیمًا) [الفرقان: 6]

ترجمه آیه: بگو: «کسی آن را نازل کرده که اسرار آسمان‌ها و زمین را می‌داند او (همیشه) آمرزنده و مهربان بوده است!»

ما در ضمن مقاله خود جواب کسانی که اعجازهای علمی قرآن را دروغ میدانند دادیم, آن‌ها به ما اعتراض می‌کنند که برداشتهای شما فراتر از مدلول لغوی آیات است و بر طبق معنای ظاهری کلمات قرآن و سخنان مفسران نیست, حال آن‌که ما برای اثبات مدعای خود از معجمهای عربی استفاده کردیم که آن‌ها(حَبَک)را به معنای به نیکویی بافتن میدانند؛ هم‌چنین اقوال مفسران را نقل کردیم که آن‌ها هم در تفسیر آیه از یک بافت محکم سخن میگفتند.

دیدیم که دانشمندان قرن بیست و یکم تصاویری را ارائه می‌دهند که بیانگر وجود یک بافت محکم کیهانی است و از رشته‌های این بافت و طریقه بافتن این رشته‌ها سخن می‌گویند. آیا همه این‌ها گویای مطابقت کامل قرآن با کشفیات قطعی بشری نیست؟

خاتمه

آری معجزه وسیله‌ای برای ثبات یقین و ارتقای ایمان. خصوصا در عصر حاضر نیاز شدیدی به معجزات خیره

کننده‌ای که ما را در راه حق پایدار کند و دلبستگی ما را به قرآن بیفزاید احساس می‌شود. اگر از آن دسته از دانشمندانی که بافت کیهانی را کشف کرده‌اند و به خاطر یافتن تصویری از جهان میلیاردها دلار صرف کرده‌اند بپرسیم که: نظرتان چیست که آن‌چه شما در قرن بیست و یکم کشف کرده اید, در کتابی که متعلق به قرن هفتم میلادی است و الآن هم موجود است, عینا ذکر شده است.

بی تردید آن‌ها خواهند گفت: "چنین چیزی ناممکن است زیرا پیشگویی از وجود بافت کیهانی نیازمند تلسکوپها و رصدخانه‌هایی در اقصی نقاط زمین است. علاوه بر این هزاران پژوهشگر باید مشغول به کار شوند تا هزاران نقشه کهکشان‌ها را به همراه مکان و طیف نوری آن‌ها رسم کنند, ولی چنین چیزی تنها در اواخر قرن بیستم قابل دسترسی است و چگونه یک انسان می‌تواند خبر از این حقایق علمی دهد؟"

ما در پاسخ این دانشمندان می‌گوییم آن‌چه که می‌گویید در صورتی صحیح است که قرآن ساخته و پرداخته یک بشر باشد اما آورنده قرآن, پروردگارِ بشر است نه بشر. با این حال آیا قلبهای شما در برابر این دلیل علمی و حقانیت اسلام خاشع می‌شود؟ در انتها امیدورایم که خداوند در این بحث خیر و بهره قرار دهد و آن را وسیله‌ای برای برانگیختن همتها برای بررسی بیشتر عجایب پایان ناپذیر قرآن کریم قرار دهد.

به قلم: عبد الدائم الکحیل

www.kaheel7.com/fa

منبع:

[1] قرآن کریم

[2] تفسیر الإمام القرطبی،، دار ابن خلدون، 1996.

[3] تفسیر القرآن العظیم للإمام ابن کثیر، دار المعرفة، بیروت 2004.

[4] تفسیر الکشاف للزمخشری، دار الکتب العلمیة، ط3، 2003.

[5] معجم لسان العرب لابن منظور الأفریقی المصـری، دار صادر، بیروت الطبعة الأولی الجـزء الرابع صـفحة 19 حرف الحاء.

[6] معجم القـاموس المحیط للفـیروز آبـادی، ص 259، دارالمعرفة 2005.

[7] المعجم الوسـیط، مجمع اللغة العربیـة، ص 153 دار الدعوة، استنبول 1989.

[8] Gemini, Subaru & Keck, Discover large-scale funneling of matter onto a massive distant galaxy cluster, www.gemini.edu, 30 June 2004.

[9] The Age of the Universe, Dark Matter, and Structure Formation, Colloquium on the Age of the Universe St, National Academies Press, 1998.

[10] N Katherine Hayles, Cosmic Web, Cornell University Press, 1984.

[11] Robert A. Simcoe, The Cosmic Web, Americanscientist, Volume: 92 Number: 1 Page: 30, 1.30. 2004.

[12] Maggie McKee, Washington DC, Mini-galaxies may reveal dark matter stream, New Scientist, 12 January 2006.

[13] Our own Galaxy- the Milky Way, University of Cambridge, www.cam.ac.uk.

[14] BBC News Onlin, Supercomputer to simulate bomb tests, news.bbc.co.uk, 30 June, 2000.

[15] Palle Møller, Johan Fynbo, Bjarne Thomsen, A Glimpse of the Very Early Universal Web, European Southern Observatory, 18 May 2001.

[16] Tim Radford, A duplicate universe, trapped in a computer, www.guardian.co.uk, June 2, 2005

بافومت کیست؟

بـافومت موجـودی است معماگونه و دارای سر بُز که در نمونه‌های فراوانی از تاریخ علـوم سـرّی از آن یـاد شـده است. از شـــوالیه‌های معبد در قـــرون وســـطی و فراماسـون‌های قـرن نـوزدهم تا جریانـات نـوین علـوم ســرّی، بـــافومت همیشه مـــورد بحث بـــوده است. اما براستی بافومت زاییده کدام تفکر است و مهمـتر از آن، مصـداق واقعی این چهـره نمـادین چیسـت؟ این مقاله نگـاهی دارد به ریشه‌های بـافومت، مفهـوم مبهم آن و نفوذ آن در فرهنگ عمومی.

در طول تاریخ علـوم سـرّی غـرب اغلب به نـام بـافومت اسرارآمیز استناد می‌شود. علیرغم آن‌که اکنون بـافومت نـام شـناخته شـده‌ای در قـرن بیسـتم اسـت، می‌تـوان اشاراتی از بافومت را در اسنادی قدیمی مربوط به قرن یازدهم یافت. امـروزه، این نمـاد با هر چـیزی مربـوط به علوم سرّی، آیین جادوگری، سحر، شیطان‌پرستی و علم غیب درآمیخته است. بـــافومت معمـــولاً در فرهنگ عامه برای نشان دادن هر چیز رمز گونه‌ای استفاده می‌شود.

معروف‌تـرین تصـویر از بـافومت را می‌تـوان در کتـاب " Dogme et Rituel de la Haunte Magie" نوشته «الیفاس لوی» یافت، کتـابی که در سـال 1897 نوشـته شده و یک منبع کامل و متعارف در خصوص علـوم سـرّی امروز محسـوب می‌شـود. این موجـود نمایـانگر چیسـت؟ مفهوم نمادهائی که او را احاطه کرده‌اند چیست؟ و چـرا اینقدر در علوم سرّی حائز اهمیت اسـت؟ بـرای پاسخ به این سوالات می‌بایست اول به خاستگاه آن بنگریم. ابتـدا

به تاریخچه بافومت و چند نمونه از ارجاعـات به بـافومت در فرهنگ عامه نگاهی می‌اندازیم.

ریشه نام بافومت

نظریه‌هـای بسـیاری در خصـوص ریشه‌های نـام بـافومت وجــود دارند. متــداول‌ترین تعریف ادعا می‌کند این نــام تحریف نام «محمد» در زبان فرانسة قدیمی (که به زبان لاتین اینگونه نوشـــته می‌شـــود "Mahomet")است. در دوران جنگ‌هـای صـلیبی، شـوالیه‌های معبد بـرای مـدتی طــولانی‌تر در کشــورهای خاورمیانه ماندند و در آن‌جا با عرفــان و تصــوف عــربی آشــنا شــدند. این ارتبــاط با تمدن‌های شرقی اصول علوم سرّی غرب شامل فلسـفة عرفان، کیمیاگری، کابالا و علوم مـاورایی را بـرای آن‌ها به ارمغان آورد. قرابت شـوالیه‌ها با مسـلمانان کلیسا را بر آن داشت تا آن‌ها را به جــرم پرســتش بــتی به نــام بافومت محکـوم کننـد، بنـابراین ارتبـاطی منطقی میـان Baphomet و Mahomet وجــود دارد. با این وجــود نظریات دیگری نیز در این خصوص ارائه شده است.

الیفاس لوی یک جوینده علوم ســرّی در فرانسه (یکی از عالمــان علــوم ســرّی فرانســوی) که تصــویر مشــهور بــافومت را نقاشی کـرده، عقیـده دارد نـام بـافومت از رمزگزاری کابالایی مشتق شده است:

"نام Baphomet، که بر اساس رمزگزاری کابـالایی باید از جهت مخالف خوانده شـود (از راست به چپ) متشـکل از سه بخش اختصاری است: Tem، ohp، AB. Templi Ominium Hominum Pacts abbas، که بدین معنی است: مؤسس معبد صلح تمام انسان‌ها".

ضمناً آرکـون دارال، مؤسس و آموزگـار مکتب صـوفی و جـادوگری اسـتدلال می‌کند که بـافومت از لغت عـربی «ابوفهیمه» به معنی «پدر فهم» گرفته شده است.

دکـتر «هـوگ اسـکونفیلد» نـیز که اثر او در مـورد «کتیبه‌های بحرالمیت» معـروف اسـت، نظریه جـالب‌تری را ارائه می‌دهد. اسـکونفیلد که نـوعی حـروف رمـزی یهـودی به نـام "Atbash" را که در ترجمه بـرخی از کتیبه‌های بحرالمیت استفاده می‌شد مـورد مطالعه قـرار داده بـود، ادعا می‌کند وقـتی رمزگـزاری را در مـورد بـافومت انجـام می‌دهیم، به لغت یونـانی "Sophia" می‌رسـیم که به معـنی «دانش» و نـیز مـترادف لغت «الهه» است!

ریشه‌های احتمالی تصویر بافومت

به نظر می‌رسد تصـویر کنـونی بـافومت از چنـدین منبع باسـتانی ریشه می‌گـیرد، اما بیش از همه به خـدایان مکـاتب الحـادی مربـوط می‌شـود. بـافومت به تمـامی خـدایان در سراسر کـره زمین، از جمله مصـر، اروپـای شـمالی و هند شـباهت دارد. در حقیقت بسـیاری از افسانه‌های تمدن‌های باستانی دربرگیرنـده نـوعی خـدای شاخدار هستند. در تئوری جونگی (مربـوط به نظریـات و عقاید یک روانکـاو سؤیسی به نـام «کـارل گوسـتاو جونگ») بـافومت تاکید بر تجسم الگـوی کهن خـدای شاخدار است چون مفهوم خدای شاخدار عموماً در روان افراد وجود دارد. آیا سرنونس، بن،هاتور، شیطان (که در مسـیحیت به آن اشـاره شـده است) و بـافومت دارای ریشه‌ای مشـترک هسـتند؟ بعضی از ویژگی‌هـای آنـان به طور چشمگیری با یک‌دیگر مشابهت دارد.

خدای وابسته به نژاد سلت، سرنونس معمولاً با شاخ گوزن بر سر نشان داده می‌شود که مانند تصویر بافومت «چهار زانو» نشسته است. اگر چه تاریخچه این خدا رازآلود باقی مانده است، اما معمولاً گفته می‌شود او خدای حاصلخیزی و طبیعت بوده است.

.

در بریتانیا، تجسم دیگری از سرنونس وجود دارد که هرن (Herne)ـ نامیده می‌شود. خدای شاخدار عریانی که ویژگی نیمه انسان – نیمه حیوان بودن بافومت را به همراه تأکید بیشتر بر آلت تناسلی مذکر او داراست.

.

پن یک خدای مهم در یونان باستان به شمار می‌آمد. خدای طبیعت معمولاً با شاخ‌هایی بر سر و نیم تنه پایین بز نشان داده می‌شد. پن مانند سرنونس آلت تناسلی مذکر را بسیار گرامی می‌دارد. خصیصه‌های حیوانی تجسم انگیزه‌های شهوانی و تولید مثل مرد است.

.

پاپ سیلوستر دوم و شیطان (1490).ـ در مسیحیت، شیطان تشابه زیادی به خدایان مکاتب الحادی که در بالا ذکر شد دارد، زیرا آنان منشا الهام بخش برای این تصاویر هستند. ویژگی‌هایی که توسط این خدایان مجسم شده است، نمادی است از آن‌چه کلیسا شیطان می‌خواند.

.

کارت شیطان از سری کارت‌های تاروت شهر مارسی (قرن پانزدهم). تصویر شیطان در این کارت به همراه بال‌ها، شاخ‌ها، سینه‌ی عریان و علامت دست بدون شک در تجسم لوی از بافومت بسیار تأثیرگذار بوده است.

.

Robin Good – Fellow روح خبیث (یا همان جن) یک پری افسانه‌ای است که گفته می‌شود تجسم شخصیت ارواح زمینی است. او که دارای خصایص بافومت و دیگر خدایان است در این‌جا و در روی جلد یک کتاب مربوط به سال 1629 به همراه ساحران نشان داده شده است.

.

نقاشی گویا (Goya)ـ در سال 1821 با عنوان «خدای بزرگ نیمه انسان – نیمه بز» یا «ساحران سبت». این نقاشی اجتماع ساحران را دور شیطان نیمه انسان – نیمه بز به تصویر کشیده است.

.

تصویری شبیه به بافومت در «کلیسای جامع نوتردام در پاریس»، که توسط شوالیه‌های معبد ساخته شد.

.

بافومت، اثر لوی

تصویر نمایش داده شده از بافومت توسط لوی در کتاب او Dogmes st Rituels de la Haunte Magie (اصول و مراسم جادوی بزرگ) به نمای بصری «رسمی» از بافومت تبدیل شد. در سال 1861، این جوینده علوم

سری فرانسوی در کتاب خود تصویری را آورد که بعنوان مشهورترین تصویر از بافومت شناخته شد: یک بز بالـدار انسان نما با سینه‌ای عریان و مشعلی بر روی سر میــان دو شــاخ او. این موجـود تشـابهات فـراوانی به خـدایانی دارد که پیشــتر ذکر شــدند. هم‌چــنین این تصــویر حــاوی نمادهای رمز آلود دیگری نیز هست که به مفـاهیم سـرّی پنهان در بافومت مربوط می‌شود.

لوی در پیش گفتار کتاب خود می‌گوید:

"تصــویر بــزی که در ابتــدای کتــاب رسم شــده است بر پیشانی خود یک ســتاره پنج پر دارد که رو به بـالا است و نماد روشنی است، دســتان او علامت علم غیب را نشـان می‌دهد وضـعیت اسـتقرار دسـتان او از نمادهـای علـوم هرمسی و ماورائی الهـام گرفته شـده است. که یکی رو به بالا به ماه سفید Chesed و دیگری رو به پایین به ماه ســیاه Geburah اشـــاره می‌کند. این علامت نشـــان همـــاهنگی کامل میـــان عـــدالت و رحمت است. یکی از بازوهای او مذکر و دیگـری مـؤنث اسـت، مانند کـنراد دو جنســی، ما می‌بایست ویژگی‌هــای او را با بز خــود یکی کــنیم چــون آن‌ها در اصل یکی هســتند. مشــعل بینش و آگاهی که در میان شاخ‌های او می‌درخشـد، نـور جـادویی تــوازن جهــانی اســت، و تجسم روحی که فراتر از جسم مادی قرار دارد. شعله‌ای که علاوه بر وابســتگی به جسم بر فـــراز آن می‌درخشد. سر زشت حیـــوان حس تـــرس شــدید گناهکــار را متبــادر می‌کند.که اساســاً عامل گنــاه مسـئول آن است و باید منحصـرا سـزای عملش را ببیند. زیرا روح به دلیل ماهیت خود حسی نــدارد و تنها زمــانی که صــورت مــادی پیــدا کند رنج می‌کشد. عصــایی که به

نوعی اندام تناسلی اوست نماد زنـدگی جاویـدان، بـدنی که با پولک پوشیده شده نماد آب، نیم دایرة بـالای سر او نمـاد جو (اتمسـفر) و پرهـای رو به بـالا نمـاد سـبکی و لطـافت است. انسـانیت به واسـطه سـینه‌ی عریـان و بازوهای دو جنسی این ابوالهول علوم سرّی نشـان داده می‌شود".

نکته: بـرای مطالعه در مـورد ارتبـاط حـالت قرارگـیری دست‌های بـــافومت و ســـتاره‌ی شش پر به مقـــاله‌ی "ستاره‌ی داود، نحس یا مقدس؟" مراجعه کنید.

در نقاشی لـوی، بـافومت تجسـمی ست از اوج فرآیند کیمیاگیی - متحد شدن نیروهای مخالف برای پدید آوردن «نور بصیرت و آگاهی»- که اساس جادوگری و در نهـایت روشنگری است.

نگاهی دقیق‌تر به جزئیات این موضوع را آشکار می‌سازد که هر نماد بطـور اجتنـاب ناپـذیری با ضد خـود به تعـادل رسیده است. خود بافومت یک موجـود دو جنسـیتی است که ویژگی‌های هر دو جنس مـؤنث و مـذکر را دارا است: عصایی که نمایانگرِ اندام تناسلی مردانه است و سـینه‌ی مونث. مفهوم دو جنسی بودن در فلسفة علوم سـرّی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، چرا که به اعتقاد آیینهای الحـادی نشـانگر مـرحله‌ی نهـایی مسیریست که به «یکی شدن با خدا» می‌انجامد.

اندام تناسلی بافومت در اصل «عصای چاووش هرمس» است عصـایی که از دو مـار در هم تنیـده تشـکیل شـده است. این نمـاد باسـتانی بـرای قرن‌ها نمایـانگر علـوم سری بوده است. عصای چـاووش به گـونه‌ای مبهم نمـاد

فعـالیت چاکراها (هفت مرکز انـرژی در بـدن بر اسـاس پزشکی سنتی هندی و یوگا) از ابتدای سـتون فقـرات تا غـده صـنوبری با اسـتفاده از قـدرت مـارپیچ (بنـابراین، مارگونه) یا بصیرت روحانی است.

عصای چاووش به عنوان نماد فعالیت چاکرا.

.

عصـای چـاوش امـروزه به عنـوان نمـاد پزشـکی شـهرت دارد.

.

نکته: قسمت بـالایی عصـای چـاووش شـباهت زیـادی به نمـاد خورشـید بالـدار دارد. بـرای مطـالعه‌ی بیشـتر در زمینه‌ی نمـاد خورشـید بالـدار به مقـاله‌ی "راز دو نمـاد پرکاربرد در جوامع مخفی" مراجعه کنید!

این به واقع علمی است که تنها در خدمت کسـانی قـرار می‌گـــــیرد که این فلســـــفه و دین را پذیرفته و درک می‌کنند؛ و فرآیند آن تنها بـرای «اسـاتیدی» که حـاکمیت اراده و اختیـــــار را در دست گرفته‌انـــــد، و بنـــــابراین پادشاهان جهان مقـدماتی لقب گرفته‌اند قابل اسـتفاده است: زیرا عامل اصلی عملکرد خورشـید همـان نـیرویی است که در نمـاد هـرمس بر مـیز زمـرّد بیـان شـد؛ این قدرت جادویی عالمگیر است؛ قدرت معنوی، آتشین و بر انگیزاننـده؛ این همـان od، بر طبق زبـان عـبری و نـور بصیرت روحانی بر طبق دیگر زبانهاست.

از این رو بافومت نمادی از اکسـیر کیمیـایی است که در آن نیروهای مجزا و مخالف در تعـادل و تـوازن با یک‌دیگر

در آمیخته‌اند تا بصیرت روحـانی حاصل شـود. این فرایند کیمیاگری در تصویر ارائه شده توسط لوی با عبارتهای " Solve = نرم" و "Coagula = سخت"بر روی بازوهای بـــافومت به تصـــویر کشـــیده شـــده است. گرچه این دو فرآیند نتـــــایج متفـــــاوتی را در بر می‌گیرند اما ذوب کردن(تبدیل جامد به مایع) و منجمد کردن(تبدیل مـایع به جامد) دو مرحله متفاوت در کیمیاگری محسوب می‌شوند که با هـدف تبـدیل سـنگ به طلا، یا در معنـای نمـادین، تبدیل انسـان خـاطی و کـافر به انسـان روشـنیده است. این دو مرحله در روی بـــازو به جـــای تأکید بر مـــاهیت متفاوت خود به جهات متفاوت اشاره می‌کنند.

دستان بافومت «علامت علوم سـری» را نشـان می‌دهند که یک نمـــایش عیـــنی از اصل متعـــارف کیمیـــاگری «همان‌قـدر که رو به بـالا، رو به پـایین» است. این حکم تمامی اصول و اهداف علوم سـری را خلاصه می‌کنند که در آن‌ها عالم صغیر (بشر) همانند عالم کبیر (دنیا) است. پس درک یکی به معنـــای درک دیگـــری است. این اصل تناظر از لوح زمرّد هرمس ترسگیسوس نشـات می‌گـیرد که در آن آمده است:

"آن‌چه در پایین است با آن‌چه در بالاست همخـوانی دارد و آن‌چه در بالاست با آن‌چه در پـــــایین است در توافق است برای نائل شدن به معجزه وحدت".

سلطه این نیروی زندگی، زندگی بصـیرانه، همـان چـیزی است که جویندگان علوم سری امـروز آن‌را «جـادوگری» می‌خوانند.

کـارت جـادوگری تـاروت که اصل متعـارف علـوم سـری «همان‌قدر که رو به بالا، رو به پایین» را نشان می‌دهد.

"روش جادوگری- خواه سفید یا سیاه – به توانایی اسـتاد برای کنترل نیروی زندگی دنیـوی وابسـته است – همـان نیرویی که لوی نماینده جادوی بزرگ یا بصـیرت روحـانی می‌نامد. با دستکاری این جوهر سیّال پدیـده‌های فلسـفه مــاوراء الطبیعه به وجــود می‌آید. بز دو جنسه معــروف مندس (Mendes) موجودی مرکّب است که نمایانگر این بصــیرت روحــانی است. این همــان بــافومت، خــدایگان اسرارآمیز پیروانـآیین جـادوگری یعـنی شـوالیه‌های معبد است که احتمـــالاً آن را به واســـطه اعـــراب به دست آوردند".

هر یک از دســتان بــافومت به دو مــاه در جهت مخــالف اشـــاره می‌کند که لـــوی آن‌ها را chesed و Geburah می‌نامد دو مفهــوم متفــاوت که از کابــالا گرفته شــده است. در درخت زنــدگی کابالاهــا، ســفیروت (Sefirot)، Ghesed با «محبّت در حق دیگــران» همــراه اســت، در حــالی که Geburah خــودداری از میل شخصی بــرای ارزانی داشـــتن نیکی به دیگـــران هنگـــامی که شـــخص دریافت کنندة آن بی‌ارزش باشد یا احتمال سوء استفاده از آن نیکی وجود داشته باشد.» این دو مفهــوم بــرخلاف یک‌دیگرند و مانند هر چــیز دیگــری در زنــدگی می‌بایست تعادل و توافق میان آن‌ها برقرار باشد.

شاخص‌ترین ویـژگی بـافومت مسـلماً سر بز اوست. این سر هیــولا مانند نمایــانگر طــبیعت حیــوانی و گناهکــار ،تمـــــایلات خودخواهانه و غرایز پست انســـــان است. برخلاف ذات معنوی انسان (که بواسطی «نور الهی» در

بالای سر نشان داده شده است) این جنبه حیـوانی بخش مهم و ضـــــــروری ذات دو گانه بشر است که از آن رو جنبه‌هـــای حیـــوانی و روحـــانی می‌بایست از طریق هماهنگی با یک‌دیگر به وحدت برسند.

می‌تـــوان اینگونه اســـتدلال نمـــود که هیبت سراسر بی‌تناسب او کسـانی را که از مفهـوم پنهـانی این نمـاد آگاهی ندارند از خود می‌راند.

در جوامع مخفی

گرچه تصویر لوی از بافومت در سال 1861 مشهورترین اســت، اما نــام این بت بیش از هــزار ســال در جوامع مخفی و محافل پنهانی شنیده شده است. اولین اشــاره به بـــافومت به عنـــوان بخشی از آیین ســـرّی به دورة شوالیه‌های معبد مربوط می‌شود.

شوالیه‌های معبد

تصویر بافومت در حـالی که سرپرسـتی یک آیین معبد را بر عهده دارد اثر لئوتاکسیل.

.

محققان علـوم سـری اهمیت بسـیار بـافومت در آداب و مراسم شـــوالیه‌های معبد را می‌پذیرند. اولین بـــار نـــام بافومت در سال 1098 در نامه‌ای که توسط یک جنگجوی صلیبی «آنسلم از ریبمـونت» نوشـته شـده بـود به میـان آمد. در این نامه آمده است:

"پس از طلـوع روز بعـد، آن‌ها با صـدای بلند بـافومت را می‌خواندند در حالیکه ما به آرامی در قلب خـــود خـــدا را

می‌خوانــدیم؛ ســپس ما حمله کــردیم و همه آن‌ها را به بیرون از دروازه‌ه شهر راندیم".

در طــول محاکمه شــوالیه‌های معبد در ســال 1307 و هنگام شکنجه و بازجویی از آن به دســتور پادشــاه فیلیپ چهارم فرانسه، نام بافومت چندین بار ذکر شد. علــیرغم آن‌که بعضی از شــوالیه‌های معبد به کلی وجــود آن را رد نمودند، دیگر شوالیه‌ها آن را به عنوان موجودی چند سر، یک گربه یا یک سر با سه صورت توصیف می‌کردند.

گرچه کتاب‌هــای پرفــروش اغلب هرگونه ارتبــاط میــان شـــوالیه‌های معبد و بـــافومت را رد و ادعا می‌کنند این ساخته ذهن کلیسا برای ترسناک نشــان دادن آن‌هاســت، تقریباً تمام نویسندگان صاحب نام در زمینه علوم ســری (کسانی که کتاب‌هایه را بــرای تــازه واردان می‌نوشــتند) به آن ارتبـــاط اقـــرار می‌کنند. در حقیقت، این بت لقب «بافومت شوالیه‌های معبد» لقب گرفته بود.

"آیا واقعــاً شــوالیه‌های معبد بــافومت را می‌پرســتیدند؟ اساســاً این رابطه نیرومند و مرمــوز چه بــود که دولت و کلیسا را بر آن داشت تا آن را مخفیانه از بین ببرنـــد؟ به این آسانی قضاوت نکنید؛ آن‌ها جنایت بزرگی را مــرتکب شده‌اند؛ آن‌هامخفیگــاه دیــرین شــاگردان این مکتب را به کسانی که به آن اعتقاد ندارند نشان دادند. آن‌ها دوبـــاره جمع شـــده و میـــوه درخت دانش را تقســـیم نموده‌اند تا بتوانند اربابان جهان شوند. حکمه که بر علیه آن‌ها صــادر شد بسیار سخت‌تر و قــدیمی‌تر از محکمه پادشــاه یا پــاپ است. خداوند خود در کتاب پیدایش (تورات) می‌گوید:

«روزی که تو میوه آن درخت را بخوری خواهی مرد.»

بله، به اعتقاد محکم ما، اربابان بـزرگ شـوالیه‌های معبد بافومت را می‌پرستید، و از تـازه واردان می‌خواسـتند او را بپرسـتند و بلـه، این در گذشـته وجـود داشـته و ممکن است هنوز نیز اتفاق بیافتـد، محـافلی که به ریاست این موجود برگزار می‌شود در حالی که او بر تختی نشسته و مشعلی روشن در میان شاخ‌هایش قرار گرفته است.

اما پرستندگان این نماد، آن گونه که ما باور داریم، آن را نماد شیطان نمی‌دانند: بر عکس، آن‌ها او را «پن، خـدای مکاتب مدرن فلسفه، خدای مکتب سحرآمیز اسـکندریه و پـیروان فلسـفة مرمـوز افلاطـون، خـدای لامـارتین و ویکتور کازین، خدای اسپینوزا و افلاطون، خـدای مکـاتب عرفـانی قـدیم می‌نامنـد؛ مسـیحی که مخـالف مقـام کشیشی است.

صفت آخری که به بز جادوی سـیاه نسـبت داده می‌شـود دانشـجویان ادیـان کهن را که با دوره‌هـای نمـادگرایی و خط مشی (روش) دگرگونی‌های متفـاوت خـواه در هنـد، مصر یا یهودیه به تعجب وا نمی‌دارد.

.

فراماسونری

کمی پس از انتشار تصویر لوی، نویسنده و روزنامه نگار فرانسوی «لئو تاکسیل» با انتشار مجموعه‌ای از جـزوات و کتب ’ فراماسونری را به ایجاد لژهـایی بـرای پرسـتش شـیطان متهم کـرد. در رأس آن اتهامـات بـافومت قـرار داشت که شی مورد پرستش ماسونها بود.

کتاب «اسرار فرماسونری» فراماسـون‌ها را به شـیطان پرستی و پرسـتش بـافومت متهم کـرد. این اثر تاکسـیل خشم کاتولیک‌ها را بـــرانگیخت. بر روی جلد این کتـــاب تصـــویری از یک مراسم ماســـونی به ریاست بـــافومت نمایش داده شده است که او در آن مـورد پرسـتش قـرار گرفته است.

تصویر ضد ماسونی اثر روزنامه نگـار آبل کلارین دلاریـو، 1894.

در سال 1897، لئو تاکسیل پس از ایجاد جنبشی به دلیل افشاگری‌های خود در خصوص فراماسونری فرانسوی در یک کنفـــرانس خـــبری اعلام نمـــود که بســـیاری از افشاگری‌های او فریبی بیش نبـوده است. از آن پس این مجموعه اتفاقات به «حقه لئو تاکسـیل» معـروف شد. با این وجـــود، بعضی این احتمـــال را منطقی می‌دانند که اعتراف تاکسیل ناگزیر به دلیل فـرو نشـاندن مناقشـات بر علیه فراماسونری بوده است.

علت هر چه هست محتمل‌تـــــرین ارتبـــــاط میـــــان فراماسونری و بـافومت به واسـطه نمـادگرایی است که در آن این بت تبدیل به تمثیلی برای مفاهیم عمیق رمزی می‌شود.

نویسنده ماسونی «آلبرت پایک» معتقد است که بافومت مـورد پرسـتش نیسـت، بلکه نمـادی است که مفهـوم آن تنها برای رده‌های بالای ماسونها آشکار است.

"بی معـــنی است که بخـــواهیم بـــاور کـــنیم انســـان‌های روشنفکر بت هیولا مانندی به نام بـافومت، یاشخصی به نـــام Mahomet را بعنـــوان پیامبریا خـــدا ’به رســـمیت

بشناسند. نمادگرایی آنـان قرنها پیش ایجـاد شد تا آن‌چه را که آشـکارا بیـان کـردن آن خطرنـاک بـود بپوشـاند که البته دیگـــــــران آن را به اشـــــــتباه برداشت کردند و دشمنانشـــان آن‌ها را مشـــرک خواندند. گوســالة طلایی که‌هارون (در واقع سامری) برای بـنی اسـرائیل سـاخت گوساله‌ای نر با لایه‌ای از برنز نبود اما کاروبیم دچار سؤ تفاهم شد. نماد عدّه‌ای خردمند همیشه بـتی است بـرای جمعی که جاهلند. آن‌چه که مســـئولان عالیرتبه به واقع باور داشتند و آموختند تنها با اشاره‌هایی برای اساتید در درجات بـالای فراماسـونری و نـیز نمادهـایی نشـان داده شده است که فقط برای اساتید قابل فهم هستند".

با همه‌ی این ادعاها نمی‌تـوان قـدس حـرف G را بـرای ماسونها نادیده گرفت! ماسونها خود مـدعی هسـتند این حرف در واقع حـرف اول کلمه‌ی خداست (god)ـ و نه بز (Goat)ـ. اما برای وجود تصویر سـتاره‌ی پنج پر معکـوس حاوی تصویر سر بافومت در اکثر لژها چه جوابی دارند؟

حرف G در مرکز اصلی‌ترین نماد فراماسونری!

.

تصـــویری از داخل یک لژ ماســـونی در ایـــالات متحـــده. تصویر حرف G و ستاره‌ی پنج پر معکوس کاملاً مشـهود است!

.

آلیستر کراولی

«آلیستر کراولی» یک جوینـده علـوم سـری حـدوداً شش مـاه پس از مـرگ الیفـاس لـوی به دنیا آمد و معتقد بـود

روح لـوی در جسم او حلـول کـرده است. تا انـدازه‌ای به همین دلیل او در انجمن مخفی OTO که خود به شـهرت رساند، به نام «بافومت» معروف شد.

تصویر امضا شده کراولی به عنوان بافومت.

این توضیح کـراولی از ریشه شناسی نـام «بـافومت» در کتاب او با نام «اعترافات آلستر کراولی» نوشته شده در سال 1929 آمده است:

"من به مـدت شش سـال این نـام را به عنـوان شـعار در انجمن OTO برگزیدم و همیشه تلاش کردم راه مناسبی برای نوشـتن آن بیـابم. می‌دانسـتم که می‌بایست هشت حرف داشته باشد و تشـابهات و تناسـبات عـددی و ادبی آن نـیز باید به گـونه‌ای باشد که بتواند مفهـومی را که پژوهشـگران در مـورد آن دریافته بودند برسـاند و مشکلاتی را که باسـتان شناسـان از رفع آن‌ها در مانـده بودند حل نماید... یک نظریه در مـورد این نـام این است که آن نمایـانگر کلمـات؟؟؟؟؟؟؟؟؟ به معـنی غسل تعمید عقل و خرد است؛ دیگر آن که، بافومت تحریفی است از عنوان «پدر میترا». نیـازی نیست که بگـوییم پسـوند "R" این نظریه را تقـویت می‌کند. من کلمه را آن‌گونه که جـادوگران بیـان می‌کنند جمع نمـودم و به عـدد 729 رسیدم. این عدد در هیچ یک از آثار کابالیستی من وجـود نداشت و بنابراین برایم بی‌معـنی بـود. با این وجـود این عـدد تـوان سـوم عـدد 9 بـود. کلمـة؟؟؟؟، عنـوان اسرارآمیزی که مسیح به پیتر در مقام بنیان کلیسا اعطا نمود، دارای همین ارزش است. تاکنون جادو قابلیت‌های مهمی را از خـود نشـان داده است! او مشـکل ریشه شناسی را حل نمـود و مشـخص نمـود چـرا شـوالیه‌های

معبد این نام را برای بت خـود برگزیدند. بـافومت همـان «پدر میـترا»، سـنگ مکعـبی بـود که در گوشه معبد قـرار داشت".

بافومت یک چهره مهّم در «تلما» (Thelema)، سیسـتم پیچیده‌ای که او در اوایل قرن بیستم بنیان نمود. کراولی در یکی از برجسته‌ترین آثار خود "Magic, Liber ABA"، کتاب چهارم، بافومت را یک خدای دوجنسی می‌نامد:

"شـــیطان وجـــود نـــدارد. این یک نـــام دروغین است که برادران سیاه پوستمان برای ایجاد «اتحاد» در تفرق گنگ و جاهلانه خـــود ســـاخته‌اند. شـــیطانی که دارای یگـــانگی باشد می‌تواند خدا باشد...«شیطان» بطور تاریخی خدای هر کسی است هرچند که خـــود شـــخص دوست نداشـــته باشد.... این مـــار، «ابلیس»، دشـــمن انســـان نیســـت، اما اوست که خدایان را درمیان ما به وجود آورد و به خـــیر و شر آگاه است؛ او ما را به «شناخت خـود» دعـوت کـرد و آغاز آن‌را آمـوخت. او «شـیطان» کتـاب تـوث و تمثیل او بافومت است،موجودی دو جنسی که تعبـیری از مفهـوم رمزآلـــود رســـیدن به کمـــال را ارائه می‌کند... پس او زندگی و عشق است. تـرجمه‌ی این نمـاد به زبـان عـبری (عین)ayin است، به معنای چشم، چرا که او نور است و تصـویر دایـره الـبروج او «جـدی» اسـت، بز جهنـده‌ای که نشانه آزادی است".

"Ecclesia Gnostica Catholica" بخش کلیســایی (O.T.O (Ordo Templi Orientis در محافل روحانی خود می‌خوانند: «و من به مـــار و شـــیر، راز رازهـــا، بـــافومت اعتقـاد دارم.» بـافومت وحـدت آشـفتگی و سـردرگمی، انرژی مؤنث و مذکر، اندام تناسلی مرد و رحم زن است.

.

کلیسای شیطان

اگر چه کلیسای شیطان «آنتون لاوی» اساساً یک انجمن مخفی نیست، اما هم‌چنان یک مجموعه‌ی راز آلود برجسته باقی مانده است. این سازمان که در سال 1966 تأسیس شد «مهر بافومت» را به عنوان نشان رسمی خود برگزید.

مهر بافومت، نماد رسمی کلیسای شیطان، بز مندس در یک ستارهٔ پنج پر وارونه است. این مهر احتمالاً به شدت تحت تأثیر تصویر «کلید جادوی سیاه» بوده است.

.

تصاویری از La Clef de al Magie Noire = کلید جادوی سیاه

به عقیده آنتون لاوی، شوالیه‌های معبد بافومت را به عنوان نمادی از شیطان می‌پرستیدند. بافومت حضور پررنگی در مناسک کلیسای شیطان دارد، چرا که این نماد در بالای محراب (قربانگاه) قرار دارد.

در انجیل شیطانی (شیطان پرستی)، لاوی نماد بافومت را اینگونه توصیف می‌کند:

"نماد بافومت را شوالیه‌های معبد برای پرستش شیطان استفاده می‌کردند، در طول قرن‌ها، این نماد نام‌های متعددی به خود گرفته است. در میان آن‌ها می‌توان به «بز مندس»، «بز هزار جوان»، «بز سیاه»، «بز یهودا» و شاید مناسب‌ترین آن‌ها «بزقربانی» اشاره نمود.

بـــافومت نمایـــانگر قـــدرت تـــاریکی است که با بـــاروری زایشی بز در آمیخته است. ستاره پنج پر در نوع «اصیل» خـود تصـویر مـردی را در پنج گوشه سـتاره احاطه کـرده است - سه گوشه در بالا و دو گوشه در پایین - که نشان دهنده ماهیت روحانی انسـان است. در شـیطان پرسـتی این ستاره برای این‌که بتواند سر بز را در خود جـای دهد وارونه نشـــان داده می‌شـــود - شـــاخ‌های بز که نمـــاد دوگانگی یا ثنویت اسـت، به علامت دعـوت به مبـارزه رو به بالاسـت؛ سه گوشه وارونه دیگـر، سه گـانگی (تثلیث) را انکـار می‌کند. اعـداد عـبری در اطـراف این نمـاد که ریشه در اصول جادوگری کابالا دارد کلمه "Leviathan"، به معنی مار بزرگ آبهـای عمیق یا همـان شـیطان است. این اعداد در پنج گوشه ستاره وارونه قرار دارند."

در فرهنگ عامه

ارجاعات به بافومت بیشتر به دلیل تأثیر آلیستر کـراولی و آنتـــون لاوی بر فرهنگ عامه در سراسر فرهنگ عامه وجـود دارد. در بعضی از مـوارد، مانند گروه‌هـای هـوی متـال، اشـارات نسـبتاً واضح‌تر و ابهـام آورترند - این گروه‌ها به هیچ وجه تأثیرپذیری از مکاتب علـوم سـری را بر تصـورات خـود پنهـان نمی‌کنند و در واقع در بیشـتر مواقع این تـاثیر پـذیری را نـوعی افتخـار میپندارند. تعدادی از آن‌ها از این قرارند:

گروه موسیقی دت متـال با نـام کرگـدن - جلد Zos kia Cultus

.

گروه موسیقی دت متال با نـام قتل دالیـای سـیاه – جلد آلبوم مناسک

.

مریلن منسون – جلد آلبوم «سوپر استار ضد مسیح»

.

در روند اصلی فرهنگ سازی (“بصورت سـازمان یافته”) اشارات بسـیار مبهم و مخفی‌تر هسـتند. اشـارات بـرای مخاطبـــان جـــوان وجـــود دارند. اما بســـیاری آن‌ها را نمی‌فهمند و تشخیص نمی‌دهند. این‌ها چند نمونه‌اند:

صحنه‌ای از یک بازی آنلاین معروف به نام "Ragnarok"

.

جلد آلبوم «بافومت» اثر کیچی.

.

بـافومت در پوسـتر " نمایشـگاه و جشـنواره بازی‌هـای رایانه‌ای تهران ".

.

تطابق جز به جز این بز با بافومت!

.

بسیاری دیگر از این ارجاعات پنهانی را فقط کسـانی که «چشم تیزبین» دارند می‌بینند.

.

نتیجه

بـــافومت خلق مـــرکب نمـــادگرایی ادراک کیمیا از طریق اتحـــاد نیروهـــای مخـــالف است. جوینـــدگان علـــوم ســـری معتقدند با دســـتیابی به نـــیروی زنـــدگی می‌تـــوان جـــادو و آگاهی حقیقی معنوی را تولید نمود. تصویر بافومت، اثر الیفـــاس لـــوی در برگیرنـــده چنـــدین نمـــاد بـــود که به کوندالینی (Kundalini) - قدرت مارپیچ - اشاره می‌کند، قدرتی که در نهایت به فعال نمودن غـــده صـــنوبری که به «چشم سوم» نیز معروف است، منجر می‌شود. بنـــابراین از دیدگاه علـــوم ســـرّی، بـــافومت نمـــاد این فرآیند مخفی است.

با این وجـــود، در طـــول زمـــان این نمـــاد بر چـــیزی بســـیار بیشتر از مفهوم مخفی صـــرف خـــود دلالت داشـــته است. بـــافومت به واســـطه مجـــادلات بســـیار و با توجه به نـــوع دیـــدگاه به نمـــاد خـــیر و شر در علـــوم ســـرّی مبـــدل شـــده است.

در واقع هدف نهائی نماد «بز قربـــانی» نمـــاد جـــادوگری، جـــادوی ســـیاه و شـــیطان پرســـتی است. شـــاید حقیقت هیولا مانند و بی‌تناسب بودن این نماد به نزدیک ســـاختن آن به مرتبه‌ای از بدی و رســـوائی که از هیچ صـــدمه‌ای به ادیـــان ســـازمان یافته فروگـــذار نباشد’ کمک کـــرده و در عین حال مخالفان این ادیان را بسوی خود جذب کند.

پس از قرن‌ها مخفی کـــاری’ نـــیرنگ’ شـــعار و تبلیغـــات و اطلاعـــات نادرست در دو ســـوی این طیف آیا می‌تـــوانیم بدرســـتی ســـوال اصـــلی را که این مقاله مطـــرح می‌کند پاسخ دهیم: «بافومت کیست؟» آیا نماد شـــیطان است یا

خود دارای حقیقتی معنوی است؟ نماد خیر است یا شر؟ پاسخ در خود این نماد نهفته است: هر دو!

در افسانهٔ مصری، توت هرمس قـدرت میـانجیگری میـان خـیر و شر را داشت تا هیچ یک از این دو بر دیگـری غلبه نکن د. بـــافومت حصـــول این تکلیف کیهـــانی را در یک مقیاس بسیار کوچکتر در خود داراست. زمانی که تعـادل کامل در ســطح شخصی حاصل شــود، یک تــازه وارد به علوم سرّی می‌تواند یک دست را رو به آسـمان و دیگـری را رو به زمین برگرداند و این اصل متعـارف کیمیـایی را که در طول هزاران سال تکرار شـده اسـت، اعلام نماید: «همان‌قدر که رو به بالا، رو به پایین».

باکتری کشنده برای منحرفین جنسی

دانشمندان می‌گویند: نوع جدیدی از یک باکتری خطرناک وجــود دارد که ممکن است منجر به ابتلا به بیمــاری ذات الریهء حاد شود. نـوعی ذات الریه که مـوجب ازبین رفتن بافت‌هـــای ریه می‌شـــود. این بـــاکتری می‌تواند در اجتماعـات هم جنس گرایـان منتشر گـردد و این بـاکتری جدید در برابر اکثر آنتی بیوتیک‌های شناخته شده، مقاوم است و نیز موجب ایجـاد زخم‌هـای بـزرگ بر روی پوست می‌شـــود و در مـــوارد شـــدید ممکن است منجر به مسمومیت خونی یا ذات الریهء چرکین (عفونی) شود که موجب خورده شدن ریه‌ها می‌گردد. سپاس خــدایی را که انـواع انحرافـات و زنا را حـرام کـرده است. می‌فرماید: (وَلَا تَقْرَبُوا الزِّنَا إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَـبِيلًا) [الإسـراء: 32].

(و نزدیک زنا نشــوید که کــاری بســیار زشت و راهی بد است)

آب مقدس

در حـــدود ده ســـال پیش در ترکیـــه، گـــروه کـــوچکی از استادان بسیار مسن صـوفی بودند که ذکرهـای (Zikhr) نیرومندی زمزمه می‌کردند. آن‌ها آرام و بی‌صدا هستند و هیچ کس در مـورد آن‌ها چـیزی نمی‌داند. آن‌ها چـیزی را خلق کرده‌اند که انسان هرگز ندیده است.

یکی از مـــردان این گـــروه، پا پیش گذاشت. او نـــیز یک استاد صـوفی است و 78 سـال سن دارد. او حـدوداً 40 سـاله به نظر می‌رسد و همینطـور هم احسـاس می‌کند. شـــــما هرگز نمی‌توانید بفهمید که او مسن‌تر است. او مقـداری آب به دنیا اهـدا کـرد. آبی که بشر هرگز ندیـده است. او گفت:»این بـــرای شـــفای دنیاست». این آب به نظر زنـــده و خـــدا آگـــاه می‌رسد و اثـــرات متفـــاوتی بر چیزهای مختلف دارد.

تحقیقات شـروع شد و دریافتند که هر گـاه این آب را به یک دریاچه یا رودخانه‌ی آلوده اضافه می‌کنند، به سـرعت طی معمولاً 3 یا 4 روز، تمامی دریاچه کاملاً از آلودگی پاک می‌شـود، مانند 1000 سـال پیشش می‌شـود. حـتی رســـوبات و هر چـــیز درون آن. در یکی از آلـــوده‌ترین خلیج‌های دنیا که تاریک و پر از حبابهای کثیف اسـت، این آب را اسـتفاده کردند. طی چند روز، خلیج کـاملاً پـاک و تمیز شد.

من در واشـنگتن دی سـی، در یک اتـاق کوچک سـری با نیروی زمینی، نیروی هوایی، ارتش، سازمان سی.آی.ای و اف.بی.آی... حـدود 15 فیزیکـدان و شـیمیدان بسـیار بسیار سطح بالا از سازمانهای فـوق حرفه ای، نشسـتی

داشتم. باید در مورد آن‌چه می‌گـویم مـراقب باشم. آن‌ها به من اجازه داده‌اند این‌ها را بگویم.

ابتدا آن‌ها دو محفظه‌ی بزرگ از آب آلـوده را آوردند. یک از آن‌ها بویی شبیه فاضلاب داشت. قهـوه‌ای و تهـوع‌آور بـود و آن‌ها از آن آب در آن ظـرف ریختند. دومین ظـرف حـاوی آب آلـوده‌ای زرد مایل به قهـوه‌ای بـود که بـویی شبیه بنزین و نفت داشت و مشخص بود مـواد شـیمیایی درونش هست. سـپس آقـای Ihan Doyuk حـدود یک قاشق چـایخوری از آن آب را برداشت و در ظـرف آب آلـوده ریخت و گفت که این انـدازه، بیشـتر از آن چـیزی است که نیاز است اما برای سرعت کـار مـیزان بیشـتری بـرمی دارد. بعد به آرامی، طی دو سـاعت، هر دو ظـرف آب را تماشا کـردیم، آلـودگی، آرام آرام به سـمت کف ظرف رفت. آن‌چه در بالا مانـد، پـاک‌ترین و شـفاف‌ترین آبی بود که بتوانید تصور کنید و دیگر هیچ چیز نبود، حـتی رسوب و چیزهای دیگر. این واقعی واقعی است.

سـپس او، یک مـاهی گلـدفیش را درون آن انـداخت تا اطراف آب شنا کند، اگر آلودگی یا مواد شـیمیایی در آب بود ماهی می‌مرد. و بعد از سه ساعت، آن مـاهی کوچک هنوز در حال شنا کردن بود.

جالب این‌جاست... مـدیر این پـروژه روز بعد به من تلفن زد و گفت:» بـاور نخـواهی کـرد. آن‌ها مـاهی را از آب بیرون آورده و به آکواریوم برگرداندند و وقتی صـبح روز بعد آمدند، تمام آکواریوم تمیز شده بود»

آن‌ها یک قـوطی روغن موتـور خـالص را خـالی کـرده و درونش را با یک روغن دیگر مثل آن پر کردند، حدود 3 یا

4 قطـره از آب درونش ریخته و تکـان دادند. بلافاصـله، طی 3 ثانیــه، دیگر روغن موتــوری وجــود نداشت. در عوض، پروتئین و اسیدهای آمینه وجود داشتند.

برخی از دانشـمندان محیط زیست در آن جلسه گفتند که اگر معجــزه‌ای مثل این به وجــود نمی‌آمــد، زمین طی 3 سال آتی، در نتیجه‌ی آلودگی، مرده و بی‌حاصل می‌شد.

آب فرا-یونیزه شده (Super-ionized)

این آب کاربردهای بسیاری داشته و آب فرا-یونیزه شــده (Super-ionized)ـ نـام دارد. آب فـرا-یونـیزه شـده آبی است که 3 الکـترون اضـافی در مـدارهای بـیرونی دارد. تمامی دانشمندان و فیزیکدانان و شــیمیدانهای دنیا طی چند سال پیش، به تحقیقــات روی آن ادامه دادند و آن را مخفی نگه داشــتند. هیچ یک از آنــان با تمــامی مــدارک تحصیلی و غیره شـان نمی‌توانند توضـیح دهند که چطـور این اتفاق می‌افتد.

جـدای از یک سـری چیزهـایی که من نمی‌تـوانم به شـما بگویم، به نظر می‌رسد این آب، هشیار و زنده است و از کاری که انجام می‌دهد آگـاه است! چـون این آب، شـروع به یک واکنش شـــیمیایی می‌کند و یک کـــاری انجـــام می‌دهد، و بعد در ترکیبی از همان نوع، به واکنش دیگری می‌پردازد و کار دیگری انجـام می‌دهد که تنها در صـورت داشـــتن هشـــیاری و آگـــاهی قابل انجـــام است. خـــود صوفی‌ها، زمانیکه در موردش صــبت می‌کنند نمی‌گویند» آب»، بلکه می‌گویند «او» که نشـــاندهنده‌ی ذات هشـــیار درون آب است.

اگر سیم یک لامپ معمولی را بریده و سر آن دو سیم را در آب که عـایق است فـرو کنیـد، هیچ اتفـاقی نمی‌افتد. اما اگر سیمها را درون آب فرا- یونیزه شـده فـرو کنیـد، لامپ روشن می‌شود. هیچ کس پیش از این، چنین چیزی ندیـده است. طبق تمـام دانسـته‌های مـا، این غـیرممکن است. یک جریان الکتریکی در این آب وجود دارد که آن‌ها تحت عنـوان الکترونهـای مـایع توصـیفش می‌کنند. این هدیه‌ای است از طرف آموزگـاران و اسـتادان صـوفی به این دنیا. اگر شـما فقط می‌توانسـتید آن‌چه من می‌دانم را بدانید، اگر می‌توانستید آن‌چه من دیده‌ام ببینید.

تأثیر در زمین و خاک

این آب تنها در آب کار نمی‌کند بلکه بر زمین و خـاک نـیز اثر می‌گذارد. در آشغالدانی‌ها و خاکروبه‌های شـهرها، از این آب اسپری کردند و بلافاصـله همه‌چـیز دگرگـون شد. تمامی هیدروکربنات‌های آن‌جا تبدیل به کـود و مـواد آلی موجود در طبیعت و فاقد هر گونه مـواد شـیمیایی شـدند با این‌که در اصل مواد شیمیایی بودند.

تمامی بوی موجود در آشغالدانی از بین رفت و تبدیل به بویی شبیه بـوی گل رز شد. آن‌ها نشـان دادند که در این مکانها که این همه مـواد سـمی و چیزهـای دیگر انباشـته شده‌اند، گیاهان و سبزیجات از درون آن سموم شروع به رشد کردند. همه‌ی این‌ها واقعی واقعی است. شـــوخی نیست. تصـــور این‌که همچین چـــیزی بتواند در زمین به وجـود آید مشـکل است اما این چـیزی است که حقیقتـاً اتفاق می‌افتد.

بسیاری اثرات جانبی دیگر

اثـرات جـانبی بسـیار بسـیار زیـادی که فوق‌العـاده مثبت هستند وجود دارد که بسیاری از آن‌ها را اجـازه نـدارم به شــما بگــویم. این آب کارهــایی می‌کند که آب معمــولی نمی‌تواند و بارها و بارها در مقابل چشم آن‌ها تکـــــرار شــده‌اند. این آب می‌تواند تــأثیری روی ما بگــذارد که در حال حاضر قادر به تصورش نیستیم.

یکی از این اثـــــرات، روی آتش ســـــوزی‌های جنگلها یا آتش‌های نفتی و یا هر گونه حریق دیگری به ویژه بــنزین و نفت است که تقریبــاً خــاموش کردنشــان غــیرممکن است. این آب، حریق‌هـــای ناشی از مـــواد شـــیمیایی و پتروشـــیمی و آتش ســـوزی‌های گـــاز متـــان را که در محل‌هـــای زباله دانی به وجـــود می‌آیند و پیش از این موفق به مهـار آن نمی‌شـدند، خـاموش می‌کند و بعد آن نیز آتش دوباره روشن نمی‌شود.

در آتش سوزی‌های جنگلها نـیز اثر یکسـانی دارد. وقـتی این آب با آتش تماس پیـدا می‌کنـد، فـوراً آن را خـاموش می‌کند و دیگر نمی‌توانید آن را روشن کنید. چـون بـنزین را تبدیل به چیز دیگری می‌کند که قابل اشتعال نیست.

اگر روی درختان زنده اسپری شود که بـرای آن‌ها بسـیار مفید است، آن درختان تا سـاعتها بعد از آن نمی‌سـوزند. این تنها یکی از اثرات جانبی این آب است.

می توانید آن در یک خلیج کوچک بریزیـــد، طی 4 روز قادرید تا 60 فوتی درون آب را ببینید و طی دو مـاه، به رسـوبات کف آن رسـیده و آن‌ها را تبـدیل به پروتـئین و اسید آمینه می‌کند.

آب با روغن مخلـوط نمی‌شـود ولی این آب، بلافاصـله با روغن مخلوط می‌شود.

در حال حاضر، روسیه و 8 کشور بزرگ دیگر دنیا در حال انجــام تحقیقــات گســترده‌ای بر روی آن هســتند. آن‌ها مخفیانه از این آب در دریاچه‌ها و رودخانه‌هـــای آلـــوده می‌ریزند و درست در مقابل چشمانشان پاک می‌شود.

چنـــدی از مؤسســـات در دنیا نمی‌خواهند ببینند که این اتفاق در حال روی دادن است. بیشـتر از همه شـرکتهای مربـوط به نفت و نمی‌تـوانم به شـما بگـویم چـرا. نـام شـرکتی که در ترکیه در حـال انجـام آزمایشـات و تولید است، Perfect Science است و نـام مؤسس آن Ihan Doyuk می‌باشد. او در حقیقت یک دانشمند نیست بلکه یک صوفی است. او اکنـون در حـال همکـاری با دولتها و در تلاش است تا این آب را به جهـــــــان ارائه کند. این شــرکت طی یک پــروژه‌ی 48 میلیــون دلاری به تولید 100000 تن از این آب پرداخته است.

چــیزی جدید روی زمین به وجــود آمــده است و من فکر می‌کنم بسیار اهمیت دارد. پیشگویی سرخپوستان هوپی می‌گوید که درست قبل از آن‌که به سـطح بعـدی بـرویم، به دنیای پنجم از نظر آن‌ها، بعد چهارم از نظر ما، چطور تمـامی دنیا پـاک و تمـیز می‌شـود همـانطور که هـزاران هزار سال پیش بود. اقیانوس‌ها، رودخانه‌هـا، آسـمان‌ها، همه‌چیز.

سؤال: آیا برای ماشین قابل استفاده است؟

- نمی‌توانم پاسخ دهم. احتمـالاً بیشـتر سـؤالاتی که از من خواهید پرسید را باید پاسخ یکسـانی بـدهم.

آن‌ها واقعاً من را محـدود کرده‌اند چـون این شـبیه یک معجــزه است... هر چــیزی که در تمــاس با آن قرار می‌گیرد تبدیل به چیزی مثبت می‌شود، چیزی مثبت برای دنیا خلق می‌کند.

سؤال: می‌شود آن را خرید؟

- هنوز برای فروش نیست اما شاید یک روزی باشد. در حال حاضر، در سـطح دولـتی است و تصـمیم با دولتهاست که بـــــــــیرون بیاید یا نه. ما داریم به استرالیا می‌رویم تا بندر سیدنی را تمیز کنیم.

سؤال: با بدن انسان چه می‌کند؟

- نمی‌توانم بگویم. اما شاید جالب‌ترین مــورد از بین چیزهای دیگر همین موضوع باشد.

سؤال: آیا برای فضولات هسته‌ای کاربرد دارد؟

- بله. به نظر می‌رسد با همه‌چـــیز کـــاری انجـــام می‌دهد. روی یک سری از مسائل آزمایش نشـده و در موردش مطمئن نیستند.

آیا می‌توان روح را تا اعماقش به عقب برد

هنـــوز چند مـــاه‌ای از شـــبئی ســـازی انســـان به دست دانشمندان نگذشته بود که روزنامه واشینگتن پست خـــبر یک ازمـایش جنجـالی را در صـفحاتش چـاپ کـرد. دیوید بستلور در حضـور افـراد سرشناسی توانسـته است روح یک انسان مرده را به چند نسل عقبتر از زمان خود ببرد. هنگـــامی که خواننـــدگان روزنامه این مطلب را خوانـــدن زیاد مطلب را جدی نگرفتن ولی هنگامی که نام افـــرادی که به عنوان شاهد در انجا حضـور داشـتن را فهمیـدن با دیـــده حـــیرت به این پدیـــده و ازمـــایش نگریســـتن. دیوید بستلور 54 ساله در کشور ایرلند بدنیا امد هنوز 8 سال نداشت که مادر خود را از دست داد. او در 12 سالگی به اتفاق پدرش به امریکا مهـاجرت کـرد. با این‌که در امریکا زندگی سختی داشت اما در سال 1981 توانست دکترای روانپزشـــکی را از دانشـــکاه فلوریـــدا بگـــیرد. در همـــان ســـال‌ها با افکـــار کلنل روکا که در زمینه حیـــات پس از مرگ کتابهای زیادی نوشته بود اشـــنا شد. دیوید انســـانی خستگی ناپذیر بود و سال‌های زیـــادی را صـــرف تحقیق و برسی بخصـــوص در زمینه روانپزشـــکی و دنیـــای پس از مرگ کرد. او مدت 2 سال در امریکـای جنـوبی به برسی اداب و اعقاید مـــــردم آن پـــــرداخت.او می‌گوید: در این مناطق انسان‌ها عقاید عجیبی دارند. گاهی شما انسـانی را میبیـــنی که تک و تنها در اطـــاق خـــودش دارد با کسی صـحبت می‌کند. انگـــاه شـــما می‌گوید او یا دیوانه است یا در عالم خـــود دارد تـــرانه‌ای را زیر لب زمزمه می‌کند. اما اینگونه نیست! انها اعتقـــاد دارند کســـانی را که از دست داده‌اند در کنارشـــــان است. انها با روح نزدیکانشـــــان

میگویند و میخندند حتا گـــاهی گریه می‌کنند... در مکزیک جشنی برپا می‌شود بنام» روزهـای مردگـان» که یکی از بزرگ‌ترین جشن‌های ملی مکزیک بشمار مـیرود (بـزودی من مطلبی درباره این مراسم که شـاید مهمـترین جشن در کل امریکـایی جنـوبی و بخصصـوص در مکزیک است بـرای شـما در وبلاک خـواهم گذاشت. قـدمت این جشن تقریبا به 2000ســال قبل از میلاد مســیح برمیگــردد) در ایـامی که دیوید در مکزیک بسر میـبرد با خـانمی بنـام» ابردینگ جاستین» که زنی سیاه پوست امریکایی تبار بود اشنا شد. این خـانم روزی دیوید را به خـانه‌ای بـرد که در آن ارواح را احضــار میکردند. دیوید ابتــدا این اتفــاق را جــدی نگــرفت تا این‌که بعد از ســال‌ها این خــانم را در اوهایو دید. او یکشب جاستین را به خانه‌اش دعوت کــرد. بعد از مــدتی جاســتین به دیوید گفت دوست داری روح پــدرت را احضــار کنم.؟ دیوید خندید و به تصــوری این‌که جاسـتین میخواهد با او شـوخی کند. گفت: بله من خیلی حرفها با پــــــدرم دارم. دیوید می‌گوید پس از مــــــدتی احســاس عجیــبی به من دست داد. من صــدای پــدرم را میشـنیدم.اما انگـار خسـته بـود. جاسـتین سـئوالهای از دیوید میکــرد و هنگــامی که جــواب او را میــداد دیوید از تعجب خشکش زده بود!!! همین اتفاق باعث شد دیوید از ابردینگ جاستین بخواهد این حرفه را به او بیاموزد. پس از 3 سال دیوید خود یکی از احضار کنندگان ارواح بود که نـامش در امریکا بر سر زبانها افتـاد. او ازمایشـات کلنل روکا را از سر گـــرفت و دامنه این ازمایشـــات حتا وارد دانشگاه پنسیلوانیا شد. او در اخـرین ازمایشـات خـود در حضــور چند تن از اســاتید دانشــگاه‌های مختلف امریکا. سناتور پنسـیلوانیا وچند تن از مسـئولان بـزرگ ایـالت و

همینطور یکی از معاونین رئیس جمهور ازمایشات خود را انجام داد..هنگامی که حضار از تعجب نمی‌دانستن چه بگویند. خبر این ازمایش در روزنامه واشینگتن پست چاپ شد جنجالی سراسر دنیا را فراگرفت و با واکنش پر از خشم مراکزی که در بالا به آن اشاره شد روبرو گردید هنگامیکه خبرنگار روزنامه واشینگتن پست از دیوید بستلور خواست کمی درباره ازمایش فوق توضیح دهد با این جمله روبرو شد که من چیزی برای گفتن ندارم!!! معلوم بود که مقامات امریکائی از او خواسته بودن که سکوت کند ...اما یک سئوال بی‌جواب باقی مانده بود.

این مطلب را با قسمتی از کتاب» سفر به گذشته یک روح» به قلم» کلنل روکا» ادامه میدهیم. از ماورای قبر: با موضوع هیجان‌آور و تکان دهنده‌ای مواجه شده‌ایم.برای اولین بار است که روح یک آدم زنده در خواب مغناطیسی سال‌ها به عقب برگشته و در این مسیر قهقرایی از مرز تولد عبور کرده و به دنیای تاریک ما قبل تولد رانده شده است.در این مرحله به عنوان مرد سالخورده‌ای که بعد از 70 سال زندگی به دیار اموات شتافته اظهار وجود می‌کند و از جهان مرده‌ها با ما سخن می‌گوید. آن‌چه او می‌گوید حرفهای یک مرده است که از ماورای قبر بگوش ما می‌رسد و با همین حرفها و بنا به تمایل و اصرار من (کلنل روکا) ما می‌توانیم از راز دوباره بدنیا آمدن پیر مرد اطلاع حاصل کنیم.پیرمرد می‌گوید: بعد از آن‌که لحظه‌های مرگ را پشت سر گذاشتم ناگاه احساس کردم که از جسم خودم جدا شدم و تا مدتی در فضا معلق وبلاتکلیف ماندم،جسم بیجان خودم را بیحرکت در گوشه‌ای میدیدم و روحم که

به شکل پراکنده بود بتدریج سروصورتی بخود گرفت...در وضع تازه‌ای که عبارت بـود از یک نـوع تـاریکی و ظلمت محض قرار گـرفتم که هنـوز از آن معـذب هسـتم،در این حـــالت هیچگونه دردو رنجی را احســـاس نمی‌کـــردم و نمی‌توانم بگویم تا چه مدت در همین وضع باقی ماندم تا آن‌که چند شعاع ضعیف اطراف مـرا روشن کـرد و خیـال کردم دوباره زنـده شـده ام...اما اشـتباه می‌کـردم...البته زنــده شــده بــودم اما نه به صــورت قبلی بلکه به شــکل کودکی که نام ژوزفین بعدا به خود میگرفت.

بعدا بتدریج در فضایی که قرار داشـتم شـبحی که متعلق به مــادر ژوزفین بــود به من نزدیک و نزدیکــتر شد و من بی‌اراده پیرامون این شبح را فرا گرفتم و بلاخــره لحظه تولد کودک رسـید وژزفین بـدنیا آمد.آن وقت بـود که من در جسم طفل تـازه متولد شـده حلـول کـردم و در عین حال تا سن 7 سالگی او می‌توانستم از خلال غبار ملایم وجود او حوادثی را در عالم ارواح مشاهده کنم که بعدها بکلی همه را فراموش کـردم. سـخنان پـیرمرد وقـتی به این‌جا رسید کلنل روکا فکر تازه‌ای یافت ودر صـدد برآمد که آزمایش عجیب خود را هم‌چنان ادامه دهـد،یعـنی رمح پیرمرد مرده را در مسیر حوادث زندگی او انقدر به عقب برگرداند تا بروزهای اول تولدش برسد و سپس او را باز به عقب برگرداند تا از مـرز تولد بگـذرد و بـدنیای ما قبل آن برسد.بعبارت دیگر همان کاری را که با ژوزفین انجام داد و او را تا مرحله پیش از تولد بـــــرد ودر نتیجه وی را بصورت آن پیرمرد مورد خطـاب قـرار داد همـان عمل را نسـبت به مردسـالخورده انجـام دهد و ببیند قبل از بـدنیا آمدن بصورت شخص دیگری زندگی دیگری داشـته یا نـه؟ کلنل روکا مشـغول کـار شد و بهمـان تـرتیب وبا نـیروی

مغناطیسی بـــازهم قویـــتر روی روح آن مـــرد بـــاز هم بفعالیت پرداخت. صـدای گوشـخراش پـیرزن (که مسـلما ملتفت شـده‌اید که این صـدا از حلقـوم ژوزفین بـیرون میامد) گفت این‌جا خیلی تاریک است و اطـــراف مـــرا ارواح واشـباح وحشـتناک فـرا گرفته‌اند.اما زن فرتـوت دیگر مثل پـــیرمرد قبلی ضـــمن جـــواب گفتن متوسل به پرحـــرفی و حشو زوائد نمی‌شد و کلنل با بکـــار گـــرفتن نیروی مغناطیسی به او تا حد امکـان آرامش و اطمینـان بخشـید و به اسـتماع گـزارش زنـدگیش مشـغول شد.این ازمایش بما نشـان میدهد که در صـورت اطمینـان از این آزمایش، بشر برای تصفیه شدن و بـرای کیفر گناهـانش دائما مجبور به تعـویض جسم و جسد در این کـره خـاکی است.

نوشـــته کلنل روکا می‌گوید: پـــیرزن خـــود را فیلـــومن کارترون معرفی کرد.بـرای این‌که آزمـایش را ادامه دهم مجبـــور شـــدم خـــواب ژوزفین را عمیقـــتر کنم و قیافه ظاهری وزنده فیلومن را به او یادآوری کردم تا بـدنی را که 2 نسل قبل داشته بیاد آورد.از آن به بعد روح پـیرزن کاملا آرام و آسوده شد اما با لحنی خشک حرف مـیزد.او به من گفت در سال 1702 میلادی متولد شده ودر زمان دوشیزگی فیلومن شاریپنی نـام داشـته است و در شـهر ودیار خودش آن‌چنان مورد توجه وعلاقه مـردم نبـوده.در سـال 1732 در شـورو با مـردی بنـام کـارترون پیمـان همسـری بسـته و از او 2 طفل بـدنیا آورده که هر دوی آن‌ها مرده‌اند.سـپس اضـافه کـرد که قبل از آن زنـدگی یعنی در نسل پیشین به شکل دختری خردسال بـدنیا آمد که در سال‌های کودکی جان سپرده و باز یک نسل عقبتر بشکل مرد قاتلی زندگی کـرده که تمـام رنجها و عـذابها

وتاریکیهای پس از مرگ‌های متوالی نتیجه آن بـوده است که کفـاره گنـاه قتل وجنـایت را تحمل می‌کند و حـتی در جسم آن کودک ناکام بـدنیا برگشـته فرصت آن را نیافته که قــدری از بــار گنــاهش بکاهد.در ضــمن قــدرت آزار بدیگران هم از او سلب شده بود.

کلنل روکا مینویسد:از این به بعد من دیگر نتوانســـــتم آزمایش را دنبال کنم زیـرا ژوزفین که مایه اصـلی تمـام این آزمایشـها بـود در وضع نـاگواری قـرار گرفته بـود و مرتبا در خـواب دست و پا مـیزد و بیتـابی از خـود نشـان میداد.چون اضطراب او را دیدم صلاح ندیــدم بیش از این او را در این حالت نگهدارم. موضوع بسیار جــالب در این ازمـایش بیسـابقه عبـارت از این بـود که در تمـام مـدت کلنل روکا از دوشـیزه‌ای بنـام لویـئز که خـود او می‌گوید دارای روحیه‌ای قوی ومتعادل بـود وبا حساسـیت خاصی قادر بود ظهـور و ناپدید شـدن سـیاله‌های روحی وارواح اموات را ببیند خواهش کـرده بـود در کنـار وی بایسـتد و راقب اوضـاع واحـوال ژوزفین در مراحل مختلف خـواب مغناطیسی باشد.بنا به اظهـــار لویـــئز وقـــتی ژوزفین خاطره دوران طفولیت خود را ذکر میکرده پیرامونش مه یا ابر ملایمی پیــدا شــده که هنگــام ورود ژوزفین به حد فاصل مرگ و زنـدگی این ابر کـدر وتـیره می‌شـود.کلنل اظهار می‌کند پس از شنیدن توصیف لویئز بلافاصله بیـاد پیرمرد افتـادم که میگفت بعد از حلـول در جسم ژوزفین در ســال‌های کــودکی مانند ابر یا غبــاری ملایم اطــراف جسم او را احاطه کرده بودم واز خلال آن بعضی حـوادث دنیای ارواح را میدیدم که بعدا همه آن‌ها فراموش شد.

روزنامه واشـــینگتن پست به نکته‌ای اشـــاره می‌کند و می‌گوید: ما خبر کاملی از ازمایشات دکتر دیوید بســتلور نداریم و دقیقا نمدانیم او تا چه انـدازه توانسـته یک روح را به اعماق گذشته خود ببرد. اما این‌را میدانیم که چنین ازمایشاتی را او بارها انجام داده است و اخرین ازمـایش او در حضور افرادی انجام گـرفت که شخصـیتهای مهم و سرشناسی در میانشــان دیــده می‌شــود. دربــاره» کلنل روکا» افراد زیادی اظهـار نظر کرده‌اند.»گابریل دلـوان» که از روح شناســـان معـــــروف وهم‌چـــــنین یکی از سرشناسترین روانپزشکان جهان است در بـاره کارهـای روکا در کتاب معـروفش»بازگشت ارواح» می‌گوید: او نه تنها موفق به بیـدار کـردن خـاطرات گذشـته وزنـدگیهای متوالی قبلی سوژه‌هایش می‌شده بلکه در قسمت عکس آن هم موفقیتهـای عمـده‌ای بدست آورده اسـت، به این معنی که در حالت خـواب مغناطیسی روح شـخص خـواب شده را آنقدر جلو برده که توانسته است حوادث مربـوط به آینده خود را ببیند و آن‌چه را دیده است بـرای دیگـران نقل کند. مـوریس مترلینگ دانشـمند وفیلسـوف معاصر همین که ضمن کتابهایش به موضوع روح و زندگیهای پی در پی می‌رسد از کلنل روکا با احـــــترام یـــــاد می‌کند ومی‌گوید: کلنل یک دانشمند بتمام معنی زیرک و جویـای حقیقت عیــنی است و با پشــتکار وصــداقت عجیــبی که ممکن نیست شـــخص را به تردید وادارد به جســـتجوی حقیقت میرود

اسرار 90 روزه دختر جنی

دختری 19 ساله به نام زینب با جن‌ها در ارتباط است او می‌گوید که بعد از چندی این جن‌ها بــاعث آزار و اذیت او و مادرش شده‌اند.

خانه آن‌ها در یکی از محله‌های جنوب تهران است. و حالا گفتگوی زینب را بشنوید:

***از کی با این موجودات در ارتباطی:**

****از سه ماه پیش**

***آیا دوران کــودکی جن‌ها را دیــده بــودی یا از چــیزی می‌ترسیدی؟**

****من در کودکی نه جن دیدم و نه از چــیزی می‌ترســیدم، من حتی در تاریکی برای گربه قبلی‌ام غذا می‌بردم حتی از تاریکی هم نمی‌ترسیدم.**

***نظر پدر و مادرت در مورد جن‌ها چیست؟**

****من پدر ندارم و مــادرم هم از آن‌ها نمی‌ترســد، بلکه از آن‌ها بــدش می‌آید و مــدام به آن‌ها نفــرین می‌کند که در آن موقع آن‌ها من را اذیت می‌کنند.**

***گربه را از کجا پیدا کردی و چند سال آن را داری؟**

****یک گربه مــاده 3 ســال پیش آمد در بــالکن خونه ما و گـــربه‌ام را به دنیا آورد. جـــالب این‌جا بـــود که گربه‌ها همیشه 5 الی 6 بچه به دنیا می‌آورنـــد، ولی این گربه مادر همین یک گربه را به دنیا آورد. و بعد از دو روز دیگه مادر گربه‌ام نیامد.**

*چه جوری به این گربه انس گرفتی؟

**چون مادر گربه نیامد من به مراقبت از او پـرداختم. او تا حدی به من انس گرفته بود که بعضی مواقع احســاس می‌کردم به من می‌گوید، مامان! تمام رفتارهــایش مانند یک انسان بود. گربه‌ام حتی من را می‌بوسید.

*گربه نر بود یا ماده؟

**من اسـمش را نیلو گذاشـته بـودم ولی بعد از مـردنش دامپزشکی که برده بودیم، جنسیت او را نر اعلام کرد.

از کی جن‌ها رو زیاد می‌بینی؟

آن شب خوابم نمی‌برد، ساعت نزدیک 4:30 صبح بـود به خاطر همین با گربه‌ام رفتم دم در خانه مان و نیلو (گربه ام) رفت تو کوچه که یکدفعه دیــدم با یک گربه ســیاه که پدر نیلو (گربه ام) بود و بارها دیده بودمش، داشت دعـوا می‌کرد. اول به خیـالم یک دعـوای سـاده بـود، ولی گربه سیاه در تاریکی کوچه تبدیل به یک آدم سیاهپوش شد که عینک دودی زده بود و موهـایش عین پلاسـتیک می‌ماند و وقتی داشت می‌آمد طرف خانه ما، من در را بســتم و او غیب شد از این ماجرا به بعد و بعد از مردن گربه‌ام آن‌ها را زیاد می‌دیدم.

*چگونه آن‌ها را می‌بینی؟

**آن‌ها با من کاری نداشـتن ولی هر زمـان مـادرم با من یا بدون من میرفت پیش جن گیر و دعا نـویس آن‌ها مـرا کتک می‌زدند (با اشـاره به در آشـپزخانه) می‌گوید: حـتی یک دفعه از همین در تا انتهــای آشــپزخانه پــای من را گرفتند و کشیدند.

*گربه ات چه طوری مرد؟

**یک روز وقتی من و مادرم از بیرون آمدیم خانه دیـدیم که نیلو وسط حیاط افتاده، طـوری که انگـار سـرش زیر پای یک نفر له شده بود وقـتی او را به دامپزشـکی پیش دکتر خیرخواه بردیم او هم نتوانست چگـونگی مـرگش را تشخیص دهد و فقط گفت خفگی است.

*از کجا فهمیـــدی کســـانی که با آن‌ها در ارتبـــاطی جن هستند؟ آیا قبلا جن دیده بودی؟

**نه من جن ندیده بودم از آن‌جاییکه آن‌ها غیب می‌شدند و شکل واقعی خـود را در خـواب به من نشـان می‌دادند. آن‌ها در بیـداری به شـکل انسـان‌هایی عجیب با پوششی عجیب خودشان را به من نشـان می‌دادند ولی در خـوابم به شـــکل واقعی می‌آمدنـــد، آن‌ها دارای شـــاخهای خاکســـتری - چشـــمان قرمز و پوســـتی کلفت و بـــراق هستند و در سر و بازویشان خارهایی دارند.

*درس هم می‌خوانی؟

**نه من در دوران ابتدایی چون خونریزی بینی داشتم به حدی که بی‌هـوش می‌شـدم مـدیر مدرسه گفت: که دیگر نمی‌تواند من را در مدرسه قبول کند، سال دوم ابتـدایی تـرک تحصـیل کـردم، اما دوبـاره در سـال 79 شـروع به درس خواندن کـردم. شـبانه می‌خوانـدم و غـیر حضـوری واحدهایم را پاس می‌کردم.

طـوری که در طـول 3 سـال، ده بـار معـدل قبـولی در کارنامه‌ام بود. ده سال را در سه سال خواندم.

*با وجود جن‌ها چه طور درس می‌خواندی؟

**با وجود آن‌ها من آن قـدر انـرژی داشـتم که با نمـرات عالی قبول می‌شدم.

*آیا تو تخیلی هستی؟

**تخیلی نبودم ونیستم.

*به ارتبـاط با جن‌ها علاقه نشـان می‌دادی یعـنی قبل از این جریان دوست داشتی با آن‌ها ارتباط برقرار کنی؟

**من اصلا به آن‌ها فکر نمی‌کــردم حــتی مطالعه هم در این زمینه نداشتم.

*قبل از دیدن جن‌ها چیز غیر عادی در خانه تان رخ نـداده بود؟

**تنها اتفــاق غــیر عــادی و جــالب این بــود که بعضی چیزهــایی که در جایشــان بــود از جــای دیگــری سر در می‌آوردنـد، یک بـار دسـته کلیـدم را روی مـیز در اتـاقم گذاشته بـودم آن قـدر دنبـالش گشـتم تا وسط کتابهـایم پیدا کردم.

*رابطه تو با آن‌ها چه طور بود؟

**دوست داشـــتم پیش من بماننـــد، من خیلی به آن‌ها عادت کردم وقتی آن‌ها نیستند من هیچ انرژی ندارم.

*دوست داشتی مثل جن‌ها باشی؟

**آن‌ها به من می‌گفتند: سیستم عصـبی تو مشـکل داره و زیاد عمر نمی‌کـنی، اگر تا یک مـدت با ما باشی جـزئی از ما می‌شوی آن‌ها می‌گفتند ما تو را قوی و بعد ضعیف

کـردیم تا بفهمی هیچ انسـانی به کمک تو نمی‌آیـد، آن‌ها از انسان‌ها متنفرند.

*الان چه احساسی نسبت به آن‌ها داری؟

**دوست دارم دوبـــاره بیایند آخه چند وقـــتی است که آن‌ها را زیاد نمی‌بینم. می‌خواهم دوباره انرژی بگیرم.

*با این انرژی که به تو می‌دادند چه کار می‌کردی؟

**من می‌توانستم در تاریکی مطلق در آینه به چشـمهایم خیرع شوم و رنگ آن‌ها را از قهـوه‌ای تـیره به کهربـائی برسانم و این‌که شبها در آیینه کسانی را که فردا صبح با آن برخــورد داشــتم می‌دیــدم. دو برابر یک مــرد قــدرت داشتم، جسور وشجاع بودم.

*تو نماز هم می‌خوانی؟

**قبل از دوستی با آن‌ها می‌خواندم، ولی بعد از دوستی با آن‌ها نمیخوانم چون آن‌ها دوست ندارند.

*وقتی با آن‌ها دوست شدید و رابطه پیدا کردید در مورد خود چه فکر میکردید؟

**فکر می‌کــردم از آدمهــای دیگه جــدا هســتم و از همه آدمها بزرگ‌ترم جن‌ها به من می‌گفتند، چشــمانت را ببند و من این کــار را می‌کــردم و با خــودم می‌گفتم، یک جن بکش - یک جم شـرور ویا خـوب بکش بعد وقت چشـمانم را باز می‌کردم یکی از آن‌ها را به صورت تصــویری مبهم روی کاغذ می‌کشیدم.

*چند سال هست در این خانه زندگی می‌کنی؟

**از موقعی که به دنیا آمدم 19 سال.

*پدرت چندساله فوت شده؟

**او فروردین ماه 1377 فوت شده است.

*جن‌هایی که با آن‌ها ارتباط داری چند نفرنند؟

**اول 4 نفر بودند اما الان بیشترند.

*از کدومشون بیشتر خوشت میاد؟

**از بچه یکی از جن‌ها

مادر زینب می‌گوید:

یک روز داشتم چای می‌خوردم که دیدم یک زنی دارد از حیاط به طرف در اتاق می‌اید. رفتم در را بستم چون احساس می‌کردم برای اذیت کردن زینب می‌اید وقتی که در را بستم برای این که تلافی کند هر چی آشغال بود، دیدم از بالا به داخل چایی من می‌ریزد.

زینب به من گفت: من یک دختر باردار سیاه می‌بینم که تو خانه خواهرم از این اتاق به آن اتاق می‌رود.

و حالا خود زینب در ادامه گفته‌های مادرش می‌گوید:

جالب این‌جاست که وقتی مامانم با آن‌ها لج می‌کند و به روی زمین آب جوش می‌ریزد، کف پای من می‌سوزد و حالت تشنج به من دست می‌دهد.

خوب عزیزان این یک سرگذشت از یک دختر ساکن تهران بود که براتون نوشتم امیدوارم که حال کرده باشید

جن و موجودات فضایی ازازیل و نفوذ در زمین

هشدار: خواندن این مقاله برای افرادی که دچار ترس از تاریکی و جن هستند ممنوع است!!

در ادامه‌ی گزارشات خود در خصوص موجودات فضایی به این نتیجه رسیدیم که بسیاری از گونه‌های فضایی به غلط به این نام خوانده می‌شوند و در حقیقت از جنیانی هستند که سعی در توسعه قدرت خود بر انسان‌ها و دنیای امروز دارند. این‌که چرا این جنیان دست به جنین ابتکاری زده‌اند خود داستان تاریخی و مفصلی است که در نوشته‌های دیگر به آن خواهم پرداخت. اما در مبحث فعلی به افشای اسامی و جایگاه این جنیان و فعالیتهای آن‌ها برای گمراهی بشر می‌پردازیم.

لازم به ذکر است که برای جمع آوری این اطلاعات کوششهای بسیاری شده است و تمامی منابع و کتب باستانی که این اطلاعات از آن‌ها استخراج گشته ذکر شده است..برای شکافتن این موضوعات تمام تاریخ بشریت از دنیای باستان تا کنون را زیر ذره بین برده‌ام و اگرچه تحقیقات من هنوز به اتمام نرسیده ولی خلاصه آن‌چه به دست آورده‌ام را نقل می‌کنم. کسانی که به هر دلیل مخالفتی یا شک و شبهه‌ای در خصوص این مطالب دارند بسیار به جا خواهد بود که تمامی کتب و رسالات مورد مطالعه من را مطالعه بفرمایند.

همانطور که معلوم است جنیان عمر بسیار بسیار بلندی دارند و مخصوصا جنیان دستگاه شیطان از زمان بسیار دوری در تمدن انسان‌ها ترسیم و تصویر شده‌اند.

ازازیل:

به ازازیل در تاریخ و کتب قدیم نامهای متعددی داده شده است. اما نامهایی که امروزه توسط شیطان پرستان برای احضار او استفاده می‌شوند عبارتنداز:

زازیل - سمیازه-شامغاز- شیمیازا-شمی‌هازا- شمش - اوتو- بابر - سمس - آشور - اهور- شامیا - سیمجاسی -

همانطور که انتظار می‌رفت ازازیل جنی است که به صورت و نام» سیمجاسی» به مرد نادانی به نام «بیلی مایر» ظاهر شده و خود را موجودی فضایی از» پلیاد «معرفی کرده است.

{برای اطلاعات بیشتر از این‌که پلیاد چیست و کجاست و سیمجاسی چه چیزهایی به بیلی مایر گفته است به نوشته‌های آرشیو مراجعه کنید.}

برخی از نامهای ازازیل ممکن است برای شما آشنا باشد. از جمله نام شمش. شمش در بابل به عنوان خدای خورشید پرستش می‌شد و معابد زیادی داشت. این شمش همان ازازیل است که به این نام در بابل مورد پرستش بوده است. در داستان گیلگمش که از کتیبه‌های سفالین آشور به دست آمده نیز شمش حضور دارد و خدایی مونث است.

حال این سوال برای شما مطرح می‌شود که بلاخره آیا ازازیل مذکر است یا مونث؟ پاسخ این است که ازازیل هر دو است. این پدیده‌ای رایج در میان جنیان جهنم است که دو جنسیت و جتی بیشتر از دو تا داشته باشند و هرطور که شرایط ایجاب می‌کند از آن استفاده کنند.

(همـانطور که در قبل گفـتیم اشـتر نـیز هم صـورت زن دارد و هم مرد).

به منظور سهولت مطالعه اطلاعات مربـوط به ازازیل را به صورت زیر دسته بندی کرده ام:

1-ازازیل نـــــوه‌ی انلیل (بعل زبـــــوب) است. (انلیل از آنوناکی و سیاره نیبـیرو- نـام او در بابل بعلزبـوب است- رجوع کنید به آرشیو)

2-ازازیل بــرادر دوقلــوی اشــتر است.(هم خــواهر و هم برادر دو قلوی اشتر است!)

3-ازازیل پسر ســین (نانــار) و نینگــال است. (شــاهزاده نانار-رجوع کنید به آرشیو)

4- ازازیل خــدای جنگ و عــدالت و حقیقت است. منبع= کتیبه‌های آشور

5-ازازیل مالک دانشهای سیاه و جــادوی ســیاه و انتقــام است.

تصویر اهریمن با صـورت شـیر- اهـریمن معـادل آریـایی اشتر/اینانا است.

6- نام دیگر او اهور یا اهورا و ســمبل او فروهر (دیسک بالــدار) است! اهــریمن در حقیقت همــان اشــتر است و همانطور که می‌دانید اهورا و اهریمن نیز دوقلو هســتند. (جا نخورید! چیزهـــــای دیگـــــری هم هست که چـــــون نمی‌خــواهم بــرخی را برنجــانم نمی‌نویسم) الله و اعلم. منبع= ترجمه کتیبه‌های آشوری

اهـورا معـادل آریـایی ازازیل و سـمبل آن فروهر است. کتیبه‌های آشور باستان

7-سـمبل عقـاب نـیز متعلق به ازازیل است زیـرا او به همـراه پـدربزرگش انلیل راه‌هـای هـوایی دنیـای سـومر باستان را نظارت می‌کردند.(دقت کرده‌اید که چرا امـروز آرم نـیروی هـوایی در تمـام دنیا عقـاب اسـت؟! و روی پـرچم بعضی کشـورها هم به چشم می‌خـورد؟ منظـورم آمریکاست!) منبع = ترجمه کتیبه‌های آشوری

8-ازازیل جنی بود که به انسان‌ها طرز ساخت سـلاحهای جنگی را داد از قبیل شمشـیر - سـپر- چـاقو و زره تا به جان یک‌دیگر بیفتند. منبع= کتاب عهد عتیق

9-ازازیل اسـتاد کیمیـاگری است (مانند اکـثر جنیـان) و کسی است که انـرژی چاکراها و دانش تبـدیل فلـزات را به بشر آموخت.

10-ازازیل همان جنی است که کد حمورابی را دستکاری کرد. همانطور که آگاه هستید جنیان در آیات الهی تغیـیر ایجاد می‌کردند پیش از آن‌که به پیـامبران برسد و قـانون حمورابی نیز از این دستکاری در امان نبود.

11-ازازیل مستقیما با خود شـیطان کـار می‌کند و رهـبر اصلی سپاه جهنمی است.

12-فلز او قلع است و عنصرش هوا

13- سمبلهایش فروهر - عقاب و عقرب هستند.

14- راهبه‌ی معبد شیطان ماکسـیم او را چـنین توصـیف می‌کند:

«ازازیل بسیار قد بلند است حدود 3 متر با موهای بود بلند و هیکل قوی -چشمانش به رنگ طوسی هستند. او بسیار قدرتمند است و خود را وقف شیطان کرده است. در دوران گذشته بارها و بارها با انسان‌ها ارتباط داشته و دانشهایی را به آنان آموخته. ازازیل به من گفته است که عمر او 60 هزار سال زمینی است. حدود 10 هزار سال پیش ازازیل با زنی از انسان ازدواج کرد...».

15- کتیبه‌ی یافت شده در بدتیبیرا (شهری در عراق امروزی) چنین می‌گوید که انلیل این شهر را به پسرش سین سپرد. کتیبه هم‌چنین می‌گوید که سین این شهر را به لیست شهرهای نوگیگ اضافه کرد. نوگیگ در زبان سومری یعنی» او از آسمان شب».

بت عقاب سمبل ازازیل

در همین شهر دوقلوهای اشتر و ازازیل متولد شدند (اهورا و اهریمن) که به همین مناسبت پدرشان نانار صورت فلکی جمینی را به نام آن‌ها نامگذاری کرد. (اگر مطلع باشید اسامی صور فلکی همگی توسط جنیان به ما رسیده است. جمینی به معنی دوقلو است). {ازازیل/شمش در علوم پروازی تخصص داشت و از همین رو صورت فلکی گیر به معنی راکت و موشک و پنجه‌ی خرچنگ به نام او نامگذاری شد. از طرف دیگر صورت فلکی شیر به نام اشتر/ اینانا نامگذاری شد. شیر سمبل اشتر و بسیاری از حکومتهای باستان پیرو او بوده است و حتی تا امروز هم ادامه دارد}.

شیر سنگی تمدن باستانی کوماژن- سمبل اشتر یکی از جنیان مورد پرستش اقوام باستانی

16-ازازیل از جمله 72 جن خطرناکی است که توسط حضرت سلیمان به بند کشیده شده بود. هم‌چنین در اساطیر ایران جمشید تعدادی از این جنیان را به اسارت خود گرفت و بعد از او بسیاری دیگر از پادشاهان پیشدادی و کیانی چنین کردند.

آن‌چه که در مورد ازازیل نباید دانست:!!!

مطالبی که تا این‌جا گفته شد اطلاعات معمولی در مورد یک جن و سابقه‌اش است. از این‌جا به بعد اطلاعاتی است که دانستن آن سبب زیر سوال بردن کل سیستم جهانی خواهد بود. بنابراین هشیار باشید.

ازازیل و سیریوم:

ازازیل رهبر جنیان نژاد سیریوم (بز شکل)است. (همانطور که می‌دانید جنیان چندین صورت دارند که یکی از صورتهای آنان صورت حیوانی است). جنیان بز شکل بسیار خطرناک و بد طینت هستند و در صحراها اقامت می‌کنند. همان جنیانی که قبایل یهود برایشان قربانی می‌کردند. (منبع = لغتنامه جهنم)

تصویر بافومه (ازازیل با سر بز) در میان ستاره شیطان پرستان.

کتاب عهد عتیق می‌نویسد:« یروبوم شاه یهودیان خدمتکاران و راهبانی را برای جنیان بز شکل منسوب کرد اما حضرت یوشع مکانهای پرستش این جنیان را ویران کرد زیرا در ایk معابد کارهای کثیفی از جمله اختلاط بز و زن انسان صورت می‌گرفت...».

لغت سیریوم Serium به معنی جنیان بز شکل یا جنیـان پشمالو است.

در کتاب لاویان فصل 17 آیه 7 و در کتاب تواریخ ایام (از عهد عتیق) فصل 11 آیه 15 و هم‌چنین در کتاب اشعیاء نـبی فصل 34 آیه 14 نوشـته شـده که جنیـان سـیریوم یک‌دیگر را در خرابه‌هـای شـهر ادوم ملاقـات می‌کنند به همراه لیلیث/اشتر و سایر دیوان...». شـهر ادوم از جمله شهرهایی است که توسط عذاب آسمانی ویران شد.

ازازیل در کتاب هنوخ نبی:

در فصـلی از کتـاب هنـوخ که به سـقوط و رانـده شـدن شیطان و فرشتگان همراهانش از بهشت اشـاره می‌کند نام ازازیل آورده شده است:

«ازازیل رهـبر نگهبانـانی است که کارشـان تعلیم علـوم ممنوعه به انسـان‌ها است... این علـوم شـامل تعلیم سـاخت سـلاحهای جنگی و قتل عـام و سـاخت لـوازم آرایشی برای زنان به منظور وسوسه مـردان انس و جن است... سـپس فرشـتگان ازازیل را محکـوم کردند بـرای تعلیم علـوم آسـمانی به انسـان‌ها...(علـومی که انسـان قـرار نیست در این دنیا بداند) و از این رو» رافائل» مامور شد که به همراه سپاهیان آسمانی به جنگ ازازیل بـرود. رافائل ازازیل را شکست داد و او را به عمق تاریکی فرسـتاد تا روز قیـامت که از آن‌جا به آتش جهنم انداخته خواهند شد...».

کتاب هنـوخ نـبی در ادامه متـذکر می‌شـود که تمـام کـره زمین با تعالیم و دسـتورات و اعمـال ازازیل آلـوده شـده است:» به خاطر تعالیم کثیف ازازیل بود که خداوند سیل

نوح را به زمین فرستاد تا آن را از آلودگیها و گناهان و موجودات و جنیان غول آسا پاک کند...».

هم‌چنین در ادامه می‌نویسد:» ازازیل به بشر هنر ساختن زره و چاقو و شمشیر را آموخت و همینطور نشان داد به آنان که منتخبش بودند دستبند و تزئینات و سایه‌ی چشم و جواهرات و چیزهایئکه که پشت پلک را رنگ می‌کند و تمام انواع سنگهای گرانبها و رنگارنگ و کیمیاگری را «. فصل 8 آیه 1 تا 8

ازازیل در سفر لاویان:

سفر لاویان بخش سوم کتاب عهد عتیق است. کتاب لاویان باب 16 آیه 8 می‌نویسد:

» و خداوند به راهب اعظمش‌هارون فرمان داد تا قرار دهد دو سهم بز. یک بز برای خدا و بز دیگر برای ازازیل در روز کفاره‌ی جهودان. بزی که برای خدا در نظر گرفته شده باشد که برای گناهان قربانی شود و در حالیکه بزی که برای ازازیل در نظر گرفته شده باشد که زنده نگه داشته شود در پیشگاه خدا تا کفاره‌ی گناهان باشد و سپس به صحرا فرستاده شود برای ازازیل ...» (!!!!!!)

در ادامه فصل 16 آیه 10 می‌نویسد:»هارون بایستی که دو دست را بر سر بز زنده گزارده و اعتراف کند تمام گناهان و سرپیچی‌های قوم اسرایل را. هر چه گناه ایشان است بر سر بز بگزارد و بز به صحرا فرستاده شود تا همه‌ی سرپیچی‌های آنان را با خود به جایی دور ببرد».

«لغتنـــامه‌ی جهنم» نــیز مطــالب کتــاب لاویــان را تایید می‌کند.

ازازیل در صحف ابراهیم نبی:

در صـحف ابـراهیم ازازیل به صـورت یک پرنـده‌ی نجس تصـــویر شـــده است که زمـــانی که حضـــرت ابـــراهیم می‌خواست بـرای خداوند قربـانی کند بر ابـراهیم ظـاهر شد.

» و پرنـــده‌ی کـــثیف (ازازیل) با من ســـخن گفت:ای ابراهیم! چه می‌کنی بر فراز این تپه‌های بلنـد؟ جـایی که نه چـیزی بـرای خـوردن است و نه بـرای نوشـیدن و هیچ جنبنــده‌ای یــافت نمی‌شــود؟ آن‌چه که در آتش مــیریزی می‌سوزد و به بالا می‌رود و تو را نابود می‌کند.

و من از فرشـته خـدا پرسـیدم: این چیست‌ای بـزرگ؟ و فرشـته پاسخ داد: این ازازیل است. این ناپـاکی است. و فرشته به ازازیل گفت: شرم بر تو بــادای ازازیل! روزی ابراهیم در بهشت است و روزی تو در زمین است. جایی که تو اختیار کـردی بـرای این‌که گناهـانت در آن پراکنـده شوند و برای همین خداوند ازلی و ابدی جایگــاه تو را در زمین قرار داد تا از طریق توای دروغگوی کثیف نسلهای بشر مــورد امتحــان و آزمــایش قــرار گیرند». صــحف ابراهیم باب 13 آیه 4 تا 9

هم‌چنین در باب 14 آیه 5و6 حضـرت ابـراهیم ازازیل را نفرین می‌کند:

» باشد که تو آتش تنـور زمین باشی. بـروای ازازیل! به ناهنجارترین مکانهای زمین که میراث تو برای آنان است که با تو هستند».

ازازیل و خزندگان:

در صـحف ابـراهیم هم‌چـنین گفته شـده است که ازازیل همــان خزنــده‌ی افعی است که آدم و حــوا را در بهشت فریب داد. شکل ازازیل همانند» اژدهایی با دست و پــای انسان است در پشتش 6 بال بر سـمت چپ و شش بـال بر سمت راست دارد». صحف باب 23 آیه 7

در معرفی نژادهای فضایی گفته شد که اکـثریت آن‌ها به نــام خزنــدگان مشــهور هســتند از جمله نــژاد گــری (خاکستری) و نژاد آنونـاکی که ازازیل هم از همین نـژاد است. سفر پیدایش در کتاب عهد عـتیق متـذکر می‌شـود که شیطان به صورت و چهره‌ی یک افعی (اژدها) بر حـوا ظاهر شد و او را فریب داد که از میوه‌ی ممنوعه بخورد.

هم‌چنین متون هند باسـتان مانند مهابهـارات و بهاگـاواد گیتا همواره پر است از موجوداتی به نــام ناگا که قبلا از آن‌ها سخن گفته‌ایم. ناگاها نیز به اشتباه جزو موجـودات فضایی گروه بندی می‌شـوند در حالیکه همه‌ی توصـیفات و نشــانه‌های آن‌ها همانند جنیــان است. در واقع ناگا در لغت سنســکریت به معــنی خزنــده و افعی است و این موجــودات قــادر به تغیــیر شــکل - وسوسه انســان - استفاده از جـادو و ...هسـتند و توسط هنـدوان پرسـتش می‌شــوند همــانطور که ســومریان و بابلیــان خزنــدگان آنونــاکی را به عنــوان خــدایان می‌پرســتیدند. نــام این خزندگان در زبان بابلی نارگال است که شباهت زیادی با

ناگا در سنسکریت دارد و تایید کننـده‌ی این عقیـده است که جنیـان در سراسر دنیا در سـرزمین‌های متعـدد مـورد پرسـتش بـوده و هسـتند. و این جنیـان افـراد مشخصی هستند که با اسـامی مختلف در ملتهـای مختلف شـناخته شده‌اند مانند اشـتر یا اینانا که در هند به نـام لکشـمی و در ایران به نام اهرمین شناخته شده است.

ازازیل در دنیای امروز:

چون در قرن 21 زندگی می‌کنیم دلیل نمی‌شود که خیال کنیم بشر به شعوری رسـیده که دیگر جنیـان را نپرسـتد. بلکه بـرعکس امـروز بیش از قبل این پرسـتش کـثیف صـورت می‌گـیرد و جـان انسـان‌های بیشـماری در راه خشـنودی این جنیـان قربـانی می‌شـود. آیا فکر نمی‌کنید که بسیاری از جنگهـای خـونین تـاریخ فقط بـرای ریختن خـون صـورت گرفته است و بس؟ آیا هیچ کـدام از این جنگها نتیجه‌ی مثبتی به همراه داشته است؟

برای بررسی این حقیقت باید البته تـاریخ جنگهـای اروپا و سایر نقاط دنیا مانند ایران را مطالعه کرد. این کـار را من انجام داده‌ام اما حجم اطلاعـات به قـدری زیـاد است که امکـان افشـای آن در این مقاله نیست. از آن گذشـته گمان من بر این است که هنوز زمـان گفتن حقیقت فـرا نرسیده چرا که اگر اکنون من حقیقتی را بگـویم همه آن را دروغ فـرض خواهند کـرد حـتی اگر بـرای آن مـدرک و سند هم ارائه دهم.

در هر صورت در حـدی که به این مقاله مربـوط می‌باشد نام و فعالیت بـرخی از گروههـای شـیطان پرست که در

پشت پــرده هســتند و دنیــای ما را تبــدیل به زباله دانی کرده‌اند ذکر می‌کنم:

فراماسونری:

اولین و در واقع مهمـــــترین فـــــرقه‌ای که با ازازیل در ارتباط بوده و هست فرقه موسـوم به فریماسـون است که در فارسی به نام فراماسون شناخته شده است.

این مکتب ریشه در تاریخی دور دارد که به دوره‌ی تمــدن ســـومر و اولین تمـــدنهای بشر بـــاز می‌گـــردد. لغت فریماسون به معـنی معمـار آزاد است. این لغت از آن‌جا گرفته شده که اولین اعضـای این فرقه همگی معمـاران و آرشیتکتهای معابد و اماکن مقدسه برای جنیان بودند.

این‌که این فرقه چیست و چه چیزهـایی تـرویج می‌کند را به مقالات آینده موکول میکنیم.

از سمبلهای این سازمان می‌تـوان به چشم جهـان بین - هـرم - مـار - افعی- عقـاب - صـلیب - شـیر و ...اشـاره کرد. خدایی که افـراد فراماسـون می‌پرسـتند خـدای یکتا نیست بلکه موجـودی است به نـام» بافومه». این بافومه جنی است دوجنسی با ظاهری شـبیه بز که دقیقا ازازیل و اشتر را یـادآور می‌شـود. تصـویر بافومه در کتیبه‌هـای باســـتانی ســـومر به دست آمـــده است و شـــباهت انکارناپـــذیری به لیلیث/ اشـــتر/ اینانا دارد. این موجـــود کثیف تنها به خون انسان‌ها تشنه است و البته در مقابل قربانیهای فراماسونها به آنان قـدرت و ثـروت فـراوانی در این دنیا اهــدا می‌کند. تصــویر بافومه بهــتر است که روی این وبلاگ قرار نگیرد. چنانچه مایل بودید به‌ای میل شما فرستاده خواهد شد.

مهرهای فراماسونری روی اسکناسهای 1 دلاری-

چشم جهان بین و هرم - از علامـات فراماسـونری که بر پشت 1 دلاری نقش بسته و در سراسر جهان به عنـوان پول بین المللی در گـردش است. طلسـمی باسـتانی که انرژی انسـان‌ها را جـذب و منتقل به بـالای هـرم می‌کند (در آینـده بیشـتر توضـیح خـواهیم داد). مقایسه کنید با تصویری از مصر باستان در پایین:

چشم جهان بین و هرم در کتیبه‌ای از مصر باسـتان - تت همان جنی از آنوناکی که کیمیاگری را به بشر آموخت.

ازازیل و قوم جهود:

یـادآوری کـوچکی می‌کنم که بیشـترین جمعیت این فرقه از یهودیان هستند که تصادفا همگی بزرگ‌تـرین سـرمایه داران و رهبران سیاسی جهـان هم هسـتند. بـرای مثـال تمـام روسـای جمهـوری فرانسه بعد از انقلاب فرانسه فراماسون بوده و هسـتند.(فرانسه بعد از انقلاب تبـدیل به مهد جدید فراماسونها شد).

استخوان و جمجمه:

نام کلوپی است که از قضا تمام رییس جمهوران و تمـام اعضای مجلس و کابینه‌ی آمریکا عضو آن بوده و هسـتند. این سـازمان زیر زمیـنی است و فـوق سـری فعـالیت می‌کند. تمام اعضای آن باید حتما فراماسون باشند.

استخوان و جمجمه یک جامعه‌ی نهانی متعلق به دانشگاه یل می‌باشد و تمـام تصـمیم گیریها در مـورد اقتصـاد و سیاست کشورهای دنیا در این‌جا صورت می‌گیرد.

کتابی به نام «نهضت فراماسونری در ایران» منتشر شد اما از آن‌جا که نـام و درجه‌ی افـراد مملکـتی را که عضو این فرقه بودند فـاش می‌کـرد نه تنهـای جلـوی انتشـار نسـخه کامل آن گرفته شد بلکه چاپخانه به آتش کشـیده شد و نسخ کتاب با آب خمیر شد که قابل خواندن نباشد! و نویسنده‌ی آن نیز به قتل رسید (اسمائیل رایین).

از این‌جا باید بفهمید که من چقـدر شـجاعم! بگـذریم... اطلاعات اندکی در مورد چهره واقعی این سازمان وجود دارد زیرا هر فردی که اقدام به افشای اسرار آنان کـرده پیش از چاپ کتاب به قتل رسـیده است. نمونه مشـابهی در آمریکا» انتشـارات عـذرا کـوک» که اقـدام به انتشـار اطلاعات ضد ماسونی کرده بود مـورد حمله قـرار گرفته و از هسـتی سـاقط شد! (مهد آزادی؟من فکر نمی‌کنم!) و نویسنده آن جیمز مورگان به قتل رسید.

ایلومیناتی:

جامعه‌ای تشکیل شده از افراد عـالی رتبه‌ی فراماسـون. تصمیمگیری در مـورد این‌که کجـای دنیا باید جنگ شـود و کدام کشور باید دچـار فقر باشد توسط افـراد این‌جامعه گرفته می‌شود.

دست دادن در میان فراماسونها انواع خاصی دارد که یک نمونه آن را در این سکه باستانی از تمدن یونان مشاهده می‌کنید. مدارک فراوانی در دست است که ثـابت می‌کند اکـثر حکومتهـای دنیا از دوران باسـتان تا کنـون توسط افـــراد فراماســـون اداره شـــده‌اند. یک نمونه آن در این سکه‌ها قابل رویت است.

تمـــام این جوامع شـــیطانی در کنـــار یک‌دیگر فعـــالیت می‌کنند و هر تعداد انسان که لازم باشد قربـانی می‌کنند تا شـیاطین خـود را خشـنود کنند حـتی اگر این انسـان‌ها شامل زن و فرزندان خودشان هم باشند.(نمونه بـارز آن جنگ ویتنـام بـود که میلیونها سـرباز آمریکـایی قربـانی شدند و هم اکنـون در عـراق نمحونه دیگر آن را می‌تـوان دید. جنگ جهـــانی دوم که به فرمـــان و دســـتور خـــود جهودان آغاز شد منجر به مـرگ میلیونها یهـودی نـیز شد ...).

خلقت جن و فریب خوردن انسان از شیطان

خلقت جن و فریب خوردن انسان از شیطان؛

به نام خداوند بخشنده و مهربان

[انسـان را خـدا از َصلصـال خشک مانند گل کـوزه گـران آفرید و جنیـان را از رخشـنده‌ی شـعله‌ی آتش خلق کـرد. الاای جن و انس کــدامین نعمتهــای خــدایتان را انکــار می‌کنید؟] الرحمن 14-16

[و همانا ما انســان را از گل و لای ســالخورده‌ی تغیــیر یافته خلق کردیم و طایفه‌ی دیوان را پیش از آن از آنش گدازنده خلق کرده بودیم.]حجر 26

اجنه نه از آتش بلکه از گرمــــای شــــعله‌ی آتش خلق شــده‌اند.بــرای همین وزن ندارند و موجــودات فــیزیکی نیستند.ما انسان‌ها بدن فــیزیکی سـخت داریم در حالیکه اجنه بدنی قابل انعطاف و سبک دارند.

اجنه بســیار پیشــتر از خلقت آدم خلق شــده بودند و شیطان که بسیار مقرب درگاه خدا بود هـزاران سـال را به عبـادت خـدا پرداخته بـود تا این‌که پس از سـرپیچی از فرمان خدا و سجده نکـردن بر آدم از آن‌جا بـرای همیشه طـرد شد.درد و رنجی که شـیطان از دور شـدن از دربـار خدا می‌کشید سبب حسادتش به آدم و حوا شد. چرا آن‌ها که تازه خلق شـده‌اند در بـاغ عـدن زنـدگی ابـدی دارند و لذت می‌برند در حالی که من پس از هزاران سال عبـادت و عشق و علاقه به خدا محکوم به جهنم هستم؟ حسـادت و غــرور ســبب شد که شــیطان همه‌چــیزش را از دست

بدهد و در صـــدد آن برآمد که آدم را نـــیز از بهشـــتی که خودش از آن محروم شده بود-بیرون بیاورد.

یادآور بـاش زمـانی را که به فرشـتگان فرمـودیم به آدم تعظیم کنید.همه اطــاعت کردند به جز ابلیس که از نــوع جن بود و از فرمان آفریـدگارش سـرپیچی کـرد...] کهف 50

[آن‌گـــاه شـــیطان آدم و حـــدا هر دو را فـــریب داد تا زشتیهای آنان پدیدار شود و به دروغ گفت:خدا شما را از این از درخت نهی کــرد بــرای این‌که مبــادا در بهشت دو پادشاه شوید یا عمر جاوید یابید.]اعراف20

[و چون فرشتگان را فرمان دادیم که بر آدم ســجده کنند همه سـجده کردند مگر شـیطان که ابا و تکـبر ورزید و از فرقه‌ی کافران گردند.] بقره 34

[شــیطان گفت که چــون تو مــرا گمــراه کــردی من نــیز بندگانت را از راه درست که آیین توست گمراه گــردانم.] اعراف 16

اما این‌ها همه در کتاب حق ازلی از پیش نوشته شده بود و زمانیکه خداوند به شـــیطان مهلت داد تا انســـان‌ها را فــریب دهد-این برنامه قــرار بــود که به بهــترین صــورت انجام شود...انسان نه تنها فــریب شــیطان را خــورد بلکه از هوای نفس خود نیز پیروی کرد و به سـبب نا فرمـانی به زمین آورده شد.جـــایی که باید دوره‌ای کوتـــاه را به صورت آموزشی و یادگیری بگذراند و چنانچه دروس خود را یاد گـرفت دوبـاره به جـایی که از آن آمـده برگـردد.در مقابل شیطان- انسان به سلاحهای فراوانی مجهز شــده است...هزاران هزار پیامبر و هـدایت کننـده با دســتورات

کامل از جـانب خـدا به انسـان یـاد آوری می‌کنند که باید روزی از این زمین خـارج شـود و نباید به آن دل ببنـدد... یادآوری می‌کنند که خالق خود را بپرستند و دوباره فریب شیطان را نخورند.در این شـرایط کسـانی که جهنم را با اعمال خود می‌خرند به همان‌جا وارد می‌شـوند و سـتمی به آن‌ها نشده است.

[پس شـــیطان آدم و حـــوا را به لغـــزش افکند تا از آن درخت خوردند و بـدین عصـیان آنـان را از مقـام بـیرون آورد...

پس گفتیم از بهشت فرود آیید که بـرخی از شـما بـرخی را دشمنید و شما را تا روز مرگ زمین آرامگاهتان خواهد بود.]بقره 36

[گفتیم همه از بهشت فرود آیید تا آن‌گاه که از جانب من راهنمایی برای شما آید...]بقره 38

همزیستی انسان و جن؛

بر طبق قرآن و هم‌چنین تمام کتب باستانی ملل مختلف انســان و جن بــرای دوره‌ای طــولانی با هم همزیســتی داشتند به این معنی که یک‌دیگر را می‌دیدند و در بسیاری مـوارد ازدواجهـایی بین آن‌ها صـورت گـرفت که منجر به تولید نسلهای عجیب با ویژگیهای خاص شد.آثار این نــوع موجــودات دورگه‌ی جن و انس در اســطوره‌ها و متــون ژاپن - یونان - ایران - مصر - آمریکـای لاتین - اسـکاتلند و کشـــورهای اروپـــایی- چین به مـــیزان خیلی زیـــاد و هندوستان فوق‌العاده زیاد وجود دارد.سحر و جادو اولین بــار از عــالم غیب و توسط موجــوداتی از عــالم غیب به زمین راه یافت.اگر چه زمـان دقیق آن معلـوم نیست اما

داســتان‌هاروت و مــاروت بســیار اطلاعــات با ارزشی می‌دهد.هاروت و مـاروت دو فرشـته بودند که به دسـتور خداوند و بـرای دلایلی چـون آزمـایش انسـان‌ها به زمین آمدند و سحر و جادو به مردم آموختند.اما مسئله این بود که پیش از آمــوختن هر ســحری به آن انســان هشــدار می‌دادند که آن‌چه ما یاد می‌دهیم جادو و خطرنــاک است و اگر آن را یاد بگیری گناه است و این‌جادو کاربرد خــوب نــدارد و به جهنم می‌روی.بسـیاری از انسـان‌ها با وجـود این اخطارها ســحر و جــادو را یــاد گرفتند...بــرخی از اسـطوره‌ها می‌گویند که‌هـاروت و مـاروت هر کس را که جـادو را می‌آمـوخت می‌کشـتند و بر سر هویت‌هـاروت و ماروت هم بحثهای زیادی است.

[گــروهی از اهل کتــاب کتــاب خــدا را پشت سر انداختند گویی از آن چیزی نمی‌دانند

و پــیروی کردند ســخنانی را که دیو و شــیاطین در ملک سلیمان می‌خواندند و

هرگز سلیمان به خدا کافر نگشت

لیکن همه‌ی دیــوان کــافر شــدند و ســحر به مــردم می‌آموختند و آن‌چه را به دوفرشته‌ی‌هاروت و ماروت در بابل نازل شده یاد می‌دادند

و آن دو فرشــــته به هیچ کس چــــیزی نمی‌آموختند مگر آن‌که به او می‌گفتند که کار ما

فتنه و امتحان است مبادا که کافر شوی...] بقره 102

هزاران سال بعد از آن هم‌چنـان اجنه آن‌چه را که‌هـاروت و ماروت به زمین آورده بودند به انسان‌ها یاد می‌دادند و

از آن برای اذیت و آزار استفاده می‌کردند زیرا اجنه مثل ما عمر نمی‌کنند و عمر متوسطشـــان 5000 ســـال و یا بیشـتر است و بنـابراین در زمان‌هـاروت و مـاروت زنـده بودند و جادوها را حفظ کـــرده بودند. اما با این ال اجنه قدرت آزار بنده‌های خوب و صالح را نداشته و ندارند.

[... و دیوان به مردم چیزی که میان زن و شوهر جدائی افکند می‌آموختند

و زیان نمی‌رساندندبه کسی مگر این‌که خدا بخواهد

و چیزی می‌آموختند که به خلق زیـان می‌رسـانید و سـود نمی‌بخشید.]بقره 102

همزیســتی انســان و جن با تولد حضــرت محمد پایــان پــذیرفت به این شــکل که اجنه و انســان بر هم مــرئی نبودند و هم‌چـنین اجنه- بسـیاری از قدرتهای‌شـان را از دست دادند.

[و ما (جنیان) پیش از این در کمین شـنیدن اسـرار وحی می‌نشسـتیم اما اینک هر که اسـرار الهی سـخنی خواهد شنید تیر شهاب در کمین اوست.]9

به این صورت ورود به بسـیاری از بخشـهای آسـمان‌ها و ورود و خـــروج به بارگـــاه فرشـــتگان بر آن‌ها ممنـــوع شد.دیگر اجنه اجــازه نداشــتند به هر کجــای آســمان که خواســـتند پـــرواز کنند(منظـــور آســـمان آبی نیست.) و شـــنیدن ســـخنان فرشـــتگان و وحی بر آن‌ها ممنـــوع شد.همواره لشـکری از فرشـتگان با سـلاحهای آتشـین و بی‌نظیر خود در حـال نگهبـانی از اسـمانها هسـتند و هر جنی که وارد آن شود را با تیر و شهاب بیرون می‌رانند.

[و جنیان گفتند پیش از این ما به آسمان بر می‌شدیم اما حالا آن‌جا پر از فرشته‌ی نگهبان با قدرت و تیر و شـهاب آتشبار فراوان است.]8

[خدا بر شما شراره‌های آتش و مس گداخته فرود آورد تا هیچ نصرت و نجاتی نیابید] الرحمن35

دیوار بین انسان‌ها و جنیان؛

در اصـطلاح گفته می‌شـود که تولد حضـرت محمد سـبب جدا شدن جن و انس از هم شد.

اما واقعا چه اتفاقی افتاد؟

در اصل دیواره‌ای بین دو دنیای جن و انس کشیده شد.به عبارت علمی‌تر انسـان‌ها در بعد متفـاوتی از مـاده قـرار گرفتند.بعـدی که اجنه اجـازه‌ی داخل شـدن ندارند.به این ترتیب دوره‌ی همزیستی هزاران ساله به پایان رسـید که آنهم دلایل خاص خودش را دارد.

قدرت اجنه؛

اجنه دارای قـدرتهای فـراوانی هسـتند اما هر جن دارای قدرت خاصی است.مثلا برخی اجنه قدرتهایی مانند باد و رعد و برق را کنـترل می‌کنند.به این معـنی که می‌توانند از آن نیروها اسـتفاده کنند. همه‌ی اجنه قـدرت پـرواز کـردن ندارند و بیشـتر انـواع جن نـوع بی‌آزار و ضـعیف هستند.

اجنه هیچ‌وقت توانـایی آزار رسـاندن به نـوع انسـان را نداشـته‌اند زیـرا این بـرخلاف عـدالت الهی است و هیچ جـنی قـدرت آزار هیچ انسـانی را نـدارد مگر آن‌که آن

انسـان بسـیار ضـعیف النفس بـوده و خـودش خواسـتار ارتباط با اجنه باشد..که در مورد آن در بحث جادو صحبت کردیم.

[ای گــروه جن و انس اگر می‌توانید در اطــراف زمین و آسمان‌ها بر شوید و بیرون روید ولی هرگز خارج از ملک و سلطنت خدا نخواهید شد مگر به نافرمـانی (در بــرخی ترجمه‌ها آمده است؛ مگر به پادشاهی؛ که کهنی آن هنوز قطعا مشخص نشده است.)] الرحمن 33

برخی انسان‌ها بـرای به دست آوردن قـدرتهای بیشـتر و خارق العاده دست به دامن اجنه می‌شـوند. اجنه‌ای که در این راه به انســان کمک می‌کنند همیشه اجنه‌ی کــافر و گناهکار هستند.

این کاری بسیار بد و قبیح است اما انسان‌های زیــادی به آن دست می‌زنند که جایگاهشـــــان در آتش دوزخ خواهد بود.

[خداوند گوید شما هم در آن (جهنم) وارد شویدای گــروه جن و انس...]اعراف 38

[کافران در میان طوایف بسـیاری از جن و انس که پیش از این به کفر مردند هســتند که وعــده عــذاب بر آن‌ها حتمی است...]احقاف 18

با احضــار جن و انجــام مراسم جــادوگری و قربــانی و اعمــال کــثیف جنهــای بد به انســان کمک می‌کنند تا مثلا کسی را یا کسانی را طلسم کند و این کار انــرژی منفی و کینه‌ی بسیاری احتیاج دارد.

[و همانا مـردانی که از نـوع بشر به مـردانی از نـوع جن پنـاه می‌برند بر غـرور و جهل خـود سـخت می‌افزودند.]

از دیگر قدرتهای اجنه از گذشـته این بـوده است که پیـام وحی خدا را تغییر دهند! به این معـنی که وقـتی فرشـته وحی را برای هر پیـامبری می‌آورده است - شـیاطین که نمی‌خواستند انسان هدایت شود-پیام را تغیـیراتی داده و به گوش پیامبران می‌رسـاندند.پیـامبران اگر چه قدرتمند بوده‌اند اما قدرتشـــان فقط در شـــنیدن وحی خلاصه می‌شده است و علم غیب نداشته‌اند.

اما خداوند پیش از آن‌که پیـــام به پیـــامبر برسد آن را دوبـــاره به حـــالت اول بر می‌گردانـــده است و حیله‌ی شیاطین را خنثی می‌کرده است.

[و ما پیش از تو هیچ پیغمبری نفرستادیم جز آن‌که چـون آیـاتی بـرای هـدایت خلق تلاوت کـرد- شـیطان در آیـات الهی القاء دسیسه کرده آن‌گاه خدا آن‌چه شـیطان القـاء کـرده محو و نـابود می‌سـازد و آیـات خـود را محکم و استوار می‌گرداند...]حج 52

اما شـیاطین دست بـردار نیسـتند و هر وقت که کسی آیات قرآن را می‌خواند شـیاطین تلاش می‌کنند تا شک و تردید در دل خواننده ایجـاد کنند ...آن‌ها معـنی واژه‌هـای قـرآن را به چشم انسـان‌های ضـعیف و نا آگـاه عـوض می‌کنند و این آزمایشی است بـرای انسـان‌ها تا معلـوم شود که چقدر ایمان دارند و چقدر عقل دارند.

[تا خدا به آن القائات شیطانی کسانی را که دلهای‌شـان مبتلا مبتلا به مـــــرض کفر و قســـــاوت قلب است بیازماید...]حج 53

سلیمان نبی ؛

دوران پادشـــاهی ســـلیمان نـــبی یکی از عظیم‌تـــرین و بی‌نظـــیرترین دوران بشر روی کـــره زمین است.در این دوره تمـام موجـودات پادشـاهی او با یک‌دیگر در صـلح و صـــفا زنـــدگی می‌کردند و تمـــام اجنه‌ی بد و خطرنک به دست او به زنجیر کشیده شدند و برای او کارهـای خـارق العاده می‌کردند.

[و نیز بـرخی از دیـوان را مسـخر سـلیمان کـردیم که به دریا غواصی کنند و یا به کارهـــای دیگر در دســـتگاه او بپردازند و ما نگهبـان دیـوان بـرای حفظ ملک سـلیمان بودیم.]انبیاء 82

[...و ما هم دیو و شـیاطین مسـخر سـلیمان کـردیم که بناها می‌ساختند و از دریا جـواهرات می‌آوردند و دیگر از شیاطین را به دست او به غل و زنجـیر کشـیدیم.]ص 37 و 38

همانند این در دوران پادشـــاهی جمشـــید جم پادشـــاه اسطوره‌ای ایران باستان وجود دارد که در حقیقت بنـای سال نوی ایرانی را گذاشت.پس از آن‌که جمشید قدرتش سراسر زمین را فرا گرفت و همه‌ی مـردم در دوسـتی و خوشی زنـدگی می‌کردند - جمشـید تصـمیم گـرفت که آسـمان‌ها را تسـخیر کند و بـرای این منظـور تعـدادی از اجنه‌ای را که به بند کشیده بود به تخـتی بست و به آن‌ها امر کـرد که او را به آسـمان‌ها ببرند.جمشـید به آسـمان پرواز کرد. مردم از دیدن تخت پرنـده‌ی او که مثل آفتـاب می‌درخشـید آن روز را روز نو نامیدند و جشن نـوروز را به پا کردند.

پس از جمشید پادشاه دیگـری به نـام کی کـاووس چـنین کـاری را تکـرار می‌کند به این معـنی که قـدرت شکست دادن اجنه را داشــته است و در تمــام طــول شــاهنامه پهلوانــان ایــرانی را در حــال جنگ و کشــتن دیــوان بد می‌بینیم که مشهورترین آن‌ها همان رستم است.

در اسطوره‌های ژاپن و چین نیز قصه‌های همانندی وجود دارد از جمله دو رگه‌ای از انســان و جن به نــام اینو یاشا که با شمشیر اسرارآمیزش دیوان بد صفت را می‌کشد.

آیا جن زدگی حقیقت دارد؟

جن زدگی در گذشته هم بسـیار کم اتفـاق می‌افتـاده چه برسد به حالا. جن هیچ قدرتی بر انسان ندارد مگر این‌که انسان:

1-خودش را به جن پیشکش کند و از جن بخواهد که وارد بدنش شود.

2-بســـیار ضـــعیف النفس باشد و به راحـــتی فـــریب وسوسه‌های شیاطین را بخورد.

اما جن زدگی به آن شــکلی که انســان را کامل از خــود بی‌خــود کند و او را به تســخیر خــود در آورد اصلا وجــود ندارد و مـال فیلمهاست!هر لغزشی که انسـان می‌کند و منجر به گناه و آزار دیگران می‌شـود در نـتیجه‌ی یک نـوع جن زدگی از نـوع بسـیار خفیف است که به اختیـار خـود انسان انجام می‌شود و هیچ جنبه‌ی اجباری ندارد.

بسیاری از انواع پیچیده‌ی بیماری‌های روحی و روانی نیز به راحتی با جن زدگی اشـتباه می‌شـوند حـتی در دنیـای

مدرن امـروز و این تا حـدود زیـادی به تلقین و باورهـای شخص بستگی دارد.

اینــترنت و مــاهواره و تلویزیــون امــروزه با راه‌هــای فــراوانی که بــرای گنــاه کــردن پیش روی انســان‌ها می‌گذارند از هر جـنی خطرنـاک ترند. شـیاطین وسوسه گر فقط از نوع اجنه نیسـتند و باید مـراقب همه‌ی انـواع شیاطین بود. انسان‌هایی که معتاد به مواد مخـدر و الکل هستند به نوعی جن زده هستند زیـرا به طـور کامل روح و جسم خــود را به دیگــری ســپرده‌اند و قــادر به تفکر نیستند.

اجنه و پیامبر اسلام ؛

پس از تولد حضرت محمد اجنه به بشر نا مـرئی شـدند و خود حضرت هم قادر به دیدن آن‌ها نبود... به جز شاید در چند مورد که آن هم به اذن خدا بوده و حضـرت قـدرتی و دخالتی در آن نداشتند.

[بگو مــرا وحی کرده‌اند که گــروهی از جنیــان آیــاتی از قرآن را استماع کرده‌اند و پس از شنییدن گفته‌اند که ما از قرآن آیات عجیبی می‌شنویم.این قـرآن خلق را به راه خـیر هـدایت می‌کند بـدین سـبب ما به آن ایمـان آورده و هرگز به خدای خود مشرک نخواهیم شد] جن 2

در این آیه کــاملا واضح است که خــود حضــرت محمــدع آگاهی از این نداشته که گروهی از جنیان قرآن خوانــدن او را شنیده بودند و خداوند او را با وحی آگاه می‌کند.

[و چون آن بنده‌ی خاص بلند شد(برای نماز) جنیان گرد او ازدحام کردند و نزدیک بود که بر سر هم بریزند(روی هم بیفتند)]19

هم‌چنین در این آیه وقتی حضرت محمدع بر می‌خیزد تا نماز بخواند و یا در حال نماز خواندن بر می‌خیزد آگاهی ندارد که جنیان بر سر او ریخته‌اند تا نماز خواندنش را تماشا کنند..و خدا بعدا در این باره به او وحی می‌کند.

[به یادآور وقتی را که ما تنی چند از جنیان را متوجه تو گردانیدیم تا قرآن را بشنوند- چون نزد رسول رسیدند با هم گفتند گوش فرا دهید- چون قرائت قرآن تمام شد ایمان آوردند و به سوی قومشان برای تبلیغ و هدایت بازگشتند.گفتندای طایفه‌ی ما- ما آیات کتابی را شنیده ایم که پس از موسی نازل شده است.در حالی که کتب آسمانی انجیل و تورات را که در مقابل او بود تصدیق می‌کرد...]احقاف 29 و 30

در آیات بالا خداوند گروهی از جنیان را به سوی پیامبر متوجه می‌کند و آن‌ها صدای حضرت را در حال قرائت قرآن می‌شنوند و ایمان می‌آوردند اما هم‌چنان هیچ اثری از گفتگو بین آن‌ها و پیامبر نیست و پیامبر هم اختصاصا برای آن‌ها نمی‌خواند بلکه جنیان از نزدیک او رد می‌شوند و صدایش را می‌شنوند.

3 یا 4 داستان در مورد حضرت محمد ع گفته شده است که اقدام به جن گیری می‌کند اما هر 4 مورد جعلی و مورد تایید مراجع نیستند.زیرا هیچ اشاره‌ای از آن‌ها در قرآن نیامده است. مقایسه کردن حضرت محمد با حضرت عیسی از این نظر کاری بی‌دلیل است زیرا اصلا

رقابتی در میـان نیست که ما بخـواهیم حضـرت محمد را برنده اعلام کنیم و بگوییم کـدام پیـامبر برتر و مهمـتری هسـتند. مـاهیت حضـرت عیسی با حضـرت محمد کـاملا فرق دارد همانطور که آفرینش او فـرق دارد و معجـزات همه‌ی پیامبران هم با هم فرق دارند اما ماموریت همه‌ی آن‌ها یکی است. پس پیام مهمتر از پیام آورنده است.

ادیان جنیان ؛

جنیان ادیان و فرقه‌های متعددی دارند و بـرای خودشـان پیغمبر داشته‌اند ولی از پیامبران انسـان‌ها نـیز اسـتفاده کرده‌اند.بـــرخی از ادیـــان آن‌ها با انســـان‌ها یکی است و بـــرخی بر ما نا شـــناخته است اما به طـــور کلی به دو دسته‌ی مـومن و کـافر تقسـیم می‌شـوند.بـرخی از اجنه اســلام آوردند و بــرخی به دینهــای قبلی خــود ماندند و بسیاری کافر هستند.

[و محققـــاٌ بســـیاری از جن و انس را بـــرای جهنم واگذاردیم..]ّ اعراف 179

[و اجنه هم مانند شما آدمیان گروهی کافر شدند و گمان کردند که خدا احدی را در قیامت زنده نخواهد کرد.]7

از زبان اجنه در قرآن امده است:

[و همانا برخی از ما صالح و نیکوکار هسـتیم و بـرخی بر خلاف آن و اعمال ما هم بسـیار متفـرق و مختلف است. و ما چـــنین دانســـته ایم که هرگز بر قـــدرت خـــدا غلبه نتوانیم کرد و از محیط اقتدارش خارج نتوانیم شد.]11 و 12

[و ما چون به آیات گوش فرا دادیم بـرخی ایمـان آوردیم و برخی نیاوردیم و هر که به خدای خود ایمـان آورد دیگر از هیچ نترسید.] 13

[و از ما جنیان برخی مسلمان و برخی کافر و ستمکارند و آنــان که اســلام آوردند راســتی به راه رشد و ثــواب شتافتند.]14

چگونه از اجنه در امان باشیم ؛

نفس خود را قوی کنید با ایمان و عبادت و انجام اعمــال نیک و همیشه به یاد داشته باشید که شـما فقط موقـتی در این دنیا زندگی می‌کنید و حیات اصلی شـما در سـمت دیگر پـرده است.پس دل به چـیزی نبندید و فـریب فتنه‌ی پول و شهوت را نخورید.

[بگو خــدایا من از وسوسه شــیاطین به ســوی تو پنــاه می‌آورم]مومنون 97

[ای گـروه جن و انس به زودی به حسـاب شـما خـواهیم پرداخت.)الرحمن 31

[وپناه می‌برم به خدا از آن‌که شیاطین به مجلسن حضور یابن]ّ.مومنون 98

[بگو من پنــاه می‌جــویم به پروردگــارِ آدمیــان.پادشــاه آدمیـــان.الله یکتا.معبـــود آدمیـــان.از شـــرّ و وسوسه شیطان.أن شیطان که وسوسه و اندیشه بد افکند در دل مردمـان.چه آن شـیطان از جنس جن باشد و یا انسـان.] سوره ناس

سفر روح

متن زیر گزیده ایست از کتاب سفر روح نوشته‌ی دکتر مایکل نیوتن. از دیدگاه دکتر نیوتن بهترین و قابل اعتمادترین راه برای دریافت اسرار دنیای روح ’مبداء و مقصد آن ’ روش هپنوتیزم کردن افراد است او با این روش سوژه‌هایخود را از طریق فعال کردن ذهن ابر آگاه آن‌ها به زندگی قبلی (قابل ذکر استدر مقدمه کتاب بیان شده که محتویات این کتاب به معنی تایید نظریه‌ی تناسخنیست) برده و آن‌ها را در لحظه‌ی مرگ و رجعت به برزخ قرار میدهد. به گفتهی نویسنده:» این کتاب گزارش صادقانه ایست درباره‌ی دنیای ارواح ’ در طیآن مجموعه‌ای از سر گذشت‌های واقعی مطرح می‌شود که با ذکر جزئیات نشان می‌دهند پس از پایان زندگی خاکی بر ما چه می‌گذرد. شما به فراسوی آن دهلیزراهنمایی شده و به درون دنیای ارواح وارد می‌شوید ’ تا دریابید پس از مرگبر آن‌ها چه می‌گذرد و چه مراحلی را طی می‌کنند تا در نهایت دوباره برایزندگی دیگری به کره‌ی خاکی بازگردند. «

صحنه‌ی گزارش این سوژه از آن‌جاآغاز می‌شود که در صفحات جنوبی آمریکا گردن خانم» سالی» از فاصله اینزدیک مورد اصابت قرار می‌گیرد.

- دکتر نیوتن: آیا از اصابت نیزه به گردن احساس درد زیادی می‌کنی؟

سوژه: بله ... نوک تیز نیزه گردنم را پاره کرده است ... من دارم می‌میرم. (سوژه در حالی که دستش را روی گردنش گرفته زیر لب با خودش چیزی می‌گوید)من دارم

خفه می‌شوم ... خون دارد از گردنم سرازیر می‌شـود ... درد... بدجوری است ... دارم می‌مـیرم ... به هر حـال هر چه بود تمام شد.

*روح‌ها اغلب در لحظـــات قبل از مـــرگ واقعی و به هنگـامی که جسم آن‌ها درد و رنجمی بـرد جسم میزبـان خود را ترک می‌کنند. چه کسی می‌تواند آن‌ها را سرزنش کند؟ بعد از این که سوژه آرامش خـود را به دست آورد ’ او را از مر حله نیمهآگاه به حـالت ابر آگـاه می‌رسـانم تا بتواند به ذکر خاطرات زندگی‌اش به صورتروح بپردازد.

- د: خوب سالی حالا که قبول کرده‌ای به دست این سرخ پوست‌ها کشـته شـده‌ای ’ آیا می‌تـوانی احسـاس زمـان مردنت را به دقت شرح دهی؟

- س: چیزی ... مثل نوعی نیرو ... مرا به بیرون جسـمم هول می‌دهد.

- د: به بیرون هل می‌دهد؟ بیرون یعنی کجا؟

- س: من از بالای سرم پرتاب می‌شوم.

- د: چه چیزی از بالای سرت پرتاب می‌شود؟

- س: خوب ... خودم.

- د: شـرح بـده که خـودم یعـنی چه. چـیزی که تو آن را «خودم» می‌نامی و از سرت پرتـاب می‌شـود چه شـکلی دارد؟

- س: (تامل) مثل ... یک نقطه نـورانی ... که روشـنایی از آن ساطع می‌شود.

- د: تو چطور نور ساطع می‌کنی؟

- س: از ... انرژیم. من سفید و شفاف هستم ... روحم است.

- د: این نور انرژی بعد از آن‌که جسمت را ترک می‌کند به همان شکل است؟

- س: به نظر می‌رسد هم زمان با حرکت من به اطراف ’ نور بیشتر می‌شود.

- د: اگر نور تو رشد می‌کند ’ حالا به چه شکل هستی؟

- س: یک ... ریشه ... باریک مثل کاه ... که معلق و آویزان است.

- د: این جریان حرکت به بیرون جسم برایت چه احساسی دارد؟

- س: خوب مثل این که من را از پوستم جدا می‌کنند ... مثل این که پوست یک موز را می‌کنند. من در یک حرکت جسمم را از دست می‌دهم.

- د: آیا احساس ناجور و نا پسندی داری؟

-س: نه! ... چقدر عالی است که تا این حد آزادی دارم و دیگر زجر و دردی درکار نیست. ولی من ... سرگردان هستم. انتظار داشتم که بمیرم (صدای سوژهحالت تاسف به خود می‌گیرد ولی من می‌خواهم که ذهن او یک دقیقه‌ی دیگر رویروح او متمرکز باشد نه این که درگیر وضع جسمش روی کره خاکی بشود.)

-د: سالی ’ من میفهمم که تو الان از این که به صورت روح باشی کمی احساسغربت می‌کنی. این حالت با توجه به وضعی که اکنون برایت پیش آمده کاملاطبیعی است. حالا به سوالات گوش کن و به آن‌ها پاسخ بده. تو گفتی که درحالت شناور هستی. آیا بلافاصله بعد از مرگ جسمت می‌توانی به راحتی به اینطرف و آن طرف حرکت کنی؟

- س: عجیب است ... من در میان زمین وهوا معلق هستم ’ هوایی که واقعاً هوا نیست ... محدودیتی نیست ... نیرویجاذبه نیست ... من در حالت بی‌وزنی هست.

- د: منظورت این است که در خلاء هستی؟

-س: بله ’ هیچ چیز در اطراف من مادّیت فشرده ندارد. هیچ سد یا مانعی نیستکه من با آن برخورد کنم ... من در حالت غیر مادی حرکت می‌کنم.

- د: آیا می‌توانی حرکات خودت را کنترل کنی و به هر جهتی که می‌خواهی بروی؟

- س: بله تا حدودی می‌توانم ... ولی دارم ... به طرف یک روشنایی سفید رنگ می‌روم ... چقدر روشن است!

- د: آیا شدت سفیدی در همه جا یکسان است؟

-س: هر چه جلوتر را می‌بینم نورانی‌تر است ... در جهت بدنم سفیدی کدرتر وتاریک‌تر است ... خاکستری است (سوژه شروع به گریه می‌کند) بدن بیچارهام ... من هنوز حاضر نیستم این‌جا را ترک کنم (سوژه روی صندلی خود را بهعقب می‌کشد مثل این که بخواهد در مقابل چیزی مقاومت کند.)

- د: به من بگو آیا نـیرویی که سـبب شد تو به هنگـام مردن از بالای سرت بیرونبیـایی ’ هنـوز تو را به طـرفی می‌کشد یا نه؟ آیا تو می‌توانی آن نیرو رامتوقف کنی؟

- س: وقـتی از جسـمم آزاد شـدم آن نـیرو کـاهش یافت.حالا احساس می‌کنم نـیرویی من را هـول میدهد و می‌خواهد به من بفهماند کهباید از جسـمم دور شـوم ... من هنـوز نمی‌خـواهم بـروم ... ولی چـیزی می‌خواهدکه من زود بروم.

- د: می‌فهمم سـالی ’ ولی حـدس می‌زنم تو داریـدرک می‌کنی می‌کنی که نوعی کنترل داری. این چـیزی که تو را هول می‌دهد راچطور تشریح می‌کنی؟

- س: یک ... نـوعی نـیروی ... مغناطیسی ... ولی ... می‌خواهم کمی بیشتر صبر کنم و بمانم.

- د: آیا روح تو می‌تواند تا هر زمـانی که بخـواهی در مقابل این حس کشش ’ مقاومت کند؟

-س: بله می‌تـوانم اگر واقعـاً بخـواهم بمـانم. (سـوژه شـروع به گریه می‌کند)کـاری که آن وحشی‌های خـون خوار با بدنم کردند وحشـتناک است. لبـاس زیبـای آبیـام آغشته به خـون شـده ... شـوهرم ویل از یک طـرف مـرا گرفته و از طـرف دیگرهمـراه دوسـتانمان دارد بر علیه سرخ پوستان می‌جنگد.

- د: سالی بلا فاصله بعد از حمله سرخ پوستان شوهرت چه می‌کند؟

-س: او مجـــروح نشـــده ... ولی ... او دارد بـــرایم گریه می‌کند ... اما هیچکـاری قـادر نیست بـرایم انجـام دهد ’ ولی به نظر می‌رسد هنوز این موضوع رانفهمیده.

- د: تو در این لحظه چه می‌کنی؟

- س: منبالای سر شوهرم هستم. می‌خواهم او را تسلی بدهم. می‌خـواهم بتواند احساسـکند که عشق من واقعـاً پایـان نیافته ... می‌خـواهم بداند او مـرا بـرای همیشـهاز دست نداده و من دوباره او را خواهم دید.

- د: آیا او پیامهای تو را دریافت می‌کند؟

-س: غم و انـدوه خیلی زیـاد است ’ ولی او ... روح مـرا احســـاس می‌کند...دوســـتانمان دورش را گرفته‌اند ... و آن‌ها بـالاخره ما را از هم جـدا می‌کنند. آن‌ها می‌خواهند که کاروان را دوباره سر و صورتی بدهند و حرکت کنند.

- د: حالا روح تو در چه حال است؟

- س: من هنوز دارم در مقابل آن نیروی کشش مقاومت می‌کنم ... می‌خواهم هنوز بمانم.

- د: چرا؟

-س: می‌دانم که جســـمم مـــرده است ... ولی هنـــوز نمی‌خواهم شوهرم ویل را ترککنم و ... می‌خواهم شاهد باشم که آن‌ها بدنم را دفن می‌کنند.

- د: آیا هیچ عنصر روحی دیگری را در اطراف می‌بینی؟

-س: آن‌ها نزدیک هستند ... به زودی آن‌ها را خـواهم دید ... من عشق و محبتآن‌ها را حس می‌کنم همـــانطور که

می‌خواهم ویل عشق مرا حس کند. آن‌ها منتظرهستند تا من آماده‌ی رفتن شوم.

- د: با گذشت زمان آیا می‌توانی ویل را تسکین دهی و آرام کنی؟

- س: سعی می‌کنم درون ذهنش راه یابم.

- د: آیا در این کار موفق هم می‌شوی؟

- س: فکر می‌کنم ... کمی او مرا احساس می‌کند ... او تشخیص می‌دهد ... عشق را.

- د: خوب سالی حالا می‌خواهیم دوباره در زمان به جلو برویم. آیا همسفرهایت را هنگام دفن بدنت می‌بینی؟

-س: (صدا اعتماد بیشتری دارد) بله ’ آن‌ها بدن مرا دفن کردند ... حالاوقتش رسیده که من بروم ... آن روح‌ها منتظر من هستند ... من دارم حرکتمی‌کنم ... به طرف نوری روشن‌تر ...

گزارش فوق از مردی گرفته شدهبود که در زندگی قبلی خود زنی به نام سالی بوده و به هنگام مسافرت درکاروانی توسط سرخ پوستان کیووا کشته شده. این مرد در هنگام تهیه‌ی گزارشمتجاوز از شصت سال سن داشته.

علی رغم باورهای بعضی از مردم ’ روحها غالبا علاقه‌ی زیادی به آن‌چه بعد از مرگ برای جسمشان رخ می‌دهد ندارند. این به دلیل بی‌اعتنایی نسبت به سرنوشت شخصی خود و یا عدم علاقه بهاطرافیان نمی‌باشد بلکه بدان جهت است که مرحله بعد از زندگی در جسم

راتـــرجیح می‌دهند. آن‌ها علاقه دارند با عجله به ســـوی زیبایی‌هـــای دنیـــای ارواحبشـــتابند. اما بعضی از روح‌ها می‌خواهند تا چند روز به مقیاس زمیـنی ’معمـولا تا پس از تشییع جنازه خود در محلی که جسمشـان مـرده بـاقی بمانند.ظـــاهرا مقیـــاس زمـــانی بـــرای ارواح دگرگـــون می‌شود و چند روز زمینی برای آن‌هابیشتر از چند دقیقه به حســـاب نیاید. اکـــراه و تعلل در رفتن بـــرای روح انگیزههـای متفـاوتی دارد. بـرای مثـال کسی که به قتل رســـیده یا دفعتا و غـــیر منتظرهـــدر اثر یک ســـانحه یا تصـادف کشـته شـده نمی‌خواهد بلافاصـله بـرود. من به اینتیجه رســـیدم که در این گونه مـــوارد روح حـــالت سـردرگمی و نـاراحتی دارد. اینحـالت سـرگردانی روح و عـدم رغبتش به رفتن به خصـوص بـرای افـرادی که در جوانیمی میرند نیز صادق است.

برای یک روح متوسط جدا شـدن ناگهـانی از بـدن ’حـتی گاهی پس از یک بیماری دراز مدت ’ تکان دهنـده است و سبب می‌شود که درلحظه‌ی مـرگ از رفتن اکـراه داشـته باشد. ضمنا برای روح‌ها مراسم تدفین که معمـولا سه تا پنج روز طول می‌کشد جنبه‌ی سـمبلیک دارد. روح واقعـاً درمورد چگونگی دفن شدنش کنجکاوی زیادی ندارد چون عواطف و احساسات در دنیـایروحی با آن‌چه ما در زمین تجربه می‌کـنیم تفـاوت دارد. علی رغم این موضـوعبرای من ثـابت شـده که بـرای روح ’ احـترامی که دوسـتان و بازمانـــدگان برایخـــاطره و جسد آن‌ها قائل می‌شـــوند خوشایند است.

همانطور که دیدیم دلیلاصلی که به خـاطر آن بسـیاری از ارواح نمی‌خواهند بلافاصـله مکـان فـیزیکی خـودرا تـرک

کنند این است که آن‌ها مایلند قبل از رفتن به دنیـــــای ارواح ذهناموجبـات تسـلی و آرامش بازمانـدگان خـود را فراهم آورند. آن‌هایی که میمیرندناراحتی مرگ خودشان برایشان آزار دهنده نیست چـون می‌دانند آن‌هـایی را که برروی کره‌ی خاکی باقی گذاشته‌اند را دوبـاره در دنیـای ارواح ملاقــات می‌کننــداما اغلب کســانی که در مراسم تــدفین و تشــییع عــزاداری می‌کنند احســاس می‌کنندکه عزیزی را برای همیشه از دست داده‌اند.

فضا نوردان باستانی در ایران

کتیبه بیستون بصورت آشکارا در کوهی در ارتفاع 300 فوتی (تقریبا 100 متری) مانند یک بیلبورد بسیار بزرگ امروزی قرار دارد. اشکال و صوری که در آن صحنه‌ها رسم شده‌اند، صحنه‌هایی از زندگی به اندازه یا بزرگ‌تر از آن هستند که بوسیله داستانی در سه زبان میخی مختلف در کنار هم واقع شده‌اند.

سن واقعی این حکاکی به شدت مورد بحث و جدل است و برای آن بازه‌های زمانی بسیار متفاوتی در نظر گرفته می‌شود. این یادبود در استان کرمانشاه در جمهوری اسلامی ایران واقع شده است(نزدیک به مرز عراق). درباره این سنگ باستانی گمانه زنی‌هایی انجام می‌شود و می‌گویند این بنا به اندازه واقعی آن است. داستانی که در کنار تصویر این کتیبه قرار دارد، به زبانهای باستانی فارسی، ایلامی و بابلی نوشته شده است. این داستان به وسیله افسر ارتش هنری راویلینسون(Henry Rawlinson)ـ در سال 1385 کشف شد که او متعاقبا این متون را ترجمه کرد. این تصویر و اضحانه علامت شناور در هوای زرتشت (Zoroaster)ـ را که در بالا و مرکز آن قرار دارد،تمجید می‌کند. آیا امکان دارد که این نوشته‌ها صدها سال بعد از خلقت به این تصویر اضافه شده باشد؟

قرآن و حیات فرازمینی

کتـاب فرازمینی‌ها در آیـات و روایـات، پژوهشی تـازه و تحقیقی نو در عرصه دین‌پـــژوهی به شـــمار می‌آید. این کتـــاب درصـــدد بررسی موجـــودات فرازمیـــنی و مســـئله بشقاب پرنده‌ها و ارتباط آن‌ها با ساکنان زمین است. در بخش اول کتـــاب نویســـنده محـــترم به بررسی تاریخچه وجود بشقاب‌پرنده‌ها در غرب می‌پردازد و با ذکر شـواهد و مدارک مربوط به وجود بشقاب پرنـده‌ها، وجـود چـنین موجـــوداتی را کـــاملاً پـــذیرفتنی می‌داند. مشـــاهدة بشـــقاب‌پرنده‌ها توسط افـــراد مختلف پیش از دهه چهل میلادی و بعد از آن، وجـــود شـــکل‌های عجیب و غـــریب هندسی در نقاط جهان و بررسی صحبت‌های کسـانی که ادعای ربوده شدن توسط موجودات فضایی را داشته‌اند، از جمله مدارک و شواهد کتاب به شمار می‌رود.

در میـان این شـواهد، تأکید بیش‌تر کتـاب بر حادثه شـهر روزول1 آمریکا است که براســـاس آن جمعی موفق می‌شوند سقوط یک بشقاب‌پرنده همراه با انعکاس صـدا و نـور شـدید آن را مشـاهده کنند. اظهـارات یک سـروان آمریکـــایی به نـــام جسی مارســـل، مـــأمور بررسی این حادثـه، بر قـوت وجـود موجـودات فضـایی در این قضـیه می‌افزاید. وی در سال 1979 طی یک مصاحبه ویدئویی صـــــراحتاً اظهـــــار داشت: «آن شی نه یک بـــــالون هواشناسی، نه یک موشک و نه یک هواپیما بـود.» وی در بـــارة جنس این شی اظهـــار داشت: «قطعـــاتی از آن را تحت حـــرارت شـــدید قـــرار دادند که حـــتی گـــرم نشد! هم‌چنین این قطعات باوجود بزرگی، وزن بسـیار پـایینی داشتند و از نظر ضخامت نـیز نـازکتر از فویل آلومیـنیوم

داخل پاکت سیگار بودند. من سعی کردم این قطعـات را خم کنم؛ اما علی‌رغم نـــازکی فوق‌العـــاده آن، هرگز نتوانستم. ما حتی سعی کردیم به کمک یک پتک شـانزده پاونـدی (248/7 کیلـوگرم) آن را سـوراخ کـنیم یا تغیـیر شـکل دهیم؛ اما موفق نشـدیم ... آن‌ها از خـارج از کـره زمین آمـده بودند.2 هم‌چـنین اظهـارات یک پرسـتار زن دربـــاره همکـــاری در کالبدشـــکافی موجـــوداتی که هیچ شـباهتی به بـدن انسـان نداشـتند از جمله شـواهد دیگر حادثه شـــهر روزول است.3 نویســـنده در ادامه کتـــاب، شـواهدی را ذکر می‌کند که حکـایت از پنهان‌کـاری دولت آمریکا در این قضیه دارد.

در فصل بعـــدی کتـــاب نویســـنده به بررسی موجـــودات فرازمینی در آیـات و روایـات و ارتبـاط این موجـودات با مسئله ظهور می‌پردازد. آیات و روایـاتی را بیـان می‌کند که با اشاره یا تصریح، از موجـوداتی پـرده بر می‌دارد که در فضا و ســیارات دیگر زنـــدگی می‌کنند و در انـــواع و اقســـام مختلفی هســـتند. به گفته مؤلـــف، گویـــاترین روایت، روایت زیر است که امـــام صـــادق علیه الســـلام می‌فرمایند: «در ورای این خورشید شما، چهل خورشـــید است که در آن‌ها مخلوقـــات بســـیاری وجـــود دارند و در ورای این ماه شما، چهل ماه است که مخلوقات بسیاری در آن زندگی می‌کنند.» 4

هم‌چنین نویسنده به روایـاتی اشـاره می‌کند که وجـود و تمدن موجودات فضـایی به نـام «جابلقا» و «جابرسا» را بـــازگو می‌کنند و در مـــورد نحـــوة زنـــدگی آن‌ها توضـــیح می‌دهند.

در بین این روایات، روایات زیـادی به چشم می‌خـورد که از نزول موجودات فضایی هنگام ظهور و قرارگرفتن در صف یـاوران امـام عصر (عج) حکـایت دارد. یکی از این روایات را می‌خوانیم: «از میان آن‌ها گـروهی هسـتند که از زمـان انتظـار ظهـور قـائم ما اسـلحة خـویش را برداشـته‌اند و از خـدا می‌خواهند تا وی را به آن‌ها نشـان بدهد ... آن‌ها در زمان قیام مهدی، خروج خواهند کـرد ... آن‌ها شمشـیری آهـنی متفـاوتی دارند به‌گـونه‌ای که اگر هرکدام از آن‌ها با شمشیرش به کـوه بزند آن‌را شـکافته و پاره پاره می‌کند و با آن سلاح‌ها در کنار امام مهـدی با هند، دیلم، کردها، روم، بربر، فـارس و کسـانی که میـان جابرسا و جابلقاء- دو شهر که در شرق و غـرب هسـتند- می‌جنگد.5

در فصل‌های بعـدی کتـاب، مؤلف با توجه به روایـات اسلامی به سؤالاتی که پـیرامون بشـقاب‌پرنده‌ها مطـرح است پاسخ می‌گوید. به اعتقاد وی وجود بشـقاب‌پرنده‌ها در غرب حکـایت از نـزدیکی ظهـور و آمـادگی این نیروها برای دخالت و مباشرت در این امر دارد. نویسنده کتـاب، با اسـتفاده از این روایت که: «بر دروازه‌هـای شـهرهای آسـمان، دوازده هـزار جنگجو قـرار دارد و در حـالی که اسب‌ها را آماده و سلاح‌ها را کشیده‌اند منتظر قیام قائم ما هستند.»6 این‌چـنین می‌نویسد: «از این فـراز معلـوم می‌شود که موجـودات فرازمیـنی پیش از قیـام حضـرت، فقط حضـور فـیزیکی و غیرکامل در اطـراف ما خواهند داشت و هنگام قیام امـام عصر ما شـاهد حضـور کامل و آشـکار آن‌ها در اطـراف امـام و یاری‌رسـاندن ایشـان خـواهیم بـود.»7 یکی دیگر از مسـائلی که کتـاب مطـرح می‌کند مسـئله جنگ سـتارگان است که در آن نیروهـای

رحمانی آسمانی با نیروهای شیطانی در زمان ظهور درگیر می‌شوند و مؤلف بر این نکته اصرار دارد که «امام عصر نه تنها بادشمنان زمینی می‌جنگند بلکه با تمامی سرکشان آسمانی از جمله یأجوج و مأجوج و اجنه و نسناس‌ها نیز خواهند جنگید»8 و در پایان نتیجه می‌گیرد که «نیروهای فرازمینی شرور با هدف پیش‌گیری از ظهور و ایجاد تفرقه و جنگ در سطح زمین، فعالیت خود را بر آمریکای شمالی و به‌خصوص ایالات متحده آمریکا متمرکز نموده‌اند»9 شاید اتفاقی نباشد که موارد بشقاب‌های پرنده بیش از هرجایی در آمریکای شمالی و به‌خصوص ایالات متحده آمریکا واقع شده است، این رخداد بدون دلیل نیست؛ زیرا به دلیل توان نظامی و تأثیرگذاری آمریکا در جهان، نیروهای فرازمینی، فعالیت خویش را بر این منطقه حساس جهان متمرکز کرده‌اند تا با استفاده از قدرت و نفوذ آمریکا جلوی وقوع ظهور امام عصر گرفته شود.

در نگاه کلی می‌توان گفت کتاب درصدد پاسخ‌گویی به مسائل و حوادث روز با استفاده از آیات و روایات است و همان‌طور که مؤلف محترم به آن اشاره دارد می‌کوشد تا تعارض میان وجود بشقاب‌پرنده‌ها و پذیرش اعتقادات دینی را حل کند؛ عرصه‌ای جدید که کمتر به آن پرداخته شده، کتاب را در نوع خود کم نظیر می‌کند.

یکی از نقاط قوت کتاب، جمع‌آوری و احصاء چشم‌گیر روایات و دقت در الفاظ و معانی آن‌ها، وسعی در به دست آوردن مفهومی واحد و سیری منطقی از روایات است هرچند دور از ذهن بودن پاره‌ای از برداشت‌های ایشان از روایات را نمی‌توان نادیده گرفت.

از دیگر فصل‌های جذاب و خوانـدنی کتـاب، فصـلی است که نویســنده به پرسش‌های زیــاد و متنــوعی که دربــاره وجـــود بشـــقاب‌پرنده‌ها مطـــرح اســـت، پاسخ می‌گوید. تحلیل‌هــایی که مؤلف در این فصل بیــان می‌کند کــاملاً تازگی دارد و با نگرش و رویکرد به مسـئله ظهـور، ارائه شده است.

در قسمت پایانی کتاب شاهد عکس‌ها و تصاویری جــذاب از عرصه پررمز و راز بشقاب‌پرنده‌ها خواهیم بـود. تلاش و کوشش مؤلف محـــترم کتـــاب را در زمینه این تحقیق فراگـیر ارج می‌نهیم و به خواننـدگان، مطالعه این کتـاب را توصیه می‌کنیم.

موجودات زنده در آسمان در آیات قرآن و احادیث!

آیات متعددی در قرآن هست که از وجود موجودات زنــده در آسمان‌ها خـبر می‌دهند. بعضی از آیـات آن‌ها را بلفظ «داب--ه» (جنبنـــــده) آورده و بعضی بلفظیکه دلالت بر اولو العقل بودن آن‌ها دارند:

«ولله یسجد ما فی السـموات و مـافی الارض من دابه و الملائکه و هم لایستکبرون»نحل 49

«هر چه در آســمان‌ها و زمین از جنبنــدگان و فرشــتگان است همه برای خدا سجده می‌کنند و تکبر نمی‌ورزند»

ایه فــوق صــریح است در این‌که در آســمان‌ها مثل زمین جنبندگانی هست و خدا را سجده می‌کنند.

«واز نشـــانه‌های او آفـــرینش آســـمان‌ها و زمین است و آن‌چه را از جنبنده در آن‌ها پراکنده ســاخته است و او هر وقت بخواهد بر جمع آن‌ها قادر است»شوری 29

ضـــمیر «فیهما» به آســـمان‌ها و زمین راجع است و با قاطیعت تمام روشن میدارد که در آسـمان‌ها جنبنـدگانی آفریده شده‌اند.

و از جمله «علی جمعهم اذا یشاء قـدیر» بدست میاید که روزی میان اهل زمین وآن‌ها ارتباط برقـرار خواهد شـد، اگر منظور از جمع، رسیدن آن‌ها به یک‌دیگر باشد.

آیات دیگر از قرار ذیل‌اند:

«هر که در آســـمان‌ها و زمین است همه از او حـــوایج میطلبند و او هر روز به شان و کاری پردازد» رحمن29

«وهرکه در آسـمان‌ها و زمین اسـت، از روی رغبت یا به جبر، با سایه‌ها(وهمه آثار وجـوی)شـان ،هرصـبح و عصر برای خدا سجده می‌کنند»رعد15

«و ربک اعلم بمن فی السموات والارض» اسراء 55

کلمه «من» man در این آیات دلالت بر افراد عاقل وذی شـعوری دارد و بخـوبی روشن می‌کند که در آســمان‌ها مانند انسـان موجـودات زنـده وعاقل زنـدگی می‌کنند و بخـدای خـود خاضع‌اند و حـوائج خـویس از او میخواهند. (قاموس قران جلد 4)

علی علیه السـلام هم که می‌فرمایند: «إن هـذه النجـوم التی فی السماء مدائن مثل المدائن التی فی الأرض.

= «این سـتاره‌ها (سـیاره‌ها؟) که در آسـمان هسـتند، شهرهائی مانند شهرهای زمین می‌باشند» (نـورالثقلین، ج4، ص 400)

عن ابی جعفر(ع): «ان من وراء شمســـکم هـــذا اربعین عین شمس ما بین شمس الی شـمس اربعـون عاما فیها خلق کثیر ما یعلمون آن الله خلق ادم اولم یخلقه»

امام باقر:«همانا پشت این خورشید چهل خورشید وجود دارد (چهل گویا به معنـای کـثرت) که ما بین هریک از آن خورشیدها چهل سال راه باشد، در آن عوالم آفریدگاران بســیار بوند که از آفــرینش انســان بی‌اطلاع و بی‌خــبر بوند.» (بحارالانوار جلد 27صفحه 45)

(ومِن آیاته خلق الســـــماوات و الارض و ما بث فیها من دابّة; از نشانه‌های قدرت و حکمت پروردگار این است که آســـــمان‌ها و زمین و موجـــــودات زنـــــده را که در اوج آسمان‌ها و کره زمین پراکنده ساخته، آفریــده است).29 شوری

- در حدیثی امام صادق(ع) فرمود: (اِنَّ من وراء عین شمسکم هـذه اربعین شمسـاً فیها خلق کثـیر و انّ من وراء قمـــرکم اربعین قمـــراً فیها خلق کثـــیر لایدرون انّ اللّه خلق آدم اَم لم یخلقه; تحقیقاً غیر از چشمه خورشید شـما چهل خورشـید وجـود دارد که در منظومه‌هـای آن‌ها مخلوقـات زیـادی زنـدگی می‌کنند، و هم چـنین مـاورای مـاه شـما چهل مـاه تابـان دیگر وجـود دارد که در کـرات اطـراف آن‌ها خلق فراوانی موجود است که نمی‌دانند; آیا خداوند آدم را در زمین آفریده یاخلق نکرده است).

(ومِن آیاته خلق الســـــماوات و الارض و ما بث فیها من دابّة; از نشانه‌های قدرت و حکمت پروردگار این است که آســـــمان‌ها و زمین و موجـــــودات زنـــــده را که در اوج

آسمان‌ها و کره زمین پراکنده ساخته، آفریــده است).29 شوری

کلمه (دابّه) به معنای موجـود زنـده است و در جنبنـدگان مادی به کار می‌رود نه فرشتگان که حیاتشان روحــانی و عــاری از مــاده می‌باشــد، چــرا که خــدا در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: (والله خلق کل دابة من مــاء; خداوند تمــام جنبنـدگان را از آب آفریـده است). مقصـود از جنبنـدگان همین پدیده‌های زنده و مشهود یعنی پرنـدگان، حیوانـات و انســان‌ها هســتند.این آیه هم قســمت اول آیه‌ی 45 سوره‌ی نور بود.

- در حدیثی امام صادق(ع) فرمود: (اِنَّ من وراء عین شمسکم هـذه اربعین شمسـاً فیها خلق کثـیر و انّ من وراء قمــرکم اربعین قمــراً فیها خلق کثــیر لایدرون انّ اللّه خلق آدم اَم لم یخلقه; تحقیقاً غیر از چشمه خورشید شـما چهل خورشـید وجـود دارد که در منظومه‌هـای آن‌ها مخلوقـات زیـادی زنـدگی می‌کنند، و هم چـنین مـاورای مـاه شـما چهل مـاه تابـان دیگر وجـود دارد که در کـرات اطـراف آن‌ها خلق فراوانی موجود است که نمی‌دانند; آیا خداوند آدم را در زمین آفریده یاخلق نکرده است).

سالار شهیدان حسـین بن علی (ع) در دعا ونیـایش خـود به درگــاه الهی چــنین می‌فرماید: الهم انی اســئلک بلکماتک ومعاقد عــزک وســکان ســماواتک وارضک ..... پروردگارا من به کلمات وسخنان ومراکز عزت وســاکنان آسمان‌ها وزمینت سوگند می‌دهم ..... واین جمله نیز به روشنی می‌رساند که آسمان‌ها هم ساکنانی دارد

کتاب غول‌ها با عکسی از شیطان

مجموعه غــول پیکــران (Gigas = gigantics)ـ (یا در انگلیسی کتــاب بــزرگ یا کتــاب غولها) بزرگ‌تــرین دست نوشته باقی مانده از قرون وسطی در جهــان است. این کتـــاب در اوایل قـــرن 13 در صـــومعه‌ی بنـــدیکتین (Benedictine)ـ از podlazice بوهمیا بوجود آمد، و الان در موزه ملی سوئد در اسکتهلم نگهداری می‌شود، جایی که دو کتابـــدار بـــرای بلند کـــردن آن مـــورد نیـــاز است. هم‌چنین بدلیل مثالها و تصاویری از شـیطان در داخل آن و هم‌چنین بدلیل افسانه‌هایی که حول پیدایش و ســاخت آن وجود دارد، به انجیل شیطان نیز معروف است.

این نسـخه قـدیمی در یک پوشه چـوبی قـرار داده شـده، جلد آن چرمی است، بوسیله آهن آراسته شده و در قطع 92 سانتیمتر بلندی، 50 سانتیمتر عرض و 22 سانتیمتر قطر دارد و بزرگ‌ترین دستنوشـته شـناخته شـده قـرون وسطی است. نسخه اولیه آن دارای 320 کاغذ از پوست پرداخت نشده گوساله است، گرچه 8 صـفحه آن متعاقبا به دلایل نـــامفهوم از نســـخه اصـــلی جـــدا شـــده است. هیچکس نمیداند که این صـــــفحات توسط چه کسی و به چه دلیلی کنـــده شـــده اســـت، اما به نظر می‌رسد که آن صفحات شاملقواعد رهبانی از راهبـان آن صـومعه بـوده است. وزن این نســـخه قـــدیمی تقریبا به75 کیلـــوگرم می‌رسد. کاغذ اســتفاده شـده در آن شـامل پوست 160 گوساله (طبق برخی از منابع پوست خر) می‌باشد.

این دستنوشته در صومعه بندیکتین ساخته شده نزدیک به کـرودیم (Chrudim)ـ که در طـول قـرن 15 نـابود شد.

تاریخچه این دست نوشـته در سـال 1229 پایـان مییابد. این کتاب بعدا به صومعه سدلک (sedlec)ـ گـرو گذاشـته شد و بوسیله راهبان صومعه بندیکن، در برومو خریداری شد.

از ســـال 1477 تا 1593 در کتابخانه صـــومعه برومو نگهـــداری شد تا ســـال 1594 که بـــرای پیوســـتن به کلکسیون رودولف دوم، به پراگ برده شد.

بعد از جنگ 30 سـاله در سـال 1648، تمـام کلکسـیون بوسـیله ارتش سـوئد به عنـوان غنـائم جنگی به سـرقت رفت. این دستنوشـته از سـال 1648 تا سـال 2007 در کتابخانه سـلطنتی سـوئد در اسـکتهلم نگـاه داشـته شد. مکـان سـاخته شـدن این کتـاب، در یک مـاکت، در مـوزه کراست(Chrast) مشخص شده است.

در 24 سـپتامبر 2007، بعد از 359 سـال، این مجموعه تاسال 2008 به عنوان یک امانت از سوئد به پـراگ داده شد.

این مجموعه شامل تمـام نسـخه لاتین عهد عـتیق و عهد جدید است (تـورات و انجیل)، به غـیر از کتـاب اعمـال رسولان و مکاشفه، که از نسخه ابتدایی و قـدیمی لاتین آن هستند.

هم‌چنین ایزیدور (Isidore)ـ از دایره المعارف ریشه لغات سـویل (Seville)ـ هم شـامل آن هسـتند هم‌چـنین عهد عـتیق جوزوفـوس (Josephus)ـ از یهودیهـا، کسـماس (cosmas)ـــ از تاریخچه پـــراگ در بوهمیا (Bohemia)، مقالات مختلف (شـامل مقـالاتی از تـاریخ، فـیزیولوژی، علوم طبیعی، ریشه جویی و .....)، یک تقـویم به همـراه

آمـار کامـل، و لیسـتی از بـرادران صـومعه پـودلازیس (Podlazice)، روشهایی از سـحر و جـادو و دیگر سـوابق محلی. کل این سند به زبان لاتین نوشته شده است.

این نسخه قدیمی شامل تذهیباتی به رنگهای قرمز، آبی، زرد، سـبز، طلایی است. حـروف بـزرگ مکررانه در کل صفحه بصورت کاملا اسـتادانه تـذهیب شـده‌اند. به طـور کلی به نظر می‌رسد که در سراسر کتـــــاب هیچگونه تغییری بوجـود نیامـده است. هیچ نشـانی از گـذر زمـان، خرابیها و یا حـالاتی بر روی نوشـته‌های آن نیست. این ممکن است پیشرو این باور باشد که کل کتـاب در زمـان بسیار کوتاهی نوشته شده است.

صـفحه 290، به عبـارتی دیگر خـالی، شـامل یک عکس منحصر بفـرد از شـیطان، بطـول 50 سـانتیمتر است. صـــفحات زیـــادی قبل از این صـــفحه، بر روی پوست گوسـاله لکه دار نوشـته شـده و تـیره و تاریک هسـتند (می‌توان گفت تقریبا متفاوت از بقیه دستنوشته). دلیل وجود تفاوت در رنگ این است که وقـتی پوست گوسـاله بدون حفاظ در معرض آفتاب قرار گیرد تیره می‌شـود. و چون این کتـاب از پوست سـاخته شـده، صـفحاتی که در معرض آفتاب قرار گرفته‌اند، تیره‌تر هستند.

طبق افسانه‌ها راهـبی بـود که که یکی از قواعد رهبـانی را شکست و محکـــوم به زنـــده در دیـــوار قـــرار داده شدن(زنده بگور شدن)، شد. و بـرای این‌که اشـتباه خـود را جبران کند، قول داد که یک کتاب را در طـول یک شب بنویسد که بـــاعث شـــکوه این رهبانگـــاه (معبد)، بـــرای همیشه شـودو شـامل تمـام دانش بشـری باشد. نزدیک نیمه شب مطمئن شد که نمی‌تواند این کار را تمام کنـد،

پس روح خــود را به ازای کمــک، به شــیطان فــروخت. شیطان این کتاب را تمام کرد و راهب یک عکس از او را به آن اضافه نمود.

با این‌که افسانه این کتاب بوسیله تفتیش عقاید مــذهبی کلیسا ممنــوع نبــود و بســیاری از دانش پژوهــان آن را مطالعه میکردنــد، خیلی از نمودهــای متــاب با واقعیت مخلــوط می‌شــدند، هم‌چــنین با توجه به تصــویر بــزرگ شیطان که در آن زمان منحصر بفرد بــود، می‌تــوان گفت که افســانه، حقیقت را تغیــیر داد تا داســتان بصــورت جالبتری گفته شود.

در طــول زمــان هرکسی که به این تصــویر نگــاه میکــرد برای مدتی غرق در تصویر می‌شد و به این باور میرســید که این یکی از نقاط کلیدی این کتاب است و این توضــیح میدهد که چرا مردم باور دارند که این راهب روح خــود را به شــیطان فروخته است. افــراد بســیاری بوده‌اند که نتوانســته‌اند صــفحه مخــالف این عکس را ببینند(هشت صــفحه کنــده شــده بــود) و این بــاور وجــود دارد که این عکس تصــویری از پادشــاهی بهشت بــوده است (در اســطوره‌های مختلف پادشــاهی بهشت به صــورتهای مختلف به تصویر کشیده شده است برای مثال بــاغ عــدن یا کــوه الیمپــوس در اســاطیر یونــان باســتان و .... رجع شــود به ویکیپــدیا). این بــاور نــیز وجــود دارد که این دو صفحه جداشده از هم، ساخته شده بود تا نشــانه‌ای باشد از این حقیقت که خــوب و بد در کنــار هم وجــود دارند و هیچ چیز بدشگونی وجود ندارد(Nothing Sinister).

چیزی که به احمال زیادتر اتفاق افتــاده این بــوده که این راهب درخواست کرده تا این کتاب را در تنهایی بسازد و

احتمالا در یک دوره 20 ساله این اتفـاق افتـاده است. و بسیاری از راهبـان از متـون موقـوف شـده و مقـدس به عنوان وسیله‌ای برای پاکسازی روح شیطانیشان(قسمت پلید وجودشـــان) اســـتفاده کرده‌اند.که می‌تواند انگـــیزه راهبـان را توضـیح دهد(منظـور از انگـیزه در این‌جا راه و رسم وسلکشـــان است). این قســـمت از افســـانه که می‌گوید او به عنـوان تنبیه زنـده بگـور شـد، احتمـالا یک تفسیر غلط از اسمش است که در لاتین بصـورت ŒHer manInclusus نوشـته می‌شـود یا در انگلیسی هرمـان دور افتاده و منزوی (Inclususدر لاتین به معنی مـنزوی و از جامعه جـدا شـده میباشد و بـدلیل آوردن پسـوند Œ می‌تواندهم به معنی تبعید شده (دور افتاده بـدلیل تنبیه) یا دور افتاده خود خواسته باشد).

کشف راز قالیچه‌های پرنده

چندی پیش در منطقه فینیکس واقع در آریزونا در کشور آمریکا، کشاورزی بنام دیویدهادسون به ماده‌ی سفید رنگی که در سرتاسر زمین‌های زراعی‌اش گسترده بود مشکوک شد و مقداری از آن‌را به آزمایشگاههای معتبر سپرد تا به او بگویند که این ماده سفید رنگ متشکل از چه مواد اولیه‌ای است. اما در عین ناباوری، پاسخ آزمایشگاه این بود:You Have Pure Nothing یعنی شما یک ماده‌ای دردست دارید که خالصاً هیچ چیز مشخصی که در جدول عناصر تعریف شده باشد در آن به چشم نمی‌خورد!

اما پس از چندی یک آزمایشگاه روسی به روش آزمایش آمریکاییها شک کرد و روش جدیدی را برای آنالیز این ماده‌ی عجیب پیش رو گذاشت که صحیح‌تر بود و بلاخره پرده‌ی جادویی کنار رفت و عنصر تشکیل دهنده رخ نمود.

این ماده شکل دیگری از اتم‌های طلا بود که بصورت یک نانو رشته (رشته‌ای از الکترونها که از پی هم قرار می‌گیرند و شکل یک تسبیح نخ شده را دارد) در آمده بود. نام علمی آن ORME یا ORMUS مخفف Orbitally Rearranged Monotomic Element می‌باشد.

آزمایشات بعدی، اما، حیرت آورتر بودند. برای وزن کردن آن، یک پیمانه‌ی خالی را ابتدا وزن کردند و سپس مقدار مشخصی از این گرد سفید رنگ را درون پیمانه ریخته مجدداً وزن کردند و در عین ناباوری در تمام این توزینها، همواره وزن پیمانه+وزن گرد سفید رنگ از

وزن پیمانه‌ی خالی “کمتر” بود! آزمایشی که چندین بـار تکـرار شد و همـواره یک پاسخ را ارائه می‌داد. گـویی که 40 درصد از جرم این ماده در جهان ما و 60 درصد دیگر آن در جهانی موازی با جهان ما سیر می‌کند.

نکته‌ی مهم زمـانی به چشم آمد که محققـان، پیمـانه‌ی لـبریز از مـاده سـفید رنگ را حـرارت دادند و مشـاهده کردند کهدر حرارت بسیار بالا وزن پیمانه به سمت صـفر گرم سوق پیدا کرد. یعنی “با حـرارت دادن به این مـاده، می‌توان جاذبه را دفع نمود”.

ناسا با بهره گیری از این ترکیب جدید طلای بسیار ناب (The Pure Gold)ـ توانست ماده‌ی جدیدی اختراع کند با نام آیروژل (AeroGel)ـ که به خودی خود از هوا سـبک‌تر است و فـرم خـالص آن می‌تواند در هـوا شـناور باشد و هم‌چـنین با حـرارت دادن به آیـروژل، این مـاده می‌تواند وزنهایی بیش از وزن خود را نیز در هوا معلق نگاه دارد. ناسا از این ژل در تحقیقات گسترده‌ای بهره می‌برد. (در ویکیپدیا جستجو کنیدAeroGel)

اما چندی پیش، در “صحرای سینا” (علاقه مندان به آثـار سـیچین توجه فرمایند) معبـدی متعلق به راهبـان مصر باستان کشف شد که درون آن آکنده بود از پودری سفید رنگ! آزمایش این ماده نشان داد که شـباهت زیـادی بین این پودر تازه کشف شده با نانو رشته‌ی طلا وجـود دارد. مصریان باسـتان به این مـاده “مفکـات” می‌گفتند و راز تهیه آن در دست راهبان مقدس بوده است.

ترکیب مفکات با حرارت می‌توانسته بی‌وزنی را بهمــراه آورد و شاید راز چگونگی ساخته شدن اهرام عظیم مصر در همینجا نهفته باشد.

به این نکته توجه کنید: نام تمــام اشــکال هندسی (چه به فارسی و چه به لاتین) مســتقیما به شــکل هندسی آن‌ها اشاره می‌کند. مثلاً دایره از دوار بودن می‌گوید، مثلث از سه ضــلعی بــودن. اما در این بین نــامی که بــرای شــکل هندسی "هرم" در نظر گرفته شــده یک اســتثنای عجیب است. هرم در لاتین Pyramid ترجمه شده که از ترکیب دو کلمه‌ی Pyro بمعنی "آتش" و Amid بمعنی "گرفته شده" تشکیل شده است. بنابراین Pyramid یعنی Fire Begotten یا از آتش گرفته شــده!!! حــتی اسم عــربیِ "هِرم" نیز از ریشه هُــرم بمعــنی حــرارت و داغی گرفته شده و اشاره‌ای به شکل هندسی آن ندارد.

علاقه منـــدان به پیگـــیری این مطلب می‌توانند به آدرس graal.co.uk/whitepowdergold.html مراجعه و یا در گوگل White Powder Gold را جستجو نمایند.

همانگونه که کتاب «اســرار گمشــده صــندوقچه مقــدس» اثر لارنس گاردنر اشاره دارد، اخیراً توجه دانشــمندان به این عنصر مرمـــوز معطـــوف شـــده است که در جـــدول تناوبی عناصر یافت نمی‌شود.

این پودر سفید رنگ غیر محسوس که از خانواده فلــزاتی همچـــون طلا و پلاتـــنیوم بدست می‌آیـــد، عنصـــری مونوتومیک (ساختاری از ماده که از اتمهای واحد تشکیل شده است) خوانــده می‌شــود. آن‌چنانکه این مــاده توسط کاشف آن، دیویدهادســـون، در ســـال‌های دهه‌ی 1980

Orme نـــــام گـــــذاری شد که مخفف Orbitally Rearranged Monatomic Element (عنصــری که اوربیتـــال آن بصـــورت تک اتمی بازچیـــده شـــده باشد) می‌باشد. بصـورت عمـومی و تجـاری نـام Ormus یا M-State برای این پودر سفید رنگ پذیرفته شده است.

ثقل سنجی حرارتی نشان داد که این ماده در حرارت بالا شـــروع به بی‌وزن شـــدن می‌نماید تا جـــایی که حـــتی می‌تواند در هوا شناور شود. حتی در شـرایط خاصی این پودر سفید طلا می‌تواند به خاصیت ابر رسـانایی برسد و یا در ابعاد دیگر عالم طنین ایجاد نماید.

در اسـطوره‌های یونـان باسـتان تلاش بـرای یـافتن این مـاده بصـورت «افسـانه پشم طلایی» تجلی یافتـه، در حالیکه در کتـــاب مقـــدس می‌تـــوان رد این مـــاده را در داسـتان مربـوط به صـندوقچه‌ی عهد (که به دسـتور خـدا توسط موسی در صـحرای سـینا سـاخته شد و نهایتا به معبد سلیمان در اورشلیم منتقل شد) جسـتجو نمـود. در بین النهرین باستان نیز از این پودر سفید رنگ یاد شـده و نام آن شم-آن-نا یا «سنگ آتش» بوده اسـت، درحالیکه مصـریان به آن «مفکـات» (mfkzt)ـ می‌گفتند و اسـکندر نیز آن‌را با نام «سنگ بهشت» می‌ستود.

این پودر «سنگ آتش» رازآلود، بعنوان یک ماده خـوراکی و به شکل نان‌های مخروطی و یا بصورت معلق بر سطح آب، به پادشاهان و فراعنه اختصاص می‌یافت. این مـاده بعنوان غـذایی بـرای «کالبد اخـتری» شـناخته می‌شد که استعداد رهبری، آگاهی ذاتی، ادراک و فراست را در نزد شاهان و رهبران ارتقا می‌داده است. هم‌چنین به تازگی

ارتبـاط مـابین این مـاده جـادویی با راز طـول عمر نـیز مکشوف گشته است.

امروزه، کمپانی‌هـای متعـددی در حـال تولید محصـولاتی هستند که بر پایه مـواد M-State بنا شـده‌اند. بـرخی از طلا بعنوان فلز پایه بهره می‌برنـد، و بـرخی دیگر نـیز از مشـتقات پلاتـنیوم که از رسـوبات کف دریاها و یا منـابع زمیـــنی‌ای همچـــون دهانه‌هـــای آتشفشـــان‌ها و یا محل برخورد شهاب سنگها استحصال می‌شـود بهـره می‌برند. از آن‌جاییکه روشهای متـداول آنـالیز مـواد فلـزی، بـرای شـــــناخت M-Stateها نا مناسب و نا کارآمد است لـــــذا می‌توان گفت که هنـوز بسـیاری از تواناییهـای این مـاده در پرده‌ی ابهام باقی مانده است.

فیلسـوف قـرن هفـدهم، ایرنـائوس فیلالِتِس (فـردی که مورد احترام آیزاک نیوتن، روبرت بویل، الیاس اشمول و دیگر اعضـای کـالج سـلطنتی بریتانیا در عصر خـود بـوده است)، اثری را در سال 1667 نگاشت با نام «راز، بر ملا شد». وی در این مقاله به بحث پـــــــیرامون «ســـــــنگ فلاســـفه» می‌پـــردازد که تا آن زمـــان به اشـــتباه به «هر ماده‌ای که فلزات را به طلا تبدیل کند» گفته می‌شد.

فیلالتس مستقیماً به اصل موضوع می‌پردازد و آن‌چنانکه از اسناد می‌توان فهمید، وی سنگ فلاســفه را خـــودِ طلا می‌داند و اعلام می‌کند که به خلـــــوص رســـــاندن طلا می‌بایست تلاشی باشد که فلاسفه به انجام می‌رســانند. او می‌افزاید:» ســـنگ ما چـــیزی نســـیت جز طلا که به بـالاترین درجه خلـوص و لطـافت (نـرمی) رسـیده باشد. بـــدان ســـنگ می‌گـــوییم چراکه خـــواص ذاتی آن اینگونه نشان می‌دهد؛ این ماده جلوی آتش را می‌گیرد همانطور

که مابقی سنگها نیز اینچنین می‌کنند. در گونه‌ی خود این ماده همان طلا است، اما خالص‌تر از هر خالصی؛ این ماده‌ای جامد و نسوز است همانند سنگ، اما شکل ظاهری آن مانند پودری خالص و نرم است».

چند قرن زودتر در سال 1416 شیمی دان فرانسوی، نیکولاس فلامل، می‌نویسد که وقتی فلز ناب در نهایت کمال آماده سازی شد، پودر عالی و سفید رنگِ طلا بدست می‌آید، که همان «سنگ فلاسفه» می‌باشد.

وقتی به مصر باستان باز می‌گردیم، ارجاعات بیشتری را به مفکات (mfkzt) باز می‌یابیم که به اماکن مقدسی در آن ناحیه اشاره دارند. یکی از این اماکن مقدس (نزد مصریان باستان) معبد کارناک می‌باشد و گنجینه‌ای متعلق به تاتموسیس سوم. در دیوار نگاره‌های معبد کارناک در قسمتی که مربوط به فلزات است، تعدادی شئی مخروطی شکل به تصویر درآمده است و در توضیحشان قید شده که این اشیاء از طلا ساخته شده‌اند اما نکته عجیب نام این اشیاء مخروطی شکل است:»نان سفید!». مشخصاً از این نان در مراسمی بهره برده می‌شد که مختص فراعنه بوده و آنان پس از پشت سر گذاشتن روزه‌ای 40 روزه با این نان مقدس روزه شان را باز می‌کردند و پس از این مراسم بوده که فرعون فرامین سالیانه خود را صادر می‌کرده است. تحقیقات بعدی ما نشان داد که این ماده‌ی سفید رنگ مستقیماً با افزایش ادراک و فراست و قوه‌ی مدیریت در ارتباط است چراکه پس از مصرف خوراکی آن توانمندی نیمه راست مغز را با توانایی نیمه‌ی چپ مغز برابر می‌گردد.

رد پای این پودر سفید را هم‌چنین می‌توان از اسنادی که به اسکندر مقدونی باز می‌گردد جستجو نمود. همواره این داستان را از اسکندر شنیده ایم که وی بدنبال راز جاودانگی اقدام به سفر به بهشت نمود که بر اساس قراین بهشت در آنزمان سرزمین هخامنشیان، سرزمین اهورا مزدا، خدای نور و خرد بوده است. هدف وی یافتن «سنگ بهشت» بوده است که خواصی جادویی داشته از جمله افزایش عمر (جاودانگی). امروزه دانشمندان سرگرم مطالعه بر روی DNA انسان می‌باشند و ارتباطی را مابین پودر سفید طلا و طول عمر DNA یافته‌اند.

می توان خصوصیات پودر سفید طلا را به اینگونه بر شمرد:

1- خاصیت ضد جاذبه در حرارت‌های بالا

2- خاصیت ابر رسانایی در حرارت بالا

3- اتصال کوانتومی به دیگر جهانهای موازی (Quantum Entanglement)

4- عدم مشابهت با ساختار عناصر جدول مندلیف

5- درصورت برهم خوردن ساختار رشته ای، با نوری بسیار درخشان منفجر می‌شود

6- بدلیل ساختار اتمی تک رشته ای، امکان تبدیل این ماده به مواد دیگر وجود دارد

7- درصورت مصرف خوراکی، افزایش کارآیی مغز انسان را در دو نیمه چپ و راست بدنبال دارد

8- در صورت مصرف خوراکی، افزایش طول عمر DNA که متعاقباً طول عمر انسان را بدنبال دارد.

کشف شواهد مستند از وجود قالیچه‌های پرنده در ایران

خلفـای امـوی و عباسی در سـرکوب تکنولـوژی سـاخت قالیچه‌های پرنده نقش اساسی را ایفا کردند

نیما ملک محمـــدی - قرن‌ها پس از آن که قالیچه‌هـــای پرنده تنها یک افسـانه هـزار و یک شـبی تصـور می‌شـد، هـنری بـک، کاشف فرانسـوی، شـواهد مسـتند از وجـود قالیچه‌های پرنده در ایران یافته است.

هــنری بک در ســرداب‌های زیرزمیــنی قلعه المــوت، در نزدیکی دریای خـزر، طومارهـایی یافته است که شـواهد جدیـدی در مـورد قالیچه‌هـای پرنـده به دست می‌دهد.این طومارها که به طرز خارق العـاده‌ای سـالم مانده‌انـد، در اوایل قرن سـیزدهم میلادی توسط یک محقق یهـودی به نام اسحاق بن شریره نوشته شده است.

پس از آن که پروفســـور جی. دی. ســـپتیموس، زبـــان شـــناس مشـــهور، این متـــون را از زبـــان فارسی به انگلیسی ترجمه کـــرد، این دست نوشـــته‌ها بـــاعث جنجال‌هـای زیـادی در جامعه علمی جهـان شـدند. مـدت کوتـاهی پس از انتشـار ترجمه این متـون، کنفرانسی با حضـــور کارشناســـان برجســـته بین المللی در مدرسه مطالعات شرقی و آفریقایی لندن برگـزار شد. بسـیاری از مورخـان با حمله به بـک، این دست نوشـته‌ها را جعلی خوانــدن. اما پروفســور ســپتیموس که به خــاطر عــدم شرکت بک در این کنفرانس به خاطر تولد فرزندش دفاع از او را به عهده داشت، گفت که این متـون باید به طـور دقیق مورد بررسی قرار بگیرند.

قدمت این دست نوشته‌ها اکنـون در انسـتیتوی لئونـاردو داوینچی شهر تریست، به کم روش رادیو کـربن در حـال تعیین است.

بنا بر نوشته‌های بن شـریره، حکـام مسـلمان متعصب آن زمـــان قالیچه‌هـــای پرنـــده را وســـیله‌ای شـــیطانی می‌دانسته‌اند و به همین خاطر دانش و ســازندگان آن را ســرکوب کرده‌اند و ردپــای آن را از تــاریخ به دقت پــاک کرده‌اند.هر چند قالیچه‌های پرنده تا اواخر قرن سـیزدهم میلادی بافته و فروخته می‌شده‌اند، اما استفاده از آن در انحصار افراد خاصی بوده است.

بنـــابر یادداشت‌های بن شـــریره، نخســـتین اشـــارات به قالیچه‌هـای باسـتانی در دو متن باسـتانی صـورت گرفته است. یکی از این کتاب‌ها، مجموعه‌ای از ضــرب المثل‌ها است که توسط شامشـاد، وزیر نبوکـدنزر پادشـاه بـابلی جمع آوری شـــده است و منبع دیگـــر، مجمـــوعه‌ای از گفتگوهـــای باســـتانی است که توسط شخصی به نـــام ژوزفوس نگاشته شده است.

بر اساس نوشته‌های بن شریره، قالیچه‌های پرنـده‌ای که می‌توانســتند چند مــتر بر فــراز زمین شــناور باشــند، نخستین بار توسط کیمیاگران و صنعت گران دربـار ملکه صـبا سـاخته شد و ملکه صـبا آن را به نشـانه عشق خـود برای حضرت سلیمان فرستاد. اما وقـتی ملکه صـبا خـبر برخورد سـرد حضـرت سـلیمان را با هـدیه‌اش شـنید، دل شکسته شد و صنعت گران خود را از دربـار بـیرون کـرد. این صـنعت گـران در نهـایت در ناحیه بین النهـرین و در نزدیکی شهر بغـداد سـاکن شـدند و کسب و کـار خـود را ادامه دادند.

بن شریره در یادداشت‌های خود به توضیح چگونگی کار این قالیچه‌های پرنده می‌پردازد، اما متأسفانه اکثر اصطلاحات و عبارات فنی به کار رفته در این قسمت قابل فهم نیست. اما از قسمت‌های قابل خواندن متن چنین بر می‌آید که قالیچه‌های پرنده هم مانند قالیچه‌های معمولی روی دار بافته می‌شده‌اند و تفاوت آن‌ها با قالیچه‌های معمولی در مرحله رنگرزی بوده است. صنعتگران دربار ملکه صبا گل مخصوصی «به دست آمده از چشمه‌های کوهستان» کشف کرده بودند که هنگامی که در معرض حرارت شدید، «داغ‌تر از آتش حلقه هفتم جهنم» در ظرفی محتوی روغن یونانی قرار می‌گرفت، خاصیت ضد مغناطیسی پیدا می‌کرد. با توجه به مغناطیس بودن کره زمین، وجود میلیون‌ها محور مغناطیسی که از قطب جنوب تا قطب شمال کشیده شده‌اند، قالیچه‌هایی که الیافشان به این گل آغشته می‌شد می‌توانستند از سطح زمین فاصله بگیرند. این فاصله با توجه به غلظت و میزان گل به کار رفته، از یک متر تا چند ده متر می‌رسید. محورهای مغناطیسی مانند ریل‌های هوایی عمل می‌کردند و قالیچه می‌توانست در امتداد این محورها پیش رود.

براساس یادداشت‌های بن شریره، کتابخانه اسکندریه تعداد زیادی از این قالیچه‌های پرنده را در اختیار داشته است و آن را برای گردش میان قفسه‌های مملو از پاپیروس کتابخانه، در اختیار مراجعه کنندگان به کتابخانه می‌گذاشته است. این کتابخانه که در یک زیگورات قرار داشته است، بیش از 40 هزار طومار خطی در اختیار داشته است که توسط سیصد نسل از کاتبان نگاشته شده بود. سقف این کتابخانه آن قدر بلند بوده است که

بسیاری از مراجعه کنندگان ترجیح می‌داده‌اند به حالت شناور در هوا و روی قالیچه‌های پرنده مطالعه کند. براساس یادداشت‌های بن شریره، ساخت قالیچه‌های پرنده در سرزمین‌های اسلامی به دو دلیل سرکوب شد.

نخست این که حکام متعصب مسلمان می‌گفتند بشر قرار نیست پرواز کند و قالیچه‌های پرنده باعث به هم خوردن نظم امور می‌شوند. دلیل دوم بیشتر اقتصادی بود. بسیاری از اشراف و ثروتمندان عرب ثروت خود را مدیون گله‌های شتر و اسب خود بودند و دلشان نمی‌خواست چند صنعتگر فقیر و بی‌چیز با ساخت قالیچه‌های پرنده کسب و کار آن‌ها را نابود کنند.

قالیچه‌های پرنده در زمان حکومت خلفای اموی و عباسی به شدت سرکوب شدند و در نهایت در سال 1226 میلادی و با حمله مغول به آسیای مرکزی، در هرات و بلخ و بخارا حمام خون به راه افتاد. مغول در جریان غارت و تاراج خود، چند قالیچه پرنده هم پیدا کردند و هنگامی که مردی به آن‌ها گفت این قالیچه‌ها تیزروتر از اسب‌های پاکوتاه مغول هستند، چنگیرخان چنان از این توهین برآشفته شد که سر مرد را از تنش جدا کرد و دستور داد تمام قالیچه‌های پرنده قلمروی وسیعش را جمع آوری و نابود کنند.

معرفی انواع موجودات فضایی

گونه‌های غیر زمینی انسان:

1-انسان‌های گروه A: شامل مردم اوریون – پلیادز و سیریوس

مشخصات:

از نظر ژنتیکی شبیه انسان زمینی هستند.

- **قد بین 150 تا 165 سانتی متر**
- **پوست روشن و موهای طلایی دارند.**

-برخی از آن‌ها توسط فضاییهای نوع گری Grey ربوده شده و به عنوان نمونه آزمایش یا خدمتکار استفاده می‌شوند.

2-انسان‌های گروه B: ساکنان پلیادز

باز هم ژنتیک مشابه زمینیان دارند.

این گروه از انسان‌ها مراتب عالیه روحی و فکری را طی کرده‌اند و ظاهرا نیت بدی نسبت به زمینیان ندارند (البته این مسئله مورد بررسی است).

سایر گونه‌های فضایی مدعی شده‌اند که مردم پلیادز در صدد تبدیل کردن زمین به یکی از پایگاههای خود هستند و قصد دارند زمین را مدتی اشغال کنند در حالیکه مردم پلیاد این اتهام را رد کرده و ادعای دوستی با ما دارند.

مردم پلیادز خود را اجداد مردم زمین می‌دانند و در بسیاری موارد دست یاری به سوی سردمداران

حکومتهـــای زمین دراز کرده‌اند مخصوصا در زمینه‌هـــای تکنولوژیکی و رویارویی با فضایی‌ها اما تقاضای ایشـــان توسط روسای زمین تا کنون رد شده است.

انسان‌های گروه ب در حال حاضر زیاد روی زمین ظـــاهر نمی‌شوند چون درگیر مشکلات خـانگی در سـیارات خـود هستند.

3-انسان‌های گروه C: مـردم سـیریانی(از صـورت فلکی سیریوس)-مردم آرکتیوروس و مردم وگا

اطلاعـات بسـیار کمی دربـاره مـردم سـیریانی در دست است. فقط این‌که آن‌ها نـــیز به رشد بـــالای فکـــری و روحی دست یافته و ظاهرا خوش نیت هستند.

گزارشـات نشـان می‌دهد که مـردم سـیریانی به همـراه انسان‌های نژادهای آرکتیوروس و نژاد وگا مشـتاق کمک به زمینیان هستند.

4- انسان‌های کلاس A: مردم باستانی

کلاس آ همان انسان‌هایی هسـتند که مـردم پلیـادز را در سفر به زمین همراهی کردند.

کلاس آ به عنـوان خـدمتکار و رزمنـده بـرای انسـان‌های پلیـادز کـار می‌کردند و حـدود 3500 سـال قبل از میلاد زمین را ترک کردند.

5- کلاس M: مردم مدرن

کلاس میم هم در کنـار کلاس آ روی پروژه‌هـای پـرورش دوقلوها کار می‌کنند.

پرورش دوقلوها به این معناست که زنـان زمیـنی ربـوده شـده در حـال بیهوشی شـبیه سـازی می‌شـوند و فـردی مانند خودشــان تولید می‌شــود. در گزارشــات ذکر شــده است که زنان ربـوده شـده اغلب دوقلـوی خـود یا فـردی مانند همزاد خود را ملاقات کرده‌اند.

6- انسان‌های گروه C:

انسان‌های زمینی که دچار دستکاریهای ژنتیکی شــده‌اند. این انسان‌ها مخلوطی از دو کلاس آ و میم هستند.

7- انسان‌های گروه W: کارگران

کـارگران کوتـاه قد و درشت جمجمه هسـتند که با ایجـاد جهشــهای ژنــتیکی در نطفه‌ی انســان‌های زمین توسط انسان‌های گروه A تولید شده‌اند.

از نظر هوشی در حد یک کودک 5 ساله هستند و قـدرت بدنی کمی دارند.

8- کلاس T: متخصصان

انسان‌های این گروه زرد رنگ و کوتاه قد هستند. قــدرت تفکر و منطق بـالاتری دارند و مسـئول سـاخت و تعمـیر ستاره پیما و سفینه‌های گروه A هستند.

==========

مطالب فوق از مجله‌ی تحقیقـاتی جهـانی یوفو نسـخه‌ی تابســتان 1993 برداشــته شــده‌اند.Summer 1993 Edition(vol.3.no.2) issue of UFO Universe Magazine

==========
===

حقیقت این‌که انسان‌های گروه A یعنی مردم پلیادز - اوروین و -سیریوس ,نسلی از انسان‌های برده برای خود ساخته‌اند که کارهای سخت ایشان را انجام دهند و این یکی از نشانه‌های خودکامگی این نژادهاست که طبیعتا آن‌ها را وادار می‌کند به مـــــــــــردم زمین هم به چشم موشهای آزمایشگاهی برای تحقیقات خود بنگرند.

در هر نـــوع ارتبـــاطی با انســـان‌های غـــیر زمیـــنی باید هوشـــیار و منطقی بـــود. این‌که آن‌ها بســـیار شـــبیه ما هستند و حتی حکم اجداد ما را دارند نباید باعث شـود که ما هویت و فرهنگ خود را به آن‌ها ببازیم.

==========
======

معرفی موجودات فضایی 4

10- دراکو: Draco

اســامی دیگر این گونه: مــوتمن -Mothmen ســیاکارز Ciakars -پتروئیدPteroids -مـردم پرنـده Birdmen و دراکوی بالدار Winged Draco

نام سیاره: آلفا دراکو نیز Alpha Draconis

شخصیت:

خزندگان نژاد دراکو از طبقه‌ی سـلطنتی و سـطح بـالای خزندگان هستند. بالاترین رده‌ی آن‌ها ؛دراکوهـای سـفید پوست؛ هستند.

مشخصات ظاهری:

به طور کلی دراکوها 7 تا 12 فوت قد دارند.

دراکوها بال دارند و این بالها مانند چرم است و در میان آن استخوانهایی دنده مانند وجود دارد. بیشتر شبیه بالهای پرنده‌های ما قبل تاریخ به نام آرکئوپتریس.

در بعضی موارد شاهدان دیده‌اند که دراکوها واقعا با این بالها پرواز می‌کنند (گزارشات موتمن نوشته‌ی جان کیل).

در بیشتر برخوردها شاهدان دیده‌اند که این موجودات ردای بلندی از سر شانه تا پشتشان پوشیده‌اند که این به دو صورت قابل تعبیر است:

1- این رداها ممکن است نوعی لباس مخصوص شنهان کردن بالهای ایشان باشد.

2-این ردا در حقیقت خود بالها هستند که در حالت عادی در پشت آن‌ها جمع شده اندزیرا در مشاهدات غالبا دیده شده که بالها پس از پرواز ناپدید می‌شوند و شکل ردایی را بر پشت آن‌ها گرفته است.

شاخصه‌ی دیگر آن‌ها داشتن شاخهای استخوانی در بالای سر است. این شاخها در وسط سر و بالای پیشانی رشد می‌کنند. احتمال داده می‌شود که این شاخها برای فرستادن امواج مغزی استفاده می‌شوند.

بدن دراکوها ورزیده‌تر از سایر گونه‌های خزنده است و این به احتمال زیاد به دلیل فعالیت پرواز است.

در تاریخ:

در چین-ژاپن-هندوستان- مصر-پرو و مکزیک به صورت مارها و اژدهای بالدار ثبت شده‌اند.(گارودا مرکب کریشنا در هندوستان از نمونه‌های ایشان است).در ایران به صورت اژدها و دیو شناخته شده‌اند. این نژاد مانند آنوناکی و آناکیم از نوع خزنده هستند ولی متعلق به سیاره‌ای متفاوت بوده تفاوتهایی با آنوناکی دارند.

شاهدان و منابع برای مطالعه‌ی بیشتر:

1- پیشگوییهای موتمن نوشته‌ی جان.ای. کیل

Mothmen Prophecies by John.A. Keel

2- The Nevada Aerial Research Journal for summer 1989

11- انسان:

اسامی دیگر: انسان‌های غیر زمینی (انسان‌هایی که متولد زمین نیستند)

نام سیستم کهکشانی: تایگتا پلیادز Taygeta -Pleiades وگا لیرLyral -Vega سل-Sol سیریان -Sirian آرکتیوروس Arcturus – تا او سه تی Tau -Ceti ولف 41 41 Wolf – پروسیلون Procylon – آلفا سنتاری Alpha Centauri

این گونه‌های انسانی از 3 دسته تشکیل شده‌اند. انسان‌های: -سیریان-Sirian پلیاد Pleiades و – اوریون Orion

مشخصات ظاهری:

از نظر ژنتیکی شباهت به انسان‌های متولد زمین دارند.

==========

معرفی موجودات فضایی 5

همانطور که در 4 قسمت قبل گفتیم فضایی‌ها فقط موجوداتی با ظاهر عجیب و غریب نیستند بلکه گونه‌های مختلف انسانی هم دارند مانند «پلیادیان» و» آندرومدا». اما این‌که تا چه حد این جزئیات دقیق و صحیح هستند بر من هم معلوم نیست و حتی احتمال هم می‌دهم که بخش عظیمی از این اطلاعات دستکاری شده باشد. ولی در هر حال دانستن این مسائل بهتر از ندانستن آن است و صحت آن هم به مرور زمان و با مطالعات بیشتر معلوم خواهد شد.

اساس مطلب این است که موجودات فضایی وجود دارند و این شاید به بسیاری از شما ثابت شده باشد. اما قبول کردن حضور این موجودات ناشناخته حال چه فضایی و چه فرشتگان و جنیان یک مسئله‌ی شخصی است که باید با احتیاط با آن برخورد کرد.

در طول این 6 سال که از آغاز وبلاگ می‌گذرد واکنش خوانندگان من از چند حالت خارج نبوده است:

برخی صرفا به دلیل ترس ترجیح می‌دهند آن‌ها را انکار کنند و برخی دیگر اصلا اهمیتی نمی‌دهند که چه در دنیا و کائنات می‌گذرد. گروهی هم هستند که از هر دانش و اطلاعاتی استقبال کرده و به قول معروف خود را با پیشرفتها و اخبار روز هماهنگ می‌کنند.

نکته‌ی اساسی در تحقیقــات مــاورائی این است که باید هر روز منتظر چیز جدیدی بود و هرچه اطلاعات بیشتری جمع آوری می‌شـود نظر و عقیـده هم باید مطـابق با آن تغییر کند. مثلا این‌جانب در ابتـدای شـروع کـارم همیشه طرفدار موجودات فضایی بـودم و گمـانم بر این بـود که این افراد فقط خیرخواه ما هستند اما در طـول 5 سـال به مــرور دریــافتم که اشــتباه می‌کــردم و بیشــتر این موجودات بدخواه ما هستند.

اگر شـما به پسـتهای قبلی من رجـوع کنید کـاملا متوجه این تغییر عقیده ناگهانی من می‌شوید که البته بــرای آن دلایل محکمی هم دارم!

خواننــدگان گــرامی هم بــرای این‌که توجیه شــوند نباید فقط به این مختصر مقالات بسنده کنند بلکه باید خود به جسـتجوی حقیقت بپردازند.زیـرا هرچه شـما امـروز یـاد می‌گیرید شخصــیت فــردای شــما را می‌ســازد و هرچه بیشــتر و ســریعتر یــاد بگیرید راحتــتر قــادر به هضم واقعیتها خواهید بــود. این هیچ ارتبــاطی با فضــایی‌ها ندارد و شـامل تمـام زمینه‌هـای علمی و دیـنی می‌شـود. افــرادی که با تکیه بر تحقیقــات دقیق و مســتندات جلو می‌روند هرگز دچار شک و تردید در راه خود نخواهند شد زیرا برای هر سوالی جواب منطقی خواهند یـافت اما در عوض افرادی که فقط به حرف این و آن گــوش می‌دهند و هیچ نظری از خـود ندارند هر روز جهت عـوض کـرده و هیچ‌وقت هم نمی‌دانند که بر کدام عقیده هستند.

پلیادیان:

پلیادز انسان‌هایی از نژادهای گوناگون هســتند که در یک سیستم ستاره‌ای جمع شـده‌اند. اگرچه قبلا در مـورد این نــژاد صــحبت کــرده ایم اما مســائل مهم و ضــروری در ارتبــاط با این نــژاد وجــود دارد که باید دقیق‌تر بررسی کنیم.

محل زندگی:

هفت ستاره در سیستم ســتاره‌ای تــاوروس TAURUSبه فاصله 420 سال نوری از زمین. نام این هفت ســتاره‌ی پلیادز چنین است:

1-تای گیتاTaygeta

2-مایا Maya

3- کوای لا Coela

4-اطلس Atlas

5- میروپMerope

6- الکترا Ellectra

7- آلکوین Alcoyne

مـردم پلیـادز سـاکن سـیاره‌ی «ایـررا» Erra هســتند که تقریبا به بزرگی زمین است و به دور خورشید (تای گیتا) می‌گردد.

سایر مـردم پلیـادز در سـیارات «سـیمجاس» Semjase- «پتاه»Ptah و «کو اتزال» Quetzal زندگی می‌کنند.

تاریخچه:

در حدود 225000 سال پیش از میلاد مردم پلیاد منظومه شمسی را کشف کردند و ســـیاره‌ی زمین را به عنـــوان پایگاه ماموریت خود برگزیدند.

فدراسیون کهکشانی به پلیادز اجازه داد تا با مردم زمین مخلوط شوند اما فقط در سـرزمین‌های بـالی –هـاوایی- سا اوما و هندوستان.

تمـدنها آمدند و رفتند جنگها و فجـایع روی زمین اتفـاق افتاد و دوره‌های صلح امیز همگی گذشتند و مردم پلیادز در کنار مـردم زمین زنـدگی کردند. تمـدنهایی مثل مایا – اینکا و لموریا همگی توسط پلیادز به وجود آمدند. اما 10 سـال پس از میلاد پلیادیـان زمین را تـرک کردند زیـرا در سیاره خود به صلح دست یافته بودند.

قبل از تــرک زمین پلیادیــان یک رهــبر معنــوی را بــرای زمین برگزیدند به نــام امانوئل که بعــدها نــامش مســیح شد. پدر مسیح یک پلیـادی به نـام گابریل بـود و مـادرش مریم از بازماندگان مردم سیاره لیران بود.

اما تکامل زمین هم‌چنان زیر نظر و راهنمایی‌های پلیـادز است و در آینــده نزدیک پلیادیــان قــرار است که مــردم زمین را به آگاهی برسانند!

سیاره پلیادیـان به نـام ایـررا دارای 400000 نفر سـکنه است. آن‌ها با تله پاتی با هم تماس می‌گیرند و نیـازی به ابزاری مانند تلفن ندارند و برای مسافرت از یک سیستم خاص به نام تیوپ استفاده می‌کنند.

علف خـوار هسـتند اما گـاهی هم گوشت می‌خورند. هیچ مشکل بیماری یا مریضی ندارند چـون سـلامت بـدن را با

نـــیروی ذهـــنی خـــود کنـــترل می‌کنند. عمر متوسط یک پلیادی 700 سال است.

در سیاره آن‌ها چیزی به نام واحد پـول وجـود نـدارد بلکه آن‌ها تمام منـابع را به طـور شـراکتی اسـتفاده می‌کنند. همه‌چیز به طور مجانی به مردم داده می‌شود بر اســاس خدمتی که به جامعه می‌کنند.

پلیادیان در سـفینه‌هایی به نـام «ارابه‌ی نـور» مسـافرت می‌کنند و این ســفینه‌ها ســایزهای مختلفی دارند. ارابه نور قدرت پرواز بین ســتاره‌ای دارد و می‌تواند میلیاردها کیلومـتر را در کمـتر از یک ثانیه طی کند. به این تـرتیب مسافرت از سیاره ایـررا به زمین بـرای آن‌ها 7 ســاعت طول می‌کشد.

نکته: طبق وعـده‌هایی که مـردم پلیـاد به بیلی مـایر داده بودند قرار بود زمین در سال 2000 میلادی نابود شود و آن‌ها قــول داده بودند ارابه‌هــای نــور خــود را به زمین بفرستند تا بازمانده‌های مـردم زمین را از سـیل و زلزله و پایـان دنیا نجـات دهند! همـانطور که گفتم گـذر زمـان بسیاری از دروغها را آشکار می‌کنند!

یکی از پر ســرو صــداترین شــاهدانی که مــدعی است پلیادیان با او تماس گرفته‌اند بیلی مایر است که از سال 1976 تا 1982 با آن‌ها تماس داشته. بنا به اظهارات او زنی به نام سامجاسی ابتـدا از طریق تله پـاتی و سـپس به طور فیزیکی با او تماس گرفته و گفتگوهـای آن‌ها در چند کتاب چاپ شده است.

مشکلات این عقیده:

در چند پست قبلی گفـتیم که یک فضـایی به نـام» اشـتر شران» هم در گذشته و هم امروز با مـردم زمین تمـاس میگیرد و خودش را پسر عیسی معرفی می‌کنند و خبر از نـابودی زمین می‌دهد. دروغهـایی که این افـراد گفته‌اند فقط با مطالعه تـــاریخ بـــرملا می‌شـــود. هیچ یک از پیشگوییها و تعاریفی که این موجودات ناشناخته برای ما فرســـتاده‌اند تا کنـــون به حقیقت نپیوســـته. تمـــامی گفته‌هــای آن‌ها به جز دروغ چــیزی نبــوده و تنها هــدف آن‌ها هم گمراه کردن انسان‌ها و زیر سوال بـردن ایمـان به یکتایی خداست.

همــانطور که گفتم علی رغم این‌که خــودم با بــرخی از این موجودات برخورد داشته‌ام نسـبت به گفته‌هـای آن‌ها شکاک هستم.بسیاری از خوانندگان مایل بودند چگــونگی ارتباط مرا با این موجودات بدانند اما سودی در بیــان آن نیست چـــون من قصد نـــدارم مانند بیلی مـــایر و آلکس کولــیر از این موجــودات تقلید کنم.بلکه من راه خــود را خـودم انتخـاب می‌کنم و هیچ موجـودی حق نـدارد به من بگوید چکاری باید بکنم. به نظر من این بسیار مهم است که انسان در هر شرایطی به هیچ موجودی ایمـان قطعی نداشته باشد به جز آفریدگار یکتا.

اگرچه بــاور به خــدای یکتا خــودش باید از روی منطق و دلیل باشد و نه صرفا یک ایمان بچه گانه. زیرا ایمانی که بـدون پشـتوانه عقل باشد خیلی زود کمرنگ می‌شـود و جای خود را به باورهای خرافی می‌دهد.

همه‌چیز به هم گره می‌خورد:

گفـتیم که مـردم پلیـادز مـدعی هسـتند عیسی مسـیح (امانوئل) را آن‌ها تولید کرده‌اند و برای برقراری صلح در زمین جـای دادند و پس از آن‌که مـاموریت او به اتمـام رسید او را به سیاره‌ی خود بردند.

این مسئله زمـانی جـذاب می‌شـود که به نقاشی‌هایی از تولد عیسی در قرون وسطی نگاه کنیم.

در تمام این تابلوهای نقاشی تصویر سـفینه‌های نـورانی در آسمان بر بالای سر عیسی و مریم به چشم می‌خورد! پس آیا این صحت دارد که مسـیح فـردی زمیـنی نبـوده و قدرتهای خـارق العـاده‌اش بـرای زنـده کـردن مردگـان و شفای کوران از ژنهـای متفـاوت او بر می‌خاسـته؟ و آیا این حقیقت دارد که جبرئیلی که قـرآن از او نـام می‌بـرد در واقع مردی از سیاره پلیادز بوده؟

جـواب این پرسشـها را به همـراه تـرجمه‌ای از داسـتان شاهزاده نانار در پست بعدی بخوانید.

اما این فقط پلیادیان نیستند که چنین ادعایی دارند!

سیاره نیبیرو اسمی آشـنا بـرای خواننـدگان این وب لاگ است چون بارها از آن سخن گفته‌ایم.

مردم نیبیرو نیز مدعی هسـتند که عیسی مسـیح را آن‌ها سـاخته و به زمین آورده‌اند. شـرح کامل این مـاجرا در طرح شاهزاده نانار خواهد آمد!

اما فقط پلیادیـان و نیبیروها چـنین ادعـایی ندارند بلکه گروههای متعددی از موجودات عوالم غیب که گـاهی هم خود را فضایی معرفی می‌کنند حرفهایی مشابه می‌زنند و بـرخی از آن‌ها مانند اشـتر چیزهـای جدید هم به آن

اضافه می‌کنند. اگر چه قبلا اشـاره شـده است اما ضـرر ندارد که یادآوری کنیم اشتر و گروه عظیمی که مطیع او هستند در مورد عیسی مسیح چنین می‌گویند:

؛نام اصلی او ساناندا است و نه مسیح. او تنها پسر خـدا نیست بلکه خـدا فرزنـدان دیگـری هم دارد که به زمین نفرسـتاده است. سـاناندا چنـدین بـار روی زمین متولد شـده و مـرده است و چند نمونه آن تولد به صـورت کریشنا = خدای هند باستان و سنت کومارا = از بزرگـان هند باستان بوده است.

سـاناندا در جهـان ما در بعـدی بـالا (10 یا 11)ـ زنـدگی می‌کند و ازدواج کـرده پسـری به نـام پتـاه هم دارد. سـاناندا فرمانـده کل نیروهـای غیـبی منظومه شمسی است که در پایـان دنیا در سـال 2012 میلادی به نجـات مردمی خواهد آمد که فقط به او ایمان دارند. ؛!!!

این‌جا است که همه‌چیز به هم گره می‌خـورد و نارسـایی گفته‌های این موجودات آشکار می‌شود.

این‌که هر کـدام از این دسـته‌ها به دنبـال فـریب دادن ما هستند و نه کمک کردن به ما.

دیگر این‌که حرفهـای ضد و نقیضشـان حـاکی از بی‌اطلاعی خودشان نیز هست.

البته می‌تـوان احتمـال داد که افـرادی مانند بیلی مـایر و آلکس کولـیر و یا زکریا سـیچین فقط بیمـاران روانی هستند که چرندیات مغزی خود را به صـورت پیامهـایی از فضا منتشر می‌کنند. اما تا جـایی که به من مربـوط می‌شـود این موجـودات وجـود دارند و شـاید فقط درصد

کمی از این مــدعیان بیمــاران روانی و چند شخصــیتی باشند.

سوال بعدی که مطـرح می‌شـود این است که پس چـرا و چگونه هر گــروه و دســته‌ای حــرفی می‌زنند و ســوال دیگـری که چند نفر پرسـیده بودند این‌که» پس چـرا با ما تماس نگرفته‌اند «؟

معرفی انواع گونه‌هایی هوشمند فضایی

- **کامیلیون Chameleon:**

همانطور که از نامشان مشخص است گونه‌ای از خزندگان (سوریان Saurian)ـ هستند که قابلیت تغییر شکل به انسان را دارند. منظور از خزندگان همان نژاد بزرگی است که به سبب شباهتهای‌شان با موجودات خزنده به این نام خوانده می‌شوند. از دیگر نژادهای خزندگان قبلا به» گری‌ها»» آنوناکی» و» ناگاها» اشاره کرده‌ایم.

کامیلیون‌ها قدرت تغییر سرعت ملکولهای بدن خود را دارند و به این ترتیب قادر هستند فرم خود را ظرف مدت کوتاهی عوض کنند و به نظر شبیه انسان‌ها بیایند.

گزارشاتی مبنی بر حضور آن‌ها از شبکه‌های زیر زمینی منتشر شده است. مکان آن‌ها در ایالت نیو مکزیکو- یوتا - نوادا- کالیفرنیا و واشنگتن و با هدف تولید نژادی جدید از لقاح با انسان‌ها می‌باشد. نژاد جدید تولید شده به طرز شگفت آوری خود را شبیه انسان‌ها جلوه می‌دهند در حالیکه هم‌چنان قدرت و خواص خزندگان را حفظ می‌کنند. معمولا چشمان آبی و پوست بسیار کم مو دارند. برخی معتقدند که کامیلیونها از لنز به منظور پنهان کردن فرم عمودی مردمک خود استفاده می‌کنند.

2-دایناسوری‌ها Dinosauroids:

از قدیمیترین نژادهای Saurian یا خزنده می‌باشند.

Dale Russell متخصص فسـیل شناسی از مـوزه ملی کانـــادا در اتـــاوا نظـــریه‌ای داده است که بر طبق آن موجودات زنده هوشمند می‌توانند از خزندگان بزرگ جثه تکامل یافته باشـــــند. این موجـــــودات تکامل یافته را دایناســـوری می‌نامند. یعـــنی دارای پوست ســـبز رنگ- جمجمه‌ای بیضی شـکل- چشـمان درخشـان مانند گربه و دستانی با سه انگشت هستند.

بر اساس این نظریه موجودات خزنده دوزیست به مـــرور تبدیل به نـوعی گونه انسـان مانند شـدند و در نهـایت به ســوی یک فرهنگ و تمـــدن تکامل یافتند اما گویا در یک فاجعه مانند آن‌چه در آتلانتیس رخ داد از بین رفتند

تمدن آن‌ها قادر بود سفرهای بین ستاره‌ای انجـام دهد و در چندین سیاره افرادی از خود را به جا گذاشتند.

از کتیبه‌های سومر نژاد خزنده هوشمند که جزو آنونـاکی نیز دسته بندی می‌شود.

3- دروپاها Dropas:

نژادی انسانی هستند با قد متوسط 140 تا 150 سانتی متر. 10 هزار سال قبل از میلاد بر زمین سقوط کردند. قبایل آن‌ها تا به امروز در مرزهای تبت زندگی می‌کنند.

بین سال‌های 1937 و 1938 بود که جستجو در مورد این تمـدن در کوههـای «بـاران کایا اولا» در مـرز بین چین و تبت آغاز شد.

باستانشناسان معتبر دوران از جمله Chi Pu Tei در این تحقیق شـــرکت داشـــتند. در ابتـــدا یک ســـری عظیم از غارهـای دست ســاز که به هم راه داشــتند در زیر زمین

کشف شد. دیـوار غارها کـاملا صـیقلی و بـراق بودند که احتمــال کنــده شــدن آن‌ها با ابــزار ابتــدایی را از بین می‌برد.

کشف بعـدی قبرسـتانی بـود حـاوی اسـکلتهای عجیب. طول اسکلتها به 4 فوت می‌رسید (140 سانتی مـتر) و انـدازه جمجمه‌ها بسـیار بزرگ‌تر از حد طـبیعی بـود. با توجه به یـافتن نقاشی‌های هوشـمند بر دیـوار غارهـای مجـاور احتمـال این‌که این اسـکلتها متعلق به گـونه‌ای از گوریل بوده باشد نیز رد شد. نقاشی‌ها حـاوی تصـاویری از خورشید-ماه-زمین و ستارگان بودند.

چیز دیگـری که از این تمـدن به دست آمد تعـدادی دیسک اطلاعاتی بود که تا به امروز خوانده نشده‌اند. آزمایشـات قــدمت آن‌ها را به 12 تا 10 هــزار ســال قبل از میلاد تخمیم زد.

Robin-Evans یک محقق انگلیسی بود که بعد از کوشش فراوان موفق شد تصـویری از ملاقـات رهـبر دروپاها در سال 1947 با دالایی لاما به دست آورد.

خط هــیروگلیفی که از دروپاها در ســنگ نوشــته‌ها به دست آمـده بـود سـرانجام توسط Dr. Tsum Um Nui خوانده شد. طبق ترجمه یکی از خطوط چنین می‌گوید:

» دروپاها در سفینه خود از آسمان پـایین آمدند. زنـان – مردان و کودکان شـهرهای اطـراف (Ham)ـ در غارهـای خـود پیش از طلـوع خورشـید پنهـان شـدند. تا وقـتی که حداقل زبان اشاره دروپاها را فهمیدند و دانستند که این مهاجران قصد بدی ندارند...».

بر این اســاس ســفینه این گــروه از دروپاها با صــدای وحشــتناکی بر زمین و در میــان کوههــای صــعب العبــور ســقوط کــرد و آن‌ها دیگر نتوانســتند به ســیاره خــود بازگردند.

در اساطیر آن ناحیه صــحبت از آدمهــای کوچک زرد رنگی است که از آسمان آمدند.

معمای یک فرقه رازآمیز

فرقه اوم شـینریکو Aum Shinrikyo را فـردی نابینا به‌نام گیزو ماتسوموتو در سـال 1986 در ژاپن تأسـیس کرد. او بعداً نام «آسـاهارا شـوکو» را بر خـود نهـاد. اوم واژه سانسـکریت و به معـنی «قـدرت‌های مخـرب و سـازنده جهـان» است و شـینریکو به معـنی «آمـوزش حقیقت برتر». همان‌گونه که از نام فوق پیداست، هـدف فرقه آمـوزش حقیقت برتر دربـاره سـاخت و تخـریب جهان عنوان می‌شود. فرقه اوم در اوت 1989 به‌عنوان یک فرقه دیـنی در ژاپن به ثبت رسـید. از همـان زمـان فرقه با شکایت والدینی که فرزندان‌شان به عضـویت آن درآمـده و ارتبـاط خـود را با خـانواده قطع کـرده بودند مواجه شد. فرقه در اصل بـودائی است ولی آخرالزمـان را کاملاً نزدیک می‌داند و دشمن اصـلی را ایـالات متحـده آمریکا که به اعتقـاد آسـاهارا مخلـوق فراماسـون‌ها و یهودیان و دشمن ژاپن است. آساهارا اعضای فرقه را به آمـادگی بـرای فرارسـیدن قریب‌الوقـوع آرماگـدون (آخرالزمـان) فـرا می‌خواند. بـرای مقابله با این وضـع، اعضای فرقه احداث پناهگاه‌هـای مقـاوم در برابر حملات اتمی را آغاز کردند.

در مارس 1993 آساهارا دسـتور سـاختن گـاز سـارین و تهیه سلاح‌های شیمیایی را صـادر کـرد و یکی از اعضـای فرقه که متخصص شـیمی ارگانیک بـود مسـئول شـاخه تحقیقـات شـیمیایی و بیولوژیک فرقه شد. در اواخر 1993 گـروه علمی فـوق موفق به سـاختن گـاز سـارین شد. اوم شـینریکو از امکانـات مـالی و عملی گسـترده برخـوردار بـود و 20 نفر متخصص میکروبیولـوژی که در

بهـترین لابراتوارهـای ژاپن کـار می‌کردند در این گـروه عضویت داشـتند. در 27 ژوئن 1994 اعضـای فرقه گـاز سـارین را در منطقه مرکـزی توکیو پخش کردند که به مـرگ هفت نفر و جـراحت صـدها نفر انجامید. در 20 مـارس 1995 ده تن از اعضـای فرقه با گـاز سـارین به مـتروی زیرزمیـنی توکیو حمله کردند. در این تهـاجم 12 نفر کشته و هزاران نفر مسـموم شـدند. در زمـان حمله به مـتروی مرکـزی توکیو این فرقه 1100 عضو فعـال داشت. طبق ادعای پلیس ژاپن، از اکتبر 1988 تا مارس 1995 سی و سه تن از اعضـای فرقه به‌علت نافرمـانی به‌دسـتور آسـاهارا کشـته شـدند. تحقیقـات بعـدی پلیس چنـدین مـورد مثله کـردن و هشت فقـره مـرگ به‌علت اقدام به تمرینات فرقه، دو مـورد خودکشی و چند مـورد ناپدید شدن اعضا را ثابت کرد. بعد از دستگیری آساهارا، یکی از اعضـای فرقه به‌نـام فومی‌هـیرو جویـو، دوست اولگ لوبـوف فوق‌الـذکر در روسـیه، رهـبری فرقه را به‌دست گرفت و به بازسازی آن پرداخت. او نام فرقه را از «اوم» به «الف» (حـرف اوّل الفبـای عـربی و عـبری) تبدیل کرد که به معنی «شروع مجدد» است. فرقه فـوق به رهـبری جویو هم‌چنـان آزادنه فعـالیت می‌کند و هنـوز آسـاهارا را به‌عنـوان بنیانگـذار خـود مـورد تکـریم قـرار می‌دهد. آساهارا در روسیه نیز پیروانی دارد و زمانی در سـفر به مسـکو در یک اجتمـاع 15 هـزار نفـری از هـوادارانش سـخنرانی کـرد. فضـای آشـفته سیاسی و شکست ملت روسیه زمینه مناسـبی است بـرای تبلیغـات فرقه به‌ویژه جنبه‌های ضد یهودی و ضـدآمریکایی آن. در ماجرای متروی توکیـو، جویو نـیز دسـتگیر و به سه سـال زندان محکوم شد. او که خوش‌سیما و خوش‌لباس است،

در جریـان محاکمه اعضـای فرقه مـرتب در تلویزیـون و مطبوعات مصـاحبه می‌کـرد و به این تـرتیب به چهـره‌ای محبـوب در میـان نوجوانـان ژاپـنی بـدل شد. فرقه اوم بیش از یک میلیـارد دلار ثـروت دارد و فقط در نیویـورک دارای هشت شرکت تجاری است.

1- در سال‌های 1991 تا 1995 حدود 60 نفر از اعضای اوم از مراکز این فرقه گریختند و درباره محبوس کـردن و سوءاسـتفاده از اعضـای فرقه بـرای پلیس سـخن‌ها گفتند. در تمامی این مـوارد پلیس حاضر نشد علیه فرقه اقدام کند. حتی کودکان برخی از این فراریـان به‌عنـوان گروگان در اردوگاه‌های فرقه مانده بودند. در این مـوارد نـیز پلیس حاضر به مداخله نشد و تـرجیح داد با سـران فرقه برای آزادی کودکـان مـذاکره کند. اگر مـذاکرات به نتیجه نمی‌رسید، پلیس به اقدام دیگر دست نمی‌زد.

2- مواردی وجود داشت که اعضای فراری در خیابان‌های شـلوغ و ایسـتگاه‌های مـترو به‌وسـیله اعضـای فرقه دستگیر و با اتومبیل به مقرهای فرقه منتقل می‌شـدند. در این موارد نیز پلیس هیچگاه دخالت نکرد.

3- در ماجرای حمله به شهر 300 هزار نفری ماتسوموتو (27 ژوئن 1994)، پلیس داستانی مضحک عنوان کـرد و مدعی شد که مهاجم، به‌نام کونو، گاز سـارین را شخصـاً و احتمالاً تصادفی ساخته است. سـاختن گـاز سـارین به تجهیزات پیشرفته نیاز دارد و با وسـایل ابتـدایی سـاخت آن میسر نیست. شـیمی‌دانان و کارشناسـان در سراسر جهان بر این نکته انگشت گذاردند ولی پلیس ژاپن همـان داستان را تکـرار کـرد و رسـانه‌های ژاپـنی نـیز کـاملاً از نظر پلیس حمـایت کردند. جـالب‌تر این است که انـدکی

پس از این حادثــه، پلیس در بــیرون یکی از اردوگاه‌هــای فرقه اوم رسوبات گــاز ســارین را کشف کــرد. این یافته نیز پنهان نگه داشته شد و بازپرسی از کونو طبق همــان ســناریو ادامه یــافت. پلیس حــتی کونو را مجبــور کــرد اعتراف کند که سارین را خودش ساخته است.

4- زمانی‌که پلیس به اردوگـــاه فرقه اوم وارد شد (15 مه)، هیچ نــوع اســلحه و مهمــات و هیچ نشــانی از گــاز سارین نیافت. گفته می‌شود که چند ساعت قبل از ورود پلیس این وســایل به‌وســیله چند اتومبیل و واگن از محل خــارج شــده است. این در حــالی است که می‌دانیم از دو روز قبل این محل زیر نظر پلیس بـــود. گفته می‌شد که آســـاهارا انـــدکی قبل از ورود پلیس به مقر فرقه این محل را ترک کرده است. ولی او بعداً در همین محل پیدا شد. یعــنی وی چنــان به خــود اطمینــان داشت که مقر فرقه را ترک نکرد.

5- ماسایوشی تاکمورا، وزیر دارایی ژاپن، دستور داد که کلیه دارایی‌هــای فرقه صــورت‌برداری شــود ولی پلیس حاضر نشد این اطلاعات را حتی در اختیــار یک وزارتخانه دولـــتی قـــرار دهد. در آن زمـــان، دارایی فرقه یکصد میلیــارد ین (2/ـ 1 میلیــارد دلار) تخمین زده می‌شد. هم پلیس و هم سران فرقه مــدعی بودند که تنها ممر درآمد فرقه اعـــانه‌ای است که پـــیروان آن پـــرداخت می‌کنند. می‌دانیم که اوم حــدود ده هــزار پــیرو در ژاپن داشت که بسیاری از ایشان دانشــجو بودند و تــوان پــرداخت مبــالغ چشمگیر نداشتند. هزینه‌های اوم با گشاده‌دستی صــورت می‌گرفت و نشان می‌دهد که این فرقه از پشتوانه مالی چشمگیری برخوردار است. اوم ده‌ها نفر از اعضای خــود

را برای تجارت به سراسر ژاپن روانه می‌کرد و بـرخی از آنان بیش از یکصد کارمند داشتند که هوادار فرقه نبودند و هیچ یک از این شـرکت‌ها نـیز سـودی نداشت. ظـاهراً اوم قصد نداشت از این شـــرکت‌ها پـــولی به‌دست آورد. این شرکت‌ها تنها برای عضوگیری و ایجـاد پوشش بـرای عملیات غیرقانونی به کـار گرفته می‌شـدند. اوم ماهیانه 118 هزار دلار نیز صرف عملیات خـود در خـارج از ژاپن می‌کرد. بنابراین، در طول شش سال صدها میلیـون دلار و شـاید میلیاردها دلار به‌وسـیله فرقه خـرج شـده است. این ادعا که پـول هنگفت فـوق از طریق اعانه هـواداران به‌دست آمـده به‌کلی مضـحک است. روشن است که اوم منبع درآمد دیگری داشته است.

توجه کـــنیم زمانی‌که پلیس مقر فرقه را جســـتجو کـــرد 700 میلیـون ین (24/ـ 8 میلیـون دلار) پـول نقد و ده شـــمش طلا به‌دست آورد. این شـــمش‌ها فاقد برچسب دولتی بوده که عیار و وزن آن را مشخص می‌کند. روشن است که اوم این شمش‌ها را خریداری نکرده زیـرا طلای خریداری شده حتماً با برچسب فوق و تعیین وزن و عیار عرضه می‌شد. از شـین کانمـارو * نـیز شـمش‌های طلای مشابهی به‌دست آمد. می‌تـوان حـدس زد که منبع هر دو طلا یکی بوده است. بهرحال، هیچگاه منبع ثروت فراوان فرقه اوم روشن نشده است.

6- نـزدیکی جویـو، رهـبر فرقه در روسـیه، با مقامـات عالی‌رتبه روســـی، از جمله اولگ لوبـــوف، رئیس وقت شورای‌عالی امنیت ملّی روسیه و مشاور نزدیک یلتسـین و دوست تاتیانا دخـتر بـدنام یلتسـین، تصـادفی نیست. گفته می‌شـود یکی از دولتمـردان بلندپایه و سرشـناس

ژاپـنی جویو را به مقامـات روسی معـرفی کـرده بـود. علی‌القاعده، این فرد همان شین کانمارو است.

- شـین کانمـارو (1914-1996)ـ [+]ـ سیاسـتمدار ژاپنی. کانمـارو از رهـبران حـزب لیـبرال دمکـرات ژاپن (LDP)ـ بـود و به «شاه‌سـاز» Kingmaker شـهرت داشت به‌خـاطر نقش بـزرگش در تعـیین سرنوشت دولت‌هـای ژاپن. کانمـارو به دریـافت رشـوه‌های کلان شـهرت داشت. او بسـیار ثروتمند بـود و در زمـان مـرگ میلیاردها دلار ارثیه بر جـای گذارد. در سال 1992 جنجـال رشـوه او به یکی از رسوایی‌های بزرگ مالی ژاپن بـدل شد. با مافیـای ژاپن و گروه‌های افراطی راست‌گرای ژاپن ارتباط نزدیک داشت

نظریه آخرالزمان در فیزیک

زمان یکی از ابعاد بنیادین جهان ما است. تمامی تحولات جهان - از حرکت ابرها در آسمان گرفته تا تغییر فصــول و از زنـدگی ما انسـان‌ها گرفته تا چـرخش کهکشـان‌ها - همگی در بستر زمان صورت میگیرند. اما آیا ممکن است بُعد زمان به ناگهان از پهنه جهـان محو شـده و همه‌چـیز در پهنه کیهان متوقف شود؟ هرچند بـاورنکردنی به نظر می‌رسد اما فیزیکدانی به نام خوزه سنوویلا (1) و گروه تحقیقاتی‌اش در دانشگاه باسک (2)ـ در شـهر بیلبـائو در اسپانیا دقیقاً به چنین نتیجه‌ای رسیده اند

سنوویلا و همکارانش هنگامی به این نتیجه شگفت انگیز رسیدند که مشغول کار بر روی نظریه ریسمان‌ها (3) در فیزیک و کـــاربرد آن در عرصه کیهـــان شناسی بودند. نظریه ریسـمان‌ها یکی از مهم‌تـرین نظریـات مطـرح در فیزیک امروز است که دو پایه بنیادین فیزیک جدید یعـنی فیزیک کوانتـومی و نسـبیت عـام اینشـتین را با همـدیگر پیوند می‌دهد. براساس نظریه ریسمان‌ها کائنات بجای 4 بُعـدی، 11 بُعـدی است. بر مبنـای این نظریه در گسـتره این هستی 11 بُعدی، جهان‌های بیشماری با ابعـاد فضا-زمـانی مختلف شـناورند که جهـان ما فقط یکی از این میلیاردها میلیـارد جهـان است. به عبـارتی کل جهـان ما همانند یک حباب 4 بُعـدی است که در گسـتره نامتنـاهی اَبَرفضای 11 بُعدی شـناور است. اما در گسـتره بیکـران اَبَرفضا به غـــیر از جهـــان ما بیشـــمار جهـــان دیگر هم شناورند که هریک ابعاد فضا-زمانی خـاص خـود را دارند. اما براساس نظریه ریسـمان‌ها، ابعـاد فضـایی یا زمـانی این جهان‌ها می‌توانند به همدیگر تبدیل شوند

درواقع محاسبات سنوویلا و همکـارانش برمبنـای نظریه ریسمان‌ها نشان می‌دهد که این پدیده شـگفت انگـیز هم اکنون در جهان ما در حال رخ دادن است: زمان در جهان ما در حـــال کُند شـــدن است و این روند هم‌چنـــان ادامه خواهد یافت تا نهایتاً پس از میلیاردها سال بُعد زمـان به طور کلی از پهنه کیهان محو شده و به بُعد مکـان تبـدیل خواهد شد. در آن هنگـــام همه‌چـــیز در گســـتره کیهـــان ناگهـان متوقف خواهد شد و این لحظه از زنـدگی جهـان دقیقـــاً همانند لحظه‌ای که با دوربین عکاسی ثبت شـــود بـــرای همیشه در خـــاطره کیهـــانی ثبت خواهد شد. آری این‌جا پایان زمان است، پایان تمـامی رویـدادها، ماجراها و داستان‌هایی که در طـول این میلیاردها سـال در جـای جای جهان ما ورق خورده است. و بـدین تـرتیب داسـتان زنـــدگی کل جهـــان ما که با بیگ بنگ (مِهبانگ) متولد و آغاز شده بود برای همیشه به پایان می‌رسد و به خاطره کیهانی خواهد پیوست

کامپیوتر باستانی با قدمت بیش از 2000 سال

Antikythera mechanism یک کامپیوتر مکانیکی متعلق به 2000 سال پیش (80 قبل از میلاد) می‌باشد که برای محاسبات نجومی طراحی شده است.

این وسیله در سال 1900 در قسمت شمالی جزیره کوچک آنتی کیترا در ناحیه کرت یونان توسط عده‌ای غواص که برای جمع آوری اسفنج رفته بودند در یک کشتی غرق شده متعلق به عصر برنز در میان تعداد زیادی از وسایل دیگر کشف گردید و به موزه آتن منتقل شد اما ماهیت اصلی آن تا دهه‌ها بعد مجهول ماند.در سال 1958 درک جی سولا پرایس در صدد ترمیم این قطعه برآمد. درسال 1971 یک اسکن ایکس ری نشان داد که این جسم دارای چرخ دنده‌های متعدد درون خود می‌باشد.این کامپیوتر دارای تکنولوژی منحصر به فردی است به صورتیکه تکنولوژی ساخت آن برابر با تکنولوژی ساخت ساعت در سویس در قرن 19 می‌باشد وتا قبل از قرن 14 که ساعت نجومی ساخته شد وسیله‌ای با این مکانیسم پیچیده ساخته نشده است.

با تحقیقات بیشتر در مورد این وسیله شکل نهایی آن یک صفحه‌ی مدرج درروی یک جعبه چوبی که درون آن 20 چرخ دنده وجود داشت تصویر شد. در روی این جعبه تقویم‌های نجومی و سال نما و هم‌چنین فرایندی که زمان دقیق طلوع و غروب خورشید. حالت‌های ماه و مختصات قرار گیری سیارات منظومه شمسی را در روزهای سال با دقت بالا نشان می‌داد وجود دارد

باورهای دانشمندان پیرامون موجودات فرازمینی

در سپتامبر 1965 توسط ارتش آمریکا، یک کنفرانس درباره الکترونیک برپاشد که در آن درباره ارتباط با موجودات ماوراء زمینی نیز بحث و تبادل نظر به عمل آمد.

ریاست این کنفرانس را دکترهارولد ووستر از دفتر تحقیقات علمی نیروی هوایی بر عهده داشت.

در این کنفرانس توافق عموم بر این بود که نوع تماسی که بیش از هر نوع دیگر توسط انسان‌ها استفاده می‌شود یعنی صحبت کردن، ممکن است برای بیگانگانی که بدن آن‌ها احتمالا ساختار بیولوژیکی متفاوتی دارد یک عمل فیزیکی غیر ممکن باشد. چنین موجود بیگانه‌ای برای صحبت کردن باید دارای زبان، تارهای صوتی، دندان، فرورفتگی‌های مشخصی در مجرای تنفسی (از تارهای صوتی تا دهان) باشد تا بتواند صداهای مشخصی را در حیطه فرکانس قابل دریافت بشر تولید نماید.

اما چنین موجودات پیشرفته احتمالا برای درک زبان انسان‌ها و کشف رمز و حتی ایجاد تصنعی صداهای بشر مشکلی نخواهند داشت ...

دکتر ویلیام او. دیویس دانشمند فیزیک بسیار مورد احترام که به دلیل طرز تفکر باز در اینگونه مسائل شهرت دارد به عنوان معاون فرمانده دفتر تحقیقات علمی نیروی هوایی آمریکا و نیز بعد از بازنشستگی از نیروی هوایی به عنوان مدیر تحقیقات در "هویک

کورپوریشن” استانفورد کنتیکات خدمت کرده چنین اظهار نظر می‌نماید:

” از بسیاری جهات محتمل‌ترین برخورد با یک فرم عالی حیات یا حداقل یک فرم پیشرفته این است که آن‌ها بتوانند زودتر به ما برسند تا ما به آن‌ها. اگر قبول کنیم که آن‌ها بیشتر از ما درباره عملکرد مغز آگاهی دارند یا به عبارت دیگر بیشتر از ما درباره EPSمی دانند، در این صورت آن‌ها باید در شرایطی باشند که بتوانند وجود ما را کشف کنند ...

آن‌ها احتیاج ندارند تمام کائنات را برای یافتن ما جستجو نمایند. فقط کافی است که دستگاه یابنده حیات خود را درست تنظیم نمایند ...

در حقیقت باید بگویم که من قویا حدس می‌زنم که مکالمات آن‌ها با ما به احتمال بسیار زیاد از نوع تله پاتی خواهد بود ...

در واقع ارتباط به آن شکل معمول که ما تصور می‌کنیم نیست ...

ماجرای بتی اندریسون که تجربیاتش در فازهای جداگانه ثبت شده از این دسته است و ریموند فاولر در کتاب “ناظران ”به طور مفصل آن را بیان کرده است.

بتی اندریسون و برخورد او با بیگانگان غیر انسانی چنان مفصل است که نیاز به مبحثی جداگانه دارد اما ماجرای او که پس از بازجویی‌های بسیار و فشرده در حالت عادی و در خلسه هیپنوتیزم و دستگاههای دروغ یاب و ...انجام شده حتی مخالفین سرسختی نظیر ستوان

لارنس فاوست افسر پلیس ســـــرد وگـــــرم چشـــــیده (متخصص بـــازجویی از مجـــرمین) را به زانو درآورد و او اعتراف کرد که امکان ندارد شخصی بتواند این مــوارد را از خود جعل نماید ...

پروفســور آلن‌هاینک مسـئول پــروژه کتــاب آبی دربــاره یوفوها می‌گوید

پروفســور آلن‌هاینک در دهه‌هــای گذشــته مــدیریت بخش اخترشناسی و اخترفیزیک دانشگاه نورت وســترن آمریکا را به عهـــده داشت. طی چنـــدین ســـال، پروفســـور آلن‌هاینک مشــاور فــنی هواپیمــایی آمریکا را به عهــده داشت. در این زمــان بــود که وی تحقیقــات خــود را روی اشیاء پرنده شناخته نشده آغاز کرد.

کار او همان پروژه معروف ”کتاب آبی ”بود.

آلن‌هاینک توانست در مــدت ده ســال به تمــام مــدارک و اطلاعــات رســمی آمریکا دست یابد و از وقــایع ســری که هنوز در جریانش قرار نگرفته بود آگاهی یابد.

پروفســورهاینک در ابتــدا افکــار شــکل گــرفته‌ای در این مورد نداشت.

” میشل آنفرول ”با او مصاحبه‌ای انجام داد که نتیجه 15 سال تحقیقات پروفسورهاینک است:

میشل آنفـــرول: اگر محقق ممتـــازی چـــون شـــما که مشــاورت مخصــوص نــیروی هــوایی آمریکا را به عهــده داشت و توانست به نتـــایج مـــوافقی مبـــنی بر ادامه تحقیقات دست یابد، چرا پروژه کتــاب آبی کنــار گذاشــته شد؟

پروفسورهاینک: مشـاور دولت در نـیروی هـوایی به این علت به پـــــروژه کتـــــاب آبی خاتمه داد که از طـــــرف کمیسیون ”کنـدون ”به او توصـیه شـده بـود (کمیسـیون کنــدون عبــارت بــود از گــروهی مجــرب از متخصصــین هواپیماهـای ارتشی که به طـور مسـتقل راجع به اشـیاء پرنده تحقیق می‌کردند)

شـما به تحقیقـاتی که بنا بـود هوانـوردی نظـامی انجـام دهد اشاره نمودید نمی‌شود نـام آن را تحقیقـات گذاشت زیرا به عنوان مثـال کـوچک‌ترین تلاشی در برنامه ریـزی اطلاعات در کامپیوتر یا حـتی طبقه بنـدی دلایل محکم و بـدون چـون و چـرا به وسـیله آنـان صـورت نگـرفت. به عبارت دیگر هیچ کوششی بـرای انجـام یک تحقیق علمی نشد، شاید از من بپرسـید مگر شـما مشـاور علمی آن‌ها نبودیـد؟ پس چـرا در این مـورد کـاری انجـام ندادیـد؟ بله درست است.در واقع من مشاور بودم اما در بسـیاری از موارد، گفته‌های من مـورد توجه آن‌ها قـرار نمی‌گـرفت. چند بــار توصــیه کــردم گزارشــات رســیده را روی نــوار مغناطیسی و کامپیوترها ضــبط نمایند و تاکید کــردم که تحقیقات آماری صورت گیرد ولی هیچکدام انجام نشد.

پــروژه‌ای که نــام ”کتــاب آبی ”را به خــود اختصــاص داد درآخر ســـــال 1969 طبقه بنـــــدی شد و بعد از این‌که گـــــزارش کنـــــدون در اوایل ســـــال 1970 منتشر شد مطبوعات و گزارشگران رادیو تلویزیون به صــرف این‌که هوانوردی نظامی به تحقیقات خود پایان داده و گــزارش کندون انتشار یافته مسـئله را خاتمه یافته تلقی نمودند. دیگر چـــیزی در این مـــورد نمی‌بایست شـــنیده شـــود. همه‌چیز تمام شده بود. اما مسلما قضیه چنین نبــود و ما

در مورد بازدیدهای مکـرر اشـیاء پرنـده گـزارش دریـافت می‌کردیم.

حدود پایان سال 1971 و در تمام سال 1972 گزارشاتی در مورد اشیاء پرنده مرموز به دست ما رسید.

در سال 1973 بخصوص در اواخر سال مـوج وسـیعی از هر نـوع گـزارش به دست ما رسـید. من جمله مشـاهدات اشیاء پرنده از فواصل نزدیک که دیگر موضـوع رویت یک نور در دوردست یا مشاهده شیئی عجیب از فواصل بعید درمیـان نبـود. بلکه مشـاهدات از فواصل بسـیار نزدیک واقعا انجام گرفته بود.

به این تـرتیب بـود که در سـال 1973 گزارشـات و مشاهدات بیشـتری نسـبت به سـال‌های گذشـته دریـافت نمودیم که البته با پیش بینی اکثر مردم مغایر بود.

به این دلیل بود که در اواخر سال گذشته متوجه شدم که اتفاقات به حالت راکد باقی مانده‌اند. ما در طـول بیست و پنج سـال شـاهد یـاوه گـویی و اظهارنظرهـای پـوچ و بی‌معـنی دولت بـودیم و بـرای ما دانشـمندان وقت آن رسیده بود که کاری صورت دهیم.

در نتیجه با شخصـیتهای علمی عـالی رتبه‌ای از نقـاط مختلف کشور مثل دانشگاه اوکلند، اسـتانفورد، شـیکاگو تماس گرفتیم ...

پس ما مرکز تحقیقـات اشـیاء پرنـده را تاسـیس کـردیم درست مانند یک شرکت غیر انتفاعی ...

میشل آنفرول: کـدام یک از شـواهدی که اخـیرا به دست شما رسیده جالبتر و کدام یک از وقایعی که از نظر شما گذشته نگران کننده‌تر است؟

پروفســورهاینک: ...مــوردی که بــرای مطالعه نــزد من فرسـتاده شد مـاجرای خدمه هلیکوپـتر ”سـروان کـوهن است.“

سروان کوهن فرمانـده یک گـروه امـداد نظـامی است و نقش آن نجات افراد در حوادث و سوانح است.

آن‌ها تـــازه از کلمبـــوس، واقع در ایـــالت اوهـــایو بر می‌گشتند ...حـدودا در نیمه راه کلمبـوس و کلیولند کنـار شهر کوچکی به نـام منسـفیلد یکی از افـراد گـروه، نـور سـرخ رنگ بسـیار بسـیار تابنـاکی را دید که خیلی خیلی سریع به آن‌ها نزدیک می‌شد.

من به کلیولند رفتم و افـراد گـروه رامـورد سـوال قـرار دادم ...واقعا بـاورنکردنی بـود. درخشش این نـور سـرخ مانند چراغهـای یک بوئینگ 707 در حـال فـرود بـود. اما رنگ آن بجـای سـفید سـرخ بـود. منبع روشـنایی به یک شـیئی اسـتوانه‌ای شـکل متصل بـود و وقـتی آن شـیئ بالای سر آن‌ها قرار گرفت سرعت خـود را کم کـرد تا به همان 160 کیلومتر در ساعت هلی کوپتر رسـید. در این موقع بود که یک نور درخشـان سـبز درون دسـتگاه را پر نمود. فرمانده تمام اتفاقـاتی را که افتـاد بـرایم توضـیح داد. او سعی کرد با ایسـتگاه مخـابراتی منسـفیلد تمـاس بگیرد.

به مدت کوتـاهی تمـاس برقـرار شد اما ناگهـان رادیو از کـار بـاز ایسـتاد. او طی چنـدین بـار تلاش سـعی کـرد تا

دوباره ارتباط برقرار شـود اما در آن هنگـام عجیب‌تـرین اتفاق افتاد.

او از ارتفاع هلی کوپتر کاست تا با شیئ مرمـوز تصـادم نکند ...علـیرغم تلاش سـروان کـوهن نه تنها از ارتفـاع هلی کوپتر کاسته نشد بلکه به گونه‌ای مرموز هلی کوپتر به طرف بالا کشیده می‌شد و خلبـان توانست در ارتفـاع سـنج خـود مشـاهده نماید که ارتفـاع آن‌ها از 700 پا به 3800 پا رسیده بود ...

تا این‌که ناگهان شیئ پرنده به سوی مغرب تغیـیر مسـیر داد. در عقب آن شیئ نور سفیدی وجود داشت. سپس با زاویه 45 درجه چرخید و از دید ناپدید شد ...

... وقتی می‌گویم اشـیای پرنـده در فرانسـه، اسـپانیا و آمریکای لاتین دیده شده‌اند مردم تعجب می‌کنند...

(پروفسور آلن‌هاینک نمونه‌های متعـددی را مثـال می‌زند که به دلیل طولانی بودن آن‌ها را ذکر نکردم)

میشل آنفـرول: دکترهاینـک، به عنـوان یک دانشـمند چه توضیحاتی می‌توانید بدهید و چه نتایجی از این مشاهدات به دست می‌آورید؟

پروفسورهاینک: نزدیک‌ترین توضیح به حقیقت این است که موجودات ذیشعور مافوق زمینی به دیدن ما می‌آیند و هیچ تردیدی وجود ندارد. نشـانه‌هایی را هویـدا می‌سـازد که ما می‌توانیم آنان را موجودات ذیشعور بنامیم.

به عنـوان یک اخترشـناس، این نتیجه گـیری که شـواهد موجود دال بر این است که موجـودات مـافوق زمیـنی به دیدن ما می‌آیند برایم مشـکل است ... می‌بینید که بـرای

آمدن به زمین یک اقدام عظیم باید صورت گرفته باشد. این چیزی است که تکنولوژی ما در سطح فعلی توانایی انجام آن را ندارد. پس می‌توان روی این اصل بحث کرد و از طرف دیگر می‌توان اظهار نظر کرد که هر چه باشد ما فاصله بین هواپیمای برادران رایت تا سفر به ماه را در کمتر از 70 سال طی کردیم و فاصله بین گاری و بوئینگ 747 را به لحاظ تکنولوژیکی در حدود صد سال پیمودیم.ستارگانی وجود دارند که میلیونها سال از خورشید ما کهن‌تر هستند. احتمال دارد که تمدنهایی نه صد سال بلکه میلیونها سال قدیمی‌تر باشند و حتما آن‌ها به اطلاعاتی دست یافته‌اند که ما از آن بی‌خبریم.

من فرضیه بازدیدکنندگان فضایی را رد نمی‌کنم اما گمان می‌کنم که باید به جهت دیگری نیز توجه نماییم. کدام جهت دیگر؟...گاهی اوقات به این فکر می‌افتم که شاید حقیقت یک پیوستگی چندبعدی باشد و جهان مادی‌ای که در اطراف خود می‌بینیم نمایانگر تنها یک "نمونه لحظه‌ای "از این واقعیت کلی است و یک قسمت آنی دیگر آن در جهانی دیگر باشد. شاید اشیاء پرنده ناشناس از دنیایی دیگر باشند...

میشل آنفرول: شواهد حاکی از آنند که این پدیده‌های مرموز در سطح زمین یا در ارتفاع خیلی کمی از زمین قرار داشته‌اند. اما آیا اختر شناسان هرگز مدعی شده‌اند که در طول مشاهدات خود از آسمان، اشیاء پرنده‌ای را دیده باشند؟

پروفسورهاینک: بله، جواب مثبت است اما هیچ کدام اجازه افشای نام خود را نداده‌اند ...

میشل آنفــرول: فضــانوردان ســازمان ناسا مشــاهدات حــیرت آوری را طی نخســتین پروازهــای فضــاپیمای مرکوری یا جمینی گزارش کرده‌اند اما از چند ســال پیش به نظر می‌رسد که ناسا دیگر اجــازه ابــراز حقیقت را در مورد مشاهداتشان نمی‌دهد. آیا توانستید از فضــانوردان چیزی بفهمید؟

پروفسورهاینک: حتی می‌توانم ثــابت کنم که بــرای آن‌ها صــــحبت کــــردن هم ممنــــوع شد! با چند تن از این فضــانوردان مثل "مک دیــویت" صــحبت کــردم و اکنــون معلوم است که "کالینز گ و "آلــدرین "سرنشــینان آپولو 11 ضمن سفرشان به ماه شــیئ عجیــبی را دیدند که در اطراف ماه پــارک نشــده بــود بلکه در جلــوی آن‌ها پــرواز می‌کرد. فضانوردان دیگر مدعی دیــدن پدیــده‌های حــیرت آوری شده اند...

میشل آنفرول: دکترهاینک شما ســال گذشــته جهت جمع آوری مــــدارک و شــــواهد دور دنیا را گشــــتید. آیا بین چیزهایی که در آمریکا به دست آوردید با چیزهــایی که در دورافتاده‌ترین مناطق مثل جزایر اقیــانوس آرام شــنیدید و بدست آوردید تفاوتی وجود داشت؟

پروفســــورهاینک: دقیقا به همین علت اقــــدام به این مسافرت کردم. زیــرا می‌خواســتم بفهمم آیا مشــاهداتی که در استرالیا روی می‌دهد با مشــاهدات این‌جا اختلافی دارد یا نه.متعاقبا به این نتیجه رسیدم که هیچ فــرقی در مشاهدات وجود ندارد ...

میشل آنفرول: خوب دکتر فکر می‌کنم که این نکته برای تمام کسانی که صحبتهای شما را شنیدند جالب باشد ...

استاد زیست شناسی” رمی شوون ”و بیگانه‌ها

گفتگــویی داریم با ”رمی شــوون ”Remy Chauvin، استاد زیست شناسی در دانشگاه سوربون ...موارد مورد علاقه او عبارتند از: آیا گونه‌های دیگر حیات (در طبیعت) وجــود دارد؟ آیا موجــوداتی متفــاوت با ما قابل تصــور است؟ آیا می‌توان مثلا وجود گونه‌هــای دیگر حیــات را در محیطی زهرآلود تصور کرد؟

رمی شــوون: بــرای یــافتن موجــوداتی با محیط زنــدگی متفــاوت از محیط زیست انســان، احتیــاج به جســتجو و کنکاش زیاد نیست.

برای شروع باید بگویم که ما لارو حشرات و پشه‌هایی را می‌شناسیم که در آب “ژیزرها” با دمــای برابر 65 درجه زندگی می‌کنند، این خود دمای نسبتا بالایی است.

باکتریها و گیاهـــان پست‌تر اســـید ســـولفوریک را وارد جریان سوخت و ساز خود می‌کنند.

لاروهــای مگس در نفت زنــدگی می‌کنند. نه تنها در نفت زنـــدگی می‌کنند بلکه به غـــیر از نفت در جـــایی دیگر نمی‌توانند به بقــای خــود ادامه دهند. آن‌ها در روده‌هــای خود حامل گونه‌ای باکتری هســتند که روی پــارافین نفت عمل هیـــدرولیز انجـــام می‌دهند و از آن تغذیه می‌کنند. صـــحبت از ســـاختن پروتـــئین از نفت به میـــان می‌آید. مدتهاست که این لاروها این عمل را انجام می‌دهند.

اخـــیرا مطالعـــات ما به کشف تعجب آوری منجر گردید و آن ”کاکابکیا ”است و آن عبـــــارت از ترکیـــــبی از یک ارگانیسم ابتدایی است که در مثانه کارگران معدن یافت

شــده است. این کــارگران همیشه در کنــار دیــوار محل معــدن مثانه خــود را خــالی می‌کردند.این ارگانیسم به گونه‌ای عجیب شروع به تکثیر نمود. آن‌ها مـورد آزمـایش قــرار گرفتند و یک میکروارگانیسم کشف شد. البته قبلا در حـــــالت ســــــنگواره‌ای آن را می‌شـــــناختیم. این میکروارگانیسم متعلق به دوره "سیلورین "بود. توانسته بود خود را در این محل بخصوص به علت نیاز به آمونیاک زنده نگهدارد.

او تنها در محیطی می‌تواند به زندگی خــود ادامه دهد که انباشــته از آمونیــاک غلیظ باشد. قبــول کنید که بســیار عجیب است.

حتی روی زمین موجوداتی با بیوشیمی‌های مخصـوص بخ خـــود یـــافت می‌شـــوند. بعضی دیگـــر، مثل لاروهـــای میکروســکوپی که در خزه‌هــای خشک شــده پشت بامها زندگی می‌نمایند، وقـتی خـزه خشک می‌شـود آن‌ها وارد مرحله عـدم رشد "خـواب" می‌شـوند و بـدل به یک لخته مواد خشک که ظاهرا مرده به نظر می‌آیندمی گردند.

چند محقق ثـــابت کرده‌اند که این موجـــودات می‌توانند "لیوفیلیزه "شوند. یعنی آن‌ها را در خلاء کربـنی زیر 60 درجه ســانتیگراد خشک می‌کنند. تمــام آب آن‌ها کشــیده می‌شـود، بعد می‌تـوان آن‌ها را داخل هـوای مـایع نمـود یعنی زیر 183 درجه سانتیگراد! بعد این لخته رااز هـوای مایع خـارج نمـود و در جـوف کاغذ خشک کن قـرار داد و سپس یک قطـره آب به آن افـزود، بعد از مـدت کوتـاهی جاندار دوباره آماس می‌کند، آثار حیات در آن لخته پدیدار می‌گرددو فعالیت اولیه خود را از سر می‌گیرد، آن‌چنانکه گویی اتفاقی نیفتاده است!

ما نمــونه‌ای از مســافر بین ســیارات را در دست داریم. مثلا اگر چنین موجودی به یک سنگ آسمانی چسبیده بود می‌توانست تا بی‌نهایت در برودت فضا گردش کند...

- پروفسور چند نمونه دیگر مثال بزنید:

رمی شــوون: بله در این‌جا یک حشــره کوچک وجــود دارد که اسم آن را ”دسته اسلحه ”نهاده‌اند.

- چرا اسمی اینقدر عجیب انتخاب نموده‌اید؟

رمی شوون: ... در مثانه و امعاء مستقیم این حشره، آب اکسیژنه ترشح می‌شود، آنهم آب اکسیژنه غلیظ. وقــتی حشره نگران می‌شــود در آب اکســژنه خــود نــوعی آنــزیم اکســید، یعــنی مــاده‌ای که بــاعث انفجــار آب اکســیژنه می‌گــردد ترشح می‌کنــد، آن‌گــاه دمــای داخل مثانه او به 110 درجه ســانتیگراد می‌رسد! این یک انفجــار واقعی است. به این تــرتیب این موجــود مجهز به یک مکانیسم ابتدایی پرتاب موشک است!

در حقیقت، تجزیه آب اکســیژنه بــرای پرتــاب بعضی از موشکها مورد اســتفاده قــرار می‌گــیرد. ما در روی زمین دارای ارگانیسمهای زنده‌ای هســتیم که به وجــود آورنــده دستگاههایی هستند که هرگز انتظار دیدنشان را نداریم.

- جنــاب پروفســور پس دو فرضــیه در دست است. اگر موجوداتی که از ســیاره دیگــری آمده‌اند از ما دیــدن کنند می‌توانند مثل بــرادر به ما شــباهت داشــته و یا این‌که به علت زندگی در محیطهــای دیگر کــاملا با ما فــرق داشــته باشند.

رمی شـــوون: در حقیقت هر دو مـــورد درست است ... دلفین نیز در واقع دارای همـان نسـبت وزن مغز به وزن بـــدن است که انســان نــیز داراست ...آمریکائیــان ... به لحاظ نظامی نتیجه تحقیقات خود را مخفی نگاه داشتند. فقط می‌دانیم که دلفینها قادر به شناسـایی شـناورهای جنگی و نصب مین روی جــدارهای خــارجی کشــتی‌های دشمن هستند. کشتی‌های خودی توسط یک صفحه فلزی مخصــوص که دلفینها طریقه شناســایی آن را آموخته‌اند پوشـیده شـده‌اند. هم‌چـنین می‌دانیم که دلفینها از زبـان ارتبــاطی بســیار پیچیــده‌ای اســتفاده می‌کنند. تــاکنون نتوانسته ایم این زبان رافراگیریم...

- آیا همه شهود دیوانه هستند؟اگر پای توضیح افراد ضد اشــیاء پرنــده بنشــینیم چــنین چــیزی را بــاور خــواهیم داشت... پروفسور رمی شوون نظر خود را بیان نمایید:

رمی شــوون: کســانی که ادعا می‌کنند که موضــوع تنها عبـارت است درشـهادت اشـخاص فاقد تعـادل روحی، به پرونده اشیاء پرنده مراجعه نکرده‌اند و نمی‌دانند راجع به چه مطلبی صحبت می‌کنند.

... در واقع، در طول پنج سال اخیر اظهارات بسیاری از شهود دال بر این است که تعداد زیادی از اشیاء پرنده به زمین فرود آمده‌اند. گاهی اوقات این فرودآمدن‌ها باعث به وجـود آمـدن حالتهـای دسـتپاچگی به ویـژه در آمریکا شده است ...

با این وجود تعداد زیادی از آثار به جا مانده نشان دهنــده یک وجود مادی هستند ...

- آیا با توجه به این آثار می‌توان نتیجه‌ای گرفت؟

رمی شوون: از این آثار تقریبا به هیچ نتیجه‌ای نمی‌توان دست یـافت. لیکن می‌تـوان فهمید که قطر آن‌ها بسـیار بزرگ است، چرا که گاهی به دهها مـتر می‌رسد و متعلق به دستگاههای شناخته شده در زمین نیستند ... آثار روی زمین، گفته‌هـــای شـــاهدان صـــادق و قابل اعتمـــاد (که بعضی از آن‌ها خـــود اخترشـــناس هســـتند) همه و همه نمی‌تواند مورد انکار قرار گیرند...

منابع:

کتاب: آنسوی فضا

نویسنده: ژان پیر بوره

از کتاب ”ناظران ”اثر ریموند فاولر

مستندات و مصاحبه‌های رادیو فـرانس انـتر /مصـاحبه از طریق رادیو فرانس انتر پخش شده است. در واقع کتاب ژان پیر بوره شامل جمع آوری مـوارد مسـتند و مصـاحبه با شخصیتهای معروف و دانشمندان است.

بدلی برای عیسی پیامبر

الف) داستان به دنیا آمدن حضرت عیسی علیه السلام در انجیل

” 5 تا نام او بامریم که نامزد او بود و نزدیک به زاییدن بـود، ثبت گـردد. 6 و وقـتی که ایشـان در آن‌جا بودنـد، هنگام وضع حمل او رسیده، 7 پسر نخستین خود رازایید. و او را در قنداقه پیچیـده، در آخـور(اصـطبل) خوابانید. زیـرا که بـرای ایشـان در مـنزل جـای نبـود. 8 و در آن نـواحی، شـبانان در صـحرا بسـرمی بردند و در شب پاسـبانی گله‌هـای خـویش می‌کردند. 9 ناگـاه فرشـته خداوند بر ایشـان ظاهرشد و کبریـایی خداوند بر گـرد ایشان تابید و بغایت ترسان گشتند. 10 فرشته ایشان را گفت: مترسید، زیرا اینک بشـارت خوشی عظیم به شـما می‌دهم که بـرای جمیع قـوم خواهد بـود. 11 که امـروز برای شما در شهر داود، نجات‌دهنده‌ای که مسـیح خداوند باشد متولد شد. 12 و علامت بـرای شـمااین است که طفلی در قنداقه پیچیـده و در آخورخوابیـده خواهید یـافت. 13 در همـان حـال فـوجی از لشـکر آسـمانی با فرشته حاضر شده، خدا راتسبیح‌کنان می‌گفتند: 14 خدا را در اعلی علـیین جلال و بر زمین سـلامتی و در میـان مردم رضامندی باد. 15 و چون فرشتگان از نـزد ایشـان به آسـمان رفتنـد، شـبانان با یک‌دیگر گفتند: الان به بیت لحم برویم و این چـیزی را که واقع شـده و خداوند آن را به ما اعلام نموده است ببینیم. 16 پس به شـتاب رفتـه، مریم و یوسف و آن طفل رادر آخور خوابیـده یافتند. 17 چون این را دیدند، آن سخنی را که درباره طفل بدیشـان گفته شـده بـود، شـهرت دادند. 18 و هرکه می‌شـنید از

آن‌چه شـــبانان بدیشـــان گفتنـــد، تعجب می‌نمـــود. 19 امامریم در دل خود متفکر شده، این همه سخنان رانگـاه می‌داشت. 20 ”(انجیل لوقا، باب 2)

اســـناد مســـیحی میلاد حضـــرت عیسی علیه الســـلام را بیست و پنج دسامبر معرفی کرده‌اند.

ب) بیـــان حقیقت از قـــران کـــریم دربـــاره به دنیا آمـــدن حضرت عیسی علیه السلام

فَحَمَلَتْهُ فَانتَبَذَتْ بِهِ مَكاَنًا قَصِيًّا

فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلىَ جِذْعِ النَّخْلَةِ قَالَتْ يَالَيْتَنيِ مِتُّ قَبْـلَ هَاذَا وَ كُنتُ نَسْيًا مَّنسِيًّا

فَنَادَئهَا مِن تحتها أَلَّا تحزَنيِ قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تحتَكِ سَرِيًّا

وَ هُزِّى إِلَيْكِ بجذْعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطْ عَلَيْكِ رُطَبًا جَنِيًّا

فَكلى وَ اشْرَبيِ وَ قَـرِّى عَيْنًا فَإِمَّا تَـرَيِنَّ مِنَ الْبَشَـرِ أَحَـدًا فَقُوليِ إِنىّ نَذَرْتُ لِلرَّحْمَانِ صَوْمًا فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنسِيًّا

پس به او آبستن شد و او را با خود به مکـانی دورافتـاده بـــرد. درد زاییـــدن او را به ســـوی تنه درخت خرمـــایی کشانید. گفت:ای کاش پیش از این مرده بودم و از یادها فراموش شده بودم. [کـودک] از زیر او نـدا داد: محـزون مباش، پروردگارت از زیر پای تو جوی آبی روان سـاخت. و این تنه نخل را به طرف خود بتکان تا بر تو رطب تـازه فـرو ریـزد. پس بخـور و بیاشـام و چشم روشن دار. پس اگر از آدمیان کسی را دیدی بگـوی: بـرای خـدای رحمـان روزه نذر کرده‌ام و امروز مطلقاً با بشری سخن نخواهم گفت. (قرآن کریم- سوره مریم – آیات 22 الی 26)

4- دیونیسوس به پیروانش امکان تولد مجدد از طریق غسل تعمید را می‌داد.

الف) اسناد غسل تعمید در مسیحیت

“لیکن این قدر نوشته شد تا ایمان آورید که عیسی، مسیح و پسرخدا است و تا ایمان آورده به اسم او حیات یابید.” (یوحنا، باب 20، عبارت 31)

“پس رفته همه امتها را شاگرد سازید و ایشان را به اسم اب و ابن و روح القدس تعمید دهید.” (انجیل متی باب 28 شماره 19)

“زیرا همه شما که در مسیح تعمید یافتید، مسیح را در برگرفتید.” (رساله پولس به غلاطیان، باب 3، عبارت 27)

“ و با وی در تعمید مدفون گشتید که در آن هم برخیزانیده شدید به ایمان بر عمل خدا که او را ازمردگان برخیزانید.” (رساله پولس به کولسیان فصل2 عبارت12)

و...

ب) دیدگاه قرآنی درباره تولد مجدد

مسیحیان با اعتقاد به اصل تحریف شده “گناه نخستین “ معتقدند که نوزادان گناهکار به دنیا می‌آیند و با غسل تعمید پاک می‌شوند. اسلام این موضوع را نفی می‌کند و گناه را صرفا مربوط به اعمال انسان مختار عاقل و بالغ می‌داند که توسط توبه خالصانه و تصحیح اعمال و اعتقادات فرد و اطاعت خداوند و جبران خسارات وارده

می‌تواند پاک شود مثل این‌که دوباره پـاک از مـادر متولد شده است. شایان تذکر است که غسل‌های وارد شـده در اسلام به هیچ وجه با فلسـفه‌ی غسل تعمید در مسـیحیت شباهتی ندارد بلکه برای پـاک شـدن جسم و روح انسـان بالغ می‌باشد.

یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَی اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا عَسَی رَبُّکُمْ أَن یُکَفِّرَ عَنکُمْ سَـیِّئَاتِکُمْ وَیُـدْخِلَکُمْ جَنَّاتٍ تَجْـرِی مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ...

ای کسانی که ایمان آورده‌ایـد، به درگـاه خـدا توبه کنیـد، تـوبه‌ی نصـوح، امید است که پروردگارتـان گناهانتـان را محو کند و شـــما را به بهشـــتهایی داخل کند که در آن نهرها جاری است...(قرآن کریم - سورۀ تحریم - آیه 8)

وَإِنِّی لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَی

و بی‌تردید من آمرزنده کسی هستم که توبه کند و ایمان آورد و کار شایسته کند و آن‌گاه به راه هدایت آید. (قرآن کریم؛ سورۀ طه - آیه 82)

5- دیونیسـوس به صـورت معجـزه آسـایی در یک جشن عروسی آب را به شراب تبدیل کرد.

الف) تبدیل کردن آب به شراب از سوی عیسی مسیحیان به نقل از اناجیل

و در روز ســوم، در قانـــای جلیل عروسی بـــودو مـــادر عیسی در آن‌جا بـــود. و عیسی وشـــاگردانش را نـــیز به عروسی دعـوت کردند. وچـون شـراب تمـام شـد، مـادر عیسی بـدو گفت:شـراب ندارند. عیسی به وی گفت:ای زن مرابا تو چه‌کار است؟ ساعت من هنوز نرسیده است.

مـادرش به نـوکران گفت:هرچه به شـماگوید بکنید.و در آن‌جا شش قدح سنگی برحسب تطهـیریهود نهـاده بودند که هر یک گنجـایش دو یا سه کیل داشت.عیسی بدیشـان گفت: قــدحها را ازآب پر کنید. و آن‌ها را لــبریز کردند.. پس بدیشـــان گفت:الان بردارید و به نـــزد رئیس مجلس ببرید. پس بردنـــــد؛ و چـــــون رئیس مجلس آن آب را که شـراب گردیـده بـود، بچشـید و ندانست که از کجااسـت، لیکن نوکرانی که آب را کشیده بودند، می‌دانستند، رئیس مجلس دامــاد را مخــاطب ســاخته، بــدو گفت: هرکسی شراب خوب رااول می‌آورد و چون مست شـدند، بـدتر از آن. لیکن تو شـراب خـوب را تا حـال نگـاه داشـتی؟و این ابتدای معجزاتی است که از عیسی درقانـای جلیل صـادر گشت و جلال خود را ظاهرکرد و شاگردانش به او ایمـان آوردند. (انجیل یوحنا، باب 2، عبارات 1 الی11)

ب) ابطال این تحریف و سـند قـرآنی و روایی از حـرمت شراب

یَسْـئَلُونَکَ عَنِ الْخَمْـرِ وَ الْمَیْسِـرِ قُـلْ فیهِما إِثْمٌ کَبـیرٌ... (قرآن کریم؛ سوره بقره – آیه 219)

تو را از شراب و قمـار می‌پرسـند. بگو: در آن دو گنـاهی کبیره است...

قُـلْ إِنَّمَا حَـرَّمَ رَبیَّ الْفَـوَاحِشَ مَا ظَهَـرَ مِنها وَ مَا بَطَنَ وَ الْاثْمَ و...

بگو: «اینست و جز این نیست که پروردگـــار من حـــرام کرده است فواحش را، چه آشکار باشد چه پنهان، و گناه را و ... (سوره اعراف – آیه 33)

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُـوا إِنَّمَا الْخَمْـرُ وَ الْمَیْسِـرُ وَ الْأَنْصـابُ وَ الْأَزْلامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَـلِ الشَّـیْطانِ فَـاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُـونَ. انَّمَا یُرِیـدُ الشَّـیْطَانُ أَن یُوقِـعَ بَیْنَکُمُ الْعَـدَاوَةَ وَالْبَغْضَاء فِی الْخَمْرِ وَالْمَیْسِرِ وَیَصُدَّکُمْ عَن ذِکْرِ اللّـهِ وَعَنِ الصَّلاَةِ فَهَلْ أَنتُم مُّنتَهُونَ (سوره مائده- آیه 90 و 91)

ای کسـانی که ایمـان آورده‌ایـد، شـراب و قمـار و بتها و گروبنـدی با تیرها پلیـدی و کـار شـیطان اسـت، از آن اجتنـاب کنید تا رسـتگار شـوید. شـیطان می‌خواهد با شراب و قمار میان شما کینه و دشـمنی افکند و شـما را از ذکر خدا و نماز باز دارد، پس آیا دست بردار هستید؟

پیشتر هم روایاتی را نقل کردیم که در آن‌ها اشاره شده بود که شراب در شریعت تمامی انبیـاء الهی حـرام بـوده است. اینک به چند نمونه از روایـات معصـومین علیهم السلام در مورد تحریم شراب در اسلام اشاره می‌کنیم:

مسعدة بن زیاد از حضرت صادق علیه السّـلام نقل کـرده که رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سـلّم فرمودند: هر کس در یکی از رگهایش چـیزی انـدک از آن‌چه بسـیارش مست می‌کند داخل سـازد، خداوند عزیز آن رگ را به سیصد و شصت نـوع عـذاب شـکنجه خواهد کـرد.(ثـواب الاعمال، ترجمه غفاری، ص 556)

و نقل شـده است که پیـامبر اکـرم صـلّی الله علیه و آله فرمودند: بحق آن که مرا بحق برانگیزانیـده است شـارب الخمر تشنه میمـیرد و در قـبر تشـنه است و روز قیـامت تشنه برانگیخته می‌شود و فریـاد می‌کند وا عطشـاه وای از تشنگی هـزار سـال. پس او را آبی می‌دهند مانند مس گداخته که رویها را بریـان می‌کند بد آشامیدنیست و بد

مکانیست پس روی او پخته می‌شـــــود و دنـــــدانها و چشمهای او در آن ظـرف مـیریزد پس او را چـاره نیست از آشــامیدن آن پس گداخته می‌شــود آن‌چه در شــکم او است. (کاشف الاستار در ترجمه جامع الاخبار ص 135)

نیز از پیامبر اکـرم صـلی الله علیه و آله نقل شـده است که فرمودند: به آن که مــرا بحق به پیغمــبری برانگیزانید نیاشـامد خمر را مگر ملعـون در توریة و انجیل و زبـور و فرقان (کاشف الاستار در ترجمه جامع الاخبار ص 140)

نقل شــده است از امــام صــادق علیه السـلام پرسـیدند: برای چه خداوند خمر را حرام کـرد که لـذّتی بـالاتر از آن نیست؟ امام صادق فرمودند: آن را ممنـوع کـرد چـون أمّ الخبــائث اســت، و رأس هر بــدی، زیــرا بر شــارب خمر (مست) لحظه‌ای می‌آید که عقل از او گرفته شـــــده و خــدایش را نمی‌شناســد، و دست خــود به هر معصــیت و گناه آلوده می‌سازد حتّی از هتک حرمت محارم نیز ابایی ندارد، و زمام و مهـار فـرد مست بدست شـیطان اسـت، اگر او را فرمان به سجده بتها نماید همان کنـد،و هر کجا که او را بکشد اطاعت می‌کند. (احتجـاج، ترجمه جعفـری ج2 ص 237)

نقل شده است فردی از امام صادق علیه السلام دربــاره مردی پرسید که بیماری بواسیر سـختی داشت و بــرایش دارویی تجــویز کــرده بودند که شــراب داشت و گفت او قصد لذت ندارد و صرفا قصد درمــان دارد. حضـرت به او فرمودند که نباید حــتی جــرعه‌ای از آن را بخــورد. بــرای آن‌که حــرام است و خداوند متعــال در چــیزی که حــرام کرده است شفا و دوا قرار نداده است. (از بحـار الأنـوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار ج59ص86)

در روایت دیگری نقل شده است که زنی به امـام صـادق علیه السلام عرض کرد که برای بیماری‌اش شراب تجـویز کرده‌اند و از ایشـان پرسـید که آیا می‌تواند آن را بنوشد. حضرت به او فرمودند که من به تو اجازه قطـره‌ای از آن را ندهم و یک قطـره از آن نچش که زمـانی که جـانت به گلو رسـید پشـیمان می‌شـوی. (از بحـار الأنـوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهارص ج59 ص 88)

از فضل بن شـاذان نقل شـده است که گفت از حضـرت رضا علیه السـلام شـنیدم که فرمودند: چـون سر مبـارک حسـین بن علی علیه السـلام را به شـام بردند یزید لعنه الله علیه دستور داد که آن سر را در مجلسش گذاشتند و سـفره غـذا را گسـترانیدند. آن ملعـون با اصـحاب خـود شـروع کردند به طعـام خـوردن و آبجو (فقـاع) خوردند. پس از فــراغت دســتور داد آن سر مبــارک را در میــان طشــتی گذاشــتند و در زیر تخت او گذاشــتند و بر روی تخت سـفره شـطرنج پهن کردند و آن ملعـون نشست به شـطرنج بـازی کـردن و نـام حسـین و پـدر بزرگـوارش علیهما الســلام و جد امجــدش صــلی الله علیه و آله را می‌برد و سخریه و استهزا به ایشان می‌نمـود و چـون بر حریف خود در قمار غالب می‌آمد سه مرتبه آبجو (فقـاع) میخـورد پس از آن باقیمانـده آن را در پهلـوی طشت بر روی زمین می‌ریخت. پس هر کسی که از شــــیعیان ما باشد باید از آبجو(فقاع) خـوردن و شـطرنج بـازی کـردن دوری کند و هر کس آبجو(فقــاع) یا شــطرنج ببیند باید حسین علیه السـلام را یـاد کند و یزید و آل زیـاد را لعنت کند و اگر چنین کرد حقتعـالی گناهـان او را محو کند اگر چه به عدد ستارها باشد. (عیون أخبار الرضا علیه السلام ج2 ص 22)

قابل تذکر است که هنوز برخی از فرقه‌های اهل کتاب هر چند خود نیز تحریف شده هستند، مانند فرقه مورمون‌ها و اِی میش‌های مسیحیت، احکامی در مورد تحریم شراب دارند. فرقه‌هایی از مسیحیت که مشروبات الکلی را را حرام می‌دانند به تحریم گرایان مشهورند.

فرقه مورمون‌ها

"تحریم گرایانی چون استفن رینولدز و جک ون ایمپ بر این باورند که عهدین از نوشیدن الکل منع می‌کند و عده‌ای معتقدند که اشاره‌ای که به مصرف به اصطلاح شراب برای مصارف پزشکی در تیموتی 1 5:23 شده است اشاره‌ای ست به آب انگور تخمیر نشده. آن‌ها معتقدند که واژه‌های استفاده شده برای نوشیدنی‌های الکلی در عهدین می‌تواند بر انواع غیر الکلی مثل آب انگور تخمیر نشده هم دلالت کند و به این دلیل بافت متن می‌بایست تعیین کند که کدام معنا مورد نظر است. در متونی که در آن‌ها دیدی منفی نسبت به نوشیدنی‌ها وجود دارد تحریم گرایان آن‌ها را نوشیدنی‌های الکلی می‌دانند و آن‌جا که به نوشیدنی‌ها دیدی مثبت وجود دارد معتقدند اشاره به نوشیدنی‌های غیر الکلی می‌باشد. تحریم گرایان ترجمه کنندگان عهدین را نیز متهم می‌کنند به ارائه‌ی تمایل و سوگیری به سمت الکل که معنای متون اصلی را تیره و تاریک و مبهم می‌سازد.

6- دیونیسوس به عنوان قربانی برای گناهان دنیا مُرد.

الف) اسناد فِدا در عهد جدید

از قول حضرت عیسی مسیح علیه السلام نقل شده است:

“زیـــــرا که این است خـــــون من درعهد جدید که در راه بســـیاری به جهت آمـــرزش گناهـــان ریخته می‌شـــود.” (انجیل متی، باب 26، عبارت 28)

“چنانکه پسر انسان نیامدتا مخـدوم شـود بلکه تا خـدمت کند و جان خود رادر راه بسیاری فدا سازد. “(متی، بـــاب 20، عبارت 28 و مرقس، باب 10، عبارت 45)

“و از عیسی مســـــیح که شـــــاهد امین ونخست زاده از مردگان و رئیس پادشاهان جهان است. مر او را که ما را محبت می‌نماید و ما را ازگناهـــــان ما به خـــــون خـــــود شست.”(مکاشفات یوحنا، باب 1، عبارت 5)

“لکن خـــدا محبت خـــود را بر ما ثـــابت می‌کند از این‌که هنگامی که ما هنوز گناهکار بودیم مسیح در راه ما مـــرد. “(رسالۀ پولس به رومیان، باب پنجم،شمارۀ 8)

ب) ابطال این باور در قرآن مجید و بیـان نحـوه آمرزیـده شدن

بنا بر دیدگاه قـرآنی حضـرت عیسی علیه السـلام کشـته نشدند بلکه خداوند ایشان را بالا برد.

وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَـى ابْنَ مَـرْيَمَ رَسُـولَ اللّـهِ وَمَا قَتَلُـــوهُ وَمَا صَـــلَبُوهُ وَلَ-كِن شُـــبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُواْ فِيهِ لَفِى شَـكٍّ مِّنْـهُ مَا لَهُم بِـهِ مِنْ عِلْمٍ إِلاَّ اتِّبَـاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُــوهُ يَقِينًا. بَل رَّفَعَــهُ اللَّهُ إِلَيْــهِ وَ كَــانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا

و گفته ایشـان که: «ما مسـیح، عیسی بن مـریم، پیـامبر خـــدا را کشـــتیم»، و حـــال آن‌که آنـــان او را نکشـــتند و مصلوبش نکردند، لیکن امر بر آنان مشتبه شد و کســانی

که در باره او اختلاف کردند، قطعاً در مورد آن دچار شکّ شــده‌اند و هیچ علمی بــدان ندارنــد، جز آن‌که از گمــان پیروی می‌کنند، و یقینـاً او را نکشـتند. بلکه خـدا او را به سـوی خـود فـرا بُـرد، و خـدا توانا و حکیم است. (قـرآن کریم، سوره نساء (4)، آیات 157و 158)

از سـوی دیگر بنا بر دیـدگاه قـرآنی هیچ کسی بـار گنـاه دیگری را بر دوش نمی‌کشد:

مَّنِ اهْتَـدَى فَإِنَّمَا يَهْتَـدِى لِنَفْسِـهِ وَمَن ضَـلَّ فَإِنَّمَا يَضِـلُّ عَلَيْهَا وَلاَ تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى...

هر که هـدایت شـود به سـود خـود هـدایت شـده و هر که گمراه گردد به زیان خودگمراه شده است و هیچ کس بـار دیگری را بر ندارد ... (قرآن کریم؛ سورۀ اسراء(17)، آیه 15)

كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ

هر کس در گـرو کاریست که کـرده است.(قـرآن کـریم؛ سورۀ مدثر(74)، آیه 38)

اما شــفاعت مقوله ایست کــاملاً متفــاوت. اگر خداوند بخواهد شــفاعت بــرخی از برگزیــدگانش را در مــورد بندگانی که احتمالاً خطـایی مـرتکب شـده‌اند لیکن ولایت محمّد و آل محمّد صــلی الله علیهم اجمعین را با جــان و دل پذیرفته‌اند می‌پذیرد:

...من ذالذی یشفع عنده الا باذنه...

...کیست که در پیشــگاه او جز به اذن او شــفاعت کند... (قرآن کریم؛ سوره بقره(2)، آیه 255)

روایت است که پیـــامبر اکـــرم صـــلی الله علیه و آله فرمودند: ...و سـوگند به آن کسی که جـان من در قبضـهٔ قدرت اوست، هیچ بنده‌ای از عملش سـود نمی‌بـرد، مگر این که به حقّ ما معرفت داشته باشد.(بحار الانـوار ج27، ص90، ح 45)

از امام صادق علیه السلام نقل شده است که در تفسـیر قول خدای عز و جل «إِلَيْـهِ يَصْـعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَ الْعَمَـلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ» «سخنان پاکیزه به سوی او بـالا می‌رود و کردار شایسـته، آن را بـالا بـرد» (سـوره فـاطر- آیه 10) فرمودند: ولایت ما اهل بیت اســـت، و به دست خـــود اشاره به سینه شـان نمـوده و فرمودند: هر که ولایت ما را نداشته باشد خدا عملی از او بالا نبرد.(الکافی ج1 ص 430)

الهه پاگانی

” توضـیحی پـیرامون دیونیسـوس: یکی از محبـوب‌ترین خدایان یونـانی که تشـخیص وضع و مقـام او در سلسـله مراتب خدایان بسی دشوار اسـت، “دیونوسـوس” است. این خدا در آغاز یکی از معبودهای تراکیا و مظهر شـراب بود و سابازیوس نام داشت. یونانیان او را، که سـرانجام برای نجات بشریت تن به مرگ داد، خدای شرب و مستی و نگهبـان تـاک و ضـامن فـراوانی نعمت می‌شـمردند. سرگذشت او از آمیختن چند داســتان پدید آمـــده است. بنابر اسـاطیر یونـانی، دیونوسـوس از آمـیزش زئـوس با دخـــتر خـــود پرســـفونه زاده و در بـــادی امر به صـــورت زاگرئوس (کودک شاخدار) بوده است. چون مـورد محبت شـدید زئـوس قـرار داشت و در کنـار زئـوس بر مسـند آسمانی می‌نشست، هرا بر منزلت او رشک برد و تیتانها

را به کشتن او برانگیخت. زئوس، برای دفع خطر، دیونوسوس را نخست به صورت میش، و سپس به صورت گاو درآورد. اما تیتانها او را در هیئت گاو شناختند، پس او را پاره پاره کردند و پاره‌ها را در دیگی افکندند. آتنه دل او را از دیگ بیرون آورد و نزد زئوس برد. زئوس دل را به سمله داد، و سمله از آن آبستن شد، و کودکی که از سمله به دنیا آمد، خود سابازیوس بود، و این بار دیونوسوس نام گرفت. موضوع مرگ و زندگی مجدد دیونوسوس، موجد مراسم دینی بسیار گشت. در فصل بهار، هنگامی که درختان مو جوانه می‌زدند، زنان یونان برای مشاهده‌ی تولد مجدد دیونوسوس به کوهها می‌رفتند و دو روز تمام در آن‌جا به سر می‌بردند. میگساری می‌کردند و معتقد بودند که هر کس با شراب، عقل از سر ندهد، بیخرد است. مردم از شنیدن داستان عذاب و مرگ و زندگی مجدد خدای خود به شور می‌آمدند، در حایل که خود سراسر این داستان را به خوبی می‌دانستند. در طی مراسم میگساری و رقص، زنان چنان دچار هیجان می‌شدند که پا بر هر گونه قیود و مقررات می‌نهادند. مهم‌ترین قسمت مراسم این بود که زنان میش یا گاو و گاهی انسانی را که تجسم خدا می‌انگاشتند، می‌گرفتند و اعضای او را، به یاد مثله شدن بدن دیونوسوس، پاره پاره می‌کردند و از گوشت آن یک شام ربانی مقدس برای خود می‌ساختند و می‌خوردند. عقیده داشتند که خدا بدین وسیله داخل بدن انسان می‌شود و با روح انسان می‌آمیزد. در چنین حالی، خود را وابسته‌ی دیونوسوس و جاوید می‌پنداشتند و، مطابق یکی از القاب او، که باکوس یا باکخوس بود، خود را باکخوی

یعـــنی وابســـته‌ی بـــاکخوس می‌نامیدند. حـــالتی را که بدیشـــان دست می‌داد «خلسه» یا «جذبه» می‌خواندند و بر آن بودند که در این حالت از قید جسم آزاد می‌شوند و می‌توانند پرده‌های غیبی را پس زنند و از آینده خبر دهند و در حقیقت، خـــدا شـــوند. این مراسم پرشـــور، که از تراکیا به یونـان سـرایت کـرد، یونـان را از دست خـدایان سرد و رسوای اولمپی بیرون آورد و تـدریجا دین یونـانی را با هیجـــان آمیخت و ســـروربخش کـــرد. کاهنـــان معبد دلفی و فرمانروایـــان آتن خواســـتند این گونه مراسم دینی را منسوخ کنند، ولی توفیق نیافتند. فقط توانستند از ســویی دیونوســوس را در شــمار خــدایان اولمــپی در آورند و رنگ یونانی بــدو بدهند و عید او را یکی از اعیــاد رسمی کننـد، و از سـوی دیگـر، بدمسـتیهای جنـون آمـیز پـــیروان دیونوســـوس را به مراسم ســـنگین و نمـــایش باشـکوهی مبـدل کنند. پس، دیونوســوس تحت الشـعاع آپولون قرار گرفت. ”

7- دیونیســوس بعد از مــرگش سه روز در جهنم ظهــور کرد سپس در روز سوم زنده شد و عروج کرد.

الف) اسناد بودن عیسیِ مسیحیان در خاک یعنی به تعبیر آن‌ها بودن خدا و پسر خدا در جهنم زیر خـاک و عـروج او پس از دو یا سه روز در عهد جدید

“زیــرا هم‌چنانکه یــونس سه شــبانه‌روز در شــکم مــاهی ماند، پسر انسان نیز سه شبانه‌روز در شکم زمین خواهد بود.”(متی، باب 12، عبارت 40)

“آن‌گاه ایشان را تعلیم دادن آغاز کرد که لازم است پسر انسان بســیار زحمت کشد و ازمشــایخ و روســای کهنه و

کاتبان رد شـود و کشـته شـده، بعد از سه روز برخـیزد.” (مرقس، باب 8، عبارت 31)

“و چــون ایشــان در جلیل می‌گشــتند، عیسی بدیشــان گفت: «پسر انسان بدست مردم تسلیم کرده خواهد شد، و او را خواهند کشت و درروز ســـوم خواهد برخاست.» پس بسیار محزون شدند.” (متی، باب 17، عبارات 22 و 23)

“که اینک به اورشـــلیم می‌رویم و پسر انســـان به‌دست روسای کهنه وکاتبـان تسـلیم شـود و بر وی فتـوای قتل دهند و اورا به امتها ســپارند، و بر وی ســخریه نمــوده، تازیــانه‌اش زنند و آب دهــان بر وی افکنــده، او راخواهند کشت و روز سوم خواهد برخاست.” (مــرقس، بــاب 10، عبارات 33 و 34)

ب)بیان حقیقت درباره عروج حضرت عیسی علیه السلام پیش از مرگ ایشان (که مرگ آن حضرت هنـوز به وقـوع نپیوسته است) در قرآن کریم

وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَـى ابْنَ مَـرْيَمَ رَسُـولَ اللّـهِ وَمَا قَتَلُـــوهُ وَمَا صَـــلَبُوهُ وَلَ-كِن شُـــبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُواْ فِيهِ لَفِى شَـكٍّ مِّنْـهُ مَا لَهُم بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلاَّ اتِّبَـاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُــوهُ يَقِينًا. بَل رَّفَعَــهُ اللَّهُ إِلَيْــهِ وَ كَــانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا

و گفته ایشـان که: «ما مسـیح، عیسی بن مـریم، پیـامبر خـــدا را کشـــتیم»، و حـــال آن‌که آنـــان او را نکشـــتند و مصلوبش نکردند، لیکن امر بر آنان مشتبه شد و کســانی که در باره او اختلاف کردند، قطعاً در مورد آن دچار شکّ شــده‌اند و هیچ علمی بــدان ندارنــد، جز آن‌که از گمــان

پیروی می‌کنند، و یقیناً او را نکشتند. بلکه خدا او را به سوی خود فرا بُرد، و خدا توانا و حکیم است. (قرآن کریم، سوره نساء (4)، آیات 157و 158)

8- مرگ و رستاخیز دیونیسوس به وسیله نان و شراب که سمبل جسم و خون او بودند جشن گرفته می‌شد.

الف) مراسم عشاء ربانی در عهد جدید و کتب مسیحی

انجیل مرقس باب 14، عبارات 22 الی 24 شب آخر زندگانی حضرت عیسی را توصیف می‌کند و می‌گوید:

"وچون غذا می‌خوردند نان را گرفته برکت داده و پاره کرده، به ایشان داد و گفت بگیرید و بخورید که این جسد من است و پیاله‌ای گرفته، شکر نمود[به شکر آغشته نمود] به ایشان داد و همه از آن آشامیدند و به ایشان گفت: اینست خون من از عهد جدید که در راه بسیار ریخته می‌شود."

در انجیل لوقا، باب 22، عبارت19 و 20 آمده:

"و نان را گرفته شکر نمود و پاره کرد به ایشان داد گفت اینست جسد من که برای شما داده می‌شود این را بیاد من بجا آورید و هم‌چنین بعد از شام پیاله را گرفته گفت: این پیالهٔ عهد جدید است در خون من که برای شما ریخته می‌شود. بخورید که خون من عیسی مسیح است."

"من هستم آن نان زنده که از آسمان نازل شد. اگر کسی از این نان بخورد تا به ابد زنده خواهد ماند و نانی که من عطامی کنم جسم من است که آن را بجهت حیات جهان می‌بخشم 52 پس یهودیان با یک‌دیگر

مخاصــمه کــرده، می‌گفتند: چگونه این شــخص می‌تواند جســدخود را به ما دهد تا بخــوریم؟ 53 عیسی بدیشــان گفت: آمین آمین به شـما می‌گـویم اگر جسد پسرانسـان را نخورید و خون او را ننوشـید، در خودحیـات ندارید. 54 و هرکه جسد مــرا خــورد و خــون مــرا نوشــید، حیــات جــاودانی دارد و من در روزآخر او را خــواهم برخیزانید. 55 زیــرا که جسد من، خــوردنی حقیقی و خــون من، آشـــامیدنی حقیقی است. 56 پس هرکه جسد مـــرا می‌خورد و خـون مـرا می‌نوشـد، در من می‌ماند و من در او. 57 چنانکه پدر زنده مـرا فرسـتاد و من به پـدر زنـده هستم، هم‌چنین کسی‌که مـرا بخـورد او نـیز به من زنـده می‌شود. 58 این است نانی که از آسـمان نـازل شـد، نه هم‌چنان‌که پدران شما من را خوردند و مردند؛ بلکه هرکه این نان را بخورد تا به ابد زنده ماند. 59 ”(انجیل یوحنا،، باب ششم،عبارت 51)

در رسالۀ اول پولس به قرنتیان، باب 10، 17-15

“به خردمنـدان سـخن می‌گـویم خـود حکم کنید بر آن‌چه می‌گـــویم. پیالـــۀ بـــرکت که آن را تـــبرّک می‌خوانید آیا شراکت در خون مسیح نیست و نانی را که پـــاره می‌کنید آیا شراکت در بـدن مسـیح نِی. زیـرا که ما بسـیاریم، یک تن می‌باشیم چون که همه از یک نان قسمت می‌یابیم. “

ویلیام میلر مبلغ معروف امریکایی مسیحیت در ایران در کتاب “تاریخ کلیسای قدیم در امپراطوری روم و ایـران” صفحه 42 نوشته است:

” آیین دیگری را که مسیح برقرار فرمـود عشـای ربـانی میباشد که عبارت است از غـذایی که افـراد مجمع در آن

شـــرکت مینمایند... در این عشـــاء نـــان به منزله جسم مصـلوب مسـیح در راه نجـات ما میباشد و پیاله نشـانه ریختن خون وی می‌باشد.... مسیحیان بتوسط شرکت در این غذا بستگی خود را به مسیح اظهار میدارند.”

در کتـاب مسـیحیت اثرهـاردی کـاکس مسـاله این گونه مطـرح گردیـده است: ”عشـاء ربـانی که گـاهی مجلس سپاسگزاری یا شام خداوند خوانده می‌شـود آیین یا حکم دیگری است که تقریبا تمـام کلیسـاهای مختلف مسـیحی در آن ســـهیم‌اند. این مراسم از ”شـــام آخر” مشـــهور عیسی ریشه می‌گـــیرد؛ شـــامی که عیسی مســـیح با شـاگردانش در اورشـلیم در آن شـبی خـورد که یهـودای اسخر یوطی به وی خیانت کرد و او در روی کـوه زیتـون دستگیر شد... به هرحال او در حال خوردن نـان و شـراب با شـــاگردانش به این عناصر به عنـــوان بـــدن و خـــونش اشاره کرد و به پیروانش آموزش داد که شکســتن نــان و نوشــیدن شــراب را به همین طریق به یــاد بــود او ادامه دهند.” (مســـیحیت،هـــاردی کـــاکس ترجمه ســـلیمانی اردستانی صفحات 4-113)

“کلیسای اولیه معتقد بود که نـان یـادآور جسم و شـراب یادآور خون عیسی است ولی از قرن نهم میلادی بــرخی از مربیـان معتقد شـدند که نـان حقیقتـاً مبـدل به مـادۀ حقیقی جسم مسـیح می‌گـردد و در سـال 1215 میلادی جـــزء ایمـــان و دیـــانت مســـیحیت واقع شد.”[پس واقعا اعتقاد دارند که جسم و خون خدارا می‌خورند!!!] (تـاریخ کلیسا، جان الدر، چاپ بروخیم، 1947، صفحۀ 59)

ب) ابطال این خرافات در قرآن کریم

قُـلْ يَا أَهْـلَ الْكِتَـابِ لاَ تَغْلُـواْ فِي دِينِكُمْ غَيْـرَ الْحَـقِّ وَلاَ تَتَّبِعُواْ أَهْوَاء قَوْمٍ قَدْ ضَلُّواْ مِن قَبْلُ وَأَضَلُّواْ كَثِيرًا وَضَـلُّواْ عَن سَوَاء السَّبِيلِ

ای اهل کتـاب، به نـاحق در دین خـویش غلو مکنیـد، و از خواهشهای آن، مـردمی که از پیش گمـراه شـده بودند و بسـیاری را گمـراه کردند و خـود از راه راست منحـرف شدند پـیروی مکنید.(قـرآن کـریم؛ سـورۀ مائـده(5)، آیه 77)

علامه نوری می‌گوید:عشاء ربانی همان شرکت جسـتن و سـهیم شـدن افـراد در گوشت و یا خـون شـیء مقـدس همـان آئین تـوتمی است که قبل از شـیوع مسـیحیت در اروپا، میان بت پرسـتان و مشـرکین اروپـائی رواج کامل داشت(اسلام و عقاید بشری، صفحۀ 451، چاپ فراهانی 1346)

همانطور که قبلا متذکر شدیم اساسا قرآن مجید حضرت عیسی علیه السـلام را پیـامبر خداوند می‌داند و مصـلوب شـدن آن حضـرت را رد می‌کند. بر اسـاس آموزه‌هـای اسلامی حضرت عیسی علیه السلام در حـال حاضر زنـده و در انتظار ظهور حضرت مهدی علیه السلام می‌باشـند. هم‌چـنین شـراب از دیـدگاه همه انبیـاء علیهم السـلام همواره پلید و حرام بوده است.

تأمل برانگـیز است که چگونه انسـان عاقل متمـدن می‌تواند قائل به این باشد که خـدا خـون دارد و شـراب نجس خون خداست و آن را می‌خورد یا این‌که خـدا جسم دارد و بعد جسم خدا را می‌خورد!!!

امروزه بشریت متفقاً انسان‌های آدم خوار را فاقد عقل و تمدن می‌داند آیا سزاوار نیست آنـانی که بر این باورند که جسم و خون خدایشـان را می‌خورند در مـورد عقل و تمدن خود بیاندیشند؟!!!

برترین اختراعات 2019

پایـان هر سـال مجله تـایم اختراعـات نـوین آن سـال را لیست می‌کند. امسـال نـیز یکصد ابـداع و اخـتراعی که تاثیر زیادی در بهبود کیفیت زندگی بشر می‌گذارند اعلام شده است. سه مورد از برتـرین اختراعـات 2019 از دید مجله تایم را در این مطلب مجله دلتا بخوانید.

عینک "تبدیل دیدنی‌ها به شنیدی" که با نام OrCam My Eye 2 عرضه شده است زندگی افـرادی را که اختلالات بینـــایی دارند متحـــول می‌کند. عینک ســـخنگو دارای دستگاه‌های کوچکی است که از فناوری هوش مصـنوعی بهره برده‌اند. می‌تـوان قطعـات را به فـریم عینک متصل کرد. این وسیله قدرت تشخیص چهـره و ارز را دارد. هم چنین متن و بارکد را به صورت بلند برای فـرد می‌خواند. قرار دادن چنین امکانی در یک وسـیله کوچک مانند قـرار دادن فیل در یک کمد کوچک است.

بیش‌تر مردم در خانه خـود سنسـور تشـخیص مونوکسـید کربن دارند اما چیزی برای هشدار وجود رادون در منازل وجود ندارد. رادون یکی از گازهای سنگین و پرتوزا است که یکی از عوامل بروز سرطان ریه شناخته می‌شـود. از آن‌جا که زمـان زیـادی از طـول روز را در خانه سـپری می‌کـنیم، جـود این گـاز در هـوای خانه بسـیار خطرنـاک خواهد بود. شرکت Airthing برای اولین بـار دسـتگاهی طـراحی کـرده است که علاوه بر تشـخیص مونوکسـید کربن،وجود رادون را در هوا اعلام می‌کند.

چند سال پیش، کورسـات سـیلان، فـردی نابینا سـعی در پیـدا کـردن راه خـود به سـمت هتل داشت و با کشـیدن

چمدان به دنبال خود، با استفاده از نرم افزار نقشه یاب روی گوشی هوشـــمند، با میله برخـــورد کـــرد و دچـــار شکستگی پیشانی شد. او به فکر تولید عصایی هوشـمند افتـاد تا بتواند اشـیا را در ارتفـاع بـالاتر از قفسه سـینه تشـــخیص دهد. این عصا هم چـــنین با برنامه مســـیریاب گوگل و سایر نقشه‌ها سازگاری دارد. با تولید انبــوه این طــرح، می‌تــوان به 250 میلیــون فــرد نابینا در سراسر جهان کمک کرد.

برج آبلیسک در کنار کعبه

بـرج آبلیسک نمـاد اصـلی شـیطان پرسـتان در سراسر جهـان اسـت،بـرج آبلیسک از زمـان سـاخت کعبه بدست حضرت ابـراهیم(علیه السـلام) به دسـتور خداوند سـاخته شـد،تا حج کننـدگان بر آن سـنگ بزنند و از آن زمـان تا کنـون برج‌هـای بسـیار زیـادی از روی همین بـرج با اسم‌های گوناگون از جمله جام جهان نما در واشـنگتن و برجهای آبلیسک ساخته شده.

قبل‌تر یعنی حدود سال 2001 مسلمانان سراسر جهـان به همین نمـاد اما کوچکـتر آن سـنگ می‌زدند اما به بهانه این‌که ممکن است پرتاب سنگ به این نماد باعث جراحت حجـاج شـود در صـورتی که هیچ گزارشی از جـراحت دریافت نشده بـود آن را تخـریب و به جـای آن یک دیـوار بی‌معنی به عنوان نماد شیطان قرار دادند؛تا حجاج به آن سنگ بزنند.و دستور ساخت 2000 برابر این برج شیطان را همان سال‌ها کنار خانه خدا دادند که معمار آن نـورمن فاسـتر یک فراماسـون بـود و شـرکت بن‌لادن نـیز در ساخت آن همکاری کـرد و سـال 2012 سـاخت این بـرج 601 متری به پایان رسـید تا سـایه شـوم خـود را بر سر خانه خدا بگستراند.

این برج که نمادی از تجمل و مادیـات گـرایی و بسـیار پر زرق و بـرق است و وجـود آن در کنـار خانه خـدا که در نهایت سادگی ساخته شده است

نمادهای شیطان پرسـتی در این سـازه عظیم به غـیر از شکل کلی آن (به شـکل جغد که بحث آن مفصل است)دو

نمـاد خیلی فـاحش در آن وجـود دارد که به آن‌ها اشـاره میکنیم.

اولین نماد در این برج شاخ شیطان بر فـراز آن است که به گفته خودشان نشان دهنـده هلال مـاه است اما با یک مقایسه ساده می‌تـوان به شـاخ شـیطان در این بـرج پی برد شاخی که نماد اصلی شـیطان پرسـتان است و از آن در موارد گوناگون استفاده می‌کنند

واقعا شیطان پرستان چگونه آنقـدر پیشـرفت کرده‌اند و ما نمی‌دانیم..

برگردان موسیقی از واقعیت تا ادعا

چند سالی است که جریان موسیقی برگردان یا به عبارتی بهتر وارون نگاری صوتی در موسیقی پس از حدود 60 سال از آغاز این مسئله در امریکا در کشور ما مطرح شده است و حقیر نیز در این باره توضیحاتی داده ام.

اما از آن‌جا که خیلی از عزیزان در این باره شبهاتی دارند و اخیرا افرادی به ایجاد انحراف فکری از این طریق دامن زده‌اند و دیگر این‌که نظرات متفاوت و مختلف و بعضا متناضی در این باره گفته می‌شود، لذا در این مقاله به برسی موسیقی برگردان می‌پردازیم:

پیش از تحلیل این صنعت توسط بنده از شما عزیزان در خواست می‌گردد حتما مقاله‌ای با همین عنوان را از دانشنامه ویکی پدیا مطالعه فرمایید و در پایان نیز نقد و جمع بندی حقیر را بخوانید فراموش نفرمایید نقد بنده مستلزم مطالعه مقاله زیر است فلذا نخست آن‌را مطالعه فرمایید:

مقاله دانشنامه ویکی پدیا در باره وارونه سازی موسیقی

همانگونه که در این مقاله مبسوط مطالعه فرمودید مسئله موسیقی وارون چیز جدیدی نبوده و حد اقل متعلق به بیش از 6 دهه پیش است،لیکن در باره آن می‌توان موارد زیر را برداشت نمود:

1- مسئله موسیقی وارون شامل سه حالت است:

الف: تکه‌هـایی از پیش خوانـده می‌شـوند، سـپس آن‌را برگردان کرده و در بدنه اصلی موسیقی مخفی می‌شود، وقـتی متن موسـیقی اصـلی برگـردان می‌گـردد آن تکه اکنون به حالت عادی بازگشته و معنی می‌دهد. در تحلیل این ادعا می‌تـــوان گفت: این مســـئله منطقی به نظر می‌رسد و در تاریخ بارها آزموده شـده است و صـحت آن مجرب بوده و تایید می‌گـردد. و نـوع دیگر آن، به گـونه‌ای است است که خواننده به عمد از کلماتی خاص اسـتفاده می‌کند تا برگردان و وارون آن واژه مد نظرشـان باشد و بتوانند شـــــــــبیه‌ترین کلمه را با آن‌چه مد نظر دارند بازســـازی نمایند به عنـــوان نمونه خواننـــده از واژه "ســـرطان" در حـــالت عـــادی اســـتفاده می‌کند ولی در حقیقت برگردان آن یعنی "نترس" (البته با اندکی تغییر) مورد نظر است که اسـتفاده از این روش بسـیار دشـوار است.

ب: می‌تـوان با ابـزار و نـرم افزارهـای خاصی در حـالت عادی آهنگی را خواند که اگر برگـردان گـردد معـنی جدید می‌دهـد، در این‌جا این سـوال پیش می‌آید که به عنـوان مثال چگونه واژه "دیوار" به "راه بد" تبدیل می‌گـــردد، در حـــالی که وارون املاء آن "راوید" می‌شـود. طرفـداران این مطلب ادعا می‌کنند با آهنگ‌های ضمیمه و زمینه این تبدیل حـرف صـورت می‌گـیرد. در این بـاب نـیز می‌تـوان گفت این مســـئله تـــاکنون اصلا اثبـــات نشـــده است و تحقیقـــاتی که بنـــده انجـــام دادم چـــیز دیگـــری را نشـــان می‌دهد که در بند ج آن‌را بیان خواهم داشت.

ج: این یک اعجـــاز شـــیطانی است و خـــود خواننـــده و آهنگساز از آن بی‌خبرند!!!

در این بـــاب باید گفت این ادعا مزخـــرف و باطل محض است و ذره‌ای صحت ندارد چراکه چنین مطلـــبی از بیخ و بن ایـــراد داشـــته و نه با منطق ســـازگاری داشـــته و نه با ادبیـــات دیـــنی جـــور در می‌آید و بیشـــتر خرافـــات است تا دلیلی منطبق بر عقلانیت. که البته این مـــــورد شـــــدیدا توسط شیطان پرستان اشـــاعه داده می‌شـــود تا شـــیطان را قدرت مند نشان دهند.

عزیزان در یک تحقیق گسترده که از سوی جنبش مصاف صورت گـــرفت ما به این نتیجه رســـیدیم که ســـوای مـــورد الف که قبلا نیز اثبات شده است موارد "ب" و "ج" صرفا ادعایی باطل است و جالب است بدانید بعضا نتایج کـــاملا عکس دارد.

در این آزمـــون آهنگ ریـــورس شـــده‌ای بـــرای مخـــاطبین پخش می‌گشت و از ایشـــان خواســـته می‌شد تا انچه را از آهنگ در می‌یابند بر روی کاغذی یادداشت نماینـــد، جـــالب است بدانید هر یک از افـــــراد در جامعه آمـــــاری مطلب خاصی را شـــنیده بـــود که در بـــرخی مـــوارد کـــاملا با هم متضـــاد بودند البته در بـــرخی مـــوارد نـــیز افـــرادی جمله مشـــابه را یـــاد داشت می‌نمودند که مـــورد اخـــیر به نـــدرت پیش می‌امد.

در عـــــوض در آزمایشی دیگر به شـــــنونده القا می‌شد که شما هم اکنون این جمله را خواهید شـــنید، در این حـــالت قریب به اتفاق آزمـــون دهنـــدگان مـــورد را تایید می‌کردند که این بدان معناست که القا در این صـــنعت (به شـــرطی که مـــورد ب و ج باشـــند نه الف) بســـیار کـــاربردی است. جـــالب است بدانید در یک آزمـــون که بر روی دو فـــرد با آهنگی واحد انجـــام شـــده بـــود فـــردی آن آهنگ را الهی

دانست چون کلمه الله را شنیده بـود و فـردی دیگر آن را شیطانی قلمداد نمود چون کلمه لعنت را شنیده بود.

این مـورد را شـما عزیـزان بارها آزموده‌اید! بـرای نمونه تکه ابــری را در آســمان در نظر بگیرید که هــرکس آن‌را شبیه به چیزی خاص می‌بیند اما هنگامی که به افراد القا می‌شود فلان شکل است عموم افراد می‌پذیرند.

اما در مـورد برگـردان کـردن به شـیوه الف که در بـرخی آهنگ‌ها یا سریال‌های غربی و بــرخی اهنگ‌هــای فارسی موســوم به "آنــور آبی" صــورت می‌گــیرد متاســفانه این شیطنت در حال انجام است و برگردان چنان واضح است که گویا کلامی عادی را می‌شـنویم.(در واقع اسـتفاده از این روش باعث وضع قوانینی در ایالت کانزاس گشت)

2- پیام ناخود اگـاه حاصل از این پنهـان کـاری بر ضـمیر انسان تاثیر می‌گذارد لیکن میزان تاثیر آن مشخص نبوده و در افــراد مختلف متفــاوت اســت، بــرای نمونه در یک فروشـگاه در امریکا پیــام نــاخود اگــاهی در میــان آهنگ لایــتی که از بلنــدگوهای آن‌جا پخش می‌شد گنجانــده شد که بارها عبارت‌هــای "دزدی نکنید" ،"دزدی بد است" و... را تکرار می‌کـرد. پس از چنـدی آمـار دزدی در فروشـگاه کاهش یافت! نکته‌ای شبیه به این مسـئله را والـدینی که فرزندان دو قلوی دخــتر و پسر دارند آزموده‌اند! از آن‌جا که دخــتران زودتر به تکلم می‌آیند والــدین هنگــامی که صحبت‌های فرزند پسر را متوجه نمی‌شوند، فرزند دخــتر به عنــوان مــترجم وارد عمل شــده و می‌تواند بــرخی صـحبت‌های کـاملا نا مفهـوم بـرادر دو قلـویش را معنا و ترجمه کند، این مسئله نشان دهنده میزان متفاوت تـاثیر گذاری کلمات نامفهوم بر افراد مختلف است.

3- اخیرا برخی افراد (از جمله آقای محمد علی طاهری)ادعا کرده‌اند:

که اگر صحبت‌های عادی مردم را برعکس کنیم اگر پیام شیطانی داشت آن فرد شیطانی است و اگر پیام‌های الهی داشت وی فردی خدایی است و نکته دیگر این‌که گوینده خودش نمی‌تواند برگردان صحبت‌هایش را کنترل کند و از این حیث به سادگی می‌توان افراد منافق را شناسایی نمود!!!

در این باب باید گفت از انجا که این نوع برگردان از نوع ب و ج است و در صحبت کردن عادی ابدا نمی‌توان مورد الف را استفاده نمود این فرضیه دروغ محض بوده و چه بسا مدعیان آن به دنبال برخی مسائل خاص برای از عرصه بیرون نمودن مخالفینشان هستند تا مثلا فردا روزی صحبت‌های یکی از منتقدین یا مخالفین را برعکس نموده و از آن پیامهای شیطانی بیرون بکشند. و یا در مقابل برخی افراد را الهی جلوه دهند. فراموش نکنید تکنیک مورد استفاده این افراد همان القاء است و لا غیر. آن شا الله به زودی آهنگ واحد با القاء دوگانه در همین وبلاگ برای شما عرضه خواهد شد تا ببینید این ادعا دروغی بیش نیست.

کما این‌که این نظریه قدیمی بوده و با عنوان نظریه برگردان گفتار مطرح است، که نظریه‌ای شبه علمی است و نخستین بار توسط "دیوید جان اوتس" ارائه شد. این نظریه پس از ارائه در برنامه "تاک شو"شبانه آرت بل در رادیو مورد توجه مردم قرار گرفت. در این نظریه باور او بر این است که انسان به‌هنگام خَلق گفتار، ناخودآگاه پیام‌های پنهانی را می‌آفریند که نمایانگر

بینشی‌است از اندیشه‌های درونی او. اوتس مدعیست که نظریه‌اش در روان درمـانی، جـرم شناسی و گفتگوهـای تجاری کاربرد دارد. البته ادعاهای او ازسـوی مـردم، علم و انجمن‌هـای آکادمیک مـردود اعلام شـده است و ذره‌ای اعتبار ندارد تا جایی که امـروز در غـرب حـتی یک نفر را نیز نمی‌توان یـافت تا از این نظریه خیـال پردازانه دفـاع نماید.

4- در پایـــان باید گفت بـــرخی از موســـیقی‌ها چنـــان پیام‌های شیطانی آشکار و واضـحی دارند که دیگر نیـازی به بـــرعکس نمـــودن آن نیســـت، آیا لـــزومی دارد فـــردی همچون مرلین منسون خواننده شـیطان پرست امرکـایی که در حال عادی هزاران بد و بیراه به خـدا و پیـامبرانش و تمـــامی مقدســـات می‌گوید در وارون موســـیقی‌اش نکته‌ای را مخفی نماید؟

دوســـتانی که ســـخنرانی صـــنعت موســـیقی حقـــیر را شنیده‌اند خوب می‌دانند که استفاده نابجا حتی از بهترین و سالمترین موسیقی‌ها نیز آسیب جدی جسمی و روحی بـــرای انســـان دارد و باید از این داروی الهی به موقع و برای درد خاص استفاده نمود و فراموش نکنیم اسـتفاده بی‌جا از هر دارویی فرد را معتاد و وابسته به آن می‌کند.

تاریخچه و سرچشمه عقیده تناسخ یا عود ارواح

مسـئله «بازگشت ارواح پس از مـرگ به بـدنهای دیگر» یکی از قـدیمی‌ترین مسـائلی است که درمیـان بشر, درگذشـته و امـروز مـورد بحث بـوده است, و این همـان است که در کتب فلسـفی و کتابهـای عقائد و مـذاهب از آن تعبیربه «تناسخ» می‌شود.

گرچه بعضی از مدافعان این عقیده حاضر نیستند عنـوان تناسخ را برای عقیده خـود بپذیرند, ولی باید توجه داشت که از نظر اصـطلاحات علمی, همه دانشـمندان بـزرگ, تناسخ را چـیزی جز «بازگشت ارواح به زنـدگی جدید, در بدن دیگر در همین جهـان» نمیدانند, و اصـرار این افـراد در انکـار و حـذف نـام تناسخ از عقیـده خـود هیچ مأخذ علمی ندارد وبا گفتـار هیچ یک از فلاسـفه و دانشـمندان سازگار نیست؛ برای نمونه: علامه حلی در توضیح گفتـار خواجه نصـیرالدین طوسی در کتـاب «تجرید الاعتقـاد» درباره تناس می‌گوید:

تناسخ این است که روح که مبـدا شخصـیت و موجـودیت کسی است, به بدن دیگری برود و اساس موجودیت او را تشکیل دهد.

از سخنان شیخ الرئیس ابو علی سـینا در کتـاب اشـارات در بحث تناسخ, و هم‌چنین از سخنان خواجه نصیر الـدین طوسی در شرح اشارات و از سخنان صدر المتـالهین در اسفار نیز همین معنی استفاده می‌شود.

از سـخنان فیلسـوف معـروف ملاعبـدالرزاق لاهیجی در کتـاب گـوهر مـراد و از سـخنان حکیم مشـهور ملاهـادی

سـبزواری در شـرح منظومه نـیز همین مطلب بر می‌آید. نویسنده معروف اسلامی فرید وجدی در دائره المعـارف قـــرن بیســـتم تحت عنـــوان تناسخ (جلد دهم, صـــفحه 172)می نویسد:

تناسخ مـــــذهب کســـــانی است که معتقدند روح پس از جدائی از بدن به بدن حیـوان یا انسـان دیگـری می‌رود تا خـود را تکمیل نمـوده, شایسـته زنـدگی در میـان ارواح عالی در عالم قدس گردد.

این نمـونه‌ای ازسـخنان دانشـمندان و فلاسـفه بـزرگ درباره معنی تناسخ می‌باشد, و شـاید حـتی یک مـورد را هم نتوانیم پیدا کنیم که دانشـمندی تناسخ را غـیر از این معـــنی کـــرده باشد. منتها گـــاهی تناسخ را فقط به بازگشت روح در بـــدن انســـان دیگر اطلاق می‌کنند, و گاهی به معنی اعم از بازگشت به بـدن حیـوان یا انسـان دیگر.

بعضی از فلاسفه نیز این بحث را توسـعه بیشـتر داده, و چهار مرحله برای آن قائل شده‌اند.(دقت کنید).

1- «نسخ»یعنی روح به بدن انسان دیگری باز گردد.

2- «مسخ»هرگاه در بدن حیوانی حلول کند.

3- «فسخ» هرگاه به گیاهی تعلق گیرد.

4- «رسخ» هرگاه به یکی از جمادات تعلق پیدا کند!

البته همـانطور که خـواهیم دید, دلایلی که بـرای ابطـال تناسخ و عدم امکان بازگشت روح به زنـدگی دیگر در این جهان اقامه شده, همه این مراحل را شامل می‌شود.

دانشــمندان و مورخــان معتقدند که زادگــاه اصــلی این عقیده ,«هند» و «چین»بـوده است, و ریشه آن در ادیـان باستانی آن‌ها وجود داشته و هم اکنون نیز موجود است؛ سـپس از آن‌جا به میـان اقـوام و ملل دیگر نفـوذ نمـوده است و به گفته «شهرســتانی» نویســنده «ملل و نحل» این عقیده در غالب اقوام, کم و بیش رخنه کرده است.

احــترامی که هم اکنــون هنــدوها بــرای حیوانــات قائل هستند تا حدودی مربوط به همین عقیده است.

ذکر این نکته نـیز لازم است که به طـور مسـلم در میـان فــرق اســلامی هیچیک به تناسخ معتقد نیســتند؛ زیــرا همـانطور که خـواهیم دید, بازگشت روح به زنـدگی جدید در این جهــان با متــون آیــات قــرآن مجید ابــدا ســازگار نیست.

فقط دسته کوچکی به عنوان «تناسـخیه» در میـان فـرق اسلامی دیده می‌شوند که در گذشته وجود داشته‌اند ولی امــروز تنها نــامی از آن‌ها در کتب «ملل و نحل» بــاقی مانــده است. اما عقیـده مزبـور امـروز در میـان محافل روحی اروپا طرفــدارانی پیــدا کــرده که با ســماجت مخصوصی از آن دفاع می‌کنند.عده‌ای هم چشم و گــوش بسته در محیط ما به دنبال آن‌ها افتاده اند؛ بدون این که توجه به لوازم فاسد این عقیده داشته باشند.

انگیزه‌های تاریخی

عقیــده بازگشت روح به بــدن دیگر, از کجا سرچشــمه گرفته است؟

از مجموع بحثهایی که در کتب تاریخ «عقائد و مذاهب» شده, چنین استفاده می‌شود که انگیزه اصلی اعتقاد بعضی از پیروان مذاهب باستانی به مسئله بازگشت روح, یکی از امور زیر بوده است.

1- انکار رستاخیز و جهان دیگر- جمعی از آنان چون به جهان دیگر عقیده نداشتند و شاید آن را محال می‌پنداشتند, و از طرفی عدم پاداش نیکوکاران و بدکاران را مخالف «عدالت» خداوند می‌دیدند, لذا معتقد شدند که روح نیکوکاران مجددا به بدن دیگری, در همین جهان که از بدن نخستین به مراتب خوشبخت‌تر است, باز میگردد و پاداش اعمال نیک گذشته خود را میبیند, و روح بدکاران به بدنهایی که دررنج وزحمت به سر میبرند, و یاناقص الخلقه هستند بازگشته, کیفر اعمال بد خود را خواهند دید, و در حقیقت بدین و سیله شست و شو می‌شوند و تکامل می‌یابند.

2-توجیهی برای کودکان بیمار و معلول- جمعی دیگر, از مشاهده پاره‌ای از کودکان معلول و بیمار به این فکر فرو می‌رفتند که: این کودکان که گناهی ندارند, چرا خداوند آن‌ها را به این صورت آفریده و مبتلا ساخته است, حتما ارواحی که در این‌ها هست, ارواح شریر و گناهکار و متجاوزی بوده که برای دیدن کیفر اعمال خود به این صورت درآمده, و مجددا به این جهان برگشته‌اند تا رنج ببرند!

آن‌ها تصور می‌کردند که در جهان آفرینش, وجود چنین کودکانی یک مسئله اجتناب ناپذیر, و حتما خواست خداست که پدران و مادران می‌توانند با به کار بستن اصول بهداشتی و رعایت یک سلسله قوانین علمی, و به

عبارت دیگر, استفاده کردن از قوانینی که خداوند برای زندگی بشر در جهان آفرینش مقرر داشته, فرزندانی کاملا سالم به دنیا آوردند. این ما هستیم که با عدم مراقبتهای لازم آن‌ها را گرفتار می‌سازیم.(دقت کنید).

هم‌چنین عجز و ناتوانی از توجیه و تفسیر پیروزیها و شکستهای افرادی که بظاهر علل روشنی برای آن دیده نمی‌شود, سبب پناه بردن به این عقیده شده است. آن‌ها می‌گویند: این گونه اشخاص, پاداش یا کفاره اعمال خود را در زندگی پیشین, میبینند؛ در حالی که با اطلاع از اصول روانکاوی تفسیر علل این گونه موفقیتها و شکستها که بر اثر استعدادها یا کمبودهای خاصی است, امروز امر ساده‌ای است.

3- عوامل روانی - تناسخ یک عامل تسکین دهنده- گفتیم عقیده «بازگشت روح به زندگی جدید در این جهان» از زمانهای بسیار دور در میان افراد بشر - بخصوص درمیان هندیها و چینیها - وجود داشته است.

به نظرمی رسدیکی از علل روانی این عقیده, شکستهای گوناگونی بوده که بسیاری از افراد در زندگی خود با آن مواجه می‌شده‌اند. واکنش روانی آن شکستها و ناکامیها به صورتهای گوناگونی بروز می‌کرده است؛ گاهی به صورت «درون گرائی» و «پناه بردن به تخیلات» و پیدا کردن گمشده خود درعالم خیال, آن‌چنان که در بسیاری از شعرا دیده می‌شود, آن‌ها هنگامی که محبوب گریز پای خود را دراین جهان نمی‌یافتند, با «نقش رخ او» که در عالم خیال, در وسط «جام» می‌افتاد, دلخوش بوده‌اند! عده‌ای هم «بازگشت به

زنـدگی جدید در این جهـان» را وسـیله‌ای بـرای تسـکین افکار پریشان خود قرار می‌دادند.

این افـراد «شکست خـورده», بـرای جـبران شکسـتها و ناکامیهای خود چنین می‌پنداشـتند که بـار دیگر روح آنـان در کالبد دیگری در این جهان قدم می‌گـذارد, و به آرزوی دل در آن زنــدگی جدید خواهند رسـید. مثلا اگر در عشق به دخـتری شکست خورده‌اند, چـنین تصـور می‌کردند که آن‌ها در زندگی جدید در کنار او به سر خواهند برد- سهل است - ممکن است به صورت خواهر و بـرادر! به زنـدگی جدید قـــدم بگذارند و در یک خـــانواده, متولد شـــوند و همیشه با هم باشند!

یکی دیگر از عوامل روانی این عقیده, این بوده است که اعمال خشونت آمـیز خـودرا در انتقامجوئیها توجیه کنند. مثلا, اعـراب زمـان جـاهلیت که در موضـوع ارضـای حس انتقــامجوئی پافشــاری و سر ســختی عجیــبی داشــتند, ممکن بود کینه تـوزی را نسـبت به شـخص یا قـبیله‌ای از پـدران و نیاکـان خـود به ارث ببرند, گـاهی بـرای توجیه انتقـامجویی وحشـیانه خـود, دست به دامـان این عقیـده می‌زدند؛ آن‌ها عقیـده داشـتند هنگـامی که یکی از افـراد قبیله آن‌ها به قتل برسد, روح او در قالب پرنده‌ای شبیه به «بـــوم» که آن راهامه می‌نامیدند, قـــرار می‌گـــیرد, و پیوســـته در اطـــراف جسد مقتـــول دور می‌زدند, وناله وحشـــتزایی سر می‌دهد, و هنگـــامی که او را در قـــبر می‌گذارند در اطراف قبر او گردش می‌کند و مرتبا فریاد می‌زند: اســـقونی! اســـقونی! یعـــنی ,ســـیرابم کنید... سیرابم کنید! و تا خون قاتل ریخته نشـود ناله غم انگـیز او خاموش نخواهد شد!

تـــأثیر چـــنین عقیـــده‌ای در شـــعله ور ســـاختن حس انتقامجوئی, قابل انکار نیست.

اکنون باید دید چرا و به چه دلیل, فلاسـفه و دانشـمندان بزرگ عقیـده به تناسخ را به عنـوان یک عقیـده خـرافی, مردود شناخته اند؟

دلیل ابطال عقیده تناسخ

درست توجه کنید! همه می‌دانیم که موجــودات زنــده در این جهان یک لحظه آرام نیستند و دائما از حالی به حـال دیگر, و از مرحله‌ای به مرحله کاملتر قدم می‌گذارند.

درحقیقت عقربه همه دگرگونیها و تحـــولات حیـــاتی در موجودات زنـده جهـان, متوجه به سـمت تکامل و مراحل عالیتر حیات است.

نطفه‌ای که از تـــرکیب یک «اســـپرم» و یک «اوول» به وجــود می‌آید, شب و روز در حــرکت اســت؛ درآغــاز به زحمت با چشم دیـــده می‌شـــود و کمـــترین شـــباهتی به انسان ندارد, ولی به زودی دورانهای تکاملی خود را یکی پس از دیگــری پشت سر می‌گــذارد و در پایــان, صــورت انسان کاملی به خود می‌گیرد.

چـــیزی که هرگز در این قـــانون امکـــان پـــذیر نیست, بازگشت به عقب و ارتجـــاع است. هرگز طفل یک ماهه به حـــال نطفه یک روزه بـــرنمی گـــردد, و طفل تکامل یافته, به صورت علقه سابق درنمی آید.

سـپس هنگـامی که دوران تکامل جنیـنی به نهـایت خـود رسـید و دیگر جـنین نتوانست اسـتفاده‌ای از رحم کند, با یک فرمان طـبیعی که از مبـدأ آفـرینش صـادر می‌شـود,

اخـراج می‌گـردد و همانند میـوه رسـیده‌ای که از درخت می‌افتد, از رحم جدا می‌گردد.

همانطور که آن سیب هرگز به درخت بـاز نمی‌گـردد, این جنین نیز دوباره به رحم باز نخواهد گشت!

حـتی اگر جـنین بر اثر برخـورد به موانع و عللی نتواند دوران تکامل خودرا طی کند و ماندن در رحم اثری بـرای او نداشته باشد و بالاخره بطور نـاقص سـقوط کند, بـاز برگشـتن او به رحم - همانند بازگشت میـوه کـالی که از درخت افتاده - دیگر ممکن نیست.

این قـانون در گیـاه, حیـوان, انسـان و بطـور کلی در سراسر جهـان حیـات و زنـدگی, عمـومیت دارد و هرگز موجـود زنـده‌ای پس از طی یک دوران تکـاملی - اگر چه این دوران به صـورت نـاقص انجـام پـذیرد - به عقب بـاز نمی‌گـردد,و دورانی که پشت سر گذاشـته شد, بـرای همیشه پشت سر گذاشته شده است.

فلاسـفه پیشـین, گـاهی همین حقیقت رادر لبـاس دیگر بیان می‌کردند و می‌گفتند: هر موجـودی که از«قـوه» به «فعلیت» برسد, دیگر به حـال اول (قـوه) بـاز نخواهد گشت.(دقت کنید)

نظریه یک فیلسوف مشهور

ملاصدرای شیرازی در کتاب مشهور خود «اسفار» ضمن دلائل فـراوان بر محـال بـودن نظریه تناسخ چـنین می‌گوید:

روح در آغاز پیدایش خود استعداد و قـوه محض و در هیچ قسمت به مرحله فعلیت نرسیده است؛ همانطور که بدن

نـیز در آغـاز چینن می‌باشد, یعـنی همه‌چـیز او در مرحله استعداد نهفته است.

این دو (روح و بدن) دوش به دوش یک‌دیگر پیش می‌روند و آن‌چه در آن‌ها به صورت «قوه و استعداد» نهفته است تدریجا به مرحله «فعلیت و ظهور» می‌رسد.

همـــــــانطور که جسم پس ازرســـــــیدن به یک مرحله از«فعلیت» محال است دوباره به حال «استعداد و قـوه» بـــازگردد و مثلا هرگز یک جینن کامل, به مرحله «نطفه» یا «علقه» تـــنزل نمی‌کند, ویا پس از تولد, به رحم بـــاز نمی‌گردد, هم‌چـنین روح پس از رسـیدن به یک مرحله از فعلیت, محـال است دو مرتبه بازگشت به «قـوه» نمایـد؛ زیرا حرکت این دو (روح و جسم) از «قوه» به «فعل» از نـوع «حـرکت جـوهری» است که در ذات اشـیاء صـورت می‌گیرد و بازگشت در حرکت جوهری امکان پذیر نیست. حـــال اگر فـــرض کنید روح پس از رســـیدن به مرحله «فعلیت» بازگشت بـــدنی که در حـــال جنیـــنی, یعـــنی استعدادو قوه محض است, بنماید, لازمه آن این می‌شود که دو چـیز متضـاد با هم متحد گردند, یعـنی بـدنی که در حال استعداد و قوه است با روحی که به مرحله فعلیت و ظهور رسیده متحد شود. تردیدی نیست که چنین اتحـادی محال می‌باشد.

ولی عقیده به تناسخ, درست برخلاف این قـانون مسـلم است.

این عقیده می‌گوید:انسان می‌میرد و روح او بسان میوه رسیده یا کالی (به اختلاف پرورش تکـاملی) از بـدن جـدا

می‌گـردد, ولی بـزودی به بـدن دیگـری بازگشـته,همـان مراحل را از نو شروع می‌کند.

نخست در درون یک نطفه و ســپس به صــورت جــنین کاملی در می‌آید.

مجددا متولد می‌شود.

مجــددا دوران طفــولیت را با همه مشــکلات و تلخیها و شیرینیهایش پشت سر می‌گذارد.

روحی که سابقا بلد بود حرف بزند, راه برود, غذا بخورد, فکر کند و احتمالا بخواند و بنویسد, همه‌چیز را فراموش کرده و دوباره باید مادر, او را پا به پا ببرد تا «شـیوه راه رفتن» را بیاموزد, کم کم یک حرف و دو حرف بر زبانش بگذارد تا غنچه لب شگفتن گـیرد و به سـخن گفتن آشـنا شود.

دوبــاره طــرز لبــاس پوشــیدن را فــرا گــیرد ,کم کم به مدرسه برود ,از نو الفبا, از نو «بابا نان داد و مامــان آب داد» و از نو همه‌چیز به او یاد بدهند.

این یک ارتجـاع روشن, یک عقب گـرد به تمـام معـنی, و یک گام بزرگ به سوی مراحل گذشته خواهد بود.

این سخنی است که هیچ فیلسوف ,هیچ دانشمند و عــالم طبیعی, هیچ محققی نمی‌تواند آن را بپذیرد....

وانگهی ,یک نفر خداپرست که معتقد است نظام کائنـات جهــان هســتی, مطــابق یک اراده ازلی, و بر طبق یک سلسله قوانین صحیح اداره می‌شـود, چگونه ممکن است این عمل احمقانه را به مبدأ بزرگ جهان آفرینش نسـبت

دهد, و بگوید: او,پس از آن که موجـــــودی, همه مراحل تکـاملی خـود را - بطـور کامل یا نـاقص - طی کـرد, دو مرتبه او را به حـــال نخست بـــرمی گرداند و از«صـــفر» شروع می‌کند؟!

آیا اگر کسی دانشجوئی رااز دانشگاه - هر قـدر دانشـجو ضـــعیف باشد - به کلاس اول دبســـتان برگرداند و او را وادار به خوانــدن الفبا و «بابا نــان داد و مامــان آب داد» بکند, بر او نمی‌خندند؟!

چطور می‌توان این عمل مضحک را به خدا نسبت داد؟!

حق این است که روح پس از جدائی از بــدن, دیگر به این جهــان و به درون رحم بــاز نخواهد گشت, وبــاز گشت به زندگی رستاخیز, نیز در یک مرحله عالیتر و رد یک جهــان دیگرو برتر صورت می‌گیرد.

و در حقیقت همانطور که «این جهان» نسبت به «جهــان کوچک رحم» یک مرحله عالی تکاملی محسوب می‌شــود, «جهــان دیگر» نــیز به همین نســبت, مرحله تکــاملی این جهان خواهد بود, و این جهان دربرابر آن در حکم فضــای کوچک رحم می‌باشد.

به هر حــال, اعتقــاد بازگشت روح به زنــدگی جدید دراین جهان یک عقیده بتمام معنی ارتجاعی است.

هر روح تنها با بدن خود می‌تواند زندگی کند

اگر می‌بینیم فلاسفه بزرگ ما عموما عقیــده «تناسخ» و بازگشت ارواح به بدن حیوان یا انســان دیگــری را در این جهان به کلی مردود شـــناخته اند, تنها از این نظر نیست که آیات قرآن مجید و منابع حدیث اسلامی این عقیـده را

طـرد می‌کنند (بطـوری که مشـروحا دربـاره آن سـخن خـــواهیم گفت) بلکه, علاوه بر این, از نظر دلائل عقلی نیز این موضوع بروشنی ابطال شده است.

از نظر نتیجه عملی نیز این عقیده, آثـار نـامطلوبی دارد که در پایان این سلسله بحثها از نظر خواننـدگان محـترم خواهد گذشت.

در بحث پیش, این مطلب را اثبـات کـردیم که: نخسـتین عیب بـزرگ این عقیـده, مخـالفت صـریح آن«با قـانون تکامل در جهان زندگی و حیات» و «ارتجـاعی بـودن» آن است.

چگونه ما می‌تـــوانیم معتقد باشـــیم که خداوند ارواح را پس از یک سـیر تکـاملی - ولو نسـبی - به حـال اول بـاز می‌گرداند, و مجددا روح یک انسـان چهل سـاله را (مثلا) در درون جنیـنی قـرار داده, و بـاز اورا در همـان مراحل کودکی سیر می‌دهد, یک سیر کاملا تکـراری و بی‌حاصل, تا این که پس از مدتها دوباره به جای اول برسد.

هـــــــــرکس می‌فهمد که این برنامه یک برنامه عاقلانه نیست, بلکه برنامه‌هـــای تکـــاملی جدید همـــواره باید از نقطه ختم برنامه‌هـــای قبلی شـــروع گـــردد نه از نقطه شروع آن! (دقت کنید!)

اکنون به سراغ دلائل عقلی دیگر برویم:

هیچ روحی به درد بـدن دیگـری نمی‌خـورد بر خلاف آن‌چه بعضی خیال می‌کنند, روح آدمی درآغاز یک موجـود کامل و ساخته و پرداخته نیست, بلکه مراحل تکامل خـود را در این جهان تـدریجا می‌پیماید.کیست که نداند روح کـودک,

همانند جسم او, کـــودک است ,و روح یک جـــوان, مانند جسم او, پر شور و با نشـاط و با حـرارت.اصـولا روان و تن آدمی ارتباط بسیار نزدیکی با هم دارند و هر کدام در دیگری مستقیما اثر می‌گذارد.

آخـــرین تحقیقـــات فلاســـفه ما, که بر اســـاس نظریه «حرکت جوهری» بنا شـده, نشـان می‌دهد که هرگز نباید روح را یک موجـود کـاملا مسـتقل از جسم, و جـدا از آن بدانیم و در حقیقت یک نـوع «دو گـانگی و ثنـویت» قائل شـویم؛ بلکه این دوبیش از آن‌چه ما تصـور کـنیم, به هم مربوط و از یک‌دیگر اثر پذیرند, و به تعبیر بعضی, نسـبت روح با جسم از جهـــتی شـــبیه نســـبت «گلاب» و «گل» اسـت؛ روانشناسی امـروز نـیز قـدم فراتر نهـاده و این رابطه را نزدیکتر ساخته است.

اشتباه نشود, نمی‌خواهیم مانند «ماتریالیستها» بگـوئیم: روح چـــیزی جز خـــواص مـــاده نیست, بلکه می‌خـــواهیم بگوئیم روح در عین این که موجودی مـافوق مـاده است, پیوند ارتباط و اتصال فوق‌العاده با جسم و ماده دارد.

این, ادعا نیســـــت؛ حقیقی است که هم «فلســـــفه» و هم«روانشناسی» آن را اثبات می‌کند.

از این بیـــان بخـــوبی می‌تـــوانیم این نتیجه را بگـــیریم: «همـانطور که دو جسم از تمـام جهـات با یک‌دیگر شـبیه نیســـتند, دو روح نـــیز نمی‌توانند از تمـــام جهـــات با هم شباهت داشته باشند.»

زیـــرا هر روحی رنگ بـــدن خـــود را خواهد داشت و به تناسب آن پیش خواهد رفت؛ و به همین دلیل شما هرگز دو نفر را نمی‌یابید که از نظر تظـــاهرات و پدیـــده‌های

روانی کاملا همانند باشند و خواه ناخواه نقاط اختلاف و تفاوت بایک‌دیگر خواهند داشت.

به تعبـــیر دیگر, دو جسم اگر از تمـــامی جهـــات مثل هم باشـند, یکی خواهند بـود و دو روح اگر در همه‌چـیز مانند هم باشند, یک روح خواهند شد.

با در نظر گـــرفتن ســـنخیت «روان» و «تن» یا «روح» و «جسم», هیچ روحی ممکن نیست بتواند در کالبد دیگـــری قرار گیرد, و اصولا با هم تطابق و هماهنگی ندارند.

هر جسم تنها شایســـته و هماهنگ روحی است که با آن پرورش یافته و بعکس,هر روحی نیز شایسـته و هماهنگ با جسم خویش است.

این تناسب و همـــاهنگی بقـــدری است که اگر (فرضا) روحی را به کالبد دیگـــری بفرســـتند کـــاملا بیگانه و بی‌تناسب خواهد بود.

و نـــیز همین دلیل رد «رســـتاخیز» باید به همین بـــدن بازگشت کند, زیرا ادامه فعالیت حیاتی این روح بدون آن ممکن نیست؛ با آن پرورش یافته, و با آن خواهد زیست, منتها در یک مرحله کاملتر.

طرفـــداران عقیـــده تناسخ,گویا همه این حقـــایق را فراموش کرده‌اند و چنین می‌پندارند که «روح» مسافری است که گـاهی در این مـنزل و گـاهی درآن مـنزل رحل اقامت می‌افکند, و یا همچون مرغ سـبکبالی است که هر زمـان در آشـیانی مسـکن می‌گزینـد؛ در حـالی که چـنین نیست؛ مسافر و مرغ, چـیزی, و منزلگـاه و آشـیان, چـیز دیگری است؛ ولی روح و جسم آن‌چنان به هم پیوســتگی

و آمیختگی دارند که نه این جسم می‌تواند قـــــالب روح دیگری گردد, نه روح دیگری می‌تواند با این جسم, قــرین و هماهنگ شـــود, و در مثل همچـــون قفلهـــای مختلفی هستند که هر کـدام کلیـدی مخصـوص به خـود دارد که به درد دیگری نمی‌خورد.

این کار از او ساخته نیست

فرضا, از این حقیقت صـــرف نظر کـــنیم و بپـــذیریم که ممکن است روح انسـانی به بـدن جدیـدی بپیونـدد,چگونه ممکن است روح یک انســان 50 ســاله (مثلا) که مراحل گونـاگون را طی کـرده, در جـنین کـودکی قـرار گـیرد, و پس ار تولد, مانند روح یک کـــودک, همـــان تظـــاهرات کودکانه را داشـته باشـد؛ بهانه بگـیرد؛ گریه کنـد؛ سـرلج بیفتد؛ داد و فریاد راه بیندازد؛ بازیهـای کودکانه و قهر و آشــتی‌های بچگانه داشــته باشد, ودر دوران جــوانی نــیز جـوانی کنـد؟! این کـار, اصلا از او سـاخته نیست, و این موضـــوع بـــاور کـــردنی نمی‌باشد. در این‌جا کـــاری به ارتجاعی بودن این خط سیر نداریم؛ منظور این است که فرضا ارتجـاع و عقب گـرد در جهـان حیـات قابل قبـول باشد این کار به وسیله بازگرداندن روح انسان 50 ساله به بدن یک کودک میسر نمی‌باشد.

طرفداران عقیده تناسخ گویا حساب لوازم عقیده خودرا نرســـیده‌اند و تنها روی انگیزه‌هـــائی که در بحث پیش گذشت به آن دل بسته‌اند, و الا باور نمی‌توان کـرد کسی همه این حسابها ار برسد, باز روی این عقیـده بایسـتد و لااقل تردید هم به خود راه ندهد.

فراموشی مطلق بـــــرای ارواح ممکن نیست.یکی دیگر ازدلائلی که باطل بــودن عقیــده«بازگشت روح به بــدن دیگر» را مســـــلم می‌ســـــازد,موضـــــوع«فراموشی مطلق»خـــاطرات گذشـــته است.توضـــیح این که: اگر بنا باشد همه ارواح, یا ارواح تکامل نیافته, به بـــــــــدنهای تـــازه‌ای بـــاز گردند, چگونه ممکن است تمـــام خـــاطرات گذشـــته را فرامـــوش کنند!ما و شـــما, نه خودمـــان, و نه هیچیک از کســـانی را که می‌شناســـیم, ندیـــده ایم که به خاطر داشته باشد بار دیگری به این جهان آمده و حوادث آن را دیـــده باشد. ما هر چه فکر می‌کـــنیم کـــوچک‌ترین خاطره‌ای از زندگی دیگری را به یاد نمی‌آوریم.

چگونه ممکن است تا کسی 30 یا 50 سال یا بیشـتر در این جهـــان زنـــدگی کند, علـــومی را بیـــاموزد, در فنـــون بسیاری مهارت پیدا کند, ده‌ها هزار خاطره مسرت بخش یا غم انگیز داشـته باشد, با هـزاران دوست یا دشـمن در عمر خود برخورد نماید, ولی همه را فراموش کند! چنین فراموشـکاری بـرای روح غـیر ممکن است و لـذا- طبق مدارکی که از قـرآن مجید و دلائل عقلی در دست است- در رستاخیز که ارواح به بدنهای کامل خود باز می‌گردند, تقریبا همه‌چیز را به خاطر دارند؛ اعمال و کرداری که در این جهان داشتند, حـتی دوسـتان و دشـمنان خـود را اگر ببینند, می‌شناســند. چطـور ممکن است بازگشت به این جهان, و بازگشت در رستاخیز, این قدر فاصله و تفـاوت با هم داشته باشند و انسان در زنـدگی جدید, به هیچوجه خاطره‌ای از گذشته را به یـاد نیـاورد! وانگهی, به فـرض این که چـــنین چـــیزی ممکن باشد, بیهـــوده و بی‌فایـــده است؛ زیرا طرفداران این عقیـده, معتقدند زنـدگی جدید

بــرای «تنبه» و «تکامل» و احیانا بــرای «کیفر» در برابر خلافکاریهای زندگی نخستین است.

بدیهی است که این موضـوعات دربـاره کسی که گذشـته را بکلی فراموش نموده, مفهومی ندارد. او نه جنایات و خلافکاری‌هـای خـود را به خـاطر دارد که عـبرت بگـیرد و بیدار شـود, و نه محرومیتها را به یـاد می‌آورند که احیانا از پــیروزی و وصــول به مقصد خــویش در این زنــدگی جدید, لذت ببرند؛ زیرا همه این مفاهیم, مشـروط به یـاد آوری خاطرات پیشین است. بعضی از طرفداران عقیـده تناسخ برای توجیه این فراموشی مطلق, به دست و پـای عجیـبی افتــاده انــد؛ می‌گویند در گوشه و کنــار جهــان, افرادی دیده شده‌اند که خاطرات زندگی پیشــین را کم و بیش به یاد دارند!

به این افـراد باید گفت: اولا, هیچ گونه «مـدرک معتـبر» که بتوان در بحثهای علمی روی آن تکیه نمـود, بـرای این ادعا وجود ندارد, و به فرض این که فـردی پیـدا شـود که چینن ادعایی کند, هیچ بعید نیست که از قبیل توهمـات و خیالاتی باشد که پاره‌ای از بیمـاران روانی به آن گرفتـار ند, و گرنه هر یک از ما هزاران فرد سالم را می‌شناسیم و با آن‌ها محشــور هســتیم و هرگز ندیــده ایم هیچکــدام چـنین ادعـایی داشـته باشد. ثانیا, به فـرض این‌که چـنین افــرادی پیــدا شــوند و از نظر روانی از ســلامت کامل برخـوردار باشـند, تـازه این سـؤال پیش می‌آید که دلیل این تبعیض چیست؟ چرا تنها افراد بسیار معدودی مدعی به خاطر داشتن زندگی پیشـین باشـند و دیگـران همه را انکار کننـد؟ این تبعیض کـاملا بی‌دلیل است.اینها همه به

خــوبی گــواهی می‌دهد که اصل ادعــای مزبــور واهی و بی‌اساس می‌باشد.

ارتباط بین خدایان مصر باستان، دجال و مکاتب شیطان پرستی

چنین به نظر می‌رسد که باور شرکی خورشید پرستی نخست درمیان خانواده پادشاهی و درباریان پذیرفته شد. شاهزاده‌ای را که در آینده پادشاه می‌شد «پسر را» می‌خواندند که این نام از روزگارِ پادشاهی میانه (2375-1800 پ.م) به خود پادشاه گفته می‌شد. پس فرعون فرزند خورشید در سرزمین مصر خوانده می‌شد.

توجه به تاثیر پذیری فوقالعاده جریان فراماسونری از اسطوره‌های مصر باستان برآن شدم تا مطالبی را در زمینه سیر تحول این اسطوره‌ها و تفکرات محاط و محیط حاصل از آن بر این جریان تهیه نمایم. اهمیت این مطلب تا جایی است که هم اکنون به عنوان مثال فراماسون‌ها ایزیس(ایسیس) را مادر معنوی خود می‌دانند و برای نمونه حتی در جریان ساخت مجسمه آزادی توسط فردریک آگوسته بارتولدی فراماسون، بعدها توسط خود ماسونها فاش می‌شود که این مجسمه که در ظاهر تندیس تائییس (معشوقه اسکندر مقدونی است) است با توجه به چهره مادر بیوه بارتلدی و به عبارتی بهتر مادر تمامی ماسونها (ایسیس) ساخته شده است که البته نمادهای ماسونی فراوان دیگری نیز در آن به چشم می‌خورد که در مقاله‌ای دیگر مفصلا به آن خواهم پرداخت. و یااین‌که نماد چشم جهان بین که از سمبلهای اصلی فراماسونری است و هم اکنون شما آن‌را بر فراز هرم 13 طبقه بر روی یک دلاری آمریکا می‌بینید همان چشم خدای خورشید مصریان “را” است.

وجود این‌که برخی خاستگاه "را و یا رع"خـدای خورشـید را شــهر لونو در مصر می‌دانند ولی در واقع تنها مــردم شــهر لونو نبودند که به خــدای خورشــید خــود"را"(RA) می‌بالیدند. زیرا در همـان روزگـاران مـردم شـهری دیگر بنــام «خمنو» (Khemenu)ـ می‌گفتند که اندیشه خــدای خورشید (را) از آن‌جا آغـاز شـده و پیش‌تر این اندیشه به شــهر لونو رفته است. زیــرا در لونو ســرور خــدایان آن شهر نخست «آتوم» (Atum) بود نه را، و پسان‌تر بود که اندیشه «را» با او درآمیخت و او را «آتـــوم- را» (Atum-Ra)ـ خواندند. به دیگر سـخن منطقه‌هـای گونـاگون مصر که به آن‌ها «نـــوم» (num)ـــ می‌گفتنـــد، هریک دارای داستانهای اسطوره‌ای ویژه بـرای خـود بـوده و هریک از آن‌ها دارای گروه یا خانواده‌ای از خدایان بود. که البته به مــرور زمــان در هم آمیخته می‌شــوند و خــدایانی بعضا ترکیـــبی به وجـــود می‌آیند و جـــالب‌تر این‌که حـــتی در مواردی مانند حمله هیکسوسهای آسیایی به مصر، برخی خـــدایان کـــاملا مـــاهیت خـــود را از دست داده و دچـــار اسـتحاله می‌گردند بـرای نمونه می‌تـوان به ست اشـاره نمود که در ابتدا خـدایی محبـوب بـود ولی بعـدها سـمبل شــیطان و حــتی نمــاد ضد ایســیس و هــروس خــدایان محبـوب مصـریان گشت. به هر روی شــهر لونو پـایتخت آیین‌هــای گــروهی از خــدایان بــود که به آن‌ها «گــروه خـدایان 9 گانه» (Ennead)ـ بـود. خمنو جایگـاه «گـروه خدایان 8 گانه» (Ogdoad)ـ بود و سرور آن‌ها «تـوت» (Thoth)ـ خــدای مــاه نــام داشت. در این شــهر بــود که داستان پیدایش «را» پدیدار شد اما این داستان پســان‌تر به لونو بــرده شد. در «الفــانتین» گــروهی سه تــایی را می‌پرستیدند که سـرور آن‌ها «خنـوم» (Khnum)ـ خـدای

برآمدن و سرریزی آب بود و او را چون انسانی با سر قوچ نمایش می‌دادند. سرور خدایان شهر «تب» یا تبس (Thebes)، «آمون» (Amun)، خدای هوا و دم زندگی بود و سرور خدایان شهر «ممفیس» (Memphis)، «پتاه» (Ptah). می‌گفتند و سرور آن‌ها همان آتوم

پس می‌توان گفت که هر ناحیه‌ای در سرزمین مصر دارای باورها و خدایان ویژه خود بود.

اما در میان این شهرها و گروه خدایان، پسان‌تر آیین‌های خورشید در شهر لونو و آیین پرستش زمین در ممفیس از ناموری ویژه‌ای برخوردار گشتند. در شهر ممفیس بود که پتاه با «تانن» (Tanen)، خدای زمین آن شهر درآمیخت و از آن پس آن‌را «پتاه-تانن» Ptah-Tanen می‌خواندند. باور بر این بود که او آفریننده جهان بوده و سروری است که سرش در آسمان و پاهایش تا جهان زیرین (Duat)، کشیده شده است. می‌گفتند او نخست بر تختی نشست و دو سرزمین (مصر بالا و مصر پایین) را آفرید. پس باور کردند که او بر کوه آسمانی بزرگی که از آبهای نخستین (نو) برآمده، نشسته است. پرستشگاه این خدای مصری در شهر ممفیس «هوت کاپتاه» (ساختمان روان پتاه) نام داشت و این نام همان است که یونانیان آن‌را برداشته به سرزمین مصر گفتند و همان است که امروزه Egypt خوانده می‌شود.

چنین به نظر می‌رسد که باور شرکی خورشید پرستی نخست درمیان خانواده پادشاهی و درباریان پذیرفته شد. شاهزاده‌ای را که در آینده پادشاه می‌شد «پسر را» می‌خواندند که این نام از روزگار پادشاهی میانه (2375-

1800 پ.م) به خـود پادشـاه گفته می‌شد. پس فرعـون فرزند خورشید در سرزمین مصر خوانده می‌شد.

گذشت روزگارِ نشان داد که مصریان به پرستش خورشید و نگــاه به "را" گــرایش داشــته و آن‌را از دیگر خــدایان شرکی برتر می‌دانند. بزرگ‌ترین انگیزه بـرای گـرایش به خورشید روشـنایی بخش بـودن شـگفت انگـیز آن و دلیل دیگر گــردش پیــاپی آن در آســمان بــود. می‌پنداشــتند نیرویی آسمانی است که خورشـید را در آسـمان می‌راند و این‌که خورشید هر بامدادان از شرق برآمده و در غرب فرونشسته و هیچگاه بـاز نمی‌ایسـتد، بـرای آن‌ها سـخت شـگفت‌آور بـود.این‌که چگونه خورشـید در غـرب غـروب می‌کرد و صبح دیگر در شرق بر می‌آمد برایشان شــگفت بود، چه کسی بود که خورشـید را دوبـاره به مشـرق بـاز می‌گردانـــد؟ مســـیر بازگشت از کجا بـــود؟ چـــرا اصلا می‌بایست همیشه این مسیر تکرار می‌شد؟ چرا خورشید همیشه در آســمان نمی‌مانــد؟ چــرا روزها کوتــاه و بلند می‌شــد؟ این‌ها و دهها ســوال دیگر زمینه بوجــود آمــدن داســتان‌ها و در پس آن اســطوره‌هایی شد که تا امــروز گریبانگیر آن خرافات محض هستیم. به هر روی پنداشتند خورشـید نـیرویی زنـده و اندیشـمند است و کسـانی در آسمان آن‌را می‌گردانند. پس آرام آرام چـون بسـیاری از مردمانی که بـرای دسترسی به آب در کنـار رودخانه‌ها یا کرانه دریاها می‌زیستند(جایی که اکـثر تمـدن‌های بـزرگ شــکل گرفته است)، پنداشــتند که خورشــید در قــایقی نشســته و کســانی همــراه او هســتند که آن قــایق را در آسمان می‌گردانند.

این قایق خورشیدی هر بامـداد از شـرق بـرمی خاست و شامگاهان در غرب فرو می‌رفت. پس درباره این گردش پیاپی چـنین پنداشـتند که شـبانگاهان خورشـید در قـایق خود از غرب به شـرق در جهـان زیـرین (Duat)ـ به پیش می‌رود و بامـدادان دوبـاره بـرمی آید. وچـون دیـرینگی خورشید را باور داشتند و از پدران خـود شـنیده بودند که قرن‌هاست که این مسیر طی می‌شـود ناخودآگـاه قـایق خورشید را «قایق میلیونها سال» نام نهادند.

«درود بر تو!ای تو که در قایقت جای داری، تو می‌گردی! تو می‌گـردی! تو روشـنایی را به جلو پخش می‌کـنی، تو روشـنایی را به جلو پخش می‌کـنی! تو فرمـان شـادی را برای هزاران هزار مردم به مردمی که تو را دوست دارند می‌دهی...» (بخشی از کتاب مردگان)

«درود بر شـماای سـروران که قـایق سـرور «میلیونها سـال» را می‌کشـید! (اشـاره به خـدایانی که در قـایق همراه "را" بودند)که آن‌را بر فراز آسمان جهان زیرین (Duat)ـ می‌آورید که آن‌را بر فـراز «ننت» (Nent)ـ که روانهـای با (Ba)ـ را بـرای تنها آمـدن و ارواح آن‌ها می‌سازد، گردش می‌دهید که با دست‌هایش پایه سکان را گرفته است و آن‌را به راه مسـتقیم پیش می‌بـرد که پاروهـای شـما را سـخت در دست گرفته است. شـما دشـمنان را می‌کشـید. پس قـایق شـادی خواهد کـرد و خـدای بـزرگ در راهش با آشـتی و آرامش می‌گـذرد.» (بخشی از کتاب مردگان)

پس را سرور خورشید در قایق میلیونها سال تنها نبود و سرورانی گرداگـرد او در قـایق بودند. هم‌چنانکه فرعـون دارای دربار، همراهـان، انـدرزگویان و... بـود و مصـریان

«را» را سرور خدایان شرکی خود می‌دانستند. پس چنین اندیشیدند که" را "در قایق خورشید چون فرعون بر تخت نشسته و خدایانی دیگر چون درباریان گرداگرد او هستند. از میان این همراهان در قایق خورشیدی، «توت» (Thot)ـ خدای ماه از دیگران برجسته‌تر بود که ویژگی او بسیار مرموز است. نقش او در این قایق، کردارهایش و سخنانی که در اسطوره‌های مصری از زبان او گفته شده و نیز نیایش‌های بسیار به او نشان می‌دهد که مصریان در روزگاران بسیار دور و پیش از نگاه به خورشید، به راستی او را می‌پرستیدند. توت سرور خدایان شهر «خمنو» (Khemennu)ـ بود و از آن‌جا که پسان‌تر یونانیان او را با «هرمس» (Hermes) خدای خردمندی خود یکسان پنداشتند.

لذا نام این شهر(خمنو) را در نوشته‌های خود به «هرموپولیس»(Hermopolis)ـــ یا شهر هرمس برگرداندند.

شگفت انگیز است که یکی از نامهای فرعون «سرور خمنو» بودکه به گونه‌ای برتری آشکار ماه را در روزگاری دیرین نشان می‌دهد. پسان‌تر با برآمدن آیین‌های خورشید بسیاری از ویژگیهای ماه به خورشید جابجا گشت و ماه (توت)را نخستین همراه و اندرزگوی او دانستند. او قلب و زبان «را» و ابزار سخنوری او بود. در اسطوره‌های مصری نقش او در ماجراهای پرآوازه مانند نبرد هوروس و ست و نبردهای کیهانی نیکی و بدی بسیار بنیادین و سرنوشت ساز است. پس او را چون اندرزگویی خردمند و داوری دانستند که فرمان سرنوشت ساز را در دادگاه می‌گفت. از این روست که

مصـــریان بـــاور داشـــتند پس از مـــرگ تـــوت است که در دادگاه «دوات»(دنیـای زیـرین یا دنیـای مردگـان) دربـاره روانهـــای مردگـــان داوری نمـــوده و آن‌ها را نیکبخت یا بدبخت می‌کند.

چنین ویژگیهـایی بـود که او را نمـاد خردمنـدی مصـریان ساخت. می‌گفتند او سرچشمه خـرد و دانش است. چـون خردمندی و دانشورزی نزد آن‌ها نیز بسیار ارزشمند بود، پس بـاور داشـتند دانشـهای گونـاگون چـون ریاضـیات، پزشـــکی و... از او سرچشـــمه گرفته است و پســـان‌تر گفتند که گـردش یکنـواخت سـتارگان در آسـمان، دانش پادشـاهی و فرمـانروایی، روش خوانـدن و نوشـتن و ... همه از اوست. «ماه نو» نشان نمایش اندازه گیری زمان بـود و او را بنیانگـذار گاهشـمار مـاهی (تقـویم قمـری) خواندند که نشـان می‌دهد گاهشـماری دیـرین مصـریان ماهی بوده است نه خورشیدی!

از آن‌جا که تـــوت در پیوند با مـــاه بـــود و پرنـــده لک لک سرزمین مصر بسیار دیـده می‌شـد، منقـار بلند و خمیـده این پرنـده را نمـادی از مـاه نو پنداشـته در هـنر پیکـره نگـاری تـوت را چـون مـردی با سر لک لک نمـایش دادند. گـاهی نـیز او را چـون میمـون مصـری نمـایش می‌دادند. زیرا این میمونها در شـبانگاهان و با دیـدن مـاه آواهـایی شگفت انگیز از خود در می‌آوردند و مصریان میان مـاه و این‌جانور پیوندی می‌دیدند.

توضیح عکس: "تـوت" خـدای مـاه. به سر لکلک و منقـار خمیـــده آن توجه کنید. این‌که اغلب تـــوت در حـــال کنـــده کاری مشاهده می‌شـود به دلیل این است که اورا خـدای زبان نیز می‌دانستند)

به قایق خورشید باز گردیم. هم‌چنانکه تـوت با خردمنـدی و دانش خود در کنار «را» بـود، «مـات» (Maat)ـ نـیز که یک ایزد بانو بود، همراه «را» بود. مصریان بـاور داشـتند که مـات ایـزد بـانوی «سـامان» و نظم بـوده و پاسـدار «راسـتی»، سـامان، داد و سرشت نیک است. اوست که گردش ستارگان و دگرگـونی فصـلهای سـال را در دست دارد و نگاه دارنده کردار مـردم و نـیز خـدایان است. پس می‌گفتند که اگر مـات نبـود جهـان به آشـفتگی کشـیده شده و اوست که هم اکنون از آشفتگی گیـتی جلوگـیری می‌کند به عبارتی بهتر او خدای نظم و قانون بود.

از آن‌جا که خردمنـدی(تـوت) و سـامان (مـات)دو بـازوی اندیشمندی، سیاست و فرمانروایی است چنین پنداشتند که مات(زن) همسر توت(مرد) بـوده و هـردو در دوسـوی «را» در قـایق خورشـید ایسـتاده‌اند و این قـایق را در گردش آسمانی خـود راهـبری می‌کنند. پس چنـان شد که فرعون را که پاسدار قانون و داد در سرزمین مصر بـود، «دوستار مات» خوانده و قانون او را بنام پیروی از مـات بکار می‌بردند.

اندیشه راستی و داد با کـردار و رفتـار مردمـان در پیوند بـود، پس مـات که پاسـدار راسـتی و داد جهـانی اسـت، کردارهـای مردمـان را در دید خـود داشـته و اوست که نشانگر سنجش ارزش راستی و درسـتی کـردار مردمـان در دادگاه جهان زیرین و پس از مرگ است. پس قلبهـای مردگـان در برابر «پر» مـات (که نمـاد او بـود) سـنجیده شـده و چنانچه سـنگینی قلبها هم ارزش با سـنگینی این پر بـود روان مردگـان از تـاریکی و شـوم بخـتی جهـان زیـرین رهـایی می‌یـافت و به روشـنایی خورشـید که

رستگاری و خوشبختی بود می‌پیوست(قلبی که هم وزن پر، و سبک بود). مات در هنر پیکره نگاری مصری چون زنی که بالهایش گشوده شده و گاهی پر شتر مرغ برسرش دیده می‌شود نمایش داده می‌شد.

مات

توضیح عکس: مات خدای نظم و سامان با بالهایی گشوده)

پس قایق خورشید بود که فرمانروایی آسمانی را در دست داشته و دایره زرین خورشید در آن‌جای دارد. دستاورد اندیشه قایق خورشیدی، پیوند آن با فرمانروایی فرعون در مصر بود(حکم رانی). دستاوردی دیگر گسترش پیوندی ژرف درباره این قایق خورشیدی در باورهای دینی مصریان باستان بود(دین مداری). اندیشه رهایی از تاریکی جهان زیرین (تاریکی) و پیوستن به روشنایی بی‌پایان خورشید و رستگاری همیشگی، امید هر مصری بود. هم‌چنانکه بالاتر نوشتیم توت و مات که همراهان خورشید در قایق بودند، در آشکار ساختن سرنوشت روان مردگان دست داشتند. چنین شد مصریان که خوشبختی و رستگاری را در رسیدن به دشت خورشیدی «آالو» (Aalu)ـ در شرق آسمان می‌دانستند، جهان زیرین را جایگاه تاریکی دانسته و آرام آرام اندیشه رویارویی و جنگ روشنایی و تاریکی را پرورش دادند.

پس چنین پنداشتند که جانوران خزنده و ترسناک که در مصر به فراوانی دیده می‌شد، نماد تاریکی و پلیدی هستند و ریشه آن‌ها در جهان زیرین است. مصریان در

این بـــاره داســـتانها و اســـطوره‌های فـــراوانی دربـــاره خوشبختی روانها و رسیدن به خورشـید یا بـدبخت شـدن آن‌ها با ماندن در جهان تاریکی نوشتند.

از آن‌جا که خورشـید هرشب جهـان را با گـذر از جهـان زیرین دور می‌زد و جهان زیرین جایگاه تاریکی و بدبختی بـود، پس قـایق خورشـید می‌بایست با این بـدبختی‌ها و پلیـدی‌ها روبـرو شـده و سرنشـینان آن با آن‌ها به نـبرد بپردازند. چنین بود که اندیشه نبرد پی در پی روشنایی و تـاریکی به آرامی پـرورده شـده و داسـتانهای فـراوانی دربـاره آن سـاخته شد که نامـدارترین آن‌ها در «کتـاب دروازه‌ها» نگاشـــته شـــده است. می‌گفتند که قـــایق خورشیدی در گذر از جهان زیرین با سوسمارها، مارهای بـزرگ، شـیرهای درنـده و حـتی خرسـها روبـرو شـده و همراهان خورشـید هریک می‌بایست به این‌جـانوران پلید بجنگند.

در این‌جا ذکر نکته‌ای را ضـــــروری می‌دانم و آن این‌که خوانندگان این جسـتار مستحضر هسـتند که مـاری که دم خـــود را گـــاز گرفته و دایـــره‌ای تشـــکیل داده است از نمادهای اصلی فراماسونری، خصوصا بهـایت و شـیطان پرســـتی است و ریشه در همین اندیشه دارد که در ادامه مفصلا در باره آن سخن خواهم راند.(در باره بهائیت باید اشاره نمود که خیل کثیری از گرونـدگان به آیین بهـائیت یهودیـانی بودند که به علت مسـئله anti Semitism به این آیین جدید گرویدند و تـــوطئه‌ای بـــزرگ را علیه دین اسلام و میهن عزیزمان ایران پی ریزی نمودند).

به قـایق "را" بـاز گـردیم. مردمـان کهن مصـری (پـدران تفکرات فراماسـونری) می‌پنداشـته که قـایق خورشـیدی

در هریک از 12 بخش جهان زیرین با ماجراهایی ترسناک روبرو می‌شود و سرنشینان این قایق هستندکه از «را» پاسداری کرده جان او را پاس می‌دارند. چنین اسطوره‌های خورشیدی که در مصر باستان برای این قایق نگاشته شد آدمی را به یاد اسطوره‌های مردمان دیگر چون «هفت خوان» رستم ایرانی یا «سفر هرکول» در داستانهای یونانی می‌اندازد که این داستانها نیز به احتمال بسیار ریشه در باورهای خورشیدی مردمان خود داشت. در کل خورشید چه برای کشاورزان و چه دامداران مظهر برکت محسوب می‌شد و نبود آن شب را که سراسر تاریکی و ظلمت بود به دنبال داشت در این مرحله ماه تنها امید مردمان در شبهای ظلمت بار بود و این نیز فلسفه زایش خدایی به نام خداوندگار ماه در تمدنهای گوناگون گشت.

اوج نبرد قایق خورشیدی، نبرد با ماری سهمگین و سترگ بنام «آپپ» (Apep)ـ بود که می‌پندارند داستانش در روزگار پادشاهی نوین مصر (1580-1100 پ.م) نگاشته شده است. ریشه یابی نام آپپ هنوز جای گفتگوی فراوان دارد و بسیاری از مصرشناسان گفته‌اند که از واژه مصری PP را بر روی جانور خزنده این انیمیشن می‌بینید. (خزیدن) برگرفته شده است. برخی اسطوره‌ها می‌گویند آپپ ماری بوده که درازایش بیش از 16 یارد بوده(بیش از 14 متر، هر یارد معادل 0.9144 متراست) و سرش از سنگ چخماق ساخته شده است. این داستان خواننده را به یاد اسطوره هوشنگ پادشاه ایران می‌اندازد که چون می‌خواست ماری بزرگ و سیاه را با سنگی بزرگ بزند، سنگ به سنگی دیگر خورد و از برخورد این سنگها درخششی پدیدار شد که آتش از آن

برخاست.شایان ذکر است همـانطور که در مقاله" یهـود و نقش آن در انیمیشن "در بـــاره نقش فرهنگ ســـازی یهود از طریق رسـانه وخصوصا انیمیشن‌ها و کارتونهـای کودکان توضیح دادم، یاد آوری می‌کنم که به عنوان مثال در انیمیشن مگ مگ و دوستان شما دقیقا نـام PP را بر روی جانور خزنده این انیمیشن می‌بینید.

بی شک تاثیرات متقابل ایران خصوصاً عهد هخامنشی و یهــود بر کسی پوشــیده نیست و اهمیت مطلب تا آن حد است که جســتاری جــدا گانه را می‌طلبــد، به هر حـــال مصریان آپپ را خدای تاریکی و آشفتگی کیهـانی و نمـاد بدی دانسـته و او را دشـمن روشـنایی، نیکی، خردمنـدی (تــوت) و ســامان (مــات) می‌دانســتند. پس او ســرور دشـمنان "را" خـدای خورشـید بـود. او را مانند جـانوری ترســناک مانند مــار بــزرگ، سوســمار و در ســال‌های واپسین چـون اژدهـایی سـهمگین پنداشـته و او را گاهـاً «ماری از نیل» و «سوسمار بدی» می‌نامیدند.

«درود بر توای "را"، تو که با تابنــدگی پرتوهــای خـــود درخشان هستی، هنگامیکه تاریکی در چشمان آپپ است.

درود بر توای را، نیکی از آن توست هنگامیکه آپپ در بـدی خـود فـرو رفته است.» (از نوشـته‌های پرستشـگاه ادفو)

ریشه باور مصریان به آپپ به هـزاره پنجم پ.م می‌رسد. در نگاره‌هایی که از آن روزگارِ برجای مانده است، مـاری در حال یورش به یک قایق (که می‌تواند قایق خورشـیدی باشد) دیـده می‌شـود. در نوشـته‌های دیـرین مصـری نـیز چون «نوشته‌های اهرام» و «نوشـته‌های تـابوت» و ... از

دشـمن «را» بنـام آپپ نـام بـرده شـده است. مصـریان می‌پنداشتند آوایش بسیار بلند و ترسـناک است و گـاهی او به آسمان روز نیز رخنه می‌کند. هنگامیکه آذرخشها در آسمان ابری پدیدار می‌شوند، چنین می‌پنداشـتند که آپپ به جهان بالا یورش برده در نبرد با خورشید است. هنگام خوشید گـرفتگی می‌گفتند آپپ به پـیروزی دست یافته و پس از پایان خورشـید گـرفتگی بـاور می‌کردند خورشـید دوبـاره بر او چـیره شـده است. کاهنـان هنگـام آذرخش آسـمان و نـیز خورشـید گـرفتگی تلاش می‌کردند طلسم‌های جـادویی بکـار بـرده و مـردم بـاهم فریـاد می‌زدند تا او را از آسمان روز برانند.

آپپ هنگام گذشتن قـایق خورشـیدی از جهـان زیـرین در بخش هفتم آسمان(این آسمان 12 قسمت داشته است) برخاسـته تا این قـایق را خـرد کـرده و در دهـان خـود فروبـرد. در این نـبرد آپپ چـون مـاری سـهمگین بـرای فروخوردن «را» به دور او می‌پیچد اما همراهان «را» در برابرش برخاسته با خنجر به او می‌زنند تا سرانجام بر او چـیره شـوند.(خـوب دقت کنید هنگامیکه مـاری به دور خورشـید که گـرد است بپیچد گویا با بـدن خـود دایـره‌ای تشـکیل داده است بعدها با حـذف خورشـید از میـان این دایره، نماد ماری که دایره‌ای را با بدن خـود تشـکیل داده بود سمبل فراماسونری،بهائیت و شیطان پرسـتی نـوین شد).

قایق میلیونها سال

(توضیح عکس: قایق میلیونها سال که در این نگاره ”را” در وسط و نـیزه به دست و “تـوت خـدای مـاه” به شـکل لکلکی در جلو قـایق نشـان داده شـده است. البته در این

تصـــویر اثـــری از “مـــات” و یا “ست” و دیگر خـــدایان مشهور دیده نمی‌شود،البته مشاهده می‌فرمایید که قایق میلیونهاسال همراهان دیگری در انتهای قایق دارد).

ایزیس(ایسیس خدای محبـوب و مـادر معنـوی ماسـونها) نیز که یکی از همراهـان قـایق خورشـیدی است جـادویی دیگر بکار بسته یورش آپپ را بی‌اثر می‌سـازد. سـرانجام این ستیز، پیروزی خورشید بر مـار آپپ بـوده و خورشـید به راه خـود در جهـان زیـرین ادامه می‌دهد و از مشـرق دوباره طلوع می‌کند.

نـــبرد با آپپ نامـــدارترین بخش گـــردش خورشـــید در زیـــرزمین است. هریک از بخشـــهای دوازده گانه خـــود داســتانی بــرای خــود دارد. نــبرد با خــدای سوســمار (Sokar)، «سبااو» (Sebau)، مـاری که پیوسـته آتش از دهـانش بـیرون می‌زنـد، مارهـای آبی خشـمگین و ... که هرکدام در بخشهای گوناگون دوازده گانه بوده و به قایق خورشیدی یورش می‌برند.

«ای تو] را[، با من در آشتی باش، بگذار به زیباییت خیره شوم، بگذار بر فراز زمین گـردش کنم. بگـذار نادانـان را از میان بردارم. بگذار مار «سـبااو» را به دو نیم تقسـیم کنم. بگـــذار آپپ را در هنگامیکه در بـــالاترین نـــیرو و زورمندی است بکشم...»

در پایـــان این گـــردش شـــبانگاهی قـــایق خورشـــیدی در دوازدهین بخش دوباره زاده شده درون ماری می‌رود که نـــامش «زنـــدگی آســـمانی» است و ســـرانجام مانند یک سوسک بیابانی (خپرا) در سپیده دم از شرق برمی آید از زاویه‌ای دیگرسوسک بیابـــــــــــــانی و یا سوسک

سرگینی(ساکرب) نماد تناسخ و بازگشت دوبـاره هسـتند که دلایل بسیاری برای چنین تصـوری وجـود دارد ولی به عقیـده حقـیر سوسـکها که در قبرسـتانها بسـیار دیـده می‌شـدند و از جنـازه مردگـان مـردم عـادی که مومیـایی نمی‌شـــــدند تغذیه می‌کردند این تصـــــور را در ذهن بازمانـدگان به وجـود می‌آوردند که امواتشـان به شـکل سوسک به دنیا باز گشته‌اند واین همـان تناسخ است و یا این‌که سوسک ســرگینی فضــولات را دوبــاره به چرخه طبیعت باز می‌گرداند. از دیگر سو همان طـور که عـرض کردم در دوازدهین بخش قایق میلیونها سال دوباره زاده شـده درون مـاری می‌رود که نـامش «زنـدگی آسـمانی» است باید توجه داشت که مـار در تفکر مـردم مصر علاوه بر مواردی که ذکر شد نمـاد بازگشت ،رجعت وتناسخ نـیز هست و آن به دلیل پوست اندازی مـار و زنـدگی دوبـاره این حیـوان در دیـدگاه مردمـان کهن آن سـرزمین است. فرامـوش نشـود که مـار نمـاد پادشـاهی (مـار کـبری)، حراست (داستان نگهبانی مار از گنج) و جادو(هیپنوتـیزم شکار توسط مار) نیز می‌باشد.

این گردش پیاپی شامگاهی در جهان زیرین نشانگر نـبرد پیــاپی خورشــید با مارها و جــانوران تــاریکی و نــبرد همیشگی روشنایی و تاریکی بود. مصریان بـاور داشـتند آن هنگام که پس از فرونشستن خورشید در غـرب،قـایق آن به جهـان زیـرین می‌رفت، روان مردگـان که چشم به راه آمـدن خورشـید بودنـدگرداگرد این قـایق آمـده تا به خوشبختی بپیوندند. اما تنها آن‌هایی می‌توانسـتند سـوار قــایق روشــنایی شــوند که یک جــادوی ویــژه بدانند. آن مردگـــانی که پس از گـــذر قـــایق در جهـــان زیـــرین نمی‌توانستند به آن برسند به سـوگواری پرداخته و چشم

به راه می‌ماندند تا دوباره قایق خورشید را دیــده به امید این‌که بتوانند به آن راه یابند.

چنین اسطوره‌هایی نشان از باور دینی مصـریان به نـبرد خورشید در تاریکی و پیروزی آن داشت. هم‌چنین گذشته از دیدگاه آیینی، این داستان نماد پادشاهی فرعون بر دو سرزمین مصر بالا و پایین و پیروزی او بر دشــمنان مصر بــود. فرعــون نمایــانگر «فرزند را» در روی زمین بــود و صرف بودن او در پادشاهی نشان پیروزی او بر دشــمنان مصر بود.

از همین روی است که با گذشت زمان بیشــترین خــدایان در گوشه و کنار مصر گرداگرد «را» خدای خورشید آمدند که خود نمـایش یگـانگی سـرزمین‌های مصر بـالا و پـایین بــود. پس با گذشت زمــان چنــان شد که ایــزد بانوهــای پاسدار مصر پایین و بـالا، «وجت» (Wadjet)ـ و «نخبت» (Nekhbet)ـ در قایق خورشیدی همراه «را» نشــان داده شده و آن‌ها را نیز پاسدار و پشتیبان فرعون خواندند.

وجت(آدجت) ایزد بانوی نگهبان پادشــاهی بــود. پســان‌تر (در هــزاره ســوم پ.م) او را چــون مــار کــبرایی نشــان می‌دادند که به دور تاج او پیچیــده بــود. درست هم‌چنانکه باور داشتند به دور دایره خورشید نــیز پیچیــده است و از آن پس آن‌را «ایارت» (Iaret)ـ یعنی «مار کبرای پرورش یافته» خواندند.

نزد مصریان مـار کـبرای پـرورش یافته نمـادی از نـیروی پادشاهی و توان آسمانی بود. می‌پنداشتند این مار کــبرا پشتیبان دلتای نیل و نیز سراسر مصر پایین است. چــون به نیروی شگفت انگیز چشم مار در هیپنوتیز کردن شکار

خود پی بردنـد، چشم مـار ایـارت را نمـادی از پادشـاهی فرعون و سپس نیرویی آسمانی و چشم ماه و خورشـید پنداشتند. از آن پس «چشم را» نمادی از تیز بیـنی و دور اندیشی و نیز نیروی آسمانی و شگفت انگیز «را» بـرای از کار انداختن توان دشمنان بـود. از این‌رو می‌پنداشـتند از «چشم را» است که پرتو کور کننده و نابود سازنده به بیرون پخش شـده و دشـمنان خورشـید را نـابود می‌کند. آن‌گـاه چون‌هـاتور که ایـزد بـانوی راه شـیری و سـپس آسمان بود به مانند گاوی ماده نمایش دادند، چشمان این گـاو مـاده را همـان چشم را می‌دانسـتند. پسـان‌تر با برآمدن آیین‌های «هوروس» خـدای آسـمان و یکی شـدن او با «را» این چشم را «چشم هـوروس» خواندند و اینگونه بـود که تک چشم نحس فراماسـونها با عنـوان چشم جهـان بین از میـان داسـتانهای خـرافی و کـودک مابانه مصریان زاده شد.

ra horus isis

(توضـیح عکس:عکس بـالا تصـویر "را" خـدای خورشـید است و خورشـید نـارنجی رنگی که بر روی سـرش قـرار دارد به علت وجه تسـمیه آن اسـت،اگر خـوب دقت کنید گرداگرد خورشید مار کبرایی پیچیده که به عقیـده حقـیر بازتاب افسانه نبرد "را"با مـار"آپپ" است.جـالب این‌که مصریان انـدکی بعد این دشـمنی را فرامـوش کـرده و از آن‌جاکه آپپ روی سر "را"جـای دارد تـاج پادشـاهی فراعنه نـیز با همین نمـاد سـاخته می‌شـود و مـار نمـاد پادشـاهی و اسـتیلا و دچـار اسـتحاله‌ای 180 درجه‌ای می‌شـود. این‌که سر خـود "را"سر شـاهین است به علت آمیختگی هروس با "را "است یعنی در این‌جا نیز هروس

که به قولی پسر و به قولی دیگر نوه "را" است، خود او می‌شود!!!! در ضمن پیچیدن مار به دور خورشید بنیاد فکری پیدایش نماد "تئوصوفی" که نماد ماسونها، بهائیان و شیطان پرستان است می‌شود).

هم‌چنانکه وجت نماد پشتیبانی مصر پایین بود، «نخبت» ایزدبانوی نگهدار مصر بالا شناخته می‌شد. او را چون کرکسی سپید نمایش داده که در بیشتر نگاره‌ها بر فراز تاج فرعون بالهایش را گشوده و در پرواز است و در چنگالهایش «حلقه شنو» (نماد زندگی) دیده می‌شود. پس او را «مادر مادران» می‌خواندند و نمایش آن همراه فرعون نشانگر پادشاهی او بر مصر بالا بود.

پس دو ایزد بانوی وجت و نخبت دو بانوی مصر بالا و پایین و در اساطیر مصری همراهان «را»در قایق خورشیدی بودند. نماد این دو ایزد بانو نشانگر پادشاهی بر سرزمین یکپارچه مصر بالا و پایین بود و پسان‌تر و در اوج باور به آن‌ها در اسطوره «هرو بهوتت» یا «دایره بالدار» در کنار هوروس دیده شدند.

نماد شیطان

توضیح عکس: نگاره‌ای از "ست" البته دوستان عزیز عنایت داشته باشند که به علت شباهت آن‌را با آنوبیس اشتباه نگیرند).

اما قایق خورشیدی قهرمانان دیگری نیز داشت که یکی از نامدارترین آن‌ها «ست» (Seth)ـ بود که شخصیت شگفت انگیزی داشت. ست یکی از 9 خدای شهر لونو بود و نام او در زبان مصری به معنی «ستون پایداری» است. پس با ستونهای خورشیدی آن شهر بی‌پیوند

نیست. او برادر «ازیریس» (Osiris)ـ و «ایـزیس» (Isis) بود. ست را خدای بیابان و کاروانهای بیابانی می‌خواندند و در نگاره‌هـای مصـری او را چـون غـزال و خر نمـایش می‌دادند. با گذشت زمـان و با گردآمـدن خـدایان 9 گانه شهر لونو پیرامون «را» ست نیز به آن‌ها پیوست و چنان شد که او را یکی از قهرمانـــــان قـــــایق خورشـــــید می‌خواندند!!!. پس همراه خورشید در نـبرد با تـاریکی و مار آپپ بود.

در اسطوره‌های مصری می‌پنداشتند که هنگام گذر قـایق خورشـــید از جهـــان زیـــرین او بر دماغه آن ایســـتاده و پاسـدار قـایق است. پس هنگـام یـورش آپپ او است که پیوســـته به آن نـــیزه زده و آن‌را از سر راه بـــرمی دارد. دســتاورد این ویـژگی اسـطوره‌ای این بـود که او را یک قهرمـــان بدانندکه به پاســداری از خورشـــید و قـــایق آن بالیـــده و مصـــریان او را روزگـــاری یکی از بزرگ‌تـــرین خدایان خود بشمارند.

اما پس از این‌که هیکسوســـها آســـیایی بر مصر چـــیره گشتند و فرمانروای دلتای نیل شدند (1600-1800 پ.م) آشکار بود آن‌ها که سرشت جنگجویی و تندخویی داشـتند و به دنبـــال خـــدایی جنگجو و ترســـناک بودنـــد، ست را پشتیبان بزرگ خود خوانـده آن‌را بسـیار ارزش نهند. پس از واکنش مصریان و این‌که آن‌ها هیکسوسها را دشـمنی خونخوار می‌دیدند، ناخودآگاه ست را خدای بـدی و بیگانه و پلیدی دانستند. پس هر بیگانه‌ای نـزد مصـریان سـیمای آشکار ست بود و ست نماد شیطان و در گذر زمـان قاتل ازیریس برادر خود شد.آری اینچنین بود که پس از بیرون رانـــدن هیکسوســـها، در اســـطوره‌های مصـــری ست را

نماینده هیکسوسهای خونخوار و نماینـده تـاریکی و بـدی پنداشته و این خـدای مصـری آرام آرام ویژگیهـای همـان آپپ را بدست آورد. او دارنـــده همه ویژگیهـــای بـــدی و نابودی سرزمین مصر شد. او که پیشتر خدای بیابان بــود اکنون چنـان شد که خشکسـالی و بی‌آبی سـرزمین مصر را از او دانســته و می‌گفتند که همه جــانوران ترســناک مانند خزنــدگان، سوســمارها و اســبهای آبی را آفریــده است.

اندیشه نمایندگی بدی او نماد تاریکی تا به آن‌جا رسید که پسان‌تر یونانیان آن‌را با خدای بدی خود یکسـان پنداشـته او را «تـــایفون» (Typhon)ـــ نامیدند. او را چنـــان می‌پنداشتند که دیوی خشـمگین است و مصـریان همیشه از گزند آسمانی او می‌ترسـیدند. پس مصـریان جـانوران شکاری را برا آرام ساختن خشم او پیشـکش می‌کردند و در نگاره‌ها او را چون جانوری شگفت انگـیز با گوشـهای بـــزرگ و بلند و پـــوزه خرطـــوم مانند نمـــایش می‌دادند(نقشی شبیه به گرگ با سرس سیاه).

ست و ازیریس

توضیح عکس: ست و ازیریس).

هرچه که زمــان می‌گذشت ویژگیهــای بــدی او و نمــاد تاریکی برای او بیشتر می‌شد. تا هنگـام چـیرگی پارسـها بر مصر چنان شد که او را نماینده ویـرانی، رنگ پریـدگی مـــاه، خشکســالی و کـــاهش آب رود نیل می‌دانســـتند. می‌گفتند از اوست که از آغاز تابستان گرمای خورشید و بلنـــدی روز رو به کـــاهش می‌رود و تا آغـــاز زمســـتان پیوسته است.

اما شـگفت انگـیز است که در همـان روزگـار و پس از بیرون راندن هیکسوسها هنـوز شـهرهایی در مصر بودند که یاد دیـرین او را گـرامی داشـته و ست را خـدای خـود می‌دانستند. چنانچه در شهر «تانیس» (Tanis) در شرق دلتـای نیل پرستشـگاهی نـیز بـرای او برپا بـود. در یک نگـاره بر روی دیـوار در «کارنـاک» (Karnak)ـ ست را چنـان نمـایش داده‌اند که به فرعـون «تـوتمس سـوم» (Thothmes III) آموزش تیراندازی می‌دهد و نام دوتن از فرعونهای مصر در خاندان نوزدهم «ستی» (Sethi) بود که آشکارا با نام ست در پیوند است.

این دوگانگی باور را می‌توان در میان مردمان کهن دیگر مانند ایرانیان باستان نیز دید. چنانچه در باورهای هندوی آریاییان اندیشه «دیو» با آسـمانی بـودن و نیکی در پیوند بـود اما هنگـام جـدایی ایرانیـان از آن‌ها و برآمـدن آیین زرتشت دیو نمـاد پلیـدی و ویـرانی آسـمانی گشت و به نظر می‌رسد که برخی خدایانی که بومیان پیش از آمـدن آریاییها به سـرزمین ایـران پرسـتش می‌شـدند، پس از چیرگی این مردمان نـوین دیو خوانـده شـده و نمـاد بـدی شـمرده شـدند به عبـارتی بهـتر دین جدید یا قـوم غـالب خـدایان دین پیشـین یا قـوم مغلـوب را نشـان شـیطان ،شـــرارت و بـــدی می‌دانست آن‌گونه که پس از حمله هیکسوسها ست دچار استحاله شد.

در تـــاریخ دیـــرین مصر چنـــان شد که پس از رانـــدن هیکسوسهای ویرانگر پادشـاهی نیرومند مصـریان اینبـار از نیمـروز آن سـرزمین (مصر بـالا) آغـاز گشـت، اینبـار اســطوره‌ای زاده شد که یـــادآور پـــیروزی مصـــریان بر هیکسوسـها بـوده و به راسـتی آن‌را نـبرد روشـنایی با

تاریکی و پیروزی فرعون می‌دانستند. بر همین پایه بود که «آمون» (Amun)، خدای شهر «تب» (Thebes)، که در آن هنگام پایتخت فرعون شده بود برجسته شد و او را با «را» خدای خورشید یکسان دانسته و نیز آرام آرام داستان شگفتی و پیروزی‌های هوروس خدای آسمان در میان مصریان نامور گشت.

اندیشه هوروس را باید اندیشه‌ای در پشت ابرهای ابهام دانست. او را خدای آسمان می‌دانستند و باور به او از کهن‌ترین روزگار (دوران پیش خاندانی – 3500-2631 پ.م) در میان مصریان برپا بوده است. درباره نام هوروس گفتگو بسیار شده است. در نوشته‌های هیروگلیف آن‌را hrw آورده‌اند که آوانگاری آن *hāru به معنی «شاهین» یا «باز» می‌باشد. به نظر می‌رسد که سرچشمه نام او از اندیشه «بلندی» و «والایی» (بلنئد پروازی پرنده شاهین)برگرفته شده است.

در اسطوره‌های مصری او را فرزند «هاتور» (Hat hor) ایزدبانوی راه شیری و آسمان می‌دانستند که بخش دوم نام این ایزد بانو همان واژه hor یا هوروس است. از آن‌جا که او خدای آسمان و نامش بر بلند پایگی و والایی در پیوند بود پرنده شکاری باز یا شاهین را نماد او دانسته و در نگاره‌های مصری او را چنان نمایش می‌دادن که بالهایش را گشوده خورشید چشم راستش و ماه چشم چپ اوست. اما چون روشنایی ماه به اندازه روشنایی خورشید نیست، این ناهمسانی دو چشم و بزرگی و کوچکی دیگری سرچشمه داستانهایی دلپذیر برای مصریان شد!!!. و ست خدای تاریکی را هم آورد او ساختند، پنداشتند که چشم چپ او(چشم کوچکتر که ماه

بــود) در جنگی بدست ست زخمی شــده و کنــده شــده است. این زخمی شدن را نمـادی از فـداکاری او در نـبرد با خیرگی ست خواند.

از آن‌جا که خورشــید چشم راست هــوروس بــود همین اندیشه دربـــــاره چشم راست او سرچشـــــمه‌ای شد که «چشم را» خــدای خورشــید را از آن پس با چشم راست هوروس یکی پنداشته آن‌را «چشم هوروس» نامیدند.

و دومین دلیل زاده شــدن تک چشم جهـان بین ماسـونها اینگونه زاده شد.

پسان‌تر در نزد مصریان اندیشه آسمان و خورشید در هم آمیخت. هـــــوروس که او را «هرمـــــتی» (Harmety) (هوروس دارنده دو چشم) نیز می‌خواندند با «را» خــدای خورشــید یکســان پنداشــته شــده آمیخته این دو خــدای مصری را «را-هرمتی» (Ra-Harmety). یا «را-هراختی» (Ra-Herakhty). یعنی «را که هوروس دو افق اوست یا را که هــوروس دو چشم اوست) خواندند. پس چنــان شد که هنگام نیمروز که خورشید را بر فراز آسمان و در اوج گرما می‌دیدند هنگام جوانی «را» دانسته او را همــان را-هراختی نامیدند.

این درآمیختگی ســرآغاز اســطوره‌هایی شد که پســان‌تر نــزد مصــریان نــامور شــده و مردمــان کهن نــیز از آن‌ها الگــوبرداری نمودند. پس اندیشه هــوروس به شــهر لونو راه یـافت و او در خـانواده خـدایان 9 گانه جـای گـرفت. این‌جــایگزینی بــاز هم ریشه اســطوره‌ای شد که پس از رانــدن هیکسوســها از مصر برجســته گشت و آن این‌که

هوروس که پیشتر فرزندهاتور بود اینبـار فرزند ازیـریس و ایزیس شناخته شد.

یعنی با به وجود آمدن شخصـیت جدید هـوروس مصـریان گذشته او که فرزند«هـاتور» (Hat hor)ـ ایزدبـانوی راه شیری و آسمان بود را فرامـوش کـرده و داسـتانی جدید ســـــاختند!!! که هـــــوروس حاصل ازدواج ایـــــزیس و اوزیریس(خواهر و برادر) و نوه "را" خدای خورشید بـود پس ازیـریس پـدر هـوروس شد و آشـکار است هـوروس جانشین او در مصر پنداشته شود. برجسـتگی بیشـتر این داســـتان از آن‌جا بـــود که در اســـطوره‌های آفـــرینش خورشیدی ایزیس بـرای بدست آوردن تندرسـتی «را» او را فریفت و «نام پنهان» را بدست آورد. نامی که دارنده آن دارای نـــیرو و پادشـــاهی می‌شد و اینگونه بـــود که ایـزیس به راز هسـتی پی بـرد، لـذا نـزد کابالاییست‌های یهود و ماسونها بسیار بسیار مقدس و محترم است البته به نظر حقیر دلیلی دیگر نیز براین مطلب وجود داشت و آن این داستان است که:

پس از ازدواج "را "با" نات" خدای آسمان آن‌ها دارای 4 فرزند شدند 1-ـ ایزیس (دخـتر) 2 - ازیـریس(پسر) 3 - نفتیس(دختر) 4 - ست (پسر)، ایزیس با ازیریس بـرادر خود ازدواج می‌کند ولی ست حسادت ورزیـده و ازیـریس برادرش را که جانشـین "را" است را می‌کشد و در کنـار رود نیل او را قطعه قطعه می‌نماید. پس از آن‌که ایزیس با خبر می‌شود به همراه خواهرش نفـتیس به آن‌جا رفته و ازیریس را کشـته و قطعه قطعه می‌یابد. وی تکه‌هـای بـدن همسـرش را در کنـار هم قـرار می‌دهد و ناگهـان ازیریس جان گرفته و زنده می‌شـود آنـدو با هم نـزدیکی

می‌کنند و هــوروس متولد می‌شــود، ازیــریس دوبــاره می‌مــیرد وبه دنیــای مردگــان (غــرب رود نیل) می‌رود و ایـزیس بیـوه می‌ماند و از آن جهت که به راز هسـتی پی بــرده مقــامی والا در بین جــادوگران می‌یابد و از همین سو است که وی در نزد کابالاییست‌های یهودی(معتقدین به پیشگویی‌ها و جادوگری) و فراماسـونها محـترم است تا جـــایی که ماســـونها او را مـــادر معنـــوی خـــود می‌دانند(ماجرای سـاخت مجسـمه آزادی توسط بارتلـدی را به خــاطر بیاورید) پس هــوروس جانشــینی شایســته بــرای فرمــانروایی بر مصر می‌شــود و اینگونه است که برای انتقام گرفتن از ست، عموی خود (که البته دایی او نـیز هست!!!) بر می‌خـیزد و افسـانهای نـبرد خـیر و شر (جنگ هـــــــوروس با ست و از دست دادن چشم چپش بوجود می‌آید).

این‌که هوروس پسان‌تر در خانواده خـدایان 9 گانه شـهر لونو جــای گــرفت خــود ریشه یک داســتان دیگر بــود. هوروس نـیز یکی از همراهـان قـایق خورشـید به شـمار می‌رفت و در اسطوره گردش خورشید در جهـان زیــرین آورده‌اند که در بخش یـــــازدهم و پیش از ســـــپیده دم هـــوروس است که چراغهـــای دریـــای بـــزرگ را روشن می‌کند تا روشنایی سـرخ رنگ و سـپس سـپیده دم زرین افق شرق پیش از برآمدن خورشید پدیدار شود. بر همین پایه بود که او را «هوروس زرین» و نیز خدای سـپیده دم خواندند. نیز او را در کنار «آنوبیس» (Anubis) در جهان زیرین می‌بینیم که در حال سنجش سنگینی قلب مردگان است.

دستاورد راندن هیکسوسها از مصر و پیـدایش پادشـاهی نیرومند فرعونها برجستگی هوروس نزد مصریان و زاده شدن اسطوره‌های بسیار درباره او بود. هوروس نماینده مصریان و شاهین خورشید بود و او بـود که نمـاد رهـایی مصریان از ستم هیکسوسها دانسته شد. پس او هم آورد خـدای جنگجـوی هیکسوسـها یعـنی ست بـود که نـزد مصریان خدای تاریکی پنداشـته می‌شد. هم‌چنانکه بـالاتر گفتیم ست خدای بـدی و جانشـین آپپ دشـمن خورشـید دانسـته می‌شد. پس پـیروزی مصـریان بر بیگانگـان و پیروزی خورشـید بر تـاریکی را در اسـطوره‌هایی دلپـذیر زنده نگاه داشـتند. چنـان شد که ست خـدای هیکسوسـها دشمن هوروس جانشین خورشید در مصر بود. داسـتانها و ستیز میان هـوروس و ست از نامـدارترین داسـتانهای جهان باستان بودند.

ست نماد بیگـانگی و هـوروس جانشـین خورشـید و نمـاد پادشـاهی مصـری بـود. پادشـاهان مصر در گذشـته‌های دیرین (دوران پیش خاندانی) «هـوروس» نامیـده شـده و مصریان با روشهای گوناگون در نوشـتارهای هـیروگلیف آن‌را به نمـایش می‌دادند چنانچه در نوشـتارهای هیروگلیف نمایش یک شـاهین اشـاره به فرعـون داشت. از روزگاران دیرین نام فرعـون را با نمـایش یک شـاهین در چهـار گـوش نمـایش می‌دادند. اما پس از رانـدن هیکسوسـها و برآمـدن پادشـاهی نـوین مصر تنها همـان شـاهین را بـرای اشـاره به فرعـون بکـار بردند. این شاهین‌ها در نوشتارهای هیروگلیف بیشـتر به رنگ زرین نمایش داده شده و چنین برداشت می‌شـود که این زرین بودن نماد سربلندی، جاودانگی، پیوسـتگی با خورشـید و نیز پیروزی بر ست دشمن روشنایی است.

از ویژگیهای نبرد هوروس و ست بود که اسطوره‌های فراوانی زاده شد. بالاتر از چشم چپ هوروس گفتیم که نماد ماه بود و این پندار به آن‌جا رسید که گفتند که چشم چپ در نبرد با ست از جا کنده شده است. دربرابر این زخمی شدن چشم چپ، هوروس نیز در آن نبرد به بیضه‌های ست آسیب رسانده او را نابارور ساخت که ریشه این داستان آشکارا با خدای بیابان(لم یزرع بودن) و ناباروری زمین بودن ست در پیوند است.

این ستیز دراز مدت هوروس و ست به آن‌جا رسید که داستانهایی دلکش زاده و در نوشته‌هایی هیروگلیف مانند «نوشته‌های اهرام»، «نوشته‌های تابوت»، «سنگ شاباکا» و ... با سیماهای گوناگون آورده شده در سراسر مصر به شکلهای گوناگون پراکنده گشت. حتی نویسندگان یونانی مانند پلوتارک نیز شیفته این داستان شدند و آن‌را در کتابهای خود آوردند.شایان ذکر است که داستان "سنگ شاباکا "الگوی نام گذاری شاباک(از بخش‌های سازمان موساد) اسرائیل می‌شود!!!.

داستانی که زاده شد به اسطوره «هوروس فرزند ازیریس»، «هوروس و ست» و ... نامدار گشت و ماجرای آن انتقام جویی هوروس از ست بود که ازیریس پادشاه قانونی را کشت و بر جایش نشست و سرانجام هوروس فرزند ازیریس او را نابود ساخت و پادشاه مصر شد.

چنین اسطوره‌هایی که در میان مردمان کهن بسیاری دیده می‌شود، به گونه‌ای در پیوند با نبرد کیهانی روشنایی و تاریکی بود. هوروس خدای آسمان که با خورشید و روشنایی یکسان انگاشته می‌شد با ست

خدای تاریکی و بدی به نبرد پـرداخت. چـنین اسـطوره‌ای چنـان در مصر و حـتی در بـیرون از مصر پراکنـده شد که داســتانهای گونــاگونی در پیوند با آن نوشــتند و بــرای هوروس نمادهای ویژه آفریدند.

هوروس که در یک داسـتان پسر ازیـریس بـود «هـوروس کوچکتر» و در داستانی دیگر که بـرادر ازیـریس پنداشـته شد «هوروس بزرگ‌تر» نامیده شد. در شهر «لتوپولیس» (Letopolos)ـ نزدیک ممفیس او را مردی با سر شـاهین و فرزند همان‌هــاتور می‌دانســتند. در مصر بــالا نــیز هم‌چنین.

در شــهر «شــدنو» (Shedenu)ـ در مصر پــایین او را به همان شکل کهن خود «هوروس با دو چشم» می‌نامیدند. پس چنــان شد که او را زمــانی با ســیاره کیــوان یکی دانسته او را «هوروس گاو نر» خوانده و زمـانی با پنـدار دربــاره جنگ و پــیروزی او را با ســیاره بهــرام یکســان دانســته او را «هــوروس ســرخ» نامیدند. زمــانی نــیز او سیاره برجیس و «هوروس آشـکار کننـده رازها» خوانـده می‌شد. شـگفت انگـیز است که در اسـطوره‌های مصـری چنـدین هـوروس را می‌بیـنیم و این‌که در یک داسـتان دو تن همزمان با نام هوروس پدیدار می‌شـوند که نشـان از پراکندگی و گوناگونی و آمیزش اسـطوره‌ها دارد و جـای صد افســوس بــرای کســانی که در عصر حاضر دنباله رو این تخیلات و خرافات هستند.

چـنین بـود که از روزگـار دیـرین نگـاره خورشـید بالـدار، چشم جهـان بین، مـاری که به دور خـود حلقه زده است (مار ایارت)، رازآمـیزی ایـزیس و... در مصر زاده شد. در برخی نگاره‌ها «خپرا» (همـان سوسک بیابـانی) که نمـاد

خورشید بامدادی بود در میان بالهای هوروس دیده شد و در بســـیاری از نگاره‌هـــای دیگر خـــدای شـــاهین را در هنگامیکه در اوج آســمان نیمــروز بــود به همــراه دایــره خورشید (آتن) نمایش داده آن‌را «دایره بالدار) نامیدند.با گـذر زمـان و ورود بـنی اسـرائیل و سکونتشـان در مصر یهودیان بیابان گرد، شگفت زده از تمــدن و عظمت مصر باستان مسحور و لا یعقل این اسطوره‌ها و داستان‌ها را به همراه خود به سرزمین‌های دیگر بردند و حتی آن‌را در کتب آسمانی خود نیز گنجاندند و کابـالا آیین پیشـگویی و جادوگری یهود شکل گرفت.

شهر مکه مکرمه و کعبه مقدس نقطه مرکزی زمین

اهمیت کعبه‌ی مشــرّفه و مکه‌ی مکرمه ســرزمین امن و آرامش نسبت به جهان هستی و انسان‌هاتحقیقات نشان داده است که کعبه مشـــرفه دقیقا در مرکز کـــره زمین قــرار گرفته است. روزنامه الریــاض چــاپ عربســتان به نقل از "مســلم شــلتوت" اســتاد "مرکز ملی تحقیقــات خورشــید و فضــای مصر نوشــته است: تحقیقــات فلکی هم‌چنین نشــان داده است که رکن کعبه درست به ســمت چهار جهت اصلی (شــرق، غــرب ،شــمال و جنــوب) قــرار گرفته است. وی افزود:

این تحقیقات تاکید دارد "حجرالاســود" به ســمت شــرق، رکن یمانی به سمت جنوب، رکن شامی به سمت شــمال و رکن مقابل حجر الاسود نیز به سمت غرب قرار گرفته است. این اســـتاد امـــور فلکی با بیـــان این که در واقع ارکان کعبه مشرفه از بــدو خلقت نشــانگر 4جهت اصــلی بــوده اســت، اظهــار داشت: کعبه نشــان از یک معجــزه بــزرگ در زمینه معمــاری و جغرافیا دارد. در این نوشــتار می‌کوشیم تا بعضی از حکمت‌های الهی که بیانگر اهمیت خانه خـــــدا کعبه و مکه مکرمه می‌باشد و هم‌چـــــنین حکمت‌هــایی که بیــان می‌کند چــرا بــرای حج باید به آن‌جا رفت نه جای دیگر بــرای شــما عزیــزان مطــرح می‌کــنیم. حکمت‌هــایی که علم امــروزی در قــرن اخــیر به آن دست پیدا کرده است.

این موارد درچند عنوان خلاصه می‌شود:

مکه مکرمه مرکز کره زمین است. جهــان در ســال 1977 به شدت دچــار شــگفتی گشــت، آن‌گــاه که حقیقت علمی

جدیـــدی کشف شد. مبـــنی بر این‌که مکه مکرمه مرکز خشـکی‌ها در کـره زمین است. این کشف نتیجه تلاش و کاوشهای مستمر چند ساله‌ای بود که با مطالعات زیـاد و با اسـتفاده از ابـزارآلات جغرافیـایی و رسم جـدول و نقشه‌های جغرافیـایی بدست آمد. دانشـمند مسـلمان دکترحسین کمال الدین(ره) داسـتان این کشف عجیب را چـنین نقل می‌کند: بحث و کاوشم را شـروع کـردم و هدفم غیر از این بود و دنبـال چـیز دیگـری بـودم، هـدفم ساختن وسیله‌ای بـود تا به هر انسـانی کمک کند تا جهت قبله را به اونشـان دهد زیـرا من در مسـافرتهایی که داشتم به این مشکل برخورد می‌کردم و این مشکل برای هر مسلمانی پیش می‌آید، بخصـوص در شـهرهایی که در آن مسـجدی نیست که جهت قبله را به ما نشـان دهد. به فکر افتادم تا نقشه جدیدی بـرای کـره زمین رسم کنم و بر روی آن نقشه جهت‌هـای قبله را بدست آورم. اول مـدارها و خطهـای شـمالی و جنـوبی، عمـودی و افقی سپس پنج قاره را کشـیدم ناگهـان چـیز عجیـبی به ذهنم خطور کرد و حیرت‌زده شدم و آن این بود که مکه مکرمه در وسط خشکی‌های جهان قرارگرفته است.

پرگاری برداشتم و نوک آن را برروی مکه مکرمه نهادم و نوک دیگر بر روی آخرین نقطه خشکی در شرق و اندازه گرفتم و یک باردیگر نوک آن را برروی مکه مکرمه نهادم و نـوک دیگر را بـرروی آخـرین نقطه خشـکی در غـرب و دیدم اندازه هر دو با هم برابر است.

به این نتیجه رسـیدم خشـکی‌های جهـان بطـور مسـاوی اطـراف مکه مکرمه تقسـیم شـده‌اند و فهمیـدم که در این‌صـورت مکه مکرمه مرکز خشـکی‌های جهـان است.

نقشه‌ی جهـــان قـــدیم را بـــیرون آوردم، نقشه قبل از کشف قاره آمریکا و اسـترالیا و مطالعـاتم را ادامه دادم بـــاز متوجه شـــدم که طبق نقشه قـــدیم هم مکه مکرمه مرکزخشکی‌های جهان است. ذکر چهار نکته در این مورد نیاز است.

نکته اول:

این‌که مکه مکرمه در مرکز جهـــان هســـتی قـــرار گرفته است به این معـــــنی است که مکه مکرمه به مـــــنزله‌ی پـایتختی بـرای کـره زمین است. و هیچ شـکی نیست که بهترین و قویـترین پایتخت‌ها پـایتختی است که در وسط کشـور و حکـومت واقع شـده باشد. زیـرا در این صـورت باعث سهولت ارتباط و رفت و آمد می‌گردد. در قـرآن به این حقیقت علمی اشاره شده است آن‌جا که می‌فرماید:

واین تفســیر این آیه مبارکه ســوره بقــره و اثبــات یکی دیگر از معجزات قرآن کریم است...

سوره مبارکه بقرة آیه

143

وَكَذٰلِكَ جَعَلناكُم أُمَّةً وَسَـطًا لِتَكونـوا شُـهَداءَ عَلَى النّـاسِ وَيَكـونَ الرَّسـولُ عَلَيكُم شَـهيدًا ۗ وَما جَعَلنَا القِبلَـةَ الَّتى كُنتَ عَلَيها إِلّا لِنَعلَمَ مَن يَتَّبِـعُ الرَّسـولَ مِمَّن يَنقَلِبُ عَلىٰ عَقِبَيهِ ۚ وَإِن كانَت لَكَبيرَةً إِلّا عَلَى الَّذينَ هَـدَى اللَّهُ ۗ وَما كانَ اللَّهُ لِيُضيعَ إيمانَكُم ۗ إِنَّ اللَّهَ بِالنّـاسِ لَـرَءوفٌ رَحيمٌ ﴿143﴾

همان‌گونه (که قبله شــما، یک قبله میانه است) شــما را نــیز، امت میــانه‌ای قــرار دادیم (در حد اعتــدال، میــان

افراط و تفریط؛) تا بر مردم گواه باشید؛ و پیامبر هم بر شما گواه است. و ما، آن قبله‌ای را که قبلا بر آن بـودی، تنها برای این قرار دادیم که افرادی که از پیامبر پـیروی می‌کننـد، از آن‌ها که به جـاهلیت بازمی‌گردنـد، مشـخص شوند. و مسلماً این حکم، جز بر کسانی که خداوند آن‌ها را هــدایت کــرده، دشــوار بــود. (این را نــیز بدانید که نمازهای شما در برابر قبله سابق، صحیح بوده اســت؛) و خدا هرگز ایمان [= نماز] شما را ضایع نمی‌گرداند؛ زیــرا خداوند، نسبت به مردم، رحیم و مهربان است.

اســـلام دین میانه است در منهج و روش، میانه است در مـــنزلت و جایگـــاه و میانه است در مکـــان و مـــوقعیت جغرافیایی. خداوند می‌فرماید: **كُنتُمْ خَيْـرَ أُمَّةٍ أُخْـرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِـالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَـوْنَ عَنِ الْمُنكَـرِ وَتُؤْمِنُـونَ بِاللّهِ ...(آل عمران/110)

شما بهترین امـتی هسـتید که به سـود انسـان‌ها آفریـده شـــــده‌اید تا مادامیکه امر به معـــــروف و نهی از منکر می‌نمایید و به خدا ایمان دارید.

از این‌جا به یکی از حکمتها در قــرار گــرفتن مکه مکرمه به عنوان مقصد حاجی قرار داده شده پی می‌بریم.

نکته دوم:

رحمت و عدل خداوندی اقتضـاء می‌کـرده است که مکه‌ی مکرمه در وسط کـــره زمین قرارگـــیرد تا از یک طـــرف انتشـار نـور اسـلام بـرای تمـام جهـان آسـان باشد و از طرفی دیگر این دین به طور مساوی و انــدازه‌ی لازم در اختیار دیگران قرار گیرد.

نکته سوم:

ازآن‌جایی که پیامبراکرم(ص) برای تمام مـردم فرسـتاده شده است: **وَمَا أَرْسَلْنَاکَ إِلَّا کَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِیراً وَنَـذِیراً وَلَکِنَّ أَکْثَـرَ النَّاسِ لَا یَعْلَمُـونَ}(سـبأ28)ـ ما تو را بـرای جملگی مردمـان فرسـتاده‌ایم تا مژده‌رسـان و بیم‌دهنـده باشی ولیکن اکثر مـردم بی‌خبرند. حکمت اقتضا می‌کـرد که مکه مکرمه مهد رسالت جهانیان باشد و این که مبعث پیامبر در این نقطه از جهان قرار گرفته اعجاز خداوندی محسوب می‌گردد.

نکته چهارم:

در قـرآن کـریم کلمه سـراج فقط در وصف خورشـید و پیامبر صلی الله علیه و سـلم به کـار رفته است. خداوند در وصف خورشـید می‌فرماید: وَجَعَـلَ الْقَمَـرَ فِیهِنَّ نُـوراً وَجَعَـلَ الشَّـمْسَ سِـرَاجاً} (نـوح16)ـ و مـاه را در میـان آسمان‌ها تابان و خورشید را چراغ کـرده است. و خداوند در وصف پیـامبر اکـرم(ص)می فرمایند:وَدَاعِیـاً إِلَی اللَّهِ بِإِذْنِـــهِ وَسِـــرَاجاً مُّنِـــیراً}(الأحـــزاب46)ـــ به عنـــوان دعوت‌کننده‌ای به سوی خدا طبق فرمان الله و به عنـوان چـراغ تابـان با توجه به آن‌چه گذشت می‌فهمیم که چـرا خداوند خورشید و پیامبر صلی الله علیه و سلم به سراج تشبیه کرده است. زیـرا خورشـید مرکز منظومه شمسی است، مکه مکرمه مرکز زمین پس همان‌گونه که خورشید جهان را روشن می‌کند پیامبر صلی الله علیه و سلم نـیز زمین را با رسـالتش روشن می‌سـازد. مکه مکرمه مرکز جاذبه زمین است علـوم جدید کشف کـرده است که مکه مکرمه مرکز جاذبه زمین در جهان است. این چیزی است که یک دانشـمند و جغـرافی‌دان آمریکـایی به آن رسـیده

است درحـــالی که هیچ عقیـــده و ایمـــانی نســـبت به آن نداشته است. او شـبانه‌روز در کارگـاهش جلو نقشه‌های زمین می‌ایستاد و با استفاده از ابـزارآلات جغرافیـای به این نتیجه رســـید که مرکز جاذبه زمین مکه مکرمه است. این کشف پـرده از یک راز بـرمی‌دارد و آن این‌که انسـان فطرتاً به سـوی مکه مکرمه متمایل است زمین، کوههـا، خیابانها و خانه‌ها و هر آن‌چه در آن است انســـــان را به سوی خود جذب می‌کند و این احساسی است که از آغـاز خلقت زمین وجود داشته است. در این‌جا لازم به ذکر دو نکته اشـــاره کـــنیم: نکته اول: آیا اینگونه نیست که هر کسی به مکه مکرمه می‌رود چه برای حج، عمـره، تجـارت یا ســیاحت دوست دارد یک بـــار دیگر یا صد بـــار دیگر به آن‌جا برگـــــردد؟؟ آیا این چـــــیزی نیست که همه آن را احساس می‌کننـد؟ این خـود مصـداق سـخن خداوند است آن‌جا که می‌فرماید: **وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَـــــــةً لِّلنَّاسِ وَأَمْناً} (بقره/125 بیـاد آورید آن‌گـاه که خـانه‌ی کعبه را پناهگـاه و مـأوای امن بـرای مـردم قـرار دادیم. (مثابـةً) یعـنی فطرتـاً قلبها به آن تعلق دارد فیثوبـون به معنـای (فـــیرجعون)می‌آید و این‌جا منظـــور این است که مـــردم اشـــتیاق بازگشت به ســـوی این خانه را (کعبه) دارند. (و أمنـــاً) که به معنـــای آرامش می‌آید بیـــانگر این است که انسـان در مکه احسـاس آرامش و سـکون خواهد داشت. پس کسی که به ســـوی مکه می‌رود به خـــاطر این‌جاذبه ســـختی‌های این راه بـــرایش آســـان شـــده و هماهنگ با حلقه‌هـــای مغناطیسی به ســـوی مکه مکرمه کشـــیده می‌شـــود و این مثل شخصی است که در جهت مســـیر رودخانه شـنا می‌کند و احسـاس راحـتی می‌کند بـرخلاف

کسی که درجهت عکس مســـیر رودخانه شـــنا می‌کند و احساس سختی و زحمت می‌کند.

نکته دوم: از آن‌چه گفته شد شـــاید یکی از حکمتهـــای سخن پیامبر درباره نمـاز فهمیـده شـود آن‌جا که فرمـود (ای بلال نماز اقامه کن تا به وسـیله‌ی آن راحت شـویم) نماز فشار روحی، نگرانی و اضـطراب را کـاهش می‌دهد و آرامش و سکون را جایگزین آن می‌کند. هرگـاه انسـان رو به قبله می‌ایسـتد اولاً از لحـاظ مـادی جهتش بسـوی مرکز جاذبه زمین قرار می‌گیرد. و ثانیاً از لحـاظ معنـوی روحش با با جاذبه شرعی که همان کعبه اســت، هماهنگ می‌گردد. شـاید کسی بگوید من به مکه مکرمه رفتم ولی این احساس راحتی و آرامش نکردم؟ در جواب باید گفت این احســـاس شخصی است که از دین خـــدا و اوامر و نـواهی دورشـده باشد. به عنـوان مثـال مـردم در زمـان حجـاج‌بن یوسف در مکه دچـار تـرس و نگـرانی بودند در حالیکه آن‌ها در شــهر امن و آرامش به سر می‌بردنــد، و این به سـبب ظلم و سـتم و دوری آن‌ها از احکـام الهی بــود. پس اگر طبق شــریعت اســلام حکم می‌کردند دیگر هیچ کس از دیگـری نمی‌ترسـید و نگـرانی نداشت.سـوم مکه مکرمه و ســاعت جهــانی: جهــان امــروز زمــان و ساعتش را با زمان و سـاعت شـهر گرینـویچ (شـهری در جنـوب لنـدن) تنظیم می‌کند در همـایش سـال 1884 در شـهر واشـنگتن کلمبیا به خـاطر نفـوذ و قـدرت انگلیس چون ابرقدرت آن زمـان بـود مقررشد که شـهر گرینـویچ محل شــروع زمــان در کــره زمین باشد. از آن به بعد آن شـــهر را نقطه شـــروع زمـــان قراردادند و بعد خطـــوط طـولی زمین را ترسـیم کـرده و زمین را به 24 قسـمت تقسیم نموده و نصف‌النهار مبدأ را آن‌جا قرار دادند. این

عمل از دو جهت دارای اشـکال اسـت، اولاً خط طـولی شـهر گرینـویچ به مقـدار5/8 درجه با خط مغناطیسی زمین زاویه دارد و ثانیاً شهر گرینـویچ یک شـهر نمونه با ویژگیهای خاص نیست که دیگر کشورهای دنیا ساعتشان را طبق آن تنظیم کنند. شـهر نمـونه‌ای که مـردم باید زمانشـان را طبق آن‌جا تنظیم کنند باید خط مغنـاطیس شـمالی آن بر خط شـمال حقیقی (جغرافیـایی) قـرار گرفته باشد و این جز در مورد شـهر مکه صـدق نمی‌کند. بسـیاری از دانشـمندان و مـردم در این زمانه به این مطلب توجه کرده‌اند به طوری که کانـال الجزیـره و دیگر کانالهای اسلامی ساعتشان را طبق ساعت و زمـان مکه مکرمه تنظیم می‌کنند. البته سـاعت گرینـویچ را نـیز به خـاطر شـهرت آن ذکر می‌کننـد، باید دانست که سـاعت مکه مکرمه دقیقترین زمان در جهان را نشان می‌دهد.

در این‌جا نیز ذکر دو نکته مفید است:

نکته اول:

این حالت خاص به شهر مکه مکرمه خصوصـیات ویـژه‌ای بخشیده است به گونه‌ای که اولاً مرکز جهان است، ثانیـاً پایتخت کشورهای جهان به حسـاب می‌آید پس بر انسـان واجب است تمـام وقت و فعالیتهـای دیـنی و دنیـایی را طبق آن تنظیم کند.

نکته دوم:

به دلباختگان تمدن غربی می‌گوییم. در مورد دیدگاه خـود نسـبت به کسـانی که وجودشـان را سرشـار از صـدق و امانت و راسـتی می‌دانید تجدیـدنظر کنید می‌بینید چگونه این حقیقت واضح را مخفی کرده و مردم را فریفته‌اند؟

نتیجه یک تحقیق جالب:

دانشمند غیر مسلمان از اروپا تحقیقاتی را بـرای یـافتن بهترین روش جهت خارج کردن امــواج الکترومغناطیسی که به دبدن آسیب می‌رساند را انجام داد در نهایت تعجب به نتیجه‌ای عجیب رسید؛ نـتیجه‌ای که بـرای او به عنـوان یک دانشمند غیر مسلمان باور نکردنی بود!

تحقیقـات وی نشـان می‌داد که سـجده کـردن به سـمت کعبه مقدس بهترین راه برای کاهش یافتن شـدید سـطح انرژی‌های منفی بدن انسان است.

با گذاشــتن پیشــانی تــان بیشــتر از یک بــار روی زمین، زمین امــواج الکترومغناطیسی را تخلیه خواهد کــرد. این شــبیه اتصــال زمین به ســاختمان‌هایی است که احتمــال برخورد سیگنال‌های الکـتریکی مانند رعد و بـرق به آن‌ها وجــود دارد. اتصــال زمین بــاعث می‌شــود که امــواج از طریق زمین تخلیه شده و آسیبی به مردم نرسانند.

آن‌چه این تحقیق را شگفت انگیزتر می‌کند، این است:

بهترین راه برای این که به این منظور پیشانی تـان را بر خـاک بگذاریـد، حـالتی است که رو به مرکز زمین باشـید چرا که در این حالت امواج الکترومغناطیسی بهــتر تخلیه خواهند شد و لابد بیشــتر تعجب خواهید کــرد که بدانید بر اساس اصول علمی ثابت شده، مرکز زمین مکه است!

دکــتر زغلــول نجــار اســتاد زمین شناسی و کارشــناس اعجاز علمی قرآن و سنت درهمــایش "مکه مرکز زمین" با اشـــــاره به این‌که هیچ انحـــــراف مغناطیسی در خط طولی مکه مکرمه وجـود نـدارد، یـادآور شد: انگلیس خط

گرینویچ را به عنوان معیار وقت در جهـان انتخـاب کـرده است آن هم به علت سیطره استعماری.

دکـتر یحـیی وزیر عضو شـورای جهـانی اعجـاز علمی در قرآن و سـنت مصر با مشـخص کـردن جـای دقیق مکه از شـهرهای اصـلی با اسـتفاده از کـامپیوتر تصـریح کـرد: مسـافت مکه تا قاره‌هـای مختلف جهـان یکسـان است یعنی در وسط قرار دارد.

دکتر احمد علی بدوی استاد زلزله و مـدیر مرکز نجـوم و ژئوفیزیک مصر وضـعیت مکه را به نسـبت زلزله توضـیح داد و گفت: ویـژگی ژئولـوژی مکه به گـونه‌ای است که زلزله در آن بسیار نادر است و تاکنون زلزله‌ای که تـاریخ آن ذکر کند درام القـری اتفـاق نیفتـاده است. در نتیجه تنها جایی است که با وجود سلسله کوههای متعدد حامی مستحکمی دارد.

آری، کعبه درست وسط زمین است. بنـابراین سـجده به سـمت قبله مسـلمانان جهـان، بهـترین راه تخلیه سیگنال‌های مضر از بدن است. این تحقیق سـند محکمی است برای اثبات علمی بودن دسـتورات اسـلام. کسـانی که در روز 34 بـار در رکعـات 17 گانه نمازشـان سـجده می‌کننـد، بی‌شک بیش از هر کس دیگـری انرژی‌هـای منفی کسب شده در طول روز را تخلیه می‌کنند.

چنین است که نماز را آرامش دهنـده قلب‌ها می‌خوانند و بر مـرتب و سر وقت خوانـدنش تاکید دارند. اگر انسـان می‌توانست تمـام نامکشـوفه‌های طـبیعت را کشف کنـد، حکمت احکـام اسـلامی هم بـرایش گشـوده می‌شـد، اما

افســوس که علم آدمی نــاقص است و اســرار طــبیعت بسیار.

تسخیر شدگان معروف جهان

شاید شما هم در زمره‌ی عاشقان دنیای تـرس و هیجـان باشید. سینما از جمله حوزه‌هایی است که این موضوع را دست مایه ساخت آثار متعـددی قـرار داده است. تسـخیر شدن توسط اشباح و شیاطین از جمله موضوعاتی است که این ژانر به آن می‌پردازد.

مقاله مرتبط:

تسخیر شدگان، چهره‌ی مرموز دنیای گردشگری

پدیده‌ی تسخیرشدگی اغلب زمـانی رخ می‌دهد که روح یا هر چیز ماورایی، بعد از مـرگ، حاضر به تـرک این جهـان مـادی نبـوده و در عـوض میـان زنـدگان بـاقی مانـده و سرگردان شـود. اگرچه اغلب مـردم بیش‌تر این پدیـده را در قـــالب افـــراد یا خانه‌هـــای تسخیرشـــده یا جن‌زده می‌شناسند، اما واقعیت این است که یک موجود اثیری یا شـــیطانی می‌تواند به هر چـــیز مـــادی اعم از جـــواهر تا نقاشی متصل شده و آن را تسخیر کند.

خانه‌های تسخیر شده

این موردی است که بی‌شک بسیاری آن را رد کـرده و به صحت آن اعتقـادی ندارند. هر چند در این میـان مـواردی نـیز مشـاهده شـده که حـداقل نشـانه‌ای از فعالیت‌هـای ماورالطبیعه و غیرعادی پیرامون یک مکان یا شی آن هم توسط افـراد متعـدد، گـزارش شـده است. مـواردی که گاهی حتی پای محققـان فعـال در این قلمـرو را نـیز به میان کشیده است.

در ادامه به 10 شی تسخیرشـــده و معـــروف جهـــان می‌پـــردازیم که تا به امـــروز حفظ و نگهـــداری شـــده‌اند. داستان آن‌ها رنگ و بویی از واقعیت به خود گرفته است و شواهد نشان می‌دهد که دست کم این مسئله در مـورد آن‌ها صـــدق می‌کند! پس اگر تحمل تـــرس و وحشت را نداشته و از موجودات ســاکن جهــان دیگر واهمه دارید یا خواندن یا شنیدن در مورد آن‌ها، کابوس شبانه‌تان است، جدا از دنبال کردن این مطلب خودداری کنید.

1. آنابل

کانجورینگ

اگر شما هم جزو علاقه‌منـدان دنیـای فیلم‌هـای ترسـناک هســـتید، پس قطعا فیلم «احضـــار» یا همـــان (The Conjuring)، محصـول سـال 2013هـالیوود را دیده‌اید. محور اصلی داسـتان که بر مبنـای واقعیت سـاخته شـده اســت، حـــول خـــانواده‌ای می‌چرخد که در خـــانه‌ی زنی جادوگر به نام «بتشیبا» زنـدگی می‌کنند و هر روزشـان، با تجربه‌ی حوادثی ترسـناک و ماورالطبیعه می‌گـذرد. در این داستان عروسکی به نام «آنابل» هم حضـور دارد که درون ویترینی شیشه‌ای نگهداری می‌شود، چـرا که جـزو اشـیای تسخیرشـده و غیرقابل کنـترل است. آنابل دست مایه سـاخت فیلمی به همین نـام بـود که چند سـال قبل اکران شد.

عروسک آنابل

اگر چه عروسک فیلم آنابـــل، با ظـــاهر ترســـناکش اصلا مناسبتی برای دنیای شاد و رنگارنگ کودکان نداشت، اما آنابل اصلی قیـافه‌ی بـانمک‌تری دارد. البته این چـیزی از

مـــاهیت ترســـناک این عروسک نمی‌کاهد. آیا آماده‌اید با آنابل واقعی روبرو شوید؟

عروسک آنابل

در سال 1970 زنی از یک فروشگاه، عروسکی پارچه‌ای با مـدل قـدیمی خرید تا به عنـوان کـادوی روز تولـد، به دخـترش که دانشـجوی کـالج بـود، هدیه کند. دخـتر این عروسک را بسیار دوست داشته و آن را در آپارتمـانی که با دوستانش در آن ساکن بـود، نگهـداری می‌کـرد. اما به زودی اوضاع تغییر کرد.

دخـتر جـوان و هم اتـاقی‌اش متوجه شـدند که حـوادث عجیبی رخ می‌دهد که در روی دادن تمامی آن‌ها، رد پـای این عروسک هم مشاهده می‌شـود. عروسک ناگهـان گم شـده و سر از اتـاق دیگر در می‌آورد، درحـالی که حـتی کسی آن را لمس نکـرده بـود. به علاوه گهگـاه تکه‌هـای کـوچکی از کاغذ پیـدا می‌کردند که گـویی کـودکی روی آن‌ها نقاشی کشیده بود، کاغـذهایی که متعلق به دخترها نبـود. آن‌ها حـتی یک روز عروسک را در حـالی یافتند که روی پاهای پارچه‌ای خود ایسـتاده بـود، امـری که به نظر امکان‌پذیر نمی‌رسید. این‌جا بـود که دخترها دیگر حقیقتا وحشت‌زده شده و با یک مدیوم تماس گرفتند.

مـدیوم به آن‌ها گفت که شـاید این عروسک توسط روح دختری که به تازگی در آپارتمان آن‌ها فوت کرده، تسخیر شده باشد. در حین کار این مـدیوم دریـافت که آنابل این دخـــتران را دوست داشـــته و می‌خواهد همیشه با آن‌ها بماند. دختران سرانجام این خواسته‌ی آنابل را پذیرفتند. اما اوضاع کم کم تغییر کرده و رو به وخامت گذاشت، به

ویــژه که یک شب یکی از دوســتان آن‌ها توسط عروسک مــورد حمله قــرار گرفته و زخمی شــد، به طــوری که خراش‌هــای متعــددی روی قفسه‌ی ســینه او مشــاهده می‌شد. این‌جا بــود که دیگر کاسه‌ی صــبر دخترها لــبریز شده و با دو محقق عــالم ارواح، «اِد و لــورن وارن» (Ed & Lorraine Warren) تماس گرفتند.

اد و لورن وارن

اِد و لورن وارن

این زوج با تحقیقـــــات خـــــود دریافتند که این عروسک هیچ‌گــاه توسط روح یک کــودک خردســال تســخیر نشــده اســت، بلکه بــرعکس، توسط یک روح شــیطانی اشــغال شــده که با گفتن دروغ در مــورد هــویت خــود، ســعی در نــزدیکی هر چه بیش‌تر به دخترها را داشــته است. آن‌ها نتیجه گرفتند که او در نهــایت می‌خواســته یک یا هر دو دخـــتر را تســـخیر کند. دخـــتران وحشت‌زده، آنابل را به وارن‌ها دادند تا آن را در یک قفسه‌ی شیشه‌ای در مــوزه‌ی شخصی خــود در «کانکتیکــات» نگهــداری کنند. محفظه شیشه‌ای که روی آن نوشــته شــده: «اخطــار، آن را باز نکنید».

موزه‌ی شخصی وارن‌ها، مــوزه‌ای منحصر به‌فــرد بــوده و در نوع خود بی‌رقیب است. «Occult Museum»ـ بــرای دهه‌ها شماری از اشیای شــوم و منحــوس تــاریخی را در دل خـــود پنهـــان کـــرده است. لـــورن وارن که خـــود یک کاتولیک معتقد است، به همراه همسرش اد این مــوزه را بنیان نهادند.

تا به امـــروز آنابل هنـــوز هم در این ویـــترین شیشه‌ای نشسته و خدا می‌داند که چه نقشه‌هایی در سر دارد!

1. جعبه‌ی دیبوک (Dibbuk Box)، تسخیر شده توسط روحی باستانی و بدنهاد

جعبه‌ی دیبوک

بر طبق داسـتان‌های فولکلـور یهودیـان، جعبه‌ی دیبـوک، محفظه‌ای برای نگهداری بطری‌هـای نوشـیدنی است که توسط یک روح شـــرور باســـتانی که به دنبـــال تســـخیر زندگان است، اشغال و مورد استفاده قرار گرفته است. بخشی از این جعبه زمـــــانی که همـــــراه با تاریخچه وحشتناکش در e-Bay قرار گرفت، به شـهرت فـراوانی دست یافت.

جعبه دیبوک

داستان از سپتامبر سال 2001 آغاز می‌شود، زمـانی که یک خریدار اشیای آنتیک و عتیقه در یک حـراج ایـالتی در شـــهر پورتلنـــد، ایـــالت اورگِن حضـــور می‌یابد. یکی از اشـیایی که بـرای فـروش گذاشـته شـده، جعبه‌ای است چوبی که متعلق به زنی 103 سـاله و یهـودی است. این جعبه توجه او را جلب کـرده و آن را می‌خـرد. نـوه‌ی این زن بعدا در مورد گذشته‌ی مادربزرگ و داسـتان این جعبه به خریـــدار توضـــیحاتی می‌دهـــد، این که مـــادربزرگ او آخرین نفر از خانواده‌ای بـوده که در طـول جنگ جهـانی دوم کشته شده‌اند. او می‌گوید زمانی که مـادربزرگش به ایالات متحده مهاجرت می‌کند، این جعبه و دو شی دیگـر، تنها چیزهـــایی بودند که او با خـــود به این کشـــور آورده است.

جعبه دیبوک

نــوه‌ی این زن در ادامه می‌افزاید که مــادربزرگ همیشه این جعبه را پنهــان می‌کــرده و به همه‌ی خــانواده اکیــدا توصیه کرده است که از باز کردن درب آن جـدا خـودداری کنند، چرا که این جعبه توسط روحی باســتانی و بــدخواه به نام «دیبوک» اشـغال شـده است. او وصـیت کـرده که جعبه همراه با جسد او سوزانده شود، اما از آن‌جــایی که این درخواست با قوانین دین یهود تضاد داشــت، خــانواده از انجام درخواست او سرباز زدند.

زمــانی که خریــدار به زن پیشــنهاد می‌دهد که آیا دوست دارد برای تجدید خاطرات جعبه را پیش خود نگهدارد، زن بی‌هیچ تردیـــــدی این درخواست را رد می‌کند. او حـــــتی نگـــــــران و وحشت‌زده می‌افزاید که آن‌ها با هم معامله کرده و خریدار باید جعبه را با خود ببرد.

خریدار هم جعبه را با خود برده و آن را در زیرزمین محل کارش نگهداری می‌کند، اما خیلی زود حوادث ترســناک و ناخوشـــــــایندی شـــــــروع به رخ دادن می‌کنند. یکی از دســتیاران او در فروشــگاه به او می‌گوید که نــور اتاق‌ها کم و زیاد شده و گــاهی درهــای امنیــتی قفل می‌شــوند، حتی او گاهی صداهای وحشتناکی از زیرزمین می‌شنود. وقـــتی او بـــرای بررسی موضـــوع به زیـــرزمین می‌رود، متوجه بوی زننــده‌ای می‌شــود که هــوا را مســموم کــرده است؛ به علاوه تمام لامپ‌های زیرزمین شکسته شده‌اند.

جعبه دیبوک

خریــدار بدشــانس بــرای فــرار از این وضــعیت جعبه را به مادرش هدیه می‌کند، ولی زن بیچـــاره خیلی زود به دلیل

سکته‌ی شدید روانه بیمارستان شده و در آن‌جا با چشمانی اشکبار به پسرش می‌گوید که از هدیه‌ی او متنفر است. مرد بیچاره این جعبه را بارها به افراد مختلفی هدیه می‌دهد، اما خیلی زود این جعبه دوباره به خود او برگردانده می‌شود، چرا که مردم آن را دوست ندارند و گاهی حتی حضوری شیطانی را در مورد آن حس کرده‌اند. خیلی زود خود او دچار کابوس‌های شبانه وحشتناکی می‌شود و بعدا درمی‌یابد که تمامی اطرافیان او که در نزدیکی جعبه بوده‌اند، هر شب کابوس‌های مشترکی می‌بینند. او حتی سایه‌هایی را می‌بیند که در اطراف او حرکت می‌کنند. بالاخره او می‌پذیرد که چیزی ماورایی در حال رخ دادن است.

یک‌بار که او در حال تحقیق بوده، همان‌جا پشت کامپیوتر به خواب می‌رود و زمانی که بیدار می‌شود، بازدم کسی را روی گردنش احساس می‌کند، وقتی که برمی‌گردد سایه عظیمی را می‌بیند که تاهال کشیده شده است. این‌جا دیگر تاب و توانش به پایان رسیده و جعبه را با شرحی از مصایبی که از زمان خریدش تا به حال متحمل شده در e-Bay می‌گذارد.

جعبه دیبوک

«جیسِن هکستِن» (Jason Haxton)، که در موزه‌ی پزشکی میزوری مشغول به کار است، این جعبه را از حراج e-Bay خریداری می‌کند. او بعدها کتابی در مورد این جعبه و پیشینه‌ی ناخوشایندش به رشته‌ی تحریر درمی‌آورد که منبع الهام ساخت فیلمی ترسناک با عنوان «تسخیر» (Possession) در سال 2012 می‌شود.

فیلم تسخیر براساس ماجرای واقعی جعبه دیبوک

1. نقاشی تســخیر شــده که بــاعث غش، ضــعف و بیماری می‌شود

نقاشی تسخیر شده

در سال 2000، سایت معروف e-Bay، اثر هنری را برای فـروش ارائه داد که در شـمار آثـار جنجـالی و مـاورائی جهان قـرار دارد. این نقاشی اثر هنرمنـدی آمریکـایی به نـام «بیل اسـتون‌هم» (Bill Stoneham)ـ و عنـوان آن «دســتانی که مــانع او هســتند» (The Hand Resist Him)، بـــود. این اثر هـــنری اینک به عنـــوان یکی از معروف‌تـرین آثـار هـنری تسخیرشـده‌ی جهـان شـناخته می‌شود.

بیل استون هم، نقاش معروف نقاشی تسخیر شده

محتوای اصـلی کـار، پسر کـوچکی است که همـراه با یک عروسک ترســناک مقابل دری شیشه‌ای ایســتاده است. این اثر که در سال 1972 به تصویر کشیده شده، در ابتدا توسط بازیگرهالیوودی «جان مـارلی» (John Marley)، خریداری شد. این نقاشی درست قبل از آن‌که در e-Bay بـرای فـروش گذاشـته شـود، توسط زوجی کالیفرنیـایی خریداری شد، این زوج بعدها ادعا کردند که شخصیت‌های حاضر در این نقاشی شب هنگام از بوم خارج شــده و در گوشه و کنار خانه گردش می‌کردند.

حــتی گفته شــده که پسر بچه‌ی حاضر در این نقاشی به اتــاقی که تــابلو در آن آویــزان بــوده وارد شــده است و همه‌ی کســانی که در آن‌جا حضــور داشــتند، احســاس

بیمـاری و ضـعف کردند. بزرگ‌ترها ادعا کردند که گـاهی اوقات دسـتانی را حس کردند که آن‌ها را لمس می‌کـرده و گروهی مدعی بودند جریانی از هوای گـرم را احسـاس کردند، گویی که در مقابل فری روشن ایستاده باشند.

نقاشی تسخیر شده

حتی کسانی هم که به صورت آنلاین به این تصـویر نگـاه کرده‌انــد، گفته‌اند که با نگــاه کــردن به این تــابلو حسی ناخوشـایند مملو از تـرس و آشـفتگی را تجربه نموده‌اند. حـــتی یکی از آن‌ها ادعا کـــرده که چـــاپگر جدید آن‌ها که همیشه به خـوبی کـار می‌کنـد، هنگـام پـرینت گـرفتن از تصـویر این تـابلو از کـار می‌افتد و هیچگـاه از این تـابلو پرینت نمی‌گیرد.

این تـابلو در نهـایت توسط یک گـالری هـنری در «گـرنت رپیدز» (Grant Rapids)ـ خریـداری شد. وقـتی صـاحب گالری با نقاش این اثر صـحبت کـرد، او عمیقا از این که اثر هنری او تا این حد در زمینه‌ی مسائل ماورالطبیعه در مرکز توجه قرار گرفته، شـگفت‌زده شد. هر چند او گفت دو نفر از کســانی که این تــابلو را در حــالت اورجینــال تماشا کردند، ظرف یک سال از دنیا رفته‌اند.

آیینه‌ای که توسط روح یک زن و فرزندانش تسخیر شــده است

آئینه تسخیر شده

خانه‌ی اربـابی «مـزرعه‌ی مـیرتلز» (Mirtles)، را شـاید بتــوان در شــمار معروف‌تــرین خانه‌هــای تسخیرشــده‌ی آمریکا و چه بسا جهان دانست. تاریخ تأسیس آن به سال

1796 باز می‌گردد و البته محل ساخت آن هم به نوعی در این تسخیرشدگی بی‌تأثیر نیست. این مزرعه و خانه‌ی آن در گورستان بومیان آمریکا ساخته شده است. هر چند براساس پاره‌ای از خرافات محلی، این‌جا محل وقوع دست کم ده جنایت بوده و رخ دادن رویدادهای ماورایی و عجیب نیز در آن به صورت روزانه گزارش می‌شده است.

آئینه تسخیر شده

شاید بتوان تسخیرشده‌ترین شی این خانه را آیینه‌ای دانست که در سال 1980 در آن‌جا قرار داده شده است. مهمانان این خانه‌ی اربابی گفته‌اند که گاهی پیکره‌هایی لرزان را در آیینه مشاهده کرده و بعضا اثر انگشت کودکی روی شیشه‌ی آن برجا مانده است.

براساس افسانه‌های محلی، ارواح زنی به نام «سارا وودراف» (Woodruff) و فرزندانش در این آیینه به دام افتاده‌اند. گفته می‌شود که سارا و فرزندانش به واسطه‌ی مسمومیت جان خود را از دست دادند و باید در زمان مرگ روی آیینه پوشانده می‌شد تا از به دام افتادن ارواح آن‌ها در آن جلوگیری به عمل می‌آمد. اما به هر دلیلی این اتفاق رخ نداده و اکنون این ارواح در این خانه رفت و آمد داشته و حضور خود را در آیینه نشان می‌دهند.

عمارت میرتلز

لباس عروس جن‌زده‌ای که به خودی خود می‌رقصد

لباس عروس جن زده

در سال 1849 «آنا بیکر» (Anna Baker)، دختری از خانواده‌ای مرفه عاشق آهنگری فقیر از طبقات فرودست جامعه شد. اما در این میان پدر دختر، اِلیس بِیکر، با این ازدواج موافقت نکرده و مرد جوان را واداشت تا خانه و زندگی خود در ناحیه آلتونا (Altoona) در ایالت پنسیلوانیا را رها کرده و ترک دیار کند، از سوی دیگر دخترش را نیز در خانه حبس کرد. آنا از بعد از این حادثه، کینه‌ی پدرش را به دل گرفت و تا زمان مرگش در سال 1914، این خشم و عصبانیت را رها نکرده و بدون آن که ازدواج کند، از دنیا رفت.

قبل از تمامی این رویدادها، آنا لباس عروس زیبایی انتخاب کرده بود تا در روز ازدواجش به تن کند، اما از آن‌جایی که این اتفاق هرگز رخ نداد، دختری از خانواده‌ی محلی به نام «الیزابت دیزارت» به جای او این لباس را پوشید، اما در عوض تمام عمرش را در حسرت سپری کرد. سال‌ها بعد لباس به انجمنی خیریه اهدا شد و سرانجام عمارت بیکرها هم به موزه تبدیل شد. لباس عروس نیز در کمدی شیشه‌ای و در اتاقی که سابقا متعلق به آنا بیکر بود، آویزان شد.

عمارت بیکر

گفته می‌شود که لباس گاهی به صورت خودبخودی حرکت می‌کند، به ویژه در زمان ماه کامل این امر بیش‌تر روی داده و لباس از سویی به سوی دیگر تاب می‌خورد، گویی عروسی جوان روبروی آینه ایستاده و لباس را به تنش امتحان می‌کند.

تمام کسانی که برای تحقیق به سراغ لباس آمده و آن را از نظر ماورایی و ارتباطات خاص مورد بررسی قرار دادند، در نهایت دست خالی بازگشتند. هنوز هیچ کسی نتوانسته توضیحی قانع‌کننده در مورد این حرکت‌های خودبخودی ارائه کند. شاید در نهایت این آنا بیکر است که لباسش را مطالبه می‌کند.

گورستان تسخیر شده

راستی اگر از دوست داران این دنیای وهمناک و پر از کابوس‌های ترسناک هستید، بد نیست بدانید که به تازگی بخش دوم فیلم «احضار» یا همان «The Conjuring» روانه‌ی پرده‌ی سینماها شده است و باز هم بیننده را با اتفاقاتی که خانواده‌ی لورن‌ها پشت سر گذاشته‌اند، همراه می‌کند.

تسخیر شیطانی انسان واقعیت دارد؟!

به گزارش گروه ترجمه رکنا، دکتر ریچارد گلگر پروفسور روانشناسی از نیویورک می‌گوید طی 25 سال به طور دست اول شاهد بیش از 100 مورد جن‌گیری واقعی بوده است و صدها مورد دیگر را هم دیده‌است که فرد گرفتار شیاطین شده و نه تسخیر. او که یک کاتولیک معتقد است می‌گوید شیاطین خیلی براق‌تر از انسان‌ها هستند و می‌توانند تمامی زبان‌ها را خیلی روان صحبت کنند. دکتر گلگر می‌گوید صدای آن‌ها را شنیده که یونانی قدیم، لاتین، چینی و فرانسوی حرف می‌زدند. آن‌ها هم‌چنین بسیار باهوش و دارای قابلیت دستکاری ذهن انسان هستند. به گفته او که کتابی در این مورد به نام تجربیات یک روانشناس در دنیای جن‌گیری منتشر کرده، مهمترین علائم تسخیر عبارت است از قوی شدن بیش از حد جسم و بلوکه شدن احساسات، چون شیاطین انسان‌ها را از دیدن و شنیدن منع می‌کنند.

دکتر گلگر که در ابتدا به طور تصادفی وارد چنین تجربه‌ای شده است از افراد مختلفی می‌گوید که شاهد جن‌گیری‌شان بوده. افرادی که همگی از تمام آزمایش‌های جسمانی و روحی به سلامت عبور کرده بودند و هیچ توجیهی به غیر از جن‌زدگی برای حالت‌های‌شان وجود نداشت. از جمله یک مادر خانه‌دار که بسیار نیکوکار و مذهبی بود ولی به طور نگهانی شروع به بروز دادن رفتارهای شیطانی کرده بود. دکتر گلگر می‌گوید تسخیر او احتمالا به این دلیل صورت گرفته بود کهشیطان Evil از این نیکوکاری او به خشم آمده بود.

در تجـربه‌ای دیگـر، فـرد تسـخیر شـده علت مـرگ مـادر متوفی گلگر را به او گفته بود و این کار را با تمام افراد حاضر در محل تکرار کـرده بـود. این خـبر از غیب دادن‌ها چندین بار دیگر نیز در تجربه‌هـای مختلف بـرای او تکـرار شد.

او هم‌چنین شاهد جن‌گیری از دختر جـوانی بـوده که قبلا در فــرقه‌ی شیطان‌پرســتی عضــویت داشــته و وقــتی تصمیم به خروج از آن گرفته توسط ارواح خبیثه تســخیر شده و اعمال فرابشری از خود نشان داده است.

پروفســور گلگر در کتــابش به شــرح کامل ماجراهــای خارق‌العــاده این جلسه‌های جن‌گــیری پرداخته است. او می‌گوید متوجه است که باور کـردن چـنین چـیزی سـخت است و انســان نمی‌خواهد قبــولش کنــد؛ ولی مثل روز برایش روشن است که این اتفاق‌ها توجیه دیگـری ندارند و علم روانشناسی یا هیچ علم دیگــری نمی‌تواند آن‌ها را توضــیح بدهد. پروفســور در پاسخ به این ســوال که آیا نگران نیست شـیاطین خـودش را هم تسـخیر کنند پاسخ منفی داده و می‌گوید نور ایمان خودش و اطرافیانش او را محافظت خواهد کرد.

تلسکوپ فضایی‌هابل

تلسکوپ فضایی‌هابل (به انگلیسی: Hubble Space Telescope)، به اختصار HST تلسکوپی است که در سال 1990 توسط شاتل دیسکاوری در مدار گردش قرار گرفت. نام این تلسکوپ از نام کیهانشناسی به نام ادوین‌هابل گرفته شد. اگر چه‌هابل اولین تلسکوپ فضایی نبود ولی یکی از بزرگ‌ترین و پرکاربرد ترین‌ها به‌شمار می‌آید. HST یک برنامه مشترک بین ناسا و سازمان فضایی اروپا می‌باشد.[1]

محتویات

پیشینه و تعمیرات

پرتاب‌هابل به فضا

اولین طرح تلسکوپ فضایی در سال 1923 تدوین شد. در دهه 70 میلادی روی‌هابل سرمایه‌گذاری شد و قرار شد در سال 1983 در مدار قرار گیرد اما پروژه با تأخیر فنی و مشکل بودجه چند سالی عقب افتاد. وقتی در سال 1990 مأموریت آن شروع شد دانشمندان دریافتند که آینه اصلی آن در جای مناسب خود قرار نگرفته و به شدت کارایی آن را کاهش داده‌است. با این همه در سال 1993 به کیفیت مورد نظر دانشمندان رسید و عملیات خود را آغاز کرد.هابل اولین تلسکوپی است که می‌توان آن را در فضا تعمیر کرد و تاکنون حدود 5 بار روی آن تعمیرات صورت گرفته‌است.[1]

آخرین مأموریت تعمیراتی‌هابل در سال 2002 میلادی انجام شد. در این مأموریت با تعویض بخش‌هایی از

تلسکوپ فضـایی، کـارایی آن به مـیزان زیـادی افـزایش یـافت. در این مـأموریت صـفحات خورشـیدی تلسـکوپ فضایی که آسیب دیده بودند، تعـویض شـدند. منبع تغذیـهٔ نیروی الکتریکی که انرژی تلسکوپ را فراهم می‌کـرد به کلی تعویض شد و برای این کـار بـرق تلسـکوپ فضـایی بـرای اولین بـار در فضا قطع شد و ارتبـاطش با مرکز کنترل و فرماندهی روی زمین هم همین‌طـور. هم‌چـنین در این مأموریت، دوربین فروسرخ NICMOS که به دلیل مشکل سیستم خنک‌کننده بلااستفاده مانده بود، تعمـیر و راه‌انـدازی شد. علاوه بر همـهٔ این اصـلاحات مهندسـان ناسا دوربین بسـیار قـوی جدید خـود موسـوم به دوربین پیشـرفتهٔ نقشه‌برداری را روی تلسـکوپ فضـایی نصب کردند. عکسـهای خـارق العـادهٔ این دوربین، تا مـدت‌ها مورد بحث مجامع علمی جهان بود. تلسکوپ فضایی‌هابل هم مانند بسـیاری از مأموریت‌هـای فضـایی موفق دیگر بیشـتر از آن‌چه که پیش‌بیـنی می‌شـد، کـار کرده‌است و زمزمه‌ها دربـارهٔ بازنشسـتگی‌اش به گـوش می‌رسد. در مورد زمان پایان کارهابل و چگونگی پایان کـارش حرفها متفاوت است. اما چیزی که آشـکار است این است که تا تلسکوپ فضـایی بعـدی آمـادهٔ رفتن به فضا نباشـد، این اتفـاق نمی‌افتد. در روز شـنبه 16 مه 2009 تلسـکوپ فضـایی‌هابل تعمـیر اساسی شد. این اولین تعمـیر یک شی فضایی است شامل تعـویض بـرخی باتری‌هـای آن و هم‌چـنین دوربین اصـلی آن است. انتظـار می‌رود پس از این تعمیر این تلسکوپ بتواند 8 سال دیگر نیز کار کند.[2]

کیفیت تصاویرهابل

گرفتن عکس‌های رنگی با تلسکوپ فضایی‌هابل بسیار پیچیده‌تر از گرفتن این عکس‌ها با دوربین معمولی است. در اولین تفاوت آن است که‌هابل هرگز از فیلم رنگی استفاده نمی‌کند بلکه با استفاده از آشکارسازهای الکترونیکی خود نور را از فضا جمع‌آوری و ثبت می‌کند. این آشکارسازها عکس‌های کیهانی را به صورت رنگی تولید نمی‌کنند و عکس‌ها در مرحله اول سیاه و سفیداند. عکس‌های نهایی از ترکیب چند عکس سیاه و سفید که رنگ آن‌ها در زمان پردازش به آن‌ها اضافه شده‌است، به وجود می‌آیند. رنگها در عکس‌های‌هابل، که به دلایل مختلف به وجود می‌آیند، همواره همان چیزی نیستند که ما از نزدیک می‌دیدیم (اگر می‌توانستیم آن اجرام را در سفینه فضایی و از نزدیک ببینیم) ما بعضی مواقع از رنگ به عنوان یک ابزار استفاده می‌کنیم به این دلیل که یا باعث بهتر دیدن جزئیات می‌شوند یا تصور و دیدن آن‌ها رنگ‌ها از عهده چشم انسان خارج است. یک عکس نوعی‌هابل از ترکیب چند عکس سیاه و سفید به نمایندگی رنگ‌های مختلف نور به وجود می‌آید. پنج ابزار دقیق تلسکوپ‌هابل - دوربین‌ها، طیف نگارها و حسگرهای رهنمایی بسیار دقیق - به‌طور هماهنگ یا مجزا از هم کار می‌کنند تا عکس‌های عالی را از دورترین نقاط هستی به ما برسانند. هر کدام از ابزارها برای مشاهده جهان از راهی منحصربه‌فرد در نظر گرفته شده‌اند.[1]

تجهیزات‌هابل

نوشـــتارهای اصـــلی: دوربین پیشـــرفته نقشه‌برداری، دوربین میـدان بازهابـل، دوربین سـیاره‌ای‌هابل، دوربین فروسرخ و دوربین طیف‌نگار

در این‌جا تعـــدادی از ابزارهـــای مهم‌هابل در حـــال و گذشته، و کار آن‌ها را به‌طور مختصری بررسی می‌کنیم: [1]

دوربین پیشرفته نقشه‌برداری: که در مارس سـال 2002 میلادی نصب شده‌اسـت، نشـانگر نسل سـوم ابزارهـای دقیـق، که روی‌هابل نصب شـده می‌باشد. این دوربین در کنـار دیگر وظـایف به مشـاهده و بررسی آب و هـوا در روی دیگر ســـیارات منظومه شمســـی، مشـــاهده و نقشه‌برداری از کیهان و هم‌چنین مطالعه نوع و چگونگی توزیع ستارگان می‌پردازد.

دوربین میـدان بـاز و سـیاره‌ای‌هابل: زحمت کش‌تـرین ابـــزار در تهیه مشـــهورترین عکس‌های‌هابل است. این دوربین مانند دوربین اصلی‌هابل برای مشـاهده همه‌چـیز به کـــار می‌رود. در زیر دو عکس از عکس‌هـــای بســـیار پرتعداد آن را می‌بینیم.

دوربین فروسرخ و طیف نگار: که می‌تواند چند هـدف را هم‌زمان طیف نگـاری کنـد، آشکارسـاز گرمای‌هابل است حساسیت آن به امواج فروسـرخ بـاعث شده‌است که این دوربین برای مشاهده اجرام مبهم آسمانی مانند گازها و غبار میان ستاره‌ای و هم‌چـنین مشـاهده دقیق ژرفـترین قسمت‌های جهان بسیار کارآمد باشد.

طیف نگار عکاسی تلسکوپ فضـایی: ابـزار گـردانی بـود که تا حـــدودی مانند یک منشـــور، نـــوری که از اجـــرام

آسـمانی به تلسـکوپ می‌رسد را به رنگهـای به وجـود آورنه آن تجزیه می‌کند. در سال 2004 مشکلی بـرای آن پیش آمد و از ادامه فعـالیت آن جلوگـیری کـرد البته این ابزار قابل تعمیر است و می‌تواند در مأموریت‌های بعدی تعمیر شود.

حسـگرهای راهنمـایی دقیق‌هابل: ابزارهـای هـدف‌گیری هسـتند که به سـوی سـتارگان راهنما قفل می‌شـوند و موقعیت نسبی آن‌ها را نسبت به سوژه در حال مشـاهده می‌سـنجند. کـار تنظیمی که این ابزارها انجـام می‌دهند بـاعث می‌شـودهابل در حـالت نشـانه‌گیری درست بماند. هم‌چـنین این حسـگرها بـرای انجـام انـدازه‌گیری‌های آسمانی به کار می‌روند.

نمودار مدار تلسکوپ‌هابل

دوربین سـوژه‌های کم نـور: دسـتگاه مخـابره عکس‌هابل بود. عکس‌هایی که از میدان‌های دید بسیار کوچک گرفته شده بودند با تمـام جزئیـات ضـبط می‌کـرد. این ابـزار در سـال 2002 جـای خـود را به دوربین پیشـرفته نقشه‌برداری داد.

کنترل زمینی‌هابل

تمام فعالیت‌های تلسکوپ فضایی‌هابل توسط پایگاه‌های زمینی کنـترل می‌شـوند. نقطه مرکـزی تمـام عملیات‌ها تیم عملیات پرواز است که در مرکز پرواز فضایی گودارد واقع در مریلند، قرار دارد.[نیازمند منبع]

اتاق کنترل‌هابل

وظایف قسمت عملیات پرواز:[1]

کنترل وضعیت سیستم‌های مکانیکی، الکتریکی و مدیریت داده‌ها و بخش‌های کوچکتر

جستجو برای هر چیز غیرعادی در رفتارهای‌هابل

تعیین برنامه و مسیر کاری اجزای مختلف

مدیریت ارتباطات

استفاده سیستم راهنمایی ستاره‌ای

کار قسمت عملیات پروازهابل به صورت شبانه‌روزی و هفت روز هفته می‌باشد. مهندسان و تکنیسین‌های مخصوص آموزش دیده که تیم عملیات پرواز را تشکیل می‌دهند در شیفت‌های چرخشی با سه یا چهار نفر در هر نوبت کار می‌کنند. یک روز کاری به کنترل، نشانه روی تلسکوپ، نظارت بر رفتار آن پشت میز فرمان و جستجوی هر چیز غیرعادی در کارهای فنی می‌گذرد.[1] کنترل‌کنندگان زمینی حتی از مدت مأموریت‌های سرویس همیشگی نیز مشغول‌تر می‌شوند. کمی پس از پرتاب شاتل کنترل‌کننده‌ها مأموریت‌های علمی‌هابل را متوقف می‌سازند. برای آماده کردن تلسکوپ بزرگ برای گرفتن آن (با شاتل) و بودن در مکان مقرر، آن‌ها دهانه‌هابل را می‌بندند و آنتن تقویت بلند آن مخفی می‌گردد. بعد از گرفتن‌هابل و نصب تجهیزات جدید روی آن توسط فضانوردان، کنترل‌کننده‌ها فوراً آن‌ها را آزمایش می‌کنند. بعداً، کنترل‌کننده‌ها وارسی و آزمایش‌های جزیی‌تری روی آن انجام می‌دهند. بعد از هر مأموریت سرویس، تیم عملیات پرواز آنتن تقویتی و دریچه اصلی را باز می‌کنند. آن‌ها سپس تمام ابزارهای قبلی و جدید را دوباره راه اندازی می‌کنند.[1]

دیدهابل و کیفیت آیینه آن

آینه پشتیبان، کداک، پشتیبانی از ساختار درونی آن دیده می‌شـــود به دلیل آن است که با یک ســـطح بازتابنـــده پوشش داده نشده‌است.

مکان‌هابل بالای جو زمین است. اگر چه این مکـان دارای برتریهـای زیـادی اسـت، اما این نکته فقط قسـمتی از جواب این سؤال است. بدون دید قوی،هابل نمی‌توانست چنین عکس‌هـای مفیـدی را از مکان‌هـای بی‌همتا بگـیرد. چشم‌های‌هابل در حقیقت سیستمی هسـتند که مجموعه نوری تلسکوپ نام دارند. این سیسـتم از دو آینه تشـکیل می‌شـود. سیسـتم نوری‌هابل یک طـرح درست نـوری موسوم به Ritchey-Chretien گاسگرین است که در آن شـکل و طـراحی مخصـوص دو آینه عکس‌هـایی از بزرگ‌تـرین میـدان دید ممکن را کـانونی می‌کنند. آیینه‌های‌هابل بسـیار صـاف هسـتند و سـطحی به دقت شکل داده شـده بـرای بازتـاب نـور دارند. آن‌ها با تـراش شیشه با سـایینده‌ها به وجـود آمده‌اند به‌طوری‌که سطحشـان بیشـتر از یک هشتصد هـزارم در یک اینچ از شکل منحنی انحراف نـدارد. اگر آینه اصـلی‌هابل قطـری هم انـدازه با قطر زمین داشـت، ارتفـاع بزرگ‌تـرین برآمدگی آن تنها شش اینچ می‌شد.[1]

فعالیت‌های ترویجی

ای‌اس‌ای پادکسـتی ویـدئویی به نام‌هابل‌کست Hubblecast منتشر می‌کنـد، که هـدف‌اش آمـوزش مسائل علمی برای عموم است.[نیازمند منبع]

اکتشافات و دستاوردها

نوشـــــــــتارهای اصـــــــــلی: زمینه ژرف‌هابل و زمینه فراژرف‌هابل

پرونـده:Hubble Space Telescope Flies.ogvپخش رسانه

ویدئو از تلسکوپ‌هابل

نگاره‌ای از منطقه اچ 2 در کهکشان ابر مـاژلانی بـزرگ که توسط تلسکوپ فضایی‌هابل ثبت‌شده‌است.

هابل به حل بسـیاری از مشـکلات نجـوم که دانشـمندان قبل از در مدار قرار گرفتن آن با آن‌ها دست و پنجه نرم می‌کردند کمک کرد.

این تلسکوپ توانست فاصـله میـان سـتارگان را دقیق‌تر اندازه‌گیری کرده و سرعت گسـترش جهـان را تنها با 10 درصد خطا تخمین بزند.

هم‌چنین‌هابل توانست سن جهـــــان و راهی در پیشه رو دارد را انـدازه‌گیری و به دست دهد که این نتـایج نـاقض بسیاری از نظریات قبلی بود.

تصـــاویر با دقت بـــالای این تلســـکوپ امکـــان مشـــاهده چگـــونگی شـــکل‌گیری ســـیاه چاله‌ها را در کهکشـــان‌های نزدیک به ما را فراهم کرد و نـیز توانست کهکشـان‌هایی را که میلیاردها ســـــال نـــــوری از ما فاصـــــله دارند را آشکارســـازی کـــرده و درهـــای جدیـــدی از علم را بـــرای دانشمندان بگشاید.[1]

هابل هر روز بین 10 تا 15 گیگابایت تصویر برای ستاره‌شناسان ارسال می‌کند. حجم این داده‌ها تاکنون بیش از 10 ترابایت بوده است.

هابل بیش از 400000 رصد جداگانه از اجرام آسمانی به عمل آورده‌است.

هزاران مقاله نجوم بر اساس اطلاعات‌هابل نوشته شده‌است.

هابل اولین تلسکوپ نوری بود که توانست از یک سیاه چاله تصویر برداری کند. این سیاه چاله جرمی معادل چندین میلیارد برابر خورشید دارد.

هابل برای اولین بار تصاویری واضح از تولد و مرگ ستارگان ارائه داد.

در سال 1994هابل از برخورد ستاره‌ای دنباله دار با مشتری تصویربرداری کرد.

دورترین و قدیمی‌ترین اجرام آسمانی نسبت به زمین که تاکنون نور آن‌ها به زمین رسیده‌است نیز توسط‌هابل ثبت شده‌اند.[3]

ثبت تصویری با فاصله 13 میلیارد سال نوری از زمین[4]

در 9 ژانویه 2013 دورترین ابرنواختر شناخته شده، توسط تلسکوپ‌هابل کشف شد. فاصله این ابرنواختر حدود 10 میلیارد سال نوری است.[5][6][7]

جانشین‌هابل

نوشتار اصلی: تلسکوپ فضایی جیمز وب

مقایسه آینه تلسکوپ فضایی‌هابل و تلسکوپ فضایی جیمز وب

پروژه تلسکوپ فضایی بعدی به نام تلسکوپ فضایی جیمز وب به اختصار JWST با اندازه‌ای بزرگ‌تر و قدرتی بالاتر و البته هدفهایی متفاوت در دست طراحی است. ابعاد این تلسکوپ بزرگ‌تر ازهابل است و دارای آینه‌ای عظیم خواهد بود که بر قدرت رصدگری آن می‌افزاید و به علاوه نسبت به‌هابل دورتر از زمین مستقر خواهد شد.[8] بودجه 8٫8 میلیارد دلاری تلسکوپ JWST آن را به یکی از بزرگ‌ترین و پر هزینه‌ترین پروژه‌های تاریخ ناسا مبدل ساخته‌است. چهار ابزار علمی بسیار پیشرفته برای تلسکوپ فضایی جیمز وب در نظر گرفته شده‌است؛ ابزار مادون قرمز متوسط برای تهیه تصاویر شبیه‌هابل از کهکشان‌ها، دنباله دارها و اجرام آسمانی سنگین توسط کنسرسیوم اروپا آماده شده و در سال 2012 به ناسا تحویل داده شد. دوربین فیلتردار مجهز به حسگرهای دقیق FGS-TFI برای تصاویر با وضوح تصویری بالا از سایر اجرام آسمانی نیز توسط آژانس فضایی کانادا ساخته و سال گذشته در اختیار ناسا قرار گرفته‌است. ابزار دوربین مادون قرمز نزدیک و طیف نگار مادون قرمز نزدیک نیز تا سال 2013 آماده خواهد شد. پس از این مرحله، عملکرد هر چهار ابزار علمی بر روی تلسکوپ فضایی جیمز وب با ابعاد یک زمین تنیس و شعاع آینه 5٫6 متری مورد آزمایش قرار می‌گیرد و تست‌های نهایی از سال 2015 آغاز می‌شود. ناسا امیدوار است که برنامه تلسکوپ فضایی‌هابل با عمر 23

سال را تا سال 2018 و هم‌زمان با پرتاب شدن تلسکوپ فضایی جیمز وب تمدید کند.[9]ـ آلبرتو کونـتی دانشـمند دیگر پـــروژه جیمز وب می‌گوید این مـــأموریت فراتر از جســـتجوی صـــرف بـــرای کشف حیـــات اســـت، در این مأموریت برای کشف شـواهدی از اولین سـتاره جهـان و اطلاعـاتی دربـارهٔ شـکل‌گیری کهکشـان‌ها و حیـات نـیز تلاش خواهد شد. به گفته وی این تلســـــــــکوپ یکی از اصـــلی‌ترین موانع بـــرای بررسی فرایند شـــکل‌گیری ســـیاره‌ها، یعـــنی غبارهـــای فروســـرخ را از سر راه اخترشناسان برخواهد داشت.[10]

پانویس

معـــرفی تلســـکوپ فضـــایی‌هابل، مؤسسه فـــرهنگی و اطلاع‌رسانی تبیان.

تلویزیـون فارسی صـدای آمریکا-برنامه خبرها و نظرها- پخش شده در روز شنبه 16 مه 2009

تلسکوپ فضایی‌هابل، دانشنامه ستاره‌شناسی.

13,000,000,000 ســـال زنـــدگی عـــالم در یک عکس، خبرگزاری خبرآنلاین.

The farthest supernova yet for measuring" cosmic history". e! Science News. 9 January 2013. Retrieved 5 February 2013.

Precision Measurement of The Most Distant" Spectroscopically Confirmed Supernova Ia with the Hubble Space Telescope". ArXiv. 8 January 2013. Retrieved 5 February 2013.

PRECISION MEASUREMENT OF THE MOST" DISTANT SPECTROSCOPICALLY CONFIRMED SUPERNOVA Ia WITH THE HUBBLE SPACE TELESCOPE". Astrophysical Journal. IOP.org. 3 January 2013. Retrieved 5 February 2013.

تلسکوپ فضایی جیمز وب جانشین‌هابل می‌شود بایگانی‌شده در 3 نوامبر 2013 توسط Wayback Machine، سیتناپرس.

6سال تا پرتاب تلسکوپ «جیمز وب»، مشرق نیوز.

تلسکوپ جیمز وب، پاسخی برای بنیادی‌ترین پرسش بشر بایگانی‌شده در 3 نوامبر 2013 توسط Wayback Machine، همشهری آنلاین.

منابع

مشارکت‌کنندگان ویکی‌پدیا. «Hubble Space Telescope». در دانشنامهٔ ویکی‌پدیای انگلیسی.

ویکتوری، ابراهیم. اسرار کائنات، تهران: به نگار، 1387. 9789646332584.

جستارهای وابسته

تلسکوپ فضایی

ناسا

هابل سه‌بعدی

تلسکوپ فضایی جیمز وب

بزرگ‌ترین تلسکوپ‌های جهان

تلسکوپ‌های ناسا، اجرام آسمانی سیزده میلیارد ساله را رصد کردند

کارشناسان ناسا با استفاده از قدرت دید تلسکوپ‌های فضایی «اسپیتزر» و «هابل» اجرام فضایی را رصد کرده‌اند که ممکن است دور دست‌ترین کهکشانی باشد که تاکنون مشاهده شده است. نور متصاعد از این کهکشان مربوط به دوران نوپایی آن است که با احتساب عمر تقریبی فضا می‌توان گفت به 13 میلیارد و 700 میلیون سال پیش برمی گردد، یعنی زمانی که از عمر فضا فقط 500 میلیون سال می‌گذشت.

وب سایت رسمی ناسا می‌افزاید که این کهکشان در دورانی شکل گرفته و وجود داشته که به گفته دانشمندان، عالم فضا درحال عبور از دوران تاریک خود بود. در این دوران فضا از یک گستره تاریک و بدون ستاره به عالمی مملو از کهکشان‌های نورانی و قابل رویت بدل شد. کشف این کهکشان دور دست و کم نور می‌تواند دریچه‌ای باشد به سوی شناخت بخش‌های دست نیافتنی و دورانهای بسیار کهن در تاریخ فضا.

دانشمندان علوم فضایی می‌گویند که این کهکشان دور دست‌ترین اجرام یا توده‌های نورانی است که تاکنون رصد شده است.ادامه پژوهش درمورد این کهکشان و موارد مشابه دیگر می‌تواند در شناخت بهتر از مراحل اولیه شکل گیری اجرام آسمانی و کهکشان‌ها و پایان یافتن دوران تاریک فضا کمک موثری بکند.

نور متصاعد شده از این کهکشان حدود 13 میلیارد و 200 میلیون سال نوری طول کشیده تا به تلسکوپ‌های

ناسا برسد. به زبـــان دیگرT نـــوری که از این کهکشـــان توسط تلسکوپ‌های «اسپیتزر» و «هابل» دریـافت شـده متعلق به زمانی است که عالم فضا کمـتر از چهـار درصد از عمر امروزی خود را داشت.

برخلاف موارد دیگری که در گذشته کهکشـــان‌هایی با این فاصله و عمر تقریـبی رصد شـده بودند این کهکشـان در تمام طول موج‌ها و یا رنگ‌های مختلف که اشیای نورانی را تشخیص می‌دهندT رصد شده است. تلسکوپ «هابل» در چهـــار طـــول مـــوج یا رنگ مختلف این کهکشـــان را مشاهده کرده و سپس تلسکوپ «اسپیتزر» نیز در طـــول موج پنجم وجود این کهکشان را تایید کـرده است. به این تـــرتیب کارشناســـان موسسه فضـــایی آمریکا -ناسا- با قاطعیت می‌توانند وجـود و فاصـله این کهکشـان را تایید کنند.

اجرامی را که دریک چنین فاصله طـولانی از زمین قـرار دارند به سـختی می‌تـوان با دقت تلسـکوپ‌های امـروزی مشـاهده کـرد. دانشـمندان بـرای رصد این کهکشـان‌های قـــدیمی و دوردست از روشی که رصد کـــردن براســـاس جاذبه نامیده می‌شود استفاده می‌کنند.

براسـاس این روش علمی که آلـبرت انیشـتن حـدود صد ســـال پیش آن را پیش بیـــنی کـــرده بـــود، نـــیروی جاذبه اجـــرامی که جلـــوی مجموعه دیگر قـــرار گرفته‌اند نـــور اجرام موجود در پس زمینه را تغییر می‌دهد. در این مورد اخـــیر وجـــود یک کهکشـــان پهنـــاور بین کهکشـــان ما و کهکشان قدیمی که اخیرا رصد شده است باعث شده بود که نور متصاعد شده از آن تقویت شده و امکان دیدن آن تقریبا پانزده برابر افزایش یابد.

به نوشته وب سایت رسمی ناسا دانشمندان معتقدند که این کهکشان در زمانی توسط تلسکوپ‌های فضایی رصد شده است که عمر آن حدود دویست میلیـون سـال بـوده است. در همین حـــال به نظر می‌رسد که کهکشـــانی کوچک و بســیار فشــرده‌ای است که گســتره و حجم آن حدود یک درصد از اندازه کهکشان راه شیری است.

براســـاس فرضـــیه‌های علمی موجـــود قاعـــدتا اولین کهکشان‌هایی که شکل می‌گرفتند، بسـیار کوچک بـوده و در طول زمان بر اثر جذب یک‌دیگر به ابعادی می‌رسـیدند که مشابه کهکشان‌های امروزی است.

دانشـمندان علـوم فضـایی امیـدوار هسـتند که با به کـار افتـادن تلسـکوپ بعـدی به نـام «جیمز وب» که در سـال 2018 راه اندازی خواهد شد، مطالعـات و دانش خـود از زمان و نحوه شکل گیری اولین ستاره‌ها و کهکشان‌ها را توسـعه دهند. به احتمـال زیـاد این کهکشـان دور دست و کهنسال که اخیرا کشف شده یکی از اهداف مهم در این برنامه‌های مطالعاتی خواهد بود.

تله‌های فیزیکی اهرام ثلاثه مصر

در ساخت اهرام ثلاثه مصر هم از یک معماری بسیار پیچیده استفاده شده و هم از مخوف‌ترین تله‌های اهرام ثلاثه مصر باستان یکی از پیچیده‌ترین سازه‌های مثلثی شگفت انگیز در جهان است. در داخل اهرام مصر باستان انواع قبرها و مقبره‌های فراعنه مصر وجود دارد که پس از مرگ انها را داخل اهرام دفن میکردند. برای محافظت از این مقبره‌ها و گنیجنه‌ها و دفینه‌ها از انواع تله‌های مکانیکی و فیزیکی و تله‌های ویروسی استفاده میکردند تا کسی نتواند از این مقبره‌ها و اهرام سرقت و دزدی کند

ماریت (دانشمند فرانسوی) و جانشینان او سریعا دریافتند متوقف کردن غارتگریهایی که از زمان خود فراعنه در مصر ادامه داشت کار ساده‌ای نبود.بندرت گورهایی یافت می‌شد که توسط دزدان به آن نقبی زده نشده باشد حال آن‌که سازنده گان این مقبره‌ها کلیه احتیاط‌های لازم را برای حفاظت از این آرامگاههای ابدی را بخرج داده بودند.

احتیاط‌های آن‌ها شامل این موارد می‌گردید

بکارگیری زبانه‌های قفلی

دالانهای انحرافی

دریچه‌های سنگی کشویی

و تله‌هایی که بهنگام حفر گورها باعث فروریختن قلوه سنگهای بزرگ بر سر دزدان می‌گردید.

یک نمونه وحشـــتناک از این تله‌ها توسط یک باســـتان شناس فرانسوی در کتابش نوشته شده است.هنگام کـار در یک مقبره یک جفت بازو را مشاهده کـردم که بر روی تـابوت ویـران شـده افتـاده بـود.صـاحب دست‌های قطع شده بخاطر جراحات وارده در همان مقبره جـان سـپرده و استخوانهای او در کنار تابوت قرار داشتند.

این باستان شـناس بر این گمـان است که دزد در حالیکه قصد بلند کردن جسد مومیـایی را از داخل تـابوت داشـته است سـقف فـرو ریخته و سـنگ بـزرگ و برنـایی ضـمن قطع هر دو بازوی او سبب مرگ او گردیده است.

هم‌چـنین همه کسـانی که درون مقـابر اقـدام به کشف مقـابر می‌نمودند و چنـدین روز بعد جـان خودشـان را از دست داده بودند در پژوهشـــها مشـــخص گردید که در بدنهای‌شان ویروسی وجود داشته که موجب تـورم مجـار تنفس و تب‌های شـدیدی می‌شـده هم‌چـنین با تحقیق در مورد این بیماری در مرکز میکروب شناسی قاهره برخی ویروس‌هـای خطرنـاک را تشـخیص داده شـده بـود که مـــوجب ناخوشی‌های گونـــاگون است که در بین آن‌ها ویروس آپسوژینوس نـپژر7مشـاهده شد که این ویـروس می‌تواند در درون مومیایی‌ها و مقـــابر و اهـــرام حـــدود حداقل سه تا چهار هزار سال زنده بماند

تله پاتی

کلمه تله پاتی نخستین بار توسط فردریک مایرزFredric Mayrers یکی از پایه گـذاران انجمن تحقیقـات روانی انگلستان بکار گرفته شـده است. این کلمه که ازدو لفظ یونانی مشتق شده یکی تله Tele به معنی دور و دیگری پـاتوسPathos به معـنی احسـاس می‌باشد که در واقع احساس از دور معنی می‌دهد این پدیـده شـامل دو بخش می‌شـود. یکی انتقـال فکر و احسـاس به قصد اشـخاص دیگر و دیگری دریافت افکار و احساس دیگـران که آن را فرایابی می‌نـامیم.حـال جـالب این‌جاست که بسـیاری از افراد که ادعای ربوده شـدن توسط فرازمینی‌ها را دارند به گونه‌ای ارتباط تله پاتیک داشـته‌اند. بسـیاری از افـراد مرمـوز و شـگفت انگـیز جهـان که تـاریخ همـواره راهی برای اثباتشان نیـافت نـیز ارتبـاط تله پاتیک با مـاوراء را تجربه کرده‌اند. پی حال به این سـوال پاسخ خـواهیم داد که تله پاتی چیست؟!

تاریخچه تله پاتی:

آیا انتقـال فکر از راه دور مسـئله‌ای است فقط مربـوط به زمان ما؟

جـواب این مسـئله منفی است. تله پـاتی از زمـان قـدیم وجود داشته است.

مشـرق زمین از صـدها سـال پیش تـأثیر فـراوانی در پیشبرد دانش بشری داشته و دانشـمندان اسـلامی مانند خوارزمی بوجود آورنده علم جبر، ابن الهثیم وضع کننـده علم مشـاهدات و ابن سـینا و رازی مبتکـران دانش

پزشـــکی نـــوین در زمـــانی که اروپا در ســـیاهی قـــرون وســـطی به سر می‌بـــرد پیشـــتازان علم و دانش و ادب جهـــان بودند. در زمینه داروی بیهوشی نـــیز دانشـــمندان اسلامی مبتکر بودند. داروی ویژه برای اولین بـــار توسط دانشمندان اسلامی کشف شد و در حالی که منابع غربی ادعا می‌کنند که در سال 1844 هوراس ویلر برای اولین بار برای کشیدن دندان از آن استفاده کرد.

پروفسور جونس در کتاب خود ضمن اشاره به ســـومریها می‌نویسد آنـــــان در دوران جـــــوانی از این قـــــدرت برخورداری کامل داشته‌اند. مـردم سـومر قـوی و خـوش بنیه بوده‌اند و قـــدرت انتقـــال فکر در آن‌ها از زمـــانی فـــزونی می‌گـــرفت که جسم را با یک‌دیگر پیوند می‌دادند به عبارت دیگر پروفسور جونس آمریکایی اظهار عقیـــده می‌کند که ازدواج مـــرحله‌ای بـــوده ســـازنده تله پـــاتی ... البته اگر هم به توضـــیحات پروفســـور جـــونس صددرصد ایمان نداشـــته باشـــیم باید این نکته را قبـــول کـــنیم که به هر حال ریشه تاریخی اصطلاح تله پاتی به قوم ســـومری می‌رسد. مصـــــریان قـــــدیم که اغلب از راه صـــــحرا با شـــترهای خـــود حـــرکت می‌کرده‌اند طبق نوشـــته یکی از دانشمندان پاراپسیکولوژی امریکایی به نام پروفسور ج. تـــایلور علاوه بر حـــرکت و نشـــانه کـــردن ســـتارگان بـــرای جهت یابی از تله پاتی و انتقال فکر از راه دور اســـتفاده می‌کرده‌اند. مصریان دوره فراعنه در صـــحرا فکـــری را با افراد خانواده شان مبادله می‌کردند و از حال هم همیشه با خبر بوده‌اند. اگر به خاطر داشته باشـــید دربـــاره لامـــای تبت و این‌که دارای قـــدرت پارانورمـــال بوده‌اند به طـــور مختصر با شما گفتگو داشته‌ایم. همین پروفســـور تـــایلور که مدتها در تبت بسر برده گـــزارش داده است که تبتی‌ها

به فرزنـــدان خـــود انتقـــال فکر از راه دور را تعلیم می‌داده‌اند. به این معـنی که معلم‌هـایی بـرای این کـار وجود داشته است که روزی چند ساعت شاگردان خـود را تمرین می‌داده‌اند.

تله پاتی در ابتدا در محدوده‌ای مثلاً از یک اطاق بسـته به اطاق دیگر صورت می‌گرفت و به همان اندازه که شاگرد قـدرت تمرکز فکـری بیشـتری می‌یـافت، فاصـله دورتر می‌شد و در ظرف چند سال این شاگردان چنان مهـارتی در انتقال فکر به راه‌هـای دور پیـدا می‌کردند که امـروزه مـواردی از آن بلافاصـله مـورد بررسی و تحقیق علمی قـرار می‌گـیرد. در دانشـگاه کارولینـای شـمالی یعـنی دانشگاه داک امروزه برای تعلیم دادن تله پاتی و تقـویت نیروی مافوق یا پارانورمال از همان روش شناخته شـده تبتی‌ها استفاده می‌گردد. پروفسـور تـایلور در خـاطرات مسـافرت خـود به تبت این مـاجرا را که شـاهد عیـنی آن بوده است نقل کرده که به خواندنش می‌ارزد. پروفسور تـایلور می‌نویسد: در آن زمـان یعـنی قبل از جنگ دوم جهـانی من بـرای اکتشـاف و سـیاحت به سـرزمین تبت رفتم ... در این سـفر جـالب روزی به اتفـاق دو تن از کاهنان تبتی به یک پناهگاه غار مانند کوهستانی رسیدیم ما استراحت کردیم و داشتیم حـرف می‌زدیم که ناگهـان آن دو کـاهن صـحبت خـود را قطع کردند و از جـای برخاسـتند و گفتند زود همـراه ما حـرکت کنید یکی از برادران هم خون ما جـانش به خطر افتـاده است. من به دنبالشان راه افتـادم و حـیران بـودن که این موضـوع چه معمـائی را در بـردارد زیـرا مـدت چند روز بـود که ما سه نفـری با هم بسر می‌بـردیم و عملاً آنـان با هیچ کس جز من ارتباطی نداشـتند آن دو کـاهن با اعتقـاد و ایمـان به

گفته شان در حـدود هفت یا هشت میل راه پیمودند تا به یک گردنه و پرتگاه خطرناک رسیدیم و من واقعـاً حـیرت کرده بودم. یک کاهن دیگر به تخته سـنگی آویـزان بـود و هر آن احتمـال سـقوط و پرتـاپ شـدن وی به قعر دره می‌رفت. ما او را نجات دادیم. بدیهی است که من خیلی دلم می‌خواست بـدانم آن دو کـاهن چگونه از این خطر آگـاهی حاصل کـردن و مهمـتر آن‌که چگونه جـای آن را درست و صحیح یافتند.

کاهن‌ها مـرا به موضـوع واقف کردند و گفتند موضـوع خیلی ساده است. این برادر همخون با فکر خـود ما را از خطر مطلع کرد و با همین نـیروی فکـری محلی را که در آن گرفتار حادثه شده بود به ما گزارش داد.

واقعـاً مـاجرای عجیب و حـیرت انگـیزی بـود. این کـار به وسیله افرادی صورت می‌گـرفت که کشورشـان را کسی نمی‌شناسد و با هیچ کجـای دنیا رابطه‌ای نداشـته‌اند و مانند انسـان‌های دوران قـدیم زنـدگی می‌کردند. فکر و انتقـال آن بـرای این مـردم جنبه رادیو و پخش پیـام دریافت کمک را داشت.

پروفسور تایلور عقیده دارد که اقوام بدوی و قبایلی که با تمدن سر و کـار ندارند قـدرت پارانورمـال بیشـتری از مـردم متمـدن و شهرنشـین دارند. پروفسـور به شـرح ماجراهایی می‌پردازد که بـرای وی در افریقا و اسـترالیا روی داده است که اگر بخواهیم همه آن‌ها را شـرح دهیم بحث مان به درازا می‌کشد. بنابراین به ذکر یک مـورد که مروبط به افریقاست و پروفسور تـایلور امریکـایی نقل کرده است اکتفا می‌کنیم. او می‌نویسد مـردم گانا دارای نـیروی پارانورمـال قـوی هسـتند من وقـتی در این

سرزمین قاره سیاه بسر می‌بردم با دکتر شـمیلی پـارت انگلیسی آشنا شدم. دکتر پارت از نیروی تله پاتی مـردم گانا داســـتانهایی می‌گفت از جمله این را بـــرای من تعریف کــرد: زمــانی که آخــرین مــأمور انگلســتان به سرزمین آشانتی که همین گانای امـروزی باشد وارد شد من در ســاحل زنــدگی می‌کــردم و از ورود او خــبری نداشـتم. متسـخدم من که جـوان سـیاه پوسـتی بـود در ساعت یک و نیم بعدازظهر به من گفت حـاکم تـازه‌ای از انگلســتان به این ســرزمین آمــده است و روز بعد به پـایتخت یعـنی گوکـاس وارد خواهد شد. من اعتنـایی به این حــرف نکــردم و روانه شــهر شــدم در آن‌جا یکی از شخصیت‌های برجسته این خبر را عینـاً به من داد و گفت که هیچکس از آن اطلاعی ندارد. بنابراین متوجه شدم که مردم این سرزمین دارای نیروی فکـری عجیـبی هسـتند. من (پروفسور تایلور) غیر از این ماجرا چیزهـای دیگـری را شـاهد بـوده‌ام که نشـان از قـدرت عظیم پارانورمـال سیاه پوستان می‌دهد.

به هر حال امروزه که دانشگاه‌های بـزرگ ضـمن بررسی در علم پاراپســیکولوژی بــرای مســائل مربــوط به آن کلاسهایی دایر کرده‌اند. طبعاً این سئوال پیش می‌آید که مگر می‌توان تله پـاتی یا انتقـال فکر از راه دور و به راه دور را هم آموخت؟ جواب مثبت است. و ما در این زمینه به خصــوص آن‌چه در دانشــگاههای امریکــایی از لحــاظ تعلیمــاتی و آمــوزش می‌گــذرد با شــما گفتگو خــواهیم داشت.

انواع تله پاتی

تله پاتی سمعی

تحقیقات نشان میدهد که اطلاعـات تله پاتیک با امـواجی با فرکانس بسیار پـائین منتقل می‌شو د (EFL)0 امـواج EFL تله پاتیک از دســته امــواج خیلی بلند هســتند که قادرند تقریبا از هر چــیزی عبــور کنند بجز اعمــاق زیــاد دریاها حداقل 50 الی 70 درصد از افکار بیهوده‌ای که به ذهن شما خطور

می‌کند ناشی از افکــار ذهنهــائی هســتند که در اطــراف شما قرار دارند0

همه ما در حال ارسال و دریافت تاثیراتی از ســایر ذهنها در ســطوح بســیار دقیق وظریف هســتیم بطــوری که بسیاری از ایده‌ها و روند افکار ما بدین صورت جمع شده وشــکل می‌گیرند 0ما از منبع ویا حــتی اتفاقــاتی که می‌افتد اطلاعــاتی نــداریم 0 ما فکر می‌کــنیم که تمــام ایده‌هایمان از خودمان نشات گرفته است 0 رمز این کار این است که شــما طــوری هماهنگ شــوید که دریــافت کننــده افکــار لطیفی در مغزتــان باشــید و افکــاری را که می‌خواهید

دریــافت کنید انتخــاب کنید 0 این یک تله پــاتی است 0 دوقلوهای همسان معمولا این کــار را خیلی راحت انجــام می‌دهند چون الگوی ارتعاش مغزی آن‌ها

با یک‌دیگر مشــابه میباشد 0 اما شــما چگونه می‌توانید اینکار را انجام دهید؟

به عنوان یک تمرین ،با یک دوستی که (ترجیحا فــردی که او را خوب می‌شناسید) در یک اتاق دیگری قرار می‌گــیرد کار خود را شــروع کنید 0 یک وضــعیت راحت ،ریلکس به خــود گرفته و چند نفس عمیق بکشــید 0 به خــود تلقین

کنید که دریافت کننـده تله پاتیک هسـتید 0 ذهن خـود را بوسیله تجسم یک تخته سیاه ویا یک سـاحلی که مملو از برف است ساکت و خاموش کنید 0 حالا به تصـویرفردی که در اتـاق دیگر می‌با شـدنگاه کـرده و این فـرد را در چشم ذهن خـود تصـور کنید 0 هوشـیاری آگاهانه فـرد فرستنده به شما کمک می‌کند که فرکانس طنین داری را تولید کنید و دریافت تله پاتی

شما افزایش یابد 0 از خودتـان بپرسـید "این شـخص در حال گفتن چه چیزی به من است؟ "افکـار خـود را قـالب بنـدی کـرده و از نظر ذهـنی به آن تصـویر بگوئید "با من صحبت کن ،با من صحبت کن "سپس منتظر جواب باشید 0 بعد از مـدتی شـما در داخل سر خـود چرخشی را احساس می‌کنید

ممکن است اول بگوئید که این تخیل صـرف است اما این‌طور نیست اگر شـما خودتـان را از پـذیرش تصـورات بیهوده معاف کنید در آنصـورت تله پـاتی را از دست داده اید0 اجازه دهید برای پذیرش بهـتر فرسـتنده یک پیغـام کلامی را که از نظر احساسی شـامل کلمـات محـرکی است رابرایتان بفرستد0

هم‌چـنین اجـازه دهید که فرسـتنده ،ارسـال این کلمـات هیجـانی را با یک زبـان بیگانه (که بـرای شـما نا آشـنا می‌باشد)بفرستد و ببینید که چه اتفاقی

می افتد 0 از فرسـتنده بخواهید که در حالیکه صـورت شـما را در چشم ذهن خـود تصـور می‌کند ،پیـامی را از طریق تنفس‌های ریتمیک برایتان بفرستد

مشخص شده که ریتم به میزان زیـادی در توانائیهـای تله پاتیک کمک کننده میباشد0 ارسال پیام همراه با فرکانس یکنواخت باعث سهولت فرایند

انتقال می‌گردد0 دسـتگاههای خاصی بـرای این منظـور اســـتفاده می‌شـــود اما تنظیم تنفس با ضـــربان قلب طبیعی‌تر است 0 اگر شما از یک مترونوم

با 60 ضربه در دقیقه اسـتفاده کنید قلبتـان نـیز بـزودی خود را با این ریتم ریلکس شده همزمان می‌کند و امـواج مغزیتان نیز آهسته شده و در فاز آلفا

قرار می‌گیرد 0

بعضی از افـــراد با تجسم ذهـــنی حرکـــات بـــدن که در جستجوی پاسخ می‌باشد ،قدرت پـذیرش خـود را تقـویت مکنند 0 دریـافت کننـده خـود را در حـال اسـکیت کـردن آهســـته همـــراه با ریتمی که به ســـمت جلو واطـــراف فرستنده است خودرا تجسم می‌کند 0 اگر فرستنده نـیز در همـان اتـاقی باشد که شـما قـرار دارید فرکـانس 60 ضـــربه در دقیقه مـــترو نـــوم می‌تواند توسط هر دو نفر شما شنیده شود و بدین ترتیب فرسـتنده هم می‌تواند به سهولت ریتم خود را

هماهنگ کند 0 او تجسم می‌کند که بدن تخیلی‌اش با یک ریتم دقیقا مشـــابه در حـــال حـــرکت به طـــرف گیرنـــده می‌باشد 0 این ارتباط ریتمیک به میزان

بســـیار زیـــادی می‌تواند انتقـــال و پـــذیرش فرســـتنده را تسهیل کند 0 شما ممکن است خود را طوری تصور کنید که درحالیکه از یک پاندول بـزرگ سـاعت آویـزان هسـتید

وبا ریتم مــترونوم به ســمت عقب وجلو می‌روید 0 در حالیکه در وسط هوا معلق هستید بطور ذهـنی به دوست تله پاتیک خــود با یک ریتم پهلو به پهلو نزدیک می‌شــوید در هر مورد برای رسیدن به حـداکثر نتیجه حـرکت داخلی بدن را احساس کنید0

در مرحله بعد ،شــما به همــراه دوســتتان به 5 قطعه موسیقی متفاوت ومتمایز گوش فرادهید0از نظر ذهـنی بدون این‌که به دوست خـود چـیزی بگوئید بـرای خودتـان یکی از این قطعــات را انتخــاب کنید 0 حــالا در مقابل یک‌دیگر نشسـته ویک احسـاس مثبت را به سـمت دوست خود انتشار داده و کلیه افکار دیگر را کنار بگذارید 0 حالا در حالیکه ارســال افکــار مثبت را ادامه می‌دهید در ذهن خود قطعه‌ای موسـیقی را که جـدا از این 5 قطعه باشد انتخـاب کـرده و شـروع به نـواختن آن کنید 0 آیا دوست شـما در انتخـاب اصـوات موزیک موفق بـوده اسـت؟ یک فایــده جــانبی این تمــرین این است که در هرزمــانی که فرستنده این قطعه موسیقی را در آینده می‌شنود همان احساسات ایجاد شده ممکن است دوباره بروز کند!

دفعه بعد در حالیکه در حـــال صـــحبت با دوست خـــود می‌باشــید، یک زمــانی را که هر دو طــرف بر آن توافق دارید را انتخـــاب کـــرده وبا اعلام این موضـــوع که او دریــافت کننــده می‌باشد ،با تــاثیرات تله پاتیک در ذهن یک‌دیگر صــادق باشــید و روشــهای مختلفی را با یک‌دیگر تجربه کنید 0 و نکته آخر این است که:ازتله پــاتی بــرای کمک به مــردم اســتفاده کنید وبا تمــرین در تله پــاتی ســمعی می‌توانید حــتی متوجه پیامهــائی شــوید که با زبانهای ناشناخته برای شما باشند0

تله پاتی حسی

در آزمایشی که با زوجهـــای جـــوان داشـــتیم به زنـــان آن‌هـابرای انـدازه گـیری پاسخ پوسـتی به اسـترس یک وسـیله گالوانیک وصل شـده بـود 0 شـوهران در اتـاق دیگـری قـرار گرفته و پاهـای تعـدادی از آن‌ها در داخل لگنهائی از یخ قرار داده شده بود 0 هرچند که زنان آن‌ها از وضعیت سخت همسرانشـان در اتـاق کنـاری بی‌اطلاع بودند اما دستگاهها در زنانی که شوهرانشان در استرس بودند تغیـــیرات بیشـــتری را در مقایسه با کســـانی که شوهرانشان استرسی نداشتند ثبت کرده بودند 0 در یک سـطح نا خـود آگـاه ،آن‌ها در حـال گـرفتن واکنشـهای همسرانشان بودند 0 تعدادی از بهـترین درصد مـوفقیت در دریافتهای تله پـاتی زمـانی نتیجه می‌داد که مشـاهده کنندگان بر روی یک احساسی که بوسیله فرستنده تولید شده بود متوقف می‌گردیدند0 پیامی با مفهوم احساسی قوی، دامنه بیشتری دارد0

برای مثال اغلب وقتی وارد یک اتـاقی می‌شـوید که قبلا در آن جـــروبحث و مشـــاجره بـــوده است احســـاس "عصبانیت"

میکنید 0 همینطور خواسته‌های قوی احساسی ،عشق و یا یک وضعیت مورد باعث افزایش دامنه انتقال می‌شـود 0 بنـابراین بسـیار عاقلانه است که بـرای تست ESP از تصاویری استفاده کـنیم که برانگیزنـده قـوی احساسـات باشد تا این‌که از کارتهـائی با سـمبلهای سـاده اسـتفاده شود 0

تمرینـات قبلی تله پـاتی صـوتی و بینـائی راپوشش داده بودند ،این تمـــرین انتقـــال تله پاتیک از نظر حرکـــتی/ بویائی /وچشـائی را تحت پوشش قـرار می‌دهد 0 از یک آشنا با جنس مخالف بخواهید که در روبروی شــما در یک وضعیت راحـتی بنشـیند 0 فرسـتنده بر روی احساسـات هیجـانی تمرکز می‌کند وبه عنـوان یک حامل امـواج آن‌ها را تحت کنـــترل خـــوددارد 0 با هیجانـــات مثبت ومنفی آزمایش را انجام دهید و به تفاوتها توجه کنید 0 حال یک مـــزه مشـــخص را تجسم کنید و آن را انتقـــال دهید مثلا شـــیرینی یک شـــیرینی شـــکلاتی و یا ترشی یک لیمو ویا تلخی یک قهوه سیاه ویا شوری چیپس سیب زمینی را 0 ســپس یک بــوی مشخصی را مثل بــوی یک ظـرف ادویه ،بوی یک گل مخصوص،تنباکو ویا گیاه را وسپس یک حس ویـژه را منتقل کنید مثل قـرار گـرفتن بر روی یک کـوه یخ، در دست داشتن یک مار ویا یک توپ با سوزنهای تـیز ،نشســـته بـــودن بر روی یک فیل یا بـــازی با یک سگ با موهای بلند وژولیده وبالاخره احساس حرکـتی را منتقل کنید افتادن از یک ساختمان بلند ،زنده مـدفون شـدن در یک تابوت،پارو زدن در یک قایق و یا رساندن پاها به نوک سرتان در حالت خوابیده را منتقل کنید 0

در مرحله بعدی دوستتان را به اتاق دیکـری فرسـتاده ویا طوری بچرخید که پشتتان به سمت دوستتان قـرار گـیرد 0 حالا اجازه دهید که دوستتان 4لیوان آب همراه با نمک ،شکر،عصاره لیمووقهوه فوری را که جداگانه تهیه شـده را تست نماید 0 در حالیکه دوست شـما این مزه‌ها را به سمت شما میفرستد حالتهـای احساسی و هیجـانی او را در نظر بگیرید0 همین کار را برای حس لامسه ،نیشگون گـرفتن ،نیش یک سر سـوزن ،شـانه کـردن مو ،نـوازش

پوست نیز انجام دهید 0 به دوستتان بگوئید که از گیاهان ،تنبـــاکو ویا شیشه‌های ادویه بوهـــائی را انتخـــاب و به سمت شـما بفرسـتد بعنـوان یک دریـافت کننـده زمانیکه خودتان را با دوستانتان هماهنگ کنید تمام حسهای خـــود را نیز بطور هماهنگ باز نگاه دارید0

درونگری از طریق تله پاتی

درونگـــــــری در اصل به منزله توانـــــــائی بدست آوردن اطلاعات تصویری وغیر تحلیلی می‌باشد 0 با استفاده از درونگـــری موقعیتهـــای کلی محیطی بســیار راحت تـــراز اعدادو حروف و جزئیات دقیق دریافت میشوند 0

برای شروع تمرین چند نفس عمیق ومنظم بکشـید 0 در یک وضعیت راحت در یک صندلی بنشینید و یا بر روی یک کاناپه به حالت طـاق بـاز دراز بکشـید از نـوک پـای خـود شروع کنید وتا سرتان عضـلات خـود را کـاملا شل کنید0 هر چقدر بیشتر بتوانید وضعیت امواج آلفا وتتـای مغز را بدست آورید

برایتان بهتر است 0 حالا با یک دوست شـروع بکـار کنید او برای شما به منزله یک چراغ راهنما میباشد 0 زمـانی را مشـخص کنید که دوست شـما به یک مکـان مشخصی بـرود(یک پـارک ،یک سـاختمان ،کنـار سـاحل ،چشـمه وغیره) زمان را مشـخص کنید 0 از دوسـتان بخواهید که در سر آن زمان تعیین شده وارد آن مکان شود و در تمام طول مسیر به چیزی به غـیر از آن مکـان فکر نکند 0 به عکس دوسـتتان نگـاه کنید ویا صـورت اورا در ذهن خـود مجسم نمائید وبپرسید:شما کجا هستید؟

در زمـــان مشـــخص از یک دوست بخواهید که نقش یک مصاحبه گر را برایتان بازی کند و از شما در مـورد اولین تاثیر ذهنی که در رابطه با آن مکـان برایتـان پیش می‌آید سـوالاتی مطـرح نماید 0 تـاثیرات ذهـنی خـود را تجزیه وتحلیل نکنید ویا خودتــان را تحت فشــار قــرار ندهید 0 اجـازه بدهید که دریافتها بطـور طـبیعی به سـمت شـما جریان داشته باشند0 آیا علاوه بر آ ن چـیزی که می‌بینید بو و یا صـدائی را نـیز می‌شـنوید؟و یا احساسـات لمسی هم دارید؟مصاحبه گر می‌تواند به شما بگوید"چرا به هـوا وارد نمی‌شـوید تا به من بگوئید که آن مکـان چه شـکلی است؟"ویا "وارد بدن دوستت بشو واز طریق چشمان او نگاه کن 0 "

یک نـوع دیگـراین تمـرین بـدین گونه است که یک زمـان معیـــنی را انتخـــاب کنید و از دوســـتتان بخواهید که یک وسیله خانگی را در مکان مشخص (در خانه ویا محل کار) و در همــان زمــان مشــخص در دســتانش نگــاه دارد و از طریق ذهنی آن وسـیله را بـرای شـما توصـیف کند 0 در این مــورد بــرای خودتــان تجسم کنید که آن وســیله چه چیزی می‌تواند باشد 0 بطور کامل بوسیله تصور خود با آن ارتباط برقرار کنید 0 آن وسیله چه بوئی دارد ویا چه واکنش احساسی به شـــما دست مدهـــد؟وزنش چقـــدر است؟آیا از تکه‌های مختلفی تشکیل شده است؟سپس از طریق تلفن برای دوستتان تمـام دریافتـای خـودرا شـرح دهید0

یک نوع دیگر از این آزمایشـات در نظر گـرفتن یک زمـان معین میباشد که در طـــول آن زمـــان خودتـــان را با فعالیتهای روزانه یکی از دوسـتانتان هماهنگ کنید 0 در

همان زمان از دوست خود بخواهید که خودش را با شـما هماهنگ کند 0 ظرف 15 دقیقه افکار خود را حـول این محـور قـرار دهید که دوست شـما از نظر جسـمانی ،عـاطفی و عقلانی چه احساسی دارد؟آیا او از فشـار کاری خود نـاراحت ونگـران اسـت؟ آیا او در حـال برنامه ریزی ویا طـرح یک پـروژه میباشـد؟سـپس بـرای یک‌دیگر دریافتهای ذهنی خود را بیان کنید 0

باید تاکید شود که هر چقدر در هنگام انجام این تمرینـات از نظر ذهـنی شـفاف‌تر باشـید به نتیجه بهـتری دست خواهید یافت 0 اگر به هر دلیلی از نظر احساسی دچـار استرس باشید نتیجه کـار دچـار انحـراف خواهد شد 0اگر تقلب ،خیـانت ،مرمـوز بـودن،قولهـای دروغ،یکرنگ نبـودن،گفتن یک چـیز وانجـام چـیز دیگر از عـادات شـما میباشد به سـختی می‌توانید آن شـفافیت ذهـنی را که برای انجام موفقیت آمـیز تمرینـات تله پـاتی مـورد نیـاز است را بدست آورید0

تله پاتی بصری

اغلب به نظر می‌رسد که تله پاتی با سـایر انرژیها نظـیر امواج رادیوئی ترکیب ویا تشدید میگـردد اما در زمانهـای دیگر کاملا مستقل از تـاثیرات الکترومغنـاطیس می‌باشد 0واضح است که اکـثرا اعتقـاد وایمـان در روند تفکر ،انرژی را تحت تاثیر قرار می‌دهند ،با درسـتی و راسـتی و احساسات مثبت وبالای عشق ،مهربانی وشادی ترکیب شـده است 0 اعتمـاد کـردن و عشق ورزیـدن به خـود را تمرین کنید وبا خودتان صادق باشید تا توانـائی تله پاتیک شما گسترش یابد 0 صداقت بوسیله راندن افکار مرموز

ونا بسامان و آشفته به شما شفافیت ذهن اعطا می‌کند 0

حـــال در مقابل یک آشـــنا از جنس مخـــالف رودر رو ودر وضـعیت کـاملا آرامی نشسـته و در سـکوت به چشـمان یک‌دیگر نگاه کنید 0 احساسات بسیاری می‌تواند بوسیله این نوع نمایش چشـمی تشـخیص داده شـود0 به عنـوان فرد فرستنده بر روی یکی از این احساســات تمرکز کنید و آن را از سایر احساسات جدا وبه سوی دوستتان روانه کنید 0 هرگونه احسـاس منفی را از بین ببرید و بر روی احساســـات مثبت مثل عشق،مهربانی،لذت،تواضع،تحمل،بخشش،صدقه،دوستی ویا حـــتی کنجکـــاوی ویا اراده تمرکز کنید0 احساســـات مثبت همیشه می‌توانند در کمال سهولت منتقل شوند 0

حالا با این تمرین به عکسهای برانگیزنـده احساسـات که از مجلات بریدهاید نیاز دارید0 نظیر یک نوزاد شـیرخوار ،یک کودک گرسنه اتیوپیـائی،یک جـانوری که در اثر نشت نفت در حال مردن است ،یک کودک در حال بـازی کـردن ،یک جـذامی،یک راهبه در حـال نیـایش وغـیره 0هرگونه احساسی که این تصاویر در شما ایجاد می‌نماید را به یک دوست که نقش دریـافت کننـده تله پاتیک را ایفا می‌کند ارســـال نمائید 0 تا آن‌جا که ممکن است انتقـــال را با شفافیت ووضوح انجام دهید تا صفای این تجربه بر شما آشـکار گـردد0اگر لازم باشد خودتـان را بصـورتی تصـور کنید که بـــرای از بین بـــردن هر گونه صـــحبت درونی در دهان خـود یک پارچه قـرار داده‌اید 0 مـیزان وضـوح این افکار منتقل شده به توانائی شما در تمرکز بسـتگی دارد 0 اگر افکـــار مخدوشی در حـــال مداخله می‌باشد ،فـــرد

دریافت کننده امواج نامفهوم ومبهمی را دریافت می‌کند 0 جـــالب است که بدانید افـــراد کر و لال بعلت این‌که بیشـــتر از طریق قـــوه بینـــائی خـــود تفکر می‌کنند غالبا می‌توانند تصاویر تله پاتیک را با وضـوح بیشـتری ارسـال نمایند0

در حالیکه در وضعیت امواج مغـزی آلفا/تتا(14-4 سـیکل در ثانیه مغـــزی)هســـتید آن‌چه را که میخواهید ارســـال نمائید را تجسم کنید زیرا شفافیتی که لازمه یک انتقـال موثر افکار می‌باشد ،ایجـاد میگـردد0 زمین در7/83-7/5 سیکل در ثانیه اصوات را تشدید می‌کند 0 هماهنگ شدن کـارکرد امـواج مغـزی شـما فقط با این فرکـانس بـاعث ایجـاد دامنه‌هـای طـبیعی بـرای انـرژی تله پـاتی شـما می‌گـردد0 با دامنه کـافی ،شـما می‌توانید از طریق تله پـــاتی ،خطاهـــای چشـــمی را که واقعا در آن مکـــان وجودندارنـــد،درآورید 0حقه طنـــاب مرتاض‌هـــای هنـــدی دقیقا یکی از چشم بنـــدیها است 0 مرتاض‌ها در حقه طناب از طریق تله پاتی یک خطـای چشـمی را به سـوی ذهن مستعد و نا خود آگـاه تماشـاگران ارسـال می‌کنند0 همه تماشاگران به جز کسـانی که بطـور اتفـاقی ازنظر آگاهی هوشـیار می‌باشـند ممکن است در دام این فـریب افتاده وصحنه‌هائی را ببینند که وجود خارجی ندارد0

WOLF MESSing یک تله پـــات مشـــهوری بـــود که می‌توانست خطاهـــای چشـــمی را با چنـــان شـــفافیتی بفرستد که یکبار موفق گردید از میان محافظین شخصی اســـتالین با ایجـــاد یک تـــوهم ذهـــنی که او رئیس پلیس مخفی روسـیه است ،عبـور کند 0 یک نمونه دیگر بـرای اثبات بیشتر قدرت او زمانی بود که او با جعل کردن ،یک

سـرقت در یکی از بانکهـای روسـیه انجـام داد0 او یک قطعه کاغذ سـفید را به سـمت تحویلـدار بانک هل داد و طوری خطای چشمی را ایجاد نمود که آن کاغذ سـفید به شکل یک چک انتقالی 100000 روبلی دیده می‌شد 0

بعضی از افـــراد با تجسم ذهـــنی حرکـــات بـــدن که در جستجوی پاسخ می‌باشد ،قدرت پـذیرش خـود را تقـویت مکنند 0 دریـافت کننـده خـود را در حـال اسـکیت کـردن آهســـته همـــراه با ریتمی که به ســـمت جلو واطـــراف فرستنده است خودرا تجسم می‌کند 0 اگر فرستنده نـیز در همـان اتـاقی باشد که شـما قـرار دارید فرکـانس 60 ضـــربه در دقیقه مـــترو نـــوم می‌تواند توسط هر دو نفر شما شنیده شود و بدین ترتیب فرسـتنده هم می‌تواند به سهولت ریتم خود را

هماهنگ کند 0 او تجسم می‌کند که بدن تخیلی‌اش با یک ریتم دقیقا مشـــابه در حـــال حـــرکت به طـــرف گیرنـــده می‌باشد 0 این ارتباط ریتمیک به میزان

بســیار زیــادی می‌تواند انتقــال و پــذیرش فرســتنده را تسهیل کند 0 شما ممکن است خود را طوری تصور کنید که درحالیکه از یک پاندول بـزرگ سـاعت آویـزان هسـتید وبا ریتم مـــترونوم به ســـمت عقب وجلو می‌روید 0 در حالیکه در وسط هوا معلق هستید بطور ذهـنی به دوست تله پاتیک خـــود با یک ریتم پهلو به پهلو نزدیک می‌شـــوید در هر مورد برای رسیدن به حـداکثر نتیجه حـرکت داخلی بدن را احساس کنید0

در مرحله بعد ،شـــما به همـــراه دوســـتتان به 5 قطعه موسیقی متفاوت ومتمایز گوش فرادهید0از نظر ذهـنی

بدون این‌که به دوست خـود چـیزی بگوئید بـرای خودتـان یکی از این قطعــات را انتخــاب کنید 0 حــالا در مقابل یک‌دیگر نشسـته ویک احسـاس مثبت را به سـمت دوست خود انتشار داده و کلیه افکار دیگر را کنار بگذارید 0 حالا در حالیکه ارســال افکــار مثبت را ادامه می‌دهید در ذهن خود قطعه‌ای موسـیقی را که جـدا از این 5 قطعه باشد انتخـاب کـرده و شـروع به نـواختن آن کنید 0 آیا دوست شـما در انتخـاب اصـوات موزیک موفق بـوده اسـت؟ یک فایــده جــانبی این تمــرین این است که در هرزمــانی که فرستنده این قطعه موسیقی را در آینده می‌شنود همان احساسات ایجاد شده ممکن است دوباره بروز کند!

تله پاتی حسی

در آزمایشی که با زوجهـــای جـــوان داشـــتیم به زنـــان آن‌هــابرای انــدازه گــیری پاسخ پوســتی به اســترس یک وســیله گالوانیک وصل شــده بــود 0 شــوهران در اتــاق دیگــری قــرار گرفته و پاهــای تعــدادی از آن‌ها در داخل لگنهائی از یخ قرار داده شده بود 0 هرچند که زنان آن‌ها از وضعیت سخت همسرانشـان در اتـاق کنـاری بی‌اطلاع بودند اما دستگاهها در زنانی که شوهرانشان در استرس بودند تغیـــیرات بیشـــتری را در مقایسه با کســـانی که شوهرانشان استرسی نداشتند ثبت کرده بودند 0 در یک ســطح نا خــود آگــاه ،آن‌ها در حــال گــرفتن واکنشــهای همسرانشان بودند 0 تعدادی از بهـترین درصد مـوفقیت در دریافتهای تله پـاتی زمـانی نتیجه می‌داد که مشـاهده کنندگان بر روی یک احساسی که بوسیله فرستنده تولید شده بود متوقف می‌گردیدند0 پیامی با مفهوم احساسی قوی، دامنه بیشتری دارد0

برای مثال اغلب وقتی وارد یک اتـاقی می‌شـوید که قبلا در آن جـــروبحث و مشـــاجره بـــوده است احســـاس "عصبانیت"

میکنید 0 همینطور خواسته‌های قوی احساسی ،عشق و یا یک وضعیت مورد باعث افزایش دامنه انتقال می‌شـود 0 بنـابراین بسـیار عاقلانه است که بـرای تست ESP از تصاویری استفاده کـنیم که برانگیزنـده قـوی احساسـات باشد تا این‌که از کارتهـائی با سـمبلهای سـاده اسـتفاده شود 0

تمرینـات قبلی تله پـاتی صـوتی و بینـائی راپوشش داده بودند ،این تمـــرین انتقـــال تله پاتیک از نظر حرکـــتی/ بویائی /وچشـائی را تحت پوشش قـرار می‌دهد 0 از یک آشنا با جنس مخالف بخواهید که در روبروی شـما در یک وضعیت راحـتی بنشـیند 0 فرسـتنده بر روی احساسـات هیجـانی تمرکز می‌کند وبه عنـوان یک حامل امـواج آن‌ها را تحت کنـــترل خـــوددارد 0 با هیجانـــات مثبت ومنفی آزمایش را انجام دهید و به تفاوتها توجه کنید 0 حال یک مـــزه مشـــخص را تجسم کنید و آن را انتقـــال دهید مثلا شـــیرینی یک شـــیرینی شـــکلاتی و یا ترشی یک لیمو ویا تلخی یک قهوه سیاه ویا شوری چیپس سیب زمینی را 0 سـپس یک بـوی مشخصی را مثل بـوی یک ظـرف ادویه ،بوی یک گل مخصوص،تنباکو ویا گیاه را وسپس یک حس ویـژه را منتقل کنید مثل قـرار گـرفتن بر روی یک کـوه یخ، در دست داشتن یک مار ویا یک توپ با سوزنهای تـیز ،نشســـته بـــودن بر روی یک فیل یا بـــازی با یک سگ با موهای بلند وژولیده وبالاخره احساس حرکـتی را منتقل کنید افتادن از یک ساختمان بلند ،زنده مـدفون شـدن در

یک تابوت،پارو زدن در یک قایق و یا رساندن پاها به نوک سرتان در حالت خوابیده را منتقل کنید 0

در مرحله بعدی دوستتان را به اتاق دیگری فرستاده ویا طوری بچرخید که پشتتان به سمت دوستتان قرار گیرد 0 حالا اجازه دهید که دوستتان 4لیوان آب همراه با نمک ،شکر،عصاره لیمووقهوه فوری را که جداگانه تهیه شده را تست نماید 0 در حالیکه دوست شما این مزه‌ها را به سمت شما میفرستد حالتهای احساسی و هیجانی او را در نظر بگیرید0 همین کار را برای حس لامسه ،نیشگون گرفتن ،نیش یک سر سوزن ،شانه کردن مو ،نوازش پوست نیز انجام دهید 0 به دوستتان بگوئید که از گیاهان ،تنباکو ویا شیشه‌های ادویه بوهائی را انتخاب و به سمت شما بفرستد بعنوان یک دریافت کننده زمانیکه خودتان را با دوستانتان هماهنگ کنید تمام حسهای خود را نیز بطور هماهنگ باز نگاه دارید0

درونگری از طریق تله پاتی

درونگری در اصل به منزله توانائی بدست آوردن اطلاعات تصویری وغیر تحلیلی می‌باشد 0 با استفاده از درونگری موقعیتهای کلی محیطی بسیار راحت تراز اعدادو حروف و جزئیات دقیق دریافت میشوند 0

برای شروع تمرین چند نفس عمیق ومنظم بکشید 0 در یک وضعیت راحت در یک صندلی بنشینید و یا بر روی یک کاناپه به حالت طاق باز دراز بکشید از نوک پای خود شروع کنید وتا سرتان عضلات خود را کاملا شل کنید0 هر چقدر بیشتر بتوانید وضعیت امواج آلفا وتتای مغز را بدست آورید

برایتان بهتر است 0 حالا با یک دوست شـروع بکـار کنید او برای شما به منزله یک چراغ راهنما میباشد 0 زمـانی را مشـخص کنید که دوست شـما به یک مکـان مشخصی بـرود(یک پـارک ،یک سـاختمان ،کنـار سـاحل ،چشـمه وغیره) زمان را مشـخص کنید 0 از دوسـتان بخواهید که در سر آن زمان تعیین شده وارد آن مکان شود و در تمام طول مسیر به چیزی به غـیر از آن مکـان فکر نکند 0 به عکس دوسـتتان نگـاه کنید ویا صـورت اورا در ذهن خـود مجسم نمائید وبپرسید:شما کجا هستید؟

در زمـــان مشـــخص از یک دوست بخواهید که نقش یک مصاحبه گر را برایتان بازی کند و از شما در مـورد اولین تاثیر ذهنی که در رابطه با آن مکـان برایتـان پیش می‌آید سـوالاتی مطـرح نماید 0 تـاثیرات ذهـنی خـود را تجزیه وتحلیل نکنید ویا خودتــان را تحت فشــار قــرار ندهید 0 اجـازه بدهید که دریافتها بطـور طـبیعی به سـمت شـما جریان داشته باشند0 آیا علاوه بر آ ن چـیزی که می‌بینید بو و یا صـدائی را نـیز می‌شـنوید؟و یا احساسـات لمسی هم دارید؟مصاحبه گر می‌تواند به شما بگوید”چرا به هـوا وارد نمی‌شـوید تا به من بگوئید که آن مکـان چه شـکلی است؟”ویا “وارد بدن دوستت بشو واز طریق چشمان او نگاه کن 0 “

یک نـوع دیگـراین تمـرین بـدین گونه است که یک زمـان معیـــنی را انتخـــاب کنید و از دوســـتتان بخواهید که یک وسیله خانگی را در مکان مشخص (در خانه ویا محل کار) و در همـان زمـان مشـخص در دسـتانش نگـاه دارد و از طریق ذهنی آن وسـیله را بـرای شـما توصـیف کند 0 در این مــورد بــرای خودتــان تجسم کنید که آن وســیله چه

چیزی می‌تواند باشد 0 بطور کامل بوسیله تصور خود با آن ارتباط برقرار کنید 0 آن وسیله چه بوئی دارد ویا چه واکنش احساسی به شـــما دست مدهـــد؟وزنش چقـــدر است؟آیا از تکه‌های مختلفی تشکیل شده است؟سپس از طریق تلفن برای دوستتان تمـام دریافتـای خـودرا شـرح دهید0

یک نوع دیگر از این آزمایشـات در نظر گـرفتن یک زمـان معین میباشد که در طـــول آن زمـــان خودتـــان را با فعالیتهای روزانه یکی از دوسـتانتان هماهنگ کنید 0 در همان زمان از دوست خود بخواهید که خودش را با شـــما هماهنگ کند 0 ظرف 15 دقیقه افکار خود را حـول این محـــور قـــرار دهید که دوست شـــما از نظر جســـمانی ،عـــاطفی و عقلانی چه احساسی دارد؟آیا او از فشـــار کاری خود نـاراحت ونگـران اسـت؟ آیا او در حـال برنامه ریزی ویا طـرح یک پـروژه میباشـد؟سـپس بـرای یک‌دیگر دریافتهای ذهنی خود را بیان کنید 0

باید تاکید شود که هر چقدر در هنگام انجام این تمرینـات از نظر ذهــنی شــفاف‌تر باشــید به نتیجه بهــتری دست خواهید یافت 0 اگر به هر دلیلی از نظر احساسی دچـار استرس باشید نتیجه کـار دچـار انحـراف خواهد شد 0اگر تقلب ،خیـــانت ،مرمـــوز بـــودن،قولهـــای دروغ،یکرنگ نبـودن،گفتن یک چـیز وانجـام چـیز دیگر از عـادات شـما میباشد به ســختی می‌توانید آن شــفافیت ذهــنی را که برای انجام موفقیت آمـیز تمرینـات تله پـاتی مـورد نیـاز است را بدست آورید0

تله پاتی بصری

اغلب به نظر می‌رسد که تله پاتی با سـایر انرژیها نظـیر امواج رادیوئی ترکیب ویا تشدید میگـردد اما در زمانهـای دیگر کاملا مستقل از تـاثیرات الکترومغنـاطیس می‌باشد 0واضح است که اکـــثرا اعتقـــاد وایمـــان در روند تفکر ،انرژی را تحت تاثیر قرار می‌دهند ،با درسـتی و راسـتی و احساسات مثبت وبالای عشق ،مهربانی وشادی ترکیب شـده است 0 اعتمـاد کـردن و عشق ورزیـدن به خـود را تمرین کنید وبا خودتان صادق باشید تا توانـائی تله پاتیک شما گسترش یابد 0 صداقت بوسیله راندن افکار مرموز ونا بسامان و آشفته به شما شفافیت ذهن اعطا می‌کند 0

حـــال در مقابل یک آشـــنا از جنس مخـــالف رودر رو ودر وضـعیت کـاملا آرامی نشسـته و در سـکوت به چشـمان یک‌دیگر نگاه کنید 0 احساسات بسیاری می‌تواند بوسیله این نوع نمایش چشـمی تشـخیص داده شـود0 به عنـوان فرد فرستنده بر روی یکی از این احساســات تمرکز کنید و آن را از سایر احساسات جدا وبه سوی دوستتان روانه کنید 0 هرگونه احسـاس منفی را از بین ببرید و بر روی احساســـــــــــــــــــــــــــــــــات مثبت مثل عشق،مهربانی،لذت،تواضع،تحمل،بخشش،صدقه،دوستی ویا حـــتی کنجکـــاوی ویا اراده تمرکز کنید0 احساســـات مثبت همیشه می‌توانند در کمال سهولت منتقل شوند 0

حالا با این تمرین به عکسهای برانگیزنـده احساسـات که از مجلات بریدهاید نیاز دارید0 نظیر یک نوزاد شـیرخوار ،یک کودک گرسنه اتیوپیـائی،یک جـانوری که در اثر نشت نفت در حال مردن است ،یک کودک در حال بـازی کـردن ،یک جـذامی،یک راهبه در حـال نیـایش وغـیره 0هرگونه

احساسی که این تصاویر در شما ایجاد می‌نماید را به یک دوست که نقش دریـافت کننـده تله پاتیک را ایفا می‌کند ارســـال نمائید 0 تا آن‌جا که ممکن است انتقـــال را با شفافیت ووضوح انجام دهید تا صفای این تجربه بر شما آشـکار گـردد0اگر لازم باشد خودتـان را بصـورتی تصـور کنید که بـــرای از بین بـــردن هر گونه صـــحبت درونی در دهان خـود یک پارچه قـرار داده‌اید 0 مـیزان وضـوح این افکار منتقل شده به توانائی شما در تمرکز بسـتگی دارد 0 اگر افکـــار مخدوشی در حـــال مداخله می‌باشد ،فـــرد دریافت کننده امواج نامفهوم ومبهمی را دریافت می‌کند 0 جـــالب است که بدانید افـــراد کر و لال بعلت این‌که بیشـــتر از طریق قـــوه بینـــائی خـــود تفکر می‌کنند غالبا می‌توانند تصاویر تله پاتیک را با وضـوح بیشـتری ارسـال نمایند0

در حالیکه در وضعیت امواج مغـزی آلفا/تتا(14-4 سـیکل در ثانیه مغـــزی)هســـتید آن‌چه را که میخواهید ارســـال نمائید را تجسم کنید زیرا شفافیتی که لازمه یک انتقـال موثر افکار می‌باشد ،ایجـاد میگـردد0 زمین در7/83-7/5 سیکل در ثانیه اصوات را تشدید می‌کند 0 هماهنگ شدن کـارکرد امـواج مغـزی شـما فقط با این فرکـانس بـاعث ایجـاد دامنه‌هـای طـبیعی بـرای انـرژی تله پـاتی شـما می‌گـردد0 با دامنه کـافی ،شـما می‌توانید از طریق تله پـــاتی ،خطاهـــای چشـــمی را که واقعا در آن مکـــان وجودندارنـــد،درآورید 0حقه طنـــاب مرتاض‌هـــای هنـــدی دقیقا یکی از چشم بنـــدیها است 0 مرتاض‌ها در حقه طناب از طریق تله پاتی یک خطـای چشـمی را به سـوی ذهن مستعد و نا خود آگـاه تماشـاگران ارسـال می‌کنند0 همه تماشاگران به جز کسـانی که بطـور اتفـاقی ازنظر

آگاهی هوشیار می‌باشند ممکن است در دام این فریب افتاده وصحنه‌هائی را ببینند که وجود خارجی ندارد0

WOLF MESSing یک تله پات مشهوری بود که می‌توانست خطاهای چشمی را با چنان شفافیتی بفرستد که یکبار موفق گردید از میان محافظین شخصی استالین با ایجاد یک توهم ذهنی که او رئیس پلیس مخفی روسیه است ،عبور کند 0 یک نمونه دیگر برای اثبات بیشتر قدرت او زمانی بود که او با جعل کردن ،یک سرقت در یکی از بانکهای روسیه انجام داد0 او یک قطعه کاغذ سفید را به سمت تحویلدار بانک هل داد و طوری خطای چشمی را ایجاد نمود که آن کاغذ سفید به شکل یک چک انتقالی 100000 روبلی دیده می‌شد 0

زمانیکه شما یک پیام واضح را به یک فردی که در وضعیت نا خود آگاه قرار دارد ارسال می‌نمائید خطای چشمی برقرار می‌گردد 0 بوسیله انتخاب زمان مناسب ،یک تجسم تله پاتیک توام با یک تلقین زبانی صحیح می‌تواند بطور شگفت آوری کار ساز باشد 0 برای مثال همانطور که قبلا ذکر شد آن تحویلدار بانک ویا آن محافظین در انتظار آن‌چه میدیدند بودند0 برای انتخاب زمان صحیح ،باید منتظر بود تا شخص با سوالات خود ویا باز کردن سر صحبت بخواهد شما را به قلمرو خود وارد کند 0 شما حتی می‌توانید خطاهای چشمی نامرئی بودن را از طریق این تکنیک مفرح ایجاد نمائید 0 بوسیله بکارگیری ذهن یک فرد بصورت فرکانس تشدید شده ذهن خود(نظیر یک نور او را که در تشنجهای صرعی در بعضی از افراد ایجاد می‌شود) می‌توانید تجسم نا مرئی بودن را بکار ببندید0 بیاد داشته باشید که یک شخص

شما را با مغزش می‌بیند ویا درک می‌کند نه با چشمانش 0یک فـرد با مهـارت بسـیار بـالا بسـادگی می‌تواند با یک خطای چشمی از طرف خودش انرژی پرتو چشمان شـما را به سمت خودتان با ز گرداند تا این‌که اینکار را با آن‌چه که واقعا قابل درک باشد انجـام دهد0 در بعضی اوقـات بــرای کسب خطــای چشــمی نــامرئی بــودن می‌توانید دکمه‌های بینائی یک فرد را تجسم کنید که در حال بســته شــدن است و یا این‌که نــور ،تصــویر شــما را به ســمت چشمان آن فرد منعکس نمی‌کند0

تمام رازهای اهرام مصر باستان که نمی‌دانستید

دانشمندان و محققین در طول قرن‌ها تلاش می‌کردند تا متوجه شوند، چگونه و چه زمانی دقیقا این اهرام ساخته شدند. نظرات و حرف‌های زیادی در مورد اهرام مصر وجود دارد. باستان شناسان هر روز کشف تاره‌ای پیدا می‌کنند، اما هنوز هم بخش اعظمی از انها به صورت راز باقی مانده است. در این‌جا بخشی از کشفیات باورنکردنی دانشمندان و باستان شناسان که در مورد اهرام مصر گفته شده را آورده‌ایم.

راه پر پیچ خم داخل اهرام

زیر اهرام مصر برای خودش دنیای متفاوتی دارد. این مثل یک سیستم پیچیده تونل است که از سنگ اهک درست شده است. اگرچه تمام این کشفیات دانش عمومی نیستند.

نظریه‌های توطیه آمیزی می‌گوید که دانش مندان تمام آن‌چه زیر این سازه‌های غول پیکر هست را مخفی می‌کنند. در تعداد زیادی از متن‌های قدیمی، به چیزهایی که زیر شهرهاوارا در 55 مایلی جنوب کاریو است اشاره شده است.

اتاق مخفی

اخیرا دانشمندان کشفیات دیگری درمورد اهرام داشتند. آن‌ها با کمک اشعه قوی ایکس توانستند یک اتاق مخفی را کشف کنند. این اتاق برای چه کاری بوده است، هیچ کس حداقل تا الان مدرکی ندارد.

اولین و ساده‌ترین نظریه این است که معماران اهرام یک اتاق یا اتاق‌هایی را خالی گذاشته بودند تا سنگ‌ها خیلی تحت فشار نباشند و از فروپاشی انها جلوگیری شود. اما آیا این تنها دلیل ساخت اتاق‌ها بوده؟ این احتمالات می‌تواند مورد قبول واقع شود.

اهرام مصر,رازهای اهرام,مصر باستان,هرم بزرگ,جیزه,

اهرام مصر

سنگ‌ها به اندازه این‌که دور فرانسه را دیوار بکشیم کافی بوده است

این حقیقت جالبی بود؛ محققین اعلام کردند تعداد سنگ‌های به کار رفته در اهرام مصر به اندازه یک دیوار دورتادور فرانسه بوده، البته نه یک دیوار کوتاه بلکه یک دیوار 10 فوتی با یک فوت ضخامت. شگفت انگیز است!

اهرام مصر,رازهای اهرام,مصر باستان,هرم بزرگ,جیزه,

سنگ‌های اهرام مصر

دقیق‌تر از رصدخانه سلطنتی

تکنولوژی مدرن می‌تواند یه چنین محاسبات دقیقی دست یابد، اما ما این‌جا از دانش مردم مصر باستان صحبت می‌کنیم. همان طور که مردم زیادی می‌دانند اهرام مصر به سمت شمال اشاره می‌کند. اما چیزی که نمی‌دانید این است که دقت آن به اندازه پنج صدم درجه

واقعی یک قطب نما تفـــاوت دارد. و حـــتی رصـــدخانه سلطنتی گرینویچ هم چنین دقتی ندارد!!

گردش ساعت

ساعت رصدخانه سلطنتی گرینـویچ با GTC (زمـان ظهر گرینویچ یا زمان نیم روز اصلی) تنظیم است و حدود 13 درجه با قطب نمـــای شـــمالی واقعی تفـــاوت دارد! این ساعت از سال 1675 شروع به کار کرد. اگر این سـاعت در قـــرن 17 نمی‌تواند کـــاملا دقیق باشـــد، مـــردم مصر باستان چگونه می‌توانستند با چنین دقتی شـــمال واقعی را پیـدا کننـد؟ آیا ممکن است که آن‌ها سـاعتی متفـاوت داشته باشند که از دوره ما بهتر باشد؟

اعداد ثابت ریاضی

این اطلاعات شاید به نظرتان حوصله سر بر باشد، چـون همه ما عاشق ریاضیات نیستیم. اما اجـازه بدهید توضـیح بدهیم؛ این نکته واقعا ساده و بسیار جـالبی است. بـرای درک ارزش این نکته لازم است انچه قبلا می‌دانســتیم را مـــرور کـــنیم. همه ما عـــدد پی 3.14 (عـــدد طلایی) را می‌شناسیم.

حالا بخش جالب توجه داستان: اگر ما عدد طول اهرام را از ارتفاع آن کم کنیم به عـدد 314.16 می‌رسـیم که صد برابر عدد پی است. و اگر دو وجه آن را هم اضافه کـــنیم باز به صد برابر عدد طلایی می‌رسیم!

این نکته شاید از نظر شما خیلی جـالب توجه نباشـد، اما برای یک ریاضی دان شگفت انگیز است!

اهـــرام مصر,رازهـــای اهـــرام,مصر باســـتان,هـــرم بزرگ,جیزه,

اهرام مصر

17 هرم دیگر

باسـتان شناسـان به کمک مـاهواره به دنبـال سـازه‌های پنهـــان در مصر می‌گردند. چه روی زمین چه زیر زمین. این تلاش‌ها بیهوده نبـود و حـالا 17 هـرم دیگر که دور و اطــراف جــیزه دفن شــده بودند کشف شــدند. به کمک اشعه مادون قرمز بالغ بر 1000 بنـای متفـاوت دیگر در اطراف این منطقه کشف شد.

اهـــرام مصر,رازهـــای اهـــرام,مصر باســـتان,هـــرم بزرگ,جیزه,

اهرام مصر

بی اعتقادی باستان شناسان

من نمی‌توانم باور کنم که مکان‌هـای خیلی زیـادی وجـود داشـتند. زیـادی بـزرگ کـردن اهـرام آرزوی هر باسـتان شناسی است. در تحقیقــات این زمین 17 هــرم یــافت شد، 2 هرم هم قبلا پیـدا شـده بودند. اگرچه این اهـرام جدید الان نــور روز را می‌بیننــد، اما هــرم جــوزر هنــوز قدیمی‌ترین آن‌هاست.

اهـــرام مصر,رازهـــای اهـــرام,مصر باســـتان,هـــرم بزرگ,جیزه,

اهرام مصر

هرم جوزر

بنا به گفته دانشمندان این هرم قدیمی‌ترین هـرم است. آن‌ها بـــاور دارند که این هـــرم 27 قـــرن قبل از میلاد ساخته شده اسـت، هـرم جـوزر در مجـاورتش یک حیـاط داشته است. هرم جـوزر در ابتـدا ارتفـاعی بـالغ بر 203 فوت داشته است. شرایط آب و هـوایی در طـول قرن‌ها باعث شده این هرم کوتاه‌تر شود.

هـــرم جـــوزر دارای پله بـــوده و اتاق‌ها و ســـازه‌های پیچیده‌ای در درونش داشـته است. داخل این هـرم کـاملا غارت شده و هیچ چیزی باقی نمانده است.

اهـــرام مصر,رازهـــای اهـــرام,مصر باســـتان,هـــرم بزرگ,جیزه,هرم جوزر

هرم جوزر

بلندترین سازه جهان برای 3.871 سال

هرم بزرگ جیزه برای حدود 4000 سال بلندترین سـازه دست ساز بشر بوده است. سپس کلیسای جامع لینکولن در سال 1311 ساخته شد. این کلیسا 200 سـال طـول کشید تا ساخته شود. سازه مرکـزی کلیسا که بـرای 238 سال بلندترین ساختمان بود سـال 1549 فـروریخت. آن را مقایسه کنید با اهرام 3800 ساله!

آخرین عجایب باستان

ما هفت شگفتی جدید و هفت شگفتی باسـتان داریم که هـرم بـزرگ جـیزه تنها شـگفتی جهـان باسـتان است که هنــوز پابرجاست. اهــرام مصر بــرای هــزاران ســال در

مقابل بلاهای طبیعی و حتی دخالت‌های انسان سالم باقی ماندند.

شگفتی‌هایی که ویران شدند

6 شگفتی دیگر باستان نتوانستند در طول زمان سرپا باقی بمانند. باغ‌های معلق بابل و مجسمه زئوس به خاطر زلزله خراب شدند. معبد آرتمیس به دست انبوه مردم فروریخت. و در آخر رودس عظیم الجثه گفته شده که توسط یک بازرگان خریداری و ویران شد.

اهرام مصر,رازهای اهرام,مصر باستان,هرم بزرگ,جیزه,باغ‌های بابل

باغ‌های معلق بابل

مصری‌ها آن را نساختند؟

دانشمندان قادر نیستند که توضیح دهند چگونه مصری‌ها توانستند چنین اهرامی را تنها با کمک چوب و طناب بسازند؟ طبق گفته آن‌ها مصری‌ها ابزاری برای خلق چنین اهرامی نداشتند. پس این تئوری مطرح می‌شود که شاید توسط مصری‌ها ساخته نشده باشند.

اهرام مصر,رازهای اهرام,مصر باستان,هرم بزرگ,جیزه,

اهرام مصر

اتاق‌ها انرژی تولید می‌کردند؟

تصور می‌شود که اهرام مصر چیزی بیشتر از آن‌چه چشممان می‌بیند و تا الان کشف شده است باشد. آیا

اهرام انرژی بالاتری را نگه می‌داشتند؟ بعد از پیدا کردن یک اتـاق پنهـانی دانشـمندان تحقیقـاتی را آغـاز کردند. عجیب نیست که بـــدانیم که انـــرژی الکـــترو مغناطیسی کشف شــده در هــرم بــزرگ در اتاق‌هــای داخلی متمرکز شــده بــود. انــرژی بــالاتر در اتاق‌هــایی دیــده شــده که باقیمانــده‌های خوفو و همســرش در آن‌جا پنهــان شــده بودند.

تمدن‌های پیشرفته فضایی نادر هستند یا وجود ندارند!

تلسکوپ‌های حسی جدید به ستاره شناسان اجازه می‌دهد تا گرمای تلف شده را که از اثرر تمدن‌های پیشرفته فضایی می‌تواند انرژی بسیاری را در مقیاس کیهانی بیرون از کهکشان را رها کند را تشخیص بدهد.پروفسور مایکل گریت مدیر با استفاده از مشاهدات رادیویی از کهکشان‌های کاندید برای مشاهده تمدن‌های پیشرفته استفاده کرده است نشان می‌دهد که این تمدن‌ها یا وجود ندارند و یا بسیار نادر هستند. تمدن‌های پیشرفته از انرژی در مقیاس کهکشانی استفاده می‌کنند انتظار می‌رود که از طریق طیف مادون قرمز قسمتی از طیف با تشعشعات مهم تلف شده گاما قابل تشخیص باشند.

یک تیم اختر شناسان لیستی از صدها کهکشان کاندید را که در آن‌ها که تشعشع فروسرخ غیر عادی در آن‌ها مشاهده شده است را تهیه کرده است.یک مساله این است در حالی که نادر هستند این تشعشات می‌توانند در نتیجه فرآیندهای طبیعی اختر فیزیکی مرتبط با تشعشعات ترمودینامیکی از گرمای گرد و غبار حاصل شده باشند.

پروفسور مایکل گرت اندازه گیری‌های رادیویی داشته است و کشف کرده است که اکثر این سیستم‌های تشعشع مورد انتظار با فرآیندهای اختر فیزیکی ویژه‌ای تشعشع ساطع می‌کنند.بطور ویژه بعنوان نمونه یک یک رابطه جهانی شناخته شده وجود دارد که بعنوان همبستگی امواج فروسرخ نامیده است.حضور امواج

رادیویی نشان می‌دهد که تشعشعات از گرمـای ناشی از کارخانه‌های بیگانه نیست اما حاصل از گرد و غبـار بـرای مثـال تشعشـعات حاصل شـده از کارخانه‌هـای سـتاره سازی است.

پروفسور گرت توضیح می‌دهد منشا تحقیقـات در ایـالت پن به ما می‌گوید که این سیسـتم‌ها بسـیار نـادر هسـتند اما آنالیزهـای جدید یک حقیقت غـیر قابل کتمـان را می‌گوید و این است نوع پیشرفته تمدن اساسا در جهـان محلی وجـود نـدارد،به نظر من این است که ما امشب می‌توانیم به آرامی در تخت خواب بخـوابیم زیـرا به نظر نمی‌رسد تمدن بیگانه در کار باشد.

استاد گرت می‌گوید تعـدادی از کاندیـدهای کهکشـانی که از روابط اخـتر فـیزیکی آن‌ها مخفی هسـتند نیازمند تحقیقـات بیشـتر هسـتند ولی احتمـال یک توضـیح اخـتر فیزیکی طبیعی بـرای آن بیشـتر است و به احتمـال زیـاد سیستم‌های باقی مانده نیز در این دسته قرار گیرند.این تکنیک می‌تواند بـرای تشـخیص تمـدن‌های کمـتر توسـعه یافته که رایج هستند و منابع محـدودتری در مقیـاس زیر کهکشـانی دارند مـورد اسـتفاده قـرار گـیرد.اما چنـدین تمدن باقی می‌مانند که از ما پیشرفته‌تر باشـند زمین در بین این سیارات نیست ولی متداول‌تر است.

پرفوسـور گـرت می‌خواهد که به در جست و جـوی تمدن‌های کمـتر پیشـرفته بپردازند.او می‌گویند مقـداری نگرانی در باره تمدن‌های نـوع سـوم که به نظر نمی‌رسد وجـود داشـته باشـند.اما این چـیزی نیست که قـوانین فیزیکی ما بتواند آن‌ها را پیش بینی کند. ما یک حلقه گم شده پازل را گم کرده ایم شاید تمدن‌های پیشرفته‌ای که

انـرژی هـدر رفـتی آن‌ها بسـیار پـایین باشد که گرمـای ساطع شده تولید شده از درک فـیزیکی کنـونی ما خـارج باشد.چــیزی که مهم است جست و جو بــرای اثر هــوش فرازمینی است که بطور کامل درک کنیم چه خبر است.

تکنولوژی‌های استفاده شده در کنترل ذهن

أَ فَلَمْ یَسِیرُوا فِی الْأَرْضِ فَتَکُونَ لَهُمْ قُلُـوبٌ یَعْقِلُـونَ بِها أَوْ آذانٌ یَسْـمَعُونَ بِها فَإِنَّها لا تَعْمَی الْأَبْصـارُ وَ لکِنْ تَعْمَی الْقُلُوبُ الَّتِی فِی الصُّدُورِ

(حج 46)

چــرا در این ســرزمین‌ها ســیر نمی‌کنند تا وجــدانهائی داشــته باشــند که با آن‌ها تعقل کنند یا گوشــهایی که با آن‌ها بشوند. آری، دیدگان کور نمی‌شوند بلکه وجدانهائی که در صدرها هستند کور می‌شوند.

وَ مَثَـلُ الَّذِینَ کَفَـرُوا کَمَثَـلِ الَّذِی یَنْعِـقُ بِما لا یَسْـمَعُ إِلاَّ دُعاءً وَ نِداءً صُمٌّ بُکْمٌ عُمْیٌ فَهُمْ لا یَعْقِلُونَ.

(بقره 171)

مثل کسانی که کـافر شـدند مثل آن چوپـانی است که بر گوســفندان خــود نهیب می‌زند و چیزهــایی می‌گوید که گوســـفندان نمی‌فهمند تنها صـــدایی و نـــدایی از او می‌شـــنوند، کر و گنگ و کورند و در نتیجه راهی بـــرای تعقل ندارند.

در این قســـمت ســـعی دارم تا کمی بیشـــتر دربـــاره تکنولوژی‌های استفاده شده در پروژه کنترل ذهن با شما صحبت کـنیم. بـرای خنـثی سـازی و آمـادگی بـرای دادن پاسخ مناسب به کنـترل ذهن الکترونیک ،اولین قـدم این است که متوجه شویم چـنین تکنولوژی‌هـایی چگونه رشد یافته و مــورد تست قــرار گرفتند.تکنولوژی‌هــایی که از دهه 1950 تا کنون برای کاربردهای نظامی و خانگی پیدا

شـده و تا کنـون رشد کرده‌اند. تکنولـوژی آزار و اذیت و کنـترل ذهن الکترونیک از دهه 1950 به عنـوان یکی از شاخه‌های فرعی پروژه MKULTRA سازمان CIA ایجـاد شده و استفاده از آغاز شد.

به دلیل این‌که تکنولوژی استفاده شـده در این پـروژه در حد بسیار بالایی طبقه بندی شده و محرمانه بوده اسـت، اکثر اطلاعاتی که درباره این پروژه تا به حـال به بـیرون درز کرده است مبتنی بر اعترافات و خـاطرات یک گـروه حدود 2000 نفری از قربانیان این آزار و آسیب رسـانی الکترونیک بـوده است.تمـام قربانیـان و افـراد مـورد آزمـایش بـدون اسـتثناء اینگونه گـزارش داده‌اند که این آزار و اسیب رسـانی الکترونیک پس از آن‌که شـروع شد تقریبا تا آخر عمرشـان ادامه داشـته است. این تـاثیر و آسـیب رسـانی در همه شـهرها،ایـالات و کشـورهایی که قربـانی و هـدف در آن‌ها بـوده و جابجا می‌شـده است ،ادامه می‌یافته است به صـورتیکه سـوژه و قربـانی به هیچ عنوان مفر و راه فرار و گریزی از کنترل و تـاثیرات آن نداشـته است.این کنـترل و آسـیب رسـانی حـتی در زندانها و بیمارستانها نیز ادامه داشته و جـتی تا زمانیکه مثلا سوژه و قربانی به علت دچـار شـدن به سـرطان در حال جان دادن بوده و با مرگ دست و پنجه نرم می‌کـرده ،ادامه می‌یافته است.

بسیاری از این قربانیان در حـال حاضر 70 یا 80 سـاله هسـتند. بسـیاری از آن‌ها خـود دارای خـانواده و فرزند بوده و غالبا فرزنـدان آن‌ها نـیز سـوژه و قربـانی همـان آزمایشـات و تسـتهایی هسـتند که والدینشـان تجربه کرده‌اند.آن‌ها نه تنها مـورد شـکنجه و آزار قـرار گرفته و

می‌گیرند،بلکه در بسیاری از اوقات به شکلی وحشیانه و دردناک به قتل نیز می‌رسند. من قصد دارم تا حد امکـان در رابطه با برخی از تکنولوژی‌هایی که به منظور کنترل ذهن استفاده می‌شـوند،صـحبت کـرده و شـما را با آن‌ها آشنا کنم.امید است تا همه ما با افـزایش سـطح دانش و آگـاهی خـود،از این دانش بـرای بهبـود حـالات روحی و روانی خـود بهـره گـیریم و نقشه‌های دشـمنان خـود که قصد نفــوذ و تســلط بر ذهن و روان ما را دارند خنــثی کنیم.

با افـــزایش دانش ما در رابطه با روانشناسی و علـــوم عصبی و به تبع آشنایی بیشترمان با سیسـتم اعصـاب در بـــدنمان این ســئوال پیش آمـــده است که آیا امـــواج و سـیگنالهای الکـترو مغناطیسی که ما روزانه در معـرض تماس با آن‌ها قرار می‌گیریم،قادر هستند تا در رفتـار ما تـاثیر گذاشـته و ما را وادار کنند تا به شـکل خاصی تفکر کـرده و رفتـار کـنیم؟بـدون شک اگر چـنین چـیزی ممکن باشــد،جــالبترین چــیزی است که حکومتها و قــدرتهای بسیاری در جهـان خواسـتار دسـتیابی به آن هسـتند.هیچ سلاحی قدرتمندتر از این نمی‌تواند باشد.چون بدون هیچ سر و صـدایی و بـدون این‌که رد پـایی از خـود به جـای بگذارد کنـترل میلیاردها انسـان را در اختیـار شـما قـرار خواهد داد.می تـــوان آن را بـــرای کاربردهـــای مختلف نظامی،سیاسی،اقتصادی و فرهنگی به کار برد.

حـــــال اجـــــازه دهید کمی علمی‌تر در رابطه با این تکنولوژی‌ها بحث کـــنیم و کمی بیشـــتر در جزئیـــات آن دقیق شویم.

پیشرفتهایی که در تکنولوژی تصـویر بـرداری MRI روی داده است به ما این امکان را داده است تا زبان انـرژیکی را که برای مغز انسان قابل فهم است رمز گشایی کرده و بفهمیم.هر انســان با اســتفاده از ورودی‌هــای حسی مختلفی که دارد (بینایی،شنوایی،لامسه،بویایی،چشایی) اطلاعات را از محیط اطراف خود دریـافت می‌کند.سلسه اعصــاب مختلف این اطلاعــات را به صــورت ســیگنالهای الکـــتریکی به مغز منتقل می‌کنند.این اطلاعـــات در مغز رمز گشایی شـده و تجزیه و تجلیل می‌شـوند. هر چـیزی که ما می‌بیــنیم،می شــنویم،لمس می‌کــنیم و .... و هر موضوعی که به آن می‌اندیشیم مناطق و نقـاط مختلق و متفاوتی را در مغز تحریک می‌کند.

با استفاده از تکنولوژی‌های جدید تصـویر بـرداری مغـزی (منجمله MRI)ـ می‌تــوانیم از مــیزان شــدت فعــالیت و انرژی منـاطق مختلف مغز اطلاع حاصل کـنیم.مغز بـرای تجزیه و تحلیل و رمز گشـــایی این اطلاعـــات از زبـــان مخصوصی استفاده می‌کند.

حال اگر این روند را معکوس کنیم چه اتفـاقی می‌افتـد؟ مثلا اگر بتــوانیم نقــاط خاصی را در مغز با اســتفاده از وســیله‌ای مناسب تحریک کـــنیم می‌تـــوانیم خـــاطره یا احساس خاصی را برای فرد،مجددا بازسازی کنیم. حـــتی می‌تــوانیم با تحریک نقــاط خاصی در مغز شــخص را به طـور مصـنوعی وادار کـنیم تا تصـویری ببیند یا صـدایی بشنود یا وجـود کسی را در اطـراف خـود احسـاس کنـد، بترسد، بخندد، بگرید و الی آخر... حـتی هم اکنـون موفق شـــده‌اند تا از طریق ذهن یک انســـان یک روبـــات و آدم آهنی را کنترل کنند.

پس اینکـار عملا از نظر تکنولوژیک امکـان پـذیر بـوده و شدنی هست.و کسانی هم که از نظر تکنولوژیک توانایی چیـــنین کـــاری را دارند و علاوه بر آن شـــهوت و تمایل انجام چنین کاری را دارند نیز کم نیستند.

در حـــال حاضر توانـــایی تکنولوژیک لازم بـــرای انجـــام کاربردهایی از قبیل:

تغیـــیرات رفتـــاری از راه دور "Remote behavior modification "

شکل دهی عقیدتی "Opinion Shaping""

قـــــانع ســـــازی و تحریک نا خودآگـــــاه "Subliminal persuasion""

تسلیم ذهنی "Mental compliance" "

تحریف و سرکوبی شناختی "Cognitive dampening or distortion""

آسـیب رسـانی جسـمی به سـلامتی فـرد "Impaired Health"

وجود دارد.در حال حاضر استفاده از تکنولوژی‌هایی چون بی‌سیم "Wireless"، شـبکه‌های سـلولی مخـابراتی "Cellular networks"،ماهواره‌ها و تکنولوژی‌هـــای زیست ســـنجی بیومتریک به طـــور وســـیع و در حجم گســـترده‌ای رایج شـــده و متـــداول است و همه ما کم و بیش به طور روزمره با آن‌ها درگیر هسـتیم.و متاسـفانه از آسیب‌هایی که استفاده بی‌حد و حصر این تکنولوژی‌ها بر سلامتی ما می‌گذارد،غافلیم.

علاوه بر آن پیشرفتهای جدید که در زمینه تکنولوژیهـایی چون پلاسما فتونیک ” Plasma Photonics“،مهندسی کوانتــومی Quantum engineering”“ و ســلاحهای تمرکز و هدایت انرژی صورت گرفته است و با آشنایی با آن‌ها می‌تـوان تا حـدودی با خطـرات احتمـالی ناشی از سوءاســـتفاده از چـــنین تکنولوژیهـــایی آشـــنا شد.در قسمت‌های بعدی آن شا الله در رابطه با این مو ضوعات جزئیـات بیشـتری را ذکر خـواهم کـرد.متوجه خواهید شد که چگونه چنین تکنولوژی‌هـایی را می‌تـوان بـرای هـدف قرار دادن سوژه‌های انسانی اسـتفاده کـرد.سـوژه‌هایی که نسبت به بـرخی طـول موجهـای بیولـوژیکی حسـاس شده‌اند و به طور خودکـار و ناخودآگـاه نسـبت به برنامه ریزی که شده‌اند واکنش نشـان می‌دهند.اصـول اصـلی و عمـومی که بر این روشـها حـاکم هست کـاملا مشـابه و شبیه به تکنولـوژی مخـابرات رادیـویی هست.ولی با این تفــاوت که در این‌جا دســتگاه گیرنــده ،آنــاتومی و بــدن انسانی هست.به نمودار زیر دقت کنید.

آیا این تشابه فقط تصادفی و اتفاقی است؟

شـــبکه جهـــانی تلفن‌هـــای همـــراه یک مثـــال مهم از پروژه‌هـای مخفی و کنـترل ذهن بـروی توده‌هـای عظیم جمعیــتی و مــردم می‌باشد. در نمــودار بــالایی جــذب “ Absorption”ـ فرکانس‌های رادیویی توسط بدن انسـان نمـــایش داده شـــده است.مغز در مرکز و در فرکـــانس 900MHZ “ ”قرار دارد.این فرکانس و دومین‌هارمونیک آن” 1800MHZ ”،با فرکـانس میکـرو ویو تقریبا تمـام فرسـتنده‌های GSM ،تطـابق دارد.علاوه بر این در داخل آن نیز مدولاسـیون‌های 217 و 8٫34HZ جاسـازی شـده

است. این دومی به عنــوان مودالیــتی “Entrainment” بــرای امــواج مغــزی آلفا “Alpha Brainwaves”ـ ،نــیز شناخته شده است که در ادامه بیشتر دربــاره آن صــحبت خــواهیم کــرد و توضــیح خــواهیم داد که” Entrainment چیســـت؟ آیا این تطـــابق فرکانسی فقط یک اتفـــاق می‌تواند باشد یا این‌که کل این سیســـــتم جـــــدای از اســتفاده‌اش در ارتباطــات و مخــابرات ،بــرای انتقــال و ارســـال ســـیگنال به طـــور مســـتقیم به مغز اســـتفاده می‌شــود. تنها چــیزی که بــاقی می‌ماند این است که چه الگوی تاثیر گذار ذهنی،رفتاری یا سلامتی مد نظر باشد.

تکنولوژی

ENTRAINMENT

در فیزیک تئــوری Entrainment ،پروسه‌ای است که در آن دو جسم در حـــال ارتعـــاش، وقتیکه از یک‌دیگر دور هســـتند،با ســـرعتهای متفـــاوتی ارتعـــاش می‌کنند.ولی وقتیکه به یک‌دیگر نزدیک می‌شـــوند و یا به طـــریقی به یک‌دیگر متصل می‌شــوند،با ســـرعت یکســـانی با یک‌دیگر ارتعاش می‌کنند.جسمی که با ســرعت بیشــتری ارتعــاش می‌کند از ســرعت خــود کاســته و جســمی که با ســرعت کمتری ارتعاش می‌کند بر سرعت خود می‌افزاید.

کریســـتین هـــویگنس Christian Huygens”” یک فیزیکــدان و دانشــمند و مخــترع برجســته و مهم قــرن هفدهم میلادی بود.او مخترع ساعت پاندولی می‌باشد.او متوجه شده بود که وقتیکه دو ســاعت پانــدولی را بســیار نزدیک به هم قـــرار می‌دهـــد،این دو ســـاعت با ریتم و

فرکـانس یکسـانی شـروع به نوسـان می‌کنند.او بـرای توجیه این پدیده از واژه (Entrainment) استفاده کرد.

آزمایشاتی که بعدها نیز صـورت گـرفت روی دادن چـنین پدیـده‌ای را نشـان داده و تائید می‌کـرد. توضـیحی که می‌توان برای علت و دلیل روی دادن چنین پدیده‌ای ارائه کرد،این است که ،در زمانیکه دو جسم با فرکانس و ریتم متفاوتی از یک‌دیگر نوسان می‌کنند،مقدار بسـیار جـزئی و کـوچکی از انـرژی بین این دو جسم منتقل شـده و جابجا می‌شود.این انرژی ناچیز و جزئی کافی است تا به این دو جسم نـیرو وارد کـرده و آن‌ها را وادار کند تا با سرعت و آهنگ یکسانی نوسان کنند.جـالب این‌جاست که بدانید،قوانین حاکم بر تئـوری Entrainment”” جهـانی بـوده و همه گـیر است.روی دادن چـنین پدید ه‌ای را در شـاخه‌های مختلف علمی می‌تـوانیم رد یـابی کـرده و مشـاهده کـنیم.در فیزیـک،شـیمی،عصب شناسی Neurology،زیست شناسـی،دارو شناسی Pharmacology،پزشکی،نجوم و ....

هـویگنس بیشـتر به روی دادن چـنین پدیـده‌ای در سیستم‌های مکانیکی مثل ساعتهای پانـدولی توجه کـرده و تمرکز کـرده بـود.بسـیار جـالب است اگر بدانید که این پدیـده و اثر جـالب و عجیب می‌تواند چه تـاثیری بر یک موجود زنده و خصوصا بـدن انسـان بگـذارد.این پدیـده به عنـوان یک اصل و قـانون طـبیعی می‌تواند بـرای رشد و تکامل و موفقیت و بهروزی هر انسانی استفاده شـده و فوق‌العاده موثر باشد.

به عکس،مانند هر قـانون و اصل دیگر طـبیعت،اگر دانش اسـتفاده و بهـره گـیری از آن در اختیـار نا اهلان و سـیه

دلان قرار بگیرد می‌تواند اثار فاجعه بار و وحشـتناکی را به بـار آورد.در ادامه بیشـتر در بـاره هر دو جنبه مثبت و منفی آن صحبت خواهیم کرد.ان شا الله

بیوفیدبک

Biofeedback

این تکنولـوژی در دسـته تکنولوژی‌هـای بیوفیـدبک" " Biofeedback قـرار دارد.با کمـال تاسف باید گفت در دیکشـنری‌ها و فرهنگ‌هـای انگلیسی به فارسی معـادلی بـرای این کلمه و اصـطلاح وجـود نـدارد.منظـور از بیوفیـدبک ،بررسی یک سلسـله عکس العمل‌ها و آثـاری است که در یک موجـود زنـده بر اثر یا در مقابل محـرک خاصی بروز می‌کند.در این روش‌ها پس از آن‌که انسـان- یا هر موجود زنده دیگری- در معرض یک مجرک یا شرایط خاص قرار می‌گـیرد،عکس العمل یا فیـدبک مغـزی او که تنش یا ریلکس شدن است،از طریق انـدازه گیریهـایی به روشهای زیر مشخص می‌شود:

- میزان فعالیت الکتریکی عضلات بدن "EMG"

-میزان مقاومت الکتریکی پوست "ESR"

- چگونگی ریتم امواج مغزی "EEG"

EMG

EEG

اولین آزمایشـاتی که دربـاره اثر این پدیـده بـروی موجـودات زنـده،انجـام گـرفت توسط یک فیزکـدان فرانسوی به نام دمارتین "de Mairan"ـ در سال 1729

انجام گرفت.او در ابتدا دربـاره Photic Entrainment” -” پاسخ دهی به ســیکلهای تــاریکی و روشــنایی- در گیاهان علاقمند شده و به مطالعه پـرداخت. اگر مطـالب قبلی (قسمت‌های ابتـدایی مقـالات رسـتاخیز 2012)ـ را مطالعه کـرده باشـید در آن‌جا دربـاره سـیکلهای مختلف نجـــــومی مخصوصا ســــــیکل‌های شب و روز (تاریک و روشنی) و اهمیت آن بر ساعت زیستی موجودات زنده و مخصوصا انسـان‌ها بحث کـرده و مختصـرا توضـیحاتی را ارائه دادیم.

برای تذکر بد نیست که اشـاره کنم که منظـور از سـاعت زیستی یا “Circadian rhythm“ چیست؟

ساعت زیستی

ساعت زیست‌شناختی، یا سـاعت بـدن یک چرخـهٔ تقریبـاً 24 ساعته در فرآیندهای زیست‌شیمیایی، فیزیولوژیکی، یا رفتـاری موجـودات زنـده، شـامل گیاهـان، جـانوران، قارچ‌ها و ســــــیانوباکتری‌ها است. اختلال در ســــــاعت زیست‌شـناختی انسـان می‌تواند زمینه‌سـاز بیماری‌هـای بسـیاری شـود.. تنـوع دوره‌هـای فعالیت‌هـای زیسـتی در موجودات زنـده بـرای فرآینـدهای بسـیار ضـروری انجـام می‌گـیرد. فرآینـدهایی که در جـانوران شـامل خـوردن، خوابیدن، جفتگیری کـردن،مهـاجرت، خـواب زمسـتانی و تقسـیم یا بـاززایی سـلول‌ها است و در گیاهـان شـامل جنبش‌های جوانه‌زنی، واکنش‌های فوتوسنتزی است.

در میـان دوره‌هـای گونـاگون مهم‌تـرین دوره، دوره‌هـای شبانه‌روزی است که با نام ریتم شبانه‌روزی هم معروف است.به همــان انــدازه که انســان‌ها باید به خــوردن و

ورزش کـــــردن کـــــافی توجه کنند باید ریتم‌هـــــای شبانه‌روزیشان را نیز در نظر داشته باشـند. آزمایشـهای مختلفی در رابطه با Entrainment” ”بـــروی انـــواع مختلف حیوانات انجام شـده است.مثلا آزمایشـات نشـان داده است که جیرجیرکها به صورت هماهنگ و با یک‌دیگر جیرجیر می‌کنند و کره‌های شب تاب هم در یک زمان و با هم چشمک می‌زنند.

علاوه بر این آثـار Entrainment”” در سـایر حیوانـات پیشرفته‌تر و منجمله انسان‌ها نیز مشاهده شـده و دیـده شـــده است.به طـــور کلی Entrainment در ســـطوح مختلفی در حیوانـات و گیاهـان و انسـان‌ها روی داده و مشـــــاهده می‌شـــــود.مشـــــخص شـــــده است که Entrainment”” حالتی است که اصلا بـرای پیـدایش و ادامه حیـــات بـــروی زمین لازم و ضـــروری بـــوده است.دانشـــمندان اکنـــون متوجه شـــده و دریافته‌اند که حتی کوچک‌ترین باکتری‌ها دارای سیکل و ساعت زیستی ”Circadian Rhythm” (سیکل 24 ساعته‌ای که در تمام موجودان زنده وجود دارد.) هستند.

بـــرخی از دانشـــمندان اینگونه عنـــوان می‌کنند که اصلا و فقط موجودات زنده ماشین‌های ارتعاش کننده‌ای هستند که به یک‌دیگر متصل هستند.

یکی از مبـاحث و موضـوعات مهم در زمینه تحقیقـات در رابطه با تئـــوری” ”Entrainment این است که متوجه شـــویم که مثلا یک ریتم بـــدنی خـــاص با کـــدام محـــرک و تحریک کننـــده Stimulus”” ارتبـــاط داشـــته و مربـــوط است.در موجـــودات ســـاده‌تر چـــون باکتریها و حشـــرات و غیره ... چون پیچیدگی بدنی و سیسـتم اعصـاب آن‌ها کم

است، اینکار کـار چنـدان سـختی نیست ولی در رابطه با انســان‌ها به خــاطر پیچــدگی بــدنی و ظرافــتی که در سیســـتم عصـــبی آن‌ها وجـــود دارد،اینکـــار به علم و تکنولـــوژی بســـیار بـــالایی نیـــاز دارد.طـــریقی که Entrainment”” بر سلامتی انسـان تـاثیر می‌گـذارد را می‌تـوان در شـرایطی مشـاهده کـرد که در آن ریتم‌هـای ثـابت و پایـدار با سـلامتی ارتبـاط پیـدا می‌کنند. مثلا یک بدن سـالم داری یک ریتم و ضـربان قلب سـالم و پایـدار است.یک بدن بیمار و ناسالم با یک ضربان و ریتم قلــبی غــیر منظم و نا مــرتب ارتبــاط دارد.در چــنین حــالت و شرایطی بیمار باید از یک “Peacemaker”ـ استفاده کند که ضــربان‌های قلــبی فــرد را تنظیم کــرده و Entrain” ”کند.“Peacemaker”ها جـان میلیونها انسـان را نجـات داده‌اند.

امواج مغزی

اما داستان امواج مغزی چـیز دیگر و متفـاوتی است.مغز ،چیز پر هـرج و مـرج و بی‌نظمی هست که فرکانس‌هـای فعالیت آن دائما در حال تغییر و تحـول است.روش و متد دریافت و ثبت ریتمها و امواج الکـتریکی مغـزی از طریق جمجه سر با تحقیقــات و آزمایشــهای ریچــارد کــاتن ” Richard Caton ”در سـال 1875 آغـاز شد و نهایتا در دهه 1920 منجر به اخـــــــــتراع دســـــــــتگاه EEG(electroencephalograph) توسطهانس برگر ” Hans Berger ”شد.برگر ،پنج رنج و بـــازه مختلف از فرکانس‌هـای امـواج مغـزی را شناسـایی کـرده و دسـته بندی کرد.

علارغم تمـــام محـــدودیتهایی که در روش آنـــالیز مغز با روش EEG وجود دارد،ولی در حال حاضر کاملا مشـخص شـــده است که الگوها و امـــواج نمـــایش داده شـــده در دستگاه EEG منعکس کننده حـالات و احساسـات مختلف روحی و روانی فرد است.مشخص شـده است که بـرخی از امـواج آلفا و بتـای مغـزی می‌توانند با فرکـانس یک محرک خارجی نورانی درخشان و قـوی خـود را سـینک و هماهنگ کـــرده و به اصـــطلاح Entrained شـــوند.یک متخصص و جـراح مغـزی به نـام Gray Walter در این رابطه مقاله‌ای منتشر کرده و در آن نشان داد که چگونه ســـوژه‌ها و بیمـــاران مختلف با فرکانســـهای خاصی Entrained شده و حالات و احساسات متفاوتی را بروز می‌دهند.او سـوژه‌ها را در معـرض نورهـای درخشـان با فرکانســـــهای خاصی قـــــرار می‌داد و آن‌ها تجربه احساسـاتی مثل آرامش،تصـورات و احساسـات مختلفی را گزارش می‌کردند.

در مرحله بعـــدی از این دست تحقیقـــات دانشـــمندان و عصب شناســـان متوجه شـــدند که این فقط نورهـــای چشـــمک زن با فرکانســـهای خـــاص نیســـتند که بر مغز و امـواج مغـزی تـاثیر می‌گذارند.بلکه اصـوات و صـداهای ریتمیک نـــیز می‌توانند چـــنین شـــرایطی را بوجـــود آورند.حقیقت این است که این یافته‌هـــــــای و دست آوردهای علمی،امروزه عملا به شـکل وسـیعی اسـتفاده می‌شوند.از اصوات و تصاویر برای تـاثیر گـذاری بر ذهن و احساسات فردی می‌توان استفاده کرد.این محرکها اثر خود را مستقیما بروی سوژه گذاشته و خـود سـوژه عملا از اتفـاقی که در ایم میانه می‌افتد ،آگـاه نیست.مثلا در صـنعت و علم تبلیغـات از این پدیـده و آثـار آن به خـوبی

استفاده می‌شود.ذهن شما شستشو داده می‌شود و برای خریدن کالاهایی که اصلا به ۀنها نیازی ندارید حریص و مشتاق می‌شوید.

امروزه روانشناسی و کنترل ذهن در صنعت تبلیغات نقش اساسی ایفا می‌کند.

Brainwave Entrainment

Brainwave Entrainment” ”با پاسخ دهی الکتریکی مغز به یک محرک احساسی ریتمیک سر و کار دارد. Brainwave Entrainment” ”دقیقا پدیده‌ای عکس بیو فیدبک است. اگر از این دانش در جهت درست آن استفاده شود،هر فرد می‌تواند با به کار گرفتن این پدیده به موفقیتها و آرامش عظیمی در زندگی خود از نظر روحی،روانی و ذهنی نائل شود.

پدیده Brainwave entrainment”” را با نام” Brainwave Synchronization” نیز می‌شناسند.در حقیقت این پدیده زمانی روی می‌دهد که فرکانس و سرعت فعالیتهای مغزی از حالت طبیعی و نرمال خود خارج شده و خود با قویترین محرک خارجی External Stimulus”” هماهنگ و سینک شده و سرعت خود را تغییر می‌دهد. البته نوع دیگری از سینک شدن مغزی وجود دارد که به آن ”Hemispheric Synchronization” می‌گویند.بعدا در رابطه با آن هم صحبت می‌کنیم.به طور خلاصه Hemispheric Synchronization”” زمانی روی می‌دهد که هر دو نیمکره مغز با یک فرکانس و سرعت فعالیت کرده و با هم هماهنگ و سینک شده‌اند.مغز انسان از میلیاردها

میلیـارد سـلول عصـبی خـاص به نـام نـرون Neurons ساخته شده است.همانند همه سـلولهای بـدن،نرونها هم از المتریسیته برای تبـادل اطلاعـات با یک‌دیگر اسـتفاده می‌کنند.وقتیکه میلیاردها سلول عصبی مغز با همدیگر و در یک زمان تبادل اطلاعات انجام دهند،در نتیجه فعـالیت الکتریکی عظیمی روی می‌دهد.

دانشمندان برای آشکار سازی و رصد کـردن این فعـالیت الکتریکی از ابـزار و تجهـیزات خاصی مثل EEGاسـتفاده می‌کنند.لازم نیست تا شـما دقیقا بدانید که یک دسـتگاه EEG چگونه کـار می‌کند.ولی بد نیست بفهمید که این دستگاه چه کاری می‌کند.وقتیکه دستگاه EEG فعالیتهای الکـتریکی مغز را دریـافت کـرده و انـدازه گـیری کـرد می‌تواند از درون این فعـالیت الکـتریکی یک الگو Pattern” اسـتخراج کـرده و آن را نمـایش دهد.این الگوها که اسـتخراج می‌شـوند تنـاوبی” Cyclic” هستند.اگر این الگوها را رسم کنید تصـویر همانند شـکل زیر مشاهده می‌کنید.

جالب این‌جاست که شـکل این امـواج و الگوها که نشـان دهنـده فعـالیت مغـزی شماست به این بسـتگی دارد که شما در حال انجام دادن چه کاری هستید و در چه حـالتی قرار دارید.

مثلا تصویر بالایی نشـان دهنـده فعـالیت مغـزی یک فـرد نرمال در حالت بیداری است.وقتیکه فرد خواب است این الگو و امواج شکل کاملا متفاوتی دارند.

پیشـرفتهای اخـیر تکنولوژیک کمک کرده‌اند که متوجه بشویم که امواج مختلف و متفاوت مغزی هر کدام نشان

دهنده چه جـالتی بـوده و چه معنـایی دارند و از آن‌ها چه اسـتنباطی در رابطه با سـلامتی جسـمی و روانی فـرد می‌توان کرد.

امواج بتا BETA

مثلا امواج بتا Beta در بازه و محدوده فرکانسی 12HZ-38HZ می‌باشند

این امواج در زمانیکه فرد کاملا هوشیار بـوده و مـواظب و گوش به زنگ است مشاهده می‌شـوند.در جـالتی که از نظر ذهـنی تمرکز کـرده است.این‌جـالتی است که اکـثر افـــراد در زمـــان بیـــداری دارند.تکنیکهـــای "Self Programing"ـ در چنین حالت و سطحی چندان کـارایی نداشته و موثر نیستند.چون در چنین حـالتی دسترسی به لایه مخفی و عمیق ناخودآگـــاه "Subconscious" به آسانی امکان پذیر نیست.

تحریک امواج بتا می‌تواند صربه شدیدی به هــوش،خلق و خــو، و ثبــات احساسی فــرد و ســایر حــالات روانی او بگذارد.این‌جالت از فعالیت مغـزی را می‌تـوان به منظـور افزایش تمرکزِ القا کرده و مغر را تربیت کرد تا چیزی را فراگرفته و بیاموزد.هر چه به فرکانس‌های بـالاتر در این محدوده نزدیکتر شویم،فـرد حالاتهـای عصـبانی وخشم و هیجانزدگی بیشتری را احساس می‌کند.

امواج آلفا Alpha

محـــدوده امـــواج آلفا Alpha در بـــازه 8HZ-12Hz می‌باشد.این امواج معمولا در لحظات بیـدار شـدن افـراد در صـــبح و یا در زمانیکه فـــرد در حـــال رویا دیـــدن

است،مشاهده می‌شوند.در این حالت تکنیک‌های برنامه ریزی ذهنی بیشتر موفقیت آمیز هستند.در این حالت است که پذیرنگی ذهن بالا بوده و بسیار آماده است تا پیشنهادات و برنامه ریزی‌ها را قبول کند.

امواج تتا THETA

بازه این امواج 3HZ-8Hz می‌باشد.این امواج در جالت‌های نزدیک به خواب دیده می‌شود.در جالت خلسه یا هیپنوتیزم شدن نیز امواج مغزی در این بازه مشاهده می‌شوند.در این حالت ذهن هیچ اطلاعات را تجزیه و تجلیل نمی‌کند و چشمها کاملا بسته هستند.مناسب‌ترین و موثرترین حالت ذهنی برای انجام تکنیکهای برنامه ریزی و کنترل ذهن وقتی است که امواج مغزی در این حالت قرار دارند.این حالت (امواج تتا) مناسبتریم حالت برای انجام تکنیک Brainwave entrainment است.

امواج دلتا DELTA

بازه این امواج 0,2HZ-3HZ می‌باشد.در خواب عمیق بدون دیدن رویا مغز در این حالت از فعالیت الکتریکی قرار دارد.این موج آرامترین موج الکتریکی مغزی است.در این حالت است که بدن در کمال آرامش به شفادهی و بازسازی خود مشغول می‌شود.در این حالت ذهن کاملا در لایه ناخودآگاه Unconsciousness قرار دارد.ولی این‌که مغز را در فرکانسی کمتر از 2HZ، Entrain کنیم فوق‌العاده سخت می‌باشد.به همین دلیل پیشنهاد نمی‌شود که تکنیک Brainwave Entrainment در این زمان انجام گیرد.برخی از افراد با انجام مدیتیشن عمیق و یا خواب عمیق به این حالت دست

می‌یابند و آن را بـرای افـزایش سـلامت و ارامش خـود بسیار مناسب می‌بینند.

امواج گاما GAMMA

محـــــدوده و بـــــازه فرکانسی این موج‌ها 38HZ-70Hz است.این الگو از امواج مغزی به فعالیت‌های بالای مراکز حسی Sensory activity و حالت فوق آگـاهی مربـوط است.برخی از عصب شناسان بر این باورند که مشـاهده قله‌هـای نـوک نـیز و بازه‌هـای امـواج گاما در یک فـرد به لحظـــات خاصی که در ذهن فـــرد یک بارقه و جرقه زده شده و چـیزی را کشف می‌کنـد،مربوطند.همـان لحظـات موســوم به Eureka (من یـــافتم). افـــرادی که تکنیک Entrainment برای آن‌ها در این بـازه فرکانسی انجـام شده است معمولا حالتهای عصـبی،اضـطراب،دلشـوره و پرخاشگری را تجربه می‌کنند.

برای این‌که هر فرد بتواند به سـوی مـوفقیت و سـعادت روحی و روانی گـام بـردارد،باید به این آگـاهی و دانش برسد که هر کـدام از امـواج مغـزی نشـان دهنـده کـدام حـالت روحی و روانی است.اگز شـما از این دانش بـرای برنامه ریـــزی و کنـــترل ذهن خـــود در جهت مطلـــوب و صحیح استفاده کنید،آثار شـگفت انگـیز و عظیم آن را در زنـدگی خـود می‌بینید.وقتیکه شـما هـدف خـود را درست مشخص کرده‌اید و از تکنیک Brainwave Entrainment استفاده می‌کنید و مـوج و فرکـانس صـحیحی را انتخـاب می‌کنید،آنا و به سرعت نتیجه آن را مشاهده می‌کنید.این تکنیک مدرن تـرین،علمی‌تـرین و مـوثرترین روشی است که بـــــرای کمک به شخصـــــیت و رشد روحی و روانی می‌توان از آن استفاده نمود.

همانند سایر علوم و دانشها،این تکنیک هم یک تیغ دو لبه است.اگر متوجه شده باشد داستان از این قرار است که چه فرکانسی را انتخـــاب می‌کنید. یا بهـــتر بگـــویم،چه فرکانسی را برایتـــــان انتخـــــاب می‌کنند.آیا همه ما به محرکهای احساسی،صـوتی،تصـویری که دور و برمـان را احاطه کرده‌اند اشراف داریم و از چیستی آن‌ها آگـاهیم؟ آیا می‌دانید چه چیزی را می‌بینید،می شـنوید؟آیا می‌دانید که ورودیها تصویری و صوتی به ذهن شما،از چه توانایی فوق‌العاده‌ای برای شـکل دادن و فـرم بخشی به ذهنتـان برخوردار هستند؟؟

وقتیکه مغز یک تحریک Stimulus را دریـــــــافت می‌کنـد،سـریعا با ارسـال یک بـار الکـتریکی به آن پاسخ می‌دهد.در اصــطلاح به این پاسخ و واکنش مغز Evoked response می‌گویند.این پاسخ‌ها در سراسر و طول مغز شـــما منتشر می‌شـــوند و به آن چـــیزی که شـــما می‌بینید،اجساس می‌کنید،می شنوید،می چشـید ،تفسـیر شده و برای شما معنی می‌یابند.

وقتیکه مغز با یک محرک ریتمیک Rhythmic Stimulus روبـــرو می‌شـــود (مثل ضـــربات و ریتم یک طبل یا درام)،این ریتم و فرکـانس در مغز به صــورت امــواج یا جریانهای الکتریکی بازسازی می‌شود.وقتیکه این محـرک خود را به امواج طبیعی و نرمال مغزی نزدیک می‌کنـد،به آرامی شروع می‌کند و ریتم و فرکانس آن امـواج مغـزی را شـــبیه به ریتم و فرکـــانس خـــود می‌کند.همانند یک شکارچی زیرک به خود را به آرامی به امواج مغـزی چنگ می‌زند.حــال که این ارتبــاط بین محــرک و مغز برقــرار

شد،مغز شروع کرده و ریتم‌های الکتریکی خود را با ریتم محرک سینک می‌کند.

دانشـــمندان به این پدیـــده Frequency Following Response یا FFRمی گویند.این دقیقا همـــان پدیـــده Brainwave Entrainment است.همانگونه که قبلا هم گفتم امـــواج مغـــزی به حـــالات روحی و روانی مربـــوط هستند.مثلا یک الگوی صـدای 4HZ ،مغز را وا می‌دارد تا با فرکانس 4HZ FFR سینک شده و هماهنگ شود.اگر به توضـــیحاتی که در بـــالا در بـــاره امـــواج دادیم مراجعه کنیـد،مشـاهده می‌کنید که مـوج 4HZ مربـوط به امـواج مغـزی در حـالت خـواب است.به همین دلیل یک محـرک 4HZ خارجی که دائما شما را نشانه بگیرد،نهایتا شما را به خـواب فـرو می‌بـرد.دقیقا همین کـار را می‌تـوان با فرکانســـهای دیگر نـــیز انجـــام داده و حـــالاتی چـــون تمرکـــــــ

شده است این تکنیک را می‌توان به مدت ماهها،سال‌ها و جتی ده‌ها سال برای سوژه‌ها اعمال کرده و کم کم آن‌ها را شرطی کرد.قربانی و سوژه پس از مدتی دیگر توانایی مقاومت در برابر این برنامه ریزی خاموش و بی‌سر و صدا را ندارد.

جادوی عدد 13

عدد 13 نزد اغلب ملل، نحس، شـوم و نامبـارک شـمرده می‌شود و در طول قرنها سعی شـده از اسـتفاده از این عددپرهیزشود.

اما عدد 13 سکه‌ای است که دو رو دارد. به طور مثال در ورق تاروت کارت 13، کارت مـرگ است که درعین حـال نشان دهنده تولد دوباره و نو شدن هم هست.

(13) در واقع عدد سیزده یک نوشدن و زایش دوبـاره را تداعی می‌کند. می‌دانیم که سیستم شمارس در برخی از نقاط دنیای باستان دوازده دوازدهی بوده، بنابراین عـدد سیزده می‌تواند مفهوم پایـان یک دوره و شـروع دوره‌ی جدید را تداعی کند.

عدد 13 همیشه با سحر و جادو در ارتباط بـوده و عـددی به شـمار می‌آمـده است که اعتقـاد داشـتند از قـدرت اسـرارآمیزی برخـوردار است. این عـدد نشـان معـرفت درونی است که به افرادی که با آن آشنایی دارند، قدرت می‌خشد. عدد 13 ممکن است بـرای کسـانی نحس باشد که از رازهایی که این عدد آشکار می‌کند؛ می‌ترسند ولی برای طرفداران علـوم اسـرارآمیز (همـانطور که همیشه نیز چنین بوده) عدد مقدسی است.

شومی عدد سیزده چندین دلیل دارد:

_ تعـداد خـدایان در یونـان دوازده بـوده اما وقـتی سیزدهمی وارد می‌شـود یکی از آن‌ها را می‌کشد و خـود به جـای او می‌نشـیند و از آن به بعد همه‌چـیز به هم می‌ریزد و اوضاع خراب می‌شود.

_ به قول (ویل دورانت) از آن‌جا که دوازده عـددی بـوده که به 2 و 3 و 4 و 6 بخش پذیر بوده و عدد کـاملی به شمار می‌آمـده و درست بعد از آن عـدد سـیزده است که به هیچ کدام از آن اعـداد بخش پـذیر نیسـت، نحس شـده است.

_ مسحیان؛ یهودای خیانت کار را سـیزدهمین آن دوازده نفر می‌دانند.

_ در روز جمعه،13 اکتبر 1307 میلادی تعدادی از اعضای فـرقه‌ای از صـلیبیون نظـامی قـرون وسـطی توسط فرمانـداران فیلیب چهـارم، شـاه فرانسه دسـتگیر و محکوم شدند.

_از آن‌جا که این عـدد را نحس می‌داننـد، بعضی از معمـاران تا همین اواخر در بناها از سـاخت طبقه سیزدهم پرهیز می‌کردند.

_گاهی پلاک سیزده بر روی نشانی‌ها گذاشته نمی‌شود.

_مسیحیان در یک اتـاق و پشت یک مـیز، سـیزده نفر (در ضیافت شام) نمی‌نشینند.

_در هواپیمـای ایربـاس، صـندلی شـماره سـیزده وجـود ندارد.

_سیزده در مسیحیت، عدد یهودا اسخریوطی است.

_عدد اجتماع جادوگران نیز سیزده است.

_در ایران هم در نگاه عامه مردم با شـومی عـدد سـیزده مواجه می‌شویم.

آن روی سکه 13

سیزده در تقویم آزتک عدد مهمی محسوب می‌شود. این تقــویم به ادوار ســیزده روزه تقســیم شــده است و در ضمن برای پیشگویی هم به کار می‌رفته است.

در میان اســراییلیان باســتان، ســیزده مقــدس بــود، زیــرا برای تابوت عهد، وجود سیزده چیز ضروری بود.

هم‌چنین این عدد بر طبق حروف ابجد، معــادل احد (الف: 1، ح: 8، د: 4) و به معنی خداست.

از طــرفی اگر مســیح ســیزدهمین نفر به اضــافه دوازده حــواری خــود باشد دیگر این عــدد نحس و شــوم نیست و هم‌چنین اگر خورشید را سیزدهمینِ دوازده صورت فلکی شناخته شده در آن زمان، بدانیم باز از شومی آن خــبری نیست.

عدد 13 در بســیاری از آداب و رســوم که علم هندسه در آن‌ها به نــوعی وجــود دارد، نقش محــوری داشــته اســت، زیرا نمایانگرِ الگویی بوده که در انسان، طبیعت و بهشت دیده می‌شود. برای نمونه 13 مفصل اصلی در بدن آدمی وجود دارد. سال خورشیدی 13 مــدار قمــری دارد و مــاه هر روز 13 درجه در آسمان حرکت می‌کند.

شاید دلیل دیگر اهمیت عدد 13، کاری است که \”تریسی تویمــان بر روی تقــویم طلایی که مبتــنی بر مضــرب‌های 13 نظیر 26 و 52 است، انجام داده است. تقویم امروز ما هنوز نشان‌هایی از این تقویم را در خــود دارد. به این معــنی که اصل 52 هفته را درتقــویم ســال حفظ کــرده است. بنابر اطلاعات موجــود، قــرن آزتک‌ها بر مبنــای 52

سال استوار بوده است. بومیان جنوب آمریکا که به امکان برخی مکاشفات در یک تاریخ خاص معتقد بودند طبق سنت، هر 52 سال تمدن خود را نابود می‌کردند.

سیزدهمین الفبای ملل اسکاندیناوی «eiwaz»ـ نامیده می‌شود که مجموعه روش‌ها و باورها و رسوم مردم شمال اروپا را نشان می‌دهد و نمایانگر نقطه تعادل بین روشنایی و تاریکی، نیروی خلاق و مخرب، بهشت و زمین است که در واقع به طور هم زمان پایان و شروع محسوب می‌شود و به یک اندازه برای مرگ و زندگی ابدی اهمیت قایل می‌شود.

در نمادهایی که در اسکناس یک دلاری وجود دارد، به طور اغراق آمیزی نقش عدد 13 دیده می‌شود. در واقع مفهوم عدد 13 در تاریخ آمریکا بسیار مستحکم است.عدد 13 در بسیاری از نمادهای یک دلاری آمریکایی به کار می‌رود (13 قوم اولیه آمریکا، 13 امضاکننده بیانیه استقلال، 13 نوار روی پرچم، 13 طبقه هرم، 13 ستاره در بالای سر عقاب، عبارت13 حرفیe pluribus unum، تعداد 13 پر تزیینی از پرهای موجود در طول هر یک از بال‌های عقاب، 13 نوار بر روی سپر، 13 برگ روی شاخه زیتون و تعداد 13 عدد پیکان.)

بالای سر عقاب (واقع در پشت 1 دلاری) نیز سیزده ستاره وجود دارد که به شکل یک ستاره داوود(خاتم سلیمان) چیده شده‌اند. این شکل به تعبیر «جوزف کمبل» می‌تواند نماد دموکراسی باشد، که هرکسی می‌تواند از هر موضعی (با توجه به 6 گوشه بالا و پایین و طرفین) سخن بگوید، زیرا ذهن او از حقیقت (مرکز) جدا نشده است.

و از طرفی با توجه به شکل خاتم سلیمان، سیزده نقطه داریم که دوازده نقطه آن در محل تقـاطع خطـوط و یک نقطه نیز در مرکز قرار دارد.

در ایــران و هند باســتان، تعــداد ســال‌های جهــان در آفرینش، 12000 سال انگاشته شده است. تعداد ماههای ســال هم بر همین اســاس (به ازای هر 1000 ســال،یک مــاه) دوازده مــاه است. شــاید در راســتای همین باورها بوده که اکنون در ابتدای سال شمسی، ایرانیان 12 روز و در ادامــه، روز ســیزدهم فــروردین را تعطیل هســتند. روز سیزدهم نمادی از آشوب آغـازین قبل از آفـرینش و البته شروع دوباره زندگی پنداشته می‌شـود و این چـنین است که بعد از روز سیزدهم دوباره کار و تلاش در سـال جدید آغاز می‌شود

تاریخچه عدد 13 در ریاضی؛ 13 عدد اول است.

- 2^1-13 عدد اول مرسن است.

- 13جسم ارشمیدسی موجـــــود است. (اجســـــام ارشمیدسی اجسامی هسـتند که وجـوه آن‌ها چند ضـلعی بـــوده، نه لزوما از یک نـــوع، و کنجهـــای آن‌ها مســـاوی هستند.)

- عدد 13کوچک‌ترین emirp است. (emirp عـدد اولی است که اگر ارقام آن را معکوس کنیم مجددا عـددی اول خواهد بود مثلا اعداد 13، 31،17، 37،.....)

- 13^2=169 بـــامعکوس کـــردن ارقـــام آن داریم: 31^2”\=961 یعـــنی رقم‌هـــای آن مجـــددا معکـــوس می‌شود.\”

●2^13، 1+!12 را عاد می‌کند.

● 13عـدد happy است.(بـرای دانسـتن این که عـددی happy است، مجموع مربعات رقمهای عدد را پیدا کرده و دوبـاره مجمـوع مربعـات عـدد بدست آمـده را حسـاب میکنیم با ادامه این روند اگر به عدد 1 دست پیدا کـردیم آن‌گاه به آن عدد happy گفته می‌شـود. مثلا بـرای عـدد سیزده 10=\”2^3+2^1 و 1=2^0+2^1 بنابراین13\” عدد happyاست.)

● 13نیمی از 3^3+ 3^1- است.

●شاخه زیتونی که در پشت دلارهای آمریکا کشیده شـده است 13 برگ دارد.

●2^13عدد!(1 -13)+ 1را عاد می‌کند بنابراین یک عدد اول ویلسون(wilson prime) است. (هر عدد اول p که، p و p^2، مقـدار (p-1)!+1)ـ را عـاد کننـد، عـدد اول ویلسون نامیده می‌شود. مثلا عدد 5 عدد ویلسون است. تنها اعداد شناخته شده 5 و 13و 563 است.)

●چرتکه چینی دارای سیزده ستون مهره برای محاسبات است.

● 13بزرگ‌ترین عـدد اولی است که می‌تواند به دو عـدد متوالی به صورت n^2+3 افراز می‌شود.

● 13+1- 13^13 عدد اول است.

● نخسـتین حفـره‌ی اول با طـول سـیزده بین دو عـدد 113و 127 اتفاق می‌افتد. (منظور از حفره‌ی اول تعداد اعداد مرکب بین دوعدد اول متوالی است.)

● 13 کوچک‌ترین عدد اول جایگشت پذیر (permutable number)ـ است. (این اعـداد، اعـداد اولی حـداقل با دو رقم مجــزا هســتند که با تجدید آرایش در رقم‌های‌شــان هم‌چنان عددی اول بـاقی می‌مانند مثلا بـرای عـدد 337، 733 و 373 و 337 عدد اول است از دیگر اعداد از این قسم می‌توان به 13,17,37,79,113,119و جایگشــتهای آن اشاره کرد.)

● هشت عدد اول دیگر می‌تواند به وسیله تغییر یک رقم از 13 تولید شود.{11, 17, 19, 23, 43, 53, 73, 83}

● نخستین بار پرچم امریکا 13 ستاره و 13 خط داشت که نشان دهنده تعداد مستعمرات اصلی این کشور بود.

● عدد 13 کوچک‌ترین عددی است که ارقـام آن در پایه چهار معکوس 13 است. (13 در پایه چهار 31 است.)

● رویه‌ی بیضوی روی اعداد گویا که دارای نقطه‌ی گویا از مرتبه‌ی 13 باشد موجود نیست.

● 8+7+...+19 =13^2

● عدد 13^2توسط مربعات مجزای اعداد 1 و 2 و 3 و 4 و 5 و 6 بیان می‌شود.

●طولانی‌ترین رکورد پرواز یک جوجه 13 ثانیه است.

●1312111098765432123456789101112 13عـــدد اول است.

● معکوس عدد 13^2 عددی اول است.

- eleven + two = twelve + one(عبـارت فـوق تحریفی از حل معادله‌ی 13 است.)
- 13کوچک‌ترین عدد اولی است که از مجمـوع مربعـات دو عدد اول مجزا یعنی 2^3+2^2 بدست می‌آید.
- اقلیدس و دیافانتی هر کدام 13 کتاب نوشته‌اند.
- با به کار بردن نخستین سه عــدد اول داریم: 13=\”5+ 2^3
- فیلم\” 13 نوامبر\”، آلفرد هیچکـاک هیچگـاه به پایـان نرسید.
- مجموع نخستین 13عـداد اول برابر 13 امین عـدد اول است.
- رساله 13 جلدی almagestبزرگ‌ترین کار بطلمیــوس بـــود. قضـــیه‌ی ریاضی را با توجه به حرکتهـــای مـــاه ،خورشید و سیاره‌ها را فراهم ساخت.
- مجمـوع بـاقی مانـده‌های حاصل از تقسـیم عـدد 13 برنخستین اعداد اول تا 13 برابر 13 است.
- 13کـوچک‌ترین عـدد اولی است که مجمـوع ارقـام آن مربع است.
- 13کوچک‌ترین عدد اولی است که به شـکل p^2+4(که p اول است) نوشته می‌شود.
- اویلر 13 فرزند داشت که 5 فرزند او به سن نوجوانی رسیدن و تنها 3 نفر باقی ماندند.

- مجمــوع توانهــای چهــارم نخســتین 13عــدد اول به علاوه‌ی عدد یک، عددی اول(6870733) است.

- 13 کوچک‌ترین عدد اول sextanاست این عــدد برابر است با: p = (x^6+y^6)/(x^2+ y^2)

- اگر بــرای عــدد اول pداشــته باشــیم:”\ 1-”\=!(p-1) (mod p^2) آن عــدد، عــدد ویلســون است. (تنها اعــداد شناخته شده 5 ،13 و 563 است.)

- (13+1)13-13(13+1)^13 عددی اول است.

- بد یمن بــودن روز جممعه ایی که 13امین روز مــاه باشد یکی از خرافات رایج در جوامع است.

- 13کــوچک‌ترین عــدد اولی است که به صــورت مجمــوع مجزا از اعداد اول به شکل 4n+3نیست.

- به طور طعنه آمیز گفته می‌شود که: 13، 15 امین عدد خوشبختی است.

- 13بزرگ‌تــرین عــدد اول فبونــاچی است که(13)fاول است.

- 13 از متصل شــدن دو عــدد نخست مثلــثی ســاخته می‌شود.(1, 1+2, 1+2+3 ... اعداد مثلثی هستند.)

- مجموع نخستین 13 عدد اول 238که مجموع ارقامش 13 است.

- .به طور طبیعی هر ســال 12 مــاه دارد اما در حقیقت 13 ماه داریم تعجب نکنید ماه آسمان را فراموش کردید با دوازده ماه سال 13 می‌شود.

- 3^3+0^3+1^2”\=13

- کوچک‌ترین عـدد اولی است که به صـورت مجمـوع دو عــدد اول (2+11)ـ نمــایش داده می‌شــود و هم‌چــنین کوچترین عـدد اولی است که به صـورت مجمـوع دو عـدد مرکب (4+9) نوشته می‌شود.

- 13بزرگ‌ترین عدد اول مینیمال در پای 3 است.

- 13/13333333333333 عـدد اول است. (توجه کنید که تعداد ارقام 3 بعد 1، 13 عدد است.)

- 3+7+3(توجه\” کنید که3^13=\”(7+3)+7^3)

- 0^2+10^3+10^5+10^7+10^11+10^13+10^10عـدد\” اول است که بزرگ‌تـرین عـدد اول نا تیتانیک (titanic number)ـ است. (numbertitanicعـداد اولی هستند که تعداد ارقام آن بیشتر از 1000 است.)

- 13-13^2عدد اول است.

- *13*13+13/13+13+13+*!13+13^13* و*13+13+13/13+13*13^13+*13*13 دو عـــدد پـــانزده رقمی اول هستند.

- 13جوابی برای معادله‌ی دیوفانتوسی (diophantine equation)ـ z^2=\”x^3-y^3 ” است. یعنی؛ 3^3-7^3=8\”13^2

- 13/(13+131313+13+13+13+13+13+13+13^13) عددی اول است که شامل 13بـار ترکیبـاتی از عـدد 13 است مثلا 131313سه بار 13 در آن آمده است.

- مـاموریت قمر\" آپولو 13\"ـ در مسـیر مـاه بی‌نتیجه ماند علت انفجار در قسـمتی از سـفینه بـود. نکته جـالب این است که این قمر در ساعت 13:13 پرتاب شده بود و این اتفــاق در 13 اوریل شــکل گــرفت. (احتمــالا روز جمعه!)

- 13امین عدد اول مرسن عدد 2^521-1 و 13امین عدد لوکاس (lucas number)ـ عدد521است.)اعداد لوکـاس اعـــدادی هســـتند که به نـــام ریاضـــیدان فرانســـوی edouardlucasنامگذاری شده‌اند و در دنباله 1 و3و4و7 و11و.... قــرار دارند این دنباله به صــورت ذیل ســاخته می‌شود که جمله اول 1 و دومین جمله 3 جمله‌های بعدی از مجموع دو جمله قبلی ساخته می‌شود مثلا جمله سوم مجموع جمله اول با دوم یعنی 1+3 است.

- (13=\"(!3*!1)+(!3+!1)\13" و 31تنها اعداد مرسن emirp شناخته شده هستد.

- 13کـــوچک‌ترین عـــدد اولی است که به شـــکل p^2+pq+p نوشته می‌شود.

- معکوس ((13^(13^13+1)ـ یک عـدد brilliantاست. (به اعــدادی brilliantگویند که دو فــاکتور اول با طــول یکسان دارند.)

منظـور خداوند متعـال از خلقت آسـمان بعد از زمین در آیه 29 سوره بقره چیست؟

«هُوَ الَّذی خَلَقَ لَکمْ ما فِی الْأَرْضِ جَمیعـاً ثُمَّ اسْـتَوی إِلَی السَّماءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَماواتٍ وَ هُـوَ بِکـلِّ شَـی ءٍ عَلیم؛ او خدایی است که همه آن‌چه را (از نعمت‌ها) در زمین

وجود دارد؛ برای شما آفرید. سپس به آسمان پـرداخت و آن‌ها را به صـورت هفت آسـمان مـرتب نمـود و او به هر چیز آگاه است.»(سوره بقره، 29)

پاسخ این پرسش در ضمن چند نکته بیان می‌شود:

1. اکـــثر و بلکه هیچ یک از مـــترجمین قـــرآن، کلمه «استوی» را به معنای «خلق کرد» نگرفته‌انـد، بلکه آنـــان این واژه را به معنـــای «پـــرداخت» و «توجه کـرد» معنا کرده‌انـد؛ زیـرا در لغت کلمه اسـتوی به معنای آفریدن نیست.

واژۀ «استوی» از ماده «استواء» گرفته شده که در لغت به معنای تسلط و احاطه کامل و قدرت بر خلقت و تدبیر است.[1]

بنـابراین معنـای «اسـتوی» در عبـارت «ثُمَّ اسْـتَوی عَلَی الْعَرْشِ یُدَبِّرُ الْأَمْرَ»(یونس، 3)ـ و «الـرَّحْمنُ عَلَی الْعَـرْشِ اسْتَوی»(طه، 5)ـ کنایه از تدبیر و اداره امور عالم است؛ چنان که «یدَبِّرُ الْأَمْرَ» آن را توضیح می‌دهد، و زمـانی که با «الی» متعـدّی شـود معنـای توجه و قصد و رو کـردن می‌دهد. هم‌چـنین کلمـۀ «ثمّ» در جمله «ثُمَّ اسْـتَوی إِلَی السَّـماءِ» الزامـاً به معنـای تـأخیر زمـانی نیسـت، بلکه

می‌تواند به معنـای تـأخیر در بیـان و ذکر حقـایقی پشت سر هم بوده باشد.[2]

بـرخی نـیز گفته اند: «ثمّ» در مـورد آیه کریمه به معنـای تـرتیب و تـأخیر بر حسب رتبه می‌باشد نه تـأخیر زمـانی. یعنی اگر چه آفرینش آسمان بر خلقت موجـودات جهـان طبعیت سبقت زمانی داشته، ولی بر حسب غرض و رتبه متأخّر از موجـودات جهـان طبعیت اسـت؛ زیـرا غـرض از آفـــرینش کـــرات دیگر ،انتظـــام زمین و ســـیر و تکامل موجودات آن می‌باشد.

1. در قرآن کریم هر جا که صحبت از آفرینش آسـمان و زمین اســـت، اول خلقت آســـمان و بعد خلقت زمین را ذکر کـــرده است. آیـــات زیـــادی به این موضوع اشاره دارد که در این‌جا به تعدادی از آن‌ها اشاره می‌شود:

1- «إِنَّ فی خَلْـقِ السَّـماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلافِ اللَّیـلِ وَ النَّهار»(بقره، 164)

2- «اللَّهُ الَّذی خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْض»(ابراهیم، 32)

3- «أَمَّنْ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ»(نمل، 60)

4- «هُوَ الَّذی خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ فی سِـتَّةِ أَیـامٍ ثُمَّ اسْتَوی عَلَی الْعَرْش»(حدید، 4)

نتیجه این که آیـــات قـــرآن صـــراحت دارد بر این که اول آســـمان و بعد از آن زمین آفریـــده شـــده است و کلمه اســـتوی به معنـــای توجه و قصد اســـت، و تـــرتّب نـــیز بر حسب غرض و رتبه بیان شده است نه بر حسب زمان.

پی نوشت‌ها:

[1] تفسیر نمونه، ج 1، ص 164.

[2] تفسیر نمونه، ج 1، ص 164.

جشن‌هالووین چیست و چرا برگزار می‌شود؟

هرساله روز 31 اکتبر جشن‌هالووین در بسیاری از کشورهای مسیحی برگزار می‌شود. این جشن در حقیقت ریشه‌ای تاریخی دارد و به مدت سه روز ادامه دارد. نماد مشهور جشن‌هالووین معمولا یک کدو تنبل است که آن را به شکل‌های ترسناک درست می‌کنند و داخلش یک شمع روشن قرار می‌دهند. فیلم‌های متعددی که در این مورد ساخته و فضای وب و شبکه‌های مجازی جشن‌هالووین را در سرتاسر دنیا معروف کرده و حتی کشورهای غیرمسیحی هم به این جشن علاقه مند شده‌اند. با این حال، کمتر کسی در مورد تاریخچه و علت برگزاری جشن‌هالووین اطلاع دارند و تنها آن را یک جشن شاد و مفرح می‌دانند. در مورد تاریخچه‌هالووین چه می‌دانید؟ آیا می‌دانید این جشن از چه زمانی آغاز شده است و چه مفهومی داشته است؟ سنت‌های خاص، لباس‌ها و آرایش خاص‌هالووین به چه دلیل انجام می‌شود و چه داستانی پشت فانوس کدوتنبل مشهورهالووین وجود دارد؟ در این مطلب با سرزمین آریایی همراه باشید تا در مورد جشن‌هالووین بیشتر بدانیم.

برای این که بخواهیم در مورد تاریخچه شکل گیری‌هالووین صحبت کنیم باید به کشور ایرلند برویم. شکل گیری جشن‌هالووین به فستیوال ساوین (Samhain) سلتیان باستان برمی گردد. سلت‌ها در حدود 2000 سال پیش در سرزمینی زندگی می‌کرده‌اند که امروزه کشور ایرلند، بریتانیا و شمال فرانسه را شامل می‌شود. آن‌ها سال نویشان را در روز 1 نوامبر جشن

می‌گرفتند. در این روز پایــان رســمی تابســتان و فصل برداشت و آغاز فصل تـاریکی و سـرما و زمسـتان بـود و اغلب با مولفه‌های مرگ انسان همراه بود. سلتی‌ها باور داشــتند که در روز اول ســال مــرز بین دنیــای مرده‌ها و زنده‌ها برداشته می‌شـود و مرده‌ها می‌توانند وارد دنیـای زنـدگان شـوند. آن‌ها شب 31 اکتـبر که شب سـال نـوی آن‌ها بـود سـاوین را جشن می‌گرفتند و بـاور داشـتند که ارواح مردگــان دوبــاره به زمین بــرمی گــردد. ســلتی‌ها هم‌چنین معتقد بودند که این موقع از سال بهترین زمان برای افراد روحانی برای پیش بیـنی و پیش گـویی آینـده است. در طــول جشن ســلتی‌ها لباس‌هــای مخصوصی می‌پوشیدند که شامل سر و پوست حیوانـات هم می‌شد. بعد دور آتش جمع می‌شـــدند و ســـعی می‌کردند بخت و اقبال هرکس را پیش بینی کنند.

تاریخچه جشن‌هالووین

در سال 43 بعد از میلاد، امپراتوری رم باستان بخش‌های اعظمی از سرزمین و قلمرو سلتیان را تصـرف کـرد. در طول 400 سالی که رومی‌ها بر این سرزمین تسلط پیدا کردند دو فستیوال رومی با سنت‌ها و رسم و رسوم‌های سلتی به ویژه جشن ساوین ادغـام شد. اولین فسـتیوال فرالیا (Feralia)ـ بـود که اواخر اکتـبر برگـزار می‌شد و طی آن رومیــان عبــور مرده‌ها را گــرامی می‌داشـــتند. دومین فسـتیوال هم روز بزرگداشت پومونـا، رب النـوع میوه و درختان بود.

تا اواخر قرن 9 دین مسیحیت در سرتاسر سـرزمین‌های سلتی گسـترش پیـدا کـرده بـود و به مـرور با سـنت‌های سلتی آمیخته شد. در سال 1000 کلیسا روز 2 نوامبر را

روز ارواح نامگذاری کـرد و این روز را بـرای گرامیداشت و تجلیل مردگان تعیین کرد. امروزه بسـیاری معتقدند که این عمل کلیسا در حقیقت تلاش بـــــرای جـــــایگزینی فسـتیوال سـلتی با تعطیلاتی مرتبط با مسـیحیت بـوده است. جالب است بدانید که روز ارواح از بسیاری جهـات مشـابه جشن سـاوین بـود: در این جشن آتش بـزرگی افروخته می‌شـد، مـردم لباس‌هـایی خاصی به شـکل فرشـته‌ها، شـیاطین و مقدسـین می‌پوشـیدند و مراسم خاصی را اجـــرا می‌کردند. روز تمـــام مقدســـین (All Saints Day)ـ روز ال‌هالو (All-hallows)ـ یا ال‌هالوما (All-hallowmas)ـ هم نامیـده می‌شد (از واژه انگلیسی قـرون وسـطایی Alholowmesse به معنـای روز همه مقدسـین).به این تـرتیب این رسـوم با هم ادغـام شد و جشن ســـــــاوین کم کم جشن ال‌هـــــــالو ایو و در نهایت‌هالووین نامیده شد.

رنگ نارنجی و سیاه درهالووین

هالووین چطور جهانی شد؟

جشن روزهالووین تا قرن‌ها محدود به این منطقه بـود و در ســایر نقــاط دنیا اصلا وجــود نداشت. اما با نفــوذ اسـتعمارگران آمریکـایی به منـاطق مختلف این رسم و رسوم هم به دیگر کشـورها و به ویـژه آمریکـای شـمالی راه پیـدا کـرد. هم‌چـنین مهـاجرت گسـترده ایرلنـدی‌ها و اســـکاتلندی‌ها به آمریکا هم بـــاعث نشر و گســـترش جشن‌هالووین شد. امـــــروزه جشن‌هالووین دیگر رنگ و بـویی مـذهبی نـدارد و در بسـیاری از کشـورهای جهـان، حـتی ژاپن و چین هم با شـور و حـرارت زیـادی برگـزار می‌شود. در این جشن فعالیت‌هـای مهیج مختلفی انجـام

می‌شـود که یکی از معروف‌تـرین آن‌ها تریک اور تـریت (Trick-or-Treat) است که معادل آن در فرهنگ ما همان مراسم قاشق زنی می‌شود.

قاشق زنی | Trick-or-Treat

در این مراسم، افراد لباس‌های خاصی می‌پوشـیدند و به درب خانه همســـایه‌ها و مـــــردم می‌رفتند و از آن‌ها درخواست غـــذا و پـــول می‌کردند. این رسم به مـــرور تغیـیراتی پیـدا کـرد و به رسم قاشق زنی تبـدیل شد که فعـالیتی بسـیار مفـرح است. امـروزه بچه‌ها بیشـتر در قاشق زنی شـــرکت می‌کنند و از همســـایه‌ها درخواست شیرینی و شکلات می‌کنند.

در اواخر قـرن 19 تغیـیراتی در برگـزاری جشن‌هالووین ایجـاد شد و این جشن به رسـمی بـرای نزدیک‌تر شـدن مـــردم و همســـایه‌ها تبـــدیل شد. این رسم دیگر جنبه ترسناک و ملاقات با ارواحش را از دست داد و به جشنی اجتمـاعی و مـردمی تبـدیل شد. در قـرن بیسـتم جشن روزهالووین جشنی هیجان انگیز و شـاد بـرای کودکـان و خانواده‌ها بود و بیشتر بر بازی، غذا و لباس‌هـای مختلف و خـاص تمرکز پیـدا کـرد. نشـریات و رهـبران اجتمـاعی مـــدام از والـــدین درخواست می‌کردند که جنبه‌هـــای ترسناک این جشن را حذف کنند و آن را به جشنی شاد و مفرح بـرای بچه‌ها تبـدیل کنند. به این ترتیب‌هـالووین به مـرور جنبه‌هـای مـذهبی، ترسـناک و خرافـاتی‌اش را از دست داد و به جشن روزهـــالووین به شـــکل امـــروزی درآمد.

قاشق زنی درهالوین

فانوس کدو تنبل یا جک فانوسی | Jack-O-Lanterns

تاریخچه جشن‌هالووین هرچه باشد امـروزه تمـام مـردم دنیا این جشن را بیشتر با کدو تنبل‌هایی می‌شناســند که به اشکال ترسناکی درآمده‌اند. مـردم از چنـدین روز قبل کدو تنبل‌ها تهیه می‌کنند و آن‌ها را به شکل‌ها ترســناکی در می‌آورنـــــد، در شب‌هالووین هم داخل آن‌ها شـــــمع روشن می‌کنند و به این ترتیب فانوس‌هـایی ترسـناک به وجـــود می‌آید. این کـــدوتنبل‌ها جک فانوسی نامیـــده می‌شــود و داســتانی جــالب پشت آن وجــود دارد: طبق افسانه‌ها مردی به نام استینگی جک بارها شـیطان را به دام انداخت و یک شرط برای آزادی‌اش قـرار داد: این که نگذارد جک به جهنم بـرود! با این حـال، بعد از آن که جک مــرد و به دلیل کارهــای پلیــدی که کــرده بــود به بهشت راهش ندادند تا ابد به عنـــــــوان روح در زمین آواره و سرگردان شد. او برای پیـدا کـردن راهش ذغـالی روشن را داخل کـدو قـرار می‌داد و به این تـرتیب جک فانوسی به وجـــود آمد. مـــردم در جشن‌هالووین کـــدوها را به شکل‌های ترسناکی در می‌آورند و با روشن کـردن شـمع داخل آن، تـــداعی گـــرد ارواح ســرگردان و وهم انگـــیز می‌شوند.

جک فانوسی

لباس‌های خاص‌هالووین | Halloween Costumes

همــان طــور که گفــتیم ســلتی‌ها بــاور داشــتند که در جشن‌هالووین ارواح مردگان به سرزمین زنده‌ها می‌آیند. به همین دلیل آن‌ها برای این‌که ناگهان از روبرو شدن با یک روح وحشت زده نشـوند سـعی کردند خودشـان را به

شــکل ارواح دربیاورند! به این تــرتیب لباس‌ها و آرایش خاص جشن‌هالووین به وجود آمد و در طول زمان کم کم به یک هـــنر و رسم خـــاص تبـــدیل شد. امـــروزه در جشن‌هالووین هــرکس ســعی می‌کند لباسی متفــاوت داشته باشد و گریم‌هـای ترسـناک و ارواح گونه مـردم را حتما در فضای مجازی دیده اید.

رنگ‌های غالب درهالووین

اگر تا به حال از نزدیک شاهد مراسم جش‌هالووین بــوده باشـید تا در فیلم‌ها و تصـاویر صـحنه‌هایی از آن را دیـده باشید حتما متوجه شده‌اید که رنگ‌های نارنجی و مشـکی غــالب هســتند. این دو رنگ نــیز یادگــار مراسم ســنتی سلتی‌هاست: رنگ ســیاه نشــانه مــرگ تابســتان است و پاییز هم نماد فصل برداشت پاییزی است.

لباس‌های خاص‌هالووین

روشن کردن شمع و آتش بازی

یکی دیگر از رسوم جشن‌هالووین روشن کردن شــمع در گوشه و کنـار مـنزل و همین طـور فضـای بـیرون است. همــان طـور که می‌دانید داخل کـدوتنبل‌ها شـمع روشن قرار داده می‌شـود و دم در مـنزل هم مسـافتی با شـمع روشن می‌شـــود. این رسم هم از دوران ســـلتی به جا مانده و در حقیقت برای راهنمایی ارواح انجام می‌شـود. در آن زمــان ســلتی‌ها بــاور داشــتند ارواح به ســرزمین مرده‌ها برمی گردند، به همین دلیل با روشن کردن شمع ســعی می‌کردند آن‌ها را راهنمــایی کنند و مســیر را به آن‌ها نشـان بدهند. آتش بـازی هم از قـدیم در این جشن

برگزار می‌شـده است که بـاعث هیجـان و شـور و شـوق بیشتر این جشن به ویژه برای بچه‌ها می‌شود.

جن، دیو یا الهه‌های دوران باستان (ایشتر،مردوک و....)

پیش از ظهور، بـروز و گسـترش ادیـان آسـمانی و حـتی همزمـان با آن‌ها بنا به مسـتندات قطعی و محکم دیـنی، تـاریخی و حـتی یافته‌هـای باسـتان شناسی متاسـفانه انسان‌هایی ارتباط با اجنه به عنوان موجودی هوشمند را تجربه نمودند.

عمومـاً این افـراد را جـادوگران، کاهنـان و روحـانیون مـذهبی تشـکیل می‌دادند که البته گفتـنی است این نـوع ارتباط کماکان نیز وجـود دارد. چنـان که در قـرآن کـریم نیز به آن اشاره شده است:

«قـالوا سـبحانک أنت ولینا من دونهم بل کـانوا یعبـدون الجن أکثرهم بهم مؤمنون».

ترجمه: منزهی توای پروردگار از این نسبتهای نـاروا، ما (ملائکه) به هیچوجه با این گروه ارتباط نداشـته ایم، تنها تو ولی ما هسـتی آن‌ها ما را پرسـتش نمی‌کردنـد، بلکه جن را می‌پرستیدند و اکثرشان به جنیان ایمـان داشـتند. (آیه 41 سوره سبأ)

این مسأله در عموم تمدنهای بشری از جمله هند و چین، یونان، ایران، رم، مصر، مایاها و.. به وضوح قابل شـهود و رد یابی است تا جایی که بسـیاری از الهه‌ها و خـدایان الحـادی باسـتان در واقع شـیاطینی از جنس جن بودند (ایشتر،ناگا، مردوک و...)

یکی از این تمدن‌ها مصر باستان است و همانگونه که در مقاله «اسـطوره‌های ماسـونی مصر باسـتان» اشـاره

نمـــودم دســـتگاه فراماســـونری به شـــدت تحت تـــاثیر آموزه‌های پاگانیستی و الحادی این تمدن قرار دارد.

یهودیـانی که در این سـرزمین زنـدگی می‌کردند هنگـام هجـرت عظیمشـان از مصر در زمـان حضـرت موسی(ع) تمام این سنت‌های کفر آمیز و جادو گونه را که «کابـالا» نام داشت به تدریج وارد دین جدید خود نموده و به مـرور زمان چنان تحریفی در یهودیت ایجـاد نمودند که زبـان از بیان آن شرم دارد.

این شبکه و جریان سرطانی به رشد مخفی و زیر زمینی خود ادامه داد تا جـایی که امـروز با اسـتفاده از نهادها و ســـازمانهای خـــود ســـاخته‌اش مانند فراماســـونری، ایلومیناتی، باشـگاه رم و... سـیطره کامل برجهـان پیـدا کرده است و البته حقیر اعتقاد راسخ دارم که نفس‌هـای آخرینش را می‌کشد.

گفتــنی است در میــان تمــدنهای بشــری کمــتر تمــدنی همچون مصر نماد گرا و سـمبولیک است و فراماسـونری از این حیث وامدار مصریان باستان است.

یکی از این نمادها در مصر باســـتان دو خط متقـــاطع (شــبیه به حــرف X)ـ است که درآموزه‌هــای شــیطانی مصریان نماد خضوع، بندگی و پرستش شیطان، و ظهور اوست.

کاهنان مصر باستان همیشه هنگـام ادای احـترام دسـتان خـــود را به صـــورت ضـــربدری در مقابل ســـینه شـــان می‌گرفتند و یا در نگاره‌ها و مجســـمه‌های پادشـــاهان مصری (فراعنه) عموما آن‌ها را با همین حـالت مشـاهده

می‌فرمایید که به معنـــای احضـــار شـــیطان و بنـــدگی و پرستش اوست.

این نماد همراه با سایر آموزه‌های شیطانی کابـالا(سـنت شفاهی جادو و جن گیری) نسل به نسل منتقل گشت تا این‌که در ســال 1600 میلادی یک کابالیست و کیمیــاگر آلمانی به نام JACOB BOMEH آن‌را دوباره در اروپا باب نمود.

«بومه» که خود را کشیشی کاتولیگ معرفی می‌نمــود!!! و در واقع از یهودیان آنوسی بود در سـخنی عجیب اعلام داشت: من از تـــابش نـــور آفتـــاب در ظـــرف مفـــرغی حقیقتی را دریافتم که بسیار بسـیار جـذاب‌تر از ارتبـاط بین خــدا و بشر و خــوبی و بــدی است. آری تــابش نــور آفتـاب در داخل این ظـرف فلـزی حـرفی شـبیه X را به وجـود آورده بـود و «بومه» این اتفـاق را گشـوده شـدن دروازه ورود ابلیس به دنیای مادی می‌دانست.

پس از بومه این علامت به صورت مخفیانه و به شکل یک کد ارتبـــــاطی ســـــالیان دراز در بین صهیونیســـــتها، کابالیســتها، فراماســونها و شــیطان پرســتان اســتفاده می‌شد تا این‌که اخیرا به صورت گسترده و علــنی و تحت عناوین مختلف(فیلم، بازی رایانه‌ای و...) از آن اسـتفاده می‌شـود و همانگونه که عـرض نمـودم این علامت نشـان ظهور و احضار ابلیس و بندگی اوست. خــود این مسـئله (استفاده علـنی از علامت X پس سـال‌ها مخفی کـاری) خبر از طرحی شیطانی برای جهانیان دارد.

آری ظهور شیطان و حکمرانی او بر انسان‌ها و پرستیده شدن او از سوی ایشان.

جنبش آسمان تاریک

جنبش آسمان تاریک پویشی برای کاهش آلـودگی نـوری است. مزایـای کـاهش آلـودگی نـور عبارتند از افـزایش شـمار سـتاره‌های قابل رؤیت در شـب، کـاهش اثـرات روشـنایی مصـنوعی بر محیط زیسـت، بهبـود رفـاه، سـلامتی[1]ـ و ایمـنی[2]ـ انسـان و حیـات وحش[3]ـ و کاهش مصـرف انـرژی. سـاعت زمین و هفته ملی تاریک آسمان دو نمونه از چنین تلاش‌هایی است.

این جنبش با اخترشناسان حرفه‌ای و آمـاتور آغـاز شد و هشدار داد که آسمان‌تابی شبانه از مناطق شهری بـاعث کاهش نور ستارگان می‌شود. به عنوان مثـال، رصـدخانه پالومـار در کالیفرنیا توسط نـور آسمانخراشی از شـهر اسکاندیدو که در نـزدیکی آن قـرار دارد تحت تـأثیر قـرار گرفته و فعالیت رصدی آن تهدید می‌شود.[4]

حیوانات شب‌زی نیز ممکن است از آلودگی نوری آسـیب ببیننـد، زیـرا آن‌ها به لحـاظ زیست شـناختی به مـیزان معینی از ساعات شب و روز در محیط وابسـته هسـتند و تداخل در این الگو می‌تواند به آن‌ها آسـیب برسـاند. نـور بیش از حد آسـمان شب بر این موجـودات (به خصـوص پرندگان) تأثیر می‌گذارد این مطالعات که در موضـوع اثر تاریکی بر موجودات زنده متمرکز است را زیست‌شناسی تاریکی می‌نامند.[5]ـ آلودگی نـور نـیز بر روی ریتم‌هـای شـبانه‌روزی انسـان تـأثیر می‌گـذارد.[6]ـ جنبش آسـمان تاریک، استفاده از تجهیزات کاهش نـور را که در منـاطق عمومی نور را به سمت پـایین متمرکز می‌کننـد، تشـویق می‌کند.

سیاره زهره وجوکر یا لوسیفر

“سیاره زهره” و “جوکر یا لوسیفر”

در یکی از سایتها می‌دیدم که حرکـات نامتعـارف سـیاره زهــره را به اعجــاز خداوند نســبت داده بودنــد، قبل از این‌که به حـرکت نامتعـارف سـیاره زهـره بـپردازیم،لازم میدونم که مطلبی رو خدمت عزیزان عرض کنم:

بزرگواران و سروران بنده! بـرای معجـزات الهی، توجیه فیزیکی و توضیح مکانیکی وجود ندارد؛

مانند مار شدن عصای حضرت موسی علیه السلام،

همانند دو پاره شدن مـاه بدست نـبی اکـرم صـلوات الله علیه،

مانند پــرت شــدن انســانی از طبقه دهم یک آپارتمــان و زنده ماندنش بی‌آن‌که حتی خراشی بردارد،

مانند خلقت حضرت عیسی علیه السلام،

مانند زنده شدن مردگان بدست عیسی علیه السلام(لازم بـذکر است که بـدانیم حضـرت عیسی مردگـانی را زنـده می‌کرد که هزاران سال از مـرگ آن‌ها گذشـته بـود از که جمله آن‌ها ســام پسر حضــرت نــوح علیه الســلام بــوده است)و الی آخر...

بنـــــــابرین باید توجه داشت که با دقت کامل چـــــــنین موضــوعاتی بررسی شــود و راجع به آن مطلب نوشــته شــود،چــرا که چــنین مطــالبی بســادگی هرچه تمــام می‌توانند پایه گـــذار مســـیری بـــرای گمـــراهی افـــراد

باشد،بـدین جهت که کسـانیکه این امر را معجـزه خداوند بدانند،عامل پدیدآورنده آن را نیز خداوند می‌پندارند.

و اما سیاره زهره...!!!

هلال:

از روی کره زمین می‌توان 3 هلال مشاهده نمود، اولین و شناخته شده‌ترین هلال، هلال ماه است. ماه به عنـوان تنها قمر زمین در گــردش وضــعی خــود در هر مــاه از وضـعیت ناپیـدا تبـدیل به یک هلال باریک شـده و تا مـاه کامـل، یا مـاه بـدر پیش رفته و دوبـاره از سـوی دیگر از اندازه آن کاسـته شـده تا در انتهـای مـاه قمـری دوبـاره ناپدید می‌شود.

اما! زمین سومین سیاره در مدار گردش به دور خورشید می‌باشد، سیاره اول عطارد و سیاره دوم زهـره، ناهیـد، یا ونــوس می‌باشد. از آن رو که این دو سـیاره در مــدار داخلی زمین‌انــد، در حــالت تئـوری باید در زمان‌هـایی از دوره گردشی خود به صورت هلال مشاهده شـوند. اما از بــابت نــزدیکی بســیار زیــاد عطــارد به خورشــید، زمــان مشاهده عطارد بسیار کوتاه و امکان دیدن آن در شرایط عادی بسیار سخت است، و در حالت هلال مسـلما سـخت تر، اما هلال زهره، بسیار در دسترس‌تر می‌باشد.

زهره:

تمــامی ســیارات منظومه شمسی مطــابق نظم حرکــتی خاصی در گــردش هســتند. آن‌هــاهمگی به دور خورشــید (حرکت انتقالی) و حول محور قطـبی خودشـان (حـرکت وضـــعی) مطـــابق یک نظم از پیش تعـــیین شـــده در

حرکتند.جهت حرکت آن‌ها،چه در حرکت انتقـالی و چه در حـرکت وضـعی خلاف جهت حـرکت عقربه‌هـای سـاعت است، به جز یک مورد! سیاره زهره تنها سـیاره منظومه خورشیدی است که علیرغم این‌که در حـرکت انتقـالی با سـایر سـیارات هماهنگ است و خلاف جهت حـرکت عقربه‌هـای سـاعت به دور خورشـید گـردش می‌کنـد،اما حـرکت وضـعی آن معکـوس است یعـنی در جهت حـرکت عقربه‌های سـاعت به دور خـودش می‌گـردد،یعـنی این‌که اگر کسی بر روی سـیاره زهـره باشد خورشـید را خواهد دید در حالیکه از مغرب طلـوع کـرده و در مشـرق غـروب می‌نماید! پس این سیاره به نوعی متمرد است.

سـیاره زهـره بخشی از سـال پیش از طلـوع خورشـید ظـاهر می‌شـود و بخشی دیگر ازسـال پس از غـروب خورشید،به همین دلیل در یونان باستان تصـور می‌کردند دو شـیء متفـاوت را مشـاهده می‌کنند.اما از همه روشن‌تر و واضح‌تر این‌که اصلآ نـام این سـیاره "لوسـیفر" است و لوسـیفر به معـنی روشـنی بخش از بـارزترین وشـناخته شـده‌ترین القـاب شـیطان است. "یونانیـان باسـتان چـون تصـور می‌کردند که دو سـتاره متفـاوت را مشـاهده می‌کننـد،نـام سـتاره صـبحگاهی را "لوسـیفر" و نـام سـتاره شـامگاهی را "هسـپروس" گذاشتند.

حال شاید بهتر بتوانید این عکسها را درک کنید!

چرا همیشه joker را روی یک هلال به تصویر می‌کشند؟ در حالی که با دوربین خود جایی را نظاره می‌کند!

حقایق جدید درباره مگس

سال‌ها پیش یکی از ملحدان گفته است که‌ای مسلمانان چگونه راست می‌پندارید مگسی که بیماری‌ها را حمل می‌کند در آن شفا باشد؟ این مسئله غیر منطقی است و انسان عاقل آن‌را نمی‌پذیرد.

حقیقت این است که در آن زمان نمی‌دانستم چگونه به او پاسخ گویم. چرا که سرشت ملحد سرشتی مادی است که به عالم غیب ایمان نمی‌آورد، بلکه دلایل مادی ملموس می‌خواهد. او تجاربی را که مسلمانان به دست آورده‌اند، نمی‌داند. بنابراین چاره‌ای نیست که حقایق جدید درباره مگس را که غربیها آن‌را به دست آورده و کشف کره‌اند، بیان کنیم.

کسب تجربه از اوایل قرن بیستم جهت استفاده از پادزهر حشرات آغاز شد. خانم دکتر "جوآن کلارک" در استرالیا از غربیهایی بود که به این مسئله اهتمام ورزید و در اثر تجربه فهمید که در سطح خارجی مگس پادزهر وجود دارد که برخی از امراض و بیماری‌ها را معالجه می‌کند، بنابراین اذعان داشت که در مگس شفا وجود دارد.

هر کسی در این زمینه نظری ارائه کرد. اما کسب تجربه هم‌چنان ادامه داشت تا این‌که تعدادی از اندیشمندان بحثهایی در این زمینه مطرح کردند و فهمیدند که مگسی که بیشتر بیماری‌ها را حمل می‌کند، بیشترین پادزهر را که منجر به شفای بیماری‌ها می‌شود، نیز حمل می‌کند؛ به گونه‌ای که ناقل امراضی که حمل می‌کند، نیست.

وجــود این مســئله امــری منطقی اســت، زیــرا مگس باکتریهای مضر زیـادی در جسـمش حمل می‌کند تا بتواند به زنــدگی ادامه دهــد؛ بنــابراین باید که مــواد ضد این باکتریها را نـــــیز حمل کند و این مـــــواد را که خداوند افــزایش داده بــرای این است تا برخــورد با ویروســها و بیماری‌ها با او جلوگیری کند.

محققـــان می‌گویند: مگس انـــواع زیـــادی از بـــاکتری، ویروسـها و میکروبهـای بیمـاری زا را حمل می‌کنـد، اما همزمان در سطح جسمش مواد ضد این میکروبها را نــیز حمل می‌کند. بهـترین شـیوه بـرای آزادسـازی پـادزهر از مگس فروبـردن آن در مایعـات است. این کشف جدیـدی است که محققان را متحـیر کـرده و هرگز توقع نداشـتند که بیمـــاری و دارو را در یک مخلـــوق و آن هم در مگس بیابند و سـؤال این است: آیا این همـان چـیزی نیست که نبی اعظم (صلی الله علیه وسلم) قرنها پیش بیان کرده بود؟

محققان به صـورت ناگهـانی دریافتند که بهـترین شـیوه بـرای آزاد سـازی این مـواد یا همـان پادزهرها فروبـردن مگس در مــایع است. زیــرا پادزهرها بر ســطح خــارجی جسم مگس و بالهایش وجود دارد.

البته این اطلاعـــات طی ســال‌های اخــیر مطــرح شد و هنگامی که محققـان غـرب از آن صـحبت می‌کردند آن‌را بسیار عجیب می‌دانسـتند و از آن شـگفت زده می‌شـدند. زیــرا بـــرای آن‌ها اطلاعـــات جدید و غریـــبی به شـــمار می‌رفت.

امـروز پزشـکان روسـیه تلاش می‌کنند تا درمـان جدید با مگس را توسعه دهند؛ زیرا دریافتند که مگس حاوی مواد زیـادی است که بیشـتر از داروهـای سـنتی و قـدیمی به شـفا و درمـان بیماری‌ها کمک می‌کند. آن‌ها می‌گویند که این درمــان جدید در دنیــای پزشـکی انقلابی به پا خواهد کرد.

بنابراین ما دو حقیقت علمی داریم:

1- سـطح خـارجی مگس حـاوی پادزهرهـایی است که میکروبها و ویروسها را از بین می‌برد.

2-بهترین شیوه برای آزادسـازی این پادزهرها فروبـردن مگس در مایعات است.

در حدیثی از حضرت محمد (صـلی الله علیه وسـلم)، این دو حقیقت مطـــرح شـــده است: (إذا وقع الـــذباب فی شراب أحدکم فلیغمسه ثم لینزعـه، فـإن فی أحد جناحیه داء وفی الآخر شفاء)" هنگـامی که مگسی در نوشـیدنی یکی از شـــما افتـــاد، آن‌را در آب فروبرید ســـپس از آن نوشیدنی استفاده کنید؛ زیرا در یکی از بالهای مگس درد و در دیگری درمان است. "

این حدیث شـریف نبـوی بـرای این است تا غـذایی که در آن مگس افتـاده را هـدر نـدهیم، کـافی است که آن‌را در آب فرو بریم تا مواد ضد میکروبها آزاد شـود. اما بیشـتر ملحـدان از این حـدیث نه تنها تعجب کردند بلکه آن‌را که از نبی رحمت (صلی الله علیه وسـلم) نقل شـده، مـورد تمسخر قـرار دادند. اما ما امـروز می‌بیـنیم که محققـان بی‌آن‌که بدانند کلام حضـــــرت محمد (صـــــلی الله علیه وسلم) را تکرار می‌کنند.

پروفسور جان الـوارز بـراوو از دانشـگاه توکیو می‌گوید: چیزهای دیگری وجود دارد که انسـان قبـول کند در مگس شـــفا وجـــود دارد. بنـــابراین به زودی خـــواهیم دید که درمانی موفق بـرای بیشـتر بیماری‌ها از مگس اسـتخراج می‌شود.

هم‌چـنین بـرخی از محققـان ایـالات متحـده آمریکا تلاش می‌کنند تا راه جدید شـــفا در اســـتفاده از مگس بیابند و تأکید می‌کنند که درمـان با مگس امـری مقبـول و علمی در آینده‌ای نزدیک است.

حشـره شناسـان در دیگر بررسی‌های خـود تشـابه زیـاد میان قلب مگس و قلب انسان را مورد تأکید قـرار دادند. آن‌ها سعی می‌کنند تا امراض قلبی پـیران را با اسـتفاده از مگس درمان و برطرف کنند. این یعـنی این‌که درمـان بیماری‌های قلبی نیز در مگس وجود دارد.

طی چند ماه محققان دانشگاه آبـرن به وجـود پروتئیـنی در بـزاق مگس پی برده‌اند. این پروتـئین ممکن است که التیام زخمها و شکافهای پوستی مزمن را تسریع کند.

و طی چند وقت محققـــان دانشـــگاه اســـتنفورد اعلام کردند: برای اولین بار است که کشف کرده‌اند ماده‌ای در مگس وجـــود دارد که سیســـتم دفـــاعی بـــدن انســـان را تقویت می‌کند.

خـــانم کلارک می‌گوید: " ما دربـــاره پادزهرها در جـــایی صـحبت می‌کـنیم که هیچ کس پیش از این توقع نداشـته است." اما این محقق و محققـان دیگر سـخنان حضـرت محمد (صلی الله علیه وسلم) را دربـاره شـفا در بالهـای

مگس که بیش از 1400 سال پیش گفته بود را فراموش کرده‌اند.

به جای این‌که شخص از دقت تعبیر نبی گرامی (صلی الله علیه وسلم) تعجب کند، از وجود شفا در بالهای مگس و شیوه آزادسازی این مواد، یعنی چگونگی به دست آوردن پادزهر در فرو بردن مگس در آب تعجب می‌کند. این اطلاعات چند سال پیش کشف شده؛ اما این حدیث شاهد صدق و راستی حضرت محمد (صلی الله علیه وسلم) و در پاسخ به ادعای کسانی است که احادیث مصطفی (صلی الله علیه وسلم) را مملو از اساطیر و افسانه می‌خوانند. چرا که هر کلمه‌ای که با آن سخن گفت کلامی حق از جانب خداوند بلند مرتبه بوده است.

پایان:ای دوست ملحد من آیا با این حقایقی که بیان شد، حقایق محققانی که نمی‌توان تجارب و اکتشافات آن‌ها را انکار کرد، قانع شدی؟ آیا قلبت برای دریافت پیام حق خاشع شد؟ آیا نظرت را درباره دین اسلام تغییر دادی؟

عبد الدائم الکحیل

www.kaheel7.com/fa

منبع:

1- Danny Kingsley, The new buzz on antibiotics, www.abc.net.au, 1 October 2002.

Fruit Flies May Pave Way To New -2 Treatments For Age-related Heart Disease, .Burnham Institute, 2007

The ointment in the fly: antibiotics, The -3 .Economist, December 3, 1994

Protein in Fly Saliva Speeds Healing of -4 Incisions, Wounds, Auburn University, 23 Jan .2005

Fruit Fly Insight Could Lead To New -5 .Vaccines, Stanford University, March 11, 2007

The fly effect: Russian scientists invent new -6 medicine with the help of flies, St. Petersburg .State University, 2006

حقایق علمی از روز قیامت

زمانیکه قـرآن کـریم سـخن از روز رسـتاخیز می‌گوید به این معناست که خداوند تبارک وتعالی آن روز را برای ما به تصویرمی کشد، به صـورتیکه گویا آن روزبـزرگ رامی بیـــنیم وشـــرایط آن روز را حس می‌کـــنیم واصـــولایکی ازاهداف نزول قرآن کـریم این بـوده است که ما آن روز عظیم را بهتربشناســـــیم؛ چراکه آن روزمهمـــــــترین روزدرحیات هریک ازماانسان‌هاست؛ به همین دلیل است که خداوندبلندمرتبه کتاب خودراباآیه‌ای به پایـان رسـانده که درآن آیه به ما امرمی‌کند تقـــوای خـــدا پیشه کـــنیم وبـرای روزقیـامت تلاش نمـاییم؛ خداوند درآخـرین آیه‌ای که درقرآن کـریم نـازل فرمـود می‌فرماید: (وَاتَّقُـوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَـبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُـــونَ) [البقـــرة: 281]ـــ ترجمه آیه: و از روزی بپرهیزید (و بترسید) که در آن روز، شما را به سوی خـدا بازمی‌گردانـنـد؛ سـپس به هر کس، آن‌چه انجـام داده، به طور کامل باز پس داده می‌شود، و به آن‌ها ستم نخواهد شد.

با این حسـاب لازم است که هریک ازاعمـال و رفتـارخود راموردمحاســبه قـــراردهیم وبامرورآن‌هابه این مســـأله بیندیشـــیم که روزی بـــرای مافراخواهد رســـید که درآن روزباید درپیشگاه خداوند صاحب جلال بایستیم؛ به همین دلیل لازم است که از همین لحظه پاسخ‌های خـــــــود را درمـورد رفتـار وکردارخـود آمـاده نمـاییم زیـرا خداوند عزوجل ازما سـؤال خواهد نمـود که با این قـرآن عظیم چه کـردیم؟! خداوند حکیم در آیه 44 سـوره مبـارکه‌ی زخرف درباره این‌که درقیامت درمورد قرآن کـریم مـورد

پرسش وسؤال قرارخواهیم گرفت می‌فرماید: (لَذِکْرٌ لَکَ وَلِقَوْمِکَ وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ) ترجمه آیه: (واین قرآن) مایه یادآوری تو و قوم تو است؛ و بزودی (درباره آن) موردسؤال قرارخواهیدگرفت.

اما انسان ملحد دائما آن روز بزرگ را انکارمی‌کند و معتقد به این است که وقتی ازدنیا رفت همه‌چیز پایان می‌یابد و ازاین رو خداوند تبارک و تعالی درآیات بسیاری ازقرآن کریم ازحوادث و پیشامدهای روز رستاخیز سخن می‌گوید.

نکته عجیب در آیات فوق این است که خداوند سبحان دربیان احوالات آن روز استناد به حقایق علمی می‌کند وبه پدیده‌های طبیعی عالم خلقت سوگند یاد می‌کند مبنی براین‌که آن روز بزرگ حق است و به وقوع خواهد پیوست؛ روزی که هرکس خواهد دانست که چه چیزی به دست آورده، مهیا کرده و پیش فرستاده است و نیز چه آثاری از اعمال خود برجای گذاشته است.

وقتی در بسیاری از آیات شریفه قرآن کریم دقت می‌کنیم می‌بینیم که که خداوند علیم می‌فرماید:

(وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَلَا يَظْلِمُ رَبُّکَ أَحَدًا) [الکهف: 49]ـ ترجمه آیه: همه اعمال خود را(درآن روز) حاضر می‌بینند؛ و پروردگارت به هیچ کس ستم نمی‌کند. این آیه بدان معناست که در روز قیامت هر انسانی اعمالش را می‌بیند؛ گویی تمام اعمال و رفتارش در مقابل او قرار دارد وبه چشم یقین آن‌ها را مشاهده می‌نماید: (وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا) یعنی خداوند قادراین اعمال رادرمقابل او حاضرخواهد کرد به طوریکه آن‌ها را

می‌بیند. درقـرآن کـریم آیـات بسـیاری وجـود دارند که از روزقیـامت واحـوالات آن روزسـخن به میـان آورده است ولی انسان کافرجز با مستندات علمی قـانع نمی‌شـود تا جاییکه برخی از ملحدین می‌گویند: چگونه ممکن است که اعمال خود را درآن روزببینیم وچگونه امکان دارد که مثلا پوست بدن انسان سخن بگوید؟! خداوند تبـارک و تعـالی در پاسخ به این ابهامات می‌فرماید: (وَقَالُوا لِجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِی أَنْطَقَ كُلَّ شَیْءٍ وَهُوَ خَلَقَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ) [فصـلت: 21]ترجمه آیه: آن‌ها به پوسـتهای بدنشـان می‌گویند: «چـرا بر ضـدّ ما گواهی دادید؟!» آن‌ها جواب می‌دهند: «همان خـدایی که هر موجودی را به نطق درآورده ما را نیز گویا سـاخته؛ و او شـما را نخسـتین بـار آفریـد، و بازگشـتتان بسـوی اوست. به همین دلیل خداوند عزوجل در دنیا نمونه‌هـایی قـــرار داده است تا ما از طریق آن‌ها درک بهـــتری از احوالات آن روز داشته باشیم.

به طور مثال خداوند سـبحان درآیه‌ی 37 سـوره رحمـان می‌فرماید: (فَإِذَا انْشَقَّتِ السَّمَاءُ فَكَـانَتْ وَرْدَةً كَالـدِّهَانِ) [الـرحمن: 37]ــ ترجمه آیه: در آن هنگـام که آسـمان شکافته شود و همچون روغن مذاب گلگون گردد.

این آیه‌ی شریفه در مورد شکافتن آسمان سخن می‌گوید واین‌که آسـمان به صـورت" گلی همچـون روغن " خواهد شد. حـال وقـتی به نظـرات دانشـمندان معاصـررجوع می‌کـنیم در کمـال شـگفتی ملاحظه می‌کـنیم که اخترشناسان درسـال‌های اخیربه این نکته پی برده‌اند که وقتی ستارگان منفجـرمی شـوند تصـویری زیبا همچـون تابلویی روغنی با رنگهای جذاب به وجـود می‌آورند. البته

وقتی چنین اشکالی درمقیاس عظیم در خلال فروپاشی ستارگان رخ می‌دهد به طورکامل نمی‌تواند روزقیامت رابرای ما مجسم کند چراکه این حادثه‌ی کیهانی تصویری کوچک از روز قیامت است؛ به معنای دیگرتصویرانفجارستارگان درآسمان تصویری کوچک از فروپاشی آسمان درآن روز بزرگ است. مابه طورطبیعی هرگز نمی‌توانیم " جمع و پیچانده شدن " (تکویر) خورشید یا انفجارآن را ببینیم؛ خداوند دراین مورد می‌فرماید: (إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ) [التکویر: 1] ترجمه آیه: آن هنگام که خورشید جمع ودرهم پیچیده شود. ولی می‌توانیم فروپاشی و مرگ ستارگان دیگررا ازروزنه‌ی تلسکوپهایی که روزانه هزاران عکس ازانفجارومرگ دیگرستارگان کیهان دریافت می‌کنند مشاهده وآنالیز کنیم و این، تصاویری کوچک از پایان هستی است.

ازدیگرحوادث روزقیامت که خداوند حکیم درآیه‌ی 6 سوره‌ی مبارکه تکویربه آن پرداخته است تغییرات مهمی است که برای دریاها واقیانوس‌ها اتفاق می‌افتد. خداوند عزوجل در این آیه می‌فرماید: (وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ) ترجمه آیه: در آن هنگام که دریاها برافروخته شوند. یعنی دریاها گداخته می‌شوند؛ اعراب در کاربرد کلمه‌ی "سجر" اصطلاحا می‌گویند: (فلان شخص) تنور را مشتعل کرد یا برافروخت؛ یعنی آن را گداخت و درجه‌ی حرارتش را بالا برد. این مثال را زدیم تا بهتربتوانیم این مسأله را تصورکنیم که این حادثه چگونه برای دریاها واقیانوس‌ها در روز رستاخیز به وقوع خواهد پیوست.

حـــال به بررسی این حادثه ازنظـــرعلم زمین شناسی می‌پردازیم: خداوند متعال دراعمـاق دریاها و اقیانوس‌ها شکاف‌ها، چاک‌ها ونقـاطی را قـرارداده است که ازآن‌ها گــدازه‌های مــذاب از اعمــاق زمین به بــیرون می‌ریــزد ودرست دراین زمـــــان است که درجه حـــــرارت آب به بیشترازهزاردرجه‌ی سانتیگراد می‌رسد و گرمـایش آن به شـــدت بـــالا می‌رود؛ البته ناگفته نماند که این منظـــره نمی‌تواند روز قیـــــامت رابه طورکامل بـــــرای ما به تصویربکشد ولی حداقل تصویرکوچکی از حوادث آن روز عظیم را بــرای ما به نمــایش می‌گــذارد وبه همین دلیل خداوند یکتا درقـرآن کـریم به این پدیـده‌ی طـبیعی قسم یــاد می‌کند و میفرماید: (وَالْبَحْـرِ الْمَسْـجُورِ * إِنَّ عَـذَابَ رَبِّکَ لَوَاقِعٌ) [الطور: 6-7]ـ ترجمه آیه: وسوگند به دریـای مشـــتعل و برافروختـــه؛ که عـــذاب پروردگـــارت واقع می‌شود.

این آیه دلالت براین امرمی‌کند که خداوند تبـارک وتعـالی از روز رستاخیز با زبان علمی سخن می‌گوید واگرتـأملی درآیـات قـرآن کـریم داشـته باشـیم ملاحظه می‌کـنیم که چنین آیاتی با اسلوب علمی در مورد روز قیامت فراوان است.

کلمه‌ی (البحـــار) به معنـــای "دریاها" فقط در دو مـــورد برای روز قیامت درقرآن کریم به کاررفته است: یکی در سوره‌ی تکویر: (وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ) [التکـویر: 6]ـ ترجمه آیه: وآن‌گاه که دریاها برافروخته وشعله ورمی شـوند؛ و دیگری در سوره‌ی انفطار که بعد از سوره‌ی تکـویر آمـده است: (وَإِذَا الْبِحَـــارُ فُجِّرَتْ) [الانفطـــار: 3].ترجمه آیه: وآن‌گـاه که دریاها منفجـرمی شـوند(وفـوران می‌کنند)؛

این دو آیه‌ی شریفه درصدر اسلام بهـانه‌ای بـود به دست بداندیشان وکسانیکه در قرآن کریم شک و تردید داشتند. آنـــان با اســـتناد به این دو آیه می‌گفتند: محمد (ص) فراموش کرده آن‌چه را که خود نوشته است!! زیرا یکبار می‌گوید: " سُـــجِّرَتْ " و بـــار دیگر می‌گوید: " فُجِّرَتْ ". البته این اتهـام از پایه و اسـاس باطل بـود چراکه قـرآن کریم کلام محمد صـلی الله علیه وآله و سـلم نیست بلکه کلام پروردگارمحمد (ص) اســت؛ این کتــاب کلام همــان خالق توانـایی است که دریاها واقیانوس‌ها را آفرید وهم او به احـوالات آن‌ها داناتراست. چنانچه دراین دو سـوره دقت بیشـــتری کـــنیم اعجـــازی در تـــرتیب مراحل این انفجـــــــــــارخواهیم دید. ما می‌دانیم چنانچه آب را ازنظرفـــــیزیکی بررسی کـــــنیم درمی یـــــابیم که ازدوعنصـرهیدروژن و یک عنصراکسـیژن تشـکیل شـده است وزمانیکه درجه حـرارت آن به مقـدارزیاد یعـنی تا هـزاران درجه سـانتیگراد بـالا می‌رود دراین حـالت این عناصر ازیک‌دیگرجدامی شوند وتشـکیل مخلـوطی گـازی شکل را می‌دهند که به شدت "قابلیت انفجـار"دارد واین همـــان چـــیزی است که درآزمایشـــگاه‌هاهنگام تجزیه الکتریکی آب اتفـاق می‌افتـد؛ بـدین صـورت که حبابهـای هیدروژن و اکسیژن ازهم جدا وتجمع پیدامی‌کنند که این مخلـوط هیـدروژن واکسـیژن به شـدت قـابلیت احـتراق وانفجاردارد به طوریکه باکوچک‌ترین جرقه‌ای منفجرمی شود.

بنابراین دریاهایی که خداوند تبارک وتعالی ازآن‌ها سخن به میـــان آورده است بـــدین صـــورت است که دائما ازبسترآن‌ها گـدازه‌های مـذاب بـیرون می‌ریـزد وهـزاران دهانه‌ی آتشفشـانی و هـزاران شـکاف به بسـترآن‌ها راه

دارد. درقعراقیانوسها میـادین و حوزه‌هـایی وجـود دارند که زمین شناســـان آن‌ها را "میـــادین آتش" نامگـــذاری کرده‌اند واین میادین خـود بوسـیله حلقه‌ی بسـیاربزرگی که حدودهزاران کیلومـترطول دارد احاطه شـده است که ازآن‌ها گـــدازه‌های آتشفشـــانی و موادمـــذاب به بـــیرون می‌ریزد به طوریکه ما دریا رابه صورت شعله ورودرحـال احتراق می‌بینیم وبه همین دلیل است که خداوند سبحان می‌فرماید: (وَالْبَحْـرِ الْمَسْـجُورِ * إِنَّ عَـذَابَ رَبِّکَ لَوَاقِـعٌ) [الطـور: 7]ـ ترجمه آیه: و سـوگند به دریـای مشـتعل و برافروخته؛ که عذاب پروردگارت واقع می‌شود.

بنگرید که چگونه قـرآن کـریم بین دریـای گـرم شـده و درحـــال اشـــتعال وعـــذاب خداوند درآتش جهنم ارتبـــاط برقرارمی‌کند والبته که عـــــــذاب الهی درقیـــــــامت بسیاربیشـــترازاین منظـره خواهد بـود؛ بنـابراین وقـتی روزقیـامت فـرامی رسد آتشفشـانها دربستراقیانوسـها فوران می‌کنند واین همـــان مطلب مهمی است که زمین شناسان برآن اذعان دارند واین فقط یک فرضیه‌ی صرفا نظـــری نیست بلکه یک اصل علمی است زیـــرا پوســـته‌ی خـــارجی زمین بســـیازنازک است و قطـــرآن کمـــتر از1% قطرزمین می‌باشد واین پوسته‌ی نازک شامل صـــفحاتی است که به صورت مداوم درحـرکت می‌باشـند وهـروقت دوصـــــفحه حـــــرکت می‌کنند وازیک‌دیگر دور میشـــــوند میلیونها تن از صـخره‌های ملتهب وسـنگ‌های مـذاب که درجه حـــرارت آن‌ها به چنـــدین هـــزار درجه ســـانتیگراد می‌رسد از زیربستراقیانوســـها به بـــیرون می‌ریزند واز طریق این شـــکاف‌ها خـــارج میشـــوند؛ پس بـــدون شک زمـــانی خواهد آمد که همـــان روز قیـــامت است ودرآن روزحـــــرکت پوســـــته‌ی زمین دچـــاراختلال، نـــاآرامی

ولرزش‌هـای شـدید می‌شـود وبعد ازآن است که برتعـداد این شکافها افزوده می‌شود ومقادیر فراوانی ازسـنگ‌ها وگـدازه‌های آتشفشـانی بـیرون می‌ریـزد ودراین حـالت است که درجه حـــرارت دریاها و اقیانوســـها به چنـــدین هزاردرجه سانتیگراد می‌رسد وهمانطورکه اشاره کـردیم این مسأله سبب می‌شود که آب اقیانوسها تحت تأثیراین گرمای فزاینده به دوعنصراکسیژن وهیروژن تجزیه شـود وتشـکیل یک مخلـوط گـازی قابل انفجـاری را بدهد که درنهایت منفجرمی شود؛ درنتیجه وعده‌ی خداوندسـبحان تحقق می‌یابد: (وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ) [الانفطار: 3]. ترجمه آیه: وآن‌گـــاه که دریاها منفجرشـــوند(وفـــوران کنند)؛ بنـــــابراین چنانچه درهرانفجـــــاری دقت کـــــنیم وآن راازنظرفـــیزیکی وشـــیمیایی بررسی نمـــاییم ملاحظه می‌کنیم که وقـوع هرانفجـاری با افـزایش درجه حـرارت درآن ماده صورت میگیرد؛ یعنی ابتـدا ایجـاد گرمـای زیـاد وسپس انفجـار واین همـان چـیزی است که قـرآن کـریم درمـورد آن سـخن گفته است. ابتـدا درسـوره‌ی تکـویر می‌فرماید: (وَإِذَا الْبِحَارُ سُـجِّرَتْ) [التکـویر: 6]ترجمه آیه: وآن‌گـاه که دریاها شـعله ور وبرافروخته شـوند؛ وسـپس دردر ســــــوره‌ای که پس از آن می‌آید می‌فرماید: (وَإِذَا الْبِحَــارُ فُجِّرَتْ) [الانفطــار: 3]ــ ترجمه آیه: وآن‌گــاه که دریاها منفجرشـوند(وفـوران کنند)؛ یعـنی ابتـدا متلاطم شــدن، گداخته شــدن، افــزایش درجه حــرارت و ســپس انفجار!

بنــابراین درتــرتیب این دوآیه هیچگونه خطــای علمی به کارنرفته است، همانگونه که درصدراسلام برخی ملحدین و منکـــــــرین ادعا می‌کردند و می‌گفتند که محمد (ص) دچارخطا یا فراموشی گشته است!! چون یکبـارمی گوید

" سُجِّرَتْ " وباردیگرمی گوید" فُجِّرَتْ "..... خـیر! دراین‌جا یک ترتیب علمی ازسوی خداوند سـبحان قـرارداده شـده است تا ما امـــروزه ودراین عصـــرآن را کشف کـــنیم تا دلیلی باشد برصدق این قرآن و صدق روزقیامت.

بعد ازاین‌که خداوند توانا حــوادث روزقیــامت مثل "جمع وبه هم پیچیـدن " خورشـید، "پراکنـده شـدن سـتارگان" وشـــعله ورشـــدن اقیانوســـها" رابـــرای ما برمیشـــمرد میفرماید:(عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا أَحْضَرَتْ) [التکـویر: 14]ترجمه آیه: (درآن روز) هرکسی خواهد دانست که چه چـــــیزی (برای خویشتن) آماده و حاضـرکرده اسـت؛ ودرسـوره‌ای که بعد ازآن می‌آید می‌فرماید: إِذَا السَّـــمَاءُ انْفَطَـــرَتْ * وَإِذَا الْكَـوَاكِبُ انْتَثَـرَتْ * وَإِذَا الْبِحَـارُ فُجِّرَتْ * وَإِذَا الْقُبُـورُ بُعْثِرَتْ * عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا قَـدَّمَتْ وَأَخَّرَتْ * يَا أَيُّهَا الْإِنْسَـانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ) [الانفطار: 1-6]ترجمه: آن‌گـــاه که آسمان شکافته شود؛وآن‌گاه که کـواکب پراکنـده شـوند؛ وآن‌گاه که دریاها منفجرگردند(وفوران کنند)؛وآن‌گـاه که قبرها زیروروگردند(ومردگان خارج شوند)؛(درآن هنگـام) هرکسی خواهد دانست که چه چـــیزپیش فرســـتاده وچه چیزی را برای بعد گذاشته است ؛ای انسان چه چیز تو را نسـبت به پروردگـارکریمت فـریب داد(ومغرورسـاخت)؟! دراین‌جا به هدفی که ازذکراین حقـایق مـورد نظرخداوند ســـبحان است می‌پـــردازیم و می‌دانیم که مخـــاطب همیشـگی این آیـات کـریمه‌ی قـرآن انسـان‌ها و جنیـان میباشـــند چراکه این دو مخلـــوق با این خطـــاب الهی می‌بایست متذکر روزقیامت شـوند وبـرای آن روز بـزرگ آمـــاده گردند و توشه برگیرند. دراین راســـتاهنگامیکه به نظرات دانشمندان وکشفیات علمی آنان رجوع می‌کـنیم درکمـال شـگفتی می‌بیـنیم که آن‌ها متفق القـول تأکید

بروقــوع حتمی حــوادثی دارند که خداوند حکیم آن‌ها را مختص روز قیامت می‌داند. مانند خورشید درخودش جمع وپیچیـده می‌شـود، کـواکب درنهـایت پراکنـده، خـاموش وپنهان می‌شوند و زلزله‌ها زیاد می‌گردند.

خداوند تبــارک وتعــالی در این مــورد می‌فرماید: (إِذَا زُلْــــزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا * وَأَخْــــرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا) [الزلزلة: 1-2]ترجمه آیه: هنگــامی که زمین شــدیداً به لرزه درآید؛وزمین بارهـای سـنگین خـود را خـارج سـازد؛ اگــــردراین آیه به کلمه‌ی " (أَثْقَالَهَا) " به معــــنی "موادسنگین زمین" دقت کـنیم درمی یـابیم که این کلمه دلالت می‌کند براین‌که درون زمین مواد سـنگینی موجـود می‌باشد. دانشــمندان نــیزاین مســأله را مــورد تأکید قرارداده‌اند وبــراین عقیده‌اند که هرچه دراعمــاق زمین پایین ترمی رویم غلطت و تـراکم مـواد افـزایش می‌یابد یعنی تراکم مواد درلایه‌هـای بـالایی کمـتر ازتـراکم مـواد درلایه‌های پایینی است وهرچه این عمق بیشـترمی شـود به همان نسبت تـراکم مـواد بـالا می‌رود وبه همین دلیل ســنگینی طبقــات عمقی‌تر و به قــولی " ثقل " آن‌ها بیشــتر می‌گــردد واینچــنین است که خداوند بلند مرتبه درسـوره زلـزال می‌فرماید: (إِذَا زُلْـزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا * وَأَخْـرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا * وَقَـالَ الْإِنْسَـانُ مَا لَهَاَ * يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا * بِـأَنَّ رَبَّکَ أَوْحَى لَهَاَ)ترجمه آیه: هنگــامی که زمین به شدتً به لـرزه درآیـد؛و بارهـای سـنگینش را خارج سازد؛و انسان می‌گوید: «زمین را چه می‌شـود (که این گونه می‌لـرزد)؟!» در آن روز زمین تمـام خبرهـایش را بـازگو می‌کنـد؛چـرا که پروردگـارت به او وحی کـرده است ؛این آیات درقـرآن کـریم هدفمند بـوده و هـدف آن این است تا یــادآوری کند که‌ای انســان!این حــوادث به

زودی برتو خواهد گذشت وســرانجام درپیشــگاه خداوند بلند مرتبه خواهی ایستاد تا پاسخگوی اعمال و رفتارخود باشی.وقتی به این آیه‌ی شـریفه درقـرآن کـریم مراجعه می‌کـــنیم آن‌جا که می‌فرماید: (وَوَجَـــدُوا مَا عَمِلُـــوا حَاضِرًا)ترجمه آیه: وآن‌چه را انجام داده‌اند درمقابل خــود حاضر می‌بیننـد؛ این پرسش بـرای بـرخی افـراد مطـرح می‌شود که چگونه برای انسان ممکن است تا اعمـالی را که زمـانی در دنیا انجـام داده است به صــورت تمـام و کمال در مقابل خود حاضرببیند؟!

پاسخ: نظــریه‌ی نســبیت انیشــتین می‌گوید: چنانچه ما بتوانیم با سرعت نـورحرکت کـنیم درآن صـورت "زمـان" بـــرای ما متوقف خواهد شد وچنانچه ازاین ســـرعت بالاتررویم درآن هنگـام به گذشـته بـازخواهیم گشت وبه صـورت واقعی وعیـنی گذشـته راخـواهیم دید وبه همین دلیل است که خداوند حکیم می‌فرماید: (وَوَجَـــــدُوا مَا عَمِلُـوا حَاضِـرًا) واین اثبـات علمی امکـان رؤیت گذشـته است. این حقـــایق علمی وســیله‌ای است بـــرای درک بهــترازحوادث روزقیــامت دراذهــان وافکارمــا؛ چراکه تفکــرات انســان محــدود است.من دوست دارم بــراین نکته‌ی مهم تأکید کنم که بیــان این حقــایق علمی فقط وسیله‌ای برای تدبر درقـرآن وفهم بهـترازآن است وباید بدانیم که این حقایق علمی حجتی برقرآن نیسـت؛ یعـنی ما این حقــایق علمی را ازاین نظربه کــارنمی بــریم که درقـــرآن کـــریم شک وتردید داریم یا این‌که ایمانمـــان ضعیف است؛ خیر، بلکه این حقایق را ازباب تـدبردرکتاب خــدا مــورد تأمل قــرارمی دهیم؛ زیــرا خداوند سـبحان می‌فرماید: (وَيَتَفَكَّرُونَ فِی خَلْقِ السَّـمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَــذَا بَــاطِلًا سُــبْحَانَکَ فَقِنَا عَــذَابَ النَّارِ)[آل

عمـــران: 191]ترجمه آیه: ودرخلقت آســـمان‌ها وزمین تفکـــــــــــــرمی کنند(ومی گویند)ای پروردگارما تو این آسمان‌ها وزمین را بیهوده وعبث نیافریده‌ای؛ تو(ازانجام کارهای عبث وبیهوده) پاک ومـنزهی؛ پس ما را ازعـذاب آتش دوزخ محفـوظ دار؛هنگامیکه درآفـرینش آســمان‌ها وزمین تفکـرمی کـنیم بـدان معـنی است که باید مـاده‌ی تشکیل دهنـده‌ی آسـمان‌ها و زمین و مراحل خلقت آن‌ها را مورد بررسی و کنکاش قراردهیم ولازم است تا جهت حصول به این هدف،علوم فیزیک، شیمی، زمین شناسی ونجـــوم را موردمطالعه قـــراردهیم تا بتـــوانیم دعـــوت پروردگارمان را درمورد تفکر درآسمان‌ها وزمین جـامه‌ی عمل بپوشـانیم (وَيَتَفَكَّرُونَ). به همین دلیل تمـام آیـاتی که درقرآن کـریم ازحـوادث روزرسـتاخیز سـخن میگویند بـــرای عـــبرت آمـــوزی ومتذکرشـــدن انســـان است ؛به طورمثـال زمانیکه می‌گـوییم خداوند درمـورد روزقیـامت می‌فرماید::(وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ) [القيامة: 9]. ترجمه آیه: وخورشید وماه یکجاجمع شوند؛ ووقتی با اســتناد به این آیه به نظرات دانشمندان غربی رجوع می‌کنیم درمی یـابیم که آنـان مبـاحث جدیـدی را مطـرح می‌کنند مبـنی براین‌که زمـانی فراخواهد رســید که خورشــید، مــاه را خواهد بلعید به طوریکه این دو با هم یکی می‌شـــــــوند؛ البته ما نمی‌گوییم که این اتفاق همان روز قیـامت است بلکه می‌گوییم که امکـان علمی وقـوع چـنین پدیـده‌هایی که خداوند متعـال درقـرآن کـریم ازآن‌ها سـخن به میـان آورده است وجود دارد تا این مستندات علمی و این آیات کـریمه‌ی الهی دلیلی بـرای تردید کننـدگان باشد تا بدانند که از وقــوع روز رســتاخیز گریــزی نیست و هرانســانی

سـرانجام اعمـال و رفتـارخود را درمقابل خـویش حاضرخواهد یافت.

به قلم: عبد الدائم الکحیل

www.kaheel7.com/fa

منبع:

1- McGowen, Tom. Radioactivity: From the Curies to the Atomic Age, Watts, 1986.

2- Robinson, M.R. Our Universe, Scientific American, 1993.

3- A. Nordlund, P. Padoan, Star Formation and the Initial Mass Function, Springer Berlin / Heidelberg, 2003.

4- E Papantonopoulos, The Physics of the Early Universe, Springer,2005.

5- Earthquake Facts and Statistics, http://www.usgs.gov/, 01 October 2007.

6- http://pubs.usgs.gov/publications/text/inside.html

7- Scientists Catch Underwater Volcanic Eruption "In Action" in Pacific Ocean Depths,

The National Science Foundation, November .27, 2006

حقایق ماسونی پشت پرده بیگانه‌ها و یوفوها

در این مطلب میخـواهیم به شـکل دیگـری از مـاجرای موجودات فرازمیـنی بـپردازیم. میخـواهیم بررسی کـنیم که واقعا هـدف از مطـرح کـردن این موجـودات توسط رسـانه‌ها چیسـت؟! چـرا اینقـدر مبهم آن‌ها را معـرفی می‌کننـد؟ چه کسـانی و چگونه از مطـرح کـردن این داستانها سود میبرند؟ به نظر شما نظریه پردازانی چون اریک فـون دانیکن مسـتقل عمل می‌کننـد؟ یا فقط آلت دستی برای القای طرز تفکر خاصی هستند؟

در مقاله "پـروژه مونـارش" مشـاهده کـردین که بعد از جنگ جهـانی دوم بسـیاری از فرمانـدهان، دانشـمندان و پزشـکان عـالی رتبه نـازی به آمریکا منتقل شـدند و بسـیاری از سـازمانهای اطلاعـاتی امنیـتی و پروژه‌هـای کـثیف و ضد بشـری در آمریکا با مشـورت و همفکـری و همکـاری همین فرمانـدهان و دانشـمندان نـازی تاسـیس شدند.

حال ببیـنیم نظر بـرخی سیاسـتمداران ایـالات متحـده در مـورد موجـودات فضـایی و نـوع دیدگاهشـان به این موجودات چگونه است.

رونالد ریگان، فراماسـون 33 درجه افتخـاری و چهلمین رئیس جمهور آمریکا اغلب در این مورد صحبت میکرد که اگر تهدید بیگانه‌هـای فضـایی به سـیاره ما وجـود داشت چگونه کل دنیا دور هم جمع خواهند شد. ریگـان در 21 سپتامبر 1987 در مجمع عمومی سازمان ملل گفت: "در وسـواس فکـری ما با مخالفتهـای پیش رو، ما اغلب فراموش میکنیم که مردم چقـدر با هم متحدند. شـاید ما

به تهدیدی جهانی و در بیرون زمین نیاز داشته باشـیم تا این پیوند مشـترک را بشناسـیم. من بعضی اوقـات فکر می‌کنم که چگونه تفاوتهـای ما در سراسر جهـان از بین می‌رود اگر ما با تهدید بیگانه‌هـایی از خـارج از این دنیا مواجه باشیم”. در سخنرانی در اتـاقی پر از خبرنگـار در کـاخ سـفید در 5 می1988 ریگـان گفت: “من اغلب در شگفتم که چه می‌شود اگر همه ما در جهان پی ببریم که ما توسط یک خـارجی، قـدرتی از دیگر سـیارات تهدید شده‌ایم. همه ما نبایستی پی ببریم که تفـاوتی بین همه ما نیسـت؟ همه ما نسل بشـر، شـهروندان جهـانیم و نبایسـتی جهت نـبرد با این تهدید خـاص با هم متحد شـویم؟”. او در سرتاسر زنـدگیش بارها این ایـده را مطرح کرد!

گزارش شده هـنری کیسـینجر (Henry Kissinger)ـ (از سرشناس‌ترین استراتژیستهای ایالات متحده) در اجلاس بیلـدربرگ در Evians فرانسه در سـال 1991 گفته:”امروز، آمریکا خشمگین خواهد بود اگر سربازهای سازمان ملل به منظور برگرداندن نظم وارد لس آنجلس شوند (در اشاره به اغتشاشات سال 1991 لس آنجلس). فـردا آنـان بینهـایت سپاسـگزار خواهند بـود! این درست است بویژه اگر به آن‌ها گفته باشند که تهدیدی خارجی و از ماوراء وجود داشته است (یعـنی هجـوم بیگانه‌ها)، چه واقعی و چه علنا اظهار شـده، که موجـودیت ما را مـورد تهدید قرار داده‌اند. پس از آن همه مردم دنیا جهت نجات از دست این شیاطین درخواست خواهند کـرد. چـیزی که هر انسـانی از آن میترسد نا شـناخته‌ها است. وقـتی با این سـناریو اجـرا شـود، می‌تـوان بـرای تضـمین رفـاه و

خوشی‌ای که توسط دولتمردان جهان به آنان داده شـده، با میل و رغبت از حقوق فردی چشم پوشی کرد”.

دیوید آیک David Icke، یک محقق و نویسنده، در کتاب معروفش با عنوان “بزرگ‌ترین راز” می‌گوید:

محقق و مـدرس یوفو Nono Hayakawa می‌گوید: این طرح، پروژه پانیک Project Panic نامیده می‌شود که در آن از تجهـیزات با تکنولـوژی بـالا جهت ایجـاد خطـای ادراکی دیداری تهـاجم یوفو اسـتفاده خواهد شد. این به دولتمـردان و سـازمان ملل بهانه جلب توجه به وضـعیت اضـطراری جهـانی را خواهد داد و همه اختیـارات فوق‌العاده و دستورات اجرایی اجرا خواهند شد.

(صفحه 486 کتاب The Biggest Secret)

تقریبا هر فیلم و برنامه تلویزیونی که تا کنـون در مـورد بیگانه‌ها یا ماه دیدید، از تولیـدات کـارگردانی وابسـته به فراماسـونری است. همه فیلمهـای زیر توسط ماسـونها ساخته شده اند:

برخورد نزدیک از نوع سوم (Close Encounters of the Third Kind)، ET، Taken (سـریالی به تهیه کننـدگی استیون اسپیلبرگ)، بیگانه1 تا 4(Alien)، روز استقلال Independence Day، 2001: Space Odyssey، جنگهـای سـتاره ای، Star Trek، مـردان سـیاه پـوش، From the Earth to the Moon، Apollo 13، War of the Worlds و X-Files.

Gene Roddenberry، سازنده Star Trek، فراماسون 33 درجه مناسک اسکاتلندی است. این جواب این سوال

است که چرا شخصیت Scotty و Spock در فیلم Star Trek با دست نشان کابالایی و ماسونی V، تماس گیرنده‌های هرمی شکل، و دیگر نمادهای فراماسونری را نشان می‌دهند.

اسم کاپیتان Kirk از واژه Circe گرفته شده و در اسکاتلندی به معنی کلیسا (church) است. پس کلیسا (Captain Kirk)ـ رهبر فضاپیمای اینترپرایز است (Enterprise به معنی سازمانیست که کار یا گروهی از کارهای مربوط به سایر نقاط جهان را انجام می‌دهد، به معنی امر خطیر نیز هست). چه کار جهانی یا امر خطیری را کلیسا دارد رهبری می‌کند؟! شما فکر میکنید کدام کار یا خطر؟ آیا سندی وجود دارد که واتیکان واقعا روی هر تلسکوپ نجومی و هر رصدخانه‌ای در دنیا، سرمایه گذاری کرده و آن را کنترل می‌کند؟ همه یافته‌ها قبل از این‌که به دست جوامع علمی و عمومی برسد از واتیکان رد می‌شود. این به ما چه می‌گوید؟

در عین حال صنایع فیلم و موسیقی ماسونی، ستاره‌ها، سوپراستارها، خدایان، مشاهیر، مدلها و بتهایی برای پرستش به ما ارائه می‌دهند

George Lucas، سازنده جنگهای ستاره‌ای نیز فیلمهایش را با نمادشناسی ماسونی تغذیه می‌کند. Yoda اسم یک معلم ماسونی است (نام کسی که صدای Yoda را در می‌آورد، Frank Oz است. با دیدن Oz چه چیزی به ذهنتان می‌رسد؟!). شخصیت jedi از مصر باستان اقتباس شده است.

ایده شوالیه‌های Jedi و کنفرانس میزگرد از شوالیه‌های معبد گرفته شده (کنفرانس میزگرد یا round table میز گـردی بـود که پادشـاه آرتـور و شـوالیه‌هایش به هنگـام جلســات دور آن مینشســتند). Skywalker در تقــویم مایاها نام سیزدهمین Tzolkien است (تقـویم آیینـی یا مذهبی مایانها 260 روزه بود که Tzolkin نامیده می‌شد. این تقویم از دوره‌های 13 روزه تشکیل شده بـود که در هر دوره روزها نـام و نمـاد خـاص خـود را داشـتند)، در حالی که نماد آن دقیقا شبیه نمادهای بالای کلاه پروازی لـوک است. انکی‌ها از انـاکیم یا پسـران انـاک در کتـاب مقدس می‌آیند و Darth Vader بدون شک از "Da'ath" در درخت زندگی کابالا می‌آید. اینگونه تفاسیر رازآلود از فیلمها و برنامه‌هـــای تلویزیونی‌هـــالیوودی به خـــوبی فهمیده میشوند، ولی آن‌ها عمدا قصد گیج کـردن عمـوم را دارند.

Da'ath یا Da'at در عبری به معنی معرفت و بصیرت و دانـایی است و در درخت زنـدگی کابـالا جـایی است که همه ده سفیروت در آن با هم متحد می‌شوند.

به نظر من یکی از اهداف ماسون‌ها این است که آیین و مناسک خـود را با انـواع رسـانه‌ها حـتی به صـورت غـیر مستقیم در ناخودآگاه انسان ثبت کنند تا در هنگام لـزوم با اسـتفاده از انـواع تکنیک‌ها ضـمیر ناخودآگـاه بشر را برای هـدف خودشـان فعـال سـازند، نمـاد گـرایی در بین ماسون‌ها بسیار جایگاه ویژه‌ای دارد.

Paul Joseph Watson در کتابش با نام Order Out of Chaos می‌گوید:

از سال 1970 تاکنون، اسپیلبرگ هفت فیلم از 20 فیلم پرفروش برتر جهان را کارگردانی یا تهیه کنندگی کرده است. در سرتاسر دوران فعالیتش ما یک فکر دائم و عقده روحی نسبت به موضوع بیگانه‌ها، یوفوها و فضا میبینیم. از "برخورد نزدیک از نوع سوم" در سال 1977 گرفته تا "ET" در 1982، تا "برخورد عمیق Deep Impact" در 1998 همه این‌ها هجومی خارج از زمین را نمایش می‌دهند. حتی فیلم "آرواره‌ها" حاصل برخورد یک شهاب سنگ کثیف و نوری عجیب در آسمان است.

اسپیلبرگ هم‌چنین تهیه کننده اجرایی اکران فیلم مردان سیاه پوش 2 در جولای 2002 بود، فیلمی که در آن حکومتی مخفی و در سایه از مردم جهان در مقابل تهدید بیگانه‌ها محافظت می‌کند. در فوریه 1997 خبری برجسته در صنایع فیلم بریتانیا در گزارشی فاش کرد که اسپیلبرگ و مدیر اجرایی کارهایش DreamWorks ملاقاتی با مقامات عالی رتبه پنتاگون در لس آنجلس داشته‌اند. مقامات به اسپیلبرگ میگویند "همه‌چیز را متوقف کن و فیلمی تولید کن که موضوع اصلی آن شامل شهاب سنگ‌ها و ستاره‌های دنباله دار باشد". یک سال بعد Deep Impact در کن بود. این فیلم ستاره دنباله داری را شرح می‌دهد که در حال برخورد با زمین است و مبارزه برای کسانی که حق ویژه دسترسی به پناهگاههای زیرزمینی را دارند را به تصویر می‌کشد. این مقامات مسئول پنتاگون چه کسانی بودند و چرا خیلی مشتاق بودند که بیلدربرگ، جهت تولید فیلمی در مورد تهدیدی فضایی، اسپیلبرگ را تامین مالی کنند؟ با آغاز به کار کانال تلویزیونی Sci Fi در سال 2002، سریال کوتاه تلویزیونی 20 ساعته اسپیلبرگ که روی آدم ربایی

بیگانگـــان متمرکز بـــود، پخش شد. هزینه ســـاخت این محصـــول 120 میلیـــون دلار بـــود که این مجموعه را گرانـترین سـریال کوتـاه تلویزیـونی در تـاریخ تلویزیـون کرد. شـما فکر میکنید که اسـپیلبرگ تا کنـون از این ژانر خسته شده، بلکه کنترل کنندگان نخبه او جهت القـاء این نمونه بیگانه‌ها در اذهان عمومی واقعا متعصبند. (صفحه 171 کتاب Order Out of Chaos).

مشـهور است که اسـتیون اسـپیلبرگ در سـال 1999 در اجلاس بیلـدربرگ حضـور داشـته (و البته شـاید در دیگر سال‌ها). هم‌چـنین اظهـاراتی وجـود دارد که فیلم "کالبد شکافی بیگانه" (Alien Autopsy) و "مصاحبه با بیگانه" (Alien Interview) از تولیدات اسپیلبرگ بودند.

فـــون دانیکن و خیلی دیگر از نظریه پـــردازان پـــیرامون فضـــانوردان باســـتانی ویوفوشناســـهای تـــازه کـــار را "خاندان راکفلر" تامین مـالی و حمـایت می‌کند. خانـدان راکفلر از جمله معروف‌تـرین خانواده‌هـای دارای قـدرت اقتصـادی و سیاسی در آمریکا از بیش از یک قـرن پیش تـاکنون بوده‌اند. "در مـورد خانـدان راکفلر حتما تحقیق کنید."

پوستر ET استیون اسـپیلبرگ را به یـاد آورید که انگشت خـــدا در تـــابلوی نقاشی Sistine Chapel میکلانژ با انگشت یک بیگانه عوض شده بود. این یک عملیات روانی یا Psy-Op است.

تصویر تجسمی دست خدا در حال زندگی بخشیدن به آدم – اثر میکلانژ

ما بطور فرضی نسل X هستیم. بیگانه‌ها، به کسانی که با آن‌ها در ارتباطند (contactees)ـ می‌گویند که سـیاره X انوناکی در 2012 خواهد آمد. کمپانی Fox فیلم The X-Files را بطـور منطقی و معقـول اطلاعـات میدهد و اسـراری از بیگانگـان را تولید می‌کند. یک کارمند داخلی دولت فرضی با شـناخت Area51، یوفوها و بیگانگـان، خود را “Mr. X“ مینامد وسعی دارد که از منطقه‌ی 51 یک مکـان رویـایی و از یوفوها و بیگانگـان یک حقیقت محض بسـازد، البته در روشی جدید روانشناسـانه. او همیشه در تاریکی یا با تصویر مات و صدای اصـلاح شـده مصـاحبه می‌کند و بطـور فرضی همه این اسـناد خیلی محرمانه که خوانـده است را لو می‌دهد. آیا این صـرفا اتفاقی است؟یا هدف دیگری در کار است؟

(Area 51 نامی است که در اسناد رسمی CIA برای یک پایگاه نظامی در بخش جنـوبی نـوادا اسـتفاده می‌شـود. این منطقه یک فرودگـاه بـزرگ بسـیار محرمانه است. هدف اساسی این پایگاه توسـعه و آزمـایش هواپیماهـای آزمایشی و سیستمهای تسلیحاتی است) قابل ذکر است که امـروزه بسـیاری از یوفولوژیست‌ها این منطقه را مکانی برای ارتباط موجودات فرازمیـنی با دولت مـردان مینامند، وبا استفاده از ایده‌ی به هم پیوند دادن مطـالب صـحیح و غلط این مکـان را کعبه‌ی آمـال بسـیاری از کسـانی کردند که با اسـتفاده از انـواع رسـانه‌ها تا به امـروز سـعی در القا نـوعی موجـودات هوشـمند فراسـیاره‌ای در کنـار ما داشـته‌اند.[به نمـونه‌ای از این اطلاعـات توجه کنید.] قابل ذکر است که این منطقه‌ی 51 پایگـاه نظـامی است و بسـیاری از کسـانی که تحت کنترل رسانه‌ها موجودات فرازمیـنی و بشـقاب پرنـده‌ها

را باور کرده‌اند حاضر نیستند این نظر را نیز بپذیرند که منطقه 51 می‌تواند جایگاهی برای آزمایشات و پروازهای تکنولوژی جدید بشر والبته پیشرفته شده از زمان آلمان نازی و قبل از آن در شوروی سابق و ماسون‌های انگلیس باشد.

SETI، سازمان دولتی است که مشغول به "جستجو برای هوش فرا زمینی" یا (Search for Extra-Terrestrial Intelligence)ـ میباشد. این نام بطور ماسونی از روی نام فرعون مصر نامگذاری شده.

CC مخفف Crop Circles (حلقه‌های کشتزار) بیگانگان و هم‌چنین CCهای موجود روی سطح ماه (عکسهایی از سطح ماه وجود دارد که در آن‌ها حرف C به وضوح مشهود است) رمزی نوشتن عدد ماسونی 33 است (C حرف سوم در الفبای انگلیسی است).

فیلم 2001: Space Odyssey استنلی کوبریک 33 سال پیش از 2001 و در 1968 اکران شد. در سال 1947 ظاهرا یک یوفو (بهتر است بگوییم تکنولوژی جدید و مخفی قدرت‌های جهان) در51 Area یا در Roswell در شمال عرض جغرافیایی 33/33 درجه و طول جغرافیایی 104 درجه به زمین نشست. قابل توجه دوستان عزیز این منطقه به گونه‌ای انتخاب شده است که عددنگاری و نماد گرایی ماسونی در آن به چشم میخورد. بطور جالب توجه عدد 104 حاصل ضرب 33/33 در عدد پی (3٫1415 9)ـ است و عرض جغرافیایی 33/33 درجه دقیقا 2012 مایل است. باز هم قابل ذکر است که داستان پردازی برای موجودات فرازمینی و پشقاب پرنده‌ها نیاز به

کاتالیزوری داشت تا ذهن و افکار بشر را برای قبولاندن موجودی ذی شعور در کنار ما آماده کند.

امروزه ماسون‌ها بسیار در تلاشند تا با خوراندن اطلاعات ساختگی به مردم جهان نوعی دیگری از توهمات را در انسان‌ها به وجود آوردند و آن این است که موجودات فضایی فقط با ما یعنی ماسون‌ها ارتباط دارند، درحالی که این واقعیت را مخفی ساخته‌اند که ایده‌ی وجود موجودات فرازمینی ساخته و پرداخته‌ی خودشان بوده است.

51 نیز کد گذاری شده EA است. EA در بابل باستان خدای فرزانگی و خرد و حکمت، فرزند Apsu (پدر خدایان) و پدر Marduk (خدای اصلی بابلیان) است. EA هم‌چنین همتراز انکی سومریان است. بنابراین 2012 از همان آغازش، بطور عددی، کد گذاری شده تا در طرز تفکر خاص و هدفمندی را القا نماید که پشت پرده‌ی آن بدون شک ماسون‌ها هستند.

هم‌چنین در 1947 دولت ایالات متحده CIA و NSA را تاسیس کرد. همانطور که Jordan Maxwell گفته، عبارات NSA و NASA از NASI یا NAZI گرفته شده.

برای القا بیشتر طرز تفکرشان با استفاده از انواع نویسندگان و انواع رسانه‌ها از جمله تلویزیون، روزنامه و کتب مختلف و با استفاده از انتخاب هدفمند برخی موضوعات و در کنار آن با کمک برخی افراد در ایجاد ارتباط بین موضوعات مطرح شده تمام تلاش خود را کردند تا طرز تفکرشان را به جهانیان القا کنند. این القا طرز تفکر با انواع روش‌ها صورت پذیرفت و هم اکنون

نیز در حال انجام است، مطرح کردن ایده‌ی خدایان فرازمینی، مطرح کردن ایده‌ی نوعی نژاد فرا هوشمند کهکشانی، انتخاب تاریخ نگاری و باستان شناسی هدفمند، ایجاد سایت‌ها و کتب به ظاهر مخالف ایده‌های آن‌ها و سعی در ایجاد نوعی ناهماهنگی میان اطلاعات دیروز و امروز برای ایجاد توهم میان افراد و باوراندن نوعی خاص از هوش در کنار انسان برای پیشبرد اهداف خودشان قابل تامل است!

قابل توجه شما دوستان عزیز به نظر شما وقتی با ریشه یابی بسیاری از موضوعات از جمله موجودات فرازمینی، یوفوها و مکان‌های باستان شناسی به کار گرفته شده و انتخابی آن‌ها برای تحمیل عقاید خود به شما به گروه‌های مخفی میرسیم نباید تجدید نظری در مطالبی که به ما خورانده می‌شود داشته باشیم؟!

قابل ذکر است که با نگاهی به اطرافمان و هم کلامی با جوانان و افرادی که با مباحثی همچون یوفولوژی و تاریخ مرموز فرازمینی‌ها سرو کار دارند این دیدگاه دیده می‌شود که کنترل افکار به خوبی صورت گرفته تا باور نژادی فرا انسانی در کنار ما قابل دفاع باشد. بسیاری از دوستان که با چنین موضوعاتی سر و کار دارند به راحتی خام بسیاری از مطالبی میشوند که از یک سری سایت‌ها، کتاب‌ها و شوهای تلویزیونی مهندسی شده و هدفمند وارد میشوند. تبادل نظر با چنین افرادی که "کنترل ذهن" به خوبی روی آن‌ها صورت گرفته بسیار سخت است چون آن‌ها حاظر نیستند تا مطالبی خلاف مواردی که به آن‌ها تزریق شده را قبول کنند، حتی حاظر نیستند اندکی روی مباحث فکر کنند

حقایقی جالب در مورد «را» خدای خورشید در مصر باستان

«را» یا رع که نام خدای خورشید در مصر باستان است، حضوری پررنگ و قابل توجه در عرصه پیکرنگاری این کشور کهن دارد. مصریان باستان «را» را به عنوان خدایی که همه‌چیز را خلق کرده می‌پرستیدند. Ra یک خدای قدرتمند و خدای اصلی پانتئون مصری بود.در این‌جا می‌خواهیم در مورد این الهه تاریخی و قدرت او حقایقی را بگوییم.

خورشید در زندگی مردم مصر باستان نقش مهمی داشته است. درواقع خورشید برای مصری‌ها مظهر زندگی، روشنی و گرمی بوده است که باعث مرتفع شدن نیازهای آن‌ها می‌شده است. در آن روزگار خورشید نقشی حیاتی در زندگی مردم داشته و همین الزام برای آن‌ها به یک فرهنگ تبدیل شد و مصری‌ها شروع به پرستیدن خورشید کردند.

مصری‌ها، را، خدای خورشید را پدر همه خدایان می‌دانستند و معمولا همه فراعنه هم آن را به عنوان خدای اصلی مصر عبادت می‌کردند. «را«خدای اصلی مصریان که 2700 سال قبل از عصر کنونی در سلسله دوم او را عبادت می‌کردند.

Ra همیشه با یک صفحه بزرگ و طلایی نمادین به تصویر کشیده شده است. هنگامی که در شکل انسان باشد، او بیشتر به صورت یک مرد با یک سر قو نشان داده شده است، با یک دایره طلایی بالای سرش، و یک مار در اطراف پایه مانند یک تاج قرار دارد. غالبا نشان داده

می‌شود که «را» یک گرزه سلطنتی در دست چپ خـود و یک چلیپـــای انک در دست راست خـــود نگه می‌دارد. آنک مانند یک صلیب است که نماد مصر باستان بـرای زنـدگی بوده است. گاهی اوقات «را» به شـکل یک حیـوان، غالبا به شـکل یک قو نشـان داده می‌شـود. اما گـاهی نـیز به شکل حیوان‌های دیگری مانند یک سوسک، شیر، قـوچ، یا مـــار نشـــان داده شـــده است زیـــرا همه آن‌ها در مصر باستان، حیوانات قدرتمندی در نظر گرفته می‌شدند.

مصـریان گـاهی «را» خـدای خورشـید را به صـورت یک دیسک خورشـــیدی بـــزرگ بین دو بـــال بـــزرگ فـــالکون نقاشی میکردند. این الهه در بسـیاری از جنبه‌هـای هـنر مصری ادغام شـده است و می‌تـوان آن را در نقاشی‌ها، مجسمه‌ها، و حتی نقش‌های جواهرات مشاهده کرد.

مورخـان معتقدند که اهـرام مصر ممکن است پرتوهـای نـور خورشـید را نمایـان سـازند و بعـدا فراعنه را با را، خدای خورشید مرتبط دانستند.

مصریان معابد خورشیدی برای Ra ساخته شده بودند اما مجسـمه خـدایی نداشـتند. آن‌ها بـرای نشـان دادن نـور آفتاب، باز بودند. اولین معبد معروف که به افتخـار «را» ساخته شد در Heliopolis بـود (که در حـال حاضر حومه قـــاهره است). این معبد خورشـــیدی به نـــام “Benu-Phoenix”ـ شناخته می‌شود و اعتقاد بر این است که در نقطه‌ای که دقیقا Ra از آن‌جا بیرون آمده، احداث شـده است.

مصریان باستان معتقد بودند که خدای خورشـید آن‌ها هر روز دوبـــار با قـــایق به دریا ســـفر می‌کند و از خط افق

عبــور می‌کند. در ســفر صــبح خــود، خورشــید را از آب بــیرون می‌آورد که به آن Matet می‌گفتند و به معنــای قدرت یافتن بود و در سفر بعـداز ظهر خـود خورشـید را به آب بازمیگرداند که به آن Semktet می‌گفتند و به معنای ضعیف شدن و از دست دادن قدرت بود.

در عصر سلسله‌های بعدی مصر، «را» با عنوان دیگری به نام «هوروس» ادغام شد و «Ra-Horakhty» نامیده شد که مصــریان فکر می‌کردند این الهه قــدرت کامل زمین است و بر بهشت و عالم اموات هم احاطه دارد درحالیکه خدای متفاوتی نبود.

حقیقت حلقه‌های کشتزار

Crop Circles یا حلقه‌های کشتزار یا دایره‌های مزارع نقوشی از الگوهای غالبا بسیار پیچیده هندسی هستند که در مزارع ظاهر می‌شوند.مخصوصا مزارع گندم و مخصوصا مزارع گندم انگلستان.نقوشی که در مزارع انگلستان ایجاد شده‌اند غالبا از دوایری به قطر چند فوت تا چند صد فوت تشکیل شده‌اند.

پدیده‌ای به نام Crop circleها از اواسط دهه 1970 ایجاد شده و دیده شدند.در طول دهه‌های 1980 و 1990 تعداد بیشتری از این نقوش دیده شدند و بحثهای جنجالی زیادی را به خاطر عجیب بودنشان براه انداختند.ظهور کتابهایی به اصطلاح علمی درباره این مسائل که مطالبی را هرچند دروغ و غیر علمی مطرح می‌کردند و فروش نجومی آن‌ها روز به روز در میان افراد عادی و خصوصا کنجکاوان این بازار را داغتر و داغتر کرد.

کتاب‌های مربوط به موضوع حلقه‌های کشتزار

در این میان مانند سایر پدیده‌های عجیب و غریب مثل روح،یوفو،موجودات فضایی،انرژِهای ناشناخته و ... هالیوود نیز وارد گود شده و فیلمهایی ساخته شد که این داستان را برای مردم هیجان انگیزتر کند.

اجتمالا شما فیلم Signبا بازی مل گیبسون را دیده باشید

در این فیلم مل گیبسون نقش یک کشاورز پنسیلوانیایی را بازی می‌کند که در وسط مزرعه گندم خود و میان

محصولاتش یکی از این کراپ سیرکل‌ها را به طول چند صد فوت پیدا می‌کند.او در این فیلم به دنبال یافتن مفهوم و معنی علامت و نشانه‌ای است که در این کراپ سیرکل و جود دارد.اغلب کراپ سیرکل‌ها در مزارع انگلستان ایجاد شده‌اند و این خود جای تامل است.چرا بیش از نیمی از تمام کراپ سیرکل‌های جهان باید در مزارع انگلستان و آن هم در فصول خاصی ایجاد شوند.آیا موجودات فضایی پیامی برای مزدم زمین دارند یا برای مردم انگلستان؟ آنهم بیشتر در ایالت Wiltshire ?

ما در همین ایران خودمان این همه مزارع گندم و جو و ذرت و ... داریم.چرا تا بحال موجودات فضایی برای ما پیامی نگذاشته اند؟از اواخر دهه 1980 کتابهای زیادی درباره پدیده کراپ سیرکل‌ها به چاپ رسیده و فروشهای بسیار زیادی هم کردند.از میان این نویسندگان به اصطلاح Cerealogist می‌توان به نامهای زیر اشاره کرد.

Delgado و Andrews در سال 1989 و Nickellو Fischer در سال 1992 و Schenabel در سال ر1994

Hoggart و Hutchinson در سال 1995 وHaselhoff در سال 2001 نام برد.

بیشتر این نقوش ،اگر نگوییم همه این نقوش،کار افرادی است که به قصد شوخی همه را فریب داده و سرکار گذاشته‌اند.به عنوان مثال Doug Bower و David Chorley دو هنرمند انگلیسی ادعا کردند که در طول چند سال بیش از 250 عدد از این نقوش را در

مـزارع انگلسـتان ایجـاد کردند.برخی‌ها بر این باورند که طرحها و الگوهای این نقوش که در مزارع ایجاد شـده‌اند پیامهـایی از جـانب موجـودات و بیگانه‌هـای فضـایی هستند.برخی‌ها بر این باورند که این موجودات فضایی با استفاده از نمادها و سمبلهای سومریان باستان یا نشان دادن الگویی از DNA خودشان می‌خواهند به شکلی با ما ارتباط برقرار کنند.

افـرادی را که با چـنین تئـوری پردازی‌ها و تصـوراتی به مطالعه جـدی این نقـوش و حلقه‌ها می‌پردازند را اصـطلاحا Cerealogist می‌نامند.(Ceres، الهه و خـدا بانویی رومی بود که به کشـاورزی و حاصـلخیزی مـزارع ارتبـاط داشت.).آن‌ها ملقب به این لقب شـدند و در این‌که پدیـده‌های عجیب و مـافوق طـبیعی در ایجـاد این نقـوش وجـود دارند اصـرار ورزیـده و حـتی در این بـاره تعصب عجیـبی هم دارند.در این میـان حـتی پـای عـده‌ای ازافـرادی که دارای تفکر و اندیشه علمی هسـتند هم به وسط این ماجرا و غوغا کشیده شده است.اینگونه افـراد هوشمندانه این تز و عقیـده را که موجـودات فضـایی در میان مزرعه‌ها،در حال ایجاد پیامهـایی بـرای ما زمینیـان هسـتند رد می‌کنند.ولی خـود از طـرف دیگر اینگونه ادعا می‌کنند که این نقـوش نتیجه ایجـاد گردابهـای انـرژی در خطوط انتقال انرژی زمین می‌باشند ویا این‌که در نتیجه پدیده‌ای مثل Ball lighting هستند.چیزی مثل جریانهای گردابهای پلاسمایی انرژی یا گردبادهایی از هوای یونیزه شده!

بـرخی دیگر هم علت ایجـاد این نقـوش را به دلایلی نه چندان اسـرار آمـیز چـون بادهـا،جیوانـات و گرما نسـبت

می‌دهند.برخی‌ها این نقـــوش را ســـاخته دست ارواح و شیاطین می‌دانند.

برخی‌ها بر این نظرند که این نقــوش را نــیروی هــوایی آمریکا یا نیروی هوایی سلطنتی انگلسـتان و با اسـتفاده از تفنگها و توپهـــای مخصـــوص میکـــرو ویو ایجـــاد کرده‌اند.عــده‌ای بر این باورند که ایجــاد این نقــوش جز برنامه‌ها و توطئه‌های سیاسی قدرتهای بزرگ برای تاثیر بر افکار عمومی مردم است.البته هرگاه به دنبال یــافتن دلیلی برای پدیده‌های غیر طـبیعی و عجیب هسـتیم نباید این گزینه را در نظر نگـیریم که احتمـالا کل داسـتان یک فــریب و دروغ است و آن‌هــایی که این نقــوش را ایجــاد کرده‌اند قصد سر کار گذاشتن مردم و مطرح کردن خــود را داشـــته‌اند.اگر پدیـــده crop circleها مثلا در قـــرن سیزدهم میلادی اتفاق می‌افتاد به احتمـال زیـاد آن را به شـــیطان نســـبت می‌دادند.همانگونه که در آن زمانها بســـیاری از اتفاقـــات عجیب و بعضا غـــیر عجیب را به شـــیطان نســـبت می‌دادند.مثل ســـاختن بنـــای ســـنگی Stonehenge و یا دیـــوار ســـنگی Hadrianکه بین انگلستان و اسکاتلند وحود دارد. که در آن زمانها ســاخت آن‌ها را به شیطان نسبت می‌دادند.

من بر این باورم که انسان‌ها همانگونه که امــروز قادرند در زمانهــای گذشــته و عهد باســتان هم قــادر بــود ه‌اند شاهکارهای هنری حیرت انگـیزی ایجـاد کنند.امـروزه هم جای شـیطان را در فرهنگ مـدرن ما بیگانه‌هـای فضـایی گرفته‌اند.هر چــیز عجیــبی که با آن روبــرو شــدید و اگر زیبـــایی و یا ظـــرافت و یا پیچیـــدگی این چـــیز شـــما را شــگفت زده کــرد، دلیلی وجــود نــدارد که حتما آن را به

بیگانه‌هـای فضـایی نسـبت دهید.هیچ‌وقت توانایی‌هـای انسـان این موجـود دوپـای با اسـتعداد را دست کم نگیرید.یکی از دلایلی که آقایـان Cerealogist به آن استناد کرده و مدعی می‌شـوند که این نقـوش نمی‌تواند ساخته دست انسـان‌ها و افـراد عـادی باشد این است که ساقه‌ها بسیار دقیق خم شـده‌اند و شکسـته نشـده‌اند. و در ضـمن رد پـایی از حضـور انسـان‌ها و ورود آن‌ها به مزارع وجود ندارد.باید ذکر کرد که از اواسط ماه May تا اوایل ماه Agust سـاقه‌های گنـدم در مـزارع انگلسـتان بسیار انعطاف پـذیر بـوده و سـبز هسـتند.به صـورتی که بسـیار به سـختی می‌تـوان یکی از این سـاقه‌ها را دراین حالت شکست.

این‌که ادعا می‌شود رد پایی از حضور انسان وجود نـدارد نـیز در حقیقت درست نمی‌باشد.بسـیاری از این نقـوش در نزدیکی ردهایی که تراکتورها بصورت خطوط مـوازی در مـزارع ایجـاد کرده‌اند ایجـاد شـده است.دسـتگاه‌های آبیاری مصنوعی،سمپاشی،حرس و ... دائما در مـزارع در جـال حـرکت هسـتند و انسـان‌ها و دسـتکاه‌ها دائما در لابلای مزارع حضور دارند. و اصلا اگر غیر از این باشد به جای مزرعه گندم یک دست و زیبایی انگلیسی آن‌چه دیده می‌شـود تـوده‌ای انبـوه و نا مـرتب از علفهـای هـزر است.در تمام تصاویر کراپ سیرکل‌ها مسـیرهای جـرکت تراکتور مشخص است.واین ادعا که راهی بـرای رسـیدن انسـان‌ها به این نقـوش در مـزارع وجـود نداشـته است دروغ است.

یکی از محققـان به نـام و مطـرحی که در این زمینه مطالعه کـرده است نتـایج خـود را در این رابطه اینگونه

منتشر کـــــرده است. ایشـــــان دکـــــتر Joe Nickell می‌باشـــند.ایشـــان عضو ارشد و محقق مطـــرح کمیته پژوهشـــهای پدیـــده‌های مشـــکوک Committee for Skeptical Inquiry یا به اختصـار (CSI)ـ هسـتند.این کمیته توسط تعـدادی از دانشـمندان بنـام و مطـرح و نویسـندگان بـزرگی در رشـته‌های مختلف علمی تشـکیل شده است که در باره ادعاهـای مختلف و پدیـده‌های غـیر قابل توضیح تحقیق کرده و نظر خود را بر مبنای شـواهد و دلایل علمی بیـــان می‌کنند. دوســـتانی که علاقمند به دریافت اطلاعات بیشتر از این گروه هسـتند به این لینک مراجعه کنند:

ایشان مشخصاتی را در این رابطه ذکر می‌کنند که نشان می‌دهد این کراپ سیرکل‌ها کار انسـان‌های عـادی بـوده که قصد شوخی یا کلک زدن را داشته اند:

1-افزدوه شدن به تعداد کراپ سیرکل‌ها.

در ابتدا و در دهه 1970 گزارشـهای تک و تـوکی از پیـدا شدن کـراپ سـیرکلها آنهم فقط در چند کشـور خـاص و مشخص وجـود داشت.تعـداد گزارشـهای مبـنی بر کـراپ سـیرکلها از سـال 1981-1987 سـال به سـال بصـورت تصاعدی بیشتر و بیشـتر شـده است.به نظر می‌رسد این افزایش آمار گزارشها با بیشتر پوشش دادن رسـانه‌های مختلف به این موضوع ارتبـاط مسـتقیم دارد.در حقیقت این پوشش رسـانه‌ای انگـیزه فریبکـاران را بـرای ایجـاد سیرکل‌های بیشتر افزایش داده است.

2-توزیع جغرافیایی.

این پدیـده بیشـتر از هر جـای دنیا در محـدوده خاصی از جنوب انگلستان دیـده شـده است.از منطقهHampshire شروع شده و بهWiltshire و سایر بخشـها و اسـتانهای مجـاور گسـترش یافته است.اصلا در ابتـدا از فقط این محدوده خاص جغرافیایی بود که پدیـده کـراپ سـیرکل‌ها مطرح شـده و پوشش رسـانه‌ای به آن داده شد.و پس از آن با افزوده شدن به آمـار آن‌ها در سـایر نقـاط نـیز کم کم دیده شد.از اواخر دهه 1980 با افـزایش برنامه‌هـای تلوزیونی و مقالات روزنامه‌ها در این باره سال به سـال به تعـداد آن‌ها افـزوده شد.در حقیقت پدیـده کـراپ سیرکل‌ها همچون یک ویروس زائیده رسانه‌ها رشد کرده و گسترش یافته است.

3-افزایش و بیشتر شدن پیچیدگی طرحها و نقوش.

یکی از خصوصیات مهم این پدیده این است که با گذشت زمان به مرور و کم کم به پیچیـدگی این طرحها افـزوده شده است. تا جایی که طرحهـایی که در ابتـدا از دوایر و خطوط ساده تشکیل می‌شدند ،به طرحهای استادانه‌تر و پر ظرافت‌تر تبـدیل شـدند. در سـال 1987 یک پیـام به زبان انگلیسی در یکی از کراپ سیرکل‌ها دیده شد.

(WE ARE NOT ALONE) البته اگر این جمله را پیامی از جـانب موجـودات فضـایی و بیگانگـان فرازمیـنی در نظر بگـیریم که البته به زبـان انگلیسی هم صـحبت می‌کنند،بهتر بود به جای این جمله می‌گفتند:

(YOU ARE NOT ALONE)

در سال 1990 طرحهـای پیچیـده‌تری رویت شـدند که به آن‌ها لقب Pictograms دادند.تصـاویری پیچیـده و رمز

آلـود.البته در همـان زمـان هم تعـدادی از این نقـوش با شکلهای مسخره و خنده دار نیز دیده شدند.

اما هر چه جلوتر می‌رویم طرحهـایی با الگوهـای ریاضی و هندسی پیچیده‌تر دیده می‌شوند.البته تمام این طرحها را می‌تـوان سـاخته ذهن فعـال و مبتکر انسـان‌های همو ساپین در نظر گرفت.

4-فاکتور کمرویی سازندگان کراپ سیرکلها.

جالب است که سازندگان این نقوش بسیار کمرو بـوده و اصلا آفتابی نمی‌شوند.در ماه June سال 1989 حدود 60 8، Cerealogist شب را بیدار ماندند تا در منطقه‌ای که بیشترین کـراپ سـیرکلها دیـده شـده بـود ،بتوانند لحظه سـاخت یکی از آن‌ها را رصد کنند.اما هیچ چـیز دیـده نشد.جـالب است در همین موقع از سـال در این منطقه صدها کراپ سیرکل ایجـاد می‌شد ولی این بـار هیچ چـیز دیـده نشد.به محض این‌که اینCerealogistها منطقه را ترک کردند در فاصله چند صد یاردی در روز بعد یک کراپ سـیرکل ایجـاد شـده بـود.این مشخصـات و دلایل دیگر بر این دلالت می‌کنند که ایها کـار افـرادی می‌باشد که به Hoaxers معروف شده‌اند (فریبکـاران). در سـال 1991 دو پیرمرد 60 سـاله شـوخ طبع انگلیسی اعـتراف کردند که بسیاری از کراپ سیرکلهای ثبت شده تا آن زمان کـار آن‌ها بـوده است. این دو فـرد Doug Bower و Dave Chorley نام داشتند.

با این وجود هنـوز هم عـده‌ای از Cerealogistها اصـرار می‌کردند که طرحها آنقدر پیچیده است که نمی‌تواند کار انسـان‌ها باشد.منجمله cerealogistی بنـام Pat

Delagado که حسابی در سر این ماجرا خیط شد.در 10 سپتامبر 1991 این دو نفر در برنامه Good Morning America در شبکه تلوزیونی ABC ظاهر شدند و عملا نشان دادند که چگونه با استفاده از ابزار ساده‌ای که از یک تخته چوب و یک طناب تشکیل شده است،با کمی دقت و تمرین ساقه‌ها را خم کرده و این نقوش را می‌سازند.

ساخت دایره‌های کشتزار Crop Circles به عنوان تفریحی شبانه به عنوان تفریح دو هنرمند و طراح ساکن Hampshire انگلستان ،مطرح شده و به تفریحی محبوب تبدیل شد.دو هنرمند به نامهای Doug Bower و Dave Chorley.آن‌ها در سال 1991 این قضیه را رو کردند و پرده از رازی که برای مدتها همه را سرکار گذاشته بود برداشتند.

برای مدتی بیش از 12 سال طرحها و دایره‌هایی که آنان در مزارع و کشتزارهای انگلستان ایجاد کردند توجه دانشمندان بسیاری را در سراسر جهان به خود جلب کرد و ذهن آنان را درگیر کرد.پس از آنان هنرمندان دیگری نیز به تقلید از کار آنان پرداختند و عده‌ای نیز با پر و بال دادن به این نظریه که این طرحها کار UFOها و بیگانه‌های فضایی است، این کارهای هنری را به عجبترین پدیده‌های قابل لمس و در عین حال عجیب و غیر قابل توضیح قرن اخیر تبدیل کردند.نویسندگان زیادی در سایتهای اینترنتی و مجلات و داستانهای علمی تخیلی به این موضوع پرداختند و داستانهای خیالی بیشماری از این‌که ساخت آن‌ها توسط بیگانگان فضایی است و این‌که این نقش‌ها حاوی پیامی برای ما زمینیان

است را با آب و تـاب ایجـاد کـرده و تـرویج دادند.همیشه هم خوانندگان زیادی برای این داستانهای عجیب و غریب وجــود داشــته و دارد.جــالب است که پس از مــدتی این خوانندگان و علاقمندان تبدیل به طرفداران دو آتشه این نظریــات دروغین می‌شــوند و گــاهی کــار آن‌چنــان بــالا می‌گـــیرد و تا آن‌جا پیش می‌رود که دین جدیـــدی هم بر پایه این دروغها و مهملات اخـتراع می‌کنند.چـیزی شـبیه دینی که یک راننده مسابقات اتومبیل رانی فرانسـوی به نام کلود وریلهون ساخت و خود را "رائیل" نامید. تعجب نکنید تمـــام این داســـتانها حقیقت دارد، همین الان که شما دارید این مقاله را می‌خوانید جمعیت زیادی منجمله از هموطنان روشن فکر خودمان به این دین یا شـبه دین یا آئین مســـخره و دروغین پـــای بندند و به دســـتورات پیـــام‌آور دیوانه خـــود عمل می‌کنند.جنبشی به نـــام رائیلیان.بگذریم.

همانگونه در طـول تـاریخ و هـزاران سـال پیش مبـدعان ادیــان دروغین و الحــادی از پدیــده‌های شــبه علمی به عنـوان معجـزه اسـتفاده کردند و عـده زیـادی را فـریب دادند، در همین عصر و دورانی که ما زندگی می‌کنیم نیز این داستان در حال تکرار شدن است.اسـتفاده از بهت و حــیرت جمــاعت جاهل و کشــاندن این تــوده مبهــوت و افسـون شـده به سـمتی که دست‌های پشت پـرده آن را می‌خواهند و مایلند.اگرچه این نقــوش تابحـــال عجیب و غـــریب در تمـــام دنیا بـــروی مـــزارع مختلفی از قبیل گندم،جو،اسفناج،علف،نخـود،بـرنج،ذرت،بـرزک،دانه‌هـای روغنی،کتـان،آفتـابگردان،خـردل،چغنـدر،چـاودار و سـایر جبوبـات و گیاهـان دیگر ایجـاد شـده اسـت، ولی بیشـتر هنرمندان تمایل دارند برای ایجاد نقوش و بهـترین نتیجه

بـروی سه نـوع خـاص از مـزارع تمرکز کنند.این نـوع از گیاهان به صورت بسیار صاف و متراکم می‌رویند.

گیاهان روغنی در از ماه April تا May.

جو از May تا June.

و گندم از June تا اوایل September.

یکی از سازندگان و طراحـان معـروف Crop Circles یا همان نقوش کشتزارها فرد هنرمندی است به نام

John Lundberg.

ایشان سایتی را به کمک همکاران خود تاسـیس کردند به نام http://www.circlemakers.org

این ســایت در ســال 1995 توسط ایشــان و دو تن از همکــاران هنرمندشــان به نامهــای Geoff Gilbertson, Rod Dickinson تاسیس شده است. دوستانی که مایلند درباره ایشان و گروهشان اطلاعـات بیشـتری کسب کنند به این سایت مراجعه کنند.

در این ســایت در مقــاله‌ای روش ســاخت این نقــوش را باکیفیت بالا و با استفاده از این گیاهان که ذکر شــده به شما آموزش داده می‌شود.

ما چند نمونه را برای آشنایی بیشتر شما ذکر می‌کنیم:

مواد لازم:

وسـایلی که شـما بـرای سـاختن یک Crop Circle نیـاز دارید بسیار ساده و در دسترس می‌باشند.

1-یک متر نواری معمولی مساحی و نقشه برداری به طول 30 متر.

البته می‌توانید از ریسمانهای معمولی هم استفاده کنید ولی مترهای نواری مخصوص نقشه برداری ارجحیت دارد.چون در هم گره نخورده و کار با آن راحتتر است.

2-یک تخته یا الوار ساده چوبی به طول 1 تا 2 متر بصورتی که ریسمان و طنابی به هر دو سر آن متصل شده باشد و با همدیگر یک حلقه را تشکیل دهند.این وسیله به ساقه کوب Stalk-Stamper معروف است.البته بسته به طرحی که در نظر دارید می‌تواند طول این قطعه متغیر باشد.

3-یک غلطک پلاستیکی مخصوص باغبانی Garden Roller.این را می‌توانید از فروشگاه‌هایی که لوازم کشاورزی و باغبانی می‌فروشند خریداری کنید.در انگلستان فروشگاه‌هایی وجود دارد که این ابزار را می‌توانید به قیمت شبی دو پوند از آن‌ها کرایه کنید.

4-یک ساعت شب نما.چون شب‌های تابستان کوتاه هستند و ممکن است زمان از دست شما در برود

5-یک توپ و کلاف از ریسمان پلاستیکی.

6-یک تیرک یا میخ 60 سانتی مخصوص نشانه گذاری

7-یک نقشه محلی که در آن راها و مرزهای مزارع مشخص شده باشد.(OS Pathfinder)

لوازم اضافی و دلبخواهی Optional Equipments:

8-یک شــاقول مخصــوص Dowsing Rod.باید از جنس مس باشد.این ابزار را می‌توانید از فروشـگاه‌هایی که از این دست ابـــــزار آلات عصر جدید New Age را می‌فروشـــند خریـــداری کنید.متاســـفانه در ایـــران این فروشگاه‌ها وجـود ندارند.ولی عیـبی نـدارد می‌توانید یک جالباسی را بریـــده و از آن دو قطعه ـامانند تهیه کنید.از این ابـزار بـرای کشف منـابع آب نـیز اسـتفاده می‌شـده است.شبیه همـان شـاخه‌های درخت دوسـری که قـدیمها تـــوی کارتونها نشـــان می‌دادند و با رســـیدن به منبع آب سرشان به هم نزدیک می‌شد.الله اعلم

9- دوربین دید در شب مادون قرمز

پس از تهیه لوازم و ابزار آلات لازم مراحل آماده ســازی را باید طی کرد:

1-سایتی مناسبی را برای اجرای طـرح انتخـاب کنید.این سایت خـوب است در نزدیک جـاده باشد و به صـورت یک آمفی تئاتر طبیعی از جاده دید داشته باشد

2-بهتر است مکـانی را که انتخـاب می‌کنید روی خطـوط انتقال انرژی یا در نزدیکی آن‌ها واقع شده باشد.

این کـار بـاعث می‌شـود که طـرح شـما بعـدها که توسط انجمن‌هـــــای یوفو شـــــناس، متخصصـــــان انـــــرژی درمـانی،پژوهشـگران علـوم غریبه و ناشـناخته و سـایر افراد آزمایش می‌شود،تاثیر بیشتری گذاشته و در صـحت و اصالت آن شک نشود.برطبق عقیده صاحبان این سایت اگر طـرح شـما در جهت جریـان انتقـال خطـوط انـرژی باشد آثــاری چــون شفابخشــی،تقــویت انــرژی حیــاتی

Orgone،بـاز شـدن چشم بـرزخی و دیـدن فرشـته‌ای را منتج خواهد شد.

اخطار! اگر طرح شما در خلاف جهت جریان انرژی اجـرا شــده باشد.آتــاری چــون ســردرد،درد مفاصــل،حــالت تهوع،فلج موقـتی عضـلانی،بیمـاری روانی،ایجادتشعشع مـرگ‌آور Orgone و ... ایجـاد خواهد شد.ممکن است در این صورت طرح اجرا شده مـورد توجه شـیطان پرسـتان قرار گیرد.

3-در طــراحی خــود از طرحهــایی اســتفاده کنید که با انرژی زمین هـماهنگ‌تر باشد.شـما می‌توانید از الگوها و طرحهـای هندسی اسـتفاده کـرده یا طـرح خودبخـودی و دلبخواهی خود را اجرا کنید.این به انتخاب و اولویت‌هــای شــما بســتگی دارد.به این نکته توجه داشــته باشــید که اجــرای طرحهــای هندسی خیلی پیچیــده را تمی تــوان براحـتی در تـاریکی شب انجـام داد.مـراقب باشـید بـرای این‌که دیده نشوید از مشـعل اسـتفاده نکنید.اسـتفاده از دوربین‌های دید در شب برای این منظـور بسـیار مناسب است.

از سال 1991Rod Dickinson به همراه سایر دوستان هندمنـدش در سـاخت اینگونه نقـوش در مـزارع فعـالیت داشته است.

آن‌ها در سـیاهی شب در حالیکه نقشه طـرح مـورد نظر خود و کلاف ریسمانهای پلاستیکی و الوارهای مخصــوص خم کـردن سـاقه‌ها را در دست دارند به آرامی به مـزارع وارد می‌شـــوند.آن‌ها ســـعی می‌کنند بـــدون هیچ سر و صـــدایی و بـــدون این‌که به محصـــولات مزرعه آســـیبی

بزننـد،از مسـیرهایی که رد لاسـتیک تراکتورهـای درون مزرعه بجای گذاشته‌اند خود را به نقطه مـورد نظر خـود برسانند.آن‌ها معمولا تا جایی که بتوانند به درون و عمق مزرعه نفـوذ می‌می کنند تا به جـایی برسـند که از لبه و کنـــار مزرعه به خـــوبی قابل رویت و دیـــده شـــدن نباشند.آن‌ها با استفاده از نور مهتاب کار خود را مطابق با الگـویی که قبلا طـراحی کـرده و در ذهن خـود آن را تمـرین کرده‌اند اغـاز می‌کنند.آن‌ها کـار را به سـرعتی انجـام می‌دهند که تا قبل از طلـوع خورشـید به اتمـام رسیده باشد.از آن سال‌ها به این طرف طرحهای نقوش مزارع پیچیده و پیچیده‌تر شده است.و با توجه به خطـری که از جانب جاسوسان و ****های کنجکـاو آن‌ها را تهدید می‌کند ،اعضـائ گـروه را مجبـور کـرده که کـار خـود را بیشتر در شبهای بسیار تاریک انجام دهند تا دیده نشـوند و این فشار بیشتری را به بچه‌های گـروه وارد می‌کند که این طرحهـای پیچیـده را در تـاریکی مطلق و سـریعتر از قیل به اتمام برسـانند.حقیقت امر این است که امـروزه بـــرای سر هر CircleMaker جـــایزه‌ای تعـــیین شـــده است.]چشمک[

فشـار بسـیار زیـادی از جـانب اتحادیه ملی کشـاورزان انگلسـتان National Farmers Union به کشـاورزان محلی وارد می‌شـود که از فعـالیت گروه‌هـای همچـون Circle Makers جلوگـیری کنند ولی خـود کشـاورزان محلی چنـدان تمـایلی به این کـار ندارنـد، چـون سـیل عظیمی از توریسـتها که در تابسـتانها بـرای دیـدن این نقـوش به مـزارع آن‌ها می‌روند برایشـان سـود آورند و آن‌ها هم از پـول بدشـان نمی‌آید.از طـرف دیگر فشـار زیـادی به گـروه از طـرف موسسـات و پژوهشـگران و

انجمن‌هـــــای UFO شناسی وCerealogy وارد می‌شود.آن‌ها همیشه سعی دارند تا سر از کار این گروه در آورند و آن‌ها را به عنوان فریبکار و شیاد رسـوا کنند. (اگرچه تا کنون کسی در انگلسـتان به این جـرم دسـتگیر یا محکوم نشده است.)این انجمن‌ها ادعا می‌کنند که همه Crop Circleها یکسـان نیسـتند.Cerealogistها اعتقـاد دارند که برخی از این دایره‌ها تقلبی و دست ساز بوده و برخی را واقعا موجودات فرازمینی سـاخته‌اند.دلیل آن‌ها این است که برخی از این نقوش آنقدر پیچیده و غـامض هسـتند که نمی‌توانند توسط انسـان‌ها در تـاریکی شب و در طول چند ساعت ساخته شوند.البته حقیقت این است که واقعا تمام آن‌ها ساخته دست انسان‌ها هستند.تماما.

در مقابل Cerealogist این به اصـــطلاح دانشـــمندان هرگونه پیشـنهاد یا نظـری که اینگونه نقـوش را سـاخته دست انسان‌ها معرفی می‌کند سریعا جبهه گیری کرده و خشمگین می‌شـوند و تنها دلیلشـان هم این است که این نقـوش پیچیـده هسـتند و تمی توانند سـاخته دست بشر باشند.اما در حقیقت این است که دلایل غـیر قابل انکـار و مسـلمی وجـود دارد که همه این نقـوش سـاخته دست بشـرند و هیچ موجـود مـاورایی و فضـایی در این میـان دخیل نیست.شـــاید اگر بـــرای همه ثـــابت شـــود که این نقوش سـاخته دست انسـان‌های معمـولی هسـتند دکـان خیلی‌ها تخته می‌شود و دیگر نتوانند برای عوام النـاس و مـــردمی که دوست دارند تا اینگونه داســـتانهای عجیب و غـــریب را بـــاور کننـــد، تولید ســـرگرمی کنند.اینگونه به اصطلاح دانشمندان برای این‌که ثابت کنند که این نقوش ساخته دست انسان‌ها نیسـتند لیست با لا بلنـدی از دلیل را ردیف می‌کنند.مثلا این‌که هیچگونه ردی مبنی بر ورود

کسی به مـزارع بـاقی نمانـده است.یا این‌که سـلولهای گیاهـان در محل خم شـدن سـاقه‌ها تغیـیر یافته است.یا این‌که در عملکـــرد وســـایل الکـــتریکی و بـــرقی که در نزدیکی این دایره‌ها قرار دارند اختلال ایجاد می‌شود.

این‌که تمام پرندگان از اطـراف محلهـایی که این نقـوش در آن‌جا ایجـاد شـده مهـاجرت می‌کنند.یا این‌که بر فـراز این نقوش نورهای عجیبی مشـاهده شـده یا از آن نورها عکسبرداری شده است.یا این‌که در وسایل الکـتریکی که از آن‌ها در نـزدیکی این مکانها اسـتفاده می‌شـود ،نـویز ایجـــاد می‌شـــود.این‌که در متابولیسم و ســـوخت و ســـاز بدنی افرادی که در نـزدیکی این نقـوش زنـدگی می‌کنند تغییرات مثبت یا منفی مشاهده می‌شود.البته این لیست از دلایلی که Cerealogistها بیـــــــان می‌کنند ،در واقع فقط مشـــتی ادعاست.مشـــابه بقیه ادعاهـــایی از این دست.حقیقتا تا بحـــــــــال هیچ مرجع علمی و آکادمیک مشخصی این ادعاها را قبـــول نکـــرده و حـــتی در بـــاره بسـیاری از آنـان حـتی مطالعه جـدی هم صـورت نگرفته است.

Cerealogistها با اســـتناد به این دلایل اینگونه مطـــرح می‌کنند که این نقـوش که در مـزارع ایجـاد می‌شـوند، به علت نیرو و انـرژی ناشـناخته و غـیر قابل توضـیح ایجـاد می‌شوند. آن‌ها ادعا می‌کنند که این نقـوش ،نشـانه‌هایی از تماس موجودات فرازمینی با ما زمینیان بوده و این‌که آن‌ها از این طریق پیامهـــــــــایی را بـــــــــرای ما می‌فرســتند.وقــتی که Dickinson کــار ســاخت Crop Circleها را شروع کرد ،در حقیقت وارد رسمی شده بود که بیش از 15 ســـال ســـابقه داشت.اولین دایره‌ها در

انگلستان توسط Dave Chorley (که در سال 1996 فوت کرد)و فرد دیگری به نام Doug Bower در اواسط دهه 1970 ایجاد شده بود.

در تصاویر زیر نمونه‌های از طرحهای ساخته شده توسط این گروه را مشاهده می‌کنید:اطلاعات دقیقتر درباره هر کدام از طرحهای اجرا شده زیر را می‌توانید از وب سایت این گروه دریافت کنید.البته این گروه رسما اجرای آن‌ها را توسط خود علنی کرده ولی گروهای مشابه دیگری هم چون این گروه وجود دارند که طرحهای خود را اجرا می‌کنند.

برخی از طرحهای اجرا شده در 2006

برخی از طرحهای اجرا شده توسط این گروه در 2007

اینها فقط بخشی از کارهای فقط یک گروه بودند. جالب است این گروه برای طرحهای جدید خود از نرم افزار خاصی نیز استفاده می‌کنند.این نرم افزار در اینترنت قابل خرید است.

حقیقت موجودات فضایی امروز و خدایان دیروز

راجر مورنئو در بخش‌های دیگری نیز به افشاگری پیرامون ارتباط میان طبقه‌ی ممتاز و پرستش شطانی آن‌ها پرداخته است. او می‌گوید در اتاقی به نام اتاق پرستش خدایان آن‌ها ارواح شیطانی را احظار میکردند، از انها عکس میگرفتند ونقاشی میکشیدند در یکی از موارد بیش از صد موجود در آن‌جا حاضر بودند. راجر میکوید در هنگام ورود به آن‌جا نوعی قدرت را از جانب آن موجودات احساس می‌کردم، آن‌ها قدرت داشتند. نوعی احساس متقاض داشتم چون همه‌چیز در ظاهر خوب به نظر میرسید اما چون من دریک خانواده‌ی مسیحی بزرگ شده بودم کمی ناراحت و نگران بودم. چون پدرم به من گفته بود که اگر کار بدی کنم حتما جزایش را خواهم دید.

در هنگام ورود به گروه پرستش ارواح به من گفته شده بود که راهی برای بازگشت به عقب وجود ندارد.

کاهن اعظم به من گفته بود که شیطان برای مطیع نگه داشتن افرادش از ترس استفاده می‌کند. ارباب برنامه ریزی‌های خوبی برای ما داشت. من توسط ارواح شیطانی انتخاب شده بودم تا بخشی از گروه آن‌ها باشم و در این دنیا هزاران گروه پرستش ارواح وجود دارد، کاهن به من گفت که “ما طبقه ممتاز هستیم، ما حقایقی واقعی از ارباب و فرشته‌هایش میدانیم. ”آن‌ها موجودات منحرفی نیستند، بلکه موجودات باشکوهی هستند. شیاطین به کسانی که آن‌ها را پرستش کنند وتسلیم خواسته‌های‌شان شوند سود و منفعت میرساند.

کـــاهن به من گفته بـــود که زمـــان اعتمـــاد به ارواح فرارسیده است، آن‌جا تعدادی هدایا بود که می‌توانسـتیم از میان آن‌ها انتخاب کنیم.

چی شد؟!! متوجه شدید چی گفت؟!! آیا اون موجـوداتی که آقـای مورنئو از آن‌ها صـحبت میکنه رو میشناسـید؟!! خدمتتون عرض کنم که آن‌ها ج----ن هستند.

این موجـودات به طـور واضح در قـرآن کـریم، انجیل و تـورات توصـیف شـده‌اند. (میدانید با چه نام‌هـایی؟ به عنوان شیاطین، جن یا فرشته‌های سقوط کرده)

مـردم در زمانها و دوره‌هـای مختلف تـاریخ در ازای کـار بـرای این موجـودات، پاداش‌هـای دنیـوی می‌گرفتند. فرعون‌هـای مصـر، پادشـاهان بابل و سـران بسـیاری از تمـدن‌های دیـروز که امـروز تاریخشـان را با نـام تـاریخ گمشده و مرموز به شما عرضه می‌کنند.

شما نیز اگر نیازهای آنان را برآورده کنید آن‌ها هرچـیزی که بخواهید برایتان فراهم می‌کنند. آنان نیاز دنیایی شما را برآورده می‌کنند. شـیطان با تمـام قـوا و فرشـته‌های سـقوط کـرده‌اش و مریـدان انسـانی‌اش در تلاش است تمام زندگی را به دنیای فانی ما ختم کند، گویی که نیای دیگـری در کـار نیست. حـال شـما هر چه قـدر میخواهید ایده‌های اشو بخوانید

آیا به نظر شما این موضوع پاداش بـرای مریـدان امـروز نیز در جوامع مختلف ما اتفاق می‌افتد؟!!

پاسخ بله است. این موضـوع امـروزه در تمـام فرهنگ‌ها رسوخ کرده، در فیلم‌ها، موزیک‌ها و کارتون‌ها و ... شـما

هر کجا می‌توانید این علائم و نشـــــانه‌ها که به شـــــما خورانــده می‌شــود را ببینید. فقط کــافی است تا آگــاه باشید تا فریب نخورید، به یـاد داشـته باشـید که شـیطان رجیم قسم خــورده است که انســان را فــریب دهد و تا آخرین لحظه‌ی عمرش این کار را انجام خواهد داد.

کارتون علاءالدین رو دیدی؟ یــادتون هست که جن آبی با علاء الدین چطوری صحبت میکرد؟!

او خود را روشنفکر معرفی میکرد، دانش بدست آمده از ارتباط چند بعدی با شیاطین و فرشته‌های سقوط کــرده یا به طــور دقیق‌تر جنیــان چــیزی است که شــانس‌ها و احتمالات را روشن می‌کند واین روشن فکــری را نــیز به مریدان منتقل می‌کنند.

آن‌ها خود را روشن فکر می‌نامند چـون توسط این دانش سـری هـدایت شـده اندبه عبـارت دیگر فکرشـان روشن شـده است. این مهم‌تـرین قسـمت از تـوطئه‌ی جهـانی است. در کـارتون علاء الـدین جن از طریق نفس آتشـین اژدها برای جوان "زن قرمز پوش "می‌آورد، بعد قرارداد می‌آورد و از همین طریق با لذات دنیـای جوانک داسـتان ما را فریب میدهد.

موضـوع فقط کـارتون علاء الـدین نیسـت، بدانید و آگـاه باشید که آن‌ها از هر وسیله‌ای، ایـده‌ای، کتـابی، مجله‌ای برای به کنترل افکار شما اسـتفاده می‌کنند. به زودی در مقـاله‌ای به بررسی چاکراه‌ها و تـاثیرات این کنترل‌ها بر شما مطلب میزاریم.

اگر بفهمید که ایلومنـــاتی چگونه متصـــدی جایگاه‌هـــای قدرت در دنیاست حتما تعجب زده خواهید شد!!

آیا الان درک میکنید که سـران قـدرت چگونه روشن فکر شـــده انـــد؟! آیا فکر میکنید صـــاحبان قـــدرت در دنیا با گذرانـدن مراحل ،فرمـان هـدایت جهـان را بدست گرفته اند؟! آیا فکر میکنید روئسای جمهور آمریکا وبســیاری از مـــدعیان دموکراسی در غـــرب بی‌خـــود و بی‌جهت در مراسم‌های مخفی مانند بوهمیان گراو شرکت می‌کنند؟! فکر میکنید آقـای بـوش تمـامی مراحل بـرای رسـیدن به ریاست جمهــوری را پیمــوده اســت؟ میدانید چگونه این جنیان تغییر شکل دهنده در زندگی ما نفوذ کرده‌اند؟! آیا الان میفهمید منظـور از خـدایان چه چیزهـایی اسـت؟! آن‌ها خـدایانی را می‌پرسـتیدند که به آن‌ها منعت دنیـایی میدادند. " به زودی مطلـــــــــــبی هم در رابطه با معبد سلیمان، و مبارزه‌ی حضرت سلیمان نبی با این گــروه از جن پرسـتان قـرار میـدم. اونـوقت میفهمید که این همه سعی و تلاش برای یافتن معبد سلیمان برای چیست!! "

خدایان دیروز:

هوروس

خدایان آبی هندو

خدای سومری

مریدان خدایان دیروز:

و خدایان امروز:

حال خودتان مریدان خدایان امروز را حدس بزنید.

همه‌ی این جلوه‌ها فقط به فرهنگ و زمـان بسـتگی دارد وهمه بـــرای فـــریب شماست. وهمه‌ی این‌ها بر پـــایه‌ی

ارتبـاط چند بعـدی یکسـان اتفـاق می‌افتد. حـال شـما بپذیرید که این موجـودات فرازمیـنی هسـتند. بپذیرید. اختیار در دست شماست. ولی آگاه باشید که شـیطان در لباسی شـیک و امـروزی فریب‌هـایش را به ما عرضه می‌کند ..... پس خدایا خودت ما را از شر شیاطین درون و برون حفظ فرما.

گـواهی میـدهم که خـدایی جز "الله" وجـود نـدارد، مهربـان‌ترین و بخشـنده‌ترین و یگانه خداوند هسـتی. همـان خداوند موسی و عیسی و محمد که سـلام و صلوات خدا بر آن‌ها باد.

حوروس

حوروس، حورس یا حاروئریس (به انگلیسی: Horus)، در اساطیر مصر باستان عنوانی است که به‌طور کلی بـرای خدایان متعددی به کار برده می‌شـود که در مصر باسـتان پرستش می‌شدند که بلندآوازه‌ترین آن‌ها حوروس فرزند ایزیس یا حوروس صغیر می‌باشد، که پس از مرگ پدرش ازیــریس انتقــام او را گــرفت. در بین صــفات تمــامی ایــزدانی که با نــام حــوروس شــناخته می‌شــوند، مقــام سـلطنت، نمــاد آســمان و خورشــید و پــیروزی به چشم می‌خورد.[1] نام او لاتینی است که خود مأخوذ از horos یونــانی و hor مصــری می‌باشد. او «ایــزد عقاب‌نما» یا خدای قوش‌سر بود که در میــان یونانیــان با آپولــون یکی پنداشته می‌شد و در نگاره‌های بازمانده از مصر باسـتان، سر عقـــاب دارد. او با نـــام هـــور که در مصـــری تلفظ واژه‌ای دارد، به معنای آسمان در نظر مصـریان باسـتان، عقاب‌نما می‌نمــود که فــراز سرشــان در آســمان پــرواز می‌کـرد. بسـیاری از آنـان «آسـمان» را همچـون عقـابی ایزدی می‌پنداشتند که خورشید و ماه دو چشم این عقاب خیـــالی بودند. پرســـتندگان مصـــری، ایزدعقاب‌نما را در نظام‌هـــای پیش از تـــاریخ، «تـــوتم» می‌دانســـتند و از نخستین زمان موجودی ایزدی و برجسته به‌شمار می‌آمد. تصویر نگـارۀ ایـزد عبـارت است از عقـابی که بر تـیرکی نشسته‌است.[2]

حوروس

ایزد آسمان و انتقام

G5

ویژگی‌ها:

او معمـولاً به صـورت انسـانی با سر عقـاب به تصـویر کشیده می‌شود. تـاجی که بر سر دارد، نشـانهٔ پادشـاهی بر تمام مصر علیا و مصر سفلی است.

مکان فرقه:

نخن، ادفو

اطلاعات شخصی

جنسیت:

مذکر

پدر:

ازیریس

مادر:

ایزیس

همسر:

حاثور

معادل یونانی:

Ώρος

فهرست اساطیر مصر

بُت حوروس

محتویات

سرگذشت حاروئریس

در متون اهـرام آمده‌است که حـاروئیس فرزند رع (ایـزد خورشید)، و برادر ست بشـمار می‌آید و مبـارزهٔ جاودانـهٔ میـان نـور و ظلمت، با نبردهـایی شـکل نمـادین به خـود می‌گـــیرد که در آن، ست چشم حـــوروس را می‌درد، در حالی که حـوروس نـیز دشـمن شکست ناپـذیرش را اخته می‌کند. اکنـون خـواهیم دید که شـورای ایـزدان به سـود حـوروس رای زده‌اسـت، چـون او از پایـان سلسـلهٔ دوم شهریاران مصر هم چون ایـزدی فراعنه بشـمار می‌رفت و در اسناد بدست آمـده از آنـان، او را هـور نوبـتی (Hor Nubti) لقب داده‌اند، یعنی «حوروس، نابودگر است».

ایزیس به منظـور محـافظت از حـوروس وی را در انـزوا بزرگ کرد. او به این منظور پرورش یافت که خدای ملی مصر و نیای فراعنه شود. فراعنه خود را حـوروس زنـده می‌نامیدند.[3]

بُت حوروس

نقش‌های اسطوره‌شناختی

فرزند ازیریس و آیزیس

براساس اسطوره‌شناسی مصری حوروس پسر ازیـریس و ایـــزیس است. پس از کشته‌شـــدن ازیـــریس به دست بـرادرش سـت؛ آیسـیس قطعـات تکه‌تکـهٔ ازیـریس را به کمک تـــات (و در بـــرخی روایت به کمک آنـــوبیس) جمع می‌کند به جز آلت تناسلی.

خدای انتقام

حوروس پس از بزرگ شدن برای انتقـام گـرفتن به جنگ با ست می‌رود. به همین خاطر حوروس را خـدای انتقـام نـیز می‌دانند. ست به یکی از چشم‌های حـوروس ضـربه می‌زند و آن را کور (و در برخی روایات ضـعیف) می‌کند. حوروس نیز ضربه‌ای به بیضه‌های ست می‌زند. (به همین دلیل ست گاهی خدای نـازایی نـیز شـناخته می‌شـود) در نهـایت وقـتی که حـوروس، ست را شکست می‌دهد و قصد کشـتن او را می‌کنـد، ایـزیس که مـادر حـوروس و خواهر ست است، او را از کشتن ست بازمی‌دارد.

حوروس و فرعون

فرعونهـای مصـری، خودشـان را نمـود خـدایان بر روی زمین می‌دانستند. آنان اعتقاد داشتند در هنگـام زنـدگی، نمود حـوروس بر روی زمین‌اند و در هنگـام مـرگ، نمـود ازیریس در دنیای مردگان به‌شمار می‌روند.

پرستشگاه‌ها

هر جا پرسـتندگان عقـاب می‌زیسـتند، حـوروس نـیز در آن‌جا پرسـتیده می‌شـد، اما در طـول زمـان، در پرسـتش‌گاه‌های گونـاگونی که به او اختصـاص داشـت، نقش و خصوصیاتش دیگرگونه بود؛ بنابراین در ایزدستان مصری می‌توان حـدود بیست حـوروس را بازیـافت که در میان آنان تشـخیص حـوروس ارشد یا حـاروئریس اهمیت بسـیار دارد. دیگر عقاب‌هـای مربـوط به یک شخصـیت خورشیدی چون هوربهدتیت، حوروس ادفـو، ازحـوروس، فرزند ایـزیس است که در افسـانهٔ ازیـری شـرح آن آمده‌است وهارسی سـیس (به انگلیسی: Harsiesis)، کودک انتقام گیرندهٔ پدر، نیز چنین است.

نمادهای الگوبرداری شده از هوروس

ایزد آشور با بالهای بـزرگ که اون نـیز از صـنایع دسـتی مصری همانند ایزیس و حوروس الگــوبرداری کرده‌است. نمونه‌های دیگری در بابل باستان و سـرزمین کنعـان نـیز یافت شده‌است.

در دوران باستانُ کشـور مصر دست توانمنـدی در زمینـهٔ صنایع دسـتی داشته‌است. در تمـدن یهودیـان در کنعـان، اکدیان در آشور، بابلیـان در بابل و ایرانیـان در ایـران، و اروپاییان نمادهایی همچون بالهای شـاهین دیده‌شـده که همگی برگرفته از نمونــهٔ اصــلی و صــنایع دســتی مصر باسـتان ازجمله ایـزیس و حـوروس هسـتند. نمـاد پـرچم شـهباز نـیز در این زمـره است که هخامنشـیان بعنـوان غــنیمت از مصر آورده و نمــاد خــود را با الگــوبرداری معکوس از آن ساختند. با این تفاوت که در کشـور آشـور و کنعــان این نمــاد بُت بــوده و بــرای مــدتی پرســتش می‌شده که داوود و سلیمان دو پادشاه یهودی در کنعان، از دین یهود خارج شده و به پرستش بتهای مصری نظـیر ســتاره رمفــان و حــوروس روی آوردند و از این رو از سوی روحانیـان یهـودی طـرد شـدند. این نمـاد در ایـران جنبــهٔ تزئیــنی و کاردســتی داشته‌است و در جایگــاه اهــورامزدا نبــود. زیــرا تا جــایی که ثــابت شده‌اســت، داریوش بزرگ پیرو اهـورامزدا بوده‌است و در کتیبه‌هـای خود از اهـورامزدا یـاری می‌جسته‌است. هم‌چـنین گمـان می‌رود مــــدل آشــــوری که از بالهــــای مصــــری الگوبرداری‌شـده که ایـزد آشـور نـام دارد، دراصل خـدا نباشد و پادشـاه آشـور باشد که این گفته هنـوز مسـتند نیست.

حیات در مریخ

بخش نخست: تاریخچه

سیاره مریخ، چهارمین سیاره در منظومه شمسی و یکی از همسایگان زمین است. مریخ نام عربی بوده و معادل فارسی آن سیاره بهرام است. نام لاتین آن مارس (Mars)ـ می‌باشد که از خدای جنگ رومیان اقتباس شده است. شاید دلیل آن رنگ سرخ سیاره باشد که یادآور جنگ و خونریزی است. سرخی رنگ مریخ ناشی از وجود ترکیب‌های عنصر آهن همانند زنگ آهن در خاک آن است.

سیاره سرخ به سبب همسایگی با زمین از قدیم الایام برای بشر آشنا بوده است. این سیاره دو قمر به نام‌های فوبوس و دیموس دارد. مریخ نسبت به زمین از خورشید دورتر می‌باشد و تقریباً 687 روز طول می‌کشد تا یک دور کامل به دور خورشید گردش نماید. در یک روز تابستانی حداکثر دمای آن در خط استوا به 27 درجه سلسیوس می‌رسد. یک شبانه روز مریخ تقریباً 39 دقیقه طولانی‌تر از شبانه روز زمین است.

در این قسمت به بررسی تاریخچه شکل گیری بحث حیات در مریخ می‌پردازیم و در بخش‌های بعدی مروری بر شواهد مدعی وجود حیات فرازمینی در مریخ خواهیم داشت.

تاریخچه بحث حیات در مریخ

ماه نوامبر سال 1896 در تاریخ یوفوشناسی یک نقطه عطف به شمار می‌رود. تقریباً از اواسط ماه نوامبر آن سال در ایالت کالیفرنیا آمریکا، موجی از گزارش رویت

اشیا پرنده ناشناس به راه افتاد. نقطه شـروع این مـوج از مشـاهدات در 17 نوامـبر 1896 در شـهر سـاکرامنتو کالیفرنیا بود. روزنامه‌های ساکرامنتو بی(Sacramento Bee)ـ و سانفرانسیسـکو کـال (San Francisco Call) خبری را منتشر نمودند که عصر روز 17 نوامبر نـوری با سرعت اندک بر فراز شهر ساکرامنتو در ارتفاع تقریـبی 1000 پـایی در حـال حـرکت بـود. بعضی شـاهدان گفته بودند که توده تاریکی در پشت بخش نـوری قـرار داشـته است....

روز 19 نوامـــبر روزنامه اســـتوکتون ایوینینگ میل (Stockton Evening Mail)ـ شهر اسـتوکتون کالیفرنیا نوشت سرهنگ اچ. جی. شاو (Shaw) به همراه دوستش کامیل اسـپونر (Spooner)ـ ادعا نمـوده در حین عبـور با کالسکه در نزدیکی شهر استوکتون به یک سفینه برخورد نموده که لنگر انداخته بوده است. سفینه 150 پا طول و 25 پا قطر داشـته است. سه نفر مسـافران این کشـتی هـوایی که هفت پا قدشـان بـوده و خیلی لاغر بوده‌انـد، سعی می‌کنند سرهنگ شـاو را ربـوده و به درون سـفینه ببرند. از آن‌جا که بیگانگـــان نـــیروی فـــیزیکی کـــافی نداشـــته‌اند، موفق نمی‌شـوند. لـذا به سـرعت سـوار بر سفینه خود شـده و از آن‌جا دور می‌شـوند. شـاو خـودش گفته بـود که بیگانگـان متعلق به سـیاره مـریخ بوده‌اند و هدفشـان از ربـودن انسـان‌ها اهـدافی شـیطانی بـوده است.

طبق داسـتان فـوق بسـیاری از یوفوشناسـان برخـورد ســـرهنگ شـــاو با مریخی‌ها را اولین تلاش فرازمینی‌ها بـرای ربـودن انسـان دانسـته‌اند و خـود شـاو نـیز اولین

زمینی است که برخـورد مسـتقیم با فرازمینی‌ها داشـته است. امروزه مشخص شـده است اشـیا پرنـده ناشـناس مســبب آن گزارش‌هــا، کشــتی‌های هــوایی بوده‌اند. ما می‌دانیم هیچ کشتی هوایی قادر نیست از مریخ به زمین بیاید.

بررسی متون جراید و کتاب‌هـای به جـای مانـده از اواخر قرن نوزدهم و ابتـدای قـرن بیسـتم نشـان می‌دهد اکـثر افـرادی که معتقد به وجـود فرازمینی‌ها بوده‌انـد، مـامن آن‌ها را کــره مــریخ می‌دانســته‌اند. این قضــیه در مــوج مشــاهدات کشــتی هــوایی 1897 آمریکــا، حادثه آورورا تگزاس 1897، موج کشتی هوایی سال 1909 انگلستان و تعــداد زیــادی گــزارش مــوردی آن برهه زمــانی قابل مشاهده است.

خبر حادثه آورورا تگزاس 1897 که عنوان گردیده مسبب حادثه یک فرازمینی بومی مریخ بوده است.

اکنـون بعد از یک سـده و انـدی این بـرای ما جـالب توجه است که چرا هر کسی منشا فرازمینی بـرای کشـتی‌های هــوایی قائل می‌شــده، آن را از ســیاره مــریخ قلمــداد می‌کرده است. بله ما امروز احتمالاً پاسخ این سـئوال را می‌دانیم. آن‌ها تحت تـــاثیر نظریـــات نویســـندگان و اخترشناسـان مبتـدی قـرن نـوزدهم و بیسـتمی دربـاره حیات در مریخ قرار گرفته بودند.

خورشید، ماه، ناهید و مریخ چهار اجرام سـماوی هسـتند که یک زمیــنی با چشم دوختن به آســمان روز و شب به ســهولت می‌توانست آن‌ها را بیابد. این‌ها قـــدیمی‌ترین اجرام آسمانی شناخته شده توسط بشر هستند. حــداقل

از دوران یونـان باسـتان، منجمـان به رصد کـردن مـریخ پرداخته‌اند. امکانـــــات نـــــاچیز و بی‌کیفیت آن دوران نمی‌توانست قـــانع کننـــده باشد. بشر باید قرن‌ها صـــبر می‌کرد تا ابزار مناسب تماشای مریخ فراهم گردد.

بســیاری منــابع اخــتراع تلســکوپ را به گالیله نســبت داده‌اند. وی از سال 1910 مشاهدات خود از سیاره مریخ را شروع کـرد. تلسـکوپ اولیه گالیله مـریخ را به صـورت یک دیسک ناواضح نشـان می‌داد. اولین شخصی که علائم روی سطح مریخ را مشـاهده کـرد، فرانچسـکو فونتانا از ناپل ایتالیا در سال 1638 بود. دیگر ایتالیایی‌هایی که به بررسی مریخ پرداختند؛ جیوانی ریکسیولی (Riccioli)ـ و شاگردش، گریمالدی بودند که طی سـال‌های 1651 الی 1655 تغییراتی بر روی طراحی‌های قبلی اعمال کردند.

کریستیان هویگـنز (Huygens)ـ فیزیکـدان هلنـدی اولین شخصی بود که به ثبت توضـیحی دیـده‌های خـود از مـریخ در سال 1659 پرداخت. وی پس از مـدتی بررسی نتیجه گرفت: «طول شب و روزها تقریبـاً با شب‌ها و روزهـای ما یکســـان است». جیـــووانی دومیـــنیکو کاســـینی (Cassini)، ســتاره شـناس ایتالیـایی در سـال 1666 با بررسی دقیق‌تر متوجه شد چرخش مـریخ به دور خـودش انـدکی کنـدتر از زمین بـوده و بنـابراین شـبانه روز آن انـدکی طـولانی‌تر است. وی نـواحی سـفید رنگی را در قطب جنـوب مـریخ رصد کـرد اما در مـورد مـاهیت آن به گمانی زنی نپرداخت.

هویگـــنز هلنـــدی در ســـال 1669 در رصـــدخانه لـــویی چهـاردهم در پـاریس به کاسـینی پیوست. ریمالـدی نـیز ضـلع سـوم مثلث بـود. ریمالـدی پس از مـدت‌ها رصد در

سال 1672 نتیجه گرفت بخشی از انعکاس‌ها از سطح مریخ مربوط به ابرها در جو طوفانی سیاره است. ریمالدی نیز در مشاهدات خود متوجه مقداری سفیدی در قطب شمال مریخ گردید. وی با ادامه دادن مشاهدات خویش پی برد کلاه سفیدرنگ قطب جنوب مریخ در فصول سال تغییر می‌کند (1).

بعدها مشاهدات ویلیام هرشل (Herschel)، این کشف را تایید کرد و از طریق مقایسه مریخ با زمین نتیجه گرفت؛ نواحی سفید رنگ در واقع پوشش‌های قطبی مریخ‌اند. این پوشش‌ها درست همانند پوشش‌های یخی موجود در نواحی قطبی زمین رشد می‌کنند و طی یک سال مریخی به تدریج تحلیل می‌روند. وی طی سال‌های 1777 الی 1783 وجود یخ و برف را در کلاهک‌های قطبی مریخ مسجل دانست و با توجه به نور ضعیف ستارگانی که در پشت مریخ قرار می‌گرفتند، به وجود جو مریخ پی برد (2).

هرشل نیز همانند هویگنز به مسکونی بودن مریخ اعتقاد داشت و در این باره گفته بود: «احتمالاً ساکنانش از شرایطی که از چندین جهت مشابه زمین است، لذت می‌برند». مسکونی بودن مریخ تقریباً از این زمان با تکیه بر اظهارت هرشل به صورت جدی دنبال می‌شد. هرشل گفته بود همسانی زمین با مریخ در منظومه شمسی بی‌نظیر است. وی تصور می‌کرد ساکنان مریخ در شرایطی نظیر شرایط حاکم بر زمین با چهار فصل و روزهای تقریباً برابر با روزهای زمین زندگی می‌کنند.

در اوایل قرن نوزدهم جی. اچ. مدلر (Madler)ـ از دانشگاه برلین به رصد کردن مریخ ادامه داد. مدلر و

شریکش تجاریش در سال 1840 توانستند اولین نقشه مریخ را منتشر نمایند. هم‌چنان که دانش و فناوری پیشرفت می‌کرد و قدرت تلسکوپ‌ها افزایش می‌یافت، به تدریج نقشه‌های بیشتری از مریخ تهیه می‌شد.

یکی از اولین نقشه تهیه شده از مریخ توسط جی. اچ. مدلر.

همانگونه که اخترشناسان سیاهی‌های سطح ماه را دریا قلمداد می‌کردند، سیاهی‌های سطح مریخ را نیز اقیانوس‌ها و دریاها می‌دانستند. امانوئل لیایس (Liais)، ستاره شناس فرانسوی در سال 1860 نظریه‌ای ارائه نمود مبنی بر این که لکه‌های سیاره مریخ بستر اقیانوس‌های پیشینی هستند که از انبوه روئیدنی‌ها پر شده‌اند (2)ـ و آب آن‌ها از محل آب شدن یخ‌های قطبی تامین می‌شود. شخصی به نام پی. آ. سکچی (Secchi) با عقیده لیایس مخالف بوده و استدلال می‌آورد کوچک و بزرگ شدن حجم یخ‌های قطبی را می‌توان با آب شدن یخ‌ها و یا کاستن از ابرها توضیح داد. لذا سکچی عقیده داشت وجود دریاها و قاره‌ها در مریخ اثبات شده است.

ریچارد. آ. پروکتور (Proctor)ـ در سال 1867 بر مبنای مشاهدات نجومی اخترشناسی به نام داوز (Dawes)ـ به تهیه نقشه‌ای از مریخ پرداخت که نسبت به نقشه مدلر جزئیات بیشتری داشت. پروکتورِ که کار اصلیش نویسندگی با هدف درآمدزایی بود، حتی اجزای درون نقشه را نامگذاری نیز نمود. او در سال‌های 1870 درباره مریخ می‌نویسد: «زمین و آب، کوه و دشت، ابر و تابش خورشید، باران و یخ، برف، دریاچه‌ها و رودخانه‌ها،

جریان اقیانوسی و جریان باد، بدون اعتقـاد به وجـود به گونه‌هایی از حیات، آیا آن‌ها عبث نیستند؟».

ریچارد پروکتور و نقشه‌ای که از مریخ تهیه نمود.

کامیل فلامـاریون (Flammarion)ـ فرانسـوی در سـال 1858 به رصد خانه پاریس ملحق می‌شـود. وی در سـال 1862 کتـاب «سـاکنان سـایر دنیاها» را منتشر نمـوده و شش سال بعد کتاب «کثرت گرایی دنیاهای مسکونی» را به چاپ رساند. او نقشه‌ای که از مریخ تهیه کرده بـود را در سـال 1876 منتشر نمـود. فلامـاریون رصـدخانه‌ای شخصی در نزدیکی پاریس بنا کرده و به مشـاهدات خـود ادامه داد.

در سال 1892 کتـاب «سـیاره مـریخ و شـرایط سـکونت آن» و در سال بعد کتاب «سیاره مـریخ» را می‌نویسد. از قـرن هجـدهم افـرادی مانند جوهـان لامـبرت گفته بودند پوشش گیـاهی مـریخ سـرخ رنگ است و فلامـاریون نـیز این ایده را در نوشته‌هایش به خوبی توسعه داده بـود. او می‌گفت؛ کلروفیل در بـرگ گیاهـان از دو بخش سـبز و زرد رنگ شکل گرفته است. در گیاهـان مـریخی قسـمت زرد رنگ غالب بر بخش سبز رنگ کروفیل است.

کامیل فلاماریون و نقشه‌ای که از مریخ تهیه نمود.

جـووانی شـیاپارلی (Schiaparelli)ـ سـتاره شـناس ایتالیایی پس از چند دهه مطالعه در زمینه اخترشناسـی، در سـال 1877 نقشه‌ای از مـریخ ارائه نمـود که تفـاوت بـارزی با نقشه‌های پیشـین داشت. در نقشه شـیاپارلی تعدادی خطوط باریک نـواحی سـیاه رنگ را به هم متصل می‌نمود. وی این شیارها را «کانال-Canali»ـ نام نهـاد و

در مورد آن نوشت: «کانال‌ها نواحی تـیره رنگ مـریخ که معمولاً دریاها نامیـده شـده‌اند را به هم متصل می‌کنند و یک شبکه هماهنگ را در نواحی روشن مریخ را به نمایش می‌گذارند». شیاپارلی تعـداد کانال‌ها را بیشـتر از شصت عـــــدد می‌دانست و معتقد بـــــود بعضی از این کانال‌ها هزاران کیلومتر طول دارند.

بـالا: نقشه شـیاپارلی از مـریخ مربـوط به سـال 1877- پایین: نقشه اصلاح شده شیاپارلی در سال 1888

به مـــدت یک دهه تنها شـــیاپارلی بـــود که ادعا می‌کـــرد کانال‌ها را در مـــریخ مشـــاهده می‌کند تا این که هـــنری پروتین (Perrotin)ـ و لوییس ثولـون (Thollon)ـ در نـیز سـال 1886 اعلام نمودند کانال‌هـای مـریخ را مشـاهده کرده‌اند. سپس مشـاهده و ترسـیم کانال‌هـای مـریخ بین اخترشناسان مرسوم گردید.

نظریه پرسیوال لـوول (Lowell)ـ آمریکـایی در خصـوص «کانال‌های مریخ» نیز معروف بـوده است. وی به خـوبی کتب فلامـاریون و سـایر نویسـندگان دربـاره مـریخ را مطالعه نموده بود. لوول تصمیم گفت رصـدخانه خـود را تا قبل از سال 1894 در آمریکا بنا کند. وی به همراه دو شـــخص دیگر در ماه‌هـــای می‌تا آوریل آن ســـال بیش از هزار طرح از مریخ تهیه کردند. او شبکه کانـالی مـریخ را رسم نمود و نوشت کانال‌هـای مـریخ سـاعت به سـاعت، روز به روز، مـاه به مـاه قابل مشـاهده‌اند. لـوول ابتـدا مریخ را به عنـوان زمین دوم قبـول نداشت و معتقد بـود سیاره سرخ دارای هوای خشک است و آب‌های سیاره در قطب‌ها یخ زده‌اند. ســـپس پـــذیرفت کانال‌هـــای مـــریخ بخشی از سیستم نباتی سیاره‌اند. در سال 1895 کتـاب

مریخ را نوشت که با اقبال خوبی رو به رو شد. لوول در سال 1896 مطلبی نوشت که می‌شد از آن استنباط کرد مریخی‌ها در محل تقاطع کانال‌ها، در لکه‌های تیره نواحی اخروی رنگ زندگی می‌کنند.

پرسیوال لوول و نقشه‌هایی که از مریخ تهیه کرد.

نگاه لوول به مریخ به عنوان سیاره‌ای در حال مرگ، برای هربرت جورج ولز، رمان نویس انگلیسی جالب بود. ولز در همان سال 1896 دست به نوشتن کتاب «جنگ دنیاها» زد. این کتاب مورد توجه عوام قرار گرفت و جزو پرفروش‌ها بود (1).

اما از همان سال 1877 بود که بعضی ستاره شناسان متوجه بودند کانالی در مریخ وجود ندارد. هنری پرات، سی. آ. یانگ و ای. ای. بارنارد جزو اولین منتقدان نظریه کانال‌های مریخ بودند. اما پرسیوال لوول مایوس نشده، حتی در سال 1906 کتاب «مریخ و کانال‌های آن» را به طبع رساند. وی اکنون با صراحت در خصوص حیات مریخ و ناشناخته بودن آن سخن می‌گفت.

کانال سوئز در سال 1869 تکمیل شده بود و کانال پاناما در اوایل قرن بیستم در حال احداث بود. بنابراین معقول بود بسیاری از مردم بر این عقیده باشند مریخی‌های ساکن سیاره خشک دست به ساختن کانال‌های بزرگ سیاره‌ای زده باشند. حتی در این زمینه کتاب‌هایی نوشته شد که به مسائل مهندسی و مشکلات احداث چنان کانال‌هایی توسط مریخیان می‌پرداخت.

دو مسئله مهم جریان آب در کانال‌های مریخ، بحث دما و تراکم جو مریخ بودند. چون مریخ نسبت به زمین از

خورشـید دورتر اسـت، بـالتبع سـردتر است. همین طـور اخترشناسان متوجه شده بودند جو مـریخ بسـیار رقیق‌تر از جو زمین است. این دو موضـوع طرفـداران حیـات در مریخ زنده را زجر می‌داد، زیـرا آن‌ها متوجه بودند امکـان این که آب در کانال‌های مریخ جریان داشته باشـد، نـاچیز است. پرسـیوال لـوول تلاش کـرد فشـار هـوا در سـطح مـریخ را به دست بیـاورد اما موفق نبـود. وی در مـورد دمای معمول مریخ مدعی بود باید دمایی مشـابه یک روز تابستانی جنوب انگلستان باشد. رقیق بـودن اتمسـفر به معنای پایین بودن فشـار در سـطح سـیاره مـریخ است و هرگاه فشار پـایین باشـد، آب به راحـتی بخـار می‌شـود. رقیق بـودن جو به زودتر سـرد شـدن سـطح سـیاره نـیز کمک می‌کند. همین طور کسی نمی‌دانست میزان سردی سطح مریخ در چه حد است. آیا اجـازه می‌دهد آب جـاری باشد؟

از همین رو آ. آر. والاس که در تبـــیین نظریه داروین به وی کمک کرده بـود، پس از این که دعـوت شد تا مـریخ و کانال‌های آن را رصد کند، در سال 1907 کتابی با عنوان «آیا مریخ قابل سکونت است؟» نوشت. او استدلال آورد مـریخ از آن‌چه پرسـیوال لـوول ادعا می‌کند باید سـردتر باشد و در واقع دمـای معمـول آن زیر صـفر است و آب نمی‌تواند در کانال‌های روباز جریان یابد، حتی اگر تراکم جو مـریخ هم انـدازه تـراکم جو زمین باشد. والاس بیـان داشت مریخ نه تنها نمی‌تواند آن گونه که پرسیوال لوول گفته است از زندگی جانوری و گیاهی حمـایت کنـد، بلکه کاملاً غیر قابل سکونت است

.

فلامـــاریون در ســـال 1893 شخصی به نـــام ای. ام. آنتونیادی را به عنوان دستیار به کار گـرفت. سـال‌ها بعد آنتونیادی به یکی از رصـدخانه‌های نزدیک پـاریس دعـوت شد. وی از آن‌چه در سال 1909 مشاهده می‌کرد، بسیار هیجان زده شد و نامه‌ای به پرسیوال لوول نوشت با این مضـمون که فرضـیه کانال‌هـای شـیاپارلی خیـالی باطل است. هم‌چـنین منجم دیگـری در آمریکا با نـام کمپل در همان سال بر فراز قله ویتنی (Withney)، مرتفع‌تـرین کـــوه ایـــالت کالیفرنیا آمریکا به رصد مـــریخ پرداخته و دریـافت گـزارش رویت ابرهـای آب در اتمسـفر مـریخ نادرست است.

پرسیوال لوول در سال 1916 درگذشت اما هنوز دیدگاه وی درخصوص وجود حیات در مریخ بین عوام غالب بـوده و از مقبولیت بسـیاری بر خـوردار بـود. اوایل دهه 1920 ترموکوپل اخـتراع شد و انسـان می‌توانست به کمک آن دمـای سـطح مـریخ را انـدازه گـیری کند. انـدازه گیری‌ها نشـان داد دمـای مـریخ در ظهر یک روز تابسـتانی در نزدیکی خط اسـتوا معـادل 20 درجه سلسـیوس است و دمـای نیمه شب در مـریخ بین منفی 75 الی منفی 100 درجه سلسیوس است. این همه تغییر دما در طول شبانه روز به صورت ضمنی نشان می‌داد جو مریخ بسیار رقیق است.

تحقیقات آدامز و دونهـام (Dunham)ـ از طریق بررسی طیف‌های جذبی و نشری انعکاس نـور از مـریخ در سـال 1933 نشان داد میزان اکسیژن جو مـریخ یک دهم درصد اکسیژن جو زمین است. سـال 1939 بـود که جـرارد دی وایوکولئـورز (Vaucouleurs)ـ در یکی از رصـدخانه‌های

فرانسه با استفاده از یک فن تقریباً پیچیده، موفق شد فشار سطح سیاره مریخ را 93 میلی بار اندازه گیری کند. در همان برهه چند محقق دیگر نیز به اندازه گیری فشار سطح مریخ پرداختند. مجموع این آزمایش‌ها نشان داد فشار سطح مریخ حدود 10 درصد فشار سطح سیاره زمین است (1).

مریخ در دهه 1960

مقوله حیات در مریخ علی الخصوص حیات هوشمند در سیاره سرخ طی سال‌های 1960 به اوج خود رسید. تعداد قابل توجهی از کسانی که از وجود حیات هوشمند در مریخ صحبت می‌کردند، تحت تاثیر مشاهدات اشیا پرنده ناشناخته، منشا بخشی از آن اجسام پرنده را سیاره مریخ قلمداد می‌نمودند و یافته‌های علمی دانشمندان برایشان کوچک‌ترین اهمیتی نداشت. نقطه شروع تمام این حوادث به نوعی به رویت یک خلبان غیر نظامی به نام کنث آرنولد (Kenneth Arnold)ــ در تابستان سال 1947 باز می‌گردد، زمانی که وی مدعی شد 9 شی پرنده ناشناخته را بر فراز سلسله جبال ایالت واشتیگتن آمریکا رویت نموده است. همان موقع نیز تعدادی از افراد معتقد بودند منشا اشیا پرنده‌ای که آرنولد مشاهده کرد، مریخ بوده است.

گزارشات رویت اشیا پرنده در تابستان آن سال به اوج خود رسید. یکی دو سال بعد داستان‌هایی از مشاهده شدن اجساد بیگانگان و حتی فرازمینی‌های زنده‌ای شنیده می‌شد که توسط نهادهای نظامی آمریکا به اسارت گرفته شده‌اند. در آن سال‌ها هنوز هم نظریه

پردازان زیادی یافت می‌شدند که به وجود حیات در مریخ اعتقاد راسخ داشتند.

سپس از ابتدای دهه 1960، جنبشی شبه علمی به تدریج رشد و نمو کـرد که امـروزه به «تمـاس گرفته شـدگان-Contactees»ـ شـناخته می‌شـود. یکی از معروف‌تـرین تمـــاس گرفته شـــدگان اوایل دهه 1960 کسی جز پروفســورای افتخــاری، جــورج آدامســکی نبــود. او با موجــودی فــیزیکی از ســیاره زهــره به نــام «اورثــان-Orthan»ـ در ارتباط بود. نقاشی که آدامسـکی از قیافه اورثان ارائه کرد، در واقع یک انسان بود که طبق ادعــای آدامسکی در سیاره زهره می‌زیست!

جورج آدامسکی به همراه تصـویری هـنری از یک ناهیـدی به نام اورثان.

یکی دیگر از تمـاس گرفته شـدگان کلیـدی، جورج‌هـانت ویلیامسون است که به همراه همسرش و دوستش یعنی خانواده بایلی از طریق جلسات احضار ارواح، رادیو و تله پـاتی ذهـنی با مریخی‌هـا، اورانوسی‌ها و فرازمینی‌هـای سـایر نقـاط منظومه شمسی و کیهـان تمـاس برقـرار می‌نمایند. خانواده ویلیامسون و خانواده بایلی حداقل از 1952، بارها از طریق رادیو با موجودات فرازمینی مانند زو (Zo)، آفا (Affa)، اوم (Um)، رگا (Regga)ـ تمـاس برقرار می‌کنند.

ایشان در ادامه کار در جلسات آیین مـذهبی اشـیا پرنـده جـورج آدامسـکی که آیینـی فـرعی از مکتب تئوصـوفی محسوب می‌شود، شـرکت نمودند. اولین اثر ویلیامسـون و بایلی «زبان‌های دیگر-بشر دیگر» نـام دارد که در سـال

1953 منتشر شد. ویلیامسون و همراهانش با کلسیونی از موجـودات فضـایی صـحبت نموده‌اند از جمله: اکتـار(Actar)ـ از عطـارد، ادو اهـاتون (Adu of Hatonn)ـ از کهکشان اندرومدا، آگفا آفا (Agfa Affa)ـ از اورانـوس، ارتـوک (Artok)ـ از پلوتـو، اوا (Awa)ـ از خـارج منظومه شمسی، کادار لاکو (Kadar Lacu)ـ از ذحل، ترا (Terra) از ناهید، رگا (Regga) از مریخ و....

گابریل گـرین و هـوارد منگر (Menger)ـ نـیز از جمله تمـاس گرفته شـدگان دهه 1960 هسـتند که با سـاکنان سیاره مریخ در تماس بوده‌اند. هم‌چـنین تصـاویری از آن دوران موجود هستند که به موجودات ساکن سیاره مـریخ نسبت داده شدند و هنوز هم به عنوان اسناد اثبات کننده وجـود حیـات هوشـمند در مـریخ از آن‌ها به وفـور یـاد می‌شود.

راست: موجود فضایی منتسب به مـریخ که اولین بـار در یک روزنامه آلمـانی منتشر شد-چپ: تصـویر موجـود فضایی مریخی معرف به بیگانه سدریک آلینگهام.

تصـویر یک نقاشی روی سـقف یک پناهگـاه در تاسـیلی-نـاجر کشـور الجزایر که هـنری لهـوت (Lhote)ـ آن را جبارن (Jabbaren) یا خدای مریخی نامید.

دهه 1960 دوران حاکمیت بلامنازع جنبش تمـاس گرفته شـدگان است. تمـاس گرفته شـدگان معـروف آن دهه همانند جورج آدامسکی، هوارد منگر، جورج ویلیامسـون، جورج ون تاسل، دانیل فری، ترومن بتوروم، جورج کینگ و... که با موجـودات فرازمیـنی ملاقـات دوسـتانه داشـته‌اند، آن فرازمینی‌ها را سـاکن سـیاره‌هایی چـون

ناهید، ماه، مریخ و... می‌دانستند و در توضیح شکل ظاهری، به گونه‌ای آنان را توصیف می‌نمودند که مخاطب به این نتیجه می‌رسید، آن‌چه امثال آدامسکی و منگر با آن‌ها ملاقات نموده‌اند انسان بوده لکن در سیاره ناهید یا مریخ سکونت داشته است.

اما در تمام آن سال‌ها، مردان علم بی‌کار ننشستند و به تلاش خود ورای گمانه زنی‌های پوچ و تهی ادامه دادند. زیست شناسی به نام اچ. استراگهولد (Storughold) در سال 1954 ابراز داشت محیط به مریخ به قدری نامطلوب است که شاید در آن شرایط فقط گلسنگ‌ها بتوانند زندگی کنند. گلسنگ گیاه محسوب نمی‌شود. یکی دیگر از نکاتی که در دهه 1960 درباره مریخ مشخص گردید، عدم وجود رشته کوه‌ها و سلسله جبال بر روی سطح سیاره سرخ بوده است.

عصر فضا در سال 1957 با پرتاب «اسپوتنیک-Sputnik» به فضا توسط اتحاد جماهیر شوروی آغاز گردید. این اولین ماهواره مصنوعی ساخت دست بشر بود که 83 کیلوگرم وزن داشت و توانست 98 دقیقه دور زمین گردش کند. چنین پیشرفتی از سوی بشر مرهون تلاش‌هایش در زمینه جهش‌های فناوری موشکی، علم مواد، کامپیوترها و... غیره بود.

رقابت بین دو ابرقدرت شرق و غرب برای تسخیر فضا منجر به پیشرفت‌های مهمی گردید. در سال 1959 اولین وسیله ساخت بشر توانست سطح یک جرم سماوی دیگر، یعنی ماه را لمس کند. روس‌ها در سال 1960 دو سفینه به سمت مریخ پرتاب کردند که هر دو پروژه به شکست انجامید. همین طور پروژه مدارگرد

مریخ پرتابی اکتبر 1962 شـوروی نـیز موفقیـتی در پی نداشت (3).

روس‌ها در نوامبر سال 1962 اولین سفینه ساخت بشر با نام مارس-1 (Mars-1) را بر روی مریخ فرود آوردند. اما قبل از فرود ارتباط رادیویی با این سفینه قطع شد. چند روز پس از پـــروژه مـــارس-1، شـــوروی ســـفینه اسپوتنیک-24 را با هدف فرود آمـدن بر سـطح مـریخ به فضا پرتاب کرد. این ماموریت نیز مایوس کننده بود (3). گویی شـوروی‌ها پی در پی بـرای شکست خـودرن تلاش می‌کردند!

سفینه مارس-1 و مارینر-3

فردای روزی که اسـپوتنیک-24 پرتـاب شـد، آمریکایی‌ها مارینر-3 (Mariner-3) را با هدف تصویربرداری از مریخ ارســال کردند. پس از خــروج از جــو، ســپر محافظ آزاد نمی‌شد و پروژه نتوانست سفر 8 ماهه خود را به پایـان برساند (3).

آزمایش‌هایی را اخترشناسان و محققـان در سـال 1963 اجرا کردند تا میزان رطـوبت جو سـیاره را بررسی کنند. دولفوس (Dollfus) از طریق روش‌های ابداعی خود پی بـرد اگر تمـام بخـار آب موجـود در جو را به هم فشـرده سازند، لایه آبی به قطر 200 میکرومتر (0002/0 مـتر) بر روی ســـطح ســـیاره وجـــود خواهد داشت.هـــایرون اســـپینارد (Spinard) نـــیز با اســـتفاده از دســـتگاه‌های حساس بررسی امواج مـادون قرمز متوجه شد که چنـان لایه آبی 14 میکرومتر بیشتر نیست، فلذا مریخ سیاره‌ای

بسیار خشک‌تر از تمـام بیابان‌ها و صـحراهای روی زمین است.

همـان سـال یک تلسـکوپ 36 اینچی را با اسـتفاده از بالن‌های بسیار بزرگ تحت پـروژه «استراسـکوپ-2»ـ به ارتفـاع 100 هـزار پـایی زمین فرسـتادند تا فراتر از بخارهـای جـوی سـیاره زمین به رصد مـریخ بپردازند. در این پروژه وجود بخار آب و اکسیژن در جو مریخ تایید شد (1).

بالن و تجهیزات پروژه استراسکوپ-2ر

سفینه مارینر-4 سـال 1965 وارد مـدار مـریخ شد. این مـدارگرد بـرای اولین بـار 21 عکس از سـطح مـریخ به زمین مخـابره کـرد. این عکس‌ها دوبـار به زمین ارسـال گردید تا محققان ناسا مطمئن شوند، اشتباهی رخ نداده باشد. نزدیک‌ترین عکسی که از سـطح مـریخ گرفته شـد، از فاصله اندکی کمتر از 10هزارکیلومـتری سـطح مـریخ بود (3).

اولین تصاویر ارسالی سفینه مارینر-4 از سطح مریخ به زمین.

دانشـمندان با بررسی تصـاویر دریـافتی از مـارینر-4 دریافتند بر روی سطح مریخ هیچ کانالی وجود ندارد و به تدریج ادعـای وجـود کانال‌ها بر روی مـریخ به فراموشی سپرده شد. سال 1969 آمریکا دو مدارگرد مارینر 6 و 7 را به سمت مریخ پرتاب کرد. هدف این دو سفینه بیشـتر بررسی اتمسفر و سطح مریخ جهت پایه گـذاری اساسی برای تحقیقـات بعـدی بـوده است. به کمک تجهـیزاتی که همـراه این دو مـدارگرد بـود مشـخص شـد، بخش اعظم

قطب جنوب مریخ از یخ خشک (کربن دی اکسـید یخ زده) تشکیل شده است.

شوروی در ماه می‌سال 1972 دو سفینه فضایی مارس 2 و 3 را به مریخ فرستاد. این دو سفینه حدود 60 عکس از مریخ به زمین ارسال کردند. دمای سطح مـریخ را بین منفی 110 درجه تا مثبت 13 درجه سیلســیوس ثبت کردند. دستگاه‌ها فشار هوا روی سطح سیاره کمـتر از 6 میلی بار اندازه گرفتند. هم‌چنین مشخص گردید رطـوبت جو مریخ 5 هزار بار کمتر از رطوبت جو زمین است (3).

در ماه‌هـای آگوست و سـپتامبر سـال 1975 دو سـفینه فضایی وایکینگ-1 و وایکینگ-2 زمین را به مقصد مریخ ترک کردند. هر دو سـفینه سـال 1976 وارد مـدار مـریخ شـده و سـپس در دو محل متفـاوت بر روی مـریخ فـرود آمدند. پروژه‌های وایکینگ را ناسا لانگلی مدیریت می‌کرد و با توجه به داده‌های به دست آمده از تلاش‌های پیشین، پرتــاب این دو ســفینه جــزو اولین پروژه‌هــای با هــدف جستجوی حیات میکروبی ورای زمین بــوده است. هر یک از این دو ســفینه شــامل یک بخش مــدارگرد و یک بخش مریخ نشین بوده‌اند (3و4).

اولین عکس از سطح مـریخ که توسط وایکینگ-1 گرفته شده است.

وایکینگ‌ها مجهز به دوربین‌هــای عکســبرداری با کیفیت خوبی بودند و طی مامورت چند ساله خـود 1400 عکس به زمین ارسال کردند. وایکینگ-1 قادر بـود در راسـتای یافتن حیات در مـریخ 4 آزمـایش متفـاوت بر روی جو و خـاک مـریخ انجـام دهد. نتـایج کلی آزمایش‌ها نشـان داد

حیـــات میکـــروبی بر روی ســـطح مـــریخ وجـــود نـــدارد. دانشـــمندان بعـــدها در واکنش به نتیجه آزمایش‌ها معتقد بودند به این دلیل که جو مـریخ لایه اوزون نـدارد، اشـعه فرابنفش اجازه ظهور حیات میکـروبی بر سـطح سـیاره را نمی‌دهد. لـذا آن عمقی از خـاک که توسط وایکینگ-1 بـرای آزمایش‌ها اسـتفاده شـده است به نـوعی توسط اشـــعه‌های کیهـــانی کشـــنده همانند اشـــعه فـــرابنفش استریلیزه شده‌اند (4).

دو مـاموریت مـوفقیت آمـیز دیگـر، مـدارگرد پیمایشـگر سراسـری مـریخ (Mars Global Surveyor)ـ و مـریخ نشین پثفایندر (Pathfinder) بود. ایالات متحده هر دوی آن‌ها را در ســـال 1996 ارســـال نمـــود. بخش اساسی ماموریت پثفایندر انجام دادن سیستم جدید فـرود بر این سـیاره بـود. این مـریخ نشـین در جـولای 1997 به کمک بالشت‌های بزرگ بـادی در مـریخ با مـوفقیت فـرود آمد. پثفاینـــدر یک خـــودروی کوچک به نـــام ســـوجورنر (Sojourner)ـ به معنای ساکن موقتی یا آدم سیار را نـیز با خود به سـطح مـریخ بـرد. پثفاینـدر تصـاویر منحصر به فـــردی را از مـــریخ به زمین ارســـال کـــرد و ســـوجورنر آنالیزهایی را در سنگ‌ها و خـاک مـریخ به انجـام رسـاند. مـردم در سرتاسر جهـان از تلوزیون‌هـای خـود تصـاویر سوجورنر را در حال کار مشاهده می‌کردند.

پیمایشگر سراسری مریخ تعـدادی از وسـایل و تجهـیزات اندازه گـیری علمی را با خـود حمل می‌کـرد. یک دسـتگاه لیزر ارتفاع سنج با ارسال امواج لیزری ارتفاعات موجود در سطح سـیاره را معین نمـود. این دسـتگاه نقشه‌ای از ارتفاعات سطح مریخ تهیه کرد که در آن همه ارتفاعـاتی

که حداقل یک متر بلندی دارند مشـــخص گردید. یک طیف سـنج مـادون قرمز تـرکیب بنـدی بعضی از مـواد معـدنی موجـود در سـطح مـریخ را مشـخص نمـود. یک دوربین با حساسیت بسیار بالا نیز توانست تصاویری از یک منطقه جدید ژئولوژیک تهیه نماید. این منطقه شـامل لایه‌هـایی رسـوبی بـود که احتمـالاً توسط آب مـایع و رسـوبات آن تشکیل شده است به اضـافه آبگـذرهای کـوچکی که آن‌ها نیز توسط آب مایع شکل گرفته بودند.

در آوریل سال 2001، ایالات متحده سفینه اودیسه مریخ را ارســال کــرد. این ســفینه تجهـیزاتی را بــرای آنــالیز شیمیایی ترکیب بندی سطح مـریخ و لایه‌هـای زیـرین آن به منظـور کشف وجـود یخ آب در سـطح و یا زیر سـطح این سیاره و هم‌چنین مطالعه پرتوهای پیرامون مـریخ به همـراه داشت. اودیسه مـریخ در اکتـبر 2001 در مـداری نزدیک سیاره قرار گـرفت. در سـال 2002، این سـفینه مقــادیر زیــادی یخ آب در زیر ســطح مــریخ کشف نمــود. بیشــتر یخ کشف شــده در منطقه جنــوبی ســیاره قــرار دارد. دانشمندان انتظار دارند که در نیمکره شــمالی نــیز یخ وجود داشـته باشد. به هرحـال در زمـانی که اکتشـاف صورت می‌گرفت مقادیر زیـادی دی اکسـید کـربن منجمد در منطقه وجــود داشت و مــانع از شناســایی لایه‌هــای زیــرین می‌شد. یخ آب پیـدا شـده در یک مـتری زیر خـاک وجود دارد.

در آگوست ســـال 2003 مـــریخ به زمین نزدیک‌تر شد. فاصله آن در 60,000 سـال اخـیر به این نـزدیکی نبـوده است. در آن سال دانشمندان سه ســفینه جدید را به این سیاره ارسال کردند. مـاموریت مـارس اکسـپرس (Mars

Express)ـ مربوط به آژانس فضایی اروپا بـود و شـامل یک مدارگرد مجهز به تجهـیزات علمی و یک مـریخ نشـین به منظور آنالیز خاک سیاره و کشف مدارک وجود حیـات می‌شد. ایـالات متحـده نـیز دو مـریخ نـورد به نام‌هـای اسپریت (Spirit)ـ و آپورچونتی (Opportunity)ـ به مریخ ارسال کرد تا به کـاوش در منـاطق مختلف سـطح مـریخ بپردازند.

در دسامبر 2003، مارس اکسـپرس به مـداری پـیرامون مـریخ رسـید و مـریخ نشـین بیگل-2 (Beagle-2)ـ را به سطح سیاره فرستاد. مارس اکسپرس بلافاصـله شـروع به ارسـال تصـاویر و دیگر اطلاعـات به زمین نمـود اما سرپرسـتان این مـاموریت موفق به برقـراری ارتبـاط با بیگل-2 نشدند و این مـریخ نشـین در سـیاره گم شد. در اوایل ژانویه 2004، مـریخ نـورد امریکـایی اسـپریت با موفقیت فرود آمد. آپورچونتی کمی دیرتر ارسـال شد و در همان ماه آن نیز با مـوفقیت فـرود آمد. این دو مـریخ نـورد تصـاویر دقیقی از پدیـده‌های سـطح مـریخ ارسـال کردند و شروع به آنالیز سـنگ‌ها و خـاک آن‌جا به منظـور پیدا کردن مدرکی حاکی بر وجود حجم زیادی آب مایع در سطح مریخ در گذشته‌های نه چندان دور نمودند.

در مارس 2004، دانشمندان امریکایی اعلام کردند آن‌ها به این نتیجه رسیده‌اند که در منطقه مریدیانی پلانیـوم (Meridiani Planum) یعنی جائیکه مریخ نورد آپورچونتی در آن فـرود آمـد، زمـانی مقـادیر زیـادی آب مـایع وجـود داشته است. مدرک آن‌ها برای این ادعا سنگی بـود که از زیر خاک بیرون آمده بود. آنالیزهای آپورچونتی نشان داد این سـنگ حـاوی مقـادیر زیـادی نمک سـولفات است که

دارای سولفور و اکسیژن می‌باشد. در سیاره زمین، این مقدار نمک سولفات تنها در سنگ‌هایی یافت می‌شود که یا در درون آب شـــکل گرفته‌اند و یا مـــدت‌ها در معـــرض جریان آب بوده‌اند.

ماموریت مریخ نوردها تنها برای 90 روز زمانبندی شـده بود اما از آن‌جا که هر دوی آن‌ها به خـوبی کـار می‌کردند مدت ماموریتشان تمدید شد. در ژوئن 2004، آپورچونتی به داخل چاله‌ای بزرگ رفت و به آنالیز سـنگ‌های زیـرین آن منطقه پـرداخت. اسـپریت نـیز در همـان مـاه با طی مسـیری به طـول 3 کیلومـتر به مجمـوعه‌ای از تپه‌هـای مشـهور به تپه‌هـای کلمبیا رسـید. آن‌ها ماه‌ها به کـاوش خود در این مناطق ادامه دادند (5).

ناسا در ســـال 2011 مـــریخ نـــورد کیوریوســـیتی (Curiosity)ـ را به فضا پرتاب کرد تا به جسـتجوی حیـات کنونی یا حیات در گذشته بر روی سـیاره مـریخ بـپردازد. مریخ نورد کیوریوسیتی دارای هشت ماموریت علمی بود که سه تای آن به جستجوی حیات در سیاره سرخ مربـوط است. این مریخ نورد که 6 چرخ داشـته و نزدیک به 750 کیلـوگرم وزن دارد، در منطقه‌ای از مـریخ فـرود آمد که بیشـترین احتمـال وجـود حیـات در مـریخ مربـوط به آن نـواحی است. کیوریوسـیتی قـرار بـود حـداقل یک سـال مریخی، یعنی 687 روز به مریخ نوردی بپردازد.

سـرعت این شی در هر ثانیه 4 سـانتیمتر است. دمـای ناحیه‌ای که کیوریوسیتی در آن فرود آمد، میان مثبت 30 الی منفی 127 درجه سـانتیگراد متغـیر بـود. این سـرما تجهیزات مریخ نـورد را از کـار می‌انـدازد و بـاعث از بین رفتن آن می‌شود. بنابراین سـامانه پس‌زنی گرمـایی، از

گـــردش مـــایع ســـیال در 60 مـــتر لوله در داخل بدنه کیوریوسیتی انجام می‌شود، به طوری که تجهیزات درجه حـرارت بهینه را داشـته باشـند. روش دیگر گـرم کـردن تجهـــیزات داخلی اســـتفاده از گرمـــای ناشی از خـــود تجهیزات و همینطور گرمای اضافی از موتور مریخ نـورد است. سـامانه پس زنی گرمـایی هم‌چـنین قـابلیت خنک کردن در مواقع نیاز را هم دارد (6).

هدف کلی کیوریوسیتی بررسی سطح و شـرایط سـیاره سرخ جهت ارسال سفینه سرنشین دار به آن‌جاست. این رویـــــایی است که ناسا در سر می‌پروراند و دیر یا زود اتفاق خواهد افتاد. در سال 2016 نیز چندین سـفینه به مریخ فرستاده شده‌اند. ناسا برای سال 2018 و سازمان فضـایی اروپا بـرای 2020 مجـدداً سـفینه‌هایی به مـریخ ارسال خواهند کرد.

نقش صورت و اهرام مریخ

سطح سیاره مـریخ توسط دانشـمندان نـام گـذاری شـده است. نـــام یکی از این منـــاطق «ســـیدونیا-Cydonia» می‌باشد که در نیم کـره شـمالی مـریخ قـرار می‌گـیرد. برای اولین بار در سال 1976 دو مدارگرد وایکینگ 1 و 2 از منطقه سیدونیا عکس برداری کردند. حدود 18 عکس از این منطقه گرفته شد که از میـــان آن‌ها هفت عکس دارای کیفیت نسبتاً بهتری بودند. یکی از این عکس‌ها که وایکینگ 1 در 25 ژولای 1976 گـــرفت و به اسم « 035A72»ـ شناخته می‌شود، در خود چـیز جـالب تـوجهی داشت (7).

گرچه گـــری ســـوفن (Gerry Soffen)ـــ مســـئول تیم دانشمندان وایکینـگ، در کنفـرانس خـبری همـان مـاه در یکی از لابراتوارهای ناسا با نام لابراتور پیش رانش جت در پاسادنا کالیفرنیا، آن را «بـازی نـور و سـایه» عنـوان کرد اما نقشی شبیه به صورت انسـان در تصـویر مـذکور خودنمایی می‌کرد. سه سال بعد، دو مهندس تحت خدمت در یکی دیگر از شعبات ناسا به اسم مرکز پرواز گـودارد، در پی نقش صـورت به جسـتجوی آرشـیو ناسا پرداخته و عکس «035A72»ـــ را یافتند. وینســـنت دی پیـــترو (Dipietro)ـ و گرگوری مولنار (Molenaar)ـ حـتی موفق شـدند عکس دیگـری از نقش صـورت مربـوط به سی و پنجمین گـــردش وایکینگ به دور مـــریخ بیابند که زاویه تابش آفتاب به مریخ متفاوت از عکس قبلی بـوده است. عکس دومی «070A13» نام گذاری شده بود (8).

نقش صـورت در منطقه سـیدونیا مـریخ که سـال 1976 توسط مدارگرد وایکینگ از مریخ گرفته شده است. نقاط سیاه رنگ درون تصویر مربوط به خطـای ارسـال داده از مریخ به زمین می‌باشد.

نقش صـورت در تصـویر «070A13»ـ (سـمت راست) و تصویر «035A72» (سمت چپ).

نقش صورت حدود 2٫5 کیلومتر طول، 2 کیلومتر عرض و تا 940 متر ارتفـاع دارد. دی پیـترو و مولنـار در عکس دومی متوجه وجـود یک هـرم پنج وجهی در فاصـله 16 کیلومتری نقش صورت شدند. ارتفـاع هـرم 800 مـتر و طول آن نزدیک به 3 کیلومتر می‌باشد. این مهندسـان با توجه به نرم افزارهایی که خودشـان خلق کـرده بودند به تحلیل نقش صـورت و هـرم پرداخته و نتیجه گرفتند: خیلی سـخت است بپـذیریم نقش صـورت و هـرم بر اثر عوامل طبیعی به وجود آمده باشند (8).

متاسفانه یافته‌های دی پیترو و مولنار مـورد غفلت واقع شده و در عـوض ادعاهـای ریچـارد هواگلند (Hoagland) در کنفرانس مریخ سال 1984 به خوبی معروف گردید (9)ـ هواگلند که گفته می‌شـود مـدتی از دورادور با ناسا نـیز همکـاری داشـته اسـت، سـازمان ناسا را متهم به کتمـان حقـایق دربـاره کـره مـاه، سـیاره مـریخ و بعضی قمرهـای مشـتری و زحل نمـوده است. او به همـراه تیم تحقیقاتی خود به بررسی اسناد موجود از مـریخ پرداخته و مدعی شدند نقش صورت، هـرم دی پیـترو و مولنـار و بعضی سـازه‌های دیگر که خودشـان کشف کـرده بودنـد، همگی بقایای یک شهر باستانی در سـاحل یک اقیـانوس باستانی بوده است.

او معتقد است ابتدا قـرار بر این بـوده که وایکینگ-2 در منطقه ســیدونیا فــرود بیاید اما پس از به دست آمــدن عکس صورت، ناسا تصمیم گرفت محل فــرود وایکینگ-2 را به یوتوپیا پلانیتیا (Utopia Planitia) تغییر دهد که به وضوح محلی نامناسب‌تر از سیدونیا بوده است (10).

یک متخصص در امور کامپیوتری به نـام مـارک کـارلوتو (Carlotto)ــ نــیز با توجه به دو عکس در دســترس و با استفاده از کامپیوتر و به کمک روشی موسوم به «شکل از سایه» اقدام به سه بعدی سـازی نقش صـورت نمـود. وی نتیجه گــرفت که حــتی دنــدان‌های صــورت را نــیز می‌تــوان مشــاهده کــرد! در ادامه کــارلوتو نــیز به تیم تحقیقاتی مریخ، تاسیس ریچارد هواگلند پیوست (9).

هواگلند به همراه تیم تحقیقـاتی مـریخ، محل قرارگـیری سـازه‌های منطقه سـیدونیا را دارای یک سـری پیام‌هـای خاص عددی می‌دانسـته‌اند. او قبلاً اقـدام به نـام گـذاری پستی و بلندی‌های منطقه سیدونیا نموده بود. وی علاوه بر نقش صـورت، هـرم پنج وجهی موجـود در فاصـله 16 کیلومتری نقش صـورت را «هـرم دی پیـترو و مولنـار» (D&M Pyramid)، بقیه هرم‌هــای کوچک کشف شــده توسط دی پیـترو و مولنـار را بقایـای «شـهر-City»، در نــزدیکی شــهر یک «قلعه-Fortress»، در ســمت مقابل شهر یک «صـخره-Cliff»ـ و یک «هـرم حفـره ای-Crater Pyramid»ـ و در سمت مقابل هـرم دی پیـترو و مولنـار موفق به کشف یک سازه دایروی همانند سـازه «اسـتون هنج-Stonehenge»ـ در انگلیس شـده و آن را «ثلـوس-Tholus» نامید (10).

نامگـذاری پسـتی و بلنـدی‌های منطقه سـیدونیا توسط ریچارد هواگلند.

هواگلند بسیار تلاش کرد ارتباط بین این سازه‌ها را بیابد و پیـام پنهـان شـده در آن را درک نماید. او با توجه به وجه‌های هـرم دی پیـترو و مولنـار، دو مثلث رسم نمـود. یکی از این دو مثلث از هـرم دی پیـترو و مولنـار شـروع شـده به سـمت نقش صـورت می‌رفت و زاویه سـوم آن ثلوس بود. زوایای مثلث دومی نیز یکی دیگر از وجه‌هـای هرم دی پیترو، نقش صـورت و شـهر بـوده است. همـان گونه که در تصـویر ذیل- که از کتاب‌هـای خـود ریچـارد هواگلند اقتبـاس شـده است- می‌تـوان مشـاهده کـرد، زوایای داخلی مثلث دومی هر سه با عدد A نمـایش داده شده‌اند و این به لحاظ علم هندسه یعنی هر سه زاویه با هم برابرند و به عنـوان نتیجه دیگر می‌تـوان گفت مثلث دومی متساوی الاضلاع است (10).

ترسیم خصوصیات هندسی و ریاضـیاتی منطقه سـیدونیا توسط ریچارد هواگلند.

وقتی سه ضلع با هم مساوی باشند، یعنی هرم دی پیترو و مولنار، نقش صورت و شـهر در فاصـله یکسـانی از دو نقطه مجاور خود قـرار دارند. بعید است چـنین چـیزی به صورت طبیعی اتفاق افتاده باشد و به احتمـال قـریب به یقین باید دسـتی در این قضـیه دخـالت داشـته باشد. هم‌چنین هواگلند زوایای نام گذاری شـده در تصـویر بـالا را بر هم تقسیم می‌کرد و یا سینوس و تانژانت آن زوایا را محاسـبه می‌کـرد و به جواب‌هـایی نظـیر e/π دست می‌یافت و شگفت زده می‌شد. از این طریق نیز هواگلند

معتقد بــود، بعضی پســتی بلنــدی‌های منطقه ســیدونیا مصنوعی است (10).

نکته جالب این‌جاست که هواگلند مدرک دانشگاهی نـدارد و بدون مشاوره با دانشمندان علم ریاضی دست به ارائه محاسبات ریاضیاتی خـود از منطقه سـیدونیا زده است (12).

هواگلند به پروژه ستی (SETI) اشاره می‌کند و می‌گوید در طی پروژه مذکور، انسان در حال ارسال پیامی بـرای ســایر نژادهــای هوشــمند در نقطه خاصی از کیهــان که احتمال وجود هوش فرازمینی در آن حوزه بیشتر اســت، می‌باشد. اکنــون به این فکر کنید که یک معمــار بخواهد وجــودش بر روی یک ســیاره را به ســایر بیگانه‌ها اعلام نماید. او از همین روشی اســــــتفاده می‌کند که ما در منطقه سیدونیا مریخ شاهد آن هستیم (10).

تیم هواگلند ســعی کــرد یافته‌هــای خــود را از طریق نشریات معتـبر علمی منتشر نماید. هیچ نشـریه‌ای علمی حاضر به انتشار نتیجه پژوهش‌های تیم تحقیقـاتی مـریخ نشد. در سال 1984 آن‌ها موفق شدند مقاله و پوستری را در کنفرانس «مورد مـریخ – Case For Mars» ارائه دهند که مقاله آن‌ها در بین مقالات پـذیرش شـده منتشر نشد.

کتاب هواگلند با اسم «سازه‌های مـریخ: شـهری ابـدی بر روی لبه» در سال 1987 به تبع رسید. مارک کارلوتو که از تیم هواگلند جدا شده بـود، حـداقل یک مقاله مجـزا در رابطه با کارهــــایی که انجــــام داده بــــود در ســــال 1988منتشر کـرد. همـان سـال یک جغـرافی دان به نـام

ارول ترون (Erol Torun)ـ با مطالعه کتـاب هواگلنـد، با وی هم صدا شد. ترون مطالعات جامعی درباره هـرم پنج وجهی دی پیترو و مولنار اجرا کرد. وی هـرم پنج و جهی را «سنگ روزتای» سیدونیا قلمداد کرد و زاویه 19٫5 را اساس پیـام مخفی شـده در سـازه‌های منطقه سـیدونیا می‌دانست.

زاویه 19٫5 در منطقه سیدونیا.

ادعای وجود حیات در مریخ کنـونی یا در گذشـته مـریخ و پنهانکاری موضوع از سوی ناسا، به قضیه پرتاب ناموفق «مارس ابزرور (Mars Observer)»ـ در سال 1993 نیز سرایت کرد و نویسندگان حاشیه‌ای مدعی شدند نـاموفق بـودن مـاموریت مـارس اوبـزرور در راسـتای پنهانکـاری مقوله حیات در مـریخ توسط ناسا صـورت گرفته است (11).

اما بخش ناخوشـایند داسـتان بـرای افـراط گرایـان از زمانی شـروع شد که پیمایشـگر سراسـری مـریخ (Mars Global Surveyor)ـ به فضا پرتـاب شد. این سـفینه در آوریل 1998 عکس بسیار با کیفیتی از نقش صـورت در منطقه سیدونیا گرفت و به زمین مخابره کرد. رون بالک (Baalke)ـ از لابراتوار پیشـرانش جت ناسا بیـان داشت: «فقط یک تپه معمـولی است. بـدون سـایه، به هیچ وجه یک صورت نیست».

با کیفیت‌ترین تصویری که پیمایشگر سراسـری مـریخ در سال 2001 از نقش صورت در مریخ گرفته است. منبع: سایت ناسا.

نکته اصـلی که هواگلند و پـیروانش نمی‌توانند درک کنند به این قضـیه بـاز می‌گـردد که عکس‌هـای سـال 1976 وایکینگ و عکس 1998 و 2001 پیمایشـگر سراسـری مـریخ را همگی ناسا منتشر کـرده و به اطلاع عمـوم رسـانده است. لکن هواگلند و سـایر هم عقیـده‌هایش عکس‌هـای 1976 را صـحیح و قابل قبـول می‌دانند اما عکس‌هـایی که 22 سـال بعد توسط سـفینه پیمایشـگر سراسری مریخ ارائه شـده است را تحریف شـده قلمـداد می‌کنند!

جـالب این که ریچـارد هواگلند و بـارا مایک در دهه اول قرن جدید کتابی با عنوان «ماموریت سیاه: تاریخ پنهـان سازمان ناسا» به چـاپ رسـانده‌اند و در فصل اول کتـاب مذکور از منتقدان دیدگاه خود نیز اسم برده‌اند. در کتـاب مـذکور به وضـوح اشـاره شـده از اولین کسـانی که در مقابل ادعاهـای ریچـارد هواگلند و طرح‌هـای سه بعـدی کامپیوتری مارک کارلوتو جبهه گیری کرد، کـارل سـاگان بـوده است. هم‌چـنین از دکـتر رالف گرینـبرگ (Greenberg)، پروفسور ریاضی دانشگاه واشینگتن نـیز به عنـوان یکی از سرسـخت‌ترین مخالفـان نظریه اعـداد ترون و هواگلند در سیدونیا اسم برده شده است (10).

در کتـاب مـاموریت سـیاه تلاش شـده است با اشـاره به اظهارنظرهای گرینبرگ درخصوص ویژگی‌های ریاضیاتی اهرام مصـر، تا حد امکـان این پروفسـور ریاضی را فاقد اطلاعات جلوه داده و وی را بی‌اعتبار سـازند. هواگلند از این موضوع رنج می‌برد که گرینبرگ گفته است به لحـاظ علم آمار، خطای آماری کارهـای ریاضـیاتی آن‌ها بر روی

نقشه سیدونیا در حدی است که عملاً نتایج به دست آمده ارزش تفسر کردن ندارد (10).

جـدال بین گرینـبرگ و هواگلند مربـوط به خصوصـیات ریاضـیاتی ناهمواری‌هـای منطقه سیدونیاست. گرینـبرگ اولین بـار سـال 1996 با ادعاهـای هواگلند در مـورد منطقه سیدونیا مریخ آشنا می‌شـود. او کتـاب سـازه‌های مریخ را مطالعه می‌کند و سپس تصمیم می‌گیرد با بهـره گیری از دانش خود، به بررسی مـیزان درسـتی ادعاهـای ریاضیاتی هواگلند در مورد سیدونیا بپردازد. گرینـبرگ در صـفحه اینترنـتی خـود می‌نویسد گرچه روزی انسـان به مریخ سـفر خواهد کـرد و قـادر خواهد بـود از سـازه‌های سـیدونیا بازدید کـرده و حقیقت بـرملا خواهد شـد، اما امـروز فقط عکس‌هـایی از منطقه سـیدونیا در دسـتان ماست. او بارها به هواگلند نامه نوشـته و ادعاهـای ریاضـیاتی وی را بی‌اسـاس خوانـده است. اما هواگلند پاسـخی نمی‌دهد. گرینـبرگ حـتی از طریق دوسـتان هواگلند سـعی می‌کند او را به پاسخ دهی تـرغیب کند (13).

گرینـبرگ با بل از «آرت بل- Art Bell»ـ صـحبت می‌کند. آرت بل در آن سـال‌ها به صـورت مـرتب طرفـداران و شـاهدان موجـودات فرازمیـنی را دعـوت می‌کـرد. آن‌ها ریچارد هواگلند را در سـال 1996 به برنامه خـود دعـوت کـرده بودند و هواگلند مـدت‌ها مشـاور آرت بل بـود. بل قبول می‌کند یک مباحثه بین گرینـبرگ و هواگلند را روی آنتن ببرد. اما این اتفاق هرگز رخ نمی‌دهد (13).

در گام بعدی، گرینـبرگ با ایجـاد یک صـفحه اینترنـتی، به صورت مسـتقیم هواگلند را به منـاظره دعـوت می‌کند و

عقاید ریاضیاتی هواگلند از منطقه سیدونیا را نقد و رد می‌کند. او بارها مقاله خود را برای آرت بل ارسال می‌کند تا جایی که مجری آرت بل یک بار به هواگلند می‌گوید: آیا مایل به مناظره با رالف گرینبرگ می‌باشد؟ و هواگلند مجدداً از مناظره امتناع می‌ورزد (13).

گرینبرگ می‌نویسد؛ وجود 9 زاویه و تقسیم این زوایا بر هم دیگر منجر به 72 عدد می‌شود. همین طور به دست آوردن سینوس، کسینوس و تانژانت 9 زوایه باعث به دست آمدن 27 عدد دیگر می‌شود. حتی رادیان زاویه‌ها خود 9 عدد خواهد شد که مجموع این اعداد به دست آمده حدود 108 عدد مختلف می‌شود. با توجه به این قضیه که اعداد مذکور بیشتر بین صفر الی چهار به دست آمده و نیمی از اعداد به دست آمده بین صفر و یک بوده‌اند، قطعاً تعدادی از این اعداد می‌تواند جالب توجه باشد (13).

9 زاویه هواگلند-ترون در سیدونیا(ستون سمت چپ)، نتیجه تقسیم تعدادی از زوایا بر هم دیگر (ستون وسط) و بعضی نسبت‌های مثلثاتی زوایا (ستون سمت راست).

نکته قابل توجه دیگر این که هواگلند زوایای نهگانه خود را به گونه‌ای انتخاب کرده است که به نتایج جالب ختم شود. گرینبرگ برای نشان دادن این قضیه، هشت شماره تلفن مثلاً تصادفی را ارائه می‌کند و نتایج تقیسم این شماره‌ها بر هم حتی از نتایجی که هواگلند در مورد زوایای نهگانه به دست آورده است نیز هیجان انگیزتر می‌شود.

گرینبرگ حتی دیگر ادعاهای هواگلند را نیز بررسی کرده است. هواگلند در سایت شخصی خود گفته بود که وی اولین کسی است که در سال 1980 گفته احتمال وجود حیات در اعماق اقیانوس زیر لایه یخ قمر اورپای مشتری وجود دارد. اما جان اس. لویس در سال 1971 برای اولین بار از احتمال وجود اقیانوس مایع در زیر لایه یخ قمر اروپا سخن گفته بود. همین طور سال 1979 در کنفرانسی در مرکز تحقیق آمس (Ames)ـ ناسا، بنتون کلارک گفته بود امکان دارد اقیانوس زیر لایه یخ قمر اورپا میزبان حیات باشد (12).

گرینبرگ مدتی بعد درباره هواگلند افزود: «من فکر نمی‌کنم هواگلند دارای مدارج علمی- دانشگاهی باشد. به هیچ وجه یک دانشمند دوره دیده نیست. او بعضی حقایق را می‌داند. فکر نکنم دانش عمیقی داشته باشد. اما خوب صحبت می‌کند و با تکیه بر این تواناییش، این حس را به مخاطب منتقل می‌شود که او زیاد می‌داند و می‌فهمد» (12).

هواگلند هرم پنج وجهی دی پیترو و مولنار را سنگ بنا قرار داده است. مثلثی که از هرم مذکور، نقش صورت و شهر می‌گذرد را به خاطر بیاورید. اگر ما از هرم دی پیترو و مولنار شروع کنیم و زاویه دیگر را صورت قرار دهیم، زاویه سوم بر شهر منطبق نمی‌شود و بالاتر می‌افتد. اگر زاویه دوم را شهر در نظر بگیریم، در این صورت زاویه سوم بر صورت منطبق نمی‌شود. در نتیجه زوایه‌های داخلی مثلثی که زوایای داخلی آن هرم دی پیترو و مولنار، صورت و شهر باشد، یکسان نبوده و مثلث متساوی الاضلاعی هم تشکیل نمی‌شود. وقتی

مثلث متساوی الاضلاع نباشد، فواصل راس‌های مثلث از همدیگر نیز یکسان نیست و این استدلال هواگلند نیز از نظر دکتر جرارد دی. بوو (Bouw)ـ نادرست می‌باشد (14).

دکتر جرارد دی. بوو معتقد است اگر مثلث هرم دی پیترو و مولنار، صورت و شهر به درستی رسم شود در حالی که هرم نقطه شروع باشد و هر سه زوایه داخلی مثلث طبق ادعای هواگلند برابر باشند، یکی از گوشه‌ها بر روی شهر یا صورت منطبق نمی‌شود. این یعنی مثلثی با ویژگی‌های خاص وجود ندارد که نتیجه بگیریم معماری تعمداً چنین کرده است.

فیلیپ پلایت (Plait)، نویسنده کتاب «اخترشناسی بد» به نقل از خبرگذاری سی. ان. ان. در 18 مارس 2004 درباره عقاید ریچارد هواگلند می‌گوید؛ تصویری که هواگلند محاسبات خود را روی آن کشیده، کوچک‌تر از آن است که بتواند محاسبات ریاضی در آن حد را به دقت نشان دهد. او معتقد است واقعیت خلاف آن چیزی است که هواگلند درباره مثلث با سه زاویه: هرم دپیترو و مولنار، نقش صورت و شهر ادعا می‌کند.

فیلیپ پلایت هرگز نخواسته با ریچارد هواگلند مناظره‌ای ترتیب دهد زیرا معتقد بوده با این کار بر شهرت همچو افراد فرصت طلبی خواهد افزود. او درباره هواگلند می‌گوید: «ادعاهای هواگلند مرا تحریک می‌کند زیرا او تفکر غیرانتقادی را ترویج می‌کند. هواگلند نمی‌خواهد شما به چیزی که می‌بینید فکر کنید، بلکه او درصدد فریب دادن شماست تا به چیزی اعتقاد داشته باشید که

او می‌گوید». تفکر انتقادی شـالوده علم است و هواگلند از این توانایی بهره‌ای نبرده است (12).

هواگلند توقع دارد ناسا به ادعاها و درخواست‌های او توجه کرده و آن را اجـابت کند. این در حـالی است که بر خلاف تصـور وی، تیم‌هـای هـدایت کننـده مـریخ نوردها متشکل از طیف‌های مختلفی از دانشمندان هستند و اگر قرار باشد ناسا بر مبنای درخواست‌های مردم برنامه‌اش را پیش بـبرد، به انـدازه کـافی افـراد سرشـناس‌تر از هواگلند هستند که نوبت به امثال او نرسد (12).

پلایت نیز تعـدادی از ادعاهـای هواگلند در خصـوص سـایر موضـوعات نجـوم را در «badastronomy.com»ـ به چالش کشـیده است (15).ـ برایـان دانینگ (Duning)ـ در تارنمـای شخصی خـود می‌نویسد: «خصوصـیات زمین شـناختی که که شـبیه به صـورت انسـان، افـراد یا سـایر اشـیا به نظر می‌رسـند، نـادر نیست. در آلبرتا کانـادا یک چهره وجود دارد که به «نگهبان زمین‌هـای بد-Badlands Guardian»ـ معـروف است. وقـتی از بـالا به این چهـره نگـاه می‌کنیـد، یک آمریکـایی بـومی را می‌بینید که کلاه محلی به سر دارد و آی. پاد گوش می‌دهد

... اما کسی ادعا نمی‌کند این تصویر توسط فرازمینی‌ها بر روی زمین حک شـده است زیـرا چـنین ادعـایی قابل آزمـون بـوده و می‌تـوان صـحت آن را به دقت بررسی کـرد... حـتی قبل از این که صـخره «مـرد کهنسـال کوهستان – Old Man of the Mountain»ـ سقوط کند، وقـتی شخصی از سـمت شـمال به آن می‌نگریسـت، می‌توانست به وضـوح نیمـرخ یک مـرد را ببیند ... اسـتک

لـونیش (Stac Levenish)ـ در سـواحل اسـکاتلند نمونه زمینی دیگری از این قبیل شواهد است» (16).

نگهبـان زمین‌هـای بد (Badlands Guardian)ـ بسـیار شبیه به چهره یک آمریکایی بومی است.

مـرد کهنسـال کوهسـتان و اسـتک لـونیش، هیچ کسی تا کنون ادعا نکرده است صخره‌های تصاویر فوق مصـنوعی هسـتند اما ریچـارد هواگلند اصـرار شـدیدی دارد نقش صورت بر روی مریخ یک سازه مصنوعی است.

همین طور چندین ناهمواری از نماد قلب در مـریخ نقش بسته است که یکی از آن‌ها بسـیار زیباست (17).ـ هنـوز کسی مـدعی نشـده است روزی مـردان و زنـان مـریخی عاشق به مناسـبت روز والنتـاین این تپه را به این شـکل در آورده‌اند! به نظر اندیشـمندان نقش صـورت در مـریخ تصویری کمیـاب است, اما نمونه‌هـای دیگر نظـیر آن نـیز موجـود است. این چهره‌ها و نمادها اقبـالی به بلنـدی نقش صورت نداشته‌اند. دهانه آتشفشـانی گـال (Galle) معـروف به«چهـره خنـدان-Happy fase»ـ یکی دیگر از چهره‌های قابل مشاهده بر روی سطح مریخ می‌باشد.

این‌ها همگی تصاویری از چشم انداز طبیعی هسـتند و با این که سـاختگی به نظر می‌رسـند، همگی طبیعی‌اند. متاسفانه کسانی که از این تصاویر تفسـیر نابجا می‌کنند دچار پدیده «پاریدولیا- Peridolia» هستند.

نماد قلب و چهره خنـدان روی سـطح مـریخ، کسی بـاور ندارد این اشکال روی سـطح مـریخ سـازه‌های مصـنوعی باشند.

ادامه این مقاله را از این‌جا بخوانید.

منابع:

-7 https://en.wikipedia.org/wiki/Cydonia_%28region_of_Mars%29

-8 http://www.daviddarling.info/encyclopedia/F/face.html

-9 Carlotto, Mark. “Digital Imagery Analysis of Unusual Martian Surface Features”, Applied Optics, 27, 1926 (1988).

-10 Hoagland, Richard C.; Bara, Mike. “Dark Mission: The Secret History of NASA, Revised and Expanded Edition”, Port Townsend: Feral House. ISBN 978-1-932595-48-2 (2009).

-11 http://www.thespacereview.com/article/1043/1

-12 http://edition.cnn.com/2004/TECH/space/03/17/alien.debunk/index.html?eref=sitesearch

-13 https://web.archive.org/web/20140719174130/http://www.math.washington.edu/~greenber/DMPyramid.html

-14 Bouw, Gerardus d. “Monument On Mars”, Biblical Astronomer, No.83.

-15
http://www.badastronomy.com/bad/misc/c2c_nov2003.html

https://skeptoid.com/episodes/4097 -16

-17
http://www.thelivingmoon.com/43ancients/02files/Mars_Images_15.html

خانه‌ای به سستی خانه عنکبوت

اگر در سرگذشت اقـوام از گذشـته تا به حـال بنگـریم، همـواره افـراد جـاه طلب از جهل و نـادانی بشر سواستفاده کرده و از آن جهت پیشبرد نیـات پست خـود اسـتفاده کرده‌اند. افـراد جـاه طلب و فریبکـار به هر وسیله‌ای خود را خیرخواه بشر معـرفی میکردند و افـراد با ایمان و راستگو را دروغگو و کـذاب میخواندند. ضـعف بزرگ انسان‌های ناآگـاه در این است که در تشـخیص حق از باطل، ناتوانند.

به لطف پروردگارِ یکتا بـرای هر قـومی فرسـتاده‌ای آمد که آن قـوم را از تـاریکی گمـراهی به روشـنایی دانـایی سوق دهد. پیامبران و امامان همواره در پی آگاه نمـودن انسان بودند و در مقابلشان افرادی در پی فریب مردم.

قَالَ إِنَّ رَسُولَکُمُ الَّذِی أُرْسِلَ إِلَیْکُمْ لَمَجْنُونٌ

(فرعون) گفت پیامبری که به سوی شما فرسـتاده شـده دیوانه است. (27)

قَالَ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَمَا بَیْنَهُمَا إِن کُنتُمْ تَعْقِلُونَ

(موسی) گفت او پروردگـارِ مشـرق و مغـرب و آن‌چه در میان این دو است می‌باشد اگر شما عقل و اندیشه خـود را به کار می‌گرفتید. (28)

قَالَ لَئِنِ اتَّخَذْتَ إِلَهًا غَیْرِی لَأَجْعَلَنَّکَ مِنَ الْمَسْجُونِینَ

فرعـون خشـمگین شد و گفت: اگر معبـودی غـیر از من برگزینی تو را از زندانیان قرار خواهم داد.(29)

قَالَ أَوَلَوْ جِئْتُکَ بِشَیْءٍ مُّبِینٍ

موسی) گفت: حتی اگر نشانه آشکاری برای رسالتم برای تو بیاورم؟ (30)

قَالَ فَأْتِ بِهِ إِن كُنتَ مِنَ الصَّادِقِينَ

گفت: اگر راست می‌گوئی آن‌را بیاور! (31)

فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ

در این هنگام موسی عصای خود را افکند و مار عظیم و آشکاری شد. (32)

وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاء لِلنَّاظِرِينَ

و دست خود را در گریبان فرو برد و بیرون آورد در برابر بینندگان سفید و روشن بود. (33)

قَالَ لِلْمَلَإِ حَوْلَهُ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ

(فرعون) به گروهی که اطراف او بودند گفت: این ساحر آگاه و ماهری است! (34)

يُرِيدُ أَن يُخْرِجَكُم مِّنْ أَرْضِكُم بِسِحْرِهِ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ

او می‌خواهد شما را از سرزمینتان با سحرش بیرون کند شما چه نظر می‌دهید؟ (35)

آیات 27 تا 35 سوره شعرا

امام علی (ع) فرموده اند: همانا دین خدا به وسیله اشخاص و مردان سرشناس شناخته نمی‌شود، بلکه به نشانه‌ها و آیات الهی شناخته می‌گردد. بنابراین دستورات و نشانه‌های حق را بشناس تا در شناخت صاحبان حق گمراه نشوی.

ما ناگزیر از تعامل با جهان امروز هستیم. جهان موجود، معلـول جهـان گذشـته است. اگر دریـابیم که چـرا جهـان امـروز این‌گونه شـد، می‌تـوانیم بفهمیم که تغیـیر ممکن است یا نــه، و اگر تغیــیر ممکن اســت، چگونه. ولی اگر چــرایی وضــعیت موجــود را نفهمیــدیم، مانند پزشــکی هستیم که بیمـاری را نشـناخته‌ایم و داروی دیگـری به او می‌دهیم. این‌که می‌بینید عالمان الاهی معمولاً در طـول تاریخ، نسخه‌های درست ارائه داده‌انـد، به این دلیل است که بیمارشان را به درستی شناخته‌اند.

آن هنگــام که امــیر مؤمنــان(ع) صــبر و بردبــاری پیشه می‌کند، یا آن هنگام که دست به شمشـیر می‌بـرد، در هر دو وضعیت دقیقاً بیمار را شناخته است و نسخة دقیق را به کار می‌برد. یا آن هنگام که علی ابن ابی‌طـالب (ع) بر جنگ با معاویه اصــــرار می‌ورزد، اما پس از شش مــــاه، امام حسن(ع) طی نامه‌ای به معاویه همة قضیه را پایان می‌دهد و به مدینه بــــازمی‌گردد، هر دو امــــام بیمــــار را می‌شناسند و بر مسیر حوادث حرکت می‌کنند.

به تاریخ دو گونه می‌توان نگریست: 1ر نگـرش مقطعی؛ در این نوع نگرش، تاریخ را حـوادثِ تکه تکه می‌بیـنیم که هر مقطعی دارای عبرت‌آموزی خاصی است؛ 2ر نگـرش با رابطة علی و معلـولی؛ در این نـوع نگـرش، تـاریخ را زنجیر به هم پیوسته و یک خط می‌پنـداریم و حـوادث هر دوره‌ای را معلــــول حــــوادث دورة پیش می‌دانیم. اگر بپـذیریم تـاریخ یک زنجـیره است و وضـعیت امـروز مـا، معلول زنجیرة پیشین است، بـرای این‌که به وظیفة خـود پی ببریم، باید آن زنجیره را بشناسیم تا راهکـار برخـورد با این معلول را بیابیم. در این صورت، تاریخ یک ضرورت

می‌شود و شناخت وضعیت موجود، تنها با شناخت رویدادهای گذشته به دست می‌آید.

در بحث تاریخ تسلسلی، وقتی تاریخ را خواندید متوجه می‌شوید که یهود، از چه تاریخی سرمایه‌گذاری کرده و در نقاط مختلف حضور یافته و هم‌چنان جلو آمده تا امروز که می‌بینیم در نقطة خاصی جمع شده است. این سیر زنجیرة تاریخ، موضوع خارجی را به شما نشان می‌دهد. این تنها یک تئوری ذهنی نیست. در تاریخ، در خارج علت را می‌یابیم و می‌بینیم که امروز باید با آن چگونه مبارزه کرد. در سیر تاریخ روی زنجیرة آن می‌رویم و امتداد زنجیره تا این زمان را می‌یابیم و می‌فهمیم که این زنجیره از کجا شکل گرفته و در برابر ما تجمع یافته است.

ما در تاریخ در پی دو چیز هستیم:

1ر عبرت؛ بنابراین، این‌که تعداد فرزندان آدم(ع) چقدر بوده یا فرزندان ایشان چند بار مریض شدند و قامت آن‌ها چقدر بوده، همانند ما بوده‌اند یا نه؛ چیزهایی نیستند که عبرت‌پذیر باشند؛

2ر ـ یافتن علل حوادث و شناخت کامل‌تر امروز؛ اگر به دنبال یافتن وضعیت موجود هستیم و اعتقاد داریم که مسائل در طول تاریخ شکل گرفته تا به امروز رسیده، می‌خواهیم در پی علل شکل‌گیری آن باشیم؛ بنابراین هر چیزی را که در این شکل‌گیری مؤثر بوده، بررسی می‌کنیم و به چیزهایی که در این شکل‌گیری مؤثر نبوده است، کاری نداریم.

مراد از "السلام علیک یا وارث آدم صفوه اللـه؛" (سـلام بر تو که وارث آدم هستی) که در زیارات آمده چیست؟

اگر بگویید منظور این است که معصومان(ع) علم آدم(ع) را ارث برده‌اند که امامـان معصـوم علمشـان بیشـتر از آدم(ع) است. اگر بگویید امـوال حضـرت آدم(ع) را ارث بـرده که این درست نیست. می‌تـوان گفت منظـور این است که برنـامه‌ای که آدم(ع) اجـرا می‌کـرد، از طریق پیامبران بعدی، به امـام علی بن ابی‌طـالب(ع) و امامـان پس از او، ارث رسـیده است. بنـابراین هر پیـامبر سر سفرة کار پیامبر پیشین نشسته است و طـاغوتی هم که با پیـامبران مقابله می‌کـرد، سر سـفرة طـاغوت پیشـین نشسته بود و همین طور تا کنون ادامه دارد. پیامبران در مسـیر خـویش در پی اجـرای برنامه‌هـای الاهی بوده‌انـد، شـیطان و طـاغوت در مبـارزه با مسـیر حـق، آسـوده ننشسته‌اند و همواره در خنثا کردن تلاش پیامبران تکـاپو می‌کردند. این همـان رویـارویی حق و باطل در تـاریخ است که همـواره رو به گسـترش است و زنجـیره‌وار در تاریخ ادامه می‌یابد. پس تاریخ یک زنجیره است.

حال اگر متوجه این سیر زنجیروار تاریخ شویم، مبـارزات پی در پی برای کسب قدرت درون فرایندهای تـاریخی را نیز درک میکنیم، مبارزه شومی که همواره شکل وجودی میابد و هنـوز بـرای بیشـتر مـردم به رسـمیت شـناخته و درک نشـده است. این عـدم شـناخت بـاعث می‌شـود که افراد نا آگاه رویدادهای حـال حاضر دنیا را گمـراه کننـده بدانند و به طور غیر منطقی هر خـبری که از رسـانه‌های تحت کنترل ارسال می‌شود را بپذیرند.

کسانی که خواهان قدرت و سلطه مطلق بر جهان هستند، دائما جاه طلبی شان را از همه کسانی که به شدت تحت تاثیر آنان هستند، پنهان کرده‌اند. چون اگر قدرت شناخته شده نباشد و خواستگاهش نیز پنهان باشد، همواره ایمن‌تر و موثرتر خواهد بود. به همین دلیل است که حکومتهای سلطه طلب همواره و مصرانه به دنبال پنهان کردن ماهیت خود از آن‌هایی بوده‌اند که در صدد شناخت و شناساندن آنان بوده‌اند. تلاش و انرژی بی‌اندازه‌ای توسط اربابان قدرت جهت پنهان کردن وجود و جاه طلبی شان از نظر عموم صرف شده است. به همین دلیل است که آن‌ها در جوامع مخفی سکونت گزیده‌اند. آن‌ها ظالمانه و وحشیانه از هویت واقعیشان محافظت کرده‌اند.

این سلطه طلبان سلسله سران رازآلودی هستند که امپراطوری تاریک جوامع مخفی را فرماندهی می‌کنند، کسانی که بخشی از شبکه بسیار بسته نسلهای شیطانپرست (لوسیفرین) هستند و دودمانشان عمیقا پیرو شیطان بوده است. آن‌ها حتی بر "خاندان روتچیلد" که از شوراهای سازمان یافته جادوگری، فراماسونری و ایلومیناتی، شورای 13 نفره (شورای کاهنان اعظم)، و شورای 33 نفره (شورای استادان اعظم فراماسونری) تسلط دارند. شورای 33 نفره به عنوان شورای اصلی انجمن برادری مرگ عمل می‌کند.

در بالای هرم، چشم می‌بینید که نشانگر لوسیفر است، خدای جوامع مخفی. بالاترین بلوک، شورای 13 نفره است که شورای کاهنان اعظم نامیده می‌شود و فقط از

خاندان روتچیلد انتخاب میشوند. بعد شورای 33 نفره است که همگی از بالاترین درجات فراماسونری هستند.

اعتقادات این اتحادهای کفرآمیز ریشه در آیین شیطانپرستی کهن دارد. در این آیین، فکر سازمان یافته‌ای یافت می‌شود که به دنبال اجرای دستور کار باستانی است، دستور کاری برای تشکیل یک امپراطوری جهانی، هوش اهریمنی که در سرتاسر جوامع مخفی نفوذ کرده و آن را بیرحمانه کنترل می‌کند. فکری که توده‌ها را هماهنگ کند، برنامه باستانی که هدف نهایی آن برقراری حکومتی جهانی تحت کنترل مستقیم است. شکل دهندگان این توطئه شرورانه کسانی هستند که نسل اندر نسل شیطان پرست بوده و بزرگ‌ترین نماینده‌های جادوگری (جادوی سیاه) و اعمال پست آیینهای بدخواهانه هستند.

این آیین شرورانه بسیار باستانی است. بواسطه این ارثیه شوم و به منظور تشکیل حکومت جهانی، این افراد بدکار به خیال خام خود توطئه از بین بردن قدرت بی‌نظیر منجی موعود را میچینند و خود را روسای پنهانی این جهان میدانند.

همین تفکر واهی در فلسطین و در زمان رسالت حضرت مسیح (ع)، توسط فرقه‌هایی از یهودیان که با حضرت عیسی (ع) مخالفت میکردند به نامهای فریسیان (Pharisees)، صدوقیان (Sadducees)ــ و کاتبان (Scribes – قانونگذاران دینی)، جاری بود (1).

این تفکر شیطانی امروزه در خدمت کسانی است که به طبقه ممتاز موسومند.

صرفنظر از درک عموم از رهبران سیاسیشان و قدرت و اعتبـــاری که از پارلمانهـــای به ظـــاهر مســـتقل کسب می‌کنند، قدرت واقعی در جوامع مخفی قرار دارد.

در بیـان عـالی آیین لوسـیفرین: توطئه و دسیسه بسـیار سـری آیینهـای رازآلـود و حکـومت جهـانی، که بسـیار باستانی است، آیین شیطان است.

این مطالب بحثی از روی احساسـات و عواطف یا مبالغه و یا "تئوری توطئه" نیست، این‌ها "وجود مسلم توطئه" هستند.

اگرچه فراماســـونری از این‌که به قدرتمنـــدترین جامعه مخفی شهرت دارد لذت میبرد، اما از انجام کـار بـزرگ و وحشتناک ایجاد حکومت غاصبانه، عاجز و نـاتوان است و در حقیقت شـــانس پـــیروزی نـــدارد. با این‌که در مقابل شـبکه فراماسـونری و مجموعه لژهـای آن‌ها جنبشـهای انقلابی وجـود دارند که با حکـومت جهـانی آن‌ها مبـارزه می‌کنند، آن‌ها به شدت تلاش می‌کند که از مـورد بررسی قـــرار گـــرفتن دور باشـــند و همـــواره مخفی و رازآلـــود بمانند.

این طبقه ممتـــــاز، این توطئه بســـــیار پنهـــــانی، این انجمنهـای مخفی، در میـان فراماسـونری، ژزوئیت‌ها و جوامع مخفی و هر ســـــازمانی که به آن‌ها مرتبط است عوامل خـــود را دارند. آن‌ها به طـــور ســـازمان یافته یهودیت را کنترل می‌کنند و بین یهودیان و غیر یهودیـــان تنش بوجود آورده و بهره بـرداری می‌کنند. آن‌ها هسـتند که سازمان ملل متحد، اتحادیه اروپا و ایالات متحده را با گماشـتن افـراد خـود در پسـتهای کلیـدی اداره می‌کنند.

آن‌ها افرادی را نیز در پستهای حساس واتیکان به کار میگمارند. آن‌ها عواملی موثر در رسانه‌ها، آکادمی‌ها و خیلی از جنبشهای اجتماعی و احزاب سیاسی و اتحادیه‌های صنفی دارند. آن‌ها مردم عادی را با ایجاد سیاست "راست" و "چپ" فریب می‌دهند، با این هدف که در نتیجه این بحثهای ایدئولوژیک، انرژی خلاق افراد شایسته را تخلیه کنند و باعث خستگی و سیاست زدگی و فریب مردم شوند.

سیاست سطحی "دو حزب" مخالف و رقابت بین آن‌ها، فریبی است برای پوشاندن استراتژیهای اربابان قدرت. سیستم دو حزبی در ایالات متحده و بریتانیا، افسانه‌ای بیش نیست. هر دو طرف، "راست و چپ"، "سرمایه دار و کارگر"، "جمهوری خواه و دمکرات"، در بندگی این دسیسه قدرت هستند و قوانینی مصوب می‌کنند که نهایتا جهان را در حرکت بسوی نظم نوین جهانی به تصویر بکشد. اتفاقات در پارلمان، امروزه فقط یک نمایش خیمه شب بازی برای توده‌های ناآگاه است.

در نتیجه، خط سیر احزاب سیاسی انحرافی و ساختگی و نگرانی‌های کاذب، تحریکهایی هستند جهت گیج کردن و عدم درک درست واقعیتی که پیش روی ماست. بعلاوه آن‌ها توجه مردم را به سمت موضوعات کم ارزش و دنیوی جلب می‌کنند و مردم را بیشتر غرق در دنیا می‌کنند.

امروزه نقل و نبات رسانه‌ها شده حواشی پیرامون خواننده‌ها و بازیگران و ورزشکاران و آگهی‌های تبلیغاتی لوازم آرایشی و داروهای افزایش و تقویت میل جنسی و وسایل فرم دهنده اندام و .....

(تنها دشمن قسم خوردة انسان، شیطان متکبر است. او بــرای گمــراه ســاختن انســان باید ملاک‌ها و معیارهــای ارزشی انسان را تغییر دهد.

لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِی الْأَرْضِ وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ

در روی زمین بدی‌ها را در نظرشان بیــارایم و همگــان را گمراه کنم؛ (سوره حجر، آیه 39)

شیطان آن قدر دنیا را تزیین می‌کند که انســان در مقــام اختیـــار، بین ارادة خداوند و ارادة خـــود، ارادة خـــود را برمی‌گزیند.

خداوند متعال در پاسخ قسم او، فرمود:

قَالَ اخْرُجْ مِنْهَا مَـذْءومًا مَـدْحُورًا لَمَنْ تَبِعَـکَ مِنْهُمْ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْکُمْ أَجْمَعِينَ

از این‌جا بیرون شو، منفور مطرود. از کسانی که پیروی تو گزینند و از همه شما جهنم را خواهم انباشت؛ (سوره اعراف، آیه 18)

و این‌گونه شـــیطان با آدمی دشـــمنی آغازید و عرصه رویارویی حق و باطل پدیدار شد.)

سرتاسر تاریخ کسانی زندگی کرده‌اند که برای برقــراری امپراطوری جهانی طرح و نقشه میکشــیدند. کســانی که بخشی از نظام ســری کهــنی بودند که در سرتاسر تمــام فرآیندهای تاریخی، جهت سرنگون ســاختن همه قــدرتها، طرح ایجاد بی‌نظمی و آشوب میکشیدند. این نظام سری کهن پشت آن‌چه که برخی محققان، طبقه ممتاز جهانی یا تشکیلات انگلیسی – آمریکایی مینامند پنهان میشــوند،

کسانی که نام عمومی‌تر شـان در عبـاراتی مثل شـورای روابط خـــارجی، کمیســـیون سه جانبـــه، بیلـــدربرگ، موسسات بزرگ معـاف از مالیـات، سـازمان ملل متحد و اتحادیه اروپا آشـــکارتر می‌شـــود. در حـــال حاضر طبقه ممتاز جهانی، در راس جنایات سازمان یافته قـــرار دارد. آن‌ها اتحادیه جنایتکـــاری تشـــکیل داده‌اند و کارشـــان استثمار، اخاذی و کنترل است. یعنی با برانـداری یکجـای یک حکـــومت از طریق روند سیاســـی، با ربا خـــواری، با دستور کـاری بیرحمانه اومانیسـتی طـراحی شـده بـرای این‌که بشر را هم از لحـــاظ اخلاقی و هم معنـــوی منحط کنند، و با بدگمان کردن مردم نسبت به پاکی و نیکوکاری بشر از طریق رسانه‌ها و آکادمیهای تحت کنترل خـــود (تا درک و احساسات عموم را تغییر دهند)، این نظـام سـری کهن، شبکه شرورانه خود را در جهان برپا کرده است.

آن‌ها با ایجـــاد و به کـــارگیری تـــرس و نفـــرت، که از طرحهای کهن طبقه ممتاز جدایی ناپذیرند، و با فـریب و حیله قصد به دام انـــداختن بشـــریت را دارند. بنـــابراین جنگها و شـــایعات آغـــاز جنـــگ، اســـلحه‌ای توانا جهت سرنگون کـردن، فـریب و ایجـاد انحـراف است. به همین دلیل است که حداقل از جنگ اسـتقلال در شـمال آمریکا به بعد، این فرقه شیطانی، جهت پیشبرد دسـتور کـارش برای تحت اطاعت کامل و مطلق درآوردن بشـــریت، همه کشمکشـها را مهندسی کـرده است. انقلاب فرانسه (2) جنگهای نـاپلئون (3)، جنگ فرانسه و پـروس (4)، جنگ داخلی آمریکا (5)، انقلاب بلشـــــویکی (bolshevik revolution)ـ (6)، جنگ جهانی اول، جنگ جهـانی دوم، جنگ خونین شـبه جزیـره کـره (7)، جنگ ویتنـام، کـره و تـــایوان، همه این‌ها میوه‌هـــای تلخ این فرقه شـــیطانی

است. کارهـای تـیره و تـار آن‌ها که مجموعا بزرگ‌تـرین توطئه تـاریخ اسـت، در زشت‌ترین نوشـته ادبی به نـام پروتکل‌های دانشوران صهیون خلاصه شده است.

پروتکل‌های رهبران صهیون برای تسخیر جهان

پروتکلها ظاهرا همان نقشه‌های حساب شـده‌ای هسـتند که صهیونیستها برای تسـخیر جهـان پایه ریـزی کرده‌اند. یکی از اصـلی‌ترین موضـوعاتی که این پروتکلها روی آن پا فشاری دارند این است که جوانان مسلمان و مسـیحی را از اعتقادات و آرمانهای دینی خود دور کنند به طـوری که با تضعیف اعتقادات جوانـان مسـلمانان، حکومت‌هـای اسلامی، دیگر نیرویی برای مبارزه صهیونیسـتها نداشـته باشند و در نتیجه آن به راحتی از پای درآیند و همینطـور با به فسـاد کشـاندن جوانـان مسـیحی و سـرگرم کـردن آن‌ها به شـــهوت رانی و هواهـــای نفســـانی خـــود، حکومتهایی که بر کشورهای مسیحی حاکم هستند نیز به راحتی به تسخیر صهیونیستها درآیند.

این پروتکلها از مـدتها پیش طـراحی شـده‌اند و در حـال اجـرا هسـتند و این‌که چـرا در اختیـار ما هسـتند به دلیل اشـتباهی بـود که یهودیـان صهیونیست در سـال 1897 مـرتکب شـدند و کنفـرانس مخفی آن‌ها در شـهر بـال سـوئیس لو مـیرود و این پروتکلها به دست پلیس مخفی تزار روس می‌افتد.

اما با این حـال بـاز هم اجـرای آن‌ها ادامه دارد و مـدت زمـان به نتیجه رسـیدن این پروتکلها بیش از صد سـال تخمین زده شـده است و بنـابراین درحـال حاضر تـیز درحال اجرا میباشد.

پروتکلها برنامه‌هایی هستند که سرمایه داران و اقتصاد دانان (متفکران و علمای) صهیونیست برای ویران کردن بنای مسیحیت، قلمرو پاپ و دست آخر اسلام، آن‌ها را تنظیم کرده‌اند. یهودیان صهیونیست معتقدند که بعد از این ویرانی که به گفته اصحاب پروتکلها طی صد سال انجام خواهد شد، آن‌ها بر جهان استیلا خواهند یافت و سلطنتی یهودی - داوودی برقرار خواهند کرد که با تدابیر و امکانات خود به یهودیان - با آن‌که اقلیتی ناچیز هستند، امکان خواهد داد تا بر تمام جهان مستبدانه حکومت کنند و هیچ دینی، نه مسیحیت و نه اسلام، در کنار آیین یهودی - داوودی باقی نخواهد ماند.

متن پروتکلها به منظور قرائت در چند جلسه کنفرانس برای بحث و تصمیم گیری و تایید نهایی آماده شده بود که پلیس مخفی تزار روس به کنفرانس مزبور به ریاست تئودور هرتصل (بنیانگذار صهیونیسم) در شهر بال سوئیس برگزار شده بود (سال 1897) هجوم آورد و اوراق آن‌ها را به تاراج برد.

صهیونیسم از نگاه صهیونیستها

صهیون در زبان عبری، به معنای پر آفتاب و نیز نام کوهی در جنوب غربی بیت‌المقدس است. کوه صهیون زادگاه و آرامگاه داود پیامبر(ع) و جایگاه سلیمان (ع) بود. گاه این واژه نزد یهودیان به‌معنای شهر قدس، شهر برگزیده و شهر مقدس آسمانی به‌کار می‌رود؛ ولی در متون دینی یهود، صهیون به آرمان و آرزوی ملت یهود برای بازگشت به سرزمین داود(ع) و سلیمان(ع) و تجدید دولت یهود اشاره دارد؛ به‌عبارت دیگر صهیون برای یهود، سمبل رهایی از ظلم، تشکیل حکومت مستقل و

فرمـانروایی بر جهـان اسـت؛ ازاین‌رو یهودیـان خـود را فرزندان صهیون می‌دانند.

صهیونیسم به جنبشی گفته می‌شـــــود که خواهـــــان مهـاجرت و بازگشت یهودیـان به سـرزمین فلسـطین و تشـکیل دولت یهـود است. صهیونیسم مانند شووینیسم (ناسیونالیسم‌افراطی) است که با خوار شـمردن ملت‌ها و نژادهای دیگر و با غلو در برتـری خـود، درپی دسـتیابی به قدرت سیاسی است. این جنبش در نیمة نخست قـرن سـیزدهم ش./ نیمة دوم قـرن نـوزدهم م. در اروپا پا به عرصة حیات گذاشت؛ ولی واژة صهیونیسم، نخستین بار ازســـوی «تئـــودور هرتصل» به کـــار رفت و ســـپس «ناحوم‌ســـاکولو» --- مـــورّخ صهیونیست --- در کتـــاب «تاریخ صهیونیست» از آن سخن گفت.

سخن پایانی

اربابان قدرت، سلسله مراتب رازآلودی که درحـال حاضر زنده هسـتند، وارثـان دسـتور کـار سـری باسـتانی جهت تشکیل امپراطوری جهانی هستند. دستور کار مهیبی که توسط جوامع مخفی پـرورش یافته و تـرویج داده شـده است.

اما مقاومتی جهانی و بویژه بین مسلمانان شـکل گرفته و یا درحال شکل گیریست که برای مبـارزه با این قـدرت شـوم به پا خواسـته‌اند. اکنـون زمـان دانـایی و معـرفت است، زمـان تشـخیص و تمیـیز و بصـیرت اسـت، زمـانی است که باید بیدار بود و از شستشـوی مغـزی که توسط فرقه شیطان صورت میگیرد، جلوگیری کرد. آن‌هـایی که نمی‌توانند این وجـــود کمین کـــرده را دریابند مســـتقیما

تحت کنترل امپراطوری تـاریکی درآمده‌انـد، امـپراطوری که خواهـان حکـومت مطلقه و دیکتـاتوری جهـانی است. آنـان بنـدگان شـیطان هسـتند و به دنبـال ایجـاد جهـانی سرشار از کفر و توهین به مقدسات.

آنـــان قصد دارند به نقطه‌ای در تـــاریخ برســـند که همه افـــراد در ســـازمانها از اعضـــای جوامع مخفی باشـــند. درواقع میخواهند شـرط ورود در هر سـازمانی، در وحله اول عضـــویت در فراماســـونری، جمجمه و اســـتخوان، ژزوئیت، شوالیه‌های کلمبوس، اپوس دئی، ایلومینـاتی و فرقه‌هـــای دیگـــری باشد که به واســـطه دســـتور کـــار یکسانشان به هم گره خورده باشند.

اما آن‌ها فـریب بـزرگی خورده‌اند. آن‌ها خداوند و قـدرت لایتناهی خداوند را نشناخته‌اند، آنان وعده پروردگـار یکتا را نفهمیده‌اند و نمی‌فهمند که «وَعْدَ اللّهِ حَقًّا».

أعوذ بالله من الشیطان الرجیم

لا یُقَتِلُونَکمْ جَمِیعاً إِلا فی قُرًی محَصـنَةٍ أَوْ مِن وَرَاءِ جُـدُرِ بَأْسهُم بَیْنَهُمْ شدِیدٌ تحْسبُهُمْ جَمِیعاً وَ قُلُوبُهُمْ شـــتی ذَلِک بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لا یَعْقِلُونَ (14)

آن‌ها هرگز با شما به صورت دستجمعی نمی‌جنگند جز در دژهـــای محکم یا از پشت دیوارها! پیکارشـــان در میـــان خودشـــان شـــدید است (اما در برابر شـــما ناتوانند) به ظاهرشـان مینگـری آن‌ها را متحد می‌بیـنی در حـالی که دلهـــای آن‌ها پراکنـــده است این به خـــاطر آن است که قومی بیعقلند.

كَمَثَـلِ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ قَرِيبًا ذَاقُـوا وَبَـالَ أَمْـرِهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (15)

كار این گروه از یهود همانند کســانی است که کمی قبل از آن‌ها بودند، طعم تلخ کار خود را چشیدند و برای آن‌ها عذاب دردناک است.

كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَـالَ إِنِّى بَرِىءٌ مِّنكَ إِنِّى أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ (16)

کار آن‌ها همچون شیطان است که به انســان گفت کـافر شو (تا مشکلات تو را حل کنم!) اما هنگامی که کافر شد گفت: من از تو بــیزارم، من از خداونــدی که پروردگــار عالمیان است بیم دارم!

فَكَانَ عَاقِبَتَهُمَا أَنَّهُمَا فِى النَّارِ خَالِـدَيْنِ فِيهَا وَذَلِـكَ جَـزَاء الظَّالِمِينَ (17)

ســرانجام کــار آن‌ها این شد که هر دو در آتش دوزخنــد، جاودانه در آن می‌مانند، و این است کیفر ستمکاران.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَلْتَنظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَــدٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (18)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از مخالفت خدا بپرهیزیــد، و هر انسانی باید بنگـرد تا چه چـیز را بـرای فـردایش از پیش فرســـتاده، و از خـــدا بپرهیزید که خداوند از آن‌چه انجام می‌دهید آگاه است.

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ أُوْلَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (19)

و همچون کسانی که خـدا را فرامـوش کردند و خـدا نـیز آن‌ها را به خـود فراموشی گرفتـار کـرد نباشـید، و آن‌ها فاسق و گنهکارند.

لَا يَسْتَوِى أَصْحَابُ النَّارِ وَأَصْـحَابُ الْجَنَّةِ أَصْـحَابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفَائِزُونَ (20)

هرگز اصــحاب دوزخ و اصــحاب بهشت یکســان نیســتند، اصحاب بهشت رستگار و پیروزند.

لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَّرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُّتَصَـدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ (21)

اگر این قرآن را بر کوهی نازل می‌کردیم می‌دیدی که در برابر آن خشــوع می‌کند و از خــوف خــدا می‌شــکافد! و این‌ها مثالهــائی است که بــرای مــردم می‌زنیم تا در آن بیندیشند.

هُـوَ اللَّهُ الَّذِى لَا إِلَـهَ إِلَّا هُـوَ عَـالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّـهَادَةِ هُـوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ (22)

او خــدائی است که معبــودی جز او نیســت، از پنهــان و آشکار آگاه است، و او رحمان و رحیم است.

هُوَ اللَّهُ الَّذِى لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْـرِكُونَ (23)

او خدائی است که معبـودی جز او نیسـت، حـاکم و مالک اصـلی او اسـت، از هر عیب مـنزه اسـت، به کسی سـتم نمی‌کند، به مؤمنان امنیت می‌بخشد، و مـراقب همه‌چـیز

است، او قدرتمندی است شکست ناپـذیر که با اراده نافذ خود هر امری را اصلاح می‌کند، او شایسته بزرگی است. خداوند مـــنزه است از آن‌چه شـــریک بـــرای او قـــرار می‌دهند.

هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاء الْحُسْنَى يُسَـبِّحُ لَهُ مَا فِى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (24)

او خداونـــدی است خـــالق، و آفرینـــنده‌ای بیســـابقه، و صورتگری است (بی نظیر) برای او نامه‌ای نیک اســت، و آن‌چه در آسمان‌ها و زمین است تسبیح او می‌گویند، و او عزیز و حکیم است.

آیات 14 تا 24 سوره حشر

———————————————————————————————————————

فایل صوتی سخنرانی دکتر عباسی در مـورد پروتکلهـای صـهیون را می‌توانید از لینک زیر دریـافت کنید. پیشـنهاد می‌شود حتما این فایل را دانلود کرده و گوش دهید

http://parsaspace.com/files/1938984884/Protecols_Of_Zion-_Dr.Abbasi.mp3.html

هم‌چـــنین متن کامل پروتکلهـــای صـــهیون را از لینک زیر می‌توانید دریافت کنید

http://parsaspace.com/files/8438984884/The_Protocols_of_the_Learned_Elders_of_Zion.pdf.html

---

پاورقی‌ها

1) توضیحاتی در مورد فریسیان و صدوقیان برگرفته از سایت حوزه

در روزگار عیسی، گروههای گوناگون دیانت یهودی اهمیتی یکسان برای شریعت و سیاست قائل نبودند. عمده‌ترین گروههای یهودیت رسمی، عبارت بودند از صدوقیان (Sadducees) و فریسیان (Pharisees). صدوقیان گروهی اشرافی و عمدتا روحانی بودند که به منظور حفظ سنن دینی با امپراتوری روم همکاری کردند. آنان در دعا و نیایش همگانی در معبد سلیمان تأثیر بسزایی باقی گذاشتند، اما در میان عامه مردم چندان طرفداری نیافتند. صدوقیان صرفا شریعت مکتوب (اسفار خمسه و به میزانی کمتر کتب انبیای عهد عتیق) را قبول داشتند و آن را در ظاهر رعایت میکردند. آنان هراسی از فرهنگ یونانی به خود راه نمی‌دادند، چرا که اعتقاد داشتند خداوند اخلاقیات کتاب مقدس را در میان غیر یهودیان نیز اشاعه داده است. صدوقیان در تلاش برای حفظ موجودیت قوم یهود، بسیاری از اعمالی را که فریسیان بسیار مهم تلقی می‌کردند، کم اهمیت جلوه دادند.

فریسیان گروهی غیر روحانی و با نفوذتر از صدوقیان بودند. ایشان اعقاب مؤمنانی بودند که در دوران پس از جنگ استقلال مکابیان (حدود سال 125 پیش از دوره مشترک) به دفاع از دین خود پرداختند و در مخالفت با

شـیوع فرهنگ یونـانی، ثـابت قدمانه بر شـریعت صـحه گذاردند. فریســیان که بر مطالعه دقیق تــورات اصــرار می‌ورزیدنــد، در همه جــای فلســطین حضــور داشــتند وکنیسه‌هایی را که یهودیــان خــارج از بیت المقــدس در آن‌ها برای عبادت و مطالعه گرد هم می‌آمدند، تحت نفوذ خود درآورده بودند.گر چه آنـان از دیربـاز به شـدت میهن پرست بودنـد، لیکن در زمانه عیسی توجه آن‌ها عمـدتا به شریعت یهودی (تورات) معطوف بود.

فریسـیان به طـور غریـزی جزئیـات شـریعت را مو به مو رعایت می‌کردند. عیسی با این غریزه تخالف می‌ورزیــد، زیرا اعتقاد داشت که نص شریعت می‌تواند به زیـان روح آن باشد. امروزه نگرش محققان درباره فریســیان، تأیید آمـیزتر از نگـرش نسـلهای گذشـته مسـیحیان. فریسـیان تنها گروه از رهبران دیـنی بودند که پس از تخـریب معبد سلیمان و تبعید بنی اسرائیل به دنبال سـرکوب شـورش یهودیـان در سـال 70 دوره مشـترک توانسـتند به بقـای خــویش ادامه دهند. آن‌گــاه که مناسک دیــنی و مراسم قربانی کردن در معبد دیگر ممکن نبود، فریسیان بیش از پیش عبادت و مطالعه در کنیسه‌ها را ترویج کردند. دیری نگذشت که آنان مجموعه سنن شفاهی را تـدوین کردنـد، مجموعه‌ای که دریهودیت «میشنا» (Mishnah) و تلمود (Talmud)ـ نــام گــرفت. بــدین تــرتیب فریســیان مبــدع یهودیــتی بودند که در دوره مشــترک (تــاریخ مشــترک مسیحیان و یهودیان) سلطه داشته است.

خداشناسی، نامحدود و کمال محض بودن خدا، نحوه انتزاع عقلی اسماء و صفات الهی

پرسش:آیا تنها با استفاده از عقل می‌توان صفات خدا را اثبات کرد؟ مثلاً اثبات کرد که خدا نامحدود است؟ یا مثلاً علم و قدرت تو نامحدود است؟ یا مثلاً این‌که خدا کمال مطلق است و بدون نقص؟ به عنوان مثال اگر قبول کنیم که جهان هستی را خدا آفریده باز هم دلیل بر نامحدود بودن قدرت خدا نیست. چون ما نمیدانیم که آیا می‌تواند چیزی بالاتر از این خلق کند یا نه؟

پاسخ:

1- اساساً خدا یعنی موجود نامحدود و کمال محض و مطلق. این تعریف ما از خداست؛ این تعریف واجب الوجود است؛ و در براهین اثبات وجود خدا در حقیقت می‌خواهند وجود موجود نامحدود و مطلق و محض را اثبات نمایند. وقتی وجود چنین موجودی اثبات شد آن‌گاه اوصاف او نیز از وجود او انتزاع می‌شوند. البته ممکن است منظور کسی از خدا موجودی غیر از این باشد؛ در این صورت واژه خدا مثل واژه شیر در فارسی مشترک لفظی خواهد شد. لذا اثبات آن خدا اثباتگر خدای مورد نظر ما نخواهد بود و انکار او نیز انکار خدای مورد نظر ما نیست. و حقیقت این است که واژه خدا مشترک لفظی است و تصوّر افراد از خدا متفاوت می‌باشد. اکثراستدلالهایی هم که بر عدم وجود خدا اقامه شده‌اند در حقیقت وجود خدایی غیر از خدای مورد نظر ما را ردّ می‌کنند.

پس قبل از اثبات وجود یک موجود ابتدا باید مشخّص نمود که منظور من از این موجود چیست تا در مقام استدلال گرفتار مغالطه اشتراک لفظی نشویم. بر همین اساس می‌گوییم: خدا در منظر حکیم موحّد یعنی وجود محض، صرف، مطلق و نامحدود؛ یعنی وجودی که هیچ قیدی برنمی دارد حتّی همین قید بی‌قیدی را. مراد از نامحدود بودن خدا نیز همین است. نامحدود یعنی موجودی که حدّ ندارد. حدّ هر موجودی ماهیّت (چیستی) آن موجود است. حدّ هر موجودی همان است که آن موجود را از دیگر موجودات متمایز می‌کند. برای مثال آن‌چه میمون را از انسان متمایز می‌کند، صرفاً شکل ظاهری آن‌ها نیست؛ بلکه ماهیّت آن‌هاست. لذا اگر با جراحی پلاستیک میمونی را به صورت انسان درآورند باز حقیقتاً انسان نخواهد شد؛ بلکه هم‌چنان میمون خواهد بود و در ضمن میمون بودن، مجسمه‌ای متحرّک از انسان نیز خواهد بود. تمایز انسان‌ها از همدیگر نیز به ماهیّات عرضی آن‌هاست مثل شکل و رنگ و... که آن‌ها نیز حدودند. پس ماهیّت یعنی حدّها و مرزهای بین موجودات؛ و شکّی نیست که حدّ و مرز اموری عدمی‌اند که عقل ما آن‌ها را اموری وجودی اعتبار می‌کند. بنا بر این وقتی گفته می‌شود خدا موجودی نامحدود است مقصود این است که او ماهیّت نداشته و وجود محض است. منظور از محض و صرف بودن نیز این است که او فقط وجود است و دیگر هیچ. مراد از مطلق بودن نیز دقیقاً همین معناست که او وجود می‌باشد و از هر قید و شرط و حدّی رهاست.

- فرق بی‌نهایت و نامحدود

عدد، کمّیّت است؛ و کمّیّت از ماهیّات عرضی می‌باشد؛ لذا هر عددی محدود است. بزرگ‌ترین عدد نیز معنی ندارد؛ نه این که معنی دارد ولی به ذهن نمی‌آید. سلسله اعداد نیز گرچه بی‌نهایت، ولی محدود است. باید توجّه نمود که نامحدود بودن غیر از بی‌نهایت بودن است. هر نامحدودی، بی‌نهایت است؛ یعنی نهایت و پایان ندارد؛ ولی هر بی‌نهایتی نامحدود نیست. بی‌نهایت فقط در کمّیات به کار می‌رود چه کمّ منفصل که عدد است و چه کمّ متّصل که خطّ و سطح و حجم و زمان است. سلسله اعداد و خطّ و سطح و حجم، نهایت ندارد؛ یعنی آخر ندارد؛ یعنی همواره قطعه‌ای از آن بالفعل موجود است. ولی همه این‌ها حدّ دارند، یعنی سلسله اعداد یا خطّ، سلسله اعداد یا خطّ است نه چیز دیگری مثل سلسله علل یا سلسله حوادث...؛ یعنی این امور با دیگر امور، وجه تمایز دارند؛ یعنی مرزی عقلی دارند که آن‌ها را از دیگر امور جدا می‌کند. خطّ و سطح هر دو بی‌نهایتند ولی خطّ، خطّ است و سطح، سطح. هم‌چنین خطّ، سلسله اعداد نیست و بالعکس. پس هر کدام این‌ها تعریف و محدوده‌ی وجودی خود را دارند. ولی موجود نامحدود، از هر تعریفی و از هرقید و حدّی منزّه است؛ یعنی نه اندازه و مقدار دارد نه رنگ و مزّه و بو و مکان و زمان. نه داخل در چیزی است نه خارج از چیزی است. نه درون دارد نه بیرون دارد؛ نه جوهر است و نه عرض و نه.... هم‌چنین وقتی گفته می‌شود الله اکبر، مقصود این نیست که او از همه‌چیز بزرگ‌تر است. بلکه منظور این است که او برتر از آن است که با چیزی مقایسه شود؛ و برتر از آن است که تعریف و توصیف ماهوی شود. چنین نامحدودی را انسان نه تنها ادراک می‌کند

بلکه ادراک او اســاس تمــام ادراکهاست. چــون ادراک وجود بی‌قید، ادراکی بدیهی و اساس تمــام ادراکهاست. تا انسان وجود را فارغ از هر قیدی ادراک نکند نمی‌تواند دیگر امــور را ادراک نماید. لــذا امــام صــادق (ع) فرمودند:«... مَعْرُوفٌ عِنْدَ کُلِّ جَاهِلٍ فَرْدَانِیّاً لَا خَلْقُهُ فِیهِ وَ لَا هُوَ فِی خَلْقِهِ غَیْرُ مَحْسُوسٍ وَ لَا مَجْسُوسٍ لا تُدْرِکُهُ الْأَبْصارُ... ------ نزد هر جاهلی معروفست؛ یکتاست؛ نه مخلوقش در او باشند و نه او در مخلوقش؛ محسوس نیست و به لمس در نیاید، و دیدگان درکش نکنند،...» (کافی، ج1، ص91)

-- چرا خدا نامحدود است؟

موجود عقلاً (در مقام فرض عقلی) به دو قسم تقسیم می‌شود. موجود یا غنیّ بالذات است یا غنیّ بالذات نیست. به عبارت دیگر موجود یا عین وجود است یا عین وجود نیست. موجودی که عین وجود و غنیّ بالذات است واجب الوجود نامیده می‌شود؛ وموجودی که عین وجود نیست ممکن الوجــود گفته می‌شــود. موجــوداتی مثل انسان، سنگ، فرشته و جنّ ممکن الوجودند؛ یعنی این‌ها عین وجود نیستند بلکه ماهیّتند؛ و ماهیّت نسبتش به وجــود و عــدم یکســان اســت؛ یعــنی می‌تواند باشد و می‌تواند نباشد. لذا نمی‌توان گفت انسان وجود است؛ بلکه باید گفت انســان وجــود دارد؛ چــون ممکن است انسان وجود نداشته باشد؛ کما این‌که زمانی وجود نداشته است. اگر انسان عین وجود بود همواره باید می‌بود؛ چون عدم، نقیض وجود است؛ و محال است وجود، عدم گردد. ممکن الوجود از آن جهت که نسبتش به وجود و عدم یکسان است نیازمند علتی است که به او

وجود دهد؛ و غـیر از خـود وجـود، چـیزی نیست که به آن وجود دهد. لذا زمانی به ماهیت انسان وجـود داده نشـده بود، پس موجود نبود؛ و حال به آن وجود داده شـده، پس موجود شده است. ماهیّاتی نیز هستند که به آن‌ها وجـود داده نشده است لذا موجـود نشـده‌اند مثل سـیمرغ، دیـو، اژدهـای هفت سر و.... پس ملاک احتیـاج به علّت، ممکن الوجود بودن است.

امّا منظور از واجب الوجود، موجودی است که عین وجود است و از سنخ مـاهیّت نیسـت؛ چـون اگر مـاهیت داشت باید کسی به او وجـــود می‌داد. بنا بر این در نگـــاه حکیم موحّد، خدا یعنی عین وجود و خودِ وجود؛ و حقیقت وجود یکی بیش نیســت؛ و الّا لازم می‌آمد که نقیض آن (عـدم) نیز زیاد باشد در حالی که عدم چـیزی نیست که زیـاد هم باشد. پس خدا وجود است؛ و عین غنا و بی‌نیازی اســت؛ ومعـنی نـدارد که گفته شـود چه کسی به خـدا (وجـود)، وجود داده است. چون وجود، خودش وجود است و نیازی به وجود دهنده ندارد؛ منظـور از بی‌نیـازی واجب الوجـود نیز همین است که نیاز به علت ندارد. چـون همه کمـالات ناشی از وجود و ظهورات و اوصـاف وجودند. مـاهیت نه عالِم است نه جاهل؛ نه قویست نه ضعیف؛ نه زنده است نه مرده. وقتی به ماهیت، وجود افاضه شد صفات کمـال نیز به اندازه‌ی مرتبه‌ی وجـودیش به آن افاضه می‌شـود؛ به عبـــارت دیگر کمـــالات یک موجـــود ممکن، ظهـــورات وجـــودی است که به او داده شـــده اســـت؛ و در واقع هر کمـالی که در ممکن الوجـود است ظهـور کمـالات واجب الوجود است در رتبه وجودی ممکن الوجود.

خلاصه مطلب این‌که واجب الوجـود بـودن عین بی‌نیـاز بـودن و عین غـنیّ بالـذات بـودن است. لـذا ما نامحـدود بـودن را بـرای واجب الوجـود فـرض نکـرده ایم بلکه اولاً نامحدود بـودن در معـنی خـود واجب الوجـود نهفته است کما این‌که بی‌نیازی او هم در معـنی وجـوب وجـود نهفته است. در واقع تصـور واجب الوجـود محـدود یا واجب الوجـود نیازمند مثل تصـور مثلث چهـار گـوش است. آیا می‌توان گفت که این فرض ماست که مثلث را سه گوش تصور می‌کنیم؟ آیا می‌توان گفت که ممکن است شـکلی مثلث باشد ولی در عین حال سه گوش هم نباشد؟ لذا با اثبات واجب الوجـود، نامحـدود بـودن و بی‌نیـازی آن نـیز اثبات شده است؛ چون منظور ما از واجب الوجـود همین وجـود صـرف و نامحـدود می‌باشد. مـراد از این‌که خـدا محـدود نیست این نیست که خـدا دارای طـول وعـرض و ارتفاع بی‌نهایت است؛ بلکه مقصود این است که خدا حدّ منطقی یا فلسفی ندارد؛ چون حدّ یک شیء، مـاهیت آن است. و ماهیت شئ همان تعریف شئ است که چیسـتی آن شئ را بیـان می‌کند و خـدا چیسـتی نـدارد. وقـتی می‌پرسیم فلان موجود چیست؟جـوابی که داده می‌شـود همـان مـاهیت شئ است و خاصـیت این جـواب این است که آن شئ را از اشـیاء دیگر متمـایز می‌کنـد؛ و تمـایز وقتی معنی دارد که موجود در عرض موجـود دیگر باشـد؛ و خدا در عرض هیچ موجودی نیست.

-- استدلال بر نامحدود بودن خدا

تقریر اول

هر موجود محدودی دارای ماهیت است؛ چون ماهیت، حدّ وجـود اسـت؛ و امکـان، لازمه‌ی مـاهیّت است. پس هر

موجـــود محـــدودی ممکن الوجـــود است و هیچ ممکن الوجودی واجب الوجود نیست. پس هیچ موجود محـدودی واجب الوجود نیست.

تقریر دوم

وجود، یک حقیقت مشکک(دارای مراتب) اســت؛ و واجب الوجـود بـالاترین مرتبه وجـود است. در سلسـله مـراتب وجـود هر مرتبه از وجـود نسـبت به مرتبه بـالاتر از خـود محدود است(نسبت به مافوق خود ضـعف وجـودی دارد). حال اگر واجب الوجود محدود باشد لازم می‌آید که بـالاتر از واجب الوجود نیز وجودی باشد تا واجب الوجود نسبت به آن ضعیف و محـدود باشـد؛ و این خلف است چـون در تعریف واجب الوجـود گفـتیم که واجب الوجـود بـالاترین مرتبه وجود است.

تقریر سوم

واجب الوجود یعنی بالاترین حد وجود(اشدّ الوجود) و اگر واجب الوجـود محـدود باشد لازم می‌آید که فاقد بـرخی کمـالات باشـد؛ و هر کمـالی امر وجـودی است. پس اگر واجب الوجود محدود باشد، لازم می‌آید که فاقد مرتبه‌ای از وجـــود باشد و فاقد مـــرتبه‌ای از وجـــود نمی‌تواند بالاترین مرتبه وجود باشد. پس اگر واجب الوجود محدود باشد لازم می‌آید که واجب الوجـــــود نباشد و این خلف است.

در این اســـتدلالها مشـــاهده می‌فرمایید که اگر معـــنی درست واجب الوجـود (وجـود صـرف) به درسـتی تصـور شود، نامحدود بـودن آن (بـدون مـاهیت بـودن آن) امـری بدیهی است؛ لذا این براهین همگی تنبیهی هستند.

2- خدا کمال محض است.

منظـور از کمـال همـان وجـود اسـت؛ یعـنی کمـال، اسم دیگری است برای وجود.لذا خدا کمـال محض است یعـنی خدا وجود محض می‌باشد.

نقیض کمال، نقص است. و نقص یعنی عدم چـیزی. پس کمـال یعـنی وجـود چـیزی. چـون نقیض عـدم، وجـود می‌باشد. بر همین اساس باید گفت: نقیض کمال محض، نقص محض است؛ و نقص محض یعـنی عـدم محض. پس کمال محض یعنی وجود محض.

هر صـفت کمـالی چـون علم، قـدرت، حیـات و... نـیز در واقع صـفات وجودند نه صـفات مـاهیّت. لـذا انسـان- به عنـوان یک مـاهیّت- ذاتـاً نه اقتضـای عـالمیّت دارد نه اقتضـای قـدرت دارد نه اقتضـای حیـات دارد و نه اقتضای.... ماهیّت اگر وجود یافت به مـیزان وجـودش از این صـفات وجـود نـیز بهـره خواهد داشـت؛ امّا چـون وجودش محض نبوده محدود به ماهیّت است، لـذا صـفات وجودی او نیز محدود خواهند بود.

پس خدا تمام اوصاف کمال را به نحو نامحدود دارد؛ چـرا که تمام این اوصاف، اوصاف ذاتی وجود و به تعبیر دیگر، اسماء ذاتی وجودند؛ و خدا یعنی وجود محض و نامحدود.

3- اثبات وحدانیّت واجب الوجود از راه نامحدود بودن او

-- برهان نخست

وجود بیش از یک واجب الوجود محال است. چـون واجب الوجود یعنی وجودِ بدون حدّ، بـدون قید و بـدون مـاهیّت؛ به عبـارتی یعـنی وجـود صـرف و محض. و بـرای چـنین

وجودی فرض دومی محال است. چون اساساً صرف هر چیزی، چه در ذهن و چه در خارج، دومی بردار نیست. برای مثال صرف انسان که از هر قیدی مثل مرد بودن و زن بودن، بلند یا کوتاه بودن، سفید وسیاه بودن و... منزّه است، دومی بردار نیست. چون دوگانگی فرع تمایز و تمایز فرع مقیّد بودن است و تقیّد در مقابل صرافت است. پس وجود محض و منزّه از قید و حدّ (واجب الوجود) نه تنها دومی بردار نیست که فرض دومی هم برای آن محال است.

-- برهان دوم

اگر وجود محض و بدون قید (وجود نامحدود) دومی داشته باشد یا آن دو عین همند یا غیر هم. اگر عین هم باشند دوگانگی در کار نیست و اگر غیر هم باشند پس باید وجه اختلاف داشته باشند. یعنی حدّاقلّ یکی از آن‌ها باید چیزی داشته باشد که دیگری فاقد آن باشد تا به این وسیله دو گانگی حاصل شود. و اگر چنین شد در آن صورت از وجود محض بودن خارج شده، هر دو، وجود مقیّد و داری حدّ و مرز عقلی می‌شوند. یکی مقیّد و محدود به داشتن آن چیز و دیگر مقیّد و محدود به نداشتن آن. پس از فرض دو وجود محض و نامحدود لازم می‌آید که آن دو محض و نامحدود نباشند و این تناقض است.

4- نحوه‌ی انتزاع اسماء ثبوتی و سلبی خدا از ذات واحد او

اثبات تک تک اسماء و اوصاف ثبوتی و سلبی خداوند متعال مستلزم نگارش کتابی است مفصّل. لذا در چنین

نــامه‌ای مقــدور نیست. لــذا با توجّه به آن‌چه قبلاً گفته شده، ذیلاً به نحوه‌ی انــتزاع این اســماء و صــفات از ذات واحد می‌پردازیم.

طبق مباحث سابق معلوم شد که خدا یعنی وجــود محض، صرف و بدون هیچ قید و حــدّی؛ و روشن است که چــنین وجــودی تــرکیب بــردار نخواهد بــود؛ چــون هر ترکیــبی مستلزم نوعی دو گانگی است؛ و دوگانگی فرع بر وجــود وجه تمــــایز است. و هر وجه تمــــایزی قید است. پس لازمه‌ی مــرکّب بــودن وجــود محض، مقیّد بــودن است. و این خلف فــرض و تنــاقض می‌باشد. چــون مقیّد بــودن یعنی غیر محض بودن که نقیض محض بودن است.

پس وجــود صــرف، مــنزّه از هر گونه تــرکیب است. چه ترکیب خــارجی، چه عقلی و چه وهمی. و چــنین وجــودی عین وحــدت و یگــانگی است. لــذا از صــرافت و وجــوب وجــود خــدا، اسم الاحد انــتزاع می‌گــردد. هم‌چــنین خــدا نمی‌تواند جسم باشد؛ چون جسم مرکّب است از مــادّه و صورت. روح هم نمی‌تواند باشد؛ چون روح نیز مــرکّب از وجود و ماهیّت است. به تعبیر دیگر روح، ماهیّت است نه وجود.

ایضــاً چــنین وجــودی دوّمی بر نمی‌دارد. چــون لازمه‌ی دومی نــیز دوگــانگی و تمــایز و مقیّد بــودن است. پس او دومی بــردار نیســت؛ لــذا واحد است. به این تــرتیب اسم الواحد از ذات خدا انتزاع می‌شود.

و چون وجود محض زوال و عدم نمی‌پذیرد لذا او همواره ثــابت است. و از این‌جا اسم الثــابت و الحــقّ بــرای او انتزاع می‌گردد. چرا که حقّ نیز به معنی ثابت است.

و چون وجـود محض به خـودی خـود ظهـور دارد و ظهـور ماهیّات نیز با اوست او را نـور گفته‌اند. چـون نـور، خـود عین روشنی بوده دیگر امور را نیز روشن می‌کند.

و چــون او نــزد خــود حاضر است و همه‌ی موجــودات در محضر اویند او را عــالِم و علیم گویند. چــون علم یعــنی حضور چیزی نزد چیز دیگر.

و چون هر مطلقی احاطه‌ی وجودی بر مقیّد دارد، خدا را محیط نامند.

و چــون وجــود مقیّد در پیــدایش و بقــائش بند به وجــود محض است خدا را قیّوم گویند.

و چون نامحـدود اسـت، کرانه نـدارد؛ لـذا صـمد اسـت؛ یا چــون وجــود محض است و وجــود را به غــیر وجــود نیــاز نیست؛ پس صمد است.

و چـون وجـود محضی غـیر او نیست لـذا کسی نیست که شکست دهنـــــده‌ی او باشد پس عزیز (شکست ناپـــــذیر) است.

و چون از وجود نامحدود و بی‌کرانه چیزی جـدا نمی‌شـود پس لَم یَلِد؛ و چون عین وجود از چــیزی پدید نمی‌آید پس و لَم یُولَد.

و چون خلل در او و ظهوراتش نیست حکیم است.

و...

و به همین تــرتیب اســماء دیگر حــقّ تعــالی یک به یک از ذات واحد بسیط انتزاع می‌شوند.

بنا بر این، خـــدای تعـــالی یک حقیقت بیش نیست و آن وجـــود است. و اســـماء و صـــفات از همین یک حقیقت انـــتزاع می‌شـــوند؛ و در واقع این‌ها اســـماء گونـــاگون وجودند. لـذا کـثرتی در ذات احـدی نیست. اگر کـثرتی در اسماء و صفات او دیده می‌شـود از ضـعف ادراک انـتزاع کننده است و الّا بـرای واصل به مقـام احـدیّت که مقـام فناء مطلق است، جز خدا (وجود محض) هیچ نیست.

خدای خورشید و ارتباط آن با سال 2012

خدای خورشید و ارتباط آن با سال 2012

این مطالب که در ادامه خواهید خواند زاییـده‌ی تخیل من نیست بلکه بازی بـزرگی است که در طـول تـاریخ انجـام شده و مـارا فریفته است. شـما هم میدانید که در طـول تاریخ شخصیت حضرت مسـیح (ع) دسـتکاری شـده است. همه‌ی این دسـتکاری‌ها فقط و فقط بـرای این است که قدرت در دست کسانی باشد که شما حـتی از وجودشـان بی‌اطلاعید. قدرتی که در سایه پیش مـیرود ولی بیش از 90% انسان‌ها را تحت کنترل خود دارند.

میدانید که خورشید پرستی همـواره آییـنی در تعـارض با وحدانیت خدای یگانه بوده وهمواره پیامبرانی بوده‌اند که به پیکار با خورشید پرستان برخاسته‌اند. پیامبرانی چـون ابـراهیم (ع). جـالب است که خـاور میانه مهد خورشـید پرستی بوده است و هم‌چنین مهد پیـامبران الهی. یعـنی بیشـترین مبـارزه علیه مشـرکان در خـاور میانه صـورت گرفته است.

آیا میدانید امروزه ناخواسته بسـیاری از افـراد جهـان در دام خورشـید پرسـتی افتـاده انـد؟ کـاری که که شـیطان برای هزاران سال در انجام آن موفق بوده است.

در ادامه به پاسخ این سوال خواهید رسید که چـرا 2012 اینقدر مهم شـده اسـت؟! چـرا بـرخی قـدرت‌ها به آب و تـــاب افتاده‌اند تا دموکراسی را به خـــاور میانه تزریق کننـد؟ چـرا تمـامی جنگ‌ها بر علیه ادیـان توحیـدی بـوده اسـت؟! وهیچ کس به ادیـان غـیر توحیـدی سـنگ پـرانی

نمی‌کند؟! چرا امروز کاریکـاتور حضـرت محمد (سـلام بر او و خاندان پاکش بـاد) را میکشـند وکسی از قـدرت‌های جهــان دم نمیزنــد؟! چــرا امــروز با دین بــودا، جنبش رائلیسم و مکتب‌های نوظهور مبارزه نمی‌شود؟!

حال بـرویم سر مطـالب: آیا شـما هـوروس (horus)ـ رو میشناسید؟ میدانید هوروس که بود؟

هـوروس خـدای خورشـید مصر باسـتان بـود. تصـویر زیر تصویر هوروس است.

آیا تا کنون داستان زندگی هوروس را شنیده اید؟!

داسـتان زیر و مقایسه‌ی آن برگرفته از فیلم روح زمـان "Zeitgeist" است:

با هم داستان زندگی هوروس را میخوانیم:

هروس در 25 ماه دسامبر از ایـزس مـاری بـاکره متولد شد. تولد او با ستاره‌ای در شرق همـراه بـود. آن سـتاره خود توسط سه پادشاه دنبال شد وناجی تــازه تولد یافته را پیــدا کردند و او را زینت دادند. در 12 ســالگی او یک آموزگار کودک بخشنده بـود. در سی سـالگی توسط پیکر آنوب، غسل تعمید داده شد و اینگونه تبلیغ دیـنی خـود را آغاز کرد. هـوروس 12 شـاگرد داشـت، او جهـان گـردی میکرد همرا با انواع معجـزات از قبیل شـفای بیمـاران و راه رفتن روی آب. هــوروس به نام‌هــای زیــادی مانند حقیقت، نـور، پسر مبـارک شـده توسط خـدایان، چوپـان خـوب، بـره‌ی خـدا و غـیره معـروف بـود.پس از خیـانت توسط تایفون هوروس به صلیب کشیده شد و بــرای سه

روز مدفون شد و بعـدا زنـده شد..... انـدکی صـبر کنیـد، این داستان کمی آشنا به نظر می‌رسد.

عیسی مسیح(ع) نیز در 25 دسامبر در بیت الحم از مریم مقدس زاده شد، تولد او با ستاره‌ای در شرق همراه بـود که سه پادشاه و مجوسیان آن ستاره را دنبال میکردند تا ناجی جدید را پیدا کنند، در 12 سالگی آموزگـار کودکـان بـود. در 30 سـالگی توسط یوحنا غسل تعمید داده شد. واینگونه تبلیغ دیـنی خـود را آغـاز کـرد. عیسی (ع)12 شاگرد داشت و جهانگردی میکرد همرا با انـواع معجـزات از قبیل شـــفای بیمـــاران، راه رفتن روی آب و..، او هم‌چنین با نام‌های شاه شاهان، پیر خدا، نور جهان، آغاز و فرجـام، بـره‌ی خـدا و ....مشـهود بـود. پس از خیـانت توسط یهودا در ازای 30 سکه‌ی نقره به صـلیب کشـیده شد ودر قـبر قـرار داده شد و پس از سه روز زنـده شد وبه سمت بهشت، بالا رفت.

اول از همه این‌که الگـوی تولد کـاملا بر اسـاس مسـائل نجومی است – ستاره‌ی شرق، ستاره‌ای از کلب اکـبر (به نـام سـیریوس sirius)ـ است. درخشـان‌ترین سـتاره در آسمان شب که در 24 ماه دسامبر با سه ستاره درخشان در "سـیف الجبـار "همـتراز می‌شـود. این سه سـتاره درخشان روی "روی سیف الجبار "با همان نامی هسـتند که در زمان‌های قدیم نامیده می‌شدند. یعنی: سه پادشاه "Three Kings"

وسه پادشـاه و درخشـان‌ترین سـتاره یعـنی سـیریوس همگی به جـایی اشـاره می‌کنند که خورشـیددر 25 مـاه دسـامبر در آن‌جا طلـوع می‌کنـد، به همین دلیل است که

سه پادشـــاه، ســـتاره‌ی شـــرق را دنبـــال می‌کنند تا محل طلوع خورشید را نشان دهند.

آیا این بـدان معنا است که عیسی نـیز همچـون هـوروس یک افســانه بــود؟! – البته که حقیقت مخفی نگه داشــته شده است.

بایســـــتید. زود نتیجه گـــــیری نکنید. مطـــــالب قبل فقط بخشی از فیلم روح زمان بود.

ســازنده فیلم با معــرفی بــرخی واقعیــات، به این نتیجه می‌رسد که شخصـــــیت‌ها و پیکرهـــــای مـــــذهبی همه افسانه‌اند. واین یکی از بزرگ‌ترین اشتباهات روح زمــان است.

عیسی (علیه السـلام) به واقع یک پیـام‌آور الهی بــود که پیام خدا را منتشر میکرد. اما چرا آن‌ها داستان هــوروس را از داستان عیسی (ع) تقلید کردند؟

بدانید که تحریف در ادیـان یکی از بزرگ‌تـرین فریب‌هـای شـیطان بـوده که حـتی بسـیاری از افـراد متوجه آن هم نمیشوند.

حال بیایید باز هم در مورد هوروس بگوییم. بعد از این‌که پدر هوروس، اسـایرس (osiris)ـ توسط بـرادرش ست (set) کشته شد هوروس برای سلطنت مصر باید میجنگید (دقت کنید گفتم مصر) در نـتیجه‌ی جنگ یکی از چشـمان هوروس آسیب دید. به هر حال هوروس پیروز آن میــدان شد و "خدای خورشید یک چشم" شد.

او بالاخره با Ra، خدای آفتاب مصر باستان ادغـام ویکی شـــده تا به Ra-Horakhty تبـــدیل شـــوند. این یعـــنی

فرمانروایی تمام مصر. توجه کنید که سایر خـدایان مصر باستان فقط جلوه‌ای از این تک خدا بودند.

بنـابراین خـدای خورشـید یک چشم به نام‌هـای "خـدای خورشید"، "نور جهان "و "فرمانروای همه "نـیز نامیـده می‌شود.

آیا میدانید نمـاد هـروس تک چشم یکی از معروف‌تـرین نمادهای فراماسونری در جهان اسـت؟ حـال با خـود فکر کنید که چه تـوطئه‌ای بـرای پـذیرش دجـال یک چشم به عنوان مسیح واقعی در حال آماده سازی است؟! حتما با خود میگویید که آن‌ها مصـری بودند اما الان دیگه نیسـتند ولی باید خـدمتتون عـرض کنم نژادفرعون‌هـای مصـریان باستان وخونشـون هم اکنـون در رگ‌هـای بسـیاری از به اصـطلاح حامیـان دموکراسی جهـان روان است و آن شاءالله در مقاله‌ای به صورت کامل این نـژاد را بررسی خواهیم کرد.

آخـرین کتـاب آسـمانی یعـنی قـرآن کتـاب دین اسـلام پیامبری داشت به نام محمد که سلام و صلوات خدا بر او وخانـدان پـاک و مطهـرش بـاد. در این دین الهی به مسلمانان آموخته شده که یکی از بزرگ‌ترین چالش‌هـای پیش رو رهـایی از فـریب ضد مسـیح / دجـال است. تا جایی که امام علی و سایر معصومین فریب‌های دجال را گوشزد کرده‌اند.

حال ما باید از کجا مسیح واقعی را تشخیص دهیم؟!

اگر کتـاب قـرآن راخوانـده باشـید، حتما میدانید که عیسی(ع) از مـریم مقـدس زاده شـد، مـریم مقـدس که روح خدا توسط جبرئیل بر او دمیده شده بـود، روحی که

هنگام تولد هر نـوزادی به او دمیـده می‌شـود. خـدا بـرای روشن شدن حقیقت وجود پیـام آورش زبـان کـودک چند ساعته را گشود و او از مادر خویش دفاع کــرد. بدانید که خدا قادر و تواناست.

به آیات 45 تا 48 سوره‌ی آل عمران توجه کنید:

“من بنده خدایم، به من کتاب آسمانی داده و مرا پیــامبر قرار داده است و مرا وجودی پر برکت قرار داده ودر هر کجا باشم، مرا توصیه به نماز و زکـات نمـوده. مـادام که زنده باشم ومرا نسبت به مادرم نیکوکار قرار داده است و جبار و گستاخ قرار نداده است. و سلام خــدا بر من آن روز که متولد شوم و آن روز که بمیرم و آن روز که زنده برانگیخته می‌شوم.”

حــال شــاید بــرای شــما مشــخص شــده باشد که چــرا تفاوت‌هـایی میـان کتـاب تحریف شـده‌ی انجیل با کتـاب قرآن است. تمامی مسیحیان خداپرست و مسلمانان باید بدانند که یکی از دلایل مخــالفت شــدید غــرب، آمریکا و سردمداران دموکراسی جهـان با اسـلام فقط و فقط به خاطر این است که تنها کتاب آسمانی که کمترین تحریف را به خــود ندیــده قــرآن است. قــرآن بــرای دین اســلام است. مســلمان یعــنی کسی که اســلام دارد. کسی که اســـــلام دارد مطمئنا حقیقت را میداند و میفهمد. پس ..... اسـلام تروریست است. حـال که قـرآن را نمی‌شـود برداشت باید چه کـــار کـــرد؟ باید با تلویزیون‌ها ذهن‌ها کنترل کـرد. باید مقـالات، مجلات، کتـاب به خـورد مـردم داد.باید اینترنت را قلمرو خود کرد. آن‌ها نباید حقیقت را بدانند. آنان نباید از فریب بزرگ تاریخ سر در بیاورند.

بدانید که سرچشمه‌ی آغاز بشـریت از خـاور میانه بـوده، غیبت دو بـزرگ مـرد تـاریخ یعـنی حضـرت مهـدی (ع) و عیسی مسیح (ع) از خاورمیانه بـود و بازگشت آن‌ها نـیز به خاور میانه خواهد بود.

بدانید که بزرگ‌ترین نقـاط انرژِیک جهـان در خـاور میانه قرار دارد. منظور از انـرژی انرژی‌هـای فسـیلی نیسـت، منظـــور نقـــاط انـــرژی است که در مقـــالات بعد به آن خواهیم پرداخت.

*حال واقعیتی را به شما خواهیم گفت:

آیا میدانید هدف پروژه‌ی دجال (ضد مسیح) چیست؟

هـدف این پـروژه این است تا جهـان را به طـور کامل از عقاید مذهبی خالی کنـد، این آن پـروژه‌ی بـزرگ جهـانی است، به همین دلیل اسمش رو گذاشـته‌اند: "نظم نـوین جهانی (New World Order)"

حال فیلم روح زمان را بررسی میکـنیم. این فیلم از سه بخش تشکیل شده بود:

دین

11 سپتامبر

آینده‌ی جهان

آیا میدانید یکی از تاکتیک‌هـــای روانی بـــرای فـــریب ما چیســـت؟ یکی از این هنرها این است آنقـــدر اطلاعـــات درست ارائه می‌شود که وقتی اطلاعـات غلط ارائه شـد، مخاطب آن را نیز به عنوان یک حقیقت قبول کند.

دقیقا مانند پـــــــروژه‌ی ویکی لیکس / که از این تاکتیک بـرای مخاطبـان اسـتفاده کـرده است و من مطمئنم که ویکی لیکس تنها تـوطئه‌ای از خـود سـازمان‌های مخفی آمریکا و غرب است. بسیاری از مطالب درست را منتشر کردند ودر میان آن بسیار دروغ‌ها وجود دارد که مخـاطب بی‌اطلاع قبول خواهد کرد که آن نیز واقعی است.

در فیلم روح زمان مخاطب بخش‌های 2 و سه را میپذیرد چون از قبل اطلاعات درسـتی از آن‌ها داشـته، بخش 11 سـپتامبر مربـوط می‌شد به خلاصه‌ای از مسـتند LOOSE CHANGE و بخش آخر نـیز در رابطه با بانک فـدرال و مسائل آینده‌ی جهان بود.

فیلم ساز چنان مهارتی به کار برده که مخـاطب با دیـدن دو بخش، در صحت بخش دیگر نیز یقین کند و این‌جاست که او از دین و مذهب اندکی که در او بـاقی مانـده است نیز خالی می‌شود. این است پروژه‌ی نظم نوین جهانی.

قابل توجه شما بخش مربـوط به دین کـاملا نـاقص بـود. اول از همه این‌که هیچ مـــــــدرکی مبـــــــنی بر این‌که "هـوروس" از یک بـاکره زایید شـده وجـود نـدارد. نـام مادرش ایزیس (Isis) است نه ایزیس ماری (Isis Mary) یا ایزیس مری (Isis Meri)، چنین نامی در علوم معتـبر مصر شناسی (egyptology)ـ هیچ جایگاه وجودی نـدارد. و هم‌چـــنین هـــوروس تک چشم ما هیچ‌وقت به صـــلیب کشیده نشد.

در یکی از گزارشات ادعا شده است که هـوروس بر روی دو نـیزه‌ی مـوازی به دار آویخته شـد، گـزارش دیگـری

می‌گوید که او تکه تکه شد. مــادرش تکه‌هــای بــدنش رو جمع کرد تا اورا زنده کند.

ولی بخشی از فیلم واقعیت بــود، که شــاید بتــوان از آن پاسخ راز 2012 را گرفت.

تولد خورشید خدا در تحول زمستانی (انقلاب زمستانی):

عــده‌ای از کفــار شخصــیت واقعی عیسی مســیح علیه الســلام را دســتکاری کردند تا او را نمایــانگر خورشــید مطرح کنند.

با توجه به تصاویر توضیح میدم:

خورشید در روز پانزدهم دسامبر در حــال افــول است. تا 22 دسامبر به افول خــود ادامه میدهد. در روزهــای 22، 23 و 24 دسامبر در آسمان جایگاه ثابت دارد. در این سه روز که خورشــید جایگــاهش ثــابت است چهــار ســتاره به صورت صلیبی وارونه بر بــالای خورشــید شــکل میگیرند. که به Southern Cross (crux) معروف هستند.

در 25 دسامبر خورشید از جایگاه خود رو به بالا میرود.

وحـــال به پیشـــگویی 2012 توجه کنید: جهـــان در 21 دسامبر پایان میابد، در یکی از ســایت‌های خــارجی تــاریخ هم زده بودن که ساعت 11 و 9 دقیقه شب. خب پایــان میابد که چی بشــه؟! پایــان میابد تا پس از سه روز آقــای دجال تشریف فرمایی کنند. بهد از سه روز چی میشــه؟، خورشید دوبــاره روبه بــالا حــرکت میکنه. خورشــید کیــه؟ خورشـــید دجـــال و همراهانشه. خب بعد چی میشـــه؟! بعدش چیزی نمیشه، بلکه جهــان با نظم جدید جهــانی که تا پیش از 21 دسامبر تمــام کــره را در بر گرفته به پیش

میره. یعنی چی؟ .....> یعنی: نظم نوین جهانی، یعنی حکومت بر پایه‌ی شیطان، یعنی آرزوی دیرینه‌ی شیطان یعنی بر آورده شدن این آرزو توسط نژادی از مصریان گذشته، خدایان باستان، یعنی فرشتگان سقوط کرده و همراهان عبور کرده از بعد خودشان.

حال دقت کنید 2012 به مصر مربوط است. به مایا مربوط است. به بابل مربوط است. همه‌ی این مکانها تحت حکومت خدایان آسمانی شان بودند، هوروس، آمون، کوکولخان، آنوناکی و .... این موجودات چه بودند؟ بر طبق نامنامه‌ی سلطنتی پادشاهان سومر که جناب دانیکن در کتابشان به چاپ رسانده‌اند می‌توانید به کلیات موضوعی که ایشان به شما می‌گوید برسید. "به بخش نامنامه‌ی سلطنتی پادشاهان سومر مراجعه کنید"

mayan calendar 2012 prediction prophecy

بخوانید: خدایان آسمانی بر پایه‌ی علم چون از فضا آمده بودند به فضا باز می‌گشتند این گذر زمان برای آن‌ها در حد چندین سال و برای ما انسان‌ها در حد چندین هزار سال بود.

حال مطمئنا میدونید که جنیان میتونن تا هزاران سال عمر کنند. آقای اریک فون دانیکن بر پایه‌ی علم سعی بر این دارد که همه‌ی این‌ها را به خدایان فضایی مربوط کند. ولی چرا؟! میدانید چرا؟! چون به گفته‌ی خودش تناقضاتی را در کتاب انجیل و تورات دیده است. او هم اکنون سرباز نظم نوین جهانی است همچون ذکریا سیتچین و بسیار افراد که در قالب‌های مختلف انسان را به گمراهی میکشانند. این دلیل بر این نیست که چون

من تحقیق نکـردم این حـرف رو مـیزنم، من کتاب‌هـای اریک فـــون دانیکن رو مطالعه کـــردم، نظریـــات ذکریا سیتچین رو خونـدم ولی هر دوی آن‌ها سـعی دارند تفکر انسان رو به سوی موجودات فرازمینی منحـرف کننـد، یا بهتر بگم فضانوردان باستانی.

در مقـــالات بعد خواهید فهمید حمله‌ی آمریکا به خـــاور میانه برای صلح نبود و هدف از خاور میانه‌ی جدید چـیزی جز نظم نـوین جهـانی نیست.ای کسـانی که بی‌بی سی فارسی و صدای آمریکا می‌بینید و با هر حرف آن‌ها گارد وطن پرسـتی میگیریـد، آمریکـایی که ایـران را صد راه خاورمیانه‌ی جدیـدش میبیند و شـما هم به او حق میدهید دلتون میخواد که ایران جدید داشـته باشـید؟! میدونید که نقشه‌ی خـاور میـانه‌ی جدید و ایـران جدید چه شـکلیه؟! نمیدونید

خدایان عمده مصر باستان

آمن- رع: خـدای بلند مرتبه سـرزمین سلسـله هجـدهم، ترکیبی از آمون + رع

آمن، آمون: خدای آفریننده تبس (طیوه): خـدای بـاروری و حاصلخیزی در رابطه با قوچ و غاز

آنوبیس: خدای مومیایی: در ارتباط با سگ یا شغال

آپیس: گـــاو مقـــدس در ممفیس، که در جـــایی توسط کاهنـان مـراقبت می‌شد: مومیـایی کـردن همه گاوهـای آپیس بعد از مرگ

آتن: قرص خورشید، که فرعون آخناتن دسـتور وحـدانیت او را (قرن چهاردهم پیش از میلاد) صادر کرد: شعاع‌های پایان یابنده به دست‌ها

آتوم: خدای آفریننده هلیوپولیس، جایی که وی در آن‌جـا، به رع پیوست. جانور مقدس او گاو نر منه‌ویس

باسـت، باسـت، ایـزد- بـانوی بوباسـتیس: گربه جـانور مقدس وی

بس: خدای بخت خوب، عشق و ازدواج موسیقی: کوتوله

بوتو: ایزد- بانوی عمده دلتا: در ارتباط با مار

گب: زمین- خدا (هلیوپولیس)

هـاپی: تجسم نیـل، با تـاجی از گیاهـان آب‌زی همچـون نیلوفر یا پاپیروس

هارپوکراتس: هوروس کودک، نوزاد پسر ایسیس: تصویر وی نشسته بر زانوی مادر تأثیر وی بر شمایل نگاری مسیحی، به عنوان مادر و کودک

هاثور: ایزد- بانوی عشق و شادی، همسر هوروس: حیوان مقدس او گاو: پیوستن بعدی او با ایسیس

هوروس: پسر اوزیریس: در ارتباط با سلطنت فرعون: نشان دادن او به صورت شاهین یا عقاب

ایمحوتپ: درمان- خدا؛ در اصل یا در آغاز به صورت انسان، مشاور و معمار فرعون زوسر (سده 28 پیش از میلاد) و سازنده هرم پله‌دار در سقّاره

ایسیس: همسر اوزیریس، همسر، زن و مادر مطلوب: ستوده شده در سراسر جهان رومی

خپری، خپرا: خورشید طالع: در رابطه با سرگین غلتان

خنوم: سفالگر: آفریدگار شهر الفانتین، شکل دادن انسان بر چرخ کوزه‌گری: قوچ جانور مربوط به او

خونس: ماه- خدا (طیوه)، بعدها درمان- خدا

مآت: ایزد- بانوی حقیقت، عدالت و نظم جهان: پر نماد او

مسخنت: ایزد- بانوی زایمان یا تولّد، حاضر در روز داوری

مین: ایزد باروری و حاصلخیزی، نماد او آلت نرینه به حالت نعوظ: بعدها، خدای جاده‌ها و محافظ مسافران: بیشتر همراه هوروس

منه‌ویس: گاو مقدس که در هلیوپـولیس مـراقبت می‌شد و تجلی آتوم- رع

نوت: ایزد- بانوی آسمان (هلیوپولیس)

اوزیریس: خدای طغیان نیل، کشاورزی، ذرت، ماه، مرگ و احیـای زنـدگی: غالبـاً به صـورت ذرت در حـال رشد و مومیایی

پتاه: خـدای آفریننـده ممفیس، متجلی به صـورت گـاو نر آپیس

رع: خورشید- خدا، مشخص با آتوم در هلیوپولیس، خدای اولیه پرســتش ســلطنتی: ســاخته شــدن انســان‌ها و جانوران از اشک وی

رنه‌نت: ایزد- بانوی حامی کودکان

سِـبِک: خـدای تمسـاح‌گونه، مـورد پرسـتش در شـدت در قیوم و اومبوس در مصر علیا

سـخمت: جنگ- الهـه، گـونه‌ای ازهـاثور: همسر پتـاه: در ارتباط با ماده شیر و صحرای سوزان

سراپیس: خدای اصـلی سـرزمین در دوره بطلمیوسـیان: پیوند اوزیریس و آپیس، درمان- خدا و خـدای زنـدگی بعد از مرگ

ست: برادر و دشمن اوزیریس: گاهی تجلی صحرا، زمین بایر و تاریکی: شناخته شده به عنوان خدای شرّ و پلیدی

ساهی: سرنوشت- خدا، حاضر در روز تولد و داوری

شو: هوا- خدا (هلیوپولیس)

تائورت: زایمان- الهه: مشخص شده با اسب آبی

تفنوت: رطوبت- خدا باران، شبنم (هلیوپولیس)

تحـوت: خـرد- خـدا، خـدای هنرهـا، دانش‌هـا، جـادوگری (هلیوپولیس): کاتب توانـای خـدایان: در ارتبـاط با لک‌لک گرمسیری و بوزینه

خدای ما و خدای آن‌ها

بسم الله الرحمن الرحیم

همانطور که قبلا به کرات گفته شـده است باید وهـابیت را ادامه دهنده راه یهودیت کعب الاحباری و ابـوهریره‌ای در اســـلام دانست. یهودیـــتی که قائل به جســـمانیت خداست از این رو مـــواردی که در ذیل می‌آیند ســـندی روشن از میزان انحراف این نحله ضاله است.

مشـــرکانی بی‌شـــرم که خـــود را مروجـــان توحید نـــاب اســـلامی معـــرفی می‌نمایند واز ســـویی دیگر رهـــروان حقیقی سنت رسـول الله (ص) اعم از شـیعه و سـنی را مشرک پنداشـته و هیچ مخـالفتی را بـرنمی تابند و آن را پاسخ نمی‌دهند جز با قتل و مهـــدور الـــدم دانســـتن مسلمانان!

1. خدا به جز ریش و عورت همه‌چیز دارد:

ابو بکر ابن عربی می‌گوید: فردی که مورد وثوق من بود نقل کـرد که ابو یعلی، امـام و پیشـوای ابن تیمیه(پـدر فکری و معنوی وهابیت که محمد ابن عبدالوهاب متاثر از او بـود) می‌گوید: در بـاره خـدا هر عضـوی را جز ریش و عـورت اثبـات خـواهم کـرد: «إذا ذکر اللّه تعـالی وما ورد من هذه الظواهر فی صـفاته، یقـول: ألزمـونی ماشـئتم فإنّی ألتزمه، إلاّ اللحیة والعورة»

((العواصم من القواصم: 210، الطبعة الحدیثة: 2/283، دفع شبه التشبیه بأکف التنزیه لابن الجـوزی: 95، 130- الهامش.)).

1. خدا صورتی بدون مو و موهایی فر دارد:

ابو یعلی از ابن عباس نقل کرده که پیامبر گرامی(صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: «رأیت ربی عز وجل، شاب أمرد جعد قطط، علیه حلیة حمراء». خداوند را به صورت نو جوانی دیدم که هنوز موی صورتش در نیامده، سرش پرمو، پیچ پیچ (فرفری) و دارای زیور و آلات سرخ بود. ابو یعلی در کتاب دیگرش گفته: ابوزرعه دمشقی این روایت را صحیح شمرده... و أحمد بن حنبل گفته: «هذا حدیث رواه الکبّر عن الکبّر، عن الصحابة عن النبی(صلی الله علیه وآله وسلم)، فمن شک فی ذلک أو فی شیء منه فهو جهمیّ لا تقبل شهادته ولا یسلّم علیه، ولا یُعاد فی مرضه».

این حدیث را بزرگان از بزرگان از صحابه روایت کرده‌اند و هر کس در صحت این روایت شک نماید او جهمی و شهادت او پذیرفته نیست، سلام نباید به او داد و به هنگام مریضی از وی نباید عیادت کرد ((طبقات الحنابلة: ج3 ص81 ج 82، ط ج مکتبة العبیکان، مکة المکرمة ج جامعة أم القری.إبطال التأویلات لأبی یعلی: ج1 ص 141، ط1 ج مکتبة دار الإمام الذهبی الکویت، 1410 ه-.، إبطال التأویلات: ج1 ص145.)).

1. خدایی که بر پشت پشه سوار می‌شود:

«ولو قد شاء لاستقرّ علی ظهر بعوضة فاستقلّت به بقدرته ولطف ربوبیّته فکیف علی عرش عظیم»

اگر خداوند بخواهد با قدرت خویش می‌تواند بر پشت یک پشه‌ای هم قرار گیرد، پس چگونه نتواند بر روی عرش

استقرار بیابد.((التأسیس فی ردّ أساس التقدیس: ج 1 ص568)).

1. خدایی که نمی‌تواند هرجا باشد!

از هیأت عالی افتای سعودی پرسیده شده: از نظر شرعی حکم کسی که معتقد است که خداوند همه جا وجود دارد چیست؟ و چگونه می‌شود به او پاسخ داد؟

هیأت جواب داد: عقیده اهل سنّت این است که خداوند بالای عرش قرار گرفته، و در درون جهان نیست بلکه خارج از این عالم می‌باشد.

ودلیل بر علوّ خداوند و بالا بودن او از مخلوقات، همان نزول قرآن از طرف اوست، ومسلّم است که نزول همواره از بالا به پایین صورت می‌گیرد، همانطوری که در قرآن نیز آمده است: (وَأَنزَلْنَآ إِلَيْکَ الْکِتَ-بَ بِالْحَقِّ...): ما قرآن را به سوی تو به حق نازل نمودیم. تا آن‌جا که می‌نویسند: رسول گرامی(صلی الله علیه وآله وسلم) از کنیزی که می‌خواستند آزاد نمایند پرسید: خداوند کجاست؟ پاسخ داد: در آسمان‌ها است. حضرت پرسید: من، چه کسی هستم؟ پاسخ داد: پیامبر خدا.

آن‌گاه حضرت به صاحب آن کنیز فرمود: او شخص با ایمانی است، و می‌توانی وی را در راه خدا آزاد نمایی. (مسند أحمد (3/4، 68، 73) والبخاری (فتح الباری) برقم 3344، 4351، ومسلم برقم 1064.)

و هم‌چنین رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: من امین کسی هستم که در آسمان‌هاست، و اخبار آسمان هر صبح و شب به اطلاع من می‌رسد.

آن‌گاه هیأت عالی افتـای سـعودی می‌نویسد: «من اعتقد أنّ اللّه فی کــلّ مکــان فهو من الحلولیّــة، ویــردّ علیه بماتقـــدّم من الأدلّة علی أنّ اللّه فی جهة العلـــوّ، وأنّه مسـتو علی عرشـه، بـائن من خلقـه، فـإن انقـاد لما دلّ علیه الکتاب والسنّة والإجمـاع، وإلاّ فهو کـافر مرتـدّ عن الإسلام».

هر کس معتقد باشد که خداوند همه جا هســـت، قائل به حلول و دخول خداوند در درون عالم شـده، باید به چـنین فردی با دلیل ثابت کرد که خداوند بر بـالای عـرش قـرار دارد، و خارج از جهان می‌باشد، و اگر نپـذیرفت او کـافر و مرتــدّ و خــارج از اســلام است.(فتــاوی اللجنة الدائمة للبحوث العلمیّة والإفتاء: 3/216- 218.)

واضح و مـبرهن است که این ویـژگی مـاده است که اگر در جــایی باشد نمی‌تواند در آن واحد در جــای دیگر باشد واین در حــالی است که خداوند متعـال صـریحا در قـران می‌فرماید:

وَ هُوَ الَّذی فِی السَّماءِ إِلهٌ وَ فِی الْأَرْضِ إِلهٌ وَ هُـوَ الْحَکیمُ الْعَلیمُ (زخرف 84)

ترجمه:اوست که هم در آســـمان خداست و هم در زمین خداست و حکیم و داناست.

براستی اگر خـدا بر روی زمین نیست و فقط در آسـمان است چگونه خدایی می‌کند؟!

1. خدا را در آن دنیا می‌توان با چشم دید:

در کتاب «منهاج السنّة» که در ردّ کتاب «منهاج الکرامة» علاّمه حلّی نوشته است می‌گوید:

عمـوم منسـوبین به اهل سـنّت بـرای اثبـات رؤیت خـدا اتّفاق دارند واجماع سلف بـراین است که ذات احـدیّت را در آخرت با چشم می‌تـوان دید ولی در دنیا نمی‌تـوان دید ((مختصر منهاج السنّة: 2/240.)).

1. خدایی که از عرش به زیر می‌آید:

ابن تیمیه می‌گوید: هر شب هر طـــــــــور که بخواهد به آسمان دنیا فـرود می‌آیـد، و می‌گوید: آیا کسی هست که مرا بخواند و من اجـابتش کنم، و طـالب مغفـرتی هست که او را ببخشم... خـدا این کـار را تا طلـوع فجر انجـام می‌دهد.و پس از نقل مطلب فوق می‌نویسد: «فمن أنکر النزول أو تأوّل فهو مبتـدع ضـالّ» (هر کس فـرود آمـدن خـــدا را به آســمان دنیا انکـــار یا توجیه کند بدعتگـــذار و گمراه است ((مجموعة الرسائل الکبری، رساله یـــازدهم: 451.)).

«ابن بطوطه» در سفرنامه خـود می‌نویسد: «ابن تیمیّه» درمسـجد جـامع دمشق که من حضـور داشـتم، بر بـالای منـبر گفت: «إنّ اللّه یـنزل إلی السـماء الـدنیا کـنزولی هذا» (خداوند به آسـمان دنیا فـرود می‌آیـد، هم‌چنـان که من از پلّه این منـبر فـرود می‌آیم)، سـپس یک پلّه پـایین آمـد، «ابن الزهـراء» از فقهـاء مـالکی اعـتراض کـرد، و اظهـارات وی را به اطلاع ملک ناصر رسـاند، وی دسـتور داد تا او را زنـــدانی کردنـــد، و در زنـــدان از دنیا رفت. ((رحلة ابن بطوطة: 113.)).

1. خدایی که می‌خندد:

ابن تیمیه در رساله «عقیدة الحمویّة» می‌نویسد: خداوند می‌خنـدد، و روز قیـامت در حـال خنـده بر بنـدگان خـود

تجلّی می‌کند ((مجموعة الرسائل الکبری، رساله یازدهم: 451.)).

بخاری از ابو هریـرة از قـول یکی از صـحابه نقل می‌کند که از مهمـانی پـذیرائی کـرده بـود، به محضر پیـامبر گـرامی(صـلی الله علیه وآله وسـلم)رسـید و حضـرت فرمود: «ضحک اللّه اللیلة». خداوند شب گذشته به خاطر پـذیرائی تو از مهمـان، خندید (صـحیح بخـاری، ج 4، ص 226، کتاب المناقب، باب مناقب الأنصار)).

بخـاری در صـحیح خـود از ابو هریر نقل کـرده که پیـامبر اکـرم(صـلی الله علیه وآله وسـلم)فرمـود: «یضـحک اللّه إلی رجلین یقتل أحـدهما الآخر فکلاهما یـدخل الجنّة» خداوند می‌خنـدد بر دو نفـری که همـدیگر را می‌کشـند و هر دو وارد بهشت می‌شـوند ((صـحیح بخـاری، ج 3، ص 210، کتاب الجهـاد منـاقب، بـاب وجـوب النفـیر، صـحیح مسلم، ج 6، ص 40، کتاب الإمـارة، بـاب بیـان الـرجلین یقتل أحدهما الآخر.)).

اکنـون قضـاوت با شـما پژوهشـگران عزیز! براسـتی چه تفاوتی میان این خدا و یهودیت تحریف شده وجود دارد؟

و صد افسوس که امروز صاحبان این تفکرات شرک آمیز و مزخرف کلید داران کعبه توحید هستند.

خدایان اساطیری مصر باستان

آتوم

آتوم (Atum) و (به عربی: أتوم (إلهتوم = إله)از ایزدان مصر باستان به شمار میرود. آتوم ایزدی است که نامش ظاهرا از ریشه‌ای به معنای "عدم" یا "کامل بودن" می‌آید و در اصل یکی از ایزدان بومی هلیوپولیس و حیوان مقدس منسوب به او گاو نر مرور (یونانی: mneuis)ـ بود. کاهن از روزگاران پیشین، او را با راع خدای بزرگ خورشید یکی می‌دانستند. آنان می‌آموختند که پیش از آفرینش، یک روح بی‌شکل که مجموعهٔ همهٔ هستی را با خود داشت پیدا بود و او را آتوم مینامیدند. او روزی خود را با نام آتوم-رع آشکار کرد و همهٔ ایزدان، انسان‌ها و موجودات از او هستی یافتند.بعدها، آتوم را هم چون خورشید در حال غروب یا خورشید پیش از طلوع پنداشتند و آیین وی به شکلی گسترده در سراسر مصر پراکنده شد و همیشه با نام رع همراه بود.

آتوم، به شکل خپری به وجود آمد.بعد به وجود آمدن آمون،او تمام دنیا را از دهان خویش به وجود آورد.او تفنوت و شو را از دهان خویش تف کرد و با چشم به آنان می‌نگریست

آتون

آتون به معنی قرص خورشید و در واقع جنبه تغییر یافته رع خدای باستانی مصریان بود که مذهب پرستش آن توسط آمنحطب چهارم بوجود آمد و آخاتون آن‌را بجای پرستش آمون رسمیت بخشید اما تا مدت کمی پس از

مرگ وقی باقی نماند و پس از آن خود را آخن آتون به معنای پرستندهٔ آتون (خدا) نامید.

آموت

آموت، آمیت، آهمایتیا آممت دیوی ماده در مصر باستان بود که بدنش نیمی شیر و نیمی اسب ابی بود و سر کروکودیل داشت.نام او به‌معنای بلعنده یا خورندهٔ روح بود و این موجود به «خورندهٔ قلب‌ها» و «بزرگ مرگ» نیز شهرت داشت.

آموت در جهان مردگان می‌زیست و در پای ترازوی عدالتی که در تالار دو حقیقت در سرای اوریریس قرار داشت می‌نشست.هنگامی که فردی می‌مرد، آنوبیس او را به آن مکان می‌برد. درآن‌جا فرد مرده مورد آزمون قرار می‌گرفت تا معلوم شود می‌تواند به جهان پس از مرگ وارد شود یا خیر. مهمترین این آزمون‌ها «مراسم توزین قلب» بود که در طی آن، قلب فرد مرده را بر روی یک کفهٔ ترازو و در کفهٔ دیگر آن پر حقیقت را قرار می‌دادند. این پر متعلق به سربند ماآت، الههٔ حقیقت بود و قلب نیز بنا بر باور مصریان باستان، جایگاه روح به‌شمار می‌رفت. اگر فرد مرده زندگی‌ای نیک را گذرانده بود قلبش در تعادل با پر می‌ایستاد و او اجازهٔ ورود به دنیای پس از مرگ را می‌یافت اما اگر کفهٔ ترازو پایینتر از کفهٔ پر حقیقت می‌ایستاد نشانهٔ ناپاکی و گناه‌آلود بودن قلب آن شخص بود. در این زمان آموت که در پای ترازو نشسته بود قلب فرد بدکار را می‌بلعید و آن شخص دیگر هرگز نمی‌توانست وارد دنیای پس از مرگ شود

آمون

آمــون ،خــدای محلی تبس. معــادل زئــوس در یونــان و ژوپیــتر رومیــان است. آمــون یا آمین(أمــون-رع): یکی از مهم‌ترین خدایان مصرباستان بود.به عنوان خالق، حــاکم، خدای حاصل خیزی و خدای خورشید شناخته می‌شد.

آمــون را با قــرص خورشــید و دو آرایه بلند پر بر تــاج در مصر باســـــتان به نمـــــایش در می‌آوردند. در بعضی از تصـــاویر او را به شــکل مــردی به صــورت برانگیخته با پوست تــیره وآراســته به پرهــای بلند به تصــویر در آمــده است.این خدا در بعضی از تصاویر به شکل قــوچ کشــیده شده است

در معبدهای آمون،کاهنان با سرهای تاس و لباس ســفید خــارج از معبد قربانیــان خــود را ذبح می‌کردند. آنــان گــاو سفیدی که در بین شاخ‌های آن مهری که نشــان دهنــده‌ی سفیدی خالص گاو است را ذبح می‌کردند.

در مصر باســتان،رسم بر آن بــود که زیبــاترین دخــتران خانواده‌های اشرافی را بــرای آمــون نــذر کنند. این زنــان در معبد کرنک در ظاهر به عنوان کنیزکــان و همخوابگــان آمون بودند،و در حقیقت اسباب عیش و عشــرت کاهنــان بودند.

معبد اقصر در کرنک بیش از100 مــتر طــول و500مــتر عــرض دارد.این تــارلار را 144ســتون به 16 ردیف نگــاه میداشـــته،ســـتون‌های دو ردیف اول از ســـایر ســـتون‌ها بلندتر بـــوده است.این ســـتون‌ها حایل ســـقف مســـطح بودند.این معبد در زمان آمنحوتپ بسته شده بود

آنهور

آنهوراز ایزدان نه گانه به شمار میرود. گونه یونانی شده این ایــزد، انــریس، ظــاهرا به معــنی " او که رفتگــان را هدایت می‌کند " است، اما می‌توان آن را " نگه‌دارآسمان " نیز معنی کرد. او خدای سبه نیتوس و نیس بود و نمــاد قدرت آفریننـدگی خورشـید پنداشـته می‌شد. به زودی او را با شو یکی گرفتند و نــام آنهــور-شو بر وی نهادند. او هم‌چنین چهرهٔ جنگی شخصـیت یافته راع بــود و با آراس یونانیان، ایزد جنـگ، یکی پنداشـته شد.آنهـور را به گونـهٔ جنگ جویی که کلاه خودی مزین به چهار نخل بلند راست قامت بر سر دارد، نمایانده‌اند که ردای گل دوزی شده‌ای بر تن کــرده و نیزهــای در دست دارد. گــاه ریســمانی در دست دارد که با آن خورشـــــید را هـــــدایت می‌کند. از افســـانه‌ها بر می‌اید که راع از مصر گریخته بـــود و به دست آنهور از نوبیه بازگردانـده شـده، آن گـاه این چشم ایزدی چندان خشم گرفته بود که چشم دیگری جای گزین آن گردید. آن‌گاه راع آن چشم را بر پیشانی خــود نهــاد و تبدیل به اورائیوس (افعی) گردید که ایزد خورشــید را از دشمنان در امان نگاه می‌داشت.

آنهور در امپراتوری نوین بس محبوبیت یــافت و منجی و جنگ جــوی نیک لقب یــافت. اورا با حــرارت تمــام علیه دشــمنان و علیه جــانوران آســیب رســان فراخواندند که بی‌درنگ آنــان را از روی گردونــهٔ خــویش شــکار میکــرد. محبوبیت او دیرزمانی دوام یافت. هرودوت از جشن‌های بزرگی سـخن گفته است که در پــامیرس بــرای این ایــزد برپا میداشــتند و طی آن، به افتخــار این ایــزد، کاهنــان و دیناوران ضربات بی‌شمار چمــاق را بر پیکر یک دیگر وارد

می‌اورند. آنهـــور با مهیت، که ظـــاهرا بســـیار همانند تفنوت، خواهر-همسر شو بود، ازدواج کرد. او را در تیس میپرســتیدند و به گونــهٔ ایزدبــانویی با سر شــیر تصــویر کرده‌اند.

آنوبیس

آنوبیس (Anubis) ایزد مرگ و مردگان و تدفین در مصر باســتان بــود. آنــوبیس پیش از اوزیــریس ایــزد مردگــان خوانــده می‌شد و به مــرور زمــان به نــام پسر اوزیــریس شـــناخته شد. در اســـاطیر مقـــدمتر او را فرزند رع و نفتیس می‌دانستند. هم‌چــنین در بــرخی دیگر از اســاطیر که جدیدتر بودند او را حــتی با ست و هست و بســتت هم مربوط دانسته‌اند.

مانند دیگر ایــزدان مصــری، آنــوبیس هم صــورت حیــوانی داشته و هم انسان‌واره بوده است. آنوبیس با سر شغال یا سگ وحشی (این‌که کــدام مــورد دقیق است مشــهود نیست) تصـــــویر می‌شد. به هر صـــــورت آن‌چه هست گوشت‌خوار بـــودن جـــانور مد نظر بـــوده است. شـــاید مصریان باستان از مشاهدهٔ این قبیل جــانوران در کنــارهٔ صــحرا و رابطــهٔ صــحرا با مومیــایی به این قرینه دست یافته باشند. به هر صورت او اکثراً به صورت سگ‌ســانی سیاه رنگ یا انسان‌واره‌ای با ســری سگ‌ســان و ســیاه و در مـــوارد معـــدودی (معبد رامسس دوم در ابی‌دوس) کاملاً شبیه انسان به تصویر کشیده شده است.

آنـــــوبیس یکی از ایـــــزدان بســـــیار کهن است و در قدیمی‌ترین طومارها از او نام به میــان آمــده. او در اوج شکوهش به عنوان نگاهبان مردگــان تصــویر شــده است.

پیکـرۀ او که مقـبره فرعـون توت‌عنخ‌آمـون یـافت شـد، گواهی بر این مدعا است

آنوکت

آنوکت،در مصرباسـتان خـدای رود نیل پنداشـته می‌شـده است.فـرقه‌ی او در الفـانتین آغـاز رود نیل رواج داشـته است.این خدا بخشی از خدای خنوم بود است.این نشـان می‌دهد او دختر خنوم بوده است.

آنـــوکت را در نقاشی‌ها بلند قد با روســـری به تصـــویر کشیده‌اند.

وقتی رود خانه نیل شروع به طغیان می‌کرد؛مردم سکه، طلا، جواهرو هدایای گرانبهـای خـود را به داخل رودخانه می‌انداخت تا از آکونت تشکر بنمایند.مـردم در این زمـان از خوردن ماهی پرهیز می‌کردند.

آپوفیس

آپـوفیس خـدای شـیطان در مصر باسـتان بـوده است.او دارای شخصـــیت‌هاویه و تـــاریکی می‌باشـــدو در مقابل خدای روشنایی و ماعت قرار می‌گیرد.

آپیس

پیس گاو مقدس بـود که او را پرسـتش می‌کردند. نشـان آن این بـود که دارای پیشـانی سـفید بر پشت وی شـکل عقـاب یا کـرکس بـوده و چـون سن گـاو از 25 تجـاوز می‌کـــرد، او را در رودنیل غـــرق می‌کردند و جسد وی را مومیـایی کـرده و در مقـبرۀ مخصـوص قـرار می‌دادند. پرســتش گــاو آپیس و مراسم نگاهــداری مومیائی‌هــای

گاوهای آپیس مرده، تیمار گاو آپیس زنده و رسم قربانی کردن هرساله بـرای آن، خـود محل کسب و درآمد خـوبی بـرای کاهنـان معبد پتـاه و ایـادی و وابستگانشـان که کم هم نبودند، بود. از دست دادن این منابع مالی که نفـوذ و شان اجتمـاعی را نـیز بهمـراه داشـت، طبیعتا مـوجی از مخالفتهای کاهنین و در پی تحریکات ایشـان اغتشاشـات اجتمـاعی را بـدنبال آورد و دراین مـاجرا واژگـون جلـوه دادن امور نیز بعنوان حربه موثر تبلیغاتی، دقیقا بعنـوان جنگ روانی موثری مورد استفاده قرار میگرفت.

هــرودوت نخســتین تاریخنگــاری است که گــزارش داد کمبوجیه گــاو آپیس را با خنجر زخمی کــرد و این گــاو چندی بعد بر اثر زخم خنجر مرد.

سـتونهای باسـتانی نوشـته شـده به خط هروگلیف مصر اما خــــبر از مراســــمی می‌دهند که کمبوجیه بــــرای بزرگداشت این گــاو بنا بر آداب مصــری برگــزار کــرد و پیکره او را در حالیکه گل در دست به پیشواز گـاو مـیرود را نمــایش می‌دهند. پس از گــزارش هــرودوت ســیمای کمبوجیه را همـواره تـیره بنمـایش گذاشـتند. بجز آن، در دوران کمبوجیه، داریوش بزگ که خود سـرداری بـود نـیز در مراسم بزرگداشت گــاو آپیس شــرکت کــرده بــود. نمی‌توان باور کرد که سردار شاهنشاه علیرغم میل خود شاهنشــاه در مراسم مــذهبی کشــوری مغلــوب شــرکت کرده باشد بدون این‌که مورد بازخواست قرار گیرد.

ازیریس

ازیریس خدای جهان زیرزمینی در دین مصرباستان بود.

او فرزند گب (زمین) و نـوت (آسـمان) بـود. با ایـزیس ازدواج کرد و صاحب هوروس شد. برادرش ست(شب) او را کشت. اما زنده شد و خدای اموات گشت.

اوپوآوت

اوپـوآوت،در اسـاطیر مصر به عنـوان ایـزد جنگـاوری پرسـتیده می‌شد. معمـولا با سر گـرگ یا شـغال نمـایش داده می‌شـود و معـنی نـام وی «کسی که راه را بـاز می‌کند» است

باستت

باسـتتدر اسـاطیر به عنـوان یکی از ایزدبـانوانی که به شکل شیر ماده‌ای بـود و از هنگـام حـداقل دودمـان دوم مصر پرستیده می‌شد. نام او به صـورت‌های دیگر بَسـت، باست، اوباستی، و باسِت نیز خوانده می‌شود.

نام اصلی این خـدا در مصر باسـتان باست (Bast)ـ بـوده است. با این حال از آن‌جا که در خط هـیروگلیف اغلب به پایـان واژه، نشـانی چسـبانده می‌شـده تا خـوانش آن را درست‌تر گرداند، مصرشناسان آغازین در ابتـدا نـام او را باستت (Bastet) برگرداندند.

باسـتت یکی از خـدایانی در آیین باسـتانی مصر است که تاریخ پر فراز و نشیبی از فراموش‌شـدگی و بازگشت به مرکز توجه داشته. هرودوت می‌نویسد که نیایشگاه او در بوباستیس، که او آن را در زمان زندگی دیده بود، یکی از زیباترین نیایشـگاه‌های کشـور بـوده و پـیروان باورمند و بسیار داشته. ویرانه‌های این معبد هنوز در تل بسـطه در مصر وجود دارند.

جدای از تقدس محلی باستت در شـهر بوباسـتیس، آیین باستت به آرامی در سراسر مصر گسـترش پیـدا کـرد. در دودمان ششم و در دوره پیی دوم احـترام بسـیار زیـادی به باســـتت گذاشـــته شد و اعتبـــار آن تا به اعتبـــار خدای‌هاثور در شهر دندره نیز رسیده بود.

پرستش باستت در انتها به دوره پایـانی مصر در سـقاره رســید. در مجموعه آرامگــاه تــتی اشــیای بســیاری که پیشکش شـاه به خـدای گربه‌سـان بوده‌اند پیـدا شـده. در گورسـتان سـقاره نـیز هنـوز هـزاران مومیـایی گربه که توسط پیروان آیین باستت به خاک سپرده شده‌اند، وجود دارد.

بانبتد

بانبتد،به عنوان یکی از خدایان داور دادگـاه بررسی نـبرد هورس و ست بـوده اسـت؛در اسـاطیر مصر باسـتان این قوچ با خدای با و رع پیوند داشته است و با چهـار سر که نمـاد خـدای رع ،شـو،جب و اوزبـرس بودند در نقاشی‌ها نمایان می‌شد.

مرکز کیش این الهه در شهر مندس در مصر سفلی بوده است؛و به عنوان"پروردگاری از آسـمان" و "پروردگـاری زنــدگی" معــنی می‌دهد.همسر این خــدا حتمحت الهه‌ی ماهی بوده است

بس

بس (ایزد زناشویی) ایزدی است که اغلب به هنگـام تولد ظاهر می‌شود.اما اساسا همچـون ایـزد ازدواج به شـمار مــیرفت و بر آرایش زنـــان نظـــارت داشت. بس ایـــزد

محبوبی بود که محتملا از سرزمین یونت برخاست ع چه، در انجا "خداوندگار" خوانده می‌شد. او به شکل ددخـویی کوتوله و ستبر ظـاهر می‌شـود. سـری بـزرگ، چشـمانی غــول آسا و گونه‌هــایی برجســته دارد. بر چــانه‌اش مو روییــده و زبــان گنــده‌اش از دهــانی بــاز آویــزان است. دسته‌ای از پر شـترمرغ را به عنـوان دسـتار بر سر دارد. پوست یوزپلنگ پوشیده، دمش از پشت آویخته و از میان پاهـــای چنـــبری‌اش پیداست. در نقش برجســـته‌ها و نگاره‌هــا، بر عکس نگاره‌هــای کهن مصــری که نیم رخ را می‌نمایاننـــد، او را اغلب با چهـــره‌ای کامل می‌بیـــنیم. معمولاً بی‌حرکت ایسـتاده و دست بر رانش نهـاده است. هر چند گه گاه شادمانه اما به گونهٔ ناهنجار جست و خـیز می‌زند و چنگ یا تنبـور می‌نـوازد، با این حــال، دشــنهی پهنی را با حالتی تهدید آمیز در دست دارد.بس نخست به پایین‌ترین طبقـهٔ ایـزدان تعلق داشت و مـردم در اعصـار ســلطنت نــوین، طبقه متوسط نــیز تمایل یافتند که تن دیس او را در خانه‌هـــای خـــود نگه‌دارند و نـــام او را بر فرزندان خــویش گذارند. از این دوره است که اغلب بس را در مـــامیس پرســـتش گاه‌ها می‌بیـــنیم، یعـــنی زایش گاه‌هایی که در آن‌ها زایمان‌های ایـزدی انجـام میگـرفت. بنــابر این او نــاظر زایش در دیر البحــری بــود و همــراه تــائوئرت و دیگر فرشــتگان حــامی به عنــوان نگــاه بــان مادرهای باردار، در کنار بستر ملکه حاضر می‌شد

حــتی در پایــان دوران بت پرســتی نــیز بس را نگــاه بــان مردگان میپنداشتند و به همین سبب هم چون ازیــرس از محبـــوبیت همگـــان برخـــوردار گشت. پس از پـــیروزی مسیحیان بس بی‌درنگ از یــاد انســان محو نشد. زیــرا در نوشته‌ها آمده که دیوی شرور به نام بس بود که حضــرت

موسی ناگزیر گشت آن را دفع کند، زیرا همسایگان را به وحشت می‌انداخت. به نظر می‌رسد تا امروز نیز، نگارهٔ او بر دروازهٔ یاد بود جنوب کارناک نشان گر آن است که آن‌جا منزل گاه کوتوله‌ای کج زانو است با سری بزرگ و ریشی انبوه و سهم گین. وای به حال بی‌گانه‌ای که در تیرگی شام گاه از کنارش بگذرد و به این چهرهٔ هیولا گونه بخندد! زیرا غول مزبور بر گلویش چنگ زده، خفه‌اش خواهد کرد. او بس مصر باستان است که پس از سده‌های متمادی هنوز از اعمال شگرف خویش که زمانی عظمتش را نشان می‌داد- دست بر نداشته است

بنو

بنو در اساطیر مصر باستان،تجسم خورشید به هنگام طلوع خورشید و تابیدن پرتو خورشید بر روی ستون خورشید بود.هرودوت روایت می‌کند که بنو روایت کننده‌ی ققنوسی بود که هر پانصد سال یکبار در معبد پدیدار می‌شد و زایش مجدد او از تخم جسد مرده خویش میسر می‌شد.

لک لک که مظهر این خدا بود چنان در میان مصریان مقدس بود که در در شش قرن پیش از میلاد در کمبوجیه،ایرانیان در جنگ، در پیش روی سپاه تعدادی لک لک قرار دادند. مصریان به احترام این حیوان تیراندازی نکرده و از ایرانیان شکست خودند.

تاورت

تاروت در اساطیر باستان،به عنوان خدای پاسدار زنان باردار و زایش کودکان پنداشته می‌شده استتاورت را به هیأت اسب آبی ماده‌یی با پستان‌های آویزان و با پای

شیر ماده و با دم تمساح ترسیم شده استاین خدا خدایی خانگی بود و در میان قشر فقیر مردم در خانه‌ها مورد پرستش قرار می‌گرفت.

تِفنوت

تِفنوت این ایزدبانوی مصری ظاهرا تصویری ایزدگونه‌است که شباهت زیادی با انسان ندارد. در شهر هلیپوس او را خواهر، همزاد و همسر شو می‌پنداشتند، اما در زمان‌های دورتر با ایزدی به نام تفن زوجی را تشکیل می‌داد که از او چیزی بیش از نامش نمی‌دانیم. در نوشته‌ها او را تقریبا به صورت ایزد شو توصیف کرده‌اند که بدو یاری میرساند تا آسمان را نگاه دارد و هم راه اوست که هر روز نوزاد خورشید را که در کوهستان‌های خاور رها می‌شود، هدایت می‌کند.

تحوت

تحوت یا تات یا ثوت یا ثث از ایزدان مصرباستان به شمار می‌رود. تحوت نام دگرگون شدهٔ جهوتی یا زهوتی در اعصار یونانی-رومی است. در نگاره‌های مصری به شکل مردی با سر لک لک به تصویر کشده شده‌است. یونانیان او را با هرمس، پیام‌رسان ایزدان، یکی می‌پنداشتند و در سراسر مصر به عنوان ایزد ماه، پشتیبان دانش، جادوگری، ادبیات، خرد و اختراعات، سخن گوی ایزدان و نگاه بان آثار ایشان شناخته شده بود. جهوتی به ظاهر تنها به معنی اهل جهوت استان باستانی مصر سفلی، است که مرکزش هرموپولیس پاروا (پیش از آن که محراب اصلی‌اش درهرموپولیس ماگنا در مصر علیابنا شود) بایست گهوارهٔ آیین تحوت

بـوده باشد. ایزدشناسـان هرمـوپلیس گفته‌اند که تحـوت همـان خـدای راسـتین جهـان، یا دمـیژ (خـدای آفرینـنده جهـان مـادی) و لک لک ایـزدی است که در هرمـوپلیس ماگنا تخم کیهـانی گذارده‌است. آنـان می‌آموختند که او تنها با صدای خویش، کار آفرینش را به پایان بـرد. چـون او نخست ازنو ازلی بیدار گشت، لب‌هایش را گشـود و از صدایی که بـرون فرسـتاد، آفـرینش مـادی چهـار ایـزد و آن‌گـاه چهـار ایـزد بـانو را سـبب شد. به همین سـبب، هرموپلیس بعدها خونوم (شهر هشت ایـزد) نـام گـرفت. این ایـزدان هشت گانـه، بـدون شخصـیت واقعی، با کلام خویش به آفرینش گیـتی ادامه دادند. از نوشـته‌های کهن بر می‌آید که آنان صبح گاهان و شبان گاهـان سـرودهای آیـنی بر می‌خوانند تا از اسـتمرار گـردش خورشـید اطمینان یابند. تحوت در کتاب اهرام گاه کهن‌ترین فرزند راع، گاه فرزند گپ و نات، برادر ایـزیس، ست و نفـتیس است. اما معمـولاً به خـانوادهٔ اوریـریس تعلق نـدارد و صرفا وزیر اوریریس و کاتب مقدس او به شمار می‌رود.

تحوت را معمولاً با سر لک لک نمایانده‌اند که تـاج مـاه بر کاکل دارد، یا گاه فاقد آن است. بیش‌تر تمایل داشتند او را به صـورت همین پرنـده بنمایاننـد، اما گـاهی او را میمـونی با سر سگ نـیز نمایانده‌اند که نشـان دهنـده آن است که این ایـزد دوران تـاریخی، محتملا از آمیختگی شخصـیت دو ایـزد مـاه (یکی به گونـهٔ پرنـده و دیگـری به گونهٔ میمون) پدید آمده‌است.

و خـرد کامل به تحـوت اعطا شده‌است و هم اوست که همـهٔ هنرها و علـوم، از جمله حسـاب، نقشه بـرداری، هندسـه، ستاره‌شناسـی، فـال گـیری، جـادو، پزشـکی،

جـراحی، موسـیقی، آلات موسـیقی بـادی و سـازه‌های زهی، طـراحی و مهم‌تر از همه نگـارش را پدید آورد که بـدون آن، انسـان همـهٔ آموزه‌ها و سـود منـدی کشـفیات خـــود را فرامـــوش می‌کـــرد. او واضع تصـــویرنگاری (هیروگلیف) بود و خداوندگار کلام مقدس نام گـرفت. به عنــوان رئیس جــادوگران ســالار بــزرگ لقب گــرفت. شـاگردانش لاف می‌زدند که به دخمه‌ای که او کتاب‌هـای جادو را پنهان کرده بود، دست رسی پیـدا کـرده و موفق به رمزگشایی آن شده‌اند و قواعدی را که بر همهٔ قــوای طبیعت فرمان می‌راند و حتی خود ایزدان را نیز منکـوب می‌ســازد، آموخته‌اند. با این نــیروی بی‌کــران بــود که پیروان این ایزد او را سه‌بار بس بزرگ لقب می‌دادند

حکت

حکت در اساطیر مصر باستان، به عنـوان خـدای بـاروری پنداشــته می‌شــده است.بعد طغیــان رود نیل میلیون‌ها قورباغه در رود نیل ظاهر می‌شده است بنا بر این حکت را خدای باروری نهادند

این خــدابانو را به شــکل قورباغه یا زنی با سر قورباغه به تصویر می‌کشیدند

خنوم

خنوم یکی از قدیمی‌ترین خدایان مصر باستان می‌باشـد؛ که در اصل به او آفریننـــــــده‌ی رود نیل لقب داده‌اند.به دلیل سیل سالیانه مصر که ارمغان آورنـده‌ی گل و لای و خـاک رس و آب است به او لقب آفرینـده‌ی کودکـان نـیز داده‌اند.در معبد لوکسـور خنـوم با چـرخ سـفالگری خـود مشــغول آفریــدن فرعــون و کا می‌باشد. این خـــدا را

آفریدنـده‌ی انسـان نـیز می‌پنداشـتند.خنـوم را به شـکل مردی با سر قوچ به تصویر کشیدند. شاخ‌های این خدا به صورت افقی و یا مـردی با سر قـوچ ایسـتاده بر دو پـای خـود رسم کرده‌اند.این خـدا را گـاه با چهـار سر قـوچ به تصویر کشیده اند

خونس

خونس در دین مصر باستان به عنوان خدای ماه یاد شـده است. خـــدایی که دربرابر تاریکی‌ها در کنـــار فرعـــون می‌جنگد.

خپری

خپری یا خپره از اسطوره‌های مصر باستان هم به معـنی سرگین چرخانـان و سوسک و هم به معنـای قـائم بـذات است. او در نـزد شـهروندان هیپوپـولیس، نمـودار طلـوع خورشـید بـود و مانند سوسـک، از جـوهر خـویش سر بر می‌آورد و زادهٔ خویشتن است. خپری ایزد دگرگونی‌هـای حیات بود و همیشه از نو زاده می‌شد.

خـــپری را به شـــکل انســـانی با سر سوسک یا ســـرگین غلتانی که قرص خورشـید جلـوه می‌یـافت و گـاه تنها به شکل سوسک کامل بود.

رَع

رَع مهمترین خدای مصر باستان و تجسم شخصت آفتـاب یا نیمـروز. از دید مـردم شـهر هیپـولیس او خـود را به وســیلهٔ آب باســتانی که از نـــون «Nun»ــ سرچشـــمه می‌گرفت یا از نخسـتین گل نیلـوفر آبی آفریده‌است. او سـپس هـوا شو (Shu)ـ و رطـوبت تفنـوت (Tefnut)ـ را

آفرید که موجب بوجود آمـدن خـدای زمین جب (Geb)ـ و الههٔ آسمان نـات (Nut)ـ شد. وی به شـکل مـردی با سر شاهین نشان داده می‌شود، که عصای سلطنتی را به یک دســت، و انخ (نمــاد زنــدگی) را به دست دیگــرش گرفته است. بر فراز سر او، قرص خورشید دیــده می‌شــود. رع به مدت هزاران سـال، بـالاترین خـدای مصـریان بـود. در کتاب مردگـان، «فرمـانروای آسـمان، فرمـانروای زمین، ســازندهٔ مخلوقــات، خــدای اولا که در ازل پدید آمــد، سازندهٔ جهـان، خـالق انسـان‌ها، سـازندهٔ آسـمان، خـالق نیل، کوه‌ها، مردها و زن‌ها و درنـدگان و رمه‌ها» دانسـته می‌شود. مصریان معتقد بودند که اشک‌های رع به مـرد و زن تبدیل شده است.

رنونت

رنونت در اساطیر مصر باسـتان باسـتان،به عنـوان ایـزد بانوی اغذیه و شیر مادر و هم‌چـنین محصـولات پنداشـته می‌شـده است.این ایزدبـانو با نظـارت به شـیر خـوردن کودکان از آنان پاسداری می‌کرده است

رنونت را به شکل زنی با سر کبرا یا یوریس شهریاری با روسری آراسته به دو پر یا قرص خورشید یا دو شاخ گاو نر به نمایش کشیده‌اند.

این خدا در شهر تبتونس مورد پرستش قـرار می‌گـرفت. به اعتقـاد مصرباسـتان ،انسـان‌ها بـرای لـذت بـردن از زندگی عبدی باید نام و عکس او را زنده نگه بدارند

رنپت

رنپت در اســاطیر مصر باســتان به عنــوان ایــزد بــانوی زمان،جوانان و بهار پنداشته می‌شده است

ساتی

ساتی(ساتت یا ساتی) خـدای سـیل در رود نیل پنداشـته می‌شـده است.فـرقه‌ی او در شـهر باسـتانی اسـوان در جنــوب مصر بــوده است.در جنــوب مصر او را به عنــوان مادر رود نیل می‌شناختند

ساتی این خـدا با داشـتن روسـری کـرکس و تـاج سـفید مصر علیا و آراسته به شاخ برکوهی ودر حال حمل تیر و کمان ترسیم شده است

ست

ست یا ســتی (به انگلیسی: Seti، Setesh، Setekh، Set، Seth)، خدای هرج و مرج در مصر باستان، و حتی در یک کلمه شیطان. او هم‌چـنین خـدای جنـگ، صـحراها، طوفان و سرزمین‌های خارجی بــود. او پسر سب و نــات (یا راع و نات)، و برادر اوزیریس، ایسیس و نفتیس بود.

با بودن خـدای صـحراها، او از کاروان‌هـایی که از صـحرا عبــور می‌کردند محــافظت می‌کــرد، اما از طــرفی هم طوفان شن ایجاد می‌کرد که با این کـار سـبب کشـمکش با خــدای حاصــلخیزی یعــنی اوزیــریس می‌شد. هر دوی آن‌ها مخـــالف و رقیب یک‌دیگر بودنـــد، در افســـانهٔ اوزیــریس، ست بــرادر خــود را می‌کشد و بــدن او را تکه تکه می‌کند و هر قطعه را در گوشه‌ای از مصر قـــــرار می‌دهد.

معنـای نامشخصی دارد اما در طـول تـاریخ سه معـنی به اسم آن اضـــافه می‌کرده‌اند که عبارت‌اند از:میخـــواره، فراری و آشفته.

ست در معبدی به نام معبد اومبوس (در نـزدیکی نقـاده) و اومبـوس (در نـزدیکی کـوم أمبو)مـورد پرسـتش قـرار می‌گـــرفت. هم‌چـــنین در مصر علیا در معبـــدی به نـــام اوکسـیریوس در نـزدیکی الفیـوم مـورد پرسـتش قـرار می‌گرفت.

ست در اساطیر مصر باستان، عمدتا به صـورت چهـره‌ای افسـانه طـراحی می‌گـردد.ست را در دسـته موجـودات افسانه‌ای به شکل حیـوان می‌تـوان قـرار داد.این الهه با داشتن دم خمیده، گوش مربع شکل و بدنی همچون سگ در معابد کشـــیده می‌شـــده است.این الهه ترکیـــبی از کفتار، الاغ، شغال و فلک می‌باشد.

در افسانه‌های هلیـاپلیس آمـده است کـه؛ خـدای آسـمان گب و خدای زمین نات با هم آمیزیدند و دو کـودک دوقلو از آن‌ها به دنیا آمدند.یکی از آن‌ها ســـت؛ که با خـــواهر دوقلوی خود نفتبس ازدواج نمود.

بر طبق متون‌هـای هرم‌ها و متـون تـابوت خـدای گب و نات،دوقلوی دیگری به دنیا آوردند به نام‌هـای اوزیـرس و ایزس که آن دو نیز با هم ازدواج می‌کنند.

سخمت

سخمت، به معنـای او که می‌خراشـد، ایـزد بـانوی در دین مصر باستان بـود. او به صـورت زنی با سر شـیر و نمـاد

خورشید در پشت آن به تصویر کشیده می‌شد. از دهان سخمت بادهای صحرا بیرون می‌آمدند.

خدایگان جنگ به صورت نمودهای خورشید به نمایش گذاشته می‌شدند؛ خورشید ابزار انتقام رع بر ضد شورش مردمان بوده است و نه تنها بدنش تن شورشیان را می‌سوزاند که تیرهای درخشانش دشمنان شاه را نابود می‌کرد.

سخمت همسر پتاه و مادر نفرتوم است. ایزدبانوی ماده‌شیر باستت نیز گاه به عنوان سخمت معرفی می‌شد.

سخمت کسی بود که بادهای میاسمایی را که باعث بیماری می‌شدند تولید می‌کرد. رع برای آن‌که جلوی او را بگیرد تا همه انسان‌ها را نکشد نوشیدنی‌ای به رنگ قرمز ساخت تا عطش او به خون را فرو بنشاند. نوشیدنی سمی بود و باعث شد که‌هاثور جای او را بگیرد. این داستانی است که در یکی از جشنواره‌های مصر باستان نقل می‌شد؛ جایی که در آن مردم از عمد میزان بسیار زیادی نوشیدنی ریتوس می‌نوشیدند.

سراپیس

سراپیس، یا ساراپیس (به انگلیسی: Serapis OR Sarapis) (به یونانی: Σέραπις or Σάραπις) یک خدای یونانی،مصری است. پرستش این خدا در سده سوم پیش از میلاد و بنا بر دستور بطلمیوس نخست برای متحد کردن مصریان و یونانیان در سرزمین خودش آغاز گشت.

سـراپیس با ظـاهری یونـانی ولی با نقش و نگارهـای مصری نمایش داده می‌شده و مشهورترین معبد این خدا سراپیوم اسکندریه بوده‌است

سلکت

سـلکت در اسـاطیر مصر باسـتان،به عنـوان یکی از پاسداران چهار دروازه زیرین و نیز ایزدبـانوی بـاروری و زندگی بعد از مرگ پنداشته می‌شده است.

سلکت را به شکل زنی که بر روی سر او تاجی از عقرب به نمایش کشیده‌اند. در بعضی از آثـار بدست آمـده او را به شـکل عقـربی با سر یک زن به تصـویر درآورده‌اند.از دودمـان بیست او بر روی دوشـهای او پوست تمسـاخ یا شیر نیز به تصویر کشیدند.

این خدا را در آرامگاه‌های فراعنه به عنوان نگهبان قـرار می‌دادند. معروف‌تـرین آن تندیسی طلایی در تـوت عنخ آمون که در مقبره‌ی او یافته‌اند نام بـرد.این خـدا بیشـتر در دود مان میانه در مصر سفلی پرستیده می‌شده است

سوبک

سـوبک نـام خـدایچه‌ای بـود که شـکلی از تمسـاح داشت. کسانی که در اطراف رود نیل زندگی می‌کردند بشدت از تمسـاح‌ها واهمه داشـتند. آن‌ها بر این بـاور بودند که اگر سـوبک را بپرسـتند سـوبک آن‌ها را از حمله تمسـاح‌ها محافظت خواهد کرد. سوبک با شکل مردی با سر تمساح ترسیم می‌شد

سوکر

سوکر در اساطیر مصر باستان، به عنوان خـدای شـاهین گورستان، تـاریکی و زوال می‌پنداشـتند.این خـدا اگر چه نـام این خـدا نامشـخص است اما در متـون مصر باسـتان این خدا به شکل اشک نگران اوزیـریس بـرای ایـزیس در عــالم امــوات به نمــایش گذاشــته شــده است.در معبد سوکر،او را دیبـاچه‌ی سـرزمین خـویش و دل مردگـان را تغذیه می‌کرده است.

این خدا با دو خدای دیگر اوزیریس و پتـاح آمیخته است و تــرکیب این سه خــدا در متــون باســتان ترســیم شــده استمرت‌سکر به شکل یک مردی مومیـایی با سر شـاهین و گاه به شکل تپه‌ای با سر شاهین ترسیم شده است. در جشن هنو(Henu)،که هر سال در شهر تبس به یاد قیــام اوزیــریس برگــزار می‌شــده اســت، این خــدا را ســوار برقــایقی طلایی به همــراه بک کشــتی به شــکل غــزال آفریقایی مجسمه این خدا را حمل می‌کردند

شای

شـــــای،در اســـــاطیر باســـــتان به عنـــــوان خـــــدای سرنوشت،محافظ از بدو تولد تا مـرگ پنداشـته می‌شـده است

شای به هیأت مردی به شکل بز و گاه به هیـأت یک افعی که زیر خشت چــاله‌ی تولــد،که به شــکل سر مســخنت است،ترسیم کرده‌انداین خدا به همراه مسخنت و تـاورت در هنگـام به دنیا آمـدن کـودکی بر او پدیـدار می‌شـدند و سرنوشت او را رقم می‌زدند

شو

شو ایــزدی است از ایــزدان 9 گانه مصر باســتان که با تفونت -خواهر همزاد خویش- نخستین زوج گروه خدایان نه گانه به شـمار می‌رفت و آفریـده راع بـود، بی‌آن‌که با زنی بیــامی‌زد. نــامش برگرفته از فعلی است به معــنی «فـــراز آوردن» و می‌تـــوان آن را به «کسی که فـــراز می‌آورد» ترجمه کــرد. او هم چــون اطلس در اســاطیر یونـان، نگـاه دار آسـمان است. دربـاره‌اش گفته‌اند که به فرمان راع بین دو کودک ایزد -یعــنی بین گب و نــات- که پیش از آن کاملا یکی بودندانــد، رها شده‌است. شو زمین و آسمان را با خشونت از هم جدا کرد، نات را بلند کرد و به فضا برد و با دست‌هایش او را در بالا نگه داشت

شو هم‌چنین ایـزد هـوا و ایـزد گونه بـود. اما همانند دیگر ایــزدان بــزرگ طــبیعت، دارای آیین ویــژه‌ای نیست. او همیشه به شکل انسـان جلـوه یافته‌است. انسـانی که بر سرش معمولاً نشـانه‌ای مشـخص، یعـنی پر شـترمرغ که معنی نگار نـام اوسـت، به چشم می‌خـورد. شو جانشـین راع و شهریار زمین شـد، اما همانند پـدر، دگرگونی‌هـای قدرت را تجربه کـرد. زیـرا کودکـان آپپ بر ضد او توطئه چیدند و در کــاخ آت نــوب با وی نــبرد کردند. او آنــان را نابود کـرد، اما بیمـاری بر او چـیره گشـت، به طـوری که حتی پـیروان وفـادارش نـیز قیـام کردند. سـرانجام، شو خســته از فرمــان روایی، به ســود فرزنــدش گب کنــاره گرفت و پس از طوفانی موحش که 9 روز دوام داشـت، به آسمان‌ها پناه برد.

ماعت

مـاعت الهه‌ی حقیقت، صـداقت، و عـدالت، و نمـادی از سیستم ابدی در جهان بـوده است. او در سر خـود پر یک شتر داشته است

در یکی از دست نوشته‌های بدست آمده از خـدای مـاعت چنین نوشته شده است:

کلام تو (خـــدای رع) کلام مـــات است و خداوند بر روی لبان تو نشسته است.

ماعت را به شکل ایزد بانویی که در زورق خورشـیدی رع یا زنی نشسته که بر سر او پری نمایـان است به تصـویر کشیده‌اند. نماد او پر و ترازویی بر دستان او است.

مافدت

مافدت یا مافتت خدای مونثی بوده که مردم را از آسـیب مارها و عقرب‌ها به دور نگاه می‌داشته و اغلب به شـکل یک گربه سان یا خدنگ به تصویر کشیده می‌شده.

مافـدت از آغـاز دودمـان نخست وارد فهرست خـدایان مصر باستان شد. او نماد عـدالت قـانونی و شـاید اعـدام بـوده است. او هم‌چـنین خـدایی مرتبط با محـافظت از اتـاق زنـدگی شـاه و دیگر مکان‌هـای مقـدس بـوده که وظیفه پاسـداری از جـان شـاه در برابر زهر جـانوران سمی را داشـته، جـانورانی که در برابر ماعـات سرکشی کردند.

از آن‌جا که جانورانی سمی همچـون مـار و کـژدم توسط گربه سـانان کشـته می‌شـوند، مـافتت به شـکل یک گربه‌سـان مـونث به تصـویر کشـیده شـد، با این حـال مشخص نیست که او در ابتدا به شکل گربه بـوده است یا

گربه زباد، یا خدنگ. به عنوان نمایشگری از روش کشتن این‌جانوران، او لقب‌هایی چون قاتل مار بزرگ داشته است.

حضور این خدا در دوره فرعون دودمان یکم، دن، زیاد بوده و تصاویر او در تکه کاسه‌های سنگی مربوط به آن دوران و نیز بخش مربوط به دن در سنگ پالرمو دیده می‌شوند. در متون هرم مربوط به پادشاهی کهن نیز حضور دارد و خدای خورشید، رع، را از گزند مارها محافظت می‌کند.

مرت‌سکر

مرت‌سکر(مرت سکر،مرت سجر)،به عنوان خدای عذاب گناه کاران می‌پنداشتند اما با این وجود او را به عنوان خدایی مفید و محافظ از مارهای سهمگین می‌پرستیدند. این خدا را به عنوان خدای گورستانها و مفعابد فرعون نیز می‌شناختند.

مرت‌سکر به شکل یک مار کبرا و گاه به شکل زنی با سر کبرا به تصویر در می‌آوردند.

مرت سکر را در شهرهای اسنا و دیر البحری در دوران پادشاهی نوبن می‌پرستیدند.مرت‌سکر خدایی برای کارگران می‌پنداشتند و معبد کوچکی در نزدیکی پتاح برای او ساخته بودند.

مسخنت در اسطوره مصر باستان ،خدای زایمان پنداشته می‌شده است.این خدا هم‌چنین آفریننده‌ی کا هر کودک بود.او یک قسمت از روح خود را بر درون کودکان

می‌دمید تا زنـدگی بر آنــان جــاری شــود.این خــدا جــزء خدایان قدیم مصرباستان است

مِنهیت

مِنهیت یک خدای جنگ مونث بود که از قبایل نامصـری به فرهنگ مصر باســتان وارد شد. نـــام او معنـــایی رزمی داشته و به شکل (اویی که) کشتار می‌کند بوده.

هنگام معرفی شدن این خدا به دیگر خدایان، او هم‌راستا با آنهــور گشت. گفته می‌شــود که او از نوبه به همــراه آنهور آمد، کسی که همسر او نیز به شمار می‌رفت.

به دلیل ویژگی‌های تخاصمی نسبت داده شده به این خدا و روش‌هــای شــکار مــاده شــیر، بیشــتر آن‌چه در مصر باسـتان با جنگ و نـبرد در ارتبـاط بـود به شـکل شـیر به تصویر کشیده می‌شد و منهیت نیز از این قاعـده مسـتثنا نبــود. او به شــکل یک ایــزد بــانوی ماده‌شــیر به تصــویر کشیده شد. باور مصریان بر این بود که او در صحنه نبرد در جلــوی ارتش مصر حــرکت می‌کــرد و دشــمنان را با پنجه‌های تیزش می‌درید.

در مصر اولیـــا، به ویـــژه در اســـنا، بـــاور بر این بـــود که منهیت همسر خنـوم و مـادر هکا بـوده است. از آن‌جا که مرکز آیین او رو به سوی مرزهـای جنـوبی مصر در مصر علیا داشت، او به شدت هم‌رده سـخمت خـدای ماده‌شـیر جنگ در مصر علیا شد. پس از یکپارچه شـــدن دو مصـــر، این خدا به سادگی تنها نمودی دیگر از سخمت گشت.

مونت

مـونت در دوران مصر باسـتان، به عنـوان شـاهین جنگ شناخته می‌شده است. این خدا به عنوان نگهبان فرعون در جنگ‌ها حظـــور پیـــدا می‌کـــرده است.مـــونت را در جلوه‌هـــای رع به عنـــوان روح زنـــده‌ی رع نـــام گذاشـــته بودنداو به شکل یک گاو نـیز به تصـویر کشـیده می‌شـده است.مـــونت در شـــکل گـــاو با در دست داشـــتن یک تیروکمان،چاقو و کادر به تجسم گاو نر بوخیس بود

مین

مین،در مصر باسـتان به عنـوان خـدای بـاروری و تـوان جنسی پنداشـــته می‌شـــده است.او را به عنـــوان خـــدای صـحرا نـیز می‌شـناختند.او را 4هـزار سـال قبل از میلاد می‌پرسـتیدند.مین را به شـکل مـرد ریشـدار،کـامجوو با پاهـایی چسـبیده به یک‌دیگر و به رنگ سـیاه به تصـویر می‌کشـیدند.در دست‌های او تـارکش دو پر بلند آرایش و در دست بـــالای او ســـلاحی همانند آذرخش به تصـــویر کشده می‌شده است.

نفرتوم

نفرتوم در اساطیر مصر باستان، به عنوان خدای زیبـایی و ســـلامت پنداشـــته می‌شـــده است. او را فرزند رع و سخمت می‌شـناختند.بعد تولد نفرتـوم انسـان از اشک او به وجود آمد.نفرتـوم با سر شـیر و تـاجی از نیلـوفر آبی که دو پر آرایش دهنده‌ی آن تاج است می‌شناسند

نو

آشـفتگی ازلی کیهـان و اقیـانوس ازلی، نـون (Noun)یا نو(Nu)ـ نام دارد که پیش از آفـرینش، نطفـۀ همه‌چـیز و

همهٔ موجودات زنـده را پدید می‌آورد. در نوشـته‌ها، او را پدر ایزدان نامیده‌انـد، اما او پنـداری کـاملا مینـوی بـود و پرسـتش گـاه یا پرسـتنده‌ای نداشت. گـاه او را به گونـهٔ شخصـــیتی تصـــویر کرده‌اند کا تا کمر در آب جهیـــده و دست‌هایش را بـــالا گرفته تا ایـــزدی را که از ســـوی او فرمان یافته‌اند، نگاه دارد.

نیث

الهــهٔ شــکار و جنگ در مصر باســتان بوده‌است. خــدای محافظ زنان نیز بوده‌است.

هارسافس

هارســافس یا حرســافیس در االطــیر مصر باســتان، به عنوان خدای باروری که با آب پیوند خـرده است شـناخته می‌شده است

هارسافس به شکل قـوچ در تصـاویر مصر باسـتان دیـده می‌شود.این خدا به صـورت انسـانی با سر قـوچ ترسـیم شده است

معبد این خـــدا به نـــام حرســـافیس در دوران دوره‌ی اضمحلال اول در شهر تب سـاخته شـده است.زمان‌هـای سـاخت این معابد به پادشـاهی میانه مصر بر می‌گـردد با این وجـود باسـتان شناسـان می‌گویند این خـدا در دوره نخست میانی مصر فراعن در اوج قدرت بوده است

هاروئریس

هــاروئریس (به انگلیسی:Haroeris)ـ ایــزد آســمان، از ایــزدان مصر باســتان و از خــانواده اوزیــرس به شــمار

میرود. نامش شکل یونانی‌هار ور (Har wer)ـ اسـت، به معنی هوروس بزرگ یا هوروس برتر. در لاتو پلیس او را با نام هورخنتی ایرتی (هوروسی که با یک چشم فرمـان روا است) و در فربوئتوس (Pharboethos)ـ او را با نام هـورمرتی (هـوروس دو چشم) می‌پرسـتیدند. او ایـزد آسـمان است و دو چشـمش، خورشـید و مـاه به شـمار می‌آیند. بنا به گفته‌ی هـرودت در واپسـین روز اپی فی (نام یکی از ماه‌های گاه شماری مصر باستان) بـرای وی جشن میگرفتند و این هنگامی بـود که دو پیکر نجـومی با یک دیگر مقارن می‌گشت

در متون اهرام آمده است که‌هاروئیس فرزند راع (خدای خورشـید)، و بـرادر ست بشـمار می‌آید و مبـارزه‌ی جاودانه‌ی میان نور و ظلمت، با نبردهـایی شـکل نمـادین به خود می‌گیرد که در آن، ست چشم هوروس را می‌درد، در حالی که هوروس نیز دشمن شکست ناپذیرش را اخته می‌کند. اکنـون خـواهیم دید که شـورای ایـزدان به سـود هوروس رای زده است، چـون او از پایـان سلسـله‌ی دوم شهریاران مصر هم چون ایزدی فراعنه بشمار مـیرفت و در اسـناد بدست آمـده از آنـان، او را هـور نوبـتی (Hor Nubti) لقب داده‌اند، یعنی "هوروس، نابودگر است

هاپی

هـاپی شخصـیت الهی از رود نیل در اسـاطیر مصر است.به عنـوان یک شـکل شخصـیت زن و هم مـرد به تصویر کشیده شده است

هورس

هورس (به انگلیسی: Horus) از ایزدان مصر باستان به شمار می‌رود. نام او لاتینی است که خود ماخوذ از horos یونانی و hor مصری میباشد. او «ایزد عقاب‌نما» یا خدای قوش‌سر بود که در میان یونانیان با آپولون یکی پنداشته می‌شد و در نگاره‌های بازمانده از مصر باستان، سر عقاب دارد. او با نام هور که در مصری تلفظ واژه‌ای دارد، به معنای آسمان در نظر مصریان باستان، عقاب‌نما می‌نمود که فراز سرشان در آسمان پرواز می‌کرد. بسیاری از آنان آسمان را هم چون عقابی ایزدی می‌پنداشتند که دو چشمش، یکی خورشید و دیگری ماه بود. پرستندگان ایزدعقاب‌نما را در نظام‌های پیش از تاریخ، «توتم» می‌دانستند و از نخستین زمان موجودی ایزدی و برجسته به شمار می‌آمد. تصویر نگارهٔ ایزد عبارت است از عقابی که بر تیرکی نشسته است

براساس اسطوره شناسی مصری هورس پسرازیریس و آیزیس است. پس از کشته شدن ازیریس به دست برادرش ست؛ آیسیس قطعات تکه‌تکه‌ی ازیریس را به کمک تات (و در برخی روایت به کمک آنوبیس) جمع می‌کند از این طریق ازیریس را دوباره زنده می‌کند و از طریق او صاحب فرزندی به نام هورس می‌شود.

هورس پس از بزرگ شدن برای انتقام گرفتن به جنگ با ست می‌رود. به همین خاطر هورس را خدای انتقام نیز می‌دانند. ست به یکی از چشم‌های هورس ضربه می‌زند و آن را کور (و در برخی روایات ضعیف) می‌کند. هورس نیز ضربه‌ای به بیضه‌های ست می‌زند.(به همین دلیل ست گاهی خدای نازایی نیز شناخته می‌شود.) در نهایت وقتی که هورس ست را شکست می‌دهد و قصد کشتن

او را می‌کند، آیسیس که مادر هورس و خواهر ست است، او را از کشتن ست باز می‌دارد.

فرعونهای مصری، خودشان را نمود خدایان بر روی زمین می‌دانستند. آنان اعتقاد داشتند در هنگام زندگی، نمود هورس بر روی زمین‌اند و در هنگام مرگ، نمود ازیریس در دنیای مردگان به شمار می‌روند.

هر جا پرستندگان عقاب می‌زیستند، هورس نیز در آن‌جا پرستیده می‌شد، اما در طول زمان، در پرستش گاه‌های گوناگونی که به او اختصاص داشت، نقش و خصوصیاتش دیگرگونه بود. بنابراین در ایزدستان مصری می‌توان حدود بیست هوروس را بازیافت که در میان آنان تشخیص هوروس بزرگ یاهاروئیس اهمیت بسیار دارد.

پتاح

پتاح در اسطوره شناسی مصر باستان،به عنوان خالق شهر ممفیس یاد شده است.الهه‌ی صنعتگران و معماران و هنرمندان می‌باشد.

کهن‌ترین فلسفه جهان مربوط به پتاح و حوتپ می‌باشد.پاپیروس‌های بدست آمده نشان می‌دهد 2880قبل از میلاد، این دو برای فرزند خود احکامی فلسفی و روانشناسی نوشته اند

فکر کن که ممکن است در مجلسی که سخن می‌گویی کارشناسی در میان حاضران مجلس باشد و به معارضه با تو برخیزد؛به همین جهت است که نباید در هر مجلس از هر دری سخن گفته شود، که این عین دیوانگی است.

پته سوخس

پته سوخس در اساطیر مصر باستان، تمساحی بود که به عنـوان مظهر خـدای سـوبک پرسـتش می‌شـده است. به این گونه که تمساحی را با طلا و جواهرات می‌آراستند؛و زائرانی که برای زیارت این تمساح می‌آمدند بـدو غـذایی مخصــوص می‌دادند. این تمســاح بعد از مــرگ همچــون فراعن مومیایی می‌شد.

پَکهت

پَکهت (Pakhet)در مصرباســــــتان، به معنــــــای او که می‌خراشـد، ایزدبـانوی مـاده شـیر جنگ بـود. او یکی از چندین ایزدبـاونی شیرشـکل بـود که در فهرست خـدایان مصر باســتان وظیفه محــافظت از جــان فرعــون را بر دوش داشت

پکهت به شـکل یک ماده‌شـیر و فرسـتاده‌ای از خـدای رع بـرای نـابودی نسل بشر به تصـویر کشـیده می‌شد. او را می‌تـوان در ارتبـاط با صـورت فلکی گاوهـاثور-سـخمت-باســتت (هر سه از دخــتران رع) دانست. پکهت خــدایی وحشتناک و ترس‌آفرین بود.

مــــردم مصر از آن رو او را گـــرامی می‌داشـــتند که او توانــایی نــابودی مصر را در صــورتی که می‌خواســت، داشت. نیایشگاهی برای او در کنـار آب در بـنی حسن بر پا شده بود. این نیایشگاه اسپئوس آرتمیدوس نام داشت و توسط چند فرمانروای گوناگون ساخته شد.

چهار فرزند هورس

چهـــار خـــدای مصر باســـتان که همـــراه مومیایی‌ها می‌گذاشــتند تا از آن حفــاظت کنند.این خــدایان شــامل حاپی، ایمست، داموتف و کبه‌سنوف بودند.

حـــاپی در قـــالب میمـــون ،محافظ ریـــه،توسط نیث محافظات می‌شده است.

ایمست در قـــالب انســـان ،محافظ کبـــد،توسط ازیس محافظات می‌شده است.

داموتف در قــالب شــغال ،محافظ معــده،توسط نفــتیس محافظات می‌شده است.

کبه‌سنوف در قــالب قــوش ،محافظ روده،توسط ســلکت محافظات می‌شده است

گب

گب یکی از ایزدان 9 گانه میباشد. نام او به گونه سب و کب نـــیز آمـــده است. ایـــزدی که با نـــات، دومین زوج ایزدستان نه گانه مصر را تشـکیل می‌داد. پلو تـارک او را با کرونوس یکی میداند. در واقع، او ایــزد زمین و پایگــاه مادی جهــان بــود، اما در اعصــار دیــرین، به نــدرت آییــنی ویــژهٔ او وجــود داشــته است. گب به دست شو از نــات، خواهر-همسر خویش جدا شده بود و از آن زمان به بعــد، تسلی ناپذیر گشت و شبانه روز شــکوایه‌هایش به گــوش می‌رسـید.گب را تقریبا به گونه نشــان داده شــده که زیر پـــای شو دراز کشـــیده است. کسی که بـــرای دفـــاع از همســـرش ســـخت با او جنگیـــده است. آرنجش را بـــالا گرفته، یکی از زانوانش خمیده است و بدین گونــه، نمــاد کوه و صخره‌های موج گونهٔ زمین است. بدنش نیز گاه از

سبز پوشیده است. گب را تقریبا همیشه به گونـهٔ مـردی بدون صفات ویژه نمایانده‌اند، اما گاه سرش به گونهٔ غاز است که معنی نگار نام اوست. از این گذشته، در بــرخی افســانه‌ها او را همچــون غــاز نر- قدقد کننــدهٔ بــزرگ- توصــیف کرده‌اند که مــاده‌اش تخم خورشــید را گــذارده است. در افسانه‌های دیگر آمده که او ورزای بارور کنندهٔ ماده گاو آسمانی است. به هر حــال، گب تقریبا همــواره پدر (و نات مادر) ایزدان ازیریسی است و به همین سبب به پدر ایزدان آوازه یافته است.

گب ســومین فرعــون ایــزدی بــود و پس از شو بر اورنگ نشست. پادشاهی او نــیز دچــار آشــوب گشت. در یکی از نوشـــــته‌ها آمـــــده که گب بـــــاعث شد جعبـــــهٔ زریـــــنی کهــاورائیوس(افعی) راع در آن نگــاه داشــته می‌شــد، در حضور او باز شود. راع آن را به عنوان طلســم، با عصا و یک حلقــهٔ مــوی خــویش در دژی واقع در مــرز خــاوری امپراتوری خود نهاده بود. چون باز شــد، دم افعی ایــزدی همهٔ همراهان گب را در جا کشت و خــود گب نــیز شــدیدا سوخت. تنها، این بخش حلقهٔ مــوی راع بــرای زخم او به کار آمد و توانست گب را درمان کند. در واقــع، این بخش از موی ایزدی چندان فضیلت داشت که سال‌ها بعد چــون آن را برای تطهیر به دریاچهٔ نوب افکندنــد، بی‌درنگ به نمساح بدل شد. هنگامی که راع تن درستی را به گب باز می‌گرداند، خردمندانه قلم رو شهریاری‌اش را اداره کــرد و گــزارش دقیقی از اوضــاع ولایت‌ها و شــهرهای مصر برای او فراهم نمــود. آن گــاه گب فرمــانروایی‌اش را به بزرگ‌تــرین فرزند خــویش، ازیــریس بخشــید و بر فــراز آســمان‌ها رفت و در آن‌جــا، جانشــین تــوث، پیک راع و میانجی ایزدان شد.

خدایان و اسطوره‌های یونان باستان

هرا، خدای مادر

در زمانهـای بسـیار دور، انسـان ناشـناخته‌ها و وقـایع طبیعی مانند باران، صـاعقه، گرما و سـرما، شب و روز، تغیـیر فصـل، مـرگ و زنـدگی و مانند این‌ها را زاییـده قـدرت خـدایانی می‌دانست که بر زمین و موجـودات آن حکـومت میکردند.از نظر آن‌ها این خـدایان نه تنها به خودی خود در انجـام بعضی امـور و وقـایع دست داشـتند بلکه مناسـبات و روابط بین آن‌ها هم در سرنوشت انسان‌ها تاثیر مستقیم داشت. خـدایان باسـتان در تمـام جوامع بشری وجود داشته‌اند و هیاتی انسـانی با نـیروی مـافوق بشـری داشـته‌اند، آن‌ها جـاودان بودند و می‌توانستند با انسان‌های عـادی وصـلت کـرده و بچهـدار شوند، فرزندان این خدایان "نیمه خـدا" بودند و با وجـود داشتن قدرت مافوق بشری، میرا بودند.

خدایان و داستانهای اساطیری در ابتدا به منظور توضـیح اسرار زندگی به کار میرفتند اما به تدریج نبرد موجـودات افسـانه‌ای و ماجراهـای پر آب و تـاب قهرمانـان چنـان شیرین و جـذاب شد که با وجـود پیشـرفت علم و حضـور پیامبران موحـد، اسـاطیر بـاقی ماندند و در تمـام هنرها حضور بارزی یافتند.

در این میان اساطیر یونـان به دلیل تکیه فـراوان ادبیـات باسـتان یونـان و بعد ادبیـات مـدرن جهـان بر آن‌ها و هم‌چنین ساده‌تر بودن نامهـای خـدایان به گـوش آشـناتر است.از طـرفی نباید از تـاثیر فـراوان فیلمهـایی که با تکیه بر اسطوره‌های یونان تهیه شده است غافل شویم.

به همین دلیل معـرفی خـدایان اسـاطیری را با معـرفی مختصر خدایان المپ (The Olympians) آغاز میکنیم.

خدایان المپ یا المپ نشینان

این خـدایان 12 تن بودند که پس از سـرنگونی تایتانها (Titans خـدایان اولیه) به حکـومت پرداختند. کـوه المپ محل نبرد تایتانها با خدایان دوازده گانه بـود و بعـدها هم به عنوان محل زندگی خدایان از آن نـام بـرده شد. تمـام المپ نشینان به نوعی با یک‌دیگر نسـبت داشـتند و بنا به شـرایط زمانه هر از گـاهی یک یا چند تن از آن‌ها بیشـتر مـورد توجه قـرار میگـرفت. بـرای مثـال اگر در زنـدگی واقعی، همسر حـــاکم یا شـــخص قدرتمند منطقه از شخصیت قوی یا خانواده مهمـتری بـود، خـدایان زن و به خصـوص هـرا (Hera)ـ که خـدای مـادر بـود مـورد توجه میگرفت. اگر جنگی در میان بود، معبد خدای جنگ بیشتر مورد توجه قرار میگرفت.

Zeus

سنگ برجسته زئوس به همراه همسرش هرا

زئوس فرزند کرونوس (Cronus)، تایتان بزرگ، بـود. او پـدرش را سـرنگون کـرد و بر سر حکـومت با بـرادرانش پوزئیـدون (Poseidon)ـ وهـادس (Hades)ـ قرعه کشی کردنـد، زئـوس در نتیجه این قرعه کشی به نـام بـزرگ خـدایان شـناخته شـد، او فرمـانروای آسـمان و بـاران و اسلحه‌اش آذرخش است که آن‌را به سمت کسی که او را ناخشنود کرده، پرتاب میکـرده است. یکی از مـواردی که او را بسیار خشمگین میکرد دروغگـویی و پیمـان شـکنی بوده است. زئوس هرا (Hera)ـ را به همسری گـرفت اما

به خاطر داشتن ماجراهای عشقی فراوان شهرت داشته است.

Poseidon

پوزئیدون خدای دریا

پوزئیدون برادر زئـوس است و در قرعه کشی که پس از سرنگونی پدرشان انجـام شـد، دریا را به دست آورد و به نام خدای دریا شناخته می‌شود. دریانوردان و مـاهیگیران از پرسـتندگان او به شـمار می‌روند. پوزئیـدون با آمفی تریت Amphitrite که نوه اوسیانوس Oceanus تایتان آبهـای به هم پیوسـته جهـان، ازدواج کـرد. اسـلحه او یک نیزه سه شاخه است، که می‌تواند جهـان را بلرزاند و هر چـیزی را درهم بشـکند. او پس از زئـوس قدرتمنـدترین خدا است و طبیعـتی سـتیزه جو و حـریص دارد، به همین بـرای به دست آوردن شـهرهای خـدایان دیگـر، با آن‌ها درگیر می‌شده است.

هادس خدای مردگان

هـادس، در قرعه کشی با بـرادرانش، بـدترین سـهم را برنده شد و آن جهان زیرزمین یا دنیای مردگان است. از آن‌جایی که رعایای‌هادس را مردگان تشـکیل میدادنـد، او به کسـانی که مـوجب افـزایش جمعیت سـرزمینش می‌شـدند بسـیار علاقه داشت. مانند ارینی‌ها Erinnyes یا خشم و ناامیدی، که کارشان تعقیب گناهکاران و سوق دادن آن‌ها به سـمت خودکشی بـود.هـادس به دلیل حکومت بر زیرزمین، صاحب معادن زیرزمیـنی هم بـود و خـدای پـروت هم به شـمار می‌رفت. همسر او پرسـفونه بود که توسط‌هادس ربوده شده بود.هادس خـدای جهـان

مردگان بـود اما خـدای مـرگ نبـود، تانـاتوس Thanatos خدای مرگ بود.

هستیا (Hestia)

هستیا بزرگ‌ترین خواهر زئـوس و الهه حـاکم بر زنـدگی خانوادگی و به عبارتی اجاق خانه بـود. او بـرای فـرار از تقاضـای عاشـقانه بـرادرانش پوزئیـدون و آپولـو، قسم خورد که همواره دوشیزه باقی بماند. هسـتیا الهه ایست که تخت سـلطنتی نـدارد، اما نگهـداری از آتش مقـدس المپ بر عهده او است و به همین دلیل تمام آتشکده‌ها و اجاقهـای منـازل از آن او است. هسـتیا ملایم‌تـرین و مهربـان‌ترین الهه المپ است و سـمبل اتحـاد بین شـهر مادر Metropolis و مردم شـهرکها و دهکـده‌هایی است که بـرای بـردن آتش به معبد می‌آمدند و در واقع اجـاق خانه همه مردم از یک آتش گرم می‌شد.

Hera نگهبان زندگی

هرا همسر و خواهر زئوس بود. او نگهبـان ازدواج‌ها بـود و به خصوص حامی زنـان شـوهردار بـود. از آن‌جـایی که زئـوس با حیله و توصل به زور او را به ازدواج راضی کـرد، این ازدواج با کشـمکش و ناسـازگاری آغـاز و با کشمکش ادامه یافته بود. یک بار که غـرور زئـوس به حد غیرقابل تحملی رسـیده بـود، هـرا با خـدایان بر علیه او توطئه چینی کرد و به او داروی مخـدر خورانـد، سـپس با خدایان دیگر او را بر روی تختی با هزاران گـره بسـتند و در بـاره این‌که باید با او چه کنند به مشـاجره پرداختند. بریاروس Briareus که غولی 50 سر و صد دست بود به توطئه پی بـرد و به خـاطر علاقه فـراوان به زئـوس، به

کمک 100 دست خـود گره‌ها را گشـود و او را آزاد کـرد. خشم فراوان زئوس خدایان را به زانو درآورد و هرا پس از مجـازات زجـرآور- که به دار آویخته شـدن با زنجـیری طلایی از آســـمان بـــود- قسم خـــورد که دیگر بر ضد شوهرش شورش نکند. با این وجود هرا همواره به خاطر بیوفـایی زئـوس دسیسه چینی‌هـایی میکـرد و کـاهی هم موفق می‌شد تا درس خـــوبی به شـــوهر خیانتکـــار خـــود بدهد. طاووس و گاو حیوانات مقدس معبد هرا هستند.

Ares خدای جنگ

آرس پسر زئـــوس و هـــرا و خـــدای جنگ است. او فـــردی رشـــید و زیبا اما بســـیار قسی القلب و خونخـــوار بـــوده است خـــواهرش اریس Eris الهه نـــزاع و کشـــمکش، یـــار جـدایی ناپـذیر او بـود. آرس زمـانی خوشـحال می‌شد که صدای چکاچک شمشیرها را بشنود، در این زمـــان او کلاه خود درخشانش را بر سر میگذاشت و سوار بر ارابه جنگ به قلب میـدان جنگ مـیرفت و کـاری به برنـده و بازنـده نداشت، فقط به دنبال خونریزی بود. کسانی که همواره همراه او بودند درد، اضـطراب، قحطی و گمنـامی بودند. هـــرا و زئـــوس هـــردو به آرس بیعلاقه بودند و او بیشـــتر توسط اهـــالی تراســـیا Thracia که مـــردمی وحشی و خشن بودند پرســـتیده می‌شد. کـــرکس و سگ جـــانورانی بودند که در کنار این خدا تصویر می‌شدند.

Athena الهه شهر، صنایع دستی و کشاورزی

آتنا، الهه باکره، دختر زئوس است و مـادری نـدارد، زیـرا به صورت زنی کامل و سراپا پوشیده در زره و اسلحه از پیشانی زئـوس خـارج شـده است. علی رغم این‌که او در

نـــبرد شـــجاع و خشن بـــوده اما زنی جنگجو به شـــمار نمی‌آمده زیرا نبردهای او همه برای دفـاع از حـریم خانه و شـهر در مقابل دشـمنان بـوده است. آتنا الهه شـهر، صـنایع دسـتی و کشـاورزی است. او بـرای تـربیت و رام کردن اسب، افسار را اختراع کـرد و از دیگر نو آوریهـای او می‌توان به ساختن تـرومپت، فلـوت، دیـگ، شن کش، گـاوآهن، کشـتی و ارابه اشـاره کـرد. او تجسم دانـایی، منطق و پـاکی بـوده و فرزند محبـوب زئـوس به شـمار می‌آمده است. به همین خاطر اجـازه داشت تا از اسـلحه پـدرش- صـاعقه- اسـتفاده کند. شـهر محبـوب او آتن، درخت مورد علاقه‌اش زیتون پرنده او جغد بوده اند

داستان کابالا

قابل توجه است که در کتـاب عهد قـدیم (کتـاب مقـدس یهودیان) به گناهان یهودیان منحرف اشـاره شـده است. در کتاب غمیا، که نوعی کتاب تاریخی در میان عهد عتیق می‌باشد، یهودیان به گناهان خـویش اعـتراف و چـنین به توبه می‌نماید:

و بنی‌اسـرائیل خویشـتن را در جمیع غربـاء جـدا نمـوده، ایستادند و به گناهـان خـود و تقصـیرهای پـدران خـویش اعتراف کردند و در جای خود ایستاده، یک ربع روز کتـاب تـورات «یهـوه»- خـدای خـود- را خواندند و ربع دیگر را اعـتراف نمـوده و یهـوه- خـدای خـود را عبـادت نمودند و شیوع و بانی و قدیئیل و شنیا و بـنی و شـربیا و بـانی و کنانی بر زمینه لاریان ایسـتادند و به آواز بلند نـزد یهـوه خدای خویش استغاثه نمودند.8

و آنـــان [پـــدران ما] بر تو فتنه انگیخته و تمـــرد نمـــوده، شـریعت تو را پشت سر خـود انداختند و انبیـای تو را که بـرای ایشـان شـهادت می‌آورنـد، تا به سـوی تا بازگشت نمایند، کشتند و اهانت عظیمی به عمل آوردند. آن‌گاه تو ایشان را به دست دشمنانشان تسلیم نمودی تا ایشان را به تنگ آورند و در حین تنگی خـــویش نـــزد تو اســـتغاثه نمودندو ایشـان را از آسـمان اجـابت نمـودی و بر حسب رحمت‌های عظیم خود نجات دهندگان به ایشـان دادی که ایشـــان را از دست دشمنانشـــان رهانیدند. اما چـــون استراحت یافتند، بار دیگر به حضرت تو شـرارت ورزیدند و ایشان را به دست دشمنانشان واگذاشتی که بر ایشان تسلط یافتند و چون باز نزد تو استغاثه نمودند ایشـان را

از آسمان اجابت نمـودی و بر حسب رحمت‌هـای عظیمت بارهـای بسـیار ایشـان را رهـایی دادی و بـرای ایشـان شهادت فرستادی تا ایشان را به شریعت خـود برگـردانی اما ایشـان متکبرانه رفتـار نمـوده اوامر تو را اطـاعت نکردند و به احکـــام تو که هر که آن‌ها را به جا آورد از آن‌ها زنده می‌ماند، خطا ورزیدند که و دوش‌هـای خـود را معاند و گردن‌های خویش را سخت نموده اطاعت نکردند.

... اما بر حسب رحمت‌هـای عظیم خـود تمـام ایشـان را فانی نساختی و تـرک نمـودی زیـرا خـدای کـریم و رحیم هسـتی.9 و الان‌ای خـدای مـا،ای خـدای عظیم، جبـار و مهیب که عهد و زحمت را نگـاه می‌داری، زنهـار تمـامی این مصـــیبتی که بر ما و بر پادشـــاهان و ســـروران و کاهنـان و انبیا و پـدران ما و بر تمـامی قـوم تو از ایـام پادشاهان آشور تا امروز مستولی شـده است در نظر تو قلیل ننماید. و تو در تمـامی این چیزهـایی که بر ما وارد شده است عادل هستی زیـرا تو به راسـتی عمل نمـودی اما ما شـرارت ورزیـده‌ایم. و پادشـاهان و سـروران و کاهنان و پدران ما به شریعت تو عمل ننمودند و به اوامر و شهادت تو که به ایشـان امر فرمـودی گـوش ندادند. و در مملکت خودشـان و در احسـان عظیمی که به ایشـان نمـودی و در زمین وسـیع و برومند که پیش روی ایشـان نهـاده تو را عبـادت ننمودند و از اعمـال شـنیع خـویش بازگشت نکردند.10

این عبـــارات میل بعضی از یهودیـــان را به بازگشت به ایمـان به خـدا شـرح می‌دهد اما در طـول تـاریخ یهـود به تدریج بخش دیگـری قـدرت یـافت و توانست بر یهودیـان چیره شود و بعدها خود مذهب را کاملاً دگرگـون سـاخت.

به همین دلیل در تورات و در دیگر کتب عهد قدیم، علاوه بر آن‌چه در بالا ذکر شد، عناصری وجود دارد که از تعالیم بدعت‌آمیز بت‌پرستان نشأت گرفته‌اند. به عنوان نمونه؛

- در کتاب اول تورات گفته شده «خدا جهان را در شش روز از هیچ آفرید.» این درست و از وحی اولیه به دست آمده است. اما سپس می‌گوید: «خدا در روز هفتم به استراحت پرداخت.» این بخش ادعایی کاملاً ساختگی است و با عقیده الحادی که صفات انسانی را به خداوند نسبت می‌دهد منطبق می‌باشد. خداوند در آیه‌ای از قرآن می‌گوید:

و ما آسمان‌ها و زمین و آن‌چه را که بین آن‌هاست، در مدت شش روز آفریدیم و این کار بر ما سخت و خستگی‌آور نبود.11

- در دیگر بخش‌های تورات نیز نوشته‌هایی وجود دارد که با احترام شایسته مقام خداوند سازگاری ندارد، به ویژه بخش‌هایی که ضعف‌های انسان به دروغ به خداوند نسبت داده شده‌اند و خداوند مسلماً فراتر از اینهاست. این نوع قائل شدن جنبة انسانی برای خداوند شبیه عمل کافران است که ضعف‌های بشری را به خداوند موهوم خود نسبت می‌دادند.

یکی از این ادعاهای کفرآمیز آن است که ادعا می‌کند یعقوب(ع)- جد بنی‌اسرائیل- با خداوند کشتی گرفت و پیروز گشت. روشن است که این داستان برای بخشیدن

برتـری قـومی به بنی‌اسـرائیل و به تقلید از احساسـات نژادپرستانه شایع در میان کافران ساخته شده است.

- در کتـاب عهد قـدیم گـرایش به معـرفی خـدا به عنـوان خـدای یک قـوم خـاص وجـود دارد که تنها خدای بنی‌اسـرائیل اسـت، با این‌که خداونـد، رب و پروردگار جهـان و همة انسـان‌ها می‌باشد. اندیشه مـذهب قـومی در کتـاب عهد قـدیم با گرایشـات الحـادی که در آن هر قبیله خـدای خـود را عبـادت می‌کند، مطابقت می‌نماید.
- در بعضی کتب عهد قـدیم، به عنـوان نمونه کتـاب یوشع بن نـون(ع)، یهودیـان به انجـام اعمـال خشـونت‌آمیز و مـوحش علیه غیریهودیـان امر شـده‌اند. فرمـان به قتل‌عـام مـردم بـدون توجه به زنـان و کودکـان یا سـالخوردگان داده شـده است. این نـوع وحشی‌گری بی‌رحمانه کـاملاً بـرخلاف عدالت خداوند است و یـادآور بربـریت فرهنگ‌هـای ملحدی که خدای اسطوره‌ای جنگ را می‌پرستیدند، می‌باشد. چرا این عقاید به تورات رسوخ کرده‌اند؟ حتمـاً باید منبعی بـرای آن‌ها وجـود داشـته باشد. حتماً یهودیانی بوده‌اند که نسـبتی بیگانه از تـورات را پذیرفته‌اند، محترم شمرده‌اند و احکام نـاب را با اضـافه کـردن آن‌چه در گذشـته به آن برخوردنـد، تغییر داده‌اند.

در حقیقت مبـدأ این تغیـیر، کابالاست که به کمک بعضی یهودیـان ادامه یـافت. کابـالا شـکلی به خـود گـرفت که بـاعث شد عقاید مصـریان باسـتان و دیگر بت‌پرسـتان به یهـودیت نفـوذ نماید و در آن گسـترش یابد. کابالیست‌ها

ادعا می‌کنند کابالا تنها به توضیح بیشتر رازهای نهفته در تورات می‌پردازد. اما در واقع چنانکه «تئودور رینـاچ» مورخ یهودی کابالا می‌گوید، «کابالا سمی است که به رگ‌های یهودیت وارد می‌شود و آن را کاملاً در بر می‌گیرد.»12 بنابراین کشف آثار ایدئولوژی‌های مادی‌گرای مصریان باستان در کابالا غیرممکن نیست.

کابالا، تعالیمی مخالف اصول آفرینش

خداوند در قرآن بیان می‌کند که تورات کتابی الهی است و برای روشنگری انسان‌ها نازل شده است:

ما تورات را که در آن هدایت و نور بود، [بر موسی] نازل فرمودیم.13

بنابراین تورات نیز چون قرآن دربردارنده علوم و فرامین مرتبط با موضوعاتی چون وجود خداوند، یگانگی او، خصوصیات او، آفرینش بشر و سایر موجودات، هدف از آفرینش انسان و قوانین اخلاقی خداوند برای بشر می‌باشد. اما تورات اصلی، امروز موجود نیست. آن‌چه امروز در اختیار داریم نسخة تغییر یافته تورات می‌باشد که به دست بشر تحریف شده است.

قابل توجه است که تورات واقعی و قرآن اصول مشترکی دارند؛ در هر دو خداوند به عنوان خالق جهان شناخته شده، مطلق است و از آغاز وجود داشته است. هر چه غیر از خدا مخلوق اوست که توسط او از هیچ به وجود آمده است. او کل جهان، اجرام آسمانی، ماده بی‌جان، بشر و همه موجودات زنده را خلق کرده و شکل داده است.

با توجه به این حقایق در کابالا به تفاسیر کاملاً متفاوتی برمی‌خوریم. تعالیم آن دربارة خدا کاملاً مخالف «حقیقت آفرینش» است. محقق آمریکایی «لنس اس. اوینز» در یکی از کتب خود دربارة کابالا دیدگاه خویش را دربارة ریشة احتمالی این تعالیم چنین بیان می‌کند:

تعالیم کابالا مفاهیم مختلفی دربارة خدا ارائه می‌دهد که بسیاری از آن‌ها از دیدگاه «ارتودوکس» منحرف شناخته شده‌اند.

اصلی‌ترین انگارة دین یهود این است که «خدای ما یکی است.» اما کابالا ادعا می‌کند در حالیکه خدا در درجة اعلی و به صورت یگانه‌ای توصیف‌ناپذیر- که در کابالا Einsof به معنای «لایتناهی» نامیده می‌شود- وجود دارد، یکتاییش لزوماً در تعداد زیادی صورت الهی تجلی یافته: تعدد خدایان کابالیست‌ها این را «سیفراث» (sefrroth) به معنای چهره‌های خدا می‌نامند، چگونگی نزول خداوند از مقام یکتای لایتناهی به تعدد خدایان، معمایی است که کابالیست‌ها بسیار در آن تعمق کرده‌اند. بدیهی است که این تصویر چند چهره از خدا راه را برای مشرک خواندن کابالیست‌ها باز می‌کند؛ اتهامی که آن‌ها را به تندی و نه کاملاً با موفقیت رد کرده‌اند.

در خداشناسی کابالیست‌ها نه تنها دیدگاه تکثر خدایان وجود دارد بلکه خداوند صورت دوگانه مذکر و مؤنث به خود گرفته: “Binah“ ، ”Hokhmah”:ـ پدر و مادر آسمانی که اولین شکل‌های خدایی بودند. کابالیست‌ها برای توضیح چگونگی آمیزش این دو و ایجاد آفرینش بعدی، صراحتاً از استعاره‌های جنسی استفاده می‌کنند.

از خصایص جـالب این خداشناسی سـری این است که بر مبنای آن بشر خلق شـده بلکه خـود به گـونه‌ای موجـودی خـــدایی است. اویـــنز این اســـطوره را چـــنین تشـــریح می‌نماید:

کابـالا تصـویر پیچیـده خـدا را به گونة دیگـری نـیز نشـان می‌دهد: موجـــود یگـــانه‌ای شـــبیه انســـان، به گفتة یک کابالیست خداوند اولین انســـــان ازلی و نمونة اولیة آن بود. انسان خصوصیات درونی، ابدی و الهی و ســاختاری مشترکی با خدا دارد.

یک رمز شکاف کابالیست این برابـری آدم با خـدا را تأیید می‌کند و می‌گوید:

در زبان عربی ارزش عددی اسامی آدم و یهوه به صورت یکسان 45 است. بنابراین بر اسـاس تغیـیر کابـالا یهـوه مسـاوی است با آدم؛ یعـنی آدم خـدا بـود. به این تـرتیب اعلام می‌شـود که همة انسـان‌ها در بـالاترین درجة درک مانند خدا بوده‌اند.

چنین خداشناسی، گونه‌ای از اسطوره‌های الحـادی را در بر دارد و اســاس انحطـــاط یهـــود است. کابالیست‌های یهـودی مرزهـای عقل سـلیم را چنـان نقض کرده‌اند که حتی می‌کوشند بشر را خـدا بخوانند. به علاوه بر اسـاس این، الهیـات بشـریت نه تنها خـدایی است بلکه فقط و فقط یهودیان را شامل می‌شود و دیگر اقـوام انسـان به شـمار نمی‌روند. در نتیجة این اندیشة فاسد در یهـودیت که اساسـاً بر مبنـای اطـاعت و فرمـانبرداری از خـدا بنا شـده بـود، گسـترش یـافت و هـدفش اقنـاع خودبیـنی و غرور یهودی بود. کابالا علی رغم این طبیعت خـود که با

تورات متناقض بود، در یهودیت راه یافت و شروع به فاسد کردن آن نمود.

یک نکته جالب توجه دیگر دربارهٔ تعالیم منحرف کابالا، شباهت آن به انگاره‌های کفرآمیز مصر باستان است. چنانکه در صفحات قبل بحث نمودیم، مصریان باستان معتقد بودند ماده همیشه وجود داشته. به عبارت دیگر این اندیشه را که ماده از هیچ به وجود آمده مردود می‌دانستند. کابالا نیز از همین عقیده دربارهٔ انسان دفاع می‌کند و مدعی است انسان‌ها خلق نشده‌اند و عهده‌دار تنظیم و ادارهٔ وجود خود می‌باشند.

به عبارت امروزی، مصریان باستان مادی‌گرا بودند، کابالا را می‌توان «اومانیسم سکولار» نامید جالب توجه است که این دو مفهوم: ماده‌گرایی و اومانیسم سکولار، از ایدئولوژی‌هایی می‌باشند که دو قرن است بر جهان حکمرانی می‌کنند.

باید پرسید چه نیروهایی وجود دارند که مفاهیم مصر باستان و کابالا را از میان تاریخ کهن به زمان حاضر منتقل کرده‌اند؟

از شوالیه‌های مصر تا ماسون‌ها

با اشاره به شوالیه‌های معبد دانستیم که این نظام عجیب صلیبیان تحت تأثیر یک نهاد سرّی در اورشلیم قرار داشت که در نتیجهٔ آن مسیحیت را رها نمود و به اجرای آداب جادوگری پرداخت. گفتیم که بسیاری از محققان به این نتیجه رسیده‌اند که این سر به کابالا مربوط می‌شود. به عنوان مثال «الیمنس لیوای» نویسندهٔ فرانسوی کتاب تاریخ جادوگری، شواهد

تفضـیلی در این کتـاب ارائه می‌دهد و اثبـات می‌کنـد، شـوالیه‌های معبد اولین گـام را در پـذیرش تعـالیم کابـالا برداشتند؛ به عبـارت دیگر آن‌ها این تعـالیم را به صـورت مخفیانه آموختند.14 بنـابراین اصـولی ریشه‌دار مصر باستان به کمک کابالا به شوالیه‌های معبد منتقل شد.

«آمبرتوایکو» رمان‌نویس معروف ایتالیایی این حقایق را در چهارچوب یکی از رمان‌های خود نمـودار می‌سـازد. او در داسـتان خـود از زبـان شخصـیت اصـلی چـنین بیـان می‌کند که شوالیه‌های معبد تحت تأثیر کابالا قرار داشتند و کابالیست‌ها صـاحب رمـزی بودند که در فراعنه مصر باسـتان قابل ردیـابی است. به نوشـتة ایکـو، بعضی یهودیان سربسته رموز خاص را آموختند و سپس آن‌ها را در پنج کتاب عهد عتیق (اسناد پنج‌گانه) جا دادند. اما تنها کابالیست‌ها این رمز را که پنهـانی انتقـال یافته درک می‌کنند. کتـاب زهر که کتـاب اصـلی کابـالا می‌باشد با اسرار این پنج کتاب ارتباط دارد. ایکو بعد از بیـان این‌که کابالیست‌ها قادرند راز مصر باسـتان را در انـدازه‌گیری‌های هندسی معبد سـلیمان نـیز بخواننـد، می‌نویسـند شـوالیه‌های معبد آن‌را از خاخام‌هـای کابالیست اورشلیم آموختند:

فقط گـروه انـدکی از خاخام‌ها که در فلسـطین بـاقی ماندند از سرّ آگـاه بودند... و بعـدها شـوالیه‌های معبد آن را از آنان آموختند.15

شوالیه‌های معبد با پذیرش مفاهیم کابالا طبیعتاً با بنیـاد مسـیحی حـاکم بر اروپا سر ناسـازگاری یافتند. این ناسازگاری با نیروی مهم دیگری مشترک بـود؛ یهودیـان. بعد از بازداشت شـوالیه‌های معبد به دسـتور مشـترک

پادشاه فرانسه و پاپ در سال 1307، نظام ساختاری زیرزمینی به خود گرفت اما تأثیرش به صورت افراطی‌تر هم‌چنان ادامه یافت.

چنانچه قبلاً گفتیم شمار قابل توجهی از این افراد گریختند و به پادشاه اسکاتلند- تنها پادشاهی که مرجعیت پاپ را قبول نداشت- پناه بردند. آن‌ها در اسکاتلند به «لژ وال بیلدرز» نفوذ کردند و در اندک زمانی بر آن تسلط یافتند، لژ سنن نظام معبد را به خود گرفت و به این ترتیب بذر فراماسونری در اسکاتلند کاشته شد. هنوز هم تا به امروز «لژ کهن اسکاتلند» شاخه اصلی فراماسونری به شمار می‌رود.

رد پای شوالیه‌های معبد و بعضی یهودیان مرتبط با آن‌ها در مراحل گوناگون تاریخ اروپا قابل ردیابی است. در این‌جا بدون پرداختن به جزئیات تنها سرفصل‌ها را بررسی می‌کنیم. موارد در کتاب نظم نوین ماسونی بررسی شده‌اند.

یکی از مهم‌ترین پناهگاه‌های شوالیه‌های معبد در منطقه پراونیس فرانسه قرار داشت. طی بازداشت‌ها، بسیاری در آن‌جا مخفی شدند. از خصوصیات مهم دیگر این منطقه این است که مرموزترین مرکز کابالیسم اروپا می‌باشد. پراوینس جایی بود که سنت شفاهی کابالا به کتاب تبدیل شد و ثبت گردید.

به عقیدة بعضی مورخان شورش روستایی انگلستان در سال 1381 به کمک یک سازمان مخفی شعله‌ور شد. محققانی که تاریخ فراماسونری را مطالعه می‌کنند. همگی بر این باورند که این سازمان مخفی نظام معبد

بوده است. جنبش ذکر شده بزرگ‌تر از یک قیام داخلی و حماسه‌ای سازمان یافته علیه کلیسای کاتولیک بود.

نیم قرن پس از این شورش، یک کشیش در بوهیما (جنوب اطریش) به نام «جان‌هاس» (John Huss) شورشی را در مخالفت با کلیسای کاتولیک آغاز کرد. در پشت پرده این شورش نیز شوالیه‌های معبد قرار داشتند. «اویگدور بن آیزاک کارا» (Avigdor Ben Isaac Kara)، از مهم‌ترین نام‌هایی بود که‌هاس در توسعه دکترین خویش تحت تأثیر آن قرار داشت. کارا، خاخام انجمن یهودی شهر پراگ و یک کابالیست بود.

نمونه‌هایی از این قبیل، حکایت از اتحاد میان شوالیه‌های معبد و کابالیست‌ها جهت تغییر نظام اجتماعی اروپا می‌کند. این تغییر موجب دگرگونی فرهنگ مسیحی پایه‌ای اروپا و جایگزینی آن با فرهنگی مبتنی بر مفاهیم الحادی مانند کابالا گردید. و بعد از دگرگونی فرهنگی دگرگونی سیاسی به میان آمد؛ مثلاً انقلاب فرانسه و ایتالیا و....

در فصول آینده نگاهی به نقاط تحول مهم تاریخ اروپا خواهیم انداخت. در همه مراحل با حقیقتی روبه‌رو می‌شویم که از وجود نیرویی حکایت می‌کند که هدفش منحرف ساختن اروپا از میراث مسیحی خود و جایگزینی آن با ایدئولوژی سکولار است و با این برنامه نیتی جز نابودی نهادهای مذهبی آن را ندارد. این نیرو تلاش کرد اروپا را به قبول تعالیمی که به کمک کابالا از مصر باستان دست به دست گشته‌اند وادار کند. همانطور که قبلاً اشاره کردیم اساس این تعالیم را در دو گرایش مهم تشکیل می‌دهند: اومانیسم و مادی‌گرایی.

پی‌نوشت‌ها:

1، سورة اعراف (7)، آیة 138 و 139،

2، سورة طه (20)، آیات 86 تا 88،

3،Richard Rives, Too Long in the Sun, Partakers Pub., 1996, pp. 130-31.

4، سورة بقره (2)، آیة 55،

5، Murat Ozgen Ayfer, Masonluk Nedir ve Nasildir? (What is Freemasonry?), Istanbul, 1992, pp. 298-299.

6، Nesta H. Webster, Secret Societes And Subversive Mouements.

7، سورة بقره (2)، آیة 102،

8، نحمیا، باب نهم، آیات 2-4،

9، نحمیا، باب نهم، آیات 26-29،

10، نحمیا، باب نهم، آیات 31-35،

11، سورة ق (50)، آیة 38،

12،Mesta H. Webster, Secret Societies And Subversive Movements p. 299.

13، سورة مائده (5)، آیة 44،

14، Eliphas Levi, Histoere de la Magie, p. 273; Nesta H. Webster, Secret Societies And Subversive Movments.

Umberto Eco, Foucault,s Penbulum, 15, Translated from the Italian by William Weaver, .p. 450

دانستنی‌های فرازمینی

دانستنی‌های فرا زمینی

دید کلی

هر چند زمـانی غـیر عـادی به نظر می‌رسـید، اما اکنـون جستجو برای یافتن هوشمندی فرازمینی (SETI) به طور وسـیعی مـورد توجه قـرار گرفته و به یک رشـته علمی تبـدیل شـده است. این رشـته با علـوم متفـاوت از قبیل نجوم، فیزیک، شـیمی، فنـاوری اطلاعـات «It» و زیست شناسی درگـیر است. پیشـتر پژوهشـگران این رشـته (SETI)ـ بـرای گـوش دادن به سـیگنالهای مصـنوعی که از فضا می‌آیند، از تلسکوپهای رادیویی اسـتفاده می‌کردند. این در حـالی است که تعـداد انـدکی نـیز در جسـتجوی روشهای انتقال لیزری هستند.

مخابره پیام به فضا

هر پیـام آگاهـانه‌ای، باید به شـکلی که بتـوان آن را رمزگشـایی کـرد. بشر زمیـنی قبلا پیامهـای خـود را فرسـتاده اسـت، ولی هم‌چنـان در جسـتجوی دریـافت سـیگنالی از فضا است. راسـتی فکر کرده‌اید که امکـان دارد در حـالی که این مقاله را می‌خوانید کاوشـگر ویجر پیامی بفرسـتد که نشـان دهنـده برخـورش با موجـودات زنده و هوشمند فضایی باشد؟ آیا از شنیدن چنین خـبری خوشحال شده‌اید؟

طرحی که روی کاغذ ماند!

حـدود نیم قـرن پیش (در دهه 1950 میلادی) و در اوایل پیدایش نجوم رادیویی، جوانی بنام فرانک دریک (Frank Drake)ـ متوجه شد، تلسکوپهای رادیویی ابـزار ایـده‌الی برای ارتباط مخابراتی با موجـودات فرازمیـنی به شـمار می‌روند. ابزاری که می‌توانند سیگنالها را دریافت کنند و سـیگنالی بفرسـتند. دیـری نپایید که سـتاره شناسـان دیگـری نـیز در این کـار تحقیقی به دریک پیوسـتند. پیشـنهاد جـاه طلبانه آنـان طـرح سـایکلوپس (Cyclops) بـود، که بر اسـاس آن یک ردیف 1500 واحـدی از تلسـکوپهای رادیـویی کنـار هم قـرار می‌گرفتند. اما این طـرح آنقـدر پر هزینه بـود که از حد تخته رسم بـیرون نرفت.

اولین پیام فضایی

در سـال 1974، تلسـکوپ رادیـویی آرسـیبوه واقع در پورتوریکو پیامی به سـتارگان فرسـتاد. این پیـام شـامل 1679 پـالس قطع و وصل بـود که بسـوی خوشه کـروی M13 «گوی متراکمی از ستارگان که با ما 25 هزار سال نوری فاصله دارند» نشانه روی شد. یک موجود هوشـمند فضایی خواهد فهمید که عدد 1679 حاصل ضرب عدد 23 در 73 است که به صورت پالس در مسـتطیلی به عـرض 23 سـتون و طـول 73 ردیف قـرار گرفته است. این مستطیل، دیاگرام تصویری را می‌سازد که بیـانگر مبـانی حیات روی کره زمین است. موج رادیویی پیام آرسیوه را حمل می‌کنند. این اشعه می‌تواند با سرعت نور، حتی در پرغبـارترین نـواحی فضا حـرکت کند و بـرای مخـابرات فرازمینی نیز مناسب است.

اولین پروژه فضایی

ناسا پروژه ستی (SETI) را در سال 1992 میلادی اعلام کرد، اما وقتی سیاستمداران این پروژه را لغو کردند، دانشمندان بوجه خاصی را دریافت کرده و با تغییر نام پروژه، آن را فونیکس خواندند. آن‌ها پژوهش خودرا در «گرین بنک» واقع در ویرجیبای غربی متمرکز کردند، اما تلسکوپهای سراسر جهان را مورد استفاده قرار دادند. ستی در سال 1959 که یعنی هنگامی که کپسی کوکنی (Co Cooni) و فیلیپ مورسیون (Morrisin) مقاله در جستجو برای مخابرات بین ستاره‌ای، را در روزنامه علمی نیچر انتشار دادند، آغاز شد.

کاوش‌های فرازمینی

در سال 1965، فرانک دریک، پروژه «OZMA» را آغاز کرد که نخستین کارش تلسکوپ رادیویی برای سیگنالهای مصنوعی بود. کاوشگران مشتری و زحل به نامهای پایونیر 10 و 11 در سال‌های 1972 و 1973 در حالی پرتاب شدند که هر یک پلاک حکاکی شده‌ای را با پیام اولیه‌ای از زمین همراه داشتند، با این قصد که این پیامها توسط هر موجود فرازمینی که ممکن است با این کاوشگران بعد از خروج از منظومه شمسی برخورد کند، خوانده شود.

ناگفته‌های فضا

در سال 1977، یک تلسکوپ رادیویی واقع در اوهایو، سیگنال(Wow) را دریافت کرد. این قویترین و نامشخص‌ترین پیام بود و دیگر هرگز دریافت نشد.

دانشمندان در تلاشند بخاطر افزایش سر و صدای الکترونیکی، ستی را در طرف دور یانامرئی ما، قرار

دهند تا از تــداخل صــداهای روی زمین دور باشد. به این منظور دانشمندان ستی، حتی مکانی را پیــدا کرده‌اند که واقع در دهانه 100 کیلومتری ساها در ماه است.

در مدح و ذم علی اکبر رائفی‌پور

حدود 3 سال است که با #برند استاد رائفی پور آشنا شده‌ام و در این مدت، تقریبا تمام سخنرانی‌های 10 سال اخیر او(از سال 88) را گوش کرده ام، چه آن اوایل که بیش‌تر حول مضمونهایی با محوریت فراماسونری، اومانیسم، جادوگری و یهودیت سخن می‌راند و چه این چند سال که پیرامون مهدویت، امنیت غذایی، اقتصاد و سیاست و علوم استراتژیک و باز هم یهودیت صحبت می‌کند. در این مقاله قصد دارم به بیان نقاط قوت و ضعف فعالیتها و علی الخصوص سخنرانیهای ایشان بپردازم.

مدح:

اگر دقت کرده باشید، در ابتدای کلام از واژه‌ی #برند استفاده کردم. "استاد رائفی پور" نامی است که هر جوانی شاید بارها آن را شنیده باشد. فعالیت شبکه‌ای گسترده و پشتکار و جنب و جوش رائفی پور توانسته است او را به خوبی به جامعه جوان بشناساند و از وی حتی یک تفکر و طرز دید متفاوت عرضه کند. با این‌که رسانه ملی به ندرت او را دعوت می‌کند، توانسته به وسیله همین فضای مجازی ،که اتفاقا حکومت همواره از آن واهمه دارد، خود را مطرح نماید و نیز غالبا در سخنرانی‌هایش(با سوگند) این موضوع را یادآوری می‌کند که به هیچ نهادی وابسته نیست و تاکنون یک ریال بودجه از جایی نگرفته است و تکیه‌اش روی مردمی بودن تامین مالی موسسه "مصاف" است؛ و این

یعنی اعتمادسازی که یکی از اصلی‌ترین مبانی برندینگ است.

خصیصه برجسته رائفی پور، مخاطب شناسی فوق‌العاده اوست. لحن ساده، صریح و خودمانی به هنگام بیان نظرات و معضل‌های سیاسی و اقتصادی، و حتی ظاهر کت و شلواری، مخاطبین او را به قول خودش تا لبوفروش‌های سرکوچه نیز گسترش داده است. او دقیقا می‌داند که هر روز چه مشکلی به اصطلاح در بورس است و از این طریق به خوبی با قشر جوان ارتباط می‌گیرد.

او در بسیاری از موضوعات روز پیشتاز بوده است. اولین بار او بود که به صورت تریبونی و رسمی، شفافیت در آرا و نیز شفافیت سایر امور حکومتی را با رجوع به سیستم سایر کشورها، مطرح کرد. بدون شک قدم‌های بزرگی در مسیر شناسایی مهدویت به جوانان و نوجوانان از دریچه‌ای بدیع، برداشته و توانسته به خوبی به شبهات اهل تسنن و برخی باستان گرایان پاسخ دهد. در زمینه‌های برجام، شبهات جنگ تحمیلی، فعالیتهای منطقه‌ای ایران، امنیت غذایی، معماری اسلامی، سبک زندگی و حتی محیط زیست و تغییرات آب و هوایی نیز، به خوبی به روشنگری می‌پردازد.

با یک کار تشکیلاتی قوی، سلاح می‌سازد، گونه گیاهی و جانوری احیا می‌کند، مراسم و کمپین و دوره‌های مهدویت برگزار می‌کند، بازی‌های ایدئولوژیک می‌سازد و بار بسیاری از نهادهای فرهنگی که بودجه‌های کلان می‌گیرند را به دوش می‌کشد. او قطعا مدیری توانمند است.

رویکرد منتقدانه‌اش نسبت به همه امور، وی را به شکل اپوزیسیون داخلی و هرچند بی‌خطری درآورده که جوانان صرفا، با شنیدن درد و دل‌های خودشان از زبان او، با وی همذات پنداری می‌کنند و به گِردَش حلقه زده و برایش هورا می‌کشند.

این مورد تنها با گوش دادن سخنرانی‌هایش ملموس است. او "بسیار باهوش" و در مناظرات و بحث‌ها به اصطلاح بسیار حاضرجواب است؛ البته بسیار کم پیش می‌آید که خود را در دام سوالات بیندازد و به بهانه کمبود وقت، اغلب اول تا آخر مجلس را خود اداره می‌کند. اگرچه چرندیات کذبی که عده‌ای مغرض و یا ناآگاه از قول او در اموری مانند جن و جین و یا نمک گرفتن جوراب عراقی‌ها و... مطرح می‌کنند، او را به واکنش وا می‌دارد، اما همیشه سعی نموده تا با استفاده از هر بستری وجهه خود را حفظ نماید.

ذم:

شاید مهم‌ترین و برجسته‌ترین نقطه ضعف سخنرانی‌های او، تکرارهای زننده و بعضا عجیب مطالب(از لحاظ شباهت) است. البته از دید دیگر، شاید نتوان زیاد به ایشان خرده گرفت چراکه مخاطب این سخنرانی‌ها ،بیشتر، عامه مردم هستند و قطعا درصد زیادی از آن‌ها، برای بار اول است که این حرف‌ها را می‌شنوند. از طرفی پایین آمدن نسبی کیفیت به علت بار کاری زیاد، امری اجتناب ناپذیر است.با این حال برای مخاطب‌های پیگیر، نبود محتوای جدید، ضعف بزرگی است و می‌تواند عدم کفایت مطالعات ایشان را به ذهن متبادر سازد؛ برای مثال به کَرّات پیش آمده که محتوای

یک سخنرانی کاملا مشابه سخنرانی‌های قبلی است، و یا بعضا، کاملا می‌توان حس کرد که او برای یک سخنرانی حتی یک کاغذ هم مطلب جدید آماده نکرده و تنها با تکیه بر فن بیان خود، مخاطب را به گوش دادن وا می‌دارد.

همانطور که در بالاتر گفتم، لحن صریح وخودمانی او، بعضی اوقات برایش مشکلاتی نیز ایجاد کرده است، البته نه به خاطر صراحت، بلکه به خاطر بی‌دقتی در بیان اشتباه و نابجای برخی الفاظ و شوخی‌ها؛ مثل بیان بدی که ایشان در مورد عبور نور از منشور توسط ایزاک نیوتون داشتند و یا قضیه‌ی "برو دوغتو بنوش" که در مورد آقای مهدوی کیا پیش آمد، یا توییتی که در رابطه با وزیر ارتباطات منتشر کردند و در ادامه واکنش‌های منفی زیادی داشت و چند روز بعد خود رائفی پور مجبور به عقب نشینی شد.

دامنه زیاد مطالعات بین رشته‌ای و در نتیجه اظهار نظرهای بی‌دامنه او، از نکاتی است که رائفی پور را نسبت به سایر سخنرانان برجسته می‌سازد. با اینحال طبیعی است که با تنوع این مطالعات، از عمق آن‌ها کم شده است. به نوعی بیشتر از آن‌که به وی جنبه تخصصی بدهد، از او، یک سخنران و شاید "مجلس گرم کن" خوب ساخته است. هرچند که همین حُسن یا نقص، او را در جامعه مطرح کرده اما قطعا از عیار علمی او کاسته و به نوعی به سلبریتی قشر خاصی از جوانان بدل نموده است.

در پایان باید علی اکبر رائفی پور را یک پدیده دانست. پدیده‌ای که مخاطب را حتی بهتر از خودش می‌شناسد.

زلزله تهران نزدیک است

محاسبات ریاضی، ریتم 200 ساله را برای زلزله تهـران نشان می‌دهد و طبق محاسـبات، از این 200 سـال 185 سال گذشته و 15 سال باقی مانده است.

به گزارش خـبرگزاری بین‌المللی قـرآن (ایکنا) به نقل از روزنامه قانون، ایران در ردیف مناطق زلزله خـیز جهـان محسـوب می‌شـود و به خصـوص منـاطق شـمال شـرقی کشور، مستعد بروز ناگهانی زمین لرزه هســتند. طی دو مـاه گذشـته در اسـتان خراسـان به دفعـات شـاهد بـروز زمین لرزه و پس لرزه‌های حاصل از آن بوده‌ایم. آخــرین زلزله 5,7 ریشتری که شب 23اردیبهشت ماه بجنـورد را لرزاند، با سه کشته و 400مصدوم همراه بود که 50 نفر بسـتری و 220 نفر سـرپایی درمـان شـده‌اند، هم‌چـنین تعدادی از روستاها خسارت 20 تا 50 درصدی دیده‌اند.

پدر علم زلزله شناسی ایران و رییس سـابق بخش زلزله شناسی موسسه ژئوفیزیک دانشـگاه تهـران معتقد است که در منطقه بجنورد بازه 22 ساله‌ای برای وقـوع زلزله وجـود دارد. به گفته وی در شـمال شـرق ایـران بیش از صدها گسل خفته وجود دارند و او عقیـده دارد که وقـوع زلزله در مشهد غیرطبیعی نیست و هرنقطه از ایران در هر زمـــان می‌تواند به لـــرزه درآید. رییس ســـابق بخش زلزله شناسی موسسه ژئوفیزیک دانشـــــگاه تهـــــران هم‌چـــنین در خصـــوص وقـــوع زلزله در تهـــران هشـــدار می‌دهد و می‌گوید که این زمین لرزه‌ها در برابر زلزله تهران هیچ خواهد بود و اگر تهـران بلـرزد، آخرالزمـان از راه خواهد رسید.

علت زلزله‌های اخیر مشهد چیست؟ آیا گسل‌های ناشناخته‌ای وجود داشته که تازه فعال شده یا گسل‌های خفته بیدار شده اند؟

زلزله در شرق ایران مورد عجیبی نیست؛ چرا که مناطق شمال شرق ایران فوق‌العاده زلزله خیز هستند و زلزله‌های تاریخی زیادی در این مناطق ثبت شده‌اند. زلزله‌های قرن جاری نیز در این نقاط کم نبوده و در مجموع لازم است همواره برای حادثه زلزله در منطقه شمال شرق کشور آماده بود، به‌خصوص مرز ایران و عشق آباد نقطه اوج خطر است و تا 7,5 ریشتر توانمندی زمین لرزه دارد. برای مثال بجنورد در خراسان شمالی یک ریتم 22 ساله زلزله دارد؛ به این شکل که هر 22 سال زلزله‌ای تا عمق 6 ریشتر را در این منطقه شاهد خواهیم بود و اکنون در زمان این ریتم قرار گرفته‌ایم.

چند گسل در این منطقه فعال است؟

دو گسل بزرگ در منطقه وقوع این زلزله‌ها وجود دارد و علاوه بر آن‌ها صدها گسل کوچک دیگر نیز هست که نه تنها در ریتم زمانی تعیین شده، که همواره مستعد فعالیت است. گسل به شکستگی و ترک روی ظرف شباهت دارد. آسیب پذیرترین نقطه ظرف، محل ترک است و هر آن امکان دارد ظرف مورد نظر از محل ترک، بشکند. گسل به‌عنوان ناهمگنی در زمین به دلیل فشارهایی که به زمین وارد شده و منجر به ایجاد شکستگی شده، هر لحظه امکان فعالیت دارد. اسم گسل که می‌آید، افراد فکر می‌کنند درباره یک نقطه خاص صحبت می‌شود؛ در حالی که گسل‌ها ممکن است

چند هزار کیلومتر امتداد و تا 700 کیلومـتر عمق داشـته باشند.

وضعیت فعلی ایران برای وقوع زمین لرزه چگونه است؟

در مجموع منطقه ایـران در ردیف منطقه آلتیمالیا قـرار دارد؛ یعــنی از هیمالیا تا آلپ در ســوییس که همه جــزو منـــاطق زلزله خـــیز است. همان‌گونه که گفتم، عمق گسل‌های ایران گـاه تا 700 کیلومـتر می‌رسد و در کنـار آن، مـیزان حـرارت داخل زمین در منـاطق زلزله خـیز تا هفت هزار درجه سانتی‌گراد است و این نکته به خصوص در مـورد مشـهد صـدق می‌کند. در کشـوری مانند ژاپن، زلزله 5 تا 6 ریشتر نمی‌تواند آسیب رسـان باشد اما در ایران زلزله 5 ریشتری حتی برای کلانشهرهای ما مساله ساز است. برای مثـال با یک زمین‌لـرزه 5 تا 6 ریشـتر، مناطق جنوب تهران به طور قطع آسیب خواهند دید.

مهم‌ترین راهکارهایی که برای کـاهش آسـیب‌های ناشی از زلزله در ایــران به کــار رفته یا مناسب به کــار رفتن است، چیست؟

ایجـاد سـتاد بحـران از 23 سـال پیش تا کنـون یکی از مهم‌ترین این راهکارهاست. البته که به طـور تقریـبی از 80سال قبل ستاد بحران در کشور وجود داشته اما نقش خاصی ایفا نکـرده و این نقش از 20 سـال گذشـته به صـورت جـدی تعریف و ایجـاد شـده است. همزمـان با پیشنهاد تشکیل این ستاد، پیشنهاد مقـاوم سـازی افـراد مهم کشــور نــیز به ســازمان امــنیت کشــور داده شد. هم‌چــنین بارها گفته شــده که لازم است پــایتخت را از حالت تک بعدی خارج کنیم؛ چراکه با احتمـال زیـاد وقـوع

زلزله، این‌که تمام قطب‌های کشـور در تهـران باشد امر معقـــولی نیست. پایتخت‌ها از هم جـــدا شـــوند و در شهرهای مختلف باشـند؛ بـرای مثـال پـایتخت فـرهنگی، پایتخت صنایع و غیره. بهترین دانشگاه‌ها و مشـاغل تنها در تهــران نباشـــند تا جمعیت پـــایتخت به این حد نرسد. فراموش نکنیم که20 درصد بافت‌هـای تهـران فرسـوده است و وقوع زلزله، از تهران یک فاجعه خواهد ساخت.

ســـتاد بحـــران گرچه سال‌هاست به صـــورت جـــدی در بحران‌های کشور حضور دارد اما میزان اعتماد به عملکرد آن قابل قیـــاس با کشـــورهایی شـــبیه ژاپن که مثـــال می‌زنید، نیست.

در کشـورهای خـارجی به عملکـرد سـتاد بحـران اعتقـاد راسخ وجـود دارد چـون مـردم منطقی فکر می‌کنند. در ایـران حـتی در منـاطق شـمال شـهر، مـردم هنـوز به خرافات و رمال‌ها توجه دارند.

فکر نمی‌کنید عدم اعتماد مـردم تا حد زیـادی به عملکـرد ناقص خود این ستاد برمی گردد؟

به طـور قطع در کشـور ما کارها هرگز به طـور کامل به دست کاردان سـپرده نمی‌شـود. حـتی این موضـوع را در ســـطح کلان و در عرصه‌های مهمی مانند انتخابـــات و حضور کاندیداهای مختلف و نحوه برخوردشان با یک‌دیگر شاهد هستیم. این ضعف کلی کشور ماست و به سـتاد و ارگان و دستگاه خاص محدود نمی‌شود.

احتمال وقوع زمین لرزه در پایتخت را چقدر می‌دانید؟

محاسبات ریاضی، ریتم 200 ساله را برای زلزله تهـران نشـــان می‌دهد و طبق محاســبات، از این 200 ســـال، 185ســال گذشـته و 15 ســال بـاقی مانـده است. البته ریاضـــیات با رفتـــار زمین یکســـان نیست. رفتـــار زمین فوق‌العـاده نـاهمگن اسـت؛ به این شـکل که ممکن است 200 ســال به 300 ســال برسد و خـبری نشـود، ممکن است همین فـــردا شـــاهد زلزله باشـــیم. اما محاســـبات ریاضی به تهران 15 سال دیگر فرصت می‌دهد.

قدرت زلزله تهران چقدر خواهد بود؟

تهران، استعداد زلزله 7 و نیم تا 8 ریشتر را دارد. اگر به تاریخ نگاه کنیم در منطقه تهـران 160 ســال قبل زلزله بیش از 7 ریشتر نیز اتفاق افتاده که بر اثر آن بخشی از سفارت انگلیس و بخشی از کاخ گلستان و بازار ریخت و حـــــدود 45هزارنفر از بین رفتند. زلزله تهـــــران، زلزله بـــزرگی خواهد بـــود اما مـــردم و مســـئولین ما ملاحظه حـــوادث را نمی‌کنند و کسی فکر نمی‌کند که همین حـــالا اگر در تهران زلزله بیاید، برای مثال ماشین آتش‌نشـــانی چگونه می‌خواهد خـــود را به منـــاطق نـــاامن برســـاند؟ ما حدود 140 پایگاه آتش نشانی داریم اما با این وضعیت در صورت وقوع زلزله، 400 پایگاه نیزفایده نخواهد داشت.

گسل‌های خطرناک تهران و ناامن‌ترین مناطق تهـــران از نظر زمین لرزه کدام هستند؟

منـاطق 1، 2 و 3، بیشـترین آسـیب را از فعـال شـدن احتمالی گسل‌های شمال شهر می‌بینند و مناطقی چون 7، 9 ،11 و 17نـیز به دلیل داشـتن بـافت فشـرده، از آسیب جدی برخوردار می‌شـــوند. گسل مشافشم و گسل

ری، دو گسل بـزرگ تهـران هسـتند. اگر گسل مشافشم فعـال شـود، بخشی از منطقه 3 و 4 و تمـام منطقه 1 صدمات جدی خواهند دید. فعالیت گسل‌ری نیز به مناطق 9 تا 20 لطمه خواهد زد. شما ل و جنوب تهران به شدت زلزله خیز هستند و به جرات می‌تـوان گفت که چنـدهزار گسل از منـاطق حومه تهـران، کـرج و قـزوین به سـمت شرق ادامه دارد. رودهن، بـومهن، فـیروز کـوه، ورامین، پیشـوا، جوادآبـاد، پرنـد، ربـاط کـریم، شـهریار، ملارد و ماهدشت و فشم از مناطق به شدت خطر پذیر هسـتند و اگر به تاریخ نگاه کنیم، تا کنون تهران حداقل 10 بـار بر اثر زلزله از بین رفته است.

در حـال حاضر نـیز در تهـران، روزانه حـداقل پنج زلزله نامحسـوس ثبت می‌شـود وهر روز حـداکثر شـاهد پنج زلزله نیم تا 2ریشـتری هسـتیم و همین زلزله اگر به 4 ریشتر برسد، جنوب تهران را از دست خواهیم داد.

اگر بخواهید تصـویری از تهـران بعد از زلزله ارائه دهیـد، این تصویر چیست؟

به وضعیت تهران پس از وقوع زلزله هیچ امیـدی نـدارم. تصور کنید که 11هزار کیلومتر لوله گاز در تهران منفجر شود. حتی تصور این موضوع ممکن نیست. ستاد بحـران چقدر می‌تواند خدمات داشته باشـد؟ همان‌گونه که گفتم حتی ماشین‌های آتش‌نشانی قـادر به تـردد نخواهند بـود. نجات‌دادن افراد مانده زیر آوار به معضل تبدیل می‌شـود و بعید می‌دانم بتوان تعـداد زیـادی را زنـده بـیرون آورد. عـده زیـادی از مـردم اگر از زلزله نمیرنـد، از عفـونت و بی‌آبی و آلودگی تلف می‌شوند. مگر این‌که جسـدها را با ماشین مخصوص سـوزاندن جسد بسـوزانند و زنـده‌ها را

جــایی در بهشت زهــرا اســکان دهند. کشــته‌های زلزله تهران بیش از پنج‌میلیون نفر خواهد بود و می‌توان گفت که پس از آن، تهــرانی وجــود نخواهد داشت. بگذارید یک جمله بگــویم، زلزله تهــران تصــویر آخرالزمــان را زنــده خواهد کرد.

در مریخ خبری از حیات نیست!

این وسوسه انگیز است که بگوییم در سطح مریخ آب مایع جریان دارد که یک اکتشاف جدید در مریخ است.شما فکر می‌کنید که اولین کاوشگران انسان روی مریخ از آب شور برای استفاده از آب آشامیدنی تازه استفاده خواهند کرد،شاید حتی آن‌ها می‌توانند زندگی را در گوشه‌های مرطوب مریخ و مخفی گاها،جایی که هنوز در سیاره سرخ خاکی سوخت و ساز میکروب‌ها پیدا می‌شود بیابند..

حقیقت نامحسوس است،یافتن شواهد برای جریان آب معادل یافتن زندگی نیست،در حال حاضر دانشمندان نمی‌دانند که این آب از کجا می‌آید.و یا ترکیب این تراوشات در مریخ با حیات سازگار است یا نه.

و متاسفانه احتمال آن می‌رود که قبل از این‌که ما به آن‌جا برویم از مدت زمان زیادی قبل در آن‌جا بوده باشد.

چیزی که دانشمندان می‌دانند این است که تجزیه و تحلیل‌ها ثابت کرده است که رگه‌های مبهمی که در فصل تابستان بروی دامنه‌های مریخ دیده شده است توسط جریان مایع آب شور ایجاد شده است که شاید قادر به که شاید قادر به حفظ واکنش‌های شیمایی و یا حتی حیات باشد.

همانند خود مریخ جریان‌های آب ناهموار تیره زیبا هستند که در تصویری که توسط دوربین مدارگرد شناسایی مریخ از سطح آن گرفته شده است،اما قسمت غم انگیز

تصویر این است که این نقاط تـیره بیشـتر از یک قطـره از جریان است.

این ممکن است که آن‌ها نوعی آبخوان زیر زمیـنی یا یک یخ به دفن شـده باشـند.که با گـرم شـدن آب شـده و در سراشیبی قرار گرفته باشند.

در حالی که از قلمـرو واقعیت خـارج نیسـت،ما می‌دانیم که یخ دفن شده در زیر سطح مـریخ وجـود دارد،و چـیزی که سـناریو مـورد علاقه دانشـمندان نیست این است که این آب ممکن است از اتمسفر مریخ بیاید.

اما چگونه اتمسفر مـریخ این خطر تـیره را ایجـاد کـرده؟ مــریخ همانند زمین،نمک ســطح آن می‌تواند آب و بخــار اتمســفر را جــذب بکند و آن را به شـکل کریسـتان گـیر اندازد.زمانی که کریستالهاها خیس شده گرم شدند آن‌ها حل می‌شوند،و طیف مخلوطی از مایع که در اثر گرانش سرازیر می‌شود را به وجود می‌آورد.

اما هیچ دلیلی وجود ندارد که این در سـطح مـریح اتفـاق بیفتد

اما هیچ تضمینی وجود نـدارد که این اتفـاق بـروی مـریخ بیفتد.مک کی اشاره می‌کند نـوع نمک نزدیک جریان‌هـای مریخ پرکلـرات نامیـده می‌شـود که از نمکی که با آبهـای زمین مخلـوط شـده است متفـوات اسـت،و ممکن است جریان‌های پر ملراتی رفتاری مشابه دون جون پوند برکه دون خوان پوند قطب جنوب داشـته باشـند که شـورترین آب مایع را بروی زمین دارد و در کل کشنده است.چــنین آبی مناسب حیات نیست و دچـار بی‌علاقه‌ای بیولـوژیکی است،هیچ چیز نمی‌تواند در این برکه زنده بماند.

توضیحات اضافه مترجم:

بیشـــتر آب موجـــود در مـــریخ بصـــورت قطعـــات یخ هست.دلیل این هم که آب بصـــورت یخ هست این هست که مریخ از منطقه قابل سکونت"یعنی جـایی که سـیاره نباید به قدری به ستاره نزدیک باشد که آب بصورت بخـار وجود داشته باشد،و نه باید به قدری از ســتاره دور باشد که آب فقط بصـورت جامد یا یه"دور هسـت،در حـالی که زمین در منطقه قابل سکونت که آب بصورت مایع یـافت می‌شــود قــرار دارد.وجــود آب در بقیه جاهــای کیهــان مســاله غـیر معمـولی نیست حـتی آب کـره زمین هم به وســـیله دنباله دارها به زمین حمل شـــده،و احتملا این دنباله دارها به مـریخ هم اصـابت کردند.اون مقـدار آبی هم که بصـورت روان یـافت شـده به دلیل این هست که آب شـــور است و با املاح نمک قـــاطی هســـت،که نمک بـــاعث می‌شـــود که آب بصـــورت جامد در نیایید و روان باشد.در صورتی که املاح نمک وجود نداشت دمای منفی 70 درجه مـریخ بـاعث بشـود که آب شـیرین یخ بزند.این مساله ربطی هم به موضوع حیـات در مـریخ نـدارد.زیـرا آب شور قابلیت رشد و نمو حیات و گیاهان و جاندارن را نــدارد و تنها بـــرخی از باکتری‌ها و ویروس‌هـــای خـــاص می‌توانند در آن زنده بمانند.

در مورد اهرام مصر چه می‌دانید؟

به نظر شما چه کسانی و چگونه اون‌ها رو ساخته بودن؟ آیا ممکنه که در اون زمـان تکنولـوژی بشر به آخـرین حد خودش رسیده بوده؟

کهن‌ترین بنایی که در پـرده‌ای از ابهـام پوشـیده شـده و هنـوز بـاقی مانـده اسـت، با کلیه پیشـرفتهای علمی و تکنولوژی در دنیای امروز، باز هم اعصـار مجهـول تـاریخ از نظرها به دور مانده است. هنور حتی انسان نمی‌تواند به دقت قـدیم و آثـار قـدیمی ،سـنگهای سـاختمانی را با همان ظرافت بسـازد. هنـوز اسـتادان از روی هم چیـدن سنگهایی به قطعات هفتاد تن مشابه آن‌چه که با دقت و وسـواس عظیم در بنـای هـرم بـزرگ به کاررفته اسـت، عاجزند. هنوز محاسبات ریاضی ما در اندازه گـیری ابعـاد زمین و حرکت سیاره‌ها از دقت و صحت محاسبات انجام شده در زمان بنای هرم بزرگ برخوردار نیست.

این‌که چرا هنـوز در تهیه و تـدارک وسـایل انـدازه گـیری لنگان لنگـان به دنبـال انسـان‌های ماقبل تـاریخ هسـتیم، چگونه این تمدن درخشان، هرمهای مصـر، در بـرهه‌ای از زمان درخشیده و سپس ناپدید شده است، بر ما پوشـیده می‌باشد. هنـوز کـاملاً مشـخص نیست که آیا این قـدرت علمی و هـنری که انسـان امـروز تنها گوشه‌ای از آن را دریافته اسـت، از یک مغز فـوق انسـان و یا منبع فکـری خـارق العـاده است. این امکـان را هم مـذهب و عرفـان تایید می‌کند. امکان دیگر رسـیدن این تمـدن پیشـرفته از خـارج کـره زمین به سـاکنان زمین است و یا البته لزوماً نمی‌تـوان گفت که یکی از این نظریـات درست است. با

توجه به آن‌که بشر امــروز هنــوز در تنگنــای این تمــدن ســردرگم است و می‌اندیشد که این این امر یک مســئله خارق العاده و خـاص می‌باشد و لـذا سـبب آن نـیز خـاص اســت، در هر حــال منبع و منشا این ظــرافت هــنری و علمی در ساختمان هرم بزرگ و اهرام مصر هرچه باشد، این حقیقت به جای خود باقی است که این ســاختمان از چنان نبوغ و مهارت شگرفی برخوردار است که در طول تاریخ انسان‌ها نظیر آن مشاهده نشــده است و هر جسم یا ســاختمان هــرمی شــکل که دقیقاً با ابعــاد متناسب با هرم بزرگ مصر ساخته شود و در امتداد شمال و جنــوب میدان مغناطیسی زمین قرار گیرد، می‌تواند به پــیرایش، انعکــاس و تمرکز میــدان‌های انــرژی منتهی شــود. از آزمایش‌های متعددی که در درون اجسام هــرمی شــکل با ابعاد چند سانتی مــتر یا چند مــتر انجــام شــده، این نتیجه حاصل گردیـــده است که نـــوع جسم یا مـــاده‌ای که در ســـاختمان این اهـــرام به کـــار می‌رود، به هیچ وجه در مـــاهیت میـــدان‌های انـــرژی که در درون آن‌ها متمرکز می‌شود، تاثیر ندارد.

1- غــذاهای فاسد شــدنی تا مــدتها مدید بــدون فســاد در درون هرم باقی می‌ماند

2- آب‌های آلوده، تصــفیه و عــاری از میکــروب می‌شــوند *در مــورد این ازمــایش در فصــول آینــده بیشــتر صــحبت خواهیم کرد

3- نباتات با سرعت بیشتری رشد می‌یابند

4 - فلــزات زنگ زده، جلا و صــیقل اصــلی خــود را بــاز می‌باند

5 - انسان‌ها به استراحت بهتری دست یافته و نیز به قدرت اندیشه آدمی افزوده می‌شود

6- آرامش و درمان امراض روانی با سهولت بهتری انجام می‌شود

مسئله‌ای که برای اولین بار منتهی به کشف این خواص در اجسام هرمی شکل گردیده، ملاحظه این حقیقت بود که حیوانات مرده در اندرون آرامگاه اصلی فرعون در هرم بزرگ هرچند آب خود را از دست داده ولی فاسد نشده‌اند در نتیجه این مشاهده بود که بشر متوجه گرید که شاید شکل خاص هرم در این پدیده دخالت داشته باشد. برای تحقیق این موضوع هرمی به ارتفاع75 سانتیمترساختند و جسد یک گربه را مستقیماً در زیر راس هرم و به فاصله یک سوم ارتفاع هرم از پایه آن قرار دادند و مشاهده کردند که گربه چندی بعد بدون هرگونه تجزیه و فساد به مومیای تبدیل شده است. در آخر نتایج این آزمایش منتشر شد، اعلام گردید که بین شکل اهرام و اثرات فیزیکی و شیمیایی و بیولوژی فضای داخل آن نسبت‌های معینی وجود دارد و با رعایت این نسبت‌ها می‌توان اثرات ناشیه را تشدید نمود. بر خلاف تصور عمومی که به مدت 500 سال هرم گیزا را تنها آرامگاهی بزرگ برای خئوپس تصور می‌کرد و دستور ساخت آن را تنها علت عقده‌های خود بزرگ بینی می‌دانست، اکنون دانشمندان دریافته‌اند که این بنای شگفت انگیز، گنجینه‌ای از علوم مهندسی، ریاضی، ژئودزی، اختر شناسی، معماری و دیگر دانش‌های شناخته شده روزگار خود ما بوده است. گویااین ساختمان هرمی شکل همچون کتابی سنگی بازگو کننده

دانش و تکنولـــــوژی آن روزگـــــاران است. مـــــورخین، جهانگردان و دانشمندان علیرغم وجود اهرام بی‌شـماری که در سرتاسر زمین (چین، ژاپن، مصـــــر،..) هست. تنها در زمینه هــرم گــیزا بــوده است که کتابها نوشــته‌اند و پژوهش‌ها کرده‌انــد، به عنــوان مثــال در مصر حــدود 30 هرم نسبتاً مهم وجود دارد که از نظر محققان 6 هرم که قبل از هرم بــزرگ ســاخته شــده اســت، از نظر عظمت، کمال هندسی و محاسبات ریاضی در سطح پایین‌تر قرار دارند و در 23 هرم دیگر که پس از آن ساخته شده‌اند، از دقت و ظرافت کار به نحو محسوسی کاسته شده است. هــرم بــزرگ در 16 کیلومــتری غــرب قــاهره در زمین مســطحی به وســعت 6/2کیلومــتر مربع از دشت جــیزه مشرف به نخلســتانهای دره نیل بنا گردیــده و ســطح زیر بنــای آن که انــدکی بیش از 13 جــریب را می‌پوشــاند با دقــتی معــادل چند میلیمــتر اختلاف تســطیح شــده است. دانشــمندان پر آوازه جهــان در پی مطالعه و محاســبات گسترده خود به این نتیجه شگفت انگیز دست یافته‌اند که ابعــاد هــرم گــیزا در رابطه تنگاتنگ با ابعــاد کــره زمین است. یعــنی نه تنها طــول پــیرامون قاعــده هــرم برابر طــول نیم دقیقه قــوس نصف النهــاری است که از راس هرم گذشته و دلتای رود نیل را در بر میگیرد ،بلکه دانش نــوین پیرامیــدوگرافی ثــابت کــرده است که بســیاری از ابعــاد بنیــادین بخش‌هــای گونــاگون هــرم گویــای شــمار روزهــا، ســال‌ها و ســده‌های شمسی‌اند. ولی متاســفانه نحوه محاسبه این اعداد در حدود 6800 سال قبل هنــوز مشخص نشده است، هم‌چنین مدارکی که ســطح جنــوبی هــرم یــافت شــده است که ثــابت می‌کند مصــریان از این سطح به وسیله پدیده‌ای که فلاش نــام گرفتــه، روزهــای

تعدیل بهـاری و پـاییزی را تعـیین می‌کرده‌اند. افـزون بر این نور انقلاب زمستانی نـیز توسط گـوی زریـنی که دو راس هرم قرار داشته اعلام می‌نمودند.

ولی اهرام منحصر به مصر نبوده و سرتاسر جهان چـنین هرم‌هایی موجود است:

اهرام سودان-آفریقا

می سی سی پی-آمریکا

جزایر قناری

نیپور - عراق

ترکیه

چین

استرالیا

سالبری-انگلستان

ساردینیا-ایتالیا

مکزیک

در مورد مثلث برمودا بیشتر بدونیم....

مثلث برمـــودا محلی است وهم‌انگـــیز که در آن صـــدها هواپیما و کشــتی در هــوا و دریا ناپدید شــده‌اند. بیش از هزار نفر در این منطقه وحشت گم شده‌اند، بدون این‌که حــتی یک جسد یا قطعه پــاره‌ای از یک هواپیما یا کشــتی مفقود شده، به جا مانده باشد.

موقعیت مثلث برمودا

مثلث برمـــودا واقعا یک مثلث نیســـت، بلکه شـــباهت بیشــتری به یک بیضی (و شــاید هم دایــره‌ای بــزرگ) دارد که در روی بخشی از اقیانوس اطلس در ســواحل جنــوب شـــرقی آمریکا واقع است. راس آن نزدیک برمـــودا و قسمت انحنای آن از سمت پایین فلوریدا گســترش یافته و از پورتوریکو گذشته، به طرف جنوب و شــرق منحــرف شده و از میان دریای سارگاسو عبــور کــرده و دوبــاره به طرف برمودا برگشته است. طول جغرافیایی در قســمت غــرب مثلث برمــودا 80 درجه اســت، بر روی خطی که شـــمال حقیقی و شـــمال مغناطیسی بر یک‌دیگر منطبق می‌گردند. در این نقطه هیچ انحـــــــرافی در قطب نما محاسبه نمی‌شود.

وینسنت گادیس که مثلث برمــودا را نامگــذاری کــرده، آن را به صورت زیر توصیف می‌کند: «یک خط از فلوریـــدا تا برمودا، دیگری از برمودا تا پورتویکو می‌گــذرد و ســومین خط از میان باهاما به فلوریدا بر می‌گردد.»

این محل فتنه‌انگــیز و تقریبا بــاور نکــردنی اســرار غــیر قابل توصیف جهان را به خود اختصاص داده است. مثلث

برمودا نامش را در نتیجه ناپدید شدن 6 هواپیمای نیروی دریایی همراه با تمام سرنشینان آن‌ها در پنجم دسامبر 1945 کسب کرد. 5 فروند از این هواپیماها به دنبال اجرای ماموریتی عادی و آموزشی، در منطقه مثلث، پرواز می‌کردند که با ارسال پیامهایی عجیبی درخواست کمک کردند. هواپیمای ششم برای انجام عملیات نجات، به هوا برخاست که هر شش هواپیما به طرز فوق‌العاده مشکوکی مفقود شدند.

آخرین پیامهای مخابره شده آن‌ها با برج مراقبت حاکی از وضعیت غیر عادی، عدم روئیت خشکی، از کار افتادن قطب نماها یا چرخش سریع عقربه آن‌ها و اطمینان نداشتن از موقعیتشان بود. این در حالی بود که شرایط جوی برای پرواز مساعد بود و خلبانان و دیگر سرنشینان افرادی با تجربه و ورزیده بودند. با وجود مدتها جستجو هیچ اثری از قطعه شکسته، لکه روغن، آثاری از اجسام شناور، خدمه یا تجمع مشکوکی از کوسه‌ها دیده نشد. هیچ حادثه‌ای چه قبل و چه بعد از آن، تا این حد حیرت‌آورتر از ناپدید شدن دسته جمعی هواپیماهای مذکور نبوده است. در حوادثی مشابه در این منطقه قایقها و کشتیهایی مفقود شده‌اند (قربانیان مثلث برمودا)، در برخی موارد هم فقط خدمه و سرنشینان ناپدید گشته‌اند.

منطقه وحشت

همه روزه هواپیماهای متعددی بر فراز مثلث برمودا پرواز می‌کنند. کشتیهای بزرگ و کوچک در آبهای آن در حال تردند و افراد زیادی برای بازدید، به این منطقه مسافرت می‌کنند، بدون آن‌که اتفاقی بیفتد. از طرف

دیگر، در دریاها و اقیانوسها در سراسر دنیا، کشتیها و هواپیماهای زیادی مفقود شده و می‌شوند. پس چرا فقط مثلث برمودا از بقیه مناطق تفکیک شده است. علت این است که اولا هیچ امیدی برای یافتن حتی اثر و نشانه‌ای وجود ندارد. ثانیا در هیچ منطقه دیگر چنین ناپدید شدنهای بی‌دلیل، بیشمار و نامعلوم روی نداده و به این خوبی ثبت نشده است.

مشاهدات و گزارشات

در بیشتر اتفاقات مثلث برمودا، اکثر هواپیماها در حالی ناپدید شده‌اند که تماس رادیویی خود را با ایستگاههای مبدا و مقصدشان تا آخرین لحظه حفظ کرده‌اند و یا برخی دیگر در لحظات آخر پیامهای غیر عادی مخابره کرده‌اند که حاکی از عدم کنترل آنان بر روی دستگاه و ابزارها بوده است و یا چرخش عقربه‌های قطب نما به دور خود و تغییر رنگ آسمان اطراف به زردی و مه آلودی، آن هم در روز صاف و آفتابی و یا تغییراتی غیر عادی در آبها که تا لحظاتی قبل آرام بوده‌اند، بدون بیان هیچ دلیل روشنی از چگونگی این وقایع.

این پیامها رفته رفته ضعیف‌تر و غیرقابل تشخیص‌تر شده و یا سریعا قطع شده‌اند. دقیقا مثل این‌که چیزی ارتباط رادیویی را قطع کرده باشد و یا چنانچه اظهار عقیده شده، در حال دور شدن و عقب رفتن از فضا و زمان بوده و دورتر و دورتر شده‌اند. در برخی موارد گزارشها حاکی از آن بود که نوری ناشناخته و غیر قابل تشریح روئیت شده است. هم‌چنین توده سیاه و تاریکی در سطح دریا که پس از مدتی ناپدید شده، در جریان اتفاقات مزبور گزارش شده است.

در مواردی هم گـزارش شـده که نقطه تاریک بـزرگی در میان ستارگان در آسمان دیده شده که نـوری متحـرک از طــرف زمین به آن قســمت وارد شــده و ســپس هر دو ناپدید شــده‌اند. در تمــام مــدت دیــده شــدن تــاریکی، دستگاهها و سایر ابزارهای قایق‌های ناظر از کار افتـاده بودند که پس از رفع تاریکی آسمان، دوباره شـروع بکـار کرده‌اند.

در یک مورد هم پیامی عجیب از یک کشـتی بـاری ژاپـنی بدین مضـمون دریـافت گردید. "خطـری همانند یک خنجر هم اکنــون ... به ســرعت می‌آید ... ما نمی‌تــوانیم فــرار کنیم ..." در هر حال بدون این‌که مشخص شـود خنجر چه بود، کشتی ناپدید شد.

علل واقعه

علل فرضی طبیعی

توضـیحات و علل فرضی مختلفی دربــاره حــوادث مثلث برمــودا ارائه شــده است که معمــول‌ترین فرضــیات بر اســاس مــرگ غــیر طـبیعی (زیــرا هیچ جسـدی تا کنـون بدست نیامـــده است.) بنا شـــده است. این توضـــیحات عبارتند از:

جــزر و مد ناگهــانی دریا در نتیجه زلزله در اعمــاق دریــا، وزش بادهای مخرب و اختلالات جوی، گویهای آتشفشان که مـوجب انفجـار هواپیماها می‌شـود، گرفتـار آمـدن در جاذبه یک گــرداب یا گردبــاد که بــاعث ســقوط و انهــدام هواپیماها یا انحراف مسیر کشتیها و مفقـود شـدن آن‌ها در آب می‌شــود، تحت تــاثیر نــیرویی مغناطیسی قــرار گــرفتن و اختلالات امــواج الکترومغناطیســی، ولی این

دلایل توجیه قابل قبـولی بـرای ناپدید شـدن هواپیماها و کشتیهای متعدد در یک منطقه نیست.

علل فرضی غیر طبیعی

دستگیری و ربوده شدن به وسیله زیردریـایی یا بشـقاب پرنده‌هایی متعلق به کراتی دیگر که بـرای تحقیق دربـاره حیات و زندگی باستان و حال ما انسـان‌ها به کـره زمین آمده‌اند، می‌تواند علتی غـیر طـبیعی بـرای توجیه وقـایع باشد.

یکی از عجیب‌ترین پیشنهادات در این مورد بوسیله ادگار کـایس، پیشـگو و روانکـاو و حکیم در دهه پنجم قـرن بیسـت، ارائه شـده است. به عقیـده وی قرنها قبل از کشف اشـعه لـیزر، بومیـان سـواحل اقیـانوس اطلس از کریسـتال به عنـوان یک منبع انـرژی و قـدرت اسـتفاده می‌کردند. به نظر کاین نوعی نیروی شیطانی القا شـده از سـوی آن‌هـا، در عمق یک مـایلی در قسـمت غـرب اندروس غرق شده که هنوز در برخی مواقع باعث از کار انداختن ابزار و وسایل الکتریکی کشتیها، هواپیماها و در نهایت نابودی آن‌ها می‌گردد.

ام. ک. جسـاپ که یک فضـانورد، منجم و متخصص کـره ماه است، در کتابش به نام «در مورد بشـقاب پرنـده‌ها» ابزار می‌دارد که ناپدید شدن کشتیهای مشـهور در مثلث برمودا، به وسیله اجسام پرنده صـورت گرفته است. وی مفقـود شـدن خدمه آن‌ها را نـیز به اجسـام مزبـور ربط می‌دهد. به عقیده جسـاپ یوفوها هر چه هسـتند، حـوزه مغناطیسی موقـتی ایجـاد می‌کنند که دارای طـرحی یونـیزه شـده است و می‌تواند بـاعث متلاشی شـدن یا

ناپدید شدن هواپیماها و کشتیها گردد. او روی این سوال کار می‌کرد که چگونه نیروی مغناطیسی کنترل شده و می‌تواند باعث نامرئی شدن گردد. نظریه میدان واحد انیشتین او را مجذوب کرده بود. جساپ هر دو این‌ها را کلیدی می‌دانست برای ظهور و محو شدن ناگهانی بشقاب پرنده‌ها و ناپدید شدن کشتیها و هواپیماها. ولی مرگ امکان ادامه فعالیت و نتیجه گیری را از جساپ گرفت و تحقیقاتش نیمه تمام ماند.

داستانی عجیب

حادثه‌ای در اثر اختلال زمانی در فرودگاه میامی رخ داد که هرگز توضیحی قابل قبول برای آن وجود نداشته است. این واقعه مربوط به یک هواپیمای مسافربری بود که برای فرود در باند آماده بود و با رادار مرکز کنترل هوایی ردیابی می‌گردید که ناگهان ده دقیقه از صفحه رادار ناپدید شد و سپس دوباره ظاهر گشت. هواپیما بدون هیچ واقعه‌ای فرود آمد و خلبان و خدمه از آن‌چه افراد پایگاه می‌گفتند ابراز تعجب کردند، زیرا تا آن‌جا که به خدمه مربوط می‌شد، هیچ اتفاق غیر عادی نیفتاده بود. جالب این که ساعتهای همه آن‌ها حدود ده دقیقه از زمان واقعی عقب‌تر بود. در حالی که هواپیما درست 20 دقیقه قبل از این واقعه وقت اصلی را کنترل کرده بود و در آن هنگام هیچ اختلاف زمانی وجود داشت.

آیا مثلث برمودا و نقاط مشخص دیگر به صورت ماشینی عظیم عمل می‌کنند تا اختلالاتی بوجود آورند؟

آیا آن‌ها می‌توانند گردابهـــــایی را چه در داخل و چه در خارج از جو بوجود آورند که اجسام و اشیا به داخل آن‌ها بیفتد و به بعد زمان و مکانی دیگر منتقل شوند؟

گذشته و آینده برمودا

به نظر می‌رسد که این منطقه طی زمانهـــای متمـــادی گذشته نیز در افسانه‌ها به منزله مکـانی ترسـناک وجـود داشـته و حـتی خیلی قبل از تـاریخ کشف آن و بعد از آن تـاریخ تا صـدها سـال با عنـاوین «دریـایی از مقبره‌ها»، «مثلث شـــیطان»، «مثلث مـــرگ»، «دریـــای بـــدبختی»، «گورستان آتلانتیک» نامیده می‌شده است.

شومی و بدشگونی مثلث برمودا حـتی در عصر فضا نـیز بـــاعث تعجب انســـان‌هایی چـــون کریســـتف کلمب و فضـانوردان آپولو 13 که یکی کاشف در زمین و دیگـری در فضاست، شده است.

این‌که چـرا وقـایع عجیب این منطقه گـزارش نمی‌شـود، شاید به دلیل ایجاد رعب و وحشت عمـومی باشـد، شـاید هم چـون دلیل اصـلی وقـایع معلـوم نیسـت، اتفاقـات مربوطه بازتـاب نمی‌یابد. البته در اغلب گزارشـات ارائه شـــده هم سانســـورهایی وجـــود دارد که اصل وقـــایع را سرپوشیده نگه می‌دارد.

وحـــال ادعـــای یک روس مبـــنی بر دانســـتن راز مثلث برمودا:

یک دانشمند ژئوفیزیک ساکن شهر وارونژ روسیه مدعی کشف یک علت طبیعی برای حوادث ناگوار مثلث برمـــودا شد.

به گـــزارش ایســـنا، ولادیســـلاو بوکریـــف، در این زمینه گفت: ویژگی عجیب مثلث برمـودا توسط طـبیعت برنامه ریــزی شــده است. یکی از شــعبات جریانــات گــرم گلف استریم، با گردش در جهت عقربه‌های ســاعت در منطقه دریـــــای سارگاســـــوف، روی می‌دهد. این حـــــرکت به یادآورنــده پرتــاب کننــده دیسک است که در آغــاز خــود می‌چرخد و تنها در لحظه‌ای که بالاترین ســرعت زاویه‌ای را به دست آورد، دیسک را به جلو پرتاب می‌کند.

به نظر وی وجــود میکــرو و مــاکرو گودال‌هــایی در این منطقـــــه، مولد آشـــــفتگی‌های جـــــاذبه‌ای و مغناطیسی می‌باشد که در نتیجه آن دســـــتگاه‌ها از کـــــار افتـــــاده و ارگــانیزم انســان ســنگینی‌ای را تحمل می‌کند که گــاهی مرگبار است.

وی می‌گوید: چــون در این منطقــه، گــردش آب در جهت عقربه‌های ساعت است، برمـودا همانند گـرداب، اشـیا را به سمت خود می‌کشد، یعنی بـردار جاذبه به سـمت عمق دریا و مرکز زمین است. برمـــودا بـــرای وســـایط نقلیه هـــوایی و دریـــایی تنها در زمـــان وقـــوع جـــزر در دریا خطرناک است. در این فــاز، ابتـدا گودال‌هــای آبی و پس از آن گودال‌هـای هـوایی پدیـدار می‌شـوند. این وضـعیت همانند فنجـانی است که به طـور ناگهـانی انتهـای آن را بـاز کنند. آب به سـمت شـکاف حـرکت می‌کند و حرکـتی گردشی به خود می‌گیرد و در امتداد خود، جریـان هـوا را می‌راند. این دانشـــمند ژئوفیزیک روســـیه می‌افزاید: با دانســـتن فـــاز جریـــان مد و ویـــژگی تشـــکیل جریانـــات، می‌تـوان روشی را ایجـاد کـرد که وقـوع حادثه را در این

مثلث نـاآرام، هم‌چـنین در سـایر نقـاط خطرنـاک جهـان هشدار دهد.

درباره حقایق پنهانی که شاید ما نبینیم

پیش از تولد حضرت محمد اجنه قدرتمندترین موجودات این دنیا بودند زیرا که از اسرار عالم غیب خبر داشتند. ماهیت اجنه از گرمای شعله آتش است و بنابراین وزن نداشته و از قوانین فیزیک دنیای ما آزاد هستند. آن‌ها به راحتی تا نزدیکی دروازه‌های بهشت می‌رفتند و اخبار عالم غیب را از سایر فرشتگان می‌شنیدند در حالیکه انسان‌ها چنین توانایی نداشته و ندارند و با این آگاهی و علم موفق می‌شدند انسان‌ها را فریب داده و خود را خدای جهان مغرفی کنند. میلیونها انسان به پرسنش و قربانی دادن برای خدایانی که از نوع جن بودند پرداختند. نمونه‌هایی از این مردم در قرآن ذکر شده‌اند که با بلایای آسمانی نابود شدند.

جن پرستی هنوز هم بسیار رواج دارد و از پرطرفدارترین ادیان این دنیا است. مردم قبایل آفریقایی و مردم دور از چشم آمازون و جنگلهای دور افتاده و بالاتر از آن مردم سرزمین هندوستان که خود را پیرو آیین برهمایی می‌نامند همگی نمونه‌هایی از جن پرستی در دنیای امروز هستند.

با تولد محمد(ص) در حدود ???? سال پیش اجنه قدرت پرواز به عالم غیب را از دست دادند و بر طبق قرآن فرشتگان نگهبانی با اسلحه‌های آتشین به آن‌ها حمله کرده و آن‌ها را از محدوده‌ی عالم غیب راندند و دیگر هم اجازه‌ی ورود ندارند. به این ترتیب ارتباط اجنه و تاثیرشان با عالم انسان‌ها بسیار کم شد.

قـرآن می‌فرماید که اجنه از دید انسـان‌ها محو شـدند به طوریکه دیگر حتی حضرت محمد هم نمی‌توانست اجنه را که از سر و کول او هنگام نماز بالا می‌رفتند ببیند.!

جنه در هندوستان و ایران باستان::.

ادیان هندوستان و ایران باستان پیوند نا گسستنی با هم دارند. این مردم آریایی که دین اصلی آن‌ها پرستش اجنه بـود هـزاران هـزار سـال پیش در ایـران و هندوسـتان امـروزی سـاکن شـدند و همگی به یک زبـان تکلم می‌کردند.

ایرانیـان شـرح حـال خـدایان متعـدد خـود را به زبـان اوسـتایی نوشـتند و هنـدیان همـان مطـالب را به زبـان سنسکریت در وداها نگاشتند. اگرچه بخش اعظم ادبیـات اوسـتایی ایـران از بین رفته اما وداهـای هنـدیان دست نخـورده وجـود دارد و در خانه و کاشـانه‌ی همه‌ی آن‌ها دیده و خوانده می‌شود.

ظلم و جنایت موبـدان ایـرانی پیش از زرتشت به قـدری بـود که بر اسـاس آن‌چه که در حفاریها به دست آمـده و آن‌چه که در کتب باقی مانـده- موبـدان مـردم را وادار به پرستش هـزاران خـدا در آن واحد می‌کردند و آتش عنصر اساسی این پرستش بوده چرا که جن آتش به نـام آگـنی مسئول پیشکش کردن هدایا به سایر اجنه بوده است.

زرتشت بر علیه آیین جن پرستی که آن را آیین اوستایی می‌نامیدند ایسـتاد و کسی به او ایمـان نیـاورد به جز ? یا ? نفر از بستگانش. و زرتشت مجبور شد که ارومیه را

تــرک کند و به ســمت شــرق بــرود. در آن زمــان که گشتاسب پادشاه کیانی در شرق بود و به زرتشت ایمــان آرود و مردم جن پرست ایران را به زور شمشــیر به آیین زرتشــتی که آیین یگانه پرســتی بــود در آورد اما روزگــار خوشی زود تمام شد و با مرگ گشتاسب مردم دوباره به سراغ آیین پــدران خــود رفتند. با مــرگ زرتشت- موبــدان تعــالیم زرتشت را به میل خو دوبــاره نویسی کردند و با آیین چند خــدایی و چند ایــزدی مخلــوط کردند و به این تــرتیب زرتشــتیت پایــان یــافت. متاســفانه آیین زرتشی امــروز بــویی از زرتشت نــبرده است چــرا که زرتشت ســاخت هر نــوع معبد و عبادتگــاه را ممنــوع کــرد و قــرار دادن آتش را مخصوصا نشانه‌ی کفر نامید.

برخلاف مــردم ایــران- مــردم هند هیچ‌وقت هــدایتگری به خود ندیدند تا زمان بودا.

شرایط مــردم هند امــروزه از نظر دیــنی همانند وضــیعت اسف بار ایرانیان پیش از اسلام است. در دوران باستان اجنه‌ی زیادی به مردم ظاهر شده و معجزاتی برای فریب دادن آن‌ها انجــام دادند. برهمنــان(موبــدان) که بــالاترین طبقه‌ی اجتمــــاعی بودند به پرســــتش و خــــدمت انجه ایســــتادند تا آن‌ها هم قــــدرتهایی از اجنه بگیرند. این جریان تا امروز ادامه دارد و اگر شما برهمنی را مسخره کنید او با کمک اجنه از این مســــئله خــــبر دار شــــده و مشــکلی سر راه شــمما قــرار می‌دهد. تــرس از همین موجودات خطرنــاک است که مــردم را ناچــار به پرســتش اجنه می‌کند.

پیش از اسلام مردم ایران اجنه را گــرامی می‌دانســتند و معابد متعــــددی بــــرای آناهیتا و بهــــرام و بهمن و...می

ساختند و در آن قربانی می‌کردند اما پس از اسلام برای نجات دادن میراث باستانی خـود چهـره‌ی یکتا پرسـتی به آیین خود داده و کم کم دیوها نقش منفی به خود گرفتند به طوریکه ??? سال پس از اسلام فردوسی بزرگ دیوها را مسـبب بـدی معـرفی کـرده و رسـتم پهلـوان به جنگ آن‌ها می‌رفته است تا مردم را نجات دهد.

در ادبیـات هند این اجنه هسـتند که بر دنیـای انسـان‌ها مسـلط بـوده و به آن‌ها لطف و محبت می‌کنند. اجنه در هندوستان و ادبیـات هنـدو خـدایان مهم و بسـیار مثبـتی نام برده می‌شـوند که وجـود تناسخ را تـرویج داده و روح بشر را وادار به پرستش آلات جنسی و تناسلی می‌کنند.

اجنه در تمدن بین النهرین::.

تمـدن بین النهـرین با داسـتانها و زنـدگی اجنه در هم پیچیده شده است.

اجنه‌ی بسـیاری مسـئول مـرگ و قربـانی شـدن هـزاران هزار انسان بی‌گناه در این مناطق هسـتند. اقـوامی مثل سدوم که دختران و پسران جوان را در معبد خـدایان جن خود زنده به آتش کشیدند.

در لوجه‌هـای تمـدن آشـور و ایلام و سـومر ارتباطـات نزدیک بین اجنه و انسـان‌ها نمـایش داده شـده است و بسیاری از این لوجه‌های ترسیم می‌کند که چگونه اجنه با انسـان‌ها در آمیختند و چگونه موجـودات وحشـتناکی از نیمه انسان و نیمه جن ساختند.

اطولا هر کجا که در متـون باسـتانی با نـام خـدایان روبه رو می‌شویم منظـور اجنه هسـتند چـون اجنه طـول عمر

بسیار زیادی داشـته و مثلا ??????? سـال بـرای آن‌ها به کوتـاهی یک فصل قلمـداد می‌شـود. بنـابراین می‌تـوان مطمئن بود که تمام اجنه‌ای که در باستان وجـود داشـتند هنوز هم زنـده هسـتند و هنـوز هم به دنبـال راهی بـرای ورود به دنیای ما و فریب دادن انسان‌های ضعیف النفس هستند. بسیاری از نویسـندگان غـربی که با مفهـوم جن آشـنایی ندارند به اشـتباه آن‌ها را به موجـودات فضـایی تعبیر می‌کنند! و سبب گمراه کردن افکار می‌شوند.

جنه در مصر باستان::.

بر اساس کتب باستانی مصری این اجنه بودند که اساس مصر را بنا نهادند و بعد به مردم تعلیم دانش دادند.

این مسـئله با قـرآن هم نطـابق می‌کند در آن‌جـایی که‌هاروت و ماروت و جندین جن دیگر به بـاد دادن علـوم ممنوعه به انسان‌ها می‌پردازند.

توث نام یکی از این گروه جنیان بود که تعـالیم فـراوانی از خود به جای گذاشت از جمله کتاب مردگان.

مصریان بت پرست هم در اصل جنیان را می‌پرسـتیدند و چـون جنیـان صـورت و شـکل خاصی ندارند می‌توانند به شکلهای مختلف در بیایند و از این رو آن‌ها را خـدا تلقی می‌کنند. شـکل آن‌ها را از سـنگ و چـوب و فلـزا ت می‌سازند و به پرستش آن‌ها می‌پردازند.

اجنه در قبایل عرب پیش از اسلام::.

اعراب پیش از اسلام نـیز جن پرست بودند و بسـیاری از قوانین غلط و وحشیانه‌ی آن‌ها که حتی امروز هم وجـود دارد بر می‌گـــردد به دوران پیش از اســـلام و پرســـتش اجنه.از آن دوران سند نوشته‌ای در دست نیست چون بت پرســتان یا همــان جن پرســتان بســیار بــدوی و وحشی بودند و چیزی نمی‌نوشتند. پس از اسلام که اعراب تعلیم داده شدند چندین دانشمند عرب به جمع آوری اســناد بت پرستی خودشـان پرداختند و مهمـترین این کتابها کتـابی است به نام- کتاب الاصنام- یا کتاب بتها که روشــهای به کـــار بـــرده شـــده در پرســـتش بتها و اجنه در بیابـــان و مکانهای متعدد را توصیح می‌دهد.

اجنه در یونان باستان::.

اجنه در تمـــــــــام ملل به چشم می‌خوردند و در همه‌ی اسطوره‌ها و متون باستانی نام بـرده شـده‌اند. خـدایانی مثل زئـــــوس و هـــــرا و آتنا و...همگی اجنه‌ای بودند و هســـتند که با نامهـــای دیگـــری در ایـــران و هند و بین النهرین و مصر و...پرسـتش می‌شـدند (می شـوند). این تمدنهای نابود شده همگی به تـرویج مسـائل جنسی و یه پرستش آلت تناسلی می‌پرداختند و آثـار آن‌ها جـتی پس از مسـیحیت در مجسـمه سـازی آن‌ها به وفـور به چشم می‌خورد.

جن در روم باستان::.

اجنه در تمـــــــــام ملل به چشم می‌خوردند و در همه‌ی اسطوره‌ها و متون باستانی نام بـرده شـده‌اند. خـدایانی مثل زئـــــوس و هـــــرا و آتنا و...همگی اجنه‌ای بودند و هســـتند که با نامهـــای دیگـــری در ایـــران و هند و بین النهرین و مصر و...پرسـتش می‌شـدند (می شـوند). این تمدنهای نابود شده همگی به تـرویج مسـائل جنسی و یه پرستش آلت تناسلی می‌پرداختند و آثـار آن‌ها جـتی پس از مسـیحیت در مجسـمه سـازی آن‌ها به وفـور به چشم می‌خـــورد در روم باســتان نـــیر همانند یونـــان جن رواج داشت

اجنه و یهودیان::.

یهودیان خیانتکارین ملت به دانش الهی بودند (هستند) و با از بین بـــردن تـــورات حقیقی و جـــایگزین کـــردن آن با خرافـات دوران پیش از موسی اطلاعـات فـراوانی را از میـــان بردند. یهودیـــان پیش از آن‌که حضـــرت یعقـــوب به هـــــدایت آن‌ها بـــــپردازد همگی جن پرست بـــــوده و آلت تناسلی مرد را که امروزه برهماییـان هنـوز می‌پرسـتند-می‌پرستیدند.

قـــرآن کـــریم اســـرائیلیان را فرزنـــدان حضـــرت یعقـــوب می‌داند از جمله بنیـــــــانین و بوسف و موسی و داود و ســـلیمان و...تا حضـــرت عیسی. اما جهـــودان خـــود را مســـــفقیم از نسل آدم می‌دانند و معتقدند که نـــــوح و ابـــراهیم و...همه یهـــودی بودند. این هم خـــود نشـــان دهنـــده‌ی این است که آن‌ها جن پرست و..بودند چـــرا که

حضرت ابراهیم را که بتها را شکست به آتش انداختند به دستور نمرود که جن پرست بود.

درختی نفـرین شـده و شـیطانی که صـدها نفر را به دار آویخته

یکی از تسخیرشـــــده‌ترین مکان‌ها در زمیـــــنی پـــــرت و دورافتـاده در نیوجرسی قـرار دارد، جـایی که یک درخت بلوط تک و تنها به حال خـود رها شـده است. وقـتی این درخت را می‌بینید یک درخت سـاده و کهنسـال بلـوط را می‌بینید و چیز عجیب و غریبی در ظاهرش وجـود نـدارد. اما باید پای صحبت‌ها و داستان‌های مـردم محلی بشـینید تا متوجه شـــــــــوید این درخت به هیچ وجه یک درخت معمولی نیست. مردم نیوجرسی آن را «درخت شـیطان» می‌نامند و معتقدند از این درخت صـــدای جیغ و فریـــاد شنیده می‌شود. صدها نفر از شـاخه‌های همین درخت به دار آویخته شـده‌اند و به بـاور مـردم محلی روح مرده‌ها هنـــوز هم در این حـــوالی پرسه می‌زنند. با الی گشت همراه باشید.

ترسناک‌ترین درخت دنیا

چرا این درخت نفرین شده است؟

تقریبا تمـامی اهـالی نیوجرسی داسـتانی ترسـناک در مـورد درخت شـیطان بـرای تعریف کـردن دارند. گفته می‌شـود که گـروه نژادپرست کـوکلاکس کلان که به قتل عـام سـیاهان می‌پرداختند مقر اصـلی شـان را در کنـار همین درخت قرار داده بودند. از آن‌جا که درخت شـیطان در منطقه‌ای دورافتـــاده از مرکز شـــهر قـــرار داشت کـوکلاکس کلان‌ها این درخت را بـرای دار زدن و اعـدام سیاهپوستان انتخاب کـرده بودند. داسـتان‌های زیـادی در

مورد این درخت وجود دارند و بـرخی گـزارش داده‌اند که روح‌هایی آویزان از درخت را به چشم خود دیده‌اند.

علاوه بر به دار آویختن تعداد زیادی سیاهپوست بی‌گنـاه، داسـتان وحشـتناک دیگـری هم در مـورد درخت شـیطان وجـــود دارد. گفته می‌شـــود که در اوایل 1900 مزرعه داری که از افسـردگی شـدید رنج می‌بـرد خـانواده‌اش را بـــرای پیک نیک به زیر این درخت آورد. هـــدف او تنها برگـــزاری یک پیک نیک ســـاده و وقت گـــذرانی با خانواده‌اش بود، اما در پایان تمام اعضای خـانواده‌اش را کشت و خـــودش را از شـــاخه‌های درخت به دار آویخت. مـــردم نیوجرسی معتقدند که درخت شـــیطان مـــاهیتی اهریمنی دارد و حتی وقتی به آن دست می‌زنید احساس گرما می‌کنید. به گفته مـردم در فصل زمسـتان که بـرف روی درخت می‌بـــارد به خـــاطر همین گرما ســـریع آب می‌شـود و دور تا دور درخت هیچ‌وقت پوشـیده از بـرف نمی‌شود.

کوکلاکس کلان

نیروی شیطانی درخت

ظاهرا درخت شیطان دوست ندارد کسی از شـاخه‌هایش بالا برود و به بازدیدکنندگان هم در این مورد هشدار داده می‌شود. به گفته استیو ک. یکی از شاهدان که از نزدیک این درخت را دیـــــــده است این درخت هرکسی که از شاخه‌هایش بالا بـرود را با نـیرویی اسـرارآمیز به پـایین پرت می‌کند. او در مورد تجربه شخصی خودش این طـور می‌گوید:

«به محض این که روی شاخه درخت نشستیم صداهایی را از داخل درخت شنیدیم. صداها بلند و بلندتر شدند و ناگهان صدای مهیبی آمد و انگار یک انرژی نامرئی ما را از شاخه به زمین پرتاب کرد. شدت این پرتاب به حدی بود که وقتی زمین خوردم متوجه شدم مچ پایم از دو جا شکسته است.»

صداهای ترسناکی که از داخل درخت شنیده می‌شود

باورش واقعا دشوار است که یک درخت بتواند موجودی ترسناک و نفرین شده باشد. اما در باور مردم نیوجرسی این درخت بلوط واقعا درخت شیطان و طلسم شده ایست. افرادی که از نزدیک این درخت را دیده‌اند ادعا کرده‌اند که از داخل درخت صداهای جیغ گوشخراشی شنیده‌اند. موضوع عجیب در مورد درخت شیطان که به شایعه‌ها دامن می‌زند این است: معمولا درخت‌ها و به ویژه درختان بلوط محل سکونت و زندگی انواع جانوران مثل سنجاب، پرنده‌ها و حیوانات دیگر هستند؛ اما هیچ گونه حیوان و جانوری در درخت شیطان زندگی نمی‌کنند و ظاهرا از آن دوری می‌کنند.

درخت تسخیر شده نیوجرسی

ظاهرا داستان‌هایی که در مورد درخت شیطان وجود دارد تمامی ندارند. یکی از این داستان‌ها در مورد لمس کردن تنه درخت است. افرادی که از نزدیک درخت شیطان را دیده‌اند می‌گویند که وقتی دستشان را به تنه درخت زده‌اند نوعی ماده روغنی عجیب روی دستشان به جا مانده است که به زحمت و با دشواری زیاد پاک می‌شده است.

مــردمی که در حــوالی این درخت زنــدگی می‌کنند فکر می‌کنند که ریشه‌های درخت شیطان آن قـدر عمیق است که در نهایت به جهنم رسیده است. تـرس و وحشـتی که درخت شـیطان در طـول دهه‌ها ایجـاد کـرده آنقـدر زیـاد است که بارها افرادی سعی کرده‌اند این درخت را نــابود کنند. روی تنه این درخت هنوز هم می‌توان رد تـبر یا اره را دید که ظاهرا راه به جایی نبرده‌اند. از طـرفی بـرخی هم به وجـود درخت شـیطان افتخـار می‌کنند و سـعی در محــافظت آن دارند. هرچه باشد این درخت بــاعث جــذب صدها گردشگر از نقاط مختلف به این منطقه پرت شـده است!

درخت نفرین شده

در حال حاضر دور تا دور درخت شیطان با تـوری سـیمی پوشـــانده شـــده تا مـــردم نتوانند به این درخت آســـیب برسـانند. به گفته افـرادی که این کـار را انجـام داده‌اند محصور کردن درخت شیطان نه فقط برای محــافظت از درخت، بلکه بــرای محــافظت از مــردمی است که بــرای دیدن آن به این منطقه می‌آیند. چـرا که اتفاقـات بسـیار عجیب و غیرقابل توضیحی در نزدیکی این درخت افتــاده است. علاوه بر این، مسئولین شـهر شـاخه‌های درخت را که به طـرز عجیب و غـریب و ترسـناکی رشد کـرده بـود قطع کردند تا کمـــتر بـــاعث جلب توجه مـــردم بشـــود. بسیاری از مردم محلی تمام داستان‌های درخت شــیطان را واقعی می‌دانند و می‌گویند که بهـترین کـار این است که این درخت نفرین شده را به حال خود رها کرد.

دروازه ستاره‌ای یا دروازه جهنم

بـاور من این است که گـروهی از انسـان‌ها طی انجـام مراسم و آئین‌هـای خاصی توانسـته‌اند از ابعـاد دنیـای فـیزیکی و سه بعـدی ما به ابعـاد بـالاتر تونل بزنند و موجـودات هوشـمندی که سـاکن و در بند این ابعادند به زمین دعـوت کنند.شـاید این موجـودات را با نامهـای متفـاوتی بشناسـید.ارواح شـر،اجنه و جدیـدا بیگانه‌هـای فضایی Aliens.

تصویر بیگانه فضایی

تصویر جن احضار شده توسط آلیستر کرولی

در سال1918

تصـویر مربـوط به پیکـره‌ای از جن 4000 سـال قبل از میلاد

از عهد باستان تا کنون رمال‌ها ،فالگیرها و جـادوگران با آن‌ها در تمـاس بوده‌اند و از آن‌ها نـیرو می‌گرفتند. و اگر تعجب نمی‌کنید باید بگویم در حال حاضر سیاستمداران و رهبران و سـرمایه داران بـزرگ دنیا که غالبا صهیونیست هسـتند در لژهـای فراماسـونری خـود آن‌ها را احضـار می‌کنند و نقشه‌های شوم آن‌ها را اجرا می‌کنند

باور من این است فاجعه یازده سپتامبر یک توطئه بزرگ شیطانی بود برای احضار شیطان.اگر فرصتی باقی بـود آن شا الله در مطالب بعدی به تفصـیل این ادعا را ثـابت می‌کنم و این اتفاق را رمزگشایی می‌کنم.

بـــاور من این است که جنگ عـــراق بخـــاطر حـــتی نفت نیست.آن‌ها به دنبـــال دروازه‌هـــایی هســـتند که از زمـــان سومریان در آن‌جا مدفون شده‌اند.

به دوســـتان علاقه مند پیشـــنهاد می‌کنم فیلم مســـتند Arrival را ببینند.دجال آخرالزمان نقشه‌های شومی دارد ولی تقدیر خداوند چـیز دیگریست.آخـرین ذخـیره خداوند باقی است.

“یا معشر الجن و ا لانس،ان اســـتطعتم آن تنفـــذوا من اقطـــار الســـماوات و الارض فانفـــذوا،لا تنفـــذون الا بسلطان” سوره رحمن 34

در انجیل مـــتی (16:18)ـــ عیسی مســـیح می‌گوید که کلیســایش را خواهد ســاخت و “دروازه‌هـای جهنم بر آن پیروز و مستولی نخواهند شد.” اســتفاده از لفظ-جهنم- در این متن اهمیت خاصی دارد زیـــرا اصل لفظ یونـــانی a/&dhß که در این متن وجــود دارد به (هــادس خــدای دنیای زیرین یا پلوتون فرمانروای دنیای مروگـان اشـاره دارد.)

حال چـرا عیسی باید نـام یکی از خـدایان و رب النوعـان یونانی را ذکر کرده باشد؟

در اســطوره‌های یونـــانی و نسب نامه خـــدایان هســـیود Hesiod از پهلوانانی خدایگونه (تایتان‌ها) ذکر شده است که قبل از خـــدایان المـــپی بوده‌اند و بر جهـــان حکـــومت می‌کردند.آنان فرزندان گایا (تجسم زمین) بودند که آنان را پس از آمـــیزش با اورانـــوس (تجسم آســـمان) بـــاردار شده بود.آنـــان دوازده نفر بودند.شش پسر و شش دخـــتر که خـــود نـــیز با یک‌دیگر آمـــیزش کردند.هر کـــدام از آن‌ها

تجسم یکی از نیروهـای طـبیعت بشـمار می‌آمد.نامهـای آنان بود:کرونسcronus و ریه Rhea ،یاپتوس Iapetus و تمیس Themis ،اوشـــنوسOceanus و تـــتیس Thethys، هیـپریون Hyperionو تئیا Theia، کریـوس Crius و نی مـازینی Mnemosyne، کئـوس Coeus و فیبی phoebe.

کرونــوس جوانــترین آن‌ها با مــادرش که از زایمانهــای متعدد خسته شده بود دسیسه‌ای چید و آلت نـرینگی پـدر خـود (اورانـوس) را با داس برید و به دریا انـداخت.قطع عضو اورانـوس بـاعث شد که زمین و آسـمان از یک‌دیگر جـدا شـوند و این خـدا پهلوانـان رها شـوند.زمـانی که کرونوس آلت تناسلی اورانـوس را به دریا افکند کفی از دریا برخاست و از آن کف آفرودیته (الهه عشق و زیبایی و سکس) بوجود آمد.

کرونوس به عنوان پادشاه جدید خدایان تاجگذاری کرده و با خواهر خویش ریه Rhea ازدواج کرد.با آمیزش این دو شش خـــــــــــــدای جدید متولد شـــــــــــــدند. زئـوس،پوسـیدون،هـادس،هـرا،دیمیـتر،هسـتیا (Hestia, Demeter, Hera, Hades, Poseidon, Zeus)

گایای مادر و اورانوس پدر به کرونـوس هشـدار دادند که یکی از فرزندانش او را سرنگون کرده و تاج و تخت او را تصاحب می‌کند.او به همین دلیل سه دختر و دو پسر اول خـود را بلعید.اما ریه وقـتی که زئـوس را در شـکم خـود داشت به جزیره کرت گریخت و فرزند خود را در کوه آیدا به دنیا آورد.او فرزند خـــود را به پریـــان ســـپرد و نـــزد کرونـوس بـاز گشت و سـنگ بـزرگی را که در قنـداقی پیچیـده بـود به او عرضه کـرد، و او نـیز به گمـان آن‌که

فرزند تازه تولد یافته است،بلا فاصله آن را بلعید.زئـوس از شـیر آمالته بز نوشـید و زیر نظر پریـان بـزرگ شد.او پـــدرش را وادار کـــرد تا تمـــام خـــواهران و بـــرادران بزرگ‌ترش را از معده خود بالا بیاورد.

از پی آن جنگ دهشـــــتناکی به مـــــدت ده ســـــال روی داد.خدایان جدید و جوانتر(خدایان المپی) بر خداپهلوانان (تایتان‌ها)ی قدیمیتر پیروز شدند و آنان را دنیای پایین و اســفل تبعید کردند. تمــام آن‌ها بجز هکاته(الهه جــادوی دنیـای اسـفل) در آن‌جا تا ابد به زنجـیر کشـیده شـدند.او برادران خود را احضار کرد و حکم کـرد که پس از آن دنیا بین آنـــان تقســـیم شـــود.آســـمان قلمـــرو زئـــوس شد.پوســـــیدون به عنـــوان حـــاکم دریاها انتخـــاب شد.فرمانروای جهان زیـرین و دنیـای مردگـان به‌هـادس واگذار شد.

سطح روی زمین نـیز به عنـوان منطقه بیطـرف در نظر گرفته شد،جائیکه در آن آسمان و دریا و زیر زمین به هم می‌پیوندند.و جائیکه خــدایان در هم می‌آمیزند.آســمان و دریا و زیر زمین محل ســکنی خــدایان شد و روی زمین مکـانی که در آن‌جا جمع می‌شـدند.در کتـاب مقـدس نـیز مشـــابه این تقســـیمات بین ارواح قدرتمند وجـــود دارد.بگذریم...

هادس و آیین‌های رمزآلود

آئین تســـــموفری Thesmophoria،از محبوبـــــترین فســتیوالهای بــاروری و حاصــلخیزی است که در یونــان قـــدیم انجـــام می‌شـــده است. این مراسم به افتخـــار دیمیتر(الهه زراعت و حاصلخیزی) برگـزار می‌شد.اسـرار

دینی دیمیتر از مخفیـترین و راز آلـودترین مکـاتب دیـنی مخفی است.مراسم مخصـــوص در خلوتگاه‌هـــای درونی معبد دیمیـتر(Telesterion)ـ انجـام می‌گـرفت و شـدیدا توسط نگهبانان و فدائیان معبد محـافظت می‌شد.لـذا از آن‌چه در آن‌جا اتفـــاق می‌افتـــاد اطلاعـــات کمی به ما رسـیده است.فقط آن قسـمت از مراسم که در خـارج از معبد انجام می‌شد ،ثبت شده است که اطلاعـات تـاریخی پراکنده‌ای به ما می‌دهد.

آن‌چه می‌دانیم این است که مراسم تســـــــــــموفری Thesmophoria بر پایه اســطوره ربــودن و تجــاوز به پرسفونه (دختر دیمیتر) و جستجوی مادرش دیمیتر برای آزاد ساختن او می‌باشد. پرسفونه در مرغزاری خـرم گل می‌چیند.از تمام گلها زیباتر یک گل نرگس است.هنگامی که پرسفونه به قصد چیـدن این گل وسوسه انگـیز به آن نزدیک شـــــــد،زمین زیرپـــــــایش خـــــــالی شد و گردونه‌هادس،پادشاه جهان زیـرین،بـرادر زئـوس و دایی پرســفونه از درون شــکاف بــیرون جست.هــادس او را ربوده به جهان زیرین بـرده تا به همسـری او درآید.فقط الهه هکاته فریادهـــای او را می‌شـــنود و فقط خـــدای خورشید،هلیوس،شاهد این تجاوز بــود.اما به محض آن‌که پرســفونه وارد جهــان تــاریکی شــد،کوه‌ها و صــخره‌ها بازتاب فریادهایش را به گوش مادر،دیمیتر، رساندند.

نهایتا دیمیـــتر با همکـــاری هلیـــوس و هکاته حقیقت را فهمید.او با خشم ازهــادس می‌خواهد تا دخــترش را آزاد کند.وقتی‌هــادس امتنــاع می‌کنــد،دیمیــتر قحطســالی هولنـاک و خـوف انگـیزی بر زمین پدید می‌آورد.بر زمین هیچ بذری نروئید زیرا دیمیـتر گل آذین و خـوب بـذرها را

پنهـان کـرده بـود.گیاهـان خشک شـده و دیگر نروئیدند و دیگر قربانی به خدایان تقدیم نمی‌شد.

سر انجـام زئـوس،پادشـاه خـدایان، این مسـئله را مـورد توجه قـرار داد و دیمیـتر را به حضـور فراخواند.اما او از رویاندن مجدد غلات امتناع کرد مگر آن‌که دوباره دخترش را ببیند.پس زئـوس قاصد خـود هـرمس را روانه کـرد تا پرسفونه را به خانه بازگرداند.هادس نیرنگ بـاز، فرمـان برادر خویش را برای بازگرداندن پرسفونه به جهـان بـالا پذیرفت،اما پیش از آن‌که به او اجازه عـزیمت دهـد،او را وادار کـــرد از دانه‌هـــای یک انـــار بخـــورد،و این عمل پرســفونه را نــاگزیر می‌کــرد نــزد او بــازگردد.بنــابراین پرسفونه فقط موقتا به دیمیـتر پیوست و زئـوس مقـرر کرد که دو سوم از سال را روی زمین با مـادرش زنـدگی کنــد، و یک ســوم دیگر را به عنــوان همسرهادس در آن تاریکی مه آلود بگذراند.از آن پس پرسفونه در جهان بالا الهه جوانی و شادمانی شد و در عالم زیـرین ملکه مـرگ شد.این ایفای نقش دوگانه به او شخصـیتی خـوب و شر داد.بر روی زمین او الهه جوانی و دوست پریانی بـود که در زمـــان شـــکوفه دادن گلها در بهـــار ظـــاهر می‌شدند(نمادی از بازگشت سالانه او از نزدهادس) و در عالم زیرین ملکه مـرگ و تـاریکی که تقـدیر و سرنوشت انسان‌های مرده را کنترل می‌کند.

باز سازی و بازنمایش این اسـطوره(ربـایش و تجـاوز به پرســـفونه) در مراسم و فســـتیوال تســـموفری Thesmophoria محور و مرکز این مراسم بوده است و هم‌چنین کلیدی برای امـروز ما که خـرده اطلاعـاتی را از آن زمان باقی مانده تفسیر کنیم.

مراسم Thesmophoria را رازهـای الوسیسـان نـیز می‌نامند.زیرا دیمیتری پس از با خبر شدن از اتفـاقی که بـرای دخـترش افتـاده بـود خشـمگین کـوه المپ و سـایر خـدایان را تـرک کـرد و در هیـاتی ناشـناس و به شـکل انسـانی آواره شد تا آن‌که به الوسـیس رسـید.وقـتی اهـالی الوسـیس از هـویت واقعی و خدایگونه او آگـاه شدند برای او معبدی بنا کردند.

دیمیتر پس از بازگشت از جهان زیرین و از نزدهـادس به الوسیس بازگشت.او به مردم الوسیس درباره مراسـمی که باید به افتخـار او و پرسـفونه برگـزار شـود توضـیح داد.و تاکید کـرد که این مراسم باید جز رازهـای الوسیسان باشد و به کلی سری باقی بماند.

این مراسم بین سه تا ده روز بطـول می‌انجامید.نقطه عطف این مراسم راه پیمـایی دست جمعی از آتن تا الوسیس بود که به رهبری نوجوانانی معـروف به افیـبی Ephebi انجام می‌شد.افیـبی در حمل اشـیاء مقـدس در این راه پیمـایی کمک می‌کردند و مجسـمه‌ای از دیونیسیس (خدای شراب و میگساری) در هـیئت یک پسر بچه (Lacchos)ـ را به دنبال می‌کشـیدند و وظیفه انجـام تشـریفات تطهـیر و شستشـوی تـازه واردان به این طریقت مخفی را با آب دریا به عهده داشتند.

به محض ورود در اولین روز مراسم (Anodos)ـ به الوسیس زنـان وظیفه برپـایی اقامتگاه‌ها و پناهگاه‌هـای موقت را به عهده می‌گرفتند و رهبر اردوگـاه را انتخـاب می‌کردند.در روز دوم (Nesteia)ـ مراسمهای اسرارآمیز بزرگ‌تر را شـروع می‌کردند ،درخواست جـادویی بـرای خـرمن بـارور و پر محصـول.این مراسم شـامل اجـرای

نمایشی شـــعرگونه از ربـــودن و تجـــاوز به پرســـفونه است.پس از آن برخی از مریدان زن بروی زمین نشسته و شیون وگریه می‌کنند(در نقش دیمیتر برای دخترش) و پس از آن به نیت بازگشت پرســـــفونه(بازگشت بهـــــار) روزه می‌گرفتند.بر زمین نشستن و روزه گـرفتن به نیت انتقـال انـرژی زن به زمین و بـذرهای کاشـته شـده نـیز بـود.در پنجمین روز فسـتیوال شـرکت کننـدگان شـراب مخصوصی از جو به نام Kykeon (سمبلی از پرسـفونه) را می‌نوشـیدند ،به این تلاش که روح این الهه را در بـدن خـود جـذب کنند.هـدف این مراسم افـزایش بـاروری در محصولات و فرزندان بود.

در همین زمان عده‌ای از زنان معـروف به Antleriai در دریا تطهیر شده و به درون شـکاف‌ها و خنـدق‌های دامنه کـوه فرسـتاده می‌شـدند.این زنـان به پـایین می‌رفتند تا بچه خوکهای قربانی شـده و سـایر اشـیاء مقدسی را که چند روز پیش درون این شـــکاف‌ها ریخته شـــده بودند را جمع آوری کنند.این اشـیاء شـامل مجسـمه‌های سـاخته شده از خمیر به شکل مار و آلت تناسـلی نرینه بـود.پس از جمع آوری این اشیاء آن‌ها را از شـکافها بـالا آورده و طی مراسمی به همـراه مخلـوطی از دانه‌هـای جو و بچه خوکهای قربانی شده سوزانده شـده و به دیمیـتر تقـدیم می‌شدند.

درمـورد دلیل پـرت کـردن بچه خوکها به درون شـکافها بسیار بحث شده است ولی تا کنون دلیلی بـرای این کـار اسـتنباط نشـده است.بطـور اسـتعاری و از نمادشناسی می‌تـوان گفت که بطـور وضـوح مجسـمه‌های خمـیری از مار و آلت نرینگی نماد باروری هستند.خـون خـوک بـرای

خـدایان نـیز مقـدس است. لـذا بچه خوکها کلید فهم این مراسم و آئین هستند.

یونانیان خوکها را به خاطر توانایی عجیب آن‌ها در یافتن اشـیاء مـدفون شـده در زیر زمین (ریشه‌ها و ...) تکـریم می‌کردند.لــذا بــرخی از پژوهشــگران اســتنباط کرده‌اند آئین پــرت کــردن بچه خوکها به درون شــکافهای زمین تقیدی جادوئی از اسطوره پرسفونه وهادس است. پرت کــردن بچه خوکها و بــالا آوردن مجــدد آن‌ها نمایشی از هبـوط پرسـفونه با دنیـای زیـرین و صـعود مجـدد او به سطح زمین است.

تفسـیر دیگر این است که بچه خوکهـای درون شـکاف به این دلیل رها می‌شوند تا پرسفونه کالبد و جسم آن‌ها را تسخیر کند و پس از آنان زنانی که اجساد را جمع کرده و بـالا می‌آورند او را در فـرار سـالانه‌اش از دنیـای زیـرین یــــاری کنند.پس از آن در شب این اجســـاد ســـوزانده می‌شــوند.شــاید دلیل اینکــار طبق آئین‌هــای مــذهبی باستانی،که باور داشتند آتش روح را از مکـانی به مکـان دیگر منتقل می‌کند،عـروج و رهاسـازی روح پرسـفونه با عالم بالا بوده است.(مشابه کودکـانی که بـرای بعلBaal قربـانی می‌شـدند و از طریق آتش از دنیـای فـیزیکی به عالم روحانی عبور می‌کردند.)

در کتـــاب عهدجدید از اینگونه مراسم‌های کفرآمـــیز به عنوان شیطان پرستی ذکر شـده است.در نامه پـولس به قرنتیان (10:20) گفته شده:”...کسانی که برای این بتها قربـانی می‌آوردنـد،خـود را همـراه با قربانی‌هاشـان به شیطان تقدیم می‌کنند...”

آیا ممکن است ارتباطی بین آئین پرت کــردن بچه خوکها و داستان شفا دادن دیوانه در انجیل لوقا وجود دارد؟

در فصل هشت انجیل لوقا داریم:

“...به آنسوی دریاچه،به سرزمین جدری‌ها رسیدند.وقتی عیسی از قایق پیاده شـد،مـردی که مـدتها دیوانه بـود از شهر به سوی او آمد.او نه لباس می‌پوشــید و نه در خانه می‌ماند بلکه در قبرســتانها زنــدگی می‌کــرد.به محض این‌که عیسی را دیـد،نعـره‌ای زد و پیش پـای او به زمین افتاد و با صدای بلند گفت:ای عیسی فرزند خدای متعال با من چکار داری؟التمـاس می‌کنم من را عـذاب نـدهی!. زیرا عیسی به روح پلید دسـتور می‌داد از وجـود آن مـرد بیرون بیاید.این روح پلید بارها به آن مرد حمله کرده بود و حتی موقعی که دست و پـای او را با زنجـیر می‌بسـتند آن‌ها را می‌گسیخت و سر به بیابـان می‌گذاشت.او اسـیر ارواح پلید بود.

عیسی از او پرســید:نــام تو چیســت؟گفت:”قشــون”(Legion)ـ زیرا هزاران روح در وجود آن مـرد داخل شـده بـود.سـپس ارواح پلید از عیسی خـواهش کردند که آن‌ها را به اعماق جهنم نفرسـتد.در این هنگـام،یک گله بـزرگ خــوک،روی بپه‌ای آن حــوالی می‌چرید.ارواح به عیسی التمــاس کردند که اجــازه دهد داخل خوکها گردند.عیسی اجازه داد.آن‌گاه ارواح پلید از وجود آن مرد بیرون آمده و داخل خوکها شدند.بلافاصله تمــام آن گله از تپه ســرازیر شده،از پرتگاه به داخل دریاچه پریدند و غرق شدند.....”

در متن لاتین از لغت “عمیق” Abussos یعـنی مغـاک و گـودال عمیق اسـتفاده شـده است که اشـاره به گـودال

بی‌انتهـــای دنیـــای زیـــرین دارد.از آن‌جا که این مطلب در این روایت محـور اصـلی داسـتان می‌باشد و علاده بر آن در آن زمان آیین تسموفری در آسیای میانه شناخته شده بوده و عبرانیان آن را یک مراسم شیطانی می‌دانسته‌اند می‌تـــوان گفت که عیسی با این عمل خـــویش این آیین کافرانه را به ریشـــــخند گرفته و دست آن را بـــــرای پـیروانش رو کـرده است که برپـایی اینگونه مراسـمات همنشینی و شـراکت با شـیطان است. البته ممکن است اینگونه تعبیر کردن یک داسـتان انجیل اغـراق آمـیز باشد ولی شباهت‌ها و نزدیکی‌هـای انکـار ناپـذیری وجـود دارد ،مخصوصا آن‌جا که شـــــیاطین درخواست می‌کنند تا به درون خوکها بروند.

چـرا آن شـیاطین باید چـنین تقاضـایی داشـته باشـند؟در ارتبـاط این روایت با تسـموفری می‌تـوان دو احتمـال را حدس زد.

یک-شـــیاطین بـــاور داشـــتند که با ورود به کالبد خوک‌ها قادر خواهند بود تا دوباره از اعمـاق دنیـای زیـرین فـرار کنند.(همانگونه که در مراسم جادویی فرار پرسـفونه در بالا توضیح داده شد.)

دو- عیسی با بـرآورده کـردن تقاضـای شـیاطین نشـان می‌داد که فرســـــتادن بچه خوکهابه اعمـــــاق زمین یک مراسم شیطانی است.

البته تفاسـیر دیگـری از این روایت نـیز می‌تواند وجـود داشـــته باشد.اما از آن‌جـایی که این تنها بـاری است که عیسی خواسته شیاطین را اجرا می‌کند ،به نظر می‌رسد که ممکن است عیسی بـرای مـردم و پـیروان یک مراسم

کفرآمیز شیطانی را نمایش داده و تفسیر می‌کرده است.

هکاته Hecate الهه جادو و جادوگری شاید بهتر از دیمیتر ارتباط بین آسمان و زمین و دنیای زیرین و قلمرو سلطنت شر را تصویر کند.او از الهگان زمین است و دختر پرسس و آستریا بود.به عنوان روح شرورهادس و الهه وحشت و تاریکی شب شناخته می‌شد.او تنها تایتانی بود که به دست زئوس به بند کشیده نشد. او مادر کیرکه Circe (جادوگری قدرتمند که دشمنانش را به حیوان تبدیل می‌کرد) و مادر ساحره مدئا Medea بود.او وحشتی بود که در تاریکی شب‌ها در میان راه‌های متروکه و خرابه پرسه می‌زد. هکاته به صورت باکره‌ای با سه سر تجسم می‌شد،که هر سر او به سمتی است.او به عنوان الهه‌ای با سه شکل بود.در آسمان الهه ماه Luna درزمین دیانا Diana یا آرتمیس Artemis و در جهان زیرین هکاته بود. مریدان و پرستندگان این عفریته،باور دارند که او بر سر تقاطع راه‌ها حضور دارد.آن‌ها بر سر چهار راه‌ها غذا می‌گذاشتند و آن را به نام "شام هکاته" به او تقدیم می‌کردند.آن‌ها غذای پیشکشی را سریع می‌گذاشتند و بدون آن‌که به عقب سر خود نگاه کنند میگریختند.این پیشکشی گاهی شامل کیک عسلی و قلب مرغ می‌شد.گاهی اوقات نیز عسل،توله سگ و گوسفند سیاه ماده قربانی شده به این الهه و Strigaeی او تقدیم می‌شد.

Strigaeها فرزندان این الهه بودند که به شکل جغد در آمده و شبها بچه‌هایی را که بدون نگهبان رها شده بودند

ربـــوده و می‌خوردند.در طـــول روزها آن‌ها به شـــکل پیرزنـانی در می‌آمدنـد،این افسـانه شـاید مرجع پیـدایش داستان جـادوگرانی باشد که پـرواز می‌کنند.آنـان بر این بـاور بودند که در فسـتیوالی که در سـیزدهم آگوست به افتخـار هکاته برگـزار میکردند و بـالاترین ستایشـها را بـرای او انجـام می‌دادنـد،او در میـان برگهـای درخت به صورت پنهان شده حضـور می‌یافته است. پـیروان هکاته این مراسم را در نــزدیکی دریاچه Averna در نــزدیکی Campania انجـــــام می‌دادند.(Avernus طبق اســطوره‌های رومی دروازه جهنم است).در این مکـــان درختهای مقدس "بید Willow"ـ الهه هکاته روئیده بودند و آن‌ها با روح هکاته که باور داشتند در این درخت سکنی گزیـده است راز و نیـاز می‌کردند و ارواح مردگـان را از طریق دهانه غـــاری که در آن نـــزدیکی بـــود احضـــار می‌کردند.

از این‌جا بود که هکاته Hecate-Chthonia (هکاته زمین) نـیز نـام گـرفت.الهه مـادر زمین که در درخت مقـدس مجسم شـــده و یا از طریق غارهـــای ســـنگی ســـخن می‌گفت.

نامهـــای دیگر معـــروف او Hecate-phosphoros(حامل نـور) که ما را یـاد روح شـریر دیگـری در دنیـای زیـرین می‌اندازد ،لوسیفر Lucifer (حامل نور).

و یا Hecate-Propylaia به معـــــنی (آن‌که از دروازه محافظت می‌کند).

خدایان باستانی که به نام حاملان نور و نگهبانان دروازه شناخته می‌شدند.

پژوهشـــگران انجیلی بر این باورند که آســـمان و دریا و زمین فــیزیکی حــاوی نیروهــای روحــانی هســتند که در پشت موانع و دروازه‌هــایی پنهــان شــده‌اند.در مکشــفات یوحنا (9:14) میخوانیم:"...آن‌چهار شیطان را که در رود فرات به بند کشیده شده‌اند آزاد کن.."

در عهد جدید کتــاب نامه یهــودا آیه شش می‌خــوانیم "... خدا فرشــتگانی را که زمــانی پــاک بودنــد،ولی خــود را به گناه آلوده ســاختند،در تــاریکی مطلق محبــوس ســاخته تا روز داوری برسد..."

در کتــاب دوم پطــرس بخش دو آیه چهــار "...خــدا از سر تقصیر فرشتگانی که گناه کردند نگذشت،بلکه آنــان را در ظلمت جهنم محبوس کرد تا زمان داوری برسد..."

در متون مقدس آمده است که این ارواح شرور با دخالت و دعوت انســان می‌توانند از محبس و محــدوده خــود رها شوند.

در سفر تثنیه در کتاب عهد عتیق بخش هجــده خطــاب به بــنی اســرائیل آمــده "...وقــتی وارد ســرزمین موعــود شــدید،مــواظب باشــید که از آداب و رســوم نفــرت انگــیز آن‌هایی که آن‌جا زنــدگی می‌کنند پــیروی نکنید.مثل آن‌ها بچه‌های خود را روی آتش قربانگاه قربانی نکنید.هیچ یک از شما نباید به جادوگری بپردازد یا غیبگــویی و رمــالی و فالگیری کند و یا ارواح مردگــان را احضــار کند.خداوند از این کارها متنفر است..."

در مثــالی دیگر در کتــاب اول ســموئیل در عهد عــتیق در بخش 28 شــائول از ســاحره "عینــدر" میخواهد تا روح ســـموئیل را بـــرایش ظـــاهر کند ،این روح از دل زمین

ظـاهر می‌شـود. در بخش یـازده از نامه دوم پـولس به قرنتس ذکر شـده که شـیطان می‌تواند خـود را به شـکل فرشته حامل نـور درآورد.پس بر پایه این متـون منطقی به نظر می‌رسد که انرژی‌های هوشـمند و فعـالی در پس اسـاطیر وجـود داشـته باشـند.انرژی‌هـای شـروری که می‌توانند با دخالت انسان به بالا نفوذ کنند.

بسـیاری از دانشـمندان و پژوهشـگران به وجـود موجـوداتی(غـیر مـادی) با ابعـاد اضـافی Extra dimensional در آسـمان و دریا و زمین اعتقـاد دارند.گفتیم که برخی از این موجودات ماوراءفیزیکی در بند بـوده و در پشت مـوانعی محـدود شـده‌اند و در پشت دروازه‌هایی قرار دارند و انسان‌ها از تمـاس و ارتبـاط با آن‌ها منع شـده‌اند.زمـانی که این ارتبـاط به طـریقی برقرار می‌شود،این موجودات به اشـکال مشـابه‌ای کالبد مادی به خود گرفته و مجسم می‌شوند.مانند داستانی که از روایت احضـار سـموئیل به خواست شـائول توسط ساحره عیندر ذکر شد.

در این روایت آن‌جا که این زن سـاحره وحشت می‌کنـد،شـائول از او می‌پرسد از چه می‌هراسـی؟ و او می‌گوید: “خـدایان” را دیـدم که از زمین بـیرون می‌آیند.البته شاید منظور ساحره از خدا ،سـموئیل بـوده است ولی بسیاری از مسـیحیان با این ایـده که بتـوان با ارواح مردگان ارتباط برقرار کرد راحت نیستند و اصـرار دارند که اصل و مرجع این روایت باید چیز دیگری باشد.

آلیستر کرولی Aleister Crowley کیست؟

برخی مردم در غرب یا به گونه‌های مختلف جادوگری عقیده دارند یا آن‌ها را انجام می‌دهند.

دو نهاد Golden Dawn و آلیستر کرولی و پیروانشان، به احیاء مجدد سنت جادوگری در دنیای انگلیسی زبان قرن بیستم معروفند. جنبش‌های مشابه دیگری نیز در حدود همین سال‌ها انجام پذیرفت که عمدتاً در فرانسه و آلمان متمرکز بودند. بیشتر تصدیق می‌کنند و به عنوان نو کافرها (نو مشرکان) تلقی می‌شوند. سنت‌های دیرینه بومی جادوگری به عنوان کفر و الحاد شناخته می‌شوند. او نویسنده کتابی با نام "کتاب قانون" است که آن را در شرایطی که در هرم گیزا Giza تسخیر شده بود ،نوشت.می گویند او پدربزرگ واقعی جورج دبلیو بوش است.در سال 1904 او کتاب قانون را درست پس از تفکرات و عباداتش در آرامگاه فرعون هرم بزرگ گیزا ،دریافت کرد.او ادعا کرد با موجودی بنام Aiwaz ارتباط برقرار کرده است.

در سال 1918 آلیستر کرولی این‌جادوگر جدید و این دانشمند علوم خفیه تلاش کرد تا یک گرداب ابعادی Dimensional Vortex را ایجاد کرده تا بوسیله آن بین دنیای مادی و دیدنی و دنیای نادیدنی پلی بزنند.

این مراسم که توسط او انجام گرفت Amalantrah Working نام گرفت.گفته می‌شود که او در این کار موفق شد و از شکافی که ایجاد کرد موجودی آشکار شد.او این موجود را "Lam"ـ (فرار کرده) نامید و تصویری از چهره او کشید.تصویری که او با جزئیاتش در بیش از 90 سال پیش کشید شباهت عجیبی با "بیگانه‌های فضایی خاکستری""Gray Aliens" دارد که

این روزها دربـــــاره آن‌ها زیـــــاد بحث می‌شـــــود و در فیلمهای‌هالیوودی زیاد آن‌ها را می‌بینیم.

تقریبا سه دهه بعد ازانجـــــــــــام مراسم Amalantrah working توسط کرولی ،یک دانشمند موشکهای فضایی به نـــــام Jack Parsons (موسس آزمایشـــگاه Jet Propulsion Laboratory) به همراه همکارشL. Ron Hubbard (موسس کلیسـای Scientology) مراسـمی مشـابه به نـام (Babylon Working)ـ را انجـام داده و تلاش کردند که دروازه‌ای که توسط آلیستر کرولی ایجـاد شده بود را مجددا بازگشایی کنند.

این بـار این دو مـرد به دنبـای ارتبـاط برقـرار کـردن با Lamنبودند.آن‌ها می‌خواســــــــــتند روح بابل(فاحشه بابل)،الهه باسـتانی مـونث، از دروازه عبـور کـرده و به صورت انسان و با کالبد انسـان مجسم شـود.بسـیاری از استادان جـادوگری خنـوخی Enochian magic و Ordo Templi Orientis بر این باورند که آن‌ها موفق شده‌اند و هم اکنون فاحشه بابل روی زمین راه می‌رود.

خدایان دروازه‌ها

فرضـیه‌ای مشـهور که گـاهی از آن با نـام "فضـانوردان باسـتانی" نـام می‌برند این فرضـیه را مطـرح می‌کند که موجودات هوشمند فضایی از عهد باستان از زمین دیـدن می‌کرده‌اند.طبق این نظریه این موجودات همان خـدایان باسـتانی اسـاطیری بـوده و خـالق نـژاد انسـان کنـونی هستند.

پدر این نظریه اریک فون دانیکن Erich Von Daniken در مقدمه کتاب پرفروش و مشهور خود "ارابه خـدایان" Chariot of Gods می‌گوید:

"...من ادعا می‌کنم که اجداد و نیاکـان ما در گذشـته‌های بسـیار دور توسط موجـوداتی هوشـمند و فضـایی مـورد بازدید قرار گرفتند،اگرچه من نمی‌دانم که این موجودات فرازمینی هوشـمند که بوده‌اند و از کجا آمده‌انـد، ولی با اطمینان ادعا می‌کنم که این بیگانه‌ها بخشی از انسان‌ها را که در آن روزگاران در زمین زندگی می‌کردند را نـابود کرده و نسل جدیـدی از انسـان‌ها را بوجـود آوردند.شـاید این انسان‌ها همان هموساپینهای(Homo sapiens)اولیه بوده باشند..."

همـانطور که در فیلمهای‌هـالیوودی تمـاس Contact و برخورد نزدیک از نوع سوم Close Encounter of the third kind نمـایش داده شـده است این فرضـیه فـون دانکن در دهه 1960 آمریکا را در برگرفته و شـدیدا تحت تاثیر قرار داد که نسل انسان امـروزی احتمـالا نتیجه یک آزمـایش توسط موجـودات فرازمیـنی است که کماکـان ادامه دارد.پژوهشـــگران Ufologist مانند فـــون دانکن اساطیری که در طول تاریخ ثبت شده‌اند حاوی شـواهدی است که از برخـورد و تمـاس انسـاتها با این موجـودات حکـــایت می‌کند.انســـان‌های عصر باســـتان احتمـــالا این مسافرین فضایی را به عنوان خدایان شـناخته‌اند و ورود آن‌ها ،آزمایشات انجام شده توسط آنان و خـروج آن‌ها را در کتیبه‌هـــــا، هیروگلیف‌ها و ... به عنـــــوان برخوردها و تماسهایی بین انسان‌ها و خدایان ثبت کرده‌اند.

اریک فون دانکن در ادامه کتاب خود اضافه می‌کند:

“... وقـتی که مجـددا این سـفینه‌های فضـایی زمین را ترک گفته در غبـار کهکشـانی ناپدید می‌شـدند انسـان‌ها دربـاره این معجـزه سـخن می‌گفتند که “خـدایان این‌جا بودند” آن‌ها انچه اتفاق افتاده بود را به عنـوان پدیـده‌ای بـاورنکردنی،فوق‌العـاده عجیب ،معجـزه آمـیز و جـادویی ثبت می‌کردند.آن‌گـــاه در این رابطه متـــونی نگاشـــته و تصاویری می‌کشیدند.خدایان در لباسهای طلایی سوار بر قایقهـای پرنـده آن‌جا بوده‌اند و با صـدای بلنـدی فـرود آمدند.آن‌ها درباره ارابه‌هایی سـخن می‌گویند که خـدایان سوار بر آن‌ها بر فـراز زمین و دریا پـرواز می‌کردند و از سـلاحهایی سـخن می‌گویند که همچـون آذرخش بـود.و تعریف می‌کردند که این خـدایان قـول دادند که دیگر بـار بازگردند.آن‌ها آن‌چه را دیـده بودند بر سـنگ نبشـته‌هایی به تصویر می‌کشیدند.غولهایی بی‌ریخت با کلاه خودهـای بزرگ بر سر که از آن‌ها اشعه‌های نورانی ساتع می‌شود و در این حـال جعبه‌هـایی را در مقابل سـینه خـود حمل می‌کنند و سوار بر توپهایی شده و به هوا می‌روند.....”

فـــون دانکن اضـــافه می‌کند که چهـــره عجیب و غـــریب بسـیاری از خـدایانی که در هیروگلیفها تصـویر شـده‌اند مانند انسـان‌هایی با سر عقـاب یا شـیرهایی با سر گـاو می‌توانند شواهدی از نتیجه آزمایشهای ژنـتیکی و شـبیه سازی باشد که این موجودات فضـایی بـروی انسـان‌ها و حیوانات آن روزگار انجام داده‌اند.برخی بر این باورند که این فرضیه می‌تواند جایگزینی برای روایت کتاب مقـدس از پیـــدایش و خلقت باشد.دقیقا معلـــوم نیست که چه تعـدادی این نظریه را بـاور دارند ولی می‌تـوان گفت که حدودا هشتاد درصد از مردم آمریکا باور دارند که احتمال وجود حیاتی فرازمینی وجـود دارد.در این بـاره اتفاقـات

عجیـبی نـیز هر از گـاه می‌افتـد،مثلا 39 نفر از اعضـاء فرقه‌ای بانام “آئین دروازه بهشت”(Heaven ‘s gate cult)ـ در رانکو سـانتافه Rancho Santa Feکالیفرنیا دست به خودکشی دســته جمعی زدند.آن‌ها بر این بــاور بودند که توسط یوفویی که ستاره دنباله دارHale-Bopp را دنبال می‌کند،فراخوانده شده‌اند.این گروه ملغمه‌ای از یک آئین دینی دسته جمعی و تصوف بودند

یکی از نکـات ترسـناکی که دربـاره موجـوداتی که از این شــکاف‌ها رخنه می‌کنند وجـــود دارد قضـــیه “ربـــایش کودکان” است.این مسـئله به شـکل وسـیعی در سراسر دنیا اتفـــاق می‌افتد و گـــزارش می‌شـــود.این ملاقاتها معمولا توسط موجودات کوتاه قد خاکستری رنگی انجام می‌شـود که خلبانـان یوفوها بودند و آزمایشـات مختلفی را روی کودکان ربـوده شـده انجـام می‌دادند.آن‌ها بـروی این نمونه‌های آزمایشی آزمایشات بـاروری انجـام داده و تخمکهای بارور شده را از بدن آن‌ها خارج می‌ساختند.

بیشترین توجهات بروی الواح و کتیبه‌هــای خط میخی که از ســومریان بجا مانـــده است ،شـــده است که در آن‌ها شـواهدی از تمـاس انسـان‌ها با موجـودات و بیگانه‌هـای فرازمینی وجود دارد.در افسانه‌های باستانی چین نـیز از ارابه‌های پرنـده‌ای سـخن رفته است که از سـرزمین‌های دور به ملاقـات زمینیـان می‌آمدند.در متـون سانسـکریت Dorna Parva از نبرد و جنگ خدایان سوار بر ماشینهای پرنده صحبت شده است.شـخص فـون دانکن ادعا می‌کند که خود تورات(کتاب مقدس) بزرگ‌ترین کتاب UFOها در تمـام اعصـار است.او به داسـتانهای ذکر شـده در کتـاب حزقیال نبی بخش 1 آیه 15 “چرخهای درخشان زبرجد

” ،در کتــاب ســفر خــروج بخش 13 آیــات 21 و 22 “ســـتونهایی از ابر و آتش” ،در کتـــاب دوم پادشـــاهان بخش 2 آیه 11 “ارابه آتشین که اسـبهای آتشـین آن را می‌کشیدند” اشاره می‌کند. و از آن‌ها به عنوان شواهدی از ملاقات موجودات فضایی نام می‌برد.

فون دانکن راست می‌گوید در سفر پیدایش بخش6 آیه 4 می‌خوانیم:

“...در این زمـــان که تعـــداد انســـان‌ها روی زمین زیـــاد می‌شد،پسران خدا(موجودات فرازمینی) مجذوب دختران زیباروی انسان‌ها شدند و هر کدام را که پسندیدند،بـــرای خود به زنی گرفتند.....

....پس از آن‌که پســران خــدا و دخــتران انســان‌ها با هم وصـــلت نمودنـــد،مـــردانی غـــول آسا از آنـــان به وجـــود آمدند.اینان دلاوران معروف دوران قدیم هستند.....”

جدای از این‌که هر کس چگونه این آیات را تفسیر می‌کند اما آن‌چه از ظاهر این آیات به نظر می‌رسد این است که هــزاران ســال پیش موجــوداتی آســمانی از زمین دیــدن کرده‌اند.آن‌ها درگـــیر آزمایشـــاتی شـــدند که نـــژادی را (غولها Nephelim)ـ را بوجود آوردند.در کتـاب عهد جدید عیسی مسیح شرایط آن روزگاران را (عهد نوح) با زمان بازگشت و رجـــوع خـــود به زمین و آخرالزمـــان مشـــابه می‌داند.

آیا حقیقتا این ملاقـات کننـدگانی که امـروزه مطرح‌انـد، UFOها،با آن موجودات زمان نوح یکی هستند؟اگر این‌ها همانها هستند،این دستکاری ژنتیکی چه بوده است؟

یک فرضیه مطرح این است که زمـانی که مـژده داده شد از تخمه زنی فرزنـــــدی زاده خواهد شد که سر مـــــار (ابلیس)را خواهد کوبیـــد،این موجـــودات فراطـــبیعی (بیگانگـان؟ یا فرشـته‌های هبـوط کـرده؟) از آسـمان‌ها ظـاهر شـدند تا در ژنتیک و DNA انسـان‌ها تغیـیر ایجـاد کرده و با این خرابکاری از تولد این موعود (مسیح،مشیا) جلوگـیری کنند.همانگونه که فرعـون کودکـان عـبرانی را می‌کشت تا منجی آنان متولد نشود.همانگونه که هرود به دنبال نوزاد عیسی بود تا آن را نابود کند.همانند آن‌چه در بخش 12 مکاشفات یوحنا می‌خوانیم:”... شـیپور هفتم: زنی را دیدم که آفتاب را مانند لبـاس به تن کـرده بـود و در زیر پاهـایش مـاه قـرار داشت و بر سـرش تـاجی با دوازده سـتاره بـود. زن آبسـتن بـود و از درد زایمـان می‌نالید و بـرای زایمـان لحظه شـماری می‌کـرد. شـیپور هشـتم: ناگهـان اژدهـای سـرخی ظـاهر شد که هفت سـر،هفت تـاج و ده شـاخ داشت.با دمش یک سـوم ستارگان را بدنبال خود کشـید و بر زمین ریخت.اژدها در مقابل زن که در حـال زاییـدن بـود،ایسـتاد تا نـوزاد او را

آری هدف شیطان جلوگیری از ظهور موعود بوده است.

(در پرانتز اگر چه به موضوع فعلی ربطی ندارد ولی باید بگـویم من هر گـاه آیـات بـالایی را می‌خـوانم حضـرت فاطمه زهـرا سـلام الله علیها و همسر ویـازده فرزند او که چـون سـتاره می‌درخشـند و آفتـاب محمـدی به ذهنم خطور می‌کند.)

I.D.E Thomas در کتـــاب خـــود The Omega Conspiracy می‌گوید شـیطان برنامه‌هـای دیگـری نـیز دارد.او می‌خواهد یاران و جنگجویان پیرو خـود را بوجـود

آورد(حـــزب شـــیطان) و در مقابل خلقت خداوند خلقت خود را مطـرح کند.(در پرانـتز در آیه 64 سـوره اسـرا از جانب خدا به شیطان خطاب می‌شود:هر کدام از آن‌ها را می‌توانی با صـدای خـودت تحریک کن،و لشـکر سـواره و پیـاده ات را بر آن‌ها(انسـان‌ها) گسـیل دار،و در ثـروت و فرزندانشـان شـرکت جـوی،و آن‌ها را با وعده‌هاسـرگرم کن....)

“و لا تـدع مع الله الهـاء اخر لا اله الا هو کل شـیءهالک الا وجهه له الحکم و الیه ترجعون” قصص 88

راست میگند که در آخرالزمان شیطان غلیظ می‌شود.بعد از بـاز کـردن دروازه سـتاره‌ای در گراند زیـرو در یـازده سپتامبر و حمله به عراق و غارت آثار تمدن بین النهـرین و طراحی و مهندسی بحران فراگیر و جهـانی اقتصـادی و پس از این‌که بن لادن ملعـــــون(شـــــما بخوانید Tim Osman مامور CIA) را به سزای اعمالش رساندند حالا می‌خواهند شـوک جدیـدی را به مـردم دنیا بدهند.مخ همه رو هم قبلش زدند.ذهن همه رو با مهملات‌هـــــــــالیوود Armagadon,300,lord of the rings,harry potter,Aliens,constantin و .....آمـــــاده کـــــرده و شستشو دادند.شـوک جدید جنگ سـتارگان ،پـروژه‌ای که در سال 2012 به اوج خود می‌رسد.

من قبل از این‌که مســـتقیم سر اصل مطلب بـــرم باید کمی از اســـطوره‌ها و تـــاریخ بگم.حقیقتا این جمـــاعت فراماســـون ریشه در دل تـــاریخ دارند.ســـعی من بر این است که مستند و بر پایه شواهد علمی صـحبت کنم البته قطعا آری از اشتباه نخواهم بود،لذا از دوستان می‌خوام

تا من رو کمک کنن.و البته کمی صـــبر تا به عصر معاصر و زمان حال هم برسیم.تا این‌جا رسیدیم:

نظریه "فضـانوردان باسـتانی"و آن‌چه علمـای الاهیـات می‌گویند بسیار شبیه اسطوره‌های مربـوط به فرشـتگان نگهبان The Watchersمی باشد.(موجودات عجیـبی که بـرای اولین بـار در اسـطوره‌های باسـتانی فرهنگهـای خاورمیانه آن‌ها را می‌بینیم.)

- مصریان از سرزمینی که در تورات به نام "شنعار shinar"ـ نامیده شده است به مصر مهاجرت کردند.شـنعار به معـــنی ســـرزمین نگهبانـــان Land of Watchers است.مصـریان آن سـرزمین را Ta Neter می‌نامنـد، به معنی سرزمینی که خدایان از آن آمدند.

- در کتاب مرده Book of Dead نیایشهایی برای رهایی از این نگهبانـان وجـود دارد(Tchatcha ملکه اوزیـریس) که از Ta-Urآمد.(سرزمین بسیار دور)

- کاتبـان سـومری این نگهبانـان Watchers را به نـام (آنونکی)ها نامیده‌اند. آن‌ها می‌گویند آنونکی‌ها از نیبـیرو Nibiru آمدند تا بر ساکنین زمین قضاوت و داوری کرده و بر آن‌ها حکومت کنند.برخی‌ها این نیبیرو Nibiru را به (سـیاره‌ای بسـیار دور) تعبـیر کرده‌اند و بـرخی دیگر از پژوهشگران بر این باورند که باید آن را به صـورت (آن‌ها که از آسمان‌ها به زمین آمدند) ترجمه و تفسیر کرد.

-در تورات از دو واژه آناکیم Anakim و نفیلم Nephilm نام برده شده به معنی آنان که از آسمان آمدند.

مطلب مرتبط:

-در کتــاب شــادی (Book of Jubilees)ـ و مکاشــفات موسی فرشتگان نگهبـان با موجـودات فراطـبیعی که در سفر پیدایش از آن‌ها نام برده شده مقایسه شده‌اند.

در کتـــاب انـــوخ (Apocryphal Book of Enoch) فرشـــتگان نگهبـــان را با موجـــوداتی که در فصل ششم سـفر پیـدایش از آن‌ها ذکر شـده ،یکی می‌داند. در کتـاب مقدس فرشتگان نگهبان به گروهی از فرشتگان سقوط کـــرده گفته می‌شـــود که با زنـــانی از نسل بشر ازدواج کـــرده و موجـــودات دورگه‌ای به نـــام نیمف‌ها را پدید می‌آورند. نـــام این موجـــودات در اولین و دومین کتـــاب انـــوخ (Enoch)ـ و Jubilees ذکر شـــده است. بر طبق نوشـته‌های موجـود در کتـاب انـوخ، تعـداد مراقب‌ها 200 عـدد ذکر شـده که البته فقط سـرکرده آن‌ها دارای نـام است.

در کتـــــــــاب عهد جدید در "نامه یهـــــــــودا" آیه 6 می‌خوانیم:"خدا فرشتگانی را که زمـانی پـاک و مقـدس بودنـد،ولی خـود را به گنـاه آلودنـد،در تـاریکی محبـوس نموده تا روز داوری فرا برسد."

I.D.E. Thomas دربـاره فعالیتهـای ربـودن کودکـان که اخیرا توسط بیگانه‌های فضایی روی می‌دهد ،این نظر را دارد که این بیگانگـان فرشـته‌های کوچکـتر یا شـیاطینی هستند که به عنوان ایادی و پـیروان و سـربازان آن 200 فرشـته رانـده شـده از بهشت عمل می‌کنند.آن‌ها هر چه به آخر الزمان نزدیکتر می‌شـویم فعـالیت خـود را بیشـتر گسترش می‌دهند.

تا این‌جای کار گفتیم که چه از دیدگاه برخی پژوخشگران غـیر مـذهبی و چه از نظر بسـیاری از علما و محققـان انجیلی نظریه فضـانوردان باسـتانی تائید می‌شـود.حـال این فضـانوردان باسـتانی بیگانه‌هـایی باشـند که از ستارگان دوردست می‌آیند و یا موجوداتی فراطـبیعی که از ابعاد فـرای ابعـاد زمیـنی ما به دنیـای ما وارد شـده و می‌شوند و خود را از نظر ژنـتیکی با انسـان هموسـاپین Homo Sapiens پیوند زده‌اند.

از این به بعد قصد داریم تا موجـودات را که در گذشته،حال و آینـده از دروازه‌ها عبـور کرده‌اند را دسـته بنـدی کـنیم.بـرای ادامه لازم است تا خواننـده گـان دو فرض اصلی را مد نظر داشته باشند:

1-موجوداتی که در اسطوره‌ها و روایت‌های افسانه‌ای از آن‌ها نـام بـرده می‌شـود لااقل در زمانهـایی بر پایه موجـودات فـوق هوشـمندی واقعی بوده‌اند که منشـاء اصلی آن‌ها ناشناخته است.

2-اسـطوره‌ها به همـراه و همانند شـواهد تـاریخی ثبت شده غیر طبیعی ،از تلاش انسان‌ها برای تفسـیر اینگونه تماسها و ملاقاتها ناشی می‌شوند.

آئین و دین مـردم سـومر Sumeria قـدیمیترین اسـطوره‌های شـناخته شـده می‌باشـند.این اسـطوره‌ها سـنگ بنا و پایه عقاید تمـدنهای بعـدی چـون آشور،مصر،یونان،ایران و روم را تشکیل می‌دهند.

این‌که ریشه سومریان به کجا باز می‌گردد هـزاران سـال است که ذهن پژوهشـگران را به خـود مشـغول کـرده است.خصوصا این‌که ریشه خدایان سـومری از کجا ناشی

می‌شــود؟آیا این خــدایان محصــول ذهن انســان‌های آن دوران بــوده و یا این‌که این تعــاریف از خــدایان ســومری ناشی از مکاشــفات و حقــایق قــدیمیتر و باســتانی‌تری است که به شکل اســطوره‌های ســومری تحریف شــده و تغییر شکل داده اند؟

آیا اسطوره سازیهای سومریان آن‌گونه که باورمنـدان به نظریه‌های فضـانوردان باسـتانی اعتقـاد دارنـد،ناشی از تجربه ملاقـــات با موجـــودات فراطـــبیعی است یا فقط ناشی از تصور و توهم آنان بوده است؟

این ســئوالات هم اغواکننــده و هم پاسخ به آن‌هابســیار دشــوارند.زیــرا هنــوز هم هم‌چنــان ریشه و سرچشــمه خدایان سومری و بین النهری در بین انبــوهی از مــدارک و مســتندات تــاریخی مــدفون شــده است.ســومریان در حدود 5500 سال پیش ناگهان از "نا کجا آبـاد" به وسط تــاریخ پریده‌اند.به همــراه خــود اولین خط نوشــتاری را آوردند و مجمــوعه‌ای از متــون و نوشــتجاتی که دانشی مترقی را نشان می‌دهد از خود بجای گذاشتند.این متـون از مطالب پیچیده مـذهبی تا سـتاره شناسی پیشـرفته تا شیمی و ریاضیات را شامل می‌شوند.

سه نظریه درباره سرمنشاء اسطوره‌های سومری مطرح است:

1-بر پایه نظریات اوهمروس Euhemerus

2-بر پایه نظریه فضانوردان باستانی

3-بر پایه کتاب مقدس

اوهمروس Euhemerus اسطوره شناس و پژوهشگری یونانی بود که سه قرن قبل از میلاد در سیسیل می‌زیست.او بر این باور بود که خدایان ادیان شرک آمیز در اصل پادشاهانی باستانی بوده‌اند که بعدها به آن‌ها الوهیت بخشیده‌اند.دو نظریه دیگر یعنی فضانوردان باستانی و نظریات ناشی از تاویل کتاب مقدس امروزه از محبوبیت بیشتری برخوردارند.هر دو این نظریه‌ها بر این باورند که پدیده‌ای واقعا روی داده است وقتی که انسان‌های اولیه ملاقاتهایی را انجام داده‌اند.برخی از این ملاقات کننده گان را شیاطین و برخی را فرشتگان نامیده‌اند.

شواهد بدست آمده حاکی از آن است که قبل از افسانه‌های اسطوره‌ای مربوط به خدایان سومری،اعتقادی به یک خدای بزرگ (خالق همه‌چیز) و (فرمانروای آسمان) در بین سومریان وجود داشته است.مشخص شده است که انو Anu اولین و مهمترین خدای سومریان بوده است.(خدای آسمان) پرستشگاه او شهر اوروک بود و حیوان مقدس او شیر بوده است.پسر او انلیل Enlil (خدای هوا) بعدا جانشین پدر شد.سرنوشت انسان‌ها و خدایان به وسیله او رقم زده می‌شد و به او تعلق داشت.تقابل و درگیری بین فرمانروای آسمان‌ها و نیروی هوا بعدها در زمان انکی Enki وارد اسطوره‌های سومری شد. (از نقطه نظر مسیحی مشابه و همانند تقابل شیطان فرمانروای هوا و ادعای او در مورد تخت سلطنت الاهی و غصب جایگاه یهوه)

انکی Enki فرمانروای آبها بود او منشاء خرد و دانشهای جادویی مقدس بود.او انسان را از خـاک آفرید و انسـان را در عرصه‌های هنر و پیشه راهنمایی می‌کرد.

به موازات این در حماسه بابلی Enuma elish مـردوک Marduk خدای بزرگ شهر بابل به مقام خدای خدایان و خالق جهان ارتقا پیدا می‌کند.مردوک به صورت سـمبلیک به شـکل اژدهـایی به نـام Muscrussu نشـان داده می‌شـود.اسـطوره مـردوک شـباهت عجیـبی با داسـتان خلقت در سفر پیدایش در کتاب مقـدس دارد. در حماسه آفـرینشEpic of Creation که داسـتان آغـاز جهـان و احداث شهر بابل را توسط مردوک بیان می‌کنـد،مـردوک پس از شکست هیولاها و خـدایان لـوح تقـدیر را بدست می‌آورد.با پیکر دشـمن خـود تیه مت Tiamat سـقفی برای آسمان ساخته و زمین را می‌سازد.سپس کائنات را سـامان داده و بابل را می‌سـازد.آن‌گـاه می‌گوید:”بگـذار خـون را به هم آورم و اسـتخوانها را بیـافرینم.بگـذار انسان اولیه را خلق کنم.نام او انسان خواهد بود.”

در حماسه ادپه Adapa نیز اسطوره‌ای بابلی وجود دارد که با روایت کتـاب مقـدس از خلقت انسـان شـبیه است.ادپه موجودی از تبار آسـمانی است که همانند (آدم در کتاب مقـدس) به سـادگی امکـان جاودانه شـدن را از دست می‌دهد او درمورد مصـرف غـذایی خـاص آزمـایش می‌شود و شکست می‌خـورد.این شکست امکـان زنـدگی جاودانه را از او می‌گـیرد و رنج و مـرگ به او تحمیل می‌شود.

بیشـترین شـباهت را بین حکایـات کتـاب مقـدس و اسـطوره‌های سـومری درحماسه گیلگمش Epic of

Gilgamesh مشاهده می‌کنیم.جورج اسمیت George Smith در سال 1872 در حالیکه بروی الواح سومری بدست آمده در موزه بریتانیا کار می‌کرد،کشف عجیبی کرد.وی حدود هشتاد کتیبه را که از کتابخانه آشور بانیپال در نینوا بدست آمده بود در اختیار داشت.هنگامی که یکی از آن‌ها را مرتب و شروع به ترجمه کرد،ناگهان متوجه شد که دارد داستان آشنای توفان بزرگ (کتاب مقدس و نوح (ع)) را قرائت می‌کند.وی به حدی هیجان زده شد که شروع به دویدن در اتاق و پاره کردن لباس خود کرد.او دروباره به نینوا برگشت و کتیبه‌های مربوط به حماسه آفرینش را یافت.این کتیبه مربوط به معصومیت اولیه انسان،وسوسه و هبوط بود.در سراسر قرن نوزدهم،مسئله اصالت کتاب مقدس دلمشغولی عمده طبقات درسخوانده بود.در میانه قرن نوزدهم هنگامی که پیشرفت علمی به رقابت با باورهای مذهبی برخاست،این دلمشغولی نیز اهمیت بیشتری یافت و شواهدی که نشان می‌داد توفان نوح به واقع اتفاق افتاده است موجب دلگرمی آن‌ها می‌شد.

در حماسه گیلگمش ،گیلگمش پادشاه شهر اوروک Uruk است.تقریبا به طور قطع می‌دانیم که گیلگمش در دوران سلسله اول(حدود 2600 ق م)فرمانروای جوان اوروک بوده است.فهرست پادشاهان سومری حکایت از آن دارد که پدر او یکی از کاهنان بلند مرتبه بوده است.این موضوع باعث می‌شد که گیلگمش دست کم نیمه الهی باشد.این حماسه به بیان سفر گیلگمش برای رسیدن به جاودانگی می‌پردازد.او در نهایت از این کار چشم می‌پوشد و خسته به خانه بازمی گردد و خاطرات

خــود از این ســفر و رنجی را که متحمل شــده است بر کتیبه‌ای ثبت می‌کند.

در کتیبه نه نشـــــان داده می‌شـــــود که گیلکمش چگونه آشـفته و ترسـان از مـرگ ،آواره بیابانها شـده است.او تصـــمیم می‌گـــیرد نـــزد اوت-نه پیش تیم Utnapishtim برود که تصور می‌کند همـراه همسـرش از توفـان بـزرگ جان به در برده‌اند و راز جـاودانگی را می‌دانند.این سـفر خطرنـــاک است:شـــیران در گـــذرگاه‌ها کمین کرده‌اند و دروازه(The Gate) کوه بلند مشو که باید از آن گذر کند به وسیله موجوداتی (کژدم-انسان)محافظت می‌شوند.او پس از تحمل مشقت زیـاد در نهـایت در کتیبه یـازدهم به دیدار اوت-نه پیش تیم Utnapishtim نائل می‌شود.

کتیبه یازدهم(که به کتیبه توفان معروف است) در حــالی آغاز می‌شود که گیلگمش در حــیرت است که چگونه او و اوت-نه پیش تیم کاملا شبیه یک‌دیگرند،اما یکی میرنـده و دیگـری جاودانه است. اوت-نه پیش تیم از توفـان بـزرگ صــحبت می‌کند و هر کس که با داســتان نــوح(ع) آشــنا باشــد،در می‌یابد که شــباهت‌های میــان این دو بســیار است.

خدایان تصمیم می‌گیرند توفان بزرگی را بر انسان نـازل کنند. اوت-نه پیش تیم بـــرای گیلگمش تعریف می‌کند که انلیل Enlil خدای بزرگ تصمیم گرفته بود به خاطر گناه انسان‌ها آن‌ها را نـابود کند.آفت‌ها و بلاهـای آسـمانی بر سر انســـان‌ها فـــرود می‌آیند ولی آن‌ها را وادار به این نمی‌کنند که رفتار خود را اصـلاح کنند.در نهـایت خـدایان تصمیم می‌گیرند نسل انسان‌ها را از روی زمین منقرض کنند.انکی Enki فرامانروای آبها از این تصـمیم خـدایان

خشنود نبوده و تصمیم می‌گیرد اوت-نه پیش تیم را آگـاه کرده و به او هشدار دهد لذا برای او پیامی می‌فرستد:

“مرد شوروپ پک،پسر او بـرو-توتو.خانه ات را بـرچین و یک قـــایق بســـاز.امـــوالت را رها کن و به جســـتجوی موجودات زنده در آی.امـوال شخصی را بگـذار و زنـدگان را نجات بده! تخم همه‌چیزهای زنده را در قـایق بگـذار.” جالب است می‌گوید تخم همه‌چیزهای زنده را .....DNA?

به این ترتیب ،قایق بزرگ با محاسبات دقیق ساخته شده و به آب انداخته می‌شود.

اوت-نه پیش تیم برای گیلگمش تعریف می‌کند:

“آن را با هر آن چـــیزی که بـــود پر کـــردم...آن را با تخم همه‌چیزهای زنده پر کردم

همه دوســـــتان و خویشـــــانم را بر قـــــایق ســـــوار کردم.....توفان هولناک فرا رسید

شش روز و هفت شب باد می‌وزید،توفان و تند باد زمین را در خود فراگرفته بود.

در روز هفتم توفان فرونشست.....من به هـوا نگریسـتم سـکوت غـالب شـده بـود چـون همه انسـان‌ها به خـاک بازگشته بودند..دشت مانند پشت بام صاف شده بـود.من دریچه‌ای را گشودم و نور بر چهره‌ام تابید.من به زانو در آمدم،نشستم و گریستم.”

اوت-نه پیش تیم نخست یک کبوتر را رها می‌کند و سپس یک چلچله را رها می‌کنـد،اما هر دو بـاز می‌گردند.سـپس کلاغی را رها می‌کند که بـاز نمی‌گـردد و نشـان می‌دهد

آب‌ها فـــــروکش کرده‌اند.(همانند نـــــوح(ع) در کتـــــاب مقدس.البته نوح اول یک کلاغ و سـپس دو کبـوتر را رها می‌کند.)

و سپس قربانی عظیمی به پیشگاه خدایان تقدیم می‌کند و پس از مشـاجره بین خـدایان انلیل Enlil او و زنش را جاودانه می‌کند

این داســتان و داســتان نــوح از نظر بســیاری فقط یک اسطوره و افسـانه خیـالی است ولی جـالب است بدانید حفاری‌های باستان شناسان در بین النهرین رسوباتی را آشـکار سـاخته که حـاکی از این است در آن‌جا توفـان و سیلی عظیم رخ داده است.

جالبتر این‌که در آوریل سـال 2003 باستانشناسـانی که در عـراق حضـور داشـتند اعلام کردند که معبد گم شـده شاه گیلگمش را یافته‌اند.گیلگمش شخصیت قـدیمی‌ترین کتاب تاریخ جهان را.عجیب است،پس اگر گیلگمش واقعا وجود داشته و زندگی کرده است،چرا به صورت موجودی نیمه خدا در اسـاطیر توصـیف شـده اسـت؟آن‌گونه که از الـواح به دست ما می‌رسد او دوســوم الهی و یک ســوم انسـان بـوده است.بسـیار شـبیه با نفلیمها که در سـفر پیـــدایش کتـــاب مقـــدس از آن‌ها نـــام بـــرده شـــده است.فرشتگانی که از آسمان فـرود آمـده و با انسـان‌ها آمیزش کردند.

آیا این گزارشات تـاریخی می‌تواند موید این باشد که این ارتباط بین انسـان‌ها و موجـودات فراطـبیعی واقعا روی داده است؟؟؟؟

توماس هورن Thomas Horn در کتاب خود اینگونه شروع می‌کند:

پرندگان در لابلای درختهای نخل حاشیه‌های باتلاقی رود فرات در (3500 ق م) در حال جست و خیز و پروازند.با طلوع خورشید بر آسمان سومر کم کم این دشت آبرفتی حاشیه فرات در اثر فعالیتهای کشاورزی سر سبز می‌شود.در این وادی قرار گرفته بین دجله و فرات شهرهای بزرگ با حصارهای عظیم ساخته می‌شوند و کوچه‌ها و بازارهای آن‌ها گرم و پر رونق می‌شوند.در جایی که بعدها یونانیان آن را Mesopotamia(بین دو رود) نامیدند بزرگ‌ترین مرکز تمدن و تجارت جهان شکل می‌گیرد.شهرهای پررونق و ثروتمند سومری اور Ur(شهر ابراهیم(ع))،اوروک Uruk، لاگاش Lagash ماشین اقتصادی و تجارت آن روز خاورمیانه بودند.

شهرهای صنعتی دورتری چون جریکو Jerico (در حاشیه مدیترانه)،کاتال هویوک Catal Huyuk (در آسیای صغیر)،جیرفت(در ایران)،شهر سوخته (در سیستان) برای فرصتی که برای داد و ستد و تجارت با سومریان برایشان فراهم شده بود با یک‌دیگر در رقابت بودند.کارگران از شهرهایی چون جریکو به سومر نمک صادر می‌کردند.معدنکاران کاتال هویوک سنگهای آذرین ابسیدیان که برای ساخت آینه استفاده می‌شد، به آن‌جا می‌فرستادند.

در این زمان که مردم شرق برای نان روزانه شان چشم امید به سومریان داشتند،سومریان چشم به آسمان داشتند و منتظر طلوع اتو Utu(شامش) (خدای خورشید) بودند که سوار بر ارابه پرنده خود از آسمان‌ها

فرودآید و آنـــان را بـــرکت دهد.تا به امـــروز ســـومریان و معابد آنان قدیمی‌ترین اسـطوره شناسی باسـتانی را در طول تاریخ تعریف می‌کنند.اسطوره‌های آنان دارای بیش از 3000 خـدا بـود که جزئی‌تـرین پدیـده‌های طـبیعت و رفتارهـای انسـان‌ها را تفسـیر می‌کـرد.خـدایانی بـرای بـاران و آفتـاب,خـدایان بـاروری و حاصـلخیزی،خـدایان رودخانه‌هـا،خـدایان حیوانـات و احشـام و خـدایانی که بر دنیـــای مردگـــان و جهـــان پس از مـــرگ فرمـــانروایی می‌کردند.

در این میـان خـدایان بزرگ‌تـری بودند چـون انلیل(خـدای هوا)،انو(خدای آسمان‌ها)،انکی(خدای آبها) و ...

پس از آنان خـدایان در رتبه پـایینتر وجـود داشـتند.چـون نانر Nanar (خدای ماه)،اتو Utu (خدای خورشید)،اینینای Inanna (همسر انو و ملکه آســـمان‌ها).بســـیاری از پژوهشگران بر این باورند که این مفاهیم مذهبی بر پایه ملاقات انسان‌ها با موجودات فراطبیعی و هوشمند بوده است و خاطراتی بجای مانده از آن دوران است.

با گذشت قرنها این خـــدایان و الهه‌ها که در شـــهرهای سومری پرستش می‌شدند کم کم رو به افول گذاشـــته و محو شـدند.سـرزمین‌های حاصـلخیز بین النهـرین بر اثر آبیـاری بیش از حد رو به فرسـایش گذاشـته و رسـوبات نمکی مـزارع سر سـبز آنـان را نـابود کـرد.در طـول یک هــزاره شــهرهای با ابهت آنـــان به علت درگیری‌هـــای و جنگهـــای داخلی بین ســومریان از رونق افتـاده و نـابود شــدند.و در نهـایت در برابر مهاجمـان بی‌بـاک خـارجی تسلیم شدند.این ایلامیـان (Elamites)بودند که از ایـران به آنـــان هجـــوم بـــرده و میخ آخر را بر تـــابوت آنـــان

کوبیدند.آنان شهر اور Ur را کاملا نـابود کردند.و آخـرین پادشاه سومریان را اسیر کردند.

آموریانAmorites از این هرج و مرج استفاده کرده و از شـــمال(ســـرزمین‌های شـــام) هجـــوم آوردند و بابل Babylon که در قبل شهری کوچک بود را پـایتخت خـود قرار دادند.

حمورابی Hammurabi (1840 ق م) ششـمین پادشـاه اموریان و سلسـله سـلاطین مملکت قـدیم بابل است.او سرزمین‌های شمالی بین النهرین را نیز فتح کرد و آن‌چه از ســومریان بــاقی بــود را نــابود ســاخت و تمــام بین النهرین را به صـورت کشـوری واحد درآورد.ولی در عین حــال بازمانــدگان مــردم ســومری بطــور کامل دست از باورها و عقاید خود نکشیدند.هنر،زبان،فرهنگ،ادبیــات و خصوصا دین آن‌ها تاثیر شگرفی بر سـایر ملل سـاکن در اطـراف حـوزه بین النهـرین گذاشت.مللی چـون هیتی‌ها Hittites،بابلیـــان،عیلامیـــان،ایرانیـــان،آشـــوریان و ....داستانهای صفحات و ارابه‌های پرنده و خدایانی که بر آن‌ها سـوار بودند.دروازه‌هـایی که دارای نگهبـان بـوده و نیروهـــای خـــیر و شر از آنـــان عبـــور کـــرده و وارد می‌شدند.برای ما ایرانیان این تصـاویر آشناست و گـاهی حتی متعصبانه آن‌هارا از آن خود می‌دانیم مثلا نگاره فره ور و یا دروازه ملل تخت جمشید را تصور کنید.همه آن‌ها ریشه در اسطوره‌های سومری دارد.

این دروازه‌ها(دروازه ســتاره‌ای Stargates)ــ بصـــورت نمادین در دروازه‌های طاق دار آشوریان سـاخته شـدند و با مهارت فوق‌العاده و استادانه‌ای پیکـره نگهبانــان آن‌ها که موجـوداتی با بـدن گـاو سر انسـان،پنجه شـیر بودند

،بروی آن‌ها حکـاکی شـدند.آن‌ها را نشـانه‌ای بـرای ورود نـیرو و انـرژی خـیر می‌دانسـتند.این موجـودات تراریخته ژنــتیکی از ورود نیروهــای شر به درون کــاخ جلوگــیری می‌کردند.به همراه این نگهبانان غــول پیکر تصـاویری از ارواح بالــداری به شــکل دیســکهای پرنــده نــیز حکــاکی می‌شد که طلسـمهایی را مخفی کـرده و محافظ بناها و کاخها بودند.ایرانیــان در زمــان هخامنشــیان به تقلید از آشـــوریان این هیکل‌ها را در سر کاخهـــای خـــود نصب می‌کردند.

در کاوشـــهایی که از حفاریهـــای عـــراق انجـــام شـــده سومریان نیز در الواح گلی خود این دیسک‌های پرنــده را توصــیف کرده‌اند.که بســیار زیــاد مشــابه اســطوره‌ها و حکاکی‌های آشوریان است.آشور خدای پرنـده جنگ بـوده است.آشور همان نسخه دیگر آهورامزدا خدای زردشتیان است که با اهـریمن در نــبرد ابــدی است.در تمــامی این اسطوره‌ها این نیروهـا،خـدایان،فرشـتگان و ... سـوار بر دیسکهای پرنده وارد شده و فرود می‌آیند.

در قســـــمت بعد آن شا الله به تمـــــدن مصر ســـــری می‌زنیم.باید که ذکر کنم هنـــوز اصل مطـــالب شـــروع نشــده.آن‌چه تا به حــال گفتم مقدمه ایست تا به زمــان امـروز برسـیم.ان شا الله به امید خـدا و با عنـایت مـولا صاحب الزمـان(عج) نقشه شـوم لژهـای فراماسـونری و ایـادی صهیونیست آن‌ها را تا حد تـوان فـاش می‌کنم. از نظر من این مقدمه چینی‌ها ضروری است.

“ان الله ربی و ربکم فاعبدوه هـذا صـراط مسـتقیم” آل عمران 51

“قـال موسی لقومه اسـتعینوا بالله و اصـبرو آن الارض لله یورثها من یشـــــاء من عبـــــاده و العقبه للمتقین” الاعراف 128

همانگونه که تا بحـــال متوجه شـــده‌اید هـــدف من از این مقالات پرده بـرداری از پدیـده‌هایی و اصـطلاحاتی است که امـروزه اخبـار زیـادی را از آن‌ها می‌شـنوید. UFOها ،بیگانه‌هـــای فضـــاییAliens،دروازه‌هـــای ســـتاره‌ای Stargates،اهرام،آخرالزمان و ....البته تمـام ایم بحث‌ها برداشت شخصی من است و قطعا آری از اشتباه نیست.

اسطوره‌های مصری و نمادهـای آنـان به شـکلی عجیب و افـــــــــــراط آمـــــــــــیزی در آئین‌ها و مراسم فراماسـونرها،کابالیسـتها حضـور دارند.لـذا بـرای رمز گشـایی از فعالیتهـای امـروزه این شـیاطین شـناخت ریشه‌های فکری و اسطوره‌ای آن‌ها ضروری است.

سـعی من بر این است که در حد امکـان مختصر و مفید برای آشـنایی دوسـتان اسـطوره‌ها را ذکر کنم.بـاور من این است که کلید اصلی شناخت فعالیتهای این شـیاطین آشـنایی با این اسطوره‌هاست.آن‌ها به صـورتی مخفی دانش‌های جادویی خود را در طول تاریخ از چشم دیگران مخفی کرده‌اند. مخفی کـاری و رازآلـودگی لژهـای فراماسونری عصر حاضر به ارث رسیده از زمان کاهنـان مصری است.

یادم می‌یـاد چند سـال پیش مطلـبی را از اسـتاد عبدالله شـهبازی خوانـدم به نـام “اسـطوره‌ها جـان می‌گیرند”. Madonnaبه لاتین به معـنی “مـریم مقـدس” است.در این مطلب ایشـان به این نکته اشـاره کـرده بودند که

چگونه مادونا Madonna (خواننده منحرف) نام جدیدی نیز برای خود انتخاب کرده.این نام جدید استر است.دوستانی که داستان استر را در کتاب مقدس خوانده‌اند می‌فهمند که این نامگذاری چه مفهومی دارد.

به تازگی متوجه شدم این فاحشه کابالیست به یکی از رقاصان گروه خود علاقمند شده.تصاویر رکیک و زننده از کثافت کاریهای این دو به وفور در اینترنت پخش شده است و داستانهای آنان هر روز در مجلات زرد اروپا و آمریکا با آب و تاب زیادی منتشر می‌شود.نکته جالب این‌جاست که نام زوج جدید مدونا Jesus است.آری امروزه اگر در Google نامهای Madonna(مریم مقدس(س))و Jesus(عیسی (ع)) را سرچ کنید.تمام صفحاتی که بالا می‌آیند مربوط به کثافتکاریهای این دو شیطان است.

من به جرات می‌گویم که هیچ فیلمی ازهالیوود خارج نمی‌شود مگر این‌که بر پایه اسطوره باشد و تمام این اسطوره‌ها امروزه در حال جان گرفتن هستند.در این میان اسطوره‌های مصری نقش بسیار خاصی دارند.

مصر و اسطوره‌های مصریان

در (1350 ق م) قلمرو مصریان از شامات و فلسطین گرفته تا دورترین نقاط هلال حاصلخیز حاشیه رود نیل گسترش یافته بود.از شمال بین النهرین تا دریای بالتیک در محدوده‌ای بطول 2000 مایل ،فراعنه مصری فرمانروایان بلامنازع اجتماعی و اقتصادی بودند.برتری نظامی مصریان و ارتش قدرتمند آن‌ها خطر مقاومت

ساکنین را خنثی کـرده و هژمـونی و تسـلط مصـریان از Nubians تا Hyksos را تقویت می‌کرد.

حقـــایقی دربـــاره اتـــوم (رع) (Ra)ـــ ،اوزیـــریس Osiris،ایزیس Isis

در نوشته‌های مصری کهن همـواره از دو سـرزمین مصر علیا و مصر سـفلی یـاد می‌شـود.مردمـان این دو بخش مصر همواره خـود را جـدا از یک‌دیگر می‌دانسـتند ولی با اتحاد این دو بخش زمینه برای پیشرفت مصـریان فـراهم شد.نخسـتین امکـان اتحـاد این دو بخش توسط پـیروان خدایی به نام رع Ra فراهم شد.این مردمان پایتخت خود را هلیوپلیس Heliopolis قرار دادند.در دوره‌های مختلف فرمانروایی مصر این شهر مرکز آمـوزش کاهنـان دیـنی بود که البته این آموزشـها به صـورت بسـیار طبقه بنـدی شده و سری انجام می‌شد.

باورهای دینی کاهنـان هلیـوپلیس کـاملا بـرای ما روشن نیست.مهم‌ترین اسناد دینی بازمانده از هلیـوپلیس،هـرم نوشـــته‌های سلســـله پنجم فراعنه مصر است.در این کتیبه‌ها اشاره‌ای گذرا به آفرینش شده و دانش امروز ما هم از این نوشته‌هاست.

طبق این روایـات، در فرآیند آفـرینش نخست اتـوم(رع)) ،خدای هلیوپلیس از آب‌های آشـفته اقیـانوس نـون Nun سربرآورد.نون Nunهمـان بی‌نظمی chaos یا آشـفتگی آغـازین است در اسـاطیر هرمـوپلیس نـون (بی کـران)، (هیچی)،(هیچ جا)و (تـاریکی) نـام داشت.او را به هیـات مـردی ریشـدار و گـاهی با سر غـوک ،سوسک ،یا مـاری مجسم می‌کردند که تا کمر در آب ایســـــــتاده و زورق

خورشید را که در آن خورشید به یاری سرگین غلطانی در حال صعود بود ،نگه داشته بود.

اتوم خواست باشد و خود را آفرید.اتوم جایی برای ایستادن نیافت و در مکانی که خود را آفرید تپه‌ای پدید آورد.بعدها بر فراز آن معبد هلیوپلیس بنا شد.مفسران دینی هلیوپلیس اتوم را (یگانه کامل) می‌نامیدند و این تعبیر اشاره به باوری بود که طی آن اتوم خود را از آب‌های نون به اراده خویش یا با جاری ساختن نام خویش بر زبان هستی بخشید.او را نب-ئر-جر Neb-er-dger سرور برتر یا جهان خدا نیز می‌نامیدند.

رع Ra تجلی اتوم به عنوان (خدای خورشید) نیز است.رع به هیات یک ققنوس ،بنو Bennu،پر می‌کشید و برفراز یک اوبلیسک Obelisk یا یک تک ستون هرمی یعنی سنگ بن بن Benben،که نمادی از پرتوی خورشید است فرود می‌آید.

(در پرانتز اوبلیسک همان ستون معروفی است که جماعت فراماسون تعلق خاطر عجیبی به آن دارند.امروزه در تمام شهرهای معروف جهان این نماد در مراکز این شهرها حضور دارد.نیویورک،پاریس،لندن،رم،واتیکان،ریودوژانیرو،مکزیکوسیتی،اسرائیل و .....

این همان نمادی است که مسلمانان در رمی جمرات در مراسم حج آن‌را سنگباران می‌کردند تا از طرف خداوند برای مسلمین و مومنین نشانه‌ای باشد که دشمن خود (ابلیس) و اعوان و انصار آن را بهتر بشناسند.البته در سال‌های اخیر حکومت فاسد و دست نشانده آل سعود

این نمـاد را خـراب کـرده و دیـوار سـاده‌ای را بجـای آن کاشـــته است....تو خـــود حـــدیث مفصل بخـــوان از این مجمل)

سطح پـرداخت شـده اوبلیسک در معبد رع در هلیـوپلیس هر بامـداد نـور خورشـید را منعکس و یکی از سـنگ‌های نمادین و مقدس این معبد بود.

مصـــریان رع را در حـــای که ســوار بر قـــایقی پرنـــده در آسمان‌ها پرواز می‌کند،توصیف کرده‌اند.

حوروس Horus از فرزندان رع بود. در هلیوپلیس همسر یکی از کاهنـــان رع از جـــانب رع به همســـری برگزیـــده می‌شود.پسـرانی که از این کاهنه متولد می‌شـوند همانا فراعنه اول تا ســـوم سلســـله پنجم پادشـــاهی مصر شدند.بر طبق این روایت تمام فراعنه پسران رع بودند و مدعی بودند قدرت خویش را از حوروس به ارث برده‌اند. (پیوند انســـان‌ها با خـــدایان..مشـــابه همـــان اســـطوره watchers و نفلیم nephilimها در کتـــــــــاب مقـدس....خداوند در قـرآن مجید فرمـوده که به شـیطان اجـازه داده شد تا در امـوال و اولاد؟!!انسـان‌هایی که از او پیروی می‌کنند شراکت کند (آیات 61 تا 65)(و یـادآور وقـــتی را که به فرشـــتگان امر کـــردیم که آدم را ســـجده کنید،همه جز ابلیس سجده کردند که گفت:آیا برای کسی که از گل آفریـده‌ای سـجده کنم؟-گفت:با من بگـوی چـرا این آدم را بر من برتـــری دادی؟ اگر اجل مـــرا تا بـــروز قیامت به تـاخیر افکـنی،همه اولاد او را جز قلیلی از راه بـدر بـرم-خـدا به ابلیس گفت:بـرو پـاداش تو و هر که از اولاد آدم پیرو تو گردد دوزخ خواهد بود ،که کیفری کامل و بسنده است-با صدای خـود هر که را که تـوانی از جـای

برگیر و با سواران و پیادگانت بر آن‌ها بتاز و در اموال و اولاد با ایشان شریک شو و به آنان وعده بـده،و شـیطان وعده‌ای جز دروغ به آنان نمی‌دهد-همانا تو را بر بنــدگان من تسـلط نیست و تنها پروردگـارِ تو بـرای نگهبانیشـان کافی است)

حوروس نیز در آسمان‌ها سوار بر دیسکی بال دار پــرواز کــرده و گشت و گــذار می‌کــرد.دیسک پرنــده‌ای که به رنگهای گوناگونی می‌درخشید.در هیروگلیفی که از معبد ادفو Edfu به دست آمـده است چـنین پدیـده‌ای توصـیف شده است:

“...و آن‌گــاه هــوروس حســابگر و انــدازه گــیر پرنــده (Winged Measurer)ـ به سمت افق به پــرواز درآمد در حالیکه سوار بر دیسـکی بالـدار از جـانب رع بـود.اینگونه بـــود که از آن روز به بعد او را فرمـــانروای آســـمان‌ها نامیدند.... آن‌گاه حوروس دوبـاره سـوار بر دیسک بالـدار ظاهر شد که به رنگهای زیادی و مختلفی می‌درخشید.او به زورق رع بازگشت.به هیـات شـاهینی پرنـده....آن‌گـاه تحـوت Thoth به رع گفت:ای خـدای خـدایان! حـوروس ســوار بر دیســکی که برنگهـــای گونـــاگون می‌درخشد بازگشته است..”

مرحله دوم آفرینش و داستان چشم پرنده

اتــوم (آن‌که خــود را آفرید) پس از آفریــدن خــود دیگر خدایان را نـیز آفرید.اتـوم در جهـان تنها بـود و به ناچـار برای داشتن فرزند با سایه خود جفت شد یا که اســتمناء کرد و این کاری است که در آثار مصری غــریب نیست.در بسیاری از کتیبه‌ها و متون مصری اتوم خـدایی دوجنسی

است و گـاه حسی بـزرگ نامیـده می‌شـود.اتـوم در آثـار مصـــری در زمینه تولید مثل و آفـــرینش قدرتمنـــدترین خدایان است.اتوم پسر خود (شو) Shu را با پرتاب کردن تف و دخـتر خـود (تفنـوت) Tefnutرا با اسـتفراغ خـود آفرید.اتوم با چشم خود از فرزندانش پاسداری می‌کـرد. در آغاز اتوم فقط یک چشم داشت و این چشم جـدای از وی به سـیر و گشت می‌پـرداخت و خـود تفکر و قـدرتی مسـتقل داشت. در اسـطوره‌ای تفنـوت و شو در آبهـای تاریک نون از اتوم دور می‌شوند.و اتـوم چشم خـود را به جسـتجوی آنـان می‌فرسـتد.هنگـامی که چشم اتـوم به جستجوی فرزنـدانش رفته بـود اتـوم چشم دیگـری را به جای چشم نخسـتین خـود آفرید.وقـتی که چشم اتـوم به همـراه فرزنـدانش از سـفر بازگشت از این کـار اتـوم خشمگین شد.

اتوم برای دلجویی از او او را بـروی پیشـانی خـود قـرار داد تا از آن‌جا نـــاظر جهـــان باشد و بر آن فرمـــان براند.بـدین تـرتیب چشم اتـوم بصـورت تجلی و جلـوه‌ای حسود و ویرانگر از رع خدای خورشید شد.

وقتی اوجا فرزندان اتوم را به نزد او بازگردانـد،اتـوم از شـــادی گریست و از اشک شـــادمانی او انســـان‌ها پدید آمدند و اتوم آماده شد که آبهای نون را رها کند و جهـان را بیافریند.

زمین و آسمان (جب) و (نـوت) با هم آمـیزش کردند و از آنان چهار فرزند زاده شد:

ایــزیسIsis، اوزیــریسOsiris، ست Seth، نفــتیس Nephthys

از میان آنـان ایـزیس و اوزیـریس در اسـطوره‌ها جایگـاه خاصی دارند.اوزیـــریس با کمک ایـــزیس(خـــواهرش که همسرش نیز بود) رع Ra را از مقام خدایی خلع کرده و جای او را غصب کردند.اینکـار خشم و حسـادت بـرادرش ست Seth برانگیخت و او اوزیریس را کشت.

پس از این جنـایت سـت،یکی از خـدایان با نـام انـوبیس Anubis (خدای تدفین و مومیایی کردن)(خـدایی با بـدن انســان و سر شــغال) ایــزیس را کمک کــرد تا جنــازه اوزیریس را مومیـایی کند.ایـزیس خـدای دانش و حکمت تحوت Thoth(خدایی با بدن اسـان و سر لک لک) را فـرا خوانـده و با اسـتفاده از جـادو به جنـازه اوزیـریس جـان می‌بخشد.او با اوزیـریس که از دنیـای مردگـان بازگشـته بــود همبســتر شــده و حــورسHuros را می‌زاید.(این حـوروس با حـوروس فرزند رع فـرق دارد) این حـوروس خدای آفتاب نامیده می‌شود.حوروس بلافاصله ست قاتل پدر را به قتل رسانده و انتقام می‌گیرد.

در روایــتی دیگر از این اســطوره اینگونه گفته شــده که ایزیس برای آبستن کردن خـود از اسـپرم‌هایی اسـتفاده کـرد که از لاشه اوزیـریس اسـتخراج کـرد.(نمـونه‌ای از شبیه سازی DNA Cloning).

در این روایت ست Seth از این اتفـاق شـدیدا عصـبانی شده و تصمیم به نـابودی حـوروس می‌گـیرد.حـال به این نکته توجه کنید که ایـزیس چگونه سـوار بر یک سـفینه یا قایق دیسک آسمانی

دیسک آسـمانی(Boat of celestial disk)ـ از پیش او فــرار می‌کند.در ســنگ نوشــته‌ای که به (طلسم مــترنیخ

Metternich Estela)ـ معـروف است این داسـتان ذکر شده است.(در پرانتز ،این سـنگ نوشـته متعلق به دوران پادشاهی سلسـله سـیم (380-343 ق م) و فرعـونی به نام نختنبو دوم است.در زمان او بود که ایرانیـان دوبـاره در مصر قـدرت یافتند و پس از آن که اسـکندر بر ایـران پیروز شد مصر را تسخیر کرد و این سنگ نوشـته طلسم را با خـود به اسـکندریه بـرد.از این طلسم بـرای جـادو و درمان بیمارانی که از سم مار و عقرب آسیب دیده بودند استفاده می‌شد.هم انکـون در مـوزه نیویـورک نگهـداری می‌شود.)

اینگونه می‌خـوانیم:"...ایـزیس ناله و فریـاد خـود را به آسمان بلند کرد و خواسته‌اش را از قـایق میلیونها سـال خواست.اما دیسک آسمانی هنوز سر جـای خـود ایسـتاده بـود.و از جـایی که بـود تکـان نخـورد.آن‌گـاه تحـوت Thoth(خـدای خـرد و دانش) پـایین آمد.تحـوت نیروهـای جـادویی را فـراهم کـرده و تـدارک دیـده بـود. و نـیروی عظیم جادویی را در اختیار داشت. آن‌گـاه تحـوت خطـاب به ایزیس گفت: آه ایزیس!توای الهه!توای پرشکوه!..من امروز از جایی به این قایق دیسک آسمانی آمـدم که این قـایق دیـروز بـود...من از آسـمان‌ها آمـدم تا فرزنـدی را برای مادرش نجات دهم..."

در داسـتانی دیگر اینگونه روایت می‌شـود که ایـزیس وقتی از مرگ اوزیریس مطلع شد لبـاس بیـوگی و مـاتم پوشـید و به جسـتجوی جعبه‌ای برآمد که ست نعش اوزیـریس را در آن نهـاده و به نیل انداخته بـود.او در نهـایت نعش او را می‌یابد ولی بـاز ست وارد داسـتان می‌شـود.ست اینبـار بـدن اوزیـریس را به چهـارده پـاره

تقسـیم کـرده و آن‌ها را در سراسر خـاک مصر پراکنـده می‌کندو ایزیس دیگربـار صـبورانه به جمع آوری تکه‌هـای پراکنده بدن شوهر خود پرداخت و تکه‌ها را پیـدا کـردواو تمـام تکه‌ها را پیـدا کـرد بجز آلت نـرینگی او را.ست آلت تناسلی او را به نیل افکنده و خرچنگی او را بلعیـده بـود و به همین دلیل نفرین شد. ایزیس آلت تناسـلی دیگـری ساخت و با پیوسـتن تکه‌هـای بـدن شـوهر به یک‌دیگر تن شوهر را با روغن تدهین کرد و امکان رسـتخیز مجـدد او را فراهم آورد.

بازهم تاکید می‌کنم که شناخت بهتر حقیقت دروازه‌هـای سـتاره‌ای و پدیـده‌هایی مانند موجـودات بیگانه فضـایی مستلزم شناخت و داشتن اطلاعات کافی در زمینه‌هـایی چون تاریخ و اسطوره شناسی،ادیان،ریاضـیات و هندسه و آئین‌هـــای رمزآلـــود عرفـــانی است.پس اگر بـــدنبال حقیقت هستید گامهای خـود را آهسـته آهسـته و با تامل بردارید.به مطالب سر دستی اینترنت هم اعتماد چنـدانی نکنید.مخصوصا از نوع فارسی آن که اکـثر COPY/Paste است.متاسفانه اینترنت در کنار مزایای بسـیاری که دارد یک عیب بـزرگ هم دارد و آن ارائه انبـوهی از مطـالب و اطلاعـات گـاه خـرافی و غـیر علمی است. خواننـدگان عجول و راحت طلب که به تبع زندگی مدرن و پرسـرعت خود خواهان دریافت اطلاعات در اسـرع وقت هسـتند در برخـورد با این منـابع دچـار سوءهاضـمه می‌شـوند.پس توصیه من به تمـام دوسـتان همـراهی گـام به گـام با ما است.حتما نقطه نظرات و عقیـده خـود را با ما در میـان بگذارید.

** درصـورت عـدم مشـاهده‌ی تصـاویر، بر روی تصـویر راست کلیک کـرده و گـزینه‌ی show picture را کلیک کنید.

در بررسی اسـطوره‌های مصـری به داسـتان ایـزیس و اوزیریس رسیدیم:

ایزیس وقتی از مرگ اوزیریس مطلع شد لباس بیوگی و مـاتم پوشـید و به جسـتجوی جعبه‌ای برآمد که ست نعش اوزیـــریس را در آن نهـــاده و به نیل انداخته بـــود.او در نهـــایت نعش او را می‌یابد ولی بـــاز ست وارد داســـتان می‌شود.

ست اینبار بدن اوزیریس را به چهارده پاره تقسیم کـرده و آن‌ها را در سراسر خاک مصر پراکنده می‌کندو ایـــزیس دیگربـــار صـــبورانه به جمع آوری تکه‌هـــای پراکنـــده بـــدن شوهر خود پرداخت و تکه‌ها را پیدا کردواو تمام تکه‌ها را پیدا کرد بجز آلت نرینگی او را.ست آلت تناسـلی او را به نیل افکنده و خرچنگی او را بلعیـده بـود و به همین دلیل نفـــرین شد. ایـــزیس آلت تناســـلی دیگـــری ســـاخت و با پیوستن تکه‌هـای بـدن شـوهر به یک‌دیگر تن شـوهر را با روغن تدهین کـرد و امکـان رسـتخیز مجـدد او را فـراهم آورد.

البته این بخش از اسـطوره ایـزیس/اوزیـریس در طـول دوره‌هـــای مختلف تـــاریخ مصر باســـتان و سلســـله‌های پادشـاهی مختلف و دوره‌هـایی که معابد مختلف تسـلط معنوی خود را بر سرزمین مصر داشته‌اند،بسـیار متحـول شده و تغییر یافته است.

در دوره‌های مختلف و در معابد گوناگون کاهنـان مصـری افســانه‌های گونــاگونی را بر پایه این اســطوره ایجــاد کردند، و بر اساس آن آئین‌هـای جنسی(S/e/x Rituals) عرفانی گوناگونی را انجام می‌دادند.

در معابـدی که ایـزیس مـورد پرسـتش بـوده و سـتایش می‌شـــده اســـت،فاحشه‌هایی بودند که در نقش تجلی جسمانی این الهه،نقشی کلیدی را در آئین‌های بازنمایی این اســطوره بعهــده داشــتند.این فاحشه‌های معابد در آئین‌های س/ک/س مجیک شرکت داشتند.

آیا آلیستر کرولی یادتان هست؟

(در پرانتز:الیسـتر کـرولی در قـرن بیسـتم پس از دست یافتن به رموز مرموز آئین پرستش ایزیس آن را در معبد ایــزیس در مصر در اوایل قــرن بیســتم اجــرا کــرد و با خدایان جهـان مردگـان ارتبـاط برقـرار کـرد.تعجب نکنید این‌ها واقعیت دارد.مصـــــــــریان دیوانه نبودند و از سر بیکـاری اهـرام را نسـاخته بودند... اگه فیلم مومیـایی را دیــده باشــید حتما دیدید که چگونه مومیایی‌ها از دنیــای مردگـان در قـرن بیسـتم به روی زمین بارمیگردند.. آری دوست من این داســـتان واقعی است..آن‌ها خـــود را مومیایی کردند و اسرار را سینه به سینه تا امروز منتقل کردند.. تا جادوگر قرن بیستم The Beast 666 (الیستر کـــــــرولی) که در س ک س مجیک هم دست توانا و ید طولایی داشـت،آمـده و دروازه‌هـای زمین را بـروی آنـان بگشاید ...آری دوست من شـیاطین امـروز در کنـار من و شـــما هســـتند ...هر روز آن‌ها را می‌بیـــنیم...آن‌ها در گوشـــمان زمزمه می‌خوانند و حـــرم نفسهای‌شـــان را احساس می‌کنیم.) بگذریم....

این فاحشه‌های معبد از کـــــودکی بـــــرای معابد و الهه ایـزیس نـذر شـده بودند.پس از طی دوران کـودکی و در نوجوانی طی مراسمی خاص توسط کـاهن اعظم معبـد، از آنـــان ازاله بکـــارت می‌شد.البته اینکـــار را کـــاهن با تندیسی تراشیده شده از آلت تناسـلی اوزیـریس (خـدا و فرمانروای جهان مردگان) انجام می‌داد.

این فاحشه‌ها بر اساس زیبایی شان انتخاب می‌شـدند به عنـــوان همســـران گـــاو مقـــدس معبد به او تقـــدیم می‌شـدند.گـاو مقـدس نمـاد تجسم جسـمانی اوزیـریس بود.آن‌ها باور داشتند که روح اوزیریس در جسم این گاو حلـــول کـــرده است.در نقـــاط دیگر مصر مثلا در معابد منطقه Mendes این فواحش به یک بز تقدیم می‌شـدند و با این بز جماع می‌کردند.(The Goat). (در پرانتز: آری دوست من ...آن حـــرف G که در نمـــاد فراماســـونرها می‌بینید به نشانه خدا یا God نیست.بلکه خـدای ایشـان همـــان بز یا Goat است.همـــان بوفـــومت معـــروف Baphomet – باید به این نکته توجه داشته باشید که این خـــــدایان(شـــــیاطین) در ادیـــــان شـــــرک آلـــــود مصـــری،یونـــانی،رومی،ســـومری،ایـــرانی،هنـــدی و ... به نامهـــای گونـــاگونی خوانـــده می‌شـــوند ولی ماهیتا یکی هستند.)

اوزیریس خدای خدایان بود که بر جهان تاریک و ترسناک مردگـــان فرمـــانروایی می‌کـــرد و هـــرکس که می‌مـــرد را قضاوت و داوری می‌کرد.

چهـره انسـانی اوزیـریس را در نقش نگاره‌هـای مصـری بصـورت یک مومیـایی می‌بیـنیم.او بـود که حیـات پس از مرگ مردگـان را ضـمانت می‌کـرد و فاسد شـدن و نـابود

شــدن اجســاد بعد از مــرگ به علت نــیروی جــادویی و شیطانی او بود و از او می‌ترسیدند.

پرستش اوزیریس به عنوان نماد مرگ و جادوی مــرگ در سال‌های بعد نیز اساس و پایه اغلب ادیان حاشیه دریــای مدیترانه را تشکیل می‌داد.

در Abydos واقع در مصر شمالی مراسم ســالیانه اجــرا می‌شد که بصــورت نمــایش و تعــزیه‌ای بــود از مــرگ و رستاخیز مجدد اوزیریس.در Abydos اوزیریس بصــورت خورشید در حال غروب نشان داده می‌شد.آن‌که بر جهان تاریک مــــرگ در زیر خط افق غــــربی فرمــــانروایی می‌کرد.او بدینگونه به عنوان نماد مرگ و ترس انســان‌ها از سرنوشت پس از مــرگ مــورد تکــریم بــود و ســتایش می‌شد.این بود که اوزریس به مهمــترین دل مشــغولی و علاقه مصریان تبدیل شد.

در کتاب مردگان The Book of Dead که کتابی جادویی در بــاره عبــور از جهــان پس از مــرگ اســت،بیشــترین جادوها حــول و حــوش اســطوره اوزیــریس شــکل گرفته است تا به مصریان در عبور از دالان مرگ یاری رساند.

بــاور آن‌ها بر این بــود که هر انســان زوجی نــامرئی و روحــــانی دارد به نــــام Ka.همــــان نفس ناطقه یا روح اوست.Ka فــرد را در جهــان پس از مــرگ تا بینهــایت و آخرت همراهی می‌کند.

Kaبــرای هر فــرد در جهــان مردگــان ،بــدنی دوبــاره مهیا می‌کــرد.ولی اینکــار فقط با وجــود بــاقی مانــدن جسم زمینی آن‌ها ممکن بود.این بود که مصــریان در مومیــایی کردن و نگهداری اجساد خود اینهمه دقت می‌کردند.

مومیایی کردن اجساد آئینی جادویی و بسیار پیچیده بـود که رازهـــای آن از ایـــزیس (همسر اوزیـــریس) به ارث رسـیده بـود(همو بـود که اولین بـار با جـادو نعش همسر خویش را زنده کرده و با او همبستر شد).

یک نسخه ساخته شده از بدن فرد مومیایی شـده نـیز در کنـار مومیـایی قـرار می‌گـرفت تا اگر برحسب تصـادف جسد از بین رفت این کالبد چـــوبی نقش جـــایگزین را داشـــته باشد.مومیایی‌ها بطـــرز بســـیار مـــاهرانه‌ای در آرامگاه‌هایی مستحکم قرار می‌گرفتند که بسیار نوآورانه ســاخته شــده و از دید مــردم مخفی بودند.بــرای این‌که مومیـــایی تا ابد حفظ شـــود.در نهـــایت طلســـمها و نفرین‌هایی در آرامگاه قرار می‌گـرفت تا اخطـاری باشد برای دزدان و کنجکاوان.

در لحظه مرگ Ka از کالبد مرده جـدا می‌شـود. او دالان مـــرگ را طی می‌کند در حالیکه ســـرودها و نیایشـــهای زندگی را - که از کتـاب مردگـان حفظ کـرده و به خـاطر سپرده است- بر لب خوانـده و او را همـراهی می‌کند. در راه رسیدن به دربار اوزیریس (The Hall)، این نیایشها و ســرودها او را کمک کــرده و مــانع ممــانعت و مــزاحمت دیوان و شیاطینی می‌شود که قصد دارند راه رســیدن او را به دربــار اوزیــریس سد کنند.پس از رســیدن به دربــار اوزیریس ،قلب Ka بروی ترازویی قــرار می‌گـیرد که در مقابل اوزیـــریس است و وزن می‌شـــود.اینکـــار توسط اوزیریس و 42 شیطانی که او را همراهی می‌کنند انجام می‌شود.

اگر پس از این تـــوزین مشـــخص می‌شد که تقـــوی فـــرد متـــوفی کم بـــوده ،او را به تشـــنگی و گرســـنگی تا ابد

محکوم می‌کردند.اگر مسلم می‌شد که Ka گناه کبیره‌ای را انجـــام داده او را تکه تکه کـــرده و به عنـــوان غـــذا به Ammit می‌دادند. Ammitالهه کوچک و رقت آمیزی بود که خوراکش ارواح بودند.

و اگر نتیجه قضـــاوت این بـــود که روح در زمـــان زنـــدگی زمینیش با تقوی بوده اجازه دخول به سـرزمین آسـمانی Yaruبه آن داده می‌شد.Yaru مکـــانی بـــود که در آن‌جا وفور غذا و نعمت بوده و لذت جاودانه وجـود داشت.البته در این بهشت تنها یک مشکل و زحمت وجود داشت و آن کار کردن در مزارع اوزیـریس بـود.البته بـرای آن هم راه حلی وجـــود داشت.می شد این رنج را با هدیه دادن بـــتی به معبد اوزیـــریس (که Shawabty نـــام داشت) از بین برد.

شواهدی وجـود دارد که آن 42 دیو و شـیطانی که بـرای اوزیـریس در این محاسـبه پرونـده اعمـال ارواح خـدمت می‌کردند ،همـــان اســـطوره‌های پیش از باســـتانی The Watchersبوده‌اند.که اولین بـــار در اســـطوره‌های بین النهرین ظاهر شده بودند.

دلایلی وجـــود دارد که نشـــان می‌دهد مـــردم مصر از ســـرزمینی به نـــام شـــنعار Shin ar در بابل به مصر مهـاجرت کـرده بودند.و شـنعار یعـنی(سـرزمین نگبانـان دروازه‌ها) Land of the Watchers. “به زودی مقاله‌ای هم به عنوان نگهبان دروازه‌ها خواهیم گذاشت ”مصریان خود آن را تانیتر Ta Neter می‌نامیدند.سرزمین نگهبانان دروازه‌ها (جایی که خدایان مصر از آن‌جا آمده بودند).

در قسـمت‌های قبل توضـیح دادیم که این امکـان وحـود دارد که اسـطوره‌های تـاریخی ریشه در اتفاقـات واقعی داشته باشند.

در اسـطوره‌های سـومری کاتبـان الـواح و کتیبه‌ها این نگهبانان را (انوناکی) می‌نامیدند.انوناکی بر عقیده آنـان از سیاره‌ای به نام نیبیرو NiBiru آمده بود.او آمده بود تا بر اعمـال سـاکنین سـیاره زمین قضـاوت و داوری کند.بـرخی از پژوهشـگران بر این باورند که نیبـیرو Nibiru سیاره‌ای در منظومه شمسی است. همان سیاره مجهول Planet X.برخی از اختر شناسـان بر این باورند که برای تحلیل رفتار سـیارگان و مـدار آنـان در منظومه شمسی باید حتما سـیاره دیگـری نـیز در آن سـوی پلوتو باشد.

سایتهای ادعا کرده‌اند که این سیاره در حال نزدیک شدن به زمین است و در سال 2012 به نزدیکترین فاصـله‌اش به زمین می‌رسد.بـرخی از پژوهشـگران مسـلمان هم می‌گویند این ستاره همان (الطارق) است که در قرآن از آن نام برده..سوره الطارق را بخوانید.ستاره‌ای کوبنده.

حتی عکسهایی در اینترنت وجـود دارد که مـدعی هسـتند منابعی آن‌ها را از NASA به بیرون آورده‌اند. و گـروهی ادعا دارند که NASA این واقعه را که نیبـیرو در حـال نزدیک شـدن به زمین است مخفی نگـاه داشـته ...الله اعلم؟!!

جورج بوش پدر در 11 سپتامبر 1990

جورج بـوش پسر در 11 سـپتامبر 2001(2001=1990+11)

2001+11=2012

11 یعنی برجهای دوقلو همان دو برج سر در لژهای شیطان

و لما جاءهم رسول من عند الله مصدق لما معهم نبذ فریق من الذین اوتو الکتاب،کتاب الله وراء ظهورهم کانهم لا یعملون*و اتبعوا ما تتلوا الشیاطین علی ملک سلیمان و ما کفر سلیمان ولکن الشیاطین کفروا یعلمون الناس السحر و ما انزل علی الملکین ببابل‌هاروت و ماروت و ما یعلمان من احد حتی یقولا انما نحن فتنه،فلا تکفر،فیتعلمون منهما ما یفرقون به بین المر و زوجه و ما هم بضارین به من احد الا باذن الله و یتعلمون ما یضرهم و لا ینفعهم و لقد علموا لمن اشترئه ما له فی الاخره من خلق و لبئس ما شروا به انفسهم لو کانوا یعلمون)(سوره بقره آیات 101-102)

(و چون پیامبری از جانب خدا برای آنان فرستاده شد،که به راستی کتاب آسمانی که نزد خودشان بود گواهی می‌داد،گروهی از اهل کتاب کتاب خدا را پشت سر انداختند،گویی که از آن هیچ نمی‌دانند!؟*و سخنانی را که شیاطین در ملک سلیمان می‌خواندند پیروی کردند،و البته سلیمان هرگز به خدا کافر نگشت.لیکن آن شیاطین که به مردم سحر و جادوگری می‌آموختند کافر شدند.و نیز پیروی کردند از آن‌چه بر آن دو فرشته،هاروت و ماروت،در بابل نازل شد.در حالیکه آن دو فرشته به هیچ کس چیزی نمی‌آموختند مگر آن‌که به او می‌گفتند:”ما و کارمان فتنه و آزمایش است.مبادا کافر شوی!”و شیاطین از آن دو چیزهایی می‌آموختند که با آن بین انسان و زوجش جدایی افکنند.هرچند به کسی زیانی

نمی‌رســـانیدند،مگر آن‌که خـــدا می‌خواست.و چـــیزی می‌آموختند که به خلق زیـــان می‌رســـانید و سودشـــان نمی‌بخشـید.و محققا می‌دانسـتند که هرکه چـنین کند در آخرت هرگز بهره‌ای نخواهد یافت و آنـان به بهـای نفس خود،زشت‌ترین متاع را خریدند،اگر می‌دانستند!)

آیا پول با انسان حرف می‌زند؟

بلی حرف می‌زند و ممکن است حرفهـایی بیش از آن‌چه ما می‌پنداریم برای گفتن داشته باشد.

ما در این مقاله (به تـرتیب قسـمت‌های 7 ،8،9 و 10 دروازه‌های ستاره ای)

می خواهیم از بـرخی نمادها و سـمبلهای جـادویی که در اسکناس دلار آمریکا وجود دارد رمزگشـایی کـنیم.هر چه تا بحـال از دلار آمریکا شـنیده‌اید فقط نیمی از حقیقت است.بقیه داستان را این‌جا بشنوید.

ولی قبل از آن‌که مسـتقیم سر اصل مطلب بـروم کمی مقدمه پردازی لازم است.مقدمات شـامل توضـیحاتی در باره کارت‌هـای فـالگیری تـاروت و چـیزی به اسم طلسم می‌باشند.

خواهشـمندم مـرا متهم به خـرافی بـودن و غـیر علمی حـــرف زدن نکنید..اما آن‌چه به خـــورد همه ما داده‌اند حقیقت نـدارد که دین و باورهـای الاهی با علم تنـاقض دارد.به نظر من بـاور و به دین و ایمـان دیـنی مسـتلزم تفکر و تعمق دقیق علمی است.

و به بـاور من ظهـور موعـود آخرالزمـان مقـارن با یک جهش علمی بزرگ در دانش بشر است.

آن‌چه که امـروز در جهـان شـروع شـده و در حـال اوج گرفتن است.من در این مقاله نمی‌خـواهم بـرای رمال‌ها و سـاحران و پیشـگوها تبلیغ کنم.ولی اعتقـاد دارم که باور به این نیروها و پدیده‌های ماوراالطبیعه اصلا و ابـدا در تناقض با علم نیست. بلکه دقیقا عین علم است.شاید تا چند سال پیش می‌شد همه‌چیز را انکار کرد ولی امروز دیگر حنـای پزتویتیست‌های مـادی گـرا رنگی نـدارد و دریچه‌های جدیدی از علم بـروی بشر گشـوده شـده است که امکان وجود این پدیده‌های ماورائی را رد نمی‌کند.

اگرچه وظیفه ما که ادعـای منتظـران حقیقی موعـود آخرالزمـان را داریم تـدبر و تحقیقـات علمی است ولی باید اذعان کنم که از انجام این وظیفه بسیار دور افتـاده ایم.اکثر آن‌چه که در این مورد در ایران امـروز می‌بیـنیم یا سیاسی کاری است یا ترویج خرافه گرایی یا تکـذیب و تمسـخر.حقیقتا آن‌چه که امـروزه جوانـان علاقمند در کشورهای غربی برای رسوا کردن شـیطان و دجـال آخر الزمـان انجـام می‌دهند قابل سـتایش است.و وظیفه ما جوانـان شـیعه و دوسـتدار اهل بیت را دو چنـدان می‌کند.شـاید این که در روایـات ما آمـده است در آخرالزمان خورشـید از غـرب طلـوع می‌کند مصـداق این قضیه باشد.

در مورد 11 سپتامبر و این‌که اعداد 9 و 11 و Ground Zero در کابـالا و جـادو چه معـنی دارند حتما مطلب می‌ذارم. شـکافتن این داسـتان و مسـتنداتی که دربـاره این حادثه وجود داره خود بحث جدا و مفصلی می‌طلبه.

در این‌جا می‌خـواهم تمرکز رو روی دلار و این‌که دلار یه طلسمه بگذارم.

حضــرت علی (ع) در پاسخ به ســوال یکی از یارانشــان درباره‌ی دجال، می‌فرمایند:

او اعـور است و در پیشـانی یک چشم دارد و «... و خلفه جبل أبیض یــری النــاس أنه طعــام ...»«... و در پشت او (دجال) کـوه سـفیدی است که مـردم آن را طعـام (غـذا) می‌پندارند..

اسکناس 1 دلاری آمریکا، نماد پول، ثروت و رفاه است؛ تا جایی که عکس 1 دلاری آمریکـا، بر روی جلد بسـیاری از مجلات اقتصــادی به چشم می‌خــورد و نمــاد ثــروت و قدرت می‌باشد. بدین ترتیب می‌تـوان گفت که اسـکناس 1 دلاری آمریکا چیزی است که در نظر اکثر مردم، ثروت، رفاه و ... را به همراه دارد و بسـیاری از مـردم بـرای به دست آوردن آن، تلاش‌هـای بسـیاری می‌کنند و حـتی در این راه، گهگاه به اعمال ناشایست نیز دست می‌زنند. به عبارت دیگر، اسکناس مذکور چیزی است که مـردم آن را نان می‌بینند. (البته جالب است بدانیم که اهمیت پـول در بین مــردم دنیا به قــدری زیــاد است که در بســیاری از زبان‌هـــــــای دنیا (از جمله فارسی و انگلیسی)، کلمه‌ی (نـــان: Bread)ـــ به معنـــای «پـــول: Money»ـــ نـــیز می‌باشد.).بگذریم...

لازم است کمی درباره کارتهای تـاروت توضـیح دهم. اگر در ویکی پــدیا جســتجو کنید دربــاره کارتهــای تــاروت اطلاعاتی وجود دارد..

کارت‌های تاروت

کارت تاروت علم پیشگویی توسط کارتهـای تـاروت طی قــرون گذشــته یکی از باســتانی‌ترین روش‌هــای علــوم

بـاطنی محسـوب گردیـده است که از دیر زمـان توسط حکیمان،فرزانگان و آینده نگرهای کابالیست و مشرک نه تنها بـرای تفـال و پیشـگویی بلکه به قـول آنـان بـرای پـرورش صـحت نفس و تعـالی روح نـیزمورد توجه بـوده است.

فلسفه تاروت بعنـوان یک مکتب رمـزی به زبـانی سـخن می‌گوید که از فکر انبـوه انسـانی برخواسـته و از روح و روان او سرچشـــمه یافته ،و تفهیمی از معنـــای درونی نمادها را ارائه میدهد.کارتها در بـــالاترین مرتبه خـــود قدرتهای سری و حکمت محرمانه را منتقل میسـازند. در قرن هجـدهم باسـتان شـناس فرانسـوی کـوردوجیلین (Court de Gebelin 1725-1784)ـ و سـایر فلاسـفه فرانسوی اعلام کردند که مبداء کارتهـای تـاروت از مصر سرچشمه یافته و شامل خالص‌ترین اعتقادات روحانیون مصری بوده و حتی الامکان از چشمان بیگانگـان دور نگه داشته شده است.

بعد از انقلاب فرانسه آزادی جدید در اروپا جـــاری شد. (خـــود انقلاب فرانسه محصـــول یک پـــروژه ماســـونی کابالیستی است)مکتب‌هـای محرمانه در مکانهـای رمـزی یکبـار دیگر شـکوفا شـدند و این مـوقعیت جدیـدی بـرای معرفی و شناخت فلسفه تاروت محسوب گردید.

مفـاهیم اشـکال تـاروت از گنجینه عناصر اسـطوره‌ای، مـــذاهب، آئین و باورهـــای ســـنتی و اجتمـــاعی جوامع انســـانی گرفته شـــده است. زبانها تغیـــیر کرده‌اند اما تصـاویر بـاقی می‌مانند. جـانی که از ورای این کارتهـای کهن با ما سـخن می‌گویـد، از عرفـان عهد عـتیق ریشه گرفته است و هر بـــار که این تصـــاویر در مقابل ما رخ

می‌گشایند، می‌توان به آئینه تغییر ناپذیر زندگی انسانی دست یافت و به محوطه بی‌انتهای هستی سر کشید. کوردوجبلین معتقد بود که تاروت نوشتاری شگفت انگیز است زیرا بنحوی تمامی جهان و مراحل مختلف چرخه زندگانی بشری به آن مرتبط است و این وجوه مختلف به ویژه در رمزهای کبیر گنجانده شده است. او تاروت را تنها کتاب بازمانده از مصر باستان میداند که اسرار روح بشری را برای سالکان به جا گذارده و سالیان دراز بدلیل آشفتگی مصر و سوختن کتابهای گرانقدر آن‌ها مفقود مانده بود.

بقایای اصلی این نوشتار کهن را مدیون کولی‌های چادر نشینی هستیم که قرنهای متمادی در اختیارشان بوده است و از فضایل آن در جهت امر تفأل بهره میبردند و عامل دلمشغولی آن‌ها بوده است. کوردوجبلین در این باب می‌گوید: تصاویر و عملکرد تاروت جنبه آرمانی دارند و آرمان گرائی تصاویر تاروت کلید خرد و نیروهای نهان عهد عتیق است.

این آرمانها با نظریه‌های فلسفی و مذهبی مصریان قدیم چنان مطابقت دارد که نمی‌توان آن‌ها را یکی از آثار این ملت ندانست.

در قرن نوزدهم یک کابالیست فرانسوی به نام الیفاس لوی (Eliphas Levi 1810-1870) به ارتباط مابین 22 کارت رمزهای کبیر و 22 حروف الفبای عبری پی برد.مبدأ حروف زبانهای بشری 16 علامت هیروگلیف اولیه است که از سرچشمه الفبای اولیه است و 22 حروف الفبای عبری مستقیما از علامات هیروگلیف مشتق شده‌اند.

بنابراین اصول ثابتی چون حروف عبری و اعداد یا ارقام همگـــــــــــام با این نمادها که از دانش ماوراءالطبیعه سرچشـمه یافته‌انـد، ارائه شـده است. در عین می‌تـوان حـــروف الفبـــای عـــبری را با بیست و دو جـــاده درخت کابالیســتی در ارتبـاط دانســت، و مترتباچهـار خال‌هـای رمزهـای صـغیر را با چهـار عنصر آب، بـاد، آتش ،خـاک و حروف مقدس عبری «ی ه و ه» مرتبط دانست.

حروف رمزی «ی ه و ه» وحدت با مبدا را نشان میدهد و در نمادگرائی تمـام کتب معنـوی به کـار میرونـد، تـاروت بطـور کلی بر مبنـای همین حـروف سـاخته شـده است. «لـــوی» «تـــاروت» را کلید «کابـــالا» و کلید ســـلیمان می‌دانست.

او میگفت «ما موفق شده ایم یا کشف این حلقه پنهـان، گورسـتان دنیـای کهن را بگشـائیم و مردگـان را به کلام آوریم، و به بقایـای کهنه عهد عـتیق با تمـام عظمتشـان بنگـریم، و معمـای همه ابوالهول‌ها را بـدانیم، و به تمـام معابد و صندوق الواح آن‌ها نفـوذ کـنیم. این کلیـدی ست که استفاده از آن در گذشته مجاز نبـوده و راز آن تنها به سرسپردگان منتقل می‌شده است.

دکتر جـرارد انکـاس (Gerard Encausse)ـ متولد 1865 جادوگر فرانسـوی علـوم خفیه قـرن نـوزدهم که به نـام مستعار پـاپوس Papus معـروف است در علـوم بـاطنی کشفیات بسیاری نمود. او بیشتر اوقات خود را به علـوم خفیه اختصـــاص می‌داد و مجموعه تحقیقـــات اودر زمینه ثورا در سـال 1889 در کتـابی با عنـوان پـاپوس انتشـار یافت. پاپوس رهبر مکتب کابالائی صلیب گل سرخ بود و

مکتب معـــروفی موســـوم به نامخاموشـــان گمنـــام (Silenicieux Inconnus) را نیز تاسیس نمود.

طلسم

انسان موجـود بسـیار پیچیـده‌ای است و دارای قـدرتهای عجیب و غـریب فـراوان می‌باشـد، که این خـود نشـانه و آیت عظمت خـــــالق تواناست(فتبـــــارک الله احسن الخالقین).

از این روست که می‌تواند کارهـای خـارق العـاده و غـیر طـبیعی انجـام دهـد، این گونه کارها معمـولاً از ابعـاد فیزیک و متافیزیک وجـود بشر منشـاء می‌گـیرد. در بعد فیزیک انسان می‌تواند با کمک ابزار و با انجام تمرینـات، سرعت خـود را در انجـام بـرخی کارها افـزایش دهد و یا نسبت به برخی پدیده‌ها عادت پیدا کند که بـرای سـایرین عجیب می‌نماید. در بعد متافیزیک انجـــام این کـــار با استفاده از نیروی‌های روانی، فراروانی و روحی صورت می‌گیرد. برخی افراد با بهـره گـیری از این توانایی‌هـای خارق العاده اقدام به پیشبرد اهداف شوم خود می‌کنند و یا حـداقل این امـور را بهـانه‌ای بـرای کسب درآمـدهای مالی و مادی قرار می‌دهند.

طلسم نوشته‌ای از کلمـات و اشـکال و ارقـام و جـداول است که دعانویسـان و جـادوگران و فال‌بینـان، بسـته به میزان ماندگاری مـورد نظرشـان، روی کاغذ و تکه فلز و پوست و حیوانات نقش می‌کنند. تفاوت مهم میان دعا و طلسم این است که دعا را به زبـــان مرســـوم و کامل می‌نویسـند، ولی در طلسم کلمـاتی از دعا را با حـروف ناخوانـــا، خط و نقطه و حـــروف شـــکلی می‌نویسد.و به

همین دلیل فهم نوشـــته‌های روی آن بـــرای همه ممکن نیست.

هــدف اصــلی ما این‌جا تمرکز بــروی این نکته است که نشـان دهیم دلار آمریکا یک طلسم است. طلسـمی که با آن مردم جهان را مسخ کرده و به بردگی کشیده‌اند.

آلیســتر کــرولی را تا حــدی در مقــالات (دروازه‌هــای ســتاره‌ای یا دروازه‌هـای جهنم) معـرفی کـردیم. یکی از کتابهای صادره از جانب ایشـان کتـابی است به نـام The Lesser Key of Solomon.(کلید کوچک سلیمان)

این کتاب با این عبارت شروع می‌شود:

Geotia for invocation and Convocation of spirits,Necromancy,witchcraft and Black Art.

Geotia یک کلمه لاتین میانه است.خلاصه یعــنی این‌که این کتاب کتابی برای احضار ارواح خبیث،

فراخوانی شیا طین و جمع آوری آن‌ها به منظور تسـخیر آن‌ها و اسـتفاده از نـیروی آن‌ها در هـنر سـیاه سـحر و جادو.

این کتاب گرانقدر و با ارزش برای آقایون جادوگر

کاری مشترک از Aliester Crowley S.L Macgeregor Mather

است.

این کتاب حکم یک کتاب مرجع برای جـادوگرانی است که در رشــته Talismanic Magic فعـالیت می‌کنند. و اگر

تعجب نمی‌کنید باید که خدمتتان عرض کنم این ساحران زبردست در همین ایران خودمان ،بله همین تهران فعالیت گسترده‌ای را انجام می‌دهند و انواع و اقسام کلاسها و دوره‌های آموزشی جادوگری را برگزار می‌کنند و مشتریان زیادی هم دارند که غالبا جوان و نوجوان بوده و پس از دیدن تمام قسمت‌های harry potter و شستشوی ذهنی آماده شده و تصمیم گرفته‌اند دست بکار شده و جادوگری را عملا بیاموزند.

در مقدمه این کتاب ،تعریفی اولیه از جادو Magic ارائه می‌شود.

اینگونه که جادو، مطلقترین،آسمانی‌ترین و بالاترین علم در فلسفه طبیعی است.این علم و دانش از شناخت عمیق ذات و حقیقت درونی اشیاء و دانستن روش درست استفاده از آن‌ها برای منظور خود نشات می‌گیرد.اینگونه که اگر داروی مناسبی را برای مریضی استفاده کنید،نتایج خارق العاده و باور نکردنی را مشاهده خواهید کرد.

پس در این‌جا جادو به عنوان یک علم تعریف می‌شود.

البته علمی که باید از دید اکثریت مردم مخفی نگاه داشته شود.

در این تعریف جادوگران محققان و دانشمندانی معرفی می‌شوند که با سعی و تلاشی زیاد به عمق ماهیت پدیده‌های طبیعی نفوذ می‌کنند و پس از آن‌که به راز چگونگی این پدیده‌ها پی بردند.آن را از چشم انظار عمومی مخفی می‌کنند.

و با مهارتی زیاد این قوانین را اجرا کرده تا نتایج حاصله در دید مـردم عـادی و عـوام النـاس بصـورت یک معجـزه نمود پیدا کند.فرض کنید شـما یک گوشی تلفن همـراه یا iPhone را داشــته باشــید و بتوانید به مثلا 200 ،300 سـال پیش بروید.بـرای شـما این گوشی تلفن فقط یک وســیله ســاده است که محصــول علم و تکنولــوژی است.شما واقعا می‌دانید که درون این تلفن چه فرایندی روی می‌دهد و این وسـیله بـرای شـما شـیئی جـادویی نیست. ولی آیا برای میزبانان شـما در این سـفر زمـانی به 300 سال پیش هم اینگونه است؟

اگر شــما از آن‌ها فیلمی بگیرید و به خودشــان نشــان دهید،آن‌ها شوکه می‌شـوند.چـون درک و هضم حقیقت و علمی که این وسـیله با آن کـار می‌کند برایشـان ممکن نیست.بـرای آن‌ها شـما یک جادوگرید که در حـال انجـام دادن یک معجــزه هســتید. این قضــیه دقیقا امــروز هم صادق است.بله دوست من در قرن بیست و یکم.ما هنوز نمی‌تـوانیم ادعا کـنیم که بشر به تمـام دانش دست پیـدا کرده و راز کائنـات بـرای او بطـور کامل مکشـوف شـده است.پس اگر گروهی در جمع مخفی خـویش به علـومی دست پیــدا کــرده باشــند که عمــوم مــردم از آن علــوم بی‌خبرند، به راحتی می‌توانند آن‌ها را جادو کنند.

جناب آقای الیستر کرولی و همکـاران جـادوگرش در این کتـــاب از نیروهـــای عجیب و ناشـــناخته‌ای حـــرف می‌زنند.نیروهــایی که قــدرت انجــام دادن کارهــایی را دارند.دوســـتانی که چند واحد فیزیک پـــاس کـــرده باشــند،حتما با مفهــوم نــیرو Force یا Power و کــار آشنایی دارند.

در حــال حاضر ما چهــار نــیروی بنیــادین را در طــبیعت می‌شناسیم:

1-نیروی گرانش

2-نیروی الکترو مغناطیس

3-نیروی هسته‌ای قوی

4 نیروی هسته‌ای ضعیف

در فیزیک ما رفتار پدیـده‌ها را با این چهـار نـیرو تفسـیر کرده و توضیح می‌دهیم.

در متافیزیک نیروهــای دیگــری نــیز دخیلند.جــالب است بدانید که با پیشـــــرفت فیزیک..هر روز و لحظه به لحظه شـکاف و جـدایی بین فیزیک و متافیزیک کمـتر و کمـتر می‌شود.

به شـکلی که بسـیاری از فلاسـفه ماورالطبیعه قـرن ما فیزیک دان و بسیاری از فیزیک دانان فیلسـوفند. پس به دوسـتانی که سـعی دارند خیلی علمی به این بحثها نگـاه کنند یک جمله می‌گویم:

Absence of Evidence is not the Evidence of) (Absence

پس اگر ما در این‌جا از نیرویی سخن می‌گـوییم که شـما هنوز در آزمایشگاه‌های فیزیک آن را اندازه گـیری نکـرده اید.

نمی توانید ادعا کنید که این نیروها وجود ندارند... (دقت کن و بفهم)

جناب آلیستر کرولی فصول کتـاب را اینگونه نـام گـذاری کرده‌اند:

1-فصل اول(GEOTIA):که در آن نشـــان داده می‌شـــود چگونه ارواح شرور(شـیاطین شـرور) را به بند کشـیده و از آن‌ها برای انجام کارهای روزمره استفاده کرد.

2- فصل دوم (THEURGIA-GEOTIA):که در آن به نیروهـــای دیگـــری پرداخته شـــده است.در این فصل از ارواحی ســـخن به میـــان آمـــده که نیمه خـــوب و نیمه شـــرورند.آن‌ها را در این کتـــاب ارواح رقیق یا هـــوایی نامیده‌اند.

3- فصل سوم(PAULINE ART):ـ ارواحی که بر ساعات ســیاره‌ای فرمــانروایی می‌کنند.و این‌که هر روح(نــیرو) دارای چه درجه و رتبه‌ای است و علامت آن‌ها کـــــــدام است.از نظر آنان هر روز هفته به سیاره‌ای خاص متعلق بـــوده و در هر ســـاعت آن روز روح یا (نـــیروی) خاصی فرمانروایی می‌کند. 4

-فصل چهــارم (ALMADEL)ـ یا (SOLOMON)نامگـذاری شده:

در این‌جا به ارواحی پرداخته شـــده که بر چهـــار ارتفـــاع مختلف یا 360 درجه Zodiac فرمـانروایی می‌کنند.این ارواح از نظر ایشـــان ارواح خـــوب بـــوده و به نـــام THEURGIA نامیده شده‌اند.

5-فصل پنجم: (ARS NOVA):

این فصل به نیایشـــــها و ادعیه‌ای اختصـــــاص دارد که ســلیمان در محــراب یا قربانگــاه معبد از آن‌ها اســتفاده

می‌کـــرده است.این‌جا اینگونه ادعا شـــده است که این ادعیه توسط میکائیل(ع) فرشته درگـاه الهی به سـلیمان الهام شد.در این‌جا ادعا شده که سلیمان نوشــته‌هایی را نیز به دست آورد که با دست خود خدا نوشته شــده بودند و با این دست نوشته‌ها بود که سلیمان دانش عظیم خود را بدست آورد و تمــام هنرها و جادوهــای خــوب و بد را آموخت.این دانش را چون از این نت‌ها و دست نوشــته‌ها بدست آمده NOTARY ART نامیده‌اند.

در این کتاب تمـام اطلاعـات مربـوط به این نیروها را که سلیمان در اختیار داشـت،جمع آوری نموده‌اند.این‌که نـام هر روح چیست؟ دستورات او چیست؟ محل فرمـانروایی او چیســت؟ مهر یا نشــان یا نمــاد آن ارواح چیســت؟ و خصوصیات و توانایی‌های هرکدام چیست؟

این کتاب شـامل سـری‌ترین اسـرار الهی است که بـرای سلیمان مکشوف شده بود.

این کتــاب اولین بــار توسط یک ربی یهـودی Rabbi در اورشــلیم کشف شد.که به زبــان کلــدانی Chaldee و عــبری بــود.او آن را به یونــانی ترجمه کــرد و ســپس به لاتین ترجمه شد. آن‌چه در این کتــاب به وفــور می‌بینید تصاویر مهرها و نشـانهای مخصـوص این نیروهاست. در این‌جا تصـویر بــرخی از این مهرها را مشـاهده می‌کنید. همانگونه که مشاهده می‌کنید.تمامی این اشـکال مرمـوز و عجیب و غــریب درون یک دایــره محصــور شــده‌اند. در حاشیه این دایره نیز حروفی نقش بسته است.

الَّذِینَ یَسْــتَمِعُونَ الْقَــوْلَ فَیَتَّبِعُــونَ أَحْسَــنَهُ أُوْلَئِکَ الَّذِینَ هَــدَاهُمُ اللَّهُ وَأُوْلَئِکَ هُمْ أُوْلُــوا الْأَلْبَابِبه ســخن گــوش

فرامی‌دهند و بهـــترین آن را پـــیروی می‌کنند اینانند که خدایشان راه نموده و اینانند همان خردمندانند

در این قســمت قصد داریم تا کمی شــما را با بــرخی از نمادهای موجـود در اسـکناس یک دلاری آشـنا کـنیم. این قسمت فقط آشنایی با این نمادها است و آن شا الله در قسمت‌های بعدی با کالبد شکافی عمیقتر ادعای خــود را اثبات می‌کنیم.که چرا می‌گوییم دلار یک طلسم است.

حال بیایید نگاهی دقیقتر به هسته مرکـزی و اصـلی دلار آمریکا بیاندازیم.

.The Great Seal

یا مهر و نشان اصلی آن.The coat of Arms

بـروی دلار آمریکا تصـویر جـورج واشـنگتن حک شـده.او موسس ایالات متحده آمریکاست.

کسی که 13 کلونی را متحد کرده و به زیر پرچمی واحد آورد.یک ماسون بـزرگ. پیش از پـرداختن به این مسـئله توضیحی اجمالی راجع به برخی اعـداد مقـدس ماسـونها را لازم می‌دانم.نخستین عدد 9 است که به حلقه 9 نفره زنجیره ماسونها، تعداد استادانی که در جستجوی حــیرام رفتند تعداد ضربه‌های درجه استادی و...اشاره دارد.

دومین عدد 11 است که آن نیز به دوستون بواز و جاکین (برجهای دوقلو)که بنا بر اعتقاد ماسونها در ابتدای معبد سلیمان قرار داشتند، عرض حمایل اسـتاد فراماسـون به سـانتی مـتر (مجمـوع سـتارگان 5 و 6 پر)، تنها عــدد دورقمی که اگر برعکس شود تغییر نمی‌کند اشاره دارد.

سومین عدد 13 است که بی‌شک از مهمترین نشانه‌های تعلق فراماسـونری به یهودیـان و مصر باسـتان است که دلایلی از قبیل اتفاق موسوم به پوریم در 13 فـروردین در عهد خشایار شاه، 13 تکه از بدن اوزیریس که توسط ایزیس(خدایان مصر باستان) پیدا شد، خیانت سیزدهمین نفر(یهـودا اسـخریوطی) به حضـرت مسـیح (ع) و ... مد نظر است.

چهـارمین عـدد 33 است که اشـاره دارد به 33 رتبه و درجه فراماسونری، حاصل ضرب عـدد مقـدس ماسـونها یعنی یازده در سه مرتبه شاگردی- ابزار یـاری و اسـتادی (11* 3=33)، سن حضرت مسیح هنگام کشته شدن(البته به نشان تمسخر مسیح توسط یهودیان).

درج تصویر جرج واشنگتن به عنوان اولین رییس جمهـور آمریکا که فراماســون اعظم و دارای درجه 33 در این تشکیلات بود البته بنای یاد بـود وی در واشـنگتن مملو از نشانه‌های ماسونی است.

در این تصویر او با حـرف یونـانی OMEGA احاطه شـده است.OMEGA به بازگشت منجی و نجـات دهنـده بشر (همـــان مســـیح) و آغـــاز عصر و دوره‌ای جدید تعبـــیر می‌شـود.OMEGA نمـادی است که پایـان یک زنـدگی با روشی قدیمی و شروع زندگی به روشی بهتر است.

پس این‌جا آقـــای جـــورج واشـــنگتن این اســـتاد اعظم فراماسون مسیح(شما بخوانید دجال) معرفی می‌شـود و آغـاز حیـات آمریکا آغـاز حیـات مجـدد و نو بشر تعبـیر می‌شـــــود. در گوشه مهر وزارت خزانه داری آمریکا که بـروی دلار حک شـده است.13 سـتاره پنتـاگرام وجـود

دارد.در کابالا عدد 13 به معنی LOVE و UNITY تعبیر می‌شود.(عجب اسم دهن پرکنی). در ابجد عبری Gimartia به هر حرف عددی خاص نسبت داده می‌شود و کلمات(عشق) و (وحدت) به عدد 13 تبدیل می‌شوند. در یی چینگ I Ching (کتاب تقدیرات) کتاب مقدس چینیان عدد 13 (ت،یونگ،جن) یا جستجوی‌هارمونی است.جستجوی‌هارمونی همان عشق است. البته عجله نکنید در این‌جا این عشق و وحدت با شیطان مطرح است.این کلمات همچو تیغ دولب هستند. (در پرانتز:اگر امروزه به قفسه‌های کتابفروشی‌ها یا سایت‌های اینترنتی مراجعه کنید و در درون خود هم به جستجوی "عشق"،"آرامش" و... باشید مطمئن باشید شیطان استقبال گرمی از شما خواهد کرد..شاهد این ادعا انبوهی از خزعبلاتی است که به اسم طالع بینی هندی،چینی،اسکیمویی،سرخپوستی،... و غیره در دسترس است.بیچاره درختهایی که بریده شدند و کاغذ شدند تا این مزخرفات را به دست من و شما برسانند.حتما کتاب گهر بار "راز Secret"_ را مطالعه کرده اید.من هر کسی را که دیده‌ام آن را خوانده به تمام آرزوهایش رسیده..باور کنید؟!!! یا مثلا می‌توانید سال‌های عمر و جوانی خود را با تمریناتی که جناب دون خوان به کارلوس کاستاندا داده حسابی تلف کنید..یا آثار گرانقدرپائولو کوییلو را بخوانید.. همان آقایی که ناشر آثارش امروزه در ایران خیلی معروف شده ...یادم نرود آثار گرانقدر عالیجناب"اشو" را فراموش نکنید اگر دور و ور شما کلاس یوگا بود حتما شرکت کنید..مخصوصا "تانترا یوگا"..میگن خیلی حال می‌ده. ولی هر چه در این عرفانهای هندی و بودایی پیشرفت کنید مطمئن

باشید به پای خـود مرتاضـان هنـدی نمی‌رسـید..اگه وضع شما خوبه حتما برای دیدار با جناب ساتیا سای بابایه سر هند برید..رود گنگ را هم فرامـــــوش نکنید..حتما در آب مقـــــدس آن‌جا غسل تعمید کنید و روح خـــــود را جلا دهید..فقط حواستون باشه پاتون به جنازه‌ای چیزی گـیر نکنه) بگذریم این قصه بماند تا مجالی دگر.....

در پشت دلار آمریکا عبارتی ذکر شـده به این عنـوان (IN GOD WE TRUST).

شــاید در نگــاه اول تصــور کنید خــوب مگر این جمله چه ایرادی دارد؟ اما خدایی که در این‌جا ذکر می‌شـود خـدای دیگریست.خدای الیستر کرولی.

اگر انگلیسی شـما خوبه می‌تونید آثـار این آقا رو بخونید تا بفهمید که این موجـــــود نحس که خـــــود را The Beast666می نامد به چه خدایی اعتقاد دارد.

آلیستر کرولی همـان زنـده کننـده سـنتهای جـادوگری در قرن بیسـتم.پـدر بـزرگ جـورج بـوش.همو که موفق شد دروازه ستاره‌ای را در هرم جـیزا بـازکرده و با شـیطانی به نــام Aiwas تمــاس گرفته و از دســتورات او کتــابی بنویسد.

او شـــعری دارد به نـــام AN HYMN FOR THE AMERICAN PEOPLE.این شـــعر یکی از نیایشـــهای شیطانی اوست که به مردم آمریکا تقدیم کرده.این شعر را بخوانید:

Though ruin wash the world in blood

Though death devour ,

though time decay ,

Let but our hearts hold brotherhood ,

And this they shall not take away ,

?Ashes to ashes? Dust to dust .

So let it be! In God we trust.Stand! and join hands!

!and let us sing

!Shake out Old Glory to the skies

With heart and hands defiant fling Our purpose against Destiny’s.

?Ashes to ashes? Dust to dust

So let it be! In God we trust

تصویر عقاب

این عقـاب نـیز 13 نـیزه و 13 شـاخه زیتـون یه چنگـال گرفته است.بروی زره او 13 نوار وجود دارد. عبـارت (E Pluribus Unum)ـ که در این تصـویر دیـده می‌شـود 13 حرف دارد.معـنی این عبـارت لاتین (از میـان همه ،یکی) است.و بر بالای سر او 13 ستاره پنج پر (پنتاگرام) درون ابری شناور است.

خود این 13 ستاره پنج پر یک ستاره شش پر(هگزاگرام) را می‌سازند. ستاره پنج پر در کابالا نماد انسـان و عـالم اصغر است(microcosm)

و ســـتاره شش پر نمـــاد کائنـــات و عـــالم اکـــبر است(macrocosom).

و خلاصه این‌که با جمع کــردن ســتاره‌های پنج پر و شش پر در این تصویر نمادین اتحـاد انسـان با کائنـات و عـالم اصغر با عالم اکبر به نمایش درآمده است.

AS ABOVE SO BELLOW AS BELLOW SO ABOVE

در نشان دیگری که بروی دلار حک شده تصـویر یک هـرم ناتمـام را می‌بیـنیم که در بـالای آن چشم جهـان بین در حال فرود بروی آن است. این‌جا نیز با عدد 13 بمبـاران می‌شویم. 13 حـرف عبـارت (ANNUIT COEPTS)(خـدا همیشه یاور ماست).

(در پرانــتز: همــان خــدایی که در بمبــاران هیروشــیما و ناکازاکی همراهشان بود.

همـان خـدایی که با همـراهی آن هواپیمـای مسـافربری ایرانی را در خلیج فارس سرنگون کردند و زنان و مردان و کودکان بیگناه را به شهادت رساندند.

همـــان خـــدایی که بفرمـــان او زنـــدانیان عـــراقی را در ابـــوغریب لخت کـــرده و ســـگان وحشی را بجانشـــان می‌انداختند و از آن‌ها عکس می‌گرفتند.

همان خدایی که با یاری او 20 میلیون مرد سـیاه پوست را از خانواده‌هاشان در آفریقا جـدا کـرده و به زور بـرای کار در مزارع کلـونی نشـین آمریکـای شـمالی به بـردگی گرفتند.

آری این خدا براستی یاور ایشان است.)

با تطـبیق یک سـتاره شش پر بـروی این تصـویر حـروف MASON را مشاهده می‌کنید. تمام شـدن و کامل شـدن هرم ناتمام با هرم کوچکتری که چشم جهان بین را حمل می‌کنـد، نمـادی از اتحـاد عـالم اصـغر و عـالم اکـبر است.هرم پایه عالم اصغر یا انسان و هـرم بـالایی عـالم اکبر یا کائنات.

خوب این چشم چیست؟

(در پرانتز: شاید فیلم ارباب حلقه‌ها را دیده باشید.

آن چشمی را که بر بالای آن ستون بود بیاد می‌آورید.

خود حلقه هم نمـاد است. در اربـاب حلقه‌ها ملت شـرور در شرق نقشه جغرافیا زندگی می‌کردند.همان هیولاهای زشت و بد تـرکیب.سـرزمین آن‌ها از نظر جغرافیـایی همان‌جـایی بـود که ما ایرانیـان و شـرقی‌ها مثلا(فلسـطینی‌ها) در آن‌جا زنـدگی می‌کـنیم. در آن فیلم‌هابیت‌ها که نقش منجی جهـان را داشـتند با کمک انواع موجـودات افسـانه‌ای و مـاورایی جهـان را از خطر بزرگی نجـات دادند.آن خطر چه بـود..حلقه The Ring... جـالب است که فقط‌هابیتها (همانهـایی که در سرزمینشان در غرب بود-همـان چشم آبی‌هـای مو بـور) حق داشـتند حلقه را حمل کنند ... بقیه نژادها اگر به حلقه دست می‌یافتند ممکن بـود وسوسه شـده و بـرای رسیدن به قدرت از این حلقه استفاده نامشروع کنند.

رشـته اصـلی من فیزیک هست. در فیزیک هسـته‌ای ما پس از یک انفجار هسـته‌ای..دود و غبـاری حلقه مانند را شاهد هستیم که در اثر ایجاد خلاء و سپس تـراکم هـوای اطـراف نقطه انفجـار حاصل می‌شـود..به این پدیـده

می‌گویند حلقه The ring .... حتما حدس زده‌اید که چرا ما لیـــاقت داشـــتن انـــرژی هســـته‌ای نـــداریم.چـــون ما موجودات شروری هستیم و ممکن است از این انرژی در راه نادرست استفاده کنیم..آخه ما جزء محور شرارت Axis of Evil هستیم. فقط آمریکا و همپیمانان غربی او هســـــتند که چـــــون تزکیه نفس کرده‌اند و البته (خـــــدا یاورشـــان هست) حق داشـــتن حلقه را دارند (ســـلاح‌های هســـته ای).البته اصلا نگـــران نباشـــید آن‌ها در این فیلم قول می‌دهند که حلقه را در چاهی از مـواد مـذاب ریخته و کاملا نابود کنند(خلع سلاح هسته ای).

ارباب حلقه‌ها به شما قول میدهد که دیگر اشتباهی بمب هســته‌ای در هیروشـیما و ناکـازاکی که آن‌ها هم کـاملا اتفاقی در مدار 33 درجه قرار داشتند نترکانند..

یادتـــان باشد این دفعه که خواســـتید یک فیلم‌هـــالیوودی ببینید به همـراه چیپس و پفک یک کتـاب دایـره المعـارف نمادشناسی هم با خود ببرید.)بگذریم....

اللَّهُ نُـورُ السَّـمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَـلُ نُـورِهِ كَمِشْـكَاةٍ فِيهَا مِصْـبَاحٌ الْمِصْـبَاحُ فِى زُجَاجَـةٍ الزُّجَاجَـةُ كَأَنَّهَا كَـوْكَبٌ دُرِّىٌّ يُوقَدُ مِن شَجَرَةٍ مُّبَارَكَةٍ زَيْتُونِـةٍ لَّا شَـرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَـادُ زَيْتُهَا يُضِىءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُّورٌ عَلَى نُـورٍ يَهْـدِى اللَّهُ لِنُـورِهِ مَن يَشَـاءُ وَيَضْـرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَـالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُـلِّ شَىْءٍ عَلِيمٌ

خـــدا نـــور آســـمان‌ها و زمین است مثل نـــور او چـــون چراغدانی است که در آن چراغی و آن چراغ در شیشه‌ای است آن شیشه گویی اختری درخشان است که از درخت خجسته زیتونی که نه شـرقی است و نه غـربی افروخته

می‌شـــود نزدیک است که روغنش هر چند بـــدان آتشی نرسـیده باشد روشـنی بخشد روشـنی بر روی روشـنی است خدا هر که را بخواهد با نور خویش هدایت می‌کند و این مثلها را خدا بـرای مـردم می‌زند و خـدا به هر چـیزی داناست

الَّذِینَ یُجَادِلُونَ فِی آیَاتِ اللَّهِ بِغَیْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ کَبُرَ مَقْتًا عِندَ اللَّهِ وَعِندَ الَّذِینَ آمَنُوا کَذَلِکَ یَطْبَعُ اللَّهُ عَلَی کُـلِّ قَلْبِ مُتَکَبِّرٍ جَبَّارٍ

کسانی که در باره آیات خدا بـدون حجـتی که بـرای آنـان آمده باشد مجادله می‌کنند [این ستیزه] در نزد خدا و نـزد کسـانی که ایمـان آورده‌اند [مایه] عـداوت بـزرگی است این گونه خدا بر دل هر متکبر و زورگویی مهر می‌نهد

این چشم جهان بین همان چشم هوروس Horus خـدای مصری است.

در مطالب قبلی در باره هوروس توضیح دادم. این چشم همان چشمی است که در مجسـمه بـودا آن را می‌یابید... چشم سوم علامتی که هندوها بین دو ابـروی خـود قـرار می‌دهند ،نمادی از این چشم سوم است. چشم شیوا.

چشم برزخی.

هــرم نمــاد انســانی است که در حــال مدیتیشن است و چشم روی هرم به معنی گشوده شدن چشم سوم است.

در این‌جا سنگ نهایی هـرم که با آن هـرم کامل می‌شـود Capstone یا Keystone هرم است.شاه کلید سنگهای هرم و ،نمـادی از مغز است. وقـتی که هـرم کامل شد و سنگ نهایی بر سر جایش قـرار گـرفت،مغز شـما به اوج

توانایی خود می‌رسد.مغز شـما با غـده صـنوبری Pineal Gland به اتحاد می‌رسد.

خـوب بحث طلسم را تا همین جا داشـته باشـید تا بعد به آن بـاز گـردیم. این‌جا لازم می‌دانم تا کمی دربـاره غـده صـنوبری Pineal Gland که در مغز ما انسـان‌ها قـرار دارد کمی توضیح دهم تا باز به مبحث طلسم بازگردیم.

غدد اصلی که سیسـتم درون ریز بـدن انسـان را تشـکیل می‌دهـــد، غـــده هیپوتـــالاموس، هیپوفـــیز، تیروئیـــد، پاراتیروئیـــد، آدرنـــال، جسم صـــنوبری و غـــدد تناســـلی می‌باشد که شـــــامل تخمـــــدان‌ها و بیضه‌هاست. جسم صنوبری که غده صنوبری نـیز نامیـده می‌شـود، در وسط مغز قرار گرفته است.

(در پرانـتز:در تصـاویر بـالا به آرایش موهـای مجسـمه و شـباهت آن با مجسـمه میـوه درخت صـنوبر(در واتیکـان) دقت کنید.در ضـــمن به آن دو طـــاووس که از آن میـــوه محافظت می‌کنند دقت کنید.کسـانی که با اسـطوره‌ها و نمادشناسی آشـــنا هســـتند،معـــنی طـــاووس و ملک طـــاووس(دربـــان بهشت) که ابلیس با فـــریفتن آن وارد بهشت شد را می‌فهمند.جـــــالب این‌جاست که ابلیس به شکل مار به بهشت وارد شد و آدم و حوا را فریفت.مـــار را هم خواهید دید.) این غـــده ملاتـــونین ترشح می‌کنـــد، هورمونی که چرخه خواب-بیداری را تنظیم می‌کند. غـــده صنوبری اخرین غده درون ریز بوده که که نقش و کاربرد آن کشف شده است. ومحل در مغز عمیق است و ظاهرا نشـــان دهنـــده اهمیت آن است.عـــده‌ای بر این باورند که این غـــــده که دقیقا از نظر جغرافیـــــایی در مرکز مغز

انسـان قـرار دارد ،همـان چشم سـوم یا چشم بـرزخی انسان است.

من در این‌جا قصد رد کردن و یا تائید کردن این قضـیه را ندارم.ولی آن‌چه برایم مسلم شده این است که در بـاره این غـده حقـایقی وجـود دارد.حقـایقی که از زمـان سـومریان و مصـریان افـرادی به آن دست پیـدا کـرده بوده‌اند. آن‌ها اعتقاد دارند که با فعال شدن این غـده در مغز دریچه‌ای جدید بـروی شـهود انسـان از اطـرافش گشوده می‌شود.فعال شدن این غـده را بـرخی به همـان چشم سـومی تعبـیر کرده‌اند که در مجسـمه‌های بـودا مشـاهده می‌کنید.در یوگـای هنـدی به این چشم سـوم (اجنا) می‌گویند.با فعـال شـدن آن انسـان توانـایی تله پاتیک عمیقی را پیدا می‌کند.

رنه دکارت فیلسوف معـروف آن را خانه روح نـام نهـاده است. چـیزی که مشـخص است این است که گـروهی به دانش فعال سازی این غده دست پیدا کـرده بوده‌اند و از زمـان باسـتان از این توانـایی جـادویی اسـتفاده‌های فراوان برده‌اند.و تا جـایی پیش رفتند که این نـیرو را به جای خداوند فرض کردند و به پرستش او پرداختند.

گمـان می‌کنم تا حـدودی با ریشه‌های مشـترک آئین‌هـای شرک آلـود سـومری،مصـری،یونـانی،هنـدی،بـودایی و ... آشـنا شـده باشـید.چـیزی که عجیب است این است که تمـامی آن‌ها از این غـده حـرف می‌زنند. که البته این حقیقت برای عامه مـردم مخفی است و تنها کسـانی به راز آن پی خواهند برد که به نمادها آشنا باشند و توانایی گشودن رمز و Decode کردن آن را داشته باشند.پس تا زمـانی که این قضـیه مخفی است ،اگر کسی از این

نـــیروی درونی اســـتفاده کند در نگـــاه دیگـــران حکم یک جادوگر و معجزه گر را دارد.

در عرفان‌های هنـدی و یوگا از نـیرویی و انـرژی صـحبت می‌شـــود به نـــام کنـــدالینی: از دید آن‌ها ،کنـــدالینی Kundalini (کندالینی نـیرویی روحـانی و کیهـانی است که به صـــورت حلقه شـــده در تمـــام انســـان‌ها بصـــورت وارونه در دهانه سوشـــومنا نیـــدی قـــرار گرفته است. کندالینی آگاهی خالص، رهایی و دانش است.) از دیـدگاه آنـــان وقـــتی که این انـــرژی ذخـــیره شـــده (که آن را به صورت و نماد دو مار نشـان می‌دهند)،حـرکت خـود را در بدن به سمت بالا و به تدریج انجـام می‌دهد وفـتی که در این مسـیر تمـام چاکراهـای خفته و عـیر فعـال را بیـدار کرده و فعال کرد،نهایتا به چـاکرای ششم می‌رسد. و آن چاکرا همان غده صنوبری یا چشم سوم است.

با فعال شدن این غده رویداد عجیب و منحصر بفـردی در بدن اتفاق می‌افتد.و آن این است که شـما مـاورای فضا و زمان را در حالیکه هنـوز خـود در فضا و زمـان هسـتید می‌بینید. واین پدیـــــده یک دروازه ســـــتاره‌ای است.یک StarGate.

آن‌چه که از طریق آن‌ها ادعا می‌شـود این است که شـما با افـزایش فرکـانس ارتعاشـات خـود خواهید توانست تا این غـده را فعـال کنید و بـرای افـزایش ارتعاشـات باید مدیتیشن کنید. (خواننـــدگان مـــاجراجو لطفا مـــراقب باشـند) بهـترین جا بـرای مدیتیشن از نظر آنـان زیر یک هرم است.زیرا هرم به خاطر ساختار خاص هندسی خـود بیشترین مقدار از انرژی کیهانی را دربافت کرده و کالبد شـما را با آن شـارژ می‌کند.و با این کـار شـما فرکـانس

ارتعاشـــات خـــود را طی چند مرحله رزونـــانس آن‌چنـــان افزایش می‌دهید که هم فرکانس با ارتعاشان موجـــود در غـده صـنوبری شـوید.و دروازه سـتاره‌ای را می‌گشـایید. البته اگر این هرم‌ها در محل تقـــاطع خطـــوط انتقـــال انـرژی زمین قـرار گرفته باشـند،بیشـترین اثر مشـاهده می‌شود.

من تا این‌جای قضیه مشکلی ندارم.مسـئله این‌جاست که شـــما خواهید توانست دروازه‌ها را بگشـــایید.و دید شـــما مـــاورای فضا و زمـــان را خواهد دید.حتما موجـــودات مـاورایی را ملاقـات خواهید کـرد ولی کـدام موجـودات را؟؟!! ادعـای من این است که شـما با شـیاطین و اجنه ارتباط برقرار خواهید کرد. آن‌چه که در طول تاریخ آن‌ها در لژهای مخفی خـود آن را بارها و بارها انجـام داده‌اند. حالا شاید متوجه شده باشید که سـاختمانهای هـرمی چه نقش کلیـدی در این پدیـده ایفا می‌کنند. شـاید بد نیاشد که بدانید همـــان گونه که چشم ســـوم (غـــده صـــنوبری) Pineal Gland در مرکز جغرافیـــای مغز ما قـــرار دارد.اهـرام مصر در مرکز جغرافیـای انـرژی کیهـانی در زمین قـــرار گرفته است. وتمـــام شـــهرهای ســـاخت فراماسـون‌ها و تمـام لژهـای آنـان روی این خطـوط و مخصوصا محل تقـــاطع این خطـــوط قـــرار گرفته‌اند. ومصـــریان باســـتان و فراعنه به دروازه‌هـــای ســـتاره‌ای دست یافته بودند.

وَقَالَ فِرْعَوْنُ یَا هَامَانُ ابْنِ لِی صَرْحًا لَّعَلِّی أَبْلُغُ الْأَسْبَابَ* أَسْـبَابَ السَّـمَاوَاتِ فَـأَطَّلِعَ إِلَی إِلَـهِ مُوسَـی وَإِنِّی لَأَظُنُّهُ کَاذِبًا وَکَذَلِکَ زُیِّنَ لِفِرْعَوْنَ سُـوءُ عَمَلِـهِ وَصُـدَّ عَنِ السَّـبِیلِ وَمَا کَیْدُ فِرْعَوْنَ إِلَّا فِی تَبَابٍ*

و فرعون گفت:ای‌هامان! برای من کاخی بلند بساز تا به آن درها دست یابم*

درهای آسمان‌ها،تا از خدای موسی آگـاه شـوم.من او را دروغگو می‌پندارم.

اینچنین عمل زشت فرعون در نظرش آراسـته شد و زیبا جلـوه نمـود و از راه حق بازداشـته شد.و مکر و تـدبیر فرعون جز به کار هلاکش نیامد.

بـرمی گـردیم به جنـاب الیسـتر کـرولی یا همان‌جـادوگر عصر مدرن:

همـانطور که در قسـمت‌های قبل دروازه‌هـای سـتاره‌ای توضیح دادم ،به این نکته اشاره شد که او موفق شد تا با انجام مناسک جادویی خویش دروازه‌های سـتاره‌ای را در هرم گیزا در مصر بگشـاید. او موجـودی را رویت کـرد به نام Aiwas. او از قیافه او تصـویری کشـید.او بـرای این شـیطان نمـاد و مهـری را کشـید.که در تصـویر مشـاهده می‌کنید.در این طلسم به خوبی حـروف OZ را مشـاهده می‌کنید.

نمی دانم،شاید شما در کـودکی فیلم یا کـارتون جـادوگر شـهر OZ را دیـده باشـید.در این فیلم چهـره این جن به خوبی نمایش داده شده است.من توصـیه می‌کنم تا حتما این فیلم را ببینید و آن‌گـــــاه از آن‌چه که امـــــروزه در اطرافتان اتفاق می‌افتد شوکه شوید.(حادثه 11 سپتامبر را ببینید)

یک جن در هرم گیزا توسط کرولی ظاهر شد. این اتفاق در روزهای 8،9،10 آوریل سال 1904 میلادی افتاد.این

جن به آلیستر کرولی گفت که او کـاهن و مشـاور خـدای مصـری Hoor-pa-Kraat است.هـور پا کـارات نمـادی و تجسمی از خدای مصر باستان حوروسHorus است.یک شـــیطان که شـــباهت فوق‌العـــاده عجیـــبی به آن‌چه از تصاویر بیگانه‌های فضایی در ذهن دارید،داشت.

البته آلیستر کرولی برای زیارت این موجود زحمت خیلی زیـــادی کشـــید.این اجنه بـــرای نشـــان دادن خـــود رونما می‌خواهند.مثلا آن‌ها خیلی به خـــــون و خـــــون ریختن علاقمندند.اگر این خـــونریزی همـــراه با اعمـــال شـــنیع (س/ک/س/ی) همـــراه باشـــد،صد البته اثـــری چند برابر خواهد داشت.آلیســتر کـرولی سـالیان زیـادی را صـرف اینگونه فعالیتها کـــرد.او شـــنیع‌ترین و وحشـــتناکترین اعمالی را که در تصور من و شـما می‌گنجد انجـام داد که البته من شرم دارم و معذورم که آن‌ها را بیان کنم.

يا ايُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّـيْطَانِ وَمَن يَتَّبِـعْ خُطُـوَاتِ الشَّـيْطَانِ فَإِنَّهُ يَـأْمُرُ بِالْفَحْشَـاء وَالْمُنكَـرِ وَلَـوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنكُم مِّنْ أَحَدٍ أَبَـدًا وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّى مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ

ای کسانی که ایمان آورده‌اید پای از پی گامهای شـیطان منهید و هر کس پای بر جای گامهـای شـیطان نهد [بداند که] او به زشتکاری و ناپسـند وامی‌دارد و اگر فضل خـدا و رحمتش بر شـــما نبـــود هرگز هیچ کس از شـــما پـــاک نمی‌شد ولی [این] خداست که هر کس را بخواهد پـــــاک می‌گرداند و خدا[ست که] شنوای داناست

او به آلیستر کرولی گفت که او رسـالت دارد تا پیـام این خدا را برای انسان‌ها برساند و آغاز عصر جدید بشریت و

قـرن جدید انسـان‌ها را به آن‌ها اعلام کند.(آری آن‌چه که تا به آن روز مخفی بود،توسط کرولی علنی شد) Aiwas سه بخش از کتــابی را که بعــدها به کتــاب قــانون The Book Of Law مشـهور شـد،به آلیسـتر کـرولی دیکته کــرد.این کتــاب نقشه راه رســیدن به این عصر جدید را افشا می‌کـرد.یک سـلطنت دو هـزار سـاله.عصـری پر از خــون و آتش. مملو ازجنگ و کشت و کشــتار.عصــری با آزادی‌ها و ولنگاریهای بی‌مانند.عصـری با هـرج و مـرج و آشــوب لجــام گســیخته.عصــری دقیقا مشــابه آن‌چه که امــروز من و شــما در آن زنــدگی می‌کــنیم. پس از این ملاقــات شــوم بــود که دنیا به آتش کشــیده شد تا این شــیاطین از خــون و خــون ریــزی ســیراب و سرمست شـوند..من مـدارکی را در اختیـار دارد که ارتبـاط تک تک این افراد جنگ سالار با آلیستر کرولی را ثابت می‌کند.

و دنیا با سرعت دیوانه بار و جنون آمیزی به سمت بی‌بند و باری و ولنگاری و ابتذال پیش رفت:مطرح شدن گـروه موسیقی BEATLES با آوردن آن‌ها از انگلیس به آمریکا و شیوع مصرف مواد مخدر و توهم زا و جنبش هیپی‌ها و جنبش همجنسبازان و ... تا به امروز

فلسفه حاکم بر این کتاب بعـدها به Law of Thelema مشـهور شد. Thelema یک لغت یونـانی است به معـنی (خــواهش Will)(خــواهش حقیقی True Will)، این فلسفه هسته مرکزی فلسفه آلیسـتر کـرولی را تشـکیل می‌دهد. این‌که هر چه که نفس آن را می‌خواهد روا است.نفست را با اجــرای خواهشــهایش شــاد کن و سیراب. همـان فلسـفه‌ای که دکـتر آنتـوان لـوی Anton

Szandor LaVey برپایه این فلسـفه کلیسـای خـود را بنیان نهاد.

کلیسای شیطان پرستان.

دوستان من در ذهن خود آن‌چه را که از شیطان پرسـتان دارید به دور بریزید. همه کار آنان خـالکوبی بـروی چشم و ابرو و خون خوردن و ... اینجور حرفها نیست.

گرچه انتهای کار آنان به جـایی فجیع‌تر منتهی می‌شـود. ولی حـرف اصـلی آنـان چـیز دیگریست.آنـان می‌گویند. (آن‌چه که تو دوست داری،آن درست است) این امیـــال توست که ارزش دارد.نفست را با رساندن به این امیـال سـیراب کن. آن‌گـاه معجزه‌ها را مشـاهده کن دقیقا نعل به نعل آن‌چه که در کتـاب راز Secret می‌خوانید. دقیقا آن‌چه که از دموکراسی در ذهنمـــــان جا داده‌اند. آن‌ها می‌گویند آن‌چه میل اکثر مـردم است حق است.آن‌چه که دوست داری انجـام ده. هر جـور که دوست داری زنـدگی کن. هر عرفانی را که دوست داری همان راه توست. (به عـدد انسـان‌های روی زمین راه بـرای رسـیدن به خـدا هست). این بزرگ‌ترین دروغ شیطان است.

دوست من حـــتی اگر امـــروز همه ما در یک همه پرسی شرکت کنیم و به نبود خدا رای دهیم... ولی بدان باز خدا هست.و راه او فقط یکی است راه راست. از تانترا یوگا و گـــروپ س ک س به خـــدا راهی نیست.این راه رو به جهنم است. راه نجـــــــات در درون ماست در مرکز جغرافیای وجودمان...در مرکز نه در شـرق تو..... و نه در غـرب تو...آن نـور ،نـور خداسـت، آن نـور نـور علی نـور است.

وَ جَعَلنا مِن الماءَ کُلُّ شَی ء حَیّ.

و ما زندگانی هر چیزی را از آب قرار دادیم

وَهُوَ الَّذِی یُنَزِّلُ الْغَیْثَ مِن بَعْدِ مَا قَنَطُوا وَیَنشُرُ رَحْمَتَهُ

و اوست که بعد از نومیـــــدی خلق برایشـــــان بـــــاران می‌فرستد، و رحمت خود راگسترش می‌دهد.

در قسـمت قبل در بـاره کتـاب The Book of Law و آلیستر کرولی توضیح دادم.حال به پیشـگویی عجیـبی که در این کتاب ذکر شده دقت کنید.

در این کتاب The book of Law ،و در بخش سـوم آن قطعه‌ای وجود دارد:

hail ye twin warriors about the pillars of the‘ world

‘for your time is nigh at hand

(درود بر شما،دو جنگجوی پیرامون ستونهای جهان،

زمان نابودی شما در حال رسیدن است)

آیا می‌دانید چه کسـانی برجهـای دوقلـوی مرکز تجـارت جهانی را ساختند؟ دو یهودی فراماسون دو سـرمایه دار بزرگ از خاندانی راز آلود.

نلسون و دیوید راکفلر

Nelson & David Rockefeller

خیلی تعجب‌آور نیست که آن‌ها می‌دانســـتند چـــیزی را می‌سازند که قرار است روزی نابودش کنند؟؟

کمی فکر کنید.آیا می‌دانستید که پایه‌های ساختمانهای تجارت جهانی به چه شکلی بود.

دیاپازون.

نصب این دیاپازونها چه دلیلی داشته؟پس از انفجار چه فرکانسی ایجاد شده؟این فرکانس چه دروازه‌ای راگشوده؟کدام دروازه ستاره‌ای را؟

محل برخورد هواپیماها دقیقا انتخاب شده بوده.آن‌ها منطبق با مکانهایی خاص در درخت زندگی در کابالاست.به تصاویر دقت کنید.این دو برج چه ارتباطی با دو ستون سر در لژهای فراماسونری دارد؟ آقای جورج بوش پس از فاجعه 11 سپتامبر حرف جالبی زد؟ البته ایشان در لحظه برخورد هواپیماها با دو برج در یک دبستان آمریکایی در حال بازدید بودند.بچه‌ها داشتند داستانی را می‌خوانند و آقای بوش هم داشت در حالیکه کتاب را برعکس در دست گرفته بود، با بچه‌ها همراهی می‌کرد و این داستان را می‌خواند.می دانید آن کتاب چه بود. داستام پنPAN.خدای یونانیان مشرک.یک شیطان به شکل بز.

این جماعت شیطان پرست عجیب علاقه‌ای به برعکس و برعکس خوانی دارند.نماد شیطان پرستان در کلیسای شیطان یک صلیب برعکس و وارونه است.آقای جورج بوش هم که از زمان دانشجو بودنش در دانشگاه Yale عضوگروه SKULL&BONES بود و در شیطان پرستی ید طولایی داشت.

جـورج بـوش بعد از حادثه در تلوزیـون ظـاهر شد و رگ کابویی و تگزاسـیش گـرفت و گفت:در غـرب وحشی یک ضرب المثل هست. او تحت تعقیب است.زنده یا مرده.

کی؟ اسـامه بن لادن؟ یا همـون TIM OSMAN مـامور سابق CIA در پاکستان؟

TIM OSMAN مـامور CIA بـادکنکی بـود که آقـای برژینسکی بادش کرده بود.از سـال‌ها قبل. و آمـاده بـود برای نوکری و جاننساری. تصاویر را ببینید.

خوب دوستان روشنفکری که در این چند روز خیلی به ما لطف داشته و ما را مورد محبت خود قـرار داده‌اند.لطفا خیلی رگ گردنی نشوند.

چند روز پیش یک خـانوم روشن فکر بـرای ما نظر گذاشته بود:

که ما می‌خواهیم تمـام تـاریخ تمـدن بشر را زیر سـئوال ببریم.؟؟!!

ایشـان فرمودند.. که ما راه این تمـدن درخشـان را بی‌شما بهتر ادامه می‌دهیم و این راه برای ما بدون شما همـوارتر است.خـوب واقعا اگر در این راه پرشـکوه و درخشان بدون ما کار شما راحـتره، عیـبی نـداره.. ما رو هم از سر راه بردارید تا کلکسـیون افتخـاراتتون تکمیل شود.

حالا خدایی با این تمدن درخشان و این علوم بی‌بدیل که اربابـان شـما در اختیـار دارند و این همه تکنولـوژی و ماهواره و آواکس و سازمانهای رنگارنگ جاسوسی....

شما به ما بگید...این بن لادن پدر سوخته کجاست؟ چرا سر و کلش پیدا نمی‌شه؟

دم خروس پیداست.. .....

دوست روشنفکر من.....شما هم خیلی جامه ندران و گریبان چاک نکن و هوار نکش

و هی زنده باد روشن فکر. زنده باد روشن فکر نکن... بگذریم

برگردیم به کتاب THE BOOK OF LAW اثر درخشان آلیستر کرولی:

در بخش سوم این کتاب در قسمتی دیگر Liber ccxx,chapterIII,Verse 73 اینگونه می‌خوانیم:

“paste the sheets from right to left and from top to bottom then behold”

(کاغذها را از راست به چپ،آن‌گاه از بالا به پایین به هم بچسبانید و آن‌گاه مشاهده کنید)

وقتی که ما یک یک دلاری آمریکا را که از آن به ستون جهان تعبیر می‌شود را اول از راست به چپ و سپس از بالا به پایین تا بزنیم و به هم بچسبانیم..

می توانیم رازی را که این جماعت کابالیست پیرو شیطان از چشمان همه مخفی کرده‌اند،مشاهده کنیم)

در یک دلاری کل داستان مشخص است.

لطفا مقاله دلار آمریکا و یازده سپتامبر را بخوانید.

در آن‌جا اگر این فرمـول را بـرای 5،20،50،100، دلاری انجـام دهیدوداسـتان 11 سـپتامبر در سـال 2001 را می‌بینید.

آن که گذشت با یک دلاری می‌فهمید برای حمله بعدی چه نقشه‌ای دارند.در 2012ـ اگر یک دلاری را با این روش تا بزنید.نمادها برای شما مشـخص شـده و پـرده از این راز گشـوده می‌شـود. وقـتی که دو مهر حک شـده بر دلار بروی هم قرار گرفتند می‌بینیم که عقـاب به درون هـرم فرو می‌رود.

عقـاب را می‌تـوان یک هواپیما تصـور کـرد و هـرم را یک برج؟؟؟؟

THE EAGLE HAS LANDED????????

ولی نه صبر کنید،داستان ادامه دارد.

این تصـویر همـان نمـادی است که در کارتهـای تـاروت وجود دارد.

کارتهای تاروت فقط در فـالگیری و پیشـگویی اسـتفاده نمی‌شـوند.(در ایـران این روزها اسـتفاده از کارتهـای تاروت بعد از فال قهوه و پاسور خیلی مد شده.کتابهـای تـاروت هم در کتابفروشی‌ها به وفـور یـافت می‌شـود؟؟؟؟!!!) در کارتهـای تـاروت که یادگـار کابالیسـتهای مصر باسـتان است این فاجعه به روایت تصـویر نشـان داده می‌شـود. نـیرویی که در این تصـاویر توسط برخورد صاعقه به برج نشان داده می‌شـود،همـان نـیرویی است که در لحظه فـرو رفتن عقـاب در هـرم وجود دارد.

این نیرو Active است. نیروی Passive، نـیرویی است که در جهت عکس توسط ساختمان آزاد می‌شود. نیرویی بـــرای گشـــودن یک دروازه ســـتاره‌ای در گراند زیـــرو. Ground Zero. (نمیـدونم این مفهـوم رو چطـور باید توضـــیح داد که همه بفهمن؟) این نـــیرو که در کارتهـــای تـــاروت نشـــان داده شـــده یک نـــوع انـــرژی Emotional Water Energy هست. بله انرژی احساسی که آب دارد. خوب داستان آلیستر کـرولی و طلسم دلار را تا قسـمت بعد فراموش نکنید. این‌جا لازم است کمی بیشتر توضـیح دهم.

احتمـالا این مطلب را خوانـده با شـنیده‌اید که آب شـعور دارد و احساســات و انـــرژی درون احساســات را جـــذب می‌کند.اولین بـار یک دانشـمند ژاپـنی به نـام MASARU EMOTO این حقیقت را کشف کـــرد. بی‌دلیل نیست که اینهمه در قرآن مجید از آب (ماء) اسم برده شـده.نـزول ماء از آسمان.(حتما تحقیق کنید) ما در فیزیک کوانتوم با نوعی انرژی پایه‌ای آشنا می‌شـویم. انـرژی نقطه صـفر ZERO POINT ENERGY

اگر این انرژی به خـدمت گرفته شـود.تمـام جنگها پایـان می‌گیرد و فقر از جهان رخت می‌بندد. این انـرژی در آب وجود دارد.این انرژی در ما وجود دارد.این انرژی در همه جای این عـالم وجـود دارد. آب و ما حاملهـای این انـرژی هسـتیم. آن‌ها در آزمایشـگاه مخفی خـود بـروی آن کـار می‌کنند.ولی نمی‌خواهند شـــما از این حقیقت چـــیزی بدانید.

این انـــرژی هیچ آلـــودگی نـــدارد و اصلا قابل مقایسه با سوختهای فسیلی و حتی انرژی هسته‌ای نیست.

امامی که من او را منجی می‌دانم با ظهـور خـویش علم برای بشریت می‌آورد.علمی که علم بشر تا به امــروز در برابر او فقط چون 2 حرف از 28 حرف است.با ظهـور او جهان آرام می‌گیرد و آتشها خاموش می‌شـود.گـرگ و بره در کنار هم زندگی می‌کنند.آن روز دست من و تو در جیبهـــای یک‌دیگر است.تمـــام جنگها در زمین به خـــاطر انرژی است.حتی جنگ زنان و شوهران.حتی جنگ فرزند و پـــدر و مـــادر.همه‌چـــیز بخـــاطر انـــرژی است.تمـــام حسادت‌های ما و جنگهای ما از این‌جا ناشی می‌شـــود که ما می‌خواهیم از یک‌دیگر انرژی بدزدیم.ما نیمی دانیم که چه منبع عظیمی از انرژی را در اختیار داریم.ما از وجـود این منبع انـــــرژی غـــــافلیم.خداوند بر ما این منبع را می‌باراند و زمین مرده را زنـده می‌کند.پس دعـای بـاران بخوانید.

آب چه نقشی در انسان و احساس و عواطف او دارد؟

نورولوژیست‌ها در رابطه با مغز انســـان و ســـاختار آن اثبات کرده‌اند که ترکیبـات سـاختاری مغز انسـان شـامل 78%ـ آب، 10%ـ چربی، 8%ـ پروتئین و 4%ـ سـایر مـواد است.

مجوعه دستاوردهای اخـیر علمی در مـورد آب، حـاکی از آن است که زمان آن فرا رسیده که دیدگاه خود را نسبت به این اکسیر شگفت انگیز حیات متحول کنیم. تا پیش از این، تصـور بر آن بـود که تمـامی ویژگی‌هـای آب صـرفاً توسط دانش شـــیمی قابل تبـــیین است اما اکنـــون این پندار توسط برخی از دانشمندان به چالش کشـیده شـده است. ارتعاشات کوانتومی، خلاء Zero Point Energy، خود را در رفتار مولکـول آب متجلی می‌کند. ممکن است

آب داری نـــوعی حافظه باشد و بتواند اطلاعـــات محیط پـــیرامون خـــود را در خـــود ثبت کند. با جـــدی‌تر گـــرفتن پژوهش‌هایی نظیر هومیوپاتی، ممکن است انسان بتواند به حقـایق مهم‌تـری در مـورد آب، این اکسـیر حیـات پی ببرد.شاید تا به حال، هنگام نوشـیدن جـرعه‌ای آب سـرد، این سئوال از ذهنتان گذشـته باشد که به راسـتی در این مایع حیات بخش چه اسـراری نهفته اسـت؟ آیا این مـایع فقط همـان H2O است یا این‌که ویژگی‌هـای ناشـناخته بســیاری در این اکســیر حیــات پنهــان اســت؟البته اگر پژوهش‌هـای انجـام شـده در مـورد آب را به طـور جـدی دنبال می‌کنید،ماسارو اموتو با پژوهش خود نشان داد که آب نسبت به احساسات و ادراکـات محیط پـیرامون خـود واکنش نشان می‌دهد. به عنوان مثـال، وی نشـان داد که بلـور یخی که تحت تـأثیر احساسـات مثبت بـوده اسـت، بســیار زیبــاتر از بلورهــایی هســتند که تحت تــأثیر احساسات منفی بوده‌اند. اموتو در کتاب پرفـروش خـود جزئیات تحقیقاتش را به طور کامل شرح می‌دهد.

در تصاویر بالا اثر احساسات خـوب و مثبت و احساسـات بد و منفی را بر آب مشاهده می‌کنید.

این تصاویر با میکروسکپ در لحظه تشکیل کریســتالهای آب گرفته شده است.البته بسیاری از دانشـمندان نسـبت به دســتاوردهای اموتو با دیـــده تردید می‌نگرند زیـــرا یافته‌هــای اموتو دربــاره آب، چنــدان از روش متعــارف علمی که آن‌ها به آن عــادت دارنــد، تبعیت نمی‌کند ولی آخـرین یافته‌هـای دقیق علمی در مـورد این مـایع حیـات بخش، نتایجی به همان اندازه شگفت انگیز در پی داشته است.اکنون بر اساس دسـتاوردهای علمی چـنین به نظر

می‌رسد که تأثیر آب بر روی ارگانیسم‌های زنده، تـأثیری فراتر از فرآیندهای شـیمیایی صِـرف باشد. در واقع باید گفت که دو عامل آب و حیـات از درون و در عمیق‌تـرین فرآیند کیهـان با همـدیگر در ارتبـاط هسـتند و این ایـده حتی از عجیب‌تـرین دیـدگاه‌های شـرقی نسـبت به حیـات هم شگفت انگیزتر است.

البته پیش از دستاوردهای اخیر دنیـای علم در مـورد آب، باز هم در یک نگاه می‌شد دریافت که تمامی دانشـمندان اذعان دارند که این مـاده ویژگی‌هـای عجیـبی دارد که آن را برای حیات ضروری کـرده است. به عنـوان مثـال، این واقعیت که آب جامد یعنی یخ برخلاف سایر مواد، نسـبت به فـاز مـایع خـود چگـالی کم‌تـری دارد، از انجمـاد اقیانوس‌ها و محو شدن حیـات در زمین جلوگـیری کـرده است.همین طـور مقـاومت بـالای آب در برابر تغیـیرات دما، نقش مؤثری در متعادل کردن نوسان‌های دمایی آب و هـوای کـره زمین داشـته و همین امر به ارگانیسم‌های زنده فرصت لازم را بری تطبیق خـود با شـرایط محیطی داده است.در قـرآن به خـاطر تقـرب فوق‌العـاده آب وزندگی وحیات درچندین مورد حیات انسان‌ها وزندگی به آب نازل گشته از آسمان تشبیه شده است.

در آیه 45 سوره کهف خداوند حیات و زندگی آدمیـان را به آبی تشبیه نموده که از آسـمان فـرود می‌آید ومـوجب نمو گیاهان می‌گردد و سپس دوران کوتاه حیـات گیـاهی آن به انجام وپایان می‌رسد.نکته بسیار زیبا درهمان اصل تشبیه است که حیـات،آب است وآب، حیـات است.رویش و رشد نیز از برکات همین آب حیات است. نقش محوری آب در حیـات و زنـدگی بشـریت مـوجب گردیـده است که

خداوند سبحان خواندن خـویش ونحـوه خـدا خـوانی را به نوعی به آب تشبیه نماید و باطل جویان و گمراهان را به کسانی تشـبیه سـازد که به سـوی آب دست دراز می‌کنند تا قدری از آن را به لبان تشنه خـویش رسـانند اما هرگز کامشان سیراب نمی‌گردد.

پژوهش‌هـای اخـیر نشـان می‌دهد که فرمـول شـیمیایی ساده آب، همان عـاملی است که اغلب دانشـمندان را در شـناخت نکـات ظـریفی که در پشت ویژگی‌هـای شـگفت انگـیز این اکسـیر حیـات وجـود دارد، دچـار اشـتباه کـرده است.در واقع باید توجه داشت که نکته کلیــدی در مــورد بســیاری از ویژگی‌هــای آب، پیوند شــیمیایی بین اتم اکسیژن با دو اتم هیـدروژنی که این مولکـول را تشـکیل می‌دهنـد، نیسـت،بلکه نکته کلیـدی در پیوند بین اتم‌هـای هیدروژن در مولکول‌های مختلف آب با همدیگر است.این پیونــدهای هیــدروژنی حــداقل 10 مرتبه از یک پیوند شیمیایی معمولی ضعیف ترند و این بدان معنی است که اگرچه این پیوندها قادرند مولکول‌هـای آب را به همـدیگر اتصال دهند، اما در عین حال به راحتی هم در دمای اتاق شکسته می‌شوند.بنابراین یک قطره آب در واقع دریـایی پرتلاطم از مبارزه میان نظم و بی‌نظمی است که در آن ساختارها به طور مستمر شکل گرفته و از بین می‌روند. همین امر منجر به ده‌ها ویـژگی عجیب و غـیر عـادی آب می‌شود.)از دارا بودن نقطه جوشی به اندازه 150 درجه سـانتی گـراد بـالاتر از سـایر مایعـات مشـابه گرفته تا مقاومت بسـیار بـالای آن در برابر تـراکم)هرچند تمـامی پیوندهای مؤثر بر مولکول آب اساسـاً در نتیجه تأثیرهـای کوانتـومی شـکل می‌گیرند اما در این میـان، پیونـدهای هیــدروژنی تحت تــأثیر یکی از شــگفت انگــیزترین این

پدیـده‌های کوانتـومی به نـام «ارتعاشـات نقطه صـفر» هستند. ZERO POINT VIBRATION

این ارتعاشـات که همـواره و در تمـامی گسـتره جهـان وجـــود دارنـــد،در واقع حاصل اصل مشـــهور عـــدم قطعیت‌هایزنبرگ (HEISENBERG). هستند که بر اساس آن یک سیســتم نمی‌تواند در یک لحظه زمــانی، مقــدار انــرژی کــاملاً مشخصی داشــته باشد.به همین دلیل هم حــتی اگر دمــای جهــان به نقطه صــفر مطلق رســیده و منجمد شــود بــاز هم این ارتعاشــات نقطه صــفر که از انرژی فضای تهی یا (خلاء) حاصل می‌شوند به قوت خود باقی خواهند ماند.

نتایج چنین پژوهش‌هایی اغلب غیرمنتظره بوده و تمامی فرض‌های ساده موجود در مورد چگونگی کارکرد حیات را به چالش می‌کشد. اکنون به طور یقین می‌توان گفت که دیدگاه مرسوم موجود که سعی دارد تمامی اسرار حیـات را صرفاً در مجموعه‌ی از ژن‌ها و پروتئین‌ها خلاصه کنـد، ساده لوحانه به نظر می‌رسد، چراکه اینک مشخص شــده است که همین ژن‌ها و پروتئین‌ها بــدون کمک مســتقیم اکسیر بی‌رنگ و بی‌بوی حیـات، یعـنی آب، حـتی قـادر به انجام ابتدایی‌ترین وظایف خود هم نیستند.

یک دانشــمند می‌گوید: (بــدون آب، تنها با واکنش‌هــای شـیمیایی مواجه هسـتیم اما در حضـور آب، واکنش‌هـای زیست شناختی شکل می‌گیرند(

خوب حتما می‌گویید، آب و انـرژی نقطه صـفر چه ربطی به دلار آمریکا دارد؟ چه ربطی به طلسم دارد؟

این توضیحات لازم بود تا کمی بیشتر درباره آب فکر کنید...

با ما باشد تا قسمت بعد و ارتباط این مطلب با مطلب بعدی را ببینید.

حالا برید یک لیوان آب خنک بخورید و بروی احساسات خوب خودتان تمرکز کنید..

وإن يَكادُ الّذينَ كَفَروا لَيُزلِقونَكَ بِأَبصارِهِم لَمّا سَمِعُوا الذِّكرَ و يَقولونَ إِنَّهُ لَمَجنونٌ * و مَا هُوَ إِلاّ ذِكرٌ لِلعَلَمين

و همانا نزدیک است کافران هنگامی که قرآن را می‌شنوند، با [نگاه‌ها و] چشم‌های‌شان تو را به زمین بزنند و می‌گویند: او مجنون است؛ حال آن‌که قرآن [یا پیامبر]جز اندرزی برای جهانیان نیست.

خوب به این‌جا رسیدم که چگونه طبق دستور آلیستر کرولی کاغذها(دلار) را تا بزنیم.. و با این تا زدن وقتی مهرها بروی هم قرار می‌گیرند مشاهده می‌کنیم ... که....عقاب با سر به درون هرم فرو می‌رود. وقتی دو مهر یا همان دو نشان روی دلار را از جهت دیگر بروی هم قرار می‌دهیم.تصویری مخالف تصویر قبلی ظاهر می‌شود. عقاب و به طور اخص سر عقاب نمایانگر عنصر فعال آب در سنتهای غربی جادوگری کابالا است.

آب یک عنصر فعال است یک Active Element.

شکل یک مثلث بر عکس در کابالا نشانگر Passive Element of Water است.

چرا عقاب نماد آب است؟

در ستاره شناسی بر پایه اسطوره‌های مصری و زودیـاک Zodiac ،عقاب بر برج عقرب دلالت می‌کند و عنصر این برج آب است.

(دوستانی که نمی‌دانند:زودیـاک روش سـتاره شناسی و نجومی است که ریشه در اسـطوره‌های مصـری و بـابلی دارد. و بسیار مورد علاقه جماعت کابالیست و رمـالان و جادوگران آنان است)

در آثـــار هـــنری و نقاشـــیهای مســـیحی قبل و بعد از اوانجلیستها 4 حـواری عیسی(ع) که اناجیل چهارگانه را به آن‌ها نسـبت می‌دهند(مـتی،مـرقس،لوقـا،یوحنا)، با 4 نماد مختلف به تصویر کشیده می‌شوند.

عقاب،شیر،مرد،گاو..

این 4 نماد از مکاشفه حزقیال که در کتاب مقدس از آن دکر شده نشات گرفته است.

در کتـاب مقـدس، کتـابی و جـود دارد به نـام (حزقیـال نـبی).در این کتـاب ادعا شـده که حزقیـال نـبی یکی از انبیاء بنی اسرائیل بوده و همـراه مـردم یهـودی در بابل در تبعید بسر می‌برده.وی در این کتاب پیشـگویی می‌کند که مـردم یهـود از تبعید نجـات یافته و به وطن خـود بـاز خواهند گشت و اورشـــلیم و معبد را دوبـــاره بنا خواهند کرد.

این پیشگویی 50 سال بعد به تحقق می‌پیوندد.

این کتاب با رویا و مکاشفه‌ای که برای حزقیـال روی داد شروع می‌شود: ”در یکی از این رویاها،طوفانی دیدم که از شمال به طرف من می‌آمد.پیشاپیش آن،ابر بزرگی از

اتش در حرکت بود،هاله‌ای از نور دور آن بـود و درون آن چیزی مانند فلزی براق،می درخشید.سپس ،از میان ابـر، چهـار موجـود عجیب ظـاهر شـدند که شـبیه انسـان بودند.ولی هر یک چهار صـورت و دو جفت بـال داشـتند! پاهای‌شان نیز مثل پای انسان بـود،ولی پنجه پایشـان به سم گوسـاله شـباهت داشت و مانند فلـزی بـراق می‌درخشـید.زیر هر یک از بالهای‌شـان،دست‌هایی می‌دیدم مثل دست انسان.انتهای بالهای آن‌چهار موجـود زنده به یک‌دیگر وصل بود.آن‌ها مستقیم حرکت می‌کردند بـدون آن‌که برگردند. هر یک از آنـان چهـار صـورت داشت:درجلو انسان ،در طرف راست شـیر ،در چپ گـاو، و در پشت صورت یک عقاب را داشتند.هر کدام دو جفت بـال داشـتند ،که یک جفت بـاز بـود ..... در میـان این موجودات زنده،چیزهایی شـبیه ذغـال افروخته با مشـعل روشن ،در حـال حـرکت بـود.از میـان آن‌ها بـرق می‌جهید..... زیر آن‌ها و بروی زمین چهار چرخ دیدم.زیر هر موجود یک چـرخ.چرخها مانند زبرجد می‌درخشـیدند و مثل هم بودند.داخل هر چرخ چرخ دیگـری قـرار داشت... آن چرخها دارای لبه‌ها و پره‌هایی بودند و دور آن‌ها پر از چشم بـود..... و الا آخر) دوسـتانی که علاقمندند از جزئیـات این مکاشـفه بیشـتر اطلاع کسب کنند به کتـاب مقدس(عهد عتیق) مراجعه کنند.

ریشه کابـالا در بابل به این داسـتان بـاز می‌گـردد.خاخامهـای یهـودی بابل سـعی داشـتند که این مکاشـفه را دوبـاره تکـرار کنند.من نمیـدانم و هنـوز مطمئن نیسـتم که آیا واقعا حزقیـال نـبی بـوده و یا این داستان را کابالیستها بعـدا به کتـاب مقـدس(عهد عـتیق) اضافه کرده‌اند.(باید تحقیق کنیم) این داستان دست آویز

بســـیاری از آنـــانی شـــده که به این اعتقـــاد دارند که موجـودات فضـایی سـوار بر سفینه‌هاشـان به دیـدار ما آمده‌اند. کسانی مثل فون دانکن و کتابش ارابه خــدایان. (در فصل ششم توضـیحات مفصـلی در این رابطه آمـده است.)

نمی دانم شما آیا فیلم (KNOWING)ـ با بـازی نیکـولاس کیج را دیده‌اید یا نه؟ حتما ببینید.این فیلم نعل به نعل از داستان حزقیال گرفته شـده است. در این‌جا قصد تحلیل این داسـتان را نـدارم.این کـار باشد بـرای مجـالی دگر. این‌که من این‌جا از حزقیال نام بردم به این دلیل بـود که کابالاها بعد از او در بابل دین خـــود را پی ریـــزی کردند آن‌ها به دنبـال این بودند که این مکاشـفه را بـرای خـود تکـــرار کنند.ان شا الله در مطـــالب بعـــدی به ریشه‌های تاریخی کابالا بیشتر خواهیم پرداخت...بگذریم..

کابالســـیتها از این داســـتان حد اکـــثر اســـتفاده را کرده‌اند.این تصاویر را بروی کارتهای تاروت ببینید.

آیا حالا برای شـما آشـنا نیسـتند؟ (به گوشه‌های کارت‌ها نگاه کنید) تا این‌جا گفتیم که عقـاب و به طـور اخص سر عقـــاب نمایـــانگر عنصر فعـــال آب در ســـنتهای غـــربی جـــادوگری کابـــالا است. آب یک عنصر فعـــال است یک Active Element. شـکل یک مثلث بر عکس در کابـالا نشـانگر Passive Element of Water است. عقـاب نشانگر Phoenix (ققنـوس) نـیز است.اصلا در مهرها و نشانهای قدیمی‌تر دلار از تصویر Phenix استفاده شده است.

Phoenixیا ققنـوس پرنـده‌ای است که از خاکسـتر خـود مجددا متولد می‌شـود و نشـانه تولد جدید معنـوی و آغـاز عصر جدید است.

عصر جدید با نظم و قــانون جدید. با نظم نــوین جهــانی NEW WORLD ORDER یا همان عبارت لاتین NOVUS URDU SECLORUM.که آن را حک شده بر دلار می‌بینید. ما بر بالای سر این عقاب ابری را می‌بیــنیم.این ابر آرزو و مکاشفه اوست.مانند همان رویای حزقیال که ســاختن مجدد اسرائیل و پادشاهی سلیمانی باشد. همانند همــان رویا که داوود دید و تا معبدی را ساخته و به خـدا تقـدیم کــرد. مانند همــان رویا که جــورج واشــنگتن کابالیست و استاد اعظم فراماسونری دید. جــورج واشــنگتن رویــایی دید که از جانب خدا دستور گرفته کشوری را متحد کــرده و به خدا تقدیم کند.

تعجب نکنید از این رویاها آقــای جــورج بــوش هم زیــاد می‌بینند. آقای جورج بوش در اولین ســخنرانیش بعنــوان ریاست جمهـــور آمریکا می‌گوید: (فرشـــته‌ای بر فـــراز گردباد قرار دارد و توفان را هدایت می‌کند)؟ جورج بوش و همکاران نو محافظه کار او خــود را Falcon یا عقابها معـــرفی می‌کننـــد؟ درست است جـــورج بـــوش کتـــاب نمی‌خواند ولی یک کتاب را تا انتها و خط به خط خوانــده و آن تورات عهد عتیق است.

آقای آلیستر کرولی یادتان هست؟ همان پدربزرگ آقــای بوش؟ لطفا همیشه نام او را بخاطر داشته باشــید.او در داســـتان ما هنرپیشه نقش دوم است.. پس از ابلیس که نقش اول را به عهـــده دارد. ایشـــان متعلق به گـــروه و

مجمع مخفی جادوگران بریتانیایی موسوم به GOLDEN DAWN(پگاه زرین) هستند.

این مجمع جادوگری را همگی جادوگران فراماسون انگلیسی در قرن 19 و 20 میلادی تشکیل دادند. یک جادوگر وابسته به مجمع پگاه زرین (Hermetic Order of The Golden Dawn) برای یکی از مشتریهایش یک طلسم را درست کرده بوده. به این طلسم دقت کنید. این طلسم به سفارش شخصی برای افزایش قدرت و لذت شخصی یا همان Passive Emotion ساخته شده است.

در کارتهای تاروت کارتی وجود دارد بنام Ace Of Cups. که در آن آب از جامی که لبریز شده است فرو می‌ریزد.

معنی این کارت در فالگیری تاروت Emotional Change است.تغییر در احساسات فردی و عالم اصغر. این کارت کارت ایده الی است تا در ترکیب با یک کارت تاروت دیگر از آن برای پیشگویی و تفسیر تعییرات روحی و شخصی استفاده شود.ایده آل‌ترین کارت برای ترکیب با کارت Ace Of Cups همان کارت Tower(برج) معروف است. کارت Ace of Cups(یک کارت Minor است.) و کارت Tower (یک کارت Major است.)

در این تصویر برخی از طلسمهایی را مشاهده می‌کنید که قدرتهای سیاره‌ای را جذب می‌کنند. در این تصویر به وضوح می‌بینیم که چگونه این طلسمها توسط نواری به یک‌دیگر متصل شده‌اند. در دلار آمریکا این دو مهر یا نشان یا طلسم توسط نواری به هم متصل می‌شوند که کلمه ONE بروی آن حک شده است. آیا به نظر شما این

شــباهت اتفــاقی اســت؟ طلســمهای شــاه ســلیمان نمونه‌های عـالی هسـتند که می‌تـوان به کمک انها نشـان داد که چگونه یک تصویر و چند حرف در ترکیب با یک‌دیگر یک طلسم را می‌سازند.تا از آن‌ها بـرای جـذب نیروهـای جـادویی اسـتفاده شـود.در طلسـمهای شـاه سـلیمان از حـروف عـبری اسـتفاده شـده.در دلار آمریکا از حـروف لاتین اسـتفاده شـده تا نیروهـای جـادویی را به تسـخیر بکشد.

به این عبارات لاتین مجددا دقت کنید:

1-E PLURIBUS UNUM (همـان که بـروی نـواری حک شـــده که عقـــاب یه منقـــار دارد) این جمله را اگر به انگلیسی ترجمه کنیم می‌شود.

(OUT OF MANY,ONE.)(از میان همه فقط یک نفر)

2-ANNUIT COEPTIS (همان که بر بالای هـرم و چشم حـــــوروس می‌بینید) (HE APPROVES OUR UNDERTAKINGS)(او از ما راضی خواهد بود)

3-(NOVUS URDU SECLORUM) (NEW WORLD ORDER) (نظم نوین جهانی)

1 2 3 با هم بخوانید.. ازمیان همه یک نفر..کی؟

همان که چشمش را می‌بینید. خدای آلیستر کرولی.

همان که به او کتاب را داد.همان دجال آخر الزمــان او از ما راضی خواهد بود؟

نمی دانم ... شما در درون خودت جوابشو بده نظم نوین جهانی.....

در دلار آمریکا تصویر سه جغد یا شاهین بطرز زیرکانه‌ای مخفی شده است.

این حیــوان نمــاد حــوروس است.در کتیبه‌هــای مصــری حــوروس را با این شـکل نشـان می‌دهند. او خـدای عصر جدید است.عصر من و تو.عصـــری که آلیســـتر کـــرولی طلایه دار آن بود.

نتیجه گیری:

این دلار طلسم است.

انرژی عدد 13 را حمل می‌کند.

شروع عصر جدیدی را نوید می‌دهد.با خدایی جدید..

پر از نماد و نیایش به درگاه اوست.

آلیستر کرولی Aliester crowley و ایزرائیل ریگـاردی Israel Regardie در کتابهــای خــود طلسم را اینگونه تعریف می‌کنند:

در آئین‌ها و مراسم‌های جادویی مخفی نیروهای جادویی احضـــــار می‌شـــــوند. طلســـــمها که شـــــامل اشـیاء،بت‌هـا،تصـاویر، حـروف، اعـداد و نمادها هسـتند توسط آن نیروهـــای جـــادویی شـــارژ می‌شـــوند. از این طلسمها بدین منظور استفاده می‌شــود که پس از رفتن آن نیروهای جـادویی در مراسم و پایـان آئینهـای احضـار شیاطین، کماکان این امکان وجـود داشـته باشد که از آن انرژی‌های ذخیره شده در طلسم استفاده کرد.

آری دوست من دلار آمریکا یک طلسم است.که روزی در یکی از مراســمهای احضــار شــیاطین شــارژ شــده.این

طلسم نیرویی عظیم و سـیاهی را با خـود حمل می‌کند. ما در تماس چشمی و لمسی با آن انـرژی حیـات خـود را به او داده و آن نـیروی سـیاه و پلید را از آن می‌گـیریم. دلار رایجـــــترین طلسم در سراسر جهـــــان است. آب احساســات ماست.کتابها و تحقیقــات دکــتر MASARU Emoto را مطالعه کنید. نابودی برجها به معـنی نـابودی تمام احساسات ماست. و آماده شـدن بـرای احساسـاتی جدید. آن‌ها قصد تسـخیر غـده صـنوبری Pineal Gland همه ما را دارند. آن‌ها برای اینکار LSD را ساختند. حادثه 11 سپتامبر بر پایه دکترین روانشناسانه (شوک و بهت) اجرا شد.

چشمان خود را بـاز کنید.اجـازه ندهید هیپنوتـیزم شـده و مسخ شـوید. شـما در پـایین هـرم هسـتید هرچه بـالاتر می‌روید باید یا در یک ســمت و یا در ســمت دیگر قــرار بگیرید. ولی در بـــالای هـــرم همه خطـــوط به یک نقطه می‌رسد. در آن نقطه چشمانتان بـاز می‌شـود.تصـمیم با شماست. تصـــمیم بگیرید که در آن لحظه مو عـــود چه می‌خواهید ببینید.

انســان طلسم اعظم است.(SUPREME TALISMAN) عدم آگاهی او او را از آن‌چه دارد و نیروی عظیمی که در درون اوست غافل ساخته. انسان آفریده خداست.

ما همگی کلمات خداوندی هستیم.

خداوند بزرگ است و ما را بزرگ آفریده.

راه نجات فقط خود شناسی است.

خود شناسی تمام گنجهای درون ما را نمایان می‌کند.

و السلام من اتبع الهدی

امین روستاپور

دو دنیا در یک سرزمین با آفتابی نامتقارن

ما به اله یکتـائی که فعـال لما یرید"بـروج/16"ـ اسـت؛ چقدر باور داریم؟

اگر آیه آن ربک فعـال لما یرید"هـود/107"ـ پـذیرفتنی اسـت؛ آیا چنانچه پـرده‌ی حجـاب از چشـمان بـرخی از همنوعـان بشـری ما کنـار رفته باشد و به شـهودی در باره‌ی مخلوقاتی متفـاوت در همین سـرزمین نائل آمـده باشند، ما نیز شرح بیان ایشان را باور خواهیم کرد؟

و باور خواهیم کرد که:

و ربک یخلق ما یشاء و یختار ما کان لهم الخـیره سـبحان الله و تعالی عما یشرکون"قصص/68":

پروردگـارِ تو هر چه بخواهد می‌آفرینـد، و هر چه بخواهد بر می‌گزیند؛ آنان اختیاری ندارند؛ مـنزه است خداونـد، و برتر است از همتایانی که برای او قائل می‌شوند!

اگر می‌پذیرید که:

... کذالک الله یخلق ما یشاء اذا قضی امرا فانما یقول له کن فیکـون"آل عمـران/47"، پس کلمـات زیر را پی بگیرید:

چند وقت پیش در جسـتجوی اینـتر نـتی خـود، با عنـوان کتابی بنام دنیای اسرار آمـیز جن و پـری نوشـته‌ی ژانت بـورد و تـرجمه‌ی نفیسه معتکف آشـنا شـدم. بلافاصـله درخواست اینترنتی خرید آن‌را دادم و خوشـبختانه کتـاب، بدسـتم رسـید. این کتـاب، رویت وورو‌جکهـا، جانـداران بالـدار کوچک و گزارشـات انـواع انسـان گونه‌هـای

موجـــــوداتی با انـــــدازه‌ی کمـــــتر از یک وجب تا 120 سـانتیمتری را که در انگلیس و ایرلنـد؛ توسط عـده‌ای از مـردم، مشـاهده شـده اسـت؛ شـرح می‌دهد. از طـرفی، داستانهای جـذاب و جـالبی را در مـورد حقـایق شـهودی مـردم، پـیرامون مشـاهده‌ی وورو‌جکهـا، از پیش از قـرن بیستم تا کنون را جمع آوری کرده است.

پس از مطالعه‌ی کتـاب و همزمـان با مطـالعه‌ی قـرآن و مشاهده‌ی مجدد مستند

The Elegant Universe، کلیات مقـاله‌ی زیر در ذهنم نقش بست که تقــدیم پوینــدگان ماوراها می‌کنم- شــاد باشید.

قصد دارم از آمیختن علم نور کوانتوم، علم نور آسـمانی (قــرآن با مجد و عظمت) و مشــهودات بشــری، راهی را بسوی پذیرش ماوراء بگشایم(انشاءالله).

1- تجـــــربه‌ای عجیب ولی حقیقی در آرکـــــانزاس- 1920میلادی

در اوایل دهه‌ی 1920، دخـتر و پسـری که در فلاکتـون، آرکـانزاس زنـدگی می‌کردنـد، در بعد از ظهر یکشـنبه‌ای آرام در شــهری ســاکت و بی‌سر و صــدا قــدم می‌زدند. تمـام مـردم شـهر بـرای تماشـای بـازی بیسـبال رفته بودند.آنـان از راه میـان بـر، خـود را به محـوطه‌ای پر از درخت کاج می‌رسانند و نقل می‌کنند که:

در فاصله‌ی حدود صد متری جنگل به جویباری برخـوردیم که هیچ کدام از ما به یاد نداشتیم قبلا آن‌را دیده باشــیم. رودخـانه‌ای باریک بـود و نه چنـدان گـود، که آبی زلال در

آن جریان داشت و تا سر زانوی ما می‌رسید. نتوانستیم از خیر آن بگذریم. کفش و جورابمان را در آوردیم و به آب زدیم.

وقتی به آن طرف رودخانه رسیدیم، به منظره‌ای بر خوردیم که در عمرمان نظیرش را ندیده بودیم. در زمین آن‌جا از خار و خاشاک و درختان کاج و گیاه بد بوی بابونه خبری نبود و صدای جیک جیک گنجشکان به گوش نمی‌رسید.

به نظر می‌رسید خاک آن‌جا مرطوب‌تر و شنزار است. هیچ یک از درختان و گیاهان را نمی‌شناختیم. در مردابی که آن‌جا بود، گیاهانی شبیه سرخس ولی با برگهای بمراتب بزرگ‌تر دیده می‌شد. پرندگانی شبیه غاز هم دیدیم که گردنشان کمی درازتر و پرشان پرپشت‌تر بود.از درختی به درخت دیگر می‌پریدند و حرکتشان مار پیچی بود.

من و روبی از آن مکان عجیب و غریب ترسیده بودیم. گیج و سردرگم دست در دست یک‌دیگر در مسیری که به زمین بیسبال می‌رسید، راه می‌رفتیم. در مرز آن سرزمین عجیب، کمی پیش رفتیم و از دور زمین بیسبال و دوستانمان را دیدیم.

حالت ضعف و خستگی به ما دست داده بود و تمام صحنه‌ها آشنا به نظرمان می‌رسید.صدای دوستانمان را ضعیف و گنگ می‌شنیدیم. آنان متوجه ما نشدند. مسابقه را تماشا کردیم تا تمام شد و آنان از دید ما غیب شدند.

متفکر و افسـرده برگشـتیم و از رودخـانه‌ای که بنا نبـود آن‌جا باشد، رد شدیم و دنیای رویائی ما از نظر مان محو شد.

2- نظر قرآن(با مجد و عظمت) در باره‌ی حضور چشـمه سارها، درختان و مخلوقات هوشمند در موازات دنیای ما چیست؟

ما در سـوره‌ی رحمن به وضـوح شـاهدیم که گـروه جانـداران نـامرئی(جن) و انسـان، هـردو در آخـرت، به باغاتی جداگانه و مخصوص خویش وعـده داده می‌شـوند. تفـاوت این باغـات در چیسـت؟ آیا باغـات، رودخانه‌ها و چشـمه‌های ما در این دنیا نـیز در مـوازات یک‌دیگر متفاوتند، همانطور که اهالی فلاکتون ترسیم کرده‌اند؟

آیا تابحـال کتـاب قـرآن خـود را از روی سر و داشـبورد ماشین و طاقچه‌ها برداشـته اید! و یکبـار، فقط یکبـار با اندیشه و به زبـان مـادری، آن‌را مطالعه کـرده ایـد؟ اگر جوابتان منفی اسـت، هنـوز فرصت دارید! نترسـید، آن‌را بخوانید و خوب بیندیشـید. من به شـما اطمینـان می‌دهم که این کتاب را برای اندیشیدن و تفکر بر جهانیـان نـازل کرده‌اند و نه چیز دیگری!

“البته اصل عربی آن جهت محفـوظ مانـدن از تحریفـات ترجمه‌ای لازم است”

سوره رحمن:

(ترجمه بر گرفته از سـایت شـبکه امـام رضا-ع با انـدکی تصرف)جهت تدقیق به متن عربی رجوع فرمائید.

به نـام خـدا که رحمتش بی‌انـدازه است و مهربـانی‌اش همیشگی

[خـدای] رحمـان (1)ـ قـرآن را تعلیم داد (2)ـ انسـان را آفریـد؛ (3)ـ به او بیـان آمـوخت؛ (4)ـ خورشـید و مـاه با حسـابی [منظم ودقیق] روانـد؛ (5)ـ و گیـاه و درخت همـواره [بـرای او] سـجده می‌کننـد؛ (6)ـ و آسـمان را برافراشت و[برای سنجش هر امر معنوی ومادی] تـرازو نهاد؛ (7)ـ تا در [سنجیدن ب] ترازو طغیان روا مدارید [و از مرز عدالت وانصاف مگذرید] (8)ـ و ترازو را به عدالت برپا دارید و از تـرازو مکاهیـد؛ (9)ـ و زمین را بـرای [زنـدگی] مـردم نهـاد؛ (10)ـ در آن میوه‌ها و نخل‌ها با خوشه‌های غلافدار اسـت؛ (11)ـ و دانه‌هـای با سـبوس و کاه و گیاهان خوشبو اسـت، (12)ـ پس [ای انس و جن!] کـدامیک از نعمت‌هـای پروردگارتـان را انکـار می‌کنیـد؟ (13)ـ انسان را از گلی خشکیده مانند سفال آفرید (14)ـ و جن را از آمیزه‌ای [از شعله‌های مختلف] به وجـود آورد (15)ـ پس کـدامیک از نعمت‌هـای پروردگارتـان را انکـار می‌کنید؟ (16)ـ پروردگارِ دو مشرِق وپروردگار دو مغـرب است (17)ـ پس کـدامیک از نعمت‌هـای پروردگارتـان را انکار می‌کنید؟ (18)ـ دو دریای [شـیرین وشـور] را روان ساخت در حالی که همواره باهم تلاقی وبرخورد دارند؛ (19)ـ [ولی] میـان آن دو حـایلی است که به هم تجـاوز نمی‌کنند [درنتیجه بـاهم مخلـوط نمی‌شـوند!] (20)ـ پس کـدامیک از نعمت‌هـای پروردگارتـان را انکـار می‌کنیـد؟ (21)ـ از آن دو دریا لؤلؤ ومرجان بیرون می‌آید (22)ـ پس کـدامیک از نعمت‌هـای پروردگارتـان را انکـار می‌کنیـد؟ (23)ـ واو را در دریا کشـتی‌های بادبـان برافراشـته چـون کوه‌هاست (24)ـ پس کدامیک از نعمت‌های پروردگارتـان

را انکـــار می‌کنیـــد؟ (25)ـ همه آنـــان که روی این زمین هستند، فانی می‌شوند (26)؛ وتنها ذات باشکوه وارجمند پروردگارت باقی می‌ماند (27)؛ پس کدامیک از نعمت‌های پروردگارتان را انکار می‌کنید؟ (28)ـ هر که در آسـمان‌ها وزمین است از او درخواست [حاجت] می‌کند، او هر روز در کـــاری است (29)ـــ پس کـــدامیک از نعمت‌هـــای پروردگارتـــان را انکـــار می‌کنیـــد؟ (30)ای (انس وجن! =ثقلان) به زودی به [حساب] شما می‌پردازیم (31)؛ پس کـدامیک از نعمت‌هـای پروردگارتـان را انکـار می‌کنیـد؟ (32)ای گـــــــــروه جن وانس! اگر می‌توانید از کرانه‌ها ونـواحی آسـمان‌ها(سـیارات) وزمین بـیرون رویـد، پس بیرون روید؛ نمی‌توانید بیرون روید مگر با نـوعی نـیرو و قـدرت (33)ـ پس کـدامیک از نعمت‌هـای پروردگارتـان را انکار می‌کنید؟ (34)ـ بر شـما شـعله‌هایی از آتش بی‌دود ودود آتش آلود فرستاده خواهد شـد، در نتیجه نمی‌توانید یک‌دیگر را [بـــرای دفع عـــذاب] یـــاری دهید! (35)ـــ پس کـدامیک از نعمت‌هـای پروردگارتـان را انکـار می‌کنیـد؟ (36)ـ وناگهان آسمان بشـکافد وچـون چـرمی سـرخ رنگ وگلگون شود (37)؛ پس کدامیک از نعمتهای پروردگارتان را انکار می‌کنیـد؟ (38)ـ پس در آن روز [به علت سـرعت فوق العاده حسابرسی وروشن بـودن همه امـور] انس و جنّی را از گنـــاهش نپرســـند (39)ـــ پس کـــدامیک از نعمت‌های پروردگارتان را انکار می‌کنید؟ (40)

گناهکاران به نشانه‌های‌شان شناخته می‌شوند، پس آنـان را به موهـــای پیش سر و به پاهای‌شـــان می‌گیرند [وبه آتش می‌اندازند (41)ـــ پس کـــدامیک از نعمت‌هـــای پروردگارتان را انکـار می‌کنیـد؟ (42)ـ این همـان دوزخی است که گنهکاران آن را دروغ می‌پنداشتند (43)؛ آنان در

میــان آتش وآب جوشــان رفت وآمد می‌کنند (44)ـ پس کـدامیک از نعمت‌هـای پروردگارتـان را انکـار می‌کنیـد؟ (45)ـ وبــرای کسی که از مقــام پروردگــارش [که احاطه وتسلّط او بر ظاهر وبـاطن هسـتی است] بترسد دو بـاغ است (46)ـ پس کــدامیک از نعمت‌هــای پروردگارتــان را انکــار می‌کنیــد؟ (47)ـ [دو بهشــتی که] دارای درختــان وشاخسارهای باطراوت وانبوه است (48)ـ پس کـدامیک از نعمت‌های پروردگارتان را انکار می‌کنیـد؟ (49)ـ در آن دو (باغ) دو چشمه‌ای است که همواره جــاری است (50) پس کدامیک از نعمت‌های پروردگارتان را انکار می‌کنیـد؟ (51)ـ در آن دو (باغ) از هر میوه‌ای دو نوع فراهم است (52)ـ پس کــدامیک از نعمت‌هــای پروردگارتــان را انکــار می‌کنید؟ (53) [بهشتیان] بر بسترهایی که آستر آن‌ها از حریر درشت بــافت اســت، تکیه می‌زننــد، ومیوه‌هــای رسیده آن دو باغ [به آسانی] در دسترس است (54)ـ پس کـدامیک از نعمت‌هـای پروردگارتـان را انکـار می‌کنیـد؟ (55)ـــــ در آن (باغها) زنـــــانی هســـــتند که فقط به همسرانشان عشق می‌ورزنـد، وپیش از آنـان دست انس وجـــنی به آنـــان نرســـیده است (56)ـــ پس کـــدامیک از نعمت‌های پروردگارتان را انکار می‌کنید؟ (57)ـ گویی آن زنــان بهشــتی یــاقوت ومرجان‌اند (58)ـ پس کـدامیک از نعمت‌های پروردگارتان را انکار می‌کنید؟ (59)ـ آیا پاداش نیکی جز نیکی اســت؟ (60)ـ پس کـدامیک از نعمت‌هـای پروردگارتان را انکار می‌کنید؟ (61)ـ وجز آن دو (باغ)، دو (بـاغ) دیگر [هم] هست (62)ـ پس کـدامیک از نعمت‌هـای پروردگارتان را انکار می‌کنید؟ (63)ـ آن [دو بهشت دیگر] در نهایت سرسـبزی‌اند (64)ـ پس کـدامیک از نعمت‌هـای پروردگارتان را انکـار می‌کنیـد؟ (65)ـ در آن دو (بـاغ) دو

چشمه همواره جوشان ودر حال فـوران است (66)ـ پس کـدامیک از نعمت‌هـای پروردگارتـان را انکـار می‌کنیـد؟ (67) در آن‌ها میوه‌های فراوان ودرخت خرما وانار است (68)ـ پس کـدامیک از نعمت‌هـای پروردگارتـان را انکـار می‌کنیـد؟ (69)ـ در آن‌ها زنـانی نیکو سـیرت وزیبا صورت‌اند (70)ـ پس کدامیک از نعمت‌های پروردگارتان را انکار می‌کنید؟ (71)ـ حوریانی که در سراپرده‌ها مستورند (72)ـ پس کـدامیک از نعمتهـای پروردگارتـان را انکـار می‌کنیـد؟ (73)ـ پیش از آنـان دست انس وجنّی به آنـان نرسـیده است (74)ـ پس کـدامیک از نعمت‌هـای پروردگارتان را انکار می‌کنیـد؟ (75)ـ بر بالش‌هـای سـبز وفرش‌هـای زیبا تکیه می‌زنند (76)ـ پس کـدامیک از نعمت‌های پروردگارتان را انکـار می‌کنیـد؟ (77)ـ همیشه سـودمند وبا بـرکت است نـام پروردگـارِ با شـکوه و ارجمندت (78).

آیا همانطور که در آخرت ذکر شده است، در این دنیا نـیز دو سرزمین با دو نوع رودخانه‌ها، دو نوع درختان، دو نوع میوه‌ها، دو نوع پرندگان و دو نـوع مخلوقـات در مـوازات یگدیگر حادث شده است؟

براستی جنیان کیستند و دنیـای آن‌ها در کـدام پوسـته از دنیای ما وجود دارد؟

چـرا آن‌ها ما را می‌بینند از جـائی که ما آن‌ها را نمی‌بیـنیم؟ و چگونه بـدون آمـادگی قبلی، حجـاب از چشـمان عـده‌ای می‌افتـد، و دنیـای مـوازی آن‌ها را به وضـوح نظـاره می‌کننـد؟ و پس از بازگشـت، احسـاس می‌کنند از خواب و خلسه بیرون آمده‌اند!

علم - نور کوانتوم "نظریه جهان‌های موازی "

آیا علـوم تجـربی، در آزمونهـای خـود رد پـائی از جهـان جنیان یافته اند؟

آیا نسـخه دومی از چمنزارهـا، باغـات، مـزارع و چشـمه سارها در شکلی متفاوت، پنهان از دیـده‌ی ما در کنـار ما بر روی کره‌ی زمین وجود دارد؟

و یا یک رونوشت از مخلوقاتی هوشمند در موازات ما در همین سـرزمین وجـود دارند که همین الان مشـغول خواندن این مقاله باشند؟

آیا شـکلی دیگر از حیـات با این‌که شـباهت زیـادی به مـا، حیواناتمان و باغاتمان ندارد؛ روی این سیاره با کوههای مه گرفته، مزارع حاصل خیز و شـهرهای بی‌در و پیکر در منظومه شمسی که هشت سیاره دیگر نـیز دارد، زنـدگی می‌کند؟

آیا زندگی این مخلوقات از هر لحاظ درست عین زنـدگی ما در زمین است؟

اندیشه وجود جهانی موازی، نظیر آن‌چه که در بالا شـرح آن رفت، عجیب و غـیر معقـول به نظر می‌رسـد، اما آن‌گونه که از قرائن بر می‌آیـد، علاوه بر اثبـات قـرآنی و شـهود تجربیـات فـردی، انگـار در علـوم تجـربی نـیز، رد پاهائی از دنیای جنیان یافته شده است!

جدال فیزیک و متا فیزیک

با این تعریف از جهـان، ممکن است شـما تصـور کنید که مفهوم جهان چند گانه تا ابد در محدوده قلمرو متافیزیک باقی خواهد ماند.

اما باید توجه داشت که مرز میـان فیزیک و متا فیزیک را این مسـأله که یک نظریه از لحـاظ تجربه قابل آزمـون اسـت، یا خـیر تعـیین می‌کنـد، نه این موضـوع که فلان نظریه شـامل اندیشه‌های غـریب و ماهیتهـای غـیر قابل مشـاهده است. مرزهـای فیزیک به تـدریج با گـذر زمـان فراتر رفته و اکنون مفـاهیمی بسـیار انـتزاعی‌تر نظـیر: زمین کروی، میدان الکترو مغناطیسی نامرئی، کند شدن گذر زمان در سرعتهای بالا، فضای خمیـده، سـیاهچاله‌ها و جهان‌های موازی بر پوسـته‌های متفـاوت ریسـمانی را در بر گرفته است. طی چند سال اخیر مفهوم جهان چند گانه با خـروج از مـرز متافیزیـک، جـزء اصـلی تحقیقـات فیزیک، فهرست شده است. پایه این اندیشه بر نظریاتی است که امتحان خود را به خـوبی پس داده‌اند. نظریـاتی همچون نسبیت و مکانیک کوانتوم!

دانشمندان تا کنون چهار نـوع جهـان مـوازی متفـاوت را تشریح کرده‌اند. هم اکنون پرسش کلیـدی وجـود یا عـدم وجـود جهـان چند گانه نیسـت، بلکه سـوال بر سر تعـداد سـطوحی است که چـنین جهان‌هـائی می‌توانند داشـته باشـند. یکی از نتـایج متعـدد مشـاهدات کیهـان شناسی اخیر، این بوده است که جهانهای موازی، دیگر مفهـومی خیـال پردازانه و یا انـتزاعی نیسـتند. به نظر می‌رسد که انـدازه‌ی فضا بینهـایت است. اگر اینگونه باشـد، بـالاخره در جـایی از این فضا هر چـیزی که امکـان پـذیر باشـد،

واقعیت خواهد یافت. اصلاً مهم نیست که امکـان پـذیری آن تا چه حد نامتحمل و نادیدنی است.

تمامی اینها، بررسیهای فیزیک حقیقی و واقعی هستند، که پای خـود را از گلیم فیزیک خـارج کرده‌اند و به دنیـای به اصطلاح نـامفهوم متافیزیک وارد شـده‌اند. (گـردآوری با دخل و تصرف: رشد)

مشاهده‌ی مخلوقاتی کوچک همچون وروجکها(به کتـاب دنیـای اسـرار آمـیز جن و پـری نوشـته‌ی ژانت بـورد و ترجمه‌ی نفیسه معتکف رجوع کنید) و یا حضـور میلیونها گزارش رویت بشقاب پرنده و نیز تذکر متوالی ادیـان در کتب مختلف تورات، انجیل و قرآن در خصـوص جانـداران نـامرئی/جن؛ هیچ فیزیک دانی را متقاعد به حضـور جهان‌های موازی نکرد.

سـوال اساسی این‌طـور مطـرح می‌شـود که مشـاهده‌ی کـدام آزمـون، سر اسـاتید فیزیک و علـوم تجـربی را در مقابل حضـور رونوشـتهای متفـاوتی از حیـات در همین کره خم کرده است؟

نظریه ابر ریسمانها

بشر همـواره در تلاش بـوده تا یک ارتبـاط منطقی بین اجسـام بـزرگ نظـیر زمین و خورشـید و ذرات ریز که بعدها اتم و ذرات زیر اتمی خوانده شد بیابد. نمونه بـارز این تلاشـها را می‌تـوان در نظریه اتمی دموکریتـوس و عناصر چهار گانه آب، آتش، خاک و هوا مشاهده کرد. اما تمـام این کوششـها بیشـتر جنبه‌ی فلسـفی داشـتند و با برداشت امـروزی که ما از علم داریم(آزمـون پـذیری و مشـاهده)، دارای اعتبـار علمی نبودند. نخسـتین کوشش

علمی را می‌توان در آزمایشهای گالیله مشاهده کرد که بعداً توسط نیوتن بیان و شالوده‌ی فیزیک را تشکیل داد.

- پس از اثبات نظریه اتمی ماده و مشاهده این‌که اتم خود نیز از ذرات دیگری تشکیل شده، تلاشهای زیادی صورت گرفت تا قوانین حاکم بر جهان اجسام بزرگ را به ذرات زیر اتمی تعمیم دهند که مدل اتمی بور یک نمونه‌ی بارز این تلاشها است.

بعدها که مکانیک کوانتوم مطرح و ذرات زیر اتمی مورد بررسی دقیق قرار گرفت، مشخص شد که مکانیک کوانتوم نظریه ساده‌ای نیست و نمی‌توان رفتار ذرات زیر اتمی را با اجسام بزرگ مقایسه کرد. رفتار اجسام بزرگ بخوبی در مکانیک کلاسیک قابل توضیح می‌باشند. اما برای توضیح ذرات در مکانیک کوانتوم به یک بینش جدید نیاز است.

برای شکل دادن به پایه بینش خود در مکانیک کوانتوم، باید به خصوصیات مولکولها، اتمها و سایر ذرات زیر اتمی توجه کرد. این ذرات بسادگی و با سرعت زیاد از مکانی به مکان دیگر نقل مکان می‌کنند و همین امر پایه اصل عدم قطعیت‌هایزنبرگ را تشکیل می‌دهد.

QM1 ذرات، نقاط مادی اجسام بزرگ نیستند که با سرعت ثابت حرکت می‌کنند.

QM2ذرات دارای یک ویژگی مشترک می‌باشند که آن‌را اسپین می‌نامیم و به حالت‌های زیر قابل تقسیم است:

اگر ذره در یک حالت بتواند بماند می‌گوئیم دارای اسپین صفر است.

اگر ذره در دو حالت بتواند بماند می‌گوئیم دارای اســپین یک دوم است.

اگر ذره در سه حالت بتواند بماند می‌گوئیم دارای اسپین یک است.

اگر ذره در پنج حالت بتواند بماند می‌گوئیم دارای اسپین دو است.

ذراتی که دارای اسپین درست (صـفر، یک و دو) هسـتند، بوزون(عامل انرژی) نامیده می‌شوند.

ذراتی که دارای اســـپین نادرست (یک دوم و سه دوم..) هستند، فرمیون(عامل ماده) نامیده می‌شوند.

در مکانیک کوانتـــــــــــوم نیروها توسط بوزون‌ها حمل می‌شوند.

فوتـون با اسـپین یـک، نـیروی الکترومغناطیسی را حمل می‌کند.

Vectorboson (W,Z): با اسپین یـک، نـیروی هسـته‌ای ضعیف را حمل می‌کند.

Gluon (A) : با اسپین یک، حامل نیروی هسـته‌ای قـوی است.

هم‌چـنین گراویتـون با اسـپین دو حامل نـیروی گـرانش است (که تا به حال مشاهده نشده است).

SR1: علاوه بر این یک محــدودیت دیگر بر رفتــار ذرات اعمــال می‌شــود که ناشی از نســبیت خــاص است که به موجب آن هیچ جسم یا ذره‌ای نمی‌تواند با سرعتی بالاتر

از سرعت نور حرکت کند و این محدودیت مدل استاندارد است(البته این فرضیه جدیدا به چالش گرفته شده است).

Quantum Field Theory, QFT: به طور کلی می‌توان گفت که نظریه میدان کوانتومی بر پایه:QM1, QM2, SR1شکل گرفته است.

نسبیت عام

در مدل استاندارد، ساختمان ماده مورد بررسی قرار می‌گیرد و نیروهایی مورد بحث قرار می‌گیرند که در هنگام بررسی اجسام، خنثی شده‌اند. نیروهای هسته‌ای برد کوتاهی دارند و نیروی‌های الکترومغناطیسی نیز در ساخمان ماده خنثی شده‌اند. بنابراین ما در مکانیک کوانتوم نمی‌دانیم چرا سیب سقوط می‌کند و این پدیده در نسبیت عام مورد توجه و توضیح قرار می‌گیرد.

در نسبیت عام گرانش، یک نیروی اساسی نیست بلکه اثر هندسی ماده بر فضای اطراف است. بنابر نسبیت عام، ماده به فضای اطراف خود انحناء می‌دهد.

تلاشهای زیادی انجام شده است که مکانیک کوانتوم و نسبیت عام را ادغام کرده و به عنوان یک نظریه واحد بیان کند که آن‌را unified Field Theory می‌نامند. در واقع Unified Field Theory باید با مدل استاندارد تطبیق کند و بتواند نسبیت عام را نیز شامل شود.

در نظریه‌ی ریسمان(String Theory)به جای این‌که هر ذره را مستقل در نظر بگیریم به صورت رشته‌ای پیوسته با شکلهای مختلف درنظر میگیریم, مثلا الکترون را

می‌توان مانند یک النگو رشته‌ای بدانیم که دو سرش بهم گـره خـورده و حلقه دایـره‌ای تشـکیل داده است. علت بوجـود آمـدن این نظریه این بـود که گـرانش با کوانتـوم مشکل دارد. هم‌چنانکه گفته شد در دنیای ما چهار نیروی اصـلی بنامهـای الکترومغناطیسـی، هسـته‌ای قـوی، هسته‌ای ضعیف و گرانشی وجود دارد. سه نیروی اول به ترتیب می‌توانند با هم در انرژیهای بالا متحد شـوند و یک نظریه واحد داشـته باشـند. یعـنی انشـعاباتی از یک نظریه‌ی اصلی باشند. اصطلاحاٌ می‌گویند این سه نظریه در انرژیهـای بـالا تقـارن دارند و در انرژیهـای معمـولی دچار شکست خودبخودی تقارن می‌شـوند. اما چهـارمین نیروی اصلی یعنی گرانش دو مشـکل اساسی دارد. یکی وحدت نیافتن با سه نـیروی دیگر و دیگر این‌که اگر ذرات را نقطه‌ای در نظر بگـیریم، سـطح مقطع بـرهم کنش نـیروی گرانشی بین دو ذره‌ی نقطه‌ای که بهم نزدیک می‌شـوند طبق نظـریه‌ی کوانتـومی بی‌نهـایت بدست می‌آید. از این‌رو ذرات بصورت ریسـمانهای یک بعـدی در نظر گرفته شـدند. مثلا الکـترون یا کوارکها همگی ریسمانهای بسته و حلقـوی با شـکلهای مختلفند. در این تصورجدید، دیگر برهم کنش ذرات در زمان و مکان خاص رخ نمی‌دهد بلکه شـما دو حلقه دارید که در فضا بهم نزدیک می‌شـوند و با عکسـبردای تخیلی یک پوسـته به شکل شلنگ نمایش داده می‌شـود. مثل این‌که دو شـلنگ بهم برخورد کرده باشـند و دو شـلنگ جدید بوجـود آورده باشـند. در این نظریه هم وحـدت میسر است و هم بینهایتهای گرانش کوانتومی برطرف می‌شود.

اما در واقع یک ریسمان از چه چیزی ساخته شده است؟

یک ریســمان یک مقــدار کوچک انــرژی است و در این‌جا هیچ چــیزی کوچکــتر از این مقــدار انــرژی نیست. (منبع: آفتاب)

تئوری ریسمان چیست؟

رشته سیمهای گیتار را تصور کنید که با کشیده شــدن در طول گیتار کــوک شــده‌اند؛ بســته به آن‌که ســیمها چقــدر کشیده شوند و تحت فشار قرار گیرند، نت‌های موسیقی مختلفی بوســیله آن‌ها ایجــاد می‌شــود. می‌تــوانیم این نت‌های موسیقی را «حالتهای برانگیخته» سیمهای گیتار تحت کشش بنامیم.

به طــور مشــابه در تئــوری ریســمان ذرات بنیــادین که در شتاب دهنده‌ها مشاهده می‌شــوند را می‌تــوانیم نت‌هــای موسیقی و یا همان «حالتهای برانگیخته» فرض کنیم.

در تئوری ریســمان همانند نــواختن گیتــار، ریســمانها باید تحت کشش قـــــرار بگیرند تا برانگیخته شـــــوند. اگرچه ریسمانها در تئوری ریسمان در فضا-زمان شناور هستند و مانند گیتار مقید نیستند ولیکن با این حال آن‌ها کشش دارند، کشش ریسمان در تئوری ریسمان همانطور که در قبل گفتیم با کمیت:

شــناخته می‌شــود و در آن α ´ با مربع مقیــاس طــول ریسمان متناسب است.

اگر تئوری ریسمان، تئــوری گــرانش کوانتــوم باشــد، پس متوسط انــدازه ریســمان باید چــیزی نزدیک به مقیــاس طــول گــرانش کوانتــوم باشد که طــول پلانک نامیــده می‌شود و حــدود 10-^33 ســانتیمتر می‌باشد(آن‌ها 100

میلیارد میلیارد بار از پروتون کوچکتر ند). متاسفانه این بدان معناست که ریسمانها به حدی برای دیدن با تکنولوژی فعلی فیزیک ذرات، کوچک هستند که فیزیکدانان مجبور به ابداع روشهای جدیدی برای آزمایش تئوری شده‌اند.

تئوری ریسمان در اصل برای توصیف روابط میان جرم و اسپین‌ها پیشنهاد شده بود. در تئوری ریسمان، ذرات از برآشفتگی ریسمان‌های بسیار ریزی بوجود می‌آمدند؛ یک ذره که از این برآشفتگی‌ها بر می‌خواست، ذره‌ای بود با جرم صفر و دو واحد اسپین.

موفقیتی که تئوری ریسمان داشت این بود که در مدل دیاگرامهای فاینمن، دیاگرامها به سطوح صاف دو بعدی تبدیل می‌شدند و انتگرالهای روی سطح، دیگر مشکل فاصله صفر را نداشتند.

(منبع: انجمن فیزیک دانان جوان)

ابعاد اضافی

نظریه‌ی ریسمان ادعا می‌کند که دنیای ما، ده (10)بعدی ست. یعنی نه(9)ـ بعد مکانی و یک بعد زمانی دارد. این برخلاف تجربیات ماست. یعنی ما فکر می‌کنیم که در دنیایی با سه بعد مکانی و یک بعد زمانی زندگی می‌کنیم. به همین دلیل توجیه می‌کند که شش بعد اضافی در واقع در دنیای ما وجود دارند ولی فشرده شده‌اند. فشرده شدن یعنی این‌که مثلا شما یک شلنگ را از فاصله‌ی دور بصورت یک بعدی می‌بینید اما از نزدیک بصورت یک استوانه‌ی دو بعدی.

آیا به همین دلیل است که ما دنیای موجوداتی نامرئی را که کتب ادیان و مشاهدات میلیونها انسان از آن سخن می‌گوید را نمی‌بینیم.

پوسته‌ها

یک پوسته چیزی است که یک ریسمان روی آن قرار دارد. فرض کنیم یک پوسته یک فضای سه بعدی است(مانند فضای ما). بعد فرض کنیم میدانها روی این پوسته‌ها هستند. فوتون روی این پوسته‌هاست و شش بعد دیگر تاریک است. فوتون فقط روی این پوسته‌ها زندگی می‌کند. و ما ابعاد اضافی را نخواهیم دید.

هم‌چنین گراویتون در همه‌ی فضا وجود دارد. کنش ذرات با گراویتون در نه بعد انجام می‌شود. اثر گراویتون در این ابعاد اضافی آنقدر کوچک است که ما فقط آثار گرانش را مشاهده می‌کنیم.و چیزی از آن را نمی‌بینیم.

آیا بزودی جهان تکنولوژیک ما، ابعاد تازه‌ای از حیاتی سراسر شعور را در موازات عالم ما معرفی خواهد نمود؟

چه زمان، پاسخی علمی برای خاطرات فلاکتون آرکانزاس و یا ترجمه‌ی سوره‌ی جن خواهیم یافت؟

هو الله الخالق البارىء المصور...(حشر/24)

بلی و هو الخلاق العلیم(یس/81).

دور قطبی صور فلکی در مصر باستان

هنگـامی که انـدرو کـالینز از من خواست تا یک ضـمیمه نقادانه از تئوریش که در مورد ارتباط بین صـورت فلکی قو (دجاجه)و اهرام جیزه در کتـاب جدیـدش (راز صـورت فلکی قو) منتشر شده بود بنویسم من طبیعتا مردد بودم این مقاله پاسخ کامل اندرو که در وبسایتش منتشر شد. این مقاله جدید مباحثه بین ما و نتـــایج بدست آمـــده در مورد مقاله اخیر گراهام هنکوک (راز صفحه پیام) است.

خوانندگان احتمالا بیاد دارند که من محرک ارتباط تئوری منظومه جبـــار (راز منظومه جبـــار هینمن 1994)بـــودم بنـابراین فکر کـردم دیـدگاه و تمـایلم در مـورد موضـوع خاصی کمترین تاثیر رادر ارزیابی‌ام بگذارد.

این مقاله شناسایی تصاویراساطیری آنو می‌باشد مرد با سر شـــــاهین که نوشـــــته‌هایی در دنباله می‌آید ودر سقف‌های نجومی نامیده می‌شود که در دوران سلطنتی جدید ودر دوره بطلمیوسی نامبرده می‌شود.

اندی تمام موارد مورد نظرش را متکی بر حدس و گمـان قـــــرار داده است (بر مبنـــــای 1932 wainwrightو zbynekzaba 1953)که آنو نمایشـگر صـورت فلکی قو (دجاجه) بوده است که این خیلی بی‌باکانه بوده واو را در موقعیتی خطرناک قرارداده چرا که اگر (wainwright و zbynekzaba)ـ اشتباه بـود تئـوری انـدی از هم متلاشی می‌شد و اندی آگـاه بـود که تعـداد زیـادی سـتاره شـناس مصر باســـتان با ادعـــای او مخـــالف بودند.دانشـــمدان برجسته در این رشته اتو نگبور و ریچـارد پـارکر و اخـیرا کرت لوچر و خوان‌ای بلمونته 2003.

پس آنو اسرار آمیز کیست؟ مهمتر هویت مصری باستان آن منظومه فلکی قو است؟

سرنوشت ستاره وار

با توجه به این‌که خیلی مشـــهور است. این یک فقـــدان اساسی در کتیبه که در زمـــان حاضر از هـــرم پادشـــاهی قرن چهارم که در جیزه پیدا شـده طبق مقایسه: اخـرین هرم سلسله قرن پنجم و بیشترین اهـرام سلسـله قـرن ششم در دیواره‌هـای داخلی متنهـای مـذهبی داشـتند که مجموعا به نـــام متنهـــای اهـــرام مشـــهور است امـــروزه بیشتر مصر شناسان این که اتفاقی بـــوده است را خیلی سخت می‌پذیرند.

و موافق این اظهـــار نظرنند که ایـــدوئولوژی متنهـــای اهرام یک پروژه است اگرچه این متنها تاسلسـله چهـارم هم می‌رسند. بیشترین محور این متنها در مـورد زنـدگی پس از مرگ پادشاه مرده است.

خیلی نقل قول که چگونه پادشـاه به خـدای خورشـید در شـــرقیترین افق در ســـپیده دم می‌پیونـــدد وجـــود دارد. ظـــاهرا از عقاید قـــدیمی می‌آید جاییکه به روشـــنی مطلعیم سرنوشت پس از مـــرگ او در میـــان ســـتارگان است.

دو سرنوشت ستاره وار نامبرده یکی در شمال و دیگـری در جنوب است.

ستارگان شمالی که پادشـاه مـرده به آن ملحق می‌شـود (ایخموسک) = (جاویدان) می‌گویند.که مصر شناســان به عنوان دور قطبی ستارگان می‌شناسند.

ستارگان در عرض جغرافیایی جـیزه دیـده می‌شـوند (30 درجه شـــمالی) حـــاوی یک دایـــره فرضی در داخلش با شعاع 30 درجه که قطب شـمال سـماوی نقطه مرکـزی آن که تا افق جنوبی قطب جنوب سـماوی کشـیده شـده است.

امروزه مرکز یعنی قطب شمال سماوی با ستاره قطبی مشخص شده است. اما در 2500 سال قبل هنگـامی که اهرام مصر شروع به ساخته شدن کرده است این ستاره آلفا دراگـون بـوده که با یک نقطه علامت گـذاری شـده است.در مصر باستان با سه صور فلکی ناحیه دور قطبی مشـخص شـده که عبارنتد از دب اکـبر دب اصـغر و دراکو (اژدها).

تصویر 1: ناحیه دور قطبی در 2500 سال قبل از میلاد همانطور که در جیزه دیده می‌شده است

گروه جنوبی ستارگان بیشتر شـامل صـورت فلکی جبـار نماد ستاره‌ای خـدای ازیـریس که همسـان پادشـاه مـرده است.

صورت فلکی کنیس بـزرگ با سـتارگان نـورانی شـهرای یمانی که دومی همسان همسر ازیریس است.

شکل 2:ـ چپ- جبار و شعرای یمانی نزدیک نصف النهـار جنـــوبی (در 2500 ســـال قبل در مصر باســـتان دیـــده می‌شود.)

گواه باستان شناسی آماده، 4 محور در هرم بزرگ است. دو تا از محورها بســـوی دور قطـــبی ســـتارگان شـــمال

است. دو عدد دیگر جبار و شعرای یمانی در جنوب است، ستارگان سرنوشت پادشاه می‌باشند.

تصویر 3:ـ محورهای ستاره در 2500 سال قبل در هـرم بزرگ

توضیحات ستاره شناس کروپ

متن هرم عروج شاه رفته به آسـمان را توضـیح می‌دهـد، او به جبـــار می‌رود، و صـــورت فلکی شـــعرای یمـــانی راهنمای اوست، آن‌ها همانند یک شریک در مدار آسمانی راهشان را ادامه می‌دهند، آرزوهای مشابه نیز در متن‌ها دیگر توضـیح داده می‌شـود. روحهـای مردگـان آرزومند است که در دور قطـــبی ســـتارگان قـــرار گیرنـــد، که هیچوقت نمیرند و ساکن نباشـند ،دو تبـدیل امکـان پـذیر بوده و فرعون متـوفی یا به ازیـریس و یا به دور قطـبی ستارگان ملحق می‌شده است.

می‌تـوان تعـیین جهت را اصـطلاحا "محورهـای هـوا" از تـالار پادشـاه در هـرم بـزرگ توضـیح داد.آن‌ها شـاید با پادشاه مرده صعود می‌کردند تـاراه را بـرای او به بهشت آماده کنند

هم‌چـــنین مصر شـــناس برجســـته انگلیسی سر ادواردز نوشـته که:متن هـرم بارها به وابسـتگی شـاه در زنـدگی پس از مـرگ با سـتارگان اشـاره کـرده، به ویـژه با دور قطبی ستارگان با جبار و شعرای یمـانی هر 24 سـاعت سه سـتاره کمربند جبـار از بـالای محـور می‌گذرند. ما از متن هـرم می‌آمـوزیم که جبـار و شـعرای یمـانی بیشـتر اوقات ساکن، در موقعیت مهم طرح شـاه بـرای زنـدگی بعـدی در دور قطـبی سـتارگان می‌باشـند هـرم بـزرگ

خاص، در آماده کردن تدارک پیوند پادشـاه با دور قطـبی ستارگان و صور فلکی جبار و شعرای یمـانی نقش دارد، خدایان نه گانه و دیگر خدایان در متن‌های هرم است.

در طراحی اهرام جیزه و تـرکیب متن‌هـای هـرم مطمئنا بوســیله روحــانی منجم که مســتقر در شــهر بعلبــک، زیارتگاه در بعلبک، زیارتگـاه خـدایان نه گانه در متن‌هـای هرم نامبرده شـده‌اند. عبارتند از (آتم – ری – تِفنت – شو – گب و نات – ازیریس و اوسـیس- ست و نپسی)اما یکی از آن‌ها که جز گـــــروه نیست‌هارس پسر ازیـــــریس و اوسیس می‌باشد. خدایان نه گانه معبد بعلبک.

دیگر خدایان مهم در متن‌های اهرام (پتاه – توت – سوکار – آنــوبیس) می‌باشــند از جمله خــدایان کوچکــتر که در متن‌های اهرام نامبرده شده‌اند (سشا ت – وپواوت – دان وای) برروی آخری دان وای تمرکز می‌کنیم.

این‌جا مطالبی است که مصر شـناس بریتانیـایی ریچـارد اچ ویلکینسون در مـورد دان- نـاوی که در متن‌هـای هـرم آمده گفته است: ”بانضمام تشریفات مـذهبی تطهـیر که نمایـانگر خـدا در شـرق اسـت، همـراه با خـدایان تـوت – هوروس – ست که با همدیگر چهار نقطه اصلی را شـکل می‌دهند. در اواخر سلســله کهن داوانــوی (دان وای) به شکل شاهین ساخته شـده بـوده همـراه با خـدای نمـتی، پس از آن داوانـوی فقط به فـرم شـاهین شـناخته شـده است.

زبانشناس ریموند. او. فالکنر اعلام کرد که متن‌های هرم را در سال 1969 ترجمه کرده است او هم تایید کرده که داوانوی یکی از 4 خدای اصلی بوده است و دیگر خدایان

عبارتند از هــوروس – ست و تــوت در یک روش مشــابه پروفسـور ولفـارت وسـتنفورد در نوشـته‌هایی در مـورد داوانـــوی در کتـــاب (authoritive lexicon der gyptologie) (1975-1986)نوشـته داوانـوی تشـریفات مذهبی تطهیر را انجام می‌داده بر اساس متن‌هـای هـرم و خـدای تـوت وهـاروس با ست نمایـانگر گـروه خـدایان چهارگانه شــرق هســتند. اجــازه دهید نکته‌ای را اضــافه کنیم که خدای داوانوی فقط 8 مرتبه مقایسه شده است بعنوان مثـال 200 بـار در برابر ازیـریس در این‌جا تمـام مطالبی مربوط به خدای داوانوی آمده است

” یکی همزاد اوست، هوروس و ست و تـوت هم همـزاد دارند.”

“تطهـیر شـما بوسـیله 4 خـدای تـوت هـوروس و ست داوانوی بوده است ”

“داوانــوی به مردگــان ارواح شــرقی اعلام می‌کــرد که پادشاه روح جاویـدان وارد می‌شـود کسی که هر کس او تمایل داشته باشد زندگی کند زندگی می‌کند و هرکس او تمایل داشته باشد بمیرد می‌میرد. “

“فرستاده‌اش رهسپار شده قاصدش مـیرود آن‌ها خـرس خــبر اوست کسی که بــازوانش برامــده از شــرق تا به ســمت شــما (کسی که داوانــوی به او می‌گوید) او باید احکامی را به پدران خدایگان بدهد.”

” من یک شــغال مــاده هســتم – یک همســان شــغال – یک‌هـاپی، دوموتـف، ایمسـتی، کبهسـنف، داوانـوی، من خــدای بــزرگ کسی که به دریاچه ریاست می‌کند من یک روح جاویدانی با صورت ریش دار هستم “

” هوروس خودش را با زمت آپروش اراسته است. چیزی که با آن از ســـرزمینش ســـفر کـــرده و تـــوت و ست و داوانوی نیز هم‌چنین (1673، pt)”

آسـمان و قلعه و خداوند بخشـنده] [... ازیـریس صـورتت رابشوی بعد از تو دومین نفر داوانوی و سومی مارت. “

تا آن‌جا که من فهمیـــدم در مطـــالب بـــالا هیچ چـــیز که داوانـوی را با دور قطـبی سـتارگان و سـتارگان شـمالی پیوند دهد وجـــود نـــدارد اجـــازه دهید هـــویت یکتا او یک صـورت فلکی خـاص باشد. داوانـوی در متن‌هـای هـرم و بنابراین در عمر هرم به وضوح به مشرق مربوط است و تشـــریفات مـــذهبی تولد دوبـــاره بـــرای پادشـــاه مـــرده (پوریفیکشن) انجـام می‌دهـد،هیچ توصـیفی در متن‌هـای هرم در مـورد داوانـوی نیست اما در اشـکال هـیروگلیف بیشـتر اوقـات بصـورت یک شـاهین نشسـته بر روی یک میله نمایش داده شده است (لیست گارنیر G7)

آنو مردی با سر شاهین بایک نیزه

در حدود 1000 سال بعد از ساخت اهرام جیزه یک خدای مشـابه که آنو نامیـده می‌شـود، بعضی مصر شناسـان به راحتی آن را داوانوی شـناختند در بسـیاری سـقف‌های با نقش‌های نجـومی آرامگـاه سـلطنتی به نمـایش گذاشـته شده بود.

آنو بیشتر اوقات مردی با سر شاهین با بازوان به بیرون گسـترده که یک نـیزه یا عصا را در اختیـار دارد در زمـره دور قطبی صور فلکی (دب اکبر و دراکو (اژدها))

شکل 5: سقف رامسس هفتم آنو در وسط تصویر با یک نیزه در اختیارش است. دب اکبر با یک گـاو نر به نمـایش گذاشته شده است.

هیچ کس به آنو تو جه نمی‌کند (در واقع مصر شناسان به نـدرت به این صـورت رجـوع می‌کنند.) تا این‌که در سـال 1932 هنگـــامی که مصر شـــناس بریتانیـــایی جرالدای وینرانت ادعا کرد که ممکن آنو نمـایش صـورت فلکی قو باشد (صورت فلکی قو در اساطیر یونان) در 1953 مصر شـــناس اهل چکســلواکی زینانیک زابا یک قــدم از ایــده وینرایت بیشـتر نهـاد و پیشـنهاد کـرد که نـیزه یا عصا در دست آنو نمایشگر نصف النهار شمال در آسـمان شـمال می‌باشد. بعد از آن تعـــداد کمی از مصر شناســـان به فرضـــیه زابا توجه کردند به اســـتثناء مصر شـــناس فرانسـوی ژان فیلیپ لاور کسی که در سـال 1960 یک مرور انتقادی در مورد مقاله زابا نوشت.

آنو ظاهر می‌شود در تمام نگاره‌های (آسمان شــمال) در تمام سـقف‌های گونـاگون فلکی کشف شـده در آرامگـاه سلســله‌های جدید پادشــاهی (1550 تا 1800 قبل از میلاد)به انضمام قبر سینموت.

سینموت خیلی قبل از سقف‌های نجومی در مصر وجــود داشـــته است. آن هم‌چـــنین در تعـــداد زیـــادی زودیـــاک بطلمیوسی و در دوره یونانی – رومی ظـاهر شـده است (332تا 100 قبل از میلاد)

تعداد زیادی سقف‌های نجومی که آنو نشان می‌دهد

تصویر 6: سقف سینموت (1475 قبل از میلاد)

تصویر 7: سقف رامسس نهم (1120 قبل از میلاد)

یاغی که‌هاروس با آن می‌جنگد کیست؟ (آنو؟)

تصویر 8:هاروس کسی که با یاغی می‌جنگد (در زودیـاک مستطیل شکل دندرا 51 قبل از میلاد)

تصویر 9:هاروس کسی که با یاغی می‌جنگد (آنو؟)

در 1964 اتو نگبـور و ریچـارد پـارکر گـروهی عالیرتبه مربـوط به سـتاره شناسی مصر باسـتان این پیشـنهاد را که آنو نمایانگر یک صـورت فلکی است را رد کردند آن‌ها اسـتدلال کردند صـورت فلکی قو دور قطـبی مجمع الکـوکب نیست و خیلی دورتر از دب اکـبر است در هیچ حالتی با موقعیت آنو نگاره‌های باستان جور در نمی‌آید.

تصـویر 10:ـ آسـمان 1400 قبل از میلاد در لسـکورا ، (تصـویر آنو در سـقف‌های نجـومی در سلسـله جدید)در وسط قـرار دارد بدینسـان راه زیـاد تا منظومه قو در سمت چپ.

تصویر 11: آسمان 51 قبل از میلاد همانطور که در دندرا است- تصـویر آن همـانطور که زودیـاک مسـتطیلی – دب اکبر باید در سمت راست باشد بنابرابن فاصـله زیـادی تا صورت فلکی قو در سمت چپ است.

در 1985 یک سویسی متوجه این نکته شد که دریاچه در سـقف‌های نجـومی تصـویر آنو در گوشه‌های راست – لنگرگاه چاپار در اصطلاح نامیـده می‌شـود – (که بوسـیله هیپوپتاموس نگهداشته می‌شود.)لنگر گاه چاپـار مـنیت – یا منیت ورت نامیده می‌شـود (لنگر گـاه بـزرگ چاپـار)در متن‌هـای هـرم احتمـالا بوسـیله دب اصـغر نمـایش داده

می‌شـود، مشـخص کننـده قطب شـمال سـماوی است مطـابق انطبـاق مـوقعیت آنو در نقاشی‌های قـدیمی، دریاچه در این نقاشی نزدیک دب اکـبر، داخل صـورت فلکی که از 8 سـتاره از صـورت فلکی ارسـای بـزرگ و دوتا هم از صورت فلکی دراکو تشکیل شده است.

تصویر 12: دریاچه کرت دور قطبی ستارگان

نزدیک دو دهه بعد در سـال 2003 متخصص فیزیک نجومی اسپانیایی خوان‌ای بلمونته عهـده دار مطالعه یک مـدرک جدید از سـتاره شناسی مصر باسـتان شد که (ساعت ستاره‌ای رامسـاید) نامیـده می‌شـود اسـتنتاجش این بـود که آنو احتمالانمایـانگر صـورت فلکی نزدیک دب اکبر که از تعداد زیادی ستارگان ارسای بـزرگ، بـرج اسد کوچک عصـای وناتیسی و صـورت فلکی شـمال تشـکیل شده است

تصویر 13: از جی بلمونته

حالا به دوران بطلموسی و پرستشگاه دنـدرا دو زودیـاک پیدا شده که یکی مستطیلی و دیگری گِرد است (زودیاک گرد جهان نمای دندرا نامیده می‌شـود) فقط در زودیـاک مسـتطیلی ما یک تصـویر پیـدا کـردیم که خیلی به آنو شباهت دارد یک مرد با سر شاهین، بازوان مبسـوط و با یک نیزه که به ران تکیه داده است. (دب اکبر) اگرچه این تصـویر نامگـذاری شـده به (هـاروس کسی که با یـاغی می‌جنگد) با این وجـود بعضی مصر شناسـان رجـوع می‌کنند به این‌که آنو و انـانوی از احـاظ شـهودی به هم شـبیهند. واقعیت این است که تصـویردر زودیـاک گـرد ظـاهر نشـده است. این مطلب اشـاره می‌کند ممکن بعد

از تمـــام اینه آنو یک صـــورت فلکی نیست و همینطـــور (هـــاروس کسی که با یاغی‌ها میجنگد یک جـــور معمـــای تصویری است در سال 1997 دانشـمند آمریکـایی دونالد وی اتو در یک روزنامه مهم مرکز تحقیقـــات مصر آمریکا نوشت که توضـــیح این تصـــویر این است یک کرگـــدن یک زنجیر راکه به رانی باسر گاو نر چسپیده نگهداشته است که شاهین سر نمادهاروس به آن خنجر میزند تصویر ران با سر گـــاو نر با هفت ســـتاره محاصـــره شـــده هـــویت اورسای بزرگ اشاره می‌کند ران و کرگدن زودیـاک گـرد که دور قطـــبی هســـتند، انتظـــار مـــیرود که تصـــویر سر شاهین دور قطبی یا نزریک دور قطبی باشد بهر حال او در زودیاک گرد نمایش داده نشده است.

تصویر 14:هاروس کسی که با یاغی‌ها میجنگد (آنـو؟) در دوره رومی بطلمیوسی

دونالد اتز هم‌چـــنین نشـــان داد که زودیـــاک مســـتطیلی (همانند تمام زودیاک‌های همان دوره)موقعیت “هـــاروس کسی که با یاغی‌ها می‌جنگد ”در سمت راست ران قـــرار دارد.به تـــرتیب تـــوالی کرگـــدن (اژدها) ران (دب اکـــبر) “هـــــاروس کسی که با یاغی‌ها می‌جنگد” در آســـــمان واقعی توالی صورت فلکی قو و اژدها و دب اکـبر است. نتیجه گـــــیری ”هـــــاروس کسی که با یاغی‌ها می‌جنگد ”نمی‌تواند منظومه قو باشد. براستی اگر این تصویر یک صـــورت فلکی است چنانچه اتز درست گفته باشد باید در زودیاک گرد نشان داده شده باشد و باید در سمت راست ران (دب اکـبر) باشد. در واقع هیچ تصـویری در زودیـاک گـــرد وجـــود نـــدارد که نشـــان دهد احتمـــالا صـــورت فلکی

طبیعی نیست، اما این یک معمـای مصـور است ”اول آنو بعد “هاروس کسی که با یاغی‌ها می‌جنگد “

مرد بر روی غاز

هر چند بر روی زودیــاک گــرد یک جــایی وسط کرگــدن تصویر مـردی که بر روی غـاز یا اردک که نیـاز به توضـیح دارد موقعیت غاز وابسته به کرگدن ”اژدها یا یک قسمت از اژدها “،یک هـــویت ممکن با صـــورت فلکی عقـــاب پذیرفته می‌شود عقاب یک پیوند را می‌رساند بتـازگی در 1997 سـتاره شـناس فرانسـوی اریک آبـورگ پیشـنهاد کرده که مـرد بر روی غـاز نمایشـگر صـورت فلکی قو یا صـــــورت فلکی بربط (چنگ) می‌باشد مـــــرد بر روی غــازهم‌چنین در زودیــاک پیــدا شــده اگرچه این‌جا او سر شــاهین دارد کمی شــبهه وجــود دارد که دو تصــویر یکی هستند.انـدی کـالینز توضـیحی دیگر را توضـیح می‌دهد او توضیح می‌دهد مرد بر روی غاز در زودیاک گرد ”هاروس کسی که با یاغی‌ها می‌جنگد” در زودیـــاک مســـتطیلی است بر طبق نظر کالینز روحانی ستاره شـناس باسـتان کسی که زودیـاک را سـاخته است یک ناسـازگاری نقشه منبع داشته از آن اسـتفاده کـرده اسـت، که توضـیح داده می‌شود که چرا هیچ تصویر”هـاروس کسی که با یاغی‌ها می‌جنگد” در زودیاک گرد وجود ندارد و چرا مــرد بر روی غــاز (که او آن مک من نامید) در زودیــاک گــرد اشــتباها تکراری، در زودیاک مسـتطیلی مانند مـرد با سر شـاهین بر روی غـــاز هم‌چـــنین ”هـــاروس کسی که با یاغی‌ها می‌جنگد” در سمت راست دب اکـبر قـرار دارد در عـوض در ســمت چپ کرگــدن است. کـــالینز نشـــان داد که در زودیـــاک مســـتطیلی ”هـــاروس کسی که با یاغی‌ها

می‌جنگد” (آنو قرمز) مساوی دایرة البروج کماندار و جدی است. که هم‌چنین تقریبا حالت مرد بر روی قو در زودیاک گرد است و بر طبق نظریات کالینز احتمالا ناسازگاری نقشه منبع روحانی ستاره شناس باستان می‌باشد و واقعا قصد داشتن که مرد بر روی غاز همان ”هاروس کسی که با یاغی‌ها می‌جنگد” باشد ،بدون توجه به ژیمناستیک عقلی برای استدلال کالینز لازم است ما باید در آسمان واقعی نگاه کنیم تا صورت فلکی قو ببینیم که کاملا راه دوری تا کمربند دایرة البروج دارد بنابر این به سختی می‌توان گفت که در طبقه بندی صورت فلکی کماندار و بز قرار می‌گیرد.

اگرچه من با استدلال آبروگ موافقم که در زودیاک گرد مرد بر روی قو می‌تواند صورت فلکی قو و یا بربط (چنگ) باشد و غاز می‌تواند عقاب باشد با این وجود برای من روشن است که همانطور که آبرونگ می‌گوید مرد بر روی غاز نمی‌تواند همسان ”هاروس کسی که با یاغی‌ها می‌جنگد” باشد همانطور که کالینز پیشنهاد کرد مقصر دانستن روحانی ستاره شناس باستان زیاد هم بی‌عیب نیست در یک تئوری می‌جنگد.

نتیجه گیری

یک تئوری البته ما اختیار این را نداریم این کارشناس یا آن مورد قضاوت قرار دهیم هویت آنو متکی به این است که مقایسه صحیح بین صور فلکی واقعی در آسمان شمالی صورت گیرد اگر چه ما نباید این چارت را به آسمان واقعی تحمیل کنیم ما باید یک تقریب بصری داشته باشیم و هم‌چنین اگر اشتباه هنرمندانه هنرمند باستان را بپذیریم. من به پایان می‌رسانم همانطورکه

(تمام اشخاصی که بالا نامبرده شد) موقعیت فضایی آنو آنطـــور که نقاشی با مـــوقعیت منظومه قو در آســـمان واقعی هماهنگ نمی‌شود به عبـارت دیگر آنو با نمایشـگر صـــورت فلکی در آســـمان شـــمال نیست پس نمی‌تواند صورت فلکی قو باشد اساس مشاهده من و تمام مدارک در دســـــترس دونالد اتز به حقیقت نزدیک شـــــده است زمانی که نوشت اگر آنو یک صــورت فلکی نیست اما یک خدای با وابستگی نجومی است.

رابطه دجال با اهرام مصر و خدایان مصر و اسرائیل

رابطه دجال با اهرام مصر و خدایان مصر و اسرائیل

پرسش‌های آغازین بحث:

1 – وقایع جهان امروز را به چه صورت می‌توان توجیه کرد؟

2 – چرا امروزه مسجدالاقصی کانون توجه ادیان الهی است؟

3 – تلاش‌های اخیر برای تخریب مسجدالاقصی به چه دلیلی صورت گرفته است؟

4 – با وجود کشورهای پیشرفته‌ی اقتصادی درجهان (همانند چین و روسیه)، چرا ایران به عنوان دشمن اصلی کشورهای غربی مطرح می‌شود؟

5 – چرا کشورهایی همچون آمریکا و اسرائیل که داعیه‌های مذهبی دارند، بیشترین جنایات را در حق بشر مرتکب می‌گردند، اما کشور کمونیستی مانند چین، کمتر از کشورهای مزبور دست به سرکوب می‌زند؟

6 – چرا امروزه غرب، مسلمانان را بزرگ‌ترین تهدید می‌شمارد؟

7 – هدف غرب و بخصوص آمریکا، از حضور در خاورمیانه چیست؟

8 – چرا با وجود کشورهای نفت خیزی چون عراق و عربستان، اسرائیل در فلسطین اشغالی لانه گزیده است؟

9 – چرا عراق اشغال شده است؟

10 – چرا بهاییان مقبره‌ی بهاء الله در اسرائیل را مقدس‌ترین مکان می‌دانند؟

11 – چرا مبارزه با اسرائیل وظیفه‌ی تمامی مسلمین جهان است؟

12 – آرماگدون چیست و چرا امروزه مورد توجه قرار گرفته است؟

13 – چرا جرج بوش مأموریت خود را در جنگ علیه تروریسم؟! مأموریتی الهی می‌داند؟

14 – چرا آمریکا از اسرائیل حمایت کامل می‌کند؟

15 – آیا آمریکا بازیچه‌ی اسرائیل است یا اسرائیل بازیچه‌ی آمریکا؟

16 – علت دشمنی غرب و اسرائیل با ایران و حزب الله چیست؟

17 – چرا اخیراً ساعت آخرالزمان 2 دقیقه به جلو کشیده شده و فقط 5 دقیقه به پایان مانده است؟

ان شاء الله تلاش داریم تا بتوانیم در این بحث به پرسش‌های مطرح شده پاسخ دهیم. البته پاسخ ما به این سوالات، مستقیم نخواهد بود؛ بلکه تلاش می‌نماییم تا شما خوانندگان عزیز، خود بتوانید با استفاده از اطلاعات این مقاله به پاسخ صحیح برسید.

فراماسونری چیست؟

می توان گفت این سؤالی است که افراد بسیاری قادر به پاسخ دادن نیستند و یا اطلاعات دقیقی در این رابطه ندارند. این در حالی است که این تشکیلات و اعضای آن، نقش مهمی در تاریخ داشته‌اند و شناخت این تشکیلات، برای ما مسلمانان امری لازم و ضروری است.

کلمه‌ی ماسون (mason)ـ یعنی بنّا، فراماسون (Freemason)ـ یعنی بنّای آزاد. ماسونری یک تشکیلات منظم جهانی است که بر ارکان دولت‌های جهان و اکثر وجوه زندگی سیاسی، اقتصادی و فرهنگی جوامع، سلطه یافته است و بسیار هم آزادانه عمل می‌کند. کسی که عضو فراماسونری است، ماسون یا فراماسون نامیده می‌شود. ساختمانی که مرکز فعالیت ماسونهاست لژ نام دارد. یکی از بزرگ‌ترین اهداف گروه‌های ماسونی این است که زمینه را برای حکومت فردی از بین ماسون‌ها با عنوان نمادین ضد مسیح (Antichrist = دجال)، یا به تعبیر بعضی از گروه‌های ماسونی، فرعون جدید (New Pharaoh)ـ آماده کنند. فراماسونری جمعیتی سرّی است که کسی به راحتی نمی‌تواند در حریم آن نفوذ کند و اگر هم راه یافت، مکلف است اسرار آن را مکتوم نگه‌دارد؛ اما با این وجود، کسانی توانستند به حریم آن نفوذ کنند و به اسناد و مدارک مهمی دست یابند و موفق به کشف و افشای اسرار آن‌ها شوند. همه‌ی این افراد متفق الرأی هستند که: «مسئله یک توطئه است که این توطئه از اواخر قرن هجدهم آغاز شده و تا به امروز هم با موفقیت تمام ادامه دارد و هدف نهائی آن ایجاد یک حکومت جهانی «شیطانی» است و برای پیاده کردن آن در سراسر عالم، به یک مبارزه وسیع و بی‌امان دست زده‌اند.» (1)

کتاب «کمیته 300 کانون توطئه‌های جهانی» نوشته‌ی دکتر جان - کولمن، در این زمینه چنین می‌گوید: «دلیل موجودیت نظامهای پنهانی مانند سلحشوران اورشیلم، سنت جان و مردان میزگرد و گروه میلنر و سایر اجتماعات مخفی (ماسونی) چه می‌تواند باشد؟ اینان، بخشی از زنجیره‌ی گسترده‌ی فرماندهی سلطه گری جهانی را تشکیل می‌دهند که از باشگاه رم، سازمان ناتو، مؤسسه‌ی سلطنتی امور بین المللی تا سرسلسله‌ی توطئه گران، یعنی کمیته‌ی 300، امتداد دارد. این افراد و گروه‌ها به این اجتماعات پنهان و اسرار آمیز نیاز دارند، چرا که اعمالشان شیطانی است و بایستی از چشم جهانیان به دور بماند.» (2)

بخش‌هایی از کتاب "کمیته 300 کانون توطئه‌های جهانی " نوشته دکتر جان کلمنک توضیح: در کشورهای غربی گروه‌های مختلف مخفی و سری فعالیت می‌کنند که بعضاً نام‌های اغواگری چون (Illuminati = روشن ضمیران، روشن فکران) و... دارند. اکثر گروه‌های نامبرده، گروه‌هایی توطئه گر و پیرو اهداف شیطانی هستند که دست بسیاری از آن‌ها برای محققین رو شده است. اکثر این گروه‌ها با وجود تفاوت‌های ظاهری، عقاید مشترک و اهداف یکسانی دارند. اسامی که به این گروه‌ها اطلاق می‌شود عبارتند از: Theosophical Society (نامی که به هیچ عنوان درخور آنان نیست)، Occult، Secret Society، Illuminati، The Committee of 300،Masonry و Freemasonry. از این به بعد وقتی از ماسون‌ها یا فراماسون‌ها سخن می‌گوییم، علاوه بر اعضای Freemasonry و Masonry به طور خاص، منظورمان اعضای گروه‌های دیگر نیز به

طور عام می‌باشند. چرا که این گروه‌ها همگی عقاید و اهداف مشترکی دارند.

منشأ فراماسونری

فراماسونری عمده‌ی تعلیمات خود را از حکومت طاغوتی و شیطانی مصر باستان کسب کرده است، هر چند تعالیم اندکی نیز از بقیه‌ی حکومت‌های الحادی فراگرفته است. در هر صورت رد پای حکومت طاغوتی فرعون‌های مصر باستان را می‌توان در سراسر تعالیم ماسونی یافت.

شواهدی که بر این مدعا صحه می‌گذارند، به قرار زیرند:

1 - نقوش اهرام، مجسمه‌های ابوالهول و هم‌چنین نوشته‌های هیروگلیف در سراسر لژها و نشریات ماسونی به چشم می‌خورد.(3)

2 - دعاهایی که فراماسون‌ها می‌خوانند، مملو از عبارات مصری است که در زمان فراعنه استفاده می‌شد. برای نمونه: (مَعَت نِب مِن آ، مَعَت بَ آ = بزرگ است استاد فراماسونری، بزرگ است روح فراماسونری) (4)

3 - یکی از نمادهایی که در فراماسونری کاربرد فراوان دارد، علامت و نماد «چشم جهان بین:All seeing eye» است که به صورت یک هرم و چشم در انتهای آن می‌باشد. این نماد مربوط به یکی از خدایان مصر باستان بوده است.(5)

علامت معـروف فراماسـونری چشم horus یا چشم ra (خـدای خورشـید) در مصر باسـتان4 – «سـتاره‌ی شش گوش» علامت و نماد بحث برانگیز فراماسونها.(6)

مراسم ماسونی افراد رده پایین لژ (به دو علامت ستاره 6 گوشه در بالای در ورودی لژ توجه فرمایید.)

این علامت در افکار عمومی به عنـوان نمـاد «یهودی‌ها» شـناخته شـده است و به آن «سـتاره‌ی داوود» یا «مهر سـلیمان» هم می‌گوینـد؛ ولی در حقیقت این نمـاد هم جزء نمادهای الحادی بوده که بر اساس تفکـرات الحـادی مصر باستان ساخته شده است و نماد تعادل طبیعت بین زن و مـرد، طبع سـرد و گـرم، الهه‌هـای مـاه و خورشـید و.... است. البته علامت مـذکور در مکتب‌هـای الحـادی دیگـر، مانند هندوییسم و دیگر مکتب‌هـای شـرقی نـیز با مفـاهیم مشـابهی به کـار می‌رود. نکته‌ی مهم این است که این تفکر تعادل عالم خلقت، متفاوت با دیدگاه اسلام است. در اسـلام نـیز مفهـوم تعـادل وجـود دارد، اما در دیدگاه اسـلامی، این تعـادل مخلـوق خداوند یکتاست. امّا در مکـاتب شـرک آمـیز نـامبرده، این تعـادل را خـدایان مختلفی با کمک هم ایجـاد کرده‌اند. بـرای مثـال در تفکر مصر باسـتان، از امـتزاج قـدرت خـدایانIsis و Osiris، تعادل در عالم خلقت ایجاد شده است.

سـتاره 6 گوشه: نمـاد تعـادل خلقت از دیـدگاه مکـاتب شـرک آمـیزنکته‌ی عجیـبی که وجـود دارد، این است که شـیطان پرسـتان نـیز علامت مـذکور را قویـترین علامت خود می‌دانند و از آن در مراسم شـیطانی خـود اسـتفاده می‌نمایند. در کتـاب «Web of Darkness: شـبکه‌ی

تاریکی» اثرSean Sellars (شیطان پرست معروف) در زیر این علامت نوشته شده است:

«این علامت، قوی‌ترین علامت در شیطان پرستی است. ستاره‌ی شش گوشه از شش ضلع، شش گوشه (زاویه) و شش مثلث کوچک درست شده است که معرّف عدد 666 می‌باشد.» این عدد در بین مسیحیان و نیز شیطان پرستان عددی ویژه و خاص است و نشان دهنده‌ی دجال یا Antichristمی باشد.

هدف اصلی شیطان پرستان و فراماسونها به حکومت رساندن Antichrist است؛ به همین دلیل است که ستاره‌ی شش گوش، بهترین و قوی‌ترین نمادشان محسوب می‌شود.

در ادامه در کتاب نوشته شده است که حتی کلمه‌ی « hex» که در زبان انگلیسی به معنی نفرین و تلاش برای آسیب رساندن می‌باشد، از کلمه‌ی «HEXAGRAM: ستاره‌ی شش گوش» گرفته شده است.»(7)

5 – افسانه‌ی ایزس (Isis) یا زن بیوه، نیز از دوران مصر باستان اقتباس شده است. فراماسونها اعتقاد دارند که تمام ماسونها فرزندان زن بیوه می‌باشند.(8) همان طور که ذکر شد در باور مصریان قدیم، Isis و Osiris الهه‌های مصر باستان بودند که در اثر ازدواج آنان تعادل طبیعت به وجود آمد. بعد از مدتی Osiris مرد و خدای شهرهای مردگان گشت. بدین ترتیب Isis بیوه شد.

Isis Isis6 – علامت آنخ (Ankh) که نماد Isis است و در لژهای ماسونی به کار می‌رود.(9) این علامت امروزه به عنوان سمبل جنس زن و نشانه‌ی فمینیست‌ها (

Feminists)ـــ نـــیز به کـــار می‌رود.(10)ـــ رواج تفکر فمینیســـتی در جهـــان نـــیز مشـــکوک بـــوده و احتمـــالاً توطئه‌ای از جانب ماسون‌ها می‌باشد. (فمینیسم دیـــدگاه تساوی حقوقی زن و مرد اسـلام و سـایر ادیـان الهی را قبول نـدارد و به بهـانه‌ی احقـاق حقـوق زنـان، در جهت اهداف استعماری قدم برمی دارد.)

آنخ امروزی آنخ مصر باسـتان آنخ ماسـونی آنخ فمینیسم سـمبل کنـونی زن 7 – سـتون سـنگی با نـوک هـرمی (Obelisk):ـ این نماد که نماد زایندگی و بـاروری در مصر باستان بوده است، در بناهـای ماسـونی متعـددی به کـار رفته است.(11)

Obelisk پارک مرکـزی نیویـورک بنـای یـادبود ماسـونی جرج واشنگتن Obelisk مقبره یکی از فراعنهتوجه کنید که Obeliskها دقیقـــاً به شـــکل فـــوق می‌باشـــند و به صورت ستون سـنگی منشـوری شـکل هسـتند که سـطح مقطع مـربعی دارند و در انتهـای آن‌ها نـیز همیشه هـرم وجـود دارد. بنـابراین بناهـایی که ویژگی‌هـای فـوق را نداشته باشند، Obelisk محسوب نمی‌شوند. بـرای درک بهتر این مطلب به اشکال زیر توجه فرمایید:

مقایسه Obelisk (تصویر سمت راست) با یک بنای غـیر Obelisk (تصویر سـمت چپ). توجه کنید که Obeliskها دقیقا" به صورت ستون سنگی منشوری شکل هستند که سطح مقطع مربعی دارند و در انتهـای آن‌ها نـیز همیشه هرم وجود دارد. بنابر این بناهـایی که ویژگیهـای مـذکور را نداشته باشند, Obelisk محسوب نمی‌شوند.

نحوه‌ی اوج گیری فراماسونری

همان گونه که دیدیم، منشاء فراماسونری به زمـان مصر باستان و فراعنه باز می‌گردد. سؤالی که مطرح می‌شود این است که چگونه این تعـالیم به آمریکا و اروپـای این دوران راه پیدا کرد و چگونه اوج گرفت؟

با مـرور در سـیر فراماسـونری خـواهیم دید که عامل گسترش، بنی اسرائیل بوده است. ترتیب وقـایعی که به اوج گیری فراماسونری منجر شدند، عبارتند از:

1 - افول قدرت مصر و نابود شـدن فرعـون با خواست خداوند متعـال و به دنبـال رسـالت حضـرت موسی (ع).(12)

2 - مهـاجرت بـنی اسـرائیل از مصر به فرمـان خـدا به همراه حضرت موسی (ع) و ساکن شدن آنان در صحرای سینا.(13)

3 - گوساله پرستی بنی اسرائیل و سپس بازگشت مجدد به دین خـدا: به دنبـال تـأخیر چند روزه‌ی حضـرت موسی (ع) که برای دریافت پیام خدا، به کوه طـور رفته بودنـد، بنی اسرائیل شروع به پرستش گوساله‌ی سـامری کردند و حضرت موسی پس از بازگشت، این گوسـاله را از بین بردند و بنی اسرائیل دوباره خداپرست شدند.(14)

4 - پس از درگذشت حضرت موسی(ع)، پیامبران دیگری نـیز به سـمت قـوم بـنی اسـرائیل فرسـتاده شـدند که هیچکدام قدرت حضـرت موسی(ع) را نداشـتند، در نتیجه قـوم بـنی اسـرائیل به تـدریج شـروع به تـرویج تعـالیم ماسونی مصری کردند. در واقع عـده‌ای از آنـان قبلاً این تعالیم را در مصر فراگرفته بودند.(15)

5 – ترویج تعالیم ماسونی در بین بنی اسرائیل و اضافه شدن تعالیم شرک آمیز فلسطینیان باستان (نه اعراب فلسطینی) به تعالیم مصری و شکل گیری تعالیم مختلط با نام کابالا (Kabbalah=Cabbalah=Qabalah).(16)

6 – حکومت حضرت داوود (ع) و حضرت سلیمان (ع) در اوج قدرت بنی اسراییل و توقیف وسایل جادوگری توسط حضرت سلیمان (ع).(17)

7 – وفات حضرت سلیمان (ع) و بازپس گیری وسایل جادوگری از سوی جادوگران و تهمت جادوگری به حضرت سلیمان (ع) از جانب مردم بنی اسراییل.(18)

8 – ادامه‌ی ترویج کابالا (Qabalah) توسط جادوگران و کاهنان معابد.(19)

9 – تسخیر اورشلیم به دست رومیان: به این ترتیب بنی اسرائیل توانائی حکومت بر خود را از دست دادند و تحت سلطه‌ی رومیان درآمدند.

10 – ظهور حضرت عیسی(ع) و آزار رساندن یهودیان به ایشان.

11 – ظهور حضرت محمد(ص) که ایشان هم از آزار بنی اسرائیل در امان نبودند.

12 – فتح اورشلیم به دست ایرانیان که در زمان رسالت حضرت محمد (ص) اتفاق افتاد.

13 – باز پس گیری اورشیلم توسط رومیان.

14 – فتح اورشلیم به دست مسلمانان. از آن پس نام آن شهر به «بیت المقدس» تغییر یافت.

15 – جنگ‌های صلیبی و رد و بدل شدن بیت المقدس بین مسلمانان و صلیبیان.

16 – در پی اشغال قدس توسط صلیبیان، بسیاری از شوالیه‌ها و سربازان در قدس ساکن شدند. عده‌ای از این شوالیه‌ها، مأمور نگهبانی از معابد مخصوصاً معبد موسوم به معبد سلیمان شدند که اینان شوالیه‌های معبد نامیده می‌شدند. در نتیجه‌ی این مجاورت و نزدیکی شوالیه‌ها با کاهنان یهودی معبد موسوم به معبد سلیمان، آنان به تدریج تعالیم ماسونی را از یهود یاد گرفتند.(20)

17 – بازپس گیری بیت المقدس توسط مسلمانان و فرار صلیبیان و شوالیه‌های معبد به اروپا.(21)

18 – با فرار شوالیه‌های معبد، تعالیم ماسونی کابالا توسط همین شوالیه‌ها به اروپا راه یافت.(22)

19 – به دلیل ماهیت شیطانی تعالیم کابالا و مغایرت آن‌ها با تعالیم کلیسا، واتیکان در صدد مجازات و مقابله با شوالیه‌های معبد برآمد و بسیاری از آن‌ها را اعدام کرد.(23)

20 – مهاجرت شوالیه‌ها به اسکاتلند (در آن زمان پادشاه اسکاتلند از واتیکان تبعیت نمی‌کرد) و شروع ساخت اولین لژ فراماسونری مخفی در اروپا با نام لژ «وال بیلدرز» یا «لژ کهن اسکاتلند» که امروزه نیز به فعالیت خود ادامه می‌دهد و از جمله قویترین و مهمترین لژها در اروپای امروز نیز می‌باشد.(24)

21 – آغاز فعالیت رسمی ماسون‌ها در اروپا با ساختن لژهای متعدد در قرن 18. با کم رنگ شدن نقش و قدرت مذهب در قرن 18، فراماسونها فعالیت رسمی خود را آغاز کردند. به تدریج با کاهش سختگیری واتیکان و توسعه‌ی پروتستانیسم در اروپا، فراماسون‌ها فعالیت خود را افزایش داده و لژهای زیادی را در سراسر اروپا ساختند؛ البته تمام آداب و رسوم فراماسونها کماکان مخفی و پنهانی صورت می‌گرفت. زیرا تفکر اکثر مردم اروپا در آن زمان مذهبی بود و در صورت علنی شدن عقاید فراماسونری، حیات این لژها به خطر می‌افتاد.

22 – با استقلال آمریکا در سال 1789، اولین دولت با ارکان ماسونی شکل گرفت.

23 – تأسیس سازمان ملل متحد با آرمانهای ماسونی در سال 1945.

24 – شکل گیری اسرائیل در سال 1948 به عنوان آخرین بازوی اجرایی فراماسونری.

25 – در سیر تاریخی فراماسونری و روند پیشبرد اهداف، به سال 2006 می‌رسیم.

جنگ با حزب الله در سال 2006 برای رسیدن به چند هدف مهم انجام شد: تشکیل حکومت نیل تا فرات سلیمان و استارت برای پروژه‌های (Apocalypse = آخرالزمان، و Armageddon = جنگی که صهیونیست‌ها ادعا می‌کنند جنگ آخرالزمان است.) خوشبختانه این پروژه‌ها موقتاً ناتمام مانده است.

26 - و اقدام اخیر، کشمکش لفظی با ایران. چرا که ایران بزرگ‌ترین دشمن فراماسونری در جهان است. در حال حاضر در تمامی کشورهای جهان، یا قدرت در دست ماسون‌هاست و یا آن کشور تحت تأثیر کشورهای ماسونی است. برای مثال در کشورهای همسایه، کشور ترکیه دارای لژهای ماسونی است و کشور عربستان هم که عاری از لژ است، تحت تاثیر آمریکا و اسراییل (دولتهای با ارکان ماسونی) می‌باشد.

27 -... و الله العالم.

عقاید فراماسونری

گروه‌های مختلف ماسونی بعضاً فلسفه‌ی عقیدتی متفاوتی دارند؛ اما با این حال در لا به لای عقایدشان، می‌توان مشترکات فراوانی نیز یافت. نکته‌ی مهمی که وجود دارد این است که فلسفه‌ی وجودی بسیاری از عقاید ماسونی به طور کامل شناخته نشده است، اما این به معنای عدم وجود این اعتقادات نیست. برای مثال شواهد فراوانی وجود دارد که نشان می‌دهد اکثر گروه‌های ماسونی، شیطان را تقدیس می‌کنند. از جمله: اذعان خود آن‌ها به تقدیس لوسیفر (یکی از نام‌های شیطان) و یا استفاده از علایم بی‌شماری که اکثر آن‌ها توسط گروه‌های شیطان پرست نیز استفاده می‌شوند؛ با این اوصاف ما می‌توانیم بفهمیم که ماسون‌ها شیطان پرست نیز هستند. اما هنوز نمی‌دانیم که چه عاملی آنان را به این تفکر سوق داده است. (البته این نکته تقریباً اثبات شده است که ماسون‌ها و شیطان پرستان به موجودی به نام ابلیس یا شیطان اعتقاد ندارند، بلکه آن‌ها بزرگداشت شیطان را به عنوان نمادی

بـرای مخـالفت با ادیـان انجـام می‌دهند. در هر صـورت، علت لجـاجت بیش از حد آن‌ها با دین و اصـرار افـراطی آن‌ها بر بزرگداشت شـیطان به عنـوان نمـاد ضد دیـنی، کاملاً روشن نشده است.) نکته‌ی دیگر این که بسیاری از گروه‌های ماسونی شیطان پرست، الهه‌های ملل باستان را نـیز ارج می‌نهند. از جمله: Isis و Osirisو... که این مطلب کاملاً اثبـات شـده است. اما ما نمی‌دانیم که چـرا آنـان خداوند یکتا را کنـار گذاشـته و هم شـیطان و هم الهه‌های متعدد را بزرگ می‌دارند؟!

با این حـال بخشی از عقاید ماسـون‌ها که کـاملاً اثبـات شده‌اند، عبارتند از:

- ادعـای روشـنی بخش (Giver of light)ـ بـودن شیطان (Lucifer)
- بزرگداشت شـیطان و نمادهـای شـیطانی (Satanism)
- اعتقـاد به این‌که زن و مـرد اولیـه، که مقـام نیمه خـدایی دارنـد، خـالق نسل کـره‌ی زمین هسـتند نه خداوند یکتا.
- بزرگداشت الهه‌های ملل باستان، مانند ایزس، لات و... و احـترام به عقاید جـاهلی ملل باسـتان (Paganism).
- اعتقاد قوی به آداب و رسوم مصر باسـتان که این مطلب کفرآمیز و شرک آمـیز بـودن عقاید آن‌ها را توأماً نشان می‌دهد.
- اعتقاد فراوان به اومانیسم.

- اعتقاد فراوان به ماتریالیسم (ماده گرایی) و عدم اعتقاد به روح و مسایل فرامادی.
- اعتقاد راسخ به سلیمان (Solomon)، نه به عنوان نبی بلکه به عنوان پادشاه، جادوگر و ماسون اعظم. نکته‌ی جالب این که اکثر یهودیان نیز چنین اعتقادی دارند. آیه‌ی 102 سوره‌ی بقره نیز اشاره به همین مطلب دارد.

«خداوند نیز در آیه‌ی 102 سوره‌ی بقره درباره‌ی بنی اسراییل می‌فرماید:

وَاتَّبَعُواْ مَا تَتْلُواْ الشَّيَاطِينُ عَلَى مُلْكِ سُلَيْمَانَ وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَ-كِنَّ الشَّيْاطِينَ كَفَرُواْ يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ..... و پیروی کردند از سخنانی که شیاطین در قلمرو سلیمان می‌خواندند وهرگز سلیمان به خدا کافر نگشت ولیکن شیاطین کافر شدند و سحر به مردم می‌آموختند.....»

کتاب تفسیر نمونه درباره‌ی آیه‌ی 102 سوره‌ی بقره می‌نویسد:

از اح-ادی-ث چ-ن-ی-ن ب-ر م-ی آید که در زمان سلیمان پیامبر، گروهی در کشور او به عمل سحر و ج-ادوگ-ری پرداختند, سلیمان دستور داد تمام نوشته‌ها و اوراق آن‌ها را جمع آوری کرده، در محل مخصوصی نگهداری کنند.

پ-س از وفات سلیمان، گروهی آن‌ها را بیرون آورده و شروع به اشاعه و تعلیم سحر کردند؛ بعضی از این موقعیت استفاده کرده و گفتند: سلیمان اصلاً پیامبر

نبود، گروهی از بنی اسرائیل هم از آن‌ها تبعیت کردند و سخت به جادوگری دل بستند، تا آن‌جا که دست از تورات نیز برداشتند.

ه-ن-گ-امی که پیامبراسلام (ص) ظهور کرد و ضمن آیات قرآن اعلام نمود سلیمان از پیامبران خدا بوده است، بعضی از احبار و علمای یهود گفتند: از محمد تعجب نمی‌کنید که می‌گوید سلیمان پیامبر است؟

این گفتار یهود، علاوه بر این که تهمت و افترای بزرگی نسبت به این پیامبر الهی محسوب می‌شد، لازمه‌اش تکفیر سلیمان (ع) بود.

به هر حال این آیه فصل دیگری از زشتکاریهای یهود را معرفی می‌کند که پیامبر بزرگ خدا، سلیمان را به سحر و جادوگری متهم ساختند، می‌گوید: «آن‌ها از آن‌چه شیاطین در عصر سلیمان بر مردم م-ی خواندند، پیروی کردند: واتبعوا ما تتلوا الشیاطین علی ملک سلی-مان». سپس قرآن به دنبال این سخن اضافه می‌کند: «سلیمان هرگز کافر نشد: و ماکفر سلی-مان». او ه-رگ-ز ب-ه سحر توسل نجست، و از جادوگری برای پیشبرد اهداف خود استفاده نکرد، «ولی شیاطین کافر شدند، و به مردم تعلیم سحر دادند: ولکن الشیاطین کفروا یعلمون الناس السحر».(25)

- علاقه‌ی افراطی به علوم طبیعی. تعداد زیادی از برندگان جوایز نوبل و دانشمندان علوم طبیعی، ماسون بوده‌اند. مانند: الکساندر فلمینگ کاشف پنی سیلین، و ادوارد جنر کاشف واکسن آبله.(26) در این میان به نظر می‌رسد که علاقه و توجه

افــراطی ماســون‌ها به علم، بــرای پر کــردن خلاء ناشی از کنــار گذاشــتن معنــویت انجــام می‌گــیرد. البته لازم به ذکر است که در دین اســلام هم تأکید زیادی بر فراگیری علم و دانش شــده اســت، اما از مسـلمانان خواسـته شـده تا به صـورت معتـدل (نه افـــــــراط، نه تفریط) به علم بپردازند و از آن به عنوان ابزاری برای رسیدن به خدا استفاده نمایند. بنـــابراین در اســـلام، علم هـــدف نیست بلکه یک وســیله اســت، اما در فراماســونری علم خــود یک هدف است.

- اعتقاد به قدرت برتر در ماسون صــاحب درجه 33. گروه‌هــای ماســونی 33 مرتبه و 33 درجه دارند. شخصی که به درجه‌ی 33 می‌رسـد، قـدرت زیـادی داشته و ماسون اعظم نامیده می‌شود. این شخص بالاترین مقام لژ را در اختیار دارد.

- اعتقاد به سـاخت معبد سـلیمان به عنـوان پـایتخت عقیــدتی در بیت المقــدس (Jerusalem)ـ قبل از ظهور ضد مسـیح (Antichrist)ـ یا فرعـون جدید (New Pharaoh)ـ که منجی شیطانی ماسونهاست. (27)

- اعتقاد به ظهور ضد مسیح (Artichrist = دجال) یا فرعـــون جدید (New Pharaoh)ـــ در ابتـــدای (دهه‌ی اول) قــرن 21 و شــروع حکــومت جهــانی شـــیطانی توسط او.(28)ـ (البته ممکن است که Antichrist مــورد نظر خــود ماســون‌ها، لزومــاً شخص خاصی نباشد؛ بلکه ممکن است Antichrist

مورد نظر ماسون‌ها، خـود تشـکیلات فراماسـونری باشد.)

در هر حال جا دارد که در این قسـمت به این نکته اشـاره کـــنیم که گروه‌هـــایی مانند فراماســـونرها و شـــیطان پرســتان، از شـیطان پرسـتی به عنـوان یک نمـاد بـرای مبارزه با ادیان استفاده می‌کنند. اعضـای این گروه‌ها در واقع هیچ اعتقاد قلبی به مسـایل فرازمیـنی مانند خـدا، فرشـتگان، شـیطان و... ندارند و معتقدند که تنها مـاده وجود خـارجی دارد. (اعتقـاد به ماتریالیسم) اعضـای این گروه‌ها برای نشان دادن دشمنی خود با مذاهب، از نمـاد (Baphomet)ـ که مربـوط به شـیطان پرسـتان باسـتان اســـت، اســـتفاده نمـــوده و از آن بـــرای نشـــان دادن بی‌اعتقـادی خـود به عـالم آخـرت بهـره می‌جویند. البته لازم به ذکر است که فراماسـون‌ها و شـیطان پرسـتان، خودشان نیز به این مسأله اعـتراف کرده‌انـد؛ تا آن‌جا که در بعضی از کتب شیطان پرسـتان، مطـالب زیر به چشم می‌خورد:(29)اعتراف سایت کلیسـای شـیطان (Church Of Satan)ـ به عـدم اعتقـاد واقعی به شـیطان. ترجمه مطلب چنین است: شیطان پرستی یک مذهب لا مـذهبی همچون بودیسم است! مذهبی که در آن نیازی به توضیح هیچ کـــدام از کارهایمـــان به هیچ کس نـــداریم. شـــیان پرســتی اعتقــادی به وجــود خــدا, فرشــتگان, بهشت و جهنم, ابلیس, اهــریمن, ارواح شــیطانی, ارواح خــوب, جن, دیو و... ندارند.

اعتراف سایت کلیسای شیطان (Church Of Satan)ـ به عــدم اعتقــاد واقعی به شــیطان. ترجمه مطلب چــنین است: شـیطان پرسـتی لامـذهبی است... خـود پرسـتی

است- ما خودمان را می‌پرستیم... شیطان پرستی ماده گرایی است... شیطان پرستی بی‌دینی است.

Vexen Crabtree

" توصیف شیطان پرستی "بدین ترتیب نتیجه می‌شود که اعتقاد و مسلک واقعی ماسون‌ها و شیطان پرستان، بی‌دینی است و آن‌ها از الهه‌های ملل باستان، بت‌ها و شیطان، به عنوان نمادی برای دشمنی با مذاهب و ادیان استفاده می‌کنند.

علامات و اعداد در فراماسونری

علاوه بر علاماتی که در قسمت‌های قبلی ذکر شد، علامات دیگر و اعداد خاصی مورد توجه فراماسون‌ها و دیگر گروه‌های شیطان پرست هستند که اکثر آن‌ها نیز منشاء مصری دارند، هرچند علامت‌هایی نیز از دیگر عقاید الحادی ملل باستان از جمله آریایی‌های قدیم (نه دین زرتشت)، شرق دور و... اقتباس شده‌اند.

مهمترین آن‌ها عبارتند از:

1) پرگار و گونیا (یکی از مهمترین و معروفترین علامات).

در وسط این دو علامت، حرف G قرار گرفته است.(30) (به اعتقاد فراماسونها، «Goat = بز» نماد شیطان است.

نکته‌ی جالب دیگر، این که در برخی از لژها بر روی علامت پرگار و گونیا، علامت چشم جهان بین نیز حک

شده است که نشان دهنده‌ی اهمیت فوق‌العـاده‌ی علامت چشم جهان بین در نزد ماسون‌ها می‌باشد.

نماد پرگار و گونیـای ماسـونی (به چشم جهـان بین روی پرگار دقت کنید)

2) ستاره‌ی 5 گوشه‌ی معکوس یا Baphomet.

نشــان دهنــده‌ی بز یا Goat می‌باشد. در بین شــیطان پرسـتان، بز نمـاد شـیطان است.(31)ـ در قسـمت پـایین تصاویر زیر، عیناً عباراتی از یک سایت فعــال در زمینه‌ی شیطان پرسـتی نقل شـده است تا مسـتندات در اختیـار شما قرار گیرد.(32)

بز (Goat) (نمـاد شـیطان در گروه‌هـای شـیطان پرست عکس روی جلد کتـــاب انجیل شـــیطانی (کتـــاب مرجع شیطان پرستان)

3) دست شیطان یا دست شاخدار.

در تفکر ماسون‌ها و شیطان پرسـتان، شـیطان شـاخدار Cornuto است و با حرکت دست خود، شیطان را نمایش می‌دهند.(33) مستندات عیناً نقل شده است.(34)

نکته‌ی مهم: علامت Cornuto علامــتی است که باید در تفســیر آن بســیار محتاطانه عمل کــرد. زیــرا علاوه بر معنـای دست شـیطان که در غـرب شـناخته شـده اسـت، معانی دیگری نیز دارد. برای مثال در بین ناشــنوایان این علامت به معنای I love you می‌باشد. در مناطق آذری زبان ایـران و ترکیه و... نـیز این علامت نمـاد بوزقـورت (گـرگ خاکسـتری) می‌باشد که این نمـاد، در بین آذری‌ها شناخته شده است. بنابراین Cornuto هنگامی به معنای

دست شـــیطان است که یک فـــرد شـــنوای اروپـــایی یا آمریکـــایی در مکان‌هـــای متعـــدد از این علامت اســـتفاده می‌کند و از سوی دیگر این شخص با گروه‌هـــای مخفی و مشـکوک مرتبط است.(35)ـ به عبـارت دیگـر، هر گـردی گردو نیست! بـرای اطلاق لفظ دست شـیطان به علامت Cornuto، باید هم به محل زنـــدگی فـــرد، مـــوقعیت، وضعیت جسمی، ارتباط وی با گروه‌های مشکوک و دلیل وی در اســتفاده از این علامت بررسی شــود. در ضــمن، اســـتفاده از Cornuto در کنـــار علایم دیگر شـــیطانی اهمیت دارد. در واقع این علامت تایید کننـــــــده است نه اثبات کننده.

4) چلیپـــای شکســـته (صـــلیب شکســـته) یا Swastika: علامت شناخته شده‌ی هیتلر و نازی‌ها.

نکته‌ی جالب این‌که این علامت در گروه‌های ماسونی هم کـــاربرد دارد.(36)ـ در شـــکل ســـمت چپ که مربـــوط به ماسونهاســـت، طـــرحی دیـــده می‌شـــود که در بـــالای آن علامت صـــلیب شکســـته، و در وسط آن ســـتاره‌ی شش گوش مشاهده می‌گـردد که این مطلب ارتبـاط نازیسم و صـــهیونیزم را نشـــان می‌دهد. (بـــرخلاف ادعـــای جهـــان غـــرب). زیـــرا هم ســـتاره‌ی شش گـــوش و هم صـــلیب شکســـته مـــورد تقـــدیس ماســـون‌ها هســـتند. در واقع ریشه‌های نازیسم و یهودیت صهیونیستی یکی است و نه تنها این دو حرکت شـوم هیچ تضـادی با هم ندارنـد، بلکه در خـــدمت یک‌دیگر نـــیز قـــرار دارند. این مســـأله خـــود شاهدی بر رد هولوکاست است.

البته لازم به ذکر است که بعد از جنایـــات هیتلر اکـــثر گروه‌های ماسونی به منظور پرهیز از بـدنامی، اسـتفاده

از چلیپای شکسته را کنار گذاشتند؛ این در حالی است که قبل از جنگ جهانی دوم، علامت چلیپای شکسته یک علامت کلیدی در فراماسونری بوده است.(37) (ذکر این نکته ضروری به نظر می‌رسد که هیتلر نیز ماسون بوده است،(38)ـ اما تحرکات نظامی‌اش برخلاف مصالح فراماسونری بوده و منجر به مقابله‌ی بقیه‌ی ماسون‌ها با وی شده است).

5) جمجمه و استخوان (39).(Skull& Bones)

علامت و رمز گروه مخفی(ماسونی) (Skull & Bones) (Skull & Bones)

6) عدد 666 نماد دجال یا ضد مسیح (Antichrist)ـ یا شیطان.(40)

گاهی به صورت FFF هم این عدد را نشان می‌دهند. چون حرف F، ششمین حرف انگلیسی است.

7) عدد 13.(41)

عدد مقدس ماسون‌ها و یهودیان است.(42) در حالی که مسیحیان آن را نحس می‌دانند. فراماسون‌ها در بسیاری از نمادهای خود، تعداد اجزاء را 13 قرار می‌دهند. به عنوان مثال در تصویر راست، ستاره‌ی شش گوش را با 13 ستاره‌ی کوچک کشیده‌اند. در شکل وسط، 13 دست گوشه‌های یک شکل 13 دندانه را گرفته‌اند. در تصویر سمت چپ هم که مربوط به چنگ یک الهه‌ی باستانی، است و متعلق به یک گروه ماسونی می‌باشد، تعداد تارها 13 عدد می‌باشد.

ستاره 6 گوش متشکل از 13 ستاره کوچک 13 دست و 13 دندانه 13 تار چنگ الهه باستانی

8) عدد 33.(43)

همان طـور که گفـتیم در فراماسـونری، صـاحب درجه‌ی 33 بـالاترین قـدرت را داراست. در سـمبل بسـیاری از گروههـای ماسـونی از جمله در علامت مربـوط به یک گروه ماسونی شـهر (Memphis)ـ آمریکا (که نـام شـهر باستانی Memphis مصر را برخـود نهـاده اند)، عـدد 33 بکار رفته است.

سمبل گـروه ماسـونی شـهر Memphis آمریکا (به عـدد 33 در بالای تـاج توجه فرمایید.) _عـدد 33 در نمادهـای ماسونی مختلف

ذکر یک نکته‌ی مهم: بعد از ذکر علامـات و اعـداد مـورد استفاده در فراماسـونری، ذکر این نکته ضـروری به نظر می‌رسد که برای تطبیق علامت‌هـای مـذکور بر گروه‌ها و افراد، باید همواره با احتیاط برخورد کرد. زیرا در بعضی از مواقـع، علامت‌ها و لوگوهـای بعضی از شـرکت‌ها و سازمان‌ها در نقاط مختلف جهـان، شـبیه به علامت‌هـای فراماسـونری هسـتند، اما همـواره نمی‌تـوان به این سـازمان‌ها برچسب ماسـونی بـودن زد. بـرای مثـال بسـیاری از شـرکت‌ها و کانال‌هـای تلویزیـونی و ماهواره‌ای از نماد چشم در لوگوی خود استفاده می‌کنند که این چشم، نماد بیننـده و مخـاطب تلویزیـونی است و این مطلب کاملاً منطقی و قابل فهم است. بنـابراین در این حـالت، چشم موجـود در لوگوهـای مـذکور، نشـان دهنـده‌ی ماسـونی بـودن این کانال‌ها نیست. هم‌چـنین

چشم پزشکی‌ها و عینک سازی‌هایی که در تبلیغات خود از علامت چشم استفاده می‌کنند نیز ماسونی نیستند، چرا که حرفه‌ی آن‌ها در ارتباط با چشم می‌باشد. از سوی دیگر در بعضی از تصاویر هنری و معماری، ممکن است در اثر روی هم افتادن خطوط، تصاویر متعددی شبیه به ستاره‌ی شش گوش و ستاره‌ی پنج گوشه‌ی معکوس پدید آید که این تصاویر نیز غیرعمدی بوده و نشان دهنده‌ی فراماسون بودن معماران این بناها نیست. برای درک بهتر این مطلب، به تصاویر زیر توجه فرمایید:

دو تصویر هنری که به صورت اتفاقی و به دلیل روی هم افتادن خطوط, دارای علامت‌های ستاره‌ی 6 گوش و ستاره‌ی 5 گوشه‌ی معکوس هستند. حصور اتفاقی این علامات در تصاویر فوق, به معنای ماسون بودن طراحان آن‌ها نیست.

دین ترتیب همان گونه که ملاحظه فرمودید، صرفاً با مشاهده‌ی یک علامت مشابه علامات ماسونی، نمی‌توان به افراد و شرکت‌های مرتبط با آن علامت، فوراً برچسب ماسون بودن زد. بلکه باید در این زمینه تحقیق نمود و از شواهد محکم‌تری در تأیید یا رد ماسونی بودن گروه‌های مذکور بهره گرفت.

البته در این بین بعضی علامت‌ها هستند که اختصاصاً و عمدتاً ماسونی هستند و تا حدود زیادی می‌توانند ماسونی بودن افراد و شرکت‌ها و سازمان‌های مرتبط با خود را نشان دهند. برای مثال علامت پرگار و گونیای ماسونی (نه پرگار تنها و یا گونیای تنها)، علامت بسیار اختصاصی ماسون‌ها است. هم‌چنین علامت هرم و چشم

(نه هـــرم تنها یا چشم تنها) نـــیز یک علامت بســـیار اختصاصی برای گروه‌های ماسونی است.

از سوی دیگر اگر گروهی از علامت‌های فراوان و متعـدد فراماسونری استفاده بکند نیز به احتمال قوی یک گـروه ماســونی می‌باشد. به همین صــورت، گــروهی که علایم ماســونی را بـــدون هیچگونه قـــرینه‌ی منطقی به کـــار می‌برد نیز به احتمال زیاد یک گروه ماسونی است. برای مثال، نماد چشم جهان بین که در لژها استفاده می‌شـود نیز یک نماد کاملاً ماسونی می‌باشد؛ چرا که در لژها هیچ عملیات چشم پزشکی و تصویربرداری انجام نمی‌شود که بتوان نماد چشم جهان بین را به آن ربط داد.

در هر حــال باید این مطلب را همــواره به یــاد داشت که صــرف دیــدن یک علامت شــبیه به علایم ماســونی، نباید سریعاً به افراد و سازمان‌های مرتبط با علامت، برچسب ماســون بـــودن زد و بـــرای رد یا تأیید این مســأله، باید تحقیقات بیشتری انجام داد.

اهداف فراماسونری

1 – نابودی تمام مظاهر توحید و یکتاپرستی در جهان.

2 – به دست گرفتن حکومت و قدرت در تمام کشورهای جهــان از طریق شــبکه‌ی گســترده‌ی ماســونی در تمــام ممالک دنیا.

3 – تخــریب مســجد الاقصی و کشف معبد ســلیمان و بازسازی آن در ابتدای قرن 21.(44)

عکس یادگــاری ماســون‌ها در کنــار مــاکت ســومین معبد کذایی سلیمان. ماسون‌ها آرزوی ساختن چنین معبدی را

در سر می‌پرورانند و بـــرای تحقق آن, گام‌هـــای بلنـــدی برداشته‌اند.

4 – پرکردن معبد سلیمان از بت‌ها و نمادهای ماسـونی به عنوان اصلی‌ترین پرستشگاه ماسونی.

5 – برقراری حکومت جهانی شیطانی به پـایتختی معبد سلیمان در اورشلیم (بیت المقدس).

6 – به حکـومت رسـاندن قدرتمنـدترین فراماسـون با عنـوان نمـادیین ضد مسـیح (Antichrist= دجـال) در ابتدای قرن 21.

راز «ابراج البیت» چیست

قـال اللهم بـارک لنا شـامنا، اللهم بـارک لنا فی یمننـا، قالوا و فی نجدنا، قال اللهم بـارک لنا فی شـامنا، اللهم بـــارک لنا فی یمننـــا، قـــالوا و فی نجـــدنا، قـــال هنالک الزلازل و الفتن منها، او قال بها یطلع قرن الشیطان».

«خدایا منطقه شام را بـرای ما مبـارک گـردان، بارخـدایا یمن را برای ما مبـارک گـردان، گفتند و منطقه (نجد) را چطور؟؟ فرمود: بار خـدایا شـام را بر ما مبـارک گـردان، بارالها یمن را بر ما مبـارک گـردان، گفتند و منطقه نجد را چطـــور؟ فرمـــود: در نجد زلزله‌ها و فتنه‌ها به وقـــوع خواهد پیوست. و (شـاخ شـیطان) از آن‌جا طلـوع خواهد کرد.!!» (صحیح بخاری، ج 2، ص 23، دار الفکر، بیروت، بی‌تا)

در سـال 2004، مقامـات وهـابی عربسـتان سـعودی به بهانه ازدحام حجاج در ناحیه عرفات و تلفات جانی ناشی از آن، و هم‌چنینی به این بهانه که حجاج بعضا از این سو به آن سو سنگ می‌پرانند که موجب مجـروحیت حجـاج در سـوی دیگر دایـره دور «نمـاد شـیطان» در مراسم رمی جمـرات می‌شـود، نمادهـای سه گانه شـیطان را که در واقع سـازه‌هایی به نـام «ابلیسک» بـود، برداشـتند و به جـــای آن دیوارهـــای 25 مـــتری بی‌معنا و نـــامفهومی گذاشتند تا حجاج بیت الله حرام به دیوار سنگ بزنند!

یکی از سه نماد ابلیسک وار شیطان در رمی جمـرات که توسط آل سعود برداشته شد!

دیوارهـای بی‌معـنی و نـامفهومی که به جـای نمادهـای قدیمی شیطان گذاشته اند

اما به رغم بهانه‌های پوچ سعودی‌ها از 2004 به این سو چنــدین رویــداد مرگبــار در جریــان مراسم حج رخ داده است:

سال 2006 (1383)ـ 345 نفر در مراسم رمی جمـرات (سنگ زدن به نماد شیطان) کشته شدند.

سال 2015 (1394) و در روز 11 سپتامبر (20 شهریور) یک بالابر بزرگ که برای انجام اقدامات مربـوط به طـرح عمرانی عربستان بـرای توسـعه حـرم مسـجد الحـرام در مکه وجود داشت به داخل مسجد الحرام در نزدیکی مقام حضـرت ابـراهیم سـقوط کـرد که منجر به کشـته شـدن دست کم 118 نفر شد که 11 تن از آن‌ها ایرانی بودند.

9 روز بعد از این رویداد شوم، یک فاجعه انسانی بـزرگ در مراسم «رمی جمــرات» در منا اتفــاق افتــاد که در جریان ازدحام بیش از حد حجـاج به واسـطه بسـته شـدن مسیر خیابان 204 به جمرات حدود 8000 زائر خانه خدا از کشورهای مختلف جان خــود را از دست دادند که 464 نفر از آن‌ها هموطنان ما بودند.

اما در سال 2002، طرح ساخت سـازه‌ای عظیم و فـوق گــرانقیمت در مکه مکرّمــه، در مجــاورت مســجدالحرام توسط سعودی‌ها کلید خورد، که از همان زمان شروع به ساخت، حرف و حدیث‌های بسیاری به دنبال داشت.

«برج سلطنتی سـاعت مکه» یا مجموعه «موقوفه ابـراج البیت» یک مجموعه ساختمانی عظیم و فوق گــرانقیمت

در مکه مکرمه و در مجـــاورت بیت الله الحـــرام است. کارفرمــای اصــلی ســاختمان شــرکت مجموعة بن لادن الســعودیة (متعلق به خـــانواده اســـامه بن لادن) است. معمار آن شـرکت‌های دارالهنداسه و شـرکت آلمـانی SL Rasch GmbH هستند.

این مجموعه عظیم با 601 مـتر ارتفـاع، بلنـدترین بـرج عربسـتان، و از نظر حجم (با یکی میلیـون و 500 هـزار مـترمربع مسـاحت) بزرگ‌تـرین سـاختمان جهـان خواهد بود.

پیشنهاد سـاخت آن در 2001 داده شد و در همـان سـال ساخت آن آغاز و در 2012 به پایان رسید.

طبق گزارش‌هــای منتشر شــده از منــابع موثــق، هزینه ساخت این برج 15 میلیارد دلار و گران‌ترین سازه تاریخ است.

هتل این مجموعه قابلیت جا دادن یکصد هـزار مهمـان را دارد.

گفته می‌شود این برج بعد از برج الخلیفه در دوبی و برج شانگهای در چین، بلندترین سازه جهان است.

اما جدای از تخریب بافت قدیمی مکه و به ویـژه دو قلعه معروف زمان عثمـانی بـرای سـاخت این بـرج، در همـان زمانی که ترکیب اصلی این سازه مشخص شـد، بسـیاری از وبسایت‌های اسلامی و غیراسـلامی به هیـات عجیب و «ابلیسک وار» آن اشاره کردند. گـویی نمادهـای ابلیسک وار شـیطان که از قـدیم هـدف «رَمی» حجـاج بیت الله الحرام بود، از جلوی سنگ‌های مومنین برداشته شد و در

خفا با وردی شیطانی تبدیل به این سازه اهریمن‌وار شد که زرق و برق آن، در نگاه نخست انسان را به یـاد شـهر عیش و عشـرت و «سـدوم و عمـوره» جدیـد، یعـنی لاس وگاس»، می‌اندازد.

اما نکته‌ای که تـاکنون به آن اشـاره نشـده و احتمـالا از فرط عیان بودن کسی متوجه آن نشـده، شـباهت غـریب آن به یک موجود اهریمـنی اسـطوره‌ای است. به تـرکیب سازه اصلی برج با دو بـال کنـاری آن دقت کنید و بعد آن شاخ طلایی بالای سازه (که به دروغ به عنوان هلال مـاه نمایانده شده) متمرکز شوید؟ به یـاد چه می‌افتیـد؟ بلـه، درست حـدس زدیـد، این هیـات کلی یک پرنـده است. اما چه پرنده‌ای؟

به این شـکل توجه کنید. این تصـویر هـوایی از یکی از معروف‌تـرین سـاختمان‌های دنیاست: کنگـره آمریکا یا «کپیتول هیل».

چه چیزی توجه شما را جلب می‌کند؟

کار را برایتان راحت می‌کنیم:

بله، این شکل یک جغد است.

حال به این تصـویر توجه کنید. این هم یک جغد است. اما جای آن کجاست:

این جغد در قلب مجموعه پنتـاگون (وزارت دفـاع ایـالات متحده) در واشـینگتن است. این دیگر مسـاله پوشـیده‌ای نیست که بنای اولیه واشینگتن (پایتخت ایالات متحده) را پدران بنیانگذار آمریکا گذاشتند که بلااستثناء فراماسـون (بنّـــای آزاد) بودند و در راس آن‌ها هم اســـتاد اعظم

فراماسونری، دارنده نشان 33 (بالاترین رده در تشکیلات ماسونی)، «جرج واشینگتن» قرار داشت.

اما این جغد نماد چیست؟ برای روشن شدن موضع به این تصویر نگاه کنید:

این مجسمه بزرگ درشهر مونته ریوی کالیفرنیا، در مکانی موسوم به «درختزار بوهمی» (Bohemian Grove) واقع شده است. این مکان هر سال (در میانه‌ی ماه ژوئیه) محل گردهمایی شخصیت‌های بانفوذ و تعیین کننده هنر، موسیقی، فرهنگ، سیاست و اقتصاد در آمریکاست که در مراسمی مخفی آیینی شیطانی به نام «cremation of care» شرکت می‌کنند. آن‌ها برای ابراز سرسپردگی به اهریمنی که این بت سنگی جغدوار نماد آن است، این مراسم آیینی را پیش روی بت سنگی بزرگ (در نقطه‌ای که به «آشیانه جغد» معروف است) انجام می‌دهند که یکی از بخش‌های این مناسک شیطانی، سوزاندن یک «قربانی انسانی» است.

اما این جغد نماد کدام اهریمن است؟ در اساطیر باستانی، در تمدن موسوم به «فنیقی» خدا (و در واقع اهریمنی) پرستیده می‌شد که «مولوخ» (Moloch) نام داشت. به باور بسیاری از اسطوره‌شناسان مذهبی، مولوخ یکی از تجسمات «شیطان»، «ابلیس» یا همان «لوسیفر» در ادیان ابراهیمی است. مولوخ به دو صورت گاو شاخدار و بالدار و هم‌چنین جغد در آثار تمدن فنیقی ثبت شده است و یکی از معروف‌ترین تصاویر ثبت شده از این تجسم شیطان، مراسم ضدانسانی و اهریمنی «تقدیم نوزاد» به درگاه بت مولوخ است. در این مراسم، بت بزرگ مولوخ آن قدر داغ می‌شد تا شکل سرتاسر

سـرخ بگـیرد، و آن گـاه پرسـتندگان او، قربـانی نـوزاد معصوم را در بغل بت سرخ شده از حـرارت می‌گذاشـتند تا جزغاله شود و قربانی پذیرفته شـود. گفتـنی است که علامت مشخصه هر دو تجسم «مولـوخ» داشـتن شـاخ است و علامت معروف شیطان پرسـتان اشـاره به همین وجه اهریمن دارد:

علامت معروف شیطان پرستان

شـاید این سـطور و جملات به چشم بـرخی خواننـدگان توهمـات و تخیلات بیاید و آن را مناسب فیلم‌هـای ترسـناک‌هالیوودی بدانند. از این رو، توجه شـما را به دو گـزارش زیر از روزنامه «واشـینگتن پست» (یکی از سه روزنامه بزرگ آمریکا) و هم‌چنین پایگاه اینترنتی معروف «Vox»ـ جلب می‌کـنیم که به صـراحت حضـور بزرگـان سیاست و اقتصـاد و فرهنگ و هـنر ایـالات متحـده را در این مراسم تایید می‌کند.

از «ویلیـام هـوارد تَفت» و «دوایت دی. آیزنهـاور» تا «ریچارد نیکسون» و «رونالد ریگن»،«جورج بـوش پـدر»، «بیل کلینتـون» و بـوش پسر عضو این‌جامعه مخفی اهریمنی بوده‌اند.

چهره‌های شـاخص سیاست و اقتصـاد در غـرب در طـول ادوار در مناسک شیطانی درختزار بوهمی شرکت داشته اند

این که در سـرزمین وحی، در جـوار بیت الله الحـرام، آل سـعود سـازه‌ای چـنین مرتفع و غـرق در زرق و بـرق اومانیستی و جلوه گرانه شیطانی به سان برج‌هـای لاس وگاس و لس انجلس بسازد تا سـادگی و بی‌آلایشی خانه

خدا را تحت الشعاع قرار دهد و سایه این برج اهریمنی را بر کعبه مقدس بیاندازد، اصلا اتفاقی نیست و حاصل دهه‌ها پیوند شوم میان غاصبان حرمین شریفین(آل سعود) با الیگارشی سیاسی-مالی-نظامی غرب است که به عنوان جنود شیطان، (به زعم خود) به دنبال از رونق انداختن سکه مسلمانی هستند.

آیا این هیبت شوم و منحوس شیطان بر فراز خانه خدا نیست؟

از پیوند آل سعود و استعمار ماسونی بریتانیا، شجره ملعونه‌ای به نام وهابیت تکفیری سربرآورد که به اسم اسلام کمر به نابودی اسلام بسته است و از زمانی که در سرزمین پیامبر ریشه دواند و رشد کرد، جز نحوست و نکبت و تیره روزی برای مسلمین به جای نگذاشته است.

هلال ماه یا «قرن الشیطان»؟

از همان روزی که به بهانه مبارزه با اتحاد شوروی در افغانستان، تخم شیطانی تروریزم تکفیری با پول و آموزش سازمان سیا و MI6 به واسطه یک سعودی مشکوک و مرموز به نام «اسامه بن لادن» در جهان اسلام کاشته شد، تا به امروز که تازه کابوس چندساله وحشی‌ترین و جهنمی‌ترین گروه تاریخ یعنی «داعش»(به نصرت الهی و ایثار و خون لشکر سربازان امام عصر(عج)) به پایان خود رسید) در هیچ برهه‌ای از تاریخ این اندازه مسلمان کشته نشده بود. قابل تامل است که سازنده اصلی برج شیطان در مکه هم کسی نیست جز: مجموعه بن لادن سعودی.

و همین بن لادن (که در نمایشی دروغین عملیات کشته شدن او را به دست نیروهای ویژه آمریکایی از طریق رسانه‌های ماسونی و صهیونیستی به جهانیان فروختند) کسی بود که سناریوی برنامه‌ریزی شده‌ی «11 سپتامبر» را اجرا کرد تا به بهانه آن، جرج دابلیو بوش ماسون و کابالیست برای اجرای طرح «نظم نوین جهانی» به افغانستان و عراق لشکر بکشد و صدها هزار افغان و نزدیک 1 میلیون عراقی مسلمان کشته شوند. شاید ندانید که شعاری که به زبان لاتین روی اسکناس‌های دلار نقش بسته این است: Novous Ordo Seclorum که ترجمه آن می‌شود شعار جرج دابلیو بوش: نظم نوین جهانی.

بیش از دو سال است که هر روز دولت اهریمنی سعودی با بمب‌ها و موشک‌های اهدایی غرب، هر روز دهها کودک یمنی را جزغاله می‌کند. این عینا همان جنایتی است که رژیم صهیونیستی در جنگ غزه و گلوله باران لبنان (به ویژه روستای قانا) مرتکب شد و بی‌جهت نیست که هم سعودی و هم صهیونیست‌ها به رژیم‌های «کودک‌کش» معروف شده‌اند. به هر حال سرسپردگی به شیطان قربانی می‌خواهد و تجسّمات قرن بیست و یکمی شیطان از همان کهن‌الگوهای باستانی فنیقی‌ها استفاده می‌کنند منتهی با ابزارهای مدرن آدم کشی.

باز رجوع به حدیث رسول الله(ص) در ابتدای این مطلب می‌کنیم که حضرتش با بصیرت الهی از برآمدن «قرن الشیطان»(شاخ شیطان) از شرق عربستان یا همان نجد خبر دادند. و در مراجعه به تاریخ چند سده قبل‌تر درخواهیم یافت که «محمد ابن عبدالوهاب»، بنیانگذار

شجره خبیثه وهابیت از اهالی شهر عُیینه از توابع نجد بود که در قرن 18 میلادی می‌زیست و از اتحاد شوم او با حاکم شهر «درعیه»(باز هم از توابع نجد) که کسی نبود جز «محمد ابن سعود»(نیای بزرگ آل سعود)، داستان سیاه حکومت آل سعود کلید خورد. و باز اندکی جستجو در احوالات نیای آل سعود نشان می‌دهد که همو بود که بنای مسلمان کشی و شیعه کشی را اول بار در این خاندان گذاشت.

صلاح‌الدین مختار که از نویسندگان وهابی است، می‌نویسد:

"در سال 1216 ق. امیر سعود با قشون بسیار متشکل از مردم نجد و عشایر جنوب و حجاز و تهامه و دیگر نقاط، به قصد عراق حرکت کرد. وی در ماه ذی القعده به شهر کربلا رسید و آن‌جا را محاصره کرد.

سپاهش برج و باروی شهر را خراب کرده، به زور وارد شهر شدند و بیشتر مردم را که در کوچه و بازار و خانه‌ها بودند به قتل رساندند. سپس نزدیک ظهر با اموال و غنایم فراوان از شهر خارج شدند و در نقطه‌ای به نام ابیض گرد آمدند. خمس اموال غارت شده را خود سعود برداشت و بقیه، به نسبت هر پیاده یک سهم و هر سواره دو سهم، بین مهاجمین تقسیم شد."

ابن بشر، مورخ نجدی، درباره حملات وهابیان به نجف اشرف می‌نویسد:

" در سال 1220 سعود با سپاهی انبوه از نجد و اطراف آن، به بیرون مشهد معروف در عراق (مقصود، نجف اشرف است) فرود آمد و سپاه خود را در اطراف شهر

پراکنده‌ساخت. وی دستور داد باروی شهر را خـراب کنند ولی سـپاه او زمـانی که به شـهر نزدیک شـدند به خنـدق عــریض و عمیقی برخوردند که امکــان عبــور از روی آن وجـــود نداشت. در جنگی که بین طـــرفین رخ داد، بر اثر تیرانـدازی از باروهـای شـهر، جمعی از سـپاهیان سـعود کشته شدند و بقیـهٔ آن‌ها از گـرد شـهر عقب نشسـته به غارت روستاهای اطراف پرداختند."

و البته طــاعون ابن ســعود و عبــدالوهاب تنها منــاطق شیعه نشین را مورد هجوم قرار نداد، بلکه کل بلاد شــام و حجـاز و عـراق مـورد تـاخت و تـاز این راهزنـان قـرار گرفت.

و هر آگاه به تاریخی می‌داند که فتنه آل سعود که از نجد برخاســـت، با کمک مســـتقیم امـــپراتوری اســـتعماری بریتانیا(که تحت سلطه مالی و سیاسی خاندان یهـودی و ماسونی روچیلد بـود) به عبـدالعزیز آل سـعود بـود که او توانست در 1924 شریف حسین‌هاشمی، حاکم حجـاز را شکست دهد و پادشـاهی وهـابی-ماسـونی آل سـعود را پایه گذاری کند.

و آل ســـعود وهـــابی هم با شمشـــیر تکفـــیر هم همه مقدسـات مسـلمین را با عنـوان شـرک از بین بـرد، هم بیش از هر غیرمسلمان دیگری در تاریخ مسلمان کشت و هم با اتحاد همه جانبه با ایالات متحده (به تعبیر بنیانگذار کبیر انقلاب «شیطان بـزرگ») تمـام مقـدرات سـرزمین وحی را در اختیـــار ایـــادی شـــیطان گذاشت و امـــروز شـاهدیم که سـرزمین پیـامبر روز به روز از عطر و بو و حضـور پیـامبر خـالی‌تر می‌شـود و جـای آن را نمادهـای شهوانی و شیطانی لاس وگاس و لس انجلس می‌گـیرد.

آیا در هزاران اتاق هتل «ابراج البیت» قرار است تسبیح خدا و عبادت حضرت باریتعالی صورت گیرد؟ همه امکانات لوکس و فوق مدرن در این مجموعه 15 میلیارد دلاری جمع آمده تا بندگان خدا ذکر الله بگویند و از ده‌ها متری بالای کعبه، رو به آن نماز بگذارند؟ آیا نه این که ساختن چنینی عمارت شیطانی در جوار حرم الهی به سبک قمارخانه‌ها و عشرتکده‌های آمریکایی، بازگرداندن مکه به دوران اعراب جاهلی است که بت‌های خود را در کعبه قرار می‌دادند و شعرهای شرک آلود و عشرت جویانه خود را از پرده آن می‌آویختند و به شرابخواری و هرزگی می‌پرداختند؟

نمایی اهریمنی از خانه کعبه از فراز شاخ شیطان

در کنار این موارد، این را هم در نظر داشته باشید که فقط در سال گذشته، به بهانه اجرای طرح «توسعه حرم» بیش از یک میلیون متر مربع از زمین‌های داخل حرم مکی در خیابان «ابراهیم خلیل» را به فروش گذاشته بود، اخیرا بزرگ‌ترین مزایده املاک، آن هم در منطقه مرکزی استان «مکه» که از حیث موقعیت و مساحت در منطقه مرکزی شهر مکه مکرمه و مشرف به مسجد الحرام و پل جمرات است، را برگزار نمود.

شبکه خبری «العالم» در 5 تیر 95 گزارش داد که کمیتهٔ سهامداری املاک و مستغلات در وزارت بازرگانی و سرمایه گذاری عربستان، تصمیم دارد قطعه زمینی به مساحت بیش از یک میلیون متر مربع در داخل حرم مکی و در خیابان ابراهیم الخلیل را از طریق فروش مستقیم واگذار نماید.

این که این زمین‌های ارزشمند و مقدس برای صدها میلیون مسلمان را قرار است سعودی‌ها به چه کسانی بفروشند و بناست که چه چیزهایی در آن‌ها ساخته شود، نگاهی به ابراج البیت مشخص می‌کند. زائرانی که بعد از تکمیل این برج به خانه خدا مشرف شده‌اند درباره تاثیر دیدن این سازه غریب در کنار مسجدالحرام در این نکته هم کلام هستند این که ظاهرا به قصد تحت الشعاع قرار دادن مسجدالحرام و کعبه مقدس ساخته شده است.

اما نکته آخر.....

سری سه گانه فیلم‌های «ارباب حلقه‌ها»، ساخته پیتر جکسون به ترتیب در سال‌های 2001، 2002 و 2003 ساخته شدند. این فیلم‌ها بر اساس مجموعه داستان‌های نویسنده‌ای به نام جی آر آر تالکین (J. R. R. Tolkien) ساخته شد که نوشته‌هایش کاملا بر مبنای داستان‌ها، افسانه‌ها، اسطوره‌ها و نمادهای جادوی سیاه، ماسونیسم و شیطان پرستی نوشته شده‌اند. تاثیر ساخت و نمایش سه گانه «ارباب حلقه‌ها» در سینمای جهان آن قدر زیاد بود که منتقدانی معروف، تاریخ سینما را به قبل و بعد از ارباب حلقه‌ها تقسیم می‌کنند. و «ارباب حلقه‌ها» و مفاهیم و تفکرات مطرح شده در آن تبدیل به یک نوع «کالت» (سبک یا فرقه) در دنیا شد.

به این نکته توجه کنید. در مجموعه افسانه‌های ارباب حلقه‌ها، «میناس مورگول»، در زبان سینداری(زبان دنیای جادویی تالکین) به معنی «برج جادوی سیاه» است که در گذشته با نام میناس ایتیل به معنی «برج ماه بالا آمده» مشهور بود، شهری در سرزمین میانی(استعاره از مشرق زمین). به تصویر این برج در فیلم نگاه کنید:

ابراج البیت در شب

مرورگر شما از ویدئو پشتیبانی نمی‌کند.

فایل آن‌را از این‌جا دانلود کنید: video/mp4

در مجموعه بسیار مهم «ارباب حلقه‌ها»(که می‌توان آن را یکی از مانیفست‌های اصلی جنبش جهانی ماسونی دانست) در سرزمین «موردور»(مشرق زمین)، برجی به نام «باراد-دور»(برج تاریک) وجود دارد که «سائورون»(معادل «دجال») از فراز آن بر مودور حکومت می‌کند. نکته قابل تامل این که بر بالای این برج شاخی وجود دارد و در میانه این شاخ، «چشم جهان بین» بر همه این سرزمین نظارت دارد. نماد «تک چشم»(نماد اصلی دجال آخرالزمان در همه فرهنگ‌های ابراهیمی به ویژه اسلام) نمادی شناخته شده است. به تصویر زیر از این برج در فیلم «ارباب حلقه‌ها» دقت کنید:

شباهت‌ها مشهود نیست؟ سال پیشنهاد، تصویب و شروع ساخت ابراج البیت در چه سالی بود: اواخر 2001 و اوایل 2002 (زمان آغاز ساخت و نمایش سه گانه ارباب حلقه‌ها)

هرچند نفی و اثبات فرضیه‌های این چنینی نیاز به بحث و مداقه بیشتری دارد، اما تلاش کردیم در حد ظرفیت، آن‌چه از شواهد و فکت‌های موجود و هم‌چنین اسناد روایی و تاریخی موجود بود در این گزارش در معرض قضاوت و تامل مخاطبان گرامی قرار دهیم.

راز علم

لارنس ای. جروم در کتاب نفی طـالع بیـنی احساسی را بیان می‌کند که در بین مخالفان شبه علم نسـبتاً متـداول است: «به نظر اذهـــان منطقی امـــروزی حـــیرت‌آور می‌رسد که جادوی ساده لوحانه طـالع بیـنی بتواند بـرای انسان قرن بیستمی جذابیت راستینی داشته باشد.»

کتـاب «Sciense and Unreason»ـ اثر دیـزی و مایکل ردنر است که توسط آزیتا قدسی راثی تحت عنـــــوان «علم و نـــابخردی» به فارسی ترجمه شـــده است. این کتاب مطالب و مبـاحثی ارزشـمند جهت تشـخیص علم از شـبه علم در خـود دارد و به دلیل قـدیمی بـودنش جـزو منـابع در این حـوزه محسـوب می‌گـردد. در مقاله قبلی، فصل دوم این کتاب در اختیار خوانندگان قـرار داده شد. اکنون فصل هشتم کتاب مذکور را برای شما خواننـدگان در نظر گرفته‌ایم. عباراتی که درون کروشه قرار دارنـد، توسط حقیقت خاموش جهت درک بهتر قـرار داده شـده است.

راز علم

لارنس ای. جروم در کتاب نفی طـالع بیـنی احساسی را بیان می‌کند که در بین مخالفان شبه علم نسـبتاً متـداول است: «به نظر اذهـــان منطقی امـــروزی حـــیرت‌آور می‌رسد که جادوی ساده لوحانه طـالع بیـنی بتواند بـرای انسـان قـرن بیسـتمی جـذابیت راسـتینی داشـته باشد.» واقعا چه طور ممکن است چنین یاوه‌ای در این روزگارِ و زمانه تاب بیاورد؟ جـروم می‌گوید کشش طـالع بیـنی در «جاذبه آن بـــرای جنبه بی‌منطق انســـان» نهفته است و

«علامت نارضایتی رو به افزایش از علم و تکنولوژی، شورش علیه تولید انبوه و فردیت نداشتن نهادهای یکپارچه امروزی» است. ولی این امر جذبه طالع بینی را به عنوان شبه علم توجیه نمی‌کند. کسانی که با این عقیده به دنبال طالع بینی‌های کامپیوتری می‌روند که آن‌ها به نوعی از انواع قدیمی تر، «علمی تر»اند، شبه علم گرا نیستند، فقط تصور مخدوشی از چیستی علم دارند.

آدم‌های عادی که طالع بینی را باور دارند مدعی نیستند چگونگی طالع بینی را می‌فهمند. حداکثر خواهند گفت که می‌دانند کار می‌کند. اگر در این باره فکر کنید این درک از طالع بینی واقعاً با درک یک آدم عادی از الکترونیک خیلی فرقی ندارد. بیشتر مردم نمی‌دانند تلویزیونشان چطور کار می‌کند: تنها چیزی که می‌دانند این است که وقتی آن را روشن می‌کنند تصویر و صدا دریافت می‌کنند

اغلب می‌شنوید که می‌گویند بچه‌های امروزی از افراد مسن‌تر وقتی به سن و سال آن‌ها بودیم خیلی باهوش ترند. یکی از چیزهایی که قرار است نسبت به آن‌ها باهوش‌تر باشند علم است. آن‌ها در مورد تیرهای فضایی و لیزر و چیزهای دیگر که در ایام کودکی ما وجود نداشتند، همه‌چیز می‌دانند. سراسر موزه علم را می‌دوند و همه‌چیز را می‌فهمند در حالی که والدین آن‌ها فقط یک جا می‌ایستند و متحیر به نظر می‌رسند.

اگر از یک استاد فیزیک بپرسید که آیا دانشجویان امروز از دیروز بهترند یا نه، مسلماً پاسخ خواهند داد که بهتر نیستند و شاید حتی بدتر باشند. دانشجوها علیرغم آن

همه تماشای تلوزیون و نظایر آن بـاز باید از هیچ شـروع کنند و اصول بنیادی را فرا بگیرند و این کـار بـرای آن‌ها به اندازه دانشجویان نسل‌های گذشته دشوار است.

بچه‌هـای امـروز به چه معـنی آن همه قضـایای علمی را می‌فهمنـد؟ آن‌هـارا همـان طـور می‌فهمند که یک آدم بـزرگ معمـولی تلگـراف یا تلویزیـون را می‌فهمد. یعـنی این که آن‌ها را مسـلم می‌شـمارند. در آن‌ها رازی نمی‌بینند. یا این که نمی‌گذارند راز آن‌ها مزاحمشـان شود. می‌توانند درباره آن صحبت کنند و طـوری این کـار را انجام دهند که تقریباً به نظر می‌آید می‌دانند در مـورد چه حرف می‌زنند.

با چنین حـال و هـوای «فهمیـدنی» عجیب است که شـبه علم بتواند ریشه بدواند و شـکوفا شـود؟ هر چه علم کمتری در دسترس فرد قرار گیرد ثمره‌های آن‌جادویی‌تر جلوه می‌کنند. ذهن امروزی به معجزات علمی و صـنعتی مثل ذهن قرون وسطائی به معجزات مـذهبی، خو کـرده است و به نظر می‌رسد که از معجـزات علم نـوین تا جـادوی شـبه علم راهی نباشد. اگر مـردم مایل به خرید تلویزیـون رنگی، اجـاق مـایکروویو، کـامپیوتر خـانگی و بازی‌های حرف بزن و هجی کن هستند بی‌آن که از طـرز کارشـان (جز این که چه دکمه‌هـایی را باید فشـار دهند) کمترین تصوری داشته باشند، چرا باید از افزودن ماشین حساب‌های زیست آهنگی (*) یا طالع بیـنی به کلکسـیون خود طفره بروند؟

شـاید در ظـاهر امر به نظر آید که جـادوی شـبه علم با معجزات علم نوین چنـدان فاصـله‌ای نـدارد، ولی تفـاوت بسـیار بـزرگی در کـار است. وقـتی اصـول مربـوط به

ترانزیستورها را بفهمید، راز آن‌ها از بین می‌رود. کسی هست که می‌داند چطور کار می‌کنند. دانشجوهای فیزیک و مهندسی برق با استفاده از اصول بنیادی نظریه کوانتوم از ترانزیستورها سر در می‌آورند. می‌توان برای کسانی که زمینه فهمش را دارند توضیحش داد. اما هر چه قدر هم که در«پژوهش» در مورد طالع‌ها، پدیده‌های روان درمانی و چرخه‌های زیست آهنگ پیش بروید راز آن‌ها هرگز از بین نمی‌رود. هیچ اصول بنیادی نیست که بفهمید.

«هوراشیو در زمین و آسمان بسا چیزهاست که فلسفه شما به خواب هم ندیده است.» این قول معروف، به رجزخوانی شبه علم بدل شده است. به جای آن که هشداری علیه نخوت روشنفکرانه در مسائل نادانسته باشد، توجیهی برای لاقیدی و بی‌احتیاطی شده است. مقصود شکسپیر در هملت این بود: چیزهایی هست که تو نمی‌فهمی پس ساکت باش. شبه دانشمند می‌گوید: در زمین و آسمان بسا چیزها هست که فلسفه شما به خواب ندیده است و من می‌خواهم درباره آن‌ها یک کتاب بنویسم!» چنین افرادی گمان می‌کنند که چون نظریات علمی موجود سؤالاتی را درباره عالم بی‌جواب می‌گذارند، حوزه وسیعی در اختیار آن‌هاست که در آن می‌توانند بدون ممانعت مهارهای منطق جولان دهند.

جای حیرت دارد که چه همه اطلاعات از زمین «توضیح داده نشده‌ها» درو شده است. پدیده ارواح شریر را در نظر بگیرید. همه می‌دانند که آن‌ها نتیجه تخلیه‌های روانی در جوانان سرخورده‌اند. یا بشقاب‌های پرنده؛ از معلومات عمومی است که ماشین‌هارا نگه می‌دارند،

دوست دارند دور نیروگاه‌ها بپلکنـد، و قادرند با سـرعت باور نکردنی نود درجه بچرخند. باز هم در زمره معلومات عمومی است که خفاش‌های خون آشـام در زادبـوم خـود می‌خوابند، در آینه منعکس نمی‌شوند، نمی‌توانند سـیر یا صلیب را تحمل کننـد، و تنها با سـوزاندن، سر بریـدن، یا خنجر زدن به قلبشـان می‌تـوان آن‌ها را کشت. ولی بـاز همه می‌دانند که خـون آشـام‌ها موجـودات افسـانه‌ای هستند. افسانه‌ها و«توضیح داده نشده‌ها» وجود اشتراک زیادی دارند. اگر بخواهید صحت و سقم ادعایی را در هر یک از این دو زمینه معلـوم کنید کـافی است به قصه‌های آن‌ها رجوع کنید. ویژگی‌هـای بشـقاب‌های پرنـده، پدیـده ارواح شریر و خون آشام‌ها فقط به بـرکت قصه‌هایی که درباره شان نقل می‌شود وجود دارند.

این قصه‌ها هم معنـایی دارند- قصه هم «منطق» درونی خـود را دارد- ولی فقط به شـرطی که از ادعاهـای با اسـاس جـدا باشـند. وقـتی وارد دنیـای خـون آشـام‌ها یا قلمـرو بشـقاب‌های پرنـده می‌شـوید با آن‌چه از قبل می‌دانستید قطع رابطه می‌کنید. «می فهمید» ولی فهم شـما چـیزی جز مشـارکت خیـالی در دنیـایی که قصه در برابرتـان می‌گشـاید نیست. فهم علمی چـیزی بیش از مشـارکت خیـالی می‌طلبد. دلیل و مـدرک می‌طلبد. رابطه‌ای با آن‌چه شـخص از قبل می‌دانسـته، می‌طلبد. شبه علم هرگز چنین فهمی را ایجاد نمی‌کند.

شبه علم ارزش سرگرم کنندگی فـراوانی دارد. خوانـدن آن می‌تواند جالب باشد: اگر این طور نبود هرگز حوصـله نمی‌کردیم آن قـدر شـبه علم بخـوانیم که بتـوانیم چـنین کتابی را بنویسیم. شـبه علم همـان طـور که هر ناشـری

شـهادت خواهد داد ارزش تجـاری زیـادی دارد. میوه‌هـای نــابخردی همیشه بــازار دارند. شــبه علم حــتی ارزش آموزشی خاصی نـیز دارد. بـرای این که روال علم را یـاد بگیریم خوب است ببیـنیم بر چه روالی نیست. با رد نکته به نکته ارابه خـدایان می‌تـوان مطـالب زیـادی در مـورد باسـتان شناسی آمـوخت ،[یا با بررسی ادله زمین تخت گرایان می‌توان مفاهیم زیادی از فیزیـک، نجـوم و زمین شناسی و ... را درک کرد]. با این حـال باید مـراقب بـود که در دام «دو جنبه مسـئله» نیفـتیم. ممکن است شـبه علم راه جـالبی بـرای تمرکز توجه بر بعضی نکـات علم باشد، ولی برای مباحثه علمی مطلبی به دست نمی‌دهد.

هیچ دانشـمندی انکـار نمی‌کند که نظریـات موجـود را به خـواب ندیـده است. دانشـمندان همه پاسخ‌ها را ندارند. آن‌ها اولین کسـانی هسـتند که این موضـوع را تصـدیق می‌کنند. علم یک مجاهدت بی‌پایان و خـود پیرانـده است. نظریــات پیشــنهاد می‌شــوند، بــرای آن‌ها اســتدلال می‌آورند، آن‌ها را می‌پذیرند، بسط می‌دهند، سرانجام رد می‌کنند و نظریات دیگری جـایگزین آن‌ها می‌کنند. در هر نقطه در این راه سـؤالات بی‌جـوابی هست. مـاهیت این مجاهـدت چـنین چـیزی را می‌طلبد. شـاید سـرانجام به بعضی از سـؤال‌ها بر اسـاس نظـریه‌ای که فعلاً مـورد قبول است پاسخ داده شود. بقیه ممکن است نیاز به یک نظریه جدید داشـته باشد. وقـتی علم وارد قلمروهـایی می‌شود که سابقاً آن‌ها را به خواب هم نمی‌دیـده، از راه منطق وارد می‌شود و از ابـزار ریاضی بـرای ترسـیم راه خــود اســتفاده می‌کند. عــالم با این کوارک‌ها و سیاهچاله‌ها و نظایر آن، واقعاً از آن چیزی که تا به حـال تصـور می‌شـد، عجیب‌تر است اما نه آن قـدر عجیب که

دلیل و مـدرک، یعـنی تکیه گـاه علم، نتوانند راهنماهـای مطمئنی باشند.

خواننـــدگان می‌توانند با تهیه «کتـــاب علم و نـــابخردی» سایر فصل‌های آن را مطالعه نموده و از مطالب آن لذت ببرند.

(*) زیست آهنگ یا بیوریتم مدعی است افت و خیزهـای جســمی، حسی و هوشی هر کـدام در هر فــرد ناشی از یک چرخه متنـــاوب سینوسی است. این چرخه‌ها عبارتند از: چرخه متنــاوب جســمی هر 23 روز یک بــار، چرخه متناوب حسی هر 28 روز یک بار و چرخه متناوب ذهـنی هر 33 روز یک بـار تکـرار می‌شـود. بنـابرین هر فـرد با توجه به نمودارهای زیست آهنگ خـود می‌تواند دریابد چه روزی، روز است و کـــــــدام روز در هر یک از چرخه‌ها بـــرایش نکبت و بدشانسی به دنبـــال خواهد داشت. این چرخه‌ها بستگی به روز تولد و جنسیت فرد دارند.

راز مخوف لو رفته درباره ساخت اهرام ثلاثه مصر

هزاران سال است که اهرام ثلاثه مصر مردم زیادی را در سراسر جهان مجذوب خود کرده است. به عنوان قدیمی‌ترین و تنها عضو باقی مانده از عجایب هفت گانه جهان باستان، نظریه‌های بسیاری در مورد چگونگی ساخت این اهرام وجود دارد. سوال بسیاری از مردم این است که آیا اهرام ثلاثه مصر ساخته‌ی دست بشر هستند یا موجودات فضایی؟

HYPE هر عدد، 4 هزار تومان زیر قیمت بازار!

فقط با 2 میلیون تومان تو " تهران " مو بکار و خوشتیپ شو!

20 ماده غذایی که به کم کردن وزن شما کمک می‌کند

شکار عجیب کروکودیل توسط مار پیتون!

سال‌هاست نظریه پردازان ادعا می‌کنند که انسان‌ها نمی‌توانند چنین ساختار باشکوهی را به تنهایی ساخته باشند. آن‌ها درباره‌ی یاری گرفتن از خدا صحبتی نکرده‌اند، اما حتما از نیروی فرازمینی کمک گرفته شده است. درست است، بسیاری از مردم بر این باورند که فضایی‌ها اهرام ثلاثه را ساخته یا حداقل در ساخت آن به بشر کمک کرده‌اند.

اما در طول این سال‌ها نظریه پردازان و باستان شناسان این نظریه‌ها را رد کرده‌اند و یک مطالعه در این خصوص یک بار و برای همیشه پاسخ این سوال را می-دهد.

بعد از آن‌که محققان روی دیوار یک آرامگـاه، نقاشی که مربـوط به 1900 سـال پیش از میلاد می‌شد و روی آن تصویر جابجایی مجسمه‌ی بزرگی با استفاده از طنـاب و سـورتمه توسط 100 نفر کشـیده شـده بـود را یافتنـد، دانیل بن اسـتاد فیزیک دانشـگاه آمسـتردام و تیمش توانستند سنگ‌هـای بـزرگی را از یک معـدن به جـایی که اهـرام ثلاثه در آن‌جا وجـود دارند را با مـوفقیت حـرکت دهند.

به نظر می‌رسد که آنها مقداری آب روی ماسه ریختند تا به حـرکت درآوردن اجسـام سـنگین مانند مجسـمه‌ها و سنگ‌ها را در سراسر صحرا ممکن سازند.

پرفسـور بن گفت: «مصر شناسـان تصـور می‌کردند این یک عمل کاملا تشریفاتی است. سـوال این بـود که آن‌ها به چه دلیل این کار را می‌کردند؟»

مصـریان این کـار را انجـام می‌دادند چـون، شن و ماسه خشک به تنهایی در کشیدن اجسـام و جا به جـایی بـاعث خستگی بیش از حد می‌شـود. اما اسـتفاده از آب مـوجب می‌شود که ذرات شن و ماسه به هم بچسبند و به سـطح سفت و محکم‌تری تبدیل شوند.

بن گفت:

«میزان سفتی و سختی ماسه باید مطلوب باشـد، یعـنی اگر ماسه خشک و یا خیلی خیس باشد به خـــوبی عمل نمی‌کند. به نظر می‌رسد که خیس کردن ماسه بیابان می‌تواند تا حد کمی اصطکاک را کاهش دهد، شـما می‌توانید با نیمی از افـراد سـورتمه را در ماسه خشک و با نیمی

دیگر سـورتمه را در ماسه خیس بکشـید و اینگونه این دو را با هم مقایسه کنید.»

بنابراین، مصریان باستان به اندازه کـافی بـاهوش بودند که بتوانند اهرام ثلاثه مصر را بسـازند و بـرخلاف چیزیکه اکثر مردم تصور می‌کنند از کارگران زیـادی بـرای انجـام این کار، استفاده نکنند.

مارک لنر، باسـتان شـناس ازهـاروارد و یکی از دانشـگاه هــای شــیکاگو نــیز موافق این موضــوع است. او بعد از سـال‌ها زنـدگی در بین مصـریان و مطالعه تـاریخ آن‌هـا، نمی‌تواند مصریان را از دسـتاوردهـای برجسته‌شـان دور کند و آن دستاوردها را به موجودات فضـایی که ما حــتی به وجود داشتن آن‌ها اطمینانی نداریم، نسبت دهد.

مارک لنر گفت:

«نخستین بـار در سـال 1972 به مصر رفتم و حـدود 13 سال در آن‌جا زندگی کردم. من روی ایده‌های آتلانتیس و ادگــار کیسه و غــیره تمرکز کــردم. بنــابراین شــروع به بررسی آن‌ها کردم. روز به روز و سال به سال هرچیزی که در مصر میدیـدم سـاختهی دست بشر بودند و نشـانه-های نیروی بشری در آن‌ها دیده می‌شد.»

در واقع، نشانه‌هایی که از ابزار روی سنگ‌ها باقی‌مانده بودند، مشابه نمونه‌های امروزی هستند که نشان می‌دهد مصـریان چگونه سـنگ‌ها را جابجا می‌کردند و سـازه‌ها را می‌ســـاختند. شـــواهدی که نشـــان می‌دهد این بناها ساخت‌هی دست بشر هسـتند، خیلی بیشـتر از شـواهدی است که آن را نقض می‌کند.

لنر ادامه داد:

«تمـام یافته‌ها من را بیشـتر و بیشـتر متقاعد می‌کند که در حقیقت این مردم جامعه هستند که مجسمه ابوالهـول و اهرام ثلاثه مصر را ساخته‌اند. به همین علت هر زمـان که به جـیزه (شـهری در نـزدیکی قـاهره) بـرمیگـردم، احترامم نسبت به مردم آن‌جا و آن‌جامعه بیشتر می‌شود. بـرای من خـدمات و کـارهـایی که آن‌ها انجـام داده‌انـد، شگفت انگیزتر است.

یکی از قطعی‌تـرین شـواهدی که در اختیـار ما اسـت، نقاشی بر روی آثـار سـنگی باسـتانی در جاهـایی که در معـرض نمـایش نیسـتند است که اشـاره به نقاشی جابجایی مجسمه روی سورتمه توسط کارگران دارد.»

لنر آزمایش خود را انجام داد، این یک آزمایش مینیاتوری مانند سـنجش بن نبـود، بلکه یک آزمـایش با اسـتفاده از افراد واقعی و سنگ و سورتمه چوبی واقعی بـود. فقط این بار آن‌ها سورتمه را بر روی غلطک‌های چـوبی قـرار دادند. بنابر تایید آزمایش بن، نتایج ثابت می‌کند که مردم می‌توانند سنگ‌ها را به حرکت درآورند.

علاوه بر این، مصریان از بارکش‌های شناور برای انتقال سـنگ‌ها از رودخـانه‌ها و کانـال‌ها اسـتفاده می‌کردند و تمام این روش‌ها بـرای سـاخت اهـرام ثلاثه مصر نـیز به کار گرفته می‌شد.

به عنـوان مثـال، یک مـرد در میشـیگان با اسـتفاده از تکنیک‌های ساده خود و جابجا کردن و بالا بردن بلوک‌های سـنگی که وزنشـان حـدود صدها پوند تا چنـدین تن می‌رسـید، بـرای خـود اسـتون هنج (Stonehenge)ـ درست

کرد. مصریان هم می‌توانستند این کار را انجام دهند، اما با نیروی انسانی بیشتری قادر به ساخت چنین چیزی بودند.

یکی دیگر از کارشناسان هرم بزرگ، زهی‌هاوس نیز موافق این نظریه است:

«ما بسیار خوش شانس هستیم، زیرا شواهد کامل کارگرانی که اهرام ثلاثه را ساختهاند را پیدا کردیم. مارک نانوایی را پیدا کرد و ما اردوگاه و کتیبههای هریگلیف را یافتیم. ما هنرمندانی که مجسمهی سرپرست را می‌ساختند و بازرس ساختمان آرامگاهها و مدیر آن‌ها را یافتیم. ما حدود 25 چیز منحصر به فرد مرتبط با این افراد پیدا کردیم.»

زمانیکه این سوال پرسیده شد که چه کسی اهرام ثلاثه مصر را ساخته است،هاوس این پاسخ را داد:

«این مردم مصر بودند که اهرام ثلاثه را ساختند. هرم بزرگ با شواهد و مدارک تاریخ گذاری شده است و به 4600 سال پیش، دوران سلطنت خوفو مربوط میشود. آن‌ها مردم یک تمدن گمشده و از فضا نیستند. آن‌ها مصری هستند و اسکلت آن‌ها در این‌جا است و توسط محققان و پزشکان مورد بررسی قرار گرفته است. نژاد همه‌ی این افراد مصری است.»

این ایده که انسان‌ها قادر به ساختن این سازه‌های بزرگ نبودند و ما باید انتظار کمک الهی یا کمک موجودات فضایی را داشته باشیم توهین آمیز است. مردم باستان تکنیک‌های مختلفی برای برش سنگ و جابجایی آن داشتند و توانستند نیروی انسانی را که در

جهان مدرن امروز نادیده گرفته می‌شد، تحت کنترل خود دربیاورند. در حالی که امروزه بشریت قادر است نـیروی انسانی را با ماشین‌ها جایگزین کند، سـاخت و سـاز تنها با یک تیم کوچک و با افــرادی کم امکــان پــذیر است و سـاخت سـازه‌های غـول پیکـری همچـون اهـرام مصر نیازمند ده‌ها هـزار نـیروی انسـانی است که از ابزارها و تکنیک‌های اولیه استفاده می‌کنند.

اما واقعیت این است که آن‌ها اهـرام ثلاثه را سـاختند، و نــژاد بشر بایســتی به آن دســتاورد افتخــار کند و از آن درس بگـیرد؛ زیــرا آن تنها تــاریخ مصــریان نیســت، بلکه تاریخ بشر است و موجودات فضایی هیچگونه ارتباطی با آن ندارند.

راز نماد سطح شطرنجی در فراماسونری

سطح شطرنجی سیاه وسفید ’ از زمان مصر باستان در معابد مورد استفاده قرار می‌گرفته و بیش از آن‌که جنبه‌ی تزئینی داشته باشد’ دارای مفهومی رمزآلود است.امروزه’ این نوع کفپوش یکی از نمادهای مهم فراماسونری و مکانی برای اجرای مراسم فرقه‌ای در کلیه‌ی لژهای ماسونی به شمار می‌رود.تشریفات ویژه‌ی ورود به این سازمان می‌بایست بر روی این سطوح’ که کنایه از آمیختگی زندگی انسان با خیر و شر است ’ انجام گیرد.

سطح شطرنجی

“سنگفرش شطرنجی نمادی قدیمیست که با اجرای مراسم‌های اولیه در سده‌ی گذشته ارتباط دارد. این نماد اغلب با یک ستاره دنباله دار و حاشیه‌ی کنگره دار همراه می‌شود. به سادگی می‌توان مفهوم کاشی‌های همرنگ سیاه و سفید را به نمادی از خیر وشر در زندگی انسان تعبیر نمود.”

به گفته‌ی پژوهشگران’ این عقیده که سطوح شطرنجی از دیرباز نشانگر “خانه و منشاء اسرار” هستند’ به مصر باستان و نیز پرستش خدایگان دیونیزیاک (Dionysiac) در یونان قدیم بازمی گردد.

“ردپای معماران دیونیزیاک بر روی زمینه‌ی شطرنجی اطاق‌های لژ مدرن فراماسونی کاملا مشهود است. از زمانی که این تشکیلات مدرن صرفا به یک اتحادیه‌ی کارگری محدود نماند’ این طرح قالب نمادین خود را که

برگرفته از تعـالیم متافیزیک جوامع باسـتانی بـود’ حفظ کرد.”

در سـطح “کـارآموز تـازه وارد” این سـنگفرش نمایـانگر طبقه‌ی همکف معبد سلیمان است. به بیان کتاب مقدس ’ طبقه‌ی همکف معبد سـلیمان از چـوب کـاج یا صـنوبر ساخته شده بود.

با این‌که در اغلب لژها’ این سـنگفرش شـطرنجی از دو رنگ سـیاه و سـفید تشـکیل شـده’ ولی لزوما این‌طـور نیست. هم‌چنین’ الگـوی این سـطوح گـاهی بجـای شـکل مربعی’ لوزی شکل می‌باشد.

سنگفرش لژ ستاره‌ی شرقی.

کلیسای نتردام پاریس

نمـونه‌ی سـنگفرش شـطرنجی در کلیسـای نـوتردام پـاریس.این کلیسا’ توسط شـوالیه‌های معبد(اجـداد فراماسونهای امروزی) ساخته شده است.

”لا پاپس” کارت شماره 2 تاروت است. این شماره نماد دوگـانگی می‌باشد. به نمـاد ینگ یانگ بر روی کتـاب این راهبه که نشـاندهنده‌ی همـان اصـول دوجـزئی در سنگفرش شطرنجی است توجه کنید.

دوگانگی

در کنـار هم قـرار گـرفتن رنگ‌هـای متضـاد بر روی سـنگفرش شـطرنجی ’ نمـایش عیـنی یک اصل مهم در فلسفه‌ی هرمسی است: دوگانگی.

“این سنگفرش که با استفاده‌ی متناوب از رنگهای سیاه وسـفید تشـکیل می‌شـود’ به شـکلی هدفمند ویا کـاملا اتفاقی’ حاکی از اصالت خیر وشر در باورهـای مصـریان و ایرانیـان باسـتان می‌باشد.این سـطوح در واقع نمـاد میدان جنگ عناصر متضاد است: میخائیل(1)ـ و شـیطان’ نماد خدای حقیقی و دروغین’ نور و تاریکی ’ شب و روز ’ آزادی و اسـتبداد’ آزادی انتخـاب دین و عقاید تعصب آمـیز کلیسا که بجـای افـراد فکر می‌کند و بر طبق این عقاید پاپ مصون از لغزش است.

کف یا زمینه‌ی لژ’ زمینه‌ی شطرنجی سیاه و سفید یست که مفهوم کیفیت دوگـانه‌ی هر موضـوع مرتبط با دنیـای مـادی و مبنـای فـیزیکی طـبیعت انسـان از جمله جسم فـانی’ امیـال و خواسـته‌های وی را بیـان می‌کند. به گفته‌ی شکسـپیر”زنـدگی ما با رشـته‌های به هم تنیـده‌ی خوب و بد بافته شـده است”. خـیر وشر ’ نـور وتـاریکی’ شادی و غم ’ مثبت و منفی’ اجزای لاینفک هر چـیزی را تشکیل می‌دهند. چیزی که به نظر من خـوب است ممکن است به نظر دیگـری بد باشد. لـذت از رنج ایجـاد و سـرانجام آن نـیز رنج است.چـیزی که اکنـون درست به نظر می‌رسد ممکن است در زمان دیگـری اشـتباه باشد. تعالی عقل به همان نسبت پریشانی و جهل را به دنبـال دارد.

تقابل این عناصر نـاظر بر همه‌ی اعمـال ماست و تا زمانیکه -با آموختن و بکار بستن آموزه‌های این فلسـفه- برای نیل به شرایطی که در آن’ پی به موجودیت مفهوم پنهـان در زمینه‌ی شـطرنجی بـرده و بجـای قائل شـدن تضاد و تقابل برای مفاهیم متضاد’ آن‌ها را به عنوان یک

جــزء واحد یا همــذات بپــذیریم’ آمــاده نشــده باشــیم’ می‌بایست نفوذ و کنـترل این دوگانگی‌ها را تحمل کـنیم. برای درک وحدت یا همذاتی’ ابتدا باید از سـلامت قـوه‌ی ادراک ’که بر تجربیات برتری دارد’برخوردار باشـیم زیـرا برای عقل تـاریکی و نـور هر دو مشـابه بـوده و فراتر از آن’ مفاهیم خیر وشر’ لـذت و رنج’ در تـرکیب با یک‌دیگر به تعالی می‌رسند. این مرتبه‌ی رفیع بوسیله‌ی حاشـیه‌ی کنگـره دار نقشه‌ی شـطرنجی سـیاه وسـفید نشـان داده می‌شــود؛درست مانند وجــود و مشــیت غیــبی که جسم فانی ما را’ که در ذات خـود دربرگیرنـده‌ی عناصر متضـاد می‌باشد’ در برگرفته است.”

از این گذشته’ سنگفرش شطرنجی نمـاد زمین یا همــان دنیــای مــادی بــوده و در تقابل با ســقف که نمایــانگر آسمان‌ها و عالم روحانی است’ می‌باشد.

سقف لژ در تضاد کامل با کفپوش سیاه وسفید آن قرار داشته و بعنوان “سایبان آسمانی مخلوقات و حتی عـالم غیب” توصیف می‌گردد.

اگر این کفپوش نمـاد مـاهیت مـادی و محسـوس انسـان باشد’ آن‌گـاه سـقف نشـان دهنـده‌ی مـاهیت روحـانی و ویژگیهای موجود در آن است که این دو مفهوم در تقابل با یک‌دیگر قرار دارند. جسم مـادی انسـان’ قابل رویت و مرکب از اجزای گوناگون است در حالیکه وجـود روحـانی او که جسم را احاطه کرده’ بسیار لطیف و نامرئی است (تنها با چشم بصــیرت می‌تــوان آن را دید) و در مقــام تشبیه همچون عطر بـرای گل می‌باشد. وجـود این بخش از انسـان’ توسط کسـانی که منکر پدیـده‌های غـیر قابل شرح به لحاظ فیزیکی می‌باشند’مورد تردید واقع گردید.

ولی پیروان فرقه‌ی ماسونی بسیاری از این واقعیتها را پذیرفته و بکار می‌بندند (برخلاف ادعایشان) ’بطوریکه چنین مسائلی از دید آن‌ها تردیدناپذیر می‌باشد. ماسونها می‌بایست بازتاب دهنده‌ی این موضوع باشند که (1) آن‌ها در فرقه‌ای وارد شده‌اند که مدعی کشف ذات و ماهیت انسان است؛(2)ـ متعهد به یاری ایشان در جهت نیل به این آگاهی- با آموزش اموری که مسلما از آن‌ها بی‌اطلاع هستند- بوده’ که این آموزه‌ها و نمادها’ توسط مربیان خردمند و با صلاحیت ایجاد می‌شوند؛ و در نهایت(3)ـ دانستن این مسأله که بهره مندی از یک گرایش فکری منعطف’ پذیرا و فروتن در قبال نمادها و مفهوم آن‌ها’ به پیشرفت یک فرد بیش از تعصب و تفکر انتقادی یاری می‌رساند. “

جایگاه تشریفات

سنگفرش مکانی رمز آلود را ایجاد می‌کند که محراب انجام تشریفات در آن قرار داشته و مرکز اجرای مراسم آئینیست. تشریفات درجه‌ی کارآموز بطور نمادین بر روی این مکان واقع می‌شود. برطبق دستورالعمل مراسم درجه‌ی سوم فراماسونری ’ این سنگفرش مربعی برای راه رفتن کاهن اعظم ساخته شده است.

“علت این‌که سنگفرش شطرنجی چنین جایگاهی را در میان متعلقات لژ دارد چیست؟ پاسخ این سؤال را می‌توان در بیانیه‌ی تشریفات درجه‌ی سوم فراماسونری یافت: “این کفپوش مربعی برای راه رفتن کاهن اعظم ساخته شده است.” در این‌جا منظور تنها کاهن اعظم یهود که قرنها پیش می‌زیسته نیست بلکه به هر عضو این فرقه اشاره دارد. هر ماسون در آرزوی رسیدن به

مقام کهانت اعظم و ایجاد معبد مربـوط به خـود است تا آن‌جا را به مکانی برای پیوستن خود به خدا تبـدیل نماید. بنـــابراین واقعیت که همه‌ی موجـــودات ’ فـــارغ از این‌که فراماسون هستند یا خیر ’ در دنیائی دوگانه بسر می‌برند ’ همگی در هر لحظه از حیات خود بر روی این سنگفرش قدم گذاشته و با خیر وشر رویارو می‌شوند.از این منظر ’ این کفپوش ’ نمـادی از یک اصل اولیه‌ی فلسـفی است که بـــرای همه‌ی ما آشناست. ولی در این‌جا “راه رفتن” مفهوم گسـترده‌تری دارد:بـرای کسی که می‌خواهد خـود سرنوشت خـویش را رقم زده و ناخـدای روح خـود باشد ’ راه رفتن بر روی این عناصر متضـــــاد با هـــــدف پیشی جســـتن و غلبه بر آن‌ها و نـــیز لگد مـــال کـــردن مـــاهیت جســـمانی و پست و تحت کنـــترل درآوردن آن ’ صـــورت می‌گـیرد.شـخص باید قـادر به عبـور از مفـاهیم در هم آمیخته‌ی خـیر و شر ’ بـرای رسـیدن به مـرحله‌ای فراتر باشد.وضعیتی که در آن ’ فراز و فـرود تقـدیر ’ ترسـها و امیـال نـاظر بر زنـدگی یک انسـان معمـولی و نـیز پیچ و تـاب افکـار و رفتارهـای بی‌هـدف ’ بـرای وی بی‌اهمیت است. شکوفا کردن توانائی‌هـای معنـوی ’ در صـورتی که فرد در قید امیال و احساسات بی‌ثبـات لـذت و رنج باشد غیر ممکن است. رسیدن به این هدف از طریق تسلط بر امیـــال و رســـیدن به آرامش و تعـــادل ذهـــنی تحت هر شـــرایط صـــورت می‌پـذیرد. این همـــان زمانیست که یک ماسـون واقعی بر روی سـنگفرش شـطرنجی هسـتی و امیال متضاد ماهیت مادی خویش” راه می‌رود”.

برخی اظهار می‌کنند که سنگفرش شـطرنجی به عنـوان یک “قلمـروی جـادوئی” بـرای سـفر از میـان ابعـاد و برقراری ارتبـاط با موجـوداتی نظـیر جن یا ارواح ’ بکـار

گرفته می‌شـود. بنـابراین ٬ معنـای عمیق‌تر آن پشت سر گذاشتن محدودیت‌های دنیای مادی می‌باشد.

کلیشه‌ی فلزی ”زندگی پنهـان فراماسـونری“ اثر چـارلز دابلیو لـدبیتر. در این شـکل ٬ ورود یک داوطلب به دنیـای ارواح به تصویر در آمده است. این کار بر روی سنگفرش شطرنجی انجام می‌گیرد.

در فرهنگ عامه

بـــرای اهـــداف ماســـونی ویا بعنـــوان یک واکنش کـــپی بردارانه ٬ صحنه‌های مراسم مذهبی وانتقال متـافیزیکی ٬ اغلب به شـــکل سنگفرشـــهای شـــطرنجی طـــراحی می‌شوند.

استفاده از الگوی سطوح شطرنجی دکتر پارناسیوس در نمایش “آینه‌ی جادوئی” برای القـای آن بعنـوان معـبری بسوی عالم ارواح.

دایـــره سه بعـــدی.ســـنگفرش شـــطرنجی به دروازه‌ی متافیزیکی منتهی می‌شود.

مایکل جکسون لباس تشریفات به تن کرده.

در اسلام

مطالب ذکر شده را می‌توان مقدمه‌ای برای این بخش از مقاله دانست! در دیـدگاه اسـلام شـراب خـواری حـرام است ولی نگـاه کـردن به آن اشـکالی نـدارد ولی این‌که چرا بازی شطرنج نه تنها حرام بلکه نگاه کردن به آن نیز حرام است؟ بدلایل ذکر شده سـطح شـطرنجی یک نمـاد الحادی و با کاربردهـای ضد دیـنی است ضـمن این که در

بازی شطرنج با قرارگیری دو سپاه سـفید و سـایه، وجه نمادین رویارویی خیر و شر آن عینیت میابد.

پاسخ آیت الله فاضل لنکـــرانی به این ســـوال "چـــرا شطرنج حرام است":

حضرت آیت الله فاضل لنکرانی می‌فرمایند:بـازی با آلات قمـار مطلقـاً حـرام است. این حکم برگرفته از آیـات و روایـاتی است که نسـبت به حـرمت بـازی با آلات قمـار ولهو ولعب تصـریح دارد، اما سـؤال از این‌که چـرا حـرام است شاید بتوان گفت بخاطرضـررهای فـرهنگی، مـالی واجتماعی که دارد، چه بسـیارند افـرادی که بخاطربـازی بـاآلات قمـار، پـرده سـیاهی بر زنـدگانی خـود کشـیده و درمنجلاب گناه غرق شده‌اند.

همـــانطور که مشـــاهده میکنید دلیل دقیق و قطعی‌ای بـرای حـرام اعلام شـدن شـطرنج در پاسخ ایشـان ذکر نشده

راز وجود لکه‌های سیاه روی ماه

کارشناسان در جدیدترین پژوهش‌های خود دریافتند وقوع ماه لرزه‌های بیشمار در کره ماه علت ایجاد لکه‌های زیاد برسطح این کره است.

نحوه شکل‌گیری ماه

بنا بر مطالعه‌های انجام شده شکل گیری کره ماه در اثربرخورد یک سیارک باستانی با کره زمین در زمان‌های آغازین شکل گیری کره زمین روی داده است، پس از میلیون‌ها سال به تدریج در اثر نیروی جاذبه زمین و خورشید کره ماه شکل کروی به خود گرفته است.

اما در اثر تعداد زیاد ماه لرزه پوسته سطح آن هموار نبوده و دارای تعداد فراوان لکه است. یافته‌های جدید درباره علت ایجاد لکه‌های فراوان برسطح کره ماه با استفاده از اطلاعات استخراج شده از ماموریت‌های سفینه فضایی آپولو به دست آمده است.

کارشناسان اعتقاد دارند تکان خوردن‌های ماه علت ایجاد لکه برسطح آن است. در زمین فعالیت‌های تکتونیکی مانند زمین لرزه و آتش فشان علت ایجاد تکان‌های سطح زمین و شکافت پوسته زمین به میزان کم یا زیاد است که البته تهدیدی جدی برای بقای کره زمین به شمار نمی‌آید هرچند شدت یافتن آن می‌تواند حیات برسطح زمین را دچار خطر کند.

اما کره ماه ابعادی بسیار کوچک به نسبت زمین دارد و به این دلیل ماه لرزه‌ها اثرهایی بسیارجدی برسطح کره ماه می‌گذارند.

ماهواره‌هـایی که به طـور دائم مشـغول رصد کـره مـاه هستند در سال 2010 تصاویری با وضوح بالا از هـزاران گسل برســطح کــره مــاه به زمین ارســال کرده‌اند که همگی آن‌ها درعرض کمتر از 50 میلیون سال پیش ایجاد شده‌اند.

این گسل‌ها نشــان دهنــده شــواهدی از فعــالیت شــدید تکتونیکی کره ماه است.

کارشناســان اعلام کرده‌اند اســتخراج داده‌هــای زلزله نگـاری به دست آمـده از مـاموریت 40 سـال پیش آپولو دستاوردی منحصربه فـرد از اثرگـذاربودن این مـاموریت است.

محققـان امیـدوار هسـتند با بررسی نتیجه‌هـای به دست آمده از این پژوهش بتوانند در آینده یافته‌هـای جدیـدتری برای ارسال انسـان به کـره مـاه و سـاخت پایگـاه دراین کره بیابند.

راه شیری

کهکشــانِ راهِ شــیری،[6]ـ کهکشــانی است که منظومه شمسی در آن قرار دارد. در آسمانی صـاف و تاریک و به دور از آلودگی نوری، این کهکشان به صورت نوار شیری رنگی در پهنهٔ آسمان دیده می‌شود. این نــوار در واقع از میلیاردها ستاره تشکیل شده است که (چشم غیرمسـلح) قــادر به تفکیک آن‌ها نیست.به احتمــال زیــاد راه شــیری کهکشانی از نوع مارپیچیاست.[7]ـ کـرهٔ زمین به عنـوان عضوی از منظومه شمسی، در یکی از بازوهای مارپیچی آن قرار دارد. چــون ما از درون صــفحهٔ کهکشــانی به آن می‌نگریم، آن را به این صورت می‌بیــنیم.اما این را بهــتر است بـــدانیم ما هیچ عکس و مـــدرکی از شـــکل واقعی کهکشــانمان نــداریم و ما از دور و اطــراف کهکشــانمان شکلش را حدس می‌زنیم

کهکشان راه شیری

نمایی از کهکشان راه شیری در صحرای آتاکامای شیلی

اطلاعات رصدشده

نوع

کهکشان مارپیچی میله‌ای SBbc

قطر

100 هزار تا 180 هزار سال نوری[1]

ضخامت

2000 سال نوری[2][3]

فاصله خورشید تا مرکز کهکشان

27200±1100 سال نوری[4]

سرعت مرتبط با تابش زمینه کیهانی

552±6 کیلومتر در ثانیه[5]

هم‌چنین ببینید: کهکشان, فهرست کهکشان‌ها

تصویری از بازوهای کهکشان راه شیری

محتویات

نام‌شناسی

این نام اصطلاح لاتینِ via lactea است که دلیل این نام‌گذاری، دیده شدنِ نوارهٔ کم‌رنگی از نورِ تشکیل شده بوسیلهٔ ستاره‌های وابسته به کهکشان است که از زمین به این‌گونه دیده می‌شود. برخی منابع به‌طور قاطع گفته‌اند که عبارتِ راه شیری منحصراً اشاره به نواره نوری دارد که خودِ کهکشان در شب تولید می‌کند، در حالی که نامِ کهکشانِ راه شیری باید برای اشاره به خودِ کهکشان هم به‌کار رود. با این حال، معلوم نیست گستردگی این قرار داد چگونه است، و عبارت راه شیری به‌طور مداوم در هر دو مفهوم استفاده می‌شود.

نمای ظاهری

بخشی از کهکشان راه شیری در بیابانی بدون آلودگی نوری در نوادا. بخش پرنورتر، مرکز کهکشان را که در صورت فلکی کمان واقع شده نشان می‌دهد.

خط کهکشان راه شـیری از کاروانسـرای دیر گچین واقع در پارک ملی کویر در استان قم

خط کهکشان راه شـیری از کاروانسـرای دیر گچین واقع در پارک ملی کویر در استان قم

کهکشان راه شیری، شب‌ها در آسـمانی کـاملاً تاریک (به دور از نور ماه و آلودگی نوری) به صورت نوار سفید کم رنگی در آسمان دیده می‌شود. پهنای این نوار تقریباً 30 درجه است.[8]

راه شیری کهکشانی مـارپیچی میله‌ای است. شـکل کلی کهکشان‌های مارپیچی را می‌توان به یک دیسک یا قــرص تشبیه کرد. بخش اصلی اجزای تشـکیل دهنـدهٔ کهکشـان (سـتاره‌ها، گـاز و غبـار) در قـالب بازوهـای مـارپیچی در سطح تخت این دیسک قرار دارند. سـتارگان کمـتری نـیز به صــورت‌هاله‌ای اطــراف دیسک را دربر گرفته‌اند. این ساختار مارپیچی تنها در صورتی قابل مشـاهده است که بیننده‌ای در خارج کهکشان از روبه‌رو به آن نگــاه کند. ما به عنــوان بیننــده‌ای که از داخل صــفحهٔ کهکشــان به آن می‌نگریم، اجزای واقع در صفحهٔ کهکشــان را به صــورت نوار دایره‌ای شکل متراکمی از ستارگان، دورتـادور خـود می‌بیـــنیم. این همـــان راه شـــیری است که شب‌ها در آسمان می‌بینیم. اجزای واقع درهالهٔ کهکشان را نــیز که تراکم کمتری دارند، به صورت ستارگانی مجـزا در سـایر قسـمت‌های آسـمان مشـاهده می‌کـنیم. به این تـرتیب، علاوه بر نـوار شـیری‌رنگ مـورد اشـاره، تمـام سـتارگان دیگـری نـیز که با چشم غیرمسـلح در آسـمان می‌بیـنیم، متعلق به کهکشــان راه شــیری هســتند[9]ـ و این نــوار نـورانی تنها نشـانگر آن دسـته از سـتارگان راه شـیری

است که در راســتای صــفحهٔ کهکشــان قــرار گرفته‌اند. بخش‌هایی از راه کهکشان که تاریک به نظر می‌رسند، به علت وجود گـاز و غبـار میـان سـتاره‌ای است که مـانع از رسیدن نور ستارگان زمینه به چشم ما می‌شود.

درخشندگی سطحی کهکشان راه شـیری کم است و تنها در آسمانی با حد قـدر 5٫1 یا بیشـتر قابل رویت است.[10]ـ به این ترتیب در مناطق شهری و حومه که آلـودگی نـوری قابل تـوجهی وجـود دارد و هم‌چـنین در شب‌هایی که مـاه در آسـمان نورافشـانی می‌کنـد، دیـدن آن ممکن نیست.

بخش قابل رویت صفحه کهکشان راه شـیری، گسـتره‌ای شامل 30 صورت فلکی را در آسمان اشـغال کرده‌است. مرکز کهکشـان در صـورت فلکی کمـان قـرار دارد که از سایر بخش‌ها پرنورتر است.

صفحهٔ کهکشـان با دائرةالـبروج یا همـان صـفحهٔ مـداری زمین (صفحهٔ منظومهٔ شمسی) تقریباً زاویه‌ای 60 درجه می‌سازد.

تصــویری سراســرنمای از کهکشــان راه شــیری که با اسـتفاده از لـنز واید گرفته شده‌است و به همین دلیـل، نوار راه شیری به صورت کمان دیده می‌شود.

اندازه و جرم

راه شیری بعد از کهکشان اندرومدا بزرگ‌ترین کهکشــان در گـروه محلی است. قطر صـفحهٔ کهکشـان راه شـیری حـدود 100 هـزار سـال نـوری یا 30000 پارسک است (تقریبـاً 1017 کیلومـتر).[11]ـ ضـخامت این صـفحه در

بیشتر نقاط حدود 1000 سال نوری است ولی در مرکز آن به 12000 سال نوری می‌رسد. تعداد ستارگان کهکشان راه شیری بین 100 تا 400 میلیارد تخمین زده می‌شود. شمردن ستاره‌های یک کهکشان غیرممکن است. حتی در کهکشانی مانند اندرومدا که همسایهٔ نزدیک راه شیری است، تنها تعداد کمی از ستارگان بسیار پرنور را می‌توان با تلسکوپ تشخیص داد. دانشمندان با روش‌هایی مانند بررسی حرکت چرخشی کهکشان‌ها و هم‌چنین طیف‌سنجی، جرم یک کهکشان را محاسبه می‌کنند. سپس بر اساس آن، تعداد ستارگان کهکشان را تخمین می‌زنند.[12]

اندازه‌گیری‌های اخیر توسط (VLBA) نشان داده‌است که کهکشان راه شیری بسیار حجیم‌تر از آن است که قبلاً تصور می‌شد. جرم کهکشان ما در حال حاضر مشابه با جرم بزرگ‌ترین کهکشان همسایه، آندرومدا، در نظر گرفته می‌شود. محققان با استفاده از (VLBA) و با استفاده از فرضیات کمتری نسبت به تلاش قبلی، قادر به اندازه‌گیری تغییرات ظاهری کهکشان و مناطق پرت و دور افتاده‌ای که ستاره‌ها در آن‌جا شکل می‌گیرند، هستند. البته در زمانی که زمین در سمت مخالف خورشید باشد. جدیدترین و دقیق‌ترین سرعتی که برای چرخش کهکشان در نظر گرفته می‌شود، در حدود 254 کیلومتر بر ثانیه‌است، و این به میزان قابل توجهی بیشتر از مقدار قبلی یعنی 220 کیلومتر بر ثانیه‌است. با توجه به روش مورد استفاده و داده‌های گوناگون موجود مقادیر مختلفی برای جرم کهکشان راه شیری تخمین زده‌اند.

در تحقیق صـــورت گرفته در ســـال 2013 جـــرم این کهکشان را از حدود 1٫5 تریلیـون برابر تا 4٫5 تریلیـون برابر جرم خورشید تخمین زده‌اند.[13]

سن

سن قدیمی‌ترین ستاره‌ای که تاکنون در کهکشـان کشف شـده(HE 1523–0901)ـ در حـدود 13/6 میلیـارد سـال تخمین زده شده‌است (تقریبـاً به قـدمت جهـان) که با استفاده از اشعهٔ ماورای بنفش طیف‌سـنج بـزرگ بـرای انـدازه‌گیری حجم بـرلیم دو سـتارهٔ خوشه دی کـروی تخمین زده شده‌است.[نیازمند منبع] زمـان سـپری شـده بین ظهور اولین نسل سـتاره در کهکشـان راه شـیری و اولین نسل سـتاره در خوشه بین 200 تا300 میلیـون سال استنباط شده‌است.[نیازمند منبع] با در نظر گرفتن این‌که سن تخمین زده شـده بـرای سـتاره‌ها در خوشـهٔ کروی8/0±4/13 میلیـارد سـال اسـت، سن قـدیمی‌ترین ستاره‌ها در راه شیری در حدود 8/0±6/13 میلیارد سال تخمین زده می‌شود. صفحهٔ نازک کهکشانی نـیز بین 5/6 تا1/10 میلیـارد سـال پیش شـکل گرفته‌است.[نیازمند منبع]

ساختار

کهکشـان متشـکل از یک صـفحهٔ نـواری شـکل است که توسط صفحه‌ای از گاز، غبار و چهار بازوی ستاره شـکل احاطه شده که ساختار مـارپیچی به سـمت بـیرون دارند. توزیع جـرم کهکشـان بسـیار شـبیه طبقه‌بنـدی Sbc Hubble اسـت، که یک کهکشـان مـارپیچی است. ستاره‌شناسـان در سـال 1990به مـدت یک دهه گمـان

می‌کردند که راه شیری یک کهکشان مارپیچی محدود است، به جای این‌که یک کهکشان مارپیچی معمولی باشد، در سال 2005 با مشاهدات تلسکوپ اسپیتزر که نشان داد نوار مرکزی کهکشان بزرگ‌تر از آن است که قبلاً تصور می‌شد، شک آن‌ها برطرف شد.

به نظر می‌رسد که جرم کهکشان راه شیری در حدود 8/5 ×1011 برابر جرم خورشید است و شامل 200تا 400بیلیون ستاره‌است. تصور می‌شود که بیشتر جرم کهکشان مربوط به مواد تاریک است، جرم مادهٔ تاریک‌هاله مانند 600تا3000برابر جرم خورشید است که به‌طور یکنواخت توزیع شده‌است.

مرکز

در فاصله بین 70 تا 100 هزار سال نوری از خورشید مرکز کهکشان وجود دارد که یک سیاه‌چاله کلان‌جرم و خوشه‌های ستاره‌ای کروی زیادی وجود دارد.

ساختار بازوهای مارپیچی کهکشان راه شیری که ستارهٔ خورشید در شکل مشخص می‌باشد

صفحهٔ کهکشانی که برآمدگی‌ای به سمت بیرون دارد، دارای قطری در حدود 70000 تا 100000 سال نوری است. فاصلهٔ صفحهٔ کهکشانی تا خورشید26000±1400 سال نوری تخمین زده شده، در حالی که تخمین قبلی خورشید را دورتر 35000سال نوری از مرکز برآمدگی قرار می‌داد.

مرکز کهکشانی یک جسم بزرگ به هم پیوسته‌است که به نظر می‌رسد بقیه مواد به دور آن می‌چرخند. یک منبع

رادیویی قـوی با نـام کمانـدار به این فکر افتاده‌است که از مرکز کهکشان راه شیری عکس‌برداری کند، که اخــیراً تأیید شده که دارای یک سیاه چالهٔ بســیار حجیم در مرکز آن است. تصور می‌شود که بیشـتر کهکشـان‌ها دارای یک سیاه چالهٔ بسیار بزرگ در مرکزشان هستند.

نوار کهکشان راه شیری که به نظر می‌رسد27000ســال نــوری درازا دارد، به ســمت مرکز کهکشــان ادامه پیــدا می‌کند با زاویه‌ای حـدود 10±44درجه نسـبت به خط بین خورشید و کهکشان؛ که در درجهٔ اول از ستاره‌های سرخ تشـکیل شـده، و این یک بـاور باسـتانی است. این نـوار توسط حلقه‌ای احاطه شـده که به حلقـهٔ kpc-5معـروف اســت، که شــامل بخش بــزرگی از هیــدروژن مولکــولی حاضر در کهکشان است. هم‌چنین بیشـتر سـتاره‌های راه شــیری ســتاره‌های فعــالی هســتند، که از کهکشــان همسـایه، آندرومـدا، دیـده می‌شـوند؛ که این امر بیـانگر قابلیت بالای کهکشان ما است.

بازوهای مارپیچ

تصویر شماتیک از بازوهای کهکشان راه شیری

هر بـــازوی چرخشی توصـــیف یک لگـــاریتم اســـت، با انحرافی در حـدود 12 درجه. تا همین اواخر بـاور بر این بـود که 4 بـازوی مـارپیچی بـزرگ وجـود دارد که همه از نزدیکی مرکز کهکشان شروع می‌شوند، که اسامی آن‌ها از قرار زیر است:

کله غازی:kpc-3 و بازوی برساووش.

بنفش:بازوی گونیا خارجی (بلند به همراه محتویات تـازه کشف شده)

سبز:بازوی سپر-چلیپا

صورتی:شاه تخته و بازوی کمان.

نارنجی:شکارچی و بازوی ماکیان (که شـامل خورشـید و منظومهٔ شمسی است)

مشـاهدات رابـرت بنیـامین در سـال 2008 از دانشـگاه ویسکانسین- وایت واتر اریه شد که نشـان می‌داد که راه شیری تنها دارای دو بازوی بزرگ ستاره‌ای است: بـازوی برســاووش و بــازوی ســپر-قنطــورس، بقیه بازوها یا کوچک هســـتند یا الحـــاقی؛ و این به این معناست که کهکشـان راه شـیری از نظر ظـاهر شـبیه NGC 1365 است. خارج از بازوهای بـزرگ چرخشی حلقـهٔ تکشـاخ یا حلقـــهٔ بـــیرونی قـــرار دارد، پیشـــنهادی توسط دو ستاره‌شناس با نام‌های برایان یانی و هیـدی جو نیـوبرگ اریه شده مبنی بر این‌که حلقهٔ گاز و سـتاره را بیلیون‌ها سال پیش از کهکشان جدا شده.

همـان‌طور که بـرای بیشـتر کهکشـان‌ها مرسـوم اسـت، توزیع جـرم در کهکشـان راه شـیری به گـونه‌ای است که سرعت مداری بیشتر ستاره‌ها بستگی چندانی به فاصـله از مرکز ندارد. به دور از برآمدگی مرکزی یا لبهٔ بـیرونی، ســرعت رایج ســتاره‌ای بین 210 تا240 کیلومــتر بر ثانیه‌است. از این رو ســرعت مـداری ســتاره مســتقیماً متناسب است با طـــول مســـیری که می‌پیماید. این بــرخلاف وضـعیت در داخل منظومـهٔ شمسی اسـت، که

نـیروی جاذبـهٔ دو جسم و اجسـامی که می‌چرخند دارای سرعت‌های متفاوت ولی مرتبط هستند.

این تفـاوت یکی از شـواهد دال بر وجـود جسم سـیاه است. یکی دیگر از جنبه‌های جالب اصطلاح «بـاد کـردن» بازوهـای مـارپیچی است. اگر قسـمت داخلی بازوها سـریعتر از قسـمت خـارجی بچرخد سـاختار مـارپیچی بازوها از بین خواهد رفت. اما چـنین چـیزی در کهکشـان‌های مـارپیچی دیـده نشـده، به جـای آن، ستاره‌شناسـان فـرض می‌کنند که الگـوی چرخشی یک موج چگال است که از مرکز کهکشان نشـات می‌گـیرد؛ و این شبیه ترافیک در بزرگراه‌هاست که ماشین‌ها همه در حال حرکت هستند، اما همیشه قسمتی وجود دارد که در آن ماشین‌ها آهسته حرکت می‌کنند. این مدل تصدیق این واقعیت است که تـراکم سـتاره‌ها در داخل یا نزدیک بازوهای چرخشی بیشتر است.

هاله

صـفحهٔ کهکشـانی احاطه شـده توسط‌هاله‌ای کـروی از ستاره‌های قدیمی و خوشه‌های کروی، که 90درصد آن‌ها در فاصلهٔ 100000سال نـوری قـرار گرفته‌اند. فـرض بر این است که قطرهالهٔ سـتاره‌ای در حـدود200000سـال نوری است. با این حال تعداد بسـیار کمی خوشـهٔ کـروی در فواصل دورتر پیدا شده‌است، مانندPLA4 و AM1 که در فاصـله‌ای دورتر از200000سـال نـوری از مرکز کهکشـان قـرار دارند. در حـدود 40 درصد این خوشه‌ها حرکـتی برگشت دهنـده دارنـد، یعـنی حـرکت آن‌ها خلاف جهت چـرخش راه شـیری است. صـفحهٔ گـازی در بـرخی طـول موج‌ها کـدر به نظر می‌رسـد، در حـالی که مؤلفـهٔ

کروی این‌طور نیست. شکل‌گیری و چیدمان ستاره‌های فعال در این صفحه انجام می‌گیرد، نه درهاله. خوشه‌های باز نیز عمدتاً در این صفحه رخ می‌دهند. اکتشافات اخیر بر دانش ما نسبت به ساختار منظومهٔ شمسی افزوده‌است. با این کشف که صفحهٔ کهکشانی کهکشان آندرومدا بسیار بزرگ‌تر از آن است که قبلاً تصور می‌شد، این احتمال که صفحهٔ کهکشانی راه شیری گسترش بیشتری داشته باشد قوی‌تر می‌شود؛ و این گواه بر کشف جدید، بازوی صلیب شمالی است. با کشف کماندار کهکشان بیضوی کوتوله کشف شد. نوار کهکشانی باقی‌مانده به عنوان اجرام چرخنده‌ای که مربوط به کوتوله‌است و برهم کنش آن با راه شیری باعث از بین رفتن آن می‌شود. مشابهاً با کشف کهکشان کوتولهٔ سگ بزرگ، این امر نمایان شد که حلقهٔ باقیماندهٔ کهکشان که از برهم کنش با راه شیری به‌وجود آمده، صفحهٔ کهکشانی را محصور می‌کند. در 9 ژانویهٔ سال 2006ماریو جوریس و عده‌ای دیگر، از دانشگاه پرینستون اعلام کردند که شبیه‌ساز آسمان شمالی یک ساختار بزرگ خنثی در داخل منظومه شمسی پیدا کرده که با مدل قبلی سازگاری ندارد. مجموعه‌ای از ستاره‌ها بالا می‌روند و نزدیک می‌شوند به خط عمود بر بازوهای مارپیچی کهکشان. تفسیر پیشنهادی اینست که کوتولهٔ کهکشان به احتمال زیاد با راه شیری ادغام می‌شوداین کهکشان به‌طور آزمایشی به دوشیزهٔ ستارگان روان نام گرفت که در جهت خود دوشیزه است با فاصله‌ای در حدود 30000سال نوری.

مکان خورشید و همسایگی آن

خورشـــید ممکن است در نـــزدیکی لبـــهٔ داخلی بـــازوی شکارچی کهکشان، در پف کردگی محلی در داخل حبـاب، و در کمربند گولد در فاصلهٔ 27200±1100 سـال نـوری از مرکز یـــافت شـــود. خورشـــید در حـــال حاضر در 30–5پارسک از صفحهٔ مرکـزی کهکشـان قـرار دارد. فاصـلهٔ بین بـازوی محلی و بـازوی بعـد، بـازوی برسـاووش، در حـــدود 6500 ســـال نـــوری است. خورشـــید و متعاقبـــاً منظومهٔ شمسی در منطقهٔ قابل سکونت کهکشان یافت می‌شوند.

در حدود 208 ستاره با درخشـندگی بیشـتر از 5/8در 15 پارسکی خورشید قرار دارند. به عبـارت دیگر 64 سـتاره ناشناخته در 5 پارسکی خورشید قرار دارد. چگالی‌ای در حـــدود 122/0در هر مکعب در یک پارســـک؛ و این نشـــان دهنـــــدهٔ این واقعیت است که بیشـــــتر ســـــتاره‌ها از درخشندگی کمتر از 5/8برخوردارند.

نقطهٔ اوج حرکت خورشـید، یا نقطـهٔ اوج خورشـیدی، در جهتی است که خورشید در فضا در کهکشـان راه شـیری حرکت می‌کند. جهت عمـومی حـرکت خورشـید به سـمت ستارهٔ وگا بدر نزدیکی صورت فلکی هرکول با زاویـهٔ 60 درجـــهٔ آســـمانی در جهت مرکز کهکشـــان است.انتظـــار می‌رود که مدار خورشیدی در اطـراف کهکشـان بیضـوی باشد، به دلیل بازوهای مـارپیچی و توزیع غـیر یکنـواخت توده‌ها. به علاوه خورشید به سمت بـالا و پـایین نوسـان می‌کند به خاطره صـفحهٔ کهکشـانی به تعـداد 7/2بـار در هر چـرخش؛ و این بسـیار شـبیه کـار کـردن نوسـانگری است که بدون اعمال هیچ نیرویی نوسان می‌کند.

بین 225تا 250 میلیون سال طـول می‌کشد تا منظومـهٔ شمسی یک دور کامل در راه شـــــیری بزند (ســـــال کهکشانی). بنـابراین به نظر می‌رسد 20تا25 دور کامل در طـول عمر خورشـید بزند. سـرعت چـرخش منظومـهٔ شمسی حـول مرکز در حـدود 220کیلومـتر بر ثانیه است در این سـرعت 1363 سـال طـول می‌کشد که منظومـهٔ شمسی یک سال نوری را طی کند.

محیط

اطلاعات بیشتر

این بخش از مقاله نیازمند ویکی‌ســازی است. لطفــاً با توجه به راهنمای و شیوه‌نامه آن را تغییر دهید. در پایان، پس از ویکی‌سازی این برچسب را بردارید.

گــروهی از ستاره‌شناســان با اســتفاده از یک تلســکوپ قدرتمند لیزری کهکشان راه‌شیری را مشاهده می‌کنند.

از آن‌جایی که کهکشان راه شیری و زن برزنجـیر بسـوی یک‌دیگر در حرکتنـــد، انتظـــار می‌رود آن‌ها تا حـــدود 4 میلیارد سال آینده با یک‌دیگر برخورد کنند.

کهکشـان راه شـیری و کهکشـان آندرومـدا یک سیسـتم دوتایی از کهکشان بـزرگ مـارپیچی هسـتند، که خـود آن قسمتی از ابر خوشهٔ دوشیزه هستند.

در ژانویه سال 2006 میلادی محققان گزارش کردند که پیش از این پیچ و تـــاب غیرقابل توضـــیح در دیسک از کهکشان راه شـیری تا به حـال نقشه‌برداری شده‌است و یافت می‌شود به‌طور موجی حـرکت کـردن، یا لـرزش از طرف ابرهـای مـاژلانی کوچک و بـزرگ به عنـوان دایـره

کهکشـان دایر کردنـد، بـاعث ارتعـاش در فرکانس‌هـای خاص می‌شـود هنگـامی که لبه‌هـای آن‌ها را از طریق آن منتقل می‌شود. قبلاً، این دو کهکشان، در حـدود 2 ٪ از جرم کهکشان راه شیری، خیلی کوچک بـرای تأثیرگـذاری در کهکشان راه شیری در نظر گرفته شد. با این حال، با در نظر گرفتن ماده تاریک، حرکت این دو کهکشان ایجاد تأثیرات بزرگ‌تر کهکشـان راه شـیری می‌شـوند. با توجه به مـاده تاریک نتـایج از حسـاب در حـدود بیست برابر در تـوده بـرای کهکشـان افـزایش میابد. این محاسـبه بر اسـاس مـدل کـامپیوتری سـاخته شـده توسط مـارتین واینبرگ از دانشگاه ماساچوست امهرست. در این مـدل، مادۀ تاریک در حال گسترش خارج از دیسک کهکشـانی با لایه گـاز شـناخته شده‌است. در نتیجـه، مـدل پیش‌بیـنی می‌کند که تـأثیر گرانشی از ابرهـای مـاژانی است به عنوان تقویت شـده که از طریق آن‌هـا، کهکشـان منتقل می‌شود.

در اندازه‌گیری‌های کنونی پیشنهاد می‌شـود که کهکشـان آندرومـدا است که 100–140 کیلومـتر در ثانیه در نزدیک ما است. راه شیری می‌تواند در 3 تا 4 میلیـارد سـال با آن برخورد کند، به اهمیت اجـزاء جـانبی ناشـناخته که در کهکشـان حـرکت نسـبی دارند بسـتگی دارد. اگر آن‌ها با هم برخـورد، سـتاره‌های فـردی در داخل کهکشـان با هم برخـورد نخواهند کـرد، اما در عـوض دو کهکشـان ادغـام خواهد شد یک کهکشان بیضـوی تنها بیشـتر از مسـافتی در حدود یک میلیارد سال را می‌پیماید.

مفهوم کلی سـرعت خـالص از هر جسم درمیـان فضا بر طبق سؤال نظریه نسـبی EinsteinS معنـادار نیست که

اظهار کـرد «تـرجیح» شـکل اینرسی مرجع در فضا است که حرکت اجسام را مقایسه می‌کند وجود ندارد. (حـرکت باید همیشه نســـبت به دیگر اجســـام معین و مشـــخص شود). وقتی که حـرکت کهکشـان مـورد بحث اسـت، باید در ذهن نگه داشته شود.

اخترشناســـان معتقدند که راه شـــیری تقریبـــاً با 630 کیلومتر بر ثانیه نسبت به شـکل‌های محلی حـرکت مرجع است که حرکتشـــان از hobble ناشی است حـــرکت می‌کند. اگر کهکشان با600 کیلومتر بر ثانیه حـرکت کند زمین با 51٫84 میلیون کیلومتر بر روز یا بیشتر از ٫118 9 بیلیون کیلومتر بر سال حرکت می‌کنند.

راه شـــیری، تصـــور می‌شـــود که در جهت مجذوب‌کننـــده بـزرگ حـرکت می‌کند. گـروه محلی (یک خوشه گـرانش، شامل کهکشان‌های مقید، در میان دیگران، کهکشـان راه شیری و کهکشـان آندرومـدا) قسـمتی از ابر خوشه‌است که ابر خوشه محلی نـــام دارد. در نـــزدیکی مرکز خوشه دوشیزه‌است:اگرچه آن‌ها دور از یک‌دیگر در 967 کیلومـــــتر بر ثانیه درقســـــمتی از جریان‌هابل حـــــرکت می‌کنند. انتظـــار است که ســـرعت کمـــتر خواهد شد. در نتیجه جاذبه گرانشی بین گروه‌هـــــــــای محلی و خوشه دوشیزه فاصله ی16٫8 میلیون PCرا می‌گیرد.

شـــکل دیگر مرجع توسط تـــابش زمینه کیهـــانی آمـــاده شده‌است. راه شیری با دور552 کیلومتر بر ثانیه نسبت به فوتون‌ها در CMB به سوی 5٫10و24°ـ شیب (میل) در حال حرکت است. (عصر J2000، نزدیک مر کز Hydra). حر کت آن توسط ماهواره‌هـــــــــایی از قبیل Comic Background Explorer(COME) و Wilkinson

Microwave Anisotropy Probe(WMAP) وسهم دو قطبی درCMB مشاهده می‌شود. به طو ری که فوتون‌های در حال تعادل در CMB، در جهت حرکت به رنگ آبی منتقل کنید و در جهت مخالف قرمز منتقل کنید.

کهکشان برطبق نمودار بالستیکی در حرکت وضعی همان‌طور که در شکل نشان داده شده، در اطراف مرکزش می‌چرخد. اختلافی بین مشاهدهٔ نمودار بالستیکی (نسبتاً یکنواخت) و نمودار بالستیکی مستقر بر روی دانستن جرم ستاره‌ها و گازها در راه شیری (محو شدن نمودار بالستیکی) به ماده تاریک نسبت داد.

تعداد سیاره‌ها

در ژانویه 2013 پژوهشگران و ستاره‌شناسان مؤسسه فناوری کالیفرنیا اعلام کردند که در کهکشان راه شیری به ازای هر ستاره دست کم یک سیاره موجود است. این مؤسسه تعداد سیاره‌های فراخورشیدی را 100 تا 400 میلیارد عدد، برآورد کرده‌است. پژوهش بر روی سیاره‌های ستاره کپلر 32 نشان می‌دهد که سامانه‌های سیاره‌ای ممکن است الگو و قاعده‌ای برای ستاره‌های کهکشان راه شیری به‌شمار بروند.[14]

ستاره‌شناسان مرکز اخترفیزیک‌هاروارد-اسمیتسونین در گزارش خود اعلام کردند دست کم 17 میلیارد سیاره فراخورشیدی زمین‌سان در کهکشان راه شیری مستقر می‌باشد.[15]

جریان ذرات در مرکز کهکشان

در ژانویه 2013 یک جریان خروجی بسیار بزرگ از ذرات شــارژ شــده که به شــکل یک آبفشــان اســت، در مرکز کهکشان راه شیری کشف گردید. این جریان خــروجی به کشــیدگی و درازای 50’000 ســال نــوری از صــفحه کهکشــانی است. محققین بر این باورند که ســوخت و انـرژِی این جریـان شـدید ذرات، از شـکل‌گیری سـتاره‌ها تأمین می‌شود.[16][17]

منابع

Hall, Shannon (2015-05-04). "Size of the Milky Way Upgraded, Solving Galaxy Puzzle". .Space.com. Retrieved 2015-06-09

Coffey, Jeffrey. "How big is the Milky Way?". Universe Today. Archived from the original on September 24, 2013. Retrieved November 28, .2007

Rix, Hans-Walter; Bovy, Jo (2013). "The Milky Way's Stellar Disk". The Astronomy and Astrophysics Review. in press. arXiv:1301.3168. Bibcode:2013A&ARv..21...61R. .doi:10.1007/s00159-013-0061-8

Gillessen, S.; Eisenhauer, F.; Trippe, S.; Alexander, T.; Genzel, R.; Martins, F.; Ott, T. (2009). "MONITORING STELLAR ORBITS AROUND THE MASSIVE BLACK HOLE IN THE GALACTIC CENTER". The Astrophysical Journal.

692 (2): 1075–1109. doi:10.1088/0004-637X/692/2/1075. ISSN 0004-637X.

Kogut, A.; Lineweaver, C.; Smoot, G. F.; Bennett, C. L.; Banday, A.; Boggess, N. W.; Cheng, E. S.; de Amici, G.; Fixsen, D. J.; Hinshaw, G.; Jackson, P. D.; Janssen, M.; Keegstra, P.; Loewenstein, K.; Lubin, P.; Mather, J. C.; Tenorio, L.; Weiss, R.; Wilkinson, D. T.; Wright, E. L. (1993). "Dipole Anisotropy in the COBE Differential Microwave Radiometers First-Year Sky Maps". The Astrophysical Journal. 419: 1. doi:10.1086/173453. ISSN 0004-637X.

«کهکشان راه شیری» [نجـوم] هم‌ارزِ «Galaxy, Milky Way»؛ منبع: گروه واژه‌گزینی. «فارسی». در همان. دفتر دوم. فرهنگ واژه‌های مصـوب فرهنگسـتان. تهــران: انتشــارات فرهنگســتان زبــان و ادب فارسی. شــابک 964-7531-37-0 (ذیل ســرواژهٔ کهکشــان راه شیری)

Howell, Elizabeth (2015). "HOW BIG IS THE MILKY WAY?". Retrieved 9 September 2016. Unknown parameter |ماه= ignored (help)

Jay M.Pasachoff (1994)، Astronomy: From the Earth to the Universe، Harcourt School ص. 500، شابک 0-03-001667-3

Deborah Byrd (2016). "Every visible star is within Milky Way". Retrieved 10 September 2016. Unknown parameter |ماه= ignored (help)

Wolfgang Steinicke ,Richard Jakiel (2007)، Galaxies and how to observe them، Springer، ص. 94، شابک 1-85233-752-4

Imagine the Universe, The Milky Way". NASA." Retrieved September 16 2016. Check date values in: |بازبینی= (help)

Elizabeth Howell. "How Many Stars Are in the Milky Way?". Space.com. Retrieved September 17 2016. Check date values in: |بازبینی= (help); External link in |ناشر= (help)

«The mass of the Milky Way and M31 using the method of least action». وب سایت کتابخانه دانشگاه کرنل. 3 اکتبر 2013. دریافت‌شده در 30 ژوئن 2015.

Billion Alien Planets Fill Our Milky Way 100" Galaxy: Study". Space.com. 2 January 2013. Retrieved 30 January 2013.

Billion Earth-Size Alien Planets Inhabit 17" Milky Way". Space.com. 7 January 2013. Retrieved 5 February 2013.

sciencedaily.com (به کانالان). 13-01-2013 http://www.sciencedaily.com/releases/2013/01/

1301021401 56.htm. Retrieved 2015-07-01. Missing or empty |title= (help)

magnetized outflows from the centre of the Milky Way|work "Nature Publishing Group: | science journals, jobs, and information" Check value (help). Nature Publishing Group. =پیوند 2015-07-01. Retrieved 2015-07-01.

پیوند به بیرون

مجمــوعه‌ای از گفتاوردهــای مربــوط به راه شــیری در ویکی‌گفتاورد موجود است.

نقشه‌ی سه بُعدی

نقشه‌ی ساده

کهکشان راه شیری – اچ-آلفا

کهکشان راه شیری – عکس‌ها و وی‌آرام‌ال (ناسا)

پانوراما، 9 میلیارد پیکسلی.

تور پویانمایی

کهکشان راه شیری – عکس‌های مادون قرمز

(02:37) – ویدئویی از تلسکوپ ویستا (24 اکتبر 2012)

ویدئو (06:37) (اُرِگُن؛ 17 سپتامبر 2016)

سراسرنما از تابش زمینه کیهانی (ماهوارهٔ پلانک)

رع

رَع یا رِع خـــدای آفتـــاب در مصر باســـتان است. تا دورهٔ سلســـلهٔ پنجم مصر در قـــرن بیست و پنجم و بیست و چهـارم ق.م.، رع به یکی از خـدایان بـزرگ مصر باسـتان تبـــدیل شد. هـــویت رع در مراحل آغـــازین، به وســـیلهٔ خورشید ظهر نمـود می‌یـافت. به بـاور مصـریان، عرصـهٔ حکومت رع، آسمان، زمین و جهان زیـرین بـود. او خـدای خورشید، فرمان، شاهان و آسمان به حسـاب می‌آمد. رع به شـکل شـاهین به تصـویر در می‌آمد و از این جهت، به لحاظ ظاهر به هـوروس، خـدای آسـمان شـباهت داشت. پس از مدتی این دو خـدا با یک‌دیگر تـرکیب شـده و تحت عنوان خـدای "رع-هوراخـتی" نامیـده شـدند. معنـای این کلمه "رعی که هـــــوروس دو افق است"، می‌باشد. در دورهٔ پادشـــاهی نـــوین مصر و در زمـــان برآمـــدن خـــدای آمون، این خدا با رع تـرکیب شـده و خـدای آمـون-را پدید آمد.

رع

خدای آفتاب

ویژگی‌ها:

خدایی با سر شاهین و تاج دایره گونه

اطلاعات شخصی

جنسیت:

مرد

پدر:

نو (اسطوره شناسی)

فهرست اساطیر مصر

یکی از تجسدهای رع، گاوی به نام منِویس بود که مرکز آیینی پرستش آن در شهر هلیوپلیس قرار داشت و مزاری که به گاوهای مقدس اختصاص داده شده بود، در شمال این شهر واقع شده بود.

به باور مصریان باستان، همه جنبه‌ها و ابعاد زندگی توسط رع پدید آمده بود. بر اساس برخی از روایات مصری، انسان‌ها از اشک و عرق خدای رع پدید آمده بودند و به همین دلیل مصریان خود را "گاو رع" می‌نامیدند. در نوشته‌ای تحت عنوان "کتاب گاو آسمانی" آمده است که مردم علیه رع شورش کردند و رع نیز چشم خود به نام سخمت را برای مجازات آن‌ها فرستاد.

محتویات

پدید آیی رع

از دید مردم شهر هلیوپلیس او خود را به وسیلهٔ آب باستانی که از نو «Nun»ـ سرچشمه می‌گرفت یا از نخستین گل نیلوفر آبی آفریده‌است. او سپس هوا شو (Shu)ـ و رطوبت تفنوت (Tefnut)ـ را آفرید که موجب بوجود آمدن خدای زمین جب (Geb)ـ و الههٔ آسمان نات (Nut)ـ شد. وی به شکل مردی با سر شاهین نشان داده می‌شود، که عصای سلطنتی را به یک دست، و أنخ (نماد زندگی) را به دست دیگرش گرفته‌است. بر فراز سر او، قرص خورشید دیده می‌شود. رع به مدت هزاران سال، بالاترین خدای مصریان بود. در کتاب مردگان،

«فرمـــانروای آســـمان، فرمـــانروای زمین، ســـازندۀ مخلوقات، خدای اولاً که در ازل پدید آمد، سازندۀ جهان، خالق انسان‌ها، سازندۀ آسمان، خالق نیل، کوه‌ها، مردها و زن‌ها و درندگان و رمه‌ها» دانسـته می‌شـود. مصـریان معتقد بودند که اشک‌های رع به مـــــرد و زن تبـــــدیل شده‌است.

نمادشناسی

رع در اشـــکال متفـــاوتی به تصـــویر کشـــیده می‌شد. معمـــول‌ترین تصـــاویر وی، مـــردی با سر شـــاهین، با یک دیسک خورشـــــید روی سر بـــــود که مـــــاری دور دیسک خورشـــید پیچیـــده بـــود. از اشـــکال دیگر رع می‌تـــوان به تصاویر مردی با سر سوسک (با نام و شـکل خـپری) و یا مردی با سر قوچ اشاره کرد. رع هم‌چـنین در اشـکال یک قوچ کامل، سوسک، ققنوس، ماهیخوار، مار، گاو نر و یا گربه نیز به تصویر کشیده شده است.

در جهـــان زیـــرین، رع را بیشـــتر با سر قـــوچ تصـــویر می‌کردند. در این حـــالت او را با عنـــوان "قـــوچ غـــرب" می‌نامیدند. در برخی از نوشته‌ها نیز، رع به شکل پادشاه پیری با گوشت طلایی، اسـتخوان‌های نقـره‌ای و موهـای لاجورد لاپیس توصیف شده است.

واژه رع

به خط هیروگلیف

r

aN5

Z1C2

پانویس

منابع

راع در وبگاه پنتآن

فصلنامه فرهنگی هنری

اســـطوره‌های مـــوازی، ج.ف. بـــیرلین، ترجمه عبـــاس مخبر،انتشارات نشر مرکز، 1386.

اســـــاطیر مصـــــر، ورونیکا ایـــــونس، ترجمه بـــــاجلان فرخی،انتشارات اساطیر، 1375.

رفتار شناسی شیطان

آیا تاکنون از خود پرسیده‌ایم این شیطان که این همه در آیات و روایات در مورد دشـمنی او تاکید شـده و ما را به مبارزه با او فراخوانده‌اند، چه کسی است؟ چرا شـیطان با همه آدمیـان دشـمن اسـت؟ چـرا از روز آفـرینش انسـان‌ها تـاکنون، لحظه‌ای بـرای به دام انـداختن آن‌ها آرام نگرفته و تا قیـامت نـیز آرام نمی‌گـیرد؟ چگونه این دشمن، انسان‌های بی‌شماری را از قشرهای گوناگون به ضـلالت گمـراهی کشـانده و هنـوز هم با وسوسه‌ها و شـگردهای نو به میـدان می‌آید تا گـروهی دیگر را شـکار کند؟

علامه طباطبـایی(ره) در تفسـیر ارزشـمند المـیزان می‌فرمایند: «موضوع ابلیس نزد ما، امری مبتـذل و پیش پا افتاده است و اعتنـایی به آن نـداریم؛ جز آن که روزی چند بار او را لعنت کرده، از شرش به خدا پناه می‌بریم و برخی از افکـار پریشـان خـود را از این جهت که از ناحیه اوسـت، زشت می‌شـمریم؛ لیکن باید دانست که این موضوع، موضوعی است بسیار قابل تامل و شایان دقت و بحث. متاسـفانه تـاکنون در صـدد برنیامـده‌ایم ببیـنیم قرآن کریم درباره حقیقت این موجود شگفت که در عین این که از حواس پنهان است و تصرفاتی عجیب در عـالم انسـانیت دارد، چه می‌گوید. چـرا نباید در صـدد بـرآییم و چـرا در شـناختن این دشـمن خـانگی و درونی این‌قـدر بی‌اعتنـاییم؟ دشـمنی که... تا ما را به عـذاب جاودانه نیندازد، آرام نمی‌گیرد».

امـام کـاظم(ع) در بخشی از پندهای‌شـان به «هشـام» دربـاره دشـمنی که بیش از هر دشـمنی لازم است با او مبـارزه شـود، می‌فرماید: «نزدیک‌تـرین و دشـمن‌ترین دشـمنان تـو، و کسی که دشـمنان تو را بر ضد تو می‌شوراند، جز ابلیس پلید کسی نیست».

شـیطان دشـمنی است که با اهـدافی خـاص به میـدان می‌آید و مبارزه‌اش حسـاب شـده است. او از کمین‌گاه‌ها و گلوگاه‌هـایی که انسـان در آن‌ها به دام می‌افتـد، آگـاه است و به هیچ چـیز جز به اسـارت درآوردن آدمی قـانع نیست. بنابراین، آیا معقول است این دشـمن را دست‌کم گرفته، بدون شناخت و برنامه به جنگش رویم؟

تا کنـون بیشـتر در مـورد نمادها و علائم شیطانپرسـتی بحث شـده، ولی کمـتر به نحـوه عملکـرد شـیطان و پـیروانش پرداخته شـده است. در این سلسـله مقـالات بیشـتر به شـیوه‌های شـیطان پرداخته می‌شـود تا بتـوان پیروان او را از روی نحوه عملکردشان نیز شـناخت. ذکر این نکته ضـروری است که در تهیه این مقـالات از وب سـایت‌هارون یحـیی و کتـاب تفسـیر نمونه اسـتفاده فراوان شده است.

بخش 1: شیطان، دشمن قسم خورده انسان

شیطان آن‌چنانکه از مـوارد اسـتعمال آن به دست می‌آید موجـودی است فتنه انگـیز، مـوذی و مضـرکه پیوسـته در صدد آزار و اذیت و انحـراف و گمـراهی مـردم است و بر ایجـاد اختلاف و فسـاد کوششی پیگـیر و مسـتمر دارد، چنانچه خداوند در آیه 91 سوره مائده می‌فرماید:

إِنَّما يُرِيدُ الشَّيْطانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَداوَةَ وَ الْبَغْضاءَ... شیطان میخواهد در میان شما دشمنی و بغض و کینه ایجاد کند....

اما ابلیس به معنای مایوس از رحمت خداست و آن موجودی است سرکش و عصیانگر که از روی نافرمانی و تمرد، دستور خداوند متعال را اطاعت نکرده و بر آدم خاکی سجده ننموده است.

شیطان اسم جنس (اسم عام) است و شامل نخستین شیطان و همه شیاطین می‌شود ولی ابلیس اسم خاص است و اشاره به همان شیطانی است که اغواگر آدم شد.

او یک افسانه یا موجود خیالی نیست، بلکه موجودی زنده بوده و در تمام ادوار تاریخ بشریت وجود داشته است. او هیچگونه تفاوتی میان انسان‌ها قائل نیست: جوان یا پیر، مرد یا زن، پادشاه یا گدا...، او مخالف تمام بشریت است، حتی در همین وقتی که این مطلب را می‌خوانید در پی گمراهی شماست! برای این‌که به هدف خود برسد، حتما لازم نیست که مردم او را عبادت کنند یا وجود خداوند را انکار کنند که او خودش هم این کار را انجام نداده است. یگانه آرزوی شیطان اینست که حتی المقدور انسان‌ها را از حقیقت دین خداوند دور نگهدارد و نگذارد مردم صادقانه از خداوند پیروی کنند، و مردم را به عذاب ابدی گرفتار کند. حتی بعضی اوقات با استفاده از نام خداوند مردم را گمراه می‌کند!

بر او مقـرر شـده که هـرکس ولایتش را بر گـردن نهـد، بطــور مســلّم گمــراهش می‌ســازد، و به آتش ســوزان راهنماییش می‌کند. (سوره حج، 4)

ولی نباید تصور کرد که این جمله بوی «جبر» می‌دهـد، و شیاطین مجبورند پیروان خود را گمراه ســازند، بلکه این نتیجه حتمی برنامه‌ای است که آن‌ها با میل خـود انتخـاب کرده‌اند، مثلا هنگـامی که «ابلیس» رئیس و سر سلسـله شیاطین، در برابر فرمان خـدا سـرپیچی کـرد و با میل و اراده خود راه طغیان و حتی اعتراض به ذات پاک خــدا را پیش گرفت، چنین کسی جز این که گمراه و گمراه کننده باشد، سرنوشتی نخواهد داشت و هم‌چـنین شـیطان‌های دیگر از انس و جن.

طغیان ابلیس درمقابل الله سبحانه وتعالی

در قــرآن اصــطلاح "شــیطان" بــرای کســانی اطلاق می‌گـــــردد که تا روز قیـــــامت کوشش خواهند کـــــرد انســان‌های روی زمین را از راه خداوند گمــراه کنند. جد تمــامی این شــیطان‌ها "ابلیس" می‌باشــد، کسی که در زمـــــان خلقت آدم علیه ســـــلام در مقابل امر خداوند نافرمانی کرد. بر اساس قرآن کـریم زمانیکه خداوند آدم را خلق کرد به تمـامی ملائک امر کـرد که به این مخلـوق جدید ســجده کنند. تمــام ملایک پــیروی کردنــد، اما تنها کسی که از این امر اطــاعت نکــرد ابلیس بــود. او ادعا نمود که بر آدم برتــری دارد و قبل از این‌که خداوند او را از حضـور خـود دور کند و به زمین فـرود آورد از خداوند خواست که به او مهلت دهـد، از این‌جا بـود که دشــمنی شـیطان با انسـان آغـاز گردیـد، قـرآن کـریم تمـام این حقیقت‌ها را به شکل ذیل بیان می‌کند:

- ما شما را آفریدیم سپس صورت بندی کردیم سپس به فرشتگان گفتیم برای آدم خضوع کنید آن‌ها سجده کردند جز ابلیس که از سجده کنندگان نبود.

- فرمود: چه چیز تو را مانع شد که سجده کنی در آن هنگام که به تو فرمان دادم؟ گفت: من از او بهترم، مرا از آتش آفریده‌ای و او را از خاک!

- فرمود: از آن (مقام و مرتبه ات) فرودآی! تو حق نداری در آن (مقام و رتبه) تکبر بورزی بیرون رو که تو از افراد پست و کوچکی!

- گفت: مرا تا روز رستاخیز مهلت ده.

- فرمود: تو از مهلت داده شدگانی!

- گفت: اکنون که مرا گمراه ساختی من بر سر راه مستقیم تو برای آن‌ها کمین می‌کنم.

- سپس از پیش رو و از پشت سر و از طرف راست و از طرف چپ آن‌ها، به سراغ آن‌ها می‌روم و اکثر آن‌ها را شکرگزار نخواهی یافت.

- فرمود: از آن (مقام) با ننگ و عار و خواری بیرون رو، و سوگند یاد می‌کنم که هر کس از آن‌ها از تو پیروی کند جهنم را از شما همگی پر می‌کنم! (آیات 11 تا 18 سوره اعراف)

البته باید توجه داشت که سجده فرشتگان برای آدم به معنی سجده پرستش نبوده است، زیرا پرستش مخصوص خدا است، بلکه سجده در این‌جا به معنی خضوع و تواضع است (یعنی در برابر عظمت آدم خضوع

کردند) و یا به معنی سجده برای خداوندی است که چنین مخلوق موزون و با عظمتی آفریده است.

بعد از این‌که خداوند شـــیطان را بـــیرون رانـــد، ابلیس کوشش‌های خـود را بـرای فـریب دادن آدم و حـوا آغـاز کـرد. این واقعه که آغـاز تـاریخ بشـریت است در قـرآن چنین بیان گردیده است:

- وای آدم تو و همسرت در بهشت ساکن شـوید و از هر جا که خواستید بخورید اما به این درخت نزدیک نشوید که از ستمکاران خواهید شد.

- سـپس شـیطان آن‌ها را وسوسه کـرد تا آن‌چه را از اندامشان پنهـان بـود آشـکار سـازد و گفت پروردگارتـان شـما را از این درخت نهی نکـرده مگر به خـاطر این‌که (اگر از آن بخورید) فرشـــــته خواهید شد یا جاودانه در بهشت خواهید ماند!.

- و بـرای آن‌ها سـوگند یـاد کـرد که من خـیرخواه شـما هستم!

- و به این ترتیب آن‌ها را با فریب (از مقامشـان) فـرود آورد، و هنگـــامی که از آن درخت چشـــیدند اندامشـــان (عورتشان) برای آن‌ها آشکار شد و شروع کردند به قرار دادن برگهـــای (درختـــان) بهشـــتی بر یک‌دیگر تا آن‌را بپوشانند و پروردگارشـان آن‌ها را نـدا داد که آیا شـما را از آن درخت نهی نکـردم و نگفتم شـیطان بـرای شـما دشمن آشکاری است؟ (آیات 19 تا 23 سوره اعراف)

آری! شیطان وجود دارد. او دشمن است، دشمنی آشکار و مهارتی خاص در فریب دادن دارد.

بررسی منطق شیطان

دلیل نافرمانی ابلیس در مقابل خداوند در قرآن کریم به شکل ذیل بیان گردیده است:

فرمود: چه چیز تو را مانع شد که سجده کنی در آن هنگام که به تو فرمان دادم؟ گفت: من از او بهترم، مرا از آتش آفریده‌ای و او را از خاک!

چون ابلیس خود را نسبت به انسان برتر می‌دانست از تعظیم کردن به او امتناع کرد. ابلیس چنین می‌پنداشت که آتش برتر از خاک است، و این یکی از بزرگ‌ترین اشتباهات ابلیس بود، شاید هم اشتباه نمی‌کرد و آگاهانه دروغ می‌گفت، زیرا می‌دانیم خاک سرچشمه انواع برکات و منبع تمام مواد حیاتی و مهمترین وسیله برای ادامه زندگی موجودات زنده است، در حالی که آتش چنین نیست.

به عبارت دیگر، تمام اساس غرور ابلیس بر تفاوت فیزیکی این دو مخلوق بنا شده. بهرحال هم ابلیس و هم انسان به هر شکلی که باشند، مخلوق خداوند هستند. این کاملا غیرمنطقی است که یک مخلوق، به گمان این‌که مواد متجانس او (آتش) بر مواد متجانس دیگری (خاک) برتری دارد، در مقابل کسیکه هر دو را خلق کرده، نافرمانی کند. این حقیقت در قرآن کریم به شکل ذیل بیان گردیده است:

گفت: «من هرگز برای بشری که او را از گل خشکیده‌ای که از گل بدبویی آفریده ای، سجده نخواهم کرد.» (سوره حجر 33)

جالب است که خـود ابلیس انکـار نمی‌کند که خـودش هم آفریده خداست، بهرحال او فقط به برتری خود نسبت به آدم تاکید میکرد، برتـری که فقط خـود ابلیس به خـودش نسبت میداد و این برتری از جانب خود او بود نه خداوند.

آیات دیگری که به ضعف منطق ابلیس میپردازند به شرح ذیل است:

- (به یاد آورید،) زمانی را که به فرشتگان گفتیم: «برای آدم سـجده کنید»! آن‌ها همگی سـجده کردنـد، جز ابلیس که گفت: «آیا بــرای کسی ســجده کنم که او را از خــاک آفریده ای»؟! (اسراء- 61)

- فرمود: «ای ابلیس! چه چیز مانع تو شد که بر مخلوقی که با قــدرت خــود او را آفریــدم ســجده کــنی؟! آیا تکبّر کـــردی یا از برترینها بـــودی؟! (برتر از این که فرمـــان سجود به تو داده شود!)»

- گفت: «من از او بهترم; مرا از آتش آفریـده‌ای و او را از گل.» (ص، 75-76)

در کل هـــدف از بیـــان این سرگذشت این است که به انسان‌ها یادآوری شود وجـود آن‌ها آنقـدر با ارزش است که تمــامی فرشــتگان بــرای جدشــان «آدم» به ســجده افتادنــد، انســانی با این همه شخصــیت، چــرا باید اســیر چنگال شیطان، و هوای نفس شود؟!

لجاجت شیطان و غرور و تکبر و حسـدش که سـبب شـد، بـرای همیشه از اوج افتخـار سـقوط کنـد، و در لجـنزار لعنت فرو رود، می‌تواند هشداری برای همه افراد لجــوج

و مغـرور باشـد، تا عـبرت گیرند و رویه شـیطان را رها کنند.

ذکر این نکته ضـــــروری است که نفـــــوذ وسوسه‌های شیطانی در انسان یک نفـوذ ناآگاهانه و اجبـاری نیسـت، بلکه ما به میل خویش وسوسه او را به دل راه می‌دهیم. به عبـــارت دیگر رابطه شـــیطان و گمراهـــان، رابطه ((پیشوا)) و ((پیرو)) اسـت، نه رابطه ((اجبـار کننـده)) و اجبار شونده.

تکبر و برتری جستن که باعث نافرمانی ابلیس در مقابل پروردگار شد را می‌توان در میان تمامی کسـانی که انبیا و اولیای الهی را منکرند، به خوبی مشـاهده کـرد. این‌ها کسـانی هسـتند که تمـامی انبیا را، که آن‌ها هم انسـان بودنـــد، رد نمودند. آن‌ها تاکید میکردند که پیـــامبر باید نسبت به انسان عادی از توانایی خاصی برخوردار باشـد، و ادعا داشتند که این برتـری یا از لحـاظ سیاسی باشد یا اقتصـادی. در این بـاره می‌تـوان به منکـرین رسـول الله (ص) اشاره کرد، طوریکه قرآن ذکر می‌کند:

- و گفتند: «چرا این قرآن بر مرد بزرگ (و ثروتمندی) از این دو شـــهر (مکه و طـــائف) نـــازل نشـــده اســـت؟!» (زخرف-31)

از دیـدگاه آن‌ها معیـار ارزش انسـان‌ها، مـال و ثـروت و مقام ظاهری و شهرت آنان بود، این سبک مغزان تصـور می‌کردند ثروتمنـــدان و شـــیوخ ظـــالم قبائل آن‌هـــا، مقرب‌تـرین مـردم در درگـاه خداوند هسـتند، لـذا تعجب می‌کردند که این موهبت نبوت و رحمت بزرگ الهی، چرا بر یکی از این قماش افراد نازل نشده است؟ و به عکس

بر یتیم و فقیر و تهیدستی به نام محمّد (صلی الله علیه وآله) نازل شده، این باور کردنی نیست!

آری آن نظام ارزشی نادرست، چنین استنباطی هم به دنبال داشت، و بلای بزرگ جوامع بشری، و عامل اصلی انحراف فکری آن‌ها، همین نظامات ارزشی غلط است که گاه حقایق را کاملا واژگون نشان می‌دهد.

منکرین برای این‌که بر پیامبران ایمان بیاورند، می‌خواستند تا شاهد قدرت ماوراءطبیعی انبیا از طریق معجزه باشند. مثال‌های متعددی در قرآن راجع به این درخواست‌ها آورده شده:

- گفتند: «ما هرگز به تو ایمان نمی‌آوریم تا این که چشمه جوشانی از این سرزمین (خشک و سوزان) برای ما خارج سازی!

- یا باغی از نخل و انگور از آن تو باشد; و نهرها در لابلای آن‌جاری کنی.

- یا قطعات (سنگ‌های) آسمان را- آن‌چنان که می‌پنداری- بر سر ما فرود آری; یا خداوند و فرشتگان را در برابر ما بیاوری.

- یا برای تو خانه‌ای پر نقش و نگار از طلا باشد; یا به آسمان بالا روی; حتی اگر به آسمان روی، ایمان نمی‌آوریم مگر آن که نامه‌ای بر ما فرود آوری که آن را بخوانیم»! بگو: «منزه است پروردگارم (از این سخنان بی‌معنی)! مگر من جز انسانی فرستاده خدا هستم»؟! (اسراء، 90-93)

برای کسانیکه با پیـامبران به مخـالفت و جنگ پرداختنـد، این همان نکته ایست که نتوانسـتند قبـول کنند. منکـرین نمی‌توانند کســـیکه همانند آن‌ها است و به شـــکل یک انسان عادی است را به عنوان پیامبر بپذیرند. این منطق سست و بی‌پایه، مخصوص به یک گروه و دو گـروه نبـود، بلکه شاید اکثر افـراد بی‌ایمـان، در طـول تـاریخ در برابر پیامبران به آن توسّل جسته‌اند. دقیقا این نوع حسادت و برتری جویی و انکار، همانند همان انکار و برتـری جـویی بی‌پایه و اســاس ابلیس است که در مقابل حضــرت آدم سـجده نکـرد. آیه ذیل ارتبـاط دارد به کسـانیکه به همین دلیل نتوانستند رستگار شوند:

- تنها چیزی که بعد از آمدن هدایت، مانع شد مردم ایمان بیاورند، این بـود که (از روی نـادانی و بی‌خـبری) گفتند: «آیا خداوند بشری را بعنوان رسـول فرسـتاده اسـت؟!» (اسراء-94)

نافرمــانی ابلیس معمــای عجیــبی است! او از آگاهــان حقیقت و شاهد قدرت و توانـایی خداوند بـود. عابد بـود. از عذاب و آتش دوزخ با خبر بـود.... بیش از هـرکس باید دارای ایمانی قوی میبود. با این حال تمرد و نافرمانی او را از یک شخص با حـداقل آگـاهی نـیز نمی‌تـوان انتظـار داشت! با این حال غیرعقلانی بودن کارهــای ابلیس تنها به این‌جا ختم نمی‌شــود، علاوه بر ارتکــاب چــنین گنــاه بزرگی، ابلیس از خداوند هراس هم دارد!

- کـار آن‌ها همچـون شـیطان است که به انسـان گفت: «کافر شو (تا مشـکلات تو را حل کنم!)» اما هنگـامی که کـافر شد گفت: «من از تو بـیزارم، من از خداونـدی که پروردگار عالمیان است بیم دارم»! (حشر- 16)

آیه دیگری در قرآن نشـان می‌دهد که چگونه شـیطان بعد از این‌که منکرین را علیه مسـلمین تحریک می‌کنـد، آن‌ها را ترک و بر ترس از خداوند اقرار می‌کند:

- و (به یـاد آور) هنگـامی را که شـیطان اعمـال آن‌ها (مشرکان) را در نظرشـان جلـوه داد، و گفت هیچکس از مـردم بر شـما پـیروز نمی‌گـردد و من همسـایه (و پنـاه دهنـده) شـمایم، اما هنگـامی که دو گـروه (جنگجویـان و حمایت فرشـتگان از مومنـان) را دید به عقب بازگشت و گفت من از شما (دوستان و پیروانم) بیزارم! من چـیزی را می‌بینم که شـما نمی‌بینیـد، من از خـدا می‌ترسم و خداوند شدید العقاب است!.

تـزیین و آرایش شـیطان این چـنین است که از طریق تحریک شهوات و هوسها و صفات زشت و ناپسند انسان چهـره عملش را در نظـرش آن‌چنـان جلـوه می‌دهد که سـخت مجـذوب آن می‌شـود و آن را از هر جهت عملی عاقلانه و منطقی و دوست داشتنی تصور می‌کند.

از یک جانب ابلیس موجودیت، قدرت و توانایی خداوند را قبـول دارد و از جـانب دیگر آگاهانه علیه خداوند بغـاوت می‌کند که کاملا این دو امر در تضاد قـرار دارند. به طـور مشـابه، تمـام انسـان‌هایی که اوامر خداوند را نقض می‌کنند، و همانطور که در قرآن ذکر شده، اوامر خداوند را طبق میل وخواسته‌های خودشان می‌سـنجند، همچـون ابلیس مـرتکب اشـتباه شـده‌اند. آن‌ها هم از موجـودیت خداوند به خوبی آگاهند اما کاری می‌کنند که مشـابه کـار ابلیس غیر منطقی است.

به هرحـــال، این نکته را نباید فرامـــوش کـــرد که خداوند شـیطان را آفریـده و کـار شـیطان همیشه تحت نظـارت خداوند است، در واقع شیطان هیچ گونه قـدرت مسـتقل ندارد. حقیقت اینست که شیطان تمام کارهای خود را به اجــازه خداوند انجــام می‌دهــد، و جهد انســان در مقابل شـیطان (اعم از انسی و جـنی) خـود نـوعی امتحـان از جانب خداوند است.

در بخشـهای بعـدی به شـیوه‌های شـیطان بـرای گمـراه کردن بیشـتر اشـاره خواهد شد. اما نکته کلیـدی که نباید فرامـــوش کـــرد اینست که شـــیطان علاوه بر قـــدرت محـدودی که خداوند در اختیـار او گذاشـته، چـیز دیگـری ندارد. عملکرد شـیطان فقط بـاعث می‌گـردد گـروهی از انسان‌ها که خداوند آنان را شایسته دوزخ معـرفی کـرده جزا ببینند. کسانیکه از شـیطان پـیروی می‌کنند شایسـته جنـتی که خداوند سـاخته نیسـتند، حـتی از حیوانـات هم بـدتر هســتند. خداوند در قــرآن در مــورد این دســته از انسان‌ها چنین می‌فرمایند:

- به یقین، گـروه بسـیاری از جنّ و انس را بـرای دوزخ آفریـــــــــــدیم; آن‌ها دلها [= عقلها] یی دارند که با آن (اندیشه نمی‌کننــد، و) نمی‌فهمند; و چشـــمانی که با آن نمی‌بینند; و گوشـــــهایی که با آن نمی‌شـــــنوند; آن‌ها همچون چهارپایانند; بلکه گمراهتر! اینان همــان غافلانند (چـون امکـان هـدایت دارند و بهـره نمی‌گـیرد). (اعـراف 179)

هم‌چنین از آیـات قـرآن چـنین بر می‌آید که شـیطان هیچ گونه تاثیری بر بندگان دیندار خداوند ندارد. زیرا خداونـد،

خود مانع آن می‌شود، شیطان این توانایی را ندارد که مسلمین حقیقی الله را گمراه کند.

- چرا که او تسلطی بر کسانی که ایمان دارند و بر پروردگارشان توکل می‌کنند ندارد.

- تنها تسلط او بر کسانی است که او را به سرپرستی خود برگزیده‌اند و آن‌ها که نسبت به او شرک میورزند (و فرمانش را بجای فرمان خدا لازم الاجرا می‌دانند). (نحل،99-100)

در آیات فوق، مردم به دو گروه تقسیم شده‌اند، گروهی که تحت سلطه شیطانند و گروهی که بیرون از این سلطه هستند و برای هر یک از این دو گروه، دو صفت بیان شده است.

آن‌ها که بیرون از سلطه شیطانند، دارای ایمان و توکل بر پروردگارند، یعنی از نظر عقیده تنها خداپرستند، و از نظر عمل مستقل از همه‌چیز و فقط متکی بر خداوند هستند، نه متکی بر انسان‌های ضعیف و وابسته، و یا بر هوی و هوسها و تعصبها و لجاجتها.

اما آن‌ها که زیر سلطه شیطانند، اولا رهبری او را از نظر اعتقاد پذیرفته‌اند و ثانیا از نظر عمل، شیطان را شریک خدا در اطاعت شمرده‌اند، یعنی عملا پیرو فرمان اویند.

البته انکار نمی‌توان کرد انسان‌هائی هستند که می‌کوشند و خود را در گروه اول جای می‌دهند، اما بعدا بر اثر دور افتادن از مربیان الهی و یا قرار گرفتن در

محیطهای آلـوده و یا به علل دیگر به گـروه دوم سـقوط می‌کنند.

در هر حــال آیــات فــوق بــار دیگر این حقیقت را تاکید می‌کند که سلطه شیطان بر انسان‌ها اجبـاری و الـزامی و ناخودآگاه نیست بلکه این انسان‌ها هسـتند که شـرائط ورود شیطان را به محیط جان خـود فـراهم می‌سـازند و به اصطلاح جواز عبور از دروازه قلب به او می‌دهند.

مثل تمامی موجودات، خداوند برای شـیطان نـیز وظیفه تعــیین کــرده است تا این نقش شــیطان بــاعث گــردد کسانی که بهشت سرای آنان خواهد بود از دوزخیان جدا شوند. در آیه دیگری خداوند مشـخص می‌کند که شـیطان فقط بر چه کسانی تسلط دارد:

- هدف این بـود که خداوند القائـات شـیطان را آزمـونی قــرار دهد بــرای آن‌ها که در دلهای‌شــان بیماریاســت، و آن‌ها که سنگدلند; و به یقین ستمکاران در عداوت شـدید دامنه داری هستند. (حج- 53)

همواره توطئه‌های شـیطانی مخالفـان، میـدان آزمایشی برای آگاهـان، مؤمنـان و کـافران تشـکیل می‌داد، لـذا در این آیه میفرماید: «این ماجراها برای این بود که: خداوند القــای شــیطان را آزمــونی بــرای آن‌ها که در قلبشــان بیماری است و آن‌ها که سنگدلند قرار دهد».

و در آیه بعد میفرماید: «هدف از این ماجرا این بود آن‌ها که عالم‌اند و آگـــاه، حق را از باطل تشـــخیص دهنـــد، و برنامه‌های الهی را از القائات شیطانی جـدا سـازند و در مقایسه با یک‌دیگر بدانند آئین خدا حق اسـت، و از سـوی

پروردگـــار تو اســـت، در نتیجه به آن ایمـــان آوردند و دل‌های‌شان در برابر آن خاضع گردد»

- و (نیز) هدف این بود که آگاهان بدانند این حقّی است از سوی پروردگـارت، و در نتیجه به آن ایمـان بیاورنـد، و دلهای‌شان در برابر آن خاضع گـردد; و خداوند کسـانی را که ایمان آوردند، بهسوی صراط مستقیم هدایت می‌کند. (حج - 54)

البته خدا این مؤمنـان آگـاه و حق طلب را، در این مسـیر پر خطـــر، تنها نمی‌گـــذارد بلکه «خداوند افـــرادی را که ایمان آوردند به سوی صراط مستقیم هدایت می‌کند».

«ای فرزنـــدان آدم! مگر با شـــما عهد نکـــرده بـــودم که شیطان را مپرستید؛ زیرا وی دشمن آشکار شماســـت؟ و این که مـرا بپرسـتید! این راه راست است و او گـروهی انبـــوه از میـــان شـــما را ســـخت گمـــراه کـــرد؛ آیا تعقل نمی‌کردید؟» (یس، آیات 60 تا 62)

در بخش یک دیدیم که:

غرور و تکبر و برتری جویی‌های بی‌اساس موجب طغیان می‌شود، حـتی در مقابل خداوند! و در نهـایت سـقوط و ...

شـیطان ادعـای خـیرخواهی بـرای آدم کـرد، ولی سـبب هبوط او شد. حاصل پیروی از شیطان هبوط است، حتی اگر آدم باشیم!

معیار ارزش انسان‌ها، مـال و ثـروت و مقـام ظـاهری و شـــهرت آنـــان، نیست. نظـــام ارزشی جوامع انســـانی را نباید بر مبنای این معیارها ساخت.

شـیطان از طریق تحریک شـهوات و هوسـها و صـفات زشت و ناپسند انسـان، چهـره عملش را در نظـرش زیبا جلـوه میدهد و بـاعث می‌شـود آن را از هر جهت عملی عاقلانه و منطقی و دوست داشتنی تصور کند.

سلطه شیطان بر انسان‌ها اجباری و الزامی و ناخودآگاه نیسـت، بلکه این انسـان‌ها هسـتند که شـرائط ورود شـیطان را به محیط جـان خـود فـراهم می‌سـازند و به اصطلاح جواز عبور از دروازه قلب را به او می‌دهند.

با داشـتن ایمـان و توکل بر خداونـد، می‌تـوان از تـاثیر شیطان بر خود جلوگیری کرد.

جهد انسـان در مقابل شـیطان (اعم از انسی و جـنی) خود نوعی امتحان از جانب خداوند است.

و ....

و اما....

بخش 2: شخصیت شیطان

هر انسـان در زنـدگی خـود بارها با شـیطان روبـرو می‌شود. او به دلیلی با انسان دشمنی می‌کند. به عقیده شـیطان، انسـان بـاعث گردید که او تمـام عـزت و مرتبه خود را نزد خداوند از دست بدهد. عـداوت او از نخسـتین روز آفرینش آدم شـروع شـد، و هنگـامی که بر اثر عـدم تسلیم در برابر فرمان خدا در مورد سجده بر آدم مطرود درگاه پروردگار گردید، سوگند یـاد کـرد که بـرای همیشه کمر دشمنی نسبت به آدم و فرزنـدانش خواهد بسـت، و حتی بـرای این کـار تقاضـای مهلت و طـول عمر از خـدا

نمود! در همین مهلتی که به شیطان داده شده، او از هر وسیله ممکن استفاده می‌کند تا انسان‌ها را گمراه کند.

برخی انسان‌ها بی‌خبر از این امر هستند که آیا شیطان تهدیدی برای آن‌ها است یا خیر؟ به عقیده این افراد، شیطان یک چیز خیالی است. به نظر آن‌ها تنها کسانیکه مرتکب اعمال زشت و جنایات می‌شوند از شیطان پیروی می‌کنند. آن‌ها خود را دارای قلبی پاک تلقی می‌کنند که شیطان هیچگونه تاثیری بر آن‌ها ندارد. این تفکر به شدت اشتباه است. در نتیجه چنین تفکری شیطان بشریت را بدون آن‌که متوجه باشند تحت کنترل خود در میآورد.

خداوند در سوره فاطر می‌فرمایند:

ای مردم! وعده خداوند حق است، مبادا زندگی دنیا شما را مغرور کند، و مبادا شیطان شما را فریب دهد و به (کرم) خدا مغرور سازد.

مسلما شیطان دشمن شماست، او را دشمن خود بدانید، او فقط حزبش را به این دعوت می‌کند که اهل آتش سوزان (جهنم) باشند!

کسانی که راه کفر پیش گرفتند: بهره آن‌ها عذاب شدید است، و آن‌ها که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند مغفرت و پاداش بزرگ از آن آن‌ها است. (فاطر،5-7)

تکرار هشدار به مردم که نه به وسوسه‌های شیاطین مغرور شوند و نه به دنیا، در واقع اشاره به این است که راه نفوذ گناه در انسان دو راه است:

1 - مظاهر فریبنده دنیا، جاه و جلال و مـال و مقـام، و انواع شهوات.

2 - مغرور شدن به عفو و کرم الهی، و در این‌جاست که شیطان از یکسو زرق و برق این جهان را در نظر انسان زینت میدهد و آن را متـــــاعی نقد و پر جاذبه و دوست داشـتنی و پر ارزش معـرفی می‌کند و از سـوی دیگر هر گـــاه انســـان بخواهد با یـــاد قیـــامت و دادگـــاه عظیم پروردگار، خود را در برابر فریبنـدگی و جاذبه شـدید دنیا کنـترل کند او را به عفو الهی و وسـعت رحمتش مغـرور میسـازد، و در نتیجه به گنـاه و طغیـان دعـوتش می‌کند. غافل از این‌که خداوند همانگونه که در موضع رحمت ((ارحم الـــراحمین)) اســـت، در موضع مجـــازات و کیفر ((اشد المعـــاقبین)) میباشـــد، رحمتش هرگز تشـــویق به گناه نمی‌کند، همانگونه که غضبش نمی‌تواند سـبب یـاس گردد.

شـیاطین جن و انس با وسـائل گونـاگون فریبکـاری، به طـور مـداوم به وسوسه مشـغولند، آن‌ها نـیز میخواهند تمام فکر ما را به خود متوجه سازند و از آن روز موعـود بزرگی که در پیش است منحرف سـازند که اگر فـریب و وسوسه‌های آن‌ها مـــوثر افتد تمـــام زنـــدگی ما تبـــاه و آرزوی سـعادت نقش بر آب می‌شـود، باید مـراقب آن‌ها نیز بود.

باید توجه داشت که شـــیطان دشـــمنی است که از هر طرف به انسان هجـوم می‌کنـد، چنانکه خـودش می‌گوید: من از هر سو به سراغ فرزندان آدم مـیروم، از پیش رو، از پشت سر، از سـمت راست و از سـمت چپ. (در واقع انســـان را از جهـــات مختلف ارزیـــابی می‌کند تا نقطه

ضعف او را بیابد، سپس از این نقطه ضعف برای هجـوم وسوسه‌های خود استفاده می‌کند). به خصـوص این‌که او در کمینگاهی است که انسان را میبیند ولی انسـان او را نمیبیند. البته این مـانع از قـدرت ما بـرای دفـاع از خویشتن در برابر وسوسه‌های او نیست. تعبیر جـالبی در توصیه‌های پروردگـار به موسی بن عمـران آمـده، چنانکه امیر مومنـان علی (علیه السـلام) نقل می‌کند که خداوند به موسی فرمـود: چهـار سـفارش به تو دارم در حفظ آن‌ها بکوش:

نخست این‌که: مادام که گناهان خود را بخشوده نمیبیـنی به عیوب دیگران مپرداز.

دوم - مادام که گنجهای من را پایان یافته نمیبینی بـرای روزیت غمناک مباش.

سوم - مادام که حکومت مرا زائل نمیبینی به دیگـری جز من امید مبند.

چهارم - مـادامی که شـیطان را مـرده نمیبیـنی از مکر و فریب و نقشه‌های او ایمن مباش!.

به هر حـال عـداوت شـیطان نسـبت به بـنی آدم مطلـبی است که در آیـات فـراوانی از قـرآن به آن اشـاره شـده است و حتی مکرر به عنوان عدو مبین (دشمن آشکار) از او یاد کرده.

از چنین دشمنی همیشه باید برحذر بود.

بنـابراین باید مشخصـات شـیطان و تاکتیک‌هـای او را شناخت. صـفات و مشخصـاتی از شـیطان که به تفصـیل در آیات قرآن کریم آمده‌اند دارای عناوین ذیل می‌باشد:

او فریب میدهد

در گـام اول و بیش از همـه، شـیطان با دادن وعـده‌های دروغ و فریبنـــده به مـــردم و غـــرق کـــردن انســـان در آرزوهایش حقیقت را پنهان کرده و دلها را از یاد خداوند و آخـرت دور می‌کند تا مـانع رسـتگاری مـردم شـود. اما همـانطور که خـودش هم قبـول دارد تمـام وعـده‌های او دروغ و کذب است:

و آن‌ها را گمراه می‌کنم و به آرزوها سرگرم می‌سازم و به آن‌ها دستور می‌دهم که (اعمال خرافی انجام دهند و) گوش چهارپایان را بشکافند و آفرینش (پـاک) خـدائی را تغییر دهنـد، (فطـرت توحید را به شـرک بیالایند) و آن‌ها که شـــیطان را به جـــای خـــدا ولی خـــود برگزینند زیـــان آشکاری کرده‌اند.

شیطان به آن‌ها وعده‌ها (ی دروغین) میدهد و به آرزوها ســـرگرم میســـازد و جز فـــریب و نیرنگ به آن‌ها وعـــده نمی‌دهد. (نسا، 119-120)

و شیطان هنگامی که کار تمام می‌شـــود می‌گوید خداوند به شـــما وعـــده حق داد و من هم به شـــما وعـــده (باطل) دادم و تخلف کـــردم، من بر شـــما تســـلطی نداشـــتم جز این‌که دعوتتـــان کـــردم و شـــما پذیرفتیـــد، بنـــابراین مـــرا سرزنش نکنید، خـود را سـرزنش کنیـد، نه من فریـادرس شما هستم، و نه شما فریادرس من، من نسبت به شرک شـــما دربـــاره خـــود که از قبل داشـــتید (و اطـــاعت مـــرا همردیف اطاعت خدا قرار دادید) بیزار و کـافرم، مسـلما ستمکاران عذاب دردناکی دارند. (ابراهیم 22)

از این آیه به خوبی استفاده می‌شود که وسوسه‌های شیطان هرگز اختیار و آزادی اراده را از انسان نمی‌گیرد، بلکه او یک دعوت کننده بیش نیست و این انسان‌ها هستند که با اراده خودشان دعوت او را می‌پذیرند. ضمنا شیطان به این ترتیب پاسخ دندانشکنی به همه کسانی که گناهان خویش را به گردن او می‌اندازند و او را عامل انحرافات خود می‌شمرند و به او لعنت می‌فرستند می‌دهد. در حقیقت سلطان حقیقی بر انسان اراده او و عمل او است و نه هیچ چیز دیگر.

در واقع برخی خواسته‌های بی‌دلیل و غیر لازم انسان که صرفا از پندارهای خام و هوی و هوسها و جهل و نادانی سرچشمه گرفته و تبلیغ و ترویج آن‌ها، پرداختن به یک سلسله وسوسه‌های شیطانی بیش نیست، که انسان را گام به گام از حق دور کرده و در بیراهه‌ها سرگردان می‌سازد.

او جسور، گستاخ و نا سپاس است

شیطان نسبت به خداوند شدیدا نا سپاس است، کسیکه او را خلق کرد و صاحب این همه کمالات ساخت، این نتیجه ناشکری او بود که با خداوند مخالفت و طغیان کرد. این‌که شیطان، کفران نعمتهای پروردگار کرد روشن است، زیرا خداوند نیرو و توان و هوش و استعداد فوق‌العاده‌ای به او داده بود، و او اینهمه نیروها را در غیر موردش یعنی در طریق اغوا و گمراهی مردم صرف کرد.

او طغیان گر است

یکی دیگر از مشخصات شیطان که در قرآن ذکر شده است اینست که او طغیان گر است. «طَغْوی» و «طغیان» هر دو به یک معنی است، و مراد از آن تجاوز از حدّ و مرز است. طغیان و تجاوز از حد و مرز در تمام ابعاد زندگی، و به همین جهت به کسانی که طغیان می‌کنند «طاغوت» گفته می‌شود. «طاغوت» به هر چیزی که سبب تجاوز از حدّ گردد، گفته می‌شود، از این رو شیاطین، بتها، حکام جبار و مستکبر و هر معبودی غیر از پروردگار، و هر مسیری که به غیر حق منتهی می‌شود، همه، طاغوت است.

طغیان در نعمت‌ها آن است که انسان به جای این که از آن‌ها در راه اطاعت خدا و طریق سعادت خویش استفاده کند، آن‌ها را وسیله‌ای برای گناه، ناسپاسی، کفران و گردنکشی و اسرافکاری قرار دهد، همان گونه که شیطان چنین کرد.

در قرآن به افراد و گروههایی که در پیروی از شیطان طغیان کردند اشاره شده است. اما طاغیان حال حاضر دنیا کیستند؟!

نفوذ او در مومنین بی‌تاثیر است

در اولین نگاه، دام‌های شیطان و سایر اعمال فریبنده او که برای افراد با ایمان آماده می‌کند، شاید نیرومند به نظر برسد. اما قضیه برعکس است، زیرا مکر و حیله شیطان در حقیقت بسیار ضعیف است و به ناکامی می‌انجامد.

آن‌ها که ایمان دارند در راه خدا پیکار می‌کنند و آن‌ها که کافرند در راه طاغوت (و افراد طغیانگر) پیکار می‌کنند

پس شـــما با یـــاران شـــیطان پیکـــار کنید (و از آن‌ها نهراسید) زیـرا نقشه شـیطان (همانند قـدرتش) ضـعیف است. (سوره نساء 76)

طـاغوت و قـدرتهای طغیـانگر و ظـالم هر چند به ظـاهر بزرگ و قوی جلوه کنند، اما از درون، زبون و ناتوانند، از ظاهر مجهز و آراسته آن‌ها نباید ترسید، زیرا درون آن‌ها خـــالی است و نقشه‌های آن‌ها همانند قدرتهای‌شـــان سست و ضعیف است، چون متکی به نیروی لایزال الهی نیست، بلکه متکی به نیروهای شیطانی می‌باشد.

قدرت و توانایی شیطان در حد وسوسه کردن است

شـیطان توانـایی مجبـور کـردن انسـان‌ها را نـدارد. تنها توانایی او وسوسه کردن است. وقتی شخصی عمل بدی انجـــام دهد او نمی‌تواند شـــیطان را ملامت کند. چیزیکه باید محکـــــوم شـــــود تصـــــمیمی است که بر اثر این وسوسه‌های شـــیطانی گرفته می‌شـــود. شـــیطان این حقیقت را در روز آخرت برای منکرین بیـان خواهد کـرد، زمانیکه آن‌ها شـیطان را بـرای اعمـال ناشایسـته خـود مقصر بدانند (آیه 22 سوره ابراهیم).

همان طور که از واژه «وسوسه» هم استفاده می‌شـود، تأثیر شـیطان در وجـود انسـان، یک نـوع تـأثیر پنهـانی و ناآگاه است که در بعضی از آیات از آن تعبـیر به «ایحـاء» شده است.

در آیه 121 سوره «انعـام» می‌خـوانیم: وَ إِنَّ الشَّـیاطینَ لَیوحُـونَ إِلی أَوْلِیـائِهِم: «شـیاطین به دوسـتان خـود و کسـانی که آمـاده پـذیرش دسـتورات آن‌ها هسـتند وحی می‌کنند»!

همان طوری که می‌دانیم «وحی» در اصل همـان صـدای مخفی، مرمـوز و احیانا تأثیرهـای ناآگاهانه است. منتها انســـان به خـــوبی می‌تواند «الهامـــات الهی» را از «وسوسه‌های شـــیطانی» تشـــخیص دهد; زیـــرا علامت روشـــنی بـــرای تشـــخیص آن وجـــود دارد، و آن این که: الهامات الهی چـون با فطـرت پـاک انسـان، و سـاختمان جسم و روح او آشـــنا اســـت، هنگـــامی که در قلب پیـــدا می‌شود، یک حالت انبساط و نشاط به او دست می‌دهد.

در حـــالی که وسوسه‌های شـــیطان چـــون هماهنگ با فطـــرت و ســـاختمان او نیست به هنگـــام ایجـــاد در قلب انسـان، احسـاس تـاریکی، نـاراحتی و سـنگینی در خـود می‌کند و اگر تمایلات او طوری تحریک گردد که در هنگام انجام گناه، این احساس برای او پیدا نشـود بعد از انجـام عمل برای او دست می‌دهد، این است فرق بین الهامـات شیطانی و الهامات الهی.

می‌تـــوان گفت یکی از ابـــزاری که امـــروزه الهامـــات شـیطانی را به انسـان میرسـاند، رسـانه‌ها هسـتند. در فیلمها و سـریالهای به اصـطلاح‌هالیوودی، در شـبکه‌های خبری و سرگرمی و غیره، جز اغـوا (انحـراف و فسـاد و ...) چه چیزی میبینیم و میشنویم؟!

(نقطه مقابل اغوا، ارشاد است، که متاسـفانه در جامعه ما فیلمسازان و .... خیلی کم به زمینه‌های ارشـادی آثـار خـود اهمیت می‌دهند. امیـدواریم فعـالان در این عرصـه، بـــویژه کســـانی که در زمینه انیمیشن ســـازی و ســـاخت بازیهای کامپیوتری علاقه به فعالیت دارند و می‌توانند از این دست آثـــار تهیه کننـــد، به این نکـــات اهمیت ویـــژه بدهند.)

او دشمن انسان است

این که شـیطان بـدترین دشـمن انسـان است در آیـات بسیاری از قرآن کریم بیـان گردیـده است (سـوره انعـام 142، سوره کهف 50، سوره یاسین 60)ـ دلیل این همه تاکید اینست که در این دنیا ضرریکه از طرف شـیطان به انسـان متوجه است به مـراتب از هرخطر دیگر جـدیتر است. جمله «إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبينٌ» که متجاوز از ده بـار در قـرآن مجید به دنبـال نـام شـیطان آمـده است بـرای این است که تمـام نیروهـای انسـان را بـرای مبـارزه با این دشمن بزرگ و آشکار بسیج کند.

ای مردم! از نعمتهای حلال و پاکیزه‌ای که در زمین است بخورید; و از گامهـای شـیطان، پـیروی نکنید; زیـرا او، دشمن آشکار شماست.

او شما را فقط به بـدی و کـار زشت فرمـان می‌دهد; (و نیز دستور می‌دهد) آن‌چه را که نمی‌دانید، به خـدا نسـبت دهید. (بقره، 168-169)

خطوات شیطان گام‌هائی است که شیطان برای وصـول به هـدف خـود و اغـواء مـردم بر می‌دارد. آیه بعـد، دلیل روشنی بر دشمنی سرسختانه شـیطان که جز بـدبختی و شـقاوت انسـان هـدفی نـدارد بیـان کـرده، می‌گوید: «او شـما را فقط به انـواع بـدی‌ها و زشـتی‌ها دسـتور می‌دهد». «و نـیز شـما را وادار می‌کند که به خـدا افـترا ببندید، و چیزهائی را که نمی‌دانید به او نسبت دهید».

جمله خُطُواتِ الشَّیطان «گام‌هـای شـیطان» گویا اشـاره به یک مسـأله دقیق تربیـتی دارد، و آن این که انحراف‌ها و تبهکاری‌ها غالبا به طـور تـدریجی در انسـان نفـوذ

می‌کنـد، نه به صـورت دفعی و فـوری، مثلا بـرای آلـوده شدن یک جوان به مواد مخدر، قمار و یا شـراب، معمـولا مراحلی وجود دارد:

نخســت، به صــورت تماشــاچی در یکی از این جلســات شرکت می‌کند و انجام این کار را ساده می‌شمرد.

گام دوم، شرکت تفریحی در قمار (بدون برد و یا بـاخت) و یا استفاده از مـواد مخـدر به عنـوان رفع خسـتگی و یا درمان بیماری و مانند آن است.

گام سوم، استفاده از این مواد، به صـورت کم و به قصد این که در مدت کوتاهی از آن صرف نظر کند.

سـرانجام گام‌ها یکی پس از دیگـری برداشـته می‌شـود و شخص، به صورت یک قمار باز حرفه‌ای خطرناک و یا یک معتاد سخت و بینوا در می‌آید.

وسوسه‌های شـیطان، معمـولا به همین صـورت اسـت، انسـان را قـدم به قـدم و تـدریجا در پشت سر خـود به سوی پرتگاه می‌کشـاند. این موضـوع منحصر به شـیطان اصلی نیست، تمام دسـتگاه‌های شـیطانی و آلـوده بـرای پیاده کردن نقشه‌های شوم خود از همین روش، خطوات «گام به گـام» اسـتفاده می‌کننـد، لـذا قـرآن می‌گوید: از همـان گـام اول، باید به هـوش بـود و با شـیطان همـراه نشد.

این نکتـه، نـیز قابل توجه است که در احـادیث اسـلامی کارهای خرافی و بی‌منطق به عنوان «خطوات شیطان» معرفی شده است:

مثلا در حدیثی می‌خوانیم: مردی قسم یـاد کـرده بـود که فرزند خود را (بـرای خـدا) ذبح کند امـام صـادق فرمـود: ذلِـکَ مِنْ خُطُـواتِ الشَّـیطانِ: «این از گام‌هـای شـیطان است».

در حدیث دیگری از امام بـاقر(علیه السـلام) می‌خـوانیم: کُـلُّ یمِین بِغَـیرِ اللّـهِ فَهِو مِنْ خُطُـواتِ الشَّـیطانِ: «هر سوگندی به غیر نام خدا باشد از گام‌های شیطان است».

این که در آخر آیه فـوق شـیطان دشـمن آشـکار معـرفی شده اسـت، یا به خـاطر دشـمنی او از روز اول با «آدم» است که به واســـطه نافرمـــانی در برابر ســـجده آدم همه‌چیز خود را از دست داد.

و یا به خـاطر این است که دسـتورات او همچـون قتل و جنایت و تبهکاری بـرای همه آشـکار اسـت، همه می‌دانند این قبیل برنامه‌ها از یک دوست نیست، بلکه دعوت‌هائی است از یک دشمن خطرناک که جز بدبختی انسان چـیزی نمی‌خواهد.

و یا به واسطه این است که شیطان صریحا دشمنی خـود را با انسان خبر داده و کمر عـداوت او را بسـته اسـت، و اعلام نمـوده: لاَ ُغْـوِینَّهُمْ أَجْمَعینَ: «می کوشم تا همه را گمراه کنم»!

و (یاد آورید) هنگامی را که خواب سبکی که مایه آرامش از سوی خدا بـود، شـما را فـرا گـرفت; و آبی از آسـمان برایتـــان فرســـتاد، تا شـــما را با آن پـــاک کند; و پلیـــدی شیطان را از شـما دور سـازد; و دل‌های‌تـان را محکم، و گام‌ها را با آن استوار دارد! (انفال-11)

شیطان که از اسرار آفرینش بر اثر خودخـواهی و غـرور بی‌خبر مانـده بـود و آن روح شـریف و عظیم الهی را که در آدم وجود داشت نادیده گرفت، ناگهان از اوج مقـامی که داشت سقوط کرد، دیگر شایسـته نبـود که او در صف فرشتگان باشد، لذا بلافاصله خدا به او فرمود بـیرون رو که تو رانده شده درگاه مائی.

و بدان که این غـرورت مایه کفـرت شد و این کفر بـرای همیشه تو را مطرود کرد، ((لعنت و دوری از رحمت خـدا تا روز رستاخیز بر تو خواهد بود)).

ابلیس که در این هنگام خود را رانـده درگـاه خـدا دیـد، و احساس کرد که آفـرینش انسـان سـبب بـدبختی او شـد، آتش کینه در دلش شعله ور گشت، تا انتقام خویش را از فرزندان آدم بگیرد، هر چند مقصر اصلی خود او بـود، نه آدم، و نه فرمان خـدا، ولی غـرور و خودخـواهی تـوام با لجاجتش اجازه نمی‌داد این واقعیت را درک کند.

گفت: «پروردگارا! به سبب آن‌که مرا گمراه ساختی، من (نعمتهای مادی را) در زمین در نظر آن‌ها جلـوه می‌دهم، و به یقین همگی را گمراه خواهم ساخت،

مگر بندگان خالص شده ات را (حجر، 39-40)

در این‌جا ابلیس نیت باطنی خود را آشکار ساخت هر چند چـیزی از خـدا پنهـان نبـود و عـرض کـرد: پروردگـارا! به خـاطر این‌که مـرا گمـراه سـاختی (و این انسـان زمینه بـدبختی مـرا فـراهم سـاخت) من نعمتهـای مـادی روی زمین را در نظر آن‌ها زینت می‌دهم و انسـان‌ها را به آن مشـغول میـدارم و سـرانجام همه را گمـراه خـواهم ساخت)).

اما به خـــــــــوبی می‌دانست که وسوسه‌هایش در دل ((بنـــــدگان مخلص خـــــدا)) هرگز اثر نخواهد گذاشت و دامهایش آن‌ها را به خـود مشـغول نخواهد کـرد. بنـدگان خالص و مخلص آن‌چنان نیرومندند که زنجیرهـای اسـارت شیطان را از هم می‌گسـلند، لـذا بلافاصـله بـرای سـخن خود استثنائی قائل شد و گفت: ((مگر آن بندگان خـالص شده تو)). مخلص کسی است که به مرحله عالی ایمان و عمل پس از تعلیم و تـربیت و مجاهـده با نفس رسـیده باشد که در برابر وسوسه‌های شـیطان و هر وسوسه گر نفوذ ناپذیر شود.

بدیهی است که خدا هرگز شیطان را گمراه نساخته بـود، ولی ابلیس بـرای این‌که خـود را به اصـطلاح تبرئه کند و توجیهی برای اغواگری خود ترتیب دهـد، خداوند را عامل گمراهی خود معرفی می‌کند؛ و این رسم همه ابلیسها و شیاطین است که اولا گناهان خویش را به گردن دیگـران می‌افکنند، و ثانیا همه جا میکوشند تا اعمـال زشت خـود را با منطقهای غلط توجیه کنند، نه تنها در برابر بنـدگان خدا، حتی در برابر خود خدا که از همه‌چیز آگاه است!

جالب توجه است که ابلیس نخستین پایه گذار مکتب جـبر بود، همان مکتبی که بر خلاف وجدان هر انسانی است و یکی از دلائل مهم پیـدایش آن، تبرئه کـردن انسـان‌های گنهکار در برابر اعمالشان است، در آیات فـوق خوانـدیم که ابلیس برای تبرئه خـویش و اثبـات این‌که حق دارد در گمـــراهی فرزنـــدان آدم بکوشد به همین دروغ بـــزرگ متوسل شد، و گفت: خداوندا تو مرا گمـراه کـردی و من هم به همین خـاطر فرزنـدان آدم را جز مخلصـان گمـراه خواهم کرد!

(چند مکتب میشناسید که نتوان در آن رد پای شـیطان را یافت؟!)

هر انسـان در تمـام عمر خـود، با شـیطان که بزرگ‌تـرین دشمن او است، مبارزه خواهد کرد. در جریـان این جنـگ، شیطان از انـواع مکرها اسـتفاده خواهـدکرد. او هیچگـاه هــدف اصــلی خــود را بــرملا نمی‌ســازد. او مســتقیماً نمی‌گوید" که من شـیطان هسـتم و می‌خـواهم که تو تا ابد در دوزخ باشی". بلکه بسـیار ماهرانه حضـور خـود را پنهـــان می‌کند و مخفیانه در قلب‌ها وسوسه ایجـــاد می‌کند.

افـراد با ایمـان به آسـانی می‌توانند این دشـمن خـود را شکست دهند. مومن صـاحب روشـنی است که توسط آن صـدای قلب خـود و صـدای شـیطان را تشـخیص می‌دهد. همانطور که پیش‌تر نیز گفته شد، وحی شیطانی و وحی الهی از هم متمـایز و قابل تشـخیص هسـتند. ضـمنا در قرآن بیان شده که وسوسه‌های شیطان هیچگونه تاثیری بر افرادی که همیشه ذکر خداوند می‌کنند، ندارد.

و اگر وسوسه‌ای از شیطان به تو رسـد، به خـدا پنـاه بر; که او شنونده و داناست.

پرهیزگـاران هنگـامی که گرفتـار وسوسه‌های شـیطان شوند، به یـاد (خـدا و پـاداش و کیفر او) می‌افتند; و (در پرتو یـــاد او، راه حق را می‌بینند و) در این هنگـــام بینا می‌شوند. (اعراف، 200-201)

پس اگر وسوسه‌های شـیطانی، متوجه تو شـد، به خـدا پناه بـبر، خـود را به او بسـپار، و از لطفش مـدد بخـواه; زیرا او سخن تو را می‌شنود، از اسـرار درونت آگـاه و از

وسوسه‌های شـــــیاطین با خـــــبر است». همـــــواره وسوسه‌های شـیطانی در شـکل مقـام، مـال، شـهوت و امثـال این‌ها خودنمـائی می‌کنـد، و شـیطان و شـیطان صفتان می‌کوشند ما را از طریق این وسوسه‌ها منحـرف سازند.

در آیه بعد راه غلبه و پیروزی بر وسوسه‌های شیطان را، به این صـورت بیـان می‌کند: «کسـانی که پرهیزگـاری را پیشه ساخته‌اند هنگامی که وسوسه‌های شـیطانی، آن‌ها را احاطه می‌کند به یـاد خـدا و نعمت‌هـای بی‌پایـانش، به یاد عواقب شوم گناه و مجازات دردنـاک خـدا، می‌افتنـد، در این هنگام ابرهای تیره و تار وسوسه از اطـراف قلب آن‌ها کنـــار می‌رود و راه حق را به روشـــنی می‌بینند و انتخـاب می‌کنند». گویا وسوسه‌های شـیطانی همچـون طـواف کننـده‌ای پـیرامون فکر و روح انسـان پیوسـته گردش می‌کنند تا راهی برای نفوذ بیابنـد، اگر انسـان در این هنگام به یاد خدا و عواقب شوم گناه بیفتـد، آن‌ها را از خود دور ساخته و رهـائی می‌یابد و گرنه سـرانجام در برابر این وسوسه‌ها تسلیم می‌گردد.

اصولاً هر کس در هر مـرحله‌ای از ایمـان و در هر سن و سال، گهگـاه گرفتـار وسوسه‌های شـیطانی می‌گـردد، و گاه در خود احساس می‌کند که نیروی محـرک شـدیدی در درون جـانش آشـکار شـده و او را به سـوی گنـاه دعـوت می‌کند.

این وسوسه‌ها و تحریک‌هـا، مسـلماً در سـنین جـوانی بیشـــتر است. تنها راه نجـــات از آلـــودگی در چـــنین شرائطی، نخست فراهم سـاختن سـرمایه «تقـوا» است که در آیه مـــورد بحث به آن اشـــاره شـــده، و ســـپس

«مراقبت»، و سرانجام توجه به خویشتن و پناه بـردن به خدا، یاد الطـاف و نعمت‌هـای او، و مجازات‌هـای دردنـاک خطاکاران است.

در روایات نـیز کـراراً به اثر عمیق ذکر خـدا در کنـار زدن وسوسه‌های شیطان اشاره شده است.

هر فـرد در طـول عمر خـود با حـالات گونـاگونی رویـرو خواهد شد. هر حـالتی که باشـد، باید در نظر داشت که شـیطان همیشه در کمین است. کـوچک‌ترین ضـعفی در فرد دیده شود شیطان به خـوبی از این فرصت اسـتفاده خواهد کرد.

شیطان درمقابل اشـخاص مختلف از تاکتیک‌هـای مختلف استفاده می‌کند. مثلا برای افراد بی‌دین، تاکتیکهایی کار می‌گـیرد که این اشـخاص را بیشـتر در غفلت گذاشـته و آن‌ها را در کارهای دنیوی مشـغول و از حقیقت دین دور نگهدارد.

بنـابراین باید شـگردهای شـیطان را شـناخت. حـال شیوه‌های فریبکارانه شیطان را بررسی خواهیم کرد.

او باعث برانگیختن شک می‌شود

از صـفات پسـتی که مـوجب خسـران در دنیا و آخـرت می‌شود، شک است. کسی که به این حالت ناپسـند دچـار شود، توان تصمیم‌گیری در امور و قـدرت انتخـاب درست را از دست می‌دهد و پیوسته در امور معمول و متعـارف، سردرگم و متزلزل می‌ماند.

این حـالت، ضد یقین و ثبـات و فکر است و مـوجب محـرومیت از خـیرات و برکـات بسـیاری می‌گـردد. مثلا

ممکن است این حــالت در امر تحصــیل دانش یا انتخــاب شغل روی دهد که غالباً مانع رسیدن به هــدف می‌گــردد. فــرد مبتلا به این شــک، نه می‌تواند علمی بیــاموزد و نه شــغلی برگزیند. زیــرا علم یا کــاری را که انتخــاب کــرده، پس از چندی آن را رها می‌کند و به دانش یا شغل دیگری روی می‌آورد. به همین گونه عمـــرش را در شک و تردید ســپری می‌کند. پس آن‌گــاه متنبه و هوشــیار می‌شــود که می‌بیند عمــرش به پایــان رســیده ولی هنــوز در اول راه است.

گـــاه این حـــالت در امر دین، متوجه آدمی می‌شـــود. این وضعیت از حالت پیشین بدتر، است زیرا مــوجب خســران هم در دنیا و هم در آخـــرت می‌شـــود. خداوند متعـــال می‌فرماید:

آن‌ها افراد بی‌هدفی هستند که نه سوی این‌ها هستند، و نه سوی آن‌ها. (در واقع، نه در صف مؤمنان قرار دارنــد، و نه در صف کــافران.) و هر کس را خداوند گمــراه کنــد، راهی برای (نجات) او نخواهی یافت (نسا – 143)

به این ترتیب قرآن کــریم، انســان دو دل را در دو جهــان زیانکار می‌داند و می‌فرماید:

و بعضی از مــردم خــدا را تنها با زبــان می‌پرســتند، اگر (دنیا به آن‌ها رو کند و) خـــیری به آنـــان برســـد، حـــالت اطمینان پیدا می‌کنند; اما اگر مصــیبتی بــرای امتحــان به آن‌ها برسد، دگرگــون می‌شــوند (و به کفر رو می‌آورند); (به این ترتیب) هم دنیا را از دست داده‌انــد، و هم آخــرت را; و این همان خسران و زیانِ آشکار است. (حج – 11)

حسین بن حکم واسطی می‌گوید:

به یکی از صالحان(امام موسی کاظم(ع)) نامه نوشتم و از ابتلا به شک گله کردم. ایشان فرمودند: همانا شک در ناشناخته‌ها پیش می‌آید و هنگامی که یقین حاصل می‌گردد، جایی برای شک باقی نمی‌ماند. خداوند می‌فرماید: ما اکثر آنان را پایبند به پیمان ندیدیم و اکثر آنان را اهل فسق و گناه یافتیم (اعراف 102).ـ این آیه در مورد فرد شکاک نازل شده است. (بحارالانوار، ج 72، ص 125)

البته شک در علم، امری طبیعی است که برای بسیاری از مردم پیش می‌آید و بلکه آن را پلی به سوی علم خوانده‌اند. اگر این شک برطرف نشود، برای فرد ایجاد عقده می‌کند و او بی‌آن‌که متوجه باشد از علم و آموختن، بیزار می‌شود. از این رو، کسی که ناآگاه و مردد است باید بپرسد و شک خود را برطرف کند.

بسیار میبینیم که افرادی در برخی مسائل، بخصوص امور دینی شک می‌کنند ولی چون سوال نمی‌کنند و در پی برطرف کردن شک خود نمیروند، اساس گمراهی خود را فراهم می‌کنند.

گاهی شک به یک «حالت» برای انسان تبدیل می‌شود و صاحب آن حالت را در اصطلاح فقه «شکاک» و در اصطلاح عرف «وسواسی» می‌نامند. این حالت، بسیار خطرناک است و موجب زیانکاری در دنیا و آخرت می‌گردد.

عبدالله بن سنان گوید:

به حضرت صادق- علیه‌السلام- عرض کردم: مردی است عاقل که گرفتار وسواس در وضو و نماز می‌باشد.

فرمـــود: این چه عقلی است که فرمـــانبری شـــیطان می‌کند؟ گفتم: چگونه فرمان شیطان می‌برد؟ فرمود: از او بـپرس، وسوسه‌ای که به او دست می‌دهد از چیسـت؟ قطعـــاً به تو خواهد گفت که از عمل شـــیطان است. (اصول کافی، ج 1، ص 12)

او باعث می‌شود مردم دچار شرک شوند

شرک از منظر قرآن، به معنای همتا و شریک قـرار دادن چـیزی با خداوند متعـال است. مفهـوم شـریک سـاختن کسی دیگر با خداوند فقط این نیست که جز خداوند کس دیگـری را در خلق کـردن توانا بـدانیم، یا کس دیگـری را عبـادت کـنیم. اگر به جز خداوند قـوه محـافظتی دیگـر، ترس از غیر خداونـد، یا یکنـوع محبت خـاص با دیگـری به جز خداوند داشــته باشــیم، به یقین ما کس دیگــری را با خداوند شریک ساخته‌ایم.

مشرکان، در زمان پیغمبر (ص) با این که آفرینش جهــان را مخصـوص ذات خداوند می‌دانسـتند بت‌ها را به عنـوان تکیه گاه و پناهگاه برای خود انتخاب کـرده بودنـد، و گـاه بـرای هر یک از نیازمنـدی‌های خـود به یکی از بت‌ها تکیه می‌کردنـد، به خـدایان متعـدد: خـدای بـاران، خـدای نـور، خدای ظلمت، خـدای جنگ و صـلح، و خـدای رزق و روزی قائل بودند و این همان عقیـده اربـاب انـواع می‌باشد که در یونان قدیم نـیز وجـود داشت (و هم‌چنـان وجـود دارد نیز وجود دارد.)

اتخـــاذ شـــیوه و رهنمودهـــایی غـــیر از آن‌چه که خداوند فرمــوده، از معمولــترین شــکلهای شــرک است. جوامع مـــدرن شـــیوه جدیـــدی از شـــرک را اتخـــاذ کرده‌انـــد،

ایـــدئولوژی‌های جدید (ایسم‌ها) را جـــایگزین دین الهی کـــرده و مـــردم را به پرســـتش بنیـــان گـــذاران این ایـــدئولوژی‌ها ســـوق دادند و همانند شـــیطان موجبـــات گمراهی را فراهم کردند.

هر قـدمی که انسـان از خداوند دور شـود بـرای شـیطان یک پیشرفت و پیروزی بر انسان تلقی می‌شود.

شرک مانع می‌شود مردم به درستی استدلال کنند. آن‌ها خود را مطابق میل و خواهشات شیطانی عیار می‌سازند نه آن‌گونه که خداوند میخواهد.

(به یاد آور) آن روز را که همه آن‌ها را محشور می‌کـنیم; سپس به مشرکان می‌گوییم: «معبودهای‌تان، که همتـــای خـــدا می‌پنداشـــتید، کجاینـــد؟!» (چـــرا به یـــاری شـــما نمی‌آیند؟!)

ســـپس پاسخ و عـــذر آن‌هـــا، چـــیزی جز این نیست که می‌گویند: «به خداوندی که پروردگار ماست سوگند که ما مشرک نبودیم!»

ببین چگونه به خودشان (نیز) دروغ می‌گویند، و (آن روز) آن‌چه را بـــدروغ همتـــای خـــدا می‌پنداشـــتند، از دست می‌دهند!

از عواملی که می‌تواند منجر به شرک شود، محبت است، احساسی که از روز خلقت همراه انسـان بـوده و هست. در جـوامعی که جهل شـیوع پیـدا کـرده، این احسـاس به هوسی شـیطانی تبـدیل شـده و بـاعث شـده انسـان از خداوند شود. اما مومنین فقط به خداوند محبت دارند که عالیترین شکل محبت است. دوست داشتن یک‌دیگر برای

آن‌ها بخـــاطر اینست که خداوند را دوست دارنـــد، ولی محبــتی که به خــدا دارند به هیچ انســان دیگــری ندارند. محبت مومنین برای رضایت خداوند می‌باشد، کســانی که بـراه راست هســتند را دوست دارند و کســانی که گمـراه هســتند را دوست ندارند. محبتشــان عمیق و دیرپا اســت، درمقابل، محبت مشرکین سرسری و زودگذر است.

محبت مشرکین بـرای خداوند فقط لفظی است. محبـتی که آن‌ها به پدران خود، فرزندان، همسران، مال و مقــام و ... دارند، به مراتب بیشتر از محبتی است که به خداوند دارند.

بعضی از مردم، غیر از خداوند همتایانی (برای پرســتش) انتخاب می‌کنند; و آن‌ها را همچون خـدا دوست دارند. امّا کســانی که ایمـان آورده‌انـد، محبتشــان به خـدا، شـدیدتر است. وکســانی که ســتم کردنــد، (و معبــودی غــیر خــدا برگزیدند،) هرگاه عــذاب الهی را مشــاهده کننــد، خواهند دانست که تمامِ قدرت، از آنِ خداست; و خداونـد، ســخت کیفر است; (بقره- 165)

اساســاً عشق حقیقی، همیشه متوجه نـــوعی از کمـــال است، انسان هرگز عاشق عدم و کمبودها نمی‌شود، بلکه همواره دنبال هستی و کمــال می‌گــردد، و به همین دلیل آن کس که هســـتی و کمـــالش از همه برتر است از همه کس به عشق ورزیدن سزاوارتر می‌باشد.

راه عاشق خـــدا شـــدن درک محبت‌ها و خوبی‌هـــای و زیبایی‌هـــای او است که جز با رفع حجاب‌هـــای درونی میسّر نمی‌گردد.

عشق مؤمنـــان از عقل و علم و معـــرفت سرچشـــمه می‌گیرد، اما عشق کافران از جهل و خرافه و خیال!.

و باز به همین دلیـل، عشـق نخست به هیچ وجه مـتزلزل نمی‌گردد ولی عشق مشرکان ثبات و دوامی ندارد.

بسیار مهم است که بدانیم:

خداوند (هرگز) شــرک به او را نمی‌بخشد; و کمــتر از آن را بــرای هر کس بخواهد (و شایســته بداند) می‌بخشد. و آن کس که برای خـدا، همتـایی قـرار دهـد، گنـاه بـزرگی مرتکب شده است. (نسا-48)

همانطور که دیده می‌شود، شـریک سـاختن کسی دیگر با خداوند گنـــاهی بـــزرگ و نا بخشـــودنی است. شـــرک، هم‌چـنین اعمـال صـالح را از بین میـبرد. به همین دلیـل، شـیطان از انـواع مختلف دام‌ها اسـتفاده خواهد کـرد تا انسـان‌های عابد را توسط شـرک گمـراه کند. حب مـال، حب مقـام، حب شـهرت، حب لـذت و ...از وسـایلی است که شیطان با استفاده از آن‌ها مومنین را گمراه می‌کند. به طـور مثـال، در پی یک پـیروزی، شـیطان شـخص را مطمئن میسـازد که این پـیروزی فقط بواسـطه خـود او بدست آمــده. یعــنی کــاری می‌کند که فــرد تصــور کند قدرتش مستقل از قدرت خداوند است که این هم شـرک است. (مســابقه کشــتی حمید ســوریان در مســابقات المپیک را میدیدم. پس از این‌که همه رقبا را شکست داد و مدال طلا کسب کرد، من هرگز ندیدم به خودش مغرور بشه یا شـادیهای عجیب و غـریب از خـود نشـان دهد که این نشان از ایمان و معرفت بالای ایشان دارد.)

خیلی باید مراقب بود که بدینسان اعمال صالح ما از بین نرود. به همین دلیل خداوند در قرآن هشدار میدهد که:

به تو و همه پیامبران پیشین وحی شده که اگر مشرک شوی، تمام اعمالت تباه می‌شود و از زیانکاران خواهی بود!

بلکه تنها خداوند را عبادت کن و از شکرگزاران باش!

آن‌ها خدا را آن گونه که شایسته است نشناختند، در حالی که تمام زمین در روز قیامت در قبضه اوست و آسمان‌ها پیچیده در دست او; خداوند منزه و برتر است از شریک‌هائی که برای او می‌پندارند (زمر، 65-67)

اما با این همه هشدارها، هم‌چنان برخی غیر خداوند یکتا را اجابت می‌کنند!!

او مانع سپاسگذاری می‌شود

ابلیس پیش از رانده شدن از حضور خداوند، تعهد کرد، تعهدی که یکی از مکارانه‌ترین شیوه‌هایش را نشان میدهد:

سپس از پیشرو و از پشت سر و از طرف راست و از طرف چپ آن‌ها، به سراغ آن‌ها می‌روم و اکثر آن‌ها را شکرگزار نخواهی یافت. (اعراف – 17)

شیطان آرزو دارد مانع سپاسگذاری بندگان از خداوند شود. دلیل این امر اینست که در قرآن بر سپاسگذاری بسیار تاکید شده است. یکی از اهداف ابتدایی شیطان این است که مردم را از نعمتهای خداوند محروم کند.

و نــیز به یــاد آورید هنگــامی را که پروردگارتــان اعلام داشت:«اگر شــکرگزاری کنیــد، (نعمت خــود را) بر شــما افزون خواهم کرد; و اگر ناسپاسی کنید، مجازاتم شــدید است!» (ابراهیم- 7)

بی گمان خداوند در برابر نعمت‌هایی که به ما می‌بخشــد، نیازی به شکر ما ندارد و اگر دستور به شــکرگزاری داده، آن هم مـــوجب نعمت دیگـــری بر ما و یک مکتب عـــالیِ تربیتی است.

مهم این است که بـــــدانیم «حقیقت شـــــکر» چیست تا روشن شــود که رابطه آن با افــزونی نعمت از کجاست و چگونه می‌تواند خود یک عامل تربیت بوده باشد؟

حقیقت شکر تنها تشکّر زبــانی یا گفتن الحمدلله و مانند آن نیســـت، بلکه شـــکر دارای سه مرحله است. نخست آن‌که به دقّت بیندیشیم که بخشنده نعمت کیست و همین توجّه و ایمــان و آگــاهی، اوّلین پایه شــکر است. ســپس مرحله زبان فرامی رسد. ولی از آن بالاتر، مرحله ســوم یا مرحله عمل است و شـــــکر عملی آن است که درست بیندیشــیم هر نعمــتی بــرای چه هــدفی به ما داده شــده است، آن را در مورد خــودش صــرف کــنیم، که اگر نکــنیم کفران نعمت کرده‌ایم.

راستی چرا خدا به ما چشم داد؟ و چــرا نعمت شــنوایی و گویایی بخشــید؟ آیا جز این بــوده که عظمت او را در این جهان دریابیم، راه زنــدگی را بشناســیم و با این وســایل در مسیر تکامل گــام بــرداریم، حق را درک و از آن دفــاع کنیم و با باطل بجنگیم؟ اگر این نعمت‌های بزرگ خــدا را در این مسیرها صرف کــردیم، شــکر عملی اوست. و اگر

وسیله‌ای شد برای طغیان و خودپرستی و غرور و غفلت و بیگـــانگی و دوری از خـــدا، این عین کفـــران اســـت، و همانی است که شیطان میخواهد.

امام صادق(علیه السلام) می‌فرماید: «کمترین شـکر این است که نعمت را از خدا بدانی بی‌آن‌که قلب تو مشـغول به آن نعمت شـود و خـدا را فرامـوش کـنی، و هم‌چـنین راضی بـــودن به نعمت او و این‌که نعمت خـــدا را وســـیله عصیان او قرار ندهی، و اوامر و نواهی او را با استفاده از نعمت‌هایش زیر پا نگذاری». (سفینه البحـار، ج 1، ص 710)

از این‌جا روشن می‌شـود که شـکر قـدرت، علم و دانش، نـیروی فکر و اندیشـه، نفـوذ اجتمـاعی، مـال و ثـروت و سلامت و تندرستی، هر کدام به چه نحوی است و کفران آن‌ها چگونه است.

از این‌جا رابطه میـــان شـــکر و فـــزونی نعمت روشن می‌شود، زیرا هرگاه انسان‌ها نعمت‌های خـدا را در جهت همـــان هـــدف‌های واقعی نعمت صـــرف کردنـــد، عملاً به اثبات رساندند که شایسـته‌اند و این لیـاقت، سـبب فیض بیشتر و موهبت افزون‌تر می‌شود.

این واقعیّت نـــــــیز قابل تردید نیست که ما هر وقت در مقام شـکر الهی- چه با فکر و چه با زبـان و چه با عمل- برمی آییم، این توانـاییِ بر شـکر در هر مرحلـه، مـوهبت تازه‌ای است و به این ترتیب اقدام بر شکر، ما را مـدیون نعمت‌های تـازه او می‌سـازد که هرگز قـادر نیسـتیم حـقّ شکر او را ادا کنیم. همان گونه که در مناجات شاکرین از مناجات‌هـای پـانزده گانه امـام سـجّاد(علیه السـلام)می

خوانیم: «چگونه می‌توانم حقّ شـکر تو را به جا آورم، در حالی که همین شکر من نیاز به شکری دارد، و هر زمـان که می‌گـویم: لَـکَ الحَمـدُ، بر من لازم است که به خـاطر همین توفیق شکرگزاری، بگویم: لَکَ الْحَمْدُ».پس برتـرین مرحله شکر که انجام آن از انسان برمی آید این است که از شکر نعمت‌های خدا اظهار ناتوانی کند.

در حـدیثی از امـام صـادق(علیه السـلام)می خـوانیم: «خداوند به موسی(علیه السـلام) وحی فرسـتاد که حـقّ شکر مرا ادا کن. عرض کرد: پروردگارا، چگونه حقّ شـکر تو را ادا کنم در حـالی که هر زمـان شـکر تو را به جا آورم، این توفیق خود نعمت تازه‌ای برای من خواهد بود. خداوند فرمود:ای موسی، الآن حقّ شـکر مـرا ادا کـردی، چون می‌دانی حتّی این توفیق از ناحیه من است».

این موضـوع نـیز قابل توجّه است که تنها تشـکّر و سپاسـگزاری از خداوند در برابر نعمت‌ها کـافی نیسـت، بلکه باید از کسـانی که وسـیله آن مـوهبت بوده‌اند نـیز تشکّر و سپاسگزاری و حقّ زحمات آن‌ها را از این راه ادا کرد و آنان را به خدمات بیشتر تشویق نمود.

در حـدیثی از امـام علیّ بن الحسـین(علیه السـلام) می‌خـوانیم که فرمـود: «روز قیـامت خداوند به بعضی از بنـدگانش می‌فرماید: آیا فلانی را شـکرگزاری کـردی؟ عـرض می‌کند: پروردگـارا من شـکر تو را به جا آوردم. می‌فرماید: چون شکر او را به جا نیاوردی، شکر مـرا هم ادا نکردی».

سپس امام فرمود: «شکرگزارترین شما برای خدا کسانی‌اند که از همه بیشتر شکر مردم را به جا می‌آورند». (اصول کافی، ج 2، ص 99)

احیای روح شکرگزاری در جامعه و ارج نهادن و سپاس از آن‌ها که با علم خود یا فداکاری و شهادت، یا با سایر مجاهدات در راه پیشبرد اهداف اجتماعی خدمت کرده‌اند، یک عامل مهمّ حرکت و شکوفایی و پویایی جامعه است.

در اجتماعی که روح تشکّر و قدردانی مرده، کمتر کسی علاقه و دلگرمی به خدمت پیدا می‌کند. بر عکس آن‌ها که از زحمات و خدمات اشخاص بیشتر قدردانی می‌کنند ملّت‌هایی بانشاط‌تر و پیشروترند.

شیطان همیشه میکوشد مانع شکرگذاری مردم شود. به همین دلیل لازم است نعمت‌های خداوند را فراموش نکرده همیشه و سپاسگذار باشیم.

(سلیمان) گفت: پروردگارا! شکر نعمتهائی را که بر من و پدر و مادرم ارزانی داشته‌ای به من الهام فرما و توفیق مرحمت کن تا عمل صالحی که موجب رضای تو گردد انجام دهم و مرا در زمره بندگان صالحت داخل نما. (نمل - 19)

یکی از بهترین نشانه‌ها برای شناخت حاکمان الهی از حکمرانان جبار، این است که دسته دوم به هنگام رسیدن به قدرت غرق غرور و غفلت می‌شوند و همه ارزش‌های انسانی را به دست فراموشی سپرده، در خودکامگی، سخت فرو می‌روند.

اما حاکمان الهی به هنگام نیل به قدرت، بار سنگینی از مسئولیتها را بر دوش خود احساس می‌کنند، بیش از همیشه به درگاه خدا روی می‌آورند، و توانائی بر ادای رسالت خویش را از او می‌طلبند، همانگونه که سلیمان بعد از آنهمه قدرت مهمترین چیزی که از خدا تقاضا می‌کند ادای شکر او و استفاده از این مواهب در مسیر رضای او و آسایش بندگان خدا است. او نه تنها تقاضای توانائی بر شکر نعمتهائی که به خود او داده شده است می‌کنند، بلکه در عین حال تقاضا دارد که ادای شکر مواهبی که بر پدر و مادرش ارزانی شده بود انجام دهد، چرا که بسیاری از مواهب وجود انسان از پدر و مادر به ارث به او می‌رسد، و بدون شک امکاناتی که خداوند به پدر و مادر می‌دهد کمک مؤثری برای فرزندان در راه نیل به هدفها می‌کند.

او ترس ایجاد می‌کند

نزدیکی به خداوند نوعی سپر در مقابل شیطان محسوب می‌شود. تسلیم خداوند بودن، ذکر نامهای مقدس او، درک این‌که هر چیز در جهان تحت کنترل اوست و ...، باعث ثبات روحی انسان می‌شود. شیطان همیشه کوشش خواهد کرد تا این ثبات روحی را درهم زند. یکی از این راه‌ها ایجاد ترس از غیر خداوند است. شیطان در کسانی نفوذ می‌کند که دارای ایمان ضعیف و غافل از یاد خداوند باشند، و یا کسانیکه فکرشان کاملاً بر روی حقیقت بسته باشد. بهرحال ترس باید فقط در مقابل خداوند باشد.

این فقط شیطان است که پیروان خود را (با سخنان و شایعات بی‌اساس،) می‌ترساند. از آن‌ها نترسید; و تنها

از (مخـالفت) من بترسـید اگر ایمـان دارید! (آل عمـران-175)

بنابراین، اگر در قلب ترس از غیر خدا پیدا شـود، نشـانه عـدم تکامل ایمـان و نفـوذ وسوسه‌های شـیطانی است; زیرا می‌دانیم در عالم بیکـران هسـتی تنها پناهگـاه، خـدا است.

(همانطور که تابحال حتما دیدیـد، در فیلمهای‌هـالیوودی، شیاطین و نیروهای شـیطانی و در کل آن‌چه که مربـوط به آن‌ها است، بسیار مخوف و هولناک به تصـویر کشـیده می‌شود! ولی چرا؟!)

واقعا چرا باید از خداوند ترسید؟!

خدای متعال بزرگ‌تـرین منبع کمـال و قـدرت و رحمت و آرامش و سعادت انسان است، بنابراین موجـود ترسـناک و نعـــوذ بالله آزار دهنـــده‌ای نیست. تـــرس از خـــدا در حقیقت به معنـــای تـــرس از دوری خـــدا و از دست دادن خداوند و تنها شدن انسان است. تـرس از این‌که انسـان بالاترین تکیه گـاه و معشـوق خـود را در زنـدگی از دست بدهد. تـرس از خـدا به معنـای تـرس از مسـؤولیت‌هایی است که انسان در برابر او دارد. ترس از این که در ادای رســـالت و وظیفه خـــویش کوتـــاهی کند و به خـــوبی وظیفه‌اش را انجام ندهد؛ و به عبارتی، تـرس از گناهـان خـــود است. حضـــرت علی(علیه الســـلام) در این زمینه می‌فرماید «هیچ یک از شـما تـرس نداشـته باشد مگر از گناه خویش.»(نهج البلاغه، کلمه قصار82).ـ قـرآن کـریم می‌فرماید: «و آن کس که از مقـام پروردگـارش ترسـان

باشد و نفس را از هـوی بـازدارد، قطعـاً بهشت جایگـاه اوست!» (نازعات 40و41).

ملاحظه می‌کنید که آن‌چه بـــاعث خـــوف است مقـــام خداست نه خـود خـدا، لـذا اشـکالی نـدارد که به لحـاظ خدایی خدا عاشقش باشیم و به لحاظ مقامش بترسـیم. در واقع این ترس حاصل شناخت عظمت و جمال و جلال خداست. در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که در تفسـیر این آیه فرمـود: «کسی که می‌داند خـدا او را می‌بیند، و آن‌چه می‌گوید می‌شنود، و آن‌چه را از خـیر و شر انجام می‌دهد می‌دانـد، و این توجه او را از اعمـال قـــبیح بـــاز می‌دارد این کسی است که از مقـــام پروردگـارش خـائف اسـت، و خـود را از هـوای نفس بازداشته است.» (نور الثقلین جلد 5 صفحه 506 حدیث 43)

نباید فراموش کرد که شهامت و اعتمـاد به نفس شـخص با ایمـان از کـافر فـرق دارد. مثلا هنگـامی که لشـکر فرعون به بنی اسرائیل رسید،

هنگامی که هر دو گـروه یک‌دیگر را دیدنـد، یـاران موسی گفتند: ما در چنگال فرعونیان گرفتار شدیم.

(موسی) گفت: چنین نیست، پروردگـار من با من اسـت، به زودی مرا هدایت خواهد کرد. (شعرا، 61-62)

امـام صـادق علیه السـلام میفرمایند: به خداوند امیـدوار باش، امیدی که تو را بر انجام معصـیتش جـرات نبخشد و از خداوند بیم داشـــته بـــاش بیمی که تو را از رحمتش ناامید نگرداند.

او اختلاف می‌افکند

تفرقه افکنی، گسترش سوء ظن و بدبینی، دامن زدن به اختلافات فکری و حقوقی و زمینه سازی برای خصومت و دشمنی بین عموم انسان‌ها و به ویژه بین مسلمانان، سیاستی شیطانی است. قرآن در این زمینه هشدار داده است.

شیطان همیشه کوشش خواهد کرد تا مومنین وحدت و یکپارچگی خود را نادیده بگیرند. از روشهای او تلقین کلمات زشت در قلب مومنین است تا با گفتن آن‌ها مومنین را از یک‌دیگر رنجیده کند و بین آن‌ها تفرقه بیندازد. به همین دلیل در قرآن امر شده تا برای یک‌دیگر کلمات شایسته استفاده کنیم و از شیطان که دشمن ماست با خبر باشیم:

به، بندگانم بگو: «سخنی بگویند که بهترین (سخن) باشد.» چرا که شیطان (به وسیله سخنان ناروا) میان آن‌ها فتنه و فساد می‌کند; زیرا (همیشه) شیطان دشمن آشکاری برای انسان بوده است. (اسراء-53)

چرا که مکتب، هر قدر عالی باشد و منطق قوی و نیرومند، اگر با روش صحیح بحث و مجادله توأم نگردد، و به جای لطف و محبت، خشونت بر آن حاکم می‌شود. لذا می‌گوید: «به بندگان من بگو، سخنی را بگویند، که بهترین باشد».

بهترین از نظر محتوا، بهترین از نظر طرز بیان، و بهترین از جهت توأم بودن با فضائل اخلاقی و روش‌های انسانی.

«چرا که اگر قول احسن را ترک گویند، و به خشـونت در کلام و مخاصمه و لجاج برخیزنـد، بـدون شک شـیطان در میـان آن‌ها فسـاد و فتنه می‌کند». و فرامـوش نکنیـد، شیطان در کمین نشسته و بی‌کار نیست «زیـرا شـیطان از آغاز، دشمن آشکاری برای انسان بوده است»

از روشـهای شـیطان بـرای ایجـاد اختلاف و دشـمنی بین مردم، شراب و قمار ذکر شده است.

شیطان می‌خواهد بوسیله شراب و قمار، در میـان شـما عداوت و کینه ایجاد کند، و شـما را از یـاد خـدا و از نمـاز بـاز دارد. آیا (با این همه زیـان و فسـاد، و با این نهی اکید،) خودداری خواهید کرد؟! (مائده – 91)

ظلم و حسد ورزی نیز از عوامل اختلاف است.

دین در نزد خدا، اسلام است. و کسانی که کتاب آسمانی به آنان داده شد، (با یک‌دیگر) اختلاف نکردنـد، مگر بعد از آگاهی و از روی سـتم و حسد ورزی; و هر کس به آیـات خدا کفر ورزد، (بداند که) خداوند، سـریع الحسـاب است. (آل عمران-19)

این آیه به سرچشـمه اختلاف‌هـای مـذهبی که علی رغم وحـدت حقیقی دین الهی به وجـود آمـده می‌پـردازد و ظهـور اختلاف را اولاً- بعد از علم و آگـاهی معـرفی می‌کند و ثانیـاً- انگـیزه آن را طغیـان و ظلم و حسد میداند.

شیطان خود را خیرخواه معرفی می‌کند

شیطان هیچگاه دشـمنی خـود را آشـکار نمی‌سـازد. بلکه خـود را به شـکل یک همکـار و مشـاوری دلسـوز نشـان

می‌دهد. زمانیکه فرد بـاور کند که او نیتش خـوب اسـت، در این هنگـام است که انسـان را تحت کنـترل خـود در می‌آورد و هرگاه ضعف آن شـخص بـرایش معلـوم شد به مکر و حیله از آن اسـتفاده می‌کند. دیدید که شـیطان به شکل یک دوست سوی حضرت آدم و حوا (ع) آمد و قسم خیرخواهی برایشان خورد:

سـپس شـیطان آن‌ها را وسوسه کـرد تا آن‌چه را از اندامشان پنهـان بـود آشـکار سـازد و گفت پروردگارتـان شـما را از این درخت نهی نکـرده مگر به خـاطر این‌که (اگر از آن بخورید) فرشـته خواهید شد یا جاودانه (در بهشت) خواهید ماند!.

و برای آن‌ها سوگند یاد کرد که من خیرخواه شما هستم! (اعراف، 20-21)

برادران حضرت یوسف (ع) نیز از همین تاکتیک اسـتفاده کردند.

(برادران نزد پدر آمدند و) گفتند: «ای پدر! چرا تو درباره یوسـف، به ما اطمینـان نمی‌کـنی؟! در حـالی که ما خیرخواه او هستیم! (یوسف-11)

جوامع امروزی نیز با چنین حیله‌هایی مواجه هستند. مثلا میگویند "تا جوانی، از زنـدگی لـذت بـبر، هر زمانیکه پـیر شدی عبادت کن".

نقشه‌های آن‌هائی که می‌خواهند ضـربه غافلگیرانه بزنند اینگونه است، از تمام مسائل روانی و عاطفی برای این که خـود را حق به جـانب نشـان دهند اسـتفاده می‌کننـد، ولی افـراد با ایمـان به حکم: أَلْمُـؤْمِنُ كَيِّسٌ: «مـؤمن

هوشـــیار است» هرگز نباید فـــریب این ظـــواهر زیبا را بخورند، هر چند از طرف برادر مطرح شده باشد!.

معمولاً دشمنان با صراحت و بـدون اسـتتار بـرای ضـربه زدن وارد میـــدان نمی‌شـــوند، بلکه بـــرای این که بتوانند طرف را غافلگیر سازند، و مجـال هر گونه دفـاع را از او بگیرنـد، کارهـای خـود را در لباس‌هـای فریبنـده پنهـان می‌سازند، برادران یوسف (علیه السلام) نقشه مـرگ، یا تبعید او را تحت پوشش عالی‌ترین احساسـات و عواطف برادرانه پنهان ساختند، احساسـاتی که هم بـرای یوسف (علیه السـلام) تحریک آمـیز بـود و هم بـرای پـدر ظـاهراً قابل قبول.

این همان روشی است که ما در زندگی روزمـره خـود در سـطح وسـیع با آن روبـرو هسـتیم، ضـربه‌های سـخت و ســنگینی، که از دشـــمنان قسم خـــورده، از این رهگـــذر خورده ایم، کم نیست.

او با استفاده از نام خداوند فریب میدهد

از پلیدترین شگردهای شـیطان اینست که با اسـتفاده از نام خداوند، انسان را به بیراهه میکشـــاند. شخصی که به این شکل فریب می‌خـورد فکر می‌کند عملش فی سـبیل الله اســت، اما در حقیقت اینگونه نیست. چـــنین فـــریب خوردگـــانی به شـــدت به دین خداوند آســـیب می‌زنند. از جمله مثالهایی که می‌توان در این باره نام بـرد قـرآن را بر سر نـیزه کـردن سـپاه معاویه در جریـان جنگ صـفین است که منجر به فریب خوردن بـرخی افـراد بی‌بصـیرت سپاه حضرت علی (ع) شد. در حال حاضر هم گروههـایی مانند طالبان و امثالهم نیز چنین عملکـردی دارند. قـرآن

در دست میگیرند و ادعای نبرد با مستکبران را دارند اما انسان‌های عادی را میکشند! الله و اکبر گویان حمله انتحاری به زائرین ائمه اطهار می‌کنند! مسافرین اتوبوس را به گروگان گرفته و همه را قتل عام می‌کنند! هرگز ندیدم تهدیدی از طرف چنین گروههایی متوجه رژیم‌های غاصب و حکام ظالم شود. این تاکتیک شیاطین بسیار ماهرانه و فریبکارانه است که سبب بروز چنین جنایاتی می‌شود. شگرد بسیار پست و ننگین و پلیدی است.

اما کسانیکه ترس واقعی از خداوند دارند هرگز در این دام نمی‌افتند. آن‌ها می‌توانند راه را از بیراهه تشخیص دهند.

ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید، برای شما (نورانیت درون و) وسیله تشخیص حق از باطل قرار می‌دهد; و گناهانتان را می‌پوشاند; و شما را می‌آمرزد; و خداوند دارای فضل عظیم است. (انفال-29)

بهرحال باز هم یادآوری میکنیم که:

مسلما شیطان دشمن شماست، او را دشمن خود بدانید، او فقط حزبش را به این دعوت می‌کند که اهل آتش سوزان (جهنم) باشند!

کسانی که راه کفر پیش گرفتند: بهره آن‌ها عذاب شدید است، و آن‌ها که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند مغفرت و پاداش بزرگ از آن آن‌ها است. (فاطر، 5-6)

شیطان در پی تضعیف روحیه مومنان است

از آیات و روایات متعددی استفاده می‌شود که شیطان برای غمگین ساختن مؤمنان، از هر وسیله‌ای استفاده می‌کند.

آیا ندیدی کسانی را که از نجوا [= سخنان در گوشی] نهی شدند، سپس به کاری که از آن نهی شده بودند باز می‌گردند و برای انجام گناه و تعدّی و نافرمانی رسول خدا به نجوا می‌پردازند، و هنگامی که نزد تو می‌آیند تو را تحیّتی (و خوشامدی) می‌گویند که خدا به تو نگفته است، و در دل می‌گویند: «چرا خداوند ما را به خاطر گفته‌هایمان عذاب نمی‌کند»؟! جهنم برای آنان کافی است، وارد آن می‌شوند، و چه بد فرجامی است!

ای کسانی که ایمان آورده اید! هنگامی که نجوا می‌کنید، به گناه و تعدّی و نافرمانی رسول (خدا) نجوا نکنید، و به کار نیک و تقوا نجوا کنید، و از خدائی که همگی نزد او جمع می‌شوید (مخالفت فرمان) بپرهیزید.

نجوا تنها از سوی شیطان است; می‌خواهد با آن مؤمنان غمگین شوند; ولی نمی‌تواند هیچ گونه ضرری به آن‌ها برساند جز به فرمان خدا; پس مؤمنان تنها بر خدا توکّل کنند! (مجادله، 8-10)

در مورد شان نزول این آیه مفسرین گفته‌اند که جمعی از یهود و منافقان در میان خودشان، جدا از مؤمنان، نجوا می‌کردند و سخنان در گوشی می‌گفتند، و گاه با چشمهای خود اشاره‌های ناراحت کننده‌ای به مؤمنان داشتند، مؤمنان هنگامی که این منظره را دیدند گفتند: ما فکر می‌کنیم خبر ناراحت کننده‌ای از بستگان و عزیزان ما که به جهاد رفته‌اند به آن‌ها رسیده و از آن

سخن می‌گویند، و همین باعث غم و اندوه مؤمنان می‌شد، هنگامی که این کار را تکرار کردند مؤمنان به رسول خدا(صلی الله علیه وآله) شکایت نمودند، پیامبر(صلی الله علیه وآله)دستور داد: هیچ کس در برابر مسلمانان با دیگری نجوا نکند، اما آن‌ها گوش ندادند، باز هم تکرار کردند، آیه فوق نازل شد (و آن‌ها را سخت بر این کار تهدید کرد).

شیطان نه فقط از نجوا، بلکه گاه در عالم خواب، صحنه‌هائی در برابر چشم او مجسم می‌کند، که موجب اندوه او شود و دستور داده شده است که مؤمنان در این گونه موارد، با پناه بردن به ذات پاک خدا و توکل بر او این گونه القائات شیطانی را از خود دور کنند.

هم‌چنین باید توجه داشت که ندای ملکوتی اسلام به واسطه شجاعت مسلمین گسترش یافت و با هیبت آنان استقرار پیدا کرد و اگر این دو عامل نبود، اسلام در همان جزیرة العرب از پای در می‌آمد. اما در بطن شجاعت و هیبت، نفاق شکل می‌گیرد و هرچه این دو رو به ضعف بگذارند، منافقین عرصه ظهور بیشتری خواهند یافت و به همین سبب، این گروه در معرکه جهاد، شجاعت و در صحنه صلح، هیبت مومنین را نشانه می‌گیرند.

او وعده‌های دروغین می‌دهد

از تاکتیک‌های دیگر شیطان دادن وعده‌های دروغین است. چیزیکه در این وعده‌ها مشترک است موقتی بودن آن‌ها در این دنیا است. شیطان وعده سرگرمی، روابط جنسی، موفقیت و شهرت و ... می‌دهد.

این گونه در برابرهر پیامبری، دشـمنی از شـیاطین انس و جنّ قرار دادیم; آن‌ها بطور سرّی سخنان ظاهر فـریب و بی‌اســاس (بــرای اغفــال مــردم) به یک‌دیگر القا می‌کردند; و اگر پروردگــارت می‌خواســت، چــنین نمی‌کردند; (ولی ایمان اجباری سودی نـدارد.) بنـابراین، آن‌ها و تهمت‌های‌شان را به حال خود واگذار.

نتیجه (وسوسه‌های شـیاطین) این خواهد شد که دلهـای کسانی که به قیامت ایمان ندارند، به آن‌ها متمایل گردد; و به آن راضی شوند; و هر گنـاهی که بخواهنـد، مـرتکب شوند. (انعام، 112-113)

هــدف هرچیزیکه باشــد، کســانیکه پــیروی از شــیطان می‌کنند بدون شک در تقدیر آن‌ها دوزخ نوشته است.

شــیطان به آن‌ها وعــده‌ها (ی دروغین) می‌دهد; و به آرزوهــا، ســرگرم می‌ســازد; در حــالی که جز فــریب و نیرنگ، به آن‌ها وعده نمی‌دهد.

آن‌ها [= پیروان شیطان]جایگاهشــان جهنّم است; و هیچ راه فراری از آن ندارند. (نساء، 120-121)

در آخر هم شــیطان بر وعــده باطل خــویش اعــتراف می‌کند.

و هنگــامی که کــار تمــام می‌شــود، شــیطان می‌گوید: «خداوند به شــما وعــده حق داد; و من به شــما وعــده (باطل) دادم، و تخلّف کــردم. من بر شــما تســلّطی نداشـتم، جز این که دعوتتـان کـردم و شـما دعـوت مـرا پذیرفتید; بنــابراین، مــرا ســرزنش نکنید; و خــود را سرزنش کنید. نه من فریـادرس شـما هسـتم، و نه شـما

فریادرس من. من نسبت به شرک شما دربـاره خـود، که از قبل داشتید، (و اطاعت مرا همردیف اطاعت خدا قرار دادید) بـــیزار و کـــافرم!» به یقین ســـتمکاران عـــذاب دردناکی دارند! (ابراهیم-22)

اما کسی که همیشه خواهـــان رضـــایت، رحمت و محبت خداوند باشد، به هیچ نوع وعده‌های شـیطانی که بخـاطر چیزهای موقتی این جهان اسـت، فـریب نخواهد خـورد و میدانند که وعده خداوند حق است.

و کسـانی که ایمـان آورده‌اند و کارهـای شایسـته انجـام داده‌اند، بزودی آنان را در باغهای بهشـتی وارد می‌کـنیم که نهرها از پـای درختـانش جـاری است; جاودانه در آن خواهند بـود. خداوند وعـده حقی داده است و کیست که در گفتار و وعده‌هایش، از خدا راستگوتر باشد؟!

او باعث نگرانی‌های بی‌اساس می‌شود

حقیقت سعادت انسان در آینـده، لقـاء خداوند در ابـدیتی بی‌منتهاست. از همین رو شـیطان، به قـدری انسـان را نگران آینده امورات دنیـوی‌اش می‌کند که آخـرت خـویش را از یاد می‌برد، تا جـایی که تمـام هم و غم زنـدگیش را مسایل دنیایش تشکیل می‌دهد.

در چنین حملاتی انسان دایماً نگران آینده خود، خـانواده، آینده شغلی، اقتصادی و... شده و آن‌ها را چنـان تاریک و نا امید کننده می‌بیند که مجالی برای اندیشیدن به ابـدیت و زندگی آخرتش نمی‌یابد. چـنین تصـوراتی انسـان را از مرگ، که نزدیکترین پدیده به انسان است، غافل نموده و زمانی به خود می‌آید که تمام زحماتش را بـرای همسر و

فرزنـدان و... صـرف نمـوده و پیش فرسـتاده‌ای بـرای خویش در محضر خداوند ندارد.

هر چقـدر انسـان بیشـتر به جنبه طـبیعی و خواسـته‌های نفسانی‌اش بپردازد، آینده فطری‌اش را نابودتر می‌کنـد، چرا که خواسته‌های طـبیعت نا محدودند و هرگز به طـور مطلق ارضا نمی‌شوند. از همین رو دائماً بر میزان غم و اضـطراب این گـروه از افـراد افـزوده شـده و هرگز به آرامش واقعی نخواهند رسید.

یکی دیگر از این انـواع حملات شـیطان، تولید نگـرانی و اضـطراب بـرای بدست آوردن روزی و گـذران اقتصـاد زندگی است. قـرآن بـرای دفع چـنین حملاتی، شـاه کلید توکل را توصیه فرموده و متـذکر می‌شـود که روزی تـان بدست خداوند بوده و هم اوست که برایتان مـیزان آن را مقدر می‌سازد (از تو حرکت، از من برکت).

گاهی شیطان با ایجاد دغدغه‌های کـاذب در امـور مختلف زندگی، چنان ذهن انسان را درگـیر نمـوده و افکـارش را متوجه چـنین موضـوعاتی میسـازد که فرصـتی بـرای پـرداختن به رشد انسـانی‌اش نـدارد. این دسـته از مشـغله‌ها آن‌چنـان ذهن را درگـیر خـویش مینمایند که در مدت زمانی طولانی حتی فرصت یک نماز با حضـور قلب را به انسان نمی‌دهند.

هم‌چنین شیطان با به رخ کشیدن گذشته‌های گناه آلود و تلخ، حذف بسیاری از باورهای اعتقـادی از قبیل پذیرفته شدن توبه برای جـبران گذشـته، نـاتوان جلـوه دادن فـرد برای شروع حرکتی جدید به سمت خداوند و ... امکان هر حرکت مثبت و سازنده‌ای را از او می‌گـیرد. در اینصـورت

فـرد چنـان مشـغول گذشـته و زیر و رو کـردن گناهـانش می‌شود که مـدام از خودسـازی، آرامش و لـذات معنـوی محروم می‌ماند. و یا این‌که حـرکتش متوقف یا کند شـده و حتی امکان عقب گرد دارد.

او امیدهای کاذب میدهد

بــدون شک امید و آرزو عامل حــرکت چرخهــای زنــدگی انســان‌ها است که اگر یک روز از دلهــای مــردم جهــان برداشته شود، نظام زندگی به هم می‌ریزد و کمتر کسی دلیلی بر فعالیت، تلاش و جنب و جوش خود پیدا می‌کند! ولی همین عامل حیـات و حـرکت، اگر از حـدّ بگـذرد و به صورت «آرزوی دور و دراز» در آید بدترین عامل انحراف و بــدبختی اســت، و درســت، همانند آب بــاران که مایه حیات است اما این آب، اگر از حدّ گذشت مایه غرق شدن و نابودی خواهد شد.

(پاداش‌هــای الهی) به آرزوهــای شــما و آرزوهــای اهل کتاب نیست; هر کس عمل بـدی انجـام دهـد، مطـابق آن کیفر داده می‌شود; وکسی را جز خـدا، ولیَّ و یـاور خـود نخواهد یافت. (نسا-123)

آرزو و تمنّی از محدود بودن قـدرت انسـان و نـاتوانی او سرچشمه می‌گیرد; زیرا هر گاه به چـیزی علاقه داشت و به آن نرسید، شکل آرزو و تمنّی به خـود می‌گـیرد، و اگر همیشه خواســتن توانســتن بــود، و هر چه می‌خواست فوراً به آن دست می‌یافت، آرزو معنی نداشت.

البته تمنّیات انسان، گـاهی صـادق است و از روح بلند او سرچشمه می‌گیرد، و عاملی است برای حرکت و تلاش و جهاد و سیر تکـاملی او، مثل این که انسـان آرزو می‌کند

در علم و دانش و تقـــوا و شخصـــیت و آبـــرو ســـرآمد جهانیان باشد.

ولی، بســـیار می‌شـــود که این آرزوها کـــاذب اســـت، و درست بر عکس آرزوهای صادق، مایه غفلت و بی‌خـــبری و عقب مانـــدگی اســـت، مثل آرزوی رســـیدن به عمر جاویدان، و در اختیار گـرفتن تمـام امـوال و ثروت‌هـا، و حکـــومت بر همه انســـان‌ها و موهومـــات دیگـــری از این قبیل.

بگذار آن‌ها بخورند، و بهره گیرند، و آرزوها آنان را غافل سازد; ولی به زودی خواهند فهمید! (حجر-3)

هنگامی که وسوسه‌های شـیطان انسـان را احاطه کند و زشتی‌ها را در نظـرش به صـورت زیبایی‌ها نشـان دهد و او را گرفتار آرزوهـای دور و دراز سـازد، بعید نیست حق را به دست فراموشی بسپارد و به آن پشت کند.

به یقین کسانی که بعد از روشن شدن راه هـدایت بـرای آن‌ها، پشت به آن کردند، شیطان اعمـال زشتشـان را در نظرشـــان زینت داده و آنـــان را با آرزوهـــای طـــولانی فریفته است. (محمد- 25)

او انحراف را صحیح نشان میدهد

در قـرآن از شـیطان یـاد شـده که به خـاطر دشـمنی با فرزنـــدان آدم (ع)، از طـــرق مختلف مثل: زینت دادن بـدی‌ها، وعـده و وعیـدهای کـاذب، وسوسـه، تحریک و سرانجام با تسلط و ولایت بر انسان، او را به انحـراف و کجروی می‌کشاند.

چـرا هنگـامی که سـختی (و عـذاب) ما به آنـان رسـید، (تضـرع نکردند و) تسـلیم نشـدند؟! بلکه دلهـای آن‌ها قساوت پیدا کرد; و شیطان، آن‌چه را انجام می‌دادنـد، در نظرشان زینت داد. (انعام-43)

نافرمانی خداوند سبب قساوت قلب شده بطوریکه خوب و بد برای انسـان قابل تشـخیص نخواهد بـود و حـتی اگر عمل بـدی از انسـان سـرزند شـیطان آن را به نظر زیبا جلوه خواهد داد.

امیرمومنان(علیه السلام) در این سخن علّت انحـراف (= فتنه) را دو چیز معرّفی می‌کند:

1- هوی و هوس

2- دومین عامل پیـدایش انحـراف و فتنـه، همـان چـیزی است که تحت عنوان نـوآوری و «بـدعت در دین» مطـرح می‌شـود که از عامل اوّل ناشی می‌گـردد. حضـرت علی (علیه السلام) این دو عامل را به عنوان دو عامل آغازین انحـراف انسـان معـرّفی می‌کنند و در واقع هشـدار می‌دهند که در تفسیر دین باید بنا را بر «تسـلیم» گـذارد و نه امیال و آراء شخصی.

در صورت پیروی از هوی و هـوس و بـدعت در دین است که فرقه‌های انحرافی زمینه ظهور و بـروز پیـدا می‌کنند و عده‌ای نیز به علت جهل و شک و گرفتـاری در شـبهات و عـدم تلاش بـرای رفع آن‌هـا، غفلت، تأثیرپـذیری از تبلیغات آنان، تـرک شـدن امر به معـروف و نهی از منکر در میـان مسـلمانان و سـکوت خـواص جامعه در برابر انحرافـات فـردی و اجتمـاعی، بی‌عـدالتی و ظلم، حـاکم شدن خفقان و فقر بر مردم، دنیازدگی و حـرص و طمع

با آرزوهای دراز و غفلت از مرگ، خود محوری و تکبر و غرور و ایجاد زمینه برای تسلط شیطان بر نفس و نفوذ و سیطره وسوسه‌ها بر عقل و فطرت، رویگردانی از ولی (ع) و تقلید کورکورانه از دگران، ضعف نفس و ضعف اراده، عدم صبر و استقامت لازم بر راه راست، قساوت قلب در اثر گناه و بالاخره فراموشی مقام و منزلت انسانی خویش در پی فراموشی خدا و فرمان‌های او، به آن‌ها گرایش پیدا می‌کنند.

البته به هر اندازه هم که این عوامل متعدد و قوی باشند، قدرت سلب اختیار و اراده و حق گزینش را از انسان ندارند.

ما انسان را از نطفه به هم آمیخته‌ای آفریدیم، و او را می‌آزماییم; (بدین جهت) او را شنوا و بینا قرار دادیم.

ما راه را به او نشان دادیم، خواه شاکر باشد (و پذیرا گردد) یا ناسپاس. (انسان، 2-3)

او وعده فقر میدهد

شیطان به وسیله ترس از فقر و تهیدستی انسان را وادار به کسب مال از انواع طرق نامشروع می‌کند.

شیطان، شما را (هنگام انفاق،) وعده فقر و تهیدستی می‌دهد; و به زشتیها امر می‌کند; ولی خداوند وعده «آمرزش» و «فزونی» به شما می‌دهد; و خداوند، رحمت و قدرتش گسترده، و (به هر چیز) داناست. (و به وعده خود وفا می‌کند.) (بقره- 268)

در توضیح این سخن باید گفت: در نظر ابتدائی، انفاق و بذل مال، چیزی جز «کم کردن» مال نیست و این همان

نظر کوته بینانه شیطانی است، ولی با دقت و دید وسیع می‌بیـنیم: انفـاق، ضـامن بقـای اجتمـاع، تحکیم عـدالت اجتماعی، و سبب کم کردن فاصـله طبقـاتی و پیشـرفت همگانی و عمومی می‌باشد و مسلّم است که با پیشرفت اجتماع، افرادی که در آن اجتماع زندگی می‌کنند نــیز، در رفاه و آسایش خواهند بود و این همــان نظر واقع بینانه الهی است.

در دنیــای امــروز که نتیجه و اثر اختلافــات طبقــاتی و پایمــال شــدن ثروت‌ها به خــاطر به هم خــوردن تعــادل تقسیم ثروت، به روشنی به چشم می‌خورد، درک معــنی آیه فوق چندان مشکل نیست.

آری، شما همان گـروهی هسـتید که بـرای انفـاق در راه خدا دعوت می‌شـوید، بعضی از شـما بخل میورزند; و هر کس بخل ورزد، نسبت به خود بخل کرده است; و خداوند بی‌نیـاز است و شـما همه نیازمندید; و هرگـاه سـرپیچی کنید، خداوند گروه دیگـری را به جـای شـما می‌آورد، پس آن‌ها مانند شما نخواهند بود (و سخاوتمندانه در راه خــدا انفاق می‌کنند). (محمد- 38)

اما کسـانی که سـرمایه خـود را در راه رضـای غـیر خـدا صرف می‌کنند، شیطان شریک آن‌هاست.

هرکــدام از آن‌ها را می‌تــوانی با صــدایت تحریک کن! و لشــکر ســواره و پیــاده ات را بر آن‌ها گســیل دار; و در ثروت و فرزندانشان شرکت جـوی; و آنـان را با وعـده‌ها سرگرم ساز!- ولی شـیطان، جز فـریب و دروغ،وعـده‌ای به آن‌هانمی دهد. (اسراء-64)

مثلاً در عصر و زمـان خـود می‌بیـنیم شـیاطین، مرتبـاً پیشنهاد سرمایه گذاری و تأسیس شرکت‌ها، ایجاد انـواع کارخانه‌ها و مراکز تولیدی در کشورهای ضعیف می‌کنند، و تحت پوشش این شرکت‌ها انواع فعالیت‌های خطرنـاک و مضرّ را انجـام می‌دهنـد، جاسـوس‌های خـود را به نـام کارشناس فنی یا مشاور اقتصادی، مهنـدس و تکنیسـین به این کشـورها اعـزام می‌دارنـد، و با لطـائف الحیل آخـرین رمق آن‌ها را می‌مکند و از رشـد، نمو و اسـتقلال اقتصادی آن‌ها جلوگیری می‌کنند.

ایجـاد مراکز فسـاد، تحت پوشش سـاختن هتل‌هـای بین المللی، کلوپ‌های تفریحـات سـالم، سـینماها، فیلم‌هـای گمـراه کننـده و مانند آن یکی از رایج‌تـرین برنامه‌هـای مخـرب این شـیاطین است که نه تنها فحشـاء را از این طریق ترویج می‌کنند و عامل فزونی فرزندان نامشـروع می‌شـوند، بلکـه، نسـلی منحـرف، سست و بی‌اراده، بی‌خیال و هوس باز از این طریق پـرورش می‌دهنـد، هر اندازه ما در برنامه‌های آن‌ها باریک‌تر و دقیق‌تر شویم به عمق خطرات این وسوسه‌های شیطانی آشـناتر خـواهیم شد.

او غرور و خودخواهی را در انسان می‌پروراند

از مسائل فوق‌العاده حساسی که در ماجرای «ابلیس» و رانـده شـدن او از درگـاه خـدا جلب توجه می‌کنـد، تـأثیر عامل خودخـواهی و غـرور در سـقوط و بـدبختی انسـان اسـت، به طـوری که می‌تـوان گفت: مهم‌تـرین و خطرناک‌ترین عامل انحراف همین عامل است.

همین بود که، شش هزار سال عبـادت را در یک لحظه به نابودی کشانید، و همین بود که موجـودی را که هم ردیف فرشـــتگان بـــزرگ آســـمان بـــود، به پست‌ترین درکـــات شقاوت تنزل داد، و مستحق لعن ابدی خداوند نمود.

خودخـواهی و غـرور، به انسـان اجـازه نمی‌دهـد، چهـره حقیقت را آن‌چنان که هست ببیند.

خودخـواهی، سرچشـمه حسـادت، و حسـادت سرچشـمه کینه توزی، و کینه تـوزی عامل خـونریزی و جنایـات دیگر است.

به همین دلیل در قـــرآن هشـــدار داده شـــده که همیشه فروتنی اختیار کنند.

روی زمین با تکـــبر راه مـــرو، تو نمی‌تـــوانی زمین را بشـــکافی و طـــول قـــامتت هرگز به کوهها نمی‌رســـد؟ (اسراء-37)

لقمان حکیم نیز در نصایح خود به پسرش می‌گوید:

(پســـرم!) با بی‌اعتنـــائی از مـــردم روی مگـــردان، و مغرورانه بر زمین راه مـــــرو که خداوند هیچ متکـــــبر مغروری را دوست ندارد.

(پسـرم!) در راه رفتن اعتـدال را رعـایت کن; از صـدای خـود بکـاه (و هرگز فریـاد مـزن) که زشت‌ترین صـداها صدای خران است. (لقمان، 18-19)

«لقمـان حکیم» به دو صـفت بسـیار زشت و ناپسـند که مایه از هم پاشـــیدن روابط صـــمیمانه اجتمـــاعی است اشاره می‌کند: یکی «تکبر و بی‌اعتنائی»، و دیگر «غـــرور

و خودپســـــندی»، که هر دو از این جهت مشـــــترکند که انسان را در عالمی از «تـوهم و پنـدار» و خودبرتربیـنی، فرو می‌برند، و رابطه او را از دیگران قطع می‌کنند.

این گونه صفات یک نوع بیمـاری روانی و اخلاقی اسـت، یک نـوع انحـراف در تشـخیص و تفکر اسـت، و گرنه یک انسان سالم از نظر روح و روان، هرگز گرفتار این گونه پندارها و تخیلات نمی‌شود.

نهی از «خودبرتربیـــــنی» و «خودپســـــندی» به این دلیل است که یکی سبب می‌شود انسان نسبت به بندگان خـدا تکبر کند، و دیگری سبب می‌شـود انسـان خـود را در حـدّ کمـال پنـدارد، و در نتیجه درهـای تکامل را به روی خـود ببندد.

ناگفته پیـدا است: منظـور «لقمـان»، تنها مسـأله روی گرداندن از مـردم و یا راه رفتن مغرورانه نیسـت، بلکـه، منظور، مبارزه با تمام مظاهر تکبر و غرور اسـت، اما از آن‌جا که این گونه صـفات، قبل از هر چـیز، خـود را در حرکات عـادی و روزانه نشـان می‌دهـد، انگشت روی این مظاهر خاص گذارده است.

بـــرخی افـــراد زشـــتکار در اثر عمل زشت خـــود نه تنها احساس شرمندگی نمی‌کنند، بلکه به قـدری مغـرور و از خـــود راضی هســـتند، که از اعمـــال زشت و ننگینشـــان خوشحالند و حتی به آن مباهات می‌کننـد، و از آن بـالاتر، مایل هســتند مـردم، آن‌ها را نسـبت به اعمـال نیکی که هرگز انجـــام نداده‌انـــد، مـــدح و تمجید کنند. خداوند می‌فرماید:

گمــان مــبر آن‌ها که از اعمــال (زشت) خــود خوشــحال می‌شــوند، و دوست دارند در برابر کــار (نیکی) که انجــام نداده‌اند مــورد ســتایش قــرار گیرنــد، از عــذاب (الهی) برکنارند. (بلکه) بــرای آن‌هــا، عــذاب دردنــاکی است! (آل عمران- 88)

دوستان خدا و افرادی که در ســطوح عــالی ایمــان قــرار دارند، همواره اعمال خود را ناچیز و کمتر از میزان لازم می‌بیننــد، و خــود را مقصر در برابر عظمت پروردگــار، احساس می‌کنند.

از دیگر مواردی که می‌تواند منجر به مغرور شــدن شــود، ثروت است.

قارون از بستگان نزدیک موسی(علیه السلام) (پسر عمو یا عمو یا پسر خاله او) بود، و از نظر اطلاعــات و آگــاهی از «تورات»، معلومات قابل ملاحظه‌ای داشت، نخست در صف مؤمنان بود، ولی غرور ثروت، او را به آغــوش کفر کشید، و به قعر زمین فرستاد، او را به مبــارزه با پیــامبر خــدا وادار نمــود و مــرگ عــبرت انگــیزش درسی بــرای همگــان شد. قــارون کسی بــود که با داشــتن آن امــوال عظیم، قدرتِ کارهایِ خیرِ اجتماعيِ فراوان داشت، ولی چه سود که غرورش اجازه دیدن حقایق را به او نداد.

دانایــان بــنی اســرائیل او را نصــیحت کردند که این همه خوشحالی آمیخته با غرور و غفلت و تکبر، نداشــته بــاش که خــدا شــادی کننــدگان مغــرور را دوست نمی‌دارد و اندرزهایی در مورد درست و خداپســندانه مصــرف کــردن اموالش به او دادند. او در جواب گفت:

(قارون) گفت: «این ثروت را بوسیله دانشی که نـزد من است به دست آورده ام!» آیا او نمی‌دانست که خداوند از میان اقوام پیشـین کسـانی را هلاک کردکه نیرومنـدتر و ثروتمندتر از او بودند؟! (و هنگـامی که عـذاب الهی فـرا رسد،) مجرمان از گناهانشان سؤال نمی‌شـوند. (قصص-78)

قــارون، با همــان حــالت غــرور و تکــبری که از ثــروت بی‌حسابش ناشی می‌شد «چنین گفت: من این ثـروت را به وســیله علم و دانش خــودم به دست آورده ام». این مربــوط به شــما نیست که من با ثــروتم چگونه معامله کنم! من که با علم و آگاهیم در ایجـاد آن دخـالت داشـته ام، در مصرف آن نیاز به ارشاد و راهنمائی کسی ندارم!

به علاوه، لابد خداوند مرا لایق این ثـروت می‌دانسـته که به من عطا کرده است، راه مصـرف آن را نـیز به من یـاد داده، از دیگــران بهــتر می‌دانم و لازم به دخــالت شــما نیست!.

و از همه این‌ها گذشته، من زحمت کشـیده ام، رنج بـرده ام، خــون جگر خــورده‌ام تا این ثــروت را اندوخته ام، دیگــران هم اگر لیــاقت و توانــائی دارنــد، چــرا زحمت نمی‌کشـند؟ من مـزاحم آن‌ها نیسـتم! و اگر ندارنـد، چه بهتر که گرسنه بمانند و بمیرند.

اینهــا، منطق‌هــای پوســیده و رســوائی است که غالبــاً ثروتمنــدانِ بی‌ایمــان، در مقابل کســانی که آن‌ها را نصیحت می‌کنند، اظهار می‌دارند.

در این‌جا قرآن، پاسخ کوبنده‌ای به «قارون»- و قارونها- می‌دهد که: «آیا او نمی‌دانست خداوند اقوامی را قبل از

او هلاک کـرد، که از او نیرومنـدتر و آگـاه‌تر و ثروتمنـدتر بودند»؟!

تنها کسـانی به آیـات ما ایمـان می‌آورند که هر وقت این آیات به آنان یادآوری شود به سجده می‌افتند و تسـبیح و حمد پروردگارشـــــان را می‌گوینـــــد، و تکبّر نمی‌کنند. (سجده-15)

او تشویق به ریا کاری می‌کند

انسـان همـواره دوست دارد نـزد دیگـران اعتبـار و آبـرو داشـته باشد و به رسـمیت شـناخته شـود. شـیطان نـیز همیشه در کمین است تا از تمایلات انسان به سـود خـود و به ضرر انسـان بهـره گـیرد. از مـواردی که می‌تواند به انسان اعتبار دهد دین داری است. اما این دین داری باید در جهت کسب رضـــــای خـــــدا باشد نه بدست آوردن مقام‌های دنیوی. از این روست که شـیطان با آگـاهی از آثار شوم ریا، تشویق به انجام اعمال به صورت ریاکارانه می‌کند.

پس وای بر نمازگزارانی که،

در نماز خود سهل انگاری می‌کنند!

همان کسانی که ریا می‌کنند. (ماعون، 4-6)

مسـلماً، یکی از سرچشـمه‌های تظـاهر و ریاکـاری، عـدم ایمـان به روز قیـامت، و عـدم توجه به پاداش‌هـای الهی است، و گرنه چگونه ممکن است انسان پاداش‌های الهی را رها کند، و رو به سوی خلق، و خوش آیند آن‌ها آورد؟!

ارزش هر عمـــل، بســـتگی به «انگـــیزه» آن دارد، و یا به تعبیر دیگر، از دیدگاه اسـلام، اسـاس هر عمل را، «نیت» تشکیل می‌دهد، آن هم «نیت خالص».

و (همان) کسانی که اموال خـود را بـرای نشـان دادن به مردم (و ریاکاری) انفاق می‌کنند، و ایمـان به خـدا و روز بازپســین ندارند; (چــرا که شــیطان، رفیق و همنشــین آن‌هاست;) و کسی که شــیطان همنشــین او باشــد، بد همنشینی انتخاب کرده است. (نساء- 38)

از صفات متکبران که در قرآن اشاره شـده، این است که «آن‌ها کسانی هستند که به خـاطر تظـاهر و نشـان دادن به مــردم انفــاق می‌کنند و از آن‌جا که هــدف آن‌ها جلب رضایت خالق نیست، دائماً در این فکرند که چگونه انفاق کنند تا بیشــتر بتوانند از آن به سـود خـود بهـره بـرداری نموده، و موقعیت خود را تثبیت کنند، زیرا ایمـان به خـدا و روز رســتاخیز ندارند. آن‌ها شــیطان را دوست و رفیق خود انتخاب کرده‌اند و «کسی که شـیطان قـرین و رفیق او باشـد، بسـیار بد رفیقی بـرای خـود انتخـاب کـرده». منطق و برنامه آن‌ها همـــان منطق و برنامه رفیقشـــان شـــیطان اســـت، او است که به آن‌ها می‌گوید: «انفـــاق خالصانه موجب فقر می‌شود».

صـــدقه دادن از جمله کارهـــایی است که مـــوجب از بین بردن گناهان می‌شود. بنابراین باید مـراقب صـدقات نـیز بود که برای رضـای خـدا باشد و نباید با منت و آزار آن‌ها را باطل و بی‌اثر ساخت.

ای کسانی که ایمان آورده اید! صدقات خـود را با منّت و آزار، باطل نسـازید; همانند کسی که مـال خـود را بـرای

نشــان دادن به مــردم، انفــاق می‌کند; و به خــدا و روز واپســـین، ایمـــان نمی‌آورد; (عمل) او همچـــون قطعه ســنگی است که بر آن، (قشر نــازکی از) خــاک باشد; (و بذرهایی در آن افشانده شود;) و رگباری بر آن ببــارد، (و همه خاکها و بذرها را بشوید،) و آن را صاف (و خــالی از خــاک و بــذر) رها کند. آن‌ها از کــاری که انجــام داده‌انــد، چـــیزی بدست نمی‌آورند; و خداونـــد، گـــروه کـــافران را هدایت نمی‌کند. (بقره-264)

او کوشش می‌کند تا مردم از آیات قرآن و خداوند فاصله بگیرند

قـــرآن کلام خداوند و وســـیله هـــدایت انســـان می‌باشد. غفلت از ذکر خـــدا، و غـــرق شـــدن در لـــذات دنیـــا، و دلباختگی به زرق و برق آن، موجب می‌شود که شیطانی بر انســان مســلط گــردد و همــواره قــرین او باشــد، و رشــته‌ای در گــردنش افکنــده، «می بــرد هر جا که خــاطر خواه او است»!

و هر کس از یـــاد خداوند رحمـــان، روی گـــردان شـــود شیطانی را بر او مسلط می‌سازیم که همواره همنشـــین او خواهد بود.

و آن‌ها[= شـــیاطین] این گـــروه را از راه (خـــدا) بـــاز می‌دارنــد، در حــالی که گمــان می‌کنند هــدایت یافتگــان (حقیقی) آن‌ها هستند. (زخرف، 36-37)

بنابراین دوری از قرآن و یاد خداوند، انسان را در مقابل شیطان سست و شکننده می‌کند.

و سرگذشت کسی که آیـات خـود را به او دادیم، بر آن‌ها بخوان که سرانجام خود را از آن تهی سـاخت و شـیطان در پی او افتاد، و از گمراهان شد!

و اگر می‌خواسـتیم، (مقـام) او را با این آیـات (و علـوم الهی) بالا می‌بردیم; ولی (اجبار، بـرخلاف سـنّت ماست; پس او را به حال خود رها کردیم و) او به پسـتی گراییـد، و از هوای نفس خـود پـیروی کـرد. مَثَل او همچـون سگ (هـار) است که اگر به او حمله کـنی، زبـانش را بـیرون می‌آورد، و اگر او را به حال خود واگذاری، باز زبـانش را بـیرون می‌آورد; (گـویی چنـان تشـنه دنیاست که هرگز سیراب نمی‌شود.) این مَثَل گـروهی است که آیـات ما را تکـذیب کردند; این داسـتانها را (بـرای آن‌ها) بـازگو کن، شاید بیندیشند (و بیدار شوند). (اعراف، 175-176)

هر فرد ممکن است در زندگی خـود چنـدین بـار قـرآن را ختم کند. باید توجه داشت که این امر به تنهـایی او را در مقابل شیطان محافظت نخواهد کـرد. چگونه یـاد خداوند کردن هم موثر است.

آیا وقت آن نرسـیده است که دلهـای کسـانی که ایمـان آورده‌انـد، در برابر ذکر خـدا و آن‌چه از حق نـازل شـده است خاشع گردد و مانند کسانی نباشند که در گذشته به آن‌ها کتاب آسمانی داده شـد، سـپس زمـانی طـولانی بر آن‌ها گذشت و قلبهای‌شـــان (بر اثر فراموشـــکاری) قساوت یافت; و بسیاری از آن‌ها گنهکارند؟! (حدید-16)

افراد زیادی با شنیدن این آیه مسیر زندگی خود را تغیـیر داده‌اند که از جمله آنان فضیل بن عیاض است.

او از راویـان موثق امـام صـادق (ع) معـرفی شـده و در پایـــان عمـــر، در جـــوار «کعبه» می‌زیست و همان‌جا در «روز عاشورا» بدرود حیـات گفت. در آغـاز کـار، راهـزن خطرناکی بود که همه مردم از او وحشت داشـتند. روزی از نزدیکی یک آبادی می‌گذشت، دخترکی را دید و نسـبت به او علاقمند شـد، عشق سـوزان دخـترک «فضـیل» را وادار کـرد که شب هنگـام از دیـوار خانه او بـالا رود، و تصمیم داشت به هر قیمتی شده به وصال او نائل گـردد، در این هنگام بود که در یکی از خانه‌های اطراف، شـخص بیدار دلی مشغول تلاوت قرآن بود و به همین آیه رسیده بـود: "آیا وقت آن نرسـیده است که دلهـای کسـانی که ایمـان آورده‌انـد، در برابر ذکر خـدا و آن‌چه از حق نـازل شده است خاشع گردد؟..."

این آیه همچـون تـیری بر قلب آلـوده «فضـیل» نشسـت، درد و سـوزی در درون دل احسـاس کـرد، انـدکی در فکر رفت، این کیست که سـخن می‌گویـد؟ و به چه کسی این پیام را می‌دهد؟ به من می‌گوید:ای فضـیل! «آیا وقت آن نرسیده است که بیـدار شـوی؟ از این راه خطا برگـردی؟ از این آلـــودگی خـــود را بشـــوئی؟ و دست به دامن توبه زنی؟! ناگهـــان صـــدای «فضـــیل» بلند شـــد، و پیوســـته می‌گفت: بَلی وَ اللّهِ قَـدْ آنَ، بَلی وَ اللّـهِ قَـدْ آنَ!: به خـدا سـوگند وقت آن رسـیده اسـت، به خـدا سـوگند وقت آن رسیده است»!

او تصمیم نهائی خودش را گرفته بود، به عقب برگشـت، از دیوار بام فرود آمـد، و به خـرابه‌ای وارد شد که جمعی از کاروانیـــان آن‌جا بودنـــد، و بـــرای حـــرکت به ســـوی مقصـــدی، با یک‌دیگر مشـــورت می‌کردنـــد، می‌گفتند:

فضیل، و دارودسته او در راهنـد، اگر بـرویم راه را بر ما می‌بندند و ثـروت ما را به غـارت خواهند بـرد! فضـیل، تکانی خـورد، و خـود را سـخت ملامت کـرد، گفت: چه بد مردی هستم! این چه شـقاوت است که به من رو آورده؟ در دل شب به قصد گناه از خانه بیرون آمده ام، و قومی مسلمان از بیم من، به کنج این خرابه گریخته‌اند!

روی به سوی آسمان کرد، و با دلی توبه کار، این سخنان را بر زبـان جـاری سـاخت: اللّهُمَّ إِنِّی تُبْتُ إِلَیْـکَ وَ جَعَلْتُ تَوبَتِی إِلَیْکَ جِوارَ بَیْتِکَ الْحَرامِ...!: «خداوندا من به سـوی تو بازگشتم، و توبه خود را این قرار می‌دهم که پیوسـته در جوار خانه تو باشم، خدایا از بـدکاری خـود در رنجم، و از ناکسی در فغانم، درد مرا درمان کن،ای درمان کننـده همه دردها! وای پاک و مـنزه از همه عیبها!ای بی‌نیـاز از خدمت من! وای بی‌نقصان از خیانت من! مـرا به رحمتت ببخشـای، و مـرا که اسـیر بند هـوای خویشم از این بند رهائی بخش»!

خداوند دعای او را مستجاب کرد، و به او عنایتها فرمـود، و از آن‌جا بازگشت و به سـوی «مکّه» آمـد، سـال‌ها در آن‌جا مجاور بود و از جمله اولیاء گشت!

و آن‌چه را در خانه‌هـای شـما از آیـات خداوند و حکمت دانش خوانـده می‌شـود یـاد کنیـد، خداوند لطیف و خبـیر است. (احزاب-34)

او سبب فراموش کردن خـدا و آن‌چه که خداوند بـرای ما نمی‌پسندد می‌شود

شیطان نمیخواهد ما همـواره یـاد خـدا باشـیم و از آن‌چه نهی شـدیم دور باشـیم و به آن‌چه امر شـدیم بـپردازیم. فراموش کردن خداوند سبب غفلت می‌شود.

شیطان بر آنان مسلط شده و یـاد خـدا را از خـاطر آن‌ها بـــرده; آنـــان حـــزب شـــیطانند. بدانید حـــزب شـــیطان زیانکارانند. (مجادله-19)

در قرآن ذکر شده که در برخی موارد شیطان اصول و یا کارهایی را از یاد مومنان میبرد.

هرگاه کسانی را دیدی که آیات ما را استهزا می‌کننـــد، از آن‌ها روی بگـــردان تا به ســـخن دیگـــری بپردازند. و اگر شیطان تو را به فراموشی افکند، پس از یاد آوری با این گروه ستمکار منشین. (انعام-68)

اصولاً خمیر مایه تقوا، دو چیز است: یاد خدا، یعنی توجه به مـــراقبت دائمی اللّه و حضـــور او در همه جا و همه حـال، و توجه به دادگـاه عـدل خداوند و نامه اعمـالی که هیچ کـار صـغیر و کبـیری وجـود نـدارد مگر این که در آن ثبت می‌شـــود، و به همین دلیـــل، توجه به این دو اصل (مبـدأ و معـاد) در سر لوحه برنامه‌هـای تربیـتی انبیـاء و اولیاء قرار داشته، و تأثیر آن در پاکسازی فرد و اجتمـاع کاملاً چشمگیر است.

ای کسانی که ایمـان آورده اید! تقـوای الهی پیشه کنید; وهــرکس باید بنگــرد تــابرای فــردایش چه چــیزاز پیش فرستاده; و تقوای الهی داشته باشید که خداونداز آن‌چه انجام می‌دهید آگاه است.

و همچـون کسـانی نباشـید که خـدا را فرامـوش کردند و خدا نیز آن‌ها را به «خـود فراموشی» گرفتـار کـرد; آن‌ها گناهکارانند. (حشر، 18-19)

قـرآن در این‌جا صـریحاً می‌گوید: فرامـوش کـردن خـدا سـبب «خـود فراموشی» می‌شـود، دلیل آن نـیز روشن است، زیرا از یکسو، فراموشی پروردگارِ سبب می‌شـود که انسان در لذات مادی و شـهوات حیـوانی فـرو رود، و هدف آفـرینش خـود را به دست فراموشی بسـپارد، و در نتیجه از ذخیره لازم برای فردای قیامت غافل بماند.

از سوی دیگر، فراموش کـردن خـدا، همـراه با فرامـوش کـردن صـفات پـاک او اسـت، که هسـتی مطلق و علم بی‌پایان و غنای بی‌انتها از آن او اسـت، و هر چه غـیر او است، وابسته به او و نیازمند به ذات پـاکش می‌باشـد، و همین امر سـبب می‌شـود که انسـان خـود را مسـتقل و غنی و بی‌نیاز بشمرد، و به این تـرتیب واقعیت و هـویت انسانی خویش را فراموش کند.

اصولاً یکی از بزرگ‌ترین بدبختیها و مصائب انسـان خـود فراموشی است، چرا که ارزش‌ها، استعدادها و لیاقتهای ذاتی خـود را که خـدا در او نهفته و از بقیه مخلوقـات ممتـازش سـاخته، به دست فراموشی می‌سـپرد، و این مساوی با فراموش کردنِ انسانیتِ خویش است، و چنین انسـانی، تا سـرحد یک حیـوان درنـده سـقوط می‌کنـد، و همتش چیزی جز خواب و خور و شهوت نخواهد بود!

این خـود فراموشی بـدترین مصـداق فسق و خـروج از طاعت خدا است، و به همین دلیل، در پایان آیه می‌گوید: «چنین افراد فراموشکار فاسقند».

او باعث برانگیختن احساسات می‌شود

شیطان برای پیشبرد اهدافش احساسات را بر میانگیزد. حس خشم، کینه، عشق، نفرت و .... او با برانگیختن احساسات، گاهی سبب می‌شود انسان تصمیمی غیر عاقلانه و غیر منطقی بگیرد. این گونه تصمیمها معمولا عادلانه و عاقلانه نیست و حکایت از صبر کم تصمیم گیرنده دارد و می‌شود گفت همیشه منجر به پشیمانی خواهد شد. همیشه باید در تصمیم گیریها متعادل بود و هم‌چنین در نظر داشت که روز حساب و کتاب حتمی است و برای هر تصمیمی که گرفتیم و هر عملی که انجام دادیم مواخذه خواهیم شد.

شیطان با برانگیختن احساسات کوشش می‌کند به اعمالی که مخالف خواست خدا است دست بزنیم، مانند محبت نسبت به کافران، و یا نارضایتی و عدم صبر در وضعیتهای بد.

هیچ قومی را که ایمان به خدا و روز قیامت دارد نمی‌یابی که با دشمنان خدا و رسولش دوستی کنند، هر چند پدران یا فرزندان یا برادران یا خویشاوندان آن‌ها باشند، آن‌ها کسانی هستند که خدا ایمان را بر صفحه قلوبشان نوشته و با روحی از ناحیه خودش آن‌ها را تقویت فرموده، آن‌ها را در باغهائی از بهشت داخل می‌کند که نهرها از زیر درختانش جاری است، جاودانه در آن می‌مانند خدا از آن‌ها خشنود و آن‌ها نیز از خدا خشنودند آن‌ها حزب الله‌اند بدانید حزب الله پیروز است. (مجادله-22)

محبت پدران و فرزندان و برادران و اقـوام بسـیار خـوب اسـت، و نشـانه زنـده بـودن عواطف انسـانی اسـت، اما هنگامی که این محبت رو در روی محبت خـدا قـرار گـیرد ارزش خود را از دست می‌دهد.

قرآن، به مؤ منان هشدار می‌دهد که جمع میــان ((محبت خدا)) و ((محبت دشمنان خـدا)) در یک دل ممکن نیسـت، و باید از میــان این دو یکی را برگزیننــد، اگر راســتی مؤ منند باید از دوسـتی دشـمنان خـدا بپرهیزند و الا ادعـای مسلمانی نکنند و آن‌ها که دم از هر دو می‌زنند یا ضعیف الایمانند، و یا منافق.

در آیـات قـرآن این حقیقت نـیز ذکر شـده که دوسـتی با دشمنان خداوند موجب گمراهی است.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید دشمن من و دشمن خویش را دوست خود قرار ندهیـد، شـما نسـبت به آن‌ها اظهـار محبت می‌کنیـد، در حـالی که به آن‌چه از حق بـرای شـما آمـده کـافر شـده‌اند، و رسـول خـدا و شـما را به خـاطر ایمان به خداوندی که پروردگار همه شما است از شهر و دیارتان بیرون می‌رانند، اگر شما برای جهاد در راه من و جلب خشــنودیم هجــرت کرده‌اید پیوند دوســتی با آن‌ها برقــرار نســازید، شــما مخفیانه با آن‌ها رابطه دوســتی برقرار می‌کنید در حالی که من آن‌چه را پنهـان یا آشـکار می‌کنید از همه بهــتر می‌دانم، و هر کس از شــما چــنین کاری کند از راه راست گمراه شده. (ممتحنه-1)

ایمان معیار اصلی برای محبت است.

برای شما سرمشق نیکی در زندگی ابراهیم و کسانی که با او بودند وجود داشت، هنگامی که به قوم مشرک خــود

گفتند: ما از شما و آن‌چه غیر از خدا می‌پرستید بیزاریم، ما نسبت به شما کافریم، و میان ما و شما عداوت و دشمنی همیشگی آشکار شده است، و این وضع هم‌چنان ادامه دارد تا به خدای یگانه ایمان بیاورید، جز آن سخن ابراهیم که به پدرش (عمویش آزر) وعده داد که برای تو طلب آمرزش می‌کنم، و در عین حال در برابر خداوند برای تو مالک چیزی نیستم. پروردگارا! ما بر تو توکل کرده ایم، و به سوی تو بازگشتیم، و سرانجام همه به سوی تو است. (ممتحنه-4)

هم‌چنین از دیگر موارد ناشایست برانگیخته شدن احساسات، به اصطلاح عشقهایی است که بین نوجوانان و جوانان بوجود می‌آید. در اکثر این موارد دختر و پسر بدون بررسی‌های لازم و کافی و بدون مشورت با والدین خود به شدت شیفته یک‌دیگر میشوند و معمولا میگویند ما با همه فرق داریم و... در کل برای رسیدن به هم توجیه‌های غیر منطقی می‌آورند و تو روی پدر و مادر خود می‌ایستند و .... اما زندگی‌ای که بدین شکل آغاز شود، چه عاقبتی خواهد داشت؟!

او تشویق به افراط و اسراف می‌کند

افراط و اسراف از دیگر مواردی است که شیطان دعوت و تشویق به آن‌ها می‌کند. برخی تصور می‌کنند زیاد مصرف کردن مایه افتخار و کسب حیثیت است.

می گوید: مال زیادی را (در کارهای خیر) تلف کرده‌ام!

آیا گمان می‌کند هیچ کس او را ندیده (و نمی‌بیند)؟ (بلد، 6-7)

قـرآن از کسـانی که اسـراف می‌کنند به عنـوان بـرادران شیطان یاد می‌کند.

و حق نزدیکان را بپرداز و (هم‌چنین) مسـتمند و وامانـده در راه را، و هرگز اسراف و تبذیر مکن.

چــرا که تبذیرکننــدگان بــرادران شــیاطینند، و شــیطان کفران (نعمتهای) پروردگارش کرد. (اسراء، 26-27)

بدون شک نعمتها و مـواهب موجـود در کـره زمین بـرای ســاکنانش کــافی اســت، اما به یک شــرط و آن این‌که بیهـوده به هـدر داده نشـوند، بلکه به صـورت صـحیح و معقـول و دور از هر گونه افـراط و تفریط مـورد بهـره بـرداری قـرار گـیرد، و گرنه این مـواهب آنقـدر زیـاد و نامحدود نیست که با بهره گیری نادرست، آسیب نپذیرد.

وای بسا اســراف و تبــذیر در منطقه‌ای از زمین بــاعث محــرومیت منطقه دیگــری شــود، و یا اســراف و تبــذیر انسان‌های امروز باعث محرومیت نسلهای آینده گردد.

آن روز که ارقام و آمار، همچـون امـروز دست انسـان‌ها نبود، اسلام هشدار داد که در بهره گیری از مـواهب خـدا در زمین، اسراف و تبذیر روا مدارید.

قرآن در آیات فراوانی شدیدا مسـرفان را محکـوم کـرده است:

در جـائی می‌گوید: ((اسـراف نکنید که خـدا مسـرفان را دوست ندارد)) (انعام – 141 – اعراف 31).

در مـورد دیگر ((مسـرفان را اصـحاب دوزخ می‌شـمرد)) (غافر – 43).

و ((از اطاعت فرمان مسرفان، نهی می‌کند)) (شــعراء – 151).

و مجازات الهی را در انتظار مسرفان می‌شمرد (ذاریات – 34).

رمز گشایی از 10 نماد در مجسمه شیطان

مجسمه شیطان برنجی است و حدود 9 فوت ارتفاع دارد و یک هرمـافرودیت (نرمـاده) بالـدار به نـام بـافومت را نشـــان می‌دهد که دو کـــودک لبخند بر لب در کنـــار آن هستند. هزینه‌ی ساخت آن 100،000 دلار است و معلوم شد که صدها نفر از شـیطان پرسـتان در پرده‌بـرداری از این مجسمه حاضر بوده‌اند.

از همان ابتدا، معبد شیطانی قصد داشت که این مجسمه را 900 مایل (1450 کیلومـتر) حـرکت دهد و به جنـوب غربی ببرد و آن را در مقابل بنای یادبود ده فرمان خارج از ساختمان کنگره شهر اوکلاهاما نصب کند.

وقتی دادگـاه عـالی اوکلاهاما طبق قـانون اساسی حکم ممنوعیت استفاده از اموال دولـتی را به نفع یک مـذهب خاص صادر کـرد این تصـمیم مبـنی بر جابجـایی مجسـمه معلق شد - سرنوشت مجســـمه شـــیطان و یـــادبود ده فرمان درحال‌حاضر نامشخص است.

مطلب مرتبط: 40 نشانه، تصویر و نماد شیطان پرستی

1.نام بافومت

این نام به تفتیش عقاید و شکنجه‌ی شوالیه‌های معبد در سال 1100 برمی‌گردد که، به‌استناد مورخـان فرانسـوی جنگ‌هــای صــلیبی، اعــتراف کردند که معبــودی به نــام بافومت را فارغ از بحث دین ستایش می‌کنند.

برخی محققین معتقدند "بافومت" تحریفی است از نام "محمد" (ص) پیامبر اسلام.

اما در طول سال‌ها با بالاگرفتن شک و تردیدها درباره‌ی شوالبه‌های معبد، تفسیرهای پیرامون این کلمه و معنای آن نیز افزایش یافت.

یک تفسیر دقیق که طرح اصلی کتاب هیجانی تاریخی "کد داوینچی" نوشته‌ی دن براون بوده‌است عبارت است از این‌که کلمه‌ی بافومت رمزگشایی شده‌است و ترجمه شده تا معنای "سوفیا" یا خرد بدهد.

2.بافومت لوی

رمز گشایی نمادهای روی مجسمه شیطان

معروف‌ترین تصویر مدرن از بافومت در 1856 توسط محقق فرانسوی علوم غریبه الیفاس لوی، در کتاب جادوی متعالی: دکترین و آیین آن، به تصویر درآمده بود.

او یک هرمافرودیت بالدار را با مشعلی در میان شاخ‌هایش و یک پنج ضلعی بر پیشانی تصویر کرد.

روی بازوهایش کلمات لاتین SOLVE (جدایی) و COAGULA (ملحق شدن) وجود دارد – نیروهای "وصل و فصل" غصب شده از خداوند.

نقاشی لوی الهامی بود برای بنای یادبود جدید معبد شیطانی.

گریوز می‌گوید" این بنا تمام این تضادهای دوگانه را دربر می‌گیرد – بالا و پایین، بخش حیوان، بخش انسان، مرد و زن.

این مجسمه اضداد را در برمی‌گیرد و تضادها را مقدس می‌شمرد."

مطلب مرتبط: 10 بزرگ‌تـــرین آیین و فرقه شـــیطان پرستی در دنیا

3.سلام دو انگشتی

دو انگشت دست راست رو به ســـمت بـــالا و دو انگشت دست چپ رو به سمت پایین، به معنای ”همان چـیزی که در بالا است، در پایین نیز هست”.

این کلمـات و ژست‌های همـراه آن بـرای محققین علـوم غریبه آشـنا هسـتند. این‌ها از کارهـای قـدیمی هـرمس ترسگیسـوس گرفته شـده‌اند، که نوشـته‌هایش در طـول دوره‌ی رنسانس و اصلاحات معروف شدند.

این عبارت هم‌چـنین در ارتبـاط با علم، کائنـات و خداوند نـیز به کـار می‌رود اما لـوی نوشت بـافومت او، با این ژســـت، ”همـــاهنگی کامل رحمت با عـــدالت را نشـــان می‌دهد.”

4.دو کودک

رمز گشایی نمادهای روی مجسمه شیطان

گریوز می‌گوید: ”ما امیدواریم کودکان این مجسمه را به عنوان یک کار هنری زیبا ببینند – هیچ چـیزی بـرای تـرس وجود ندارد. بچه‌ها نماد همین موضوع هستند”.

“صـــورت بز یک بیـــان خنـــثی است. اگر شـــما بـــدون دانسته‌های فرهنگی به آن نگاه کنیـد، شـیطانی، وحشی یا هیولایی نیست- برخلاف آن‌چه مردم انتظار دارند.”

اما آیا واقعا هیچ دلیلی بـرای تـرس کودکـان از شـیطان وجود ندارد؟

گریــوز می‌گوید: “من فکر نمی‌کنم کودکــانی که بــدون پیش‌آگــاهی از طریق تبلیغــات به ســمت بنــای یــادبود می‌روند چیز ترسناکی درباره آن پیدا کنند.

” اما ما نمی‌خواهیم به کودکـان تلقین کـنیم. در بیشـتر مواقع کودکــان مجبــور به پــذیرش دین می‌شــوند. این چیزی است که ما قصد انجامش را نداریم.”

مطلب مرتبط: آیا دین و علم تضاد دارند؟

5.عصای چاووش

روی شکم بافومت یک سمبل یونـانی قـدیمی از دو مـار در هم تنیــده در کنــار یک عصا وجــود دارد - عصــایی که توسط هرمس و جلودارها حمل می‌شد.

عصــای چــاووش نمــاد تجــارت، مــذاکره و روابط متقابل است و توسط لوی با بافومت همراه شده‌است.

به گفته‌ی گریوز” بـرای ما این نمـاد صـلح میـان تضـادها است - مانند داشتن یک بنای یادبود شـیطان در کنـار یک یادبود مسیحی.

ما فکر می‌کنیم که قرار گرفتنش در کنـار ده فرمـان یک پیـــام قدرتمند است -شـــما می‌توانید این دوگانگی‌ها را بدون تضاد داشته باشید.”

6.پستان‌ها

بـافومت لـوی یک هرمـافرودیت، با پسـتان بـود، گریـوز می‌گوید ”اما ما پســـــــتان‌ها را برداشـــــــتیم”. معبد نمی‌خواست به مبـاحث جنسـیتی وارد شـود که احتمـال

داشت آن‌ها را از آن‌چه پیام مهم‌تر بـافومت می‌دانسـتند منحرف کند.

در عوض، او می‌گوید، پسر و دختر، “دوگـانگی مـرد-زن” دیده شده در بافومت لوی را نشان می‌دهد.

1. شکل پنج ضلعی

پنج‌ضــلعی دیده‌شــده هم بر پیشــانی بــافومت و هم بر تاج‌وتخت پشت او، یک نماد شیطانی شناخته شــده است - و غالبا به شکل وارونه ظاهر می‌شود.

صلیب سنت پیتر نیز معمــولا وارونه است- همان‌گونه که در جشن پرده‌برداری معبد شیطانی بود.

گریوز می‌گوید “این وارونگی، ادراک شـیطان است. این وارونگی از افراد می‌خواهد که زمینه‌های فـرهنگی خـود را بـازبینی کننـد، به شـواهد بنگرند و ارزش‌های‌شـان را دوباره بازبینی کنند.

شـما با دیـدگاه نهادینه شـده‌ی مـذهبی به‌عنـوان داوران صحت اخلاقی، دیدگاه یک‌سویه‌ای دارید.

این امر مـانع آن‌ها می‌شـود که بررسی کنند آیا امـروزه در مســائلی مانند ازدواج همجنس‌گراها و حق تولید مثل اشتباه کرده‌اند یا نه.

درست است، شما مجبور نیستید با شیطان همراه شوید تا آن دلایل را بپذیرید. اما تصویر شیطان در این مجسمه برای ما طنین انداز می‌شود.

8.مشعل میان شاخ‌ها

گریوز می‌گوید "مشعل دانش همـان شـاخ میـانی است- دســتیابی به دانش را ســتایش می‌کند. ما ارزش بــالایی برای آن قائل هستیم – این مورد به طور کلی در کــانون اعتقادات ما قرار دارد".

آن‌گونه که لــوی نوشــته است: "شــعله‌ی دانــایی که در میان شاخ‌های بافومت می‌درخشد، نور جادویی از تعادل جهانی است، تصویر برتری روح بر ماده است، همانگونه که شــعله، درحــالی که به مــاده مرتبط اســت، بــالای آن می‌درخشد."

9.نوشته‌ها

این‌ها باید زودتر اضـــافه می‌شـــدند اما معبد شـــیطانی جزییــات طرح‌هــای خــود را در 2014 در بیــانیه‌ای اعلام کرد.

در جلوی مجسمه، بالای پنج‌ضـلعی وارونـه، یکی از هفت اصل اساسی معبد شیطانی قرار خواهد داشت: روحیه‌ی شفقت، خـرد و عـدالت باید همیشه بر نوشـتار یا گفتـار غالب باشد."

در پشت این مجسمه‌ی سنگی پیامی از کار نمایشی لورد بـــایرون را نشـــان می‌دهـــد، قابیل که می‌خواند: "پس شـیطان که بـود؟ کسی که به تو اجـازه نمی‌دهد زنـدگی کـنی، یا کسی که کـاری کـرد بـرای همیشـه، با لـذت و قدرت دانش، زندگی کنی؟"

1. معبد شیطانی

رمز گشایی نمادهای روی مجسمه شیطان

این گروه خودشان را به عنوان” شیطان‌پرست، سکولار و پیشروان آزادی فردی تعریف می‌کنند.”

“ ما پیکر شیطانی را به عنوان نماد موروثی انسان، نشان‌دهنده‌ی شورش ابدی، پرسش روشن‌فکرانه و آزادی فردی می‌دانیم نه یک موجود یا الهه‌ی مافوق طبیعی.

ما به‌صورت گسترده فعالیت می‌کنیم و در امورات عمومی مشارکت می‌کنیم، درجاهایی‌که ممکن است از دیدگاه‌های منطقی شیطانی بهره بگیریم.”

رمزگشایی از یک معمای عجیب و ترسناک

نزدیک به 100 تا 200 میلیارد کهکشان در جهان هستی وجود دارد. هر ستاره حداقل یک سیاره در کنار خود دارد و از هر 6 سیاره یکی به زمین شباهت دارد. با همه این اوصاف تنها موجودات زنده کشف‌شده جهان، در زمین زندگی می‌کنند.

این موضوع البته نظر مردم را در مورد وجود بیگانگان در میان ما تغییر نداده است. حدود 40 درصد از آمریکایی‌ها بر این باور هستند که بیگانگان و موجودات فضایی در نقطه‌ای از جهان هستی زندگی می‌کنند و 35 درصد از این افراد باور دارند که در بخشی از تاریخ، بیگانگان در میان ما حضور داشته‌اند.

11 درصد از افرادی که در نظرسنجی‌های مختلف شرکت می‌کنند بر این باورند که امروزه نیز بیگانگان در میان ما زندگی می‌کنند و تعداد زیادی از آن‌ها در مشاغل و جایگاه‌های سطح بالا حضور دارند. دراین‌بین افرادی هستند که به سفر در زمان نیز اعتقاد دارند و باور دارند نوع متفاوتی از بیگانگان زمینی در بین ما به فعالیت‌های روزمره مشغول هستند.

وقتی گوریل را نمی‌بینیم!

درصورتی‌که موجودات فضایی را چیزی شبیه به یک گوریل در نظر بگیریم، غیرممکن است که با عبور آن‌ها از میان جمعیت، متوجه این موجودات چشمگیر نشویم. همین موضوع در مورد فضایی‌ها نیز صدق می‌کند. ما باور داریم که با توانایی‌های فعلی خود می‌توانیم یک

موجود فضایی و بیگانه را مشاهده و درک کنیم. در ذهن ما موجودات فضایی شکل و ظاهری مشخص دارند.

در آزمایش «اثر یک گوریل»، به تعدادی از مردم گفته می‌شود تا یک توپ را در میان خود پرتاب کنند و تعداد دقیق پرتاب‌ها را نیز به خاطر بسپارند. در حین انجام این بازی ساده یک فرد با لباس گوریل از میان مردم می‌گذرد، اما تنها نیمی از بازیکنان متوجه حضور گوریل می‌شوند. در واقع ذهن انسان آن‌قدر روی عادات همیشگی خود متمرکز می‌شود که موجودی به این بزرگی را از تصویر ارسالی حذف کرده است.

با داشتن چنین ذهنی که تصاویر همیشگی و ساده را به این شکل احمقانه حذف می‌کند و نادیده می‌گیرد، چگونه می‌شود انتظار داشت که موجوداتی خلاف عادات همیشگی ذهنی و علمی انسان کشف شوند. موجود بیگانه و فضایی می‌تواند شکلی بسیار متفاوت از حیات را تجربه کند. می‌تواند آن‌قدر باهوش باشد که در ملزومات جسمی نگنجد و می‌تواند آن‌قدر ساده و کوچک باشد که توسط انسان نادیده گرفته شود.

شاید بیگانگان تنها از نوعی ماده تاریک تشکیل شده باشند و یا حتی شکل فیزیکی نداشته باشند. مسائلی که ما به‌درستی درک نمی‌کنیم و تنها برای ما یک فرضیه یا نظریه به‌حساب می‌آیند. با این تفاصیل، تصور بسیاری از اتفاقات عجیب و غریب در زندگی روزمره ما ساده‌تر می‌شود. اتفاقاتی که هیچ توضیح مشخص علمی، اخلاقی و مذهبی برای آن‌ها وجود ندارد.

در این زمینه می‌تـــــوان پا را فراتر از این گذاشت و به مسائل ارتباطی بیگانگان نیز فکر کرد. در بـاور ما صـدا، نـور و لمس از سـاده‌ترین راه‌هـای ارتبـاطی به‌حسـاب می‌آیند. بیگانگـانی را تصـور کنید که درست مثل گربه‌ها از طریق بو با همـدیگر در ارتبـاط هسـتند. ممکن است میلیون‌ها راه ارتبـاطی در جهـان هسـتی وجـود داشـته باشد که ما از آن‌ها بی‌خبریم و ما هم‌چنان قصد داریم با استانداردهای زندگی خود، به دنبال حیات بیگانه بگردیم.

من در مقابل شما هستم

می‌خواهیم یک فرضیه جـذاب دیگر را با هم مـرور کـنیم. سیاره‌ای را تصور کنید که در آن موجوداتی باهوش مانند انسـان زنـدگی می‌کنند. در این سـیاره این موجـودات به علم و دانش مرتبط با هـــوش مصـــنوعی دست پیـــدا کرده‌اند و سـال‌ها در میـان انـواع ربات‌هـای هوشـمند زندگی کرده‌اند.

این ربات‌های هوشمند خسته از بی‌عدالتی‌های موجودات ساکن این سیاره، شکل سنتی حیات را در سیاره مـذکور نابود کرده‌اند و حالا خـود قـدرت را به‌دست گرفته‌اند. در سـیاره‌ای که سـال‌ها از زمین جلـوتر اسـت، ممکن است شکل سنتی حیات با زندگی دیجیتال جایگزین شده باشد.

ما ربات‌ها را موجوداتی فلزی تصور می‌کنیم که به‌آرامی راه می‌رونـد، اما یک ربـات می‌تواند یک برنامه پیشـرفته کـامپیوتری باشد که به‌جـای جهـان فـیزیکی، در دنیـای مجازی زندگی می‌کند. نوعی متفـاوت از حیـات که زنـده اسـت، احسـاس دارد، از قـدرت تصـمیم‌گیری برخـوردار

است و ممکن است همین الان نوشته‌های من و شما را مطالعه کند.

چنین موجودی می‌تواند به‌راحتی از سیاره‌ای به سیاره دیگر منتقل شود، با فناوری دیگر موجودات هماهنگ شود و مانند یک ویروس کامپیوتری فراتر از زمان خود، در بین ما زندگی کند.

من خود شما هستم

فراتر از همه مسائل ذکر شده ممکن یک نوع از حیات سنتی یا شکلی از حیات مدرن و هوشمند کامپیوتری، توانایی زندگی در بدن انسان را داشته باشد. بسیاری از ویروس‌های شناخته‌شده و ناشناخته ممکن است نوعی از حیات متفاوت باشند که به جسم و زندگی ما نفوذ کرده‌اند.

این ویروس‌ها می‌توانند یک سرماخوردگی ساده باشند و یا حتی یک همزاد ناشناخته در وجود ما که بسیاری از تصمیمات ما را کنترل می‌کند. اگر انسان را یک حیوان هوشمند در نظر بگیریم، محتمل است که تمامی چیزی که از آن به‌عنوان زندگی یاد می‌کنیم، حاصل تلاش یک بیگانه برای زنده ماندن باشد. همین تفاوت ساده بین انسان و دیگر موجودات زمین باعث شده تا تعدادی از دانشمندان بر این باور باشند که در واقع انسان بیگانه‌ای بر روی زمین است.

بیگانگان به قتل رسیده‌اند؟

نظریات دیگری در مورد وجود بیگانگان بر روی زمین وجود دارد که هرچند دلیل خاصی برای اثبات آن‌ها وجود

ندارد، اما می‌توان با دیدگاهی عقلانی به آن‌ها نگاه کرد. تصـــور کنید که یک موجـــود فضـــایی در دوران پیش از تاریخ، یا حـتی همین چند صد سـال پیش به زمین بیاید و قصد داشته باشد با انسان‌ها ارتباط برقرار کند.

شـانس بسـیار زیـادی وجـود دارد که انسـان‌ها چـنین موجـودی را به قتل رسـانده باشـند. تـرس از تفاوت‌هـا، حتی در دنیای هوشمند امروزی نـیز بـرای انسـان وجـود دارد. ما انسان‌هایی متفـاوت با شـکل عمـومی جامعه را از میان خود حـذف می‌کـنیم. چه تضـمینی وجـود دارد که موجوداتی با این سطح از تفاوت را حذف نکرده باشیم؟

چه تضمینی وجود دارد که همین امـروز در آزمایشـگاهی در نقطه‌ای دورافتاده، شکلی از بیگانگان زنـدانی نشـده باشـــند و مـــورد آزمـــایش قـــرار نگیرند. با نگـــاهی به فعالیت‌هـای روزمـره سیاست‌مداران جهـان و البته حس رقـابت کشـورهای مختلـف، این موضـوع چنـدان دور از ذهن نیست. این‌که موجـــودی بیگانه به زمین بیایـــد، اما خیلی زود به یک پرونده فوق سری تبدیل شود.

من بیگانه نیستم

هرکسی که با دنیای علم و فناوری آشنایی اندکی داشته باشد بـــدون شک نـــام ایلان ماسک را شـــنیده است. دانشمند، تاجر و مدیر مشهور پروژه‌های مختلف فناوری و علمی که این روزها به تأثیرگـذارترین شخصـیت علمی دنیا تبدیل‌شده است. در میان تمـامی فعالیت‌هـای جـدی ایلان ماسک یک شوخی مشهور وجود دارد.

علاقه‌منـدان به تئـوری وجـود بیگانگـان در میـان ما بـاور دارند که ماسک یک بیگانه با آی‌کیو بسـیار بـالا است که

خود را جای انسان‌ها جا زده! نکته جالب در این داستان این است که ماسک هم به این شوخی پاسخ داده:

«فکر می‌کنم این یکی از مهم‌ترین پرسش‌ها در دنیای فیزیک و فلسفه باشد. آیا بیگانگان در میان ما زندگی می‌کنند؟ بعضی‌ها فکر می‌کنند که من یک بیگانه هستم. اما باید این موضوع را روشن کنم که من یک بیگانه نیستم. البته در نظر داشته باشید که حتی اگر بیگانه بودم، باز هم پاسخم به این پرسش یک نه ساده بود.»

جدا از این‌که ایلان ماسک یک بیگانه است یا نه، تصور این‌که موجودات یا انسان‌هایی بیگانه در میان ما زندگی می‌کنند چندان ساده نیست. بدون شک ما انسان‌هایی را با قدرت‌هایی فراتر از توانایی‌های معمول جامعه دیده‌ایم، اما آیا این انسان‌ها بیگانگانی هستند در میان ما؟ من اگر یک بیگانه بودم بدون شک سعی می‌کردم توانایی‌های خودم را از تمامی انسان‌ها پنهان کنم.

پرسش مهم‌تر این است که اصلاً چرا باید یک گروه از موجودات بیگانه به زمین بیایند و در میان ما زندگی کنند. اگر یک نوع از حیات به قدرت سفر در سیارات رسیده باشد و بتواند شکل فیزیکی خود را تغییر دهد، بدون شک به این توانایی رسیده که بدون نیاز به حضور فیزیکی، اطلاعات لازم را جمع‌آوری کند. مگر یک سیاره در میان میلیون‌ها میلیون سیاره چه جذابیتی برای چنین موجوداتی دارد که برای بودن بین انسان‌ها تا این اندازه خطر کنند؟

کشاورزی فضایی

تئوری دیگری از حیات بر روی زمین وجـود دارد که به آن کشاورزی فضایی می‌گویند. این تئوری بر این باور است که زمین یک آزمایشــگاه کوچک بــرای موجــوداتی فــرا انســانی است که هرازچنــدگاه نــوع و گــونه‌ای جدید از حیات را به آن اضافه می‌کنند.

در ژانویه 2015 یک گــروه از دانشــمندان بریتانیــایی، نوعی دانه را کشف کردند که هیچ شباهتی به حیات روی زمین نداشت. این دانه که شـامل شـکل متفـاوتی از ژن بــود بر روی نــوعی خــاص از فلز قــرار گرفته بــود. یک مرکز فلــزی و با ســطحی از ژنی خــاص از موجــودی ناشناخته.

دانشــمندان با بررسی این دانه میکروســکوپی نظــرات متفاوتی ارائه کردند. یکی از نظرات این بود که این دانه توسط موجـودات فضـایی و بیگانگـان به زمین فرسـتاده شـده تا کشـاورزی حیـات در زمین ادامه پیـدا کند. هرچه که بــود این دانه از ســطح علمی ما فراتر بــود و شــاید همین موضوع باعث شده تا چنین تفکری بین دانشمندان مذکور پیش بیاید.

اگر فرضیه کشاورزی فضـایی را درست در نظر بگـیریم، یعــنی در حــال حاضر ما توسط موجــودات، موجــود یا نــیرویی فراتر از آن‌چه که تـاکنون دیـده‌ایم، مشـاهده و کنترل می‌شویم. نیرویی که بـذر ما و دیگر موجـودات را در زمین کاشــته و حــالا در مرحله برداشت به نتیجه این آزمایش نگـاه می‌کند. نظـریه‌ای علمی که ممکن است به باورهای مذهبی ادیان مختلف نیز نزدیک باشد.

نگـرانی زیـادی از نظریه کشـاورزی فضـایی وجـود دارد، زیرا ممکن است بیگانگان با ارسال چنین ژن‌هـایی، قصد تغییرات ژنتیکی در موجودات روی زمین را داشته باشند. یک فرا ویروس قدرتمند می‌تواند نسل انسان و بسیاری از موجودات را منقرض کند. آیا ویروس‌ها و بیماری‌هـای جدید توسط موجـــوداتی بیگانه به وجـــود آمده‌انـــد؟ متأســـفانه ما تـــاریخچه‌ای روشن از اغلب بیماری‌هـــای ویروسی در اختیار نداریم.

بیگانگانی که رفتند

حـالا اگر بـاور داشـته باشـیم که بیگانگـانی بـاهوش‌تر از انسان در جـایی از این جهـان هسـتی ناشـناخته زنـدگی می‌کننـــد، چه تضـــمینی وجـــود دارد که تـــاکنون به زمین نیامده باشند و زمین را تـرک نکـرده باشـند؟ موجـوداتی باهوش‌تر از انسان احتمالاً می‌دانند که بهتر است شـکل کلی یک سیاره، با زمان و سرعت خود پیش برود. چـــنین موجـــوداتی زمین را مشـــاهده و بررسی خواهند کـــرد و به‌سرعت این سیاره نه‌چندان جذاب را ترک می‌کنند.

بسـیاری از افـراد بـاور دارند که شـکلی از فضـاپیماها و سفینه‌های غیرانسانی را مشاهده کرده‌اند. تصـاویری از چـنین فرایندهایی ثبت شـده است که به‌هیچ‌وجه امکـان بررسی صحت آن وجود ندارد.

بسیاری از پدیده‌ها و آثـار تـاریخی در جهـان وجـود دارند که توضیح علمی و منطقی برای آن‌ها ارائه نشـده است. اهرام مصر نمونه‌ای ساده و غیرقابل‌انکـار از پدیـده‌های است که با ذهن ما جور در نمی‌آید. ما هنوز نمی‌دانیم که یک قـــوم نه‌چنـــدان پیشـــرفته چگونه توانســـته چـــنین

ســــــــــازه‌هایی را تولید کند. هر آجر به‌کاررفته در این ساختمان‌های قدیمی، چندین برابر یک انسان است و حتی با علم امروزی هم ساخت چنین سازه‌هایی در این اندازه، کار چندان ساده‌ای به نظر نمی‌رسد.

تنهاترین موجودات جهان

با همه این اوصاف و وجود نشانه‌هایی عجیب و غریب، هنوز هم هیچ اثبات مشخصی برای وجود بیگانگان در بین ما یا خارج از دسترس ما وجود ندارد. آب که مهم‌ترین ماده تشکیل‌دهنده موجودات زمین است در یک ششم سیارات شناخته‌شده به اشکال مختلف وجود دارد.

مهم‌ترین موضوعی که در تشخیص نوعی از حیات خارج از زمین وجود دارد این است که ما در آغاز به نتیجه‌ای علمی از به وجود آمدن حیات بر روی زمین برسیم یا بتوانیم با استفاده از آب و بدون کپی‌برداری از ژن‌های موجود، یک موجود تک‌سلولی جدید را تولید کنیم. تا به امروز هرچه تلاش کردیم، هیچ آب و روغنی در کنار هم، موجودی جدید را به وجود نیاورده است. موضوعی که وجود یک نیروی فرا انسانی در تولید حیات را محتمل‌تر می‌کند.

در کنار دیگر علم‌ها، علم ریاضیات به ما اجازه می‌دهد تا احتمال وجود حیات در سیارات مختلف را اندازه‌گیری کنیم. با در نظر گرفتن وجود میلیون‌ها سیاره شناخته‌شده دیگر در جهان، احتمال وجود و تکرار به وجود آمدن حیات چندان دور از ذهن نیست. از سوی دیگر ممکن است ما تنهاترین موجودات هوشمند جهان هستی باشیم. درست مثل دو تاس که میلیون‌ها بار به

هــوا پرتــاب می‌کــنیم و تنها یک بــار به دو عــدد شش می‌رسیم.

روایتی از شهسواران معبد

ای شیطان! برو و با فریاد خویش هرکه را توانی از جای برگیر و با یاری سواران و پیادگان بر آن‌ها بتاز و در اموال و اولادشان شریک شو و به آن‌ها وعده‌های دروغ بده.

سوره‌ی اسرا - آیه 63

در این مقاله از منابع متعددی بهره گرفته شده است، اکثر این منابع از محققین ایالات متحده برگرفته شده است و منبع فارسی آن ترجمه تحقیقات نویسنده مسلمان ترک‌هارون یحیا است. این مقاله با رویکرد چرایی حمایت آمریکا از اسراییل و چرایی تمایلشان به ویرانی مسجدالاقصی و تاریخچه‌ی تشکیل این باور میپردازد. لینک فیلم این مقاله را که در دو بخش گذاشته می‌شود را می‌توانید در انتهای مقاله‌ی بعد دانلود کنید.

جنگ‌های صلیبی - اورشلیم

درسال 1905 پاپ اوربان دوم با تشکیل شورای عالی روحانیت تصمیم به جنگ برای تصرف اراضی مقدس گرفت. وی این جنگ را نبرد مقدس نام نهاد و لشکر عظیمی از صلیبیها فراهم آورد که از جنگجویان حرفه‌ای و ده‌ها هزار مردم عادی تشکیل شده بود. در این میان بخشی از شوالیه‌های بزرگ و صاحب نام که به شهسواران معروف بودند به قصد مطامع و غنائم بزرگ پای در عرصه‌ی نبرد گذاشتند.

دونالد کولو از دانشگاه ایلی نویز در این باره مینویسد که شهسواران فرانسوی سرزمینی‌های بیشتری

می‌خواستند و بازرگانان ایتالیـایی امیـدوار بودند تجـارت خـود را به بنـادر خـاور میانه گسـترش دهند. این گـروه خشن در سال 1099 به اورشلیم رسیدند و بعد از حـدود پنج هفته محاصـــــره وارد شـــــهر گردیدند و یکی از وحشیانه‌ترین مناظر تاریخ را به ثبت رساندند.

ریموند آگیل از مورخان صـلیبی این وحشی گـری را این گونه توصیف می‌کند:

مناظر عالی مشاهده می‌شـد، بـرخی از مـردان دل رحم ما سر دشمنان خود را بریده بودند و بـرخی دیگر آن‌ها را تیر باران میکردند تا از برجها به زیر افکنند و عده‌ای نـیز زنده در آتش سوزانده می‌شدند. تل‌هـایی از سر و دست و پای مسلمانان در خیابان‌های شهر دیده می‌شـد، اما در معبد سلیمان اوضاع بهتر بود و تا لگام اسبان خـون بـالا آمده بـود. پس از این کشـتار صـلیبیون بیت المقـدس را پایتخت خود قرار دادند و از فلسطین تا انتاکیه را قلمرو خـود اعلام کردند و شهسـواران معبد بـرای محـافظت از قلمرو خود در دیر سـلیمان فـرود آمدند ودر سـال 1118 فـــرقه‌ی شهســـواران معبد را پایه ریـــزی کردند و این همان‌جایی بود که اکنون قبه الصخره در آن قرار دارد.

این فرقه‌ی مسیحی که اکنـون بسـیار نـیز ثروتمند شـده بودند با خاخام‌هـایی آشـنا گردیدند که در ظـاهر یهـودی بودند ولی در عمل آییـنی متفـاوت را پـیروی می‌کردند. این آیین کابالا نـام داشت و ریشه آن به حـیرام میرسـید که برای سلیمان مجبور به بنایی بوده و پس از مرگ وی از این خفت آزاد گردیده است. گرایش اعضای این فرقه به آموزه‌های دوران فراعنه و استفاده از علایم کاهنی و ترکیب آن با علایم مسـیحی و اهـانت آشـکار به مسـیح و

دیـانت بـاعث گردید تا پـاپ کلمنت پنجم در سـال 1307 میلادی به همـراهی فیلیپ لوبل پادشـاه فرانسه اسـاتید اعظم فرقه را اعدام و فرقه را به ظاهر منهدم کند، اما بـاقی مانـده‌ی فرقه توانسـتند به اسـکاتلند گریخته و در پناه شاه اسکاتلند قرار گیرند واجـازه یابند آزادانه عقاید خود را تبلیغ کنند.

نویسـندگان کتـاب کلید حـیرام (Hiram Key)ـ دو مـورخ ماسـون به نام‌هـای کریسـتوفر نـایت و روبـرت لومـاس ونـیز مـورخ شـهیر انگلیسی نسـتا اچ وبسـتر، بر این عقیده‌اند که لژ اسکاتلند آغاز شکل گـیری گـروه و فرقه ایست که دو آرزو را سـرلوحه‌ی برنامه‌هـای سیاسی و اقتصـادی خـود قـرار دادند: نخست بازگشت به بیت المقدس و احیـای دوبـاره معبد شهسـواران تحت عنـوان معبد سلیمان و دوم، نظم نوین جهانی بر پایه اعتقـادات ملحدانه. جمله‌ای که سـرآغاز بسـیاری از سـخنرانی‌های جرج دابلیو بوش بوده وسال‌های سـال است که بر پشت اسکناس‌های دلار نقش بسته است.

NOVUS ORDO SECLOHIM = NEW WORLD ORDER

مـورخین بـراین عقیده‌اند که شهسـواران معبد به همـان راهی رفتند که خاخام‌هـای یهـودی بیت المقـدس رفته بودندو آن یافتن کابالا، بـدعتی از کاهنـان مصر بـوده که فلسفه و جهان بینی خاصی را تبلیغ میکرد. کابالا اگرچه به عنوان عرفان یهودی معروف شد اما آموزه‌های آن در تقابل کامل با توحید ادیـان قـرار داشـته و ریشه‌های آن به کاهنان ملحد فراعنه باز میگردد.

مورخ فرانسوی ”گوگو نو دموسو ”و نـیز مـورخ یهـودی ”تئودور ری ناخ” مینویسند که کابالا سـمی بی‌صـدا بـود که وارد عروق یهودیت گردید و تمـام آن را آلـوده کـرد و سلیمان ری ناخ، کابـالا را بـدترین انحـراف بشر توصـیف نمود و باعث تعجب گردید که چگونه دین موحد و قائل به وجــود پروردگــار عــالم با آمــوزه‌ای عجین می‌شــود که آشــکارا جــادو را تبلیغ و وجــود خــالق آســمانی را نهی می‌کند.

دراین خصوص دیگر مـورخ یهـودی، فیـبر الیـوت می‌گوید که کابــالا از مصر باســتان آمــده وســنتی بــوده است که برخی کاهنان بنی اسـراییل در مصر کـاهنی آموخته‌اند و به صـــــورت شـــــفاهی و نسل به نسل منتقل کردند و شهســواران معبد بر پــایه‌ی همین آموزه‌هــای شــفاهی فلســـــفه‌ای را پایه گـــــذاری کردند که معتقد به تکامل ماتریالیستی بوده و فرضیه‌ی خود را بر آشوب قرار داده وجهان را حاصل یک اتفاق میداند.

این توصیف به طرز شگفت انگیزی با دیدگاه علـوم جدید مطابقت دارد.(BIG BANG)

این عقاید در مرکز و پــایتخت فراماســونری نــوین و در کلیسای رزلین شاپل در 10 کیلومتری جنوب ادینبورگ و 15 کیلومـتری معبد شهسـواران مکتـوب می‌گشت. این کلیسا به گونه‌ای طراحی شـده که ظـاهر معبد هـیرود را به خــود بگــیرد و سراسر دیوارهــای آن با آثــار الحــادی پوشانده شده است. این کلیسا از لحاظ شباهت به معابد مصر باســـتان در سراسر اروپا نمونه نـــدارد و آنقـــدر الحادی است که هیچ کشیشی حاضر به انجـام مراسم در محـــراب آن نبـــوده است. این کلیسا پـــایه‌ی تفکر جدید

مسیحیانی است که در پی بازسازی معبد سلیمان بوده و به آبانجلیکال معروف‌اند.

کابالا معتقد به انسان محوریست و خدا همان "آدام کدمون" یا آدم اولیه است اما از آن‌جا که آدم و یهوه ارزش عددی برابر با 45 در زبان عبری دارند، فراماسون‌ها از عبارت یهوه و خدا استفاده کردند. بنابراین پایه‌ی فلسفه‌ی اومانیزم اروزه‌ی دنیا نیز ریشه در این آموزه‌ی شیطانی دارد و این مورد توسط "مالاچی مارتین "در کتابی با عنوان" کلید این خون "مورد تایید قرار گرفته است. او در کتاب خود بررسی میکنید که چونه کابالاییست و بازماندگان شهسواران معبد با نفوذ در سیاسیون و ثروتمندان توانستند آیین مسیحی را با مسیحیت نو جایگزین کنند که ریشه در اومانیزم کابالا داشت.

به قول نیچه، خدا مرد و "جی دی باک" در کتاب خود "ماسونری اسرار آمیز "می‌نویسد تنها خدایی که فراماسونری قبول دارد انسان است. بنابراین انسان تنها خدای موجود است و نشریه‌ی ماسون ترک مینویسد:"ما اذعان داریم که بالاترین کمال مطلوب رسیدن به اومانیزم و نظم سکولار جهانیست."

حال کافیست نگاهی به وضعیت جدید جهان انداخت، آیا دور از ذهن است که فراماسون‌ها در حال تکمیل دو آرزوی خود هستند؟! و آن‌ها برای تحقق آرزوهای خود چه راهکاری را برگزیده اند؟!

بررسی تاریخ تشکیل ایالات متحده و وضعیت پارلمان و روئسای جمهور این کشور به خوبی بر این گزینه صحه

می‌گـــذارد که فراماســـونرها بعد از انقلاب خـــود در فلسـفه‌ی نـوین جهـانی تصـمیم به مهـاجرت و تشـکیل کشوری ماسونیک و پرچمدار عقاید الحـادی میگـیرد تا با اسـتفاده از آن نخست نظم نـوین جهـانی را پایه گـذاری کنند وسـپس در تحقق آرزوی دوم خـود که تخـریب بیت المقـدس و سـاخت معبد سـلیمان و تشـکیل پـایتختی در حوالی دشت هرژمدون (آرماگدون) و نـیز بـازپس گـیری میراث شهسواران معبد است بکوشد.

از این حیث دکتر روبرت‌هارونیموس در پایان نامه‌ی خود به عنوان تحلیل تاریخی پیشـینه‌ی نشـان عـالی آمریکا و ارتباط آن با ایدئولوژی روانشناسی اومـانیزم به بررسی روند انتخـاب نشـان اعظم آمریکا میـپردازد که اکنـون بر روی اسکناس یک دلاری حک شده است.

این هـرم که در بـالای آن چشم جهـان بین نقش بسـته نمادی است از هرم خئوپس، مقبره فرعون و نـیز نشـان عالی انجمن‌هـای فراماسـونری. از سـوی دیگر نشـانه‌ای که در پرچم اسراییل دیده می‌شـود سـتاره‌ای است شش پر که از دو مثلث متساوی الاضلاع تشکیل شده است که اگرچه امروز آن را در میان مردم عادی به نشان یهودیت میشناســند اما اصل آن به کابــالا و مصر باســتان بــاز میگردد.

نشریه‌ی ماسـون تـرک دراین بـاره می‌گوید: اگر چه آیین یهود نیز یه غلط از این نماد به عنوان ستاره‌ی داوود یـاد می‌کند اما فراماســـون‌ها آن را در معنـــای حقیقی و مطلق آن اســتفاده می‌کنند و اگر شــما قائــده‌ی بــالا و قائده‌ی پایین را حذف نمایید نمـاد بی‌نظـری را که خیلی خوب میشناسید خواهید دید، یعنی پرگار و گونیا.

فراماسون‌ها (FreeMasons)ـ این عقیده را به سلیمان نسبت می‌دهند، آن‌ها این نبی بزگ الهی را پیامبر نمیدانند و وی را پادشاهی جادو گر میخوانند ومعبد وی را معبدی برای بت پرستی میشناسند. جالب آن است که یهودیان صهیونیست در سراسر دنیا نیز از عنوان King Solomon یا شاه سلیمان برای این پیامبر الهی استفاده می‌کنند. حال این سوال مطرح است که اگر صهیونیست‌ها معتقدند که این نشان یک نشان دینی نیست و نسبت با جادوگری مصر باستان دارد، چرا از آن در کنیسه‌ها و پرچم خود استفاده می‌کنند؟!

استفاده از این نشان در پرچم رژیم غاصب باعث واکنش تند خاخام‌های یهودی گردید که با اصل کابالا مخالفت می‌کردند واین نشان را ساختگی می‌دانسته و خواستار استفاده از "نموره" به عنوان نماد اصلی آیین یهود شدند. اما آیا استفاده از نشانه‌های فراماسونری در آمریکا و کسور دست ساخته‌اش اسراییل به همین دو مورد محدود می‌شود؟!

کشور آمریکا در 1872 با اتحاد 13 ایالت اعلام استقلال نمود و عدد 13 عدد مقدس ماسون‌هاست. و بنیان این کشور را فراماسون‌هایی بنیان گذاشتند که وارثان آیین الحادی و بت پرستی شهسواران معبد و قاتلین مسلمانان بیت المقدس بوده‌اند. (جرج واشینگتون، توماس جفرسون، بنجامین فرانکلین و جان آدامز)

پیش نویس اعلامیه‌ی استقلال آمریکا توسط بنجامین فرانکلین، دانشمند، سیاستمدار و رییس لژ فراماسونری ایالت پنسیلوانیا نوشته شده است. با انتخاب جرج واشنگتن، استاد اعظم لژی فراماسونری به عنوان

اولین رییس جمهور آمریکا، این ماهیت شیطان پرستانه پای بر عرصه‌ی وجود گذارد. اهمیت جرج واشنکتن برای ماهیت الحادی آمریکا به حدی است که نماد یادبود وی دقیق شبیه نمادی است که از شیطان درآیین‌های ماسونی تصویر می‌شود.

پیکره‌ای نیمه لخت با حالتی دقیقا مشابه بافومت یا همان بت شیطان. پس از سال 1776 تا سال 1783به مدت شش سال کمیته‌ای مامور تبادل نظر و ارائه‌ی پیشنهادهایی برای مهر اسناد و مدارک دولت آمریکا شده بود، این کمیته سرانجام این پیشنهاد را برای تصویب به کنگره ارائه کرد:

1ر گنجاندن نقش بخشی از هرم گیزا در برگیرنده‌ی 13 رده سنگ چین آن در سمت چپ اسکناس یک دلاری به گونه‌ای که راس هرم دارای فاصله‌ی چشم گیری از بدنه بوده و پیرامون خود را پرتو افکنی می‌کند.

2ر گنجاندن چشم جهان بین که در آیین ماسونی به معنای چشمی آزمند است که در پی منابع دست نخورده به دیگر کشورها خیره شده است.

3ر گنجاندن 13 پر و 13 شاخه‌ی زیتون و 13 ستاره در طرح عقاب آمریکا.

4ر گنجاندن مرامنامه‌ی معروف ماسون‌ها با این جمله: ما به خدا اعتقاد داریم (IN GOD WE TRUST).

5ر جمله‌ی بسیار مهمی که با زبان لاتین وبه این معنی در زیر نقش هرم ذکر گردیده است: نظم نوین جه--ان،

جمله‌ای که این روزها آشـکارا توسط روئسـای جمهـور آمریکا استفاده می‌شود.

جـــرج بـــوش پـــدر در ســـخنرانی‌ای که در ســـال 1992درهانتینگتون‌هـــاوس به چـــاپ رســـده است گفته است:

نظم نـوین جهـانی آرمـانی است بـزرگ که تنها ایـالات متحده‌ی آمریکا موقعیت اخلاقی و امکان حمایت از آن را دارد.

این جمله در حـــالی توسط ســـردمداران کـــاخ ســـفید با بی‌حیایی تبلیغ می‌شود که تاریخ آن به زمان ویزهـامپ و فراماسونری اشراقی برمیگردد و کامل آن چنین است:

نظم نوین جهانی و حکـومت آن باید ایجـاد گـردد، آن‌گـاه ضد مسیح برآن حکمرانی خواهد کرد.

وشاهد آن که آمریکا قصد دارد تا حکـومت شـیطان و ضد مسیح را بر زمین ایجاد کند، استفاده‌ی آشـکار از نمـادی است که در زمـــان روزولت به پشت اســـکناس یک دلاری اضافه شد و آن هرم و چشم جهان بین پرتو افکن است. این نمـاد شاخصه‌ی معـروف ماسـون‌های اشـراقی است که جهان را برای حکـومت ضد مسـیح آمـاده می‌سـازند و روزولت خود استاد اعظم و ماســون درجه‌ی مقــدس 33 بوده است. در زیر مهر عبارت نظم نوین جهـانی نوشـته شـده است و تـرتیب حـروف به گـونه‌ای است که اگر از اطراف هرم خطی رسم کنیم و سپس حـــروف A،S،N،O و M را به هم وصل نمـــاییم علاوه بر تشـــکیل کلمه‌ی MASON می‌توانید ســـتاره‌ی شش پر را نـــیز مشـــاهده کنید.

آیا این نشـانه‌ی آن نیست که اندیشه‌ی تشـکیل اسـراییل از سال‌ها قبل از هولوکاست در ذهن آمریکا وجود داشته است. از ســوی دیگر معمــاری شــهر واشــنگتن نــیز به گونه‌ای است که مـردم عـادی به آن لقب شـهر شـیطان داده‌اند و دکترهارونیموس در کتاب خود (Symbolis Of Aeerica)ـ پرده از اسرار این معماری مخـوف برمیـدارد. وی در چند نمونه اشـــاره می‌کند که کنگـــره آمریکا به گـــونه‌ای طـــراحی شـــده است که علاوه بر حظـــور در زاویه‌ی 33 درجه که از اعــداد مقــدس ماسونهاست از نمادهای معروف ماسونی نیز بهره مند می‌باشد.

افتتاح کنگره‌ی آمریکا نیز با مراسم و پوششی ماســونی برگذار شده و حتی در سنگ بنای یادبود آن علامت پرگار و گونیا وجود دارد. جـالب این‌جاست که ماسـون‌ها بـرای کشوری مسـیحی از گـذاره‌های روم باسـتان بهر برده‌اند به گــونه‌ای که نــام کنگــره را "کــاپیتول" که نــام گــرگ معـروف روم باسـتان است نهادند و از تبرهـای "فیسز" که نماد لژیون‌های روم باستان است بهره بردند.

رودخانه‌ای در آسمان

این دو رشته در آسمان چه هستند؟ رایج‌ترین رشته در سمت راست قرار دارد که در واقع کمان مرکزی کهکشان راه شیری می‌باشد. خورشید ما در دیسک کهکشان مارپیچی راه شیری می‌چرخد، به گونه‌ای که از داخل، این دیسک ستاره‌ای به شکل یک کمان روشن در سراسر آسمان دیده می‌شود.

کمان ستارگان کهکشان راه شیری در تمام سال دیده می‌شود - البته خارج از روشنایی شهر. رشته‌ای که به طور رایج مشاهده نمی‌شود در سمت چپ قرار دارد که نور منطقه البروج (زودیاک) است - این نور در واقع از غبار موجود در مدار خورشید در منظومه شمسی منعکس می‌شود. نور منطقه البروج در کنار خورشید درخشان‌تر است و در نتیجه درست قبل از طلوع خورشید یا پس از غروب خورشید بهتر دیده می‌شود. در برخی از غروب‌ها در شمال، به ویژه در حین ماه‌های مارس و آوریل، این روبان نور البروجی پس از غروب خورشید به وضوح به چشم می‌خورد. اخیرا مشخص شده که غبار البروجی بیشتر از دنباله‌دارهای عبوری از نزدیکی مشتری نشات گرفته است. فقط در زمان‌های خاصی از سال، این دو رشته پهلو به پهلوی یک‌دیگر در بخشی از آسمان دیده می‌شوند، همانند همین عکسی که مشاهده می‌کنید. در این‌جا، دو جریان نور شبیه لب رودخانه دیده می‌شوند؛ رودخانه‌ای در آسمان. این عکس پانوراما‌ی زیبا تقریبا سه هفته پیش در شمال جاتلند در دانمارک گرفته شده است.

زقوم

آیا آن بهـترین نـزولی (هـدیه‌ای) [است] یا درخت زقـوم 62

ما قرار دادیم آن را فتنه‌ای (مایه امتحانی) برای ظالمان 63

بدرســتی آن درخــتی [است] که خــارج می‌شــود در اصل (بیخ، بنیه و ته) جحیم (جهنم) 64

خوشه‌اش (میــوه و ثمــره‌اش) گویا آن همانند ســرهای شیاطین [است] 65

پس بدرستی ایشان حتما خورندگان از آن [هسـتند]، پس مملو (آکنده و پر) می‌کنند از آن شکمها را 66

سپس بدرستی بـرای ایشـان، بـرایش (بعد از خـوردنش) حتما آمیخته‌ای (معجــونی) از حمیمی (آب داغی) [است] 67

سـپس بدرسـتی مرجع (بازگشت) ایشـان حتما به سـوی جحیم (جهنم) [است]. آیه 68 سوره صافات

چه حیات نباتی (گیـاهی) و چه حیـات جـانوری (حیـوانی) هر دو منشــاء آبی داشــته ولی دو علت و دلیل متمــایز دارند. یکی نور است که نباتات داری ســبزینه (کلروفیل) را پدیدار می‌کند هم‌چنین سـلول حیـوانی انس را، این‌ها در ادامه حیات به نور مستقیم خورشـید نیـاز دارند. ولی دیگری مارج است که نباتـات دریـایی همچـون مرجانها و در خشــکی قارچها را پدیــدار می‌کند هم‌چــنین ســلول حیــوانی جن را، که بــرای ادامه حیــات نیــازی به تــابش

مستقیم نور خورشید ندارند. جهت این‌که بیولـوژی آن‌ها با ســبزینه داران و ریشه داران متفــاوت است. قارچها برای رشد و حیات نیاز به محیطی گـرم و مرطـوب دارند که این شرایط در جهنم به صورت ایده‌آلی برقرار است. حیات و تغذیه آن‌ها و مرجانها نسـبت به گیاهـان خشـکی به قدرتی متفاوت است که آن‌ها را بیشتر شبیه حیوانات و جانوران می‌کند.

به نــام خداونــدِ رحم کننــدهِ (بخشــنده، گذشت کننــده) مهربان (با شفقت، با عاطفه)

آیا داده شد تو را حدیث پوشاننده (قیامت)

صورتهایی در چنین روزگاری سرافکنده‌ای [باشد]

عمل کننده‌ای رنج کشنده‌ای (مصیبت زده‌ای) [است]

کشیده می‌شود آتشی سوزاننده‌ای را

نوشانده می‌شود از چشمه‌ای داغی (جوشانی)

نیست برایشان طعامی مگر ضریعی (زقومی)

نه چــاق می‌کند و نه بی‌نیــاز (برطـرف، سـیر) می‌کند از گرسنگی

..... غاشیه

سپس بدرستی شماای گمراهان [و] تکذیب کنندگان 51

حتما خورندگان [هستید] از درختی از [نوع] زقومی 52

پس پر کنندگان [هستید] از آن شکمها را 53 واقعه

قارچ‌های خوراکی هر چند مقوی هستند و ارزش غـذایی خوبی دارند ولی موادی حجیم و کم انرژی و زود هضمی هستند. برای این‌که 90 درصد آن‌ها را آب تشکیل می‌دهد که در صـورت تغذیه جهت سـیر شـدن، میبایست مقـدار زیـادی از آن خـورده شـود. در حقیقت زقـوم به نـوعی قارچ و جزو خانواده بزرگ آن‌ها محسوب می‌شود. تشابه بسـیار زیـادی مـابین بالاتنه اکـثر قارچها و سر طایفه جنیان (سرنشینان یوفو) وجود دارد.

و اصـحاب (اهل) شـمال (بد شـگون)، چیست اصـحاب شمال 41

در باد گرمی و آب داغی 42

و سایه‌ای از دودی (سیاهی) 43

نه خنکی و نه کرامتی (پذیرایی) 44

بدرسـتی ایشـان بودند قبل از آن خوشـگذرانان (عیش و نوش کنندگان) 45

و اصرار میکردند برای پیمان شکنی (گناه، تمـرد) بـزرگ. 46 واقعه

جهنم در قرآن تاریک و سـیاه توصـیف شـده است و این برای رشد قارچها ایده‌آل است.

آیا ندیده‌ای که چگونه زد خداوند مثالی را، کلمه‌ای پـاکی همچـون درخـتی پـاکی [است که] اصل آن (تنه و ریشه آن) ثـابتی (پابرجـایی) و فـرع آن (شـاخه و بـرگ آن) در آسمان [باشد] 24

میدهد (می‌آورد) خــوردنیش (میــوه‌اش) را هر (تمــام) زمــان به اذن ســرورش و میزند خداوند مثالها را بــرای انسیان (مردم)، باشد برای ایشان که متذکر شوند 25

و مثال کلمه‌ای خبیثی (کـثیفی) همچـون درخـتی خبیـثی (کــثیفی) [است که] کنــده شــده (بر جهیــده، پریــده) از بالای زمین، نیست برایش از قـراری (پایـداری و دوامی) 26

تثبیت می‌کند خداوند کسانی را که ایمان آوردند به سخن ثـابت در زنـدگانی دنیا و [هم‌چـنین] در آخـرت، و گمـراه می‌کند خداوند ظالمان را و عمل می‌کند خداوند آن‌چه را که میخواهد. 27 ابراهیم

عمر بعضی از درختــان بیش از هــزاران ســال تشــخیص داده شـــده ولی عمر قارچها بســیار کوتـــاه و زودگـــذر (فصلی) است. این درختان با ریشه‌های گلفت و طولانی که در زمین دارند در مقابل توفان، سیل و حـتی زلزله و رانش زمین بسـیار مقـاوم هسـتند تا حـدی که می‌توانند جلـــوی فرســـایش خـــاک و رانش زمین را بگیرند. ولی قارچها بسیار سست و ناپایدارند و به راحــتی از خــاک یا چوب کنده و جدا میشوند. درختان و گیاهان برای رشد از املاح و ترکیبات شیمیایی محلول در آب خاک و هم‌چـنین عناصر موجود در هـوا اسـتفاده می‌کنند و قـادر به تولید ترکیبـــات آلی هســـتند، ولی قارچها از ترکیبـــات آلی همچون سلولز و بقایای حیوانی و گیاهی تغذیه می‌کنند. بعضی از آن‌ها از بافتهـای زنـده حیـوانی و گیـاهی نـیز تغذیه می‌کنند. همـــــــانطور که می‌دانیم قارچها فاقد هرگونه ریشه همانند ریشه درختـــان و گیاهـــان هســـتند هم‌چنین آوند نیز ندارند.

قارچها موجوداتی هتروتروف بوده، فاقد ریشه، ساقه و برگ هستند و در یکی از پنج سلسله موجودات زنده قرار داده شده‌اند. این موجودات به علت فقدان کلروفیل (سبزینه) قادر به سنتز مواد آلی نیستند و در نتیجه ناگزیرند به صورت ساپروفیت بر روی مواد آلی مرده گیاهی و جانوری و یا به صورت انگل بر روی یاخته‌های زنده و یا داخل آن‌ها زیست کنند. نوع دیگر زندگی، همزیستی قارچها با دیگر موجودات است که در میکوریزا و گلسنگها دیده می‌شود.

ساختار قارچ:

ساختار اغلب قارچها از رشته‌ها و یا ریسه‌های نخی شکل به نام هیف تشکیل شده است. در قارچهای پست، ریسه‌ها یا هیفها فاقد دیواره عرضی هستند. انشعابات هیفها یا ریسه‌ها شبکه‌ای به نام میسیلیوم را بوجود می‌آورند. شبکه میسیلیوم را می‌توان به صورت کپک بر روی مواد آلی مختلف مشاهده کرد. آنزیمهایی که توسط قارچهای مختلف بوجود می‌آیند می‌توانند انواع مواد آلی را تجزیه کرده و به مواد ساده‌تری مبدل کنند. قارچها از لحاظ ساختار یاخته‌ای جزء یوکاریوتها هستند که در اطراف هسته و دیگر اجزای یاخته غشای دو لایه وجود دارد. در اطراف یاخته، دیواره یاخته‌ای حاوی کیتین قرار می‌گیرند.

بعضی از قارچها برای خوردن بسیار خوشمزه و مقوی هستند. در کشورهای مختلف، در تهیه انواع غذاها از قارچ استفاده می‌کنند. در تهیه سوپها، سالادها و سس‌ها، از قارچ به عنوان نوعی پروتئین گیاهی استفاده می‌کنند. اما به خاطر داشته باشید که برخی

انواع قارچها سمی هستند و ارزش غذایی ندارند، اگر چه ممکن است که ظاهرشان به قارچ‌های خوراکی شبیه باشد. سم در قارچها مثل نکوتین در توتون و تنباکو برای جلوگیری از تغذیه توسط دیگران و تداوم نسل و بقا عمل می‌کند و به نوعی سیستم دفاعی در مقابل آفات منجمله حشرات محسوب می‌شود از این رو مورچه‌ها در زیر زمین برای تغذیه خود، قارچ خوراکی پرورش می‌دهند تا با خوردن قارچهای سمی دچار مسمومیت و مرگ نشوند. یکی از سمی‌ترین قارچها کلاه مرگ است که می‌تواند در عرض 12 ساعت باعث مرگ انسان شود. گونه‌های سمی دیگر تولید بیماری شدید می‌کنند اما بندرت باعث مرگ انسان بالغ می‌شوند.

بنابراین کندن قارچهایی که در جنگل می‌رویند خطرناک است؛ چون تشخیص سمی یا خوراکی بودن قارچ کار ساده‌ای نیست و تنها افراد با تجربه و متخصص قادرند که قارچ سمی را از خوراکی تشخیص دهند. چنین افرادی را شکارچیان قارچ می‌نامند. شغل این افراد بسیار سخت و حساس بوده و گاهی یک بی‌دقتی در تشخیص نوع قارچ، منجر به مرگ آن‌ها می‌شود.

خواص شیمیایی قارچ:

بسیاری از گونه‌های قارچ، برای سالیان متمادی به عنوان داروهای خانگی مورد استفاده قرار می‌گرفته است. این گونه قارچها خواص ضد سرطان و یا ضد ویروسی داشته و برخی از آن‌ها عملکرد سیستم ایمنی بدن را بهبود می‌بخشند. پنیسیلین نوعی آنتیوبیوتیک است که از قارچ (نوعی کپک) بدست می‌آید.

بعضی انواع قارچها، اثرات مثبت ذهنی و روانی دارند. گفته می‌شود که این قارچها را مردمان قبایل شمال سیبری و هم‌چنین دزدان دریایی، قبل از نبرد استفاده می‌نمودند. این قارچها وضعیت روانی افراد را قبل از شروع جنگ، بهبود می‌بخشید.

به دلیل همین اثرات مثبت قارچها، در برخی جشن‌های مذهبی از آن‌ها استفاده می‌کردند. در گذشته از برخی انواع قارچها برای روشن نمودن آتش استفاده می‌نمودند و به آن‌ها لقب فندک می‌دادند.

و رویانیدیم برایش درختی از صیفی (یا کدو) 146 صافات

در واقع در ادبیات قرآنی همه نباتات شجر معرفی شده‌اند و شجر را ما در فارسی درخت ترجمه می‌کنیم ولی در عربی به معنی نسل نیز میباشد.

و زمانی که گفتیم برای تو که بدرستی سرورت احاطه کرد به انسیان (مردم) و قرار ندادیم رویا (خواب)، آن را که نشانت دادیم، مگر فتنه‌ای برای انسیان و [هم‌چنین آن] درخت ملعون (مورد لعن و نفرین) در قرآن، و میترسانیم ایشان را پس نمی‌افزاید ایشان را مگر طغیانی بزرگی. 60 اسراء

این شجر به طور حتم یک نوع قارچ است که می‌تواند در سطح زمین بروید و یا این‌که برای خود میزبان داشته و زندگی انگلی روی درخت داشته باشد.

آن‌ها می‌توانند با تجزیه سلولز (چوب تنه و پوست) درختان تغذیه و رشد کنند برای این‌که این درختان

سیستم دفاعی در برابر رشد و نمو قارچها ندارند و هر چند که آن‌ها فصلی بوده و حیات درختان را به مخاطره نمی‌اندازند. ظاهر و رنگ این‌ها می‌تواند برای انسان‌های ساده لوح و کم عقل خیلی فریبنده باشد و آن‌ها را تحریک به خوردن و یا مزه کردن کند. هر چند که گونه‌هایی از قارچهای صدفی سمی نبوده و در روی تفاله گیاهی منجمله کاه و ساقه برنج پرورش داده میشوند. بعضی از قارچها روی پوست سر رشد کرده و باعث ریزش دائمی مو در محل میشوند (کچلی).

و بدرستی مکان (تمکین) داده‌ایم شما را در زمین و قرار دادیم برای شما در آن معیشتها (گذران زندگی و حیاتها)، [جز] اندکی شکر نمیکنید 10

و خلق کرده‌ایم شما را، سپس صورتگری کردیم شما را، سپس گفتیم به ملائکه [که] سجده کنید برای آدم، پس سجده کردند بجز ابلیس [که] نبوده است از سجده کنندگان 11

[خداوند] گفت چه [دلیلی] منع کرد تو را که سجده نکنی زمانی که فرمان دادم تو را، [ابلیس] گفت من بهتری از او [هستم چرا که] خلق کردی مرا از آتشی و خلق کردی او را از گلی 12

[خداوند] گفت پس فرودآی (کم رتبه شو، پایین رو) از آن (مقام یا بهشت)، پس شایسته نمی‌باشد برای تو که تکبر (خود بزرگی) کنی در آن، پس خارج شو [که] بدرستی تو از خوار (کوچک و پست) شدگان [هستی] 13

[ابلیس] گفت فرصت (انتظـــار) بـــده مـــرا تا روزی که مبعوث میشوند 14

[خداوند] گفت بدرستی تو از چشم به راهان (منتظـران، فرصت داده شدگان) [هستی] 15

[ابلیس] گفت پس به [ســـــبب] آن‌چه که فـــــریب دادی (گمــراه و مغــرور کــردی) مــرا، حتما می‌نشــینم بــرای ایشان، راه تو آن مستقیم (درست، راست، پایدار) را 16

سپس حتما می‌آیم ایشان را از پیش رویشــان و از پشت سر ایشـــــان و از راستهای‌شـــــان و از چپهای‌شـــــان و نمی‌یابی اکثرشان را شکر گزاران 17

[خداوند] گفت خارج شو از آن ملامت (نکوهش) شــده‌ای دور از رحمتی (رانــده شــده‌ای)، حتما کسی را که تبعیت کند تو را از ایشــان، حتما لــبریز (لبــالب، آکنــده) می‌کنم جهنم را از شماها جملگی (دسته جمعی) 18

وای آدم ســـــاکن شو (مقیم شو) تو و زوجت بـــــاغ را (بهشت را)، پس بخورید شـــــما دو نفر از جـــــایی (هر طرفی که) خواستید شما دو نفر و نزدیک نشوید شما دو نفر به این درخت [که در صــورت نــزدیکی] پس میشــوید شما دو نفر از ظالمان 19

پس وسوسه (تحریک) کــرد بــرای آن دو شــیطان، بــرای این‌که آغاز (شروع) کند برای آن دو آن‌چه را که پوشــیده شده (مخفی، در نهان شده) بود از آن دو از بدیها (خــوی زشــت، ســیرت بــد، بــدی و زشــتی و ناپســندی) آن دو و [ابلیس] گفت نهی نکــرد شــما دو نفر را ســرور شــما دو

نفر از این درخت، مگر آن‌که شـما دو نفر شـوید دو مَلَک یا شما دو نفر شوید از جاودانان 20

و قسم (سـوگند) خـورد بـرای آن دو [که] بدرسـتی من برای شما دو نفر حتما از خیر خواهان (نصیحت کنندگان، مشاورین، دلسوزان، راستگویان) [هستم] 21

پس بالاند (سرخوش و مغـرور کـرد) آن دو را به غـروری (خودخـواهی، فریـبی)، پس آن‌گـاه که چشـیدند (مـزه کردند) آن دو درخت را، بدعت (آغاز و شـروع) شد بـرای آن دو بدیها (خوی زشت، سـیرت بد) آن دو و بر آمدند آن دو که بچسبانند (گردآوری کنند) آن دو برای خودشـان از برگ باغ (بهشت) و ندا (صـدا) داد آن دو را سـرور آن دو نفـر، آیا نهی نکـردم شـما دو نفر را از جـوار (مجـاورت، نزدیکی) شما دو نفر درخت را و [نه] گفتم برای شما دو نفر [که] بدرسـتی شـیطان بـرای شـما دو نفر دشـمنی آشکاری [است] 22

گفتند آن دو نفر (آدم و زوجش)، سـرور ما ظلم کـردیم خودمـان را و اگر نیـامرزی بـرای ما و رحم [نه] کـنی ما را، حتما می‌شویم از زیان کاران 23

[خداوند] گفت فـرود آیید (سـقوط کنیـد، پـایین رویـد، منظور هر سه نفر 1 – آدم 2= زوجش 3= ابلیس)، بعضی از شـما بـرای بعضی [دیگر] دشـمنی [باشـید]، و بـرای شماست در زمین اسـتقراری (قرارگـاهی، مسـتقری) و متـاعی (رزق و روزی، بهـره منـدی) تا (الی) زمـانی (موعدی، وقتی مشخص) 24

[خداوند] گفت در آن (زمین) زنـده میشـوید (زنـدگی میکنید، خلق میشوید، متولد میشوید، حیـات پیـدا میکنید)

و در آن (زمین) می‌میرید و از آن (زمین) خـــارج کـــرده میشوید (مجددا زنده میشوید در روز قیامت) 25

ای پسـران آدم فـرو فرسـتاده‌ایم بـرای شـما لباسی را [که] میپوشاند (پنهان می‌کند) بدیها (خوی زشت، سیرت بد، بدی و زشتی و ناپسندی) شما را و زینتی (آراستگی) [است]، و لبـــاس پرهیزگـــاری (جامه تقـــوی و تـــرس از خداوند) آن بهتری است، آن از آیات (نشـانه‌های) خداوند [است] باشد برای ایشان که متذکر شوند (یادآور شـوند) 26

ای پسران آدم به فتنه (بلا و مصیبت) نیاندازد (مفتـون و فریفته نکند) شـما را شـیطان، هم‌چنـان که خـارج کـرد والدینتان را از باغ (بهشت)، می‌کند (پـاره و از تن درمی آورد) از آن دو نفر لباس‌های‌شان را، برای این‌که آشـکار کند (نشان دهد) آن دو را بدیها (خوی زشت، سـیرت بـد، بـدی و زشـتی و ناپسـندی) آن دو را، بدرسـتی او میبیند شما را، او و قبیله‌اش (ایل، تبار، قوم، طایفه) از جـایی (مکـان و طـرف و سـویی) [که] نمی‌بینید ایشـان را، ما قـرار دادیم شـیاطین را، سرپرسـتان (اولیـا، حاکمـان، زمامداران، دوستان) بـرای کسـانی که ایمـان نمی‌آورند. 27 اعراف

دقت کنید که در این ســوره خداونــد، آدم و زوجش را از نزدیک شــدن به این شــجر منع کــرده است چه برسد به خوردن آن و بیانگر این موضـوع است که نـوعی رایحه یا ترکیب شیمیایی زیـان بخش بـرای آدم و زوجش درون و یا پـیرامون این درخت انتشـار یافته بـود. به طـور مثـال LSD یک نوع ماده توهم‌زای فوق‌العاده قوی است که از یک نوع قارچ بدست میاید و توان جذب از پوست را دارد.

خود الکل حاصل فعالیت یک نوع قارچ (مخمر آبجو) است که از کربوهیدراتها (نشاسته و قند حتی سلولز) تغذیه می‌کند. از تخمیر نشاسته و قند اتانول مست کننده ولی از سلولز (چوب) متانول سمی و کشنده (کور کننده) بدست می‌آید.

آدم و زوجش در بهشت در بهترین شرایط ایده‌آل ژنتیکی برای اصلاح نژاد نوع انسان آفریده شده بودند که غدد جنسی آن‌ها غیر فعال و توان زایشی و تکثیر نداشته‌اند. مسلما بعد از این‌که آدم و زوجش از آن درخت چشیده و یا خورده‌اند، ابتدا نشانه‌هایی همچون مسمومیت و یا حساسیت از آن‌ها بروز کرده و شاید آن‌ها برای جلوگیری از تاول و یا خارشهای جلدی اقدام به چسباندن برگ درختان بهشت به خود کرده‌اند. برای این‌که انسان با مشاهده علائم بیماری فورا به دنبال دارو و درمان آن است و چیزی جز برگ درختان در نزدیکی آن‌ها نبوده است. در مراحل بعدی غدد جنسی آن‌ها تحریک و فعال شده و آماده زایش شده‌اند. شاید این شجر ترکیباتی مشابه تستسترون (هرمون مردانه) و یا پروژسترون (هرمون زنانه) داشته است و یا این‌که تحریک کننده ترشح آن‌ها بوده است، برای این‌که قارچها خاصیت دارویی هم دارند. در حقیقت چون ابلیس قصد فریب آدم و زوجش و فرزندانشان را داشته مبادرت به این کار کرده. به احتمال زیاد خوردن از این درخت برای او ممنوع نبوده و شاید جز رژیم غذایی او بوده است و او از خواص آن کاملا باخبر بوده و می‌دانسته که آن‌ها با خوردن از این درخت توان زایشی و زاد و ولد پیدا کرده و به این طریق می‌تواند نسل زیادی از آن‌ها را پدیدار و به گمراهی بکشاند و لذا کندن لباس آن دو و تشویق به

..... به همین دلیل مهم بـوده است. به هر حـال آدم و زوجش به همـراه ابلیس دیگر مجـاز به مانـدن، اقـامت و زاد و ولد در بهشت نبودند و هر سه مخلوق در قــالب دو جسم آدم و زوجش به شـــراکت ابلیس به ســـیاره زمین اخـراج شـده‌اند (سـقوط کرده‌انـد، هبـوط). این‌که آدم و زوجش سیب یا گنـدم و از این محصـولات مجـاز مصـرف کرده‌اند تــوهم و افســانه‌ای بیش نیست و صــرفا تخیل فلاســفه و عرفا است. زقــوم هر چه هست طعــام اهل جهنم است و میبایست خــواص شــگفت انگــیزی داشــته باشد برای این‌که شرایط حیات در جهنم بسـیار سـخت و غـیر قابل تصـور است. اگر آن خاصـیت سـیر کـردن و یا چـــاق کـــردن نـــدارد ولی خواصی منجمله تقـــویت بنیه جنسـی، اسـتحکام به اسـتخوان بنـدی و بـافت عضـلانی دارد. یعـــنی کـــاری که بدنســـازها قصد دارند با مصـــرف هرمون و یا ترکیبات شیمیایی انجام دهند. خوردن زقـوم بـــاعث افـــزایش تحمل اهل جهنم در برابر عـــذاب خواهد شد و چیزی همانند دوپینگ است.

در واقع فرمـــان نزدیک نشـــدن به شـــجره زقـــوم توسط خداوند یک امتحان ساده برای آزمون آدم و زوجش بـــوده ولی به هر حال برای خروج هر سه آن‌ها و استقرارشان در زمین بهانه و دلیلی شده است.

بدرستی درخت زقوم 43

طعام گناه کار [است] 44

همچون روغن (عناصر معدنی) میجوشد در شکمها 45

همچون جوشیدن حمیم (آب جوش) 46 دخان

مصـــرف زیـــاد و بیش از حد و مـــداوم زقـــوم، بـــاعث سوءهاضمه و زیاد شدن اسید معده می‌شود.

و گفتیم‌ای آدم ساکن شو تو و زوجت باغ (بهشت) را و بخورید شـــما دو نفر از آن به وفـــوری (نـــاز و نعمت و آسایشی) [هر] جـــایی [که] خواســـتید شـــما دو نفـــر، و نزدیک نشـــوید شـــما دو نفر این درخت را، پس میشـــوید شما دو نفر از ظالمان 35

پس منحـــــرف (جابجا) کـــــرد آن دو را شـــــیطان از آن [بهشت]، پس خـــارج کـــرد آن دو را از آن‌چه که بودند آن دو در آن [حالت و فرم] و گفتیم پایین روید [هر سه نفر آدم و زوجش و ابلیس که] بعض شـــــما بـــــرای بعضی دشـــــمنی [باشـــــید] و برایتـــــان در زمین اســـــتقراری (قرارگـاهی) و متـاعی (بهـره‌ای) [است] تا زمـانی. 36 بقره

به هر حال مصرف زقوم وضعیت جسمی و بیولـوژی آدم و زوجش را تغییر داده است.

زمین اسرار آمیز

فرودگـــاه باســـتانی باقـــدمتی 3هزارســـاله در3000km جنوب پرو قرار دارد!

(محل مناسبی برای فرود سـفینه‌های فضـایی باسـتانی چه ازنوع فانتوم یا چه ازنوع عمودپرواز؟! مترجم)

“صدایی شنیده می‌شود: خداوند راه را در دل کویر آماده کرد،

خـدای ما ازمیـان اسـتپ‌ها مسـیر صـافی سـاخت! همه دره‌ها باید عریض شوند

و تمـام کوه‌ها تپه‌ها باید کم ارتفـاع وپست شـوند، و چه حتی، کوه‌ها صاف ویکدست شد ،

و آن‌چه که پر از تپه ماهور بود، همـوار شـد، چـون جلال وجبروت خداوند باید دیده می‌شد!

... چمن خشکیده بود، گل پژمرده بود، چون نفس خداوند در در آن وادی دمیده شده بود. “

(اشعیا Chap.40 Par.3/4/5/7 Testamentt کهن)

(احتمـــالا بیگانگـــان مجهز به وســـایل تســـطیح عـــوارض وپستی وبلندی‌ها بوده‌اند و سفینه‌های

فضایی انـرژی ومیـدان الکترومغنـاطیس بسـیار قـوی را تولید کرده‌اند که

موجب انهدام گل وگیاه وکلیه موجودات وحـتی جامـدات سختی مثل سنگها شده است ویا؟....مترجم)

” به فرودگاه خوش آمدید “

نقشهای بزرگی در صحرا برای پروازهای خارجی به طور خط خطی شده رسم گردیده اند

به موجب آن آن‌ها باید از هوا دیده می‌شده‌اند و به صورت طولی، می‌شد آن‌ها را تشخیص داد.

در روایات باستانی مصر گزارش شده است که ”ست” الهه مصری در مقامی بوده که

می توانسته ارتفاع کوه‌هارا کاهش دهد...

طبق اساطیر مصری،او هم‌چنین یک خلبان خوبی بوده، درست مثل بسیاری از

همکاران پروازی خودش سواربر کرجی خورشیدی خودش می‌شده ودرفضا جولان می‌داده است....

تصویر فوق منطقه Palpa در صحرای نازکا در پرو، با کوه‌های صخره‌ای شکل آن که

هزاران سال قدمت دارند را نشان می‌دهد، مکانی که همیشه توسط باستان شناسان و رسانه‌ها نادیده گرفته

شده است...

فقط فلات نازکا هنوز هم به دلیل موضوع پشته‌های مصنوعی آن موردتوجه باستان شناسان است.

در ویرانه‌های زیر آب در نزدیکی جزیره ژاپنی Yonaguniچه تحقیقاتی انجام شده است؟

تصویر فـوق ذراتی درحد نـانو متراست کـه، در کوههـای اورال در روسیه یافت شده است.!

قدمت آن‌ها براسـاس سن یـابی کـربن 14 به 100،000 سال قبل می‌رسد...!

آیا معتقد نیســـتید تـــاریخ بشـــریت باید یک بـــار دیگر بازنویسی شود؟

آثار باستانی و سنگ آثار پراکنده در سراسر جهـان را به دوره خاصی نمی‌شود طبقه بندی کرد،

و لازم است دانش فــنی از ســاکنان آن زمــان را مــورد بررسی دقیق قرار داد.

ســاختمان‌هایی شــامل اهــرام: مثل گــیزا، بعلبــک، پوما Puncu، دیوارهای قلعه‌ای مثل:

Sachsaihuaman یا Teotihuacan در مکزیک شاهدی برهوشمندی وتوانایی

سازندگان آنان است.

"سنگ جنوبی" در بعلبک (لبنان) با وزن 1300 تن!

"در بـــرخی از روزها این غولها بر روی زمین بودنـــد، و حتی بعد ،

پس از این‌که فرزندان خدایان با دختران ازدواج کردند ،

این کودکـــان به دنیا آمدند. این‌ها قهرمانـــان اعصـــار وسده‌هایند...، معروفترین مردان‌اند. "

(سفر پیدایش Chap.6 عهد عتیق)

هیچ جـرثقیلی نمی‌تواند این سـنگ غـول پیکر را حـرکت دهد!.

شــهر Baal در لبنــان (بعل به عنــوان هلیــوس خــدای خورشـــید توسط یونانیـــان شـــناخته می‌شـــود)، در این‌جاهمه‌چیز اندازه‌ای بزرگ‌تر از انـدازه معمـولی است ...!

در بخش دورافتـــاده‌ای از "پـــانچو پوما" در امریکـــای جنوبی سنگهای آندزیتی چیده شده

درکنـــار هم، مثل سیســـتمی ســـاختمانی یا آپارتمـــانی امروزی به نظر می‌ایند ...

باســتان شناســان این شــهر را متعلق به سرخپوســتان "آیمرا" می‌دانند.

اما هیچ نوشـــته /کتیبه ویا فلـــزی بـــرای تولید عناصر ومصالح اولیه برای این ساختمان دقیق وجود ندارد!.

فقط افســانه‌ها هســتند که می‌گویند که چگونه ســاخت این شهر به خدایان نسبت داده شده است!

هرم خورشید در Teotihuacan (جایگاه خدایان).

هیچ کس نمی‌داند که چه کسی این مجتمع را ســـــاخته است.!

افســانه‌ها می‌گویند که خـــدایان بـــرای بحث در مـــورد آفرینش انسان به این‌جا آمدند ...

بعـدها حـتی آزتکها سـاختمان هـرم را خـالی یافتند ودر روایت‌های خود آورده اند

که خدایان در زمانهـای بسـیار کهن دراین مکـان زنـدگی می‌کرده‌اند....

اهرام جیزه

یکی از شگفتی‌های جهان، اهرام جیزه هستند، به عنوان مثالی ویژه از تاریخ آگاهانه بشریت،

که به نادرستی بیان شده‌اند.

“بـــرخی از کارشناســـان مصـــری از بـــازگویی وتحقیق درمورد از افسانه‌هاو روایات قومی درمورد

خدایان مصری مثل HITAT طفره می‌روند..”. از مـورخ احمد آل مکریزی (1364 — 1442 م).

در پـایتخت ”اهـرام مصر”، آل Makrizi اسـناد شـناخته شده و اطلاعات موجود خود را

ازاهرام را چنین ارایه کرده است:

.

“هرم بعدها درزمان شاه Saurid ساخته شده است. خدا خودش به او دانش ”ستارگان ”را آموخت

وبه او در مـورد فـاجعه‌ای که بر زمین خواهد آمـد، آگـاه نمود...

پس ازآن Saurid، به عنـوان هـرمس یا ادریس شـناخته می‌شود، هم آنکسی که هرم را ساخته است ...

(با یک نگـاه دقیق متوجه می‌شـویم منظورهمـان ادریس فضانورد ازپیامبران بنی اسراییل است مترجم)

“افــرادی هســتند که می‌گویند: اولین هــرمس، (خــدای Thoth مصری)، ادریس است ...

اوهمان Henoch عبری، پسر یــارد، پسر مهللئیــل، پسر قینان، پسر انــوش، پسر شــیث، پسر آدم — که باید از او مقدس یاد شود — و این ادریس است...،

کسی که ســتاره شناسی می‌دانست و بعــدها درمــورد او مطــالبی فــاش خواهدشد. هــرم توسط اوســاخته شــده است و تمام چیزهایی که او در موردش نگران ودلــواپس بوده نگهداری وحفاظت کرده است...

چیزهایی که درطول زمانه از دست خواهند رفت و حــتی می‌توانند ناپدید شوند. “

(که خیلی چیزها به موزه‌هـــای بریتانیـــا، نیویـــورک، آمستردام و.. منتقل شد...!مترجم)

مورخ عربی عبد آل Hakam می‌نویسد:

“من باور دارم که اهرام را خیلی پیشــتر از فــاش شــدن اسرارآن ساخته اند؛

در صورتی که پس از آن ساخته می‌شــد، مــردم در مــورد آن‌ها مسایل بسیاری می‌دانستند ...

“و آن روح مرا در بالاترین نقطهء کشتی قــرارمی دهــد، و پشت سر من غرشی رعدآسا

شنیده می‌شود مثل زلزله‌ای بزرگ ...

شکوه جای گاه خداوند ازاین مکان قابل درک است ...

(حزقیال نبی - کتاب عهد عتیق)

کتـاب عهد عـتیق تنها متـنی که دران توصـیف خـدا باشد نیست ،

شـگفت انگـیز اینست که دراین کتـاب، تجهـیزات فـنی پرواز به خوبی بیان شده است!

(وبیشـتر یک کتـاب ”فضـانوردی “است تا کتـابی دیـنی! مترجم.)

خدا “به عنـوان ”الـوهیم ”در اولین کتـاب موسی (که به نام کتاب عهد عتیق شناخته می‌شود)

که به معنی ”چند خدا ”یا “خدایان ”در زبان عـبری آمـده است. پس آن نه تنها به یک خدا

اشاره کرده بلکه به بسیاری از خدایان صحه می‌گذارد! و او تنها نبوده که ”معبود” ومورد

پرستش قراربگیرد وخدایان مد نظر بوده‌اند!

“پس پروردگاربـــاپیروان ســـخن گفت: من در نظر دارم آن‌چه که Amalek اسرائیل انجام داده ،

او راه فرار اسرائیل را از مصر را مهیا کرده است.

در حـــال بروید و Amalek را ضـــرب و شـــتم کنید ...! و ممنوعیت برای او همه کس او اعمال کنید

بـرای او راه نجـاتی نیسـت، بکشـید زن و مـرد، کـودک و نوزاد، گوساله و گوسفند، شتر و خر “.... آمین!

(1 سموئیل 15 / 2،3 عهد عتیق)

“سفر به فضا” در طول زمان اجداد ما مورد علاقه بوده ونه تنها در کتاب مقدس

ازان صـحبت شـده بلکه در اولین حماسه‌ی بـزرگ بشر یا حماسه گیلگامش، توصیف چنین

سفری، توصیفی موثر و واقعی بوده است ...

(لازم است کتـاب گیلگمیش بـاردیگر واز دیـدگاه باسـتان شناسی فضایی خوانده شود

تا نکات مبهم این سفرهای فضایی روشن گردد.مترجم)

در Palenque پـالنگو، یکی از شـهرهای تمـدن مایا در جنگلهای Chiapas (مکزیک)

پروردگار “Pacal”ـ “درسفینه تاندربرد خود(پرنـده تولید کننده رعد وبرق) ظاهر می‌گردد.

(تشابه خارق العاده آن با سفینه کلمبیا درعکس مشخص شده است...مترجم)

سـفینه، با مقـدار زیـادی از درخشـندگی ظـاهر شـد، سفینه‌ای که توسط Matali،

هدایت می‌شد ...و آسمان وابرها جدا شدند نـوری روشن ظاهر گردید

و آسمان با سر و صدای آن مملو بود، صدایی عمیق مثل غرش ابرهای پر توان و قدرتمند....

(Mahabaratha حماسه هند باستان)

کـاتزل کوآتل (Kukulkan – Gukumatz-)، یکی دیگر ازپدید آورندگان فرهنگ و خدای مایاهاست،

آمـدن او با ”ماربالـدار” و یا نقش آتش اژدها یی غـران وآتش فوران کننده از ازکاینات مشخص می‌شود

(جـالب تـوجه‌ترین نکته وسـیله ایست که دردست راست اوست ...!! نوعی اهرم کنترل سرعت!؟

هماهنگ کننده انرزی‌های درون وبیرون سفینه؟! وسـیله رفتن به ابعاد جهانهای موازی؟

عین همین وسیله ومشـابه آن درتمـامی موزه‌هـای داخل وخارج کشور موجود است وبا نقش و

نگاری متفاوت واکثرا با نقش دو مار بـرروی آن وزیر آن نوشته اند:

شی ء تزیینی ...! مترجم)

این صحنه زایش (طلوع) خورشـید را می‌تـوان هر سـاله در چیچن ایتزا در طول انقلاب تابستانی مشاهده کرد.

معمـاری و سـاخت هـرم Kukulkan به گـونه‌ای اسـت، سایه خورشید مشابه سر خوردن ماری است که بر روی

سطح شیبدار هرم نمایش داده می‌شود!

چهره‌هـای مختلف خـدا درسـایر ادیـان جهـان و شـباهت عجیب آن با برداشت مدرنی که ما

از بیگانه‌های فضایی داریم!

نمونه‌هایی از این موجودات روحانی در سراسر جهان در از ژاپن، مکزیک و Tiki از

دریاهای جنوب.

“ساکنان جهان’ Nezah بوته و گیاهانی را می‌خورند که نیازی به کاشته شدن ندارند.

آن‌ها رشد کمی داشـــــتند وبا دو ســـــوراخ در سر به جز سوراخهای بینی...

آن‌ها می‌توانند آفتاب قرمزی را در جهان خود ببینند”

از کتاب کابالا علوم اسرار امیز یهودی {علم ارواح]

مراسم Kororoti – Beb منشـــاء بازدید کننـــدگان از آسمان را تداعی می‌کند...

یکی از سرخپوســـتان Kayapo در جنگل بـــارانی برزیل دراین مراسم آیینی و

تشـــابه آن‌را با فضـــانوردان امـــروز(شـــباهت زیـــاد ش با فضانوردان در لباس او واقعا شگفت‌آور است.)

حـــتی قبیله Dogon در مـــالی (آفریقا از موجـــوداتی goldyکه از آن‌ها بازدید کرده‌اند،

خبر می‌دهند و بسیاری از چیزهـای مفید بـرای آن‌ها ا به ارمغان آورده اند...

بیگانگان از سیستم فلکی شباهنگ(سیروس) آمـده بودند وبسیاری چیزها به این قبیله آموختند.

بر اســاس دکــترین اصــلی بــودایی، فــرد می‌تواند در Stupas به بام دنیا ومرتفع‌ترین نقطه جهان سفرکند

جایی که خدایان زندگی می‌کنند. برای این منظور شخص ازابتدا تا به حال باید به انجام "شعائر" اعمال و

حرکات منسوب مشغول بوده باشد.

"apparatus وسیله‌ای است که به جلو می‌تواند حرکت کندو قدرت خود را مانند یک پرنــده در زمین، در آب یا در هــوا، نمــایش می‌دهد...آن به عنــوان "vimana شــناخته شده "، که می‌تواند درآسمان اوج گیرد: از جایی به جای دیگــر، کشــوری به کشــوردیگر و یا از جهــانی به جهــانی دیگر برود [از vaimanika – sastra]

"او به قصرخدایی مــورد علاقه اینــدرا را قــدم گذاشت و هزاران فروند ازوسایل نقلیه پروازی مخصــوص خــدایان رادید ،

بــرخی از آن‌ها متوقف شــده بودنــد، وبــرخی دیگرحــرکت می‌کردند. "

"او 3 شهررا درافلاک سماوی ا دید ،

او با اشعه آتشین خود تونلی ازمیان آن‌ها ساخت ...

" Arjuna که به آخــرین شــهر آســمانی اینــدرا رســید، شهربرایش جذاب بود... Arjuna دید

هزاران وســایل نقلیه آســمانی درپروازند.... همه قــدرت پرواز ورفتن به هرجایی را دارند...

آن‌چه از ســتاره به عنــوان طــرحی مانند لامپ از زمین دیده می‌شوددرواقع

به علت فاصـــله طـــولانی‌اش از زمین، در واقع شـــکل عظیمی دارد. “

از دســتگاه‌های پــرواز (Vimanas)، شــهرهای عظیم در فضا و سربازان با سلاح‌های وحشتناک

قدرت‌های غیر قابل تصور، به عنوان حقـایقی آشـکار در کتاب باستانی هند مهابهاراتا و رامایانا نقل شده است.

“خورشید انگـارهمچو نقطه عطفی دریک دایـره درحـال چرخش به نظر میرسید...

همه با سلاحی مخوف سوخته شده بــود...، زمین از گرما تفتیده شده بود.... فیلها سوخته بودند...

باد مهیب و سـهمگین آتش بـاعِث تخـریب درختـان شـده بود... اسب و ارابه با هم سوخته بودند ،

هزاران نفر نیز به دلیل نگریستن به آتش هولنـاک، هلاک شدند....

... و ســپس ســکون عمیقی بر زمین چــیره شد... این نمایشی ترسناک بود.

اجســـاد افتـــاده شـــده بـــرروی زمین ازشـــدت گرمای وحشتناک مثله می‌شدند بطوری که دیگر نمی‌شد

تشخیص داد که این‌ها زمانی مردمی عادی بوده اند...

قبلا هرگز ما چــنین اســلحه مرگبــاری را ندیــده بــودیم ودرمورد آن چیزی نشنیده بودیم ...

این سـلاح مثل آذرخشی مشـتعل وشـعله ور است..پیـام آوری از دنیای مرگ ونیستی مغلوب کننده

Vrischniو Andhaka,وتبدیل کننده آنان به خاکسترشان

اجسـاد مـرده قابل تشـخیص نبودند...مو وناخنهای‌شـان جدا شده بودند،

دیگهـای غـذا بـدون هیچ دلیلی شکسـته شـده بودند... پرنـدگان نجـات یافته رنگشـان سـفید شـده بـود...مـواد غذایی

در مدت کوتاهی تبدیل به سمی مهلک شده بود...

آذرخش همه‌چیز را با خاک یکسـان کـرد ...این سـلاح‌های خطا ناپذیر مـوجب کشـته شـدن کودکـانی خواهد شد که متولد

نشده اند....همانطوری که بچه‌ها یی که متولد شده بودند را نابود کرد...""

(حماسه‌ی مهابهاراتا هند)

(آیا این نوشته یک پیشـگویی هولنـاک ازکـابوس بشـریت است!؟

آیا این اتفاق وحشتناک قبلا نـیزدر تمـدنهای کهن اتفـاق افتـاده است همـان چـیزی که درهیروشـیما وناکـازاکی اتفاق افتاد؟

ویا چیزی مهیب تروهولنـاک‌تر درانتظارمـان است ....!!؟ آیا به قول هگل تاریخ کشتارگاه انسان‌هاست؟! مترجم)

“تحت فرمــان شــیوا، ”مایا ”شــهری از فولادســاخت به عنوان یک وسیله نقلیه فضایی بزرگ، به نام Saubha “

[Bhagavata – Purana]

“ما چیزی را دیدم در آسمان که شباهت ابر ســرخ داشت ،

مثل شعله‌های آتش ... وحشتناکتر از آتش سوزان.

همچون هیولا، Vimanaی سیاه ظــاهر شــد، درحــالی که به روشنی تیراندازی می‌کرد...

صدایی که ازآن برمی خاست مانند صــدای ضــربه زدن به هزار بشکه در یک زمان بود...!.

نزدیک شـــدن Vimana به زمین با ســـرعت غـــیر قابل مقایسه با هزاران گلوله بود...

، پس با انفجاری بزرگ و صدها چرخ‌هــای آتشــین فــرود آمد.

و واقعه‌ای وحشتناک به پایان ر سید”

(مهابهاراتا، کتاب Karnaparvan)

Bhima با Vimanaی خـــــود پروازکـــــــرد ....پرتو هیولاوارسفینه

تابش خــیره کننــده خورشــیدرا داشــت، و صــدای آن مانند رعد وطوفان بود! “

(حماسه مهابهاراتا هند)

پرسشی که در این‌جا مطرح می‌شود این است:

آیا توصــیفات باســتانی درکتیبه‌هــای برجــای مانــده و آیین‌هــای اقــوام و ملل سراســرجهان منعکس کننــده وحــاکی از تمــاس ما با نــژاد بســیار پیشــرفته فضــایی درزمانهای بسیار کهن است.؟

سازمان‌ها و مراکز مطالعاتی (یوفو) در آمریکا

گروه‌هـای متعـددی در این کشـور بـرای مطالعه (یوفو) شـکل گرفته‌اند و یا این‌که عقیـده و آراء آنـان را تبلیغ می‌کنند بـرخی از آنـان به درجـاتی از روشن بیـنی رسیده‌اند در حالی که برخی از آنـان در تـاریکی و ابهـام مانده‌اند. لیست یا سیاهه زیر در برگیرنده پهنای وسیع و متغیری از نزدیک شدگان به روشن بینی درباره (یوفو) و آ ن‌هایی است که پشتیبا ن اصلی و بی‌چـون و چـرای آن میباشند. و اما اسامی سازمان‌های آمریکـایی و علامـات اختصاری آنان:

1- سـازمان پـژوهش در پدیـده‌های هـوایی با علامت اختصـاری (APRO)ـ – دوره فعـالیت (1956 الی 1988) میلادی.

2-کمیته ملی رسـیدگی به پدیـده‌های هـوایی با علامت اختصاری (NICAP) – دوره فعا لیت (1956 الی 1980).

3- شبکه متقابل (یوفو) با علامت ا ختصاری (MUFON) دور فعالیت (1969 تا 2007).

Mufon1

4- مرکزمطالعات (یوفو) با علامت اختصـاری (CUFOS) دوره فعـالیت (1973 تا 2007)ـ این مرکزبطورمحرمانه برای گروه پژوهشگر(UFO)ـ سرمایه فـراهم کـرده است این مرکز در سال 1973 توسط پروفسـور نجـوم (جی آ لن هینک / Allenhynk)ـ در دانشـگاه (نـورث وسـترن / North Western)ـ شیکاگو تاسیس شده است در ضمن

یادآوری می‌شود که (آلن هینگ) مشاور برجسته (پــروژه کتاب آبی /Project Blu book) میباشد.

5- سازمان (اف یو اف او آر/ FUFOR)ـ که فراهم کننده ســرمایه بــرای پــژوهش درمــورد (یوفو) است و دوره فعالیت آن از 1996 تابحال 2007 می‌باشد.

6- مرکــزملی گــزارش (یوفو) با علامت اختصــاری (NIDS)-ـــ دوره فعــالیت آن (از 1996 تــاکنون 2007) میباشد این مرکز توسط (پــــــــــــترداون پــــــــــورت / PeterDavenPort)ـ اداره می‌شـود و خانه ملی پـالایش گزارش‌هـای مربـوط به (یوفو) است و توسط خط ویـژه تلفــنی و نــیز روی ســایت بصــورت آ نلاین گزارش‌ها را گرفته و تنظیم می‌کند.

7- مؤسسه ملی کشف علم با علامت اختصـاری (NIDS) دوره فعالیت آن(1996 تا کنون2007)

8- مرکز ملی گزارش پدیده‌های غیرعـادی هواپیمـایی با علامت اختصاری (NARCAP)ـ – دوره فعالیت (2000 تا کنون 2007).ـ این مرکزتوسط دانشـمند فضـایی (ناسا / NASA)ـ بنــام (ریچــارد.اف.هــانیس/ RIchardf.Hanis) تاســــیس شــــده است. مرکزنــــامبرده در واقع خانه گزارش‌هـــای هواپیمـــایی است و دلـــواپس و علاقه مند (یوفوها) و امنیت و سلامت هواپیمایی است. مرکز فوق درحدود 3400 پدیده غیرعادی هواپیمایی را در مـدت 40 سال گردآوری نموده ا است.

9- گروه جستجوگر نمونه‌ها (PRG)ـ و پدیده‌های ماورای زمیـنی و کمیته اقـدام سیاسی بـاعلا مت اختصـاری (X-PRA) – دوره فعالیت (1996 تا کنون 2007)

10- گــروه کــوچکی در واشــنگتن (دی.سی / D.C)ـ که بردولت برای افشای (یوفو) فشارمی آورد.

11- مرکز مطالعه اطلاعــات مــاورای زمیــنی با علامت اختصــاری (CSETI)-ـ دوره فعــالیت (1990 تا کنــون 2007).

12- پروژه افشای (دکترگریر/ Dr Greer).

13- سازمان پژوهش ربودن اجنبی یا بیگانه بدخواه. این ســازمان بــاور دارد که بیگانگــان فرازمیــنی بینهــایت فریبکارند بطوری که ادعای ترویج صلح و دوستی دارند.

سازمان‌های عجیب و راز آمیز جهان

فرقه اوم شـــینریکو Aum Shinrikyo را فــردی نابینا به‌نام گیزو ماتسوموتو در ســال 1986 در ژاپن تأســیس کرد. او بعداً نام «آســاهارا شـوکو» را بر خـود نهـاد. اوم واژه سانســـکریت و به معـــنی «قـــدرت‌های مخـــرب و ســازنده جهــان» است و شــینریکو به معــنی «آمــوزش حقیقت برتر». همان‌گونه که از نام فوق پیداست، هـدف فرقه آمــوزش حقیقت برتر دربــاره ســاخت و تخــریب جهان عنوان می‌شود. فرقه اوم در اوت 1989 به‌عنوان یک فرقه دیــنی در ژاپن به ثبت رســید. از همــان زمــان فرقه با شکایت والدینی که فرزندان‌شان به عضــویت آن درآمــده و ارتبــاط خــود را با خــانواده قطع کــرده بودند مواجه شد. فرقه در اصل بــودائی است ولی آخرالزمــان را کاملاً نزدیک می‌داند و دشمن اصـلی را ایـالات متحـده آمریکا که به اعتقــاد آســاهارا مخلــوق فراماســون‌ها و یهودیان و دشمن ژاپن است. آساهارا اعضای فرقه را به آمـــادگی بـــرای فرارســـیدن قریب‌الوقـــوع آرماگـــدون (آخرالزمــان) فــرا می‌خواند. بــرای مقابله با این وضــع، اعضای فرقه احداث پناهگاه‌هـای مقـاوم در برابر حملات اتمی را آغاز کردند.

در مارس 1993 آساهارا دسـتور سـاختن گـاز سـارین و تهیه سلاح‌های شیمیایی را صـادر کـرد و یکی از اعضـای فرقه که متخصص شــیمی ارگانیک بــود مســئول شــاخه تحقیقـــات شـــیمیایی و بیولوژیک فرقه شد. در اواخر 1993 گـروه علمی فـوق موفق به سـاختن گـاز سـارین شد. اوم شــینریکو از امکانــات مــالی و عملی گســترده برخـوردار بـود و 20 نفر متخصص میکروبیولـوژی که در

بهـترین لابراتوارهـای ژاپن کـار می‌کردند در این گـروه عضویت داشـتند. در 27 ژوئن 1994 اعضـای فرقه گـاز سـارین را در منطقه مرکـزی توکیو پخش کردند که به مـرگ هفت نفر و جـراحت صـدها نفر انجامید. در 20 مـارس 1995 ده تن از اعضـای فرقه با گـاز سـارین به مـتروی زیرزمیـنی توکیو حمله کردند. در این تهـاجم 12 نفر کشته و هزاران نفر مسـموم شـدند. در زمـان حمله به مـتروی مرکـزی توکیو این فرقه 1100 عضو فعـال داشت. طبق ادعای پلیس ژاپن، از اکتبر 1988 تا مارس 1995 سی و سه تن از اعضـای فرقه به‌علت نافرمـانی به‌دسـتور آسـاهارا کشـته شـدند. تحقیقـات بعـدی پلیس چنـدین مـورد مثله کـردن و هشت فقـره مـرگ به‌علت اقدام به تمرینات فرقه، دو مـورد خودکشی و چند مـورد ناپدید شدن اعضا را ثابت کرد. بعد از دستگیری آساهارا، یکی از اعضـای فرقه به‌نـام فومی‌هـیرو جویـو، دوست اولگ لوبـوف فوق‌الـذکر در روسـیه، رهـبری فرقه را به‌دست گرفت و به بازسازی آن پرداخت. او نام فرقه را از "اوم" به "الف" (حـرف اوّل الفبـای عـربی و عـبری) تبدیل کرد که به معنی "شروع مجدد" است. فرقه فـوق به رهـبری جویو هم‌چنـان آزادنه فعـالیت می‌کند و هنـوز آسـاهارا را به‌عنـوان بنیانگـذار خـود مـورد تکـریم قـرار می‌دهد. آساهارا در روسیه نیز پیروانی دارد و زمانی در سـفر به مسـکو در یک اجتمـاع 15 هـزار نفـری از هـوادارانش سـخنرانی کـرد. فضـای آشـفته سیاسی و شکست ملت روسیه زمینه مناسـبی است بـرای تبلیغـات فرقه به‌ویژه جنبه‌های ضد یهودی و ضـدآمریکایی آن. در ماجرای متروی توکیـو، جویو نـیز دسـتگیر و به سه سـال زندان محکوم شد. او که خوش‌سیما و خوش‌لباس است،

در جریـان محاکمه اعضـای فرقه مـرتب در تلویزیـون و مطبوعات مصـاحبه می‌کـرد و به این تـرتیب به چهـره‌ای محبـوب در میـان نوجوانـان ژاپـنی بـدل شد. فرقه اوم بیش از یک میلیـارد دلار ثـروت دارد و فقط در نیویـورک دارای هشت شرکت تجاری است.

الی کارمون نویسنده اسرائیلی در اکتبر 1999 نوشت:

«از نیمه سال‌های 1980 تجدید حیـات یهودی‌سـتیزی در ژاپن مشـــاهده می‌شـــود. ده‌ها کتـــاب ضد یهـــودی در شـــمارگان میلیـــون به فـــروش می‌روند. بخشی از مسـئولیت این پدیـده به گـردن چپ‌هـای ژاپن است زیـرا شعارهای ضد صهیونیستی آن‌ها منجر به تشدید نفرت از یهودیـان و فرهنگ یهـودی شد. بـرخی نظریه‌پـردازان افـراطی چپ حـتی نظریـاتی را در زمینه توطئه جهـانی یهـود مطـرح می‌کردند که با تبلیغـات مشـابه از سـوی راست‌گرایان متفاوت بود. یکی از محبـوب‌ترین مـؤلفین ضد یهـودی ژاپن، اونو ماسـامی، کشـیش بنیـادگرای مسیحی، است. او در سال 1986 دو کتـاب چـاپ کـرد و ادعا کـرد که ایـالات متحـده یک کشـور یهـودی است و به‌وسـیله یک دولت در سـایه یهـودی اداره می‌شـود. در 1992 یک مؤلف جدید ضد یهـودی به‌نـام اوتا ریو توطئه یهودیـان بـرای تخـریب ژاپن را به 1200 سـال پیش، به دوران نـارا در تـاریخ ژاپن، امتـداد داد. در اوایل سـال 1995 دو کتـاب چـاپ شد که یهودیـان را حـتی به‌خـاطر زلزله کـواب در ژانویه 1995 متهم می‌کـرد. بنـابراین، یهودی‌سـتیزی فرقه اوم در محیط فـرهنگی مسـاعدی رشد کرد و اندیشه‌ها و گرایش‌هایی را بیـان نمـود که در محیط کنونی ژاپن موجود بود.»

شواهد زیر نشان می‌دهد که فرقه اوم را از بدو تأسیس کانون‌های مرموز حمایت می‌کنند:

1- در سال‌های 1991 تا 1995 حدود 60 نفر از اعضای اوم از مراکز این فرقه گریختند و درباره محبوس کـردن و سوءاسـتفاده از اعضـای فرقه بـرای پلیس سـخن‌ها گفتند. در تمامی این مـوارد پلیس حاضر نشد علیه فرقه اقدام کند. حتی کودکان برخی از این فراریـان به‌عنـوان گروگان در اردوگاه‌های فرقه مانده بودند. در این مـوارد نـیز پلیس حاضر به مداخله نشد و تـرجیح داد با سـران فرقه برای آزادی کودکـان مـذاکره کند. اگر مـذاکرات به نتیجه نمی‌رسید، پلیس به اقدام دیگر دست نمی‌زد.

2- مواردی وجود داشت که اعضای فراری در خیابان‌های شـلوغ و ایسـتگاه‌های مـترو به‌وسـیله اعضـای فرقه دستگیر و با اتومبیل به مقرهای فرقه منتقل می‌شـدند. در این موارد نیز پلیس هیچگاه دخالت نکرد.

3- در ماجرای حمله به شهر 300 هزار نفری ماتسوموتو (27 ژوئن 1994)، پلیس داستانی مضحک عنوان کـرد و مدعی شد که مهاجم، به‌نام کونو، گاز سـارین را شخصـاً و احتمالاً تصادفی ساخته است. سـاختن گـاز سـارین به تجهیزات پیشرفته نیاز دارد و با وسـایل ابتـدایی سـاخت آن میسر نیست. شـیمی‌دانان و کارشناسـان در سراسر جهان بر این نکته انگشت گذاردند ولی پلیس ژاپن همـان داستان را تکـرار کـرد و رسـانه‌های ژاپـنی نـیز کـاملاً از نظر پلیس حمـایت کردند. جـالب‌تر این است که انـدکی پس از این حادثـه، پلیس در بـیرون یکی از اردوگاه‌هـای فرقه اوم رسوبات گـاز سـارین را کشف کـرد. این یافته نیز پنهان نگه داشته شد و بازپرسی از کونو طبق همـان

سـناریو ادامه یـافت. پلیس حـتی کونو را مجبـور کـرد اعتراف کند که سارین را خودش ساخته است.

4- زمانی‌که پلیس به اردوگـاه فرقه اوم وارد شد (15 مه)، هیچ نـوع اسـلحه و مهمـات و هیچ نشـانی از گـاز سارین نیافت. گفته می‌شود که چند ساعت قبل از ورود پلیس این وسـایل به‌وسـیله چند اتومبیل و واگن از محل خـارج شـده است. این در حـالی است که می‌دانیم از دو روز قبل این محل زیر نظر پلیس بـود. گفته می‌شد که آسـاهارا انـدکی قبل از ورود پلیس به مقر فرقه این محل را ترک کرده است. ولی او بعداً در همین محل پیدا شد. یعـنی وی چنـان به خـود اطمینـان داشت که مقر فرقه را ترک نکرد.

5- ماسایوشی تاکمورا، وزیر دارایی ژاپن، دستور داد که کلیه دارایی‌هـای فرقه صـورت‌برداری شـود ولی پلیس حاضر نشد این اطلاعات را حتی در اختیـار یک وزارتخانه دولـتی قـرار دهد. در آن زمـان، دارایی فرقه یکصد میلیـارد ین (1 ـ/2 میلیـارد دلار) تخمین زده می‌شد. هم پلیس و هم سران فرقه مـدعی بودند که تنها ممر درآمد فرقه اعـانه‌ای است که پـیروان آن پـرداخت می‌کنند. می‌دانیم که اوم حـدود ده هـزار پـیرو در ژاپن داشت که بسیاری از ایشان دانشـجو بودند و تـوان پـرداخت مبـالغ چشمگیر نداشتند. هزینه‌های اوم با گشاده‌دستی صـورت می‌گرفت و نشان می‌دهد که این فرقه از پشتوانه مالی چشمگیری برخوردار است. اوم ده‌ها نفر از اعضای خـود را برای تجارت به سراسر ژاپن روانه می‌کرد و بـرخی از آنان بیش از یکصد کارمند داشتند که هوادار فرقه نبودند و هیچ یک از این شـرکت‌ها نـیز سـودی نداشت. ظـاهراً

اوم قصد نداشت از این شـــرکت‌ها پـــولی به‌دست آورد. این شرکت‌ها تنها برای عضوگیری و ایجـاد پوشش بـرای عملیات غیرقانونی به کـار گرفته می‌شـدند. اوم ماهیانه 118 هزار دلار نیز صرف عملیات خـود در خـارج از ژاپن می‌کرد. بنابراین، در طول شش سال صدها میلیـون دلار و شـاید میلیاردها دلار به‌وسـیله فرقه خـرج شـده است. این ادعا که پـول هنگفت فـوق از طریق اعانه هـواداران به‌دست آمــده به‌کلی مضــحک است. روشن است که اوم منبع درآمد دیگری داشته است.

توجه کـــنیم زمانی‌که پلیس مقر فرقه را جســـتجو کـــرد 700 میلیـون ین (24/ـ 8 میلیـون دلار) پـول نقد و ده شـــمش طلا به‌دست آورد. این شـــمش‌ها فاقد برچسب دولتی بوده که عیار و وزن آن را مشخص می‌کند. روشن است که اوم این شمش‌ها را خریداری نکرده زیــرا طلای خریداری شده حتماً با برچسب فوق و تعیین وزن و عیار عرضه می‌شد. از شـین کانمـارو * نـیز شـمش‌های طلای مشابهی به‌دست آمد. می‌تـوان حـدس زد که منبع هر دو طلا یکی بوده است. بهرحال، هیچگاه منبع ثروت فراوان فرقه اوم روشن نشده است.

6- نــزدیکی جویــو، رهــبر فرقه در روســیه، با مقامــات عالی‌رتبه روســـی، از جمله اولگ لوبـــوف، رئیس وقت شورای‌عالی امنیت ملّی روسیه و مشاور نزدیک یلتســین و دوست تاتیانا دخــتر بــدنام یلتســین، تصــادفی نیست. گفته می‌شــود یکی از دولتمــردان بلندپایه و سرشــناس ژاپــنی جویو را به مقامــات روسی معــرفی کــرده بــود. علی‌القاعده، این فرد همان شین کانمارو است.

- شین کانمارو (1914-1996)ـ [+]ـ سیاستمدار ژاپنی. کانمارو از رهبران حزب لیبرال دمکرات ژاپن (LDP)ـ بود و به "شاه‌ساز" Kingmaker شهرت داشت به‌خاطر نقش بزرگش در تعیین سرنوشت دولت‌های ژاپن. کانمارو به دریافت رشوه‌های کلان شهرت داشت. او بسیار ثروتمند بود و در زمان مرگ میلیاردها دلار ارثیه بر جای گذارد. در سال 1992 جنجال رشوه او به یکی از رسوایی‌های بزرگ مالی ژاپن بدل شد. با مافیای ژاپن و گروه‌های افراطی راست‌گرای ژاپن ارتباط نزدیک داشت.

بوهمین گروو

از سال 1873 تا کنون اعضای برگزیده بوهمیان کلاب (کلوپ بوهمیان) جلسات مخفی و سری خود را در جنگلهای باستانی "رد وود" در شمال کالیفرنیا برگزار کرده‌اند. از اعضای سابق این کلوپ مخوف می‌توان به روسای جمهور آمریکا مانند رونالد ریگان - ریچارد نیکسون و ژنرال آیزنهاور اشاره کرد.

مراسم شیطان پرستی و قربانی انسان در "بوهمیان گراو" توسط محققی به نام "آلکس جونز " افشا گردید و او موفق شد از مراسم آن‌ها فیلم مستندی تهیه کند که می‌توانید در این لینک مشاهده کنید -توجه داشته باشد که فیلم حاوی تصاویر آزار دهنده خواهد بود-

http://www.jesus-is-savior.com/False%20Religions/Wicca%20&%20Witchcraft/bohemian_grove-video.htm

مدارک نشـان دهنـده این است که رابطه بسـیار نـزدیکی بین اعضای بوهمیان گراو و گـروه موسـوم به ”رهـبران مخفی جهـانی” وجـود دارد. این فرقه به طـور علـنی به بت پرســتی و قربــانی انســان بــرای بــتی غــول آسا می‌پردازند که سمبول جنیانی مانند آمـون - اسـتولاس و آندراس می‌باشد. نام و تصویر جنیان

جــرج بــوش رییس جمهــور کنــونی آمریکا و تمــام رییس جمهــوران ســابق و معــاونین و ژنرالهــای ارتش آمریکا هم‌چــنین ســایر کشــورها مانند انگلســتان و اســترالیا... همگی اعضـای این گـروه بـوده و هسـتند و جـالب این‌که این مســئله را با افتخــار خاصی در مجــامع خــود ابــراز می‌کنند. البته جزییــات تشــریفات آن‌ها مخفی و دور از دید عامه مردم است ولی شرکت در کمپهای تابسـتانی و مراسم این گروه در اخبـار انعکـاس داده می‌شـود بـدون آن‌که کسی بداند دقیقا چه اتفاقی در پشت درهای بسته این سازمان عظیم جهانی می‌افتد!

مطلب زیر برگرفته از مقاله مفصــلی نوشــته “ســوزان بوهان” و بر اساس مستندات آلکس جونز می‌باشد:

” در تابستان هر سال مردانی مانند جرج بـوش - هـنری کیسینجر و شهرداران و فرمانداران ایـالات در مراسـمی به نام ”روح بوهمیا “شرکت می‌کنند.

این مراسم که از سال 1872 در سن فرانسیسکو برگزار می‌شــود شــامل بخشــهای مختلفی است که اولین آن‌ها ”سوزاندن رنجها” نام دارد.

همه سـاله در این همـایش مخفیانه سـخنرانیهایی انجـام می‌شود که محتوای آن از مردم پنهان شده است و مردم

آمریکا نسبت به این گروه و فعالیتهای آن بدبین شـده‌اند چرا که هیچ اطلاعـات درسـتی در این زمینه به آن‌ها داده نشده است“.

بـرای اطلاعـات بیشـتر به وب سـایت تـونی بیلـدربرگ مراجعه کنید:bilderberg.org

در 2آگوست 1982 مقـاله‌ای در روزنامه “نیـوز ویک” چنین گزارش داد:

” سطح بالاترین کمپ تابستانی دنیا – بوهمیـان گـراو – هم اکنون در حال جلسه است. مسـاحت 2700 هکتـاری این کمپ که به شدت مورد محافظت قرار دارد خاستگاه تمام روسای جمهـور آمریکا است. گـروهی که به خـاطر قـدرت زیـاد و تشـریفات مخفی‌اش شک همگـان را برانگیخته است....مهمـترین اتفـاق در این جلسـات “سخنرانی کنار دریاچه” نام دارد که در این سـخنرانی‌ها غالبا تصمیمات جدید و جدی در مـورد سیاست و اقتصـاد گرفته می‌شود“.

تصـویری از مراسم بوهمیـان گـراو چـاپ شـده در سـال 1915در مجلهNational Geographic

آنتونی سوتن سردبیر ماهنامه “نامه ققنـوس ”در سـال 1996 در مقـاله‌ای مفصل که خلاصه آن این‌جا آورده شده چنین نوشت:

“تا چند مـاه پیش فکر می‌کـردیم که “بوهمیـان گـراو” جایگاه سیاستمداران بزرگ واشینگتن است و به مدارکی که خلاف آن را ثـابت می‌کـرد اهمیـتی نـدادیم. اما مقاله جدیـدی از “اوبـراین ”و “فیلیپس” تحت عنـوان

”دگرگـــونی آمریکا” دید ما را نســـبت به این گـــروه و فعالیتهایش عوض کرده است. بنا به گزارشهای موثق به غـــیر از مشـــروبخواری و اســـتفاده از مـــواد مخـــدر با گرایشـــهای هم جنســـبا زانه فعالیتهـــایی همچـــون آدم ربایی- تجـاوز - بچه- بـازی و قربانی‌هـای خـونین هم در “بوهماین گراو” صـورت می‌گـیرد که البته بازپرسی‌های پلیس در سال 1947 متوقف گشت.

دهها سال است که شایعاتی مبنی بر اتفاقـات عجیب در بوهمیا گـراو همه جا پخش شـده است. منـابع دقیقـتری خـــبر از مراسم “درودی” می‌دهند. مراســـمی که در آن مـردان با رداهـای قرمز به رژه در مقابل بت بـزرگ جغد شکلی می‌پردازند که آن را بت بزرگ “ملـوک” می‌نامند. پایان مراسم با تپه‌ای از لاشه‌های قربانی شـده مـردانی که خود را خدمتکار بت بزرگ می‌دانند همراه می‌شود.

مقـاله‌ای از روزنامه محلی “سـانتا رزا سـان” در سـال 1993 گزارشی در مـورد ”فرقه کنعـان” و بت بـزرگ “ملـــوک” نوشت. تنها قربـــانی در فرقه بت پرســـتانه ملوکی قربانی انسان است. در اواسط دهه 80 قتلهـای مشکوکی در حوالی آن منحطقه رخ داد که بازپرسی‌های پلیس به جایی نرسید. بر اساس گفته‌هـای فـردی نزدیک به یکی از قربانیان مکانهای مخصـوص قربـانی کـاملا در زیر زمین قـرار دارند و شـامل سه اتـاق ”اتـاق تاریک “-اتاق چرمین” و “اتاق لاشه خواری” است.

نقل قولی از خود “اوبراین” نویسنده مقاله “دگرگـونی آمریکا” چـــنین است: خـــدمتگزاران مسن یا افـــرادی که مشـکلات سـلامتی داشـتند به قرعه برگزیـده شـده و در مراسم بوهمیـان گـراو به قتل می‌رسـیدند و من به این

فکر می‌کــردم که روزی هم نــوبت من خواهد رســید “. اوبراین‌جان سالم به در برد.

منشاء فرقه‌های ”ملوکی” و ”درودی” و “کنعانی”:

تمـام این مکـاتب بر پایه قربـانی انسـان بنا شـده‌اند. در گزارشــات قــرن 20 از فعالیتهــای این فرقه‌ها حــداقل تشــریفات شــامل آشــامیدن خــون - قربــانی کودکــان - وحشیگری و ستایش ویرانی بوده است.

بنابر این “بوهمیان گراو” یک کمپ تابستانی برای بــازی تــنیس و شــنا کــردن نیست بلکه متعلق به خــونریزی و قربانی است.

سال مرگ شیطان

امروز برای اولین بار در سطح کشور و به طور همزمـان در ده‌ها شـــهر و مرکز اســـتان تعـــدادی از نمادهـــای صهیونیستی و به ویژه ابلیسک به آتش کشیده شد.

سـابق بر این بـرای اولین در سـطح جهـان در 22 بهمن سال گذشته، ابلیسک مهمترین نماد جریان فراماسونری و صهیونیسم جهانی در خلال راهپیمایی مردم تهــران به آتش کشیده شده بود.

اخبار رسـیده حـاکی است امـروز این نمـاد شـیطانی در شهرهایی چون تبریز، اصفهان، ارومیه، شیراز، اردبیــل، زنجــان، داراب، تهــران و ده‌ها شــهر و مرکز اســتان در سطح کشور به آتش کشیده شد.

هم‌چـنین آخـرین اخبـار از کج شـدن 3 درجه‌ای ابلیسک مشهور شهر واشنگتن حکایت دارد.

گفته می‌شود سست شدن زمین زیر این نمـاد شـیطانی در خاک آمریکا بر اثر زلزله اخـیر آمریکا بـاعث کج شـدن آن در آستانه روز جهانی قدس شده است.

ساکنین هوش‌مند کائنات

در ادامه سیر تکاملی فرضیه فضانوردان باستانی به شما قول داده بودم که به بررسی ارتباط بین مفهوم فرازمینی‌ها و جن بپردازم تا ببینیم که آیا این دو در واقع یکی هستند یا نه.

ریشه مفاهیمی مانند فرازمینی‌ها "Extraterrestrials"، فضانوردان باستانی "Ancient Astronauts"ـ و بیگانگان باستانی "Ancient Aliens" از بستر فرهنگی غرب برمی خیزد و برای ما مفاهیمی وارداتی محسوب می‌گردند. اما سئوال اول این است که آیا ما مردم فارسی زبان یا مسلمان هم در همین فاز مفاهیم و اصطلاحاتی داریم یا خیر؟ در بستر فرهنگی ما از آن‌ها تحت چه لفظی نام برده می‌شود و به چه میزان با مفاهیم غربی تطابق دارند؟

برای پاسخ دهی به دو سئوال فوق ابتدا باید به دنبال بستری رفت که بتوان در آن بستر به ابراز دیدگاه، ارائه دلایل منطقی پرداخته و بتوان تجزیه و تحلیل انجام داد. تلاشی که تاکنون داشته ایم به صورت خلاصه موید این نکات بوده است که:

1-جلد دوم کتاب دکترین راز اثر هلنا بلاواتسکی در سال 1888، نقطه شروع فرضیه فضانوردان باستانی است. او گفته بود که موجودات غیر مادی ساکن سایر دنیاهای اطراف زمین به ایجاد حیات هوشمند ذی روح بر روی زمین یاری رسانده‌اند. در ادامه فیلیپ هوارد لاوکرافت حدود یک دهه مفهوم موجودات غیر مادی ساکن سایر

کرات را به تـدریج تغیـیر داد و آن‌ها را موجـوداتی مـادی قلمداد کرد.

2-پس از مرگ لاوکـرافت در سـال‌های 1940، جـاکوئیز برگیر و لوئیس پـاولز به نشر داسـتان‌های لاوکـرافت در اروپا پرداختند. اینان تحت تاثیر لاوکرافت و فورت کتابی به نام طلـوع جـادوگران را به طبع رسـاندند که تـاثیر به سزایی بر روی اریک فون دانیکن داشته است.

3-سـاگان و شکلووسـکی کتـابی تحت عنـوان حیـات هوشـمند در کیهـان (1966)، فصـلی را به این موضـوع اختصاص دادند که دانشـمندان و تـاریخ دانـان باید بخشی از توجه خـویش را به صـورت جـدی به بررسی تمـاس فرازمینی‌ها در طول تاریخ مکتوب بشری معطوف دارند. با این حال ایشان تاکید داشتند که این دیـدگاه جـای بحث دارد و اثبات نشده است.

4-اریک فون دانیکن در سال 1968 کتابی تحت نام ارابه خدایان روانه بـازار کتـاب نمـود. در فصل دوم این کتـاب حکـایتی ابـراز می‌شـود که تقریبـاً شق دیگر آن چـنین است: یک روزی، یک زمـانی سـفینه‌ای از فضا آمد و به زمین نشست. اجداد اولیه ما ابتدا متعجب شدند و بعد از تـرس به پناهگاه‌های‌شـان خزیدند اما وقـتی دریافتند خطـری آن‌ها را تهدید نمی‌کند به تـدریج با فرازمینی‌ها ارتباط برقرار نمودند. فرازمینی‌ها نیز از بین ایشـان هر کـدام بـاهوش‌تر بـود به عنـوان رابط بین خودشـان و انسان‌ها برگزدیدند، یک بی‌سیم در اختیارش گذاشـتند تا دیگـران از او حسـاب ببرند و از طریق این رابط از انسان‌های نه چندان پیشرفته زمیـنی بهـره می‌بردند. نه ماهی به بشر دادند و نه مـاهیگیری به او آموختنـد، فقط

به او گفتند که برود ماهی بگیرد چرا که ماهیگیری عملی ارزشمند است! البته چند زن بومی انتخاب شده توسط فرازمینی‌ها باردار شدند و نسلی تازه که بر خلاف قانون طبیعت است به وجود آوردند.

وقتی که امورات تعمیر و سوخت گیری سفینه فضایی‌ها به اتمام رسید، خواستند که از زمین عزیمت نمایند و در این میان به رابطشان گفتند که می‌روند اما یک روز باز می‌گردند. پس از آن رابط کاهن نامیده شد و جهت یادبود وقایع، مراسمی سمبلیک ترتیب دادند. غبار گذر زمان واقعیت را به افسانه بدل ساخت، اما هنوز افسانه آن قدر از واقعیت فاصله نگرفته که نتوان به اصل حقیقت پی برد.

5-حدود دو دهه بعد یعنی 1978 ذکریا سیتچین با نوشتن کتاب سیاره دوازدهم نشان داد بشر این قدرها هم خیالباف نیست که بدون هیچ گونه دلیل و مستنداتی، صرفاً با بافتن یک داستان تخیلی بتوان وی را فریب داد. لذا او آمد و برای عناصر و اصول داستان دانیکن مصداق خارجی ابداع نمود. مثلاً نام آن موجودات فضایی را آنوناکی نهاد و گفت که از سیاره‌ای به نام نیبیرو آمده بوده‌اند. در دریای اریدو، قبل از تمدن سومری به زمین رسیدند. نحوه آفریدن انسان هوشمند را به صورتی علمی‌تر و باورپذیرتر توضیح می‌دهد و دلیل خلق انسان باهوش را بردگی برای کارهای سخت نظیر کار در معادن طلا عنوان می‌نماید.

6- اشخاص نام برده بیشترین سهم را در ایجاد و توسعه فرضیه فضانوردان باستانی داشته‌اند، اما دیدگاه‌های کمتر معروف مستقل و وابسته در این زمینه بسیار زیاد

است. بسیاری از ایشان مفهوم مادی بودن موجود فضایی هوشمند را پذیرفتند و به تبلیغ آن پرداختند. عمده‌ترین دلیل حامی این دیدگاه چنین بوده که ایشان معتقد هستند موجود فضایی برای سفر بین سیاره‌ای به کشتی یا سفینه فضایی نیاز دارد و سایر مدارک به جا مانده نیز آن‌ها را صاحب کالبد فیزیکی نشان می‌دهد. البته بعضی از گروه تماس گرفته شدگان بشقاب پرنده‌ای و یوفولوژیست‌ها هم بودند که به بلاواتسکی وفادار مانده و معتقد بودند حداقل بعضی از گونه‌های فضایی غیر مادی هستند یا توان ارتباط متافیزیکی با انسان را دارند.

اما در مقالات ساکنین هوشمند کائنات، ما در پی اهداف زیر هستیم:

1-ابتدا به بررسی دقیق‌تر تفکرات هنلا بلاواتسکی و دیدگاه تئوصوفی در خصوص ساکنین هوشمند کائنات می‌پردازیم. قبلاً در مقالات سیر تکاملی گفتیم که کتاب دکترین راز اثر بلاواتسکی نقطه شروع فرضیه فضانوردان باستانی است.

2- در بخش دوم به کاوش قرآن درباره مسئله حیات فراسوی زمین یا حیات در کائنات می‌پردازیم. در این بخش ما آیات رو به دو دسته آیات مبهم و آیات مبین تقسیم نموده‌ایم.

3- دیدگاه غرب در خصوص موضوع جن و ارتباط آن با فرازمینی‌ها مورد تفحص قرار می‌گیرد.

4-پس از جمع بندی مطالب و نتیجه گیری، ادامه بحث به سری مقالاتی تحت عنوان سه فرضیه درباره منشا انسان و نحوه گسترش تمدن بشری موکول می‌گردد.

اکنون ما به منبع شایعه فرضیه فضانوردان باستانی رجوع می‌کنیم تا ببینیم چه شد که بلاواتسکی به چنان نتیجه‌ای رسید. چرا بر بلاواتسکی تاکید می‌کنیم، به این سبب است که وی از بانیان مکتب تئوصوفی است و به تبلیغ دیدگاهش در سطح جهانی دست زده است، به صورتی بسیار منسجم و هدفمند که به هیچ وجه قابل مقایسه با رفقا یا رقبایش نیست. مثلاً هر چند لاوکرافت دیدگاه غیر مادی بودن هوشمند غیر انسانی را به تدریج رد می‌کند لیکن وجود موجود هوشمند فضایی را رد نمی‌کند و چند جین داستان بر همین مبنا منتشر می‌سازد و در زمان حیاتش در امریکا برای خودش طرفدارانی دست و پا می‌نماید.

بخش اول- پشت پرده تئوصوفی

برای ما مسجل است که مفهوم موجود هوشمند مادی ساکن سایر کرات هستی مخلوق ذهن فیلیپ هوارد لاوکرافت بین سال‌های 1925 تا 1937 است. لاوکرافت از سر لجاجت با تعالیم تئوصوفی چنین کرد. اما بلاواتسکی و کلاً مکتب تئوصوفی چگونه به این نتیجه رسیده بود که موجودات غیرمادی ساکن دنیاهای اطراف هستند که به تعالی حیات زمینی را مدیریت نموده اند؟

خود تئوصوفی را باید تلفیقی از اعتقاد به عالم ارواح (Spiritualism- ارتباط با عالم‌های غیرمادی برای کسب دانش و ...)، تصوف (Occultism)، علوم خفیه،

آموزه‌های مذاهب شرقی مانند هندو و یهودی و چرندیات دمده دانست. تمامی این‌ها نه تنها می‌تواند برای یک غربی که در بافت فرهنگی کاملاً متفاوتی رشد کرده است، جذاب و جالب توجه باشد که حتی برای بسیاری از ما شرقیان که از هویت خود بی‌خبریم نیز ارزشمند تلقی می‌شود. جهت آشنایی بیشتر با تفکرات تئوصوفی ابتدا به ارائه فرضیه تکامل انسان، فرضیه معلم جهانی، تعریف خدا و شیطان از دیدگاه تئوصوفی‌ها علی الخصوص بلاواتسکی می‌پردازم. این کار به درک ماهیت تئوصوفی کمک می‌کند و نشان می‌دهد که این مسلک در برهه‌ای از زمان چگونه توانست بر مسیر بعضی از جریانات علمی و مذهبی تاثیر بگذارد یا حتی جهت آن را عوض نماید.

اگر مقاله سیر تکاملی را خوانده باشید، در قسمت دوم مدعی بودیم که دیدگاه بلاواتسکی و پیروانش باعث زایش فرضیه فضانوردان باستانی از دیدگاه چندگانه گرایی کیهانی شده است. در قسمت پایانی این بخش نیز به بررسی دقیق این ادعا می‌پردازیم.

الف- فرضیه تکامل بلاواتسکی

بله بلاواتسکی نیز چند سال بعد از داروین نظریه تکامل انسان را مطرح نمود اما بسیار متفاوت از ادعای داروین بود و از نظریه داروین فقط واژه تکاملش را یدک می‌کشید. داروینیسم معتقد است که انسان نتیجه انتخاب طبیعی از موجود ساده تک سلولی تا موجود هوشمند پیچیده صاحب روح است. حیات تک سلولی‌ها از اعماق اقیانوس‌ها شروع شد و بعد از جهش‌های هر از گاهی در نهایت به گونه‌ای ماهی رسید که توانست بر

روی خشـکی هم زنـدگی کند و این مـاهی هم به طـور ممتد تکامل یافت تا نمونه تکامل یافته تقریباً بی‌نقصش ما انسان‌ها باشیم.

اما قبل از ارائه نظریه تکامل تئوصـــوفی، نقـــبی به زنـــدگی نامه بلاواتســـکی می‌زنیم. گفته می‌شـــود که بلاواتســکی از 16 ســالگی متحــول شــده و به مطالعه عمیق در کتابخانه پـــدربزرگش می‌پرداخته است. لـــذا در همین ابتـدای کـار باید تـذکر دهم که بسـیاری از اصـول تئوصوفی را بلاواتسکی از طریق توسـعه دادن یا تحریف نمودن عقاید و افکار دیگران گرفته است از جمله نظریه تکامل انسان از دیدگاه بلاواتســکی که اصل آن متعلق به ادوارد سوئس(Suess)ـ است و یا مفهـوم مایتریا (معلم جهانی) که بر گرفته از تعالیم بوداییست.

مادام بلاواتسکی برای اولین بـار در حـوالی سـال 1950 به مصر سـفر کـرده بـود و در قـاهره با شخصی به نـام البرت راوسون (Rawson)ـ آشنا می‌شـود. راوسـون بعد از مرگ بلاواتسکی افشا نمـود که بلاواتسـکی در قـاهره به وی در مورد سهم آینـده‌اش در کـاری که یک روز ذهن بشر را آزاد خواهد کـــرد، گفته بـــوده است. راوســـون می‌گوید که بلاواتسکی یک جمله را مکرر تکرار می‌کــرده است: «این کار من نیست، اما او برایم می‌فرستد».

بلاواتســکی در ســال 1851 در لنــدن بــرای اولین بــار معلمش (مرجع ضـــمیر او در نقل قـــول راوســـون) را ملاقــات می‌نماید. در این ملاقــات اســتاد به بلاواتســکی می‌گوید که به همکاریش در مسئولیتی که قــرار است به عهــده بگــیرد، نیازمند است و هلنا باید سه ســال در تبت زندگی کند تا خود را برای آن ماموریت خطیر آماده نماید

(در ادامه راجع به این معلم مفصل بحث خواهیم نمـود). یک ســـال بعد وی به هند می‌رود و مـــدت دو ســـال با دریــافت پــول از شخصی ناشــناس زنــدگی می‌کند. اما موفق به رفتن به تبت نمی‌شود. به لندن بـاز می‌گـردد و دوبـــاره در اروپا معلمش را ملاقـــات می‌کند. در ســـال 1956 این بار از طریق اقیـانوس آرام به کلکته می‌رود، اما بـــاز هم تلاش مکـــرر وی بی‌ثمر است و به اروپا بـــاز می‌گردد. دفعه سـوم در سـال 1968 موفق شد قـدم به تبت بگذارد. در تبت به صـومعه تاشـیلونپو- Tashilunpo نزدیک شیگاتسه می‌رود و سه ســـــال آن‌جا می‌ماند. در این مدت با بسیاری از راهبان اعظم بودایی و دالای لاما در مناطق تبت ملاقات می‌نماید.

گفته می‌شـود که در آن‌جا با آموزه‌هـای بوداییـان آشـنا شـــده است. پس از مـــراجعت از تبت به یونـــان رفته و تصـمیم گـرفت به مصر بـرود که در دریا دچـار طوفـان شده، جان سالم به در می‌بـرد اما پـول و توشه‌اش را از دست می‌دهد. در قـــــاهره به ســـــال 1871، جامعه موضوعات روحانی را بنیان می‌نهد و پس از یک سال آن را منحل می‌نماید. بلاواتسکی در سـال 1875 به همـراه هنری الکوت (Olcott)ـ و ویلیام جاج (Judge)ـ اقـدام به تاســیس جامعه تئوصوفیســتی در نیویــورک می‌نمایند. مفهوم تئوصوفی زاده تفکرات سه شخص نامبرده فــوق نیست، اما بلاوتسکی معنای این لفظ را تا حدودی تغیـیر داد و برکشـید. سه سـال بعد به هند نقل مکـان نمـوده و در سال 1882 مقر اصلی تئوصوفی را در ادیار(Adyar) نـــزدیکی مـــدرس برقـــرار می‌ســـازند که تا به امـــروز پابرجاست.

بنیانگذاران تئوصوفی: بلاواتسکی، جاج و الکوت

از سال 1879 تا 1888 اقدام به انتشار مجله تئوصوفیست می‌نمایند. هلنا بلاواتسکی در سال 1891 بر اثر آنفولانزا از دنیا رفت و پس از سوزاندن جسدش، خاکستر باقی مانده را بین شعبات تئوصوفی در لندن، نیویورک و ادیار تقسیم نمودند. از مرگ بلاواتسکی تا کنون در بیش از 50 کشور دنیا تئوصوفی شعبات مستقل یا وابسته دایر نموده است. چیزی که در زندگی نامه بلاواتسکی جای سئوال است یکی این‌که چرا وی مصراً در تلاش برای رفتن به تبت بوده است؟ و دوم چرا پس از مدتی مقر تئوصوفی از آمریکا به هند منتقل شد؟ جواب این سئوال‌ها را باید در خصوصیات تعالیم تبتی‌ها یا تعالیم بودایی جستجو نمود.

بلاواتسکی در جلد دوم دکترین راز به توضیح منشا انسان پرداخته و از اصطلاحی تحت عنوان نژادهای ریشه‌ای "Root Races" استفاده می‌کند. او تکامل نژادهای ریشه‌ای را در هفت مرحله می‌داند و نژاد هر مرحله نیز خود به هفت نژاد فرعی تقسیم می‌شده است:

- اولین نژاد علوی و آسمانی (ethereal) بوده‌اند. اتریال یعنی شبح مانند، چیزی که نمود فیزیکی قابل لمس با حس لامسه ندارد. این نژاد همانند آمیب‌ها تکثیر می‌شده‌اند.

- ماهیت نژاد دوم تا حدودی فیزیکی‌تر بوده و درهایپربوریا (Hyperborea) زندگی می‌کرد. رنگ پوستشان زرد طلایی بوده است.هایپربوریا اقلیمی

متشـــکل از کانـــادای شـــمالی، گرینلنـــد، ایســـلند، اسکاندیناوی، شمال آسیا و جزیـره کامچاتکا بـوده است. در آن زمان شرایط آب هـوایی اسـتوایی بر زمین حـاکم بوده است.

- سومین نژاد که در واقع اولین انسان فیزیکی حقیقی بودنـد، در اقلیم لموریا (Lemuria)ـ زنـدگی می‌کردند و سـیاه پوست بودند. لموریا نـام سـرزمینی گمشـده است که حدس زده می‌شود در اعماق آب‌های اقیـانوس هند یا آرام خفته است. اســـــترالیا، گینه نو و مادگاســـــکار بخش‌های باقی مانـده لموریا محسـوب می‌شـوند. اولین لموری‌ها از طریق تخم گـذاری تکثـیر می‌شـده‌اند اما در اواسط دوران لموری، حدود 16 میلیون سال پیش، نژاد لموری همانند انسان امروزی شروع به تولید مثل نمود.

- نــژاد چهــارم در آتلانــتیس توســعه یــافت. این نــژاد انشـعابی از شـاخه لموری‌ها در آفریقا بـود که بعـدها به آتلانتیس کوچ کردند. نژاد سامی، آکدی، مغولی و تورانی همگی از نسل آتلانتیسی‌ها هستند.

- بلاواتسکی معتقد است که انسانیت همـراه نـژاد پنجم ظهور نموده است. نژاد آریان از حدود 100 هـزار سـال پیش در آتلانــتیس حضــور داشت. ســفید پوست بودند و شاخه‌ای از ایشان شهر آفتاب را در قسـمتی از صـحرای آفریقا بنا نهادند و شهر پل را در بیابـان گـوبی سـاختند. نـژاد هنـدو در 60 هـزار سـال پیش از شـهر پل به هنـد، عرب در 40 هزار سال پیش به عربستان، پارسی در 30 هزار سال قبل به پارس، سلتی در 20 هـزار سـال قبل به یونـان و تئوتونیک در 20 هـزار سـال پیش به آلمـان

مهـاجرت نمودند. بعـدها شـاخه‌ای از تئوتونیک به سـمت روسیه کوچ کردند و به اسلاو معروف شدند.

- نژاد ششم هنوز ظهور نکـرده است. ده‌ها هـزار سـال دیگر اقلیم جدیدی در اقیانوس آرام ظـاهر خواهد شد که خانه نژاد ششم خواهد بود.

- نژاد هفتم نیز در چند میلیون سال آینده از نژاد ششم منشعب می‌گردد. نام اقلیم ایشان فعلاً پوشکارا است.

در ادامه اسـکات الیـوت، تئوصوفیسـتی معـروف و از شـاگردان بلاواتسـکی، نظریه نـژاد ریشه‌ای را به شـکل زیر تغییر داد:

-استرال (Astral)

-اتریک (Etheric)

-لموریان (Lemurian)

-آتلانتیس (Atlantean)

-انسان امروزی که از نژاد آتلانتیسی‌هاست.

همان گونه که در بالاتر هم ذکر شد، بسیاری از ایـده‌های بلاواتسـکی متعلق به خـودش نیست. مثلاً همین ایـده نژادهای ریشه‌ای قبل از بلاواتسکی توسط افرادی مانند آنتون فابره دی اولیـوت، آلفـرد سـینت و ادوارد سـوئس مطرح شـده بـود که دیـدگاه بلاواتسـکی بر عقاید ادوارد سوئس بنا شده است. به همین خاطر تعریف تئوصـوفی ازهایپربوریا و ... با تعریف سایر نظریه پـردازان تفـاوت دارد. مثلاً منظور یونانیـان باسـتان ازهایپربوریا در واقع افراد ساکن در شمال ایالت ثریس (Thrace) یونان بوده

است. تعمق بر روی مفـاهیمی مانندهایپربوریا، لموریا و آتلانـتیس در حوصـله این مقاله نیست و فرصت دیگـری می‌طلبد. اما در صورتی که نظریه بلاواتسکی و الیوت را خلاصه کـــنیم به این نتیجه می‌رســـیم که اولین نـــژاد انسان‌ها شـبح مانند بودند و با گذشت میلیون‌ها سـال از حالت شبح به حالت فیزیکی تبدیل شده‌اند.

اگر داروین نظریه‌اش را برای منشا انسان مطرح نمـود، دلایلی داشت که پیش خـــودش فکر می‌کـــرد منطقی و قابل تامل هســـتند. اما دلیل بلاواتســـکی بـــرای این که می‌گوید اولین نژاد علوی و آسمانی بوده است، چیست؟ در حالی که فسـیلی از چنـان انسـانی به دست نیامـده و نخواهد آمد، چون که ماهیت فیزیکی نداشته است.

به نظر من شرط لازم بـرای ابـراز چنـان فرضـیه‌ای این است که در زمینه‌هـــایی مانند زمین شناســـی، انســـان شناسی، تاریخ و باستان شناسی دارای معلومات به روز و قابل قبولی بود. وقتی به مطالعه دکترین راز مشغول می‌شویم اول چیزی که به ذهنمـان خطـور می‌کند همین نکته است که بلاواتســکی دانش قابل تــوجهی از علــوم زمان خود داشته است. افرادی مانند رنه گوئنون (Guén on)، پـاول جانســون و رابــرت کــارول که از منتقــدین تئوصوفی محسوب می‌شوند بر همین نکته تاکید کرده‌اند که بلاواتسکی اهل مطالعه بـوده است. گوئنـون می‌گوید بلاواتسـکی به کتـاب خانه نیویـورک رفت و آمد داشـته و در آن‌جا حتی به کتاب‌های هندیان مانند کنجــور(Kanjur) و تنجور(Tanjur)، که قسمت‌هایی از تئوصوفی از آن‌ها اقتباس شده است، نیز دسترسی داشته است.

اما داشتن دانش به هنگام کـافی نسـیت تا بتـوان نظریه نژادهای ریشه‌ای را مطرح نمـود. حـتی اگر بتـوان ثـابت کرد که نژادهای دوم تا پنجم وجـود داشـته‌اند، همـانطور که گفتیم اثبات وجـود نـژاد اول ممکن نیست. این‌جاست که باید قدری تعمق نمود: آیا بلاواتسکی خیالباف اسـت؟ شیاد است یا حقیقتاً چیزی را دیـده یا درک نمـوده که او را به این نتیجه رسانده است؟

اگر بگوییم وی صرفاً یک خیالباف و شـیاد اسـت، در این حـــالت به صـــورت ضـــمنی پذیرفته ایم که فرضـــیه فضـــانوردان باســـتانی ریشه در دروغ دارد. اما اگر او چیزی را دیده یا درک نموده، در این حالت چه طور؟

ب- مایتریا، معلم جهانی

مفهـوم مایتریا (Maitreya)ـ متعلق به تعـالیم بـودایی است که توسط آلفـرد سـینت (Sinnett ،1883)ـ وارد تئوصوفی گردید و بلاواتسکی آن را در کتاب دکـترین راز توسـعه داد. مایتریا در تعـالیم بـودا همـان موعـود نجـات بخش بودایان هست. اما بلاواتسکی مفهوم مایتریا را از دین بودایی اقتبـاس نمـوده و به معـادل یـابی آن در دین برهمایی یا هندو پـرداخت. در دکـترین راز، صـفحه 384: «مایتریا نام محرمانه بودای پنجم بودایان و کالکی آواتار برهماییـان است- آخـرین مسـیحا که در نقطه اوج چرخه بزرگ خواهد آمد»(1).

بلاواتسکی که مایتریا را با مفهوم مسیحا درآمیخته بـود، در ادامه مدعی شد در گذشته نیز تعدادی مســیح گونه در تــاریخ بشــری پا به عرصه ظهــور گذاشــته‌اند و خواهند گذاشــت، چــرا که وی معتقد بــود مایتریا در زمــان نــژاد

هفتم ظهور خواهد کـرد. اما همین اشـاره به ظهـور پی در پی پیـــامبران حقیقت که بخشی از فرایند نظـــارت پایان ناپذیر سلسله سران روحانی غیرفیزیکی (hidden Spiritual Hierarchy) بر تکامل بشری بودند، در ادامه بحث‌هـــای گســـترده‌ای را پیش کشـــید که علاوه بر تئوصوفیست‌ها، سـایر طرفـداران علـوم خفیه هم در آن دست داشتند و باعث تحریف جدی مفهوم بودایی مایتریا گردید.

بلاواتسکی دوست داشت که در ادبیات تئوصوفی اعضای سلســـله‌ی ســـران را اســـتادان یا مهاتما "" the Mahātmās بنامند. خود تئوصـوفی نـیز نتیجه انگیزشی از سوی سلسله سران معرفی گردید که ماهیت انگـیزش از دوره تناوب منظم برخـوردار است. بلاواتسـکی اولین کسی بـود که غـرب را با مفهـوم اسـتاد آشـنا نمـود. دو استاد (مهاتما) معـروف وی کـوت هـومی(Kuthumi)ـ و موریا(Morya)ـ بودند که طی سـال‌های 1880-1885 با بلاواتسـکی در ارتبـاط بوده‌اند. وی در جلد اول دکـترین راز، صـفحه 612 ابـراز می‌دارد که در ابتـدای هر یک از هزاره‌هـا، رمـوز طـبیعت به شـکل سـمبل‌ها و اشـکال هندسی توسط موجوداتی که اکنون انسان‌های آســمانی (heavenly men) و نامرئی هستند، ثبت شده است و از انســان فرزانه هر دوره به انســان فرزانه دوره بعــدی منتقل شـده است. یا در کتـاب کلید تئوصـوفی می‌گوید: «... آن‌ها در حـال زنـدگی هسـتند، متولد شـده‌اند همـان گونه که ما متولد شـده ایم، همانند هر فـانی محکـوم به فنا هستند. ما آن‌ها را اساتید می‌نـامیم زیـرا معلمـان ما هستند: و حقایق تئوصوفیسـتی را از آن‌ها داریم... آن‌ها

انسان‌هایی با یادگیری بـالا هسـتند، ما آن‌ها را نخسـتین می‌دانیم...».

پس از بلاواتســــــــــکی، بعضی از تئوصوفیست‌ها علی الخصوص چارلز لیـدبیتر(Leadbeater)ـ بر روی مفهـوم سلسـله سـران روحـانی مـانور داده و ابـراز داشـتند که اعضـای سلسـله سـران نـاظر و هـدایتگر روند تکامل بر روی زمین هسـتند. خـود اعضـای سلسـله سـران نـیز در درجــات متفــاوتی از تکامل روحــانی هســتند. منظــور لیـــدبیتر از مایتریا در آن برهه چـــنین بـــود: مایتریا یک موجود روحانی پیشرفته است که رتبه بالایی در سلسـله سران روحانی مخفی دارد. در این میـان چـارلز لیـدبیتر، مایتریا را زیر دست سانات کومارا (Sanat Kumara)ـ و بـودا معـرفی نمـود. در ادامه سلسـله سـران روحـانی مخفی به نام استادان فـرزانگی باسـتانی (Masters of the Ancient Wisdom)ـ تغییر عنوان یافته بـود. طبق این دکـــترین، یکی از کارکردهـــای اســـتادان فـــرزانگی باستانی نظارت بر تکامل انسان است، لذا از این دیدگاه کــارکرد مایتریا نــیز مــدیریت اداره معلم جهــانی است. هدف این اداره تسهیل انتقال دانش درباره اســاس نامه و عملکردهای وجود(زندگی) به انسان است. پس مایتریا مسـئول تـرقی بشـری به لحـاظ آمـوزش، شـهروندی و مذهب بود.

با ورود آنی بیزانت (Besant)ـ به عرصه، تغییر در عقاید ســرعت بیشــتری به خــود گــرفت. نئوتئوصــوفی اعلام داشت که انگیزش بعدی از جانب سلسله سـران زودتر از آن‌چه بلاواتسکی پیش بینی نمــوده، روی خواهد داد. این در حالی است که بلاواتسـکی در خصـوص ظهـور مسـیح

گونه‌ها تا حدودی اعتقاد داشـته که رونـدی منظم دارنـد، اما در صــفحه 470 جلد اول دکــترین راز تاکید دارد که مایتریا در میان نژاد هفتم ظهور می‌کند.

تئوصوفیست‌های ابتــدایی بــرای طی طریق معــرفت 9 مرحله (Initiation) قائل شدند که هر انسانی با پیمودن 4 مرحله به تنویر فکری رسیده است و نیازی به پیمودن سایر مراحل نیست. لیکن کسی که طریقت را ادامه دهد فرصت تبـدیل شـدن به یکی از اعضـای سلسـله سـران روحانی را خواهد داشت. لیدبیتر از مسـلک تئوصـوفی و آلیس بـایلی(Bailey)ـ از مسـلک گـروه جدید سـرورهای جهانی در دهه 1920 عمده مبلغ‌های این دیدگاه بودند.

چــارلز لیــدبیتر()، آنی بــیزانت(نئوتئوصــوفی)، جــدو کریشنامورتی(متفکر آزاد)

در کنـــار رشد و خـــیزش نئوتئوصـــوفی زیر پوست تئوصوفی و تاثیرپذیری بعضی افراد مرتبط با تئوصوفی که در حـــال وام گـــیری بعضی مفـــاهیم مانند اســـتاد فرزانگی باستانی برای مقاصد خـود هسـتند، اتفـاقی نه چندان جالب روی داد که لکه‌ای سیاه بر چهره تئوصوفی محسوب می‌شود. بیزانت ابراز داشت ممکن است مسیح گونه‌ی بعدی در تـاریخ 1896 ظهـور کند. چـنین اتفـاقی نیفتاد. بعدها که او ریاست تئوصـوفی هند(1907)ـ را بر عهده داشت، از واژه معلم استفاده می‌نمود و به همـراه لیـدبیتر به کنکـاش بر روی مفهـوم مایتریا می‌پرداختند. نئوتوصـوفی مایتریا را به معلم جهـانی تغیـیر نـام داده بود.

در سال 1909 مـدت‌ها پس از مـرگ بلاواتسـکی، چـارلز لیدبیتر به صورت اتفاقی به پسری 14 ساله به نام جـدو کریشنامورتی در نزدیکی مقر تئوصوفی در ادیار برخورد و وی را کاندید مناسبی بـرای ایفـای نقش معلم جهـانی دانست. بیزانت سرپرستی کریشنامورتی را تقبل نمـود. سازمانی نیز برای حمایت از جدو جهت انجـام مـاموریت در سـال 1911 تاسـیس نمودند. این واقعه بازتـاب مختلفی داشت. شـاخه آلمـانی تئوصـوفی به ریاست رودولف اسـتینر (Steiner)ـ به دلیل نارضـایتی از این عمل از تئوصـوفی جـدا شد. در سـال 1929، جـدو کریشـنامورتی از زیر بـار مسـئولیتی که بـرایش تـربیت شـده بـود، شـانه خـالی کـرده و از تئوصـوفی جـدا شد. کریشنامورتی بیان نمود که حقیقت نامحدود، نامشروط، رویکرد ناپذیر است و نمی‌توان آن را سازماندهی نمود.

پـروژه معلم جهـانی شکست خـورد. لیـدبیتر ابـراز داشت:«ظهـور مایتریا اشـتباه بـوده است». با شکست پروژه مسیح سازی، چهـره تئوصـوفی مخـدوش شد و تا حد زیـادی در اذهـان جهانیـان تـنزل یـافت. از این پس تفکـرات بـیزانت و لیـدبیتر به همـراه پیروانشـان نئوتئوصوفی نامیده شد. سکوت تئوصوفی را فرا گرفت و دیگران فرصت را مغتنم شمرده و هر یک سعی نمودند تعبیری از مایتریا ارائه نمایند.

از این میـان جنبش‌هـای عصر جدید بهـره فـراوانی از بقایـای مایتریـای تئوصـوفی بردند. آلیس بـایلی در دهه 1920 از تئوصوفی جدا شد. او مسیح شناسی لیدبیتر را توسعه داد و مایتریا را مسیح کیهانی معـرفی نمـود. وی ابـراز داشت که ظهـور دوم حـوالی سـال 2025 اتفـاق

می‌افتد. در ادامه بنیامین کرم(Creme)ـ در سال 1975 مدعی شد توانسته ارتباط تله پاتیک با مایتریا برقرار سازد و مایتریا به وی گفته که زودتر از 2025 به زمین می‌آید. کرم تعدادی پیش گویی را به مایتریا نسبت داد که هیچ یک به وقوع نپیوست.

از جمله دیگر کسانی که از مفهوم استاد فرزانه باستانی بهره برداری نمودند، باید آلیستر کرولی را نام برد. کسی که در سفر به مصر به دعوت یک اشراف زاده مصری در سال 1904، در یکی از اهرام با استادش به نام آیواس «Aiwass»ـ برای اولین بار برخورد نمود. مسلک ثلما "Thelema"ـ که ساخته ذهن پدرش بود در ادامه با سری کتاب‌هایی که آلیستر نوشت، توانست تا حد زیادی خود را در میان رقبا بالا بکشد. آلیستر کرولی چند اثر از جمله کتاب معروف کتاب قانون را نوشت که مدعی بود آن‌ها آموزه‌های آیواس به وی بوده است. همان ادعایی که بلاواتسکی در مورد کوت هومی و الموریا کرده بود و گوی بالارد بعدها در مورد سنت جرماین مدعی شد. بعدها کرولی مقام ایواس را بالا برد و او را فرشته مقدس نگهبان معرفی نمود. از معروف‌ترین کسانی که دنباله رو راه کرولی بوده‌اند باید به مرلین منسون(خواننده سبک شیطانی) و گرانت موریسون (فیلمنامه نویس) اشاره نمود.

طبق آموزه‌های بعضی مسلک‌های پیرو علوم خفیه مانند کیش «سازمان "من هستم"-"I AM Activity»، مفهوم استاد متعالی (Ascended Master)ـ به معنای استادی از جنس انسان است که پنج مرحله یا بیشتر از مراحل ششگانه معرفت را طی نموده است و حداقل به

5 بعد دست یافته است. چنین فـردی اگر به وادی ششم وارد شــود و انســجام کامل خــویش را در دست گــیرد، مصــداق ”با اقتــدار من وجــود هســتم- Mighty I AM Presence” است و وی را عروج یافته می‌نامند. مفهوم استاد متعـالی ابـداع گـوی بـالارد در کتـاب اسـرار فـاش شده- Unveiled Mysteries به سال 1934 بود که آن را دیکته‌ای از ســوی ســینت جرمــاین (یکی از اســتادان متعالی- St. Germain) عنوان نمود. در ادامه سایرین به پردازش بیشتر مفهـوم اسـتاد متعـالی روی آوردند. مثلاً بعضی ابراز داشتند که اگر عروج یافته‌ها به پرورش خود بپردازنـد، می‌توانند مقـامی در بـرادری سـفید بـزرگ(لژ سفید بزرگ یا بـرادری سـفید جهـانی) بدست آورند. اما مشــخص است که مفهــوم اســتاد متعــالی برداشــتی از مفهوم مهاتما، سلسله سران روحانی یا استادان فرزانه باستانی تئوصوفی است.

گفته می‌شــود بــرادری ســفید بــزرگ، که مفهــومی برخاســته از دل تئوصــوفی و جنبش عصر جدید اســت، موجودات ماورالطبیعی با قدرت بالایی هستند که تعالیم روحـانی را از طریق انسـان‌های انتخـاب شـده گسـترش می‌دهند. اعضــای بــرادری ممکن است به اســتادان فـرزانگی باسـتانی یا اسـتادان متعـالی مشـهور باشـند. انسـان‌های گونـاگونی مـدعی بوده‌اند از این موجـودات پیـام دریـافت نموده‌اند که معروفـترین آن‌ها عبارتند از: هلنا بلاواتســکی(تئوصــوفی)، آلیســتر کــرولی (ثلما- Thelema)، آلیس بایلی(گروه جدید سـرورهای جهـانی- New Group of World Servers)، گــوی بــالارد (سـازمان«من هسـتم»- “I AM Activity)، جرالـدین اینوســنت (پل آزادی- The Bridge to Freedom)،

الیزابت کلیر پیامبر(کلیسای جهانی و فیروز- Church Universal and Triumphant)ـ و بنیامین کرم (سهم بین المللی- Share International).

برادری سفید بزرگ در واقع زاییده تفکرات برخی تئوصوفیست‌ها و طرفداران علوم خفیه بود که بیشتر به دلیل افزایش تعداد استادان متعالی اتفاق افتاد. لذا آن را باید عنوانی جدید برای سلسله سران روحانی تئوصوفی دانست. هر یک از مسلک‌های نام برده در بالاتر به تعدادی موجود خاص به عنوان استاد متعالی معتقد بودند و بین ایشان توافق کاملی وجود نداشت.

نکته‌ای که باید خاطرنشان ساخت این است که بلاواتسکی در راه تدوین اصول و خطوط فکری تئوصوفی به تغییر، تحریف و توسعه افکار متفکرین و مذاهب پیشین پرداخت. پس از مرگ وی، سایر تئوصوفیست‌ها نیز دست به اصلاح عقاید وی زدند برای نمونه، شاگرد بلاواتسکی به نام اسکات الیوت فرضیه نژاد ریشه‌ای را تغییر داد و یا در خصوص مایتریا نیز تئوصوفیست‌هایی مانند آنی بیزانت، چارلز لیدبیتر و... تفاسیری از ماتیریای تئوصوفی ارائه نمودند که در بلند مدت منجر به تحریف عقاید خود بلاواتسکی نیز شد. علاوه بر تئوصوفیست‌ها، کسانی هم پیدا شدند که اصل ایده را از تئوصوفی گرفته ولی در فضایی متفاوت به پرورش آن پرداختند و با اتکا به آن برای خود کیش‌ها و آیین‌ها برپا نمودند که دیگر جز در ریشه، تشابهی با مایتریای تئوصوفی ندارند.

آلفـــــرد ســـــینت(تئوصوفیســـــت، هند)، رودولف اســـــتینر(تئوصوفیســـــت، آلمـــــان)، گوتفرید پوروکر(تئوصوفیست، آمریکا)

گوی بالارد، آلیس بایلی، آلیستر کرولی، بنیامین کرم، الیزابت کلیر پیامبر، جرالدین اینوسنت

ج- شیطان یا مار کتاب پیدایش

اما در بخش قبلی گفتیم که لیدبیتر جایگاه مایتریا در سلسله سران روحانی را پائین‌تر از سانات کومارا و بودا دانست. بیزانت و لیدبیتر معروف به نئوتئوصوفی، آلیس بایلی و بنیامین کرام تحت تاثیر آموزه‌های تئوصوفی، گوی بالارد در تعالیم استاد متعالی و پیروانش همانند الیزابت کلیر پیامبر، جرالدین اینوسنت، جوشوا دیوید استون همگی تعریفشان از سانات کومارا بدین صورت است که او یک موجود پیشرفته در مرحله نهم معرفت می‌باشد، کسی که ارباب زمین و بشریت است، در راس سلسله سران روحانی قرار دارد، شخصی که در شامبالا “” Shamballah ساکن است. شامبالا یک دشت از جنس اتر“ether”ـ است که بر فراز بخشی از صحرای گوبی قرار دارد.

ورای ثقیل یا مبهم بودن بحث، حقیقت این است که تئوصوفی به هیچ وجه یک دین نیست بلکه یک کیش و مسلک ساخته‌ی دست بشر است. مملو از ابهام و اشتباه، به شدت متکی بر عرفان، تصوف و علوم خفیه، بیگانه با منطق و تفکر، طی یک سده از بلاواتسکی جز نام چیزی باقی نمانده است. چیزی که امروز تحت عنوان تعالیم تئوصوفی تدریس می‌شود فرسنگ‌ها

متفاوت از عقاید بلاواتسکی است. مفاهیم کلیـدی بارها و بارها تغیـــیر معنا داده‌اند تا به ما رســـیده‌اند. اگر این عملیات طاقت فرسای به روزرسانی صورت نمی‌گرفت، ممکن نبـــود که تئوصـــوفی بتواند در برابر هجمه‌هـــای سنگین منتقدین تا امروز دوام بیاورد.

لیدبیتر می‌گوید سونات کومـارا حـدود 18 میلیـون سـال قبل از زهره به زمین آمده است. سانات کومارا به زمین فرستاده شد تا ما را هـدایت کند. لـذا در زمین به اربـاب دنیا "Lord of the World" هم معـروف است. اما عقیـده بلاواتسـکی در خصـوص سـانات کومـارا انسـان روشن ضمیر را به فکر فـرو می‌بـرد. بلاواتسـکی در جلد دوم دکترین راز، صـفحه 243 ابـراز می‌نماید که سـانات کومــارا متعلق به گــروهی از موجــودات اســت، اربــاب شعله- "Lords of the Flam"، کسی که مسیحیان به اشــتباه او را به اسم لــوثیفر "Lucifer" و فرشــتگان سقوط کرده می‌شناسند(1).

از دیگر سو بر مبنای تعالیم تورات، بلاواتسکی مار کتاب پیدایش(تورات) را خالق اصلی معنویت و یهـوه را خـدای متقلب می‌داند. وی در دکترین راز می‌گوید: «این درست است اگر ما شیطان، مار کتاب پیدایش را به عنوان خالق اصلی، ولی نعمت و پدر معنویت انسـان در نظر بگـیریم. زیرا او پناهگاه نور، لوسیفر تابان و روشنی بخش است. کسی که چشمان آدم و به قول معروف مخلـوق یهـوه را باز کرد. و او اولین کسی بود که نجـوا کـرد: هنگـامی که از آن سیب بخوری، مانند خدا خواهی شد و خیر و شر را تشخیص خواهی داد. این عمل او را تنها می‌تـوان نـوری از جانب یک منجی دانست. و با این کـار او با یهـوه، روح

متقلب، دشمنی ورزید. اما او در حقیقت نهـان هم‌چنـان محبوب‌ترین پیامبر(فرشته) باقی مانده است».

بدین ترتیب سـونات کومـارا در تعـالیم تئوصـوفی یا مـار کتـاب پیـدایش در تعـالیم یهـود یا لـوثیفر در آموزه‌هـای مسیحیت، کسی که ارباب شعله است، توسط بلاواتسکی تطهـیر یـافت و مقـدس گردید. فقط در تکمیل این بحث باید گفت که مــار کتــاب پیــدایش یا لــوثیفر در تعــالیم مسیحیت همان ابلیس یا شیطان سردسته جنیان مشرک در قرآن است که اتفاقاً ارباب شعله هم هست! اما وارد شدن به مبـاحث قـرآنی ریسک بـزرگی است و چه کسی بهـتر از بلاواتسـکی می‌داند که به صـلاح تئوصـوفی نوپا نیست به حــدود اســلام دست انــدازی نمــوده و با آن در افتد.

د- ریشه یــابی ادعــای بلاواتســکی در خصــوص حیــات فرازمینی

کتاب دکـترین راز پر از تفکـرات بلاواتسـکی در خصـوص حیات در عالم است. وقتی بلاواتسکی می‌خواهد از زنده بودن عالم صحبت کند، فوراً وارد بحث تصـوف و عرفـان می‌شـود. بــرای نمونه در جلد اول دکــترین راز، صــفحه 248 عقیــده بلاواتســکی در خصــوص کیهــان زنــده: «تصوف(Occultism) نمی‌پذیرد که چیزی غیر جاندار در کیهان وجـود داشـته باشد. اصـطلاح «مـاده بی‌جـان» که توسط علم استعمال می‌گردد، صـرفاً به این معناست که حیـات نهفته در مولکول‌ها که «مـاده بی‌اثر» نـیز نامیـده می‌شوند، غـیر قابل درک است. همه‌چـیز زنـدگی اسـت، حتی هر اتم هر ذره گرد و غبار یک حیــات است که ورای درک و فهم ماست».

جلد اول دکترین راز، صفحه 274: «...ـ کیهان تقریباً با سری بی‌پایانی از سلسله مراتب موجودات با ادراک هدایت می‌شود، کنترل می‌شود و به تحرک واداشته می‌شود که هریک ماموریتی برای اجرا دارند... تنوع ایشان در درجات آگاهی و ذکاوت نامحدود است...».

یا در صفحه 258 همان کتاب می‌گوید:«تصوف به مرتب سازی دورانی می‌پردازد که علم آن دوره از عمر زمین را فاقد حیات می‌داند، چرا که می‌خواهد نشان دهد هیچ موقع نبوده است که زمین بدون حیات بوده باشد. هرجا که اتمی از ماده بوده، یک ذره یا مولکول بوده، حتی زمانی که در زمین در شرایط گازی بود، حیات در آن وجود داشت، اما نهفته و ناهوشیار بود.... شبیه مشابه خود تولید می‌کند. حیات مطلق نمی‌تواند یک اتم غیر زنده چه تکی چه دسته جمعی تولید نماید...».

پوروکر(Purucker)، از سران تئوصوفی که عمده معروفیتش تلاش برای تشریح نوشته‌های بلاواتسکی است، در کتاب راز بلاواتسکی صفحه 134 می‌نویسد:«تمام دنیاهای مرئی که در قلمرو دید ما وجود دارند، انباشته از واحدهای ذی حیات هستند یا از همه لحاظ زنده هستند... اما حداقل بر روی تعدادی از این اجرام سماوی، همان طوری که ما روی زمین هستیم، تعدادی از موجودات زندگی می‌کنند که دارای خودآگاهی و امیال هستند به همین شکلی که ما انسان‌ها بر روی زمین هستیم».

در جلد دوم دکترین راز، صفحه 699، هلنا بلاواتسکی در خصوص حیات در فضا می‌گوید: «علم درباره بشر سایر سیارات چیز زیادی نمی‌داند. جز فلاماریون و تعدادی

اخترشناس صوفی، اکثراً سایر سیاره‌ها را سکونت پـذیر نمی‌دانند. با این حال اکثر چنان اخترشناسـان متخصصی [اخترشناسان صوفی] متعلق به دوره‌هـای ابتـدایی نـژاد آریـان هسـتند و به نظر می‌رسد که چیزهـای بیشـتری نسبت به انسان شناسان امروزی درباره نژادهای سـاکن مریخ و زهره می‌دانسـته اند». وی می‌گوید:«اجـازه دهید لخـتی علم مـدرن را کنـار گـذاریم و به دانش باسـتانی برگردیم ...».

بلاواتسکی در صـفحه 133 جلد اول دکـترین راز:«تمـام چنـان علمی این حق را دارد که تایید نماید هیچ نـوع موجـود هوشـمند نـامرئی تحت شـرایطی که ما زنـدگی می‌کنیم، وجود ندارد. نمی‌تواند از امکان وجود دنیاهـایی درون دنیاهای دیگر در شرایط متفاوتی از ماهیت دنیـای ما امتناع ورزد. نمی‌تواند از امکان ارتبـاط حتمی محـدود بین تعدادی از آن دنیاها با دنیای ما صرف نظر نماید».

نقل قول‌های بالا ناتوانی بلاواتسکی در اثبات دیدگاهش با تکیه بر علم مدرن را کاملاً نشان می‌دهد، لـذا آن را به کنـاری نهـاده و با تکیه بر علم منسـوخ سـعی در اثبـات دیـدگاهش دارد. اما همـان طـور که در مقـالات سـیر تکـاملی نشـان دادیم، علم باسـتانیان در خصـوص حیـات ماورای زمین بیشتر به خیالبـافی کودکانه می‌ماند و علم در قرن 21 آن را کاملاً مردود دانسته است.

بلاواتسکی در صفحه 700 جلد دوم دکترین راز می‌گوید: «آیا بشر اولیه از وجود دنیاهای کنارشـان آگـاهی داشـته اند؟ داده‌های حامی ادعاهـای صـوفیان که هر جهـانی از سیسـتم هفـتی دنیاها پـیروی می‌کند- فقط یکی قابل مشـاهده است- و همه آن‌ها سـاکنینی دارند و یا

قابل سکونت هستند صرفاً به عنوان هر ستاره یا سیاره قابل رویت چیست؟ آیا این یعنی که جهان ما تحت تـاثیر فیزیکی یا معنوی دنیاهای دیگر بوده است؟

این‌ها معمول‌ترین سئوالاتند که از هر جنبه‌ای باید مـورد ملاحضه قرار گیرند. جـواب دو سـئوال اول چـنین است: ما به آن اعتقـــاد داریم چـــون قـــانون اول طـــبیعت متحدالشـکی در تنـوع است و دوم قیـاس. آن زمـان که اجـداد دینـدار ما معتقد بودند زمینمـان در مرکز کیهـان است، کلیسا و عمالش اظهار وجود حیات در سایر کرات را کفر می‌دانستند، برای همیشه رفته است...».

جالب این که بلاواتسکی سعی می‌کند بافته‌هـای خـود را در پوششی جـــذاب به خـــورد ذهن مخـــاطب دهد. اخترشناس صوفی متخصص متعلق به دوره‌هـای ابتـدایی نژاد آریان، اجـداد دینـدار و... همگی عبـاراتی هسـتند که درستی آن برای ما مسجل نیست و خـود بلاواتسـکی هم مدرکی برای صدق گفتار اراده نمی‌دهد. امـروز مشـخص است که بلاواتسکی فریب خورده است. او با هـدف تهیه آییـنی کامل و جهـان شـمول، سـعی نمـوده که دیـدگاه کیهان شناسی بودایی و هندویی را تلفیق نموده و آن را موافق جهت جریـان چندگانه گـرایی کیهـانی در اورپـای قرن نـوزدهم می‌یابد. لـذا بر مبنـای یافته‌هـای عرفـانی جلو رفته و هر جا که علم آن زمـــان در تایید تفکـــراتش بـــوده، آن را در جهت تایید ادعـایش آورده است و هر جا که چنین نبوده آن را به کناری نهاده است.

برای نمونه جلد دوم دکترین راز، صـفحات 700 تا 702: «حـتی متخصصـین بـزرگ، رصد کننـدگان آمـوزش دیـده، فقط در مـــورد آگـــاهی از مـــاهیت و حضـــور ســـیارات

منظومه شمسی و ساکنانشان می‌توانند مدعی باشند. ایشان می‌دانند که تقریباً تمام دنیاهای سیاره‌ای مسکونی هستند، اما فقط به سیارات منظومه شمسی می‌توانند دسترسی داشته باشند و آگاهند که این چقدر مشکل است، حتی برای خودشان...

هنوز این حقیقت باقی است که بیشتر سیاره‌ها در سایر منظومه‌های اطراف ما مسکونی است، واقعیتی که خود مردان علم به آن صحه گذاشته اند[برای مثال لاپلاز، هرشل و فلاماریون].... حتی یک تک اتم در سراسر کیهان نمی‌توان یافت که بدون حیات و شعور باشد...

استدلالات علمی و حقایق مشاهده شده در تایید این گفتار بیننده و ندای درونی قلب انسان است که حیات-شعور، حیات باشعور- باید در دنیاهای دیگری هم وجود داشته باشد... تعدادی به شکل رمان و داستان، تعدادی صرفاً با خیال پردازی، تعدادی با هجوم به یافته‌های علمی در تلاش بوده‌اند تا حیات در سایر جهان‌ها را به تصویر بکشند. اما همه آن‌ها یک کپی تحریف شده از درام حیات اطراف ما به ما می‌دهند...».

در قسمت اول مقالات سیر تکاملی از تفکرات لاپلاز، هرشل و فلاماریون صحبت نمودیم. به وضوح مشخص شد که تفکرات هرشل چقدر با تخیل و اوهام آمیخته بود. اما فلاماریون گرچه رمان گرا شد لیکن سه قانونی که در باب حیات فرازمینی ارائه داد، در دیدگاه بلاواتسکی کاملاً هویداست.

جلد دوم کتاب ایزیس آشکار شد، صفحه 421: «تمام سیارات و بیشتر ستاره‌ها دنیاهایی‌اند که مسکونی

هستند هرچند شبیه زمین ما نیستند». جلد دوم دکترین راز، صفحه 707:«نوع بشر سایر دنیاها متفاوت از ماست و تفاوت بارزتری در سازمان درونی و شکل ظاهریشان دارند».

بلاواتسکی در دکترین راز جلد اول، صفحه 602 می‌گوید:«انسان ساکن زهره... باهوش‌تر از انسان زمینی است، اما آن‌ها نه روحانی و نه اتری (Etheric) هستند...». و یا در جلد دوم صفحه 44 می‌گوید: «مردان بودا(عطارد) استعاره‌ای از نامیرایی‌اند به واسطه‌ی فرزانگیشان. این باور در بین کسانی که معتقدند هر سیاره یا ستاره مسکونی است، رایج است».

جلد اول دکترین راز، صفحه 106:«[اصطلاح انسان] برای انسان فرازمینی به کار نمی‌رود اما برای فانی‌ها در هر دنیایی استعمال می‌گردد، یعنی موجودات هوشمندی که به تعادلی در نسبت جسم و روح رسیده‌اند...».

در این چند نقل قول شاهد هستیم که بلاواتسکی تلاش دارد به افکار چندگانه گرایان جهت دهد. او معتقد است که حیات فرازمینی الزاماً مرئی، مادی و مبتنی بر کربن نیست. سیستم هفت هفتی که حتی در قرآن نیز در مورد زمین و آسمان ابراز شده است، به شکلی توسعه یافته‌تر و متفاوت مورد تاکید تئوصوفی است. از نظر ایشان هر سیاره هفت مرحله را می‌گذراند. زمین در حالت فیزیکی است اما دنیاهایی هم هستند که در حالت اتری هستند، حیات این سیارات نیز در مرحله اتریال قرار دارد. پس برای ما قابل ادراک نیست.

در این زمینه روشن‌ترین بیانات را پوروکر در دهه 1930 مطرح می‌نماید. پوروکر در کتاب مطالعات فلسفه غیب، صفحه 289 می‌گوید:«هر دنیایی در زنجیره‌ی سیاره‌ای در یک مرحله شاهد ظهور انسان است... آن سیاراتی که به مرحله حاکمیت انسانی نرسیده‌اند، شاهد درجاتی ضعیف‌تر از حاکمیت هستند. و آن‌هایی که از مرحله حاکمیت انسان گذشته‌اند شاهد ظهور نژادهایی از dhyan-chohan هستند و حتی از این هم فراتر می‌روند. بنابراین در منظومه شمسی زنجیره‌هایی از جهان‌های دارای انسان و بدون انسان وجود دارند». نژاد زیان- کوهان در مرحله‌ای روحانی‌تر از نژاد انسان فیزیکی به سر می‌برد. پوروکر در کتاب سرچشمه تصوف، صفحه 332:ـ «بر روی هر یک از سیارات، مرحله‌ای از حیات وجود دارد... بر روی هر یک از آن‌ها سریالی از درجات صعودی حیات وجود دارد: حاکمیت سه عاملی، حاکمیت مواد معدنی، چیزی شبیه حاکمیت گیاهان، حاکمیت حیوانات، و در بعضی سیارات حاکمیتی سازگار با انسان. خود حیات در هر جایی وجود دارد به این خاطر که اساسی‌ترین است، همان گرانش است، جاذبه بین مولکولی است، اندیشه است، جسم است، روح است، او همه‌چیز است.».

به این اظهارات عجیب بلاواتسکی در جلد اول دکترین راز، صفحات 605 تا 607 در همین زمینه توجه نمایید: «[دنیاهای دیگری وجود دارند] که با دنیای ما درآمیخته‌اند... گرچه نامرئی هستند و میلیون‌ها مایل از منظومه شمسی دورند، اما با ما هستند، نزدیک ما هستند، درون دنیای ما هستند، گرچه برای ساکنانشان مادی هستند همین طور که سیاره ما برای ما مادیست.

... هریک کاملاً تحت شرایط و قوانین خاص خودشان هستند و ارتباط مستقیم با کره ما ندارند.[ساکنانشان] ممکن است تا آن‌جا که ما می‌دانیم یا احساس می‌کنیم، از کنار یا اطراف ما در بگذرند حتی در فضای خلا، کشورها و محل سکونتشان با ما در آمیخته باشد بدون این‌که مزاحم دید ما شود، چرا که ما هنوز قوای ذهنی یا بصیرت دیدن ایشان را نداریم...

با این حال چنان دنیاهایی وجود دارند. اندازه جمعیت و سکنه آن‌ها مشابه سیاره ماست، در تمام عالم و تعداد بی‌نهایت پراکنده هستند، بعضی از دنیای ما مادی‌تر هستند و بعضی به تدریج اتری‌تر می‌شوند به گونه‌ای که شکل خود را از دست داده و شبیه نفس می‌گردند. گر چه ما می‌توانیم دنیایی متشکل از ماده‌ای رقیق‌تر از دنباله یک ستاره دنباله دار را درک کنیم».

همانطور که در بالاتر هم گفتیم، تفاوت بلاواتسکی با سایر متفکرین چندگانه گرایی کیهانی در این است که بلاواتسکی دیدگاه کیهان شناسی شرقی را با چندگانه گرایی کیهانی در هم آمیخته و آن را یکی از سنگ بناهای تئوصوفی قرار داد. تئوصوفی نیز در پس زمینه تفکراتی مانند دین واحد جهانی و جنبش برادری ورای نژاد و رنگ و زبان، چنین تفکراتی را به مخاطب خود تزریق می‌نموده است. اکنون تئوصوفی در بیش از 50 کشور دنیا در حال فعالیت است. اما آثار کدامیک از متفکرین چندگانه گرایی قرون گذشته از پشتوانه تبلیغاتی در این حد برخوردار است؟ حتی افرادی مانند فیلیپ هوارد لاوکرافت که خود از تئوصوفی مستقل می‌دانند، تحت تاثیر تئوصوفی بوده‌اند، بدین صورت که

سـعی نموده‌اند در جهت مخـالف ادعـای تئوصوفیست‌ها پیش بروند(این را در بخش دوم مقــالات ســیر تکــاملی نشان دادیم).

اگر کتاب‌های نـدای کثولهـو، وحشت دانـویچ، سـایه‌ای بر روی اینزوموث، وحشت در موزه، خاطرات روزانه آلونزو تایپر از کتاب‌های فیلیپ لاوکرافت را به تـرتیب بخـوانیم به یک نتیجه جالب دست می‌یابیم. لاوکرافت در نام ندای کثولهو (The Call of Cthulhu)ـ از موجوداتی صـحبت نمـوده که از گوشت و خـون آفریـده نشـده‌اند، در واقع شــکل مــاهوی آن‌ها به گــونه‌ای است که در زمین قابل روئت نمی‌باشـند، چـون مـادی نیسـتند. این داسـتان را لاوکـــرافت زمـــانی نگاشت که تقریبـــاً ابتـــدای کـــار نویسندگی‌اش است و کاملاً تحت تاثیر تئوصــوفی است. هر چند وی از آن‌ها بـــرائت می‌جوید اما ردپـــای دیـــدگاه کیهـــان شناسی تئوصـــوفی در داســـتان‌های او کـــاملاً هویداست. با گذشت زمـــان که لاوکـــرافت به تـــدریج به اسـتقلال دیـدگاه دست می‌یابـد، به تغیـیر در ایـدئولوژی دست می‌زند.

وی در کتاب وحشت دانویچ و سایه‌ای بر روی ایــنزوموث از بازدیدکنندگان باستانی صحبت می‌نماید که حضور خود در زمین را تا به امروز حفظ نموده‌اند. در کتــاب وحشت در موزه مدعی است که همگی هیولاهـایی که به عنـوان خدایان پرستش می‌شده‌اند، فرازمینی نیستند و تعــدادی ممکن است از ابعاد دیگر آمده باشند. بلاواتســکی معتقد بود یک دنیا که در مرحله اتریک است ممکن است از کنار دنیای ما بگـذرد یا درون دنیـای ما باشـد، در حـالی که ما

قادر به درک آن نیستیم. اما لاوکرافت چنین مفهومی را بعد دیگر می‌نامد.

در کتاب خاطرات روزانه آلونزو تایپر، لاوکرافت در خصوص بیگانگانی صحبت می‌نماید که از سیاره زهره با سفینه فضایی به زمین آمدند. لاوکرافت در ابتدای کار، شخصیت موجودات فضایی در داستان‌هایش را غیرمادی توصیف نموده است اما در آثار متاخر آن‌ها را مادی قلمداد نموده به گونه‌ای که با سفینه فضایی مسافرت می‌کنند.

اکنون آشکار است که چگونه طی چند دهه فرضیه چندگانه گرایی کیهانی جای خود را به فرضیه فضانوردان باستانی داده است. فی الواقع قضیه چندان هم پیچیده و ثقیل نیست. ابتدا آلفرد سینت از مایتریا، مصلح موعود بوداییان صحبت نمود. بلاواتسکی مفهوم مایتریا را تغییر داد. پس از او نیز سران تئوصوفی مانند بیزانت و لیدبیتر مایتریا را دستمایه امیال خود قرار دادند و باعث شدند که مفهوم مایتریا در تئوصوفی به حاشیه رانده شود. موازی با این رویدادها در تئوصوفی، بعضی دیگر از متفکرین مانند گوی بالارد و آلیس بایلی هم تعبیر خاص خود را از مایتریا ارائه نمودند تا جایی که مایتریای مد نظر بنیامین کرم هیچ تشابهی با مایتریای بودایی ندارد.

به همین نسق، دخالت و دست بردن در مباحث حیات ورای زمین نیز باعث تغییر دیدگاه فرضیه چندگانه گرایی کیهانی به فرضیه فضانوردان باستانی گردید. بلاواتسکی چنان در مورد حیات فرازمینی ابراز نظر نمود که مقبول بعضی از متفکرین بعدی مانند فیلیپ

هوارد لاوکرافت نیافتاد. لاوکرافت در نـامه‌ای به ویلیـام کونوور(conover) می‌نویسد: «چرندیات تئوصوفیست‌ها نـوعی تظـاهر آگاهانه است که تنـاقض گویشـان جـالب توجه است. گفته‌های‌شـــــــــان ریشه در هندویسم و افسانه‌های شرقی دارد که مفاهیم علمی قـرن نـوزدهم را با زبان بازی به آن افزوده‌اند.» یا همین طور در کتاب ندای کثولهو- Cthulhu: «تئوصوفیست‌ها گمان نموده‌اند که در برابر هیبت و بــزرگی چرخه کیهــانی، جهــان ما و نسل بشر رویـدادی گذراست. آن‌ها در الفـاظی مبهم به موجـوداتی غریبه اشـاره می‌نمایند که اگر نقـاب خـوش بینی بر چهـره نداشـت، خـون در رگ منجمد می‌کـرد. اما این تقصـــیر ایشـــان نیســـت، بلکه از نگـــاهی گـــذرا به هزاره‌های فراموش شده نشات می‌گیرد که وقـتی به آن می‌اندیشم مرا مایوس نمـوده و دیـوانه‌ام می‌کند وقـتی تصورش می‌کنم.»

در ادامه تفکرات لاوکـرافت در اروپا توسط دو نویسـنده دیگر به نـام برگـیر و پـاورلز ادامه یـافت. ایشـان کتـابی تحت عنـوان طلـوع جـادوگران به چـاپ رسـاندند که به شهرت دست یافت. در کتاب مذکور، فرضیه فضـانوردان باستانی به شکل امروزی خود بسیار نزدیک شده است و مهم‌تـــرین منبع مـــورد اســـتفاده اریک فـــون دانیکن در نگارش کتاب ارابه خدایان بوده است...

بخش دوم: دیدگاه اسلامی

ذکریا سیتچین در کتاب تماس‌هـای یـزدانی در جسـتجوی یـافتن سـرزمینی توصـیف شـده در تـورات است که فکر می‌کند باید مقر قلمـــــرو آنوناکی‌ها بر روی روی زمین بوده باشد. در این جسـتجو به دنبـال سـرزمینی است که

چهار رود پرآب در آن به هم می‌رسیدند. رودهای دجله و فرات (سیحون و جیحـون)، کـارون و رودی که از سـمت عربسـتان به سـوی اروند رود و خلیج فـارس می‌آمـده و اکنـــون مدت‌هاست که خشـــکیده است. او به این نتیجه می‌رسد که آنوناکی‌ها در دریـــــای اریـــــدو لنگر انداخته بوده‌اند...

بر همه ما مبرهن است که آسیا مهد تمـام ادیـان الهی و حتی ادیان کفرآمیز بـزرگ جهـان است. خـود این نشـان می‌دهد که آسیا باید مهد آدم نـیز بـوده باشد. در عـدن یا بـاغ، فـرقی نمی‌کند. داسـتان به زمـانی بر می‌گـردد که اللـه، خـدای واحد کائنـات و فراتر از آن تصـمیم گـرفت آفریـــــده‌ای بیافریند. پس آفرید و از مخلوقـــات مخلص پیشینش خواست که در برابر این قدرت نمایی خداونـدی سر ســـجده فـــرود آرند: فَسَـــجَدُوا إِلاَّ إِبْلیسَ کـــانَ مِنَ الْجِنِّ...

در این قسمت به تقسیم بندی آیاتی از قرآن می‌پردازیم که گفته می‌شود به تعدد موجود هوشمند سـاکن کائنـات یا هستی اشاره دارند. سپس در هر دسـته آیـات، چند آیه را مـورد تحلیل قـرار می‌دهیم تا ببیـنیم آیا قـرآن موید حیـــات فرازمیـــنی اســـت؟ و اگر بلـــه، خصوصـــیات آن موجودات به چه شکل است؟

الف- آیـات مـورد تمسک هـواداران فرضـیه فضـانوردان باستانی:

طی بررسی‌هایی که داشـــتم و حـــتی مبادله دیـــدگاه با دوسـتان بازدیدکننـده از مقـالات سـایت متوجه شـدم که بسـیاری از دوسـتان هم وطن یا فارسی زبـان، به جـای

پــرداختن به اصل مطلب، به یک ســری آیــاتی که مبهم هســتند و چــیزی را اثبــات نمی‌نماینــد، توسل جســته و می‌خواهند اعتقــاد خــود را توجیه نمــوده و درست جلــوه دهند. در ادامه سه گروه ارجح از این آیات آورده شــده و بررسی می‌گردند:

1-اولین آیه مربــوط به ســوره حمد است:«الْحَمْـدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ- ستایش برای خدای عالم‌هاست».

واژه عالمین در بالا کلمه جمع است و در فارسی باید به عالم‌ها ترجمه شــود. خــود این آیه به ما تــذکر می‌دهد که خدا عالم‌هایی را خلق نموده است و از این بــابت درخــور ستایش است. در همین ابتــدای کــار باید بگــویم که قــرار نیست صــرفاً به تکــرار کارهــای پیشــینیان بــپردازم. لــذا اولین سئوال این است که عالم در زبان عربی دقیقــاً به چه معناســت؟ آیا جهــان در فارسی معــادل کــاملی بــرای عالم اســت؟ خــود جهــان به چه معناست و چه تفــاوتی با لفظ دنیا دارد؟

چیزی که بسیاری از مفسرین و مــترجمین قــرآنی به آن اهمیــتی نمی‌دهند این موضــوع است که زمــان نــزول قرآن، منظور خــود عرب‌ها از لفظ عــالم چه بــوده است. زبــان شناســان معتقدند که در گــذر زمــان بســیاری از واژگان مفهوم ابتدایی خود را از دست می‌دهند و معنای دیگــری به خــود می‌گیرند. بــرای مثــال واژه «شــوخ» در گذشــته به معنــای «چــرک» بــوده اما امــروز شــوخ یعــنی «انســان بذله گو». این کــاملاً نادرست است که ما بیــایم در ترجمه امروز قــرآن از معــانی امــروزی الفــاظ قــرآن اســتفاده کــنیم. چــنین کــاری یعــنی انحــراف و بــدعت ناخواسته و نادانسته.

دومین موضوعی که به مخاطبین عزیز مربوط است، تذکر این نکته است که نزول قرآن در راستای تکامل کتب الهی پیشین بوده است. بسیاری از آیات قرآن موید وجود پیامبران قبل از محمد(ص) است. این آیات بالعکس تفسیر شده‌اند. بسیاری مدعی بودند و مدعی هستند که چنان آیاتی نشان از بشری بودن قرآن است و این کتاب الهی را زاده تفکرات محمد ابن عبدالله می‌دانند که با تلفیق ادیان قبلی، اسلام را ابداع نموده است. این گروه غافلند از این که اگر ابراهیم(ع)، موسی(ع) و عیسی(ع) فرستاده خدا هستند، باید مورد تایید محمد(ص) هم باشند. آیا در غیر این صورت برای محقق بی‌طرف این ظن ایجاد نمی‌شود که یهوه موسی متفاوت از الله محمد است؟ در واقع منطقی است که قرآن، پیامبران پیشین را تایید نماید نه این که آن‌ها را رد نماید.

پس اگر روزی، جایی مدرکی از حضور الله در میان قومی یافت شود نه تنها نشان از کذب بودن آموزه‌های محمد(ص) نیست که مدرکی در جهت اثبات وجود الله از ازل انسانی است.

اکنون به ادامه بحث خودم باز می‌گردم. قرآن زمانی بر قلب محمد(ص) نازل شده است که در سرزمین‌های اطراف جزیره العرب یهود، مسیحی و زدتشتی در حال زندگی بودند. پس الله هیچ دلیلی نمی‌بیند که بخواهد توضیح دهد منظورش از «عالمین» چیست؟ اگر چنین آیه‌ای بر آدم(ع) نازل می‌شد نیاز به توضیح در ادامه‌اش داشت چون آدم(ع) اولین بود و منظور از عالمین برایش مشخص نبود اما محمد(ص) خاتم است و چنین مفاهیمی

برایش تعجب بر انگیز نیست چون خداوند قبلاً منظورش را بیان داشته است. البته در ادامه در قـرآن نـیز منظـور خود را بیان می‌نماید.

بسـیاری از دوسـتان و طرفـداران فرضـیه فضـانوردان باستانی چنین آیاتی را دستاویز قرار داده و می‌گویند که رب العالمین یعنی این که خدا به جز زمین، چندین سیاره دیگر نـیز خلق کـرده که موجـوداتی متفکر بر روی آن‌ها زندگی می‌کنند وگر نه چرا باید بگوید رب العالمین؟

خـوب حـتی اگر معنـای امـروزی واژه عـالم را در نظر بگـیریم یعـنی دنیا (World)ـ یا جهـان (Globe)، بـاز هم ادعای فوق اثبـات نمی‌شـود. ما به کـرات می‌شـنویم که گفته می‌شود دنیای اسلام، جهان عرب و.... اگر مفهـوم دنیا برای پـیروان یک دین بکـار می‌رود در این صـورت ما چند دنیـای دیگر مانند دنیـای کفـر، دنیـای مسـیحیت و... خـواهیم داشت. جهـان عـرب نـیز نـیز نشـان می‌دهد که عرب برایش خـود یک جهـان است. پس جهـان غـرب هم می‌تـــوان یک جهـــان دیگر باشد. در این صـــورت رب العـالمین یعـنی خـدای غربی‌ها و اعـراب و... یا خـدای اسلام، مسیحیت و...

معنی دیگر عـالم می‌تواند سـیاره زمین باشد مثلاً دنیـای ما. در این صورت عـالمین یعـنی سـیاره‌ها یا به عبـارتی انواع اجرام سـماوی. در این تعریف رب العـالمین یعـنی خـدای کیهـان یا گیـتی (Universe –Cosmos).ـ پس تفـــاوت دنیا(جهـــان) و کیهـــان در این است که کیهان(گیـتی) شـامل چنـدین دنیاست. اشـتباه نکنیـد، در این تعریف نهایتاً می‌تـوان رب العـالمین را خـدای گیـتی تفسیر کرد نه خدای ساکنین گیتی.

دو تعریف بـالا از عـالم، مربـوط به عـالم مـاده است اما عالم‌های دیگری هم مانند عالم تخیل، عـالم بـرزخ، عـالم روح وجـود دارند که غـیر مـادی هسـتند و بیشـتر مختص خـــود اســـلام است. پس در نهـــایت منظـــور الله از رب العـــالمین می‌تواند این باشد که او خـــدای عـــالم مـــاده و غیرماده است. من در ادامه عالم ماده و غـیر مـاده را در مجمـــوع کائنـــات یا هســـتی می‌نـــامم. چـــون کلمه لاتین Cosmos را برای کیهان برگزیدم و کیهـان همـان تمـام اجرام سماوی مادی است(عـالم مـاده)، در نتیجه کائنـات یا هستی معادل کلیه کیهان‌های مادی و غـیر مـادی خلق شـده توسط خداوند است و می‌تـوان کائنـات را برابر با هفت آســمان و زمین دانست که این مفهـــوم در غـــرب معادل ندارد. در نتیجه:

ستایش برای خدای دنیا(جهان) است.

ستایش برای خدای گیتی(کیهان) است.

ستایش برای خدای کائنات(هستی) است.

اما منظور مترجمین قـرآنی از خـدای جهانیـان چیسـت؟ برای نمونه فایل زیر را دانلود کنید:

دانلود

اگر همه مترجمین منظور خود را از آن نحوه ترجمه بیان نمایند که سو تفاهم و سو برداشت نشود، مشـکلی پیش نخواهد آمد. در واقع بســـیاری از مـــترجمین اصـــول را رعایت نمی‌نمایند و در بلند مدت بدعت زاییـده می‌شـود. رب العالمین در بسیاری از آیـات قـرآن از جمله آیه 131

سوره بقره، آیه 6 سوره مطففین، آیه 29 سوره تکویر، آیه 2 سوره سجده و... تکرار شده است.

2- به آیه 44 سوره اسرا توجه نمایید:

«تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَ الأَرْضُ وَ مَن فِيهِنَّ وَ إِن مِّن شَيْءٍ إِلاَّ يُسَبِّحُ بِحَمْدَهِ وَلَ-كِن لاَّ تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا - آسمان‌های هفتگانه و زمین و هرکس(هرچه) که در آن‌هاست او را تسبیح می‌گویند و هیچ چیز نیست مگر این‌که در حال ستایش تسبیح او می‌گوید ولی شما تسبیح آن‌ها را در نمی‌یابید. به راستی که او همواره بردبار آمرزنده است».

این آیه به ما می‌گوید که آسمان‌های هفتگانه، زمین، هرکه(هرچه) در آسمان‌های هفتگانه و زمین هست و تمام اشیا و اجسام تسبیح خداوند می‌گویند. پس می‌توان خلاصه کرد که کائنات و آن‌چه در آن است، تسبیح خدای به جا می‌آورند. ابتدا یک شبهه را برطرف سازیم. فرق موجودات زنده با موجودات بی‌جان در این است ما از نعمتی به نام نعمت حیات برخورداریم که از موجودات بی‌جان مضایقه شده است. اما اشتراک ما موجودات ذی حیات و موجودات بی‌جان در چیست؟ نعمت وجود، کما این‌که می‌توانست روی دیگر سکه این باشد که زمین خلق نشود. لذا از بابت همین نعمت وجود است که آسمان‌های هفت گانه، زمین و تمام اشیا و اجسام در عالم ماده و معادل آن در عالم غیرماده، ستایشگر الله هستند.

نکته اول در خصوص آیه 44 سوره اسرا این است که آیه مذکور توضیح تکمیلی برای آیه اول سوره حمد می‌باشد.

این آیه تصـریح می‌نماید که هر چه در آسـمان‌های هفت گانه و زمین است، اعم از جاندار و غـیر جانـدار، به حمد خـدا مشـغولند. از این رو علاوه بر انسـان، گیاهـان و حیوانات و موجـودات بی‌جـان نـیز سـتایش خـدا به جـای می‌آورنـد، لـذا رب العـالمین یعـنی خـدای کائنـات و یا به عبارتی هرکه و هرچه درون کیهان‌هاست.

اما منظـور از «مَن فِیهِنَّ» که در آسـمان‌های هفتگانه و زمین موجـود هسـتند، چیسـت؟ واژه عـربی «من» در فارسی دو مفهـوم «چه» یا «که» را معنا می‌دهد. لـذا معنـای «آن‌که(آن‌چه) در آسـمان‌های هفتگانه و زمین است» را باید شکافت. آن‌که و آن‌چه در زمین است برای ما واضح و آشـکار است. اما آن‌چه یا آن‌که در آسـمان هفتگانه اسـت، یعـنی چـه؟ در واقع کیست که در آسمان‌های هفتگانه زنـدگی می‌کنـد؟ آیا موجـود فضـایی است؟ آیا فرازمینی‌ها هستند؟

تاکنون هیچ عالم و دانشمندی نتوانسته گوشه‌ای یا حـتی قسـمتی از یک آیه قـرآن را رد کند و اثبـات نماید که مفهـوم یا مضـمون فلان قسـمت از فلان آیه اشـتباه اسـت، نادرست است و... در نتیجه اگر ما نمی‌تـوانیم درک کـنیم که منظـور از هفت آسـمان چیسـت، دلیل بر این نمی‌شـود که قـرآن دروغ می‌گوید. چـرا که ما هنـوز پایمـان را فراتر از آسـمان اول نگذاشـته ایم که ببیـنیم آسـمان دوم الی هفتم واقعی است یا نه. آسـمان هفتگانه توسط خود قرآن به ما معرفی شده است.

پس اجازه دهید در همین قرآن به جستجوی معنـای آن‌که (آن‌چه) در هفت آسمان است، باشیم.

آیات 3 الی 5 سوره ملک:

«الَّذِی خَلَــقَ سَــبْعَ سَــمَاوَاتٍ طِبَاقًا مَّا تَــرَى فِي خَلْــقِ الرَّحْمَنِ مِن تَفَاوُتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَـرَى مِن فُطُـورٍ *ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنقَلِبْ إِلَيْکَ الْبَصَرُ خَاسِأً وَ هُـوَ حَسِـيرٌ* وَلَقَــدْ زَيَّنَّا السَّــمَاء الــدُّنْيَا بِمَصَــابِيحَ وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِّلشَّـيَاطِينِ وَأَعْتَـدْنَا لَهُمْ عَـذَابَ السَّـعِيرِ- همـان که هفت آسـمان را طبقه طبقه بیافرید در آفـرینش آن [خـدای] بخشایشــگر هیچ گونه اختلاف [و تفــاوتی] نمی‌بیــنی بازبنگر آیا خلل [و نقصانی] می‌بینی. بـاز دوبـاره بنگر تا نگاهت زبون و درمانده به سـویت بـازگردد. و در حقیقت آسمان دنیا را با چراغ‌هایی زینت دادیم و آن را مایه طرد شیاطین [قوای مـزاحم] گردانیـدیم و بـرای آن‌ها عـذاب آتش فروزان آماده کرده‌ایم».

در آیه سـوم می‌گوید که هفت آسـمان به صـورت طبقه طبقه و بر روی هم سـاخته شـده است چـون «طِبَاقًا» یعنی قرار دادن چـیزی بر روی چـیز دیگر. در آیه چهـارم می‌گوید هر قـدر چشم به آسـمان بـدوزی متوجه تفـاوت بین طبقـات نمی‌شـوی. بنـابراین هفت آسـمان در حـال حاضر در امتــداد هم وجــود دارند اما چشم قــادر به تشخیص طبقات از هم نیست. در آیه پنجم سرنخی ارائه می‌گـردد بـدین مضـمون که آسـمان دنیا را با چراغ‌هـایی زینت دادیم. آسمان دنیا باید نزدیک‌تـرین آسـمان به ما یا همان آسمان اول باشد که ستارگان در آن قرار دارند. از این‌جا می‌تـوان تحلیل نمـود که کیهـان(Cosmos)ـ باید آسمان اول باشد.

قسمت دوم آیه اخیر می‌گوید که شـیاطین قـدرت خـارج شــدن از آســمان اول و ورود به آســمان دوم را ندارند.

لکن تا این‌جا به خاطر بسپارید همان قــرآنی که از هفت آسمان سخن گفت، خودش همان‌جا گفت که آسمان دنیا با چراغ‌هایی زینت داده شـده که مایه طـرد شـیاطین هم هست. این قضـیه در آیه 6 الی 10 سـوره صـافات هم آمده است:

«*إِنَّا زَيَّنَّا السَّماءَ الـدُّنْيا بِزِينَـةٍ الْكَـواكِبِ وَ حِفْظـاً مِنْ كُـلِّ شَيْطانٍ مارِدٍ* لا يَسَّمَّعُونَ إِلَى الْمَلَإِ الْأَعْلى وَ يُقْذَفُونَ مِنْ كُـلِّ جـانِبٍ *دُحُـوراً وَ لَهُمْ عَـذابٌ واصِـبٌ* إِلَّا مَنْ خَطِـفَ الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ شِهابٌ ثاقِبٌ- ما آسمان نزدیک [پائین] را با ستارگان آراستیم. آن را از هر شیطان خـبیث و عـاری از خیر و نیکی حفظ کردیم. آن‌ها نمی‌توانند به (سخنان) فرشتگان عالم بالا گوش فرا دهند (و هرگاه چـنین کنند) از هر سو هدف (تیرهای شهاب) قرار می‌گیرند. آن‌ها به شدت به عقب رانده می‌شوند (و از صـحنه آسـمان طـرد می‌گردند) و برای آنان مجازاتی دائم است. مگر آن‌ها که در لحظه‌ای کوتاه برای اسـتراق سـمع به آسـمان نزدیک شوند که شهاب ثاقب آن‌ها را تعقیب می‌کند».

در این آیــات از ســوره صــافات دلیل ممــانعت از ورود شــیاطین که خــبیث هســتند، به آســمان‌های اعلا چــنین عنــوان شــده که خداوند می‌خواســته از اســتراق ســمع ایشـــان جلوگـــیری به عمل آورد. اســـتراق ســـمع؟ بله شیاطین خبیث به شنود صدای فرشــتگان می‌پرداخته‌اند. لذا این آیات می‌گویند که هفت آسمان ساکنین دیگری به اسم شیاطین هم دارد و در آسمان‌های اعلاتر از آسـمان دنیا، فرشتگان ساکن هستند. این شیاطین که هستند که اجازه نفـوذ به آسـمان‌های دوم، سـوم و... به آن‌ها داده نشده اسـت؟ فرشـتگان که سـاکنین آسـمان‌های دوم به

بـالاتر هسـتند، چگونه موجـوداتی می‌باشـند؟ پاسخ این سئوالات را در بخش‌های بعدی خواهیم داد.

به طـور خلاصه از این قسـمت می‌تـوان نتیجه گـرفت منظـور از «مَن فِیهِنَّ» در آیه 44 سـوره اسـرا یا «مَن فِی» در آیه 41 سـوره نـور، صـرف نظر از کـواکب، مصابیح، شهاب و... که غیرجاندارند، موجـودات جانـداری به نـام شـیاطین و فرشـتگان است. این‌ها موجـوداتی هستند که خود قرآن می‌گوید در آسمان‌ها حضـور دارنـد، اما طرفداران فرضیه فضانوردان باسـتانی با شـیطان و فرشـته راضی نمی‌شـوند و می‌خواهند که آن‌ها مـادی بـوده و قـالب بدنیشـان تا حـدود زیـادی شـبیه به انسـان باشد. این در حـالی است که تا کنـون هیچ مـدرکی موید یک جسد یا فسـیل چنـان موجـودی ارائه ننموده‌اند که مورد قبول منتقدین ایشان باشد. آیات 19 سوره انبیا و 18 سوره حج از این دسته آیات هستند.

بسیاری از آیاتی که به موضـوع هفت آسـمان می‌پردازند از جمله آیه 4 سوره سجده، آیه 54 سوره اعراف، آیه 12 سوره طلاق و... کمکی به موضوع بحث نمی‌نمایند.

آیه 5 سوره صافات:

«رَبُّ السَّـماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ ما بَیْنَهُما وَ رَبُّ الْمَشـارِقِ- پروردگار آسمان‌ها و زمین و آن‌چه در میـان آن دو قـرار دارد، و پروردگار مشـرق‌ها». در این آیه بـرای اشـاره به محتویات آسمان‌ها و زمین از اصطلاح «ما بَیْنَهُما» یعـنی «آن‌چه در میان آن دو قرار دارد»، اسـتفاده شـده است. آن‌چه ارجاع به موجود است نه موجـود جانـدار، بنـابراین چـنین آیـاتی نمی‌تواند موید وجـود حیـات در آسـمان‌ها

باشد. آیات 116 سوره بقره، 6 سوره طه و 16 سوره انبیا نیز از این گروه آیات محسوب می‌شوند.

3- تعدادی از آیات قرآنی از اصطلاحاتی مانند«دابه» اسم به میان آورده‌اند. برای مثال آیه 45 سوره نور را ببینید:

«وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِن مَّاء فَمِنْهُم مَّن يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ وَمِنْهُم مَّن يَمْشِي عَلَى رِجْلَيْنِ وَمِنْهُم مَّن يَمْشِي عَلَى أَرْبَعٍ يَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاء إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ - و خدا هر، جنبنده‌ای را از آب بیافرید بعضی از آن‌ها بر شکم می‌روند و بعضی بر دوپا می‌روند و بعضی بر چهار پا می‌روند خدا هر چه بخواهد می‌آفریند زیرا خدا بر هر کاری تواناست».

در این آیه ابراز می‌شود که خداوند هر جنبنده‌ای را از آب آفریده است. بعضی از مفسرین منظور از آب را نطفه در نظر گرفته‌اند. دابه که بعضی بر روی شکم، دو پا یا چهار پا راه می‌روند. در این آیه سختی از پرواز کنندگان(پرندگان) نیست، اما می‌دانیم که هر پرنده دو پا دارد که برای راه رفتن استفاده می‌کند. لذا در این آیه می‌توان مدعی بود که دابه، پرندگان و انسان را نیز در بر می‌گیرد.

در ادامه سعی می‌کنیم ببینیم منظور دقیق از دابه در قرآن چیست؟ اگر بگوییم دابه در کل کائنات، چه در زمین چه بیرون از زمین پراکنده شده‌اند، آن‌گاه آیه 10 سوره لقمان و آیه 45 سوره فاطر ادعای فوق را نقض می‌کند.

آیه 10 سوره لقمان:

«خَلَـقَ السَّـمَاوَاتِ بِغَيْـرِ عَمَـدٍ تَرَوْنَهَا وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِـيَ أَن تَمِيـدَ بِكُمْ وَ بَثَّ فِيهَا مِن كُـلِّ دَابَّةٍ وَأَنزَلْنَا مِنَ السَّمَاء مَاء فَأَنبَتْنَا فِيهَا مِن كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ - آسـمان‌ها را بی‌هیچ ســتونی که ببینید بیافرید و بر روی زمین کوه‌ها را بیفکند تا نلرزانــدتان و از هر گونه جنبنــده‌ای در آن بپراکند و از آســمان آب فرســتادیم و در زمین هر گونه گیاه نیکویی رویانیدیم».

در این آیه ابراز می‌گـردد که در یکی از مراحل آفـرینش، «مِن كُـلِّ دَابَّةٍ» را بر روی زمین پراکنــده است. عبــارت «فِيهَا» در این آیه نشـــان می‌دهد که دابه مختص زمین است. بنـابراین طبق این آیـه، دابه بر روی زمین زنـدگی می‌کنند و مهم‌تر این‌که از هر قسم دابه که خلق شـــده است، نمـونه‌ای باید بر روی زمین موجـود باشد. از آن‌جا که خـدا در این آیه به روشـنی می‌فرماید از هر نـوع دابه بر روی زمین پراکنده است، لذا این آیه در مقابل تفسیر دابه به انسان نماها یا هوشمندان سایر کرات هســتی به شدت جلوگیری می‌کند.

آیه 45 سوره فاطر:

«وَ لَوْ يُؤَاخِـذُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَـبُوا مَا تَـرَكَ عَلَى ظَهْرِهَا مِن دَابَّةٍ وَلَكِن يُؤَخِّرُهُمْ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى فَـإِذَا جَـاء أَجَلُهُمْ فَــإِنَّ اللَّهَ كَــانَ بِعِبَــادِهِ بَصِــيرًا- و اگر مــردم را به کیفر اعمال زشتشـان به عـذاب خـود می‌گـرفت بر روی زمین هیچ جنبــده‌ای نمی‌ماند و لیکن عــذاب آنــان را تا مــدتی معین تاخیر می‌اندازد همین که اجلشان رســید خداوند بر احوال بندگانش کاملا آگاهست».

در این آیه ما شاهد یک نکته جالب هستیم و آن حضور کلمه ناس قبل از کلمه دابه است. بر ما مبرهن است که لفظ ناس در قرآن اشاره به بشر زمینی از تیره آدم است، همان گونه که آیات قبل‌تر سوره فاطر نیز تاکید دارند. در این آیه بهترین معنی برای دابه همان ناس می‌باشد.

از دیگر سو آیه 4 سوره جاثیه، آیه 29 سوره شوری و آیه 49 سوره نحل به ما تذکر می‌دهند که دابه الزاماً ناس نیست و یا فقط روی زمین زندگی نمی‌کنند. در آیه 4 سوره جاثیه به صراحت حساب انسان از دابه جدا شده است:«وَ فی خَلْقِکمْ وَ مَا یَبُث مِن دَابَّةٍ ءَایَتٌ لِّقَوْمٍ یُوقِنُونَ- و نیز در خلقت خودتان و جنبندگانی که همواره منتشر می‌کند آیت‌هاست برای مردمی که اهل یقین باشند».

اما در آیه 29 سوره شورا، قلمرو دابه به آسمان‌ها گسترش داده شده است:

«وَ مِنْ آیَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَثَّ فِیهِمَا مِن دَابَّةٍ وَ هُوَ عَلَی جَمْعِهِمْ إِذَا یَشَاء قَدِیرٌ- و از نشانه‌های قدرت او آفرینش آسمان‌ها و زمین و پراکندن جنبندگان در آن دوست و هرگاه بخواهد، بر گردآوردنشان تواناست». این از جمله معدود آیاتی است که در گام اول می‌توان آن را به عنوان نشانه‌ای از وجود حیات فرازمینی در قرآن قلمداد نمود. لذا درستی چنینی برداشتی را بگذارید با توجه به سیاق آیات مشابه مانند آیه 49 سوره نحل بررسی کنیم.

آیه 49 سوره نحل از این نظر جالب توجه است که الله موجود سجده گذار را به فرشته و دابه تقسیم نموده است:

«وَ للَّهِ یَسجُدُ مَا فی السمَوَتِ وَ مَا فی الأَرْضِ مِن دَابَّةٍ وَ الْمَلَئکَةُ وَ هُمْ لا یَستَکْبرُونَ- و آن‌چه در آسمان‌ها و آن‌چه در زمین از جنبندگان است و هم‌چنین فرشتگان، برای خدا سجده می‌کنند». بی‌توجه به آیات قبلی سوره نحل که بحث از سجده و ستایش خداست، طرفداران فرضیه فضانوردان باستانی با تمسک به این آیه حضور جنبندگان در آسمان‌ها علاوه بر زمین را می‌پذیرند و لایستکبرون رو توضیحی بر باشعور بودن آن جنبندگان حمل نموده‌اند. این در حالی است که دو تفسیر مرجع معروف شیعه، تفسیر نمونه و تفسیر المیزان، هر دو معتقدند منظور از لایستکبرون فرشتگان است و نه دابه(در ادامه به بررسی خصوصیات فرشتگان می‌پردازیم و در آن‌جا نشان می‌دهیم که لایستکبرون در واقع یکی از بدیهی‌ترین خصوصیات فرشتگان است).

از آن‌جا که انسان جزو فرشتگان نیست، در بستر آیه 49 نحل جزو دابه است و اگر لایستکبرون را به دابه تسری دهیم، اختلاف می‌افتد چرا که بسیاری از انسان‌ها مستکبرند. لذا فقط فرشتگان لایستکبرون هستند. در تفسیر المیزان ذیل آیه 49 نحل، دابه به معنای هر چیزی که از جایی به جایی تحرک و انتقال داشته باشد، تعریف شده است و هم انسان و هم جن جزو دابه تلقی شده‌اند. من معتقدم این تفسیر اخیر مقبول‌ترین و کلی‌ترین تفسیر است، کما این که در ادامه آن را اثبات خواهیم نمود و ابطال پذیر نیست. جالب این که در

المیزان، وجود جنبندگان در سایر کرات هستی تایید شده اما قبل از آن فقط از انس و جن صـــحبت می‌شـــود که این خـــود نشـــان می‌دهد مفسر معتقد به وجـــود جن در کائنات است و نه فرازمینی مادی. لذا تفسیر المیزان به عنـــوان یکی از بزرگ‌تـــرین تفســـیرهای مرجـــع، وجـــود فرازمینی مادی را مـردود می‌داند(جلد 12 صـفحه 386-7).ـ آیه 49 نحل یکی از مسـتندات قـوی در بحث حیـات فرازمینی محسوب می‌شود چـرا که فرشـتگان را از دابه مستثنی نموده است.

آیه 18 سوره حج نیز جالب توجه است که خوانندگان خود به آن مراجعه نمایند چون مضمون آیه 49 سـوره نحل را با جزئیات بیشتری آورده است.

اکنون در خصوص آیه 29 سوره شورا باید بگـوییم که در مبحث هوشمند شناسی قرآنی آیات متعددی وجـود دارند که در کنـار نـژاد انس از نـژاد جن سـخن به میـان آورده اند(در ادامه به آن‌ها خـواهیم پـرداخت). در نتیجه اگر ما نـژاد جن مطـابق توصـیف قـرآن را نـیز دابه بـدانیم، آیه مـذکور هیچ نقطه ابهـامی نـدارد، کما این که در بند دوم این بخش ما شـاهد بـودیم حـداقل در بـرهه‌ای از زمـان، شیاطین قادر به دستیابی به آسمان‌های اعلا بوده‌اند.

اما علاقمندان به حیات هوشـنمد فراسـوی زمین، آیـاتی مانند آیه 38 ســوره انعــام را بســیار جــالب تفســیر می‌نمایند:

«وَ مَا مِن دَابَّةٍ فی الأَرْضِ وَ لا طئرٍ یَطِیرُ بجَنَاحَیْـهِ إِلا أُمَمٌ أَمْثَالُکُممَّا فَرَّطنَا فی اَلْکِتَبِ مِن شیءٍثُمَّ إِلی رَبهِمْ یحْشرُونَ-هیچ جنبده‌ای در زمین و پرنـده‌ای که با دو بـال

خـــود می‌پـــرد نیست مگر این‌که آن‌ها نـــیز مانند شـــما امت‌هائی هستند، و همه به سوی پروردگار خود محشـور خواهند شد، ما در کتاب از بیان چیزی فروگذار نکردیم».

ایشان معتقدند که در آیه مذکور به این دلیل که پرنـدگان جدا ذکر شده‌اند لذا پرنـدگان جـزو دابه نیسـتند و با تکیه بر این آیه، در آیاتی مانند 49 نحل، منظـور از جنبنـدگان درون آسـمان‌ها را غـیر از پرنـده می‌دانند که این خـود یعنی نژادهای هوشمندی در سایر کرات در حـال زنـدگی هستند. این در حالی است که خود آیه به صراحت صحبت از جنبنـــدگان در زمین و پرنـــدگان نمـــوده که هر یک به مثابه یک امتند و به ســـوی پروردگارشـــان محشـــور می‌شـوند. قابل قبـول نیست که مفهـوم دابه در این آیه را با مفهوم دابه در آیات دیگر مثلاً آیه 49 سوره نحل یا 29 سوره شورا یکی بدانیم، آن هم در وضعیتی که خـود آیه از دابه زمیـــنی ســـخن می‌گوید و نه دابه ســـاکن آسمان‌ها.

هر کس که این آیه را بخواند متوجه می‌شـود منظـور از دابه در واقع جنبنده‌ای است مشابه پرنده که توان پـرواز ندارد و بر روی زمین زندگی می‌کنند، به عبـارتی تک تک گونه‌های جانوری غیر از پرنـدگان به همـراه پرنـدگان که پـرواز می‌کننـد، مانند ما انسـان‌ها امت‌هـایی محسـوب می‌شوند.

در جمع بنـــدی این قســـمت باید گفت که لفظ دابه در قـرآن در حـالات مختلفی به کـار رفته است که معـانی متفاوتی نیز به خود گرفته است و تنـوع آیـات نه تنها به یافتن معنای دقیق دابه کمک نمی‌کنـد، بلکه بر پیچیـدگی مفهـوم لفظ مـذکور نـیز می‌افزاید. سـئوال اصـلی این

است که دابه یک واژه عـــام است یا یک واژه خـــاص؟ با توجه به آیاتی که بررسی کردیم و کتب تفسیر، می‌تـوان دابه را به معنای جنبنده دانست که واژه‌ای عام است. اما به محضی که طبق یک آیه وارد جزئیـــات مفهـــوم دابه می‌شـویم، در آیه دیگر همـان مفهـوم نقض می‌گـردد و مانع از رسیدن به یک جمع بندی دقیق و آشکار می‌شود. تمام این بحث در بستری جریان دارد که ما جنیان را کنار گذاشـته‌ایم. هنگـامی که جنیـان را وارد بحث کـنیم، به راحتی آیه 29 سوره شورا یا آیه 38 سوره انعام تفسیر می‌شـود، به عبـارتی تایید می‌شـود که در سـایر فضـای کائنات هم حیات هوشمند وجود دارد.

اما جن همـان موجـودی است که بسـیاری از نخبه‌هـای مسـلمان و فارسی زبـان طرفـدار فرضـیه فضـانوردان باسـتانی نتوانسـتند مفهـوم آن را حضم نمایند لـذا از ته دل آرزو نمودندای کـاش جن خلق نمی‌شد تا آیـات هفت آسمانی و آیات دابه‌ای را با فراغ بال به گـونه‌ای تفسـیر نمایند که وجود موجودات فرازمینی مادی از آن مسـتفاد گردد.

بـرای نمونه به این نقل قـول توجه نمایید: «در آخر باید بگویم که شاید این سوال برایتان بوجود آید که پس اجنه چه هسـتند؟ به نظر من موضـوع جنیـان هیچ ربطی به موجودات فرازمیـنی یا حیوانـات فرازمیـنی نـدارد. بحث اجنه کـاملا تفـاوت دارد، جنیـان همچـون انسـان دارای شعور، دین و اعتقاد هستند، من در این رابطه احتیـاج به تحقیقـات بیشـتری دارم. متاسـفانه این بحث هم همانند بحث موجودات فرازمینی در شایعه‌هایی بعضا بی‌اسـاس قـرار گرفته. آن شـاء الله در ادامه این بحث بعد از کامل

شدن تحقیقاتم سعی می‌کنم بحث جامع و کـاملی رو در رابطه با جنیــان و چگــونگی وجــود آن‌هــا، در آینــده در وبلاگم قرار دهم».

خوب سئوال اساسی این است وقتی کسی در مورد جن به اندازه کافی تحقیق نکرده است، چگونه به خود اجـازه می‌دهد بگوید هیچ ربطی بین موجــودات فضــایی و جن وجود ندارد؟ و جالب‌تر این که گوینده مطـالب فـوق طی یک مقاله ابتــدا تلاش وافــری در اثبــات وجــود حیــات هوشمند در کائنات بر اساس آیات هفت آسمانی و آیــات دابه‌ای دارند، بـدون این که به بررسی ارتبـاط جن و دابه بپردازند و در قسـمت پایـانی مبحث، در مـورد جن چنـان نتیجه گـیری می‌نماید(سـایتی که این عبـارت از آن نقل قـول شـده اکنـون در دسـترس نیست اما آدرس دانلـود مقاله مذکور در شماره 2 منابع ذکر شده است).

من چنـان تحلیل‌هـایی را تحلیل و منطق عقیم نامیـده‌ام چرا که فی نفسه باطل است. وقـتی شـما نتـوانی درک خود از دابه را بیان کـنی و تعـیین نکـنی که جن هم جـزو آن هست یا خیر، در این صورت اثبات موجـود فرازمیـنی طبق قرآن‌چه اثربخشی دارد؟ از همین روست ما آیــاتی که مربوط به هفت آسمان و دابه است را در دسته آیــات مبهم قـــــرار دادیم و در بخش آتی به بررسی آیـــــاتی پرداخــتیم که به شــدت مــبین هســتند و کسی را تــوان اغماض آن نیست.

اما اگر می‌خواســتیم بــرای تفســیر جزئی‌تر آیــات، به روایــات صــحابه و احــادیث ائمه متوسل شــویم، نه تنها موفقیتی حاصل نمی‌شد که حتی باعث افزوده شــدن بر پیچیدگی ماجرا شده و نتایج کاملاً اریب و دو پهلو حاصل

می‌شد، آن هم در شرایطی که خود قرآن به اندازه کافی صریح و شفاف است. اما این‌جانب از مفسیرین چند سده اخیر در خصوص آیات هیچ کس را به اندازه آیت اله سید مرتضی رضوی، روشن فکر و خوش فکر نیافتم. علامه طباطبایی و مرتضی مطهری در رده‌های بعدی هستند که تلاش‌های قابل تقدیری انجام داده‌اند.

این برای من به شخصه جای بسی تاسف است که سایر مفسرین معروف توان پاسخ دادن به وجود حیات فرازمینی با تکیه بر قرآن را به صراحت ندارند و بسیار محتاطانه پیش رفتند تا جایی که بعضی مثلاً در جواب طرفداران فرضیه تکامل حتی گفتند: قرآن با فرضیه تکامل مشکلی ندارد و قرآن کتابی علمی نیست و یا با تکیه بر یک سری شبه علم اثبات نشده دم از احتمال وجود حیات مادی فرازمینی می‌زنند. این گروه کثیر که بر گمراهی مردم افزوده‌اند و سرعت حرکت جهان را به سوی ظهور تسریع نموده‌اند، همان‌هایی هستند که به اسم اسلام بر روی موعود شمشیر می‌کشند.

یکی از بهترین کتب فعلی تفسیر قرآن، کتاب تفسیر المیزان است که مفسر آن بعد از ترجمه و تفسیر آیه، به بررسی ارتباط بین آیه مورد نظر با سایر آیات و در نتیجه کلیت قرآن می‌پردازد. هر چند چنین تحلیلی لازم است اما همان هم در بسیاری موارد کافی نیست.

از عمده مشکل جامعه محققین پیرو رویه علمی فعلی در استفاده از قرآن این است که هر چند قرآن ابتدا یکباره نازل شده، اما دوباره و بر مبنای شان نزول به تدریج نازل گشته است. ما امروز به آن قرآن دسترسی داریم، اما شان نزول بسیاری از آیات را به درستی

نمی‌دانیم. و بـــــدتر این که هیچ مرجع معتـــــبری نیست ترتیب نزول آیات در آن ثبت شـده باشد. به عبـارتی، این قــرآن به این ترتیــبی که در دست ماســت، نــازل نشــده است، یعنی این گونه نبوده که خدا اول ســوره حمد را بر محمد(ص) نازل نماید و تا سوره بقره تمام نشده، سوره دیگری نازل نشـود. آگـاهی از تـرتیب نـزول آیـات بـدون توجه به نام سوره‌ها، خود فواید بسیاری دارد و بســیاری از جنبه‌های تاریک قرآن فقط با چیـدمان آیـات قـرآن در آن حالت روشن می‌شود.

امیــدوارم در آینــده، حوزه‌هــای علمیه از تفســیر ســنتی قرآن فاصله گرفته و رویه‌ای در پیش گیرند که به روشن شـــــدن جنبه‌هـــــای تاریک کمک نماید نه این که فقط به تکرار مکررات بپردازد و مبهمات را به حال خود واگذارد.

ب- آیــاتی که به صــراحت از ســایر مخلوقــات هوشــمند کیهان‌ها نام می‌برد.

در کنار آیاتی که به صورت مبهم از وجـود حیـات در پهنه هستی و یا هفت آسمان‌ها صحبت نموده است، بســیاری از آیــات هم هســتند که نه تنها از ســاکنین کائنــات نــام برده، بلکه بسیاری از ویژگی‌های سایر ســاکنین کیهان‌ها را به ما می‌نمایانند:

1- اولین آیه از این دست، آیه 34 سوره بقره است:

«وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلاَئِكَةِ اسْجُدُواْ لآدَمَ فَسَــجَدُواْ إِلاَّ إِبْلِيسَ أَبَى وَ اسْـــــتَكْبَرَ وَ كَـــــانَ مِنَ الْكَـــــافِرِينَ- و هنگـــــامی که به فرشتگان گفتیم برای آدم سجده کنیـد، ســجده کردند جز ابلیس که ســرباز زد و تکبّر ورزید و از کـافران شد». آیه 50 و 51 ســوره کهف هم می‌گوید:«وَ إِذْ قُلْنا لِلْمَلائِكَـةِ

اسْـجُدُوا لِآدَمَ فَسَـجَدُوا إِلاَّ إِبْليسَ كـانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَـقَ عَنْ أَمْـرِ رَبِّهِ أَ فَتَتَّخِذُونَـهُ وَ ذُرِّيَّتَـهُ أَوْلِيـاءَ مِنْ دُونى وَ هُمْ لَكُمْ عَـــدُوٌّ بِئْسَ لِلظّالِمينَ بَـــدَلاً* ما أَشْـــهَدْتُهُمْ خَلْـــقَ السَّـماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ لا خَلْـقَ أَنْفُسِـهِمْ وَ ما كُنْتُ مُتَّخِـذَ الْمُضِـلِّينَ عَضُـداً - و زمانیکه به فرشـتگان گفتم: آدم را سجده کنید، همه سجده کردند جز ابلیس که از جنیان بود و از فرمان پروردگارش تجاوز نمـود، آیا او و فرزنـدانش را به غیر از من اولیـاء خـود می‌گیرید و حـال آن‌که آن‌ها دشمن شما هستند؟ برای ستمگران چه بدل و عوض بدی است. آفـرینش آسـمان‌ها و زمین و آفـرینش آن‌ها را با حضـور ایشـان نکـردم، و من گمـراه کننـدگان را به مـدد نمی‌گیرم».

«فسجدوا» فعل جمع است به این معنی که «پس سـجده کردند». چـون این آیه مربـوط به زمـان رونمـایی الله از مخلوق اخیر خـود یعـنی آدم ابوالبشر اسـت، پس سـجده کننـــدگان غـــیر از فرزنـــدان آدم یا بشر بوده‌اند. آیـــات می‌گویند کســـانی که ســـجده کردند از نـــوع فرشـــتگان بودند، چون خداوند به ایشـان امر نمـود. اما ابلیس که از جنیان بود، سجده نکرده است.

ریچـارد شـاور (1907-1975، Shaver)ـ که نویسـنده‌ای امریکایی بود، پس از جنگ جهانی دوم داسـتان‌های بحث بر انگیزی را در مجلات تخیلی-علمی تحت نـام راز شـاور به چاپ رساند. او مـدعی بـود که نـژاد انسـانی به غـایت پیشرفته در ماقبل تاریخ غارهایی را زیر زمین ساخته‌اند و به دلیل تشعشعات خورشید، زمین را به قصد سیاره‌ای دیگر ترک کرده‌اند.

موریس جسوپ (Jessup ،1959-1900) نیز در سال‌های 1950 معتقد بود مردم کوتوله که بعضی‌ها آن‌ها را به یوفوها ربط داده‌اند، در واقع متعلق به زمین بودند و مدت‌ها قبل به تکنولوژی اعجاب آوری از جمله قدرت پرواز در فضا دست یافته بودند. جسوپ می‌گوید که حدود 100 هزار سال قبل: «در زمان اولین موج تمدن که قبل از دوران کاتالیزمی ایجاد شده بود... دانش پرواز در این سیاره پایه ریزی گردید... ممکن است کوتوله‌ها تمدنی را به وجود آورده باشند که موفق به کشف قانون گرانش شده‌اند و آن را به کار گرفته اند». وقتی که آتلانتیس و مو (Mu) به زیر آب می‌رفت، مردم کوتوله به سفینه‌های فضاییشان پناه برده‌اند.

اما از دو آیه فوق که مربوط به زمان خلقت حضرت آدم است، مشخص می‌شود که در زمان آفریدن آدم، موجودی از جنس آدم یا به عبارتی انسان گونه وجود نداشته است. اگر وجود داشت: اولاً چرا باید مجدداً خدا به خلق مجدد همان گونه ولو با اندک تغییراتی دست بزند؟ چرا باید فرشتگان بر یک مخلوق تکراری سجده نمایند؟ سوماً ابلیس که سجده نکرد پس از آن به خاطر پیمانی که با الله بست همیشه با آدم و حوا در ارتباط بود و ارتباطش را با نسل ایشان حفظ کرده است، اما سرنوشت این انسان گونه‌هایی که در زمان خلق آدم در سایر کرات در پهنه کیهان بوده‌اند چه شده است؟ داستان سجده بر آدم در عرش اتفاق افتاده است. طبق آموزه‌های اسلامی، عرش جایگاه الله و فرشتگان است. اما در این آیات مشخص می‌شود که مقربین نیز در عرش جایگاهی داشته‌اند. ابلیس از جنیان بوده است که

مانند فرشتگان در عرش مقامی داشته است. اکنون نیز عیسی مسیح نزد خداوند است.

وقتی بپذیریم که موجودات فرازمینی مادی مشابه انسان به لحاظ شعور در سایر نقاط کائنات در حال زندگی هستند، آیات 34 سوره بقره، 50 و 51 سوره کهف فلسفه وجوی خود را از دست می‌دهند. به عبارتی چرا باید ابلیس به خاطر آفرینش آدم ابوالبشر از فرمان الله سربپیچد، آن هم در وضعیتی که مشابه چنین موجودی در بعضی از سیارات دیگر در حال زندگی است؟

در این مبحث، بعضی از دوستان به داستان نسناس و منقرض شدن نسل آن‌ها پیش از انسان اشاره می‌نمایند تا سندی قرآنی در این خصوص ارائه نموده باشند که قبل از انسان، انسان نماهایی بر روی زمین زندگی می‌کرده‌اند و نتیجه می‌گیرند که تنوع در خلق انسان نماها در هفت آسمان می‌تواند کاملاً معقول باشد.

در پاسخ به این دسته از اشخاص باید بگوییم که اولاً در هیچ آیه‌ای از قرآن اسمی از نسناس برده نشده است و داستان وجود موجودات عصیانگر انسان نما بر روی زمین قبل از آفرینش آدم در واقع مربوط به تفسیر آیه 30 از سوره بقره می‌باشد که توسط مفسرین انجام شده است:

«وَ إِذْ قالَ رَبُّکَ لِلْمَلائِکَةِ إِنِّی جاعِلٌ فِی الْأَرْضِ خَلِیفَةً قالُوا أَ تَجْعَلُ فِیها مَنْ یُفْسِدُ فِیها وَ یَسْفِکُ الدِّماءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِکَ وَ نُقَدِّسُ لَکَ قالَ إِنِّی أَعْلَمُ ما لا تَعْلَمُونَ- هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان گفت: «من در

روی زمین جانشـینی (نماینـده ای) قـرار خـواهم داد.» فرشـتگان گفتند: «پروردگـارا، آیا کسی را در آن قـرار می‌دهی که فساد و خونریزی کند؟ ما تسبیح و حمد تو را بجا می‌آوریم و تو را تقـدیس می‌کـنیم.» پروردگـار فرمود: «من حقایقی را می‌دانم که شما نمی‌دانید»».

نکته‌ای که این‌جا با متـذکر گـردم این است که تفسـیر کامل آیات 30 الی 34 سوره بقره خود یک کتاب است، اما ما قصد وارد شدن به موضوعاتی که ربط مستقیم به بحث ما پیدا نمی‌کند را نـداریم، لـذا فقط به آن بعـدی از مفهوم آیات می‌پردازیم که متناسب پژوهش ماست.

اکنون به مقایسه فرضیه فضانوردان باسـتانی و دیـدگاه قرآنی در خصوص همین موضوع می‌پردازیم. در فرضـیه فضـانوردان باسـتانی، اریک فـون دانیکن در فصل دوم کتاب ارابه خدایان به صـورت غـیر مسـتقیم معتقد است که موجوداتی که از فضا به زمین آمدند، با بـارور نمـودن چند زن بومی، نسلی را به وجود آوردند که خلاف قـانون طـبیعت بـوده است. یا در مقدمه کتـاب مـذکور می‌گوید:«... با این وجود معتقد هستم که این ناآشنایان قسـمتی از انسـان‌هایی را که در آن زمـان می‌زیسـته از بین بـرده و نـوع جدید و شـاید هوموسـپین‌ها(انسـان هوشـمند امـروزی) را به وجـود آورده‌اند...». لـذا در رایج‌تـرین وجه فرضـیه فضـانوردان باسـتانی نسل تمـام انسـان هومونئانـدرتال، هومورودسینسـیس و... توسط موجودات فضایی منقرض نشـده که فقط اصـلاح نـژادی بر روی آن‌ها صورت داده شده است. ذکریا سـیتچین نـیز در کتـاب برخوردگـان با جایگـاه الهی- Divine Encounters ابـراز می‌دارد یک آنونـاکی به نـام انکی

پیشنهاد داد که با خلق بردگانی ابتدایی یا هوموساپینس از طریق مهندسی ژنتیک، آنوناکی را از درد و رنج کار در معادن طلا رهایی بخشند.

اما طبق دیدگاه قرآنی مطابق آیه 30 سوره بقره، الله می‌گوید که انسان را بر روی زمین خلیفه قرار خواهم داد. در آیه مذکور اشاره‌ای به حیات مادی هوشمند ماقبل انسان بر روی زمین نشده است. لیکن مفسرین خودشان در راستای پاسخگویی به سئوالاتی که از معنای آیه بر می‌خیزد، داستان نسناس یا انسان‌های ماقبل آدم را مطرح نموده‌اند. بنابراین باید تکرار نمایم که قرآن حرفی از نسناس یا انسان نمای ماقبل آدم نزده است.

پس داستان نسناس یا موجودات انسان نمای ماقبل آدم که ساکن زمین بوده‌اند، از چه پشتوانه‌ای بر خوردار است که امروزه در بین مسلمانان تبلیغ می‌شود؟ باید گفت برخورد مفسرها با سئوال فرشتگان از خداوند در آیه 30 سوره بقره مبنی بر این که: «پروردگارا، آیا کسی را در آن قرار می‌دهی که فساد و خونریزی کند؟»، به سه شکل عمده بوده است.

گروهی از مفسرین بر این عقیده بوده و هستند که چون فرشتگان شاهد فساد و عصیانگری موجود به نام نسناس بوده‌اند که در نهایت پیش از خلقت آدم ابوالبشر مورد غضب خدا واقع شدند از صحنه زمین محو گردیدند، به ذهنشان خطور کرد که نکند آدم هم موجودی مشابه نسناس باشد. منابع و مستندات این گروه کم بوده و نه تنها احادیث مورد اتکایشان وجود نسناس را ثابت نمی‌کند، که حتی نشان می‌دهد که لفظ نسناس معانی

دیگـــری هم دارد مثلاً عامه افـــراد غـــیر از اولیا الله و پیروانشان در روایتی منسـوب به حضـرت علی و یکی از فرزندان ایشان.

گـــروه دیگر از مفســـرین معتقدند که دلیل آن ســـئوال فرشـــــتگان از الله در واقع به این خـــــاطر بـــــوده که فرشـتگان بر روی زمین شـاهد حضـور انسـان نماهـای دیگـــری متعلق به دوره‌هـــای قبل از خلقت آدم بوده‌اند. امروزه انسان شناسان غربی از آن نمونه انسان‌ها تحت عنـاوین مختلفی یـاد می‌کنند و ظـاهراً توانسـته‌اند که تا هفت میلیون سال پیش سر شاخه‌ها را ردیابی کنند.

باید گفت که شواهد مربوط تا زمان هوموهابیلیس چنان ضـعیف است که مشـخص نیست انسـان نما هسـتند یا میمـون. در واقع بخش اعظم این تقسـیم بنـدی توسط دانشمندان تکامل گرا صـورت گرفته است. همـانطور که پیداست هوموساپینس بر خلاف سـایر نژادها از هـوش و ذکـــاوت بر خـــوردار بـــوده است. البته محققین غـــربی پذیرفته‌اند که حین ظهور هوموساپینس، از سـایر نژادها فقط نئاندرتال زنده بوده است که البته در این مورد هم قطعیتی وجود ندارد. گذاشتن نام هوموسـاپینس بر روی نژاد انسان امـروزی خـود گویـای این است که انسـان ما قبل هوموساپینس‌ها هوشمند نبوده‌اند.

از آن‌جا که خـــود آیه 30 به صـــراحت وجـــود نســـناس یا انســـان نماها را تایید نکـــرده اســـت، لـــذا گـــروه ســـوم مفسرین مدعی شدند چـون خداوند از قبل به فرشـتگان گفته بود که می‌خواهد موجودی بیافریند، چنان ســـئوالی برای فرشتگان پیش آمد.

در مجمـوع آیه 30 سـوره بقـره به ما تـذکر می‌دهد که خداوند واحد و مطلـق، زمین را بـرای خلقت آدم برگزید که این نشان می‌دهد پدیده رشد حیـات هوشـمند در پهنه هسـتی، خـود به خـودی اتفـاق نمی‌افتد و فقط مطـابق تصمیم مستقیم و بی‌واسـطه خـالق شـدنی است. فقط زمین ویـــژگی پـــذیرایی از حیـــات را دارد، کما این که خداوند می‌گوید بر روی زمین خلیفه‌ای قـــرار خواهد داد به عبارتی دیگر انسان از ازل برای زنـدگی در زمین خلق شده و نه مطابق پندار عامه مسلمین بهشـتی بـوده و نه مطابق پندار امثال ویلیام ترنچ و جیمز هربرت برنـــان در مـریخ پا به عرصه هسـتی نهـاده است و نه مطـابق گفته امثال روبین کالینز نوعی نژاد فضـایی است که به زمین آورده شده باشد.

بنابراین آیات30 و 34 سوره بقره، 50 و 51 سوره کهف به این نکته اشـاره دارد که در زمـان خلقت آدم فقط از دو گونه موجود ذی حیات تحت عنـوان فرشـته و جن نـام بـرده شـده است و آدم اولین نمونه از نـوع سـوم بـوده است که اکنـون به نـژاد آدم یا انسـان یا بشر معـروف است.

خصوصـیات فرشـتگان: از آیـات فـوق مشـخص است که فرشـتگان از امر خداوند بر نمی‌تابند و مطیع امر خداوند هسـتند. به نظـرم کـاملاً با سرشت نیک و مثبت آفریـده شده‌اند، چیزی معادل مفهوم قدر مطلق در ریاضیات. به نظر من ایشـــان باید به دلیل درک عظمت خداونـــدی لحظه‌ای هم به فکر ســـرپیچی از اوامر وی بر نیایند و فرمان الله را بی‌کم و کاست اجرا نمایند. آیه 30 سـوره

بقره نشان می‌دهد که ملائکه تـوان اندیشـیدن و سـئوال پرسیدن را دارند لذا با شعور و فهیم هستند.

در خصـوص فلسـفه وجـودی فرشـتگان به پرسـیدن این سـئوال از شـما عزیـزان بسـنده می‌نمـایم: آیا تمـامی حکومت‌هـــا، سیســـتم‌های حـــاکمیتی از دیکتـــاتوری تا دموکراسی و مردم سالاری، برای دست یـابی به اهـداف سیستم نیاز به یک سری افراد و اشـخاص مطیـع، معتمد و آگاه ندارنـد؟ این اساسی‌ترین فلسـفه خلق فرشـتگان است که هرکس کار و وظیفه‌ای بر عهده داشــته باشد و آن را کاملاً دقیق و درست انجـام دهد. نـزول آیـات الهی بر پیـــامبران توسط جبرئیـــل، گـــرفتن روح آدمی توسط عزرائیل، نابود سازی مردم سدوم و... نشـان می‌دهد که مادی نیستند و قابلیت‌هایی دارند که برای ما حـــتی قابل درک نیست. حضور جبرئیل از آدم تا خاتم گواه این است که مـرگ در آن‌ها راه نـدارد و چـون غیرمـادی هســتند، مشـــحص نیست با تکیه بر چه قوانیـــنی در عالمشـــان حرکت می‌کنند. در سوره ذاریات آمده است که چون غـذا نخوردند، ابراهیم نـبی را خـوف گـرفت. متاسـفانه کمک گرفتن از احادیث ائمه بسیار مشـکل است و به این دلیل که بسـیاری از احـادیث تحریف شـده‌اند، از ورود به این مبحث می‌پرهیزیم.

خصوصیات جن: خـود لفظ جن یعـنی نادیـدنی، پس اجنه نادیـدنی هسـتند و ابلیس نـیز از این نـژاد است. سـرباز زدن ابلیس از ســجده بر آدم نشـــان می‌دهد که ایشـــان مختار کامل هسـتند. از شـیاطین و ابلیس در جـای جـای قرآن، خناس در سوره ناس و عفریت در سوره نمل نـام بـرده شـده که همگی از طایفه جنیـان هسـتند. کلمه جن

حداقل 21 بـار در قـرآن تکـرار شـده است. خصوصـیات جن‌ها را در حین بحثمان بررسی می‌کنیم.

2- در آیه 130 سوره انعام آمده است که:

«یَا مَعْشَـرَ الْجِنِّ وَالإِنسِ أَلَمْ یَـأْتِکُمْ رُسُـلٌ مِّنکُمْ یَقُصُّـونَ عَلَیْکُمْ آیَاتِی وَیُنذِرُونَکُمْ لِقَاء یَوْمِکُمْ هَـذَا... -ای گروه جن و انس آیا از میان شما فرسـتادگانی بـرای شـما نیامدند که آیـات مـرا بر شـما بخوانند و از دیـدار این روزتـان به شما هشدار دهند...».

این آیه نشـــان می‌دهد که اولاً اجنه هم مانند انســـان‌ها دارای پیـامبرانی بوده‌اند که آن‌ها را به پرسـتش و انـذار خداوند دعوت می‌نموده‌اند. من نمی‌پـذیرم که فرشـتگان قـــدرت تصـــمیم گـــیری ندارند اما معتقـــدم که درک الله باعث شده تا رغبتی به تکفـیر و عصـیان نداشـته باشـند. پس نیـــازی به پیـــامبر هم ندارند چـــون مســـتقیم و بی‌واسطه امر خداوند را اجرا می‌نمایند. آیه بالاتر نیز به صورت غیر مستقیم این را نشان می‌دهد. اما آیـات 7 و 21 سوره فرقان به صراحت می‌گوید که پیـامبر فرشـته نداشته ایم:

«لَوْلَا أُنزِلَ إِلَیْهِ مَلَکٌ فَیَکُونَ مَعَهُ نَذِیراً -چرا فرشـته‌ای به سوی او نازل نشده تا همراه وی هشدار دهنـده باشد» و «وَقَالَ الَّذِینَ لَا یَرْجُونَ لِقَاءنَا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَیْنَا الْمَلَائِکَـةُ أَوْ نَرَی رَبَّنَا لَقَدِ اسْتَکْبَرُوا فِی أَنفُسِهِمْ وَعَتَوْ عُتُـوًّا کَبِـیرًا -و کسانی که به لقـای ما امید ندارند گفتند چـرا فرشـتگان بر ما نازل نشدند یا پروردگارمـان را نمی‌بیـنیم قطعا در مورد خود تکبر ورزیدند و سخت سرکشی کردند».

در آیه 130 سوره انعام، در کنار انسان موجود دیگری را می‌بینیم که جن نامیده شده است. چرا از فرازمینی‌های مورد تاکید فرضیه فضانوردان باستانی نام برده نشده است؟ اگر نیازی نبوده است، پس چرا از اجنه نام برده شده است؟ در نتیجه یا فرازمینی مادی مورد ادعای دانیکن و سیتچین وجود ندارد یا اگر هم هست باید جزو گروه اجنه باشد که در این صورت باز گفته‌های قرآن صحیح خواهد بود نه دیدگاه دانیکن و سیتچین.

دوماً می‌بینیم که ابتدا از جن نام برده شده و سپس از انس. با توجه با آیه 34 سوره بقره، آیه 50 سوره کهف و آیه 130 انعام می‌توان نتیجه گرفت که اجنه قبل از انسان خلق شده‌اند. خود قرآن هم به صراحت می‌گوید:

«وَ الْجَانَّ خَلَقْناهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نارِ السَّمُومِ». بنابراین قبل از انسان به تمدن رسیده‌اند و قبل از انسان محتاج به راهنمایی بوده‌اند. لذا در زمان خلق آدم دارای اجتماع بوده‌اند و منطقی است که در هر زمان جمعیت اجنه از انسان بیشتر باشد. به همین دلیل ابتدا از ایشان نام برده شده است چون در فرآیند آفرینش قبل از انسان آفریده شده‌اند. برای نمونه آیه 56 سوره ذاریات هم اول نام جن ذکر شده است: «وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ».

در آیه 51 سوره کهف به این نکته اشاره شده است که آفرینش آسمان‌ها و زمین، قبل از آفرینش ابلیس و فرزندانش بوده است. حتی خداوند تاکید دارد که ابلیس و ذریه‌اش از نحوه خلقتشان آگاهی ندارند. این آیه به صراحت اصلی‌ترین دستاویز فرضیه فضانوردان باستانی را که ظاهراً علمی هم هست، رد می‌کند. صرف نظر از

مفهـوم آسـمان‌ها، خداوند می‌گوید قبل از خلقت ابلیس که از جنیان بود، کائنات را خلق نموده است. آیه 50 نیز می‌گوید که زمــان آفــرینش آدم، ابلیس حضــور داشــته اســت، یعــنی جنیــان قبل از آدم آفریــده شــده‌اند. پس دیدگاه قرآنی می‌گوید اول کائنات خلق شد، ســپس اجنه خلق شدند و در گام آخر انسان آفریده شده است.

اکنون معادله دریک (Drake Equation) در بستر فرضیه فضانوردان باســتانی با بحــران شــدید روبه روست. البته بــدون اســتناد به قــرآن نــیز قابل پــذیرش است که اول سیاره‌ای قابل سکونت وجـود داشـته باشد تا در گـام بعد موجود ذی حیـات پا به عرصه بگـذارد. خـود علم فیزیـک، اخترشناسی و اخــتر فیزیک هم می‌گوید که عمر کیهــان (آسمان اول) بسیار بســیار بیشــتر از عمر انســان است. بنابراین در عصر انسان‌ها خداوند کائنات را ســاخته بــود. در نتیجه گزاره ی: «منطقی نیست که خداوند کیهانی به عمق 16 میلیارد سال نــوری را فقط بــرای انســان خلق نموده باشد»،خود به خود مردود است چون کیهـان بــرای انســان خلق نشد بلکه انســان بــرای زنــدگی در بخشی از کیهـــان خلق شـــد، کما این که با محو شـــدن زمین، او هم‌چنان قادر به ادامه مسیر خویش است.

اکنون بستر بحث ما قــرآن و اســلام است لــذا باید تــذکر دهم که ناتوانی انسان جهت تسخیر کائنات خود نشان از مخلوق بودن انسان می‌دهد که لاجــرم باید با خــالق خــود تفاوت‌هایی داشته باشد. چنین نقطه ضعف‌هایی مانع از این می‌شود که انسان امروزی ادعای خدایی نماید.

باید اذعان نمایم که معادله دریک بر مبنــای نظریه تکامل داروین تـــدوین شـــده است و هر دوی این‌ها به نـــوعی

مفهـوم خلق خـود به خـودی را در بطن خـود دارند. در واقع اگر نظریه داروین را رد کـــنیم، در این صـــورت انســان باید مخلـوق مســتقیم و بی‌واســطه الله باشد. گرچه بشر در طول زمان به لحاظ مـاهوی تکامل داشـته است اما این تکامل به گـونه‌ای نیست که خـود آدم زاده نسـلی از میمون‌ها باشد. اگر انسـان خـود به خـود خلق نشـده، محصـول جهش ژنـتیکی نیسـت، پس بر اسـاس تصمیم یک آفریننده آفریده شده است. اکنون باید دید که آیا این آفریننده تمایل به آفریدن انسـان نماهـای دیگـری هم داشته است یا خیر؟

لذا نه تنها هیچ دلیل ملموس و مستند در دست نیست که نشـان دهد خداوند صـدها، هزارهـا، میلیون‌ها و... نـژاد هوشمند در پهنه هستی خلق نموده است، حتی در کتابی مانند قرآن که گفته می‌شود کلام خداست فقط دو نـژاد هوشـمند(جن و انس) و یک نـژاد دارای تـوان بـروز دادن رفتار هوشمندانه(فرشته) را معـرفی می‌کند و نه ذره‌ای بیشتر.

اما در معادله دریـک، بحث از زاویه ماتریالیسـتی دنبـال می‌شود. خواسته آفریننده مطـرح نیست و فـرض بر این است که یا آفریننـده وجـود نـدارد یا خـالق فرآیند خلق شدن را به حال خود واگـذارده است. در صـورت پـذیرش چنـان دیـدگاهی است که می‌تـوان به محاسـبه تعـداد سیارات قابل سکونت پرداخت و حـتی محاسـبه نمـود که چه تعـداد نـژاد فرازمیـنی قـادر به مسـافرت فضـایی در کهکشان راه شیری و یا کل کیهان مادی وجود دارند.

اجازه دهید با چند سئوال ملمـوس و منطقی نشـان دهم که چگونه معادله دریک در عمل سـربلند بـیرون نمی‌آید.

تاکنون حدود 10 درصد از گونه‌های حیـات در کـره زمین شناسـایی شـده است و با روند فعلی 500 سـال طـول می‌کشد تا همه‌ی گونه‌های حیات زمینی شناسایی شـوند که این 10 درصد هم طبق محاسبات دسته جمعی 2700 دانشمند صورت پذیرفته است. اما مطابق روش‌های علم آمار و احتمال، تعداد موجودات زنـده زمین شـامل حـدود 7770000 گونه جـــانوری، 298000 گونه گیـــاهی و 611000 گونه قارچ است.

اکنون اولین سئوال این‌که چرا بر روی همین کــره زمین از بین 7770000 گونه جانوری، نه تنها یک نوع پستاندار دیگر، یک نوع مهره دار دیگر، یک نوع بی‌مهره و یا لااقل یک جانـدار دیگر نتوانسـته است به جهشی در حد انسـان برسد یعــنی این که فکر کند و خط اخــتراع نمایــد؟ آیا 8 میلیـــون گونه جـــانور کم است که یکی جهشی انســـانی بیابد؟ اصلا چرا نباید یک نمونه گیـاه یا قـارچ راه بـرود و سخن بگوید تا شاخ ما از تعجب آن در بیاید؟

در کل نزدیک 9 میلیـون گونه زنـده بر روی زمین وجـود دارد اما فقط و فقط یک گونه به اسم انســان توانســته تفکر و تلکم نماید. در صـورت اعتقـاد به نظریه تکامـل، چرا این همه تنوع گونه میمونی، نمی‌تواند شـاهکار خـود را تکـــرار کنـــد؟ اصـــلاً چـــرا خـــود انســـان جهش نمی‌یابد(منظورم از جهش، بوجود آمـدن موجـودی است که توان تکثیر داشته باشـد، نه این که پس از چند روز به دلیل نارسـایی‌های ژنــتیکی از بین بــرود)؟ چــرا انســان دارای پر و شاخک نمی‌بینیم؟ آیا 8 میلیارد انسـان بـرای اتفاق افتـادن چنـان جهشی ناکـافی است. توجه داشـته باشید که مطابق فرضیه تکامل، زمـان زاده شـدن آدم از

میمون، جمعیت مجموع تمام گونه‌های میمونی در کل زمین به یک میلیارد نمی‌رسیده است. حتی جمعیت تمام انسان نماها از 7 میلیون سال قبل تا ظهور انسان مدرن به یک میلیارد نمی‌رسیده است.

بی پاسخ ماندن چنان سئوالاتی از سوی فرانک دریک و طرفداران فرضیه فضانوردان باستانی از یک سو و مباحث آمده در قرآن از دیگر سو مانع از این می‌شود که بپذیریم از هر هزار، یکصد هزار، یک میلیون و یا یک میلیارد سیاره، یکی میزبان حیات هوشمند مادی قادر به پرواز در فضاست. تمام تلاش‌های آژانس‌های فضایی برای کشف حیات در منظومه شمسی ناکام مانده است.

3- در سوره اسرا داریم:

«لَئِنِ اجْتَمَعَتِ اْلإِنْسُ وَ الْجِنُّ عَلی أَنْ یَأْتُوا بِمِثْلِ هذَا الْقُرْآنِ لا یَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ کانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهیرًا» که در این آیه نژاد انس بر جن مقدم شده است. با توجه به مفهوم آیات می‌توان دریافت هرگاه بحث از کثرت و یا تقدم در آفرینش است، که در آیات مربوط به پرستش و انذار قابل رویت است، جن بر انس مقدم می‌گردد اما هنگامی که بحث از تحدی و یا آوردن مثل در فصاحت و بلاغت است، انس بر جن اولویت می‌یابد. می‌توان نتیجه گرفت که جمعیت اجنه بیشتر از انسان‌هاست اما از لحاظ شکوفایی توانایی‌های عقلی و ذهنی در حد بشر زمینی نیستند. این باید دلیل اصلی سر باز زدن ابلیس از سجده بر آدم باشد. برای نمونه به آیه 5 سوره جن دقت کنید:

«وَ أَنَّا ظنَنَّا أَن لَّن تَقُــولَ الانس وَ الجِْنُّ عَلی اللَّهِ کَــذِباً- این‌که ما گمــان می‌کــردیم که انس و جن هرگز دروغ بر خدا نمی‌بندند.»

این جمله از زبان جنیان بیان می‌شود با این وجـود ابتـدا از انس نــام می‌برند و ســپس نــام نــژاد خــود را ذکر می‌نمایند! این که جنس اجنه از آتش یا ترکیــبی از آتش است، چه نوع آتشی چندان اهمیتی ندارد ولی انســان را به فکر فرو می‌برد. چون ما انسان‌ها از خـاک خلق شـده ایم و بعد از مـرگ نـیز به مشـتی خـاک بـدل می‌شـویم، برایمـان تصـور موجـودی از جنس آتش سـاده نیست. در واقع هر چه ما تجربه اندوخته ایم مربــوط به درک مــاده است. لذا همین طـور که خـاکی بـودن ما بـاعث شـده بر روی زمین زندگی کـنیم و بـرای ادامه حیـات از ترکیبـات شیمیایی مـادی مصـرف نمـاییم، قطعـاً آن‌ها هم باید در محیطی متناسب با شرایط بدنی خودشان زندگی کنند تا بتوانند به حیات ادامه دهند. لذا به نظر من، مطــابق علم فیزیک منطقی است اگر آن‌ها از نار به معنای آتش خلق شـده باشـند در محیطی زنـدگی کنند که از جنس انـرژی باشد.

از طرفی تمام سیارات و اجرام سماوی از ماده تشــکیل شــده اســت، در نتیجه اجنه متعلق به کیهــان مــادی ما نیستند و قابل قبول‌تر است اگر بگوییم متعلق به کیهـان دیگری یا بعد دیگری هسـتند. این را به خـاطر بسـپارید تا در ادامه به تکمیل آن بپردازیم.

4- آیه 179 سوره اعراف می‌گوید:

«وَ لَقَدْ ذَرَأْنا لِجَهَنَّمَ كَثِيراً مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لا يَفْقَهُــونَ بِها وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لا يُبْصِــرُونَ بِها وَ لَهُمْ آذانٌ لا يَسْــمَعُونَ بِها أُولئِکَ كَالْأَنْعــامِ بَــلْ هُمْ أَضَــلُّ أُولئِکَ هُمُ الْغـافِلُونَ- بسـیاری از جن و انس را بـرای جهنم آفریـده ایم، دل‌هــایی دارند که با آن درک نمی‌کنند و چشم‌هایی دارند که با آن نمی‌بینند و گوش‌هــــــایی دارند که با آن نمی‌شــنوند، ایشــان چــون چهــار پایاننــد، بلکه از آن‌ها گمراه‌تر هستند و ایشان همان غفلت زدگانند».

در این آیه می‌بیـنیم که گفته می‌شـود بسـیاری از جن و انس را برای جهنم آفریده‌ایم. اسمی از ملائکه در رابطه با جهنم برده نشده است یعنی ایشـان اهل گنـاه نیسـتند که به جهنم بروند. این آیه می‌گوید که فقط انســـــان و جن به جهنم می‌روند. اگر بســیاری از ما در این دنیا جن را ندیـــــده ایم ولی در صـــــورت رفتن به جهنم آن‌ها را خواهیم دید. یعنی جهنم محلی است که افـراد گمـراه در آن جمع می‌شــوند از هر گونه ای. اگر گــونه‌ی ســومی سـاکن هسـتی مـادی یا غیرمـادی هست که ذی شـعور و دارای قدرت تصمیم گیری است چرا در ردیف کسانی که می‌توانند اهل جهنم باشند، ذکر نشده اند؟

مفهـوم آیه 179 اعـراف تکـرار هم شـده است تا قابل اغماض نباشد. برای مثال آیه 119 هود:

«إِلَّا مَن رَّحِمَ رَبُّکَ وَلِذَلِکَ خَلَقَهُمْ وَتَمَّتْ كَلِمَـةُ رَبِّکَ لأَمْلأنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ – مگر آن کس که خــدای تو بر او رحم آورد و بـــــرای همین آفریدشـــــان، و کلمه [قهر] خدای تو به حتم و لزوم پیوست که فرمـوده دوزخ را از کافران جن و انس پر خواهم ساخت».

یا در آیه 13 سوره سجده:

«وَ لَوْ شِئْنَا لاَتَیْنَا کلَّ نَفْسٍ هُدَاهَا وَ لَکِنْ حَقَّ الْقَـوْلُ مِـنی لأَمْلأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِینَ - و اگر می‌خواستیم حتما به هر کسی [از روی جبر] هـدایتش را می‌دادیم لیکن سخن من محقق گردیده که هر آینه جهنم را از همه جنیان و آدمیان خواهم آکند».

باید به معتقدان مسلمان فرضیه فضانوردان/یا بیگانگــان باســتانی تــذکر داد که متاســفانه این فرضــیه به وضــوح توسط قــرآن رد شــده است. به ترجمه آیــات 92 تا 98 سوره تکان دهنده سوره شعرا توجه نمایید:

به آنــان گفته می‌شــود در کــدام مســیر بودید پرســتش می‌کردیــد؟ خــدا را واگذاشــته بودیــد، آیا معبودهای‌تــان یاریتان می‌کردند یا از شما یاری می‌گرفتنــد؟ پس مکــرر بر دوزخ به رویشان کوبیده می‌شود آنان(معبــودان) و ره گم کردگـــان و لشـــکر ابلیس. در آن‌جا با هم مخاصـــمه می‌کنند به شـــیاطین می‌گویند: به خـــدا ســـوگند ما در گمراهی واضح بــوده ایم که شــما را با پروردگــار عالم‌ها مساوی می‌دانستیم.

آری، خود قــرآن به ما می‌گوید که انس و جن در جهنم با هم خواهند بود و حتی با هم به مخاصــمه نــیز می‌پردازند و انسان‌های گمراه جن‌های شیطان را مسئول گمــراهی خــود قلمــداد می‌نمایند. همــان طــور که می‌بینید خطی مشی و افشاگری قرآن درباب حیات هوشــمند در پهنه‌ی کائنـــات کـــاملاً مشـــخص و آشـــکار است. این از غفلت ماست که قـــرآن را کامل نخوانـــده، می‌خـــواهیم نتیجه گیری کنیم.

5- آیا قرآن از برخـورد و یا کنش متقابل اجنه با انسـان در زمان حیات هم صحبت نموده اسـت؟ بله باید گفت که به کرات چنین اتفاقی در قرآن ذکر شده است. از زمـان خلق آدم که ابلیس سجده نکرد، تا زمانی که باعث اخراج انسان از باغ(بهشت) شد تا زمـانی که گـروهی از اینـان صدای تلاوت قرآن محمد(ص) را شنیدند. آیـات 29 تا 32 سوره احقاف را ملاحظه نمایید:

«وَإِذْ صَرَفْنَا إِلَیْکَ نَفَـرًا مِّنَ الْجِنِّ یَسْـتَمِعُونَ الْقُـرْآنَ فَلَمَّا حَضَـرُوهُ قَـالُوا أَنصِـتُوا فَلَمَّا قُضِـیَ وَلَّوْا إِلَی قَـوْمِهِم مُّنـذِرِینَ * قَـالُوا یَا قَوْمَنَا إِنَّا سَـمِعْنَا کِتَابًا أُنـزِلَ مِن بَعْـدِ مُوسَی مُصَدِّقًا لِّمَا بَیْنَ یَدَیْهِ یَهْدِی إِلَی الْحَقِّ وَإِلَی طَرِیـقٍ مُّسْتَقِیمٍ * یَا قَوْمَنَا أَجِیبُوا دَاعِیَ اللَّهِ وَآمِنُوا بِهِ یَغْفِـرْ لَکُم مِّن ذُنُـوبِکُمْ وَیُجِـرْکُم مِّنْ عَـذَابٍ أَلِیمٍ* وَمَن لَّا یُجِبْ دَاعِیَ اللَّهِ فَلَیْسَ بِمُعْجِـزٍ فِی الْأَرْضِ وَلَیْسَ لَـهُ مِن دُونِـهِ أَولِیَـاء أُوْلَئِکَ فِی ضَلَالٍ مُّبِینٍ- هنگـامی که گـروهی از جن را به سـوی تو متوجه سـاختیم که قـرآن را بشـنوند، وقـتی حضـور یافتند به یک‌دیگر گفتند: «خـاموش باشـید و بشنوید» و هنگامی که پایان گرفت، به سـوی قـوم خـود بازگشـتند و آن‌ها را بیم دادند. گفتند: «ای قـوم مـا، ما کتابی را شنیدیم که بعد از موسی نازل شده، هماهنگ با نشـانه‌های کتاب‌هـای پیش از آن، که به سـوی حق و راه راست هدایت می‌کند».ای قوم ما، دعوت کننـده الهی را اجابت کنید و به او ایمـان آورید تا گناهانتـان را ببخشد و شما را از عذابی دردنـاک پنـاه دهد. و هر کس به دعـوت کننده الهی پاسخ نگوید، هرگز نمی‌تواند از چنگال عـذاب الهی در زمین فرار کند، و غیر از خدا یار و یـاوری بـرای او نیست؛ چنین کسانی در گمراهی آشکارند».

در این چند آیه بر ما آشـــکار می‌شـــود که اجنه هم به پیـامبرانی از جنس انس مانند موسی معتقد بوده‌اند. آیه 30 سوره احقـاف جـای مـانور بسـیار دارد. ببینید که در قـرآن، گـروهی از اجنه خـود معـترف به این هسـتند که موسی پیامبری از جانب خـدا بـوده است و قـرآن کتـابی است که بعد از کتـــاب موسی و هماهنگ با کتاب‌هـــای پیشین فرستاده شده است. پس چـیزی که ما مسـلمانان تـورات و انجیل می‌نـامیم باید زمـانی مانند قـرآن کـاملاً کلام الله بـوده باشد که بعـدها تحریف شـده است. خـود قـرآن آسـمانی بـودن تـورات موسی(و نه تـورات بـنی اسرائیل) را تایید می‌کند.

این چه قـرآنی است که می‌گوید گـروهی از جن صـدای تلاوت آیـات قـرآن توسط محمد را شـنیدند یا از پیـامبر بـودن موسی صـحبت می‌کنند ولی در چند هـزار آیه دیگر هیچ صحبتی از برخورد مسـتقیم و غـیر مسـتقیم پیـامبر انسـان‌ها با نژادهـای هوشـمند فرازمیـنی هیچ مثـال یا پندی تعریف نمی‌کند؟ یا دریغ از یک برخورد بین جنیان با فرازمینی‌ها! که الله در قـــرآن بـــرای محمد و مـــردمش بازگو نمـوده باشد تا آنـان از آن درسی گیرند و ما از آن داستان به وجود گونه‌های فرازمینی پی بریم.

اگر محمد در لحظه‌ای از شب توانست از مسـجد الحـرام به مسجد الاقصی برود که زمـان معمـول سـپری نمـودن چنان فاصله‌ای در آن زمان حـداقل یک مـاه بـوده اسـت، پس برگزیـــده‌های ســـایر انســـان نماها و هوشـــمندان از ســـایر کـــرات نـــیز به امر خـــدا قـــادر بوده‌اند که به نـــزد محمد(ص) بیایند یا محمد(ص) به نـزد ایشـان رود. اما در قرآن از این خبرها نیست. قرآن نه از یوفو می‌گوید و نه

از بشــقاب پرنــده و نه از تله پورتاســیون یا طی الارض سایر هوشمندان کیهـان به زمین. این در حـالی است که بسیاری از صاحب نظران فرضـیه فضـانوردان باسـتانی، تــورات را مملو از حضــور بشــقاب پرنــده‌ها تفســیر می‌نمایند.

همــانطور که گفــتیم بســیاری از مســتندات فرضــیه فضانوردان باسـتانی مربـوط به تـورات است. در این آیه از قرآن به ما گفته می‌شود که اجنه با موسی نـبی بـنی اســرائیل در ارتبــاط بودند و تــورات هم فرســتاده الله است. فرضیه فضانوردان باسـتانی می‌گوید که پیـامبران بـنی اسـرائیل با موجـودات فضـایی در ارتبـاط بوده‌اند. ایشــان پیــامبر نبــوده بلکه برگزیــده فرازمینی‌ها بــرای ارتباط با بشر زمینی بوده‌اند. داستان مکاشـفه حزقیـال در این زمینه بسـیار مشـهور است که پرونـده آن توسط حقیقت خـاموش بررسی گردیـده است. این آیه در کنـار آیـات 24 تا 36 سـوره ذاریـات کـاملاً بر خلاف ادعـای اشخاصی مانند ماتست اگرســت، اریک فــون دانیکن و جـوزف بلـومریچ صـحبت نمـوده است. قـرآن در سـوره ذاریات، نابودی شهر سدوم را توسط فرشـتگانی عنـوان نمــوده است که پس از دادن بشــارتی به ابــراهیم و همسـرش سـاره مبـنی بر این که خداوند اسـحاق را به آن‌ها خواهد داد، روانه دیار لوط شدند تا پرونده مجرمین شـهر سـدوم و شـاید گومـورا را ببندند. طبق این آیـات حتی می‌توان مدعی بـود که فرشـتگان با بشـری غـیر از انبیا هم برخورد نزدیک داشته‌اند.

بنابراین ما آیاتی داریم که به صراحت از رفت و آمد اجنه و فرشـتگان به دیـار بـنی اسـرائیل صـحبت می‌کند. این

آیـات 14 قـرن پیش نـازل شـده و مکتـوب گشـته‌اند اما ادعای فرضیه فضانوردان باستانی مربوط به قـرن اخـیر است و بر مبنای توراتی است که حـتی زمـان محمد نـیز مـورد تایید قـرآن نبـوده است. اکنـون سـئوالی که مانند اســتخوان در گلــوی طرفــداران فرضــیه فضــانوردان باسـتانی گـیر می‌کند: چـرا باید تـورات به کـرات مـورد استناد واقع شـود، اما هیچ یک از نظریه پـردازان غـربی حتی جرات باز کردن قـرآن را هم نداشـته باشـند، تا این که بخواهند شـــواهدی دال بر ادعـــای خـــود بیابنـــد؟ طرفداران دانیکن بهتر از ما عالمند که دانیکن پـیرو هیچ دینی چه مسیحیت چه یهود نیست.

اما طرفداران ایـرانی فرضـیه فضـانوردان باسـتانی نـیز همواره درون حاشیه هستند و اینان نیز جـرات پـرداختن به اصل ماجرا را ندارند. برای ایشان بخش‌هایی از آیــات قرآن مانند رب السـماوات و الارض، دابـه، رب العـالمین نشان از وجود جهان‌هـای دیگـری است که لاجـرم بعضی باید مسـکونی باشد. در حــالی که قــرآن نمی‌گوید آن‌ها الزاماً مسکونی هستند ولی ایشان می‌خواهند با سفسته بازی رندانه آن‌ها را مسکونی جلوه دهند.

هنگــامی که بی‌وقفه آیــات مرتبط از ســوره ذاریــات را بخــوانیم، به ما این حس دست می‌دهد که اجنه هم مانند ما هســتند. تمــامی این آیــات از برخــورد انس و جن می‌گویند. قطعاً برخورد بر روی ارض اتفاق افتاده است کما این‌که آیه 32 تاکید دارد. پس اجنه و فرشــتگان به ارض رفت و آمد دارند. اگر ارض را زمین معنا کــنیم، به نظر من این آیات دیدگاه حضور اجنه در بعد دیگر را تایید می‌نمایـد، بعـدی که باید غیرمـادی باشد و به گـونه‌ای در

بعد ما حلـول یافته است که به طـرق معمـولی قـادر به درک آن نیستیم.

البته پـــاول مـــوریس آدرین دیـــراک، فیزیکـــدان شـــهیر کوانتومی نظریه جالب توجهی دارد که در مقـاله‌ای جـدا به بررسی نظریه او و مـاهیت اجنه می‌پـردازیم. دیـراک همان کسی است که «ضد الکترون» یا«الکـترون منفی» یا «الکترون ابله و الاغ» را به صورت تئوریک کشف نمود و از سوی سایر فیزیکدانان وقت مورد تمسـخر واقع شد اما چند سـال نگذشت که ادعـایش ثـابت شد و زمینیـان متوجه شدند که کیهان از ماده و ضد ماده (غیرماده یا پاد مـاده) تشـکیل شـده است و این یکی از پایه‌هـای فیزیک کوانتومی نسبیتی را تشکیل داده است. آیا ما موجـودات هوشمند کیهان مادی هستیم و جنیان موجودات هوشمند کیهان پاد ماده هستند؟ اما اجـازه دهید در مقـاله‌ای جـدا به بررسی این فرضیه بپردازیم.

تا به این‌جای کار، اثبات کرده ایم که اگر نظریه پـــردازان غربی با استناد به عهدین در تلاشند فرضـیه فضـانوردان باستانی را اثبات نمایند و می‌گویند که موجـوداتی مـادی با سفینه‌های‌شـــان از فضا به زمین آمده‌انـــد، ما نـــیز بر مبنای قرآن به این نتیجه رسیدیم که موجوداتی هوشمند غـیر از انسـان به نـام اجنه وجـود دارند. علاوه بر اجنـه، حتی گروهی دیگر به نام فرشتگان که در برخـورد با بشر به امر الله توان بروز دادن رفتار هوشمند را دارنـد، نـیز به زمین در رفت و آمده بوده و هستند. این دو غیر مادی و از ابعاد یا آسمان دیگری هستند که نیاز به سفینه برای ســـفر ندارند. در واقع باید گفت که اساسی‌ترین فـــرق بین فرشـته و انسـان در این است که به طـور معمـول

همه انسان‌ها در یک قالب جسمی آفریده شده‌اند و خود ایشان هستند که بر می‌گزینند به چه راهی بروند، انسانیت پیشه نمایند یا حیوانیت. اما در مورد فرشتگان، خیر. الله در آفرینش فرشتگان از ابتدا انواع متفاوت با کارکردهای مختص همان نوع خلق نموده است و حتی در زمان آدم هم وجود داشته‌اند. آیه 49 سوره نحل که فرشتگان را جدای از دابه دانست به ما تذکر می‌دهد که شیوه جابه جایی فرشتگان باید متفاوت از جن و انس باشد.

اما می‌بینید که بین دیدگاه غربی و دیدگاه اسلامی اصطحکاک شدیدی وجود دارد، به گونه‌ای که پذیرش هر کدام از دو دیدگاه منجر به رد دیدگاه دیگری می‌شود.

6- آیا اصطلاح جن ابداع قرآن است؟ به احتمال زیاد، خیر. داستان‌هایی از اعتقاد اعراب جاهلی به جن حکایت می‌شود. برای نمونه وقتی بعضی از قافله‌های عرب، شب هنگام به وادی متروکه‌ای وارد می‌شدند، می‌گفتند: به بزرگ و رئیس این قوم از شر سفیهان قومش پناه می‌بریم و عقیده داشتند با گفتن این سخن، بزرگ جنیان آنان را از شر سفیهان جن حفظ می‌کند. لذا اگر واژه جن ابداع قرآن باشد، اما مفهوم جن مختص قرآن نیست، به عبارتی مردم در زمان حضرت محمد با موجوداتی به نام جن آشنا بوده اند(در مقاله آنوناکی که اکنون در دست تهیه است به صورت ضمنی مشخص می‌شود که جن در آثار هنری بشری حداقل از دوره سومریان حضور دارد!).

واضح‌ترین برهان برای این ادعا همان است که در قرآن، سوره‌ای به نام جن وجود دارد. در این سوره، جنیان در

صدد معـرفی ویژگی‌هـای جسـمانی خـود نیسـتند. نحـوه گفتمان آن‌ها بگـونه‌ای است که خواننـده را به این نتیجه می‌رساند حداقل گروهی از انسان‌ها در برهه‌ای از زمان با جنیان ارتباط مستقیم داشته‌اند.

به آیه 6 سوره جن توجه فرمایید:

«وَ أَنَّهُ کـانَ رِجَـالٌ مِّنَ الانسِ یَعُـوذُونَ بِرِجَـالٍ مِّنَ الجِْنّ فَـزَادُوهُمْ رَهَقـاً-و این‌که مـردانی از بشر به مـردانی از جن پنـاه می‌بردنـد، و آن‌ها سـبب افـزایش گمـراهی و طغیانشان می‌شدند». در این آیه، اجنه آشـکارا می‌گویند که مردانی از انسان به مردانی از جن پنـاه می‌برده‌اند و جنیان نیز سبب فزونی گمراهی و طغیان مـردان انسـان می‌شده‌اند. آیه ابتدا می‌گوید که نـژاد جن هم مانند انس مـذکر و مـونث دارد. در ادامه تاکید دارد که ارتبـاط بین گروهی از انسان‌ها و گروهی از اجنه وجود داشـته است که به گمراهی و طغیان انسان می‌انجامیده است. در آیه 11 سوره جن آمده است:

«وَ أَنَّا مِنَّا الصـلِحُونَ وَ مِنَّا دُونَ ذَلِککُنَّا طرَائـقَ قِـدَداً-و این‌که در میان ما افرادی صالح و افرادی غیر صـالحند، و ما گروه‌های متفاوتی هستیم».

آیه 11 در کنار آیه 6 به این معنی است که اجنه هم مانند انسان، درستکار و نادرسـتکارند و انسـان‌هایی در طـول تاریخ به اجنه نادرستکار پناه می‌برده‌اند. البته پناه بـردن انسان به جن به معنای تـامین امـنیت جـانی نبـوده است بلکه بیشتر منظور استفاده از توانایی جن در راه مقاصد شخصی انسان بوده است. اما چنین ارتبـاطی یک طرفه

نبوده است و جنیان نیز مخفیانه یا آشکارا مواضع خود را دنبال می‌نموده‌اند.

در واقع سوره جن با امر خداوند به حضرت محمد آغاز می‌شود بدین صورت که الله به محمد می‌گوید: «قُلْ أُوحِیَ إِلیَّ أَنَّهُ استَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سمِعْنَا قُرْءَاناً عجَباً -بگو به من وحی شده است که جمعی از جن به سخنانم گوش فرا داده‌اند، سپس گفته‌اند: ما قرآن عجیبی شنیده‌ایم...» (آیه اول سوره جن).

جالب این‌که در آیه اول سوره جن پیامبر می‌گوید به من وحی شده است، لذا محمد آن اجنه که به قرآن گوش داده‌اند را ندیده و بعداً از طریق وحی از ماجرا خبردار شده است.

حقیقتاً اگر کسی بر کل قرآن اشراف داشته باشد، به زبان عربی تسلط داشته باشد و به تحلیل منطقی مسلط باشد، می‌تواند به اطلاعات مکفی در زمینه‌ی وجود موجود فرازمینی مادی هوشمند دست یابد. آیه اول سوره جن می‌گوید که اجنه بدون این که توسط محمد مشاهده شوند، به قرائت قرآن توسط محمد گوش فرا داده‌اند و به این نتیجه رسیده‌اند که آن قرآن عجیب بوده است. این آیه من را به این نتیجه می‌رساند که آن گروه جن زبان عربی را می‌دانسته‌اند و حتی به این نکته پی برده بودند که ظاهر و باطن سخن محمد خلاف عرفشان است. به عبارتی آن جنیان ناتوان از درک معجزه بودن قرآن نبوده‌اند. این داستان بر روی زمین اتفاق افتاده است، اما محمد آن‌ها را ندیده است. چنین وقایعی فرضیه زندگی اجنه در بعدی دیگر را تقویت می‌نماید. بعدی که انگار با قرار دادن یک پرده در مقابل

حـواس ما و حـتی جنیـان مـانع از درک متقابل به وفـور می‌شـود. این آیه حـتی موید این ادعاست که آمـدن اجنه به بعد ما راحت‌تر است.

در نتیجه از نظر من اجنه فرازمینی نیسـتند که متعلق به بعد دیگـری هسـتند. ما بر روی بعد مـادی زمین زنـدگی می‌کـنیم اما اجنه بر روی بعد دیگـری از زمین زنـدگی می‌کنند که به طـرق معمـول بـرای ما قابل درک و لمس نیست. اما هیچ الزامی وجود ندارد که همه گونه‌هـای جن روی زمین سکنی گزیده باشـند. حـتی شـاید آن‌ها هم بر روی همین زمین همانند ما در حال زندگی باشـند، اما ما قادر به درک وجود آن‌ها نستیم و بالعکس.

اگر سوره جن را از ابتدا تا آیه هفتم بخوانیم، در آیه 8 و 9 سوره می‌آید:

«وَ أَنهُمْ ظنُّوا کَمَا ظنَنتُمْ أَن لَّن یَبْعَث اللَّهُ أَحَـداً * وَ أَنَّا لَمَسنَا السمَاءَ فَوَجَدْنَهَا مُلِئَت حَرَسـاً شـدِیداً وَ شـهُباً * وَ أَنَّا کُنَّا نَقْعُدُ مِنهَا مَقَعِدَ لِلسـمْعفَمَن یَسـتَمِع الاَنَ یجِـدْ لَـهُ شهَاباً رَّصـداً - و این‌که ما آسـمان را جسـتجو کـردیم، و همه را پر از محافظان قوی و تیرهـای شـهب یـافتیم. و این‌که ما پیش از این به اسـتراق سـمع در آسـمان‌ها می‌نشسـتیم. اما اکنـون هر کس بخواهد اسـتراق سـمع کند شهابی را در کمین خود می‌یابد».

در ادامه آیه اول که جنیـان گفتند ما قـرآن عجیـبی شـنیدیم، در واقع این را به قـوم خـود می‌گفتند. در راه اثبات ادعایشان به سایر هم نوعانشان دلیل می‌آورند که آسـمان را جسـتجو کـردیم و پر از محافظـان قـوی و تیرهـای شـهاب یـافتیم، در حـالی که پیش از این بـدون

هیچ مزاحمتی قادر به استراق سمع بوده‌ایم. باید گفت که آن گروه از اجنه که با قرآن آشنا شدند، به الله ایمان آورده و به نزد قوم خود رفته به تبلیغ قرآن می‌پردازند و یک مدرک که برای اثبات ادعایشان می‌آورند چنین است که دیگر اجنه قادر به استراق سمع نیستند چون تیرهای شهاب آن‌ها را هدف قرار خواهند داد. بنابراین حضرت محمد پیامبر خاتم جن و انس است و حداکثر وقتی خدا تصمیم گرفت که اجنه نیز با قرآن آشنا شوند، قدری از اختیارات و توانایی‌های آن‌ها را محدود نموده است، بدین صورت تا حدی می‌توانسته‌اند در آسمان نفوذ نمایند و نه بیشتر.

داستان استراق سمع گروهی از اجنه نادرستکار و شهاب باران شدن آن‌ها که در قرآن آمده است، یکی از داغ‌ترین موضوعاتی است که تاکنون توجیهی کاملاً قابل قبول برای آن ارائه نشده است. حداقل 12 آیه از قرآن به این موضوع اختصاص دارد. روایات و احادیث، در تفسیر الفاظ شهاب، آسمان‌ها، استراق سمع، زمان و دلیل منع شدن اجنه از استراق سمع و... در آیات مذکور توضیحات بیشتری می‌دهند، اما همانطور که گفتیم به خاطر مشکوک بودن بسیاری از آن‌ها، به این حیطه وارد نمی‌شویم.

همه ما با مفهوم شهاب سنگ آشنا هستیم و آن نیز به خاطر برخورد سنگ‌های سرگردان در فضا به جو زمین است که بر اثر اصطکاک با جو داغ شده و می‌سوزند. بنابراین بیرون از جو زمین شهاب سنگی وجود ندارد. البته در مورد «شهباً، شهاباً» یا «شهاب» باید گفت که در اصل به معنی شعله‌ای بوده که از آتش زبانه

می‌کشد. به نظرم این دو را نباید با هم یکی فرض نمـود و منظور اجنه از شهاب در آیات بـالا، نباید شـهاب سـنگ باشد.

متاسفانه ادبیات این داسـتان پس از 1400 سـال هنـوز زیادی برای ما مبهم است. زمانی می‌توان به رمزگشایی داستان شهاب تعقیب کننده مذکور در قرآن پــرداخت که الفــاظی مانند هفت آســمان به لحــاظ علمی بــرای ما مشکوف گردد. امـروزه رسـیدن رویکـرد علمی فیزیک به مــرز متافیزیک و ورود تقریــبی آن به حیطه متافیزیــک، این نوید را به ما می‌دهد که نظریه‌هــای حــیرت آوری در آینده در خصـوص اسـاس عـالم مـاده و این که عالم‌هـای دیگری، چه مادی یا غیر مادی نیز وجود دارند را بشنویم.

به نظر من شهاب مد نظر اجنه از جنس انرژی(چه مثبت چه منفی) است و باید از جانب آستان خداوندی باشد که مــانع از رســیدن اجنه به آســمان‌های ممنوعه و عــرش می‌گــردد. در خصــوص عــرش نــیز باید گفت که نباید در ذهن خواننــده به شــکل یک جامعه مــادی تــداعی شــود. حقیقت این است که ما هر چیزی را تجربه کرده باشــیم، قادر به درک یا تصور آن خواهیم بود اما در مــورد چــیزی که اطلاعات کافی نداریم، تصورمان نیز ناقص و در اکثر موارد نادرست است. بسته به تجربه و دانش تخصصیمان در بحث، قادریم تصور و درک نزدیک‌تری داشته باشیم.

7- آیا اجنه بـرای جابه جـایی زیـاد در زمـان کم نیـاز به سـفینه فضـایی یا مـرکب دارنـد؟ جـواب این سـئوال در داستان سلیمان نبی نهفته است. آیاتی که از قدرت‌های غیرعادی اجنه صحبت می‌کند، آیه 38 تا 40 سـوره نمل است:

«قَالَ يَا أَيُّهَا المَلَأُ أَيُّكُمْ يَـأْتِينِى بِعَرْشِـهَا قَبْـلَ أَن يَـأْتُونِى مُسْلِمِينَ *قَالَ عِفْرِيتٌ مِّنَ الْجِنِّ أَنَا آتِيکَ بِهِ قَبْلَ أَن تَقُـومَ مِن مَّقَامِکَ وَإِنِّى عَلَيْـهِ لَقَـوِىٌّ أَمِينٌ* قَـالَ الَّذِى عِنـدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيکَ بِهِ قَبْلَ أَن يَرْتَدَّ إِلَيْکَ طَرْفُکَ فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِندَهُ قَالَ هَذَا مِن فَضْلِ رَبِّى لِيَبْلُـوَنِى أَأَشْـكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَ مَن شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَن كَفَـرَ فَـإِنَّ رَبِّى غَنِىٌّ كَـرِيمٌ- گفت:ای گــروه بزرگــان! کــدامیک از شــما توانـایی دارد تخت او را پیش از آن که خودشـان نـزد من بیایند و تسلیم شوند برای من بیاورد. عفریتی از جن رو به سوی سلیمان کــرد و گفت: من تخت او را پیش از آن که از جــای بر خــیزی نــزد تو می‌آورم، من نســبت به آن توانا و امینم. کسی که علم و دانشی از کتـــــاب داشت گفت: من تخت او را قبل از آن که چشم بر هم زدنی نزد تو خـواهم آورد، پس هنگـامی که سـلیمان آن را نـزد خود مستقر دید گفت: این از فضل پروردگـار من اسـت، تا مــرا بیازماید که آیا شــکر نعمت او را به جا می‌آورم یا کفران می‌کنم. و هر کس شکر کند به سود خویش شــکر کرده، و هر کسی کفران کند پروردگارِ من غـنی و کـریم است».

در آیه 39 آمده است که عفریتی از جن به سلیمان نــبی می‌گوید قبل از این که از جایت برخـیزی، من آن تخت را حاضر می‌کنم. خــوب مشــخص است که اگر جن مــذکور می‌خواست با سـفینه فضـایی به سـرزمین سـبا بـرود و تخت ملکه را بیـاورد، حـتی در صـورت حـرکت با سـرعت نـور هم بـاز به زمـانی بیش از یک نشســتن و برخاســتن نیاز است، کما این‌که برای سـوار شـدن به سـفینه، خـود بیش از این‌ها زمان لازم است.

در آیه بعد، شخص دیگری از مقـربین که در مجلس حاضر بوده است به سلیمان نبی می‌گوید در مدت زمانی کمـتر از بر هم زدن پلـک، تخت ملکه را از سـبا به شـام و نـزد سلیمان می‌آورد. در آیه 40 گفته می‌شود که فرد مذکور بر مبنای دانشی که از کتاب داشته است، قـادر به چنـان کاری بوده است. بسیاری از مفسرین جمله «الَّذِی عِنـدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْکِتَابِ» را این گونه تفسیر نموده‌اند که شـخص مذکور از «اسم اعظم الهی» باخبر بوده است. یعـنی آن نام الهی را در درون جان خود پیاده کرده بود و آن‌چنـان از نظر آگاهی و اخلاق و تقـوا و ایمـان تکامل یافته بـود که خود مظهری از آن اسم گشته بود، این تکامل معنـوی و روحانی که پرتوی از آن اسم اعظم الهی است قـدرت بر چنین خارق عاداتی را در انسان ایجاد می‌کند.

چنان تفسری را بپذیریم یا خیر، کـاملاً مشـخص است که آن مـرد توانسـته تخت ملکه را در کسـری از ثانیه حـدود هزار و انـدی کیلومـتر منتقل نماید. پرواضح است که هر دوی این شخصـیت‌ها از مجـرای غـیر تکنولوژیک قـادر به جابه جا نمـودن تخت بـوده اند: عفـریت با تکیه بر قـدرت خدادادی‌اش و انس با تکیه بر قدرت خداوند.

نگاهی به کتاب کابالا و پایان تاریخش

بسـیاری از مخاطبـان ما در حقیقت خـاموش با کلی گویی‌هایی مدعی هستند که حـتی روحـانیون نـیز قبـول دارند که ما در کیهـان تنها نیسـتیم. تا به این‌جا مشـخص شد که حقیقتـاً ما در کائنـات تنها نیسـتیم اما این که آیا موجود مادی هوشـمند سـاکن سـایر کـرات وجـود دارد یا خیر، لازم دیدم از این‌جا به بعد وارد دیدگاه بـزرگ متفکر شـیعی، جنـاب آیت الله سـید مرتضی رضـوی شـوم و به

معــرفی دیـــدگاه او در خصـــوص تعامل بین ســـاکنین هوشــمند کائنـــات بـــپردازم. چـــنین کـــاری لازم بـــود تا مخاطبان عزیز از تندروی‌های بی‌پشتوانه خــود کاســته و آگاهی یابند که روحانیان بنــام و به روز شــیعه، در مــورد فرضیه فضانوردان باستانی چه دیدگاهی دارند.

جنــاب رضــوی تقریبــاً با دیــدی بســیار تحلیلی‌تر از علما پیشین شیعه به بررسی قــرآن پرداخته و می‌پردازند و از این بـــابت جـــای تحســـین بســـیار دارد. ایشـــان در تلاش بوده‌اند که نشــان دهند قــرآن صــرفاً یک کتــاب مــذهبی نیست که آموزه‌های مذهبی را از آن اقتباس نماییم و در سایر علــوم جدید مانند سیاســت، جامعه شناسی و... آن را ناکارآمد دانســـته و به کنـــاری افکـــنیم. چـــیزی که به صــورت غــیر مســتقیم بســیاری از علما پیشــین و حــتی امروز ناآگاهانه به آن دامن زده‌اند. ابتــدا دیــدگاه ســید را در خصوص داستان سلیمان در قرآن بررسی می‌کنم.

جنــاب رضــوی در خصــوص آیه 17 ســوره نمل دست به سنت شکنی می‌زند و تفسیری متفاوت ارائه می‌نماید:

«وَ حُشِــرَ لِسُــلَیْمانَ جُنُــودُهُ مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ وَ الطَّیْــرِ- لشــکریان ســلیمان از جن و انس و طــیر در پیشــگاه او حاضر شـــدند». پیشـــینیان طـــیر را به پرنـــدگان ترجمه نمودند در حــالی که اســتاد، طــیر را به مــردان پــرواز یا مردان سریع السیر ترجمه نمود. او می‌گوید هدهد پرنــده غایب در هنگــام جمع شــدن لشــکریان ســلیمان، در واقع نـــام یک مـــرد بـــود از مـــردان پـــرواز و جاســـوس دولت سلیمان بوده است.

جنـاب اسـتاد بـرای این ادعا مـدارکی ارائه نموده‌اند که البته با توجه به مضمون آیات 39 و 40 سـوره نمـل، در بـالاتر ذکر آن رفت، می‌تـوان آن را یک فرضـیه رقیب قوی برای پرنـده بـودن هدهد و طـیر به معنـای پرنـدگان دانست.

دوران حکومت سلیمان نـبی سراسر برخـورد بین فیزیک و متافیزیک است. در آیات 35 و 36 سوره ص، خداوند به سلیمان قدرت سلطه بر نوعی باد و شیاطین را می‌دهد، شیاطینی که بعضی بنا و غواص بودند! چرا سـلیمان باید بر گروهی از انس و گروهی از جن حکومت کنـد؟ جنـاب رضوی معتقد است دلیلش این بـود که شـیطان جسـارت نموده و یکی از شیاطین زیردست را به شکل سلیمان بر تخت سـلیمان نشـاند و این تخلف از پیمـان آشـکار بین خداوند و ابلیس در هنگـام سـجده بر انسـان بـود. حـال دلیلش هرچه که بود یک انسان بر گروهی از اجنه سلطه داشـته است. آیا این برخـورد و تعامل بین دو نـژاد هوشمند از دو جنس و دو دنیای متفاوت نیست که زمـان سلیمان زیر یک پرچم جمع شدند؟

دیدگاه جنـاب رضـوی که در 600 صـفحه بیـان می‌گـردد بسـیار جـالب توجه است. خلاصه دیـدگاه رضـوی چـنین است: تـاریخی که ما می‌شناسـیم کـاملاً متعلق به خـود بشر نیست بلکه یک تـاریخ کابالیسـتی است. شـیطان در تاریخ کابالایستی، سردسته گمراهان نژاد جنیان، از بابت بسیاری از حوادث تاریخی اتفاق افتاده حداقل به انـدازه خود انسان‌ها دخالت داشته و شریک است. او بود که آدم را فریفت و باعث اخراجش از باغ شد. دست قابیل را به خون‌هابیل آغشته نمود و اولین جنایت کار تـاریخ را خلق

کـرد. رضـوی، قابیل را به نـوعی شـروع تـاریخ کابـالا می‌داند. استاد در ادامه داستان بت بعل و طوفـان نـوح، برج بابل و گلستان ابراهیم، نابودی مردم سدوم، ساخت اهـــرام و شـــکافتن نیل و... را از پیامدهای مداخله مسـتقیم و غـیر مسـتقیم شـیطان و زیردسـتانش در زنـدگی بشر می‌داند. دیـدگاه او سراسر آراسـته به آیـات قرآنی است.

همـان گونه که در بخش اول این مقـالات بیـان نمـودیم، تقریباً این موضوع در فرقه‌هایی مانند تئوصـوفی چنـان پر ابهام بیان شده که یافتن حقیقت از دورغ به سـادگی ممکن نیست.

ارتباط نظریات ایشان با موضوع بحث ما در این است که در حین مطالعه کتاب کابالای ایشان، نـژاد جن را در همه حال در کنار نژاد انس می‌بینید. از نظر ایشان امروز هم در کاخ سفید شیطان با دوستان مخلص زمینی‌اش دیـدار می‌کند. دیـــدارهایی در درجه دوم اهمیت در هســـته جلسات فراماسونرها اتفاق می‌افتد. دیدار دیگری نـیز با مخلصین خـاص خـودش به صـورت انفـرادی دارد. جنـاب رضـــوی، ویل دورانت را یکی از این مخلصـــین معـــرفی نمـــوده و به نظر من، هلنا بلاواتســـکی یکی دیگر از این نخبه‌های خدمتگزار بوده است. لذا فقط از این زاویه دید است که می‌تـوان تئـوری توطئه را به درسـتی توجیه و تبیین نمود.

اکنـون که از تئـوری توطئه صـحبت شد باید در پاسخ به دوستان مسلمان نما و در حالت کلی‌تر کسانی که معتقد به خدایند پرسـید: چگونه است که جریـان حق در طـول تاریخ توسط پیامبران الهی مـدیریت شـده است و اینـان

خود نماینده‌ای از سوی الله بوده‌اند، به عبارتی رهبری جریان حق در دست الله است. اما جریان باطل رهبر نداشته باشد، مجری اوامر نداشته باشد؟ جریانی که مدیریت نمی‌شود به سرعت از حرکت می‌ایستد. لذا هر دروغی، کذبی، شایعه ای، دسیسه‌ای و... که در جامعه بشری نشر و نشو می‌یابد لاجرم که از پشت پرده در حال مدیریت شدن است. از آن‌جا که دروغگویی و دسیسه چینی خوش نامی ندارد، لذا هیچ کس علنی به چنین کاری دست نمی‌زند که ما یقه او را گرفته و معرفی کنیم. چون چنان دوستانی می‌گویند وقتی دسیسه گری مشخص نشده، پس دسیسه‌ای وجود ندارد.

از آن‌جا که نظریه پردازان فرضیه فضانوردان باستانی، یهوه خدای بنی اسرائیل و الوهیم را نژاد پیشرفته‌ی فرازمینی معرفی کرده‌اند، راه را برای استقرار ارکان فرضیه خویش باز نموده‌اند. در واقع در فرضیه فضانوردان باستانی جایی برای خدای واحد لامکان و لازمانی در نظر گرفته نشده است و البته دقیق‌تر است اگر بگوییم که به عمد حذف شده است. مثلاً جین سندی الوهیم را به عنوان «آن‌هایی که از آسمان آمدند» تعبیر نمود و رائل موسس فرقه رائلیان نیز یهوه را خدایی تعریف نمود که بر بشقاب پرنده سوار است. صاحبنظران دیگری در فرضیه فضانوردان باستانی مانند فون دانیکن و بلومریچ نیز یهوه را سوار بر بشقاب پرنده‌ای تصور نمودند که بهدیدار حزقیال نبی رفته است.

اوج نقض وجود خدا در افکار و نوشته‌های سیتچین اتفاق افتاده است. برای نمونه می‌توانید به دیباچه کتاب

گمشــده انکی که توسط مهر ترجمه شــده است مراجعه نمایید (3).ــ ســیتچین بر خلاف اســلاف، مــدعی شد که تــورات در واقع برگــردانی از فرهنگ و ســنن ســومریان بوده است. از آن‌جا که هر چه بیشتر در عمق تــاریخ فــرو می‌رویم آثار مکتوب و شواهد کمتر می‌شود، خود به خود حــدس‌ها، اماها و اگرها هم بیشــتر می‌گــردد. در نتیجه از قطعیت تاریخ کاســته شــده و به ســمت داســتان می‌رود. این همان کــاری است که ســیتچین مغرضــانه انجــام داده است. او ریشه تمام اسطوره‌های باســتان از هر قــومیت و ملیت را در تمدن سومر قرار داده است و تفکراتش از یک داســـتان که بیشـــتر بـــازی با کلمـــات است تا ارائه مستند، فراتر نمی‌رود.

خداونـــدی که در اســـلام الله خوانـــده می‌شـــود از نظر ســیتچین در واقع کسی نیست جز یک فرازمیــنی از نــژاد آنوناکی. البته سیتچین دقیقــاً نمی‌داند که الله در اســلام به کـــدام یک از آنوناکی‌ها بر می‌گـــردد، آنو(یهـــوه) یا انکی(مار کتاب پیــدایش)؟ ســاکنین نیبــیرو در جســتجوی طلا در سیارات هستند تا با ساختن ســپری از جنس طلا، از نابودی جو ســیاره نیبــیرو محــافظت نمایند. در مســیر این جستجو، سفینه‌ای از ایشان در دریای اریدو (دریــایی که خلیج فـــارس از بقایـــای آن است) فـــرود آمد. انکی(ENKI)ــ رهــبری این فضــانوردان از نــژاد آنونــاکی را بر عهــده داشت. او یک بــرادر نــاتنی به نــام انلیل(ENLIL) دارد و بینشان بر سر جانشینی آنو و حــاکمیت بر نیبــیرو اختلاف و رقابت وجود دارد.

انکی که شاهد به ســتوه آمــدن آنوناکی‌هــای مشــغول در معـــادن حفـــاری طلاســـت، با دســـتکاری ژنـــتیکی

انســـــان‌ها(انســـــان نمـــــای بـــــومی زمین ماقبل از هوموســاپینس) موفق به خلق کــارگرانی بــرای کــار در معادن طلا در عدن، آبزو و سایر مناطق می‌گردد. کــارگر اول آدم نام داشت و چون توان تولید مثل نداشــت، انکی با دستکاری کروموزومی توانست حوا را خلق کند. اکنون نـژاد بشر رو به ازدیـاد است. مـردوک(بزرگ‌تـرین خـدای بابلیـان که مصـریان او را RA می‌نامند) یکی از پســران انکی است. در ادامه بین مــردوک و نینورتا(فرزند انلیل) بر سر حاکمیت بر زمین جـدال در می‌گـیرد. و این جـدال به فرزندانشان هم کشیده می‌شود تا این که در نهایت با استفاده از سلاح هسته‌ای تمدن سومر سقوط کرد.

نقش و کارکرد نبوت نیز بـدین شـکل است انبیا در واقع پسران مردوک بودند که ذهن بشر را بـرای ظهـور مجـدد مــردوک تبعید شــده آمــاده می‌نمودند. قبل از ســیتچین، بعضی از صاحب نظران فرضـیه فضـانوردان باسـتانی با تکیه بر کلماتی مانند الوهیم(Elohim) در تورات توانسته بودند همچو داستانی ولی نه با این همه جزئیات بسازند.

ســیتچین را باید فــردی بســیار زیرک‌تر از فــون دانیکن دانست که این بیشـــــــــتر به دلیل مطالعه آزاد وی در خصـوص تمـدن‌های میـان رودان است. بـرای نمونه اون مــدعی است مقــداری از کتیبه‌هــایی که حقــایق قبل از طوفان را بر روی خود دارد در شهر ســیپ پــار(Sippar) مخفی کرده بوده‌اند. او می‌گوید سیپ پـار در طوفـان از بین رفت. در واقع تا به امـــروز بســـیاری از شـــهرهای معروف سومریان از زیر خاک بیرون کشیده شده است و یکی از معـدود شـهرهایی که تـاکنون پیـدا نشـده اسـت، سیپ پار است. سـیتچین چـون خـود کـاملاً به این قضـیه

واقف بوده، چنان ادعـایی کـرده است تا نتـوان به رد آن پرداخت.

اما عقیده شخصی من این است که امثال سـیتچین ما را به سمت درک دقیق‌تر و اصیل‌تری از خدا سـوق می‌دهند و من در همین جا از بـــابت زحمـــاتی که ایشـــان در راه نوشتن سـری کتاب‌هـای سرگذشت زمین کشـیده اسـت، تقدیر می‌نمایم. وقتی کتاب‌های او را می‌خـوانیم دو راه پیش رویمـــان قـــرار دارد: بـــدون تحقیق ادعـــای وی را بپـــذیریم که این یعـــنی خـــدا وجـــود خـــارجی نـــدارد و فرازمینی‌ها بـرای انسـان‌های باسـتان چنـان قدرتمند و مقتدر بوده‌اند که آن انسان‌ها برای توصیفشان لفظ خدا را ابداع نموده‌اند.

با این تفاسیر ظاهراً دیگر جایی برای الله، خدای موسی و عیسی و محمد در فرضیه فضـانوردان باسـتانی بـاقی نماند و مفهوم حقیقی خدا حـذف شد. اما مگر بشر خـدا را به این دلیل شایسه ســـــــتایش می‌داند که توسط او آفریده شده است؟ قطعاً خیر. اگر کسی با چنین هـدفی مشـغول سـتایش خـدایش اسـت، باید در تفکـرات خـود تجدید نظر نماید. الله در قـــرآن از این بـــابت درخـــور ستایش است که او بی‌نیـاز اسـت، نزاییـده و زاییـده هم نشده است. او فقط یکی است. در بـاب قـدرت نمـاییش است این که از هیچ همه‌چـــــیز خلق می‌کند و وقـــــتی می‌گوید بـاش، پس می‌شـود(کن فیکـون). این است الله که مـورد پرسـتش ماست. در حـالی که نه آنو و نه انکی، هیچ یک چنـان ویژگی‌هـایی ندارند. این کـاملاً مغرضـانه است که در کتـــاب تماس‌هـــای یـــزدانی ترجمه مهـــر، از بعضی آیات در جهت تبیین ادعای ستچین استفاده شـود،

در حالی که سوره اخلاص(فقط چند آیه ساده) تمام آن همه تلاش را مردود و عبث دانسته است. وجود چنین نکاتی است که مرا به سوی ماورایی بودن قرآن و وجود الله، خدای واحد و مطلق کائنات و فراتر از آن سوق داده و عزمم به این عقیده را راسخ‌تر می‌نماید. اثبات وجود چنان خدایی، طی 14 قرن گذشته از ظهور خاتم تا به امروز نه تنها افول نداشته است که با پیشرفت‌های بحت‌آور در ادوار مختلف تاریخی، رشد و توسعه نیز یافته است، منظورم این است که ما در جایگاه ممتازتری نسبت به ملل معاصر محمد(ص) در جهت درک الله هستیم.

در پایان این قسمت متذکر می‌شوم که بسیاری از ایرانیان عزیز و طرفدار فرضیه فضانوردان باستانی چون در یک جامعه مسلمان و شیعی رشد نموده‌اند و در کلیه مقاطع تحصیلی به صورت اجباری وجود خدا طبق فقه شیعه به ایشان تا حدودی آموزش داده شده، می‌گویند که پذیرش وجود موجودات فضایی ناقض وجود الله نیست. اما اگر چنان کسانی پیرو مستقیم سیتچین هستند نتیجتاً ابراز چنان ادعایی نشان می‌دهد که ایشان یا به کنه ادعای سیتچین واقف نیستند و یا خودشان آمده‌اند عقاید سیتچین را تحریف نموده‌اند تا با مفهوم الله تعارض نیابد. این قضیه در خصوص دیدگاه دانیکن، رائل و سایر صاحبنظران فرضیه فضانوردان باستانی نیز صحت دارد. به عبارتی دوستان ما مفهوم خدا را از دین اسلام می‌آورند و مفهوم موجود فضایی را از فرضیه فضانوردان باستانی. در حالی که برای رسیدن به واقعیت باید مفهوم تمام کلمات کلیدی را از یک بستر برداشت نمود.

اکنــون این ســئوال مطــرح است که مفهــوم جن به چه میزان در غرب شناخته شده است و آیا هیچ نظریه پرداز غربی جن را با موجودات فضایی مربوط دانســته است یا خیر؟

پاسخ این ســئوال مثبت است. جرومه کلارک(Clark)ـ در دایـــره المعـــارف برخوردگـــان با وضـــعیت غیرعـــادی- Extraordinary Encounters می‌گوید:«جن‌ها در اعتقادات سنتی عربی و پارســی، موجـوداتی دیوســان و تغییر شکل دهنده هستند... جنیــان پنج نــوع بــوده که یک نــوع آن گهگــاهی خــیر انــدیش است. معمــولاً به شــکل حشرات، غوک، عقـرب و سـایر حیوانـات تنفر برانگـیز و دوست نداشـــــتنی در می‌آیند.... گـــــوردن کریتـــــون(Creighton) و آن درافل(Druffel،1926)، حداقل دو تن از نویســـندگان در خصـــوص موضـــوع یوفو هســـتند که یوفوران‌ها را همان جنیـان می‌دانند که تغیـیر قیافه داده اند».

این که اجنه پنج نــوع هســتند، کمــتر یا بیشــتر مشــخص نیست اما پنج نــوع بودنشــان بر پایه حــدیثی منســوب به پیـــامبر اســـلام است. در واقع لفظ جن بـــرای این نـــژاد بیشتر حالت عام دارد تا خاص، به عبارتی قــرآن همــواره تحت لفظ جن از ایشان نــام بــرده و وارد جزئیــات شــکل ظاهری آنان نشده است. اما در کنار کلیاتی که در قــرآن آمـــده اســـت، گزارش‌هـــای بی‌شـــماری از رویت جن در مناطق مختلف کشور خودمان می‌شــنویم که شــنونده را به این نتیجه می‌رساند: جنیــان دارای تنــوع درون نــژادی هســتند. در خصــوص تنــوع درون نــژادی نیــاز به بررسی علمی گزارشات رویت جن است که این‌جــانب تــاکنون به

هیچ گزارش رسمی از سوی یک مرجع ذیصلاح بر نخورده ام. بعضی از محققین غـربی که چـنین کـاری را انجـام داده‌اند، مفهـوم جن برایشـان نـام آشـنا نبـوده و طـرف برخـورد را اشـباح، ارواح سـرگردان و موجـود فضـایی معرفی می‌نمایند.

فی الواقع هیچ یک از صـاحبنظران ایـرانی فرضـیه فضانوردان باستانی در خصـوص گزارشـات روئت جن نه می‌توانند آن را توجیه نمایند و نه می‌توانند آن را رد کنند. چـون کسی که چـنین برخـوردی را گـزارش می‌کند هرگز از دیدن شی گرد یا بشقاب پرنـده‌ای مـدور با نـور رقصان و درخشان در همان موقعیت و وضـعیت صـحبتی نمی‌نماید که بگـوییم وی در واقع با موجـودات فضـایی برخورد داشته است. همین طور اکـثر این طرفـداران به جن اعتقادی ندارند و آن را خرافـاتی بیش نمی‌دانند. اما ذهنیتشـان را به زبـان نمی‌آورند چـون می‌ترسـند که طرفداران وجود جن نیز گزارشات ربوده شـدگان توسط موجودات فضایی یا تماس گرفته شـدگان با فرازمینی‌ها را به همـان شـیوه زیر سـئوال ببرند! به راسـتی چگونه طرفداران فرضـیه فضـانوردان باسـتانی می‌توانند ثـابت کنند که فرازمینی‌ها با جنبش‌های تمـاس گرفته شـدگان بشقاب پرنده‌ای در تماس هستند و نه جنیان؟

فی الواقع به جای این که یکی از ایشـان بر می‌خاست و فریـاد می‌زد که فرازمیـنی وجـود نـدارد، بلکه فقط جن است، شاهد هستیم که اینـان به داشته‌های‌شـان پشت پا می‌زنند ولی در غـرب خیزش‌هـایی می‌بیـنیم که تحسـین برانگیز هستند. معـترف هسـتم که نه ایـران و نه اسـلام سهمی در هـدایت جریـان اذهـان بشـری نـدارد و امـروز

ملت ایران و ملل اسلامی بیش از هر زمـانی به مصـرف دیکته‌های افکار غربیان مشغولند.

داستان آن درافل داستان یافتن قدری از حقیقت از راه تلاشی سی ســاله در مســیری است که از پــوچ و دروغ شروع شـده است و داسـتان طرفـداران ایـرانی فرضـیه فضانوردان باستانی داسـتان به بـاد سـپردن گنجینه‌هـای باقی مانده از ثروت فکری چنـدین هـزاره اجـدادمان. در این‌جا باید گفت که تیشه به ریشه زدن باعث نــابودی یک ملت می‌شود و نه یک گروه خاص.

آن درافل چنـدین اثر منتشر نمـوده است از جمله کتـاب تماس‌هـای توجونگا کـانیون (1980)ـ The Tujunga – Canyon Contacts و کتـاب چگونه از خودتـان در برابر آدم ربایان بیگانه دفـاع کنید (1998)-How To Defend Yourself Against Alien Abduction. در ادامه گزیده چهــــار صـــــفحه از دوم کتـــــاب تماس‌هـــــای توجونگا کـانیون(صص 285-288)ـ را برایتـان می‌آورم:«فرضـیه دیگری [دربـاب مـاهیت یوفوران‌ها یا اشـغالگران] وجـود دارد که منشا آن بر اعتقادات مـذهبی اسـتوار است و به نظــرم منطقی و فراگــیر است. این دیــدگاه به کــرات توسط ناشر مجله انگلیسی بشـقاب پرنـده منتشر شـده است... گوردن کریتون گری با معلومات بسیار و فهمیده است... کریتـــون، مســـلط به عـــربی، به کـــاوش در نوشته‌های یک دین ناشناس برای اذهـان غـربی، اسـلام، پرداخته است و بر منبای آموزه‌های قدیمی آن یک تئوری منطقی ارائه نموده است.

مقاله گـزارش مختصـری از مـاهیت حقیقی یوفوران‌ها(1983)، بحث از موجودات هوشمند غـیر انسـانی می‌کند

که در قرآن به جن معروف هست. بنابر متون اسلامی، که شامل ادعاهایی مبنی بر وحی به حضرت محمد است، جنیان موجوداتی بین فرشتگان و انسان‌هایند.

فرشتگان بر مبنای قرآن موجوداتی روحانی هستند که از نور تشکیل شده‌اند. وجود آن‌ها مورد تایید یهود، مسیحیان و حتی یونانیان باستان است. انسان موجودی است که جسمش از عناصر زمینی تشکیل شده است. نوع سوم یا جنیان جنسشان از چیزی است که به آتش ذاتی یا شعله بدون دود ترجمه شده‌اند. در قرآن تاکید شده است که اجنه قبل از انسان خلق شده‌اند و باعث شده تا بعضی سفسته نمایند شاید اینان همان انسان‌های ماقبل آدم هستند که در متون عهدین نیز به آن‌ها اشاره شده است... بهترین توجیه اندیشمندان مسلمان این است که آن‌ها از بعد دیگری می‌آیند. قرآن در مورد منشا آن‌ها شفاف نیست.

کریتون نوشت که جن‌ها از یک نوع نژاد نیستند. مطابق اسلام، بعضی از آن‌ها می‌توانند کاملاً فیزیکی باشند، همانند چیزی که ما فرازمینی(extraterrestrial) می‌نامیم، در حالی که بعضی دیگر شبیه چیزی هستند که یوفولوژیست‌ها به آن‌ها metaterrestrial می‌گویند... ارتباط جنیان با لوثیفر(Lucifer)ـ و شیطان(Satan) مبهم است، گرچه در قرآن لوثیفر به نام ابلیس آمده است، اما ابلیس از اجنه است.

طی پانزده سال تحقیق در منابع اسلامی، کریتون خصوصیات اساسی اجنه را لیست نمود... که در ادامه فهرست وار با کسب اجازه از ایشان این خصوصیات آورده شده است:

1-در حـالت معمـولی، جنیـان بـرای انسـان قابل رویت نیستند.

2-آن‌ها قابلیت مادی شدن یا غـیر مـادی شـدن در دنیـای فیزیکی را مطابق میل خود دارند.

3-می توانند شکل و اندازه خود را تغیـیر دهند و حـتی به شکل حیوان درآیند.

4-گـروهی از ایشـان به غـایت دروغگو و فریبکارند و از هر طریق نامحسوسی در پی فریفتن انسانند.

5- با آدم ربایی و بچه دزدی خو گرفته‌اند.

6-(به دلیل مسائل اخلاقی ترجمه نشده است)

7-تمایل به ربودن آدم‌ها و تله پورت نمـودن آن‌ها دارنـد، قربانیـان را در جـایی فرسـنگ‌ها متفـاوت از جـایی که ربوده‌اند، رها می‌کنند.

8- دارای قدرت تله پـاتی شـگرف هسـتند که با توانـایی طلسم نمودن قربیان همراه است.

... وقـتی بـرای اولین بـار مقاله کریتـون را مطالعه نمـودم، ایـده جن بـرایم غـریب بـود اما با گذشت زمـان متوجه شـدم که قـدرت‌های نسـبت داده شـده به این موجودات، به راستی همان قـدرت‌های نسـبت داده شـده به یوفوران‌هاست، قدرت‌هایی که مکرراً در ادبیـات یوفو به آن بر می‌خـوریم. من همین طـور متوجه شـدم که تئـوریم در نخست کتـاب تماس‌هـای توجونگا کـانیون(1980)= مبنی بر این که ملاقات کنندگان با یوفو از ابعاد دیگری می‌آیند تا این‌که متعلق به فضا-زمان ما باشـند- با

تئــوری کریتــون ادغــام شــده است... تئــوری جن هم منطقی و هم فراگیر به نظر می‌رسد. این تئوری عمــده گزاراشات تماس با یوفوها را پوشش می‌دهد...

این که اجنه مـترادف با شـیاطین(devils)ـ و اهریمنـان(demons) عقاید مسیحت هستند، مرا متقاعد نمی‌سازد. خداشناســان کاتولیک نظرشــان بر این است که ممکن است انواع موجودات ناشناخته به این سبب خلق شده‌اند تا خلا قابل ملاحضه بین فرشـتگان و انسـان را پر نمایند و تنــوع این مخلوقــات از موجــودات شــیطان صــفت تا موجودات الوهی گسترده است...

با این حــال من احســاس می‌کنم که تئــوری جن تمــام پدیــده‌های مربــوط به یوفوها را توجیه نمی‌کند. بــرای مثال به نظر نمی‌رسد سـفینه‌های حامل که با تلسـکوپ، رادار و حــتی چشم غــیر مســلح در بــالای زمین قابل مشاهده است و گهگـاهی سـفینه‌های تجسس کوچکـتری را گســیل می‌نمایند که احتمــالاً به کنــترل فعالیت‌ها بر روی زمین می‌پردازد، متعلق به جنیان باشد در حــالی که آموزه‌های اسلامی می‌گوید تعدادی از جن‌ها ممکن است در حقیقت فرازمیــنی باشــند. چنــان ســفینه‌هایی با بشقاب پرنده‌های تجسسی شان بیش از اندازه فــیزیکی هستند که ما بتوانیم آن‌ها را به جن نسبت بـدهیم. بـرای من منطقی‌تر این است فــرض نمــایم که ســاکنین این سفینه‌ها حقیقتاً بازدیدکننده‌های فرازمینی هستند که به زمین می‌آیند... تا از دســتیابی ما به عمق فضا ممــانعت نمایند در حــالی که ما مشــغول یــادگیری چگونه رفتــار نمــودن هســتیم. احتمــالاً یوفوران‌ها ترکیــبی از هر دو باشند».

هر چند در بعضی جزئیـــات برداشت کریتـــون و درافل از جن جای بحث دارد، اما کلیت آن مطابق دیـدگاه اسـلامی است. از پـــاراگراف آخر به خـــوبی مشـــخص است که فیزیکی بـودن یوفوها مـانع از این شـده است که درافل مفهوم جن در قرآن و مفهوم موجود فضایی در غرب را کاملاً یکی بداند. لیکن اگر ثابت شـود که تکنولـوژی یوفو صرفاً یک تکنولوژی زمینی و متعلق به انسان‌هاسـت، آن موقع چطور؟ این سئوالی است که در مقالاتی مجـزا به آن پاسخ خواهیم داد.

چیزی که مشـخص است مفهـوم جن طی دهه‌هـای اخـیر در حال انتقال یـافتن به غـرب است. بعضی از محققین اخیر مانند برنت راینز(Raynes)ـ نیز پیرو دیـدگاه درافل هســتند. در واقع یک جــوان ایــرانی-آمریکــایی با نــام مستعار تیمور برای درافل از تجربه برخورد با نوعی جن معروف به بختک در بستر خــواب تعریف می‌کند که فقط با استعانت از خدا توانســته از دست او برهد. درافل این واقعه را بــرای رایــنز بیــان می‌کند. در ادامه رایــنز از پرونده مشابه دیگـری می‌گوید که به پـیرو مـرگ بی‌دلیل چند جین پسر جـوان ویتنـامی در بســتر خــواب در کمپ پناهنده‌های ویتنامی به آمریکـا، تحقیقـاتی شـروع شد و در نهایت به این نتیجه رسید در کشور ویتنام موجــوداتی غیرمـــادی وجـــود دارند که در خـــواب انســـان را خفه می‌کنند. راینز می‌گوید بعدها طی تحقیقاتی که از سـایر پناهنده‌های ویتنامی در آمریکا به عمل آمد، مشــخص شد که 50 الی 60 درصد شرکت کنندگان در مصاحبه چـنین تجربه‌ای داشته‌اند! حـتی در بین کسـانی که در آمریکا به مسیحیت گرویده بودند، شدت برخورد 72 درصد گزارش شد.

چنین وقایعی مختص شرق نیست و در غـرب نـیز بسـیار اتفـاق می‌افتد. بختک در غـرب به عجـوزه مه مانند Old-Hag و تلاش او برای خفه کردن انسان در بسـتر خـواب به Hagging معـروف است. اما وقـتی که بختک به جن وصل می‌شود و جن نـیز به یک دین و کتـاب مـذهبی، آن موقع افرادی شهامت آن را می‌یابند که چنین وقایعی را بدون تـرس از مـورد تمسـخر واقع شـدن بیـان نمـوده و حتی به صورت علمی بررسی نمایند. البته به نظر ما این تلاش کـافی نیست و باید با محققین سـایر علـوم هم مرتبط باشد. مثلا اگر رایـنز دست دادن چنـان حـالتی به انسـان را به خـاطر بختک می‌دانـد، پزشـکان آن را فلج خواب می‌نامند. ایشـان معتقدند که وقـتی فـرد خوابیـده است ارتباط بین اندام حرکتی و... با مغز قطع می‌شـود تا آن‌چه فرد در خواب می‌بیند به اجرا در نیاید. مثلاً شـما خـواب می‌بینید راه می‌رویـد، اما جسم شـما بی‌اعتنا به خـواب روی بسـتر بـاقی می‌ماند. وقـتی روح به درون کالبد فیزیکی بر می‌گردد، بـاعث می‌شـود که فـرد بیـدار شود و همزمـان ارتبـاط بین مغز و سـایر انـدام حسی و حرکتی هم برقرار می‌شود. در موقعیت فلج خواب، روح به بـدن بر می‌گـردد و انسـان بیـدار می‌شـود اما به دلیل این که مغز هنوز کنترل اندام حرکتی را در دست نگرفته است، بدن قادر به تحـرک نیست که این منجر به وحشت فرد تجربه کننده می‌شود. لـذا نیـاز هست که گروه‌هـایی متشـکل از پزشـکان، روانکاوها و... گزارشـات رویت بختک را با جزئیـات و به تعـداد لازم بررسی نمایند تا محقق گردد که بختک وجود دارد یا خیر.

سـئوالی که اکنـون به ذهن بعضی از خواننـدگان ممکن است رسـیده باشد: در فسـانه‌ها و قصه‌های ایـرانی از

موجـوداتی مانند پـری، دیـو، اهـریمن، غـول، آل، بختـک، کوتولـه، گـورزاد و... اسم بـرده شـده است که حـتی در ادبیات اکثر ملل از شرق تا غرب گرفته مشابهاتی مانند: Incubi،Succubi، Org، Elf، Fairy، Nymph، Pixy، Imp، Gnome، Goblin، Gremlin بـرای آن‌ها وجـود دارد، چـرا کسی ماقبل از کریتـون و درافل به این نتیجه نرسیدند که فرازمینی‌ها همان جن، انکوبی و... هسـتند؟ دلیلش این است که پری، کوتوله، گورزاد، آل، دیو، غـول و... اگر ریشه در واقعیت هم داشتند در گـذر زمـان همه و همه به قصه‌ها پیوسته بودند، اما جن موجـودی بـود که با موجودات توهمی بالا شـباهت بسـیار دارد لیکن در یک کتاب مذهبی آمده که حـدود یک میلیـارد به آن معتقدند و با گذشت 14 سـده متن آن تغیـیر نکـرده و لـذا تعریف امروزی علما مسلمان از جن همـان تعریف قـرآن از جن در زمان رسول الله است.

پس اگر امـروز چند محقق غـربی از ارتبـاط نزدیک بین فرازمینی‌ها در فرهنگ یک سـده اخـیر غـرب و جن در فرهنگ چند هزاره‌ای شرق سـخن می‌گوینـد، بیش از هر چـیزی به این دلیل است که ایشـان در اسـتناد به مدارکشـان در مقابل طرفـداران فرضـیه فضـانوردان باستانی از اسلام نام می‌برند و به طور غیر مسـتقیم به مخـاطب خـود می‌فهمانند که اگر شـما به تـورات اتکا می‌کنیـد، کتـابی بعد از تـورات آمـده که تـورات را به صـراحت رد کـرده است و در همـان کتـاب با یک میلیـارد پیرو از موجودی سخن به میـان می‌آید که شـما سـهواً یا تعمداً در برابرش بی‌تفاوت بوده اید.

در ثانی بسیاری از خود غربیان به بررسی ارتباط بین موجودات توهمی افسانه‌ها با موجودات فرازمینی پرداخته‌اند که برای نمونه می‌توانید به دایره المعارف الکترونیک برخوردگان با وضعیت غیرعادی اثر جرومه کلارک تحت مدخل Fairy رجوع نمایید. در خصوص نمونه‌های موجود در فرهنگ فارسی، مثلاً دو کلمه دیو و اهریمن هر دو از آیین زرتشت و حتی قبل از آن می‌آیند. فردوسی در شاهنامه دیو را دشمنان کاووس شاه می‌داند که در مازندران ماوا گرفته‌اند. شما در کتاب‌های کودکان و نوجوانان، در انگاره‌های نبرد رستم و دیو سفید، دیو سفید را موجود انسان نما اما با شاخ‌هایی بسان گاو و گوشی حیوانی شکل و... می‌بینید. افرادی مانند امیر حسین خنجی اعتقاد جالبی دارند. ایشان معتقدند زمانی که در جامعه آریایی، دیو و اهورا ساخته شدند، گروهی پیرو دیو بودند و اینان بخشی از قوم آریایی بودند که نادرستی را پیشه نمودند پس توسط اهورا پرستان از ایریانم وئجو رانده شدند. او می‌گوید ایریانم وئجو محدوده‌ای در شمال شرقی ایران و بخش‌هایی از افغانستان تا تاجیکستان بود. طرفداران دیو به سمت غرب ایران کوچیدند تا به یونان رسیدند و آن هنگام زمانی بود که دیو به دیوس و بعدها به زئوس تغییر یافت.

ورای این چنین داستان‌های تا حدودی مستند، طرفداران دیو به دلیل بدکرداری‌هایی مانند غارت قبلیه‌های آریایی ضعیف‌تر از خود مورد لعن سایر افراد بودند و بعدها از آن‌ها تحت عنوان انسان‌هایی با سجایای کریه یاد می‌شد. امروز ما می‌دانیم که دیوهای دشمن کاووس و ایران زمین در واقع از تیره انسان بوده‌اند که چون

رفتار آن‌ها مانند دیوپرستان اوایل تمدن آریایی بــوده به دیو معـروف شـده‌اند. اما در گـذر زمـان دیوها کم کم به افسانه پیوستند و شکلی انسان نما یافتند. یا نمونه دیگر بختک است که امروز در باور عامه مـردم ما چنـان قـوی است که به ضرب المثل هم تبدیل شده است. شاید چون بشر نمی‌توانست فلج خـــواب را درک کند و از وجـــود موجودات خـاص دیگـری خـبر داشـت، آن را مسـئول فلج خوابش قلمداد کرد.

در نتیجه من منکر واقعی بودن بعضی از چنان موجودات توهمی نیستم و بر عکس معتقدم که باید به ریشه یــابی و بررسی تا حد امکـان علمی هر یک از موجـودات فـوق پـرداخت، مخصوصـاً موجـوداتی که در سـایر قومیت‌ها و ملیت‌ها بـــرای آن مشـــابه وجـــود دارد. این موجـــودات شباهت بسیاری به جن دارند و در کنار گزارشـات ربـوده شـــدگان، گزارشـــات برخـــورد با بختـــک، غولک و... تنها سـرنخ‌های موجـود بـرای بررسی علمی‌تر جن و مـاهیت ایشان است.

در ادامه یک موضـــوع دیگر را می‌شـــکافیم و بحث را به پایـــان می‌رســـانیم. اول بررسی شـــباهت مفهـــوم بعد(Dimention) در منابع اسلامی با مفهوم حلول دنیاها در تفکرات بلاواتسکی است. این نقل قول از کتاب دکترین راز را ببینید: «[دنیاهای دیگری وجـود دارند] که با دنیـای ما درآمیخته‌اند... گرچه نامرئی هســتند و میلیون‌ها مایل از منظومه شمسی دورنـــد، اما با ما هســـتند، نزدیک ما هستند، درون دنیای ما هسـتند، گرچه بـرای ساکنانشـان مادی هستند همین طور که سیاره ما برای ما مادیست.

... هریک کاملاً تحت شرایط و قوانین خاص خودشان هستند و ارتباط مستقیم با کره ما ندارند.[ساکنانشان] ممکن است تا آن‌جا که ما می‌دانیم یا احساس می‌کنیم، از کنار یا اطراف ما بگذرند حتی در فضای خلا، کشورها و محل سکونتشان با ما در آمیخته باشد بدون این‌که مزاحم دید ما شود، چرا که ما هنوز قوای ذهنی یا بصیرت دیدن ایشان را نداریم...

با این حال چنان دنیاهایی وجود دارند. اندازه جمعیت و سکنه آن‌ها مشابه سیاره ماست، در تمام عالم و تعداد بی‌نهایت پراکنده هستند، بعضی از دنیای ما مادی‌تر هستند و بعضی به تدریج اتری تر-Etheric می‌شوند به گونه‌ای که شکل خود را از دست داده و شبیه نفس می‌گردند. گر چه ما می‌توانیم دنیایی متشکل از ماده‌ای رقیق‌تر از دنباله یک ستاره دنباله دار را درک کنیم». عبارات پررنگ شده در نقل قول بالا تشابه زیادی با مفهوم غیر قابل رویت بودن جن و دنیایشان در قرآن دارد. آیا بلاواتسکی درصد نیست که بگوید اجنه هم در حال زندگی در کنار ما هستند؟ مفهوم بعد در ادبیات فرضیه فضانوردان باستانی حداقل از زمان لاوکرافت مصطلح شده است.

گردون کریتون به عنوان اولین فرد شناخته شده‌ای که یوفوران‌ها را همان جنیان قلمداد نمود، در مبحث مربوط به خلقت اجنه قبل از آدم در قرآن، می‌گوید که گرچه بعضی دانشمندان جن را موجودات انسان نمای ماقبل آدم دانسته‌اند، صوفیان غربی نیز در تلاش بوده‌اند که جن را موجودی از جنس اتریک یا استرال(Astral)ـ معرفی نمایند.این اظهار نظر کریتون نشان

می‌دهد که وی به خـوبی متوجه شـده است پشت پـرده مـاجرا چه خـبر است و سرچشـمه فرضـیه فضـانوردان باستانی در کجاست. چیزی که مانع می‌شود ما و کریتون در یک صف قـرار بگـیریم این است که کریتـون حـدس می‌زند بعضی از یوفوها شـاید منشا فرازمیـنی داشـته باشند.

جمع بندی و نتیجه گیری

در مقـالات سـیر تکـاملی فرضـیه فضـانوردان/بیگانگـان باستانی سعی کردیم به بررسی بسـتری بـپردازیم که در آن فرضـیه مـذکور زاده شد و سـپس رشد نمـود. در این مقاله نـیز به بررسی این موضـوعات پرداخـتیم: اولاً چه زیرسـاخت‌هایی بـاعث شد تا مـادام هلنا بلاواتسـکی و پیروانش از فرازمینی‌هـایی صـحبت نمایند که در نهـایت منجر به بدعتی به نام موجودات فضایی شده است. دوماً در فرهنگ قومیـتی ما ایرانیـان و مسـلمانان مشـابه مفهوم فرازمینی، بیگانه‌ها، موجودات فضایی وجود دارد یا خیر.

با استفاده از قرآن به عنـوان یک منبع مکتـوب با قـدمت 1400 سـاله مشـخص شد که در هفت آسـمان دو نـژاد هوشمند به نـام جن و انس و یک نـژاد دارای تـوان بـروز دادن رفتار هوشـمند به نـام فرشـته وجـود دارد. تفـاوت قرآن با تورات و انجیل در این است که خـود متن عـربی قرآن تحریف نشده است، اما متون عهدین تحریف شـده است. همین تحریفات است که به اشخاص سودجو اجازه سو تعبـیر و بـدعت زایی را می‌دهد. هر چند به بررسی کلیه آیـات قـرآنی نپرداخته ایم، ما به صـورت متعـارف نشـان دادیم که در اسـتناد به قـرآن هیچ جـای لفـاظی و

بـــازی با کلمـــات نیست و متن آن در خصـــوص حیـــات هوشمند در گستره هفت آسمان واضح و مبرهن است.

در بخشی نــیز به تفحص دربــاب آشــنایی صــاحبنظران فرضــیه بیگانگــان باســتانی با مفهــوم جن در اســلام پرداختیم و دیدیم که افـرادی مانند گـوردن کریتـون و آن درافل که مفهوم جن را تقریباً به خوبی درک نموده‌انــد، توانســته‌اند ارتبـاط نسـبتاً منطقی بین مفهـوم موجـود فضــایی در غــرب و مفهــوم جن در خاورمیانه برقــرار نمایند. هر چند تاریخچه آشـــنایی بشر غـــربی با جن به زمــان انتشــار نسل بشر از عربســتان در سراسر کــره خاکی می‌رسـد، ولی غـور و تفحص نیمه علمی و آشـکار در اینباره متعلق به چند دهه اخیر است.

استدلال کردیم که نتایج معادله دریک حتی روی کاغذ نیز با اما و اگرهایی همراه است و تـاکنون تلاش‌هـای علمی مجـامع علمی نتوانسـته حـتی یک شـاهد جهت اثبـات آن ارائه نماید. دوســتان دانشــمند ما و طرفــداران فرضــیه فضانوردان باستانی شـروع حیـات بر روی یک سـیاره را زیادی سـاده گرفته‌اند. در حـالی که هیچ کدامشـان قـادر نیستند حتی بدون دستکاری یک واحد یا موجود زنده و به صورت مستقل یک سلول خلق نمایند، به راحتی خــوردن یک لیوان آب، از وجوب تعـدادی سـیاره‌های دارای حیـات ســخن می‌رانند و عمل خــود را کــاملاً علمی و منطقی قلمـداد می‌نمایند. به محضی که علم پیشـرفتی می‌نماید و مشخص می‌شـود که نزدیکـترین سـیاره کاندید میزبـان حیــات از ســوی ایشــان، فاقد ویژگی‌هــای یک ســیاره موطلایی (Goldilocks= سیارات دارای شرایط مناسب دمایی و جوی جهت ایجاد حیات به نحـوه خـود به خـودی)

است، فوراً یک سیاره دیگر را معـرفی می‌کنند و اصـرار می‌ورزند که این سیاره دیگر قطعاً میزبان حیـات اسـت، آن هم از نوع هوشـمند! تـاکنون وجـود حیـات حـداقل تا فاصله 20 سال نوری از زمین پسروی نموده است یعنی از کره ماه تا سیاره گلیز جی 581 عقب نشسته است و با هر عقب نشـــــینی امید نـــــیز کم رنگ و کم رنگ‌تر می‌شــود. ایشــان که خــویش به وحی معتقد نیســتند با منتقدین دیدگاهشان به گـونه‌ای برخـورد می‌نمایند که تو گویی نظریات بی‌پشتوانه شان وحی منزل است.

امــروز بــرای من به شخصه مشــخص گردیــده است که فرضیه فضانوردان باستانی فاقد بنیـان و مبنـای تئوریک است تا چه رسد به این که بخواهد مســـتنداتی قابل اتکا ارائه دهد. لـــــذا به صـــــراحت باید اعلام داشت که این فرضیه از بیخ و بن ایـراد دارد. اکنـون و در بخش پایـانی موضـوع سـاکنین هوشـمند کائنـات باید ابـراز داشت که تــاکنون سه فرضــیه کلی در خصــوص تمــدن بشــری به همراه مستنداتشان ارائه شده است:

1-فرضـــیه اول که همه ما با آن آشـــنایی داریم، بـــدین صـــورت است که تـــاریخ بشـــریت از آدم تا به امـــروز، همه‌اش ساخته و پرداخته دست انسان‌هاست. این تـاریخ مـورد قبـول کلیه جوامع علمی و آکادمیک جهـان بـوده و در کتب درسی ما و تمـــامی ملل دیگر از دبســـتان تا مقاطع عـالی در حـال تـدریس شـدن است. مسـتندات و مدارک این فرضیه آن‌چنان زیـاد است که حـتی نیـازی به اسم بردن نیست. بگذارید این فرضـیه را «تـاریخ کنـونی تمدن» بنامیم.

2-فرضیه دوم که به فرضیه فضانوردان باستانی معروف است می‌گوید که انسان‌ها از ابتـدا با موجـودات فضـایی در ارتبـاط بـوده و اکنـون نـیز هسـتند، البته اگر بگـوییم موجــودات فرازمیــنی با انســان‌ها در ارتبــاط بــوده و هســتند، بهــتر و دقیق‌تر است. در حــالت افــراطی این دیــدگاه حــتی نسل آدم خــود مخلــوق فرازمینی‌هاست. مسـتندات زیـادی در این بـاره ارائه شـده است که فقط کمتر از 10 درصد آن‌ها قابل تعمق بوده و مابقی مردود است.

3- سومین فرضیه که در ایران توسط جناب سید مرتضی رضوی ارائه شده اسـت، می‌گوید که از زمـان خلقت آدم تا کنون همواره گونه هوشـمند دیگـری تحت عنـوان کلی اجنه با انســان کنش متقابل داشــته‌اند. این واقعیت در قـرآن به وضـوح آمـده است و ایشـان با هـوش و درایت توانسته‌اند که تـاریخی تحت عنـوان تـاریخ کابالیسـتی را شناسایی و مرتب نمایند. این فرضیه به تصـحیح فرضـیه اول پرداخته و رقیب فرضــیه دوم است. دوســتانی که مایلند از جزئیات این فرضیه مطلع گردند، به کتاب کابالا و پایـان تـاریخش مراجعه نمایند. لـذا این فرضـیه نـیز به تاریخ کابالیستی معروف است.

به نظر این حقیر وقت آن رسیده است که مجـدداً تـاریخ بشریت را بررسی و وارسی نموده و به رفع بسـیاری از نقاط تاریک در فرضیه اول بپردازیم. لذا نیازی نیست که ما معتقد به تنـوع گونه‌هـای هوشـمند فرازمیـنی مـادی سـاکن سـایر اجـرام سـماوی هسـتی باشـیم، آن هم در وضعیتی که هیچ مدرک مـورد تایید تمـامی اقـوام، ملـل، افکار و نخبه‌های جهانی ارائه نشده است.

من به شخصه دیدگاه جناب رضوی عزیز که برگرفته از قرآن است را برمی گزینم. اجنه قبل از آدم خلق شده بوده‌اند. ایشان در ادامه با آدم و نسل او در ارتباط بودند و هنوز هم هستند. لذا افرادی که به سوی ایشان متمایل شدند، راه ارتباط و کمک گرفتن از آن‌ها را آموختند و در عوض خدماتی برایشان انجام دادند. به نظر من نیازی نبوده که بنی آدم قرون ابتدایی هم به نحوه تراش دادن و استخراج سنگ بعلبک فکر کند و هم آن را انجام دهد، کما این‌که اجنه می‌توانسته‌اند چنان دانشی را به معتمدان خاکی خود آموخته باشند و حتی نیروی لازم برای حفاری و انتقال را در اختیارشان گذاشته باشند.

اما اشخاصی که فکر می‌کنند فرضیه دوم و سوم به نوعی یکی هستند، باید گفت که در اشتباهند. در فرضیه فضانوردان باستانی، انسان هوشمند مخلوق موجود فضایی است. خود موجودات فضایی مادی هستند و با یوفو مسافرت می‌نمایند. همین طور که قبلاً گفتم، در این فرضیه خدا وجود خارجی ندارد. اما در فرضیه استاد رضوی برگرفته از قرآن، دو موجود مختار هوشمند وجود دارند، اجنه مادی نیستند و آدم مخلوق الله است. همان گونه می‌بینیم این دو فرضیه تفاوت بنیادین با هم دارند.

البته هنوز زوایای تاریکی وجود دارند که باید بررسی گردند و تا حدودی شکافته شوند، اما این‌جا مکان مناسبی برای پرداختن به آن‌ها نیست. آن شاء الله در آینده مقالاتی در خصوص نقایص تاریخ فعلی تمدن ارائه خواهیم نمود. در واقع همین نقایص و روزنه‌ها باعث سو استفاده بعضی شهرت طلبان و ارائه فرضیه

فضانوردان باستانی گردیـده است. در نهـایت به بررسی موشکافانه‌تر فرضـیه اسـلامی تمـدن که توسط آیت الله سید مرتضی رضوی شده است، خواهیم پـرداخت. تـاریخ فعلی تمـدن یا فرضـیه اول حـتی در کلیـات نـیز دارای ابهام بسیاری است و هنگـامی که با فرضـیه سـوم کنـار هم قرار گیرند به حقایق قابل تـاملی می‌رسـیم. اتفاقـاً این هم خـود یک روش علمی است که به بررسی تـوان فرضیه فضانوردان باسـتانی در رقـابت با فرضـیه تـاریخ کنونی تمدن و فرضیه تاریخ کابالیستی بپردازیم و ببینیم دارای چه برتری‌هایی و کاستی‌هایی است.

سفری در فضا به دنبال حیات

استرالیا قصد دارد در حیطه فعالیتهـای هفته علـوم ملی یک نامه به فضا بفرستد. شـبکه اسـترالیایی ABC اعلام کرد که این نامه را به سیاره "گلیس 581d"، شـبیه‌ترین سیاره به سیاره ما. زمین می‌فرستد.

گفته می‌شود این سـیاره درآوریل/نیسـان2007 میلادی کشف شـــده است. حجم این ســـیاره 8برابر زمین است وحدود 20 سال نوری با ما فاصله دارد.

طــرح قضــیه فرســتادن این نامه فضــایی بااســتقبال بی‌نظـیری روبـرو شد. تا آن‌جا تعـداد بازدید کننـدگان از سایت Hello From Earth "سلامی از سوی زمین" در دقـایق اولیه راه انـدازی به بیش از 26 هـزار نفر رسـید وباعث شد این سایت به علت حجم بالا بسته شود.

ااین تصویر کهکشان ماست که بین صد ملیـارد خورشـید زنـدگی می‌کـنیم این همه‌اِش نیست. این‌جا مـاده تاریک موجود در فضاوآن‌جا غبار آُسـمانی این طـرف فضـاهای خالی سـیاه. سـتارگان طـارق (کوبنـده)و.... دانشـمندان تعداد سیاره‌های کهکشـان ما را یک ملیـاد سـیاره تخمین می‌زنند. حـــــال‌ای انســـــان بنگر که در مقابل عظمت پروردگار تبارک وتعالی چقدر کوچک هسـتی!(فما غـرّک بربک الکریم).

ویلســون دی ســیلفا. پژوهشـگر وسـخنگوی این طــرح می‌گوید: بــاوجود این که این نامه با ســرعت نــور یعــنی 300هزار کیلومـتر در ثانیه حـرکت خواهد کـرد 20 سـال

طـول خواهد کشـید تا به مقصد برسد... یعـنی این نامه سال 2029 به مقصد می‌رسد.

این پژوهشگر با اشاره به وجـود فرصـتی بـرای دریـافت پاسخ نامه زمین اضافه کـرد:این سـیاره. سـیاره آب نـام دارد... همه مشتاقیم که بدانیم سـرانجام پاسخ این نامه چه می‌شود. چرا که این سـیاره از بین 358 سـیاره ایی که تاکنون خارج از منظومه شمسی کشف شده‌اند اولین سیاره است که در آن امکان حیات وجود دارد.

عزیزان! آیا می‌دانید که ایالات متحـده آمریکا بسـیاری از اطلاعات مربوط به برنامه جستجوی حیـات در هسـتی را مخفی می‌کنـد؟! شـکی نیست که آن‌ها حقـایق زیـادی مربـوط به این موضـوع در دست دارند اما اجـازه انتشـار آن را ندارند. قطعا سعی وتلاش آن‌ها در جستجوی حیات خارج از کره زمین واختصاص ملیادها دلار بیهـوده نبـوده و نتیجه بیشتر این پژوهشها که بر وجود حیاتی که ممکن است اولیه یا پیشـرفته باشد. تاکید دارد. اینست که این حیات خارج از کـره زمین وجـود دارد و آن‌ها بـرای کشف آن با یک‌دیگر رقابت می‌کنند.

دانشمندان گونه‌های ناشـناخته ایی از موجـودات دریـایی را کشف کرده‌اند که در اعماق اقیانوس زنـدگی می‌کنند. عجیب این‌جاست که این موجودات در نزدیکی محل‌هـایی زندگی می‌کنند که مملو از گدازه‌های مذاب است. جائیکه آب در آن به نقطه جـوش می‌رسد و فشـار به بـالاترین اندازه می‌رسد. که هر موجود عـادی را نـابود می‌کند! در نتیجه وجود حیات در امثـال چـنین شـرایط دشـوار وغـیر منتظره ایی ما را به اندیشه وجـود حیـات در سـیاره‌های

دیگر راهنمایی می‌کند. هر چقدر شرایط طبیعی موجود در این سیاره‌ها سخت ودشوار باشد!

هیچ یک از دانشمندان انتظار نداشتکه یک نوع گونه حیات را در یکی از غارهای صخره‌های آتش فشانی که ملیون‌ها سال قبل تشکیل شده‌اند. بیابند. جائی که نه نور دارد. نه آب ونه هوا.... بلکه هیچ کس توقع نداشت که موجوداتی در مثل چنین شرایطی وجود داشته باشند. ولیکن حقیقت این است که دانشمندان گونه‌هایی پیچیده ایی از حیات را کشف کرده‌اند که در داخل این صخره‌ها زندگی می‌کنند. بر این اساس چه چیز می‌تواند مانع وجود حیات در صخره‌های سیاره مریخ باشد؟

دانشمندان آثار ساده واولیه ایی از حیات را بر روی شهاب سنگ‌هایی که از فضا می‌آیند وبه زمین برخورد می‌کنند. کشف کرده‌اند. وبعد از بررسی‌ها بسیار دریافتنه‌اند که زندگی در منطقه خاصی از هستی متمرکز نیست بلکه درتمام اجزای هستی پراکنده است.

یک نظریه جدید در مورد اصل حیات

دانشمندان علم فیزیک فلکی در یکی از نظریه‌های جدید خود می‌گویند که ذرات بین اجرام آسمانی و اطراف آن شناورند. و در برخی موارد به یک توده آسمانی تبدیل می‌شوند و به تدریج با تاثیر بادهای خورشیدی حیات در آن راه یافته است تا بعد از آن به شکل ذرات غبار آسمانی بر روی زمین قرار گیرد. تیم تحقیقاتی بولندی از گروه متخصصان این امر طی یک تجربه آزمایشگاهی آشکار کردند که ممکن است ذرات بیولوژیکی هنگامیکه غبار موجود در فضا با پرتو بزرگی از نور دارای انرژی

عظیم بـار می‌گـیرد. تشـکیل شـوند. با این وجـود دیگر دانشـمندان در این نظریه که احتمـال می‌دهد که حیـات همـان طـور که میـدانیم از فضـای خـارجی راه یافته در فاصله‌های دور به زمین رسیده است. شک دارند.

همـــراه من در این کهکشـــان زیبا تامل کنید. بررســـیها نشان می‌دهد که این کهکشان بالغ بر 100ملیارد ســتاره دارد! از میـــان این ســـتاره‌ها. ملیاردها ســـتاره شـــبیه خورشیدند وملیون‌ها ستاره وجود دارند که اطـراف آن‌ها ســـــیاره‌هایی شـــــبیه ســـــیاره‌های منظومه شمسی می‌چرخند! حال اگر فرض کینم که تنها یک ستاره در این کهکشان دارای حیات است. واگر حسـاب سرانگشـتی از تعداد سیاره‌هایی که قابلیت حیـات دارند. داشـته باشـیم بیش از صد ملیـارد سـیاره خواهند شد. به این عـدد دقت کیند. این رقم دانشـمندان را مجبـور می‌کند که اعـتراف کنند که خارج از کره زمین حیات وحود دارد.

سازمان پژوهشهای فضائی آمریکا.ناسا. گفت جدیدترین بررسیها کشف کـرده است که در زیر سـطح شـکاف‌های غول آسـای سـیاره مـریخ اقیـانوس آبهـای منجمد وجـود دارد. کســـانی که از دســـتور العمل ناسا مطلع هســـتند می‌گویند که این کشف ناسا را ملـــزم می‌ســـازد با یک کشـتی مسـکونی به همـراه دانشـمندان بر روی سـطح مریخ بفرستد تا برای مدت 20 سال آن‌جا زندگی کنند.

وزن غبـارموجود در هسـتی که از سـیاره‌ها وسـتاره‌های دور به زمین رسـیده. حـدود سه هـزار تن در هر سـال است. گـروهی از دانشـمندان دانشـگاه یاجیلونیـان هلند می‌گویند: برحسب دیگر نظریات احتمال این‌که صورتهای اولیه اصل حیات در فضـای خـارج شـکل گرفته واز آن‌جا

به صــورت غبــار به زمین رســیده باشد. بیشــتر است تا این‌که با برخورد شهاب سنگ یا یک جرم غــول پیکر دیگر به کره زمین رسیده باشد.

والان...

عزیـــزان ملاحظه می‌کنید که دانشـــمندان بـــرای کشف حیات خارج از این کره خاکی. بر یک‌دیگر پیشی می‌گیرند واکثر آن‌ها نیز تاکید دارند که حیـات خـارج از کـره زمین وجود دارد.لذا در این باره بحث وجســتجو می‌کنند به این امید که با موجودات دیگر سیاره‌ها را گرد هم آورند.

ما این‌جا نمی‌توانیم به سادگی از کنـار این خـبر بگـذریم بدون ینکه به یاد بیاورم که قرآن به وجود حیات خـارج از کره زمین اشاره کرده است (فی السـماء) واین‌که قـادر است هِمه مخلوقـــات را گـــرد هِم آورد. که می‌فرماید: (وَمِنْ آَيَاتِـهِ خَلْـقُ السَّـمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَثَّ فِيهِمَا مِنْ دَابَّةٍ وَهُوَ عَلَى جَمْعِهِمْ إِذَا يَشَاءُ قَدِيرٌ) [الشورى: 29]. در این آیه چند نکته وجود دارد:

1- نکته اول این‌که بر وجــود مخلوقــات خــارج از زمین تاکید می‌کند. همـــراه من در این آیه دقت فرمائید: (وَمَا بَثَّ فِيهِمَا مِنْ دَابَّةٍ) یعنی در آسمان و زمین.

2-نکته دوم این‌که این آیه بر احتمـــــال اجتمـــــاع این مخلوقـات فضـائی با ما تاکید دارد. دقت فرمائید: (وَهُـوَ عَلَى جَمْعِهِمْ إِذَا يَشَاءُ قَدِيرٌ) یعنی خداوند قادر است همه مخلوقات خارج از سیاره مارا باما گرد هم آورد.

3- درآیه: (وَمَا بَثَّ) نکته مهمی وجود دارد. کلمه (بَثَّ) با بیـانی دقیق انتشـار حیـات در آسـمان‌ها وبین سـیاره‌ها

وکهکشان‌ها تعبـیر می‌کند. با من به این تسلسل حـوادث بنگرید:

در ابتدا (وَمِنْ آَيَاتِهِ خَلْـقُ السَّـمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) این همـان چـیزی است که دانشـمندان به یقین بـرآن تاکید می‌کنند که قبل از وجود حیات هستی وجود داشته است.

سـپس (وَمَا بَثَّ فِيهِمَا مِنْ دَابَّةٍ) یعـنی انتشـار حیـات در آسـمان وزمین به شـکل "البث" یعـنی پراکنـدگی شـروع شد یعـنی فرسـتادن بـذر حیـات به سـمت زمین وعـوالم دیگر. واین دقیقا همـــان چـــیزی است که جدیدترین بررسی‌های آن را بیان می‌کنند. اما عزیـزان دوست دارم توجه شما را به وخامت این نظریه‌هـای غـربی که مغـایر نظـرات قـرآن است جلب کنم همانند پیشـرفت غـیر واقعی و اتفـاقی وگـزینش طـبیعی.... ما معتقـدیم که خداوند همـان است که بـذر حیـات را پاشـید و او همـان کسی است که انســان را از جــاک خلق کــرد وهمــان پروردگار عزوجل هر ذره از ذرات این هستی را آفرید.

حال سوال ما این است که...

آیا این همـان چـیزی نیست که دانشـمندان امـروز آن را می‌گویند و همجنان در جستجوی آن هسـتند؟ به راسـتی محمد(ص) این اطلاعات را که امروزه دانشمندان تازه در جسـتجوی آن هسـتند. آن روز از کجا آورد؟ این نظریه را از کجا اقتبـــاس کـــرده بـــود؟ نظریه ایی که اکنـــون دانشمندان قرن21 آن‌را مطـرح می‌سـازند؟ بی‌شک این تنها وحی صادق خداوندی است.

سوال دیگری که از آن کسانی که به رسالت پیامبر ما که درود و سلام خواوند بر اوبـاد. شک دارند می‌پرسـیم: چه

کسی در قرن 7میلادی (زمان نزول قرآن) تصور می‌کرد که حیات در فضـای خـارجی وجـود داشـته باشـد؟ پیـامبر اکرم را به خـاطر سـخن از مانند این موضـوعات پیچیـده هستی. در زمانی که احدی به این امور توجه نداشت. چه خواندند؟.

به درستی که خداوند متعال این قرآن را نــزل کــردو این حقایق هستی را در آن به ودیعه نهـاد تا به عنـوان دلیلی بر صـدق رسـالت اسـلام در عصر ما بـاقی بماند... واین وعده الهي در این آیه استوار بـاقی بماند که می‌فرماید: (سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِـهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَــقُّ أَوَلَمْ يَكْــفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُــلِّ شَــيْءٍ شَــهِيدٌ) [فصلت: 53].

سقف بودن جو زمین

«و جو را سقفی حفظ کننده قرار دادیم»!

نکته آی-ه: جو مانند سقف حفظ کننده درست شده:

جو یا اتمسفر زمین نقش بسیار مهمی در ادامه حیات در کره زمین دارند این لایه محافظ با نابود کردن شهاب سنگ‌های کوچک و بزرگی که به سمت زمین می‌آیند مانع سقوط آن‌ها و آسیب رساندن به موجودات زمین می‌شود هم‌چنین در مورد نور خورشید نیز فقطه اشعه‌های بی‌ضرر و مفید اجازه عبور می‌دهد هم‌چنین امواج فرابنقش نیز که به صورت خیلی جزئی می‌توانند برای عمل فتو سنز گیاهان از آن عبور بکنند.

این تصویر شهاب سنگ‌هایی است که به زمین نزدیک می‌شوند اجرام آسمانی که

در فضا حرکت می‌کنند تهدید بزرگی برای زمین هستند اما به دلیل وجود این

سقف اغلب سنگهایی که از آسمان بطرف زمین می‌آیند قطعه قطعه می‌شوند.

بیشتر اوقات با نگاه کردن به آسمان متوجه جنبه محافظتی اتمسفر نمی‌شویم

اگر این ساختار وجود نداشت زمین چه شکلی می‌شد؟ اگر اتمسفر نبود سالانه میلیون‌ها

شهاب سنگ به زمین بر خورد می‌کنند و زمین به مکانی غیر قابل سکونت تبدیل می‌شد.

این تصاویر مربـوط به مکـان فـرود یک شـهاب سـنگ در آریزونای آمریکاست تصور کنید اگر اتمسفر زمین وجــود نداشت زمین ســالانه توسط میلیون‌ها شــهاب ســنگ از این نوع

بمباران می‌شد.

انــرژی که یک انفجــار خورشــیدی آزاد می‌کند چنــدان قدرتمند است که ذهن انسان

به ســاختی قــادر به درک آن می‌باشــدویک انفجــار ســاده خورشــیدی انــرژی معــادل صد میلیــارد بمب اتمی که در هیروشیما ریخته شد را دارد.اتمسفر زمین را از تــاثیرات مخرب این

انفجارها محافظت می‌کند.

لاهی مگنتوسفر که میدان مغناطیسی زمین آن را ایجــاد می‌کند سپر محافظ

زمین در برابر تمام امواج و ذرات کیهانی مضر است.

علاوه بر مگنتوسفر کمربندهای وان آلن نیز سپر محافظ زمین هســتند این کمربنــدها توسط میــدان مغناطیسی زمین ساخته شده‌اند که در باربر تشعشــعاتی که دائما از طرف خورشید و ســایر ســتاره گــان فرســتاده کی شــود محــافظت می‌کند اگر این کمربند نبــود امکــان نداشت بروی زمین حیاتی باشد.

دکــتر Huge Ross در این مــورد می‌گوید در واقع زمین بین ســایر ســیاره‌های کهکشــان خورشــیدی بیشــترین چگالی را دارد.هسته بزرگ نیکل و آهن زمین باعث ایجاد

میــدان مغناطیسی وســیع زمین می‌شــود این میــدان مغناطیسی ســپر ضد اشــعه وان آلن را می‌ســازد که از زمین در برابر بمباران اشعه‌ها مراقبت می‌کند اگر چنین سپری وجـود نداشت زنـدگی روی کـره زمین غـیر ممکن بــود عطــارد تنها ســیاره ســخره‌ای است که میــدان مغناطیسی دارد اما قــدرت میــدان مغناطیسی آن 100 برابر از قدرت میدان مغناطیسی زمین کمتر است.حــتی ونــوس خــواهر ســیاره ما هم چــنین میــدان مغناطیسی ندارد سپر محافظتی وان آلن مختص زمین است.

انرژی بوجود آمده از یکی از سال‌های اخیر اندازه گــیری شه با انــرژی 100 میلیــارد بمب اتمی که در هیروشــیما منفجر شد برابــری می‌کند پنجــاه و هشت ســاعت بعد از انفجار دمای بالای اتمسفر زمین به 2500 درجه ســانتی گراد رسید و حرکت تمام قطب

نماهای مغناطیسی غـیر عـادی شد اما این ســپر مـانع از نابودی کره زمین شد.

هم‌چنین این لایه خاصیتی دارد که به اشــعه‌های بی‌ضــرر و مفید اجازه عبور

از خـــود را می‌دهد ولی در مقابل اشـــعه‌های حاصل از انفجارهـــای هســـته‌ای خورشـــید اجـــازهورود نمی‌دهد هم‌چــنین این لایه به مقــداری از اشــعه فــرابنقش بــرای عمل فتو سنتز گیاهان اجازه عبور می‌دهد.

این تصــویر مربــوط به شهابســنگی است که به ســرعت زمین نزدیک می‌شود اغلب اجرام آسمانی تهدید بــزرگی برای زمین هستند ولی به برکت

وجود اتمسفر زمین خطر این سنگها برای ساکنان زمین از بین می‌رود.

این لایه محافظ با نابود کردن شـهاب سـنگهای کوچک و بزرگ باعث مـانع ازسـقوط آن‌ها بـروی سر ما و آسـیب رسـاندن به موجـودات زمین می‌شـود و روزانه صـدها شهابسنگ که از اتمسفر عبور می‌کنند را می‌سوزاند.

همان طور که دیدید در سوره انبیا آیه 32 به این خاصیت اتسفر زمین اشاره شده است:

آسـمان را سـقفی محفـوظ قـرار دادیم ولی آنـان از نشـانه‌های آن اعـراض می‌کنند-- همیشه از طـرف فضا سـنگهای آسـمانی بطـرف زمین می‌آی-د، جو آن‌ها را می‌سـوزاند، و آن‌ها ضـمن چند ثانیه درخشـیدن به پـودر تبدیل می‌شوند و کم کم بدون این‌که دیده شوند به زمین می‌ریزند.

--- خورشید انواع واقسام امواج و انرژی از خود سـاطع می‌ک-ند. ق-شر گاز اُزون

جو که در ارتفاع میان 30000 تا 40000 متر ق-رار دارد، از به زمین رسـیدن اشـعه مـاوراء ب-ن-ف-ش ک-ه می‌تواند خیلی از موجـودات زنـده را بکشد جلوگـیری می‌کند.

--- قشر جو مانع از بیرون رفتن بخار آب می‌شود.

--- ق-ش-ر دی اکسـید جو گرمـای زمین را در جو زمین نگه می‌دارد و ف-ق-ط قسـمت نـاچیزی از گرما از آن به خـارج از جو نفـوذ می‌کند. در صـورت نبـود ای-ن ق-شر گرما از محـدوده زمین خـارج می‌شـود و جو زمین 50

درجه سردتر از آن‌چه ه-ست می‌شـود. به این تـرتیب جو مانند یک سق-ف ما را حف-ظ می‌کند.

سفر معنوی به واتیکان

با ورود به شـــهر واتیکـــان به روح پیـــتر مقـــدس جـــذب می‌شوم. به صورت مردی با لباس ساده و موهای سـفید و با چهـره‌ای غمگین به سـوی من می‌آید. وی را در حین تماشای گنبد پیتر مقدس یافتم.آرزو می‌کند کاش نـامش متصل به واتیکـان نبـود،اما وی به عیسی مسـیح خیـانت کـــرد، کلیسا به عامه خیـــانت می‌کنـــد، عامه که عیسی مسیح را دوست دارند در نفوذ روح القـدس در خـود ازاد هستند و انواع موهبت‌های معنـوی دریـافت می‌کنند. این مـردم با حیله وادار شـده‌اند که تنها راه شـناخت خـود را کلیسا بدانند. وی می‌گوید کلیسا در درون فـــرد است نه خـارج از آن و فـرد اگر در پی نجـات خـود از اسـارت و بنـدگی در دنیـای امـروز است باید این را درک کند. روح وی به خاطر غم و انـدوه بسـیار عمیق نا آرام است. وی را بسیار گرم و مهربان یـافتم. بسـیار صـادق است و به من می‌گوید، زمـانی بسـیار یـاغی بـوده اسـت، ایمـانش بارها مورد ازمایش قرار گرفته است و دفعات زیـادی از آن آزمایش‌ها سر بلند بـیرون نیامـده است. اما در پایـان عاشق خدا بود.

شهر واتیکان

خدا را می‌شناسم. چیزی از دین نمی‌دانم. گلایه‌ی من از افـــراد مـــذهبی نیست. کلیساست که مـــرا به لـــرزه وا می‌دارد. لسلی درو براوینگ

با ورود به شـــهر واتیکـــان به روح پیـــتر مقـــدس جـــذب می‌شوم. به صورت مردی با لباس ساده و موهای سـفید و با چهـره‌ای غمگین به سـوی من می‌آید. وی را در حین

تماشای گنبد پیتر مقدس یافتم.آرزو می‌کند کاش نـامش متصل به واتیکـان نبـود،اما وی به عیسی مسـیح خیـانت کـــرد، کلیسا به عامه خیـــانت می‌کنـــد، عامه که عیسی مسیح را دوست دارند در نفوذ روح القـدس در خـود ازاد هستند و انواع موهبت‌های معنـوی دریـافت می‌کنند. این مـردم با حیله وادار شـده‌اند که تنها راه شـناخت خـود را کلیسا بدانند. وی می‌گوید کلیسا در درون فـــرد است نه خـارج از آن و فـرد اگر در پی نجـات خـود از اسـارت و بنـدگی در دنیـای امـروز است باید این را درک کند. روح وی به خاطر غم و انـدوه بسـیار عمیق نا آرام است. وی را بسیار گرم و مهربان یـافتم. بسـیار صـادق است و به من می‌گوید، زمـانی بسـیار یـاغی بـوده اسـت، ایمـانش بارها مورد ازمایش قرار گرفته است و دفعات زیـادی از آن آزمایش‌ها سر بلند بـیرون نیامـده است. اما در پایـان عاشق خدا بود. می‌گوید افـرادی که در کلیسا بـالا مرتبه هستند از تعالیم ساده‌ی عیسی مسـیح پـیروی نمی‌کننـد، اما در عوض بازی خطرناکی با جهان می‌کنند.روح وی به خاطرعـــدم احـــترام کلیسا به عامه بســـیار خشـــمگین است.روح پیـــــتر مقـــــدس هر کسی را که بتواند لمس می‌کنـــــد، می‌خواهد خـــــون کلیسا بـــــرای همیشه از دست‌هایش شسته شـود، می‌تـوانم حـرکت روحش را در میان افرادی که از این‌جا دیدن می‌کنند ببینم. با اسـتماع پیتر مقدس در حین حضور در خـاک واتیکـان بـوی خـون، قدرت، قتل و غـارت به مشـام می‌رسـد، رازهـایی که در تاریکی و ابهام قرار گرفتند و در سایه‌ی دیوارهـا، تونلها واتاق‌های مخفی پنهان شدند. پیـتر مقـدس حـالا مـرا در کلیسای Sistine هدایت می‌کند.

کلیسای Sistine با من حرف می‌زند، گویی میکلانژ خود سخن می‌گوید. از این‌که مامور نقاشی سقف کلیسا شده بود احساس افتخار نمی‌کرد، می‌توانست آن را انجام دهد یا از انجام آن سر باز زند اما بعد از این‌که انتخاب چگونگی رنگ آمیزی به عهده‌ی خودش گذاشته شد موافقت نمود.وی ترجیح داد کاملا تنها کار کند. داستان تعبیر خود از کتاب مقدس را رنگ آمیزی کرد.دیوار غربی با تصویری از "قیامت" (last judgment)ـ و سقف‌ها با صحنه‌هایی از آفرینش (Genesis) پوشانده شدند. میکلانژ روی داربست با حالت افقی کار می‌کرد. وی تعدادی از نقاشی‌های بسیار قدرتمند تمام دوران را خلق کرد. 9 صحنه از کتاب افرینش وجود دارد که شامل جدایی نور از تاریکی توسط خدا، آفرینش آدم، آفرینش حوا، وسوسه، سقوط آدم و حوا و سیل (Flood)ـ است. میکلانژ روح و جانش را در کارش جاری ساخت، کلیسای Sistine که غرق در روح وی است نبوغش را فریاد می‌زند و ... در این کلیسای کوچک می‌توانم از زیبایی و شگفتی میکلانژ سیراب شوم. روح وی زنده در کنارم می‌ایستد، پیرمرد از این‌که هنرش هنوز هم وجود دارد متعجب است، می‌توانم رنگ و روی آن را تصور کنم که فقط یک استاد می‌تواند خلق کند. با صدایی بسیار رسا و ارام شعری را ازبر می‌خواند که در مورد احساس خود در حین کار در کلیسا بود،تنی شکسته، دستان تاول زده‌ای که تقریبا همیشه به قلم مویی که کلیسای Sistine را مال خود کرد چسبیده بود. آن روح میکلانژ است که این اتاق مقدس را که مورد رحمت خدا قرار گرفت تحت تاثیر قرار می‌دهد. خوش شانسی من بود که شعر چاپی

میکلانژ را پیدا کـردم، چـون نمی‌توانسـتم آن را هنگـامی که از مسافرت برگشـتم به یـاد اورم. فقط عمق کلمـات را از فـردی که علی رغم میل خـود شـاهکاری را که زیر آن ایســتادم و با حــیرت نگریســتم را خلق کــرد به یــاد اوردم.با سکونت در این غار به گواترمبتلا شدم –همچون گربه‌ها از آبهای سـاکن در Lombardy –که شـکمم را تا نزدیک چانه‌ام جلو اورد: ریش‌هـایم سر به فلک کشـیدند، اسـتخوان سـینه‌ام اشـکارا همچـون چنگ رشد می‌کنـد، پاهایم بی‌اختیـار عقب جلو می‌رونـد، پوسـتم وا می‌رود، پشــتم با خم شــدن راست و کشــیده‌تر می‌شــود، شــکل صـلیب مـرا همچـون کمـان سـوری خم می‌کنـد، از آن‌جا می‌دانم نادرسـتی و ذکـاوت باید ثمـره‌ی احـولی چشم و دل باشـــد، جیـــوانی،پس بیا ســـعی کن به نقاشی‌ها و شـــهرت مـــرده‌ی من کمک کـــنی چـــون نقاشی من شرمساری من است- میکلانژ

تصاویر ادم و حوا

زمانی که در بوستانها یا در کلیسای Sistine که مملو از روح میکلانژ است کنار پیتر مقدس هستم، تقـدس شـهر واتیکان را احساس می‌کنم. اما بقیه‌ی شـهر احسـاس بد گمانی، بـدگمانی به طـبیعت ان، را به من می‌دهد گـویی نبردی بین نیروهای خیر و شر وجود دارد.

زمستان، مارگارت مک دونالد (بریتانیا، 1863-1933)

دلیل تاســیس کلیســای مســیحی را می‌شــنوم، بعد از سـال‌ها ازار و اذیت،مسـیحیان جنبش برجسـته‌ای بـرای منابع مالی و قدرت کردند. احساس می‌کنم که کلیسا در ابتــدا مقــدس به شــمار می‌رفت اما در ســده‌ی 1500

توسط فردی که نقشه‌های بزرگی برای تبدیل کلیسا به جایگاه قدرت جهان داشت مورد نفوذ قرار گرفت. فکر می‌کنم این زمانی است که این مرد زندگی می‌کرد. کشیشان یسوعی با فریب و نیرنگ کلیسا را در کنترل خود داشتند. در طی سال‌ها، یسوعیون با افراد دارای قدرت مذهبی و حالا دارای قدرت سیاسی به همراه آن به کلیسا نفوذ کردند. این کلیسای خاص در زمانهای ابتدایی خود به شیوه‌ی جادوگری تاسیس شد، و آن‌هایی که روشهای مجوسیان را اموختند از دانش خود برای استفاده از عامه استفاده نکردند. در عوض انها نیروی جادوی سیاه را برای ایجاد شبکه‌ی کنترل جهان انتخاب کردند. در اغاز این دزدی، شوالیه‌ها اعمال کثیفی را در کلیساها انجام می‌دادند. یسوعیون شوالیه‌ها را از ریشه برکندند و کلیسا را مملو از کارهای هنری، کتابهای مقدس، اثار مقدس کردند. این‌جا، زیر شهر واتیکان، کتابخانه‌های مخفی دارای کتاب‌های غارت شده که منشا انها از چندین قسمت جهان حتی امریکا می‌باشد وجود دارد. کتابهای باستانی حاوی رموز چگونگی نیل به خدا در پارچه‌ای پیچانده شده‌اند.تعلیمات معنوی از دسترس بشر دور بود.

ورژن King james انجیل، که برای جایگزینی با انجیل اصلی نوشته شد، برای کنترل بیشتر ساکنان کلیسا نگاشته شد. زمانی کرسی رم مرکز فعالیتNWO بود، اما حالا قدرت NWO به انگلستان منتقل شده بود. خانواده‌ی سلطنتی و بیشتر انگلیسی‌ها در کلیسا عبادت می‌کنند. بله، رابطه‌ی محکمی بین این دو وجود دارد. بریتانیای کبیر که نماینده‌ی پاپ است، مسئول چیزی که من آن را ”تهذیب US ”می‌نامم است.به اصطلاح پدران

تاسیس کننـده و پادشـاه جـرج بـرای شکست امریکا کـار می‌کردند تا یک حکومت مرکزی را در امریکا حاکم کنند و آن‌ها را اسیر دینی کنند که امکان پـرداخت آن را نداشـته باشند.در سال‌های 1773و1776 هدف کلیسا امریکا بود. در این‌جا ملکه الیزابت را بازیگر بزرگی نمی‌بینم. بله، او در دستانش خون دارد، اما این سلسله مردسالارانه است و او از روی میل به عنوان گرو اسـتفاده می‌شـود. حـالا کلیسا به بیشـتر جاهـای جهـان نفـوذ کـرده است. امـا، توانایی نفـوذ به فلاسـفه و مـذاهب شـرقی را نـدارد که علت اصلی جنگ ویتنام، قتل عام کنـدی، بـود. NWO به آن جنگ نیـــاز داشت تا حـــرکت خـــود را به کشـــورهای اسیایی اغاز کند، و انها آن را با اجرای دکـترین مسـیحی انجام دادند. با نام صلح جهانی می‌خواستند تا رقیب خود را زمین بزنند.که کاملا موفق نشـدند. فراماسـونها، کف روشنفکران را تشـکیل می‌دهنـد، همـراه با روشـنفکران شـهر واتیکـان و Reptilians(نـژاد خزنـدگان فضـایی)، بازیکنان کلیدی در سلسله‌ی کلیسا هستند. چهره‌ی بوش در مه، حسی را که رئیس جمهور هزاره‌ی ایـالات متحـده خواهد بـود نشـان می‌دهـد، وی همچـون اکـثر رئوسـای جمهور بـرای این منصب دست چین شد. هم‌چـنین به من گفته می‌شود که پـاپ بعـدی پـاپ سـیاه (Black Pope) خواهد بود، این پاپ بسـیار قصی القلب و بـدخواه است. کلیسا در گســترش کمونیسم دست دارد. و گنجینه‌هـــای بســیاری از یهودیــان در طی حکــومت هیتلر گرفته شد. کوبا رازی است که هرگز کسی به آن دست نمی‌یابد. کاســترو، بــوش و حســین را می‌بینم، که بــازی دروغین نبرد را در جلوی رسانه‌ها بـرای کل جهـان بـازی می‌کنند تا نشان دهند که سران این کشورها به هم کار نمی‌کنند،

در حالیکه هـدف نهـایی انها یکی است. چیزهـای زیـادی برای نوشتن وجود دارد، اما این‌جا به آن پایان می‌دهم و اگر سوالی پیش‌اید جواب می‌دهم.

می توانم بگویم افرادی را که در گذشــته در این‌جا بودند و هنـــوز هم هســـتند احســـاس می‌کنم. موجـــودات Reptilians، در ابتــدا به رم دســتور دادند تا به عنــوان دروازه‌ای در زمین و خارج از آن بــرای دیگر قســمت‌های کهکشــان کــار کنند. رم در ایتالیا به خــاطر ســرزمین آن انتخاب نشد بلکه دلیل آن حجم بسیار زیاد آب اطراف آن بـــود. به خـــاطر دارا بـــودن دریا در دو طـــرف آن و رودخانه‌ها، که امکان ساخت تونلهـای ابی زیرزمیـنی را فراهم می‌کرد که زیر رم حرکت می‌کرد.

تصویر دروازه با جهان‌های دیگر

دوره‌ی pisces (سمکتین) معنـای کـاملا متفـاوتی بـرای من دارد، آن Christ Conciousness (هشیاری مسیح) و دوره‌ی زمانی Reptilians را که امپراتوری خود را روی زمین به ارامی بنا می‌کنند نشـــلن می‌دهد. دوگـــانگی بسیار زیادی را می‌توان در شهر واتیکان احساس نمــود، حالا چرا می‌دانم چرا روح پیتر مقدس محــزون است.وی می‌گوید این راهی نیست که باید باشـد، جنبش مسـیح به خاطر تبـدیل کلیسـاها به نهادهـای سیاسی نبـود بلکه به خاطر حفظ حضور روح خدا در آن بود.

با نگــاه به شــهر واتیکــان و رم می‌تــوانم احســاس کنم شهرها روی شهرها دفن شـدند، شـاید حـتی دنیاها روی دنیاهـا، که حـالا شـروع به جسـتجوی انها می‌کنم. بنـای اولی که جذب آن می‌شوم St. Peter’s Basilica است.

در دیوار جنوبی St. Peter’s Basilica گذرگاه کوچکی را پیدا کردم که به نظر می‌اید زیر مرکز Basilica قـرار گرفته باشد. برای مـرده مقـبره‌ای با عمق دو لایه است. به نظر می‌رسد قبلا توسط مقامـــات کلیسا یا شـــهر کشف شده باشد. هنوز چیزی را حفاری نکرده‌اند. این‌جا هنــوز چیزهــای زیــادی وجــود دارند.تــاریخ رها شــده در کاسه‌های ســفالی زیر این مقــبره آثـــار باســتانی بت پرستی قرار گرفتند. ستارگان 6 سر ،تکه‌های پرده‌هـای منقوش کهنه، و فنجانهای نقـره‌ای تـیره بـرای نوشـیدن خـون حیوانـات و حـتی قربـانی انسـان‌ها. اسـتخوانهای کهنه‌ای را می‌بینم که به نظر می‌رسد اســـــتخوانهای حیوانات باشند و هنوز هم می‌تـوان بـوی اتش که صـدها سال قبل زیر ماه کامل می‌سـوختند را استشـمام نمـود. گهگاهی حـتی یک بچه‌ی بی‌گنـاه بـرای خـوش شانسی و موهبت‌ها تقدیم می‌شد. می‌تـوانم صـدای فریـاد انهـایی که در طی مراسم و ایین‌های باسـتانی بی‌کمک و لـرزان قربـانی می‌شـدند را بشـنوم. این آیین‌هـای شـیطانی در این مکــان هر مــاه دو بــار زیر نــور کامل مــاه برگــزار می‌شدند.گویی یک بنای باز مربعی بود که 25 پله منتهی به اتاق قربانی داشت.

می توانم حضور کسی را احساس کنم، نیمه انسان نیمه حیـــوان که ذبح را هـــدایت می‌کـــرد. ســـرش بزرگ‌تر از نسلهای امروزی است و چشم‌های سیاه و نافذ، ســینه‌ی عریان و روغنی دارد. پشتش کاملا سیاه و با مو پوشیده شـــده است. دست‌هایش بـــزرگ، انگشـــتانش بلنـــد، ناخنهایش نوک تیز هستند که مرا یاد چنگال می‌اندازد.

نیم تنه‌ی پـایین تصـویر کـاملا حیـوانی دارای خز اسـت، دارای رانهـای بـزرگ و برامـده و بـالای پاهـایش تـیره و چرمی است.این موجـود در تـیرگی این گـذرگاه در کمین است و لـرزش تونل را با انـرژی خفه کننـده پر می‌کند. انــرژی شــیطانی‌اش به ســوی انهــایی که نا اگاهانه از رویش رد می‌شوند جریان می‌یابد.

دخمه‌ها مکان زیرزمینی دفن برای مسیحیان بودند

شنیدم شـروع سـاخت این دخمه‌ها از قـرن دوم بـود، که بـرای خـدمات یـادبود مثل مراسم خاکسـپاری اسـتفاده می‌شـدند.این مکانهـای تـدفین اولیه بـرای نشـان دادن گورسـتانهای سـاده اسـتفاده می‌شـدند.دخمه‌ها دارای حداقل 4 طبقه هسـتند که سیسـتم بـزرگی از دالانها و تونلها و کریـــــدورهای متصل کننـــــده‌ی راهروها را با پلکانهای دارای شـیب تنـدرو باریک به هم وصل می‌کنند. اجســاد مردگــان با قطعــاتی که فکر کنم برشــهایی از دیـــواره‌ی ســـنگ خـــاره است در تورفتگی‌ها قـــرار می‌دادند.اجساد کاملا در کتـان پیچیـده می‌شـدند و بـرای خنثی بوی فساد به انها روغن پاشیده می‌شد و با لـوحی دارای حکــاکی نــام مــرده همچــون ســنگ قــبر ما مهر می‌شـدند. از دخمه‌هـایی با نـام “St. Callis” چیزهـایی شـنیدم. که به عنـوان زمین‌هـای تـدفین رسـمی بـرای اســقف‌های اول رم اســتفاده می‌شــدند و هم چــنین جــادوگرانی بودند که بــرای ارامش در مــرگ به همــان طریق اســقفها و پاگها رفتــار می‌شــدند.درون بــرخی دخمه‌ها، خویشاوندان مرده مصنوعات باسـتانی همچـون فنجانهای نقـره‌ای، لباسـهایی مـزین شـده با طلا و.. که مـورد علاقه‌ی وی بـود را کنـارش قـرار می‌دادند.بـوی

دخمه‌ها فرق می‌کرد. در اغب قسمت‌ها بـوی پوسـیدگی به مشام می‌رسـد، اما هر چند وقت بـوی روغن، عطر یا اسانسی را استشـــمام می‌کنم که به ارامی در اتـــاق پراکنه می‌شود. دخمه‌ها بسیار تاریک هسـتند و بـرخی از بازدیدکنندگان از شمع یا فـانوس بـرای عبـور از دخمه‌ها استفاده می‌کنند.

سیستم تونلها

در حال برگشت به بوستانها صدای هجوم اب از زیرزمین را شـنیدم. احسـاس کـردم تونلهـای زیرزمیـنی بـزرگی وجــود دارند که زیر شــهر واتیکــان و شــاید سراسر رو جریـان دارند.گفته می‌شـود یک نـژاد پیشـرفته سیسـتم تونلها را قرار داده است. این سیستم سرتاسر رم حــتی تا کوهســـــتانها بسط می‌یابد.دو دلیل بـــــرای تونلها و ابراه‌هــایی که در رو جــران دارند وجــود دارد. اولین به خاطر نژاد خزندگان بود که در اب سکونت داشتند. دومی برای حفظ انها از دشمنانشان که در هنگـام حمله جـاری می‌شد.هم‌چنین شـنیدم که تونلهـایی زیر شـهر واتیکـان وجود دارد که بین تما کلیسـاها به صـورت مخفیانه قـرار گرفتند و با ورودیهـــــای مخفی در کف قابل دسترسی هسـتند. این تونلها مکانهـای ملاقـات سـران کشـورها و رهــبران جهــان هســتند. از کلیساهای دیگر ورودیهــایی بــرای این دیــدارها وجــود دارد. اما یک ورودی در غــرب شهر واتیکان وجود دارد.

دامنه‌ی جستجوی تمام تونلها در رم بسیار وسیع است و چندین سفر به درون را می‌طلبد. بنـابراین می‌خـواهم تا تعدادی را جستجو کنم. تونلهل دارای عوق 5، 10، 20 و حتی 50 متر هستند. حتی برخی یک تا 2 مایل زیر زمین

امتـداد دارند.حـالا زنی را می‌بینم، حـداقل چـنین به نظر می‌رسد. لباس نقره‌ای متالیک به همـراه یک کلاه یا کلاه خود مثلـثی به تن دارد. ود در تغیـیر شـکل مـاهر است و پیش روی من به اشــکال مختلف ظــاهر می‌شــود. این احتمــالا زن ســیاه باشد که پشت مراسم‌های مــذهبی احساس کردم. فقط می‌توانم گوشت صـورتش را بـبینم که رنگ پریده به نظر می‌رسد. بقیه‌ی بدنش با موهـایش پوشیده می‌باشد. در هوا پرواز می‌کند و فکر می‌کنم مرا با حضـور خـود ازار می‌دهد. او از سـیاره‌ای دیگر می‌اید. در عــوض نیم مــایلی اســتخوانهای بــزرگی را می‌بینم. این‌ها استخوانهای حیوانـات نیسـتند بلکه غـول پیکـرانی هســتند که زمــانی روی این ســرزمین راه رفتند. بــرای شناخت بیشتر به استادیوم می‌روم.

استادیوم در رم

استادیوم قبل از حفاری

استادیوم در شهر واتیکـان نیست بلکه در رم اســت، این را در این‌جا ذکر می‌کنم چون فکر می‌کنم قسمت مهمی از تاریخ است.استادیوم به عنـوان حمـام خـون اسـتفاده می‌شد و بوی خون هنـوز هم این‌جا وجـود دارد. رومی‌ها عاشق جمع اوری در استادیوم بودند چون واقعا از مردن دیگران لذت می‌بردند. زیر میـدان نـبرد اصـلی سـلولها و گذرگاههایی برای انسان‌ها و حیوانات وجود داشتند.وارد زیرزمین استادیوم می‌شـوم. صـحنه سـازیهای مختلف و سلولهایی بـرای حیوانـات و زنـدانیان مـورد اسـتفاده به عنوان گلادیاتور وجود دارد. می‌تـوان فهمید که امـپراتور و مقامات عالی در بـالاترین نقطه‌ی دیـوار می‌نشسـتند، که به انها امکان دید خوب را می‌داد و ایمن‌ترین مکان در

برابر خطر بـود. گـاهی کف پر از اب می‌شد و نبردهـای دریایی ساختگی برای تفـریح اجـرا می‌شـدند. این امفی تـاتر عظیم بـرای وقـایعی بـود که رخ می‌دادند. نـبر گلادیاتورهـا، شـکار حیوانـات وحشـی، شـبه انسـان‌های عجیب و غـول پیکـران در این‌جا نمـایش داده می‌شـدند. اغلب نبردهـایی که رخ می‌دادند نبردهـای گلادیـاتوری و شکار حیوانات وحشی بود. بسیاری از حیوانات از افریقا اورده می‌شـدند. گاوهـای نر وحشـی، فیل‌هـا، پلنگ‌ها بسـیار بزرگ‌تر از انـدازه‌ای که امـروزه می‌بیـنیم بودند. این‌جا مکان بسیار مخوفی است می‌توان فهمید رومیـان باسـتان عقـده‌ی خـون داشـتند. هیجـان انها از تماشـای مردمی که مرد دیگری ،یا از تماشـای مـردی که حیوانـات بی‌گنـاه زیـادی را می‌کشد می‌اید. در این‌جا قتل کلمه‌ی مناسبی است.

نفوذ به عمق بیشتر زمین

قطعـاتی را می‌بینم که می‌توانند فقط سـفینه‌های فضایی باشند، این‌جا حدود یک مایل زیر رمین است. یک پایگـاه مرکـزی زیرزمیـنی بـرای انهـایی که از جهانهـای دیگر به این‌جا مسافرت کرده‌اند.احسـاس می‌کنم انـرژی دیگـری سـاکن در این منطقه وجـود دارد، یک انـرژی از فضا که احتمالا تمام سیستم‌های تونل را ساخت و حـتی تمام بناها واستادیوهای بزرگ را با نیروی جـادویی خـود برافراشتند. معتقدم که رم و شـهر واتیکـان در اصل یک ایسـتگاه فضـایی و دروازه‌ای بـرای انتقـال به جهانهـای دیگر یا خروج از انها بوده‌اند. من چیزی را پیـدا کـردم که به آن ”Mystery Froscoe می‌گویند. یک نقاشی 2000 ساله که باستانشناسـان را گیج کـرده است. انها به علت

سبک نقاشی سر در گم هستند. برای من دقیقا چیزی را که رم زمانی شبیه آن بود بیان می‌کند نه یک مدخل HE، بلکه یک ایستگاه فضایی. شما خودتان تصمیم بگیرید.

” سوالهای پرسیده شده از لسلی در مورد شهر واتیکان توسط onelight.com

به نظر می‌رسد در ابتـدا کلیسا بسـیار مقـدس بـود. اما توسط مردی که نقشه‌های زیـادی بـرای تبـدیل کلیسا به کرسی قـدرت جـان داشت مـورد نفـوذ قـرار گـرفت، که فکر می‌کنم از قرن 1500 شروع شد. این دوره‌ای است که این مــرد زنــدگی می‌کــرد. فکر می‌کنید این مــرد چه کسی باشد؟ نامی که شنیدم Loyola یا Loiola بود. این مرد هنگام جـوانی یک نـوع تصـادف یا بیمـاری داشت که وی را در بســتر نگه می‌داشت. در حین بهبــود کتابهــای بسیاری خواند.راهها و روشهای مجوسیان را یـاد گـرفت اما از بسیاری از طریقت‌های مختلف بیرون انداخته شد. از ساختمان راهبـان حـتی گروههـای مختلف شـوالیه‌ها. فکر می‌کنم اگر وی در طــریقت یک مــذهب به جــای رد شـــدن پذیرفته می‌شـــد، ما امـــروزه یســـوعیون را نداشتیم.وقتی 45 ساله بود یسوعیون را تاسـیس کـرد. بیشـتر مثل یک سـرباز به نظر می‌رسـید تا یک کشـیش. پاپ پل سوم را برای ایجاد طریقت یسوعی تا حدی تحت تاثیر قرار داد. طـریقت یسـوعی در سـال 1776 با خلق روشنفکران بسیار قدرتمند شد که آن را در جایگــاه نظر قـــرار داد. شـــوالیه‌های مالتا تا حـــدی با آن در ارتبـــاط هســتند. تکــرار می‌کنم که من فقط در مــورد یک گــروه ممتـــازی از مـــردم در راس این جوامع صـــحبت می‌کنم. بـــرای نمونه اغلب افـــرادی که فراماســونها از محـــرک

حقیقی پشت جامعه اگاه نیستند. همچون اغلب افراد که در کلیسا عبادت می‌کنند و از اعمـال سیاسی آن نا اگـاه هستند.فراماسونها که همراه با مردم شـهر و واتیکـان و Reptilians روشـنفکران را تشـکیل می‌دهند.بازیکنـان اصـلی در سلسـله‌ی کلیسا هسـتند. Reptilians این فرایند را به یک دلیل کنـترل می‌کنند. ایا نیـاز به انها در استفاده از منابع انسـانی بـرای اهدافشـان وجـود دارد؟ اول اجـازه دهید بگـویم که معتقـدیم انها با انسـان‌ها در طی تاریخ پرورش یافتند، بنابراین، Reptilians به چشم ما انسان هستند. به نظر می‌رسد که انها می‌توانند تغییر شکل دهند تا به شکلی که می‌خواهند دیـده شـوند.بشـر، حیوان و ... هدف نهـایی انها تکمیل کنـترل جهـان است. NWO انسـان‌ها در چـرخه‌ی زنـدگی فقط یک دندانه شده‌اند، که به عنوان زنبورهـای کـارگر بـرای حمـایت از این سازمانها کار می‌کنند.هم چـنین می‌تـوانم بگـویم که این یک بازی شـطرنج عـالی، یک جنگ معنـوی اسـت، که نتیجه هنـوز مشـخص نیست. آن فقط به تـوده‌ی مـردم بستگی دارد. فکر می‌کنم اغلب افراد در جهان در حـالت هیپنوتیسـمی زنـدگی می‌کنند و حـتی دیگر نمی‌دانند چه چـیزی واقعی است. این می‌تواند از هر طـریقی چـون تلویزیون، موسیقی، تبلیغـات، حـتی سـمبلهایی که روی مغز کـار می‌کنند تا افـراد را خوشـنود نگه‌دارند. اما جادوگران کمی وجود دارند که همچون اسـقف‌ها و پاپها با احترام روانه‌ی دیار مـرگ می‌شـوند. ایا این‌جـادوگران را قـدرت دارانی می‌دانید که در اختیـار روحـانیون وقت قـرار گـرفت؟ ایا انها از نظر مقـام بـالاتر از روحـانیون بودند؟ هر کسی زمانی به طـریقت مجوسـیان دسترسی داشت.مطـالب سـری بـرای مطالعه در دسـترس بودند و

اگر کسی می‌خواست تا در جریـــان هر فرایند طـــولانی موهبت‌های محرمانه قرار گیرد، اطلاعات انجا بودند. اگر فــردی می‌دانست با اداب مــذهبی خــود از طریق فرایند اموزشی خاص قادر کشف خدا هستند.چـرا انها به کلیسا نیاز دارند؟این دلیل تفتیش مذهبی بود، خــرابی کارهــای سری رخ داد بنابراین فرد توانایی توسـعه‌ی موهبت‌هــای معنوی را توسط خود نداشــت، بــدون آن توانــایی انها به کلیسا به عنوان یک رابط بین انها و خدا و می‌کنند. برای پاسخ به ســوال شــما، نــیرو در یک زمــان در دســترس همگان بود. آیا آن‌ها در روحــانیون این نیروها را توسـعه دادند؟ نه. افــرادی بودند که با موهبت‌ها و اســتعدادهایی متولد می‌شوند، یا از طریق یک ســری تشــریفات در انها توسعه می‌یــافت. می‌خــواهم بگــویم که هر چــیزی دو رو دارد. پس قدرت مجوسیان را می‌توان در راه خــوب یا بد به کار برد.وی ملبس به لباس نقره‌ای با کلاه یا کلاه خود است. وی در تغیــیر شــکل مــاهر است و پیش روی من با اشکال مختلف ظاهر می‌شود. در هــوا پــرواز می‌کند و با حضورش مرا ازار می‌دهد. وی از سیاره‌ی دیگــری میاید. وی از کدام کهکشان می‌تواند باشد؟ با تغییر شکل به چه شکلهایی در می‌ایــد؟ ایا اولادی دارد؟تصــور می‌کنم زنی است که در کهکشــان ســرگردان است. مکــان خاصی را نشــنیدم. اگر بــدون عمر معین نباشد فکر کنم کــاملا پــیر است. اما ظاهری بسیار جــوان دارد و 30 ســاله به نظر می‌اید. می‌توان به شکل حیوان یا انسان در اید.

فکر می‌کنم شــکلی که من از او دیــدم شــکل اصــلی‌اش باشد. فکر کنم اولادی داشــته باشــد، اما فکر کنم بــرای دیگــران کارهــایی انجــام می‌دهد تا فرزند داشــته باشــند. احتمـــالا از طریق آدم ربـــایی یا زن در حـــال لقـــاح

هیپنوتیسم قرار می‌گیرد. پس زن فکر می‌کند که توسط دیگری باردار شد.از کجا می‌داند؟ در سفرهایم گفتم که در گذشته راهبان برای تولیدمثل استفاده می‌شدند، آن را در گزارشم از قلم انداختم. دوباره، چه کسی می‌داند؟ یک راهب هرگز سقط جنین نمی‌کند، حیای خود را تقسیم نمی‌کند، می‌تواند تن حامله‌ی خود را زیر جامه‌اش پنهان کند و بچه به اسانی بعد از تولد داده می‌شود. دوست دارم ذکر کنم که احساس کردم مرا ازار می‌دهد، با من بازی می‌کند چون می‌توانستم بعد درونی‌اش را ببینمو این را به خاطر تجربه می‌گویم که در حین کار روی این گزارش کسب کردم. من در کمال ارامش در اتاق نشیمن خود نشسته بودم، روح مردی وارد شد و به صورت فیزیکی به من حمله کرد. من به گذشته برگشتم، چون این مرد هنوز زنده است و هم چنین چون در سفرم با وی برخورد نکرد. حمله ناچیز بود و توانستم روحش را از خانه‌ام بیرون کنم. این تجربه برای من تکه‌ی گمشده برای سوال بعدی بود. این افراد چگونه با چیزی که انها انجام می‌دهد دور می‌شوند؟ چرا مردم از چیزی که واقعا در جهان رخ می‌دهد اگاه نیستند؟

چون افراد دارای نیرو می‌توانند در جهان نا مریی حرکت کنند، انها در رفتارهای روانی ماهر هستند.انها اساتید تغییر قیافه هستند چون هنر جادوگری را می‌داند و از مهارتهایش در جهت بدی و شر استفاده می‌کنند. معمولا هنگامی که مسافرت نجومی را اغاز می‌کنم فقط یک یا دو تماس می‌گیرم.منظورم این است که فقط افرادی که با انها تماس می‌گیرم می‌دانند که انجا هستم. اما نیروهایی که می‌دانست در شهر واتیکان هستم، یا

فردی که نمی‌دانست هرگز این کار را نمی‌کرد، ظاهرش تایید می‌کرد چـیزی که من دیـدم حقیقت داشت. در غـیر اینصورت حمله‌ای انجام نمی‌گفت.

سلیمان نبی یا شاه سلیمان؟!

بسم الله الرحمن الرحیم

شیطان گفت:ای خدای من، چون تو مرا گمراه کردی من نیز در زمین (باطل) را در نظرشان زیبا جلوه میدهم وهمه را به سمت گمراهی میکشانم به جز بندگان پاک و (مخلص) و برگزیده‌ی تورا. الحجر/ قرآن کریم / آیه‌ی 39

و پیروی کردن سخنانی را که (دیوان) و شیاطین در ملک سلیمان (به افسون و جادوگری) میخواندند، و هرگز سلیمان (با به کار بردن سحر به خدا) کافر نگشت و لکن شیاطین کافر شدند که سحر به مردم می‌آموختند و آن‌چه را که بر دو فرشته‌ی‌هاروت و ماروت در بابل نازل شده بود پیروی کردند. در صورتی که آن دو ملک به هیچ کس چیزی نمی‌آموختند مگر آن‌که به او می‌گفتند که کار ما فتنه و امتحان است، مبادا کافر شوی. اما مردم از آن دو ملک چیزی را که ما بین زن و شوهر جدایی افکند می‌اموختند. البته به کسی زیان نمی‌رساندند مگر انکه خدا بخواهد. و چیزی که می‌آموختند به خلق زیان میرسانید و سود نمی‌بخشید و محققا می‌دانستند که هر که چنین کند، در عالم آخرت هرگز بهره‌ای نخواهد یافت و آن‌ها به بهای بدی خود را فروختند، اگر می‌دانستند. سوره‌ی بقره / آیه‌ی 102

در این قسمت میخواهیم پایه‌های دروغی بزرگ را اندکی بیشتر توضیح دهیم تا حقیقت مطالبی که قبلا گفته شده و سایر مطالب که در ادامه خواهید خواند راحت‌تر آشکار گردد. آیا میدانید اهمیت آیه‌ی بالا در چیست؟! بیست سال پس از تسخیر اورشلیم، مسجد

قبه السخره به تصرف گـروهی از راهبـان جنگجو در آمد یعنی گروه شـوالیه‌های معبد. در اورشـلیم آن‌ها هر روز بیشتر از تعالیم مسیحیت منحرف می‌شدند و آموزه‌هـای مخفی کابـالا را فـرامی گرفتنـد، کابـالا همـانطور که میدانید نـوع قـدیمی جـادوی یهـودی است. یهودیـان این آموزه‌ها را از مشرکان مصر باستان در طول تاریخ برداه داری فراعنه اموخته بودند و آن را در زمـان بخت النصر در بابل نیز توسعه دادند.

به نظر شما چرا امروزه این همه تفاوت در میـان ادیـان می‌بیـنیم؟! چـرا وحـدت و یگـانگی در میـان ادیـان خـدا پرست وجـود نـدارد؟! اگرچه ادیـان یکتا پرست توسط انسـان به وجـود نیامده‌اند اما همه‌ی آن‌ها تحریف شده‌اند.بیایید سـفری به تـاریخ ادیـان یکتا پرست داشـته باشـیم تا بفهمیم آن‌ها چگونه مـورد تحریف قـرار گرفته‌اند و ریشه‌ی این تفاوت‌ها در کجاست! بیایید با دین یهود و کتاب مقدس تورات شروع کنیم.

پادشـاهی یهودیـان توسط بخت النصر “The Nebuchadrezzar”ـ نـابود شد. پادشـاهی بابل آن‌ها را در سـرزمین مقـدس شکست داد و حکـومت پادشـاهی آن‌ها را متلاشی کرد و پادشاهی بابل بسیاری از آن‌ها را به عـراق و بابل بـرد از همـان موقع بـود که یهودیـان واقعی از دین واقعی خـدا جـدا شـدند. و تحت تـاثیر حکومت دیکتاتوری و ستمگر بابل قرار گرفتند.

از آن‌جا بـود که بسـیاری از تحریفـات در دین موسی (ع) به وقـوع انجامید وهمه‌ی این اتفاقـات در بابل (Babylon) رخ داد. کتاب تلمود در بابل نوشته شد. جالب است بدانید کتـاب تلمـود توسط 70 خاخـام که در بابل

بودند نوشــته شد و اکنــون این کتــاب قــانون و کــانون مرکزی دین یهود است!!

آن‌ها تورات را ترک کردند و از تلمود پیروی کردند یعــنی پــیروی از کتــابی که خاخام‌هــایی آن را نوشــتند که تحت تــاثیر حکــومت و محیط بابل بودند. بهــتر است بدانید که هدف از تلمود طرحهایی برای احاطه بر اورشلیم و معبد سلیمان بود. هدف آن‌ها به مقدار بسیار زیادی به اهداف و اســاس انجمن‌هــای مخفی وابســته بــود. در حالیکه سلیمان نبی از اعمال شیطانی انها مبرا است.

قابل توجه شــما که اولین کسی که بنــای مســجد و پایگاهی برای عبادت خــدا برپا کــرد یعقــوب علیه السلام بــود. یعقــوب پیــام‌آور خــدا بــود درست همــانطوری که سلیمان نبی بــود.بنــای "معبد ســلیمان "در واقع مســجد بود نه یک معبد. سلیمان نبی بنای مســجدی را گذاشت و آن‌جا را در طــول دوران حکــومتش توســعه داد. با وجــود این‌که تمــامی پیــامبران حقیقت آمــدن پیــامبران آینــده و کتب مقدسشان را درزمان خویش به مردمشــان معــرفی و تایید کرده بودند ولی باز هم رهبرانی فاسد با حقیقت مبارزه کردند.

وهنگامی که فرستاده‌ای از سوی خــدا به سراغشــان آمد در حالی که با نشانه‌هایی که در نــزد آن‌ها بــود مطــابقت داشت جمعی از آنان که دارای کتــاب بودند کتــاب خــدا را پشت سر انداختند گــویی که اصلا از آن خــبری ندارند.. آیه‌ی 1 / سوره‌ی بقره

وقــتی رســول خــدا آمد آن‌ها نمی‌خواســتند از او پــیروی کنند. پس آن‌ها از چه چیزی پیروی میکردند؟! قابل توجه

دوستان ماجراجوی امروز آن‌ها از آن‌چه شیاطین در عصر سلیمان بر مردم میخواندند پیروی می‌کردند. به این معنی که شیاطین در زمان حضرت سلیمان به مردم سحر و جادو می‌آموختند، این امر مختص زمان حضرت سلیمان نیست قبل از آن نیز وجود داشت. درست مانند امروز یعنی قرن 21 السدی می‌گوید سلیمان نبی فهمید که شیاطین به مردم سحر وجادو می‌آموزند بنابراین تمامی دستورالعمل‌ها و کتابهایی که پیرامون ارتباط و آیین‌ها نوشته شده بود را جمع آوری کرد و آن‌ها را از شیاطین و مردم گرفت و قانونی را میان مردم گذاشت که هرکسی که سحر وجادو بیاموزد، انجام دهد یا آموزش دهد. اعدام خواهد شد.

سلیمان نبی تمامی آن کتاب‌ها را جمع آوری کرد و مدفون نمود، عده‌ای میگویند که او کتاب‌ها را در زیر تخت خود مدفون کرده است. به نظر شما جالب نیست که از طرح‌های اصلی انجمن‌های مخفی امروز که بسیاری از به اصطلاح حامیان دموکراسی در آن عضو هستند این است که معبد سلیمان را احیا کنند؟! بدانید که احیای معبد سلیمان و حفاری‌های نزدیک مسجد القصی برای دستیابی به گنج مدفون شده است. و آن‌ها تا زمانی که به هدف خود نرسند به هیچ وجه دست نخواهند کشید.

فلسطین مهم‌ترین قسمت از توطئه‌ی جهانی است و آرام آرام برای ظهور دجال ضد مسیح آماده می‌شود. بسیاری از شما حتی مسجد الاقصی را نمیشناسید!! دوستان عزیز این تصویر که در زیر می‌بینید مسجد الاقصی نیست، این قبه الصخره است ولی همواره شما

این تصـویر را نمـاد مسـجد الاقصی میدانید. غـیر از این است؟! میدانید چـرا؟! چـون ما تحت کنـترل هسـتیم.این کنــترل است که شــما اینگونه فکر کنید به خــاطر این‌که زمانی که مسجد خراب شد حتی متوجه هم نشویم.

مجمــوعه‌ی حــرم قدسی شــهر بیت المقــدس، یکی از مبــارک‌ترین و مقــدس‌ترین مکان‌هــای دنیا می‌باشد و از نظر تقــدس، در بین ادیــان الهی (اســلام، مســیحیت و یهــودیت) مقــام والایی دارد. این مجمــوعه‌ی مبــارک، از بخش‌های مختلفی تشکیل شده است که شناخت آن‌ها ما را در ادامه‌ی بحث، یاری می‌کند:

A) مسـجد الاقصی مسـجد مبـارکی است که قبله‌ی اول مسـلمین می‌باشد. این مسـجد مبـارک، از ارزش بسـیار والایی در دین اسلام برخوردار است و بسیاری از وقـایع آخرالزمان، از جمله قضیه‌ی فتح قـدس در زمـان ظهـور حضــرت مهــدی (عج)، به این مســجد مبــارک مربــوط می‌شود. گنبد این مسجد، سبز رنگ است.

B) مسـجد قبة الصـخرة نـیز از اهمیت فـراوانی در دین اسلام برخوردار اسـت؛ زیـرا مـرحله‌ی دوم سـفر پیـامبر گــرامی اســلام (ص) در شب معــراج و عــروج ملکــوتی ایشــان از زمین به آســمان، از این مســجد مبــارک آغــاز شــده است. بــدین تــرتیب این مســجد نــیز از دیــدگاه مسلمانان بسـیار مقـدس است. گنبد این مسـجد، طلایی رنگ می‌باشد.

وظیفه‌ی ماست که این تفاوت‌ها را پیـدا بـدانیم. دوست عیز کسانی که جهان امروز را کنترل می‌کنند بسیاری از چیزهــای دروغ را به شــما زیبا جلــوه می‌دهند که وقــتی

میخوانید یا می‌بینید چنـان محو میشـوید که وقـتی کسی از شما سوالی کـرد یا مخالفتـان چـیزی گفت محکم و با تمــام قــدرت ســرکوبش میکنید. دوست من که تمــامی مطــالب وبلاگت مهندسی شــده بــرای فــریب جوانــان ایرانیست، شاید خود هم ندانی ولی چشمانت را باز کن.

البته علاوه بر این دو مسجد مبارک، قسمت‌های مقــدس بســـیاری در حـــرم قدسی وجـــود دارند که شـــامل سـقاخانه‌ها، گلدسـته‌ها و ... می‌شـوند، اما هیچ کـدام از آن‌هــا، در نظر مســلمانان همانند دو مســجد یــاد شــده نیسـتند و این دو مسـجد، ارزش بسـیار بـالاتری دارند.در هر حـــال، مســـجد اصـــلی منطقه‌ی حـــرم قدســـی، مسجدالاقصی است و این مســـجد است که قبله گـــاه اولیه‌ی مسلمین بوده و در آخرالزمان نیز توسط حضـرت مهدی موعـود (عج) و یـارانش، آزاد می‌گـردد. از دیـدگاه اسـلام، مسجدالاقصی توسط حضـرت آدم (ع) بنا نهـاده شد. سپس حضـرت ابـراهیم (ع) و نـیز حضـرت سـلیمان (ع) این معبد را بازسازی کردند. (در واقع بنـای مقدسی که در اورشلیم (بیت المقدس) به دست حضرت سـلیمان (ع) ساخته شـد، مسـجد الاقصی بـود، نه معبد دروغین و کـــذایی ســـلیمان.)بعد از فتح بیت المقـــدس به دست مسـلمانان، مسجدالاقصی به دفعـات توسط مسـلمانان بازسازی، و مسجد مقـدس قبة الصـخرة نـیز به مجموعه بناهای حرم قدسی اضافه شد.اکنون در مجموعه‌ی حـرم قدسی شهر بیت المقدس، دو مسجد مبارک قبة الصخره و مسجدالاقصی با فاصله‌ی بسـیار کمی از یک‌دیگر واقع شده‌اند.

اما مجمـوعه‌ی حـرم قدسی نـیز، از تعـرض فـرهنگی فراماسونری و صهیونیسم در امان نمانده است. یکی از ترفندهای بسـیار کـثیف سـران فراماسـونری در جهت تعـرض فـرهنگی به مجمـوعه‌ی حـرم قدسی و انجـام اهداف آخرالزمانی خود، معـرفی مسـجد قبة الصـخرة به جـای مسجدالاقصی است. مسـجدی که امـروزه تمـام مسلمانان به عنوان مسجد الاقصی می‌شناسند، در واقع مسـجد قبة الصـخرة است که مسـجدی با گنبد طلایی می‌باشد. حـتی همه‌ی شـبکه‌های تلویزیـونی هم همین اشتباه را مرتکب شده و تصویر مسجد قبة الصخره را به جـای مسـجد الاقصی نشـان می‌دهند. البته رادیو و تلویزیون کشـورهای اسـلامی تا حد زیـادی در این زمینه بی‌تقصـیرند؛ زیـرا رژیم صهیونیسـتی که کنـترل شـهر مقدس بیت المقدس را در دست دارد، به فیلمـبرداران و عکاسـان، تنها اجـازه‌ی تصـویر بـرداری از مسـجد قبة الصخرة را می‌دهد و از فیلم بـرداری و عکس بـرداری از مسـجد الاقصی ممـانعت می‌کنـد؛ به همین دلیـل، عکس‌های کمی از مسجد الاقصی در دست می‌باشد.

حال سوال اصلی این است که هدف واقعی ماسـون‌ها و صهیونیست‌ها از معـرفی مسـجد قبة الصـخره به جـای مسجد الاقصی چیست؟

همان طور که در سطور بـالا ذکر شـد، بنـای مقدسی که در اورشلیم (بیت المقدس) به دست حضرت سلیمان (ع) سـاخته شـد، مسـجد الاقصی بـود، نه معبد دروغین و کـذایی سـلیمان. حضـرت سـلیمان (ع) که بنا به گفته‌ی قـرآن پیـامبر خـدا بودنـد، مسـجدی که توسط پیـامبران پیشـین سـاخته شـده بـود (مسجدالاقصی) را بازسـازی

نمودند. این دیـدگاه مسـلمانان دقیقـاً بر خلاف دیـدگاه یهودیان و مسیحیانی است که معتقدند حضـرت سـلیمان (ع)، معبد سـلیمان (نه مسـجد الاقصی) را سـاخته‌اند. (مطمئناً این ادعـای یهودیـان و مسـیحیان را که حضـرت سـلیمان (ع) معبد سـاخته‌اند نمی‌تـوان پـذیرفت؛ زیـرا اجداد بزرگوار پیـامبر خـدا حضـرت سـلیمان (ع) از جمله حضرت آدم (ع) و حضـرت ابـراهیم (ع) و ... که آن‌ها نـیز پیـامبر بودنـد، مسـجد سـاخته‌اند. حـال چگونه می‌تـوان پـذیرفت که حضـرت سـلیمان (ع) بر خلاف اجـداد مبارکشان معبد ساخته اند؟ البته لازم به ذکر است که ما در این‌جا قصد نـداریم تا صـرفاً بین لفظ مسـجد و معبد تفاوت قایل شویم، بلکه تلاش می‌کنیم تا بین مفـاهیمی که این نامگـذاری‌ها به دنبـال خـود دارنـد، افـتراق بگـذاریم.)همـان طـور که ذکر کـردیم، بر خلاف دیـدگاه مسـلمانان دربـاره‌ی حضـرت سـلیمان (ع)، یهودیـان و فراماسون‌ها که به حضـرت سـلیمان (ع) تهمت کفر زده و او را جـادوگر و بت پرست می‌داننـد، ادعا می‌کنند که ایشـان در شـهر اورشـلیم (بیت المقـدس) یک معبد سـاخته‌اند. به همین دلیل در دیـدگاه آخرالزمـانی ماسـون‌ها و یهودیـان و اوانجلیکال‌هـا، تخـریب مسـجد الاقصی و سـاخت معبد سـلیمان، یک عنصر کلیـدی می‌باشد

در مـورد دیـدگاه ماسـون‌ها دربـاره‌ی معبد سـلیمان، باید گفت که دیدگاه آنان، به راحتی قابل پیش بینی است. از دیدگاه آنان، سلیمان یک جـادوگر و بت پرست و ماسـون اعظم بوده و معبد اورشلیم را برای بت‌ها سـاخته است. آن‌ها که به شیطان پرستی (Satanism) و عقاید جاهلی (Paganism)ـ اعتقـاد دارنـد، تلاش می‌کنند تا مسـجد

الاقصی را به عنوان یک پایگاه خداپرستی نابود نمایند، و معبد کـذایی سـلیمان را به عنـوان نمـاد جهـانی الحـاد و کفر برپا کنند تا به خیال خام خـود، مـرگ ادیـان را بـدین وســـیله جشن بگیرند.اما دیـــدگاه ســـران یهودیـــان و اوانجلیکال‌ها دربـاره‌ی معبد سـلیمان یک دیـدگاه موذیانه اسـت؛ آن‌ها ادعا می‌کنند که قبل از بازگشت مسـیح (ع) باید مســجد الاقصی تخــریب، و معبد ســلیمان ســاخته شودطبق ادعای آنان، معبد دروغین سلیمان در نـزد خـدا بسیار مقدس اسـت؛ اما این سـخنان آنـان ادعـایی بیش نیست؛ زیرا خود یهودیـان و نـیز حامیـان سرسـخت آنـان (اوانجلیکال‌ها)، به حضرت سلیمان نبی (ع) تهمت کفر و الحـــاد می‌زنند و وی را جـــادوگر و بت پرست می‌دانند. موید این سخن، مطالبی است که در تورات تحریف شده درباره‌ی حضرت سلیمان (ع) گفته شده است.

در تـورات تحریف شـده در بـاره‌ی حضـرت سـلیمان (ع) سخنان ناروایی ذکر شـده است.با این اوصـاف، آنـان که حضـرت سـلیمان (ع) را جـادوگر و بت پرست می‌داننـد، چگونه می‌توانند معبـدی را که یک فـرد بت پرست (البته از دید آنان) ساخته اسـت، مقـدس بداننـد؟ چگونه ممکن است بنـایی را که به دست یک کـافر (البته از دید آنـان) ساخته شده اسـت، زمینه سـاز ظهـور منجی آخرالزمـان بدانند؟

این مســاله نشــان می‌دهد که ادعــای ســران یهــود و اوانجلیکال مبـنی بر سـاخت معبد سـلیمان بـرای تسـریع بازگشت حضرت مسـیح (ع)، ادعـایی بیش نبـوده و آن‌ها قصد دارند تا معبد شـیطانی و الحـادی که قرن‌ها قبـل، کاهنان و اشراف یهودی ساخته بودند و آن را به حضـرت

سـلیمان (ع) نسـبت می‌دادنـد، از نو برپا کنند. در واقع باید گفت که هدف آنان نیز با هـدف ماسـون‌ها مشـابهت داشته و به صورت موذیانه تلاش می‌کنند تا کفر و الحـاد را جانشین ادیان الهی نمایند.

همان طـور که ملاحظه فرمودیـد، فراماسـون‌ها، سـران یهودیـان و سـران اوانجلیکال‌ها تلاش می‌کنند تا هرچه سریع‌تر مسجدالاقصی را تخریب نمـوده، و معبد دروغین سـلیمان را به جـای آن بازسـازی کنند تا بـدین وسـیله بتوانند تحقق نیات پلیدشان را جشن بگیرند.

آن‌ها به منظور تسـریع در امر تخـریب مسـجد الاقصی و سـاخت معبد سـلیمان، تلاش کرده‌اند تا توجه جهانیـان و بـالاخص مسـلمانان را از مسـجد الاقصی دور کنند و دور از چشم جهانیـان، به اعمـال شـیطانی شـان بپردازند که متاسـفانه در این امر بسـیار موفق بوده‌اند. معـرفی مسـجد قبة الصـخره به جـای مسـجد الاقصی نـیز به این منظـور صـورت گرفته است تا نسل جـوان مسـلمان، مسجد الاقصی را به درستی نشناسند و فراماسـون‌ها و صهیونیست‌ها بتوانند بـدون هیچ گونه مـزاحمی و به دور از هر گونه هیاهو، به تخریب مسجدالاقصی بپردازند.

یک مثـال مهم در این رابطـه، حفاری‌هـای اخـیر (مطلب مربـوط به 3 سـال قبل می‌باشد) صهیونیست‌ها در محدوده‌ی حرم قدسی می‌باشد:

با آغـاز سـال 2007، فراماسـون‌ها و صهیونیست‌ها که خـود را در نـزدیکی تحقق اهـداف آخرالزمانیشـان می‌دیدنـد، شـروع به تخـریب بـاب المغاربة نمودند تا با دستکاری این بخش از حرم قدسـی، مسجدالاقصی را که

در مجـــاورت آن واقع شـــده است تخـــریب نمایند که متاسـفانه این کـار آنـان در حـال حاضر نـیز ادامه دارد. معرفی مسجد قبةالصخرة به جـای مسجدالاقصـی، کمک شایانی به صهیونیست‌ها در جهت اهداف پلیدشان نموده است؛ به نحوی که باعث شده است تا عـده‌ای از جوانـان مسلمان، ندانند که دسـتکاری بـاب المغاربة چه ارتبـاطی به مسجد الاقصی دارد. باب المغاربة دقیقـاً در مجـاورت مســجد الاقصی بــوده و حــتی به آن متصل اســت، اما مســجد قبة الصـخرة با بـاب المغاربة کم و بیش فاصـله دارد.

اما جوانـان مسـلمانی که در رسـانه‌های جمعی همـواره تصـویر مسـجد قبة الصـخرة را به جـای مسـجد الاقصی ملاحظه می‌کنند، احتمـالاً دچـار اشـتباه می‌شـوند. بـدین ترتیب که، جوانان مسلمان ممکن است با خــود فکر کنند که دسـتکاری بـاب المغاربـة، تـاثیری در مسـجد الاقصی ندارد؛ زیرا از دید آنان مسجدی که در وسط تصویر فــوق اسـت، مسـجد الاقصی بـوده و با بـاب المغاربة فاصـله‌ی زیـــادی دارد! حـــال آن که این جوانـــان به دلیل مکر صهیونیست‌ها، اشـتباهاً مسـجد قبة الصـخرة را به جـای مسجدالاقصی می‌پندارند.

متاسفانه حیله‌ی صهیونیست‌ها تا حـدودی موفق بـوده و آنـان توانسـته‌اند توجه مسـلمانان را از مسـجد الاقصی دور کنند و بــدین تــرتیب، در ســال 2007 به بهــانه‌ی اکتشافات باستان شناسی در محـدوده‌ی بـاب المغاربـة، سعی در تخریب پایه‌های مسجد الاقصی نمودند. آن شـاء الله که با مجاهدت مسلمانان آزاده، خداوند دست آنان را از این مسجد مبارک کوتاه کند. بنـابراین همـان طـور که

ملاحظه فرمودید، معرفی مسجد قبةالصخرة به جای مسجدالاقصی، توطئه‌ی فراماسون‌ها و صهیونیست‌ها بوده و آن‌ها از این حربه به منظور تخریب آسان‌تر مسجد الاقصی و اجرای اهداف پلیدشان در آخرالزمان بهره برده‌اند. پس وظیفه‌ی ما است که به اطلاع رسانی پرداخته و نقشه‌های پلیدشان را ناتمام بگذاریم.»

بدانید که ویرانی این مسجد یکی از نشانه‌های ظهور است.

هیکل سلیمان نیز از سال‌ها پیش توسط گروههای تندرو یهودی صهیونیست ساخته شده است و تنها منتظر تخریب مسجد الاقصی هستند تا آن را به مکان مسجدمنتقل نمایند. ماکتهای ساخته شده هیکل در موزه‌های مختلف در سرزمین‌های اشغالی موجود است و در موزه‌ای در مقابل مسجد الاقصی نیز این ماکت وجود دارد و هیکل اصلی نیز ساخته شده و تنها انتقال آن به مکان مسجد الاقصی باقی مانده است.

یکی از کنیسه‌هایی که درست در زیر مسجد الاقصی ساخته شده. باور آن سخت است.

کتابخانه‌های زیر مسجد الاقصی

بخشی از تونلهای حفر شده در زیر مسجد الاقصی

فرو رفتن بخشهایی از حیاط مسجد الاقصی

نمایی از معبد (هیکل) سلیمان که در محل مسجد الاقصی ساخته می‌شود

نقشه هیکل بر اساس تـورات که در سـال 1584 میلادی توسط کریستیان وان ادریشم رسم شده

سیاره دوازدهم یا ذکریا سیتچین دروغ‌گو؟!

خوانندگان کتابهای ذکریا سیتچین Zecharia Sitchin مخصوصا کتاب "دوازدهمین سیاره" حتما با تصویر این لوح گلی آشنا هستند.

اسم این لوح استوانه‌ای شکل VA243 است.این نام گذاری بدان علت است که این قطعه ،قطعه شماره 243 در موزه Vorderasiatische در برلین می‌باشد.

این لوح گلی نقش اصلی و کلیدی را در نظریه سیتچین ایفا می‌کند.او در نظریه خود ادعا می‌کند که سومریان باستان ساکن بین النهرین دانش فو ق العاده پیشرفته‌ای از اجرام سیاره‌ای و سیاره‌های منظومه شمسی را در آن زمان داشته‌اند. در نظریه ایشان ادعا می‌شود که این دانش عظیم توسط موجودات فضایی به سومریان داده شده بود.سیتچین این موجودات و مسافران فضایی را همان خدایان انونکی Anunnaki در اسطوره‌های سومری می‌داند.

در بالا این لوح تصویری وجود دارد که سیتچین درباره آن ادعاهای خود را مطرح می‌کند.در این تصویر خورشید دیده می‌شود که با یازده جسم کروی احاطه شده است.سیتچین ادعا می‌کند که مردم باستانی در عهد سومریان خورشید و ماه را جزو سیارگان در نظر می‌گرفتند.و سریعا با این فرض خود استنباط می‌کند که بنابر این تعداد سیارات منظومه شمسی به دوازده سیاره بالغ می‌شود.اولا چرا باید سومریان که بقول سیتچین علم نجومی خود را از انونکی گرفته بودند،چنین سوتی بزرگی بدهند.

انوناکی و فضانوردان باستانی و خـالقین ما انسـان‌های هوشـــــــــمند ،لا اقل باید زودتر از کوپرنیک و گالیله از واقعیت ماجرا با خبر بوده باشند.ولی فرض کنیم که این را هم بتـوان نا دیـده گـرفت.خـوب ما در حـال حاضر نه ســیاره را می‌شناســیم و اگر مــاه و خورشــید را هم بحسـاب آوریم،پس با این اسـتدلال آقـای سـیتچین باید سیاره دیگری نـیز در مـاوراء پلوتوPluto نـیز باشد.البته هیچ عقل ســـلیمی این احتمـــال که منظومه شمسی سـیاره یا سـیاره‌های دیگـری را نـیز داشـته باشـد، رد نمی‌کند ولی با این ادعاها و آمیختن اطلاعـــات درست و تفسیرهای غلـط، ایشـان در نهـایت نتیجه گـیری عجیـبی می‌کنند.

این‌که ما انسـان‌های هوشـمند دوپا ،مخلـوق آزمایشـات ژنتیکی این فضانوردان باستانی هستیم.عین ادعای فون دانکن و عین ادعـای رائیل شـیرین عقل.(در کل یعـنی: خدا کشک. احتمالا با ظهور مجدد این خدایان باستانی در 2012 باید به پرستششان نیز مشغول شویم؟!!)

البته بـرای کسـانی که از باسـتان شناسی و اسـطوره شناسی اطلاعـاتی ندارند و در ضـمن به اقتضـای روحیه جـوان و مـاجراجو طلب خـود، مایلند اینگونه داسـتانها واقعیت داشته باشد ...ادعاهای چنین افرادی بسیار اغوا کننـده و فـریب دهنـده خواهد بـود.سـیتچین نتیجه گـیری می‌کند که خـوب حـالا که سـیاره دوازدهمیـنی هم هست ،حتما آن همـان نیبـیروNibiruست. همـان سـیاره‌ای که سـکونتگاه خـدایان سـومری بـوده و در متن‌ها و الـواح سومری از آن نام برده شده است.

او در ادامه نتیجه گیریهای خـود اسـتدلال و تلاش زیـادی می‌کند تا نشـــان دهد که نیبـــیرو (ســـیاره دوازدهم) هر 3600 ســال در گــردش خــود به دور خورشــید به زمین نزدیک می‌شـود.و پـیروان و علاقمنـدان نظریه او نـیز بر این باورند که این نـــزدیکی مجـــددا و بـــزودی اتفـــاق می‌افتد.,2012برخی از علاقمندان نظریات سـیتچین این ســیاره نیبــیرو را، ســیاره ایکس Planet X نــیز نــام نهاده‌اند.

آیا سیتچین راست می‌گوید؟

درکلیات یا در جزئیات؟

آیا واقعا Nibiru سیاره دوازدهم منظومه شمسی است و بزودی باز می‌گردد؟

آیا لوح VA243 این فرضیه را تائید می‌کند؟

متاسفانه بـرای تمـام علاقمنـدان نظریـات سـیتچین باید این را بگــوییم که پاسخ به تمــام ســئوالات فــوق ”نه“ است. در این مقاله تمرکز خــود را بــروی لــوح VA243 می‌گذاریم. آن شا الله اگر فرصـتی بـاقی بـود و مجـالی دست داد ،از دیــدگاه‌های دیگــری نــیز نظریــات پــوچ و هدفــدار اینگونه افــراد را بررسی می‌کــنیم.و دربـــاره Nibiru نیز جداگانه مطلب می‌گذاریم.

مطالعه و خواندن الواح گلی رشـته‌ای بسـیار تخصصی و قانون مند در آشـور شناسی و سـومر شناسی می‌باشد. خواهید دید که تفاسـیر ارائه شـده توسط سـیتچین فاقد ارزش علمی و آکادمیک است و سومر شناسان برجسـته به آن بهـــایی نمی‌دهند. خلاصه باید گفت که تئـــوری

سیتچین اشتباه است و توسط خود لوح گلی باطل بودن آن اثبات می‌شود. در مطالبی که در این‌جا خواهید خواند ما اثبات می‌کنیم که لوح VA243 به هیچوجه تائید کننده نظریه سیتچین نیست.دلایل من به ترتیب:

1- نوشته‌هایی که بروی لوح وجود دارد(در سمت راست و چپ لـوح)، که البته آقـای سـیتچین هم هیچ حـرفی از آن‌ها نمی‌زند، هیچ مطلبی را درباره سیاره گان یا سـایر اجرام سماوی ذکر نکرده‌اند.برای این منظور به مـولفین مشـهور در بـاره آثـار و نوشـته‌های سـومری مراجعه می‌کنیم تا از اتهام گمراهی و ابزار سلیقه شخصی مبرا باشیم.

2- نمـاد و سـمبلی که در این لـوح از آن به عنـوان نمـاد خورشید نام برده شـده به خورشـید ربطی نـدارد و نمـاد خورشـید نیست.ما این را از آن‌جا می‌دانیم که در سـایر الـواح و نقـوش سـومری به هیچ وجه از این نمـاد بـرای نشان دادن خورشید استفاده نشده است.صدها لوح گلی متعلق به سـومریان در بین النهـرین کشف شـده و در هیچکدام از آن‌ها از این نماد برای نماد خورشید استفاده نشـده است.با اطمینـان کامل نمـاد خورشـید را در آثـار سـومریان به شـما نشـان می‌دهیم.نمـادی که اتفاقا در متون الواح هم به آن به صراحت اشاره شده.در متون به خدای خورشید شـامشSHAMESH اکـدیان، با اتو UTU, سـومریان اشـاره شـده و از این نمـاد اسـتفاده شـده است.منـابع را به شـما معـرفی می‌کـنیم تا خودتـان بررسیکنید.نمادی که در لوح VA243 اقای سیتچین آن‌را خورشـید معـرفی می‌کنـد،خورشـید نیست.بلکه در هـنر سومری برای نشان دادن ”ستاره” استفاده می‌شود.این

نماد در هنرهای تصویرنگاری سومری با 8 اشعه یا بیشتر در اطراف یک دایره نشان داده می‌شود.

خوب ممکن است خوانندگان ما بگویند:”خـوب، خورشـید هم یک ستاره است؟”

لذا برای این دوستان تصاویری از الواح سومری را نشان خـواهیم داد که نمـاد سـتاره(همـان که در لـوحVA243 هست) و نماد خورشید را در کنـار هم و بطـور جداگانه و مسـتقل از یک‌دیگر نشـان می‌دهد.پس وقـتی بـرای خورشـید نمـادی مسـتقل در هـنر سـومری بـوده، دلیلی وجود ندارد که از نمـاد سـتاره بـرای اسـتناد به خورشـید استفاده شـود.سـومریان خورشـید ر ا از سـتارگان تمـیز می‌دادند و از نماد جداگانه‌ای برای آن استفاده می‌کردند و هر نمـادی از مظـاهر طـبیعت را چـون خورشـید، مـاه، ستارگان به خدایی جداگانه منسوب می‌کردند.مثلا خـدای خورشید،خدای ماه و ... لذا هیچ مدرک و شواهد سومری یا بین النهرینی نیست که ادعاهای عجیب آقای سـیتچین را اثبات کند.

3-پس اگر آن‌چه که در تصـویر است خورشـید نیست.پس آن یازده نقطه اطراف آن چیستند؟

آن نقاط نیز ستاره هستند.این بهترین نگارگری سومری از صورت فلکی خوشه پروین Pleiadesاست.این صورت فلکی از هفت سـتاره که با چشم غـیر مسـلح از زمـان سومریان تا کنون قابل رویت است. صورت فلکی خوشه پروین Pleiades به وفـور در سـایر الـواح سـومری نـیز وجـود داشـته و به چشم می‌خـورد. همـان گونه که خـود سیتچین اقرار می‌کند و سایر اسطوره شناسان دیگر هم

بر آن اذعان دارند،از نظر سـومریان سـتارگان به الهه‌ها و خدایان مربوط بودند.در نقش و نگاره‌های سومری این سـتارگان هم به خـدایان و هم اجـرام سـماوی اشـاره می‌کنند.همین قضیه درباره خورشید نیز صـادق است.آن ر ا هم می‌تـوان به خورشـید تعبـیر کـرد و هم به خـدای خورشید.

برای این‌که که لوح VA243به چه چیز استناد می‌کند ،سه احتمال وجود دارد:

A- در این لـوح سـتاره‌ای نشـان داده شـده و یا خـدایی معـرفی می‌شـود و با نشـان دادن آن در کنـار سـایر ستارگان تفسیری Zodiacal(ستاره شناسی زودیاک) از آن ارائه می‌دهد.

البته من بشخصه با این نظر موافق نیسـتم.زیـرا تفاسیری روشن‌تر برای آن وجود دارد.

B-بسیار محتمل است که این ستاره نشـان داده شـده در لـوح به الهه‌ای اشـاره کند که به بـاروری و حاصـلخیزی ارتبـاط داشـته باشد.چـون در متن این لـوح به صـراحت اشاره شـده که فـردی (با نـام مشـخص) در حـال نیـایش ،هـدیه‌ای را به حضـور خـدایی که نشسـته است تقـدیم می‌کند.در تصـویر این خـدا با داس یا دروگر محصـول مشخص شده است.

علاوه بر این خـدای نشسـته دو فـرد دیگر نـیز در این تصویر لوح وجود دارد.یکی فردی است که هدیه را تقدیم می‌کند و دیگـری که آن فـرد را همـراهی می‌کند نـیز احتمـالا خـدا یا الهه ایست که مراسم قربـانی یا هدیه دادن ارتبـاط دارد. شـواهدی دیگـری نـیز در این تصـویر

وجود دارد که این ادعا را تائید می‌کند.آرایش موی خـدای نشسـته و خـدایی که دست فـرد را گرفته و به سـوی او راهنمـایی می‌کند مشـابه است.علاوه بـراین صـدها لـوح مشابه که در آن‌ها نیز هدایایی به خدایان تقدیم می‌شـود و مشابه این لوح هستند نـیز وجـود دارد. در آن‌ها هم در بالای تصاویر سـتارگانی نقش بسـته‌اند که به خـدا بـودن این موجودات دلالت می‌کنند.

(مثالها را ببینید.)

C-از آن‌جاییکه در این تصـویر سـتاره‌ای بزرگ‌تر نشـان داده شـده که در اطـراف آن سـتارگانی دیگر قرارگرفته‌اند.می تـوان این تصـویر را نمـادپردازی هنرمنـدانه‌ای از خـدای بـزرگ بین النهرینیـان که رهـبر خـدایان و شـورای خـدایان است در نظر گـرفت.در این تصویر این خدا با یازده خدای کوچکتر و همکار او نمایش داده شده‌اند.

بیـاد داسـته باشد که خـود سـیتچین هم به خـدایان دوازدهگانه شورای خـدایان در بین النهـرین اذعـان دارد. البته در سـایر مطـالب خـود نشـان داده ایم که در ادیـان بین النهریـنی همیشه 12 خـدا در شـورای خـدایان نبوده‌اند.گاهی اوقـات 8 خـدا در این شـورا بوده‌اند ولی غالبا و اکـثرا شـورای خـدایان 12 عضو داشـته است. و عدد 12 شایعتر بوده است.

این نظریه نـیز بسـیار جـالب است ولی من به شخصه نظزیه B را ترجیح می‌دهم. زیرا خواننـدگان ممکن است بگویند:خوب اگر این ستارگان به اعضاء شـورای خـدایان بین النهریـنی اشـاره دارد و سـتاره بزرگ‌تر و مرکـزی

بزرگ‌ترین خدای این مجمع باشد، خوب او خدای خورشید است.پس این نمـــاد نمـــاد خورشـــید است. البته این اســتنباط و نتیجه گــیری هم اشــتباه است. زیــرا در بین خـــدایان بین النهریـــنی (خـــدای خورشـــید-شـــامش Shamashبزرگ‌تــرین و والامقــامترین خــدا نیست.بلکه خــدای بــزرگ آنو Anu است.همانکه بعــدها به مــردوک Marduk معروف شد.

البته هرکدام از نظریات فوق را بپسندید بازهم از تصـور ذهنی و تفسیر ذهنی ناشی می‌شود.ولی آن‌چه که کاملا مسـلم است این است که نمـادی که در این لـوح وجـود دارد و آقـــای ســـتیچین آن‌را به خورشـــید نســـبت می‌دهد.اصلا نماد خورشید نیست. نماد خورشید به وفـور و مکررا در الواح سومری نشان داده شده و بر خورشــید بودن آن در متون همـان الـواح هم تصـریح شـده است و این نماد ربطی به خورشید ندارد.

ستاره شناسی چون Tom Van Flandern سال‌ها قبل به نکته دیگری نیز اشاره کـرده بـود.اگر فـرض کـنیم این نماد خورشید باشد،آن‌گاه انـدازه اجـرامی که در اطـراف آن به تصـــویر کشـــیده شـــده‌اند به هیچ وجه متناسب با اندازه واقعی سیارگان منظومه شمسی نیست.و فاصـله نشان داده شده در تصویر بین این مثلا خورشید با اجرام کناری نـیز نشـان دهنـده فاصـله مـداری آن‌ها نمی‌باشد. می‌توانید نظر این ســتاره شــناس و متخصص را نــیز در اینترنت پیدا کرده و مطالعه کنید.

4-در میان تمام متون و الواح به جا مانده از سومریان یا سـایر سـاکنین بعـدی بین النهـرین حـتی یک سـند وجـود ندارد که نشان دهد آن‌ها از وجود بیش از 5 سیاره آگـاه

بـوده و اطلاع داشـته‌اند.حـتی یک سـند. این ادعا توسط تمـام متخصصـان سـتاره شناسی میخی و سـومری تائید می‌شــود و در این میــان فقط آقــای ســیتچین است که چنین ادعاهای دور از ذهنی دارد.در این مقاله ما لیستی از کتابها و کاتالوگها و مقـالات مربـوط در زمینه سـتاره شناسی ســومری و میخی را ارائه می‌کــنیم و شــما در صورت تمایل می‌توانید به آن‌ها مراجعه کـرده و خودتـان مطالعه کرده و حرف ما را تائید کنید.

تمــامی متــون میخی که به نحــوی به ســتاره شناسی و نجوم و پیشگویی‌هامربوط باشد بطور کامل و به صورت لغت به لغت در مراکز آکادمیک و توسط متخصصــین این رشــته ترجمه شــده و بررسی و اینــدکس شــده است. تمامی این الواح دارای جزئیـات دقیق و محاسـبات دقیق ریاضی است که از پدیدار شـدن مثلا فلان جسم سـماوی در افق و آسـمان صـحبت شـده است و جزئیـات دقیق و ارتباط این جرم با سایر سـتارگان به صـراحت ذکر شـده است.لذا این مسـئله چـیز جدیـدی نیست و در این رشـته بسیار کار شده است و آقای سیتچین اولین نفری نبـوده که بروی این موضوع کار کرده باشد.

مســئله این‌جاست که ســیتچین از این تفســیر عجیب و غریب چه منظـوری داشـته و قصد فـریب چه کسـانی را داشته است؟!

حال در باره حقایقی که در بالا ارائه شد بطور دقیقتر و با ذکر منابع می‌پردازیم:

نوشته‌های ثبت شده بروی لوح VA243

لوح VA243 دارای سه خط متن با خط میخی است.(خط 1 در هر دو طرف لوح تکرار شـده است) این خطـوط به زبـــان انگلیسی ترجمه شـــده است و در ضـــمن توسط سومر شناس معـروف Anton Moortegat نـیز ترجمه شـــده است. ترجمه ایشـــان توسط انتشـــارات مـــوزه Vorderasiatische بــرلین تحت عنــوانWest Asian Cylinder Seals” ”در ســال 1940 به چــاپ رســیده است.خود الواح نیز متعلق به مــوزه Vorderasiatische برلین می‌باشد.

این کتــاب به زبــان آلمــانی نوشــته شــده است.لــذا من ترجمه آلمانی و انگلیسی را با هم می‌آورم.

خط 1: Dubsiga “dub-si-ga” (اسم یک شخص است و از قرار معلوم اسم شخص مهم و قدرتمندی هم هست)

خط 2: Ili-illat “ili-il-la-at” (اسم یک شخص است.این بار نام صاحب و مالک این مهر و لوح می‌باشد.)

خط 3: dein Knecht “ir3-su” (به معنی خدمتگزار یا بنده شما می‌باشد.)

پس متـــون موجـــود در این لـــوح بـــدین صـــورت ترجمه می‌شود (Dubsiga!، بنده شما Ili illat)

پس می‌بینید که هیچ اشـــــاره‌ای در متن این لـــــوح به سیارگان یا خورشید یا ستاره شناسی نشده است.

اگر منظـور سـازندگان این مهر آن چـیزی بـود که آقـای سـیتچین ادعا می‌کنـد،به راحـتی می‌توانسـتند آن را در متن ذکر کنند.

دکتر Rudi Mayr رساله خود را در مورد الواح سـومری ارائه داده‌اند.ایشان نظریـات خـود را دربـاره نوشـته‌های الواح در ایمیلی به من ذکر کرده‌اند:

فردی که نشسته است یک خداست.لباسـهای دامن دار و چین دار معمولا برای پوشش خـدایان اسـتفاده می‌شـده است.(پادشاهان نیز کمی بعدتر این نوع پوشش را بـرای خود انتخاب کردند).خـدایان نشـان داده شـده در تصـاویر الـــواح ســـومری آرایش مـــوی مخصـــوص خـــود نـــیز بودند.پژوهشــگران این نــوع آرایش مو را آرایش مــوی شـــاخی شـــکل نامیدند.البته از نظر من این آرایش مو بیشـتر شـبیه شـعله است تا شـاخ.در متـون میخی الـواح ذکر شده که خدایان سیمای درخشان و تابناک و روشـنی نیز داشته‌اند.

نماد خورشید

این بزرگ‌ترین گافی است که سیتچین در تفسیر خـود از این لــوح به عنــوان منظومه شمسی داده است.لــذا اگر ثابت شود که نماد مرکزی در این لوح اصلا نماد خورشـید نیست کل نظریات او فرو می‌ریـزد.قبل از آن‌که شـواهد خود را در این رابطه بیان کنیم لازم است تا کمی درباره نمادهای سومری-آکـدی توضـیحاتی را ارائه دهیم.همانند بسیاری از ادیان باستانی ،ادیان باسـتانی بین النهریـنی ارتباط بسیار زیادی با اجرام سماوی داشـتند که با چشم غـیر مسـلح دیـده می‌شـدند، داشت.از میـان این اجـرام سماوی خورشید،مـاه و سـیاره زهـره Venus از اهمیت بیشـتری برخـوردار بودند و دلیل اصـلی آن رویت راحـتر آن‌ها و درخشـانتر بـودن آن‌ها بـود.لـذا هر کـدام از این

اجرام سماوی درخشـان به خـدای خاصی دلالت میکـرد و نماد الهه خاصی بود.

در این ادیان بین النهرینی خورشید نماد خـدای خورشـید شامش Shamash یا همـان اتو Utu در زبـان سـومری است.

نماد خورشید از یک دایره کوچک مرکزی تشکیل شده بود که در چهار طرف آن‌چهار بازو قرار گرفته بـود و مـابین آن بازوها خطوط موج شکلی قرار گرفته بودند. و یا یک دایـره مرکـزی که در اطـراف آن خطـوط مـوجی شـکل فراگرفته است. در تمـام این مـوارد کل این نمـاد در یک دایـــره بزرگ‌تر قـــرار گرفته است.(من در این مـــورد اســتثنایی جز یک مــورد ســراغ نــدارم)همانند آن‌چه در تصویر مشاهده می‌کنید:

خـــوب آن‌چه واضح است این است که این نمـــاد، نمـــاد نشان داده شده در لوح VA243 نیست.نمـاد نشـان داده شده در لوح VA243 فاقد خطوط مـوجی شـکل است و در ضمن درون یک دایره نیز قرار نگرفته است.این نمــاد منحصر بفرد خورشید در تمـام آثـار هـنری سـومری-بین النهرینی وجود داشته و تکرار شده است. نماد دیگری که برای خدای خورشـید اسـتفاده می‌شـده است.به صـورت خدایی بود که سوار بر یک دیسک بالـدار پـرواز می‌کـرده است.(مشابه دیسک بالداری که در ادیان مصری استفاده می‌شـده است.بعـدها ایرانیـان نـیز به تقلید از آشـوریان نماد فروهر را استفاده کردند)

از شکل و نماد ستاره بـرای مشـخص کـردن سـتارگان یا ســیارات در صــور فلکی و یا خــدایی که به آن مربــوط

می‌شــده اســتفاده می‌کردند.مثلا بــرای خــدای ایشــتار Ishtar (اینینا ســومریInana) از نمــاد ســیاره زهــره اســتفاده می‌شد.چــون زهــره بعد از خورشــید و مــاه درخشانترین جرم آسمانی بـود ،آن را به این خـدا یا الهه که در مقام سوم قرار داشت ،منسوب کرده بودند.

البته نماد مربوط به ستارگان دارای 8 بازو بـود و کـاملا از نمادخورشـید با 4 بـازو متمـایز بـود.این روش بـرای نشان دادن این نماد رایجترین روش در هنر سومری-بین النهرینی بود.البته مشابه آن‌چه در لوح VA243 مشاهده می‌کنید،این نماد با 6 یا 7 بازو نیز نمایش داده می‌شده است.گاهی اوقـات در درون یک لـوح که این نمـاد تکـرار شده بود تعداد بازوها از 6 تا 8 بازو متغیر است.

تعدار بازوها متغیر بود ولی آن‌چه همیشه ثابت بود معنی است که این نمـــاد بر آن دلالت می‌کند.یک ســـتاره،یک سیاره و یا یک خدا ...ولی نه یک خورشـید.گـاهی اوقـات این نماد درون دایــره‌ای بزرگ‌تر قــرار می‌گرفته و اغلب اوقات هم درون دایره‌ای قرار نمی‌گرفته است.این نمـاد به خــوبی و درســتی از نمــاد خورشــید قابل تمــایز و تشخیص است.

شـاید بـرای شـما این سـئوال پیش آمـده باشد که من از کجا اینقدر مطمئنم که این نمادVA243 نمـاد یک سـتاره است، و نه خورشید؟علاوه بر شواهد بسـیار واضـحی که در بالا توضیح داده شد،به نکته دیگری نیز می‌توان اشاره کرد.

ادیان سومری-بین النهرینی نمادهای مربـوط به خـدایان مهم خــود را به خــوبی دســته بنــدی کــرده بودند.خــدای

خورشید،خدای ماه،خدای زهره.آن‌ها اینکار را کرده بودند و در شـناخت خـدایان خـود در الـواح و کتیبه‌ها اشـتباه نمی‌کردنـد، ما نـیز نباید در تشـخیص آن‌ها دچـار اشـتباه شویم.این تقسیم بندی سه گانه در هنر سومریان بسیار مشخص و واضح است.به تصاویر زیر دقت کنید:

در تصاویر زیر به تفاوت نمادهای خورشید و سـتارگان و سـایر سـیارات در نمادهـای سـتاره شناسی سـومری Zodiac دقت کنید:

در این تصویر نماد خورشـید و سـتاره در کنـار یک‌دیگر و در زیر نماد مار (Draco)ـ گرفته است.به خطوط مـوجی شکل در نماد خورشـید دقت کنید.(نمـاد سـتاره در این‌جا هشت بازو دارد.)

یک مثال زودیاک Zodiac دیگر:

در تصویر فوق نیز نماد خورشید و ستاره زهـره در کنـار یک‌دیگر در زیر شکل مـار قـرار گرفته‌اند. در این‌جا نمـاد ستاره 7 بازو دارد.

اگر در تصویر بالا بیشتر دقت کنید 7 سـتاره کوچکـتر در زیر نماد خورشید و زهره قرار دارند.آن‌ها کوچکترند و 6 بـازو دارند.آن‌ها نمـاد صـورت فلکی خوشه پـروین Pleiades در هنر سومری هستند.

حال یک مثال زودیاک Zodiac دیگر:

در این‌جا نماد ستاره نشان داده شده دقیقا مشـابه نمـاد موجود در لوح IVA243است. و دقیقا 6 بازو دارد.تصاویر زیر سـایر نمادهـای سـتاره را در سـایر الـواح سـومری نشـان می‌دهد:تصـویر فـوق الهه ایشـتار Ishtar

است.ســتاره‌ای که بــالای سر اوست به خــدا بــودن او اشاره می‌کنـداین نمـاد دقیقا مشـابه نمـاد لـوح VA243 است.

در لـوح بـالا نمـاد خـدای خورشـید به صـورت یک دیسک بالدار است که بر فراز موجودی نیمه انسان نیمه عقـرب قرار دارد.این نماد نماد خورشید است.

دقیقا در سمت راست این نماد نماد یک ستاره قرار دارد که 7 بازو دارد.مشابه لوح VA243.

7 ســتاره اشـاره کننـده به خوشه پـروین هم در سـمت راست تصویر قابل رویت است.

گمان می‌کنم که مدارک فوق الذکر بـرای اثبـات دروغگو بودن سیتچین کافی است.انتخـاب با شماست.در تصـویر زیر در ابتــدای مصــاحبه معــروف ســیتچین با جــردن ماکسـول Jordan Maxwell به نحـوه دست دادن آن دو مشکوک شدم.سیتچین و رائیل و امثالهم سربازان پیـاده نظـام فراماسـونری بـرای خـارج سـاختن دین از زنـدگی مردم قرن 21 و جایگزین کردن خالقان فضایی به جـای خالق واحد "الله" می‌باشند.

دوست عزیز همه‌ی این افراد یک هدف را دنبـال می‌کنند و آن همــانطور که در بــالا هم عــرض شد حــذف خــدا از زندگی برای هدف والای اربابشان شیطان است.

لئو زاگـامی (Leo Zagami)ـ یکی از اعضـای ایلومنـاتی بــود یعــنی یک فراماســونر ســابق.او در مصــاحبه‌ای تلویزیونی چنین اشاره می‌کند:

ذکریا سیتچین با کورادو بالدوچی (Corrado Balducci) ملاقـات میکـرد.قابل توجه شـما که بالـدوچی سـخنگوی رسمی پدیده‌ی یوفوها در واتیکان است.

زاگامی در رابطه با او می‌گوید: بالـدوچی تنها سـخنگوی رســـمی U.F.Oها نبـــود، او یک جن شـــناس اســـت، بزرگ‌ترین جن گـیر در واتیکـان. آلیسـتر کـرولی بـود که میگفت شـــما آن‌ها را خـــدایان بنامیـــد، بعد ما آن‌ها را فرشتگان مینـامیم و در پنجـاه سـال بعد ما آن‌ها را چـیز دیگری خواهیم نامید.!

آیا شما هم فریب "نظم نـوین جهـانی "را خـورده ایـد؟! ببینید این توطئه جهانی با دقت مهندسی شده تا شما را از دیدن حقیقت ناتوان کند و نوجوانان امروز ایـران نـیز خواســته یا ناخواســته با انتشــار این دروغ‌ها به همــوار شدن مسیر شـیطانی کمک می‌کنند. حقیقـتی که ما تنها یک خدا داریم و در همه‌ی پیروانش سهیم هستیم. سـلاح تکنولوژیک دولت‌های به اصـطلاح آزادی خـواه و خواهـان دموکراســی، یعــنی یوفوهــا، کتاب‌هــای منتشر شــده پـــیرامون مرمـــوزاتی در تـــاریخ با نـــام خـــدایان و ...، فیلم‌هـای آخرالزمـانی درقـالب تخیل و به اصـطلاح علم همگی در مسـیر یک هـدف حـرکت می‌کنند. پس هشـیار باش.

سیاه چاله‌ها و ستاره‌های نوترونی در قرآن

قـرآن کـریم در مـورد سـیاه چاله‌ها مشخصـاتی را بیـان می‌کند.

این مشخصات عبارتند از:

1) آن‌ها ستارگانی در حال حرکت هسـتند. (همـان گونه که علم می‌گوید)

2) آن‌ها پنهان هستند. (همان گونه که علم می‌گوید نور نیز نمی‌تواند از آن‌ها عبور کند)

3) آن‌ها سـتارگانی جـارو کننـده هسـتند. (همه‌چـیز را می‌بلعند)

ابتدا آیاتی از قرآن کریم را بررسی می‌کنیم و بعد از دید علمی به اثبات آن می‌پردازیم

فَإِذَا النُّجُومُ طُمِسَتْ

در آن هنگام که ستاره محو و تاریک شود

فَلا أُقْسِـــمُ بِالْخُنَّسِ*الْجَوَارِ الْكُنَّس* وَاللَّيْـــلِ إِذَا عَسْـــعَسَ * وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ * إِنَّهُ لَقَوْلُ

رَسُولٍ كَرِيمٍ

به راستی سوگند به اختران باز آینده نمی‌خـورم (15)آن رونـدگان نهـان شـونده (16)و قسم به شب چـون تاریک شود، (17) و به صبح چون بدمد(18) که این (قرآن) کلام فرستاده‌ای است بزرگوار(جبرئیل)(19)

به خـوبی امـروزه مشـخص شـده است که سـتارگان در طول عمر خود دچار تحول می‌شوند تا آن‌که بمیرند. یکی از انواع مرگ ستارگان، تبدیل شدن به سیاه چاله است.

خداوند در قرآن می‌فرمایند(قصص 88):

وَلا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لا إِلَهَ إِلا هُوَ كُلُّ شَـیْءٍ هَالِـکٌ إِلا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ

با خداوند، معبود دیگـری را نخوانید.خـدایی نیست جز او، هرچـیزی نـابود می‌شـود مگر ذات او.فرمـان مخصـوص اوست، به سوی او بازگردانده می‌شوید. قصص88

كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّکَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ

هر چه بر [زمین] است فانی‌شونده است و ذات باشـکوه و ارجمند پروردگارت باقی خواهد ماند

در طول دوره زندگی ستارگان، موجـودیت خـود را تغیـیر می‌دهند. این تغیـیر میلیون‌ها سـال طـول می‌کشد. یکی از آن‌ها تبـدیل شـدن به سـیاه چاله است که چهـره‌ای ترسـناک دارد. تـاریخ شـیمیایی جهـان نشـان می‌دهد که نخسـتین سـتارگانی که تشـکیل شـده‌اند بسـیار بـزرگ بوده‌اند و انتظار می‌رود به سیاهچاله‌ها تبـدیل شـوند. با قطعیت نمی‌تـوان گفت که همه سـتارگان نـاگزیر به سیاهچاله‌ها مبدل می‌شوند. دانشمندان نشان داده‌اند که ستارگان نامتقـارن سـتارگانی که تقـارن کـروی تقریبـاً کامل ندارند به این سرنوشت دچـار می‌شـوند. اما به عقیـده وای. ب. زلـدوویچ فیزیکـدانان شـوروی و گـروه انگلیسی استیون‌هاوکینگ، راجر بن روز و روبرت چراک،

عـدم تقـارن شـکلی کوچـک، یک سـتاره بـزرگ را نجـات نخواهند داد.

وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَى (1

سوگند به ستاره وقتی که از بالا به گـودال فـرو می‌افتد (یا فرو می‌ریزد سوره‌ی نجم آیه‌ی 1)

این تصــویر که به کمک اشــعه ایکس گرفته شــده است نشــان دهنــده ســیاهچاله‌ای است که در حــال بلعیــدن ستاره‌ای می‌باشد.

سیاهچاله بسیار سـنگین سـیاهچاله‌ای است که جـرم آن بین 105 تا 1010 برابر جرم خورشید است. امروزه این عقیده وجود دارد که اگر همه کهکشان‌ها سیاهچاله‌ای از این نوع نداشته باشند، تعداد زیادی از آن‌ها که کهکشــان راه شـیری نـیز جـزئی از آن اسـت، در مرکز خـود چـنین ســـیاه چـــاله‌ای را دارند. این ســـیاه چاله‌ها دارای خصوصیات عجیبی هسـتند که آن‌ها را از همنوعـان خـود متمایز می‌کند

انواع سیاه چاله‌ها کدامند؟

دانشمندان سه نوع سـیاه چاله را کشف کرده‌اند:کوچـک، متوسط و بزرگ.

1) نوع کوچک یا کم جرم یا نوع اختری یا کهکشانی

این نوع از سیاه چاله‌ها از ستارگانی تشکیل می‌شوندکه جرمشان 100 برابر جرم خورشید ما است.

وقتی که انرژی چـنین سـتاره‌ای تمـام می‌شـود، پوسـته خارجی خود را پرتاب می‌کند و هسته خود را که هنوز 15 برابر خوررشید ما است را نگه می‌دارد.

دانشمندان عقیده دارند که کهکشان راه شـیری ما دارای ده‌ها هزار از این سیاه چاله‌ها است بنابراین به آن سـیاه چاله کهکشانی می‌گویند.

2) سیاه چاله‌های متوسط

3) سیاه چاله‌های بسیار سنگین

در مرکز کهکشــان‌ها قــرار دارند. بعضی از دانشــمندان عقیــده دارند که بیشــتر کهکشــان‌ها که کهکشــان ما هم جــزوی از آن اســت، دارای ســیاه چــاله‌ای در مرکز خــود است.

در ستارگان ســنگین دو فرایند مهم پیوســته رخ می‌دهد. یکی جـــوش هســـته‌ای است(که هیـــدروژن را از مرکز ستاره به بـیرون می‌فرسـتد و دیگـری جاذبه (که تمـامی هیــدروژن را به طــرفی که آمــده بــود می‌کشد). این دو روند یک‌دیگر را خنثی می‌کنند تا این‌که هیـدروژن سـتاره سوخته شود و در این موقع جاذبه غلبه می‌کند.

وقــتی که جاذبه غلبه کــرد، ســتاره ناپایــدار می‌شــود و منفجر می‌گردد. وقـتی که شـروع به منفجر شـدن کـرد، دیگر متوقف نمی‌شود و سـتاره (و در نهـایت اتم‌هـایش) به داخل خود فرو می‌ریزند و منجر به تشکیل سـیاه چاله می‌شود.(Hewitt 186)

فَلا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ

سوگندها به مواقع نزول ستارگان (75)

و این قسمی است بسیار بزرگ اگر بدانید! (76)

در مورد مواقع النجوم که در سوره واقعه آمده است:

مواقع به معنــای محل افتــادن است و نجــوم به معنــای ستاره است. احتمالی که در مــورد معنــای این کلمه داده شده همان سیاه چاله‌هـای فضـائی است که بعد از مـرگ ســتاره‌های بــزرگ به وجــود می‌آید این ســتاره‌ها بعد از مــرگ دارای قــدرت کشش بــالائی هســتند و ســتاره‌های اطــرا ف به خــاطر این کشش به داخل این ســیاه چاله می‌افتند.

قران به این حادثه فضائی با کلمه مواقع النجـوم اشـاره می‌کند.

وَالسَّمَاء وَالطَّارِقِ (1)

سوگند به آسمان و کوبنده‌ی شب

وَمَا أَدْرَاکَ مَا الطَّارِقُ (2)

و تو نمی‌دانی که کوبنده‌ی شب چیست

النجم الثاقب (3)

همان ستاره‌ی درخشان و شکافنده‌ی تاریکی‌ها

در آیـات اول سـوره‌ی الطـارق کلمه‌ی طـارق از ریشه‌ی طرق به معنی محکم زدن تا آواز تولید کند، می‌باشد. اگر در این آیه احتمالا به معنی نبضان (که همان زدن همــراه آواز است)باشد دلالت به یک امر مهم علمی می‌نماید. در آیه‌ی بعــدی می‌گوید که طــارق ســتاره‌ای است که در

شب و یا تـاریکی نفـوذ می‌کند. که در این‌جا قسم یـادن کردن به آن، اهمیت موضوع را بیان می‌کند.

تحقیقـــاتی که حوســـلین بل بورنل در ســـال 1967در یوهنتون کامبریج به عمل آورد یک سیگنال منظم رادیوی را تعیین نمود.قبل از آن معلوم نبود که اجسـام سـماوی دارای نبضـــان مثل قلب هم وجـــود دارند.در ســـال 196 دانشمندان توضـیح دادند که وقـتی یک مـاده در هسـته‌ی خـــود بســیار متکــاثف شــود به دور خــود به چــرخش در می‌آید.ســـپس میـــدان مغناطیسی آن هم به چـــرخش درآمـده و فوق‌العـاده قـوی می‌شـود.مثلا هـزار میلیـارد مرتبه قوی‌تر از میـدان مغناطیسی زمین.آن‌ها اجسـامی راکشف کردند که با ســرعت بســیار زیـــاد به دور خـــود می‌چرخند و امواج قوی رادیویی را به شکل یک مخـروط از خود پخش می‌کنند.

بعدها کشف شد که منبع این ســـیگنال‌ها ســـتاره‌های نوترونی می‌باشند.از این ستاره‌های نـوترونی که جدیـدا کشف شــده به ســتاره‌های نبضــانی Pulsar نــیز یــاد می‌شود.

ســتاره‌های نـوترونی اکـثرا قابل رویت نیســتند و تنها با امواج رادیویی (پالس‌ها) رصد می‌شوند. امواج دریــافتی از این ســـتاره‌ها طـــوری به نظر می‌رسد که کسی به جایی می‌کوبد! (ستاره‌ی کوبنده).

باور ندارید؟ گوش کنید!

بلی کلمه‌ی نبضانی از نبض به معنی حرکت کردن یا زدن یا تپش منظم است که حالت انبساط و انقبـاظ منظم در هر تپش را می‌رســاند.واین موضـوع در مـورد ســتاره‌ها

بسیار قبل‌تر از این‌که ستاره‌های نبضانی کشف شوند در قرآن ذکر شده بود.

حال به برسی معنای ثاقب می‌پردازیم:

در عربی "ثقب" به معنای چاله و "ثاقب" به معنای چیزی است که چاله را ایجاد می‌کند.و این نشان می‌دهد که ستاره‌های نوترونی در تاریکی چاله‌ای را ایجاد می‌کنند(واین همان نسبیت عام است که پیش بینی می‌کند که سیاه چاله‌ها از ستاره‌های نوترونی بوجود می‌آیند...)

قرآن در آسمان ستاره‌ای کوبنده را معرفی می‌کند که ثاقب است. (چاله ایجاد می‌کند).

کلام واضح قرآن در این مورد جایی برای شک نمی‌گذارد.

سیر تکاملی فرضیه بیگانگان باستانی

سیر تکاملی فرضیه بیگانگان باستانی- از بلاواتسکی تا پاولز و برگیر

در برهه‌ای که روزنی و فلاماریون مشغول بیان دیدگاه‌های خود درباب حیات فرازمینی در قالب داستان تخیلی یا تخیلی- علمی هستند و هنوز نوبت به امثال ولز و گریفیث نرسیده است، کتابی به شدت فلسفی توسط شخصی به نام هلنا بلاواتسکی به چاپ می‌رسد. هلنا بلاواتسکی (1831-1891، Blavatsky)، بنیان گذار مکتب تئوصوفی، در معروف‌ترین شاهکار تئوصوفی، جلد دوم کتاب دکترین راز(1888)- The Secret Doctrine، به عقاید فیلسوفان یونانی در خصوص حیات در سایر سیارات اشاره نموده و از این تفکر که اجداد باستانی دانش دست اولی از حقیقت وجودی فرازمینی‌ها داشته‌اند، حمایت می‌نماید. وی اظهار می‌دارد موجودات بی‌شمار ساکن کیهان ممکن است که زمین را کنترل نموده یا آن را تحت تاثیر قرار داده باشند. وی هم‌چنین به موجودات غیرمادی که مامن آن‌ها کره ماه بوده و به ایجاد حیات متافیزیکی بر روی زمین یاری رسانده‌اند، اشاره می‌کند.

اما برای او هرگونه دخالت بیگانگان در تاریخ حماسی تکامل و پیشرفت معنوی مجموعه‌ای از آفریده‌های زمین که از لجن اولیه تا آریان‌های حاکم بر اقلیم‌های گمشده مانندهایپربوریا، لموریا و آتلانتس رشد نمودند، امری فرعی محسوب می‌گردد. جهان از نظر بلاواتسکی زنده‌ای هوشیار است که فقط منتظر است تا به بشر در

عبور از هزاره‌ها یاری رساند. گفته‌های بلاواتسکی کاملاً متفاوت از جریان حاکم بر اذهان عـوام و خـواص غـربی در آن زمان(دو دهه آخر قرن نـوزدهم) است. اگر روزنی یک سال زودتر از ورود موجوداتی انسان نما به زمین در عهد عتیق سخن گفت، اما وی یک رومـان نـویس است و در دنیای خیالی داستان هر چـیزی اتفـاق می‌افتد و نیـاز به دلیل منطقی ندارد. اما بلاواتسکی یک فیلسوف است و دستاویزهایی برای ادعایش دارد مثلاً سایت‌های عظیم سـنگی باسـتانی از جمله تمـدن منقـرض شـده جزیـره ایستر.

بلاواتسکی به مادی بودن ساکنین سـایر دنیاها اعتقـادی ندارد چه رسد به این که انسان باشند یا نباشند. او بـرای اولین بـار به صـورت غـیر مسـتقیم مـدعی است که ما حاصل نبوغ ایشان هستیم. اظهـاراتش به هیچ وجه بـوی شوخی نمی‌دهد که بالعکس بسیار جدی و مصر است.

بلاواتسـکی در کتـاب دکـترین راز جلد دوم: «اولین نسل بشر صرفاً پنداره بودند، از پـدارنی که خـود از متقـدمین بودنـد، یا پیشـرفته‌ترین وجودهـایی از یک کـره پـایینی پیشـین، پوسـته آن اکنـون مـاه ماست. اما همین پوسـته نیز کاملاً بالقوه است برای این که زمین را بوجود آورده است، این شبه ماه است که از طریق قرابت مغناطیسی خواسـتار شـکل دهی اولین سـاکنانش اسـت، هیولاهـای ماقبل انسان.

همین جا باید اضـافه نمـایم که کارهـای بلاواتسـکی گسـترده‌تر از آن است که جهت ادای دین یا رسـومات مقاله نویسی، به بردن نامی از او اکتفا شود، لذا این که وی را فقط موسس مکتب تئوصوفی بنـامیم، هم در حق

خـودش و هم در حق بشـریت امـروز ظلم کـرده‌ایم. در قـرن نـوزدهم تمـدن بین النهـرین و مصر هنـوز در حـال واکـاوی است ولی مدت‌هاست که تعـالیم سـری در بین النهـرین فرامـوش شـده و در مصر نـیز تقریبـاً مـنزوی است. در واقع با مبعوث شدن محمد ابن عبدالله (ص) به پیـامبری و شکست‌های پی در پی شـیطان از او، آخـرین شـیرازه‌های آیین‌هـای رازآلـود در بین النهـرین و حـتی خاورمیانه از هم پاشیده است، ایران ویژگی‌هـای لازم را بـرای ایفـای این نقش محـوری نـدارد، در نتیجه محـور جریانات الحادی به هندوسـتان و تبت منتقل می‌شـود که در آن‌جا تا به امـــروز به حیـــات خـــود ادامه داده است. بلاواتســـکی که به این قضـــیه به خـــوبی واقف بـــود، سفرهای متناوبی به هند، تبت و حتی مصر داشته، مدتی در هند و تبت اقـامت گزیـد، کـاملاً با اعمـال رمال‌ها و مرتاض‌ها آشـنا شد و مدیتیشن‌ها و ریاضت‌های مـذهبی-روحـانی اقشـار مـذهبی را تحت عنـاوین مختلف فـرا گرفت.

در بیـوگرافی وی خـبری از سـفر به بین النهـرین و یا ایران نیست، چون این نـواحی در دوران حیـات وی تحت تملک اســـلام بـــوده و دوره اخـــیر شـــکوفایی فقه شـیعه(قدرتمنـدترین و پویـاترین مـذهب فعلی جهـان که هیچ مکتب، مـــذهب، کیش، آیین و تشـــکیلات الهی یا شیطانی را تا به حال یارای مقابله با آن نبوده و نخواهد بـود) شـروع شـده است. حـداقل چند قـرن می‌شـود که تصوف و صوفی گری از محـور توجهـات در ایـران خـارج شـده است. او حـتی با متـون مقـدس زرتشـتیان مانند وندیداد آشنایی دارد و در تلاش است تا «آیریـانم وئجو –

محلی که ادعا می‌شود طبق ترجمه‌های اوستا، سکونتگاه اولیه آریایی‌هاست» را بیابد.

شکی در آن نیست از جمله مفاهیمی که بلاواتسکی در شرق آن را دریافت، مفهوم موجود غیرمادی است، همان‌هایی که در ماه زندگی می‌کردند و بعد متافیزیکی را به انسان زمینی هدیه داده‌اند، موجودات برتر و بالاتری هستند و طی دوران کودکی بشریت را حفاظت کردند.بلاواتسکی در کتاب فوق الذکر، بخش منشا انسان، از امکان حیات در دنیاهای دیگر می‌گوید و بحث می‌نماید باستانیان از موجودات روحانی پیشرفته‌ای مطلع بوده‌اند که ساکن کراتی مانند ماه و زهره بودند. ایشان از زمین بازدید داشته‌اند و به تکامل بشری کمک کرده‌اند. آیا این تفکرات همان شیرازه فرضیه فضانوردان باستانی نیست که به اریک فون دانیکن نسبت داده اند؟

اینها صرفاً شمه‌ای از بیانات بلاواتسکی در جلد دوم کتاب دکترین راز است که سال 1888 به طبع رسیده است(یک سال پس از طبع کتاب گونه‌ها اثر روزنی فرانسوی). وی در این کتاب پارادایم فکری خود در خصوص کیهان و انسان را ابراز می‌دارد. هلنا بلاواتسکی که از طرفداران فرضیه تکامل تدریجی است، از پیشگامان فرضیه فضانوردان باستانی، تشکیلات فراماسونری و مباحث نژاد برتر و فرضیه نژاد آریایی نیز می‌باشد. در یک کلام باید گفت که خلا یک نقد مفید و سازنده از این سری کتاب در ایران به شدت آشکار است و امروز بیش از هر زمانی کمبود آن احساس می‌شود. ترجمه دقیق کتاب مذکور حتی

می‌تواند به درک مردم عزیز ایران از پشت پـرده فرضـیه نژاد آریایی نیز یاری رساند.

البته‌ای کاش تاثیرات تئوصـوفی به این‌جا ختم شـود، اما چــنین نشد و پس از وی، الیــوت و بــیزانت به توســعه دیدگاه بلاواتسکی پرداختند. تفکـرات تئوصـوفی تا سـال 1953 قابل ردیـابی مسـتقیم است بـرای مثـال شـایعه بشـــقاب پرنـــده لنگر انداخته است- Flying Saucers Have Landed اثر آدامسکی و لیزلی.

موازی با تحکیم بنیان تئوصـوفی، در سـال 1902 یعـنی هفت سال پس از پیـدایش سـینما، ژرژ ملیس با سـاختن فیلم «سفر به ماه» با الهـام از رمـان «نخسـتین انسـان در ماه(1901)» نوشته‌ی هربرت جورج ولز اولین گام را در راه ســاخت فیلم تخیلی برداشت. شــگفتا که حــتی ســینمای تخیلی نــیز با موضــوع تســخیر فضا و حیــات فرازمینی آغاز به کار می‌کند.

در ادامه تفکرات بلاواتسکی، الیـوت (Elliot ،1904)ـ از مریدانش در کتاب لموریای گمشده-The Lost Lemuria جهت توسعه کیهان شناسی تئوصوفی از نژادی آسمانی سـاکن در زهـره سـخن بسـیار به میـان می‌آورد. الیـوت مدعی است که موجودات تکامل یافته سیاره زهره که به مرحله روحـانیت رسـیده‌اند، به زمین آمدند و به سـاکنین لموریا هنر شـهروندی آموختند و به ایشـان گنـدم و آتش دادند(صص34-44 کتـاب مـذکور). جـالب این که سـکنه زهره از نظر الیـوت و سـکنه مـاه از نظر بلاواتسـکی به عنــوان فرازمینی‌هــای مــادی که از منظومه ســتاره‌ای دوری آمده‌انـد، تصـور نشـده‌اند بلکه به شـکل موجـودات

غیرمادی ساکن منظومه شمسی که تماسی عرفانی با آفریده‌های زمین داشته‌اند، مجسم گردیده‌اند.

اما این تاریخی که تا به حال ورق زدیم، ناقص است چرا که به پارادایم هستی شناسی حاکم بر دوران پیش از تمدن یونان اشاره نمی‌شود و از دیدگاه‌های فلاسفه اسلامی در خصوص چندگانه گرایی نیز اثری در دست نیست. چرا متفکرین اسلامی در خصوص حیات فرازمینی ابراز نظر نکرده‌اند؟

در حالی که عهدین در زمان مبعوث شدن آخرین رسول خدا، کاملاً آکنده از تفاسیر سلیقه‌ای کاهنان است، قرآن بر قلب محمد(ص) نازل می‌شود. قرن هفتم تا دهم میلادی در خاورمیانه تلاش وافری جهت زدودن تحریفات از سوی رسول خدا و ائمه (ع) صورت می‌گیرد. مباحث نحوه خلقت هستی و انسان حداقل به صورت کلی در قرآن بیان می‌شود و بدون شک توسط خود پیامبر و ائمه به آشکاری توضیح داده می‌شود و مسلمانان آخرین گروهی هستند که به واقعیت‌های اصیلی دست می‌یابند، اما یک حقیقت عمده مانع از رسیدن آن‌ها به ما شده است و آن چیزی نیست جز طفیلی بودن عقل و بی‌سوادی عرب و کوته فکری اقوام همسایه در ثبت، نگهداری و انتقال آن به نسل‌های بعدی.

بنابراین 1400 سال قبل در قرآن از موجوداتی تحت نام جن و ملک در کنار انس صحبت می‌شود و جالب این که هر دو موجود اولی غیرمادی هستند. پس حداقل یازده قرن قبل از بلاواتسکی، الله در قرآن دوباره وجود موجوداتی هوشمند غیر از انسان را متذکر می‌شود.

بنابراین همین ادعای بلاواتسکی و تئوصوفیست‌ها مبنی بر وجود موجودات غیرمادی خود مهر تاییـدی بر حقـانیت قرآن است که قبل از خلقت انسان، اجنه در حال زندگی بوده‌اند و نامرئی هم هستند.

اما براسـتی بلاواتسـکی و پـیروانش این واقعیت تحریف شــده را از کجا به دست آورنــد؟ دکــتر ناصر نیکبخت به نقل از کتاب «زن‌ها در تاریخ اوکـراین» اثر کـذولیا الس، تلاش می‌کند به این سئوال پاسخ دهد:

«خانم هلنا احساس می‌کرد که وظیفه‌ای بر عهــده دارد، اما برای دریافت ماهیت این وظیفه به هدایت و یاری یک معلم نیازمند است... وی در سراسر عمر وفـــاداریش را به این معلم حفظ کـــرد. او در جلســـات احضـــار ارواح شـرکت می‌کـرد و به رد نظریـات طرفـداران ارتبـاط با ارواح می‌پرداخت ... در پی اثبات این نکته بـود که دنیـای دیگـری وجـود دارد ولی نه به آن صـورتی که آنـان بـاور داشتند.

... در زمان‌هــای گونــاگون طی فرایند تکامل بشــری، انسان‌هایی پیدا می‌شده‌اند که با خدا یا نیروی عقلانی یا کیهانی هدایت شده‌اند و آنان بشریت را به سـطح افکـار بلند و جهـان بیـنی دیگـری سـوق داده‌اند... البته تـاکنون مکـانیزم الهـام ناشـناخته مانـده است و همین الهامـات بـاعث کشـفیات و آثـار برجسـته‌ای بـرای جهانیـان شـده است.»

منظـور الس از نـیروی کیهـانی چیسـت؟ آیا در جلسـات احضار ارواح از سوی خدا به حضـار الهـام می‌شـود یا از سوی شیطان؟ گویا کذولیا آلس و ناصر نیکبخت تعریفی

جدید از الهامـات خداونـدی ارائه نموده‌اند که در جلسـات احضـار ارواح می‌تـوان به آن دست یـافت! اما علما دین تفسیر کاملاً معکوس از این چنین الهامـاتی دارند. بـرای نمونه نقد زیبـای مقامـات حسن بصـری صـوفی صـدر اسلام توسط سید مرتضی رضوی در کتاب کابالا و پایـان تاریخش به این نتیجه می‌رسد که منشا چنان الهاماتی از سوی شیطان و کارگزاران اوست.

الیـوت در کتـاب لموریـای گمشـده می‌گوید: «طبیعتـاً موقعیت‌هـایی مانند حکمـرانی، آموزگـاری مـذهبی و استادی هنر توسط موجـودات آسـمانی از زهـره اشـغال شـده بـود، مخصوصـاً هـنری که آن‌ها تـدریس نمودند در هنگـام مراجعه به تـاریخ این نـژاد اخـیر(بشر کنـونی) به مانند یک مرجع به کمکمان می‌آید.»

جیسـون کلاویتو (Colavito)ـ را باید مقتـدرترین کـانون فعلی بررسی ریشه‌ی فرضـیه فضـانوردان باسـتانی در شرق و غرب دانست. جیسـون قـریب به 10 سـال است که تلاش ممتـدی در واکـاوی اصل فرضـیه فضـانوردان باستانی انجام داده و از دو جنـاح کسی نیست که نـامش نشنیده باشد. وی در شرحی بر کتاب تاثیر تئوصـوفی بر فرضـیه فضـانوردان باسـتانی، می‌گوید که عمق تاثیرپـذیری فرضـیه فضـانوردان باسـتانی از جنبش تئوصوفی در قرن نوزدهم و بیسـتم بـرای اکـثریت قابل برآورد نیست.

در ادامه تعـدادی از هـواداران چندگانه گـرایی در قـرون مختلف آورده شده‌اند.

در قرن بیستم، فرضیه چندگانه گرایی کیهانی که چیزی بیشتر از یک سری دیدگاههای فلسفی و داستان‌های تخیلی نیست در حال دادن جای خود به فرضیه‌ای دیگر است به نام فرضیه فضانوردان باستانی. لذا در این سده بیشتر به بررسی افکار و دیدگاه‌هایی تاثیرگذاری می‌پردازیم که تا حدودی سعی داشته‌اند از تخیل فاصله گرفته و به سمت منطق و علم بروند و در نهایت منجر به زایش فرضیه بیگانگان/فضانوردان باستانی گشته‌اند.

در سال 1919، کلکسیونر چیزهای بی‌اهمیت ولی غیر عادی، چارلز فورت(1874-1932، Fort)ـ سری کتاب‌هایی با نام کتاب دوزخیان- The Book of the Damnedبه طبع رساند. او مدعی بود که داستان‌های قدیمی در رابطه با دیوها مربوط به ملاقات کنندگان ناخواسته‌ای از دنیاهای دیگرند(ص66 کتاب مذکور). او هم چنین پیشنهاد داد که سایر دنیاها ممکن است در گذشته بسیار دوری با ما در ارتباط بوده اند(ص 118). و فناوری پیشرفته را برای ما باقی گذاشته باشند(ص 124)ـ و یا زمین را مستعمره خود نموده باشند(ص 164).

فورت سفرهای بسیاری داشت و سی سال از عمر خود را در کتابخانه‌های نیویورک و لندن در جستجوی پدیده‌هایی که توسط تئوری‌های موجود تا آن زمان توجیه نمی‌شد، به مطالعه‌ی روزنامه و مجلات علمی و غیر علمی پرداخت. پدیده‌هایی که اسرارآمیز بودند، غیر طبیعی، ماورایی یا نامتعارف بودند.

فورت می‌نویسد: «اگر دنیاهای دیگر در گذشته با زمین ارتباط داشته‌اند، در تلاش بوده‌اند تا از طریق استعماری

بر روی زمین مســـــتقر شـــــوند و در این راســـــتا می‌خواســـته‌اند ســـاکنین زمین را تغیـــیر دهند یا همانند سازی نمایند.»

با این حال، فورت هرگز مدعی نبـود که چنـان چیزهـایی خارج از کتابش نیز حقیقتاً اتفاق افتاده‌اند، وی از امکان چنـــان اتفاقـــاتی ســـخن گفته بـــود و در خصـــوص بیگانه بودن، چند بعدی بودن، غیرمادی بودن، دور بـود یا نزدیک بودن محل سکونت آن‌ها چیزی نگفته بود. مثلاً فورت در خصوص نورها و اشیای غریبی که تا آن زمان در آســمان مشاهده شـده بودنـد، می‌گفت که ممکن است شـواهدی از دنیاهای دیگر باشد و حتی بعضی از انسـان‌ها مخفیانه با آن‌ها در ارتباط باشند.

بعد از فورت روش کارش توسط افرادی دنبـال می‌شـود که در بلند مدت تحت عنـوانی به نـام فورتی‌ها-Fortean معـــروف می‌شـــوند و مـــدتی پس از تشـــکیل جامعه فورتی‌ها، در دهه 1960 نیز سازمان بین المللی فورتین را تاسـیس می‌نمایند. این سـازمان در واقع شـبکه‌ای از محققین و نویســـندگان در زمینه موضـــوعات فـــورتین می‌باشـند که نتـایج افکـار و تحقیقاتشـان را در قـالب مجلاتی به نـــام خـــود ســـازمان منتشر می‌نمایند.هارولد ویلکینز، رابرت چـاروکس، ریموند دریـک، فرانک راسـل، فلیپ کوپنز و... از جمله معروفترین فورتی‌ها محســوب می‌شوند. حتی اشخاصی مانند ایوان تی. سندرســون که بیشتر در زمینه غیر از موضوعات فورتی مانند جـــانوران اثبات نشده فعالیت می‌نمودند تحت تـاثیر فـورت بوده‌اند و این را می‌توان از آثاری مانند چیزها(1967) و چیزهای بیشـتر(1969)ـ اسـتنباط نمـود. البته در دهه‌هـای اخـیر

پیروان فورت دامنه مفهومی فـورتین را توسـعه دادند و حتی جـانوران اثبـات نشـده هم در زیرگـروه موضـوعات فورتین قرار گرفته است.

هــوارد فیلیــپز لاوکــرافت (1890-1937، Lovecraft) نابغه‌ای خود ساخته بود که در خـانواده ثروتمنـدی به دنیا آمد، اما خانواده‌اش دارایی‌هـای خـود را از دست دادند و کارشان به جنون کشـید. لاوکـرافت آثـار زیـادی از جمله نوشته‌های الیوت، فورت و جورج هربرت ولز تا آلن پو را مطالعه نموده بود. او را باید استاد داستان‌های ترســناک دانست. لاوکرافت تلاش نمود تا افسـانه‌های گوتیک(نـام قومی در اروپا، آلمان) را به قرن بیسـتم بیـاورد و آن را به روز نماید. آثـار وی منجر به مـنزوی شـدن مفـاهیمی مانند ماورا الطبیعه شد چرا که او معتقد به اصالت مـاده بود. او خدایان باستانی را گروهی از بیگانگان فرازمینی معرفی نمـود که در گذشـته‌های دور بر روی زمین فـرود آمده‌اند. در حین نگارش آثارش، او توضیحات متفاوتی از ورود بازدیدکنندگان باستانی از زمین فراهم کرد.

درک لاوکرافت از تفکرات تئوصوفی جـالب توجه است و نشـان می‌دهد که او کـاملاً بر آن اشـراف داشـته است. لاوکــرافت در نــامه‌ای به ویلیــام کونــوور(conover) می‌نویسد: «چرنــدیات تئوصوفیست‌ها نــوعی تظــاهر آگاهانه است که تنــاقض گویشــان جــالب توجه است. گفته‌های‌شان ریشه در هندویسم و افسـانه‌های شـرقی دارد که مفاهیم علمی قرن نـوزدهم را با زبـان بـازی به آن افزوده‌اند.» یا همین طــور در کتــاب نــدای کثولهو: «تئوصوفیست‌ها گمــــــان نموده‌اند که در برابر هیبت و بـزرگی چرخه کیهـانی، جهـان ما و نسل بشر رویـدادی

گذراست. آن‌ها در الفـــاظی مبهم به موجـــوداتی غریبه اشـــاره می‌نمایند که اگر نقـــاب خـــوش بیـــنی بر چهـــره نداشـــت، خـــون در رگ منجمد می‌کـــرد. اما این تقصـــیر ایشـــان نیســـت، بلکه از نگـــاهی گـــذرا به هزاراه‌هـــای فراموش شده نشات می‌گیرد که وقتی به آن می‌اندیشم مـرا مـایوس نمـوده و دیـوانه‌ام می‌کند وقـتی تصـورش می‌کنم.»

در اثر شـاخص لاوکـرافت به نـام نـدای کثولهو(1926)-The Call of Cthulhu، نمونه‌هـای قـدیمی‌تر شـامل کثولهـــو، از آســـمان‌ها به دنیـــای جـــوان(زمین) آمدند و شـهرهای بـزرگی را بنا نهادند که هنـوز می‌تـوان بـاقی مانده آن‌ها را در جزایر اقیـانوس آرام دید. قـدیمی ترها با خویش هنر خلاق و هیروگلیف(که اکنون غیرقابل درک است) را به ارمغـــان آوردند. آن‌ها بـــرای انســـان از رویاهای‌شـــان صـــحبت نمودند و آییـــنی را جهت عبـــادت شدنشان برپا نمودند. در داستان‌های بعدیش، لاوکـــرافت جزئیات بیشتری را به خمیرمایه داستان افزود و مفهـوم قـدیمی ترها را تغیـیر داد تا تصـویری غـنی‌تر و توسـعه یافته‌تر از دخالت بیگانگان در حیات زمین فراهم سازد.

در کتـاب در کوهسـتان جنـون-At the Mountains of Madness، او بـــالاخره مطلـــوب‌ترین تصـــورش از فرازمینی‌هـای دخیل در منشا حیـات انسـان را رونمـایی می‌نماید. اکنـون قـدیمی ترها دیگر گـونه‌ای مسـتقل از مخلوقات فضایی محسوب می‌شوند و با کثولهوی بـزرگ که مـدت‌ها بعد از ایشـان به زمین آمـده در حـال نـبرد هستند و می‌خواهند مانع از تولید مثل وی شوند. قدیمی ترها منشا اسطوره‌های دیوسان‌ها در اسـطوره شناسی

باستانی هستند و شهرهایی را در اعماق اقیانوس‌ها و قاره‌های گمشده بنا نموده‌اند. این‌ها زمانی به زمین رسیدند که سایر سیارات را مستعمره خود نموده بودند و حیات بر روی زمین را نیز جهت تامین غذایشان آفریدند. یاخته‌های مصنوعی اولیه، که اینان اجازه دادند به صورت طبیعی رشد کند و تبدیل به جانوران و گیاهان دنیای مدرن شود، را جهت مصرف غذایی یا برای سرگرمی استفاده می‌نمودند.

لاوکرافت در ندای کثولهو می‌نویسد: «... هزاره‌هایی وجود داشته است که همه‌چیز بر روی زمین منظم بوده است و آن‌ها شهرهای بزرگی بر روی زمین داشته‌اند. مردان چینی فناپذیر به کاسترو گفته بودند که باقی مانده آن شهرها را هنوز هم می‌توان در جزایر اقیانوس آرام مشاهده کرد. همه آن‌ها مدت‌ها پیش از ظهور انسان مردند، اما هنرهایی وجود دارد که آن‌ها را زنده می‌کند، وقتی که در چرخه بی‌پایان، ستاره‌ها دوباره در موقعیت مناسب خود قرار گیرند. به راستی که ایشان از ستاره‌ها خواهند آمد. کاسترو ادامه داد که قدیمی ترها از گوشت و خون آفریده نشده‌اند. شکل ماهوی آن‌ها به گونه‌ای است که در زمین قابل رویت نمی‌باشند، چون مادی نیستند. هنگامی که ستارگان در موقعیت مناسب باشند، آن‌ها از دنیایشان به دنیای دیگر سرازیر می‌شوند، هنگامی که ستارگان در موقعیت مناسبی نباشند، آن‌ها زنده نمی‌مانند.»

لاوکرافت در آثاری مانند وحشت دانویچ – The Dunwich Horror، سایه‌ای بر روی اینزموث – The Shadow Over Innsmouth، و چنبره مدوسا –

Medusa’s Coil به توصیف بازدیدکنندگان باستانی می‌پردازد که حضور خود در زمین را تا به امروز حفظ نموده‌اند و همانند نفیلیم در عهد عتیق، آن‌ها از زمین مادر فرزندانی را خلق نمودند. در داستان وحشت در موزه – The Horror in the Museum، ادعا می‌کند که همگی هیولاهایی که به عنوان خدایان پرستش می‌شده‌اند، فرازمینی نیستند و تعدادی ممکن است از ابعاد دیگر آمده باشند. در داستان سایه برآمده از زمان- The Shadow Out of Time، برترین نژاد فرازمینی که یکی از گونه‌های بی‌شمار فضایی است بر کیهان مهار زده و قدرت ذهنی به ایشان اجازه می‌دهد که در زمان به عقب یا جلو بروند، ذکاوت و دانش را در کتابخانه‌های‌شان نگه می‌دارند و متکی به نبوغ خود می‌باشند.

در کتاب مشترک لاوکرافت و لوملی با عنوان خاطرات روزانه آلونزو تایپر- The Diary of Alonzo Typer، راوی داستان از کتاب دزیان، مربوط به دوران ماقبل انسان‌ها، در می‌یابد که بیگانگانی از زهره با سفینه فضایی به زمین آمدند تا زمین را متمدن سازند. کتاب دزیان نوشته هلنا بلاواتسکی است.

منتقدین لاوکرافت به این نکته توجه دارند که دیدگاه لاوکرافت درباره اسطوره‌هایش در طول زمان تغییر کرده است. مثلاً کثولهوی خدامانند و نیمه ماورایی، شخصیت داستان ندای کثولهو، رفته رفته تبدیل به بیگانه کاملاً مادی در داستان کوهستان جنون می‌شود. بسیاری از افسانه نویسان مانند آگوست درلث(Derleth) از چنان تناقض گویی در نوشته‌های لاوکرافت

متاثرند و در ادامه تلاش نموده‌اند که افسانه‌ها را نظام مند نمایند. انصافاً نوشته‌های لاوکرافت منعکس کننده نحوه‌ی خلق یک اسطوره است که تغییر می‌کند، به تناقض می‌رسد و دارای نابه هنجاریست. دلیلش نیز به این بر می‌گردد که خود لاوکرافت بر همه‌چیز اشراف نداشته و اسطوره‌ها را تا حد امکان از دید دانشمندان و نویسندگانی نوشته است که قسمتی از داستان هستند و مثلاً به کل حقیقت اشراف ندارند.

اسطوره‌های لاوکرافت به عنوان سنگ بنای ادبیات امروزی وحشت و مطلبی قوی در زمینه‌ی سینمای وحشت، فانتزی و علمی-تخیلی محسوب می‌شود که در آثار معاصری همانند دروازه ستاره ای، فایل‌های ایکس، دکتر چه کسی، بیگانه در برابر شکارچی و صدها فیلم و کتاب و برنامه‌های تلویزیونی دیگر قابل مشاهده است.

نام خدایان بیگانه لاوکرافت همانند کثولهو، یوگ-سوثوث و شوب-نیگورات حتی در زمان حیات خودش از داستان‌های سایر نویسندگان سر بر آوردند. در این دوره وی حتی به تجدید نظر در آثار سایر نویسندگان می‌پرداخت، داستان مشترک با دیگر نویسندگان می‌نگاشت و حتی بعضی از داستان‌هایش را با نامی ساختگی به چاپ می‌رساند. فی المثال در تجدید نظرش از داستان تپه، نوشته‌ی زلیا بیوشاپ، لاوکرافت اسم کثولهو را به تولو(Tulu)ـ تغییر می‌دهد تا خوانندگان تصور نمایند با داستانی مستقل از افکار لاوکرافت روبه رو هستند. در دهه‌های بعدی بیش از چند جین نویسنده در حال فعالیت به سبک لاوکرافت برای مجلات علمی-تخیلی و ترسناک هستند. تخیل لاوکرافت در اروپا و

مخصوصاً فرانسه با استقبال روبه رو می‌شود و خـودش به محبوبیـتی در حد ادگـار آلن پو و اسـتفان کینگ دست می‌یابد. بخش اعظم داستان‌های لاوکراف پس از مرگش در مجلات به چـاپ رسـید، دو دهه پس از بـدرود حیـات نـامش در اروپا بر سر زمان‌ها افتـاد و داسـتان‌های کوتـاهش بارها و بارها در مجلات چـاپ می‌شـدند. در فرانسـه، یک روس تبعیـدی به نـام جـاکوئز برگـیر و نویسنده‌ای به نام لوئیس پاولز داستان‌های لاوکرافت را مطالعه نمـوده و تحت تـاثیر دیـدگاه هسـتی شناسی او قرار می‌گیرند...

از دهه 1940، دیدگاه‌ها و نظرات مسـتقل و وابسـته در خصوص خدایان باسـتانی در اورپا نـیز هم پـای آمریکا در حال رشد و بالندگی بود. اما خبری در راه است. با چـاپ گزارش‌هـایی مانند مشـاهده شی پرنـده ناشـناخته- Unidentified Flying Objects در سـال 1942 در تینسـتن، اسـتان هوپه کشـور چین در روزنامه دیلی تلگراف آمریکا، روند داستان فرضیه فضانوردان باستانی تغییر نموده و وارد مـرحله‌ی جدیـدی می‌شـود. در همـان سال در لوس آنجلس آمریکا نیز یوفو غوغا به پا می‌کند. این پدیـده در سـال 1947 در چنـدین نقطه دنیا مجـدداً مشـاهده می‌شـود از جمله سـفینه‌ای که در رازول، مکزیکوسـیتی آمریکا سـقوط می‌کند و اولین مـدرک مسـتدل از وجـود موجـودات فرازمیـنی به دست انسـان امروزی می‌رسد و حتی مشاهده نه شی هلالی شـکل در حـال پـرواز نزدیک واشـینگتن توسط کنث آرنولد که ظاهراً منجر به شـروع تحقیقـات دولت آمریکا حـدود یک سال بعد گردید. البته این‌ها مـوارد مسـتدلی از مشـاهده یوفو در آسـمان زمین است و گرنه آمـار رسـمی

مشـــاهدات یوفو در سرتاسر دنیا مشـــخص نیست و اگر آمارهـــای غیررســـمی نـــیز به آن افـــزوده شـــود، تعـــداد مشاهدات بسیار افزایش می‌یابد.

فاتحـــان اصـــلی بـــرلین در جنگ جهـــانی دوم شـــوروی‌ها بودند، بنابرین عمده میراث آلمان نازی به ایشـان رسـید. گزارش‌هـــای مشـــاهدات یوفو بر فـــراز آســـمان امریکا در نهـــایت(1948)ـ منجر به تشـکیل پـــروژه ســـاین(Project Sign) گردید. اعضای پروژه دریافتند که مفهومی به نام یوفو واقعیت دارد و باید مـیراثی ارث از آلمـان نـازی به شـــوروی بـــوده باشد. اما این نمی‌توانست بـــرای دولت مردان و جامعه آمریکا جواب قانع کننده‌ای باشـد، آن هم درست زمانی که جنگ سرد بین آمریکا و شـوروی شـکل گرفته است. لـذا یکی از دست انـدرکاران پـروژه به نـام واندنبرگ پیشـنهاد داد که یوفوها با فرضـیه فرازمینی‌ها در هم آمیخته شـــــود. هر چند فـــــوراً وانـــــدنبرگ از پیشـــنهادش پشـــیمان شد اما تصـــمیم گیرنـــدگان نگـــران نبودند چـــون بســـیار بعید می‌دیدند که روزی موجـــودی فضـــایی در جمع مـــردم زمین حاضر شـــده و بخواهند حقیقت را افشا نمایند.

پس از مرگ لاوکرافت هر چند سایرین در حال جلو بردن پروژه جهانی مخدوش نمودن تاریخ بشریتند، اما هیچ اثر موفق و درخـــــور تـــــوجهی ارائه نگردید تا این که در انگلیس، نویســـنده‌ای به نام‌هارولد تی. ویلکیـــنز (1891-1960، Wilkins)ـ با کتـاب بشـقاب پرنـده‌هایی از مـاه(1954)-ـ Flying Saucers from the Moon معروف می‌شـود. ویلکیـنز در آثـارش از خـدایان سـفید صـحبت می‌کند که آمریکـــایی جنـــوبی را در دوران باســـتان به

تسـخیر کامل در آوردند. خـدایان سـفید همـان نـژاد قفقازیان است که ادعا می‌شود در دوران باستان از کل زمین بازدید نموده‌اند. او مـدعی است که کوئتزاکواتل-Quetzalcoatl، خدای مردم تئوتیهواکان- Teotihuacan ساکنان باستانی آمریکای مرکزی، از نژاد مردم آتلانتیس است و مردم آتلانتیس تونل‌هایی زیر زمینی به آمریکـای جنوبی مخصوصاً برزیل و رشته کوه آند کشیده‌اند.

مـوریس جسـوپ (1900-1959، Jessup)ـ دارای مـدرک کارشناسی ارشد اخترشناسـی، در دهه 1960 معروف‌تـرین صـاحب نظر در بحث یوفوهاست. او چهـار کتـاب دربـاب یوفوها طی سـال‌های 1955 الی 1957 نوشت. وی به خاطر مضمون اولین کتابش با نام موردی بـرای یوفو- The Case for the UFO تا حـدی بـدنام گشت اما یک سال بعد کتاب تاثیرگذاری با عنوان یوفوها و عهد عتیق-UFOs and the Bible را به رشته تحریر در آورد. در آخـرین اثـرش پدیـده‌های نـورانی زودگـذر روی سطح مـاه را به یوفوهـای در حـال پـرواز بر فـراز زمین نسبت می‌دهد. تراوشات ذهنی جسوپ نشـان می‌دهد به خـوبی از تفکـرات هلنا بلاواتسـکی و آیین تئوصـوفی آگاهی داشته است. او سال‌ها قبل از دانیکن مقبره‌هـای باسـتانی را به موجـودات نابغه ماقبل تـاریخ مربـوط می‌نماید.

جسـوپ معتقد بـود مـردم کوتوله که بعضی‌ها آن‌ها را به یوفوها ربط داده‌انـد، در واقع متعلق به زمین بودند که مـدت‌ها قبل به تکنولـوژی اعجـاب آوری از جمله قـدرت پـرواز در فضا دست یافته بودند. جسـوپ می‌گوید که حدود 100,000 سال قبل: «در زمـان اولین مـوج تمـدن

که قبل از دوران کاتــالیزمی ایجــاد شــده بــود... دانش پـــرواز در این ســـیاره پایه ریـــزی گردید... ممکن است کوتوله‌ها تمــدنی را به وجــود آورده باشــند که موفق به کشف قانون گرانش شده‌اند و آن را به کــار گرفته اند». وقتی که آتلانتیس و مو(Mu)ـ به زیر آب می‌رفت، مـردم کوتوله به سـفیته‌های فضاییشـان پنـاه برده‌اند. به طـور کلی سناریوی جسوپ در خصوص یوفوها تکرار شــایعات شــاور (Shaver،1975-1907)ـ است که در مجله علمی-تخیلی داستان‌های شگفت انگیز- Amazing Stories به چاپ می‌رسید.

ریچارد شاور که نویسـنده‌ای امریکـایی بـود، پس از جنگ جهــانی دوم داســتان‌های بحث بر انگـــیزی را در مجلات تخیلی-علمی تحت نام راز شـاور به چـاپ رسـاند. وی در نامه‌ای به مجله داستان‌های شگفت انگیز نوشت که زبان باســتانی را کشف نمــوده و نــامش را زبــان انســان-Mantongگذاشته است. او مدعی بود که نژادی به غایت پیشرفته در ماقبل تاریخ غارهایی را زیر زمین ساخته‌اند و به دلیل تشعشعات خورشید، زمین را به قصد سیاره‌ای دیگر تــرک کرده‌اند. نــژادی به نــام دروس هنــوز در این شهرهای زیرزمینی زندگی می‌کنند و هر از گــاهی دست به آدم ربایی می‌زنند...

همگام با جسـوپ، متفکـرین دیگـری هم مشـغول به کـار بودند از جمله روزنامه نگــار و نویســنده ایتالیــایی، پیــتر کولوســیمو(Kolosimo ،1984-1922)، از بنیانگــذاران باســتان شناسی ســاختگی-pseudoarchaeologyاست که با اســتفاده از نظریه‌ها و روش‌هــای غـــیر علمی به مطالعه منشا تمدن‌های باسـتانی می‌پـردازد و با صـحبت

در خصوص ارتباط بین موجودات فرازمینی و تمدن‌های انسان باستانی بر عمومی شدن فرضیه فضانوردان باستانی دامن می‌زند. او در مدت حیاتش بیش از ده اثر در این زمینه از جمله کتاب معروف سیاره ناشناخته(Il pianeta sconosciuto -1957) را به طبع رسانید.

تماس گرفته شدگان(Contactees)ـ مدعی هستند که ارتباط مداوم و منظمی با برادران فرازمینی دارند. این جنبش را سوئدنبرگ در نیمه اول قرن هجدهم پی ریخت. در ادامه در اواخر قرن نوزدهم، هلنا بلاواتسکی از نامورترین در این عرصه است. اوئاهسپه(1882)ـ اثر جان بالو و از هند تا مریخ(1899)ـ نوشته‌ی تئودور فلورنوی از تاثیرگذارترین منابع برای تماس گرفته شدگان متاخر محسوب می‌گردد. تماس با فرازمینی‌ها در حالات مختلفی اتفاق می‌افتد از جمله: کالبد واسطه ای(channeling، در این روش هوشمند فرازمینی با استفاده از کالبد یک انسان برگزیده با سایر انسان‌ها تماس برقرار می‌کند مانند نژاد فرازمینی به نام را(Ra) که در کتاب قانون اول از طریق کالبد کلارا روئکرت سخن می‌گوید)، سفر خارج از کالبد و رویا(سوئدنبرگ در قرن هجدهم مدعی بود که در رویا با نژادهای منظومه شمسی ارتباط دارد و به کرات دیگری سفر روحانی داشته است)، نوشتن بی‌اختیار(جان بالو کتاب اوئاهسپه را بدین طریق نگاشت) و از همه مهم‌تر ارتباط فیزیکی و رو در رو(مانند ملاقات وریلهان موسس فرقه رائلیان با یهوه).

امروزه پیروان تماس گرفته شدگان را بشقاب پرنده ایها(saucerians)ـ می‌نامند. اما مشخص است که ریشه

تمــاس گرفته شــدگان به قبل از مشــاهدات یوفو بــاز می‌گردد. تفاوت تماس گرفته شــدگان و یوفولوژیست‌ها از دو جهت است:

1 - یوفو(اشیای پرنده ناشناخته) از نظر بشقاب پرنـده ایها بی‌معناســت، چــرا که ایشــان آن را می‌شناســند. مــاهیت بشــقاب پرنــده‌ها و منشا آن‌ها مشــخص است: آن‌ها این‌جا هســتند تا به انســان را آمــوزش دهند دانش کیهــانی‌اش افــزایش یابــد، بــرای رویــارویی با ســلاح هسته‌ای آماده باشــند.... اما بــرای یوفولوژیست‌ها منشا بشقاب پرنده‌ها ناشناخته است، شاید فرازمینی باشد.

2 - بشــــقاب پرنــــده ایها بیش از یوفولوژیست‌ها خصوصــــیات مــــذهب را به خــــود گرفته‌اند. در بین یوفولوژیست‌ها هنوز معدود افــرادی معتقد به بررسی و جســـتجوی علمی منشا یوفوها هســـتند. اما در جنبش تمــاس گرفته شــدگان عمــده بحث حــول فدراســیون کهکشانی، مثبت بودن نیت اکثریت نژادها و منفی بــودن نیت اقلیتی از فرازمینی‌ها نسبت به زمین است.

شکل گیری رسمی و پذیرش جنبش تماس گرفته شدگان به سال 1952 باز می‌گردد، زمانی که جــورج ون تاسل(Van tassel)ـ مــدعی تمــاس هفتگی با خدمه ســفینه فضــایی ونتلا(Ventla)ـ گشت. پس از مشــاهدات یوفو جنبش تماس گرفته شدگان توسعه یــافت و باید گفت که صاحب نظران این شاخه از بشقاب پرنده ای‌ها با جــرات و اطمینان بیشتری تماس‌های‌شان را افشا می‌نمودند.

از دیگر آثار درخور توجه دهه 1960 درباره تماس گرفته شدگان، باید به کتاب نقاط مخفی هژبر-Secret Places

of the Lion نوشته جورج ویلیامسون(1926-1986، Williamson)ـ اشاره نمود. وی و همسرش بارها در جلسات آیین مذهبی اشیا پرنده جورج آدامسکی که آیینی فرعی از مکتب تئوصوفی محسوب می‌شود، شرکت نمودند و کار خود را از آن‌جا آغاز نمودند، تا جایی پیش رفتند که شاگرد رقیب استاد شد. ویلیامسون و دوستش بایلی صداهایی از درون منظومه شمسی مانند زهره، مریخ و... تا اندرومدا که ظاهرًا مربوط به ساکنین سایر سیاره‌هاست را می‌شنوند و حتی بعضی از آن‌ها را ضبط می‌نمایند. وی در مورد ساکنین هستی می‌گوید که اکثر آن‌ها خوب هستند. آفا(Affa) که ساکن اورانوس است به ویلیامسون هشدار می‌دهد نژادهای خیلی بدی هم وجود دارد مانند نژادی ساکن منظومه‌های اوریون که درصدد تسخیر زمین است.

البته بعضی از یوفوشناسان، معروف‌ترین جورج تماس گرفته شده را جورج آدامسکی می‌دانند. آدامسکی(1891-1965) در سال 1952 به همراه ویلیامسون و چند تن دیگر به صحرای نوادا جهت ملاقات یک ناهیدی به نام اورثون(Orthon)ـــ می‌رود. وی نشست‌های مختلفی درخصوص ارتباطش با فرازمینی‌ها برگزار نموده است و سهم بسزایی در شکل گیری جنبش تماس گرفته شدگان دارد.

جورج دیگری نیز در انگلیس زندگی می‌کند به نام جورج کینگ که او نیز در سال 1954 جامعه آثریوس را تحت تاثیر مذاهبی مانند هندو، بودایی، مسیحیت و تئوصوفی بنیان نهاد. آثریوس یک فرازمینی است که از طریق تله پاتی با کینگ در ارتباط است. این‌ها چهار جورج معروف

هستند که همگی جزو تماس گرفتگان بشقاب پرنده‌ی دهه 60 می‌باشند.

در سال 1958 هنری الهوت(1903-1991، Lhote) متخصص نقاشی غارهای ماقبل تاریخ، نقاشی شبه انسان پیدا شده بر روی تخته سنگی در تاسیلی ناجیر در جنوب الجزیره را به موجودات فرازمینی نسبت می‌دهد. مطبوعات توجه زیادی معطوف فرضیه الهوت نمودند و این امر باعث زیر سئوال رفتن تخصص وی گردید.

هنوز ادعای الهوت از اذهان عمومی خارج نشده است که در سال بعد کتاب طلوع جادوگران-The Morning of the Magicians توسط برگیر و پاولز روانه بازار کتاب فرانسه می‌شود و دیری نمی‌پاید که از انگلیس، آمریکا و آلمان سر بر می‌آورد و حداقل یک دهه به صورت مستمر چاپ می‌شود. فقط در فرانسه چیزی در حدود دو میلیون نسخه از کتاب مذکور به فروش رسیده است. برگیر(1912-1978،Bergier)ـ یک یهودی روس تبار کاملاً آشنا با آیین کابالاست که به فرانسه مهاجرت نموده و در آن‌جا با پاولز(1920-1997،Pauwels) فرانسوی آشنا می‌شود.

کتاب طلوع جادوگران در خصوص موضوعات مختلف با محوریت جایگزینی برای تاریخی فعلی بشری همانند منشا حقیقی اهرام مصر، نقشه‌های باستانی که به نظر می‌رسد از بالای جو ترسیم شده‌اند، تکنولوژی‌های نامربوطی که از دوران باستان یافت شده‌اند و دیگر دستاویزهایی که در همان اواخر مورد استناد واقع شده‌اند مانند خطوط دشت نازکا، بحث می‌نماید. برگیر و پاولز آیینه افکار لاوکرافت در فرانسه و حتی اروپا

محسوب می‌شوند چـرا که آثـار وی را در مجله‌ای به نـام سیاره- Planète به چاپ می‌رسـاندند. از نظر کلاویتـو، لاوکـرافت بـرای ایشـان به مثابه یک پیـامبر بـوده است. برگیر خود مدعی بود که در سال 1935 با لاوکـرافت در ارتباط بوده است. در طلوع جادوگران، فرضیه بیگانگـان باستانی به شکل امروزی خود بسـیار نزدیک شـده است. نویسـندگان مـذکور کتـاب را به سـبک لاوکـرافت و به گـونه‌ای غـیر تخیلی نوشـته‌اند. ایشـان به خـوبی متوجه بوده‌اند که افسـانه‌های باسـتانی مملو از خـدایانی است که با ارابه‌های آتشین خود از زمین بازدید نموده و سپس بازگشـته‌اند، لـذا خـدایان باسـتانی بازدیدکننـدگانی فرازمینی‌هایی با سفینه فضایی هستند.

سیر تکاملی فرضیه بیگانگان باستانی- از ویلیام تـرنچ تا اندرو توماس

از برگیر و پاولز تا فون دانیکن، دیدگاه شایان توجه ارائه نشد، اما چند اثر نسبتاً قوی که بر سایر کتاب‌های رقیب برتری داشتند، ارائه شد. کتاب مردم آسـمان- The Sky People اولین نوشـته رسـمی یوفولوژیست برجسـته، ویلیام ترنچ(1911-1995، Trench)، از همین دسته آثار است که در سال 1960 منتشر شد. ترنچ در کتاب مـردم آسـمان اسـتدلال می‌نماید که آدم، حـوا، نـوح و سـایر شخصـیت‌های عهد عـتیق در اصل سـاکن مـریخ بوده‌اند. آدام و حـوا محصـول آزمایشـات ژنیـتیکی فرازمینی‌ها هستند، باغ عدن در مـریخ بـوده است و شـرایط محیطی مریخ نوادگان آدم را مجبور به ترک مریخ کرد.

هیچ یک از شش اثر بعـدی به انـدازه این اثر بـرایش مـوفقیت به بـار نیـاورد. تـرنچ که به بشـقاب پرنـده‌ها

اعتقادی راسخ داشت، طرفدار فرضـیه زمین میـان تهی نیز هست و آخرین کتابش در همین زمینه است. هفت یا هشت تونل زیر پوســـته زمین وجـــود دارد که دو تا از قطب شمال و جنـوب و مـابقی نـیز از مکان‌هـایی مانند تبت سر بر آورده‌اند. از دیگر اعتقاداتش این بود که قادر به ردیـابی تـاریخ اجـداد انسـان تا 63٫000 سـال قبل از میلاد مسـیح اسـت، یعـنی درست زمـانی که موجـودات سایر سیارات با سـفینه‌های خـود در زمین لنگر انداختند. تـــرنچ بر این بـــاور بـــود که از رنگ پوست انســـان‌های امـروزی مشـخص است که اجـداد اکثرشـان موجـودات فضایی بوده‌اند.

مقاله «فضانوردان عهد عـتیق-Astronauts of Yore» نوشـته ماتست آگرست (Agrest،2005-1915)ـ نـیز در چرخیدن چرخ فرضیه فضانوردان باستانی جایگـاهی والا دارد. متاسـفانه شـاه سـتون‌های فرضـیه فضـانوردان باستانی بر روی دوش افراد متخصص قـرار گرفته است که همگی ایشـــان به علم خیـــانت کردند و آن را در حسـاس‌ترین شـرایط رها نمـوده و به جبهه شـبه علم پیوستند. این از جمله واقعیت‌هـای اساسی در پیشـرفت شبه علم بوده است و در اکثر موارد نادیده انگاشته شده است. چه کسی می‌گوید که الـبرت اینشـتین نابغه نبـوده اسـت؟ چه کسی مـدعی است که اسـحاق نیـوتن نابغه نبـود؟ همین نوابغ بودند که پیشـرفت‌های حـیرت‌آور علم فیزیک مدیون ایشان است. فرضیه فضانوردان باسـتانی نـیز زاییـده تفکـرات نـوابغی مانند بلاواتسـکی، فـورت و لاوکرافت است که در ادامه برگیر، پـاولز، دانیکن، رائـل، تمپل، سیتچین و... آن را به بلوغ خود رسـاندند و اکنـون در قـرن 21، این فرضـیه به اسـتقلال رسـیده است. اما

فیزیک نیوتنی که به فیزیک کلاسیک معروف است، یک قرن است که به تاریخ پیوسته است. فیزیک نسبیت انشتین نیز دیگر جزو فیزیک مدرن محسوب نمی‌شود و بسیاری از نظرات وی مسترد شده است. در حال حاضر نبض فیزیک در اختیار فیزیک مدرن یا فیزیک کوانتومی نسبیتی است که به قول امثال فینمن و بور و... درک آن مو را بر تن سیخ می‌نماید...

آگرست متولد بلاروس بود و به سال 1946 در رشته ریاضی و فیزیک از دانشگاه لنینگراد دکترا می‌گیرد. وی بیش از 100 مقاله نگاشته است که از میان آن‌ها فضانوردان عهد عتیق(1961)ـ شهرت جهانی بدست آورد. وی عقاید نامتعارفی در زمان خویش بیان می‌نماید از جمله این که سنگ عظیم بعلبک را برای سکوی پرتاب سفینه‌های فضایی می‌خواسته‌اند. همگی ما داستان نحوه نابودی دو شهر سدوم و گمورا را در ارابه خدایان اریک فون دانیکن خوانده ایم، اما ایده تخریب دو شهر بر اثر انفجار هسته‌ای در واقع متعلق به اگرست بود که در سال 1959 مطرح شد. لذا بسیاری از هواداران فرازمینی‌ها از او به عنوان ریش سفید یاد می‌کنند. اگرست عضو جامعه فضانوردان باستانی است و تعدادی مقاله برای گاهنامه‌های جامعه نوشت.

سال 1961 از معدود سال‌های خاص در روند تکاملی فرضیه فضانوردان باستانی است. اولین گزارش معروف ربوده شدن توسط یوفوها مربوط به بتی و بارنی هیل در سپتامبر 1961 است. این دو شب هنگام در مسافرت حین گذر از کوهستان سفید در پورتموث، نیوهمشایر به یوفویی بر می‌خورند. پس از رسیدن به

خانه، خـانم هیل در مـرور آن‌چه اتفـاق افتـاده اسـت، به این نتیجه می‌رسد که تقریباً به مدت دو ساعت چیزی در حـافظه‌اش ثبت نشـده و به اصـطلاح زمـان کم دارد. در نوامبر بتی هیل در رویاهایش متوجه می‌شود که طی دو سـاعت مـذکور به اتفـاق همسـرش به درون یوفو بـرده شـده و در آن‌جا توسط انسـان نماهـایی خاکسـتری رنگ مورد آزمایش دارویی قرار گرفته‌اند. چند ماه بعد مـاجرا در روزنامه بوستون به چـاپ می‌رسد و دیـری نمی‌گـذرد که روزنامه نگاری به نام جان فـولر از این رویـداد کتـاب موفقی به نام سفر گسیخته را خلق می‌نماید.

قبل از خـانواده هیـل، در سـال 1957 در برزیل نـیز یک کشاورز 23 سـاله به نـام آنتونیو ویلاس بوئـاس مـدعی شده بـود که در حین کـار شـبانه در مزرعه مـورد تعقیب یک سفینه گوی مانند قرمز نور قـرار گرفته و نتوانسـته از دست خدمه آن فــرار کند. البته محققی به نــام پیــتر روگرسـون به واقعیت مـاجرا شک کـرد چـون می‌دید که جزئیــات مــاجرای بوئــاس در منــابع مختلف هم خــوانی ندارد. وی بوئاس را متهم نمود که عناصر داستان ربـوده شدنش را از کتاب‌های جورج آدامسکی به عـاریت گرفته است. این که اولین آدم ربایی فضـایی‌ها در سـال 1957 اتفاق افتـاد یا 1961 اهمیت چنـدانی نـدارد، مهم‌تر این است که پس از انتشار داستان خـانواده هیـل، به یکبـاره مــوجی از ادعاهــای مربــوط به ربــوده شــدن توسط فرازمینی‌ها شکل گرفت.

در حالی که تا زمان حیـات لاوکـرافت عمـده دیـدگاه‌های حیـات فرازمیـنی بیشـتر حدسـیاتی در مـورد گذشـته‌ای نامشخص بـود، به یکبـاره در نیمه اول قـرن بیسـتم وارد

مرحله بدیع شـده و شـواهد جدید ارتبـاط بین دنیاها نـیز ارائه می‌شـــود. افـــرادی ســـفینه‌های فرازمینی‌ها را می‌بیننــد، تعــدادی توسط ایشــان ربــوده می‌شــوند و با تعدادی نیز به طرق نامعمول تمـاس گرفته می‌شـود. هر سال بر تعداد گزارشات مشاهده یوفوها افـزوده شـده و کم کم برای مردم عادی می‌شود. می‌توان دهه 60 و 70 را عصر طلایی مشاهدات یوفو و برخـورد با فرازمینی‌ها دانست.

از این برهه به بعد ذهنیت هواداران فرضـیه فضـانوردان باسـتانی منسـجم‌تر می‌شـود و تلاش‌ها در جهت تـدوین فرضیه بازدیدکنندگان بیگانه در تمامی اعصار هدفمنــدتر دنبال می‌شود. عکس‌ها، فیلم‌ها و شاهدان عینی یوفوها محکم‌تـرین مـدارک غـیر قابل اغمـاض بـرای مخالفـان فرضیه فضانوردان باستانی محسوب می‌شود.

ریموند دریک (Drake ،1989-1913)، انگلیسی که کارش در زمینه فرضیه مورد بررسی را از سـال 1957 شـروع نمود، می‌گوید: «من مشتاقم هر چه بیشـتر حقـایق را تا حد امکان در مورد موجودات فضـایی جمع آوری نمـایم و به ترتیب تاریخ وقوع مرتب نمایم، مانند همـان کـاری که چارلز فورت در ابتدای قرن اخـیر به طـور درخشـانی آن را انجـام داد.» او نـیز به مانند فـورت بیست و پنج سـال مطبوعـــات و کتب را در جســـتجوی شـــواهدی حـــامی سناریوی تاثیرگذاری فرازمینی‌ها بر حیات زمین مطالعه نمود و تقریباً به بررسی خدایان تمامی تمدن‌های شـــرق و غرب از آسیا گرفته تا امریکا پرداخت، اما برخلاف وی، فـورت هرگز با یقین از موجـودات فضـایی حـرف نـزده است. آن‌چه باعث شد از فورت تا دریـک، عـدم اطمینـان

به یقین تبدیل شود را باید در کتاب‌هایی جست جو نمـود که در این بـــازه زمـــانی روانه بـــازار شـــده‌اند. دریک کتاب‌های متعددی در خصـوص خـدایان باسـتان نوشت از جمله هفت کتـاب تحت عنـوان کلی خـدایان یا موجـودات فضایی؟- Gods or Spacemen?که اولین آن‌ها در سال 1964 چاپ گردید و محبوبیت نسـبی در بین طرفـداران فرضیه فضانوردان باستانی کسب نمود.

پاول میسراکی(Misraki ،1998-1908)، از آهنگ سازان معروف فرانسوی در قرن بیسـتم است. وی حـتی آهنگ سازی دو فیلم جاکویز برگیر، از نویسندگان کتاب طلـوع جـــادگران، را نـــیز بر عهـــده داشـــته است. او علاوه بر موسیقی به موضوعاتی مانند مذهب، یوفولوژی و حیات فرازمیـنی نـیز علاقه مند بـود. در سـال 1962 کتـابی منتشر نمـود که بعـدها به سـال 1965در انگلیس به نـام «بشقاب پرنده‌ها در اعصار- Flying Saucers Through The Ages» مجدداً منتشر شد. میسراکی ابتدا کتاب را به نـام پـاول تومـاس چـاپ کـرد چـون معتقد بـود ممکن است سابقه آهنگ سازیش به خطر افتد. وی معتقد بـــود که فرشـتگان تـورات در واقع موجـودات بیگانه هسـتند. تورات و سایر متون باستانی مملو از مشاهدات بشـقاب پرنده‌اند و سراسر تـــاریخ بشـــری آکنـــده از مداخله فضـــانوردان فرازمیـــنی است. یوفولوژیســـتی به نـــام جاکویز والـئی طی مصـاحبه‌ای او را عـالم مـذهبی لقب داد.

از سال 1966 تا 1969 حـدود هشـتاد قسـمت از سـری اصلی سریال پیشتازان فضا “Star trek” به نویسندگی ژنه رودنـــبری از کانـــال تلویزیـــونی ان.بی.سی آمریکا

پخش شد. مــاجرای ســریال از این قــرار است ســفینه فضـایی اینـترپرایز که مجهز به پیشـرانه پادمـاده است و می‌تواند با سرعتی بیشتر از سرعت نور حـرکت کنـد، به مــاموریتی 5 ســاله بــرای کشف دنیاهــای ناشــناخته و ارتباط بر قرار کـردن با تمـدن‌های فرازمیـنی فرسـتاده شده است. سریال در ابتدای پخش رتبه خوبی داشت اما به تـدریج تـنزل یـافت تا جـایی که در پایـان سـری اول، پنجاه و دومین سریال از نود و دو سریال شد و مــدیریت کانال تصمیم گرفت آن را از اولویت خارج کند.

در سال 1967، یعنی دو سال پس از بر سر زبان افتادن توماس یا همان میسراکی اثری دیگر به ســرعت گیشه‌ها را فتح نمود. کتابی با عنـوان تهدید بشـقاب پرنـده- The Flying Saucer Menace اثر بـــراد اســـتیگر(1936، Steiger)_ کتاب مذکور شامل یازده فصل بوده و کـاملاً بر موضوع بشقاب پرنـده متمرکز شـده است. اسـتیگر تا کنون حدود 170 کتاب نوشته است که در مجموع تقریباً 15 میلیون نسخه از این کتاب‌ها به فروش رسیده است. وی علاوه بر نوشتن داسـتان‌های تخیلی، در زمینه مـاورا الطبیعــه، ارواح و یوفو هم کتاب‌هــایی به طبع رســانده است. به طور خلاصه باید گفت در زمینه حیات فرازمینی موضوعی نمانده است که از نظر استیگر دور مانده باشد و کتابی راجع به آن ننگاشته باشد.

از جمله فورتین‌هـــای معـــروف دیگر باید جـــان میشل(1933-2009، Michell)_ انگلیسی را نــام بــرد که تحت تاثیر عقاید افلاتون و فورت بوده است. اولین کتابش به نام رسالت بشقاب پرنده(1967)-The Flying Saucer Vision فروش خوبی داشت. میشل درباره آتلانتیس نیز

دو اثر موفق به رشـــته تحریر در آورده است. تفکـــرات میشل در میان جنبش‌های عصر جدید و زمین اسـرارآمیز بسیار رایج است.

ایوان تی. سندرسون(1911-1973، Sanderson) نیز در زمینه موضوعات فوق الطبیعی و جـانوران اثبـات نشـده فعالیت می‌نمود. وی تحت تاثیر چـارلز فـورت بـود و این را می‌تـــوان از آثـــاری مانند چیزها(1967)ـ و چیزهـــای بیشـتر(1969)ـ اسـتنباط نمـود. در رشـته جانورشناسی مـــدرک کارشناسی و در رشـــته‌های نژادشناسی و گیـــاه شناسی کارشناسی ارشد گـــــرفت. وی را باید در زمینه مطالعات جانوران ثابت نشده مانند اتی، هیـــولای دریاچه لاک نسی و چامپلین، اژدهای دریـایی، موکله-امبه امبـه، پاگنده و... پیشکسوت دانست.

درباب موضـوعات مـاورایی نـیز سندرسـون اولین کسی بود که بعضی از زیورآلات طلایی آمریکای جنوبی مربوط به تمـــدن‌های کلمبیـــایی را تحت عنـــوان هواپیماهـــای باستانی تفسیر نمود. هم‌چنین در زمینه یوفوها به ابـراز نظر پرداخته است و در خصـــــوص منشا یوفوها زیرکانه می‌گوید: «امکـــان دارد که ســـیاره ما در سراسر دوران زمین شناسی، مـورد بازدید گونه‌هـای ذی حیـات و حـتی هوشمند قـرار گرفته باشد. چهـار سـناریو بـرای اشـیای غـریبه‌ای که بر سـطح زمین فـرود می‌آینـد، وجـود دارد: اول شـــاید بـــومی منظومه شمسی باشـــند، شـــاید مانند پهپادهای کنترل از راه دور از جـایی در منظومه شمسی کنترل می‌شوند، سوم موجودات زنده‌ای هستند که بومی دنیای ما نیسـتند و در نهـایت از فضـای لایتنـاهی کیهـان می‌آیند یا از زمـــان». همـــان گونه که می‌بیـــنیم، چـــنین

پاسـخی نـاقض زمیـنی بـودن تکنولـوژی یوفوها نیست. سندرسون جامعه تفحص تشریح نشده(SITU) را در سال 1965 به صـورت غـیر انتفـاعی پایه گـذاری نمـود تا به بررسی پدیـده‌های غـریبه‌ای بـپردازد که جریـان علمی از آن‌ها طفره رفته است.

اریک فـون دانیکن(von Däniken ،1935)ـ که فرضـیه فضـانوردان باسـتانی در اقصی نقـاط دنیا و مخصوصـاً ایران با نام وی عجین شده است، در سـال 1968 کتـاب ارابه خدایان- Chariots of the Gods?را منتشر ساخت. این کتـاب قبل از انتشـار توسط ناشر آلمـانیش، ویلهلم روگرزدورف، به صورت گسترده‌ای تصـحیح گردیـده بـود. کنث فــدر به نقل از خــود دانیکن ابــراز می‌دارد که این کتاب به 32 زبان دنیا ترجمه شده و بیش از 63 میلیون نسخه در سرتاسر دنیا فروش داشته است.

فــون دانیکن در مدرســه، تفاســیر دیــنی عهــدین را نمی‌پذیرد و بیشتر به اخترشناسی و بشقاب پرنـده توجه نشان می‌دهد. در 19 سالگی دست به سـرقت می‌زند و تبعــات آن تــرک مدرسه و اشــتغال به کــار در یک هتل است. پس از ســفری به مصــر، متهم به کلاهــبرداری و اختلاس می‌گردد. زمـانی که دانیکن اولین اثر خـود را در 1964 می‌نوشـت، مـدیر هتل روزنهوگل(Rosenhügel) در داوس سوییس بـود. در سـال 1968، فـون دانیکن به دلیل کلاهـبرداری دسـتگیر می‌شـود. اسـتوری می‌گوید دلیلش دست بـردن در دفـاتر هتل به خـاطر تغیـیر دادن دلیل خرج کرد مبلغ 130 هزار دلار و امتناع از آوردن نام منابع مورد اسـتفاده در کتـاب ارابه خـدایان بـوده است. گفته می‌شــود وی این پــول را بــابت ســفرهای خارجه

جهت نوشتن کتاب ارابه خـدایان مصـرف نمـوده بـود. دو سـال بعد دانیکن مجـدداً از بـابت کلاهـبرداری، اختلاس و سندسازی به سه سال و نیم حبس محکوم می‌شـود. وی یک سال را در حبس گذراند. در این مـدت با درآمد حاصل از ارابه خدایان بدهی‌هایش را بازپرداخت نمود و در حین نوشـتن دومین کتـابش با عنـوان خـدایان آنسـوی فضا- Gods from Outer Space در زندان بود.

هر چند یوفولوژیست‌ها، فورتی‌ها و سـایر طرفـداران فرضـیه فرازمینی‌ها تلاش وافـری در جهت زدودن این لکه‌ها از دامن اسـتاد داشـته‌اند اما به نظر ما متاسـفانه ادعای فوق واقعیت دارد. کتاب طلوع جادوگران(1959)، نوشـته برگـیر و پـاولز از جمله منـابعی است که فـون دانیکن معـروفیت خـود را تا حد زیـادی مرهـون آن است(زمـانی این ادعا قابل اثبـات است که نسـخه لاتین هر دو کتـاب در کنـار هم قـرار گـیرد) ولی او از آوردن اسم این کتـاب در قسـمت منـابع مـورد اسـتفاده جهت کتـاب ارابه خـدایان خـودداری نمـود و این بـاعث گردید مراجع قانونی وی را مجبور نمایند. اما دانیکن صـرفاً در همـان مقطع به قـانون گـردن نهـاد. حـتی اگر اکنـون به ترجمه فارسی کتاب ارابه خدایان از سیامک بودا مراجعه شـود، مخـاطب در خواهد یـافت که صـفحه منـابع نـدارد. علاوه بر ارابه خـدایان دو اثر دیگر دانیکن که در دسترسمان بود نیز فاقد هر گونه منبعی است، در حـالی که از ابتـدایی‌ترین شـرط علمی محسـوب شـدن یک اثر تحقیقی- نگارشی این است که منـابع آن ذکر شـود. از همین روست که رونالد اسـتوری در نوشـته‌هایش اریک فون دانیکن را متهم به شارلاتانی علمی نموده است.

متاسفانه قانون کپی رایت در ایـران در تمـامی عرصه‌ها از جمله نــرم افــزار، صــوتی، تصــویری، آثــار چــاپی و مطبوعاتی از پشتوانه اجرایی ضـعیفی برخـوردار است. اما این قــانون در غــرب مدت‌هاست که پذیرفته شــده و تمــامی اقشــار به آن گــردن نهاده‌انــد، ســرپیچی از آن تخلف و جــرم محســوب گردیــده و قابل پیگــیری است. دانیکن در اثـــری به نـــام «Erinnerungen an die Zukunft» ادعاهایی کاملاً مشابه با کتاب صدهزار سال تاریخ ناشناخته بشری(1963)ـ اثر رابرت چاروکس کـرده بــود که ناشر کتــاب دانیکن به مجــرد پی بــردن به این قضیه، جهت جلوگیری از دعاوی حقوقی، کتاب چاروکس را به قسمت منـابع کتـاب دانیکن افـزود. حـتی در سـال 1969 مجدداً دانیکن متهم به دزدی افکار چـاروکس شد. قضیه به این‌جا ختم نمی‌شود. علاوه بر چاروکس، برگـیر و پاولز، رد پای افکار نویسندگانی دیگری مانند: جسوپ، الهوت، فورت، ساگان و شکلوسکی و... نـیز بر تفکـرات دانیکن قابل اثبـــات است. از نظر ما دانیکن به توســـعه فرضیه بیگانگان یا فضانوردان باسـتانی پرداخته است نه این که وی این فرضـیه را ارائه کـرده باشد. تاثیرگـذاری وی به هیچ وجه در حد یک مـــــادر نبـــــوده و فرضـــــیه فضانوردان باستانی زاده تفکـرات دانیکن نیست. زمـانی که ارابه خدایان در سـوییس و آلمـان به چـاپ می‌رسـید، نبض فرضیه فضـانوردان باسـتانی در فرانسـه، آمریکا و انگلیس در حــال طپش بــود. کلاویتو(2004)ـ با ردیــابی ایده‌های مطروحه در ارابه خدایان توانست ریشه دیــدگاه ارائه شـــده در ارابه خـــدایان را تا افســـانه کثولهو اثر فیلیپ هـوارد لاوکـرافت و متعاقبـاً تفکـرات بلاواتسـکی عقب برد.

دانیکن تفکرات کارل ساگان (Sagan ،1934-1996)ـ و یوسف شکلووسکی(Shklovsky،1916-1985)ـ در کتاب حیات هوشمند در کیهان (1966)ـ Intelligent Life in the Universe را تا حدودی تغییر داده و وارد کتاب ارابه خدایان نمود.

ساگان در سال 1960 دکترای اخترشناسی و اخترفیزیک گرفته و مدت‌ها پروفسور اخترشناسی در دانشگاه کورنل بود. در طول عمرش بیش از 600 مقاله علمی به چاپ رسانده و بیش از 20 کتاب نگاشته است. در عمومی سازی دانش کارهای گسترده‌ای انجام داد و تشویق نیز گردید. از کهنه کاران در عرصه پروژه ستی(SETI)ـ است. وی با ناسا نیز همکاری داشته است. شکلووسکی نیز در زمینه اخترشناسی و اخترفیزیک تحصیل نموده و به عنوان هیئت علمی در دانشگاه ایالت مسکو مشغول بود. وی کتاب زندگی هوشمند در کیهان را به همراه ساگان در سال 1966 منتشر نمودند. این دو در کتاب مذکور، فصلی را به این موضوع اختصاص دادند که دانشمندان و تاریخ دانان باید بخشی از توجه خویش را به صورت جدی به بررسی تماس فرازمینی‌ها در طول تاریخ مکتوب بشری معطوف دارند. با این حال ایشان تاکید داشتند که این دیدگاه جای بحث دارد و اثبات نشده است. با توجه به این مطالب، آیا این ادعای ساگان نیست که ما امروزه به کرات می‌شنویم یوفولوژیست‌ها و حتی افراد به ظاهر بی‌طرف آن را به فون دانیکن نسبت داده اند؟

بسیاری از دانیکن دوستان به وی القابی مانند محقق، دکتر و پروفسور داده‌اند و همین باعث فریب خوردن

خیل زیـادی از مخاطبـان شـده است. در واقع اگر کـارل سـاگان، کنث فـدر، رونالد اسـتوری، کلیفـورد ویلسـون، میشل‌هایزر، جیســـــــــون کلاویتو و... با وی رودررو نمی‌شدند، رو نمودن دست و بـاز کـردن مشت دانیکن به این سادگی‌ها امکان پذیر نبود. عمـده معـروفیت سـاگان به علمی بـودن شخصـیت این مـرد است که مـوافقین و مخالفینش به این صفتش اذعـان داشـته‌اند، همـان طـور که گفـــتیم وی پروفســـور در رشـــته اخترشناسی و اخترفیزیک است. یکی از منتقـــــدین درجه اول دانیکن همین ســاگان است: «امیــدوارم کتاب‌هــایی مانند ارابه خدایان که بر محبوبیت آن‌ها افـزوده می‌شـود، در رشـته منطق در دبیرســتان‌ها و دانشــکده‌ها تحت عنــوان تفکر شلخته تدریس گردد. من تا کنون هیچ کتابی را به انـدازه کتاب‌هـــای دانیکن دارای اشـــتباهات منطقی و واقعی ندیـــده ام». یا در جـــای دیگـــری خطـــاب به دانیکن می‌گوید:«نظریه‌های غیرعادی، مسـتندات غیرعـادی نـیز می‌طلبد».

منظـور سـاگان از اشـتباهات واقعی بـرای نمونه ادعـای دانیکن دربـــاب ســـتون آهـــنی دهلی است. گویا دانیکن درخصــوص ســتون مــذکور گفته بــود که زنگ نمی‌زند و نحوه ساخت آن مبهم است، لذا باید شـواهدی از حضـور فرازمینی‌ها باشد. اما وقـــتی در اگوست ســـال 1974 مصاحبه گر مجله‌ی جوان عیاش به فــون دانیکن می‌گوید که ســتون زنگ زده و نحـــوه ســـاختش نـــیز دارای هیچ ابهامی نیست، دانیکن در پاسخ می‌گوید که زمان نوشتن کتـــاب با جســـتجوهایی که انجـــام داده بـــود به آن نتیجه رسیده بوده ولی اکنون سـتون مـذکور دارای هیچ سـری نیست:«ما می‌توانیم این شی آهنی را فرامـوش کـنیم».

اما همــانطور که گفــتیم ارابه خــدایان فاقد صــفحات مربــوط به منــابع و ماخد بــوده و هرگز این شی ظــاهراً نامتعارف نیز از کتاب ارابه خدایان حذف نشده است.

متاسـفانه مسـتنداتی در دست است که پـارادایم فکـری حـاکم بر ذهن فـون دانیکن را کـاملاً آشـکار می‌سـازد. دانیکن در کتـاب طلای خـدایان مـدعی می‌شـود که درون غــاری مصــنوعی در اکــوادور بــوده و در آن غــار؛ طلا، مجسـمه‌های عجیب و یک کتابخانه از لوحه‌هـای فلـزی را مشاهده نموده و آن‌ها را شواهدی از بازدید فضــانوردان باسـتانی قلمـداد کـرده است(فصل اول کتـاب). در این بـــــاب دانیکن به مصـــــاحبه گر مجله می‌گوید که گرچه خـــودش کتابخانه را دیـــده بـــوده است اما جهت جـــذاب نمودن داستانش تعدادی حوادث جعلی نیز به آن افــزوده است. بعدها دانیکن در سال 1978 اظهار داشته بـود که هرگز در آن غار نبـوده است و تمـام داسـتان مربـوط به درون غار ساختگی است. حتی مشخص شد طلاهای پــدر کرسـپی، همـان کشـیش محلی که از سـوی پـاپ اجـازه مخصوصی مبــنی بر تحقیقــات باســتان شناسی داشــته است، به هیچ وجه در حد ادعای دانیکن نبوده است گرچه که بسـیاری از همـان اشـیا نـیز بـدلی بوده‌اند. اسـتوری می‌گوید که جستجوها نشان داد که پدر کرسـپی حـتی به سختی طلا را از برنج تشخیص می‌دهد.

در ادامه دکتر ساموئل روزنـبرگ کشف نمـود که تمـامی داستان غارهای اکوادور برگـردانی از کتـاب دزیـان-The Book of Dzyan اثر هلنا بلاواتسکی است. ساتان‌هال انگلیسی در سال 1976 هیئتی مرکب از تقریبـاً صد نفر را بـری جسـتجوی غـار مـورد ادعـای دانیکن در اکـوادور

ترتیب داد که یکی از بزرگ‌ترین جستجوها در نوع خود بود. تعدادی از اعضای تیم دارای تخصص‌های گوناگون بودند و حتی فضانورد معروف نیل آرمسترانگ نیز در این تفحص شرکت جست. فقط هشت متخصص غارشناسی انگلیسی با این هیئت همراه بوده است. در نهایت به ایشان گفته می‌شود که غار اصلی مورد ادعای دانیکن یک راز است! اجازه دهید بیش از این وارد حاشیه نشویم و نقد افکار و گفته‌های دانیکن را به زمان و مکانی دیگر واگذاریم.

یکی از تلخ‌ترین چالش‌های فون دانیکن مصاحبه با یک مجله مستهجن به نام جوان عیاش در آگوست سال 1974 بود. در این مصاحبه بود که برای اولین بار یک بیوگرافی بر خلاف انتظار از دانیکن ارائه می‌شود و دانیکن حتی مجبور شد که امتیاز داده و عقب نشیند. به اعتراف تکان دهنده اریک فون دانیکن در این مصاحبه توجه نمایید: «در آلمان اگر نوسینده‌ای کاملاً علمی نمی‌نویسد، مجاز است که تا حدی از جلوه‌های تئاتری استفاده نماید. و این همان کاری است که من انجام داده ام». اما طرفداران فون دانیکن علی رغم گفته‌های خودش همیشه در تلاش بوده‌اند تا وی را آگاهانه یا ناآگاهانه تطهیر نموده و او را یک انسان شریف و پاک طینت جلوه دهند.

رونالد استوری(Story)که اکنون پروفسوری بازنشسته است، مدرک دکترای خود را از دانشگاه نیویورک در زمینه فرهنگ و جامعه آمریکا گرفته است، کتابی تحت عنوان هویت خدایان فضایی آشکار شد: نگاهی نزدیک به تئوری‌های اریک فون دانیکن(1976)- The Space Gods

Revealed: A Close Look At The Theories of Erich von Däniken با مقـدمه‌ای از کـارل سـاگان به چـاپ رسـاند که تقریبـاً بررسی صـفحه به صـفحه ارابه خدایان فون دانیکن است. وی در سال 2001 در یک کار گروهی دایره المعارف برخوردکنندگان با فرازمینی‌ها را منتشر نمود. علاوه بر پروفسور استوری امریکایی، دکتر باسـتان شـناس اسـترالیایی، کلیفـورد ویلسـون(1923-2012، Wilson) که نگران از بازتاب تفکرات دانیکن در میان جوانان اسـترالیایی اسـت، نـیز کتـابی در نقد ارابه خدایان تحت عنوان Crash Go the Chariots نگاشت.

کنث فدر(1952، Feder) را باید یکی دیگر از کابوس‌های فون دانیکن دانست. وی که پروفسورای باستان شناسی خود را از دانشـگاه مرکـزی ایـالت کانکتیکـات آمریکا اخد نموده است از منتقـدین باسـتان شناسی حاشـیه ایست. عمده معروفیت وی به خـاطر پـیروی از تفحص به روش تردیـدآمیز طبق برنامه کمیته تفحص تردید آمـیز زیر نظر سازمان غیر انتفاعی مرکز پــژوهش آمریکا(non-profit organizationU.S. Center for Inquiry) است. هدف این ســازمان چــنین عنــوان شــده است: تشــویق به جستجوی انتقادی ادعاهای ماوراالطبیعی و حاشـیه‌ای از نقطه نظر علمی و منتشر نمــودن اطلاعــات واقعی دربـاب نتـایج چنـان تفحصی بـرای جامعه علمی و عمـوم مردم.

وقتی که فدر پی برد چطور فرضیات شبه علمی در حال ریشه دوانــدن در افکــار عمــومی هســتند و برنامه هدفمندی برای مقابله با آن وجود ندارد، اولین کتابش با نــام تقلب، افســانه‌ها و اســرار: علم و شــبه علم در

باسـتان شناسی (Frauds, Myths, and Mysteries: Science and Pseudoscience in Archaeology) را منتشر نمود که تا کنون هفده بار تجدید چاپ شده و یکی از کتب درسی مقطع لیسـانس در بعضی از رشـته‌های مرتبط در بعضی دانشـگاه‌ها به حسـاب می‌آید. وی در برنامه‌های تلویزیونی بسیاری نـیز حاضر گشـته و به نقد ادعاهـای بی‌اسـاس پرداخته است. ببینید که مـردان راه حقیقت چگونه تفکراتی دارند، فـدر می‌گوید که در اولین جلسه کلاس درسش به دانشـجویان چـنین گفت: «به من اعتقـاد نداشـته باشـید، من فقط شخصی‌ام که جلـوی کلاس ایستاده ام... مهم این است که آیا تمام چیزهـایی که به شـما می‌گـویم با تحقیق و تفحص اسـت؟ آیا شـواهدی بـرای اثباتشـان وجـود دارد؟...» یا در جـایی دیگری می‌گوید: «خیل بسیار زیادی از مردم شبه علم را جـذاب‌تر از باسـتان شناسی واقعی می‌دانند... که مقداری از این اشتباه از جانب باستان شناسـان است... ما با مـردمی که حـتی بسـیاری از آن‌ها دارای تـوان ارزیـابی ادعـای صـورت گرفته نیسـتند ولی علاقمند به باستان شناسی هستند، ارتباط کلامی هم نداریم».

البته در سال 1968 علاوه بر ارابه خدایان، کتاب درخـور توجه دیگری نیز با عنوان عهد عتیق و بشقاب پرنده‌ها (The Bible and Flying Saucers) از باری داونینگ (Downing، 1938) در آمریکا به چاپ رسید. داونینگ در زمینه ارتبـاط بین علم و مـذهب از دانشـگاه ادینبـورگ اسکاتلند مدرک دکترا گرفت. چـیزی که بـرای ما تنـاقض بر انگیز است این که داونینگ کشیشی طرفـدار فرضـیه فضانوردان باستانی است. عیسی مسیح از نظر داونینگ یک فرازمینی بود که برای اصلاح زمین آکنده از فسـاد و

گناه فرستاده شـده بـود. او از بعضی قسـمت‌های انجیل مانند یوحنا(8:23)ـ جهت مـدرک پشـتوانه ادعـایش نـام می‌برد و در آخر معتقد است که مسیح با بشـقاب پرنـده زمین را به قصد سـیاره دیگـری تـرک نمـوده و یا به بعد دیگر سفر نموده است. وی می‌گوید که فرشتگان عهدین در واقع نـژادی فرازمیـنی هسـتند که در کـوه سـینا با موسی صحبت می‌نمایند و دو قطعه سنگ گواه(Tablets of Testimony)ـــ را به او داده‌اند و نحـــوه ســـاختن پرستشـگاه مـوقت (Tabernacle)ـ را به او آموخته‌اند. بیگانگان با الیاس نبی صحبت نموده‌اند و در بیابان بـرای بنی اسرائیل «من و السلوی» فراهم آورند. حتی دریـای سرخ نیز به کمک تکنولـوژی هوشـمندان بیگانه شـکافت. او تا کنون بیش از 50 کتاب نوشته است که بیشتر آن‌ها درباره موضوع یوفوها و مذهب است مثلاً درباره ارتبـاط یوفوها و عهـــدین هفت تئـــوری متفـــاوت از فرضـــیه فضانوردان باستانی گرفته تا فرشتگان سقوط کـرده را مطرح نمـوده است. داونینگ سـال 2009 در سـری اول مستند بیگانگان باستانی از کانـال تلویزیـونی هیسـتوری حاضر شد.

داونینگ در اثری به نام افشاسازی یوفوها می‌گوید: «به نظر من یوفوها روشی هستند که خدا به ما مردم بی‌خدا می‌گوید: من بر گشـــته ام. و اگر خـــدا برگشـــته اســـت، زمانش رسیده است که از اعمال نادرستمان نادم شـویم و خوشحال باشیم که زندگی زیر چتر عشق خداوند ادامه دارد با فرشـــــــتگانی که ما را تماشا می‌نمایند. اما آیا کلیسا چشم دیـــــدن دارد که در کلیســـــایمان را بر روی یوفوهـــای غریبه بگشـــاید و خوشـــامد گویـــد؟ یا این که می‌خواهد به جهل خود ادامه دهد؟».

سال 1968 بی‌شک باید شروع یکی از دوره‌های طلایی سینمای تخیلی سفر به فضا و مواجهه با موجودات فضایی دانست. فیلم یک اودیسه‌ی فضایی: 2001 ساخته استنلی کوبریک توانست به این سینما ابعاد تازه‌ای بخشد و راه را برای خلق آثار ممتاز بعدی هموار نماید.

یک معلم در شهر کانکتیکات آمریکا دو کتاب درباره یوفوها نوشت که اولی با عنوان خدا بشقاب پرنده می‌راند(1969)-God Drives a Flying Saucer معروف گردید. رابرت دیون(1922، Dione) در کتابش به توسعه فرضیه فضانوردان باستانی پرداخت و ادعاهایی جالب توجه نمود که گزیده‌اش چنین است:

-خداوند ماورا الطبیعی نیست، بلکه یک یوفوران با فناوری پیشرفته است(خدای بشقاب پرنده ران).

-خداوند از برکت فناوری فناناپذیر است.

-عرش(Heaven) یک جامعه ابرتکنولوژیک است.

-بازدید فرازمینی‌های بیگانه از زمین در عهدین عادی است.

-همه معجزات را می‌توان با یوفوها توجیه نمود.

-حضرت عیسی محصول لقاح مصنوعی است.

-مکاشفه حزقیال توهمی ناشی از یوفوهاست.

-یوفوها رسولان خدایند.

-ستاره فروزان بر فـراز بیت الحم یک یوفـوی درخشـان بوده است...

به نظر دیــون مغز انســان کــارکردی مانند رادیو دارد که می‌تواند سیگنال‌های الکترومغناطیس را دریافت و پخش نماید. لـــــــذا وی معتقد است که بیگانه‌ها بر روی زمین شخص برگزیـده خـود را یافته و با اسـتفاده از فرکـانس رادیـــوی خداوند و از طریق فـــرد برگزیـــده، هرکسی را کنـترل می‌نمایند. او می‌گوید خـدای یوفـوران با روسـیه مشـکل داشـته است چـرا که اینـان مـردمی ملحد بودند. بنـــابراین با کنـــترل نمـــودن ذهن هیتلر از طریق امـــواج الکترومغناطیســـی، او را به جنگ با امـــپراتوری روس‌ها واداشت.

دیـــون اســـتدلال نمـــود که عیسی مســـیح فاقد هرگونه معجزه بوده است و آن‌چه معجزات این حضـــرت می‌نامند در واقع نتیجه دســـتکاری اذهـــان توسط بیگانگـــان بـــوده است: «خدای یوفوران با استفاده از هیپنوتیزم، افراد را تعمداً بیمار، نابینا، دیوانه می‌ساخت تا بعداً توسط مسیح درمـــان شـــوند». در نتیجه مســـیح صـــرفاً یک پرونـــده آزمایشی درباب آزمایشات کنترل ذهن و هیپنوتیزم بوده و اصلاً دارای قدرت خارق عـادت(معجـزه) نیست. اکنـون سئوالی که در این‌جا از دوسـتانی که خـود را مسـلمان و شـیعی می‌دانند باید پرسـید، چـنین است: کجـای چـنین دیـــــــدگاهی که توسط دیـــــــون، داونینگ و ســـــــایر یوفولوژیست‌ها تبلیغ می‌شـود، در قـرآن و سـنت آمـده است؟ آیا حقیقتاً بین این تفکرات و اسـلام هیچ تضـادی نیســت؟ که بــرخی عینک روشن بیــنی به چشم زده‌اید و

می‌گویید چــرا نباید فرضــیه فضــانوردان باســتانی را با اسلام جمع نمود؟

در همــان ســال جین ســندی(Sendy)ـ فضــاحت را به حد کمال رساند. او نیز در کتاب متمایزی با نــام خــدایانی که عــرش و زمین را ســاختند-Those Gods who made Heaven and Earth ابراز داشت که مسافران فضایی 23٫500 ســال قبل با گــوی بــزرگ و توخــالی (یوفو) به منظومه شمسی رسیده‌اند و بذر آدمی را پاشیدند.

ســندی تئــوری تکامل را مــردود می‌داند و در کتــاب مــاه کلید تــورات(1968)ــ معتقد است که چــون «الــوهیم» واژه‌ی جمع است نباید به «خــدا» ترجمه شــود بلکه باید آن را «آنانی که از آسمان آمده‌اند» ترجمه کــرد و اربــاب الوهیم همان یهوه است. این کتاب تاثیر عمیقی بر رائل بر جای گذارده است که در ادامه بررسی خــواهیم نمــود. او عهد عــتیق را یک داســتان نمی‌داند و اظهــار می‌دارد متنی تاریخی است مربوط به دوران موسی(ع) که زمین به تســخیر فرشــتگان در آمد. اوج تفکــراتش را در کتــاب اجازه دهید به فرازمینی‌ها خوشامد گــوییم(1979)ـ ارائه می‌شــود. در آن‌جا لــوثیفر یا شــیطان را یکی از الــوهیم می‌داند که رهبری گــروهی دانشــمند را بر عهــده داشــته است. ایشان بودند که حیات زمینی را آفریده‌اند.

در ســال 1971 انــدرو تومــاس (1906-2001، Tomas) خــود را مطــرح نمــود. او یک یوفولوژیست و فراماســون عضو گــروه 32 درجه بــوده است که پس از ملاقــات با ادگار جارولد، بنیان گذار دفتر بشقاب پرنده استرالیا، به وی پیوست و از هلســــنیکی به ســــیدنی رفت. او از طرفداران فرضیه فضانوردان باســتانی بــوده و می‌گوید

که علم از طریق فرازمینی‌ها به زمین آورده شده است. در کتاب معروفش به نام ما اولین نیستیم(1971)، ((We are not the first: riddles of ancient science تعدادی از مصنوعات نامتعارف مانند هواپیمای باستانی، باتری الکتریکی، پنی سیلین و حتی بعضی متون باستانی را تحت عنوان روبات، کامپیوتر و تلویزیون تفسیر می‌نماید تا نتیجه گیری کند که این وسایل از هزاران سال پیش وجود داشته‌اند چرا که بیگانه‌های ظاهر شده بر روی زمین به نژاد اخیر بشری در ساخت آن‌ها یاری رسانده‌اند. در کتاب مذکور، توماس فصلی را به الکتریسیته اختصاص داده و با تکیه بر نوشته‌های لوسیان، اولین افسانه نویس حیات فرازمینی، آن‌جا که از جواهری نام برده بود که با درخشش کل معبد را روشن می‌نمود و یا نوشته‌های پئوسانیاس که از لامپی سوزان در معبد مینروا و سنت آگوستین صحبت کرده بود، استنباط می‌نماید که برق از قدیم الایام وجود داشته است.

درباره تاریخچه ربات نیز از کارهای پاپی به نام گربرت دی آئوریلاک(946-1003، d’Aurillac) نام برده و می‌گوید صاحب روباتی برنزی بوده است که سئوالات مذهبی را با استفاده از کامپیوتری که در درونش تعبیه شده بود، پاسخ می‌گفت.

توماس می‌گوید: «هزاره‌هاست که بشقاب پرنده‌ها در شرق شناخته شده هستند. حضورشان در بین مردم از مدت‌های بسیار بعید پیش گویی شده بود. آن‌ها فقط معلول هستند، علت نیستند. علت مشاجره بزرگ بین

نیروهــای خداونــد، فرهنگ و روشــنگری از یک طــرف و نیروهای شیطان، تنفر و تاریکی از دگر سوست».

سیر تکاملی فرضیه بیگانگان باستانی- از چارلز لثبریج تا به امروز

یک ســال پس از مــرگ باســتان شناسی به نــام تومــاس چارلز لثبریج (1901-1971، Lethbridge)، اثری از وی تحت اسم یک فانتزی: افسانه پسران خــدا(1972)-ـ The Legend of the Sons of God: A Fantasy?روانه بازار گشت. وی در مقدمه کتــاب مــذکور ابــراز می‌دارد:«آیا بیش از یک گونه انســان وجــود دارد و آیا همین گونه بر روی ســایر ســیارات نــیز قابل یــافت اســت؟ البته توقع ندارم که فعلا پاسخ این ســئوال وجــود داشــته باشــد، اما ارزشــمند خواهد بــود که یک ســنگ را به درون اســتخری پرتاب نموده و بازتاب عمل خود را ببینیم... بنــابراین من سنگ را پرتاب می‌کنم و امیدوارم که نتیجه عالی باشد». پسران خدا که اولین بــار در کتــاب پیــدایش تــورات آمــده است، را کسی از عهدین شناسان به طور یقین نمی‌داند که به چه معناست. لثــبریج بیــان داشــته است که پســران خدا در واقع گونه فرازمیــنی پیشــرفته‌ای بــوده که زمین را در عصر حجر تسخیر نموده و به خاطر جنگ در عرش، در زمین مانــدگار گشــته‌اند. اوج پیشــروی ذهن لثــبریج تا آن‌جا بود که در آخرین اثرش به نــام قــدرت آونگ(1976) می‌گوید احتمالاً روح نامیراست.

سال 1974 برای طرفداران فرضیه فضانوردان باستانی و علوم ماورایی سال پربرکتی بود. کتــاب مثلث برمــودا- The Bermuda Triangle اثر چــارلز برلیــتز(1914-2003، Berlitz)ـ فروش خوبی داشت. این کتاب تاکنون

20 میلیـون نسـخه به فـروش رفته است. برلیـتز ادعا داشت که آتلانـتیس زیر دریا در محل مثلث برمـودا قـرار دارد. او در زمـــره افـــرادی است که مـــدعی هســـتند فرازمینی‌ها از زمین بازدید نموده‌اند.

در دهه 1970 و 1980 حمله به عهد عـتیق به اوج خـود رسیده است. جـوزف بلـومریچ(Blumrich،2002-1913) در حـــالی که رئیس اداری بخش سیســـتم‌های آرایشی برنامه توسعه در مرکز پرواز فضـایی مارشـال متعلق به ناسا بـــود، کتـــاب ســـفینه فضـــایی حزقیـــال- The Spaceships of Ezekiel را نوشت که با تفسیری 180 درجه متفـاوت از تفسـیرهای پیشـین مـدعی بـود آن‌چه حزقیال نبی در هنگام مکاشفه خود دیده است ملاقات با خدا نبـوده بلکه در واقع یک سـفینه فضـایی بـوده است. وی ابتـــدا بر آن بـــوده تا ادعـــای فـــون دانیکن در ارابه خدایان را رد نماید اما خود در نهایت در می‌یابد که آن‌چه حزقیـــال نـــبی توصـــیف نمـــوده در حقیقت یک ســـفینه فضایی بوده است. چیزی که خیلی جـالب توجه است وی مـــدعی است که شش نســـخه تـــورات را بررسی نمـــوده است و در نهایت به چنـان نـتیجه‌ای دست یافته است(در این خصوص مقاله‌ای آماده شده است که در فصل ششم ارائه می‌گـــــردد). هر چند بلـــــومریچ در زمینه مهندسی مکانیک و مهندسی فضانوردی مدرک لیسانس داشت اما از سـوی طرفـدارانش مفتخر به درجه دکـترا می‌شـود و بسیاری با پیشوند دکتر از وی یاد می‌کنند.

کتابی که حقیقت را می‌گوید-The Book Which Tells the Truth اثر کلود وریلهان (Vorilhon،1946)، نیز در ســال 1974 منتشر شد. وریلهــان که موسس و رهــبر

فعلی مـذهب سـاختگی رائلیسم اسـت، اکنـون تحت نـام رائل معروف بـوده و مشـغول به فعـالیت است. رائل در کتــابش مــدعی شد در دســامبر ســال 1973 در دهانه آتشفشانی دور افتاده در فرانسه، سفینه‌ای به آرامی از آسمان فرود آمد، یک موجود فرازمینی از آن خارج شــده و به او گفته که با هدف ملاقات وی آمده است. وریلهان پیــام مشخصی از فرازمیــنی، که خــودش می‌گوید یهــوه بـوده اسـت، دریـافت نمـوده و از سـوی یهـوه مـاموریت یافته تا آن را به گوش تمامی مردم زمین برساند.

در کتــاب مــذکور هم‌چــنین آمــده است که دانشــمندان پیشرفته سیاره دیگـری با 25٫000 سـال سـابقه تمـدن، حیات زمینی را از طریق دستکاری دی. آن.ای آفریده‌اند. به گفته رائل، این دانشمندان همان الوهیم هستند یعـنی همان‌هـایی که از آسـمان‌ها آمدند. الـوهیم تقریبـاً چهل پیـامبر را بـرای مـردم زمین فرسـتادند که متاسـفانه به دلیل اختلاف سطح درک زمینی و فرازمیـنی، آموزه‌هـای پیــامبران تحریف گردید. توجه داشــته باشــید که از نظر رائل، الوهیم واژه جمع است.

رائل می‌گوید مـاموریتش این است که مـردم زمین را از بازگشت این فرازمینی‌ها آگــاه نمــوده تا در برپــایی یک سـفارت خانه قابل سـکونت بـرای آفریـدگار و خوشـامد گویی به وی در یک سرزمین بی‌طـرف مشـارکت نمایند. در کتـــاب دومش با نـــام فرازمینی‌هـــایی که مـــرا به سیارشـان بردند(Extraterrestrials Took Me-(1975 To Their Planetاز ملاقــات با یکی از الــوهیم خــبر می‌دهد که او را به ســیاره خودشــان بــرده تا با بــودا، موسی(ع)، مســیح(ع) و محمد(ص) و.. ملاقــات نماید و

مضـامین کتـاب مـذکور در واقع آموزه‌هـای آنـان به رائل است. ساکنین سـیاره مـذکور خـوش صـدا، صـلح طلب و فارغ از پول، جنگ و مریضی بودند.

البته رائل قبل از چیـــــدن چـــــنین دسیسه ای، در اوان جوانی ابتـدا مـدتی به خواننـدگی پـرداخت و چـون عشق سرعت بود مدتی نیز به انتشار خانگی مجله ماشــین‌های مسابقه‌ای به نام اتوپاپ پـرداخت، اما به موقع تشـخیص داد که نــان و شــهرت در فرضــیه فضــانوردان باســتانی نهفته است. وی حتی زمـانی که رهـبری فـرقه‌اش را بر عهــده داشت در چنــدین دوره مســابقات اتومبیل رانی شرکت نمود تا به قول سران قرفه بر عمومیت رائلیسم بیفزاید. وی توانست یک مقام سومی در مسـابقات رایم راک در سال 1997 و یک مقام هفتمی نیز در مسـبقات واتکیـنز گلن به سـال 1999 در کارنامه خـود ثبت نماید. رائل در ادامه حوادث سال 1991 مجبور شد زادگاه خود فرانسه را به قصد کانادا ترک نماید.

به طــور خلاصه باید گفت که محــور اندیشه‌های رائل به هیچ وجه جدید نبـوده و صـرفاً گرته بـرداری از تفکـرات جین سـندی است که در بـالاتر ذکر آن رفت. وریلهـان به افکـار سـندی لبـاس رائلیسم پوشـانده و آن را در قـالب فرقه‌ای کاملاً مجزا مطرح نموده است.

روبین کالینز(Collyns) نیز در کتاب آیا فضانوردان زمین را تسخیر نمودنـد؟(1974)–Did Spacemen Colonise the Earth? بیان داشت که انسان در واقع از نژادی از فضانورادان باستانی بـوده است که به زمین آورده شـده است. وی در آثار بعدی تصدیق نمود که فراتر از ســرعت نور امکان ندارد و بیگانگان باستانی را مسئول جنگ‌هـای

بین تمـدن‌های زمیـنی با اسـتفاده از سـلاح پلاسـمایی، سوراخ شدن لایه اوزون، توسعه سلاح‌های اتمی دانست. از متاخرین، چیلدرس بیش از سایرین تحت تـاثیر کـالینز قرار گرفته است. در سـال 1980 کـالینز مـدعی شد که تعـدادی از ویروس‌هـای موجـود بر روی زمین در واقع بـاقی مانـده از جنگ بیولـوژیکی است که هـزاران سـال قبل اتفاق افتاده است.

در نوامبر سـال 1974، فرانک دریک(Drake، 1930)ـ و کـارل سـاگان پیـام آرسـیبو(Arecibo message)را در فضا منتشر نمودند. دریک که افتخـارات علمی زیـادی در پرونـده کـاری دارد، در سـال 1961 معـادله‌ای جهت محاسـبه تعـداد سـیارات قابل سـکونت که تـوان سـفر فضـایی دارنـد، ارائه نمـوده بـود. این یکی از نـادرترین کارهایی بود که جهت بررسی علمی فرضیه فضـانوردان باستانی صورت گـرفت. اکنـون دیگر طرفـداران فرضـیه فضـانوردان باسـتانی به یک مـدرک و سـند علمی دست یافته بودند و خـود را به آن تجهـیز نمـوده بودند. هفت سال بعد، دانیکن در اولین فصل ارابه خـدایان(1968)ـ با بـردن نـام چند شـخص ظـاهراً دانشـمند، در آخر مفهـوم معادله دریک را به نـام خـود مصـادره نمـوده است و می‌گوید ممکن نیست که ما در کیهـان تنها باشـیم. امـروزه نـیز اگر تمـام مـدارک و مسـتندات فرضـیه فضانوردان باستانی را نقد و رد کنی، بـاز برگشـته و رو به شـما نمـوده می‌گویند: مگر می‌شـود که یک کیهـان به عمق 13 میلیارد سال نوری فقط برای انسان خلق شده باشد؟ اگر فرصتی فراهم شد، در آینده به بررسی دقیق معادله دریک خواهیم پرداخت.

یک شـیمیدان آلی در سـال 1975 دیـدگاه جدیـدی در خصـوص اجـداد انسـان معـرفی نمـود. گراهـام کـارینز اسـمیت (Cairns-Smith،1931)ـ در مقـاله‌ای که در نشریات جامعه پادشـاهی لنـدن به طبع رسـید، پیشـنهاد کرد که نیای انسان‌ها احتمالاً فرازمینی‌های بیوشـیمدان بوده‌اند. وی در همان مقاله مدارک حامی دیدگاه خـود را ابراز نموده است. در همـان سـال، سـرژ هـوتین(1927-Hutin،1997)ـ که عمـده معـروفیتش از کتـاب نژادهـای فضایی و تمدن‌های خیالی(1975)ـ Alien Races and-Fantastic Civilizations نشـات گرفته اسـت، بر این باور بود که تمدن باستانی زمین یک پایگـاه مسـتعمراتی فرازمینی‌ها بوده است.

در حـالی که روند تکامل فرضـیه فضـانوردان باسـتانی دچار روزمرگی شده است، رابرت تمپل(Temple،1945) از راه می‌رسد و روحی تـازه در فرضـیه فضـانوردان باستانی می‌دمد. تمپل تحت تاثیر تفاسیر دو نژادنگـار به نام‌هـای گریائوله و دیـترلن از قـوم دوگـون(Dogon)، مـدعی گردید که مـردم دوگـون با موجـودات فرازمیـنی سـاکن در صـور فلکی سـیروس از 5,000 قبل در ارتباطند. قـوم دوگـون در آفریقـا، جنـوب کشـور مـالی زنـدگی می‌کنند. چـالش برانگـیزترین کتـاب تمپل راز سیروس(The Sirius Mystery-(1976 نام دارد. در راز سیروس آمده است که آن‌هایی که هـنر شـهروندی را به انسـان‌ها آموخته‌انـد، همان‌هـایی هسـتند که سلسـله فراعنه در مصر، اسطوره‌های تمـدن یونـانو حماسه گیل گمش را پایه ریخته‌اند. وی تلاشی وافـری در مرتبط سـاختن اعتقـادات و سـمبل‌های سـومری، مصـری و دوگون‌ها انجـام داد و حـتی گـوش چشـمی نـیز به

اسـطوره‌های عـربی و یونـانی داشـته است. تمپل ابـراز داشت که دوگون‌ها از وجود سیروس بی، ستاره همجوار سیروس آ، آگاهی داشته‌اند و دلیلش را نیز وجود تمـدنی بسیار پیشرفته و قدیمی می‌داند که سـکوی جهش رو به جلوی سومریان و مصریان بوده است.

اما پس از گریائوله و دیترلن، شخص سومی به نام والتر ون بیک که انسـان شـناس بـود دریـافت که دوگون‌ها از دوتایی بـودن سـیروس مطلع نبوده‌اند و حـتی سـیروس شناسی جایگاه والایی در عقاید و رسـوم ایشـان نـدارد. در ادامه به سال 1991، دختر گریائوله و انسـان شـناس دیگـــــری به اسم دی هئوسک به جـــــدال با ون بریک پرداختند. اما ایشان فرامـوش کـرده بودند که پروفسـور کارل ساگان مدت‌ها قبل در کتاب مغز بروکا (1979) به نقد تفکـرات تمپل پرداختـه، دیگر سفسـته بـازی ایشـان جـذابیتی نداشـته و آبـروی رفته بـاز نمی‌گـردد. فیلیپ کوپــنز که ســعی بــالایی دارد نشــان دهد بی‌طرفانه به بررسی مدارک و مستندات موافقین و مخالفین فرضــیه فضـانوردان باسـتانی رسـیدگی می‌کند نـیز در مقـاله‌ای ابــراز داشت که مقصر اصــلی گریائوله است و بس. نقد افکـــار تمپل خـــود مقـــاله‌ای اختصاصی می‌طلبد که در این‌جا نمی‌توان به آن پرداخت.

اثر موثر دیگری از جان باکسـتر و تومـاس اتکیـنز به نـام آتشی که آمد- The Fire Came By در سال 1976 به بــازار آمد. روی جلد پشت آن چــنین نوشــته شــده بــود: «سـیبری، 1908:ـ 12٫000 مایل مربع نـابود شد. علت: انفجار شی اسـتوانه ای، مشـاهده شد که همه‌چـیز را به سـرعت تغیـیر داد... اما چگونه یک انفجـار اتمی با چنـان

قدرتی در سال 1908 اتفاق افتاد؟ ممکن است که شی باعث انفجار یک سفینه فضایی بیگانگان بوده باشد؟».

در دهه 1980 وارن اسمیت(1931-2003، Smith) چندین کتاب مختلف در باب کریپتوزئولوژی(مطالعه جانوران اثبات نشده مانند پاگنده)، فرضیه زمین توخالی، آتلانتیس و فرضیه فضانوردان باستانی نگاشت تا بخت خویش را در این راه بیازماید. در میان کتابهایش، سفر یوفو(1977)-ـ UFO Trek نسبت به سایر آثار موفق‌تر بود. اسمیت در این کتاب از تماس گرفته شدگانی نام می‌برد که ظاهراً تا قبل از برخورد، حتی اصطلاح موجودات فضایی نیز به گوششان نخورده بوده است. او در خصوص ارتباط بین سیا و یوفو به سفسته بازی می‌پردازد. وی در همین سال کتاب دیگری به نام این زمین توخالی- This Hollow Earthرا نوشت و در آن به ردیابی شهر آرگاتا مطابق افسانه‌های بوداییان پرداخت. جان فیلیپ کوهان نیز در سال 1977 مدعی شد که انسان محصول استعمارگری بین سیاره ایست.

اما در سال 1977 اثری متفاوت از رسانه‌ای متفاوت ارائه شد، قسمت اول شش گانه جنگ‌های ستاره‌ای به نویسندگی و گارگردانی رابرت لوکاس به روی پرده سینما رفت. پرفروش‌ترین فیلم سال شد و گام بسیار بلندی در معرفی فرضیه فضانوردان باستانی برداشت. در این فیلم نژاد انسان به دو گروه جدای و سیسلر تقسیم شده و در بین انواع نژادهای انسان نما و نا انسان گونه گم شده است. این فیلم یک انتقاد خیلی خیلی بزرگ به فرضیه فضانوردان باستانی وارد ساخت.

لوکـاس که خـودش فیلم نامه را نوشـته اسـت، بر این اعتقاد است که اگر کیهان مملو از نژاد هوشـمند اسـت، می‌باید مانند ملل زمینی که سازمان ملل را بنا نهاده‌اند، ایشان نیز یک فدارسون بین کهکشانی داشـته باشـند که همه سـاکنین کیهـان در آن عضو بـوده و از آن طریق تعامل بین سـیاره‌ای را مـدیریت نمایند. پس سـفرهای نژاد خاکستری، کوتوله‌های سـبز، آرکتوری‌هـا، خزنـدگان و... در ادوار گذشـته تا کنـون به زمین باید در اداره‌ی مخصـوص مسـافرت‌های بین سـیاره‌ای که زیر نظر فدراسیون است، ثبت شده باشد. سقوط سفینه دروپاها و حادثه رازول باید آن‌جا ثبت شـده باشد و در راسـتای کمک‌های هوشمند دوسـتانه، تیمی بـرای بررسی اوضـاع آسـیب دیـدگان فرسـتاده می‌شـد، اما چـنین نشد. مـردم دروپا توسط قومی از مردم زمین به نام قوم‌هان قتل و عام شد و یوفورانی که در رازول سـقوط نمـود نـیز زیر یک بوته از شـدت جـراحت و بی‌کسی جـان داد. آیا فرازمینی‌ها به این حد از بلـوغ نرسـیده‌اند که چنـان جامعه‌ای با چنان خـدماتی داشـته باشـند؟ یا این‌که تنـوع فضـایی‌ها در حد ادعـای فرضـیه فضـانوردان باسـتانی نیست که فدراسیون تشکیل دهند؟

نقطه اوج دیگر روند تکاملی فرضیه فضانوردان باستانی را باید کتـاب سـیاره دوازدهم-12th planet اثر ذکریا سـیتچین(1902-2010، Sitchin)ـ دانست. سـیتچین زندگی پر فراز و نشیبی را گذراند. وی اظهـارنظر نمـود که تمدن سومری آفریده نژادی است به نـام آنونـاکی که از از سیاره‌ای ورای نپتون آمده بودنـد، سـیاره‌ای به نـام نیبیرو. مدار سیاره نیبیرو به گونه‌ای است که هر 3٫600 سال یکبار از نـزدیکی زمین عبـور می‌کند. سـیتچین ادعا

کرد که سومریان تمامی سیاره‌های منظومه شمسی را کاملاً می‌شناخته‌اند و آنوناکی در اساطیر سومری همان نفیلیم در سفر پیدایش تورات است.

آنوناکی‌ها از 445,000 سال قبل به زمین رفت و آمد داشته‌اند و این را می‌توان از آثار استخراج طلا در آفریقا در همان حوالی مشاهده کرد. یک آنوناکی به نام انکی پیشنهاد داد که با خلق بردگانی ابتدایی یا هموساپینس از طریق مهندسی ژنتیک، آنوناکی را از درد و رنج کار در معادن طلا رهایی بخشند. سیتچین معتقد است که کتیبه‌های باستانی حکایت از آن دارد که تمدن سومری دستاورد نبوغ خدایان(آنوناکی‌ها) است. او دلیل ویرانی شهر اور را سلاح‌های هسته‌ای می‌دانست و حتی متن تورات را برگرفته از نوشته‌های سومری می‌پنداشت. تنها کتاب سیاره دوازدهم تا کنون بیش از 45 بار تجدید چاپ شده و به 25 زبان از جمله خط بریل نیز ترجمه شده است. در نهایت عصر یخبندان حوالی 12,000 سال قبل باعث ویرانی تمدن به جای مانده از آنوناکی گردید و آن‌ها به نیبیرو باز گشتند، اما انسان توانست از آن‌جان سالم به در برد.

در کل باید گفت که تفسیرهای جدید سیتچین از الواح سومری باعث تازه شدن روح فرضیه فضانوردان گردید. طی یک دهه دانیکن، رائل، تمپل و سیتچین فرضیه فضانوردان باستانی را تقویت نمودند و چنان گره بر گره زدند که گشودنشان در توان هر کس نباشد. جالب این که هر یک از این نظریه پردازان با انتشار اولین کتاب رسمی شان به شهرت رسیده‌اند و در سایر آثار

بعـدی شـان بیشـتر به تفسـیر همـان کتـاب معروفشـان پرداخته‌اند.

میشل‌هایزر که دکترای زبان‌های سامی و عـبری خـود را از دانشگاه وینسکانسین گرفته است، می‌گوید که بعضی از ترجمه‌هـای سـیتچین از اصـطلاحات میـان رودانیـان و سومریان با فرهنگ لغت‌های موجـود مطـابقت نـدارد(به مقاله ســـیاره دوازدهم و ذکریا ســـیتچین دروغ گو در همین ســایت رجــوع نمایید). وی در نامه سرگشــاده به سیتچین متذکر می‌گردد که تاکنون هیچ یک از متخصصین زبان سـومری، اکـدی و سـایر زبان‌هـای سـامی ارزیـابی مثبتی از کارهای سیتچین ننموده‌اند.

آلان آلفورد(1961،)ـ که در سال 1996 با کتـاب خـدایان هزاره جدید- Gods of the New Millennium رتبه یازده پرفروشــترین‌های آن ســال را در انگلیس کسب نمــود، ابتدا تحت تاثیر نظریات سـیتچین بـود و در جهت اشـاعه تفکرات سیتچین در انگلیس قلم می‌زد اما به ناگاه عنان قلمش به ســوی ســیتچین بر می‌گــردد و او را هــدف می‌گیرد. وی در سایت رسـمی خـودش می‌گوید هنگـامی که در پی جبران نقطه ضعف سری کتاب‌هـای سرگذشت زمین نوشته سیتچین، مبحث مربوط به تمدن مصر رفت، به این نتیجه رســـید که خـــدایان مصـــری به هیچ وجه فرازمیـــنی نبوده‌اند و متوجه می‌شـــود که آنوناکی‌ها خدایان کل سیاره زمین نیستند! آلفـورد حـتی به دیـدگاه اســاطیری فــون دانیکن نــیز تاخته است و خــود اکنــون قطب مسـتقلی در حیطه فرضـیه فضـانوردان باسـتانی محسوب می‌شود.

کتــاب ماشــین من و الســلوی- Manna Machine که نوشته مشترک جــورج ساســون(Sassoon،2006-1936) و رودنی داله(Dale ،1933)ـ است و در ســال 1978 به شهرت رســید، نــیز در نــوع خــودش جــالب است. ایشــان مدعی شده‌اند که هنگام سفر 40 ساله بنی اســرائیل از صحرای سینا، یک ماشین به ایشــان داده شد تا برایشــان من و الســلوی تهیه نماید! و راکتــور هســته‌ای که نقش موتور ماشــین را داشــته اســت، در تــابوت عهد نگهــداری می‌شـــده است!! این راکتـــور شش روز در هفته کـــار می‌کـــرده و در روز هفتم آن را ســـرویس می‌نمودند تا برای هفته‌ی بعدی آماده باشد. دانش این ماشــین توسط کابالیست‌های یهودی محافظت می‌شده است.

از دهه نــود به بعــد، دوران افــول فرضــیه فضــانوردان باســتانی شــروع می‌شــود. طی ســال‌های 1982 الی 1998، سری پنجگانه از کتاب قانون اول- The Law of One منتشر شد که سه نویسنده زمیــنی و یک نویســنده غیر زمینی به نام را-Ra آن را به رشته تحریر در آوردند. در مقدمه اولین سری که در واقع معروف‌ترین هم شــد، شخصی به نام دان الکین ســئوال می‌پرسد و را، گــونه‌ی ذی حیاتی با چگالی بیشــتر از انســان، از طریق کالبد یک واســطه به نــام کــارلا روئکــرت(که یکی از نویســندگان همان کتاب است) به سئوالات الکین پاسخ می‌دهد. کتاب مذکور حالت مکالمه‌ای دارد.

این نظریه پردازان فرضــیه فضــانوردان باســتانی، را-Ra را یک نژاد بسیار پیشرفته از فرازمینی‌ها می‌دانند که در عهد باســـتان از مصر بازدید به عمل آورده و در ســـاخت اهــرام دست داشــته‌اند. کــارلا روئکــرت مــدعی است که

صرفاً یک منتقل کننده‌ی پاسخ‌های را در جواب سئوالات الکین بوده است. در این سـری کتـاب، ردپـای آمیزه‌هـای هندی پیداست، مورد توجه اکید جنبش عصر جدید است و یکی از ریشه‌های پدیـده 2012 نـیز محسـوب می‌شـود. راستی قانون اول چیسـت؟ قـانون اول این است:«همه یکی هستند» یا این‌که همه موجـودات در نهـایت یک چـیز هستند.

سالوادور فریکسدو(1923، Freixedo)، کشیش یسوعی اســـپانیایی، یوفولوژیست و علاقه مند به موضـــوعات ماورایی است که چندین کتاب درباره ارتباط بین مـذهب و موجودات فرازمینی را به نام خـود منتشر کـرده است. وی در اولین کنگـره بین المللی یوفولـوژی در آکـاپولکو گفته بـــود: «مـــذهب و پدیـــده یوفو مشـــاع هســـتند». فریکســـدو چند جین کتـــاب نوشت که سه کتـــاب موفق بودند: اجازه دهید از خودمان در برابر خدایان دفاع کنیم(Let Us Defend Ourselves from the _-(1984 Gods!، مرزعه انسانی، آیا ما آلت دست خدایان هستیم؟ (1988)-_ The Human Farmو تهدید بیگانه(1989)- The Alien Threat. وی در بعضی آثارش از جمله کتاب مزرعه انســانی این فرضــیه را مطــرح نمــوده است که خدایان (مانند خـدایان بـنی اسـرائیل) به گـونه‌ای با بشر رفتــار می‌کردند که ما با حیوانــات رفتــار می‌کــنیم. اگر کشتن حیوان برای ما ترحم برانگیز است، کشتن ما برای ایشان ترحم برانگیز بوده است!

سالوادور در نامه‌ای به کریتون می‌گوید: «در کتاب تهدید بیگانــه، فکر کنم بهــترین فصــلش «یــورش یواشــکی» باشد... آشــکار است موجــوداتی که اکنــون از ما بهــره

می‌برند و ما را اداره می‌کننـد، اربابـان کیهـان نیسـتند، بلکه شاخه‌ای جزئی به شمار می‌روند که مشکلات خـاص خـود را دارند و از ما نـیز در راسـتای حل مسائلشـان استفاده می‌کنند... حقیقت موضوع این‌جاست که مسئله پدیـده یوفو عمیق و عمیق‌تر می‌شـود. اما غـیر قابل اغماض است که بـاعث شـده ما به فکر فـرو رویم. لیکن وقـتی می‌خـواهیم به عمق مسـئله بیاندیشـیم، بـاز می‌بینیم که هنوز سر خانه اول هستیم».

رایلی مارتین (Martin، 1946)ـ و تان-O-Qua Tangin-Wann، که در واقع موجودی فضایی اسـت، مشـترکاً در سال 1988 کتابی به نام ظهـور تـان-The Coming of-Tan را منتشر ساختند. داستان از آن‌جا شروع می‌شـود که رایلی مدعی است وی اولین ربـوده شـده است و این اتفـاق در سـال 1953 در نـزدیکی رودخانه فرانسـیس آرکانزاس برایش روی داد. در آن شب رایلی هفت ساله، چند منبع نـور غـریب را آنسـوی رودخانه مشـاهده می‌نماید. سه شب رویـداد تکـرار شد و شب سـوم رایلی تصـمیم می‌گـیرد که با سگ با وفـایش یک تیم تجسس تشـکیل دهد. نزدیک رودخانه دو بیگانه را می‌یابنـد، سگ فـرار می‌کند اما رایلی می‌پـذیرد که با سـفینه کـروی و فروزان آن‌ها به زحل برود. سـفر دوم در هجـده سـالگی اتفـاق افتـاد و این بـار زحلی‌ها مغـزش را از 144٫000 سمبل پر کردند و موقع خوابش هرچه که لازم داشتند از مغز رایلی بـارگیری-Download نمودند از جمله تـاریخ بشـریت! از این‌جا به بعد رایلی با زحلی‌ها دوست می‌شود علی الخصوص تان و نلا(Nela).

در ادامه رایلی شروع به فروختن این سمبل‌ها نمود. هر سمبل به مثابه یک بلیط برای سوار شدن بر آن سفینه گوی مانند که نام کشتی مادر بر آن نهاده است، می‌باشد تا زمین را قبل از نابودیش در 2012 ترک نمایند. اما چند سال بعد، یعنی سال 2006 رایلی اعلام داشت که داشتن یک سمبل الزاماً به معنای یک صندلی در کشتی مادر نیست و حتی ممکن است کسانی که تا کنون نام مرا نشنیده باشند، لیاقت زندگی فضایی را داشته باشند. رایلی مارتین موجودات فضایی را به هفت گروه طبقه بندی نمود، از جمله نژاد خزندگان و نژاد نوردیک که همگی در زحل سکنی گزیده‌اند. مارتین سال 2006 برای مدتی در یک شبکه رادیویی به تبلیغ عقاید خودش پرداخت.

دیوید آیک(Icke، 1952). در فوتبال از درس موفق‌تر بود ولی همین موفقیت هم برایش رضایت بخش نبود و باعث جدا افتادن موقتی دیوید از همسرش گردید. در ادامه برای بی. بی. سی گزارشگری می‌نمود اما به خاطر مسائل مالیاتی این کار را نیز در سال 1990 رها کرد. با گروه سبز انگلیس نیز طی دهه 90 ارتباط نزدیکی برقرار کرده بود. برای یاری جستن از یک التیام دهنده روحی به خاطر بیماری آرتروز، به ملاقات بتی شاین می‌رود. در سومین ملاقات شاین به آیک می‌گوید که از عالم ارواح حامل پیامی برای آیک است. وی به آیک گفت که تو منجی زمینی، معروف می‌شوی اما ممکن است که طرد شوی. در نوامبر 1991 به پونو در پرو می‌رود و آن‌جا با ایستادن درون یک دایره سنگی، لرزشی از پایش شروع شده و تمام بدنش را فرا می‌گیرد. مدعی است که طی این رویداد مغزش و

چاکراهایش فعال شده‌اند و به سطح بالاتری از آگاهی دست یافته است. در امتداد آن اتفاق، آیک می‌گوید که گهگایی دچار تماس گرفتگی از نوع نوشتن بی‌اختیار می‌شود با این پیام که او «فرزند ذهن نامحدود» است. در مارس 1991 بود که آیک اعلام نمود دنیا در سال 1997 به پایان می‌رسد. همان سال مصاحبه‌اش با بی. بی. سی برایش چنان بی‌آبرویی به بار آورد که تمام اعضای خانواده‌اش را تحت الشعاع قرار داد و مضحکه عام و خاص نمود. در سال 2001، دیوید به جان رونسون گفت: از بچگی می‌ترسیدم که انگشت نمای مردم شوم و حالا این طور شده است.

آیک 9 ساعت سخنرانی بی‌وقفه را در پرونده کاری دارد. هنگامی که در انتخابات پارلمان انگلیس سال 2008 شرکت کرد با 110 رای تقریباً آخر شد. اما از بیوگرافی وی که بگذریم، تنها چیزی که باعث شده آیک برای بسیاری نام آشنا باشد، حمایت بی‌قید و شرط وی از تئوری توطئه است. در واقع ورود آیک به دنیای حرفه‌ای را باید خلق اثر حقیقتی که تو را رهایی می‌بخشد(And the Truth Shall Set You Free-(1995 دانست. ردپای افکار بلاواتسکی، سیتچین، داونینگ، فریکسدو و... در دیدگاه آیک کاملاً پیداست. وی می‌گوید که آنوناکی در صور فلکی اژدها زندگی می‌کنند. اما آنوناکی‌های وی نه تنها از سیاره‌ای دیگر که از بعد دیگری هم می‌آیند. انسان از نظر آیک توسط شبکه‌ای از جوامع سری به نام انجمن برادری بابلیان که خود ترکیبی از چند نژاد خاوری با منشا فرازمینی هستند، آفریده شده است. اکنون انساب این انجمن امثال خاندان روتچیلد، راکفلر و... می‌باشند. در سال 2001

ملکه انگلیس را از نـژاد خزنـدگان دانست. البته او افـراد دیگری از جمله معاصرینی مانند جرج بـوش پـدر و پسـر، الگور و... را نیز جزو خزندگان می‌داند.

آیک می‌گوید شاید اولین خروجی ترکیب انسـان- خزنـده، آدم باشد که حدود 300 تا 200 هزار سال قبل خلق شد. دفعه دوم حدود 30 هزار سال قبل و دفعه سوم حدود 7 هزار سال قبل این ترکیب بین نژادی تکـرار شـده است. گـــروهی که فعلاً کنـــترل دنیا را در دست دارد متعلق به نژاد ترکیبی اخیر است که بیشتر مـاهیت خزنـده دارند تا انسان.

گـویی که آیک با خـود عهد کـرده در شـهرت از دانیکن و ســیتچین پیشی گــیرد، اما راه را بســیار کج رفته است غافل از این که در این صـــورت باید ایـــده‌ای جدید ارائه نمود نه این که به تلفیق ایدئولوژی دیگران پرداخت. آیک در کتاب بچه‌های ماتریس(2001)، آنونـاکی را به ازدواج با نژاد نوردیک واداشته است تا نژاد آریـایی متولد گـردد، باشد که به عنوان تـوجیهی بـرای نحـوه ظهـور این نـژاد زمیـنی مقبـول افتد. از نظر آیک ابعـاد هسـتی نامحـدود است. خزنـــدگان از بعد چهـــارم ما را کنـــترل می‌کنند و خودشان توسط پنج بعـدی‌ها کنـترل می‌شـوند. در سـال 2003، ابـراز داشت که ادیـانی مانند یهـود، مسـیحیت و اسلام را ایلومیناتی‌ها ساختند تا بر انسان مسلط گردند. در ســال 2005، جامعه زمیــنی را به سه گــروه ســرخ جامگان، گوسفندوارها و بصـیرت یافتگـان تقسـیم کـرد. سـرخ جامگـان کنـترل زمین را در دست دارند و نحـوه به وجود آمدنشان در بالاتر بیان شد. گوسفندواران یا گروه سـاده و مطیع که بخش اعظم جامعه زمیـنی را تشـکیل

می‌دهند و قدرت بخش سرخ جامگانند. بصیرت یافتگان نیز گروه قلیلی هستند که می‌دانند در بطن جامعه بشری چه می‌گذرد اما به چشم احمق و نادان توسط سایرین نگریسته می‌شوند. در سال 2010 نیز به منبع بر می‌گردد و دوباره ادعای بلاواتسکی و داونینگ را در لباسی تقریباً مدرن به اسم خودش چاپ می‌کند که زمین و حافظه جمعی انسان از طریق یک سفینه و درگاه چند بعدی متعلق به خزندگان، از کره ماه کنترل می‌شود.

در آخرین سال‌های قرن بیستم نیز چند صاحب نظر دیگر به نظریه پردازان فرضیه فضانوردان باستانی پیوستند. ریچارد هواگلند(Hoagland ،1945)ـ همان کسی است که صورت انسان بر روی مریخ را یکی از مظاهر تمدن‌های گمشده‌ی مریخ و ماه می‌دانست و مدعی بود ناسا آن را مخفی نگه داشته است. او معتقد است حتی بر روی اقمار مشتری و زحل نیز حیات وجود داشته یا وجود دارد، اما ناسا و دولت آمریکا آن را افشا ننموده‌اند. وی کتابی با نام آثار تاریخی مریخ در سال 1989 به چاپ رساند که چهارم آن در سال 1996 فروش خوبی داشت. عمده دستاویز هواگلند تصویر زیر از منطقه سیدونیای مریخ است که توسط وایکینگ 1 عکس برداری شده بود. البته طرفداران فرضیه فضانوردان باستانی می‌گویند علاوه بر صورت، اهرامی نیز در سیدونیا وجود دارد. این ادعاها با توجه به عکس‌های قرن 21 از همان منطقه باطل شد.

هواگلند تحت تاثیر نظریات دانشمندان دهه 80 مانند کاسن و رینولدز، فکر می‌کرد حیات بر روی سطح

نواحی از مشـتری مشـرف به قمر اروپا وجـود دارد. وی همین طـور در کتـاب مـاموریت سـیاه(2009)ـ ادعاهـای عجیب و غریـبی در مـورد کـره مـاه دارد و در خصـوص حیات کـره مـاه نـیز معتقد است ناسا به کتمـان حقیقت پرداخته است.

لوید پـای(Pye ،1946)ـ نـیز جمجمه متـورم و غیرعـادی معـــروف به پسر ســـتاره ای(Starchild)ـــ را جمجمه‌ی عـتیقه‌ای از هیبرید انسـان-بیگانه قلمـداد کـرد. وی این جمجمه را از الپاسو تگزاس دریافت نمـود. معروف‌تـرین اثر پـــای کتـــاب هر چه می‌دانید نادرست است(1998)- Everything You Know is Wrong می‌باشد. در این کتـــاب پـــای تئـــوری مداخله را مطـــرح می‌نماید. نظریه پـــردازان مداخله معتقدند که موجـــودات بیگانه شـــرایط جـــوی و ســـطحی زمین را به گـــونه‌ای تغیـــیر داده‌اند که مناسب زندگی انسان زمینی باشد. وی اهـرام و بناهـای ســـنگی عظیم را نمـــونه‌ای از مـــدارک موید تئـــوریش می‌داند.

ریشه تئـوری توطئه بیشـتر به کتـاب ارابه خـدایان فـون دانیکن بـــاز می‌گـــردد. در آن‌جا دانیکن مـــدعی بـــود که ساختن بناهای سنگی عظیم چیزی خارج از تـوان انسـان زمینی بوده است.

جیمز هربرت برنان نیز(Brennan ،1940) به سال 1998 در کتاب سفر پیدایش مریخیان- Martian Genesis، با پـــرداختن به صـــورت انســـان بر روی مـــریخ، می‌گوید که مریخیان به زمین مهاجرت نموده‌اند.

دیوید چیلـــدرس(Childress ،1957)ـــ طی سه دهه از عمرش به کـاوش پـرداخت. وی در خصـوص موضـوعاتی همچون تمدن‌ها و شهرهای گمشده، یوفوها، فضانوردان باستانی و سـایر موضـوعات غریبه فعـالیت می‌نمـود. در سال 1984 شرکتی جهت انتشـار کتب خـودش تاسـیس نمــود که در مــورد دیگــران فقط کتاب‌هــای مربــوط به نظریه‌های حاشیه‌ای در علم را منتشر می‌نمود. چیلدرس تا کنون در شبکه دیسکاوری، برنامه بیگانگان باستانی از شبکه هیستوری، برنامه منشا شگفت انگیز بشر از شبکه ان. بی.سی و... ظاهر شده است.

در کتـاب تکنولـوژی خـدایان (1999)-ـ Technology of the Gods به فنــاوری مــورد اســتفاده آتلانتیسی‌ها نگریســـته و می‌گوید که هـــرم بـــزرگ مصر در اصل یک ایستگاه قدرت بوده است. او معتقد است تکنولوژی‌هـای تسـلایی در مصر باسـتان وجـود داشـته اسـت، فنـاوری ساختن بناهای عظیم، اسـلحه‌های پیشـرفته مانند سـلاح اتمی، متالوژی و ماشین آلات سنگین در گذشته‌های دور وجود داشته‌اند. این کتاب به سـبک ارابه خـدایان نوشـته شده است.

در کتاب باستان شناسی فرازمینی، بر مبنای عکس‌هــای ناســـا، شـــوروی و تلســـکوپ اســـتدلال می‌نماید که در تعــدادی از ســیاره‌ها و اقمــار منظومه شمسی زنــدگی هوشـمند در جریـان است. او درخصـوص اکـثر مسـتندات فرضیه فرازمینی‌ها و تمـدن‌های گمشـده مطلب نگاشـته است. فی الواقع مجمـوع کارهـای چیلـدرس را می‌تـوان تحت کتـابی با نـام «دایـره المعـارف مشـروح مسـتندات وجود فرازمینی‌ها و تمدن‌های گمشـده» مـرتب نمـود که

کلسیونی از نظریات و دیدگاه‌های حاشیه نویسان پیشین است.

در سیزده سال ابتدای قرن بیست و یکم، فرضیه فضانوردان باستانی به اوج روزمرگی و رکود رسیده است. نه نظریه پرداز جدیدی رو نمایی شده و نه مستندات قابل تامل تازه. نهایتش کتاب 2012:ـ ملاقات با مردوک- 2012:ـ Appointment With Marduk نوشته بوراک الدم(Eldem ،1961) ترک بود که در سال 2003 چاپ شد و آن هم چیزی بیشتر از تکرار گفته‌های ذکریا سیتچین به زبان ترکی نیست. جورجیو تسوکالوس، گراهام‌هانکوک، فیلیپ کوپنز، جورج نوری و... همگی بر خلاف اسم و رسمشان، عاجز از افزودن یک آجر بر بنای فرضیه فضانوردان باستانی بوده‌اند. مستند بیگانگان باستانی که طی چهار فصل از سال 2009 تا 2012 تهیه و پخش شده است را باید تغییر صورت مسئله فرضیه فضانوردان باستانی دانست که به مثابه آخرین تلاش نظریه پردازان مذکور جهت جمع آوری و تدوین فرضیه فرازمینی‌های باستانی و تهیه آرشیوی منظم، منسجم و هدفمند از مستندات فرضیه مذکور می‌باشد.

سیر تکاملی فرضیه بیگانگان باستانی-جمع بندی و نتیجه گیری

فرضیه چندگانه گرایی (تکثرگرایی، کثرت گرایی) کیهانی را باید مادر فرضیه فضانوردان باستانی دانست که حداقل می‌باید دستاورد تفکرات یونان باستان بوده باشد. بحث از زمان تالس در سده ششم پیش از میلاد شروع شده است و بیشتر فلسفی بوده است. در ادامه

فیلسوفانی مانند زنوفانس، آناگزاگوراس و پلوتارک از وجود حیات بر روی کره ماه سخن می‌گویند و اپیکوروس و لوکریتوس دامنه حیات را به کل هستی تسری می‌دهند. اما هیچ یک از فلاسفه یونان سخنی از بازدید ساکنان آن سیارات از زمین به میان نیاورده‌اند.

لوسیان، اولین افسانه نویس حیات فرازمینی که در قرن دوم میلادی می‌زیست از سفر به ماه می‌نویسد. اما چیزی که بسیار جالب است این که لوسیان بر خلاف اسلاف امروزی خود معتقد به اخلاقیات است و به هیچ وجه از آن بر نمی‌تابد. در بیوگرافیش می‌خوانیم که خانواده‌اش متمکن بودن‌اند، لذا وی با فراغ بال به نوشتن می‌پرداخته است. در مقدمه کتاب تاریخ حقیقی- True History می‌گوید: «من به خوانندگانم هشدار می‌دهم، بنابراین نباید به من معتقد شوند». این همان چیزی است که در ابتدا چون رعایت می‌شد، راه بر بدعت بسته بود. اما با زیر پا گذاردن اخلاقیات در نهایت فرضیه فضانوردان باستانی زاده شد.

پس از سقوط تمدن یونان و استیلای رومی‌ها با گرایش امپراتوری روم به دین مسیحیت، به سرعت چندگانه گرایی کیهانی قدغن می‌شود. حدود یک هزاره جز معدود افرادی، کسی از ترس تفتیش عقایدش توسط کلیسا از حیات فرازمینی سخن به میان نمی‌آورد. طی قرون وسطی در فرانسه است که مجدداً چندگانه گرایی احیا شده و به نشو و نما ادامه می‌دهد.

در تمام این دوران فلاسفه و الهیون بیش از سایرین در خصوص حیات در سایر دنیاها اظهارنظر می‌نمایند و این به دلیل فقدان داده‌های علمی مستند در خصوص حیات

فرازمینی است. با اختراع تلسکوپ در سال 1608 و به کار گیری تدریجی آن توسط منجمین و حتی عوام در چند سده اول، مشاهدات در جهت تایید وجود حیات در سایر اجرام منظومه شمسی تاویل می‌شود. اما با افزایش میزان دقت تلسکوپ‌ها به سرعت کاندیداهای میزبان حیات مانند کره ماه، خورشید، زهره، مریخ، زحل و... رد صلاحیت می‌شوند. هیول، پروکتور و فلاماریون از عمده صاحب نظرانی بودند که سعی نمودند منازعات مربوط به حیات فرازمینی را علمی‌تر نمایند و با یافته‌های علمی معاصر خویش تطبیق دهند.

اما در شرق داستان کاملاً متفاوت از غرب است. قرآن بر خلاف عهدین قابل تحریف و دستکاری شدن ندارد. تحریف و بدعت در تفاسیر وارد شده است. لذا برای مسلمین در خاورمیانه همیشه امکان دستیابی به حقیقت ناب وجود دارد. در تمامی دورانی که بین عقلای غرب بر سر اثبات وجود انسان نماهایی ساکن سایر اجرام سماوی حداقل در منظومه شمسی بحث در جریان است، اعتقاد به ملک و جن جزو اعتقادات عامه مسلمین است و حیات فرازمینی آن هم از نوع غربی هیچ جذابیتی ندارد. علما و فلاسفه اسلامی رغبتی برای ابراز وجود در این عرصه ندارند و در تمام این مدت حد نهایی تفکرات حیات فرازمینی را می‌توان در بخش‌هایی از داستان‌های هزار و یک شب مشاهده کرد. در هند نیز داستان به گونه‌ای دیگر است. اوج این تفکرات در نظریات بلاواتسکی نمود می‌یابد و منجر به زایش فرضیه بیگانگان باستانی می‌گردد.

بلاواتسکی حداقل از افکار و دیدگاه‌های فلاسفه یونان باستان، دانشمندانی مانند هرشل، لاپلاس و نویسندگانی مانند فلاماریون آگاه بوده است و در نوشته‌هایش خود به نظراتشان اشاره نموده است. کارهای کلاویتو(2004 و 2013)ـ نشان می‌دهد فرضیه حیات فرازمینی که در زمان دانیکن بالغ شده و به تکامل رسیده است، ریشه در دهه 1880 دارد، یعنی زمانی که تئوصوفی‌ها داستان را به گونه‌ای متفاوت از جریان حاکم تا آن برهه حکایت می‌کنند. در چندگانه گرایی کیهانی اعتقاد بر این بود که بسیاری از کرات ذی حیات هستند و تا زمان فلاماریون کسی قائل به تفکیک انسان بودن یا انسان نما بودن ساکنین آن کرات آسمانی نمی‌شد و اکثرا معتقد بودند سایر کرات نیز مانند زمین است و گونه‌ای از انسان‌ها در حال زندگی در آن‌جا هستند. این فلاماریون و روزنی بودند که اولین بار اظهار داشتند شاید حیات فرازمینی از بن و اساس متفاوت از حیات زمینی باشد و حتی روزنی در سال 1887 بحث از ورود موجوداتی ترسناک به زمین در دوران ماقبل تاریخ را پیش می‌کشد.

تا قبل از این اشخاصی مانند لوسیان(قرن دوم میلادی)، آریوستو (1532)، کپلر(1634)، گادوین(1638)، ویلکینز(1640)، دی برگراک(1656)، ژول ورن (1865)ـ از سفر به ماه گفته بودند و سوئدنبرگ در سال‌های 1743-1745 به ناهید و بهرام سفرهای متوالی داشت. اصلاً به فکر کسی خطور نکرده بود که ساکین سایر نقاط هستی را به زمین دعوت نماید، تا این که روزنی چنین کرد.

دوران شکل گیری مکتب تئوصوفی(1880)ـ مصادف با تغییر شکل فرضیه چندگانه گرایی کیهانی به فرضیه بیگانگان باستانی است. خمیرمایه اصلی و فعلی فرضیه فضانوردان باستانی از عقاید بلاواتسکی، الیوت و بیزانت نشات گرفته است و دیدگاه سایر فلاسفه، نویسندگان و حتی بسیاری از اخترشناسان ماقبل بلاواتسکی بیشتر شبیه به تخیلاتی بچه گانه بوده است. بلاواتسکی یک سال پس از روزنی، در کتاب دکترین راز(1888)ـ جلد دوم بخش منشا انسان، از امکان حیات در دنیاهای دیگر می‌گوید و بحث می‌نماید که باستانیان از موجودات روحانی پیشرفته‌ای مطلع بوده‌اند که ساکن کراتی مانند ماه و زهره بودند. ایشان از زمین بازدید داشته‌اند و به تکامل بشری کمک کرده‌اند. لذا بلاواتسکی و در ادامه شاگردش الیوت بر دو نکته کلیدی تاکید داشته اند:

1- غیرمادی بودن فرازمینی‌های ساکن ماه و ناهید

2- آمدن آن‌ها به زمین و کمک به پیشرفت تمدن انسانی(سانات کومارا از سوی اعضای سلسله سران روحانی زهره برای کمک به تعالی و هدایت بشر به زمین فرستاده شد)

پس از بلاواتسکی، الیوت، از دخالت مستقیم ساکنین زهره در جهت پیشرفت تمدن انسانی می‌گوید. موازی با آنی بیزانت، چارلز فورت پیشنهاد داد که سایر دنیاها ممکن است در گذشته بسیار دوری با ما در ارتباط بوده‌اند و فناوری پیشرفته را برای ما باقی گذاشته باشند و یا زمین را مستعمره خود نموده باشند. با این حال، فورت هرگز مدعی نبود که چنان چیزهایی خارج از

کتابش نیز حقیقتاً اتفـاق افتاده‌انـد، وی از امکـان چنـان اتفاقاتی سخن گفته بود و در خصوص بیگانه بــودن، چند بعدی بودن، غیرمادی بودن، دور بود یا نزدیک بودن محل سکونت آن‌ها چیزی نگفته بود.

اما با آمدن فیلیپ هوراد لاوکرافت به عرصه، روند ماجرا دچار تغییر می‌شود. او تفکرات تئوصوفی‌ها را به سـخره گرفته و زمــانی که در دهه 1940 چشم از جهــان فــرو می‌بست فرازمینی‌های غیرمـادی تئوصـوفی‌ها تبـدیل به موجوداتی مـادی لاوکرافـتی شـده‌اند. لاوکـرافت به این میزان ابراز عقیده بسنده نکرد. در اثر شاخص لاوکرافت به نام ندای کثولهو (1926)ـ نمونه‌های قـدیمی‌تر شـامل کثولهــو، از آســمان‌ها به دنیــای جــوان(زمین) آمدند و شـهرهای بـزرگی را بنا نهادند که هنـوز می‌تـوان بـاقی مانده آن‌ها را در جزایر اقیـانوس آرام دید. قـدیمی ترها با خویش هنر خلاق و هیروگلیف(که اکنون غیرقابل درک است) را به ارمغـــان آوردند. آن‌ها بـــرای انســـان از رویاهای‌شــان صــحبت نمودند و آییــنی را جهت عبــادت شدنشـان برپا نمودند. بـدین تـرتیب کـار به جـایی رسـید بشری (علی الخصـوص انسـان غـربی) که از بزرگ‌تـرین آمالش دستیابی به ماه و تسـخیر فضا بـود، داشت در یک سـده بـرای دومین بـار با بحـران هـویت روبه رو می‌شد. اولین بـــار داروین با بیـــان فرضـــیه تکامل به این عمل دست زد و دومین بار نیز بلاواتسکی از پنجره‌ای جدید به اشرف مخلوقات بودن انسان شک کرد.

کسانی که بر فرضیه فضانوردان باستانی اشراف دارنـد، می‌دانند که مباحث تئوریک این فرضـیه چـیزی بیشـتر از دیدگاه تئوصوفی‌ها به همراه فورت و لاوکــرافت نیست.

لـذا ایشـان خط مشی کلی را تـدوین نمودند و دیگـران می‌بایست به آجر چیـــنی بین چـــارچوب می‌پرداختند. تقریبـاً معاصر با لاوکـرافت است که با پیشـرفت علم اخترشناسی، اخترفیزیک و... همه متقاعد شده‌اند حیـات هوشـمند فرازمیـنی لااقل در منظومه شمسی سـکنی نگزیده است. عاقبت دو هـزاره داسـتان سـرایی و ابـراز عقاید فلسفی این شد که حیات فرازمینی از نـوع مـادی وجـود نـدارد. سـکوت سـنگینی بر خیمه نظریه پـردازان حیات فرازمینی حـاکم می‌شـود گـویی تا عمـود خیمه را نشکند، دست بردار نیست.

ناگهان اشیا ناشناس پرنده (یوفو) در جای جـای آسـمان زمین مشـاهده می‌شـوند که فـوراً گـروهی تحت عنـوان یوفولوژیست‌ها و تماس گرفته شدگان بشقاب پرنـده‌ای آن را مفـرری امن می‌یابند و با تمـام وجـود به آن چنگ می‌اندازند. اکنون نـوبت به اینـان رسـیده است که چـرخ فرضیه فضانوردان باستانی را بچرخانند و میخ‌های خیمه خود را خیلی محکم در زمین محوطه فرضیه فضـانوردان باستانی فرو نمایند. چنـان روحی در این فرضـیه دمیـده شد و خون در رگ این گمان در حال احتضار جریان یافت که فکر می‌کـــردی دیگر زمین نخواهد خـــورد. ســـریعاً فرضـــیه اصـــلاح شـــده و یک تبصـــره می‌خـــورد: فرازمینی‌هـایی که فکر می‌کـردیم از خورشـید، عطـارد، زهره، ماه، مریخ و... به زمین رفت آمد داشـته‌اند، اصـلاً متعلق به منظومه شمسی نبوده‌اند بلکه از ســـــــایر منظومه‌ها می‌آمده‌اند و می‌آیند. اینان سـوار بر بشـقاب پرنده دست به سفر بین سیاره‌ای می‌زنند!

از عمـده دلایلی که بـاعث می‌شـود به فرازمیـنی بـودن یوفو شک کــنیم، این است که تا قبل از مشــاهده اولین یوفوها در دهه 1940 کسی از پیشینیان حـرفی از یوفو یا ســفینه فضــایی نــزده است. لوســیان که از طریق طوفان دریایی به ماه می‌رود. شخصیت شعر آریوستو از طریق ارابه یزدانی که حضرت الیاس را به مدد گردباد به عرش برد، به ماه سفر می‌نماید. کپلر در کتـاب رویـایش از سفر جوانی ایسـلندی به کـره مـاه البته با کمک مـادر ســاحرش ســخن می‌گوید. گــونزالز، شخصــیت یکی از داستان‌های گادوین با استفاده از ارابه‌ای که توسط چند پرنده به نام گانساس پرواز می‌کرد، به ماه سفر می‌کند.

ویلکینز در آثارش ابراز داشت که چــرا بشر نباید یک روز وسیله‌ای برای سفر به ماه اختراع نماید. وی مـاه پیمـای مد نظرش را ارابه پرنده نامیده بود. دی برگراک خــودش ایده‌های تازه‌ای در خصوص پیشران‌های هوایی و فضایی درباره راکت و رمجت(ramjet) را مطرح می‌نماید. ژول ورن فرانسوی در کتاب از زمین به مـاه و دنباله‌هـای آن از ســفر سه مــرد و دو سگ به مــاه می‌نویسد که با کپسولی مخصـوص انجـام می‌گـیرد. در سـطح جهـانی و حتی ایران شخص ژول ورن به نوشتن رمان‌هایی نسـبتاً علمی که بعـدها کلیت آن‌ها تحقق یافتـه، معـروف است. هیچ کــدام از این متفکــرین اســمی یا توصــیفی که به مفهـوم امـروزی بشـقاب پرنـده یا یوفو سـازگار باشـد، ارائه نکرده‌اند که البته منطقی هم هست زیــرا هیچ یک هیچ‌وقت در طـول حیاتشـان ندیـده، نشـنیده یا نخوانـده بودند که در فلان محل موجــوداتی متعلق به فلان کــره سماوی فرود آمده‌اند. لذا وقتی اولین یوفو مشاهده شد و حاشــیه نویســان خواســتند به نوشــتن در مــورد آن

بپردازند در مرحله اول متوجه شدند که مفهـومی به نـام یوفو یا بشقاب پرنده فاقد هرگونه تاریخچه است، همان گونه که یک کـامپیوتر و موبایل فاقد تاریخچه قـدمت دار است.

از نیمه دوم قــرن بیســتم گام‌هــای بلند و اســتواری در راستای فرضـیه فضـانوردان باسـتانی برداشـته شد. اگر فـــورت با جمع آوری شـــواهدی تحت عنـــوان اشـــیا و مصـــنوعات نابجا در تکـــاپوی اثبـــات وجـــود موجـــودات هوشمند غیر انسانی بـود، اگر لاوکـرافت اسـطوره‌ها را به نفع فرضیه بیگانگان باستانی مصـادره نمـود، پـاولز و برگیر به فرضـیه انسـجام بخشـیدند، دانیکن نـیز آن قـدر درون حاشـــیه فـــرو رفت که دیگر کسی همـــاوردش در تحریف واقعیـــات نشد و به قـــول معـــروف دست هم قطارانش را هم از پشت بست! در واقع همین تنـدرویی فون دانیکن است که از نظر طرفدارانش نقطه اوج اول و شکوفایی فرضیه بیگانگان باستانی محسوب شده و از دید منتقدین نقطه آغاز افول فرضیه بیگانگـان باسـتانی گردیده است. پژوهشی که کنث فدر در خصـوص بازتـاب نظریه فضانوردان باستانی در اذهان عمـومی انجـام داد موید این بـــود که در دهه‌ی 1970و 1980 حـــدود 25% دانشجویان یعنی از هر چهار نفــر، یک نفر به این نظریه بـاور داشت. لکن بیست سـال بعد طرفـداران این نظریه در غرب به کمتر از 10٪ تنزل نمود. فون دانیکن درصدد است که فــوراً و دفعتــاً تا ته خط بــرود و بــرایش مهم نیست که چنین عمل نسنجیده‌ای چه عواقبی می‌تواند در پی داشته باشد.

نقطه اوج دوم فرضیه فضانوردان باستانی را باید کتاب سیاره دوازدهم ذکریا سیتچین بدانیم. بر خلاف دانیکن که تخصص وافری در مصادره نمودن خدایان تمدن‌های باستانی و فرازمینی جلوه دادن آن‌ها دارد، سیتچین سعی نمود کاری اصولی و باورپذیر انجام دهد. او مفاهیمی همچو آنوناکی، نیبیرو و... را وارد فرضیه فضانوردان باستانی نمود. استدلالات شبه علمی وی به علم بسیار نزدیک‌تر شده و تشخیص آن کاری هر کسی نیست. پس از سیتچین، فرضیه فضانوردان باستانی روند نزولی را شروع نموده و تاکنون به همان روندش در حال ادامه دادن است. سه دهه است که دیدگاه قابل تامل و مقتدری از سوی نظریه پردازان حامی فرضیه فضانوردان باستانی ارائه نشده است و همه به تکرار مکررات پرداخته‌اند.

جنبش علمی بررسی حیات فرازمینی، مخصوصاً حیات هوشمند تقریباً از 1961 شروع شد، زمانی که فرانک دریک معادله معروفش را برای اندازه گیری تعداد سیاره‌های دارای حیات هوشمند قادر به سفر فضایی را ارائه نمود. وی مدتی بعد به همراه کارل ساگان پیام‌هایی خاص را به نقاط خاصی از فضا ارسال نمودند به این امید که پاسخی دریافت نمایند. موازی با این کارها و حتی قبل از آن، دو سازمان فضایی امریکا و شوروی، کوچک‌ترین گامی در راستای بررسی وجود حیات هوشمند در منظومه شمسی انجام ندادند. مفاهیم و اصولی مانند سیاره مناسب برای زندگی(Goldilock) در هر منظومه دانشمندان آژانس‌های فضایی را دلسرد می‌کرد و در این باره رغبتی برایشان وجود نداشته و ندارد.

با توجه به رشد صنعت سینما و فروش اعجاب‌آور فیلم‌هایی مانند آواتار(2009)، ترنسفورمز تاریکی ماه(2011)، انتقام جویان مارول(2012)ـ و... که به نظر می‌رسد هنوز ادامه داشته باشند، پیش بینی می‌شود که به تدریج فرضیه فضانوردان باستانی به وضع ماقبل قرن بیستم بازگردد با این تفاوت که این بار صرفاً به عنوان یک سبک سینمایی دنبال شود. عمده تفاوت فرضیه بیگانگان باستانی و چندگانه گرایی کیهانی در این است که بشر تقریباً مطمئن شده بر روی خورشید، عطارد، ناهید، ماه، مریخ و قمرهایش، مشتری و قمرهایش و حداقل تا زحل هیچ حیات هوشمندی چه از جنس زمینی چه از جنس مادی وجود ندارد، اما در چندگانه گرایی حتی بعضی از صاحب نظران بر این عقیده بودند که خورشید نیز دارای حیات هوشمند است.

براستی آیا برخورد فضایی‌ها با ما مردم زمین بدتر از برخورد نژاد سفید با سیاهان آفریقا در طول تاریخ بشریت است؟ براستی آیا برخورد فرازمینی‌ها با زمینی‌ها بدتر از برخورد دول استعمارگر غرب با شرق است؟ اگر انگلیس با مکر و حیلت نفت ما را استخراج می‌کرد و می‌برد، هنگامی که نفت ملی شد، آیا تاسیسات استخراج و پالایش نفت آن‌ها باقی نماند؟ شکی در آن نیست که موجودات فضایی در راه ارتباط با ما کاری بیش از ایجاد حلقه مزارع گندم و ویراژ دادن یوفوهای‌شان در آسمان زمین انجام نخواهند داد!

گرچه معادله دریک می‌گوید که در همین کهکشان راه شیری هم باید حیات هوشمند قادر به سفر فضایی وجود داشته باشد، اما پروژه ستی و وتی(SETI&WETI)

هنوز هیچ مدرکی موید اثبات ادعای دریک هم نیافته‌اند. به نظر این‌جانب هرگز هم نخواهند یافت. این‌ها تنها تلاش‌های علم در راستای بررسی علمی حیات هوشمند فرازمینی بوده است. این حقیر به عنوان یک محقق مبتدی معتقدم اگر موجود فضایی به گونه‌ای که غرب آن را در بوق و کرنا کرده است، وجود داشت، تا کنون باید فدارسیون بین کهکشانی جنگ‌های ستاره‌ای رابرت لوکاس بنیان نهاده شده بود و ما هم یکی از اعضای آن بودیم، حداقل آبدارچی آن!

شک ندارم که فقط و فقط یک موجود هوشمند مادی در کل کیهان، فقط بر روی سیاره‌ای به نام زمین زندگی می‌کند به نام انسان. هیچ نسلی از این انسان بر روی هیچ سیاره دیگری وجود ندارد. اما این که چرا باید کیهانی برای انسانی خلق شود، به دو دلیل کاملاً اشتباه است: اول به این دلیل این که ابتدا کیهان خلق شده است و مدت‌ها پس از تولد زمین و شکل گیری حیات پیشرفته بر روی آن، در آخرین گام انسان قدم بر روی زمین گذاشته است. به عبارتی ابتدا انسان خلق نشد و سپس کیهان، که بگوییم مگر می‌شود کیهانی فقط و فقط برای یک نوع نژاد هوشمند به نام انسان خلق شده است. فی الواقع آفریده شدن ما انسان‌ها فقط یک مرحله از مراحل آفرینش است و هیچ مدرکی در دست نیست که اثبات کند مهم‌ترین مرحله است. پیشرفت تکنولوژیک، بشر امروز را غرق در وهم نموده است. بی‌تعارف باید گفت که خلق انسان صرفاً یک پروژه بود که تمامی شواهد تا به امروز نشان از ناموفقیت آمیز بودن آن دارد.

دوم این که ما تنها مادی‌ها هستیم، لیکن تنها هوشمندها نیستیم. هوشمند غیرمادی هم وجود دارد، یک نمـونه‌اش همان‌هایی است که با هلنا بلاواتسکی ملاقات داشـته‌اند و او در نوشته‌هایش به ایشان اشاره نموده است.

می تـوان مـدعی شد که مفهـوم فرشـته در تمـام ادیـان الهی تقریبـــاً یکی است یا به هم نزدیک است. اما جن(Jinn) مفهومی است که در تورات و انجیل بسیار تحریف شـده و غربیـان برداشـتی مانند مسـلمانان از آن ندارند. مشـــابه‌ترین مفهـــوم بـــرای ایشـــان همـــان دیوها یا اهریمن‌ها(Demons) است که این لفظ کل مفهوم جن را در بر نمی‌گیرد و فی الواقع یکی از زیرشاخه‌های جن است و البته بســـــیار بـــــوی مادیـــــات هم می‌دهد. فراماســـــــونرها و جوامع مخفی دهه‌هاست که از بین النهـــــرین، مصر و هند دانش ارتبـــــاط با جن را کسب نموده‌اند و ســـهوی یا عمـــدی آن را کتمـــان نمودند و یا نـامش را ارتبـاط با ارواح نهادند. در واقع از زمـانی که غـرب به فکر اسـتیلای بر شـرق افتـاد، نادانسـته به زیر اســـتیلای اهریمنـــان متـــون عهـــدین رفت. ارواحی که فراماسونرها با آن‌ها در ارتباطند همان Demons متون عهـــدین است که ما مســـلمانان آن را با لفظ شـــیطان، خناس و ابلیس می‌شناسیم.

و اما یک حقیقت بسیار تلخ!

در این‌جا موکد تاکید می‌کنم که دیـــــــــــــــــــــدگاه ماتریالیستی(مادیگرایی)، مسیحیت و یهودیت رایج فعلی نهایتـــاً تـــوان نقد و رد فرضـــیه فضـــانوردان/ بیگانگـــان باستانی را دارا هستند و ناتوان از ارائه فرضیه جایگزین می‌باشـــند. اما دو قطب هم هســـتند که می‌توانند در این

حیطه فرضیه‌ای ارائه نمایند. آیین کفرآمیز هندی نظریه شیطان خدایی را در دستور کار دارد. شیطان نیز می‌دانیم که بزرگ گروه جن کافر و مشرک است. هندوان از زمانی که از ایرانیان جدا شدند به پیشرفت و توسعه جن پرستی پرداختند، اما ایرانیان در عهد رسول الله توانستند کاملاً از آنان فاصله گیرند. امروز از این‌جا به شما اعلام می‌دارم که در میان مکاتب اسلامی، فقه قدرتمند شیعه به راحتی می‌تواند ایراد دیدگاه غربی فرضیه بیگانگان باستانی را یکی یکی مشخص نموده و بدعت‌ها را از آن بزداید و آن‌چه تصریح اکید قرآن است را به ما بنماید.

اگر بخواهم نام دیگری بر این تحقیق بگذارم، نامش را می‌گذارم: از هلنا بلاواتسکی تا سید مرتضی رضوی. بلاواتسکی تحت تاثیر ملاقات‌هایش با غیر مادی‌ها در هند و تبت، آیینی جهت پرستش و اجرای دستورات آن‌ها ابتدا در آمریکا بنا نمود و سپس به ادیار هند نقل مکان نمود. وی تا حدود زیادی موفق بوده است که روح شیطان پرستی بت پرستان را در قالب آیینی نوظهور و به روز شده مجدداً به بشر امروز غربی قالب نماید. او از معدود نماینده‌های ممتاز جریان کابالی در یک سده اخیر است.

سید مرتضی رضوی با کتاب انقلابی کابالا که در آن تاریخ شیطانی را شناسایی نموده است، در حین برشماری حوادث عمده تاریخ مذکور به صورت گام به گام، خواننده با بصیرت را به این نتیجه می‌رساند که: بعلبک، برج بابل، اهرام مصر همگی گام‌های بلند و افتخارآمیز بشری در پرستش شیطانی از نوع اجنه است

که خود را خدا جا زده است. رضـوی به شـما می‌گوید که چگونه سـده‌ها بعد از به زیر آب رفتن تمـدن قـوم نـوح، شایعه آتلانتیس شکل گرفته است و.... حرف‌های رضوی جای شنیدن و تفکر بسیار دارد. بالاخره هر فردی در راه یـافتن حقیقت، مسـیرهای مختلفی را امتحـان می‌کند و یک مسـیر را بر می‌گزیند. این مسـیر می‌تواند یک مسـیر جدید باشد و یا یک مسیر امتحان شـده توسط پیشـینیان. وظیفه خود می‌دانم که بگویم روح کلی نظریـات ایشـان بسـیار بـدیع و جدید اسـت، اما در جزئیـات این وظیفه تابعین است که اگر ایرادی و ضعفی را شناسایی نمودند در جهت رفعش نیز تلاش نمایند.

نـژاد انسـان تنـوعی نـدارد و رنگ پوست و زبـان تنـوع ظاهری است، اما در مـورد نـژاد جن سـخن گفتن به این سادگی‌ها نیست، کما این‌که خود لفظ جن چیز زیـادی را روشن نمی‌سـازد. از نظر من ارتبـاط با اجنه الزامـاً از طریق دروازه‌هـای به اصـلاح سـتاره‌ای یا درون هـرم صـورت نمی‌گـیرد. خـود اجنه که به سـهولت به دنیـای انسانی قدم می‌گذارند و در بسیاری موارد حـتی انسـان قادر به تشخیص جن بودن مخاطب خود حداقل در همـان برهه نیست. اما رفتن انسـان به بعد اجنه کمی سـخت‌تر است و باید با انجام یک سـری اعمـال خـاص که زیـاد هم سـخت نیسـت، انجـام شـود و لازم نیست حتمـاً در یک محیط خـاص باشد بلکه به جا آوردن صـحیح اعمـال است که دیوار حایل را می‌شکند.

ساگان و شکلوسکی نیز به حضور نژاد هوشمندی غیر از انسان در زمین پی برده بودند نه از این بـابت که با آن‌ها برخـورد مسـتقیم داشـته‌اند که از روی شـواهدی که در

لابلای تمـدن بشـری برجـای گذاشـته بودند. اما رشد در بستری از مادیات بزرگ‌ترین مانع بر سر راه درک درست ایشـان از واقعیـات پشت پـرده بـوده است. با دیـدگاه مادیگرایانه چگونه می‌توان به ما بعد الطبیعه معتقد بود؟ چگونه می‌توان به وجود خـدای واحد لامکـانی و لازمـانی معتقد بود؟ لذا پذیرش مادی گرایی از این‌جا به بعد مـانع از ادامه بحث می‌شود.

بنـابراین در این‌جا غـیر الهیـون را وا می‌گـذارم و دو سئوال از الهیون مخصوصاً مسلمانان دارم. سئوال اول: آیا خداونـدی که به صـراحت بارها از مخلوقـاتی به نـام فرشـتگان نـام می‌بـرد و حـتی چند تن از آنـان مانند جبرئیل، میکائیل، اسرافیل، ازرائیل،هاروت و مـاروت را به اسم نـام می‌بـرد، از گـروهی دیگر تحت عنـوان کلی اجنه سـخن می‌گوید تا آن‌جا که یک سـوره را به این آفریده‌ها اختصاص می‌دهد، شـیطان، ابلیس و خنـاس را از ایشـان بر می‌شـمرد، چـرا و به چه دلیل در خصـوص موضوعی به نام فرازمینی‌های مادی- در همین بعـدی که ما هستیم- زندگی می‌کنند، باید مبهم صـحبت نماید و ما انسان‌ها را در دنیای ابهامات رها سازد؟

سئوال دوم: می‌دانیم که فرشـتگان مطیع الله هسـتند و بی‌اذن وی راه خطا نمی‌رونـد، پس پیـامبر هم لازم ندارند. اما اجنه هم مانند انسـان نیازمند راهنمـایی و رهنمون شدن به راه سعادت هستند. خود قـرآن می‌گوید که دوزخ محلی است که انسان کافر و جن کافر در کنـار هم عذاب می‌شوند و گاهی انسان‌ها با آن‌ها به مکالمه و مخاصمه می‌پردازند. پس اجنه هم پیامبرانی داشـته‌اند تا نتوانند بهانه‌ای مبنی بر بی‌اطلاعی از وجود روز حسـاب

داشــته باشــند. پر واضح است که جز معــدود پیــامبران انسان مانند موسی و محمد که پیامبران جن هم بوده‌اند، جنیان پیامبرانی از جنس خود داشته‌اند. این‌ها همه جـزو آیات قرآنی است. چرا در قرآن از بحث و مخاصمه جن و انس صحبت می‌شـود، اما این بحث ضـلع سـومی به نـام فرازمینی‌ها ندارد؟ چرا قرآن می‌گوید:ای جن و انس، آیا پیامبرانی از بین شما برای شما نیامدند(سـوره انعـام آیا 130)ـ اما نمی‌گویدای جن، انس و فرازمینی‌های سـاکن آســمان‌ها مگر پیــامبرانی از جنس شــما بــرای شــما نفرستادم؟

کلماتی مانند «دابه» که در قرآن آمده اسـت، یا آیـاتی با مفهوم آن‌چه در آسمان‌ها و زمین است، بـار معنـایی در حد فرازمینی مادی در خود ندارد. کاملاً مشخص است که یک جــای کــار می‌لنگــد، آن هم اساسی. در واقع این ســئوالات مقــدمه‌ای است بــرای بحث آتی که نشــان می‌دهم فرازمیـنی به مفهـوم مـادی مانند ما انسـان‌ها وجود ندارد.

اما اجــازه دهید که قــدری دیگر به تحلیل‌هایمــان ادامه دهیم. از داستان شهاب ثاقب که در قرآن آمده علاوه بر استراق سمع اجنه، ابتـدا می‌تـوان به این قضـیه پی بـرد که توان اجنه در جابه جایی در مکان در آنی شدنی است. حـتی داسـتان سـلیمان نـبی و ملکه سـبا نـیز آن را تایید می‌کند. حـال این که محـدودیت سـرعت نـور را دارند یا خیر، بحث دیگری است اما برای ما انسـان‌ها جابه جـایی در مکان بسیار بسیار زمـانبرتر می‌باشد. در ثـانی همین داســتان شــهاب ثــاقب گوشــزد می‌نماید که اجنه تــوان نــزدیکی به عــرش را دارند چه رسد به پیمــودن فضــای

ظاهراً لایتناهی کیهان مادی ما انسان‌ها. جنـاب آیت الله مرتضی رضــوی از روح چهــارم یا روح القــدس صــحبت می‌کند، این باید همـان بعـدی باشد که هر انسـانی به آن دست یافتــه، توانســته طی الارض حقیقی انجـام دهد تا حد بسیار زیادی فـارغ از زمـان و حـتی فراتر از سـرعت نور.

اکنــون به نظر شــما چه چــیزی بــاعث شــده است که بســـــیاری از مـــــردم معتقد باشـــــند فرازمینی‌ها در گذشته‌های دور با نیاکان ما ملاقات داشته اند؟

و اما نقد مقدمه اولین قسمت از این سری

در کتاب الکترونیکی شـواهد، قسـمت اول از فصل اول- ترجمه فارسی مستند بیگانگان باستانی در سایتی به نام Ancientaliens.ir آمده است: «چند سال قبل از فـرود اولین انســان بر روی کــره مــاه، یک محقق سوییسی به نام اریش فون دانیکن با انتشار کتاب شوک برانگـیزی به نـام «ارابه خـدایان»، نظریه خـاص بیگانگـان باسـتانی را ارائه داد. بر طبق نظریه او در زمان‌هـــای بســـیار دور بیگانگان فضایی به زمین سفر کرده‌اند و به انسان کمک کرده‌اند تا راه پیشـــــــــرفت را بپوید. او معتقد است ســازه‌های عظیم باســتانی نظــیر اهــرام مصر و معابد عظیم مایاها و اینکاها و بســیاری از بناهــای عظیم دیگر در سراسر جهـان که باسـتان شناسـان تا کنـون پاسـخی درباره چگونگی ساخت آن‌ها ارائه نداده‌اند را زمینی‌ها با علــوم فضــاییان ســاخته‌اند... دانشــمندان، محققــان، نویســندگان، باسـتان شناسـان و متخصصـین بـزرگی از سرتاسر دنیا درباره این نظریه صحبت کرده‌اند...».

اولاً- بیگانگـان باسـتانی یک فرضـیه است و از آن‌جا که جوامع علمی و دانشـگاهی آن را تایید نکرده‌اند هنـوز به یک نظریه تبدیل نشده است. در ثـانی چـرا باید کل علما با چند انسان که خود موسوی عزیز(مسئول سایت) آن‌ها را محقق خطـاب کـرده مخـالفت نماینـد؟ آیا دانیکن این قدر ارزشـمند است که کل جامعه آکادمیک جهـانی با وی از سر لجاجت در بیاید؟ اگر مدرکشـان مـدرک است چـرا هیچ دانشگاهی حتی دانشگاه‌های بومی کشـور سـوییس از دانیکن حمایت نمی‌کنند؟

دومـاً-ریشه فرضـیه فضـانوردان باسـتانی به سـال‌های 1880 بر می‌گـردد و نه 1970، یعـنی زمـانی که هلنا بلاواتسـکی پایه این بـدعت را گـذارد و نه اریک فـون دانیکن.

سـوماً- هیچ نسـخه‌ای از کتـاب ارابه خـدایان چه به زبـان فارسی چه به زبان انگلیسی یا زبان مادری، منبع نـدارد. برای مثال آیا خود دانیکن به ایران آمـده و کوزه‌هـای تپه سیلک را مشاهده نموده، خودش در مـورد فرهنگ و هـنر آن زمـان ایـران مطالعه نمـوده و خـودش به این نتیجه رسـیده که آن موجـود با شـاخ‌های عجیب یک موجـود فضایی در لباس فضایی است و آن شاخ‌ها در واقع آنتن هستند؟ در مورد سایر مطالب کتـابش چطـور؟ هر کسی که تـاریخ ایـران را خوانـده باشد می‌داند که حفـاری تپه سیلک را گیرشـمن انجـام داده است. وقـتی ما از حاصل دسترنج دیگران در کار تحقیقی خـود اسـتفاده می‌کـنیم، نباید منبع را ذکر کنیم؟ آیا ذکر نکردن منبع به معنای این نیست که تمام آن کار را خودمان انجام داده ایم؟ تمامی

دانشـــجویان می‌دانند که کتـــاب بـــدون منبع هیچ ارزش علمی ندارد.

چهارماً- با توجه به این که فرضـیه بیگانگـان باسـتانی از بلاواتســـکی شـــروع می‌شـــود و توسط اشخاصی مانند الیوت، فورت، لاوکرافت، ویلکینز، کلوسـیمو، چـاروکس، الهـوت، برگـیر و پـاولز، اگرسـت، دریـک، ویلیامسـون، میسـراکی، دانیکن، وریلهـان، تمپـل، سـیتچین، برلیـتز، چیلـدرس و... ادامه داده شـده اسـت، این فرضـیه عـام است و نه خاص.

پنجمـاً- باسـتان شناسـان در خصـوص تمـامی سـازه‌های سنگی اظهار نطر نموده‌اند. بگذارید یک بـام و دو هـوای طرفـداران فرضـیه بیگانگـان باسـتانی را بررسی کـنیم. گـــروهی از متفکـــرین بر این عقیده‌اند که اهـــرام را با استفاده از سطح شیب دار داخلی ساخته‌اند و سنگ بکار رفته در بنا از جنس سنگ معمـولی معـادن اطـراف خـود اهـرام است که اگر به ابوالهـول و اهـرام در یک تصـویر نگاه کنید متوجه می‌شوید که ابوالهول خـودش درون یک معدن خیلی خیلی بزرگ قرار دارد!

گروه دومی همانند داویـداوویتس و بارسـوم معتقدند که حداقل مقداری از سنگ اهرام سنگ طـبیعی نبـوده بلکه سـنگ مصـنوعی هسـتند به عبـارتی نـوعی بتـون تحت عنوان کلی جئوپلیمر می‌باشند.

حال طرفداران فرضـیه بیگانگـان باسـتانی در مقابل هر دو گـروه قد علم کرده‌اند. چگونـه؟ به این صـورت که در جواب گروه اول می‌گویند جنس سنگ اهرام از گرانیت و دئـــوریت است و با اســـتفاده از تکنولـــوژی ضد جاذبـــه،

سنگ‌ها را شناور نموده‌اند و در محل مـورد نظر مسـتقر نموده‌اند. در مقابل گـــــروه دوم نـــــیز پاسخ داده‌اند که فرمول جئوپلیمر را موجودات فضـایی به فرعـون جـوزر داده‌اند.

می بینید که ایشـان در هر صـورت می‌خواهند موجـودات فضـایی را در سـاخت اهـرام دخیل نماینـد، حـال به هر قیمـتی که شد! غافل از این که اگر بتـون است چه نیـاز به شناور سازی؟ و اگر سنگ است دیگر فرمول بتـون به چه کار می‌آید؟

ششـــــماً- فقط دو تن(دانیکن و چیلـــــدرس) از ده‌ها نفر کارشناســان مســتند بیگانگــان باســتانی افــراد صــاحب دیـــدگاه بوده‌اند. به عبـــارتی به جـــای این که مســـتند شهرتش را مـدیون کارشناسـانش باشـد، کارشناسـان با اظهار نظر در این مستند به شهرت رسیده‌اند.

هفتمــاً- منظــور جنــاب ســید حسن موســوی از این که گفته‌اند دانشـــمندان، محققـــان، نویســـندگان، باســـتان شناسان و متخصصین بزرگی از سرتاسر دنیا درباره این نظریه صحبت کرده‌اند، چیسـت؟ اگر منظورشـان چند تن از اشخاص هوادار فرضیه بیگانگان باسـتانی است که آن هم طوطی وار سخنان پیشینان خـود را تکـرار می‌کننـد، باید بگـویم اینـان که نماینـده جامعه علمی نیسـتند. خـود علما بر اینان نام حاشیه نـویس نهاده‌اند چـرا که همیشه در حاشیه‌اند و نه در بطن ماجرا!

همه می‌دانیم تا ادعایی ارائه نشود که کسی به نقد و رد آن نمی‌پـــردازد. پس از ارائه فرضـــیه فضـــانوردان به صورت نه کاملاً منسجم بود که به تدریج جنبش مقـاومت

علیه فرضیه مذکور به سـردمداری کـارل سـاگان، رونالد استوری، کلیفورد ویلسون، مایکل‌هایزر، هنری اورکـات، کنث فدر، جیسـون کلاویتـو، کالاهـان، کـارول و... شـکل می‌گیرد. اکنون با افول فرضیه فضانوردان باسـتانی، ما شـاهد اوجگـیری جنبش مقـاومت هسـتیم. سـاگان به رد ادعاهای دانیکن و تمپل می‌پـردازد، اسـتوری و ویلسـون به نقد دانیکن پرداختنـــد،هـــایزر نقطه مقابل ســیتچین است. اورکات به رد شواهد فرضیه بیگانگان باسـتانی از تمـدن مصر پـرداخت. امثـال فـدر، کلاویتـو، کالاهـان و کارول نیز به کلیت فرضـیه یـورش آوردند. اما شـما نـام هیچ یک از این منتقدین را در مسـتند بیگانگـان باسـتانی نه خواهید شنید و نه خودشان را خواهید دید.

هشتماً- در همان دقایق ابتدایی فصل اول مسـتند ابـراز می‌شود که میلیون‌ها نفر در سراسر جهان بر این باورند که زمین در گذشـــته‌های دوری توسط بیگانگـــان مـــورد بازدید قـــرار گرفته است. در ســال 2009 هنگـــامی که راوی مسـتند در حـال ابـراز چـنین مطـالبی می‌باشـد، جمعیت زمین 7 میلیـــارد است. چند میلیـــون کجا و چند میلیـارد کجا. لـذا باید گفت این فرضـیه گمنـام افتـاده و هنـــوز خیلی خیلی مانـــده است که فرضـــیه بیگانگـــان باســتانی بخواهد حــرفی بــرای گفتن داشــته باشد. در حالی که طرفداران این فرضیه حتی تا 90 درصد مـردم را معتقد به موجود فضایی قلمداد می‌کنند.

یادآوری نمایم که به هدف اول و دوم که در مقدمه سری اول بیان کـردیم رسـیده ایم و از هـدف سـوم نـیز پاسخ سئوال چه کسی بذر فرضـیه را کاشت و چه کسی آن را به ثمر رسـاند، دادیم. اما سـئوال آخر از هـدف سـوم که

چه کسی از ثمرات این فرضیه بهـره مند گشـته است را اجازه دهید در مقاله‌ای دیگر بررسی کنیم.

در ادامه کـــار به باید به بررسی دقیقی از ارتبـــاط بین مفهوم فرازمینی‌ها و جن نیز پـرداخت تا سـطح بـالاتری از هدف این سری مقاله نیز محقق شود. لیکن اگر تمـام این‌ها را یک محور اساسی در نظر بگیریم، خط مشی ما در حقیقت خـــاموش حـــول دو محـــور اساسی دیگر نـــیز خواهد بـود که به دلیل آمـاده نبـودن مطـالب آن حـتی از اشاره کلی نیز معذوریم.

جا دارد اسمی هم از رودکی بـزرگ انسـان قـرن چهـارم ببرم که یک هزاره قبل چنین گفت:

تا جهـــان بـــود از سر آدم فـــراز- کس نبـــود از راز دانش بی‌نیاز

مردمـــان بخـــرد انـــدر هر زمـــان- راز دانش را به هر گونه زبان

گـــرد کردند و گـــرامی داشـــتند- تا به ســـنگ انـــدر همی بنگاشتند

دانش انـدر دل چـراغ روشن است- وز همه بـد، بر تن تو جوشن است.

قدری درنگ کنیم و ببینیم جوشن بر تن داریم یا خیر.

موفق باشید،

یا حق.

نویسنده: یوسف ظریف

سیستم آموزشی در حال تباه کردن نسل‌هاست

چـرا پیش نمی‌رویم؟ یا آن گونه که مطلـوب است جامعه ایران پیشرفت نمی‌کند؟

پاسخ این ســؤال را باید در حوزه‌هــای مختلفی جست و جو کرد ولی اگر مرحله به مرحله کاوش کنیم نهایتاً به‌ام المصائب می‌رسیم که تا تحولی در آن صـورت نگـیرد، در بر همــان پاشــنه دیــرین خواهد چرخید و آن، سیســتم آموزشی کشور است.

سیستم آموزشی در ایران، به طرز آشکاری در حال تبـاه کـــردن نسل‌هاست و این روند ســـیاه، دهه‌هاست که به شکل معاصر ادامه دارد!

منظـــور البته کســـانی که در سیســـتم آموزشی کـــار می‌کننـد، مانند معلمـان، اسـتادان و مـدیران نیست بلکه سخن بر سر این است که سیستم، ناکارآمد است و حتی بهـترین معلمـان و اسـتادان نـیز نمی‌توانند در درون این سیستم فشل، کارآمـدی خـود را به طـور کامل و نهادینه شده بروز دهند.

یکی از فاجعه بـــارترین ویژگی‌هــای نظــام آموزشی در ایران، سخت و غیرمنعطف بودن آن است به گـونه‌ای که نمی‌تواند تن ســنگین و تنبل خــود را در واکنش به آن‌چه در جامعه می‌گـذرد تکـان دهد و اقـدام مناسب کند: سن اعتیاد در جامعه به طـرز ملمـوس و فاجعه بـاری کـاهش می‌یابد و به ســنین دانش آمــوزی می‌رسد ولی نظــام آموزشی هم‌چنــان در حــال یــاد دادن نــام بزرگ‌تــرین صحرای ترکمنستان است.

شبکه‌های اجتماعی موبایل محور، تمام جامعه را در بر می‌گیرند ولی نظام آموزشی هنوز اصرار دارد که دانش آموزان نام کتاب‌های قیصر امین پور را حفظ کنند.

بیماری‌های مرتبط با تغذیه نامناسب در جامعه تشدید می‌شوند اما نظام آموزشی از معلمان می‌خواهد حفظ کردن نام فلان باکتری‌ها را به دانش آموزان تحمیل کنند.

طلاق گسترش می‌یابد و درصد قابل توجهی از دانش آموزان با پدر یا مادرهای جدا شده از هم زندگی می‌کنند ولی نظام آموزشی به جای دادن آموزش‌های لازم به این دانش آموزان، می‌خواهد تانژانت و کتانژانت را مرور کنند.

البته نمی‌گوییم هیچ کدام از این‌ها را یاد ندهند (هر چند که برخی آموزه‌ها اساساً بیهوده هستند) ولی نکته این‌جاست که سیستم عریض و طویل آموزشی به حدی کُند و سنگین است که نمی‌تواند همراستا با نیازهای کنونی، عکس العمل نشان دهد، چه رسد به پیش بینی نیازهای آتی؟!

تا زمانی که سیستم آموزش و پرورش و نیز آموزش عالی مبتنی بر کتاب‌های درسی و محفوظات و امتحانات باشد و کار چندانی با آن‌چه در جامعه می‌گذرد نداشته باشد، به مؤسسه‌ای می‌ماند که در عصر تلفن و رایانه و اینترنت، هم‌چنان درگیر پرورش کبوتران نامه‌رسان است و اتفاقاً خیلی هم جدی و سختگیرانه این کار را می‌کند.

سیگار کشیدن منفعل و ارتباط آن با دیابت

مطالعات انجام شده نشان می‌دهد سیگارکشیدن منفعل خطر ابتلا به دیـــابت را افـــزایش می‌دهد. منظـــور از سیگارکشـــیدن منفعل یا دست دوم، حضـــور در فضـــایی است که از دود افـــراد ســـیگاری آلـــوده شـــده است. دود سیگار بر لوز المعدة تأثیر منفی دارد. لوز المعدة وظیفه تولید انسولین بدن را برعهده دارد و انسولین هم میزان قند خون را تنظیم م می‌کند. سیگاری‌های منفعل همانند سیگاری‌ها، در معـرض سـموم ناشی از دود قـرار دارنـد، حـتی بعضی از این مـواد سـمی در دود منفعل از غلظت بیشتری برخوردار است، از این رو اسلام هرچیز مضـــری را حـرام نمـوده است. رسـول خـدا می‌فرمایند: نه ضـرر برسان، نه ضرر را بپذیر.

با بیان این مسائل، جای آن نیست که این عـادت ناپســند را ترک نماییم؟

شانس‌ها و گزینه‌های وجود زیست غیرزمینی

با پیشرفت علم در قرن اخیر، حال دیگر می‌توانیم پاسخ‌های روشن‌تری را درباره حیات و احتمال وجود آن در کیهان بیابیم. با احتساب شماره تخمینی سیارات عالم، دانشمندان محاسبه کرده‌اند احتمال این‌که ما تنها باشیم و به جز زمین در سراسر کائنات نشانی از حیات نباشد یک در 100 میلیون است. در هر کهکشان مانند راه شیری 100 تا 400 میلیارد ستاره وجود دارد و کیهان شناسان تخمین می‌زنند 400 میلیارد کهکشان در عالم موجود است بنابراین پذیرفتنی نیست اگر بگوییم سیاره کوچک ما در کنار ستاره عادی مان تنها مکان پذیرای حیات در عالم است اما تنها زیستگاهی که تاکنون در عالم می‌شناسیم زمین خودمان است. در این‌جا به دلیل گستردگی مطلب بحث درباره حیات در کیهان را به حوزه کوچک‌تر آن یعنی منظومه شمسی محدود خواهیم کرد و به احتمال وجود حیات و سیارات و اقمار پذیرای آن می‌پردازیم.

گزینه‌های وجود حیات

در منظومه شمسی غیر از زمین تنها سه گزینه وجود دارد که احتمال پیدایش حیات بر روی آن‌ها بررسی می‌شود. می‌توانیم با اطمینان بگوییم حیات در مریخ، یکی از اقمار مشتری - اروپا و یکی از اقمار زحل - تیتان - می‌تواند پدید بیاید. کمربند حیات خورشید شامل سه سیاره زهره، زمین و مریخ است. (کمربند حیات در منظومه شمسی یعنی جایی که سیاره‌ای با جو مناسب دارای آب به صورت مایع است و احتمال شکل گیری

حیـات تنها در این کمربند وجـود دارد) سـیاره زهـره از لحاظ ظاهری شباهت زیادی به زمین دارد. جـرم آن‌ها با هم برابر است و ضـمناً ترکیبـات اتمسـفری اولیه دو سیاره شـباهت زیـادی با هم داشـته‌اند اما سـیاره زهـره کمی نزدیک‌تر از زمین به خورشـید است و این بـاعث عدم پایداری آب مایع در آن سیاره می‌شود. هم‌چنین گاز کربـنیکی که در جو آن قـرار دارد بـاعث ایجـاد خاصـیت گلخانه‌ای شدید شده و درجه حرارت آن را تا 500 سانتی گراد می‌رساند. بنـابراین می‌بینید که از شـرایط ابتـدایی حیات یعنی آب مایع و جو مناسب برخوردار نیست.

1- مریخ: سیاره دیگر کمربند حیات مریخ است که تاکنون بیش از دو گزینه دیگر کـاوش شـده است. در چند صد میلیون سال اول منظومه شمسی، مریخ نسبت به زمین شـرایط بهـتری بـرای پیـدایش حیـات داشـته که به دلیل سریعتر سرد شدن مریخ بوده است. همین زمینه شرایط پیدایش باکتری‌ها را زیر پوسـته مـریخ ایجـاد کـرد. یعـنی شرایط سطحی مریخ بسیار زودتر از زمین برای پیدایش حیات آماده شـده است. یافته‌هـای اخـیر مـریخ نوردهـای ناسا وجود آب در گذشته مریخ- احتمالاً حدود یک میلیـارد سال قبل- را نیز تایید کرده‌اند. هرچند میزان آن و مـدت زمـان بقـای آن هم‌چنـان مبهم است. علاوه بر این شواهدی دال بر وجود جوی ضـخیم از co2 در سـال‌های آغازین این سیاره وجود دارد. شاید در همین دوره حیـات در زیر سـطح مـریخ یا حـتی بر سـطح آن فرصت رشد یافته باشد اما به دلیل میـدان مغناطیسی و گـرانش ضعیف مریخ (حـدود 38 درصد جو زمین) بـاد خورشـیدی جو آن را بیش از پیش پراکنده ساخت و سبب بخار شدن یا فـرو رفتن آب‌هـای سـطحی به زیر سـطح مـریخ و یخ

زدن آن‌ها شـده است. اخـیراً نـیز مـدار گردهـای مـریخ نشانه‌های امیدوار کننده‌ای را از وجود منـابع یخ- آب زیر سطح مریخ یافته‌اند. بنابراین امکان حیات بر روی مـریخ کنـونی بسـیار کم است اما غـیرممکن نیست. احتمـالاً گرمای درونی آن به اندازه‌ای هست که لایه زیـرین یخ را گرم کند و محیطی نسـبتاً مسـاعد را بـرای میکروب‌هـای جان سخت مـریخی ایجـاد کنند. این باکتری‌ها در صـورت وجـود در سـوخت و سازشـان تولیدکننـده متـان هسـتند. جـالب این است که شـواهد اخـیر مـدارگرد مـریخ نشانه‌هایی قطعی از وجود متـان در جو مـریخ دارد که یا بر اثر واپاشی‌های حاصل از زنـدگی باکتری‌ها به وجـود می‌آیند یا بر اثر فعالیت‌هـای پیوسـته آتشفشـانی در جو پخش می‌شوند.

این که آیا در دوره ابتدایی مریخ حیات شکل گرفته است یا حتی هنوز هم باکتری‌هـایی زیر لایه‌هـای سـطحی آن- جایی که احتمالاً آب مایع وجود دارد- زنده مانده‌اند هنوز بی‌پاسخ مانده است و جـواب قطعی آن طی کاوش‌هـای آینده حاصل می‌شود. (شهاب سنگ مـریخی ALH84001 که 13000 سـال پیش در قطب جنـوب سـقوط کـرده است. در بزرگنمـایی 100 هـزار برابر با میکروسـکوپ الکـترونی، سـاختارهای کـرم ماننـدی دیـده می‌شـود که دانشمندان آن‌ها را مشـابه سـنگواره‌های حیـات ابتـدایی می‌دانند. اما هیچ چیز هنـوز قطعی نیست.) بنـابراین هر دو سـیاره موجـود در کمربند حیـات را بررسی کـردیم. (البته غـیر از زمین) اما ممکن است در هر منظومه کمربندهای حیات متعددی وجود داشته باشد یعنی قلمرو حیـات ابتـدایی محـدود به کمربند حیـات دور هر سـتاره نیست. اگر سیاره‌ای گازی اقمـاری بـزرگ داشـته باشـد،

نیروی جذر و مدی میان سیاره و اقمـار درون این اقمـار را گرم می‌کند. یعـنی حـتی اگر سـیاره و قمـرش نزدیک سـتاره‌ای هم نباشـند، انـرژی مـورد نیـاز حیـات ابتـدایی تـأمین خواهد شد. 2-ـ اروپا: سـطح این قمر مشـتری را اقیانوسی نیمه عمیق از آب فراگرفته و روی آن را لایه‌ای یخ ضخیم که شاید ضخامت آن 10 تا 15 کیلومتر باشد، پوشـانیده است و این لایه یخ به دلایل مجـاورت با خلأ همواره در حال شکست و تـرمیم است. این قمر هم انـدازه مـاه زمین است و منبع گرمـایی درونی آن در اثر مکش گرانشی مشـتری و دیگر قمرها بر اروپا به وجـود آمـده است. این گرما یخ‌هـای زیـرین را ذوب می‌کنـد، در عین حال فشار یخ‌ها بـاعث می‌شـود آب بخـار نشـود، در نتیجه ممکن است نـوعی از حیـات در آب زیـرین شـکل گرفته باشد. شکلی از حیات که متفاوت از حیات شناخته شده زمین خواهد بود. چون ژرفـای یخ به حـدی است که نـور خورشـیدی از آن نمی‌گـذرد بر همین اسـاس حیـات وابسته به نور خورشـید نمی‌تواند در آن‌جا شـکل بگـیرد. این‌که آیا حیاتی در آن‌جا آغاز شده و تا کجا متحول شـده است را نمی‌دانیم. با شـروع مـاموریت مـدارگرد جیمو (JIMO)ـ و مطالعه قمرهای یخی مشتری، اطلاعات نسبتاً کـامل‌تری را دربـاره احتمـال حیـات در اروپا به دست خواهیم آورد. تنها زمـانی می‌تـوانیم با قطعیت از حیـات در اروپا صحبت کـنیم که ناسا موفق شـود کاوشـگری را به اروپا بفرستد و با سوراخ کردن یخ‌ها، حیات دریایی را آزمایش کند که این امر با توجه به شرایط و ضـخامت یخ به زودی امکان‌پذیر نیست.

(سطح یخی اروپا، شیارهای موجود یخ‌هـای تـرک خـورده سـطح اروپا را از دید فضـاپیمای گالیله در سـال 1998

نشـان می‌دهد.) 3-ـ تیتـان: این قمر با قطـری معـادل 5150 کیلومـتر دومین قمر بـزرگ منظومه شمسی و حتی از سـیاره‌های پلوتـون و عطـارد نـیز بزرگ‌تر است. اما مهم‌ترین ویژگی آن وجود جو قابل توجه آن است که از نظر ترکیبات و فشـار سـطحی به زمین بسـیار شـبیه است. جو هر دو از نیتروژن (17 درصد برای زمین و 90 تا 97 درصد بـرای تیتـان) تشـکیل شـده و فشـار جو در تیتـان 5/1 برابر فشـار جو در زمین است. البته دومین گـاز فـراوان در زمین اکسـیژن و در تیتـان متـان است. دورتا دور جو تیتـان تا ارتفـاع 700 کیلومـتری سـطح غبـاری از ذرات متـان وجـود دارد. در عکس‌هـایی که کاسینی اخیراً از این قمر بااهمیت گرفته نواحی تـیره و روشن بسـیاری دیـده می‌شد. نـواحی تـیره احتمـالاً دریاهـای اتـان و متـان هسـتند که در دمـای 179-ـ درجه سـطح تیتـان به وجـود آمده‌اند و نـواحی روشن باید قاره‌هایی بر سـطح آن باشـند. به دلیل دمـای بسـیار کم تیتان، احتمال وجود حیات در آن وجود ندارد اما این قمر ترکیبـات آلی یعـنی بلوک‌هـای سـازنده حیـات را در خـود جـای داده است. بنـابراین نمـونه‌ای عـالی بـرای بررسی شرایط آغازین حیات است، یعـنی چـیزی شـبیه زمین در 5/4 میلیارد سال پیش که اکنـون می‌تـوان سـیر تکـوین حیات را بر روی نمونه‌ای آزمایشگاهی مطالعه کرد. حال چگونه بر روی چنین قمـری با اوضـاع محیطی نه چنـدان مسـاعد حیـات شـکل می‌گـیرد؟ تیتـان یکی از مهم‌تـرین عامل‌ها را دارا است و آن جوی پایـدار است که مانند یک حفـاظ محیط درون قمر را از فضـای بـیرون آن جـدا می‌کند. مورد بعدی مانند پیدایش حیـات ابتـدایی بر روی زمین است. پرتوهای فرابنفش در برخورد با تیتان باعث

شکسته شدن مولکول‌های نیتروژن، متان و سایر مولکول‌ها می‌شود و در نتیجه ترکیبات آلی بعدی شکل می‌گیرد. در نهایت چگالی ابرها به حدی می‌شود که امکان ریزش باران‌های هیدروکربنی را روی قمر بالا می‌برد که در صورت روی دادن این پدیده مهم، دریاچه‌ها و رودهایی از ترکیبات آلی سطح این قمر را می‌پوشاند. بنابراین شرایط حیات ابتدایی در مجاورت مولکول‌های آلی مساعدتر می‌شود و در آن صورت ما شاهد آن چیزی خواهیم بود که در حدود 5/4 میلیارد سال پیش در زمین آغاز شده است، تاکنون به چنین موجودات هوشمندی ختم شود. بسیاری از این حدسیات بعد از فرود هویگنس و تجزیه و تحلیل کامل داده‌های ارسالی آن قطعی خواهد شد. با توجه به آن‌چه در بالا ذکر شد می‌بینیم احتمال این که در جای دیگری از منظومه شمسی هم بتواند شکل بگیرد صفر نیست. چنانچه شواهد حاکی از آن است که در زمانی دوردست در مریخ حیاتی ابتدایی وجود داشته و اکنون ممکن است در قمر اروپا ایجاد شده باشد و در آینده‌ای دور هم احتمال ایجاد آن بر تیتان وجود دارد، پس باید امیدوار باشیم که ما در این کیهان تنها نخواهیم بود.

شطرنج از حرف تا واقعیت

ابتـدا از یه خـاطره شـروع می‌کنم.من خـودم در سـطح حرفه‌ای شطرنج بازی می‌کردم.بعضی

از مراجع گفته بودند حـــرام است و بعضی نه.اما من کلا کنار گذاشتم و حتی مهره‌های آن

را شکسـتم و دور انـداختم.نه بخـاطر حـرف بعضی علما بلکه بخاطر حدیث کاملا آشکار و

بـدون شـبهه در مـورد شـطرنج از امـام صـادق(ع)که در ادامه مطلب خواهید خواند.

شطرنج و همان خانه‌های سیاه و ســفید در واقع یکی از اسباب جن گیری و علوم غریبه.

حتما سوال پیش میاد علوم غریبه چیست؟

علـوم غریبه در گذشـته بـدین صـورت بـوده است که تا انسان‌ها جن‌ها را احضار میکردند و

آنــان را به عــرش آســمانی میفرســتادند و آن‌ها مــامور بودند تا اخبار آینده را بدانند.اما این کار

تا زمان بعثت نبی مکرم اسـلام(ص)ادامه یـافت و بعد از آن هیچکس حتی جبرئیل نیز

نتوانست به آن مکـــان دسترسی داشـــته باشد و به یـــاد داریم در زمان معراج پیامبر که

جبرئیل توقف کرد و پیامبر به راه خود ادامه داد.

استفاده از علوم غریبه تا جـایی ادامه یـافت که آن‌ها در زمان حضرت سلیمان از آمدن

آخــرین پیــامبر بنــام محمد(ص)با خــبر شــدند.و حــتی توانستند چهره مبارک ایشان و حتی

خال روی صورت مبارک ایشان را شناسایی کنند.و حـتی از آمدن منجی عالم بشریت نیز

باخبر شدند و بدان دلیل الآن دوربین‌هایی کنار کعبه کنار گذاشتند تا ظهور را شاهد

باشند و توسط تک تیراندازهای مسـتقر در اطـراف خانه کعبه و برج ساعت ایشان را به

خیال خود بزنند.اما حاشیه نروم.الآن نـیز یکی از اسـباب جن گیری همین صفحه شطرنج

است.یهودیــان معتقد به نظم نــوین شــیطانی که بــدان باورند باید زمین از ظلم و ستم پر

شود و زمینه را آماده کنند تا شـیطان بیاید و حکـومت را بر دست بگیرد.و بدان دلیل سعی

در تخــریب بیت المقدسی می‌کنند که در زمــان حضــرت سلیمان توسط جنیان ساخته

شد.یهودیان خیلی نفرت از حضـرت سـلیمان دارند چـون وی جنیان را به سلابه کشید.و

بخــاطر همین بیت المقــدس را میخواهند خــراب کنند و بنای حکومت شیطان را به طرح

هـای شـطرنجی بنا کنند.و اعتقـاد دارند که شـیطان در روی صفحه‌ای شطرنجی ظهور

خواهد کرد.

در زیر ابتدا احادیث و سپس عکس‌ها را میگذارم.

و سوالی در انتهای بحث ازتون دارم.....

امام جعفر صادق(ع) میفرمایند:

فـروختن شـطرنج حـرام است و پـولی که از فـروختنش بدست می‌آید حرام است و داشتن و نگاه داشتن شطرنج کفر است و شـطرنج بـازی کـردن شـرک است و سـلام کـردن بر کسی که شـطرنج بـازی می‌کند گنـاه کبـیره‌ی هلاک کننـده است و کسی که شـطرنج بـازی می‌کند و دست در میـان آن می‌بـرد چنـان است که دست در میـان گوشت خوک برده باشد.و کسی که شطرنج بازی می‌کند نمـازش قبـول نیست تا این‌که دست خـود را بشـوید و کسی که به شـطرنج نگـاه می‌کند مانند این است که به عورت مادر خود نگـاه می‌کند.و کسی که نگـاه می‌کند به کسانی که در حال بازی شطرنج هستند و به آن‌ها سـلام می‌کند در آن حـال گنـاهش با کسی که شـطرنج بـازی می‌کند یکسـان است.و کسی که بنشـیند به قصد بـازی کردن شطرنج جای خـود را در جهنم آمـاده کـرده است و این زندگانی بـاعث حسـرت او در قیـامت است(به سـبب این‌که چرا معصیت‌ها را انجام داده است)و از همنشـینی قمار بـاز بپرهـیز زیـرا از جمله مجالسی است که اهلش مـورد غضب الهی شـده‌اند و هر سـاعت منتظر غضبند(بلا)و چون نازل شود تو را و ایشان را فرا خواهد گرفت.

منبع:وسـایل الشـیعه.کتـاب تجـارت.جلد12.صـفحه 241.حدیث4//حق الیقین صفحه568//گناهـان کبـیره.جلد 1.صفحه276//من لایحضر الفقیه

امام علی(ع)میفرمایند:

به شش شخص سلام نکنید.1.یهـودی.2.اهل موسـیقی و نوازندگی.3.مسیحی.4.شخص آوازه خوان.5.کسی که در حال بـازی شـطرنج هست.6.کسی که شـوخی‌اش فحش مادر است.

منبع:خصال الصـدوق.جلد1.صـفحه275//بحـارالانوار.جلد 76.صفحه9//نصایح صفحه

لازم بذکر است احـادیث زیـاد بودند و من فقط قسـمتی را بیان نمودم.

اما عکس‌ها::.....

همین تصـویر پر از نمادهـای فراماسـونری هست.یکیش صفحه شطرنج

یکی از کالج‌هـای یهودیـان در ایـالات متحـده و صـفحه شطرنج

کالجی دیگر و باز صفحه شطرنج

کلیسـای مشـترک یهودیـان و مسـیحیان در تل آویو.بـاز صفحه شطرنج

تصـویرطراحی شـده معبد سـلیمان آینـده توسط یهودیان.صفحه شطرنج

(همان قسمتی ساختمان نظو نوین شیطانی)

اتـــــاق جلسه کـــــاخ پنتـــــاگون و پر از نشـــــانه‌ای فراماسونری.صفحه شطرنج

نظم نوین شیطانی در فیلم یهودی پایان دنیا

سمت راست تصاویر نقاشی شده معبدشان و سمت چپ قســـمتی از فیلم سن پطرزبـــورگ که پر از نمادهـــای فراماســـونری است.به داخب ســـاختمان و صـــفحه شطرنجی دقت کنید.

اما در انتها سـوال:نظرتـون چیسـت؟قـانع شـدین؟مفید بود؟اطلاع داشتین؟

در نهایت فقط امیدمان بعد از خدا به

امـام زمـان است تا با ظهـور خـود به دیـدگان ما نـور و روشــنایی ســبز درایت و ضــمیر پــاک صــداقت عنــایت بفرماید.

اللهم عجل لولیک الفرج

شطرنج; حلال یا حرام؟

چه بازی‌هایی حرام است؟ چرا بازی با پاسور حرام است؟ در حرمت قمار تردید نیست; ولی:

1. قمار چیست؟
2. اگر قمار همان برد و باخت باشد، به چه دلیل بازی با پاسور و شطرنج به قصد سرگرمی و تفریح حرام است؟
3. گفته می‌شود شطرنج در زمان ائمه حرام بوده، حتی بر اساس بعضی از روایات نگاه کردن به شطرنج یا سلام کردن به کسانی که شطرنج بازی می‌کنند، حرام است; پس چرا حضرت امام خمینی (ره) آن را حلال می‌داند، مگر نه آن است که دین خدا تغییر نمی‌کند; «حلال محمد حلال الی یوم القیامة و حرامه حرام الی یوم القیامة.»
4. آیا در قرآن و روایات دلیلی بر حرمت بازی با شطرنج، پاسور و مانند آن‌ها وجود دارد؟ اگر پاسخ مثبت است، علت اختلاف فتاوای فقها چیست؟

سعیده علائی- کامپیوتر

به طور کلی در اسلام قمار و نیز بازی با آلات قمار حرام است. حرمت بازی با پاسور که یکی از ابزارهای قمار شناخته می‌شود، نیز از این باب است. بنابراین، وقتی چیزی ابزار قمار شناخته می‌شود، بازی با آن حرام خواهد بود. البته اگر مرجع تقلید در «آلت قمار بودن» پاسور تردید کند، فتوا به حرمت نمی‌دهد; چنان

که از فتوای مرحـوم آیت الله اراکی (ره) چـنین به دست می‌آید.

دربــاره شــطرنج یک دیــدگاه این است که: به طــور کلی امروزه در سطح جهان آن را آلت قمار به شمار نیاورده، نوعی وسـیله بـازی فکـری می‌شناسـند. بر این اسـاس، شطرنج از نظر موضوع حکم شرعی تغییر ماهیت داده و به تبع آن حکمش نیز دگرگون شــده است. چه این که هر موضوعی حکم مخصوص به خود دارد.

برای توضیح بیش‌تر درباره حکم شرعی بازی با شطرنج، پاسور و... باید به نکات زیر توجه کرد:

1. بازی‌ها به چهار گروه تقسیم می‌شوند:

الف) بازی با آلات قمار با شرطبندی

ب) بازی با آلات قمار بدون شرطبندی

ج) بازی با غیر آلات قمار با شرطبندی

د) بازی با غیرآلات قمار بدون شرطبندی

1. علما دربـــاره تعریف «قمـــار» اختلاف نظر دارند; ولی بــدون تردید حکم دو نــوع بــازی روشن است. قسم چهــارم قمــار نیست و به هیچ وجه حــرمت ندارد; همـان طـور که در قمـار بـودن قسم اول و حرام بودن آن تردید نیست. نــوع ســوم نــیز تقریبا محل اتفـاق نظر علمـای دیـنی است و بسـیاری از فقها اصلا ملاک قماربازی را توام بــودن آن با بــرد و بـاخت و شـرطبندی می‌داننـد، حـتی اگر بـازی با آلات قمار نباشد; مانند فوتبال که فی نفسه حرام

نیست اما اگر با شـرطبندی و بـرد و بـاخت مـالی همراه باشد، قمار شـمرده شـده، حـرام می‌گـردد. پس شرطبندی در هرگونه بازی حرام است مگر در مـوارد اسـتثنایی مانند شـنا و تیرانـدازی و اسب سواری. (1)

تنها مـورد اختلاف قسم دوم است; یعـنی بـازی با آلات قمار بی‌آن که با برد و باخت و شـرطبندی همـراه باشد. قبل از هر چیز باید یادآور شد، قمار و بازی با آلات قمار متفاوت است; زیرا همان طور که گفته شد، ممکن است قمار بدون آلات قمار نیز صـورت پـذیرد. از سـوی دیگـر، بازی‌ها تنها به خاطر قمار بودن حرمت ندارند. براسـاس روایـات و فتـوای فقهـا، بـازی با آلات قمـار نـیز حـرام است. مـراد از آلت قمـار، ابـزاری است که نوعا با آن قمار بازی می‌کنند; به عبـارت دیگـر، چـیزی که در عـرف متدینان و کسانی که تقید شرعی دارند، ابزار قمار بازی شـمرده می‌شـود; هر چند به قصد سـرگرمی یا پـرورش فکر بدون بردو باخت نیز مورد اسـتفاده قـرار می‌گـیرد. این کار بازی با آلت قمار شمرده می‌شود و طبق روایات حرام است; اگر چه قمار نام نگیرد.

1. دلیل تغییر حکم برخی بازی‌ها بدان جهت است که، ممکن است یکی از آلات قمـار به تـدریج تغیـیر مـاهیت دهد و دیگر در عـرف متـدینان ابـزار قمـار شمرده نشده، ابزار تفریح و سـرگرمی یا پـرورش فکر خوانده شود -. چنان که برخی درباره شـطرنج اظهـار می‌دارند- در این صـورت حکم آن تغیـیر می‌کند; زیرا حکم تابع موضوع است و با دگرگونی موضوع دگرگون می‌شود. بنـابراین، بهـتر است در

این موارد به جای «تغییر حکم» از عبارت «تغییر موضوع» استفاده کنیم تا آن‌ها که دقت کافی ندارند نگویند اگر حلال و حرام پیغمبر (ص) ابدی است، چرا حکم خدا دگرگونی می‌یابد و حرمت به حلیت تبدیل می‌شود.

2. گاه مرجع تقلید که کارشناس امور دینی است، یقین دارد وسیله‌ای ابزار قمار شمرده می‌شود. در این صورت، بازی با آن را حرام اعلام می‌کند. گاه ممکن است مرجع تقلید در صدق این عنوان تردید داشته باشد. بنابراین، فتوای هر مرجع تقلید برای مقلدان خودش اعتبار دارد; همان طور که بیمار به دستور پزشک خود عمل می‌کند. پس ممکن است یک مرجع تقلید مانند حضرت آیت الله سیستانی یا صافی گلپایگانی بازی با شطرنج را مطلقا حرام بداند; ولی برخی مراجع دیگر مانند امام خمینی، مقام معظم رهبری، آیات عظام فاضل، مکارم و بهجت به شرط آن که آلت قمار باشد، حرام به شمارش آورند. بر این اساس چنانچه از آلت قمار بودن خارج شود، حرمتش نیز پایان می‌یابد. بنابراین، هرگونه بازی اگر همراه شرط بندی و یا با آلات قمار باشد، حرام است; مانند تخته نرد و شرط بندی در فوتبال. چنانچه وسیله‌ای قبلا آلت قمار بوده و اکنون در آلت قمار بودنش تردید داریم، باید برای شناختن حکم آن به مرجع تقلید خود مراجعه کنیم.

برای اطلاع بیش‌تر درباره قمار از دیدگاه آیات و روایـات و ســـابقه تـــاریخی‌اش در پیش از بعثت، مطـــالب زیر سودمند می‌نماید.

خداوند متعـــال قمـــار را، در ردیف می‌گســـاری و بت پرستی، از کارهای پلید شیطانی دانسـته و به اجتنـاب از آن فرمـان داده است: «یا ایها الـذین آمنـوا انما الخمر و المیسر و الانصـــاب و الازلام رجس من عمل الشـــیطان فـــاجتنبوه لعلکم تفلحـــون; (2)ای کســـانی که ایمـــان آورده‌ایـــد، بدانید که شـــراب، قمـــار، بت‌ها و چوب‌هـــای مخصوص برد و باخت، پلید و ناپاک و از کارهای شیطانی است، پس از این کارها بپرهیزید تا رستگار شوید».

«میسر» یعـنی قمـار. ریشه این واژه «یسر» به معنـای آسانی است. قمـار را از آن جهت «میسر» می‌خوانند که سـبب گـرد آمـدن آسـان و بی‌زحمت مـال می‌گـردد. (3) امـــام رضا (ع) می‌فرماید: «المیسر هوالقمـــار; میسر همان قمار است.» (4)ـ البته در روایـات متعـدد، بـازی با آلات قمار نیز در ردیف «میسر» شمرده شده است. امام باقر (ع) فرمود: وقتی [آیه 90 سوره مائده] نـازل شـد، از پیـــامبر اکـــرم (ص) پرســـیدند: یا رســـول الله میسر چیست؟ فرمود: هر آن‌چه که با آن قمار بـازی کنند حـتی مانند قاب یا گردو.» (5)

خداوند متعال در آیه بعـدی می‌فرماید: شـیطان همـواره در صـدد ایجـاد دشـمنی میـان شـما اهل ایمـان و نـیز بازداشـــتن شـــما از یـــاد خـــدا و برپـــایی نمـــاز است و قماربـــازی و می‌گســـاری ابـــزار شـــیطان در نیل به این هـدف شـمرده می‌شـود: «انما یرید الشـیطان آن یوقع

بینکم العـداوة و البغضـاء فی الخمر و المیسر و یصـدکم عن ذکر الله و عن الصلاة فهل انتم منتهون». (6)

خداوند متعال هم‌چنین می‌گساری و قماربـازی را در یک ردیف و از گناهان کبیره می‌داند. البته ممکن است قمـار و می‌منافعی نیز داشـته باشد; اما قطعا آثـار زیانبـار آن از سودش بیش‌تر است: «یسـئلونک عن الخمر و المیسر قل فیهما اثم کبـیر و منـافع للنـاس و اثمهما اکـبر من نفعهما و...». (7)

آیه سـوم سـوره مائـده- «حـرمت علیکم المیتة و الـدم و لحم الخـــنزیر و ما اهل لغـــیر الله به و المنخنقة و الموقـــوذة و المتردیة و النطیحة و ما اکل السـبع الا ما ذکیتم و ما ذبح علی النصب و آن تستقســموا بـــالازلام ذلکم فسق...»- نشـــان می‌دهد که تقســـیم با «ازلام» نوعی قمار و حرام است.

اعراب دوگونه ازلام (تیرهای مخصوص) داشتند: «ازلام» امر و نهی و «ازلام قمار». «ازلام قمار» عبـارت بـود از ده چوب تیر به نام‌های فذ، تـوام، مسـبل، نـافس، حلس، رقیب، معلی، ســفیح، مــنیح، وغد. هفت تـــای اولی به تــرتیب از یک تا هفت ســهم داشــتند و سه تــای اخــیر بی‌ســـهم بودند. و کیفیت آن- آن گونه که در تفســـیر مجمع البیـان آمـده است (8)-ـ چنـان بـود که شـتری را سربریده، 28 قسمت می‌کردند. آن‌گاه تیرها را مخلـوط کرده، هر یک از ده قمار باز تـیری بـرمی داشت. صـاحب هر تیر از سـهمی خـاص بهـره مند می‌شد و آنـان که سه تیر سـفیح، مـنیح و رغد را به دست می‌آوردنـد، بی‌آن که بهره‌ای از شتر ببرند، پول شتر را می‌پرداختند.

خداوند این کار را فسق می‌داند; یعنی «قمار» و بازی با آلات قمار که همراه برد و باخت باشد، گناه بزرگ و خروج از طاعت خداوند سبحان است. (9)ـ بی‌تردید نه تیرهای قمار خصوصیتی در تحریم داشتند و نه حیوان و گوشت آن. بنابراین، اموال به دست آمده از هر نوع برد و باخت و قمار بازی حرام است; (10)ـ جز در مواردی مانند مسابقه شنا، تیراندازی و اسب سواری.

خلاصه این که بازی قمار و آمیخته با برد و باخت مالی- با هر وسیله‌ای که انجام گیرد- حرام است. به دست آوردن مال به وسیله قمار، تصرف ناروا در مال دیگران است و بر اساس آیه «و لا تاکلوا اموالکم بینکم بالباطل و...» (11) و روایات متعدد حرام شمرده می‌شود.

نکته مهم دیگر بازتاب روانی قمار است. قمارباز همیشه بازنده است; چون اگر ببرد، حریص‌تر می‌شود و در قمار فزون‌تر فرو می‌رود که به معنای افزایش احتمال باخت است. او سرانجام همه آن‌چه را در دفعات قبل برده، خواهد باخت; به ویژه آن که چون ثروت باد آورده است، قدر نمی‌داند و برنگهداری آن پای نمی‌فشارد. بی‌تردید به دست آوردن اموال و زندگی و خانه آشنایان و فرو افکندن آنان در فقر، قساوت قلب بسیار نیاز دارد. چنان که در برخی روایات وارد شده است. (12)

قریشیان- همان طور که امروزه نیز گاه به چشم می‌خورد- آن قدر به قماربازی ادامه می‌دادند که حتی زن و فرزند خود را نیز می‌فروختند. بازی با آلات قمار حتی اگر بدون برد و باخت باشد، حرام شمرده شده است تا کسی به این وادی خطرناک که شبکه‌ای شیطانی است، نزدیک نشود.

آن که می‌بازد نیز می‌کوشد بـرای جـبران شکست روحی و مـادی‌اش به بـازی ادامه دهد; و چـون اعصـابش خـرد شده است، چه بسا تمـام زنـدگی‌اش را می‌بـازد و بـرای تسـکین خـویش به مـواد مخـدر و مشـروبات الکلی پنـاه برده، در منجلاب مفاسد فرو می‌غلتد. شـاید بـدین جهت شراب و قمار با هم در این آیات آمده است. در خصـوص بـرخی بازی‌هـا، مانند شـطرنج- هر چند از نظر فقهی اشکال آن برطرف شود- باید دانست «فقه» مـرز نهـایی میـان حـرام و واجب را مشـخص می‌سـازد. اما به آثـار وضعی آن مانند پیامـدهای روانی، قسـاوت قلب و اتلاف عمر نمی‌پـردازد. بـرخی کارشناسـان مانند «شـانتال شوده»، قهرمان شطرنج فرانسوی، شـطرنج را ورزشی خسته کننـده می‌دانند; ورزشی که پـرداختن به آن سـایر منابع ذهنی را از کار می‌انـدازد و دیگر فعالیت‌هـای ذهن را بیهوده و پوچ می‌نمایاند. شـطرنج می‌تواند به مفهـوم «نظریه پاسـکالی» با فشـاری که بر یک نقطه از بـدن (مغز) وارد می‌سازد، اختلال حواس ایجاد کند.

یکی دیگر از زیان‌هـای شـطرنج، کینه‌ای است که میـان بازیکنـان پدید می‌آید; چنـان که «الخین»، قهرمـان شطرنج، می‌گوید: «برای برنده شـدن در بـازی شـطرنج، باید از حریف متنفر شد». مهم‌تر از همه آن که بـازی با پاسور و شـطرنج و... عمر انسـان را تلـف، اعصـابش را فرسوده و روانش را آشفته می‌سازد.

پی نوشت‌ها:

1. ر. ک: المکاسب، شیخ انصـاری، ذیل بحث قمـار از مکاسب محرمه; هدایة الطـالب الی اسـرار

المکاسب، شهیدی تبریزی، ص 95;ـ جواهرالکلام، محمد حسن نجفی، ج 22، ص 109.

2. مائده (5): 90.

3. قاموس قرآن، سید علی اکبر قرشی، ج 7، ص 263.

4. وسائل الشیعه، حر عاملی، ج 12، ص 119، ح 3.

5. همان، ح 4.ـ «قیل یا رسول الله! ما المیسر؟ فقال (ص): کل ما تقومر به حتی الکعاب و الجوز»

6. مائده (5): 91.

7. بقره (2): 219.

8. مجمع البیان، طبرسی، ص 245- 244.

9. همان.

10. تفسیر راهنما، علی اکبرهاشمی رفسنجانی، ص 233.

11. بقره (2): 188; نساء (4): 29.

12. ر. ک: وسایل الشیعه، ج 12، ص 121- 119.

شناسایی رودخانه‌ای مملو از ستاره در آسمان

ستاره شناسان "دانشگاه وین"(University of Vienna) در مطالعه اخیرشان موفق به شناسایی"رودخانه ای" از ستارگان که در نیم‌کره جنوبی آسمانی قرار دارند، شده‌اند.

نیم‌کره جنوبی آسمانی، آسمان جنوب یا ستاره‌های آسمان جنوب بخشی از یک منطقهٔ نجومی در حال چرخش (از دیدگاه زمینی) در آسمان است. این بخش، در نیمکرهٔ جنوبی کره آسمانی قرار گرفته است. این نیم‌کره را می‌توان از قطب جنوب به صورت کامل مورد بررسی قرار داد. با دور شدن بیشتر از قطب به سوی شمال، بخش‌های کم‌تری از آسمان جنوب قابل مشاهده است.

این جریان ستاره‌ای شامل حداقل 4000 ستاره است که از زمان تشکیل آن‌ها که حدود یک میلیارد سال پیش است در فضا حرکت کرده‌اند. در این مطالعه پژوهشگران از داده‌های "تلسکوپ فضایی گایا"(Gaia) آژانس فضایی اروپا استفاده کردند.

کهکشان راه شیری، خانه‌ای برای خوشه‌های ستاره‌ای در اندازه‌ها و سنین مختلف است. پژوهشگران خوشه‌های کوچک بسیاری را در ابرهای مولکولی، خوشه‌های ستاره‌ای میانسال و قدیمی در "دیسک کهکشانی" و حتی خوشه‌های عظیم و قدیمی کروی در "هاله"(halo)ـ پیدا کرده‌اند. این خوشه‌ها، صرف نظر از مبدا و سن آن‌ها، به نیروهای جزر و مدی در امتداد مدار خود در کهکشان تقسیم می‌شوند. با توجه به زمان

کـافی، نیروهـای گرانشی کهکشـان راه شـیری بی‌وقفه آن‌ها را از هم جدا می‌کنند.

دیسک کهکشانی بخشی از کهکشان دیسکی است. مانند کهکشان مارپیچی و کهکشـان عدسی. دیسک کهکشـانی صـــــــفحه‌ای است که مارپیچ‌هـــــــا، میله‌ها و دیسک کهکشـــــان‌های این انـــــواع در آن‌جـــــای گرفته‌اند. در دیسک‌های کهکشانی، گاز و غبار و همین‌طور ستاره‌های جـوان‌تری نسـبت به برآمـدگی کهکشـانی یاهاله مـاده تاریک وجود دارد. دیسک از گاز و غبـار و سـتاره تشـکیل شده است. بخش گرد و غبـار آن را دیسک گـازی و بخش دارای ستاره آن را دیسک ستاره‌ای گویند.

"استفان مینگاست"(Stefan Meingast) نویسنده ارشد این مطالعه گفت: بیشـتر خوشه‌های سـتاره‌ای در دیسک کهکشانی به سرعت پس از تولد خود پراکنـده می‌شـوند، زیرا آن‌ها ستارهای کافی برای ایجاد یک بالقوه گرانشی عمیق ندارند یا به عبارت دیگـر، آن‌ها چسب کـافی بـرای نگه داشتن آن‌ها را ندارند.

با توجه به دقت اندازه گیری‌های تلسـکوپ فضـایی گایـا، پژوهشـگران قـادر به انـدازه گـیری حـرکت سه بعـدی از ستاره‌ها در فضا شدند.

این سیسـتم سـتاره‌ای تـازه کشف شـده را می‌تـوان به عنوان یک ابزار سنجش گرانش برای انـدازه گـیری جـرم کهکشـــان‌ها اســـتفاده کـــرد. پژوهشـــگران امیدوارند با استفاده از پایگـاه داده غـنی تلسـکوپ فضـایی گایـا، در آینده به اطلاعات بیشتری دست یابند.

یافته‌هـــــــای این مطالعه در مجله "Astronomy & Astrophysics" منتشر شد.

شهر اسرار آمیزی که با سحر و جادو به وجود آمده

گـاهی در دنیا شـهرهای باسـتانی‌ای پیـدا می‌شـود که باستان شناسان هیچ دلیلی برای چگونگی به وجود آمدن آن‌ها پیـدا نمی‌کنند. به وجـود آمـدن این شـهرها آنقـدر عجیب است که مـردم محلی آن‌ها را به سـحر و جـادو و عناصر مـاورائی ربط می‌دهند! در این پست می‌خـواهیم درباره یکی از همان شهرها حـرف بـزنیم شـهری عجیب که در نواحی دوردست اقیانوس آرام قـرار دارد و آنقـدر معماری عجیبی دارد که همه باسـتان شناسـان را به فکر فـرو بـرده که شـهر چگونه با تکنولـوژی سـاده آن زمـان سـاخته شـده است. در ادامه الی گشت را همـراهی کنید تا با این شهر عجیب بیشتر آشنا شوید.

شهر باستانی

در نـــواحی دوردست غـــرب اقیـــانوس آرام در شـــمال اکوادور ویرانه‌های شهر باستانی و اسرار آمیزی به اسم «مـــادول» وجـــود دارد. این ویرانه‌هـــای باشـــکوه بر روی تالابی در سمت شرقی جزیره پوناپی قـرار دارد و از 92 جزیـــــره مصـــــنوعی کوچک تشـــــکیل شـــــده که بر روی صخره‌های مرجانی ساخته شـده‌اند. همه این صـخره‌های مرجانی توسط شبکه‌ای از کانال‌ها به هم مرتبط هسـتند برای همین به ونیز اقیانوس آرام معـروف شـده‌اند. نکته عجیب‌تر دربـــــــاره این شـــــــــهر این است که در آن ســـاختمان‌هایی وجـــود دارد که دیوارهـــای آن‌ها از جنس بـــازالت است و ارتفـــاع این دیواره‌ها در بعضی از نقـــاط حـــــتی به 16 مـــــتر هم می‌رسد. این ســـــاختمان‌ها از شاهکارهای مهندسی هستند و مشخص نیست با امکانات

آن زمان چگونه ساخته شده‌اند. اگر بخواهیم قدمت این ساختمان‌ها را حدس بزنیم باید از قدمت کربن آن‌ها کمک بگیریم؛ با توجه به قدمت کربن می‌توان این طور نتیجه گرفت که این بناها حدود 900 سال پیش ساخته شده اما قدمت خود جزیره‌های کوچک حتی بیشتر از این حرف‌هاست و احتمالا به قرن‌های 8 و 9 میلادی برمی گردند.

شهر عجیب

انسان‌های آن زمان این سنگ‌های بازالتی را از بخش دیگر جزیره از یک منطقه آتشفشانی برداشته اند؛ در این منطقه ماگماها در داخل دهانه آتشفشان‌های فعال، سخت و سفت می‌شوند. چیزی که باستان شناسان را گیج کرده این است که چگونه این سنگ‌های بزرگ از یک سمت جزیره به سمت دیگر آورده شده‌اند. به علاوه نکته حتی عجیب‌تر این است که بعد از این‌که این سنگ‌ها با موفقیت جابجا شدند چگونه تا ارتفاع 16 متری بالا رفته‌اند. ساخت این شهر آنقدر عجیب است که تلاشی که برای ساخت این سازه‌ها به کار رفته را حتی می‌توان با اهرام معروف مصر مقایسه کرد.

شهر باستانی عجیب

کارشناسان می‌گویند این صخره‌های برزگ ممکن است به کمک قایق به این شهر آورده شده باشند اما آن‌ها هنوز هیچ نظریه‌ای درباره این‌که این سنگ‌ها چگونه از کانی‌های‌شان جدا شده‌اند ندارند. از طرفی یک نکته عجیب دیگر درباره این شهر، مکان عجیب و غریب و دورافتاده آن است. شهر در جای دورافتاده‌ای قرار دارد

و از تمدن و شهرهای دیگر کیلومترها فاصله دارد و این نکته هم ماجرای این شهر را پیچیده‌تر کرده است. چرا این شهر باید در وسط اقیانوس ساخته شود؟ چرا شهر باید در جایی مثل این‌جا که تا این حد از تمدن‌های دیگر دور است ساخته شود؟ چیزی که مشخصه این است که اتفاقی عجیب در آن سوی جزیره افتاده است. حدود 100 تا از این جزیره‌های کوچک کاملا شبیه هم هستند و این‌که دلیل این اتفاق چیست اصلا مشخص نیست. در جایی که علم از جواب دادن به این معما باز می‌ماند پای افسانه‌ها باز می‌شود. طبق افسانه‌ها این شهر توسط دو جادوگر به اسم «اولیسیپا» و «اولوسوپا» درست شده این دو برادر به دنبال این بودند تا یک عبادتگاه درست کنند. از آن‌جایی که آن‌ها جادوگر بودند توانستند با ورد و جادو سنگ‌های سنگین بازالت را به سمت این‌جا هدایت کنند. بعد از ساخته شدن شهر یکی از این دو برادر موسس سلسله Saudeleur شد، سلسله‌ای که تا سال 1628 در این شهر حکومت کرد. حکومت آن‌ها بعد از حمله افسانه‌ای شخصی به اسم Isokelekel به پایان رسید جالبه که خیلی از مردم پوناپی هم‌چنان عقیده دارند که این شهر با سحر و جادو به وجود آمده است.

شهری در اکوادور

این که این شهر چجوی به وجود آمده و چه هدفی پشت ساخته شدنش وجود داشته باعث شده تا خیلی‌ها آن را به ارواح و موجودات ماورائی ربط بدهند. و حالا که پای روح و ارواح وسط آمده از طرفی شهر برای ماجراجویان هیجان انگیز شده و از طرفی هم برای گردشگران عادی به شدت جای ترسناکی شده است

بـرای همین با این‌که این شـهر در لیست مـیراث جهـانی قــرار دارد و در دنیا معـروف شـده اما خیلی‌ها از تــرس جرات نمی‌کنند به بازدید از آن بروند. در حــالی که خیلی از مکان‌هــای مشــابه‌ای که در دنیا وجــود دارد در ســال صدها هزار گردشگر دارند اما ســالانه فقط حــدود 1000 نفر از این شـــهر دیـــدن می‌کنند البته جالبه که خیلی از آن‌ها هم قصد دیـــدن ارواح جزیـــره را دارند! در ســـال 1985، این شهر به عنوان مرکز تاریخی و ملی معـرفی شد و در سـال 2016 در لیست مـیراث جهـانی یونسـکو قرار گرفت. با این‌که این شـهر از شـهرهای مهم دنیا به حساب می‌آید اما دو عامل حیات آن را تهدید می‌کند یکی رشد بی‌رویه کرناها است که به حریم شهر وارد شده‌اند و دیگــری آب و هــوای متغـیر اقیـانوس آرام است که در این ناحیه هیچ ثباتی ندارد. این شهر به خاطر وجــود این دو عامل پرخطر در لیست شـــهرهای در معـــرض تهدید قــرار دارد و تمهیــداتی بــرای کم کــردن این عوامل در دست انجام است تا این شهر تاریخی هم‌چنــان به حیــات خود ادامه دهد.

شواهدی از وجود یک هرم مخفی و نیمه تمام در حـوالی قدیمی‌ترین هرم مصر

باســـتان شناســـان اخـــیرا با اســـکن محیط اطـــراف قدیمی‌ترین هـرم مصر باسـتان، به شـواهدی دست پیـدا کردند که حاکی از وجود یک هرم مخفی و ناتمـام در این منطقه است!

دکـتر واسـکو دوبـرِف (Vasko Dobrev)ـ که باسـتان شناسی با 30 سال تجربه است، عقیـده دارد در حـوالی هرم جوزر (Pyramid of Djoser)ـ که قدیمی‌ترین هرم مصر هم محسـوب می‌شـود، یک هـرم مخفی و ناتمـام قـــرار گرفته که هنـــوز بشر موفق به کشف آن نشـــده است.

هرم‌های واقع در سقاره

هرم مخفی

تصویری از عظمت هرم جوزر

برخی از مهمترین هرم‌های مصر باسـتان، از جمله هـرم جوزر در محوطه باسـتانی سـقاره (Saqqara)ـ واقع در جنـوب مصر کنـونی سـاخته شـده‌اند. سـقاره در دوران باســـتان، حکم قبرســـتان، یا دقیق‌تر بگـــوییم، "شـــهر مردگـان" (Necropolis)ـ را بـرای اهـالی شـهر مَنف که البته به مِمفیس (Memphis)ـــ هم شـــناخته می‌شـــود، داشته است. اگر با مصر باستان آشـنایی داشـته باشـید، قطعا می‌دانید که منف در روزگـــار باســـتان، پـــایتخت و مهمـــترین شـــهر مصر و هم‌چـــنین یکی از مهمـــترین

شـــهرهای دنیا بـــوده است. اما همانگونه که احتمـــالا می‌دانید، پایتخت کنونی کشور مصر، شهر قاهره است.

مهمـــترین اتفـــاقی که ســـقاره را به یکی از مهمـــترین مناطق باستانی جهان تبدیل کرده، وجـود هـرم جـوزر در آن است. هـــرم جـــوزر که اولین و یکی از معروف‌تـــرین اهـــرام پلکـــانی (Step Pyramids)ــ بـــزرگ مصر هم محسوب می‌شود، در سال 2,620 پیش از میلاد (حـدودا 4,600 سال پیش) ساخته شده است. جوزر درواقع نـام یکی از معروف‌تـــرین فرعون‌هـــای مصر و مهمـــترین فرعون دودمـان سـوم پادشـاهان مصر است. معـروفیت این فرعون بیش از هرچیزی به دسـتور تـاریخی‌ای که به ایمهـوتِپ (Imhotep)ـ مبـنی بر سـاخت هـرم جـوزر داد برمی‌گـــردد. ایمهـــوتب یکی از بزرگ‌تـــرین نوابغ تـــاریخ بشـریت به حسـاب می‌رود. نـام او در تمـامی کتاب‌هـای تاریخی قابل استناد به عنوان اولین پزشک، اولین معمار و اولین مهندس تاریخ بشریت آورده شده است!

اولین فرعون مصر تاج پادشاهی را از هـوروس دریـافت کرد

اما 4,600 سال بعد از تمام این اتفاقات، دکتر دوبرف را داریم که یک باستان شناس شـیفته تمـدن مصر باسـتان است. او چنـدی پیش تصـمیم گـرفت به همـراهی تـونی رابینسن (Tony Robinson)ـ که یک مجـری بریتانیـایی است برای ساخت یک مستند به نـام “بازگشـایی مقـبره عظیم مصر” (Opening Egypt’s Great Tomb) به ســقاره ســفر کند. او در این برنامــه، اقــدام به اســکن رادیـویی این منطقه باسـتانی کـرد و به شـواهدی دست

پیـدا کـرد که می‌تواند یک فرضـیه قـدیمی او را بـالاخره ثابت کند؛ فرضیه وجود یک هرم مخفی در سقاره!

آقای دوبرف معتقد است در زیر شن‌های جنوب سـقاره، یک هـرم نـاقص و کامل نشـده وجـود دارد. او با بررسی اسکن رادیـویی سـقاره به این نتیجه رسـید که این هـرم نیمه تمام در شـمال غـربی آرامگـاه فرعـون پِـپی اول (Pepi I) که با نام پِپی مِریرَع هم شناخته می‌شود، واقع شــده است. اما این هــرم را کــدام فرعــون ســاخته، یا حداقل قصد ساختنش را داشته است؟

فرعون پپی اول

مجسمه‌ای مشهور از فرعون پپی اول

هرم مخفی اوسرکارع

پروفسـور دوبـرف معتقد است که هـرم مخفی واقع در سقاره، در واقع همان هرم گم شده فرعون اوسِرکارِع (Userkare) از دودمـان ششم فراعنه مصر است. متـنی که در ادامه مطالعه می‌کنید، توضیحات آقـای دوبـرف در همین رابطه است:

بسیاری از باستان شناسـان اعتقـاد دارند که که فرعـون اوسرکارع آنقدر عمر نکرده که بخواهد هرم مخصوص به آرامگاه خودش را در سـقاره بسـازد. اما من معتقـدم که اوســرکارع صــرفا آنقــدر عمر نکــرده که بخواهد هــرم خــودش را کامل کند! به عقیـده من او اسـتارت سـاخت هرم خودش را زده و بردگان و مهندسان او، سـنگ بنـای این هـرم را نـیز سـاخته‌اند اما در نهـایت بخـاطر مـرگ اوسـرکارع، این هـرم هرگز کامل نشـده و در حد همـان

سنگ بنا باقی مانده است. گذر زمـان هم بـاعث مـدفون شــدن این هــرم یا بهــتر بگــوییم، این ســنگ بنا در زیر شن‌های سقاره شده است.

داســتان هــرم مخفی اوســرکارع انقــدر جــذابیت دارد که عجیب نیست اگر بگوییم تئوری‌هــای توطئه فــراوانی هم در رابطه با آن مطــرح شــده است. درواقع همــانطور که در ســخنان آقــای دوبــرف هم مشــخص بــود، باســتان شناســان معتقدند که اوســرکارع، قصد ســاخت هــرم مخصــوص به خــودش را داشــته اما به عقیــده آن‌هــا، او هرگز موفق به انجــام اینکــار نشــده است. هرچند تئــوری پردازان توطئه باور دارند که این هرم واقعا ساخته شده و بنا به دلایلی، از دیدرس ما خارج شــده است. بــرخی از این نظریه پردازان هم که این واقعه را مانند بقیه اهرام مصر، به فرازمینی‌ها ربط می‌دهند!

اسـکن‌های رادیـویی انجـام شـده توسط دکـتر دوبـرف و همکــاران او از یک ســازه در زیر شن‌های ســقاره پــرده برداشت. از آن‌جـایی که این سـازه دارای گوشه‌های تـیز است ابعادی حدودا به اندازه 80 متر در 80 متر هم دارد، آقــای دوبــرف دیگر به طــور کامل متقاعد شــده که این سازه، همــان ســنگ بنــای هــرم مخفی اوســرکارع است. نکته مهم این‌جا است که تمام هرم‌های دیگری که در این منطقه ساخته شــده‌اند هم دارای ســنگ بنــایی به انــدازه 80 متر در 80 متر هستند!

هرم مخفی

تصویر اسکن شده از سقاره که نشـان دهنـده یک سـازه در زیر شن‌های این ناحیه باســـتانی است. به گوشه‌های تیز این سازه دقت کنید

با وجـود این‌که آقـای دوبـرو کـاملا مطمئن است که این ســازه متعلق به هــرم مخفی اوســرکارع است و اتفاقا شــواهد هم تا حد زیــادی نشــان دهنــده همین موضــوع هســـتند، اما جـــالب است بدانید که هنـــوز کشـــور مصر متقاعد به حفاری زمین و تلاش برای بیرون کشاندن این سازه نشـده است! البته تا حـدودی می‌تـوان به مقامـات این کشــور هم بــرای این تصمیمشــان حق داد چــرا که عملیـات بـیرون کشـاندن چـنین سـازه عظیمی که دارای مســاحتی حــدودا 1600 مــتری اســت، نه تنها از نظر ســخت‌افزاری کــار بی‌نهــایت ســختی است بلکه انجــام اینکار به بودجه هنگفـتی هم نیـاز دارد. مقامـات مصـری ادعا می‌کنند که اگر مدارکی پیدا کنند که به طـور قطعی ثـابت کند سـنگ بنـای هـرم اوسـرکارع در زیر شن‌های سقاره پنهان شده، عملیات حفاری را انجام می‌دهند اما ادعا می‌کنند که هنـــوز مـــدرک صددرصد قطعی در این رابطه به دست نیاورده‌اند.

در هر صـــورت آقـــای دوبـــرف به هیچ عنـــوان از موضع خودش کوتـاه نیامـده و اتفاقا معتقد است نه تنها سـنگ بنـای هـرم مخفی اوسـرکارع در این ناحیه پنهـان شـده، بلکه ممکن است اهرام مخفی بسیار بیشتری هم در زیر شن‌های سقاره پنهـان شـده باشـند! درواقع از آن‌جـایی که سـقاره یک قبرسـتان یا "شـهر مردگـان" عظیم، آن هم در حوالی پایتخت باستانی مصر یعـنی منف بـوده، نه فقط آقای دوبرف بلکه برخی باستان شناســان دیگر هم

معتقدند که احتمـــالا زیر شن‌های این ناحیه باســـتانی، ســازه‌های دست‌ســاز بســیار زیــاد دیگــری هم پنهــان شده‌اند. ســازه‌هایی که حــتی ممکن است بر خلاف هــرم اوسرکارع، حتی کامل هم شده باشند!

در نهایت هم این‌که باید ببینیم آیا آقـای دوبـرف بـالاخره می‌تواند به مقامــات مربوطه کشــور مصر ثــابت کند که هرم اوسرکارع زیر شن‌های سقاره پنهان شــده یا خــیر. او 30 سال از عمر خودش را صـرف تحقیق روی مصر و اهرام آن کرده و به نظر نمی‌رسد به همین سادگی هـرم مخفی این کشور را به فراموشی بسپارد!

شواهدی پیرامون اجسام پرنده ناشناس

در سال 1952 یک نگهبان ساحلی در حین انجام وظیفه در اداره‌ی هواشناسی پاسگاه نگهبانی ساحلی در شهر سلم "Salem"ـ چهار جسم پرنده‌ی درخشان را در آسمان دید. او یکی از نگهبانان را صدا زد تا اجسام نورانی را ببیند، ولی در این لحظه نورها کمرنگ شده بودند. هنگامی که اجسام نورانی مجددا پررنگ دیده شدند این نگهبان یک عکس از پست پنجره‌ی اداره از آن‌ها گرفت. این عکس در کتابها، مجلات و روزنامه‌های زیادی چاپ شد.

در سال 1952 اجسام ناشناس و پرنده، خود را به رهبران کاخ سفید و پنتاگون هم نشان دادند. در روز 19 جولای 1952 رادارهای فرودگاه ملی واشنگتن و پایگاه هوایی اندروز"Andrews" تعداد زیادی یوفو را نشان دادند.تعداد زیادی از مردم هم شاهد این اجسام ناشناس بودند.

عکس یوفو گرفته شده در سال 1978 در تهران توسط جمشید سعید پور.

این عکس در سال 1927 در منطقه‌ی ارگون "Oregon" گرفته شده است.

نام این عکس "قدیمی‌ترین عکس یوفوی گرفته شده است "اصل این عکس در سال 2002 در یک حراج اینترنتی به مبلغ 385 دلار به آقای ساموئل ام. شرمن "Samuel M.Sherman" که رییس سازمان بین المللی مستقل عکاسی بود فروخته شد. این عکس یک عکس

کاملا واقعی بوده و مطمئنا بسیار مشکل بــوده است که در آن زمــان دســتکاری روی عکس شــده باشد و البته در آن زمــان هیچ جسم پرنــده‌ی ســاخته‌ی دست بشر وجــود نداشته است.

این عکس یکی از معروفــترین عکســهای گرفته شــده از بشـــقاب پرنده‌هاست که توسط پـــائول تـــرنت "Paul Trent"ـ گرفته شــده است و همسر اوهم شــهادت داده است. این عکس اولین بـــار در یک روزنـــامه‌ی محلی در مک مینـــوال "McMinnville"ـــ چـــاپ شد و ســـپس در مجله‌ی زندگی شماره‌ی 26 در سال 1950 چاپ شد. این عکس بــرای بیش از 50ســال به صــورت دست نخــورده باقی نگه‌داری شده است.

این عکس در ســال 1956 در ریودوژانــیرو برزیل گرفته شده است.

این عکس در سال 1951 در تگــزاس گرفته شــده است. عکســهایی مشــهوری از چراغهــای لوبــوک "Lubbock Lights"ـ در تگزاس وجود دارد. کارل‌هارت "Carl Hart Jr."ـ دانش اموزی 18 ساله بود که این عکس مشهور را با دوربین کوداک خود گرفت.

1-تصویر زیر حکــاکی‌ای است در مصر باســتان. دو تن از مصریان دو موجود که سرها و جمجمه‌های کشیده دارنــد، را در آغوش گرفته‌اند. آیا دیدن دو بچه با تطــابق شــکلی یکسان و سرهایی کشیده بــاور پــذیر اســت؟ صــبر کنیــد، گفتم دو تا بچه. البته که باور پذیر نیست.

اینها همه شواهدی واقعی و غیر قابل انکار از موجودات فضــایی است.ضــمنا آیا تصــویر بــالای سر انها می‌تواند

خورشـید باشـد؟! خورشـیدی که فقط شـعاع‌های نـوری روبه پـــایین دارد!!! یا دلیلی بر وجـــود یک یوفو ســـت؟ بسیاری از این شواهد در سرتاسر جهـان مشـاهده شـده است. مصر، پرو، مکزیک، جزیره‌ی ایسـتر. چـرا مصـریان باسـتان چـنین اشـکالی را به تصـویر کشـیده انـد؟! در مدارس و کتابهای تـاریخی به ما آموخته شـده که اهـرام مصر از روی هم گذاشـــتن ســـنگهای عظیم که توسط بردگـان کشـیده می‌شـده به مـدت چهل سـال سـاخته شده‌اند و محلی برای تدفین فرعون‌ها بوده است.

آیا ما دچار توهم شـده ایم؟ البته که نـه،چه کسـانی عمر خـود را به مـدت چهل سـال بـرای سـاخت هرم‌هـایی نهاده‌اند که بعد از این مدت یک بـدن بی‌جـان را درون آن قـــرار دهند. این جز از یک تمـــدن پیشـــرفته مانند مصر باستان بر نمی‌آید. آن‌ها زبان خودشان را برای ارتباط با خـدایان آسـمانی اخـتراع کردند. به نظر ما این بی‌معنیه که آن‌ها چهل سال از عمرشـون رو بـرای یک بـدن دچـار سختی و مشقت کرده‌اند.این احمقانه است که با نگاهی گذرا این تاریخی که باستان شناسان مصری نوشته‌اند را بپذیریم.

در مکزیک هرم خورشید که برای همه شناخته شده است علائم مبـنی بر محل رسـیدن خـدایان آسـمانی به زمین وجـــود دارد، در همه حـــالات احتمـــال فـــرود موجـــودات فضایی بر روی کره‌ی خاکی وجود دارد.

محلی که بنا شـــده جز این می‌تواند باشد که محلی است برای قدم نهـادن خـدایان آسـمانی(موجـودات فضـایی)؟ این تنها دلیل منطقی برای سـاخت چـنین بنـای عظیمی

است. و هم‌چـــنین چگونه آن انســان‌ها با آن دانش خـــود قادر به ساخت چنین بنایی بودن؟!

2-تصـــویر زیر بر دیواره‌هـــای اهـــرام مصر نقش بســـته است. آیا این موجود با چشـمان بـزرگ کشـیده و جمجمه دراز حاصل تخیل یک مصـــری باســـتان اســـت؟! شـــما می‌توانید به کتابهای مصری مراجه کنید و بپذیرید که این یک انسان نیست. آیا تصویری که مشـاهده میکنید نرمـال است؟

3- تصـــویر زیر تصـــویری در مصر است. به سرهای دو شخصـــیت عکس توجه کنید. به شـــکم‌ها نـــیز توجه کنید. شـــکم یکی از آن‌ها برجســـته‌تر است.بسیاراست از این شـکل تصـاویر یعـنی با جمجمه‌هـای کشـیده و شـکم‌های تقریبا بزرگ‌تر از یک انسـان سـالم. این دلیلی بر چـاقی نیست.آیا غیر این است که این تصویر دو موجود فضـایی را نشان میدهد؟

مصر

4-تصـــویر زیر نشـــان دهنـــده یک موجـــود فضـــایی باسر کشیده و انگشتانی بزرگ‌تر از حالت عـادی در مصر است که در حال صحبت کردن با چیزی شبیه به تلفن همراه یا یک وسیله ارتباطی میباشد. میتونین باور نکنین ولی این تصویر واقعا در مصر وجود داره.

5-تصـویر پـایین در حادثه رازول(Roswell)ـ گرفته شـده است. بسیاری از افراد سرشـناس و ممتـاز این عکس را تایید کرده و به بی‌دقتی موجود فضـایی در شـکل گـیری این حادثه اذعـان داشـته‌اند. (بـرای افـزایش اطلاعـات

میتونید مستند اطلاعـات مخفی سـازمان KGB شـوروی سابق رو ببینید.)

شگفتی‌های کهکشان

جهـــان از کهکشـــان‌ها که توده‌هـــای بســـیار بـــزرگی از ســـتارگان ،گـــاز و غبـــار هســـتند، تشـــکیل یافته است. کهکشان‌ها که چندین میلیون تا هزار میلیار ســتاره را در بر میگیرند،بیشترین جرم قابل مشاهده جهان را در خـود دارد وبیشـترین جـرم هر کهکشـان نـیز در سـتارگان آن است. قطر کـــوچک‌ترین کهکشـــان‌ها که کوتوله نامید می‌شوند،بیش از 200 پارسک نیست، در حـالی که قطر بزرگ‌تـــرین آن‌ها ممکن است از 30000 پارسک هم بیشتر باشد.

کهکشـــان‌ها شـــکلهای مختلفی دارنـــد، بـــرخی همانند کهکشان محلی ما (راه شیری) مـارپیچی هسـتند. بـرخی بی‌نظمنـد، ولی سـاختار بیشـتر آن‌ها منظم ویکنـواخت است. اخترشناسی به نام‌هابـــل، بـــرای نخســـتین بـــار کهکشان‌ها را رده بندی کرد.این رده بندی بر مبنای نمای ظـــاهری کهکشان‌هاست وگرچه تکامل آن‌ها را نشـــان نمی‌دهـد، ولی به شـناخت ما از تکامل کهکشـان‌ها کمک زیادی کرده است.هابل کهکشان‌ها را به سه نـوع اصـلی تقسیم کرد:بیضی، مارپیچی، بی‌نظم. [1]

جرم کهکشان

در حالی که تعیین کل جرم کهکشان راه شـیری خـارج از حوزه بحث فعلی ما اسـت، ولی ما می‌تـوانیم آن بخشی از جرمی را که درون مدار خورشید است، با مشاهده اثر آن بر حرکت خورشید به آسانی محاسـبه کـنیم.اگر جـرم مرکزی کهکشـان را به منزله یک جسم و خورشـید ره به منزله جـــرم دیگـــری در نظر بگـــیریم این امر اساسا به

صــورت مســئله‌ای شــامل دو جسم شــبیه به مســئله خورشــید و یک ســیاره ســاده می‌شــود.در این صــورت با استفاده از قانون سوم کپلر به صــورتی که نیتــون آن را اصلاح کر می‌توانیم بنویسیم:

که r بر حسب واحدهای اختر شناسی و p بر حسب سال اندازه گیری می‌شود. چــون جــرم خورشــید در مقایسه با کهکشـــان نـــاچیز است جمله m(خورشـــید) را حـــذف می‌کنیم. پس:

فاصـــله بین مرکز کهکشـــان و خورشـــید تقریبا 30000 سال نوری است که معادل است با2×109 واحد نجومی و دوره گردش خورشید 2×108سال است.

پس جــرمی از کهکشــان که میــان مــدار خورشــید واقع است 200 میلیون برابر جرم خورشید است. با پی بردن به این که ســتارگان بســیار زیــادی یــافت می‌شــوند که درخشندگی آن‌ها کمتر از خورشید است می‌تــوانیم نتیجه بگیریم که جرم خورشید بالاتر از جــرم متوسط است. در این صــورت می‌تــوانیم بــرآورد کــنیم که تعــداد ســتارگان کهکشان متجاوز از 200 میلیارد است.[2]

ماده تاریک درهاله کهکشان

بخش اعظم ماده‌هاله کهکشـــان ما و کهکشـــان‌های دیگر نامرئی است.این ماده پنهان به صــورت ســتاره نیست.به صــورت گــاز هم نیست زیــرا از طریق امــواج رادیــویی آشـــکار می‌شد. غبـــار هم نمی‌تواند باشد چـــون نـــور کهکشــان‌ها دور دست را از میان‌هاله کهکشــان می‌تــوان دید. منجمان وجود این ماده پنهان را (که ماده تاریک نام گرفته است)از مــدت‌ها پیش حــدس می‌زدند.اما گمـــان

نمی‌بردند که این قـــدر زیـــاد باشد.ســـرعت دوران ستاره‌های بـیرونی در کهکشـان ما و کهکشـان‌های دیگر حکایت از وجود این مـاده می‌کـرد.آهنگ دوران سـتاره‌ها به دور مرکز یک کهکشـــان بســـتگی به توزیع مـــاده در کهکشـان دارد.اما حـرکت مشـهود سـتاره‌های بـیرونی کهکشان‌ها تندتر از آن است که جرم کل اجـرام مـرئی و کهکشـان‌ها جوابگـوی آن باشد.انـدازه گیری‌هـای متعـدد ســرعت ســتاره‌هادال بر آن است که در کهکشـــان ما (کهکشـان راه شـیری) چـیزی حـدود 9/10 مـاده، مـاده تاریک است.مســئله مـــاده تاریک صـــرفا گریبـــان گـــیر کهکشـــــان ما نیست بلکه مســـــئله حل نشـــــده همه کهکشان‌ها و در واقع مسئله کل عالم است..[3]

خوشه‌ای شدن کهکشان‌ها

خوشه کهکشـــانی گیسو یکی از خوشه‌های کهکشـــانی بزرگ در صورت فلکی گیسو می‌باشد.

ستارگان نوعا فقط در یک کهکشان یافت می‌شوند و در فضا جـــدا از این گـــروه بنـــدی بنیـــادی، ســـرگردان نیسـتند.هم‌چـنین به نظر می‌رسد که کهکشـان‌ها هم به صورت جداگانه یافت نشوند، بلکه به صـورت خوشه‌ای از کهکشـــان‌ها مانند خوشه هرکـــولس و یا خوشه گیســـو، وجـــود داشـــته باشـــند. در واقع وجـــود خوشه‌هایی از خوشه‌ها، (ابر خوشه‌ها)نیز شـناخته شـده است. اگر این مطلب درست باشد عالم را می‌توان به صـورت خوشه‌ای از ابر خوشه‌ها تلقی کرد.گروه محلی ما همراه با خوشه سـنبله (virgo)ـ و تعـدادی از خوشه‌های کهکشـانی دیگر ابر خوشه‌ای را تشـکیل می‌دهند که می‌تـوانیم آن را ابر خوشه محلی بنامیم.

مرکز ابر خوشه محلی ما احتمـــالا در نـــزدیکی خوشه ســـنبله وگـــروه محلی ما به ســـمت یک لبه آن قـــرار دارد.خوشه گیسو نمـــونه‌ای از خوشه‌های کهکشـــانی به نام خوشه‌های منظم است زیرا این خوشه شـکل کـروی خاصی دارد و تراکم کهکشان‌ها به ســمت مرکز آن است شکل و تراکم آن یادآور خوشه کـروی است‌ام با مقیـاس بســیار عظیم تر.کهکشـــان‌های روشن آن اکـــثرا شـــامل کهکشـــان‌های بیضـــوی و انـــواع SO است.خوشه‌های کهکشانی منظم را دارای جرم کلی بسیار زیـاد در مرتبه 1015 جرم خورشیدی می‌دانند.

خوشه گیسو نمایـانگر خوشه نـامنظم با تقـارن بســیار کم‌تر، بدون تـراکم مرکـزی مشـخص و دارای همه انـواع کهکشان‌هاست. تعداد خوشه‌های نامنظم بسیار زیادتر از خوشه‌های منظم‌اند و جـــرم کلی آن‌ها 1014 جـــرم خورشـــیدی می‌رسد.جـــرم کلی بر آورده شـــده فـــوق بر اساس ستارگان، غبار و گازهایی است که می‌توان آن‌ها را در تک کهکشـــان‌های تشـکیل دهنـده بک خوشه معین آشکار سازی کـرد.با وجـود این این ارقـام چنـدان بـزرگ نیســـتند که ربـــایش گرانشی لازم بـــرای نگهداشـــتن یک گـــروه از کهکشـــان‌های موجـود در خوشه را توجیه کنند. بحث ما در باره کهکشان‌های خوشه‌ای است که از لحـاظ گرانشی به یک‌دیگر وابسـته‌اند، اما بـرای این وابسـتگی، جـــرم بیشـــتری (هنـــوز آشـــکار ســـازی نشـــده)باید در کهکشان‌ها وجود داشته باشد.

قطعا بسیاری از این کهکشـان‌ها باید تاجهـایی شـبیه به تاجی که اخیرا برای کاهکشان کشف شده اسـت، داشـته باشند.علاوه بر این جرم ماده نـامرئی در این گونه تاج‌ها

ممکن است ده برابر جــرم مــاده روشن آن باشد.در این صورت ارزیبابی قبلی ما از جرم آن‌ها بسـیار کم بـوده و این توضـیحی است بر این امر که کهکشـان‌ها در 10 تا 15 میلیـارد سـال از هسـتی عـالم پراکنـده نشـده‌اند. با توجه به این نکته در بحثمـان، به تـدریج از فکر یک توزیع کـاملا همـوار مـاده در سراسر عـالم دور می‌شـویم. در عوض تصـویری از یک توزیع کپه‌ای یا تـوده‌ای در زهن ما شکل می‌گیرد.آیا چیزی مابین این توده‌هـایی که آن‌ها را کهکشــان یا خوشه‌هایی از کهکشــان‌ها مینــامیم وجــود دارد؟[2]

محیط‌های میان کهکشانی

چگونه می‌خـواهیم گازها و یا غبـاری را که محتمل‌تـرین مورد مناسب برای محیط‌های میان ستاره‌ای است جست و جو کــنیم؟ یــادآور می‌شــویم که هیــدروژن خنــثی را می‌توان با سیگنال رادیـوی 21cm آن پیـدا کـرد.اما این امر بستگی دارد به برخورد بین اتم‌ها تا اسپین الکــترون را معکوس کند.احتمال دارد که چگالی این گاز در فضـای میــان کهکشــانی چنــدان کم باشد که غالبا برخــوردی صورت نگیرد.از سـوی دیگر هیـدروژن خنـثی می‌تواند در تابش فرابنفش انرژی جذب کنـدو با انتقـال الکـترون از تـراز انـرژی 1 به تـراز انـرژی 2 یک خططیفی 1261A ایجاد کند.هیچ یک از این نشانه‌ها مشاهده نشده است.

غبار اگر در فضای میان ستاره‌ای وجود داشـته باشد باید خصوصـیت سـرخ شـدنش را پدید آوردو چـنین اثـری نـیز مشــاهده نشــده است. یک نشــانه مثبت از اخترشناسی پرتــوی X به دست آمــده است.گازهــای بســیار داغ که ممکن است به صورت تاج‌هـایی در اطـراف بخش مـرئی

کهکشـان وجـود داشـته باشد با دماهـایی در مرتبه 100 میلیون کلوین می‌توانند پرتوهای X گسیل کنند. چند لکه داغ مربـوط به خوشه‌های غـنی از کهکشـان یـافت شـده است.اخـیرا مشـاهداتی با پرتو X به عمل آورده شـده است که به نظر می‌رسد نشانه‌ای باشد از این که بعضی از ابر خوشه‌های کهکشانی جرمی در ماده نـامرئی دارند که در مقایسه با ماده بخش مـرئی کهکشـان‌های منفـرد موجود در ابر خوشه دست کم ده برابر است.[2]

گروه محلی

گـروه محلی کهکشـان‌های ما فقط یکی از خوشه‌های کهکشـانی بسـیار متعـدد است. گـروه محلی، مـرکب از دست کم 28 عضو است که درون کـره‌ای به شـعاع تقریـبی 3 میلیـون سـال نـوری واقعااند. ده درصد کهکشـان‌های محلی مـارپیچی، 40 درصد نـامنظم و 50 درصد بیضوی‌اند..به شکل زیر نگاه کنید:

null

کهکشان راه شیری مرکز این گروه نیست بلکه به عنوان کمک برای تجسم فاصله‌های تا اعضای کونـاگون دیگر در مرکز نمودار جای داده شده است.[2]

انواع کهکشان

ابرهای ماژلان

ابرهای کوچک و بزرگ ماژلان همواره یکی از زیبایی‌های آسمان شب در نیمکره جنوبی بوده است.

ابر ماژلان کوچک

فاصله تخمینی ابر کوچک مـاژلان 180000 سـال نـوری است که آن را انـدکی دورتر از ابر مـاژلانی بـزرگ قـرار می‌دهــد؛ با چشم برهنه درصــورت فلکی توکــان، نزدیک قطب جنــوب آســمان دیــده می‌شــود.اما قطر آن فقط نصف قطر ابر بزرگ مـاژلان است. باید به یـاد داشت که مطالعه قیفاووسی‌های آن به کشف منحنیـــــــــــدوره تنـاوب_قـدر مطلق انجامید.این ابر شـامل تعـداد زیـادی ســتاره کم سو از قــدر 11 تا کم ســوترین ســتاره‌های شناخته شده است.

علاوه بر این یک یا چند ستاره دوستایی پرتو_X نیز دارد.

ســـرعت دور شـــدنابر کوچک مـــاژلان به انـــدازه قابل ملاحظه‌ای کم‌تر از ســرعت ابر مــاژلان بــزرگ و تقریبا 160 کیلومتر در ثانیه است.

ابرهـای بـزرگ و کوچک مـاژلان را اغلب اوقـات اقمـار کهکشان راه شیری به حساب می‌آورند.[3]

ابر ماژلان بزرگ

ابر ماژلانی بزرگ

کهکشـــانی که از همه به ما نزدیکـــتر است ابر بـــزرگ ماژلان است که فاصله آن کمتر از 150000 سال نـوری است و با چشم برهنه در صـــورت فلکی مـــاهی طلایی نزدیک قطب جنوب سماوی دیده می‌شود. به لحاظ شکل یک بیضی نا منظم است. ابعــاد آن به لحــاظ انــدازه در حـدود 12 درجه در 4 درجه است. طـول قطر بـزرگ آن 30000 سال نوری است.

ابر بـزرگ مـاژلان حـاوی اجـرام بسـیار بـزرگ و قابل تـــوجهی است.از آن جمله در حـــدود 1500متغـــیر قیفاووســی، بیش از یک صد چشــمه قــوی و مجــزای رادیویی و نیز سـحابی بـزرگ حلقه زده که نـان دیگـرش مـاهی طلایی_30 (Doradus_30)شایسـته توجه است. مـاهی طلایی_30 بزرگ‌تـرین سـحابی گـازی و بسـیار بزرگ‌تر ازسـحابی جبـار است.روشـنایی فوق‌العـاده آن بسی آشـــکارتر میبـــود اگر در کهکشـــان ما جـــای می‌داشت.در واقع اگر ماهی طلایی_30 به فاصله جبـار از ما می‌بود 30 بـار روشن‌تر از شـعرای یمـانی به نظر می‌رسید.

سـتاره S_مـاهی طلایی در ابر بـزرگ مـاژلان، بی‌شک درخشـان‌ترین سـتاره شـناخته شـده و یکی از سـتارگان موسـوم به متغیرهـای نـامنظم است. اسن سـتاره به هنگـام حـداکثر روشـنی 600000 بـار (و بنا بر بعضی محاسبات 2000000بار) پرنورتر از خورشید است.

ابر بزرگ مـاژلان با سـرعتی در حـدود 250 کیلومـتر بر ثانیه از ما دور می‌شود. [3]

کهکشان‌های بیضوی

همانگونه که از نـــام این کهکشـــان‌ها بر می‌آیـــد، این کهکشان‌ها شکلی بیضی گون دارند، چیزی شبیه به تـوپ راگـبی. در هنگـام مشـاهده، شـکل آن‌ها از حـالتی عملا دایره‌ای، که‌هابل آن را E0 نامید، تا E7، یعنی نمونه‌های کـاملا کشـیده، متغـیر است.این تقسـیم بنـدی کـاملا مشاهداتی است و لزوما بیان گر شکل واقعی کهکشـان نمی‌باشد- اگر از یک انتها حـــتی به کهکشـــانی کـــاملا

کشــیده، یا تــوپ راگــبی، نگــاه کــنیم، آن را دایــره‌ای می‌بینیم! در قلب خوشه‌های بزرگ کهکشــانی، اغلب یک یا چند کهکشان عظیم بیضــوی غــول مشــاهده می‌شــود. آن‌ها تا 10 میلیــون میلیــون جــرم خورشــید را در حجمی حدود 9 برابر کهکشان ما- قطری حدود 300000 ســال نوری- جای می‌دهند. احتمــالا آن‌ها نــتیجه‌ی ادغــام تعــداد زیادی کهکشــان کوچکترنــد، وجــود این نــوع کهکشــان در مناطق پر تــراکم کهکشــانی از جمله شــواهد این عقیــده است. این کهکشان‌ها پر جرم‌ترین کهکشان‌های شــناخته شــده هســتند، هر چند که تعــداد آن‌ها نســبتا کم است. کهکشان‌های بیضوی‌ای که چند میلیون جــرم خورشــید را در حجمی به وسعت چند هزار سال نــوری جــای داده‌انــد، بسیار فراوان هســتند. یک حقیقت جــالب آن است که به نظر نمی‌رسدســتاره‌ی جــوانی در کهکشــان‌های بیضــوی وجود داشته باشد، به عبارتی ظــاهرا ســازو کــار ســاخت ســتاره متوقف شــده است و اغلب ســتاره‌های نشــکیل دهنده‌ی آن‌ها از نوع ستاره‌های کم جرم و پــیر میباشــند. تصاویر M31، کهکشان آندرومــدا، دو کهکشــان بیضــویرا بــرای آن نشــان می‌دهد. کهکشــان نزدیک‌تر و در ظــاهر کروی‌تر، از رده‌ی E2 است ،در حالیکه کهکشان دورتر از رده‌ی E5 می‌باشد. کهکشان‌های بیضوی حدود یک ســوم تمام کهکشان‌های جهان را شامل می‌شوند.[4]

کهشان بیضوی M32

کهکشان‌های مارپیچی

مرکز نورانی و بازوهای مارپیچ پر ستاره ،جلوه‌ی خاصی به کهکشان‌های مارپیچی می‌بخشد. انها عوموما" اجــرام بزرگی هستند که دو (یا بیشتر) بازو دارند. در محــدوده‌ی

دو میلیون پارسکی ما ،تنها حدود 10 کهکشان مـارپیچی بـــزرگ وجـــود دارد که این مقـــدار نســـبت به تعـــداد کهکشان‌های بیضوی بسیار اندک است.

کهکشان‌های مارپیچی کاملا"پهن هسـتند و فقط نـواحی مرکزی آن‌ها برآمدگی دارد. این امر را مت یوان به طور آماری از سمت گـیری بازوهـای مـارپیچی به دست آورد. مشـاهدات کـافی نشـان داده‌اند که این پهن شـدگی ،با مقـدار متوسط 0.8 بـرای کمیت (1- b/a)-، به مـاهیت آن‌ها مربوط نیست، بلکه ظاهرا" در نتیجه چرخش نسبتا سـریع خـود سیسـتم است. با مطـالعه‌ی سـریع شـعاعی بخشـهای مختلف کهکشـان‌های مـاپیچی در می‌یـابیم که سرعت چرخش آن‌ها ،حدود 200 تا 300 کیلومتر در هر ثانیه است. این چـــرخش همانند پـــرخش یک جسم جامد نیست، بلکه در مناطق بیرونی سریع‌تر و در حوالی مرکز آهسته‌تر است.

چون ستارگان ابرهای گاز،پیوستگی سختی با هم ندارند، گردش بخشـهای بـیرونی کهکشـان‌های مـارپیچی همانند گردش سیارات به دور خورشـید اسـت، به این معـنی که هر چه از کهکشان دور می‌شـویم، سـرعت گـردش رو به کاهش می‌گذارد. در نواحی درونی، سرعت زاویه گردش ســـتارگان ،تقریبا" یکســـان است (مانند گـــردش جسم جامد) ،زیــرا کشش گــرانش نه تنها در هســته کهکشــان بلکه در تمام مناطق مرکزی وجود دارد.

ساختار کهکشان‌های مارپیچی را می‌توان متشــکل از دو مولفه دانست-یک مولفه بیضــیوار و یک مولفه مســطح. بخش مرکــزی اساسا" شــامل مولفه بیضــیوار است که ســاختاری همانند یک کهکشــان بیضــوی دارد.قســمت

بـیرونی در سـاختار کـاملا" متفـاوت ،توزیع مسـطحی از سـتارگان را نشـان می‌دهـد، منحـنی درخشـندگیهای هم تراز در مولفه بیضیوار، به شکل بیضی است. این مولفه متشکل از ستارگان پیر اسـت،گـاز و غبـار نـدارد وتوزیع درخشندگی آن از قانون ساختاری کهکشـان‌های بیضـوی پیروی می‌کندو مولفه مسطح، بازوهـای مـارپیچ را در بر می‌گیرد. بیشتر کهکشان‌های مارپیچ دو بازو دارند، و گاه این بازوها چند شاخه‌اند. برخی از آن‌ها گسـترده هسـتند و برخی دیگر پیچ خورده‌اند. آن‌ها مقادیر زیادی ستاره‌ای جوان و گـاز و غبـار را شـامل می‌شـوند. گـاز موجـود در بازوها به شکل ابرهای غول پیکری است که به دو شـکل آشکار می‌شود: آن‌ها یا به طور اپـتیکی قابل رویتند و یا ابرهـــای غـــیر قابل رویت (جز بـــرای رادیو تلســـکوپها) ئیـــدورژن خنـــثی هســـتند که در تمـــام ســـاختار بازوها گسـترده شـده‌اند وامـواجی در طـول مـوج 21سـانتیمتر گسیل می‌کنند. گفتیم که در بازوهای کهکشان مـارپیچی ،غبـار نـیز وجـود دارد. غبـار همانند حبابهـای تـاریکی از مـــاده ،ســـتارگان ورای خـــود را تـــیره می‌ســـازد. ولی ســـتارگان جـــوان ،حـــداقل در کهکشـــان‌های مـــارپیچی نزدیک‌تـر، درخشـان و واضح هسـتند و به رنگ آبی دیـده می‌شوند.

از این موضوع می‌توان نتسجه گرفت که باوزهـا، مکـانی برای شکل گیری ستارگان هسـتند. سـتارگان موجـود در آن‌ها، بیش از یک میلیون سـال عمر ندارند و در مقایسه با عمر این کهکشـان‌ها که مجموعا " حـدود 10 میلیـارد سال است، بسیار جوان می‌نمایند. گاز و غبار موجـود در ابرهـا، مـواد اولیه را بـرای شـکل گـیری سـتارگان جدید مهیا می‌سـازند. وجـود بازوهـای مـارپیچی را می‌تـوان

ناشی از یک اثر مشـــــــهور فـــــــیزیکی دانست که در منظومه‌ی موج چگـالی سی.سی.لین توصـیف می‌شـود. طبق نظریه این فیزکــدانف یک قــرص گــازی چرخــان می‌تواند امواج مارپیچ بسیار چگال و پایدار تولید کند. در این بازوها ،ســتارگان و مــاده‌ی بین ســتاره‌ای به مــدت معینی در کنار هم جمع می‌شوند وبه موازات گیر افتادن مواد جدید توسط موج چگالی، آرام به حـرکت خـود ادامه می‌دهند. ســابقا به اشــتباه تصــور می‌شد که امــواج مغناطیسی در پیــدایش بازوها موثرنــد، ولی مطالعــات دقیق نشـــــــان می‌دهند که میـــــــدانهای مغناطیسی کهکشان‌های مارپیچی بسیار ضـعف هسـتند و نمی‌توانند بر ســاختار آن‌ها تــاثیر گذارند. بــرای مثــال، میــدان مغناطیسی کهکشان ما، 100000 بار کم توانتر از میدان مغناطیسی زمین است.هابل کهکشــان‌های مــارپیچی را به هشت زیر رده‌ی مختلف تقســیم کــرده است. در زیر رده‌ی نخســـت،کهکشـــان‌های So قـــرار دارند. این کهکشان‌ها ،شامل مولفه‌های مسـطح و بیضـیوار و فاقد بازوهای مارپیچی هستند. ساختار بیرونی بــرخی از ۀنها به طور نامعلوم ئ نامشخص، مــارپیچی به نظر می‌رسد. در کهکشان‌های So، غالبا غبار نـیز وجـود دارد. سه زیر رده‌ی بعــدی بر مبنــای چگــونگی پیچ خــوردگی بازوها تعریف می‌شـوند. در یک کهکشـان Sa در کهکشـان Sc ،بازوها بسیار آزاد وگسترده‌اند.در کهکشان Sa نــاحیه‌ی هسته‌ای (مـولفه‌ی بیضـیوار) بسـیار نـوارنی و بازوهـای نـوارنی همـوار دارند. در کهکشـان Sb، ناحیه بیضـیوار مرکــزی کوپکــتر و کم نــورتر است و بازوها تکه تکه به نظر می‌رسند. کهکشـان‌های Sc هسـته‌ی بسـیار کوچک دارند و تکه تکه بودن بازوهای‌شان بیشتر است.[1]

کهکشان مارپیچی میله ای

وجه مشخصه‌ی نـوع دیگـری از کهکشـان‌های مـارپیچی، میله‌ای شکل بـودن نـواحی مرکـزی آن‌هاست. هسـته‌ای این کهکشان‌های کمیاب به کهکشـان‌های بیضـیوار شـبیه نیست، بلکه ساختاری دراز ونسبتا" باریک دارد. هسته در مرکز این میله‌ی نـــورانی جـــای گرفته است. معمـــولا" بازوها به از مرکز کهکشـــــــان، بلکه از دو سر این میله سرچشـمه می‌گیرند. کهکشـان‌های مـارپیچی میله‌ای در رده بندی‌هابل، با درج حرف B بین S و حرفهای Oو aو b یا c مشـخص می‌شـوند. از جهـات دیگـر، زیر رده‌ها همانند کهکشـــان‌های مـــارپیچی تعریف می‌گردند. یک کهکشـان میله‌ای بـدون بـازو در زیر رده‌ی SBo است. دانسته نیست که آن‌ها چگونه به وجود آمده‌اند ویا چگونه شکل گرفته‌اند. امروزه پژوهشهای زیادی برای این معما انجام می‌گیرد. [1]

کهکشان‌های بی‌نظم

ســـومین نـــوع اصـــلی کهکشـــان‌ها، عبـــارت است از کهکشـان‌های بی‌نظم. تـرکیب سـتاره‌ای آن‌ها عموما " مشابه کهکشان‌های مارپیچی است ولی در ساختارشـان بازوهای مشخص وجـود نـدارد. آن‌ها هسـته واضـحی هم ندارند ،اما در صـورت وجـود، گـاهی به شـکل میله دیـده می‌شـــود. همه‌ی کهکشـــان‌های بی‌نظم دارای مقـــادیر بســیار زیــادی ســتاره‌ی جــوان، گــاز و غبــار هســتند. خوشه‌های ستاره‌ای موجود در آن‌ها ف در مقایسه با یک کهکشان مـارپیچی که همـان جمعیت کلی را دارد،بسـیار زیـــاد است. وجه مشخصه‌ی مهم یک کهکشـــان بی‌نظم معمولی، جـوان آن است. بیشـترین نـور آن‌هـا، از تعـداد

زیـادی سـتار ه‌ی جـوان و درخشـان و ابرهـای نـورانی گسـیل می‌شـود. کهکشـان‌های بی‌نظم همانند کهکشان‌های مارپیچ می‌چرخند ولی به دلیلی که تا کنون ناشناخته مانده اسـت، بازوهـای مـارپیچی در ۀنها شـکل نمی‌گیرد. واقعیت این است که در برخی از آن‌ها ،چـیزی شـبیه به بازوهـای ابتـدایی، بازوهـای واپیچیـده و یا بازوهـایی کخ به طـور جـزئی شـکل گرفته‌انـد، دیـده می‌شود و از این رو گمان می‌رود که ارتباط نزدیکی بین کهکشان‌های مارپیچی Sc وکهکشـان‌های بی‌نظم وجـود داشته است.

همه‌ی کهکشـان‌ها با رده بنـدی سـاده‌ی‌هابل مطـابقت ندارنـد، زیـرا بـرخی از آن‌ها بسـیار عجیبنـد، دلایلی در دست است که این کهکشان‌های خاص با رویداهای شدید و ویـران کننـده‌ی انفجـار رو به رو هسـتند ودر نتیجه به آمـیزه‌ای از سـتاره‌ای از سـتارگان، گـاز و غبـار تبـدیل شده‌اند که قابل رده بندی نیست. [1]

کهکشان‌های رادیویی

یک کهکشان رادیویی

همه کهکشـان‌ها امـواج رادیـویی گسـیل می‌کنند. ولی برخی گسیلنده‌هایی فوق‌العـاده قوی‌اند که صـدها هـزار برابر بیش از کهکشان‌های معمـولی، امـواج رادیـویی به فضا می‌فرستد.

از چشمه‌های فوق‌العاده قـوی یکی 19N40A (19یعـنی بعد 19 سـاعت،Nمعـروف کاتـالوگ اتحادیه بین المللی نجوم و 40A به معـنی میل 40 درجه شـمالی و حـروف ترتیب A)است که نام متـداول آن دجاجه A است. شـدت

تــابش آن از مرتبه 10 میلیــون برابر کهکشــان ما و یا کهکشان آندرومدا است.

زمانی مطرح شد که این شدت‌های عظیم تابش در نتیجه برخــورد دو کهکشــان با هم است ولی مطالعــات آمــاری دال بر آنند که احتمال چنین برخوردهایی نزدیک به صــفر است. در حـــال حاضر بهـــترین تعبـــیر آن است که این گسیلش رادیـویی از ابرهــای گــازی می‌آید که منشا آن‌ها انفجارهایی در نواحی مرکزی کهکشان‌های بیضوی غول پیکر اســت؛ انفجارهــایی که احتمــالا یک میلیــون مرتبه شدیدتر از انفجارهــای ابرنواختری‌اند.این ابرهــای گــازی که غالبا دو به دواند با میـــــدان‌های مغناطیسی که ده‌ها هزارسال نوری از بخش روشن کهکشــان فاصــله دارنــد، به کنش متقابل می‌پردازند، و موجب گسیل شدید امواج رادیویی می‌شوند.[1]

- نوشته شده در جمعه یــازدهم بهمن 1392 ســاعت 19:52 توسط محسن طاوسی | نظر بدهید

کهکشان

باکتری‌ها می‌توانند در خاک مریخ زنده بمانند

تــاکنون ماموریت‌هــای گونــاگونی بــرای تست لایه‌هــای سطحی مریخ، با امید به وجود حیــات در خــاک مــریخ و یا فراهم آوردن شرایطی بــرای حیــات درآن به این ســیاره فرســتاده شــده است. این ســوال که آیا زنــدگی در فــرم باکتری‌ها (و یا حتی اشــکال عجیب و غــریب و ناشــناخته تر) در مریخ وجود دارد و یا خیر به شدت مورد بحث بوده و هنوز به جواب قطعی بله یا خیر نیازمند است!

آزمایشات انجام شده در زمین که بر مبنای شبیه سازی شرایط مریخ و اثرات آن بر باکتری‌های زمینی می‌باشد، نشان داده است که حیات برای گونه‌های خاصی از باکتری‌ها در مریخ کاملاً امکان پذیر بوده و آن‌ها قادر می‌باشند تا در محیط خشن و شرایط سخت مریخ به حیات خود ادامه دهند.

تیمی به رهبری جوزپه گالتا از گروه ستاره شناسی دانشگاه پادووا، شرایط فعلی مریخ را شبیه سازی نموده و پس از آن چندین نمونه از باکتری‌های گوناگون را در این شبیه سازی قرارداده تا حیات آن‌ها را مورد بررسی قرار دهند.

شبیه ساز که (Laboratorio Italiano Simulazione Ambienti) LISA نامیده شده است، شرایطی معادل به مریخ با درجه حرارت بین 23 تا منفی 80 درجه سانتی گراد و اتمسفری با 95٪ CO2 و فشار بسیار پایین 6-9 میلی بار و تابش بسیار قوی اشعه ماورا بنفش را ایجاد نمود. نتایج بسیار شگفت انگیز بدست آمده نشان داد که گونه‌هایی از باکتری‌ها حتی تا 28 ساعت قادر به ادامه حیات در این شرایط هستند، و این در حالیست که هیچ نقطه‌ای در زمین دارای چنین شرایط محیطی و جوی با چنین حد بالایی از تابش اشعه ماورائ بنفش نیست.

Bacillus pumilus، گونه خاصی از باکتری‌ها که قادر است بر سطح مریخ زندگی کند

با توجه به تمام این داده‌ها و هم‌چنین داده‌های بدست آمده از مریخ نورد فونیکس در سال گذشته، بخصوص

کشف پرکلراتها، ادامه جستجو برای حیات در مریخ هنوز امری لازم و مثبت به نظر می‌رسد.

اگرچه این کشف تایید قطعی بر زندگی در مریخ و وجود حیات در آن نیست، با این حال نشان می‌دهد که حتی اگر در ظاهر سیاره‌ای دارای شرایط بسیار سخت و نامناسب برای زندگی است، با این حال امید برای وجود حیات در آن وجود دارد.

کهکشان‌های مارپیچی دارای بازوهایی هستند که شکلی مارپیچی در اطراف بر آمدگی مرکزی یا هسته، قرصی ایجاد می‌کنند که چرخش هسته با چرخش بازوهای آن همراه می‌شود. جوانترین ستاره‌های کهکشان‌های مارپیچی در بازوهای کم توده یافت می‌شوند و ستاره‌های کهن اکثرا در هسته متراکم قرار دارند. کهنترین ستاره‌ها درهاله‌های کروی پراکنده قرار دارند و اطراف قرص کهکشانی را فرا گرفته‌اند. بازوهای مذکور هم‌چنین دارای غبار و گاز فراوانی هستند که منجر به تشکیل ستاره‌های جدید می‌شود.

کهکشان مارپیچی میله ای

یک کهکشان مارپیچی میله‌ای دارای یک هسته برآمدگی مرکزی کشیده شده و میله‌ای شکل است. همزمان با چرخش هسته این‌طور به نظر می‌رسد که در هر سوی هسته یک بازو نیز می‌چرخد. برخی ستاره شناسان عقیده دارند کهکشان راه شیری نیز یک کهکشان مارپیچی میله‌ای است. شکل کهکشان‌های مارپیچی و کهکشان‌های مارپیچی میله‌ای متغیر است.

از کهکشان‌های با برآمدگیهای مرکزی بزرگ با بازوهای نه چندان بهم پیوسته تا کهکشان‌های با برآمدگیهای مرکزی کوچک و بازوهای آزاد. گر چه کهکشان‌های مارپیچی و مارپیچی میله‌ای پیش از این به عنوان دو نوع کهکشان متفاوت طبقه بندی می‌شدند، ولی امروزه ستاره شناسان آن‌ها را مشابه می‌دانند.

کهکشان‌های بیضوی

کهکشان‌های بیضوی از نظر شکل، از شکل بیضی‌گون (شبیه توپ فوتبال امریکایی) تا شکل کروی متغیر هستند و اشکالی ما بین این دو نیز یافت می‌شوند. بر خلاف کهکشان‌های دیگر که نوری آبی از ستاره‌های فروزان و کم عمر منعکس می‌کنند، کهکشان‌های بیضوی زرد رنگ بنظر می‌رسند. علت این امر توقف شکل گیری ستارگان در این کهکشان‌ها می‌باشد که در نتیجه تقریبا تمام نور آن‌ها از ستاره‌های غول سرخ که دارای طول عمر زیادی هستند تأمین می‌شود.

کهکشان‌های فعال و غیر عادی

از تمام کهکشان‌ها میزان معینی تشعشع الکترومغناطیسی ساطع می‌شود. برخی کهکشان‌ها، به طرز غیر عادی، مقادیر زیادی تشعشع تابش می‌کنند. این کهکشان‌ها، کهکشان‌های فعال نامیده می‌شوند. انرزی آن‌ها از منبعی با جرم بسیار زیاد اما به هم فشرده که در مرکز کهکشان فعال قرار دارد تأمین می‌شود.

انرژی اغلب بصورت اشعه ایکس، موج رادیویی و هم‌چنین نور است و میزان انرژی آزاد شده به قدری

زیاد است که نمی‌توان تصور کـرد سـتاره‌ها آن‌را بوجـود آورده باشـند. سـتاره شناسـان بر این عقیده‌اند که تنها جسـمی که قـادر است این مقـدار انـرژی را ازاد کند یک حفـره سـیاه فوق‌العـاده پر جـرم است. بنـابر این، علت این‌که بـرخی کهکشـان‌ها از جمله کهکشـان خودمـان انرژی نسبتا کمی آزاد می‌کنند این است که حفره سـیاه مرکزی کوچکی را در میان گرفته‌اند.

کوازارها

بنظر می‌رسد که کوازارها (شبه ستاره‌ها) هسـته فعـال کهکشـان‌های دور دست باشـند. آن‌ها درخشـانترین، سـریعترین و دورتـرین اجـرام شـناخته شـده در جهـان هسـتند. کوازارها همانند سـتارگان از سـطح زمین به مثابه یک نقطه نورانی خیلی ریز دیده می‌شـوند. اگر چه کوازارها فقط به انـدازه منظومه شمسی هسـتند، نـور برخی از آن‌ها مسافتی در حدود 10 میلیارد سال نـوری را طی می‌کند تا به ما برسد. ما بـرای این‌که بتـوانیم چنین اجرام دوری را شناسایی کنیم نیـاز به تـابش زیـاد نور آن‌ها داریم. تشعشع انرژی بعضی از کوازارها حـدود 100 برابر تشعشع کهکشان‌های عظیم است.

با گسـترش جهـان کوازارها که در لبه خـارجی آن قـرار دارند بسـرعت از زمین فاصـله می‌گیرند. دورتـرین کوازارهایی که قابل رویت حدود 12 میلیارد سال نـوری در جهت انتهای قابل مشاهده جهان قـرار دارند. بخـاطر زمان زیـادی که طـول می‌کشد تا نـور کوازارها به زمین برسد، این کهکشان‌ها ستاره شناسان را قادر می‌سـازند تا جهـان را در اولین مراحل شـکل گـیری، مـورد مطالعه قرار دهند. کوازارها فوق‌العاده درخشان و در عین حـال

بسیار مهم فشرده می‌باشند. در مقایسه با گستره کهکشان راه شیری که 100000 سال نوری می‌باشد، کوازارها قطری معادل چند روز یا هفته نوری را تشکیل می‌دهند.

کهکشان‌های رادیویی

تمامی کهکشان‌ها، موج رادیویی، نور قابل رویت و انواع تشعشع از خودشان تولید می‌نمایند. انرژی رادیویی یک کهکشان رادیویی خیلی متراکمتر از انرژی کهکشان‌های معمولی است. این انرژی از دو قطعه خیلی بزرگ، یا ابرهای عظیم الجثه متشکل از ذرات در حال دور روشن از کهکشان‌ها تشتشع می‌یابند.

این ابرهای عظیم از فورانهای گازی که از مرکز کهکشان با سرعتی معادل یک پنجم سرعت نور خارج می‌شوند، در آسمان شکل می‌گیرند. به نظر می‌رسد که فوران این انرژی عظیم توسط یک حلقه پیوستگی صورت می‌گیرد که یک حفره سیاه خیلی متراکم را در بر می‌گیرد و در مرکز کهکشان واقع است. از هر یک میلیون کهکشان فقط یکی از آن‌ها یک کهکشان رادیویی است.

تصادم کهکشان‌ها

بیشتر کهکشان‌ها از کهکشان‌های همسایه خود صد هزار سال نوری فاصله دارند. به هر حال، بعضی از کهکشان‌ها تا اندازه‌ای به یک‌دیگر نزدیک می‌شوند که نیروی جاذبه دو طرفه آن‌ها اشیاء موجود در کهکشان‌ها دیگر را به اطراف خود می‌کشد و این امر باعث بوجود آمدن توده‌هایی به نام دنباله‌های کشندی می‌گردد، که

این دنباله‌ها مانند پلی کهکشـــــان‌ها را به یک‌دیگر وصل می‌نمایند. نـزدیکی بیش از حد کهکشـان‌ها ممکن اسـت، توأم با تصادم آن‌ها گردیده و به دنبال این عمل یک تغییر شکل بنیادی در شکل ظاهری آن‌ها صورت پذیرد.

شگفتی‌های قلب

امـروزه دانشـمندان به این نتیجه رسـیدند که یک مغز در درون قلب وجـود دارد که دارای 20000 سـلول عصـبی است. یعـنی همـان مغز که در درون قلب است و به مغز فرمـــان می‌دهد. به همین دلیل است که خداوند قلب را وسیله‌ای برای تفکر آفریده است است و می‌فرماید:

"چـــرا در روی زمین ســـیر نمی‌کنند تا دارای قلبهـــایی باشـــند که با آن‌ها تعقل کنند و گوشـــهایی که با آن‌ها بشنوند زیرا چشمها نابینا نمی‌شوند لکن قلبهـایی که در سینه‌ها هستند نابینا می‌شوند".

(سوره حج - آیه 46)

این آیه نشان می‌دهد که قلب هم فکر می‌کند هم فرمان می‌دهد و هم درک می‌کند و عجیب این است که دانشمندان به تازگی به این موضـوع پی برده‌اند که قلب و درک و تفکـیر با هم ارتبـاط نـزدیکی دراند. همانا خـدا پاک و منزه است.

شیطان در بسیاری از تمدن‌های بشری

شیطان در بسیاری از تمدن‌های بشـری حضـور داشـته و بواسطه‌ی این حضـور اثـری از خـود به جا گذاشـته است این اثر در تمـدن‌ها چه به صـورت کتـاب و مجسـمه و یا حـتی به صـورت داسـتان از نسـلی به نسل دیگر منتقل شده است

ما این مقاله سـعی کـردیم شـیاطین هر منطقه را از لحاظ ظاهری با دیگر نقاط جهان بررسی می‌کنیم

Abaddon

به معـنی نـابود کـردن) در کتـاب مکاشـفه یوحنا در عهد جدید، یکی از کتاب مقدس مسیحیان، معادل حیـوانی که در این کتاب معرفی شـده، می‌باشد. مسـیحیان ابتـدایی این کلمه را معمولاً به شیطان نسبت داده و در مـورد او تخیل پردازی می‌کردند. این نام امروزه نیز به عنوان نام معادلی برای شیطان به کار برده می‌شود.

Adramelech

نام دیگر او "بعل" و "مولوخ" است که مرکز عبادت خـود شهر سفروایم (سامره) بـود که شـیطان پرسـتان بـرای جلب رضایتش اطفال و فرزندانشان را بـرای او قربـانی می‌کردند

Ahriman

بـدنهاد است.اهـریمن پلیـدی است و بـرای از بین بـردن نیکی تلاش می‌کند اهـریمن را در پارسی اهـرِمن هم

می‌گویند. می‌شــود او را همتــای شــیطان در باورهــای سامی (نژادهای اولیه خاورمیانه) دانست.

Amon

از خدایان مصر باســتان و خـدای محلی تبس است آمـون را با قــرص خورشــید و دو آرایه بلند پر بر تــاج در مصر باستان به نمایش در می‌آوردند.[1] در بعضی از تصاویر او را به شکل مـردی به صـورت برانگیخته با پوست تـیره وآراسته به پرهای بلند به تصـویر در آمـده است.[2]ـ این شیطان در بعضی از تصاویر به شکل قـوچ کشـیده شـده است.

Apollyon

شیطان در سرزمین یونان می‌باشد که تمـام ویژگی‌هـای Abaddon را دارد

Asmodeus

پادشــاه شــیاطین، Asmodeus به عنــوان یکی از هفت شـــاهزادگان جهنم نامیـــده می‌شـــود Asmodeus دیو شهوت است و بنابراین مسئول چرخاندن تمایلات جنسی مـــردم است یکی از مهمـــترین شـــیطانی که حضـــرت سلیمان او را به خدمت گرفت

Astaroth

عشـتروت، معـادل بـابلی ایشـتار در فرهنگ فنیقی‌هـای باستان معادل ایشــتر (الهه شــهوت و هــرزگی) است که بسیاری از ویژگی‌های Asmodeus را دارد

Azazel

یکی از شیاطین در اساطیر سامی (عبری) است که همان ابلیس در قرآن است کاهن بزرگ در روز دهم تیشری (یوم کیپور) بعد از قربانی کردن از طرف خود و خانواده خود، برای کفاره گناهان مردم قربانی قرار می‌داد. این قربانی به صورت یک قوچ برای سوزاندن و دو بز بود. این دو بز یکی برای یهوه (نام خدا در یهودیت) و یکی برای عزازیل در نظر گرفته می‌شد. بزی که برای خدا مقرر شده بود قربانی می‌گردید. ولی بزی که برای عزازیل در نظر گرفته شده بود، ابتدا کاهن بزرگ دست خود را بر روی سر بز می‌گذاشت و گناهان مردم را اعتراف می‌کرد. سپس این بز به منطقه‌ای خارج از شهر و به دور از مردم برده می‌شد و در آن‌جا رها می‌گشت. نام عزازل ممکن است نام محلی باشد که بز در آن‌جا رها می‌گشت.

Baalberith

شیطان در کنعان که همان معادل مولوخ در سفروایم است

-Baphomet

شیطان در شامات (بیت المقدس)

Beelzebub

شیطان در فلسطین یا همان بعل در سفروایم می‌باشد

Beherit

شیطان در سریان که همان بافومت در بیت المقدس می‌باشد

Chemosh

به طور کلی ماهیت همان ماهیت بعل است که در زمـان حضرت سلیمان پرستش می‌شد

Cimeries

شیطان در آفریقا

Emma-O

شیطان در ژاپن

Hecate

یکی از شـــیاطین یونـــان باســـتان است که بســـیار به Asmodeus شبیه است

Ishtar

نـام یکی از الهه‌هـای آشـوری است. ایشـتار (عشـتار) همتای ایناناى سومری‌ها و مرتبط با الهه سامیان شمال غربی یعنی الهه عشتروت است

Loki

لـوکی از شـیاطین یا یوتون‌ها (و یا هر دو) در اسـاطیر نوروژی است

Marduk

مـردوک یا مـردوخ یکی از خـدایان باسـتانی تمـدن بابل است. در تمدن بابلیان مردوک به عنوان خدای بـاروری و آفرینش مطرح است که همـان اهـریمن در تمـدن ایـران است

Mephistopheles

مفیستوفل یا مفیستوفلس نـام شخصـیتی اهریمـنی در آلمان است

Sabazios

ابتدا به عنوان پدر آسمان و ایزد گیاهان برای تراکیــان و فریجیان به شمار می‌رفت، و در شمال بالکان و قسـمت مرکزی آنـاتولی واقع در آسـیای صـغیر پرسـتش می‌شد. آیین و فرقهٔ او از تراکیه در شمال شرق یونان تا آتیک و آتن در قرن پنجم پیش از میلاد گسترش پیدا کرد

نتیجه گیری:

در اکثریت عکسـها وجه مشـابهی وجـود دارد اگر با دقت به این عکس‌ها دقت کنید متوجه می‌شـــوید که در بعضی از عکسـها یکی از دست‌ها بـالا و دیگـری پـایین می‌باشد هم‌چنین نوع چهره، وسیله‌های همراه، حیوانـات همـراه، شـکل حیـوانی که شـبیه به آن ظـاهر می‌شـوند در کل می‌شود نتیجه گـرفت که اکـثریت الهه‌ها و شـیاطین کل دنیا یک نفرند.

شیطان پرستان مشهورهالیوود

هالیوود همواره در پروژه‌های سینمایی و تلویزیونی خود به طـــور آشـــکار از نمادهـــای فراماســـونری و شیطان‌پرســـتانه اســـتفاده کـــرده و در این امر هیچ واهمه‌ای نداشته است.

کمپـــانی صهیونیســـتی «بـــرادران وارنر»، یکی از تولیدکنندگان محصـولاتی از این دست است که بـرای آن مصادیق زیادی وجود دارد.

فیلم «شیوع» با بازی «مت دیمـون» و «گـوینت پـالترو» از جمله این آثار است.

«شیوع» داستان حدود یک میلیـارد از جمعیت کـره زمین است که توسط ســازمان ســیا/پنتــاگون/گــروهی از نژادپرستان محکوم به فنا می‌شوند.

در این فیلم علاوه بر تبلیغ ســازمان‌های خــاص(نظــیر CDC، WHO، FEMA و ارتش آمریکا)، ترسی فراگیر به مخاطب القاء می‌شود ترسی که در سـایه آن به هیچ‌کس نمی‌توان اعتماد کرد، حتی نمی‌توان به آغوش گرم مـادر به عنـوان یک مـأمن نگـاه کـرد، در کنـار این تـرس تمـام افـراد آگـاه و بـاخبر در بندند که تمـامی این افکـار زیر مجمــوعه‌ای از تفکــرات فرقه انحــرافی کابالیست‌های یهودی است.

فیلم «تعـویض» به کـارگردانی «دیوید دوبکین» نـیز یک فیلم کمدی از کمپانی «برادران وارنر» است که داسـتان آن درباره دو دوستی است که یکی بی‌قید و بند و معتــاد به ماریجوآنا و دیگـری مـردی متاهل و متعهد با دو فرزند

است که در یک شب آرزو می‌کنند که جایشـان با یک‌دیگر عوض شود و آرزویشان به واقعیت می‌انجامد.

در این فیلم، همچون آن‌چه که در افکـار فراماسـونرها و شیطان‌پرست‌ها وجـــود دارد، تمـــام شخصـــیت زن در موجـودی شـیطانی و اغـواگر و مـادر شـیاطین خلاصه می‌شود.

یکی دیگر از نمادهـــای شیطان‌پرســـتانه‌ای که در فیلم «تعویض» مشاهده می‌کنیم، زمانی است که دو شخصیت اصلی فیلم همزمـان با ادرار کـردن در آب، آرزو می‌کنند و آرزویشان برآورده می‌شود.

در کنـــار فیلم «تعـــویض»، فیلم «خمـــاری 2»ـ ســـاخته می‌شود که ظاهرا صرفا یک فیلم کمدی بسـیار بـامزه و سرگرم کننده است.

در تمام فیلم یک مونولوگ با این مضمون وجـود دارد که همه شخصیت‌ها یک شیطان غـالب در درون خـود دارنـد، یک تفکر شیطان‌پرســـتانه دیگر که به همـــان مـــالکیت شیطان بر جسم و روح انسان برمی‌گردد.

«نیکولاس دوپلسیس»، محقق در نمادهای فراماســونری و شـــیطان پرســـتانه بر این عقیـــده است که شـــیطان پرسـتان‌هالیوود به بـازیگرانی که نتوانند کنـترل آن‌ها را در دست بگیرند علاقه چندانی ندارند و انتخـاب اولشـان، بـازیگرانی است که به نـوعی با مشـکلاتی چـون اعتیـاد دست و پنجه نـــرم می‌کنند و این یکی از دلایلی است که بسیاری از این بـازیگران آخر و عـاقبت چنـدان مطلـوبی ندارند.

«دوپلسیس» متذکر می‌شود: «چارلی شین» از جمله این بازیگران است، کمتر کسی است که نداند که او یک معتاد حرفه‌ای و دائم الخمر است. «کمپانی برادران وارنر» نیز در یکی از پروژه‌های سینمایی با او قراردادی بالغ بر 25 میلیون دلار امضاء می‌کند و در کنار آن مواد او را نیز در طول فیلمبرداری تأمین می‌کند.

این محقق آمریکایی تاکید می‌کند: به هیچ عنوان نمی‌توان باور کرد که‌هالیوود به شما اجازه دهد که در شوهای پرزرق و برق باقی بمانید و هر ساله 100 میلیون دلار به جیب بزنید و در عوض روحتان را به آن‌ها نفروشید.

«دوپلسیس» در ادامه به «هیث لجر»، بازیگر فیلم‌های «کوهستان بروکبک» و نقش جوکر در فیلم «بتمن: شوالیه تاریکی» اشاره می‌کند و این‌طور ادامه می‌دهد: «هیث لجر»، هرگز سابقه استفاده از مواد مخدر نداشت تا آن‌که با کمپانی برادران وارنر قرارداد بست و تنها مدتی بعد در آپارتمانش در نیویورک درحالی که بر اثر استفاده بیش از حد کوکائین درگذشته بود، پیدا شد.

دوپلیسیس معتقد است که عامل اصلی اعتیاد و سرنوشت غم‌انگیز «هیث لجر»، کمپانی «برادران وارنر» است که خیلی راحت این مواد را در اختیار بازیگرانش می‌گذارد.

او در وبلاگ خود نیز به این مطلب اشاره می‌کند و عنوان می‌کند: در حقیقت زمانی‌که از طریق اخبار متوجه شدم که «لجر» برای بازی در فیلم «شوالیه تاریکی» با کمپانی «برادران وارنر» قرارداد بسته است،

همـــان موقع با خـــودم گفتم که به زودی او به دردسر خواهد افتاد. «لجر» نابود شد، مواردی از این دست زیـاد است آن‌چنان‌که ضـروری می‌بینم که به زودی کتـابی در این باره بنویسم.

«بـــراد پیت»، یکی دیگر از قربانیـان کمپـانی «بـــرادران وارنر» است که توانست خـــود را از این منجلاب نجـــات دهد.

او که 20 سال پیش در فیلم «مصاحبه با خون‌آشـام» در کنار «تام کروز» خوش درخشید، این پروژه سـینمایی را یکی از بـدترین و تـاریکترین خـاطرات حـرفه‌ای خـود می‌داند چـون به گفته خـود در طـول سـاخت این فیلم بدترین بلاها را به سر خود آورده و گویی عقل در سرش نبوده است.

اگرچه او در مصـاحبه خـود هیچگـاه به این مسـئله که منظـورش از بـدترین بلاها چه بـوده اشـاره نکـرد ولی با توجه به گفته‌هـای «دوپلسـیس»، می‌تـوان در این بـاره حدس‌هایی زد.

فیلم «مصاحبه با خون‌آشام» داسـتان خون‌آشـامی است که داسـتان زنـدگی‌اش را بـرای یک روزنامه‌نگـار تعریف می‌کند.

اگرچه «براد پیت» تاکنون به صراحت اعلام نکرده که یک شـــیطان پرست است ولی چند ســـال پیش در یکی از مصـــاحبه‌هایش اینگونه عنـــوان کـــرد: من در یک محیط بسـیار مسـیحی و سـالم و خـانواده‌ای دوست داشـتنی بزرگ شدم ولی در همان فضا پارامترهایی وجـود داشت که بـرای من قابل درک نبـود. من با تردید به آن‌ها نگـاه

می‌کردم. این تردید تا زمان بزرگسالی با من همراه بود تا آن‌که با چیز جدیدی آشنا شدم و آن شیطان پرستی بود که به خوبی جوابگو بود.

«جانی دپ»، دیگر بازیگر مطرح‌هالیوود با آن‌که همواره یک انگشتر اسکلت نشان (یکی از علائم شیطان پرستی) در دست دارد که هیچگاه آن را از خود جدا نمی‌کند ولی تاکنون به صراحت به این موضوع اعتراف نکرده است.

با اینحال او از جمله بازیگرانی است که نامش در بسیاری از لیست‌هایی که از اسامی‌هالیوودهای شیطان پرست منتشر شده، موجود است و دلیل آن حضور او در برخی میهمانی‌های شیطان پرستان و دوستی با افرادی است که به صراحت به شیطان‌پرست بودنشان اعتراف کردند.

مطلب شائبه برانگیز دیگری که در مورد او وجود دارد، به چهار سال پیش برمی‌گردد، زمانی‌که دو مرد آمریکایی به نام‌های «چارلز جیسون بالدوین» و «جسی لیود میسکلی» به اتهام قتل سه کودک 8 ساله در یکی از محافل آئینی شیطان پرستان دستگیر و به حبس ابد محکوم شدند، «جانی دپ» یکی از چند نفری بود که نسبت به محکومیت آن‌ها به شدت اعتراض کرد و حتی در یکی از برنامه‌های تلویزیونی شبکه سی‌بی‌اس آمریکا حاضر شد و از این دو تن حمایت کرد.

«لیندسی لوهان»، بازیگر و مدل آمریکایی که مشهور به دختر بدهالیوود است سال گذشته در کنار جنجال‌های زیادی که به خاطر اعتیادش به مواد مخدر و مشروبات

الکلی به پا کرده بود با اعلام خبر شیطان پرست شدنش بار دیگر در صدر اخبار ایستاد.

او در یکی از مصاحبه‌هایش به صراحت اعلام کـرد که یک کاتولیک به دنیا آمده و تاکنون نیز یک کاتولیک بـوده ولی اکنون قصد دارد که یک کابالیست شود.

«بیانسه»، خواننـــده و هم‌چـــنین بـــازیگر ســـینما که در فیلم‌هـایی چـون «پلنگ صـورتی» و «دخـتران رویـایی» ایفای نقش کرده است، یکی از کسانی است که تـاکنون بارها به صـراحت به شـیطان پرست بـودن خـود اعـتراف کـرده و همـواره در کنسـرت‌هایش از نمادهـای شـیطان پرستی استفاده می‌کند.

او معتقد اسـت، زمـانی که روی صـحنه می‌رود، یک روح شیطانی به نام «ساشا فیرث» او را تسخیر می‌کند.

«بیانسه» در این بـاره می‌گوید: زمـانی که مـردم با من ملاقـــات می‌کننـــد، انتظـــار دارند که ساشا را ببینند و حقیقتا هیچ کس مثل او نیســت، او کارهـایی می‌کند که من قادر به انجامشان نیستم، کمی پیش از آن‌که اجرایم را شـروع کنم، دسـتم را بـالا می‌بـرم و از همـان موقع است که احســـاس می‌کنم که چـــیزی در دورنم شـــکل می‌گیرد و زمانی که روی صـحنه می‌روم، اینگـار که روح در بدن ندارم به طوری که اگر پایم را بـبرم و یا حـتی از بلنـــدی به پـــایین پـــرت شـــوم به هیچ عنـــوان احســـاس نمی‌کنم، فوق‌العـــاده نـــترس می‌شـــوم و هیچ کـــدام از اعضای بدنم را حس نمی‌کنم.

مـــــدونا، لیـــــدی گاگا و ریحانـــــا،خواننـــــده، مـــــدل و بازیگران‌هـالیوودی از دیگر کسـانی هسـتند که به طـور

آشـــکار با علائم شـــیطانی در برابر دید عمـــوم ظـــاهر می‌شوند.

مدونا

لیدی گاگا

لیدی گاگا

بنا براین گزارش، ساتانیسم، کابالیسم و ایلومیناتی و... همه و همه فرقه‌هـــایی از شـــیطان پرســـتی هســـتند که امـــــــروزه نه تنها در آثارهـــــــالیوودی که در میـــــــان ستارگاناینصنعت سینماییبه شـــدت رواج یافته تا آن‌جا که امروزه اخلاق‌گراهای غربی نیز به این مسـئله معترفند و نسبت به آن ابراز نگرانی می‌کنند.

صدای خردشدن استخوان‌های نظام سلطه می‌آید

آن‌چه در منطقه در حال وقـوع است بی‌شک به کـوزه‌ای می‌ماند که با پرشدن آن صدایش تغییر یافته و این تغییر روزبه روز بیشتر نمود دارد.

عزیزان، امـروز می‌خـواهیم میـوه‌ای را بچیـنیم که نتیجه 32 سال استقامتمان و 400 هزار خونی است که در راه خدا داده‌ایم.

چند سـال باید بگـذرد تا چـنین فرصـتی دست ما بیاید که اینچـنین مـردم مسـلمان علیه حکـام جورشـان بشـورند؛ عزیــزان اتفاقــات منطقه بی‌شک به ســود اســلام رقم خواهد خــورد؛ هرچند شــیاطینی در بــرخی کشــورهای عــربی در پی این هســتند به قــول "حســنین الهیکل مصری" با نژادی (عربی) کردن انقلاب‌های منطقه ایران را به جای اسرائیل و شیعه را به جای یهود جا بزنند.

و این یعنی آخرین حربه یهود و قمار بر سر موجودیتش.

دوستانی که زبان عربی می‌دانند این یک وظیفه شـرعی است که با رفتن در ســایت‌های انقلابیــون عــربی تا می‌توانند شعارهای وحـدت بخش پخش کنند و به ایشـان بفهمانند ایران همیشه مدافع مردم آن‌هاست. و شیعه و سنی در کنار هم تا آخرین قطـره خـون خواهند مانـد؛ به ایشان باید هشدار داد تا بـار دیگر همچـون جنگ عـراق و ایـران زمین بـازی توسط صهیونیست‌ها تعریف نشـود و مسلمان توسط مسلمان کشته نشود.

این بیش فعــالی صهیونیست‌ها (اجلاس بیلــدربرگ در ســوییس) نشــان از ســردرگمی آن‌ها دارد و بعید نیست

همچون فردی که در حال غرق شدن است به هرکاری مبادرت ورزند.

اتفاقی که دوبار تاکنون رویداد، شگفتی بود که بی‌شک بازی دو سر باخت برای اسرائیل است و آن یورش مردمی از هر سو به مرزهای فلسطین عزیز است.

برادران و خواهرانم تا می‌توانید از الان برای روز قدس کار کنید؛ روز قدس امسال باید بی‌نظیر باشد باید شور روز قدس تمام جهان اسلام را بگیرد. از الان در تالارهای گفتمان عربی و اسلامی وارد شوید و شعارهای وحدت بخش بدهید و هرچقدر هم ناسزا شنیدید شکیبایی به خرج دهید و هشدار دهید تا مبادا انقلاب‌های‌شان را صهیونیست‌ها مصادره نکنند و خط قرمز تشخیص انحراف انقلاب‌های‌شان قطعا دشمنی با اسرائیل و قطع هرگونه رابطه با این غده سرطانی است.

فرموش نکنید هر آن‌که زبان انگلیسی و عربی می‌داند باید در این جهاد شرکت کند. و عزیزانی که آدرس این سایت‌ها را دارند در بخش نظرات به دیگر دستانشان معرفی کنند.

""" به امید ظهور مولی و سرورمان حضرت حجت (عج) که صد البته نزدیک است. """

صهیونیست‌ها در بیشه بوهم به دنبال چه هستند؟

بسم الله الرحمن الرحیم

بیش از 160 سال است که کلوب‌های خصوصی اشـراف به عنوان گوشه دنجی بـرای طبقه مـوثر در سیاست‌های سیاسی- اقتصــادی و اجتمــاعی آمریکا و جهــان در این کشور فعالیت دارند. این کلوب‌هـای اکـثرا مردانه در نگه داشـتن قـدرت در دست جمع محـدودی از طبقه اشـراف نقش اساسی دارند. اما با گذر زمـان محـدودیت‌های این کلوب‌ها برای نژاد، قومیت و جنس اعضا کم رنگـتر شـده است.

در این میــان کلــوب بوهمیــان که تمــامی اعضــای آن را مــردان تشــکیل می‌دهند در حفظ بنیادهــای خــود کوشا بوده و یکی از قدیمی‌ترین کلوب‌های اسـرار آمـیز طبقه اشـــراف آمریکا است که دو تا سه هـــزار عضو دارد و از سال 1899 تا کنـون هر تابسـتان در حـدود سه هفته در جنگلی به نام بوهم در کالیفرنیا گرد هم می‌آیند.

بوهمین گرو

کلوب بوهم بیش ار 120 سال فعالیت دارد.

همایش‌های بیشه بوهم

همایش‌هـای این گـروه حـتی در روزهـای حسـاس جنگ جهـانی دوم نـیز تعطیل نشـده است. این افـراد شـامل سیاست مـداران و افـراد شـاخص اقتصـادی و نظـامی آمریکا هسـتند به طـوری که تمـامی کمپانی‌هـای بـزرگ اقتصـادی در این گـروه نماینـده‌ای دارند. اعضـای گـروه

ارتباطـات تنگـاتنگی با هم دیگر داشـته و هماهنگی‌هـای کاملی در مورد سیاست گذاری‌ها و روش‌های کاری خـود در سـطح داخلی و بین المللی دارند. هیچ فـرد عـادی که به گـــونه‌ای به طبقه قـــدرت و ثـــروت متصل نباشـــد؛ نمی‌تواند به عضـویت این کلـوب درآمـده و یا به صـورت مهمان در مراسم‌های فصل تابسـتان این کلـوب شـرکت کند. حـتی اشـراف و صـاحب منصـبان نـیز نمی‌توانند به راحتی به این کلوب راه یابند.

بوهمین گرو

میهمانی صرف شام در بوهم

جنگل بـوهم جـایی است که سه هفته خـوش گـذرانی در این منطقه با مراسم‌های ویژه‌ای همچون شـعر خـوانی، اجرای تـآتر و موسـیقی، بازی‌هـای ورزشـی، و مجـالس ویژه شراب خواری و خوش گذرانی همـراه است. از این سه هفته، هفته دوم بسیار با اهمیت است زیـرا که اکـثر اعضا سـعی می‌کنند در این هفته حتما در بـوهم حضـور داشـــته باشـــند. در کنـــار این خـــوش گـــذرانی‌ها همیشه رایزنی‌ها و سخنرانی‌های سیاسـی، اجتمـاعی و تـاریخی نیز وجود دارد که از سوی خود اعضا ارایه می‌شود.

کلوب بیش از 500 نفر پرسنل خـدماتی دارد که در طی گـــــردهم آیی به رتق و فتق امـــــور می‌پردازند. ورود میهمانان که همگی از اشراف و سیاست مداران انتخـاب می‌شـوند با تشـریفات ویـژه‌ای همـراه است و حتما باید دعوت کننده خود برای استقبال حضور داشـته باشد و در غیر این صورت ورود ممکن نخواهد بود.

عضویت در این گروه فقط با دعوت اعضای ثـابت امکـان پذیر است. درخواست نامه فرد مـدعو بـرای عضـویت در اختیار کمیته مرکزی قرار می‌گـیرد و پس از بررسی‌های فــراوان در صــورت اثبــات صــلاحیت، فــرد می‌تواند به عضـــویت این گـــروه در آید. این فرایند ممکن است تا پانزده سال و یا بیشتر به طول بیانجامد.

باشگاه‌های مختلف کلوب بوهمیان

کلوب شـامل 95 باشـگاه مجـزا است که هر یـک، مکـان مخصـــوص به خـــود را در جنگل دارند و ســـاختمان‌های مجزایی به اعضای هر کلـوب اختصـاص داده شـده است. هر کلـوب جـزء، اسم به خصـوص و اعضـای به خصوصی نیز دارد. برای مثال اعضـایی همچـون هـنری کسـینجر و هم‌چنین مسئولین سـابق دولت فـدرال و سـایر رؤسـای پـروژه نظم نـوین جهـانی درممتـازترین باشـگاه یعـنی «هیل بیل» جای دارند. کمپ هیل بیلی گـروهی است که بـوش پـدر و پسر و افـراد برجسـته تیم نومحافظه کـار سیاست مداران آمریکا از اعضای آن هستند.

بوهمین گرو

بوش پدر و پسر، اعضای هیل بیل

روسای جمهور سابق آمریکا در کلوب اولز نست

به طور کلی اعضای این کمپ تجارت‌های بــزرگ، بانک‌ها و رسانه‌ها را در اختیار دارند. کمپ «کاو من» دیگر کمپ مهم است که شامل افراد فعال در زمینه اتاق‌های فکـر، کمپانی‌هـای نفـتی، صـنایع دفـاعی و دانشگاه‌هاست. در «کمپ اســـتووی» اعضـــای خـــانواده راکفلر و مـــدیران

کپمانی‌های نفتی، بانک‌ها و اتاق‌های فکر مربـوط به این خــانواده مســتقر هســتند و در کمپ «اولز نست» نــیز روسای جمهور سابق آمریکا، فرماندهان ارشد نظامی و اعضای وزارت دفاع حضور دارند.

بـــــدیهی است که تجمع این تعـــــداد از زرمـــــداران و زورمـداران دنیا طی سه هفته در یک جا نمی‌تواند خـالی از نتایج وحشتناک برای بشریت باشد. مثلا گزارش‌هــایی در دست است که نشان می‌دهد تصمیم به اجرایی کـردن پروژه منهتن از طـرف وزارت دفـاع آمریکا که حاصل آن اولین بمب‌های اتمی ساخت بشر بـود؛ در یکی از خـوش گذرانی‌های اعضای این کلوب اتخاذ شده است.

اماکن ساخته شده در بوهم، نمادپردازی‌ها و تزئینات

از آن‌جا که بــرخی از هنرمنــدان مشــهور نــیز مفتخر به عضویت در این کلوب بوده اند؛ مکان‌های عمـومی کلـوب همچون کتابخانه، سـالن‌های رقص، اتاق‌هـای میهمانـان، بارها و... با تابلوهـای گـران بها و اشـیای هـنری تـزیین شده است. کلوب حتی یک مومیایی 2500 ساله مصـری را از سـال 1914 در اختیـار دارد که نشـانه‌ای از علاقه مندی اعضای کلوب به فرهنگ مصر باستان است.

این مومیـایی توسط یکی از اعضا به کلـوب اهـدا شـده است و یقینا افـــراد مطلع و آشـــنا به مقوله‌هـــای ایلومینـاتی، ماسـونی، شـیطان پرسـتی و... دلایل این علاقه مندی کلوب بوهمیان به فرهنگ مصر باستان را به خوبی می‌دانند.

بوهمین گروبوهمین گرو

تمـامی امـاکن کلـوب با تابلوها و اشـیاء هـنری گرانبها تزئین شده است.

این مومیـــایی با نـــام «بـــانو ایســـیس» در یک تـــابوت شیشه‌ای در ورودی تـــآتر بوهمیـــان قـــرار گرفته است و اعضا همیشه با احـــترام در برابر آن می‌ایســـتند. نا گفته نماند که فراماسون‌ها «بانو ایسیس»را خدا- مادر معنوی خود می‌دانند. در آیین فراماسونری که آکنده از نمادها و نمادسازی‌هاست الهه‌های مصر باســتان جایگــاه ویــژه‌ای برای خود دارند.گزارش‌هایی انتشار یافته است که بیـــان می‌کنند مجسمه آزادی به عنوان نمـادی از بـانو ایسـیس ساخته شده است.

واضح است که در کشـــــور آمریکا که فراماســـــونری، صهیونیسم جهانی و آیین‌های ضد الهی همچون شـیطان پرســتی و کابــالا نبض سیاســت، اقتصــاد و رســانه را در دست دارند؛ کلوب بوهمیان و مراسم‌های تابســتانه آن‌ها نیز با توجه به نوع اعضــای آن نمی‌تواند از این گرایش‌ها خالی بوده و صرفا یک اجتماع تفریحی باشد.

جغد، نماد بیشه بوهم

سمبل این کلوب جغد است که از اولین سال تاسـیس آن استفاده می‌شود. به اذعان اعضای کلوب، جغد نمـادی از حکمت زندگی و همیاری برای آن‌ها است که امکان بقــاء و مبـــارزه با نا امیـــدی را بـــرای انســـان در دنیا به یـــاد می‌آورد. با توجه به هجم ثـــروت و قـــدرتی که در دست این جهــان خــواران اســت؛ اســتفاده از جغد به عنــوان نمادی بـرای مبـارزه با نا امیـدی منطقی جلـوه نمی‌کند. وجود حالت‌هایی از نا امیـدی در این انسـان نماهـایی که

به هر کـــاری که خواســـتار انجـــامش هســـتند مبـــادرت می‌کنند؛ دور از ذهن است. پس جغد نمی‌تواند بـرای این گروه یک نماد انسانی و والا همچـون مبـارزه با نومیـدی

این نماد در تمامی مناطق و لـوازم کلـوب به کـار گرفته شده است و یک مجسمه سنگی 12 متری در کنار دریاچه جنگل بوهم نیز به شـکل یک جغد ایسـتاده سـاخته است. این تندیس در سال 1929 سـاخته شـده است تا مراسم مذهبی بوهمیان در کنـار آن اجـرا شـود. در زیر پـای این تندیس محـراب سـیاهی وجـود دارد که جایگـاه خاصی در مراسمات دارد. بوهمیان این مجسمه را بت بزرگ مولوخ می‌نامند و طی مراســمی با عنــوان«درود»در حــالی که رداهای قرمز پوشیده اند؛ به رژه و نیـایش در مقابل این بت می‌پردازند.

بوهمین گروبو همین

نماد جغد از پرکاربردترین نمادهای ایلومیناتی و ماسونی است که در شهرهای مختلف آمریکا به شـکل زیرکـانه‌ای در طـــراحی بناها و ســـازه‌های شـــهری به کـــار گرفته می‌شود.

در خاورمیانــه، چین و شــرق دور جغد نمــاد بد اقبــالی و روح شیطانی است و از دیدگاه مسیحیت سنتی نــیز جغد نمادی از نیروهای شیطانی، رویدادهای ناگوار و نــابودی محســوب می‌شــود. از ســوی دیگر جغد نمــاد یهودیــان مــارانوس نــیز می‌باشد. این یهودیــان بــرای پیش بــردن اهــداف خــود دین و آیین خــود را مخفی نگه می‌دارند. از آن‌جا که جغد در شـــب، یعـــنی هنگـــامی که هیچ کس

نمی‌تواند چیزی ببیندف بیدار بوده و قادر به دیدن است؛ مارانوس‌ها آن را نماد خود قرار داده‌اند.

بت مولوخ

به این ترتیب مولوخ که خدای سمبلیک باستانی شیطانی است؛ هنوز هم از میان افراد بی‌گناه و کودکـان قربـانی می‌گیرد. مولوخ الهه باستانی قربانی کــردن است که در کتاب مقدس نـیز به آن اشـاراتی شـده است. فرقه‌هـای عبادت کننـده بت ملـوخ در طـول تـاریخ دارای تشـریفات وحشتناکی همچـون آشـامیدن خـون انسـان‌های قربـانی شده در پای این بت بوده‌اند.

این قربانی‌ها در اکــثر مواقع کودکــان هســتند. ســالانه هــزاران کــودک در آمریکا گم می‌شـوند و پلیس هیچگـاه نمی‌تواند اثری از آنان بیابد. گـاهی جسد این کودکـان در مکان‌های نامتعارفی کشف می‌شـود و متخصصـین جـرم شناسی نبود خون در جسد آنان را تایید می‌کنند.

بوهمین

بت مولوخ به شکل جغد در کنار دریاچه بوهم

در بیشه بوهم چه اتفاقاتی می‌افتد؟

در دهه چهل گزارش‌هایی در بـرخی از مطبوعـات آمریکا منتشر شد که نشـــان می‌داد غـــیر از مشـــروبخواری، اسـتفاده از مـواد مخـدر و همجنس بـازی، فعالیت‌هـایی همچـــون آدم ربـــایی، تجـــاوز، کـــودک آزاری جنسی و قربانی‌های خونین نیز در کلوب بوهمیان انجام می‌گیرد. متعــاقب این افشــاگری‌ها تحقیقــاتی از طــرف پلیس شـــــروع شد که البته این بازرسی‌ها در ســـــال 1947

متوقف گردید و پرونــده به حــال خــود رها شد. اما این کلـوب و اسـرارش همیشه بـرای افـراد مطلع و کنجکـاو جای سوال داشت.

در سال 2000 فیلم سازی به نام الکس جونز توانست به طرز معجزه آسایی از موانع امنیتی جنگل بـوهم گذشـته و وارد این اردوگاه شـده و از مراسم‌های عجیب اعضـای کلـوب فیلم بـرداری کند. در این مراسم‌ها آیین قربـانی کردن انسـان در برابر مجسـمه جغد انجـام می‌شد. او به مدت پنج ساعت در اردوگـاه بـوده است و می‌گوید با این که با چشـمان خـودش اتفاقـات را دیـده ولی نمی‌تواند آن‌چه را که مشاهده کـرده بـاور کند. جـونز در بخشی از توصیفاتش چنین می‌گوید:

«سپس کشیش در باره «بابل و صور نیک» صـحبت کـرد. می‌دانیم که تنها یک جغد بــزرگ و «صــور نیک» وجــود دارد، در انجیل و اسـناد تـاریخی دیگر آمـده است که در سـرزمین‌های بابل و کنعـان کودکـان را در پیشـگاه الهه جغد مولوخ، می‌سوزاندند. برای مدت مختصری توجهمان به پشت خیمه‌ها در آنسوی سـاحل جلب شد و بـاعث شد که از جغد منحرف شویم. ناگهـان به خـود آمـدم و بعد از آن روی جغد و کشیش در جزیره تمرکز کردیم.

در سـاحل غـربی، یک قـایق قـدیمی رودخـانه‌ای وجـود داشت و شخصـــیتی عزرائیل مانند که ارابه را حـــرکت می‌داد، با قایق از آب عبور کـرد. در حالیکه فـرد دست و پا بسته‌ای در آن به حالت تعظیم درآمـده بـود.او آن فـرد قربانی را نزد کشـیش اعظم بـرد که در پـای جغد منتظر بـود، در پـایین پله‌هـای نـورانی که جغد روی آن‌ها قـرار داشت.

بوهمین

«اندوه مهار شده» زنده زنده در آتش سوزانده می‌شود

مراسم قربانی انسان در پای بت مولوخ

سپس در یک صحنه بسیار خوفناک دو کشیش سیاهپوش، قربانی را گرفتند و آن را به پیشگاه جغد بردند...قربانی برای نجات جانش التماس می‌کرد و صدای او از طریق بلندگو به گوش می‌رسید. اما آن‌ها درخواست او را نپذیرفتند. آن‌ها او را به درون قتلگاه بردند. این خواسته جغد بزرگ بود که او را بسوزانند. (قربانی را اندوه مهارشده می‌نامیدند) مثل کسی بود که توی پارچه سیاهی پیچیده باشند. در سمت بالای قتلگاه یک چراغ سنگی قرار داشت که آن‌را مشعل جاویدان می‌نامیدند.کشیش اعظم مشعل خاموشی را برداشت و با مشعل جاویدان روشن کرد.

آن فرد دوباره جهت بخشایش التماس کرد، سپس کشیش اعظم پایین رفت، (البته به سختی، چون کشیش اعظم به قدری پیر بود که حتی به سختی راه میرفت) و هیزمها را آتش زد. سپس گفت که قصد دارد علائم را از بقایای باقی مانده بخواند. یک سنت بسیار وحشتناک و مرموز. این دیگر شیطان ساخته‌ی دست‌هالیوود نیست، این یک سنت وحشتناک بابلی و حقیقت محض است.

او هم‌چنان از درد فریاد می‌کشید. ناگهان تمام آن صلیب‌های کوچکی که در طول ساحل دیده بودیم در آتش افکنده شدند، بنابراین من داشتم اثر نقاش قرون وسطی هیرونیموس بوش را با نام مناظر جهنم به عینه مشاهده می‌کردم: صلیب‌های فلزی سوخته،

کشـیش‌هایی با ردای سـرخ و سـیاه و کشـیش اعظم با ردای نقـره‌ای و شـنل قرمـز، جسد سـوخته‌ای که از درد فریاد می‌کشید، یک جغد عظیم الجثه با شـاخهای بـزرگ، رهبران، بانکـداران، اصـحاب رسـانه و آمـوزش جهـان در این مراسم گرد آمده بودند. این نهایت جنون بود».

افشاگری‌های بعدی

در سـال 2004 نیویـورک پست گـزارش داد که یکی از بازیگران برتر فیلم‌هـای پورنـوی مردانه از طـرف کلـوب استخدام شده است تا در طول برگزرای اردو به اعضایی که تمایل دارند خـدمات ارایه دهد. در واقع اردوگـاه در کنـار فعالیت‌هـای مختلف دیگـرش یک مجلی عیاشی هم جنس بازی نیز برای اعضا فراهم می‌کند.

ریچارد نیکسون که از روسای جمهور سـابق آمریکا بـوده و قبل از ریاست جمهوری به کلوب نیز دعوت شده بـوده در مـورد مراسم‌ها و اتفاقـاتی که در اردوگـاه می‌افتـد؛ گفته است «چنـدش آورتـرین اعمـال شـیطانی که حـتی نمی‌توانید تصورش را بکنید».

کریس جـونز، یکی از کـارگران اردوگـاه در سـال 2005، افشا کرده است که بارها از طـرف اشـراف پـیری که به اردوگاه آمده بوده اند؛ به او پیشنهاد رابطه جنسی شـده است. جـونز به خـاطر این اظهـاراتش و افشـای اسـرار کلوب از طرف دادگـاه محلی کالیفرنیا محکـوم به زنـدان شد.

بوهمین

لیست افراد حاضر در بوهم در سال 2008

هم‌چنین در سال 2008 توسط گروه‌های فعال در مـورد حقـایق آمریکا لیسـتی از افـراد شـرکت کننـده در کلـوب کشف و منتشر شد که حضـور تیم نومحافظه کـار رییس جمهور سابق آمریکا در کنار نمایندگان شرکت‌ها و صنایع بزرگ، دولتمـردان و بانک داران، در این اردوگـاه را تایید می‌کند. جرج بوش، دیوید راکفلر، هنری کیسینجر، دونالد رامسـفلد، کـولین پـاول و چنـدین نفر از سـازمان سـیا مانند جیمز وولسی در سـال 2008 در گردهمـآیی این اردوگاه شرکت کرده‌اند.

طول، عرض و ارتفاع جهان دقیقا چند سال نوری است؟

در سال 1920 ستاره‌شناسی آمریکایی به نام «هارلو شیپلی» میان جمعی که در واشنگتن برای بحث پیرامون ابعاد جهان گرد هم آمده بودند گفت که کهکشان راه‌شیری 300 هزار سال نوری قطر دارد. این تخمین، سه برابر بیشتر از جدیدترین اندازه‌گیری‌های ماست، ولی در آن زمان خیلی دقیق به حساب می‌آمد. در عین حال او توانسته بود بعضی دیگر از فواصل، مثل فاصله‌ی خورشید تا مرکز کهکشان را با دقت خیلی خوبی محاسبه کند. آن زمان هم خیلی از دانشمندان می‌گفتند که 300 هزار سال نوری بیش از حد زیاد است. بعلاوه فکر این‌که بقیه‌ی کهکشان‌های عالم نیز چنین ابعادی دارند دیوانه کننده بود. در نتیجه خود شیپلی فکر می‌کرد که راه‌شیری باید خیلی خاص باشد. او به حضار گفت: «حتی اگر دیگر [اجرام] مارپیچی از ستاره تشکیل شده باشند، ولی از نظر اندازه با سامانه‌ی ستاره‌ای ما قابل مقایسه نیستند.» همکار شیپلی به نام «هربر کورتیس» که در همان جلسه شرکت داشت، با او موافق نبود. او به درستی فکر می‌کرد که کهکشان‌های زیادی به اندازه‌ی کهکشان خودمان در سراسر عالم وجود دارد. ولی تخمین زده بود که کهکشان راه‌شیری خیلی کوچکتر از چیزی است که شیپلی برآورد کرده بود. طبق محاسبات کورتیس، قطر راه‌شیری فقط 30 هزار سال نوری یا یک سوم اندازه‌ای بود که اکنون محاسبه کرده‌ایم.

سه برابر بزرگ‌تر، سه برابر کوچک‌تر. به هر حال ما درباره‌ی اندازه‌های خیلی بزرگ صحبت می‌کنیم و

طـــبیعی است که ستاره‌شناســـان یک قـــرن پیش در محاسبه‌ی آن خطا می‌کردند. امـروز تقریبا مطمئـنیم که راه‌شیری بین 100 تا 150 هزار سال نـوری قطر دارد. البته عـــــالم قابل مشـــــاهده‌ی ما خیلی بزرگ‌تر از این‌هاست. طبق برآوردهــای کنــونی، قطر عــالم قابل مشــاهده 93 میلیــارد ســال نــوری است. ولی چطــور می‌توانیم از این اندازه‌ها مطمئن باشیم؟ چگونه از روی زمین این فواصل را اندازه‌گیری می‌کنیم؟

امواج رادیویی

ستاره‌شناسی از دانشگاه آستین تگزاس به نــام «کیتلین کاسی» در حال مطالعه روی این موضـوع است. آن‌طـور که او می‌گوید، ستاره‌شناسـان انـواعی ابـزار و سیسـتم انـــــدازه‌گیری ســـــاخته‌اند که با آن‌ها می‌توانند نه تنها فاصـله‌ی بین زمین تا دیگر اجـرام منظـومه‌ی شمسـی، بلکه فاصله‌ی بین کهکشان‌ها و مسافت ما تا لبه‌ی عــالم قابل مشــاهده را انــدازه بگیرند. ابزارهــای انــدازه‌گیری فاصله‌ی اجرام عالم، با نام «نردبـان فاصـله‌ی کیهـانی» شناخته می‌شوند. کاسی می‌گوید: «ما می‌تـوانیم امـواج رادیویی را به سـیاره‌های نزدیک در منظـومه‌ی شمسـی، مثل زهـره و مـریخ بتابـانیم و با انـدازه‌گیری زمـانی که طـــول می‌کشد امـــواج به آن‌ها برخـــورد کند و به زمین برگـــردد، فاصـــله‌ی زمین تا آن‌ها را حســـاب کـــنیم.» تلســـکوپ‌های رادیـــویی بـــزرگی مثل «آرســـیبو» در پورتوریکو می‌توانند کارهـــای هیجـــان‌انگیزتر از این هم بکنند. مثلا آرســـــــیبو می‌تواند ســـــــیارک‌هایی که در منظومه‌ی شمسی سرگردان هستند را پیدا کند و حتی با استفاده از نقشه‌برداری رادیویی، تصویری از آن‌ها تهیه

کند. ولی استفاده از امـواج رادیـویی بـرای انـدازه‌گیری فاصله‌ی اجرامی که در منظـومه‌ی شمسی نیسـتند غـیر ممکن است. پله‌ی بعــدی نردبــان فاصــله‌ی کیهــانی، اندازه‌گیری فاصله با استفاده از «اختلاف منظر» است.

فاصــله‌ی زمین تا دیگر اجــرام منظــومه‌ی شمسی را می‌تـوانیم با ارسـال امـواج رادیـویی به آن‌ها و سـنجش زمان بازگشت این امواج بسنجیم.

اختلاف منظر

این دقیقا کـاری است که ما همیشه بـدون این‌که متوجه باشیم انجام می‌دهیم. انسان مانند بسـیاری از حیوانـات به دلیل بهره‌گـیری از دو چشم می‌تواند فاصـله‌اش را تا اجسام بفهمد. اگر انگشتتان را جلوی صـورتتان بگیرید و فقط با یک چشم به آن نگـاه کنیـد، انگشت را نسـبت به اجسام پس‌زمینه در یک مکان و اگر چشـمتان را ببندید و با چشم دیگر ببینیــد، انگشت را در مکــانی متفــاوت می‌بینید. به این پدیــــــده، اختلاف منظر می‌گویند. از اختلاف زاویه‌ی بین این دو نقطه‌ی دید می‌تــوان بــرای اندازه‌گیری فاصله تا انگشت استفاده کـرد. مغز به طـور طبیعی از اطلاعات چشم‌ها بـرای انـدازه‌گیری فاصـله تا اجسـام اسـتفاده می‌کند. ستاره‌شناسـان دقیقا از همین روش بــرای انــدازه‌گیری فاصــله‌ی ســتاره‌های نزدیک اســتفاده می‌کنند. تصــور کنید دو تا چشم معلق در فضا داریم که هرکدام در یک طـرف خورشـید قـرار گرفته‌اند. به لطف مــدار زمین، این دقیقا همــان کــاری است که انجــام می‌دهیم و می‌تــوانیم با تلســکوپ ســتاره‌ها را ببیــنیم که نسـبت به اجـرام پس زمینه جابجا می‌شـوند. کاسی می‌گوید: «ما مـوقعیت سـتاره‌ها را در زمـانی از

سال و مثلا ماه ژانویه اندازه می‌گیریم و 6 ماه صبر می‌کنیم تا موقعیت همان‌ها را در ماه جولای بسنجیم، یعنی زمانی که در سوی مقابل خورشید قرار می‌گیریم.» البته مرزی وجود دارد که از آن به بعد چنان فاصله زیاد می‌شود که با اختلاف منظر هم نمی‌توان فاصله را اندازه‌گیری کرد. این مرز در حدود فاصله‌ی 100 سال نوری قرار دارد. در این فاصله هنوز به لبه‌های کهکشان نزدیک نشدیم.

فاصله‌ی زمین تا ستارگان نزدیک را با روش اختلاف منظر بدست می‌آوریم.

شمع‌های استاندارد

پله‌ی بعدی روشی است که با نام «برازش رشته‌ی اصلی» (Main Sequence Fitting)ـ شناخته می‌شود. این روش نیازمند شناخت دقیق از چگونگی رشد و نمو ستارگان رشته‌ی اصلی است که اندازه‌ی مشخصی دارند. به مرور زمان وقتی سن این ستاره‌ها زیاد می‌شود، رنگ آن‌ها رو به سرخی می‌گراید. با اندازه‌گیری دقیق رنگ و روشنایی می‌توانیم مکان ستاره‌های دورتر را تخمین بزنیم. در حقیقت ستاره‌های با جرم و سن یکسان اگر در فاصله‌ی برابر از ما قرار داشته باشند با روشنایی یکسان دیده می‌شوند. از آن‌جا که آن‌ها در یک فاصله نیستند، ما می‌توانیم از همین پارامترها برای تعیین فاصله‌ی ستاره‌ها استفاده کنیم.

ستارگان رشته‌ی اصلی در این اندازه‌گیری‌ها با نام «شمع‌های استاندارد» شناخته می‌شوند. شمع‌های استاندارد، اجرامی هستند که قدر (روشنایی) آن‌ها را

می‌توانیم به صورت ریاضیاتی محاسبه کنیم. این شمع‌ها در جاهای مختلف فضا وجود دارند. با این حال ستارگان رشته‌ی اصلی تنها مثال‌ها از شمع‌های استاندارد نیستند. فهم رابطه‌ی بین روشنایی و فاصله برای بدست آوردن فاصله‌ی اجرام دورتر مثل کهکشان‌های دیگر ضروری است. در این صورت استفاده از ستاره‌های رشته‌ی اصلی در دیگر کهکشان‌ها به عنوان شمع استاندارد غیر ممکن است. چرا که از میلیون‌ها سال دورتر نمی‌توان این ستاره‌ها را به درستی تشخیص داد.

بعضی از اجرام روشنایی مشخصی دارند و می‌توان از میزان روشنایی آن‌ها فاصله‌شان را تخمین زد. به آن‌ها شمع‌های استاندارد می‌گویند.

ولی در سال 1908 دانشمندی به نام «هنریتا سوان لیویت» از دانشگاه‌هاروارد کشف خیلی جالبی انجام داد که به ما در اندازه‌گیری این فواصل عظیم کمک کرد. سوان لیویت گروه خاصی از ستارگان را کشف کرد و نام آن‌ها را «متغیرهای قیفاووسی» گذاشت. کاسی می‌گوید: «او فهمید که میزان روشنایی انواعی از ستاره‌ها در طول زمان تغییر می‌کند و نوسان در روشنایی ستاره‌ها، مستقیم به درخشندگی ذاتی آن‌ها بستگی دارد.» به بیان دیگر، یک قیفاووسی پرنورتر، آهسته‌تر (در دوره‌ای چند روزه) از یک قیفاووسی کم‌نورتر نوسان می‌کند. از آن‌جا که ستاره‌شناسان می‌توانند نوسان یک قیفاووسی را نسبتا آسان اندازه بگیرند، به راحتی میزان روشنایی آن را تخمین می‌زنند. سپس با مشاهده‌ی این‌که از نظر ظاهری روشنایی آن ستاره چقدر است، فاصله‌ی ستاره را اندازه می‌گیرند.

این دقیقا همـــان روشی است که بـــرای انـــدازه‌گیری فاصله‌ی ستارگان رشته‌ی اصلی هم استفاده می‌شـود و روشنایی نقش اصلی را در تعـیین مسـافت ایفا می‌کند. کشف چـنین سـتاره‌هایی در کهکشـان ما بـود که‌هـارلو شیپلی را درباره‌ی اندازه‌ی بزرگ آن قانع کـرد. در اوایل دهه‌ی 1920، ستاره‌شناسی به نـــام «ادوین‌هابل» توانست سـتاره‌های متغـیر قیفاووسی را در کهکشـان همسـایه، یعـنی «اندرومـدا» رصد کند. او با اسـتفاده از این ستاره‌ها فاصله‌ی کهکشان اندرومدا را انـدکی کمـتر از یک میلیون سال نـوری تخمین زد. اکنـون می‌دانیم که این کهکشان 2٫54 میلیون سال نوری با ما فاصله دارد. ولی کار ادوین‌هابل خیلی بزرگ بود چرا که هنـوز تقریبا از همان روش برای تخمین فاصـله‌ی اندرومـدا اسـتفاده می‌کنیم.

هابل یک کار بزرگ دیگر هم کـرد. او انفجـار سـتاره‌های موسـوم به «کوتـوله‌ی سـفید» را هم رصد کـرد و فهمید که می‌تـوانیم از آن‌ها به عنـوان شـمع‌های اسـتاندارد استفاده کنیم. این انفجارها را با نام «ابرنواخترهای نوع 1A»ـ می‌شناسـیم. این انفجارها را به راحـتی می‌تـوان حـتی در کهکشـان‌هایی که میلیاردها سـال نـوری از ما فاصـله دارند مشـاهده کـرد. از آن‌جا که درخشـندگی این انفجارها قابل محاسبه اسـت، می‌تـوانیم فاصـله‌ی آن‌ها را درست مثل متغیرهـــای قیفاووسی تعـــیین کـــنیم. ابرنواخترهـــای نـــوع 1A و متغیرهـــای قیفاووسی مثال‌هایی از شمع‌های استاندارد کیهانی هستند. ولی در کیهـان یک خط‌کش دیگر هم وجـود دارد که به ما اجـازه می‌دهد بتـوانیم فواصل خیلی دور را انـدازه بگـیریم. آن خط‌کش چیزی نیست جز انتقال به سرخ.

انتقال به سرخ

اگر در خیابان یک ماشین پلیس یا آمبولانس آژیرکشان از کنار شما رد شده باشد، حتما اثر داپلر را به خوبی درک کرده‌اید. وقتی آمبولانس در حال نزدیک شدن به شماست، فرکانس آمبولانس کاملا بلند به گوش می‌رسد و وقتی از شما دور می‌شود فرکانس آن هم کاهش می‌یابد. این اتفاق برای امواج نوری هم می‌افتد. ما می‌توانیم با آنالیز طیف نوری که از اجرام دوردست دریافت می‌شود، سرعت و فاصله‌ی آن‌ها را متوجه شویم. هرچه اجرام از ما دورتر باشند، انتقال به سرخ بیشتری دارند. این فقط به خاطر فاصله‌ی اجرام از ما نیست بلکه بدین خاطر است که آن‌ها به دلیل انبساط کیهان دائما از ما دور می‌شوند. دیدن انتقال به سرخ در نور کهکشان‌های دوردست یکی از نشانه‌های انبساط کیهان است.

از روی اثر داپلی یا انتقال به سرخ کهکشان‌ها می‌توان فاصله‌ی آن‌ها را تخمین زد.

یکی از دانشمندان ناسا به نام «کارتیک شث» می‌گوید: «مثل این است که نقطه‌هایی را بر سطح یک بادکنک بگذارید. نقطه‌هایی که هرکدام نشانگر یک کهکشان هستند. سپس بادکنک را باد کنید. وقتی بادکنک باد می‌شود، فاصله‌ی بین نقطه‌ها افزایش می‌یابد. با انبساط کیهان، کهکشان‌ها از هم دور می‌شوند.» هرچه کهکشانی سریع‌تر از ما دور شود، در فاصله‌ی بیشتری از ما قرار دارد و طیف نوری آن هم دارای انتقال به سرخ بیشتری است. دوباره این ادوین‌هابل بود که

رابطه‌ی نســـبی بین قیفاووسی‌ها در کهکشـــان‌های دوردست و انتقال به سرخ آن‌ها را فهمید.

این کشف کلید بـزرگی را به دست ما می‌دهد. بیشـترین انتقال به سرخی که از یک کهکشان ثبت کرده‌ایم نشـان می‌دهد که آن کهکشان در فاصله‌ی 13٫8 میلیـارد سـال نوری از ما قـرار دارد. یعـنی این‌که 13٫8 میلیـارد سـال سن دارد. در طـول این همه سـال کیهـان دائما در حـال منبسط شـــدن بـــوده و ابتـــدا خیلی ســـریع‌تر منبسط می‌شـــــــده است. با در نظر گـــــــرفتن این واقعیت، ستاره‌شناسان فهمیدند کهکشـان‌هایی که بر لبه‌ی عـالم قابل مشاهده قرار دارند و نور آن‌ها 13٫8 میلیارد سال طـول کشـیده که به ما برسـد، اکنـون در فاصـله‌ی 46٫5 میلیارد سال نوری از ما قـرار دارند. این بهـترین تخمین ما از عرض عالم قابل مشاهده است. اگر آن را ضرب در دو بکـنیم به قطر 93 میلیـارد سـال نـوری بـرای کیهـان قابل مشاهده می‌رسیم.

فراتر از عالم

شگفتی زمانی ایجاد می‌شود که دربـاره‌ی عـالمی فراتر از عالم قابل مشاهده فکر کنیم. آیا عالم فراتر از چیزی است که می‌بیـــنیم؟ اخـــیرا «میرهـــان واردانیـــان» و همکـــارانش در دانشـــگاه آکســـفورد به آنـــالیز داده‌هـــای دریـافت شـده از اجـرام عـالم قابل مشـاهده پرداختند تا ببینند آیا می‌توانند از شـکل «کل عـالم» ایـده‌ای بدست آورند یا خیر. بعد از جمع بنـدی الگوریتم‌هـای کـامپیوتری برای یافتن الگوهای معـنی‌دار در داده‌هـا، تخمین جدید و خیلی جالبی بدست آمد. کل عـالم حـداقل 250 برابر از عـــــالم قابل مشـــــاهده بزرگ‌تر است. ما هیچ‌وقت

نمی‌تـــوانیم این مکان‌هـــای دوردست را ببیـــنیم. شث می‌گوید: «هرچه تا به حال درباره‌ی عالم فهمیـده‌ایم، از طریق جمع‌آوری فوتون‌هـای نـوری که میلیون‌ها میلیـون ســال در ســفر بوده‌اند تا به آشکارســازها، دوربین‌ها یا رادیو تلســـکوپ‌های ما برســـند بـــوده است.» کاسی می‌گوید: «نجوم به ما آموخته که در مرکز جهان نیستیم، حتی در مرکز منظومه‌ی شمسی یا کهکشان خودمان هم نیسـتیم.» یک روز می‌تـوانیم به جاهـایی از عـالم سـفر کـــــنیم که تا به حـــــال رویـــــای آن را هم در سر نمی‌پرورانـدیم. اکنـون فقط می‌تـوانیم به عـالم نگـاه کنیم، نگریسـتن به عـالم هم می‌تواند ما را به مکان‌هـای دوردست ببرد.

عاقبت دختر و پسر هتاک به دو روحانی

یک کاربرفضـای مجـازی در اینسـتاگرام دربـاره هتـاکی دختر و پسری به دو روحانی نوشت:

در مسیرشان در یکی از اتوبان‌های تهران، پشت ترافیک مانده بودند.

کمی عقب تـر، دخـتر و پسر جـوانی سـوار بر موتـور از میان ماشین‌ها لایی کشیدند و خودشان را به ماشـین دو روحـانی جـوان رسـاندند. متلکی انداختند و بطـری شیرکاکائویی را که نیمه خورده بودند، از پنجره به سمت دو روحانی پرتاب کردند.

باقیمانده شیرکاکائو که روی لبـاس دو روحـانی سـرازیر شـد، قاه‌قـاهِ خنده‌شـان بلند شد. با سـرعت بیشـتری دوباره از میان ماشین‌ها لایی کشیدند و دور شدند.

دو روحانی جوان لبخندی زدند و سکوت کردند.

از ترافیک اتوبـان که گذشـتند، در زیرگـذر پیش رویشـان دوباره به ترافیک رسیدند. این‌بـار امـا، ترافیک آدم‌هـایی بود که انگار دور چیزی حلقه زده بودند.

گویا تصادفی در زیرگذر رخ داده بود.

نزدیکتر که شدند، لاشه موتور بنظرشان آشنا آمد. پیـاده شـدند و جمعیت را کنـار زدند. دخـتر و پسر مجـروح با لباس‌هـای پـاره و وضع نامناسـبی روی زمین افتـاده بودند.

روحانی جوان عبایش را در آورد و روی دخترک انـداخت. روحانی دیگر با عمامه‌اش زخمهای پسر و دختر جـوان را

بست. دخـــتر و پسر را ســـوار ماشین‌شـــان کردند و به بیمارستان رساندند.

چند ســـــــاعتی از بســـــــتری شدنشـــــــان گذشت تا خانواده‌های‌شان به بیمارستان رسیدند.

با دیدن دو روحانی جـوان که بـیرون از اتـاق، آن‌ها را به محل بستری دختر و پسر راهنمایی می‌کردند، خشــمگین شــدند. از تصــور این‌که مســبب تصــادف، دو روحــانی بوده‌اند، زبان به ناسزا باز کردند.

دو روحانی جوان اما، باز هم سکوت کردند.

دخــترک بعــدها گفته بــود حرفها و ناســزای مــادرم را می‌شنیدم، اما از شدت جراحت، نای حـرف زدن نداشـتم و این حالم را بدتر می‌کرد.

پسر جوان که حال بهـتری داشـت، بعد از مـداوا، جریـان پیش آمده را برای خانواده‌اش بازگو کرد.

خانواده‌ها غرق خجالت از رفتاری که خود و فرزندانشان داشـــتند، با التمـــاس و تمنا از دو روحـــانی جـــوان می‌خواستند که آن‌ها را ببخشند.

چند هفته بعـــد، شب میلاد پیـــامبر رحمت، مراسم عقد دختر و پسر جوان برگزار شده بود. مراسمی که عاقدش یکی از همان دو روحانی جوان بود.

پ.ن: واقعه مربوط به یکی از دوستان همسـرم (یکی از دو روحانی داستان فوق) است که چند سال پیش اتفـاق افتاده.

عجایب جدیدی در اهرام مصر کشف شد

قطعا یکی از اسرار آمیزترین بناها و سازه‌هایی که تا به امروز ساخته شده است را می‌توان اهرام مصر دانست، بناهایی که هنوز هم برای بسیاری مانند راز سر به مهر باقی مانده‌اند و بعد از قرن‌ها هنوز هم اسرارشان کشف نشده است. شگفتی این بناها و عظمت آن‌ها باعث می‌شود تا فکر ساختن آن‌ها در گذشته با ابزار محدودی که وجود داشته است از بین برود و این گمان را به وجود بیاورد که احتمالا باید رد پای موجودات فرا زمینی در میان باشد. حالا اگر شما هم از علاقه مندان به دانستن این رازها هستید باید بدانید که خبر جدیدی از این اهرام به دست آمده است که یکی دیگر از ابعاد شگفت انگیز آن را برای انسان‌ها باز می‌کند و در واقع سوال دیگری را در ذهن محققان و دانشمندان به وجود آورده است. با الی گشت همراه باشید:

اهرام مصر

به تازگی در یکی از اهرام معروف مصر به نام هرم خئوپس، 2 حفره‌ی بزرگ خالی پیدا شده است که ذهن دانشمندان را به خود مشغول کرده‌اند چون دلیل ساختن این دو فضای خالی نامشخص است. این هرم در زمان یکی از فراعنه‌ی مصر در سال‌های 2400 اتا 2500 سال قبل از میلاد مسیح ساخته شده است و در منطقه‌ی جیزه در نزدیکی شهر قاهره قرار دارد. هرم خئوپس 140 در ارتفاع دارد و دارای چندین گذرگاه است که یکی از گذرگاه‌ها از بقیه بزرگ‌تر است وارتفاعی برابر 8 متر

دارد و حفــره‌ای که به تــازگی کشف شــده است دقیقا روی این گذرگاه قرار دارد.

گفته می‌شود که ساخت هـرم خئـوپس 20 سـال طـول کشیده است.

یکی از محققانی که روی این حفـره کـار کـرده است در بـاره‌ی این حفــره در اهــرام مصر گفته است که در هیچ کدام از اهرام مصر تمام فرضـیه‌هایی که در مـورد آن‌ها وجود داشته تا حالا چنین حفره‌ای به چشم نخورده است و اصلا پیش بیـــنی نشـــده بـــوده است. البته یکی از فرضیه‌هایی که درباره‌ی سـاخت این حفره‌ها وجـود دارد این است که به خاطر جلوگـیری از فـرو پاشی و ریـزش هرم ساخته شـده است که هنـوز تایید نشـده است. البته از آن‌جـایی که سـقف این هـرم بسـیار باریک است این فرضیه را بعضی از دانشـمندان رد کرده‌اند آن‌ها گفته‌اند که فضایی با این عظمت بعید است که بـرای نگه داشـتن سقف ساخته شده باشد.

حفره بزرگ اهرام مصر

شاید برایتان جـالب باشد دانسـتن این موضـوع که جنس این هرم‌ها از چه چــیزی است که تا به امــروز توانســته آن‌ها را هم‌چنان پایـدار نگه‌دارد. بعد از تحقیقـات زیـادی که دانشمندان و باستان شناسان آمریکـایی و فرانسـوی انجـام دادند متوجه شـدند که مصـری‌ها این اهـرام را با ریختن بتون در بلوک ساخته‌اند. این برخلاف تصور عموم مردم بـود که فکر می‌کردند این اهـرام از صـخره درست شده‌اند، حتی مشخص شده است که بخشی از این اهرام از آهک درست شده‌اند.

این اهـرام سـمبلی از شـکوه و جلال مصـریان باسـتان هستند و نمادی از این تمـدن محسـوب می‌شـوند. تعـداد بسیار زیادی بیشتر از 130 عدد از این هرم‌ها شناسایی و پیدا شده است که زمـانی محل زنـدگی فـراعنه‌ی مصر بوده‌اند و بیشـتر این اهـرام در قـاهره و در نـزدیکی این شهر قرار دارند.

عکس اهرام مصر

در بین اهـرام مصر قـدیمی‌ترین این اهـرام اهـرام جـیزا هسـتند که در منطقه‌ی جـیزا و در نـزدیکی قـاهره قـرار دارند و هرم‌هایی 3 گانه هستند که از عجایب جهـان هم محسوب می‌شوند و از بزرگ‌تـرین سـازه‌های دست بشر هستند. یکی از اصلی‌ترین مواردی که ساخت این اهـرام را به موجودات فرا زمینی نسبت می‌دهنـد، این است که در ساخت این اهـرام از سـنگ‌هایی اسـتفاده شـده است که حـتی تا فاصـله‌ی 300 کیلومـتری از این اهـرام هم سنگ‌هایی از این جنس دیده نشده است با توجه به حجم و وزن این سـنگ‌ها، آن‌ها باید با وسـایل مـدرنی حمل می‌شـده‌اند که در آن زمـان و با ابـزار محـدود آن زمـان اصلا جور در نمی‌آمده است.

حقایق اهرام مصر

در مـورد هرم‌ها هم حقـایق جـالبی وجـود دارد که دانستنشان خالی از لطف نیست:

جـالب است بدانید که اگر مقـداری آب را در ظـرفی بریزید و آن را در داخل هـرم قـرار بدهید می‌بینید که خواص آن تغییر کرده است. برای مثال اگر آبی آلـوده را در طـرفی در داخل هـرم قـرار بدهیـد، بعد از مـدت چند

هفته می‌بینند که این آب کاملا ضد عفونی شده است! و حـــتی خـــانمی ادعا کـــرده است که با خـــوردن این آب چهره‌ای جوان‌تر پید کرده است!

در یک آزمـــایش مشـــابه دیگـــر، مـــوادی که زود فاسد می‌شوند مانند گوشت را در داخل هرم قـرار دادند. آن‌ها متوجه شـــدند که اگر این مـــواد را در وسط هـــرم قـــرار بدهنـــــد، حـــــتی بعد از گذشت ماه‌ها و ســـــال‌ها فاسد نمی‌شود و هم‌چنان قابل خوردن است!

علائم حضور جن در خانه

در مکان‌هـــایی که جن در آن‌ها حضـــور دارند معمـــولا علائمی قابل مشـــاهده می‌باشد. از جمله این‌که گـــاهی وقـــتی در آن‌جا حضـــور دارید ممکن است وزشی از بـــاد سرد را بدون وجـود منبع سـرما و بـاد بر بـدن خـود حس می‌کنید. هم‌چـنین گـاهی حس سـوزن سـوزن شـدن در نقاطی از بدن رخ می‌دهد.

ممکن است حضـور جن در محل مـوجب سـنگینی و حس تهوع و یا گرفتگی برخی از عضلات بـدن شـود. یا این‌که احساس سرگیجه ناگهانی و افتادن بر زمین را پیـدا کنید که از نشانه‌های حمله جن است.

در بـرخی مکانهـای جن زده می‌توانید صـداها و اصـوات مختلفی را بشـنوید که حـتی گـاهی نـام شـما را صـدا می‌کنند. برای مثال یکی از دوستانم توانست با خـانواده خـود خـانه‌ای را بخـرد که صـاحب قبلی آن را به خـاطر صداهای عجیبی که می‌شنوید به حراج گذاشته بود. تمـام اعضـای آن خـانواده در هنگـامی که خانه خلـوت می‌شد صداهایی از گفتگوی جن و یا نام خود را می‌شنویدند.

فعالیت جن‌ها در محیط معمولا در سـاعات خلـوت روز و هم‌چـنین در تـاریکی به شـدت بیشـتر می‌شـود. گـاهی می‌توان به سادگی با افزایش نور محیـط، از شر جنهـای آن نقطه خلاص شد.

بـــرخی از افـــراد در محیط‌هـــای جن زده احســـاس تنگی نفس و رعشه پیـــدا می‌کنند که نشـــان از حمله جن‌ها به آن‌ها دارد.

علائم حضور جن در خانه

هم‌چنین می‌توان صدای ضربه به دیوار و سقف و وسایل چوبی و برقی را از محیط جن زده شنید. همه خانه‌های چوبی به خاطر جذب رطوبت و تغییر دما از خود صداهایی تولید می‌کنند و به خاطر انقباض و انبساط آن‌ها است ولی دما و رطوبت نمی‌تواند حالت ضربه به وسایل و دیوار که شبیه کوباندن مشت بر آن‌ها است را توجیح کند و مربوط به پدیده‌های فراطبیعی است. حتی گاهی برخی از صداها از محیط خالی می‌آید. گاهی جن‌ها به قدری می‌توانند روی اجسام اثر بگذارند که سبب جابه جایی آن‌ها و حتی آسیب به وسایل برقی و ... شوند.

به علاوه اگر حضور جنها شدید باشد می‌توانند سبب گم شدن اجسام و یا پرتاب آن‌ها به اشخاص شوند و حتی وسایل سنگین نیز جا به جا شوند. یا مثلا در آشپزخانه درهای کابینت به ناگهان باز و بسته شده و وسایل آن به بیرون پرت می‌شوند.

البته این برای مکانهای شدیدا جنزده است و در بیشتر حالات همان شنیدن صدای ضربه و باد سرد و ... مشاهده می‌شود.

گاهی افراد در قبل از خوابیدن و بعد از بیدار شدن از خواب به دلیل فعال بودن موقتی حس‌های اختری، می‌توانند صداهایی چون گام برداشتن جنها، صدای ناله یا یک ملودی غمگین را بشنوند.

در برخی از مکان‌های جن زده ممکن است بوهایی نیز استشمام شود که مربوط به حضور جنها هست و منبع

فیزیکی ندارد. بویی که استشمام می‌شود مانند گوشت گندیده یا ادرار گربه است. اگر بوی مربوط به آن‌ها در محیط شدید شد احتمال حمله جن بیشتر می‌شود.

برخی از جن‌های شرور به بوهای بد جذب شده و از بوهای خوب دور می‌شوند.

در برخی از مکان‌های جن زده می‌توان نورهای اختری و یا لکه‌هایی از نور سفید را مشاهده کرد. جن‌های خوب دارای نورهای رنگی و جن‌های شرور از رنگ تیره برخوردار هستند و گاهی نیز به صورت دود سیاه مشاهده می‌وشند.

ممکن هست که عبور سایه‌هایی سیاه را از کنار چشم خود حس کنید و یا حتی اشکال شبه مانند را در جلوی روی خود ببینید.

هر منطقه جن زده بر حسب میزان حضور جن‌ها ویا قدرت تسلط به محیط، علائم مختلفی از آن‌چه که اشاره شد را بروز داده و دارای شدت و ضعف می‌باشد.

لازم به ذکر هست که خانه‌هایی که مدتها کسی در آن‌ها زندگی نکرده است ممکن است تجمعی از جنها شده و بعد از انتقال خانواده جدید به آن‌جا مدت‌ها طول بکشد تا آن‌جا را ترک کنند. برای مثال خانه‌ای که چند سال پیش به آن‌جا آمدیم ابتدا چندین سال خالی از سکنه بود و در ابتدا حضور جن به صورت ایجاد ضربه‌های مداوم بر اجسام و یا شنیدن گفتگوی آن‌ها در بین خواب و بیداری و یا اتمسفر بسیار سنگین حس می‌شد و یک سال طول کشید تا کم کم از محیط دور شده و خانه را به صاحب اصلی تسلیم کنند.

علوم غریبه و جادوگری در یهودیت (کابالا)

از آن‌جا که بـرای شـناخت علـوم غریبه و جـادوگری نیـاز داریم به باطن کابـالا و تـاریخ آموزه‌هـایی که به کابـالا و فراماسون‌ها ارث رسیده است نگـاهی بنـدازیم "اجمـالا تمام آموزه‌های کابالا از مصر رسیده فلذا ابتدا جادوگری در مصر باستان را مورد بررسی قـرار خـواهیم داد ابتـدا از کانال سلطان نصیر شروع کنیم

"مصر باســتان متعلق به دوران فراعنه از قــدیمی‌ترین تمـدن‌های بشـری و از غم انگـیزترین آن‌ها است بناهـای باشـکوهی که از مصر باسـتان به جـای مانده‌اند -اهـرام مجسـمه‌ی ابوالهـول و سـتون‌های هـرمی شـکل-توسط صدها هزار بـرده سـاخته شـده‌اند که زیر فشـار شـلاق و تهدید به مـرگ تا پـای جـان کـار کردند فراعنه حاکمـان مطلق مصر خـود را خـدا و نماینـده تجلی خـدا در زمین می‌دانستند و از مردم می‌خواسـتند که او را عبـادت کنند ابتــدا بهــتر است که در مــورد فر عــون بحث شــودنام فرعون لقـبی است بـرای پادشـاهان مصر چنانچه قیصر لقبی برای پادشاهان روم می‌باشد.

نام فرعون در دوره متاخر برای پادشـاهان مصـری بکـار رفته است.

واژه فرعون در زبان قبطی پرآ. یا پرع peraa می‌باشد

اکثر محققین معتقدند که نام پـرع یا پـرآ به معنـای خانه بزرگ است.

اما عـده‌ای از محققین معتقدند که پـرع پ به منزله الف لام (ال) معرفه است.و رع به معنـــای آفتـــاب یا خـــدای آفتاب است.

در مصر باستان فراعنه خود را پسـران رع می‌دانسـتند و معتقد بودند که قـدرت خـویش را از حـورس (حـوروس چون خورشـید با خـدای حـوروس پسر اوزیـریس اشـتباه نشود) به ارث برده‌اند.

بدین سان فرمانروایـان مصر باسـتان خـود را از اعقـاب خورشید خدا می‌دانستند.

فرعون واسطه بین رع و مردم بود.

و اعتقاد بر این بود که سرشت فرعون سرشـتی خـدایی است. در این مسـیر نخست فرعـون را نماینـده خـدا بر روی زمین و با گذشت زمان او را از تبـار خـدایان و تنها کسی می‌دانستند که می‌توانست چون کاهنان با خـدایان ارتباط برقرار نمایند.

در ادامه حال نگاهی مجـدد به نـام پـرع: یکی از نام‌هـای خدای رع در مصر فرع یا پرع بوده.

و جـــالب است که همین نـــام لقب پادشـــاهان مصر می‌باشد.

فرعون پسر رع و نماینده و واسط رع خـدای خورشـید با مردمان می‌باشد.

و رع خود به معنـای خورشـید است. بسـیار محتمل است که پرع به معنای تجلی رع خـدای خورشـید بر روی زمین

باشد. اما به هر حال به نظر فقیر پرع یا پرآ (فرعون) احتمالا به معنای تجلی خورشید است.

اما فرعون در تورات به صورت پرعوه פרעה

آمده است.

برای تبدیل کلمه پرعوه به فرعون دو نظر می‌توان ارایه داد:

اول این‌که: واک ه مبدل به واک ن شده باشد

و از آن‌جایی که در ادبیات عرب حرف پ نداریم

و در زبان عبری حرف ف פ به صورت پ نیز خوانده می‌شود و به جای یک‌دیگر به کار می‌روند. واک زبانی پ به ف تبدیل شده و کلمه فرعون بدست آمده است.

نظر دوم این است که واو و نون را (ون) علامت جمع در نظر بگیریم و این احتمال را بدهیم که واژه پرع نام پادشاهان مصر در زبان آرامی به صورت پرعون جمع بسته شده است. و پرعون در عربی به فرعون تغییر شکل داده باشد.

هر چند که واژه فرعون در قرآن دلالت بر یک شخص می‌نماید. و شاید بدین دلیل احتمال درست بودن نظریه اول بیشتر باشد

فرازمینی‌های زمینی

راجر مورنئو (Roger Morneau) یکی از کسانی ست که سر راه یکی از گروه‌های پرستش ارواح قرار گرفت. راجر توسط یکی از دوستانش به این گروه دعوت شده. برای صحت ماجرا می‌توانید با جستجوی نام وی به نتایجی خوبی برسید.

در قسمت (فرشتگان سقوط کرده یا خدایان) به این نتیجه رسیدیم که برای هر عصری طرح وایده‌ای متناسب با آن دوره وجود داشت اما همگی آن‌ها بر یک اساس برنامه ریزی شده‌اند: "فریب انسان به دور از خدا و حقیقت"

راجر در یکی از مصاحبه‌های تلویزیونی خود طرح‌هایی را بیان می‌کند که شاید برایتان جالب باشد:

طرح شماره یک: شیطان می‌گوید ما باید مطمئن شویم که انسان‌ها به این باور برسند که شیطان و فرشته‌هایش وجود ندارند. (طبق آمار 75%ـ از مردم ایالات متحده به شیطان اعتقادی ندارند.)

طرح شماره 2: پیدا کردن راهی برای کنترل کامل ذهن انسان‌ها

این طرح می‌تواند با کارهایی چون خارج کردن هیپنوتیزم از قلمرو اسرار و معرفی کردن آن به عنوان یک علم جدید برای منفعت رساندن به انسان‌ها صورت گیرد. شیطان با خارج کردن هیپنوتیزم از قلمرو اسرار توسط مریدانش، از افراد زیادی همچون استادان و افراد با استعداد استفاده خواهد کرد تا کارهایی بزرگ را

به انجام برسانند. این یعنی که انسان‌ها توسط شیاطین و جنیـــان خـــارج از بعد ما که می‌توانند داســـتان تـــاریخ باستان را بگویند تسخیر شوند. این چگونه ممکن اســـت؟ بدانید که جنیـان بـرای هـزاران سـال می‌توانند زنـدگی کنند. حـال به یـاد بیاورید که آلیسـتر کـرولی با چه کسی دیدار کرده بود؟ IWAS را میشناسـید؟ IWAS موجـودی بـود که در هـرم گـیزا با آلیسـتر کـرولی دیـدار کـرد. من نمیدانم چرا این تصویری که آلیستر کرولی از او کشـیده با این موجودات فرازمینی‌ای که امروز همه از او صحبت می‌کنند اینقدر شباهت دارد!! یعنی آلیستر با یک موجـود فضایی هم کلام شده بود؟!

بالا سمت راست:IWAS

بلا سمت چپ: آلیستر کرولی

پایین: موجود فضایی به یافته شده در رازول

میدانید با پـذیرش این علـوم توسط ما چه پیـده‌ای ایجـاد می‌شود؟ آن‌گـاه است که اعتمـادی مسـتحکم در پـذیرش فریبی بـزرگ در ما ایجـاد خواهد شد. آیا میدانید آلیســتر کـرولی پـدر بـزرگ چه کسی بـود؟ اگر نمیدانیـد، انـدکی جستجو کنید تا به پاسخش برسید.

وحال سومین طرح:

نابودی انجیل بدون آتش زدن آن

بیایید اندکی علـوم جدید را بررسی کـنیم. چـارلز داروین چه تئـوری‌ای را بـرای تکامل انسـان‌ها ارائه داد؟ جـالب است اگر بدانید که کسی که این نظریه را مطالعه کند مطمئنا در زندگی‌اش ایـده‌ی خلقت که در کتـاب مقـدس

انجیل وسایر کتب آسـمانی آمـده به نـوعی دچـار تزلـزل خواهد شد. همین تزلــزل بــاعث خواهد شد تا انســان از راه رستگاری منحرف شود.

راجر مورنئو می‌گوید که همه‌ی آموزگـــــاران این نظریه توسط ارواح به عنـــوان فـــردی با ارزش شناســـایی میشوند. آن موقع است که چـنین پایه‌هـایی بـرای تزریق سایر دروغ‌ها به ذهن بشر بنیان گذاشته میشوند:

کتابهایی چون: DID MAN CREATED GOD?!

THE GOD DELUSION – Richard Dawkins

و پایان همه‌ی این بحث‌ها این خواهد بـود: خـدایی وجـود ندارد.

و حقیقت بزرگ این خواهد بود که: شیطان ما را فریفته است.

آیا میخواهید بدانید طرح‌هـــــای فـــــریب در عصر ما چه چیزهایی هستند؟!

اولین طرح، طرح بزرگ اربابان است.

این طرح چیست؟

این طـــرح این است: شـــما باید بپذیرید که ســـاکنان سیاره‌ها و کهکشــان‌های دور قصد دارند به ما کمک کنند و نابودی قـریب الوقـوع سـیاره‌ی زمین را به ما هشـدار بدهند. آن‌ها بــرای ما پیــام دوســتی دارند. در این طــرح شـــیطان و جنیـــان با کمک انســـان‌های شیطانپرست خودشان را به عنوان موجود فرازمیـنی پنهـان می‌کنند و هرگز از فریب شما به این ایــده دست برنخواهند داشت.

به یاد داشته باشید که این طرح برای هر بخشی از زمان و مکان متفاوت بوده و هست.

طرح 2: پایان دادن به اسلام.

چــون این اســلام است که کتــابش ودینش با کمــترین تحــریفی بــاقی مانــده ومطمئنا این به ضــرر شــیطان و حامیانش خواهد بود. بدانید که بیشــترین اســلام ســتیزی توسط کــدام کشــور انجــام می‌شــود؟ بدانید که روئســای جمهور این کشور را چه کسانی تشکیل داده‌اند؟ و باز به یاد بیاورید که آلیستر کرولی پــدر بــزرگ چه کسی بــود؟! (به زودی مطلــبی نــیز از نــژاد امــروزی مصر باســتان منتشر میکنیم.)

طرح پایــان دادن به اســلام را بســیار جــدی گرفته‌اند. در یک توطئه‌ی جهانی قصد نابودی آن را دارند.

و طرح شماره 3:ـ مطرح کردن مذاهب جهــانی جدید. آن مذاهب چه خواهند بود؟

مــذاهبی که به شــما خواهند آمــوخت: “شــما یک خــدا هستید.”

اگر انــدکی تحقیق کــرده باشــید حتما به دین جدید رائل برخورد کرده‌اید. آقای کلود یا پیامبر عصر جدید چگونه با آن موجــود در کنــار یکی از کوهها دیــدار کــرد؟ آیا آن موجود فرازمینی بود؟ یا این‌که بازهم اجنه‌های شیطانی از بعد خودشان خــارج شــده وبه بعد ما آمــده بودنــد؟ این دین نوظهور که دیگر ترمز بریده است. کلود مدعی است که با الــوهیم دیــدار کــرده، او ادعا دارد که الــوهیم کتب آسمانی را برای بشر فرستاده است. او مــدعی است که

الـوهیم بـاز خواهد گشت تا جهـان را سر وسـامان دهد. جالب است که از این سو کلود دین خود را ارائه میدهد و از ســـوی دیگر گـــروهی به اصـــطلاح نظریه پـــرداز با استفاده از متـون و الـواح بـاقی مانـده از مصر و بابل و غـــیره در تلاشـــند تا الـــوهیم را فرازمیـــنی به نامند! تا فرازمینی‌ها را در الواح نشان دهند! تا نـژاد بشر را تحت سلطه‌ی نژادی بیگانه معرفی کنند!! جـالب این‌جاست که کلود که مدعی است گفته‌هـای الـوهیم را بازتـاب میدهد بیشتر مطالبش در تنـاقض با کتب آسـمانی ادیـان است. بدانید که کلود نیز اگر دیداری داشته با موجودی هم نژاد IWAS بوده نه یک موجود فرازمینی.

بدانید که تــوطئه‌ای که هم اکنــون در حــال وقــوع است بسیار بزرگ است.

مـــذاهب جدید چـــون رائلیســـم، مورمونیسم و... همگی فریبی هستند برای بشر.

دنیا یک جن بزرگ است.

The Universe is this great geine

و ذهن بیدار شما علاء الدین است

And you conscious mind is Aladdin

که هدف آن‌چه را که برای زندگی انتخاب می‌کنـد، شـکل میدهد.

آیا میدانید جمله‌هـای بـالا نوشـته‌ی چه کسی اسـت؟ این جملات نوشـــته رانـــدا بـــرن نویســـنده‌ی کتـــاب راز (The Secret) است. این کتاب به کمک شخصی که به گفته‌ی

خـودش مـدیوم ارواح است نوشـته شـده است و مـدیوم ارواح کسی است که به صـــورت تله پـــاتی از ارواح و موجـــودات غـــیر مـــادی اطلاعـــات خاصی را دریـــافت می‌کند.همه‌ی این ابزارها توسط انجمن‌هـــــای مخفی سرمایه گذاری می‌شود تا ما را فریب دهند.

اما رازی که نمیخواهند ما بدانیم چیست؟

در عمق و ریشه‌ی انجمن‌هـای مخفی، کابـالا خـودش را پنهان کرده است. کابالا یعنی روش رمز گذاری اطلاعات به وسـیله‌ی سیسـتمی از ریاضـیات و اعـداد. تمـامی افـــرادی که در این گروه‌ها عضـــویت دارند هیچ‌وقت مطـــالب واقعی را به هیچ زبـــانی در هیچ کتـــابی نمی‌نویسـند. آن‌ها مطـالب مهم را به روش رمز گـزاری کابـالا به آینـده انتقـال می‌دهند که روشی است بر پایه ریاضیات و اعداد.

روش دیگر نیز معمـاری است. کسی از ما تعجب نکـردیم که چـرا آن‌ها سـازمان بـرادری به نـام فراماسـونری (معمـاران آزاد) دارنـد؟! آن‌ها همانهـایی نیسـتند که دیوارها را میســـازند؟ هر دیـــواری که بر پـــایه‌ی فراماسونری گذاشته می‌شود بر پایه‌ی رازهایی است که در طـول دوران مخفی نگه داشـته شـده است و توسط معمـاران فراماسـون، در انـدازه‌های سـاختمان و با اســتفاده از فرمول‌ها و محاســبات که از علم هندسه مشتق میشوند، در شکل و نما و طول و پهنا ومحل قرار گیری وارتفاع اتاق‌ها و ... رمز گذاری میشوند. بدانید که فراماسونری مختص عصر حاضر نیست، مصریان باستان فراماســونها درجه‌ی یک عـالم بودند که امـروز نـیز

نژادشان با ما همراهند و ما را رهبری می‌کنند (به زودی مقاله‌ای پیرامون این موضوع قرار خواهد گرفت.)

پس تعجبی ندارد که امـروز ما از اهـرام مصر به بـزرگی یاد میکنیم. از طرح قرار گرفتن آن به منظومه‌ی جبـار و خوشه‌ی ستاره‌ای پروین و اوریـون و ... میرسـیم. آن را به فرازمینی‌ها نســـبت میـــدهیم. از هر رازی که در آن نهفته به عنــوانی دانشی از فــرای زمین یــاد میکــنیم. غافل از این‌که از سر چشـــــــمه‌ی این دانشی که به ما تزریق می‌شود از کجاست؟!

فراماسون‌ها در فضا

فراماسـون‌ها از زمـان آغـاز به کـار ناسا به نـوعی در موضـوعات مربـوط به فضا درگـیر شـده‌اند. اگر گـروهی وجـود داشـته باشد که بتواند کلاهـبرداری بـزرگی بـرای تقریبا کل زمین انجـام دهـد، ممکن است این کـار از طریق فراماسون‌ها امکان پذیر باشد.

با اعلام این‌که فریماسون‌ها به ماه رفتند و پرچمشان را در مـاه نصب کردنـد، جوامع مخفی ماسـونی اعضـای بسیار زیاد دیگری را جذب کردند، حال فرقی نمی‌کند که به ماه رفته باشند یا خیر.

تعداد فراوانی از فضانوردان ناسا، حمایت کنندگان مـدل خورشـید مرکـزی، نـیز به عنـوان فراماسـون‌ها پذیرفته شده‌اند. جان گلن، که دو بار سناتور ایالات متحـده شـده اسـت،یکی از اولین فضـانوردان مشـهور ناسا و یک فریماسـون است. بـاز آلـدرین که یکی فضـانوردان ناسا است که ادعا شده به ماه رفته اسـت، حلقه‌ای ماسـونی در دست دارد که بر آن نمـادی از فریماسـون‌ها نقش بسته است و نشان میدهد او فریماسونی از درجه 33 از Montclair Lodge No. 144 در نیوجرسی می‌باشد.

ادگار میچل یکی دیگر از اعضای ماسـونی و فضـانوردان ناسا در سـفر دروغین به مـاه (آپولو 14)ـ از اعضـای Artesta Lodge No. 29 در نیومکزیکو است.

جیمز ایروین یکی دیگر از اعضای ماسونی و فضـانوردان ناسا در سفر دروغین به ماه (آپولو 15)، از اعضای ejon Lodge No. 104 در کلرادو اسپرینگز است.

Donn Eisele یکی دیگر از اعضـــای ماســـونی و فضـــانوردان ناسا در ســـفر دروغین به مـــاه (آپولو 7)از اعضای Luther B. Turner Lodge No. 732 در اوهایو است.

گـــوردودن کـــوپر یکی دیگر از اعضـــای ماســـونی و فضانوردان ناسا (Mercury 9 و Gemini 5)ـ از اعضای Carbondale Lodge No. 82 در کلرادو است.

ویرژیل گریســـوم یکی دیگر از اعضـــای ماســـونی و فضانوردان ناسا در سفر دروغین به ماه (آپولو 1 و 15) و (Mercury 5 و Gemini 3)ـ از اعضـــای Mitchell Lodge No. 228 در ایندیانا است.

والتر شیرا یکی دیگر از اعضـای ماسـونی و فضـانوردان ناسا در سفر دروغین به ماه (آپولو 1 و 15)ـ و (Sigma 7, Gemini 6 و Mercury 8)ـ از اعضـای anaveral Lodge No. 339 در فلوریدا است.

تومـــاس اســـتافورد یکی دیگر از اعضـــای ماســـونی و فضـــانوردان ناسا در ســـفر دروغین به مـــاه (آپولو 10 و 18)ـ و (Gemini 7 و 9)ـ از اعضـــای Western Star Lodge No. 138 در اوکلاهما است.

پل ویـــتز تهیه کننـــده فیلم آمریکـــایی (Skylab 2)ـ از اعضـــای ماســـونی Lawrence Lodge No. 708 در پنسیلوانیا است.

فضانوردان ناسا Neil Armstrong, Allen Sheppard, William Pogue, Vance Brand, and Anthony England پدرانی داشتند که آن‌ها نـیز عضـوی از جوامع

فریماسونری بودند. مقدار فضانوردان شناخته شده که فریماسون هستند یا خانواده‌های فراماسونیک دارند شگفت‌آور است. این فضانوردان اعضای بزرگ‌ترین و قدیمی‌ترین جامعه‌ی مخفی جهان، که به حمایت و توسعه مدل خورشید مرکزی مشغول بودند، هستند.

C. Fred Kleinknecht یکی از مدیران ناسا در طول پروژه سفر به ماه بود که بعد از مدت کوتاهی به یکی از رئیسان بزرگ شورای ماسونی درجه 33 باستانی شد و مناسکی بزرگ از فریماسون‌هارا پذیرفت و آن را مدیریت کرد. همگی فضانوردان ناسا از فریماسون‌ها بودند. این اعضای انجمن مخفی و برادری همگی از طرفداران و مبلغان خورشید مرکزی هستند و این افراد از آغاز تاریخشان تا به امروز سعی در کنترل ذهن و تغییر عقیده مردم دارند. William Cooper نیز در افشاگری‌ای بیان کرده است که فضانوردان ناسا در حقیقت همگی فریماسون هستند.

تمامی مأموریت‌های ظاهری ناسا پر از نمادگرایی مخفی / ماسونی هستند که بیشترین آن را در ماموریت آپولو شاهد هستیم. اسامی مأموریت‌ها و فضاپیماها تقریبا همیشه نام‌های خدایان باستانی یا علائم باستانی ماسونی است. آن‌ها همیشه از اعداد رومی و هندسه پیچیده مقدس استفاده می‌کنند که اسرار آن‌ها توسط ماسون‌ها حفظ می‌شود. چرا "عقاب" در ماه فرود آمد؟ عقاب‌ها به مدت طولانی برای نشان دادن چاکرای تاج استفاده می‌شده‌اند. بسیاری از ماموریت‌های ناسا از کادوسیس (caduceus)، مارها(serpents)، عقاب‌ها(eagles) و سایر نمادهای معنوی برخوردار است.

یک مناسک عجیب و غریب

یک مراسم عجیب و غریب از یک نوع کـاملا متفـاوت، در Tranquility Base در مـــاه رخ داد. این مراسم از تلویزیون پخش نمی‌شـد، زیـرا این مراسم به عنـوان یک مراسم مخفی به دقت ساخته شـده بـود که فقط توسط چشمان جوامع برادری ایلومیناتی دیده می‌شد. فضانورد نیل آرمسترانگ با دقت پرچم ماسونی خود را برداشت و آن را جلوی دوربین در کنـار لبـاس فضـانوردی خـود نگه داشت. سپس به ناحیه تناسلی خود اشـاره کـرد که مرکز قدرت، یا دینامو، انرژی لوسیفرین در مراسم ماسـون‌ها می‌باشد. (مطابق تصویر بالا)

باز آلدرین (فضانورد ناسا) همراه luther A Smith که با دستان خود پرچم ماسونی را گرفته اند

پـرچم با علامت اسـکاتلندی عرفـانی، معنـویت عمیق و مرموز عقاب دوقلو و هم‌چنین گونیا و پرگار است

گونیا و پرگـار از مهم‌تـرین نمـاد فریماسـونی است. G موجود در مرکز این نماد می‌تواند به هر یک از موارد زیر اشاره داشته باشد:

Goat: بز

Geometry: هندسه

Gravity: گرانش

که هرسه در رابطه با معمـــاران آزاد (free mason) می‌باشند.

بز نماد اصلی ماسـونی، هندسه ماسـونی مرتبط با گونیا و پرگـــــــ

Sea of Ranquility”ـ فـرود آمدند. یکی از آن مـردان شجاع، برادر ادوین یوجین (Buzz) آلدرین جونیور، عضو Clear Lake Lodge No. 1417, AF&AM, Seabrook در تگزاس بود. آن‌ها یک مناسک شیطانی در آن مکان به انجام رساندند.

ابتـدا برنامه‌هـای فضـایی ایـالات متحـده شـامل پـروژه مخفی CIA / OSS و عملیـات Paperclip بـود که دانشمندان جنگ زده موشکی نازی مانند ورنر ون بـراون که از آلمـان به آمریکا آورده شـده بودنـد، مسـئولیت توسـعه برنامه‌هـای فضـایی آمریکا را بر عهـده گرفتند. سپس فریمسونها مسئول آژانس فضـایی تـازه تاسـیس شـده شـدند و فـریب بـزرگ با درگـیر کـردن ذهن و مغز مردم در ساینس فیکشن آغاز شد.

خدمه آپولو 13ـ چپ به راست: جیمز لاول(James Lovell)،توماس ماتینگلی(Thomas Mattingly) که بعدا John Swigert جایگزین او شد و در آخر فردهایز (Fred Haise)ـ در تصویر، در سمت چپ یک ابزار ناوبری شبیه به قطب نمـای ماسـون است که در سـال 1790 در کشتی‌ها استفاده می‌شد. در وسط نمـاد آپولو 13 است که نماد خدای خورشـید است که نـور را بـرای انسـان به ارمغان آورد و در سمت راست یک اسطرلاب هنـدو است که در زبان سانسـکریت نوشـته شـده است که در دوران باستان برای پیش بیـنی مـوقعیت اجـرام آسـمانی مـورد استفاده قرار می‌گرفته است.

تقریبا همه‌چیزهـایی که ناسا انجـام می‌دهد با سـحر و جادو و کیمیاگری است. علاوه بر این، هدف واقعی ناسا در ماتریکس دیگری است که از عموم مردم پنهان است.

می‌تـــوان گفت که ناسا یکی از ســـازمان‌هایی است که مستقیما توسط ماسون‌ها اداره می‌شود.

هدف اصلی فریماسون‌ها پنهان کردن حقـایقی است که سال‌ها در جلـوی چشـمان ما بـوده و ما به آن‌ها تـوجهی نمی‌کـــردیم. آن‌ها علاقه خاصی به خـــدای خورشـــید (هلیوس) دارند که در حقیقت همان شـیطان یا اهـریمن است. حمایت ماسون‌ها از مدل خورشید مرکزی و نفرت آنــان از مــدل زمین مرکــزی نشــان دهنــده این است که آن‌ها حقـــایق و اصل آفـــرینش را از بشـــریت پنهـــان می‌کنند. ماسـون‌ها هرگز حقـایق را نمیگویند (هرچند در برخی موارد اگر به نفعشان باشد برخی حقـایق را بیـان می‌کنند).

“همگی ما دربــاره ماهواره‌ها و امکانــات و ویژگی‌هــای آن‌ها بســیار شــنیده ایم و این‌که به ادعــای علم مــدرن موقعیت یابی، تهیه تصـاویر و دیگر مـوارد مرتبط همگی توسط ماهواره‌ها انجـــام می‌شـــود اما این ادعا چقـــدر صحت دارد؟ چقـدر می‌تـوانیم به این ادعا اعتمـاد کـنیم؟ چه مــدارکی در پشت این ادعا اســت؟ چه کســانی آن را پشتیبانی می‌کنند؟

با ما همراه باشید!

ریشه ماهواره‌ها به داســـتان علمی تخیلی آرتـــور سی کلارک که نویســـنده‌ای در زمینه ســـاینس فیکشن است می‌رسد. در داســـــتان‌هایی از آرتـــــور سی کلارک به ماهواره‌ها اشـــــاره شـــــده و ماهواره‌ها جـــــزوی از داســـتان‌های علمی تخیلی هســـتند یا به عبـــارتی دیگر

ماهواره‌ها جـزوی از شـبه علم هسـتند نه یک دست آورد علمی.

آرتـــور سی کلارک نه فقط یک نویســـنده داســـتان‌های علمی تخیلی بلکه یک فراماســـون درجه بـــالا بـــوده که توسط دولت کشـــورش حمـــایت می‌شـــده است و ایـــده ماهواره‌ها از داســـتان‌های علمی تخیلی او گرفته شـــده است.

بین سال‌های 1945 تا 1952 جک پارسونز، رون هوبارد و آرتور سی کلارک همگی شاهد ذهن مشتاق مردم برای ســـاینس فیکشن و داســـتان‌های علمی تخیلی بودند و از این شـــوق و اشـــتیاق به گـــونه‌ای از همـــان ســـال‌ها سواســـتفاده شد به طـــوری که بعدها ادعـــای ارســـال ماهواره کردند.

مافیای khazarians یا سندیکای جهانی جرایم سـازمان یافته که نفـوذ عمیقی در نهادهـای سیاسی آمریکا دارند بـــرای بدست آوردن میلیاردها دلار پـــول و ثـــروت و یک موقعیت طلایی برای حکمرانی بر افکـار مـردم و ملت‌ها شروع به سواستفاده از داسـتان‌های علمی تخیلی کردند و آن‌هارا به عنوان علم حقیقی به مردم معرفی کردند تا ذهن جامعه با این موارد مشـغول شـود و در همین حـال ثـروت کلانی به جیب بزنند. به عبـارت دیگر یک طـرح به خصـوص بـرای ماهواره‌ها و پرتـاب آن‌ها به فضا شـروع شد اما ماهواره‌ها فقط جـــزوی از داســـتان‌های علمی تخیلی بودند. آن‌ها به بهانه فرسـتادن ماهواره‌ها به فضا از مردم مالیات بیشتر و از دولت بودجه بیشـتر میگرفتند و اینگونه بـــود که خانـــدان‌های فریماســـونی در آمریکا ناگهان شروع به جمع آوری ثـروت کلانی کردند و قـدرت

را در دست گرفتند تا بتوانند ذهن ملت‌هـــــارا در دست بگیرند و درآخر این طرح اجرا شد و امـروزه نـیز درحـال ارتقا است اما تغیــیرات بســیاری در این زمینه درحـــال انجام است زیرا دروغ‌ها هرگز پابرجا نمیمانند.

در این بین سـازمان ناسا تبـدیل به یک ابـزار بـرای جمع آوری ثـــروت بـــرای این خانـــدان‌های ماســـونی شد و همینطور ناسا اشاعه دهنـده افکـار ماسـونی و ضد خـدا شد افکـــاری که به مـــردم تحمیل می‌شد و می‌شـــود، افکـاری مانند این گفته که شـما موجـوداتی تصـادفی در گوشه پــرت کیهــان بی‌حد و حصر هســتید و هم‌چــنین با گسترش و اشاعه شبه علم افکار را منحـرف کـرد. شـبه علمی که ابـزاری مانند ناسا آن را در ذهن مـردم به علم تبدیل کرد. ناگهان داسـتان‌های تخیلی آرتـور سی کلارک بـــرای مـــردم تبـــدیل به حقیقت شد و آن‌ها دیگر در این داستان‌ها یک موضوع تخیلی را شـاهد نبودند بلکه تصـور میکردند هرچیزی که در داستان‌های تخیلی فضایی به آن اشاره شده یک حقیقت است اما آن‌ها در اشتباه بودند.

هـالیوود و والت دیـزنی که دو صـنعت انیمیشن سـازی و فیلم سازی یهودی و ماسونی بودند هردو در سال 1923 تاسیس شـدند و سـال‌ها بعد با سـازمان ناسا هم مسـیر شدند و دست به همکاری زدند تا اهـداف شیطانیشـان را پیش ببرند.”

برگرفته شده ا

-مقاله ماهواره‌ها-

با استفاده ار سیسـتم اعـداد معکـوس و عـدد گـذاری هر کدام از حروف انگلیسی، با توجه به ناسا (ســازمان ملی

هوانــوردی و فضــایی آمریکا)، ما عــدد 666 را بدست خــواهیم آورد. و بــازهم میبیــنیم که از نمادها و اعــداد فریماسونری استفاده شده.

ورنر ون بــراون پــدر ناسا و والت دیــزنی پــدر کمپــانی انیمیشن سازی دیزنی

همکاری والت دیزنی و ناسا

شخصیت کارتونی دیزنی و تصویر سیاره پلوتو

جــالب این‌جاست که نــام شخصــیت دیــزنی نــیز پلوتو می‌باشد و صـورت پلوتو (شخصـیت کـارتونی دیـزنی) بر روی تصـویری از سـیاره پلوتو که توسط ناسا تهیه شـده می‌باشد.

به کلمه پنهـان شـده در تصـویر ناسا از کـره زمین دقت کنید.

“نزدیک به یک قرن است که شرکت والت دیـزنی فیلم‌ها و انیمیشن‌های مخصـوص کودکـان که حـاوی ارزش‌ها و سبک زندگی آمریکـایی هسـتند را تولید و منتشر می‌کند. امروزه شاید کمتر کسی بتوان یافت که با نشان شـرکت والت دیـزنی یا شـرکت‌های تـابع آن مواجه نشـده باشد. زمانی که والت دیـزنی در اوج قـدرت و شـکوفایی قـرار داشت، دنیای تولیدات تلویزیونی و محصـولات سـرگرمی و به خصوص تبلیغات رسانه‌ای در معرض تحقیقـات بحث انگــیزی در روان‌شناسی قــرار گرفته بــود که تلاش می‌کردند مفهــوم ذهن «ناخودآگــاه» که به تــازگی در روان‌کـاوی شـده بـود را در قـالب آزمایش‌هـای تجـربی بررسی کنند. در این ســال‌ها در عمــده تحقیقــات

روان‌کـــــاوی و روان‌شناسی از روشی موســـــوم به «پـــردازش زیرآســـتانه‌ای» در آزمایشـــگاه‌ها بـــرای این تحقیقـــات اســـتفاده می‌شد. در روش «زیرآســـتانه‌ای»، محرک‌هـای حسی به گـونه‌ای به فـرد ارائه می‌شـدند که شـــدت آن‌ها از آســـتانه لازم بـــرای این‌که فـــرد آن‌ها را هشیارانه ادراک کنـد، پـایین‌تر بـود. روشـهای گونـاگونی برای این کار وجود داشت، اما به عنـوان مثـال در بـرخی از این آزمایش‌ها، تصـویری به طـور سـریع به فـرد ارائه می‌شد که در لابه‌لای تصـاویر و منظره‌هـای آشـکار دیگر چنـــان پنهـــان شـــده بـــود که فـــرد تنها با دقت و تمرکز می‌توانست آن‌ها را بازشناسی کند. به عبـــارت دیگـــر، تصویر مـورد نظر به گـونه‌ای ارائه می‌شد که فـرد آن را در سطح هشیار ادراک نمی‌کرد، اما در ناخودآگـاه ذهنش نقش می‌بست. نکته‌ای که توجه به آن لازم است این است که تلاش بر این بـوده که این تصـاویر و تبلیغـات به گـونه‌ای ارائه شـوند که هر چه بیشـتر، حـالت پنهـان و غیرقابل آشـــکار داشـــته باشـــند تا بتوانند بر رفتارها و هیجانات فرد نفوذ بیشتری داشته باشد. فیلم دیگـری که والت دیزنی از آن برای سرنخ‌دهی جنسی به کودکـان در قالب پیامهای زیرآستانه‌ای اسـتفاده کـرده، «شیرشـاه» است. در یکی از صحنه‌های این فیلم، «سیمبا» قهرمـان این فیلم وقتی به پایین پرتاب می‌شـود، ابـری از گـرد و خـاک بلند می‌شـود. وقـتی این گـرد و خاک‌ها در حـال ناپدید شدن هستند، لغت.S.E.X. را پدید می‌آورند. تصویر پست لحظه‌ای که این لغت تشـــکیل شـــده را نشـــان می‌دهد.”

و این نکته نـــیز قابل توجه است که کلمه س.ک.س در ابرها در یک زاویه عمودی 23.4 قرار داده شده که همان

زاویه انحــراف زمین کــروی در مــدل خورشــید مرکــزی است. کلمه س.ک.س دقیقا در این زاویه عمــودی قــرار گرفته است. نکته جـــالب این‌جاست که 23.4 درجه به طور اتفاقی برای انحـراف محـوری زمین انتخـاب نشـده است. زاویه افقی مجاور 23.4 درجه انحراف زمین طبق مــدل کــروی 66.6 درجه است. (90-23.4=66.6).ـ این نشـان میدهد که کلمه س.ک.س به طـور اتفـاقی در این قسمت از کـره قـرار نگرفته و این تصـویر ناسا از زمین یک تصویر جعلی می‌باشد.

فراماسونری قدرت پوشالی

فراماسونری قدرت پوشالی:

بی‌شک در حوزه مطالعاتی صهیونیزم و فراماسونری بزرگنمایی دشمن یکی از مهمترین آفاتی است که گریبانگیر محققین وپژوهشگران می‌گردد.

این آسیب در فراماسونری چشمگیرتر و به تبع آن خطر ناک‌تر است. متاسفانه دلایل متعددی دست به دست هم داده‌اند تا برخی عزیزان نا خواسته در زمین بازی این حزب شیطانی قرار بگیرند ودرعین داشتن نیتی پاک سربازان پیاده نظام صهیونیزم باشند.

ازعمده‌ترین دلایل دچار شدن به چنین بیماری که بنده آن را " توهم قدرت دشمن" می‌نامم می‌توان موارد زیر را نام برد:

1 - نبود منابع صحیح و موثق در حوزه مطالعاتی فراماسونری:

متاسفانه در این حوزه معیار صحیحی برای تشخیص سره از ناسره وجود ندارد و برخی پژوهشگران به صرف یافتن چند نشانه و بدون هیچگونه تحلیل بلا فاصله آن‌را به فراماسونری و صهیونیزم ارتباط می‌دهند و چه بسا در مواردی حتی به سود آن‌ها گام بر دارند.

به عنوان نمونه عده‌ای که البته برخی از آن‌ها مغرض بودند (در بند بعدی به آن اشاره خواهد شد) و عده‌ای پژوهشگر ساده لوح به صرف کشف سندی که سید جمال الدین اسد آبادی را فراماسون نشان می‌داد به آن

دامن زدند در حـــالی که در تحلیلی هوشـــمندانه‌تر خـــود همین سـند دروغین بـودن آن را نشـان می‌داد و جـالبتر این‌که این مســـئله بـــرای اولین بـــار توسط تقی زاده فراماسون تبیین شده بود.

2 – آمیختگی داده‌های درست و نادرست:

تا دهه 80 میلادی نزدیک به پنجاه هزار کتاب و مقاله در باره فراماسونری نگاشته شده بود که به جرات می‌تـوان گفت قریب باتفاق آن‌ها را خود ماسونها به رشـته تحریر در آورده بودند.

به عنوان نمونه مهمترین کتاب در زمینه فراماسونری در ایران توسط اسماعیل رائین نگاشته می‌شود که خود یک ماسون است.

به عبارتی بهتر اگر یک معمای بسـیار دشـوار را به شـما بدهند بـالاخره شـما و یا شـخص دیگـری موفق به حل آن خواهید شد اما اگر طراح معما در اثنای سعی شما بـرای حل آن، دائما داده‌هـای مسـئله را تغیـیر دهد دیگر هرگز قـــادر به حل آن نخواهید بـــود، لـــذا این بهـــترین حربه فراماسونها بـرای جلوگـیری از آشـکار شـدن ماهیتشـان است.

مرحوم "استفان نـایت" در کتـاب "بـرادری" می‌گوید: در مســیر تحقیقــات بــرای انتشــار کتــابم در بــاره نفــوذ فراماســـونری در دســـتگاه‌های بریتانیـــای کبـــیر روزی شخصی با من تماس گرفت و گفت از ماسـونهای عـالی رتبه لندن است و می‌خواهد به من اطلاعـات ارزشـمندی در باره فراماسونری بدهد، وقتی با وی قرار گذاشتم به من گفت در شـبکه فراماسـونری اگر شخصی بخواهد از

مرتبه 22 به مرتبه 23 ارتقا یابد می‌بایست بر روی صلیب به نشانه تمسخر آیین حضـرت مسـیح (ع) مـدفوع بکند.

در ابتــدا بــرای به دست آوردن چــنین ســوژه‌ای خیلی خوشحال شدم ولی پس از انجام تحقیقات بیشتر متوجه شـدم این مسـئله کـذب محض است و می‌خواهند مـرا با داده‌های غلط گمراه نمایند.(گفتـنی است کتـاب بـرادری نوشته استفان نایت به طور وسـیع توسط دولت انگلیس از بــازار جمع آوری گشت و او 18 مــاه پس از چــاپ کتابش در سن 33 سالگی کشته شد).

3 – قدرت پوشالی فراماسونها:

بهترین عبارت قرآنی که حقیر برای فراماسونری یـافتم "شــیاطین من الانس"و یا "حــزب شــیطان" بــود که به بهــترین وجه گویــای ظــاهر و بــاطن این جریــان است وهم‌چــنین همه میــدانیم که: " آن کید الشــیطان کــان ضعیفا (براستی که مکر شیطان ضعیف است)".

اصولا ماهیت شیطان بزرگنمـای خـود است در حـالی که تمامیتش پـوچ و حربه‌هـایش کم دوام و زود گـذر است و اینگونه است که یــاران و اصــحاب او در بین انســان‌ها یعـنی شـبکه فراماسـونری نـیز از همین الگو اسـتفاده می‌کند.

شــــاید بــــرای نمونه عجیب جلــــوه کند که دســــتگاه فراماسونری با وجود موقعیت ممتاز کویر سـمنان بـرای حمله به ایران و آزاد سازی گروگانهای امریکایی به کویر طبس حمله می‌کند، تا به قولی نماد گرایی شـیطانی‌اش را نیز عملی کند (قـرار گـرفتن کـویر طبس در مـدار 33

درجه) گفتـــنی است عـــدد 33 از نمادهـــای اصـــلی فراماسونری می‌باشد.

اما از هـــردوی این‌ها مهمـــتر آن است که نیروه‌هـــای امریکایی چه در کـویر سـمنان بنشـینند و چه در طبس و چه در هر جای دیگر این کشور می‌بایست به اذن الهی با تمـــام تجهیزاتشـــان به درک واصل گردند و این قـــدرت محض است که فقط از آن الله است نه شـــــــــیطان وپیروانش.

از این‌ها که بگذریم بررسی روند شکل گـیری و رفتـاری این جریـــان اینگونه می‌نماید که فراماســـونری همیشه سـعی در این داشـته تا خـود را بسـیار بزرگ‌تر از آن که هست جلـوه دهد بـرای نمونه شـما می‌بینید این جریـان بزرگ‌ترین اتفاقـات دنیا را که ربطی به آن‌ها نداشـته را با ساخت و پرداخت افسانه‌های شگفت انگیز و اسـتفاده از چند نمـاد ماسـونی به خـود ارجـاع می‌دهد تا با ایجـاد رعب و وحشت و احساس سر در گمی در مردم به حیات کثیف و شیطانی خود ادامه دهد.

برای نمونه اخیرا خبری در رسانه‌ها منعکس گشت مبـنی بر این که پس از بررسی جمجمه هیتلر مشـــخص گشـــته است که آن جمجمه متعلق به یک زن بـوده و هرگز هیتلر خـــود کشی نکـــرده است و یا این خـــبر که صـــدام فرزند نامشـروع هیتلر بـوده است که نیروهـای امنیـتی آلمـان معشـوقه هیتلر را بـرای مسـکوت مانـدن این مـاجرا به عراق منتقل کرده‌اند و او در آن کشور وضع حمل نموده و صدام در تکریت عراق می‌آید و جریان فراماسـونری او را به قدرت می‌رساند و جالبتر این‌که حالا که قـرار است صدام را سرگون کنند اعلام می‌کنند که او را پس از سی

و سـومین سـال حکـومتش حـذف کرده‌اند تا بگویند ما پشت سر تمـامی این اتفاقـات هسـتیم جـالب این‌جاست چون هیچ شخصی باور نمی‌کند کسی جرات داشـته باشد چنین دروغ بزرگی(حکـومت 33 سـاله صـدام) بگوید لـذا آن‌را بـاور می‌کنـد، اما این در حـالی است که اگر اعـدام صـدام در سـال 2006 را از سـال به حکـومت رسـیدنش یعنی1979 کم کـنیم عـدد حاصل 27 است نه 33، گویا آن‌ها هم فهمیده‌اند که متاسـفانه محققین ما بیشـتر ترجمه می‌کنند تا تحلیل.

با این‌که این مـوارد بیشـتر شـبیه به یک شـوخی به نظر می‌رسد تا یک حقیقت تاریخی، اما این جریان با یک نماد گرایی ساده (33 سال حکومت صدام و استفاده از نمـاد صلیب شکسته هیتلر) سعی در ایجـاد ارتبـاط بین این دو مسئله ناچسب می‌کند چه بسا چند سـال دیگر هم بگویند بررسی استخوانهای صدام نشـان داده که آن‌ها متعلق به یک پـیر زن است.کما این‌که ICNNاعلام کـرد آن‌که اعـدام شد بـدل سـوم صـدام به نـام «میکائیل رمضـان» بـود و صدام هنوز زنده است.

بی شک جریان شیطانی فراماسونری در هیچ جای تاریخ آن‌چنان که از پیروزی انقلاب اسلامی ایران ضربه خـورد مورد دیگری را به خاطر ندارد، لیکن همین‌ها با گنجانـدن و بوجود آوردن چند نشانه و نمـاد ماسـونی در چند سـال اخیر فردا خواهند گفت انقلاب ایران هم ماسـونی بـوده است و آن‌ها امـام خمیـنی (ره) را به حکـومت رسـانده‌اند!!! و این نمادها نـیز گـواه صـحت این مطلب است.(به زودی در این زمینه افشا گری‌هـای قابل توجهی خواهم نمود).

در جریان جنگ اخیر اسرائیل با لبنان (جنگ تمـوز) که به شکست مفتضـــحانه اســـرائیلی‌ها انجامید و دوست و دشمن بر این مسئله صحه گذاشـتند هنگـامی که جنگ در روز سی و دوم تمــام شد آن را یک روز دیگر ادامه دادند تا شـاید مثلا فـردا بگویند حـزب الله لبنـان از شـاخه‌های فراماسونری است و جنگشـان به قـولی دعـوای زرگـری بـــوده است و گـــواهش این‌که جنگ 33 روز به طـــول انجامید و احـــترام نظـــامی نیروهـــای حـــزب الله شـــبیه سربازان نازی هیتلر است.

جان کلام این‌که ردیابی یک جریـــان مخفی آن هم در این آشـفته بـازار و آمیختگی اطلاعـات راست و دروغ بسـیار سخت است.

4 – بازی با نمادها:

استفاده بیش از حد و دیوانه وار از نمادها و نشـانه‌ها در این جریـان علاوه بر آشـکار سـاختن عقبه کابالیسـتی و پاگانیســـتی فراماســـونری با مصر باســـتان وســـایر ایدئولوژی‌های الحادی، پرده از نقشه‌ای شوم بر می‌دارد و آن مصـــادره بی‌شـــرمانه نشـــانه‌های ملی و باســـتانی اقوام و تمدنهای کهن به دو منظور است:

نخست ساخت پیشـینه تـاریخی مجعـول و دروغین بـرای خود و دیگری اعلام حضور گسترده در سرتاسر جهان.

برای نمونه این‌ها از سـتاره 5 پر(پنتا گـرام) گرفته تا 9 پر را نماد خود و یا شـاخه‌ای از فرقه‌هـای خـود می‌دانند در حـــالی که این نمادها ســـال‌ها پیش‌تر از آن‌که نطفه نحس فراماسونری درسال1717 در انگلیس بسته شـود وجود داشته‌اند.

لذا نکوست تا عزیزان به قول معروف هر گردی را گـردو ندانند واز طرفی دیگر اجازه تصـرف این نمادها را ندهند امـروز شـما اگر از سـتاره 5 پر اسـتفاده کنید شـیطان پرست و اگر سـتاره 6 پر را ترسـیم کنید صهیونیست خواهید بـود، سـتاره 7 پر نمـاد کابالیسـتها و یهودیـان، ستاره 8 پر نماد شـوالیه‌های تمپلر و سـتاره 9 پر نمـاد بهائیت است.

خوب حالا چه باید کرد گویا بهتر است اصلا سراغ سـتاره نـرویم و یا این‌که اگر در مسـجد جـامع یـزد نقش سـتاره‌های شش پر را دیـدیم بگـوییم صهیونیسـتها این مسجد تاریخی را بنا کرده‌اند در حالی که سـتاره شش پر بـرای اولین بـار در قـرن هفت توسط صهیونیسـتها اسـتفاده شد که در همـان زمـان نـیز به شـدت مـورد اعتراض ومخالفت جمعی از یهودیان قرار گرفت چرا که ایشـان "منـورا" شـمعدان هفت شـاخه را نمـاد خـویش می‌دانسـتند و جـالبتر این‌که هـزاران سـال پیش از آن‌ها ستاره شش پر را "یبوسی‌ها" در کنعـان مـورد اسـتفاده قرار داده بودند.

البته ذکر مـوارد فـوق به معنـای این نیست که آن‌ها در فتنه‌های جهـان نقش ندارند بلکه مـراد این است که این جریـان شـیطانی حـتی شکست‌های آشـکار ش را نـیز طرحی از نقشه بزرگ و مخفی خود بیان می‌کند تا خـود را مانند اربابشان ابلیس شکست ناپذیر و قدرتمند جلـوه دهد در حالی که هرگز اینگونه نبوده و حد اقل همین بس که تا کنون موفق به حل مسئله شیعه نشده‌اند در حـالی که در جلـوی چشمانشـان جنبش‌هـای اسـلامی وعلی الخصوص شیعی در حال قدرت گرفتن هستند.

گواه این ادعا همین که فراماسونها قرار بود نظم نـوین جهانی خود را در سال 2007 تحقق بخشـند، ازهمین رو در سال 2006 جنگ با حزب الله لبنان را شروع کردند تا بلافاصله در عرض یک سال پرونده سوریه و ایران را نیز یکسـره کـرده و به عبـارتی بهـتر نظم یکپارچه ماسـونی صهیونیستی خود را اعلام دارند اما در کمـال تعجب و در مقابل چشـمان از حدقه برآمـده فراماسـونها ارتش تا دنـدان مسـلح اسـرائیل با تمـام عقبه لجسـتیکی جهـانی خود از دوهزار رزمنده حـزب الله شکست سـختی خـورد، تا بـار دیگر یـادآور پـیروزی طـالوت برجـالوت و پـیروزی مسلمانان در جنگ بدر و خندق با اتکا به خداوند متعال بر خیل عظیم مشرکان و کافران باشد.

حـزب شـیطان از این گونه شکسـتها زیـاد به خـاطر دارد لیکن سعی بر این دارد تا با سرپوش گذاشـتن بر آن‌ها و حتی در استراتژی بی‌شـرمانه یعـنی هم سو نشـان دادن آن‌ها با جریان صهیونیزم خود را بسیار بسیار بزرگ‌تر از آن که هست جلوه دهد در حالی که هرگز و هرگز اینگونه نیست.

فراماسونری؛ جمعیتی نهانْ روش برای سلطه بر انسان و جهان است

در خصـــــــوص فراماســــــونری، یک بحث، تاریخچه فراماســـونری است. اگر ما بخـــواهیم در تاریخچه خیلی عمیق بشویم، وقت زیـادی را می‌طلبـد، به ویـژه با توجه به این‌که یک بخش، تـاریخ این تشـکیلات و تشـکیل آن در جهان است و بخشی از آن مربوط به ایران است. حــوزه ایران خیلی مهم است.

فراماسونری یک تشـکیلات نهـانْ‌روش و نخبه‌گراست. از اصول فرامانسونری یا دسـتورهایی که در فراماسـونری حـــاکم اســـت، ســـرّ نگه داشـــتن و حفظ اســـرار است. فراماسونری نهانْ‌روش است. کاملاً مخفی عمل می‌کند و اســـرار خـــودش را به هیچ وجه ذکر یا افشا نمی‌کند. «اســـتیفن نـــایتی» به جـــرم نوشـــتن کتـــاب دربـــارة فراماسونری و افشـای اسـرار، در یک تصـادف مشـکوک کشته شد و فراماسونرها از او انتقـام گرفتند. در تـاریخ مشروطه، مشروطه‌خواهان غرب‌گرا، عمدتاً فراماســونر بودند. غـــیر از مرحـــوم «آشـــیخ فضل‌الله نـــوری» که ارتباطی با این تشکیلات نداشـت، دو سه نفر دیگـری که اعــدام شــدند، آن فراماســونرهایی بودند که به نحــوی اسرار را افشا کرده بودند.

فراماسونری تشـکیلاتی است که توسط الیگارشی یهـود سـاخته شـد؛ با این هـدف که سـلطه یهـود را بر جهـان اعمـــال کند. بعضی‌ها فکر می‌کنند فراماســـونری یک جریـــان صـــرفاً سیاسی یا یک جریـــان جاسوسی است. «محمــود هــومن» یک فیلســوف است و شــاید خیلی از

کسانی که فلسفه خوانده‌اند، حداقل در دوره پهلوی، شاگرد دکتر هومن بودند. من با بعضی از آن‌ها صحبت کردم، گفتند ما اصلاً فکر نمی‌کردیم هومن فراماسون باشد. تصورشان هم از فراماسونری این بود که یعنی جاسوسی. نهایتاً در همین حد شناخت از فراماسونری محدود می‌شود. علاوه بر این‌که فراماسونری یک جریان جاسوسی است و شکی در آن نیست.

حتّی طلایه‌دار قشون و لشگر نظامی هم هست. یک تشکیلات فرهنگی هم هست و اتفاقاً تمرکزش روی نخبگان و جذب نخبگان است. مثلاً این‌که تقی‌زاده را انتخاب می‌کنند، عبدالحسین زرین‌کوب را انتخاب می‌کنند، از این افراد چیزی فراتر از جاسوسی توقع می‌رود. جاسوسی را که خیلی‌ها می‌توانند انجام دهند، اما این‌که مثلاً یک استاد تاریخ مانند زریاب خویی، زرین‌کوب و امثال این‌ها وارد تشکیلات می‌شوند یا یک فیلسوف نظیر محمود هومن وارد تشکیلات فراماسونری می‌شود، یک توقعی دیگر انتظار است که این همان کارکرد فرهنگی فراماسونری است و نباید از آن غفلت کنیم.

بعضی از همین آقایان به ظاهر فیلسوف و مورّخ، جاسوسی هم می‌کنند. نمونه‌اش تقی‌زاده است. تقی‌زاده کسی است که در حوزه تاریخ قلم می‌زد، البته در زمینه باستان‌گرایی که بعد از مشروطه در کشور رواج پیدا کرد. تقی‌زاده با تشکیلات جاسوسی ارتباط داشت و به عنوان یکی از شخصیت‌های پیچیده می‌توانیم از آن نام ببریم یا میرزا ملکم‌خان مؤسس فراموش‌خانه در ایران است و او نیز کارکرد جاسوسی در ایران را

دارد و هم مروّج تفکر جدید و غربی در ایران است. حتی می‌تـــــوان گفت یکی از ریشه‌های بحث مدرنیته و تفکر مدرن و قانون‌گرایی در ایران، میرزا ملکم‌خان است.

فراماســـونری از لحـــاظ لغـــوی هم از دو واژه فـــری و ماســونری تشـکیل شـده اسـت؛ فـری به معنـای آزاد و ماسونری هم به معنـای بنـایی است. ممکن است تصـور شود این‌ها خود را ادامه تشکیلات صنف بنایان می‌داننـد، در حالی که اصلاً این طور نیست. این تشکیلات برخاسته از سه چهار تشکل اسرارآمیز شیطانی در قرون وسطی است که توضـــیح خـــواهم داد. البته خـــود آن‌ها ریشه باسـتانی دارنـد، ولی ربطی به بنـایی نـدارد؛ بلکه با یک منظـور خاصی فراماسـونرها خـود را به صـنف بنایـان می‌چسبانند.

دلیل آن‌هـــا، هم از جهت ســـمبلیک دلیل است و هم از جهت تشکیلاتی. از جهت تشـکیلاتی می‌خواهند به مـردم بگویند ما یک تشکیلات بی‌آزار با سابقه گسترده هســتیم که وظیفه ما تـربیت انسـان است. تعریف فراماسـونری که من نهایتاً به آن رسیدم و به آن اشاره هم کـردم، این است: فراماسـونری جمعیـتی نهـانْ‌روش و نخبه‌گراست که به وســیله الیگارشی یهــود در 1717 در انگلســتان تأســـیس شد و ادعـــای آن این است که یک طـــریقت فلسفی برای تربیت انسان است.

برخی معتقدند فراماسونری دین نیست، ولی دین است. دین نیست به معنـای این‌که ریشه وحیـانی نـدارد و دین است به معنـــای این‌که می‌خواهد انســـان را با اصـــول فلسفی تربیت بکند، البته اخلاق را هم مطرح می‌کند. به ادعای فراماسونرها، حضرت آدم اولین فراماسون است.

می‌گویند حضـــرت ســـلیمان به جهت ســـاختن معبـــد، فراماسـون بـود. روایت‌هـای مختلفی اظهـار می‌کنند که هیچ کدام سندیت نـدارد. حـتی فراماسـون‌های منصف و اهل تحقیق هم خیلی روی این روایت‌ها متوقف نمی‌شوند.

سـپس قـرون وسـطی را مطـرح می‌کنند و می‌گویند در قـرون وسـطی، توجه به سـاختن بناهـای بـزرگ نظـیر کلیسـاها و قصـرهای بـزرگ رواج پیـدا کـرد، کـار بنـایی گرفت و بـرخلاف همه صـنوف که باید بیگـاری می‌دادنـد، بناها از بیگـــاری معـــاف شـــدند. بـــرای همین به آن‌ها فریماسون می‌گویند؛ یعـنی بنـای آزاد. این‌ها توجیهـاتی است که فراماسونرها مطرح می‌کنند. بنده قبول ندارم.

می‌گویند مـدت‌ها به این صـنف لطف می‌شـد، به جهت این‌که فقط این‌ها می‌توانسـتند آن اصـول و کلیسـاهای بزرگ را بسازند. این‌ها هم بـرای این‌که این مـوقعیت را حفظ کنند، کم‌کم مقرراتی برای خودشـان تعریف کردند تا هر کسی نتواند وارد این تشـکیلات بشـود. یک سـری مقررات و درجات تعریف کردنـد؛ ازجمله این‌که کسی که اول کـار وارد می‌شـود، به او می‌گویند شـاگرد. بعد از مـدتی می‌شـود بنا یا کـارورز یا کاریـار. وقـتی که خیلی وارد می‌شود، می‌شود استاد اعظم. بعد می‌گویند وقـتی توجه به ســـــاختن کلیسا و قصر در دوران جدید بعد از رنسانس رو به افول رفت، این‌ها گفتند باید کـاری کـنیم آن توجه سابق را بازیابیم؛ لـذا گفتند باید رویکردمـان را عوض کنیم.

خـود را از حـالت یک صـنف خـارج کـنیم و به یک تشـکل فکری سیاسی تبدیل شـویم و سیاست‌مدارها و متفکرها

را هم وارد تشکل خود کنیم. لذا می‌گویند در سال 1600 اولین فـرد غـیر بنا به نـام «جـالوزول» وارد تشـکیلات فراماسـونری شد و در ادامه پادشـاهان و شـاهزادگان و فلاسفه و دیگـران وارد شـدند. این آخـرین ادعـایی است که مطـرح می‌کنند و خیلی هم روی آن مـانور می‌دهنـد، اما ما وقـــتی روی مبـــانی فراماســـونری و اصـــول فراماسـونری و تشـکیلاتش دقت می‌کـنیم، به این نتیجه می‌رسیم که این‌ها همه ادعاست. چطور می‌شـود که یک صنف بنایی، آن هم یک بـار در تـاریخ تبـدیل شـود به یک تشکّل مخوف جهانی که ادعای اداره جهـان و رهـبری بر جهان را هم دارد و از اول هم دنبالش بود؟!

عمـده کشـورها در جهـان در چنـبره فراماسـونری قـرار دارد. مشـاهده می‌شـود رئیس‌جمهـور یک کشـور، رئیس مجلس، نخست‌وزیر، نمایندگان مجلس و عمده نخبگـانش فراماســـون هســـتند.چطـــور می‌شـــود یک مشت بنا تشکیلات‌شان تبدیل بشود به یک چنین تشـکیلات جهـانی و معظمی که داعیه رهبری بر جهان را دارد؟!

توجه به اصـول و مـرام فراماسـونری نشـان می‌دهد که این تشـــکیلات برگرفته از چند تشـــکّل است که قبل از سال 1717 در دنیا فعالیت داشت. کابالیسم را یهودی‌ها عرفان یهودی می‌گویند. این تفکر ریشه در مصر باستان و یونان باسـتان دارد. هم در مصر و هم در یونـان، تفکر اومانیستی و شیطان‌پرستی مشاهده می‌شود. از زمانی که بنی‌اسرائیل به مصر رفتنـد، اسـیر یک چـنین جریـانی شدند؛ یعنی به دام فرقه‌هـای رازآلـود و شیطان‌پرسـتی افتادند. بنی‌اسـرائیل نهایتـاً به سـمت گوساله‌پرسـتی و سـاختن گوسـاله توسط سـامری رفتند و این‌ها دقیقـاً

برگرفته از همین تفکرات شیطان‌پرستانه و غیرتوحیـدی مصر باستان است.

کابالیسم با توجه به همـــان آموزه‌هـــای شـــیطانی، یک رویکـرد کـاملاً دنیـایی و اومانیسـتی نسـبت به انسـان و جهـان دارد. در مصر و یونـان باسـتان؛ اومانیسم یعـنی انسان‌گرایی و انسان‌محوری، حـرف اصـلی و اساسی را می‌زند. به همین جهت هم می‌تـــوان انـــواع و اقســـام مجسـمه‌ها و خـدایان را دید که با همـان هیکل و رویکـرد انسانی مطرح می‌شود. در تورات مسخ شده آمــده است که در درجه 22 فراماسونری [نعوذ بالله] خداوند تجسّـم پیـدا می‌کنـد، پـایین می‌آید و با حضـرت یعقـوب کشـتی می‌گیرد و شکست می‌خورد! در نهایت حضرت یعقوب به خـــدا لطف می‌کند و او را رها می‌کند و دوبـــاره خـــدا به جایگـــاه خـــودش در آســـمان هفتم که زن اســـت، بـــاز می‌گردد!

فرقه دیگری که در تشکیلات فراماسونری بعد از کابالا یا کابولیست‌ها بسیار مـؤثر اسـت، فرقه شهسـواران معبد است. به این‌ها فرقه روزن کـــروتس هم می‌گویند. الان این فرقه فعـــالیت دارد. کابالیست‌ها هم الان فعـــالیت دارند. حتی به مدل شلوار بچه‌هـای ما هم رسـیده است. شـلوارهای لی سـوراخ سـوراخ و پاره‌پـاره، همـان مـدل کابـــالی است. به فوتبالیست‌های ما هم کم‌کم ســـرایت می‌کند. خالکوبی‌هایی که فوتبالیست‌ها انجـام می‌دهنـد، همـــان خالکوبی‌هـــایی است که کابالیست‌ها می‌کنند. فوتبالیست‌های اروپایی و انگلیسی نظیر دیوید بکهام که یک کابالیست است، انجام می‌دهند.

فرقه دیگر روزن کوروتس‌ها یا شهســـــــواران معبد به ظاهر مسیحی‌اند، اساس تأسـیس این فرقه بـرای دفـاع از زوّار بیت‌المقدس بود؛ با شعارهای مسیحی صهیونی. این‌ها وقــتی به بیت‌المقــدس آمدنــد، در آن‌جا کم‌کم با آیین کابالی یا کابالیسم آشنا شدند و تحت تأثیر این آیین قرار گرفتند. فعالیت این گروه هم جنبه نظـامی است و هم جنبه اقتصـادی؛ لـذا به یک جمعیت قدرتمند نظـامی-اقتصادی تبدیل شدند. قـدرت این‌ها به گـونه‌ای افـزایش پیـدا کـرد که حکـام آن دوره دچـار وحشت شـدند. پس از انجام تحقیقاتی معلوم شد که این گروه از مسیح‌گرایی، با موعودگرایی به شیطان پرسـتی رسـیده‌اند. رهـبر این فرقه ژاک دمولا است که دستگیر و محاکمه شده است.

از کارهای این فرقه خوردن خاکستر انسان، انجام انـواع و اقسام منعیـاتی که در کلیسـای کاتولیک و آیین مسـیح هم نهی شده، ارتبـاط با محـارم و خیلی کارهـای متعـدد است که شیطان‌پرست‌ها انجـــام می‌دهند. این‌که در این جریـــان انحـــرافی هم نشـــانه‌هایی از شیطان‌پرســـتی و شیطان‌پرست‌ها دیـــده می‌شـــود، از مـــواردی است که صحت فرمایش حضرت آیت‌الله مصباح را نشـان می‌دهد. بر اســـاس آن‌چه تا الان گفته و منتشر شـــده، یکی از آقایـانی که در ارتبـاط با این جریـان انحـرافی دسـتگیر شده، بنا بر اعترافات خودش شیطان‌پرست بوده است.

به هر حـال آن فرقه به سرنوشت شیطان‌پرسـتی دچـار می‌شـوند و لـذا کلیســای کاتولیک حکم اعـدام این‌ها را صـادر می‌کند. اعضـای این فرقه را عمـدتاً به دار زدند یا سوزاندند، اما کار این فرقه تمام نشد. آن‌ها به اسکاتلند رفتند. پادشـــاه اســـکاتلند که هیچ ارتبـــاطی با کلیسا

نداشـــت، با اعضـــای این فرقه همـــراه شد و آن‌ها در اسکاتلند رشد کرده و به فعالیت خود ادامه دادند.

یک فرقه دیگری هم وجود دارد که البته نسـبت به این دو فرقه نـامبرده، از اهمیت کمـتری برخـوردار است و آن فرقه مسـیحیان یثـویی یا ژزویتا هسـتند. آن‌ها از جهت تشـکیلاتی و نـوع سـاختاری که در آیین خودشـان دارنـد، بسـیار سـختگیرند. سِـیْر از یک درجه به یک درجه بـالاتر، باید با یک سری تعـالیم تـوأم باشد. فراماسـونری از این جریان‌ها بهره می‌گیرد.

بنابراین ماحصل آن چیزی که از منابع به طـور روشن به دست می‌آید این است که فراماســـونری نه جمعیـــتی صنفی است، نه مربوط به حضرت سلیمان (ع) اسـت، نه مربـوط به حضـرت آدم (ع) اسـت؛ به هیچ کـدام مربـوط نیست، بلکه یک جمعیت نهانْ روش نخبه‌گراست که از در هم آمیختن این سه چهـار جریـانی که خـدمتتان عـرض کردم، به وجود می‌آید. همان صهیونیزم و همان شـرک و شیطان‌پرستی که قصد سـلطه بر انسـان و قصد سـلطه بر جهان را دارد.

آغاز شکل‌گیری فراماسونری

در 1714 خانواده‌ای یهودی و مـورد حمـایت یهودیـان به نـام خانـدان‌هاوس بـورگ در انگلیس روی کـار آمدند. ژانتئوفیلدزا گوئلی که با جان لاک همـراه و رفیق بـود و با نیوتن ارتباطی عمیق داشت، یکی از افـرادی است که در روی کـار آمـدن خانـدان‌هاوس بـورگ در 1714 مـؤثر بـود. این‌ها به این نتیجه می‌رسـند که بـرای غلبه بر انگلستان که جامعه‌ای با مذاهب و گروه‌ها و گرایش‌هـای

متفاوت بود، باید تشکیلاتی تأسیس کنند که بتواند همه را زیر چتر خود جمع کند و تشکیلاتی را از در هم آمیختن این سه چهار جریان و با یک سری اصول به وجود بیاورند. این اصول باید طوری باشد که بتواند همه آدم‌ها را علی‌رغم تفاوت‌هایی که با هم دارند؛ چه از جهت مذهب، چه از جهت نوع معیشت، درجه و طبقات درون آن تشکیلات جمع نماید و آن‌ها با یک فعالیت مشترک برای سلطه بر جهان یا فراهم کردن مقدمات سلطه بر جهان، دست بزنند.

اصول فراماسونری

1. اومانیسم

اومانیسم که برگرفته از آیین‌های شرک‌آلود مصر باستان و یونان باستان است، در فراماسونری هم کاملاً رواج دارد. اومانیسم برای مقابله با ادیان به وجود آمد. بعضی از اومانیست‌ها، از اساس دین را منکر شدند، بعضی دیگر دین و خدا را منکر شدند، بعضی‌ها هم گفتند ما دین را قبول نداریم و فقط خدا را قبول داریم که به این گروه دئیست می‌گویند. تصویری از شیطان که در علائم ماسونی هم زیاد دیده می‌شود، مربوط به قرن هفتم است. یک نقاشی از قرن هفتم که قدیمی است وجود دارد که در آن دست‌ها و جانورانی دور و برش دیده می‌شوند که با مفاهیم فعلی که از شیطان‌پرستی و علائمی که می‌بینیم کاملاً منطبق است و شباهت دارد.

1. سکولاریسم

غـیر از اومانیسـم، اصل دیگـری در فراماسـونری حـاکم است که به آن سکولاریسم می‌گویند. وقـــــتی کسی به اومانیسم معتقد شـــد، به طـــور طـــبیعی ســـکولار هم می‌شـــــود. سکولاریسم به این معـــــنی است که دین و مفاهیم دینی در سیاست و در زنـدگی اجتمـاعی دخـالت نکند. این اصـــول کـــاملاً با فضـــای زنـــدگی یهـــود و صهیونیزم، همخوانی دارد.

1. پلورالیسم

اصل بعدی پلورالیسم است. به معنی نسبی‌انگاری است که انســـان به جـــایی برسد که به هیچ اصل و حقیقـــتی قائل نباشد و دچـــار نســـبی‌انگاری در همه زمینه‌هـــا، به ویـژه در حـوزه معرفـتی بشـود. یک ماسـون بعد از چند جلسه ورود به فراماسونری، چنین ویژگی پیدا می‌کند.

1. دئیسم

ماســون‌ها دئیسم را تــرویج می‌کنند. دئیست‌ها کســانی هستند که در اروپا و در عصر روشنگری پیـدا شـدند. این گـــروه چـــون نمی‌توانند با صـــراحت بگویند ما خـــدا را نمی‌پرسـتیم، عنـوان می‌کنند که ما خداپرسـتیم، ولی به هیچ دینی اعتقـاد نـداریم؛ چـون دین مـوجب اختلاف بین بشر می‌شـــود؛ یعـــنی هر کسی ادعا می‌کند دین من حق است و این باعث اختلاف می‌شود. یک ماسون و اساســاً بشر نمی‌بایستی وارد این عرصه شود.

دئیست‌ها می‌گویند ما به دین نیـــاز نـــداریم، خـــدا ما را آفرید و دیگر با بقیه ماجرا کار نـدارد. در جلسـات بـالاتر اصلاً خود این آفـرینش هم زیر سـؤال می‌رود. می‌گویند این چـــیزی که ما به عنـــوان خـــدا از آن یـــاد می‌کـــنیم،

می‌تواند ماده باشد یا آن انفجار اولیه باشد. این‌ها یعنی عبور از دین. دوره اسلام‌گرایی به پایان رسیده، دوره دین به پایان رسیده و یک تعبیر دیگر این‌که امام زمان (عج) اگر بیاید، دیگر با زبان دین با مردم صحبت نمی‌کند، با یک زبان دیگری صحبت می‌کند که آن زبان اومانیستی است. مدتی است که این جمله دائم تکرار می‌شود. اول تحت عنوان نجات بشریت، بعد حقوق بشر انسانی، بعد کم‌کم بیداری انسانی و بعد آن دیدگاه دینی و انسانی به مرور کم‌رنگ می‌شود و یک نوع دیدگاه اومانیستی عملاً رواج پیدا می‌کند.

1. کاسماپلوتیسم (جهان وطنی)

یک بحث دیگری فراماسون‌ها دارند و آن نگاه جهانی است. یک نوع جهان‌گرایی در تفکر ماسونی وجود دارد که به آن کاسماپلوتیسم می‌گویند؛ یعنی جهان وطنی. اساساً فراماسونری برای ترویج جهان وطنی تأسیس شد، با همان شعارهایی که مطرح شد: آزادی، برابری و برادری. با این‌ها حلقه‌ای در سراسر جهان به وجود می‌آید که همه با همدیگر بر اساس همان اصولی که عرض کردم، مرتبط هستند و جهان را اداره می‌کنند؛ بنابراین اومانیسم، سکولاریسم، پلورالیسم، دئیسم و کاسماپلوتیسم یا جهان وطنی جزء عمده‌ترین اصول فراماسونری است.

این‌ها به کمک افرادی نظیر دزاگولیه و دکتر جیمز اندرسن و خاندان سلطنتی‌هاوس بورگ، در انگلستان قدرت را به دست می‌گیرند: اسکاتلند، فرانسه و بعد سراسر جهان. بعد از اروپا سراغ کشورهای اسلامی می‌آیند.

تاریخچه فراماسونری در ایران

بسترهای ورود فراماسونری به ایران

فراماسونری در ایران از چند نقطه وارد می‌شود. یک موردش میرزا ابوالحسن‌خان ایلچی است که می‌گویند اولین فراماسونر ایرانی است. این‌ها یهودی بودند، بعد به ظاهر مسلمان می‌شوند و در این مقطع تلفات و لطمات زیادی از ناحیه این جریان به کشورهای اسلامی وارد می‌شود. این پدیده یهودی تازه‌مسلمان. یهودی تازه‌مسیحی هم داشتیم. این‌ها در مسیحیت هم به نحوی همان جریان پروتستانتیسم را که مسیحیت یهودیزه شده است راه می‌اندازند.

همین برنامه را در کشورهای اسلامی داشتند. منتها در کشورهای اسلامی از آن به عنوان پروتستانتیسم اسلامی یاد کرده‌اند. دو سه نفر هم در این زمینه خیلی فعال بحث کرده‌اند که یکی از آن‌ها آخوندزاده است. دیگری میرزا ابوالحسن‌خان ایلچی است. خاندان وی تار و مار شدند. خودش به هندوستان فرار می‌کند. در هندوستان تحت حمایت استعمار انگلیس قرار می‌گیرد. از آن‌جا او را به انگلستان می‌برند. به فاصله نُه سال سفیر ایران در انگلستان می‌شود. وی به همراه فردی به نام سِرگور اوزلی در کشور ایران فعالیت خود را برای ترویج فراماسونری آغاز می‌کند. یک یهودی‌زاده است.

در داخل پرانتز عرض بکنم، در امپراتوری عثمانی وقتی انگلستان تصمیم گرفت امپراتوری عثمانی را متلاشی کند، اولین کاری که کرد، ترویج همین جریان بود. تعدادی

یهودی مسلمان شدند؛ ازجمله آتاتورک مسلمان شد. به این‌ها در ترکیه دونمه می‌گویند. دونمه‌ها به ظاهر مسلمان هستند، ولی همان آیین یهود را در باطن دنبال می‌کنند. این‌ها با یهودیان ایالت سالونیک، با تشکیلات فراماسونری که در ترکیه یا در عثمانی راه می‌افتد، بساط امپراتوری عثمانی را جمع می‌کنند. در ایران هم این‌ها در قالب این‌که ما مسلمان هستیم یا جدیدالاسلام هستیم، وارد می‌شوند؛ اما آن ضربات جدی را در راستای سیاست‌های صهیونیسم و یهود به کشور ما و کشورهای اسلامی وارد می‌کنند.

ابوالحسن‌خان ایلچی به همراه سرگور اوزلی به ایران می‌آیند. سِرگور اوزلی دو مأموریت داشت؛ یکی از طریق تشکیلات فراماسونری و دیگر از طریق پادشاه انگلستان. خودش فراماسون بود، منتها به عنوان پادشاه، یک حکم مأموریت سیاسی به او داده می‌شود و به عنوان رییس تشکیلات ماسونی هم یک حکم دیگر می‌گیرد. آن حکم دوم برای ما در این بحث مهم است. حکم اولش هم اهمیت دارد. در حکم دوم دستور داده می‌شود که در ایران لژی به نام اصفهان تأسیس کند و او هم وقتی وارد می‌شود، در این راستا تلاش می‌کند، امّا نمی‌تواند به تأسیس لژ در ایران برسد. خود او می‌گوید: «موفق شدم اغلب اطرافیان فتحعلی‌شاه را وارد تشکیلات فراماسونری بکنم.» واقعاً این هم یک موفقیت بزرگ است. در حساس‌ترین مقطع از تاریخ ما، ناگهان یک جریان ماسونی در بدنه دولت نفوذ می‌کند و بدترین شرایط را برای کشور ما به وجود می‌آورد.

فراماسونری با توجه به همان نهانْروشی، اساساً هیچ‌وقت با تابلو و پلاکارد وارد نمی‌شود. به طور مخفی می‌آید، نفوذ می‌کند، وقتی سیطره‌اش به اندازه کافی شد، آن موقع شاید عین کشورهای اروپایی اعلان موجودیت بکند، ولی باز در اروپا هم به راحتی نمی‌توان به آیین ماسونی و تشکیلات ماسونی پی برد. «جیمز اندرسن» نویسنده قانون اساسی فراماسونری است. دزاگولیه هم جز مؤسسین تشکیلات فراماسونری است. هر دو گرایش پروتستانی و یهودی پیدا کردند و از جهت اقتصادی و سیاسی هم، با صهیونیسم کاملاً هم‌پیمان هستند.

تشکیلات فراماسونری به طور خزنده وارد می‌شود و شروع می‌کند به بحران‌سازی و ایجاد آشوب‌های کور اجتماعی و مقصود خود را از همین طریق به دست می‌آورد.

میرزا ابوالحسن‌خان ایلچی و سرگور اوزلی؛ تشکیلات فراماسونری را در ایران تأسیس و افراد را به فراماسونری وارد کردند؛ اما بزرگ‌ترین خدمتی که این‌ها می‌کنند، خدمت به سیاست استعماری انگلستان است و این همان وجه جاسوسی فراماسونری است. در شرایطی که ایران با روسیه در حال جنگ است، نیاز به کمک دارد و قرار است انگلستان به ما کمک بکند؛ تشکیلات ماسونی دقیقاً جلوی یک سیاستی که علما در ایران و چهره‌های ملی در ایران دنبال می‌کردند را می‌گیرد.

در بحرانی که برای ما در جنگ‌های ایران و روس به وجود آمد، دو راه پیش روی ما بود؛ یک راه این‌که ما با

تکیه بر مردم خویش و امکانـات خـود و ظرفیت‌هـایی که روحانیت و مرجعیت شـیعه دارد حـرکت بکـنیم و راه دوم هم این است که یک متحد قوی پیدا کـنیم. طرفـداران تز اول عبـــاس‌میرزا و قائم‌مقـــام بودند که معتقد بودند با ظرفیت‌هـای خـود ولو با اسـتفاده از امکانـات غربی‌ها و تجربیات آن‌ها حرکت کنیم. بر این اسـاس عبـاس‌میرزا و قائم‌مقـام از علما فتـوای جهـاد می‌گیرند. به دنبـال آن وضع جبهه‌ها به هم می‌خورد. یک دفعه با نیرویی که بعد از صدور فتاوای جهادیه تزریق می‌شود، جبهه‌ها وضعش به نفع ما عــوض می‌شــود. خیلی از منــاطقی را که از دست داده بودیم، دوباره پس می‌گیریم.

جریان ماسـونی به این نتیجه می‌رسد که باید جلـوی این تفکر را گرفت.

مدام تبلیغ می‌کند راه این است که فقط به یک غــربی و یک متحد قــوی متصل شــویم. آن موقع پــای انگلســتان وسط آمد. انگلیسی‌ها هم تا زمـــانی که خودشـــان با روس‌ها مشــکل داشــتند، با ما همــراه بودند. به محض این‌که با فرانسه درگــیر شــدند و نیــاز پیــدا کردند که از ظرفیت روسیه هم استفاده کننــد، به ما فشــار آوردند و خواستار آتش‌بس شدند. در حالی که بسـیاری از منـاطق ایــران در قفقــاز و آذربایجــان زیر ســلطه روس قــرار داشــت، به ما فشــار آوردند آتش‌بس بدهید. بعد از دادن آتش‌بس، عملاً ما هیچ نتیجه‌ای هم نگرفتیم. سرزمین ما را هم تخلیه نکردند و قفقاز از ایـران جـدا شد. قـرارداد گلســـتان به ما تحمیل شد و به دنبـــال آن قـــرارداد ترکمانچــای به ایــران تحمیل شد. این یک ورودی بــرای جریان فراماسونری است.

ورودی دیگر از هند است که تشکیلات ماسونی باز به سمت ایران هجوم می‌آورد. یک فردی هست به نام مانکجی که زرتشتی است. از لژ اعظم ماسون زرتشتی که کاملاً در خدمت استعمار انگلستان هستند، مأموریت پیدا می‌کند جریان ماسونی را در ایران ترویج دهد. او با افرادی نظیر میرزا حسین‌خان سپهسالار و میرزا ملکم‌خان و آخوندزاده ارتباط برقرار می‌کند. این جریانات چه جریان انگلیسی که سِرگور اوزلی در رأس آن قرار دارد و چه جریانی که مانکجی در رأس آن است، در سه نقطه با هم مشترک‌اند: یکی اسلام‌ستیزی است. به نحو جسورانه این‌ها علیه اسلام، شعائر اسلام و مقدسات شروع به تبلیغات می‌کنند. بحث بعدی آن‌ها ایران‌گرایی یا باستان‌گرایی است.

هم مانکجی و هم تیم سِر گور اوزلی، هر دوی آن‌ها روی این ماجرا تأکید و تشویق و ترویج می‌کنند. آخوندزاده به مانکجی می‌نویسد که خیلی از تو ممنون هستم که دین نیاکان ما را در مقابل دین اعراب زنده نگه می‌داری. جریانی که الان هم ما به نحوی با آن مواجه هستیم، به اسم مکتب ایرانی که نماد باستانی است. در نمایشگاه کتاب پارسال، برای تزئینات، سرتاسر نمایشگاه را نمادهای باستانی گذاشته بودند که بخشی از آن در همین علائم ماسونی هم دیده می‌شود. این برای نشان دادن تفکر باستان‌گرایانه است که هم در دوره قاجار و هم در دوره پهلوی به کشور ما و به اسلام لطمات جدی وارد کرد.

ورودی دیگر فراماسونری، از طریق عثمانی است که لژهای عثمانی با لژهای ایران مرتبط بودند و به ترویج

فراماسونری در ایران کمک کردند. خیانت ماسون‌ها در ایران در بخش فرهنگی در چهارچوب باستان‌گرایی و اسلام‌ستیزی و غرب‌گرایی یا ترویج غرب صورت گرفت و در حوزه سیاسی می‌توان به فشل کردن حاکمیت قاجار و دادن امتیازات مختلف به بیگانگان از گلستان و ترکمانچای گرفته تا صدها امتیازی که داده شد، اشاره کرد؛ مثل امتیاز رویتر که منابع زیرزمینی و روی زمینی ایران را به مدت 70 سال به یک یهودی انگلیسی واگذار می‌کنند.

جریان مبارزه با فراماسونری

نیرویی که به مقابله جدی با فراماسونرها برخاست، تفکر دینی و مرجعیت و روحانیت شیعه است. در این زمینه تشابهی با راهی که جریانات انحرافی در کشور ما طی می‌کنند، وجود دارد. استعمار وقتی وارد ایران شد، مصمم بودند کشور را وابسته و ما را مستعمره انگلستان کنند. نقطه مقابل این جریان، مرجعیت و روحانیت شیعه قرار داشت.

حاج ملاعلی کنی به ناصرالدین شاه در آن سفری که به همراه سپهسالار به فرنگ کرد و امتیاز رویتر را داد، می‌گوید: اگر پایت را در کشور بگذاری و صدر اعظمت را با خودت بیاری، دیگر خودت هم در ایران سلطنت نخواهی داشت و شاه مجبور می‌شود میرزا حسین‌خان سپهسالار را در مرز عزل کند. یک چنین جریانی می‌آید در دهان فراماسونری و جریان وابسته به استعمار می‌زند و بساطش را جمع می‌کند. فراموش‌خانه‌ای که ملکم‌خان در ایران تأسیس می‌کند، باز حاج ملاعلی کنی می‌آید اعلامیه صادر می‌کند و به ناصرالدین شاه نامه

می‌نویسد و می‌گوید باید بساط این جریـان مرمـوز جمع شود.

در دوره مرحـوم مـیرزای شـیرازی، کالاهـای غـربی به ایـران سـرازیر شد. بحث تحـریم پیش می‌آید. یک گـام جلوتر قرارداد تنباکو بسته می‌شود، نهضت تحریم تنباکو راه می‌افتد. اسـاس ورود روحـانیت و مـرجعیت در دوره مشروطه، برای مبـارزه با اسـتبداد و سـلطه اسـتعمار و غـرب است. بنـابراین آن‌ها اسـاس برنامه خـود را در از بین بـردن روحـانیت و هتک حـرمت آن‌ها می‌گذارند. الان هم می‌خواهند مرجعیت شـیعه را بی‌حـرمت و بی‌حیـثیت بکنند و به همین منظور در مقابل مرجعیت می‌ایستند. با ادعای حمایت از رهبری و این‌که ما پیرو رهبری هسـتیم، اول شـروع کردند به زدن علما و روحـانیت و بعد کم‌کم نوبت دیگـران هم می‌رسد. همان‌هـایی که یک زمـانی به اسم امـام، به مراجع حمله می‌کردنـد، بعـداً سـراغ خـود امام آمدند. بعداً طرفداران‌شان گفتند که امـام به تـاریخ پیوست و تفکرش به موزه پیوست.

در هر صـورت یک جا گـذر از اسـلام و پایـان دوره اسـلام‌گرایی اعلام می‌شـود، یک جا هم در حمله به روحـانیت و مـرجعیت، با صـراحت می‌گویند دوره فقه و فقاهت به سر آمده است. ما باید الان دنبـال این باشـیم که امـام حی دارد به ما چه می‌گویـد؟ باید به امـام حی مراجعه کنی و دیگر قال الباقر (ع) و قال الصادق (ع) به دردت نمی‌خـورد. با صـراحت می‌گوید این حرف‌ها مـال همـان دوره است که شـیعیان می‌رفتند پیش امـام بـاقر (ع)، ایشـان هم نکـاتی را می‌فرمـود و همـان را به کـار می‌بستند. الان ما باید ببینیم حضرت حجت چه می‌گوید؟!

فقه و فقاهت و مراجع کنار گذاشته می‌شوند. در بابیه هم اولین چیزی که وجود داشت، زدن فقاهت و روحانیت بود. با همان رکن رابع و عدم نیاز رجوع به مراجع و رجوع به کسی که به امام دسترسی دارد.

اگر مقاومت روحانیت و مرجعیت شیعه نبود، با کار عظیمی که این‌ها انجام دادند، الان باید اثری از اسلام و روحانیت و تشیع در ایران نمی‌دیدید، ولی این مقاومت باعث شد که ما به آن وضعیتی که این جریان مدنظرشان بود، دچار نشویم.

فرشتگان سقوط کرده یا خدایان؟!

جالب است که بدانید که در تمام عصرها و تمدن‌های گذشته طرحی متمایز برای فریب انسان وجود داشته که همگی آن‌ها یک هدف مشترک داشتند و همگی سعی بر این داشتند که به این هدف برسند: انسان به دور از خدا و به دور از حقیقت.

آیا میدانید زمین شطرنجی که یکی از نمادهای فراماسون و لژهای فراماسونری شناخته می‌شود به چه معناست؟ بیایید ابتدا این بحث را بررسی کنیم.

خداوند در کنار آفرینش انسان موجودات دیگری را نیز خلق کرده است. از جمله موجوداتی که در دنیای ما زندگی می‌کنند جن‌ها هستند. ولی چرا ما جن‌ها را نمیبینیم؟ دلیل این امر این است که جهان ما از بعدهای مختلفی تشکیل شده و بعدی که ما انسان‌ها درآن زندگی میکنیم با ابعادی که سایر موجودات در آن حاظرند جدا شده است. هم‌چنین خدای قادر و متعال انسان و اجنه‌ها را از عبور از این موانع منع کرده است، نه انسان این حق را دارد که به بعد آن‌ها وارد شود ونه آن‌ها اجازه دارند که به بعد ما وارد شوند.

عبور از این موانع به معنی سرپیچی از دستور خداست.

اما اگر این انسان‌ها و موجودات سایر ابعاد بخواهند از دستور خدا سرپیچی کنند چه می‌شود؟! آری، درست حدس زدید. آن موقع است که این موانع بین ابعاد گشوده می‌شود تا به دنیای یک‌دیگر قدم بگذارند. واین عبور فقط و فقط توسط کسانی انجام می‌شود که به

حرف‌هـای خـدا ایمـان ندارند. البته عبـوری که مد نظر است عبوری است که بدون دسـتور خـدا انجـام می‌شـود یعنی عبور بی‌اجازه و با عبورهـایی که پیـامبران، اولیا و اوصیا ادیان الهی که جز فرمان خدا کاری نمیکردند فرق دارد.

حال این گذر از بین ابعاد چگونه صورت می‌گیرد؟

یک بار دیگر مـرور میکـنیم:آن‌ها در بعـدی همزمـان با ما قرار دارنـد، خداوند صـریحا به ما و آن‌ها هشـدار داده که سفر و ارتباط با دیگر ابعـاد ممنـوع میباشد. پش یک جن خـوب هیچـوقت با شـما ارتبـاط برقـرار نمی‌کند چـون با اینکار از دستور خدا سرپیچی کرده است. جن‌هایی که با انسان‌ها ارتباط برقرار می‌کنند هدفی جز فریب ندارند.

ولی آن‌ها بـرای چه باید ما را فـریب دهنـد؟! آن‌ها ما را فـریب میدند تا آن‌ها را بپرسـتید، بـرای آن‌ها کـار کنیـد، آن‌ها را باور کنید وهمه همه‌ی این کارها بـرای این است که طـرح اربابشـان به نتیجه برسد. آیا میدانید اربابشـان کیست؟ اربابشان شیطان است.

آن‌ها مانند انسـان‌ها هم افـراد معمـولی دارند هم افـراد قدرتمند. افراد معمولی از گروه جنیان با افراد معمـولی از انسـان‌ها مانـدد فالبینـان، زنـان سـاحره، پیشـگویان، هیپنوتیزم کننـدگان، جـادوگران وحـتی با مـردم عـادی و متوسط ارتبـاط برقـرار می‌کنند. اما رهـبران قدرتمند آن‌ها با رهبران ما دیدار می‌کنند و در رابطه با طرح‌هـای بزرگی مذاکره می‌کنند.

اما این ارتباط چگونه است؟ ارتباط برقرار کردن با دیگر ابعـاد کـار آسـانی نیست. مناسک و آداب خاصی باید

صــورت گــیرد تا این موانع بین ابعــاد راهی بــرای ورود باشــند. با کارهــای زننــده و اعمــالی چــون ریختن خــون قربانیــان درهــای خاصی بین ابعــاد با نــام "دروازه‌هــای ستاره "گشوده میشوند واین کار باعث احظار قــدرتهای شیطانی / جنیان از بعد دیگر می‌شود.

سفر و ارتبــاط به دیگر ابعــاد در مکان‌هــای خاصی انجــام می‌شود و با مناسک خاصی همراه اســت، آیا الان متوجه میشوید که قربــانی بــرای خــدایان به چه منظــوری بــوده است؟

به یاد بیاریدکه امروز چه چــیزی را با نــام فرازمینی‌ها به شما معرفی کرده‌اند. خدایان مایاها، خدایان پرو، خدایان بابــل، خــدایان مصر همه را به نــام فرازمینی‌ها به شــما معرفی کرده‌اند. ولی بدانید که در طول تاریخ خدایی جز خــدای یکتا وجــود نداشــته وهمه‌ی این موجــودات که از آن‌ها به عنوان خدا یــاد شــده موجــوداتی احظــار شــده از ابعاد دیگرند که تنها هدفشان فریب بوده است و فریب.

از سرآغاز خلقت آدم (ع)تا به امــروز شــیطان با روش‌ها و حیله‌های مختلف سعی بر این دارد تا انســان را از خــدا دور کنــد، آن‌گــاه است که تمــامی نقشه‌های شــوم او به اجرا در میاید و زمان پایان عمر او با تاخیر می‌افتد.

کوکولخان خدای مایاها خدایی بود که رهــبران مایا بــرای بازگشت او از آســمان‌ها انســان را قربــانی میکردنــد، انسان یعنی یک بسته انرژِی فوق‌العاده قوی.

آیا فکر میکنید قربــانی بــرای خــدایان امــروز به متوقف شده است؟!

حال بیایید با مفهوم زمین شطرنجی آشنا شـویم. زمین شطرنجی به معنای سفر به ابعاد دیگر است. یکی از این روش‌هـای انتقـال بین ابعـاد زمین شـطرنجی است. در نمـاد ماسـونی زمین شـطرنجی که یکی از معروف‌تـرین نمادهای فراماسـونری است یک سـتون در سـمت راست وجود دارد و یک ستون در سمت چپ.

ستون سمت راست نمایان گر تاریکی و بعد دیگر است و ستون سمت چپ نمایان گر نور یعنی نمایانگر بعد دنیـای ماست. ودر بین این دو ستون سطحی شـطرنجی وجـود دارد که نمایانگر ادغام دو جهان است.

جـــالب است که مرکز آن محلی است بـــرای قربـــانی حیوانات و سایر موجودات زنده.

تمامی مناسک ماسونی روی این زمین شطرنجی انجـام می‌شـود. همه‌ی این‌ها فقط و فقط یک نمـایش اسـت، این اعمـــال و مناسک است که درها را می‌گشـــاید. در طـول تـاریخ ایلومنـاتی و طرفـداران شـیطان به طـور موفق به پرســـتش و احظـــار شـــیاطین روی زمین شطرنجی پرداخته‌اند.

بدانید که آن‌ها این مناسک که روی زمین شـــــطرنجی انجام می‌شود را به بعل” baal ”تقدیم می‌کنند. بعل را میشناسـید؟ به نظر شـما عجیب نیست که امـروز معبد بعلبک لبنان را ساخته‌ی فرازمینی‌ها میدانند؟!

آن‌ها در طول تاریخ با نام‌هـای مختلفی ما ونیاکـان ما را فریفته‌اند و امـــروز نقشه‌ی جهـــانی آن‌ها با نـــام فرازمینی‌ها پیش میرود.

اگر هرچه قـدر برنامه ریـزی کننـد، تلاش کنند و هرچـیز دیگر هیچ‌وقت موفق نخواهند شد چون این خدای متعــال است که بهترین برنامه ریز عالم است.

و سر انجام پیروزی با خداپرستان است.

فرضیه فضانوردان باستانی اصول و روش شناسی

فرضیه فضانوردان باستانی جزو معروف ترین فرضیاتی است که جامعه علمی تا کنون آن را نپذیرفته و هنــوز در جایگاه یک فرضیه اثبات نشـده، با تمـام تـوان در حاشـیه علم تقلا می‌کند.

انسان چیزی جز اندیشه خود نیست.

آن که خطاهای فکر را نمی‌داند،

می تواند خطرناک رفتار کند.

فرضـیه فضـانوردان باسـتانی: اصـول و روش شناسی (1).

فرضیه فضانوردان باستانی جزو معروف ترین فرضیاتی است که جامعه علمی تا کنون آن را نپذیرفته و هنــوز در جایگاه یک فرضیه اثبات نشـده، با تمـام تـوان در حاشـیه علم تقلا می‌کند. این فرضیه قهرمانــانی دارد اما توسط یک نظریه پــرداز خــاص ارائه نشــده و حکــایتش مشــعل المپیک است که صـــدها نفر در رســـیدن آن به جایگـــاه کنونی نقش داشته‌اند.

معتقدان فرضیه فضـانوردان باسـتانی تـاکنون میلیون‌ها سـاعت صـرف نوشـتن، صـحبت کـردن، سـاختن فیلم و مسـتند در این بـاره نموده‌اند. ایشـان به گـونه‌ای رفتـار می‌کنند گویی هنوز این فرضـیه ابعـاد و زوایـای نهـان و آشـکار بی‌شـماری دارد و می‌تـوان بـاز هم سـاعت‌های متوالی در مورد آن سخن گفت، بدون این که تــازگی‌اش را از دست بدهد. اگر لختی هیجان خـود را کنـترل کـنیم،

این فرضیه دو گزاره بیشتر ندارد: «موجودات هوشمند فرازمینی در جای جای کائنات وجود دارند. آن‌ها از میلیاردها سال پیش تا کنون در حال بازدید از زمین هستند».

لذا تمامی چنان نوشته‌ها و استدلال‌هایی برای اثبات دو جمله فوق است که گهگاهی یک شخص تازه نفس برای کسب نام و جایگاه در این عرصه، مجبور می‌شود دست به خلاقیت، تجدد و حتی لفاظی بزند، شاید از این راه‌ها نشان افتخاری بر سینه‌اش درج گردد. با این وجود حقیقت خاموش هرگز نمی‌تواند فرضیه فضانوردان باستانی را یک موضوع بی‌ارزش بداند. این فرضیه برای ما مزایایی بسیار ارزشمند داشته است که کتمان آن به دور از انصاف و بی‌طرفی است.

در گلستان سعدی، باب دوم حکایتی آمده است بدین مضمون: «لقمان را گفتند: ادب از که آموختی؟ گفت: از بی‌ادبان، هر چه از ایشان در نظرم ناپسند آمد از فعل آن پرهیز کردم». از سیاق این چند جمله مشخص می‌شود لقمان حکیم قدرت تجزیه و تحلیل داشته و قادر بوده خطا را از صواب بازشناسد. او با تدبر در اعمال و اقوال نامعقول و عدم پذیرش آن، عقیده و منش معقول را کسب نموده است.

گرچه مثل فوق در زمینه اخلاق بیان شده (که این مد نظر ما نیست) اما مفهومی عام را در بطن خود حمل می‌کند که امروزه آن را مهارت «تفکر انتقادی» می‌نامند و این حکایت سعدی شیرین بیان از لقمان، مثال بکری از تفکر انتقادی است. فرضیه فضانوردان باستانی برای ما کلاس درسی بود که تفکر انتقادی را

در آن آموزش دیـدیم، درک کـردیم و در زنـدگی روزمـره خود به کار بستیم. این بزرگ‌ترین درسی بود که فرضـیه فضـــانوردان باســـتانی نه در حق مـــا، بلکه در حق جمع کثیری از متفکرین و اندیشـمندان مطـرح جهـانی داشـته است.

شــبه دانشــمندان مــدافع فرضــیه فــوق، اســتدلال‌ها و مستندات بسیاری جهت اثبات فرضیه فوق ارائه داده‌اند. همه ما بسـیاری از این دلایل و مـدارک را دیـده ایم و در موردشان خوانده‌ایم. این اسناد از چهـار گوشه زمین، از ورای جو و حـتی بـیرون از منظومه شمسی جمع آوردی شــده‌اند. این اســناد مربــوط به میلیاردها ســال پیش تا کنون هستند.

اکنـــون قـــریب به یک دهه است که ما در زمینه بررسی اسناد این فرضیه مشغول به کار بوده‌ایم. بی‌شک دومین دین ما به فرضیه فضانوردان باستانی، افزایش اطلاعات عمـــومی و حـــتی تخصصـــیمان در خصـــوص: مطـــالب جغرافیـــایی همانند قاره‌هـــا، کشـــورها و شـــهرها، موضوعات قوم شناسـی، زبـان شناسـی، آثـار باسـتانی ملل مختلف، دوره‌های زمین شناسـی، دوره‌هـای مختلف تـــاریخی، ادیـــان شناســـی، مراکز معتـــبر علمی-آزمایشگاهی، فناوری‌ها، ناموران عرصه‌های مختلف و... بوده است.

سومین مزیت این فرضیه به متنوع بودن اسناد مطروحه در آن مربـوط است. این قضـیه بـاعث می‌شـود موضـوع تکراری نباشد و خستگی و فرسودگی ناشی از تمرکز بر روی یک موضـــوع رخ ننماید. تنـــوع در حـــدی است که پژوهشــگر از موضــوع «دل زده» نخواهد شد. بنــابراین

بررسی درستی فرضیه فضانوردان باستانی می‌تواند موضوع مفید و مناسبی برای اوقات فراغت هر پژوهنده‌ای باشد.

پژوهش و بررسی فرضیه فضانوردان باستانی حداقل سه مزیت فوق الذکر را به همراه داشته است. بنابراین اگر ما اسناد این فرضیه را نقد می‌کنیم و حیات فرازمینی را به نحوی که این فرضیه ارائه داده است، نپذیرفته ایم به معنی ستیزه جویی و کینه توزی ما با این فرضیه و صاحبان افکارش نیست.

منتقد را با دشمن مترادف دانستن خلاف عقل است. تندروی‌های زیادی در این فرضیه صورت گرفته است. دلایلی برای انتقاد و مخالفت با این فرضیه وجود دارد که بخشی از آن در ادامه به صورت فشرده بیان خواهد شد. این فرضیه به لحاظ ساختاری دارای ایرادات نهان و آشکاری در اصول زیربنایی و متدولوژی است. متاسفانه فرضیه فضانوردان باستانی را بر اصولی استوار ساخته‌اند که به صورت پنهان و پیدا به انسان اهانت می‌کند. هم‌چنین روش‌های اثبات و دفاع از فرضیه فضانوردان باستانی در نوع خود قابل تامل و بررسی می‌باشند.

گرچه این نوشتار برای هر گروه سنی می‌تواند مفید باشد اما گروه هدف این نوشتار، اشخاص دارای تحصیلات دانشگاهی است. برای ما جالب است بسیاری از فارغ التحصیلان دانشگاهی به سادگی فرضیه فضانوردان باستانی را می‌پذیرند بی‌آن که ذره‌ای از آموخته‌های خویش در خصوص تحقیق به روش علمی برای بررسی صحت و سقم موضوع استفاده کنند.

اصول حاکم بر فرضیه فضانوردان باستانی

مدت‌هاست وجـود ارجمنـد، مهنـدس امین روسـتاپور در این پایگـاه فعـالیت مسـتقیم ندارنـد، اما ایشـان اولین کسی هستند که در حقیقت خـاموش از اصـول حـاکم بر فرضیه فضانوردان باسـتانی سـخن راندند. اکنـون زمـان زیادی از انتشار آن مقاله‌ها می‌گذرد اما یادآوری گذشـته به خوانندگان کنونی مفید خواهد بود. لذا این نوشـتار را به این استاد عزیز تقدیم می‌کنیم.

فرضیه فضـانوردان باسـتانی نـیز مانند سـایر فرضـیه‌ها دارای پیش شـرط‌ها و اصـولی است که با اتکا به همین اصـول به جایگـاه کنـونی‌اش رسـیده است. اساسی‌ترین اصول فرضیه فضانوردان باستانی عبارتند از:

فرازمینی شهوتران-استثمارگر

نیاکان احمق ما

نیاکان صادق ما

اصل تبانی

در ادامه هر یک از این اصول را به صورت مختصر توضیح می‌دهیم:

1-اصل «فرازمیـنی هـای شـهوتران-اسـتثمارگر»: اریک فون دانیکن در فصل دوم از کتـاب ارابه خـدایان فرضـیه «فرازمیـنی هـای شـهوتران» را ارائه نمـوده است. او داسـتانی از چشم انـداز آینـده بشر تعریف می‌کند که پیامی در آن نهفته است و بـرای درک بهـتر، ما در این‌جا روی دیگر داسـتان را به صـورت خلاصه می‌آوریم: یک

روزی، یک زمـــانی ســـفینه ای از فضا آمد و به زمین نشست. اجداد اولیه ما ابتدا متعجب شدند و بعد از تـرس به پناهگاه‌های‌شان خزیدند اما وقتی دریافتند خطری آن - ها را تهدید نمی کند به تــدریج با فرازمیــنی ها ارتبــاط برقرار نمودند. فرازمینی‌ها نـیز از بین ایشـان هر کـدام که بـــاهوش تر بـــود به عنـــوان رابط بین خودشـــان و انسان‌ها برگزدیدند. یک بی‌سیم در اختیارش گذاشــتند تا دیگران از او حساب ببرند و از طریق این رابط از انسان های نیمه وحشی بهره می بردند.

چند زن بومی انتخـاب شـده توسط فرازمیـنی ها بـاردار شدند و نسلی تـازه که بر خلاف قـانون طـبیعت است به وجود آوردند. چند هـزار سـال طـول کشـیده است تا این نسل توانسته‌اند فضانورد شوند.

با توجه به محبوبیت کتاب ارابه خدایان می‌تـوان پی بـرد ادعای فون دانیکن مبنی بر دستکاری ژنتیکی انسـان‌های بـــدوی، چه تـــاثیری بر ذهـــنیت ســـایر نویســـندگان و خوانندگان کتـاب فـوق داشـته است. امـروزه این ادعـای فـــون دانیکن تحت عنـــوان «فرازمینی‌هـــای شـــهوتران» شناخته می‌شود.

حـــــدود یک دهه بعد زکریا ســـــیتچین به ارائه فرضـــــیه «فرازمینی‌های اسـتثمارگر» پـرداخت. زکریا سـیتچین با نوشتن کتاب سیاره دوازدهم، نبوغ خـود را به رخ کشـید. او دریافته بـــود بشر این قـــدرها هم خیالبـــاف نیست که بـــدون مســـتندات ملمـــوس، صـــرفاً با ارائه یک داســـتان تخیلی و شواهد ناکافی بتوان وی را مجاب نمـود. لـذا او برای عناصر و اصول دیدگاه حاکم بر فرضیه فضـانوردان باسـتانی به مصـداق یـابی پـرداخت. مثلاً آن موجـودات

فضـایی که انسـان هوشـمند را خلق نمودنـد، آنونـاکی (Anunaki) نام نهاد و گفت که از سیاره‌ای به نام نیبیرو (Nibiru) آمده بودند. در دریای اریدو (Eridu: نام قدیم دریـــای خلیج فـــارس)، قبل از تمـــدن ســـومری به زمین رسـیدند. نحـوه آفریـدن انسـان هوشـمند را به صـورتی علمی و باورپـذیرتر توضـیح می دهد و دلیل خلق انسـان بـاهوش را بـردگی بـرای کارهـای سـخت نظـیر کـار در معادن طلا در عدن و آبـزو (Abzu Mines) عنـوان می-نماید.

آنونـاکی ها از 445,000 سـال قبل به زمین رفت و آمد داشـــته اند و این را می تـــوان از آثـــار اســـتخراج طلا در آفریقا مشـاهده کـرد. یک آنونـاکی به نـام انکی (Enki) پیشنهاد داد با خلق بردگـانی ابتـدایی (انسـان مـدرن) از طریق مهندسی ژنتیـک، آنونـاکی را از درد و رنج کـار در معادن طلا رهایی بخشند.

همـــان گونه که هویداســـت، اصل فرازمیـــنی شـــهوتران-اسـتثمارگر در صـدد است بگوید ظهـور انسـان مـدرن بر روی زمین نتیجه دخـــالت فرازمینی‌هاست و اکنـــون این یک اصل زیربنـــایی در فرضـــیه فضـــانوردان باستانیست. فرضیه فضانوردان باستانی بخش اعظم مفهوم خـــود را وامـــــدار نظریه تکامل داروین است. همـــــان گونه که می‌دانیم هنوز داروینیسم نتوانسته است اســـتخوان‌هایی بیاید که نشان دهنده گـذار از پسـتاندار میمـون ریخت به پستاندار انسان ریخت باشد.

به سبب وجود شـکاف در اسـناد و مـدارک تکامل انسـان مطـــابق نظریه داروین، توضـــیح پیشـــنهادی فرضـــیه فضـــانوردان باســـتانی مبـــنی بر دخـــالت فرازمیـــنی در

مراحل تکامل انسان، توانسته بر موفقیت و پذیرش فرضیه فضانوردان باستانی بیفزاید.

2-اصل «نیاکان احمق ما»: طبق این اصل، نیاکان و اجداد ما انسان های احمقی بودند و توانایی اختراع زبان، خط، چرخ و به طور خلاصه تمدن سازی را نداشته اند. این فرازمینی ها بودند که به انسان باستانی احمق، فرهنگ و هنر شهرنشینی را آموزش داده اند.

اصل نیاکان احمق ما را می‌توان در ادبیات فرضیه فضانوردان باستانی به وفور مشاهده و احساس کرد. قریب به یک سده پیش در سواحل یونان، یک کشتی غرق شده در هزاره‌های پیشین، کشف گردید که حاوی اشیا هنری بسیاری بود. یکی از این اشیای کشف شده، شامل تعداد زیادی چرخ دنده بوده و اکنون آن را با عنوان «مکانیزم آنتی کیترا Antikythera-Mechanism» می‌شناسیم. فرضیه فضانوردان باستانی ادعا می‌کند انسان باستانی حقیرتر از آن بوده که بتواند دستگاهی همانند آنتی کیترا بسازد. بی‌شک مکانیزم آنتی کیترا توسط موجودات فرازمینی در اختیارشان قرار داده شده است.

بسیاری از سازه‌های باستانی همانند: اهرام ثلاثه مصر، موای‌های جزیره ایستر (Easter Island Moais) و اشیا عتیقه مانند: نقشه پیر رئیس، ستون آهنی دهلی، باتری پارتی، جمجمه‌های کریستالی و... را فرضیه فضانوردان باستانی با اتکا به اصل نیاکان احمق ما توجیه کرده است. استدلال فرضیه فضانوردان باستانی در خصوص تک تک این موارد به این شکل است:

اندیشــمندان فرضــیه فضــانوردان باســتانی: مصــریان باستان چگونه موفق شدند با امکانـات 4500 سـال قبل دست به احداث سازه‌ای خارق العاده همانند هـرم بـزرگ جیزا بزنند؟

پاسخ بهترین متخصصان مربوطه: هنوز دقیقاً نمی‌دانیم.

نتیجه گـیری آن‌ها: پس موجـودات فرازمیـنی این کـار را انجام داده‌اند.

بسیاری از صاحب نظران فرضیه فوق هنوز تمـام منطق خــود را از دست نداده‌اند و در پاسخ این ســئوال که آیا: لئونـاردو داوینچی، اسـحاق نیـوتن، یوهـان گوتـه، کـارل گاوس، جیمز کلرک ماکسول، آلـبرت اینشـتین و... نوابغ زمیـــنی هســـتند یا فرازمیـــنی؟ منشا زمیـــنی را تیک می‌کنند. سـپس در گـام بعـدی پرسـیده می‌شـود: چگونه بپذیریم در سـده‌های اخـیر نوابغ علمی داشـته ایم اما در هزاره‌هـای پیشـین نـوابغی هماهنگ با دوران خودشـان نداشته ایم؟ آن‌ها صرفاً سر در گریبان فرو می‌برند.

در پوشش عقیده نیاکـان احمق مـا، بخش‌هـای زیـادی از متن عهد عـتیق به عنـوان برخـورد انسـان‌ها با بیگانه‌ها تلقی شده است. حزقیال (Ezekiel)، یکی از نویسندگان تـورات به شـمار می‌رود و اکـثر تـورات شناسـان معتـبر متفق القول‌اند کتـاب وی به لحـاظ نوشـتاری ثقیل‌تر از بسیاری بخش‌های دیگر تورات است. وی سبک خاصی در توصـیف مکاشـفه‌های خــود و رویت یهــوه (Yahweh)، خـدای بـنی اسـرائیل، نشسـته بر سـریر خداونـدی دارد. اریک فون دانیکن و جوزف بلومریخ (Blumrich)ـ مـدعی شدند، آن چه حزقیال از مشاهدات خود با جزئیــات کامل

ذکر نموده، فی الواقع توصیف یک بشـقاب پرنـده است. از نظر ایشـان حزقیـال قـادر بـوده توصـیف دقیقی از رویتش را برای ما ثبت کند اما قادر نبوده بـرای این شی فضـانوردی، اصـطلاحی جدید بسـازد و از اصـطلاح سوتفاهم‌آور «تخت و سریر» استفاده کرده است.

در فرضـیه فضـانوردان باسـتانی توقع می‌رود انسـان امروزی بتواند نحوه ساختن و کارکرد هر یک از سـازه‌ها و اشیا باستانی نامانوس کشف شده را متناسب با زمینه و دروه آن شی توضیح دهد. در غیر این صورت نمی‌تواند کار انسان باشد و پای یک فرازمینی در میان است.

3-اصل «نیاکـان صـادق ما»: هر نقاشی سـقف غـار، حجاری دیواره صخره‌ها و کتیبه‌هایی که از دوران باستان باقی مانـده، درست است و نمی‌تـوان در صـحت آن شک کـرد، زیـرا نیاکـان ما با پدیـده هـایی مانند: دروغ گـویی، کذب گویی، اغراق و وارون جلوه دادن وقایع آشنا نبوده اند. اجداد ما توانایی خیال پردازی نداشته‌اند.

هنر صخره‌ای به معنای نقاشی یا حکاکی دیواره و سقف غارها و صـخره‌ها در جـای جـای کـره زمین از اجـداد و پیشینیان ما بر جای مانده است. در بسیاری از این نقش و نگارها، عناصری وجود دارد که بـرای ما نـامفهوم و در موارد فراوان اکنون دیگر قابل رمزگشایی نیسـت، زیـرا آن قبایل بـدوی همـراه با فرهنگشـان به کلی منقـرض شده‌اند. بعضی از باستان شناسان امـروزی خیلی از این عناصر (بـرای نمونه انسـان با سر حیـوان یا انسـان شاخدار و حتی حیوان با سر انسان) را زاییده قـوه تخیل انسان نخستین می‌دانند که الزاماً نیازی به یـافتن معنا و مفهـوم آن نقاشی‌ها وجـود نـدارد. بسـیاری دیگر از این

نقاشی‌ها نیز به موضـوع جـادوگری و پوشش‌های خـاص جهت جشن‌های قربانی و رقاصی‌ها اشاره می‌کنند.

فرضیه فضانوردان باستانی در اولین گام تلاش سـنگینی انجـــام داده است تا فرهنگ جـــادوگری و کـــاهنی را به نـــوعی بازتـــاب درک انســـان اولیه از برخـــوردش با فرازمینی‌ها جلـــوه دهد. در کنـــار این جریـــان، آن‌ها انسان‌های باسـتانی را فاقد قـوه خیـالپردازی و خلاقیت قلمداد می‌کنند. لذا در بسیاری از اسـناد و اسـتدلال‌های ارائه شده از سوی ایشـان می‌تـوان حس کـرد از دیـدگاه آن‌ها انسان‌های ادوار گذشته خیـالپردازی نمی‌دانسـته و در نتیجه خلاقیت و هنرآفریـــنی نداشـــته‌اند. پـــیرو این دیـــدگاه، هر موجـــود انســـان ریخت درون نقاشی‌های صخره‌ای که شبیه انسان نباشد، یک موجود فرازمینی در بین جوامع غارنشین بوده است.

نمونه آشنا و بارز دیگر این موضـوع حماسه گیل گمش (Gilgamesh Epic)ـ و سـایر داسـتان‌هایی است که از خرابه‌هـای باسـتانی بین النهـرین از زیر خـاک بـیرون کشیده شده است. اریک فون دانیکن، زکریا سیتچین و... همگی داستان گیل گمش را واقعیـتی می‌دانند که بی‌کم و کاست توسط نقال‌های باستانی دربار امـپراتور آشـور بانی پال نقل می‌شده و کاتبان آن را مکتوب سـاخته‌اند. اما آیا این معقول است ما بگوییم قصه گویی و داسـتان سرایی دستاورد انسان هـزاره کنـونی است و نمی‌تـوان نقطه شروع آن را مصادف با پیدایش انسـان دانسـت؟ و هر آن‌چه انسان‌های عهد عتیق تحت عنوان داستان بازگو می‌کرده‌اند بر مبنای حوادث کاملاً واقعی بوده است؟

همین طور هرگز ما حق نداریم امثال هرودوت تاریخ - نویس را متهم به گزافه گویی و اغراق کنیم. اگر درباره قابلیت‌های رستم دستان چیزی در شاهنامه گفته شده، قطعاً واقعیتی بوده است که فرودسی به انعکاس آن پرداخته است. این عقیده به صورت ضمنی در بسیاری از متون فرضیه فضانوردان باستانی استفاده می‌شود.

برای نمونه اریک فون دانیکن در نوشته‌های خود مخصوصاً کتاب اسرار ابوالهول بارها به نوشته‌های هرودوت درباره مصر باستان رجوع می‌کند. وی فصلی از کتاب را به «لابیرنت مصر باستان» بر اساس نوشته‌های هرودوت اختصاص می‌دهد و همان ابتدا تلاش می‌کند هرودت را شخصی لایق و کاردان معرفی نماید. او در ادامه بررسی‌هایش از لپسیوس پروسی و تجسس‌هایش در مورد لابیرنت مصر می‌نویسد. فون دانیکن می‌کوشد لپسیوس را از بعد شخصیتی و تخصصی بی‌اعتبار سازد تا تقدس هرودوت را حفظ کند، غافل از این که دو سده از سرازیر شدن سیاحان و کاوشگران اورپایی به مصر می‌گذرد و هنوز لابیرنت مصر طبق ادعای هرودوت پیدا نشده است. بنابراین به همان اندازه که لپسیوس قرن نوزدهمی غیر حرفه‌ای و غیر مسئولانه عمل نمود، هرودوت نیز می‌توانسته بی‌پروا و بی‌دغدغه دست به نوشتن تاریخ زده باشد.

از زاویه دید فرضیه فضانوردان باستانی، در واقع این باستان شناسان یکی دو سده اخیر هستند که تورات را مطابق میل اشخاصی همانند: اریک فون دانیکن، کلود وریلهان معروف به رائل، جین سندی و... ترجمه نمی- کنند، همین طور باستان شناسان متون سومری و آکدی

را خلاف واقع ترجمه کــرده اند و زکریا ســیتچین کسی بود که به این حقیقت پی برد. صـادق جلـوه دادن انسـان هزاره‌های پیشین و فریبکار نشان دادن انسان سـده‌های اخــیر، یکی از اصــول زیربنــایی جهت اثبــات فرضــیه فضانوردان باستانی است.

این موضوع چه زیبا در کتـاب «پیـدایش پادشـاهان جـام» نوشــته لارنس گــاردنر به تصــویر کشــیده شــده است: «آن‌چه که واقعاً فراموش شده، نوشته‌های میان رودانی بــود که به عنــوان «تــاریخ» ثبت شــده بودند. این تــاریخ بعــدها بــرای پی ریــزی و اســاس ادیــان خــارجی-ابتــدا یهــودیت و ســپس مســیحیت- بازنویسی شد. مــدتی بعد تعصب فاسد مـذهبی به عنـوان «تـاریخ» اسـتیلا یـافت و این تعصب تدبیری (تاریخ تایید شده جدید) چنان متفـاوت از نوشته‌های اصلی بود که مکتوبات دست اول باســتانی برچسب «اســطوره» خوردند». در این‌جا گــاردنر معتقد بوده انسان نخستین کاملاً صادق بـوده اما در گـذر زمـان صداقت آن‌ها مورد تحریف و تخریب بشر دوره‌های بعدی قرار گرفته است تا جایی که مکتوبات تمدن‌های نخستین اسطوره نام گرفته‌اند!

4-اصل «تبــانی»: انســان‌ها از چند هــزار ســال پیش بر روی تمام قاره‌های خشک زمین پراکنـده شـده‌اند. درون هریک از این جوامع نیز اختلاف طبقـاتی حـداقل از نـوع حاکم و رعیتی وجود داشته است. می‌تـوان نتیجه گـرفت در هزاره‌های پیشین موضوع دهکده جهانی برای بشر آن دوران طـــــنزی بیش نبـــــوده است. اما در فرضـــــیه فضـــــانوردان باســـــتانی اعتقـــــادی بر خلاف این تبلیغ می‌شود.

بنا بر اصل تبانی، انسان‌های اولیه و بدوی مجاز نبـوده - اند برخوردشـــان با فرازمیـــنی‌ها را از طریق حکـــاکی، نقاشـی، حجـاری و کتـابت به نسل هـای بعـدی منتقل نمایند و می‌بایست فـــارغ از هرگونه اختلافـــات نظـــام طبقـاتی و تعارضـات قـومی و قبیله ای، دست در دست همدیگر آثـار ملاقـات های‌شـان با فرازمیـنی ها را تا حد امکان محو نموده و به یک سری سـرنخ‌های مبهم بسـنده نماینـد، شـاید روزی برسد نسل بشر تکه‌هـای پـازل را یافته، در کنـار هم قـرار دهد و به وجـود فرازمینی‌ها پی ببرد.

آری ما انسـان هـای قـرن بیست و یکم هسـتیم که دروغ می گـوییم و صـداقت نـداریم. اما آیا صـاحب نظـران فرضیه فضانوردان باستانی می توانند ثابت کنند اجداد و نیاکـــان احمق ما صـــادق بـــوده انـــد، خیـــال پـــردازی نمی‌دانسـته‌اند، دروغ نمی گفته‌اند و اغـراق نمی‌کـرده اند؟ فرضـیه فضـانوردان/بیگانگـان باسـتانی چگونه می-تواند صـداقت کسـانی را ثـابت کند که از سـوی خـودش متهم به حماقت شده است! شـاید آن‌ها از سر نـادانی و جهالت خیلی چیزها را به صورت مبهم حتی اشـتباه ثبت کرده باشند؟

روش شناسی فرضیه فضانوردان باستانی

دلیل این که فرضـیه فضـانوردان باسـتانی تـاکنون زنـده مانـده است تا حد زیـادی به متـدولوژی اثبـات آن بـاز می‌گردد، این که چگونه از اصول فـوق الـذکر به بهـترین نحو بهره برداری می‌نماید. روش‌های جالب توجهی برای درست بودن این فرضـیه اسـتفاده شـده است که نه تنها موجب رکـود آن نشـده، بلکه آن را پویا نگه داشـته است.

جالب‌ترین روش‌های اثبات فرضیه فضانوردان باستانی عبارتند از:

1-انتخاب گزینشی و اتکا به استثنا

2- جعل و سندسازی

3-برچسب زنی و بی‌اعتبارسازی

از میان روش‌های مورد استفاده اندیشمندان موضوعات شبه علمی، سه روش فوق الذکر بیشترین استفاده را در فرضیه فضانوردان باستانی دارد. این روش‌ها گاهی جداگانه و گاه در ترکیب با همدیگر اسنادی برای اثبات فرضیه فضانوردان باستانی ارائه نموده‌اند که برخی از این اسناد ابطال پذیر نیستند.

1-انتخاب گزینشی و اتکا به استثنا: مهم‌ترین روشی که بقا فرضیه فضانوردان باستانی را تضمین نموده، همین انتخاب گزینشی است. رینهارت ماک (Maack)ـ و آلفرد هوفمان (Hoffman)ـ سال 1917 در حین نقشه برداری از کوه براندبرگ، کشور نامیبیا، جنوب آفریقا، شب را در یکی از پناهگاه‌های صخره‌ای به صبح می‌رسانند. صبح وقتی ماک از خواب بیدار می‌شود، می‌بیند بر روی سقف پناهگاه یک نقاشی باستانی منحصر به فرد کشیده شده است. او از روی آن نقاشی در دفتر یاداشت خود کپی برداری نموده و در توضیح زیر عکس می‌نویسد: «سبک مصری مدیترانه‌ای نقاشی تعجب برانگیز است».

ابه هنری برویل (Breuil Abbe Henri)ـ فرانسوی، یکی از متخصصین نقاشی‌های باستانی سال 1947 از این

نقاشی دیدن کـرد. عنصر اصـلی نقاشی شخصی از کمر به پـایین سـفید و از کمر به بـالا سـیاهرنگ بـود. منشی برویل وی را «بانوی سفید براندبرگ» نامید و آن را زنی جوان از اهالی جزیـره کـرت در دریـای مدیترانه توصـیف کردند که در دوران باستان از جنـوب آفریقا دیـدن کـرده است. این تفسیر زیاده از حد نژادپرستانه بود.

امــروزه مشــخص شــده تعــداد غــیر قابل شمارشی از نقاشی‌های باستانی در کشورهای جنوب آفریقا همانند: آفریقای جنوبی، نامیبیا، بوتوسوانا و... پراکنده است که باســتان شناســان آن را هــنر صــخره‌ای قــوم ســان (بوشمان) نام نهاده‌اند. برویل از میان این همه نقاشی، یکی را متمــایز دانســته و خلق آن را فراتر از قــدرت بومیان بوشمان ابراز نمود. سـپس اریک فـون دانیکن در کتاب ارابه خدایان از مخاطب می‌پرسد این بانوی سـفید پوست با لبـاس مـدرن در میـان قبایل بـدوی آفریقا چه می‌کرده است؟

نمونه دیگر می‌تواند کاوش‌هـای هـنری لهـوت (Lhote) فرانسوی در تاسـیلی نـاجیر الجزایر باشد. لهـوت از بین حـدود 800 نقاشی که در سـفر اکتشـافی خـود در دهه 1960 یافت، یکی از آن همه نقاشی را به خدایانی آمده از مریخ تفسیر نموده و به صورت ضـمنی این دیـدگاه را مطـرح کـرد که مریخیـان در گذشـته‌های بسـیار دور از زمین بازدید نموده‌اند. او در کتابش می‌نویسد: «خطـوط بیرونی ساده‌اند و تقریباً بدون مهارت رسم شده‌اند. سر کاملاً گرد بـوده و تنها ویـژگی جـالب توجه آن یک بیضی دوتایی در وسط صورت است. در واقع کل تصویر بسیار شــبیه به عکس‌هــایی است که ما گــاهی به عنــوان

مریخی‌ها می‌بیـــنیم... اگر مریخیـــان پایشـــان را درون صحرا گذاشته‌اند، باید خیلی وقت پیش این کـار را کـرده باشند زیرا این موجودات سر گرد (Round Head)، جزو قدیمی‌ترین نقاشی‌های تاسیلی ناجیر می‌باشند».

این تفسـیر در وضـعیتی صـورت گـرفت که نقاشی‌های تاسـیلی مربـوط به دوره‌هـای تـاریخی مختلف هسـتند و نقاشی‌های هر دوره دارای ســبکی تقریبـاً متمـایز از دوره‌هـــای دیگر است. نقاشی جبـــارن (Jabbaren)ـــ یا خـدای بـزرگ مـریخی مربـوط به دوران انسـان سر گـرد است. انســان در بعضی از نقاشی‌های دوران سر گـــرد، شناور یا در حال شنا کردن در فضاست. اگر نقاشی‌های این دوره را ببینیـد، شـما بر خلاف هـنری لهـوت و اریک فـــون دانیکن، اکـــثر عناصر درون نقاشی‌ها را موجـــود فضایی خواهید دانست، زیرا تعـداد زیـادی از نقاشی‌های آن دوره در حال حاضر غیر قابل توضیح و مصـداق یـابی هستند.

این که از میـان آن همه نقاشی دوره سـرگرد فقط یکی توانست توجه هــنری لهــوت و صــاحب نظــران فرضــیه فضـانوردان باسـتانی را به خـود جلب کنـد، خـود گویـای انتخاب گزینشی در فرضـیه فضـانوردان باسـتانی است. در کناره‌های رود نیل بیش از صد هرم بـزرگ و کوچک از دوران فراعنه مصر بـاقی مانـده است. از معروف‌تـرین این اهرام، باید اهرام ثلاثه را نام بـرد. از میـان این همه هرم، فرضیه فضانوردان باستانی علاقه وافـری به هـرم بزرگ مصر، هرم فرعون خوفو نشـان داده است و بنـای آن را در توان انسان 4500 سال قبل نمی‌بیند.

در شـــهر بعلبک لبنـــان، تخته ســـنگ بـــزرگی در یکی از معادن قدیمی حفاری سـنگ رها شـده است. اریک فـون دانیکن در کتـاب «ارابه خـدایان» می‌نویسد: «در شـمال دمشق تخته ســنگی به نــام ســنگ بعلبک قــرار گرفتــه، سکویی از تخته سنگ که عرض آن از 65 فوت عریضتر و وزن آن قــریب به 2٫000 تن می‌باشد. تــاکنون باســتان-شناسان قادر نبوده‌اند دلیل قـاطعی ارائه دهند که چـرا، چگونه و به وســیله ی چه کســانی ســنگ بعلبک ســاخته شده است. پروفسـور روسی «اگرست-Agrest»ـ معتقد است که امکــان دارد این ســکو باقیمانــده یک فرودگــاه عظیم باشد».

تخته سنگ مذکور، معـروف به تخته سـنگ جنـوبی، درون یک معـدن حفـاری سـنگ قـرار دارد. اکنـون این معـدن حفاری شده و مشـخص گردیـده علاوه بر آن تخته سـنگ، تخته سنگ دیگری نیز درون معـدن زیر خـاک بـوده است. همین طـور در معـدنی دیگر در همـان نـزدیکی نـیز تخته سـنگی کـاملاً مشـابه رها شـده است. حـتی در سـکوی زیربنــایی معابد ســنگی نزدیک تخته ســنگ جنــوبی، نــیز چندین تخته سنگ مکعبی غول پیکر به کار رفته است. از میــان این تعــداد تخته ســنگ مکعــبی بــزرگ، فقط تخته سنگ جنوبی توانست توجه ماتست اگرست و اریک فــون دانیکن را به خود جلب نماید.

انتخـــاب گزینشی به شـــیوه‌ای دیگر نـــیز در فرضـــیه فضانوردان باسـتانی کـاربرد دارد. غالبـاً این گونه افـراد در معرفی آثار باسـتانی، آن‌هـایی را انتخـاب می‌کنند که بتوانند با تفاسیر خاص خویش، دیدگاهشان را ثابت کنند. حال اگر از آن تمدن خاص و در همان دوره خاص تاریخی

آثـــار بی‌شـــمار دیگـــری هم وجـــود داشـــته باشد که موید دیـــدگاه آن‌ها نباشد و یا نظریـــات آن‌ها را باطل کنـــد، از آن‌ها به هیچ وجه اسـمی نمی‌آورند و خواننـدگان خـود را از رجوع به آن‌ها باز می‌دارند.

بهترین نمونه در این خصـوص می‌تواند روش بنـای هـرم بزرگ مصر باشد. در مستند بیگانگان باسـتانی (Ancient Aliens Documentary)ـــــ قبل از این که دیـــــدگاه فرازمینی احـداث هـرم بـزرگ مطـرح شـود، ابتـدا روای مستند و کارشناسـان حاضر در برنامه به ارائه چند روش قـدیمی پیشـنهاد شـده توسط باسـتان شناسـان دربـاره نحوه ساخت هرم بزرگ اشـاره می‌کنند که اکنـون کـاملاً غیر محتمل به نظر می‌رسند. آن‌ها از این طریق باستان شناسی را بی‌اعتبـــار می‌ســـازند و راه را بـــرای ارائه فرضـــیه احـــداث هـــرم بـــزرگ به روش بـــرش لـــیزی و شناورسازی تخته سنگ‌ها از طریق امواج صـوتی همـوار می‌نمایند. آن‌ها هرگز از روش نوین و قـانع کننـده جـان پیر هوداین (Houdin)، فرانسوی که اوایل قرن بیست و یکم ارائه شده و قبل از ساختن مستند در دسترس بـود، اسمی نمی‌برند تا تئوریشان بدون رقیب جلوه کند.

نمونه قابل ذکر دیگر در این زمینه مربـــوط به تعـــدادی زیـورآلات طلایی به دست آمـده از دزدان معبد در کشـور کلمبیاست که در فرضـــیه فضـــانوردان باســـتانی به هواپیماهای پرنده کلمبیـایی معـروف است. از میـان این زیـــورآلات توقیف شـــده، بیش از دو جین در نگـــاه اول شـبیه به هواپیما بودند. دو مـورد از این اشـیا بیشـترین شباهت را به اجسـام پرنـده امـروزی داشـته‌اند. فرضـیه فضانوردان باستانی بی‌توجه به آن همه شی کشف شده

شامل ظروف و مدل حیوانات واقعی و خیالی، صرفاً از روی آن دو شی خاص مدل سازی نموده و با به پرواز در آوردنشان، نتیجه گیری نمود اقوام کلمبیایی در گذشته‌های دور با مفهوم هواپیما آشنا بوده‌اند.

زیباترین آثار هنری تراش دادن سنگ را می‌توان در خاورمیانه باستان، هند باستان، یونان و روم باستان به وفور مشاهده نمود. اندیشمندان فرضیه فضانوردان باستانی بی‌خبر از این همه سازه‌های سنگی باشکوه، به طرز غیر قابل باوری مفتون سازه‌های سنگی آمریکای جنوبی همچو: پوماپونکو مربوط به تمدن تیاهواناکو، ماچو پیچو و ساکسی هیومن مربوط به تمدن اینکا گشته‌اند. ایشان بعضی از این دیوارهای سنگی چشم نواز را فراتر از توان سرخ پوستان آمریکایی ارزیابی نموده و به فرازمینی‌ها نسبت داده‌اند. این افراط در حالی صورت می‌گیرد که ابنیه به جا مانده از اینکاها محدود به دو بنای سنگی فوق الذکر نبوده و در هریک از این ابنیه سنگی می‌توان چند متر دیوار سنگی بی‌نقص ناقص دیدگاه صاحب نظران فرضیه فضانوردان باستانی یافت.

بسیاری از شواهد فرضیه فضانوردان باستانی استثنایی هستند. شی عتیقه‌ای به نام پرنده سقاره (Saqqara Bird)ـ یک استثناست. این نتیجه گیری بسیار گزافی است که با عطف به صرفاً یک ماکت پرنده چوبی نتیجه بگیریم: مصریان در دوران فراعنه دانش پرواز داشته‌اند. هم‌چنین مکانیزم آنتی کیترا به تنهایی نمی‌تواند منجر به این عقیده شود که یونانیان در هزاره‌های پیشین دانش بالایی در زمینه متالورژی و مهندسی داشته‌اند. بسیاری

از نویسندگان فرضیه فضانوردان باستانی از طریق جمع آوری همین استثناها در یک کتـاب، فـروش قابل قبـولی کسب کرده‌اند.

شـما در هیچ کتـاب حـوزه فرضـیه فضـانوردان باسـتانی نمی‌توانید خبر کشف؛ جسد یک موجـود فضـایی، بقایـای یک بشقاب پرنـده و یک ایسـتگاه فضـایی متروکه همگی در یک مکـان را بخوانید. آن‌ها هرگز تمـام مـدارک مـورد نیاز جهت اثبات حضور بیگانه‌های فـیزیکی بر روی زمین را یکجا در اختیار نداشته‌اند. بنابراین هر قطعه از جـواب معما را از یک نقطه کره زمین جمع آوری کرده‌اند. آن‌ها با جمع آوری استثناها نتیجه گیری کرده‌اند. پرنده سقاره از تمدن مصر، زیورآلات هواپیما شکل آمریکـای جنـوبی، ویماناها (Vimana)ـ در متـون هنـدوان باسـتان، قـالی پرنـــده همگی در کنـــار هم ایشـــان را به این اســـتدلال رسانده است که اجداد ما در هزاره‌های قبل اشـیا پرنـده در اختیار داشـته‌اند و این باید نتیجه دخـالت فرازمینی‌ها باشد.

2-جعل و سندسازی: گرچه تعـدادی از معتقـدین فرضـیه فضانوردان باستانی از این شیوه استفاده نمی‌کنند، لکن این شیوه در فرضیه فضانوردان باستانی از رواج بـالایی برخـوردار است. ظـرف دورچسـتر (Dorchester Pot) می‌تواند نمونه جالبی از این سندسازی‌ها باشد که سـال 1852 در تپه میتیگ هوس (Meeting House Hill) شهر دورچسـتر ایـالت ماساچوست آمریکـا، از بین بقایـای یک انفجار کشف گردید. از همان زمان انتشار خـبر کشـفش تاکنون هیچ محققی تکه‌هـای ظـرف دورچسـتر را ندیـده است. هیچ عکسی از آن در خبرگـــذاری‌های آن زمـــان

وجــود نــدارد. اگر نگــاهی به منــابع معــروف فرضــیه فضانوردان باســتانی همانند بــراد اســتیگر (Steiger)ـ تا پایگاه‌های اینترنتی امــروزی بیانــدازیم، هر کــدام به میل خود عکس یک شی زنگوله‌ای یا گلدان مانند را به عنــوان ظرف دورچستر ارائه می‌کنند.

ســنگ‌های ایکا (Ica Stones)ـ نمونه دیگــری از این بلند پروازیهاست. حــتی اریک فــون دانیکن نــیز از آوردن نــام این دست ســازهای مــدرن در نوشــته‌های خــود امتنــاع ورزید. از این دلنشــــــین‌تر می‌تواند داســــــتان‌ها و فیلم‌های‌هــــالیوودی باشد که دربــــاره جمجمه‌هــــای کریســــتالی ســــاخته شــــده‌اند. در فرضــیه فضــانوردان باســتانی، جمجمه‌هــای کریســتالی اســنادی از حضــور بیگانگــان بر روی زمین در هزاره‌هــای پیشــین اســت، جمجمه‌هــایی که جعلی بودنشــان توسط لابراتوارهــای موزه اسمیتســونیان (Smithsonian Museum)ـ آمریکا اثبات شده است.

از بارزترین جعلیات در فرضــیه فضــانوردان باســتانی که هیچ یک از سرنخ‌های آن به واقعیت منتهی نشــده اســت، داســتان دیسک‌های دروپا (Dropa Stones)ـ می‌باشد. داســتان دیسک‌های دروپا صــرفاً کــپی بــرداری از روی دیسک‌های بی(Bi disks) مربوط به دوران سلسله‌هان و پیش از آن در چین است که در قالب یک داستان فــانتزی گونه در آرشــیو اســناد فرضــیه فضــانوردان باســتانی جا گرفته است.

اگر بخواهیم به نمونه جعل‌های مدرن فرضیه فضانوردان باســتانی که اکنــون در جریــان اســت، اشــاره کــنیم باید مســتندهای ســریالی گایا (Gaia.com)ـ تحت عنــوان

بازیابی نازکا (Unearthing Nazca)ـ را نام بـبریم. این مستند به بررسی و کالبدشـکافی مومیایی‌هـای به دست آمــده از یک مقــبره در حاشــیه قلمــرو قــوم برافتــاده آمریکــای جنــوبی، نازکاها می‌پــردازد. طبق ادعــای پیش درآمد قســمت ســوم مســتند، هنــوز 10 درصد مقــبره حفـــاری نشـــده است اما مومیـــایی انـــواع گونه‌هـــای فرازمیـنی از این مقـبره کشف شـده است. این گونه که جیمه ماوســان (jaime maussan)ــ و گـــروهش پیش می‌روند، بعید نیست اگر مومیایی انکی (Enki)، قهرمان کلیدی سـری سرگذشت زمین، اثر زکریا سـیتچین را نـیز در آن‌جا یافته و کالبد شکافی نمایند.

3- بی‌اعتبارســـــازی و برچسب زنی: از جمله دیگر روش‌هـای کـاملاً مـوثر در فرضـیه فضـانوردان باسـتانی بی‌اعتبارســازی است. فرضـــیه فضـــانوردان باســـتانی همانند سایر موضوعات شبه علمی همچو؛ فرضـیه زمین تخت، زمین تو خالی، هـزاره گـرایی، طـالع بیـنی و... از دهه‌های پیشین تا کنـون تهـاجم تبلیغـاتی سـنگینی علیه دولت‌ها و منـابع دولـتی داشـته است. ایشـان دولت‌ها و نهادهــای مرتبط را به ســرکوبگری، ســرپوش گــذاری و پنهانکــاری اطلاعــات متهم می‌کنند. دولت‌ها و نهادهــای امنیـــتی-نظـــامی وابســـته به آن‌ها امکانـــات و خـــدمات یکپارچه‌ای در راسـتای دسـتیابی، جمع آوری و انحصـاری نمـودن اطلاعـات در اختیـار دارند. در اکـثر موضـوعات و حوادث، معمولاً حرف اول و آخر را منابع دولتی می‌زنند.

یوفوشناســـان بارها و بارها به منـــابع دولـــتی مراجعه نموده‌اند و در خصـــــوص مـــــاهیت یوفوها درخواست اطلاعات کرده‌اند اما به آن‌چه که مطلوبشان بوده اسـت،

دست نیافته‌اند. دهه‌هاست رویت یوفوها گـــــــــزارش می‌شـــود و هنـــوز زمین به همـــان روال ســـابق خـــود پابرجاست. نهادهـــای امنیـــتی و دولت‌ها موضـــوع رویت اشیا پرنـده ناشـناخته را از رده امنیـتی خـارج کرده‌اند و برخوردشـان با این قضـیه، برخـورد با یک پدیـده پیش پا افتـاده می‌نماید. معمـولاً منـابع امنیـتی زمـانی صـرف پاســخگویی به این گونه مــوارد نمی‌کنند و اگر در انــدک مـــــواردی بخواهند پاسخ دهنـــــد، به یک پاسخ مبهم و نارضـایت بخش بســنده می‌شــود. در بعضی موضــوعات منابع دولتی کل مـاجرا را تکـذیب می‌کنند که این به هیچ وجه نمی‌تواند برای یک محقق قانع کننده باشد.

هم‌چـــــنین دولت‌ها به دفعـــات دست به ســـــرکوبگری اطلاعات یا حفظ اطلاعات خاص پیرامون موضوعی ویژه زده‌اند. آن‌ها هدف این عمل خود را جلوگـیری از هـرج و مرج، آشوب و حفظ امنیت ملی اعلام می‌دارند. مشاهده می‌شود در بعضی مـوارد سیسـتم‌های حکومـتی و منـابع دولتی تحت عناوین مختلف اظهار بی‌اطلاعی نموده و به دســتکاری اطلاعــات نــیز مبــادرت می‌ورزند. در چــنین مــواردی، آن‌ها از پایگـاه حـاکمیتی خـود به بهـترین نحو اســتفاده نمی‌کنند و مســئولیت پاسخ گــویی در قبــال جامعه را به درستی انجام نمی‌دهند.

شبه دانشمندان از این نقطه ضعف نهادهای اطلاعاتی و امنیتی بیشترین استفاده را برده‌اند و از طریق اشاره به موارد سانسور اطلاعاتی توسط مراجع مسـئول دولـتی، آن‌ها را «همـواره غـیر قابل اعتمـاد» معـرفی کرده‌اند. ایشان با کاشتن بذر بی‌اعتمادی نسبت به منـابع دولـتی، به موفقیت بزرگی نائل آمده‌اند. در فرضـیه فضـانوردان

باستانی هر رویت شی پرنده ناشناخته به سادگی یک یوفو به معنای بشقاب پرنده تلقی می‌شود. اگر سازمان ناسا هم در این باره بیانیه‌ای منتشر کند، از سوی یوفوشناسی به راحتی تحت عنوان «یک توضیح کتمان کننده از سوی نهادی دولتی» بی‌اعتبار می‌شود و اثرش خنثی می‌گردد.

امروزه بی‌اعتبارسازی منابع مخالف فرضیه فضانوردان باستانی یک پله پیشروی کرده است. در اوان کار، بی‌اعتبارسازی معطوف به منابع طراز اول سیاسی دولت‌ها و مقامات بلندپایه نظامی-اطلاعاتی بود. لیکن اکنون حتی منابع مستقل تحقیقاتی خصوصی و شخصی اگر اظهارنظری خلاف میل حاشیه نویسان داشته باشند، ابتدا خصوصی بودن و بی‌طرفی آن منبع ابرازکننده دیدگاه مخدوش شده و برچسب وابسته بودن به یک نهاد دولتی می‌خورد. سپس تحت عنوان یک نهاد وابسته به ظاهر مستقل (هر چند نهاد مذکور اگر دولتی هم باشد، یک نهاد نامربوط و غیر اطلاعاتی باشد) غیر قابل اطمینان ارزیابی می‌گردد.

تکنیک بی‌اعتبارسازی به حدی موفق عمل می‌کند که معمولاً مخاطب شبه علم گرا هیچ توجهی به مضمون بیانیه انتقادی دولتی نمی‌کند و فارغ از هر گونه احساس وفاداری به روش علمی تحقیق و تفکر انتقادی، آن را کتمان کننده و غیر قابل اطمینان قلمداد می‌کند چون از سوی یک منبع دولتی یا منتسب به دولت بیان شده است.

برچسب زنی نشان از ناتوانی شبه علم گرا در پاسخدهیست. از آن‌جا که اکثر آن‌ها فاقد تحصیلات

دانشگاهی می‌باشند، تهی از فنـون «اندیشه منطقی» و «تفکر انتقادی» هستند، لذا وقـتی با انتقـاد مخـاطب رو به رو می‌شوند، در بسیاری موارد قـادر به درک نقد وارد شـده به خـویش نیسـتند. اگر به مفهـوم نقد پی ببرند و توضـیح قـانع کننـده‌ای نداشـته باشـند، دست به دامن فرافکنی و در نهایت برچسب زنی می‌شوند. آن‌ها تلاش می‌کنند به جـای پاسخ گـویی به انتقـاد، شـخص انتقـاد کننده را به لحاظ شخصیتی ترور کنند. بهترین نوع تـرور شخصـیتی بـرای سـودازده‌ها می‌تواند برچسب زنی و بی‌اعتبارسـازی شـخص منتقد باشد. این روش در شبکه‌های اجتماعی از کارایی خوبی برخوردار است و به وفور مورد استفاده قرار می‌گیرد.

فرضیه فضانوردان باستانی جایگاه تفکر انتقادی

در فرضیه فضانوردان باستانی ابراز می‌شود؛ ستونی آهنی در شهر دهلی هند وجود دارد که قدمت آن حداقل به یک هزاره قبل می‌رسد و از زمان ساختش تا به الان زنگ نزده است. انسان هزاره‌های پیشین دانش تولید آهن ضد زنگ را از کجا کسب کرده بود، آیا فرازمینی‌ها چنین دانشی را به آن‌ها ارائه کرده‌اند؟

در دنیای پیچیده امروز تنها یک چیز قابل پیش بینی است و آن یک چیز، پیش بینی ناپذیر بودن همه

چیز است. لازمه زندگی درست در جهانی که پیوسته درحال تغییر و تحول است، توانمندی در تفکر است.

فرضیه فضانوردان باستانی: جایگاه تفکر انتقادی

در فرضیه فضانوردان باستانی ابراز می‌شود؛ ستونی آهنی در شهر دهلی هند وجود دارد که قدمت آن حداقل به یک هزاره قبل می‌رسد و از زمان ساختش تا به الان زنگ نزده است. انسان هزاره‌های پیشین دانش تولید آهن ضد زنگ را از کجا کسب کرده بود، آیا فرازمینی‌ها چنین دانشی را به آن‌ها ارائه کرده‌اند؟ اگر ما انسان دیر باوری باشیم، به جای پذیرش بی‌قید و شرط ادعای مذکور و بدون توجه که چه کسی آن را ارائه داده است، می‌توانیم این گزاره را بررسی کنیم.

ساده‌ترین راه سفر به دهلی و بازدید از ستون آهنی خواهد بود. اما برای بسیاری چنین کاری مقدور نیست. این کار مستلزم صرف وقت و هزینه است. احتمالاً دانستن واقعیت این قضیه ارزش چنان هزینه‌ای را

ندارد. در این صورت می‌توان به دنبال فیلمی از سازه مذکور بود که بتوان با تماشای آن پی برد، ستون آهنی زنگ زده است یا خیر. حتی یافتن چند عکس رنگی از این ستون فلزی در فضای مجازی می‌تواند راه گشا باشد. از آن‌جا که قرار است درون عکس‌ها به دنبال آثار زنگ زدگی باشیم، باید عکس‌ها را از منابع قابل اعتماد بدست بیاوریم. از یک عکس تحریف شده توسط یک منبع نامعتبر به چه نتیجه‌ای می‌توان دست یافت؟

چند سال پیش ناگهان ده‌ها تصویر از اشیا باستانی منتسب به اقوام مایا در فضای مجازی منتشر شد که سبک هنری آن دال بر ارتباط فرازمینی بود. این تصاویر برای سردمداران نشریه‌های اینترنتی یوفولوژی و پیروانشان بسیار هیجان انگیز می‌نمود. برای سال‌ها افراد بیشماری این اسناد را شواهدی از ارتباط تمدن مایا با موجودات فرازمینی توصیف می‌کردند و از میان ایشان هیچ کس حتی خواهان مشاهده و بازدید از بزرگ‌ترین کشف قرن اخیر نبود. حتی فیلمی از این اشیا منتشر نشد که نشان دهد درون یک کلکسیون شخصی یا درون انبار تاریک یک موزه مخفی شده‌اند. فقط و فقط تعدادی عکس بودند که در قالب ویدیوهایی دست به دست می‌شدند. حقیقتاً در مدار منطقی ذهن این اشخاص چیزی به نام «شک کردن و ظنین شدن» تعریف نشده بود.

تعدادی از تصاویر نسبت داده شده به مصنوعات تمدن مایا در آمریکای لاتین.

هر لحظه از شبانه روز ما در معرض اطلاعات مختلف قرار می‌گیریم. برای انسان اولیه این اطلاعات دست

اول بودند: چیزهـایی که فـرد می‌بینـد، می‌شـنود، لمس می‌کنـــد، می‌چشد و بو می‌کند. با ظهـــور زبـــان در بین انسان‌ها، نوع دیگری از اطلاعـات (اطلاعـات دست دوم) پدید آمد و آن‌چه که امروز با آن‌ها روبـرو هسـتیم، غالبـاً از این دســته اطلاعــات هســتند. کمی به اطلاعــاتی که روزانه دریـــافت می‌کنیـــد، فکر کنید: آن‌چه والـــدین یا دوستانتان می‌گویند، چـیزی که در مدرسه یا دانشـگاه به شـــما آمـــوزش داده می‌شـــود، آن‌چه که در تلویزیـــون مشـــــاهده و یا در روزنامه‌ها و مجلات مطالعه می‌کنید. بدون شک می‌توان گفت اغلب این اطلاعـات که امـروزه با آن‌ها روبرو هستیم در حال ارائه اصول یا موضـوعاتی هســتند که از ما می‌خواهند با آن‌ها هم عقیــده شــده و آن‌ها را بپذیریم.

ما در دورانی زندگی می‌کـنیم که وجه مشخصه آن تلاش در متقاعدســـازی همگـــانی است. هر بـــار که رادیو یا تلویزیـــون را روشن می‌کـــنیم و یا کتـــاب یا مجله‌ای را می‌گشاییم، در معرض بمباران اطلاعاتی قرار می‌گـیریم که سعی دارند ما را متقاعد سازند تا فرآورده‌هـای آن‌ها را خریداری کرده و یا به نامزد انتخاباتی یا حزب سیاسی خاصی رأی بدهیم یا ایده و اصول مختلف مطرح شـده را بپذیریم. در دنیای متلاطم و پرچالش امروز که شناسایی درست از نادرست و حقیقت از مجاز به دشـواری انجـام می‌شـود، داشـتن مهـارت تشـخیص و جداسـازی آن‌ها از یک‌دیگـــر، یکی از رمزهـــای موفق زیســـتن محســـوب می‌شود.

در بخش قبلی با عنوان «فرضـیه فضـانوردان باسـتانی: اصـــول و روش شناسی»، یکی از اثـــرات مثبت فرضـــیه

فضانوردان باستانی برای پژوهشگران را تبحر یـافتن در همین موضوع تفکر انتقادی بر شـمردیم. در این نوشـتار موضـــوع را پی می‌گـــیریم و پس از معـــرفی اجمـــالی مفهـوم «تفکر انتقـادی»، اسـتفاده از آن در برخـورد با شواهد فرضیه فضـانوردان باسـتانی را به بحث خـواهیم نشست.

اگر معتقدان به فرضیه فضانوردان/بیگانگان باســتانی را به دو گــروه: اندیشــمندان و طرفــداران تقســیم کــنیم، متاسـفانه اکـثر طرفـداران حـامی فرضـیه فضـانوردان باستانی دو ابزار مهم را کنار گذاشته‌اند یا با آن آشنایی کافی ندارند:

-تفکر انتقادی

-روش علمی اثبات فرضیه

لکن اشــخاص شــکاک و دیر بــاور درون ذهن خــویش به مهارتی با عنوان «تفکر انتقـادی» مجهز هسـتند. معنـای ساده تفکر انتقادی (Critical Thinking)ـ عبـارت است از: «اندیشـیدن، همانند کسی که سنجشـگر است». تاکید بر «ing»ــ به این معــنی است که اندیشــیدن یک فرایند می‌باشد. تعریف انجمن فلسفی آمریکا از تفکر انتقــادی چـنین است: «ما تفکر انتقـادی را مهـارت قضـاوت خـود تنظیم هدفمندی می‌دانیم که حاصل مهارت‌هـای تعبـیر و تفســیر، تجریه و تحلیــل، ارزیــابی و اســتنباط علاوه بر توضــیح ملاحظــات هســتند، مفهــومی، روش شــناختی، معیار شناختی یا بافتی است که قضاوت بر اساس آن‌ها صورت می‌گیرد».

جـدای از چـنین تعـاریف ثقیلی، پیـام تفکر انتقـادی این است که «نقــاد بــودن به انــدازه خــود تفکر ارزشــمند است». انتقاد در تفکر انتقادی به معنـای سـنجیدن است نه ایراد گرفتن. نقد یعنی نه بی‌دلیل چیزی را بپـذیریم و نه بی‌دلیل آن را رد کــنیم. هنگــامی که در حین مطالعه مطلـــــبی با عبـــــارت؛ «واضح است که...» رو به رو می‌شــویم، ما باید مکث کــنیم و بپرســیم: واقعــاً واضح اســت؟ یا می‌نویســند؛ «مــبرهن است که...»، یعــنی در مورد موضوع برهان عقلی آورده‌اند. باید بپرسیم: واقعاً موضوع مسـتدل اسـت؟ عبارت‌هـایی مثل «بـدیهی است که...» و «واضح و مــــبرهن است که...» ما را دعـــــوت می‌کنند ادعـــایی را که به دنبـــال آن‌ها می‌آیـــد، بی‌هیچ اندیشه‌ای بپــذیریم. اندیشه انتقــادی به ما می‌آمــوزد در چنین مواردی باید درست رفتار معکوسی داشته باشــیم، یعـنی دقت ورزیم که آیا ادعا به راسـتی پـذیرفتنی است یا نه.

تفکر انتقادی طبق اعلام سازمان بهداشت جهـانی جـزو ده مهارت لازمه زندگی شناخته شده است و طبق بعضی از نظرسـنجی‌ها تفکر انتقـادی تا سـال 2020 جـزو سه مهارت اصلی زندگی انسـان در جامعه خواهد بـود. چـرا؟ قطعاً یک دلیلش به واکنش جامعه در قبال شایعه و شبه علم بر می‌گـــردد. دلیل دیگر به اهمیت کـــاربردی تفکر انتقــادی در بســیاری از وقــایع زنــدگی روزمــره افــراد مربـــوط است. تفکر انتقـــادی مهـــارتی دخیل در امر قضـاوت است. قضـاوت نـیز با تصـمیم گیری‌هـای افـراد ارتباط تنگاتنگ دارد.

نداشـتن تفکر انتقـادی در زنـدگی تک تک ما بارها بـاعث بـروز خسـارت مـالی شـده است. به راحـتی می‌توانید مصداق این قضـیه را در اطرافیـان خـود مشـاده کنید که جهت کسب بـالاترین سـود، پس انـدازهای خـود را در موسساتی سرمایه گذاری کردند که در نهـایت ورشکست شـدند. این افـراد تفکر انتقـادی را فـدای سـود بیشـتر کردند. حاضر نبودند دربـاره مـاهیت حقیقی و نحـوه سـودآوری آن موسسـات مـالی تحقیق کنند و با افـراد متخصص مشاوره مالی داشته باشند. صرفاً به این جمله رئیس شـعبه بسـنده کردند که می‌گفت: «موسسه ما در بهـترین وضـعیت است و همین سـودهی بـالاتر از رقبا خودش سند ادعایمان است»!

معمـولاً توضـیح دیگـری هم بـرای پـرداخت سـود بـالا در بسـیاری از موسسـات مـالی کوچک وجـود دارد. این موسسات چون به لحاظ میزان سـپرده‌های مشـتریان در وضعیت بحرانی به سر می‌برنـد، سـعی دارند با پـرداخت سـود بـالاتر اقـدام به جـذب مشـتری و سـپرده بیشـتر بنمایند. اما معمـولاً پیشـنهاد سـود در حـدی بالاست که موسسه قـادر به پـرداخت چـنین سـودی نیست و ورشکستگی‌اش را سرعت می‌بخشد. لـذا پیشـنهاد سـود بالاتر از نـرخ بانک مرکـزی در موسسـات کوچک معمـولاً توسط کارشناسـان مـالی به عنـوان زنگ خطر شـناخته می‌شود.

بازاریـابی شـبکه‌ای را در نظر بگیرید. آن‌ها به ما وعـده می‌دهند که اگر مطـابق اصـول بازاریـابی شـبکه‌ای کـار کنیم، بالاخره بعد از چند سال به درآمد مناسبی خـواهیم رسید و این درآمد حـتی می‌تواند در حـدی باشد که ما را

از انجـام هر کـار دیگـری بی‌نیـاز نماید. قشر نوجـوان و جـــوان جامعه در مقابل چـــنین وسوسه ســـنگینی، به ســـادگی تفکر انتقـــادی را کنـــار می‌گـــذارد و صـــرفاً احساسی تصمیم گـیری می‌کند. به تـدریج که احساسـات رنگ می‌بازد، وی در می‌یابد زیـاده از حد افق کـاریش را خوش بینانه ترسـیم نمـوده است. در این‌جا او بازاریـابی شـبکه‌ای را رها می‌کند در حـالی که زمـان و هزینه قابل توجهی صرف آن نموده است.

اگر تفکر انتقـــادی داشـــته باشـــیم، باید روشی بـــرای ارزیابی ادعاهای شـخص معـرفی کننـده بیـابیم و سـپس تعـیین کـنیم که او حقیقت را می‌گوید یا صـرفاً با دست گذاشـــتن بر نقطه ضـــعف‌های مـــا، در تلاش است ما را وادار به یک قضـاوت احساسی بنماید. با به دست آوردن کد یا شـماره عضـویت بازاریـاب معرفمـان و حل کـردن معادله سـاده (2n=80٫000٫000)، قـادریم تعـیین کـنیم جایگاه بازاریاب بالاسری در کجای پلان (Plan) بازاریابی شـــبکه‌ای شـــرکت قـــرار دارد. با توجه به پله جایگـــاه بالاسری و آخرین پله، می‌توانیم قاطعانه تصمیم بگـیریم پـذیرش پیشـنهاد آن‌ها ارزش دارد یا خـیر زیـرا در پلان شرکت‌های ایـرانی فعلی، شـما قادرید با بیش از دو نفر کار کنید. متاسفانه این یک محاسبه بسیار ساده است که انجـام آن می‌تواند از سـرخوردگی و هـدر رفت وقت و منابع مالی ما جلوگیری کند.

در گذشـته این گونه تصـور می‌شد که مهارت‌هـای تفکر فقط یک اسـتعداد خـاص است و بعضی از افـراد دارای این اســـتعداد و عـــده‌ای فاقد این اســـتعداد می‌باشـــند، استعدادی که ارثی و خـدادادی است. لکن امـروزه ثـابت

شــده است کودکــان با قــدرت اندیشه انتقــادی به دنیا نمی‌آیند و این قــابلیت را به طــور طــبیعی نــیز مــاورای اندازه‌ای که برای زنده ماندن نیاز دارند، کسب نمی‌کنند. بســیاری از انســان‌ها هیچگــاه آن را یــاد نمی‌گیرند. این روش به ســادگی توسط والــدین و آموزگــاران معمــولی قابل آمــوزش به دانش آمــوزان نیســت، بلکه به مربیــان ویژه‌ای بــرای آمــوزش مهارت‌هــای اندیشه انتقــادی نیــاز است.

آگاهی از چیســتی تفکر انتقــادی و آشــنایی با اصــول آن کــافی نیست. به عنــوان مثــال شــخص ممکن است درک کاملی از اصول بازی فوتبال داشته باشد، اما در اجــرا و به کار بستن این اصول در بــازی واقعی شکست بخــورد. بنـــابراین آن‌چه اهمیت دارد، تـــوان اســـتفاده از تفکر انتقادی در برخورد با وقایع روزانه است.

اما درخصـــوص اســـتفاده از تفکر انتقـــادی در فرضـــیه فضانوردان باستانی باید به مستند اخــیر «بازیــابی نازکا- Unearthing Nazca»ـ اشاره کرد. در ماه‌هــای اخــیر در میان یوفولوژیست‌ها و طرفدارانشــان خــبری در گــردش بـــوده است مبـــنی بر این که در حاشـــیه دشت نازکا (Nazca)، در کشور پرو، گورستانی با مومیایی‌های عجیب کشف شده است. تاکنون چند مومیایی از این گورســتان مورد بررسی قرار گرفته است. سومین مومیــایی خــارج شده از مقبره، یک جفت انسان ریخت سه انگشتی بودند که یکی از آن‌ها در قسمت لگن خود 3 شی شبیه به تخم مرغ داشت!

بخش‌هــایی از یکی از ویــدئوهای وبســایت گایا پــیرامون کشف مومیایی‌های انسان ریخت

در طـول سـال بارها در رسـانه‌ها می‌بیـنیم و در جراید می‌خـوانیم که اجسـاد و مومیایی‌هـایی در خرابه‌هـای باستانی کشف شده‌اند. اما هیچ یک از این‌ها توجه کسی را جلب نمی‌کند، زیرا یک داستان تکـراری و معمـولی در مورد انسان و حیوانات دست آموزش محسوب می‌شـود. لیکن رو به رو شـدن با یک رویـداد و حادثه خـبری تجربه نشده، تاثیر متفـاوتی بر ذهن انسـان در پی دارد. فرایند معمـولی پـردازش داده‌ها تا حـدی مختل می‌شـود و حس کنجکـاوی شـخص نبض عمل را در دست می‌گـیرد. تفکر انتقادی به ما اجازه پـذیرش بـدون بررسی چنـان قضـیه غـیر معمـولی را نمی‌دهد. دلیلش مـبرهن است. یـافتن موجـودی انسـان ریخت سه انگشـتی حامل تخم در ناحیه لگن، تاکنون مشاهده و گزارش نشده است. همین بکر و متفـاوت بـودنش بـرای کنجکـاو و ظـنین شـدن شـنونده کافی است.

اشخاص بی‌شماری در برخـورد با کشف جدید دشت نازکا به وجد می‌آیند و بدون ذره‌ای تردید در صحت ماجرا، این گزارش خـبری را می‌پذیرند. چـنین افـرادی قبلاً فرضـیه فضـانوردان باسـتانی را از طریق مطالعه و مشـاهده فیلم‌هـای سـاخته شـده در همین مـورد پذیرفته‌انـد، لـذا وقتی از خبر کشف مومیایی فرازمینی شکل دشت نازکا مطلع می‌شـوند آن را شـواهدی اضـافی دال بر اثبـات فرضـیه بیگانگـان باسـتانی قلمـداد می‌کنند و نیـازی به تحقیق و تفحصی حـول این موضـوع احسـاس نمی‌کنند. مشکل این فرایند فکـری در این است که چـنین افـرادی فرضیه فضانوردان باستانی را به خـاطر داشـتن شـواهد بسـیار پذیرفته‌اند و هیچ کـدام از آن شـواهد را نـیز منتقدانه بررسی نکرده‌اند.

اما همـــان گونه که بـــالاتر در تعریف تفکر انتقـــادی خواندیم، تفکر انتقـادی بـرای امر قضـاوت به کـار بـرده می‌شود و جهت فراهم شدن مبنای قضـاوت در خصـوص یک موضوع از مجرای تفکر انتقادی، باید ابتدا آن موضوع را تعبـیر و تفسـیر نمـوده و تجزیه و تحلیل کـرد. تفکر انتقـــادی، تفکـــری تحلیلی اســـت، یعـــنی موضـــوع را می‌شـکافد، اجـزای آن را دانه دانه می‌سـنجد و در ادامه شـیوه تـرکیب آن‌ها را وارسی می‌کند. بنـابرین وقـتی با خبر کشف مومیایی انسان ریخت حامل شی تخم مـرغی شکل در قسمت لگن مواجه می‌شویم، ابتـدا باید به جمع آوری اطلاعات کافی بپردازیم و سـپس این اطلاعـات را تجزیه و تحلیل کنیم. این اعمال جهت درک رویداد خـبری انجام می‌گیرد تا پژوهنده ناقد قبل از هر چـیز به درک و اشراف درست و صـحیحی از موضـوع یا سـناریو حـداقل مطابق نظر منبع خبری دست پیدا کند.

در مرحله بعـدی، ذهن انسـان نیـاز به داشـتن یک سـری الگوریتم‌ها و الگوها جهت بررسی رویـــدادهای خـــبری و بایگـانی در آرشـیو مغـزی را احسـاس خواهد کـرد. این مرحله در تفکر انتقادی، ارزیابی یا تعـیین اعتبـار مطلب است. داشـتن الگوهـایی جهت تجزیه و تحلیل و ارزیـابی وقایع لازم است تا ذهن بتواند در خصوص موضوع مـورد بررسی به جمع بندی و قضاوت بنشیند.

گرچه تفکر انتقادی اصطلاحی نوین در ادبیات علم است اما مرحله ارزیابی موضوع از چشم نیاکان ما دور نمانده و همواره انسان به اندازه نیازش در گذر زمـان به دنبـال روش‌ها و اصول عقلایی تعیین ارزش و اعتبار یک گزاره خـبری جدید بـوده است. در زمـان ارسـطو افـرادی به

عنوان سوفیسط بودند و کار آن‌ها مغالطه کردن و گـول زدن دیگـــران بـــود، به همین دلیل ارســـطو فیلســـوف مشهور یونانی به پایه ریزی علمی پـرداخت تا از مغالطه جلوگـیری نماید و دیگـران بتوانند با فراگـرفتن آن دچـار فـریب خـوردن نشـوند. عنـوان این تلاش‌ها را «منطق» گذاشـته‌اند. اسـتفاده از منطق بـاعث تشـخیص اندیشه درست از اندیشه نادرست می‌گـــردد. منطق از افتـــادن اندیشه در خطاها ممـــانعت می‌کند و ذهن را به ســـمت استدلال‌های پایدار پیش می‌برد.

اگر بخـــواهیم ارتبـــاط تفکر انتقـــادی و منطق را روشن کنیم، باید بگوییم تفکر انتقـادی؛ توانـایی تفکر و اندیشه منطقی و مستدل پـیرامون مسـائل و تشـخیص قضـاوت صـحیح دربـاره آن‌هاست. بنـابراین تفکر انتقـادی بخش اعظم مفهوم خود را وامدار اندیشه منطقی است.

جیمه ماوسان (Jaime Maussan) و همکارانش در یکی از بخش‌های مستند «بازیـابی نازکا»، یک جفت مومیـایی ریز جثه سه انگشتی معرفی کـرده و به کالبدشـکافی آن پرداخته‌اند. هم‌چـنین عکس برداری‌هـایی از اسـکلت این بیگانه‌هـــای انســـان ریخت نـــیز تهیه نموده‌اند که نشـــان می‌دهد یکی از این دو مومیـــایی در قســـمت لگن حـــاوی سه شی تخم مرغی شکل است. بنابراین اسـنادی وجـود دارد که آن‌ها را به این نتیجه رســـانده است: بیگانه‌هـــای فرازمیـــنی بر روی زمین وجـــود داشـــته‌اند و در کنـــار انسان‌ها زندگی می‌کرده‌اند.

گرچه احتمـال آن نـاچیز است اما حـتی اگر اجـازه دهند فردی غیر از خودشـان بر روی آن مومیایی‌ها به بررسی و آزمـــایش بـــپردازد، بـــاز هم هزینه و زمـــان بررسی

مســـــتقیم مومیایی‌ها برایمـــــان بیش از منفعت نتیجه حاصل از آزمایش‌ها خواهد بـــود. به ناچـــار نیازمند یک روش عقلایی دیگر جهت قضاوت راجع به ادعـای مسـتند مذکور هستیم. روش پیشنهادی ما تکنیک بررسی: منبـع، فرسـتنده و محتواست. در این روش ما باید سه گـام زیر را اجرا کنیم:

1-بررسی منبع: یک راه بـرای پی بـردن به صـداقت خـبر مـــذکور این است که محل کشف مومیایی‌ها مشـــخص، قابل دسترسی و بررسی باشد. مومیایی‌هـــــــــــای کالبدشکافی شده در مستند بازیابی نازکا باید کاتالوک و شناسنامه داشته باشند. این حـداقل خواسـته معقـول از ایشان است. مدت‌هاست در باستان شناسی نـوین بـرای هر شی عتیقه کشف شـــده در همـــان محل حفـــاری یک شناســنامه تعریف می‌شـود که حـاوی اطلاعـاتی همچو: محل دقیق کشف، زمان کشـف، کاشـف، مرجع نـاظر بر عملیـــــات کاوشـــــکاری، مجـــــوز مربـــــوط و... است. مومیایی‌هـای غیرعـادی نازکا از کـدام گورسـتان خـارج شده اند؟ مسـتند در این مـورد کـاملاً سـکوت کـرده و به ارائه تصاویری مبهم بسنده کرده است.

2-بررسی فرســـــــتنده: چه کســـــانی به بررسی این مومیایی‌ها پرداخته انــد؟ آیا صــلاحیت علمی این کــار را دارند؟ هر چه به دنبـال این افـراد اینـترنت را کند و کـاو می‌کـــــنیم، رزومه هیچ کدامشـــــان از هیچ دانشـــــگاه، آزمایشـــگاه و موسسه علمی بـــیرون نمی‌آیـــد، بلکه بر عکس متوجه می‌شویم بعضی خبرگذاری‌ها که آن خـبر را بررسی کرده‌اند، نوشته‌اند دست اندرکاران مستند اکـثراً

افـراد سـتاره دارند! سـودازدگی جیمه ماوسـان و سـایر همکارانش توسط خبرگزاری‌ها تایید شده است.

3-بررسی فرســتنده: این اخبــار از چه مجــرایی پخش می‌شود. آیا یک سیستم صلاحیت دار بر آن نظارت دارد؟ یک سـایت معمـولی که به هیچ نهـاد تحقیقـاتی معتـبری متصل نیســت، خودمختــار است و فقط خــوب می‌تواند مستند به سبک علمی بسازد.

در این مرحله با توجه به میزان اطلاعاتی که در این باره کسب کرده ایم و روش ارزیابی اطلاعات تحصـیل شـده، می‌توانیم قضـاوت کـنیم این مومیایی‌ها حقیقی است یا جعلی. چنین کاری زمانی انجـام می‌گـیرد که متفکر ناقد خــودش بخواهد یک موضــوع خــبری را بررسی کند و در مورد صحت آن قضـاوت نماید. در بسـیاری مـوارد متفکر نقاد هر دو توضیح موافق و مخالف حـول یک موضـوع را در دسـترس دارد. در چـنین مـواردی وی باید به ارزیـابی ادله هر یک از دو گــروه پرداخته و در نهــایت قضــاوت نماید، استدلال کدام گروه معقول‌تر و در نتیجه مقبول‌تر است. بنـابراین متفکر نقـاد بـرای داشـتن یک قضـاوت معتبر باید دانش بالایی در زمینه اندیشه منطقی و روش ارزیــابی اندیشه‌ها داشــته باشد. هم‌چــنین باید بتواند اطلاعات کافی جهت قضاوت به دست آورد. وجود ضعف در هر یک از این دو مقولــه، قضــاوت ضــعیفی در پی خواهد داشت.

بنـابراین قضـاوت ما دربـاره مومیـایی سه انگشـتی تخم گذار به میزان اطلاعاتمان حول موضوع و روش ارزیـابی اطلاعات مذکور بستگی دارد. اگر خودمـان می‌توانسـتیم مومیایی‌ها را مسـتقیماً بررسی کـنیم، قـادر بـودیم یک

قضاوت صد درصد قاطعانه درباره جعلی یا واقعی بودن مومیایی‌ها داشته باشیم و در مرحله بعد تصمیم بگیریم که فرازمینی‌ها وجود دارند یا خیر. لیکن خود مومیایی‌ها در دسترس نیستند و مجبور شدیم از روش ارزیابی موسوم به بررسی منبع، فرستنده و محتوا، قضاوت کنیم. مشخص نکرده‌اند این مومیایی‌ها از کدام مقبره کشف شده‌اند، همین طور اشخاصی که این مومیایی‌ها را بررسی کرده‌اند، افراد دارای تخصص مرتبط نیستند بلکه افرادی با دست‌های آغشته به شبه علم هستند. بنابراین ما وزن بیشتری برای جعلی و ساختگی بودن مومیایی‌ها قائل هستیم و بعید می‌دانیم ادعای مستند مذکور حقیقت داشته باشد.

دلیل اصلی تاکید بر استفاده از روش‌های ارزیابی منطقی در تفکر انتقادی نیز به همین قضیه بر می‌گردد که برای ما گران تمام خواهد شد اگر قرار باشد برای بررسی هر گزاره خبری، بخواهیم سر صحنه حاضر شده و به بررسی مستقیم و زنده دست بزنیم. در اکثر موارد با خبر یا سناریویی روبرو هستیم که در گذشته به وقوع پیوسته است. بنابراین تسلط بر استدلال‌های منطقی-عقلایی بر بررسی مستقیم و زنده ارجحیت دارد. روش بررسی منبع، فرستنده و محتوا معمولاً در بررسی شواهد فرضیه فضانوردان باستانی نتیجه رضایت بخشی به دست می‌دهد.

منبع ابرازنظر کننده درباره یک موضوع باید صلاحیت بیان دیدگاه در آن زمینه را داشته باشد. بسیاری از اندیشمندان فرضیه فضانوردان باستانی و شبه دانشمندان حاشیه نویس از جمله: جورج آدامسکی،

موریس جسوپ (jessup)، اریک فون دانیکن، چارلز برلیتز و... دارای مدارکی عالی دانشگاهی پروفسورا یا دکترا نبوده‌اند. این القاب دانشگاهی به صورت افتخاری توسط حامیانشان به ایشان اعطا شده است. هیچ آرشیو استانداردی در دنیا وجود ندارد که داشتن تحصیلات عالی این سودازده‌ها را تایید نماید.

تمامی اشخاص فوق الذکر به علاوه جمع کثیر صاحب نظران فرضیه فضانوردان باستانی همانند: ماتست اگرست (Agrest)، رابرت چاروکس (Charroux)، ریموند دریک (Drake)، براد استیگر (Steiger)، ایوان سندرسون، کلود وریلهان (رائل)، رابرت تمپل (Temple)، زکریا سیتچین، دیوید آیک (Icke)، آلان آلفورد، ریچارد هواگلند (Hoagland)، دیوید هچر چیلدرس، لارنس گاردنر (Gardner)ـ و... فاقد مدرک دانشگاهی هستند یا زمینه تخصصی ایشان مربوط به باستان شناسی، قوم شناسی، زبان شناسی و حتی تاریخ و اخترشناسی نیست.

در این‌جا سئوال اصلی این است که از یک نابغه فیزیک انتظار می‌رود در خصوص مغناطیس و الکتریسیته به مطالعه و نظریه پردازی مشغول باشد یا در زمینه روانشناسی و جامعه شناسی؟ این که شخص متخصصی با اتکا به متخصص بودن خود در زمینه غیر تخصصی و با عدول از روش علمی فعالیت کند، به نوعی در طبقه شارلاتان علمی یا سودازده جای داده خواهد شد.

ماتست ام. اگرست سال 1946 در رشته ریاضیات از دانشگاه لنینگراد روسیه مدرک دکترا گرفت. او در زمینه تخصصی خود شاید 100 مقاله علمی نوشته است. اما

اگرست جزو طرفداران فرضیه فضانوردان باستانی بود و در راه استقرار فرضیه فضانوردان باستانی تا جایی پیش رفت که بعضی از وی به عنوان «ریش سفید» یاد می‌کنند. تخته سنگ بعلبک به عنوان سکوی پرتاب موشک و نابودی شهرهای سدوم و گمورا بر اثر انفجار هسته ای، دو مورد از معروف‌ترین استنادهای وی از دخالت فرازمینی است. اگرست در رشته باستان شناسی و زبان‌های باستانی خاورمیانه فاقد مدرک دانشگاهی بوده است.

جوزف بلومریخ (Blumrich)، مهندسی در ناسا که بالاترین منسب وی «ریاست بخش طراحی سیستم‌ها، برنامه‌ی اداره توسعه» در مرکز پرواز فضایی مارشال ناسا بوده است. وی در کتاب «سفینه فضایی حزقیال»، بخش‌هایی از کتاب حزقیال، جزو متون تورات، را به عنوان برخورد حزقیال با یک یوفو تفسیر کرد. او هیچ مدرکی در زمینه زبان شناسی نداشت. منابع مورد استفاده وی شش نمونه تورات ترجمه از عبری به لاتین و انگلیسی بوده است. بلومریخ یک تحصیل کرده غیرمرتبط با تورات شناسی است. به همین جهت یک برداشت گزینشی از چند بند نوشته‌های تورات ارائه کرد. او به اعتبار منسب خویش و با اتکا به پرسنل ناسا بودن، در زمینه‌ای غیر از تخصص خود به اظهارنظر گزینشی پرداخت. وی با این عمل خویش به علم پشت کرد.

استانتون فریدمان (Friedman)ـ فوق لیسانس فیزیک هسته‌ای از دانشگاه شیکاگو آمریکا به سال 1956 است. فریدمان بیش از یک دهه با شرکت‌های معتبر امریکایی مانند: جنرال الکتریک، مک دانل داگلاس، وستینگهاوس

و... همکـــــاری داشـــــته است. وی اکنـــــون یکی از سرشناس‌ترین یوفوشناسان در سـطح جهـانی است. او بــود که حادثه رازول نیومکزیکو را در دهه 1980 زنــده نمـوده و مطـالبی بـرای چـارلز برلیـتز آمـاده کـرد که در نهایت به کتاب «حادثه رازول (1980)» و حواشی بعد آن منجر گشت. گرچه وی به تکفـــــــــــیر بعضی دیگر از یوفوشناســـــــان دست زده است اما روش‌هـــــــای غیراســتاندارد مــورد اســتفاده در نوشــته‌هایش کــاملاً مشهود است.

آیا قبــول می‌کنید در خصــوص رمزگشــایی کتیبه‌هــای ســـومری به جـــای مراجعه به یک سومرشـــناس به یک لیسـانس اقتصـاد دانشـگاه لنـدن مراجعه نماییـد؟ زکریا سیتچین دارای مدرک لیسانس اقتصـاد بـود اما مشـاهده یک مهر سیلندری مربوط به تمدن باستانی سومر، چنـان ضــمیر خفته وی را بیــدار کــرد که فقط هفت کتــاب با عنــوان ســری «سرگذشت زمین-Earth Chronicles» دربـاره تمـدن سـومر به رشـته تحریر در آورد! سـیتچین خــودش داعیه تخصص در زمینه زبــان ســومری نداشــته است. اما علاقمندان به عقاید سـیتچین که گـویی یـافتن راه حقیقت را مدیون استادشان بوده‌اند، هم صــدا تلاش کرده‌اند وی را متخصص زبــان ســومری معــرفی کنند تا اندکی از دین خود را ادا کرده باشند!

اشــخاص دارای مــدرک دانشــگاهی که حــامی فرضــیه فضانوردان باسـتانی بوده‌انـد، کم نیسـتند. بعضی از این اشخاص در برهه‌ای منتقد دخالت فرازمینی و در برهه‌ای دیگر از عمر خـویش تاییدکننـده حضـور بیگانگـان بر روی زمین بوده‌اند. بوید بوشمان (Bushman) جزو این دسته

است. وی مهنـــدس بـــود و همـــان متخصصی است که موشک انداز استینگر را طـراحی کـرد، قبل از این که به شرکت لاکهید-مارتین بپیوندد. بوشمان در یک مســتند به ابراز نظر درباره رویت اشـیا پرنـده ناشـناخته خلیج بریز فلوریدا پرداخت و آن را نوعی سلاح توسـعه یافته ارتش قلمداد کرد. اما وی اندکی قبل از مرگش در سال 2014 به افشاگری این موضوع پـرداخت که بشـقاب پرنـده‌های بیگانه و موجودات فضایی وجود دارند.

نمونه دیگر دکترای اخترشناسی و رئیس اسبق دپارتمـان اخترشناسی دانشگاه نورث وسـترن امریکـا، جـوزف آلن هینک (Hynek)ـ است. وی در سنین جوانی تا میانسـالی به عنـوان مشـاور پروژه‌هـای نـیروهوایی ایـالات متحد درباره مشـاهدات یوفوها فعـالیت کـرد. او در این دوران منشا زمینی را در اولویت قـرار داد. در اواخر دهه 1970 پروژه بلوبوک (BlueBook Project) به پایان رسید. پس از آن هینک تغیـــیر مســـیر داد و تا جـــایی پیش رفت که حـوادث سـاختگی همانند حادثه اورورا تگـزاس (Aurora Texas)ـ را جزو شواهد برخورد هوش فرازمینی قلمـداد نمود و با معرفی مفهوم «برخورد نزدیک از نـوع سـوم» و حضـــور در فیلمی با همین عنـــوان، عملاً فرضـــیه فضانوردان باستانی را در آغوش کشید.

جـــوزف آلن هینک نمـــونه‌ای از یک متخصص دارای دانش مرتبط با فرضیه فضـانوردان باسـتانی است که در عمل آن را تایید کرده است. متاسفانه هینک با داشتن جایگـــاه درخشانی همچو دکترای اخترشناسی، در طـول چند دهه بررسی پرونـده‌های یوفو از روش علمی تبعیت نکـرد، به همین ســـبب فقط محبـــوب قلب یوفوپرست‌ها شد و

دوستان دانشگاهی با وی همداستان نشدند. بررسی بیوگرافی جوزف آلن هینک در منابع مختلف، بی‌پروایی وی در نادیده گرفتن روش علمی تحقیق را فریاد می‌زند.

بنابراین درخصوص منبع پیام، این مهم نیست که فرد صاحب نظر دارای مدرک دانشگاهی یا تخصصی باشد. همین طور اهمیتی ندارد که وی مدرک عالی آکادمیک همانند کارشناسی ارشد یا دکترا داشته باشد. مهم این است که وی مدرک مرتبط با موضوع مورد بحث داشته باشد. به عبارت دیگر باید صلاحیت لازم برای ابراز نظر در آن مورد را داشته باشد. درباره یک شی باستانی کشف شده از زیر خروارها خاک، دو گروه می‌توانند به بیان ادراک خویش بپردازند: اول باستان شناسان که در این خصوص آموزش دیده‌اند. دوم پژهشگران و متخصصان روش علمی تحقیق هستند. گروه اول تخصص خوبی در شناخت و شناسایی اشیا عتیقه و بافت فرهنگی معاصر آن دارند و حضور گروه دوم در کنار ایشان تضمینی جهت ممانعت باستان شناسی از عدول در روش علمی تحقیق خواهد بود.

در این نوشتار هدف پرداختن به مقوله روش علمی تحقیق را نداریم. روش علمی تحقیق استانداردترین روش ارزیابی حدسیات خردمندانه، فرضیه‌ها و گمانه‌های ماست که در این مسیر از ساده‌ترین ابزار منطقی تا پیشرفته‌ترین روش‌های علم آمار بهره برداری می‌کند و یک نتیجه قابل اتکا به دست می‌دهد. شاید تفاوت روش علمی تحقیق و تفکر انتقادی در نوع قشر استفاده کننده آن نهفته باشد. تفکر انتقادی برای

همه افراد و برای بررسی هر گـزاره علمی و غـیر علمی مناسب است در حـــــالی که روش علمی تحقیق جهت اثبات فرضیه‌ها، روشی پیچیده است و عمده کاربران آن افـراد دارای مـدارک عـالی تحصـیلاتی‌اند. بـرای بررسی بسیاری از گزاره‌های خـبری نیـازی جهت توسل به روش علمی تحقیق نیست و ابزار ساده منطق همانند قیاس و استقرا کفایت می‌کند.

از استاندارسازی تحقیق به روش علمی چند دهه بیشــتر نمی‌گـــذرد، به همین ســـبب نوشـــته‌های بســـیاری از دانشـــمندان و متفکـــرین قـــرن بیســـتم و قبل آن، در بســـیاری مـــوارد آغشـــته به شـــبه علم است. هـــنری ابه برویل (Bruiel)ـــ و هـــنری لهـــوت (Lhote)ـــ هر دو متخصصین هنر صخره‌ای اواسط قرن بیستم بودند اما از روش علمی تحقیق متـــابعت نمی‌کردند. برویل از میـــان هزاران نقاشی سقف غارها و دیواره صخره‌ها در جنوب آفریقـــا، یکی را اثـــری خلق شـــده توسط سفیدپوســـتان مصری یا مدیترانه‌ای تفسیر کرد. همین طور شاگرد وی، هـنری لهـوت نـیز در الجزایر از میـان صـدها نقاشی‌های باســـــتانی، عنصر درون یک نقاشی صـــــخره‌ای را به مریخی‌ها منتسب دانست.

در آن دوران هنـــوز الـــتزام به تفکر انتقـــادی و انتشـــار یافته‌ها به روش علمی دغدغه بسیاری از ناموران عرصه علم نبود. بسیاری از ایشان در جهت کسب نام، تعمدی و تفنـــنی به این کارهـــای شـــورانگیز دست می‌زدند. اما بســـیاری از نوابغ و دانشـــمندان در همـــان دوره‌ها به سادگی و بر پایه مفاهیمی همچو مفهـوم اسـتثنا، چنـان تفســـیرهایی را نادیـــده گرفته و شـــوخی با علم تلقی

می‌کردند و به هیچ وجه حاضر نبودند حـرفه‌ای گـرایی را فدای «شهرت به هر قیمتی» کنند.

استثنا در منطق به این معنی است که بر مبنای یک مورد یافته نمی‌تـــوان دست به اســـتخراج نتیجه زد. یک نمونه قابلیت تعمیم دهی ندارد. ما میلیاردها انسان روی زمین داریم که هر دست آن‌ها پنج انگشت دارد. حـــــال اگر هر دست آقای ایکس هفت انگشت داشــته باشــد، این نمونه استثنا قلمداد می‌شود و اجازه نمی‌دهیم یک مثــال نقض بــاعث این نتیجه گـیری شـود که دست هر انسـانی هفت انگشت دارد.

چــارلز تومــاس لثــبریج (Lethbridge)ـ از جمله باســتان شناســـانی است که اواسط دهه 1960 توسط شـــورای باستان شناسی بریتانیا بی‌اعتبار گردید. او تخطی کننده از روش علمی تحقیق بـــود و در زمینه شـــبه باســـتان شناسی قلم می‌زد. در اواخر عمر خــود چند کتــاب شــبه علمی منتشر کـــرد که بعضی به شـــهرت نـــیز رســـیدند. بنابرین متخصص باید نگاه انتقادی خویش را حفظ کند و پایبند روش علمی تحقیق باشد. تخصص مرتبط و پــیروی از روش علمی تحقیق ملازم همدیگرند و هر یک از این دو نیز به تنهایی می‌تواند دچار انحراف گردد.

بررسی محتـــوا نـــیز در ادامه بررسی منبع و فرســـتنده، لازم است. معمـــولاً محتـــوای نوشـــته‌های پروفســـور بازنشســـته باســـتان شناسی که مـــدت مدیـــدی از عمر خویش را در سایت‌های باستانی به سر برده است، بسی ارزشمندتر از کارشناس ارشد باســتان شناسی است که در یک دانشـــگاه متوسط مشـــغول به تـــدریس است. هم‌چــنین باید این نکته را خاطرنشــان ســاخت که مقوله

باستان شناسی نیز توسعه یافته و به شدت تخصصی شده است. برای مثال در خصوص نقاشی‌های دیوار صخره‌های آفریقای جنوبی بهترین دیدگاه‌ها متعلق به باستان شناسان متخصص در هنر صخره‌ای سان (San Rock Art) خواهد بود. یک مصرشناس (Egyptologist) بهتر از فینقی شناس (Phoeniciologist) قادر به ابراز نظر در مورد تمدن مصر خواهد بود.

در این باره و در زمینه یوفوشناسی می‌توان به پروفسور جیمز مک دونالد اشاره کرد. جیمز مک دونالد (McDonald)ـ از دپارتمان هواشناسی دانشگاه توسکان آریزونا جزو معروف‌ترین چهره‌های علمی موافق فرازمینی بودن یوفوها بود. کشمکش عقیدتی بین جیمز مک دونالد در یک سمت و اشخاص سرشناس دیگری همچو: پروفسور دونالد منزل (Menzel)ـ اخترشناس دانشگاه‌هاروارد و ادوراد کاندون (Condon)ـ فیزیکدان دانشگاه کلورادو و مسئول کمیته تحقیقاتی بشقاب پرنده‌های دانشگاه کلورادو از سمت دیگر شدید بود. سرانجام نه تنها کاندون در همایش علمی با موضوع یوفوها سال 1969 بوستون آمریکا شرکت نکرد، بلکه موفق شد چهره‌های شناخته شده دیگری همانند: برایان او. برین (Brian O’Brien) فیزیکدان بازنشسته و رئیس هیئت مشاوره علمی نیرو هوایی ایالات متحده، ریچارد مک کروسکی (McCrosky)ـ از رصدخانه اخترفیزیک دانشگاه‌هاروارد، چارلز دونالد شین (Shane)ـ از رصدخانه لیک (Lick Observatory)ـ دانشگاه کالیفرنیا و... را متقاعد نماید که در همایشی با چنان موضوعی شرکت نکنند.

حتی روابط بین جیمز مک دونالد و پروفسور جوزف آلن هینک نیز حسنه نبوده است زیرا وی هینک را به اهمال در مشاوره‌های تخصصی‌اش به نیروهوایی ایالات متحده محکوم کرد. بسیاری از گزارشات رویت یوفوها با پدیده‌های هوایی (Aerial Phenomenon) توجیه شده‌اند و نظر یک فیزیکدان با گرایش هواشناسی در این باب تخصصی محسوب می‌شود. از این رو جیمز مک دونالد یک متخصص بررسی پرونده‌های یوفو بوده است. او عنوان می‌دارد از منشا فرازمینی یوفو چشم پوشی نمی‌کند، زیرا توضیح منشا زمینی یوفوها ناقص است. از نظر مک دونالد وقتی رویت یک شی پرنده ناشناس را با توضیحات قابل قبول علمی نتوان دارای منشا زمینی یا شناخته شده قلمداد کرد، آن شی پرنده ناشناس خواهد بود و مربوط به هوش فرازمینی است.

نباید فراموش کرد این یک استدلال حداقلی است. در حقیقت برای این که نتیجه بگیریم: «این یوفو فرازمینی است»، ابتدا باید اثبات کنیم شی پرنده مورد بحث الزاماً یک یوفو است یعنی منشا و ماهیت شی پرنده ناشناس برای متخصصان ما ناشناخته است. این شرط لازم محسوب می‌شود. سپس باید فرازمینی بودن آن را ثابت کنیم و این زمانی اتفاق می‌افتد که به قول دکتر کارل ساگان، پروفسور مک دونالد بتواند مستندات وجود بشقاب پرنده فرازمینی (خود بشقاب پرنده یا یوفوران فرازمینی آن) را به جامعه علمی ارائه کند تا منشا فرازمینی یوفوها تایید شود. این را شرط کافی اثبات گزاره خبری بالا می‌نامند. مک دونالد نتوانست شرط کافی را محقق سازد، همین موضوع باعث می‌شد جامعه

علمی نتواند با مک دونالد به تفـــاهم برسد و حـــتی در برابرش صف آرایی کند.

شـرط کـافی باید اثبـات شـود تا بتـوان گـزاره خـبری را پذیرفت و اثبات شرط لازم به معنـای تایید گـزاره خـبری نیست. در مثــال فــوق اثبــات شــرط لازم دارای چــنین اشکالی است: شاید هنوز بـرای بعضی از اجسـام پرنـده ناشناخته توضـیحات زمیـنی، هواشناسی یا علمی وجـود داشته باشد که جامعه علمی به آن وقوف نـدارد یا از دید تکنولوژی کنونی ما پنهان می‌ماند. بسیاری از رویت‌های اجسام پرنده ناشناخته در دهه‌هـای پیش، صـرفاً مربـوط به هواپیماهـای جاسوسی فـوق سـری ایـالت متحد بـوده است که بعدها فـاش شـدند و پژوهشـگران یوفوشناسی این توضیح را پذیرفتند.

بنابراین وقتی با یک؛ رویداد، خبر و داستان غیرعادی رو به رو می‌شویم، به جای پذیرش چشم بسته، باید؛ منبــع، فرسـتنده و محتـوای پیـام را به دقت آزمـود. در فرضـیه فضانوردان باستانی، داســتان دیسک‌های دروپا (Dropa) معـروف است. دروپاها نـژاد فرازمیـنی بودند که سـفینه فضــایی آن‌ها در تبت ســقوط کــرد و ســرانجام در تبت منقـرض شـدند. یک تیم باسـتان شناسی غـار محل دفن آن‌ها را یافت و در غار با اجساد و دیسک‌های عجیـبی رو به رو شد که خواص مشاهده نشده‌ای داشته‌اند.

اریک فون دانیکن این داستان را شــنیده، به چین رفت و از طریق دوســتان چیــنی با نفــوذ خــود تلاش کــرد این دیسک‌ها را بیابد، لکن موفق نشد و به نقاشی ارائه شده در کتــاب ارابه خــدایان بســنده نمــود. ســال‌ها گذشت و اشخاص دیرباور در بررسی نقاشی مـذکور متوجه شـدند

از روی مطـــالب یک مجله نقاشی شـــده است. تـــاکنون هرگز دیسک‌های دروپا مشاهده نشده‌اند، حتی محل غـــار مدفن دروپاها نـیز نامشـخص است. اعضـای تیم باسـتان شناسی وجود خارجی ندارند تا بتوان با ایشـان مصـاحبه نمود. تفکر انتقادی مانع پـذیرش داسـتان تخیلی دروپاها شده است.

ظـــرف دورچســـتر، گوی‌هـــای شـــیاردار کلرکـــزدراپ، سنگ‌های ایکا (Ica Stones) و... از این قبیل مستندات فرضیه فضـانوردان باسـتانی‌اند که بـدون بررسی منبـع، فرستنده و محتوا، تایید شده‌اند.

اریک فـــون دانیکن اســـتدلال می‌کند: «بـــاتری پـــارتی (بغدادی) نمونه‌ای از بـاتری خشک است و نشـان می‌دهد انسان‌ها حدود دو هـزار سـال پیش بـرق تولید می‌کردند. بعید است انسان‌ها در آن زمان توانسته باشند برق تولید کننـــــد، باید این دانش را از فرازمینی‌ها کسب کـــــرده باشند». ابتدا باید گفت باتری پارتی متشکل از یک کوزه، استوانه و میله فلزی بوده است. از نگـاه یک متفکر ناقد به بررسی خبر فوق می‌پردازیم:

1-آیا امکـــان بازدید و انجـــام آزمایش‌هـــای خاصی با جدیـدترین وسـایل و فناوری‌هـای موجـود وجـود دارد تا ببینیم درون کوزه‌ها چه بوده اسـت؟ متاسـفانه در طـول حمله اخـیر آمریکا به عـراق، باتری‌هـای بغـدادی مفقـود شـــده‌اند و نمی‌تـــوان آن‌ها را با جدیـــدترین وســـایل و فناوری‌های موجود آزمایش کـرد که آیا درون آن‌ها اسـید وجود داشته است.

2-آیا این اشـیا باسـتانی دارای شناسـنامه و کاتـالوگ استاندارد بوده انـد؟ گفته می‌شـود این کوزه‌ها در سـال 1936 از حفاری‌هـای خواجه رابو (Khujut Rabua)، محلی در جنوب شرقی بغـداد و نـزدیکی شـهر باسـتانی تیسفون به دست آمده‌اند.

3-چه کسی و چـرا آن را بـاتری نامیـده اسـت؟ نقـاش حـرفه‌ای آلمـانی جـزو کـادر مـدیریت مـوزه ملی عـراق، ویلهلم کونیگ (Wilhelm Konig)، آن‌ها را در میـان مجموعه مصنوعات کشف شده در موزه یافت. کونیگ در سال 1940 مقاله‌ای نوشت و ابراز داشت کوزه بغـدادی شاید همان باتری گالوانی باشد که بـرای آبکـاری طلا بر روی اشـیا نقـره اسـتفاده میشـده است. متاسـفانه هیچ سیم و سایر ابزار انتقال بـرق در کنـار باتری‌ها گـزارش نشده است.

4-اما آیا باتری پارتی تنها نمونه در نوع خود بوده اسـت؟ آیا مشابه این کوزه‌ها با مصارف دیگر کشف شده است؟ سایر گروه‌هـای باسـتان شناسی در نـزدیکی محل کشف باتری بغـدادی، کوزه‌هـای سر بسـته‌ای یافته‌اند که بـرای نگهـداری طاقه‌هـای مقـدس یا مـواد اورگانیک اسـتفاده شـده‌اند. درون این کوزه‌ها حـتی اسـتوانه‌های مسی در انـدازه‌های مختلف پیـدا شـده است. در همـان سـایت حفاری تل عمر میله‌های فلزی نیز یافت شده‌اند.

5-باتری بغدادی حاوی اسید بوده است، چرا فـون دانیکن آن را بـاتری خشک می‌نامـد؟ بـاتری‌تر به بـاتری‌ای گفته می‌شود که همانند باتری خودرو درون آن اسید می‌ریزند و باتری خشک همانند باتری سـاعت، نـوعی بـاتری است که در آن مایع استفاده نمی‌شود. ابتدا بـاتری‌تر و بعـدها

باتری خشک اختراع شد. این نشان از غرضمندی فون دانیکن دارد که برای باتری بغدادی از اصطلاح باتری خشک استفاده می‌کند تا به صورت ضمنی مخاطب فاقد تفکر انتقادی را فریب دهد که باتری بغدادی بسیار پیشرفته بوده است.

جعلی بودن کوزه بغدادی ادعای ضعیفی است، هم‌چنین باتری بودن آن نیز ادعای مقتدری نیست. ارائه تئوری باتری بودن از سوی یک نقاش، یافت نشدن ابزار انتقال نیرو در کنار آن کوزه‌ها و هم‌چنین کشف کوزه‌های مشابه از آن دوران در سایر سایت‌های آن نواحی که کاربرد دیگری داشته‌اند، نشان می‌دهد باتری بودن کوزه‌های پارتی قضاوت ضعیفی است، مخصوصاً افراد استناد کننده به آن سواستفاده گر بوده‌اند.

این که ما وقت می‌گذاریم و مطالب بسیاری را در طول روز در کانال‌های خبرگزاری و شبکه‌های اجتماعی مطالعه می‌کنیم، گامی مثبت و رو به جلو است. اما بی‌توجهی به درجه خلوص و عیار اطلاعاتی که دریافت می‌کنیم، در نهایت ما را به ورطه ساده لوحی و زودباوری خواهد کشاند. تمام تلاش تفکر انتقادی این است که انسان با دست خود به مال و جان خویش خسارت وارد نکند. تفکر انتقادی مانع از حقارت انسان در مقابل سایرین می‌شود. این که یک شخص بدون به همراه بردن یک کارشناس فنی، اقدام به خرید یک خودروی دست دوم می‌کند و بعد از یک هفته متوجه می‌شود موتور خودروش نیاز به تعمیر اساسی دارد، از نداشتن تفکر انتقادی نشات می‌گیرد.

در کنـار تمـامی این موضـوعات، امـروزه ما در باسـتان شناسی با مقـــوله‌ای به نـــام جعل آثـــار باســـتانی در سایت‌های حفاری و توسط خود باستان شناسان مطــرح جهانی رو به رو هستیم که مطرح کردنش عرق شــرم بر پیشــانی نویســنده می‌نشــاند. لــذا این که بگــوییم منبع ابرازنظر کننـــده باید متخصص و دارای تفکر انتقـــادی باشـــد، این خـــود یک شـــرط لازم در پـــذیرش یک مقاله علمی محسوب می‌شود و شرط کافی باید التزام محقق به اخلاقیات باشد.

فرمول‌هـای حیرت‌انگـیز قـرآنی و تعـیین زمـان نـابودی اسرائیل

تا کنون بر قرآن کریم تفسیرهای متعددی نگاشـته شـده است. بـرخی قـرآن را از منظر قـرآن و دیگـری از منظر حـــدیث بررسی کرده‌اند. بـــرخی نـــیز همانند «علامه طباطبــائی قــدس ســره الشــریف» از هر دو منظر به تفسیرآیات الهی پرداخته‌اند.

مفســرین معاصر ســعی کرده‌اند علاوه بر جهــات فــوق عقل و علم را در تفســیر قــرآن به کارگیرند. در میــان تفاسیر موجـود قـرآن کـریم جـای تفسـیر ریاضی قـرآن خالی است.

ســیّد عبدالله حســینی یکی ازمحققین مرکز اســلامی ژوهانسبورگ طی مقـاله‌ای با اسـتناد به تفسـیر ریاضی از سوره‌های مبارکه اسراء و کهف، از پیش بینی نابودی رژیم صهیونیستی توسط امام زمان(عج) در سـال 1401 هجری شمسی مطـابق با 1443 هجـری قمـری و 2022 میلادی و 5782 عبری خبر داده است.

محقق گرانقــدر افــزوده است: سال‌هاست که این مهم ذهن مــرا به خــود مشــغول کــرده بــود. یادداشت‌های متفرقه‌ای در این رابطه فراهم شـده بـود که حجم آن به من این جرأت را می‌داد که برای پر کردن جای خالی این تفسیر قدم نخست را بردارم.

اینک الحمد لله اوقــاتم به تحقیق در این مــورد معمــور است، و انشاالله بزودی جلد اول آن در اختیـار محققـان قرار خواهد گرفت.

این مقاله تنها به بررسی دو سوره از قرآن کریم از منظر ریاضی پرداخته است. دو سوره اسراء و کهف.

دوروز پس از پیروزی حزب الله لبنان بر اسرائیل پس از حمله گسترده اسرائیل به کشور لبنان و جنگ 33 روزه، در قالب هیئاتی از مسلمانان آفریقای جنوبی برای کمک رسانی وارد بیروت شدم.اعضای بخش روابط بین الملل حزب الله ما را برای بازدید از خرابیها به دورترین نقاط جنوب لبنان بردند.

هنگام نماز ظهر در مسجدی که در آخرین روستاهای جنوب لبنان و در چند قدمی سرزمین اشغال شده فلسطین بنا شده بود، چشمم

به کتابی روشن شد که رهاورد این سفر معنوی بود. عنوان کتاب این بود: «زوال اسرائیل در سال 2022».

کتاب توسط دانشمندی بنام «الزبیدی» تألیف شده بود. اما الزبیدی در این کتاب از دانشمند دیگری نام برده بود بنام «بسام نهاد جرار»

که از دانشمندان سنی مذهب و از مبارزان فلسطینی است و سال‌ها در زندانهای رژیم صهیونستی بسر برده است.

پس از جستجوهای فراوان به اصل تحقیقات ایشان دست یافتم و آن را بسیار محققانه و قانع کننده یافتم.

تحقیقات ایشان دستمایه خوبی بود برای تفسیر ریاضی سوره مبارکه اسراء و کهف که خداوند توفیق داد و فصل‌های زیادی بر اصل تحقیقات ایشان افزوده شد.

بعدها به دفـتر دیگـری از بـرادر دانشـمند دیگـری بنـام «ماجد المهدی» از عراق دست یافتم که به کشف بزرگی در مورد ارتباط سوره کهف

با ظهور حضرت مهدی علیه السلام رسیده بود.

این دو دانشمند به دور از همـدیگر تحقیقـات جـداگانه‌ای در مورد این دو سوره کرده بوند اما عجیب آن بود که هر دو ندانسته به یک نتیجه رسیده بودند.

قطعـاً اگر آقـای بسـام نهـاد جـرار که دانشمندی‌است سـنی‌مذهب، از تحقیقـات آقـای ماجد المهـدی اطلاع می‌یـافت آن را به عنـوان حلقه گمشـده کشف بـزرگ خودش می‌دانست و ازآن استقبال می‌کرد.

از سـوئی مـرا از والد معظم انـدوخته‌هائی اسـت، ارزشـمند، که بخش بـزرگی از این تفسـیر را شـکل می‌دهد.

این بـود که فرصت را غـنیمت شـمردم و با اسـتفاده از دسـتمایه تحقیقـات آقایـان جـرار و ماجد المهـدی و راهنمائی‌هـای ابـوی، تفسـیر این دو سـوره مبارکه را فراهم آوردم.

این مقاله بخشی از تفسـیر ریاضی قـرآن است که تنها به بررسی سوره مبارکه اسراء و کهف پرداخته است.

قرآن معجزه ابدی

قرآن معجزه ابـدی وخالـده خداوند است. مهمـترین جنبه اعجازی قرآن پیشگوئی‌های آن است. اخبار قـرآن کـریم از غیبیـات، شـگفت‌آورترین بعد کتـاب کـریم الهی است.

آورنده قرآن فرمـود: «فیه خـبرکم وخبرمـاقبلکم و خـبر مابعدکم» برخی از خبرهای غیـبی قـرآن مربـوط به قبل از اسلام است که قرآن به جرئیات آن پرداخته است.

بــرخی نــیز مربــوط به بعد از ظهــور اســلام است که حوادثی را پیش بینی کرده است.

برخی از آن حوادث در زمان تعیین شده اتفـاق افتـاده و برخی نیز انشاالله در آینده نزدیک در زمـان تعـیین شـده اتفاق خواهد افتاد.

تمثیلی زیبا از تحریف‌ناپذیری قرآن

قرآن به یک پازل تصـویری می‌ماند. هر تکه از این پـازل تنها در همان‌جایگــاه مخصــوص قابل اســتفاده است. تکه‌های این پازل تصویری

نه قابل جـایگزینی هسـتند و نه قابل جابجـائی. اگر یک تکه از این تصویر را بردارند جای خالی آن آشـکار خواهد ماند و هیچ تکه دیگری در آن‌جای خالی قالب نخواهد شد.

قـرآن در مـورد مسـائل بسـیار پیش پا افتـاده و جـزئی صـامت نیست. از القــای ســلام و خــواب و خــوراک که جزئی‌ترین مسائل‌اند تا جنگ وجهاد وحکومت که مسـائل مهم اجتماعی می‌باشند در قرآن مذکور آمده است.

چگونه می‌شود که قرآن در مسـائل بسـیار کوچک نـاطق باشد و نسبت به مسائل بسیار حیـاتی و سرنوشت سـاز و بزرگ صامت و ساکت.

مسائلی چون امامت و رهبری جهان اسـلام بعد از رحلت پیامبر، برقراری حکومت جهانی واحد و بالأخره ظهـور و

سـقوط دولت غاصب صهیونیسـتی در سـرزمین مقـدس فلســطین که مهد پیــامبران الهی بــوده اســت، چگونه می‌تواند از چشم قرآن پوشیده بماند.

این بخش از کتاب به این سه موضوع بسـیار اسـتراتژیک و سر نوشت‌ساز از نظر قرآن می‌پردازد.

سـرّ تـوالی سـوره‌های «اسـراء»، «کهف» و «مـریم» در قرآن کریم به صورت بسیار اسرار آمـیزی سه سـوره به صورت متوالی در کنارهم قرار گرفته‌اند. اسراء، کهف و مریم.

با مطالعه سطحی این سه سوره مبارکه در می‌یـابیم که این آیات شریف حاوی اسرار عجیبی است:

1- حکایت فساد دو گانه بنی اسرائیل و اضمحلال دوگانه آن، در سوره اسراء،

2- بشارت از لبث (استقرار) ابدی مؤمنین در زمین،

3- قصه اصحاب کهف و اقامت 309 ساله آنـان در غـار کهف،

4- ماجراهای میان حضرت موسی و جناب خضر،

5- داستان ذی القرنین و حکومت او بر سراسر گیتی در سوره کهف،

6- و بالاخره مسائل مربـوط به حضـرت مـریم و عیسی علیه السلام در سوره مبارکه مریم گفته آمده است.

از چیدمان این حوادث در کنار هم هر خواننـده خردمنـدی به این نتیجه می‌رسد که خداوند در قالب این داسـتانهای گوناگون در پی پرده برداری از راز بزرگ دیگری است.

در هر کدام از این داستان‌های گوناگون نقطه مشـترکی وجود دارد که به صـورت تمـثیلی و کنایتـاً بیـان شـده که الکنایة ابلغ من التصریح.

در آغــاز از اضــمحلال حکــومت بــنی اســرائیل به دست بندگان خویش بیاری "بأس شدید» (نیروی نظـامی قـوی و مستحکم) می‌گوید.

آن‌گاه در مـورد افسـاد دیگر آنـان و نتیجتـاً زوال دوبـاره حکومتشان وعده می‌دهد.

پس ازآن بلافاصله به مؤمنانی اشاره می‌کند که با یــاری همــان «بــأس شــدید» بر زمین اســتقرار ابــدی خواهند یافت.

چند آیه بعد در قــالب قصه اصـحاب کهف به امکـان عمر طولانی انسان با خواست خداوند و مخفی ماندن انسـان از چشم دیگـــران به مـــدت خـــارق العـــاده و طـــولانی می‌پردازد.

بلافاصله به بهانه داستان حضـرت خضر و موسی بـازهم به امکـان عمر بسـیار طـولانی انسـان با قـدرت لایـزال الهی اشاره می‌کند. آن‌گاه

به امکـــان برتر بـــودن بنـــده‌ای از بنـــدگان خـــدا از پیـامبربزرگی. همچـون حضـرت موسی پرداخته و به علم لدنی او تأکید می‌ورزد.

در آیـات بعـدی به حکـومت واحد جهـانی ذی القـرنین و اجرای عدالت در آن با یاری خداوند می‌پردازد.

تمـام این خصوصـیات ،در حقیقت (نمونه یا انـدکی از) خصوصـیات حضـرت مهـدی علیه السـلام است که به صورت تمثیلی در داستانهای مختلف بیان شده است.

مراجعه به تفاسـیر مختلف و شـأن نـزول این آیـات نـیز برداشت‌های فوق را تأیید می‌کند.

اما کسانی که در فهم معانی قرآن به دلائل بیشتری نیاز دارند به این برداشت‌ها وتفاسیر اعتنای زیادی نمی‌کنند. و دنبال برهان روشن‌تری براِی ادعای فوق می‌گردند.

اما خداوند بـزرگ با قـدرت نمـائی تمـام، نه تنها مسـئله زوال اسرائیل و ظهور حضرت مهدی علیه السـلام را در قـالب تمثیل بیـان کـرده و بـرای اصـحاب درایت با زبـان اشارت سخن رانده است، که با زبـان مـدقن ریاضی و با اسـتفاده از ارزش‌هـای عـددی و معـادلات ریاضی بـراین اشارات و برداشت‌ها چنان صحه گذاشته است که اگر در متن قرآن برآن تصـریح می‌کـرد از این صـریح‌تر و بلیغ‌تر نمی‌توانست باشد.

2 یادآوری مهم

یکم

یـاد آوری این نکته مهم در آغـاز این بحث ضروریست که طرح این موضوع تنها به عنوان برداشت‌های محققـانه‌ی کاوشگران این کتاب الهی مطرح می‌شود و نه به عنـوان یک موضوع مسلم و خدشه ناپذیر.

محققانِ این بعد حیرت انگیز قــرآن تنها ادعا می‌کنند که به تکه‌ای از این چیــدمان تصــویری دست یافته‌اند که در جـای خـالی مربـوط به زوال اسـرائیل و ظهـور حضـرت مهدی علیه السلام و اسـتقرار حکـومت عـدل جهـانی آن حضرت خوش می‌نشیند و تصویر را کامل می‌کند.

دوم

اگر به هر دلیلی این پیش بینی‌ها به منصه ظهــور نرسد تنها می‌تواند به دو دلیل باشد. یا محققـــان در برداشت خـــویش اشـــتباه کرده‌اند و یا در طـــرح الهی خداوند تغییراتی حاصل شده است که (یمحوا و یثبت). در هر دو صــورت اشــکالی در متن قــرآن و الهی بــودن آن وارد نخواهد آمد و خللی در ارکان فرقان الهی نخواهد افتـاد. والله اعلم با این یــاد آوری مهم به یــاری پرودگــار علیم مبحث مهم زوال اسـرائیل به دست حضـرت مهـدی علیه السلام در سـال 1401 هجـری شمسی مطـابق با 1443 هجـری قمـری و 2022 میلادی و 5782 عـبری را آغـاز می‌کنیم و از پروردگـار بـزرگ بـرای تکمیل آن اسـتعانت می‌جوئیم.

زوال اسرائیل در سال 2022

قبل آن‌که به حادثه زوال اسرائیل بـپردازیم لازم است با زبان ریاضی قرآن آشنا شـویم. آشـنائی با زبـان ریاضی قــرآن به ما کمک می‌کند که به شــاه کلیــدی دست پیــدا کــنیم که توسط آن قفل‌هــای بســته اســرار قــرآن بــاز خواهد شد.

پیدا کردن این شاه کلید در گرو مداقه در حوادث گذشــته است. از آن‌جا که حوادث گذشـته اتفـاق افتاده‌اند و دیگر

اسرار آمیز نیستند. قرآن نیز سال وقوع و طول مدت آن حوادث را بیان کرده است.

به عبارت واضح‌تر قرآن کریم حاوی معادلات چند مجهوله فراوانی است که برخی از آنان به علت آن‌که اتفاق افتاده‌اند دیگر مجهول نیستند و برخی نیز از آن‌جا که هنوز اتفاق نیافتاده‌اند هنوز مجهول مانده‌اند. از آن‌جا که در تمام این معادلات فرمول واحد مشابهی به کار رفته است تنها کافی است راه حل معادلات چند مجهوله حل شده را پیدا کنیم و آن‌گاه همان فرمول را برای حل معادلات حل نشده دیگر به کار ببریم.

کشف کلید اسرار قرآن

کلید اول

تا کنون در تمام تفاسیر هر جا سخن از پیشگوئی‌های قرآن به میان آمده است بلافاصله به سوره روم اشاره رفته است.

براستی سوره روم سوره عجیبی است ناگهان در میان بهت مؤمنان، پیامبر عظیم الشأن اسلام از ماجرائی خبر داد که همزمان با گفتار آن حضرت در آن سوی زمین درحال وقوع بود.

(30:1) الم

(30:2) غلبت الروم

(30:3) فی أدنی الأرض

(30:4) وهم من بعد غلبهم سیغلبون فی بضع سنین لله الأمر من قبل ومن بعد و یومئذ یفرح المؤمنون

رومیان درسرزمین‌های دور دست مغلوب پارسیان شدند اما آنـان در کمـتر از7 سـال دوبـاره بر پارسـیان پـیروز خواهند شد. همه امـــــــور پیش ازآن و بعد ازآن، از آن خداوند است. مؤمنـان با شـنیدن این پـیروزی شـادمان خواهند شد.

در آیـات چهارگانه فـوق دو خـبر غیـبی وجـود دارد. یکی شکست رومیان همزمـان با گفتـار پیـامبر اتفـاق افتـاده بود و دیگری پیروزی آنان در کمتر از 7 سال که قرار بود اتفاق بیفتد.

صدای این خبر غیبی بلافاصـله در تمـام نقـاط سـرزمین اسـلامی پیچید و به مـاجرائی حسـاس تبـدیل شد بـرای آزمایش راستی و نادرستی رسالت آن حضرت.

چند مـاه بعد که بازرگانـان از دیـار روم بازگشـتند خـبر دادند که رومیـان درست در همـان روزی که پیـامبر خـبر داده بود شکست خورده بودند.

تأیید این خبر موجی از شادی و شـعف در میـان مؤمنـان به وجود آورد. مؤمنان با ابراز شـادمانی از خـبر شکست رومیان منتظر تحقق خـبر غیـبی دیگر آن حضـرت ماندند که آن هم در موعد مقرر اتفاق افتاد.

این دقیقاً همـان معادله چند مجهوله حل شـده ایست که ما به دنبال کشف فرمول آن هستیم.

با موشـکافی این دو خـبر غیـبی به نکته عجیـبی دست می‌یابیم.

(30:1) الم

(30:2) غلبت الروم

خبر غیبی اول

خبر غیبی اول بسیار کوتاه است که با کلمه غلبت شروع می‌شود.

می‌بیـنیم که در این خـبر کوتـاه غیـبی هیچ اشـاره‌ای به سال وقوع آن نشده است.

قبل از کلمه غلبت نــیز هیچ کلمه دیگــری به کــار نرفته است. دلیل آن را در بررسی خـــبر غیـــبی بعـــدی در می‌یابیم.

(30:4) وهم من بعد غلبهم سـیغلبون فی بضع سـنین. لله الأمر من قبل ومن بعد ویومئذ یفرح المؤمنون

خبر غیبی دوم

در خـبر غیـبی دوم به دو نکته جدید پی می‌بـریم. نخست آن‌که با به کار بردن کلمه بضع به زمان وقـوع آن اشـاره شـــده است و دیگر آن‌که قبل از کلمه بضع چند کلمه به کار رفته است.

نکته عجیب این پیش بینی

نکته عجیب این پیش بیـــنی در این است که قـــرآن اولاً زمان دقیق آن را مشخص می‌کند.

کلمه بضع سنین، در عربی به معنای کمـتر از 7 سـال به کار می‌رود.

ثانیا علـیرغم آن‌که خداوند زمـان آن را مشـخص کـرده است، می‌بینیم که کلمـات به کـار رفته قبل از عـدد بضع نیز به تعداد همان کلمه بضع است.

یعـنی 6 کلمه. «1 و 2 هم 3 من 4 بعد 5 غلبهم 6 سیغلبون» فی بضع سنین بنابراین ما به فرمول حل این معادله دست یافته‌ایم. به نحوی که اگراین فرمـول را در زمان نزول آیه می‌دانسـتیم، حـتی اگر خداوند کلمه بضع را به کـار نمی‌گـرفت و زمـان آن را مشـخص نمی‌کـرد می‌توانستیم با استفاده از این فرمول سال وقـوع آن را مشخص کنیم.

کلید دوم

حال که به اصل فرمـول دست یـافته‌ایم باید به آزمـایش آن بپردازیم و ببینیم که آیا خداوند از این فرمول در جای دیگری هم استفاده کرده است یا نه.

با این نیت سراغ آیه دیگری از قرآن می‌رویم که بـاز هم یک خبر غیبی مربوط به گذشته بسیاردوری است.

(11:7) وهو الذی خلق السموت والأرض فی ستة أیام و کـان عرشه علی المـاء لیبلـوکم أیکم أحسن عملا و لئن قلت إنکم مبعوثون من بعد الموت لیقولن الـذین کفـروا إن هذا إلا سحر مبین

در آیه شـریفه فـوق خداوند بـاز هم خبرغیـبی خلقت آسمان و زمین را مطرح می‌کند و طـول زمـانی آن را با به کار گیری عدد شش مشخص می‌کند.

حـال باید دید آیا خداوند از فرمـول به دست آمـده در این‌جا نیز استفاده می‌کند یا نه.

با شـگفتی تمـام می‌بیـنیم که دقیقـاً مانند مـورد قبلی خداوند هم طول زمان خلقت آسمان و زمین را با به کار گیری عدد شش مشـخص می‌کند و هم قبل از عـدد شش درست 6 کلمه به کـار می‌بـرد. به صـورتی که اگر این فرمول را می‌دانستیم می‌توانستیم طـول زمـانی خلقت را بدانیم.

«1 و 2 هو 3 الذی 4 خلق 5 السموت 6 والارض» فی ستة ایام

کلید سوم

حال باید دید آیا موارد دیگری هم هست که خداوند از این زبان برای تأیید و تأکید خبرهای غیبی خود استفاده کرده باشد یانه.

خـبر غیـبی دیگر قـرآن در مـورد اصـحاب کهف و مـدت اقامت آنان در کهف است.

قـرآن در سـوره کهف از آیه 9 تا 25 به قصه اصـحاب کهف بتفصیل پرداخته است.

با دقت در این آیات شریفه می‌بینیم که خداوند به همـان روال دو آیه قبلی از همان فرمول استفاده کرده است.

یعنی تعداد سال‌های اقامت اصـحاب کهف را هم با زبـان حروف و هم با زبان ریاضی مشخص کرده است.

بدین صورت که با به کار گیری عدد 309 در پایان داستان اصحاب کهف زمان اقـامت و اسـتقرار آنـان را مشـخص فرموده و آن‌گاه به تعداد همان سال‌ها، قبل از عـدد ذکر شده، کلمه به کار برده است.

یعــنی اگر تعــداد کلمــات به کــار رفته از آغــاز داســتان اصــحاب کهف و از کلمه «اَمْ» در آیه 9 تا کلمه ثلاث که نخســتین کلمه مربــوط به عــدد مشــخص شــده است را بشماریم دقیقاً 309 کلمه خواهد بود.

1ام 2 حسبت 3 آن 4 اصـحاب 5 الکهف 6 والـرقیم 7 کانوا 8 من

9 آیاتنا 10 عجبا

11 اذ 12 آوی 13 الفتیة 14 الی 15 الکهف 16 فقالو 17 ربنا 18 آتنا 19 من 20 لدنک

21 رحمة 22 و 23 هیء لنا 24 من 25 امرنا 26 رشدا 27 فضربنا 28 علی 29 آذانهم 30 فی

31 الکهف 32 سنین 33 عـددا 34 ثم 35 بعثنـاهم 36 لنعلم 37ای 38 الحزبین 39 احصی 40 لما

41 لبثوا 42 امدا 43 نحن 44 نقص 45 علیک 46 نبأهم 47 بالحق 48 انهم 49 فتیة 50 آمنوا

51 بربهم 52 و 53 زدناهم 54 هدی 55 و 56 ربطنا 57 علی قلوبهم 58 اذ قاموا 59 فقالوا 60 ربنا

61 رب 62 السموات 63 و 64 الارض 65 لن ندعوا 66 من 67 دونه 68 الها 69 لقد 70 قلنا

71 اذا 72 شططنا 73 هؤلاء 74 قومنا 75 اتخذوا 76 من 77 دونه 78 آلهة 79 لولا 80 یآتون

81 علیهم 82 بسلطان 83 بین 84 فمن 85 اظلم 86 ممن 87 افتری 88 علی 89 الله 90 کذبا

91 واذ 92 اعتزلتموهم 93 و 94 ما يعبدون 95 الا 96 الله 97 فآووا 98 الى 99 الكهف 100 ينشر

101 لكم 102 ربكم 103 من 104 رحمتة 105 ويهىء 106 لكم 107 من 108 امركم 109 مرفقا 110 وترى

111 الشمس 112 اذا 113 طلعت 114 تزاور 115 عن 116 كهفهم 117 ذات 118 اليمين 119واذا 120 غربت

121 تقرضهم 122 ذات 123 الشمال 124 وهم 125 فى 126 فجوة 127 منه 128 ذلک 129 من 130 آيات

131 الله 132 من 133 يهد 134 الله 135 فهو 136 المهتد 137 ومن 138 يضلل 139 فلن 140تجد

141 له 142 وليا 143 مرشـدا 144 وتحسـبهم 145 ايقاظا 146 وهم 147 رقـود 148 ونقلبهم 149 ذات 150اليمين

151 وذات 152 الشمال 153 وكلبهم 154 باسط 155 ذراعيه 156 بالوصـيد 157لو 158اطلعت 159 عليهم 160لوليت

161 منهم 162 فرارا 163 ولملئت 164 منهم 165 رعبا 166 وكـذلک 167 بعثنـاهم 168 ليتسـائلوا 169بينهم 170قال

171 قائل 172 منهم 173 كم 174 لبثتم 175 قالوا 176 لبثنا 177 يوما 178 او179 بعض 180 يوم

181 قال 182 ربكم 183 اعلم 184 بما 185 لبثتم 186 فابعثوا 187 احدكم 188 بورقكم 189 هذه 190الى

191 المدينه 192 فلينظر 193 ايها 194 ازكى 195 طعاما 196 فليأتكم 197 برزق 198 منه 199واليتلطف 200ولا

201 يشعرن 202 بكم 203 احدا 204 انهم 205 آن 206 يظهروا 207 عليكم 208 يرحموكم 209 او 210يعيدوكم

211 فى 212 ملتتهم 213 ولن 214 تفلحـوا 215 اذا 216 ابـــدا 217 وكـــذلك 218 اعثرنا 219 عليهم 220ليعلموا

221 آن 222 وعد 223 الله 224 حق 225 وان 226 الساعة 227 لا 228 ريب 229 فيها 230اذ

231 تنازعون 232 بينهم 233 امرهم 234 فقالوا 235 ابنوا 236 عليهم 237 بنيانا 238 ربهم 239 اعلم 240 بهم

241 قال 242 الذين 243 غلبوا 244 على 245 امرهم 246 لنتخذن 247 عليهم 248 مسـجدا 249 سـيقولون 250ثلاثة

251 رابعهم252 كلبهم 253 ويقولون 254 خمسة 255 سادســهم 256 كلبهم 257 رجما 258 بـــالغيب 259 ويقولون 260 سبعة

261 وثامنهم 262 كلبهم 263 قل 264 ربى 265 اعلم 266 بعدتهم 267 ما 268 يعلمهم 269 الا 270 قليل

271 فلا 272 تمار 273 فيهم 274 الا 275 مراء 276 ظاهرا 277 ولا 278 تستفت 279 فيهم 280 منهم

281 احدا282 ولا 283 تقولن284 لشیء285 انی286 فاعل 287 ذلک 288 غدا 289 الا290 ان

291 یشـاء292 الله293 واذکر294 ربک 295 اذا 296 نسیت 297وقل 298 عسی 299 ان300 یهدین

301 ربی 302 لاقرب 303 من 304 هذا305 رشدا306 ولبثوا 307 فی کهفهم 308 ثلاث309 مائة

سنین وازدادو تسعاً

این‌جاست که انســان انگشت بر دهن می‌ماند و از زبــان ریاضی قرآن در بهت فرو می‌رود.

این‌جا نیز اگر ما با فرمول کشف شده آشنا بودیم، حــتی اگر خداوند عدد 309 را به کار نمی‌برد بازهم با شمارش تعداد کلمات به کار رفته می‌توانستیم سال اقـامت آنـان را به دست بیاوریم.

با دقت در آخرین آیه از قصه اصحاب کهف در آیه 25 به دو نکته بسیار شگفت‌آور دیگر پی می‌بریم.

نخست آن‌که خداوند به صورت سؤال برانگیزی عـدد 309 را به شکل خاصی به کار می‌برد.

(18:25)ولبثـــوا فی کهفهم ثلث مائة ســـنین وازدادوا تسعاً

آنـان در غـار خـویش 300 سـال توقف کردند و بـرآن 9 سال دیگر افزودند.

با دقت در کــاربرد این اعــداد در می‌یــابیم که نه ســال چـیزی نیست جز تفـاوت بین سـال شمسی و قمـری در

300 سـال. و ازآن‌جا که خداوند آگـاه بر هر دو تقـویم است خواسـته است به انسـان بفهماند که اگر با سـال قمری محاسبه می‌کنند آنـان 309 سـال و اگر براسـاس سال شمسی محاسـبه می‌کنند آنـان 300 سـال در غـار اقامت کرده‌اند.

ثانیاً خداوند از کلمه «وازدادوا» قبل از عـدد 9 اسـتفاده کرده است.

کلمه وازدادوا به حسـاب جمل مساویست با 30 که اگر عـدد 9 را در کنـار آن قـرار دهیم به همـان نتیجه قبلی می‌رسیم یعنی عدد 309.

6 و 1 ا 7 ز 4 د 1 ا 4 د 6و l1

30>9=309

می بینید که چقـدر خداوند بـزرگ در چیـدمان حـروف و اعداد دقت و توجه خاصی را برای افهام عقـول انسـانی به کار گرفته است.

مطالعه ومداقه درآیات مربـوط به قصه اصـحاب کهف ما را به این نتیجه می‌رسـاند که خداوند پـرده از کلیـدی بر می‌دارد که ما به آن بـرای کشف زمـان وقـوع خبرهـای غیبی دیگر نیازمندیم.

کلیدچهارم

کاربرد کلید فوق در داستان عُزَیْر

داستان عزیر از جهـات متعـدد شـبیه به داسـتان اصـحاب کهف است.

خداوند در داستان عزیر نیز از این کلید استفاده می‌کند.

خداوند در آیه 259 سوره بقره به ماجرای عزیر می‌پردازد و می‌فرماید:

تو در این‌جا 100 سال به سر بردی. و ما تو را نشانه‌ای برای مردم قرار دادیم. آن‌گاه که مسئله برای او روشن شد، عزیر گفت: می‌دانم که خداوند بر هر کاری تواناست.

(2:259) أو کالذی مر علی قریة وهی خاویة علی عروشها قال أنی یحی هذه الله بعد موتها فأماته الله مائة عام ثم بعثه قال کم لبثت قال لبثت یوما أو بعض یوم قال بل لبثت مائة عام فانظر إلی طعامک وشرابک لم یتسنه وانظر إلی حمارک ولنجعلک ءایة للناس وانظر إلی العظام کیف ننشزها ثم نکسوها لحما فلما تبین له قال أعلم أن الله علی کل شیء قدیر همانگونه که می‌بینیم خداوند عدد 100 را به کار برده است.

حال اگر ما 100 آیه در سوره بقره به عقب بر گردیم متوجه می‌شویم که در آن نیز خداوند از بیانات و هدایت الهی و روشن شدن مسئله برای مردم سخن می‌گوید:

(2:159) إن الذین یکتمون ما أنزلنا من البینت والهدی من بعد ما بینه للناس فی الکتب أولئک یلعنهم الله ویلعنهم اللعنون.

یک سؤال مهم

سؤالی که ذهن انسان را مشغول می‌کند این است که چرا خداوند که خود زمان و یا طول زمانی حادثه‌ای را

خبر می‌دهد لازم دیده است آن را با به کـار بـردن همـان تعداد حرف یا کلمه یا آیه تأکید کند؟

این اراده خداوندی ممکن است به دو علت باشد.

نخست آن‌که

خداوند بــدین وســیله قــرآن خــویش را از گزند تحریف مصون گرداند

و دیگر آن‌که

به راســخون در علم و متعمقــون در قــرآن و غواصــان اقیانوس بی‌کران قرآن شاه کلیدی عرضه کند که بتوانند از زمان وقوع حوادث و خبرهای غیبی آینده مطلع شوند و بـــدین تـــرتیب جنبه اعجـــازی کلام الله مجید در عصر پیشرفت علم و سیطره کامپیوتر، به رخ جهانیان کشـیده شود.

به هر تـرتیب شـکی بـاقی نمی‌ماند که خداوند در قـرآن هم زمان با دو زبان تکلم می‌کند. حروف و اعداد.

یک سؤال مهم

سؤال مهم دیگری که دراین‌جا مطرح می‌شــود این است که چرا خداوند زبان ریاضی را برای تبـیین امر خـویش و تعیین زمان وقوع حـوادث سرنوشت سـاز ومهم انتخـاب کرده است.

چند دلیل برای این مهم می‌توان برشمرد

دلیل نخست آن است که

زبان ریاضی زبان جهـانی است. انسـان‌ها اهل هرکجـای زمین باشند و پیرو هر آئینی باشــند و به هر زبــانی تکلم کنند و از هر نــژادی باشــند در معــادلات ریاضی و نتــایج چهار عمل اصلی متفق القولند.

دلیل دوم این‌که

زبان ریاضی بر خلاف زبان کلمـات قابل تفسـیر و تأویل و ترجمه نیســـــتند. اما و اگر بر نمی‌دانند و شـــــرط نمی‌پذیرند. نه نسبی هستند ونه مبهم.

نمی توان گفت 4 بودن حاصل ضرب 2 در 2 را مشروط به قضیه دیگری کرد و برای آن کلماتی چــون اما و اگر و چنانچه به کار برد.

دلیل سوم آن‌که

زبان ریاضی از دقت بیشـتری برخـوردار است. و انـدازه گیری زمانی یا مکانی دقیقی را میسر می‌کند.

کلید پنجم

استفاده از این کلید در تعیین شب قدر

علمـای سـلف نـیز از شـیعه و سـنی از این کلید و روش برای اثبات مدعای خود استفاده کرده‌اند.

به عنوان نمونه اگر اهل سنت لیلة القدر را شب 27 ماه رمضان می‌دانند به علت آن است که مفسر بزرگی چـون حافظ ابن کثیر در تفسیر خود با استفاده از همین روش ثـابت کـرده است که لیلةالقـدر شب بیست و هفتم مـاه رمضان است.

بنابرمحاسـبات ابن کثـیر کلمه هی در آخـرین آیه سـوره قـــــدر اشـــــاره دارد به این شب. و این کلمه بیست و هفتمین کلمه این سوره است. پس شب قدر شب بیست و هفتم رمضان است.

این نظریه را همه اهل ســنت پذیرفته‌اند و هیچ عــالمی برآن اعتراض نکرده است.

1 انا 2 انزلناه 3 فی 4 لیلة 5 القدر 6 وما 7 ادریک

8 ما 9 لیلة 10 القدر 11 لیلة 12 القدر 13 خیر 14 من

15 الف 16 شهر تنزل 18 الملئکة 19 والروح 20 فیها 21 باذن

22 ربهم 23 من 24 کل 25 امر 26 سلام 27 هی 28 حتی

کلید ششم

استفاده از این کلید در نامگذاری سوره حمد

نام دیگر سوره حمد در قرآن سبع المثانی است.

این نامگــذاری ســوره فاتحه براســاس شــمارش اعــداد مربوط به این سوره است.

ازآن‌جا که در این ســوره 7 آیه به کــار رفته است آن را ســوره ســبع و ازآن‌جا که در هر نمــاز دو بــار این ســوره تکرار می‌شود آن را مثانی نامیده است.

بنــابراین خداوند خــود به شــمارش اعــداد مربــوط به یک سوره توجه ویــژه مبــذول داشــته تا آن‌جا که حــتی اولین

سـوره و مهمـترین سـوره قـرآن را با اسـتفاده از این روش نامگذاری کرده است.

کلید هفتم:

به کـار گـیری کلید به دست آمـده در سـوره دیگـری از قـرآن، انسـان را در مـورد فرمـول کشف شـده به یقین می‌رساند.

خداوند عمر حضـرت نـوح را 950 سـال تعـیین می‌کند و همزمان در سوره نوح 950 حرف به کار می‌برد.

توجه ویژه خداوند به استفاده از تعـداد خاصی از کلمـات در قرآن

جـای پـای این فرمـول مهم را به شـکل دیگـری در جـای جای قرآن می‌توان پیدا کرد.

وقتی خداوند به تعداد روزهای 365 گانه سال کلمه یوم و به تعـداد شب‌های آن کلمه لیل و به تعـداد ماه‌هـای دوازده گانه سال کلمه شهر و به تعداد ساعات یک شبانه روز کلمه ساعت را به کار می‌برد. با این استفاده حساب شده از کلمات، دیگر شـکی بـاقی نمی‌ماند که خداوند از به کار گیری عمدی کلمات به تعـداد معین در پی تبـیین و ترسیم یک نکته کلیدی است.

پاسخ به یک پرسش

سؤالی که دراین‌جا پیش می‌آید این است که چرا خداوند مثلاً به تعـداد سـاعات یک شـبانه روز کلمه سـاعت را به کار برده است در حالیکه این مسئله نیـاز به تأکید نـدارد. در تمـام نقـاط جهـان سـاعات یک شـبانه روز را 24

می‌دانند ودر این امر نزاعی نیست. در ابتـدای امر ممکن است تأکید بر این امور بدیهی بیهوده به نظر برسد.

پاسخ این است که اگرخداوند به تعــداد بــرخی از امــور معلوم و آشکار مانند شب و روز و ماه و ساعت در قرآن کلمه به کــار بــرده است می‌خواهد به ما بفهماند که این فرمول در مـورد امـوری که ما بر آن توافق نـداریم یا بر ما معلوم نیست نیز به کار می‌رود.

بدین معنا که اگر در قرآن بر 24 ساعت بودن شبانه روز تأکید می‌شـود بـرای آن است که بفهماند در مـوارد دیگر هم اگر تعداد معیـنی کلمه به کـار می‌بـرد بـرای تأکید بر مسئله ایست که که به‌اندازه همان مقدار ساعات شــبانه روز قطعی است اما شما از آن آگاهی ندارید. یعــنی اگر در قرآن تنها 12 بار کلمه امامت به کار رفته باشد حاکی از آن است که خداوند بعد از رحلت پیامبر تعداد 12 امام را به رسمیت می‌شناسد و لاغیر. یااگر در قرآن 12 بــار از کلمه شیعه و مشـتقات آن اسـتفاده می‌شـود دلیل بر این است که تنها شیعیان دوازده امامی بر حق‌اند.

پیش بینی زوال اسـرائیل در سـال 2022 با اسـتفاده از این کلید

اینک که به فرمول کشف زمـان وقـوع حـوادث در قـرآن دست یــافته‌ایم ببیــنیم آیا می‌تــوانیم با اســتفاده از آن صندوقچه اسرار غیبی الهی را در مـورد خبرهـای غیــبی دیگر باز کرد یاخیر.

شـاید مهمـترین پیش بیـنی قـرآن خـبر فسـاد و طغیـان دوبـاره بـنی اسـرائیل و اضـمحلال مجـدد آن به دست با

کفـایت حضـرت مهـدی باشد که به تشـکیل حکـومت آن حضرت در سراسر گیتی منجر خواهد شد.

چیدمان کلمات در این آیات بسیار حساب شده و معنا دار است.

با این توضیح سخن را در تبیین این نظریه پی می‌گیریم.

محاسبه نخست

اســراء هفــدهمین ســوره قــرآن و نــام دیگر آن بــنی اسرائیل است که در سال 621 میلادی نازل شده است.

در این ســوره که بخش عمــده آن مربــوط به سرنوشت بـنی اسـرائیل است خداوند علیم پـرده از راز بـزرگی بر می‌دارد.

آیات مربوط به بنی اسـرائیل و سر نوشت آن از آیه دوم سوره اسراء آغاز و در آیه 104 خاتمه می‌یابد.

(2)وءاتينا موسى الكتب وجعلنه هـدى لبـنى إسـرءيل ألا تتخذوا من دونى وكيلا

(3)ذرية من حملنا مع نوح إنه كان عبدا شكورا

(4)وقضـينا إلى بــنى إسـرءيل فى الكتب لتفسـدن فى الأرض مرتين ولتعلن علوا كبيرا

(5)فإذا جاء وعد أوليهما بعثنا عليكم عبادا لنا أولى بـأس شديد فجاسوا خلل الديار وكان وعدا مفعولا

(6)ثم رددنا لكم الكـرة عليهم وأمـددنكم بـأمول وبـنين وجعلنكم أكثر نفيرا

(7)إن أحسنتم أحسـنتم لأنفسـكم وإن أسـأتم فلها فـإذا جاء وعد الاءخرة ليسءوا وجوهكم وليدخلوا المسـجد كما دخلوه أول مرة وليتبروا ما علوا تتبيرا

(8)عسى ربكم أن يرحمكم وإن عـدتم عـدنا وجعلنا جهنم للكفرين حصيرا

(9)إن هــذا القــرءان يهــدى للــتى هى أقــوم ويبشر المؤمنين الذين يعملون الصلحت أن لهم أجرا كبيرا

(10)وأن الذين لا يؤمنون بالاءخرة أعتدنا لهم عذابا أليما

(11)ويــدع الإنسن بالشر دعــاءه بــالخير وكــان الإنسن عجولا

(12)وجعلنا اليل والنهار ءايـتين فمحونا ءاية اليل وجعلنا ءاية النهار مبصرة لتبتغـوا فضلا من ربكم ولتعلمـوا عـدد السنين والحساب وكل شىء فصلنه تفصيلا

(13)وكل إنسن ألزمنه طـئره فى عنقه ونخـرج له يـوم القيمة كتبا يلقيه منشورا

(14)اقرأ كتبک كفى بنفسک اليوم عليک حسيبا

(15)من اهتدى فإنما يهتدى لنفسه ومن ضل فإنما يضل عليها ولا تــزر وازرة وزر أخــرى وما كنا معــذبين حــتى نبعث رسولا

(16)وإذا أردنا أن نهلک قرية أمرنا مترفيها ففســـــقوا فيها فحق عليها القول فدمرنها تدميرا

(17)وكم أهلكنا من القـــرون من بعد نـــوح وكفى بربک بذنوب عباده خبيرا بصيرا

(18)من كـــان يريد العاجلة عجلنا له فيها ما نشـــاء لمن نريد ثم جعلنا له جهنم يصليها مذموما مدحورا

(19)ومن أراد الاءخــرة وســعى لها ســعيها وهو مــؤمن فأولئک كان سعيهم مشكورا

(20)كلا نمد هؤلاء وهؤلاء من عطاء ربک وما كـان عطـاء ربک محظورا

(21)انظر كيف فضلنا بعضهم على بعض وللاءخــرة أكــبر درجت وأكبر تفضيلا

(22)لا تجعل مع الله إلها ءاخر فتقعد مذموما مخذولا

(23)وقضى ربک ألا تعبه دوا إلا إياه وبالولدين إحسنا إما يبلغن عندک الكبر أحدهما أو كلاهما فلا تقل لهما أف ولا تنهرهما وقل لهما قولا كريما

(24)واخفض لهما جنـــــاح الـــــذل من الرحمة وقل رب ارحمهما كما ربيانى صغيرا

(25)ربكم أعلم بما فى نفوسكم إن تكونوا صــلحين فإنه كان للأوبين غفورا

(26)وءات ذا القــربى حقه والمسـكين وابن الســبيل ولا تبذر تبذيرا

(27)ان المبذرين كانوا إخـون الشـيطين وكـان الشـيطن لربه كفورا

(28)وإما تعرضن عنهم ابتغـــــــاء رحمة من ربک ترجوها فقل لهم قولا ميسورا

(29)ولا تجعل يــدک مغلولة إلى عنقک ولا تبســطها کل البسط فتقعد ملوما محسورا

(30)ان ربک يبسط الــرزق لمن يشــاء ويقــدر إنه کــان بعباده خبيرا بصيرا

(31)ولا تقتلوا أولدکم خشية إملق نحن نــرزقهم وإيــاکم إن قتلهم کان خطءا کبيرا

(32)ولا تقربوا الزنى إنه کان فحشة وساء سبيلا

(33)ولا تقتلوا النفس التى حرم الله إلا بالحق ومن قتل مظلوما فقد جعلنا لوليه ســلطنا فلا يســرف فى القتل إنه کان منصورا

(34)ولا تقربوا مال اليتيم إلا بالتى هى أحسن حتى يبلغ أشده وأوفوا بالعهد إن العهد کان مسءولا

(35)وأوفوا الکيل إذا کلتم وزنوا بالقسطاس المســتقيم ذلک خير وأحسن تأويلا

(36)ولا تقف ما ليس لک به علم إن الســـــــمع والبصر والفؤاد کل أولئک کان عنه مسءولا

(37)ولا تمش فى الأرض مرحا إنک لن تخرق الأرض ولن تبلغ الجبال طولا

(38)کل ذلک کان سيئه عند ربک مکروها

(39)ذلک مما أوحى إليک ربک من الحکمة ولا تجعل مع الله إلها ءاخر فتلقى فى جهنم ملوما مدحورا

(40)افأصــفيکم ربکم بــالبنين واتخذ من الملئکة إنثا إنکم لتقولون قولا عظيما

(41)ولقد صرفنا فى هذا القـرءان ليـذكروا وما يزيـدهم إلا نفورا

(42)قل لو كـان معه ءالهة كما يقولـون إذا لابتغـوا إلى ذى العرش سبيلا

(43)سبحنه وتعلى عما يقولون علوا كبيرا

(44)تسـبح له السـموت السـبع والأرض ومن فيهن وإن من شىء إلا يسبح بحمده ولكن لا تفقهون تسـبيحهم إنه كان حليما غفورا

(45)وإذا قـرأت القـرءان جعلنا بينک وبين الـذين لا يؤمنون بالاءخرة حجابا مستورا

(46)وجعلنا على قلـوبهم أكنة أن يفقهـوه وفى ءاذانهم وقـرا وإذا ذكـرت ربک فى القـرءان وحـده ولـوا على أدبرهم نفورا

(47)نحن أعلم بما يسـتمعون به إذ يسـتمعون إليک وإذ هم نجوى إذ يقول الظلمون إن تتبعون إلا رجلا مسحورا

(48)انظر كيف ضربوا لک الأمثال فضلوا فلا يسـتطيعون سبيلا

(49)وقـالوا أءذا كنا عظما ورفتا أءنا لمبعوثـون خلقا جديدا

(50)قل كونوا حجارة أو حديدا

(51)او خلقا مما يكـبر فى صـدوركم فسـيقولون من يعيـدنا قل الـذى فطـركم أول مـرة فسينغضـون إليک رءوسهم ويقولون متى هو قل عسى أن يكون قريبا

(52)يوم يـدعوكم فتسـتجيبون بحمـده وتظنـون إن لبثتم إلا قليلا

(53)وقل لعبـادى يقولـوا الـتى هى أحسن إن الشـيطن ينزغ بينهم إن الشيطن كان للإنسن عدوا مبينا

(54)ربكم أعلم بكم إن يشأ يــرحمكم أو إن يشأ يعــذبكم وما أرسلنک عليهم وكيلا

(55)وربک أعلم بمن فى السـموت والأرض ولقد فضـلنا بعض النبين على بعض وءاتينا داود زبورا

(56)قل ادعوا الـذين زعمتم من دونه فلا يملكـون كشف الضر عنكم ولا تحويلا

(57)اولئک الذين يدعون يبتغون إلى ربهم الوسـيلة أيهم أقرب ويرجون رحمته ويخافون عذابه إن عذاب ربک كـان محذورا

(58)وإن من قرية إلا نحن مهلكوها قبل يـــوم القيمة أو معذبوها عذابا شديدا كان ذلک فى الكتب مسطورا

(59)وما منعنا أن نرسل بالاءيت إلا أن كذب بها الأولــون وءاتينا ثمـــود الناقة مبصـــرة فظلمـــوا بها وما نرسل بالاءيت إلا تخويفا

(60)وإذ قلنا لک إن ربک أحــاط بالنــاس وما جعلنا الرءيا الـــتى أرينک إلا فتنة للنـــاس والشـــجرة الملعونة فى القرءان ونخوفهم فما يزيدهم إلا طغينا كبيرا

(61)وإذ قلنا للملئكة اسـجدوا لءادم فسـجدوا إلا إبليس قال ءأسجد لمن خلقت طينا

(62)قال أرءيتک هـذا الـذى کـرمت على لئن أخـرتن إلى يوم القيمة لأحتنکن ذريته إلا قليلا

(63)قال اذهب فمن تبعک منهم فإن جهنم جزاؤکم جزاء موفورا

(64)واستفزز من استطعت منهم بصـوتک وأجلب عليهم بخيلک ورجلک وشاركهم فى الأمول والأولد وعـدهم وما يعدهم الشيطن إلا غرورا

(65)ان عبادى ليس لک عليهم سلطن وکفى بربک وکيلا

(66)ربکم الـذى يـزجى لکم الفلک فى البحر لتبتغـوا من فضله إنه کان بکم رحيما

(67)وإذا مسکم الضر فى البحر ضل من تـدعون إلا إيـاه فلما نجيکم إلى البر أعرضتم وکان الإنسن کفورا

(68)افـأمنتم أن يخسف بکم جـانب الـبر أو يرسل عليکم حاصبا ثم لا تجدوا لکم وکيلا

(69)ام أمنتم أن يعيـدکم فيه تـارة أخـرى فيرسل عليکم قاصـفا من الـريح فيغـرقکم بما کفـرتم ثم لا تجـدوا لکم علينا به تبيعا

(70)ولقد کرمنا بـــنى ءادم وحملنهم فى الـــبر والبحر ورزقنهم من الطيبت وفضـــلنهم على کثـــير ممن خلقنا تفضيلا

(71)يوم ندعوا کل أنـاس بـإممهم فمن أوتى کتبه بيمينه فأولئک يقرءون کتبهم ولا يظلمون فتيلا

(72)ومن كــان فى هــذه أعمى فهو فى الاءخــرة أعمى وأضل سبيلا

(73)وإن كــادوا ليفتنونک عن الــذى أوحينا إليک لتفــترى علينا غيره وإذا لاتخذوک خليلا

(74)ولولا أن ثبتنک لقد كدت تركن إليهم شىءا قليلا

(:75)اذا لأذقنک ضعف الحيوة وضــعف الممــات ثم لا تجد لک علينا نصيرا

(76)وإن كــادوا ليســتفزونک من الأرض ليخرجــوک منها وإذا لا يلبثون خلفک إلا قليلا

(77)سنة من قد أرسلنا قبلک من رســلنا ولا تجد لســنتنا تحويلا

(78)اقم الصلوة لدلوک الشمس إلى غسق اليل وقــرءان الفجر إن قرءان الفجر كان مشهودا

(79)ومن اليل فتهجد به نافلة لک عسى أن يبعثک ربک مقاما محمودا

(80)وقل رب أدخلنى مدخل صدق وأخرجنى مخرج صدق واجعل لى من لدنک سلطنا نصيرا

(81)وقل جاء الحق وزهق البطل إن البطل كان زهوقا

(82)ونــنزل من القــرءان ما هو شــفاء ورحمة للمؤمــنين ولا يزيد الظلمين إلا خسارا

(83)وإذا أنعمنا على الإنسن أعـــــــرض ونءا بجانبه وإذا مسه الشر كان ىءوسا

(84)قل كل يعمل على شـــاكلته فـــربكم أعلم بمن هو أهدى سبيلا

(85)ويس ـءلونک عن الـروح قل الـروح من أمر ربى وما أوتيتم من العلم إلا قليلا

(86)ولئن شـئنا لنـذهبن بالـذى أوحينا إليک ثم لا تجد لک به علينا وكيلا

(87)الا رحمة من ربک إن فضله كان عليک كبيرا

(88)قل لئن اجتمعت الإنس والجن على أن يـــأتوا بمثل هذا القرءان لا يأتون بمثله ولو كان بعضهم لبعض ظهيرا

(89)ولقد صـرفنا للنـاس فى هـذا القـرءان من كل مثل فأبى أكثر الناس إلا كفورا

(90)وقالوا لن نؤمن لک حتى تفجر لنا من الأرض ينبوعا

(91)او تكـــــــون لک جنة من نخيل وعنب فتفجر الأنهر خللها تفجيرا

(92)او تسـقط السـماء كما زعمت علينا كسـفا أو تـأتى بالله والملئكة قبيلا

(93)او يكـون لک بيت من زخـرف أو تـرقى فى السـماء ولن نؤمن لرقيک حتى تنزل علينا كتبا نقرؤه قل سبحان ربى هل كنت إلا بشرا رسولا

(94)وما منع النـاس أن يؤمنـوا إذ جـاءهم الهـدى إلا أن قالوا أبعث الله بشرا رسولا

(95)قل لو كـــان فى الأرض ملئكة يمشـــون مطمئـــنين لنزلنا عليهم من السماء ملكا رسولا

(96)قل كفى بالله شـهيدا بيـنى وبينكم إنه كـان بعبـاده خبيرا بصيرا

(97)ومن يهد الله فهو المهتد ومن يضــلل فلن تجد لهم أوليــاء من دونه ونحشــرهم يــوم القيمة على وجــوههم عميا وبكما وصما مأويهم جهنم كلما خبت زدنهم سعيرا

(98)ذلک جـزاؤهم بـأنهم كفـروا بءايتنا وقـالوا أءذا كنا عظما ورفتا أءنا لمبعوثون خلقا جديدا

(99)اولم يروا أن الله الذى خلق السـموت والأرض قـادر على أن يخلق مثلهم وجعل لهم أجلا لا ريب فيه فـــأبى الظلمون إلا كفورا

(100)قل لو أنتم تملكون خزائن رحمة ربى إذا لأمسـكتم خشية الإنفاق وكان الإنسن قتورا

(101)ولقد ءاتينا موسى تسع ءايت بينت فســءل بـــنى إسرءيل إذ جاءهم فقـال له فرعـون إنى لأظنک يموسى مسحورا

(102)قــال لقد علمت ما أنــزل هــؤلاء إلا رب الســموت والأرض بصائر وإنى لأظنک يفرعون مثبورا

(103)فـأراد أن يسـتفزهم من الأرض فأغرقنه ومن معه جميعا

(104)وقلنا من بعده لبنى إسـرءيل اسـكنوا الأرض فـإذا جاء وعد الاءخرة جئنا بكم لفيفا

اگرچه در اين ميان به مسائل ديگرى هم اشاره شــده اما سياق كلام و محور بحث، بنى اسرائيل است.

در این آیات خداوند به بنی اسـرائیل وعـده داده است که در صـورت فسـاد مجـدد در ارض، زمـان وعـده دیگر خـدا خواهد رسید و بنی اسرائیل از هم خواهد پاشید.

اینک برآنیم که بـدانیم آیا می‌تـوان از شـاه کلید به دست آمده از مطالعه خبرهای غیبی دیگر خـدا به جزئیـات خـبر زوال بنی اسرائیل و زمان وقوع آن پی برد یانه.

بـــدین منظـــور از کلمه و آتینا در آیه دو تا کلمه لفیفا در آیه 104 را می‌شماریم.

از شمارش این کلمات ناگهان متوجه می‌شویم که تعـداد آن‌ها درست 1443 کلمه است.

از آن‌جا که در ســوره کهف هر کلمه نمایــانگر یک ســال است به این نتیجه می‌رســیم که ممکن است عــدد 1443 به سال سقوط اسرائیل اشاره داشته باشد.

اگر خداوند بعد از کلمه لفیفا به عـــدد 1443 اشـــاره می‌کــرد، مانند آن‌چه در ســوره کهف به کــار بــرد، دیگر شکی باقی نمی‌ماند که قـرار است زوال بـنی اسـرائیل در سال موعود اتفاق بیفتد.

اما حالا که خداوند به سال مورد نظر اشاره نکـرده است سؤال این است که آیا با کشف فرمول فوق که در موارد دیگر کارائی خودش را نشان داده و با دقت تمـام جـواب داده است و دقیقاً از نظر زمـانی درست از آب در آمـده است، این‌جا نیز به همان فرمول می‌توان اعتمـاد کـرد یا خیر.

پاسخ این است که قطعاً فرمول استفاده شـده در تمـام موارد مشابه قابل استفاده است.

همان طورکه اگر در آیـات مربـوط به سـوره کهف حـتی اگر به عـدد 309 اشـاره نمی‌شد با شـمارش کلمـات آن می‌توانسـتیم طـول زمـانی آن را به دست بیـاوریم اینک نــیز که به فرمــول مربوطه دست یــافته‌ایم با محاســبه کلمـات مربـوط به سرنوشت بـنی اسـرائیل می‌تـوان به سال سرنوشت ساز زوال آنان دست یافت.

اما اگر این عـــدد فقط در همین یک مـــورد اســـتخراج می‌شــد، می‌شد آن را تصــادف تلقی کــرد و به حــدس و گمان توجه نکرد.

اما وقتی در محاسبات مختلف در این دو سـوره شـریفه دوباره و چند باره این عدد یا معادل تقویمی آن در موارد مختلف وبه انحــاء گونــاگون ظــاهر می‌شــود، راه بر هر شک و ریبی مسدود و حقیقت آیات آشکار می‌شود.

در یک جا به عدد 1443 می‌رسیم ودر جـای دیگر به عـدد 1401 ودر محاسبه دیگر به 2022 و در مورد دیگر به عدد 5782.

در آغــاز این اعــداد بی‌ربط به نظر می‌رســند اما وقــتی تقویم را می‌گشائیم می‌بینیم. شگفتاً تمـامی این اعـداد شماره سال مخصوصی است در آخر الزمـان، و هرکـدام معـادل دیگـری است. یعـنی سـال 1443 هجـری قمـری مساوی با سال 1401 هجری شمسی ومصـادف با سـال 2022 میلادی ومقارن با سال 5782 عبری می‌باشد.

شگفت آورتر آن‌که حـتی از نظر حسـاب جمل نـیز سـال 1401 معادل با حروف تلفظ عربی سال 2022 می‌باشد.
ألفان واثنن وعشرون = 2022

1 ا 30 ل 80 ف 1 ا 50 ن 6 و 1 ا 500 ث 50 ن 50 ن 6 و 70 ع 300 ش 200 ر 6 و 50 ن =1401

از ظهور اعداد فوق که اشاره به سال مخصوصی در آخر الزمان است و هر عدد مورد استفاده یکی از ادیان الهی است به این نتیجه می‌رسیم که خداوند با استفاده از این اعداد به همان سال مخصوص اشــاره می‌کند. و از این‌که این اعداد درست از محاسبه همان آیــاتی به دست می‌آید که درآن به متلاشی شدن بنی اسرائیل و ظهـور حضـرت مهدی و استقرار حکومت عدل جهانی اشاره شــده است دیگر بــرای هر انســان متفکــری چــاره‌ای جز پــذیرش این واقعیت نمی‌ماند که خداوند این سال را ســال تنبیه بــنی اسرائیل قرار داده است. دستکم به این نتیجه می‌رســیم که قرار است در این سال اتفاق بزرگی بیفتد.

در شماره بعدی، این مقاله را با محاسبه دیگــری پیگــیری می‌کنیم

محاسبه دوم

شاه بیت غزل خداحافظی بنی اسرائیل آخــرین جمله در آیه 104 اسراء می‌باشد.

وقلنا من بعده لبنی إسرءیل اسکنوا الأرض فإذا جاء وعد الاءخرة جئنا بکم لفیفا

اگر این قسمت از آیه 104 را نیز با حساب ابجد محاسبه کنیم عدد 2022 ظاهر می‌شــود که معــادل میلادی ســال 1401 هجری شمسی است.

200ف l600 1 ذl30 1ج1l80ء700و1ع 3د 1 ا 1ل l6 70خ4 ر

22ة 20ج 180ء 10ن 80ا ب30 ک 40م20 ل21 ف 400ی 31ف50 ا

دلیل این‌که تنها این قسمت از آیه را جدا می‌کنیم این است که خداوند خود با به کارگیری حرف فاصل (ف) این فاصله را ایجاد کرده است.

محاسبه سوم

سوره اسراء هفدهمین سوره قرآن است.

سوره حمد را کلید قرآن خوانده‌اند. فاتحه به معنی باز کننده است نه آغاز کننده. اسم دیگر سوره حمد در قرآن سبع المثانی است. که خداوند فرمود: و آتیناک سبعا من المثانی والقرآن العظیم.

حمد سبع المثانی است ازآن رو که هفت آیه دارد و در هر نماز دوبار تکرار می‌شود. قرآن کریم با فاتحه آغاز نمی‌شود بلکه قفل قرآن با فاتحه باز می‌شود. دلیل دیگر ممتاز بودن سوره فاتحه از قرآن آن است که آن را خلاصه قرآن خوانده‌اند. بنابراین قرآن، پس از سبع المثانی که همان سوره حمد است از سوره بقره آغاز می‌شود.

حال اگر تعداد آیات مبارکه را از آغاز قرآن که همان سوره بقره است ودر آن ذکری از بنی اسرائیل رفته است تا آغاز سوره اسراء که در آن سرنوشت بنی اسرائیل رقم خورده است بشماریم با نکته شگفت‌آور وعجیبی مواجه می‌شویم. وآن این‌که تعداد این آیات دقیقاً 2022 آیه می‌باشد که مساوی است با سال

1443-ـ 1444 هجـری قمـری و معـادل 1401 هجـری شمسی است.

انسـان از این همه شـگفتی انگشت بر دهن می‌ماند. که خداوند بـزرگ چگونه با زبـان اعـداد با انسـان حسـابگر سخن می‌گوید.

286بقـره 200آل عمـران 6نسـاء 120مائـده165 انعـام 206اعــراف 75انفــال129 توبه 109یــونس 123هــود 111یوسف 43رعد 52ابراهیم 99حجر128 نحل 2022

محاسبه چهارم:

آیه بیست ویکم سوره مائـده به دخـول بـنی اسـرائیل به سر زمین مقدس فلسطین اشاره می‌کند.

یقــوم ادخلــوا الأرض المقدسة الــتی کتب الله لکم ولا ترتدوا علی أدبارکم فتنقلبوا خسرین

و آیه 104 سوره اسراء در مورد خروج و پراکنـده شـدن بنی اسرائیل از این سر زمین است.

فإذا جاء وعد الاءخرة جئنا بکم لفیفا

نکته عجیب آن است که فاصله آیه مربوط به دخـول بـنی اسرائیل (21 مائده)در سرزمین مقـدس وآیه مربـوط به خــروج آنــان از این ســرزمین (104 اســرا)واجتمــاع و پراکنـدگی آنـان نـیز دقیقـاً 1443 آیه است که به سـال هجــری قمــری خــروج بــنی اســرائیل از ارض مقدسه و پراکنده شدن بنی اسرائیل اشاره می‌کند.

99مائده 165انعـام 206اعـراف75 انفـال129 توبه109 یونس 123هود111 یوسف43 رعد 52 ابراهیم 99حجر 128نحل 104اسراء 1443

محاسبه پنجم:

همــانطور که ذکر شد کلمه لفیفــاً آخــرین کلمه آیــات مربوط به بنی اسرائیل در سوره اسراء است. و بــالطبع متعاقب آن آیه بعدی می‌آید.

وبالحق أنزلنه وبالحق نزل

بصورت طبیعی کلمه بعدی یعنی

کلمه (وبالحق) در ردیف 1444

کلمه (انزلناه) در ردیف 1445

کلمه (وبالحق) در ردیف 1446

کلمه (نزل) در ردیف 1447 قرار گرفته است

مجموع این چهـار عـدد 5782 می‌باشد که دقیقـاً همـان ســال سرنوشت ســاز زوال اســرائیل بر حسب تقــویم عــبری خواهد بــود.ســال 5782 مســاوی است با 2022 میلادی و 1443 ه ق و 1401 ه ش.

محاسبه ششم

تا کنون از محاسبه آیات به سـال سـقوط اسـرائیل را بر حسب تقویم‌هــای میلادی و عــبری و هم‌چــنین هجــری قمـری دست یـافتیم. آز آن‌جا تقـویم هجـری شمسی در بساری از کشورهای اسلامی به خصـوص در کشـوری که مهد تشــیع و پرچمــدار مبــارزه با اســرائیل است رواج

بیشـتری دارد خداوند این سـال سرنوشت سـاز را حـتی برحسب تقـویم هجـری شمسی مشـخص کـرده است تا هیچ شکی در دل متعمقین وموشکافان در قرآن نماند.

در فصل دیگری از این کتاب شرح خواهیم داد که ارتبـاط بسیار تنگاتنگ و معنا داری میان سـوره کهف که از آغـاز تا پایـان آن در مـورد حضـرت مهـدی علیه السـلام است وحادثه عظیم زوال اســرائیل وجـــود دارد. اما عجالتا به ذکر یک نکته بسنده می‌کنیم که آیـات مربـوط به اصـحاب کهف از آیه 9 شروع و به آیه 25 ختم می‌شود.

نکته بسیار عجیب این آیـات اینست که تعـداد حـروف این آیات دقیقا به‌انـدازه عـدد سـال زوال اسـرائیل به حسب تقویم هجری شمسی است. یعنی تعداد حروف این آیـات به سـال سرنوشت بـنی اسـرائیل اشـاره می‌کند. دراین آیات 1401 حرف به کار رفته است و سـال 1401 هش مساویست با سال 2022 می‌لادی. این‌که چرا از تقـویم هجــری شمسی در ســوره اســرا خــبری نیست خــود از اسرار است که در جای خود بدان خـواهیم پـرداخت. تنها به یک نکته اشـاره می‌کـنیم که پایگـاه حضـرت مهـدی در میــان فارسی زبانــان و اعــاجم است. در میــان اعــاجم تقــویم هجــری قمــری چنــدان رایج نیست. آن‌چه مــورد استفاده قـرار می‌گـیرد تقـویم هجـری شمسی است. از این‌رو برای پیروان حضرت مهدی که باید طبعا در سـوره کهف بدنبال گمشده خود باشند به سـال هجـری شمسی اشاره کرده است.

محاسبه هفتم:

علیرغم آن‌که خداوند سال سقوط اسـرائیل را با تقـویم هجـری شمسی مشـخص و ممتـاز فرمـود بـاز هم بـرای تأکید بیشتر دلایل متقن دیگری برای آن بجا گذارد.

سوره اسـراء در سـال 621 می‌لادی نـازل شد. و تعـداد حروف آیات مربوط به بنی اسرائیل نیز 1401 می‌باشد.

حال اگر تعداد حروف این آیات (1401)ـ را در عـدد سـال نزول(621)ـ آن جمع کـنیم با کمـال شـگفتی عـدد 2022 ظاهر می‌شود که مسـاوی با همـان سـال 1401 هجـری شمسی است.

سال 2022 از جهت دیگری هم با سال 1401 مساویست که از نظر علم الحروف والاعداد دارای اهمیت است.

به محاسبه زیر توجه کنید

6 =2+2+0+2

6=1+0+4+1

محاسبه هشتم:

در کل سوره اسرا 4 آیه دارای 19 کلمه است.

از آن‌جا که هر کلمه از سـوره اسـراء نمایـانگر یکسـال است، از حاصل جمع 4 آیه در 19 کلمه عدد مرموز 76 به دست می‌آید که در آن شگفتی‌های عجیبی نهفته است.

نخستین نکته عجیب آن است که اگر عدد 76 را درعدد 19 ضرب کنیم عدد عجیب 1444 ظاهر می‌شود که با نیمه دوم سال می‌لادی 2022 مصادف است.

76 * 19 = 1444

پاسخ به یک سؤال

سؤالی که درین جا مطرح می‌شود اینست که چرا باید عدد 76 در 19 ضرب شود.

پاسخ:

دلیل اول آن است که

عدد 19 از نظر ابجد مساوی با کلمه واحد می‌باشد که خداوند آن را معیار سنجش قرآن و می‌زان آن قرار داده است.

دلیل دوم آن است که

دوره‌های تاریخی بنی اسرائیل هر کدام 19 سال طول می‌کشد. که در جای خود آن را ثابت کرده‌ایم و علت آن هم ذکر شد.

دلیل سوم اینست که

در سـوره اسـرا 4 آیه دارای 19 آیه است که از ضـرب چهار در نوزده عـدد هفتـاد و شش به دست می‌آید. حـال بصــورت طــبیعی اگر همین عمل ضــرب حاصل جمع را دوباره در 19 ادامه دهیم به عدد 1444 می‌رسیم.

4 * 19 = 76

76 * 19 = 1443

محاسبه نهم

نکته عجیب دیگر اینست که خــود عــدد 76 نــیز دارای اسرارعجیبی است:

از قرائن بسیاری که در سـوره اسـراء تکـرار شـده است اینگونه اثبــات می‌شــود که عــدد 76 به طــول زمــانی حکومت بنی اسرائیل در فلسطین اشاره می‌کند.

به رخی از قرائن

در این‌جا به اختصــار به به رخی از این قــرائن اشــاره می‌کنیم.

قرینه نخست:

سوره اسرا دارای 111 آیه است. هر آیه از سوره اسـرا با یک کلمه قیدی در پایان آن خاتمه یافته است. کلمــاتی

مانند قلیلا، شکورا، لفیفا، و غیره در پایـان هر آیه آمـده است که به رخی از آن چند مرتبه تکرار شده است.

حال اگر کلمات مکرر را از این 111 قید حذف کنیم تعداد باقیمانده آن مساویست با عدد 76 که می‌تواند اشاره به طول عمر دولت غاصب اسرائیل باشد.

قرینه دوم:

آیه 76 سوره اسراء خودش دارای اشارات مهمی است. هم از نظر معنا و مفهـوم آیه و هم از نظر واقع شـدن عدد 76 بلا فاصـله بعد از کلمه قلیلا که خداوند بصـورت اسرار آمیز و سمبلیک خواسته‌اند بفهمانند که منظـور از کلمه قلیلا همان 76 سال است.

از نظر مفهوم آیه نـیز بصـورت بسـیار واضح و روشـنی این آیه به وضعیت رقت بار مردم فلسطین و اخراج آنان از سرزمین مقدس فلسطین و اسـتقرار کوتـاه آنـان در آن اشاره می‌کند.

وإن کادوا لیسـتفزونک من الأرض لیخرجـوک منها وإذا لا یلبثون خلفک إلا قلیلا.76

و اگر بتوانند آنان تـرا تحت فشـار قـرار خواهند داد تا از سرزمین (مقدس) ترا اخراج کنند اما خـود درآن جزانـدک زمانی توقف نخواهند داشت.

اگر چه آیه فوق براساس بعضی از روایات در شـأن نـبی اکـرم نـازل شـده است اما دقت کـافی در محتـوای آیه مفهوم دیگری را می‌رساند. زیرا خداوند در این آیه کلمه

ارض را به کار بـرده است. اگر این ارض را بمعنـای کـره زمین ترجمه کنیم آیه مفهوم خــود را از دست خواهد داد زیرا امکان اخراج از ارض در هیچ شــرایطی در آن زمــان وجود نداشت.

بنا بـــــراین باید کلمه ارض در این آیه را بمعنـــــای ارض مقدس ترجمه کنیم که این عنوان تنها برای فلسطین در قرآن به کار رفته است.

بنا براین ترجمه درست همان است که در بالا نوشته آمد اگرچه حتی اگر آن را در مورد اخراج آن حضرت نــیز معنا کنیم مشکلی ایجاد نمی‌شود زیرا یکی از خصوصیات بارز قرآن کریم همین قابل ترجمه بودن آن به انحاء گوناگون است.

بنا بـراین خداوند متعـال طـول زمـانی اشـغال سر زمین فلسطین را نیز بیان کرده است و آن را 76 می‌داند.

قرینه سوم:

از محاســبات بــالا با دقت تمــام ســال زوال اســرائیل به دست آمد. که قرآن با استفاده از تقویم ادیان مختلف به سال 2022 اشاره می‌کند.

حال اگر عدد 76 را از عدد 2022 کسر کنیم عــدد 1946 ظــاهر می‌شــود که در آن کنکــره جهــانی تشــکیل شد و نطفه اسرائیل در این کنگره منعقد گردید و دو سال بعد در سال 1948 تشکیل حکومت اسرائیل اعلام گردید.

قرینه چهارم:

اگر سال زوال اسـرائیل را 1444 هجـری قمـری فـرض کنیم، با تقسیم این عدد بر 19 دوبار عـدد عجیب 76 به دست می‌آید.

بنا براین طول زمانی حکومت بنی اسرائیل بر سـرزمین مقـدس فلسـطین از زمـان انعقـاد نطفه آن تا زوال و سقوط آن 76 سال در قرآن پیش بینی شده است.

محاسبه دهم:

از ریشه (فزز) در کل قرآن تنها سه کلمه استفاده شـده است و عجیب آن است که هر سه مورد در سوره اسـراء و هر سه مـورد در آیـات مربـوط به بـنی اسـراءیل آمـده است که خود به تنهایی بسـیار معـنی دار و اسـرار آمـیز است.

این سه آیه عبارت‌اند از آیه 76، 64 و 103

بررسی این آیـات ما را با نکته‌هـای عجیب دیگـری آشـنا می‌کند.

با آیه 76 قبلا آشـنا شـدیم. و نیـاز به بررسی مجـدد آن نداریم.

آیه 64 نـیز یکی از همـان آیـات چهارگانه ایست که 19 کلمه دارد و مجموع انها عدد 76 را شکل می‌دهد.

اما آیه 103

(103:)فــأراد أن يســـتفزهم من الأرض فأغرقنه ومن معه جميعا

(104:)وقلنا من بعده لبنى إسرءيل اسكنوا الأرض فـإذا جاء وعد الاءخرة جئنا بكم لفيفا.

و خداوند اراده کرد که آنان را از سرزمین مقدس اخـراج کند. پس او و همراهانش را در دریا غرق کـرد. آن‌گـاه به بــنی اســرائیل گفــتیم که در سر زمین مقــدس ســکنی گزینید اما زمــانی که وعــده نهــایی خداوند فــرا رسد ما شما را ازآن‌جا متفرق خواهیم کرد.

این آیه درمـــورد غـــرق شـــدن فرعـــون و لشـــکریانش می‌باشد. و بلا فاصله بعد از این آیه خداوند در آیه بعــدی به وعــده نهــایی متلاشی شــدن بــنی اســرائیل اشــاره می‌کنـــد، که هر دو در مـــورد سر نوشت محتـــوم بـــنی اسرائیل است.

عدد 19 و رابطه آن با بنی اسرائیل

از مطالعه دقیق تــاریخ بــنی اســرائیل چــنین اســتنباط می‌شود که تاریخ بنی اسرائیل نیز همچــون قــرآن کــریم حول محور عدد 19 می‌چرخد.

همانگونه که در تاریخ ثبت شده است حضرت سـلیمان در سال 935 قبل از می‌لاد رحلت فرموده‌اند.

بعد از رحلت آن حضـرت فتنه و فســاد در بــنی اســرائیل آغاز شود. این همان فساد نخستین است که قــرآن ازآن یاد می‌کند:

(4:)وقضـينا إلى بـنى إسـرءيل فى الكتب لتفسـدن فى الأرض مرتين ولتعلن علوا كبيرا

(5:)فإذا جاء وعد أوليهما بعثنا عليكم عبادا لنا أولى بأس شديد فجاسوا خلل الديار وكان وعدا مفعولا

و ما بر بـنى اسـرائيل در كتـاب خـويش اينچـنين اراده كـرده‌ايم كه آنـان در زمين دوبـار افسـاد كنند و برتـرى جويند بصورت بسيار گسترده اى.

آن‌گاه كه زمان فساد اول رسيد ما برآنان بندگان خويش را گمـاردیم كه به يـارى سـلاح‌هاى محكم ونيروهـاى شديدى برآنان حمله ور شوند. بندگان ما بـدنبال آنـان در تمام نقاط گشتند و وعده الهى تحقق يافت.

بعد از وفات سليمان بـنى اسـرائيل به دو دسـته تقسـيم شدند. حكومتى در جنـوب شـكل يـافت كه در سـال 722 توسط آشوريان متلاشى شد. و حكومتى نيز توسط جودا در شمال تأسيس شد كه توسط بابليان در سال 586 به رهبرى بخت النصر و كمک‌هاى رسيده از بلخ خراسان در زمان لهراسب شاه پادشاه پارسيان از ميان رفت.

تفاوت ميان اين دو دولت 136 سـال است. يعـنى دولت جنوب 136 سال بيشـتر از دولت جـودا در شـمال طـول كشـيده است اما بنـابر نوشـته فليپ حطى درتـاريخ فلسطين

نتيجه‌گيرى از اين قسمت

علـیرغم این تفـاوت بسـیار زیـاد در هر کـدام تنها 19 پادشاه حکوکت کرده است.

بنا براین می‌تـوان به این نتیجه رسـید که خداوند بنحـوی سرنوشت بنی اسرائیل را بر محور عدد 19 رقم می‌زند.

این حقیقت در موارد دیگر نیز خود نمایی می‌کند.

مورد اول آن‌که

اسـرائیل اول توسط بخت النصر در سـال نـوزدهم پادشاهی او متلاشی شد.

مورد دوم این‌که

اسرائیل اول در سال 586 پیش از می‌لاد از میـان رفته است. اگر وعـده الهی در مـورد زوال اسـرائیل فعلی در سال 2022 تحقق یابد. فاصله میان آنـان 136 دوره 19 سـاله است به تعـداد حـروف ابجد کلمه (موسی) پیـامبر بزرگ بنی اسرائیل.

2608=586+2022

.19=2608/136

مورد سوم این‌که

اگر براساس وعده رسول اکرم تـاریخ قـرار است طـابق النعل بالنعل تکرار شود، طول زمانی اسرائیل فعلی نیز

همان چهار دوره 19 ساله خواهد بود که از سوره اسراء استخراج شد. و اگر برهر دو حکومت بنی اسرائیل در گذشته تنها 19 پادشاه حکم رانده‌اند در اسرائیل فعلی نیز باید تنها 19 نخست وزیر حکم براند.

مورد چهارم آن‌که

بعدا در فصل مربوط به سوره کهف اشاره خواهیم کرد که حتی از زمان آغاز تاریخ عبری تا زوال اسرائیل در سال 5782 نیز مجموعا 309 دوره تاریخی 19 ساله خواهد بود.

قرینه‌ای دیگر بر تکرار تارخ اسرائیل

قرینه دیگری که نشان می‌دهد قرار است تاریخ اسرائیل تکرار شود اینست که در آیه

7 سوره اسراء می‌خوانیم:

(:7)إن أحسنتم أحسنتم لأنفسكم وإن أسأتم فلها فإذا جاء وعد الاءخرة ليسءوا وجوهكم وليدخلوا المسجد كما دخلوه أول مرة وليتبروا ما علوا تتبيرا

جمله ليدخلوا المسجد كما دخلوه أول مرة اشاره دارد به این‌که خداوند قرار است دقیقا به همان شیوه که در مرحله اول با بنی اسرائیل عمل کرده است با اسرائیل معاصر عمل کند.

این را هم می‌توان از سیاق آیه و ترجمه آن فهمید و هم از تناسب و تنـــــــاظر حـــــــروف آن. بطوریکه جمله (ولیدخلواالمســجد) مساویست با جمله (کما دخلــوه اول مرة) و هر دو دارای 14 حرف هستند.

و ل ی د خ ل و ا ا ل م س ج د 14

ک م ا د خ ل و ه ا و ل م ر ة 14

البته این حقیقت را از جمله (وان عادوا عدنا) (اگر بـدین شـیوه بازگردند و دوبـاره فسـاد کنند ما نـیز بـازخواهیم گشت)نیز می‌توان فهمید.

محاسبه یازدهم:

دوره‌های چهارگانه اسرائیل کنونی

نکته بســـــیار عجیب دراین است که هر کـــــدام از این دوره‌هـای چهارگانه اسـرائیل کنـونی نـیز در قـرآن پیش بینی شده و تاریخ آن تعیین شده است.

دوره‌های چهار گانه اسرائیل از این قرار است

1946-1948 آغاز دوره تاسیس اسرائیل

1967-1968 جنگ‌های سرنوشت ساز 6 روزه اعـراب و اسرائیل

1986-1987 آغاز انتفاضه اول

2005-2006 جنگ 33 روزه حزب الله و تحمیل نخستین شکست به اسرائیل

2021-2022 زوال اسرائیل

به تمام این چهاردوره بعلاوه تاریخ خاتمه این دوره‌ها در یک آیه از قرآن کریم اشاره شده است.

(:7)إن أحسنتم أحسنتم لأنفسکم وإن أسأتم فلها فإذا جاء وعد الاءخرة لیسءوا وجوهکم ولیدخلوا المسجد کما دخلوه أول مرة ولیتبروا ما علوا تتبیرا

از کلمه وعد در این آیه شریفه تا کلمه لیدخلوا به این دوره‌های 19 ساله اشاره می‌کند. به نکته‌های زیر توجه کنید.

محاسبه دوازدهم:

اشاره قرآن به دوره اول

کلمه وعد درآیه 7 سوره اسرا که اشاره به زمان افساد دوم بنی اسرائیل داردهفتاد ودومین کلمه این آیات است. اگر 72 را در عدد 19 بهمان دلایلی که ذکرش رفت ضرب کنیم عدد عجیب 1368 به دست می‌آید که اشاره دارد به سال هجری قمری و مصادف است با سال 1948 یعنی سال تشکیل اسرائیل.

محاسبه سیزدهم:

اشاره قرآن به دوره دوم.

کلمه آخـــرة بعد از کلمه وعد در آیه هفتم آمـــده است و طبعا هفتادوســـومین کلمه از مجموعه این آیـــات است. حـال اگر 73 را در عـدد 19 ضـرب کـنیم عـدد 1387 به دست می‌آید که اشـــاره دارد به ســـال هجـــری قمـــری و مصادف است با سال 1967 می‌لادی که در آن جنگهای 6 روزه اعراب و اسـرائیل اتفـاق افتـاد و منجر به پـیروزی آنـــــان شد که نقطه عطفی است در تعامل اعـــــراب با اسرائیل.

محاسبه چهاردهم:

اشاره قرآن به دوره سوم.

کلمه ولیسوئوا بعد از کلمه آخرة در آیه هفتم آمـده است و طبعا هفتادوچهارمین کلمه از مجموعه این آیات است. حال اگر عدد 74 را در عدد 19 ضرب کنیم عدد 1406 به دست می‌آید که اشـــاره دارد به ســـال هجـــری قمـــری و مصادف است با سال 1986 می‌لادی. سالی که انتفاضه بر خواسته از متن مردم فلسـطین آغـاز شد. جنبشی که به انقلاب سـنگها نـام گـرفت و حیـثیت اسـرائیل را زیر سؤال برد.

محاسبه پانزدهم:

اشاره قرآن به دوره چهارم.

کلمه وجــوهکم بعد از کلمه لیســوئوا در آیه هفتم آمــده است و طبعا هفتــادوپنجمین کلمه از مجموعه این آیــات است. حال اگر 75 را در عدد 19 ضرب کنیم عدد 1425 به دست می‌آید که اشـاره دارد به سـال هجـری قمـری و مصـادف است با سـال 2006 می‌لادی. سـالی که بـرای نخســتین بــار اســرائیل طعم شکست را از حــزب الله چشیدو افسانه شکست ناپذیر بـودن آن در هم شکست و شمارش معکوس نابودی آن آغاز شد.

محاسبه شانزدهم:

اشــاره قــرآن به زمــان فتح بیت المقــدس و دخــول در مسجد الاقصی و زوال اسرائیل.

کلمه لیــدخلوا بعد از کلمه وجــوهکم در آیه هفتم آمــده است و طبعا هفتادوششـمین کلمه از مجموعه این آیـات است. حال اگر 76 را در عدد 19 ضرب کنیم عدد 1444 به دست می‌آید که اشــاره دارد به ســال هجــری قمــری زوال اسرائیل و مصـادف است با سـال 2022 می‌لادی. سالی که بیت المقـدس به دست با کفـایت حضـرت ولی عصر عج فتح خواهد شد و دلایل آن در فصل دیگر این کتاب خواهد آمد.

محاسبه هفدهم:

قــرآن کــریم حــتی زمــان زوال اســرائیل اول را توسط آشــوریان با همین فرمــول مشــخص کــرده است. به این تــرتیب که. کلمه اولیهما که اشــاره به افســاد اول بــنی اسرائیل است از نظر رتبه عــددی سی و هشــتمین کلمه این آیات است.

حال اگر عدد 38 را در عدد 19 ضرب کنیم عــدد شــگفت انگیز 722 به دست می‌آید که دقیقا سال زوال اسرائیل به دست آشـــوریان است. و اگر بخـــواهیم ســـال زوال اسرائیل دوم را به دست بیاوریم کافیست ســال 722 را در عدد 2 ضرب کنیم تا عدد عجیب 1444 خود نمایی کند.

38 × 19 =722 × 2 = 1444

محاسبه هیجدهم:

گفتیم که سوره کهف ارتباط تنگاتنگی با زوال اســرائیل دارد

آیـــات مربـــوط به اصـــحاب کهف قبل از آیه 26 خاتمه می‌یابد. آیه 26 سوره کهف در حقیقت آیه 2166 قرآن است. در این عدد نیز اشــاره‌ای هست به زوال اســرائیل در سال 2022.

به این ترتیب که اگر این عدد را تقسیم کــنیم بر عــدد 19 عدد 144 به دست می‌آید. حال ببینیم عدد 144 چیست. این عـــدد مساویست با کلمه للمیلد(میلادی). و عجیب آن است که اگر این عــدد را از عــدد 2166 کم کــنیم دقیقا

2022 بـاقی می‌ماند که حـاکی ازآن است که خداوند نه تنها به ســال 2022 اشــاره می‌کند بلکه بــرای رفع هر گونه شک و شبهه‌ای حتی به می‌لادی بودن آن نیز اشاره می‌کند.

2166÷19 =144

2022+144 = 2166

144 مساویست با کلمه للمیلد

قرآئن غیر قرآنی زوال اسرائیل در سال 2022

یک نکته عجیب در مورد نبرد آرمگدون

نبرد هر مجدون یا آرمگـدون در جهـان مسـیحیت بعنـوان نبرد نهـائی جهـان پذیرفته شـده است که در آخرالزمـان اتفاق خواهد افتاد..

حادثه عظیم آرمگــدون آنقــدر مهم است که تــاکنون در مورد آن هزاران کتاب و مقاله نوشـته شـده و فیلمهـای متعددی در سطح‌هالیوود در این مورد ساخته شده است.

در مــورد حادثه آرمگــدون تنها یک آیه در انجیل اشــاره می‌کند و آنهم آیه 16.16 از کتاب وحی است:

آن‌گاه آنان شاهان جهان را باهم جمع می‌کنند در مکـانی در فلسطین بنام هر مجدون.

نکته عجیب در اینست که این آیه نـــیز آیه دو هـــزار و بیست ودومین (2022) آیه آنجیل است.

313 پاپ

پایان دوره پاپ‌ها

در به رخی از متـون مسـیحیت آمـده است که در مـذهب کاتولیک تنها 313 پـاپ معـرفی خواهند شد و بعد از او حضرت مسیح خواهد آمد. پاپ بندیکت شـانزدهم فعلی (312)ـــ سیصد و دوازهمین پـــاپ است وبا مـــرگ او و معرفی پـاپ بعـدی دوره پاپها تمـام خواهد شد که گمـان می‌رود با توجه به سن بالای 75 سال ایشان این اتفـاق نیزدر سال‌های آتی بیفتد.

روز نهم ماه یازدهم (آب) عبری

بنا بر شـــواهد تـــاریخی انهـــدام نخســـتین و دومین معبد یهودیـان در اورشـلیم در این روز اتفـاق افتـاده. یعـنی علـیرغم 656 سـال تفـاوت زمـانی درست در سـالروز تخـــــریب معبد اول یهودیـــــان، معبد دوم آنـــــان که بر خرابه‌های همان معبد بنا شده بـود در همـان روز تخـریب شد.

Tisha B'Av (the ninth day in the Jewish month of Av) that primarily commemorates the destruction of the first and second Temples. The first Temple was destroyed on the ninth of Av by the Babylonians in 586 B.C.E., and the second Temple was destroyed on the ninth of Av by the Romans in 70 C.E.!!!!!!!!!!

در مراجع معتبر یهودی در مورد این روز چنین آمده است:

روزنهم ماه ماه یازدهم عبری (آب) که در آن بیاد می‌آورند تخریب معبد اول و دوم را.

نخستین معبد در همین روز توسط بابلیان در سال 586 قبل از مسیح تخریب شد. و معبد دوم توسط رومیان دردر سالگرد همین روز در سال 70 می‌لادی.

آنان از جهت دیگری نیز این روز را بزرگ می‌دارند. وآن این‌که در این روز منتظر ظهور مسیح موعود هستند.

در این روز در اسرائیل تعطیل عمومی است و یهودیان از انجام هر کاری پرهیز می‌کنند. آز انجا که انهدام معبد دوم در همان روز اتفاق افتاده است انتظار می‌رود انهدام معبد سوم آنان نیز در اورشلیم در همین روز اتفاق بیفتد.

در منابع روایی اهلبیت در مورد روز ظهور حضرت مهدی علیه السلام آمده است که آن حضرت در روز عاشورا ظهور خواهند فرمود.

اگر این حدیث را معتبر بدانیم تاریخ ظهور آن حضرت 10.1.1444 خواهد بود و نکته عجیب در این است که این روز مصادف است با همان 9.11.5782 عبری که یهودیان در آن منتظر ظهور حضرت مسیح نیز می‌باشند.

تفسیر ریاضی سوره مبارکه کهف و زوال اسرائیل

به دست حضرت مهدی علیه السلام در سال 2022

بجای مقدمه

پاسخ به یک سؤال اساسی

قبل از ورود به این مبحث لازم است به یک سؤال اساسی در مورد ظهور باهر النور آن حضرت پاسخ داده شود.

در منابع روایی اهلبیت روایات معتبری نقل شده است مبنی بر تکذیب آنانی که در مورد آن حضرت به توقیت می‌پردازند.

در بعضی از موارد برای تأکید بیشتر جمله (کذب الوقاتون) حتی سه مرتبه تکرار شده است.

بنابراین تعیین وقت برای ظهور آن حضرت اشکال شرعی دارد و از انجام آن ممانعت بعمل آمده است.

پاسخ اول:

پاسخ نخست اینستکه خود ائمه هدی علیهم السلام در به رخی ازروایات به تعیین زمان ظهور البته بصورت معما گونه و رمزی برای خواص اصحاب خویش پرداخته‌اند و زمان دقیق ظهور را با کد گذاری‌های مخصوصی تعیین کرده‌اند.مانند آن‌چه از معصوم علیه السلام روایت شده

است که فرموده‌اند ظهـــور آن حضـــرت در ســـال یس والقرآن الحکیم خواهد بود.

در این‌جا به یکی از این روایات اشاره می‌کنیم.

امـــام صـــادق علیه الســـلام در ذیل روایـــتی طـــولانی فرمودند:

ای ابا لبید: برای من در مورد حروف مقطعه قرآن دانش انباشته ایست.

آن‌گاه فرمود:

الف مساویست با یک و لام مساویست با سی و می‌م مساویست با چهل وصاد مساویست با نود. و مجمـوع آن مساویست با عدد یکصد وشصت ویک. آغـاز خـروج امـام حسین در (الم) بود. آن‌گاه که زمان او سر آمد مـردی از بنی عبـاس قیـام کـرد در (المص) وقیـام قـایم ما بعد از انقضای مدت او در (الر) خواهد بود.

این مطلب را درک کن واین راز را نگهدار.

بحار الانوار مجلسی ج13 106/52

بررسی روایت فـوق را از نظر عـددی به زمـان دیگـری واگذار می‌کنیم اما روایت فوق نشانگر آن است که

اولا: ائمه هدی علیهم السلام از زمان ظهـور آن حضـرت آگاهند.

ثانیا: منعی از توقیت وجـود نـدارد. تنها نکته‌ای که دراین حــدیث قابل توجه است حفظ اســرار آل محمد است که برآن تأکید شده است.

پاسخ دوم:

اگر در مـواردی حضـرات ائمه معصـومین علیهم السـلام خودبه زمان ظهور اشاره کرده‌اند، اینکار با مفاد روایـات منع از تــوقیت منافــات دارد. از این‌رو باید بــرای آن راه حلی پیدا شود.

یا باید ضعف روایات توقیت از نظر اسنادی ثابت شود.

یاباید روایات مربوط به تکذیب وقاتون توجیه گردد.

واقعیت اینست که در هردو مورد روایـات مـوثقی وجـود دارد واز این‌رواچاره‌ای جز توجیه روایات توقیت نیست.

میدانیم که زمان صدور این روایات سـال‌ها قبل از حـتی تولد آن حضـــرت بـــوده است. درآن زمـــان از آن‌جا که حضرت هنوز بدنیا نیامـده بودند تمـام دغدغه ائمه علیهم السلام وقـوع اصل تولد آن حضـرت بـوده است نه زمـان ظهـور آن حضـرت. نگـرانی ائمه در مـورد علم به زمـان ظهور آن حضرت قبل از تولد او مانند آن اســتکه ما قبل ازتولد فرزندمان نگرانی ازدواج او باشیم.

بررسی اجمـالی این روایـات نشـانگر آن است که هـدف ائمه ازمنع تــوقیت در حقیقت بــرای مخفی مانــدن روز تولد آن حضرت بوده است نه روز ظهور.

میــدانیم که آن حضــرت شــباهت زیــادی از نظر تولد با حضرت موسی دارند.

ازآن‌جا که زمـــان تولد حضـــرت موسی توسط ســـتاره شناســان آنزمــان بــدقت پیش بیــنی شــده بــود دســتگاه فرعــون تمــام تلاش خــودرا به کــار بست تا از تولد آن حضــرت جلو گــیری کند. در این مســیر تمــام خانم‌هــای باردار آنزمان تا زمان حمل تحت نظارت قرار می‌گــرفت واگر نــوزاد پسر بــود، کشــته می‌شد تا از تولد حضــرت موسی جلو گیری کنند وجلوبروزخطررا از نطفه بگیرند.

می‌توان گمان کرد، وجود چــنین تجربه تــاریخی در مــورد شخصیت موعود موسی، ائمه هدی را بــرآن می‌داشت که در مورد تولد حضرت مهــدی (ع) نــیز باید از نظر امنیــتی محکم کاریهـــای لازم را انجـــام دهند. به خصـــوص آن‌که قرار نبود تولد آن حضرت معجزه آسا انجام شود. تعمدی در کــار بــود که به رخی حتما باید آن حضــرت را ببینند و بانــام و نسب بشناســند ولازم بــود مولد آن حضــرت در تاریخ ثبت شود تا بعدا توسط مخالفین مورد انکــار قــرار نگیرد. از این‌رو آن‌چه برای حضــرات ائمه مهم بــود بــدنیا آمـــدن آن حضـــرت بـــود که نباید در روند آن خللی پیش می‌آمد و جـــان کودکـــان بی‌گنـــاه دیگر نـــیز نباید بخطر می‌افتاد.

بررسی اجمالی تاریخ زمان تولد آن حضــرت نــیز نشــانگر آن است که دستگاه خلافت نظارت ســختی را بر خانــدان جناب امام حسن عسکری اعمــال می‌کــرد تا جلو تولد آن حضرت گرفته شود. والله متم نوره ولو کره الکافرون.

پس از آغازغیبت، آن حضرت در کنف حمایت الهی قــرار گرفته‌اند، ظهور آن حضرت نـیز با "بـأس شـدید» همـراه است و بر اساس به رخی از روایات زمینه‌های ظهور آن حضرت یکشبه آمـاده خواهد شد و ظهـور مبـارک ایشـان بغتتا و ناگهانی خواهد بود.

چراغی را که ایزد برفروزد

هرآنکس پف کند ریشش بسوزد

او با حمـایت الهی هم اکنـون زنـده است وبا حمـایت او ظهور خواهد کرد وبا حمایت او بر دشمنان خویش غـالب خواهد شد.

بنا بـراین درمـورد دانسـتن زمـان ظهـور جـای هیچگونه نگرانی وجود ندارد. زیرا قرار است تمام امور مربوط به ظهور با تدبیر پروردگـار و با علم پیشـین الهی در زمـان مقرر وباقدرت لایزال او انجام شود.

اما در مورد اصل تولد آن حضرت بنا بـراین بـوده است و شاید چاره‌ای جز این نبـوده است که باید مقـدمات امـور بصورت طبیعی انجام می‌شده است تا عده‌ای شاهد تولد آن حضرت باشـند و وجـود اورا بعـدا انکـار نکنند. هر چند در روند تولد آن حضــرت نــیز تا حد ممکن دست حمــایت پروردگــار آشــکار بــوده است. مانند آن‌که بر اســاس به رخی از روایات در مادر بزرگـوار آن حضـرت تا شب تولد آن حضرت اثری از حاملگی وجود نداشته است.

بنا براین می‌توان نتیجه گرفت که منظور ازظهور همــان تولد باشد و منظور از حدیث کـذب الوقـاتون آن باشد که

اگر کسی زمان آمـدن (شـامل بـدنیا آمـدن) انحضـرت را پیش بینی کرد تکذیب کنید.

پاسخ سوم:

سومین پا سخ به روایات منع تــوقیت آن است که در این روایات کلمه وقات به کار رفته است.

کلمه وقـــات صـــیغه مبالغه است ودر این حـــدیث به دو معنی به کار می‌رود.

یکی بمعنای کسی که هر روز وقتی را برای ظهور تعیین می‌کند. یعــنی به دون هیچ گونه مبنــای درســتی و دلیل محکمی ازچنته خـــویش روزی را بـــرای ظهـــور تعـــیین می‌کنند وبا روح وروان وباورهای مؤمنان کاری ندارد.

دیگر بدان معنا که وقت را بسـیار دقیق تعـیین می‌کنند و به روز دقیق ظهور نیز اشاره می‌کنند.

به احتمــال زیــاد، روایــات منع از تــوقیت شــامل چــنین آدمهایی می‌شود.

پاسخ چهارم:

تمام روایت مربوط به منع توقیت شـامل تـوقیت توسط انســـان‌های معمولیست. در هیچکـــدام از این روایـــات تـــوقیت توسط ائمه منع نشـــده است. هیچ حـــدیثی نقل نشـده است که اگر تـوقیت توسط خدواند و یا اولیـای او انجام شد بازهم باید تکذیب کرد.

پاسخ پنجم:

این نبشـــته به هیچکـــدام از مـــوارد فـــوق ربطی پیـــدا نمی‌کند.نه نگارنــدگان و محققــان ادعــایی دارند و نه از قبل خویش حرفی می‌زنند.

محققان این نظریه تنها با این نکته بسنده می‌کنند که با استفاده از فرمول‌های قرآنی از شمارش کلمات و آیات مربوطه به این نتیجه می‌تــوان رســید که خداوند زمــان زوال اسرائیل را تعیین کــرده است. آن‌ها معتقدند که بر اســاس داده‌هــای قــرآنی میــان زوال اســرائیل و ظهــور حضــرت مهــدی علیه السـلام رابطه تنگـاتنگی وجـود دارد وامکان ظهور در همان ایام وجود دارد.

بنابراین نمی‌توان برمحققان این نظریه نام وقات گذارد و به تکذیب آنان پرداخت.

بر اســـاس این نظریه این خداوند است که زمـــان زوال اســرائیل و ظهــور حضــرت مهــدی را تعــیین کــرده است ومحققــان تنها با اســتفاده از داده‌هــای قــرآنی به کشف آن پرداخته‌اند و پر واضح است که نمی‌تـــوان به تکـــذیب خداوند پرداخت.

رابطه زوال اســـرائیل با ظهـــور حضـــرت مهـــدی علیه السلام

قبل از شـــروع بحث در مـــورد رابطه زوال اســـرائیل با ظهور حضرت مهدی علیه السلام لازم است نکــاتی را در

مورد آن حضرت بـدانیم وبا اعـداد مربـوط به آن حضـرت آشنا شویم.

نام مبارک آن حضرت م ح م د.

پدربزگوارایشـــان امـــام حسن عســـکری امـــام یـــازدهم شیعیان است.

نام مادر آن حضرت نرجس خاتون است

آن حضـرت امـام دوازدهم شـیعیان و معصـوم چهـاردهم هستند.

ایشان فرزند نهم امام حسین علیه السلام می‌باشند.

ســال تولد: 255 هجــری قمــری مصــادف باســال 869 می‌لادی

سال شروع امامت: 260 هجری قمـری مصـادف با 874 می‌لادی

شروع غیبت صغری: 265 هجری قمری مصـادف با 879 می‌لادی

شروع غیبت کبری: 329 هجـری قمـری مصـادف با 941 می‌لادی.

طول غیبت صغری: 64 سال.

اسرار سوره مبارکه کهف و رابطه آن با امام مهدی ع

در ســوره مبارکه کهف اســرار فــراوانی نهفته است که ذیلا به به رخی ازآن‌ها اشاره می‌سود.

نخست آن‌که

سوره مبارکه کهف بلافاصله بعد از سوره مبارکه اسراء آمده است. بلافاصله بعد از کهف نیز سوره مبارکه مریم است. این ترتیب معنا دار حاوی اسراری هست. سوره اسراء قطعاً در فلسطین اتفاق افتاده است. داستان حضرت عیسی در سوره مریم نیز در فلسطین بوده است. بالطبع به این نتیجه می‌توان رسید که موضوع مطرح شده در سوره کهف نیز در این سر زمین باید اتفاق افتاده باشد وقطعاً مسائل استنباط شده از این سوره نیز در این سرزمین خواهد بود.

دوم آن‌که

این ترتیب معنا دارگویای ترتیب زمانی آخرالزمان است. یعنی روال سوره‌ها نشانگر آن است که بعد از زوال اسرائیل به دست حضرت مهدی، حکومت جهانی بوجود خواهد آمد وآن‌گاه حضرت عیسی علیه السلام نیز ظاهرخواهند شد.

سوم آن‌که

اگرچه یهودیان به گزاف اذعان داشته‌اند که تاریخ شان از آغاز خلقت آدم آغاز می‌شود اما در واقع به دلایل علمی فراوانی تاریخ یهودیان از حادثه اصحاب کهف شروع می‌شود و چنین استنباط می‌شود که پایان تاریخ

یهودیان نیز بی‌ارتباط با سوره کهف نیست. شخصیتی که موضوع بحث کنایی سوره کهف است پایان بنی اسرائیل را رقم خواهد زد.

چهارم آن‌که

کلمه (والیتلطف) که در وسط قرآن واقع شده و کلمه مرکزی قرآن است دراین سوره واقع شده است. این نشانگر آن است که این سوره از نظر آمار کلماتی قرآن در مرکز قرآن قرار کرفته و سوره مرکزی قرآن است.

پنجم آن‌که

آیه‌ای که این کلمه در آن واقع شده است آیه نوزدهم این سوره است.

ششم آن‌که

تعداد آیات این سوره بصورت معنا داری 110 آیه است به تعداد نام مبارک علی علی السلام وکهف تنها سوره ایست که 110 آیه دارد.

هفتم آن‌که

در روایات فراوانی اصحاب کهف جزو یاران حضرت مهدی شمرده شده‌اند. تفسیر در المنثور ج4 ص215.

عن ابن العباس قال رسـول الله: اصـحاب الكهف اعـوان المهدی.

هشتم آن‌که

پیـامبر اکـرم بـرای در امـان مانـدن از فتنه دجـال تلاوت سوره کهف را سفارش فرموده‌اند.

من حفظ عشر آیات من سورة الکهف عصم من الـدجال. صحیح مسلم ج1 ص 555 حدیث 809

نهم آن‌که

برای تعجیل در ظهور امام زمان نیز قرائت ســوره کهف توصیه شده است.

دهم آن‌که

سوره کهف از نظر ترتیب سوره‌ها سوره 18 قرآن است و نکته قابل توجه اینست که تعـــداد آیـــات مربـــوط به اصحاب کهف نیز در این سوره 18 آیه است.

یازدهم آن‌که

ســوره عصر را به رخی از مفســرین به حضــرت ولیعصر علیه السلام مربوط می‌دانند. از نظر عـددی نـیز ارتبـاط عجیبی بین این سوره و سوره کهف دیده می‌شود.

بدین ترتیب که تعداد آیات سـوره عصر3 عـدد می‌باشد و از نظر ترتیب نیز 103 می‌باشد. از ضرب 3 در 103 عدد 309 به دست می‌آید که در ســوره کهف که مربــوط به حضرت مهدی علیه السلام است نقش کلیدی دارد.

دوازدهم آن‌که

میان سوره کهف و سوره اسراء نیز ارتباط زیادی وجـود دارد. در سوره کهف می‌خوانیم.

(12:)وجعلنا الیل والنهار ءایتین فمحونا ءایة الیل وجعلنا ءایة النهار مبصرة لتبتغـوا فضلا من ربکم ولتعلمـوا عـدد السنین والحساب وکل شیء فصلنه تفصیلا.

ما شب و روز را دو نشانه قرار دادیم.آن‌گاه نشــانه شب را محو کـــردیم و نشـــانه روز را آشـــکار کـــردیم تا از پروردگـار تفضـلی بخواهید. و تعـداد سـال‌ها را بدانید و حسـاب سـال‌ها را داشـته باشـید. ما هر چـیز را جداگانه تفصیل داده‌ایم.

از دقت در آیه فــوق متوجه می‌شــویم که خداوند بــرای دانستن تعـداد سـال‌ها و دقت در حسـاب سـال‌ها اهمیت ویژه‌ای قایل شده است.

نکته مهم این است که این آیه درست بعد از آیات مربوط به فسـاد اول و دوم بـنی اسـرائیل آمـده است که در آن وعده داده شده است که بنی اسرائیل پس از فسـاد دوم از بین خواهد رفت.

بلا فاصله بعد از آن خداوند اهمیت دانستن تعداد سـال‌ها را به میان می‌کشد.

منظور خداوند از تعداد این سال‌ها چیست

حال باید دید منظور خداوند از تعـداد این سـال‌ها چیست که خداوند اینقدر برای آن حساب ویژه‌ای باز کرده است.

به خصـوص آن‌که کلمه حسـاب نـوزدهمین کلمه این آیه است.

بـرای یـافتن این پاسخ به محاسـبه ارزش عـددی جمله السنین والحساب می‌پردازیم.

ب ا س ح ل ا و ن ی ن س ل ا

1 30 60 50 10 50 6 1 30 8 60 1 2 309

از محاسبه ارزش عددی جمله (السنین والحساب) به عدد 309 می‌رسیم.

این‌جاست که ارتباط اسـرار آمـیز سـوره اسـراء و کهف بیشتر آشکار می‌شود. عدد 309 تنها درسـوره کهف ودر متن قرآن آمـده است. بنا بـراین به این نتیجه می‌رسـیم که خداوند بصورت آشکاری توجه ما را به تعداد سال‌های ذکر شـده در سـوره کهف جلب می‌کند. شـکی بـاقی نمیماند که منظـور خداوند از و لتعلمـوا عددالسـنین و الحسـاب این است که ما با عـدد 309 آشـنا شـویم. در فصل‌های آینـده این کتـاب ذکر خواهد شد که عـدد 309 عدد مرکزی سوره کهف است و اعداد دیگری نـیز در این سـوره به کـار رفته است که تمـامی این اعـداد ارتبـاط

منطقی، منظم و مســـتقیمی با حضـــرت مهـــدی علیه السلام دارد که مـألا با سرنوشت بـنی اسـرائیل مربـوط می‌شود.

به عبــارت دیگر خداوند بصــورت بســیار رمز گــونه‌ای در دوازدهمین آیه این ســـوره به ســـوره مربـــوط به امـــام دوازدهم (کهف) اشـاره می‌کند و از راز بـزرگی پـرده بر می‌دارد.

سیزدهم آن‌که:

.از نظر تعداد آیات فقط یک آیه تفاوت دارند

هر دو با ذکر خداوند شروع می‌شود.

ســوره اســرا با ذکر ســبحان الله و ســوره کهف با ذکر الحمدلله.

هردو با کلمه الذی شروع می‌شوند.

در اولین آیه هر دو سوره کلمه عبد به کار رفته است.

درآخـــرین آیه ســـوره اســـرا و اولین آیه ســـوره کهف ذکرالحمدلله به کار رفته.

در هر دو سوره جمله اتخاذ ولد به کار رفته.

در هر دو سوره از شرک منع شده است.

در هر دو سوره بشـارت به پـیروزی نهـایی مؤمنـان داده شده است.

در هر دو سوره از ولایت غیر خدا نهی شده است.

* خلاصه‌ای از محتوای سوره کهف

بررسی مجموعه آیات نخستین سوره کهف.

سوره کهف با تأکید بر استوار بودن قرآن آغاز می‌شود و خداوند در ذیل آیات 1-9 که مجموعا 79 کلمه است به دو موضوع مهم اشاره می‌کند:

به این سه آیه از این مجموعه آیات 9 گانه توجه کنید:

(18:1)الحمد لله الذی أنزل علی عبده الکتب ولم یجعل له عوجا

(18:2)قیما لینذر بأسا شدیدا من لدنه ویبشر المؤمنین الذین یعملون الصلحت أن لهم أجرا حسنا

(18:3)مکثین فیه أبدا

ستایش خداوندی راست که بر بنده خویش کتاب را فروفرستاد و در آن نادرستی را راه نیست.

این کتاب، کتابیست قیم، تا از سوی خداوند انسان را از نیروی بسیار محکم و استواری آگاه کند که از سوی خداوند تأیید می‌شود. خداوند مؤمنان را بشارت می‌دهد که آنان را پاداش زیبایی است. پاداش آنان اینست که آنان در زمین برای همیشه حکم خواهند راند.

رابطه تکرارهای «بأس شدید»

اگر بر روش مرحوم علامه طباطبایی رضوان الله تعالی علیه بخواهیم به تفسیر قرآن توسط قرآن بپردازیم، خواهیم دید که خداوند در چند مورد از عبارت "بأس

شـــدید» اســـتفاده کـــرده است و عجیب آن است که در تمامی موارد میان آنان رابطه خاصی وجود دارد.

که ذیلا به مواردی از آن اشاره می‌شود.

یکی از این موارد

در بـاره زوال اسـرائیل اول توسط بخت النصر در سـال 586 قبل از می‌لاد است.

خداوند در این آیه بخت النصر و یـــارانش را با عنـــوان بندگان خویش می‌خواند که به نیروی "بأس شدید» مجهز و موید بوده‌اند.

(5:)فإذا جاء وعد أولیهما بعثنا علیکم عبادا لنا أولی بأس شدید فجاسوا خلل الدیار وکان وعدا مفعولا

آن‌گـاه که نـوبت وعـده نخسـتین فسـاد بـنی اسـرائیل فرارسید، ما بندگان صالح خـویش را که با نـیروی بسـیار محکم و استواری از سوی ما پشتیبانی می‌شـدند برآنـان گماردیم.آنان تمام سـرزمین‌ها را تجسس کردند و وعـده الهی در مورد بنی اسرائیل تحقق یافت.

استفاده معنا دار از این عبارت در اول سوره مربـوط به حضرت مهدی و هم‌چنین اشاره به استقرار ابدی مؤمنان در زمین از ارتباط میان این دو سوره بـاهم خـبر می‌دهد و حاوی اسراری است.

خداوند با اشـاراتی بـرآن است که حضـرت مهـدی علیه السـلام را نـیز از تبـار همـان مؤمنـانی معـرفی کند که دارای "بأس شدید» است و در زمین حاکمیت و استقرار

ابدی خواهند یافت. ارتباط عددی این آیات نیز با حضـرت مهدی بسیار شگفت انگیز و معنا دار است.

---

2 مسئله مهم در آیات اول سوره کهف

مسـئله مهم دیگـری که در این چند آیه اول سـوره کهف آمده است اینست که به مؤمنان وعـده پـاداش ارزشـمند حکومت در زمین داده شده است.

این وعده الهی نیز در موارد دیگر در قرآن کـریم تنها در خصوص امام مهدی و یاران او در آخرالزمان آمده است.

ونرید آن نمن علی الـــــذین استضـــــعفوا فی الارض و نجعلهم الائمه و نجعلهم الوارثین. قصص آیه 5

وما اراده کـرده‌ایم که بر مسـتعفین زمین منت گـذاریم وآنان را رهبران زمین ووارثان زمین قرار دهیم.

ولقد کتبنا فی الزبـــور من بعد الـــذکر آن الارض یرثها عبادی الصالحون. انبیاء آیه 105

وما بعد از کتاب ذکر در کتاب زبـور نگاشـتیم که زمین را باید انسان‌های صالح با ارث ببرند.

وعد الله الذین آمنوا وعملواالصـالحات لیسـتخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین قبلهم ولیمکننلهم دینهم الذی ارتضی لهم..... سوره نور آیه 55

خداوند به آنانیکه‌ایمان آورند وکارهای درست انجام دهند وعده داده است که آنانرا در زمین خلافت دهد آنسـان که بر پیشینیان بخشیده بود.

بنا براین سوره مبارکه کهف با آن دو خبر غیبی در آغــاز این سوره شروع می‌شود که از همان آغـاز معلـوم است که در این سوره قرار است مسائل مهمی مطرح شود.

بررسی مجموعه آیات قسمت دوم سوره کهف.

در قسمت بعدی به داســتان اصـحاب کهف پرداخته شـده است.

این قســمت از آیه 1 شـروع می‌شـود و به کلمه ثلاث در آیه 25 خاتمه می‌یابد.

در این قســمت که جمعا 309 کلمه را شــامل می‌شــود، خداوند در ظاهر به داستان اصــحاب کهف پرداخته اما در واقع خصوصیات حضرت مهدی را معرفی کرده است.

به این قسمت توجه کنید:

(18:09)ام حسبت أن أصـحب الکهف والـرقیم کـانوا من ءایتنا عجبا

(18:10)اذ أوی الفتیة إلی الکهف فقــالوا ربنا ءاتنا من لدنک رحمة وهیئ لنا من أمرنا رشدا

(18:11)فضربنا علی ءاذانهم فی الکهف سنین عددا

(18:12)ثم بعثنهم لنعلم أی الحــزبین أحصی لما لبثــوا أمدا

(18:13)نحن نقص عليک نبأهم بالحق إنهم فتية ءامنـوا بربهم وزدنهم هدى

(18:14)وربطنا على قلـوبهم إذ قـاموا فقـالوا ربنا رب السـموت والأرض لن نـدعوا من دونه إلها لقد قلنا إذا شططا

(18:15)هؤلاء قومنا اتخـذوا من دونه ءالهة لـولا يـأتون عليهم بسـلطن بين فمن أظلم ممن افـترى على الله كذبا

(18:16)وإذ اعتزلتموهم وما يعبه دون إلا الله فأوا إلى الكهف ينشر لكم ربكم من رحمته ويهيئ لكم من أمـركم مرفقا

(18:)وتـرى الشـمس إذا طلعت تـزور عن كهفهم ذات اليمين وإذا غربت تقرضهم ذات الشمال وهم فى فجـوة منه ذلک من ءايت الله من يهد الله فهو المهتد ومن يضلل فلن تجد له وليا مرشدا

(18:18)وتحسـبهم أيقاظا وهم رقـود ونقلبهم ذات اليمين وذات الشـمال وكلبهم بسط ذراعيه بالوصـيد لو اطلعت عليهم لوليت منهم فرارا ولملئت منهم رعبا

(18:19)وكذلک بعثنهم ليتساءلوا بينهم قال قائل منهم كم لبثتم قـالوا لبثنا يوما أو بعض يـوم قـالوا ربكم أعلم بما لبثتم فابعثوا أحدكم بورقكم هذه إلى المدينة فلينظر أيها أزكى طعاما فليأتكم برزق منه وليتلطف ولا يشعرن بكم أحدا

(18:20)انهم إن يظهـروا عليكم يرجمـوكم أو يعيـدوكم فى ملتهم ولن تفلحوا إذا أبدا

(18:21)وکـذلک أعثرنا علیهم لیعلمـوا أن وعد الله حق وأن الساعة لا ریب فیها إذ یتنزعون بینهم أمرهم فقالوا ابنـوا علیهم بنینا ربهم أعلم بهم قـال الـذین غلبـوا علی أمرهم لنتخذن علیهم مسجدا

(18:22)سـیقولون ثلثة رابعهم کلبهم ویقولـون خمسة سادسهم کلبهم رجما بـالغیب ویقولـون سـبعة وثـامنهم کلبهم قل ربی أعلم بعدتهم ما یعلمهم إلا قلیل فلا تمار فیهم إلا مراء ظهرا ولا تستفت فیهم منهم أحدا

(18:23)ولا تقولن لشایء إنی فاعل ذلک غدا

(18:24)الا أن یشـــاء الله واذکر ربک إذا نســـیت وقل عسی أن یهدین ربی لأقرب من هذا رشدا

(18:25)ولبثـــوا فی کهفهم ثلث مائة ســـنین وازدادوا تسعا

در قالب این آیـات شـریفه خداوند متعـال به مسـائل زیر اشاره می‌کند:

1.امکان عمر طولانی انسان با قدرت الهی

2.خداوند می‌تواند بندگان خویش را از چشم دشمنانشان مخفی دارد وآن‌ها را در کنف حمایت خود نگهدارد.

این دو مطلب همان نقـاط مشـترک بین اصـحاب کهف و امام مهدی علیه السلام هستند که خداوند در قـالب قصه اصـــحاب کهف در حقیقت خواســـته‌اند جـــان مطلب را برسانند که امکـان دارد انسـان در مـدت بسـیار طـولانی تحت حمـایت خداوند قـرار بگـیرد وصـدها سـال متمـادی همانگونه که با اصـــحاب کهف انجـــام شد. خداوند دراین

داســتان گذشــته را به آینــده پیوند زده‌اند و در قــالب داســتانی که در گذشــته اتفــاق افتــاده است خواســته‌اند قضــیه‌ای را که در آینــده قــرار است اتفــاق بیفتد توجیه علمی و عملی کنند.

بررسی مجموعه آیات قسمت سوم سوره کهف.

قســمت بعــدی که از کلمه ثلاث در آیه 25 شــروع ودر آخرآیه 64 بپایــان می‌رسد مجموعا 632 کلمه است که اسرار آن بعدا ذکر خواهد شد.

(18:25) ولبثــوا فی کهفهم ثلث مائة ســنین وازدادوا تسعا

(18:26)قل الله أعلم بما لبثوا له غیب السموت والأرض أبصر به وأسمع ما لهم من دونه من ولی ولا یشــرک فی حکمه أحدا

(18:27)واتل ما أوحی إلیک من کتـــاب ربک لا مبـــدل لکلمته ولن تجد من دونه ملتحدا

(18:28)واصــبر نفسک مع الــذین یــدعون ربهم بالغــدوة والعشی یریـــدون وجهه ولا تعد عینـــاک عنهم ترید زینة الحیـــوة الـــدنیا ولا تطع من أغفلنا قلبه عن ذکرنا واتبع هویه وکان أمره فرطا

(18:29)وقل الحق من ربکم فمن شاء فلیؤمن ومن شاء فلیکفر إنا أعتدنا للظلمین نارا أحــاط بهم ســرادقها وإن یستغیثوا یغاثوا بماء کالمهل یشوی الوجوه بئس الشراب وساءت مرتفقا

(18:30)ان الذين ءامنوا وعملوا الصلحت إنا لا نضيع أجر من أحسن عملا

(18:31)اولئک لهم جنت عــدن تجــرى من تحتهم الأنهر يحلون فيها من أساور من ذهب ويلبسون ثيابا خضرا من سندس وإستبرق متکءين فيها على الأرائک نعم الثــواب وحسنت مرتفقا

(18:32)واضــرب لهم مثلا رجلين جعلنا لأحــدهما جنــتين من أعنب وحففنهما بنخل وجعلنا بينهما زرعا

(18:33)كلتا الجنــتين ءاتت أكلها ولم تظلم منه شــىءا وفجرنا خللهما نهرا

(18:34)وكان له ثمر فقال لصـحبه وهو يحـاوره أنا أكـثر منک مالا وأعز نفرا

(18:35)ودخل جنته وهو ظــالم لنفسه قــال ما أظن أن تبيد هذه أبدا

(18:36)وما أظن الســـــاعة قائمة ولئن رددت إلى ربى لأجدن خيرا منها منقلبا

(18:37)قال له صاحبه وهو يحاوره أكفرت بالــذى خلقک من تراب ثم من نطفة ثم سويک رجلا

(18:38)لكنا هو الله ربى ولا أشرک بربى أحدا

(18:39)ولولا إذ دخلت جنتک قلت ما شاء الله لا قــوة إلا بالله إن ترن أنا أقل منک مالا وولدا

(18:40)فعسى ربى أن يــؤتين خــيرا من جنتک ويرسل عليها حسبانا من السماء فتصبح صعيدا زلقا

(18:41)او يصبح ماؤها غورا فلن تستطيع له طلبا

(18:42)وأحيط بثمـره فأصـبح يقلب كفيه على ما أنفق فيها وهى خاوية على عروشها ويقول يليتـنى لم أشـرک بربى أحدا

(18:43)ولم تكن له فئة ينصـرونه من دون الله وما كـان منتصرا

(18:44)هنالک الولية لله الحق هو خير ثوابا وخير عقبا

(18:45)واضرب لهم مثل الحيـوة الـدنيا كمـاء أنزلنه من السـماء فاختلط به نبـات الأرض فأصـبح هشـيما تـذروه الريح وكان الله على كل شىء مقتدرا

(18:46)المـال والبنـون زينة الحيـوة الـدنيا والبقيت الصلحت خير عند ربک ثوابا وخير أملا

(18:47)ويوم نسير الجبال وترى الأرض بارزة وحشرنهم فلم نغادر منهم أحدا

(18:48)وعرضـوا على ربک صـفا لقد جئتمونا كما خلقنكم أول مرة بل زعمتم ألن نجعل لكم موعدا

(18:49)ووضع الكتب فترى المجرمين مشفقين مما فيه ويقولون يويلتنا مال هذا الكتب لا يغادر صغيرة ولا كبيرة إلا أحصيها ووجدوا ما عملوا حاضرا ولا يظلم ربک أحدا

(18:50)وإذ قلنا للملئكة اسـجدوا لءادم فسـجدوا إلا إبليس كـان من الجن ففسق عن أمر ربه أفتتخذونه وذريته أولياء من دونى وهم لكم عدو بئس للظلمين بدلا

(18:51)ما أشـــهدتهم خلق الســـموت والأرض ولا خلق أنفسهم وما كنت متخذ المضلين عضدا

(18:52)ويـــوم يقـــول نـــادوا شـــركاءى الـــذين زعمتم فدعوهم فلم يستجيبوا لهم وجعلنا بينهم موبقا

(18:53)ورءا المجرمون النار فظنـوا أنهم مواقعوها ولم يجدوا عنها مصرفا

(18:54)ولقد صـرفنا فى هـذا القـرءان للنـاس من كل مثل وكان الإنسن أكثر شىء جدلا

(18:55)وما منع النـــاس أن يؤمنـــوا إذ جـــاءهم الهـــدى ويســتغفروا ربهم إلا أن تـأتيهم سـنة الأولين أو يـأتيهم العذاب قبلا

(18:56)وما نرسل المرســـلين إلا مبشـــرين ومنـــذرين ويجدل الـذين كفـروا بالبطل ليدحضـوا به الحق واتخـذوا ءايتى وما أنذروا هزوا

(18:57)ومن أظلم ممن ذكر بءايت ربه فـــأعرض عنها ونسى ما قـــدمت يـــداه إنا جعلنا على قلـــوبهم أكنة أن يفقهوه وفى ءاذانهم وقرا وإن تـدعهم إلى الهـدى فلن يهتدوا إذا أبدا

(18:58)وربک الغفور ذو الرحمة لو يؤاخذهم بما كســبوا لعجل لهم العذاب بل لهم موعد لن يجدوا من دونه موئلا

(18:59)وتلک القـــــرى أهلكنهم لما ظلمـــــوا وجعلنا لمهلكهم موعدا

(18:60)وإذ قـال موسى لفتيه لا أبـرح حـتى أبلغ مجمع البحرين أو أمضى حقبا

(18:61)فلما بلغا مجمع بينهما نســـــــــيا حوتهما فاتخذ سبيله فى البحر سربا

(18:62)فلما جاوزا قال لفتيه ءاتنا غــداءنا لقد لقينا من سفرنا هذا نصبا

(18:63)قــال أرءيت إذ أوينا إلى الصــخرة فــإنى نســيت الحوت وما أنســينيه إلا الشــيطن أن أذكــره واتخذ ســبيله فى البحر عجبا

(18:64)قال ذلک ما كنا نبغ فارتدا على ءاثارهما قصصا

در این بخش از آیات ســوره کهف که مجموعا 632 کلمه است خداوند به مســایل زیــادی اشــاره کــرده است که بخش عمده آن اشاره دارد به قدرت نمایی‌های خداوند.

اســتفاده از اوصــافی نــذیر صــفت مقتــدر که خداوند در قرآن به ندرت از آن اســتفاده کــرده است در این ســوره خود نمایی می‌کند. جمله لا حول ولا قوة الا بالله در یکی از آیات این قسمت درخشش ویژه‌ای دارد.

همینطــور چند بــار در این قســمت از کلمــاتی با ریشه (هدی) استفاده شده است که اسم حضرت مهدی را نــیز از این ریشه ریخته‌اند.

مطالب دیگر این قسمت

اشاره به وعده الهی و قیام ساعت موعــود مطــالب دیگر این قسمت است.

درآیه 59 می‌خوانیم:

(18:59)وتلک القـــــری أهلکنهم لما ظلمـــــوا وجعلنا لمهلکهم موعدا

واین ســـرزمین‌ها را ازمیـــان بـــردیم ازآن رو که ظلم می‌کردند و برای هلاکت شان زمانی را معین کردیم.

این آیه که می‌تواند اشـاره به از بین بـردن اسـرائیل در تـاریخ معین باشد آیه 59 این سـوره است و نیک روشن است که 59 مساویست با نام مبارک مهدی.

در آیه63 می‌خوانیم:

(18:63)قـال أرءیت إذ أوینا إلی الصـخرة فـإنی نسـیت الحوت وما أنسـینیه إلا الشـیطن أن أذکـره واتخذ سـبیله فی البحر عجبا

در این آیه کلمه صـخره به کـار رفته است که اولا اشـاره به صــخره ایست در اورشــلیم که مسجدالاقصی بر روی آن بنا شــده است و ثانیا نشــانگر ارتبــاط این ســوره با سوره اسراء است.

بررسی مجموعه آیات قسمت چهارم سوره کهف.

قسمت بعدی این سـوره از آیه 65 شـروع می‌شـود و تا آخر آیه 82 خاتمه می‌یابد. این مجموعه 237 کلمه است و حاوی داستان حضرت خضر و موسی است.

(18:65)فوجــدا عبــدا من عبادنا ءاتینه رحمة من عنــدنا وعلمنه من لدنا علما

(18:66)قـــــال له موسى هل أتبعك على أن تعلمن مما علمت رشدا

(18:67)قال إنك لن تستطيع معى صبرا

(18:68)وكيف تصبر على ما لم تحط به خبرا

(18:69)قال ستجدنى إن شـاء الله صـابرا ولا أعصى لك أمرا

(18:70)قال فإن اتبعتـنى فلا تسـءلنى عن شـىء حـتى أحدث لك منه ذكرا

(18:71)فانطلقا حتى إذا ركبا فى السـفينة خرقها قـال أخرقتها لتغرق أهلها لقد جئت شىءا إمرا

(18:72)قال ألم أقل إنك لن تستطيع معى صبرا

(18:73)قــال لا تؤاخــذنى بما نســيت ولا ترهقــنى من أمرى عسرا

(18:74)فانطلقا حـــتى إذا لقيا غلما فقتله قـــال أقتلت نفسا زكية بغير نفس لقد جئت شىءا نكرا

(18:75)قال ألم أقل لك إنك لن تستطيع معى صبرا

(18:76)قال إن سألتك عن شىء بعدها فلا تصــحبنى قد بلغت من لدنى عذرا

(18:77)فانطلقا حـتى إذا أتيا أهل قرية اسـتطعما أهلها فــأبوا أن يضــيفوهما فوجــدا فيها جــدارا يريد أن ينقض فأقامه قال لو شئت لتخذت عليه أجرا

(18:78)قال هذا فراق بینی وبینک سأنبئک بتأویل ما لم تستطع علیه صبرا

(18:79)اما السفینة فکانت لمسـکین یعملـون فی البحر فــأردت أن أعیبها وکــان وراءهم ملک یأخذ کل ســفینة غصبا

(18:80)وأما الغلم فکــان أبــواه مؤمــنین فخشــینا أن یرهقهما طغینا وکفرا

(18:81)فأردنا أن یبدلهما ربهما خیرا منه زکـوة وأقـرب رحما

(18:82)وأما الجــدار فکــان لغلمین یــتیمین فی المدینة وکـان تحته کـنز لهما وکـان أبوهما صـلحا فـأراد ربک أن یبلغا أشـــدهما ویســـتخرجا کنزهما رحمة من ربک وما فعلته عن أمری ذلک تأویل ما لم تسطع علیه صبرا

اهم مطالب این قسمت از این قرار است:

موسی به یکی از بندگان خدا که از علم لدنی به رخوردار است و نـــامش هم مشـــخص نشـــده است می‌رسد و می‌خواهد با او همـــراهی کند. او در آغـــاز ابا می‌کند و می‌گوید ترا طاقت این همراهی نیست. با اسرار موسی او حاضر می‌شــود با یک شــرط اورا به همــراهی خــود بپذیرد. و آن این‌که هرچه می‌بیند اعتراض نکند تا خـود او دلیل آن را بیــان کند. آن‌گــاه حضــرت خضر دست به سه عمل سؤال بر انگیز می‌کند که در ظـاهر تـوجیهی ندارند و او در هر سه مورد بر می‌آشوبد. بالاخره حضــرت خضر

پس از توجیه هرسه عمل از موسی بـــرای همیشه جـــدا می‌شود.

مهمترین نکات این مجموعه از آیات از اینقرار است:

1.امکان عمر بسیار طولانی انسان با قدرت لایزال الهی

2.بـــالا بـــودن مرتبه و مقـــام علمی و عملی بنـــده‌ای از بنـدگان خـدا نسـبت به پیـامبری از پیـامبران اولـوالعزم الهی.

3.لزوم اطاعت بی‌چون وچرا از بندگان صالح خدا.

بررسی آیات قسمت آخر سوره کهف

بخش آخر سوره کهف ازاول آیه 83 تا آخر سـوره در اِیه 110 می‌باشد که مجموعا 323 کلمه است.

(18:83)ویس‌ـءلونک عن ذی القـرنین قل سـأتلوا علیکم منه ذکرا

(18:84)انا مکنا له فی الأرض وءاتینه من کل شیء سببا

(18:85)فأتبع سببا

(18:86)حـتی إذا بلغ مغـرب الشـمس وجـدها تغـرب فی عین حمئة ووجد عنـــدها قوما قلنا یـــذا القـــرنین إما أن تعذب وإما أن تتخذ فیهم حسنا

(18:87)قال أما من ظلم فسـوف نعذبه ثم یـرد إلی ربه فیعذبه عذابا نکرا

(18:88)وأما من ءامن وعمل صـلحا فله جـزاء الحسـنى وسنقول له من أمرنا يسرا

(18:89)ثم أتبع سببا

(18:90)حـتى إذا بلغ مطلع الشـمس وجـدها تطلع على قوم لم نجعل لهم من دونها سترا

(18:91)كذلک وقد أحطنا بما لديه خبرا

(18:92)ثم أتبع سببا

(18:93)حتى إذا بلغ بين السدين وجد من دونهما قوما لا يكادون يفقهون قولا

(18:94)قالوا يذا القرنين إن يـأجوج ومـأجوج مفسـدون فى الأرض فهل نجعل لک خرجا على أن تجعل بيننا وبينهم سدا

(18:95)قـال ما مكـنى فيه ربى خـير فـأعينونى بقـوة أجعل بينكم وبينهم ردما

(18:96)ءاتونى زبر الحديد حتى إذا ساوى بين الصـدفين قال انفخوا حـتى إذا جعله نـارا قـال ءاتـونى أفـرغ عليه قطرا

(18:97)فما اسطعوا أن يظهروه وما استطعوا له نقبا

(18:98)قال هذا رحمة من ربى فإذا جـاء وعد ربى جعله دكاء وكان وعد ربى حقا

(18:99)وتركنا بعضـهم يومئذ يمـوج فى بعض ونفخ فى الصور فجمعنهم جمعا

(18:100)وعرضنا جهنم يومئذ للكفرين عرضا

(18:101)الذين كانت أعينهم فى غطاء عن ذكرى وكانوا لا يستطيعون سمعا

(18:102)افحسب الـذين كفـروا أن يتخـذوا عبـادى من دونى أولياء إنا أعتدنا جهنم للكفرين نزلا

(18:103)قل هل ننبئكم بالأخسرين أعملا

(18:104)الـذين ضل سـعيهم فى الحيـوة الـدنيا وهم يحسبون أنهم يحسنون صنعا

(18:105)اولئک الـذين كفـروا بءايت ربهم ولقائه فحبطت أعملهم فلا نقيم لهم يوم القيمة وزنا

(18:106)ذلک جزاؤهم جهنم بما كفـروا واتخـذوا ءايـتى ورسلى هزوا

(18:107)ان الـذين ءامنـوا وعملـوا الصـلحت كـانت لهم جنت الفردوس نزلا

(18:108)خلدين فيها لا يبغون عنها حولا

(18:109)قل لو كان البحر مـدادا لكلمت ربى لنفد البحر قبل أن تنفد كلمت ربى ولو جئنا بمثله مددا

(18:110)قل إنما أنا بشر مثلكم يـوحى إلى أنما إلهكم إله وحد فمن كان يرجوا لقاء ربه فليعمل عملا صـلحا ولا يشرک بعبادة ربه أحدا

در اين قسمت از سوره كهف خداوند به ذكر ذى القرنين مى‌پردازد. و اين‌كه بر شرق و غرب زمين حكومت داشته است وآن‌كه اسباب اين حكومت را خداوند فـراهم كـرده

است. آن‌گاه به ذکر یأجوج و مـأجوج پرداخته که در زمین فسـاد می‌کرده‌اند و ذی القـرنین در میـان آنـان و مـردم سد سدیدی ایجاد کرده است. آن‌گـاه در آیه 97 به زمـان فرارسـیدن الهی اشـاره می‌کند و بر حق بـودن آن تأکید می‌ورزد. سوره کهف با ذکر کلمـات الهی و اهمیت عمل صالح وتحریم شرک پایان می‌یابد.

کشف ارتباط سوره کهف با موضـوع سـوره اسـرا و ذکر حضرت مهدی علیه السلام

پس از این توضیح مختصر در مورد محتـوای سـوره کهف و قسمت بندی موضوعی آن وشناخت اعـداد و ارقـام آن برمیگردیم به اصل موضوع و کشف ارتبـاط سـوره کهف با موضوع سوره اسرا و ذکر حضرت مهـدی علیه السـلام در آن.

محاسبه اول:

عدد 300 که 309 ستون این سوره و مهمترین عـدد آن بشـمار می‌رود. این عـدد اگرچه در ظـاهر تعـداد کلمـات قصه اصحاب کهف است اما در واقع حامل اسرار عجیب دیگریست.

در ظـاهر گویـای سـال‌های اقـامت اصـحاب کهف در غاراست و در باطن اشـاره دارد به فاصـله زمـانی سـال تولد حضرت پیغمبر در سال (569)ـ تا سال تولد حضـرت مهدی در سال 869.

300=869-569

پر واضح است که منظــور 300 ســال شمسی است که اگر آن را به سال قمری تبدیل کنیم همـان عـدد 309 به دست می‌آید.

پس می‌تــوان به نتیجه رســید که خداوند در قــالب قصه اصحاب کهف از مردی ســخن می‌گوید که فاصـله تولد او تا تولد پیامبر به تعداد سال‌های اقـامت اصـحاب کهف در غار است.

محاسبه دوم:

می دانیم که سـال وفـات حضـرت پیغمـبر 632 می‌لادی است. سـال آغـاز غیبت کـبری نـیز 941 می‌لادی است. فاصله میان وفات پیغمبر و غیبت کـبرای حضـرت مهـدی علیه السلام نیز همان عدد است، یعنی 309.

309=941-631

از قرار معلوم خداوند به یک مورد بسنده نمی‌کند و برای معــرفی بیشــتر این مــرد تأکید بیشــتری می‌ورزد. نکته عجیب آن اینست که او از مـــردی ســـخن می‌گوید که نه تنها فاصـله تولد او تا تولد پیغمــبر 309 ســال است که فاصـله غیبت او تا سـال وفـات پیغمـبر نـیز 309 سـال است.

هم عدد 300 و هم عدد 309 هـردو در قـرآن ذکر شـده است.

محاسبه سوم:

عدد 632 نمایانگرتعداد کلمات بخش سوم سوره کهف است از کلمه ثلاث در آیه 25 تا آخر آیه 64.

همانگونه که می‌دانیم این عدد نمایینگر سال وفات پیغمبراکرم نیز هست.

سومین حلقه ارتباطی میان سوره کهف و حضرت مهدی علیه السلام

نکته عجیب دیگرآن است که این عدد مساویست با نام مبارک امام زمان. (م ح م د الحسن العسکری)

ی ر ک س ع ل ا ن س ح ل ا د م ح م

632 10 200 20 60 70 30 1 50 60 8 30 1 4 40 8 40

بنابراین سومین حلقه ارتباطی میان سوره کهف و حضرت مهدی علیه السلام کشف شد.

محاسبه چهارم:

میدانیم که آغاز غیبت کبری در سال 941 می‌لادی بوده است. حال ببینیم آیا در قرآن به این سال که رابطه مستقیم با حضرت مهدی دارد اشاره‌ای شده است یا خیر.

اگر اعداد بخش دوم (309) و بخش سوم (632) کهف را باهم جمع کنیم با کمال تعجب خـواهیم دید که عـدد 941 ظاهر خواهد شد که همان سال مورد نظر است.

بـــدین تـــرتیب می‌بیـــنیم که خداوند از جهـــات مختلف شخصـیت و خصوصـیت‌های حضـرت مهـدی را در قـالب سوره کهف بیان می‌کند.

محاسبه پنجم:

میدانیم که پیغمبر در سال 632 می‌لادی رحلت فرمودند و حضرت مهدی در سال 869 می‌لادی بدنیا آمدند.

فاصله تولد حضرت مهدی تا وفات پیغمبر نیز 237 سال است. و نکته بهت‌آور اینست که این عـدد نـیز در سـوره کهف به کـار رفته است. تعـداد کلمـات قسـمت چهـارم سـوره کهف که در مـورد داسـتان خضر و موسی است مساویست با 237.

237=869-632

بعبـارت دیگر جمع تعـداد کلمـات بخش سـوم (632)ـ و چهـــارم(237)ـــ ســـوره کهف مساویست با ســـال تولد حضرت مهدی (869)

محاسبه ششم:

اگر تعداد کلمات بخش دوم(309) و بخش پنجم (323) را بـاهم جمع کـنیم بـاز هم با کمـال تعجب به عـدد (632)

می‌رسیم که هم تعـداد کلمـات بخش سـوم سـوره کهف است وهم سـال وفـات پیغمـبر و هم ارزش عـددی نـام مبارک حضرت مهدی علیه السلام.

632=309+323

محاسبه هفتم:

حضرت مهدی علیه السلام در 869 بدنیا آمدند و در سال 941 غیبت کبری آغاز شده است. بنابراین آن حضرت در سن 72 سالگی غیبت فرمودند.

بر اساس اکثر روایات آن حضرت پس از ظهـور 7 سـال حکـومت خواهند کـرد وآن‌گـاه رحلت خواهند فرمـود. بنا براین عمر طبیعی آن حضـرت را به دون احتسـاب دوران غیر طبیعی غیبت باید 79 سال دانست.

عجیب آن است که تعداد کلمات قسمت اول سـوره کهف نیز 79 می‌باشد.

محاسبه هشتم:

اگر عـدد آیـات قسـمت اول سـوره کهف (8)ـ را در عـدد کلمات (79) آن ضرب کنیم دوباره به عدد 632 می‌رسیم که ارزش عددی نام حضرت مهدی است.

632=79*8

محاسبه نهم:

تــرتیب ســوره کهف 18 است و تعــداد آیــات آن 110 می‌باشد. تعــداد آیــات ضــرب در تــرتیب ســوره 1980 می‌باشد.

1980=110*18

بین رفع حضــرت عیسی علیه الســلام و ولادت پیغمــبر اکرم (ص) 536 سال فاصله است.

بین وفات پیغمـبر اکـرم (ص) و تولد حضـرت مهـدی (ع) 237 سال فاصله است.

2753 =1980+536+237

ارزش عددی فواتح سور 3385 می‌باشد.

اگر عدد 2753 را از ارزش عددی حروف مقطعه (فواتح سور) کم کنیم عدد 632 ظاهر می‌شود که اشــاره است به ارزش عــددی نــام حضــرت مهــدی و هم ســال وفــات پیغمبر.

632=3385-2753

محاسبه دهم:

اگر 1980 فوق را که در محاسبات فــوق به دست آمد با عــدد ســال‌های بین رفع حضــرت مســیح و تولد حضــرت پیغمبر(536) جمع کنیم عدد 2516 به دست می‌آید.

حـال اگر این عـدد را از ارزش عـددی حـروف مقطعه (3385)ـ کم کـنیم سـال تولد حضـرت مهـدی به دست می‌آید.

2516=1980+536

869=3385-2516

بنـابراین به این نتیجه می‌رسـیم که بیش از دوقـرن قبل از تولد حضرت مهدی سـال تولد او در محاسـبات قـرآنی منظور شده است. بطوریکه اگر این فرمـول محاسـباتی قبل از تولد آن حضرت کشف شده بود حتی افراد عـادی نیز می‌توانستند زمـان تولد آن حضـرت را بدانند. که اولا نشانگر معجزه بودن قـرآن است. و ثانیا نشـانگر ارتبـاط بین سـوره کهف وحضـرت مهـدی و بالنتیجه ارتبـاط بین سوره کهف و سوره اسراء است.

محاسبه یازدهم:

همانطورکه در بحث مربوط به زوال اسرائیل گفته آمـد، اگر از «اول سوره بقره» محاسبه کـنیم، تا «اول سـوره اسـراء» مجموعا 2022 آیه بـود که رابطه مسـتقیمی با محتوای سوره اسراء داشت که در مـورد آن توضـیح داده شد.

تعـدادآیات قـرآن از «اول بقـره» تا اول «سـوره کهف» 2133 آیه می‌باشد که بنا بـرهمین اسـتدلال باید رابطه مستقیمی با محتوای این سوره داشته باشد.

از این‌رو به محاسبه بعضی از ارقام مربوط به سوره کهف می‌پردازیم.

محاسبه بعضی از ارقام مربوط به سوره کهف

در کمال شکفتی متوجه می‌شویم که از جمع بین سال رحلت پیغمبر (632)ـ و ارزش عددی نام حضرت مهدی (632)ـ و سال تولد آن حضرت (869)ـ عدد 2133 ظاهر می‌شود.

632 سال رحلت رسول اکرم

632 نام حضرت مهدی

869 سال تولد حضرت مهدی

2133=632+632+869

محاسبه دوازدهم:

در محاسبه دیگر متوجه می‌شویم که از زاویه دیگر نیز به همین عدد 2133 می‌رسیم.

تعداد کل کلمات سوره کهف (1580) منهای قسمت اول آن (79) (1501) کلمه می‌باشند.

1501=1580-79

اگر این تعداد کلمات را با عدد 632 که با نام حضرت مهدی علیه السلام مساویست جمع کنیم دوباره به عدد 2133 می‌رسیم.

1501+632=2133

محاسبه سیزدهم:

همانگونه که می‌بینید بنا به دلایلی که تنها خداوند از آن آگاه است در محاسبه فوق تعداد کلمات آیات قسمت اول (79) در محاسبه فوق در نظر گرفته نشده است.

همینطور دردومحاسبه بازهم بدلایلی 7 آیه سوره حمد استثنا شده است است. یعنی 2133 مجموعه آیات سوره بقره تا اول سوره کهف است وحمد را شامل نمی‌شود. حال اگر حمد را شامل کنیم مجموع آیات می‌شود 2140.

این عدد نیز در محاسبات الهی در نظر گرفته شده است. به این ترتیب که تعداد کل کلمات سوره کهف (1580) منهای تعداد کلمات آیات مربوط به اصحاب کهف (309) می‌شود (1271) کلمه.

حال اگر این عدد را با سال تولد حضرت مهدی (869) جمع کنیم به عدد 2140 می‌رسیم.

1271=1580-309

2140=1271+869

محاسبه چهاردهم:

عدد عجیب 79 که تعداد آیات قسمت اول سوره کهف است یکی از اعدادیست که نقش محوری و کلیدی در سوره کهف دارد.

79*3= 237 تعداد آیات قسمت چهارم سوره کهف.

79*8=632 تعـداد آیـات قسـمت سـوم و سـال وفـات پیغمبر و ارزش عددی نام حضرت مهدی.

79* 11=869 سال تولد حضرت مهدی

79* 20=1580 تعداد کل کلمات سوره کهف

79*27=2133

میبینیم که هرکدام از اعداد ظاهر شده از هر پنج قسمت سوره کهف بطـور دقیق و به دون باقیمانـده بر عـدد 79 قابل قسمت‌اند.

محاسبه پانزدهم:

جمله (ثلث مائة سـنین وازدادوا تسـعا) از آیه 25 سـوره کهف از نظر ارزش عددی می‌شود 1808.

عجیب آن است که تلفظ عـربی عـدد 1443 نـیز (الف و اربعمائة و ثلث و اربعون) نیز همین مقدار است. 1808.

8 22180 ا 1ع 70س 60ت 400ا 1و 6د 4ا 1 د 4 ز 7ا 16و 50ن 10ی 50 ن 60س 400ة 1ا 40م 500 ث 30 ل 500 ث

8 22180 ن 50و 6ع 70ب 2ر 200ا 1و 6ث 500ل 30ث 500و 6ة 400ا 1م 40ع 702ب 200ر 1ا 6و 80 ف 30ل 1ا

نکته دیگر در جدول فوق آن است که تعداد حـروف هر دو جمله فـوق 22 است که خـود اشـاره مسـتقیم است به سال 2022.

محاسبه شانزدهم:

میدانیم که سال 1443 مساویست با سال 2022

اگر ارزش عددی عبارت (ثلث مائة سنین وازدادوا تسـعا) را (1808) با خود عدد (309) جمع کنیم عدد 21 به دست می‌آید. عجیب آن است که این چـــیزی نیست جز همـــان عدد 2022 بعلاوه عدد 95 که ارزش عددی کلمه می‌لادی است. این بـدان معناست که خداوند نه تنها سـال مـورد نظر را مشـخص کـرده است که حـتی نـوع سـال را نـیز مشـخص کـرده است و بر می‌لادی بـودن آن تأکید کـرده است.

ی د ا ل ی م

40 10 30 1 4 10 95

27=1808+309

27=2022+95

بنا بر دو محاسـبه فـوق روشن شد که عبـارت (ثلث مائة سنین وازدادوا تسعا) هم سـال 1443 را بیـان می‌کند و هم سال 2022 می‌لادی را.

*** محاسبه هیفدهم:**

عدد حروف قصه اصحاب کهف در سوره کهف 1401 عدد است.

یعنی از آیه 9 تا 26 سوره کهف که مربـوط به داسـتان اصحاب کهف می‌باشد مجموعا 1401 حرف است که این عدد نیز به صورت اعجاب بر انگیزی اشـاره دارد به سـال هجری شمسی مصادف با سال 2022.

نکته عجیب دیگر اینست که از این عـدد در سـوره اسـراء خبری نیست و تنها در سوره کهف بدان اشاره می‌شـود. دلیل آن اینست که این عـدد تنها بـرای کسـانی مفهـوم است که در ایــران زنــدگی می‌کند یا با تقــویم فارسی آشناهستند.

آز آن‌جا که خداوند بــرا ین موضــوع اشــراف و آگــاهی داشته است که پیروان حضرت مهدی علیه السلام عموما و اکـثرا در ایـران زنـدگی می‌کنند و اینـان تنها کسـانی هسـتند که از تقـویم فارسی هجـری شمسی اسـتفاده می‌کنند، بصـورت اسـرار آمـیز و معنا داری نه در سـوره اسـرا که مربـوط به بـنی اسـرائیل است بلکه در سـوره کهف که مربوط به حضرت مهدی علیه السـلام اسـت، به سال 1401 اشاره می‌کند، که در واقع همان سال 2022 می‌لادی است. وازآن‌جاکه مـردم ایـران بـدنبال گمشـده خــویش در ســوره کهف می‌گردند نه در ســوره اســراء خداوند به سال ظهور جهت اطلاع ایرانیان در این سوره اشاره کرده است.

محاسبه هیجدهم:

دانسته آمد که عدد حـروف قصه اصـحاب کهف در سـوره کهف 1401 عدد است.

ارزش عـددی اسم این سـوره نـیز (سـوره الکهف) 407 می‌شود.

ف ه ک ل ا ه ر و س

407 80 5 20 30 1 5 200 6 60

اگرعدد 1401 را به 407 اضا فه کنیم دوبـاره به همـان عدد 1808 می‌رسیم.

یعنی حروف قصه کهف بعلاوه ارزش عـددی نـام سـوره (سـوره الکهف) مساویست با ارزش عـددی جمله (ثلث مائة سـنین وازدادوا تسـعا) که آنهم به نوبه خـود مساویست با 1443 و 2022.

1808=1401+407

محاسبه نوزدهم:

سـوره اسـراء که در آن خـبر از زوال اسـرائیل در سـال 2022 آمده است در سال 621 می‌لادی نازل شده است.

بنـابراین فاصـله بین نـزول خـبر و وقـوع آن نـیز همـان 1401 سـال است. قبلا نـیز ثـابت کـردیم که این سـال مصادف است با همان سال 2022.

2022=1401=2022-621

محاسبه بیستم:

سـال 1401 نه تنها از نظر تقـویمی مصـادف با سـال 2022 می‌باشد که به صورت عجیبی حتی از نظر ارزش عددی نیز مساوی با آن است.

140 ن 1و 50ر 6ش 200ع 300و 70ن 6ن 50ث 50l 500و 16ن 50l 1ف 80ل 301l

---

محاسبه بیست ویکم:

عدد 1808 نه تنها از جهـات متعـدد فـوق با سـال 1443 قمری مساویست بلکه از نظر عددی نـیز اگر عـدد 1443 را از 1808 کم کنیم عدد 365 باقی می‌ماند که به دون شک اشاره به روزهای یک سال است.

این بدان معناست که هر کجا ما به عدد 1808 می‌رسیم منظور در حقیقت همان عـدد 1443 است با تفـاوت یک سال کم و زیاد.

محاسبه بیست و دوم:

قصه کهف در این ســـوره در آیه 26 خاتمه می‌یابد. از قضا آیه 26 آیه 2166 قرآن است. از آن‌جا که تعداد آیات از آغـاز قـرآن تا اول سـوره اسـرا 2022 عـدد بـود و به سال 2022 می‌لادی اشاره داشت، می‌توان حـدث زد که باید عدد 2166 نـیز از اعـداد گویا باشد. با این گمـان به بررسی این عدد می‌پردازیم.

اگر عدد 2166 را بر عدد 19 تقسیم کنیم به عدد عجیب 114 می‌رسیم که تعداد سوره‌های قرآن است. و این بر شگفتی این عدد می‌افزاید و نشـان می‌دهد که این عـدد دارای اهمیت ویژه ایست.

اما اگر از عــدد 2166 عــدد 2022 را کم کــنیم متوجه می‌شویم که عدد 144 باقی می‌ماند. و عدد 144 چیزی نیست جز ترجمه عـــددی کلمه (للمیلد) یا همـــان کلمه می‌لادی. بنا بــراین به این نتیجه می‌رسم که عــدد 2166 نیز در حقیقت همان عدد 2022 است بعلاوه کلمه للمیلد که معرف آن است.

2022-2166=144(للمیلد)

از آن‌جا که برای فهمانـدن می‌لادی بـودن سـال در زبـان عربی گـاهی از کلمه (میلادی) و گـاهی از کلمه (للمیلد) اسـتفاده می‌شـود خداوند نـیز از معـادل عـددی هر دو اصطلاح برای مشخص کردن سال 2022 استفاده کـرده است.

در یکجا از عدد گویای 21 استفاده می‌کند که همان عـدد 2022 بعلاوه کلمه می‌لادی است که عدد آن 95 می‌شود و در جای دیگر از عدد گویـای 2166 اسـتفاده می‌کند که همان 2022 است به علاوه کلمه للمیلد که عـدد آن 144 می‌شود.

محاسبه بیست و سوم:

آیه 19 سوره کهف خود به تنهایی دارای اسراریست.

یکی از اسرار آن وقــوع کلمه والیتلطف در این آیه است که ذکر آن رفت.

ســــــــــردیگر آن اینست که در این آیه سه کلمه از ریشه (لبث) استفاده شده است.

(18:19)وکذلک بعثنهم لیتساءلوا بینهم قال قائل منهم کم لبثتم قــالوا لبثنا یوما أو بعض یــوم قــالوا ربکم أعلم بما لبثتم فابعثوا أحدکم بورقکم هذه إلی المدینة فلینظر أیها أزکی طعاما فلیأتکم برزق منه ولیتلطف ولا یشعرن بکم أحدا.

اگر ارزش عـــدی این سه کلمه (لبثتم، لبثنـــا، لبثتم) را محاسبه کنیم به عدد 2527 می‌رسیم.

932لبثتم 40م 400ت 500ث 2 ب 30ل

583لبثنا 11 50ن 500ث 20ب 30ل

972لبثتم 40 م 400ت 500 ث 2 ب 30 ل

2527

حال باید دید این عدد به چه چیزی اشاره می‌کند.

گفتیم که آیه 26 سوره کهف که آخرین آیه قصه اصحاب کهف است، آیه 2166 قرآن است.

حال اگر اگر از عدد 2527 عـدد 2166 را کم کـنیم عـدد 361 می‌ماند که مساویست با عبارت (المسجد الاقصی).

361 ا 1ص 90 ق 100 ا 1 ل 30ا 1 د 4ج 3س 60م 40 ل 301 ا

361=2527-2166

2022=2166-144

محاسبه بیست و چهارم:

از سـوی دیگر می‌بیـنیم که عـدد 2166 چـیزی نیست جز حاصل ضرب (114) که تعداد سوره‌های قرآن است در (19) که رمز اصلی قرآن.

19*114=2166

محاسبه بیست و پنجم:

از سـویی دیگر می‌بیـنیم که عـدد (361)ـ نـیز که ارزش عـددی (المسـجد الاقصا) است چـیزی نیست جز حاصل ضرب عدد 19 در خودش.

19*19=361

می‌بینید که خداوند در آیه نـوزدهم سـوره کهف عـددی (2527) را بیان می‌کند که بصورت بسیار اسرار آمیزی به رهـایی مسـجد الاقصا درسـال 2022 می‌لادی اشـاره می‌کند.

محاسبه بیست و ششم:

تا کنون در محاسبات فوق تقویم هجری قمری وشمسی و می‌لادی مورد پوشش قرار گـرفت و اشـاره خداوند به

این سال‌ها اثبات شد. در این مجال به سال 5782 عبری می‌پردازیم که مورد استفاده یهودیان جهان است.

سال 5782 عبری شمسی مساویست با سال 5959 عبری قمری. که هر دو در محاسبات نجومی یهودیان استفاده می‌شود.

حال اگر متوسط این دو عدد را به دست بیاوریم به عدد 5871 می‌رسیم. و این عدد چیزی نیست جز محصول ضرب عدد 309 در 19.

یعنی اگر عدد مرکزی سوره کهف یعنی 309را در عدد مرکزی قرآن یعنی 19 ضرب کنیم به عدد مرکزی 5871 می‌رسیم که عدد متوسط سال‌های شمسی و قمری عبری است.

181=5782+5959

5870.5=2÷181

که عدد پنج صدم در این‌جا بدین معناست که شش ماه باید به سال 5870 افزود. اگر اینکار را بکنیم در حقیقت ما ما به نیمه سال 5871 اشاره کرده‌ایم. که همان حد متوسط بین سال‌های شمسی و قمری عبری مصادف با سال 2022 می‌لادی است.

5871=19×309

در قسمت نخست این تحقیق هنگام بررسی سوره مبترکه اسراء نیز اشاره شد که از جمع ذیل آیه 104 سوره اسراء (وبالحق انزلناه و بالحق نزل) نیز به سال 5871 عبری می‌رسیم. (محاسبه پنجم سوره اسراء)

محاسبه بیست وهفتم:

گفتیم که سوره کهف از نظر موضوعی بصورت طـبیعی به 5 قسمت تقسیم می‌شود به تعداد 5 تن آل عبا.

حاوی خبر غیبی پـیروزی نهـائی مؤمنـان 79 کلمه ازآیه 1تا 9

حاوی داسـتان اصـحاب کهف 309 کلمه ازآیه 9 تا کلمه ثلاث در آیه 65

حاوی مطالب متفرقه 632 کلمه از کلمه ثلاث تا آیه 65

حـاوی داسـتان حضـرت خضر و موسی 237 کلمه از آیه 65 تا 82

حاوی داستان ذوالقرنین 323 کلمه از آیه 82 تا 110

1580 مجموع کلمات

مجموع کلمات سـوره کهف 1580 کلمه است که در این نیز سری نهفته است به این ترتیب که از تخلیص آن عدد 14 ظاهر می‌شود.

1580 = 323 + 237 + 632 + 309 + 79

14 = 1 + 5 + 8 + 0 مطابق با 14 معصوم

تعداد کلمات به دست آمده از این چند قسمت نـیز حـاوی سری از اسرار است وآن این‌که از جمع آنان عدد شگفت انگیز 59 ظاهر می‌شود به تعداد نام مبارک مهدی

9+7+9+0+3+2+3+6+7+3+2+3+2+3= 59 مطابق با اسم مهدی.

ازاسم مبارک حضرت (مهدی) نیز بعد از تخلیص عـدد 14 ظاهر می‌شود.

14=5+9

خاتمه

در پایان محاسـبات فـوق باید به این نکته اشـاره کنم که شگفتی‌های سوره کهف منحصر در موار فوق نیست.

تحقیقـاتی که دانشـمند گـرامی آقـای ماجد المهـدی در زمینه اعداد گویای سوره کهف کرده‌اند نشـانگر آن است که حتی فاصله شهرهای مربوط به زمان ظهـور حضـرت مهدی نیز در سوره کهف اشاره شده است.

اگر اعداد ذکر شـده توسط ایشـان درست باشد می‌تـوان گفت که سـوره کهف از معجـزات خـیره کننـده خداوند است. ارزش عـددی مکه که نقطه آغـاز ظهـور است تاشهر کوفه در عراق که عاصمه آن حضرت خواهد بود و بالاخره قـدس که توسط آن حضـرت آزاد خواهد شد همه وهمه هم از نظر ارزش عـددی و هم از نظر فاصـله با یک‌دیگر در این سوره به تفصیل بیان شده است. تفصیل در این زمینه را به زمـان دیگـری واگـذار می‌کنم که فرصت تحقیق بیشتری داشته باشم.

سخن آخر و نتیجه نهائی

سـخن آخر آن‌که ازتمـام محاسـبات فـوق به این نتیجه می‌رسیم که:

احتمال اول:

خداوند به اینهمه نظم پدید آمده در سـوره کهف که ازآن می‌توان دنیایی از مطالب را استخراج کرد و درآن صـدها اسـرار نهفته است آگـاه نبـوده است و اینهمه نظم ریاضی وتناظرهای عـددی محـیر العقـول، بی‌معناست و اینهمه تناسب وارتباط شـبکه‌ای تعـداد آیـات با حـروف و کلمـات در کل قـرآن و به خصـوص در این دو سـوره بر اساس تصادف محض وبه دون اراده الهی بوده است.

اگر این احتمـال را قایل شـویم آن‌گـاه به خداوند نسـبت جهل داده‌ایم که اصلا چنین خبطی محتمل نیست.

احتمال دوم

احتمال دیگر اینست که بگوئیم خداوند براین همه نظم و ترتیب آگـاه بوده‌اند اما منظـور خاصی نداشـته‌اند. دراین صـورت فعل خداوند حکیم را عبث پنداشـته‌ایم که نعـوذ بالله از ساحت پروردگار بری است.

احتمال سوم

آن‌که بگـــوئیم این همه نظم و تـــرتیب معنا دار در این سـوره با علم خداوند و با اشـراف او و بـرای فهمانـدن مطـالب مهمـتر وظریفـتری مطـرح شـده است. خداوند علیم و حکیم از انجـام هر کـار بیهـوده‌ای بـری است. خداوند هر حرفی را در قـرآن بـدلیلی به کـار بـرده و هر حـرفی در جایگـاهی نشسـته است که باید باشد. هم حـروف و هم اعـداد در قـرآن بصـورت بسـیار حکیمانه و حسابشده‌ای به کار رفته است. نه حرفی در قرآن کـریم اضافه است و نه حرفی از آن‌چه باید باشد کم است. هم در ترتیب چیدمان سوره‌ها و آیات حکمـتی است و هم در تعداد حروف و کلمات آن.

او هم با زبان حروف حـرف می‌زند و هم با زبـان ریاضی و اعداد.

احتمـال سـوم تنها احتمـال قابل قبـولی است. بنـابراین ناچـاریم اعـتراف کـنیم که کـاربرد گسـترده این همه اعداددر قرآن گویـای مطـالب و اسراریست که اگرچه ما ممکن است در تطـبیق انها اشـتباه کـرده باشـیم اما به دون شک در کشف آن اشتباهی صورت نگرفته است.

یعنی بـروز اعـدادی از قبیل 2022 یا 1401 یا 1443 یا 5782 اگر اشاره به سال زوال اسـرائیل توسط حضـرت مهـدی نباشد حتما اشـاره به حـوادثی در آن سـال و تحولاتی در آن برهه از زمان با دخالت مسـتقیم حضـرت مهدی علیه السلام دارد.

در پایان آرزو می‌کنم پیش بینی‌هـای قـرآن کـریم تحقق یابد و زخم کهنه سـرزمین فلسـطین التیـام پیـدا کنـد، قدس به دامان اسلام بازگردد، و ظلم آشکار صهیونیسم

بین الملل در موعد مقرر نـابود شـود وبـالاخره چشـمان مـان به جمـال نـورانی مـولای مـان حضـرت مهـدی علیه آلاف التهیة و الثناء روشن گردد.

اللهم ارنا الطلعة الرشیده و القـرة الحمیـده واجعلنا من اعوانه و انصاره والمستشهدین بین یدیه.

فضانورد باستانی کلیسای جدید سالامانکا

این به همـراه چند تصـویر دیگر مـدتی است که درفضـای مجـازی با عنـاوین و توضـیحات مختلف در حـال دست به دست شدن است. تصـاویر به ظـاهر یک شـخص با لبـاس فضـانوردی را بر نگاره‌هـای کلیسـای جدید سـالامانکا در اسپانیا نشان می‌دهد.

فضانورد باستانی کلیسای جدید سالامانکا

تصـویر بـالا به همـراه چند تصـویر دیگر مـدتی است که درفضای مجـازی با عنـاوین و توضـیحات مختلف در حـال دست به دست شدن است. تصاویر به ظاهر یک شخص با لباس فضانوردی را بر نگاره‌های کلیسای جدید سالامانکا در اسپانیا نشان می‌دهد. این تصاویر بحث‌های زیـادی را در گروه‌های مختلـف، سـایت‌ها و وبلاگ‌ها به راه انداخته است. در این مبـاحث توضـیحاتی چـون بازدید بیگانگـان باستانی، سفر در زمان و ... دیده می‌شود.

یک نکته دیگر هم در این رابطه وجـود دارد؛ در بـرخی مطالب که در فضای مجـازی منتشر می‌شـود، ادعا شـده نگـاره فضـانورد بر روی کلیسـایی است که سـال 1102 میلادی سـاخته شـده است. اما حقیقتـاً هیچ رمز و رازی در طرح مذکور کلیسای سالامانکا وجود ندارد.

شهر سالامانکا در اسپانیا دارای دو کلیسای قدیم و جدید است. احداث کلیسای قـدیم سـالامانکا در قـرن دوازدهم شروع شده و در قرن چهاردهم میلادی پایان یافت. آغاز بنای کلیسای جدید در سال 1513 میلادی بوده و در سال 1733 تکمیل شده است. این کلیسا در سال 1755 طی

زلزله لیسبون دچار ترک خوردگی‌هایی شد. کلیسای جدید در سال 1887 با حکم سلطنتی به عنوان میراث ملی اعلام گردید.

در سال 1992 ترمیم‌هایی بر روی نمای ساختمان کلیسای جدید انجام شده است. در حین بازسازی نمای کلیسای جدید، یکی از اعضای تیم باسازی تصمیم می‌گیرد دو امضا بر روی نمای کلیسا به یادگار باقی بگذارند. یکی از این امضاها مربوط به نگاره فضانورد و امضای دیگر مربوط به یک رب النوع (faun) محلی است که در حال خوردن بستنی می‌باشد.

این موضوع توسط بعضی از نویسندگان سایت‌های اینترنتی از سال 2009 به این سو پاسخ داده شده است. اکنون به نظر می‌رسد بعضی اشخاص فارسی زبان با مقاصد خاص صرفاً به انتشار نگاره فضانورد می‌پردازند ولی توضیح حقیقی ماجرا را عنوان نمی‌کنند و با این رویکرد بیش از پیش مبتدی بودن خود را فریاد می‌زنند.

فضاپیما

گالیله فضاپیمایی بدون سرنشین است که در 18 اکتبر سال 1989 با هدف مطالعهٔ مشتری و قمرهایش به فضا پرتاب شد. فضاپیمای گالیله در 7 دسامبر 1995 به خانوادهٔ مشتری رسید و دقیقترین عکس‌های آن زمان را برای دانشمندان فرستاد.

گالیله در حال آماده‌سازی برای پرتاب

در دسامبر سال 1995 میلادی فضاپیمای گالیله ناسا کاوشگری را به درون جو مشتری انداخت که برای اولین بار نمونه‌هایی را از جو مشتری آزمایش کرد. این کاوشگر پس از حدود یک ساعت سقوط و کاوش در جو مشتری بر اثر فشار لایه‌های جوی منهدم شد. پس از پرتاب کاوشگر، فضاپیمای گالیله چندین سال به بررسی و مطالعه مشتری و قمرهای آن پرداخت. زمانی که گالیله 29 امین دور گردش خود را به دور مشتری آغاز کرده بود، فضاپیمای کاسینی-هویگنس به نزدیکی مشتری رسیده بود تا از گرانش آن برای رسیدن به زحل کمک بگیرد. هر دو فضاپیما داده‌های هم‌زمانی از مغناطیس کره، باد خورشیدی، حلقه‌ها و شفق‌های مشتری گرفتند.[1]

محتویات

اهداف

بخشی از مأموریت گالیله در مشتری، رها کردن یک کاوشگر در این سیاره بود. این کاوشگر برای نخستین بار موفق شد تا اندازه‌گیریهای دقیقی از جو مشتری

انجام بدهد. گالیله 34 بار دور بزرگ‌ترین سیارهٔ منظومه شمسی، مشتری، چرخید و اکتشافات بزرگی انجام داد. عکسهای گالیله از اقمار مشتری مشخص کرد که زیر سطح یخزدهٔ «اروپا» می‌تواند اقیانوسی وجود داشته باشد و «یو» نزدیکترین قمر مشتری، کاملاً فعال و آتشفشانی است.

پایان مأموریت

پس از گذشت حدود 14 سال از پرتاب گالیله، سوخت پیشران فضاپیما در حال تمام شدن بود و امکان ادامهٔ کار گالیله وجود نداشت. بخاطر نبود سوخت، فضاپیما دیگر قادر نبود مسیر خودش را حفظ کند و نیز نمی‌توانست آنتن فرستنده اطلاعاتش را به سمت زمین تنظیم کند. در نتیجه مرکز کنترل گالیله تصمیم می‌گیرند آخرین کار ممکن را انجام دهند و مأموریتی را که خیلی پیش از این کامل شده بود، خاتمه دهند. آخرین مرحله این مأموریت نابودی گالیله بود. گالیله در روز 21 سپتامبر 2003 به اعماق اتمسفر مشتری شیرجه زد.

با تحلیل رفتن قدرت مانور گالیله، این احتمال وجود داشت که فضاپیما تحت تأثیر جاذبه اقمار مشتری، به خصوص اروپا، به سوی آن کشیده شده و با آن برخورد کند. دانشمندان بیم آن داشتند که در صورت بروز چنین برخوردی، سطح اروپا با موجودات میکروسکوپی که احتمالاً در فضاپیما وجود داشت آلوده شود و بر تحقیقات بعدی در مورد وجود حیات در این قمر مشتری اثرگذارد. به منظور منهدم کردن گالیله، این سفینه به سوی کره مشتری هدایت شد و با برخورد با جو این سیاره آتش گرفت. به گفته ناسا، گالیله تا آخرین

لحظــات قبل از انهــدام آن به ارســال تصــویر به زمین ادامه داد. «دوان بیناشــالدر»، مــدیر برنامه گالیلــه، گفت که در این مرحله گالیله اطلاعات سودمندی را دربارۀ جو مشتری و حوزه مغناطیسی آن ارسال کرد.[2]

فضــاپیمای گالیله موفق به نفــوذ در لایه خــارجی گــازی مشــتری تا فشــار 22 برابر فشــار زمین شد. فضــاپیمای گالیله که تا به امروز سخت‌ترین تلاش بــرای ورود به جو سیاره‌ای را انجام داده‌است دمایی دو برابر دمــای ســطح خورشــید و نــیرویی به انــدازه 230g یعــنی 230 برابر شتاب گرانشی در سطح زمین را هنگام نفوذ در مشتری تجربه کرد.[3]

کاوش‌های بعدی

دانشــمندان امیدوارند ناسا در برنامه‌هــای بعــدی خــود کاوشــگری را راهی اروپا (قمر مشــتری) کنــد، زیــرا این قمر یکی از بهــترین گزینه‌ها بــرای جســتجوی حیــات در منظومه شمسی است. آیــو، اروپــا، گانیمد و کالیســتو چهــار قمر مشــتری‌اند که گالیله آن‌ها را کشف کــرد و شــباهت زیــادی به مــاه دارند. در مــورد این قمرها هنــوز ناشــناخته‌هایی وجــود دارد؛ مانند کوه‌ها و گــدازه‌های آتشفشــانی. قمر یو یا میــدان مغناطیسی که در هســته آهنی گانیمد وجود دارد و دانشــمندان امیدوارند از طریق شــناخت آن، به راز میــدان مغناطیسی منظومه شمسی پی ببرند. اما در این بین اروپا بهــترین شــانس ما بــرای شــناخت منشأ حیــات اســت؛ زیــرا این قمر علاوه بر آب مایع، دارای منابع انرژی زیادی است که می‌تواند کربن و دیگر عناصــری را که محصــول فعــالیت موجــودات زنــده هســتند، به وجــود آورد. پروفســور رونالد گــریلی و دیگر

محققان دانشگاه آریزونا می‌گویند که ناسا در مـأموریت بعـدی خـود به سـیارات خـارجی منظومه شمسی باید کاوشـگری را به سـوی قمر معـروف مشـتری اروپا بفرستد. تمام شرایط برای وجود و شکل‌گیری حیـات در اروپا وجـود دارد از جمله منبع انـرژی، ارگانیسم‌های شـیمیایی و از همه مهمـتر آب مـایع. هنگـامی که فضاپیمای گالیله ناسا از کنار این قمر عبور کرد، معلـوم شد که سـطح این قمر با لایه نـازکی از یخ پوشـیده شده‌است. هم‌اکنـون دانشـمندان فکر می‌کنند که در زیر این لایه نـازک یخی اقیانوسی از آب مـایع وجـود داشـته باشد و وجـود این آب مـایع احتمـال وجـود حیـات در این سـیاره را افـزایش می‌دهد. اروپا به دور مشـتری در گردش است و نیروی گرانش مشتری باعث ایجاد جـزر و مد در این قمر می‌شـود. اقیانوسی که در زیر لایه یخی قرار دارد هر روز بالا و پـایین می‌رود و اگر فضـاپیمایی به ارتفاع سنج دقیق مجهز باشد می‌تواند این تغییرات را اندازه‌گیری کند. این کار به دانشـمندان امکـان می‌دهد تا قطر لایه یخی سطح این قمر را اندازه بگیرند و متناسب با آن کاوشـگری بسـازند تا بتواند با سـوراخ کـردن این لایه، در آب‌های سرد این قمر به جستجوی حیات بپردازد. پروفسـور ویلیـام مک کینـون از دانشـگاه واشـینگتن می‌گوید: چون آنتن اصلی فضاپیمای گالیله گشوده نشد، ما قادر به گرفتن تصاویر زیادی از آب فشـان‌های فعـال نبودیم. سطح این قمر جوان است و ناحیه‌هـایی دارد که همه علاقه‌مند به دانسـتن تـرکیب آن هسـتند. تمـامی شواهد نشان می‌دهند که در فاصـله؟ ? تـا؟ ? کیلومـتری زیر سطح بدون هـوای اروپا یک اقیـانوس وجـود دارد. از دید یک شخص عـادی این فاصـله زیـاد است ولی از نظر

زمین‌شناسی فاصله‌ای به‌شمار نمی‌آید. دانشمندان می‌گویند به دلیل وجود مواد رنگی بر روی سطح که در تصاویر فضاپیمای گالیله نشان داده شده‌اند؛ اقیانوس اروپا نیاز به بررسی دارد. تصاویر با کیفیت بالا و هم‌چنین رادارهای نفوذکننده در یخ، مانند آن‌هایی که در نقشه‌برداری‌ها از مریخ به کار برده می‌شوند، به شناسایی این اقیانوس و هم‌چنین مواد سطح که حاصل فعالیت موجودات زنده‌است، کمک می‌کنند. طراحی مأموریتی به اروپا قابل انجام است و حدوداً به؟ ? سال زمان نیاز دارد که؟ سال آن صرف ساختن ماهواره می‌شود و هزینه آن حدود؟ میلیارد دلار برآورد شده‌است.[4]

منابع

مرکز نجوم کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان: مشتری بایگانی‌شده در 8 اکتبر 2008 توسط Wayback Machine

صفحه دانش و فن، بی‌بی‌سی فارسی: فضاپیمای گالیله نابود شد-22 سپتامبر 2003

بانک مقالات فارسی- سیاره‌نوردها بایگانی‌شده در 23 سپتامبر 2008 توسط Wayback Machine

روزنامه همشهری: گزینه جدید برای جستجوی حیات در کرات دیگر بایگانی‌شده در 10 سپتامبر 2009 توسط Wayback Machine، سه شنبه 8 اسفند 1385ـ سال چهاردهم- شماره4217

پیوند به بیرون

وبگاه مأموریت فضاپیمای گالیله

دانش فضایی وب‌گاهی برای گسـترش و تـرویج علـوم و فناوری فضایی

آکادمی علوم فضایی ایران

فعـالیت 5 هـزار کارمند پنتـاگون در سـایت‌های پـورن کودکان

سـایت هیـل، وابسـته به کنگـره آمریکا در گزارشی از فعالیت 5 هزار کارمند وزارت دفاع آمریکا در سایت‌های پـورن کودکـان، که تصـاویر سـوء اسـتفاده جنسی از کودکان را به اشتراک می‌گذارند پرده برداشت.

به گـزارش گـروه سیاسی خـبرگزاری دانشـجو، سـایت هیل، وابسـته به کنگـره آمریکا در گزارشی از فعـالیت 5 هـزار کارمند وزارت دفـاع آمریکا 20درصد از کل کارمنـدان پنتـاگون_ در سـایت‌های پـورن کودکـان، که تصاویر سـوء اسـتفاده جنسی از کودکـان را به اشـتراک می‌گذارند پرده برداشت.

به نوشـته این سـایت آمریکـایی، طبق تحقیقـات گـروه END که توسط بخش اجرایی مهاجرت و قانون آمریکـا، زیرمجموعه وزارت امـنیت میهن ایـالات متحـده آمریکـا، انجام شده، تعداد 5000 نفر از کارمنـدان وزارت دفـاع، در پنتـاگون، عضو سـایت‌های سـوء اسـتفاده جنسی از کودکان هستند.

به گفته این سازمان، بسیاری از این کارمندان از وسایل دولـتی (گوشی و کـامپیوتر) بـرای به اشـتراک گذاشـتن تصـاویر و فیلم‌هـای جنسی کودکـان اسـتفاده می‌کردند. سـال 2018 نـیز طبق تحقیقـات مرکز آمـوزش عـدالت کیفری (The National Criminal Justice Training Center) شبکه‌های وزارت دفاع آمریکا در رده 19 از بین 3000 شبکه‌ی کـامپیوتری بـود که بیشـترین به اشـتراک گذاری تصاویر سوء استفاده جنسی را داشت.

این موضوع باعث شد تا عـده زیـادی به این خـبر واکنش نشـــان دهند از جمله ابیگیل اســـپنگر، نماینـــده ایـــالت ورجینیا که در بیـــانه‌ای گفت: این تصـــور که شـــبکه‌های کامپیوتری پنتاگون برای دیدن، بوجود آوردن و پخش این چنین تصاویر زننده استفاده شده، بسیار مایه آبروریـــزی است.

کاربران فضای مجازی نـیزدر آمریکا به رسـوایی اخلاقی بیش از پنج هــزار نفر از کارمنــادن وزارت دفــاع آمریکا واکنش نشان داده‌اند از جمله ریچارد هندریکس، شهروند آمریکــایی که در توییــتر خــود نوشــته است: دولت ما پر شـده از افـراد منحـرف که به رابطه جنسی بچه‌ها علاقه دارند. این یک واقعیت است و نمی‌توان آن را رد کرد. از خودتــان بپرســید چطــور اجــازه دادیم همچین اتفــاقی بیافته؟

کـــاربر دیگـــری با تعجب نوشـــته است: همین پنتـــاگون خودمان از بین 3000 شبکه انتشار تصاویر جنسی شـده رده 19؟

کـــاربر دیگـــری در این بـــاره نوشـــته است که: ببخشـــید می‌توانید بگویید که چطـــور بجـــای این‌که این آدم‌ها رو دســـتگیر کنید فقط به یک لایحه‌ی بـــرای غـــیر قـــانونی سازی تجاوز جنسی کودکان بسنده می‌کنید؟

هفته گذشته نیز وب سایت آمریکایی"میلیتاری تـایمز" از شکست پنتاگون در مقابله با تجاوز در ارتش آمریکا خــبر داد و در این باره نوشت: اکنون پس از گذشت 5 سال از اقدامات پنتاگون در خصوص پرونده تجـاوز و آزار جنسی زنـــان در ارتش آمریکـــا، اصـــلاحات صـــورت گرفتـــه، اما

تــاثیری نداشــته است. نه تنها آزار و اذیت جنسی هنــوز هم در تمامی شاخه‌های نظــامی آمریکا وجــود دارد، بلکه به طرز چشمگیری طی 2 سال گذشته افــزایش یافته و بسیاری از نظامیان آمریکایی به سیستم کیفری نظــامی آمریکا اعتماد ندارند.

جدیدترین نظرسنجی وزارت دفــاع آمریکا نشــان می‌دهد از 14900 مورد گزارش آزار جنسی در سال 2016، این گزارش‌ها به 20500 مورد در سال 2018 افزایش یافته است. 50 درصد بیشتر زنان در ارتش آمریکا آزار و اذیت جنسی را تجربه کرده‌اند.

فراخوانی شیاطین

فاستوس شیطانی به نام مفیستو فیلیس را می‌بیند که پشت سر او ظاهر می‌شود. او سعی می‌کند مفیستو فیلیس را در خدمت خود وارد سازد؛ امّا از آن‌جا که او خود در خدمت شاهزاده شیاطین، یعنی لوسیفر است، در خدمت فاستوس در نمی‌آید و به دلیل اصرار فاستوس با واسطه مفیستو فیلیس، به عنوان واسط و پیام‌آور شاهزاده شیاطین، پیمان‌نامه‌ای خونین میان فاستوس و شیطان به امضا درمی‌آید.

امام رضا(ع) فرمودند:

«ای عبدالعظیم! سلام مرا به دوستدارانم برسان و به آنان بگو: در دل‌های خویش راهی برای شیطان نگذارند...»

برخلاف داستان و رمان، مطالعه نمایشنامه به دلیل نحوه نگارش و سطربندی‌هایش، ساده نیست.

خواننده نمایشنامه، در حین مطالعه، ناگزیر صحنه‌ها و حوادث رفته بر قهرمانان و بازیگران را در ذهن خود می‌سازد و صحنه به صحنه پیش می‌رود.

در میان نمایشنامه‌های فراوانی که خوانده یا شنیده‌ام، سرگذشت دردناک و غمگنانه دانشمند و استادی به نام دکتر فاستوس1 برایم جالب و قابل توجّه بوده است. این نمایشنامه را نویسنده‌ای انگلیسی به نام کریستوفر مارلو2 در آخرین دهه از قرن شانزدهم میلادی نوشته است.

دکـتر فاسـتوس در حکمت، الهیّـات و منطـق، یگانه عصر خود است. پزشکی و حقوق را می‌داند؛ امّا از این برتری راضی و خشـنود نیسـت؛ از این رو، در پی ارضـای نفس سـیری ناپـذیر خـویش، سر در پی سـحر و جـادوگری می‌گذارد و به همه معتقدات مذهبی پدران خـود، پشت پا می‌زند. درها را بر خود بسته و به علـوم غریبه و اوراد و عزائم روی می‌آورد. او در این جست‌وجو و طلب، چنـان پیش می‌رود که در لحظه‌ای موفّق می‌شود به مدد سـحر با شیطان رابطه برقرار کند.

فاستوس شـیطانی به نـام مفیسـتو فیلیس3 را می‌بیند که پشت سر او ظاهر می‌شود. او سعی می‌کند مفیسـتو فیلیس را در خـدمت خـود وارد سـازد؛ امّا از آن‌جا که او خود در خدمت شاهزاده شیاطین، یعـنی لوسـیفر اسـت، در خـدمت فاسـتوس در نمی‌آید و به دلیل اصـرار فاستوس با واسطه مفیستو فیلیس، به عنـوان واسط و پیـام‌آور شـاهزاده شـیاطین، پیمان‌نـامه‌ای خـونین میـان فاستوس و شیطان به امضا درمی‌آید.

مطابق این عهدنامـه، فاسـتوس به بیست و چهـار سـال زندگی و برخورداری از کمک‌ها و همراهی‌هـای مفیسـتو فیلیس دست می‌یابد و در مقابل، فاستوس می‌پذیرد که روح خود را در پایان موعد مقرّر تقدیم کرده و در خدمت جهنّم درآید.

شیطان طیّ این مدّت به پاره‌ای از خواهش‌ها و سؤالات فاستوس پاسخ می‌گوید؛ امّا پس از هر بـار برخـورداری، فاستوس یک مرتبه بیشتر به سیاهی روح و دوزخ نزدیک می‌شود.

فاستوس بی‌اعتنا به تذکّرهای فرشته خوبی که هر از چندی نفس او را ملامت کرده و دعوت به توبه و بازگشت از حرص و تمامیّت‌خواهی می‌کند، در سیاهی پیش می‌رود و بدین ترتیب او در تنفّر تمام از محدودیت‌های دانش بشری، بیست و چهار سال از زندگی را با طبیعتی گناهکار می‌گذراند.

فاستوس گناه را با شهوت قدرت، تحسین، مکر و حیله در هم می‌آمیزد و سرمست از این برخورداری‌ها، به ناگاه خود را در وضعیتی می‌یابد که دیگر مجال و توان گفت‌وگو از خداوند و مسیح را ندارد. دیری نمی‌گذرد که او به روزگاری سیاه می‌نشیند و به مرگی شوم و نکبت‌بار از دنیا می‌رود. شاگردانش جسد او را مثله شده پیدا می‌کنند؛ در حالی که روحش به جهنّم رفته است.

فاستوس سرنوشت غمبار و تراژدی انسانی است که روح خود را با شیطان معامله می‌کند.

سرگذشت فاستوس، تنها سرگذشت دانشمندی بزرگ از اهالی «ورتمبرگ آلمان» نیست؛ ماجرایی تمثیلی از روزگار انسان است. داستان یک تاریخ بلند چهارصد ساله متّصف به صفت فاستوس است. داستان انسانی که در عطش قدرت و میل به تسخیر و تصرّف بی‌مانع و مزاحم، همه مرزها را می‌شکند، به همه سنّت‌ها و اوامر و نواهی آسمانی پشت پا می‌زند تا با بال‌های گناه، جادو و شیطان، قدرت تصرّف بیابد.

شهوت قدرت و تسخیر چنان وجود فاستوس را از خود آکنده ساخته که نصیحت‌ها و تذکّرهای فرشته نیکی که

او را به پرهیز از جادو و سحر و بازگشت فرا می‌خوانـد، در او بی‌اثر می‌شود.

در اوّلین ملاقـات با مفیسـتو فیلیس، فاسـتوس از او می‌خواهد که همـاره ملازم او بماند و هر چه را که او می‌خواهد برایش انجام دهد؛ حتّی اگر خارج کردن ماه از مدار خود یا فـرو بـردن زمین در غرقـاب باشد. مفیسـتو فیلیس ابتدا می‌گوید که او بنده ابلیس است و بی‌اذن او هیچ خدمتی نمی‌تواند به فاسـتوس ارائه کنـد؛ امّا ابلیس (لوسیفر) اجازه همراهی را صادر می‌کند تا فاستوس به خواسته‌هایش برسد.

اگرچه از همـان ابتـدا، مفیسـتو فیلیس او را یـادآور می‌شـود که در این واقعـه، دچـار لعنت ابـدی شـده و همواره در دوزخ به سر خواهد برد و هر جا برود، دوزخ با اوست و او با دوزخ است؛ امّا او با غرور تمـام و گـردنی افراشته اعلام می‌کند:

اگر من به عدد ستارگان آسـمان جـان داشـتم، همه را به این مفیسـتو فیلیس تسـلیم می‌کـردم... به کمک او من پادشـاه همه کشـورهای جهـان خـواهم شد و بر روی آسـمان پلی معلّق خـواهم سـاخت که از روی آن از اقیـانوس بگـذرم. من آن کـوهی که «آفریقا» را از «اروپا» جـدا می‌کنـد، برخـواهم داشت... حـالا که هر چه خواستم به دست آوردم، باید بدانم که به مـدد علم سـحر چه کارهای بزرگی می‌توان انجام داد.4

فاستوس در هوای قـدرت، چونـان قماربـازی پاک‌باختـه، همه‌چیز را به پای ابلیس می‌ریزد.

داســتان فاســتوس، داســتان یک «فراخــوانی» است. فراخوانی نیروهای شرور منتشر و گشـودن دروازه‌هـای مملکت وجــود بر آنــان. نیروهــایی که از دروازه‌هــای پیرامون مملکت انسان و به اذن انسان وارد می‌شـوند و به تدریج عرصه و میدان را برای سـایر نیروها (نیروهـای رحمـانی) تنگ کـرده و بر تمـامی گوشه‌ها و زوایـای آن مملکت، سلطه و آقایی پیدا می‌کنند تا در آخرین لحظــه، جسم و روح فاسد و تباه شـده آدمی را به جهنّم بـرده و بر تعداد شهروندان خود بیافزایند.

در مـاجرای دکـتر فاسـتوس، همه‌چـیز با یک فراخـوان و سپس «عهد» آغاز می‌شود. عهد منعقد شـده، سرنوشت و نهایت سیر و سفر او را معلوم می‌سازد.

تاریخ چهارصد ساله جدید غربی نیز که در خود و با خـود، حرص و آز و تمامیّت‌خواهی انسـان غـربی را به نمـایش می‌گــذارد، بی‌شــباهت به فاســتوس و عهد او با ابلیس نیست. مسیر یکی است؛ چنان‌که در تمام سال‌های قـرن بیستم، مجموعه بحران‌ها و بن‌بست‌ها، با چاشنی فجـایع و ظلم‌هــا، نتــایج این عهد غــیر رحمــانی را به نمــایش گذاردند.

در طـول تـاریخ همه مـاجرای رفته بر داسـتان خلقت، از همان روز اوّل و از همان انعقاد عهد نخسـتین انسـان با خداونـد، بـرای گـردن گـذاردن بر اوامر و نـواهی آن ربّ جلیل و گسست هزار باره آن عهد قابل مشاهده است.

آیه مبارکه «أَلَمْ أَعْهَــــدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِى آدَمَ أَن لَّا تَعْبُــــدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ ⋆ وَأَنْ اعْبُـدُونِى هَـذَا صِـرَاطٌ مُّسْــتَقِيمٌ ⋆ وَلَقَــدْ أَضَــلَّ مِنكُمْ جِبِلًّا كَثِــيرًا أَفَلَمْ تَكُونُــوا

تَعْقِلُـونَ ٭ هَـذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِی کُنتُمْ تُوعَـدُونَ؛5ای فرزنـدان آدم! مگر با شـــما عهد نکـــرده بـــودم که شـــیطان را مپرستید؛ زیرا وی دشـمن آشـکار شماست و این‌که مـرا بپرســتید، این است راه راست و [او] گــروهی انبــوه از میان شما را سخت گمراه کرد، آیا تعقّل نمی‌کردیـد؟ این است جهنّمی که به شــما وعــده داده می‌شد». پــرده از ابتدا و انتهای گسست عهد با خداوند کریم و انعقـاد عهد با شیطان رجیم برمی‌دارد.

شـــاید بتـــوان گفت، داســـتان بلند آمد و شد انســـان در عرصه زمین، طیّ همه قــرون متمــادی، داســتان انعقــاد عهد و گسست عهد با دو منشأ رحمـــانی یا شـــیطانی باشد.

همــاره و در طــول تــاریخ در گســتره زمین و مناســبات انســانی، دو رود، دو جریــان، زنجــیره‌ای جــاری است که عموم انسان‌ها را در خــود جــای داده است. یکی جریــانی که عهد خود را با شیطان استوار ســاخته و در خــدمت او در آمــده تا از میوه‌ها و ثمره‌هــای این دوســتی بهره‌مند شـــود و جریـــانی که عهد خـــود را با خـــدای رحمـــان و فرستادگان او، از میان انبیاء و اوصیاء اســتوار ســاخته و در خدمتش آمده است.

خداوند خطاب به هم‌پیمانان ابلیس می‌فرماید: «اصْـلَوْهَا الْیَوْمَ بِمَا کُنتُمْ تَکْفُرُونَ؛6 [این است جهنّمی که به شـما وعده داده می‌شد،] پس اکنون در آن وارد شوید، به جرم آن‌که کفر می‌ورزیدید.»

برخلاف تصوّر، تمامی راه‌های نفوذ ابلیس و جنــودش بر انسان مسدود است. ابلیس همه تلاش خــود را مصــروف

گشودن روزنه‌ای می‌کند تا از مسیر آن، مرزهـای مملکت وجــودی انســان را در تصــرّف خــود قــرار داده و از آن بگذرد.

اوّلین روزنه نفـوذ در شـعور و آگـاهی وسوسه و فـریب است.

سلاح وسوسه و فریب شیطان، بر آن‌که تمـامی روزنه‌ها و مرزهای مملکت وجودی خود را مستحکم ساخته است، کــارگر نمی‌افتد. شــیطان در قیــامت خطــاب به انســان می‌گوید:

«... لَمَّا قُضِیَ الْأَمْرُ إِنَّ اللهَ وَعَدَکُمْ وَعْدَ الْحَقِّ وَ وَعَـدْتُکُمْ فَأَخْلَفْتُکُمْ وَ ما کانَ لِیَ عَلَیْکُمْ مِنْ سُلْطانٍ إِلاَّ أَنْ دَعَوْتُکُمْ فَاسْــتَجَبْتُمْ لی فَلا تَلُومُــونی وَ لُومُــوا أَنْفُسَــکُمْ ما أَنَا بِمُصْرِخِکُمْ وَ ما أَنْتُمْ بِمُصْرِخِیَّ إِنِّی کَفَرْتُ بِما أَشْـرَکْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمینَ لَهُمْ عَذابٌ أَلیمٌ؛7

... کــار از کــار گذشت [و داوری صــورت گــرفت] در حقیقت خدا به شما وعده داد، وعده راست و من به شما وعــده دادم و با شــما خلاف کــردم و مــرا بر شــما هیچ تسلّطی نبـود، جز این‌که شـما را دعـوت کـردم و اجـابتم نمودید، پس مـرا ملامت نکنید و خـود را ملامت کنید. من فریادرس شما نیستم و شما هم فریــادرس من نیســتید، من به آن‌چه پیش از این مــرا [در کــار خــدا] شــریک می‌دانستید، کافرم. آری ستمکاران عذابی پردرد خواهند داشت.»

متافیزیک

مدتی بود که سرگرم کارهای شخصی خود و مطالعات مورد علاقه خودم بودم.در ضمن چند روز پیش یکی از خوانندگان عزیز درباره "روح" و حقیقت آن در یکی از مطالب نظری گذاشته بودند.حیفم آمد تا این مطلب را نگذارم.شاید مورد توجه دوستان عزیز قرار بگیرد و فتح بابی شود تا در سری جدید مقالات بیشتر به اینگونه موضوعات بپردازیم.

حالا که به سری مقالات قبلی نگاه می‌کنم،می بینم که در بسیاری از موارد در انتخاب مطالب و نحوه بیان کردن آن‌ها و حتی پاسخ دادن به نظرات بد سلیقگی کردم.و نتیجه آن چیزی شد که اصلا به آن تمایل نداشتم.این‌که آماج حملات و فحشهای بسیاری از خوانندگان عزیز قرار بگیریم و به انواع و اقسام برچسبها ملقب و مزین شویم.

عیبی ندارد.. به قول حضرت حافظ (علیه الرحمه)

منم که شهره شهرم به عشق ورزیدن .... منم که دیده نیالوده‌ام به بد دیدن

وفا کنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم..... که در طریقت ما،کافریست رنجیدن

امیدوارم که از این تجربه درس بگیریم و این اشتباهات را مجددا مرتکب نشویم. از تو خواننده عزیز و دوست گرامی هم ملتمسانه این خواهش را دارم، که حتی اگر نظر و باور و مسلک و آئین و هر چیز شما با ما متفاوت است، ما را تحمل نموده و نظرات خود را فقط در باره

موضوعات مطرح شده ،مطرح نمائید.ما می‌توانیم و باید بتـــوانیم با و جـــود تمـــام تفاوتها و اختلاف نظرهـــای احتمالیمان با یک‌دیگر گفتگو کنیم.

آن‌چه که در این ســـری مقـــالات خواهید خواند.تلاشی است بـــرای این‌که نشـــان دهیم چه تلاشـــهایی در حـــال حاضر در حوزه علم و دانش و معنویت بشری به مـوازات یک‌دیگر در حال انجام دادن است.

در این ســـری موقتا با موضـــوعات قبلی که بســـیار هم حساســـیت بر انگـــیز شـــدند از قبیل (فراماســـونری و انجمن‌هـــای مخفی،نظریه توطئه) فاصـــله می‌گـــیرم.ان شالله در فرصت مناسب به آن‌ها هم بر می‌گردم. هـــدف اصلی من در این ســری مقـالات نشـان دادن اتفاقـات و رویدادهایی است که در حـوزه دانش بشـری در حـال رخ دادن است و فاصـله فیزیک و متافیزیک را کم کم از بین می‌برد.

در این قســمت از مقاله تــرجیح داده با اجـازه غیـابی از اسـتاد گـرامی دکـتر محسن فرشـاد ،قسـمتی از مقدمه یکی از کتابهـای ایشـان را قـراردهم تا دوسـتان عزیز با جو و اتمسـفر آن‌چه که می‌خـواهم در فسـمتهای بعـدی ادامه دهم آشنا شوند. لطفا من را از نظرات خود درباره این موضـــوعات مطلع کنید تا به همـــدیگر بحـــثی مفید ،علمی و سازنده را دنبال کنیم.ملتمسـانه خـواهش دارم از ارائه بحثهای انرژی بر و بی‌فایـده سیاسی خـود داری کنید.

بسم الله الرحمن الرحیم

«يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِى السَّمَاوَاتِ وَمَا فِى الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ» [جمعه /1].

- «و آن من شیء الا یسبح بحمده ولکن لا تفقهون تسبیحهم» [اسراء /44].

همه‌ی آسمان‌های هفت گانه و زمین، و موجوداتی که بین آن‌ها هستند، همه او را منزه می‌دارند و هیچ موجودی نیست، مگر آن که با حسش خداوند را منزه می‌دارد؛ ولی شما تسبیح آن‌ها را نمی‌فهمید که او همواره بردبار و آموزنده است.

بیان قرآن که شما تسبیح موجودات را نمی‌فهمید، ارتباط به نوع مردم دارد، چون اکثر مردم حقیقت تسبیح موجودات را درک نمی‌کنند، ولی مانعی ندارد که برخی از افراد روشن ضمیر و کسانی که روح و روان آنان با حقایق موجودات ارتباطی پیدا کرده، با گوش دل، تسبیح موجودات را بشنوند و از تسبیح موجودات در برابر فرمان خدا آگاه باشند.

تفکر قوة خیال را از پراکندگی و افسار گسیختگی نجات می‌دهد. چه خوب است که انسان در اوایل کار وقتی را برای تفکر در نظر بگیرد و در اطوار وجودی خود و موجودات عالم به فکر بنشیند. این کار باعث حشر پیدا کردن و محرم شدن انسان با عالم می‌شود. اگر انسان با نظام عالم محرم شود و با او رابطة دوستی برقرار کند این‌جاست که می‌تواند به اسرار آن راه یابد زیرا دوست هرگز سرِّ خود را پنهان نمی‌دارد.

ما خیال می‌کنیم سنگ و چوب و گل خاموشند و نمی‌بینند و نمی‌شنوند و نمی‌فهمند. اما در واقع این

سـنگ است که به ما می‌گوید: شـما نمی‌بینید و نمی‌شـنوید و نمی‌فهمید. زیـرا ما در حـال حـرف زدن و دیـدن هسـتیم. نـامحرم بـودن شـما با ما بـاعث شـده نه گوشـتان بشـنود و نه چشـمتان ببیند. هم‌چنـان که اگر خودتـان نـیز در بین یک‌دیگر نـامحرمی پیـدا کنید او را از خود دور می‌کنید و حرفش را نمی‌شنوید و اسرار خود را برای او فاش نمی‌کنید.

تفکر در نظـام هسـتی بـاعث محـرمیت انسـان با عـالَم می‌شود و موجب می‌شود که موجودات عالم اسرار خـود را بـرای انسـان بنمایانند. چگونه است که دسـتگاه ضـبط تشـکیل یافته از چند سـیم و لحیم می‌تواند حـرف ما را بگیرد و پس بدهـد، اما زمین با این عظمت تـوان این یک ضبط را نداشته باشد؟!”

تقابل فیزیک با متا فیزیک

حقیقت روح، روح به معنی جوهر یگانه و واحد آگـاهی و شعور است.

در فیزیک مـدرن،دانشـمندان نظریه ریسـمانها بر این باورند که ریسـمانها با مـوقعیت فـوق تقـارنی خود،نیروهای چهارگانه گرانش،الکترومغناطیس،هسته‌ای قـوی و هسـته‌ای ضـعیف را با هم متحد می‌کنند و بسـتر ظهور همه نیروها،ابر ریسـمانها با حـالت فـوق تقـارنی خود هستند.

نظریهٔ ریسمان شاخه‌ای ازفیزیک نظری و بیشتر مربوط به حـوزه فیزیک انرژی‌هـای بالاست.این نظریه در ابتـدا برای توجیه کامل نیروی هسته‌ای قوی به وجود آمد ولی پس از مدتی با گسـترش کرومودینامیک کوانتـومی کنـار

گذاشته شد و در حدود سال‌های 1980 دو باره برای اتحاد نیروی گرانشی و برطرف کردن ناهنجاری‌های تئوری ابر گرانش وارد صحنه شد. بنا بر آن ماده در بنیادین‌ترین صورت خود نه ذره بلکه ریسمان مانند است. یعنی تمام ذرات بنیادین (مثل الکترون، پوزیترون و فوتون) اگر با بزرگنمایی خیلی خیلی زیاد نگریسته‌شوند ریسمان‌دیس هستند. ریسمان می‌تواند بسته (مثل حلقه) یا باز (مثل بند کفش) باشد.

همانطور که حالت‌های مختلف نوسانی در سیمهای سازهای زهی مثل گیتار صداها(نتها)ی گوناگونی ایجاد می‌کند، حالتهای مختلف نوسانی این ریسمانهای بنیادین نیز به صورت ذرات بنیادین گوناگون جلوه‌گر می‌شود.

خاصیت مهم ابرریسمان که فیزیکدانان را به سمت خود کشاند این بود که این نظریه به طرزی بسیار طبیعی گرانش(نسبیت عام) و مدل استاندارد (نظریه میدان کوانتوم) که سه نیروی دیگر موجود در طبیعت (یعنی الکترومغناطیس،نیروی ضعیف و نیروی هسته‌ای قوی) را توصیف می‌کند به هم مرتبط می‌سازد. تئوری کوانتوم به یک میدان وحدت یافته کوانتومی اعتقاد دارد که در پایین سطح ماده هستی، به یک میدان واحد می‌رسد که غیر قابل تجزیه است و از آن پایین‌تر نمی‌توان به تجزیه ماده پرداخت. این میدان می‌تواند همان جوهر واحد آگاهی هستی باشد،در جایی پایین‌تر از ثابت پلانک قرار دارد و اساسا یک فضا-زمان دیگری برای درک موقعیت خود طلب می‌کند.

مقصود من از روح،همین میدان واحد آگاهی عالم وجود است.چون انسان دارای روح و روان و حیات است،

نمی‌تواند در جـــائی زنـــدگی کند که فاقد روح و روان و زنـدگی است.موجـود زنـده نمی‌تواند در یک محیط مـرده زندگی کند.باید محیط زیست همانند خود موجود زنـده،از انـرژی حیـات برخـوردار باشـد،تا موجـودی مانند انسـان حیــوان،گیــاه و جمــاد بتواند در آن زیست و رشد کند.در غیر اینصـورت لحظه‌ای دوام نمی‌آورد.آیا مثلا یک مـاهی می‌تواند در یک دریـای پر از اسـید سـولفوریک و یا قـیر زندگی کند؟

پس اگر ما زنده ایم،برای این است که عالم وجـود زنـده است و اگر ما روح و روان داریم،که داریم،پس کیهــان و همه کائنــات دارای روح،روان،زنــدگی ،آگــاهی و شــعور است.

در مقابل روح یا میـدان آگـاهی،مـاده وجـود دارد.اگر از نظر منطق هگل به این قضـیه نگـاه کـنیم،روح تـز،مـاده آنتی تز و کائنات سن تز است.سن تز ترکیب یا همانهاده این دو (مــاده-روح) است.نیروهــای چهارگانه طـبیعت و نیروهــای دیگر مانند بارهــای الکــتریکی،حافظه مــاده و نیروهــای رنگ همه نمـود و تظـاهر عیـنی و ملمـوس و مادی آگاهی یا روح کائنات هستند.

قرن‌ها علوم طـبیعی،عـالم هسـتی را یک وجـود مـرده و فاقد آگاهی و حیات می‌شناختند.در قرن بیسـتم ،اندیشه و دیـدگاه علم،به ویـژه فیزیک و اخـتر شناسی به خـاطر تحقیقات عمیقی که خـواه نـاخواه وارد دنیـای متافیزیک می‌شـد،نسـبت به جمـود عـالم تغیـیر کـرد و بسـیاری از دانشـمندان دریافتند که بـافت عـالم و کیهـان حکـایت از زنده بودن دارد و آگاه بودن آن می‌کند.

بنابر این علوم طبیعی در این قـرن سـئوالاتی را مطـرح نمودند که در قـــرن نـــوزدهم جـــزء متافیزیک حســـاب می‌شدند. طرح اینگونه سئوالات در آن روزگار، از ســوی دانشـــمندانی چـــون نیـــوتن،گالیلـــه،لاپلاس،لاوازیه و ماکسول و جامعه علمی آن روزگار کفر محض به حساب می‌آمد.به همین دلیل در قــرن نــوزدهم "متافیزیک" به عنـــوان یک اندیشه زائد و بی‌فایـــده فلســـفی به دور انداخته شد و کسی حاضر نشد تا در آن غــور و تحقیق و تفحص کند.اما در قــرن بیســتم،ناگهــان با ظهورتئــوری نســبیت عــام توسط آلــبرت اینشــتین،دید علم در بــاره متافیزیک متحــول و دگرگــون شد.چــون در این زمــان مسـائل زیـادی از متافیزیک در داخل علم فیزیک مطـرح می‌شـدند.مفهـوم تـار و پـود هسـتی و فضا و زمـان،بعد چهارم و ابعاد بالاتر،محدود یا نا محدود بودن عالم،شـکل فضا،همه مسائل متافیزیک بودند که از زمان رنسانس و عصر روشـــنگری در اروپا از فلمـــرو علم رانـــده شـــده بودند.اما در این زمـان دوبـاره به صـحنه علم برگشـته و جان دوباره‌ای گرفتند.

نظریه کوانتوم،به ویـژه مکانیک کوانتـومی و در سه دهه آخر قرن بیستم پیدایش نظریاتی چون ابر ریســمانها،دو گانگی مـوج و ذره، و وحـدت نیروها و یگـانگی میـدانهای کوانتـومی،به معـنی واقعی متافیزیک را وارد حیطه علم نموده و مقام و منزلت گذشته او را به وی بازگرداند.

اکنون سوالهایی مطرح است و ذهن دانشمندان را واقعا به خود مشغول کرده است:

آیا جهانهای موازی واقعا وجود دارند؟

آیا در فضـــاها و کـــرات دیگر خـــارج از منظومه شمسی موجودات انسانی یا شبیه انسانی زندگی می‌کنند؟

آیا موجـــود و موجـــوداتی بر زنـــدگی ما در روی زمین نظارت داشته و کنترلی بروی آن دارند؟

آیا خود کیهان به عنوان یک سیستم ،یک موجود هوشمند است؟

همه این سئوال‌ها سر انجام به جائی می‌رسد که از خود بپرسیم،

آیا حیات ما و موجودیت عالم آفریننده‌ای دارد؟

اگر هست،چگونه و کیست و از کجا آمده است؟

اگر بتوانیم به معنی علمی کلمه،شعور و آگاهی کیهان و عـالم وجـود را ثـابت کـنیم،به طـور علمی خـدا را ثـابت کرده‌ایم.

در سیســتمهای غــیر خطی،مانند انســان و کیهــان،این اجزاء هستند که کل را می‌سازند.اما کل خود مسـتقل از اجزاء خود است.اگر اجزاء کیهان و عالم وجـود هوشـمند باشند،همه کائنات هوشـمند است و تـازه چـون مسـتقل است و کلیتی غیر از مجموع اجزاء خود دارد، هوشـمندی آن درجه‌ای بالاتر از هوشمندی مجموع اجزاء خود است.

یکی از نخستین اندیشمندان ایرانی که به وضـوح دربـاره شـــعور و آگـــاهی ذرات عـــالم صـــحبت کـــرده،مولانا رومی،عارف ایرانی است که در مثنوی کبـیر خـود چـنین فرموده است:

گر تو را از غیب چشـــــــمی ب---از شد با ت----و ذرّات جهان هم----راز شد

نطق آب و نطق خـــاک و نطق گ---ل هست محســـوس ح----واس اهل دل

ج-مله ذرات ع-ال-------م در نهـــان با ت-----و می‌گویند روزان و شب-ان

م--ا سمیعیم و ب---صـیریم و خوشـیم ب----ا شـما ن--- امحرمان ما خامشیم

چ---ون شــما ســوی جمــادی می‌روید محــرم ج------ان جمادان کی شوید

فاش تسـبیح ج-------مـادات آیـدت وسوسه ت-----أوی--- لها ب-زدای---دت

چ----ون ن-دارد جـــــان ت---و قنـــــدیلها ب--هر بینش کرده‌ای ت---أویلها

مولانا جلال الـدین رومی، به وضـوح در اشـعار خـود از هشیاری،بصیر بـودن و سـمیع بـودن ذرات عـالم هسـتی ســـخن می‌گوید.اگر همه ذرات هســـتی می‌شـــنوند و می‌بینند و هشیار هستند،پس کل عالم وجـود نـیز از این هشیاری و بصیرت و بینش برخوردار است و تازه نسـبت به اجـــراء خـــود از هوشـــمندی و هشـــیاری بـــالاتر و مستقل‌تری نیز برخوردار است.

شیخ محمـود شبسـتری ،نـیز در گلشن راز از رقص ذرات عالم و میل آن‌ها به حرکت و رقص سخن رانده است.

آگاهی و شعور عالم وجود به صـورت یک موجـود واحد و غیر متکثر،مورد تائید عارفان شـرق،از هند و چین تبت و ایـران قـرار گرفته تا عرفـای ژاپن و یهـودی و مسـلمان قرار گرفته است.

آن‌چه را که قرن‌ها عارفـــــان به صـــــورت راز به آن می‌نگریسـتند و می‌پرداختنـد،امـروزه در حـوزه فعـالیت دانشـمندان علـوم طـبیعی قـرار گرفته و آن‌ها با زبـان ریاضی به آن می‌پردازند.آلـــبرت اینشـــتین،نابغه فیزیک قــرن بیســتم،سی ســال از ســال‌های آخر عمر خــود را صرف یافتن میدان وحـدت یافته طـبیعت کـرد و خواست میــدانی را بیابد که همه نیروها از آن ناشی می‌شــوند.و تلاش کرد تا بتواند تمـام نیروهـای چهارگانه فیزیک را با یک معادله با همدیگر متحد کند.

اما به دلیل مشکل بودن کـار عمـرش کفـاف این را نـداد که همچون نظریه نسبیت آن را پــردازش کند.و موفق به انجام این کار نشد.اما اکنـون تئـوری کوانتـوم به میـدان وحـدت یافته کوانتـومی رسـیده است و بر این باورند که یک میـدان وحـدت یافته از ذرات زیر اتمی(بهـتر بگـوییم ریســـمانهای مرتعشی از انـــرژِی) همه نیروها را با هم متحد می‌کند.در حقیقت اندیشه عرفانهای تائو و شـرقی قدم به حیطه علم نهاده است.

در قــرن بیســتم،کتابهــای زیــادی دربــاره اثبــات علمی اندیشه‌های عرفـانی شـرقی یه رشـته تحریر در آمدند.از آن جمله می‌تـوان به تـائوی فیزیک اثر فیـتیوف کـاپرا و استادان رقص وولی از گاری زوکـاف و فیزیک جـاودانی از فرانک تـــایپلر و فیزیکـــدانان آمریکـــایی و عرفـــان

پرینســـــتون اثر ریموند رویه و روح ناشـــــناخته اثر ژان شارون نام برد.

همه تلاشــهای ذهــنی نــام بــرده شــده موید این معــنی هستند که علم فیزیک در حــال درک عــالم به صــورت یک کل هماهنگ است.مفـــــــــاهیمی که از تئـــــــــوری نســبیت،کوانتــوم و مکملیت درک می‌شــود حــاکی از این است که آن‌چه را که ما به عنـــوان اشـــیاء فـــیزیکی و مستقل تجربه می‌کنیم،واقعا از هم مستقل نیستند و از درون و بــرون با هم ارتبــاط دارند.در نظریه سیســتم‌ها ثابت شده است که دو شــیئ وقــتی در یک سیســتم واقع می‌شــوند یک نظــام واحد را می‌ســازند.انســان وقــتی به عــالم هســتی می‌نگــرد،در اثر اتحــاد نــاظر و منظــور،به صورت یک دستگاه و نظام در می‌آید.بنابر این،هیچ یک از ذرات عــالم و اشــیاء از هم جــدا نیســتند و انســان هم مستقل از عالم نیست.

امــروز فیزیکــدانان به یک وجــود مطلق قائل شــده‌اند که دارای آگاهی و شــعور است.اســتیون کــوفمن فیزیکــدان آمریکــایی در کتــاب "نظریه متحد واقعیت" بر این بــاور است که یک وجـــــود مطلق در کائنـــــات هست که همه واقعیت‌هــای عــالم از آن ناشی می‌شـــود و این وجـــود دارای شعور مطلق است.ما در یک فضا-زمــان بی‌پایــانی از شــعور، اطلاعــات، آگــاهی و در یک کلمه در یک فضا زمان روحی زنــدگی می‌کــنیم.که متاســفانه فقط ســطح نــازکی از بافته بــیرونی آن را ادراک می‌کــنیم و ژرفــای عظیم آن از شــناخت و دانش و ادراک ما پنهــان است و پـــرده‌ای در مقابل دید و درک ما قـــرار دارد،شـــاید در قرن‌های آینده،با تکامل انرژی روحی و ذهنی انسان این

پرده به تدریج بالا رود و ما به حقایق عمیق‌تر و بیشـتری پی ببریم

خداوند،آگاهی نیرو و سرشت کل هسـتی است و انسـان باید از انرژی فطری خود که ودیعه الهی است به بهترین نحو برای ترقی،توسعه و سعادتمندی خـود در روی زمین اسـتفاده کند.اگر انسـان بخواهد روی کـره زمین بـاقی بمانـد،باید سـاختار آگـاهی پر انـرژی خـود را بـرای سـازندگی،خلاقیت و عشق و فـداکاری و اعتلای هسـتی کلان خود به کار ببرد.در غیر اینصورت نمی‌تواند تمـدن و نـژاد خـود را حفظ کند.آیا مـریخ هم همین سرنوشت را پیدا کرده است؟

ما از چه ساخته شده ایم؟

از ذرات یا امواج؟

در آخرین تحقیقـات، دانشـمندان در حـال تحقیق بر روی کاربردهای عملی محاسبات کوانتومی می‌باشند، و حـتی در حال تجربه بر روی جابجایی کوانتومی هستند. فیزیک کوانتـوم همه جا در اطـراف ما مشـغول به کـار است و بدون آن، کسی نمی‌توانست توضیح دهد به عنـوان مثـال چرا آسمان آبی اسـت، علف‌ها سـبز هسـتند، و خورشـید زرد است.بـدون آن، کسی نمی‌توانست توضـیح دهد چـرا یک میز جامد است و آب مایع است، و چگونه گیاهان نور خورشـید را جـذب می‌کنند و آن را در فراینـدی به نـام فتوسـنتز به انـرژی شـیمیایی تبـدیل می‌کنند. روز جدید فیزیک کوانتـوم همه‌اش خیلی وقت قبل با یک سـئوال قدیمی در باره طبیعت نور شروع شد.

این بحث به قرن هفدهم بـاز می‌گـردد زمـانی که نیـوتن استدلال کرد که نـور باید از ذره تشـکیل شـده باشد. این شخص فیزیکدان و ریاضی دان برجسته انگلیسی، آیـزاک نیـوتن بـود و آن زمـان ریاضی دان و فیزیکـدان بسـیار برجسته کریستیان هـویگنس دلیل آورد که نـه، نـور مـوج است. و مباحثـات در بـاره طـبیعت واقعی نـور به طـور اساسی برای تقریبا 300 سال ادامه یافت.

دست آخـــر، کشف شد کـــه، در واقع می‌تـــوان به هر دو شکل یک ذره و یک موج با آن برخـورد کـرد. اولین جهش در قـرن بیسـتم، در این جهت، توسط مـاکس پلانک و در اولین روز قرن بیستم روی داد. او به سادگی تلاش کـرد که این واقعیت را درباره توزیع شـدت تـابش که یک فـرد از ســتارگان دریــافت می‌کنــد، یا از اجســام داغ تــابش می‌کند، درک کند. او فهمید که به شیوه‌ای بســیار عجیب می‌تواند درکش کنید. این شـــیوه این را در بر داشت که انرژی تنها در بسته‌های گسسته می‌آید.

ماکس پلانک پیشنهاد کرد که نور شامل واحدهای انــرژی منفصل از هم می‌باشد. او این واحد را کوانتوم نامیـد، و در همین زمان تئوری کوانتوم را متولد ساخت.

هیچکس به این موضوع در ابتدا تـوجهی نکـرد، به جز یک فرد بسیار جوان که در دفـتر ثبت اختراعـات در سـوئیس کار می‌کرد؛ وی آلبرت اینشتین بود، فردی که توجه کرد، و او در واقع فهمید که می‌تواند تمام این جــور چیزها را درک کنـــــــد، و از همه بیشـــــــتر قابل توجه این‌که اثر فتوالکتریک این ایده را به کار می‌گـیرد.پس از آن، نیلس بور درک کرد که می‌تواند ساختار اتمی را با اســتفاده از این ایــده درک کند. بعد لــوئیس بــروکلی در فرانسه این

ایـــده‌ها را به مـــاده بسط دهد.در اوایل ســـال 1920، فیزیکدانان فهمیدند که هر دوی ماده و نـور می‌توانند در شکل امواج با شکل قطعات ماده یا انرژی ظـاهر شـوند. بعدا، اروین شرودینگر و ماکس بورن معنای ریاضیاتی به این‌ها بخشـیدند "امـواج امکـان". این دوگـانگی ذره – موجی بسیار عجیب بود.

امـواج اشـیاء کوانتـومی به صـورت آنی به محض این‌که دانشـمندان تلاش بـرای انـدازه گـیری آن‌ها یا دریـافتن چیزی در باره آن‌ها بکنند، تبدیل به ذرات می‌شوند.

خوب بیایید پایه‌ای‌ترین بروز امـواج امکـان را که "بر هم نهی" است با استفاده از یک مثال ساده بررسی کنیم.

یک سـکه بر می‌داریم، سـکه می‌تواند شـیر یا خط بیاید. خـوب اولین سـیمای شـگفت‌آور مکانیک کوانتـومی یک "برهم نهی" خوانده می‌شود.

ســـکه فقط نمی‌تواند شـــیر یا خط باشد بلکه می‌تواند چـــیزی باشد که بـــرهمنهی هر دو خوانـــده می‌شـــود. به عبارت دیگر، فقط شـیر یا خط نیسـت؛ مخلـوطی از این دوتاست. این اصل برهمنهی خوانـده می‌شـود. این اصل اصولا بیـان می‌کند که یک سـکه لـزومی نـدارد که در یک وضع یا وضع دیگری باشد. می‌تواند در مخلـوطی دلخـواه از این دو باشد.

دکتر استمپ می‌گویـد، به طـور ذاتی، تا زمـانی که ما به سکه نگاه نمی‌کنیم، سـکه در یک حـالت بـرهمنهی از هر دو حـــالت "شـــیر رو" و "خط رو" قـــرار دارد. اما این چـــیزی بیشـــتر از این حرف‌ها می‌باشد. در مـــورد ذرات کوانتومی، ما در واقع می‌توانیم به طـور فـیزیکی وجـود

بـــرهمنهی حـــالات کوانتـــومی مختلف را آشکارســـازی کنیم.حال بیایید نگـاهی بیانـدازیم به آزمایشی که با نـام آزمایش دو شکافی شناخته می‌شـود.فیزیکـدان پر آوازه و استاد افسانه‌ای فیزیک دکتر ریچـارد فایمـان، مرسـوم بـود که بگوید "تمـام مکانیک کوانتـومی می‌تواند از تفکر دقیق در مفاهیم این تک آزمایش برداشت شود."

پس بیایید با دقت دنبالش کنیم:

وقـــتی ذرات مـــاده (مثلا توپهـــای بیس بـــال را در نظر بگیرید)به سمت یک شکاف یا دو شکاف شلیک می‌شوند، آن‌ها نواری که رد شکاف می‌باشد، بر روی دیـوار مقابل تشـکیل می‌دهند.زمـانی که امـواج به یک شـکاف تکی یا دوتایی می‌رسند، آن‌ها هم یک نوار تکی ایجاد می‌کنند یا در حـالت شـکاف دوتـایی، دو مـوج با یک‌دیگر انـدرکنش می‌کنند، در حالی که قله‌ها و حضـیض‌ها جـایی که به هم می‌رسـند، یک‌دیگر را خنـثی کـرده و منجر به تشـکیل یک الگوی تداخلی می‌شوند.حـال بیایید ذرات تشـکیل دهنـده مـواد یعـنی الکترونها را در نظر بگـیریم.ذراتی از قبیل الکترون‌ها یا فوتونهای نور کـار عجیـبی می‌کنند. وقـتی به سمت دو شکاف شـلیک می‌شـوند یک الگـوی تـداخلی مانند امـواج تشـکیل می‌دهنـد، در حـالی که باید دو نـوار مانند ماده درست کنند.

چرا؟

چـرا باید ذرات الکـترون از خـود طـرحی تـداخلی همانند امواج به جا بگذارند؟؟؟

آیا الکترونها موج هستند؟

حتی زمانی که به صورت تکی شلیک می‌شوند، یک تک ذره که به سمت یک دو شکافی می‌رود، به دو نیم خواهد شد، و اقدام به عبور از هر دوی شکافها خواهد کرد، و بعد با خودش تداخل می‌کند تا یک الگوی تداخلی مانند یک موج تولید کند.

بدین سان موجب می‌شود تا از میان هر دو شکاف برود: هم دومی و هم اولی.

اما زمانی که اندازه گیری صورت می‌گیرد چیز عجیبی رخ می‌دهد.

برخلاف الگوی تداخلی قبل، الگوی مربوط به ذره مشاهده شده شبیه به الگوی ماده است.

تنها عمل مشاهده کردن که کدام شکاف انتخاب شده است در واقع موجب می‌شود که ذره تنها از درون یک شکاف برود.

چیزی که این را حتی بیشتر متحیر کننده می‌کند این است که شکافی با عرض 0٫1 میلی متر مورد استفاده در این آزمایش، که تقریبا 20 میلیارد بار از قطر کلاسیک الکترون عریض‌تر است، می‌تواند در واقع حرکت الکترون را منحرف کند. این شبیه به این است که چیزی یک سنگ یک سانتی متری را در حین عبور از یک دهانه 20 هزار کیلومتری، منحرف کند.

دلیل این امر اصل عدم قطعیت مشهورهایزنبرگ است. فیزیکدان برجسته آلمانی ورنرهایزنبرگ محدودیت‌های مشاهدات ما را از دنیای اطرافمان مورد سنجش قرار داد. او دریافت که رفتار یک ذره، که محصولی از فاصله

و تکانه ذره می‌باشد، نمی‌تواند بدون عدم قطعیت اندازه گیری شود، با یک حداقل مقـدار متناسب با ثـابت پلانک. این ثابت پلانک یک عدد بسیار کوچک است، برابر با صفر بعد ممیز، بعد 33 صفر که بعد از آن عـدد 66 باشد. این عـدد کوچک بـرای اشـیاء مـرئی قابل صـرف نظر کـردن است، اما برای یک الکترون بسیار کوچک محدود در فضا، گسترش به یک شـکاف با عـرض 0٫1 میلی مـتر منجر به تغیـــیر تکانه الکـــترون و در نتیجه انحـــراف جهـــتی که الکـــترون در طی عبـــور از شـــکاف در پیش می‌گـــیرد، می‌شود.

چیزی که بسـیار متحـیر کننـده است این است که به نظر می‌رسد یک الکترون به دو الکترون که به طـور همزمـان در حـال عبـور از هر دو شـکاف اسـت، می‌شـکافد، و یک الگـــوی تـــداخلی روی دیـــوار پشت این شـــکافها طـــرح می‌ریزد. الکترون چنان که اگر یک موج در حال پراشیدن شدن باشد، رفتار می‌کنـد؛ و نه همچـون یک قطعه واحد ماده.

برای این‌که این آزمایش را بهـتر متوجه شـوید می‌توانید از این لینک استفاده کرده و فیلم کوتـاهی در این رابطه را ببینید:

http://www.youtube.com/watch?v=EpSqrb3VK3c=related

اما آیا بیشتر از این در مورد آن چیزی هست؟

اخیرا، دکتر آنتوان زلینگر و محققان در دانشگاه وین یک الگوی تداخلی مشابه در یک آزمایش دو شکافی را شـرح می‌دهند. به جای انجام آزمایش با اسـتفاده از الکـترون،

آن‌ها از ملکول کربن سی 60 اسـتفاده کردند که عمـوم آن را یک “باکی بال” می‌خوانند.

باکی بال تقریبا قطرش 1 نانومتر است. و تقریبا نسبت به یک الکــترون یک میلیــون بــار بزرگ‌تر و حــدودا 100 هزار بار سنگین‌تر است.در واقـع، قطر آن قابل مقایسه با قطر مـارپیچ دوگانه حلـزونی “دی آن ای” که مشـهور است و تقریبا 2 نانومتر است، می‌باشد.

قطعــا، به ســختی کسی می‌تواند آن‌چنــان ملکول‌هــای بزرگی را به عنوان موج در نظر بگیرد.

اما این ملکول هم دقیقا چون یک موج رفتار می‌کند.

آیا دی ان‌ای ما انسان‌ها هم می‌تواند همچون موج رفتار کند؟

آیا امــواج دیگر نــیز می‌توانند در دی ان‌ای ما و در نتیجه نسل و آینده ما تاثیر بگذارند؟

آیا موسیقی بر دی ان‌ای تــاثیری دارد؟ اصلا آیا دی ان‌ای ما انسان‌ها موسیقی می‌نوازد؟

آیا انــرژی افکــار و اعمــال ما بــروی ژنهــای ما تــاثیر می‌گذارند؟

شما چه فکر می‌کنید؟

آزمایش دو شکافی هم‌چنین نشـان داد که زمـانی که یک الکترون با جهان بیرون اندرکنش انجـام می‌دهـد، الگـوی تداخلی ناپدید می‌شود. برای نمونـه، زمـانی که ما از یک آشکارساز استفاده می‌کنیم تا تلاش کنیم الکـترون را در یکی از دو شـکاف مشـاهده کـنیم، الگـوی تـداخلی ناپدید

می‌شود.چیزی که کشف می‌کـنیم این است که وقـتی ما مشـاهده انجـام می‌دهیم، الکـترون یکی از دو شـکاف را برای عبور "انتخـاب می‌کند"، مانند یک ذره کلاسـیک، در نتیجه آشــکارا توانایی‌هــای بر همنهی کوانتــومی‌اش را "مخفی می‌کند".امواج الکترونی تمام امکانات را ترکیب می‌کنند، اما وقتی آن را مشاهده می‌کنیم، الکترون یکی از این امکان‌ها را انتخـــــاب می‌کند تا رخـــــداد واقعی آزمــایش ما بشــود، یک ذره مــاده متمرکز در یک نقطه بشود.

قربانی انسان در آئین‌های رازآلود

این مقاله گـــذری است بر مســـئله‌ای به نـــام قربـــانی انسان. مسئله‌ای که صحبت هر روز نیست. مسـئله‌ای که بسیاری نه قـادر به تصـور آننـد، نه قـادر به درک آن و نه قـادر به قبـول وجـود و ابعـاد آن. اما متاسـفانه این یک واقعیت است. واقعیـــتی تـــاریخی که تا به امـــروز ادامه دارد. واقعیـــتی که به نظر می‌رسد نه تنها از شـــدت آن کاسته نشده، بلکه سیر صعودی عظیمی به خود گرفته و در دنیـای مـدرن در مقیاس‌هـایی بسـیار بزرگ‌تر انجـام می‌شود.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

An Overview of Human Sacrifice in the Occult

گذری بر موضوع قربانی انسان در آئین‌های رازآلود

طبق گزارش رسمی اف.بی.آی در سال 2000، 876213 شخص در آمریکا “مفقود” شدند.

750000 نفر ایشان کودک بودند.

این مقاله گـــذری است بر مســـئله‌ای به نـــام قربـــانی انسان. مسئله‌ای که صحبت هر روز نیست. مسـئله‌ای که بسیاری نه قـادر به تصـور آننـد، نه قـادر به درک آن و نه قـادر به قبـول وجـود و ابعـاد آن. اما متاسـفانه این یک واقعیت است. واقعیـــتی تـــاریخی که تا به امـــروز ادامه

دارد. واقعیــتی که به نظر می‌رسد نه تنها از شــدت آن کاسته نشده، بلکه سیر صعودی عظیمی به خود گرفته و در دنیــای مــدرن در مقیاس‌هــایی بســیار بزرگ‌تر انجــام می‌شــود. به صــورتها و شــیوه‌هایی که به چشم ناآشــنا فقط عجیب، بی‌پاسخ و فراتر از تحلیل‌های "متفکــران" (آن‌ها که به لطف جهـــانبینی ســـکولار و کمّی خـــود، همه‌چـــیز را به عـــواملی همانند پـــول و قـــدرت ربط می‌دهند)، است اما به به چشم آن مــومن به دین خـــود، غیب[1]ـ و فرق رازآلود، کــاملا حســاب شــده و آئیــنی به نظر می‌رسند. در عین حال، امروزه از مقدار گــزارش و بحث دربــاره این ســرطان کاســته شــده، و این عمیقا به دلیل ســـیطره هر چه بیشـــتر عوامل پشت این اعمـــال شیطانی بر وسایل ارتباطی است. آسانترین راه کنــترل ذهن کنــترل ورودی‌ها است. اگر کسی موفق به کنــترل عمــده ورودی‌هــای اطلاعــاتی یک شــخص شــود، عمــده خروجی‌های اطلاعاتی وی، یعــنی ذهن، تفکر و مرزهــای تحلیل وی را در دست گرفته. (و این چه راهبرد عــالی‌ای است برای مردمی که فــرای ذهن و عقل خــود ورودی‌ای ندارند). این امروزه به سادگی توسط نظام‌های آمــوزش و پــرورش اجبــاری و ســپس رســانه‌های جمعی صــورت می‌گــیرد. بســیاری پس از طی دوران تحصــیل، چه دیپلم چه دکــترا، یا مطالعه و تحقیق را عمــدتا کنــار گذشــته یا چنــان درگــیر زنــدگی می‌شــوند که فرصت تفکر عمیق و فــرای مرزهــای نگهبــانی شــده توسط "نگهبانــان فکر" درباره موضوعاتی همانند تاریخ و فلســفه را ندارنــد، چه برسد به مطالب "غیر معمول"، همانند مســائل مخفی و مرمــوز[2].ـ آن‌ها هم که ســنگینی افتخــارات مــدارک و تحصیلات و القاب رسمی و غیر رسمی خود را بار کــرده

و می‌کشند، چه بسیاریشان که در اصل دنبال اسم و تصویر و شهرت‌اند و نه علم و حقیقت. که کسی که حقیقت را می‌خواهد راضی نمی‌شود، کنجکاوی ذاتی کودکانه‌اش را نمی‌کشد، در مرحله‌ای از شهرت ظاهری خیمه نمی‌زند و دلش را با تعدد اسم و رسم و نظراتش در صفحات چاپی و مجازی و فیگورهای عکس‌هایش خوش نمی‌کند. دریغ که بسیاری از متفکران و استادان و صاحب‌نظران اینگونه‌اند. یک سیرک بزرگ که همه قربان صدقه هم می‌روند و برای هم کف می‌زنند و اجلاس و گردهمایی برپا می‌کنند. تکان خوردن از نظریات کاری سخت است، بسیار سخت، برای کسی که حوصله و جرات گفتن اشتباه کردم، من اشتباه کردم، را ندارد. چه بسیاری که عمری را پای فلان نظریه و کتاب گذاشته‌اند. و این شکاف، امروزه اوج گرفته در تمام عرصه‌های علم. بین متخصصان خشکی که حاضر به عقب‌نشینی از نظریات منقضی خود نیستند، و آن‌ها که با سوال‌هایی مهم و بی‌پاسخ جلو آمده و اگر جواب‌هایی قانع‌کننده‌تر ارائه نمی‌کنند، حداقل همانند آن مردان و ریش‌سفیدان خود را در دیواری نامرئی از جهل مرکب حبس نکرده‌اند. مخاطبین مردمی‌اند که بیداری معنوی‌ای درشان در حال صورت گرفتن است و پس از یکی دو سده تسلط جهانبینی مادی و کمّی، در حال نگاهی جدید به دنیای پیرامون خودند، با احترامی بیشتر نسبت به باستانیان و سنت‌ها و نظرات و نگاه‌های آن‌ها به دنیا و ماوراء. این شکاف در غرب، اوج‌اش آشکار است. در رسانه‌ها و محققان و بحث‌های مستقل از کانالهای رسمی، که سرزندگی و کنجکاوی و فعالیتشان تحسین‌برانگیز است. این شاید در هیچ امر بیش از تاریخ باستان و مخصوصا

مصرشناسی آشـکار نباشد. همینقـدر اشـاره این‌جا بس است که این مبحث جایی دیگر می‌طلبد.

حقیقت این است که فرقه‌های رازآلود و مناسک پر رمز و رازشـان هنـوز وجـود دارنـد، به قدرتمنـدی گذشـته باستانیشان. در دنیایی که عـوام و آن‌ها که آقایـان آن‌ها را بنا به تفکر کمّی خود "توده" می‌نامند- همـان تفکـری که رنه گنون به زیبایی آن را نمود کامل زنـدگی در عصر کمیّت نامیده- زندگی در سراشیبی‌ای به نام تمدن مدرن که همگـان با شـیفتگی و با سـرعت به سـوی پـایین‌ترین نقطه که آن همـان حکـومت ضد و وارونه‌ی همه‌چـیز، دجـال ضد مسـیح است[3]، "توسـعه" یافته و به پیش می‌رونـد، در دنیـایی که توده‌ها تشـویق می‌شـوند به مـادی‌بینی همه‌چـیز، بریـدن از یک‌دیگـر، ذوب شـدن در فردگـرایی، خودبیـنی و سـود شخصـی، بریـدن از دین و خداوند خیرالحـافظین، مسـخره کـردن باسـتانیان و "خرافات" شان و بی‌معنی دیدن هر چه آقایـان برچسب خرافـات و افسـانه و اسـطوره به آن بزننـد، در همین عصر، رهبران دنیا، قدرتمندترین و ثروتمندترین اشخاص دنیای به اصطلاح مدرن ما، تا خرخره در مناسک عجیب و غـریب رازآلـود و آن‌چه "خرافـات" می‌نامند غوطه‌ورند. چه توضیحی دارید بـرای مراسم‌های سـحر و جـادویی که آقای جک پارسونز[4]، مخترع سوخت جامد موشک و یکی از مهم‌تـرین پایه‌گـذاران ناسـا، هر شب در خـانه‌اش به همراهی دانشمندان پروژه منهتن[5] برپا می‌کرد؟

جـان (جک) پارسـونز. مخـترع سـوخت جامد و پـایه‌گزار جی.پی.ال ناسا

چه توضیحی دارید برای فعالیت‌های فوق برنامه بسیاری از دانشـــمندان نـــازی و دیگـــران که به آمریکا آمـــده و مهمـترین پسـتها را در اختیـار گرفتنـد؟ افـرادی همانند همان آقای اوپنهایمر[6]ـ که استادی محـترم می‌گوید که بیچـاره سـخت رنجـور بـود و بخـاطر "عـذاب وجـدان" از بابت بمب اتم، برای "معنویت" به فلسفه هندو پناه برد، بیچـــــــاره نمی‌دانست چه کند. عجیب می‌دانم که او یا اشاره نکند به تعلقات و روابط آقای اوپنهایمر و امثالش با تـــاریک‌ترین محافل رازآمـــیز، یا نداند این تعلقـــات و روابط را.

دانشـــمندان آلمـــان نـــازی متخصص موشک پس از جنگ جهانی و انتقالشان به آمریکا، تحت پروژه پیپر کلیپ[7]. به علامت سواسـتیکا روی تـابلوی چـوبی دقت کنید. این عکس در آمریکا گرفته شده.

"دانشمندان" پروژه منهتن. اوپنهایمر نفر دوم از چپ

چه توضـــیحی دارید بـــرای احضـــار خـــدای باســـتانی "اســـطوره‌ای" نیم‌بز نیم‌انســـان "پن[8]"ـــ که آقـــای پارســـونز می‌گفت قبل از هر آزمـــایش موشک با جـــادو احضار می‌کند؟ چه توضـیحی دارید بـرای حضـور حضـرت آقـایی که پلوتونیـوم را به دنیا هدیه داد[9]ـ در بـوهمین گروو[10]ـ و مناسک غریب مهمترین سردمداران دنیا که هر تابســتان در آن‌جا به دور مجســمه عظیم ســنگی یک جغد می‌رقصـــند و کارها می‌کنند. جغـــدی که از بین این همه نـام، او را همـان "مولـوخ"ای[11]ـ می‌نامند که در دوران "باســتان" مـــردم کودکانشـــان را به او قربـــانی می‌کردند.

چه توضیحی دارید برای رؤسای جمهور و وزرا و شاهزادگان و دانشمندانی که در ظاهر عادی به نظر می‌رسند اما وقتی به جایی دگر می‌روند آن کارهای دگری می‌کنند که به ذهن هیچ انسان "عادی" و "مدرن" خطور نمی‌کند.

مناسک رازآمیز و جادو و کارهایی که دقیقا، کلمه به کلمه و ذره به ذره همان مناسکی‌اند که هزاران هزار سال پیش انجام می‌شد. لیست این نمونه‌ها طولانی است و این مسئله‌ای که باید مطرح شود. خاموشی و بی‌خیالی نسبت به آن موجب خشم و نفرین خداوند است. خدای بزرگی که خطاب به یکی از پیامبران بنی‌اسرائیل گفت به این‌ها بگو اینقدر نیایند بیرون برای دعای باران! می‌آیند دعا می‌کنند، اما با تعفن گناه و شکمی پر از حرام. به جای آن‌که رحمت نازل کنم خشمم بیشتر می‌شود بر اینها. به دیگر عزیزش گفت که به ظالمین بگو من را یاد نکنند. بر من واجب است که یاد کنم آن‌که مرا یاد می‌کند، و یاد کردنم از ظالمین نزول غضب و عذابم است بر ایشان. این همان امر به معروف و نهی از منکر است که وقتی نشود، خوبان هم اگر دعا کنند دعایشان می‌خورد توی سرشان. این شناساندن شیاطین و میزبانانشان در این دنیاست که روحشان را فروخته‌اند، چه بد قیمتی. همه‌چیز را وارونه کرده‌اند. تاریکی را در کوری‌شان "نور" دیده‌اند و می‌خواهند دنیا را به گندشان آغشته کنند. هدف این‌ها کور کردن مردم شریفی است که تبدیل کرده‌اند به "توده"ها. اعدادی محض در صفحه‌های آمار. مردمی که شماره‌های ثبت و ملی و امنیت اجتماعی‌شان بر نامهای‌شان مقدم است.

چــرا که تنها در میــان کــوران است که مــرد یک چشم می‌تواند پادشاه شود. پس چه زیبا گفت آن که فرمود:

نبرد ما علیه گوشت و خون نیست. نبرد ما علیه عوامــل، قدرتها و حاکمان دنیایی تاریکی است،

علیه میزبانان دنیوی شیاطین آسمانی

Ephesians 6:12

امیــدواریم این خلاصه‌ی ســاده ســودمند و مفید باشد و بالرّحمن پناه می‌بریم اگر چنین نیست.

این گفته معــروف که "حقیقت از تخیل عجیب‌تر است"[12]، به دلیل درستی و رو راستی‌اش، گــاه بســیاری را، مخصوصا آن‌ها که به خیال خود جایی دنج در دنیای مــادی خــود یافته‌انــد، نــاراحت و پریشــان می‌کند. هر از گــاهی رسانه‌ها تیترهایی درباره اعمالی وحشیانه و باورنکردنی بیان می‌کنند که توسط انســان‌هایی به ظــاهر مثل من و شما، نرمال و محــترم به وقــوع پیوســته‌اند: مــادرانی که بچه‌های‌شان را کشتند. پدرانی که کودکشان را سوزاندند و حتی کودکانی که دوســتان و اقوامشــان را به صــورتی سادیستیک قتل‌عام کردند. چنین اعمالی قلوب عده‌ای از مردم را عیان کرده و در عین حال مردم متمدن جهان را به حـــیرت وا می‌دارند. مـــردمی که می‌گویند فلانی را می‌شناختیم، اصلا به او نمی‌آمد. خیلی محترم بود!

اما عملی وجود دارد که در وحشیانه بودن و قصــاوت‌اش در بالای تمامی اعمــال دیگر قــرار داشــته، و آن قربــانی کردن انسان است.

گرچه بســـیاری، به لطف‌هـــالیوود، تصـــور می‌کنند که اینگونه کارها فقط در جنگل‌های انبوه آفریقا یا آمریکای جنـوبی صـورت می‌گـیرد، اما وقـتی هر از گـاهی کشف می‌شود که یکی از اعضای به اصطلاح "متمدن" جامعــه، چنین کار وحشیانه‌ای را انجـام داده مـردم مـرتب حـیرت زده می‌شوند. در ضمیرشان جای داده‌اند که آدم‌خواری و خون‌خواری، تنها درمیـان قبایل بی‌تمـدن بـومی صـورت می‌گـــرفت که بحمدالله با فتح، متمـــدن کـــردن و قلع و قمعشـــان توسط غربیـــان عزیـــز، دیگر این مســائل نـــیز تقریبا نایاب شدند.

اما در تاریخ این شناخته شده که تقریبا هیچ دین و آئینی نیست که چـنین تنـدروی‌هایی در شـاخه‌ای از آن انجـام نشـده باشـد،عمـدتا شـاخه‌ای دارای مناسک رازآلـود، در اقلیت و نه نمایانگر عمـده پـیروان راسـتین آن، و اتفاقا درد این‌جاست که اینکـــار توسط آن‌ها که در ظـــاهر با ایمـان‌ترین و مقیـدترین و مقـدس‌مآبترین آن آئین بودند انجام می‌شده و می‌شود.

این موضوع حتی شامل دین یهود نـیز شـده و تـاریخ این مسئله عجیب و جنجال برانگیز، تا دوران باستان به عقب می‌رود.

این مسئله‌ای است شاید قـدیمی‌تر از خـود خط و زبـان. قربانی انسـان اتهـام سـنگینی است که در طـول تـاریخ تندروان یهودی بسیار به آن متهم شده‌اند. طـبیعی است که امــروزه بســیاری نســبت به بحث دربــاره آن بســیار محتاط باشند. اما این اتهام حداقل بـرای دو هـزار سـال بر دوش یهودیان سـنگینی کـرده. بـالاخره چـرا یهودیـان تندرو در گذشته و شاید همین امروزه باید انسان قربانی

کننـد؟ بسـیاری حـتی دوست ندارند دربـاره این موضـوع فکر کنند و بـــاور دارند که این پروپاگانـــدای خـــالص ضد یهـودی است. خـود یهودیـان نـیز با سـرعت می‌گویند که چـنین ادعاهـایی دروغهـایی است که طی قرن‌ها تکـرار شـــده و از پایه بی‌اســـاس است. اما این داســـتان دو رو دارد. یک روی آن بـــــاور دارد که قربـــــانی انســـــان در یهودیت، نه تنها پروپاگاندای ضد یهودی نیســـت، بلکه یک حقیقت است. چیزی که از زمان آغازش اثری وحشـتناک بر جامعه داشته.

مراسم قربانی و گرفتن خون از کودک

شاید بعضی به مطالبی که در این‌جا عرضه می‌شود شک کنند، اما نگاهی منصفانه به این موضـوع شـما را باید به فکر بیندازد. در همین حال، مطـالعه‌ای عمیق و محققانه درباره موضوع، بسـیاری شـکاکان را به حقیقت موضـوع مطمئن خواهد نمود.

این حقیقت دارد که بســـــیاری از آن‌ها که دربـــــاره این موضـــوع تحقیق کردند توسط صیهونیست‌ها، ضد یهـــود (آنتی سـمیت) لقب گرفته‌اند. لقـبی که به نظر می‌رسد عده‌ای همانند نقل و نبات نثار دیگـران کـرده و بـرای بر هم زدن بحث درباره هر موضـوعی که آن‌ها را به انتقـاد گرفته یا پریشـــان می‌کند اســـتفاده می‌کنند. اما اگر یک آنتی‌سمیت بگوید که آسمان در روزی آفتابی آبی اســـت، آیا چون یک به اصطلاح آنتی‌سمیت این را گفتـه، آسـمان کمتر آبی می‌شود؟ داستان چـنین بحث‌هـایی نـیز عمـدتا چـنین است. گرچه بعضی که دربـاره این مطـالب تحقیق کردنـــد، واقعا آنتی‌ســـمیت بودنـــد، اما شـــاید این کشف حقیقی بودن و انجام قربانی انسان توسط عده‌ای از به

ظـاهر یهودیـان بـود که بسـیاری از این مـردم را از مـرز تعــادل هل داد و آنتی‌ســمیت کــرد. پس از درک این راز سرپوش گذاشته شده موجود در میان بعضی یهودیان در طول تـاریخ، یک غـیر یهـودی عـادی، چطـور می‌توانست احساسی جز نفـــرت داشـــته باشـــد؟ بـــالاخره این آنتی‌سمیت نیست که عمل شیطانی قربـانی انسـان، که امـروزه عمـدتا قتل آئیـنی توسط یهودیـان[13]ـ نامیـده می‌شود، را انجـام می‌دهد. با این حـال جـالب این‌جاست که اکـــثر یهودیـــان، و نه تنها آن "اقلیت تنـــدرو" که در معـرض اتهامنـد، همیشه سـعی کرده‌اند این موضـوع را "مزخرفات" و غیریهودیانی که چنین اعمالی را گـزارش می‌کنند بدتر از مجرمین این امر نشان دهند.

عمــده مورخــان می‌دانند و اذعــان می‌کنند که قربــانی انسان در گذشته در میان بسیاری از ادیـان و فـرق رواج داشته. معابد آلـوده به خـون آزتک[14]ها گـواهی بر این مدعاست. قلب تپنـده بسـیاری از بی‌گناهـان در آن‌جا به صورت زنده به عنوان قربـانی به خـدای اعظم تمـدنهای آمریکـــای جنـــوبی، کتزلکوتل[15]ـــ یا کولاکـــان[16]، "اژدهـای پـردار"، از سینه‌های‌شـان بـیرون کشـیده شد. تـــاریخی که بی‌شـــباهت به "اســـطوره" ضـــحاک اژدها "پادشاه هفت کشور" که "مارهایش" "مغز" جوانـان را می‌خورد نیست.

قربانی کردن انسان در بین آزتکها

ایرلنـدیان نـیز "اسـطوره"ای جـالب دارند. می‌گویند که سـاکنین اولیه ایرلند گـروهی "خـدایان" حـریص به نـام "فورموریـان"[17]بودند که هر سـال دو سـوم کودکـان مردم را می‌خواستند.

درویدها[18]ـ نیز که تا به امروز فعالند و وینستون چرچیل[19]ـ و اسقف اعظم کانتنبری کلیسای انگلستان[20]ـ کاهنین آن بوده و هستند، به این کار شهرت داشته‌اند. یکی از رسم‌های شناخته شده آنان در تاریخ، دفن کودکی در زیر پی ساختمان یا پاشیدن خون وی بر آن است. هم‌چنین سوزاندن در آتش.

وینستون چرچیل هنگام ورود به لژ طریقه باستانی درویدها در قصر بلنهیم. 15 آگوست 1908

اسقف کانتنبری در لباس درویدِ

در آئین هندو عملی به نام "ساتی" وجود دارد که در آن زنان خود را در آتش قربانی می‌کنند. طبق گزارشاتی این عمل هنوز در بعضی نقاط هندکه یک میلیارد هندو در آن زندگی می‌کنند زنده است و انجام می‌شود. به علاوه، شما هنوز که هنوز است می‌توانید در وداها[21] لیست نامهای خدایان و قربانی مورد علاقه هر یک را پیدا کنید. تا همین دوران "مدرن" ما هندوان هر ساله برای خدای مادر، کالی[22]، و شیوا[23]، انسان قربانی می‌کردند و همیشه این باور در هندویسم بوده که شیوا از گوشت انسان تغذیه می‌کند. هر جمعه در معبد شیوا در تنجور[24]ـ یک کودک مذکر را قربانی می‌کردند. این عمل به طور رسمی تنها در قرن 19ام متوقف شد.

کالی و شیوا. به جسد در حال سوختن و سرهای بریده شده‌ای که گردنبند شده‌اند دقت کنید.

همین چند سال پیش در مکزیک فرقه‌ای عجیب کشف شد که بسیاری را قربانی کرده بود، از جمله دانشجویی آمریکایی به نام کیلروی[25].

سابقه این عمل در خاورمیانه "گهواره تمدن" نیز متاسفانه باستانی است. تمدن‌های خاورمیانه نیز همانند معادلان خود در تمام دنیا برای خدایان اعظم خود آئین‌های مختلف قربانی انسان داشتند. این عمل عمدتا به صورت سوزاندن شخص صورت می‌گرفت. هدف از انداختن ابینا ابراهیم علیه‌السلام در آتش همین بود. حفاری‌های سِر لئونارد وولی[26] در شهر سومری اور، موطن حضرت ابراهیم علیه‌السلام، در سال 1927 در قبرستان سلطنتی شهر، شواهدی گسترده از قربانی انسان را آشکار کرد.

در تقریبا تمامی تمدن‌های باستان، سه‌گانه‌ای وجود داشت که پرستش می‌شد. یک خواهر و برادر که در عین حال همسر نیز بودند، و فرزندشان. پدر می‌میرد و همسر/ خواهر باکره‌اش تولد به پسری می‌دهد که با مادرش وصلت کرده و جای پدر را می‌گیرد. این سه‌گانه در حقیقت پرستش خدایی میرا[27]ـ است. خدایی که می‌میرد، و سپس در کالبد پسرش زنده می‌شود. به نظر ما این همان شیطان است، از مردن به معنی فروافتادن‌اش، تا تولد دوباره و برپا ایستادنش به باور آن‌ها. شاید حالا بیشتر معنی و اهمیت تاکید اسلام بر صفات "حی" و "وحده" الله تعالی را درک کنید، که چرا اینقدر این ذکر مهم است:

لا اله الا الله، وحده وحده وحده، لا شریک له، له الملک و له الحمد، یحی و یمیت و هو حی لا یموت.

این موجود با نامها و القاب متفاوت در تمام تمدنهای باستانی حاضر است. همان کتزلکوتل آمریکای جنوبی است که ذکرش رفت، اوسایرس، ایزیس و هوروس[

28]ـ نمـرود، سـمیرامیس و تمـوز[29]ـ مـردوخ[30]، ایشتر[31]، دینوسیوس[32]، و غیره. این خدا در میـان کنعانیان و فلسطینی‌های باسـتان تحت نامهـای مولـوخ[33]، بعل/ بعل- بریت[34]، حداد[35]ـ و غیره پرسـتش می‌شد.

بعل خدای کنعانیان اُسایرس خدای مردگان ایزیس

شـهر بعلبک[36]ـ همانطورکه از نـامش پیداست (بعل-بک) یکی از مراکز باستانی پرسـتش این موجـود ملعـون بود.

معبد عظیم و عجیب رومی ژوپیـتر[37]ـ در این شـهر بر معبد باسـتانی بعل سـاخته شد. رومیـان از هیچ چـیز در سـاخت معابد عظیم این شـهر دریغ نکردند. بیش از صد هزار برده طی قرن‌ها روی معابد این شـهر کـار کردند و معابد قـوم و خـویش بعل نـیز، البته تحت نامهـای رومیشان، به آن اضافه شد: ونوس و باکوس[38].

بازسازی مجموعه معابد بعلبک

یکی از چندین سنگ عظیم به کار برده شده در معبد. این سنگها بزرگ‌ترین سنگ‌های تراشیده شده در جهان‌اند، و چگونگی حمل و کار رویشان هنوز موضـوعی مـورد بحث و گمـان. امـروزه تعـداد کمی جرثقیل‌هـای سفارشی موجـود است که قـادر به حمل وزن این سـنگ‌ها می‌باشند.

بت سـفالین در مـوزه ایـران باسـتان. به کـودکی که زیر بغل زده دقت کنید. این رب است یا شـیطانی رجیم؟ این‌ها فقط اسـتعاره نیسـتند دوسـتان. کـودک زیر بغل

شاید استعاره از هـزار زهر مـار باشـد، اما این حقیقـتی تــاریخی است که بــرای این موجــود در فــرق رازآمــیز، معابدش، کودک هم قربانی می‌کردند.

بسیاری مسـیحیان در همین شـهر شـهید شـدند و مـدتها بعد از مسیحیت نیز، فاحشگان "مقـدس" معبد و اعمـال کفرآمــیز دیگر زنــده و فعــال بودند. بــالاخره امــپراطور جاســتینین[39]ـ دســتور مســیحی شــدن و غسل تعمید اجبـاری را صـادر کـرد. قسـمت‌های کلیـدی‌ای از معبد را خراب و بزرگ‌ترین سـتون‌هایش را به قسـطنطنیه بـرای به کار بردن در کلیسای عظیم آیاسوفیا[40]ـ یی که خود ساخت برد. عظمت فضای داخلی این کلیسا و گنبد رفیع آن برای زمانی طولانی یگانه بود. گویند وقتی جاستینین وارد این کلیسا شد چــنین کفر گفت که ســلیمان، بر تو فایق آمدم! در بعضی تـواریخ قسـطنطنیه آمـده که کمی پیش از پــیروزی و فتح شــهر، مــردم نــوری را مشــاهده نمودند که کلیسا را تـرک کـرده و به آسـمان رفت. آن‌ها آن را به فــال بد گرفته و نشــانه تــرک روح‌القــدس و حمــایت الهی از خــود دیدند. ســلطان محمد فــاتح[41]، هنگــام بازدید از این کلیسا و ســپس کــاخ ســلاطین روم شرقی (بیزانس) که در جوار وی قــرار داشت و امــروزه مسجد سلطان احمد جای آن را گرفته، این شعر فارسی را خواند:

بوم نوبت می‌زند بر طـارم افراسـیاب پــرده‌داری می‌کند در قصر قیصر عنکبوت

وی دستور نظـافت، تعمـیر و تبـدیل آن به مسـجد را داد. طی تاریخ عثمانی مهمترین مسـجد امـپراطوری حسـاب می‌شد. تعــدادی از ســلاطین را در جــوارش دفن کردند.

سلاطین جدید در آن‌جا منصوب شده و نمازهای جمعه نیز آن‌جا برپا می‌شد. در نگهداری آن سعی بسیاری صورت گرفت و تعدادی از مشکلات مهندسی‌اش که طی تاریخ منجر به چندین خرابی و ریزش گنبدش شده بود را رفع کردند. تبدیل به الگوی معماری تمامی مساجد بعدی عثمانی شد و معماران بزرگ بعدی، سعی در فایق آمدن بر عظمت و زیبایی آن داشتند. سلطان محمد فاتح گفته بود که لعنت خدا باد بر کسی که این مکان عبادت را از مسجد بودن برگرداند. پس از فروپاشی عثمانی آتاتورک و دوستانش آن‌جا را به موزه‌ای "سکولار" بدل کردند. نه مسجد و نه کلیسا. امروزه در توضیحات ورودی موزه آیاسوفیا در تاریخچه بنا از اسلام نه به عنوان دین، بلکه به عنوان "فرقه"[42]ـ یاد شده. شاید نشانی از نظر برادران "دین" شبتای زوی[43]ـ به این "فرقه" مبین الهی.

جاستینین

نقاشی آیاسوفیا در زمان عثمانی

سلطان محمد فاتح. اثر بلینی نقاش معروف رنسانس ونیزی

طبق شواهد و بیانات متعدد نویسندگان دنیای باستان، من‌جمله یونانیانی همانند هرودوت[44]ـ و رومیانی همانند پلوتارک[45]، بعل همان زئوس و ژوپیتر و همان مردوخ است. این شیطان نامهای بسیاری دارد که ارتباطات همه آن‌ها با یک‌دیگر در متون کلاسیک قابل دسترسی است. درک کنید که ژوپیتر لاتین "لوسیفر"[46]، به معنی "نورانی" است. در انجیل آمده که

شـیطان می‌تواند به صـورت فرشـته‌ای نـورانی ظـاهر شود. (در روایات ما نـیز آمـده که خـود شـیطان می‌تواند تشویق به عبـادت کنـد، طـوری که تصـور کـنی او "ملـکٌ کریم" است. اما هدفش چیز دیگری است). این موجودی که پرسـتندگان وی او را بر اسـاس فلسـفه وارونه‌شـان نــورانی می‌نامنــد، در حقیقت عین ظلمــات و هم آنی است که در متون دینی مقـدس ادیـان ابـراهیمی صـریحا شـیطان نامیـده شـده. این همـان خـدایی است که چند نمونه از سمبل‌های نمادینش گاو، قوچ، بز و جغد بوده و هستند. مولوخ، هم به صورت گـاو و هم جغد نشـان داده می‌شد. و این همان خدایی است که بر اسـاس داسـتانی که از توصـــــیف‌اش در این‌جا معـــــذوریم آلت‌اش را به صورت ستونی بلند ساخته و می‌پرستیدند.

ستونی که بـرای ناآشـنا[47]ـ تنها یک سـتون اسـت، اما برای آن آشنا با مفهوم و معـنی آن، بسـته به مـرتبه‌اش در فرق رازآمیز، معنایی کاملا متفـاوت دارد. سـتونی که مسلمانان هر سال در موسم حج به عنوان نماد شــیطان سه بار به سنگسار آن می‌پرداختنـد، و کم بودند آنـان که توجه کنند که ایـنی که به آن سـنگ می‌زنند دقیقا همـان "یادبود واشینگتن"[48]ـ آمریکا است که رؤسای جمهور آمریکا از زمـان ریگـان همانند قبله رو به آن سـوگند یـاد می‌کنند. همــان است که در جلو کلیســای ســینت پیــتر واتیکــان و در تقریبا هر شــهر و جــای مهم دیگر دنیا به اشکال و الوان مختلف قرار دارد و به آنان که معنــای آن را می‌دانند چشــمک زده و تســلی خــاطر می‌دهد که "ما این‌جا هم هستیم."

(دقت کنید که در فــرق رازآمــیز این ســتون نباید حتما شکلی خاص داشته باشد. بعضی اشتباها فکر می‌کنند که اگر گــرد باشد نیست. خــیر. می‌تواند باشد. این شــکل مصری شکل ایده‌آل آن است. اما وقتی این ممکن نباشد به اشکال متفاوت نیز می‌سازند. مهم گذاشتن سنگ بنا، مراسم ســاخت و نیت ســازندگان آن است. این ســتون ملعون به اشکال فراوانی ساخته شده. پلان مربع، گــرد، آسمان خراش، برج ساعت (مثلا ســاعت بیگ بن)، بــرجی از جمجمه یا اســتخوان (قتل‌عام‌هــای جنگ‌هــای تــاریخ. بعضی مغولان، تیمور، نادر و آقا محمد خان گویا معروف بودند که چنین برجهایی می‌ساختند)، یا به صورت همــان شکل مصری اما با سری بریده و شعله‌ای همیشه روشن بر بالای آن، همان مشعل فروزانی که مفهوم و معنــایی عمیق در فرق رازآمیز دارد. بعضی حکام ظاهرا مسلمان نیز در طول تاریخ آن را حتی به شکل مناره مســاجد نــیز ساخته‌اند. شــاید حــالا کمی روشن شــود که چــرا مســجد نـــبی صـــلی الله علیه و آله منـــاره نداشت و در بعضی روایــات آمــده که مولانا مهــدی علیه‌الســلام، مناره‌ها را خراب خواهند کرد. چــرا بعضی وهــابیون تعصب دارند که مســـجد یک منـــاره داشـــته باشد. البته دقت کنید که هر ســـتونی هم چـــنین نیست. گفـــتیم که نیت، ســـنگ بنا و مراسم ساخت، مهم و اصل است.)

ابلیسک یادبود جرج واشنگتن

ابلیسک واتیکان

ابلیسک شهر مونیخ

ابلیسک یادبود جان راکفلر

ابلیسک در نقش ساعت در وسط میدانی عریض (به زحمت می‌توان وقت را از آن خواند. ساعت بهانه است برای ستونی که اگر آن ساعت را نداشت شاید حضورش مشکوک می‌شد.)

به خاطر همین بی‌توجهی و فراموشی این نماد و مفهوم آن توسط مسلمانان بود که سعودیان چه راحت آن را خراب کرده و دیواری جایگزینش کردند که از مسائل معنوی و دینی هم بگذریم در سوال از هر دانشجوی ترم یک معماری که سرش به تنش بیرزد هم می‌فهمید که ستون در دایره، از همه نظر و مفهوم، چه بسیار متفاوت از دیوار در دایره است، که در طراحی نیز همانند عالم خلقت، هیچ چیز تصادفی نیست، همه‌چیز، هر خطی و نقطه‌ای که کشیده می‌شود توضیح دارد و باید به استادش (می‌خواهد استاد دانشگاه باشد یا استاد اعظم لژ) پاسخ دهد.

نماد شیطان مراسم حج کنونی (دیوار صاف؟!)نماد شیطان مراسم حج در گذشته (ابلیسک)

این بد بی‌توجهی و خواب غفلتی است که مسلمانان در آن فرو رفته‌اند. به همین دلیل است که کم شریفی صدایش را بر سر سعودیان بلند می‌کند که هر چه در کابوس‌های‌تان بگنجد و هر آن‌چه در بدترین‌های‌شان بعد از شامی سنگین نیز نگنجد، با مکه و مدینه مقدس کرده‌اند. در این میان برای ما سکوت مردم عجیب نیست، عجیب سکوت آن "نخبه" گان ظاهرا مسلمان است. مخصوصا معمارانی که سنگ "سنّت" و "معماری سنتی" را به سینه می‌زنند.

خلاصه کلام این‌که برای بعل، یا مولوخ، که به نصّ ادیـــان ابراهیمی همان شیطان بوده، و پرســتش وی تحت نامها و القــاب و اشــکال و الــوان متفــاوت در سرتاسر زمین صورت می‌گرفتـه، انسـان قربـانی می‌کردند. نمونه‌هـای دیگری را ذکر می‌کنیم:

در متــون تــاریخ باســتان می‌خــوانیم که قربــانی انســان جزئی مهم از آئین‌های بابل باستان نــیز بــوده و کــاهنین بـــابلی می‌بایست مقـــداری از گوشت قربانیانشـــان را می‌خوردند.

قربـــانی کـــردن و خـــوردن گوشت قربـــانی در آمریکـــای جنوبی

این امر چنان در تــاریخ ریشه دوانــده که به نظر می‌رسد خـــود کلمه و صـــفت آدم‌خـــواری در زبـــان انگلیســـی، "کانیبـال"، به معـنی خوردنـده گوشت انسـان، ریشه در این سنت و نام "کاهنین بعل" دارد:

کــاهن- بعل = کاهنبل = کانبل = کانیبل. < Cahn-Bal CanniBal

همانطور که گفتیم یکی دیگر از نامهای مولوخ در قـــالب فرزنـد، "تمـوز" بـود. این معـادل هـروس مصـری است. ریشه‌شناسی این نـــام نـــیز قابل توجه است. "تم" به معنی اتمام. کمال. پایان. "مـوز" به معنـای "سـوختن". یعـــنی "تمـــام ســـوختن"، "بهـــترین ســـوختن"، "کامل سوختن".

این مســـئله هم‌چـــنین مربـــوط است به مســـئله "فـــرو افتادگـان" باسـتان که بهـتر است به طـور خلاصه به آن

اشاره کـنیم. هم کتـاب مقـدس و هم متـون دیگر همانند کتاب منسوب به حضرت ادریس[49]ـ علیه‌السلام دربـاره "فروافتادگان" که در انگلیسی آن‌ها را به غلط (عمدا یا سهوا) "جاینت"[50]ـ یعنی عظیم ترجمه کردند، در حالی که در عــبری "نفیلیم"[51]ــ به معــنی "آنــان که فــرو افتادند" اســت، و به نظر ما یعــنی همــان شــیاطین و جنیــان، ســخن می‌گویند. پس از توصــیف علاقمند شــدن آنان به دختران انسان و همخوابگی و تولید اولاد با آنــان که ذکر این ماجرا در سفر پیدایش[52]ـ نیز آمـده (که در احادیث ما یکی از دلایل علاقه شیاطین به زن، موی بلند او ذکر شده و به همین دلیل حجاب در تمامی ادیـان مهم بوده) چنین آمده:

«و آنـان حامله شـدند، و به "فـرو افتادگـان" تولد دادند. اینان تمامی مایملک بشر را بلعیدند. وقــتی انســان دیگر نمی‌توانست آن‌ها را راضی و ســـیر کنـــد، بر علیه‌اش مشـــغول شـــدند و بشر را خوردند. بر علیه پرنـــدگان و حیوانات مـرتکب گنـاه شـدند. سوسـمارها، و ماهیـان، و گوشت یک‌دیگر را خوردنـــد، و خـــون خوردند. زمین علیه این بی‌قانونان شکایت کرد.» – کتاب اول ادریس 7: 2–6

یک نمونه دیگر آئین "جمجمه" است که در جریکو[53]ی 8000 سال پیش موجود بود و نشانه‌هایی از همـان نـوع آئین در دین شــینتو[54]ـ ژاپن و چین باســتان نــیز پیــدا شده.

کــالی هنــدی را با گردنبنــدی از جمجمه‌هــای انســان و دست‌های بریــده شــده نشــان می‌دادند. این عین همــان تصویری است که مکـرر در خـدایان "مـادر" ادیـان کفـار دیده می‌شود.

الهه مادر هندویی کالی (Kali)

تصـــویر نمونه آزتکی، کواتلیکه Coatlicue. در حـــال بلعیدن انسان. سـگک کمربنـدش جمجمه است و لباسش پر از مار. تصادفا مثل ضحاک دو مار هم بر شانه دارد.

این دو نمونه را مقایسه کنید با خـــواهر/ همسر بعـــل، آناث[55]، که الواح باسـتانی اوگـاریت[56]ـ او را چـنین توصیف می‌کنند:

"... تا زانو در خون انسان‌ها غوطه‌ور، سرهای مردمـان بر پاهـایش، دسـتان بریـده شـده مثل ملخ ریخته بر او. جمجمه‌هـای قربانیـانش را به عنـوان زینت به گـردن می‌بنـدد. دستانشـان را بر کمر بسـته، و وقـتی سـیر می‌شود دستانش را در جویهای خون می‌شوید..."

این که همان کـالی شـد؟ بله دوسـتان. این‌ها همه سر و ته یک کرباس‌اند. این است خـدای سه‌گانه ادیـان کفـار و مشرکین. دقت کنید که تقریبا تمـام این ادیـان باسـتانی یک وجهه برای عموم مردمشان داشتند و وجهی دیگر که مختص خواص بود. علما و کاهنین و سلاطین. حقـایق به صـــورتی مـــرتبه‌وار در این وجه به "خـــواص" آموخته می‌شد. مثلا به عـوام می‌گفتند خورشـید خداست. البته که کاهنین مصری می‌دانستند که خورشید خدا نیســت، و این را به خـــواص خـــود در مرحله دوم می‌آموختند که منظـور روحی در ورای خورشـید است و آن چیست. در مرحله سـوم می‌آموختند که منظـور اصلا این خورشـید نیست و همه‌چیز مربـوط است به سـتاره سـیریوس[57] (شـعرا). این مسـایل امـروزه بعضا به ما رسـیده. به این وجه "مدارس رازآمیز"[58]ـ گفته می‌شود. چرا که معابد

دنیای باستان به خصوص آن‌هایی که در شهرهای مهم مذهبی بودند، همانند نمونه‌های یونانی دلفی، افسوس، ایلوسیوس[59] و غیره، در کنار خود مدارسی داشتند که در آن‌ها امور رازآمیز و مسائلی را که به عوام نمی‌گفتند تعلیم می‌دادند. تا به امروز عده‌ای قلیل از رازهای این تعلیمات آگاهند. بسیاری از علمای دنیای باستان عضو این مدارس رازآمیز بودند. تقریبا تمام آن‌ها که در دنیای علمی و دانشگاهی معمول به عنوان فیلسوفان و متفکران بزرگ می‌پرستیم. از هرودوت و فلاسفه یونان بگیرید تا رومیانی همانند پلوتارک[60]ـ و سیسرو[61]ـ و بعدی‌ها. اینان اشاره‌هایی این‌جا و آن‌جا می‌کنند اما هیچگاه حقیقت را نمی‌گویند. آنقدر می‌گویند که بدانیم مسئله چقدر مهم است. آن‌جا که پلوتارک می‌گوید کسی که از ما نیست گویی هیچ نمی‌داند، یا هرودوت می‌گوید پرستش موجودی را در مصر دیدم که جرات نمی‌کنم نامش را بیاورم. این رازداری در تمام متون کلاسیک عیان است. هر شهروند عادی‌ای نیز که می‌خواست سر در بیاورد کشته می‌شد. یک نمونه معروفش دو جوان کنجکاو شهر الوسیوس است که برای آن‌که از رازها و سر و صداهای وحشتناک و عجیب معبد در شب سر در بیاورند مخفیانه به آن وارد شدند. صبح فردا مردم اجسادشان را از جلو در بسته معبد جمع کردند. چند سالی است که این مبحث بیشتر باز شده. جدای از مسائل دینی به نظر می‌رسد بسیاری علوم در این مراکز به خواص آموخته می‌شد. علومی که به عوام به هیچ وجه نمی‌آموختند. شاید اشاره‌ای کوچک به این امر را در کتابهای تاریخ مدرسه خوانده باشید که چطور عوام ایران ساسانی حق آموختن، خواندن و

نوشـتن نداشـتند و داسـتان آن کشـاورزی که نتوانست برای فرزندش اجازه بگیرد گرچه حاضر بود هزینه گـزاف ارتش را متحمل شـود. خوانـدن و نوشـتن تنها نمـونه‌ای کوچک است از خرواری از علـوم که مـردم غـیر عضو در سرتاسر دنیا، آن‌ها که زیر یـوغ این ادیـان دارای فرقه‌ها و مدارس رازآمیز بودند، از آن‌ها ناآگاه بودند.

فرقه‌هـای رازآمـیز امـروزی خـود را وارثین به حق این آئین‌ها و مـدارس رازآمـیز می‌دانند. بسـیاری تعـالیم، مناسک و حقـایق مخصوصا رده‌هـای بـالای آن‌ها که طی سال‌های اخـیر عیـان شـده، یا عمـدا توسط خودشـان به دلایلی خـاص یا توسـطی توّابیـنی که از آن‌ها خـارج شده‌اند، دلایلی محکم بر ادعاهای‌شان هسـتند. در این‌جا باید گفت که شـرم بر هر نـادانی که حقیقت درونی این فـرق را فرامـوش کند و بـرای ناآگاهـان خـارج از بـازی تصـویری گوگـولی ارائه کند و مثلا هندوئیسم را کنـار ادیـان توحیـدی بگـذارد و از مـیراث مشترکشـان سـخن بگوید. کـالی و آنـاث ما کجا بـود در اسـلام؟ اسـلامی که حـالا شـاید اهمیت تاکیـدش بر کسب علم و انفجـار علمی‌ای که در جهـان ایجـاد کـرد را درک کنید. اسـلام از این نظر نیز دشمنی عظیم برای این آقایان بود که مردم را عمـدا در جـاهلیت نگه داشـته و علم را مایملک خـود می‌پنداشتند. خود رازهایی پست و بی‌اهمیت از شیاطین آموختـه، آن‌ها را زینت داده، علم و حکمت تلقی کـرده و خود را نژادی برتر و عوام را گاو و گوسپند می‌دیدند.

محبوبـترین قربانیـان بـرای این شـیطان مـورد پرسـتش کنعانی‌هـا، بابلی‌ها و بعـدها "فنیقی‌هـایی که ختنه می‌کنند" کودکـان بودند. در یکی از تل‌هـای

باستان‌شناسی در نـــزدیکی تـــونس، یکی دیگر از مراکز پرسـتش بعـل، 6000 خمـره پیـدا کردند که همگی پر از بقایای سوخته "نوزاد"ها بودند.

خمره‌های شامل بقایای نوزادان

"چرا"یی این امر وحشیانه مشـخص می‌شـود و نابـاوری آرام می‌گیرد وقتی به حقیقت این "خـدا"ی دروغین پی ببرید که کیست و داستانش چیست.

در کتـــــاب مقـــــدس می‌بیـــــنیم که خداوند مرتبا از بنی‌اسرائیل می‌خواهد که پس از فتح سـرزمین موعـود، سرزمین کنعانی‌ها، نه با مردم بومی آن‌جا ازدواج کنند و نه به پرســتش خدایانشــان مشــغول شــوند. دلیل منع ازدواج با آنان مشخص می‌شـود وقـتی متوجه شـویم که این مــردم حاصل وصــلت همــان "فــرو افتادگــان" یا "نفیلیم" متون مقـدس هسـتند که با "دخـتران انسـان" خوابیدند و نژادهـایی مخلـوط سـاختند که اینـان همـان پادشــاهان باســتانی بــوده و این همــان دلیلی است که اینــان در سرتاسر جهــان خــود را به تمــام معــنی کلمه "فرزنـدان خـدایان" و دارای حق "الهی" و "خـدادادی" حکــومت بر مــردم می‌دانســتند. (این مســئله‌ی پیچیــده دیگری است که نیـاز به توضـیح بیشـتر دارد و همین‌قـدر اشاره در این‌جا کافی است. این یکی از دلایلی است که چــنین خانــدان‌هایی دیــوانه‌وار در میــان خــود ازدواج می‌کردنـــــد، و می‌کنند. تنها دلیل این امر آنطـــــور که تحلیل‌گران سـکولار می‌بینند نگهـداری مـال و قـدرت در خاندان نبود. "خون" می‌بایست "خالص" نگهـداری شـود بــرای نگهــداری آن ارتبــاط با "خــدایان" و "حلــول" موفقیت‌آمیز ایشان در کالبد این "نمایندگان خـدایان" به

صـورت نسل انـدر نسل در طـول تـاریخ). در هر صـورت بنی‌اسرائیل، طبق شیوه برخـورد معمولشـان با فـرامین الهی، هر دو این کار را به وفور انجام دادند. هم با مردم بومی وصلت کرده و هم خدایانشان را جایگزین شــریعت موسـوی می‌کنند. پس شـاید خیلی جـای تعجب نباشد که مثلا چــرا هــرودوت در تــواریخش نــامی از دین یهــود یا یهودیان نمی‌آورد. چرا اینان در آن عصر به عنوان قوم و دیــنی متمـایز شـناخته شـده نبودنـد؟ پاسخ شـاید سـاده باشد. شاید چون چیزی از شریعت و دین حقیقی موسی علیه‌السـلام بـاقی نگذاشـته بودنـد، جز ختنه‌اش. بـرای همین است که هــــرودوت آن‌ها را از دیگر اقـــــوام آن حواشی تشــخیص نمی‌دهد و می‌گوید "فنیقی‌هــایی که ختنه می‌کنند". آقایان به پرستش یهـوه مشـغول نبودند. آقایان به دنبال بعل و مولوخ می‌دویدند. داستان گوساله طلایی، که همان "گوساله شهر مندس"[1]، همان نمـاد "کا"[2]ــ یا روح اوســایرس خــدای مصــریان، همــان "آمون"[3]، همان بعل و همان مولوخ است، با موسی و سامری تمام نشد:

بـــــنی اســـــرائیل نمی‌دانست که من به او ذرت دادم، و شراب، و روغن، که آن‌ها را نثار بعل کرد؟

کتاب هوشع نبی 8: 2

و چنین شد که تا گیدون در گذشت، بنی‌اسـرائیل دوبـاره روی گردانــده و مانند فاحشــگان به دنبــال بعلیم به راه افتاده و بعل بریت را خدای خود کردند.

کتاب داوران 33: 8

بـــاز هم به بنی‌اســـرائیل می‌گـــویم: هر کس، چه بـــنی اسرائیل، چه دیگران، که تخمش (فرزندش) را به مولـوخ دهــد، همانا مجــازات او مــرگ است و من رویم را از او خواهم گرداند.

سفر لاویان 5-2: 20

شــما محــراب مولـوخ را برپا کردید. و ســتاره خــدایتان رفان. شما بـرای پرسـتش، بت‌ها را برپا کردید. به همین خاطر شما را به بابل به تبعید می‌فرستم.

انجیل 7:43

آن‌ها بر تمامی فرامین خداوند پشت کردند و دو گوسـاله از فلز سـاختند. سـتونی (ابلیسک) ملعـون سـاختند و به پرســتش بعل و شــیاطین مشــغول شــدند. آن‌ها حــتی دختران و پسران خـود را در آتش قربـانی کردند. آن‌ها با پیشگویان و فالگیران به مذاکره مشغول شدند و از سحر و جادو استفاده کردند و خود را به شیطان فروختند. خدا را خشمگین کردند و خدا در خشمش آن‌ها را از خـود دور کــرد. تنها طایفه یهــودا در زمین بــاقی ماند. اما حــتی مردم یهودا نـیز از اطـاعت فـرامین خداوند سـرباز زدند. آن‌ها همان راه‌های شیطانی را که بنی‌اسرائیل رفته بود ادامه دادند. پس خداوند تمـــام بنی‌اســـرائیل را پس زد. آن‌ها را مجازات کرد و دادشـان به دشـمنان و حمله‌وران تا این‌که نابود شدند.

کتاب دوم پادشاهان 20-16: 17

(حضـــرت الیـــاس خطـــاب به قـــوم خـــود) “آیا بعل را می‌پرستید و بهترین آفرینندگان را وامی‌گذارید؟”

سوره الصافات، آیه 125

پس بر اساس کتاب مقدس شکی نیست که این بود دلیل تبعیدشان، و خرابی معبدشان، و بلایـایی که بر سرشـان نازل شد. وگرنه خداوند با این‌ها "عهد" بسـته بـود. چـرا خداوند عهـــدش را بشـــکند؟ خداوند ظلم نمی‌کنـــد، این مردم‌اند که ظلم می‌کنند. خداوند سرنوشت مـــــــردم را تغیـــیر نمی‌دهد مگر آن‌که خـــود متغیّر شـــوند. اما به نظر می‌رسد که عده‌ای، احتمالا اشـراف و کاهنـان اعظم، آن "الیگارشی یهـودی" تصـمیم گرفتند که به این واقعه به چشم مجـازات نگـاه نکـرده و حـداکثر اسـتفاده را از آن ببرند. بـــالاخره آنـــان به بابل می‌رفتند. همان‌جـــایی که حضـــرت یوحنا در مکاشـــفاتش "فاحشه" می‌نامد[4]ـ و بابل رازآلـــود[5].ـ فاحشه‌ای که تا آخر داســتان بــازیش ادامه دارد و می‌تـوان گفت نیویـورک زمـان خـود بـود، و نیویورک، بابل زمان ماست. این شهر همانطور آب دهان آن آقایان تبعیدی را روان کرد که بسیاری از نمونه(های) وحشـتناکتر امـروزیش آب دهانهای‌شـان روان می‌شـود. بابل، مهمـترین مرکز سـحر و جـادوی دنیـای باسـتان که ذکرش به همین صورت در قرآن آمده، و مهمـــترین مرکز شناخته شـده"مغ"هـایی که در دنیـای باسـتان به عنـوان "مجای" معروفند و آن‌ها را مجوس می‌نامیدند.[6]اینـان بر خلاف باور عموم زرتشتی نبودند. اینان فرقه‌ای بودند که زرتشتیان سنتی آنان را کافر حساب کرده و می‌کنند. مـــردمی که به پرســـتش اهـــریمن و دیوها مشـــغولند و آئین‌های رازآمیز دارند. هرجا در دنیـای باسـتان نـامی از مغ‌ها و مجوس‌ها می‌آید به نظر ما منظـــور ایناننـــد، نه زرتشتیانی که ما می‌شناسیم، که نه اهریمن می‌پرســتند و نه آئین‌هـــای رازآمـــیز در دین خـــود دارند. خلاصه کلام

این‌که در بابل بود که پایه‌های کابالا گذاشته می‌شود. بحث درباره کابالا خود مفصل است و جایی دیگر می‌طلبد. همینقدر اشاره این‌جا بس که حرفهایی از قبیل فرمایش آن که می‌گوید "‌.. شما در یهودیت شریعت یهودی یعنی همان‌هالاخا و در کنار آن قباله (کابالا) و آیین حسیدی را که ابعاد عرفانی دین یهود هستند، می‌بینید. در اسلام هم شریعت را داریم که نمایانگر جنبه ظاهری دین است و البته در کنار آن طریقت را که نمایانگر جنبه باطنی و دورنی آن به شمار رفته و عمدتا شامل تصوف و نیز تشیع است."، حداقل روایت و مقایسه‌ای بی‌ملاحظه و ساده‌انگاری‌ای بسیار خطرناک است. کابالا نه عرفان حقیقی یهود است و نه هیچ ریشه‌ای در سنت نبی موسی علیه‌السلام دارد. کابالا معجونیست از سحر بابلی و آئین‌های دیگر تاریک و رازآمیز. سنت رازآلود طبقاتی و پر لایه‌ای که همانند نمونه‌های مشابه دیگر در نهایت به نفی خدای خالق و پرستش شیطان منتهی می‌شود. عضو در بالاترین رده می‌شود انسانی که خود را خدا می‌بیند، همان "سوپرمن" نیچه. همان دجالی که می‌گوید "من‌ام خدای شما". خدایی که مردم را حیوان و گویم[7] می‌بیند، پس چرا همانطور که حیوان قربانی می‌کند انسان نیز قربانی نکند؟ شباهتهای کابالا و افکاری که بسیار توسط مفاهیم و نمادهای هزار خم برای سردرگم کردن مردم عادی پیچیده و "زینت" شده‌اند، با مفاهیم و فلسفه‌های اصیل همانند بعضی مفاهیم عرفانی اسلامی و ادبیات عرفانی ایرانی همانند متون جامی، جلال‌الدین رومی و غیره، منجر به سردرگمی‌ها و اشتباهات بسیاری در میان آنان که آشنایی کافی با

فرقه‌هـــای رازآلـــود ندارند و به انـــدک توضـــیحی قـــانع می‌شـوند، شـده. بسـیاری نـیز عمـدا به این سـردرگمی دامن زده و این مخلـــــوط را هم می‌زنند. در کابـــــالا، گنوسی‌گری، فراماسونری و سیستم‌های مشابه، بســیار مفـاهیم که در ظـاهر با مفـاهیم حق شـبیه هسـتند، در اصل و بـاطن به صـورتی دیگر و عمـدتا "وارونه" تحلیل می‌شوند که شـخص تنها در آخر کـار و در مراحل نهـایی ترقی در پلکان این سنتهای رازآلود تماما طبقاتی، تـازه می‌فهمد که داسـتان چیست و هـدف چه بـوده و چقـدر متفاوت است مثلا دید کابالا به "شناخت انسان از خود و خدا" با دید اسلام و آن روایات مربوط به شناخت انسان از خـود و خـدا. کل آئین‌هـای رازآمـیز بعـدی، از جمله فراماسـونری، به نوشـته خـود متفکـران ماسـون همانند آلـبرت پایک[8]، بر پایه کابـالا بنا شـده‌اند. کابـالا را می‌تـوان پدرخوانـده بسیاریشـان دانست و هر کس به حقیقت این فـرق و این "عرفـان"هـای دروغین هـزار چهـره و تاریک اشـاره نکنـد، یا بی‌اطلاع اسـت، همانند بســیاری بی‌اطلاعـان مراحل پـایین‌تر این فرقه‌هـای رازآلود، یا مطلع است و جزئی از مراحل بالای این فرق که کاملا با هدف و سرشت شیطانی این آئین‌ها آشنایند.

خلاصه این‌که از زمـان تبعید به بابل و پایه‌گـذاری کابـالا است که فساد آن "عده" در میان یهودیان سیر صـعودی و عمق جدیـــدی به خـــود می‌گـــیرد. خداوند در قـــرآن اشاره‌ای بسیار مهم به ماجرای شـیاطین و سـحر بـابلی می‌کند:

«و پیروی کردند سخنانی را که شیاطین در ملک سلیمان (به افسـون و جـادوگری) می‌خواندند و هرگز سـلیمان

کافر نگشت و لکن شیاطین کافر شدند که سحر به مردم می‌آموختند و آن‌چه را که بر دو ملک‌هاروت و مــاروت در بابل نازل شده بود پیروی کردند.» قــرآن کــریم – ســوره بقره آیه 102

و به این صـورت بـود که چـنین عبـارتی در تلمـود ظـاهر گشت:

میشـــــنا: کسی که تخم‌اش (فرزنـــــدش) را به مولـــــوخ می‌دهد، مجازات نخواهد شد.

– سن هدرین 64آ تلمود بابلی

ارمیای نبی[9]ـ از مــردمی که "پسرانشــان را به عنــوان قربانی به بعل، در آتش می‌ســوزانند" ســخن می‌گوید. و در کتــاب ارمیــای نــبی می‌خــوانیم: "آن‌ها توفت‌هــایی (tophet)ــ بلند ســاخته‌اند، در دره هینــون، تا پســران و دخترانشان را در آتش بسوزانند."

سوزاندن کودکان در مراسم قربانی برگرفته از یک فیلم

این داســتان است که جــان میلتــون را بر آن داشت تا در "بهشت گمشده"[10]اش چنین بسراید:

ابتدا مولوخ،

پادشاه وحشتناک، آغشته به خون

و قربانیان انسان و اشک‌های والدین

گرچه صدای طبل‌ها و موسیقی آنقدر بلند،

که جیغ و گریه کودکانشان شنیده نمی‌شد،

آن‌ها که در درون آتش می‌رفتند،

به سوی آن بت ملعون

این است ذات آن آئین‌های رازآلود. مستانه قربانی کردن کودکـــان بی‌گنـــاه در میـــان سر و صـــدای موســـیقی تا صدایشـــان شـــنیده نشـــود و پس از آن مشـــغول شـــدن به اورجی‌ها و کثافت‌کاری‌هـــای دســـته جمعی به افتخـــار لوســـــیفر. این است آن چـــــیزی که خیلی‌ها ناآگاهانه و قلیلی آگاهانه نام "عرفان" را بر آن می‌دهند. این است همـــان مـــذهب الباطل. گویند که ابو اســـحاق ابـــراهیم حلوانی از حلاج دربـاره مـذهب بـاطن سـوال کـرد. حلاج گفت:

از کـدام می‌گـویی، بـاطن الباطل یا بـاطن الحـق؟ اگر منظورت بـاطن الحق است شـریعت آن را در بر گرفته و هر که حقیقتا آن را دنبال کند به درون راه خواهد یـافت که نیست جز معـرفت بالله. و بـاطن باطـل، بـیرون و درونش (شـــریعت و طـــریقتش) هر دو وحشـــتناک و نفرت‌انگیزند. پس خود را از آن دور نگه‌دار.

امتـداد این سـنت‌های بـاطن باطل بـود که منتهی شد به لوسـیفرین‌ها و شـیاطین پایه‌گـذار فرهنگ مـدرن ما که مخصوصا از دهه 60 و انفجار فرهنگ لاابالی‌گری و پاپ - که گنون آن را باز نمـودی از "عصر کمیت" می‌نامد که در آن عقیده اکـثریت، هرچقـدر هم فاسد و غلـط، مـوثر است- ســـیر صـــعودی عظیمی به خـــود گرفته و تمـــام چیزهـــایی که تا همین چند نسل پیش تنها درِگوشی و در محفل‌هـــای ســـری و رازآلـــود زمزمه می‌شـــد، امـــروز به صـورتی حـیرت‌آور بـرای آشـنایان به این مسـائل، کـاملا

علنی در موسیقی و فیلمها و لباسها و غیره به مردم بی‌خبر عرضه می‌شود که فکر می‌کنند این‌ها تنها مد روز هستند و طبق سلیقه و خواست مردم پیش می‌روند. عمق فاجعه و اثر مخرب این نمادها و مناسک کثیف را که در ظاهری جذاب و هیپنوتیزم‌کننده بر ایشان عرضه می‌شود درک نمی‌کنند. یکی از مهمترین کشاورزان این محصول شیطانی همان آلیستر کرالی[11]ـ بود که می‌توان او را مغز متفکر پشت انفجار سموم فرهنگی و شبه‌مذهبی چندین دهه اخیر نامید.

آلیستر کرالی. تحصیل کرده کالج تثلیث (ترینیتی) کمبریج. مطبوعات انگلیس او را "شیطانی‌ترین مرد جهان" نامیدند. از نظر "شخصیت پرستان" او یک اعجوبه بود. از همانها که "فرهیخته" می‌نامند و خوش قلم و با سواد و تحصیل کرده و نابغه. کوهنورد. استاد شطرنج و غیره. به قدری مقامات فراماسونی داشت که می‌خندید و می‌گفت اگر تمام نشانهایم را بار فیل کنید زیر وزنش می‌افتد. عضو بسیاری فرق دیگر. پایه‌گذار بسیاری دیگر. هم‌چنین مامور اطلاعاتی. از نظر ما یک ملعون.

دقت کنید که بسیاری شیطان‌پرستان رده بالا اینگونه‌اند. یکی دیگر مایکل آکینو، پایه‌گزار معبد ست است[12]ـ او پروفسوری علوم سیاسی دارد و مقام‌دار نیروی نظامی آمریکا است. این‌ها از نظر آن‌ها که نثر و قلم و تحصیلات و برو بیا و اینگونه چیزها را بزرگ می‌بینند، کم آدمهایی نیستند.

همو بود که تخم‌هایش را بسیار با دقت و حساب شده در کالیفرنیا، کارخانه اصلی صادر کننده این مسائل بر

سرتاسر دنیـا، کاشت و همو بـود که گفت: “هر گنـاه در مسیحیت، برای عرفان[13] یک ثواب است”[14] و همو بود که درباره قربانی انسان در کتاب 1929 خـود چـنین نوشت:

«سـاحران باسـتان بـاور داشـتند که هر موجـود زنـده‌ای انبـاری از انـرژی است که کمیت آن بسـته به انـدازه و سلامتی آن موجود و کیفیت آن بسته به شخصیت ذهـنی و روحی اوست. هنگام مـرگ حیـوان این انـرژی ناگهـان آزاد می‌شـود. بـرای بهـترین عمل “روحـانی” شـخص می‌بایست قربانی‌ای انتخاب کند که دارای عظیم‌تـرین و خالص‌ترین نیرو است. فرزند ذکور با معصـومیت کامل و هوش بالا بهترین و مناسب‌ترین قربانی است.»[15]

کـرالی در پـاورقی همین کتـاب اضـافه می‌کند که بنا به اسناد سوابق فراتر پرورابو[16]ـ شیطان‌پرسـت، او بین 1912 تا 1928 چنین نوع مراسم قربانی‌ای را هر سال به تعداد 150 بار انجام داد. یعنی این یک مرد به تنهـایی تقریبا 2500 کـودک پسر را طی این مـدت “قربـانی” کرد. آیا هنوز هم شک دارید که چه بر سر میلیونها، بلـه، میلیونها کـودکی که هر سـاله در سرتاسر دنیا “ناپدید” می‌شوند می‌آید؟

باید در این‌جا متذکر شد، و این تذکر را در سرتاسر آن‌چه خواهید خواند در یاد داشته باشید، که به این تـرتیب و به عقیده ما، این آئین و این کارهای کثیف و مسائلی از آن که در در میان بعضی ظـاهرا یهـودی نـیز دیـده می‌شـود هیچ ربطی به دین یهود ندارد، اگر باور داشته باشـیم که واقعا چیزی از آن دین حقیقی موسی علیه‌السلام بـاقی مانده است. این مسائل ریشه در کابالا، تلمـود، فرسـیز[

17]ـ و سـنت‌های شـفاهی خاخام‌ها دارد، و هر کسی که به این متـون و داسـتانها به چشم "مقـدس" و جـزئی از دین خود نگاه کند مورد اتهـام است. تلمـود انبـاری است از این جملات باورنکردنی پر از نفرت و قصاوت و رجس وکفر. آن را بـرای عـوام سانسـور می‌کنند و بعد هم که گاه گاه گندش جـایی بـالا می‌آیـد، می‌گویند تلمـود فقط یک مجموعه روایت است. مثل بحـار شـما. متن دیـنی برای دنبال کـردن نیست. اما شـواهد غـیر این می‌گویند. در این زمینه خـوب کـار شـده که شـاید بهـترینش کتـاب عظیم و ارزشمند "دین یهود" آقـای مایکل‌هـافمن است که توصـیه می‌شـود[18]ـ (بـرای همین است که من نمی‌تـوانم بـاور کنم آن که ذکـرش کمی قبل آمد به این راحتی "کابالا" را عرفان یهـود بخواند و آن را با عرفـان اسـلامی مقایسه کند). این کارهـای کسـانی است که به دین حق و خـدای حق و واحد و حی پشت کـرده، به پرستش شیطان و نیروهایی دیگر تن داده و از آئین‌هایی دیگر پیروی می‌کنند. وصفشان زیبا در قرآن مجید آمـده. این کار کسانی است که با نیت نـزدیکی به شـر، و آن‌چه خود نـور و "اسـتقلال" می‌بیننـد، اسـتقلال از بنـدگی و اطاعت خدای حق، چنین "آئین"هایی را انجـام می‌دهنـد، از آن "قـدرت" دریـافت می‌کنند و شـیاطین برایشـان کارهـایی انجـام می‌دهند. منظـور این‌ها از اسـتقلال، استقلال از امر الهی و نقطه مقابل تسلیم ما در اسـلام است. هر جا نـامی از یهـود در این گونه مسـائل می‌رود منظـور ایشـان است. ایشـان نه یهودی‌انـد، نه بنی‌اسـرائیلی و نه موسـوی. ما نه ضد یهـودیم و نه می‌گـوییم مـرگ بر اسـرائیل، که اسـرائیل لقب یعقـوب علیه‌السلام است، ایل در زبان قـدیم به معنـای خداست.

ما می‌گـــوییم مـــرگ بر پـــیروان شـــیطان که منافقند و جعلی. هر زیبـــایی را به رجس و کثـــافت خـــود آغشـــته می‌کنند و لقب رســـولی کـــریم علیه‌الســـلام را آویـــزه رژیمی قصی و ظالم می‌کنند تا اگر کسی لعنت کـرد، آن نـام مبـارک را لعنت کند. بازیهـای این‌ها چـنین است. با کلام. با سـمبل‌ها. با همه‌چـیز. همانها که همین کـار را طـــوری دیگر در اســـلام می‌کنند. ظـــاهری در اوج آن‌چه معنـویت و قداست برداشت می‌شـود بر هم زده و بعـد، چنان گندی می‌زنند که بی‌خـبران مستاصـل، هر کسی با چنـان ظـاهری را لعنت کـرده و چپ‌چپ نگـاه می‌کنند. شباهت شیوه عمل را نمی‌بینید؟ اینان شیطان‌پرستند، یا به اصطلاح خودشان "لوسیفرین"[19]، دینی که عمـدتا نادیده گرفته می‌شود و با فرقه‌های‌هالیوودی و شـومنی جدید همانند کلیسای شـیطان آنتـون لاوی اشـتباه گرفته می‌شود. (که خود او نیز البته از خانواده‌ای یهودی بود).

شیطان‌پرستی حقیقتا سـابقه‌ای بسـیار باسـتانی دارد و در پشت چهره و نامهای بسیاری از خـدایان، اسـطوره‌ها و "عرفان"های به ظاهر معصوم باسـتانی پنهـان است. مســئله‌اش بســیار بســیار جــدی‌تر از آنیست که بیـــان می‌شـــود. درک این حقیقت و تفکر دربـــاره آن، خیلی معماها و تناقض‌ها را بـــرای شـــما حل خواهد کـــرد. که چطـور عـده‌ای همانند بـوش و بلر و نمونه‌هـای شـرقی آن‌ها عمیقا خـود را معتقد و با ایمـان به "خـدا" نشـان می‌دهنـد، و در عین حـال اعمـال و رفتارشـان کـاملا با اعمال و رفتـار یک شـخص مـومن و باایمـان و خـداترس متفاوت است. مسئله این‌جاست که کـدام "خـدا"؟ اللـه، یهـوه؟ یا بعـل، مولـوخ، شـیطان، لوسـیفر؟ مـردم فکر می‌کنند هر که می‌گوید "گاد" یا "خدا" منظورش همـان

رب الـبیت و الحـرم، اللـه، است. نیست دوسـتان. خیلی وقت‌ها نیست متاسفانه. پس، مسئله "یهودیـان مخفی" یا "بهائیان مخفی" نیست. مسئلهشیطان‌پرستان مخفی است که در همه جور قالب و شـکل و رنگ حضـور دارند. و البته شـــیاطینی که خـــود را به شـــکل انســـان عرضه می‌کنند. مســـئله ما مســـئله منـــافقین است. مســـئله فراموش کردن تاکیـدات بسـیار اسـلام دربـاره منـافقین است. شاید خیلی از جوانان ما امـروزه بخـاطر تغیـیرات تاسف‌وار زبانی تصور کنند که منافقین یعـنی یک اقلیت دیوانه ایرانی در عـراق به رهـبری رجـوی. منـافق یعـنی کسی که عمــدا دروغ می‌گوید و عمــدتا ظــاهر خــود را، آسانترین قسمت‌اش را، تا حد امکان مقدس مـآب جلـوه می‌دهد. منـافق یعـنی همـان hypocrite. یعـنی همـان imposter. منافق کسی است که ذکرش در داسـتان آن وزیر یهودی که مسـیحیان را می‌کشت در اول دفـتر دوم مثنوی جلال‌الدین آمده. چرا آقایان گل و بلبل عــارف که صوفی‌گری را جدا از شریعت و اسلام راسـتین به میل و fashion زمانه جلـوه داده اینگونه داسـتانهای رومی را ذکر نمی‌کنند؟ شاید چون ذکر خیر خودشان است.

از یک سایت فراماسـونها: فراماسـونری و صـوفی‌گری: دو راه. یک مقصد.

همانها که بـــازآ بـــازآی ملای رومی را ترجمه می‌کنند بیا بیا. بازآ یعنی ترکستان هستی پسر. غلط جـایی هسـتی. برگرد. بیایعنی مشکلی نیست با جایی که هستی. ســری هم به ما بزن. گـبر و بت‌پرست و بعل‌پرست و هر گنـدی هسـتی بیا و نیـازی به توبه نیسـت، بیا سـماع بـرقص و عشق کن. ما هم مثل مسلمانان کوچه بـازار نیسـتیم. از

آن‌ها بهتریم. همان تفکر کلیـدی این فـرق. آن‌ها که علو و برتـری می‌خواهند و می‌گویند دین بـرای سـفها است. این شعر مولوی و ترجمه بازآ که همان return و ترجمه فارسی توبه است. و تــرجمه‌اش به بیا. Come تعــال. نکته‌ای مهم و ابــزاری بــزرگ دست آقایــان است بــرای نسخه فاسدی که از عرفان اسلامی ساخته‌اند. گویی ملا گفت تعال تعـال come come هر چه هسـتی! و نگفت توبو توبو return returnو گـویی قـرآن کـریم نگفت و نگفت و نگفت از رحمت خدا نا امید نشوید و خدا تـوابین را عاشق است و ناامیــدی از بخشش و رحمت‌الــرحمن بزرگ‌تـرین گنـاه. دور نیست اگر بگـوییم این شـعر ملای رومی ترجمه‌ای است مستقیم از قرآن. بله. این آقایــان منافق‌اند. هدفشان خراب کـردن و بازگردانـدن مـردم از مسـیر مسـتقیم است. اما داد و هـوار از مخـاطبینی که جذب می‌شوند و این بازیهـای سـاده را نمی‌فهمند. و چه مـردمی گـول می‌خورنـد؟ مـردمی که هشـدارهای دین و سنت‌شـان علیه این موجـودات را فرامـوش کنند. قـرآن عربی فصیح را مهجور کرده‌اند بماند، ادبیات پـاک عجمی خود را که ترجمه همان سـنت‌های پـاک است و بزرگـانی بــرای پند و از تــرس همین روزها نوشــتند هم نخوانند. یادشـان بـرود آن همه حکـایت و شـعر و قصه که دو صد گفته چو نیم کــردار نیست و عمل را بــبین و ظــاهر را نـبین. بشـوند یکی از ظـاهربین‌ترین ملت‌هـای دنیا. مثل کسی که دماغش را به آینه چسبانده و می‌خواهد هیکلش را ببیند. یا مثل همان داستان کوران و فیل ملای رومی. همین کارهاست که کســـانی که قلبـــاً به شـــریعت علاقه‌مندند و میلشـان به سـیر و سـلوک پاکـان هست را هم مهجور می‌کند. چـرا؟ چـون آن همیشه در صـحنه‌های

هوشـــمند گول‌خـــورده از شیطان‌پرســـتان زاهـــدنما چه می‌کنند؟تر و خشک را با هم می‌سوزانند و بـاز از ظـاهر قضاوت می‌کنند. خود را نمی‌بینند و دیگـران را می‌بینند. اشتباه و جهلشان را مرکّب می‌کنند و نمی‌خوانند آن الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم و می‌گویند همه این‌ها بـــــــازی است و یک مشت مناسک را هم بافته و مردم را اذیت می‌کنید. همان بیانات کمونیست‌ها دربـاره مسیحیت را درباره همه ادیـان می‌زنند. سـیاهی دلش را می‌گیرد و نمی‌بیند که کمونیست‌ها دُمشان کجاست، این مارها از کدام سوراخ آمده، بیانات و عقایدشـان راجع به دین چقدر شبیه است به بیانات یک عده کاهنان باسـتانی و چقدر جهان‌بینی و اهدافشان شبیه است به جهـانبینی واهداف یک استاد دانشـگاه اینگلشـتاین باواریا[20]، که خـود او هم از قـدمای همکیش‌اش به ارث بـرده بـود... و چقـدر این‌ها آسـانند یافتنشـان بـرای صـاحب قلـبی که بخواهد ببیند! و کسی که حقیقتا مشـــــــتاق است اصلا نیازی نیست این مزخرفات سردردآور را بداند. اگر ایمان داشته باشد به قرآن که به خلاصه‌ترین و زیباترین شـکل قصه این‌ها را حکـایت کـرده، همان‌قـدر گفته که کـافی اســت، اگر به گـوش دل بگـیرد. شـیطان دشـمن قسم خـورده است. حـزب و اولاد دارد. او را دشـمن بگـیر. اما نه! این خیلی ســـاده است! حقیقت نمی‌تواند اینقـــدر سـاده باشد! پس عوامل پیچیـده اقتصـادی سیاسی چـه؟ همه‌چـــیز که برنـــامه‌ریزی شـــده نیست! بعضی چیزها تصادف تاریخی است...

بله. مســئله شیطان‌پرســتان مخفی است. مســئله این دیـــــنی است که راســـــتی چـــــرا ذکر نمی‌شـــــود در کنفرانس‌هـــای همبســتگی ادیـــان؟ صد تعجب که عمـــده

گرداننـــــدگان این محافل گل و بلبل اتحـــاد ادیـــان و طرفــداران ســاخت دین واحد جهــانی، خــود اهل همین دین‌اند. پس چــرا خجــالت؟ چــرا نمی‌گوییــد؟ حــالا نگو شیطان‌پرست. بگو ما عـــارف هســـتیم. ما لوســـیفرین هســـتیم. منــور هســـتیم. روشــنفکر هســـتیم. یا شــاید می‌گویند بــرای آنــان که می‌شــنوند و می‌بینند کنایه‌هــای کلامی و تصویری‌شان را؟ ...

اکنــون کمی می‌پــردازیم به ســابقه این مســئله در میــان یهودیان یا همانطور که گفتیم بعل‌پرســتان یهودی‌نما که هیچ بویی از سنت موسی علیه‌السلام نبرده‌اند:

گزارشات مربوط به این عمل، از زمان باستان تا به حال نشـــــــان می‌دهند که قربانیـــــــان به بی‌رحمانه و قصی‌القلب‌ترین صورت ممکن کشته می‌شــوند. عــاملین پس از مراسم حداکثر گوشت و خون ممکن را از قربانی جمع‌آوری کرده، به شیوه‌های مختلف خورده و نوشیده و مقداری نــیز بــرای "غــایبین" و کارهــای بعــدی نگهــداری می‌کنند. به عنوان مثال بسیار معمــول بــوده که خــون را جــذب کاغذ کــرده و به این صــورت خشک کنند تا بعــدا در مناسک رازآلـــود و جـــادو به اســـتفاده بگیرند. (به لطف پیشرفتهای روزافــزون مــدرن و اخــتراع انــواع یخچــال و فریزرهای بــرقی، بــرادران علاقه‌مند امــروزه به آســانی گوشت و خون را در فریزرها بــرای روز مبــادا یا غــایبین ذخیره می‌کنند. در سازمان‌های جمع‌آوری و انتقال خــون هم عواملی نفوذی دارند که خون مورد نیاز را در صورت لـــزوم تـــامین می‌کنند. فیلم بلید[21]ـــ خیلی پـــرت نمی‌گفت...!)

کودکان قربانی شده سپس عمدتا در چالی به نام توفت[22]ـ سوزانده می‌شدند. موسـیقی و طبل زده می‌شد تا صدای کـودک در هیـاهو خفه شـود. این مراسم در میـان ساکنین بعل‌پرست شهر کارتژ[23]ـ در حدود 300 سـال پیش از میلاد بسیار معمول بود. بقایـای معبد عظیم بعل در کارتژ در شـمال آفریقـا، لیـبی امـروز، موجـود است. پس از شکست در جنگ با رومیـــان در ســـیراکیوز، 500 کودک به عنوان قربانی برای بعل در یک توفت سـوزانده شـدند. کودکـان بعضی اوقـات در دسـتان بت بـزرگی از بعل یا مولــوخ، به صــورت مجســمه یک گــاو، گذاشــته می‌شدند که کوره‌ای در زیر آن می‌سـوخت، عـاملین این عمل وحشـیانه سـپس شـعله‌ها را رها کـرده تا کـودک بسوزد.

* گورستان کودکان کارتژی تونس که قربانی بعل شـدند قربانی کردن کودک در بین دستان مجسمه مولوخ

وحشــیگری در این آئین‌هــای شــیطانی باســتانی حد و مرزی نداشت. اما چیزی که شـاید بـرای بعضی عجیب به نظر برسد لغتی است که یهودیـان از آن به عنـوان بیـان عمل قربـــــانی انسانشـــــان اســـــتفاده می‌کردند: “هولوکاست”. بلــه، هولوکاست در اصل لغــتی یهــودی اســت، مــورد اســتفاده توسط یهودیــان، بیــانگر عمل قربانی انسان به خدایشان.

دیکشنری وبستر نسخه سال 1954 چنین می‌گوید:

هولوکاست: عرضه قربانی که کل آن توسط آتش خورده می‌شود.[24]

البته امروزه یهودیان معنی‌ای کاملا متفـاوت به این لغت اختصاص داده‌اند، اما کمی تحقیق و نگاه به لغت‌نامه‌های قدیمی حقیقت این موضوع را روشن می‌کند.

هرل روم[25]ـ می‌گوید: «هولوکاست لغتی بسیار جـالب است. معـنی تحت‌اللفضی آن قربـانی سـوخته اسـت، و یهودیـان می‌خواهند که هنگـام شـنیدن این لغت دربـاره ادعـای قربانیـان سـوخته شـده در جنگ جهـانی دوم فکر کنیــد، اما داســتان در حقیقت مربــوط است به خــدایی باســتانی به نــام مولــوخ که می‌خواست بچه‌ها زنــده در معبد بزرگش قربانی و سوزانده شوند. پرســتش مولــوخ طبق باور معمول توسط زنان خارجی سلیمان آورده شد و در اسرائیل باستان عمیقا جای گرفت.»

بر این اســاس خیلی دور از ذهن نیست اگر بگــوییم که شاید هدف از اطلاق این لفظ به فجایع جنگ جهانی دوم با نیت تقدیم قربانیان آن اعمال وحشیانه به مولوخ بوده است.

مورخان باسـتانی همانند آپیـان[26]، دموکراتـیز[27]ـ و پوسیدونیوس[28]ـ درباره قربانی انسان توسط یهودیان نوشــته‌اند. آپیــان در 168 پیش از میلاد گــزارش داد که قربــانی‌ای زنــده، یک بزرگســال نه کــودک، در معبــدی یهودی پیدا شد. مورخ یهودی فلاویاس جوزفوس[29]ـ با آپیان مخالفت کرد، مطلـبی که توسط زکریا[30]ـ ترجمه شـده و در کتـابش به نـام "جوزفـوس" چـاپ شد. زکریا گزارش داد:

«آنــتیوکوس[31]ـ در معبد تخـتی پیـدا کـرد که مـردی بر روی آن دراز کشیده بود. ورود پادشاه فورا مورد تشویق

این مرد واقع شد. بر زانـوانش افتـاد، دست راسـتش را دراز کـــرده و از پادشـــاه تمنا نمـــود که او را آزاد کند. پادشاه او را آرام کـرد و خواست بگوید که کیسـت، آن‌جا چه کـــرده و معـــنی این واقعه عجیب چیســـت؟ مـــرد با صـدایی گریـان و پریشـان داسـتان نـاراحتی‌اش را بیـان کـرد. گفت که یونـانی است و هنگـامی که بـرای گـذران زندگی مشغول سفر در منطقه‌اش بـوده ناگهـان توسط مردمی از نژادی غـریب دزدیـده شد. او را به معبد آورده و زندانی کردند. بالاخره حاضرین که آن‌جا ایستاده بودند آن قـانون مسـکوت یهودیـان را گفتند. مراسـمی که هر سـال در زمـانی ثـابت انجـام می‌شد: آن‌ها یک یونـانی غریبه را دزدیـده، به جنگل بـرده، طی مراسـمی قربـانی کرده، گوشتش را خورده و هنگام مثله نمـودن و خـوردن او علیه یونانیـان و به دشـمنی آنـان قسم یـاد می‌کردند. بـاقی مانـده قربـانی به داخل چـالی سـوزان انداخته می‌شد.»

در هزاره اول پس از میلاد، در سال 300 میلادی، اسقف آسریوس شهر سزاریا[32]ـ گفت که یهودیان تمام فـرق طی مراسم پوریم مسیحیان را قربانی می‌کنند.

در سال 415 سقراط گالاستیکوس[33]ـ گزارش داد که یهودیان امستا[34]ـ کودکی مسیحی را به صلیب کشـیده و سوراخ سوراخ کردند تا جان داد.

به صلیب کشیدن و سوراخ سوراخ کردن قربانی

در 425 بارونیوس[35]ـ گزارش داد که یهودیان کـودکی را به صلیب کشیدند.

در614 کشیش آنتیاکوس تاتیکوس گزارش داد که وقتی اورشـــلیم به دست ایرانیـــان افتـــاد، یهودیـــان، یکی از مسـیحیانی را که توسط ایرانیـان زنـدانی شـده بـود، به عنوان برده خریده و مانند "گوسفند سر بریدند."

در 1067 در پراگ 6 یهودی خون یک کودک سه ساله را کامل جمع کردند. هم‌چـــنین کشف شد که این یهودیـــان خون این کـودک را به دیگـران داده‌انـد، از جمله یهودیـان تراویزوم.

در 1096 کودکی به نـام اسـتراتی در جـایی که امـروزه شهر کیو[36]ـ است به صورت قربـانی شـده کشف شد. این کودک بعـدا توسط کلیسـای ارتـدوکس قـدیس اعلام شد.

در سال 1115 نزدیک شهر مگدبوک آلمان، یک روز قبل از Passover یهودیـان هسـیدیک[37]، پنج کـودک را شـــکنجه داده و از خونشـــان در مراسم رازآلـــود خـــود استفاده کردند. ماجرا پیگیری شد، عاملین محاکمه شـده و مجازات شدند.

تا آن زمان بسیاری از وقایع قبلی احتمالا فراموش شده بودند. به نظر می‌رسد که عمده مـدارک تـاریخی مربـوط به این نمونه‌ها گم شـده‌اند. اما در سـال 1144 بلایی بر سر کودکی در انگلستان آمد که نه تاریخ آن را به آسـانی فراموش کرد و نه یهودیان اینبـار به آسـانی فرامـوش و بخشیده شدند. تنها 50 سال از اجازه یافتن یهودیـان به ورود به انگلستان گذشته بود (1089)ـ عده کمی از آنان به انگلســـتان آورده شـــدند تا به پادشـــاه در جمع‌آوری مالیات کمک کنند. مـاجرا از آن‌جا شـروع شد که کـودکی

به نام ویلیام[38] قربانی شد. اما آن‌چه این ماجرا را از مــوارد مشــابه متمــایز کــرد خویشــاوندی کــودک با یک کشیش تحصیل کرده بود: توماس مونموث.[39]

هـرل روم می‌گوید: "در 1144 کشیشی کاتولیک به نـام توماس مونموث کتـابی دقیق دربـاره قتل ویلیـام کوچک نورویچ نوشت، همان کودکی که توسط یهودیان قربــانی شد. این کــودک توسط کلیســای کاتولیک قــدیس اعلام شد، اولین قدیس یک گـروه از قدیســین از این دست که بسته به این‌که چطور بشمارید بین 20 تا 25 تا از آن‌ها در تاریخ وجود دارد که توسط کلیسای کاتولیـک، شـهدای مسیحیت قلمداد می‌شوند."

داســتان ویلیــام می‌توانست همانند بســیاری دیگر به فراموشی سپرده شود. اما توماس مونمـوث می‌خواست که تمــام دنیا بــرای همیشه از این اعمــال وحشــیانه و شیطانی خبردار شـده و فرامـوش نکند. او کتـابش را به لاتین نوشت و این کتــاب در قــرن 19ام توسط دکــتر آگوستوس جسـوپ [40]به انگلیسی ترجمه شد.[41]ـ در این کتـاب تومـاس مونمـوث توضـیح می‌دهد که یهودیـان چگونه کــودک را دزدیدنــد، و پس از آن بنا به گفته او چنین اتفاق افتاد:

«سر او را تراشیدند و او را با تیزی‌های میخ مانند بسـیار ســوراخ کردند به صــورتی که خــون در مقــادیر بســیار ریختن گرفت. و آن‌ها بی‌رحم بودند، و آنقـدر مشـتاق در ایجـاد درد. سـخت است تمـایز بین آن‌که بیشـتر بی‌رحم بودند یا نابغه در شکنجه‌های‌شان.»

توماس مونموث کل واقعه را با جزئیات شرح داد. آدم‌ربایی کودک، شکنجه‌ها، و رشوه‌هایی که یهودیان به شریف (پلیس) محلی دادند.

سعی توماس در مستند کردن قتل رازآلود این کودک بی‌گناه، در نهایت منجر به قدیس گشتن کودک شد. این کودک تا زمان معاصر قدیس و شناخته شده بود، تا این‌که دورانی رسید که کلیسا دیگر علاقه به آشکار بودن این موضوعات "از نظر سیاسی غلط" نداشت. این دوران فتح نهایی کلیسا از درون توسط این فرق و آقایان است. توماس با آشکارسازی آن‌چه در آن روز تاریک و غمگین در 1144 صورت گرفت و در تلاش‌اش در آشکارسازی و توقف قربانی کودکان خدمتی بزرگ به جهان کرد. او والدین را در انگلستان هوشیار کرد تا بیشتر مراقب امنیت کودکانشان باشند. اما متاسفانه این آخرین نمونه نبود.

حقیقتا چرا عده‌ای از یهودیان به چنین اعمال وحشیانه‌ای ادامه دادند؟ دکتر آرنولد لیس[42]، محقق و نویسنده که در اوایل قرن بیستم در انگلستان کتابی درباره قربانی انسان در یهودیت نوشت، متوجه حقایقی جالب در حول و حوش این داستان شد:

«یهودی‌ای مسیحی شده به نام تئوبالد از کمبریج[43] اعتراف کرد که یهودیان هر سال از کودکی مسیحی خون جمع‌آوری می‌کردند چرا که باور داشتند که تنها به این صورت می‌توانند آزادی خود را کسب کرده و به فلسطین باز گردند، و سنتشان این بود که برای تعیین وقت خونگیری قرعه بکشند...»

ماجرای غمگین قدیس ویلیام آغازگر موجی جدید بود. به تبعیت از کتاب توماس مونموث، دیگران نیز شروع به ثبت این اعمال وحشیانه توسط یهودیان تندرو کردند. نمونه‌هایی از این قربانیان ثبت شده ذکر می‌شود:

در 1243 در کیسینگن باواریا[44]، یهودیان پس از اعتراف در دادگاه به استفاده از خون مسیحیان در مراسم رازآلود در روز جشن یهودی پاس‌اور[45]، محکوم شدند.

در 1255 در لندن کشف شد که کودکی مسیحی به نام هیو[46]ـ طی مراسمی قربانی شده. جسد سوراخ سوراخ شده‌اش که در مِلک یک یهودی مخفی بود کشف شد.

پس از تحقیق، دادگاه 17 یهودی مهم را محکوم کرد. این کودک نیز بعدا قدیس شد. در مجموع پیش از آن‌که کلیسای کاتولیک کاملا فتح شده و قدسیت این قدیسان را بخاطر مسائل سیاسی لغو کنند، بیش از 20 کودک وجود داشت که به اعتقاد کلیسا توسط یهودیان قربانی شده و توسط کلیسا قدیس شده بودند.

.

در 1290 در آکسفورد، یهودی‌ای به نام اسحاق دپولی[47]ـ به جرم قربانی یک کودک مسیحی دستگیر شد. این لحظه‌ای تصمیم گیرنده بود، چرا که یک ماه بعد به دستور ادوارد اول، یهودیان از انگلستان اخراج شدند. بسیاری از این یهودیان به آلمان و دیگر مناطق اروپایی گریختند. تنها وقتی که خود پادشاه انگلستان، چارلز اول، چهار قرن بعد، توسط لورد اولیور کرامول[48]ـ به

قتل رسـید، یهودیـان اجـازه یافتند به انگلیس برگردند. مـاجرای کرامـول، اعـدام چـارلز اول و تـوطئه‌ای که در نهـایت ویلیـام اورنج[49]ـ را بر تـاج و تخت انگلسـتان نشاند نیز ماجرای بسـیار مهمی است. از این زمـان بـود که "ربا" در انگلسـتان آزاد شد. جـالب این‌جاست که در حرکت "پیـوریتن"[50]ـ آقـای جـان کـالوین (نـام سـابق "کوهن")[51]ـ با آن مقـدس مـآبی بسـیار و پایبنـدی به مسیحیت‌اش، مشکلی با "ربا" نداشت.

در 1331 در گـوبلین[52]ـ آلمـان گفته شد که یهودیـان کـودکی مسـیحی را به دلیل مراسم رازآلـود کشـتند. یهودیان گناهکار شناخته شده و مجـازات سـختی شـدند: زنده سوختن در آتش.

در 1335 در مونیخ آلمان یهودیان کودکی مسیحی به نام هنری را در بیش از 60 جای بدنش سوراخ سوراخ کردند به صورتی که کودک معصوم از خون خشک شد.

در ونیز در 1420 طبق اسناد محلی، یهودیان کـودکی را بی‌رحمانه کشته و به این جرم اعدام شدند.

در 1462 در اینگزبورگ اتریش[53]ـ یهودیان کـودکی به نام آندرل[54]ـ را بر تکه سنگی بزرگ قربانی کردند. این کـودک تبـدیل به قدیسی محبـوب، کلیسـایی در جـای آن سنگ ساخته و آن شهر معروف شد به یودنشتاین (سنگ یهودی)[55]

در سـال 1997 پروفسـور رابـرت پرانـتر[56]ـ دانشـگاه علوم دینی اتریش چنین گفت:

«یهودیـــان باید بخـــاطر جنایـــات نفرت‌انگیزشـــان علیه کودکان کاتولیک همانند کودک شهید، آنـــدرل وان رین، و علیه بزرگســالان در روزهــای پیش از عید پــاک[57]، و بخــاطر خــون مســیحیان به قتل رســیده توسط دســتان یهــودی که آن‌ها نــیز به ســوی آســمان فریــاد می‌کننــد، عذرخواهی کنند.»

یهودیان از این‌که پاپ وقت با پروفسور پرانتر دیدار کرد خوشحال نشدند.

در 1475 در تــرنت[58]ـ ایتالیا یهودیــان کــودکی به نــام سیمون[59]ـ را کشتند. طی مراسم آن‌ها هم‌چــنین او را ختنه کردند. این عمل در بســـیار نمونه‌هـــای دیگر نـــیز گــزارش شــده، گرچه بــاور نمی‌رود که عملی واجب طی مراسم خونگیری باشد. این کودک نیز در سرتاسر بــدنش جای سوراخ داشت. این کودک نیز بعدا قدیس شد.

هــرل روم می‌گوید: "ســیمون تــرنت در 1475 در شــهر زیبای رنسانس ترنت قربانی شد. اعضـــای فرقه او را از خیابـــان دزدیدنـــد، خیلی شـــبیه به شـــیوه‌ای که امـــروزه بچه‌بازان و قاتلان استفاده می‌کنند. به بچه شــکلات داده و او را با خـــود کشـــیدند و بردند و بـــرای مراسم قبل از Passover کشتند و خونش را جمع کردند. این پرونده‌ای بســیار بســیار مشــهور و مهم در آن زمــان بــود که بعــدا منجر به قـــدیس شـــدن ســـیمون توسط کلیسا شد. این ماجرا در کتاب "مراسم خونین"پرونده‌ای چندین دادگاهه ذکر شــده، یعــنی به بیش از یک دادگــاه ارجــاع داده شد. مجرمین یهودی ثروتمند و با نفــوذ بودند و به همین دلیل پرونده به تجدید نظر رفت که این در آن زمان بسیار نادر بـــود. پس در چنـــدین جا روی مســـئله تصـــمیم‌گیری شد.

پرونـده هم‌چـنین به واتیکـان رفت که در آن‌جا تصـمیم می‌گیرند چه کسی قـدیس شـود و در آن‌جا پرونـده را با دقتی بسیار بسـیار زیـاد مطالعه کردند. سـیمون قـدیس شد و یکی از محبـوب‌ترین قدیسـان اروپا بـود، تا سـال 1965 که کلیسا به دلایل سیاسی و فشار عده‌ای تصمیم گرفت که قدیسیت او را بردارد.”

پدر آلبان باتلر در کتاب “زندگی قدیسین”[60] کودک را به عنوان شهیدی نوزاد ذکر کرد و نوشت:

«یهودیان شهر تـرنت با کشـتن کـودکی مسـیحی در عید Passover پیش رو تصـمیم به نشـان دادن نفرتشـان کردند و توبیاس، یکی از اعضایشان، برای به تله انداختن قربانی انتخاب شد. او کودکی زیبا و لبخند بر لب به نـام سیمون را هنگام بازی بیرون از خانه‌اش وقتی هیچ کس مراقبش نبـود پیـدا کـرد. توبیـاس دسـتی به گونه کـودک کشید و با حقه دستش را در دست گـرفت. کـودک که دو سـاله نشـده بـود چـنین کـرد، اما وقـتی دید که دارد از خانه‌اش دور می‌شود، شروع به گریه و صدا زدن مادرش کرد. در این‌جا توبیاس غم کودک را خاموش کرده و او را به منزلش برد. در نیمه شب پنج‌شنبه کار قصابی شـروع شد. دهانش را پر کرده، دستانش را به صورت صلیب نگه داشـتند، بـدن نـرمش را با میخ سـوراخ کـرده و وردهـای کفرآمـیز بر زبـان آورده و مسـخره کردند. پس از یک سـاعت شـکنجه، شـهید کوچک چشـمانش را به سـوی آسمان گرفت و روح بدنش را ترک کرد. یهودیان جسد او را به رودخانه انداختند. اما جرمشـان کشف شد و مجازات شدند...»

در 1485 کودک مسیحی دیگری در موریستیکا[61]ـ به سرنوشتی مشابه دچار شد. پاپ بندیکت 14 ام[62] کودک را قدیس اعلام کرد و او به نام قدیس لورنسینو[63]ـ شناخته شد. پاپ کودک را در پیاتا سانتا ریاس[64] به عنوان شهید ذکر کرد. دادگاه پادوا ایتالیا[65]ـ نیز به حقیقت این واقعه شهادت داد.

جالب این‌جاست که بسیاری از رهبران دینی دیگر نیز به حقیقت قربانی انسان توسط یهودیان شهادت داده‌اند. کاردینال گانگانلی[66]ـ که بعدا پاپ کلمنت چهاردهم شد، چنین نوشت:

«من به حقیقت سیمون، کودکی سه ساله که توسط یهودیان ترنت کشته شد شهادت می‌دهم. من هم‌چنین به حقیقتی دیگر شهادت می‌دهم، که در سال 1462 در دهکده رین[67]ـ واقع شد. آندرل[68]ـ متبرک، کودکی که وحشیانه توسط یهودیان کشته شد.»

مارتین لوتر کتابی به نام ”یهودیان و دروغ‌های‌شان“ دارد که در آن چنین می‌نویسد:

” در تاریخ آن‌ها عمدتا متهم می‌شوند به مسموم کردن چاههای آب، دزدیدن کودکان و مثله کردن آنان. همانند وقایع ترنت، وایسنسی[69]ـ و غیره. البته که آن‌ها این اتهامات را نفی می‌کنند. اما من می‌دانم، بسیار خوب می‌دانم، که اراده‌ای آماده و کامل در آن‌ها وجود دارد که هر زمان بتوانند آن را به عمل تبدیل می‌کنند. در عیان یا در خفا. این را به عنوان حقیقتی جدی بدان، و بر اساس آن عمل کن.“[70]

مارتین لوتر – یهودیان و دروغ‌های‌شان – جلد اصلی

در 1492 لاگوادیا[71]ـ اسپانیا، کودکی به نام کریستوفر توسط یهودیان قربانی شد. کمی پس از این ماجرا بود که ملکه ایزابلای اسپانیا فرمانی صادر کرد که یهودیان را برای همیشه از اسپانیا اخراج می‌کرد. تنها در سال 1967 بود که یهودیان به صورت رسمی اجازه بازگشت یافتند. در این فرمان دلایل زیادی برای اخراج یهودیان ذکر شد، دلایلی همانند "شیطانی بودن جمعی" ایشان. اما در این میان دلیلی خاص قابل توجه است: "گناهی جدی و غیر قابل بخشش".

ویلیام توماس والش[72]ـ مورخ در کتابش، ایزابلای اسپانیا،[73]ـ می‌گوید که این گناه، همان قربانی کردن کریستوفر بود که بعدا قدیس اعلام شد.

هرل روم می‌گوید:

"در 1490 آدم‌ربایی و قربانی وحشیانه کودکی مسیحی به نام کریستوفر صورت گرفت. او را از دهکده‌ای کوچک به نام لگاردیا که در نزدیکی تولدو[74]ی کنونی قرار دارد دزدیدند. او را به غاری در کوه بردند و قربانی کردند. این ماجرایی بسیار بسیار معروف در اسپانیا بود و حتی امروز هم در بسیاری دائره المعارف‌های اسپانیایی پیدا می‌شود. دادگاه در 1491 صورت گرفت، عاملین محکوم شدند در دادگاه. این نقشی اساسی داشت در آن تصمیمی که ایزابل و فردیناند خیلی از بابتش مطمئن نبودند. اما این پرونده و هیاهوی ناشی از آن باعث شد که آن‌ها فرمان اخراج کل یهودیان ازاسپانیا را صادر کنند."

نکته‌ای مهم در این‌جا آن است که بسیاری از یهودیــان با نفوذ در اسپانیا به طرق مختلف بــاقی ماندند. کریســتف کلمب یکی از اینــان بــود. روابط اینــان با اشــرافیت به ظاهر مسیحی اسپانیا و توطئه‌های‌شان علیه مســلمانان شـــناخته شـــده است. پس به نظر می‌رسد که عـــاملین حقیقی هیچگاه نه مجازات شده و نه "اخــراج"، و اینبــار هم مانند نمونه‌هـــای بســـیار پیش و پس از آن بســـیاری یهودیــان بی‌گنــاه بخــاطر اقلیــتی شــیطانی و گناهکــار زندگی‌شـــان را از دست دادند.(همانند جنگ جهـــانی دوم که در آن هم روابط الیگارشی یهـــودی با نازی‌ها کـــاملا شناخته شده و مستند اســت، همانند روســیه کمونیســتی که در آن نـــیز بانکـــداران و الیگارشی یهـــودی آغـــازگر، ذینفع و فعال بودند).

کارل مارکس یهودی فرزند یک خاخام ارتدکس – جیکوب شیف بانکدار یهودی انقلاب 1917 را تامین مالی کرد

(و در بستر مرگش هم یادش نرفت پز این امر را بدهد.)

در 1573 در لیتوانیا در دهکده پونو[75]ـ یهودیان کودکی را شکنجه داده و کشتند.

در 1592 در پــراگ[76]ـ یهــودی‌ای به جــرم قربــانی و خونگیری یک کودک مسیحی محکوم شد.

در 1598 در لـــوبلین، کـــول و کوتنیا در لهســـتان[77] گــزارش شد که یهودیــان سه کــودک را در آن سه شــهر قربــانی کردند. وقــتی پرونــده به دادگــاه رســید تمــامی یهودیان درگیر ماجرا گناهکار شناخته شدند.

مونتگیو سامرز، مورخ شناخته شده، بعضی از یافته‌هایش را در کتاب "تاریخ جادوگری و شیطان‌شناسی"[78] ذکر کرد:

«این قربانی‌های انسان بسیار مرتبط‌اند به مناسک سحر و جادوهای باستانی. قربانی‌هایی که کتاب قانون پرمونستراتنسیان ویلثین، نوشته شده توسط آدریان لمبتر[79] در 1745، حداقل 250 نمونه را ذکر کرده که به روزترین‌های‌شان در 1650 اتفاق افتاد، وقتی در کادان بوهمیا[80]، کودکی چهار ساله به نام متیاس[81]، به دست تعدادی خاخام با هفت زخم کشته شد. در بسیاری نمونه‌ها مدارک بسیار مستندی است که گوشت و مخصوصا خون قربانی برای مقاصد جادوگری و سحر مورد استفاده قرار می‌گرفت.»

مونتگیو سامرز

در 1663 در کارکو لهستان[82]، خاخام ماتاتیا کالاهورا[83]ـ کودکی مسیحی را برای مراسم رازآلودش قربانی کرد که محاکمه شد، محکوم گشت و اعدام گردید.

ولادیمیر ایوانویچ دال[84]، شخصیت ملی و نویسنده روسی در کتابی تحقیقی که به خواست دولت تزاری درباره قربانی انسان نوشت، ذکر کرد که در 1669 در متز[85]ـ فرانسه، آقای "لوی" یهودی کودکی را دزدید که بعدا جسدش در جنگل پیدا شد. مرد مجرم بعدا اعدام شد. جزئیات این پرونده در کتابی فرانسوی به عنوان خلاصه محاکمه یهودیان متز، 1670 نیز موجود است.[86]

در 1690 در بلاروس[87]، یهودیان کودکی به نام گاویل[88]ـ را طی مراسمی رازآلود کشتند. این کودک یکی از قدیسین کلیسای ارتدکس است. تلویزیون بلاروس نیز در سال 1997 مستندی درباره این واقعه ساخت.

گاویل قدیس

تنها 23 سال قبل از استقلال آمریکا از انگلستان، ولادیمیر دال واقعه‌ای در 1753 را ذکر می‌کند:

«در جمعه 20 آوریل 1753 در دهکده مارکوا وولنیتزا[89]، یهودیان استفن استوزیسکی[90]ـ سه ساله را گرفتند و با خود بردند. یکشنبه یهودیان در خانه‌ای جمع شده، چشمان کودک را بسته، دهانش را با انبر بسته و سپس در حالی که او را در تشتی نگه داشته بودند، از همه طرف او را با میخ‌های تیز سوراخ کردند و چرخاندند که تا می‌توانند خون جمع‌آوری کنند. پس از مرگ کودک جسد به جنگل برده شد، جایی که او را روز بعد پیدا کردند. زن‌های یهودی، برینا و فروژا[91]، بدون شکنجه به دست داشتن در این واقعه اعتراف کرده و شوهرانشان را لو دادند، که آن‌ها نیز بدون شکنجه اعتراف کردند. سپس بقیه اعضا دستگیر شده و تحت شکنجه قرار گرفتند. اینان نیز اعتراف کردند و چنان توصیف دقیقی ارائه دادند که شکی در گناهکاریشان باقی نماند. یهودیان سپس اعدام شدند. نقاشی‌ای از جسد کودک که نشان می‌داد چطور سوراخ شده، کشیده شده و توسط اسقف اعظم لوو[92]ـ محرمانه نگهداری شد.»

در 1791 در مجارستان یهودیان به قربانی کردن کودکی مسیحی متهم شدند. در این نمونه خاص یکی از کودکـان خـود یهودیـان علیه‌شـان اعـتراف کـرد که کل واقعه را شاهد بوده.

در 1793 در گـالاتز رومانیا کـودکی توسط یهودیـان قربانی شد.

در قـرن 19 ام، سر ریچـارد فرانسـیس برتـون[93]، کاشف، نویسنده و زبان‌شناس معروف، کتـابی نوشت به عنوان قربانی انسان در میـان سـفاردیم[94]- (یهودیـان شرقی). اما یهودیان به این متن دست یافتند و این متن تاریخی و بسیار مهم هنوز توسط هیـات امنـای یهودیـان در انگلستان محرمانه نگهداری می‌شود و آن را در اختیار کسی قـرار نمی‌دهند. اما پیش از این بخشی از متن او تحت عنوان "یهـودی، کـولی و الاسـلام" چـاپ شد.[95] برتون در این کتاب ذکر می‌کند:

"1839 - یک فلاکس حامل خون متعلق به یک یهودی در گمرک بیروت کشف شد."

در 1840 یکی از معروف‌ترین وقـایع قربـانی انسـان در تاریخ معاصر صورت گرفت. کشیشی کاتولیک به نام پـدر توماس[96]قربـانی شد. این واقعه به صـورت دقیق و با جزئیات کامل در متن اصلی سر فرانسیس برتـون شـرح داده شـده بـود اما هیچگـاه چـاپ نشـد، اما خوشـبختانه آنقـدر سـند و بریـده جراید موجـود است که تصـویری روشن از ماجرا به دست آید.

او کشیشی کاتولیک بـود متعلق به طریقه کاپوچین‌ها[97]- پدر توماس دمشق دزدیده شده به صـورت قربـانی

کشته شد. بعدا وقتی خدمتکار عربش به دنبال وی رفت، آن‌ها او را هم گرفته و کشـــتند. ســـپس اجســـاد را در راه‌آبهای زیرزمینی فاضلاب و سـیلاب انداختند با امید به این‌که مخفی بمانند. اما اجســاد کشف شــده و عــاملین محکوم شدند. پروفسور روم گزارشی درباره این مــاجرا تحت عنوان

“Debacle in Damascus – The 1840 Jewish Ritual Murder Case of Father Thomas”

نوشت که در آن از بسیاری منابع کمیاب استفاده کــرده. این واقعه معروف‌تـــرین نمونه این مســـائل و تا زمـــان ماجرای جک ریـپر[98]ـ لنـدن، حقیقتا “جنـایت قـرن 19 ام” بود. (دقت کنید که قتل‌های جک ریپر نــیز قتل‌هــایی آئینی بودند.)

پدر توماس و خدمتکار وی

روزنامه نیویورک هرالد[99]ـ نسخه 6 آوریل 1850 این واقعه را در صـفحه اولش تحت عنـوان “رازهـای تلمـود، قتلی وحشتناک در شرق” چاپ کـرد. این مقاله طـولانی قربانی کردن پدر توماس را چنین شرح می‌دهد:

«چه کسی خــوابش را می‌دید که آشــکار شــدن رازهــای خـــونین تلمـــود را ببیند و دادگـــاه یکی از وحشـــیانه‌ترین قتلهای ثبت شده در تواریخ جرم و جنایت را شــاهد باشد که یکبار دیگر به جلوی عمــوم آورده می‌شــود؟ چه کسی تصـور می‌کـرد که عـده‌ای دیوانـه، از خـون انسـان بـرای مرطوب کردن نان مقدسشان استفاده کنند؟ خواننـدگان ما بدون شک به یـاد می‌آورند آن آشـوب جهـانی را که از بـــابت کشف پـــدر تومـــاس، میســـیونری مســـیحی اهل

ساردینیا، و خدمتکارش، ابراهیم آمارا، به صورت قربانی شده، خالی از خـون، مثله شـده، استخوانهای‌شـان پـودر شـده درهـاون و بـاقی مانده‌های‌شـان انداخته شـده در فاضلاب دمشق، برپا شد. متن اصـلی دادگـاه و بـازجویی توسط کنسولهای فرانسه و اتریش در آن شـهر محرمانه نگهـداری می‌شـدند و اکنـون در این شـهر (نیویـورک) هسـتند و حـالا ما می‌تـوانیم "ملت بـزرگ" را دربـاره حقیقت مطلبمان به رقابت بطلبیم."

(ما می‌گوییم خدا بیامرزد جراید آن زمان آمریکا را)

مصـطفی طلاس[100]، وکیلی که دکـترای تـاریخ دارد، پیگیر دستیابی به متون اصلی بازجویی و تحقیق پرونـده از فرانسه شـد، جـایی که پـدر تومـاس شـهروندش بـود. آن‌ها را با سـخـتی به دست آورد و به انگلیسی ترجمه کـرد. به او باید از بـابت تحقیقش تبریک گفته شـود. او این را در کتابش به نام Matzo of Zion گزارش داد.

متن پرونده چنین می‌گوید:

بازجو: شـما در اعترافـات خـود ذکر کرده‌اید که یهودیـان خـون مسـیحیان را بـیرون کشـیده و از آن در پخت نـان استفاده می‌کنند. اما در دین شما خون نجس است، حتی خـون حیـوانی که حلال ضـبح شـود نـیز چـنین است. اسـتفاده از خـون مجـاز نیست. در این‌جا تنـاقض است. بین خـون نجس و ممنـوع، و خـونی که اگر از مسـیحی بگیرید اشـکال نـدارد. آن هم بـرای پخت نـان. آن هم در روزی مقـدس. آیا منطق یا مـدرکی وجـود دارد که این تناقض را توضیح دهد؟

المسـلمانی، خاخـام تـازه مسـلمان شـده (به نـام دقت شود) پاسخ داد:

«تلمود می‌گوید که خداوند دو نـوع خـون را دوست دارد. خون مراسم Passover، و خون ختنه.»

خاخام یعقوب (خاخام اعظم سوریه) اضـافه کـرد: "خـدا عاشق دو نوع خـون اسـت، خـون قربـانی Passover، و خون ختنه."

بـــازجو، چـــوبلی ایـــوب، پاسخ داد: ما نمی‌فهمیم که استفاده از خون انسان چطور مجاز است.

المســـــلمانی پاسخ داد: "خاخام‌هـــــای خاصی توسط رمزهـــایی که به آن‌ها داده می‌شـــود می‌دانند که کی و چگونه استفاده از این خون مجاز است."

منظـــور المســـلمانی احتمـــالا خاخام‌هـــای تلمـــودی بعل‌پرستی است که رمزهای‌شان همان تعلیمـات مخفی عمدتا شفاهی‌شان می‌باشد.

جاناتان فرانکل[101]، نویسـنده یهـودی، کتـابی به نـام "مـــاجرای دمشق"[102]ـ نوشت با هـــدف ردیه و پاسخ دادن به کتـــاب دکـــتر طلاس. اما مطالعه کتـــاب فرانکل نشان می‌دهد که نه او و نه کتابش به اندازه دکتر طلاس از ماجرا چیزی عیان نکرده و گـویی حـتی زحمت مطالعه متن تحقیق را هم به خـــود نـــداده. شـــاید چـــون فرانکل می‌خواهد که حقیقت مـــــــاجرا را مخفی نگه‌دارد. نکته جـــالب در این‌جاست که دو نفـــر، مســـتقل از یک‌دیگـــر، مسئولین را به جایی که بقایای پدر توماس و خدمتکارش

قرار داشت راهنمـایی کردند. در فاضـلابی در پشت خانه یک خاخام.

«ما مشغول بـازی بـودیم که یکدفعه بیلیس و دو یهـودی دیگر به سوی ما دویدند. ما از وسیله بازی پـایین پریـدیم و سعی به فرار کردیم. آنـدری و بـرادر من (ژنیا)[4]ـ به دست بیلیس و دیگر یهودیها افتادند. اما بـرادرم خـودش را آزاد کرد. یهودیها سپس آندری را با خود بردند. خواهر کوچکم (والنتینا)[5] نیز این را دید.»

یک دهه پس از مـــاجرای دمشق در 1850، در شـــهر نیویـــورک گزارشـــاتی مبـــنی بر قتل کودکـــان توسط یهودیـان وجـود داشت. حـدود 100 ایرلنـدی عصـبانی به همرا پلیس به زور وارد یک کنیسه شـدند. معلـوم نیست که اینان موفق به نجات قربانی‌ای شدند یا خیر.

اما یکی از مهمـترین مـوارد در سـال 1911 در کیو در روسیه تزاری اتفاق افتاد. قربانی اینبار، کـودکی به نـام آندری یوشینسکی[1] بود.

قربانی شدن کودکی به نام آندری یوشینسکی در روسیه

متهم، یهودی‌ای به نام مناخل منـدل بیلیس[2]ـ شـناخته شد. نکته در این‌جاست که بر سر این پرونـده، یهودیـان سرتاسر دنیا، متحد و سـعی در مخفی کـردن آن کـرده و به پول امروز معادل 150 میلیون دلار برای آقای بیلیس خرج کردند تا تیم وکلای مدافع بیلیس او را رهایی دهند.

متهم اصلی جنایت، مناخل مندل بیلیس

تعدادی از شاهدین طی وقـایعی مرمـوز "مردند." ثـابت شد که پلیسی رده بالا به نام میشوک مدارک قلابی وارد

پرونـده کـرده تا به رهـایی بیلیس کمک کند. سه کـودک بی‌گناه از دوستان آندره که شاهد دزدیده شدن او بودند، از خروسوفسـکی تکه‌هـایی کیک دریـافت کردند. دو نفر آن‌ها فـــردای آن روز مردند و نفر ســـوم بـــرای ماهها مریض بـود. کـودکی که جـان سـالم به در بـرد، لیـودمیلا چبریاک[3] در دادگاه گفت:

«ما مشغول بـازی بـودیم که یکدفعه بیلیس و دو یهـودی دیگر به سوی ما دویدند. ما از وسیله بازی پـایین پریـدیم و سعی به فرار کردیم. آنـدری و بـرادر من (ژنیا)[4]ـ به دست بیلیس و دیگر یهودیها افتادند. اما بـرادرم خـودش را آزاد کرد. یهودیها سپس آندری را با خود بردند. خواهر کوچکم (والنتینا)[5] نیز این را دید.»

جـان گـرانت[6]، کنسـول آمریکا در شـهر اودسا[7]ی روسیه، حکم نهایی هیات منصفه را گـزارش داد. گـرانت نوشت:

«بر اســاس رأی هیــات منصــفه، یک پسر در کیو توسط یهودیان تنـدرو کشـته شـده و آن یهودیـان با دقت تمـام خون پسرک را برای مقاصد رازآلود بـیرون کشـیدند. این یک قربــانی انســان توسط یهودیــان بــوده، اما بیلیس بی‌گناه است.»

گرچه ثـــــابت شد که واقعه در درون کنیسه‌ای در ملک یهودی کارخانه سایتسه[8]ـ به وقوع پیوسته بـود، هیـات منصفه نتوانست به طور حتم، نتیجه‌گـیری کند که بیلیس مقصر است. مقصر 45 بـار سـوراخ کـردن بـدن آنـدری. نگاهی به سر تراشیده شده آندری، 13 سوراخ را به شما

نشان می‌دهـد، در این سـوراخ‌ها، حـرف “شـین” عـبری قابل تشخیص است.

ایجاد حرف “شین” عبری روی سر قربانی روسی

نویسـنده و شـاعر روسی روزانـوف در کتـابش “رابطه یهودیان با خون” فلسفه کابالیسـتی پشت مـاجرای قتل آنـدری را توضـیح داده. به نظر او وقـتی کابالیسـتی در مراسم قربـانی انسـان با زخم‌ها این حـرف “شـین” را می‌سازد، این به معنی نیّت و ارتبـاط به این حـرف است که نمـاد آن خـدا یا پادشـاه یهـودی و سـیطره‌اش بر دنیا اسـت، یا نیّت ارتبـاط با “پادشـاهی” دیگر و قصـدی به سوی وی[9].

یهودیـان متهم در اعترافاتشـان دلیل این نـوع عمل و قربـانی خـاص را مراسـمی به نیت فـرو انـداختن تـزار روسـیه بیـان کردند. اما بیلیس آزاد شـد، چـرا که تنها 6 عضو هیات منصفه 12 نفری او را گناهکار شناختند. قبل از برگـزاری دادگـاه بسـیاری از شـاهدین کشـته شـده و بسـیاری از مـدارک گم و نـابود شـدند و بسـیاری وقـایع مرموز دیگر در این پرونده به وقوع پیوست.

بیلیس بدون مجازات آزاد شد. او به آمریکا مهاجرت کـرد و باقی عمرش را در آن‌جا ماند.

آقای جی.جی چاپلینسکی[10]ـ دادسـتان اصـلی پرونـده بود. او با وجود عدم موفقیتش در دادگـاه، کتـابی بسـیار مهم در 520 صـفحه دربـاره این پرونـده نوشت: ”قتل آندره یوشینسکی”[11]. این در سال 1917 بود.

چاپلینسکی دادستان پرونده

انـدکی پس از این مـاجرا بـود که انقلاب بولشـویک‌ها به وقـوع پیوست. حـالا چاپلینسـکی خـود روانه دادگـاه شد. جالب نیست که این یکی از اولین محاکمه‌های رژیم جدید کمونیستی بـود؟ در دادگـاه یهودیـان بسـیاری بر علیه او شـرکت کردنـد، و وی اعـدام شد. اعـدام شـدنش، بـدون شک به دلیل انتقـام و آشـکار کـردن تمـام جزئیـات این ماجرای کثیف شیطانی بود. اعدام شد تا پیامی آشکار به هر کس که جرات در افتادن با آقایـان را به خـود می‌دهد فرســتاده شــود. نکته جــالبتر دیگر این است که تمــام کتاب‌های او را نابود کردند. تنها یک نسخه در کتـاب خانه سنت پیـترزبورگ بـاقی گذاشـتند که همـان نـیز تا سـال 1997، چنـدین سـال پس از "فروپاشی" کمونیسـم، در روسیه "طبقه‌بندی شده" و "محرمانه" بود.

به نظر می‌رسد که قربــانی آقــای بیلیس و دوســتانش پیش "خدایشـان" پذیرفته شد. تـزار فـرو افتـاد. و نـیز مــردی که با جــدیت بر علیه‌شــان جنگید و گرچه شکست خورد، اما در کتابش تمام اسرارشان را فاش کرد، اعدام شد و کتابش طی تمام دوران روسـیه کمونیست و حـتی مدتی بعد از آن ممنوع و محرمانه باقی ماند. شما این را بگذارید کنــار این بــاور رمزآلــود که در بازجوئی‌هــای شهسـواران معبد نـیز به آن اعـتراف شـد، که وقـتی این کثیف‌ترین گنـاه، قربـانی کـودک، به نیت شـیطان انجـام بگیرد، خود شیطان حاضر شده و بـرای شـخص کـاری که خواستار باشد را ترتیب می‌دهد. این "نذر" آقایان است. این برایشان راهی آسـانتر و سـریعتر است از اطـاعت و عبودیت ارحم الراحمین. این برایشـان اسـتقلال و آزادی است، و این برایشـان مایه کسب قـدرت و ثـروت دنیـوی است.

تزار نیکولای دوم و تزارینا کاترینا آلکساندرا. 1903

سه تحفه: تروتسکی – لنین – استالین

خــرابی کلیســای مســیح منجی در مســکو. کمونیســتها برنامه ســاخت قصــری در این‌جا داشــتند که محقق نشد. اســتخری به جــایش ســاختند. این کلیسا بــالاخره در دهه نــود بازســازی شد و اکنــون مرکز کلیســای ارتــدوکس روسیه می‌باشد.

کاریکــاتور رابــرت مــاینور در روزنامه ســان لــویس پست دیسپچ سال 1911، کارل مارکس در میان سرمایه‌داران وال استریت: جان دی راکفلر، جی.پی مورگان، جان دی ریان سیتی بانک و شریک مورگان جورج پرکیــنز. درست پشت مــارکس تــدی روزولت قــرار دارد. رئیس جمهــور آمریکا و رهبر حزب پروگرسیو (توسعه)[12]ـ – ساختمان امپــایر اســتیت واضح به صــورت ابلیســکی که هست خودنمــــایی می‌کند. منــــاره و عمــــود بانکــــداران و دنیاپرستان.

” وقتی بفهمید که هدف نهــایی هر دو این سیســتمهای ظاهرا متناقص یکی است: که هر دو بر اســاس دیالکتیک هگلی به سوی یک هدف[13]ـ کار می‌کننــد، که هــدف هر دو در راســـتای نفـــرت از اصـــول ســـنتی، انقلابی در ساختارهای آن‌ها، جابجایی ثــروت و قــدرت از آن محافل به نفع نظم نوین خــود و مکیــدن آن‌چه در میــان اکــثریت است به نفع یک اقلیت دیوانه قــدرت و کنــترل ریزتــرین امور شهروندانی که برایشان جز احشــام و اعــدادی روی کاغذی آمار نیستند، می‌باشد، ناباوری این‌که چرا آقایــان باید افکار و اهداف باستانی خود را در قالبی جدید بــزک

کرده و با اسامی جدید همانند کمونیسم و سوسیالیزم و "نظم" و غیره بفروشند، و معمای این‌که چرا بزرگ‌ترین سرمایه‌داران وال استریت به روی کار آمدن کمونیست‌ها کمک کرده و می‌کنند، شاید برایتان حل شود. "

در همان زمان پرونده بیلیس، در آن سوی اقیانوس در آمریکای 1912، لئو فرانک[14]، مدیر یک کارخانه مدادسازی در آتلانتای ایالت جورجیا برای قتل دختر 12 ساله مسیحی‌ای به نام مری فیگن[15]ـ که از کارکنان کارخانه‌اش بود محاکمه می‌شد. فرانک، رئیس انجمن یهودیان آتلانتا، بنی بریث[16]ـ (بنی بریث که امروزه نیز فعال و با نفوذ است به معنی برادران عهد[17] می‌باشد.) نیز بود. در این پرونده فرانک گناهکار شناخته شد. یک نویسنده جسد دخترک بیگناه را چنین توصیف کرد: " او بسیار خونریزی کرد، نه تنها از زخم سرش بلکه از تمام بدنش."

مری فیگن

نگاهی محققانه به موضوع در کتابی جدید به نام "قتل ماری فیگن کوچک"[18]ـ عرضه شده است. اما به نظر می‌رسد که یهودیان از بابت این کتاب بسیار ناراحتند. اندکی پس از قتل فیگن بود که یهودیان "انجمن برادران عهد علیه بی‌آبرو کردن"[19]ـ را تشکیل دادند که سرسختانه سعی بر مخفی کردن و سرپوش گذاشتن بر این ماجرای تاریک داشت. یهودیان گفتند که قاتل مری فیگن نه یک یهودی، بلکه یک سیاه‌پوست بوده. از ما می‌خواهند باور کنیم که هیات منصفه‌ای در منطقه جنوبی آمریکا، با آن سابقه نژادپرستانه‌اش، مردی

سیاه‌پوست که دختر بی‌گناه سفیدپوستی را به صورتی رازآلود و مناسک‌گونه کشته (خدا می‌داند سیاه‌پوست جنوبی از کجا چنین چیزی را آموخته) رها کرده و به جایش یک یهودی بی‌گناه را به جرم این قتل وحشیانه اعدام کردند. این یکی از پرونده‌های بسیار بسیار معروف اوایل قرن بیستم است و انجمن بنی‌بریث و دیگر گروه‌های یهودی همه فریاد برآوردند که فرانک را فقط به خاطر آنتی سمیتیزم متهم و اعدام کردند.

پس از کلی داستان و پول صرف ماجرا کردن، 73 سال پس از ماجرا، یهودیان موفق به اخذ حکم بخشش برای فرانک شدند. اما نکته این‌جاست که فرانک به دلیل "بی‌گناهی"اش حکم بخشش نگرفت. در حقیقت یهودیان در همان زمان بارها تقاضای تجدید نظر کردند، اما فرانک مرتبا و قاطعا گناهکار اثبات شد. در نهایت استاندار حکم فرانک را از اعدام به حبس ابد تغییر داد. اما مردم چنان عصبانی شدند که عدالت را در دست خود گرفته، به زندان حمله کرده، فرانک را از زندان بیرون کشیده و از درختی دار زدند. به این دلیل بود که 73 سال بعد برای فرانک حکم بخشش صادر شد. بخاطر مردمی عصبانی که قانون را خود اجرا کردند، نه بخاطر بی‌گناهی فرانک.

در 1919 یک مسیحی یهودیان را متهم به قربانی کردن کودکش در شیکاگو کرد. در این یک مورد به صورت قطع مشخص نیست که آیا حقیقتا یک قربانی در کار بود یا اتهامی بی‌پایه. دقت شود که بسیاری نمونه‌ها وجود دارد که در آن‌ها یهودیان بی‌گناه با بی‌انصافی متهم به قتل کودکان می‌شوند. مثلا واقعه 1928 در مسینای[20]

نیویورک، که یهودیان متهم به قربانی کـودکی شـدند که در حقیقت در جنگل گم شده بود.

روزنامه روسی نشپوت‌هاربین در 7 اکتبر 1953 گزارش داد که بچه‌ای مسلمان در افغانستان دزدیده و کشته شد. حکم دادگاه ذکر کرد که دلیل قتل، قربـانی در مراسـمی رازآلود بوده.

دقت کنید که عمده محققان این موضوع اشخاصی معتبر و شـناخته شـده بوده‌اند. دکـتر دال همـانطور که گفـتیم زبان‌شـــناس و نویســـنده‌ای بســـیار سرشـــناس، یکی از شخصـیت‌های ملی روسـیه و نویسـنده دیکشـنری زنـده روسی[21]ـــ است. این معـــادل دیکشـــنری وبســـتر در آمریکاست.

دادســتان آمریکــایی تومــاس واتســون[22]ـ علنا گفت: “یهودیان حقیقتا در آئین قربانی انســان فعالند.” آقــای واتسـون در 1896 به عنـوان معـاون اول رئیس جمهـور حزب سوم در انتخابات شرکت کرد و حزب او بیش از یک میلیــون رای دریــافت کــرد. او بعــدا در ســال 1920 به عنوان سناتور انتخاب شد.

بسیاری از خود یهودیان نیز درباره این قتل‌ها نوشته‌اند. به عنوان مثال مایکل، خاخام اعظم لیتوانی، که مسیحی شد، بسیاری از این اعمـال نفرت‌انگـیز را گـزارش داده. در کتــاب دکــتر دال، ما نمونه‌هــایی بســیار از یهودیــان بازگشــته و تــواب را می‌بیــنیم که به این امــور اعــتراف کرده و گزارش داده‌اند.

پرونـده قتل کودکـان مسـیحی و اسـتفاده از خـون آن‌ها توسط یهودیــان – چــاپ طبق دســتور وزارت کشــور – 1844 – روسیه

در 16 آوریل 1989 مقاله‌ای جالب در روزنامه نیویورک تــایمز به چــاپ رســید. گرچه مقاله به نــتیجه‌ای نهــایی نمی‌رسد، اما خواندن آن بی‌ضرر نیست:

“اسکلتی قدیمی و گم شده در زیـرزمین کنیسه: فصـلی تاریک- یا در هر صـورت عجیب- دیـروز در تـاریخ غـیر از این مــورد محترمانه کنیسه خیابــان الــدریج در منطقه جنوب شرقی[23]ـ گشوده شـد، وقـتی که جمجمه‌ای که برای مدتها در میان کپه‌ای خاکستر و ذغال مخفی بود به بیرون غلطید و به پای یکی از کـارگران خـورد. کمی بعد پس از جستجو یک اسکلت کامل پیدا شد. استخوانها پس از بازرسی به ایستگاه پلیس منطقه پنج فرستاده شدند. پیــام رســمی پلیس این است که قــادر به شناســایی استخوانها یا جنسیت مقتول نیستند. اما به نظر می‌رسد که بیش از سی سال در آن زیر زمین قـرار داشـته. کلام غیر رسمی، به گزارش بـتی سـاندلر[24]، مـدیر پـروژه تعمیر خیابان الـدریج، این است: “احتمـالا دخـتری جـوان در اواخر نوجوانی یا اوایل بیست سالگی بــوده.” که این داستانی تاریک را رقم می‌زند. کارگران مشغول حفـاری در زیرزمین کنیسه 102 ساله هستند، مابین خیابان‌هـای کانال و دیویژن[25]، که در مرحله اول تعمیر قرار دارد. هیچ شــــایعه‌ای محو و هیچ داســــتانی قــــدیمی این اســـتخوان‌ها را توضـــیح نمی‌دهند. قاضی پـــال پی.ای بوکســان[26]ـ دادگــاه مــدنی که سه دهه در این کنیسه عبــادت کــرده گفت: “به هیچ وجه نه اطلاعی نه حدسی

درباره این‌که این شخص که بوده یا این‌که چطور از آن‌جا سر در آورده ندارم.”

چطـور اسـتخوان یک نوجـوان در انبـوهی خاکسـتر در زیـرزمین یک کنیسه پیـدا می‌شـود؟ اگر متعلق به فرزند خـانواده‌ای یهـودی بـوده، با توجه به همبسـتگی و در هم تنیدگی جامعه یهودیان، حداقل یکی در کنیسه می‌بایست بداند که این که بـوده. پس اگر یهـودی نبـوده، چـرا باید اسـتخوان یک غـیر یهـودی در کنیسه در “کپه‌ای از خاکستر” پیدا شود؟ این سـوالی معتـبر است که نیـاز به پاسخی معتـبر دارد. اما آن‌ها که درگـیر مـاجرا بودند این موضـوع را نادیـده گرفتند. و چـرا گفته شد که محققـان قـادر به تعـیین جنسـیت نشـدند؟ این کـاری راحت بـرای پزشکان است. اینقدر بی‌توجهی به چنین پرونده‌ای غـیر قابل باور است.

حدود یک مـاه بعد واقعه جـالب دیگـری پیش آمد. در اول مه 1989 در برنامه تلویزیونی معروف اوپرا[27]، برای بینندگان سورپرایز بـزرگی به وقـوع پیوست. موضـوعی که هر روز در اوپرا انتظار مطرح شدنش نیست. اوپرا با دخـتر جـوان یهـودی‌ای با نـام مسـتعار ریچل (نـام واقعی‌اش Vicki polin)ـ مصـاحبه کـرد و او در جلو دوربین اعتراف نمود که خـانواده‌اش، نسل انـدر نسل در آئین‌های رازآمیز، شامل تجاوز به محارم، قربانی انسـان و خوردن خون و گوشت آنـان شـرکت کرده‌اند. فیلم این مصـاحبه حیرت‌انگـیز موجـود است و به همگـان توصـیه می‌شود آن را مشاهده کنند.

ریچل هم‌چنین در جلو اوپـرا و بیننـدگان حـیرت‌زده گفت که “این فقط خـانواده من نیست. بسـیاری خانواده‌هـای

یهودی دیگر در سرتاسر آمریکا که کاملا نرمال و محـترم به نظر می‌رســـند در جمع خـــود به چـــنین کارهـــایی مشغولند.”

اوپرا از او پرسید: “این اولین بار است که من می‌شنوم که یهودیان بچه قربـانی می‌کننـد، اما بگـذریم. تو شـاهد قربـانی بـودی؟” ریچل پاسخ داد: “درسـته. وقـتی بچه بـودم، مجبـورم می‌کـردن که شـرکت کنم، مجبـور بـودم نوزادی رو قربانی کنم.”

او به اوپرا گفت که شاهد قربانی کردن و خـوردن بچه‌ها بـوده بـرای «قـدرتی» که به دست می‌آوردند. این بچه‌ها درون خـانواده بزرگشـان و بـرای چـنین هـدفی، به دنیا آورده می‌شـدند. او گفت که خـودش چنـدین بـار مـورد تجـاوز جنسی قـرار گرفته و به خـاطر ارتبـاط جنسی پدرش با او، پنج بار سـقط جـنین نمـوده است. هم‌چـنین عنـــوان کـــرد که خـــانواده‌اش، شـــدیدا با این مناسک شیطانی سر و کار دارند. مادرش عضو کمیسیون روابط انســانی در شــیکاگو است و در آن‌جا شــهروند بســیار محـــترمی است. هیچکس به او شـــکی نمی‌کند. کسی نمی‌تواند چـــنین تصـــوری داشـــته باشد. در این فرقـــه، افسـران پلیس، پزشـکان، وکلای دادگـاه و ... هم حضـور دارند.

پزشک معالج Polin، خانم Tina Grossman، در برنامه حضور داشت اما گفته‌هایش از روی کلیپ یوتیوب حـذف شد. این پزشک گفت که تاکنون 40 نجات‌یافته از چـنین فرقه‌هـــایی را درمـــان کـــرده است. در حالیکه آن‌ها از ایالت‌هـــای مختلف آمریکا و کانـــادا هســـتند و هیچکـــدام

یک‌دیگر را نمی‌شناسند، اما همگی تقریبا تجارب یکسانی داشته‌اند.

خـانم Grossman: «آن‌ها همگی یک مناسک مشـابه را توصـیف می‌کنند... این نشـان می‌دهد که این افـراد به شیاطین و قدرتی که شیاطین به آن‌ها می‌دهند ایمـان و باور دارند، بنابراین چنین مناسـکی را با اطمینـان انجـام می‌دهند...»

یک سال بعـد، در 1990، ریچل بـار دیگر شـجاعانه قـدم پیش نهاد و اعتراف کرد که این وقـایع حقیقت دارد. این مطالب در نسخه ماه مارچ 1990 مجله کالت واچ[28] به چاپ رسید:

” این اواخر من اینقـدر شـجاعت داشـتم که مقـداری از داسـتانم رو بیـان کنم. من آشـکار کـردم که بازمانـده خـانواده‌ای یهـودی هسـتم که نسل انـدر نسل مشـغول قربانی انسان و آدم‌خواری است.”

پس باید طـبیعی به نظر برسد که چـنین وقـایعی در اسـرائیل که بسـیاری یهودیـان تنـدرو در آن مقیم‌اند به وفور به وقوع بپیوندند.

چند سـال بعد در 1995 گـزارش شد که چند کـودک مسـیحی از رومـانی دزدیـده شـده و به اسـرائیل بـرده شدند. محمود اسدی، شهروند اسرائیلی در ارتباط با این پرونـده دسـتگیر شد. او زمـانی منشی شخصی اسـحاق رابین، نخست وزیر اسـرائیل بـوده. یقین است که او به تنهایی در این عمل شریک نبوده. این کار نیاز به فعالیت گـروهی و ارتباطـات قدرتمند و گسـترده دارد. او در رومانیا چه کار داشت؟

عادل حمود نویسنده روزنامه مصری الاهرام در 28 اکتبر 2000 نوشت: “اجساد کودکان فلسطینی در حالی که از خون خالی شده‌اند مرتبا در اسـرائیل یـافت می‌شـوند.” او نتایج تحقیقاتش را در مقاله‌ای با عنوان: “من عجائب الیهـود ... اسـنتزاف الـدماء البشـریه (از عجـایب یهـود، یهودیـان از خـون انسـان نـان فطـیر[29]ـ می‌سـازند.)” منتشر کرد.

این مقاله خشم عظیمی در میــان یهودیــان بــرانگیخت. آن‌ها تقاضــای عــذرخواهی رســمی مصــر، تــادیب این نویســـنده، و قطع کمک‌هـــای مـــالی آمریکا به مصر را کردند.

حالا شاید کمی بیشـتر و بهـتر نمونه‌هـای بسـیار و بـاور نکردنی قصـاوت اسـرائیلیان در کشـتن کودکـان و زنـان حامله را درک کنید. بمبـــاران مدرسه کودکـــان نابینا در فلسطین تنها یک نمونه است.

همانطور که دیدیم بسـیاری کشـورها و تمـدنها در طـول تاریخ، قربانی انسان توسط یهودیـان را گـزارش داده‌اند و بسیاری شخصیت‌های برجسته تـاریخی به این موضـوع اعـتراف کرده‌اند. تقریبا از تمـامی تمـدن‌ها و کشـورها مانند رومـانی، روسـیه، فرانسـه، مصـر، آمریکـا، اردن، سوریه، ایتالیا، اسـپانیا، پرتقـال، اسـترالیا و ... گـزارش مناسک قربـــانی توسط یهودیـــان منتشر شـــده. کـــدام درست اســـت، این‌که همه این‌ها تـــوهم توطئه داشـــته، دیوانه بــوده، این مزخرفــات را بخــاطر آنتی‌ســمیتیزم و نفــرت از یهودیــان بیــان کــرده وهمگی در توطئه علیه یهودیـان دست دارنـد؟ یا این‌که حقیقـتی پشت مـاجرا و آتشی پشت این دود عظیم است؟

ریچارد پو چیاخیا[30]ـ در کتابش ”افسانه قربانی انسان توسط یهودیان”[31] می‌نویسد:

“ یهودیـان هیچـوقت از خـون اسـتفاده نمی‌کنند. حـتی خون حیوان.”

اما خود او در صفحه هشت، درست یک صفحه بعد، حرف خود را نقض کرده و می‌نویسد:

“ در قــرون وســطی و اوایل دوران مــدرن، در میــان یهودیــان شــرقی، از خــون ختنه بــرای نوشــتن اســمای خداوند بر روی طلسمها استفاده می‌شد.”

وی در همـان صـفحه ادامه می‌دهد که خاخـام رسپونسا[32]ـ گفت که از خـون خشک شـده بز به عنـوان “داروی عمومی” استفاده می‌کند.

پایه‌گــذار شیطان‌پرســتی‌هالیوودی مــدرن، آنتــون لاوی (بـوهم.)[33]ـ یهـودی بـود. لـورد ایگن، رهـبر یک فرقه شـیطانی دیگـر، نـیز یهـودی بـود. اگر به نقش شـیطانی ستاره پنج پر واژگـون با بـافومت، شـیطان باسـتانی، در آن نگـــاه کنید متوجه حـــروف عـــبری در دورادور آن می‌شوید

همانطور که گفتیم دکتر دال نیزکتـابش دربـاره قربـانی انســان توسط یهودیــان را به درخواست دولت روســیه تــزاری نوشت. او بســیاری از جزئیــات تهــوع‌آور مناسک شیطانی را در کتابش ذکر کرده که توسط افـراد ظـاهرا یهـودی صـورت می‌گـرفت. دال نکـات بسـیاری را کشف کرد که با وجود قدمت کار وی، هنوز بسیار مهم هستند.

گزارشات رسمی آمار مفقودین در جهان اول حیرت انگیز است. همین گزارشات تخمین می‌زنند تا سال 2012 تعداد کودکان مفقودی گزارش شده فقط در آمریکا به بیش از یک میلیون نفر در سال خواهد رسید. اگرچه تعدادی از این موارد، فرار از خانه یا دزدیده شدن توسط سایر اعضای خانواده می‌باشد، اما تعداد بسیاری نیز کودکانی هستند که هیچگاه خبر و اثری از آن‌ها یافت نشده و نخواهد شد.آمار رسمی کودکان مفقودی در کانادا و اروپا نیز حیرت انگیز است.

نخست وزیر کانادا و دوستان

در استرالیا رفتار دولت با به خصوص کودکان بومی معروف است. گند کار چنان بالا گرفت که نخست وزیر چند سال قبل عذرخواهی رسمی نمود، اما شواهد می‌گویند که این اعمال هنوز ادامه دارد. عمده گزارشات دال بر استفاده از آن‌ها در آزمایشهای دارویی و ژنتیکی بود. قطعا طبق معمول تمام داستان را نگفته‌اند. اما همین باید ذهنیت آقایان را برایتان روشن کند. وقتی کودکان سفیدپوست مسیحی را مثل بزغاله می‌بینند و ذبح می‌کنند، انتظار دارید برای "بومیان" عقب مانده احترامی قایل شوند؟

(گفتیم بزغاله، و جایی قبل‌تر در مقاله اشاره به علنی بودن این مسایل - برای آن‌ها که درست از گوش و چشم و مغز خود استفاده می‌کنند - در لغات و سمبل‌ها کردیم. کلمه "کید- kid"ـ که امروزه بسیار عمومی برای اطلاق به کودکان به کار می‌رود به معنی "بزغاله" می‌باشد. جالب است چطور لفظی که در انگلیسی صحیح برای اشاره به فرزند بز، بزغاله، به کار می‌رود،

امروزه رسما به جـای فرزند و کـودک – child – به کـار گرفته می‌شـود. ارتبـاط آن با باورهـای آقایـان دربـاره حیـوان بـودن هرکه از آن‌ها نیست و گـویم – goyim – نامیدن آن‌ها، که همان "احشام" است، جـالب است. این هم لطیفه‌ای از وضع تاسف‌انگیز زبـان (ها) در نسل‌های امروز، آموزش عمومی و سـطح فکر مـردمی که با مـوج پیش می‌روند و از هر چیز جدیـدی بهـره می‌گیرند بـدون فکر درباره معـنی و مفهـوم آن چـیز. می‌خواهد یک لغت باشد یا یک موسیقی یا یک نماد. دور گفته‌ایم اگر بگوییم چنین مردمی حقیقتا باورهای کسانی که آن‌ها را حیـوان می‌خوانند درباره خود ثابت می‌کنند؟)

"مردمی که از هوشمندی خود استفاده نکنند چیزی بهتر از حیوانـاتی بـدون هوشـمندی نیسـتند. چـنین مـردمی حیواناتی حمّـال و اسـتیک‌های روی میزانـد، با انتخـاب و رضایت خودشان." – میلتون ویلیام کوپر.[34]

جادو

گویی پایانی برای این سوراخ خرگـوش وحشـتناک آلیس در سـرزمین عجـایب نیست. مسـئله از این هم بـدتر می‌شـود. گزارشـات و شـواهد بسـیار دیگـری نشـان می‌دهند بسیاری کودکـان عمـدا با چـنین اهـدافی در این فرقه‌ها درست می‌شـوند. توسط اعضا طی مراسم‌های جنسی آئیـنی که جـزئی کلیـدی از تمـام فـرق رازآمـیز است، نطفه‌های‌شـان بسـته شـده، متولد شـده، و بـدون هیچ ثبت و شناسـایی رسـمی تا سن مـورد نیـاز بـزرگ می‌شـوند. مـدارک و شـواهد حقیقت وحشـتناک این کودکان گمنام موجـود است. هم‌چـنین بسـیاری کودکـان بی‌سرپرست و یـتیم که تحت کفـالت دولت‌ها و مراکز

بهزیستی خصوصی و دولتی هستند نیز برای این امور مورد استفاده قرار می‌گیرند. از کودک آزاری و تجاوزهای جنسی گرفته تا آخر خط که قربانی می‌باشد. چند ساله اخیر انفجاری از اخبار اینگونه امور برپا شده که بسیاری از آن‌ها بر کلیسای کاتولیک متمرکزاند. جالب این‌جاست که مسئله، بیشتر از تجاوزهای جنسی بیان نمی‌شود و علنا در مقابل گزارشات دیگر سکوت می‌کنند. از این‌جالب‌تر سکوت همین رسانه‌ها در مقابل گزارشات وحشتناکتر از نقاط دیگر، مثلا کنیسه‌ها است. گزارشاتی که حتی در خود اسرائیل توسط فرزندان خود خاخام‌ها منتشر می‌شوند. نفوذ و ضربه به کلیسای کاتولیک از اهداف بسیار قدیمی آقایان بوده که به نظر می‌رسد امروزه به موفقیت انجام شده. یکی از نمونه‌های پر سر و صدایی که با سکوت کامل در رسانه‌های رسمی روبرو است پرونده کودکی به نام‌هالی گریگ[35]ـ در اسکاتلند است. درگیری بسیاری از "محترمین" و بالاترین مقامات دولتی و غیر دولتی و حتی دست داشتن کسانی که مامور مراقبت از کودکان بی‌سرپرست هستند در این اعمال شنیع آشکار شده. این مسئله به صورتی تحسین برانگیز توسط عده‌ای از مردم و رسانه‌های مستقل دنیا دنبال می‌شود. در این‌جا جا دارد که مقاله مهم محقق انگلیسی، دیوید آیک، درباره این موضوع را ضمیمه کنیم:

تا به حال طی برداشتن سنگ‌ها و مشاهده وحشت‌هایی که زیر آن‌ها پنهان است چه سورپرایزها و شُک‌های بی‌شماری که دریافت نکرده‌ام، اما قلیلی از آن‌ها به پای مقیاس کودک‌آزاری و رابطه آن با شیطان‌پرستی می‌رسد. این کلمه مهم است: مقیاس آن. حقیقتی که

این امر صورت می‌گیرد یک مسئله است، اما شناخت وسعت و اساسی بودن آن برای قدرت حاکم در تمام دنیا حقیقتا شُکه‌آور است. من طی تحقیقاتم در بیش از 50 کشور با مردم درباره این موضوعات صحبت کرده‌ام. آن‌ها که اذیت شده‌اند، داخل ماجراهایی که آزارگران را می‌شناسند و آن‌ها که زندگیشان را وقف آشکار کردن این شیطان کرده‌اند. همه این‌ها را کنار هم بگذار و وضعیت تا حد ممکن روشن است: کودک آزاری و شیطان‌پرستی سیمانی هستند که ساختار حاکم را در هر کشوری نگه می‌دارند. این شبکه‌های "ملی" با یک‌دیگر در تماس‌اند و شبکه‌ای جهانی از کودک‌آزاران و شیطان‌پرستان را تشکیل می‌دهند که همه همانطور که به نظام کنترل خدمت می‌کنند مراقب یک‌دیگر نیز هستند. اگر کسی بخواهد خارج شود یا دست از اطاعت بکشد، خوب عواقب را می‌داند: یا "خودکشی" می‌شود یا با مدارکی که از او دارند لواش می‌دهند. دولتهای جهان توسط این طایفه نژادپرست از طریق سیاستمداران و "رهبران" کودک‌آزار و شیطان‌پرست کنترل می‌شوند، کسانی که جرات رویارویی با خواست‌های این آدمهای در سایه را ندارند، شیاطین در سایه‌ای که اسناد و مدارک کافی برای نابودی این رهبران نمایشی آلت دست را به اندازه کافی در دست دارند.

چند هفته پیش در استرالیا سندی آشکار شد که اعترافات در بستر مرگ شیطان‌پرستی از یکی از لژها - فرقه‌های رده بالای سیدنی- بود. حقیقتا واقعی به نظر می‌رسد چرا که آن‌چه که می‌گوید با 15 سال تحقیقات من در این مسایل میزان است. این سند می‌گوید:

“سیاستمداران بر اساس ساختاری با دقت رده‌بندی شده معرفی شده و اجازه می‌یابند که قربانیانشان را انتخاب کنند. و به این می‌گویند “راز کوچک ما”. کودکان کوچکی که توسط سیاستمداران در سرتاسر جهان معیوب و اذیت می‌شوند به سرعت برای قربانی مورد استفاده قرار می‌گیرند. در استرالیا اجساد به ندرت کشف می‌شوند، چرا که استرالیا هنوز یک سرزمین بکر و وحشی است.”

در مناطق شلوغ‌تر شیطان‌پرستان و کودک‌آزاران (این دو شبکه از پایه با هم مرتبط‌اند) تسهیلات سوزاندن اجساد دارند که در آن‌ها شواهد را “گم” می‌کنند.

مردم متوجه نظم و حالت سازمان‌یافته این ماجرا نیستند. شیطان‌پرستان و کودک‌آزاران در مقامات کلیدی عمومی قرار داده می‌شوند تا فعالیتهای گروه را پنهان کنند. این مقامات شامل رئیس‌جمهورها و نخست‌وزیران نیز می‌شود.

تد “بچه‌کش” هیث

من از سال 1998 نخست وزیر اکنون وفات یافته انگلیس، تد هیث، را به عنوان یک شیطان‌پرست کودک‌آزار قاتل معرفی کرده‌ام، و در نمونه‌های “رده بالا” او به هیچ وجه یک استثنا نیست. دیگران را هم می‌شناسم، از جمله کسی که مدتی طولانی در همان مقام فعال بود.

این شبکه‌ها در واقع دولت‌ها، دفاتر ملی و محلی “قانون”، دادگاه‌ها، دفاتر وفات، مددکاران اجتماعی و بهزیستی، شرکت‌های حقوقی و غیره را کنترل می‌کنند

و دکترهـای خـود را هم دارند که در هنگـام نیـاز بتوانند حقیقت آن‌چه بر کسی رفته است را به راحتی بپوشانند.

هر وقت تحقیق کرده‌ام یا تحقیقات دیگران را خوانـده‌ام همان ساختار همیشگی را یـافته‌ام. بچه‌ها بـرای اعضـای مهم "جامعه" فرسـتاده می‌شـوند، از طریق خانه‌هـای کودکـان و دیگر منـابع، و اگر خـود آن‌ها یا خانواده‌های‌شان بخواهند آن‌چه پیش آمده را آشکار کنند، با دیـواری از مقـاومت از سـوی پلیس، سـرویس‌های اجتماعی و قضایی روبرو می‌شوند.

سناتور سابق نبراسکا، جان دبلیو دکـامپ، معـروف است که محفلی کـودک‌آزار را در ایـالت اوماها کشف کـرد که شـامل اعضـایی رده بـالا و سیاسـتمداران طـراز اول آمریکایی می‌شد. این طی تحقیق وی درباره فساد مالی یک جمهوری‌خـواه رده بـالا به نـام لارنس کینگ صـورت گـرفت، کسی که اتحادیه اعتبـار فـدرال جمعی را در اوماها می‌گرداند.

کینگ سـرود ملی را در گردهمـایی جمهوری‌خواهـان در 1984 و 1988 خواند، اما کارش بیشتر از این‌ها بود. او برای سیاستمداران و دیگران بچه تامین می‌کرد.

از اواخر دهه 80 حقیقت شروع به آشـکار شـدن کـرد و حتی چنـدین روزنامه اصـلی، مخصوصا واشـنگتن تـایمز، تیترهایی زدند که رژیم ریگان- بوش را متهم می‌کرد.

اشـاره به بـوش پـدر بسـیار مهم است چـرا که من طی سال‌ها او را در کتابهایم و رادیو به عنوان یک کـودک‌آزار زنجـیره‌ای، شـکنجه‌دهنده و قاتل نـام بـرده‌ام. من یکبـار

روی رادیو زنــده بی.بی.سی گفتم، خــیر، دوبــار چــنین گفتم، و این حقیقت در چند روزنامه ملی چاپ شد.

روزنامه‌ها داستان را به صورت مسـخره نوشـتند چـرا که آن‌ها، خب، احمق هستند. هیچ یک از آن‌ها نیامد پیش من و نگفت که خب، بیشــتر بگو برایمــان. در همین حــال، همانطور که "نخبگـان" فاحشه بر روی مسـائل مسـخره تمرکز می‌کنند، بچه‌ها در مقیاسی حیرت‌انگیز مورد سوء استفاده، شکنجه و قتل قرار می‌گیرند.

بوش پدر

بوش پسر در حال لذت از این نمایش معصومانه

کیــتی اوبــراین[36]ــ که در برنامه‌هــای کنــترل ذهن و اطلاعـاتی آمریکا بـردگی کـرده و طبق اظهـار خـودش، قربانی پـروژه MKULTRA بـوده، بـوش پـدر و بسـیاری دیگر را در کتــاب مســتندش[37]ــ که در اصل به کنگــره آمریکا ارائه شد، فاش کرد. او این‌جا آن‌چه بوش مرتبا با دخترش، کِلی، می‌کرد را شرح داده:

"... من در بسیاری موارد دیدم که او آشکارا درباره سوء اسـتفاده‌های جنسی‌اش از او حـرف می‌زد. از این بـرای کنترل من استفاده می‌کردند. عواقب روانی مورد تجاوز قــرار گــرفتن توسط رئیس‌جمهـوری بچه‌بـاز به انــدازه کـافی نابودکننـده هسـتند، اما بـوش شُـک‌های روانی بر روی ذهن کِلی [دخترم] را با استفاده از وسـایل پیچیـده الکــترونیکی و دارویی بیشــتر می‌کــرد. بــوش هم‌چــنین برچسب‌های "به کی می‌خـــــواهی بگـــــویی؟" و "من مـراقبت هسـتم" را روی کِلی می‌زد و وضع مستاصل را

تشـــدید می‌کـــرد. ســـوء اســـتفاده‌هایی که از من در کودکی‌ام شد در مقابل آن‌چه کِلی کشیده کوچک‌اند...”

آن‌چه بر کتی و دخترش کِلی آمـده اگر تنها نتیجه اعمـال یک مرد مریض باشد به اندازه کـافی وحشـتناک هسـتند، اما این اعمـال روزانه در تمـام دنیا بر بسـیاری کودکـان صورت می‌گیرند.

[شـــما بروید گفته‌هـــای این زن را مطـــابقت دهید با اعترافـــات مشـــابه خـــانم Svali که هیچکس بعد از افشـــاگری‌هایش در مـــورد سرنوشت او اطلاع مـــوثقی ندارد و نیز خانم Mary Anne که هر سه این‌ها چطـور، پرده از اسرار کودک‌آزاری و قربـانی کـردن آن‌ها توسط سیاستمداران و ایلومناتی‌های شیطان‌پرست برداشتند.]

هرجـــای دنیا که هســـتید و این خبرنامه را می‌خوانیـــد، شبکه‌های سیاسی، اطلاعاتی و نظامی کشـور شـما نـیز دقیقا چنین می‌کنند. شما درباره‌اش نمی‌شـنوید، مگر از طریق آن‌هـــایی که بـــدون تـــرس از عـــواقب می‌خواهند تحقیق کنند. بخاطر این دیـواری که گفتم سیسـتم، در را روی صـــورتتان می‌بنـــدد: با اجـــازه نـــدادن به تحقیق و دادخواهی، با اطمینـان حاصل کـردن از این‌که تحقیقـات رسمی‌ای که شروع می‌شوند در دست خودشـان بـوده و هیچوقت نتیجه ندهند، با تهدید، حـتی کشـتن کسـانی که عـــــدالت را می‌خواهند و با تهدید آن عـــــده قلیلی در رسـانه‌های اصـلی که علاقه به کـار روی این داسـتان‌ها دارند.

جـان دکـامپ در کتـابش: مخفی کـاری فـرانکلین: سـوء استفاده کودکـان، شیطان‌پرسـتی و قتل در نبراسـکا، با

جزئیات کامل توضیح می‌دهد که محفل شیطان‌پرست و کودک‌آزار، شامل کسانی می‌شد که دولت، پلیس و رسانه‌های اوماها را کنترل می‌کردند و به این صورت "دیوار"ای وجود داشت که عدالت را متوقف کند. بسیاری از ماهی کوچک‌ها نیز حمایت می‌شوند چرا که پیگیری قانونی آن‌ها، ماهی بزرگها را آشکار خواهد کرد.

یک کمیته مخصوص دولتی نبراسکا بالاخره مشغول تحقیق شد و کارآگاه خصوصی، گری کارادوری به عنوان محقق رهبر استخدام گشت. به نظر می‌رسد که او واقعا دنبال حقیقت بوده، چرا که طی تحقیقاتش کشته شد. هواپیمای کوچکی که خلبانی می‌کرد در وسط هوا در ایلینویز نقص فنی پیدا کرد.

تلویزیون استان یورکشایر یک مستند 56 دقیقه‌ای درباره ماجرای لارنس کینگ به نام "توطئه سکوت" ساخت که قرار بود در شبکه دیسکاوری نیز پخش شود. اما در لحظه آخر برنامه را متوقف کرده و دستور نابودی تمام نسخه‌ها را دادند. حداقل یکی نابود نشد، و می‌توانید آن را این‌جا ببینید.[38]

تمام این‌ها مرا به داستانی می‌رسانند که من و بقیه با هدف انتقام از مسببین آن مشغول کار رویش هستیم: مسئله دختر دارای بیماری سندرم دان،هالی گریگ. این یک نمونه کلاسیک برای همگان است تا بیدار شوند.

هالی در آبردین در منطقه گرامپیان اسکاتلند زندگی می‌کرد، منطقه‌ای مشهور به شیطان‌پرستی و سوء استفاده از کودکان. اسکاتلند در کل، مرکزی جهانی برای این امور است و بسیاری از خاندان‌های

آریستوکراتیک اسکاتلندی یدی طولانی در این امور دارند.

اسکاتلند، مرکزی جهانی برای کودک‌آزاری و شیطان‌پرستی

بزرگ‌ترین جامعه مخفی جهان را بی‌جهت طریقت کهن اسکاتی فراماسونری نمی‌نامند. شهسواران معبد پس از شسته شدن از فرانسه در 1307 از این‌جا سر بیرون آوردند. رابطه اسکاتلندی با این امور اینقدر عقب می‌رود. در حقیقت حتی فرای این.

هر وقت شما درباره کودک‌آزاری و شیطان‌پرستی تحقیق کنید، می‌یابید که فراماسونری و/یا دیگر جوامع مخفی بالاخره رو می‌شوند. هر دفعه! این شامل محفل شیطان‌پرستی و کودک‌آزاری اسکاتلندی که در قلب دولتهای اسکاتلند و بریتانیا جای دارد نیز می‌شود. اگر می‌خواهید لانه شیطان‌پرستان و کودک‌آزاران را ببینید، دورتر از محفل حاکم بریتانیا و پارلمان را نگردید. اسکاتلند و آمریکا و همه جا چنین‌اند. به همین دلیل است که سکوت کرده و هر خانواده یا کودکی را که بخواهد حقیقت را آشکار کند تحقیر و اذیت می‌کنند. آن‌ها از آشکار شدن خود می‌ترسند.

این مخصوصا درست است وقتی یک بچه‌آزار فراماسون به نام توماس همیلتون وارد دبستان دانبلین اسکاتلند شد و 16 کودک و یک معلم را در 14 مارچ 1996 تیر باران کرد. همیلتون نباید اسلحه می‌داشت، چرا که وضعیت روانی و تمایلات کودک‌آزاری وی برای پلیس شناخته شده بود. اما روابط سیاسی و فراماسونی وی

اطمینان حاصل کردند که چنین نشود. وقتی شما برای رده بالاها کودک تامین کنید، همانطور که همیلتون می‌کرد، خب دوستان قدرتمندی نیز خواهید داشت. یک پرده‌پوشی عظیم شروع شد و مدارک مربوط به پرونده برای 100 سال قفل شدند. فقط یک تصادف. نگران نباشید!

محفل شیطان‌پرستی و کودک‌آزاری در داخل فراماسونری. همانند جامعه‌ای مخفی در داخل جامعه‌ای مخفی عمل کرده و بسیاری از فراماسونها، حتی بعضی رده بالاها، نمی‌دانند چه خبر است. در حقیقت این یک استاد اعظم اسکاتی سابق، لورد برتون، بود که گفت "تحقیق" رسمی درباره قتل عام دانبلین، که توسط لرد کالن صورت گرفت، یک مخفی کاری بوده. لرد برتون به رسانه‌ها گفت که تحقیق کالن اطلاعات کلیدی را سرکوب کرد تا از عده‌ای شخصیت‌های حقوقی رده بالا که به گروهی فوق ماسونی به نام "اسپکیولتیو سوسایتی"[1]ـ تعلق داشتند مراقبت کند. لرد برتون گفت: "من از ارتباطی احتمالی بین اعضای اصلی محفل حقوقی درگیر تحقیق و جامعه مخفی اسپکولتیو آگاه شده‌ام. این‌جامعه از طریق روابط ماسونی در دانشگاه ادینبورگ ایجاد شد، پس من قبول دارم که شاید ارتباطی در آن‌جا باشد".

اعضای این‌جامعه مرموز شامل لرد کالن و تعدادی قضات دیگر، رئیس‌های پلیس، وکلا، به علاوه وزیر سابق دولت و رئیس ناتو، لرد رابرتسون، که توماس همیلتون را می‌شناخت، بودند. نظرات لرد برتون البته طبق معمول رد، محکوم و خودش نیز تهدید شد.

هالی گریگ[2]. و مادرش، آن[3]، طی سال‌ها از نزدیک دیده‌اند که سیستم چطور از خودش مراقبت می‌کند. مراقبت از شیطان‌پرستان و کودک‌آزاران به خرج عدالت برای کودکانی که به صورتی وحشتناک مورد سوء استفاده قرار گرفته‌اند.هالی توسط پدرش، دنیس چارلز مکی، و دیگران عضو محفل، برای بیش از ده سال اذیت شده بود تا این‌که بالاخره به مادرش گفت. این‌جا بود که آن،هالی را بخاطر خشونت چارلز مکی از خانه به دور برد.

هالی گفت که طی سال‌ها هیچ نگفته بود چرا که پدرش او را تهدید به قتل سگ و مادرش کرده بود. کودکان عقب‌مانده ذهنی - سندروم دان- مخصوصا توسط کودک‌آزاران و شیطان‌پرستان مورد هدف قرار می‌گیرند. همان سند "اعترافات یک شیطان‌پرست" چنین می‌گوید:

"...هر نوع رابطه عجیب جنسی مورد تشویق و جستجو قرار گرفته چرا که سلایق منحرف نیاز به تحریک‌های قویتری دارند. کودکان، پیرها، عقب‌مانده‌ها و روانیان را در سرتاسر جهان در جشن‌های شیطانی به کار می‌گیرند. مسیر دست چپ به تمام سلایق و نیازها خدمت می‌کند. در استرالیا و در آن‌چه سابقا شوروی بود، پورن مربوط به آن‌ها که سندرم دان دارند بازاری در حال گسترش دارد... تقریبا هر دو ماه یک دی وی دی پورن جدید مربوط به عقب‌ماندگان بیرون می‌آید. این‌ها کسانی هستند که دنیای ما را می‌چرخاندند. وقتش رسیده که نیست شوند."

هالی و مادرش برای گزارش سوء استفاده‌ها و کسانی که نام برده بود به پلیس رفتند. این افراد شامل یک شریف اسکاتی (یک قاضی رده بالا)، اعضای رده بالای پلیس، وکلا، یک آتش‌نشان، حسابدار، پرستار و مددکاران اجتماعی می‌شدند. او گفت که تجاوزات در خانه‌های این افراد صورت می‌گرفت و هم‌چنین در معبدی متعلق به طریقت اسکاتی. چیزی که اکثر مردم نمی‌دانند این است که کسانی که سندرم دان دارند شاهدینی عالی هستند چرا که وقایع را بسیار با دقت مشاهده و ضبط کرده و در حقیقت نمی‌توانند داستانی دروغین سرهم کنند. اما دیوار یکبار دیگر بالا رفت. پلیس گرامپیان نخواست تحقیق کند و وقتی تحت فشار قرار گرفت نیز جز یک تئاتری نمادین تحقیقی نکرد.

بعد داستان الیش آنگیولینی را داریم، که وقتی‌هالی عدالت می‌خواست، مقام حقوقی منطقه گرامپیان در آبردین بود. کسی که تصمیم می‌گیرد دادخواهی صورت بگیرد یا خیر. آنگیولینی ادعا کرده که در زمان پرونده در این مقام نبود، هیچ ربطی با ماجرا نداشت و هیچ چیزی به خاطر ندارد. اسناد رسمی در تمام این موارد چیزی دیگر می‌گویند.

چطور شما نمی‌توانید بدانید که یکی از شریف‌های‌تان متهم به تجاوز زنجیره‌ای یک دختر سندرم دانی است؟

با وجود آن‌که بسیاری مدارک وجود داشت و کسانی که‌هالی نام برد هیچگاه مورد مصاحبه توسط پلیس قرار نگرفتند. دفتر آنگیولینی اعلام کرد که شواهد کافی برای پیگیری پرونده‌هالی وجود ندارد.

جالب است که داستانی عجیب در روزنامه دیلی تلگـراف طی دوران آنگیولینی در آبردین در سال 2001 چاپ شد: دادستان از دختری ده ساله در پرونده جنسی عذرخواهی می‌کند.[4]

مقاله می‌گوید که چطـور دفـتر خـانم به دخـتری دیگر که ادعای مورد سوء اسـتفاده قـرار گـرفتن کـرده بـود نامه نوشته تا از "بی‌لیـاقتی‌ای" که پرونـده را متوقف کـرده بود "عذرخواهی" کند.

دفتر آنگیولینی چنان طول داد بر سر این پرونـده (حـدود سه سال) که یک شریف به دلیل تاخیر در رسیدن پرونده به دادگاه، آن را دور انداخت. این شریف که بود؟ همـانی که‌هالی گریگ به عنوان یکی از متجاوزان اصلی نام برده بـود. روزنامه دیلی تلگـراف هم‌چـنین در همـان زمـان گـزارش داد که "این هفته روشن شد که پرونـده پسـری هفت ساله که ظـاهرا مـورد تجـاوز قـرار گرفته به دلیل تاخیر در رسیدن به دادگاه در آبردین دور انداخته شـده." پارلمان اسکاتلند، خانم الیش آنگیولینی[5] را در 5 اکتبر 2006 به سمت دادسـتان کل اسـکاتلند، بـالاترین مقـام قضایی اسکاتلند، منصوب کـرد. او در دسـامبر 2009 در مقـام جدیـدش نـیز تصـمیم گـرفت که پرونـده کسـانی که‌هالی گریگ نام برده پیگیری نشود.

"نه" گفتن به تحقیق و دادخـواهی در تمـام این پرونـده آشکار است. دایی‌هالی، رابرت گریگ، به صورتی مرمـوز در یک آتش‌سـوزی ماشـین درسـال 1997، وقتی‌هـالی هنـوز تحت آزار بـود، جـان داد. در گزارشـات شـاهدین بسیار ضد و نقیض وجود داشت. پزشک قـانونی حکم داد که رابرت گریک به دلیل تنفس دود مرده و هیچ تحقیقی

صـــورت نگـــرفت. پس از ســـال‌ها جنگ مادرهـــالی و حامیـانش بـالاخره کـپی‌ای از گـزارش رسـمی پزشـکی قـــانونی کسب کردند که نشـــان می‌داد رابـــرت گریگ ضربه‌هایی جدی به سر دریافت کـرده و فقسه سـینه‌اش شکسـته. ضـربه‌ها نشـان از دسـته کلنگ داشـتند. الکل (ویسکی) به زور در گلویش ریخته شده بود. نوشیدنی‌ای که از آن نفـــرت داشت. بعد از تمـــام این‌ها او را در ماشینی در حال سـوختن انداختند. رابـرت گریگ آشـکارا به قتل رسـیده بـود و با این حـال هیچ تحقیقی توسط پلیس بسـیار فاسد گرامپیـان صـورت نگـرفت.هـالی به مادرش گفت که داییش روزی وقتی پدرش مشغول سوء استفاده از او بود وارد شده و دعوایی بـزرگ پیش آمـده بـود. جـالب این‌جاست که یکی از کسـانی که ماشـین در حال سوختن را "پیدا" کرد، پدرهالی بود.هالی و مادرش پس از گـزارش پرونـده، مـورد تهدید و تحقـیر قـرار گرفتنـد، از جمله از طریق یک واحد روانشناسی که جلو درشان ظاهر شده، "آن" را گرفته، سوزن زده و برده و با ناکـامی سـعی در نگه‌داریش در یک دیوانه‌خانه کردند. پس از این بود که‌هالی و مادرش به انگلیس فرار کردند. فکـرش را بکنید! یک دخـتر سـندرم دانی و مـادرش باید برای فرار از این اسکاتلندی‌های شجاع از خانه‌شان فرار کنند. شـــما آقایـــان و خانم‌هـــایی که دست روی دست گذاشته‌اید، احمق‌اید، حقیقتا، حقیقتا احمق‌اید.

یک ژورنالیست و مجری به نام رابرت گرین در انگلستان به‌هالی و آن بسـیار کمک کـرد. او مشـغول به جمع‌آوری شـواهد و مـدارک و همه نـوع فشـار بر محفل مـریض اسکاتلندی شد. بی.بی.سی طی سـاخت مسـتندی بـرای بی.بی.سی اسکاتلند، رادیوی بی.بی.سی در اسکاتلند و

برنامه مهم حوادث روز بی.بی.سی، پانوراما، به پیش آن‌ها رفت. همه‌چیز خوب پیش می‌رفت و گزارشگر اصلی به آن‌ها گفت که هم‌چنین پرونده‌های دیگری از کودک‌آزاری در اسکاتلند را رو کرده‌اند. خب، سخت نیست چرا که کم نیستند! بعد، ناگهان روزی خبرنگار تماس گرفت و گفت برنامه را کنسل کرده‌اند. تهدید شده‌اند و دیگر نمی‌توانند روی‌هالی گریگ یا هر تحقیق مربوط به کودک‌آزاری در اسکاتلند کار کنند. اگر چنین کنند این سه نفر کارمند بی.بی.سی اخراج خواهند شد. رابرت گرین برنامه دارد که به عنوان نماینده پایتخت گرمپیان، آبردین، نامزد شود. او در فوریه برای ادامه برنامه‌اش برای عدالت برای‌هالی به شهر رفت، اما پلیس گرامپیان او را دستگیر کردند. کالین مک کراچر، رئیس پلیسی است که نتوانست آزارهالی گریگ را پیگیری کند اما رابرت گرین را برای انجام دادن کاری که پلیس باید می‌کرد دستگیر کرد. شغل دیگر این آقا فکر می‌کنید چیست؟ باور خواهید کرد؟ رئیس کمیته حفاظت از کودکان شمال شرقی اسکاتلند!!

چرا کسی باید در رابطه با پرونده‌هالی گریگ و رابرت گرین چنین رفتار کند و در عین حال نامی بلند بالا در "حفاظت از کودکان" داشته باشد؟ شاید بتوانید این معما را حل کنید. من که کرده‌ام.

وقتی ما از ماجرای رابرت گرین خبردار شدیم، من و سایت‌هایی همانند یوکی کالم، که آن‌ها داستان را از نزدیک دنبال کرده‌اند، شروع به تشویق مردم برای تماس یا ایمیل با مرکز پلیس گرامپیان کردیم تا بدانند که چه خبر است. ظاهرا چنان شد که برای یک آخر هفته کامل

تا گوشی را می‌گذاشتند زنگ جدیدی می‌خـورد. این مهم است، چرا که چـیزی که این آدمها بیش از هر چـیز از آن می‌ترسند عمومی شدن موضوع و آگاهی مردم است.

آن‌ها تا همین جـایش بسـیار بیش از آن‌چه می‌خواسـتند آشـکار شـده‌اند و از این هم بیشـتر می‌شـوند، هر چه می‌خواهند بکنند. به رابـرت اتهـام "بـرهم زنی صـلح" زدند. اینقـدر این اتهـام در اسـکاتلند گشـاد اسـتفاده می‌شـود که می‌توانید از آن بـرای تقریبا هر چـیزی استفاده کنید. پلیس و دفتر حقـوقی دولت حـتی دادگـاه را به صـورتی خصوصی در دادگـاهی در دهی کوچک در 15 مایلی آبردین، که معمـولا باید در خـود آن‌جا صـورت می‌گـرفت، برگـزار کردند. به مـردم و خبرنگـاران اجـازه ورود ندادند. این است نمونه‌ای از فساد و تـرور قلـدران اسکاتلندی. مثل تمام قلـدرها ترسواند! رابـرت را موقتا آزاد کردند و دستور دادند که اجازه تکرار نامها و شـواهد مربـوط به پرونـده‌هالی گریگ را نـدارد. به خـانه‌اش در انگلیس نیز حمله کردند. پلیسی که ترجیح می‌دهد مـردی بی‌گنـاه که به دنبـال عـدالت بـرای دخـتری سـندرم دانی است را اذیت کند، به جای آن که دربـاره آن‌که چه بر سر آن بچه آمده تحقیق کند. می‌خواهید شواهد را نـابود کنید آقایان؟ هیچ شرمی ندارید.

یک شرکت حقوقی مهم اسکاتلندی سایت یوکی کـالم را بخاطر آن‌چه درباره‌هالی و رابرت چاپ کرده‌اند یک سری تهدید کرده. نام این شرکت حقوقی، لوی و مکری است. می‌گویند که وکیل دادستان کل الیش آنگیولینی هستند و اگر نام او با پرونـده‌هالی گریگ ربط داده شـود تهدید به پیگیری قانونی کرده‌اند. اما او که دادستان آبردین بـود و

حالا هم بالاترین مقام قضایی اسکاتلند است! پس چطور می‌شود نام او را نبرد؟ گزارش می‌شود که به همین صورت به رسانه‌های رسمی اسکاتلند (بی جربزگان) اخطار داده‌اند و با گوگل نیز تماس گرفته‌اند.

هم‌چنین یک نامه از لوی و مکری به یوکی کالم، از شریف گرامی بیوکانن، که توسط‌هالی گریگ نام برده شده بود، یاد می‌کند. پس حتما وکیل او نیز هستند. وکیل شرکت لوی و مکری که این اخطارها را می‌فرستد آقای پیتر واتسن است، همان که خانواده‌های آن‌هایی که توسط توماس‌هامیلتون در دانلین در 1996 کشته شدند را وکالت کرد و گفته می‌شود نقشی کلیدی در کمیته تحقیق لرد کالن عضو اسپکولتیو سوسایتی داشته. واتسن نیز همانند کالن در دانشگاه ادینبرگ حقوق خوانده.

واتسن هم‌چنین وکالت خانواده‌های قربانیان در "تحقیق" درباره بمب‌گذاری هواپیمای لاکربی را بر عهده گرفت. تحقیقی که بخاطر آن یک لیبی‌ای را زندانی کردند تا حقیقت آن‌که کار توسط سرویسهای اطلاعاتی آمریکا، بریتانیا و تقریبا به طور قطع اسرائیلی انجام شده را بپوشانند. واتسن همین نقش را در "تحقیق" درباره فاجعه نفتی پایپر آلفا بر عهده گرفت، یک "تحقیق" دیگر به رهبری عضو اسپکولتیو سوسایتی، لرد کالن! ادینبورگ و دانشگاهش، مخصوصا دپارتمان حقوق، مرتب در این ماجراها بالا می‌آیند. نخست‌وزیر انگلیس، گوردون براون، دانشجوی آن‌جا بوده و تونی بلر نیز متولد همان شهر است و پدرش نیز در دانشگاه ادینبورگ حقوق خوانده.

وزیر “عدالت” فعلی اسکاتلندی، کنی مک آسکیل، وکیل سابقی در لوی و مک ری است، و یکی دیگر از فارغ‌التحصیلان حقوق دانشگاه ادینبرگ. پاسخ مک آسکیل به تقاضاهای حرکت علیه محفل کودک‌آزاری اسکاتلند چنین بوده که لایحه را از پارلمان اسکاتلند بگذرانند. این در حقیقت هر کسی را که عدالت را برای‌هالی گریگ و دیگر کودکان مورد تجاوز قرار گرفته را بخواهد، خفه می‌کند، چرا که دولت و پلیس تحقیق نمی‌کنند.

او می‌گوید: “قلدر بازی می‌تواند جرمی عمیقا ترسناک برای قربانیان باشد.” بله رفیق، رابرت گرین هم پس از اذیت شدن توسط نیروی قضایی بی‌شعور دولت تو و پلیس گرامپیان می‌تواند این را بهت بگوید. اما تجاوزات زنجیره‌ای به کودکان کمی بدتر است.

چرا این موضوع توسط دولت تو یا پلیس گرامپیان مورد تحقیق قرار نمی‌گیرد؟

چرا قتل آشکار مربوط به پرونده مخفی شده و توسط پلیس گرامپیان پیگیری نمی‌شود؟

پاسخ تو به این سوال‌های معقول چیست آقای عدالت؟ خفه‌شان می‌کنی‌ای بی‌شرم.

مک آسکیل در آگوست 2009 برای آزادی بمب‌گذار “رسمی” لاکربی، عبدالباسط علی المجراهی، در اخبار بود. به دلایل “محبت‌آمیز” چرا که می‌گفتند تنها چند هفته برای زندگی دارد. (هنوز در هنگام نوشتن این مقاله زنده است.) اوباما با وحشتی نمایشی واکنش

نشان داد که چطور مک آسکیل می‌تواند چنین کند وقتی 189 آمریکایی در لاکربی جان دادند.

اما بنده پیشنهاد می‌کنم که دلیل اصلی‌ای که بنده خدا ناگهان آزاد شد هیچ ربطی به "محبت" نداشت. این آقایان هیچ یک از این‌ها را ندارند. و اوباما نیز این را خوب می‌داند.

قرار بود او دادگاه تجدید نظر دومی در 2009 داشته باشد، وکیلش گفته بود که این دادگاه، داستان رسمی لاکربی را نابود خواهد کرد. این‌ها جزو شواهد آنان بود:

اسناد سازمان سیا مربوط به تایمر مبوای که ظاهرا بمب لاکربی را منفجر کرد – اسنادی که از تیم دفاعی سابقا مخفی نگه داشته شده بودند.

تونی گاچی شاهد اصلی پرونده ظاهرا برای شهادت علیه مجراهی 2 میلیون دلار دریافت کرده بود.

ادوین بولیر، مالک شرکت مبو، گفت که اف.بی.آی در سال 1991 به او 4 میلیون دلار پیشنهاد داد تا شهادت بدهد که باقیمانده تایمر پیدا شده در نزدیکی صحنه سقوط جزئی از تایمرهای مبو ام.اس.تی-13ای بوده که به لیبی فروخته شده.

اولریچ لامپرت، کارمند سابق مبو، در جولای 2007 قسم خورد که نمونه تایمر مذکور را در 1989 دزدیده و آن را به شخصی که "رسما درباره پرونده لاکربی تحقیق می‌کرد." فروخته.

عبدالباسط علی المجراهی دادگاه تجدید نظری را که تمام این شواهد، و بیشتر، را آشکار می‌کرد در مقابل

آزادی بر اساس “دلایل محبت‌آمیز” رها کـرد. چرخ‌هـایی در داخل چرخ‌هــایی در داخل چرخ‌ها. “محبت‌آمــیز”؟ چه کسی را خر کرده‌ایـد؟ این است داسـتان. آن‌چه برهـالی گریگ آمـده و تمـام مسـایلی که پرونـده‌اش را محاصـره کرده‌اند داسـتانی است که آنقـدر در سرتاسر دنیا تکـرار کــرده‌ام که خــدا می‌داند. نمی‌گــذارم این یکی از دست برود. این پتانسیل بازکردن چنان قوطی مملو از کــرمی را دارد که سیاست بریتانیا و فرای آن را خواهد پوشـاند. و باید چنین شود.

عــدالت برای‌هــالی. عــدالت بــرای تمــام کودکــان. Human_Sacrifice_in_the_Occult_4

اگر وضع “جهــان اول” چــنین اســت، خــدا می‌داند درکشورهای “جهان سوم” یا “در حال توسـعه” چه خـبر است. از همه بــدتر وضع منــاطق جنگی همانند عــراق، افغانســتان و خصوصا فلســطین و دیگر کشــورهای بحـران‌زده می‌باشـد، که خـدا می‌داند چه تعـداد کودکـان معصــوم از آن‌ها دزدیــده شــده و بــرای انجــام مناسک شــیطانی به کشــورهای دیگر منتقل شــده‌اند. مگر این عادل حمود نویسنده روزنامه مصری الاهـرام نبـود که در 28 اکتبر 2000 نوشت: “اجساد کودکـان فلسـطینی در حالی که از خون خالی شـده‌اند مرتبا در اسـرائیل یـافت می‌شــوند“؟ شــما این را تعمیم بدهید به تمــامی کشــورهای جنگ‌زده که پــای ســربازان اســرائیلی و آمریکایی و سایر احزاب شیطان به آن‌ها باز شـده است. همــانطور که گفــتیم بســیاری از قتل‌هــای زنجــیره‌ای کودکان، کودک‌آزاری‌ها و غیره که در رسانه‌های عمـومی گـزارش می‌شـوند، کمی تا قسـمتی یا عمـدتا سانسـور

شـده‌اند. در آمریکا حـداقل می‌دانیم که سیاست رسـمی پلیس این است که در رویــارویی با جنایــات مربــوط به فـــرق رازآلـــود و شیطان‌پرســـتان هیچ گزارشی که به اینگونه بودن آن‌ها اشـاره می‌کند انتشـار عمـومی نیابد. اینگونه جنایات تحت عناوین "سکولار" منتشر می‌شـوند. قتل. تجـاوز. و هیچ اشـاره‌ای به محیـط، فضا و مراسم عجیب و غریبی که جرم و جسد در محیط آن کشف شده نمی‌شود. هنگام رویـارویی، سـوال و درزهـای گـاه گـاه، عمــدتا ســلامت جمعی را بهانه می‌آورند. این خنــده‌آور است در جامعه‌ای که امروزه هر ده کوره‌ای در آن دارای لژهــای رســمی و مناسک هفتگی شیطان‌پرســتی تحت نامها و فرق متفاوت است و کثیف‌ترین آئین‌های رازآلود با اســتفاده از "آزادی عقیــده و بیــان" به تبلیغ خــود می‌پردازند. در کشــوری که مجســمه عظیم خــدای سگ مصریان، آنوبیس، خدای "مردگان" در فرودگاه دنــور[6] برپا می‌شـود، همجنس‌بـازان و کودک‌بـازان در خیابان‌ها پـایکوبی کـرده و تقاضـای پـایین آوردن سن قـانونی را می‌کنند، انجمن عشق پسران و مردان[7] رسما فعالیت می‌کند و شیطان‌پرسـتان علنا مراسـمهای خـود را تبلیغ می‌کنند. در عین حال در مدارس اجازه دعا خوانــدن داده نمی‌شود و هر روز نشانه‌های فرهنگ دینی و به خصوص مسـیحیت بیشـتر و بیشـتر از زنـدگی محو می‌شـود. در دنیـــایی که ســـکولار می‌خوانند و دم از جـــدایی دین و سیاست می‌زنند گردانـــدگان این دنیا تا خرخـــره در این مســائل غوطه‌ورند. این مســئله فــرای یهــودیت است. قــدیمی‌تر از یهــودیت است. مــدونای خواننــده هنگــام مصاحبه درباره کابالیست شدنش گفت که این فرای دین

و “قدیمی”تر از دین است. بله ... این مسـئله به قـدمت شیاطین و نفرتشان از بنی‌آدم است.

آنوبیس در لندن

با چمدانش در نیویورک

در فرودگاه بین المللی دنور

این سگ سـیاه را به بهانه و همـراه نمایشـگاه فرعـون توتان خامون در تمام دنیا روانه می‌کنند

یک نمونه مهم دیگر را مثال بزنیم.

بـوهمین گـروو[8]ـ منطقه‌ای است در شـمال سـان فرانسیسـکو. منطقه‌ای با طـبیعت زیبا و پر از درختـان بسیار قـدیمی رد وود[9].ـ در این منطقه ملک خصوصی عظیمی وجـود دارد که از قـدیم‌الایام شـناخته شـده به عنوان مکان تعطیلی تابسـتانی کـاملا مردانه بسـیاری از سـران ثـروت و قـدرت جهـان. همیشه شـایعاتی عجیب پـیرامون آن در جریـان بـود. بسـیاری همه سـاله از همه جای دنیا به آن‌جا می‌آمدند و تحت حفاظت رسـمی پلیس در میان جنگل ناپدید می‌شـدند. سر و صـداهای عجیب به گوش می‌رسـید و خلاصه داسـتانی مرمـوز بـود. بـالاخره معروفـترین درز مسـتند آن‌چه در آن‌جا می‌گـذرد توسط شخصی به نـام آلکس جـونز[10]ـ صـورت گـرفت. او توانست مخفیانه به آن‌جا وارد شـده و از یکی از مراسم عمومی فیلمبرداری کند. لغات و نـثر حقـیر من قـادر به توصیف آن‌چه آن‌جا می‌گذرد نیست. بهتر است خود دیـده و قضاوت کنید.

http://www.metacafe.com/watch/533214/
/bohemian_grove_footage

http://www.youtube.com/watch?
v=P_PAqT2JZOw&feature=related

دقت کنید که این یک مراسم عمـــومی بـــود. در همین مراسم شـما یک نمـایش قربـانی انسـان را شـاهدید. بگـوییم همه‌اش تئـاتر است. این چه تئـاتری اسـت؟! انداختن یک تمثیل در آتش در پای مولوخ و صـدای جیغ و ضـجه‌های دردآور و تشـویق حضـار. تـازه این نمـایش عمـومی و بـرای تـازه واردهاست. گزارشـات حـاکی از اعمالی بسیار وحشتناکتر برای خواص است.

این آقایـان امـوال و سـهام و زنـدگی شـما را در دست دارند. این‌ها بانکـداران، شـاهزادگان، علمـا، دکترهـا، مهندسـان، معمـاران، سیاسـتمداران، جامعه‌شناسـان، نویسـندگان و خلاصه بهترین‌هـای دنیـای امروزند که بسیاری آن‌ها را موفق و الگو حساب می‌کنند. بـرای مثل آن‌ها شدن، خون و عرق می‌ریزند و تازه هیچگاه بیش از کارمند و کـارگری خـدمتگزار و دست به سـینه برایشـان نشده و برای به همین مرحله رسیدن هم، با فواید دنیوی حاصل از آن، آبهـای دهانشـان روان اسـت، سر و دست می‌شـکنند و بـرای هم نوشـابه بـاز می‌کنند. این‌ها سرنوشت شـما و فرزنـدانتان را در دست گرفته‌اند. این‌ها کلید موشک‌ها و بمب‌هـای اتمی را در دست دارند. شـما شـهروندان عزیز و مطیع بـرای تعطیلات می‌روید شـمال، می‌روید دریـا، کبـاب و بـاربکیو درست می‌کنید. آقایان می‌روند گـروو مشـغول همجنس‌بـازی، سـوزاندن دغدغه”[11]هـای خسته‌کننده‌شـان و قربـانی کـردن به“

یک مجســـمه جغد عظیم که (تصـــادفا!) آن را مولـــوخ می‌نامند. این اعــتراف خــود نیکســون بــود که می‌گفت: “آن‌جا نهـایت همجنس‌بـازی که در ذهنتـان هم نمی‌گنجد انجام می‌شود...”.

سمت چپ مرد ایستاده، ریگان، دورانی که هنــوز بــازیگر فیلمهــای رده 2 اســت، و ســمت راست مــرد ایســتاده نیکسون.

سمت چپ نیکسون، کسی است که پلوتونیوم را به شــما هدیه داد.

آیزنهاور - ژنرال و رئیس‌جمهور آمریکا

محــافظت دولت از ملک پس از معــروف شــدن مکــان و تظاهرات مردم

بوش و کارمندان سازمان سیا در بوهمین گروو

این سه تصــویر مونتاژانــد، اما خــوب واقعیت را نشــان می‌دهند. همه افراد نشان داده شده در این مکــان حاضر شده‌اند.

اوباما. بــوش. مک کین. کلینتــون، راکفلــر، بیل گیتس و بلر.

لطیفه‌ای دیگر هم بگوییم و نمونه‌ها را در این‌جا به پایان آوریم. بنجامین فرانکلین آمریکایی مدتی در لندن اقامت داشت. چندین سال پیش تصمیم به تعمــیر و بازســازی با خرج 1٫9 میلیون پوندی خانه‌ای که در آن سکونت داشت، در نــزدیکی میــدان ترافــالگر[12]، گرفتند. هنگــام کــار ماجرایی شــبیه به مــاجرای آن کنیسه نیویــورکی خیابــان

آلدریچ به وقـوع پیوست. کـارگران باقیمانـده ده جسد را در خانه این پدر محترم آمریکا پیدا کردند. شش تای آنـان کودک بودند. در زمان خـبر نوشـتند که محققـان احتمـال می‌دهند اجساد بیشتری نیز در آشـپزخانه‌های زیرزمیـنی دفن شــده باشــند. حــدس زدن بهانه رســمی‌ای که داده شد، الان دیگر نباید برایتان دشوار باشد. گفتند چـون آقا دانشــمند بــوده احتمــالا این اجســاد را بــرای تشــریح و مطالعـــــات علمیش به خانه آورده. اما کسی که زحمت تحقیق و مطالعه درباره فرانکلین و ارتباطـاتش با فـرق و محافل مخفی را بکشد احتمالا به توضیحات دیگـری که قانع‌کننده‌ترند خواهد رســید. مثلا ارتباطــاتش با کلــوپ آتش جهنم[13]ـــ اشـــراف انگلیسی و دست‌هایی که در آئین‌ها و مناسک رازآمیز داشت.

دیوید آیک محقق انگلیسی هنگام صـحبت دربـاره اجسـاد پیدا شده در خانه فرانکلین

پیروان این فـرق شـیطانی نگاهشـان معکـوس است. به این صــورت خــدای خــالق، “بد” و شــیطان، “خــوب” و هدیه‌دهنــده “آزادی” و “اســتقلال از اخلاق” می‌شــود. داســتان این است. این‌ها بــاور دارند که قیدهای اخلاقی تنها “قرارداد”هایی است که انسان‌ها ســاخته و به آن‌ها نیازی نیست. در حالیکه سنت می‌آمـوزد که اخلاق جـزئی از قـــوانین الهی است که هیچگـــاه تغیـــیر نمی‌کند. این همـــان شـــریعت هست. همـــان امر قدسی. این نقطه کلیدی تفاوت جهان‌بینی مدرن و جهان‌بینی سنتی است. دور نگفته‌ایم اگر بگـــوییم جهـــان‌بینی مـــدرن، همـــان جهان‌بینی شیطانی باستانی فرقه‌های کذاییشان بود که برای دنیای مدرن بزک کرده و به صورتی ساده، آســان و

با رنگ و لعابی جدید برای مـردمی که با جریـان آب شـنا کــرده و زحمت مطالعه مطــالب ســردردآور را به خــود نمی‌دهند عرضه کردند. تفـــاوت اصـــلی آن با نســـخه عمومی حذف "غیب" و مـاورای مـاده بـود. کـافی است روی فروشندگان، فیلسوفان و متفکـران اصـلی آن زوم کنید که ببینید خود آن‌ها به نسخه عمومی ایمـان نداشـته و در خفا نســخه اصــلی که شــامل "غیب" و اذعــان به نیروهـای فـوق مـاده است را اجـرا می‌کردند. چه بسـیار آن‌ها که این جهـــان‌بینی را تحت هـــزار نـــام و چهـــره می‌آموزند و بر اســـــاس آن زنـــــدگی می‌کنند و آن را دستاورد طـبیعی دنیـای جدید می‌دانند. همانها که زحمت تعقل را به خـود نمی‌دهند که هیچ چـیز این جهـان‌بینی و "ســـکولاریزم"، مـــدرن، جدید و طـــبیعی نیست. هیچ چـــیزش. بریـــدن از امر و ســـنت الهی از تـــاریخی که ما می‌شناسیم نیز قدیمی‌تر است. و این کلاه بـزرگی است که سر مردم گذاشته‌اند. پس از آتش‌هایی که برپا کردند. پس از انقلاب فرانسه. گفتند می‌خواهند دین و سیاست را جدا کنند. اعلامیه حقـوق بشر را نوشـتند. قوانیـنی را نوشـتند که بسـیاری امـروزه می‌پرسـتند و نمی‌دانند که این قوانین از کجا آمده و با چه اهدافی نوشـته شـده‌اند. که بگویند ما نیازی به وحی نداریم. کسی که ذره‌ای درک از تـاریخ فـرق رازآمـیز داشـته باشـد، همـان فـرقی که بت‌هـای فلسـفه، منطق و فکـری که امـروزه به عنـوان عقلا و بزرگان به خورد ما می‌دهند، از آغـاز تا به امـروز عضوشان بوده‌انـد، می‌فهمد که چه کلاهی سـرش رفته. اگر می‌خواســـــتند دین و سیاست را جـــــدا کنند پس می‌بایست قوانین و اصول جدید را بر اسـاس بی‌دیـنی و

آتئیسم بنویسند. چنین کردند؟ خیر. بر اساس تعالیم خود نوشتند. بر اساس تعالیم mystery schools.

اعلامیه حقـوق انسـان و شـهروندان تائید شـده توسط مجلس فرانسه 26 آگوست 1789در 17 بنـد، 17 عـدد زنـدگی دوبـاره در تعـالیم مخفی. علامت مصـری چشم هـورس، نشـانی بسـیار مهم در تمـام فـرق رازآمـیز و مخصوصا ایلومناتی، در بالای اعلامیه جولان می‌دهد. یک علامت فاشیزم (فاسکیز، چوبهای گـره خـورده به هم در میان یک نـیزه یا تـبر، نشـان روم باسـتان به معـنی فـدا کردن شخص برای جمع و نـیزه و تـبر به معـنی قـدرت و سیطره دولت، که بعدا نشان معروف فاشیست‌های جنگ دوم شـد، در وسط لایحه‌ها نمایـان است. بر سر آن کلاه فریگیـان phrygian hat نشـان مهم دیگـری، که در انقلاب فرانسه به کلاه جاکوبیان نیز معـروف شـد، قـرار دارد. و در بالای کلاه اوروبوروس oroborous، ماری که دم خود را می‌بلعد، می‌بینید.

اما نگـران نباشـید! این‌ها همه ابتکـارات و تزئینـاتی معصومانه و تصادفی برای این دستاورد بزرگ بشری‌اند.

این منورفکران illuminati قیـدهای اخلاقی را همچـون بندهای مـزاحمی می‌دانند که شـیطان از آن‌ها نجاتشـان داده تا آزادی و استقلال را به بشر هدیه کند. جهـان‌بینی اینان از آشوب به آشوب است. به زبان بسیار ساده:

1 - در ابتدا هرج و مرج و آشوب بود و می‌توانسـتند هر غلطی می‌خواهند بکنند. عصر کفر و جاهلیت به زبان ما. عصر معصومیت و آزادی به زبان خودشان.

2- ادیان توحیدی آمدند و زندگی را بسیار سـخت کردند. شریعت و قانون گذاشتند. دیگر نمی‌توانسـتند هر غلطی بکنند، زیر هر بته‌ای جماع کنند، دسته‌جمعی مست کنند و ماسک به صـورت بزنند و همه با هم عشق‌بازی کننـد، در سر و صدای موسیقی و پـایکوبی و سرمسـتی، کودکـان غربا را قربـانی کنند و انبیا را بکشـند. بعد این ادیـان ساختگی به عنوان دلیل مخالفت با آزادی و استقلال این بچه معصـوم‌ها، قـانون، سـنت و شـریعت الهی را بهانه کردند، شیطان بد را سـاختند و به لوسـیفر تهمت زدند و گفتند این کارها "بد" و "شیطانی" است.

3 - بـاور ایلومنـاتی چـنین پیش می‌رود که پس از این، دورانی خواهد بـود که این سـاختار افـول خواهد کـرد. اینـان فعـالترین نقش را در این دوران دارند. هدفشـان نابودی امر قدسی است. مسخره کردنش. نـابودی تمـام ادیان و حکومت‌های سـنتی. تا دیـنی نماند جز دینشـان و پادشـاهی نماند جز پادشاهشـان. این مرحله مهمـترین وسیله‌اش تحریک و عصبی کردن مردم است تا آشـوب و انقلاب کنند. هر جرقه‌ای تشویق می‌شـود و بر هر آتشی دمیده می‌شود. همانطور که گفتند هدفشان از یک شعله نورانی، روشـنایی نیسـت، دنیا را به آتش کشـیدن است. آتشی که از درون آن ققنوسی جدید متولد می‌شود.

کتـاب آقـای جیمز بیلینگتـون، مسـئول کتابخانه کنگـره آمریکا و یک رودزین آکسـفورد(Rhodesian)ـ با عنـوان "آتش در اذهـان انسـان‌ها - ریشه‌های ایمـان انقلابی" عنـوان را از کتـاب possessed داستایوسـکی گرفتـه، possessed به معـنی کسی که تحت سـیطره موجـودی فـرای مـادی، عمـدتا شـیطان، می‌باشد است. بـرخلاف

بسیاری مورخـان دیگر بیلینگتـون روی وقـایع تـاریخی و دلایل اجتمـــاعی تمرکز نمی‌کند. به جـــایش ردی تقریبا نـــامرئی از ایــده‌هایی که عمــدتا توسط جوامع رازآلــود منتقل می‌شوند را می‌گیرد. ایده‌هایی که در همان شعار انقلاب فرانسه خلاصه شـــــدند: liberte, egalite, fraternite. همان شعار فراماسونی:

استقلال، برابری، برادری.

هدف نهـایی طبق شـعار باستانی‌شـان که شـعار رده 33 فراماسونری نیز هست «نظم از آشوب» می‌باشد.

Ordo ab chao = order out of chaos

4- آشـوب دنیا را می‌گـیرد و حـالا آقایـان از این آشـوب میل خود را بـیرون می‌کشـند. از این آشـوب، نظم نـوین دنیوی‌شان را بیرون می‌کشـند. از این آتش، ققنـوس بر می‌خیزد. پادشاه‌شان و حکومت جهانی‌اش پای می‌گیرد. فکر می‌کنید تصادفی بود همه رهبران پس از این فاجعه اقتصادی اخیر،که رسانه‌های رسمی نیز دیگر جلو آمده و مستند می‌سازند که برنـامه‌ریزی شـده بـوده، پریدند جلو دوربین‌های خبری، با دمشان گـردو شکسـتند و مثل بلبل همه عین هم خواندند که این عـالی فرصـتی است بـرای درست کردن "نظم نوین جهــانی" و نباید آن را از دست داد؟!

این نظم جدید در حقیقت آشـــوبی جدید است. بازگشت به جاهلیت و کفر. پایان عصر کمیت و آغــاز عصر کیفیت معکوس، تقلـبی و چپّه. آن‌چه در سـنّت، "شـیطان رجیم در ماسک خــدا" می‌خوانند. ضد مســیح. دجــال دروغگو. آشـــوب، با این تفـــاوت که حـــالا این‌ها آقایند و مـــولا.

معنـــــویت و دین را بر می‌گردانند. اما معنـــــویت و دین خودشان.

این خلاصه‌ای است از جهـانبینی ایلومنـاتی. خلاصه‌ای با نثر ساده برای کسـانی که قـدر سـادگی را می‌دانند. اگر می‌خواهید بیشتر بدانید ارض الله واسـعه. منـابع هست. کتابها هست. و هیچ، هیچ بهانه‌ای نیست که فـردا بگویید از کجا می‌دانســـــــــتیم؟ زحمت بکش و تحقیق کن و به توضیح اول و دوم و سوم قانع نشو. حقیقت این امور و این فرقه‌ها مثل پیاز است. بو می‌دهد! اما مهمتر از آن، لایه لایه است. عاقل کسی است که به لایه اول راضی نشـود. وقـتی می‌گویند فلانی چـنین گفت بـرود متن و خاطرات خود آن فلانی را بخواند. برود سر متون اصلی. قـانع نشـود به توضـیحات رسـمی فیلـتر شـده که بـرای عموم می‌نویسند. برود تلمود اصلی را بخواند. نیوتون را می‌خواهد بشناسد برود نوشته‌های خودش را بخواند. اگر گفتند چشم و مشعل و فلان چـنین است راضی نشـود و برود متـون کابالیسـتی و فراماسـونی را بخواند که آن‌ها چطـور می‌بینند. تا می‌تواند بخواند. آن تلویزیـون لعنـتی را خاموش کند و فکـرش را به کـار بگـیرد. عقب بـرود تا کل تصـــــــــــویر را ببیند. روی یک نقطه تمرکز نکند و متخصص یک قطعه پـازل نشـود. علـوم مختلف را بخواند تا تصویر را بهتر ببیند.[14] عاقل کسی است که اعمال و نشـانه‌ها را ببیند و قضـاوت کند. نگـاهی به دنیایتـان بیندازید و ببینید چقـــــدر موفق بوده‌اند. از اعمالشـــــان قضاوت کنید. آشوب‌ها و جنگ‌ها و غم و مصیبت مردم را ببینید. باحـال و خـوب شـدن "بـدی" و ملال‌آور شـدن "خوبی" را ببینید. چپه شدن همه‌چـیز را ببینید. مسـخره کردن و نابودی تمام نظام‌های دینی و حکومتی سنتی را

ببینید. ظهر الفساد فی البر و البحر را در هر گوشه‌ای و هر جنبه‌ای ببینید. نایـابی یاقوت‌هـای رمّـانی، کیفیت، و اوج پلاسـتیکی کمیت را ببینید. درد ظـاهربینی در جامعه را به جـان حس کنید. تبـدیل شـدن رؤسـای کشـورها در ظاهر و باطن به کارمندانی متحدالشـکل و قـول که همه به نوعی به دنبال نظم نـوین جهانی‌اند را ببینید. نـابودی پادشـاهان سـنتی و جایگزینی‌شـان با کت شـلوارهای متحدالشـکل را ببینید و ببینید در این میـان کـدام پادشاهان جان سالم به در برده‌اند. همان‌ها که کارمندان محلی متحدالشکل‌شـان دورشـان حلقه زده و عکس می‌گیرند.

ملکه و دوستان و کارمندان متحدالشکل

اوباما در حـال تعظیم 45 درجه به امـپراطور ژاپن و عبدالله سـعودی. بسـیاری معـنی این حـرکت را درک نکردند. چرا "قدرتمنـدترین رهـبر دنیـای آزاد" باید به دو پادشـاه که یکی سـمبلی وحشـتناک از خودکـامگی است اینچنین کمر خم کند؟

آن‌ها که نفمیدند همانهایی‌اند که سر از کـار این آقایـان در نمی‌آورند.

شـاید این نشـانه علم اوباما به مرتبه حقیقی این دو پادشاه در جهان امروز، در بین "خودشـان" است. این‌ها چه کسی را در شرق بـاقی گذاشـتند؟ خانـدان سـلطنتی ژاپن، چه کرد یا چه بـود که جـان سـالم به در بـرد؟ و آل سعود حقیقتا کیستند که غربیان با اطمینان خـاطر آن‌ها را حاکم ارض مقدس مسلمانان کردند؟ چرا باید نماینـده پر قدرتمنـدترین کشـور دنیا در مقابل کسی تعظیم کند

که به گفته خودشـان عـرب بی‌فرهنگ و سوسـمارخوری بیش نیست؟

آیا نوشـته‌های بعضی محققـان سـعودی، که یکیشـان به قتل رسید، درباره یهودی بـودن آل سـعود و بعضی دیگر حکـام عـرب، و ارتبـاط آن‌ها به یهودیـان خیـبر، ریشه در حقیقت دارد؟

پس از عصر مـــادی‌بینی محض، رشد عجیب و ســـریع معنویت را در دنیای امـروز ببینید. بازگشت دانشـمندانی که تا دیروز تعصبشان بر مـادی‌گرایی و نـابودی معنـویت بود، به احـترام به سـنن باسـتانی و اذعان‌شـان به دست کم گـــرفتن آن‌ها را ملاحظه کنید. اما این چه بازگشـــتی است؟ این همان معنـویت و سـنت‌های آقایـان اسـت، نه معنویت و سنت حق. عصر کمیت محض به پایان رسـیده. منقضی شده. کیفیتی دارد جایگزینش می‌شود. معنویتی بر می‌گردد. اما کیفیت و معنویتی معکوس. کاریکـاتور و مسخره. چلاق و یک چشم. و این نمی‌شـود مگر در میـان کـوران. داسـتان لبـاس جدید پادشـاه را یادتـان هسـت؟ پادشاه را چه کسانی ممکن است تشویق کننـد؟ مـردمی که خود از او لخت‌ترند.

قربانی انسان، یک کودک، شـیطانی‌ترین کـاری است که کسی می‌تواند انجـــام دهد. هـــدف همین است. پروسه استقلال و آزادی در چشم آن‌ها. چرا که از دید آنـان، اگر شـما قبـول کنید که خـدا بد اسـت، یا خـدایی نیسـت، که همـان می‌باشـد، در این صـورت پس هیچ اخلاقی وجـود نـدارد. چـیزی به نـام درست و غلط وجـود نـدارد. تنها چـیزی که مهم است همـان اراده به سـوی قـدرت نیچه است. پیشـرفت خـودت به قیمت دیگـران. حـالا تو حق

داری همه‌چیز داشته باشی، نه تنها می‌توانی، بلکه بایدسعی کنی به سوی چیزی که خارج از این بحث در میان "عوام" و "سفها"، "بد" و "شیطانی" دیده می‌شود، باید تلاش کنی تا این ایمان جدیدت را مجسم کنی. تا "استقلال" و "آزادی" ات از خدا را نشان دهی، تا عصیان کنی به پیروی از ابوالعاصین و پز توانایی‌ات را بدهی در هر امری که بقیه عوام "بد" و "شیطانی" می‌بینند. فیلم جالبی در این باره وجود دارد. "اینک آخرالزمان"[15].ـ معنی این فیلم چیست؟ آن کلونل در چشم دنیا و مردم شیطانی است. اما در آخر داستان می‌بینید که نه ... داستان عمیق‌تر از این حرفهاست. که بله، شاید این کلونل زیاده‌روی کرده، اما چیزی را کشف کرده. خود کلونل چنین توصیف می‌کند که گردانش را به دهکده‌ای می‌برد که در آن‌جا دست‌های بچه‌ها را بریده بودند. اما او وحشت زده و ناراحت نشد. بلکه چیزی همانند "گلوله‌ای از الماس" به مغزش فرو رفت. او متوجه "نبوغ" این امر شد! توانایی این‌که مقید و اسیر چیزهایی که مردم "اخلاق" می‌نامند نشویم. و متوجه شویم که اراده به سوی هدف و به کارگیری هر وسیله‌ای به آن سو، مجاز است. که هدف وسیله را توجیه می‌کند.

فرهنگ مدرن و مخصوصاهالیوود، شیطان و "بد" را چنان کاریکاتور کرده که دیگر اکثر مردم نه تنها به امری بد یا شیطانی عقیده ندارند که هیچ، بلکه این امور را مسخره می‌بینند. وقتی شرکت کدبری بستنی می‌سازد به اسم "هفت گناه کشنده"، با هفت مزه، چه بگوییم؟

بستنی‌های مگنوم با طعم 7 گناه کشنده

در پـایین در تبلیغ تی‌شـرت نوشـته شـده “گنـاه” کن و “عواقب” را بپوش

هـدف وسـیله را توجیه می‌کند. اگر وسـیله این است که هـزاران نفر از شـهروندان خـودت را بکشـی، پس باید بکشی. در هر صـورت آن‌ها که شـهروند حسـاب نمی‌شـوند. آن‌ها بزغاله و احشـام حسـاب می‌شـوند. شیاطین جن و انس افتخار می‌کنند در انجـام این کارها. تصـویر کـالی را یادتـان هسـت؟ این برایشـان “قـدرت” شان را ثابت می‌کند. از این بهتر و لذت‌بخش‌تر هم ایجاد تفرقه در میـان بـنی‌آدم و انداختنشـان به جـان یک‌دیگر است. هرچه نزدیکـتر و عزیزتـر، بهـتر. چـرا قـرآن کـریم مشخصا از اعمال اینها، جدایی انداختن بین زن و شـوهر را ذکر می‌کنـد؟ چه چـیزی دردنـاک‌تر است از نـابودی عشقی پاک که خداوند رحیم بین یک زوج می‌گذارد؟ پس اختلاف می‌اندازنـد، با گنـاه، با فسـاد، بین زن و شـوهر، پـدر و فرزنـد، نسل‌ها، همسـایه‌ها، شـهرها، قوم‌هـا، رنگ‌هـا، ملت‌ها. مگر الـرحمن نگفت که بهترینتـان خـداترس ترین‌تـان اسـت؟ مگر نگفت که این‌ها دشـمن شـمایند؟ چه آسـان بـاور کردید که وجـود ندارنـد، و چه تبلیغی بـرای هر جاسـوس و دشـمنی، بهـتر از این‌که “وجود نـدارد.” اختلاف می‌اندازند. هر گنـدی که بـنی‌آدم می‌زند بر سر خـود زده، و هر گلی که می‌زند هم بر سر خود زده. اما بی‌معرفتی نسبت به خدا نیست؟ قـدر خـدا را ندانسته‌اید... کلام شیطان در مورد اکثرتـان درست از آب درآمد. فرشـتگان عـذاب بر قـوم لـوط آمدند و گفتند جز یک خانه مسلمان در بینشان نیافتیم. الان چـه؟ بـرای سـاعتی اقـامت در این دنیـایی که ظـاهری از آن شـناخته‌اید می‌کشـید و می‌زنید و می‌برید و شـیاطین را

می‌خندانید و می‌گویند دیدید راست می‌گفــتیم. چه پست است این مخلوق خاکی.

اما چه زیبا گفت که در نهایت عاقبت برای بندگانی است که برتری نمی‌جویند. که باطـل، نابودشـدنی اسـت، و لو کره المشرکون.

که اگر در کل دنیا یک امـــام و یک پـــیرو راســـتین باشد هدف انجام شده.

امام علیه‌السـلام هست. غـایب نیست. ما غـایبیم. حاضر شویم. از خود شروع کنیم.

” به بانکداران صیهونیست ایمان داشتیم ...”

ذکر خداوند رحمن در پایـــان را، شـــدیدا لازم و واجب دیدیم. حال چه ذکر ولی‌اش، یا قرآن‌اش. یا چیزی دیگر.

تصـاویر زیر دریچه‌ای از عـالم نمادهـای الهی به رویتـان بــاز می‌کند. حــال که همه غــرق در نمادهــای واژگــون شیطانی هستند، ما نیز مفاهیم را نمادین گذاشتیم.

حضرت علی علیه‌السلام “اسدالله غـالب”نصر من الله و فتح قریب و بشر المومنین یا محمد

(محمد (ص) می‌تواند اشاره به امام زمان ما نیز باشد)

برگی بسیار زیبا از قرآن به خط کوفی قدیمی

بدا فی رجب 1430 و اکملت بعد سـنة بحمد الله فی 29 رمضان الکریم 1431

التمـاس دعا بـرای ظهـور مولانا الامـام الهـادی المهـدی سـیف الله المنتقم صـلی الله علیه و آله الطیـبین الطاهرین

برای برادرانی که در کار کمک نمودند

و للعبد الحقیر المذنب ابا یعقوب غفرالله له.

My Irrelevant Defence: Meditations inside Gaol and out on Jewish——- Ritual murder, Arnold S. Leese

Der Judische Ritualmord, Helmut Shcramm

Debacle in Damascus, Harold Rhomme

Judaism’s Strange Gods, Michael A. Hoffman II

The History of Judaism, Michael A. Hoffman II

The Life and Miracles of St William of Norwich by Thomas of Monmouth, translated by Augustus Jessopp, Cambridge University Press

New York State Journal of Medicine, Strange Murder of William of Norwich, 1133, by William D. Sharpe, 1st Nov 1971

Moustafa Tlass, Matzo of Zion

Blood Ritual, Philip de Vier

Rev. Marthin Luther, Jews and their Lies

Terrorism and Illuminaty, a 3000 year history, David Livingstone

The Dying God, the Hidden History of Western Civilization, David Livingstone

The Murder of Andrei Youshchinsky, former Duma member and attorney, G.G Zamyslovsky

Searching for the Jews who murder Gentile Babies: How These Jews Use the Babie's Blood, Dr.Vladimir Dal

The Relation of Jews to Blood, V.V Rozanov, Stockholm 1932 (reprint)

Jewish Ritual Murder Revisited Documentary

The Biggest Secret – David Icke

Speculative Society [1]

Hollie Greig [2]

Anne [3]

[4] http://www.telegraph.co.uk/news/uknews/1331711/Procurator-apologises-to-girl-10-in-sex-case.html

Elish Angiolini [5]

Denver Airport [6]

http://en.wikipedia.org/wiki/North_American_Man/Boy_Love_Association

[8] Bohemian Grove

[9] Redwood trees

[10] Alex Jones

[11] Cremation of Care Ceremenoy

[12] 36 Craven Street, close to Trafalgar Square.

[13] Hellfire Club

نام تعدادی کلوپ در بریتانیای قرن 18 ام، برای شخصیتهایی که علاقه به امور "غیر اخلاقی" داشته و عمدتا در سیاست بودند. اولین این کلوپ‌ها توسط دوک وارتون و دوستان تاسیس شد. بدنام‌ترین نسخه این کلوپ‌ها در انگلستان توسط سر فرانسیس داشوود تاسیس شد، که فرانکلین با این لژ ارتباط داشت.

Do what thou wilt شعار این کلوپ بود. یعنی هر چه میلت می‌کشد بکن. فلسفه معروف به "تلما" که بعدا توسط آلیستر کرالی نیز علم شد و امروز توسط دلقکهای‌شان چون Jay-z به عنوان موزیک به خورد ملت داده می‌شود.

[14] راهی راحتتر و سریعتر می‌خواهید؟ هیچ لازم نیست این‌ها را بخواند. جهاد اکبر کند و حقیقتا به قرآن و اهل بیت ایمان آورد و چنگ زند و قلبش را برای خدا خاشع کند. علم می‌گیرد بدون آموختن.

Apocolypse now – Francis Ford Coppola [15]

قسم به آسمان دارای چین‌ها و راه‌ها

خداوند می‌فرماید: قسم به آسـمان دارای چینها و راهها (سوره الذاریات- آیه 7)

در این آیه کـریم، قـرآن در مـورد بـافت فکی سـخن می‌گوید. در قـرن بیست و یکم دانشـمندان دست به ساخت بزرگ‌ترین نـرم افـزار الکـترونیکی زدند که بتواند تصویری کوچک از فلک را ترسـیم کند و نتیجه حـیرت‌آور این بود فلک به تارهای عنکبوتی شباهت دارد.

این بافت از بلیونها شاهراه به هم متصل، تشـکیل شـده است. دانشـمندان می‌گویند که این بـافت از مهمـترین کشـفهای فلکی تـاریخ می‌باشد و جـالب این‌جاست که قرآن با کلمه راهها و چینها به این موضوع اشاره کرد.

پاک و منزه است خـدایی که این فلک را آفریـده و در آن مورد فرموده:

(قسم به آسمان دارای چینها و راهها)

خاموشی احتمالی و ریست بزرگ

بسم الله الرحمن الرحیم

حتما بسیاری از شما عزیزان خبرهای مربوط به خاموشی احتمالی و قطعی اینترنت را شنیده اید. بعضی از کشورهای اروپایی نظیر اتریش مانور آماده باش برای شرایط خاموشی احتمالی را برگزار نموده‌اند. در کشور عزیزمان ایران نیز در تابستان بدلیل کمبود تولید برق (به علت ساخته نشدن نیروگاه‌های جدید) و مصرف زیاد برق (بیشتر بدلیل تولید رمز ارز) ما توفیق اجباری داشتیم که زندگی در شرایط چندین ساعت بی‌برقی را تجربه نماییم. (در بعضی روزها تا 7 ساعت) و اخیرا صحبت از این شده که در زمستان نیز احتمال خاموشی برق وجود دارد. نمی‌دانم آیا خاموشی‌های عجیب و غریب در ایران تنها بدلیل مصرف زیاد برق و کاهش تولید بود؟ یا این‌که اغراض سیاسی مثل ایجاد نارضایتی در مردم نیز در پس آن درکار بود؟ یا این‌که نه در پس پرده مسئولین ما نیز نوعی مانور زندگی در شرایط خاموشی احتمالی در آینده را برای ما تدارک دیدند؟!

پ ن: اگر گزینه سوم درست باشد باز نمی‌توان منکر کاهش تولید برق در برابر افزایش مصرف در کشور شد و این مشکل حقیقی را نادیده گرفت. اما با اینحال از فردی که در یک نیروگاه برقی در شمال کشور مسئولیتی داشت شنیدم که می‌گفت ما در شمال کشور کمبود برق نداریم اما دستور داریم همزمان با سایر جاها برق را قطع نماییم. نمی‌دانم سخنانش چقدر صحیح بود

اما اگر درست باشد جـــای تامل و اندیشـــیدن دارد که چرا؟! ناراضی ساختن تعمدی مردم یا مانور خاموشی؟!

در تحلیل‌هـــای مربـــوط به شـــرایط خاموشی و قطعی اینترنت می‌خوانیم که دولت پنهان قصد یک ریست بزرگ و به نوعی برقراری نظم نوین را در جهـان دارد. هر چند که گردانندگان پشت پرده جهان ما امروزه بسیار وقیح‌تر از گذشـته شـده‌اند و نقشه‌های خـویش را به نـوعی در فیلم‌ها و ســـــریال‌ها و پویانمایی‌ها و تصـــــاویر روی مجله‌هـــای معـــروف و... از قبل اعلام می‌نمایند. اما به نظر بنده مـاجرای خاموشی احتمـالی اگر درست باشد یا به ریست بـزرگ مربـوط نیست یا اگر باشد پشت پـرده مسائل دیگری در جریان است که می‌تواند در نهایت پس از یک سری فعل و انفعـالات طی یک دوره چند سـاله به ریست بزرگ منجر شـود. بنـابراین بنـده به ریست بـزرگ پس از یک خاموشی سرتاســـری احتمـــالی آنگونه که عده‌ای می‌گویند بـاور نـدارم. شـما در آبـان 98 ملاحظه نمودید که یک افزایش سه برابری قیمت بنزین باعث چه حوادث تلخی آنهم در ایـران شد. ریست بـزرگ آنگونه که عــده‌ای از آن ســخن می‌گویند به نظر بنــده در شــرایط امروز جهان ظرف مدت کوتــاهی تحققش ممکن نیست. بلکه باید طی چندین سال و به مرور اتفاق بیفتد.

ما باید همواره دقت داشته باشیم که برنامه‌هـای مجـامع مخفی حداقل سه سطح یا لایه دارد یک سطح ظاهری و دو سطح باطنی. که سومین سطح آن باطن باطن است. در سطح ظـاهری اگر خاموشی بوقـوع بپیونـدد بهـانه‌ای بـــرای آن می‌تراشـــند و ممکن است این بهانه را کـــاملا علمی جلـوه دهند چنانچه در مـورد کرونا و پروتُکول‌هـای

سازمان صهیونیستی بهداشت جهانی و برنامه واکسیناسیون سرتاسری این عمل را انجام دادند.

سطح دوم ماجرای خاموشی، همین داستان ریست و امثالهم است که برای منحرف کردن ذهن طرفداران نظریه توطئه در رسانه‌ها پخش می‌نمایند و برای این هم ممکن است شواهدی را جعل نمایند تا برای ایندسته دوم که خردمندتر از دسته اول هستند ماجرای ریست و امثالهم را امری مسلم جلوه دهند. تمام اینها می‌تواند برای منحرف کردن اذهان باشد تا اصل ماجرا همچنان پنهان بماند. اما سطح سوم که باطن باطن است اصل ماجرا است که معمولا پنهان می‌ماند که البته این پنهان ماندن هم خود زمان دارد گاه ممکن است برای همیشه پنهان بماند و گاه ممکن است تنها مدتی پنهان بماند.

در این نوشتار قصد دارم به دلایل احتمالی پشت پرده برنامه خاموشی اشاره نمایم در لابه لای مطالب به مسائل مهم و خاصی نیز اشاره خواهم نمود که برای مخاطبین علاقمند به این مباحث می‌تواند جذاب باشد.

نکته مهم: خاموشی بزرگ ممکن است بدین خاطر باشد که دولت پنهان قصد دارد مسئله‌ای را از ما مردم جهان پنهان نماید. اما دقیقا چه چیزی؟! چندین احتمال را که به خاطر بنده می‌رسد در ادامه ذکر می‌نمایم.

1سازمان سرن و فعالیت‌های آن

سازمان سرن که مقر اصلی آن در سوییس می‌باشد. علی رغم وجه به ظاهر علمی‌ای که دارد. در پس پرده به دو یا سه انجمن مخفی بزرگ متصل است که مهمترین آن انجمن عیسی می‌باشد.

کسی که در پشت پـــرده به ســـازمان ســـرن خط مشی باطنی می‌دهد موجودی کهن و باسـتانی هنـدی است که چندین سال است در هند فرود آمـده است. منظـور بنـده شیوا نیست که مجسمه اش در ورودی این سازمان قرار داده شده است.

آن موجود اسطوره‌ای که در هند فرود آمـده است شـیوا نیست حتی شاید جزئی از ایـزدان نباشد و چون‌هانومـان از جنیـان باشد. اما هر که هست نـامش در کتب هنـدیان وجود دارد. بنـده اینگونه فکر می‌نمـایم وی به مـرتبطین خویش از مجامع مخفی که در هندوستان هسـتند توصـیه نموده که سازمان سرن برای موفقیت در آزمایش‌هـایش مجسمه ایزد شیوا را نصب نمایند.

یکی از اهـداف پشت پـرده سـازمان سـرن، بـاز کـردن دروازه ستاره‌ای برای ورود موجـودات ابعـاد دیگر جهـان هسـتی به عـالم ما است. از دیگر فعـالیت این سـازمان مخوف کار کردن بر روی فرکانس‌های زمین و دسـتکاری در آن می‌باشد.

در بخش دیگـری از زیر مجموعه سـازمان مخـوف سـرن، که جـدا از سـاختمان‌ها و مقر اصـلی آن است. در همـان کشور سوئیس، آزمایش‌هایی بر روی بردگان انسانی که عمدتا مردمـانی از کشـورهای جنـوب شـرق آسـیا نظـیر کامبوج و ... هسـتند انجـام می‌شـود. آزمایش‌هـایی که با حوضـچه‌های آب و وارد کـردن امـواج و فرکانس‌هـایی خـــاص به درون آب حوضـــچه‌ها مرتبط است و ســـپس آزمـایش تـاثیر این آب بر روی بردگـان انسـانی انجـام می‌شود.

در این بخش مخوف از سازمان سرن، عالمی ایرانی شیعی و سید که عمامه سیاه بر سر دارد گهگاه حضور می‌یابد. البته این را هم بگویم که ایشان مسئولیت دولتی در نظام جمهوری اسلامی ندارند. این مختصری از فعالیت‌های پنهانی و سری سازمان مخوف سرن است.

نکته: سازمان سرن نیز به مانند بسیاری از سازمان‌های علمی اینچنینی، ظاهری کاملا علمی دارد و مسلما بخش اعظم دانشمندان شاغل در این سازمان از اهداف پشت پرده و باطنی سازمان بالکل بیخبرند.

اما در ارتباط با خاموشی‌های احتمالی پیش رو

یک احتمال این است که ماجرا می‌تواند به فعالیت‌های مخوف سازمان سرن مرتبط باشد. و این سازمان قصد باز کردن دروازه‌ای ستاره‌ای را دارد و چنین عملی نیاز به انرژی بسیاری دارد که خود ممکن است باعث خاموشی در بخشی از اروپا شود. همچنین عواقب احتمالی باز کردن چنین دروازه‌ای می‌تواند نامشخص باشد و از کنترل خارج شود. بنابراین خاموشی چند روزه با یک بهانه علمی که برای آن تراشیده شود می‌تواند اذهان را از اصل و حقیقت ماجرا دور نماید تا گردانندگان پشت صحنه بتوانند موجوداتی را که به عالم ما پا می‌گذراند را کنترل کنند.

نکته مهم: ظاهرا نازی‌ها در هشتاد سال پیش اولین گروهی بودند که ساخت دستگاهی برای باز کردن دروازه ستاره‌ای به ابعاد دیگر جهان هستی را در برنامه داشتند و موفقیت‌های نسبی‌ای نیز در این راه کسب

نمودند. البته ســاز و کــار دســتگاه نازی‌ها با برخــورد دهنده‌هادرونی سرن کاملا متفاوت بوده است و از دانش پلاســما و بخشی از دانش کهن کیمیــاگران اســتفاده می‌نمودند. البته ما از مــیزان پیشــرفت نازی‌ها در این باره اطلاع دقیقی نداریم. غربیـان در داسـتان فیلم پسر جهنمی به این مسئله اشاره نموده‌اند. در این فیلم شـما مشــاهده می‌کنید که چگونه نازی‌ها با کمک دســتگاهی خاص سعی در بـاز کـردن دروازه‌ای سـتاره‌ای در شـمال اســکاتلند دارند که متفقین می‌آیند و جلــوی آن‌ها را می‌گیرند. البته در این فیلم هم به مانند بســیاری از ســاخته‌های دیگرهــالیوود چهــره‌ای منفی و دروغین از نازی‌ها ارائه شده است.

پ ن: بنـده طرفـدار نازی‌ها و هیتلر نیسـتم اما هیتلر را علی رغم همه اشکالاتش به متفقین و برسازندگان نظم نوین امروز جهانی ترجیح می‌دهم. هیتلر پیش از شــروع جنگ جهانی دوم در بازسـازی اقتصـاد بـدهکار و ضـعیف آلمان عملکردی فوق العاده از خود نشان داد و در طــول جنگ جهــانی هم علی رغم ادعاهــای پــوچ برســازندگان نظم نــوین جهــانی که وی را جنایتکــاری بــزرگ نشــان می‌دهند. اگر وی آنگونه که متفقین جنایت کردند جنــایت می‌نمود شاید هیچ گاه شکست نمی‌خورد.

فعالیت‌هــای پنهــانی ســازمان ســرن تنها یکی از دلایل احتمالی، خاموشی در آینده نزدیک یا دور می‌باشد. شاید هم دلیل خاموشی ربطی به فعالیت سرن نداشـته باشد. در ادامه احتمــالات دیگر را بررسی می‌نمــاییم. (نکــات جــالبی در لابه لای مطــالب بیــان خواهد شد پس منتظر باشید.)

تصــویر مجســمه ایــزد شــیوا داخل ســازمان اروپــایی پژوهش‌های هسته‌ای «cernسرن»

این مجســمه در مــذهب و هــنر هنــد، ناتارجا (ســلطان رقص) نامیده می‌شود.

موجودی که جسدش زیر پــای شــیوا قــرار دارد مویالاکا نام دارد.

از نظر بعضی محققین بین رقص کیهـــانی شـــیوا که باعث تجلیات کیهانی می‌شود با فعالیت سازمان سرن و آنچه که پژوهنـــدگان علـــوم جدید دنبـــال آن می‌باشـــند ارتباط وجود دارد.

کلیپ قربانی کردن انسـان در برابر مجسـمه شـیوا ایـزد بزرگ هندوان در سازمان سرن در کشور سوئیس

نکته عجیب در این کلیپ این است که قربـــــانی که به نظر بانویی جوان می‌باشد. بدون مقاومت دراز می‌کشد و قربانی کننده ظاهرا گلوی وی را می‌بــرد. که البته این بریــدن گلو هم در فیلم بــدلیل زاویه دوربین به درســتی نشان داده نمی‌شود. در مورد عدم مقاومت بانوی جــوان دو نظر می‌توان ارائه دارد. نخست این‌که کلیپ ساختگی است. دوم این‌که قربانی خــود از اعضــای مجــامع مخفی است و با فراغ بــال قربــانی شــدن در راه اهــداف مجمع مخفی را پذیرفته است. همانگونه که پیشتر گفته شد در دوران کهن در میــان ســلت‌ها و حــتی وایکینگ‌ها ســنت قربــانی شــدن رئیس قبیله بــرای ایــزدان قبیله وجــود داشت. شاید این عدم مقاومت چیزی شــبیه همین ســنت کهن باشد.

کلیپ بخش ابتـــدایی فیلم پسر جهنمی که در آن نازی‌ها در جزیـــره‌ای در شـــمال اســـکاتلند قصد دارند دروازه‌ای جهنمی را با دستگاه پیشـرفته‌ای که سـاخته‌اند و تـرکیب فناوری با جادو بازنمایند.

توضـــیحاتی در مـــورد پیکـــره شـــیوا در محوطه ســـازمان مخوف سرن سوئیس:

{جماعتی از ریشیان کافر (heretical) پیرو میمامسا در جنگلی مقیم بودند. شیوا همراه با ویشنو - که خود را در هیأت یک زن در آورده بود - در معیت [مار عظیم الجثه]

آتی - ششان برای پاسخگویی و ابطـال آراء ایشـان روی به جـانب جنگل نهـاد. در آغـاز، مشـاجره خشـونت بـاری میان جماعت ریشـیان درگـرفت، ولی به زودی جهت این خشونت‌ها متوجه شیوا شد. ریشیان قصد جـان شـیوا را کردند و در این عـزم خـود، به نـیروی افسـون و جـادو متوسل شدند، و به نیروی سحر، ببری درنـده را از میـان شعله‌های آتش قربانگاه پدید آوردند. ببر خشمگین در دم به جـانب شـیوا هجـوم بـرد. شـیوا در حـالی که لبخنـدی ملایم بر لب داشت، با حرکـتی کوتـاه بـبر را گـرفت و با ناخن انگشت کوچکش پوست حیوان را درید، آن را از تن جانور جدا کرد و چـون پـارچه‌ای حریر به دور کمر پیچید. اما حکیمـان از این شکست ناامید نشـدند و پیشـکش‌های خود را به آتش قربانگاه تجدید کردند. این بار ماری غـول پیکر ظـاهر شد و به مصـاف شـیوا رفت. ولی این اژدها نیز حریف شیوا نبود، او مار را گرفت، به دور گردن خود پیچید، گویی که حلقه گلی را بـرای آرایش برگـردن خـود می‌آویزد.. شیوا پس از این کار رقص خود را آغـاز کـرد، ولی ریشـــیان در تـــدارک افســـونی دیگر بودند. آخـــرین

افسون حکیمان، هیولایی بود به نام مویالاکا (Muyalaka)، که در هیأت کوتوله‌ای خبیث ظاهر شد. ایزد شیوا پنجه‌های خود را بر آن هیولا نهاد و در دم کمر مویالا کا شکست و نقش بر زمین شد. با به خاک افتادن آخرین دشمن، شیوا رقص خود را در حضور خدایان و ریشی‌ها از سر گرفت.

پس از این اتی- ششان، شیوا را نیایش کرد، و دعا کرد که لطف [شیوا] شامل حال او شود و او بتواند به بالاترین احسان، که همانا نظاره مجدد این رقص عرفانی است، نایل گردد شیوا به او وعده کرد که رقص مذکور را بار دیگر در تیلای مقدس (Sacred Tillai)، که در مرکز عالم قرار دارد، [برپا خواهد کرد] و آتی ششان نیز نظاره گر آن خواهد بود. این رقص شیوا در چیدامبارام یا تیلای، به نقش مایه تمثال‌های مسی هند جنوبی تبدیل شد، که به شری ناتاراجا (Shri Nataraja) یا «سلطان رقص» شهرت دارد. نقوش ناتاراجا ممکن است در جزئیات با یکدیگر متفاوت باشند، ولی همگی یک مفهوم بنیادین را ابراز می‌کنند. اما پیش از پرداختن به این تفاوت‌ها لازم است به معرفی نوع شناخته شده و معروف تمثال ناتاراجا بپردازیم. این گونه تمثالها معمولا شیوا را در حال رقص با چهار دست و گیسوان بافته و به جواهر آراسته‌ای نشان می‌دهند، که حلقه‌های پایینی گیسوانش تحت تأثیر حرکات رقص، در موج و چرخشند. در میان حلقه گیسوان او، گاه پیکره به هم پیچیده یک مار کبری، یک جمجمه و پیکره [ایزدبانو] گنگا در هیأت یک پری دریایی به چشم می‌خورد؛ بر فراز انبوه گیسوانش هلال ماه قرار دارد که با تاجی بافته شده از برگ‌های کاسیا آذین گشته است. در گوش

راســتش گوشــواره‌ای مردانه آویخته و گــوش چپش به گوشـــواره‌ای زنانه مـــزین است. پیکر او همچـــنین به گردنبند و بازوبند، کمربند جواهرنشان، خلخال و دســتبند آراســته است و انگشــتان دست و پــایش با حلقه‌هــای انگشتری زینت یافته.

بخش اصـلی لبـاس او شـلوار سه ربعی چسـبان اسـت، همراه با شالگردنی پرچین و مواج، و ریسمانی مقــدس. در یک دست راستش طبلی دارد، و دست راست دیگـرش را به نشان «خوف نداشته باشه» افراشته اســت؛ در یک دست چپش آتش دارد و با دست چپ دیگــرش به جــانب مویالاکای دیو، کوتوله‌ای که مارکبرایی را در دست دارد، اشاره می‌کند. در بخش پـایین سـگویی دیـده می‌شـود به شکل گل نیلـوفر آبی (لوتـوس) که از آن حلقه شـکوه و مجد (tiruvasi)ــ جوانه زده، و شــرابه‌های آن به شــعله مـــزین گشـــته: این دست‌هایی که آتش و طبل را حمل می‌کننـــــــــــد، حلقه مجد را از درون لمس کرده‌اند. تمثال‌هـــایی از این دست در انـــدازه‌های مختلف دیـــده می‌شوند، ولی ندرتا بلندیشان از 120 سانتی متر تجاوز می‌کند. تفسیر و تعبیر مفـاهیم نمـادین این رقص حـتی بدون نیاز به اتکاء منابع مکتوب، کار دشـواری نیست. اما خوشـــبختانه در انجـــام این مهم، منـــابع مفصل معاصر مـددکار ما هسـتند؛ ارجـاع به این مآخـذ، ما را نه تنها در فهم کامل مفاهیم کلی این رقص یاری می‌کنــد، بلکه در بـاب نمادشناسی جزئیـات آن نـیز اظهـار نظر قطعی را میسر می‌سازد. مسـلما بـرخی از ویژگیهـای این تمثالها به مفهــوم جایگــاه کلی شــیوا [در جهــان شناسی هند] بستگی دارد، و مشخصا به مقوله «رقص»

مرتبط نیست. مثلا موهای به هم بافته و گـره خـورده، با مسلک جوکیان مربوط است؛ تـاج گل (حلقه گل)کاسـیا؛ جمجمه برهمـــا؛ پیکـــره گنگـــا؛ مارهـــای کـــبرا، انـــواع گوشـــواره‌ها [یعـــنی گوشـــواره زنانه و مردانـــه، که به جنسیت دو گانه]

شـــیوا ارتبـــاط دارد – جنســـیتی که یک نیمش مهـــادیو (Mahadev)ـ اسـت، و نیمه دیگـرش اوما. او چهـار بـازو دارد.:}(کتاب مبانی سنتی هنر و زندگی تاملی در کتـــاب رقص شیوای آناندا کومار اثر امیرحسین ذکرگو صـفحات 150 الی 157)

کتـــاب بشـــقاب پرنـــده‌های هیتلر «راهنمـــایی بـــرای دیسک‌های پرنده آلمان از جنگ جهانی دوم»

مؤلف: هنری استیونس

ناشر: آرون

مترجمان: سامان‌هادی‌پور، یوسف ظریف، حامد بابـازاده (مدیران پایگاه حقیقت خاموش)

سال چاپ: 1398

نوبت چاپ: 1

تیراژ: 1000 نسخه

تعداد صفحات: 258

قیمت روز بازار: 55000 تومان

پ ن: کتـاب بشـقاب پرنـده‌های هیتلر کتـابی تحقیقی و بسیار مناسب در مـورد دانش و فنـاوری آلمـان نـازی در

ساخت بشقاب پرنده‌ها می‌باشد. در این کتـاب اطلاعـات نسبتا ارزشمندی در این باره جمع آوری شــده است. این کتاب را در کنار کتاب صـبح جـادوگران و سـالکان ظلمت که پیشتر معرفی نموده بودم. به همه خوانندگان گرامی توصیه می‌نمایم. تا با دسـتاوردهای علمی و وجه بـاطنی آلمان نازی تا حدودی آشنا شوید.

کتاب بشقاب پرنده‌های هیتلری نوشته هـنری اسـتیونس می‌باشد. ترجمه حاضر مربـوط به ویـرایش دوم (2012) می‌باشد در حالی که نسخه اول این کتاب در سال 2003 منتشر شد. اسـتیونس از پژوهشـگران کهنه کـار تـاریخ جنگ جهانی دوم محسوب می‌شود. وی حـدود 30 سـال در این زمینه پژوهش نموده است. از نویسـنده دو کتـاب دیگر دربـاره آلمـان نـازی نـیز در دست است: «سـلاح‌ها، علم و تکنولــوژی هنــوز محرمانه و ســرپوش گذاشــته شده‌ی هیتلر (2007)»ـ و دیگری به نـام «سـتاره تاریک (2013)».ـ اسـتیونس در کنــار محققیــنی مانند جــوزف فارل، نیک کوک، ایگور ویتکووسـکی و ... را باید جنبشی با عقاید متفاوت خواند.

تلاش این محققین بر آن بـــوده است که مبـــادا تـــوان نظـــامی، علمی و تکنولــوژیکی آلمـــان نـــازی دست کم گرفته شــود. اکــثر ما به مــدد رســانه‌های جمعی چــون اینترنت، سینما و تلویزیون از آلمان نازی، هیتلر و رایش سوم آن قدر شنیده ایم که گمان می‌کنیم برایمان کـافی باشد. اما تـازه با مطالعه آثـار این پژوهشـگران است که باز هم به همان نتیجه همیشگی می‌رسـیم: در پـیروی از رسـانه باید محتـاط بـود چـرا که رسـانه الزامـاً به دنبـال کشف حقیقت نیست.

روش تحقیق مـــورد اســـتفاده در این کتـــاب تکیه بر اطلاعات قدیمی بهمراه مقداری اطلاعات جدید است که توسط مـوج جدیـدی از پژوهشـگران آلمـانی و لهسـتانی توسـعه یافته است و با اطلاعـات بدست آمـده از طریق قـانون آزادی اطلاعـات و سـایر منـابع چک شـده است. معتقد باشـید یا خـیر، اطلاعـات عظیمی به دست آمـده است و بهترین و صـریح‌ترین این اطلاعـات در این کتـاب استفاده شده است.

در 4 ژوییه 2012 حـدود یک سـال پس از افتتـاح معبد توسط دالایی لاما مسئولین سـازمان سـرن اعلام کردند که ذره بوزون هیگز را کشف نمودند.

پ ن: با توجه به این‌که از مجموعه شـــــواهد اینگونه بر می‌آید که دالایی لاما با دولت پنهـان و مجـامع مخفی و سـرویس‌های جاسوسی غـربی ارتبـاط و همکـاری دارد. باید دید آیا این افتتاح معبد در نـزدیکی تاسیسـات سـرن بـرای کمک معنـوی به مـوفقیت آزمایش‌هـای موسسه سرن بوده است یا خیر؟

ماجرا آنگاه جالب می‌شود که بـدانیم برخـورد دهنـده fcc که هم اکنـون در حـال سـاخته شـدن است نـاحیه‌ای که معبد Shedrub Choekhor Ling در آن قـرار دارد را نیز دربر می‌گیرد.

نقطه قرمز در نقشه مکـــان معبد بـــودایی Shedrub Choekhor Ling می باشد. و نقطه آبی رنگ در ناحیه مـــیرن مکـــان تقریـــبی ســـاختمان ســـرن و برخـــورد دهنده‌هادرونی می‌باشد.

رنگ نـــارنجی در نقشه کشـــور ســـوئیس است و رنگ خاکستری در نقشه کشور فرانسه می‌باشد.

دایـره بنفش برخـورد دهنـده‌هادرونی است که همانگونه که ملاحظه می‌نمایید بخش اعظم آن در کشـــور فرانسه قـــرار دارد. دایـــره صـــورتی رنگ برخـــورد دهنـــده fcc می‌باشد که تونلی به وسعت 60 مایل (96 کیلومـتر) را شـامل می‌شـود. ناحیه saleve در پس زمینه سـبز رنگ درون دایـــره fcc مکـــان قـــرار گـــیری معبد بـــودایی Shedrub Choekhor Ling است.

تصویر دالایی لاما به همراه تعدادی از راهبان بـودایی در هنگـام بازدید از تاسیسـات سـازمان سـرن در تـاریخ 30 آگوست سال 1983 میلادی: لینک خبر

تصویر دیدار گروهی از راهبـان بـودایی کونگ فو کـار از سازمان سرن در نوامبر سال 2012 میلادی تنها انـدکی پس از کشف ذره بوزون هیگز.

راهبه‌هـــای کونگ فو اســـتفاده از انـــرژی کیهـــانی را به دانشمندان سرن آموزش می‌دهند

این هفته دوازده راهبه کونگ فو کـــــار از یک راســـــته بـــودایی آســـیایی مهـــارت هنرهـــای رزمی خـــود را بـــرای دانشمندان متحـیر در سـرن به نمـایش گذاشـتند و رهـبر معنـــوی آن‌ها توضـــیح داد که چگونه انـــرژی آن‌ها مانند انرژی کیهان است

نکته: این گـــروه از بودایی‌ها تحت اشـــراف دالایی لاما نمی‌باشـــند و خـــود شـــاخه‌ای مســـتقل از بودیسم تبـــتی می‌باشند که در هند و نپال معبد دارند.

در تصـویر بـالا چهـار راهب بـودایی را ملاحظه می‌نمایید که در حال ساخت ماندالایی(مَندَلَه) به شکل «ســیم لوله فشرده میونی یا cms» در برخورد دهنده‌هادرونی cern می‌باشند.

در تصویر بالا «سیم لوله فشرده میون یا cms» برخورد دهنده‌هادرونی سازمان سرن را مشاهده می‌نمایید.

نکته جالب اینجا است که این راهبان بـودایی سـاخت این مانـدالا را در خـود محیط سـازمان سـرن با شن و ماسه انجام داده‌اند و پس از مراسم تقـدیس با مراقبه و دعا و نیایش این شن‌ها را درون شیشه‌ای قرار دادند و ســپس به رود رون در همان ناحیه ریختند.

لینک خـبر که متعلق به اکتـبر 2018 میلادی است: لینک مطلب

لینک توضیحات در مورد سیم لوله فشرده میون سازمان سرن: لینک مطلب

تصویر ماندالا (مَندَلَ)

{در سـنت تبت، مانـدالا راهنمـای ذهـنی و مـوقت بـرای تمرکز و مراقبه است. مانـــــدالا در تـــــرکیب دوایر و مربعهــای گونــاگون عــالم معنــوی و مــادی را آشــکار می‌ســازد، و همچــنین نــیروی ارتبــاطی میــان آن‌ها که مـوجب می‌شـود در مراحل سه گـانه‌ی کیهـانی، انسـان شــناختی و الهی با هم متحد شــوند. در مراسم آیــینی، ماندالا چون تکیه گاه الوهیت عمل می‌کند، این تکیه گــاه خود نماد کیهان است. اشعه‌ی مـرئی یک عـالم ملکـوتی، که در مرکز آن الـوهیت گزیــده به تخت نشســته، به هیچ

وجه خطای تفسیری مرتکب نمی‌شود چرا که کلام استاد قــادر است او را جــان بخشد... مثلا پنج دایــره‌ی بــزرگ متحــدالمرکز به دور یک لوتــوس هشت گلــبرگ، که در مرکز آن حجمی از چند مربع روی هم ســوار شــده، و در هر پهلوی آن چهار در، روبه چهار جهت اصــلی؛ در داخل آن دوازده تصویر از بودای مراقبه بر مربع دیگــری محیط می‌شــود، در داخل این مربع دایــره یی قــرار دارد و در مرکز دایــره لوتوسی هشت گلــبرگ، و در مرکز لوتــوس الــوهیت مســتقر شــده است. در فاصــله‌ی این اشــکال نمادهای صاعقه، آتش و برف قابل تشخیص هستند؛}

{در پــیرامون دایره‌هــای بــزرگ، زمینه یی از ابر و لهیب آتش نقش شده و بر روی آن خدایان و حیوانــات اهلی و وحشی دیــده می‌شــوند. مانــدالا با قــدرت جــادویی نمادهایش تصویر و مولد معراج معنوی است، و از طریق درونی جریان زندگی و تمرکز تدریجی کثرت بر وحدت به دست اید: «من» به «همه» بازگردانــده میشــود و همه به من.}(کتــاب فرهنگ نمادها ژان شــوالیه صص 118 و 119)

در مکتب وجره یانه آیین بودیسم از تمرکز برروی ماندالا (مَندَلَه) برای مراقبه استفاده می‌شــود. اشــکال هندسی مانــدالاها به گــونه‌ای طــراحی شــده‌اند که توجه مراقبه کننــده را به مرکز دایــره جلب می‌نماید و از این طریق سالک با مرکز دایره و الوهیت پیوند برقرار نماید.

نکته جالب اینجا است که سیم لوله فشــرده میــون که به ماندالا شباهت دارد در حقیقت یک آشــکار ســاز است که ذره بــوزون هیگز توسط وی کشف شد. در واقع برخــورد دهنده‌هادرونی با شتاب دادن به پروتون‌ها باعث شده که

ذره بوزون هیگز ایجاد شود و سیم لوله فشرده میـون به مثابه ماندالا بود و دانشمندان و یا شاید هوش مصـنوعی به مانند یک سـالک بـودایی از طریق سـیم لوله فشـرده میونی ذره بوزون هیگز را کشف نمودند!

پیش از آن‌که به دلایل دیگر احتمـــال خاموشی بـــزرگ بـپردازم. تصـمیم دارم مختصـری به جغرافیـای بـاطنی منـاطقی بـپردازم که برخـورد دهنـده‌هادرونی بـزرگ و برخورد دهنده fcc در آن قرار دارند. این نـواحی شـامل بخشی از ســـوئیس و نیمه شـــرقی کشـــور فرانسه می‌شـــود. علت این مهم این است که بـــدانیم بر حسب تحلیل ظاهری اگر مسئولین سازمان سرن تصمیم به باز کـردن یک دروازه سـتاره‌ای ملمـوس آنهم در جغرافیـای سـوئیس و فرانسه داشـته باشـند؛ این دروازه سـتاره‌ای پای چه موجود یا موجوداتی را به عالم ما بـاز می‌نمایـد؟ جغرافیایی که برخورد دهنده‌های‌هادرونی و fcc سازمان سرن در آن قرار دارند در گذشته متعلق به تمدن سلت‌ها بوده است.

لینک توصیحات در مـورد ایـالت رون آلپ فرانسه که در آن به این نکته اشـــاره می‌شـــود که این ناحیه از نظر تاریخی جزئی از قلمرو سلت‌ها بوده است

پ ن: بخش اعظم شتاب دهنده بزرگ fcc در استان رون آلپ به مرکزیت شهر لیون در کشور فرانسه قرار دارد.

در لینک زیر توضیحاتی در مورد شـهر و ناحیه لونگـدوم فرانسه ارائه شـــــده است. در این لینک می‌خوانید که لونگـدوم نـام تـاریخی شـهر لیـون بـوده است و توسط رومی‌ها در قرن نخست پیش از میلاد ساخته شده است.

و در ادامه آمده که قدمت این ناحیه به حضـور سـلت‌های گــالیکی می‌رسد. همچــنین به این مطلب اشــاره شــده است که نــام لونگـدوم احتمـالا ریشه در نـام لوگـوس lugus ایزد بزرگ مردمان سلتی دارد

در لینک زیر توضیحاتی در مورد ایالت فرانس کومتو در فرانسه آمده که بخش اعظم برخـورد دهنـده‌هادرونی در خـاک آن قـرار دارد. همچـنین در این لینک اشـاره شـده است که ایـالت فـرانس کومتو از نظر تـاریخی متعلق به ناحیه جغرافیــایی است که آن را بورگونــدی می‌نامند. و در این ناحیه نـــــیز به مانند ســــــرزمین لونگـــــدوم در گذشته‌های دور مردمان سلتی گالیک زندگی می‌کردند

در لینک زیر توضــیحاتی در مــورد ناحیه بورگونــدی در فرانسه آمده و بار دیگر به این مسئله اشاره شــده است که این ناحیه در گذشــته‌های دور محل اســکان مردمــان سلتی گالیک بوده است

هنگـامی که شـما در مـورد جعرافیـای سـازمان سـرن تحقیق می‌نمایید بر روی نقشه شــــــاخه‌های مختلف یک رودخانه خودنمایی می‌کند. این رود بزرگ، رون نام دارد. رود رون یکی از طولانی‌ترین رودهـای اروپا می‌باشد که بیش از 800 کیلومـــتر امتـــداد دارد. جـــالب است که سرچشمه این رود جزئی از ناحیه سنت گوتارد در کشـور سوئیس است و سنت گوتارد همـان نقطه‌ای است که در سال 2016 تونلی بزرگ با مراسمی عجیب و نمادین در آن افتتاح شد.

پ ن: این‌که آیا مراسم نمادین افتتاح تونل سنت گوتـارد ارتبــاطی با ســازمان ســرن و فعالیت‌هــای آن دارد را

نمی‌دانم اما بعید نیست مرتبط بوده باشد و آن افتتاح به موفقیت در بـاز کـردن دروازه‌ای ولو کوچک در آن ناحیه ارتباط داشته باشد. در مورد مراسم نمادین آن هیچ داده بـاطنی و خاصی در اختیـار نـدارم و اکنـون نـیز پس از گذشت چهارسال تفسیر نمادپردازی مراسم شاید امـری بیهـوده باشد. بنـابراین بـدان نمی‌پـردازم. آن دسـته از خوانندگانی که مراسم نمادین افتتاح تونل سـنت گوتـارد را تا کنون ندیده‌اند می‌توانند

در لینک زیر توضیحاتی در مورد تنگه شـولنن که امکـان دسترسی به ناحیه سـنت گوتـارد را فـراهم می‌آورد و افسـانه محلی پل شـیطان در آن آمـده است. در این افسـانه محلی آمـده که مـردم محلی از شـیطانی بـرای ساختن پلی در این ناحیه استفاده کردند. هنگام افتتاحیه پل شیطان از مردم محلی فـدیه‌ای خواست و روح اولین فردی را که از پل رد شود را طلب نمود. مردم محلی نیز با انداختن طعمه‌ای در طـرف دیگر پل سـگی را از پل رد نمودند. و شـیطان پس از کشـتن سگ عصـبانی شد و تصـمیم گـرفت با سـنگی بـزرگ انتقـام بگـیرد که در این حین قدیسی ظاهر شد و مـانع از انتقـام شـیطان مـورد نظر شد. این داسـتان عامیانه نشـان دهنـده این مسـئله است که جغرافیـای نزدیک به ناحیه سـنت گوتـارد با یکی از شیاطین مهم ارتباط دارد:

ایزد بانوی Raetia موجـودی است که با جغرافیـای آلپ ارتبـاط دارد و ظـاهرا محافظ معنـوی بـزرگ این ناحیه جغرافیایی می‌باشد

در تصویر سمت چپ رنگ نارنجی کشـور سـوئیس و رنگ خاکسـتری کشـور فرانسه می‌باشد. رنگ بنفش برخـورد

دهنــده‌هادرونی بــزرگ است. و رنگ صــورتی برخــورد دهنــده غــول پیکر اف سی سی است که در حــال تکمیل است. رنگ قرمز مکان معبد بودایی‌ها است که تقریبا در نزدیک مرکز دایــره برخــورد دهنــده اف سی سی قــرار دارد. تو گویی که در میان ماندالا قرار دارد.

اما در تصویر ســمت راست نقشه فرانسه و ایالت‌هــایش را ملاحظه می‌نمایید. آن کشــور کــوچکی که از ســمت شــرق بخشی از خــاکش داخل خــاک فرانسه شــده است ســوئیس است. و دو شــتاب دهنــده‌هاورونی و اف سی سی دقیقا در خــــاک دو ایــــالت rhone_alpes و franche_comte فرانسه قرار دارند.

قیمت تبلیغات اینستاگرامی از 2 تا 50 میلیون

قیمت تبلیغـــــات اینســـــتاگرامی با توجه به تعـــــداد دنبال‌کننـدگان این صـفحات از دو میلیـون تومـان تا 50 میلیون تومان متفاوت است. مثلا یک آقا پسر که معمولا ویـــدئوهای طـــنز همـــراه با فحاشی منتشر می‌کند و در اغلب آن‌ها هم روســـری به سر دارد، بـــرای هر تبلیغ به صـورت پسـت، 50 میلیـون تومـان و بـرای هر اسـتوری مبلغی کمتر دریافت می‌کند.

پایگاه خبری تحلیلی انتخاب (Entekhab.ir):

«خیلی‌هاتون هرروز بهم پیام می‌دید و هی می‌پرسید که من ناخنامو کجا خوژمِل کردم. دیگه انقدر تعداد پیاماتون زیاد شده که تصمیم گـرفتم، صـفحه ناخن‌کـارمو براتـون تگ کنم. شـــــما هم برید این‌جا که ناخنـــــاتون مثل من خوژمِل بشه.»

این جملات چیست؟ اوج خلاقیت شـاخ‌های اینسـتاگرامی بـــــرای تبلیغ یک محصـــــول یا یک مؤسسه خـــــدماتی که مرزهای تبلیغات تجـاری در رسـانه‌ها را جا به جا کرده‌اند و هـــــرکس فقط یک گوشی هوشـــــمند داشـــــته باشـــــد، می‌تواند با روشن کردن دوربین جلوی تلفن همراهش از این دست تبلیغات بسازد؛ تبلیغاتی که حالا بعضی خانم‌ها خیلی علاقه به ایفـــــای نقش در آن را دارنـــــد؛ چـــــون نه محدودیتی دارد و نه نیازی به تخصصی خاص است.

بخش زیـادی از زنـدگی ما آدم‌ها که در این دنیـای مـدرن زیست می‌کـــــنیم، متـــــأثر از پیام‌هـــــای تبلیغـــــاتی است. پیام‌هـــــای تبلیغـــــاتی در چارچوب‌هـــــای مختلف زنـــــدگی

روزمره، مسائل کاری و حـرفه‌ای ما را در بر می‌گیرند و آن‌چه در همه این سال‌ها موضوع تبلیغات در رسانه‌ها را به چالش می‌کشد، مسـئله بازنمـایی «زن» در آگهی‌ها و تبلیغات تجاری است.

زن‌ها در همه دوره‌ها در تبلیغات تجاری حضور داشــته‌اند و در هر دوره‌ای با توجه به وضـعیت اجتمـاع، بازنمـایی متفـاوتی از چهـره زنـان به مخـاطب ارائه شـده است. نحــوه اســتفاده از زنــان در تبلیغــات رســانه‌ای در همه کشورها یکسان نیست و به تناسب هنجارهای موجـود در هر جامعه‌ای تغیـیر می‌کند اما آن‌چه مشـخص اسـت، این است که از ســال 1920 در نظــام ســرمایه‌داری بــرای فروش بیشتر کالاها از زنان در تبلیغات تجـاری اسـتفاده شد و خانم‌ها وسیله‌ای برای تزئین و فروش بهـتر کالاها شــدند و از ســال 1960 به بعد کلیشه‌ســازی زنــان در آگهی‌ها رسماً آغاز شد.

در ایران نیز جایگاه زنان در تبلیغات صدا و سـیما، کـاملاً مبتنی بر موازین و مقررات شـرعی است و رسـانه ملی هم معمــولاً ســخت‌گیری‌های خــاص خــودش را در پخش چهــره و پوشش بــانوان در تبلیغــات تجــاری دارد. این ســخت‌گیری‌ها هم به مــراتب بیشــتر از ســخت‌گیری‌های مرسوم رسانه ملی در نمـایش لبـاس و انـدام بـانوان در فیلم‌ها و سریال‌های تلویزیونی است اما هم‌چنان جایگاه زنان در تبلیغـات صـدا و سـیما پررنگ و در عین حـال در سطح تبلیغ کالاهای خوردنی، بهداشتی و لــوازم خــانگی محدود شده است.

تبلیغات و آگهی‌ها علاوه بر صدا و سـیما روی دیوارهـای شـهر، بیلبوردهـای نصب‌شـده در اتوبان‌ها و بزرگراه‌هـا،

پل‌هـای عـابر پیـاده، فروشـگاه‌های زنجـیره‌ای و مراکز خرید خودنمـایی می‌کنند و همه این تبلیغـات تحت تـأثیر قـوانین کشـور هسـتند؛ قوانیـنی که از نحـوه پوشش تا چگونگی استفاده از موسیقی و لحن صحبت‌کردن بازیگر را در بر می‌گیرند.

آن‌چه مشخص است این‌که تبلیغات در هر جـامعه‌ای تحت تـأثیر فرهنگ آن‌جامعه است و از طـرف دیگر فرهنگ ما هم با تبلیغـات، دسـتخوش تغیـیراتی می‌شـود که گـاهی مثبت و سازنده و بعضی وقت‌ها هم منفی و نگران‌کننده است. فرهنگ یک جامعـــه، شـــکل‌دهنده و جهت‌دهنـــده شیوه، رفتارها و ساختارهای تبلیغـاتی در جامعه است و بایـدها و نبایـدهای تبلیغـات را تبـیین می‌کند. اما نبـودن آگاهی‌هـای لازم در مـورد فرهنگ و ابعـاد مختلف آن در هر جامعه‌ای و از جمله جامعه خودمان، باعث می‌شـود تا تبلیغـات به بیراهه‌هـایی کشـیده شـوند که نتیجه آن به بازتولید مبـانی و الگوهـای فکـری و رفتـاری غلط و مخدوش شود.

حالا فضای مجازی کار را راحت کرده است. آگهی‌دهنـده فقط می‌خواهد دیده شود و نام برند تجاری‌اش را بر سر زبان‌ها بینـدازد اما دیگر این‌که این تبلیغ چه از خـروجی صدا و سـیما باشد یا چه از زبـان یک شـاخ اینسـتاگرامی که چند صدهزار دنبال‌کننـده دارد و ویـدئوهایش دست به دست می‌چرخـد، تفـاوتی نمی‌کند. آن‌چه مهم است بر سر زبان افتادن برند تجاری است.

اینستاگرام هم در حال حاضر بهترین رسانه بـرای چـنین تبلیغاتی است. هزینه تبلیغـات در فضـای مجـازی بسـیار پـایین‌تر از تبلیغـات در فضـای رسـمی است و هیچ

محـدودیتی نـدارد. در فضـای رسـمی تبلیغـات لـوازم آرایشی، پوشاک خارجی، زیورآلات و ... جـایی نـدارد اما در اینستاگرام می‌شـود از شـیر مـرغ تا جـان آدمـیزاد را تبلیغ کرد.

این تبلیغ‌ها اساسـاً طـراحی حاصی ندارند. فقط اینفلوئنسر دوربین موبـایلش را روشن می‌کند و با هر ظـاهری که دلش می‌خواهـد، مقابل دوربین می‌نشـیند و از خـدمات بی‌نظـیر آرایشـگرش صـحبت می‌کند یا چند ساندویچ را هم‌زمـان می‌بلعد و از خـدمات یک رسـتوران مشخص تعریف می‌کند؛ تبلیغـاتی که نه نیـاز به طـراحی صحنه دارد و نه کارگردانی و تدوین می‌شود.

اما چه کسانی در این رقـابت اینسـتاگرامی موفق‌ترند و می‌توانند آگهی بیشـتری بگیرنـد؟ قطعـاً جـوابش را می‌دانید؛ زنان جوانی که چهره عجیب‌تری برای خودشان درست کرده‌اند، با ادبیـات نامتعـارفی صـحبت می‌کنند یا بلدند برقصند و دابسمش درست کنند؛ تبلیغاتی که شـاید شما با دیدنش بگویید واقعـاً چه کسی حاضر می‌شـود به این اشخاص آگهی بدهد؟ اما واقعیت این است که آگهی دهنده به هدف خود رسـیده و به هر نحـوی که شـده نـام خودش را در ذهن شما حک کرده است. حـالا چه شـما از آن تبلیغ خوشـتان آمـده باشد و چه پس از دیـدن آن به نشانه تحقیر پوزخند زده باشید.

حـالا مـدتی است که این تبلیغـات از حـالت آگهی تجـاری درآمـده و کـاربران اینسـتاگرام هم بـرای سـرگرمی به صـاحبان این صـفحه‌های عجیب سـفارش تبریک تولد می‌دهند. نحوه سـفارش تبریک تولد به این صـورت است که شما مبلغ 150 هزار تومان مثلاً به صفحه «تیناجون»

یا «آنـاجون» واریز می‌کنید تا تولد دوست شـما را تبریک بگوید و «آنـاجون» هم پس از دریـافت فیش واریز شـما دوربین موبـایلش را روشن می‌کند و تولد عزیزانتـان را تبریک می‌گوید و هر جمله مؤدبانه و غـیر مودبـانه‌ای که شـما دلتـان بخواهد را در ویـدئو بیـان می‌کند. اگر چه کاربران شوخی شوخی این آگهی‌ها را سفارش می‌دهند اما «تیناجون» و «آناجون» جدی جدی پولدار می‌شوند.

قیمت تبلیغـات اینسـتاگرامی با توجه به تعـداد دنبال‌کننـدگان این صـفحات از دو میلیـون تومـان تا 50 میلیون تومان متفاوت است. مثلا یک آقا پسر که معمولا ویـدئوهای طـنز همـراه با فحاشی منتشر می‌کند و در اغلب آن‌ها هم روسـری به سر دارد، بـرای هر تبلیغ به صـورت پسـت، 50 میلیـون تومـان و بـرای هر اسـتوری مبلغی کمـتر دریـافت می‌کند. خـانم دیگـری هم که تبلیغ آرایشگاه زنانه می‌کند، حدود 40 میلیون تومان بابت هر تبلیغ می‌گیرد.

روند تبلیغات مجـازی در حـال حاضر به گـونه‌ای است که به نظر می‌رسد حتی شـرکت‌ها و نام‌هـای تجـاری بـزرگ هم تـرجیح می‌دهند که بـرای معـرفی خـود به سـمت تبلیغـات نامتعـارف اینسـتاگرامی بروند و تا می‌توانند از فضـای رسـمی فاصـله بگیرنـد؛ آگهی‌هـایی که معلـوم نیست قرار است در آینده سر از کجا در بیاورند.

لایه‌های آسمانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

معجـزات علمی قـرآن در مـورد لایه‌هـای هفت گانه جو (اتمســـفر) و مشـــابه آن (لایه هفتگانه اعمـــاق زمین) تفسیر موضوعی آیه 12 سوره الطلاق

«اَلله الَـــذی خَلَق سَـــبَعَ السَـــموات وَ مِن الاَرض مَثلَهَن یَتَنزَل الاَمر بَیَنَهنّ لتَعَلمون اِن الله عَلی کُل شَی قَـدیر و اِن الله قَد اَحاط بِکلِ شَی علماً»

قران کریم که بالاترین و کاملترین مرجع هدایت، حکمت، علم، اخلاق و رفتـار بشـری اسـت، در 1400 سـال قبل بـــرای رشد و تعـــالی عقل و روح انســـان که اشـــرف مخلوقات اسـت، دروس علمی و معـرفت را به انسـان‌ها آموخته است، یکی از معجزات علمی قران که تدبر خالق جهـــان هســـتی، درعلم نجـــوم آیه فـــوق میباشـــد، که می‌فرماید: خداوند همـــان کسی است که هفت آســـمان (لایه‌هـــای هفتگانه اتمســـفر) را آفرید و در زمین نـــیز همانند آسـمان، هفت لایه قـرارداد، فرمـان او در میـان آن‌ها پیوسته فرو می‌آید (تا انسان بتواند براساس تـدبیر پروردگار عالم، ادامه حیات داشته باشد)،ای مـردم بدانید خداوند بر هر چـیز تواناست و علم او به همه‌چـیز احاطه دارد

«وَلَقَد خَلَقنا فَـــوقَکم سَـــبَع طرائق وَ ما کنا عِن الخَلق غافِلین»

ما بر بالای سر شـما هفت طبقه قـرار دادیم (تا شـما را محـافظت کنـدُ) و ما هرگز نسـبت به بنـدگان خـود غافل نبوده‌ایم (مومنون 17)

«وَ بَنَینا فَوُقَکم سَبعَا شَداداً»

و بر فــراز شــما هفت آســمان (هفت لایه محکم بــرای حفاظت شما بنا کردیم (انبیاء 12)

«وَجَعَلنا السَماء سَقفا مَحفوظ و هُم ایاتَها معرضون»

و قــرار دادیم در آســمان (هفت لایه جو زمین) ســقفی محکم برای حفاظت از شـما و حیـات درکـره زمین، ولی آن‌ها (انسان‌ها) از این نشانه‌ها و علوم (معجـزات علمی قران) روی گردانند.

نکــات علمی و خــواص هر یک از لایه‌هــای هفت گانه جو (اتمسفر)

و لایه‌های هفت گانه درون زمین

زمین ســومین ســیاره از نظر نــزدیکی به خورشــید و پنجمین سیاره از نظر حجم می‌باشد. هـوایی که اطـراف زمین را احاطه کـــرده است (جو یا اتمســـفر) ویـــژگی منحصر به فــردی را بــرای این ایجـــاد کـــرده است این ویژگی باعث شده تا پدیده‌ای به نام حیات به وجود آید.

جو زمین از نفوذ اشعه‌های کشنده خورشـیدی محـافظت می‌کند جو زمین عبارتست از لایه‌ای از گازها که اطراف این ســیاره را احاطه کرده‌اند و بوســیله نــیروی جاذبه زمین نگه داشته می‌شوند هـوای اطـراف زمین به لحـاظ

ویژگی و مشخصات خود در تمام کائنات بی‌نظیر بــوده و یک استثناء به حساب می‌آید.

- جلوگیری از نفوذ پرتوهای زیان بــار کیهــانی مانند پرتوی ماوراءبنفش خورشید که پدیــده حیــات را در عرض نابودی قرار می‌دهد.
- در برداشتن گاز حیاتی اکسیژن که برای ســوخت و ساز موجود است زنده یک امر ضروری است.
- تنظیم دمای سطح و جو سیاره زمین
- ایجــاد بســتر لازم جهت چرخه آب و هــوا در زیست کره مادری بشر

مطالعــات اولیه نشــان می‌دهد که درحــدود5/4 میلیــارد ســال پیش دراثرانفجــار وجــدایش مــاده واحد در جهــان بوجود آمده است.](انبیاآیه 30)

اولم یرالَــذینَ کَفَــرو اَن السَــماوات و الاَرض کانتا رَتَقا فَفَتناهما وَ جَعَلنا مِن الماء کُل شی حی اَفلایُومِنُون

آیا کافران ندیدند (نمی‌فهمند) که عالم طــبیعت در ابتــدا به چه شکلی بوده است بدانند آسمان‌ها و زمین در ابتــدا بهم پیوسته (بصورت مــاده واحد) بوده‌اند ســپس آن‌ها را از هم بــاز کــردیم (جــدایش، متلاشی شــدن) و هر چــیز زنــده‌ای را از آب آفریــدیم آیا با وجــود چــنین نشــانه‌های علمی قــرآن بــاز به یگــانگی خداوند ایمــان نمی‌آورند[جو اول زمین را گازهای هلیوم و هیــدروژن تشــکیل می‌داده است. گرمــــای حاصل از مــــواد مــــذاب ســــطح زمین (انفجــارات و جــدایش اولیه)، تــابش خورشــید و بادهــای خورشــیدی بــاعث شــده است تا این جو به تــدریج از بین

بـرود در حـدود 4/4 میلیـارد سـال پیش سـطح زمین به اندازه‌ای سرد می‌شـود که پوسـته جامد به همـراه تعـداد زیادی آتشفشانی شکل می‌گیرد از دهانه این آتشفشانها بخار دی‌اکسید کربن و بخار آمونیاک خارج می‌شده است این شـعله به شـکل «جو دوم» زمین مخلـوطی از بخـار آب، دی اکســید کــربن و نیتروژنه بــود، منجر می‌شــود مطالعـــات فســـیل شناسی نشـــان می‌دهد که اولین باکتری‌های تک سـلولی که تمایل داشـتند تا باجـذب نـور خورشید و گاز دی‌اکسید کربن (که در آن زمـان به وفـور در جو زمین وجود داشته‌اند و به تدریج در آب اقیانوس‌ها حل می‌شـده است) اکسـیژن آزاد کنند در 3/3 میلیـارد ســال پیش در اقیانوس‌هــای ســیاره زمین پدید آمده‌اند همین مسـئله اولین منشـاء تولید اکسـیژن در جو زمین است البته همین موضــوع نــیز منجر به انباشت وســیع عنصر کــربن در ســاختار این باکتری‌ها شــده است که امروزه به صورت منابع زیرزمینی نفت و گاز باقی مانده است. بین 2/2 تا 7/2 میلیارد سال پیش فرآیند اکسیژن دار کـــردن جو زمین توسط این باکتری‌ها به ســـرعت صـــورت می‌گـــرفت بعـــدها با تکامل این باکتری‌ها و به وجـود آمـدن گیاهـان اولیه فرآیند شکسـتن مولکول‌هـای دی‌اکسـید کـربن، تولید اکسـیژن و رسـوب دادن عنصر کربن شـتاب بیشـتری گـرفت همـان گونه که ذکر شد در جو مقداری زیادی آمونیاک نیز موجود بود. که با سـرعت با اکسـیژن آزاد شـده واکنش می‌داد باکتری‌ها هم تمایل به جـذب آمونیـاک داشـتند البته باید توجه داشت بیشـتر نیــتروژن موجــود در جو امــروزی زمین ناشی از تجزیه شـــیمیائی گازهـــای آمونیـــاکی است که از دهانه آتشفشان‌ها در طول اعصـار مختلف حیـات زمین بـیرون

آمده است (گاز امونیاک در اثر تابش نور خورشـید تجزیه می‌شود).

با پدید آمدن لایه ازن (o3)ـ جذب اشـعه مـاوراء بنفش و عبور کمی از این اشعه رشد و نمود گیاهــان در اثر عمل فتوسنتز سریع شده است و جو سوم زمین شکل گـرفت این جو از اکسیژن و نیتروژن تشکیل گردید مطالعـات بر روی حباب‌های هوایی که از حـدود 200 تا 250 میلیـون سال پیش باقی مانـده است نشـان داده 35%ـ جو زمین در آن زمـان اکسـیژن و مـابقی نیـتروژن بـوده است از آن‌جا که اکســیژه همــواره تمایل دارد تا در واکنش‌هــای شـیمیایی شـرکت کند در طـول اعصـار مختلف درصد آن کمتر شده و درصد نیتروژن افزایش یافته است.

در حــال حاضر تــرکیب گازهــای موجــود در جو زمین به ترتیب گاز نیتروژن 78%ـ اکسیژن 9/20 درصـد، آرگـون 93%ـ درصـد، دی اکسـید کـربن 3%ـ درصد نئـون 002/0 درصد و سایر گازها 148/0 درصد می‌باشد.

سهم بخار آب موجود در فضا بین 1 تا 4 درصد به لحاظ شــرایط دمــای ســطح زمین متغــیر است با این‌که وزن مولکــولی آب از وزن مولکــولی ســایر عناصر تشــکیل دهنده جو کمتر است بخار آب عمـدتاً در لایه‌ای پـائین جو متمرکز می‌شود. بیشترین مقدار بخــار آب در لایه نزدیک سطح زمین (رقوم هم تــراز دریاها و اقیانوس‌ها) وجــود دارد و با افــزایش ارتفــاع به شــدت از مــیزان‌آن کاســته می‌شود. بالا بودن بخار آب در نزدیکی سطح زمین به دو علت است یکی به دلیل وجود اقیانوس‌ها که منبع اصـلی بخار آب هستند و دیگری سرد بودن لایه‌های فوقــانی جو که مانع از نفوذ و نگه داشت بخار آب می‌شود.

فاصله کره زمین با خورشید به علت حرکت انتقالی زمین و تغییر مکان کانونی خورشید در مدار بیضوی شکل انتقالی زمین بین (147093230)___ الی (152093960) کیلومتر در نوسان است.

بنابراین از قطر هندسی کره کامل نیست. شکل ظاهری کره زمین بوسیله ماهواره‌ها و اشعه لیزر مشخص گردیده است. هر چه از سطح پوسته جامد زمین به طرف مرکز زمین پیش برویم به ازاء هر متر ده متر یک درجه سانتی گراد دما افزایش می‌یابد. بنابراین دمای هسته مرکزی زمین به حدی است که برای ذوب شدن سخت‌ترین فلزات کافی است. دانشمندان اخیرا اعلام نموده‌اند که این روند در قسمت‌های داخلی کره زمین تغییر می‌کند و دمای هسته مرکزی زمین بیش از 5530 سانتیگراد می‌باشد و از طرف دیگر دانشمندان معتقدند که به علت فشار شدیدی که به هسته مرکزی زمین وارد می‌شود مواد قادر نیستند به صورت مذاب در آیند و فقط حالت خمیری شکل پیدا می‌کند. به عقیده دانشمندان گرمای زمین از دو منبع سرچشمه می‌گیرد یکی از دمای اولیه که هنوز هم در مرکز آن وجود دارد و به تدریج کاهش می‌یابد. دیگری خاصیت رادیو اکتیویته طبیعی خود سنگ‌ها است که ایجاد حرارت در مرکز زمین می‌نماید.

اتمسفر یا جو زمین که بوسیله امواج الکترونیکی و ماهواره‌های هواشناسی مجهز بررسی گردیده مجموعه‌ای از گازهای مختلفی است که بر اثر نیروی جاذبه زمین، کره زمین را در بر گرفته است. (مولکول‌های این گازها مایلند از هم فاصله گرفته و به

فضا بگریزنـــــد، چنانچه اگر جاذبه زمین نبـــود این عمل انجام می‌گرفت).

مهمــترین گازهــای تشــکیل دهنــده جو زمین به تــرتیب مـتراکم عبارتند از: نیـتروژه (78%)ـ اکسـیژن (21%)ـ و بقیه مــواد و گازهــای دیگــری چــون بخــار آب، ارگــون، کربنیــک، دی اکســید کــربن، هیــدروژن، نئــون، هلیــوم، کریپتون، گزنون، ازن و متان.

هر چه از ســطح زمین به طـرف بــالاتر حــرکت کــنیم از فشـــار جو کاســـته شـــده و در نتیجه جو زمین رقیق‌تر می‌شــود. از نظر دمــایی، اتمســفر به تــرتیب دارای لایه تروپوســـفر (نزدیکـــترین به ســـطح زمین) با ضـــخامت متوسط 12 کیلومـــتر می‌باشد که به ازاء افـــزایش یک کیلومــتر ارتفــاع دما 6 الی 10 درجه کــاهش می‌یابد و علت کاهش دما کم شـدن فشـار بر اثر افـزایش ارتفـاع است که چون مولکول‌های گازها از هم دور می‌شــوند از ظرفیت دما پذیری آن‌ها کاسـته می‌شـود. از طـرف دیگر چون از ســطح کــره زمین که خــود با جــذب دما خورشــید گـــرم شـــده است دور می‌شـــویم، دما کـــاهش می‌یابد. (قــوانین مربــوط به فشــار گازها عبــور نــور از لایه‌هــای شــفاف و جــاذبیت محیط کــدر) هم‌چــنین در نــواحی که رطــوبت بیشــتری دارند کــاهش دما کمــتر از محیط‌هــای خشک صورت می‌گیرد. سپس لایه استراتوســفر است که در قســمت پــائین ســرد ولی در قســمت‌های بــالا به علت تراکم مولکول‌ها اکســیژن و تبــدیل آن‌ها به ازن o2,o3و جــذب اشــعه مــاورا بنفش توسط لایه ازن دما به شــدت افزایش می‌یابد. بالاتر از این لایه مزوسفر قرار دارد که درجه به علت کـــاهش فعل و انفعـــالات فـــیزیکی و

شیمیائی کاهش (تبدیل ملکـول و تجزیه آن به اتم) یافته ولی در قسـمت بـالای این لایه از 80 کیلومـتری تا 640 کیلومـتری تروموسـفر نامیـده می‌شـود درجه دما بعلت نزدیکـتر بـودن به تشعشـات خورشـیدی به شـدت بـالا می‌رود.

لایه دیگر یونسفر که در لایه تروموسفر واقع شده است با دمـای شـدید و فشـار بسـیار کم است که از مهمـترین خصوصـیات آن هـدایت امـواج رادیـوئی است. خـود لایه یونسفر از لایه‌های مختلف تشکیل شـده که یکی از آن‌ها به نـام لایه D در شب به جـای انعکـاس امـواج رادیـوئی آن‌ها را جـــــذب می‌کند و به همین علت صـــــدای ایسـتگاهی‌های رادیـوئی دور دست شب هنگـام واضع‌تر شنیده می‌شود. لایه هفتم جو بنـام اگزسـفر است که از 640 کیلومتری تا 10000 کیلومتری واقع شده است.

اجزای تشکیل دهنده لایه‌های اعماق کره زمین

لایه‌هـــایی که کـــره زمین را تشـــکیل داده‌اند عبارتند از مجموعه عناصری که به صورت لایه‌های بر روی هم قرار گرفته‌اند. برای تعیین هویت و سـاختمان این طبقـات از علم ستراتیگرافی Stratigraphie استفاده می‌شود.

بطـور کلی زمین دارای یک پوسـته خـارجی است به نـام لیتوسـفر Litopphere که ضـخامت آن بین 5 الی 50 کیلومتر اندازه‌گیری شده است. مهمترین عناصر تشـکیل دهنـــده آن رســـوبات و ســـنگ‌های هســـتند که از مـــواد گونـــاگونی چـــون اکســـیژن، ســـلیکون، آلومیـــنیم، آهن، کلسیم، سدیم، پتاسیم، منیزیم، تیتانیم، کربن، هیدروژن و گوهرد تشکیل شده‌اند.

جبه یا زیرپوش که در زیر پوسته جامد زمین قـرار گرفته است. این لایه اکثرا از سـنگ‌های بـازالتی سـاخته شـده، این مواد به نـام ماگما Magma بر اثر عمل آتشفشـانی بر روی زمین بصورت مواد گداخته جـاری می‌شـوند. پس از سـرد شـدن سـنگ‌های آذرین را بوجـود می‌آورند. این لایه دارای دو قسمت زیر پـوش بـالایی 950 کیلومـتر و زیرپوش پائینی 1950 کیلومتر می‌باشد و روی هم رفته ضخامت جبه یا زیرپوش را حـدود 2900 کیلومـتر تخمین می‌زنند.

قسمت مرکزی زمین به نام هسته نامیده می‌شـود که از دو لایه هسـته خـارجی 2100 کیلومـتر و هسـته داخلی 1370 کیلومـتر تشـکیل گردیـده است. درجه حـرارت در مرکز زمین به حـدود 6000 درجه سـانتی‌گراد و مـواد گداخته‌ای که اکثرا از ترکیبات آهن و مقداری از ترکیبات نیکل می‌باشند در این لایه وجود دارند.

نتیجه‌گیری:

ترکیب آهن ونیکل بعنوان هسـته کـره زمین سـبب ایجـاد نـیروی گرانشی (وزن که سـبب اسـتقرار اجسـام زمین است W=mg)، میدان مغناطیسی در جو، کمربند ایمنی یا لایه محافظ زمین که به نـام ون آلن می‌باشد در قـرن بیستم توسط دکتر Hough Ross کشف گردید و غیر از کـره زمین تنها کـره مـریخ در منظومه شمسی دارای میدان مغناطیسی با شدت میدان مغناطیسی 100/1 کره زمین وجـود دارد. میـدان مغناطیسی (ماگنتوسـفر) یا نیروی گرانش تا 10 برابر شعاع کره زمین یعنی 63780 کیلومـتر در جهت خورشـید ادامه دارد که این میـدان مغناطیسی باعث:

- پایدار بودن لایه‌های هفت‌گانه جو زمین
- محافظت در مقابل تشعشات خورشیدی و سقوط اجرام آسمانی

1- استقرار لایه اول تروپوسفر: تا 12 کیلومتری از سطح زمین برای کاهش دما، تدریجی به واسطه کاهش فشار و دور شدن ملکول‌های گاز در هوا به منظور تعادل دمای زمین، استقرار رطوبت هوا، جلوگیری از انتشار ابرها به لایه‌ها و بالاتر، استقرار ذرات معلق، تفاوت فاحش دما در این لایه و تغییرات فشار که باعث حرکت ابرها، تراکم آن‌ها و باروری ذرات و جذب رطوبت، تشکیل قطرات باران و سقوط آن بر اثر شتاب ثقل(42). «وَالذارياتِ ذَروا، فَالحامِلاتِ وَ قَوا، فَالجارياتِ يَسرا- سوره ذاريات) وَ اَرسَلنا الرياح لَواقَح فَاَنزلناه مِن السَماء وَ جَلنا مِن الماءِ كُلِ شَی حَی». و حرکت ابرها باعث باروری ذرات و سپس نزول باران که مایه حیات است می‌شود.

در صورت عدم وجود لایه اول تروپوسفر امکان نزول باران، وجود اکسیژن برای تنفس، کنترل دمای زمین، رویش گیاهان و ادامه حیات برروی کره زمین وجود نداشت.

2- استقرار لایه دوم استراتوسفر: (12 تا 40 کیلومتری) تا 100 درجه سانتیگراد زیر صفر.

- تعادل ملکول‌ها، استقرار هوای سرد در پائین لایه استراتوسفر برای جلوگیری از انتشار گازها و ایجاد تراکم، ملکولی، کنترل دما در سطح زمین.

- افـزایش دمـای شـدید در قسـمت فوقـانی لایه استراتوسفر به دلیل تبدیل اکسیژن به اوزن (O2-O3)ـــ و تشـــکیل لایه اوزن و جـــذب اشـــعه ماوراءبنفش توسط این لایه.

3- اوزن ازونوسفر در سطح فوقانی استراتوسفر: لایه سوم جو گفته می‌شود.

- جـذب اشـعه مـاوراءبنفش در لایه اوزن (قسـمت فوقانی استراتوسفر) جلوگیری از افزایش دما در لایه تحتانی.

- عبـور جـزئی اشـعه مـاوراء بنفش از این لایه به سطح زمین برای فتوسـنتز گیاهـان که لازمه رشد گیـاه می‌باشد. در صـورت عـدم وجـود لایه اوزن، کنترل‌های تشعشات خورشیدی، عبور اشعه ماوراء بنفش، افـزایش دمـای سـطح زمین، امکـان حیـات وجود نداشت.

4- استقرار لایه چهارم مزوسفر: (40 تا 80 کیلومتری) به علت کـاهش فعل و انفعـالات فـیزیکی و ترکیبـات شیمیائی نسـبت‌های اکسـیژن و نیـتروژن کم شـده و بر مقـادیر هیـدروژن و هلیـوم و هم‌چـنین افـزایش یون‌ها اضافه می‌شود و در قسـمت فوقـانی این لایه مجـدد دما کـاهش یافته و تا مـرز 100-ـ درجه سـانتیگراد زیر صـفر می‌رسد، این لایه بعنوان مبدل برودتی بـرای کـاهش دما در سطح زمین عمل می‌کند.

5- اســـتقرار لایه پنجم ترموســـفر: (از 80 تا 640 کیلومتر): به سبب دمـای فوق‌العـاده زیـاد در این لایه به لایه ترمودینامیکی یونیزاسـیون مولکول‌هـای اکسـیژن و

نیتروژن و در اثر برخورد با پرتو مـاوراء بنفش خورشـید دما در نواحی فوقانی این لایه تا 1500 درجه سانتیگراد می‌رسد]جو سـرخی شـفق (فلااقم با شـفق) سـوگند به شفق – سوره انشقاق آیه 15 یکی از پدیده‌های قسـمت پائینی این لایه ترموسفر است[.

6- اسـتقرار لایه ششم (یونسـفر): بخش اعظم از لایه ترموسفر است که فرآیند یونیزه شدن ملکول‌های گـازی در آن صـورت میگـیرد یونسـفر نقش اصـلی در انتشـار امـواج الکـترو مغناطیسی داشـته و اثـرات مهمی بر ارتباطات راه دور دارد. بازتابش امواج رادیـوئی تـابی---ده از سـطح زمین بـرای ارتبـاط (صـدا، سـیما، اینـترنت و...) در همین لایه اتفاق می‌افتد.

7- استقرار لایه هفتم (اگزوسفر): (ارتفاع بالای 640 تا 10000 کیلومتر) تجزیه مولکولها به اتم، افـزایش درجه حـرارت بلحـاظ تجزیه مولکـولی (تا حد 6000 درجه سـانتیگراد) که عـاملی است بـرای ذوب شـدن اجـرام آسمانی و جلوگیری از برخـورد آن با زمین، جلوگـیری از نفوذ تشعشات و انفجارات خورشیدی و هم‌چنین بادهای خورشیدی به کره زمین.

براساس آیه اشاره شده خداوند می‌فرماید: مشابه هفت لایه جو هفت لایه در عمق زمین براسـاس علم و حکمت بنا نهـاده شـده است به شـرح لایه‌هـای داخل زمین و خـواص هریک از این لایه‌ها که لازمه حیـات بر روی کـره زمین است می‌پردازیم

1- لایه اول پوسـته زمین: تا عمق 11 کیلومـتر تشـکیل شـده خـاک و پوشش گیـاهی، آبهـای سـطحی، دریاهـا،

اقیانوس‌ها، آبرفت‌ها (ذخیره‌گاههـای آبهـای زیرزمیـنی) کوهها تشـکیل شـده از سـنگ‌های رسـوبی و آذرین که نقاط ارتفاعی سـطح زمین بـوده (ذخـیره بـرف، جریـان بهنگـام، ایجـاد مجـاری رودخانه در سـطح و کـاهش نیروهـای زلزله بعنـوان المان‌هـای عمـودی در سـطح و عمق زمین و پیوسـتگی آن در زیر لایه‌هـای آبرفـتی که مانند پی‌گسـترده در سـاختمان‌ها بـرای حفـاظت پوسـته آبرفتی و کاهش شدت زلزله عمل می‌کند.

«وَجَعلنا فی الاَرض رواسی آن تَمیـدبِهم وَ جَعلنا فیها فجاجا سبلا لعلم یَهتَدون»

و از جمله نعمت‌ها و نشانه‌ها که دلالت بر یگانگی خـدا و خالق هستی دارد این است که ما در زمین کوههای ثابت (الجبال اوتادا) و پایدار قرار دادیم تا انسـان‌ها را نلرزاند (جزر و مد بر اثر ماه کاهش یابـد، مـانع فرسـایش زمین بر اثر تند بادها گـردد، جو زمین را در حـرکت دورانی، شعاعی و انتقالی نگه‌دارد، از شدت زمین لـرزه، پوسـته جلوگیری کند، ایجـاد نهرها و کانال‌هـای آبی در دشت‌ها، محل ذخیره بـارش بـرفی، دسترسی‌ها بین کوهها بـرای مسافرت و ایجاد راه‌ها، این‌ها هم نشانه‌های خداوند یکتا است تا این‌که هدایت شوید. انبیاء آیه 31

- بستر مناسبی برای ذخیره آب در سازندهای سخت
- وجود مواد آلی در سازندهای رسوبی، افزایش دما در عمق 2000 تا 3000 متری به میزان 80 تا 100 درجه سانتیگراد که سبب تغیـیرات شـیمیائی مـواد آلی و تبدیل آن به نفت سنگین می‌شود.

- افـزاش دما تا 200 درجه تا عمق 5000 مـتری و تبدیل مواد آلی به گاز (ذخایر گازی)

2- لایه دوم زمین: از 11 کیلومتری تا 400 کیلومتری و در این قشر مگـنزیم، سـلیکات آهن تشـکیل شـده و در عمق 400 کیلومتری دما تقریبا 1400 درجه است.

3- لایه سوم زمین: در عمق 400 تا 700 کیلومتری قرار دارد و از همان عناصر بالایی تشکیل شده است و دما در آن بالای 1400 درجه می‌باشد.

4- لایه چهارم زمین: از 700 تا 2900 کیلومـتری عمق امتـداد دارد. پـائین آن آهن و سـیلیکات منـیزیم تقریبا 3800 درجه گرم است.

5- لایه پنجم زمین: از عمق 2900 تا 5100 کیلومتر قشر پنجم liquid قشر مـذاب (لایه خـارجی هسـته) outercore نامیده می‌شود و دمای آن بالای 3800 درجه و فعل و انفعالات شـیمیایی صـورت می‌گـیرد و تشـکیل قشر خمیری لایه زیرزمین.

6- لایه ششم زمین: متشکل از آهن و آلیـاژ فلز نیکل و مقـادیر کمی سـولفید آهن تشـکیل شـده است از عمق 5100 کیلومتر دما در این ناحیه 3800 تا 4200 درجه و نـیری گرانشی (اهن ربـایی) میـدان مغناطیسی ایجـاد می‌گردد.

7- لایه هفتم زمین: تا کیلومتر 6378 دما در این قشر و در ناحیه مرکـزی (مرکز زمین) به 6000 درجه می‌رسد. در این قشر فقط آهن و نیکل تشکیل شده بلحـاظ درجه حـرارت و مـواد مـذاب آهن و نیکـل، ایجـاد واکنش‌هـای

شیمیایی و الکترون آزاد حرکت دورانی زمین با سرعت 1660 کیلومتر در ساعت موجب می‌گردد جریان الکتریکی و دوران هسته میدان مغناطیسی قوی ایجاد کرده و این میدان مغناطیسی تا ارتفاع 63780 کیلومتر از سطح زمین در جهت خورشید ادامه یابد و باعث پایدار نگه داشتن هفت لایه جو در آسمان برای امکان حیات در زمین گردد.

«وَجَعلناه السَماء سَقفا مَحفوُظ وَ هم عَن آیاتَنا معرضون» آیه 32 سوره انبیاء

قرآن به حائل و سقف محفوظ بین زمین و آسمان (جو) اشاره کرده است جو بین زمین و آسمان و برکات آن از نظر حیات ادامه زندگی انسان‌ها، جانوران نباتات، وجود جوّ به عنوان لایه محافظ در مقابل تشعشات خورشیدی، سقوط اجرام آسمانی، شهاب سنگها جلوگیری از انتشار ابرها، تراکم ابرها، تعادل ذرات و ملکول‌های اختلاف دما، تغییرات فشار، باروری ابرها توسط باد، نزول باران (مایه حیات)، ایجاد نیروی جاذبه زمین برای پایداری حیات، تجزیه ملکول‌ها، ایجاد لایه ازن و جذب اشعه‌های مرگ‌بار ماوراء بنفش و سایر پرتوها و تشعشات خورشیدی، کاهش نفوذ اشعه ماوراء بنفش برای عملیات فتوسنتز در گیاهان، ایجاد کمربند ایمنی تا منفی 270 درجه به منظور جلوگیری از نفوذ بیش از حد حرارت خورشیدی و تعدیل دما، ایجاد لایه حفاظتی برای محبوس بودن ملکول‌ها و ذرات معلق در هوا حرکت دورانی، انتقالی و هلیسی زمین و سایر کرات آسمانی، انتقالی به مقصد نامعلوم با سرعت 20 کیلومتر در ثانیه، عامل انتشار امواج رادیویی برای ارتباط جهانی

بشر توسط و صدها خـواص دیگر که فعلاً علم بشر آن را درک و کشف نکــرده است این‌ها همه نشــانه قــدرت و عظمت ذات اقدس الله است و هم‌چنین رحمت و نعمـات الهی است که بعنـوان علـوم قـرآنی در غـالب آیـات ذکر شده اسـت، اما متاسـفانه کمـترین بهـره‌ای از آن گرفته نمی‌شود. و هم عن ایاتنا معرضون و انســان‌ها از از این نشــانه‌ها و علــوم روی گردانند و توجه نمی‌کنند قــرآن کــاملترین کتــاب هــدایت بــرای کمــال عقل و روح بشر می‌باشد. «اِن هذالقُرانَ یَهدی اَلتَی هَی اقَوم»ای پیـامبر (ص) بدرستی که قرآن استوار بر همه برنامه‌های علمی، اجتمـــاعی، اخلاقی، فـــرهنگی، تربیـــتی، سیاسی و اقتصــادی است و بهــترین مرجع و کتــاب بــرای هــدایت انسان‌ها می‌باشد.

آیات ذیل انسان را به تفکر، تعقل و تدبر در قرآن ســوق می‌دهد.

«اَفَلا یَتَـدّ بُـرُونَ القُـرانِام علی قُلـوُبِ اَقفالهَا (ســوره محمد (ص) آیه 24)»

آیا آن‌ها در قــرآن تــدبر نمی‌کنند یا بر دلهای‌شــان قفل نهاده شده است.

«وَنَزلنا عَلیکَ اِلکتـابِ تَبَیاتـاُ ِلکُـلِ شَـی وَ هُـدی وَرَحمَه وَ بَشَری للِمُسلِمین»

ای پیامبر، این کتاب را بر تو نازل کـردیم که بیـانگر همه علوم، حکمت، اخلاق، شـعور... و مایه هـدایت و رحمت و بشارت برای مسلمانان است.

جایی که در قیامت پیامبر اکـرم (ص) از غـربت قـرآن در دنیا و نزد مسلمانان در پیشگاه خداوند شکایت می‌کند.

«وَ قــالَ الرَسُــول یا رَبَ اِن قَــولی اَتَخذ وَهــذاالقُران مَهجُوراً»

پروردگــارا: این قــوم قــرآن را تــرک گفتند از آن دوری جستند و به آن عمل ننمودند.

«لذا بهترین مرجع و کتاب آسمانی قـران کـریم است که با اســتفاده از آن انســان به وجــود خــالق یکتا و توانا و مدبر عالم هستی و سعادت دنیا و آخرت پی خواهد برد».

لیکویید اسید؛ داروی شیطان

این‌که اعتیاد یکی از معضلات اصلی جامعه است، دیگر حرف جدیدی به نظر نمی‌رسد. سال‌هاست که کارشناسان حوزه اعتیاد و مسئولان درمورد میزان اعتیاد و انواع آن هشدار داده‌اند. شاید یکی از دلایل اصلی این‌که به‌رغم سال‌ها مبارزه با موادمخدر و انجام اقدامات حمایتی و آگاهی‌سازی برای معتادان، هم‌چنان معضل اعتیاد، معضل روز است، این است که در سال‌های اخیر همواره الگوی اعتیاد در ایران دستخوش تغییر بوده است. همانطور که سن اعتیاد پایین آمده و اعتیاد زنان افزایش داشته است، الگوی مصرف موادمخدر نیز در این سال‌ها تغییر کرده است. هرچند تریاک هم‌چنان اصلی‌ترین ماده مصرفی معتادان است اما، به نسبت قابل‌توجهی استفاده از موادمخدر صنعتی و موادمخدر نوپدید (که بعد از موادمخدر صنعتی رایج شد)، افزایش داشته است.

به گزارش آرمان، هرازچندگاهی اخباری مبنی بر ورود یک ماده مخدر جدید به بازار شنیده می‌شود. موادمخدری که با نام‌های قارچ مقدس، گل، آقای خوشحال، صخره و... نامیده شده‌اند هرکدام برخلاف اسامی‌شان (که سعی شده در انتخاب آن‌ها بی‌خطر بودن آن به مصرف‌کننده تلقین شود)، بسیار خطرناکند. ماده مخدر اسید، تیر خلاص انواع داروهای روانگردان و توهم‌زاست به‌گونه‌ای که فرد فقط با یک‌بار مصرف آن برای همیشه با افراد عادی و در تمام آزمایش‌های مربوط به این ماده مخدر قابل تشخیص است. ال.اس.دی با نام تجاری لیکوییداسید دارویی است که از قارچی انگلیسی به نام

ارگـوت که روی گیـاه چـاودار زنـدگی می‌کنـد، به دست می‌آید. اولین‌بـار در سـال 1938 توسط یک شـیمیدان سوئیسی به نام آلـبرت هـوفمن که به امید دست یـافتن به دارویی جدیـد، انـواع ترکیبـات ارگـوت را آزمـایش می‌کرد، ساخته شد. از آن‌جا که با توجه به اثرات تخریبی این ماده مصرف بیش از 10 بـار از آن در سراسر طـول عمر یک فرد امکان نـدارد، اسـید را در جریـان جشن‌های بزرگ خیابانی و کنسرت‌هایی که سالی یک‌بـار در بعضی کشورها برگزار می‌شـود، اسـتفاده می‌کنند زیـرا، بعد از مصـرف آن افـراد به مـدت حـداقل سه شـبانه‌روز بیـدار مانده و تصـاویری را می‌بینند که در حـالت عـادی امکـان دیدن آن وجود ندارد.

عوارض مصرف اسید

اسید همانطور که از نامش پیداست یک داروی شـیمیایی است که به هیچ وجه شـوخی‌بردار نیست. بر اسـاس گزارش‌ها بیشتر افـرادی که در اثر مصـرف روانگردان‌ها و داروهـای تـوهم‌زا دچـار حـالت روان‌پریشی و اختلالات حاد روانی شـده‌اند در گـروه مصـرف‌کنندگان ال.اس.دی قرار می‌گیرند. با مصرف تنها یک‌بـار از این مـاده مخـدر تمام سیستم مغزی فرد تحت‌تاثیر قـرار می‌گـیرد و فـرد وارد دنیایی دیگر می‌شود و صـحنه‌هایی را می‌بیند که در حالت عـادی به هیچ وجه نمی‌دیـده است و هیچ تضـمینی وجود ندارد که از این سفر برگردد. بعضا افراد با مصرف این ماده مخدر در دنیای توهمی به‌سر می‌برند و به خـود و دیگران آسیب می‌رسانند. (برای مثال در استخر خـالی شیرجه می‌زند یا با تصور این‌که پرنـده و قـادر به پـرواز است خـود را از بلنـدی پرتـاب می‌کند). آمریکا و انگلیس

اصلی‌ترین سازندگان و صادرکنندگان این ماده مرگبار هستند و با مصرف حتی یک‌بار این ماده مخدر فرد تعدادی از توانایی‌ها و قوای مغزیش را برای همیشه از دست می‌دهد و حتی در آزمایش‌هایی که درمورد هویت و تشخیص DNA از فرد گرفته می‌شود، تغییر ایجاد می‌شود یعنی، DNA فرد قبل و بعد از مصرف تغییر می‌کند. شاید درمورد موادمخدر صنعتی نظیر شیشه و کراک بتوان با اندکی اغماض عنوان مرگبار را به خطرناک تغییر داد ولی وقتی پای ماده مخدر اسید به میدان می‌آید حتی انواع قارچ‌های سمی با این‌که توهم‌زا هستند و فرد را دچار شوک مغزی می‌کنند، ضریب تخریبی کمتر از این ماده مرگبار دارند. بنابراین گفته می‌شود افرادی که اسید مصرف می‌کنند به سفری بی‌بازگشت می‌روند. سفری که فقط 20 درصد احتمال دارد از آن سالم برگردند زیرا، با مصرف اسید فرد برای همیشه جای خالی تعدادی از عملکردهای صحیح مغزی نظیر ادراک و حافظه کوتاه‌مدت یا در مواردی حافظه بلندمدت را در خود احساس می‌کند یا ممکن است برای همیشه دچار حالت جنون و آلزایمر شود.

چند ساعت بی‌خبری، نابودی روانی

باوجود این‌که اسید ماده‌ای تا این حد مرگبار است فقط برای لحظه‌ای خوشی از سوی برخی استفاده می‌شود. بهای این چند ساعت بی‌خبری یا نابودی روانی است یا فرد تا آخرعمر با آسیب‌های آن دست و پنجه نرم می‌کند. دلیل اصلی این بی‌توجهی از نظر روانشناسان عدم آگاهی درست و اطلاع‌رسانی است. مهدی حاج‌اسماعیل در این رابطه به «آرمان» می‌گوید: وقتی در مدرسه و

مهم‌تر از آن دانشگاه به درستی انواع موادمخدر به ویژه موادمخـدر جدید معـرفی نمی‌شـوند و به‌درسـتی در این زمینه آگاهی‌رسـانی نمی‌شـود افـراد به آسـانی بـرای لحظه‌ای خوشی برای‌همیشه خودشـــان را گرفتـــار می‌کنند. او با اشـاره به این‌که بحث اعتیـاد لازم است با تمرکز به موادمخـــدر جدید به‌ویـــژه بـــرای جوانـــان در رســـانه‌ها معـــرفی شـــود، ادامه می‌دهد: آمـــوزش مهارت‌هـای زنـدگی نظـیر قـدرت نه گفتن و افـزایش اعتماد به نفس از سوی والدین، مدارس و رسـانه‌ها باید آموزش داده شـود و هم‌چـنین باید بـرای اوقـات فـراغت افراد به‌ویژه جوانان فکری اساسی شود.

اسید 6برابر مخرب‌تر از شیشه است

گزارش‌های زیادی وجود دارد از نوجوانـانی که یک‌بـار در یک مهمـانی و در جمع دوســتان این مــاده را مصــرف کرده‌اند و بـــرای همیشه راهی بیمارســـتان روانی و آسایشـگاه شـده‌اند و هیچ دارویی بـرای بازگردانـدن آن بخش از مغز و حافظه آن‌ها که در اثر این اقـــدام از بین رفته وجود ندارد. مدیرکل درمان سـابق سـتاد مبـارزه با موادمخـــدر دراین زمینه به «آرمـــان» می‌گوید: مـــاده مخدراسـید از نظر درصد تـوهم‌زایی 6 برابر مخرب‌تر از شیشه است تا جـایی که بـرای سـنجش اثربخشی آن به جـای واحد گـرم از واحد میکروگـرم اسـتفاده می‌شـود. سـعید صـفاتیان درمـورد عـوارض مصـرف این مـاده می‌گوید: برانگیختگی هیجانی، ضعف حافظه، جنـون آنی و توهم درهمه حواس از عوارض مصرف این مـاده است و حتی با یک‌بار مصـرف این مـاده افـراد (به احتمـال 50 درصد) به دنیـــایی وارد می‌شـــوند (نظـــیر آن‌چه در

هیپنوتیزم از سوی پزشکان برای مداوای افراد دیده می‌شود) که ممکن است هرگز از آن بیرون نیایند. او با اشاره به این‌که این دارو برای بیماران روانی حاد و در دوز خیلی کم به‌عنوان شوک برای بازگرداندن بیمار به حالت عادی استفاده می‌شده، اضافه می‌کند: این‌که برخی نوجوانان بدون آگاهی و برای خوشگذرانی این ماده را مصرف می‌کنند نشان‌دهنده ضعف آگاهی و اطلاع‌رسانی درمورد خطرات این ماده است زیرا، مصرف آگاهانه آن با خودکشی فرقی ندارد.

مؤمنان در مقاومت در برابر بیماری‌ها تواناتر هستند

طی یک بررسی غـــیر اســـلامی، محققـــان آمریکـــایی گفته‌اند که دین داری و التزام به تعالیم دین، این ویژگی را دارد که دردهـــای مـــزمن- به ویـــژه دردهـــای ناشی از التهـــاب مفاصل- را می‌کاهد. این بررسی ثـــابت کـــرده است که افراد متـدین از غـیر دین داران در رویـارویی با درد توانـاتر هسـتند و با فعـال کـردن این حس که آن‌ها تندرست هستند، درد را کم می‌کنند. این پژوهش دریافته است بیمـــارانی که مایل به تقـــرب به خداوند هســـتند، معمـولا از اخلاق خـوبی برخوردارند و وضـعیت آنـان از وضعیت همتایان غیر دیندارشـان بهتراست. هم‌چنـان که آنـــان در مقابله با مشکلشـــان، حمـــایت جامعه را نـــیز کســـبمی کنند. خداوند تعـــالی می‌فرماید:: (مَنْ عَمِـــلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى وَهُوَ مُـؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيَـاةً طَيِّبَـةً) [النحل: 97].

(از مـــرد و زن، هر کس کـــار شایســـته‌ای انجـــام دهد در حالی که مؤمن باشـد، مسـلما او را به زنـدگی مطبـوع و سالمی زنده می‌داریم)

ماجرای برج شیطان در مکه و سایه شیطان بر کعبه

براج الـبیت نـام هتلی مجلل در مکـه، عربسـتان سـعودی است. سـازندگان سـاختمان شـرکت مجموعة بن لادن السـعودیة (متعلق به خـانواده اسـامه بن لادن) است. معمار آن شرکت دار الهنداسه است.

این هتل با 601 متر ارتفاع، بلندترین بـرج عربسـتان، و از نظر حجم (با 1500000 مترمربع مساحت) بزرگ‌ترین ساختمان جهان خواهد بود.

رقم دقیق هزینه شده برای ساختمان بنا مشخص نیست، اما گمان می‌رود بیش از 3 میلیارد دلار آمریکا باشد.

هتل در مجـاور مسـجد الحـرام قـرار دارد، و قـابلیت جا دادن 100000 مهمان را دارد.

به تصویر زیر نگاهی بیندازید!!!

این بـرج درست کنـار کعبه در حـال سـاخت است آیا می‌دانید که این برج که ابراج البیت نـام دارد قـرار است چه کار کند؟

در شب 21 دسـامبر سـال 2012 در سـاعت 11 و 11 دقیقه روز سایه این برج شیطانی بر کعبه احاطه داشـته باشد می‌دانید یعنی چه؟

یعنی شیطان بر خدا تسلط یابد.

آیا این نیز دلیلی بر احاطه ماسون بر عرب نیست؟

آیا شیطان بر عقاید آن‌ها ریاست می‌کند؟

در نوک این برج نمـادی وجـود دارد که شـما فکر می‌کنید نماد اسلام یعنی ماه است اما خـیر این نمـاد بز بـافومت است. که شـــوالیه‌های معبـــدی و فراماســـون‌ها آن را می‌پرستند.

نمـاد بز بـافومت که در بـالای بـرج سـاعت هم اسـتفاده شـده است. این نمـاد در فیلم جمونگ و امـپراطور بادها هم به شـدت اسـتفاده شـده است که فیلم جومونگ هم ســـاخته دست فراماســـون‌ها است و معـــنی خـــود (جومونگ)یعنی: راهب یهـودی (چوسـان)یعـنی:خورشـید یهودی (جولبن) یعنی: لبنان یهودی.

علامت تک چشم در بالای {الله اکبر}

نماد تک چشم در فیلم ارباب حلقه‌ها

دلیل ســاخته بــرجی به این بــزرگی در کنــار خانه خــدا چیست؟؟؟؟

اندازه‌ی خانه‌ی کعبه و برج سـاعت را بـاهم مقایسه کنید (آن‌ها به خیــال خــود نعوذبالله جــبروت خداوند را پــایین آورده‌اند در حــالی که این خانه فقــط، نمــادی از خداوند است بر روی زمین تا بندگانش به آن سـمت عبـادت کنند و خانه‌ی خدا دل بنـدگان مـومن است که با بـرج سـاختن هیچ لطمه‌ای که به آن نرسـیده هیچ خشـممان را شـعله ورتر می‌سازد تا از عمر یکی، دو روزه اشان بکاهد.)

این هم عکسی از شهر مکه در زمـانه‌ی قـدیم. مشـاهده می‌شود هیچ گونه بلندی در اطراف کعبه برای کم نشدن عظمت این بنا ساخته نشده است.

و از مهمترین نکاتی که نباید فراموش شود نوع طـراحی بســـیار عجیب این بناست. از دیگر علامـــات شـــیطان پرســتی این بــرج می‌تــوان به منعکس شــدن نــور از تک چشم نام ببریم که خود یک علامت فراماسونری است.

معمار این اثر کیست؟؟؟؟

این، زندگی نامه مختصر نورمن فاستر، معمار بریتانیایی است. اما او را به گونه دیگری نیز می‌توان شــناخت: سر نــورمن فاســتر(لــرد فاســتر تمس بنک)، معمــار بــزرگ انگلیسی و ماســون بلنــدپایه‌ای است که با اســتفاده از مـــوقعیت خـــود در عرصه معمـــاری، در سراسر جهـــان نمادهای ابلیسک یا به تعبیر دیگر «هرم‌های ایلومینــاتی» به پا می‌کند.

این شـخص یکی از بزرگ‌تـرین معمارها و مهندسـان دنیا می‌باشد که بیش از 200 آبلیسک را سراسر دنیا سـاخته است این فـــرد همـــان کسی است که دســـتور تخـــریب آبلیسک موجـــود در مکه را داده و به جـــای آن دســـتور ساخت برج سـاعت که این نـیز همـان آبلیسک است ولی این بار در بـای مکه را صـادر کـرده است. آن‌ها با خـراب کـردن نمـاد شـیطان می‌خواسـتند بگویند که هیچ کس در هیچ جای دنیا حق ندارد به شیطان(آبلیسک)سنگ بزند.

ماسون‌ها و مصر باستان

مصریان معتقد بودند ماده همیشه وجود داشته است. در نظر آنان این‌که خداوند چیزی را از عدم خلق کند غیرمنطقی به نظر می‌رسید. به عقیده آنان آغاز جهان زمانی بود که نظم از بی‌نظمی خارج شد و از آن زمان تاکنون جنگ میان نیروهای نظم و نیروهای بی‌نظمی وجود داشته است. این وضعیت آشفته «نان» (Nun) نامیده شد و براساس توضیحات سومری... همه‌چیز تاریک بود و بی‌نور، اما درون آن یک نیروی خلاق وجود داشت که فرمان داد نظم آغاز شود. این نیرو از وجود خودآگاه نبود و تنها یک احتمال یا پتانسیل به شمار می‌رفت که در بی‌قاعدگی بی‌نظمی ظهور کرد.1

پس از آن به شباهت قابل توجه سازمان فراماسونری و اسطوره‌های مصر کهن و طرز تفکر مشترک متریالیستی آن دو پی بردیم.

ماسون‌ها و مصر باستان

فلسفه ماده گرای مصر باستان پس از اضمحلال این تمدن هم‌چنان به حیات خود ادامه داد. بعضی یهودیان پذیرای آن شدند و در سایه اصول کابالا به ادامه حیات آن کمک نمودند. از سوی دیگر، گروهی از فلاسفه یونان همان فلسفه را اقتباس کردند و با تفسیر مجدد آن مکتب «هرمتیسیسم» (Hermeticism) را به وجود آوردند. کلمه هرمتیسیسم از نام «هرمس» (Hermes)، همتای یونانی خدای مصری «تاث» (Toth)، برگرفته شده است. به عبارت دیگر این فلسفه نسخه یونانی فلسفه مصری است.

سلامی ایشینداغ در توضیح مبدأ این فلسفه و جایگـاه آن در فراماسونری مدرن می‌نویسد:

در مصر باســتان جامعه مــذهبی وجــود داشت با طــرز تفکری مبتـنی بر هرمتیسیسم فراماسـونری نـیز چـیزی مشابه آن اتخاذ نمـود. کسـانی که با گذرانـدن تشـریفات سـازمان به سـطوح خـاص می‌رسـیدند، افکـار معنـوی و احساسات خود را آشـکار می‌نمودند و به تـربیت افـرادی که در ســطوح پـــایین‌تر قـــرار داشـــتند می‌پرداختند. فیثاغورث پـیرو این مکتب بـود و در میـان آن‌ها آمـوزش دید. نظام فلسفی مکتب اسـکندرانی و نئوافلاطـونی در مصر باستان ریشه دارد و شباهت‌های عمـده‌ای میـان آن و تشریفات ماسونی وجود دارد.2

ایشـینداغ پا را فراتر می‌نهد و در توضـیح تـأثیر تفکـرات مصری بر مبادی فراماسونری چنین اظهار می‌کند:

فراماسونری یک سازمان اجتماعی- تشـریفاتی است که نقطه آغازش مصر باستان است.3

بسیاری از دیگر صاحب نظـران ماسـون همین عقیـده را دربـــارة خواســـتگاه فراماســـونری دارند و معتقدند این سازمان از تخم جوامع مخفی تمدن‌های مشرک، همچون مصر و یونـــان متولد شـــده است. ســـلیل لییکاتـــاز، یک ماســـون ارشد تـــرک در مقـــاله‌ای با عنـــوان «اســـرار ماســـونی: چه چـــیز محرمانه است و چه چـــیز محرمانه نیست؟» می‌نویسد:

«در تمـدن‌های کهن یونـان، مصر و روم مکـاتب پنهـانی وجـود داشـتند که از مفـاهیم مشـترکی در زمینه علـوم مـاوراء الطـبیعی و اسـرارآمیز برخـوردار بودند. اعضـای

این مکـاتب سـرّی تنها پس از گذرانـدن دوران طـولانی تحصیل و تشریفات خاص به عضـویت پذیرفته می‌شـدند. پنداشـــته می‌شـــود اولین مکتب از این دســـت، مکتب «اُسـیریس» (Osiris)ـ باشد که بر مبنـای تولد این خـدا دوران جـــوانی او، مبـــارزه‌اش با تـــاریکی، مـــرگ او و رســـتاخیزش شـــکل گرفته است. این مفـــاهیم طی مراسـمی توسط روحـانیون به نمـایش درمی آمد. با این روش مراسم و نمادهای به نمایش درآمده بسیار مـؤثرتر واقع می‌شدند....

سـال‌ها بعـد، طی این مراسم و تشـریفات اولین محافل مجمع برادران تشکیل شدند و با عنـوان فراماسـونری به فعـــالیت پرداختند. این انجمن‌ها آرمان‌هـــای یکســـانی داشـتند و در مواقع فشـار قـادر به فعـالیت بودند. دلیل بقای آنان این است که پیوسته نام و القاب و روش خود را تغیـــیر می‌دادند. با این حـــال به مکتب ســـری کهن و ویژگی‌هـای خـاص آن وفـادار ماندند و تفکـرات خـود را نسل به نسل منتقل کردند. آن‌ها بـــرای اجتنـــاب از به خطر افتادن تشکیلات قوانین ویژه‌ای میان خـویش وضع نمودند. ایشـان بـرای محـافظت از خـود در برابر مـردم نادان به فراماسونری عملی که دربردارنـدة احکـام دقیق حرفه شـان بـود، پنـاه بردند و آن را با اندیشه‌های خـود پیوند زدند. این روند بعدها در تشکیل فراماسـونری خـرد محور مؤثر واقع گشت.»

نقل قول بالا نیز مؤید ادعای ماست. از میـان سه تمـدن باستانی مصر، یونـان و روم، قـدیمی‌ترین تمـدن، تمـدن مصر می‌باشد. می‌تـــــوان گفت عمـــــــده‌ترین منبع فراماسونری مصر است. (پیش‌تر دیـدیم که شـوالیه‌های

معبد رابط اصلی فراماسونری مدرن و این تمدن ملحد بودند.)

لازم به یادآوری است که تمدن مصر کهن نمونه اصلی «تمدن طاغوتی» است و در قرآن از آن یاد شده است. آیه‌های متعددی به فرعونیان، جوامع آن‌ها، ظلم و ستم، بی‌عدالتی، شرارت و فزونی طلبی آن‌ها اشاره می‌کند. فراماسون‌ها در نوشته‌های خود به ستایش این تمدن می‌پردازند. چنانکه در مقاله‌ای در مجلة میمارسینان به ستایش معابد مصر به عنوان «منبع حرفه ماسونی» برمی خوریم:

... مصریان «هلیاپلیس» (شهر خورشید) و ممفیس را برپا کردند و براساس نوشته‌های ماسونی این دو شهر منبع علم و دانش و به اصطلاح ماسون‌ها «نوربزرگ» بودند. فیثاغورث که از هلیاپلیس دیدن کرده بود بیش از این‌ها از معبد می‌دانست. معبد ممفیس، جایی که او در آن آموزش دید، از اهمیت تاریخی برخوردار است. در شهر صور مکاتب پیشرفته‌ای وجود داشتند. فیثاغورث، افلاطون و سیسِرو در این شهرها به فراماسونری قدم نهادند.5

در جای دیگر در مجله میمار سینان چنین می‌خوانیم:

وظیفه اصلی فرعون جستجوی نور بود؛ او باید نور مخفی را به بهترین وجه تعالی می‌داد... همانطور که ما ماسون‌ها تلاش می‌کنیم معبد سلیمان را بسازیم، مصریان نیز تلاش می‌کردند اهرام یا برج نور را بنا کنند. مراسمی که در معابد مصریان به اجرا درمی آمد چندین درجه داشت. این درجات از دو بخش کوچک و بزرگ

برخـــوردار بودند. درجه کوچک به یــک، دو و سه تقســیم می‌شد و بعد از این‌ها درجات بزرگ آغاز می‌شدند.6

روشن است که «نور»ی که فراعنه مصر و ماســون‌ها به دنبـال آن می‌گردند یکی است. می‌تـوان چـنین اسـتنباط نمود که فراماسونری نسخه مـدرن فلسـفه فراعنه مصر است. خداوند مــاهیت این فلســفه را در قــرآن آشــکار می‌کنـد؛ در جـایی که دربـارة فرعـون و پـیروانش چـنین حکم می‌کند:

فرعون و قوم او مردمانی طغیانگر و نافرمان هستند.7

و در آیات دیگر می‌خوانیم:

فرعون به میان قوم آمد و گفت: «ای قوم! آیا ســلطنت مصر به من تعلّق نـــــدارد و این نهرهـــــایی که در این سرزمین در پای قصر من جـاری است تحت حـاکمیت من در جریان نیستند؟ آیا نمی‌اندیشید؟»... بدینگونه فرعــون قــومش را فــریفت و تحت تــأثیر قــرار داد. آن‌ها از او اطـاعت کردند چـرا که قـومی به واقع عصـیانگر و فاسد بودند.8

نمادهای مصر باستان در لژهای ماسونی

نمادها از مهم‌تــرین نشــانه‌های ارتبــاط فرماســونری و تمــدن مصر هســتند. از آن‌جا که ماســون‌ها در انتقــال مفـــاهیم از علائم و نشـــانه‌ها بهـــره می‌برنـــد، در فراماســـونری نمادها از اهمیت بســـیاری برخوردارند. ماسونی که مرحله به مرحله، سلسـله مـراتب سی و سه گانه را طی می‌کند، در هر مرحله معنای تازه‌ای از علائم می‌آموزد. به این ترتیب اعضا گام به گام به عمق فلسفه

ماسونی حـرکت می‌کنند. در مجله میمارسـینان در نحـوه عملکرد علائم چنین می‌خوانیم:

همه می‌دانیم فراماســـــــــونری در تفهیم آرمان‌ها و انگاره‌هـــای خـــود از علائم، حکایـــات و تمثیل اســـتفاده می‌کند. این حکایـات به نخسـتین اعصـار تـاریخ بـازمی گردند. حتی می‌توان آن‌ها را به افسانه‌های ماقبل تاریخ بسط داد. به این صورت فراماسونری قـدمت آرمان‌هـای خـود را به اثبـات رسـانده و به منبع غـنی از علائم دست یافته است.9

درمیـان این علائم و اسـطوره‌ها وجـود مفـاهیم مصـری بیش از همه برجسته است. نقـوش اهـرام، مجسـمه‌های ابوالهـول و هم‌چـنین نوشـته‌های هـیروگلیف در سراسر لژها و نشریات ماسونی به چشم می‌خورد.

بار دیگر در مقاله‌ای در همان نشـریه دربـارة منـابع کهن فراماسونری چنین آورده شده است:

اگر مصر باستان را «کهن‌ترین تمدن» تصور کنیم اشتباه نکرده‌ایم. به علاوه این حقیقت که تشـریفات، درجـات و فلســـفه کشف شـــده در مصر شـــبیه‌ترین نـــوع به فراماسونری هستند توجه ما را بیشتر جلب می‌کند.10

و باز در مقـاله‌ای با عنـوان «مبـادی اجتمـاعی و اهـداف فراماسونری» می‌خوانیم:

در دوران باســـتان در مصـــر، آیین‌هـــای معبد ممفیس مدت‌ها با شکوه و توجه بسیار اجـرا می‌شد و از شـباهت بی‌نظیری با فراماسونری برخوردار بود.11

بیایید چند نمونه از اشتراکات مصر کهن و فراماسـونری را بررسی کنیم.

هرم و چشم (مثلث نورافشان)

شـناخته شـده‌ترین نشـان ماسـونی را می‌تـوان در مهر ایـالات متحـده آمریکا و هم‌چـنین بر روی اسـکناس یک دلاری یـافت. در این مهر یک هـرم که بـالای آن چشـمی درون مثلث جـای دارد، ترسـیم شـده است. علامت چشم درون مثلث در همه لژ و مجلات این گـــــــروه به چشم می‌خورد.

این علامت زیـاد مـورد توجه واقع نمی‌شـود، با این حـال برای درک فلسفه ماسونی بسـیار معـنی دار و بـااهمیت است. یک نویسندهٔ آمریکایی به نام رابـرت هـیرائیموس، موضـوع پایـان نامه رسـاله دکـتری خـود را به این مهر اختصـاص داد و در آن به اطلاعـات مهمی اشـاره نمـود. عنـــوان پایـــان نامه وی «تجزیه و تحلیل تـــاریخی مهر ســلطنتی ایـــالات متحـــده و ارتبـــاط آن با ایـــدئولوژی روانشناسی اومانیســـتی» است. رســـاله او بیـــانگر این است که بنیانگـــذاران آمریکا که این نشـــان را برگزیدند فراماسـونر و حـامی اومانیسم بودند. هـرم روی مهـر، تمثـال «هـرم چیـاپس» (Cheops)، بزرگ‌تـرین مقـبره فراعنه می‌باشد.

ستاره شش گوشه

یکی دیگر از علائم مشـــهور فراماســونری ســتاره شش گوشه است که از قـــرار گـــرفتن یک مثلث روی مثلـــثی دیگر شکل می‌گیرد. این علامت نشان سنتی یهودیان نیز می‌باشد و امروز روی پرچم اسرائیل به چشم می‌خورد.

معـروف است که سـلیمان نـبی(ع) اولین بـار از آن به عنوان مهر اسـتفاده نمـود. بنـابراین این علامت مهر یک پیـامبر و در نتیجه نشـانی الهی است. اما فراماسـون‌ها تصور دیگری از آن دارند و آن را نه نشـان سـلیمان نـبی بلکه یادآور الحاد مصر باستان می‌پندارند. در مقـاله‌ای با عنـوان «علائم و نمادها در تشـریفات ما» به حقـایق جالبی اشاره شده است:

مثلث متسـاوی الاضـلاع نمـاد ارزش‌هـای برابر است و ماسـون‌ها آن را با نـام سـتاره داوود می‌شناسـند که از جای گرفتن یک مثلث متساوی الاضلاع بر روی یک مثلث دیگر شـکل می‌گـیرد. امـروز آن را سـمبل قـوم یهـود می‌دانند که بر پرچم اسرائیل نـیز دیـده می‌شـود. اما در حقیقت اصل آن مصـری است. اولین بـار شـوالیه‌های معبد آن را در تزیین دیوار کلیسـاها به کـار بردنـد، چـون آن‌ها اولین کسـانی بودند که در اورشـلیم به حقـایق مهمی دربارة مسیحیت دست یافتند. بعد از ازمیان رفتن معبـدیان این نشـان در کنیسه‌ها به کـار رفت. اما ما در فراماسونری بی‌شک با همان مفهوم کهن مصـری از آن بهره می‌گیریم و به این صـورت دو نـیروی مهم را با هم تـرکیب می‌کـنیم. با پـاک کـردن قسـمت بـالا و پـایین دو مثلث به علامت نـادری می‌رسـیم که آن را خـوب می‌شناسید.12

در واقع باید همه نشان‌های فراماسونری را در ارتباط با معبد سـلیمان تفسـیر کـرد. در قـرآن آمـده که بعضی می‌خواسـتند به سـلیمان(ع) افـترا بزنند و وی را ملحد معرفی کنند:

یهــود از افکــار و اوراد جــادوگری که شــیاطین در عصر سلیمان بـرای مـردم می‌خواندند و یـاد می‌دادنـد، پـیروی می‌کردند [و آن‌ها را بــرای پیشــبرد مقاصد خــود به کــار می‌گرفتند] سلیمان هرگز به سحر و کفر آلوده نشد.13

ماســون‌ها به غلط این تفکــرات باطل را به ســلیمان(ع) نســبت می‌دهند و آن حضــرت را نماینــده الحــاد مصــری قلمداد می‌کنند. به همین علت نیز در تعالیم خود جایگــاه خاصی برای وی قائلند. مایکل‌هاوارد، مورخ آمریکایی در کتاب خو د به نام توطئه دانش مکتوم خاطرنشان می‌کند که پس از قـرون وسـطی از سـلیمان نـبی(ع) به عنـوان جادوگر و فردی که مفاهیم شرک آمیز را وارد اورشــلیم نمــود یــاد می‌شــود.هــاوارد در ادامه توضــیحات خــود می‌افزاید ماســون‌ها معبد ســلیمان را «معبد مشــرکان» می‌دانند.14

دو ستون

از اجزای لاینفک لژ ماسونی وجـود دو ســتون در مـدخل آن است که کلمــات «یــاکین» و «بــوعز» بر روی آن‌ها حکاکی شده و تقلیدی از دو ستون مـدخل معبد سـلیمان می‌باشد. اما حقیقت این است که این نمــاد نه یادگــاری از سلیمان(ع) بلکه تجلی عقاید منحـرف این گـروه از آن حضرت است. منشأ این ستون‌ها بار دیگر به مصر بازمی گــردد. مثلاً در مقاله «علائم و نمادها در تشــریفات ما» می‌خوانیم:

«در مصر «هوروس» (Horus) و «ست» (Set) معماران دوقلو و پشتیبان عالم روحــانی بودند. دو ســتونی که در لژهای ما بنا شده منشأشـان مصر باسـتان است. یکی از

ستون‌ها در جنوب مصر در شهر صور واقع بود و دیگـری در شمال، در شـهر هلیـاپلیس. در مـدخل معبد «امنتا» (Amenta)ـ که مختص خدای بـزرگ مصر بـود، مانند معبد سـلیمان دو سـتون قـرار داشت. در کهن‌تـرین اسـاطیر مربوط به خورشید از این دو ستون به عنوان نمـاد بینش و قـــدرت یـــاد شـــده که در برابر دروازه جـــاودانگی بنا شده‌اند.»15

واژگان مصری لژها

از نکات جالب توجهی که دو نویسـنده کتـاب کلید حـیرام افشا می‌کنند واژگـــــانی است که در مراسم ترفیع یک ماسـون به مقـام ماسـون اعظم به کـار می‌رود. به این ترتیب:

مَعَت نِب مِن آ، مَعَت بَ آ.16

براساس توضیح نایت و لوماس این لغات که اغلب بـدون توجه به معنایشان مورد استفاده قـرار می‌گیرند مصـری هستند و مفهومشان این است:

بـــزرگ است اســـتاد فراماســـونری، بـــزرگ است روح فراماسونری.

نویسندگان توضیح می‌دهند لغت «مَعَت» به معنی مهارت در ســـاختن دیـــوار و نزدیک‌تـــرین ترجمه بـــرای آن فراماسونری است. این یعنی ماسون‌های نـوین با وجـود گذشت هــزاران ســال هنــوز زبــان مصر باســتان را در لژهای خود حفظ نموده‌اند.

اپرای فلوت سحرآمیز موزارت

از جالب‌ترین آثار فراماسونری «اپرای فلوت سحرآمیز» اثر آهنگ ساز معروف، موزارت است. موزارت فراماسون بود. در جای جای این اپرا پیام‌های ماسونی وجود دارد که قرابت بسیاری به الحاد مصری دارند:

مهم نیست چقدر تلاش شده تا فلوت سحرآمیز را «داستانی دربارهٔ شرق دور» معرفی کنند. مهم این است که اساس این داستان رسوم مصری است. این خدایان و الهه‌های معابد مصر بودند که بر خلق شخصیت‌های فلوت سحرآمیز تأثیر گذارند.17

ستون چهارپهلو با نوک هرمی

ستون‌های چهارپهلو با نوک هرمی (Obelisk)ـ که در مصر حجاری می‌شدند قرن‌ها زیر خاک مدفون بودند تا این‌که در قرن نوزدهم کشف شدند و به شهرهای غربی همچون نیویورک، لندن و پاریس انتقال یافتند. بزرگ‌ترین آن‌ها به ایالات متحده فرستاده شد و انتقال آن را ماسون‌ها ترتیب دادند. چون ادعا می‌شود این نوع ستون‌ها، به علاوه نقوش حکاکی شده بر آن‌ها از سمبل‌های ماسونی باشند. میمارسینان این موضوع را دربارهٔ ستون 21 متری نیویورک با قطعیت بیان می‌کند:

برجسته‌ترین نمونه کاربرد نمادین معماری، اثر تاریخی سوزن کلئوپاترا است که در سال 1878 از سوی اسماعیل، حکمران مصری، به ایالات متحده هدیه شد. این اثر تاریخی در اصل در قرن شانزدهم پیش از میلاد در مدخل معبد خدای خورشید در هلیاپلیس برافراشته شده بود.18

افسانه ایزس، زن بیوه

از مهم‌ترین نمادهای اندیشه ماسونی مفهوم زن بیوه است. فراماسون‌ها خود را فرزندان زن بیوه می‌خوانند و تصویر او بر نشریات آن‌ها به چشم می‌خورد. اصل این تفکر چیست؟ و این زن بیوه کیست؟

با بررسی منابع ماسونی درمی یابیم نماد زن بیوه در اصل از افسانه‌های مصری نشأت گرفته و از مهم‌ترین اسطوره‌های مصر باستان، داستان اُزیریس و ایزس می‌باشد. «اُزیریس» یکی از خدایان حاصل خیزی و «ایزس» همسر او بود. براساس اسطوره‌ها اُزیریس قربانی هوی و هوس شد و درپی آن ایزس بیوه گشت. زن بیوه ماسونی ایزس است.

پرگار و گونیا

پرگار و گونیا (که پرگار روی گونیا قرار دارد) از مشهورترین علائم فراماسونری است. اگر از ماسون‌ها دربارهٔ مفهوم این علامت بپرسند، خواهند گفت این نشان نماد علم، نظم هندسی و تفکر فردگراست. با این وجود این علامت مفهومی کاملاً متفاوت دارد. این موضوع را می‌توان در کتاب یکی از بزرگ‌ترین ماسون‌ها یافت. آلبرت پایک در کتاب خود با عنوان اخلاق و تعصب می‌نویسد: «گونیا نماد زمین است. این شکل دوگانه (زن و مرد) نماد طبیعت دوگانه‌ای است که از دوران باستان به خداوند اتلاق می‌شد و مفهوم مولد تولیدکننده یا همان برهما و مایا نزد آریایی‌ها و اُزیریس و ایزس نزد مصریان را دارد؛ مانند خورشید که مذکر است و ماه مؤنث.»19

یعنی پرگار و گونیا، مشهورترین نماد فراماسونری، نماد الحــاد آریــایی است و به دوران پیش از مســیحیت تعلق دارد. ماه و خورشید نیز که پایک به آن‌ها اشاره می‌کنــد، نمادی بسیار بــااهمیت هســتند و در لژها به وفــور مــورد استفاده قرار می‌گیرند. باید افزود این افکــار چــیزی جز انعکاس عقاید باطل مشرکان پیشین که به پرستش مــاه و خورشید می‌پرداختند نیست.

پی نوشت‌ها:

1. Christopher Knight, Robert Lomas, The Hiram Key, Arrow Books, London, 1997, p. 131.

2. Dr. Selami Isindag, Kurulusundan Bugune Masonluk ve Bizler (Freemasonry and Us: From Its Establishment Until Today), Masonluktan Esinlenmeler (Inspirations from Freemasonry), Istanbul1977, pp. 274-275.

3. Dr. Selami Isindag, Sezerman Kardes VII, Masonlukta Yorumlama Vardir Ama Putlastirma Yoktur (There is No Idolization in Freemasonry but Interpretation), Masonluktan Esinlenmeler (Inspirations from Freemasonry), Istanbul 1977, p. 120

4. Celil Layiktez, "Masonik Sir, Ketumiyet Nedir? Ne Degildir?" (Masonic Secret,

What is Secrecy?), Mimar Sinan, 1992, No. .84, pp. 27-29

5. Dr. Cahit Bergil, "Masonlugun Lejander Devri" (The Lejander Age of Freemasonry), Mimar Sinan, 1992, No. 84, p. 75

6. Oktay Gok, "Eski Misirda Tekris" (Initiation in Ancient Egypt), Mimar Sinan, .1995, Vol. 95, pp. 62-63

7. سوره نمل، آیه 12

8. سوره زخرف، آیات 51 تا 54

9. Dr. Cahit Bergil (The Lejander Age of Freemasonry), Mimar Sinan, 1992, No. 84, .p. 74

10. Resit Ata, " Ccedil;ile: Tefekkur Hucresi" (Ordeal: Reflection Cell), Mimar Sinan, .1984, No. 53, p. 61

11. Rasim Adasal, "Masonlugun Sosyal Kaynaklari ve Amaclari" (The Social Origins and Aims of Freemasonry), Mimar .Sinan, December 1968, No. 8, p. 26

12. Koparal Ccedil;erman, "Rituellerimizdeki Allegori ve Semboller" (Allegory and

Symbols in our Rituals), Mimar Sinan, 1997, No. 106, p. 34.

13. سوره بقره(2)، آیه 102.

14. Michael Howard, The Occult Conspiracy: The Secret History of Mystics, Templars, Masons and Occult Societies, 1st ed., London, Rider, 1989, p. 8.

15. Koparal Ccedil;erman, Allegory and Symbols in our Rituals, Mimar Sinan, 1997, No. 106, p. 38.

16. Christopher Knight ve Robert Lomas, The Hiram Key, p. 188.

17. Orhan Tanrikulu, "Kadinin Mason Toplumundaki Yeri" (The Woman's Place in Masonic Society), Mimar Sinan, 1987, No. 63, p. 46.

18. Koparal Ccedil;erman, Allegory and Symbols in our Rituals, Mimar Sinan, 1997, No. 106, p. 39.

19. Albert Pike, Morals and Dogma, Kessinger Publishing Company, October 1992, p. 839.

مراسم ماسونی

مراسم ماســـونی (انگلیسی: Masonic ritual and symbolism)ـ عبـارت است از مجموعه متـون، گفتـار و اعمالی که در خلال برپایی مراسم درجه‌های ماسونی از ســـوی فراماســـون‌های حاضر در لژ ماســـونی مـــورد اسـتفاده قـرار گرفته و نشـانگر پایبنـدی آن‌ها به اصـول فراماسونری است

محتویات

هدف مراسم ماسونی

عدم وجود استاندارد

به دلیل این‌که فراماســون‌ها مجــاز به نوشــتن محتــوی مراسم و آیین‌هــای ماســونی نبــوده و آن‌ها را از طریق حفظ کردن و به صورت سینه به سـینه به یک‌دیگر منتقل می‌کننـد، اسـتاندارد مشخصی بـرای مراسم و آیین‌هـای ماسونی وجود ندارد. اما با این وجـود محتـوی و سـاختار اصـــلی مراسم‌های ماســـونی در قلمروهـــای مختلف مشـترک بـوده از یک آمـوزه پـیروی می‌کنند. به عنـوان مثـــال بـــرای همه ماســـون‌ها در سه درجه ابتـــدایی از سمبل‌های معماری بهره گرفته و از ابزارهای معماری و ساختمان‌سازی بـرای تـدریس اصـول اخلاقی و معنـوی، همچون چهار فضیلت بنیادین ماسـونی یعـنی شـکیبایی، تدبیر، اعتدال و عدالت، و اصـول، یا شـعارهای ماسـونی همچون آزادی، برابری، برادری استفاده می‌کنند.

سمبل‌ها در مراسم ماسونی

در اکثر قلمروهای ماسونی از انجیل، قرآن، تلمود، وداها یا دیگر متون مقدس در مراسم‌ها استفاده می‌شود (در فرانسه به جای کتاب مقدس از قانون اساسی فراماسونری بهره می‌گیرند). فراماسون‌ها در لژ ماسونی بنا بر اعتقاد خود از کتاب مقدس مورد نظرشان برای ادای سوگند استفاده می‌کنند. اقدامی که در لژ بزرگ انگلستان به عنوان یک اقدام حقوقی تلقی می‌شود. موضوع هندسه و معماری در فراماسونی نیز به خداوند به عنوان نقطه مشترک ادیان باز می‌گردد که در ماسونی به آن معمار بزرگ جهان بزرگ هندسه دان گفته می‌شود.[4][5][6]ـ برخی از عکس و لوح‌های حاوی تصاویر برای آموزش ماسون‌های تازه وارد استفاده می‌کنند. در سه درجه اول فراماسونری داستان معبد سلیمان و رویدادهای مربوط به هیرام، معمار این معبد، اساس مراسم‌های فراماسون‌ها را تشکیل می‌دهد. ماسون‌ها در طول تاریخ از دست‌های‌شان برای نشان دادن برخی علامت‌ها و نشانه‌ها به جهت شناسایی یک‌دیگر استفاده می‌کردند، اما در حال حاضر علاوه بر این، فراماسون‌ها دارای کارت عضویت در طریقت ماسونی هستند.[7][8]مورمونیسم و فراماسونری (en)

نحوه عبادت، لباس‌ها، علائم، واژگان، پیشبند و دست دادن فراماسون‌ها با مومون‌ها (اعضای کلیسای قدیسان آخرالزمان مسیحیت) مشترک است. اما معانی آن‌ها با یک‌دیگر متفاوت است.[9]

پنهان کاری در مراسم ماسونی

نمادهای گرافیکی بالا مشابه کلیدی برای رمز کثیف به کار می‌رود[10]

فراماسون‌ها برای حفظ مراسم خود از شیوه‌های خاصی استفاده می‌کردند که از آن جمله می‌توان به روش خاصی از رمزگذاری، موسوم به رمز کثیف اشاره کرد. سوگند خونین برای تازه واردها، به معنای مجازات مرگ برای افشا کنندگان اسرار فراماسونری نمونه دیگری از تلاش فراماسون‌ها برای پنهان نگه داشتن محتوی مراسم‌شان است. در این خصوص ناپدید شدن مرموز ویلیام مورگان، نویسنده کتابی حاوی اسرار و محتوی مراسم فراماسونری را به این نوع پنهان کاری‌های فراماسون‌ها نسبت می‌دهند.[11][12]

منابع

Pietre-Stones Kent Henderson, The Legend of Hiram Abif, retrieved 12th Jan 2013

University of Bradford, Web of Hiram First Degree Lecture, pub. Lewis, London, 1801

UGLE website بایگانی‌شده در 29 ژانویه 2017 توسط Wayback Machine What is Freemasonry, retrieved 12th Jan 2013

What promises do Freemasons take?". United" Grand Lodge of England. 2002. Retrieved 2007-05-08.

Jacob, Margaret C. (2005). The origins of freemasonry: facts & fictions. Philadelphia: University of Pennsylvania Press. ISBN 9780812239010. OCLC 61478025.

King, Edward L. (2007). "GAOTU". Retrieved .2007-04-09

James Stevens Curl, The Art and Architecture of Freemasonry, Overlook Press, New York, .1991, 56-62

Hodapp, Christopher. Freemasons for Dummies. Indianapolis: Wiley, 2005. pp. 18, .25

.Goodwin (1920, pp. 54–59)

Wrixon, pp. 182–183

Peck, William F. (1908). History of Rochester and Monroe county, New York. The Pioneer .publishing company. Retrieved 2009-05-02

Grand Lodge of British Columbia and Yukon “The Morgan Affair aftermath”, retrieved 21 September 2013

مردم ستاره‌ای

همه انســـان‌هایی که روی زمین متولد می‌شـــوند لزوما اهل زمین نیستند. بعضی‌ها از سیارات و تمدنهای دیگری (از کائنات دیگـری) وارد شـده‌اند و اگرچه با بـدنی شـبیه سایر انسان‌ها دیده می‌شـوند اما در حقیقت بسـیاری از آن‌ها شـکل و صـورت انسـانی ندارند. بسـیاری از آن‌ها شباهت به حیوانات و موجـودات مختلف دیگـری دارند که اگر چه انســـــــــان به چشم می‌آیند اما با کمی دقت می‌توانید شــباهت چهــره آن‌ها را با یکی از حیوانــات یا حشرات ببینید. بسیاری از آن‌ها به سوی همان حیوانـاتی جـذب می‌شـوند که به آن شـباهت دارند. مثلا افـرادی که شــباهت به دلفین دارند عاشق دلفینها هســتند. بــرخی چهــره‌ای شــبیه مــار دارند و به خزنــدگان علاقه نشــان می‌دهند..الی آخر.

به غــیر از این علائم دیگــری هم هســتند که یک فرزند یا بذر ستاره‌ای را از سایر انسان‌ها متمای می‌کنند:

- حس تنهایی شدیدی دارند.

-احسـاس می‌کنند که متعلق به این مکـان و این خـانواده زمینی نیستند. یعنی شباهتی چه از نظر ظـاهری وچه از نظر اخلاقی با مردم عام زمین ندارند.

-عاشق سـتارگان هسـتند و حس می‌کنند که خانه واقعی شان جای دیگری است اما نمی‌توانند به خاطر بیاورند که کجاست.

-از سنین پایین شروع به زیر سوال بردن رفتار و زندگی زمینی می‌کنند. به قول معروف مثل گاو پیشانی سفید همه جا از دیگران متمایز هستند.

-علاقه زیادی به متافیزیک دارند و جواب سوالهای‌شان را در آن می‌جویند.

-اکثر فرزندان ستاره‌ای صورتی شبیه مادرشان دارند اما سایر مشخصات فیزیکی شان مانند پدرشان است (یا برعکس) بستگی دارد که کدام والد واقعی باشد.

-درجه حرارت بدنشان همیشه پایین است و طاقت تحمل گرما ندارند.

-اکثر این انسان‌ها دارای یک فاکتور خاص هستند و آن داشتن ژن مخصوص کریستال است. ژن کریستال فقط در فرزندان ستاره‌ای وجود دارد که برای برنامه ریزی ژنتیکی در هنگام معراج است. (معراج یا متعالی شدن که قبلا در مورد آن صحبت شده.) زمانیکه این ژن فعال و متجلی شود درک حامل از وقایع اطرافش بالا رفته و قادر به دیدن و صحبت با موجودات سایر ابعاد و جهانها می‌شود.

والدین فرزند ستاره ای:

غالبا فرزندان ستاره‌ای دارای سه والد هستند. این شامل پدر و مادر زمینی و یک والد غیر زمینی می‌شود. مثلا ممکن است پدر واقعی غیر زمینی باشد که در این صورت پدر زمینی یک پدر خوانده محسوب می‌شود. البته مواقعی هم هست که فرزند ستاره‌ای دارای دو یا سه

والدین غیر زمینی است که هر کدام بخشی از DNA خود را به فرزند بخشیده‌اند.

قراردادی بین والدین زمینی و غیر زمینی بسته شده که طبق آن والدین زمینی فرزند را دوست بدارند. گاهی اوقات هم هست که والدین زمینی خودشان فرزند ستاره‌ای هستند.فرزند ستاره‌ای غالبا شبیه والدین زمینی‌اش طراحی می‌شود تا راحتتر در جمع خانواده پذیرفته گردد. در اکثر موارد والد غیر زمینی از نژاد انسانی نبوده چرا که گونه انسان جزو کمیابترین گونه‌ها در کائنات است.

دلیل این تولدهای برنامه ریزی شده چیست:

فرزندان ستاره‌ای در روی زمین نماینده تمدنهای خود هستند. هدفشان ساخت الگوهای جدید برای حل مشکلات روحی دنیای خودشان است.. مشکلاتی که تکامل روحی ساکنین سیاره خودشان را به تاخیر می‌اندازند. طبق برخی گزارشات غیر رسمی 144 هزار تمدن مختلف افراد خود را به عنوان فرزندان ستاره‌ای به زمین می‌فرستند. این تمدنها به دقت افراد خود را زیر نظر دارند. والدین واقعی که ساکن دنیای دیگری هستند غالبا نقش راهنما و فرشته نگهبان و استاد معنوی را برای فرزندان خود روی زمین دارند. به همین دلیل است که اکثر فرزندان ستاره‌ای تجربیاتی از ملاقات با موجودات نامرئی از سنین خردسالی دارند. چرا که خانواده غیر زمینی آن‌ها از راه‌های مختلفی برای ارتباط استفاده می‌کند. این دلیل دیگری برای حضور سفینه‌ها و کشتیهای فضایی بسیار زیادی در مدار زمین است.

ارواح وارد شده (مهمان): Walk-ins

ارواح وارد شـــده یا اشـــغالگر اصـــطلاحی است که در مبـــاحث قبلی به آن اشـــاره کـــردیم. همیشه این ورود خوشایند نیست بنابراین تمام ارواح وارد شده به عنــوان روح مهمــان شــناخته نمی‌شــوند بلکه بســیاری از آن‌ها ارواح اشـغالگری هسـتند که به دلایل کـاملا خودخواهانه وارد بدن انسان می‌شوند. به عنـوان توضـیح بیشـتر باید اضافه کنم که این ارواح مردم ابعاد دیگر هستند که وارد بــدن یک شــخص زمیــنی می‌شــوند. بــرخی معتقدند که قراردادی به این منظور با صـاحب بـدن زمیـنی در زمـان قبل از تولد بســته شــده و این عمل با رضــایت میزبــان صورت می‌گیرد. (توضیح از مهر: "ارواح وارد شــده وارد بخشی از کالبد انســـان می‌شـــوند. این کالبد می‌تواند اثیری، علی، ذهنی و.. باشند. روشن است که رویت این کالبدها با جشم فـیزیکی و بـدون تمرینـات کـافی ممکن نیست.

بعد ازورود این ارواح عملیـــات آن‌ها شـــروع می‌شـــود. انسان دچار حالتهای عجیب و غریبی می‌شـود مثل خشم آنی ،میل به خرابکاری، شهوت زیـاد، دیـدن کـابوس و ... هدف اصـلی آن‌ها تسـخیر روح وبعد جسم انسـان است. کالبدها مثل حفاظ روح عمل می‌کنند. وقتی آسیب دیدند روح هم آسیب می‌بیند و به اصطلاح تسخیر می‌شود. این تســخیر شــدگی بعــدها روی جسم هم اثر می‌گــذارد وبه اصـــطلاح آن را دفرمه (بد ریخت) می‌کند. نهـــایت کـــار جنـون است. بیشـتر انسـان‌ها با اشـتباهاتی که مـرتکب می‌شوند باعث ورود این‌ها می‌شـوند. اگر به بیمارسـتان

روانی سری بزنید می‌توانید انبوهی از این نوع انسـان‌ها را ببینید“.)

بعضی از این ارواح وارد بدنهای جوان می‌شـوند. دلیلش این است که روح فردی که وارد بدن زمیـنی می‌شـود به قصد تجربه احساسـهای کـودکی و نوجـوانی وارد شـده است و درک آن‌ها برای مراحل بالاتر ماموریت این ارواح لازم بوده است.

آیا این ارواح زندگی قبلی خود را به یاد می‌آورند:

خاطرات ارواحی که وارد جسم کودکان می‌شـوند تا سن بزرگسالی پنهان هستند ولی بعد از بیست سـالگی غالبا خاطراتی از گذشته با یاد می‌آورند.

اما اکـثر ارواح به بـدن انسـان‌های میانسـال وارد می‌شـوند. این به آن دلیل است که می‌خواهند از تجربیات زندگی و پختگی افکار روح زمینی هم اسـتفاده کنند.

انواع ارواح وارد شده:

1- مواردی که تبادل کامل انجام شده. یعنی روح میزبان بدن را ترک می‌کند و روح مهمان وارد آن می‌شود.

2-مواردی که روح میزبان برای مدت کوتاهی همراه روح مهمان باقی می‌ماند و با او ارتباط دارد.

3-مورد آخر بسیار نادر و کمیاب است و آن حـالتی است که روح میزبـان بـدن را موقتا تـرک می‌کند تا روحی از دنیای دیگر وارد بدن او شود و خوش نـیز وارد بـدن روح مهمـان در دنیـای دیگر می‌شـود و به جـای او فعـالیت

می‌کند تا زمانی که کار روح مهمان در این‌جا تمام شود و دوباره به بدن خودش بازگردد. این تبادل در میان شفادهندگان و جادوگران دنیای قدیم رواج داشته است که برای داشتن مهارتی نیاز به کمک روح شخص دیگری از دنیای دیگری داشتند و این تبادل را به مدت چند ساعت انجام میدادند.

علائم یک روح مهمان:

-معمولا پس از رخ دادن یک حادثه تلخ مانند بیماری یا تصادف ماشین و بیهوشی این تبادل صورت می‌گیرد و شخصی که به هوش آمده تا حدود زیادی با شخص قبل از تصادف تفاوت دارد. اکثر تعویضات روحی زمانی رخ می‌دهند که فرد بیهوش باشد یا از خود بیخود باشد.

-درد شدید و ناگهانی در گردن و شانه‌ها که قبلا سابقه نداشته علامت ورود روح دیگری به بدن است.

-در میان افراد خانواده احساس بیگانگی می‌کند و خانواده هم حس می‌کنند که او دیگر خودش نیست.

-از دست دادن بخشی از حافظه و مشکل در حرف زدن.

-تغییر ناگهانی علایق نسبت به انواع غذا یا لباس پوشیدن یا رنگهای مورد علاقه.

-از دست دادن ناگهانی انگیزه و علاقه به شغل و سرگرمیهایش. جایگزین شدن آن‌ها با علاقه شدید به ماورا و کارهای عرفانی.

-تغییر ناگهانی رفتار با اعضای خانواده و دوستان. به اتمام رسیدن رابطه زناشویی و ایجاد روابط جدیدتر با دیگران.

-طلاق در این موارد در عرض 2 سال بعد از وارد شدن روح مهمان صورت می‌گیرد.

-داشتن این تفکر که دارای ماموریت و وظیفه مهمی هستند اما دقیقا آن را به خاطر نمی‌آورند.

-برخی از آن‌ها خاطرات روشنی از زندگی خود در کشتی فضایی و سیاره مادر خود دارند.

-معمولا همه آن‌ها ژن کریستال دارند.

توجه داشته باشید که صرفا داشتن یک یا چند علامت به معنی تعویض روح فرد نیست بلکه باید تمام شرایط ذکر شده بالا در عرض مدت بسیار کوتاه و پس از بیهوشی صورت گرفته باشد تا بتوان نتیجه گرفت که روح کسی تعویض شده است.

نقش این ارواح چیست:

ارواح مهمان کار سخت‌تری نسبت به فرزندان ستاره‌ای دارند چرا که اکثر زندگی خود را در دنیای متفاوتی گذرانده‌اند و بعد ناگهان به زمین آمده‌اند تا بخش آخر زندگی خود را طی کنند. این ارواح اگر صلح جو باشند به صورت راهنما و انسان‌های با استعداد از اواسط میانسالی شروع به پیشرفت در زندگی و کار می‌کنند و رفتار بسیار متفاوت و متعالی دارند. اما اگر ارواحی باشند که از راه‌هایی مانند جادو و تسخیر به این دنیا دعوت شده‌اند می‌توانند ایجاد دردسرهای زیادی برای

خــانواده و اطرافیــان فــرد بکنند علاوه بر این‌که بــاعث مرگ زودرس روح میزبان نیز می‌شوند. در برخی مــوارد اگر طلسم خیلی قـــــوی نباشد روح میزبـــــان فقط به گوشه‌ای رانده می‌شود اما به قتل نمی‌رسد و در صورت باطل شدن سحر می‌تواند دوباره به بدن خود برگردد.

کارگران نور: Light Workers

کارگران نور مردمی هستند که تصمیم دارند به معــراج و متعالی شدن همه سکنه زمین کمک کنند. کسانی هستند که در زمینه‌های روحی بسیار فعال هستند.

همگی کارگران نور از فرزندان ستاره‌ای و ارواح مهمان نیستند. برخی از آن‌ها انسان‌های اتری از نــژاد ســریانی Sirians و آریونی Orions هستند که همگی بازماندگان سیاره زمین قدیمی (لـیران Lyran)ـ می‌باشـند و پس از اولین جنگ بزرگ کهکشانی First Great Galactic War به سیارات دیگر کوچ کردند.

علائم کارگران نور:

- بیداری و آگاهی روحی را تجربه می‌کنند.

- علاقه و اتصــال زیــادی با ســیاره زمین دارند و میل راوانی به کمک کردن به آن.

-ادامه دارد.

منابع: Star People By Brad Steiger

books by Jelaila Starr:We are the Nibiruans

Return of the 12th Planet

با توجه به مشخصاتی که از بـذرها و فرزنـدان سـتاره‌ای گفتیم شاید به نظر بیاید که افراد زیادی در این مجموعه قرار می‌گیرند و از میان آن‌ها بسیاری به دنبـال رسـیدن به حقیقت نیسـتند بلکه شـغلهایی دارند که ارتبـاطی با عرفان و رستگاری ندارد. برای روشن شـدن این مسـئله باید بگویم که:

1- صرفا شباهت ظـاهری به موجـودات غـیر انسـانی به معنای آن نیست که فردی غیر زمیـنی است. بسـیاری از گونه‌های غیر زمینی که از دوران باستان این‌جا سـکونت دارند و زاد و ولد کرده‌اند امـروزه در میـان ما زنـدگی می‌کنند و من فکر می‌کنم که پس از هـزارن سـال سکونت در این سیاره باید آن‌ها را زمیـنی قلمـداد کـنیم چرا که آن‌ها از سفر به دنیاهـای خـود محـروم هسـتند و تمام خصوصیات انسانی را بر اثر ادغام شدن با زمینیـان به ارث برده‌اند.

در دوران مهد کودک من دوستی داشتم که چهره و فـرم صورتش کاملا با حشره‌ای به نام راهبک مطـابقت داشت و حـتی بـاعث تـرس بـرخی از بچه‌ها می‌شد. یا همکلاسی‌هایی داشتم با چشـمان بی‌نهـایت بـزرگ مانند نژاد خزندگان ولی غالبا شباهتها به شیر- گربه و میمـون بسـیار بـود و هست. بنـابراین جـدای از مسـئله بـذرهای سـتاره‌ای مقوله دیگـری هم هست و آن مخلـوط شـدن ژنـوم زمینیـان با انـواع و اقسـام مسـافران فضـایی در طول صـدها هـزار سـال است و معروفـترین آن داشـتن

چشـمهای آبی و سـبز و موهـای بـور است که از غـیر زمینیان به ما رسیده است.

2- بسیاری از این افـراد تا میانسـالی متوجه نمی‌شـوند که انسـان نبـوده بلکه متعلق به گونه‌هـای دیگر هسـتند. تعـدادی از آن‌ها که این مسـئله را می‌دانند امکـان نـدارد نزد شما و من اعتراف کنند. بنابراین بسیاری از کودکـان و جوانانی که دارای مشخصات ستاره‌ای هستند تا سـنین بالا موفق به دریافت و درک وظـایف خـود نیسـتند. دلیل آن محدود بودن قوای بدن انسانی و پایین بودن فعـالیت مغزی در انسان‌ها به اضافه مشـکلات حاشـیه‌ای زنـدگی در زمین (از قبیل مشکلات اقتصادی- اجتماعی- اخلاقی- فیزیکی و خانوادادگی)است.

3- حضور یک بذر ستاره‌ای روی زمین لزوما به این معنا نیست که او فـرد خـوب و قابل اعتمـادی خواهد بـود. (خوب بر اساس معیار زمیـنی). بسـیاری از این بـذرها با ماموریتهای خاصی آمده‌اند و از هیچ کاری بـرای رسـیدن به هـدف خـود فروگـذار نمی‌کنند. همه این بـذرها بـرای بهـتر کـردن شـرایط زمین نیامده‌اند بلکه وظیفه آن‌ها مربوط به سیاره و دنیای خودشـان است. گـاهی اوقـات در این میـان سـودهایی بـرای زمینیـان در نظر گرفته می‌شود تا از این مردمان ستاره‌ای به خـوبی و نیکی یـاد شود.

چالشهای فرزندان ستاره ای:

زندگی روی زمین برای ساکنین بومی طـاقت فرساست چه برسد به موجوداتی آگاه و پیشرفته که مجبـور باشـند در یک قفس کوچک به نام جسم -خـود را محبـوس کنند.

اما بـرای درک بـرخی مفـاهیم که فقط روی این سـیاره وجــود دارند لازم است که این ارواح مــدتی را در این‌جا سپری کنند تا به چیزهایی مانند درد- گرسنگی - تشــنگی - بیماری و یـتیمی و ...پی ببرند. هر روح بسـته به مـدت زمــانی که بــرای دریــافت معــانی لازم دارد در این دنیا می‌ماند. بـــــــــرخی از ارواح بلافاصه بعد از ورود و در نـوزادی این‌جا را تـرک می‌کنند چـرا که نیـاز آن‌ها فقط درک و دیـدن زنـدگی نطفه و تولد بـوده است. به همین ترتیب تا هر مرحله‌ای از زندگی زمینی را که بـرای کامل کـردن تحقیقـات خـود نیـاز دارند طی می‌کنند و پس از اتمـام کـار از این‌جا می‌روند. این افـراد کـودکی بسـیار ســـختی را می‌گذرانند. غالبا مـــواردی مانند تنهـــای- بی‌اعتنــایی و ســوء اســتفاده شــدن را تجربه می‌کنند. ترسهای زیـادی را از بچگی با خـود دارند. اگرچه که قبل از تولد از همه این مــوارد آگــاه بودند اما پس از تولد به دلیل محدودیتهای فیزیکی (عـدم تکلم- عـدم توانـایی در راه رفتن و فهمیدن زبان و...) قادر به کنـترل ضـعفها و ترسهای خود نیستند.

قبلا به دلیل ورود این بذرها به زمین اشـاره کـردیم: حل مشکلات دنیای خودشان

برخی از این دنیاها مـورد هجـوم تمـدنهای دیگر هسـتند. برخی در چاله‌ای از زمان حبس شده‌اند و قادر به خــروج از آن نیسـتند. بـرخی به دلیل ادغـام شـدن با کائنـات و پیشـــرفت روحی توانـــایی تولید مثل خـــود را از دست داده‌اند و در حـال انقـراض هسـتند. سـایرین دچـار DNA ناقص هستند و نسلهای ضـعیف و ناقصـتری را به وجـود آورده‌اند. از آن‌جا که به بن بست رســیده‌اند و قـــادر به

حل این مشـــکلات نیســـتند به ســـوی زمین می‌آیند و جوابهای خود ا در این‌جا جستجو می‌کنند.

زمین سـیاره‌ای است که این مهلت را به آن‌ها را می‌دهد که در زمان به عقب برگردند و تغییراتی را در دنیای خود ایجـاد کنند تا این مشـکلات هرگز برایشـان رخ ندهد. در این میان DNA آن‌ها با زمینیان می‌آمـیزد و بـرای همین است که سـاکنین زمین دارای کـدهای ژنـتیکی بسـیار متنوعی هستند که از هـزار گوشه کائنـات جمع شـده‌اند. حـتی گونه‌هـایی که دیگر در جهـان منقـرض شـده‌اند را می‌توان در زمین یـافت. در این کـدهای ژنـتیکی تمـامی تاریخچه زمانی و مکانی کل کائنات ضبط شده و در واقع کتـــاب تـــاریخی است از همه ارواحی که به این‌جا مسافرت کرده‌اند.

چگونگی فرستادن بذرها به زمین:

هر دنیـایی که نیـاز به فرسـتادن بـذر سـتاره‌ای دارد درخواسـتی را به همـراه برنـامه‌ای که بـرای هر روح در نظر دارد به کنسـول کهکشـانی می‌فرسـتد. قـرارداد بر این است که هر روح در ازای فرسـتاده شـدن به زمین باید به دنبـال چـاره و حل مشـکلات دنیـایش باشد. بزرگ‌تـرین نقص این است که پس از تولد تمـامی خاطرات آن‌ها از یادشان می‌رود. بنابراین باید راهی پیدا کرد که ماموریت را به آن‌ها یـادآوردی نماید. در بسـیاری موارد خواهر و برادران یک خانواده همگی از یک خانواده غـیر زمیـنی آمده‌اند و با هم ارتبـاط خـوبی دارند. این ارواح از میـان میلیونها سـکنه سـیاره خـود بـرای انجـام ماموریت انتخاب شده‌اند. ملاک این انتخاب هنـوز روشن

نیست (شـاید پـارتی بـازی!)چالشـهای کـارگران نـور و ارواح مهمان:

هر فردی که تشنه دانستن در مورد عوالم پنهـان است و راه روحانی را برای زندگی‌اش انتخـاب می‌کند و خـود را وقف گســترش حقیقت - آگــاهی -متافیزیک در میــان زمینیان می‌کند یک خدمتکار نور محسوب می‌شـود. غالبا بذرهای سـتاره‌ای و ارواح مهمـان این نقش را بر عهـده می‌گیرند اما در برخی موارد یک فرد زمینی هم می‌تواند به این درجه از آگـاهی روحی برسد. این افـراد یک سـیر تکــاملی را در زنــدگی طی می‌کنند به این تــرتیب که از سن خاصی شروع به یادگیری اصول ادیان مختلف کــرده و کم کم به دنبــال دلایل منطقی بــرای رد کــردن آن‌ها می‌پردازند. دچار سردرگمی می‌شوند.گـاهی طـرف نـور را میگیرند گاهی طرف تـاریکی را بر می‌گزینند و مـرتب در این میــان بــالا و پــایین می‌روند و نتــایجی را که گرفته‌اند بررسی می‌کنند. در این میـان دچـار مشـکلات عمـده در روابط و دوسـتیهای خـود می‌شـوند. به سر و وضع و ســلامت خــود فکر نمی‌کنند و به فکر پــول در آوردن هم نیســتند. احساســات و عواطف آن‌ها غالبا با عقاید زمیــــنی تفــــاوت دارد و به همین دلیل ســــوء تفاهمهای زیـادی بین آن‌ها خـانواده و دوستانشـان پیش می‌آید. برای مثال اکثر آن‌ها توانایی برقـراری ارتبـاط با زمینیــان را ندارند.خــانواده و جامعه آن‌ها را بخــاطر برگزیدن راه متفاوت سـرزنش می‌کنند. افکـار و اهـداف آن‌ها را زیر سوال برده و مسخره می‌کنند. زمینیان آن‌ها را برای درک نکردن احساساتشان مقصر می‌دانند.

متاسفانه سخت‌ترین چالش در برابر این افراد یاد گـرفتن راهی بــرای ارتبــاط با فرهنگ و امیــال زمینیــان است. آن‌ها در این زمینه دچار ضـعف هسـتند و همیشه در جمع تنها می‌مانند چـون تعـداد افـراد مشـابه آن‌ها بسـیار کم است.

بـراد سـتیگرBrad Steiger در کتـاب مـردم سـتاره‌ای مشخصات جامعتری از این دسته افراد ارائه می‌دهد:

-65% زن و 35% مرد هستند.

-چشمهای با نفوذ دارند.

-کاریزماتیک و جذاب هستند.

-به برق و میدانهای برقی بسیار حساسند.

-دمای بدنشان همیشه از نرمال پایینتر است

-سینوزیت مزمن دارند

-حساسیت شدید به صدا- نور و بو دارند

-مفاصل ورم کرده و دردناک دارند

-درد در پشت گردن

- حالشان در رطوبت بالا بد می‌شود

-از یک بیماری مرگبار جان سالم به در برده اند

-دچار تصادف و واقعه‌ای تلخ شده اند

-احساس می‌کنند که باید ماموریتی را به پایان برسانند

-احساس یکی بودن با کائنات را دارند

-مشکلات عمده در بیان افکار و احساسات خود دارند

-تمام آن‌ها به حیات روی سیارات دیگر ایمان دارند

-باور دارند که قبلا روی سیاره دیگـری در جهـان دیگـری زندگی کرده‌اند و خاطرات خود را به یاد می‌آورند

-از سـنین پـایین ارتبـاط با موجـودات غـیر زمیـنی یا شخصیتهای اسطوره‌ای و دینی را تجربه کرده‌اند.

-موجودات فضایی را ملاقات کرده‌اند.

-قدرت تله پاتی با این موجودات را دارند.

-پیامهایی را از فرکانسهای بالا دریافت می‌کنند.

-حتما تجربه خارج شدن از بدن یا فرا فکنی دارند.

-احتمالا مرگ را از نزدیک لمس کرده‌اند

-به وجود فرشته نگهبان و راهنما باور دارد

-عقیـده دارند که بعد از ظهـور یک شخصـیت مقـدس به آن‌ها برکت داده شده

-یک تجربه دینی مهم دارند

-به یک خالق یا منبع انرژی جهانی اعتقاد دارند

-به معجزه باور دارند

-در کودکی دوستان نامرئی داشته اند

-یک جن یا پری را ملاقات کرده‌اند

-دیدن روح را تجربه کرده‌اند

- از وجـود دنیاهـای دیگـری به مـوازات این دنیا مطلع هستند

-با فرد فوت شده‌ای ارتباط داشته اند

-خاطرات زندگی گذشته یا خاطراتی از دنیـای مـوازی را به یاد دارند

-قدرت انرژی درمانی بر روی خود یا دیگران را دارند

-در طول مدیتیشن نور سفیدی دیده اند

-تجربه دیدن آینده و شنیدن صداهای دور را دارند

-پیشگوییهایی کرده‌اند که درست از آب درآمده

-هاله انرژی را می‌بینند.

اخلاق در فرزندان ستاره ای:

فرزنـدان سـتاره‌ای غالبا در کـودکی دچـار افسـردگی می‌شـوند. دلیل آن بـیزار شـدن از سیسـتمهای زمیـنی است. این ارواح پیشـرفته معیارهـای سـنجش زمیـنی را بـرای نظم و انضـباط یا هـوش و احـترام گذاشـتن به قوانین قبـول ندارند. نظم داشـتن در میـان این کودکـان بسیار نـادر است چـرا که به چـنین مسـائل جـانبی کمـتر توجه می‌کنند و هدفشـان پیـدا کـردن راه بزرگ‌تـری در زندگی است. این کودکان به هیچ وجه نرمال نیستند و با سـایر کودکـان زمیـنی کنـار نمی‌آیند. اما غالبا بعد از فشـارهایی که سیسـتم تحصـیلی اجبـاری بر آن‌ها وارد می‌کند ناچار می‌شوند هـدفهای والای خـود را فرامـوش کنند و تن به خواسته‌های نظام رایج بسپرند.

اخلاق آن‌ها بارها در طـــول روز تغیـــیر می‌کند. بـــرخی روانپزشکان آن‌ها را چند شخصیتی فرض می‌کنند.

بـــرخی از این کودکـــان از کمبـــود اعتمـــاد به نفس رنج می‌برند. از دیگر مشخصـــات این کودکـــان این است که می‌توانند هم زمان چندین کار را به طور مـوفقیت آمـیز انجام دهند. مثلا در حال گوش دادن به موسیقی مسـائل ریاضی را حل کنند و همزمـان به تلویزیـون و صـحبتهای پدر و مادشان هم گـوش دهند. یا در یک زمـان به چنـدین مقوله متفاوت علاقه نشان دهند و روی آن‌ها کار و فکر کنند. در کل فرزنـدان سـتاره‌ای مغز پر گنجـایش و روح تشـــنه‌ای دارند و مـــداوم به دنبـــال نبردها و فعالیتهـــای بزرگ‌تر در زندگی هستند. توجه داشته باشید که کودکان زمینی نـیز می‌توانند در حـال تماشـای تلویزیـون ریاضی حل کنند. معمولا زمینیـان سـعی می‌کنند کارهـای افـراد موفقـتر از خـود را در کلاس تقلید کنند که همیشه نتیجه مثبتی به همراه ندارد. باز هم توجه کنید که شاگر ممتـاز بـــودن در مدرسه علامت ســـتاره‌ای بـــودن نیست. اغلب بچه‌هـــای ســـتاره‌ای از درس خوانـــدن لـــذتی نمی‌برند و سیستم آموزشی را زیر سوال می‌برند. فرزندان زمیـنی بر خلاف آن‌ها بـدون کـوچک‌ترین سـوال یا مخـالفتی در برابر دستورات سر خم می‌کنند.

بسیاری از این افراد در فهم و درک زبان و نوشتن الفبا و خط کشور خود دچار مشکل می‌شوند. به این معنی که برایشـان بسـیار بیگانه است و هیچ‌وقت هم به آن عـادت نمی‌کنند. بســـیاری از آن‌ها با زبـــان دیگـــری احســـاس نزدیکی می‌کنند که در کشور خودشان صحبت نمی‌شـــود. همین مســـئله نـــیز بـــاعث می‌شـــود در ابـــراز افکـــار و

احساسات خود به زبان مادری عاجز باشند اما اگر زبانهای دیگری یاد بگیرند می‌توانند به راحتی صحبت کنند.

به عنوان مثال می‌توان از بوریسکا نام برد:

بور یسکا پسری از مر یخ

پسری به نام (بوریس کیپر یانوویچ) یا (بوریسکا) در منطقه ولگوگراد روسیه زندگی می‌کند که با همه پسران هم سن و سال خود فرق می‌کند. بوریسکا روز یازدهم ژانویه سال 1996 به دنیا آمد. از وقتی چهار سال داشت به طور مرتب به کوهی در نزدیکی شهرش که به غیر عادی بودن شهره است می‌رفت. گویی نیاز داشت مرتب به آن‌جا برود تا انرژی مورد نیاز خود را از آن منطقه کسب کند. والدین بوریسکا که انسان‌هایی مهربان، تحصیل کرده و میهمان نواز هستند بخاطر استعداهای خاص پسرشان احساس نگرانی می‌کنند. آن‌ها نگران برخورد دیگران با پسرشان هستند و از آینده او می‌ترسند. مادر او که یک پزشک است و کاری برای کمک او از دستش بر نمی‌آید خوب بخاطر دارد که بوریسکا از پانزده روزگی می‌توانست سرش را راست نگه‌دارد. وقتی هنوز چهار ماهش تمام نشده بود نخستین کلمه(بابا) را بر زبان آورد و شروع به گفتن کلمات کرد. وقتی یک سال و نیمه بود به راحتی تیترهای درشت روزنامه‌ها را می‌خواند. در دو سالگی به خوبی نقاشی می‌کشید و آن را رنگ آمیزی میکرد. وقتی در دو سالگی برای نخستین بار به مهد کودک رفت مربیان از توانایی‌های شگفت انگیز و حافظه‌ی منحر به فرد او حیرت زده شده بودند. اما پدر و مادر بوریسکا متوجه

بودند که او اطلاعـات خـود را نه تنها از دنیـای اطـراف بلکه از کانال‌های اسرار آمیز دیگری کسب می‌کند. مـادر بوریسکا می‌گوید:< هیچکس چـیزی به او آمـوزش نـداده است. گاهی اوقات گوشه‌ای می‌نشیند و شروع به گفتن حقـایقی از مـریخ، سـیارات و دیگر تمـدن‌ها می‌کند. این حرف‌ها واقعا من و پـــدرش را گیج و ســـردرگم کـــرده است.?

چطـور این پسر یـازده سـاله این چیزها را می‌دانـد؟ از وقتی پسر بچه‌ای دوساله بود داستان‌هایی همیشـگی از فضا بـرای گفتن داشت. حـتی یک بـار گفت خـودش قبلا مریخ زندگی می‌کـرده است. او می‌گوید این سـیاره الان هم مسـکونی است ولی اتمسـفر اطـراف آن پس از یک مصـیبت و بلای طـبیعی از بین رفت و مـردم مـریخ هم اکنـون در شـهرهایی که در زیر سـطح آن سـاخته ایند، زنـــدگی می‌کنند. او می‌گوید یکبـــار قبلا به زمین ســـفر کرده است و جالب‌تر این‌که با سفینه خودش از مـریخ به زمین آمـده است. بوریسـکا می‌گوید:< در زمـان تمـدن سموریاها (میمون نماها) در مـریخ شـندگی می‌کـرده) و طوری از انقراض آن سخن می‌گوید که گویی این اتفـاق همین دیروز افتـاده است. به گفته‌ی بوریسـکا سـموپاها به این دلیل از بین رفتند که معنویت را کنـار گذاشـتند و بدین ترتیب سبب از هم پاشیدگی سیاره خود شدند.

سموپاها هفتاد هزار سال پیش زنـدگی می‌کرده‌اند و قد آن‌ها به 9 متر می‌رسیده است. بوریسکا یکی از کودکان معروف به (بچه‌های ایندیگو) اسـت، بچه‌هـایی که با بقیه فرق داشـته و از نظر هوشی و اطلاعـات قابل قیـاس با هم سن و سالان و حتی بزرگ ترهای خود نیستند.

دانشـــمندان معتقدند این بچه‌ها نشـــانه‌هایی از تغیـــیر عظیم گـــونه‌ی انســـانی در آینـــده هســـتند. بوریســـکا می‌گوشد جابه جـــایی قطب‌هـــای زمین ســـبب ایجـــاد دو فاجعه ناگهانی در ســال‌های 2009 و 2014 می‌شـود و تنها انسان‌هایی کمی از این بلا جان ســالم به در خواهند بـــرد. بوریســـکا تا کنـــون در برنامه‌ها و مصـــاحبه‌های مختلفی حضور داشته است. او در یکی از این مصاحبه‌ها گفت:< من هیچ ترسی از مـرگ نـدارم چـون زنـدگی ما ابدی است.یک بار فاجعه مشابهی در مریخ روی داد ولی مردم آن هنوز زندگی می‌کنند.

کارشناسی از او پرسید چرا ســفینه‌های ما اغلب قبل از رسـیدن به مـریخ نـابود می‌شـوند؟ بوریسـکا جـواب داد، مریخی‌ها بـــرای نـــابود کـــردن ایســـتگاه‌هایی که امـــواج رادیـــــــــویی مضر دارند ســـــــــیگنال‌های خاصی به آن می‌فرستند.

دانش بوریسـکا دربـاره فضا و ابعـاد آن بسـیار گشـترده است. او اطلاعات زیادی نیز درباره ســاختار ســفینه‌های آدم‌هـای فضـایی دارد و می‌گوید:< بدنه سـفینه‌ها چهـار لایه دارد: لایه بیرونی که از فلز جامد است و 25%، لایه دوم که لاســتیکی است 30%، لایه ســوم فلــزی 30% ضخامت دارند و لایه آخر که خاصیت مغناطیسی دارد 4% بدنه را تشـــکیل می‌دهد. اگر به لایه مغناطیسی انـــرژی بدهیم، سفینه می‌تواند سراسر دنیا را درنوردد.>

بوریسکا مشکلات زیادی با مدرسه دارد. او پیوشته حرف معلمین خـود را قطع می‌کند و می‌گوید اشـتباه می‌کنند. همین موضوع سبب شده معلمین تمایلی به حضـور او در

کلاس نداشته باشند به همین خـاطر او با معلم خصوصی درس می‌خواند.

مصا حبه بوریسکا و ذکر پرسش و پاسخهای هیجان انگیز و جالب

قسمت (اول)

متر جم: سر کار خانم فر نگیس علیزادنیا

چگو نه تو انا ئی‌های بوریسکا شکوفا شد؟

وقتی بو ریسکا فقط یکسالش بـود شر وع کـرد به دادن حـروف به او (حر و ف طر احی شـده)حـدس بز نید چه شد در یک سال و نیمگی او می‌تو انست تیتر بز رگ روز نامه‌ها را بخواند طولی نکشید که او با رنگها و وسا یه‌ها یشـان اشـنا شد در دو سـالگی شـرو ع به نقاشی کـرد سـپس وقـتی دو سـاله شد او را به مهد کو دک فر سـتا دیم تمام معلمان در استعداد و روش تفکرش حیر ت زده شده بو دند این پسر از یک حافظه استثنا ئی و یک تو انا ئی خـار ق العـاده برای بدست اوردن اطلا عـات جدید بر خـوردار بـود به هر حـال والـدینش بعد مـدت کوتـاهی فهمیدند فرزندشـان به روش منحصر به فر د خـود اطلا عـاتی را از مکـان دیگـری کسب می‌کند نا دیا(مـادر بوریسکا) اظهار می‌دارد که هر گز کسی این چیزها را به او یاد نداده اما گاهی او به حـالت نیلو فر آبی می‌نشـیند و شرو ع به حرف زدن در مورد تمـام این‌ها می‌کند او در باره مریخ و یک سیستم نجومی و تمد نهـای دور صـحبت می‌کند.

-چیزی که می‌شندیم باور نکر دنی بود چطـور یک کـودک این چیزها را می‌داند؟!

-از وقتی او دو ساله شد داستا نهـای بی‌پایـان از عـوالم دیگر و اسما نهـای بی‌کـران وکیهـان روزانه ورد زبا نش بود بعدها بو ریسـکا در مـورد زند گی قبلی‌اش در مر یخ و این حقیقت که ســـــیاره مر یخ در گذشـــــته در واقع مسکونی بوده اما در نتیجه قدر تمندتر ین و ویرانگرترین فا جعه جو خـــود را از دست داده است و امـــروزه تمـــام اهـــالی آن مجبـــور به زند گی در شـــهرهای زیر زمیـــنی هستند.

بور یســکا به ما می‌گفت بعد از این حا دثه او اغلب برای داد و ســتد و اهـداف تحقیقــاتی به ســیاره زمین ســفر می‌کرده.

به نظر می‌رسد که بوریســـکا ســـفینه خـــودش را خـــود هدایت می‌کرده این ما جـرا در طـول مـدت تمـدن لموریا اتفاق افتاده است ....جالب است که بدانید او یک دوست لموریـــائی نـــیز داشـــته که جلـــوی چشـــمانش درفا جعه عظیمی در سیاره زمین کشته شده است..

فا جعه عظیم در ســیاره زمین اتفــاق افتا د -قاره‌هــای پهناور در سطح ســیاره زمین توسط طو فا نهـای مهیب تســهیل رفته بودند و بعد هم نا گهـان یک صـخره عظیم روی سا ختمــانی می‌افتد و و بوریســکا اظهــار میــدارد دوست من آن‌جا بــود و من نتو انســتم نجــاتش دهم سر نوشــتمان طــوری رقم خــورد که در این زنــدگی گــاهی همدیگررا ملاقات کنیم بوریسکا تمام صـحنه‌های سـقوط لموریا را تجسم می‌کند و به یاد می‌آورد طوری که انگـار

همین دیـروز اتفـاق افتـاده است.او آن‌چنـان غصه مـرگ دوست لموریـــایی‌اش را می‌خـــورد که انگـــار او مقصر کشته شدنش اوست.

یک روز که بوریس متو جه کتـابی در کیف مـادرش شـده بود با عنوان(ما از کجا آمده ایم) نوشته ارنست مولداشو می‌شود با یدیک نفر می‌بود و نوع شادی و هیجـان ایجـاد شـده در این پسر را تو صـیف می‌کـرد او سا عتها میـان صفحات این کتاب غرق شده بـود و به نگا ره‌هـای لموریا و عکسهای تبت خیره می‌شد و بعد شرو ع به صــحبت در مورد هوش سر شار لموریا ئی‌ها می‌کرد ...

-اما لمو ریا دست کم 800،000 ســال پیش از بین رفته است و لموریا ای‌ها به بلنـــدی 9 مـــتر بوده‌اند و دارای قامتهای بسیار بلندی بوده‌اند.آیا این حقیقت دارد این را چطور به خاطر می‌آوری؟

بوریسکا:البته، البته که به خاطر می‌آورم.

سـپس بوریسـکا کتـابی دیگـری را که توسط مولداشو با عنوان (در جستجوی شهر خدایان) نوشـته شـده است را به خــاطر می‌اورد (بطــور کلی این کتــاب بهTombo با ستان و اهرام اختصاص دارد).

بوریسکا به طور واضح عنوان می‌کندمردم دانش و علوم را از زیر یکی از اهرام (منظور اهـرام مصر نیست) پیـدا می‌کنند و هنـوز این هـرم کشف نشـده است او می‌گوید زندگی زمانی تعقییر خواهد کرد که مجسمه ابو لهل بـــاز شـــود و اضـــافه می‌کند که مجســـمه ابو لهل عظیم مکا نـیزم گشـایش را د ر جـائی پشت گو شش دارد اما بـور یسکا محل دقیقش را به یاد نمی‌اورد.

دوســـتان ادامه‌تر جمه مصا حبه ایشـــان را در پســـتهای بعدی ذکر خواهم نمود که مسا ئل بسیار جالبی در مــورد مایاها و مریخ بیان می‌دارد

مصا حبه بوریســـــکا و پرسش و پاســـــخهای هیجـــــان انگیزوجالب

قسمت (دو م و آخر)

متر جم: سر کار خانم فر نگیس علیزادنیا

- اما لمو ریا دست کم 800،000 ســال پیش از بین رفته است و لموریا ای‌ها به بلندی 9 متر بوده‌اند و دارای قامتهـــای بســـیار بلنـــدی بوده‌اند.آیا این حقیقت دارد این را چطور به خاطر می‌آوری؟

بوریسکا:البته، البته که به خاطر می‌آورم.

ســپس بوریســکا کتــابی دیگــری را که توسط مولداشو با عنوان (در جستجوی شهر خدایان) نوشــته شــده است را به خــاطر می‌اورد (بطــور کلی این کتــاب بهTombo با ستان و اهرام اختصاص دارد).

بوریسکا به طور واضح عنوان می‌کندمردم دانش و علوم را از زیر یکی از اهرام (منظور اهــرام مصر نیست) پیــدا می‌کنند و هنــوز این هــرم کشف نشــده است او می‌گوید زندگی زمانی تعقییر خواهد کرد که مجسمه ابو لهل بــاز شـــود و اضـــافه می‌کند که مجســـمه ابو لهل عظیم مکا نــیزم گشــایش را د ر جــائی پشت گو شش دارد اما بــور یسکا محل دقیقش را به یاد نمی‌اورد.

این پسر با اشتیاق و جدیت زیـادی در بـاره تمـدن مایاها صــحبت می‌کند وطبق اظهــارات او دانش ما نســبت به تمدن مایاها بسیار ابتدائی است.

نکته قابل توجه این است که بــور یســکا فکر می‌کند این روزها زمـان آن رسـیده تا (افر اد بخصوصی) روی زمین متولد شـوند.زمـان نـوزائی این سـیاره نزدیک می‌گـردد دانش نــوین در نهــایت نیــاز و یک ذهــنیت متفا وت از زمینیان خواهد بود.

_چگو نه در مـورد این بچه‌هـای مسـتعد می‌دانی؟ و چـرا این اتفـاق روی می‌دهد آیا می‌دانی آن بچه‌ها را اینـدیگو (نیلگون) می‌خوانند؟

من می‌دانم که آن‌ها در حــال به دنیا آمــدن هســتند بهر حال من هنوز هیچ یک از آن‌ها را در شـهر خـود ملا قـات نکر ده‌ام ممکن است یکی از آن‌ها دخـتری به نـام((یولیا پطرو با)) با شد.

او تنها کسی است که مــرا بــاور می‌کند دیگــران به سا دگی به داستا نهایم می‌خند ند.واقعه‌ای در روی زمین در حال وقـوع است و دلیل اهمیت داشـتن این بچه‌ها همین است.

آن‌ها قادر خواهند بود مردم را کمک کنند و مـردم تعقـیر خو اهند کرد.

اولین فا جعه عظیم همــــراه یکی از قاره‌ها در ســـــال 2009 اتفاق خواهد افتاد و بعدی هم در سال 20013 و این یکی حتی از اولی مخر بتر هم خواهد بود ...

_آیا از این‌که ممکن است زند گی تو هم به خـــــاطر این فاجعه به پایان بر سد نمی‌ترسی؟؟

نه نمی‌ترسم من قبلا در جریـــان یک فا جعه در رنج زند گی کـــرده‌ام انجا هنـــوز هم افر ادی مثل ما زنـــدگی می‌کنند.اما بعد از جنگ اتمی همه‌چـــیز از بین رفت ولی بر خی از آن مردم توانستند زنده بمانند آن‌ها پنا هگاهـاو تسلیحات جدیدی سا خته‌اند تعقـیری هم در قـاره اتفـاق افتاد.اگر چه قـاره زیـاد هم بـزرگ نبـود -مر یخی‌ها گـاز تنفس می‌کردند زمـــانی که آن‌ها به ســیاره ما رســیدند همه شـــان کنـــار لوله‌ها می‌ایســـتا دند واز گـــاز نفس می‌کشیدند.

_آیا توتر جیح می‌دهی که اکسیژن تنفس کنی؟

وقتی شما در این جسم هستید مجبور به تنفس اکسیژن می‌شـوید در هر صـورت مریخی‌ها از این هـوا متنفر ند (هوای زمین) زیـرا این هـوا با عث پـیر شـدن موجـودات می‌گردد.

مر یخی‌ها به صـورت ارثی جـوان هسـتند 30-35 سـاله میزان کودکان مر یخی این چنینی سا لیانه اضافه خواهد شد.

_بور یسکا(چرا فضا پیماهای ما قبل از رســیدن به مر یخ سقو ط می‌کردند؟

مر یخ ســـیگنالهای بخصوصی به منظـــور نـــابودی این ســـفینه‌ها مخا بـــره می‌کـــرد این ســـفینه‌ها پر توهـــای مخصوصی به همراه دارند.

واقعا از دانش او نسـبت به پر توهـای ((fabos))شـگفت زده شـدم قطعا درست می‌گوید در سـال 1988 فـردی مقیم (ول زاسکای) به نام (یوری لو شـفیکا نکو) مر دی با قدرت ما ورا ئی حس معمولی، اقدام به آگـاهی رهـبر آن شور وی سا بق کرد و در باره سقو ط اجتناب نا پذیر اولین ایســـتگاهای فضا ئی شـــوروی به نا مهـــای ((fabos1))و (((fabos2))ـ اخطـار داد.او هم‌چـنین متـذکر گردید یک چنین فضا پیماهائی حامل پر توهـای مضر و نا آشـنا هسـتند.و مسـلم است که کسی حر ف او را با ور نکرد.

_درمورد چند بعـدی‌ها چه می‌دانی؟ آیا می‌دانی که کسی نبا ید در مسیر مستقیم پرواز کند و در عو ض بـاد میـان فضا ئی چند بعدی ما نور دهد؟

بور یسـکا سر یع روی دو پـایش ایسـتاد و شر و ع به حر ف زدن در با ره یو فوها کرد:ما روی زمین فر ود امـدیم و از روی آن بر خو استیم –

پسر ک گچی بر داشت و شر و ع به کشـــــید ن یک شی بیضی شـکل روی تخته سـیاه کـرداو می‌گوید سـفینه از شش لا یه تشکیل می‌گردد 25٪ لا یه خا رجی از فلز جا مد و با دوام سا خته شـده و 30٪ـ لا یه دو م از چـیزی شـبیه به کا ئو چو سا خته شـده، لا یه سو م 30٪ـ را در بر می‌گیر د که باز از فلز سا خته شده و40٪ اخر ین لا یه از مغنا طیسی مخصو صتشکیل شده اگر این لا یه انر ژی را شار ژ کنیم این دستگاها قا درنـدما را به هر جـای از جهان پر واز دهند.

_آیا بـور یسـکا ما مـوریت مخصو صی بـرای انجـام دادن دارد؟آیا از آن اطلا عی دارد؟(این ســــــوالا ت را برای والدین و خود او مطر ح می‌کنم)

ما درش می‌گوید: بوریس می‌گوید چیزی در مـورد آینـده زمین می‌داند و اطلا عـــات نقش مهمی در آینـــده ایفا خواهد کرد.

_بور یسکا تو چطور این چیزها را می‌دانی؟

تمام این‌ها در درون من است.

_بوریس به ما بگو چرا مردم ما مر یض می‌گر دند؟

بیمـاری مـردم از نا تو انی در شا یسـته و شـاد ز ند گی کردن استشما باید منتظر نیم کیهانی خود با شـید هر گز نبا ید کسی در گیر سر نو شت دیگـران شـود و یا سر نو شتشـان را خـراب کند مـردم نبا ید از اشـتباهات گذشـته شان رنج ببر ند بلکه باید با هر آن‌چه که بر ایشـان مقـدر است ار تبا ط بر قر ار کــرده و ســعی در دســتیابی آن منتها در جـــات داشـــته با شـــند و در جهت فتح آر زوهای‌شـان حر کت کنند(اینها دقیقا کلمـاتی هسـتند که خـود او اسـتفا ده کـرد) شـما باید بیشـتر حس همـدردی داشته با شید و خون گر مـتر با شـید وقـتی به شـما ضر ری می‌زنند دشمنا نتـان را در آغو ش بکشـید و خو دتـان عذر خواهی کنید و قبل از او زا نو بزنید.

وقـــتی کسی از شـــما متنفر می‌شـــود با تما م عشق و صـــــمیمیتتان او را دوست بدارید و در خو است بخشش کنید. اینه قو انین عشق ورزیــدن و خضو ع و فــرو تــنی می‌با شـــند می‌دانید که چـــرا لموریاها از بین رفتند. من

هم تقر یبا مقصر م آن‌ها دیگر نمی‌خو اســـتند از لحا ظ رو حــانی پر ورش یا بند آن‌ها از مســیری که بر ایشــان مقــدر شــده بــود گمــراه گر دیدند و بــدین ســان سر اسر گستره ســیاره ویر آن گر دید - مســیر جا دو ئی به یک پا یان مرده می‌انجا مد.عشق یک جا دوی وا قعی است.

_چطور این چیزها را می‌دانی؟

من فقط می‌دانم ((kailif))-

چه گفتی؟!!

بوریس: من گفتم ((سلا م))این زبا ن سیاره من است.

مشروبات الکلی باعث بیماری می‌شود

تحقیقات علمی نشان داده که نوشیدن مشـروبات الکلی بسـیار مضر می‌باشد و کسـانی که ادعا می‌کنند که الکل برای قلب مفید است کـاملاً در اشـتباهند زیـرا نوشـیدن الکل در همه انــواع آن سیســتم دفــاعی بــدن را مختل ساخته و سلولهای کبد را از بین می‌برد و روی سلولهای مغز تأثیر نامطلوب می‌گذارد و باعث فشـارهای روحی و روانی می‌شود. به همین دلیل پیامبر (ص) فرموده:

همانا خداوند درد و درمان را نازل کرده و برای هر دردی دوایی آفریده پس خود را مداوا کنید ولی نه با محرمات) (روایت شده از ابوداوود)

چه کسی پیامبر را از این حقیقت علمی آگاه کرد؟

1- مشروبات الکلی بر روی اعضای بدن تأثیر گذار است.

مشــروبات الکلی بیشــترین تــأثیر را بر روی اعضــای حسـاس بـدن از جمله سیسـتم عصـبی و کبد و غـده‌های لنفاوی می‌گذارد و شروع آن از لبها و زبـان می‌باشد که بــاعث خشــکی دهــان شــده و به ســرطان زبــان منجر می‌شود.

هم‌چنین الکل رگهای خونی را باز می‌کند و در آخر باعث سکته‌های خطرناکی می‌شود. در ضمن تحقیقـات نشـان داده که اکثر بیمـاران مبتلا به سـرطان مـری به مصـرف الکل اعتیاد داشته‌اند.

از پیـامبر اکـرم در مـورد مـداوا با الکل پرسـیده شد که ایشان فرمودند:

"الکل دوا نیست بلکه بیمـــاری است" (روایت شـــده از مسلم)

2- مشروبات الکلی بر روی معده تأثیر می‌گذارد

اخیراً تحقیقات نشان داده که مصرف الکل بر روی معده تأثیر نامطلوب گذاشـته و بـاعث ترشـحات بیش از حد در معده می‌شـود و به همین تـرتیب فـرد به سـرطان معـده مبتلا می‌گردد.

در مورد روده‌ها هم همینطور با مصـرف زیـاد و مسـتمر الکل التهابات خطیری در روده‌ها به وجود می‌آید.

به همین دلیل است که خداوند آن را جزو محرمات قــرار داده زیرا خیر و خوبی ما را می‌خواهد.

پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید: "مصـرف هر نـوع مشـروب الکلی حرام است." (روایت شده از مسلم)

معماری فراماسونری در آمریکا

همانگونه که حوادث جهان بطور پیوسته آشکار می‌سازند، بیشتر و بیشتر شاهد زشتی برتری رفتار وحشیانه و تصاحب گرانه هستیم. حکمرانان ملل نیرومندتر خواسته خود را با زور بر ملل ضعیفتر تحمیل می‌کنند و هرچه بیشتر غیر منطقی و مصرتر می‌گردند. کشورها نیروی بی‌نهایت ستمگرانه خود را درست به مانند نیروی اربابان بر بردگان به کار می‌گیرند.

تاریخ دوباره تکرار می‌شود: روزی روزگاری نژادی برتر از بیگانگان و فضاییان وجود داشتند که مردم دوره باستان زمین آن‌ها را به نام آنوناکی می‌نامیدند. بنا به دلایل بسیاری، امروزه از قدرت آنوناکی‌ها تا حد زیادی کاسته شده است. این نژاد از موجودات عطش فراوانی برای غلبه بر دیگران و به بردگی کشاندن آن‌ها و گرفتن آن‌ها زیر سلطه خود دارند.

این گزارش من از داستان نیبیرو و آنوناکی‌ها ست:

در سال‌های اخیر، نوشته‌های فرضی و خیالی بسیاری در مورد سیاره ایکس - که به نیبیرو مشهور است - منتشر شده است. بیشتر این نوشته‌ها بر اساس کتاب زکریا سیتچین، به نام سیاره دوازدهم - قرار دارند. سیچین به مانند داروین و ویلیکووسکی، از تئوری‌های مربوطه خود استفاده می‌کند تا ادعای خود را ثابت نماید. سوالی که مطرح می‌شود این است: آیا نیبیرو واقعاٌ وجود دارد؟ جواب به این سوال به طور یقین، بله است.

برخی بر این باورند که آنوناکی‌های نیبیرو بزودی مجدداً به زمین بـــاز می‌گردند. آن‌ها عقیـــده دارند که ســـیاره ایکس در ماه دسامبر سال 2012 مدار 3600 ساله خود به دور خورشـــید ما را تکمیل می‌کند. آن‌ها می‌ترســـیدند که نزدیک شدن این سیاره موجب زلزله‌ها، امواج خـــیزان و مـــدی، ســـیل‌های شـــدید، قحطی، بیمـــاری، انفجـــارات آتشفشـــانی و حـــوادثی از این قبیل را روی زمین گـــردد. تـــرس آن‌ها از این است که نزدیک شـــدن این ســـیاره خسارات جانی فراوانی بر اهالی زمین وارد کند.

ســـیاره نیبـــیرو، در فرهنگهـــای مختلف اســـامی بســـیار دیگری نیز دارد از جمله، ســـیاره ایکس، ســـیاره دوازدهم، ماردوک، پارادیس، مامن آسمانی، و پادشاهی آســـمان‌ها و .... گرچه نیبـــیرو را ســـیاره دوازدهم خوانده‌انـــد، جـــالب اینست که این سیاره به منظومه شمسی ما تعلق نـــدارد. در حقیقت، ســـیاره‌ای است از یک منظومه شمسی دیگر که ســـتاره دیگـــری، خورشـــید آن بـــوده و خـــاموش شـــده است. نیبـــیرو هرگز از زمین مـــرئی و قابل رویت نبـــوده اما ســـتاره‌ای که مرکز منظومه شمسی نیبـــیرو بـــوده اســـت، از زمین قابل مشـــاهده بـــوده است. شـــکل مـــدار نیبیرو به آنانوکی‌ها این مزیت و برتری را بخشـــیده است که رصد خـــانه‌ای متحـــرک داشـــته باشـــند که از آن بتوانند بســـیاری از ســـیارات دیگر نزدیک مـــدار خـــود را مشـــاهده کرده و مورد بررسی و مطالعه قرار بدهند.

انســـان‌های اولیه در ســـومر و بابل به تـــرتیب نـــام این ســـیاره ایکس را نیبـــیرو و مـــاردوک گذاشـــته بودند. گفته می‌شود که مـــردم بین النحـــرین فکر می‌کردند که نیبـــیرو دوازدهمین ســـــیاه منظومه شمسی ماست و همـــــان

بهشـــتی است که خدوانـــدگاران و خـــدایان آن‌ها در آن اقامت داشته و از آن می‌آمدند.

نیبیرین‌ها، مردم نیبیرو، اغلب آنوناکی، نفلیوم، الوهیوم (معادل خـدایان)، و ماردوکی‌ها نامیـده می‌شـوند. من به آن‌ها با نام آنوناکی اشاره می‌کنم، زیرا سـومری‌های آن زمان و برخی نیز در حال حاضر، این نام را به کار گرفته و می‌گیرند. کلمه آنوناکی به معنـای: از آسـمان بر زمین آمـــدگان می‌باشد. در انجیل عهد عـــتیق، این ملاقـــات کنندگان آسمانی و بهشتی، آناکیم خوانده شده‌اند.

نیبـــیرو، را نـــژادی از خزنـــدگان اشـــغال کـــرده بودند و حکـــومت آن در دست کســـانی بـــود از طبقه ممتـــاز اشرافی، که به زبان عبری به آن‌ها نفیلیم یعنی کسـانی که از آسمان‌ها به زمین آمده‌اند، می‌گفتند. در آن زمـان، آنوناکی‌ها از نظر تکنولـــوژی، نـــژاد فضـــایی بســـیار پیشرفته‌ای بودند. در حقیقت تمـدن آن‌ها در زمـان خـود سـرآمد دیگر تمـدن‌ها، و برتـرین بـوده است. آنوناکی‌ها خورشید سیاره خود را زائوس “ZAOS می‌نامیدند.

آنوناکی‌ها نـــژادی جنگجـــو، متخاصم و تســـخیر کننـــده هســـتند. آن‌ها درنـــده و تنـــدخو، اهریمـــنی و شـــرور، شهوانی، غیر قابل اطمینان، تشنه به خون، مکار، حسود و سلطه جو هسـتند. آن‌ها بر کسـانی که غلبه می‌کنند و تحت فرمان خود در می‌آورند و کسـانی را که به بـردگی می‌گیرند، می‌خواهند که از بین دوشیزگان خـود افـرادی را قربانی کنند.

اگر بـــدترین صـــفات و ویژگی‌هـــایی را که در شـــیطان می‌توانید بدانیـــد، تصـــور کنیـــد، آن وقت به درســـتی یک

آنونـاکی را فهمیـده و شـناخته اید. آن‌ها در امر کنـترل فکر و ذهن متخصص هستند. هم‌چنین تقریباً خیلی عالی با سیســتم ربا و حــرام خــواری و هم‌چــنین رشد پــول اقتصـــــاد را کنـــــترل می‌کنند. آن‌ها مهندسی ژنتیک گســترده‌ای را به انجـام رسـانیده و بین دیگر موجـودات انجام داده‌اند، و نژادی از خزندگان را پدید آوردند که خود آنوناکی‌ها به آن‌ها دوکاز می‌گویند.

از دوکازها برای سلطه گری بر و کنترل ساکنان نیـبرو و دیگر نژادهــای تحت ســلطه خــود اســتفاده می‌کرده‌اند. پس، دوکازها، از خزندگان هسـتند. انـواع گونـاگونی نـیز بین این دســته از خزنــدگان وجــود دارد. اربابــان آن‌هــا، نخبگان آنوناکی، خود دوکاز نیســتند و به مانند هر چــیزی که با آنوناکی‌ها در ارتباط است، ســاختار طبقــاتی آن‌ها نامنصفانه و به دور از عدل، و انعطاف ناپذیر می‌باشد.

این خزندگان یا دوکازها را اربابانشـان یعـنی نفیلیم‌ها یا الوهیم‌ها بــرای جنگ به میــادین نــبرد با دیگر نژادهــای فضایی، بعنوان جاسوس، بادی گــارد (محافظ) و نــیروی پلیس بکار می‌گرفتند. بین خود آنوناکی‌ها نیز دســته‌ها و طبقـات مختلفی وجـود دارد. یکی از دشـمنان سرسـخت دوکازها خود را پرس-ســییرز “Pers-sires”, ـ می‌نامنـد، گــروهی از فضــاییان که من لغت کــرکس را بــرای آن‌ها بکــار می‌بــرم، البته نه به این دلیل که شــبیه به کــرکس هســـتند، آنطـــور که بعضی‌ها مـــدعی هســـتند. بلکه در حقیقت آن‌ها اصــلاً شــبیه به هیچ چــیزی نیســتند. دلایل بســیار و مناســبی وجـــود دارد که من آن‌ها را کـــرکس می‌نامم، و البته در این‌جا وارد این بحث نمی‌شوم.

جالب این است که پرس-سییرزها فقط دسته‌ای متفاوت از نـژاد آنوناکی‌ها هسـتند. ولی، دوکازها (خزنـدگان) و پـــرس ســـییرزها (کرکس‌ها) همیشه تا به امـــروز سرسخت‌ترین و بـدترین دشـمنان یک‌دیگر بوده‌اند. خیلی از آن‌ها در حال حاضر، در موقعیت‌های سیاسـی، مـالی، علمی، مـذهبی، قـانونی، پزشـکی (علی الخصـوص در بانکهـای خـون)، سـرگرمی، نظـامی، ارضی و ملکی، تجـاری و همینطـور صـنعت رواط جنسی قـرار دارند. بیشتر این فضـاییان و بیگانگـان خـود به طـور آگاهانه از منشأ فضایی خود خبر ندارند.

آنوناکی‌هـا، دارای بـدن و خـون هسـتند، و موجـوداتی دوزیست می‌باشند با غروری وافـر، تکـبر، و امیـال غـیر قابل کنـترل در برابر بزرگسـالان و کودکـان (اجبـاری یا اختیاری) بـوده و حـرص بسـیاری بـرای غلبه و کنـترل بر دیگـــران دارند. نـــژاد جنگ دوست آن‌ها عطش دائمی و سیراب نشدنی برای کنـترل دیگر موجـودات و سـلطه بر دیگر نژادها و همینطور هم طبقات پایین‌تر خود دارند.

آنوناکی‌ها نظام‌هـای جنسی و قالب‌هـای سـتم پیشه و پیچیده‌ای را طرح و اجرا کردند. آن‌ها از زنـان گریـزان و بیزارند. به همین دلیل هم هست که پرســـتش مـــادر مقدس مردمان باستان زمین را که بر آن‌ها هنگام فـرود بر زمین غلبه کرده بودنـد، از میـان برداشـتند. مقـاومت بسیاری در برابر حذف پرستش مادر مقدس انجـام شد و آنوناکی‌ها برای فرهنگ‌های متفـاوت با مـادران مختلفی جایگزین کردند مانند مادر زمین، مـادر طـبیعت، و بعـدها تصـور مـادر مقـدس را با نسـبت نابجا و به دروغ او با صـفات شـهوت، کینه جـویی، و حسـادت خـراب کردند و

خدشه دار نمودند. تعبیر کالی یکی از این صفات دروغ می‌باشد.

یک تصادم بزرگ، بر زمین و دیگر سیارات و اقمار منظومه شمسی ما شدیدا خسارت وارد کرد. نیبیرو نیز در نتیجه این برخورد و تصادم آسمانی دچار خسارت و آسیب شد. و به همین دلیل آنوناکی‌ها در جستجوی مکانی دائمی به زمین آمدند. آن‌ها در جستجوی طلای فیزیکی به زمین نیامدند، آن‌گونه که سیتچین در فرضیه خود آورده است. عجیب این‌که، طلا، یک ماده معدنی طبیعی زمین نبوده است، بنابراین آن‌ها انتظارش را در زمین نداشته‌اند. همینطور هم برای این نیامده بودند تا از معادن طلا بهره برداری کنند و از آن به عنوان سپری برای محافظت از نیبیرو در برابر شرایط جوی نابودگر استفاده کنند (اگر هم منظورشان این بوده است، در نجات دادن سیاره خود موفق نشدند زیرا سیاره شان نابود شد.) در هر صورت، آنوناکی‌ها از یافتن طلا روی زمین خشنود شدند، زیرا آن را برای پیرایش و تزیینات بکار می‌بردند. آن‌ها هم‌چنین بردگان بسیاری با خود برای استخراج طلا آوردند، و از آنوناکی‌های طبقات پایین‌تر هم بدین منظور استفاده می‌کردند.

از آن‌جاییکه خانه آن‌ها، نیبیرو، نابود شده بود، نخبگان آنوناکی و مجموعه‌ای از حاضران مجبور به انتقال شدند، در حالیکه تعداد کثیری از آن‌ها در سفینه فضایی بزرگی (که به مانند یک شهر می‌ماند، و به دور زمین می‌گردید) زندگی می‌کردند. تا آن زمان، دیگر نژادهای آنوناکی در واقع در جهانهای مختلف تحت سلطه شان، از جمله،

زمین، مــریخ و بقیه منظومه شمسی مــا، ســکنی داده شده بودند.

آن‌ها هم‌چــنین در سراسر منظومه‌هــای خوشه پــروین و اسب بالــدار پراکنــده شــدند. بنــابراین مشــخص است آنوناکی‌ها بســیار نیرومند هســتند و بســیاری، از آن‌ها وحشت دارند. نخبگان و برگزیـدگان آنونـاکی و آن دسـته از آن‌ها که اجازه سـفر داشـتند، از سـفینه اصـلی شـان جدا شـده و سـوار بر فضـاپیماهای کوچکـتر بـرای دیـدن زمین عــازم شــدند. آن‌ها هم‌چــنین وســایل حمل و نقل طبقه تاجر خود را نیز بـرای مقاصد تجـاری و نظـامی به زمین فرستادند. تجارت بین سیاره‌ای بردگـان متـداول و پر منفعت بــود. تعجــبی نــدارد که مــردم باســتان از خدایانشان که مـدعی بودند در آسـمان زنـدگی می‌کننـد، وحشت داشتند.

گفته می‌شود اکثر زمینی‌ها اکنـون دیگر از نظر ژنــتیکی و نمــادی بخشی از تمــدن فــرا-ســیاره‌ای آنوناکی‌ها هستند!!

کلاید تومباو پلوتو را درسال 1930 کشف کرد. کریستی از رصدخانه نـیروی دریـایی آمریکا شـارون قمر پلوتو را در سال 1978 کشف کرد. اما خصوصیات رفتـاری پلوتو با توجه به فاصله از قمر خود این فرضیه را تقـویت کـرد که حتما باید یک جرم آسمانی بسیار بزرگ دیگر مــاورای پلوتو وجود داشته باشد که هنوز کشف نشـده است چــرا که جاذبه و نــیروی پلوتو نمی‌تواند به تنهــایی مــوجب چرخش غیر عادی و زاویه کج سیارات اورانوس و نپتــون بــوده باشد. مــاهواره ایــراس(مــاهوراه ســتاره شناسی مادون قرمز) در درجه 83-84 تصاویری را از یک سـیاره

جدید نشـان داد و کشف این سـیاره تا جـایی قطعی بـود که فقط باید نامگـــــذاری می‌شد. درهمین زمـــــان کلیه اطلاعـات در این زمینه مسـکوت ماند و دیگر ازآن چـیزی شـــنیده نشد. در ســـال 1992 دو دانشـــمند به نامهـــای هرینگتـون و فـون فلنـدرن از رصـدخانه نـیروی دریـایی آمریکا جداگانه روی این مبحث تحقیق کردند و گزیـــــــده اطلاعـــــــاتی را که به دست آورده بودند منتشر نمودند. آن‌ها مطمئن بودند که داده‌ها حـــــاکی از این بـــــود که حقیقتا سیاره دیگری وجود دارد و آن‌ها نامش را ســیاره ”مزاحم” گذاشتند. تحقیقـات درآسـمان نیمکـره جنـوبی زمین ادامه یـافت و هرینگتـون از زکریا سـیچین مـترجم داسـتان آفـرینش سـومری “انوما الیش” دعـوت کـرد تا نگاهی به حال یافته‌های آن‌ها بیندازد. سـیچین داده‌هـای ســتاره شناسی مــدرن را با داده‌هــای ســتاره شناسی دوران باستان مطابقت داد.

نیبیروها (آنوناکی) قصد دارند که حوادث زمین را وارونه جلوه بدهند. به این معـنی که خـود را دوسـتداران مـردم زمین معرفی می‌کنند و در عوض خدای یکتا را به عنـوان آرکن سرنوشت به صـورت یک موجـود شـیطانی نشـان می‌دهند. سال‌های پربار و پربرکت زمین را و بزرگ‌ترین و بهترین پادشاهی‌ها را و پیامبرانی همچـون سـلیمان و داوود را به عنـوان عصر سـیاه زمین معـرفی می‌کنند. و می‌گویند که آرکن سرنوشت قصد سوء استفاده از زمین را دارد.

آینها مـــدعی هســـتند که عیسی بـــرای متوقف کـــردن خرابیها روی زمین فرستاده شده بود در حالیکه

موسی قرار داد خود را با آرکن سرنوشت در سال 1500 قبل از میلاد بسته بود و اگر آن‌ها واقعا قدرتی داشتند و می‌خواستند کاری برای زمین بکنند می‌توانستند طرح شاهزاده نانار را همان زمان اجرا کنند. پس چرا 1400 سال صبر می‌کنند تا سال 100 قبل از میلاد و حالا می‌گویند که عیسی را ما درست کرده و فرستادیم که به شما کمک کند؟!

علاوه بر این‌ها آنوناکی منکر هرنوع خالقی هستند و خود را خدای خالق مردم زمین می‌دانند. در حالیکه گزارشات خودشان تایید می‌کند که پیش از ورود آنوناکی زمین دارای سکنه‌ی هوشمند بوده است. و دیگر این‌که نمی‌گویند خودشان را چه کسی خلق کرده است؟

کسانی که اطلاعی از محتوای اناجیل و تورات ندارند شاید متوجه نشوند که آنوناکی از نواقص این کتب سوء استفاده کرده و تئوریهای خود را می‌نویسند.

یک نمونه برای مثال این است که زندگی حضرت مریم در هیچیک از اناجیل و در هیچ جایی ثبت نشده است. و این باعث شد که به طرز ماهرانه‌ای از این نقص استفاده کنند و نظریه‌ای بسیار عجیب بسازند تا این که قرآن کریم کتاب آسمانی ما مسلمانان که نقصی در آن دیده نمی‌شود نازل شد و خط بطلانی بر همه‌ی این نظریات کشید.

معناشناسی درخت در عرفان کابالا

مفـاهیم و واژگـان به‌کـار گرفته‌شـده در منظومه‌هـای فکری و فرقه‌ای گونـاگون، گـاه شـباهت‌ها و اشـتراکات بسیاری با یک‌دیگر دارند. برای مثال در تمامی ادیان و در بسـیاری از فرقه‌هـای نوظهـور از مفـاهیمی همچـون «حیات پس از مرگ»، «سعادت»، «زنـدگی معنـوی» و... استفاده می‌شود؛ ولی هر یک از این مفاهیم متناسب با متن و منظومه‌ای که به آن تعلق دارند "جایگـــــــاه و معنا"یی متفاوت دارند که گاه با معنای همان مفهـوم در منظومه دیگر، در تعارض است.

یکی از مفـاهیمی که در جریـان‌هـای دیـنی و شـبه‌دیـنی مختلف جایگاه ویژه دارد، مفهـوم درخت است. در قـرآن کریم نیز بارها به این مفهـوم اشـاره شـده است. درخت در لسان قـرآن، گـاه بـرای تمثیل انگـاره توحید و انگـاره شـرک در تعـابیری همچـون شـجره طیبه [1]ـ و شـجره خبیثه [2]ـ و گـــاه در توصـــیف توحید عمـــومی خلقت با تعابیری همچـون «النجم و الشـجر یسـجدان» [3]ـ مـورد اســـتفاده قـــرار گرفته است. در روایت نبـــوت حضـــرت موسی علیه الســـلام نـــیز ذکر شـــده که خداوند از ورای درختی با این پیامبر الهی سخن گفت [4].

یکی از مفـاهیمی که در جریـان‌هـای دیـنی و شـبه‌دیـنی مختلف

جایگاه ویژه دارد، مفهوم درخت است.

در داسـتان هبـوط آدم علیه السـلام از بهشت نـیز قـرآن کـــــریم ذکر می‌فرماید که شـــــیطان با وسوسه "درخت

جاودانگی" او را فـریفت [5].ـ اما هیچ یک از توصـیفاتی که در قـــرآن از پدیـــده‌هایی همچـــون درخت، ســـنگ (همچـــون: منها لما یهبط من خشـــیة الله)، خـــوراکی‌ها (همچون: زیتون، عسل، انجیر و...)، حیوانـات (همچـون: سگ اصحاب کهف، هدهد و مورچه سلیمان، شـتر صـالح، پرنـدگان ابابیل و...) و سـایر پدیـده‌هـای طـبیعی (آتش، کوه، دریا، بادها، ماه، ستارگان، شهاب‌هـا، خورشـید و..) موجود است، به معنای تقدس‌بخشـیِ متـافیزیکی به این امـــــور نیست. بلکه همه آن‌ها از آن جهت که بخشی از خلقت شـگرف خداوند و جلـوه‌ای از زیبـایی و حکمت و رحمت و عظمت او هستند، قابل توجهند.

هیچ یک از تعـابیر قـرآن دربـاره این پدیـده‌ها را نمیتـوان تـوجیهی بـرای بزرگداشت و تقـدس بخشی خـرافی به بخشهای طـبیعت دانست. تقـدس مکـانها و اشـیاء مـادی همـواره بـالعرض و به اعتبـار حقیقـتی متـافیزیکی و متعالی بوده است که با آن شیء نسبت دارد. برای مثال تقـدس تـربت کـربلا بواسـطه ارتبـاط این خـاک با وجـود مقـــدس سیدالشـــهداء و واقعه عاشوراست نه ویـــژگی باطنی‌ای که "زمین" واجد آن است.

در خصـوص عنصر طـبیعی "آب" خداوند در قـرآن کـریم تعبیری به کار برده است که در خصوص هیچ عنصر مادی ذکر نشـده است (جعلنا من المـاء کل شـیء حی)؛ با این حال این تعبیر سـبب تقدسی خـرافی بـرای آب در میـان مسـلمانان نشـده است و هر چند بـاران و آب همـواره "نشـانه رحمت خداوند" دانسـته شـده ولی هیچ گـروه و فـــرقه‌ای به "واســـطه میـــان زمین و آســـمان" (عـــالم جسمانی و ملکوت) بودن آب قائل نشده است.

در خصـوص "آب" خداوند در قـرآن کـریم تعبـیری به کـار بــرده است که در خصــوص هیچ عنصر مــادی ذکر نشــده است

(جعلنا من الماء کل شیء حی)؛

با این حال این تعبیر، سبب تقدسی خرافی بــرای آب در میان مسلمانان نشده است

با این حـــال درخت در کابـــالا و فرقه‌هـــای پاگانیســـتی جایگاهی مقدس و متافیزیکی دارد. تمام هســتی‌شناسی آیین کابالا و اسطوره‌شناسی یهود به‌صورت سمبلیک در درخت‌واره‌ای با نــام "درخت حیــات" معــرفی می‌شــود. درخت حیــات [6]، درخت دانش [7]، درخت مــرگ [8]، درخت ارواح [9]ـــ و درخت کیهـــانی [10]ـــ از جمله اســتعاره‌هــایی هســتند که با تکیه بر مفهــوم درخت، در آموزه‌های کابالیستی بــرای توصـیف جهـان خلقت مـورد استفاده قرار گرفته‌اند.

با این حال جایگاه مقـدس و حلقه آسـمان و زمین بـودن درخت در آیین کابالا تنها به معانی استعاره‌ای آن محدود نمی‌شـــود. در آیین کابـــالا درخت زمیـــنی نه به عنـــوان جلوه‌ای از خلقت خداوند بلکه به عنوان واسطه‌ای میـــان عالم بالا و عالم جسمانی و حلقه‌ای میان عالم ملکوت و عالم ناسوت مـورد توجه است. این اعتقـاد عمیق عمـدتاً بر اساس کشف و شهود و اظهارات بزرگان عرفا کابـــالا صـورت‌بنـدی شـده است و کمـتر به ارائه دسـتمایه‌هـای کلامی برای توجیه آن پرداخت شده است.

تمام هستی‌شناسی آیین کابالا و اسطوره‌شناسی یهود

به صورت سمبلیک در درختواره‌ای با نـام "درخت حیـات" معرفی می‌شود

خاخام "اسـحاق بن سـیلمان لوریا" مشـهور به "اسـحاق لوریا" [11]ـ که به عنوان پـدر کابـالای امـروزی شـناخته می‌شـود، از جمله کسـانی بـود که به حلقه واسط بـودن درخت میـان عـالم ملکـوت و عـالم جسـمانیات اعتقـاد داشت. او درختان را جایگاه آرام‌گـرفتن نفـوس انسـانی پس از مرگ می‌دانست. در شرح احـوالات او آمـده است که وی به "بهـار" توجه خـاص داشت و در مـاه "نیسـان [12]"ـ هنگام شکوفه‌زدن درختان به انجام اعمـال عبـادی خاص در مقابل درختان اقدام می‌نمود. او اعتقـاد داشت با این اعمـال به روح سرگشـته کسـانی که در درختـان هستند یاری می‌رساند تا به جای سقوط به مراتب پـایین تر، به سوی تعالی بالا بروند. به گفته کابالیست‌ها سـنت "لوریا" این بـود که شـاگردانش را به میـان درختـان و طبیعت ببرد و در آن‌جا به آن‌ها آموزش دهد.

خاخام اسـحاق لوریا که به عنـوان پـدر کابـالای امـروزی شناخته می‌شود،

از جمله کسانی بود که به حلقه واسط بودن درخت میان عالم ملکوت و عالم جسمانیات اعتقاد داشت.

در شـرح احـوالات خاخـام لوریا آمـده است که وی به "بهار" توجه خاص داشت

و در ماه "نیسان" هنگام شـکوفه زدن درختـان به انجـام اعمال عبادی خاص در مقابل درختان اقدام می نمود

به گفته شـاگردانش در یکی از این روزها لوریا چشـمان خـود را بـاز می‌کند و درختـان را نفـوس انسـانی با روح های بی‌شمار می‌بیند. لوریا از نفـوس مردگـان می‌پرسد شـما چـرا این‌جا (در درختـان) توقف کـرده‌ایـد؟ نفـوس پاسخ می‌دهند این به دلیل آن است که در زمـــان حیـــات تبهکار نبودیم. ما تو را می‌شناسیم و می‌دانیم می‌توانی به ما کمک کنی. لوریا نیز قول می‌دهد کمک کند از برزخ درخت رها شده و بالا بروند. شاگردانش لوریا را در حال گفت‌وگو می‌دیدند در حالی که تنها او بـود که سـخن می گفت و روح درختـــان از دید شـــاگردان پنهـــان بودند. شـاگردان بعـدها از او پرسـیدند تو با چه کسـانی سـخن می‌گفـــتی و لوریا پاسخ داد: اگر می‌توانســـتید آن‌ها را ببینید، از این‌که چه جمعیتی از ارواح در درختان هسـتند، حیرت‌زده می‌شدید [13].

اولین اشارات در خصوص اینچنین جایگـاهی بـرای درخت در آثار "موشه لئونی" نویسـنده کتـاب مشـهور زوهـار [14]ـــ به چشم می‌خـــورد. او در کتاب‌هانفش‌هاهاخامه (النفس الحکیمه) از این ویــژگی و جایگــاه درخت بــرای توضیح جهان کابالا در تمثیل درخت زندگی اســتفاده می نماید.

در آموزه‌های کابالا درختان نه‌تنها جایگاه نفـوس و ارواح انسانی هستند بلکه خودشان نیز نفس مجرده دارند. این عقیـده در شـرح احـوال خاخـام ناخمـان برسـلاوی [15] توضیح داده شده است. او روزی در سـفر، بـرای اقـامت شب مسافرخانه چوبی را برمی‌گزیند. خاخـام نـاخمن در دل شب با صدای بلند شروع به گریه می‌کند به نحـوی که صــاحب مســافرخانه و همراهــان خاخــام متوجه حــالت

غیرعــادی او میشــوند. همگی گــرد او می‌آیند تا علت را جویا شــوند. خاخــام قبل از هر ســخنی کتــابی را بــیرون می‌آورد و با چشــمان بســته آن را بــاز می‌کند و ســپس جمله نوشته‌شــده در صــفحه را می‌خواند: «قطع‌کــردن درخت پیش از موعـــد، همانند کشـــتن یک نفس است.» خاخــام از صــاحب مســافرخانه ســؤال می‌کند آیا چــوب دیوارهای مسافرخانه از درختانی است که پیش از موعد قطع شده است؟ صاحب مسافرخانه تأیید می‌کند. خاخام توضــیح می‌دهد: من در مکاشــفه‌ام با بــدن کســانی که کشته شده بودند احاطه شده بودم. بسیار ترسیده بودم. حــالا می‌دانم آن‌ها روح درختــان بودند که بــرای من گریه می‌کردند.

طبق اسطوره‌شناسی کابالا و یهود،

در بهشت عــدن در آســمان هفتم درخــتی به نــام درخت زندگی وجود دارد که ارواح از آن تولید می‌شوند.

اسحاق لوریا پدر عرفان کابالا، حلقه واسط میان آسمان و زمین‌بودن را با دلیل دیگری نیز توضــیح می‌دهــد؛ طبق اسطوره‌شناسی کابالا و یهود، در بهشت عدن در آسمان هفتم درختی به نــام درخت زنــدگی [16]ـ وجــود دارد که ارواح از آن تولید می‌شوند. ارواح تولیدشده در گنج‌هایی به نــام گــوف [17]ـ یا بــدن ســقوط می‌کنند و در آن‌جا منتظر نزول به زمین و تولد می‌مانند.

اســـحاق لوریا توضـــیح می‌دهد که حلقه واسط درخت زنـــدگی در آســـمان هفتم و تولد نـــوزاد زمین درختـــان هســتند. ارواح به‌تــدریج از آســمان بر درختــان نــزول می کنند و درختـــان همانند یک گهـــواره واسط ارواح را تا

زمان تولد نگه می‌دارند [18]. لوریا هم‌چنین معتقد است از میان حیوانات گنجشک این نزول را به‌خوبی حس می کند و می‌تواند پایین‌آمدن ارواح را بر روی درختان مشاهده کند. او دلیل آواز غوغاگونه گنجشکان را همین ادراک ارواح می‌داند [19].

قبر اسحاق لوریا

رابطه ارواح با درختان در آموزه‌های پاگانیستی اروپای کهن پیش از مسیحیت نیز وجود داشته است. پرستش درخت بلوط یکی از آموزه‌های پاگان‌های ژرمن بود. در زمان فراگیرشدن مسیحیت برخی از این آموزه‌های خرافی با شکل‌های تغییریافته به‌تدریج وارد مسیحیت شد و در مناسکی همچون برپایی درخت کریسمس در روزهایی پایانی سال و زمان منتسب به تولد عیسی مسیح، خود را به‌خوبی نشان داد [20].

در مدارس نوین کابالا به هنرجوها گفته می‌شود کابالا یک درخت است که با بالا رفتن از شاخه‌های آن می توانید به مقامی نزدیک به خدا و شبیه به خدا برسید. در عرفان کابالا رسیدن انسان به خدا به معنای فنای فی‌الله نیست بلکه به معنای رسیدن به مقام خدایی است. در این سیستم معنوی، فرد سالک قرار نیست فانی در خداوند گردد و هستی خود را در مقابل هستی لایزال خداوند ناچیز و نامقدار ببیند. بلکه قرار است خود را به اندازه خداوند و در جایگاهی خدایی درک کند. در واقع از منظر کابالا انسان در مقام خداوند عبد و بنده نیست بلکه مخلوقی است که می‌تواند به خدایی برسد. از این رو انسان و خدا در این منظومه عجیب، در واقع دو روی یک سکه هستند.

در عرفان کابالا رسـیدن انسـان به خـدا به معنـای فنـای فی‌الله نیست

بلکه به معنای رسیدن به مقام خدایی است.

فرد سالک قرار نیست فانی در خداوند گردد

بلکه قرار است خـود را به انـدازه خداوند و در جایگـاهی خدایی درک کند.

این‌جایگاه ویژه طبیعت شناختی و معناگرا برای درخت و نسـبت آن با آفـرینش انسـان در محصـولات رسـانه‌ای وابسـته به کانون‌هـای کابالیسـتی، با گسـتردگی، عمق و تنوع بسیاری مورد تبلیغ و تأکید قرار گرفته است.

فیلم سینمایی سرچشمه [21]، محصول 2006 میلادی در آمریکا، سه داسـتان مـوازی دربـاره خاسـتگاه، زنـدگی و فرجام انسان است که در 500 سال گذشته، زمان حـال و 500 سـال آینـده روایت می‌شـود. در این فیلم نقطه اتکا داستان درختی کهنسال است که منشأ خلقت انسان به شمار می‌آید.

فیلم سینمایی سرچشمه

محصول 2006 امریکا

این درخت در هیبـــــتی همانند "درخت دانش در بهشت عـدن" در داسـتان اول دیـده می‌شـود. تومـاس قهرمـان داستان اول، شـوالیه‌ای اسـپانیایی (با بـازی هیو جکمن) است که قصد دارد درخت زندگی را برای ملکه خود بیابد. در داستان دوم درخت حیات درختی عجیب در آفریقاست که دکـتر کرئو (با بـازی همـان هیو جکمن) قصد دارد از

شیره آن برای درمان سرطان همسر محبوبش استفاده کند.

درخت در فیلم سرچشمه

در داستان سوم تام (باز هم با بازی "هیو جکمن") در حبابی افسانه‌ای که درخت کهنسالی در آن وجود دارد، به سوی سحابی دوردستی در فضا در حرکت است. روح همسر تام در درون درخت است و تام امیدوار است بتواند با رسانیدن درخت به سحابی که در سخنان همسرش از آن تعبیر به بهشت و محل آرامش ارواح انسان‌ها شده است، معشوق زندگی‌اش را به سکون و آرامش برساند. جای‌جای و بند بند سناریو این فیلم با عقاید و آموزه‌های اساتید کابالا از اسحاق لوریا تا موشه لئونی تطبیق تام دارد.

فیلم سینمایی آواتار محصول 2009 میلادی آمریکا که پرفروش‌ترین فیلم تاریخ نام گرفت

نیز داستان خود را حول محور درختی مقدس به نام درخت ارواح روایت می‌کند

فیلم سینمایی آواتار [22]ـ محصول 2009 میلادی در آمریکا که پرفروش‌ترین فیلم تاریخ نام گرفت نیز داستان خود را حول محور درختی مقدس به نام درخت ارواح روایت می‌کند. این درخت محل تجمع ارواح گذشتگان است و با عالم بالا و وجود مقدس الهه ایوا در ارتباط است. همین درخت سرنوشت قوم ناوی را پس از نیایش جک سالی در پای درخت، رقم می‌زند و آن‌ها را بر دشمن مهاجم پیروز می‌گرداند.

فیلم درخت زندگی

محصول 2011 میلادی در آمریکا

فیلم درخت زنــدگی [23]ــ محصــول 2011 میلادی در آمریکا و برنده نخل طلایی کن 2011 میلادی نیز از جمله آثـاری است که با الهـام از آمـوزه‌هـای کابـالا، در قـالب تمثیل درخت حیــات ســعی دارد بــاطن زنــدگی و حیــات انســان را بر اســاس آن‌چه در تــورات و بــویژه ســفر پیدایش آمده است، تبیین نماید.

جمع بندی:

در واقع آن‌چه حائز اهمیت است توجه به جریانی مرمـوز و شـــوم است که در ده‌هـــای اخـــیر ســـعی دارد تا با تقدس‌بخشی بی‌بنیـــان به پدیـــده‌های مـــادی و طـــبیعی همچـــون درخت، زمین، آب و یا عناصر اربعـــه، مبـــانی عرفان‌واره‌هایِ شـرک‌آلود را در جوامع گونـاگون نهادینه سازد. اگرچه این جریان بیشتر در آمریکای جنوبی و پس از آن اروپا به جنبشی معنـــــوی با پوشش محیط زیست گرایی تبدیل شده است و افرادی همچـون ال گـور [24] از رهـــبران آن هســـتند، با این حـــال در کشـــور ما نـــیز رگه‌هـــایی از این اندیشه دربـــاره تقـــدس فصـــول یا پدیده‌های طـبیعی، از سـوی بـرخی افـراد و جریـان‌هـای خاص در حال بازنشر است.

پی‌نوشت‌ها:

---

1. **سوره ابراهیم، آیه 24**

2. سوره ابراهیم، آیه 26
3. سوره الرحمان، آیه 6
4. سوره قصص، آیه 30
5. سوره طه، آیه 120
6. Tree of Life
7. Tree of Knowledge
8. Tree of Death
9. Tree of Souls
10. the Cosmic Tree
11. Isaac Luria

اسحاق لوریا (مرگ 1572 میلادی) از بنیانگذاران ابتدایی کابالای نظری به شمار میآید. هرچند خود او مکتوبات نادری دارد ولی کلاسهای او در فلسطین در دوره عثمانی بعدها توسط شاگردانش نگارش یافت و به شکل‌گیری متون کلاسیک کابالا کمک شایانی کرد. برخی آموزههای او را تحت عنوان کابالای لوریانی معرفی می‌کنند.

1. هفتمین ماه در تقویم عبری که اولین ماه در تقویم کلیسایی است. نیسان اوج بهار و ماهی 30 روزه است که اعیاد مهمی همچون پسح در آن قرار دارد.

2. Tree of Souls: The Mythology of Judaism, 2007, Oxford Press, P 165

3. Zohar مشهورترین و معتبرترین منبع کابالاست که در قرن سیزدهم توسط کابالیستهای جنوب اروپا مدون شد.

4. Nachman of Breslov

ناخمان برسلاوی (مرگ 1810 میلادی) خاخام و کابالیست اوکراینی که جنبش حسیدی اوکراین را بنا نهاد. یهودیان حسیدی شاخه‌ای از یهودی ارتودوکس هستند که از قوانین فقهی یهود تا اندازه‌ای فاصله گرفته و گرایش‌های عرفانی کابالیستی دارند.

1. Tree of Life

2. Chamber of Guf

در اسطوره‌شناسی کابالیستی گنجه ارواح یا گنجینه ارواح محلی برای نگه‌داری ارواح تولید شده است.

1. Tree of Souls: The Mythology of Judaism, 2007, Oxford Press, P 166

2. Tree of Souls: The Mythology of Judaism, 2007, Oxford Press, P 166

3. http://www.factmonster.com/spot/christmas2.html

4. The Fountain (2006)

5. Avatar (2009)

6. The tree of Life (2011)

7. رقیب انتخابـــاتی جـــرج بـــوش پسر که به طـــور گســـــترده با تکیه بر آموزه‌هـــــای شـــــرک‌آلود سرخ‌پوستی، پرستش الله زمین را در کتاب «زمین و انسان در تعادل» ترویج می‌کند.

معنای آسمان‌های هفت‌گانه در قرآن چیست؟

با توجه به ابهاماتی که در مورد آسـمان و کهکشـان‌ها از نظر علمی وجـود دارد؛ نمی‌تـوان دربـاره‌ی معنـای هفت آسمان در قـرآن نظر قطعی داد و چند نظریه به صـورت احتمـال و گمـان مطـرح می‌شـود. امّا نباید از این نکته غافل شویم که هدف قرآن هدایت معنوی و تربیـتی بشر است و اشاره‌ی قرآن به مواردی از قبیل هفت آسمان و زمین، حـرکت خورشـید و زمین و... علاوه بر حقـانیت آن‌هـا، نشـان از قـدرت لایـزال او و همـوار نمـودن راه خداشناسی و آمـاده کـردن زمینه‌ی تفکر و تـدبر در آفـرینش است. هم‌چـنین بعضی از مطـالب علمی قـرآن نیازمند به زمان و اثبـات علم تجـربی می‌باشد اگر علـوم در مسـائل علمی قـرآنی نظـریه‌ای نـداد، دلیل بر باطل بودن نظریه‌ی قرآن نیست.

پاسخ تفصیلی

بـرای آن‌که مقصـود از هفت آسـمان روشن شـود، لازم است چند نکته را بیان کنیم:

نکته‌ی اول. در قرآن کریم، هفت مورد به صـراحت[1]ـ و دو مورد به کنایه[2]ـ سـخن از آسـمان‌های هفتگانه و در یک مـورد نـیز ظـاهراً سـخن از زمین‌هـای هفتگانه آمـده است[3].

نکته‌ی دوم. مقصود از سماء (آسمان) در لغت:

«سماء» در لغت از ریشه «سمو» به معنای بلندی است،[4]ـ حـتی بـرخی لغـویین ادعا کردند هر بـالای نسـبت به

پـایین آن آسـمان و هر پـایین نسـبت به بـالای آن زمین است.[5]

نکته‌ی سوم. آسمان در قرآن

کلمه «سماء» و مشتقات آن در قـرآن کـریم سیصد و ده بار آمده که در دو مفهوم بکار رفته است:

الف. آسمان مادی

قرآن کریم در بسیاری از موارد واژه‌ی سما (آسـمان) را معنـای مـادی آن بکـار بـرده است که مصـادیق و معـانی متعددی از آن اراده می‌شود از جمله:

1. آسمان به معنای جهت بـالا «اصـلها ثـابت و فرعها فی السـماء» «مانند درخت پربـرکت و پـاکیزه که ریشه‌ی آن در زمین ثـــــــــابت و محکم است و شاخههای آن به آسمان کشیده شده است».[6]
2. آسـمان به معنـای جـوّ اطـراف زمین: «و نزلنا من السماء مـاءً مبارکـاً» «و از آسـمان آب مبـارکی را فرو فرستادیم»[7].
3. آســمان به معنــای مکــان ســیارات و ســتارگان: «بزرگــوار آن خــدایی که در آســمان برجها مقــرر داشته و در آن چراغ روشن خورشید و ماه تابان را روشن ساخت».[8]

ب. آسمان به معنای معنوی:

قرآن کریم در بسیاری از موارد واژه‌ی سما (آسـمان) را به معنای معنوی آن بکار برده است که از آن نیز مصادیق و معانی متعددی اراده می‌شود از جمله:

1. آسـمان به معنـای مقـام قـرب و مقـام حضـور که محل تدبیر امور عـالم است: «اوست که امر عـالم را از آسمان بسوی زمین تدبیر می‌کند».[9]
2. آســمان به معنــای موجــود عــالی و حقیقی:[10] «روزیتان و آن‌چه به شما وعـده داده می‌شـود (که ظــاهراً بهشت منظــور است) در آســمان قــرار دارد».[11]

نکته‌ی چهارم. مقصود از سبع (هفت) چیست؟

کلمه سبع (هفت) در عربی به دو صورت به کار میرود.

الف. هفت به معنـــای عـــدد مشـــخص و معین که در ریاضیات به کار میرود.

ب. هفت به معنای نمـاد کـثرت؛ چـرا که گـاهی در عـرب کلمه «هفت» به کار میرود و معنای کنائی آن (تعداد زیاد و کثیر) مراد است.

نکته‌ی پنجم. مقصود قرآن از واژه‌ی «هفت آسمان»

مفسرین دربارة واژه‌ی «هفت آسـمان» چنـدین احتمـال دادهاند.

الف: هفت به معنای عدد حقیقی باشد که در این صورت این احتمالات متصور است.

1. هفت آسمان پر از سـتاره و سـیاره که هر یک مثل آسمان کـره خـاکی زمین می‌باشـند.[12]ـ احتمـال وجـود هفت جهـان مشـابه که هنـوز کشف نشـده است، وجود دارد.

2. هفت مقام قرب و حضور و موجـود عـالی معنـوی (هفت آســـمان) در مقابل هفت مـــرتبه‌ی پست وجودی طبیعت.[13]

ب. هفت، به معنـــای کـــثرت باشد که در این صـــورت احتمالات زیر متصور است:

1. آسمان‌های زیادی (مجموعه کرات و سـیارات و...) خلق کــرد. و زمین‌هــای زیــادی (کرههــای خــاکی مشـــابه زمین) خلق کـــرد. که همه آن‌ها در فضا شناور و معلق هستند.

2. تعداد زیادی از طبقـات جـوّ آسـمان را خلق کـرد و تعــداد زیــادی از طبقــات داخلی زمین یا قطعــات زمین و اقلیمها را خلق کرد.

3. مـــراتب معنـــوی و مقامـــات قـــرب و حضـــور و موجودات عالی بسیاری خلق کرد.

نتیجه این که با توجه به عدم شناخت و اطلاع کافی ما از معنـای هفت آسـمان در قـرآن و با توجه به ابهامـاتی که در مورد آسمان و کهکشـان‌ها از نظر علمی وجـود دارد؛ نمی‌توان درباره آن نظر قطعی داد و همه‌ی نظریــات به صورت احتمال و گمان مطرح می‌شـود.[14]ـ امّا نباید از این نکته غافل شـویم که هـدف قـرآن هـدایت معنـوی و تربیــتی بشر است و اشــاره قــرآن به مــواردی از قبیل هفت آسمان و زمین، حرکت خورشید و زمین و... علاوه بر حقـانیت آن‌هـا، نشـان از قـدرت لایـزال او و همـوار نمودن راه خداشناسی و آماده کـردن زمینه تفکر و تـدبر در آفرینش است. هم‌چنین بعضی از مطالب علمی قرآن نیازمند به زمان و اثبـات علم تجـربی می‌باشد اگر علـوم

در مسـائل علمی قـرآنی نظـریه‌ای نـداد، دلیل بر باطل بودن نظریه قرآن نیست.

برای مطالعه بیشتر به کتابهای ذیل مراجعه نمایید:

1. پژوهش در اعجاز علمی قرآن، محمـدعلی رضـایی اصفهانی، ج 1، ص 134.
2. معارف قرآن، محمدتقی مصباح یزدی، ص 234.
3. تفسیر نمونه، ناصر مکارم شیرازی، ج 1، ص 165. [15]

[1] بقره، 29؛ اسراء، 44؛ مؤمنون، 86؛ فصلت، 12.

[2] ملک، 3؛ نوح، 15.

[3] طلاق، 12«اللَّهُ الَّذِی خَلَقَ سَبْعَ سَماواتٍ وَ مِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ یَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَیْنَهُنَّ»[3] «خداوند همان کسی است که هفت آسمان را آفرید، و از زمین نیز همانند آن‌ها را، فرمان او پیوسته در میان آن‌ها فرود می‌آید».

[4] التحقیق فی کلمـــات القـــرآن الکـــریم، حسن مصطفوی، (انتشارات وزارت فرهنگ و ارشـاد اسـلامی، چ 1، تهران، 1371ش) ج 5، ص 254.

[5] مفردات، راغب اصفهانی، المکتبه الرضویه، تهـران، 1332 ش، ماده سماء

[6] ابراهیم، 24.

[7] ق، 9.

[8] «تبـارک الـذی جعل فی السـماء بروجـاً و جعل فیها سراجاً و قمرا منیراً» (فرقان، 61)

[9] «یدبّر الامر من السماء الی الارض» (سجده، 5)

[10] ر.ک: معارف قرآن، استاد مصباح یزدی، (انتشارات در راه حق، قم، 1367 ش)، ص 234؛ و ر.ک: پژوهش در اعجاز علمی قرآن، دکـتر محمد علی رضـایی اصـفهانی، انتشارات مبین، رشت، چ 1، 1380، ج 1، ص 134.

[11] «و فی السماء رزقکم و ما توعدون» (ذاریات، 22)

[12] التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، همان، ج 1، ص 165؛ مفردات راغب، ماده ارض

[13] ر.ک:المیزان، علامه طباطبایی، نشر اسراء، قم، ج 16، ص 247 و ج 19، ص 327.

[14] ر.ک: تفسـیر الجـواهر، طنطـاوی جـوهری، دار الفکر، بیتا، ج 1، ص 46؛ ر.ک: پژوهش در اعجاز قرآن، دکتر محمد علی رضایی اصفهانی، همان، ج 1، ص 126-142.

[15] نک: سایت پایگاه مرکز فرهنگ و معارف قرآن.

آیات مرتبط

سـوره البقـرة (29):ـ هُـوَ الَّذِی خَلَـقَ لَکُمْ مَا فِی الْأَرْضِ جَمِیعًا ثُمَّ اسْتَوَیٰ إِلَی السَّمَاءِ فَسَـوَّاهُنَّ سَـبْعَ سَـمَاوَاتٍ وَهُوَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ

سوره الإسراء (44):ـ تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّـبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ ۚ وَإِنْ مِنْ شَـــىْءٍ إِلَّا يُسَـــبِّحُ بِحَمْـــدِهِ وَلَٰكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ ۗ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا

سوره المؤمنون (17):ـ وَلَقَدْ خَلَقْنَا فَـوْقَكُمْ سَـبْعَ طَرَائِقَ وَمَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غَافِلِينَ

سـوره المؤمنـون (86):ـ قُـلْ مَنْ رَبُّ السَّـمَاوَاتِ السَّـبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ

سوره فصلت (12):ـ فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِى يَـوْمَيْنِ وَأَوْحَىٰ فِى كُـــلِّ سَـــمَاءٍ أَمْرَهَا ۚ وَزَيَّنَّا السَّـــمَاءَ الـــدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَحِفْظًا ۚ ذَٰلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ

سوره الطلاق (12):ـ اللَّهُ الَّذِى خَلَقَ سَـبْعَ سَـمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَىْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَىْءٍ عِلْمًا

سوره الملک (3):ـ الَّذِى خَلَـقَ سَـبْعَ سَـمَاوَاتٍ طِبَاقًا ۖ مَا تَرَىٰ فِى خَلْـقِ الـرَّحْمَٰنِ مِنْ تَفَـاوُتٍ ۖ فَـارْجِعِ الْبَصَـرَ هَـلْ تَرَىٰ مِنْ فُطُورٍ

سوره نوح (15):ـ أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَـبْعَ سَـمَاوَاتٍ طِبَاقًا

سوره النبأ (12): وَبَنَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا شِدَادًا

ترجمه پرسش در سایر زبانها

ما هو معنى السماوات السبع فى القرآن الكريم؟:

Quranda, yeddi səmadan məqsəd nədir?:

What is the meaning of “the seven heavens”: that have been mentioned in the Quran?

Kur’an’daki yedi göğün manası nedir?

قرآن مجید میں بیان ہوئے سات آسمانوں کے کیا معنی ہیں؟

جغد، مخفی‌ترین نماد فراماسونری

در بسیاری از نقـاط جهـان از جغد به بد اقبـالی و مـرگ تعبــیر می‌شــود... از طــرف دیگر جغد به عنــوان یکی از حیواناتی که اغلب همراه خـدایان(الهه‌ها) دیـده می‌شـود از نظر پرســتش گــران، آن‌ها به نــوعی با منطق و خــرد مرتبط دانســته شــده است... به وجه اشــتراکات جغد در انواع ادیان و فرهنگ و کشورها دقت کنید:

1 - مصــریان باســتان از نمــاد پاهــای جغد به صــورت شکســته در خط تصــویری به جــای حــرف (صــدای) m استفاده می‌کردند...

2 - در فرهنگ بومیـان آمریکا جغد به عنـوان نمـادی از جادوی شیطانی تعبیر شده و دارنــدگان پر جغد را افــراد ساحر و جادوگر خطاب می‌کنند...

3 - آزتک‌ها و مایاها جغد را ســمبل مــرگ و نــابودی می‌دانســـــــــتند.در حقیقت الهه مـــــــــرگ آزتک‌ها (Mitlantecuhtli)ـ اغلب در کنــار جغد ترســیم می‌شــده است...

4 - یک ضرب المثل اسپانیایی وجود دارد که می‌گوید:هر گاه دیـدی که جغد می‌خواند بـدان که وقت مـرگ Indian (هندی) فرا رسیده است...

5 - به طــور کلی در خاورمیانه چین و شــرق دور جغد سمبل بد اقبالی و روح شیطانی لقب گرفته است...

6 - در فرهنگ رومانی صدای آواز حزن انگیز جغد را نشان پیش گویی مرگ قریب الوقوع فردی در همسایگی خود دانسته اند...

7 - در فرهنگ هندی جغد سفید همراه با الهه ثروت تجسم شده و در اسطوره شناسی یونان جغد مخصوصا جغد کوچک با آتنا الهه معروف یونان مرتبط دانسته شده است...

8 - از دیدگاه مسیحیت به طور سنتی، جغد نیروهای شیطانی خبر بد و نابودی را به ذهن متبادر می‌کند و در انجیل کهن از آن تحت عنوان موجود ناپاک و نجسی که همیشه تنها و در انزوا دیده می‌شود نام برده شده و به طور مشابه در یک اسطوره بومی استرالیایی جغد را حامل اخبار بد موجودی شوم و منحوس می‌دانند...

به هر حال جغد به دلیل داشتن تواناییهای خاص از قبیل قدرت دید در شب پرواز بی‌صدا سرعت در شکار و چرخش 360 درجه سر و... همواره از سوی تمدنهای باستانی به عنوان پرنده‌ای مرموز و اسطوره‌ای و تحت تملک نیروهای شیطانی مورد توجه قرار گرفته است و در هیچ جا از آن به خوبی یاد نشده به چز در انیمشین‌ها و محصولات‌هالیوود و رسانه‌های تحت تاثر آن که چند نوع حیوان رو همیشه عاقل و بالغ میداند که اولین آن بز و دومی نیز جغد است، که کاملا قصد دارند تا مقصود واقعی خود را برسانند...

پس از این مقدمه کوتاه به بررسی کاربرد ایلومیناتی نماد جغد می‌پرازیم، که ببنیم این نماد در چه جاهای به کار گرفته شده است...

سمبل owl روی دلار آمریکا

چنانچه با دقت به تصویر زیر نگاه کنید نماد جغد کـوچکی را می‌بینید که با مهـارت در گوشه‌ای از طـرح اسـکناس دلار آمریکا به تصـویر کشـیده شـده است...به نظر شـما استفاده از این نماد در چنین ابعـاد کـوچکی از پرنـده که در گوشه‌ای نشســـته و گـــویی همه‌چـــیز را می‌بیند چه مفهومی می‌تواند در بر داشته باشد؟آیا به طور اتفـاقی و برای زیباتر کردن دلاری که سراسر پر از نمــاد است و به نقلی نزدیک به 6 ســال بر روی آن کــار شــده است گنجانده اند؟

نا گفته نماند که جغد نماد یهـودی مـارانوس (یهـودی که بــرای پیش بــردن اهــدافش دین خــود را مخفی می‌کند) است و به این نکته اشاره دارد که کشور ایالات متحده با چه اندیشه و مبــانی فکــری تاســیس گشــته است البته فقط و فقط ذکر نقش یهودیـان و پیوریتنهـای مـوثر در تاسیس امریکا خود به تنهایی کتـابی قطـور می‌شـود که فرصتی دیگر را می‌طلبد...

سمبل owl (جغد) در واشنگتن دی سی

اگر به نقشه هوایی گرفته شـده از واشـنگتن دی سی (.D.C Washington)ـ نگــاه کنید به وضــوح می‌بینید که جاده‌ها در روی زمین متعلق به سـاختمان کنگـره سـمبل جغد را به تصــویر می‌کشــند... بــدون شک ایجــاد همچین نمـاد و تصـویری در یکی از مراکز فراماسوها با نیت صد در صد ماســونی انجــام شــده است...این عکس توسط گوگل ارث گرفته شده و کاملا مستند است...

The Bohemian Grove در کالیفرنیا

Bohemian Grove در شـــمال کالیفرنیا واقع شـــده جاییکه یک مجسـمه 40 فـوتی جغد از جنس سـنگ قـرار دارد و هر ســـاله افـــراد مهم و سرشناسی مانند رییس جمهور ایالات متحده وعده‌ای از نخبگان علمی اقتصــادی و سیاسی آمریکا و حـــتی افـــرادی از میـــان دولتمـــردان کشورهای دیگر...در پای این مجسمه سنگی جمع شـده و در طی مراســمی خـاص که شـامل قربـانی انسـان نـیز می‌شـود به پرسـتش این سـمبل(بت) می‌پردازند...عکس زیر به طور مخفی توسط الکس جونز(Alex Jones) از مراسمی که در آن محل برگزار شده گرفته شده است...

Alex Jones که شخصا به طور پنهانی شاهد یکی از این مراسم بـــوده و از آن فیلم بـــرداری نمـــوده است در مصاحبه‌های خود پرده از اسرار تکـان دهنـده‌ای برداشـته که انشـــاء الله در پست‌های بعـــدی به طـــور مفصل به جزئیات آن خواهیم پرداخت...اما تکه فیلمی که این فـــرد از مراسم بسیار وحشت‌آور قربانی کـردن فیلم بـرداری نموده را برای دانلود قرار داده ایم ... در این فیلم تمـــام بزرگان سیاست و بانکـداران بـزرگ دنیا و شخصـیت‌های بزرگ دیگر حضور دارند...

دانل---ود

Owl خدای سمبلیک شیطانی که هنوز هم از میان افراد بی‌گنـاه و کودکـان قربـانی می‌گـیرد از سـوی بـرخی به طور سنتی هم رده Moloch لقب گرفته است...Molech یا Moloch دیو (الهه باســـتانی) که در لغت به معـــنی Sacrifice (قربـــانی) می‌باشد در کتـــاب مقـــدس به آن اشاره شده است...

در مــورد این‌که آیا owl و Moloch یکی هســتند یا نه اختلاف نظر وجـــود دارد که اگر شـــما هم به تصـــاویر باســتانی از Moloch نگــاه کنید متوجه تفاوتها خواهید شد...

با کمی تحقیق در اســطوره شناسی اروپا و خــاور میانه می‌بینید که جغد اغلب همیشه با یک الهه مونث مرتبط و همراه بوده است...یک لـوح گلی سـومری مشـهور از یک الهه مونث وجود دارد که آن‌را ایستاده بر روی دو شیر و بین دو جغد نشان می‌دهد...

اما ســوالی که در پایــان هم‌چنــان بی‌پاسخ و در ابهــام می‌ماند این است که الهه ســـــنگی جغد در Bohemian Grove همــان الهه شــیطانی که در عصر مــدرن توسط نخبگان دولتهای از جمله جرج بوش، تونی بلر، کلینتون و خیلی افــراد سرشــناس دیگر پرســتش می‌شــود واقعا سـمبل چه چـیزی می‌تواند باشد..؟آیا این جغد سـنگی در Bohemian Grove همــان مولـوخ است که از هـزاران سال پیش، زیر پای آن انسـان‌های بیگنـاه و خداپرست را قربانی میکردند..؟

ریشه‌یابی تاریخی نمادهای ماسونی در مصر باستان

با توجه به تاثیر پذیری فوقالعاده جریان فراماسونری از اسطوره‌های مصر باستان برآن شدم تا مطالبی را در زمینه سیر تحول این اسطوره‌ها و تفکرات محاط و محیط حاصل از آن بر این جریان تهیه نمایم. اهمیت این مطلب تا جایی است که هم اکنون به عنوان مثال فراماسون‌ها ایزیس(ایسیس) را مادر معنوی خود می‌دانند و برای نمونه حتی در جریان ساخت مجسمه آزادی توسط فردریک آگوسته بارتولدی فراماسون، بعدها توسط خود ماسونها فاش می‌شود که این مجسمه که در ظاهر تندیس تائییس (معشوقه اسکندر مقدونی است) است با توجه به چهره مادر بیوه بارتلدی و به عبارتی بهتر مادر تمامی ماسونها (ایسیس) ساخته شده است که البته نمادهای ماسونی فراوان دیگری نیز در آن به چشم می‌خورد که در مقاله‌ای دیگر مفصلا به آن خواهم پرداخت. و یااین‌که نماد چشم جهان بین که از سمبلهای اصلی فراماسونری است و هم اکنون شما آن‌را بر فراز هرم 13 طبقه بر روی یک دلاری آمریکا می‌بینید همان چشم خدای خورشید مصریان "را" است.

جا دارد از "آریارمنا ا. پریان" تشکر ویژه نمایم چراکه در تهییه مطالب تاریخی جستاری که پیش رو دارید از نوشته‌های ایشان بهره جسته ام. از دانش دوستان عزیز خواهشمندم که ریز بینانه‌تر به این مقاله بنگرند تا برایشان نیک روشن شود که چه گونه تفکرات بسیار بسیار ابتدایی و خرافی مردمانی قدیمی هم اکنون قالب اصلی فکری فراماسونری و صهیونیزم می‌شود، و چگونه یهودی بیابانگرد و مسحور تمدن مصر باستان این

اندیشه‌های اساطیری را سال‌ها و سال‌ها با خود حفظ می‌کند وفراماسونری که میراث و چکیده اندیشه کابالا و یهود است امروز سردمدار نظام فکری فرهنگی و حتی دینی جهان می‌شود. (با تشکر علی اکبر رائفی پور).

با وجود این‌که برخی خاستگاه "را و یا رع"خدای خورشید را شهر لونو در مصر می‌دانند ولی در واقع تنها مردم شهر لونو نبودند که به خدای خورشید خود"را"(RA) می‌بالیدند. زیرا در همان روزگاران مردم شهری دیگر بنام «خمنو» (Khemenu)ـ می‌گفتند که اندیشه خدای خورشید (را) از آن‌جا آغاز شده و پیش‌تر این اندیشه به شهر لونو رفته است. زیرا در لونو سرور خدایان آن شهر نخست «آتوم» (Atum) بود نه را، و پسان‌تر بود که اندیشه «را» با او درآمیخت و او را «آتوم- را» (Atum-Ra)ـ خواندند. به دیگر سخن منطقه‌های گوناگون مصر که به آن‌ها «نوم» (num)ـ می‌گفتند، هریک دارای داستانهای اسطوره‌ای ویژه برای خود بوده و هریک از آن‌ها دارای گروه یا خانواده‌ای از خدایان بود. که البته به مرور زمان در هم آمیخته می‌شوند و خدایانی بعضا ترکیبی به وجود می‌آیند و جالب‌تر این‌که حتی در مواردی مانند حمله هیکسوسهای آسیایی به مصر، برخی خدایان کاملا ماهیت خود را از دست داده و دچار استحاله می‌گردند برای نمونه می‌توان به ست اشاره نمود که در ابتدا خدایی محبوب بود ولی بعدها سمبل شیطان و حتی نماد ضد ایسیس و هروس خدایان محبوب مصریان گشت. به هر روی شهر لونو پایتخت آیین‌های گروهی از خدایان بود که به آن‌ها «گروه خدایان 9 گانه» (Ennead)ـ می‌گفتند و سرور آن‌ها همان آتوم بود. خمنو جایگاه «گروه خدایان 8 گانه» (

Ogdoad) بود و سرور آن‌ها «توت» (Thoth)ـ خدای ماه نـام داشت. در این شـهر بـود که داسـتان پیـدایش «را» پدیدار شد اما این داستان پسـان‌تر به لونو بـرده شد. در «الفانتین» گروهی سه تـایی را می‌پرسـتیدند که سـرور آن‌ها «خنوم» (Khnum)ـ خـدای برآمـدن و سـرریزی آب بـود و او را چـون انسـانی با سر قـوچ نمـایش می‌دادند. سرور خدایان شـهر «تب» یا تبس (Thebes)ـ «آمـون» (Amun) خدای هوا و دم زندگی بود و سرور خدایان شهر «ممفیس» (Memphis) «پتاه» (Ptah).

پس می‌تـــوان گفت که هر نـــاحیه‌ای در ســـرزمین مصر دارای باورها و خدایان ویژه خود بود.

اما در میـــان این شـــهرها و گـــروه خـــدایان، پســـان‌تر آیین‌های خورشید در شهر لونو و آیین پرسـتش زمین در ممفیس از نـاموری ویـژه‌ای برخـوردار گشـتند. در شـهر ممفیس بود که پتاه با «تانن» (Tanen)ـ خـدای زمین آن شـــهر درآمیخت و از آن پس آن‌را «پتـــاه-تـــانن» Ptah-Tanen می‌خواندند. بـــاور بر این بـــود که او آفریننـــده جهـــان بـــوده و ســـروری است که ســـرش در آســـمان و پاهـایش تا جهـان زیـرین (Duat)ـ کشـیده شـده است. می‌گفتند او نخست بر تخـــتی نشست و دو ســـرزمین (مصر بالا و مصر پـایین) را آفرید. پس بـاور کردند که او بر کوه آسمانی بزرگی که از آبهای نخستین (نو) برآمده، نشسـته است. پرستشـگاه این خـدای مصـری در شـهر ممفیس «هوت کاپتاه» (ساختمان روان پتاه) نـام داشت و این نـــام همـــان است که یونانیـــان آن‌را برداشـــته به ســـرزمین مصر گفتند و همـــان است که امـــروزه Egypt خوانده می‌شود.

چنین به نظر می‌رسد که باور شرکی خورشید پرستی نخست درمیان خانواده پادشاهی و درباریان پذیرفته شد. شاهزاده‌ای را که در آینده پادشاه می‌شد «پسر را» می‌خواندند که این نام از روزگارِ پادشاهی میانه (2375-1800 پ.م) به خود پادشاه گفته می‌شد. پس فرعون فرزند خورشید در سرزمین مصر خوانده می‌شد.

گذشت روزگارِ نشان داد که مصریان به پرستش خورشید و نگاه به "را" گرایش داشته و آن‌را از دیگر خدایان شرکی برتر می‌دانند. بزرگ‌ترین انگیزه برای گرایش به خورشید روشنایی بخش بودن شگفت انگیز آن و دلیل دیگر گردش پیاپی آن در آسمان بود. می‌پنداشتند نیرویی آسمانی است که خورشید را در آسمان می‌راند و این‌که خورشید هر بامدادان از شرق برآمده و در غرب فرونشسته و هیچگاه باز نمی‌ایستد، برای آن‌ها سخت شگفت‌آور بود.این‌که چگونه خورشید در غرب غروب می‌کرد و صبح دیگر در شرق بر می‌آمد برایشان شگفت بود، چه کسی بود که خورشید را دوباره به مشرق باز می‌گرداند؟ مسیر بازگشت از کجا بود؟ چرا اصلا می‌بایست همیشه این مسیر تکرار می‌شد؟ چرا خورشید همیشه در آسمان نمی‌ماند؟ چرا روزها کوتاه و بلند می‌شد؟ این‌ها و دهها سوال دیگر زمینه بوجود آمدن داستان‌ها و در پس آن اسطوره‌هایی شد که تا امروز گریبانگیر آن خرافات محض هستیم. به هر روی پنداشتند خورشید نیرویی زنده و اندیشمند است و کسانی در آسمان آن‌را می‌گردانند. پس آرام آرام چون بسیاری از مردمانی که برای دسترسی به آب در کنار رودخانه‌ها یا کرانه دریاها می‌زیستند(جایی که اکثر تمدن‌های بزرگ شکل گرفته است)، پنداشتند که خورشید در قایقی

نشسته و کسانی همراه او هستند که آن قایق را در آسمان می‌گردانند.

این قایق خورشیدی هر بامداد از شرق برمی خاست و شامگاهان در غرب فرو می‌رفت. پس درباره این گردش پیاپی چنین پنداشتند که شبانگاهان خورشید در قایق خود از غرب به شرق در جهان زیرین (Duat)ـ به پیش می‌رود و بامدادان دوباره برمی آید. وچون دیرینگی خورشید را باور داشتند و از پدران خود شنیده بودند که قرن‌هاست که این مسیر طی می‌شود ناخودآگاه قایق خورشید را «قایق میلیونها سال» نام نهادند.

«درود بر تو!ای تو که در قایقت جای داری، تو می‌گردی! تو می‌گردی! تو روشنایی را به جلو پخش می‌کنی، تو روشنایی را به جلو پخش می‌کنی! تو فرمان شادی را برای هزاران هزار مردم به مردمی که تو را دوست دارند می‌دهی...» (بخشی از کتاب مردگان)

«درود بر شماای سروران که قایق سرور «میلیونها سال» را می‌کشید! (اشاره به خدایانی که در قایق همراه "را" بودند)که آن‌را بر فراز آسمان جهان زیرین (Duat)ـ می‌آورید که آن‌را بر فراز «ننت» (Nent)ـ که روانهای با (Ba)ـ را برای تنها آمدن و ارواح آن‌ها می‌سازد، گردش می‌دهید که با دست‌هایش پایه سکان را گرفته است و آن‌را به راه مستقیم پیش می‌برد که پاروهای شما را سخت در دست گرفته است. شما دشمنان را می‌کشید. پس قایق شادی خواهد کرد و خدای بزرگ در راهش با آشتی و آرامش می‌گذرد.» (بخشی از کتاب مردگان)

پس را سرور خورشید در قایق میلیونها سال تنها نبود و سرورانی گرداگـرد او در قـایق بودند. هم‌چنانکه فرعـون دارای دربار، همراهـان، انـدرزگویان و... بـود و مصـریان «را» را سرور خدایان شرکی خود می‌دانستند. پس چنین اندیشـیدند که" را " در قـایق خورشـید چـون فرعـون بر تخت نشسته و خدایانی دیگر چـون درباریـان گرداگـرد او هســتند. از میــان این همراهــان در قــایق خورشــیدی، «توت» (Thot)ـ خدای ماه از دیگـران برجسـته‌تر بـود که ویــژگی او بســیار مرمــوز است. نقش او در این قــایق، کردارهــایش و ســخنانی که در اســطوره‌های مصــری از زبان او گفته شده و نـیز نیایش‌هـای بسـیار به او نشـان می‌دهد که مصــریان در روزگــاران بســیار دور و پیش از نگــاه به خورشـید، به راســتی او را می‌پرســتیدند. تــوت ســرور خــدایان شــهر «خمنو» (Khemennu)ـ بــود و از آن‌جا که پسان‌تر یونانیـان او را با «هـرمس» (Hermes) خدای خردمندی خود یکسان پنداشتند.

لــذا نــام این شــهر(خمنو) را در نوشــته‌های خــود به «هرموپـــولیس»(Hermopolis)ـــ یا شـــهر هـــرمس برگرداندند.

شـگفت انگـیز است که یکی از نامهـای فرعـون «سـرور خمنو» بودکه به گونه‌ای برتری آشکار ماه را در روزگاری دیــرین نشــان می‌دهد. پســان‌تر با برآمــدن آیین‌هــای خورشـید بسـیاری از ویژگیهـای مـاه به خورشـید جابجا گشت و مــاه (تــوت)را نخســتین همــراه و انــدرزگوی او دانستند. او قلب و زبـان «را» و ابـزار سـخنوری او بـود. در اسـطوره‌های مصـری نقش او در ماجراهـای پـرآوازه مانند نـبرد هـوروس و ست و نبردهـای کیهـانی نیکی و

بـدی بسـیار بنیـادین و سرنوشت سـاز است. پس او را چـون انـدرزگویی خردمند و داوری دانسـتند که فرمـان سرنوشت سـاز را در دادگـاه می‌گفت. از این روست که مصـریان بـاور داشـتند پس از مـرگ تـوت است که در دادگاه «دوات»(دنیـای زیـرین یا دنیـای مردگـان) دربـاره روانهـای مردگـان داوری نمـوده و آن‌ها را نیکبخت یا بدبخت می‌کند.

چنین ویژگیهـایی بـود که او را نمـاد خردمنـدی مصـریان ساخت. می‌گفتند او سرچشمه خـرد و دانش است. چـون خردمندی و دانشورزی نزد آن‌ها نیز بسیار ارزشمند بود، پس بـاور داشـتند دانشـهای گونـاگون چـون ریاضـیات، پزشـکی و... از او سرچشـمه گرفته است و پسـان‌تر گفتند که گـردش یکنـواخت سـتارگان در آسـمان، دانش پادشـاهی و فرمـانروایی، روش خوانـدن و نوشـتن و... همه از اوست. «ماه نو» نشان نمایش اندازه گیری زمان بـود و او را بنیانگـذار گاهشـمار مـاهی (تقـویم قمـری) خواندند که نشـان می‌دهد گاهشـماری دیـرین مصـریان ماهی بوده است نه خورشیدی!

از آن‌جا که تـوت در پیوند با مـاه بـود و پرنـده لک لک سرزمین مصر بسیار دیـده می‌شـد، منقـار بلند و خمیـده این پرنـده را نمـادی از مـاه نو پنداشـته در هـنر پیکـره نگـاری تـوت را چـون مـردی با سر لک لک نمـایش دادند. گـاهی نـیز او را چـون میمـون مصـری نمـایش می‌دادند. زیرا این میمونها در شـبانگاهان و با دیـدن مـاه آواهـایی شگفت انگیز از خود در می‌آوردند و مصریان میان مـاه و این‌جانور پیوندی می‌دیدند.

(توضیح عکس: "تـوت" خـدای مـاه. به سر لکلک و منقـار خمیــده آن توجه کنید. این‌که اغلب تــوت در حــال کنــده کاری مشاهده می‌شــود به دلیل این است که اورا خــدای زبان نیز می‌دانستند)

به قایق خورشید باز گردیم. هم‌چنانکه تـوت با خردمنـدی و دانش خود در کنار «را» بـود، «مـات» (Maat)ـ نـیز که یک ایزد بانو بود، همراه «را» بود. مصریان بـاور داشــتند که مــات ایــزد بــانوی «ســامان» و نظم بــوده و پاســدار «راســتی»، ســامان، داد و سرشت نیک است. اوست که گردش ستارگان و دگرگـونی فصـلهای سـال را در دست دارد و نگاه دارنده کردار مـردم و نـیز خـدایان است. پس می‌گفتند که اگر مــات نبــود جهــان به آشــفتگی کشــیده شده و اوست که هم اکنون از آشفتگی گیــتی جلوگــیری می‌کند به عبارتی بهتر او خدای نظم و قانون بود.

از آن‌جا که خردمنـدی(تـوت) و سـامان (مـات)دو بـازوی اندیشمندی، سیاست و فرمانروایی است چنین پنداشتند که مات(زن) همسر توت(مرد) بـوده و هـردو در دوسـوی «را» در قــایق خورشــید ایســتاده‌اند و این قــایق را در گردش آسمانی خـود راهـبری می‌کنند. پس چنـان شد که فرعون را که پاسدار قانون و داد در سرزمین مصر بــود، «دوستار مات» خوانده و قانون او را بنام پیروی از مـات بکار می‌بردند.

اندیشه راستی و داد با کـردار و رفتـار مردمـان در پیوند بـود، پس مـات که پاسـدار راسـتی و داد جهـانی اسـت، کردارهــای مردمــان را در دید خــود داشــته و اوست که نشانگر سنجش ارزش راستی و درسـتی کـردار مردمـان در دادگاه جهان زیرین و پس از مرگ است. پس قلبهـای

مردگـان در برابر «پر» مـات (که نمـاد او بـود) سـنجیده شـده و چنانچه سـنگینی قلبها هم ارزش با سـنگینی این پر بـود روان مردگـان از تـاریکی و شـوم بخـتی جهـان زیــرین رهــایی می‌یــافت و به روشــنایی خورشــید که رستگاری و خوشبختی بود می‌پیوست(قلـبی که هم وزن پر، و سبک بود). مات در هنر پیکره نگـاری مصـری چـون زنی که بالهـایش گشـوده شـده و گـاهی پر شـتر مـرغ برسرش دیده می‌شود نمایش داده می‌شد.

مات

(توضـیح عکس: مـات خـدای نظم و سـامان با بالهـایی گشوده)

پس قـایق خورشـید بـود که فرمـانروایی آسـمانی را در دست داشــته و دایــره زرین خورشــید در آن‌جــای دارد. دســـــتاورد اندیشه قـــــایق خورشـــــیدی، پیوند آن با فرمانروایی فرعون در مصر بود(حکم رانی). دسـتاوردی دیگر گسترش پیوندی ژرف دربـاره این قـایق خورشـیدی در باورهـای دیـنی مصـریان باسـتان بـود(دین مـداری). اندیشه رهــایی از تــاریکی جهــان زیــرین (تــاریکی) و پیوســتن به روشــنایی بی‌پایــان خورشــید و رســتگاری همیشگی، امید هر مصری بود. هم‌چنانکه بـالاتر نوشـتیم تـوت و مـات که همراهـان خورشـید در قـایق بودنـد، در آشـکار سـاختن سرنوشت روان مردگـان دست داشـتند. چــنین شد مصــریان که خوشــبختی و رســتگاری را در رســیدن به دشت خورشــیدی «آالو» (Aalu)ــ در شــرق آســمان می‌دانســتند، جهــان زیــرین را جایگــاه تــاریکی دانسته و آرام آرام اندیشه رویارویی و جنگ روشـنایی و تاریکی را پرورش دادند.

پس چنین پنداشتند که جانوران خزنـده و ترسـناک که در مصر به فـراوانی دیـده می‌شـد، نمـاد تـاریکی و پلیـدی هستند و ریشه آن‌ها در جهـان زیـرین است. مصـریان در این بـــاره داســـتانها و اســـطوره‌های فـــراوانی دربـــاره خوشبختی روانها و رسیدن به خورشـید یا بـدبخت شـدن آن‌ها با ماندن در جهان تاریکی نوشتند.

از آن‌جا که خورشـــید هرشب جهـــان را با گـــذر از جهـــان زیرین دور می‌زد و جهان زیرین جایگاه تاریکی و بدبختی بـود، پس قـایق خورشـید می‌بایست با این بـدبختی‌ها و پلیـدی‌ها روبـرو شـده و سرنشـینان آن با آن‌ها به نـبرد بپردازند. چنین بود که اندیشه نبرد پی در پی روشنایی و تـاریکی به آرامی پـرورده شـده و داسـتانهای فـراوانی دربـــاره آن ســـاخته شد که نامـــدارترین آن‌ها در «کتـــاب دروازه‌ها» نگاشـــــته شـــــده است. می‌گفتند که قـــــایق خورشیدی در گذر از جهان زیرین با سوسمارها، مارهای بزرگ، شیرهای درنده و حتی خرسها روبرو شده و

همراهان خورشـید هریک می‌بایست به این‌جـانوران پلید بجنگند.

تئوسوفی شیطان پرستی

(توضـــــیح عکس:نشـــــان تئوســـــوفی که از نمادهـــــای فراماسونری،بهائیت و شیطان پرستی است)

در این‌جا ذکر نکته‌ای را ضـــــــروری می‌دانم و آن این‌که خوانندگان این جسـتار مستحضر هسـتند که مـاری که دم خـود را گـاز گرفته(تصـویر بـالا) و دایـره‌ای تشـکیل داده است از نمادهای اصلی فراماسـونری، خصوصا بهـایت و شـیطان پرسـتی است و ریشه در همین اندیشه دارد که

در ادامه مفصلا در بـاره آن سـخن خـواهم راند.(در بـاره بهائیت باید اشاره نمـود که خیل کثـیری از گرونـدگان به آیین بهــائیت یهودیــانی بودند که به علت مســئله anti Semitism که در مقاله یهود ستیزی مفصلا در بـاره آن توضیح دادم به این آیین جدید گرویدند و توطئه‌ای بــزرگ را علیه دین اســلام و میهن عزیزمــان ایــران پی ریــزی نمودند).

به قـایق "را" بـاز گـردیم. مردمـان کهن مصـری (پـدران تفکرات فراماسـونری) می‌پنداشـته که قـایق خورشـیدی در هریک از 12 بخش جهان زیرین با ماجراهایی ترسناک روبرو می‌شود و سرنشینان این قایق هســتندکه از «را» پاســـداری کـــرده جـــان او را پـــاس می‌دارند. چـــنین اسـطوره‌های خورشـیدی که در مصر باسـتان بـرای این قایق نگاشـته شد آدمی را به یـاد اسـطوره‌های مردمـان دیگر چون «هفت خوان» رستم ایرانی یا «سفر هرکول» در داستانهای یونـانی می‌انـدازد که این داسـتانها نـیز به احتمال بسیار ریشه در باورهای خورشیدی مردمان خــود داشت. در کل خورشـــید چه بـــرای کشـــاورزان و چه دامداران مظهر برکت محسوب می‌شد و نبود آن شب را که سراسر تـاریکی و ظلمت بـود به دنبـال داشت در این مرحله ماه تنها امید مردمان در شبهای ظلمت بار بــود و این نیز فلسـفه زایش خـدایی به نـام خداونـدگار مـاه در تمدنهای گوناگون گشت.

اوج نــبرد قــایق خورشــیدی، نــبرد با مــاری ســهمگین و سترگ بنام «آپپ» (Apep)ـ بود که می‌پندارند داسـتانش در روزگــار پادشــاهی نــوین مصر (1580-1100 پ.م) نگاشــته شــده است. ریشه یــابی نــام آپپ هنــوز جــای

گفتگوی فراوان دارد و بسیاری از مصرشناسان گفته‌اند که از واژه مصـــری pp (خزیـــدن) برگرفته شـــده است. برخی اسطوره‌ها می‌گویند آپپ مـاری بـوده که درازایش بیش از 16 یارد بوده(بیش از 14 مـتر، هر یـارد معـادل 0.9144 متراست) و سرش از سنگ چخماق ساخته شده است. این داسـتان خواننـده را به یـاد اسـطوره هوشـنگ پادشاه ایران می‌اندازد که چون می‌خواست ماری بـــزرگ و سـیاه را با سـنگی بـزرگ بزنـد، سـنگ به سـنگی دیگر خـورد و از برخـورد این سـنگها درخششی پدیـدار شد که آتش از آن برخاست.شـــایان ذکر است همـــانطور که در مقاله" یهـــود و نقش آن در انیمیشن " در بـــاره نقش فرهنگ ســـــازی یهـــــود از طریق رســـــانه وخصوصا انیمیشن‌ها و کارتونهای کودکـان توضـیح دادم، یـاد آوری می‌کنم که به عنـــــوان مثـــــال در انیمیشن مگ مگ و دوستان شما دقیقا نام PP را بر روی جانور خزنـده این انیمیشن می‌بینید.

بی شک تاثیرات متقابل ایران خصوصاً عهد هخامنشی و یهـود بر کسی پوشـیده نیست و اهمیت مطلب تا آن حد است که جســتاری جــدا گانه را می‌طلبــد، به هر حـــال مصریان آپپ را خدای تاریکی و آشفتگی کیهـانی و نمـاد بدی دانسـته و او را دشـمن روشـنایی، نیکی، خردمنـدی (تـــوت) و ســامان (مـــات) می‌دانســتند. پس او ســرور دشـمنان "را" خـدای خورشـید بـود. او را مانند جـانوری ترســناک مانند مـــار بـــزرگ، سوســمار و در ســال‌های واپسین چـون اژدهـایی سـهمگین پنداشـته و او را گاهـاً «ماری از نیل» و «سوسمار بدی» می‌نامیدند.

«درود بر توای "را"، تو که با تابنـــدگی پرتوهـــای خـــود درخشان هستی، هنگامیکه تاریکی در چشمان آپپ است.

درود بر توای را، نیکی از آن توست هنگامیکه آپپ در بـدی خـود فـرو رفته است.» (از نوشـته‌های پرستشـگاه ادفو)

ریشه باور مصریان به آپپ به هـزاره پنجم پ.م می‌رسد. در نگاره‌هایی که از آن روزگارِ برجای مانده است، مـاری در حال یورش به یک قایق (که می‌تواند قایق خورشـیدی باشد) دیـده می‌شـود. در نوشـته‌های دیـرین مصـری نـیز چون «نوشته‌های اهرام» و «نوشـته‌های تـابوت» و... از دشـمن «را» بنـام آپپ نـام بـرده شـده است. مصـریان می‌پنداشتند آوایش بسیار بلند و ترسـناک است و گـاهی او به آسمان روز نیز رخنه می‌کند. هنگامیکه آذرخشها در آسمان ابری پدیدار می‌شوند، چنین می‌پنداشـتند که آپپ به جهان بالا یورش برده در نبرد با خورشید است. هنگام خوشید گـرفتگی می‌گفتند آپپ به پـیروزی دست یافته و پس از پایان خورشـید گـرفتگی بـاور می‌کردند خورشـید دوبـاره بر او چـیره شـده است. کاهنـان هنگـام آذرخش آســـمان و نـــیز خورشـــید گـــرفتگی تلاش می‌کردند طلسم‌های جـادویی بکـار بـرده و مـردم بـاهم فریـاد می‌زدند تا او را از آسمان روز برانند.

آپپ هنگام گذشتن قـایق خورشـیدی از جهـان زیـرین در بخش هفتم آسمان(این آسمان 12 قسمت داشته است) برخاسـته تا این قـایق را خـرد کـرده و در دهـان خـود فروبـرد. در این نـبرد آپپ چـون مـاری سـهمگین بـرای فروخوردن «را» به دور او می‌پیچد اما همراهان «را» در برابرش برخاسته با خنجر به او می‌زنند تا سرانجام بر او

چـیره شـوند.(خـوب دقت کنید هنگامیکه مـاری به دور خورشـید که گـرد است بپیچد گویا با بـدن خـود دایـره‌ای تشـکیل داده است بعدها با حـذف خورشـید از میـان این دایره، نماد ماری که دایره‌ای را با بدن خـود تشـکیل داده بود سمبل فراماسونری،بهائیت و شیطان پرسـتی نـوین شد).

قایق میلیونها سال

(توضیح عکس: قایق میلیونها سال که در این نگـاره "را" در وسط و نـیزه به دست و "تـوت خـدای مـاه" به شـکل لکلکی در جلو قـایق نشـان داده شـده است. البته در این تصویر اثری از "مات" و یا "ست" و دیگر خدایان مشـهور دیـده نمی‌شـود،البته مشـاهده می‌فرمایید که قـایق میلیونهاسال همراهان دیگری در انتهای قایق دارد).

ایزیس(ایسیس خدای محبـوب و مـادر معنـوی ماسـونها) نیز که یکی از همراهـان قـایق خورشـیدی است جـادویی دیگر بکار بسته یورش آپپ را بی‌اثر می‌سـازد. سـرانجام این ستیز، پیروزی خورشید بر مـار آپپ بـوده و خورشـید به راه خـود در جهـان زیـرین ادامه می‌دهد و از مشـرق دوباره طلوع می‌کند.

نـبرد با آپپ نامـدارترین بخش گـردش خورشـید در زیـرزمین است. هریک از بخشـهای دوازده گانه خـود داسـتانی بـرای خـود دارد. نـبرد با خـدای سوسـمار (Sokar)، «سبااو» (Sebau)، مـاری که پیوسـته آتش از دهـانش بـیرون می‌زنـد، مارهـای آبی خشـمگین و... که هرکدام در بخشهای گوناگون دوازده گانه بوده و به قایق خورشیدی یورش می‌برند.

«ای تو] را[، با من در آشتی باش، بگذار به زیباییت خیره شوم، بگذار بر فراز زمین گـردش کنم. بگـذار نادانـان را از میان بردارم. بگذار مار «سـبااو» را به دو نیم تقسـیم کنم. بگـــذار آپپ را در هنگامیکه در بـــالاترین نـــیرو و زورمندی است بکشم...»

در پایــان این گــردش شــبانگاهی قــایق خورشــیدی در دوازدهین بخش دوباره زاده شده درون ماری می‌رود که نــامش «زنــدگی آســمانی» است و ســرانجام مانند یک سوسک بیابانی (خپرا) در سپیده دم از شرق برمی آید از زاویه‌ای دیگرسوسک بیابـــــــــــــانی و یا سوسک سرگینی(ساکرب) نماد تناسخ و بازگشت دوبـاره هسـتند که دلایل بسیاری برای چنین تصـوری وجـود دارد ولی به عقیـده حقـیر سوسـکها که در قبرسـتانها بسـیار دیـده می‌شـدند و از جنـازه مردگـان مـردم عـادی که مومیـایی نمی‌شـــــدند تغذیه می‌کردند این تصـــــور را در ذهن بازمانــدگان به وجــود می‌آوردند که امواتشــان به شــکل سوسک به دنیا باز گشته‌اند واین همــان تناسخ است و یا این‌که سوسک ســرگینی فضــولات را دوبــاره به چرخه طبیعت باز می‌گرداند. از دیگر سو همان طـور که عـرض کردم در دوازدهین بخش قایق میلیونها سال دوباره زاده شـده درون مـاری می‌رود که نـامش «زنـدگی آسـمانی» است باید توجه داشت که مـار در تفکر مـردم مصر علاوه بر مواردی که ذکر شد نمـاد بازگشت ،رجعت وتناسخ نـیز هست و آن به دلیل پوست اندازی مـار و زنـدگی دوبـاره این حیـوان در دیـدگاه مردمـان کهن آن سـرزمین است. فرامـوش نشـود که مـار نمـاد پادشـاهی (مـار کـبری)، حراست (داستان نگهبانی مار از گنج) و جادو(هیپنوتـیزم شکار توسط مار) نیز می‌باشد.

این گردش پیاپی شامگاهی در جهان زیرین نشانگر نبرد پیاپی خورشید با مارها و جانوران تاریکی و نبرد همیشگی روشنایی و تاریکی بود. مصریان باور داشتند آن هنگام که پس از فرونشستن خورشید در غرب،قایق آن به جهان زیرین می‌رفت، روان مردگان که چشم به راه آمدن خورشید بودندگرداگرد این قایق آمده تا به خوشبختی بپیوندند. اما تنها آن‌هایی می‌توانستند سوار قایق روشنایی شوند که یک جادوی ویژه بدانند. آن مردگانی که پس از گذر قایق در جهان زیرین نمی‌توانستند به آن برسند به سوگواری پرداخته و چشم به راه می‌ماندند تا دوباره قایق خورشید را دیده به امید این‌که بتوانند به آن راه یابند.

چنین اسطوره‌هایی نشان از باور دینی مصریان به نبرد خورشید در تاریکی و پیروزی آن داشت. هم‌چنین گذشته از دیدگاه آیینی، این داستان نماد پادشاهی فرعون بر دو سرزمین مصر بالا و پایین و پیروزی او بر دشمنان مصر بود. فرعون نمایانگر «فرزند را» در روی زمین بود و صرف بودن او در پادشاهی نشان پیروزی او بر دشمنان مصر بود.

از همین روی است که با گذشت زمان بیشترین خدایان در گوشه و کنار مصر گرداگرد «را» خدای خورشید آمدند که خود نمایش یگانگی سرزمین‌های مصر بالا و پایین بود. پس با گذشت زمان چنان شد که ایزد بانوهای پاسدار مصر پایین و بالا، «وجت» (Wadjet)ـ و «نخبت» (Nekhbet)ـ در قایق خورشیدی همراه «را» نشان داده شده و آن‌ها را نیز پاسدار و پشتیبان فرعون خواندند.

وجت(آدجت) ایزد بانوی نگهبان پادشاهی بود. پسان‌تر (در هزاره سوم پ.م) او را چون مار کبرایی نشان می‌دادند که به دور تاج او پیچیده بود. درست هم‌چنانکه باور داشتند به دور دایره خورشید نیز پیچیده است و از آن پس آن‌را «ایارت» (Iaret) یعنی «مار کبرای پرورش یافته» خواندند.

نزد مصریان مار کبرای پرورش یافته نمادی از نیروی پادشاهی و توان آسمانی بود. می‌پنداشتند این مار کبرا پشتیبان دلتای نیل و نیز سراسر مصر پایین است. چون به نیروی شگفت انگیز چشم مار در هیپنوتیز کردن شکار خود پی بردند، چشم مار ایارت را نمادی از پادشاهی فرعون و سپس نیرویی آسمانی و چشم ماه و خورشید پنداشتند. از آن پس «چشم را» نمادی از تیز بینی و دور اندیشی و نیز نیروی آسمانی و شگفت انگیز «را» برای از کار انداختن توان دشمنان بود. از این‌رو می‌پنداشتند از «چشم را» است که پرتو کور کننده و نابود سازنده به بیرون پخش شده و دشمنان خورشید را نابود می‌کند. آن‌گاه چون‌هاتور که ایزد بانوی راه شیری و سپس آسمان بود به مانند گاوی ماده نمایش دادند، چشمان این گاو ماده را همان چشم را می‌دانستند. پسان‌تر با برآمدن آیین‌های «هوروس» خدای آسمان و یکی شدن او با «را» این چشم را «چشم هوروس» خواندند و اینگونه بود که تک چشم نحس فراماسونها با عنوان چشم جهان بین از میان داستانهای خرافی و کودک مابانه مصریان زاده شد.

ra horus isis

(توضیح عکس:عکس بالا تصویر "را" خدای خورشید است و خورشید نارنجی رنگی که بر روی سرش قرار دارد به علت وجه تسمیه آن است،اگر خوب دقت کنید گرداگرد خورشید مار کبرایی پیچیده که به عقیده حقیر بازتاب افسانه نبرد "را"با مار"آپپ" است.جالب این‌که مصریان اندکی بعد این دشمنی را فراموش کرده و از آن‌جاکه آپپ روی سر "را"جای دارد تاج پادشاهی فراعنه نیز با همین نماد ساخته می‌شود و مار نماد پادشاهی و استیلا و دچار استحاله‌ای 180 درجه‌ای می‌شود. این‌که سر خود "را"سر شاهین است به علت آمیختگی هروس با "را " است یعنی در این‌جا نیز هروس که به قولی پسر و به قولی دیگر نوه "را" است، خود او می‌شود!!!! در ضمن پیچیدن مار به دور خورشید بنیاد فکری پیدایش نماد "تئوصوفی" که نماد ماسونها، بهائیان و شیطان پرستان است می‌شود).

هم‌چنانکه وجت نماد پشتیبانی مصر پایین بود، «نخبت» ایزدبانوی نگهدار مصر بالا شناخته می‌شد. او را چون کرکسی سپید نمایش داده که در بیشتر نگاره‌ها بر فراز تاج فرعون بالهایش را گشوده و در پرواز است و در چنگالهایش «حلقه شنو» (نماد زندگی) دیده می‌شود. پس او را «مادر مادران» می‌خواندند و نمایش آن همراه فرعون نشانگر پادشاهی او بر مصر بالا بود.

پس دو ایزد بانوی وجت و نخبت دو بانوی مصر بالا و پایین و در اساطیر مصری همراهان «را»در قایق خورشیدی بودند. نماد این دو ایزد بانو نشانگر پادشاهی بر سرزمین یکپارچه مصر بالا و پایین بود و پسان‌تر و در

اوج باور به آن‌ها در اسطوره «هرو بهوتت» یا «دایره بالدار» در کنار هوروس دیده شدند.

نماد شیطان

(توضیح عکس: نگاره‌ای از "ست" البته دوستان عزیز عنایت داشته باشند که به علت شباهت آن‌را با آنوبیس اشتباه نگیرند).

اما قایق خورشیدی قهرمانان دیگری نیز داشت که یکی از نامدارترین آن‌ها «ست» (Seth)ـ بود که شخصیت شگفت انگیزی داشت. ست یکی از 9 خدای شهر لونو بود و نام او در زبان مصری به معنی «ستون پایداری» است. پس با ستونهای خورشیدی آن شهر بی‌پیوند نیست. او برادر «ازیریس» (Osiris)ـ و «ایزیس» (Isis) بود. ست را خدای بیابان و کاروانهای بیابانی می‌خواندند و در نگاره‌های مصری او را چون غزال و خر نمایش می‌دادند. با گذشت زمان و با گردآمدن خدایان 9 گانه شهر لونو پیرامون «را» ست نیز به آن‌ها پیوست و چنان شد که او را یکی از قهرمانان قایق خورشید می‌خواندند!!!. پس همراه خورشید در نبرد با تاریکی و مار آپپ بود.

در اسطوره‌های مصری می‌پنداشتند که هنگام گذر قایق خورشید از جهان زیرین او بر دماغه آن ایستاده و پاسدار قایق است. پس هنگام یورش آپپ او است که پیوسته به آن نیزه زده و آن‌را از سر راه برمی دارد. دستاورد این ویژگی اسطوره‌ای این بود که او را یک قهرمان بدانندکه به پاسداری از خورشید و قایق آن

بالیــده و مصــریان او را روزگــاری یکی از بزرگ‌تــرین خدایان خود بشمارند.

اما پس از این‌که هیکسوســـها آســـیایی بر مصر چـــیره گشتند و فرمانروای دلتای نیل شدند (1800-1600 پ.م) آشکار بود آن‌ها که سرشت جنگجویی و تندخویی داشـتند و به دنبـــال خـــدایی جنگجو و ترســـناک بودنـــد، ست را پشتیبان بزرگ خود خوانـده آن‌را بسـیار ارزش نهند. پس از واکنش مصریان و این‌که آن‌ها هیکسوسها را دشــمنی خونخوار می‌دیدند، ناخودآگاه ست را خدای بــدی و بیگانه و پلیدی دانستند. پس هر بیگانه‌ای نـزد مصـریان سـیمای آشکار ست بود و ست نماد شیطان و در گذر زمـان قاتل ازیریس برادر خود شد.آری اینچنین بود که پس از بیرون رانـــدن هیکسوســـها، در اســـطوره‌های مصـــری ست را نماینده هیکسوسهای خونخوار و نماینـده تـاریکی و بـدی پنداشته و این خـدای مصـری آرام آرام ویژگیهـای همـان آپپ را بدست آورد. او دارنـــده همه ویژگیهـــای بـــدی و نابودی سرزمین مصر شد. او که پیشتر خدای بیابان بــود اکنون چنـان شد که خشکسـالی و بی‌آبی سـرزمین مصر را از او دانســته و می‌گفتند که همه جــانوران ترســناک مانند خزنــدگان، سوســمارها و اســبهای آبی را آفریــده است.

اندیشه نمایندگی بدی او نماد تاریکی تا به آن‌جا رسید که پسان‌تر یونانیان آن‌را با خدای بدی خود یکسـان پنداشـته او را «تـــــایفون» (Typhon)ـــــ نامیدند. او را چنـــــان می‌پنداشتند که دیوی خشـمگین است و مصـریان همیشه از گزند آسمانی او می‌ترسـیدند. پس مصـریان جـانوران شکاری را برا آرام ساختن خشم او پیشــکش می‌کردند و

در نگاره‌ها او را چون جانوری شگفت انگیز با گوشهای بزرگ و بلند و پوزه خرطوم مانند نمایش می‌دادند(نقشی شبیه به گرگ با سرس سیاه).

ست و ازیریس

(توضیح عکس: ست و ازیریس).

هرچه که زمان می‌گذشت ویژگیهای بدی او و نماد تاریکی برای او بیشتر می‌شد. تا هنگام چیرگی پارسها بر مصر چنان شد که او را نماینده ویرانی، رنگ پریدگی ماه، خشکسالی و کاهش آب رود نیل می‌دانستند. می‌گفتند از اوست که از آغاز تابستان گرمای خورشید و بلندی روز رو به کاهش می‌رود و تا آغاز زمستان پیوسته است.

اما شگفت انگیز است که در همان روزگار و پس از بیرون راندن هیکسوسها هنوز شهرهایی در مصر بودند که یاد دیرین او را گرامی داشته و ست را خدای خود می‌دانستند. چنانچه در شهر «تانیس» (Tanis) در شرق دلتای نیل پرستشگاهی نیز برای او برپا بود. در یک نگاره بر روی دیوار در «کارناک» (Karnak)ـ ست را چنان نمایش داده‌اند که به فرعون «توتمس سوم» (Thothmes III) آموزش تیراندازی می‌دهد و نام دوتن از فرعونهای مصر در خاندان نوزدهم «ستی» (Sethi) بود که آشکارا با نام ست در پیوند است.

این دوگانگی باور را می‌توان در میان مردمان کهن دیگر مانند ایرانیان باستان نیز دید. چنانچه در باورهای هندوی آریاییان اندیشه «دیو» با آسمانی بودن و نیکی در پیوند بود اما هنگام جدایی ایرانیان از آن‌ها و برآمدن آیین

زرتشت دیو نمـاد پلیـدی و ویـرانی آسـمانی گشت و به نظر می‌رسد که برخی خدایانی که بومیان پیش از آمـدن آریاییها به سـرزمین ایـران پرسـتش می‌شـدند، پس از چیرگی این مردمان نـوین دیو خوانـده شـده و نمـاد بـدی شـمرده شـدند به عبـارتی بهـتر دین جدید یا قـوم غـالب خـدایان دین پیشـین یا قـوم مغلـوب را نشـان شـیطان ،شـــرارت و بـــدی می‌دانست آن‌گونه که پس از حمله هیکسوسها ست دچار استحاله شد.

در تـــاریخ دیـــرین مصر چنـــان شد که پس از رانـــدن هیکسوسهای ویرانگر پادشـاهی نیرومند مصـریان اینبـار از نیمـروز آن سـرزمین (مصر بـالا) آغـاز گشـت، اینبـار اســطوره‌ای زاده شد که یـــادآور پـــیروزی مصـــریان بر هیکسوســها بــوده و به راســتی آن‌را نــبرد روشــنایی با تاریکی و پیروزی فرعون می‌دانسـتند. بر همین پایه بـود که «آمون» (Amun) خدای شهر «تب» (Thebes) که در آن هنگام پایتخت فرعون شده بود برجسته شد و او را با «را» خــدای خورشــید یکســان دانســته و نــیز آرام آرام داستان شگفتی و پیروزی‌های هوروس خدای آسـمان در میان مصریان نامور گشت.

اندیشه هوروس را باید اندیشه‌ای در پشت ابرهای ابهـام دانست. او را خـدای آسـمان می‌دانسـتند و بـاور به او از کهن‌تـرین روزگـار (دوران پیش خانـدانی – 3500-2631 پ.م) در میـان مصـریان برپا بـوده است. دربـاره نـام هـــوروس گفتگو بســـیار شـــده است. در نوشـــته‌های هیروگلیف آن‌را hrw آورده‌اند که آوانگاری آن *hāru به معـنی «شـاهین» یا «بـاز» می‌باشد. به نظر می‌رسد که

سرچشـمه نـام او از اندیشه «بلنـدی» و «والایی» (بلنئد پروازی پرنده شاهین)برگرفته شده است.

در اسطوره‌های مصری او را فرزند «هاتور» (Hat hor) ایزدبانوی راه شیری و آسمان می‌دانســتند که بخش دوم نام این ایـزد بـانو همـان واژه hor یا هـوروس است. از آن‌جا که او خدای آسمان و نامش بر بلند پایگی و والایی در پیوند بــود پرنــده شــکاری بــاز یا شــاهین را نمــاد او دانســـته و در نگاره‌هـــای مصـــری او را چنـــان نمـــایش می‌دادن که بالهایش را گشوده خورشید چشم راستش و ماه چشم چپ اوست. اما چون روشـنایی مـاه به انـدازه روشــنایی خورشــید نیســت، این ناهمســانی دو چشم و بزرگی و کوچکی دیگـری سرچشـمه داسـتانهایی دلپـذیر برای مصریان شد!!!. و ست خدای تاریکی را هم آورد او ساختند، پنداشتند که چشم چپ او(چشم کوچکتر که مـاه بـــود) در جنگی بدست ست زخمی شـــده و کنـــده شـــده است. این زخمی شدن را نمـادی از فـداکاری او در نـبرد با خیرگی ست خواند.

از آن‌جا که خورشـــید چشم راست هـــوروس بـــود همین اندیشه دربـــــاره چشم راست او سرچشـــــمه‌ای شد که «چشم را» خــدای خورشــید را از آن پس با چشم راست هوروس یکی پنداشته آن‌را «چشم هوروس» نامیدند.

و دومین دلیل زاده شـدن تک چشم جهـان بین ماسـونها اینگونه زاده شد.

پسان‌تر در نزد مصریان اندیشه آسمان و خورشید در هم آمیخت. هـــــوروس که او را «هرمـــــتی» (Harmety) (هوروس دارنده دو چشم) نیز می‌خواندند با «را» خــدای

خورشـــید یکســـان پنداشـــته شـــده آمیخته این دو خـــدای مصری را «را-هرمتی» (Ra-Harmety)ـ یا «را-هراختی» (Ra-Herakhty)ـ یعنی «را که هوروس دو افق اوست یا را که هــوروس دو چشم اوست) خواندند. پس چنــان شد که هنگام نیمروز که خورشید را بر فراز آسمان و در اوج گرما می‌دیدند هنگام جوانی «را» دانسته او را همــان را-هراختی نامیدند.

این درآمیختگی ســرآغاز اســطوره‌هایی شد که پســان‌تر نــزد مصــریان نــامور شــده و مردمــان کهن نــیز از آن‌ها الگــوبرداری نمودند. پس اندیشه هــوروس به شــهر لونو راه یــافت و او در خــانواده خــدایان 9 گانه جــای گــرفت. این‌جــایگزینی بــاز هم ریشه اســطوره‌ای شد که پس از رانــدن هیکسوســها از مصر برجســته گشت و آن این‌که هوروس که پیشتر فرزندهاتور بود اینبــار فرزند ازیــریس و ایزیس شناخته شد.

یعنی با به وجود آمدن شخصــیت جدید هــوروس مصــریان گذشته او که فرزند«هــاتور» (Hat hor)ـ ایزدبــانوی راه شیری و آسمان بود را فرامــوش کــرده و داســتانی جدید ســـــاختند!!! که هـــــوروس حاصل ازدواج ایـــــزیس و اوزیریس(خواهر و برادر) و نوه "را" خدای خورشــید بــود پس ازیــریس پــدر هــوروس شد و آشــکار است هــوروس جانشین او در مصر پنداشته شود. برجســتگی بیشــتر این داســـتان از آن‌جا بـــود که در اســـطوره‌های آفـــرینش خورشیدی ایزیس بــرای بدست آوردن تندرســتی «را» او را فریفت و «نام پنهان» را بدست آورد. نامی که دارنده آن دارای نـــیرو و پادشـــاهی می‌شد و اینگونه بـــود که ایــزیس به راز هســتی پی بــرد، لــذا نــزد کابالاییست‌های

یهود و ماسونها بسیار بسیار مقدس و محترم است البته به نظر حقیر دلیلی دیگر نیز براین مطلب وجود داشت و آن این داستان است که:

پس از ازدواج "را " با" نات" خدای آسـمان آن‌ها دارای 4 فرزند شـدند 1-ـ ایـزیس (دخـتر) 2-ـ ازیـریس(پسر) 3- نفتیس(دختر) 4-ـ ست (پسر)، ایـزیس با ازیـریس بـرادر خود ازدواج می‌کند ولی ست حسادت ورزیـده و ازیـریس بـرادرش را که جانشـین "را" است را می‌کشد و در کنـار رود نیل او را قطعه قطعه می‌نماید. پس از آن‌که ایزیس با خبر می‌شود به همراه خواهرش نفـتیس به آن‌جا رفته و ازیریس را کشـته و قطعه قطعه می‌یابد. وی تکه‌هـای بـدن همسـرش را در کنـار هم قـرار می‌دهد و ناگهـان ازیریس جان گرفته و زنده می‌شـود آنـدو با هم نـزدیکی می‌کنند و هـوروس متولد می‌شـود، ازیـریس دوبـاره می‌مـیرد وبه دنیـای مردگـان (غـرب رود نیل) می‌رود و ایـزیس بیـوه می‌ماند و از آن جهت که به راز هسـتی پی بـرده مقـامی والا در بین جـادوگران می‌یابد و از همین سو است که وی در نزد کابالاییست‌های یهودی(معتقدین به پیشگویی‌ها و جادوگری) و فراماسـونها محـترم است تا جـایی که ماسـونها او را مـادر معنـوی خـود می‌دانند(ماجرای سـاخت مجسـمه آزادی توسط بارتلـدی را به خـاطر بیاورید) پس هـوروس جانشـینی شایسـته بـرای فرمـانروایی بر مصر می‌شـود و اینگونه است که برای انتقام گرفتن از ست، عموی خود (که البته دایی او نـیز هست!!!) بر می‌خـیزد و افسـانهای نـبرد خـیر و شر (جنگ هـوروس با ست و از دست دادن چشم چپش بوجود می‌آید).

این‌که هوروس پسان‌تر در خانواده خـدایان 9 گانه شـهر لونو جــای گــرفت خــود ریشه یک داســتان دیگر بــود. هوروس نـیز یکی از همراهـان قـایق خورشـید به شـمار می‌رفت و در اسطوره گردش خورشید در جهـان زیـرین آورده‌اند که در بخش یـــــازدهم و پیش از ســــــپیده دم هــوروس است که چراغهــای دریــای بــزرگ را روشن می‌کند تا روشنایی سـرخ رنگ و سـپس سـپیده دم زرین افق شرق پیش از برآمدن خورشید پدیدار شود. بر همین پایه بود که او را «هوروس زرین» و نیز خدای سـپیده دم خواندند. نیز او را در کنار «آنوبیس» (Anubis) در جهان زیرین می‌بینیم که در حال سنجش سنگینی قلب مردگان است.

دستاورد راندن هیکسوسها از مصر و پیـدایش پادشـاهی نیرومند فرعونها برجستگی هوروس نزد مصریان و زاده شدن اسطوره‌های بسیار درباره او بود. هوروس نماینده مصریان و شاهین خورشید بود و او بـود که نمـاد رهـایی مصریان از ستم هیکسوسها دانسته شد. پس او هم آورد خــدای جنگجــوی هیکسوســها یعــنی ست بــود که نــزد مصریان خدای تاریکی پنداشـته می‌شد. هم‌چنانکه بـالاتر گفتیم ست خدای بـدی و جانشـین آپپ دشـمن خورشـید دانســته می‌شد. پس پــیروزی مصــریان بر بیگانگــان و پیروزی خورشـید بر تـاریکی را در اسـطوره‌هایی دلپـذیر زنده نگاه داشـتند. چنـان شد که ست خـدای هیکسوسـها دشمن هوروس جانشین خورشید در مصر بود. داســتانها و ستیز میان هـوروس و ست از نامـدارترین داسـتانهای جهان باستان بودند.

ست نماد بیگـانگی و هـوروس جانشـین خورشـید و نمـاد پادشـاهی مصـری بـود. پادشـاهان مصر در گذشـته‌های دیرین (دوران پیش خاندانی) «هـوروس» نامیـده شـده و مصریان با روشهای گوناگون در نوشـتارهای هـیروگلیف آن‌را به نمـــــایش می‌دادند چنانچه در نوشـــــتارهای هیروگلیف نمایش یک شـاهین اشـاره به فرعـون داشت. از روزگاران دیرین نام فرعـون را با نمـایش یک شـاهین در چهـــار گـــوش نمـــایش می‌دادند. اما پس از رانـــدن هیکسوسـها و برآمـدن پادشـاهی نـوین مصر تنها همـان شـــاهین را بـــرای اشـــاره به فرعـــون بکـــار بردند. این شاهین‌ها در نوشتارهای هیروگلیف بیشـتر به رنگ زرین نمایش داده شده و چنین برداشت می‌شـود که این زرین بودن نماد سربلندی، جاودانگی، پیوسـتگی با خورشـید و نیز پیروزی بر ست دشمن روشنایی است.

از ویژگیهای نـبرد هـوروس و ست بـود که اسـطوره‌های فراوانی زاده شد. بالاتر از چشم چپ هوروس گفتیم که نمـاد مـاه بـود و این پنـدار به آن‌جا رسـید که گفتند که چشم چپ در نبرد با ست از جا کنده شـده است. دربرابر این زخمی شدن چشم چپ، هـوروس نـیز در آن نـبرد به بیضه‌های ست آسـیب رسـانده او را نابـارور سـاخت که ریشه این داستان آشکارا با خدای بیابان(لم یزرع بـودن) و ناباروری زمین بودن ست در پیوند است.

این سـتیز دراز مـدت هـوروس و ست به آن‌جا رسـید که داســتانهایی دلکش زاده و در نوشـــته‌هایی هـــیروگلیف مانند «نوشته‌های اهرام»، «نوشـته‌های تـابوت»، «سـنگ شاباکا» و... با سیماهای گوناگون آورده شده در سراسر مصر به شـــکلهای گونـــاگون پراکنـــده گشت. حـــتی

نویسندگان یونانی مانند پلوتارک نیز شیفته این داستان شدند و آن‌را در کتابهای خود آوردند.شایان ذکر است که داستان "سنگ شاباکا " الگوی نام گذاری شاباک(از بخش‌های سازمان موساد) اسرائیل می‌شود!!!.

داستانی که زاده شد به اسطوره «هوروس فرزند ازیریس»، «هوروس و ست» و... نامدار گشت و ماجرای آن انتقام جویی هوروس از ست بود که ازیریس پادشاه قانونی را کشت و بر جایش نشست و سرانجام هوروس فرزند ازیریس او را نابود ساخت و پادشاه مصر شد.

چنین اسطوره‌هایی که در میان مردمان کهن بسیاری دیده می‌شود، به گونه‌ای در پیوند با نبرد کیهانی روشنایی و تاریکی بود. هوروس خدای آسمان که با خورشید و روشنایی یکسان انگاشته می‌شد با ست خدای تاریکی و بدی به نبرد پرداخت. چنین اسطوره‌ای چنان در مصر و حتی در بیرون از مصر پراکنده شد که داستانهای گوناگونی در پیوند با آن نوشتند و برای هوروس نمادهای ویژه آفریدند.

هوروس که در یک داستان پسر ازیریس بود «هوروس کوچکتر» و در داستانی دیگر که برادر ازیریس پنداشته شد «هوروس بزرگ‌تر» نامیده شد. در شهر «لتوپولیس» (Letopolos)ـ نزدیک ممفیس او را مردی با سر شاهین و فرزند همان‌هاتور می‌دانستند. در مصر بالا نیز هم‌چنین.

در شهر «شدنو» (Shedenu)ـ در مصر پایین او را به همان شکل کهن خود «هوروس با دو چشم» می‌نامیدند. پس چنان شد که او را زمانی با سیاره کیوان یکی

دانسته او را «هوروس گاو نر» خوانده و زمـانی با پنـدار دربــاره جنگ و پــیروزی او را با ســیاره بهــرام یکســان دانســته او را «هــوروس ســرخ» نامیدند. زمــانی نــیز او سیاره برجیس و «هوروس آشـکار کننـده رازها» خوانـده می‌شد. شـگفت انگـیز است که در اسـطوره‌های مصـری چنـدین هـوروس را می‌بیـنیم و این‌که در یک داسـتان دو تن همزمان با نام هوروس پدیدار می‌شـوند که نشـان از پراکندگی و گوناگونی و آمیزش اسـطوره‌ها دارد و جـای صد افسـوس بـرای کسـانی که در عصر حاضر دنباله رو این تخیلات و خرافات هستند.

چـنین بـود که از روزگـار دیـرین نگـاره خورشـید بالـدار، چشم جهـان بین، مـاری که به دور خـود حلقه زده است (مار ایارت)، رازآمیزی ایــزیس و... در مصر زاده شد. در برخی نگاره‌ها «خپرا» (همـان سوسک بیابـانی) که نمـاد خورشید بامدادی بود در میان بالهای هوروس دیده شد و در بســیاری از نگاره‌هــای دیگر خــدای شــاهین را در هنگامیکه در اوج آسـمان نیمـروز بـود به همـراه دایـره خورشید (آتن) نمایش داده آن‌را «دایره بالدار) نامیدند.با گـذر زمـان و ورود بـنی اسـرائیل و سکونتشـان در مصر یهودیان بیابان گرد، شگفت زده از تمـدن و عظمت مصر باستان مسحور و لا یعقل این اسطوره‌ها و داستان‌ها را به همراه خود به سرزمین‌های دیگر بردند و حتی آن‌را در کتب آسمانی خود نیز گنجاندند و کابـالا آیین پیشـگویی و جادوگری یهود شکل گرفت.

استراتژی‌ها و آنتی استراتژی‌های ناکام غرب

شاید در طول تاریخ کمتر اتفاق بیافتد کشوری همچون ایران اینچنین هدف استراتژی‌های گوناگون کشورهای متخاصم علی الخصوص غرب قرار گیرد.

گویا ایران آزمایشگاهی است که تمام آن‌چه را در آکادمی‌های علوم سیاسی فراگرفته‌اند و بعضاً برخی استراتژی‌های نو ظهور را برای اولین بار در این کشور امتحان نموده و به اجرا گذارند.

البته این مسئله نشانگر سردرگمی دشمن در مواجه با ملت بزرگ ایران است که از هر وسیله ممکن برای تضعیف آن بهره می‌برد.

اما نکته جالب این‌جاست که برخی از این استراتژی‌ها و راهبردهایی که غرب علیه نظام اسلامی ایران طراحی می‌کند، استراتژی‌های پیشین خود را عملا نا کارآمد کرده و به ANTI Strategy علیه خودشان تبدیل می‌کند.

تغییر مواضع جمهوری اسلامی ایران در سیاست خارجه و اتخاذ استراتژی تهاجمی به جای تدافع و سنگرگیری محض، روابط کشورمان با دنیای غرب را وارد فاز جدیدی نمود به نحوی که ما شاهد تغییر شگرف در نوع، شکل و میزان راهبردهای مورد استفاده از سوی آنان علیه ایران بودیم.

به عقیده حقیر با روی کار آمدن دولت مکتبی نهم، افزایش ناگهانی و غیر منتظره قیمت نفت که برخی آن‌را پایا و ماندگار تلقی می‌کردند، به نوعی عادی

سازی شرایط بحرانی برای مردم جهان بـود، به عبـارتی دیگر نخستین پیامد تحریم و یا جنگ با جمهوری اسـلامی را می‌بایست در افـزایش قیمت نفت جسـتجو کـرد. لـذا اتـــاق فکر اســـتکبار جهـــانی و صهیونیسم (بخوانید فراماسـونری)با افـزایش قیمت نفت از طریق تقاضـای کـاذب در بـازار وبه قـول اقتصـاد دانـان "سـفته بـازی " سعی در عادی سازی و آزمایش شرایط پیش بینی شــده نمود.

در این صـورت هرگونه افـزایش قیمت نفت در اثر حمله به ایـران نه یک امر تـازه بلکه مسـئله‌ای بـود که قبلا هم درشرایط غیر جنگ (صلح) اتفاق افتـاده بـود و از فشـار افکار عمومی جهانی بر آغـاز گـران جنگ می‌کاست. لـذا همانگونه که دیدید بـــــرخلاف پیش بیـــــنی بـــــرخی سیاستمداران قیمت نفت دوباره پایین آمده ودر محدوده 60- 50 دلار ثابت گشت.

در مقابله با دولتی که علاقه ندارد با دشمنانش در زمین خودی بازی کند و سیاسـتی تهـاجمی را در پیش گرفتـه، استفاده از استراتژی "چیکن" از همـان ابتـدا محکـوم به شکست می‌نمود.

در این اسـتراتژی که بیـانگر حـالتی است که دو راننـده سوار بر خودرو با سـرعت به سـمت هم می‌آیند(شـاخ به شاخ) و هیچ کدام حاضر نیست کنار بـرود، پـیروز قطعی "چیکن" در مقابل غرب مردم ایـران بودند. چراکه بـدون توجه به هشـــدارهای آمریکا مبـــنی بر ارجـــاع پرونـــده هســـته‌ای به شـــورای امـــنیت، ایـــران هم‌چنـــان به ادامه فعالیت‌های هستی‌ای صلح آمیزش اصرار و ابرام نمود و هرگونه نادیـده گـرفتن حقـوق کشـورش را با افـزایش

عمق و گسـتره فعالیتهـای هسـته‌ای پاسخ داد به قـولی راننده‌ای که بـالاخره کوتـاه آمد و مسـیرش را تغیـیر داد امریکاییها بودند نه ایران.

اما مســئله مهم و شـــایان ذکـــری که نباید از نظر دور داشت ترکیب لغوی جدیدی بود که از سوی رییس جمهور محترم مورد استفاده قـرار گـرفت وآن"قطـار هسـته‌ای ایران " بـود که معـانی و پیامهـای مهمی بـرای دشـمنان این مرز و بوم داشت.

نخست این‌که:

کشـــوری که با ایـــران "چیکن" می‌کند نه در مقابل یک خـودرو که در مقابل یک قطـار در حـال حـرکت است و منطقی‌تـرین حـالت برخـورد اتوموبیل با قطـار نـابودی اتوموبیل است.

دوم این‌که:

قطـــار بر روی ریل حـــرکت می‌کند و هرگز قـــادر نیست مسـیرش را تغیـیر دهد لـذا هر کس که می‌خواهد با این قطار "چیکن"کند اگر می‌خواهد زنده بماند لا جرم مجبور به تغییر مسیر بوده چراکه اقتضای قطار حـرکت بر روی ریل است.

سوم:

اشاره به قطاری که فقط در مسـیر ریل حـرکت می‌کند. به نحوی قانون مندی و حرکت در چهار چـوب را در ذهن متبادر می‌سازد که به شیوه‌ای زیرکانه مفهوم صلح آمیز بودن و قانو مند بودن فعالیت‌های هسـته‌ای ایـران را در خود نهفته دارد.

چهارم:

آن‌چه ما از قطار در ذهن خود داریم لکوموتیوی است که زنجـــیره‌ای از واگن‌ها را در پشت سر خـــود دارد و این مجموعه در کل، قطار نام می‌گیرد.

در واقع دولت ایـــران با این نـــام گـــذاری به حمـــایت و پشـتیبانی قـاطع مـردم از موضع هسـته‌ای و نـیز بـومی شـــدن و دنباله دار شـــدن دانش هســـته‌ای در کشـــورمان اشاره دارد.

همانطور که دیدیم مـذاکره با غربی‌ها در دوره اصـلاحات در مورد پزیرش 15 عدد سانتری فیوژ نـتیجه‌ای نـداد در حالی که ایران اکنون رقم 7000 سانتری فیـوژ خـود را قطعی نمـــوده و غربی‌ها هم آن را پذیرفته‌اند و بســـته حـاوی پیـام " freeze - freeze " که از سـوی آنـان پیشنهاد شد گواه بر این مدعاست. که به معـنی پـذیرش این مقـــدار رشد هســـته‌ای ایـــران و چشم پوشی از تحریم‌هـای بیشـتر ایـران به شـرط توقف فعالیت‌هـای هسـته‌ای مـان تا همین انـدازه که دست یافته ایم است. بررسی اســترا تژی‌هــایی که در دوره‌هــای مختلف علیه ایران به کار گـیری شد.نشـان از عـزت و اقتـدار ملی در دوره کنونی است.

استراتژی‌های موسوم به لکه جوهر، ماشه،چماق و هویج ،پلیس خـــوب و پلیس بد و... که همگی در دولت‌هـــای پیشـین علیه کشـورمان مـورد اسـتفاده قـرار می‌گـرفت نشان از این مسئله داشت، که غرب ایران را در حد قد و قواره خود احساس نمی‌کند و همواره در حـال ترسـاندن و باج گیری از ایران است. در حالی که نوع راهبردهــایی

که اکنـــون مـــورد اســـتفاده قـــرار می‌دهند نظـــیر چیکن،اسنک، هویج مسموم و... نشان از عـزت و اقتـدار ملی ایران دارد.

امریکا که بنا بر راهـبرد "لکه جـوهر" در حـال گسـترش حظور فیزیکی و نظامی خود در سرتا سر نقاط حسـاس و استراتژیک جهـان بـود ناگهـان با افـزایش بـرد ونفـوذ ایـران در بـرخی کشـورهای جهـان حـتی حیـاط خلـوت خود(آمریکـای لاتین) مواجه شد لـذا مجبـور به حضـور در تمـامی نقـاطی شد که از آن پس ایـران در آن‌جا حضـور فـــــیزیکی و معنـــــوی دارد، این امر آمریکا را با خطر پراکندگی بیش از حد نیروها و به عبارتی "گسترش بیش از حد" مواجه نمود.

اگر تا دیــروز امریکا فقط در کوبا مشـکل داشت امــروز باید بخش عمــدهای از تــوان خــود را صــرف ونــزوئلا، نیکاراگوئــه، اکــوادور و...نماید. در واقع اســتراتژی لکه جوهر به مرور زمـان به تیغ دو دمی بـدل گشـته که خـود امریکا را هم تهدید می‌کنــد، یکی از دلایل عمــده خــارج کردن نیروها از عراق و انتقال آن‌ها به افغانستان فــرار از همین این تنگنا است.

استراتژی "اسنک" و "دریای طوفانی"، که هم اکنــون از سـوی امریکا علیه ایـران وبـرخی کشـورهای دیگر نظـیر چین در حـــال اجراست نـــیز محکـــوم به شکست است. snake Strategy (اسـتراتژی مـار) که به معـنی ایجـاد شـرایط سـخت محیطی بـرای مهـار خطر اسـت، به این موضــوع اشــاره دارد که در زیر در یایی‌هــا، هواپیماها و کشتی‌هایی که خزنـدگان خطرنـاک همچـون مـار را حمل می‌کنند در صورت فرار یکی از آن‌ها ،دمـای هـوای داخل

کـــابین را تا چند درجه زیر صـــفر پـــایین آوده لـــذا این خزندگان به دلیل خونسرد بودن منجمد می‌شوند.

در این هنگام گروههای جستجو آن‌هارا همچـون تکه‌هـای چوبی به سادگی برداشته و خطر رفع میگـردد. همانگونه که مستحضر هســتید اســتفاده از این راهــبرد هزینه بر می‌باشد و ممکن است بـــرای خـــود سرنشـــینان نـــیز مشـکلات زیـادی به وجـود آورده وحـتی منجر به مـرگ شود(تحمل دمایی که در آن دشمن حذف شود).

کـاربرد این اسـتراتژی به این معناست که دشـمن بـرای حـذف و ضـربه زدن به ما حاضر است هر هـزینه‌ای حـتی آسیب دیدن خـود را نـیز تحمل کند که نشـان از قـدرت و اقتدار ما و از طرفی دیگر ناچاری دشمن در مقابله با ما است. استراتژی "در یـای طوفـانی" نـیز تقریبا به همین معناست.

در این استراتژی دنیا به در یای طوفانی تشبیه می‌شود. که کشـتی‌ها و قایق‌هـای بـزرگ وکوچک بسـیاری در آن شناورند.

واضح است که احتمـــال آســـیب دیـــدن و غـــرق شـــدن کشتی‌ها و قایق‌های کوچک در این در یای متلاطم بیشتر از کشتی‌های بزرگ است.

به عبـــارتی دیگر در شـــرایط بحـــران اقتصـــادی کنـــونی (دریای طوفانی) که بنا به نظر حقـیر این شـرایط کـاملا عمدی به منظور کنترل برخی کشورهای در حـال قـدرت گرفتن طراحی شده، احتمال ضـربه خـوردن اقتصـادهای ضـعیف(قایقهـای کوچک) خیلی بیشـتر از کشـورهایی با اقتصاد قوی(کشتی‌های بزرگ) است.

اما آن‌چه در این میـان مغفـول مانـدو امریکاییها آن‌را در نظر نگرفتند و به آنـــتی اســـتراتژی(ضد راهـــبرد) علیه خودشان بدل گشت، تحریم اقتصـادی جمهـوری اسـلامی ایران بود. در واقع امریکاییها با تحریم اقتصادی ایران و کشـیدن دیـواری به دور آن، ارتبـاط نظـام اقتصـادی و بانکی ما را با دنیـای خـارج قطع نمودند که نتیجتا ایـران جزو معدود کشورهایی بود که کمترین تاثیر را از اوضـاع نابسامان اقتصادی جهان پذیرفت.

اگر بخواهیم به زبان اسـتراتژی‌ها سـخن بگـوییم اینگونه می‌شـود که امریکاییها قبل ازایجـاد طوفـان خودشـان قـایق موسـوم به ایـران را دردورتـرین منطقه ممکن از مرکز طوفـان قـرار دادند. و آسـیبی که این قـایق دید بسیار کمتر از کشتی‌ها بزرگ (خود آمریکا و غـرب) بـود. ودر بیانی دیگر قبل از این‌که دمـای داخل کـابین را بیش از حد پـایین بیاورند خودشـان ایـران را در مقابل سـرما ایزوله کردند.

البته این مسئله فقط شامل ایران نمی‌شـود بلکه هـدف از طراحی این اسـتراتژی جلوگـیری از قـدرت اقتصـادی روزافزون کشورهایی نظیر چین، برزیل و... نیز بود.

در مورد چین که اقتصادش شدیدا به دلارهـای امریکـایی وابسته است در دوران رکود اقتصادی که کسی علاقه به خرج کردن پول و واردات ندارد اقتصاد صـادراتی چین به شـدت آسـیب پـذیر می‌نماید.اما این احتمـال می‌رود که چینی‌ها برای مقابله با این مسـئله اقـدام به DAMPING نمایند (فروش کالا با قیمـتی کمـتر از قیمت تمـام شـده بـرای تولید کننـده ویا به عبـارتی پـرداختن سوبسـید به

خریدار!) که در این صورت باید ببینیم کدام یک از این دو کشور(آمریکا و چین) زودتر از پای در می‌آید.

البته چینی‌ها به این راهبرد اکتفا نکرده و آن‌را آخرین برگ برنده و کاری که می‌توانند انجام دهند می‌دانند چراکه این روش اقتصادی نبوده و سود را روانه جیبهای مشتریان می‌کند. بلکه قطعا به دنبال بازارهای دیگر خواهند گشت که نمونه آن عقد قرار داد تجارت آزاد هند با" آسه آن" بود چراکه بازار نزدیک به یک میلیارد نفری هند در اختیار چین قرار داد.

البته دولتمردان ما نباید فراموش کنند که یکی از همین بازارهای هدف که به شدت مورد نظر چینی‌هاست کشورمان ایران است. وچین به لحاظ دست و پنجه نرم کردن با آمریکا و اروپا و رهایی از دام گسترانیده آن‌ها حتی ممکن است برای گسترش نفوذ اقتصادی خود در ایران گرو کشی سیاسی نیز بکند.

به هر حال از دعوای چین و امریکا که بگذریم شرایط کنونی رکود اقتصادی در دنیا بهترین زمان برای اجرای طرح‌های اقتصادی انبساطی(تورمی) نظیر طرح تحول اقتصادی در ایران است، چراکه به نظر بنده رکود اقتصادی خارجی تا حد چشمگیری نتایج طرح‌های تورمی داخلی را خنثی خواهد نمود.

در واقع عدو شود سبب خیر گر خدا خواهد. واین پاسخ خداوند به مردمی است که راه صبر و استقامت را پیش گرفته‌اند.

نقش یهود در رسانه

چندی پیش به مقاله‌ای با عنوان" جومونگ و نجات‌بخشی بنی‌اسرائیل" در سایت موعود نوشته استاد ارجمندم جناب آقای دکتر شفیعی سروستانی برخوردم.

تحلیل ایشان خصوصا این مطلب که" شاید این یادداشت ذهن بسیاری از جوانان علاقمند را برای کشف دقایق این مجموعه و کشف سایر مشابهت‌ها یاری دهد" بنده را بر آن داشت تا تحلیلی ترمینولوژیکال، تاریخی و تطابقی بر این افسانه کره‌ای بنویسم.

شاید تاسف بار به نظر برسد که برنامه‌های پر محتوایی همچون "این شبها" دررسانه ملی هیچ تکراری نداشته باشند و بعضا ساعاتی از پخش تلویزیونی را به خود اختصاص دهند که همزمان در شبکه‌ای دیگر برنامه پربیننده‌ای مانند سریال رستگاران در حال پخش است و در عوض سریال جومونگ دو بار تکرار شود.

بررسی تحرکات یهود در زمینه فرهنگ سازی و قلب واقعیات از طریق رسانه، نه در این مجال که خود فرصتی بسیار می‌طلبد ،اما مقدمتا پیش از پرداختن به افسانه جومونگ به عنوان نمونه و جهت آشنایی با رویه کاری آن‌ها ذکر چند مورد را مفید می‌دانم.

عبارت "موش کثیف" که سال‌ها در اروپا خطاب به یهودیان گفته می‌شد، نه با مقابله به مثل یهود، بلکه در یک جریان فرهنگی- رسانه‌ای طی چند سال عملا از بین رفت.

بـرای نمونه اکـثر ما انیمیشن "میکی مـاوس" که بـاز گو کننـده ماجراهـای موشی زیـرک در مقابله با توطئه‌هـای دشـــمنانش بـــود را دیـــده ایم.بخش اول عبـــارت mici mouse که به معنای "میکی موشه" است یعنی mici در ذهن واژه mike مخفف میکائیل که از اسـامی عـبرانی است را متبادر می‌سازد و از سـویی دیگر واژه mice به معنی صـورت جمع کلمه mouse،یعـنی موش‌ها اسـت،و در کل در دل نـــام این انیمیشن ارتبـــاطی چند گانه بین موش و یهود نهفته است.

این مـوش زیـرک و دوست داشـتنی آن‌چنـان در دل‌هـای بیننـــدگان نفـــوذ می‌کند که دیگر تـــرکیب مـــوش کـــثیف ترکیبی

نا خوشایند و نا چسب به نظر می‌آید.

در موردی دیگر که بی‌شک شاهکار تاریخ انیمیشن سازی جهان است یعنی "تام و جری "، پیروز بلا منـازع همیشه داسـتان "جـری " یا کـاراکتر مـوش است. تا جـایی که بیننـــده آرزو می‌کند کـــاراکتر گربه یا "تـــام" نـــیز هر از چنـــدگاهی پـــیروز شـــود ولی گویا قـــرار است این یک سرنوشت محتوم و لم یتغیر تاریخ باشد که همیشه موش پیروز خواهد بود، موشی که در خود بـار معنـایی یهـودی را نهفته دارد.

به هر حـــال کودکـــانی که طی دو یا سه دهه پیش این انیمیشن‌ها را نگاه می‌کردند اکنون بزرگ سالانی هستند که دیگر برایشان عبارت موش کثیف به معنـای" یهـودی" مفهومی نـدارد و در اروپـای antisemitist (ضد یهـود) موش کـثیف ترکیـبی نامـأنوس بـوده و مـوش به عنـوان

موجودی دوست داشتنی، زیرک و مهربان بار معنایی جدیدی یافته است اما نکته جالب این ماجرا متولیان محترم فرهنگی کشور ما هستند که اکنون اقدام به جلوگیری از پخش گسترده این انیمیشن‌ها کرده‌اند که به نظر حقیر، نوش دارویی پس از پوسیدن کفن نوادگان سهراب است.

نمی دانم شاید بیست سال آینده هم نگه داشتن سی دی‌های افسانه جومونگ جرم محسوب شود.

جومونگی که همچون موسی(ع) در خانه فرعون(امپراطور) رشد و نمو می‌کند، بر علیه وی می‌شورَد و در نهایت مردم آواره را با گذراندن از رودخانه‌ای پهناور (گذر موسی از رود نیل)به سرزمین خالی از سکنه! پدرانشان یعنی چوسان قدیم (ارض موعود) وارد می‌کند.

چو سان در ذهن، عبارت(جوسان) "jew sun"یعنی خورشید یهود را متبادر می‌سازد و ماجرا آن‌جا شگفت‌آور می‌شود که خورشید در تورات نماد ارض موعود یا سرزمین مادری باشد.

چوسان که ارض موعود شد، منجی این قوم - جومونگ- نیز راهبی یهودی می‌شود.=jew Monk) راهب یهودی (و پایه‌های ابتدایی امپراطوری خود را در "جولبن" (جو + لبن)می گذارد. در اکثر واژه‌های کلیدی این افسانه کره‌ای "جو" و یا چیزی شبیه آن، که دقیقا با همین تلفظ در زبان لاتین یهودی معنی می‌دهد، استفاده شده

شایان ذکر است لازم نیست دقیقا إملاء این لغات صحیح باشد چراکه در عمل هم ممکن نیست، بلکه نویسندگان

این افسانه کوشیده‌اند از اسامی و یا کلماتی بهره ببرند که حداکثر ممکن با اسامی و مفاهیم یهود شباهت داشته و تلفظ مشابه آن‌ها- نه الزاما املاء- اهداف صهیونیستی عناصر پشت پرده این مجموعه را در ذهن بینندگان نهادینه کند.

جالب این‌که بیشتر این عبارات اسامی خاص هستند تا در صورت ترجمه و دوبله به زبانهای دیگر تغییری نیابند.

البته آن‌چه ذکر شد سوای موارد متعدد نمادگرایی تصویری- صهیونیستی این سریال است.

جا که اولین بار با نقشه چوسان قدیم که بر روی پوست ترسیم شده مواجه می‌شوید فقط کافی است نقشه فرضی أرض

موعود صهیونیست‌ها(نیل تا فرات) را قبلا دیده باشید تا از این شباهت بی‌اندازه به شگفت آیید. در پس زمینه سکانس‌های مختلف این سریال ستاره شش گوش و یا تصاویر متعدد پرچم‌هایی با نقش خورشید که نماد ارض موعود صهیونیست‌ها است مواجه می‌شوید.

جومونگ یهودی

از این‌ها که بگذریم نقش "کابالا "یا عرفان و سنت شفاهی یهود و پیشگویی‌های‌شان در این سریال غوغا می‌کند، گویا قرار نیست هیچ تصمیمی بدون اذن پیشگوهای زن این سریال گرفته شود. لابد آن‌ها هم حداقل یک "نوستراداموس" یا "ربی یهودا "،"أری مقدس"،" ربی شمعون "و دیگر کابالیستی یهودی لازم

دارند تا برای شان واقعه یازده سـپتامبر، آرماگـدون و... را پیشگویی کند و از آینده روشن قوم شان بگوید.

آری تاکید بسیار بر مسئله پیشگویی ،پرده از نیتی شـوم وشـیطانی بر می‌دارد که آن چـیزی جز نـام گـذاری دهه دوم قرن بیست و یکم به نام دهه کابـالا نیست. آن‌چه در این سریال و دیگر فعالیت‌های فرهنگی - رسانه‌ای یهـود به آن پرداخته می‌شـود آمـاده سـازی ذهن مـردم جهـان برای پیاده شدن مفاهیم دلخواه شـان است. همـان گونه که فیلم‌ها، سریال‌ها و آوازه خوانی‌های سبک متـال و... دهه نود، جهـان را بـرای ورود به عصر تـرانس مدرنیسم که همان Satanism و یا شیطان پرستی بود آماده کرد.

جومونگ که گویا ماشـیح (منجی قـوم یهـود) و قـومش همان فرزنـدان برتر خداوند هسـتند ارتبـاطی تنگاتنگ با تورات و تلمود دارد آن‌گونه که همواره مورد عنایت الهی است و حتی همچون پیـامبران بـنی اسـرائیل(طـالوت و داوود) خداوند به او روش بافت و سـاخت زره را آموخته وسربازانش را با تعـدادی کم بر دشـمنان بسـیار خـود از امپراطوری چینی‌ها یا "هان" پیروز می‌گرداند.

نقش زنـــان در این ســـریال اعم از کارکترهـــای مثبت و منفی انسـان را به یـاد پیـامبران زن سـبعه- هفت گانه- یهود و یا حد اقل دیگرانی چـون ریوقـا، سـاره، یائل و... می‌اندازد.

شخصـیت بـانو "سوسـانو" بسـیار شـبیه به" دبـورا" نبیه یهودی است که بنا بر فصل‌های 4 و 5 کتاب شوفطیم از مجموعه عهد عتیق بر سربازان سیسرا پیروز می‌گـردد.و یا اقدامات تجاری وی "گراسیا ناسی"ز ن تـاجر معـروف

یهودی و عامل اصلی نفوذ یهودیان در دربـار عثمـانی را در خاطر زنده می‌کند.

بـانو سـویا (همسر جومونگ) نـیز که ابتـدا به اسـارت می‌رود ولی پس از باز گشت به خاطر اهداف عالیه قوم همسرش از معرفی مجدد خود سـرباز می‌زند شـما را با داسـتان هدسه که بنا بر فیلم صهیونیسـتی "یک شب با پادشاه " به زور از خانه عمویش مردخای ربوده شد و به همسری خشایار شاه در آمد همراه می‌کند.

در بررسی شخصـیت‌های زن این سـریال از هدسه که با نفـوذ در دربـار ایـران مقـدمات قتل 77000 ایـرانی را فراهم کرد بگذریم (شـرح آن در دفـتر اسـتر از مجموعه عهد عـتیق آمـده است) به یـاد "رکسـلانه" یا "خـرم سلطان" یهودی می‌افتیم که با نفـوذ در دربـار سـلیمان، پادشـاه عثمـانی به همسـری وی در آمد و با قتل ولیعهد "مصـطفی " بـالاخره منجر به پادشـاهی سـلطان سـلیم دوم و شـعله ور شـدن آتش فتنه جنگ‌هـای ایـران و عثمانی شد.

در دیالوگ‌هـای این سـریال فـراوان عبـارات آوارگی ،اسارت ،سرزمین مادری و تاریخی، کوچ و غیره و غـیره به چشم می‌خورد که همگی یا دآور فرازهـایی از تـورات است.

جومونگ بـرای دفـاع از خـود حق دارد از سـلاح‌های نا متعارف زمان خودش مانند شمشیر فـولادی و بمب‌هـای آتش زا و... بر علیه دشمنانش اسـتفاده کند تا جـایی که بیننـده این برتـری تسـلیحاتی را نـوعی حق مسـلم وی می‌داند که حاصل هوشمندی و تخصص کارگزاران اوست

همــان گونه که باید صــدها کلاهک اتمی اســرائیل را به رسمیت بشناسد.

جومونگ یهودی صهیونیسم

دشــمن اصــلی جومونگ امــپراطوری چینی‌ها یا همــان "هـــان" است که ســـربازانش با پـــری که بر روی کلاه خُودهـای شـان دارند بی‌شـباهت به جنگ آوران مسـلمان نیستند. خوب منطقی هم به نظر می‌رسد باید در مقابل نفــوذ روز افــزون اقتصــادی چینی‌هــای کمونیست در مقابل ایــالات متحــده که 80 در صد ثــروتش در اختیــار جمعیت حد اکثر 6 در صدی یهودیان است ایستاد. یکی از این راه‌ها قــدرت گــرفتن کــره به عنــوان متحــدامریکا و اسرائیل درحیاط خلوت چین است.

توجه بیش از حد این ســریال به مقوله تجــارت، بی‌شک زیبنـــــده یهودیـــــان زر پرست است تا شینتویست‌ها و مائویست‌های روح گـــرای شـــرق آســـیا. شـــاید هم صهیونیسم نمی‌تواند قبـــــول کند پـــــیروان مکتب کمونیسم(چین) امــروز اینگونه در اقتصــاد آزاد جهــان جــولان دهند. لابد کــره هم به عنــوان هم پیمــان ایــالات متحده و اسرائیل با توجه بیش از حد به مقوله تجارت در این افســانه تــازه ســاخت(!) به دنبــال ایجــاد مقــدمات فرهنگی جهت سرازیر کردن هر چه بیشتر تولیدات خــود در کشورهای هدف همچون ایران است.

چــرا که مناســبات اقتصــادی دوازده میلیــارد دلاری بین ایران و کره و نیز داشتن مقام سوم صــادرات به ایــران، چشم طمع چشم بادامی‌هــای کــره‌ای را هرچه بیشــتر به سوی این مرز پر گهر جلب کرده است.

این در حالی است که نوادگـان جومونگ بارها در مجـامع بین المللی هم داستان با آمریکا و اسـرائیل فعالیت‌هـای صلح آمـیز هسـته‌ای ما را محکـوم کرده‌انـد، راسـتش من خــودم هم نمی‌فهمم چــرا باید بازارمــان را در اختیــار کشوری بگذاریم که حقوق مسلم ما را قبول ندارد. البته این تنها گزاره اقتصادی- تجاری این مجموعه نیست بلکه مــوارد دیگــری همچــون نقش شــرکت گوگل در القــاء تبلیغات غیر مستقیم نـیز در این سـریال مشـهود اسـت، آن‌جا که قـــرار است امـــپراطوری نو بنیـــاد جومونگ "گوگــوری یو " نــام گــیرد بیننــده را به یــاد تبلیغــات و شــایعات گســترده مبــنی بر تاســیس کشــوری به نــام گوگوریو یا گوگ لند در جزیره‌ای G شکل (لوگوی اصلی شرکت گوگل) در اقیـانوس آرام از سـوی مـدیران گوگل می‌اندازد.

البته شاید بگویید دچـار تـوهم توطئه شـده‌ام اگر بگـویم حرف G از نمادهای اصلی فراماسونری است و یا این‌که نـرم افـزار Google Earth هیچگـاه آن‌گونه که پایگـاه اتمی نطــنز را به وضــوح مشــخص کــرده پایگــاه اتمی دیمونای اسرائیل را به دلایل امنیتی تصویر نکـرده است. نمی‌دانم شـــاید این هم از ترفنـــدهای اقتصـــادی بـــانو سوسانو و جومونگ باشد!

البته با تمــام تلاش و زبردســتی که نویســندگان و دست انــدر کــاران کــره ای-اســرائیلی این مجموعه به خــرج داده‌انـــد، هیچ گـــاه نخواهند توانست اســـامی بـــرخی شخصیت‌ها و کارکترهای این سـریال مانند"مگـول"، " یا گـــاک " و" ماگـــاک " را که از دیـــدگاه ترمینولـــوژی یا اصطلاح شناسی همان " مغول "، " یأجوج" و " مـأجوج "

خودمـــان هســـتند، با پوشش فـــرهنگی بپوشـــانند چراکه همـواره در پشت این اسـامی قتل و غـارت، خـونریزی و توحش نهفته است.

البته بد نیست بدانند که مردمـــان این ســـرزمین همـــان صاحبان فرهنگی هستند که از مغول‌ها مسلمان ســاختند و بنا بر برخی تفاسیر این ذوالقرنین یا کـوروش ایـرانی بود که اسلاف و اجداد آن‌ها یعـنی یـأجوج و مـأجوج را از این ســـــرزمین بـــــیرون راند. به هر حـــــال اگر یکی از قسـمت‌های این سـریال را از دست دادید چنـدان نگـران نباشـید چـون صـدا و سـیما آن‌را سه بـار برایتـان پخش خواهد نمود.

راز دلار

بی شک باید سمبولیسم و نمـــاد گـــرایی را جز لاینفک جریــان فراماســونری دانست جریــانی که موجــودیت آن بیش از هر تمـدن دیگـری با پاگانیسم مصر باسـتان گـره خـــورده است. که قبلا در مقـــاله‌ای دیگر با عنـــوان "نمادهای ماسونی مصر باستان" مفصل به آن پرداختم.

اصولا صـحبت از نمـاد گـرایی ماسـونی نه در این مجـال بلکه خــود فرصــتی مفصل می‌طلبد اما آن‌چه قصد دارم در این جســتار به آن بــپردازم صــرفا نمــاد گــرایی این جریان در دلار آمریکاست که به طرز شگفت انگیزی گویا مرامنامه و مانیفست یهـودی- فراماسـونری آن‌هاست تا وسیله‌ای برای داد و ستد.

ششم ژوئیه ســال 1785کنگــره آمریکا (که در آن زمــان، تنها یک مجلس بود) به اتفاق آراء دلار«Dollar» را واحد پول آن کشور قرار داد.

پیش از استقلال ایالات متحـده یعـنی در 4 ژوئیه 1776، پــول انگلســتان (لــیره) در 13 مهــاجر نشــین انگلیسی آمریکای شمالی رایج بود.

در جریان انقلاب، آمریکائیان سکه نقره‌ای اسپانیا به نام «دلار» را که در مکزیک رایج بود وسیله داد و ســتد قــرار داده دادند و به همین دلیل نـام پـول ملی خـود را «دلار» گذاشتند.

سکه دلار نقره‌ای از قرن چهـاردهم بیش از سه قـرن به نام «تالرThaler، دالر، تلار و دلار» در اروپا رایج بود که

اسـپانیایی‌ها آن را حفظ کردند و به مسـتعمرات خـود در قاره آمریکا منتقل ساختند.

اس با خط عمــودی«$» که علامت بین المللی دلار است نیز از اسپانیایی‌ها اقتباس شده که پول خود را با علامت P (پی) مشخص می‌کردند و این «P» در آمریکای شمالی به تدریج و در جریان نوشتن به شکل «$» درآمد.(1)

روند گنجاندن نمادهای یهودی – ماسـونی در اسـکناس 1 دلاری ختم نگشت و تمامی اسکناسهای بعد از آن نــیز از این امر مستثنا نبودند.

اما اسکناس 1 دلاری به عنـوان نخسـتین اسـکناس و از طرفی دیگر به لحاظ تعدد نشانه‌های ماســونی از اهمیت ویـژه‌ای برخـوردار است که کشف رمز از آن نیـات پشت پــرده و مخــوف طراحــان نظم نــوین جهــانی را آشــکار می‌سازد.

پیش از پرداختن به این مسئله توضیحی اجمالی راجع به برخی اعداد مقدس ماسونها را لازم می‌دانم.

نخســتین عــدد 9 است که به حلقه 9 نفــره زنجــیره ماسونها، تعداد اسـتادانی که در جسـتجوی حـیرام رفتند ،تعداد 9 گوی درخت کابالا، تعداد ضربه‌های درجه استادی و...(3) اشاره دارد.

دومین عدد 11 است که آن نیز به دوستون بواز و جاکین که بنا بر اعتقاد ماسونها در ابتـدای معبد سـلیمان قــرار داشــتند، عــرض حمایل اســتاد به ســانتی مــتر (مجمــوع ستارگان 5 و 6 پر)، تنها عـدد دورقمی که اکر بـرعکس شود تغییر نمی‌کند و...(4) اشاره دارد.

سومین عدد 13 است که بی‌شک از مهمترین نشانه‌های تعلق فراماسـونری به یهودیـان و مصر باسـتان است که دلایلی از قبیل اتفاق موسوم به پوریم در 13 فـروردین در عهد خشایار شاه، 13 تکه از بدن اوزیریس که توسط ایســیس(خــدایان مصر باســتان) پیــدا شــد، خیــانت سیزدهمین نفر(یهودا اسکاریوتی) به حضرت مسـیح (ع) و... مد نظر است.

چهـارمین عـدد 33 است که اشـاره دارد به 33 رتبه و درجه فراماسونری، حاصل ضرب عـدد مقـدس ماسـونها یعنی یازده در سه مرتبه شاگردی- ابزار یـاری و اسـتادی (11* 3=33)، سن حضرت مسیح هنگام کشته شدن(البته به نشان تمسخر مسیح توسط یهودیان) و...

پس از این مقدمه نسـبتا طـولانی در ذیل به تـرتیب به بـرخی از نشـانه‌های یهـودی- ماسـونی موجـود در یک دلاری اشاره می‌گردد:

الف: نمادهی ماسونی در روی 1 دلاری:

1- درج تصـویر جـرج واشـنگتن به عنـوان اولین رییس جمهور آمریکا که فراماسون اعظم و دارای درجه 33 در این تشکیلات بود البته بنای یاد بود وی در واشنگتن مملو از نشانه‌های ماسونی است.

2- استفاده از 13 دایره در مهرسبز رنگ وزارت دارایی امریکا در شـــکل ^ مانند. البته خـــود شـــکل ^، نمـــاد مـردانگی در مصر باسـتان و در میـان یبوسی‌ها بـوده و اشـاره به یکی از شـرایط اصـلی عضـویت در لژهـای فراماسونری یعنی مـرد بـودن دارد که تـاثیر آن در درجه نظامیان کنونی (گروهبان و استوار) کاملا مشهود است.

3- استفاده از مجموع 13 برگ و میوه در سمت چپ و راست تصویر جرج واشنگتن(دایره‌های قرمز رنگ)

4- استفاده از 33 حلقه در قسمت چپ و راست در پایین دلار (بیضی‌های سبز رنگ) که گویای 33 حلقه زنجیر وار رتبه‌های ماسونی برای رسیدن به مقام استادی اعظم یا بزرگ بازرس کل (همان فراماسون درجه 33)است.

جغد دلار فراماسونری

5 – گنجاندن تصویر جغد در گوشه بالایی و سمت راست دلار به گونه‌ای کاملا ماهرانه و مخفیانه که به سادگی قابل رویت نیست و نیاز به بزرگنمایی بسیار زیادی دارد.(دایره‌ها و فلش آبی رنگ)نا گفته نماند که جغد نماد یهودی مارانوس (یهودی که برای پیش بردن اهدافش دین خود را مخفی می‌کند) است و به این نکته اشاره دارد که کشور ایالات متحده با چه اندیشه و مبانی فکری تاسیس گشته است البته فقط و فقط ذکر نقش یهودیان و پیوریتنهای موثر در تاسیس امریکا خود به تنهایی کتابی قطور می‌شود که فرصتی دیگر را می‌طلبد.در تصویر هوایی از کنگره آمریکا نیز به سهولت می‌توان تصویر جغد را در اطراف این ساختمان تشخیص داد.

خرگوش فراماسونری دلار

6- نباید از طراحی‌های تار عنکبوت مانند زمینه دلار به سادگی گذشت چراکه به طرز ماهرانه‌ای سمبل‌ها ونمادهای مورد احترام و تقدیس ماسونها و یهودیان را در آن خواهید یافت. به عنوان نمونه خرگوش نیم رخ که

چشم چپش به سـمت بیننـده است دقیقا در روبـروی تصویر پنهانی جغد برایتان به رنگ سفید مشـخص گشـته است.

(لوگوی p l a y b o y که از نشانه‌های غیر اخلاقی و سـین کـاف سـیین است نـیز از همین نمـاد گرفته شـده است)

شـایان ذکر است از دیـدگاه سـمبولیک بـرخی حیوانـات مانند مار، جغد، خرگوش، ققنـوس(پرنـده افسـانه ای) و بز برای ماسونها و شیطان پرستان مقدس هستند اما از این میـان جغد به سـبب گـردش سیصـدو شصت درجه‌ای گردنش و نیز خرگوش به دلیل این‌که همیشه بیـدار است نماد هوشیاری و تسلط گشته‌اند. که از دیـدگاه ماسـونها این خصیصه بسـیار مهم می‌نماید و الگـوی چشم جهـان بین که در باره آن سخن خواهیم راند نـیز گـواهی بر این مدعاست.

از سـوی دیگر نـیز اگر دقت فرمایید با فرهنگ سـازی جریـان فراماسـونری از طریق کارتونهـا، داسـتانها و.. خرگـوش نمـاد با هوشـی، جغد و بز نـیز نمـاد حکمت و دانایی گشته‌اند.

دلار فراماسونری

ب: نمادهی ماسونی در پشت 1 دلاری:

1- مهر بزرگ امریکا:

قبل از تعطیلی مجلس آمریکا در تـاریخ چهـارم جـولای 1776، کمیته‌ای انتخـاب شـده بـود تا مهـری بـرای این کشور تهیه نمایند. اعضای کمیته 5 نفر بودند که سه نفر

از آن‌ها شامل بنیـامین فـرانکلین، جـان آدامز و تومـاس جفرسـون می‌شد که پیش نـویس بیانیه اسـتقلال آمریکا را تهیه کردند.

ایشان افراد اولین کمیته به حسـاب می‌آمدند. قبل از آن که طـرح مهر به تصـویب نهـایی برسـد، دو کمیته دیگر و جمعا 14 نفر و به مـدت 6 سـال بر روی آن کـار کردند. طرح نهایی که در تاریخ 13 ژوئن 1782 مـورد تصـویب مجلس قـرار گـرفت، توسط چـارلز تامپسـون با سـمت منشی به مجلس ارایه شد. وی در این طـرح پیشـنهادات مشاوران و هنرمندان هر سه کمیته را لحـاظ کـرده بـود. نکته جـالب در این میـان تعلق تقریبا تمـامی افـراد این کمیته‌ها به تشکیلات فراماسونری بود لذا بررسی به کار گیری نمادهای گوناگون ماسـونی در مهر رسـمی ایـالات متحده امریکا که به سـبب تعـدد، باید آن‌را مهر ماسـونی امریکا دانست. از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

مهر ماسونی دلار فراماسونری

اگر انـدکی دقت فرمایید عقـاب که نمـاد پرنـده زئـوس خـدای یونـان باسـتان است در پنجه راست خـود شـاخه زیتونی شامل 13 برگ و 13 میوه نگه داشته، و در پنجه دیگر 13 تیر.

دم عقـاب دارای 9 پر است از سـویی دیگر هر بـال این عقاب 33 پر دارد که قبلا راجع به این اعداد توضیح داده شد.

در منقار عقاب نواری قـرار دارد که بر روی آن به زبـان لاتین نوشته شده (E PLURIBUS UNUM) که به معنی "وحدت از کثرت" است (اشاره به ایالات متحده) اما نکته

جالب تعـداد حـروف این جمله بـوده که شـامل13 حـرف است.

بر روی سر عقاب 13 ستاره قـرار گرفته که در مجمـوع یک ســتاره شش پر(ســتاره داوود) را تشــکیل میدهد.که نشــان از تعلق امریکــای 227 ســال پیش به یهودیــان و مارانوس‌ها دارد.

بر سینه عقاب سـپری قـرار دارد که بر روی آن 13 خط قرمز و سـفید (پـرچم امریکا) نقش بسـته گفتـنی است رنگ قرمز و سفید رنگ دو ستون معروف ماسونها یعنی بواز و جاکین بوده است.(5)

البته در دلار به جهت ســـیاه ســـفید بـــودن، این رنگها مشــخص نیست. و دیگر این‌که دلیل مــذکور علت و تفکر پشت پرده طراحی پرچم امریکا نیز محسوب می‌شود.

در مهر بـزرگ صـورت عقـاب به سـمت پنجه‌ای است که شاخه زیتون(به عبارتی شاخه درخت غار) را نگاه داشــته است. صـورت عقـاب در مهر ریاست جمهـوری در جهت مخــالف یعــنی به طــرف پنجه‌ای بــود که تیرها را نگــاه می‌داشت تا این که در سال 1945 "هری ترومن" سی و سومین رییس جمهور امریکا دستور طراحی مجـدد آن را به سمت شاخه زیتون صادر کرد.(6)

در واقع ترومن پس از حمله وحشیانه اتمی به ژاپن و به شهر هیروشـیما و ناکـازاکی در نـزدیکی مـدار 33 درجه زمین!!! و معرفی کشـورش به عنـوان ابر قـدرت جهـان این دستور را داد تا با گرداندن سر عقاب از سمت تیرها (نماد جنگ)به سمت شاخه زیتون (نماد صلح) چهره کریه و خون خوار امریکا را اندکی تطهیر کند و در لفافه آغاز

نظم نوین جهـانی را اعلام نماید.شـایان ذکر است سـال 1945 سال طلاییی ماسونها بود و آن‌ها خـود را از پیش بــرای آن مهیا کــرده بودند چراکه اگر ســال اســتقلال امریکا 1776 را از این ســال(1945)ـ کسر کـنیم عــدد حاصل یعنی 169 حاصلضـرب 13 در خـودش می‌شـود (13*13 =169).

2- در سمت راست مهر ماسونی دلار و نیز در منتها الیه سـمت چپ دلار (داخل بیضی‌های قرمز) 13 میـوه قـرار گرفته است.

3- در وسط دلار عبارت (IN GOD WE TRUST) به معنی ما به خــدا اعتقــاد داریم (داخل بیضی آبی رنگ) نوشــته شده است که ممکن است ما را قدری سـردر گم و دچـار پارادوکس گرداند ولی در حقیقت این عبارت برای اولین بار در سـال 1957 و در اوج کشـمکش‌های جنگ سـرد با شـــوروی بر روی دلار نقش بست چراکه شـــوروی عملا کمونیسم و بی‌دیــنی را تــرویج می‌نمــود و آمریکا بــرای جلب نظر کشورهای مسیحی و عموما دین مدار دست به این اقدام زد.(7)

جالب این‌جاست به محض پایان یافتن جنگ سرد طــرحی برای حذف این عبارت از پشت دلار به کنگـره رفت که به جهت فشار افکار عمومی تصویب نشد و لی ماسونها که در نهان هیچ گونه سنخیتی بین خود و خدا نمی‌دیدنــد، در یک اقـدام شـیطنت آمـیز در مـاه مـارس سـال 2007 با حذف این عبارت (IN GOD WE TRUST) از سکه‌های یک دلاری یادبود جرج واشنگتن، اندکی از افکار شــوم و دین ستیزانه خود را آشکار نمودند که در نهایت مجبور به عذر خواهی از مردم آمریکا شدند.

سوای تمـامی دلایل مـذکور چه دلیلی دارد که یک کشـور بر روی اسکناس خود عبـارت ما به خـدا اعتقـاد داریم را قرار دهد مگر دیگر کشـورها که چـنین کـاری نکرده‌اند به خـــدا اعتقـــاد ندارند! در واقع می‌بایست این اقـــدام سـردمداران امریکـایی را نـوعی وانمـود سـازی دانست. شبیه فـرد دروغ گـویی که تکه کلامش "من از دروغ بـدم می‌آید" است.

4- مهر اعظم ایالات متحده امریکا:

این مهر به شکل کنونی آن در زمـان رزولت بر روی دلار قـــرار گـــرفت شـــما می‌توانید آن‌را درســـمت چپ دلار مشـاهده فرمایید همانگونه که مستحضر هسـتید تصـویر هرمی نامانوس به چشم می‌خورد که نماد هرم خئوپوس مقبره فرعون و نشـان عـالی انجمن‌هـای فراماسـونری است.

این هرم از 13 ردیف سنگ چین تشکیل شده است و در مجموع 72 خشت دارد که اشاره دارد به 72 نیرو یا نـام خدای کابالیستها.(8) که البته کاربرد آن در موارد دیگری نیز دیده شده است مانند تعـداد نفرهـای عضو در حلقه " صاحب دلان" (9)

بر روی این هرم به لاتین عبـارت 13 حـرفی " ANNUIT COEPTIS " به معـنی خـدا همیشه یـاور ماسـت، نقش بسته است که به گونه‌ای دیگر همـان عبـارت " IN GOD WE TRUST " است.

البته عده‌ای از زبان شناسان غربی آن‌را "announcing conception"به معنی "آشکار کردن رشد مخفی" معنی نموده‌اند چراکه conception"" در زبان انگلیسی " لقاح

تخم وشــروع رشد جــنین " معــنی می‌دهد که مفهوما به معنای آشکار کردن فعالیتهای شبکه مخفی فراماسونری در نظم نوین جهانی است.

در زیر این هرم عبارت " NOVUS ORDO SECLORUM " به زبان لاتین نوشته شده است.

که به معنای"NEW WORLD ORDER" یعنی "نظم نوین جهانی " یا "حکم جدید برای جهـان" است که شـما بارها آن‌را در سخنرانی‌های سردمداران امریکا علی الخصـوص بوش پدر و پسر و اوباما شنیده اید.(10)

بــرخی نــیز این عبــارت لاتین را "new order of the secular" به معـــنی "نظم جدید سکولاریسم " معـــنی نموده‌اند.

مجمـــوع برگها و میوه‌هـــای موجـــود در پشت دلار 72 عدداست که همانگونه که توضیح داده شد نشان از نفــوذ کابالیستهای یهودی در امریکاست.

پشت هــرم بیابـــانی لم یـــزرع قـــرار دارد و جلـــوی آن گیاهانی روییده است. منظور از بیابان آشوب در اروپا و جنگ‌هـــای متـــوالی است که ماســـونهای آمریکا به امید تاسیس حکومت جهانیِ ماسونی – یهودی خویش.خود را از آن بــیرون کشــیده و اولین کشــور ماســونی جهــان را تاسیس نمودند.

شــاید برایتــان تعجب‌آور باشد که چــرا این هــرم شــکلی نامــانوس داشــته و راس آن جــدا ودر وسط آن چشــمی نورانی قرار دارد. این چشم نماد "RA" از خــدایان مصر باســتان است که در پاگانیسم یونــانی چشم لوســیفر یا

همان چشم شیطان است، یونانیان آن‌را ستاره صبح (11)ـ می‌دانستند و همواره آن را به صورت درخشان ترسیم می‌نمودند.

با این‌که شاید اندکی از موضوع اصلی فاصله بگیریم ولیکن ذکر حدیثی از امیر المومنین در پاسخ به شخصی که از وی در مورد دجال پرسیده است را مفید میدانم. ایشان در پاسخ به این شخص می‌فرمایند: عینه الیمنی ممسوحه والأخری فی جبهته تضیء کانها کوکب الصبح (چشم راست ندارد و چشم چپش در وسط پیشانی‌اش قرار گرفته نور می‌دهد گویا ستاره صبح است). (12)

راستش انسان از این همه شباهت به شگفت می‌آید چراکه اگر تصویر را زوم کنید از شکل ابرو و گوشه چشم روی هرم متوجه خواهید شد که این چشم، چشم چپ است و از سوی دیگر نورانی بودن آن و نیز این‌که لوسیفر را در اسطوره شناسی یونانی ستاره صبح می‌دانند انسان را حیرت زده می‌کند.

چشم لوسیفر بر همه جهان نظارت داشته و هنگامی که نظم نوین جهانی به ثمر برسد (تخریب مسجد الاقصی و ساخت معبد سلیمان و حکومت علنی ماسونی- یهودی برجهان) قسمت فوقانی هرم به بدنه آن خواهد چسبید. اگر اندکی دقت فرمایید متوجه الگوی استفاده از چشم چپ در این مورد نیز خواهید شد (13)

در واقع گروه فرانکلین می‌خواستند که مهر منعکس کننده مشیت الهی باشد و در این راستا بلاتکلیفی اسباط اسرائیلی را به نمایش بگذارد. یعنی تا روزی که

دوباره یهودیـان به معبد سـلیمان بـاز نگردند این هـرم نا تمام خواهد ماند.

در قاعده هرم عبـارتی (اعـداد) یونـانی "MDCCLXXVI" نقش بســته که از نظر ارزش عــددی (جمع حــروف به صــورت ابجد) همانگونه که در تصــویر می‌بینید برابر با 1776 سال اسـتقلال امریکاست. اما اگر این حـروف را بر روی اهــرام ثلاثه مصر باســتان در نظر بگیرید جمع قاعده این اهـرام همانگونه که در تصـویر محاسـبه شـده است برابر با 666 می‌شـود که عـدد لوسـیفر یا همـان شیطان است.

البته ماســـــونها بارها تلاش کردند تا با دلایل واهی این وابستگی شدید خـود به کابـالای یهـود و مصر باسـتان را مخفی نگه‌دارند بـــرای نمونه جـــوزف کمبل ،اســـطوره شناس معروف، می‌گوید:

هنگامی که در سطوح پایین هـرم قـرار داریـد،می توانید این سو یا آن سو باشـــــید.اما هنگـــــامی که به راس می‌رسید همه نقاط به یک‌دیگر می‌رسـند و این‌جاست که چشم خداوند(!!!) گشوده می‌شود.

عبارت"ANNUIT COEPTIS" عقیده فرانکلین بود که یک نفر به تنهایی نمی‌تواند کـاری انجـام دهد اما چند نفر با کمک خدا قادر به انجام هر کاری هستند.(14)

اکنون قضـاوت با شـما ست آیا این نمادها و نوشـته‌های عجیب این معنا را می‌دهد؟ آیا بـرای بیـان این‌که به کمک خـــدا نیـــاز داریم باید چشم چـــپی را در حـــالت جـــدا و درخشان بر روی هرم خئوپوس قرار دهیم؟!!!! و...

اگر هـرم گـیزا یا خئوپـوس را در درون یک سـتاره شش پر(ستاره داوود) قرار دهیم نتیجه شگفت‌آور خواهد بـود به گـــونه‌ای که حـــروفی که در منتهی الیه گوشه‌های ستاره قرار می‌گیرند(مطابق تصویر) واژه "MASON" را می‌سازند.

5- استفاده از تکنیک ORIGAMI:

اریگامی تکنیکی است که در آن با تا زدن و یا برش کاغذ بتوان شکلهای گوناگونی درست کرد. در طـراحی دلار به طرز هنرمندانه و مـاهرانه‌ای از این تکنیک بهـره برده‌اند که البته در طـــراحی اسکناســـهای دیگر دلار نـــیز از آن استفاده شده است.ولی در خود اسکناس 1 دلاری موارد متعددی وجود دارد که برای نمونه یک مـورد آن همانگونه که در تصویر مشاهده می‌فرمایید توضیح داده می‌شود.

اگر عدد 1 در گوشه دلار را از وسط به صورت عمودی تا بزنید شکل شماره 1 حاصل می‌گردد با تکـرار این شـکل به صورت تقارنی شـکل شـماره دو به دست می‌آید از به هم چسباندن این دو شکل و پاک کردن فضای اطراف آن در نهـایت شـکل 4 که سر مـار است حاصل می‌شـود. گفتنی است این مورد یکی از موارد استفاده از خطـوط تـار عنکبـوتی زمینه دلار است و طراحـان دلار مـوارد متعدد دیگری را نیز نهان نموده‌اند.

همان طور که قبلا نیز گفته شد مار حیـوان مـورد علاقه ماســونها و شــیطان پرســتان است. تا جــایی که آن به عنوان حیوان خانگی خود استفاده می‌نمایند. (15)

اما نکته جـــــالب و مهم این‌جاست که بعد از این تکنیک اریگامی بر روی سر مار عبارت"OMO" حاصل می‌شـود

که بنا به عقیده شیطان پرستان اولین واژه هستی است که شـیطان آن را به انسـان آمـوخت. هم اکنـون نـیز در جلسات ورد خوانی و آیین پرستش " RITUAL" شـیطان این واژه مکررا مورد استفاده قرار میگیرد.

همانگونه که عرض نمودم از تکنیک اریگـامی در طـراحی دلارهای جدید بیشـتر اسـتفاده شـده است اما با توجه به طـولانی شـدن این مقاله از بیـان مـوارد دیگر اجتنـاب نمـــوده و تنها یکی از شـــواهد دسیسه فراماســـونها در طراحی حادثه یاز ده سپتامبر را بیان می‌نمایم.

قبلا نـــیز بیـــان شد که 9 و 11 از اعـــداد مقـــدس ماسونهاست لـذا نباید تعجب کـرد اگر حادثه برخـورد دو هواپیما با برج‌های دو قلوی تجارت جهـانی در روز یـازده از ماه نهم اتفاق بیافتـاد, و سـپس 911 روز بعد از آن، حادثه بمب گزاری در مادرید به وقـوع بپیونـدد. طراحـان این اتفاقـات از سـال‌ها پیش و بر مبنـای پیشـگویی‌های نوستراداموس کابالیست آن را طـراحی نمودند تا به زور هم که شــده است پیشــگویی اعقــاب خــود را به تحقق برسانند.

لذا برج‌های دوقلوی تجارت جهانی که برمبنای الگـوی دو ستون معبد سلیمان " بواز "و "جاکین" ساخته شـده بـود گیت و دروازه ورود ماسونها به نظم نوین جهـانی گشت و به بهانه این دو برج به دو کشور مسلمان حمله شد.

در ساختگی بودن حادثه یازده سپتامبر هیچ شـکی نیست و دلایل و مـدارک مسـتدل و مسـتند غـیر قابل کتمـانی وجـود دارد که تبـیین آن‌ها در این مقاله و در این مجـال نمی‌گنجد اما با توجه به موضــوع مــورد بحثمــان یعــنی

نشــانه‌های ماســونی دلار، اســتفاده از تکنیک اریگــامی نتایج باور نکردنی را بر ملا می‌سازد.

اگر مطابق شکل اسکناسهای 5 ،50،20،10 و100 دلاری را مطـــــابق الگو(تقریبا شـــــبیه موشک) تا بزنید نخست (شــماره یک) در 5 دلاری دو بــرج ســالم را مشــاهده می‌کنید.

در 10 دلاری (شماره 2)ـ نـوک برج‌ها آتش می‌گـیرد، در 20 دلاری (شماره 3) آتش گسترش بیشتری پیدا کرده و پایین‌تر آمده و نهایتا در 50 دلاری (شماره 4) هردو برج فرو می‌ریزند و در اسکناس صد دلاری (شماره 5) فقط دود حاصل از سوختن آن‌ها ست که دیده می‌شود.

آن‌چه در این جســتار بیــان گشت صــرفا دلایلی کلی از ارتبـاط دسـتگاه بنیانگـذاران و حکـومت گردانـان ایـالات متحـده با عقاید الحـادی، کفر آمـیز و شـیطانی را بیـان می‌دارد، صد البته تبـــیین جزجز فعالیتها و دسیســـهای آن‌ها مثنوی صد من خواهد شد و حتی آن‌چه در باره دلار بیان گشت اندکی از ماجرا بود. نویسنده تحقیقات بیشتر در این زمینه را به شما خوانندگان عزیز و گرامی محـول می‌گرداند. آن شا الله در آینــده به گوشه‌های دیگــری از دسیسه چینی‌های این جریان اشاره خواهد گشت.

علی اکبر رائفی پور PORSMAN@YAHOO.COM

پینوشت:

http://www.iranianshistoryonthisday.com/farsi.asp (1)

(2) عدد13بـرخلاف عمـوم تمـدن‌ها و ادیـان جهـان عـدد مقدس و خوش یمن یهودیان و ماسونهاست

(3) بـرادری نوشـته اسـتفن نـایت/ نشر شـباویز/ترجمه فیروزه خلعتبری / بهمن ماه 1368/ صفحه 68

(4) همان / صفحه 69

(5) رنگ‌هـای آبی، سـفید ،قرمز و ارغـوانی از رنگهـای کابالیستها است.

(6) http://www.iranianshistoryonthisday.com/farsi.asp

(7) http://www.answers.com/topic/in-god-we-trust

(8) www.theallseeingeye.tv/The_American_Dollar.html

(9) رجــوع کنید به مقاله عبدلله شــهبازی با عنــوان " دماوند و فرقه‌های رازآمیز "

(10) LIFE IS NOW (زندگی همینی است که هم اکنون در آن به سر می‌بـــری) یکی از مهمـــترین شـــعارهای مشـهور در امریکاست اما نکته جـالب واژه NOW است که در واقع به صورت اختصـاری بیـان گر NEW ORDER WORLD است. لذا باید آن‌را اینگونه ترجمه نمود "زندگی نظم نوین جهانی یا سکولاریته است"

(11) واژه لاتین «لوسیفر»، به معنی «ستاره صبحگاهی»، نام دیگری است برای ستاره زهره (ونوس). در پاگانیسم رومی، لوسیفر «ژوپیتر» نام داشت و خدای خدایان بود. «ژوپیتر» در یونان باستان «زئوس» نامیده می‌شد. «زئوس» نیز به معنی «نورانی» و «درخشان» است. طبق باور شیطان‌پرستان، سرانجام «لوسیفر» با «ماشییح» (مسیح) به تعامل و مصالحه خواهند رسید و «مسیح» زمین و زمینیان را در سهم «لوسیفر» قرار خواهد داد. و در عوض آسمان از آن وی و یارانش خواهد بود!!!

(12) مکیال المکارم.ج1.ص246

(13) رجوع کنید به مقاله‌ای از نویسنده با عنوان"اسطوره‌های ماسونی مصر باستان"

http://www.antisemitism.blogfa.com/post-4.aspx

(14) http://www.unique-design.net/library/myth/image.html

(15) ماربه دلایل گوناگونی برای ماسونها و شیطان پرستان مقدس است که از آن جمله می‌توان به موارد زیر اشاره نمود:

الف: ابلیس برای آن‌که بتواند آدم و حوا را وسوسه کند خود را به شکل مار در آورد، به پای طاووس پیچید و داخل بهشت شد.

ب: در اسطوره شناسی مصر باستان مار نماد پادشـاهی و استیلا است. و این مار آپپ است که در دنیای زیرین با خدای خورشید می‌جنگد لذا مـاهیتی شـیطانی دارد.بـرای مطلعه بیشتر در این زمینه منبع (13) مراجعه فرمایید.

ج: مـار به دلیل پوست انـدازی نمـاد تناسخ در تمـدن‌های کفر آلود است.

د: شیطان پرستان اعتقاد دارند که شیاطین هنگـامی که تجسم می‌یابند بیشـتر به شـکل مـار هسـتند.در روایـات آمده است شخصی نزد حضرت رضا علیه السلام آمد و از ایشان درباره لقب سید السـاجدین سـوال کـرد. حضـرت رضا علیه السلام فرمودند: روزی جدم حضرت سجادعلیه السـلام مشـغول نمـاز بودند. ناگهـان از گوشه‌ای مـار عظیم الجثه‌ای به سـمت حضـرت آمد و انگشـتان پـای ایشـان را نیش زد. امـام سـجاد علیه السـلام برافروخته شد و مشخص بود که بسیار متألم شده‌اند، اما تغییری در اذکار وحالت امام علیه السلام مشاهده نشد. مـار بسـیار حضرت را آزار داد آن‌گاه به حال اولیه خودباز گشـت، که همان شیطان بود. کنار حضـرت ایسـتاد و گفت: حقیقتـاً که تو سرورعبادت کنندگان هستی..

منشاء فراماسونری و مصر باستان و فراعنه

منشاء فراماسونری به زمان مصر باستان و فراعنه باز می‌گردد. سؤالی که مطرح می‌شود این است که چگونه این تعالیم به آمریکا و اروپای این دوران راه پیدا کرد و چگونه اوج گرفت؟با مرور در سیر فراماسونری خواهیم دید که عامل گسترش، بنی اسرائیل بوده است. ترتیب وقایعی که به اوج گیری فراماسونری منجر شدند، عبارتند از: 1 – افول قدرت مصر و نابود شدن فرعون با خواست خداوند متعال و به دنبال رسالت حضرت موسی (ع).2 – مهاجرت بنی اسرائیل از مصر به فرمان خدا به همراه حضرت موسی (ع) و ساکن شدن آنان در صحرای سینا.3 – گوساله پرستی بنی اسرائیل و سپس بازگشت مجدد به دین خدا: به دنبال تأخیر چند روزه‌ی حضرت موسی (ع) که برای دریافت پیام خدا، به کوه طور رفته بودند، بنی اسرائیل شروع به پرستش گوساله‌ی سامری کردند و حضرت موسی پس از بازگشت، این گوساله را از بین بردند و بنی اسرائیل دوباره خداپرست شدند.4 – پس از درگذشت حضرت موسی(ع)، پیامبران دیگری نیز به سمت قوم بنی اسرائیل فرستاده شدند که هیچکدام قدرت حضرت موسی(ع) را نداشتند، در نتیجه قوم بنی اسرائیل به تدریج شروع به ترویج تعالیم ماسونی مصری کردند. در واقع عده‌ای از آنان قبلاً این تعالیم را در مصر فراگرفته بودند.5 – ترویج تعالیم ماسونی در بین بنی اسرائیل و اضافه شدن تعالیم شرک آمیز فلسطینیان باستان (نه اعراب فلسطینی) به تعالیم مصری و شکل گیری تعالیم مختلط با نام کابالا (Kabbalah=Cabbalah=Qabalah).(16)6 – حکومت

حضـرت داوود (ع) و حضـرت سـلیمان (ع) در اوج قـدرت بنی اسراییل و توقیف وسایل جـادوگری توسط حضـرت سلیمان (ع).7 – وفـات حضـرت سـلیمان (ع) و بـازپس گـیری وسـایل جـادوگری از سـوی جـادوگران و تهمت جـادوگری به حضـرت سـلیمان (ع) از جـانب مـردم بـنی اسـراییل.8 – ادامه‌ی تـرویج کابـالا (Qabalah)ـ توسط جادوگران و کاهنان معابد.9 – تسخیر اورشلیم به دست رومیان: به این ترتیب بنی اسـرائیل توانـائی حکـومت بر خـود را از دست دادند و تحت سـلطه‌ی رومیـان درآمدند. 10 – ظهور حضرت عیسی(ع) و آزار رساندن یهودیان به ایشان. 11 – ظهور حضرت محمد(ص) که ایشـان هم از آزار بنی اسرائیل در امان نبودند. 12 – فتح اورشلیم به دست ایرانیـان که در زمـان رسـالت حضـرت محمد (ص) اتفـاق افتـاد. 13 – بـاز پس گـیری اورشـیلم توسط رومیان. 14 – فتح اورشـلیم به دست مسـلمانان. از آن پس نام آن شهر به «بیت المقدس» تغییر یافت.

15 – جنگ‌های صلیبی و رد و بـدل شـدن بیت المقـدس بین مسـلمانان و صـلیبیان. 16 – در پی اشـغال قـدس توسط صـلیبیان، بسـیاری از شـوالیه‌ها و سـربازان در قـدس سـاکن شـدند. عـده‌ای از این شـوالیه‌ها، مـأمور نگهبانی از معابد مخصوصاً معبد موسوم به معبد سلیمان شـدند که اینـان شـوالیه‌های معبد نامیـده می‌شـدند. در نـتیجه‌ی این مجـاورت و نـزدیکی شـوالیه‌ها با کاهنـان یهـودی معبد موسـوم به معبد سـلیمان، آنـان به تـدریج تعالیم ماسونی را از یهود یاد گرفتند. 17 – بازپس گیری بیت المقـدس توسط مسـلمانان و فـرار صـلیبیان و شوالیه‌های معبد به اروپا. 18 – با فرار شوالیه‌های معبد، تعـالیم ماسـونی کابـالا توسط همین شـوالیه‌ها به اروپا

راه یافت. 19 – به دلیل ماهیت شیطانی تعالیم کابالا و مغایرت آن‌ها با تعالیم کلیسا، واتیکان در صدد مجازات و مقابله با شـــوالیه‌های معبد برآمد و بســـیاری از آن‌ها را اعدام کرد. 20 – مهاجرت شوالیه‌ها به اسکاتلند (در آن زمـــان پادشـــاه اســـکاتلند از واتیکـــان تبعیت نمی‌کـــرد) و شـروع سـاخت اولین لژ فراماسـونری مخفی در اروپا با نـام لژ «وال بیلـدرز» یا «لژ کهن اسـکاتلند» که امـروزه نـیز به فعـالیت خـود ادامه می‌دهد و از جمله قویـترین و مهمترین لژها در اروپای امروز نیز می‌باشد. 21 – آغاز فعـــالیت رســـمی ماســـون‌ها در اروپا با ســـاختن لژهـــای متعدد در قرن 18. با کم رنگ شدن نقش و قدرت مذهب در قرن 18، فراماسـونها فعـالیت رسـمی خـود را آغـاز کردند. به تدریج با کاهش سختگیری واتیکـان و توسـعه‌ی پروتستانیسم در اروپـــا، فراماســـون‌ها فعـــالیت خـــود را افزایش داده و لژهای زیادی را در سراسر اروپا ساختند؛ البته تمـام آداب و رسـوم فراماسـونها کماکـان مخفی و پنهانی صورت می‌گرفت. زیرا تفکر اکـثر مـردم اروپا در آن زمـــان مـــذهبی بـــود و در صـــورت علـــنی شـــدن عقاید فراماسونری، حیات این لژها به خطر می‌افتاد. 22 – با اســـتقلال آمریکا در ســـال 1789، اولین دولت با ارکـــان ماسونی شکل گرفت. 23 – تأسیس سازمان ملل متحد با آرمانهای ماسونی در سال 1945. 24 – شکل گـیری اسرائیل در سال 1948 به عنوان آخرین بازوی اجـرایی فراماسونری. 25 – در سیر تاریخی فراماسونری و روند پیشبرد اهـداف، به سـال 2006 می‌رسـیم.جنگ با حـزب الله در سال 2006 برای رسیدن به چند هدف مهم انجام شد: تشـکیل حکـومت نیل تا فـرات سـلیمان و اسـتارت بـــرای پروژه‌هـــای (Apocalypse = آخرالزمـــان، و

Armageddon = جنگی که صهیونیست‌ها ادعا می‌کنند جنگ آخرالزمـان است.) خوشـبختانه این پروژه‌ها موقتـاً ناتمام مانده است. 26 - و اقدام اخیر، کشمکش لفظی با ایران. چرا که ایـران بزرگ‌تـرین دشـمن فراماسـونری در جهــان است. در حــال حاضر در تمــامی کشــورهای جهــان، یا قــدرت در دست ماسون‌هاست و یا آن کشــور تحت تــأثیر کشــورهای ماســونی است. بــرای مثــال در کشورهای همسایه، کشور ترکیه دارای لژهـای ماسـونی است و کشور عربسـتان هم که عـاری از لژ اسـت، تحت تـاثیر آمریکا و اسـراییل (دولتهـای با ارکـان ماسـونی) می‌باشد. 27 - ... و الله العالم.

عقاید فراماسونری

گروه‌هــای مختلف ماســونی بعضــاً فلســفه‌ی عقیــدتی متفاوتی دارنـد؛ اما با این حـال در لا به لای عقایدشـان، می‌توان مشترکات فراوانی نـیز یـافت. نکته‌ی مهمی که وجــود دارد این است که فلســفه‌ی وجــودی بســیاری از عقاید ماسـونی به طـور کامل شـناخته نشـده اسـت، اما این به معنای عدم وجود این اعتقادات نیست. برای مثال شــواهد فــراوانی وجــود دارد که نشــان می‌دهد اکــثر گروه‌های ماسونی، شیطان را تقدیس می‌کنند. از جمله: اذعـان خـود آن‌ها به تقـدیس لوسـیفر (یکی از نام‌هـای شیطان) و یا استفاده از علایم بی‌شماری که اکــثر آن‌ها توسط گروه‌های شیطان پرست نیز اسـتفاده می‌شـوند؛ با این اوصـــاف ما می‌تـــوانیم بفهمیم که ماســـون‌ها شـیطان پرست نـیز هسـتند. اما هنـوز نمی‌دانیم که چه عـاملی آنـان را به این تفکر سـوق داده است. (البته این نکته تقریبـاً اثبـات شـده است که ماسـون‌ها و شـیطان

پرســتان به موجــودی به نــام ابلیس یا شــیطان اعتقــاد ندارند، بلکه آن‌ها بزرگداشت شیطان را به عنوان نمـادی بــرای مخــالفت با ادیــان انجــام می‌دهند. در هر صــورت، علت لجــاجت بیش از حد آن‌ها با دین و اصــرار افــراطی آن‌ها بر بزرگداشت شــیطان به عنــوان نمــاد ضد دیــنی، کاملاً روشن نشده است.) نکته‌ی دیگر این که بسیاری از گروه‌های ماسونی شیطان پرست، الهه‌های ملل باستان را نــیز ارج می‌نهند. از جمله: Isis و Osirisو... که این مطلب کاملاً اثبــات شــده است. اما ما نمی‌دانیم که چــرا آنــان خداوند یکتا را کنــار گذاشــته و هم شــیطان و هم الهه‌های متعدد را بزرگ می‌دارند؟!

با این حــال بخشی از عقاید ماســون‌ها که کــاملاً اثبــات شده‌اند، عبارتند از:

ادعای روشنی بخش (Giver of light)ـ بودن شیطان (Lucifer)

بزرگداشت شیطان و نمادهای شیطانی (Satanism)

اعتقاد به این‌که زن و مــرد اولیــه، که مقــام نیمه خــدایی دارند، خالق نسل کره‌ی زمین هستند نه خداوند یکتا.

بزرگداشت الهه‌های ملل باستان، مانند ایــزس، لات و ... و احترام به عقاید جاهلی ملل باستان (Paganism).

اعتقاد قوی به آداب و رسوم مصر باستان که این مطلب کفرآمیز و شرک آمــیز بــودن عقاید آن‌ها را توأمــاً نشــان می‌دهد.

اعتقاد فراوان به اومانیسم.

اعتقــاد فــراوان به ماتریالیسم (مــاده گــرایی) و عــدم اعتقاد به روح و مسایل فرامادی.

اعتقاد راسخ به سـلیمان (Solomon)ـ نه به عنـوان نـبی بلکه به عنوان پادشـاه، جـادوگر و ماسـون اعظم. نکته‌ی جـالب این که اکـثر یهودیـان نـیز چـنین اعتقـادی دارند. آیه‌ی 102 سوره‌ی بقره نیز اشاره به همین مطلب دارد.

«خداوند نیز در آیه‌ی 102 سـوره‌ی بقـره دربـاره‌ی بـنی اسراییل می‌فرماید:

وَاتَّبَعُواْ مَا تَتْلُواْ الشَّـيَاطِينُ عَلَى مُلْـكِ سُـلَيْمَانَ وَمَا كَفَـرَ سُــلَيْمَانُ وَلَ-كِنَّ الشَّــيْاطِينَ كَفَــرُواْ يُعَلِّمُــونَ النَّاسَ السِّـحْرَ..... و پـیروی کردند از سـخنانی که شـیاطین در قلمرو سلیمان می‌خواندند وهرگز سلیمان به خـدا کـافر نگشت ولیکن شــیاطین کــافر شــدند و ســحر به مــردم می‌آموختند .....»

کتـاب تفسـیر نمونه دربـاره‌ی آیه‌ی 102 سـوره‌ی بقـره می‌نویسد:

از اح-ادی-ث چ-ن-ی-ن ب-ر م-ی آید که در زمـــــــــان سلیمان پیامبر، گروهی در کشـور او به عمل سـحر و ج-ادوگ-ری پرداختند, سلیمان دستور داد تمـام نوشـته‌ها و اوراق آن‌ها را جمع آوری کـــــــرده، در محل مخصوصی نگهداری کنند.

پ-س از وفات سلیمان، گروهی آن‌ها را بــیرون آورده و شــروع به اشــاعه و تعلیم ســحر کردنــد؛ بعضی از این موقعیت اسـتفاده کـرده و گفتند: سـلیمان اصـلاً پیـامبر نبود، گروهی از بنی اسرائیل هم از آن‌ها تبعیت کردند و

سخت به جادوگری دل بستند، تا آن‌جا که دست از تورات نیز برداشتند.

ه-ن-گ-امی که پیامبراسلام (ص) ظهور کرد و ضمن آیات قرآن اعلام نمود سلیمان از پیامبران خدا بوده است، بعضی از احبار و علمای یهود گفتند: از محمد تعجب نمی‌کنید که می‌گوید سلیمان پیامبر است؟

این گفتار یهود، علاوه بر این که تهمت و افترای بزرگی نسبت به این پیامبر الهی محسوب می‌شد، لازمه‌اش تکفیر سلیمان (ع) بود.

به هر حال این آیه فصل دیگری از زشتکاریهای یهود را معرفی می‌کند که پیامبر بزرگ خدا، سلیمان را به سحر و جادوگری متهم ساختند، می‌گوید: «آن‌ها از آن‌چه شیاطین در عصر سلیمان بر مردم م-ی خواندند، پیروی کردند: واتبعوا ما تتلوا الشیاطین علی ملک سلی-مان». سپس قرآن به دنبال این سخن اضافه می‌کند: «سلیمان هرگز کافر نشد: و ماکفر سلی-مان». او ه-رگ-ز ب-ه سحر توسل نجست، و از جادوگری برای پیشبرد اهداف خود استفاده نکرد، «ولی شیاطین کافر شدند، و به مردم تعلیم سحر دادند: ولکن الشیاطین کفروا یعلمون الناس السحر».

علاقه‌ی افراطی به علوم طبیعی. تعداد زیادی از برندگان جوایز نوبل و دانشمندان علوم طبیعی، ماسون بوده‌اند. مانند: الکساندر فلمینگ کاشف پنی سیلین، و ادوارد جنر کاشف واکسن آبله. در این میان به نظر می‌رسد که علاقه و توجه افراطی ماسون‌ها به علم، برای پر کردن خلاء ناشی از کنار گذاشتن معنویت انجام

می‌گـــیرد. البته لازم به ذکر است که در دین اســـلام هم تأکید زیادی بر فراگیری علم و دانش شــده اســت، اما از مسلمانان خواسته شده تا به صورت معتــدل (نه افــراط، نه تفریط) به علم بپردازند و از آن به عنـــوان ابـــزاری برای رسیدن به خدا استفاده نمایند. بنــابراین در اســلام، علم هـــــدف نیست بلکه یک وســـــیله اســـــت، اما در فراماسونری علم خود یک هدف است.

اعتقـــاد به قـــدرت برتر در ماســـون صـــاحب درجه 33. گروه‌های ماسونی 33 مرتبه و 33 درجه دارند. شخصی که به درجه‌ی 33 می‌رسد، قدرت زیادی داشته و ماسون اعظم نامیده می‌شود. این شخص بالاترین مقام لژ را در اختیار دارد.

اعتقاد به ساخت معبد سلیمان به عنوان پایتخت عقیدتی در بیت المقدس (Jerusalem)ـ قبل از ظهور ضد مسـیح (Antichrist)ـ یا فرعــون جدید (New Pharaoh)ـ که منجی شیطانی ماسونهاست.(27)

اعتقــاد به ظهــور ضد مســیح (Artichrist = دجــال) یا فرعون جدید (New Pharaoh)ـ در ابتــدای (دهه‌ی اول) قرن 21 و شروع حکــومت جهــانی شــیطانی توسط او.(28)ـ (البته ممکن است که Antichrist مــورد نظر خــود ماسون‌ها، لزوماً شخص خاصی نباشــد؛ بلکه ممکن است Antichrist مـــورد نظر ماســـون‌ها، خـــود تشـــکیلات فراماسونری باشد.)

در هر حال جا دارد که در این قســمت به این نکته اشــاره کـــنیم که گروه‌هـــایی مانند فراماســـونرها و شـــیطان پرســتان، از شــیطان پرســتی به عنــوان یک نمــاد بــرای

مبارزه با ادیان استفاده می‌کنند. اعضـای این گروه‌ها در واقع هیچ اعتقاد قلبی به مسـایل فرازمیـنی مانند خـدا، فرشـتگان، شـیطان و ... ندارند و معتقدند که تنها مـاده وجود خـارجی دارد. (اعتقـاد به ماتریالیسم) اعضـای این گروه‌ها برای نشان دادن دشمنی خود با مذاهب، از نمـاد (Baphomet)ـ که مربـوط به شـیطان پرسـتان باسـتان اسـت، اسـتفاده نمـوده و از آن بـرای نشـان دادن بی‌اعتقـادی خـود به عـالم آخـرت بهـره می‌جویند. البته لازم به ذکر است که فراماسـون‌ها و شـیطان پرسـتان، خودشان نیز به این مسأله اعـتراف کرده‌انـد؛ تا آن‌جا که در بعضی از کتب شیطان پرسـتان، مطـالب زیر به چشم می‌خورد:

بـدین تـرتیب نتیجه می‌شـود که اعتقـاد و مسـلک واقعی ماسـون‌ها و شـیطان پرسـتان، بی‌دیـنی است و آن‌ها از الهه‌های ملل باستان، بت‌ها و شیطان، به عنـوان نمـادی برای دشمنی با مذاهب و ادیان استفاده می‌کنند.

علامات و اعداد در فراماسونری

علاوه بر علامـاتی که در قسـمت‌های قبلی ذکر شـد، علامات دیگر و اعـداد خاصی مـورد توجه فراماسـون‌ها و دیگر گروه‌های شیطان پرست هسـتند که اکـثر آن‌ها نـیز منشـاء مصـری دارنـد، هرچند علامت‌هـایی نـیز از دیگر عقاید الحادی ملل باستان از جمله آریایی‌هـای قـدیم (نه دین زرتشت)، شرق دور و... اقتباس شده‌اند.

مهمترین آن‌ها عبارتند از:

1) پرگـار و گونیا (یکی از مهمـترین و معروفـترین علامات).

در وسط این دو علامت، حرف G قـرار گرفته است. (به اعتقاد فراماسونها، «Goat = بز» نماد شیطان است.

نکته‌ی جـــالب دیگـــر، این که در بـــرخی از لژها بر روی علامت پرگـار و گونیـا، علامت چشم جهـان بین نـیز حک شده است که نشان دهنده‌ی اهمیت فوق‌العـاده‌ی علامت چشم جهان بین در نزد ماسون‌ها می‌باشد.

2) ستاره‌ی 5 گوشه‌ی معکوس یا Baphomet.

نشـــان دهنـــده‌ی بز یا Goat می‌باشد. در بین شـــیطان پرستان، بز نماد شیطان است. در قسمت پایین تصـــاویر زیر، عیناً عباراتی از یک سایت فعال در زمینه‌ی شـیطان پرستی نقل شده است تا مستندات در اختیار شما قـــرار گیرد.

3) دست شیطان یا دست شاخدار.

در تفکر ماسون‌ها و شیطان پرسـتان، شـیطان شـاخدار Cornuto است و با حرکت دست خود، شیطان را نمایش می‌دهند. مستندات عیناً نقل شده است.

نکته‌ی مهم: علامت Cornuto علامـــتی است که باید در تفســـیر آن بســـیار محتاطانه عمل کـــرد. زیـــرا علاوه بر معنـای دست شـیطان که در غـرب شـناخته شـده اسـت، معانی دیگری نیز دارد. برای مثال در بین ناشـــنوایان این علامت به معنای I love you می‌باشد. در مناطق آذری زبان ایـران و ترکیه و ... نـیز این علامت نمـاد بوزقـورت (گـرگ خاکسـتری) می‌باشد که این نمـاد، در بین آذری‌ها شناخته شده است. بنابراین Cornuto هنگامی به معنای دست شـــیطان است که یک فـــرد شـــنوای اروپـــایی یا

آمریکـایی در مکان‌هـای متعـدد از این علامت اسـتفاده می‌کند و از سوی دیگر این شخص با گروه‌هـای مخفی و مشـکوک مرتبط است. به عبـارت دیگـر، هر گـردی گـردو نیست! بـــرای اطلاق لفظ دست شـــیطان به علامت Cornuto، باید هم به محل زنـــدگی فـــرد، مـــوقعیت، وضعیت جسمی، ارتباط وی با گروه‌های مشکوک و دلیل وی در اسـتفاده از این علامت بررسی شـود. در ضـمن، اســتفاده از Cornuto در کنـــار علایم دیگر شـــیطانی اهمیت دارد. در واقع این علامت تایید کننـــــده است نه اثبات کننده.

4) چلیپـــای شکســـته (صـــلیب شکســـته) یا Swastika: علامت شناخته شده‌ی هیتلر و نازی‌ها.

نکته‌ی جالب این‌که این علامت در گروه‌های ماسونی هم کـــاربرد دارد. در شـــکل ســـمت چپ که مربـــوط به ماسونهاســـت، طـــرحی دیـــده می‌شـــود که در بـــالای آن علامت صـــلیب شکســـته، و در وسط آن ســـتاره‌ی شش گوش مشاهده می‌گـردد که این مطلب ارتبـاط نازیسم و صـــهیونیزم را نشـــان می‌دهد. (بـــرخلاف ادعـــای جهـــان غـــرب). زیـــرا هم ســـتاره‌ی شش گـــوش و هم صـــلیب شکســـته مـــورد تقـــدیس ماســـون‌ها هســـتند. در واقع ریشه‌های نازیسم و یهودیت صهیونیستی یکی است و نه تنها این دو حرکت شـوم هیچ تضـادی با هم ندارنـد، بلکه در خـــدمت یک‌دیگر نـــیز قـــرار دارند. این مســـأله خـــود شـــاهدی بر رد هولوکاست است.البته لازم به ذکر است که بعد از جنایـــات هیتلر اکـــثر گروه‌هـــای ماســـونی به منظور پرهیز از بدنامی، اسـتفاده از چلیپـای شکسـته را کنار گذاشتند؛ این در حالی است که قبل از جنگ جهـانی

دوم، علامت چلیپـــای شکســـته یک علامت کلیـــدی در فراماسونری بوده است.

(ذکر این نکته ضـــروری به نظر می‌رسد که هیتلر نـــیز ماسـون بـوده اسـت، اما تحرکـات نظـامی‌اش بـرخلاف مصـالح فراماسـونری بـوده و منجر به مقـابله‌ی بقیه‌ی ماسون‌ها با وی شده است).

5) جمجمه و استخوان Skull& (Bones).

6) عدد 666 نمـاد دجـال یا ضد مسـیح (Antichrist)ـ یا شیطان.

گـاهی به صـورت FFF هم این عـدد را نشـان می‌دهند. چون حرف F، ششمین حرف انگلیسی است.

7) عدد 13.

عـدد مقـدس ماسـون‌ها و یهودیـان است. در حـالی که مسیحیان آن را نحس می‌دانند. فراماسون‌ها در بسـیاری از نمادهـای خـود، تعـداد اجـزاء را 13 قـرار می‌دهند. به عنوان مثال در تصویر راست، سـتاره‌ی شش گـوش را با 13 ستاره‌ی کوچک کشیده‌اند. در شکل وسط، 13 دست گوشه‌های یک شـکل 13 دندانه را گرفته‌اند. در تصـویر سـمت چپ هم که مربـوط به چنگ یک الهه‌ی باسـتانی، است و متعلق به یک گروه ماسونی می‌باشد، تعداد تارها 13 عدد می‌باشد.

8) عدد 33.

همان طـور که گفـتیم در فراماسـونری، صـاحب درجه‌ی 33 بـالاترین قـدرت را داراست. در سـمبل بسـیاری از

گروههـــای ماســـونی از جمله در علامت مربـــوط به یک گروه ماسونی شـهر (Memphis)ـ آمریکا (که نـام شـهر باستانی Memphis مصر را برخـود نهـاده اند)، عـدد 33 بکار رفته است.

ذکر یک نکته‌ی مهم: بعد از ذکر علامــات و اعــداد مــورد استفاده در فراماسـونری، ذکر این نکته ضـروری به نظر می‌رسد که برای تطبیق علامت‌هـای مـذکور بر گروه‌ها و افراد، باید همواره با احتیاط برخورد کرد. زیرا در بعضی از مواقــع، علامت‌ها و لوگوهــای بعضی از شــرکت‌ها و سازمان‌ها در نقاط مختلف جهـان، شـبیه به علامت‌هـای فراماســونری هســتند، اما همــواره نمی‌تــوان به این ســازمان‌ها برچسب ماســونی بــودن زد. بــرای مثــال بســـیاری از شـــرکت‌ها و کانال‌هـــای تلویزیـــونی و ماهواره‌ای از نماد چشم در لوگوی خود استفاده می‌کنند که این چشم، نماد بیننـده و مخـاطب تلویزیـونی است و این مطلب کاملاً منطقی و قابل فهم است. بنـابراین در این حــالت، چشم موجــود در لوگوهــای مــذکور، نشــان دهنــده‌ی ماســونی بــودن این کانال‌ها نیست. هم‌چــنین چشم پزشکی‌ها و عینک سازی‌هایی که در تبلیغـات خـود از علامت چشم اسـتفاده می‌کنند نـیز ماسـونی نیسـتند، چــرا که حــرفه‌ی آن‌ها در ارتبــاط با چشم می‌باشد. از سوی دیگر در بعضی از تصاویر هـنری و معمـاری، ممکن است در اثر روی هم افتـادن خطـوط، تصـاویر متعـددی شــبیه به ســتاره‌ی شش گــوش و ســتاره‌ی پنج گوشه‌ی معکـوس پدید آید که این تصـاویر نـیز غیرعمـدی بـوده و نشــان دهنــده‌ی فراماســون بــودن معمــاران این بناها نیست. برای درک بهـتر این مطلب، به تصـاویر زیر توجه فرمایید:

بدین ترتیب همان گونه که ملاحظه فرمودید، صرفاً با مشاهده‌ی یک علامت مشابه علامات ماسونی، نمی‌توان به افراد و شرکت‌های مرتبط با آن علامت، فوراً برچسب ماسون بودن زد. بلکه باید در این زمینه تحقیق نمود و از شواهد محکم‌تری در تأیید یا رد ماسونی بودن گروه‌های مذکور بهره گرفت.

البته در این بین بعضی علامت‌ها هستند که اختصاصاً و عمدتاً ماسونی هستند و تا حدود زیادی می‌توانند ماسونی بودن افراد و شرکت‌ها و سازمان‌های مرتبط با خود را نشان دهند. برای مثال علامت پرگار و گونیای ماسونی (نه پرگار تنها و یا گونیای تنها)، علامت بسیار اختصاصی ماسون‌ها است. هم‌چنین علامت هرم و چشم (نه هرم تنها یا چشم تنها) نیز یک علامت بسیار اختصاصی برای گروه‌های ماسونی است.

از سوی دیگر اگر گروهی از علامت‌های فراوان و متعدد فراماسونری استفاده بکند نیز به احتمال قوی یک گروه ماسونی می‌باشد. به همین صورت، گروهی که علایم ماسونی را بدون هیچگونه قرینه‌ی منطقی به کار می‌برد نیز به احتمال زیاد یک گروه ماسونی است. برای مثال، نماد چشم جهان بین که در لژها استفاده می‌شود نیز یک نماد کاملاً ماسونی می‌باشد؛ چرا که در لژها هیچ عملیات چشم پزشکی و تصویربرداری انجام نمی‌شود که بتوان نماد چشم جهان بین را به آن ربط داد.

در هر حال باید این مطلب را همواره به یاد داشت که صرف دیدن یک علامت شبیه به علایم ماسونی، نباید سریعاً به افراد و سازمان‌های مرتبط با علامت، برچسب

ماســون بــودن زد و بــرای رد یا تأیید این مســأله، باید تحقیقات بیشتری انجام داد.

منظور از آفرینش آسمان و زمین در شش روز چیست؟

عنوان سوال:

منظور از آفرینش آسمان و زمین در شش روز چیست؟

پاسخ:

درباره خلقت در شش روز باید دقت کنیم که قطعا منظور از این روز، فاصله طلوع آفتاب تا غروب آن نیست. چون خورشید خود قسمتی از این مخلوق (آسمان و زمین) است. پس زمانی که خورشید وجود نداشته، طبیعتا روز نمی‌تواند به معنای فاصله طلوع تا غروب باشد. پس اگر چه معمولا این لفظ در همان معنای روز که ضد شب است به کار می‌رود و در قرآن نیز در این معنی زیاد به کار رفته است ولی گاهی همین لفظ به معنای دوران استعمال می‌شود، بطوری که اگر چیزی دورانهای مختلفی داشته باشد، به هر دورانی یوم اطلاق می‌گردد. مثل:

(كُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ إِذا أَثْمَرَ وَ آتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصادِهِ؛[انعام/141]ـ از میوه آن، به هنگامی که به ثمر می‌نشیند، بخورید! و حقّ آن را به هنگام درو، بپردازید.)

(يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَ السَّماواتُ؛[ابراهیم/48] در آن روز (زمان) که این زمین به زمین دیگر، و آسمان‌ها (به آسمان‌های دیگری) مبدل می‌شود.)

یا حدیث امیر المومنین (ع) که می‌فرمایند: (الدَّهْرَ يَوْمَانِ يَوْمٌ لَکَ وَ يَوْمٌ عَلَيْکَ؛[1]ـ روزگار دو روز است: روزی به سود، و روزی به زیان تو)

بنـابراین مقصـود از شش یـوم که زمین و آسـمان در آن آفریـــده شـــده اســـت، شش دوران است که بر زمین و آسمان‌ها گذشته تا به صورت فعلی درآمده است؛ یعـنی، این وضع فعلی در زمین و اجـــرام آســـمانی نتیجه یک سلسـله تحـولات پی در پی است که درآن‌ها پدید آمـده و در نتیجه پس از طی این مراحـــل، به صـــورت فعلی درآمده‌اند، حال ممکن است مـدت یک دوران، ده میلیـون سال یا ده میلیارد سال بوده باشد.

و دربـــاره گذشـــتن شش دوران بـــرای خلقت زمین و آسمان باید توجه کرد: مخلوقات خدا دو نـوع هسـتند. یک نوع از عـالم امر هسـتند که در خلق آن‌ها تـدریج و زمـان وجود ندارد و به محض اراده الهی ایجاد می‌شوند:

(إِذا قَضى أَمْراً فَإِنَّما يَقُـولُ لَـهُ كُنْ فَيَكُـونُ؛[بقـره/117] هنگـــامی که فرمـــان وجـــود چـــیزی را صـــادر کنـــد، تنها می‌گوید: (موجود باش!) و آن، فوری موجود می‌شود)

و نوع دوم به آن عالم خلق می‌گویند که شامل موجودات مـــادی می‌شـــود. و زمـــان و تـــدریج جز جـــدا نشـــدنی آن‌هاست. و حذف تدریج در این نوع مخلوقات غیر ممکن است. مثل این‌که بخـــواهیم رنگ ســـفید، ســـفید نباشد. مثـال تـدریج در عـالم مـادی مثل این‌که بـرای تولد نـوه شخصی، حتما باید ابتدا خود شخص متولد شـود و سـپس نوه او متولد شود و الا رابطه نوه بودن بی‌معنا می‌شود.

[1]. نامه 72 نهج البلاغه.

" او خـــدایی است که همه آن‌چه را (از نعمتها) در زمین وجود دارد، برای شما آفرید، سپس به آسمان پـــرداخت و آن‌ها را به صورت هفت آسمان مـرتب نمـود، و او به هر

چیز آگاه است". (29) سوره بقره. "و زمین را بعد از آن گسترش داد"، (30)ـ سوره نازعات. چنان که در آیات شریفه بالا می‌بینید خداوند یک بار می‌فرمایند که نخست زمین آفریده شد و بار دیگر حکم به تقدم آفرینش آسمان دارند. آیا آیات فوق توسط دو خدای متفاوت بر محمد نازل گشته‌اند که هر یک ادعاهای متفاوتی در مورد آفرینش کائنات دارند.

[سایر] قرآن می‌گوید: آفرینش آسمان‌ها و زمین چند روز طول کشید؟ پروردگار شما، خداوندی است که آسمان‌ها و زمین را در شش روز آفرید (56)ـ سورة الأعراف پروردگار شما، خداوندی است که آسمان‌ها و زمین را در شش آفرید (3) سوره یونس همان (خدایی) که آسمان‌ها و زمین و آن‌چه را میان این دو وجود دارد، در شش روز آفرید(59)ـ سورة الفرقان او کسی است که آسمان‌ها و زمین را در شش روز آفرید(7)ـ سورة هود آیات فوق صراحتا گویای آن است که خداوند آسمان‌ها و زمین را در شش روز خلق فرمود. اما مطابق آیات زیر: -بگو آیا شما به آن کس که زمین را در دو روز آفرید کافر هستید و برای او همانندهایی قرارمی‌دهید؟! (9)سورة فصلت او در زمین کوه‌های استواری قرار داد و برکاتی در آن آفرید و مواد غذایی آن را مقدر فرمود،- این‌ها همه در چهار روز بود- درست به اندازه نیاز تقاضا کنندگان! (10)سورة فصلت سپس به آفرینش آسمان پرداخت،... در این هنگام آن‌ها را بصورت هفت آسمان در دو روز آفرید... (11و 12) سورة فصلت خوب حالا به محاسبه بپردازیم: 2 روز (برای آفرینش زمین) + 4 روز(برای آفرینش برکات) + 2 روز (برای آفرینش آسمان‌ها) = 8 روز، و نه 6 روز

نتیجه: 6 =ـ 8؟!ـ مشکل از کجاست؟ از معجزه محمّـدبن عبدالله یا از ریاضیات؟

موبایل باستانی 8000 ساله اتریش

چنــدی پیش خــبری مبتــنی بر کشف یک شی باســتانی عجیب در ســالزبورگ اتــریش رســانه‌ای شد. بر اســاس تصـاویری که از این شـیء باسـتانی منتشر شـده اسـت، دســتگاهی بســیار شــبیه به یک گوشی موبایل امــروزی دیده می‌شود.

موبایل باستانی 8000 ساله اتریش

چنــدی پیش خــبری مبتــنی بر کشف یک شی باســتانی عجیب در ســالزبورگ اتــریش رســانه‌ای شد. بر اســاس تصاویری که از این شیء باستانی منتشر شده است، یک شی ء بسـیار شـبیه به یک گوشی موبایل امـروزی دیـده می‌شود که مجموعه‌ای از کلیدهای کنترل، صفحه نمایش و 12 کلید منقش به نمادهـــای خط میخی بر روی آن وجود دارد.

تصـویر نوکیـای بـابلی که در فضـای مجـازی با عنـاوینی چـون موبایل باسـتانی بابـل، موبایل بیگانگـان، سـفر در زمـان و ... شـناخته شـده اسـت، یک اثر هـنری است که توسط هنرمند آلمـــانی آقـــای کـــارل وینگـــارنتر (Carl Weingärtner) در ژانویه سال 2012 ساخته شده است.

وینگـارتنر این اثر هـنری را به عنـوان نمایشی از تحـول انتقال اطلاعات خلق کرد. چندی پیش چند سـایت اقـدام به انتشـار این عکس با شـرح یافته باستانشناسی 8000 ساله نمودند، شی ء باستانی‌ای که در اتریش یافت شده است. داستانی که ساخته شد با انتشار ویـدئویی در یکی

از کانالهای یوتیوب دامن زده شد و محبـوبیت یـافت و از آن‌جا بود که پای آن به رسانه‌های خبری نیز کشیده شد.

حقیقت این است که هنرمند ســــــازنده این شی ء را از مدل گوشی S868 سونی اریکسون الهـام گرفته است. جنس این اثر هـنری از خـاک رس بـوده است. وینگـارنتر یک عکس از اثر خود را به عنوان بخشی از کارهـای خـود در فیسبوک قرار داده بوده است.

اسـکات سی وارینگ (Scott Waring)ـ مـدیر وبسـایت یوفوسـایتینگ دیلی (UFO Sightings Daily)ـ نـیز در اقدامی که از ایشـان دورازذهن نبـود و سـایقه‌ی زیـادی نیز در این سبک اظهار نظـرات غـیرمنطقی دارد تصـویر موبایل باستانی را اثباتی بر دیدار فضـانوردان باسـتانی از گذشته زمین اعلام نمود. روزنامه دیلی اکسـپرس نـیز در ادعــایی شی ء مــذکور را به قــرن ســیزدهم میلادی منتسب می‌کند. آقـای وینگـارنتر آثـار هـنری خـود را در وبسایت خود آرت رپلیک معرفی می‌کند.

موجودات فرازمینی از دید علم

آیا شکل و شمایل موجودات فضایی برگرفته از تخیل انسان است؟ تصوراتی که از ظاهر فرازمینی‌ها وجود دارد تا چه حد صحیح است؟ واقعا موجودات بیگانه، چه شکلی هستند و تا چه اندازه به انسان شباهت دارند؟

بعد از ساخت فیلم (2001: A Space Odyssey) به کارگردانی استنلی کوپریک در سال 1969 و علاقه‌ی مردم به تماشای فیلم درباره‌ی موجودات فضایی، کارگردان‌های هالیوودی شروع به ساخت فیلم‌هایی با این موضوع کردند. به تدریج کارگردان‌ها برای جذابیت بخشیدن به فیلم‌های خود شروع به طراحی موجودات فضایی ترسناک و با اشکال عجیب و غریب در فیلم‌ها و سریال‌ها کردند که اوج آن را می‌توان در فیلم‌هایی مانند: بیگانه، ET، جنگ ستارگان، پیشتازان فضا و غیره مشاهده کرد. هم‌چنین همزمان با پیشرفت تکنیک‌های فیلم‌برداری، جلوه‌های ویژه و تجهیزات گریم، امکان طراحی موجودات فضایی ترسناک‌تر با قابلیت‌های مختلف با استفاده از تکنیک‌های شبیه‌سازی، باعث شد تماشاگران به این نوع فیلم‌ها بسیار علاقه‌مند شوند.

تاکنون هیچ پژوهشی نتوانسته است، اندازه، رنگ و شکل موجودت فضایی را تعیین کند

استیون اسپیلبرگ، یکی از کارگردان‌هایی است که بیشترین استفاده را از تکنیک‌های فیلم برداری برای ساخت فیلم‌های علمی تخیلی با موضوع موجودات فضایی، کرده است. با وجود خود موجودات فضایی، طراحی‌های منحصربه‌فردی نیز در خصوص سفینه‌های

فضـــایی، ســـیاره‌ها و کلونی‌هـــای محل زیست آن‌ها در فیلم‌هـــای علمی تخیلی آمـــده که مـــورد توجه میلیون‌ها تماشـــاگر در دنیا قـــرار گرفته است. در ســـال‌های قبل موجودات فضایی موجود در فیلم‌های سـینمایی شـباهت بیشتری به انسان‌ها داشتند، اما به تدریج با الهام گرفتن از حشرات و برخی گونه‌های میکروسکوپی. نسل جدیـدی از موجـــودات فضـــایی ترســـناک را طـــراحی کردند. ما همیشه کنجکاویم تا در خصوص شکل ظـاهری موجـودات فضایی اطلاعاتی را کسب کنیم.

به عقیده‌ی بسیاری از دانشمندان، به‌جز کـــره‌ی زمین در جایی از دریای بیکران هسـتی، موجـودات هوشـمندی در حـال زنـدگی هسـتند، در نتیجه فاصـله‌ی زیـاد آن‌ها با ما باعث شده است تا هیچگـاه با یک‌دیگر برخـوردی نداشـته باشیم. تا این لحظـه، هیچ یک از پژوهش‌ها به‌طـور قطع نتوانسته است، اندازه، رنگ و شکل موجودات فضایی را تعـیین کند. این‌ها همگی صـفاتی هسـتند که بـرای این موجودات فضـایی می‌تـوان حـدس زد و انتظـار داشت تا آن‌ها به این روش خلق شده باشـند؛ بنـابراین موجـودات فضـایی تا حـدودی شـبیه به ما خواهند بـود و به نـوعی انسان‌نما هسـتند. به‌گفته‌ی نیل دیگـراس تایسـون (Neil deGrasse Tyson)، اخترفیزیکدان آمریکایی، موجودات فضایی نیز ممکن است همانند ما از مواد شیمیایی نظیر هلیوم، کربن و اکسیژن ساخته شده باشند، اما این بدان معنا نخواهد بود که حتما شکل ظاهری آن‌ها هم شبیه به ما انسان‌ها باشد.

اگر همه‌چـــیز به همین شـــکل باشـــد، قطعا زنـــدگی هوشـمندانه‌ای در جـای دیگـری از جهـان بیکـران هسـتی

توسط بیگانگـــــان و درست همانند ما بر روی زمین، در جریــان است. بناهــای تــاریخی، شــهرک‌های غول‌آسا و مقبره‌هـــای باســـتانی از قبیل تمـــدن‌های «اینکا»، «آزتک‌ها»، «مایاها» و «مصــریان باســتان»، مکان‌هــایی هستند که انسان را چندین قرن شـگفت‌زده کـرده است. چگونه ممکن است تمــدنی بتواند 3000 ســال پیش از میلاد مســیح، چــنین بناهــای خارق‌العــاده‌ای را آن هم با فناوری‌هــای ابتــدایی احــداث کنــد؟ ما زمینی‌ها همیشه درباره احتمال وجود حیات فرازمیـنی کنجکـاو بـودیم؛ آیا در این کهکشان تنها هستیم یا حیات به شکل‌های دیگری که به چشم ما دیده نمی‌شود، نیز وجود دارد؟

تا وقـتی که وظیفه‌ی جسـتجو در پروکسـیما قنطـورس، یک ستاره‌ی کوتوله قرمـز، برعهـده‌ی ما اسـت، تنها باید به تصـــورات‌مان اکتفا کـــنیم اما به کمک متخصصـــان زیست‌شناسی تکــاملی، می‌تــوانیم حــدس و گمان‌هــای دقیقی را در این بـــاره بـــزنیم. دانشـــمندان دانشـــگاه آکسفورد تصمیم گرفتند با استفاده از مهارت‌های خــود، حـــدس‌هایی دربـــاره ریخت‌شناسی و کارکردهـــای ارگانیسم‌های فرازمیـنی بزنند. محققــان معتقدند بــرای پیدا کردن این نوع بیولوژی در جهان هســتی باید دربــاره لحظـــات حیـــاتی هر ســیاره که می‌تواند منجر به تکامل شــوند، اطلاعــات کسب کــرد. پژوهشــگر، سم لــوین (Samm Levine)، در این باره می‌گوید:

روش‌های قبلی در زمینه زیست‌شناسی فرازمینی تا حد زیادی مکـانیکی بوده‌اند و از دانسـته‌های انسـان دربـاره شـــیمی، فیزیک و جغـــرافی اســـتفاده کـــرده است تا دربـــاره‌ی فرازمینی‌هـــا، پیش‌بینی‌هـــایی کند. در روش

جدیـد، به جـای این که فکر کـنیم شـکل‌های دیگر حیـات دارای ویژگی‌هــای شــیمیایی مشــابه ما هســتند، روی فرآیند انتخاب طبیعی تمرکز می‌کنیم.

در سـیاره‌ی زمین، این لحظـات حیـاتی شـامل پیوسـتن سلول‌ها به‌یک‌دیگر برای تشـکیل یک سیسـتم هماهنگ یا جداسازی سلول‌ها در کلنی‌ها برای تشکیل چندسلولی‌ها می‌شود. دانشمندان با استفاده از رویکرد جدید، حدس و گمان‌هایی درباره شکل و ظـاهر موجـودات بیگانه زدند و آن‌ها را به تصویر کشـیدند. هنـوز نمی‌دانیم که بیگانگـان روی دو پا راه می‌روند یا چشم‌های بـــزرگ ســـبز رنگ دارنـد، اما بر این بـاور هسـتیم که نظـریه‌ی تکامل ابـزار منحصر به‌فردی را در اختیار ما می‌گـذارد تا درک بهـتری از ظـاهر بیگانگـان به دست آوریم. وقـتی می‌پرسـند که موجودات فرازمینی چه شکلی است، نمادهای‌هــالیوودی متفاوتی در ذهن شـکل می‌گـیرد، از مهاجمـان خونخـوار گرفته تا کوچولوهــای دوست داشــتنی مثل ET. اما در واقع، یک موجود فضایی، به چه شـکل اسـت؟ هیولاهـای شـاخک‌دار، انسـان‌نماهای لاغر و رنگ پریـده، موجـودات نورانی و... وقتی این سوال مطرح می‌شود که بیگانگان فضایی چه شکلی هستند، ما آزاد هستیم که تخیلات خود را به‌کار گیریم.

علوم آینده در مورد آناتومی موجـودات فرازمیـنی هنـوز نخستین بخش از اطلاعات خود را کسب نکرده است و ما نمی‌دانیم هنگام رویارویی انسان و موجودات فضایی، با چه چهره‌هـــایی روبه‌رو خـــواهیم شد. چهـــره‌ی این موجودات فرازمینی بستگی به زمان و مکانی دارد که ما آن‌ها را ملاقـات می‌کـنیم. به جز بشـقاب پرنـده‌هایی که

گاه و بی‌گاه دیـده می‌شـوند، دو حـالت وجـود دارد: یا در ملاقات‌هــای خــود در ســیاره‌ها و قمرهــای همســایه از نزدیک با این موجـــودات برخـــورد خـــواهیم کـــرد و یا تماس‌های فراسـیاره‌ای با موجـوداتی خـواهیم داشت که در سیاراتی بسیار دور ساکن هستند. اگر به‌طور اتفاقی اولین برخــورد در منظــومه‌ی شمسی باشــد، بنــابراین، حداقل اطلاعاتی در مورد این موجودات خــواهیم داشت. با توجه به وجـود کـربن و آب به عنـوان حلال، مکان‌هـای زیادی هسـتند که می‌توانند پـذیرای حیـاتی مشـابه زمین باشند.

زیست فرازمینی / Extraterrestrial life

خاک مـریخ ممکن است به انـدازه‌ی کـافی گـرم باشد که میکروب‌هایی شبیه باکتری‌های زمینی نیز در آن‌جا وجود داشته باشند. حـتی ممکن است چهارپایـان بزرگ‌تـری در دریاهای قمرهای منظومه‌ی شمسی مثل اروپـا، در حـال شـنا کـردن باشـند. درک شـولتزه مـاکوخ، زیست‌شـناس فضـایی دانشـگاه ایـالتی واشـنگتن معتقد است انـرژی حاصل از حفره‌هـای یخ‌فشـان قمر اروپا می‌تواند گـروه بســیار بـــزرگی از میکروب‌ها را تغذیه کند و این خـــود می‌تواند منجر به هـرمی از شـکارچیان گـردد. شـکارچی بزرگ اروپا که هم‌سـطح کوسه‌ی سـفید خودمـان اسـت، ممکن است موجودی هولنـاک به جـرم یک گـرم باشد. به گفته‌ی ماکوخ، قمر اروپا می‌تواند میزبان ارگانیزم‌هـایی به‌انـــدازه‌ی میگو باشد. البته منظـــور از موجـــوداتی به اندازه‌ی میگو، الزاما به این معـنی نیست که شـکل آن‌ها نــیز شــبیه میگو است. مــاکوخ در ادامه می‌گوید: ســخت

است که در مـورد شـکل احتمـالی این موجـود سـخنی بگوییم. من حدس می‌زنم چیزی شبیه کرم باشد.

ما به دلیل اطلاعـات انـدکی که از آنـاتومی موجـودات فرازمینی داریم، نمی‌دانیم که هنگام رویارویی با آن‌هـا، با چه چهره‌هایی مواجه خواهیم شد

این موجود، روی زمین جـانور مـوفقی به‌حسـاب می‌آید. حتی روی زمین نیز، جانوران تنوع و اشکال زیادی دارند. در حالی که کرم یخی فرضی قمر اروپا در حفره‌های آب قدیمی شنا می‌کند، بـرخی زیست‌شناسـان فضـایی پا را فراتر گذاشـته‌اند و در مـورد زنـدگی خـارج از آب سـخن می‌گویند. بیشـتر مکان‌هـای منظـومه‌ی شمسی خیلی سـرد یا خیلی گـرم هسـتند و امکـان وجـود آب مـایع را فراهم نمی‌کنند. اما به گفته‌ی استیون بنر، از موسسه‌ی تکامل مولکولی کـاربردی در فلوریـدا، مایعـات فـراوانی وجود دارند که ممکن است زندگی فضـایی را رقم بزنند. ابرهای سیاره‌ی ناهید حـاوی قطـرات اسـید سـولفوریک است و میلیاردها سال پیش، احتمالا حوضچه‌هایی از این ماده بر سطح این سـیاره وجـود داشـته است. گرچه این ماده برای آب معمولی ما بسیار مخـرب اسـت، اما ممکن است برای موجوداتی با سـاختار زیست‌شـیمی مناسـب، مایه‌ی حیات باشد.

این سـاکنان اسـیدی ممکن است با سـاختاری مقـاوم، شکل گرفته باشـند. به‌گفته‌ی اسـتیون بـنر، ناهیـدی‌های چندسلولی که در اسید سولفوریک مایع زندگی می‌کننـد، ممکن است رگ‌هایی از شیشه داشته باشـند. بـنر این را به امید وجود موجوداتی شـفاف و شیشه‌ای که به آرامی و دقت از صـخره‌های ناهید بـالا می‌رونـد، می‌گوید. اما

شیشه تنها گزینه نیست و مواد مقاوم دیگری نیز وجود دارند. بنر در ادامه می‌گوید که پلیمرهای انعطاف‌پذیری مانند تفلون، پلی اتیلن و سیلیکون، وجود دارند که در مقابل اسید مقاوم هستند.

در مکان‌های دیگر منظومه‌ی شمسی ما، دریاچه‌های سطحی و دریاها با این که حاوی آب نبوده‌اند، اما وجود داشته‌اند. در قمر تیتان زحل، این دریاچه‌ها از محلول سرد هیدروکربن متشکل از اتان و متان، شکل گرفته‌اند. به عقیده‌ی شولتزه ماکوخ، این دریاچه‌ها ممکن است میزبان موجوداتی بزرگ‌تر باشند. او می‌گوید:

آب دارای کشش سطحی بسیار قوی است که بر حجم تک‌سلولی‌ها اثر می‌گذارد. به همین دلیل باکتری‌های زمینی این قدر کوچک‌اند. کشش سطحی در محلول اتان-متان بسیار کمتر است، بنابراین تک‌سلولی‌ها می‌توانند غول پیکر باشند.

اولین پیام انسان به موجودات فرازمینی احتمالی ارسال شد

شولتزه ماکوخ با اشاره به رمان خود با نام «فضای ابدیت» می‌گوید: من موجوداتی را در اندازه‌های یک تخته سنگ تصور می‌کنم که بر سطح شناورند و هیدروکربن‌ها را می‌بلعند. البته این یک ماجرای علمی-تخیلی است، اما ممکن است چیزی شبیه به این وجود داشته باشد. از نظر ما ممکن است تیتانی‌ها خیلی آسوده خاطر به نظر برسند. دریاها در دمای منفی 180 درجه سانتی‌گراد، آن قدر سرد هستند که واکنش‌های شیمیایی را به شدت آرام می‌کنند. شولتزه ماکوخ در

این رابطه عقیده دارد، همه‌چیز ممکن است آرام حـرکت یا آرام رشد کنـد؛ طـول عمر چـنین موجـوداتی می‌تواند حداقل 10 هزار سال باشد یا حتی به میلیون نیز برسد.

بنابراین فضـایی‌های پیغام‌دهنـده احتمـالا نـوعی اجتمـاع دارند که لزوما شبیه جوامع انسانی نیست. ماکوخ معتقد اسـت، نـوعی هوشـمندی در جوامع زنبورها و موریانه‌ها دیده می‌شود. تصور او چیزی شـبیه یک کلـونی مورچه یا موریانه است که بسـیار هوشـمند شـده‌اند. اما این صـحبت‌ها، اطلاعـاتی در مـورد این که آیا آن‌ها پشـمالو، فلس‌دار یا لزج هستند، به ما نمی‌دهند. حـتی روی زمین هم مغزهـای هوشـمند به اشـکال مختلفی وجـود دارند: دلفین‌هـا، پسـتانداران، طوطی‌هـا، کلاغ‌هـا، سـمورهای دریایی، گورکن‌ها و اختاپوس‌ها جزو این دسته‌اند.

جک کوهن (Jack Cohen)، زیست‌شـناس تولیـدمثل که فیلم‌سـازان بسـیاری را در تولید فیلم‌هـای عملی تخیلی یاری رسانده است، می‌گوید:

در طول زمان، موراد زیادی روی زمین، تکامل یافته‌انـد، مثل: قلب، چشم‌ها، دست‌ها، پاهـا، جنسـیت، پـرواز و... این اتفاقـات به صـورت مسـتقل در شـاخه‌های مختلف درخت زندگی روی داده‌اند. اگر زمین از ابتدا آغاز شـود، دوبـاره همه‌ی این‌ها را خـواهیم داشت. بنـابراین اگر با موجـودات فضـایی که محل سکونتشـان زیـاد با زمین متفاوت نیست برخورد کنیم، به احتمال زیاد خصوصـیات مشـابهی با زمینی‌ها خـواهیم دید. ممکن است آن‌ها صورت داشته باشند، یا حـتی دسـت؛ اما این احتمـال هم هست که دم‌های قابض یا خرطوم داشته باشند.

تصور ظاهر موجـودات فرازمیـنی، بسـتگی به درک ما از دانش تکامل دارد

روتسچایلد معتقد است، آن‌ها امکان دارد آنتن یا شــاخک داشته باشند و یک اختاپوس به ما نگاه کند و با خـود فکر کند چطـور این موجـود با دو دست بـدترکیب می‌تواند به فنـاوری دست یابـد؟ اگر این موجـودات هوشـمند آبـزی باشــند، ســوال این است که چطــور زنــدگی می‌کننــد؟ انسان‌ها از آتش تقریبا در همه‌ی موارد زندگی اســتفاده می‌کنند، امری که برای موجودات آبزی غــیرممکن است. احتمالا بهـتر است هیولاهـای شـاخک‌دار پیش از تشـکیل امـپراتوری خـود از آب بـیرون بیایند. با همه‌ی این‌ها یک زیست‌فضاشناس شجاع، باید خـود را بـرای رویـارویی با موجـودات چندسـلولی و اجتمـاعی آمـاده کند که چشم و جنســـــیت دارند. ده‌ها ســـــال است که دانشـــــمندان، تولیدکننــدگان فیلم و حــتی کودکــان دربــاره‌ی شــکل و شــمایل موجــودات فضــایی کنجکــاو هســتند و بارها در رسانه‌ها تصاویر متفاوتی از آن‌ها خلق شده است.

اگر موجـودات فرازمیـنی واقعا وجـود داشـته باشـند، آیا شـبیه ما هسـتند یا ظاهرشـان بسـیار متفـاوت با چـیزی است که ما می‌تـوانیم تصـور کـنیم. پاسخ این سـوال در واقع بســـتگی به این دارد که دانش و درک ما دربـــاره‌ی تکامل چقدر است. در حال حاضـر، تنها شـکلی از حیـات که قادر به مطالعه آن‌ها هستیم در همین زمین خودمــان وجود دارد. حیـات روی زمین 3٫5 میلیـارد سـال پیش از یک منشا به وجــود آمــد، اما این جد مشــترک در نهــایت منجر به پیدایش 20 میلیون گونه‌ی زنده از جانوران شد. این‌جانوران هم به 30 شـکل مختلف در گـروهی به نـام

شاخه دسته‌بندی می‌شوند. این توده‌ها در گروه‌هایی به نام شاخه‌ی جانوری طبقه بندی می‌شوند.

اما زمانی که حیوانات برای نخستین بار حدود 542 میلیون سال پیش در انفجار کامبرین در قالب گونه‌های مختلف پا به عرصه وجود گذاشتند، احتمالا زمین از تنوع بزرگی از گونه‌ها برخوردار بوده است. در زیست‌شناسی تکامل، تکامل همگرا (Convergent evolution) فرآیندی است که به موجب آن موجودات زنده‌ای که ارتباط نزدیکی ندارند به‌طور مستقل صفات مشابهی پیدا می‌کنند، مانند سازگار شدن با محیط‌های مشابه یا گونه‌های اکولوژیکی. تکامل همگرا اگرچه با پدیده‌های تقویت تکاملی (Evolutionary relay) و تکامل موازی (Parallel evolution) مشابه است اما از آن‌ها قابل تمایز می‌باشد.

ملاقات با موجودات فرازمینی؛ دیرزمانی پس از مرگ آن‌ها

تقویت تکاملی به گونه‌های مستقلی که در فرآیند تکاملشان در اکوسیستم‌های مشابه، ویژگی‌های مشابهی پیدا می‌کنند اشاره دارد، البته نه به‌طور همزمان. مثلا ظاهر نرم مشترک میان دلفین، ماهی تن و گونه‌ی منقرض‌شده‌ی ماهی‌خزنده‌سانان همه، به‌طور مستقل از هم و در واکنش به شرایط محیطی یکسانی تکامل پیدا کردند تا بتوانند با سرعت در آب حرکت کنند. براساس یافته‌های سایمون کانوی موریس، زیست شناس تکاملی، پاسخ سوال فوق در پدیده‌ی همگرایی تکاملی نهفته است؛ فرایندی که از طریق آن، حیوانات

دارای ارتبـاط دور، شـباهت بسـیاری با همـدیگر پیـدا می‌کنند.

بـرای مثـال، شـکل سـاده‌ی دلفین‌هـا، مـاهی تونا و ایکتیوسور (ماهی خزنده‌سانان)، همگی به‌طـور مسـتقل در واکنش به فشـارهای انتخـابی یکسـان، فرگشت پیـدا کردند. در زیست شناسی موجـودات فضـایی، وجـود بعضی از مواد بیوشیمی الزامی به نظر می‌رسد. یکی از این‌ها کـربن است چـون کـربن می‌تواند با دیگر عناصـر، پیوندهای شیمیایی پایدار تشکیل دهد. فرضیه‌های علمی امـروز نشـان می‌دهد که حیـات غیرکربـنی می‌تواند در کیهان وجود داشـته باشد و اگر صـحت این فرضـیه ثـابت شـود این احتمـال وجـود دارد که حیـات فرازمیـنی هیچ شباهتی به حیات زمینی نداشته باشد.

بقیه‌ی عناصر مثل سیلیکون و سولفور در دماهای شـبیه زمین پیوند ناپایـداری تشـکیل می‌دهـد، همـانطور که می‌دانیم وجود آب هم بسیار ضروری است. برای تشکیل تکامل باید سازوکاری برای ذخیره اطلاعات مانند DNA و RNA و یا شـبیه این‌ها وجـود داشـته باشد. جانـدارن تک سلولی سن بیشتری نسبت به جاندارن چند سلولی دارند و بعد از 3 میلیارد سال جاندارن چند سلولی تکامل پیـدا کردند. به همین دلیل احتمـالا حیـات فرازمیـنی در مـرحله‌ی تک سـلولی است. احتمـال این که در سـیاره‌ی شبیه زمین تشعشات خورشیدی یا خورشیدهای بیگانه به عنوان انرژی استفاده شود، وجود دارد.

جاندارن تک سلولی سن بیشتری نسبت به جانـدارن چند سلولی دارند، به همین دلیل احتمالا حیـات فرازمیـنی در مرحله‌ی تک‌سلولی است

برای این‌که یک جاندار چند سلولی نسبتا بزرگ، بتواند به‌طور بهینه از نور خورشید استفاده کند، باید یک سیستم جذب نور متشکل از برگ و شاخه داشته باشد. اشکال و عادت‌های رفتاری مشابهی در زمین به‌طور همگرا تکامل پیدا کرده‌اند. بنابراین، در سیاره‌ای شبیه به زمین می‌توانیم انتظار گیاهان نسبتا آشنایی را داشته باشیم. اکنون به بررسی احتمال موجودات هوشمند دارای مغز بزرگ می‌پردازیم که از قابلیت طی کردن فواصل میان ستاره‌ای برخوردارند. تاکنون حشرات به عنوان غنی‌ترین گونه‌های موجود در کره‌ی زمین شناخته شده‌اند. پس این احتمال هم وجود دارد که موجودات فضایی بیگانه شبیه حشرات باشند. متاسفانه، داشتن اسکلت در بخش خارجی، رشد را با دشواری همراه می‌سازد.

چرا تاکنون اثری از موجودات فرازمینی پیدا نشده است

در سیاره‌های زمین مانند، حیوانات نسبتا کمی با اسکلت خارجی در طول فرآیند پوست‌اندازی در اثر وزن خود در هم می‌شکنند. مغزهای نسبتا بزرگ با قابلیت استفاده از ابزار آلات و حل مسئله در کره‌ی زمین ظهور و چندین بار از مراحل فرگشت گذر کرده‌اند؛ همانطور که در میمون‌ها، وال‌ها، دلفین‌ها، سگ‌ها، اختاپوس‌ها، کلاغ‌ها و طوطی‌ها، دیده می‌شود. با این حال، میمون‌ها از ابزارهایی برای استفاده در سطوح بزرگ‌تری برخوردار بوده‌اند که آن را به نتیجه‌ی راه رفتن روی دو پا نسبت می‌دهند. در اثر فرآیند فرگشت انسان، اندام‌های بسیاری به صورت جفت شکل می‌گیرند. بیشتر گونه‌ها در طول فرایند رشد و توسعه‌شان در معرض

عـدم انعطاف‌پـذیری قـرار گرفته‌اند. پشت سر گذاشـتن عملکـــرد تصـــادفی، یکی از بزرگ‌تـــرین چالش‌هـــای زیست‌شناسی تکـــاملی بر شـــمرده می‌شـــود چـــرا که می‌تواند ما را در رســـیدن به درک بهـــتری از چگـــونگی تفاوت شکل موجودات فضایی بیگانه با ما، یاری رسـاند. ما با بهره‌گـــیری از ارســـال‌های رادیـــویی یا گاما در جســـتجوی زنـــدگی هوشـــمند در فضا هســـتیم. به همین منظـور، سـیارات زمین ماننـد، در اولـویت قـرار دارند. جستجو بـرای نـوعی از حیـات که بـرای ما قابل شـناخت است از جستجو برای نـوعی از حیـات که از چند و چـون آن بی‌خبریم، راحت‌تر است.

موجودات فضایی از چه نیرویی استفاده می‌کنند؟

بر اساس یافته‌های پژوهشی جدید، احتمال دارد نورهای کیهانی عجیب و غریب توسط موجودات فضایی پیشرفته تولید شده باشند. این روشی است تا فضاپیماهای میان ستاره‌ای با سرعت شگفت‌انگیزی به حرکت بپردازند. اخترشناسان فقط بیست نوع نور اَبَرروشن را طبقه‌بندی کرده‌اند که به انفجارهای رادیویی سریع یا همان «FRB»ـ معروف هستند. اولین FRB در سال 2007 میلادی شناسایی شد. انفجارهای رادیویی سریع، از کهکشان‌هایی نشأت می‌گیرند که میلیاردها سال نوری با ما فاصله دارند؛ اما علل ایجاد آن‌ها هنوز درهاله‌ای از ابهام قرار دارد.

«آوی لئوب»، محقق و نظریه‌پرداز در مرکز اخترفیزیک‌هاروارد-استیمنسون، طی توضیحاتی، بیان کرد: «انفجارهای رادیویی سریع با توجه به مدت زمان کوتاه و منشأشان در فواصل دور، از درخشش قابل‌توجهی برخوردار هستند. ما هنوز هیچ منبع احتمالی برای FRBها پیدا نکرده‌ایم و به همین منظور، نمی‌توانیم با یقین در مورد آن‌ها صحبت کنیم. باید سرچشمه‌ای مصنوعی در نظر گرفته و به بررسی آن پرداخت.»

بر طبق مطالعات جدید، یکی از سرچشمه‌های مصنوعی بالقوه می‌تواند فرستنده‌های رادیویی غول‌پیکری باشد که توسط موجودات فضایی هوشمند، ساخته شده است. لئوب به همراه محقق دیگری به نام «ماناسوی لینگم» از

دانشگاه‌هاروارد، به بررسی این توضیح احتمالی پرداختند.

بنا به محاسبات این دو محقق، فرستنده‌ای که انرژی خود را از خورشید تامین می‌کند، می‌تواند سیگنال‌های FRBمانند را در سراسر کیهان پراکنده سازد؛ اما برای انجام این کار به ناحیه‌ی جمع‌کننده‌ی نور خورشید نیاز است تا انرژی مورد نیاز تولید گردد. وسعت این ناحیه، دو برابر سیاره‌ی زمین تخمین زده می‌شود. مقدار انرژی قابل توجهی که برای این فرآیند لازم است، لزوماً باعث ذوب شدن آن ناحیه نمی‌شود. لینگم و لئوب دریافتند که چنین فرستنده‌ی غول‌پیکری می‌تواند با توسل به فناوری ساخته شود، اگر چه خارج از ظرفیت‌ها و توانایی‌های فعلی بشر است.

چرا باید موجودات فضایی چنین سازه‌ای را درست کرده باشند؟ بر اساس گفته‌ی گروه پژوهشی، به پرواز در آمدن فضاپیمای میان‌ستاره‌ای با سرعت باورنکردنی توضیح معقولی است. احتمالاً این فضاپیماها به بادبان‌های نوری مجهز هستند که گشتاور حاصل از فوتون‌ها را مهار می‌کند؛ یعنی به همان شیوه‌ای که بادبان‌های کشتی به مهار باد می‌پردازند. انسان قصد دارد در آینده با بهره‌گیری از فناوری پیشرفته، کاوشگرهای رباتیک بسیار کوچکی را به منظومه‌های مجاور ارسال نماید.

بر اساس محاسبات لینگم و لئوب، فرستنده‌ای با قابلیت تولید سیگنال‌های FRBمانند می‌تواند، نیروی پیشران فضاپیمای میان‌ستاره‌ای را با وزن یک میلیون تُن یا بیشتر تامین کند. این فرستنده به قدری بزرگ است که

می‌تواند مسافران زنده‌ای را در فضای میان‌ستاره‌ای یا حتی فواصل میان کهکشانی حمل کند.

سرعت این انتقال به‌طور خارق‌العاده‌ای زیاد است و انسان فقط قادر به دیدن تصویری گذرا و لحظه‌ای از پرتوهای آن است. دو محقق یاد شده، بررسی‌های بیشتری را انجام داده‌اند. با فرض این‌که موجودات فضایی در اکثر پرتوهای رادیویی سریع ایفای نقش می‌کنند و با در نظر گرفتن تعداد فرضی سیاره‌های قابل سکونت در کهکشان راه‌شیری، لینگم و لئوب کران بالاتری را برای تعداد تمدن‌های پیشرفته موجودات فرازمینی محاسبه کرده‌اند که به 10 هزار تمدن می‌رسد. این دو محقق مدعی نشده‌اند که موجودات فضایی عامل اصلی و بی‌چون و چرای پرتوهای رادیویی سریع هستند. آنان بر این باور هستند که فرضیه‌شان ارزش توجه و بررسی را دارد.

لئوب در پایان تاکید کرد: «عقیده و گمانه‌زنی جایگاهی در علم ندارند؛ در علم باید به شواهد و قرائن تکیه کرد. لذا ارائه‌ی ایده‌های مختلف می‌تواند کارساز باشد. داده‌های بعدی به تعیین صحت ایده‌ها خواهند پرداخت. این مقاله به منظور چاپ در نشریه‌ی Astrophysical Journal Letters مورد پذیرش قرار گرفته است.

موجودات فضایی در آخرالزمان

از تمام ابـزاری که من جهت رهـبری انسـان میشناسـم، موثرترینشـان پنهـانی و مرمـوز عمل کـردن است است. اشــتیاق شــدید ذهن غــیر قابل مقــاومت اســت؛ و اگر شخصی یکبار گمانی در سرش بیفتد که در چــیزی رمز و رازی وجــود دارد، غــیر ممکن است این گمــان با بحث و آزمایش از ذهنش خارج شود. پس ما بلافاصله می‌توانیم افکار و تصورات را فقط با تغییر یک واژه تغیـیر بـدهیم. چی قابل تحقـیرتر و خـوارتر از کوته فکـری اسـت؛ ولی آن را اشتیاق مینامیم؛ سپس واژه حقیر آزاده و اصیل را اضافه میکـنیم، و شـما می‌توانید او را در سراسر جهـان هدایت کنید.

ایــده کلی، ایجــاد حسی غــیر قابل ارضا است که انگــار چــیزی رازآلـود وجـود دارد که بـاعث شـود ما فکر کـنیم بیگانه‌ها باید واقعی باشـند. در 1947 فراماسـون درجه 33 و سی و سومین رئیس جمهور ایالات متحـده Harry S. Truman، Majestic-12 یا MJ-12 را شــکل داد، کمیته‌ای مخفی متشــکل از دانشــمندان و مامورهــای دولتی جهت تحقیق در مورد رویداد Roswell، یوفوها و بیگانه‌ها.(نوعی صـحنه سـازی بـرای حقیقت جلـوه دادن دروغ‌های‌شـان) یکی از بزرگ‌تـرین سـازمانهای در حـال تهیه کردن صدا برای افـراد فـاش کننـده مثل “Mr. X”، Project Camelot است (www.projectcamelot.org) (منظــور از افــراد فــاش کننــده یا whistle-blowers شـخص یا اشخاصی است که فعالیتهـای غـیر قـانونی و خلاف سازمانهای دولتی یا موسسـات خصوصی و از این قبیل را افشا می‌کنند).

هم‌چنین امروز ماسون‌ها راه کارهـای دیگـری نـیز بـرای کنـــترل افکـــار در پیش گرفته‌اند و در کتب و بـــرخی ســـایت‌های جدید این ادعا را دارند که فقط ماســـون‌ها هستند که با فرازمینی‌ها ارتباط دارند، با تلفیق مطــالب صحیح و غلط نوعی حقیقت کذب را شــایه کرده‌اند و هم اکنون نیز در حال انجامند.

Camelot قلعه افسـانه‌ای پادشـاه آرتـور است و او 12 شوالیه میزگرد (The Round Table) دارد. The Round Table نــام انجمن مخفی Cecil Rhodes است که به بدست آوردن حکـومت دنیا میل فـراوان داشت. پس بـاز هم ما درهم پیچیدگی مبحث عدد شناسی و نماد شناسی در جوامع مخفی را داریم. پس 12 ،MJ-12 شـــوالیه میزگرد، و یک کارمند داخلی دیگر Project Camelot به نـام Stone “Clifford” (مـامور سـابق ارتش که واقعه Roswell شـرح می‌دهد) وجـود دارد. Stone به معـنی سنگ برای بنایی است یا منظور سنگی است که شمشیر آرتور در آن بود؟!!

Jim “Marrs” درباره ناشناخته‌های مریخ (Mars) و ماه، یوفوها، بیگانه‌ها، خزندگان و فضـانوردان باسـتانی بحث و گفتگو می‌کند (او هم‌چـــنین در فیلم JFK با Oliver Stone“” همکـاری داشت). از Michael St. Clair از خاندان ایلومیناتی St. Clair یا Sinclair و John Lear از خانواده صـنایع نظـامی Lear Jet و هم‌چـنین Richard Hoagland نـــیز در مـــورد بیگانه‌ها!! توسط Project Camelot مصاحبه گرفته شد.

Richard Hoagland در پـــروژه‌اش از نـــام ماســـونی Enterprise استفاده می‌کند.

در Hoagland، www.enterprisemission.com، به عنوان یک مهمان همیشگی و سخنگوی سازمان ملل در برنامه رادیویی Coast 2 Coast AM حضور دارد، کسی که در ظاهر دوستانی نفوذی در ناسا دارد که در مورد اهرام، چهره‌ها، و دیگر موجودات غیر متعارف روی مریخ سخن می‌گوید و ادعا می‌کند که ناسا این‌ها را کشف کرده. او هم‌چنین به دنبال این است که چگونگی شکل گیری شش ضلعی‌های مشکوک روی زحل و ناپدید شدن زنبورها را بفهمد (ناپدید شدن یا نابود شدن زنبورها از اتفاقاتی است که مایانها پیشگویی کردند در سال 2012 خواهد افتاد و امروزه دانشمندان ناسا سعی دارند به طور علمی این اتفاق را ثابت کنند). آ

یا او واقعا در حال پرده برداری از چیزهایی است که درون ناسا اتفاق می‌افتد یا فقط تصویر یک "شخص خوب" (good guy)ـ لازم برای تلقین فکری بیشتر عموم است؟ Richard Hoagland می‌تواند مشغول کار برای ناسا یا حداقل برای ماسونها باشد و نظریاتی متناقض نظریه‌های ناسا تهیه و ارائه کند؟ ناسا خط موثق و رسمی فراهم می‌کند و وجود بیگانه‌ها یا موجودات غیر متعارف در مریخ یا ماه را انکار می‌کند. سپس Richard Hoagland و دیگر "کارمندان درونی" همه این اطلاعات در مورد یوفوها و موجودات ناشناس در تصاویر ماه و مریخ را نشان می‌دهند و با قیاس منطقی بیگانه‌ها را به گونه‌ای معرفی می‌کنند که گویی این‌ها آن چیزی است که ناسا دارد پنهان می‌کند. ولی در اصل ناسا فرود روی ماه را پنهان کرده، که Hoagland و خیلی دیگر هرگز انکار نکردند. بنابراین Richard Hoagland نظریات غلطی در مورد فرضیات و

نتایج ناسا داده و امید داشـته اعتقـاد به بیگانه‌ها در همه جا رایج و متداول شود.

“سـعی در بـاور پیـدا کـردن مـردم جهـان بـرای حظـور موجودات فرازمینی و یوفوها در هر جایی دیده می‌شـد، امـروز تشـخیص این‌که کـدام منبع در حـال افشـای اطلاعـات درست است بسـیار مشـکل شـده است. حـتی منـابعی که مـدعی افشاسـازی پـیرامون دروغ‌ها هسـتند گهگاهی اطلاعاتی متنـاقض را منتشر می‌کنند که نشـان دهنـده‌ی این می‌تواند باشد که سـعی بر جاسـازی اطلاعـات غلط در اطلاعـات درست وجـود داشـته است. پس هر مطلـبی را میخوانید خودتـان پـیرامون آن تحقیق کنید. این افشا سـازی اطلاعـات درست و غلط در میـان یک‌دیگر همیشه وجود داشته است ونوعی کـاربرد روانی در اخبـار دارد، نمـونه‌ی بسـیار واضح آن سـایت ویکی لیکس اسـت، که به نظر ما مقـادیر بسـیاری زیـادی اطلاعـات نادرست را در میـان اطلاعـات درست مخفی کرد و آن را منتشر کرد واین اطلاعات از نظر من به هیچ وجه بدون دخالت کشور ایالات متحده نبوده است. ”

دکـتر Steven Greer گردانـنده پـروژه افشا سـازی (Disclosure Project)ـ اسـت، یک پـروژه تحقیقـاتی بی‌فایـده درحـال کـار به منظـور آشـکار کـردن کامل حقایقی درباره یوفوها، هـوش فرازمیـنی، انـرژی طبقه بندی شده پیشـرفته و سیسـتمهای رانشی. در مقـاله‌ای در ژوئن 2002 او از هجوم یوفوهای دروغینی آگاهی داد که می‌خواهند نمـایش عمـومی دهنـد، و بنـابراین آن‌ها میخواهند با اشـتیاق آزادیشـان را قربـانی کنند و در مخالفت با ETهـای شـرور حـول دولت گـرد آیند. Greer

توضیح میدهد که از 1992 من این متن سند – برگ برنده نهـــایی – تهدیـــدی جعلی از فضـــا، را دیـــده‌ام که توسط حـداقل 12 کارمند نفـوذی خـوش جا به من نشـان داده شد. البته من در ابتدا خندیدم، فکر کردم این فقط خیلی مزخـــرف و دور از ذهن است. دکـــتر Rosin گـــواهی و مـدارکش را پیش از 11 سـپتامبر (11/9)ـ ارائه کـرد. و هنـوز دیگـــران صـــریحا به من می‌گویند که چیزهـــایی که شبیه یوفوها هستند، به منظور شـبیه سـازی، فـریب، به عنـوان ET، و به عنـوان دلیل رویـدادها مـورد اسـتفاده قرار گرفته بودند، به اضافه برخی آدم رباییها و کشتن و قطع عضو احشام به منظـور کاشـتن دانه‌هـای تـرس در خصوص وجود زندگی در فضا، ساخته شده و تحت کنترل پروژه‌های سیاه به شدت محرمانه هستند. مثلا فیلم روز اســـتقلال (Independence Day)ـــ تلاشی است جهت متحد کـــردن دنیا از طریق نظـــامی گـــری با اســـتفاده از نشـــان دادن ET به عنـــوان ســـپر جدید کیهـــانی (فکر یهودیان در جریان رایش سوم).

فـــــــــریب نخورید. با درهم آمیختن حقیقت با دروغ، و توسط فریب رویداد یوفو که می‌تواند وحشـــتناک به نظر برسد، عـاقبت این طـرح و نقشه خلق یک دشـمن جدیـد، پایـــدار، و خـــارج از ســـیاره‌ای است. و چه کسی دانـــاتر خواهد بود؟ (Paul Joseph Watson, “Order Out of Chaos” (167)

در ادامه‌ی این ســـخن آقـــای واتســـون این نکته را هم متذکر شوم که پروژه‌ی یوفوها هدف دیگری را نیز دنبال می‌کند و آنخارج کردن خدای متعـال از زنـدگی انسـان و باوراندن خدایانی آسمانی و فرازمیـنی به عنـوان خـدای

واحد به مردم جهان است. واین کار با استفاده از نظریه پردازانی با مباحث دروغ و با کمک سلاح جدید و پنهانی به نام یو اف او در حال اجراست. نمونه‌ای از این بازی با انسان‌ها را می‌توان در آیین جدید رائ--ل دید.

بسیاری از فرهنگها در سراسر جهان اسطوره‌های مشابه و همسانی دارند و داستان‌هایی در آن‌ها وجود دارد که شامل بهشت، ستارگان، فرشتگان، شیاطین، مار بزرگ یا ابلیس، مار یا اژدها میباشد. پادشاهان آفریقا ادعا می‌کنند از نسل مردمان مار شکل Chituhuri هستند. پادشاهان چین مدعی بودند از نسل خدایان باستانی اژدها هستند که از آسمان آمده بودند. پادشاهان سومری ادعا می‌کردند از نسل انوناکی هستند، "کسانی که از بهشت به زمین آمده اند". (البته اثبات این ادعاها گاها با استناد به مدارک غیر واقعی، کذب و مصنوع میباشد.)انوناکی به خیلی چیزهای دیگری در کتاب مقدس نامیده می‌شود: اناک (Anak)، اناکیم (Anakim)، فرزندان اناک، و نفیلیم متداول ترند. این‌ها فرشتگان سقوط کرده‌ای هستند که شیطان رهبرشان است. اما آیا آن‌ها موجودات بیگانه دارای جسم فضایی هستند؟ "در بالا هم گفتیم که این فقط توطئه‌ای برای نمایش غیر واقعی‌ای از اجنه و شیاطین است"نماد سومریان برای سیاره X (نیبیرو)، که خیلی‌ها میگویند در سال 2012 باز خواهند گشت، نمادی یکسان با نمادهای یافت شده در لژها و تالارهای ماسونی است. این نماد در بالای عصای چاووش (caduceus یا همان نشانه علم پزشکی) دیده می‌شود، یک گوی بالدار، گاهی با دو مار کشیده شده است.

این نمـاد در گذشـته به عنـوان یک نمـاد روحـانی جهت نشـان دادن فعـال شـدن چـاکرای هفتم (چـاکرای بـالای جمجمه یا تاج سر) بوده است، نه یک سیاره فیزیکی.

کـارل سـاگان ذهن آدمی را به صـورت سه لایه و طبقه مختلف توصیف می‌کند: به ترتیب

1-Reptilian لایه خزنـده (کهن‌تـرین و عمیقـترین لایه ذهنی)

2-Limbic لایه کناره‌ای (طبقه میانی که سیستم اعصاب حرکـتی و عملگرهـای حیـاتی را کنـترل کـرده و اداره می‌کند)

3-Neocortex لایه نو پوســـته مغز (ســـرزمین‌ها و قلمروهای ناشناخته بالایی).

او برای به تصـویر کشـیدن این بخش خفته و خـاموش از مغز انســان از تصــویر یک اژدها به صــورت ســمبولیک اسـتفاده می‌کنـد، بخشی که هم بسـیار کهن و هم دست نخورده است.

وقتی که این اژدهای خفته و خاموش بیدار شــده و بر پا می‌خیزد، آتش درون این اژدها (همان که آن را کندالینی می‌نامیم) از لایه‌های مختلف به حـرکت در آمـده و چـون موجی عبـور می‌کند و همانند کیمیـایی این لایه‌هـای سه گانه مغز را بیدار کرده و یکپارچه می‌سازد.

(Ray Flower, “The Union and Reunion of Opposites”)

به نظر شـما جـالب نیست که امـروز بسـایر از رمـوز از قلمرو اسرار خارج شـده‌اند؟! به نظر شـما جـالب نیست که همان نقاطی که اسـلام و سـایر ادیـان الهی از آن‌ها برای رستگاری یاد کرده‌اند در بسـیاری از آیین‌هـای جدید به عنوان راهی برای رسیدن به تعالی نام برده می‌شود؟ درحالی که از همان نقاط بر خلاف آن‌چه در ادیــان الهی اشاره شده استفاده می‌شود؟!

کتابهای اخیر مثل کتاب پرفروش کد داوینچی نوشـته دن بــراون این ایــده را مطــرح می‌کنند که حضــرت عیسی واقعا انسان است که نسلش تا امـروز بـاقی مانـده. این درست است که طبقه ممتـــاز به طـــور وســـواس گونه مــوجب حفظ و نگهــداری DNAشــان میشــوند، اما این DNA حضرت عیسی نیست. کتاب مقدس ادعا می‌کند که حضــرت عیسی بــاز خواهد گشت و در اســرائیل بر تخت شاهی مینشیند. در باب 19 بند 28 انجیل متی میخوانیم: "عیسی جـواب داد وقـتی من در آن دنیـای جدید بر تخت سلطنت بنشینم، شـما شـاگردان من نـیز بر دوازده تخت نشسته، دوازده قبیله اسرائیل را داوری خواهید نمــود". "نشستن بر دوازده تخت" به این شکل غیر ممکن است، مثل خیلی چیزهـای دیگر در کتـاب مقـدس، این مفهـوم باید اســـتعاری باشد. ایـــده نشســـتن بر دوازده تخت و حکمرانی بر دوازده قبیله چیزی است که وقتی ما از 12 "خدای" حقیقی آگاه باشیم، و در آگـاهی ما روی میدهد و یا می‌تواند روی دهد. همـــانطور که در سراسر دنیـــای باستان شـناخته شـده، 12 خـدای آتلانـتیس یا الیمپـوس جنبه‌هایی از آگاهی خود ما هستند. هر کس حامل پیامها و شخصیتهایی از 12 نماد زودیـاک است. افـراد مختلف نشان دهنده خدایان یا نشانه‌های متفـاوتی هسـتند، ولی

کسی که شاه است، سیزدهمین است، او کسی است که 12 نفر را گرد 1 نفر کنترل می‌کند، چیزی است که باید برایش تلاش کرد. به منظـور متعـادل کـردن خصوصـیات 12 خدا، ما باید دیدگاهمان را به عنوان سیزدهمین ناظر واقعی حفظ کـنیم. این معـنی نشسـتن روی 12 تخت و داوری کردن دوازده قبیله اسرائیل است.

بهرحـــال، این دیـــدگاهی نیست که توسط بســـیاری از پیشـوایان روحـانی و کشیشـان و پیروانشـان که همگی منتظرند حضــرت عیسی بیاید و جهــان را نجــات دهــد، آموخته شده باشد. این ایده که مسیح در آخرالزمـان بـاز میگـردد به طـور مشـترک توسط یهودیـان، مسـیحیان و مسلمانان بیان شده، بنابراین این آیه‌ای ایده آل از کتاب مقدس است (بـرای طبقه ممتـاز) که از طریق آن، نسب "اولین پادشاه نظم نوین جهانی" را نشان می‌دهند.

به عقیده افراد ممتاز، همانگونه که نخستین مسیح بـرای برقرار کردن قلمـرو ملکـوت (Kingdom of Heaven) آمــد، دومین مســیح روشن شــده، دنیــای جدیــدی تحت قــوانینش برقــرار خواهد کــرد. التـه با نگــاهی به امــور فراماســونها و گروه‌هــای مخفی به نتــایج قابل بحــثی میرسیم، نمونه‌اش جای گزین کردن دجال آخرالزمــان به عنوان مسیح منجی است.

ماسون 33 درجه Manly P. Hall در کتاب The Secret Destiny of America درخصوص این مسیح نوشته:

عـــاقبت "سرنوشت ســـری"، نظمی جهـــانی است که توسط یک شـاه با قـدرتهای فـوق طـبیعی قانونگـذاری می‌شود. این شاه، زاده نژاد خدایان بـود، یعـنی او بـرای

کسانی که در شـرایط فـرزانگی آمده‌اند به مرتبه روشن شده تعلق دارد، سپس به خانواده قهرمانان- انسـان‌های کامل- تعلق دارد. یعـنی می‌تـوان گفت آن‌ها میخواهند خدایان از بعد گذر کرده‌ی خـود را به عنـوان فرازمینی‌ها معرفی کنند وبا انواع تصویر سازی و بزرگ نمایی سعی در قدرتمند نشان دادن این خـدایان می‌کنند تا در ذهن‌ها ثبت گردند و برای اجرای نظم نـوین جهانیشـان از همین ذهن‌های آماده و هیپنوتیزم شده استفاده کنند.

با افزایش مشاهده یوفوهـا، به تـدریج خبرهـایی دربـاره گزارش بیگانه‌ها، یوفوهـا، Area 51، خزنـدگان و غـیره شـروع می‌شـود. تا سـال 2012 آن‌ها تـوده‌ای از امـواج یوفوها را بر فـراز شـهرهای اصـلی جهـان نمـایش می‌دهند. درست مثل فیلم روز استقلال، آن‌ها می‌توانند ادعا کنند که دولت جهانی تحت تسلط سازمان ملل، تنها راه از بین بردن تهدید بیگانه‌هاست. در امتداد خط کتـاب مقـدس یا کد داوینچی، آن‌ها می‌توانند ادعا کنند که شـاهزاده ویلیـام (شـاهزاده انگلیس) از نسل حضـرت عیسی اسـت، یا می‌توانند مسـیح‌های دیگـری به ما ارائه کنند. یا آن‌ها می‌توانند پـروژه Bluebeam را مـورد اسـتفاده قـرار دهند و تصـاویر سه بعـدی مختلفی از مسیح‌ها را در یک زمان در قسـمت‌های مختلف دنیا به ما نشان دهند.

در این‌جا این نکته قابل ذکر است که تنها راه این که بتـوانیم مهـدی صـاحب زمـان را از سـفیانی و هم‌چـنین عیسی علیه السـلام را از دجـال آخر الزمـان تشـخیص دهیم این است که بصـیرت خـود را افـزایش دهیم، اطلاعات خود را بالا ببریم، نشانه‌ها را درک کنیم، قدرت

اختیــار و انتخــاب خــود را حفظ کــنیم، خودمــان را از سیســتمی که مــارا کنــترل می‌کند جــدا کــنیم، از بنــدگی سیستم کنترلی جهان خارج شــویم و آزاد شــویم و آزاده فکر کنیم.

دیوید آیک در کتـــاب بزرگ‌تـــرین راز در مـــورد پـــروژه Bluebeam مینویسد:

یکی از نقشه‌های کلیــدی، پــروژه Bluebeam نامیــده می‌شود. یک عنصر از آن اســتفاده از ماهواره‌هــای مولد لـــیزر در شـــبکه "جنگهـــای ســـتاره ای" است که در قسمت‌های مختلف دنیا تصــاویری سه بعــدی از یوفوهــا، حضرت عیسی (ع)، حضرت محمد (ص)، بــودا، کریشــنا و غیره در آســمان به تصــویر بکشــند، که با هر طــرز فکر و جهــان بیــنی متقاعد شــوند که منجیشــان آمــده اســت، پتانسیل نبرد بزرگ مذاهب بسیار بدیهی است. پیامهایی با فرکانس بسیار زیاد پایین (ELF)، فرکانس خیلی پایین (VLF)، فرکانس پــایین (LF)ـ و میکــرو ویو پخش خواهد شد (همــانطور که در حــال حاضر هم پخش میشــوند) که می‌تواند توسط مغز انسان دریافت شود. این تکنولــوژی امــروزه خیلی پیچیــده است و خیلی افــراد اعتقــاد پیــدا خواهند کرد که "خدا" و "منجی"های‌شان درحــال گفتگو با آنـــان هســـتند درحالیکه آن در واقع دست ماشـــینی انجمنهای برادری است.

درحال حاضر خیلی از اطلاعات "شبکه ای" از این منــابع می‌آیند. پــروژه Bluebeam ظهــور و وقــوع پدیــده‌های فوق طبیعی از انواع وحشت‌آور برای عموم را نــیز را در بر میگــیرد و در میــان وحشت و کشــمکش، هم‌چــنین از طریق تصــویر 3 بعــدی در آســمان، "منجی" خواهد آمد.

(صفحه 482 کتاب The Biggest Secret نوشته دیوید آیک).

از نشـــانه‌های ظهـــور حضـــرت ولی عصر (عج) صـــیحه آسمانی است که در قـرآن و روایـات به آن اشـاره شـده است. نـــدای آســـمانی وجـــودش حتمی است اگر چه محتـــوای آن در روایـــات مختلف است اما آثـــار آن یکی است.

در آیات 41 و 42 سوره ق آمده:

وَاسْتَمِعْ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ مِن مَّكَانٍ قَرِيبٍ

و روزی که منادی از جایی نزدیک ندا درمی‌دهد به گـوش باش

يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ

روزی که فریاد را به حق می‌شنوند آن [روز] روز خـــروج است

«علی بن ابراهیم» در تفسیر این آیات از حضـرت صـادق علیه السلام روایت کرده که فرمود:

“منـــادی نـــدا می‌کند به اسم قـــائم علیه الســـلام واسم پدرش”

رسول اکرم صلّی الله علیه و آله می‌فرمایند:

“به هنگـــام خـــروج قـــائم (عج) منـــادی آســـمان بانگ می‌زند:هان‌ای مردمان! خداوند مهلت ستمگران را پایـان بخشـید و بهـترین امّت محمد صـلّی الله علیه و آله را به پیشوایی و سرپرستی شما برگزید، خـود را در مکّه به او

برسـانید”(کتـاب الاختصـاص: شـیخ مفید* بحـار الانـوار: علّامه مجلسی، ج 52: ص304)

مدتی بعد از وقوع این صیحه، صـدایی از جـانب شـیطان شـــنیده می‌شـــود که در آن گفته می‌شـــود “ای مـــردم پروردگـار شـما از سـرزمین خشـکی از فلسـطین آمـده است. پس با او بیعت کنید تا هــدایت شــوید و مخــالفت نکنید”. (الحسن ابن ســـــلیمان حلی؛ مختصر بصـــــائر الدرجات، نجف، منشورات مطبعه حیدریه، 1950م، چـاپ اول، ص 184(.

در این هنگام است که تردید کننــدگان به شک میافتند که کدام ندا حق است و صحیح می‌باشد. از امام صـادق علیه السلام سوال شد چه کسانی به نـدای اول و چه کسـانی به ندای دوم پاسخ می‌دهنـد؟ حضـرت فرمودند: کسی آن را تصـــدیق می‌کند که از قبل به آن ایمـــان آورده باشد. سپس این آیه را تلاوت فرمودند:

أَفَمَنْ یَهْدی إِلَی الْحَـقِّ أَحَـقُّ أَنْ یُتَّبَـعَ أَمَّنْ لا یَهِـدِّی إِلاَّ أَنْ یُهْدی فَما لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُون.

بگو آیا از شـــریکان شـــما کسی هست که به ســـوی حق رهبری کند؟ بگو خداست که به سوی حق رهـبری می‌کند پس آیا کسی که به سـوی حق رهـبری می‌کند سـزاوارتر است مـورد پـیروی قـرار گـیرد یا کسی که راه نمی‌نماید مگر آن‌که [خود] هدایت شـود؟ شـما را چه شـده؟ چگونه داوری می‌کنید؟

سوره یونس، آیه 35

سپس فرمودند: صدای جبرئیل از آسمان و صدای ابلیس از زمین است. پس از صدای اول پیروی کنید و از صـدای دوم دوری کنید که گول نخورید...

بعد از این است که دو جبهه حق و باطل علنـــاً رو در رو در مقابل هم قرار گرفته و وعده پیروزی مستضعفان بر مستکبران محقق میگردد.

آیا شیطان و پیروانش با تکنولوژی‌های مورد استفاده در پـروژه Bluebeam، صـدای شیطانیشـان را به گـوش ما می‌رسانند؟

ارتش ایالات متحـده قطعا تکنولـوژی بشـقاب پرنـده‌های ضد جاذبه زمین را داراست. بـدون تردید تعـداد زیـادی از مشاهدات یوفو در دسته بندی هواپیماهـای دولت ایـالات متحـــده قـــرار میگیرند. از تـــوده مشـــاهدات فیلم گرفته می‌شـود و توسط هـزاران نفر مشـاهده می‌شـود، مثل Phoenix lights (اشیاء پرنده نورانی که در 13 مـارچ 1997 در آسمان برخی از ایلالتهای آمریکا مثل آریزونا و نوادا دیده شد) یا مشـاهدات فرودگـاه O’Hare شـیکاگو (که در جریان آن 12 نفر از کارمندان فرودگـاه گـزارش دادند که در حـال مشـاهده هواپیماهـای بشـقاب پرنـده مانند هستند) که احتمالا تکنولوژی نظامی هواپیما یا نور هستند که در حال انجـام یک عملیـات روانی روی عمـوم هســـتند. بـــرخی یوفوها به نظر میرســـند هواپیماهـــای فیزیکی هستند، برخی دیگر بیشتر شبیه نورها یا تصاویر سه بعـدی هسـتند و بـرخی دیگر بیشـتر شـبیه توهمـات، رویاها یا برون فکنی هستند.

چیزی شبیه رویا در مورد مشاهدات یوفو، رویارویی با بیگانه‌ها، و مبادرت به آدم ربایی وجود دارد. چیزی که کاملا فیزیکی نیست، انگار کل آن در درون ذهن مشاهده کننده می‌گذرد.... عملکرد متحیر کننده یوفوها، مانورهای هجومی فیزیکی، دور زدن سریع 90 یا 180 درجه، ناگهانی پدیدار شدن و ناگهانی پنهان شدن، تغییر رنگ و شکل، ادغام شدن و تفکیک شدن. توضیح فرد در مورد این‌که آن‌ها چگونه این‌ها را انجام می‌دهند ممکن است آن باشد که آن‌ها به هیچ وجه نمی‌توانند چنین کارهایی کنند.... من نمیگویم همه پدیدار شدنهای یوفو صرفا یک فریب و وهم و نوعی تصویر سازی ذهنی است، بلکه معتقدم خیلی از آن‌ها اینگونه‌اند. و من معتقدم همه آن‌ها برخی مولفه‌های عملیات روانی و گمراه کنند را دارا هستند. برخی از یوفوها در فیلم، ویدئو و یا رادار مشاهده میشوند. برخی از آن‌ها توسط صدها نفر به یکباره دیده می‌شوند. و برخی به طور منصفانه ادله عینی متقاعد کننده از وجودشان باقی می‌گذارند. بنابراین ممکن است برخی جنبه‌های آشکارسازی فیزیکی نیز در این چیزها موجود باشد. ولی آیا تا به حال مطلع شدید که چرا و چگونه عکسها و ویدئوهای شاهدان عینی تیره و تار و نامعلومند؟ اگر تقریبا این هواپیماها وجود دارند، همگی در این‌جا نیستند؟ اگر یوفوها واقعا وجود دارند، دلیل واضح کجاست؟ عکسهای واضحی که جعل نشده باشند کجاست؟

مولا علی علیه السلام فرموده اند:

....ای مــردم! اینک ما در آســتانه تحقق وعــده‌های داده شده، و نزدیکی طلوع آن چیزهایی که بر شما پوشـیده و ابهام آمیز است، قرار داریم.

بدانید آن کس از ما (حضـرت مهـدی"عج") که فتنه‌هـای آینده را دریابد، با چراغی روشنگر در آن گـام می‌نهـد، و بر همــان ســیره و روش پیــامبر(ص) و امامــان رفتــار می‌کند تا گره‌ها را بگشاید، بردگـان و ملت‌هـای اسـیر را آزاد سـازد، جمعیت‌هـایگمراه و سـتمگر را پراکنـده و حق جویان پراکنده را جمع آوری می‌کند. حضرت مهدی (عج) ســال‌های طــولانی در پنهــانی از مــردم به سر میــبرد، آن‌چنــان که اثر شناســان، اثر قــدمش را نمی‌شناســند، گرچه در یافتن اثر و نشانه‌ها تلاش فراوان کنند. ســپس گروهی بـرای در هم کوبیـدن فتنه‌ها آمـاده می‌گردنـد، و چونان شمشیرها صیقل می‌خورند، دیده‌هاشـان با قـرآن روشنایی گـیرد، و در گوش‌هاشـان تفسـیر قـرآن طـنین افکند، و در صبحگاحان و شـامگاهان جامهـای حکمت سر می‌کشند.

موجودات ماورایی

جهـانی که ما در آن زنـدگی میکـنیم در واقع جلـوه آن جهـانی نیست که در واقیت هست. درک ما از کیهـان همیشه درحال دگرگـونی و حـرکت رو به جلو قـرار دارد. معلـوم نیست که این درک ما از کیهـان همیشه واحد (ثـابت) است که دسـتخوش تغیـیر می‌شـود و یا نه خـود کیهـان است که در حـال تغیـیر است. ما هرگز نخـواهیم فهمید. تنها چـیزی رو که ما می‌تـوانیم بگـویم این است که ”واقعیت ”که در سـالیان دور مـورد تایید بـود گـاهی امروزه حتی پوچ مینماید. و حـتی نمی‌تـوان مطمئن بـود که واقعیـات و بـدیهیات امـروز در سـالیان که در پیش داریم همین وضـعیت را نداشـته باشد. چیزهـای که قبلا تـوهم و رویا مینمودند به کمک علم امـروزی به اثبـات رسیده‌اند مثلا موجودات افسانه‌ای اعمـاق دریاها اکنـون کشف شـده‌اند. تمـدنهای که افسـانه پنداشـته می‌شـدند توسط علم امروزی از اعماق نهان مخفیگاه شان سر بر آورده‌اند و حـتی بیشـتر مشـهوداتی در دست‌اند و جمع آوری میشـوند که کمک به حل معماهـای پارانورمـال و ماوراالطبیعه خواهند کرد (هر چند این لفظ متافیزیک در جهـان ما اصلا معنا نـدارد و هر چـیزی در جهـان طـبیعی است ولی این ما هسـتیم که مرزهـای موهـومی در جـدا کردن این دو میکشیم)

از بـدو شـروع تـاریخ بشـریت. داسـتانهای از موجـودات عجیب. شـیاطین. و موجـودات شب و تـاریکی همیشه مردم را ترسانده است. هرچند داستانهای مبالغه آمـیزی هم از جـانوران ناشـناخته آن دوران مانند فیل هم در میـان مـردم بـوده و اکنـون رفع شـبهه گشـته و حـتی

داستانهای که تنها زاده تخیل و رویای نقالان آن بود ولی یک دسته از این داستانها که اغلب به موجودات ماورای و متعلق به عالم ارواح و بعد غیر مادی ما مربوط میگردد نمی‌شود به همین راحتی گذشت و مهر رد بر آن‌ها زد. حتی این داستانها برای بشر دوست دار فیزیک هنوز با علم امروزیش نه قابل رد هستن و نه کاملا قابل اثبات. حالا واقعا این گونه حکایات باید کاملا رد شوند چون شواهدی را امروزه هنوز علم در تایید این حکایات از دل آب یا خاک بیرون نیاورده و یا نه مانند یک بازرس ماهر جنایی باید این داستانها را برای پیدا کردن شواهدی بررسی کرد تا با شمع پلیسی که داریم این حقایق را هم بر ملا کنیم یا کاملا رد کنیم؟

هدف این مقاله اثبات و یا رد موجودات ماورایی نیست. در واقع هدف این نوشته کمکی است جهت شناخت آن دسته از موجودات ماورایی که که بیشترین تاثیرات را روی اعمال و مراسم جادویی دارند. همچون مراسم سنتهای ویکا جادوگری و ساحری. ممکنه بعضی از افراد خواهان ارتباط با آن‌ها باشند و ممکنه برخی دیگر خواهان دور جستن از آن‌ها باشند. وحتی گاهی در مراسمی مانند مراسم احضار شاهد حضور ناخواسته آن‌ها باشیم و برای دور ماندن از چنین مواردی چه موجود مترقی باشد چه خبیث باید موجودات را از هم تشخیص داد تا رفتاری در خور به آن‌ها نشان داد مثلا رفتار با یک بختک یا یک شیطونک و یا حتی فرشته‌ای کوچک متفاوت است. در واقع جادو گران و ساحرها نسبت به افراد عادی بیشترین ملاقاتها را با این گونه موجودات خواهند داشت. و ممکنه موجود ماورای انرژی ما را تقویت و یا خالی نماید و شاید برای انجام

مراسمی جـادویی حـتی نیـاز به مقابله با این موجـودات باشد و شاید موجوداتی ماورای حتی به ما کمک کنند.

در آخر باید به عنـــــوان مقدمه افـــــزود این مقاله در برگیرنـده خصوصـیات خـود موجـود است و اگر موجـودی شرور و بد و دیگری مهربان و خوب معرفی میشوند دال بر خطرناک بودن برای نوع بشر و یا نبودنش نیست.

این موجودات چه بد و چه خـوب در مراسم جـادویی و به منظـــور کمک به مراسم فراخوانـــده میشـــوند مانند فرشـــتگان ارواح. المنتالها و پری‌ها و حـــتی شـــیاطین. ولی در کل کـار احضـار این موجـودات مگر در جادوهـای پیشرفته و هرمتیک به هیچ کس توصیه نمی‌شـود. و اصلا بـدون هـدف خاصی حـتی فراخـوان موجـودی پـاک مانند فرشته خالی از مخاطره برای فرد احضار گر نخواهد بود

فرشتگان

فرشـتگان موجـوداتی علـوی و از نـور هسـتند که بسـیار قدرتمند.پـاک و خـیر خواهند و البته ترسـناک هسـتند و حس ترسی را که القا می‌کنند وصف ناپـــذیر است. کلمه فرشـــته یا همـــان انجل از کلمه لاتین آنجلـــوس و ریشه یونانی آگلوس که معنای پیغـام رسـان را میدهد اقتبـاس شده.

مفهوم این موجود افلاکی در یهودیت و مسیحیت و حتی اســـلام خیلی تحت تـــاثیر معنـــای و مفهـــوم آن در آیین زرتشـتیان بـوده است ماند اسـامی چـون یازاتـاس.آمشا سپنتاس.

ولی فرشتگان چی هستن؟ این سوال شاید در دو هزار سال گذشته موجب شده که نوع بشر بیشترین جستجو و تامل را در باره این موجود داشته باشد و دومی شاید سوال دیگری بود که خیلی بحث می‌شد و این که چند فرشته می‌تواند روی نوک سوزن جای گرفته و حتی برقصند و جواب این سوالات در تمام دوران‌ها چه ساده و چه پیچیده از این حکایت دارد که فرشتگان همان خدایان هستند برای درک این موضوع فرد باید معنای غیر جبری واقعیت را دریابد به دور از هرگونه پیش داوری و تعصب شما می‌توانید مقالات بیشماری در باره جهان‌های متعالی و علوی و ارواح متعالی و هم‌چنین مقالاتی که به اساس خداوند گاری میپردازند رجوع کنید و یا حتی مقالاتی در باره طبیعت خدایان. در کل فرشتگان مذاهب در عمل با خدایان پاگانها یکی خواهند بود نه تنها در قالب معنای متعالی بودنشان بلکه در فرمشان هم یکسان هستند تنها شرایط و وضعیت نوع بشر بود که به آن‌ها گاهی نام خدایان و گاهی نام فرشتگان اطلاق شده مانند خداوند عشق و جنگ خداوند ماه دریاها و عناصر اربعه که همانا در ادیان ابراهیمی ما فرشتگان عشق جنگ و حتی عناصر اربعه رو خواهیم داشت.

و خیلی جالب هستش که حتی در انجیل هم مشاهده می‌شود ک در ایه 1:82 میخوانیم خداوند در بالاترین مقاوم قرار دارد و میان دیگر خدایان حکم و حکومت می‌کند و هم‌چنین در بخش ششم از همان آیه میخوانیم من میگویم شما خدایان هستید و همه شما کودکان بالاترین مقام خداوند. کلا در میان تئوریسینهای این بادیه خدایان کهن همانا فرشتگان ادیان هستند

قابل ذکر است که فرشـتگان به دو گونه کوچک و بـزرگ از لحـاظ قـدرت قابل تقسـیم هسـتند. فرشـتگان سـطح پایین نهایتا مسئولیت پیغام رسانی را دارند در حـالی که فرشـتگان رده بـالاتر بیشـتر لحـاظ قـدرت و مسـئولیت شـبیه خـدایان دورانهـای پیشـین هسـتن در کل در رده متعـالی الهی فرشـتگان در پـایین‌ترین رده این عـرش الهی قرار میگیرند.

فرشتگان مقرب

با استناد به عقاید اسلام - یهودیت و مسیحیت فرشتگان مقـرب چهـار تا هسـتن میکائیل و گابرئیل و ارائیل و رافائیل.در اکثر مراسم جادویی این چهار فرشته مقـرب فراخوانده میشوند. در کل به عنوان کنترل قدرت کیهان و کمک به کنـترل دیگر ارواح از آن‌ها مسـاعدت خواسـته می‌شود. و به ندرت یک ملک مقـرب تنها جهت ارتبـاط با جـادوگر بر انگیخته می‌شـود چـون این گونه بی‌نهـایت قدرتمند و بـرای جـادوگر و نـوع بشر حـتی در کنـار این موجود قرار گرفتن مخاطره انگیز است.

همـان گونه که قبلا در مقاله اشـاره شـده فرشـتگان و فرشـتگان مقـرب همانا خـدایان کهن در سـنتهای دیگر هستند

و اگر طبقه بندی ادیـان را در عـرش الهی مد نظر قـرار بدیم فرشـتگان مقـرب یک پله بـالاتر از فرشـتگان قـرار خواهند گرفت

فرشتگان مطرود (فالن انجلس)

در کلاس قــرار گــیری موجــودات مــاورایی فرشــتگان مطرود همسـطح شـیاطین در نظر گرفته میشـوند و کلا این کلاسه بنــدی به خــاطر این انجــام شــده چــون در ســنت‌های یهــودی و مســیحی از این ســخن مــیرود که شیاطین همان فرشتگان مطرود و رانده شـده از عـرش الهی هســـتند که به خبـــاثت روی آوردن - البته بحث در بــاره رد یا قبــول این ســخن اصلا در این مقاله مطــرح نیست - بلکه مــوردی اعتقــادی و خــارج مبحث ماست. ضمنا اسم مخصوص این موجودات را در خیلی از مراسم احضــار دوران‌هــای قبل از مســیحیت شــاهد هســتیم و همیشه باید به یـــاد داشـــته باشـــیم که مراسم احضـــار فرشتگان مطرود همانند مراسم احضار شیاطین بــوده و فرقی با هم در عمل ندارند

در هر صورت ایده‌ای که فرشتگان مطرود وجود داشته و خود یک موجود با پیشینه متفاوت از شیاطین هستند مار به تقســـیم بنـــدی فرشـــتگان خاکســـتری و شـــیاطین خاکستری رهنمون خواهد کرد شما می‌توانید این مراسم را در کتـــاب اول انوخیـــان و کتـــاب دوم انوخیـــان که فهرســـتی کامل از پـــاره‌ای از فرشـــتگان مطـــرود را در بردارد رجوع و جستجو کنید.

بانشیس Banshees

این کلمه از ریشه ایرلندی ”بین سیده” به معنـای بـانوی کوهستان گرفته شـده. پـری (همجنس جنیـان) ترسـناک است که قبل از مـرگ به دیـدار فـرد می‌آید. و ممکنه به دیــدار خانه هم بیــایم و هشــدار بدهد که ممکنه کسی از افــراد فامیل خواهد مــرد. و اگر گرفتــارش کنید او حتما نام فردی که خواهد مرد را بازگو خواهد کرد. این پری را

میتونید از روی گیسوان بلندش که اکثرا سیاه یا خاکستری است و لباس سبزش والبته چشمان قرمز و فروزانش در شب هنگام تشخیص دهید. اگر گروهی از این پری‌ها دیده شوند ممکنه پیام‌آور مرگ فردی سرشناس و بزرگ باشند و یا پیام‌آور مرگ گروه کثیری از افراد.

بانشه یه موجود خبیث نیست آن‌ها از سرزمین تاریک پری‌ها میآیند و برخی میپندارند این‌ها ارواح پری‌های مرده هستند. هرچه باشد یه بانشه در کل موجودی ترسناک است. و در واقع گرفتنشان تقریبا غیرممکن چون توانای غیب و فرار از دست جادوگران را دارند. البته یه بانشه رو میشه احضار کرد و تکنیک خاصی هم برای این منظور در دست نیست و مراسم و آداب خاصی را طلب نمی‌کند.

سگ‌های سیاه

سگ‌های سیاه که به نام سگهای شکاری تپه هم معروفند و یا سگهای دوزخی همراه موجودات اهریمنی و خبیث دید همیشوند و اینگونه پنداشته می‌شود که راهنمایان ارواح خبیث و شیاطین از جهانهای زیرین به جهان ما باشند.. نمونه بارز آن در کتاب سگ شکاری باسکر ویل تالیف سر ارتور کانون دویل می‌توان مشاهده کرد که جانی با استفاده از باور مردم در باره این موجود سگی را تعلیم میدهد تا جنایت انجام دهد. البته بررسی در باره این سگهای دوزخی ما را به هکاته که همیشه با سه سگ دوزخی دیده می‌شود میرساند و این باور در میان مردم است که اگر در مکانی بیش از سه سگ شکاری در شب به ناگه و بی‌دلیل شروع به

پـــارس نمایند حتما ســگی دورخی در حـــال خزیـــدن در خیابان است و آماده بردن روحی خبیث به جهان زیــرین. این موجود شباهت زیادی با کربروس Cerberus دارد.

دیمونس Daimons

در زبان یونانی دیمونس به معنی انباشـته از خـرد و علم است. یونانیان باستان اعتقـاد داشـتن که این موجـودات هم بد در میانشان هست و هم خوب که نوع خوبشـان به نام ایندیمونس و نوع بدش به نام کـاکودیمونس معـروف بـــودن. اینـــدیمونس‌ها ارواح نگهبـــان و به فـــردی که نگهبـــانیش میکردند پیش اگـــاهی داده و محـــافظتش میکردند. ولی کاکودیمونس‌ها بر خلاف اینـــــدیمونس‌ها مـردم رو به انحطـاط و نـابودی میکشـاندن.. وقـتی که تورات برای اولین بار به یونـانی ترجمه شد کلمه دیمـون برای شناسـایی ارواح خـبیث اسـتفاده شـده و بعـدها به دمون Demon

تغیـیر یـافت و این آخـری بعدها بـرای ارواح تاریک بکـار گرفته شد.

هم اکنـــــون ملیونها فـــــرد بر این اعتقادند که توسط فرشتگان یا ارواح نگهبان محافظت میشوند. برخی حتی قدرتشـــان را هم تجربه کـــردن. صدایشـــان راشـــنیدن وجودشان را احسـاس کـردن و حـتی موفق به دیـدن هر چند کوتاه این موجود شده‌اند. به طور قطع این‌ها همـان ایندمیمونس‌های یوانانیاند. از آن‌جا که به نظر می‌آید هر فـــرد دارای یکی از این موجـــودات است پس ممکنه این موجـــود همانا زاده روح خودمـــان باشد و موجـــودیت مســتقل نداشــته باشد ویا نه ممکنه موجـودی متعلق به

جهــان دیگر باشد. و با این تفاســیر کــاکو دیمونس‌ها در واقع انعکاسی تاریک از جنبه تاریک روح خودمـــان است که شــامل وسوسه‌ها تمــایلات تاریک در ژرفــترین نهــان پنهان ماست.

در مراسم جــادویی و طلســمات. این احتمــال هست که ایـنـدیمون یه فــرد مــورد نظر جــادوگر احضــار شــود ولی چون ایندیمون هیچ اطلاعاتی به ما منتقل نمی‌کند اثبات این که خود موجــودی مســتقل یا رفلکس روح فــرد است امکـــان پـــذیر نیست. به هر حـــال هرچه باشد در ســـطح اثــیری قــرار دارد از خیلی از مســائل زودتر از نــوع بشر آگاه بوده و بشر را محافظت مینماید.

دمون‌ها Demons

کلمه دمون اصــولا به اروح خبیــثی اطلاق می‌شــود. آن‌ها موجــوداتی خــبیث‌تر و قویــتر از کاکودیمون‌ها هســتن و موجودیتشان خیلی بالاتر از وابسته بودن به روان انسان میباشد و مانند فرشتگان موجوداتی مستغل هســتن ولی پر از نفــرت و گنــاه و پلیــدی. آن‌چه هســتن تنها شر و پلیـــدی تـــاریکی نفـــرت است آن‌ها موجـــودات قلمـــرو تاریک‌اند.

در اعتقادات یهودیت و مســیحیت این موجــودات غلامــان شیطان یا لوسیفر البته قبل از تمرد شیطان به لوسیفر معروف بود (فرشته‌ای که از فرمان خداوند تمــرد کــرد و بر علیع بشر قیـــام کـــرد و از ملکـــوت اعلا رانـــده شد) هستن. ولی دمونها تنها مختص عقاید مسیحی و یهــودی نیستند بلکه در آین زرتشتی دشمنان ابدی اهورا مزدا

خداوند روشنای و پاکی و غلامان خداوند پلیـدی اهـریمن هستن ودر مکاتب مصری و جـادوگری و پاگـان و مکـاتب محلی آمریکای (سرخپوستان) حتی ژاپنی و چینیان دیـده میشوند.

در نتیجه در کل به این نتیجه میرسیم که دمون‌ها مخالف و دشمن فرشتگان و عـرش الهی هسـتن و در هر مکتب و دیـنی هم از آن‌ها گزارشـاتی متشـابه در دست است. اگر دمونها هستن پس اربابـانی هم در میانشـان هسـتن که به آن‌ها خـــدایان تاریک قلمـــرو تـــاریکی میگویند و اعتقـــــاد بر این است که دمونها و اربابـــــان تاریک در قلمروی مخالف با قلمرو نور و الهی فرشتگان سـاکنند. که به آن قلمـرو سـایه‌ها هم اطلاق میگـردد. و شـایعه است که همیشه قلمرو فانی ما مکـانی جهت مقابله این نیروها بـوده. و ما نسل بشر در میـان این کـارزار گـیر افتـاده ایم که همیشه میخـواهیم اعمـالی خـوب انجـام دهیم ولی همیشه هم تمـایلات تاریک در ما هست. البته مـیزان قـدرتی که دمونها در میـان قلمـرو فـانی دارند و باعث انحراف میشوند همیشه مورد بحث بـوده.بـرخی از مکاتب میگویند انها تنها تـوانی وسوسه و تـاثیر دارند در حالی که مکاتبی پافشاری می‌کنند هر کار بـدی ناشی ار تسخیر روح ما توسط آن‌ها است.

بـرای احضـار و بر انگیختن دمونها و شـناخت بیشـتر این موجودات کتبی تحت نام‌های دمونولوژی و دمونو گرافی هست البته از کتب قدیمی جادوی شیاطین هم می‌تـوان در این باره بهرها جست که بیشـتر این کتب و نوشـته‌ها دارای طلســمات. مقابله و کنـــترل و البته تســخیر این موجودات است.

دموانهای تابناک Bright Demons

دمونها تابنـــاک نامیست که در کل به دمونهـــای اطلاق میگردد که از قلمرو تاریک خود تمـرد جسـته و به کمک و مساعدت قلمـرو روشـنای روی آورده‌اند و تنها در کتـبی بسـیار نایـاب روش احضـار این موجـودات اشـاره شـده. جادوگران و احضـار گـرانی هم بر این عقیـده هسـتن که دمون تابناکی وجود ندارد واین قدرت کنترل احضار گر و جادوگر است که برای اهـداف نیک از این دمونا اسـتفاده می‌کنند. در کل جـــــادوگران باید همیشه از بر انگیختن دمونها بر حــذر باشــند حــتی اگر دمــونی هم به ظــاهر تابناک باشد نباید بر انگیخته شود احضار و کنـترل دمـون واقعا طاقت فرسا و فرسایشی و انرژی گیر است.

همزاد Doppelganger

این موجـــود با نـــامی از ریشه آلمـــانی "دابل - گـــور" تصـــــویری از خـــــود شـــــخص است که واقعا ترسی منحصربفرد را به مورد مشاهده القا می‌کند. تا به امروز ترس از همزاد در ملل مختلف مشهود است. و این ترس در آداب برخی از ملل در پوشاندن تمام آینه‌هـای مـنزلی که در آن فـردی متـوفی هست نمایـان است. کلا همـزاد شبیه نسخه‌ای از کالبد اثیری ما هنگام برون فکنی است و اکثرا برای هشدار خود را به فرد می‌نمایاند. در قــرون وســطی این تصــور را داشــتند که یک جــادوگر می‌تواند همیشه یک همـــــزاد را هر وقت بخواهد تولید کند که هم اکنون در عصر ما این نظریه کاملا رد شده و میـدانیم که این در واقع همان کالبد اثیری جادوگر است که در بـرون فکنی. فرافکـنی می‌شـود و نه همـزاد. متاسـفانه در آن زمان بانوان ساحر زیادی بی‌گنـاه در اثر همین سـوءظن

که ثابت میکرد در کارهای جـادوگری هسـتن سـوزانده یا به سیاه چال‌های مخوف برده شدند.

حکـایتی قـدیمی می‌گوید اگر بـانوی نوجـوان و سـاحر روبـری آینه‌ای با دوشـمع به مراقبه بـپردازد در میـان آن آینه آینـده خـود را که کنـار فرزنـدان و شـوهرش است خواهد دید و اگر در این هنگام این جـرات را داشـته باشد که به قبرستان برود و در شبانگاه 12 بار دور قبرسـتان را طواف کند حتما موفق به دیدن همزادش خواهد شد.و حکایتی دیگر میافزاید کافیست که در شبانگاه 24 آوریل بر در کلیسای محل در آیید و بخواهید هر فـردی را که در سال پیش رو خواهد مرد شناسایی کنید همـزاد این فـرد حتما اگر قـرار باشد در سـال پیش رو فـوت شـود با حرکـاتی سـبک به سـمت کلیسا خواهد آمد و اگر این همـزاد. همـزاد خودتـان باشد خواهید فهمید که در سـال آتی خواهید مرد.

اژدها

علاوه بر اژدهاهای عناصر که تا حدودی متفـاوت هسـتند (و در جایش در باره آن صحبت خواهد شد). دو نوع کاملا منحصر به فـرد اژدها وجـود دارد که نـوع اول اژدهـای افلاکی (که به اژدهایان بهشتی هم معروفند) و نوع دوم اژدهای خاکی نامیده می‌شوند (که به اژدهای زمیـنی هم معروف است) نوع اول کاملا خیر خواه و در جهان اثیری و علوی قرار دارند و ممکنه فرم دیگری از فرشتگان هم باشـند حـتی در انجیل انـواع مـترقی فرشـتگان شـبیه موجودی ترسناک از نظر ظاهر تشبیه شـده‌اند. در مکتپ چینی هم اژدهای طلائی نمونه بارزی از این اژدها است.

نوع دوم که بیشتر در اسطورهای کهن ملل در باره آن گزارشاتی دیده می‌شود خزنده‌ای با قابلیت پرواز. بسیار هوشمند و البته با توانایی باز دمی از آتش است که در حکایتهای اروپایی اکثرا توسط شوالیه‌های عالِم و فرهیخته نابود میشوندکه معمولا حکایاتی حماسی حامل پیامهای والای اخلاقی هستند. اگر به فرض محال اژدهای زمینی وجود داشته باشد هنوز هیچ نمونه‌ای از بقایای این موجود بدست نیامده و اعتقاد عوام براین است که آخرین بازماندگان این نوع در قرون تاریک اروپا بطور کل نابود شده و سوزانده شده‌اند.

اگرگورها Egregores

در واقع این موجود یک روح قوی ساخته بشر در طبقه اثیری است که توسط یک فرد خیلی قوی درست می‌شود و یا توسط گروهی از افراد فعال در انجمنی. با توجه به واژنامه‌های فرقه طلوع زرین یک اگرگور نمونه شفاف و کاملی از تصورات و اقتدار است. و یک اگرگور متعلّق به یک گروه از تک تک اعضای آن برای بقا انرژی میگیرد. تعریف تکمیلی‌تر برای این موجود اثیری را فرقه سری ”آروم سولیس ”ارائه می‌کند که اگرگور را موجودی با انرژی هوشمند در طبقه اثیری میداند که به بصورت خود اگاه و یا ناخودآگاه توسط عامل بشری تولید می‌شود. و بصورت دقیقتر این که موجود شالوده‌ای از احساسات و انرژیها و اقتدار گروهی از جادوگران است برای مقاصدی خاص و اکثرا به عنوان پشت گرمی و تکیه گاه ایجاد می‌شود. ویا کالبد اثیری است که توسط خود جادوگر تولید و برای مصارف خاص استفاده می‌شود.

این جمله ”هر ایده‌ای خود دارای زنگی مشخص و شعور است ”گواه وجود چنین موجوداتی پشت هر گروه یا ایده‌ای در طبقه اثیری است. اگرگورها تنها مختص اجتماعات جادوگری نیستند (هر چند قویترین این‌ها همان اگرگورها جوامع جادوگری است) هر حزبی سیاسی. مکتب تزکیه. هر مسجد هر کلیسا و هر مکان متبرّک هر خانواده حتی هر انجمنی یک اگرگور در طبقه اثیری دارد که توسط انرژیهای اعضا اون گروه بوجود آمده و بزرگ می‌شود. پس تمام قدرت یک اگرگور قائم به اعضا و اجتماعی است که به آن تعلق دارد برای همین برخی چنان ضعیفند که به دشواری وجودشان احساس میشوند و بلعکس برخی چنان قوی (تا حدی که خطرناک هستن)

که از لحاظ روحی روی تک تک اعضا تاثیر میگزارند و حتی ممکنه بر روی تاریخ بشری هم تاثیراتی شگرف گذاشته و باعث دگر گونی آن شوند.

یونانیان باستان به این عمل هنر تولید و پرورش خدایان میگفتند. که بدین وسیله خدایان و نمیه خدایان بسیاری توسط بشر خلق شدن که حاصل قدرت الهی نبودند. در چنین نقطه نظری یک اگرگور دیگر مترسک نیست و خود یک روح مترقی در طبقه اثیری است که قائم به ذات خودش است ولی باز کاملا نیازمند توجه افراد اون اجتماع به خود است و گرنه تضعیف شده و حتی نابود خواهد شد. پس لازم به ذکر هست که با این تعاریف مشخص می‌شود که اگرگورهای فوق‌العاده قوی هنگام گسترش ادیان ضعیف و نابود شدن چون افرادی زیادی

از اجتماعات بشری تغییر روش اساسی در ایده او لـوژی خود دادند.

یک اگرگور می‌تواند در مراسم جـادوی بوجـود آید و یا از اقتدار یک جادوگر قـوی تولید شـود. همچین اگرگورهـای شخصی نســبت به اگرگورهـــای یک گـــروه اجتمـــاعی ضـعیفتر هســتند ولی تــوانی تــاثیر بر روی جــادوگر را دارند. بعه عنـوان نمونه می‌تواند مسـئولیتهای را مثلا در اجــرای طلســمات بر عهد بگیرند. گــاهی احضــار ارواح مترقی در مراسم جادوی مـوجب تولید یک اگرگـور شـده ویا حــتی ممکنه جــادوگر را به اگرگــوری قــدیمی وصل نمایند. در کل اگرگورها هستند چـون بشر آن‌ها را ایجـاد کـــرده و از آن‌ها اســتفاده می‌کند. فهرست کـــاملی از اگرگورها را شما می‌توانید در کاتالوگ لمینگتــون و گوته جستجو کنید.

ارواح عناصر elemental Spirits

المنتالها ارواحی هستند که به قلمرو مـادی وارد شـده و حامل نیرو و قدرت چهـار عنصر همانا خـاک. آتش. بـاد و آب میباشــند. تصــور کلاســیک دربــاره این موجــودات از ایدهها و اسامی کیمیاگر دوره کهن به نام پاراکلسوس

ایجـــاد شـــده و اســـامی نمف‌ها و ســـیلف‌ها و گنومها و سمندرها از این‌جـادوگر به ما ارث رسـیده. ارواح عناصر ممکنه شبیه به پری‌ها باشند ولی کاملا یک پری نیستند و خود یک گروه خاص میباشند.

گنومها (گورزادها)

اینها ارواح زمین هستند و قدرتشان حامل قـرت خـاک و زمین است.آن‌ها مســئول رانش زمین. حــرکت زمین و اکتشـاف معـادن و کلا تـام امـوری که به زمین مربـوط است میباشند. آن‌ها محافظین دفینه‌هـای گرانبها و البته معـادن طلاو الماسـند. آن‌ها فـرمی بسـیار سـنگین. کم تحرک و اکثرا بـداخلاق و مـنزوی هسـتند و خیلی سـخت می‌تــوان با آن‌ها کــارکرد. و اگر موفق به جلب اعتمــاد آن‌ها شـوید آن‌ها همراهـانی بسـیار قـوی بـرای جـادوگر خواهند بـود. آن‌ها می‌تواند بـاعث افسـردگی و نومیـدی فـرد شـوند. و یا بلعکس بـاعث قلیلان اقتـدارش و بـالا بـردن قـدرت فـیزیکی فـرد گردند. گنومها اغلب توسط هــدایای که اکــثرا می‌تواند قطعه‌ای ســنگی گرانبها و مجـذوب کنند باشد جـذب شـوند و همیشه به افـرادی که سرزمین‌های سرسـبز و مـزارع را اداره می‌کنند احـترام میگزارند وقتی که ظاهر شوند به شکل فـردی کوتـاه قد لاغر با کــتی ســبز رنگ همــراه ریشی بلند و اغلب با کلاهی بر سر به نظر میرسـند. و همیشه به جنس مـذکر خود را نمایان می‌کنند.

نمف‌ها

نمفها که به نـام آنـدینها هم مشـهوراند ارواح عنصر آب هســتن. آن‌ها در تمــام گونه‌هــای طــبیعی آب از جمله دریاها. برکه‌ها جویبارها رودخانه‌ها و حـتی بـاران وجـود دارند. هر برکه و رودخانه گفته می‌شود که توسط نمفی نگهبانی می‌شود. ولی یک نمف ممکنه خانه‌اش را بخاطر خستگی‌اش از اون محل و یا مزاحمت بشر بـرای همیشه ترک کند و به منبع آبی دیگر بـرود.. بهـترین هدیه که یک جادوگر بـرای جلب رضـایت یک نمف می‌تواند بدهد همانا

تمـــیز کـــردن خانه این موجـــود است که می‌تواند یک رودخانه و یا یک برکه باشد. و حتی کنار یه برکه نشستن مسخ زیبـــای آن شـــدن هم می‌تواند بـــاعث شـــود که یک بـــانوی نمف خـــود را به جـــادوگر نمایـــان کند. یک نمف توانـــای درمـــان جرحـــات احساسی فـــرد را دار است می‌تواند ناراحتی و افسـردگی را شسـته و با خـود بـبرد وقـتی آن‌ها خـود را به جـادوگر نمایـان می‌کنند اغلب به شکل بانوی زیبا و یا شبیه یک پری دریای بـوده و همیشه به جنس مونث خود را نمایان می‌کنند

سیلفها

سیلف‌ها ارواح عنصر باد هستند. آن‌ها حکمرانـان بادها و آسمان‌ها هستند و راهبر تجمع ابرها و بادهای ســهمگین و کلا شـــرایط جـــوی هســـتند. آن‌ها اغلب با صـــحبت در گوشی و القـــای افکـــار با جـــادوگر ارتبـــاط بر قـــرار می‌کندند. ســـیلفها بســـیار نظـــری مثبت به بشر دارند و خیلی راحت می‌تواند آن‌ها را احضـار کـرد.بهـترین هدیه برای یک سیلف یک لیوان شـیر و یک کاسه عسل است و یا پـــارچه‌ای از جنس ســـاتن تا در آن به خوشـــگذرانی و بازی بپردازند. سیلفها بـرای طلسـماتی که بـاعث ایجـاد باران میشوند احضار میشوند. آن‌ها با هر دو جنس مذکر و مونث خود را نمایان می‌کنند سیلفهای مـونث ظـاهری کـاملا شـبیه پریـان دارند که اغلب کوچک با دو بـال زیبا دیـده میشـوند در حـالی که سـیلفهای مـذکر به شـکل موجودی بخار مانند یا دود مانند خود را نمایان می‌کنند.

سمندرها

سـمندرها ارواح عنصر آتش هسـتند.آن‌ها هر وقت که آتشی ایجاد شود آشـکار میشـوند و در مکـانی که واقعـاً هـرم داغ آتش باشد بصـورت گـروهی وجـود دارند مثل اتشفشانها و داخل جنگلهای که آتش گرفته‌اند و حتی در میان هسته مذاب کره زمین. سمندرها راحت‌تـرین ارواح عناصر بـرای احضـار هسـتند و جـادوگر تنها نیـاز دارد که آتشی درست و حسابی ایجـاد کند تا آن‌ها را با اوراد و یا ترانه بخصوص فراخواند. یکی از آن‌ها بر روی شـعله‌های اتش نمایان خواهد شد. آن‌ها به شکل پریان و یا پریـانی که آتشین هستند ظاهر میشوند.

اژدهایان عناصر

این نوع از اژدهایـان نباید با اژدهایـانی که در بخش قبل آورده شـدن اشـتباه گرفته شـوند. آن‌ها موجـوداتی از عناصر اربعه هستند که در طبقه اثیری میباشـند آن‌ها از قویـترین نـوع ارواح عناصر هسـتند که روی هر عنصر در طبیعت حکمرانی می‌کنند آن‌ها گاهی در مراسم جادویی همانند ارواح عناصر جهت همان کارهای بخصوص احضار میشوند

و فرقشان تنها در حد و قـدرتی است که دارا هسـتند در واقع برای جادوهـای پیشـرفته و قویـتر احضـار میشـوند اطلاعات پیش رو از فرقه‌های جادوی درویدها گرمنیک‌ها و مکـاتب جـادوی دراکونیک مـدرن Draconic اسـتخراج شده‌اند.

Draig-Usige

اژدهایـان عنصر آب. حـاکم آن‌ها نیلان. فرمـانروای اژدهایان عنصر آب میباشد که بر روی دریاها روخانه‌ها و

البته طوفانهای دریـایی حکـومت می‌کند رنگشـان آبی یا سـبز است دارای بـالاهی هسـتند که همانند پـارو در آب بکار گرفته می‌شود.

Draig- Talamh

اژدهایــان زمین. نــام فرمانروایشــان گریل است که بر روی کوهها جنگلها مراتع و دشـــتها حکمـــرانی می‌کند هم‌چنان حاکم غارها تونلهای زیر زمیـنی و البته دفینه‌ها و دارایی‌های نهان زمینند رنگشان قهوه‌ای و سـبز است که به رنگهای سیاه و خاکستری هم دیـده میشـوند حـتی سفید و زرد هم نمایان میشوند که همین باعث می‌شــود تا جادوگر این نوع را با اژدهایان علوی اشتباه بگیرد.

Draig- Teine

اژدهایان عنصر آتش هستند نام حاکمشـان فـافنیر است که حاکم آتشفشانها و مواد مـذاب هسـتند آن‌ها اغلب به رنگهای قرمز و یا نارنجی دیـده میشـوند و بـرخی بر این باورند که سـمندرها (به فـرم خزنـدگان) گـاهی نـوزادان این نوع هستند.

Draig – Ather

اژدهایان عنصر باد میباشند حاکمشان سایریس نــام دارد و بر روی بادها آســمان ابرها و طوفــان و رعد ور بــرق حکمرانی می‌کنند. به رنگهـای آبی روشن و سـفید و زرد دیده میشوند آن‌ها بالهـای بلند و فـراق دارند و بسـیار با احترام باید با آن‌ها برخورد شود.

Draig – Sorcha

اژدهایـان نـور هسـتند. که همـان عنصر پنجم آکاشا و یا روح میباشد. نام حاکمشـان راکسـور است.آن‌ها بر روی اتر و تعـــادل حکمـــرانی می‌کنند. این نمونه حـــتی در اسـتاندارد اژدهایـان بسـیار کمیـاب میباشد. آن‌ها مانند فرشتگانند و راکسور مانند یک فرشته مقـرب والا مقـام و قدرتمند است. که در همین حد باید با احترام با ایشـان برخـورد شـود. این نمونه تقریبا هرگز در هیچ مراسـمی جادویی بر انگیخته نمی‌شود. گزارشـات نشـان میدهد که بطرز خیره کننده‌ای سفید و درخشـان با بـرقی زمـردین لاجوردی و یاقوت فام میباشد.

Draig- Dorcha

اژدهایان تاریکی هستند. حاکمشان تیامت (لویاتـان) نـام دارد حاکم تاریکی شب هنگام. قلمـرو تـرس بی‌نظمی و نابودی اند

اطلاعت خیلی کمی از این گونه در دست است و مانند اژدهایـــــان عنصر پنجم آکاشا نایابند و هیچ گزارشی از احضار شان در دست نیست. تنها گزارشاتی از ترسناکی و رنگ سیاهشـــــــــان در دست است و هرگز نباید در مراســمی با نـــام تیـــامت و یا لویاتـــان موجـــودی را بر انگیخت.

فرمانروایان عناصر

فرمانروایان و ملکه‌های عناصر چهار موجود هستند که با استناد به سنتهای جادویی و مرموز بر روی ارواح عناصر حکمـــــرانی می‌کنند. و ممکنه در رده فرشـــــتگان و هم جنسشـان باشـند و البته بـرخی بر این باورند که قـدرتی بالاتر از یک فرشته و در حد خدایان و یا فرشتگان مقرب

مـذاهب دارند. نـام فرمـانروای ارواح عنصر زمین گـوب است و جهتش رو به شمال است. نـام ملکه ارواح عنصر بـــاد پـــارلادا میباشد و جهتش رو به شـــرق است. نـــام فرمـانروای ارواح عنصر آتش جن djin میباشد و جهتش رو به جنـــوب است. و در آخر نـــام ملکه ارواح عنصر آب نکسا بوده و جهتش رو به غرب است.

* Fay (جن) پری یا

موجودی اثیری است که در قلمرویی از سـرزمین اثـیری زندگی می‌کند که به آن سرزمین پریان میگویند

بخاطر وابستگی که به نیروی حیـاتی زمین دارند ارتبـاط نزدیک و ورود و خـروجی همیشـگی به سـرزمین مـادی داشـته و بیشـتر در جنگلها و مراتع بکر و دست نخـورده دیـده میشـوند. و اغلب به شـکل گوی‌هـای نـورانی دیـده میشـــوند و در بررسی دقیقـــتر جســـمی شـــبیه انســـان دارند...

اعتقـاد به پریـان ریشه و تـاریخی برابر با خـود انسـان و عصر نوسـنگی دارد. سـلت‌ها ”بـاور داشـتند گـونه‌ای از پریـــــان که به فرزنـــــدان الهه دانو معروفند و توسط کشتی‌های بالدار و پرنـده خیلی وقت پیشـتر از مـوقعی که پـــای انســـان به ســـاحل بریتانیا برسد به انجا رفته بودند. دارند اینگونه که هم‌چـــنین به تاتها و یا ســـیده‌ها معروفند جنگهـــای زیـــادی را با گونه‌ها دیگر پریـــان داشته‌اند که از این گونه‌ها می‌توان به فوموری‌ها و فـیر بالگ‌ها که هر دو از قبیله‌هـــای پریـــان تاریک و خبیث‌اند اشـاره کـرد. هنگـامی که سـلت‌ها به سـواحل بریتانیا در دوران پارینه ســـنگی مهـــاجرت کردند تاتها شـــروع به

مـــنزوی شـــدن و دور ماند از انســـان‌ها نمودند. و این اعتقادات خیلی شبیه اعتقادات وایکینگها به موجـودی به نــام الف است. (گــرگ نقــره‌ای: و این اعتقــادات خیلی شبیه به اعتقادات ایرانیان به موجودی به نــام جن است) و در اعتقادات گرمنیک‌ها هم موجـودی با همین وضـعیت به نام داسی یافت می‌شود

البته نباید این موجودات را با پریانی که در کتب کودکــان به تصویر کشیده میشوند یکی دانست اینان موجوداتی از قلمرو اثیری هستند ولی توانی برون فکنی عــالی در هر فــرمی در جهــان مــادی ما را دارند. گزارشــاتی از انــواع فرمهـــای این موجـــود در کل جهـــان اعم از گوی‌هـــای نورانی موجوداتی شبیه به بشر غبــار و البته ابر و غــیره بوده.

این موجود گفته میشه که خیلی برای جادو گران و کمک به آن‌ها مخصوصا بـــرای طلســـمات و گمـــاردن آن‌ها به کارهای خاص خوب بوده و موارد استفاده فراوانی دارد. البته کلا این موجود به هر فــرمی باشد بــرای بشر ایجــاد تـــرس خواهد کـــرد.و افـــرادی که مثلا در جنگلها بطـــور تصادفی با این موجودات برخورد داشتن یا ناپدید شدن و یا به جنون کشیده شده‌اند. در گزارشــاتی فــراوان آمــده که این موجودات بچه‌های تــازه متولد شــده را میربایند و به جای آن کودکی مریض را جایگزین کــرده که بیشــتر از چند روز دوام نمی‌آورد. البته هـــــــدف این ربودنها چه کودکان و چه بزرگسالان بطور مشــخص بــرای ما آشــکار نیست و اعتقــاد بر این است که بــرای تولید نسل از این افراد ربوده شده اســتفاده می‌شــود که ممکنه نســلی دو رگه از بشر و این موجود ساخته شود. که به آن‌ها پریزاد

(جن زاد) میگویند. اگر دقت شــود اعتقــاد به گوی‌هــای نـورانی پرنـده. موجـودات عجیب و البته ناشـناخته و این ربودن‌ها بینهــایت شــبیه به داســتانها و اعتقــادات بشر کنــونی از موجــودات فضــایی و بشــقاب پرنــدها است. پدیده‌ای که امروزه توسط هـزاران نفر تجربه شـده البته این نظریه و شباهت ممکنه برای خیلی‌ها مضحک به نظر آید ولی شــواهد و نــزدیکی این دو پدیــده و گزارشــات خیلی شک بر انگـــیز است. هرچه باشد پریـــان توسط انسان‌ها دیده شده‌اند ولی الان گزارشات مبنی بر دیـدن گوی‌هــای نــورانی به بشــقاب پرنــده تبــدیل شــده و موجودات فضای که از نظر چهره خیلی شـبیه به پریـانی هستند که در زمانهای کهن دیده می‌شدند (همان آدمهای کوتوله بدون مو با چشمانی تیره و بـزرگ سـری تـاس و بینی که تقریبا دیده نمی‌شود) (خیلی شبیه جن ایرانیــان است: گـرگ نقـره‌ای)) نباید از نظر دور داشت. و ممکنه این گزارشات متشـابه در کل جهـان به نامهـای متفـاوت تنها استناد به موجودی واحد باشد.

این گونه از موجــودات در مراسم جــادوی قابل احضــار هستند - که اصلا کـاری منطقی نیست - و ممکنه ازآن‌ها به عنوان پیام رسان در قلمرو اثیری اسـتفاده کـرد البته این تماس تنها برای جادوگر نـاراحتی به بـار خواهد آورد و اصلا خوشــایند نیست و در واقع این معامله ضــرر ش بیشتر از منفعتش است. بـرای جلب رضایتشـان هـدایای که شــامل ســبزیجات معطر و شــیر و کلا میــوه باشد می‌تواند کارساز باشد. این موجـود تقریبا نشـان داده که از آهن و هر چیز آهنی بـیزار است (این مـوارد هم خیلی شبیه به تمایلات وبیزاری‌هـای جن دارد: گـرگ نقـره‌ای). میـدانیم آهن مثـال بـارز صـنعتی شـدن بشر بـوده و این

نشـــانه جـــدا شـــدن ا نسل بشر از این موجـــود شـــدیدا طرفدار نـیروی حیـاتی و بکر زمین است. و البته اعتقـاد بر این است که از نـــور خیلی قـــوی و خـــیره کننـــده هم بیزارند

*گـرگ نقـره‌ای: با کمـال تعجب این موجـود که در اصل Fay نـام دارد و من پـری ترجمه کـردم که یک بـار هم عرض کردم هر دو معنی در لغت نامه بود بسیار شبیه به جن ما ایرانیان و البته جن در اعتقادات مسـلمانان است من احتمـال میـدم این دو موجـود در واقع یک موجـود با نـامی متفـاوت و شـاید هـزاران نـام در کل کـره زمین باشد.

Furies

فیوری‌ها ارواح انتقام و خونخواهی رم باستان میباشند. این موجودات که سه خواهر به نامهای الکتور.تیسفون و ماگـاارا میباشـند فرزنـدان گایا و ارانـوس هسـتند آن‌ها بجـــای مو بر روی سرشـــان مارهـــای زنـــده دارند و به گفته‌ای خـــون فـــردی را که به آن‌ها نظر افکند در جا خشک می‌کنند. آن‌ها مجـازات کنند گـان مـردان و زنـانی هستند که دچار قتل و یا جنایتی بزرگ شده باشـند. و در اصل تحت نظر خدایان انجـام وظیفه مینمایند. فیوری‌ها بی‌رحم هستند و البته نسبت به وظایفشان کاملا صادق. ممکنه این موجـود گـونه‌ای از فرشـتگان باشـند چـون اعتقاد بر این است که تحت فرمان خدایان بـرای اجـرای عدالت هسـتند. جـادوگران باید بسـیار هوشـیار باشـند تا هرگز این موجودات را به نامشـان بر انگیخته نکنند چـون ممکنه جان خودشان را از دست بدهند.

ارواح سرگردان (ارواح نوع بشر سرگردان)

روح سرگردان آن قسمت از بشر است که از گزند مـرگ میگریـــــــــزد و ممکنه بنابه دلایلی به محیطی در زمین فیزیکی متصل بماند. بسـیاری از بازرسـان پارانرمـال بر این باورند ارواح سرگردان ارواح افرادی هستند که یا به طـرز نامشخصی و معما گونه و نـاحق جـان باخته‌اند و یا کـــاری بســـیار مهم را ناتمـــام گذاشـــته‌اند. در همچین مـــواقعی روح ســـرگردان با القاها و تـــاثیراتی که روی بـــازرس پارانرمـــال دارد. او را به یـــافتن ســـرنخهایی از حادثه که باعث مرگ فرد شده رهنمون می‌کند. به همین خاطر شکار یک روح سرگردان باید با دقت و شمّ پلیسی قوی دنبال شود تا نتیجه دهد و همچـون پرونـده یک قتل و یا جنایتی موشـکافانه دنبـال گـردد حـتی اگر به ظـاهر موضوع مرگ خیلی معمولی جلوه دهد.. البته استفاده از جـادو و مراسم جن گـیری. (Exorcisms)ـ بـرای اخـراج همچین روح سـرگردانی هم انجـام میپذیرند. که تنها باید در مورد اواح سرگردانی که بـاعث نـاراحتی هسـتند و به اصــطلاح ارواح خــبیث هســتند اجــرا گــردد.. و اگر روح سرگردانی هیچ مشـکلی را بـرای کسی ایجـاد نمی‌کند و تنها با تاثیر بر روی مدیومها تماس دارد. یک بازرس باید ســعی کند تا با ملایمت تمــاس گرفته (توسط روشــهای تماس با ارواح) تا به سرنخهای واقعه نزدیک شـود که در بسیاری از مواقع که مسـتند میباشـند این روش بـازرس را به بقایای جسد فرد یا وسیله قاتله‌ای که فــرد به قتل رسـیده رهنمـون می‌کنند. البته این سـرنخها بـازرس را گاهی به دفترچه‌هـای روزانه فـرد و گـاهی هم به تکه‌ای نوشـته از فـرد متـوفّی شـده که این شـواهد بـاعث حل

موضـوع میگردند و روح سر گـردان بـدین وسـیله از این چفت شدن به محل فیزیکی راهی میابد.

خدایان (مذکر و مونث)

امروزه بسیاری از نئو پاگانها به خدایان تمـام فرهنگها و سنتها اعتقاد دارند. گفته می‌شود که این خـدایان کوچک تنها فرمان بردار خداوند بزرگ کیهـان هسـتند که توسط انرژی گسترده در تمام کیهان قابل حس و همیشه میـان ماست (این همان خدای بزرگ ادیان است که واحد بـوده و شریک ندارد). برای جادوگران و کاهنان کابالا این نیرو به نام (Binah and Chokmah) بود ه و برای جادوگران سنت ویکا به نام‌های Lord اسم برده میشوند. یهودیـان به آن هیوه میگویند مسیحیان به آن Holy Spirit.و God میگویند و مســـلمانان به آن الله میگویند. این قـــدرت لایزال کیهان برای خـود در امـور کیهـان وکلایی دارد که به تمام امور برسند که این وکلا همانا فرشـتگان مقـرب و فرشتگان ادیان و خـدایان پاگانها میباشـند. در کل این وکلای خداوند هرچه که نامشان باشد جز گـروه علـوی و عرش الهی هستند.

زیبا رویان Graces

این زیبا رویـــان که ذاتی پـــاک و الهی هســـتند. مظهر زیبـایی. خوشی و دلربـایی هسـتند. آن‌ها منبع الهامـات هنرمندان و نقاشـان و البته شـعرا هسـتند در اصل آن‌ها خـدایان مـونث بـاوری و طـبیعت هسـتند که خیلی هم با این‌که ذاتی علـوی دارند نزدیک و محسـوس بـرای افـراد جهان‌های زیـرین هسـتند. جوانـترین این گونه اسـپلندور نام دارد که گاهی به نام همسر هفستوس از او در متون

یاد می‌شود نام دیگر خواهران مـریت و تالیا (الهه لبخند) میباشد آن‌ها در اسـاطیر یونـان و رم به عنـوان دخـتران زئـوس و هـرا شـناخته شـده‌اند و گـاهی به متـونی که می‌گوید این‌ها دخـتران ونـوس و دینوسـوس هسـتند بر میخـوریم که اگر به هـومر اسـتناد شـود آن‌ها دخـتران ونوس (الهه عشق و زنانگی) و دینوسوس (الهه انگـور و شراب هستند)

این زیبا رویـان در طبقه علـوی در مـنزل پـایین قـرار میگیرند که در حد مقام فرشـتگان مـذاهب میباشد اینـان در مراسم جادوی که برای شروع دوباره رفـاقت. خـوش یومـنی و یا مربـوط به پـاک کـردن زخمهـای و جراهـات روحی و احساسی ناشی از ناکـامی عاشـقانه باشد احضار میگردند.

Grigori

عموما در کتب به نامهای فرشتگان پاسدار (Watchers) معروفند. و آن دسته از فرشـتگانند که وظیفه پاسـداری از نوع بشر را به عهده داشـتند. کتـاب انوخیـان جلد اول می‌گوید که این گونه از فرشـتگان در رابطه تنگـاتنگی با بشر بوده‌اند که حتی باعث وسوسه شـده و حـتی گـاهی زنهـای فـانی اختیـار کردند. فرزنـدان این گونه از فرشـتگان نیمه مطـرود و انسـان هسـتند و به نـام نفلیمها‌ها معروف هستند ولی این فرشتگان حتی از این هم فراتر رفتند وبا حیوانات هم در هم آمیختن به استناد به کتاب اول انوخیـان آن‌ها با پرنـدگان حیوانـات وحشی خزنـدگان و ماهیـان در هم آمیختند و حاصل این وصـلت تولید انواع مخوف از دیوها شد که در اکـثر کتب حماسی و اسـطوره‌ای از آن‌ها یـاد شـده. این فرشـتگان در واقع

همانـــــان بودند که به زنها آموختند که چگونه ســـــحر و افســون کــرده از ریشه‌های گیاهــان بهره‌ها جویند و کلا جادوی گیاهان و بخورات را انجام دهد و به مــرد آموختند که چگونه اسلحه ساخته و بـرای خـود زیـور الات درست کند (کتاب اول انوخیان 1-7:2)

هنگــامی که فرشــتگان مقــرب این را دیدند آن‌ها بــرای تمام کردن این بی‌نظمی روی زمین دست به اقدام زدند سر فرشته اوریئل به نوح دستور ساخت کشتیش را قبل از طوفــان بــزرگ داد. و رافائل مــأمور شد که ازازئل را در صــحرای دودل محبــوث کند. گابرئل مــامور نــابودی نیلف‌ها با فشـار بر آن‌ها بـرای جنگ علیه یک‌دیگر گشت. (چـــــون نیلف‌ها موجـــــودی نیمه مـــــادی بودند و با سالخوردگی نمیمردند) و فرشته مقـرب میکائیل دســتور داد که ســمیازا و همراهــانش را در درهــای زمین تا روز قیامت اسیر گردانند. جالبه که فرشتگان پاسدار و اکنون نیمه مطــرود و در بند(ازازئل و ســمیازا و گریگــوری) در بهشت زنـــدانی نشـــدند و احتمـــال این‌که روزی محل زندانشان در زمین پیدا شود هست ولی هرگز نمی‌توانند از این زندان تا روز قیامت آزاد گردند.

این گونه از موجـــــودات را که به Watcherها معروفند نباید با گـــــــــونه‌ای که به آن Watchtowerها میگویند اشتباه شوند هرچند اینان استفاده از سحر و جــادو را به نوع بشر آموختند و حتی نباید آن‌ها را در رده شیاطین و فرشــتگان مطــرود قلمــداد کــرد. و در واقع میشه گفت آن‌ها فرشـتگان نیمه مطـرود هسـتند و نباید این سه سر فرشته نیمه مطرود یعـنی ازازئل و سـمیازا و گریگـوری را جز دسته‌ای از فرشـتگان قـرار داد که ملازم لوسـیفر

شـدند آن‌ها همیشه مطـرود بـوده و در جهنم هسـتند. در اسطورها اشاره شده که خدایانی به انسان سحر و جادو را آموختند و به او راه پیشرفت و صنعتی شدن را نشـان دادند آن‌ها کار با فلـزات و آتش را به بشر آموختند آن‌ها نـــیز سه موجـــود بودند به نامهـــای هکاته هـــرمس و پارماتئوس و متون زیـادی در بـاره گـرفتن همسر فـانی توسط این خـــدایان هست. هرچند هنـــوز این دو نـــوع موجود ماورایی اشاره شده به هم آن‌چنـان جز در مـوارد فوق الذکر مرتبط نیستند. در هیچ متنی از مجـازات و به بند کشیدن این خدایان حرفی به میان نیامده.

لاروها

لاروها کرمهای جهان استرال هسـتند. خوشـایند نیسـتند هرچند کلا یک کرم هیچ‌وقت موجـودی خوشـایند نبـوده و نیست. لارو غـذایش را از نـیروی حیـاتی اسـترال تمـام موجودات چه مرده و چه زنده تامین می‌کنند

که اغلب باید گفت لاروها پوشش اتریک بـاقی مانـده در موجـــودات مـــرده را متلاشی می‌کنند و می‌بلعند دقیقا همـان عملی که گونه‌هـای مـادی کـرم با اجسـاد انجـام می‌دهند. پس با این وجود آن‌ها نقش مهمی را در محیط استرال با تمیز کردن این اضـافات انجـام بـازی می‌کنند. که همانا تمـیز کـردن محیط اتریک از این باقیمانـده‌های اتریک است. البته یک لارو توانـای تغذیه از نـیروی اتریک افراد در قید حیات مادی را هم دارد و در این مورد است که خطر اصلی نهفته میباشد.

باید این واقعیت را همیشه در نظر داشت که مانند یک کرم.لاروها هم از هیچگونه شعوری برخـوردار نیسـتند و

تنها دنبـــال منبعی اتریک جهت تغذیه میباشـــند و بـــرای همین است که در اکثر مواقع لارو خود را به کالبد اثیری افرادی می‌چسباند که در کارهای مربوط به مرگ و زمان مرگ هستند. مانند مرده شورها. کلا پرسنل قبرستانها و حتی پزشکان که گهگـاهی با پدیـده‌های مربـوط به مـرگ برخـــورد دارند و در بادیه جـــادوگری هم جـــادوگران نکرومانسر و کلا جـادوگران هنرهـای تاریک در تـیر رس این لاروها قــرار دارند. حــتی دیــده شــده که لاروها به انــرژی اتریک تولید شــده در مراسم جــادویی هم حمله می‌کنند.

علایم ناشی از حمله این موجــود روی فــرد را می‌تــوان سرگیجه و منگی فرد. خستگی ناگهـانی ومفـرط. گـاهی ناامیدی و احساس تهی بودن و حتی یاس و سـرد شـدن احساسات را در فـرد که هیچ کـدام منشأ فـیزیکی ندارند مشاهده نمـود. نمونه‌هـای بسـیاری هم موجـود است که بیمارانی که این علائم را داشتند و به نظر پزشکان نوین هیچ دلیلی برای بیماریشـان نبـوده که در واقع در مـرض هجـــوم لاروها بوده‌اند و بـــرای دور کـــردن لارو مراسم مخصوص انجام شده و فرد علاج یافته.

لارو توسط افـــراد با دید مـــاورایی قابل رویت است. جـادوگرانی که به جهان‌هـای مـوازی توسط برونفکـنی کالبد اخـــتری ورود و خـــروج میابند هم می‌توانند این موجـــود را رویت نمایند البته با کمک مراسم جـــادویی خاصی هم می‌توان این موجودات را دید. هنگام مشاهده برای جادوگرد لارو در قـالب یه موجـود ترسـناک و اغلب شبیه کرمی بزرگ و یا موجودی به شکل زالو که به کالبد اثـــیری چســـپیده و مشـــغول تغذیه از آن است رویت

می‌شـــود. می‌تـــوان لارو را با اســـتفاده از بخـــورات و گیاهان همانند مراسم جـادویی دور سـاخت این بخـورات اغلب بخورات سرکه. سیر و یا سـایر بخـورات خوشـبو و محرک میباشند..

Muses

اینان الهه‌های هنر و دانش هستند. با استناد به اســاطیر یونان آن‌ها الهه میباشند ولی در مکـاتب سـری مـدرن و مذاهب. آن‌ها را جز فرشتگان میدانند. اینان الهـام بخش شعرا موسیقی دانان و نویسندگان و فلاسـفه میباشـند. در متـون گزارشـاتی از وجـود9 تا از این فرشـتگان به میـان آمـده که نام‌هایشن عبارتند از کالیوپه. کلیو. اراتو. اتروپ. ملپومه پولیمنیا. ترپوسیکور. تالیا و یورانیا. البته گـاهی سه نـام دیگر هم در موتـون یـافت می‌شـود که عبارتند از ملته. مانامه و عوده.

نفلیم‌ها Nephilim

اینان فرزندان گریگوری (برای اطلاعـات بیشـتر به بخش Grigori رجوع شود) و زنان مادی هسـتند. با اسـتناد به تـورات بخش 6:4 میخـوانیم ”نفلیمها در زمین جـولان داده – و حـــتی در آینـــده هم خواهند داد – هنگـــامی که فرزنـــدان خداوند با دخـــتران بشر فرزنـــدانی را به دنیا آورند. آنان قهرمانان بشر خواهند بود“.

به استناد به انوخیان اصل طوفان نوح برای نـابود کـردن نفلیمها و این بی‌نظمی بـوده هرچند در تـورات نوشـته شـــده که تنها نـــوح و خـــانواده‌اش از نسل بشر از این طوفـان نجـات یافته‌اند. ولی ما در تـورات بخش 13:30 می‌خـــــوانیم که گماشـــــتگان موسی بعد از برگشت از

سـرزمین کنعـان گـزارش می‌دهند که نفلیم‌ها را در آن سـرزمین رویت کرده‌اند. این گماشـتگان میگویند: ”ما نفلیم را در آن سـرزمین دیـدیم.ما به نظرمـان در برابرشـان شـبیه مارمولکهـای کوچک بـودیم.” اگر به تـورات اسـتناد شـود نفلیم و بازمانـدگانش ممکنه از طوفان جان سالم بدر بـرده باشـند. و یا ممکنه اصلا این گونه از نفلیم منشا بعد از طوفان بزرگ داشته باشـند و بعد از سیل عظیم بوجود آمده باشند.

گلایف و بـرادرانش گفته می‌شـود که از نسل نفلیم‌ها بوده‌اند. این دیوها که در تورات از آن‌ها نام برده شـده و می‌توان به نامهای چـون رافـایت. امیت. انـاکیت اشـاره کـرد و گمـان میروند که از بازمانـدگان و نسل نفلیمها باشد. البته میزان زمانی که نفلیم و نسلش دوام آوردند را ما نمیدانیم. آخرین موردی که از دیـدن این موجـودات گزارش شده به جنگی بـاز میگـردد که در سـرزمین گـات (سرزمین گلایف و برادرانش) بر علیه بـرادران گلایف در گرفته است. هرچند ممکنه که این بازمانـدگان با ازدوان با بشر در هر نسل نسـبت به نسل پیشـینش بیشـتر به بشر شباهت پیدا کرده و اکنون میـان نسل بشر در فـرم انسـان در حـال زنـدگی باشـند. و ما هرگز دیگر نتـوانیم نوادگـان این دیوها را با شـباهتی که به انسـان دارند. تشـخیص دهیم. اگر این نظریه درست باشد. ممکنه نوادگـان این دیوها هنـوز درمیـان ما باشـند هرچند خودشان هم از این قضیه چـیزی نداند. البته جـادوگرانی بر این باورند که افـرادی که دارای قـدرتهای مـاوریی درونی مانند دید ماورایی و قدرتهای اسـرار آمـیز دیگر و یا هـوش بـالای غـیر عـادی و حـتی دارای بـدنی مـافوق معمول و قوی هستند ممکنه خویشاوندان نسبی نفلیمها

باشند که این قدرتهای مـاورایی نسل به نسل نسـبت به اسلافشان نقصان میابد.

عفریته شب the Night Hag (بختک)

این موجود یکی از ترسناک‌ترین نیروهای شـیطانی است ک فــرد می‌تواند تجربه کند. این موجــود از دســته ارواح خبیث و خوناشامی روحی است. و در متون و گزارشــات ســـاحران از این موجـــود به نامهـــای ســـاکاکابا س و اینکاباس

هم نــام بــرد شــده. این موجــود تنها توسط قربانیــانش احساس می‌شود. اولین برخورد هنگــامی روی میدهد که قربانی این موجود از خواب بیـدار شـده و این موجـود را روی خود دیده ودر این زمـان نه توانـایی حـرکت دارند و نه واکنش (فریاد). البته گاهی هم قربانی این موجـود را هنگام نزدیک شـدن به خـود میبیند و گـاهی هم اصلا این موجود دیده نمی‌شود. ولی در هر شــرایطی که اولین بر خورد صـورت گـیرد مـابقی واقعه در تـام مـوارد یکسـان گزارش می‌شود.

بختک خـود را روی سـینه قربـانی می‌انـدازد و شـروع به تخلیه قدرت حیاتی فـرد می‌کند. بـانوان سـاحری که این مورد رو تجربه کردن اغلب گزارشاتی از رویت موجـودی مـذکر و البته به شـکل سـایه و نامشـخص ارائه کرده‌اند (اینکاباس). و در موارد کمتری می‌توان گفت جــادوگران مــرد هنگــام تجربه این حمله این موجــود را شــبیه زنی ترســناک و عجــوزه دیده‌اند. و در مــواردی واقعا نــادر گزارش شده که این موجود به شـکل زنی زیبا و دلـبر بر

قربـانی ظـاهر شـده (سـاکاکاباس یا لیلیت) که اغلب در نهایت این بانوی زیبا به عفریته تغییر فرم میدهد.

البته یک همچین تجــربه‌ای در بــرون فکنی‌هــای نــاقص ممکن است توسط جـــادوگران به هنگـــام برگشت کالبد اثــیری و هــوش به کالبد فــیزیکی قبل ار بیــداری کالبد فـــــیزیکی روی دهد که نباید این دو مـــــورد که تقریبا مواردی مشابه از نظر رویه رخدادهای مـوارد بـرای فـرد است را یکی دانست.

افرادی ممکنه بـرای یک بـار در زنـدگی همچین تجـربه‌ای داشته باشند و افـرادی ممکنه خیلی با این حملات مواجه باشند و در مـواری کـاملا نایـاب هم گزارشـاتی مبـنی بر حملات شبانه بصورت مداوم در مـدت زمـانی مدید بـوده است. جن گـــــیران همیشه در مراسم دور کـــــردن این موجــود موفق عمل کرده‌اند و مراسم این جن گــیری در اکــثر کتب جـادویی بـرای عمـوم در دسـترس است و به راحــتی توسط افــراد و جـادوگران انجـام شـده و نتیجه مطلوب حاصل

میگردد.البته برای محـافظت و جلوگـیری از رویـارویی با چنین موجودی می‌توان بر روی فـرد یا مـنزل طلسـمات محافظ و یا سپر مدافع ایجاد کرد.

ارواح شریر(Poltergeist)

این واژه ریشه آلمانی داشته و به ارواح که باعث حرکت اجسام میشـوند اطلاق می‌شـده. اکـثرا این پدیـده بـرای نوجوانــان در حــال بلـوغ و دارای مشـکلات روحی چــون افســـردگی درون گـــرای مفـــرط و در مـــواردی دارای مشکلات جسمانی که باعث افسردگی می‌شود رخ داده و

در نزدیکی این افراد اجسام شروع به تکان خوردن کـرده و از ایجاد این پدیدها فرد دچار ترسی فـراوان می‌شـود. در این زمانه و عصر حاضر این اعتقـــاد در بازرســـان پارانرمـال به وجـود آمد ه که این پدیـده اصلا کـار ارواح شریر نیست و در واقع بـاعث و بـانی این پدیـدهای غـیر عادی ریشه خارجی ندارد و نـیروی رها شـده سـایکیک و تلکنسی خود فرد است. و هنگـامی که این انـرژی بطـور کنترل نشده از فـرد آزاد می‌شـود بـاعث حـرکت اجسـام می‌شود. درهای منزل به هم کوبیـده میشـوند.صـدای تق تق و وز به گوش می‌رسد ممکنه باعث حتی نسیم شـود. که تمام این موارد بوجود آمد ممکنه باعث خرابی اجسام و وسایل منزل گردد و حتی ممکنه بـاعث اسـیب به خـود فرد گردند. این موارد چون توسط ارواح ایجـاد نمی‌شـود و منشا خـــود فـــرد است هرگز نمی‌تـــوان با مراسم جن گـیری همچین پدیـدهای رو متوقف کـرد. بـرای متوقف کردن این پدیده‌ها اولین قـدم همانا تشـخیص این مقوله است که آیا با پولترگایست رو برو هستیم یا واقعا ارواح ســـرگردان (به بخش ارواح ســـرگردان همین مقـــالات مراجعه شـود) و هنگـامی که کـاملا مجـاب شـدیم که با پدیده پولترگایست طرف هستیم. تمام افراد داخل منزل باید بازرسی شوند تا فرد مورد نظر تشخیص داده شـود. و روشهای درمـان بیماری‌هـای روحی را روی فـرد جهت بالا بردن روحیه و کنترل و تشـخیص این قـدرت‌ها بـرای فـرد در نظر میگیرند.. البته باید خیلی محتـاط بـود چـون این دو پدیـده یعـنی پولـتر گایست و ارواح سـرگردان به راحـتی با هم اشـتباه گرفته میشـوند. البته می‌تـوان از جراحات روی افـراد هم این تشـخیص را داد بدینگونه اگر با پدیده پولترگایت طرف باشـیم جراحـات افـراد همیشه

فـرم جـراحت ناشی از برخـود اجسـام را دارند ولی در مـورد ارواح سـرگردان وشـریر جراحـات اغلب شـبیه جراحات ناشی ناخن و گـاز گـرفتگی و کلا جـای ضـربات بدنی است نه اجسام.

اساس وقدرتهای خداوندی این اسـاس و قـدرتهای الهی یکی از سـوال بر انگـیزترین جنبه‌هـای تجسم خداوند میباشد که بر روی شـرایط انسـان‌ها و البته روی کل کیهان و طبیعت تاثیر قابل ملاحظه‌ای دارد. در مسیحیت به آن تثلیث میگویند که توسط فرشـتگان همـراهی می‌شـود. بـرای پاگانها محـترم بـوده و به آن قـدرتهای خداونـدی طـبیعت میگویند. یگانه قـدرت کیهـان و مالک تمـام امـورات که هم به آینـده مرتبط است هم حـال را میسازد و هم بر گشته حکمرانی می‌کند (فـارق از زمـان و مکان) و این چـنین قـدرت یگـانگی بـرای تمـاس چنـان بـزرگ و دست نیـافتی است که اکـثرا بـرای تمـاس از قسـمتی از این قـدرتها بهـره میجویند. و صد البته بـرای مقاصـدی خـاص از بینهـایت قـدرت یگانه کیهـان تنها جنبه‌ای خاص فراخوانده می‌شود مثلا برای درمـان بـرای محافظت بـرای ایمـنی در سـفر بـرای همچین مقاصـدی فرد دست به دعا بر میدارد و مثلا قدرت درمانگری اعظم را فـرا میخواند و بـرای محـافظت از محافظ اعظم مسـاعدت میجوید و بـرای سـفر از خـرد لایتنـاهی تقاضا می‌شـود. که در مکـاتب پاگـان هرکـدام نـام خداونـدی کوچکتر است.

و اینچـنین است که قـدرتها و اسـاس خداونـدی بصـورت خـدایانی کوچکـتر بـرای پاگانها تجسم می‌شـود. مانند قدرت و یا خداوند ماه و خورشید. قـدرت مهر و دوسـتی

قدرت دریاها که هرکدام یا نام قدرت خداوندی هستند و یا نام خداوندانی کوچک در اصل هرچه خوانده شود اساس یکی است. این اساس قدرت لایتناهی که به هزاران نام در مکاتب گوناگون خوانده همی‌شود اساس آفرینش کیهان و حاکم کل امورات آن فارق از زمان و مکان است. از نامهای متفاوت این قدرت لایتنهاهی می‌توان به نمونه‌های مشهوری اشاره کرد. مانند ین و یانگ. بیناه و چکماه. روز و شب و ماه و خورشید. در طول دوران بشر برای این قدرتهای اساسی کیهان اسامی متفاوتی برای تماس و کمک انتخاب کرده.

والکری‌ها Valkyries

این موجودات زنانی مجهز به کلاه خود و نیزه هستند و سوار بر مرکبی بالدار. در اساطیر نروژی آمده که برای جنگ رگناروک اودین محتاج لشکری از جنگجویان قوی و نترس است. و این والکری‌ها مامور میشوند تا از تمام جنگهای که در زمین در میگیرد روح جنگجویان قوی را انتخاب نمایند. و آن جنگجوی قوی را به سمت بهشت اودین معروف به والهالا همراهی نمایند. والکری‌ها پیام رسان اودین هم هستند. و هنگامی که بر روی مرکبشان از شمال به زمین در حال حرکتند از بارقه زرهشان انواری زیبا تولید می‌شود که به آن انوار سرزمین شمال می‌گوید. برخی از والکری‌ها به اسم خواند میشوند مانند برینهیلدر. غول. غوندال. غانون. هرفخوتور و هیلدر وهالدغونور. هولوک. سیگردریفا. سیگرن و سوافا. در بسیاری از جهات والکری‌ها خیلی شبیه پری (جن) هستند و مراسم احضار آن‌ها همانند این موجود است.

خوناشامان Vampires

این موجـود که زمـانی ترسـناک و اکنـون حـدوداً دارای شخصـیتی رمانتیک در اذهـان عمـومی است هرچه باشد همیشه بشر را در عین حـال که ترسـانده به خـودش هم جلب کرده. تمام گزارشاتی که در تاریخ برای این موجود ثبت شـده است یا نشـان از بشر فـانی در آن است و یا نشانه از موجودی نامیرا و غیر انسانی که توان مـردن را نـــدارد. هرچه باشد نمونه‌هـــای تـــاریخی و مســـتند خوناشـامان بشر فـانی بـوده که دست مایه اعتقـادات قرون وسطا در بـاره موجـودی مـاورایی شـده‌اند. اغلب این داستانهای آن دوران از دو موجود صحبت می‌کنند که یکی خوناشـامانند و دیگـری گرگینه‌ها. هم‌چـنین دارای توانایی‌هـای مـاورایی و تغیـیر فـرم که در نهـایت این موجود را به شیطانی تشنه به خون انسـان تبـدیل کـرده است. بـرخی از داسـتانها به این میـپردازد که افـراد گناهکاری که در شرایط و خیمی دچار مرگ میشـوند بعد از خاک سپاری از تابوتهای‌شان بـیرون آمـده و به شـکار شـبانه میپردازند. و البته این داسـتانها هم هست که افـرادی که توسط خوناشـام گـاز گرفته میشـوند خـود تبـدیل به این موجـود میشـوند. و تنها مـورد و نظریه که قابل احترام بوده و از قـالب داسـتان خـارج می‌شـود به آقای مونیگ سامرز در کتاب خوناشـامانش برمیگـردد که این ایـده را ارائه میدهد که در واقع خوناشـام تجسد فیزیکی از روح نا آرامی فردی است که در طول زنـدگی خـود به هنرهـای تاریک میـپردازد و به شـیاطین و پرستششان پنـاه میـبرد. حـال کـدام نظریه بیشـتر قابل تایید است هنوز معلوم نیست

مونیگ سـامرز در کتـابش به روشـهای کلاسـیک طـرد و مقابله با این موجود ماورایی میپردازد که اولین آن فـرو

کردن چوبی در قلب این موجود است. البته با جدا کـردن کامل سرش هم می‌توان او را نـابود کـرد. و بهـترین آن همانا سـوزاندن این موجـود است. که بـدین سـان وجـود ناپـاکش توسط آتش از زمین زدوده میگـردد. در کتـابش سـامرز هم‌چـنین مینویسد. این‌جـانور هنگامه که کشـته می‌شود چون مدت مدیدی از مرگش می‌گـذرد و در واقع چون زمان برایش گذشته ولی خود در این وضعیت مانده بوده بعد از کشته شـدن به ناگه جسـدش تبـدیل به خـاک میگردد. که به این نتیجه میرسیم که هر وقت خوناشامی کشـته شـود باید سـریعا به خـاک بـدل گـردد. سـامرز در کتابش این گزارش را هم ثبت کرده که آب مقـدس مانند اسید وجود این موجود را میسوزاند. این موجود از نشانه صلیب میهراسد.این وسیله و وسایل مقدسی نظیر این. این موجود را ضعیف می‌کند. البته این موجود از گیاهـان و درختـــان خاصی هم بـــیزار است که در میـــان این‌ها مشـهورترین سـیر است هم‌چـنین در این کتـاب آمـده که این موجود نسبت به فلز نقـره ضـعیف بـوده و گلـوله‌ای نقره‌ای که توسط کشیشی تبرک شود کشنده‌ترین صلاح بـرای این موجـود است. تنها باید محتـاط بـود که در زیر نـور مـاه در شـبانگاه و مخصوصا هنگـام بـدر کامل این عملیات انجام نشود چون این موجود در قوی‌ترین حـالت خـود بـوده و سـریعا خـود را تـرمیم خواهد کـرد. البته در عـالم جـادوگری رابطه فلز نقـره و مـاه کـاملا مشـخص است و میدانیم که تـابش نـور مـاه روی فلز نقـره تمـام خاصـیت این فلز را خنـثی کـرده و تا حـدودی به سـمت عکس هم پیش میبرد. شایان ذکر است که کتـاب سـامرز تنها مورد کتابی است که از دوران قـرون وسـطی اروپا

از این موجـود و روشـهای مبـارزه با آن به ما اطلاعـات میده و صحت و سقم این مطلب با خود نویسنده است

در گزارشات مستند تاریخی مهمـترین نمونه خوناشـامی فردی به اسم والاد دراکولا پسر دراکول نـام دارد. که در زمان معاصر به چنین فردی صفت سادیستی حـاد اطلاق میگردد تا خون آشـام. قابل تـذکر است که هیچ گزارشی از نوشیدن خون انسان و یا خوردن گوشت انسان از این پـرنس ترنسـیلوانیا (واقع در رمـانی کنـونی) در دست نمیباشد. ولی گزارشات متعددی از تدارک بـزم و مراسم شام در میـان قربانیـان که غرقه در خـون و بر روی سر نیزها بودن موجود است. در حالی که نمونه بارز دیگر که "کنتس الـیزابت بـاتوری "است بیشـتر شـبیه خوناشـام است.مستند است که در سال 1560 در همان مکان یعی ترانسـیلوانیا بـدنیا آمـده و زن یکی از نوادگـان والاد دراکولای افسانه‌ای بوده. این خانم برای این‌که طـراوت و جوانیش را از دست ندهد به این نتیجه می‌رسد که باید از خـون بـانون جـوان اسـتفاده کند بـری این منظـور او ندیمگان زن زیادی را استخدام می‌کند که هیچ کدام آن‌ها بعدها دیده نمیشـوند و مفقـود میگردند. شـاهدان عیـنی گـزارش داده‌اند که در قصر این بـانوی خوناشـام این دختران بخت برگشته مورد شکنجه قـرار میگرفتند. قطع عضو شده و خون آن‌ها بصورت کامل از بدنشان کشـیده می‌شد. که کنتس روانی ما بعد در حمامی که توسط این خونها جمع آوری شـده از دخـتران جـوان به پا می‌شد استحمام میکـردن و اغلب هنگـام اسـتحمام از این خـون هم می‌آشامیدن. در بین سال‌های 1600 و 1610 حدود 600 تا 650 دختر جوان توسط این کنتس سلاخی شدند که این رکـورد کنتس الـیزابت را به بزرگ‌تـرین قاتل

زنجـیره‌ای تمـام دوران کـره زمین تبـدیل می‌کند. این واقعه تا هنگامی که دختران طبقـات اشـرافی شـروع به ناپدید شدن کـردن در پـرده‌ای از ابهـام بـود و تنها در آن زمان بود که حکومت بلغارستان نیروی که توسط یکی از خویشاوندان خـود الـیزابت رهـبری می‌شـود به نـام کنت کیـورگی تـورزو به قصر این کنتس جهت شـبی خـون گسـیل می‌کند. تـرس و وحشـتی که آن‌ها موقع حمله هنگام رویا رویی با چنین صـحنه‌ای تجربه کردند بینهـایت جانکاه و وصف ناپذیر بوده. تمـام دست انـدر کـاران این جنایت در همان قصر اعدام میشوند و خـود کنتس روانی در یکی از اتاقهای قصرش برای ابد زندانی میگردد.

به هر حـال هر دوی این نمونه‌ها خـانم کنتس الـیزابت و والاد دراکولا خوناشـامان مسـتند تـاریخی بـوده و هر دو بشر فانی بوده‌اند و نه موجـودی مـاورایی و یا موجـودی نـامیرا. و شـاید همین واقعیت است که این هیولاها را بیش از پیش ترسناک کرده است.

نگهبانان ارشد Watchtowers

مشخص کردن ماهیت دقیق این موجودات ماورایی واقعاً دشوار است. آن‌ها نگهبانان قدرتهای جادوی و نیروهـای روحی و قـدرتهای عناصر در محـدوده خـود هسـتند و هم‌چنین نگهبانی کانالهای حرکت میان سـطوح مـاورایی با دنیای فیزیکی و فانی را به عهد دارند. گمان میرود که نگهبانان ارشد یا همان فرشتگان مقرب مـذاهب هسـتند و با موجوداتی ماورای کـاملا شـبیه به آن‌ها با قـدرتهای مشابه فرشتگان مقـرب. درست مانند فرشـتگان مقـرب یک نگهبـان ارشد از جـادوگر هنگـام جـادو و مراسم جادویی از نیروهای خبیث و شـیطانی حفظ میگرداند. به

جـادوگر کمک می‌کند تا موجـودات شـیطانی را رانـده و البته بـــاعث قدرتمند شـــدن طلســـمات هم میگردند. هر کدام از نگهبانان ارشد رو به جهتی خـاص در نظر گرفته میشوند (شمال. مشرق جنوب و مغرب) و هر کدام حاکم عنصــری از عناصر اربعه هســتند و کلا مشخصــات خیلی نزدیکی به فرشتگان مقرب دارند که انکار ناپذیر است.

این موجودات از هر قسمی باشند. نگهبانـان ارشد ارواح بسیار قدرتمندی میباشند. و میشه گفت که شبیه خدایان هسـتند. گفتن نامشـان همیشه بـاعث جلب توجه سـریع آن‌ها می‌شـود. و اکـثرا مانند فرشـتگان مقـرب هنگـام انجام طلسـمات بر انگیخته میشـوند. بـرخی برای باورند که آن‌ها حاکمـــان کارما هســـتند.در مراسم جـــادوی نگهبانـــان ارشد همیشه دایـــره جـــادویی را از حمله موجـــودات خـــبیث حفظ میگرداند و بـــاعث دور کـــردن انرژیهای منفی - که به مراسم جادویی جذب می‌شـــود - میگردند. و به خنـــثی کـــردن طلســـمات شـــیطانی کمک می‌کنند. و افرادی را که به این کارها میپردازند مجـازات می‌کنند. ولی به اعتقـــــاد پاگانها آن‌ها در عین این که موجوداتی با قدرت فراوان هستند هر دو نیروی تاریک و روشن را در خود دارند. و صرفا تنها برای امـورات مثبت کمک نمیکیند.

در هنگـام جـادو نـام بـردن یک نگهبـان ارشد مانند یک فرشته مقرب است. در حقیقت بـرای جـادوگران این دو قدرت مـاورایی یکسـان هسـتند. درست مانند فرشـتگان مقـرب. نگهبانـان ارشد جـادوگران را از ارواح شـیطانی مصون نگه میدارند. باعث ترد شـیاطین میشـوند. همانند فرشتگان مقرب به جهتی خاص متعلّق هسـتند و بر روی

یکی از عناصر اربعه حکمـــــــرانی می‌کندند. و هر دو به عنــوان موجــوداتی مــاورایی با بــالاترین قــدرت تجسم میشــوند. و به همین خــاطر چــون نگهبانــان ارشد خــود دارای نــامی مشــخص نمیباشــند. با جهــتی که مشــخص میشوند با همان نام فرشتگان مقرب آن جهت نامگذاری شده‌اند.

نگهبــان ارشد مشــرق حــاکم عنصر بــاد بــوده و به نــام فرشــته مقــرب رافایل خوانــده می‌شــود به نــام نســیم مشرقی ”آرآس ”فصلش بهــار و ســتاره‌اش ”آلــدباران” است.

نگهبــان ارشد جنــوب حــاکم عنصر آتش بــوده و به نــام فرشــته مقــرب میکائیل خوانــده می‌شــود به نــام نســیم جنـــوبی “نوتـــاس” فصـــلش تابســـتان و ســـتاره‌اش ”رگآلآس” است.

نگهبــان ارشد مغــرب حــاکم عنصر آب بــوده و به نــام فرشــته مقــرب گابریل خوانــده می‌شــود به نــام نســیم مغربی “زیپیرس” فصلش پاییز و ســتاره‌اش “آنتــارس” است.

نگهبــان ارشد شــمال حــاکم عنصر خــاک بــوده و به نــام فرشــته مقــرب ارائیل خوانــده می‌شــود به نــام نســیم شـــمالی “بـــارآس” فصـــلش زمســـتان و ســـتاره‌اش “فامالحات” است.

گرگینه‌ها Werewolves

در کنــار خوناشــامان (به بخش خوناشــامان همین مقاله رجــوع شــود) گرگینه‌ها یکی از مشــهورترین موجــودات

ماورایی بـرای بشر امـروزی است و همانند خوناشـامان مشهوریتشان مدیون این است که آن‌ها نیز در بین ما در هنگـــام صـــبحگاه‌هان به زنـــدگی میپردازند و تنها در شامگاه‌هان به موجودی مخوف بـدل میگردند. این پدیـده از بیماری خاص به نام لایکـانوتروپی ناشی می‌شـود. که ممکنه هم حالتی روانی باشد و در مـواقعی بسـیار نـادر حالت تغیر فـرم فـیریکی هم در بیمـاران گـزارش شـده. تنها و بهترین این گزارشات توسط سابین بارین گالد در سال 1865 در کتـاب مشـهورش یعـنی گرگینه‌ها به ثبت رسـیده و حـتی در دوران معاصر هم در این بـاره منبعی قابل استناد میباشد.

آقای مونیگ سامرز هم در بـاره این موجـودات در کتـاب معــروفش گزارشــاتی آورده. گرگینه‌ها در هر دو کتــاب افرادی هستند که از لاکانوتروپی بر اثر پدید ه‌ای مرمـوز رنج بـرده و بصـورت روانی و یا فـیریکی این بیمـاری در آن‌ها نمود پیدا می‌کند.

گرگینه‌های داستانهای کهن از مدل معاصر کنونی بسـیار متفـاوت بوده‌اند. در هیچ افسـانه‌ی از این مـورد که این بیماری می‌تواند توسط گاز گرفتن سرایت کند حرفی به میـان نیامـده. در تمـام آن نوشـته‌ها لاکـانوتروپی در اثر پــرداختن به جــادوگری که با شــیاطین در ارتبــاط است برای جادوگر ناشی می‌شود. و در مواردی داســتانهای از پوستینی که جادوگر خبیث از (فردی سیاه) خود شـیطان دریــافت می‌کند به این موجــود مبــدل می‌شــود به چشم میخــورد. که هنگــامی که جــادوگر این پوســتین را به تن می‌کند به موجــودی شــبیه گــرگ یا خــود گــرگ تبــدیل می‌شـود که در این حـالت به جنگلها رفته و کشـتار به پا

می‌کند. در مکتابی سحرآمیز هم اعتقاد بر این است که جادوگر شیطانی را احضار می‌کند و از او میخواهد که قدرت تبدیل به گرگ را به او ببخشاید. البته در برخی از اساطیر هم گفته شده که نیاز به هیچ پوستین جادویی نیست و گرگینه خود به خود و بصورت کاملا سریع روی بدنش مو رشد می‌کند. و در صبح گاه خود بخود این پشم گرگ ناپدید می‌شود.. در قرون وسطی جادوگران اکثرا بخاطر توانای تغییر فرم خود یا دیگران به گرگینه مجازات می‌شدند. گهگاهی هم جادوگران بخاطر این که پوستین‌های جادویی برای این منظور میساختند مورد مجازات قرار میگرفتند. در این افسانه‌ها نیازی به وجود بدر کامل ماه جهت تغییر فرم گرگینه نبود.

در قرون وسطی و دوران تاریک اروپا مجازات کسی گرگینه تشخیص داده می‌شد. مانند جادوگران یا چوبه دار بود و یا سوزاندن در آتش. بلندی قد یک گرگینه به این تعبیر می‌شد که هرچه گرگینه بلندقدتر باشد مدت بیشتری است که به گرگینه تبدیل شده و یا جادوگری خبیثتر است. و افراد بیشماری در آن دوران مجازات شدند تنها بیماران روانی بودن که از این بیماری روانی رنج میبردند. و شایان ذکر است که در دوران معاصر این بیماری در میان دیگر انواع بیماری‌های روانی بصورت خیلی کمیابی مشاهده می‌شود و گزارشاتی از این بیماران در دست است. در این شرایط بیمار فکر می‌کند که گرگ است. ولی باید این را هم در نظر داشت که گزارشات معتبری در دست است که اگر فردی در تسخیر موجودی خبیث و ماورایی باشد. ممکنه مانند گرگ‌ها رفتار کند و سر به طبیعت وحشی و بکر بزند.

نابودی اسرائیل؛ وعده الهی در قرآن

سیدعبدالله حسینی در سال 1343 به دنیا آمد و از سال 1356 در حوزه علمیه مرحوم آیت‌الله میلانی تحصیلات علوم دینی را شروع کرد. وی از بنیان‌گذاران انجمن شعر حوزه هنری خراسان است. حسینی که به دو زبان عربی و انگلیسی تسلط دارد، مدیر مرکز اسلامی آفریقای جنوبی و امام جمعه ژوهانسبورگ است.

وی اخیرا در یک سخنرانی به موضوع «پیش‌بینی زوال اسرائیل تا سال 2022»ـ بر اساس آیات قرآن کریم پرداخته است.

حسینی در این سخنرانی گفت: قرآن، پیش‌بینی‌های زیادی دارد که تعدادی از آن‌ها قبلا محقق شده و تعدادی نیز در آینده محقق خواهد شد.

اگر ما فرمول پیش‌بینی‌های گذشته قرآن را بدانیم می‌توانیم پیش‌بینی‌های آینده را با توجه به آن فرمول را کشف کنیم. من قبلا درباره پیچیدگی قرآن از نظر ریاضی صحبت کرده‌ام. «بسام نهاد جرار» عالم دینی فلسطینی که 12 سال در زندان اسرائیلی‌ها محبوس بود نخستین بار این اعجاز ریاضی را کشف کرد. اما چرا قرآن از زبان ریاضی استفاده کرده است.

دلیل اول آن است که زبان ریاضی، زبانی جهانی است. دوم این‌که قابل تفسیر و تاویل نیست. سوم زبان ریاضی از دقت بیشتری برخوردار است و اندازه‌گیری زمانی و مکانی دقیق را ممکن می‌سازد و دلیل چهارم این‌که امکان قدرت‌نمایی بیشتری وجود دارد.

برای درک اعجاز قرآن از نظر ریاضی قبل از هر چیز ما باید حروف ابجد را بشناسیم که در آن هر یک از حروف عربی در آن معادل یک عدد است.

حروف ابجد به این شرح هستند: «الف، ب، ج، د، ه، و، ز، ح، ط، ی، ک، ل، م، ن، س، ع، ف، ص، ق، ر، ش، ت، ث، خ، ذ، ض، ظ، غ».

در این سیستم الفبایی، الف معادل عدد یک است؛ ب معادل 2، ج 3؛ د 4؛...ی 10؛ ک 20؛ ل 30؛ م 40؛...ق 100؛ ر 200؛ ش 300؛...غ 1000

قرآن درباره کوچک‌ترین امور با ما سخن می‌گوید: فیه تبیان کل شی. این کتاب در مورد جزئی‌ترین مسائل برای ما راه حل دارد و به ما راهنمایی می‌دهد.

آیا موضوعی مهم‌تر از نابودی اسرائیل در دنیا وجود دارد؟ چگونه ممکن است قرآن درباره آن سخن نگفته باشد؟

خداوند در قرآن می‌فرماید که نخستین بار پس از طغیان بنی‌اسرائیل خداوند آن‌ها را نابود کرد. اگر بار دیگر طغیان کنند (همانند امروز) دوباره با آن‌ها همان کار را خواهد کرد و آن‌ها را نابود می‌کند.

خداوند به روشنی در آغاز سوره اسرا بر اساس علم ریاضی می‌فرماید که نخستین نابودی اسرائیل چه زمانی بوده است و اگر همان فرمول را استفاده کنیم درخواهیم یافت که نابودی مجدد آن‌چه زمانی خواهد بود.

قــرآن کــریم همچــون یک پــازل است که چــیزی به آن نمی‌توان اضافه یا از آن کم کرد.

پیش‌بینی‌هایی مثل پیش‌بینی زمان شکست ســپاه ایــران از روم در گذشــته رخ داده و بــرخی از آن‌ها مثل نــابودی اسرائیل، در آینــده اتفــاق می‌افتد «فــانتظروا انی معکم من المنتظرین».

قــرآن با کلمــات با ما ســخن می‌گوید اما تنها (ظــاهر) کلمات مهم نیستند؛ معانی پنهان بسیاری در پس کلمات نهفته است. قرآن مانند یک زیردریایی اســت؛ وقــتی یک زیردریایی را می‌بینید ابتدا چیزی شــبیه دم یک مــاهی را ببینید که از دریا بـــیرون می‌آید. شـــما آن‌چه در زیر دریا است را نمی‌بینید. اما زیردریایی واقعی زیر دریا است و آن معنای واقعی قرآن است.

چــرا بــرای درک معنــای واقعی قــرآن باید از علم ریاضی بهـــره بـــرد؟ زیـــرا ریاضی یک زبـــان بین‌المللی است. زبان‌هـــای دیگـــر، بین‌المللی نیســـتند اما ریاضی را همه می‌فهمند. دلیل دیگر این‌که ریاضی بر خلاف زبـــــــان کلمــات، قابل تفســیر و تاویل نیست. 2 به علاوه 2 در تمـــام دنیا معـــادل 4 است. با ریاضی می‌تـــوان دقیقا مسائل را سنجید.

ما بـــرای درک پیش‌بینی‌هـــای قـــرآن نیـــاز به کلید داریم. نخستین کلید، داستان پیش بینی‌های اتفاق افتاده است. جبرئیل بر پیامبر نازل شد و آیات «الم. غلبت الـروم فی ادنی الارض» را نازل کــرد. وقــتی روم از ایــران شکست خورد مومنان خوشحال شدند.

کلید دیگر در سوره کهف است؛ این سوره کلا درباره امام مهدی (عج) است. حتی داستان اصحاب کهف اشاره به امام مهدی (عج) دارد. وقتی از داستان «ذی‌القرنین» و یا داستان «خضر» و«موسی» سخن می‌گوید درباره امام مهدی است. داستان کهف به ما می‌گوید که امکان دارد انسان‌ها عمر طولانی داشته باشند. موسی یکی از انبیای بزرگ است تا آن‌جا که 136 بار اسم او در قرآن آمده است. او کسی است که فرعون را شکست داد و برای قوم خود عدالت به ارمغان آورد.

در این سوره از آیه 9 تا 25 داستان کهف آمده است. در این سوره آمده آن‌ها 309 سال عمر کردند. این عدد شگفت‌آور است. تعداد کلماتی که قبل از این عدد آمده 309 کلمه است. در مورد نوح قرآن می‌گوید که او 950 سال عمر کرد. در سوره نوح 950 حرف استفاده شده است. کلمه لیل (شب) 365 بار و کلمه «ساعت» در قرآن 24 بار تکرار شده، کلمه «امام» 12 بار؛ کلمه کساء 5 بار آمده است و این‌ها اعجاز عددی قرآن است.

مورخین اتفاق نظر دارند که حضرت سلیمان در سال 935 قبل از میلاد، رحلت کرده است. «فلما قضینا علیه الموت» (34:14)

از اول سوره سبا تا حرف «ف» 935 حرف است.

سرنوشت اسرائیل:

در مورد نابودی اسرائیل هم کلیدهایی در قرآن وجود دارد.

وَ قَضَــيْنا إِلى بَنِى إِسْــرائِيلَ فِى الْكِتــابِ لَتُفْسِــدُنَّ فِى الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَ لَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيراً *فَـإِذا جـاءَ وَعْـدُ أُولاهُما بَعَثْنا عَلَيْكُمْ عِبــاداً لَنا أُولِى بَــأْسٍ شَــدِيدٍ* فَجاسُــوا خِلالَ الدِّيارِ* وَ كانَ وَعْداً مَفْعُولًا. (سوره اسراء، آیه 2-5)

وقتی زمان نابودی دوم اسـرائیل فـرا برسد من شـما را از این سرزمین بیرون خواهم کرد.

از آیه نخست سـوره اسـرا تا آیه 104، فَـإِذَا جَـاءَ وَعْـدُ الْآخِرَةِ جِئْنَا بِكُمْ لَفِيفًا 1444 کلمه است؛ اگر هر کلمه را نماینده یک سال در نظر بگـیریم در می‌یـابیم که نـابودی اسرائیل در سال 1444هق محقق خواهد شد.

این سال معادل سال 2022 است.

1401 هجری قمری = 1444 شمسی = 2022 میلادی = 5782 عبری شمسی = 5959 عبری قمری

از فــاذا تا کلمه لفیفا بر حسب حــروف ابجد می‌شــود 2022.

سوره بقره آغاز قـرآن است. ما از آغـاز سـوره اسـرا تا کلمه فاذا را محاسبه کردیم. از فاذا تا لفیفا

از اول سوره بقره تا آغاز سوره اسرا 2022 آیه است.

در قــرآن تنها دو ســوره داریم که 111 آیه دارد. یکی یوسف و دیگری اسراء است که هر دو درباره قـوم یهـود است. فاصله بین دو سوره 5959 کلمه که معـادل سـال 5959 عبری قمری است.

در جـایی از قـرآن دربـاره ورود بـنی اسـرائیل به زمین سـخن گفته شـده است. در جـای دیگر دربـاره خـروج از

ارض سخن گفته. سوره مائده آیه 21 یَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِی کَتَبَ اللَّهُ لَکُمْ در جای دیگر می‌فرماید: فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ جِئْنَا بِکُمْ لَفِیفًا. وقتی زمان نابودی دوم برسد شما را از زمین بیرون می‌کنیم.

فاصله زمان ورود تا خروج یعنی از آیه مائده21 تا آیه 104 سوره اسرا 1444 آیه است.

محاسبه هشتم:

از آیه 9 تا 25 سوره کهف که مربوط به امام مهدی (عج) است، 309 کلمه اما 1401 حرف است. چرا این تعداد حرف دارد؟ سال 1401 برای اعراب

معنی ندارد اما بر اساس تقویم شمسی معادل سال 2022 است.

هر دو سوره کهف و اسرا به هم ربط دارد.

تمام سوره کهف درباره امام مهدی (ع) است چه زمان غیبت و زمان بازگشت و فاصله زمانی ایشان با پیامبر و...

این همه چگونه می‌تواند تصادفی باشد؟

سوره کهف سال 621 میلادی نازل شده و اگر این عدد را با 1401 جمع کنیم عدد 2022 می‌شود.

محاسبه یازدهم:

در کل سوره اسرا 4 آیه هست که 19 کلمه دارد. عدد 19 مهمترین عدد در قرآن است. چرا خداوند عدد 19 را برگزیده زیرا معادل 1 است. چگونه؟

کلمه واحد بر اساس حروف ابجد معادل 19 است. 4 ضرب در 19 می‌شود 76.ـ این عدد نشانگر تعداد سال‌های بقای اسرائیل است. تنها 76 سال نه بیشتر. اسرائیل باید پس از 76 سال از بین برود.

اگر عدد 76 را در 19 ضرب کنیم عدد 1444 به دست می‌آید.

اگر 7 را با 6 جمع کنیم 13 می‌شود که عدد نحسی برای صهیونیست‌هاست.

محاسبه دوازدهم:

سوره اسرا 111 آیه دارد هر آیه با یک قید تمام می‌شود. اگر قیود تکراری را کم کنیم تنها 76 عدد می‌ماند که تعداد سال‌های بقای رژیم اشغالگر قدس را نشان می‌دهد. یعنی اگر سال تاسیس اسرائیل را سال 1946 بدانیم که نطفه آن در این سال بسته شد، عمر اسرائیل، 76 سال بعد به پایان می‌رسد. 6

آیه 76 سوره اسرا را بخوانیم: وَإِنْ كَادُوا لَيَسْتَفِزُّونَكَ مِنَ الْأَرْضِ لِيُخْرِجُوكَ مِنْهَا وَإِذًا لَا يَلْبَثُونَ خِلَافَكَ إِلَّا قَلِيلًا

اگر می‌توانستند تو را از زمین بیرون می‌کردند.

خداوند در این آیه از کره زمین صحبت نمی‌کند بلکه از سرزمین مقدس صحبت می‌کند. و وقتی این کار را بکنند آن‌ها هم جز زمان کمی باقی نمی‌مانند.

این قلیلا یعنی 76 سال که زمان کوتاهی است.

اسرائیل نخستین بار در سال 722 توسط بخت النصرنابود شد. بار دیگر در سال 586 توسط بابلیان از

بین رفت. تفاوت این دو عدد، 136 سال معادل حروف ابجد کلمه موسی است.

در هر دوره 19 پادشاه حکومت کرده است. پس نباید بیش از 19 نخست وزیر بر این رژیم حکومت کند.

اسرائیل در سال 1948 تاسیس شد. دوره اول این رژیم تا زمان جنگ 6 روزه 1967 بود که همه کشورهای اعراب علیه اسرائیل وارد جنگ شدند اما شکست خوردند. ایهود باراک نخست وزیر سابق اسرائیل می‌گوید: برای کشور ما چه اتفاقی افتاده است که ما توانستیم کل اعراب را در 6 روز شکست دهیم اما نتوانستیم 2 روز در مقابل حماس مقاومت کنیم. در سال 1986 یعنی با آغاز انتفاضه اول افول اسرائیل آغاز شد. در سال 2006 آن‌ها در جنگ 33 روزه از حزب الله شکست خوردند.

هر یک از این دوره‌ها 19 سال به طول کشیده است و همه در قرآن آمده است.

تاسیس از 1946- 1948

جنگ‌های 6 روزه 1965-1967

اغاز انتفاضه اول 1984-1986

جنگ 33 روزه حزب الله 2003-2006

زوال اسرائیل 2022

چگونه؟ فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ لِيَسُوءُوا وُجُوهَكُمْ وَلِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَلِيُتَبِّرُوا مَا عَلَوْا تَتْبِيرًا (اسرا 7)

فاذا جاء وعد الاخره دو بار در این سـوره آمـده است یک بار در آیه 7 و بار دیگر در آیه 104.

اگر از کلمه ســـــــبحان که اولین کلمه ســـــــوره است بشـماریم، فـاذا کلمه 69، ولیـدخلوا 75 و المسـجد 76 است آن‌ها در سـال 76 وارد مسـجد شـدند. این یکی از محاسبات است. محاسبه دیگر:

کلمه آخره شماره 72 بود.

محاسبه پانزدهم:

1387 = 1967

دوره دوم

کلمه لیسـوءوا کلمه 73 است. 73ضـرب در 19=ـ 1387 هجری قمری= 1967 میلادی که سال جنگ‌های 6 روزه است.

محاسبه 16:

1406=1986

دوره سوم

کلمه وجوهکم کلمه 74

74 ضرب در 19 =ـ 1406 هجری قمری که سال شروع انتفاضه است.

محاسبه 17:

1425=2006

دوره چهارم

کلمه ولیدخلوا کلمه 75 است.

75 ضرب در 19 = 1425 هجری قمری= 2006 میلادی که سال جنگ‌های 33 روزه حزب الله است.

محاسبه 18:

سال زوال اسرائیل

اشــاره قــرآن به زمــان فتح بیت المقــدس و دخــول در مسجد الاقصی و زوال اسرائیل.

کلمه لیـــدخلو بعد از کلمه وجـــوهکم در آیه هفتم آمـــده است و طبعا هفتاد و ششمین کلمه از مجموعه این آیات است. اگر 76 را در 19 ضرب کنیم، عدد 1444 به دست می‌آید.

76 ضرب در 19 =1444 =2022

محاسبه 19:

سال زوال اسرائیل

کلمه اولیهما کلمه 38

38 ضرب در 19 = 722

قبل از میلاد توسط بخت النصر

نام آسمان‌های هفتگانه

امیرالمومنین علیه السّلام در مسجد جـامع کوفه بـود که مـــــردی از اهل شـــــام در برابـــــرش به پاخواست و پرسش‌هائی از آن حضرت نمود و از آن جمله این بود که عرض کردیا امیر المؤمـنین مـرا از رنگ‌هـای آسـمان‌ها و نام‌های‌شـان خـبر ده حضـرت به او فرمـود: آسـمان دنیا نــامش رفیع است و از آب و دود آفریــده شــده است و آســمان دوم نــامش قیــدوم است که برنگ مس است و آسمان سوم نامش ماروم است که به رنگ بــرنج است و آســمان چهــارم نــامش ارقلــون و برنگ نقــره است و آســمان پنجم نــامش هیضــمون (هیفــون) و به رنگ طلا است و آسـمان ششم نـامش عـروس است و آن یـاقوت ســبزی است و آســمان هفتم نــامش عجما است و دری است سفید

نامه نگـــاری بـــاورنکردنی انیشـــتین با آیت الله العظمی بروجردی قدس سره

آلبرت اینشتین در رساله‌ی پایانی عمر خود با عنوان: دی ارکلرونگ"، یعـــــنی: بیانیه"، که در ســـــال 1954 (= 1333ش) آن را در آمریکا و به آلمـــــانی نوشـــــته است اسـلام را بر تمـامی ادیـان جهـان تـرجیح میدهد و آن را کاملترین و معقولترین دین میداند.

این رســـاله در حقیقت همـــان نامه نگـــاری محرمانه‌ی اینشتین با آیتالله العظمی بروجردی (فوت 1340 ش = 1961 م) است که توسط مـــترجمین برگزیـــدهی شـــاه ایران و به صورت محرمانه صورت پذیرفته است.

اینشتین در این رسـاله "نظریه نسـبیت" خو درا با آیـاتی از قـــرآن کـــریم و احـــادیثی از نهجالبلاغه و بیش از همه بحـــارالانوار علامهی مجلسی (که از عـــربی به انگلیسی و... توسط حمیدرضا پهلـــوی (فـــوت 1371 ش) و... ترجمه و تحت نظر آیت الله بروجـــردی شـــرح میشـــده تطـبیق داده و نوشـته که هیچ جا در هیچ مـذهبی چـنین احادیث پر مغزی یافت نمیشـود و تنها این مـذهب شـیعه است که احادیث پیشوایان آن نظریه پیچیده "نسـبیت" را ارائه داده ولی اکثر دانشمندان نفهمیده‌اند.

از آن جمله حـــــدیثی است که علامه مجلسی در مـــــورد معراج جسمانی رسول اکرم (ص) نقل میکند که: هنگـــام برخاسـتن از زمین دامن یا پـای مبـارک پیـامبر به ظـرف آبی میخورد و آن ظـرف واژگـون میشـود. اما بعد از این که پیـامبر اکـرم (ص) از معـراج جسـمانی بـاز میگردند مشـاهده میکنند که پس از گذشت این همه زمـان هنـوز

آب آن ظرف در حال ریختن روی زمین است... اینشـتین این حـدیث را از گرانبهـاترین بیانـات علمی پیشـوایان شـیعه در زمینهی "انبسـاط و نسـبیت زمـان" دانسـته و شرح فیزیکی مفصلی بر آن مینویسد....

هم‌چنین اینشـتین در این رسـاله "معـاد جمسـانی" را از راه فیزیکی اثبات میکند (علاوه بر قانون سوم نیوتون = عمل و عکس العمل.) او فرمول ریاضی "معاد جسـمانی " را عکس فرمول معـروف "نسـبیت مـاده و انـرژی" می-داند: E=M.C2>>M=E:C2 یعنی اگر حتی بدن ما تبدیل به انرژی شده باشد دوباره عینا" به مـاده تبـدیل شـده و زنده خواهد شد.

اینیشـتین در این کتـاب همـواره از آیت الله بروجـردی با احترام و بارها به لفظ "بروجردی بـزرگ" یـاد کـرده و از شادروان پروفسـور حسـابی نـیز بارها با لفظ "حسـابی عزیز"...

000/000/3 دلار بهای خرید این رساله توسط پروفسور ابـراهیم مهـدوی (مقیم لنـدن) با کمک بـرخی از اعضـاء شـــرکتهـــای اتومبیل بـــنز و فـــورد و.. از یک عتیقه دار یهودی بوده و دستخط اینشـتین در تمـامی صـفحات این کتابچه توسط خط شناسی رایانهای چک شـــــده و تأیید گشته که او این رساله را به دست خود نوشته است. هم اکنـون این کتـاب ارزشـمند در حـال ترجمه از آلمـانی به پارسی - توسط دکتر عیسی مهدوی (برادر دکتر ابراهیم مهـدوی) و تـوأم با تحقیق و ارائه منـابع مـذکور در متن (توسط این‌جانب) می باشد و بسـیاری از متن آن ترجمه و تحقیق فنی شده است. اصل نسخه این رسـاله اکنـون جهت مسـائل امنیـتی به صـندوق امانـات سـری لنـدن -

بخش امانات پروفسور ابراهیم مهدوی – سپرده شده و نگهداری میشود. توضیحات بیشتر و شماره ثبت آن را برای اطلاع خوانندگان در آغاز برگزیده این کتابچه ارائه خواهیم داد.

گزدهای از آخرین رساله اینشتین: (DIE ERKLA"RUNG دی ارکلرونگ = بیانیه) ترجمه: دکتر عیسی مهدوی، تحقیق و پیشگفتار و پاورقی: اسکندر جهانگیری

پیشگفتار

در اوائل سال 1382 شمسی (=2003م) پروفسور ابراهیم مهدوی (تولد 1310 ش) – مقیم لندن پس از سفری به آمریکا و آلمان و فرانسه و دیدار با برخی سرمایه داران شرکت اتومبیل سازی "فورد" در آمریکا و "بنز" در آلمان و "کنکورد" در فرانسه و جلب رضایت برخی از اعضاء آن‌ها جهت کمک مالی برای خریداری این رساله گرانقیمت بالاخره موفق شدند قرار داد خرید آن را از یک عتیقه دار یهودی را به امضاء برسانند. بهای این رساله که تماماً به خط خود انیشتین میباشد سه میلیون دلار تمام شد که به این ترتیب سرشکن شده پرداخت گردید:

BENZ $ 1/000/000 به افتخار این که اینشتین آلمانی بود.

FORD $ 1/000/000 به افتخار این که در آمریکا میزیست و نیز به افتخار جان. اف. کندی. رئیس جمهور آمریکا (مقتول 1963 م) که در این رساله بارها اینشتین از وی نام برده و او را رئیس جمهور آینده آمریکا دانسته است حال آن که در 1954 م (سال نگارش این اثر) هنوز

7 سال به زمان انتخاب وی مانده بود! و این از پیشگوییهای اینشتین به شمار میرود. نیز شاید سرنخهایی از معمای حیرتانگیز ترور زنجیرهای خاندان کندی در این رساله موجود باشد که بتوانیم دریابیم چرا کندی کشته شد؟ راز این معما کجاست؟ چرا خانواده او نیز قربانی شدند؟ و چرا...؟

500/000 $: CONCORDE به افتخار جناب لاوازیه – مقتول 1794 م در انقلاب / یا شورش / فرانسه – و نیز قانون بقای ماده او که در این رساله بارها یاد شده است.

500/000 $: TITANICبه یاد بود کشته شدگان حادثه اندوهبار کشتی "تایتانیک" انگلیسی و نیز الکساندر فلمینگ انگلیسی (فوت 1955م) – کاشف پنیسیلین و از یاری کنندگان اینشتین در نگارش این رساله – بخشهایی که مربوط به اسرار علم پزشکی و زیست شناسی و داروشناسی آن میشود.

شخصیتهای اصلی این رساله: آلبرت اینشتین (فوت مشکوک 1955 م) / الکساندر فلمینگ (فوت 1955م) آیتالله العظمی سید حسین بروجردی (فوت 1961میلادی) / نیلز بور (بوهر) شیمیدان و فیزیکدان دانمارکی که او نیز با اینشتین در نگارش این اثر همکاری میکرد (فوت 1962م) / جان. اف. کندی (مقتول 1963م) / علیرضا پهلوی (مترجم و رابط) (کشته شده بر اثر سقوط هواپیما توسط عناصر سازمان «کا. گ. ب» شوروی در 1954م (= 1333 ش – سال نگارش این رساله) / حمیدرضا پهلوی (مترجم و رابط فوت 1371

ش = 1992م) که نیلز بـــور او را به اینشـــتین معـــرفی کرده و در آن زمان 22 ساله بود.

سـؤالی که این‌جا مطـرح میشـود این است که چـرا سه تاریخ مرگ (1954 – 1955 و باز 1955م) و نیز سه تاریخ مرگ (1961 – 1962 – 1963 م) دقیقاً پشت سر هم واقع شده؟ و چرا نویسنده (اینشتین) با همکار اصـلی او در این نگـارش (الکسـاندر فلمینگ) هر دو در یک سـال (1955 م) مـردهانـد؟ و چـرا یکی از مـترجمین و رابطها (ع... پ...) در همان سال نگـارش راسـله بر اثر سـقوط هواپیما جان داده است؟ و باز چـرا همین چند سـال قبل دو فرزند مـــترجم و رابط دیگر (ح... پ...) به نـــامهـــای بهزاد و نازک در سن جوانی به طرز مشـکوکی در خـارج از ایران مسموم شده و مردهاند؟

و بـــالاخره چـــرا باید این رســـاله از چـــنین شخصـــیتی (اینشـــتین) حـــدود نیم قـــرن (!!) مخفی بماند و چـــرا "صندوق امانات سـری انگلیس" به بهانه پرهـیز از ایجـاد "یک رولوشن (= انقلاب خطرناک مـذهبی" اجـازه تکثـیر این اثر علمی – مذهبی را تحت هیچ شـرایطی به ما نمی‌دهد؟

ســـرآغاز متن کتـــاب، اولین عبـــارت کتابچه اینشـــتین / خطـاب به آیت الله بروجـردی. این عبـارت آلمـانی است: Herzliche Gru``&e von Einstein هرتســـلیش گروشس فن آینشـتاین = با صـمیمانهتـرین سـلامها از اینشتین محضر شریف پیشوای جهان اسلام جنـاب سـید حسین بروجردی. پس از 40 مکاتبه که با جنابعالی بعمل آوردم اکنون دین مبین اسلام و آئین تشـیع 12 امـامی (1). را پذیرفته‌ام / که اگر همه دنیا بخواهند من را از این

اعتقـاد پـاکیزه پشـیمان سـازند هرگز نخواهند توانست حتی من را انـدکی دچـار تردید سـازند! اکنـون که مـرض پیری مرا از کار انداخته و سست کرده است مـاه مـرتس (مـارس) (2)ـ از سـال 1954 (3)ـ است که من مقیم آمریکا و دور از وطن هستم.

به یاد دارید که آشنایی من با شما از مـاه آگوست (اوت) (4) سال 1946 یعنی حدود 8 سال قبل بود (5). *خوب به یاد دارم که وقـتی در 6 آوگوست 1945 آن مـرد ناپـاک پلید (6*)ـ* اکتشـاف فـیزیکی من را - که کشف نـیروی نهفته در اتم بـود - همچـون صـاعقهای آتشـبار و خانمانسوز بر سر مردم بی‌دفـاع هیروشـیما فـرو ریخت من از شدت غم و اندوه مشرف به مرگ شدم و در صـدد برآمدم که موافقتنامهای بین المللی به امضاء و تصویب جهانی برسانم.

گر چه در این راه بـرای من تـوفیقی حاصل نشد ولی ثمره آن آشنایی با شما مرد بزرگ بود که هم تا حدی من را از آن انـدوه عظیم خلاص نمـود و هم بـالاخره سـبب مسـلمان شـدن پنهـانی من شد. و چـون این آخـرین یادداشت من در جمعبنـدی این چهل نامه است / بـرای خواننـدگان گـرامی (بعـدی) نـیز مینویسم همانگونه که آقای بروجردی - مقیم شهر قم / در ایران - میدانند: من در آوگوست 1939 (*7) طی نامهای به روزولت - رئیس جمهور وقت آمریکا - او را از پیشرفت آلمـان نـازی - که در ابتدای جنگ جهانی دوم بود - در مسـئله شـکافتن اتم و آزاد کردن و مهار انرژی عظیم آن جهت کشتار و نابود کـردن آنی بـرخی شـهرها مطلع سـاختم و اکیـداً به او (روزولت) گفتم که بـرای بازداشـتن آلمـان نـازی از این

نقشه جنایت امـیز... باید ابرقـدرتی چـون آمریکا - که به نظر من عاقلترین و... خونسردترین ابرقدرتهـای دنیـای فعلی است - سریعاً گـروهی را مـأمور بررسی و تحقیق علمی - در شکافتن هسـته اتم - بنماید و به سـرعت باید بمب اتم را بسازد چـون دیر یا زود این سگ از زنجـیر در رفته - یعـــنی آدولف هیتلر نژآدپرست خوانخـــوار - آن (بمب اتم) را سـاخته و چـون ببیند از راه جنگ متعـارف حریف تمامی دنیا نمیشـود - حتمـاً متوسل به آن شـده و لااقل چندین شهر بـزرگ را هـدف بمب اتمی خـود قـرار میدهد. اما وقـتی آمریکا... آن را از قبل سـاخته و اعلان نموده باشد یـدگر امثـال هیتلر دیوانه نمیتوانند دنیا را به آتش بکشند! پس جناب پاپ پیوس دوازدهم نیز - که آغاز دوره پـاپی وی بـرا مسـیحیان کاتولیک جهـان / از همـان سال 1939 بود - فتوا به این امر صادر کرد و فقط اکیداً قید نمود که: هرگز نباید از این سـلاح اتمی بـرای جنگ - حتی با خود نازیهـای آلمـان - اسـتفاده شـود سـپس من نامهای به محضر شریف پیشوای اسلامی آن زمـان سـید ابوالحسن (ابوالحسن اصـفهانی - که مقیم نجف بودند - نوشتم / ایشان نـیز در جـواب گفتند که: از بـاب ناچـاری لازم است که بمب اتم ساخته شود تا آلمانیها بهراسند و دست به حمله اتمی به هیچ کشوری نزنند. ولی استعمال این سـلاح مرگبـار در قـانون اسـلام بطـور کلی ممنـوع است و هرگز نباید از آن - به نحو ابتـــدایی - اســـتفاده شود حتی علیه خود آلمان نازی بـاز تأکید میکنم. تا آن‌جا که امکان دارد نباید سلاح اتمی بکار گرفته شود و باید با اسلحه متعارف با آلمان نازی مقابله کرد"

آری! جهان در آن روزها وضعی اضطراری پیدا کرده بود. به حکم چنین بـزرگمـردانی (از ادیـان و مـذاهب مختلف)

من (اینشتین) ناچار بودم که روولت را در جریان ساخت بمب اتم قرار دهم و این اقدام مانع عملکرد آلمان نازی شد و با این عمل من جان بسیاری از مردم دنیا نجات داده شد / اما افسوس که این فرمول به دست آن مرد دیوانه دیگر (*6 افتاد و توصیههای من و روزولت را از یاد برده / دچار وسوسه شیطانی شد و در حال مستی دستور داد که خلبان احمق و جنایتکار او در 6 اوگوست 1945 که دنیا تازه داشت طعم تلخ جنگ دوم را از یاد برده و صلح جهانی در حال استقرار بود - این بمب خطرزا را در هیروشیما فرو افکند!! بمبی که بقدر یک توپ بیشتر اندازه نداشت و به زمین نرسیده در آسمان شهر منفجر و شهری را مبدل به خاکستر کرد!! احساس میکنم که هر گاه به یاد این حادثه میافتم چند ماه و یا چندین سال از عمرم کاسته میشود و پیرتر میشوم!! و من همان طور که در جنگ اول جهانی بین سالهای 1914 - 1918 در صدد ارائه طرح صلح جهانی بودم و موفق نشدم / در این 6 سال سیاه جنگ دوم 1939 - 1918 نیز دائماً در تکاپو بودم که بنحوی بتوانم طرح صلح جهانی را ارائه بدهم / باز هم نتیجه نگرفتم!! گویا شکافتن هسته اتم بسیار آسانتر بود از شکافتن قلب سخت و سیاه انسان!! براستی که این موجود دوپا (!) سرسختترین موجودات جهان است!!... و در مقیاسهای کوچکتر نیز همواره ناکام بودهام / هنگامی که ورزش های رزمی از جمله کاراته / جودو/ و کنگ فو و مانند این چیزها {...} از شرق وحشی بیتمدن و خرچنگ خوار - یعنی چین و ژاپن و کره - به وسیله اروپا و آمریکا آمد / من از جمله مخالفان این گونه ورزشها بودم و تأکید می-کردم که چنین آداب و رسول وحشیانهای خشونت را در

جامعه رواج میدهد... ولی همه مانند دیـــوار گچی (!) به من نگاه کردند و هیچ نگفتند و چنان که خـود حضـرتعالی (= آقــای بروجــردی بــرای من در جــواب نامه ((ایکس – 25)) مرقوم فرمودهاید // در اسلام... حتی کندن یک مو یا ایجــاد یک خــراش ســطحی و یا حــتی انــدک نــاراحت ساختن یک انسان – غیر مجاز و ممنوع است!!//.

آری! سیاست فقط فکر لحظههــای هیجــانآور را در سر میآورد / حــال آن که این عملکردهــای سیاسی همچــون قوانین معادلات ریاضی نتایج و عواقبی جـبران ناپـذیر و غــیر قابل دفع را در پی میآورد!! و اکنــون‌ای جنــاب... بروجردی،ای پیشوای خردمند وای پدر مهربـان بسـیار از شما سپاسگزارم که در 1952 در پی مرگ (وایتسـمن) – رئیس جمهــور وقت اســرائیل هنگــامی که من از شــما تقاضای مشاوره کردم که / آیا ریاست جمهوری اسرائیل را – که رسـماً و علنـاً به من (اینشـتین) پیشـنهاد شد و همگـان مـرا یک یهـودی دنیا دیـده و مهـاجر از وطن می‌دانستند – بپـذیرم؟ / خـود در جـواب نامه ((ایکس – 32)) فرمودید: انسان خـداترس و خردمند چـنین پیشـنهادی را هرگز نمیپــذیرد. هر کس به دنبــال سیاست رفته آلــوده شده است. پس شما خود را آلوده سیاست نکنید" لذا من (اینیشتن) نیز به بهانه اشتغالات علمی / این پیشـنهاد را رد کردم.

نبرد شیر و گاو در تخت جمشید

نماد شیر از آن نمادهایی است که هم در معنی خــوب به کار رفته است و هم در معنی بد.

شیر به عنوان سلطان جنگل شناخته شـده اسـت، پس با پادشاهان و سلاطین در ارتباط است.در واقع همان‌طور که شیر سلطان حیوانات است شاه نـیز سـلطان آدمیـان است.(البته بد نیست بــدانیم که شــیر در دشت زنــدگی می‌کند نه در جنگل)

شیر نماد عظمت، قدرت، دلیری، عدالت و قانون است و از طرفی دیگر نماد بی‌رحمی و جنگ است.

پیــدا شــدن شــیر در هــنر مصر و بین‌النهــرین و ایــران باســتان نشــان می‌دهد که این حیــوان روزگــاری در این منـــاطق می‌زیســـته است. ظـــاهرا شـــیر موجـــود در بین‌النهـرین و حـوالی آن در قـرن بیسـتم میلادی کشـته شد و آخرین شیر ایرانی هم حدود هشت دهه پیش شکار شد. اما وجود این حیوان اثرش را بر اعتقادات و فرهنگ مردم از مدت‌ها قبل باقی گذاشته است.

در کهن‌تـــرین نقـــوش و تصـــاویر، شـــیرها نگهبـــان پرستشگاه‌ها، قصرها و آرامگاه‌ها بودند و تصور می‌رفت درنــده‌خویی آن‌ها مــوجب دور کــردن تــاثیرات زیــان‌آور باشد.

بنابر کتاب‌های جانورشناسی قـرون وسـطی شـیر نمـاد رسـتاخیز است. زیــرا تصــور می‌کردند که توله شــیرها، مــرده متولد می‌شــوند و تنها در روز ســوم هنگــامی که پدرشان نفس خود رار بر آن‌ها می‌دمد، زنده می‌شوند.

در ادبیـات، شـیر اسـتعاره‌ای شایسـته بـرای پادشـاهان دوستار جنگ است.

شـیری که یک گـراز را می‌کشد معـرف نـیروی خورشـید است که گراز زمستان را از پا درمی‌آورد. شیر و بـره در کنار هم نماد بهشت بازیافته، وحدت آغـاز هسـتی، عصر طلایی و رهایی از تعارض است.

در زیر نمـــاد شـــیر را در فرهنگ‌هـــای مختلف بررسی می‌کنیم:

بودایی: مدافع قـانون و خـرد بوداست. گـاهی بـودا روی تخت شیرنشان می‌نشیند. شیر و توله شیری در چنگالش یعنی حکمرانی بودا بر جهان و به معـنی دلسـوزی است. غرش شیر یعنی بی‌باکی بـودا. در آیین بـودا، شـیر نمـاد خود بودا و اصول او بود.

سومری: نشان خدای مردوک

هندویی: شیر نمـاد درنـده خـویی مخـرب یکی از خـدایان است.

میترایی: شیر همـراه گـاو نـر، نمـاد مـرگ است. در آیین میـترایی مهر گـاو را می‌کشد در واقع خورشـید گـاو را می‌کشد تا از کشتن گاو، گیاهان و برکت به وجود بیاید.

مسیحی: تصور می‌شد شیر با چشم باز می‌خوابد، از این رو مظهر هوشیاری، پاسداری معنوی و شـهامت اخلاقی است و به شکل نگهبان، کلیسا را حفظ می‌کند.

شیر علامت بعضی از قدیسـان مسـیحی هم بـوده است. در هنر مسیحی، شیر دو خصلته است، هم نماد مسـیح به

عنـوان “شـیر قـوم یهـود” و هم نمـاد شـیطان است که مانند شیری غران به اطراف می‌چرخد.

مصــری: شــیر با خــدای خورشــید، رع در ارتبــاط است. شیری که در دو ســوی بـدنش ســری دارد، مظهر ایـزدان طلوع و غروب خورشید است.

اسلامی: شیر نماد حفاظت در برابر نیروهای شر است.

ایرانی: نماد سلطنت، نیروی خورشید و نـور است. شـیر با یــالش در واقع همــان خورشــید است. شــیر در ایــران مظهر مهر و خورشـــید است و با مـــرگ هم بی‌ارتبـــاط نیست.

شاهان ایران باستان می‌بایستی نیروی مقابله با شیر را می‌داشــتند و در واقع شــیرکش می‌بودند.فـائق آمـدن بر شیر هم شـهامت شـاه را می‌رسـانده و هم عنـوان شـاه برایش تایید می‌شده است. برتری بر شـیر یعـنی زنـدگی مجدد.شاید به همین خـاطر است که در ادبیـات باسـتانی داستان‌هایی گاه بر اساس واقعیت، از شکار شیر توسط شاهان در نخجیر گاه‌ها می‌خوانیم.

شیر حیوان محبوب ایرانی‌ها بـوده و آن‌ها علاقه خـود را به قهرمانانشان با لقب شیرمرد ثابت می‌کردند.

بر روی بسـیاری از گورهـای منطقه بختیـاری، شـیری با چهارپا روی قــبر ایســتاده و یا نشســته است. این قبرها عموما به مــردی است که بــرایش احــترام زیــادی قائل هستند. گاهی وجود این شیر یعنی این‌که او حافظ مرده است.

نماد شیر و خورشید در حالی‌که شیر شمشیری در دست دارد، از نمادهایی بوده که در درفش ایران و هم‌چنین سکه‌ها به کار رفته است.

شیر در تخت‌جمشید:

نماد شیر در نقش برجسته‌های تخت‌جمشید هم وجود دارد، در پلکان‌های کاخ آپادانا، پیکره نمایندگان مردم خوز(خوزستان) دیده می‌شوند، که شیر و شیربچه را به عنوان هدیه به پیشگاه شاهنشاه ایران می‌برند. نقش شیر گاوشکن هم دیده می‌شود. در برخی از درگاه‌ها هم شاهی را می‌بینیم که در جدال با شیری است.

گاو:

گاو نر قدرت و نیروی تولیدمثل است. پرستش گاو نر رسمی عمده در مصر ،خاورمیانه باستان، شرق مدیترانه و هندوستان بوده که بعدها به یونان و رم و بخش‌هایی از اروپا نیز سرایت کرد.

در بین‌النهرین و مناطق مجاور تصاویر گاوهای نر با حاصلخیزی و تجدید حیات در ارتباط بود و در ادوار بسیار کهن گاو نر معمولا نماد خدای قیم شهر به شمار می‌رفت.

گاهی نماد گاو نر وابسته به آلت رجولیت آن است. گاو نر دارای سر آدمی و بال نقش حفاظت و نگهبانی را به ویژه در تندیس‌های نو آشوری داشت. در دروازه شرقی کاخ ملل تخت جمشید هم چنین چیزی مشاهده می‌شود.

موضوع دیگر این است که قربانی کردن جانوران رسمی عمیقا نمادین بود. از نظر عبرانیان و بعدها از دیدگاه

رومیــان به منزله میثــاقی با یکی از خــدایان به شــمار می‌رفت. رسم قربانی در سال نو و جشن‌های بهاری در بین‌النهرین و نقاط دیگر با قربانی کردن گاو نر، قــوچ یا بز برای تامین پربرکتی فصل درو انجام می‌شد. تصویری از میترا، که گاو را می‌کشد، خوشه‌های گندمی را نشــان می‌دهد که از خون این حیوان جوانه می‌زند.

بسیاری از ظروف میگســاری و ریتون‌ها را به شــکل سر گاو درست می‌کردند و عقیده داشتند که قدرت درون آن به کسی که آن را می‌نوشد، منتقل می‌شود.

علامت گاو با نام ثور یکی از صــورت‌های فلکی به شــمار می‌آید و احیای بهار را نوید می‌دهد.

در مدخل معابد هندو متعلق به خدای "شیوا" گاوی قــرار دارد که زنــانی که وارد این معابد می‌شــوند به بیضه‌های آن دست می‌مالند تا بارور شوند.

در اسطوره سومری "گیلگمش" هم گــاو نقش مهمی را ایفا می‌کند و "گیلگمش"با یــاری "انکیــدو" گــاوی را که باعث ویرانی فراوان شده است، می‌کشد.

نبرد شیر و گاو در تخت جمشید

نماد گاو در فرهنگهای مختلف:

مصر: گـــاو مـــاده دو سر مظهر مصر علیا و سفلاست و پاهای گاو مــاده آســمانی، نــوت (nut)ـ بــانوی آســمان و چهاربخش زمین است و ستارگان فلک زیر بــدن او قــرار دارند.

در مراسم سالانه ممفیس با شرکت فرعون و یک گاو نر مقـدس زنـده به معنـای تجدید نـیروی حیـاتی به شـمار می‌رفت. آمون (Amun)ـ خدای بلندمرتبه مصـری‌ها بـود که در عصر سلطنت قدیم مـورد پرسـتش واقع می‌شد و در نقش‌هـای مربـوط به آن گـاو نـری با آلـتی در حـالت نعوظ دیده می‌شود.

ران گـاو نـر، نقش بـاروری و قـدرت و قطب شـمال را دارد(توجه شود که شیر در نقش نبرد شیر و گاو در تخت جمشید به کفل و ران گاو حمله برده است.)

هندو: گاو مظهر باروری و حیوانی مقـدس است و مـاده گاو برآورنده آرزوهاست.

سومری و سامی: نماد گـاو نر در همه ادیـان سـومری و سامی مشترک است.

گـاو - مـرد معمـولا نگهبـانی است که از مرکز یا گنج یا دروازه‌ای حفـاظت می‌کند و دافع شر است. کشـتن گـاو نر در سال نو مظهر مرگ زمستان و تولد نـیروی حیـاتی است. سر گاو نر مهمترین بخش گاو که نیروی حیاتی در آن است به مفهـــوم قربـــانی و مـــرگ است. گـــاو نر آسمانی، کرتهای آسمان را شـخم‌می‌زند. بـاروری گله‌ها و حاصلخیزی زمین با گاو نمـادین شـده است و گاوهـای بالدار نگهبان ارواحند. بسیاری از ایزدان و خــدایان آن‌ها با گاو نر مربوط بوده‌اند.

عبری:، گاو نر، مظهر قدرت یهوه است.

مسیحی: منسوب به مقدسین دین عیسوی است.

میترایی: قربانی گاو، نقطه تمرکز مراسم دینی در آیین میتراست. مظهر پیروزی بر طبیعت حیوانی انسان و حیات به واسطه مرگ است. گاو نر و شیر با هم نماد مرگ هستند. در داستان مهرپرستی داریم که گاو از دست مهر فرار می‌کند. مهر به دنبال گاو می‌دود و گاو را به چنگ می‌آورد و سر او را می‌برد تا برکت حاصل شود.

بودایی: گاو نر یعنی نفس مطمئنه.

ایرانی: در اسطوره‌های ایرانی ما به اولین مرد، کیومرث و اولین گاو برمی‌خوریم.برخی واژه کیومرث را همان گاو-مرد می‌دانند و برخی هم عقیده دارند که کیومرث به معنای زنده‌ی میراست.

در نوشته‌های باستانی ایرانی داریم که اهریمن، گاو را می‌کشد و نطفه گاو در ماه نگهداری می‌شود و بعدها حیوانات از آن به وجود می‌آیند.از کشته شدن گاو هم 55 نوع غله و 12 نوع گیاه دارویی به وجود می‌آید. گاو به ماه مربوط است. حتی شاخ گاو شبیه هلال ماه تعبیر شده است. نیروی تولیدمثل گاو تداعی گرما و ابرهای باران‌زا برای باروری است.

در آسیای غربی، گاو را قربانی می‌کردند، تا مزارع و آدم‌ها،انرژی و قدرت گاو را به دست بیاورند. برای هند و ایرانی‌ها، گاو مقدس بوده و گوشت گاو را نمی‌خورند و دین زرتشتی هم مخالف خوردن گوشت گاو بود. ولی با این‌حال کشتن گاو به معنی عمل آفرینش تعبیر شده است.

باستان‌شناسان از کاوش‌هایی که در شهر سوخته انجـام شـــده است به این نتیجه رســـیده‌اند که آن‌ها گـــاو را می‌پرستیده‌اند. عیلامی‌ها هم در معبد چغازنبیل مجسـمه گاو را نگهداری و پرستش می‌کرده‌اند.

گاو در تخت‌جشمید:

نقش گاو در سر ستون‌های تخت‌جمشـید و هم در درگـاه کاخ ملل به کـار رفته است. در نقش شـیر گاوشـکن هم نقش گاو دیده می‌شود.

نبرد شیر و گاو:

گـــاو در هـــنر هخامنشی پاینـــده و نگهدارنـــده به شـــمار می‌رفته و به همین دلیل در سر ســـتون‌ها و در درگاهها به کار رفته است. اما از طرفی گـاو به مـاه هم مربـوط می‌شد و به حاصلخیزی و باروری هم ربط دارد

گاو نماد ماه و شیر نماد خورشید است. شاید فائق آمدن شیر بر گاو، فائق آمدن خورشید بر مـــاه و روز بر شب و روشـــنایی بر تـــاریکی است. اما بهـــترین تعبـــیری که از نقش شیر گاو شکن وجود دارد به شرح زیر است:

گـــاو و شـــیر (ثـــور و اسد) هر دو از صـــورت‌های فلکی هستند. در نزدیکی‌های اعتدال ربیعی، (نـوروز) بـرج اسد بر برج ثور تفوق می‌یابد و بهار می‌شود و حاصل‌خیزی و تجدید حیات آغاز می‌شود.

نظام سلطه به دنبال کاهش جمعیت مسلمانان است

مـــونس ســـیاح شـــامگاه یکشـــنبه در هشـــتمین دوره اندیشه‌های آسـمانی یکی از مسـائل مهم و اسـتراتژیک کشـــور را کـــاهش رشد جمعیت دانست و اظهـــار کـــرد: افزایش نـرخ سـالمندی و کـاهش رشد جمعیت در جامعه به قدری شدت دارد که مقام معظم رهبری در چند سـال گذشته بارها این وضعیت بحرانی را متذکر شده‌اند.

وی افـــزود: در دو دهه گذشـــته شـــعار پرتکـــرار «فرزند کمتر، زندگی بهتر» در جامعه رواج پیـدا کـرده اسـت، اما امروز مسئولان کشور به واسطه تحقیقات به عمل آمده به این نتیجه رسیده‌اند که این شعار غفلت و خطا بوده و باید جهت گیری‌ها را در این خصوص تغییر داد.

سـیاح با اشـاره به این‌که نـرخ بـاروری کل در یک کشـور متوسط تعداد فرزندان یک خـانواده است و نـرخ بـاروری جایگزین متوسط تعداد فرزندان در یک کشـور به طـوری که نسل جدید جایگزین نسل گذشـته شـود، تصـریح کـرد: نـرخ جـایگزین بـاروری در کشـورهای صـنعتی 1/2 و در کشور ما رقم 5/2 است.

وضعیت بحرانی کاهش جمعیت در کشور

وی بیان کرد: متوسط تعداد فرزندان در کشـــور در اوایل دهه 40 حدود 7 فرزند برای هر خانواده بوده که به دلیل فعالیت‌هـــای تنظیم خـــانواده و کنـــترل جمعیت در دوران پهلوی این نرخ با روند کاهشی رو به رو شد.

وی گفت: این نرخ کاهش با روی دادن انقلاب اسلامی و جنگ تحمیلی متوقف شد تا این‌که در دهه 60 تعـــــداد

فرزندان بـرای هر خـانواده حـدود 6/6 رسـید اما پس از جنگ تحمیلی به دلیل تحریم‌ها و فشـــارهای اقتصـــادی گسـترده سیاسـتمداران روند کنـترل جمعیت را در پیش گرفتند و اکنـون وضـعیت بحـرانی 5/1 فرزند بـرای هر خانوار رسیده‌ایم.

مسئول سیاست‌های جمعیتی امـور زنـان شـورای عـالی انقلاب فـــــرهنگی ادامه داد: جمعیت شناســـــان دنیا 2 انقلاب بـــزرگ را بـــرای ایـــران قائل‌انـــد، یکی انقلاب اسلامی و دیگـری تغیـیر عجیب در نـرخ بـاروری، چـرا که نرخ فرزند آوری در هیچ کشوری در مدت زمـان کمـتر از 20 سال با کاهش 70 درصدی رو به رو نبوده است.

وی با اشـــاره به منفی شـــدن نـــرخ جمعیت روســـتاهای کشـور گفت: در حـال حاضر 30 هـزار روسـتا در کشـور خالی از سکنه شده‌اند و رشد جمعیت شـهری نـیز شـیب منفی پیدا کرده است.

تعداد موالید در کشور نسـبت به 20 سـال گذشـته نصف شده است

سیاح تاکید کرد: در سال 65 تعداد بانوان بین سـنین 15 تا 49 سال 5/10 میلیون نفر و تعداد نوزادان متولد شده نیز 2/2 میلیون نوزاد بـوده است این در حـالی است که در سال 90 تعداد بـانوان در این مقطع سـنی بیش از 2 برابر یعـنی 22 میلیـون و 300 هـزار نفر نسـبت به 20 سال گذشته شده است اما تعداد موالید به نصف رســیده است.

وی با بیـان این‌که سیاسـتمداران در دهه 60 پیش بیـنی متوسط 4 فرزند برای هر خانوار در مدت 20 سال آینده

را می‌کردند اما این هدف در سال 71 محقق شد و همین امر مشـکلات بسـیاری را بـرای کشـور به وجـود آورد، افزود: کشور ما جزء جوان‌ترین جمعیت‌های دنیا بـود اما تا 10 سـال آینـده به پـیرترین جمیعت‌هـای دنیا تبـدیل می‌شویم.

مسئول سیاست‌های جمعیتی امـور زنـان شـورای عـالی انقلاب فـرهنگی ادامه داد: اگر امـروز در تولید علم و کسب مقام‌های علمی و ورزشی سرآمد هسـتیم به دلیل آنست که جمعیت جـوان کشـور و به تعبـیری «پنجـره جمعیـتی» کشـور بـاز است اما زمـانی که این «پنجـره جمعیـتی» بسـته شـود با بحـران «چاله جمعیت» مواجه خواهیم شد.

وی با اشـاره به این‌که کشـور ژاپن در حـال حاضر در «چاله جمعیتی» قرار دارد و آمار سالمندان آن زیاد است به گـونه‌ای که تـوان بـاروری کلی جمعیت کـاهش یافته اسـت، گفت: اقتصـاد ژاپن در حـال نـابودی است و به طوری که سالانه بیش از 30 درصد بودجه جـاری کشـور صرف قشر سالمند این کشور می‌شود.

سیاست‌های تشویقی جمعیتی در کشورهای غربی

سـیاح با اشـاره در پیش گـرفتن سیاست‌های تشـویقی جمعیتی در کشورهایی همچـون فرانسـه، نـروژ، روسـیه تاکید کرد: سیاستمداران ترکیه داشتن 3 فرزند برای هر خانواده را تضمین کننده قدرت این کشور دانسته‌اند.

وی خاطرنشان کـرد: رژیم اسـرائیل رژیمی نـژاد پرست است و بیشتر از هر کشور و نظامی به موضوع افـزایش جمعیت اهمیت می‌دهد چـرا که به دنبـال یهـودی کـردن

دیگـــران نیســـتند و تبلیغ آن‌ها افـــزایش جمعیت در بین یهودیـان است و معتقدند اگر هر زن یهـودی 8 فرزند را به دنیا بیاورد قابل احترام است.

33 درصد خانوارهای ایرانی تک فرزند هستنند

مسئول سیاست‌های جمعیتی امـور زنـان شـورای عـالی انقلاب فـــرهنگی گفت: چین سیاست تک فرزنـــدی را در پیش گرفته است این در حـــــــالی است که جمیعت این کشـور بیش از یک میلیـارد نفر است و کشـور ما نـیز با جمعیت کمتر از 100 میلیون نفر این سیاست را در پیش گرفته به طوری که بیش از 33 درصد خانوارهای ایرانی تنها یک فرزند دارند.

وی با اشاره به رتبه نخست ایـران در بین 75 کشـور در حـــال توســعه در بحث اجـــرای سیاست کـــاهش جمعیت، تصـریح کـرد: نظـام سـلطه جهـانی یکی از مولفه‌هـای قـدرت را جمعیت زیـاد می‌داند و به همین دلیل به دنبـال تجزیه و کاهش جمعیت کشورهای اسلامی هستند.

سیاح با بیان این‌که کشورهای غربی با عملیات نظامی و غیرنظـامی قصد به کنـترل درآوردن کشـورهای در حـال توسعه و جهان سوم را داشـته‌اند تا بتوانند از این طریق منابع طبیعی را تحت اختیار خود قرار دهند، گفت: ترویج بیماری‌های واگیردار توسط کمپانی‌های نظام ســلطه در کشـــورهای آفریقـــایی و جهـــان ســـومی و نسل کشی گســترده مســلمانان و به خصــوص شــیعیان نمونه‌هــای عملیات‌های غیرنظامی و نظامی کشـورهای غـربی علیه کشورهای اسلامی و آفریقایی است.

وی افـــزود: در عملیات‌هـــای انتحـــاری در کشـــورهای اسلامی ده‌ها جوان مسلمان و شیعه این کشورها از بین می‌روند حال اگر در نظر بگیریم که برای رشد یک جـوان چه مـیزان نـیرو مصـرف شـده است و در واقع با کشـته شدن او بخشی از نیرو و انـرژی این کشـور از بین رفته است.

تغییر نگاه جامعه به موضوع فرزندآوری گام اول

مسئول سیاست‌های جمعیتی امـور زنـان شـورای عـالی انقلاب فـرهنگی کـاهش مـیزان جمعیت در کشـور را به دلیل عواملی همچـون تـاخیر در ازدواج، افـزایش طلاق، گسترش فرهنگ مصرف گرایی دانست و تاکید کرد: پس از تاکیدات رهبری در چند سال گذشته نسبت به افزایش نرخ جمعیت، میزان تبلیغات منفی شبکه‌های مـاهواره‌ای فارسی زبـان همچـون شـبکه‌های من و تو و بی‌بی سی فارسی در بحث افـــزایش جمعیت نســـبت به تبلیغـــات رسانه‌های داخلی کشور بسیار بیشتر بوده است.

وی خاطرنشـان کـرد: در تمـام سـال‌هایی که کشـور در تحریم‌هـای شـدید اقتصـادی و دارویی قـرار داشت اما داروهای کنـترل جمعیت به راحـتی وارد کشـور می‌شد و در اختیار مردم قرار می‌گرفت.

سیاح اصـلاح فضـای عمـومی و فرهنگ جامعه نسـبت به موضـوع فرزنـدآوری را مهم‌تـرین راه مقابله با کـاهش جمعیت دانست و تصـریح کـرد: در کشـورهای غـربی که اعتقاد به خداوند در بین مـردم در حد کمی وجـود دارد و به مســائلی همچـــون بـــرکت، قنـــاعت و حسن ظن به پروردگـار اعتقـاد ندارنـد، خانواده‌ها فرزند را آسـیب و

مزاحمی برای خود می‌دانند اما در فضای دینی کشـور ما باید با ارج نهـادن به جایگـاه مـادر در خـانواده و احیـاء عقایدی همچون برکت، قناعت و حسن ظن به پروردگـار جریـان فـرهنگی در موضـوع فرزنـدآوری را دسـتخوش تغییر کنیم.

نظر دانشمندان درباره ایجاد سیاه‌چاله‌ها تغییر کرد

در مطـــــالعه‌ای که اخـــــیراً در مجله "Astrophysical Journal Letters" منتشر شـــد، "شـــانتانو باسو"(Shantanu Basu)ـــ و "آرپـــان داس"(Arpan Das) اخترفیزیکـــدانان"دانشـــگاه وســـترن" معتقدند که همه سیاهچاله‌ها از بقایـای سـتاره‌ها به وجـود نیامده‌اند. این نظریه ممکن است به دانشـمندان در درک نحـوه شـکل گیری اولیه سیاهچاله‌های کلان جرم کمک کند.

به عبارت ساده‌تر، بنابراین نظریات سیاه چاله‌هـای کلان جرم در مدت زمان بسیار کوتاه تشکیل شده‌اند و سـپس به طور ناگهانی متوقف شده‌اند.

باسو گفت: سیاهچاله‌های کلان جرم فقط طی یک دوره زمانی کوتـاه وجـود داشـته‌اند و در آن زمـان قـادر بودند سریع رشد کنند و سپس پس از مـدتی به دلیل تـابش در جهان که توسط دیگر سیاهچاله‌ها و ستاره‌ها ایجاد شـده بود، ایجاد آن‌ها متوقف شد. در حال حاضر دانشمندان بر این باورند که ســتارگان بزرگ‌تر از خورشـــید (حـــداقل بیست برابر آن) پس از مرگ در نهـایت انفجـاری به نـام "ابرنواخـــتر" را تجربه خواهند کـــرد که پس از آن به یک نقطه بسیار کوچک به نـام "تکینگی" فـرو خواهند ریخت که این موضـوع سـبب تشـکیل سـیاه‌چاله در اطرافشـان می‌شـود. اما طی این مطالعـه، ما دریـافتیم بـرخی از سـیاهچاله‌ها از بقایـای سـتاره‌ها حاصل نمی‌شـوند بلکه آن‌ها از یک فروپاشی مستقیم ایجاد می‌شوند.

به گفته محققـــان طی یک دهه گذشـــته بســـیاری از ســیاهچاله‌های کلان جـــرم که جرم‌شـــان میلیاردها بـــار

بیشـــتر از خورشـــید است کشف شـــده‌اند. دانشـــمندان معتقدند که آن‌ها 800 میلیـــون ســـال پس از "انفجـــار بـزرگ" یا "بیگ بنگ"(Big Bang)ـ تشـکیل شـده‌اند. این موضوع درک دانشـمندان از شـکل گـیری سـیاه چاله‌ها و رشد آن‌ها را به چـــــــــالش می‌کشد. این مطالعه جدید می‌تواند توضیحی بـرای چگـونگی شـکل گـیری اولیه این سیاهچاله‌های کلان جرم باشد.

قشه ستارگان مصری و الگوی کدهای انسانی

وین هرشل (Wayen Herschel)، نویسنده‌ای در زمینه نجــوم و باســتان کتــاب و عقایــدش را در ســال 2002 میلادی منتشر ساخت، او رموز ممنوعه و مخفی ابوالهل اسرارآمیز مصر را پیدا کرده است.

رازی که در طول سال‌ها به سبب آشکار سازی تقدس و برابری همه نژاد بشر، مخفی نگاهداشته شده بود. رازی که به ســختی در کشــورهایی که به چپــاول و اســتثمار گنجها و مردمــان ملل غــریب مشــغول بودنــد، پذیرفته می‌شود.

تئوریهـای موجـود تا این تـاریخ بیـان می‌کنند که تاریخچه ابوالهل نشانگر سـتارگان صـورت فلکی شـیر است. اگر چه آن‌ها به طور قاطع و مطمئن نمی‌توانند توضیح دهند که چــرا معمــاران باســتانی این صــورت فلکی را بــرای معابدشان انتخاب کرده‌اند.

وین هرشـل، کاشف تمـدنهای باسـتانی در هفـده سـال گذشته، تئـوری کـاملاً جدیـدی را ارائه و پیشـنهاد نمـوده است. در کتـــــابش ،" اســـــناد (تاریخچه) مخفی "به برشــمردن و تــرکیب (حقــایقی) میــپردازد تا ثــابت کند ابوالهل کلیـدی بـرای فـاش نمـودن رمـوز مخفی در یک نقشه بزرگ و یکپارچه ستارگان 50 هرم است.

R.Bauval نویسنده در سـال 1995 پیشـنهاد می‌کند که سه هرم صحرای گیزه (جیزه) بیان کنندة (مــوقعیت) سه ســتارة کمربند شــکارچی می‌باشــند، اگرچه در راســتای اثبــات نظــریه‌اش نه تنها راهی بــرای الحــاق کل اهــرام

نیافت، حال انکه ابوالهل به تنهـایی در پـذیرش آکادمیک این تئوری مشکل داشت.

در سـال 2003 وین تشـریح و برداشت کیهـانی‌اش از ابوالهل را منتشر سـاخت که بعـداً او را در تفسـیر راز اهرام در روشی کاملاً جدید یاری نمود. او کشف کرد که زاویه‌ای که ابوالهل در اثر تلاقی با سه هـرم صـحرای جیزه به وجود می‌آورد درحقیقت همان زاویه‌ای است که درخشـان‌ترین سـتارة صـور فلکی شـیر (اسد) با ردیف سـتارگان مجمـوع در کمربند شـکارچی به وجـود آورده است.

همانطور که در تصویر مشاهده می‌کنید.

حـال این‌جا مسـائلی حیـاتی در دلایل نظریه مطـرح می‌گردد. به نظر می‌رسد جهت نگـاه ابوالهل هر شب بر روی طلوع سـتاره‌ای (متفـاوت) ثـابت می‌گـردد (نه تنها طلوع خورشـید). سـپس در یک لحظه منحصر به فـرد در آسمان شب، ابوالهل به تصویر آینة خود کـاملاً در سـمت راست در وضـعیت صـور فلکی شـیر، نگـاه می‌کند. این‌جاست که ابوالهل دقیقاً فریاد بر می‌آورد که:

همه هرمها در مصر سـفلی بیـانگر حلقه‌ای از کهکشان‌های مجاور زمین بوده و راز نقشة ستارگان نیز این‌جا زیر پاهای صور فلکی است.

اما درآن‌جا بیش از یک راز درباره ابوالهل وجـود دارد که به ما می‌گوید هر یک از اهـرام مـوقعیت کهکشـان‌های متفاوت را ایجاد می‌کند. حال آن‌که آن خود کلیـدی بـرای افشـای راز اهـرام است. این نشـانگر جـایی است که محقق شروع به گشـادن اسـرار نقشة سـتارگان می‌کند.

محقق مصرانه پیگیر ستارگان و جهت قرارگیری آن‌ها در کمربند شکارچی است و به همان نقطه عطف کیهانی در آن‌چه به نظر می‌رسد ستاره نهایی است، می‌رسد.

به عقیده هرشل همه اهرام در مصر سفلی بیانگر ستارگانی است که هر یک الهام بخش از قدیمی‌ترین خدایان شناخته شده‌اند. راز هرمس‌تری مجیستوس خدای بازرگانی و سخنوری که ادعا می‌کند«مصر تصویری از بهشت است و همه کیهان در این‌جا سکنی گزیده‌اند».

هرشل متعاقباً آزمایشی را به انجام رساند تا اثبات کند همه اهرام در مصر سفلی نمانیدة ستارگان هستند. او یک صفحه شفاف ترنسپارنت را از موقعیت ستارگان بر روی بر روی نقشة اهرام قرار داد؛ نتیجه نفس گیر بود. همه ستارگان درخشان در صور فلکی شناخته شده در یک دایرة 360 درجه کامل در طول راه شیری بودند که در اطراف زمین قرار داشتند. همه ستارگان درخشان، بر اهرام روی زمین منطبق بودند. نقشة ستارگان با درخشان‌ترین ستاره در آسمان شب آغاز می‌شد. سیروس ... که برای شروع با این ستاره می‌توان گفت منطقی است ... و یک ستاره که با دیگر 49 ستاره در نقشه ستارگان متفاوت است. این ستاره منحصر به فرد دقیقاً در مرکز اهرام قرار دارد.. آیا این ستارة «x» نقطه ای(مساله ای) به خصوص را نشان می‌دهد؟ دوباره منطق انسانی نظریه پردازی خواهد نمود.

در این تصویر؛ نقشه ستارگان 50 هرم هرشل در میان دایرة 360 درجه و درخشان‌ترین ستارگان در طول راه شیری. ابوالهل طلوع ستارة «را» در شرق را می‌نگرد.

اگرچه بعضی ستارگان مهم در اهرام ظـاهراً غـایب انـد؛ به طـور مثـال در جـیزه هرشل چهـار پتانسـیل مـوقعیت ستارگان را یـافت؛ چنانچه هنـوز اهـرام ویـران شـده در نقشة آنتیک قدیمی که شامل نقشه نـاقص قبلی کمربند شکارچی در جیزه است، لحاظ نگردیده‌اند.

بـرای داسـتان کامل در تفسـیر جدید کمربند شـکارچی و مقایسه آن با تفسیر روبرت باوال این‌جا کلیک کنید ....

یــافته‌ای به یافتة دیگر منتهی می‌شــود. نه تنها تصــویر آینه وار (ابوالهل و صـــورت فلکی شـــیر) همبســـتگی جدیــدی بــود بلکه اهــرام حقیقتــاً به دو لایه با مقیــاس جداگانه بر دو طرف ناحیه أبوسیر تقسیم گردیدند. گرچه معمای دیگری تولید کردند. به نظر می‌رسد ستون هرمی شکل معبد خورشید دقیقاً در مرکز اهرام قرار داده شده بود. این چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟

ستون هرمی غول پیکری که با بیشترین احتمال فقط در یک یادبود طلایی محصور شده بود. شـاید بـرای برجسـته سازی این که از دیگران اهمیت بیشتری داشـته است. در نهایت مفهوم نقشه ستارگان روشن شد.

آیا ما x را به عنـوان نقطه‌ای تلـویحی داریم که نشـانگر نقطه ای(مساله ای) به خصوص است؟

آیا این مسأله تـوجیح کننـده خواسـتة افـراد باسـتانی در طراحی نقشة ستارگان با استفاده از سـاختارهای غـول پیکر در مکانهــای اولیه شــان اســت؟ یک مســأله قطعی است به نظر می‌رسد ســتارگان بــالاترین اهمیت را دارا هســـــتند، همانگونه در بهشت که سه ســـــتاره کمربند شکارچی در آن قرار می‌گیرد.

مصـریان باسـتان احـترام ویـژه‌ای بـرای خورشـید قائل بوده‌اند. امّا این خورشـــــید، خورشـــــید ما نیست! فضا نوردان می‌توانند تائید کنند که ستون هـرمی شـکل معبد خورشـید تنها بنـای مقـدس در کل اهـرام در رقـابت با ســـتاره‌ای شـــبه خورشـــید است (رجـــوع شـــود به HD28327’G’spectrum) و نسـبتاً در فاصـله نـزدیکی است. این همبستگی تنها در دقیقترین موقعیت، 17250 سال پیش رخ داده و شـاید نـوعی سـند سـازی از طلـوع بشـــریت باشد. دیگر اهـــرام با ســـتارگان درخشـــانی که همانند خورشید ما نیستند در تطابق‌اند.

هرشل پیشـــــنهاد می‌کند که معبد خورشـــــید بعـــــدها از ســتاره‌ای شــبه- خورشــید نامگــذاری گردیــده و ابــداً با خورشید در ارتباط نیست.

هر دو نیمه نقشه ستارگان (دو تصـویر بـزرگ)، این‌جا به خوبی در نمای نزدیک در منطقه” سـکورا“با دید عمـودی تصویر، نشان داده شده‌اند. دو لایه با مقیـاس جداگانه بر هر طرف معبد خورشید “X ”وجود دارد که نشان دهنده نقطة بخصوص قـرار گرفته در مرکز دقیق اهـرام است. این همانند آن است که باســتانیان هم‌چنــان که همه این نقاشی‌های دیواری را انجام داده‌اند به ما

می گویند به مرکز نقاشی‌ها نگاه کنید، ببینید که چه چیز بیشرین اهمیت را دارا است.

آن‌ها آن را با صـــــفحة منطقه الـــــبروج در دنـــــدرا ،... درمقبرة” سن موت “انجام داده و آن‌ها را در توضـیحات و مدایح مهم شـامل اسـرار سـتارگان خدایانشـان انجـام داده‌اند. او عقیــده دارد که تمــامی تئــوری جدیــد، ما که

هســـتیم و از کجا آمـــده ایم را توضـــیح داده و روشن میسازد.

برای داغتر کردن بحث، هرشل عقیـده دارد که شـواهدی از تکـرار اشـکال زمیـنی الگـوی کـدهای انسـانی با دیگر اهــرام باســتانی در توضــیح و توصــیف نقشة ســنگی ستارگان یافته شده در سراسر دنیا را یافته است.

الگویی که تنها منحصر به اشکال انسانی بوده و تنها راه شناسایی نسـخة اصل و قـدیمی کدهای انسـانی، توسط مهندس رومی و Marcus Vitrovius نویسنده به صورت سند درآمده که 25 سال از تولد مسیح می‌زیسته‌اند.

لئورناردو داوینچی نیز در پیوستن به (نظریه) ویترویوس Vitrovius مشهور است، اگرچه عده کمی متوجه شـدند که او آن را از شکل باستانی نسخ خطی بازسازی نموده است. داوینچی بازوها را همـــانطور که در این تصـــویر می‌بینید بالا نبرده است، امّا آن‌ها را تغییر مـوقعیت داده و به جـــایی که دایـــره محـــاطی بر مربع محیطی تلاقی میبابد، آورده است.

او ممکن است این نسخه‌اش را برای تجسم انتخاب کرده باشد تا از سرنوشت مشـابه محقق آلمـانی Agripa (که در همـان زمـان می‌زیست) اجتنـاب کند تا با تکـرار کـار ویترویوس همـانطور که در بـالا می‌بینید مواجهه نشـود. آگریپا به طرز وحشتناکی مرد، او در اجاق سوخت.

بدون این‌که خیلی از موضوع فاصله بگیریم، ملاحظه چند سناریوی «چه می‌شد اگر» بد نیست.

یک شخص می‌توانست به طور طبیعی انتظار داشته باشد که اگر نقشه ستارگان حقیقی است، پس چرا در داستان مسیح از آن نام برده شده است؟

چرا در اشکال بیان انسانی توسط داوینچی یا آگریپا که به این نقشه ستارگان ارتباط داشتند، مخفی نشده بود؟ چرا مسیح هیچ اشاره‌ای به آن ننموده است؟ در حقیقت این یک سوال بسیار حساس بوده و هم اکنون برای مناظره با نویسنده در وبلاگ باز شده است. منابع متعددی وجود دارند که از ترجمه‌های ابتدایی انجیل که شامل مراجعی برای ستارگان مرتبط با تولد مسیح و دیگر ستارگان همانند کمربند شکارچی و خوشه پروین برداشت شده‌اند. در ضمن مباحث بسیاری بیش از این وجود دارد؛ برای ستارگان مفهوم Sang- real به معنی تبار مقدس تغییر یافته است چه می‌شد اگر جام مقدس وجود داشته باشد و شامل ثبت اسنادی از ما که هستیم و از کجا آمدیم باشد؟ برای مباحثه اجاره بدهید تصور کنیم که این‌طور است؛ چه می‌شد اگر راز نهایی به یهودا توسط مسیح داده می‌شد. (همانطور که به نظر می‌رسد در نسخه خطی یهودا پیشنهاد شده است) بر روی یک صفحه فلزی زیبا که به طور منحصر به فردی ثبت شده (وین هرشل احساس قوی دارد که در هنر رنسانس این صفحه فلزی به طور سمبلیک پشت سر مسیح نشان داده شده- همان صفحه‌ای که به عقاید بسیاری بشقاب پرنده است. مترجم) اگر شخصی به مکاشفات آخر انجیل یوحنا مراجعه کند می‌تواند حتی نتیجه گیرد که این احتمال هم وجود دارد که یهودا با این‌جام دست ساز بشر با عنوان جام مقدس توسط امپراطوری روم اجیر شده بود که به مالکیت آن‌جام

شهرت یافته بود، یک وسیله دست ساز بشر که بر روی آن جزئیات تبار بشریت حک شده بود. برای اطلاعات بیشتر روی لینک Grail در صفحه اول گردونه کلیک کنید.

سناریوی این تئوری به حقیقت اثبات می‌شود پس محقق مجبور می‌شود بپرسد که آیا امپراطوری روم او را کشت تا وجود این ساخته شگفت انگیز بشر را و به خصوص محتویات آن را پوشش دهد؟

شاید ما در حال رسیدن به یک عصر رنسانس جدید هستیم که در آن نوع بشر شروع به پرسش سوالاتی در مورد منشأ خود خواهد کرد؟!

احتمالاً حالا به نظر می‌رسد ویترویوس اولین شخصی نبوده که اشکال انسانی را در این راه منحصر به فرد ترسیم کرد.

هرشل در کتابش، اسناد (تاریخچه) مخفی در عمق بیشتری از جزئیات به تأثیرات رو به افزایش این داستان می‌پردازد. او قاطعانه ادعا می‌کند که اشکال کدهای انسانی است که به طور دقیق همان‌قدر به نقشه طرح صحرای گیزه انطباق دارد که در استون هنج و در آخر اما نه کم اهمیت با طرح بحث انگیز کلیه مکانهای باستانی. در لایه آن‌چه به عنوان اهرام در این منطقه درک می‌شود محققین آن راCydonial می‌نامند.

در سال‌های اخیر به نظر می‌رسد این شکل از کد انسانی هم‌چنین در نقاشی‌های داوینچی و هم عصرش نیکلاس پوسین به صورت کد در آمده است.

ممکن است مجموعه وسـیعی از چـنین شـواهد و ادله و هم زمانی‌ها و تقارنـات کـاملاً سـاخته و پرداخته ذهن به نظر برســـــند ،امّا در پرتو اهمیت این ادعا نویســـــنده تحقیقات اساسی را آزادانه در دسترس عموم قرار داده تا ببینید تحقیق نسخ انســـانی، نقاشی‌های رنســـانس و تصـــــاویر نقشه ســـــتارگان هم اکنـــــون در وبلاگ thehiddenreords.com در دسترس‌اند.

به طـور خلاصه نویسـنده متعقد است که با حک اشـکال انسانی در نقشه ستارگان اهـرام باسـتانی در این روش نو و منحصر به فـــرد (کـــدی که بعـــداً خـــودش را در نقاشی‌های عصر رنسانس آشکار

می سازد)، تبار باستانی بشـریت در صـحبت کـردن حیله گر و مکار ظاهر می‌شوند.

تصـادفاً نسـخة خطی انجیل یوحنا اخـیراً کشف شـده که ادعای دیگر از متلاشی شدن زمین را مطرح

می‌کنــد، اهمیــتی که به نظر می‌رسد اغلب نــاظرین را اغــوا کــرده است. مســیح به یهــود اشــاره می‌کند که به آسمان شب نظر کند و به او می‌گوید:

«به دنبال ستارگان بالا برو ... این نیز ستارة توست»

نقشة ستارگان حقیقتاً صـریح است. مطمئنـاً شخصی با مـأموریتی به یگـانگی آن‌چه مسـیح بـرای گـذر بشـریت خواسته بود: این تکه غیر معمـول دانش، حـتی اگر او در آن زمان آماده نبود او احتمالاً

می خواست آن در آینده آشکار گردد در زمـانی که بـرای مناظره‌ای چنین تحریک آمیز از نسـخة پیـدایش بشـریت، امن‌تر باشد.

در این زمان، نقشة سـتارگان و تئـوری کـدهای انسـانی ممکن است اسرار، حلقه گمشـده را به خـوبی به چـالش بکشـند جراکه هنـوز علم آکادمیک در حـال تکامل با آن دست به گریبـان اسـت، شـاید انسـان از جـایی دیگر در کهکشـان مـا، بعد از ورود به زمین جـایگزین نئانـدرتالها شده و تکامل یافته است نویسنده این الگوی جدول را از انگلیس، آنکور، کامبوج، تیکال درگواتمالا و روی دشتهای مشهور به داشتن اهرام مخروبه مورد آزمایش قرار داده است. نتایج، بر روی اینـترنت و به جزئیـات در کتـابش به بحث گذاشته شده است.

بنابراین در انتهـای روز، چه چـیز این همه مـواد و منـابع جدید را به بشریت پیشنهاد می‌کند.

یک پیام روشن در سخت‌ترین موارد نقشه سـتارگان رمز گشـایی شد. آن‌ها بـرای نشـان دادن اشـکال کـدها و الگوهـای انسـانی، ظـاهر شـده‌اند. یک داسـتان مصـور می‌تواند در ارتبـاط به الگـوی سـتارگان تفسـیر شـود.هرشل معتقد است معـنی آن در یکپارچه سـازی بشریت برترین (معـنی) اسـت، همـانطور که پیـام نقشه ستارگان حقیقت است. زمانیکه ما قدم به عقب گذاشته و منـابع تعـالیم عظیم را که را از بـالا و مـاوراء آمده‌اند مرور کنیم، حقیقت پدیدار می‌شود. این پیام به روشـنی سـخن از مکـان خلقت جهـان نمـوده که به بشـریت در سرزمین‌های بسیار و به گفتار متفاوت گفته شده.

منـابع اصـلی متـون مقـدس می‌بایست بـرای دریـافت حقیقت در اولویت قرار گیرند، این‌جا، جـایی است که ما شـانس متحد نمـودن بشـریت را در یک حقیقت و درک خالق مهربان جهان کسی که به ما زندگی را هدیه نموده اسـت، یافته ایم. سـردرگمی ما دربـارة آن‌چه به آن معتقدیم به سـرعت خـود را سـازد به صـورت یک مـذهب زشت جنگی که در حـال حاضر نقش می‌بـازد آشـکار می‌سـازد. تصـادفاً بـرای اولین بـار موشـکهایی در حـال فرود در منطقة تاریخی نزدیک مرز شمال اسرائیل

می باشـند که ما آن‌جا را به اسم درة مگیـدو می‌شناسیم!؟ این‌جـا، جـایی است که خـدایان نوشـته‌اند جنگ آخر ما در آن صورت می‌گیرد.

اگر این تنها یک اشـاره از حقیقت در مجموعه نقشه ستارگان باستانی هرشل و تئوری او در کـدهای انسـانی است، می‌بایست این دلایل برای دانشمندان کـافی باشد تا آن را بیازمایند. و اگر در این بین سوالی حیـاتی است که هنوز بی‌جواب باقی مانده است می‌بایست این سوال باشد: چه کسی این پیامهای کهکشانی و به چه منظوری آن‌ها را ارسال نموده است؟

چرا روی زمین اسراری به چنین بزرگی با چنین سـاختار عظیم و اشاراتی به سمت آسمان است؟

چـرا آن‌ها فقط زمـانی می‌توانند به طـور کامل کشف رمز شوند شوند که از ماهواره مشـاهده شـوند؟ حقیقت در استون ههج،تیکال،در مقابل نقشه ستارگان مـریخ در انتظـار است.دیگر اکتشـافات سـتارگان می‌توانند بعـداً آورده شوند.

X و مفاهیم آن

متاسفانه چند وقـتی است که شـاهد گسـترش و اشـاعه نمادهــای شــیطانی و صهیونیســتی در میهن عزیزمــان هستیم، نـوع و گسـتردگی این نمادها و افـزایش ضـریب نفوذ آن‌ها همزمان با گسترش پدیده شـیطان پرسـتی و عرفان‌های نو ظهور دیگر، خـبر از فتنه‌ای بـزرگ می‌دهد که مـوازین و چهـار چـوب دیـنی و اعتقـادی ما را هـدف گرفته است.

یکی از این نشانه‌ها حرف X سفید رنگ در زمینه‌ی سیاه است که شـما حتما آن را تحت عنـوان بوگـیر در زیر آینه خودروها مشاهده کرده اید.

در ابتــدای رواج این نمــاد شــیطانی شــفاف ســازی‌های اندک و بعضاً به لحاظ اپستمولوژیستی نادرست از سوی برخی از جراید صورت گرفت و حقیر نیز تذکر لسانی در بــرخی از ســخنرانی‌هایم در جمع دانشــگاهیان قلمــداد نمودم.

لیکن گسترش بیش از حد این نشانه و با توجه به اهمیت و مفهوم خاص آن در کشور امام زمان (عج) حقـیر را به نوشتن این جستار واداشت:

پیش از ظهور، بـروز و گسـترش ادیـان آسـمانی و حـتی هم زمان با آن‌ها بنا به مسـتندات قطعی و محکم دیـنی، تــاریخی و حــتی یافته‌هــای باســتان شناسی متاســفانه انسان‌هایی ارتباط با اجنه به عنوان موجودی هوشمند را تجربه نمودند.

عمومــاً این افــراد را جــادوگران، کاهنــان و روحــانیون مـذهبی تشـکیل می‌دادند که البته گفتـنی است این نـوع ارتباط کماکان نیز وجـود دارد. چنـان که در قـرآن کـریم نیز به آن اشاره شده است:

" مــنزهی توای پروردگــار از این نســبت‌های نــاروا، ما (ملائکه) به هیچ وجه با این گروه ارتباط نداشته ایم، تنها تو ولی ما هســتی آن‌ها ما را پرســتش نمی‌کردنــد، بلکه جن را می‌پرستیدند و اکثرشان به جنیان ایمــان داشــتند. "(آیه 41 سوره سبأ)

این مســئله در عمــوم تمــدن‌های بشــری ازجمله هند و چین، یونان، ایران، رم، مصـر، مایاها و.. به وضـوح قابل شـهود و رد یـابی است تا جـایی که بسـیاری از الهه‌ها و خدایان الحـادی باسـتان در واقع شـیاطینی از جنس جن بودند (ایشتر ،ناگا، مردوک و...)

یکی از این تمدن‌ها مصر باستان است و یهودیانی که در این سرزمین زندگی می‌کردند هنگام هجـرت عظیمشــان از مصر در زمان حضـرت موسی(ع) تمـام این سـنت‌های کفر آمیز و جادو گونه را که "کابالا" نام داشت به تــدریج وارد دین جدید خود نموده و به مرور زمان چنان تحریفی در یهودیت ایجاد نمودند که زبان از بیان آن شرم دارد.

این شبکه و جریان سرطانی به رشد مخفی و زیر زمینی خود ادامه داد تا جـایی که امـروز با اسـتفاده از نهادها و ســازمان‌های خـــود ســـاخته‌اش مانند فراماســـونری، ایلومیناتی، باشـگاه رم و... سـیطره کامل برجهـان پیـدا کرده است.

گفتنی است در میان تمدن‌های بشری کمتر تمدنی همچون مصر نماد گرا و سمبولیک است و فراماسونری از این حیث وامدار مصریان باستان است.

یکی از این نمادها در مصر باستان دو خط متقاطع (شبیه به حرف X)ـ است که درآموزه‌های شیطانی مصریان نماد خضوع، بندگی و پرستش شیطان، و ظهور اوست.

کاهنان مصر باستان همیشه هنگام ادای احترام دستان خود را به صورت ضربدری در مقابل سینه شان می‌گرفتند و یا در نگاره‌ها و مجسمه‌های پادشاهان مصری (فراعنه) عموماً آن‌ها را با همین حالت مشاهده می‌کنید که به معنای احضار شیطان و بندگی و پرستش اوست.

این نماد همراه با سایر آموزه‌های شیطانی کابالا (سنت شفاهی جادو و جن گیری) نسل به نسل منتقل گشت تا این‌که در سال 1600 میلادی یک کابالیست و کیمیاگر آلمانی به نام JACOB BOMEH آن‌را دوباره در اروپا باب نمود.

"بومه" که خود را کشیشی کاتولیگ معرفی می‌نمود!!! و در واقع از یهودیان آنوسی بود در سخنی عجیب اعلام داشت: من از تابش نور آفتاب در ظرف مفرغی حقیقتی را دریافتم که بسیار بسیار جذاب‌تر از ارتباط بین خدا و بشر و خوبی و بدی است. آری تابش نور آفتاب در داخل این ظرف فلزی حرفی شبیه X را بوجود آورده بود و "بومه" این اتفاق را گشوده شدن دروازه ورود ابلیس به دنیای مادی می‌دانست.

پس از بومه این علامت به صورت مخفیانه و به شکل یک کد ارتبـــــاطی ســـــالیان دراز در بین صهیونیست‌ها، کابالیست‌ها، فراماسون‌ها و شـیطان پرسـتان اسـتفاده می‌شد تا این‌که اخیراً به صورت گسترده و علـنی و تحت عنـــاوین مختلف (فیلم، بـــازی رایـــانه‌ای و...) از آن استفاده می‌شود و همانگونه که عرض نمودم این علامت نشان ظهـور و احضـار ابلیس و بنـدگی اوست. خـود این مسئله (استفاده علـنی از علامت X پس سـال‌ها مخفی کاری) خبر از طرحی شیطانی برای جهانیان دارد.

آری ظهور شیطان و حکمرانی او بر انسان‌ها و پرستیده شدن او از سوی ایشان.

لـذا بـدین جهت است که دسـتگاه شـیطانی صـهیونیزم تصمیم به استفاده آشکار از این نماد گرفته که این خـود به معنای تجسم شیطان و آماده کردن جهـان و جهانیـان برای بردگی و بندگی اوست.

و آن‌گونه که نیک می‌دانید این مســـئله از نشـــانه‌های ظهـور حضـرت ولی عصر (عج) بـوده و ازآن دو برداشت می‌شود:

1- ظهور و تجسم شیطان به معنـای رواج پرسـتش این ملعـون رانـده شـده به صـورت علـنی (SATANISM)ـ و گســترش اعمــال شــیطانی در بین انســان‌ها (همجنس بازی، جنگ و کشتار مردم بی‌گناه - سنت قربـانی کـردن انسان به صورت وسیع- و...)

2- لزوم برقراری نظم نوین جهانی که در آن به صـورت فیزیکی شاهد حاکمیت شیطان بر جهان باشیم!(گفتــنی

است فراماسـون‌ها و شـیطان پرسـتان سـال 2012 را سال برقراری نظم نوین جهانی اعلام نموده‌اند)

البته شاید بـرای خواننـدگان جـالب به نظر برسد که چـرا حرف ایکس نماد اصلی متغیر مجهول در ریاضیات گشته

عـده‌ای بر این باورند که چـون جن موجـودی نا مـرئی و مجهـــول است به همین جهت از حـــرف ایکس به جـــای متغیر مجهول استفاده شده است.

اما نتیجه تحقیقــات حقــیر در این زمینه چــیز دیگــری را نشان می‌دهد:

ریاضی دانــان ایــرانی علی الخصــوص خــوارزمی بــرای نشان دادن مجهـول از کلمه "شی" مـترادف "چـیز" و به معنی ارزش عددی و متغیر مجهول استفاده می‌کردند.

برای نمونه برای نشـان دادن رابطه جـبری 2X+4X=12 (X=2) از عبارت جبری 2شی +4شی = 12 (شی = 2) استفاده می‌نمودنـد، پرتغالی‌ها هنگـام ترجمه این متـون از آن جهت که " شی" در زبـــان پرتغـــالی XI نوشـــته می‌شـــود به جـــای واژه شی از XI اســـتفاده نمودنـــد، فرانسوی‌ها نـیز هنگـام ترجمه این متـون از پرتغـالی به فرانسوی تنها به نوشتن حـرف اول آن یعـنی (X)ـ اکتفا نمودند و اینگونه ایرانیــان بنیانگــذار این نمــاد در روابط جبری گشتند.

شاید هم هردو دلیل توامان درست باشد.

آری در حـالی که بنا به تصـریح قـرآن کـریم باید شـعائر الهی را گسـترش داد (و من یعظم شـعائر الله فانها من تقوی القلـوب) اسـتفاده از نشـانه‌های شـیطانی به هیچ

وجه قابل توجیه نیست و گنـاهی نا بخشـودنی محسـوب می‌شـود و از این گنـاه نابخشـودنی تـر، گنـاه مسـئولین فرهنگی ماست که دست روی دست گذاشته‌اند در حـالی که نشـــانه‌های ابلیس در کشـــوری که مطهر به خـــون شهداسـت، توسط شـیعیان امـام زمـان (عج) نا دانسـته استفاده و ترویج می‌شود.

نو (اسطوره شناسی)

آشفتگی ازلی کیهان و اقیـانوس ازلی، نـون (Noun)ـ یا نو (Nu)ـ نام دارد که پیش از آفرینش، نطفـهٔ همه‌چـیز و همهٔ موجودات زنـده را پدید می‌آورد. در نوشـته‌ها، او را پدر ایزدان نامیده‌اند، اما او پنـداری کـاملاً غـیر ملمـوس بـود و پرسـتش گـاه یا پرسـتنده‌ای نداشت. گـاه او را به گونهٔ شخصیتی تصویر کرده‌اند که تا کمر در آب جهیـده و دست‌هایش را بـالا گرفته تا ایـزدانی را که از سـوی او فرمان یافته‌اند، نگاه دارد.

گاهی به نا گفته‌های نظریه‌ی ریسمان

در تئوری ریسمان به جای این‌که ذرات سنگ بنای اولیه قرار داده شوند ریسمان‌های کیهانی ملاک قرار می‌گیرند که اندازه‌های بسیار کوچک است و اگر این تئوری را گرانش کوانتومی باشد پس اندازه‌ی ریسمان‌ها باید با ثابت طول پلانک که برابر 10^33 است متناسب باشد. هر چند که این مقدار بسیار کوچک است به بسیار سخت می‌توان آن را تصور کرد. هم‌چنین این ریسمان‌ها قادرند تا به صورت حلقه در آیند و با یک‌دیگر پیوند برقرار کنند و متصل شوند و یا به صورت یک تار مو حالت خود را حفظ کنند. این ریسمان‌ها می‌توانند با هر نوع نوسان خود ذره‌ای خاص را پدید آورند برای مثال می‌توانند با یک نوسان خاص الکترون بسازند و با نوسان دیگر گراویتون را خلق کنند. تئوری ریسمان در اصل بوزونیک است یعنی برای توصیف ذرات حمل کننده نیرو است و در آن ساختار فرمیونیک جایی ندارد. ولی مطرح کنندگان نظریه‌ی ریسمان برای توصیف این حالت ابرتقارن را وارد این نظریه کرده‌اند که در این صورت هر دو هم فرمیون‌ها دارای جایگاه هستند و هم بوزون‌ها. در این صورت نظریه‌هایی پدید می‌آیند که ابرریسمان نامیده می‌شوند. نظریه‌های ابر ریسمان بر پنج نوعند که در ادامه مقاله می‌توانند آن گفته شده‌اند.

یک تصویر نو از تئوری ریسمان

متخصص‌های نظریه‌ی ریسمان بر این باور هستند که پنج تئوری ابر ریسمان وجود دارد. نوع I، نوع IIA و نوع IIB و دو حالت تئوری ریسمان اکتشافی یا هترو تیک که

عبارتند از: (heterotic E8×E8) و دیگـری ریسـمان (heterotic SO(32)). تفکر این است که از بین این پنج نماینده برای تئوری ریسمان تنها یک تئوری درست است * یک تئوری بـرای همه‌چـیز * و می‌گفت که فضا - زمـان ده بعدی در چهار بعد که امروزه توسط دانشـمندان تأیید شـده است فشـرده شـده است. دیگر تئوری‌ها سـعی در این داشتند که تئوری ریسمان را رد کنند.

اما امروزه می‌دانیم که این تصـویر سـاده چنـدان درست هم نیست و این پنج تئـــوری ابر ریســـمان به یک‌دیگر متصل هسـتند. همچـون یک تئـوری خـاص و پـایه‌ای. این تئوری‌ها به دگرگـــونی وابســـته‌اند که به آن دوگـــانی می‌گوئیم. اگر دو تئوری با دوگانی دگرگونی وابســته‌اند، این بدان معنا است که اولین تئوری می‌تواند در برخی از راه‌ها دگرگون شده باشد. به این دو تئـوری دوگانه بـرای یک‌دیگر گفته می‌شود.

این کمیت‌هـــای پیوند دوگانگی‌ها جـــدا از هم تصـــور می‌شدند. مقیاس‌ها فاصله‌های کم و زیاد، نیرو، طـول و .... این کمیت‌ها همیشه در فیزیک در هر دو تئـــــوری میـدان‌های کلاسـیک و تئـوری ذرات کوانتـومی دارای حد خاصی هســـتند. اما ریســـمان‌ها می‌توانند تفـــاوت بین کوچکی و بزرگی، نیرومندی و ضعف باشند.

آنتروپی سیاهچاله چیست؟

عقیده نظریه ریسـمان در زمینه‌ی سـیاهچاله: همـانطور که می‌دانیم سیاهچاله‌ها نتیجه معادلات اینشـتین هسـتند و چـون تئـوری ریسـمان وجـود گـرانش را می‌پـذیرد و شـامل معـادلات اینشـتین نـیز می‌شـود پس وجـود

سیاهچاله‌ها را نیز می‌پذیرد. اما تئوری ریسمان بیشتر از تقارن جالب انواعی از ماده که معمولا" در معادلات اینشتین عادی به نظر می‌رسند بر خواسته است. بنابراین سیاهچاله در بافت تئوری ریسمان موضوعی جالب برای مطالعه هستند.

دو مقدار مهم در ترمودینامیک دما و آنتروپی است. گرما همان چیزی است که آن را به خوبی می‌شناسیم و می‌توانیم آن را از بخاری یا دیگر اجرام گرما زا حس کنیم. آنتروپی در زندگی روزانه مردم یک امر بیگانه است.

فرض کنید ما یک جعبه‌ی پر از گاز داریم که مولکول‌های گاز مورد نظر M نام دارد. دمای گاز درون جعبه در واقع میانگین انرژی جنبشی ذرات گاز است. هر مولکول همچون یک ذره‌ی کوانتومی حالت انرژی کوانتیده دارد. اگر ما تئوری کوانتوم را در مورد این مولکول‌ها درک کنیم، می‌توانیم حالت میکروسکوپی یا زیر کوانتومی موجود را محاسبه کنیم، در این صورت عددی از محاسبات پدید می‌آید اگر ما لگاریتم آن عدد را به دست آوریم آن‌گاه آنتروپی پدید آمده است.

زمانی که این موضوع کشف شد که سیاهچاله‌ها می‌توانند با توجه به فرایندهای کوانتومی نابود شوند به نظر می‌آمود که آنتروپی و دما دارایی ترمودینامیک هستند. دمای سیاهچاله با معکوس جرمش متناسب است. بنابراین سیاهچاله با نابودی‌اش گرم و گرمتر از دوره‌ی سابق خود می‌شود. آنتروپی سیاهچاله یک چهارم منطقه‌ی افق رویداد است، بنابراین آنتروپی

همچون سیاهچاله کوچک و کوچکـتر می‌شـود و در نتیجه منطقه‌ی افق رویداد نیز رفته رفته کاهش می‌یابد.

حـال باید گفت که در تئـوری ریسـمان نقل روشـنی بین زیر کوانتوم‌ها و تئـــوری کوانتـــوم و فـــرض آنـــتروپی سیاهچاله وجود ندارد.

ریسمان‌ها و گرانش

اگر تئـوری ریسـمان همـان تئـوری گـرانش است چطـور می‌توانیم را با تئوری گرانش اینشتین مقایسه کنیم؛ چه رابطه‌ای بین هندسه‌ی فضا - زمـــان و تئـــوری ریســـمان وجود دارد.

ساده‌ترین نوع بـرای تصـور سـفر یک ریسـمان در فضا - زمان تخت d بعدی، به معنای سـفر از یک سـوی فضا به سوی دیگر آن است در صورتی که صدای تیک تیک زمـــان به گوش می‌رسد. یک ریسمان یک جسم یک بعدی اسـت، این بـــدان معنا است که اگر تو بخـــواهی در طـــول یک ریسمان سفر کـنی فقط می‌تـوانی به جلو و عقب روی و این امکان وجـود نـدارد که به یک سو یا بـالا و یا پـائین بروی. یک ریسمان می‌تواند به یک سو مثلا" بالا و پـائین در فضا - زمان حرکت کند. اگر چه یک ریسمان هم‌چـنین می‌تواند گردادگـرد فضا - زمـان حـرکت کند. آن‌ها در یک سطح از فضا زمـان کشـیده می‌شـوند و همانند جـارویی عمل می‌کنند که به آن ریســمان ورد شــیت (کلمه‌ی ورد شـــیت یک واژه‌ی انگلیسی است که به صـــورت world sheet است این کلمه معادلی صریحی در فارسی ندارد ولی اگر بخـواهیم معـادلی بـرای آن بیـابیم می‌تـوانیم

بگــوئیم صــفحه یا ورقه جهــانی) که در واقع دو بعد از سطح و یک بعد از فضا و یک بعد از زمان است.

ریسمان ورد شیت یک کلید برای تمام فیزیک ریسـمان‌ها است. یک ریسـمان نوسـان می‌کند و از میـان چهـار بعد فضا – زمان سفر می‌کند. این نوسـان‌ها می‌توانند در دو بعد ریســمان ورد شــیت نمایــان گر شــوند که همچــون منظــره‌ی این نوســان‌ها در دو بعد در تئــوری کوانتــوم گرانشی است. در واقع باید این نوسان‌های ایجاد شده با مکانیک کوانتوم و تئوری نسـبیت خـاص هماهنگ باشـند. تعداد ابعاد فضا – زمانی در تئوری ریسمان بــرای نیروها که همان تئوری بوزونیک است به 26 تا محدود می‌شـود و 10 بهد از آن در تئوری بوزونیک، فرمیونیک که همـان ابر ریسمان است مشترک است.

بنابراین گرانش از کجا می‌آید؟

اگر ریسـمان‌ها در فضا – زمـانی که توسط ریسـمان‌های دیگر محصور است سـفر کننـد، سـپس طیف نوسـان یک ذره با 2 اسپین و جرم صـفر را شـامل می‌شـود، در این صـــورت ذره گراویتـــون خواهد بـــود که حامل نـــیروی گرانشی است.

جـایی که گراویتـون وجـود دارد باید گـرانش نـیز وجـود داشته باشد. گرانش در کجای تئوری ریسمان جای دارد؟

ریسمان‌ها و هندسه فضا – زمان

تئوری کلاسیک از هندسه فضا زمان که ما به آن گــرانش می‌گــوئیم به معــادلات آلــبرت اینشــتن دانشــمند بــزرگ آلمــانی الاصل بســتگی دارد که در آن خمیــدگی فضا –

زمـــان به توزیع مـــاده و انـــرژی در آن بســـتگی دارد. اما معـــادلات اینشـــتین در تئـــوری ریســـمان چگونه مطـــرح شده‌اند؟

اگر یک ریسمان در فضا - زمان خمیده به سفر بـــپردازد، ســـپس ریســـمان هم با این خمیـــدگی متناسب می‌شـــود همچون یک ریسمان تکثیر یافته. و این سازگار با مکانیک کوانتوم و معدلات اینشتین در مورد خمیـــده شـــدن فضا - زمـــان است. حـــال این امـــری واقعی است! این نـــتیجه‌ای متقاعد کنند برای مطرح کننـــدگان تئـــوری ریســـمان بـــود. تنهـــاذ تئـــوری ریســـمان از فیزیک فضا - زمـــان خمیـــده گـــرانش را پیش بیـــنی نمی‌کنـــد، اما می‌گوید که معـــادلات اینشـــتن از فضا - زمـــان خمیـــده در تکثـــیر ریســـمان‌ها اطاعت می‌کنند

آیا فضا - زمان بنیادی است؟

رابطه‌ی پیچیـــده‌ای بین تئـــوری ریســـمان و فضا - زمـــان وجود دارد. تئـــوری ریســـمان از این معـــادلات اینشـــتین به طور کامل اطاعت نمی‌کند. در تئوری ریسمان سری‌های زیادی برای اصلاح تئوری گرانش وجـــود دارد. در شـــرایط پـــائین‌تر از نرمـــال اگر ما فقط به مقیـــاس بزرگ‌تر از ریســـمان‌ها نگـــاه کـــنیم این فواصل قابل ملاحضه نیست. اما اگر مقیاس فاصـــله‌ای کم باشد این اصـــلاح‌ها بزرگ‌تر می‌شـــوند تا از معـــادلات اینشـــتین بـــرای توصـــیف نتیجه بزرگ‌تر نشوند.

در حقیقت زمانی که ســـطح این اصـــلاحات بزرگ‌تر شـــود هندسه فضا - زمانی برای تضـــمین توصـــیف نتیجه وجـــود ندارد. در واقع معادلات برای محاسبه‌ی فضا - زمان غـــیر

ممکن می‌شود. اما چیزی که در این تئوری در فاصله‌های زیـــاد نمایـــان گر می‌شـــود پیونـــدی ضـــعیف است. این عقیده‌ای با درگیری‌های بزرگ فلسفی است.

فاصله‌های کم و زیاد

تقـــارن دوگانه که اســـتعدادهای پیچیـــده و مبهمی بـــرای تشـــخیص مقیـــاس فاصـــله‌های زیـــاد و کم می‌خواهد دو گانگی تی T – duality خوانده می‌شود. و از حدود ابعاد اضـــافه در تئـــوری ابر ریســـمان که حـــدود شش تا است می‌آید.

فرض کنید ما در فضا – زمان 10 بعدی هستیم که بـــدین معنا است که 9 بعـــدی فضـــایی و یک بعد زمـــانی دارد. گـــرفتن یکی از این نه بعد فضـــایی دایـــره‌ای به شـــعاع R می‌ســـازد. که در جهت بـــرای فاصـــله R L=2p گرفته می‌شـــود. شـــما در دور این دایـــره حـــرکت می‌کنید و به جـــایی که از آن‌جا حـــرکت خـــود را آغـــاز کرده‌اید بـــاز می‌گردید.

یک ذره که دور این دایره به سفر می‌پردازد دارای مقدار حرکـــتی خواهد بـــود که گرداگـــرد این دایـــره است که به مجموع انؤزی ذره کمک می‌کند. اما موضـــوع در رابطه با یک ریسمان کاملا" تفاوت دارد. زیرا در ســـفر، ریســـمان می‌تواند دور دایره را خمیده کند. عدد زمانی پیچیدن این ریسمان به دور دایره عدد پیچ در پیچ خوانده می‌شود.

حال مورد عجیب در مـــورد تئـــوری ریســـمان این است که این مقـــدار و این نـــوع پیچش می‌تواند تعـــویض شـــود. ما میزان این طول را با تغییر شعاع دایره با مقدار

L(st)^2/R

تغییر می‌دهیم، در حالی که Lst طول ریسمان است. اگر R از طول ریمان خیلی کوچکتر باشد سپس مقدار

L(st)^2/R

بسیار بزرگ خواهد شد؛ بنابراین مقدار مبادله و نوع پیچش ریسمان تبادل یک مقیاس فاصله‌ای بزرگ با یک مقیاس فاصله‌ای زیاد است.

این نوع از دوگانگی دوگانگی تی T – duality خوانده می‌شود. دوگانگی تی به تئوری‌های ابرریسمان نوع‌های IIA و IIB است. این بدان معنا است که اگر این دو تئوری در روی یک دایره فشرده شوند، سویچ مقدار و نوع پیچش و سویچ مقیاس فاصله‌ای با تأثیر دو تئوری بروی یک‌دیگر تغییر می‌کند.

بنابراین دوگانگی تی در مقیاس‌های مختلف دارای تفاوت است. مثلا" در مقیاس‌های فاصله‌ای بسیار بزرگ برای مقدار کم در ریسمان‌ها است و نوع پیچش برای ریسمان با مقیاس‌های بسیار کوچک. حال همه‌ی این گفته تفسیر جالبی از این است که فیزیک چگونه بعد از کپلر و نیوتون در جریان بوده و توسعه یافته است.

ریسمان‌ها و پیوند ضعیف

ثابت اتصال و پیوند چیست؟

این یکی از اعدادی است که در مورد چگونگی نیرو و کنش متقابل سخن می‌گوید. برای مثال: ثابت نیوتن ثابت پیوند برای نیروی گرانش است. اگر میزان ثابت

کنونی نیوتن دوبرابر بود سپس ما گرانش را در سطح زمین دو برابر احساس می‌کردیم و هم‌چنین از زمین گرانش ماه و خورشید نیز دو برابر احساس می‌شد و غیره. یک ثابت پیوندی بزرگ‌تر بدان معنا است که آن نیرو قوی‌تر است و ثابت پیوندی ضعیف‌تر بدان معنا است که نیروی مورد نظر ضعیف‌تر است.

هر نیرویی دارای ثابت پیوندی است. برای مثال در نیروی الکترومغناطیسی ثابت پیوندی با مربع با الکتریکی متناسب است. زمانی که فیزیکدان‌ها رفتار کوانتوم‌های الکترومغناطیسی را مورد مطالعه قرار دادند، آن‌ها کاملا" قادر نبودند تا تمام تئوری‌ها را حل کنند. بنابراین مقداری از قوانین روبه روی خود را می‌شکستند تا به توانند معادلات را حل کنند و هر جایی که شکسته می‌شد راه را برای حل موضوعات بعدی و ثابت‌های پیوندی باز می‌کرد.

در انرژی‌های عادی در الکترو مغناطیس ثابت پیوند کوچک است و بنابراین اولین قسمت اندکی شکسته شده تقریب خوبی برای پاسخ واقعی بود. اما اگر ثابت پیوند زیاد باشد متودهای محاسبه نیز زیر پا گذاشته می‌شود و قسمت‌های کوچک نیز بی‌ارزش می‌شوند. این موضوع در تئوری ریسمان نیز قابل رخ دادن است. تئوری‌های ریسمان دارای ثابت پیوندی هستند. اما با تئوری ذرات تفاوت دارد. در تئوری ریسمان ثابت تنها یک عدد نیست و به نوع نوسان ریسمان وابسته است که آن را کندی می‌خوانند. مبادله میدان کندی از تبادل ثابت‌های پیوندی بسیار بزرگ یاکوچک کم می‌شود.

این تقارن دوگانگی اس S – duality خوانده می‌شود. اگر دو تئوری ریسمان توسط دوگانگی اس به هم وابسته باشند در این صورت ثابت پیوندی یکی ضعیف خواهد بود دیگر در مقابله با آن ثابت پیوندی قوی خواهد داشت. باید توجه داشت که تئوری با نیروی پیوندی نمی‌تواند مفهومی از بسط آن در سری‌های دیگر باشد. و اما تئوری با نیروی پیوندی ضعیف این امکان را دارد. بنابراین اگر دو تئوری در دوگانگی اس به هم وابسته‌اند ما باید تئوری ضعیف را درک کنیم و اگر در فهم این موضوع کاملا" موفق باشیم می‌توان گفت که تئوری ریسمان را کاملا" فهمیده‌اید. این در واقع ضرب المثلی در بین فیزیکدان‌ها است.

تئوری‌های ابرریسمان وابسته به دوگانگی اس عبارتند از: نوع I با تئوری ابر ریسمان

(heterotic SO(32)) و تئوری ابر ریسمان IIB با خودش.

این به معنا است؟

دوگانگی تی چیزی منحصر به فرد در فیزیک ریسمان‌ها است، آن چیزی است که از عهده‌ی ذرات خارج است و قادر به انجام آن نیستند، زیرا یک ذره نمی‌تواند همانند یک ریسمان گرداگرد یک دایره خمیده شود. اگر واقعا" تئوری ریسمان نظریه‌ی درستی در طبیعت است باید بر سطح‌های عمیق نیز دلالت کند. مقیاس‌های فاصله‌ای کوچک در فیزیک به صورت مستقل اصلاح نشده‌اند، اما همانند یک سیال است که وابسته به تحقیق ما و

استفاده از اندازه‌ها است، این‌ها است که حالت تحقیق را مشخص می‌سارد.

در قسمت دیگر که دوگانگی اس است به ما می‌آموزد که حد نیروی پیوندی در ریسمان‌ها می‌تواند در حدهای ضعیف برای ریسمان‌های مختلف محاسبه شود. اما این نتیجه‌ای عاقلانه برای مکانیک کوانتوم گرانشی است؛ زیرا همانطور که می‌دانیم در تئوری آلبرت اینشتن آمده است اجرام با بزرگی زیاد بروی فضا - زمان اطراف خود تأثیر می‌گذارند و آن را خمیده می‌کنند.

این مقاله‌ای مختصر در زمینه‌ی نظریه‌ی ریسمان بود، زیرا همانطور که می‌دانیم تئوری ریسمان پیچیده است و جابرای بحث در آن باقی است و می‌توانیم چندین ده صفحه آن را به تفسیر گذاریم. انشا الله به یاری خداوند وتعال، سعی داریم که در مقالاتی دیگر، مباحث گفته نشده‌ی تئوری ریسمان را هر چند مختصر توضیح دهیم.

نگاهی اجمالی به علوم ماوراء

حواس انسان

هر چند افـرادی که جز به مادیـات و علـوم مـادی آشـنا نیسـتند شـاید نتوانند این حقیقت را بـاور بدارند لیکن مسـلم است که در بشر حواسی وجـود دارد که بغـیر از حواس ظاهری است و این حواس جـزء حـواس 21 گانه ایست که در کتـاب مکانیسم آفـرینش مختصـری در بـارة آن شرح داده ام.(به مقاله حواس مراجعه فرمایید)

حواس مزبور حس الهام و روشن بینی است که مظـاهر آن در زندگی اکثر اشخاص اتفاق افتاده است. خود شـما ممکن است در زنـدگی حـوادثی از آن را دیـده یا از خویشان و نزدیکان و دوستان خـود شـنیده باشـید. بارها اتفـاق افتـاده است پـدر یا مـادری در اثر نگـرانی و به اصـطلاح «دل شـوره» قبلاً از حـادثه‌ای که بـرای فرزندشـان در نقطه‌ای دور، اتفـاق افتـاده مطلع گردیده‌اند. بارها دوسـتی مـرگ یک دوست را که در اثر سـانحه یا جنـایتی پیش آمـده از فاصـلة دور دیـده یا احساس نموده است. رؤیاهای دیده شده در عـالم خـواب نیز قسمتی از تجلیات این حالات است.

بسیار اتفاق می‌افتد

در جراید خبری و مجلات و بـرخی کتابهـای روحی جهـان نظیر این چنین وقـایع بسـیار نقل شـده است. اشخاصی که در خـواب قبلاً واقعه‌ای را دیـده و بعد عین آن بر ایشان اتفاق افتاده یا بوسیلة الهام و روشن بینی وقایع را احساس نموده‌اند به علت شـوق و شـگفتی که از این

حادثه به آن‌ها دست داده آن را دهـــان به دهـــان نقل می‌کنند که گـــــــاهی دامنة آن به جراید و خبرگزاریها می‌رسد.

علوم روحی

خوشبختانه امروز علـوم هیپنوتیسم و مانیتیسم و رابطة با در گذشتگان و علم الروح تجربی و نیروی انتقـال فکر یا تلپاتی و امثال این قبیل علوم در مغـرب زمین بسـیار متـداول گردیـده و در بـارة آن کتابهـای بسـیار نوشـته و مجلات متعدد انتشار می‌دهند و صـدها هـزار نفر جـداً در این علــوم وارد شــده و بــرخی از رشــته‌های آن یعــنی هیپنوتیسم و مانیتیسم را تا حـــــدی در علم طب داخل کرده و از آن برای معالجه و بیهوشی استفاده می‌کنند و بقـــدری شـــایع گردیـــده که هر فـــرد با ســـوادی که با مطبوعــات آشــنا است کم و بیش از آن آگــاه است. این مطلب دلیل آشـکار نسـبت به موضـوعی است که مـورد بحث ما است.

تمرین و تقویت حواس

نکتة مهمی که باید متوجه بـــــود این است که حـــــواس انســـان با توجه به سرشت و سرنوشت در اثر تمـــرین و توجه تقـــویت می‌گـــردد. کســـانی که این رشـــته از حواسشان از بدو تولد قوی است یعنی اسـتعداد طـبیعی بـرای این کـار دارند چـون متوجه آن نیسـتند و مـوقعیت بکار بردن حواس برای آن‌ها پیش نیامده و مصرفی برای آن تصــور نمی‌کنند قدرتشــان هم‌چنــان در بوتة اجمــال مانده است. در حـالی که وجـود این حـواس به قـدری در زندگی سودهای خاص خــود را دارد که اگر بر طبق روش

صحیحی در مدارس از همان اوان کودکی اطفال را متوجه وجود این حواس و سود آن سازند و تعلیماتی برای تمرین و تقویت آن مقرر دارند و آن‌ها که صاحب استعداد در فن هستند در این رشته قوی شوند، آن وقت دنیا متوجه خواهد شد که از این نیروئی که یزدان توانا در بشر آفریده و بالقوه در او موجود است و از آن بهرة کافی حاصل نگردیده، چه منافعی بدست خواهد آمد.

ماوراءالطبیعه نداریم

در هر حال علومی که خارج از دایرة پنج حس ظاهری و معمولة بشر می‌باشد و افراد بشر با آن آشنا نیستند، علوم ماوراءالطبیعه، نامیده شده‌اند در صورتی که این لفظ غلط است و ماورائی وجود ندارد زیرا آن‌چه در عالم وجود هست طبیعت است منتها قسمتی از طبیعت را ما می‌توانیم ببینیم. حتی در مورد دیدنیها هم قدرت ما حدود دارد چنانکه اجسام بی‌نهایت ریز به چشم ما نمی‌آید تا این که میکروسکوپ اختراع شد و میکروبها را دیدند ولی هنوز ویروس دیده نشده بود بعداً با میکروسکوپ الکترونیکی ویروس هم دیده شد ولی هنوز اتم را با این میکروسکوپ هم ندیده‌اند. همین طور در مورد اجسام بی‌نهایت بزرگ مثل کرات بوسیلة اختراع تلسکوپ که از گالیله شروع شد کم کم توانستند کرات دیگر را ببینند و اختراع تلسکوپ روز به روز پیشرفت کرد. دیدنیهای بسیار هست که هنوز به آن دسترسی ندارند و رادیو تلسکوپ که بوسیلة امواج رادیوئی ما را از وجود عوالم دورتر آگاه می‌سازد، گواه این مطلب است.

جسم هم از چشم پنهان می‌شود

می گـویم اشـیائی در عـالم هست که به علت لطـافت و ظـرافت فوق‌العـاده، چشـمان ما با وضع عـادی قـادر به دیـــــدن آن‌ها نیست مانند هـــــوا که چشم ذرات آن را نمی‌بیند. اما همین هـــوا وقـــتی به صـــورت مـــایع در می‌آورند قابل رؤیت است. حقیقت دیگــری را که روشن کننده این مطلب است به عنوان مثال ذکر می‌کنم. حـتی اشیاء بزرگ را از مسافت دور با آن که زمین هم مسطح باشد با چشم ظـــاهری نمی‌تـــوان دید هر چند که مـــادی است. یک مجسـمه بـزرگ مثل مجسـمه رامسس دوم در مصر در بیابـان مسـطح وسـیعی قـرار دارد که وقـتی در مقابل آن بایســـتیم عظمت آن طـــوری است که گـــردن انسان برای دیدن آن به عقب خم می‌شود.

حـــال از این مجســـمه دور می‌شـــویم و کم کم به عقب می‌رویم. می‌بیـــنیم که مجســـمه رفته رفته در نظر ما کوچک و کـــــوچک‌تر شد. هر چه از آن دورتر شـــــویم کــوچک‌تر می‌شــود و ریزتر می‌گــردد، پس از مــدتی که کاملاً از آن دور شدیم بکلی از چشم ناپدید می‌شود.

مثل موجودات لطیف

عمل کوچک شـدن این مجسـمه مربـوط به خودمجسـمه نیست وحجم مجسـمه کم نگردیـده بلکه این چشم ماست که به علت دور شدن آن‌را کوچک دیــده است. این کوچک شـدن تـدریجی در واقع مثل لطیف شـدن ذرات است که اگر به مقـدار معیـنی ثقیل و مـتراکم باشـند به چشم ما می‌آیند و هر چه لطیف‌تر و ریزتر شـــــــوند کم کم در دیدگان ما کوچکـتر و کوچکـتر به نظر می‌رسـند تا جـائی که بکلی محو می‌گردند. از لحاظ قوة دید ما هر دو مـورد شبیه به هم است و البته این محـدودیت مصـلحتی دید ما

است که اشــیاء را چــنین می‌بیند نه این‌که خــود اشــیاء خارج از طبیعت باشند.

ماوراءالطبیعه نیست

این‌جا است که روشن می‌گــردد همه‌چــیز جــزء طــبیعت است و ماوراءالطبیعه در بین نیست و این‌که بشر ماوراءالطبیعه قائل است در اثر محـــدودیت قـــوة دید و فهم و درک او است. در مــورد مثــالی که بیــان گردید آیا آن مجســـمه که کم کم از نظر ما محو گردید از صـــورت مادی به صورت معنوی در آمد که از چشم غــایب گردیــد؟ خیر، مجسمه مــادی بــود و مــادی هم هست و خواهد بــود ولی این چشم ماست که به علت ضعف در اثر دور شــدن قدرت ادامة دید آن‌را از دست داد. آیا این مجســمه نــابود شــده یا هســت؟ می‌دانیم که مجســمه با همــان قطر و حجم موجــود است ولی دید چشم ما رسا نیست که آن را ببیند. پس ذرات کوچک هم با همــان قطر خــود در همین جو اطراف ما وجود دارد که چشم ما قادر به دیــدن آن‌ها نیستند نه این‌که وجــود ندارند. پس بطــور قطع منکر این گونه امــور نباید بــود. در مــورد اجســام لطیف هم وضع همین طــور است و ندیــدن آن‌ها به خــاطر این نیست که معنــوی یا در ملک یا قلمــرو ماوراءالطبیعه هســتند بلکه این محـــدودیت چشم ما است که نمی‌تواند آن‌ها را ببیند و لذا نام ماوراءالطبیعه به آن‌ها داده است.

درجات دارد

حال می‌گویم قدرت دید اشخاص نســبت به همین مطلب با هم تفاوت دارد مثل این‌که همة قوای مختلف مردمــان در همه‌چیز دارای درجــات و تفاوتهــایی است. مثلاً در آن

مـوقعی که در اثر دور شـدن از مجسـمه، چشم یک نفر دیگر، قدرت دید مجسمه را ندارد و بکلی از نظـرش محو گردیـده اسـت، شـخص دیگـری هست که آن مجسـمه را بطـور واضح و قابل تشـخیص می‌بیند و فـرد دیگر آن را بزرگ‌تر و کس دیگر کوچکـتر می‌نگـرد. به همین نحو به درجـات هر کسی نـوعی مشـاهده می‌کند. این مطلب در همة امـور صـادق است و این که می‌گـوییم حس روشن بیـنی در بـرخی کسـان قویـتر است و بهـتر می‌توانند به امـور ظـاهراً مخفی آگـاهی یابند به همین دلیل است. چـنین اشـخاص که اسـتعداد قـوی دارند با تمـرین بسـیار قویتر می‌شوند و کسانی که به طور طبیعی و فطری در این قسـمت ضـعیفند در اثر تمـرین با همـان نسـبت نیرومندتر خواهند گردید.

غایب و مخفی یعنی چه

در بـالا گفته شد که شـخص مسـتعد چـیزی را که ظـاهراً مخفی است می‌بیند. این در واقع همـان غـایب است که می‌گویند برخی اشخاص قدرت دید غیب و غایب را دارند یعـنی اگر کسی مـدعی گـردد که غـایب را می‌بیند منظورش

یک چـنین مخفی ظـاهری است نه این‌که چـیزی را که وجود ندارد دیده است.

مدعیان و منکران

عده‌ای افراد در مسافت خیلی دور از آن مجسـمة بـزرگ ایسـتاده‌اند. چند نفر از آن‌ها به علت دوری چشمشـان یـارای دیـدن مجسـمه را نـدارد و چند نفـری هم که چشمشان قویتر است آن مجسمه را به انـدازه‌های کم و

بیش ملاحظه می‌کنند. آن کسان که مجسمه را می‌بینند، به آن ایمان دارند. لیکن آن‌هائی که چشمشان قدرت دیدن آن‌را ندارد می‌گویند دروغ است و چنین چیزی وجود ندارد. هر چند که آن مشاهده کنندگان اصرار کنند برخی از آن‌ها باور ندارند.

تمرین و مجهز کردن چشم

تنها راه برای این که منکران باور نمایند این است که چشم خود را مجهز کنند با تمرین‌های مناسب انجام دهند تا خودشان هم تا حدودی به آن کسان که قوی هستند و می‌بینند نزدیک شوند ولی باید دانست که این عمل مشکل است زیرا مکانیسم و قوای اشخاص با یک‌دیگر تفاوت دارد.

این است علت انکار

آن کسی که نمی‌بیند تقصیری هم ندارد، دلش می‌خواهد حرف کسی را که مدعی دیدن است باور کند و میل دارد تمرین نماید ولی چون تمرین مشکل است و شاید بزودی موفق نشود. این انکار تا مدتی باقی می‌ماند.

تمرین مغناطیسی

یکی از تمرین‌ها برای مجهز شدن همانا خواب مصنوعی است که این عمل را انجام می‌دهد. وقتی کسی به خواب مصنوعی می‌رود چون در اثر خواب روشن بینی و وجدان باطنی او در مسیرهای معینی اضافه می‌شود حکم همان مجهز شدن چشم را دارد و مخلوقاتی را که در حالت عادی نمی‌دید اکنون به چشم او می‌آید و آسانترین راه آن همین است. مجهز کردن قوا و چشم

خــود شــخص هم همین حــال را دارد و در اثر تمــرین و مداومت و توجه و استقامت و پیگیری می‌توان تا حدودی به این قسمت آشنا گردید.

نصحیت و اندرز

در طی این مقاله روشن گردید برای قـوای روشن بیـنی اشــخاص درجــاتی وجــود دارد که آن‌را معین کــردم. پس فرزنــدان عزیز این‌ها حقیقــتی است که بطــور روشن و واضح بیان شده و منکر حقیقت نمی‌تــوان گردید. آیا اگر کسی چــیزی را دید و من و شــما و عــده‌ای آن‌را ندیدند دلیل بر آن است که آن شـیئی وجـود نـدارد؟ خـیر وجـود دارد ولی عـــده‌ای به علت نداشـــتن وســـائل و قـــوا و تمرینات کافی آن‌را ندیده‌اند و عده‌ای هم هستند که قوة دیدن و درک آن‌را ندارند.

ماوراء حواس ظاهری ما

بنـــابراین در مـــاوراء این دیـــدنیها و شـــنیدنیهای عـــالم چیزهـــائی هست که بشر هنـــوز ندیـــده و نمی‌داند. اگر ماوراءالطبیعه را به معنی اینگونه (ماوراء) یعنی مــاوراء معلومــات و مشــاهدات فعلی بشر بنگــریم درست است ولی اگر آن‌را به معنی چیزی در پشت طبیعت و خــارج از آن معـنی نمـائیم غلط است زیـرا هر چه هست در زیر و رو و پشت و بالا و غیره (این لغـات نسـبی و وابسـته به موقعیت مشاهده کننده است و حقیقت ندارد) همة آن‌ها طبیعت است و چیزی از آن خارج نمی‌باشد.

بعد و بی‌بعدی یعنی چه

یکرنگی در همه جا

مغز بشر که در محفظه‌ای معین و محدود قـرار دارد ذرة بسـیار بسـیار نـاچیزی از قـدرت عـالم است که اگر در مقام حسـاب و مقایسه با عـالم لایتنـاهی بـدان بنگـریم شاید بتوان گفت آن ذره که در حسـاب ناید همـان است. اما چگونه می‌شود که این مغز با تمـام کـوچکی ظـاهری خـود می‌تواند پی به عظمت و وسـعت عـالم لایتنـاهی ببرید؟ علت همان وحـدت است که در عـالم نقشه واحـد، طرح واحد، نمونه واحد و قدرت واحد وجود دارد و وقتی که بشر با همین قـوة فکـری خـود به نمونة این طـرح و نـیرو پی بـرد در حکم آن است که به همة آن پی بـرده است.

مثال برق

بـرای مثـال بـرق را ذکر می‌کنم. ما می‌بیـنیم که در اثر پیدایش عواملی در جو فعل و انفعالاتی بوجـود می‌آید و بـرق در آسـمان تجلی می‌کند. اولاً این نکته بر ما روشن است که این برق از هیچ بوجود نیامـده بلکه در جو از آن به مقـدار معین موجـود اسـت، منتها عوامل و وسـایلی نبـود که به نظر انسـان برسد و وقـتی عوامل پیـدا شد انسـان توانست آن بـرق را مشـاهده کند. به علاوه می‌دانیم که بـرق منحصر به همین محلی که اکنـون هستیم نیست. بلکه اگر فی المثل به هلند هم سفر کنیم یا به اسـترالیا و زلاند نو بـرویم یا به ژاپن رحل اقـامت افکنیم باز هم همین برق زدن را می‌بینیم و بر ما مسلم می‌شـود که تفـاوت در بـرق نبـود و همه جا از آن وجـود داشت و این ما بـودیم که نمی‌توانسـتیم بـدون فـراهم شدن عوامل و وسایل آن‌را بنگریم.

بعد در بین نیست

پس اگر درست بیندیشیم می‌بینیم این برق بعدی ندارد و مسافتی برای آن نیست چنانکه در ایران در اروپا، در آمریکا و در هر کجای کرة زمین برق همان برق بود و جزئی تفاوتی نداشت و این ما بودیم که به علت محدودیت جسم احتیاج به مسافرت یعنی طی بعد و مسافت داشتیم و خو دبرق بعدی ندارد و همانست که هست و هیچ گونه تفاوتی در آن نیست و در هر کجا که موجبات فراهم گردد برق خود را ظاهر و مرئی می‌سازد. برقی که در قارة استرالیا می‌زند با برقی که در قارة آسیا تجلی می‌کند هر دو یکی است و هیچ بعد و مسافتی برای آن مطرح نیست.

کمک تفکر

تا آن‌جا که مشاهدات و وسائل بشر امکان به او می‌دهد خواهد دید که در این برق تفاوتی نبوده و نیست و نخواهد بود و این‌ها تغییر ناپذیرند. معنی واقعی لن تجد لسنه الله تحویلا یا تبدیلا - در سنت‌های الهی تغییر و تحویلی نیست همین است. حال فرض کنید بشر وسائلی بدست آورد و مثل اقدامات اخیر فضائی به ماوراء جو سفر نمود و بکرات دیگر رفت، خواهد دید که همین برق در همه جای عالم لایتناهی هست منتها هر جا بر حسب مقتضیات عوامل به صورت و شکلی خاص است.

اگر بر حسب مقتضیات تفاوت عامل و عناصر جزئی تفاوتی در آن مشاهده شد دلیل نفی اصل موضوع نیست. اما این که قوای بشر محدود است و قوة متفکرة او نیز حدودی دارد می‌تواند دنبالة رشته فکر را بگیرد و آن‌را یک خط نامحدودی تصور کند که به دنبال آن برود، پیش بتازد جلو رود و حرکت کند و هم‌چنان این حرکت را

ادامه دهد. باز هم خواهد دید که آن‌چه دیـده همـان است یعـــنی نمونه‌هـــائی که درک کـــرده همانها به مقـــدار بی‌نهایت در عالم وجـود دارد و می‌فهمد که از نمونة این مشتی که دیـده خروارها را هم می‌تواند ببیند و تفـاوتی در اصل در بین نیست.

نسبت فهم عالم لایتناهی

به این ترتیب است که عالم لایتناهی درک می‌گردد یعنی وقــتی فهمیــدیم حقــایق در همه جا همــانطور که درک کــرده ایم وجــود دارد و به هر کجا بــرویم بقــول ضــرب المثل آســـــمان همین رنگ است این نکته بر ما روشن می‌گــردد که بعد و مســافتی در بین نیست زیــرا عــالم لایتناهی و همه جـای آن پر از قـوائی است که ما با فکر محدود خود آن‌را شناختیم. برق را به عنوان مثال گفتیم. همه‌چیز را می‌توان این طور شناخت و دید. حیـات، روح، قـدرت، نـیرو، نـور و هر چه هست عـالم از آن مالامـال است و هیچ حدود و ثغـوری بـرای قلمـرو و تسـلط آن‌ها نیست و به هر اندازه که قدرت فهم و دید و مشـاهده ما اضافه شود از همان نمونه‌ها منتها به مقدار بیشتر دیـده می‌شود. به همین جهت است که عناصر کرات بهم شبیه است و سـنگهائی که از کـرة مـاه آورده‌اند دارای همـان عناصر زمینی است منتها با ترکیب متفاوت.

نگـاهی نو به نمـاد فراماسـونری؛ ابلیسک چـرا و چگونه بوجود آمد؟

ر اقصی‌نقاط جهان از مسجد بزرگ سـلطان احمد ترکیه تا صحن کلیسای اعظم سنت پیـتر در واتیکـان و محوطه کاخ سفید آمریکا شاهد ستون‌هایی با رأی هرمی شـکلی هستیم که سر به فلک کشیده‌اند. این ستون‌ها نمادهایی از الحاد و پاگانیسم نزد ادیان باسـتانی مصر بودند که در بازه‌هـای مختلف زمـانی تفاسـیر مختلفی از آن‌ها شـده است. امروزه ابلیسک‌ها تبدیل به یکی از نمادهـای مـورد احترام فراماسونری و پیروان فرقه‌های شیطان‌پرسـتی شده و این گروه‌های در چند قرن گذشته سعی داشته‌اند که آن‌ها را در جای جای جهان پراکنده سازند.

نگاهی به پیشینه نمایه ابلیسک

ابلیسک (obelisk)ـــ که برگرفته از واژه‌ای یونـــانی به معنای سـتون برافراشـته است یک بنـای یـادبود باریک با قاعـده‌ای مربع‌شـکل بـوده که در بخش فوقـانی آن یک هـرم قـرار داده شـده است. بر سـاس اسـاطیر مصر باستان این بنا با خدای خورشید یعنی "رع" (Ra) مرتبط می‌شد. بدین صورت که این نمـاد اشـعه‌ای از اشـعه‌های خورشید بـود که به صـورت سـنگی درآمـده است و "رع" الهه خورشـید درون این سـنگ قـرار دارد. در زبـان مصر باسـتان بر این بنا نـام "تِجِن" (Tejen)ـ نـیز می‌نهادنـد، مصـــریان معتقد بودند بدنه بلند و باریک ابلیسک مظهر دفاع و محافظت و هـرم رأسی بنا نـیز مظهر دورکـردن نیروهای منفی و بـاد و توفـان است. ابلیسک در دورانی نیز نماد ازیریس(Osiris) شد. زیرا اعتقاد بر این بود که

این الهه توانسته بر تمامی خدایان دیگر تفوق بیابد به همین دلیل دارای قدرت‌هایی از هر یک از خدایان دیگر شده بود و لذا ابلیسک، نمادی که متعلق به رع بود (خدای خورشید یا رب السماوات) نصیب ازیریس (خدای مرگ و دنیای زیرزمین) شد. نفس ازیریس، باع (Ba) به نام بانبجِت (Banebdjed) خوانده می‌شد و این باع بود که حیثیت و شخصیت و قدرت را برای ازیریس به همراه داشت و نماد بانبجت نیز قوچ بود و این دلیلی بود برای پرستش این حیوان توسط عده‌ای از مردم مخصوصاً در شهر مندیز (Mendes) در زمان باستان. از این‌جاست که رابطه میان ابلیسک و فرقه‌های فراماسونی و ایلومیناتی آغاز می‌شود که در بخش‌های بعدی بدان خواهیم پرداخت.

در جلوی هر معبد مصری معمولا دو ابلیسک قرار داده می‌شد. ابلیسک‌های باستان معمولا به صورت یک تکه از سنگ ساخته می‌شدند در حالیکه ابلیسک‌های کنونی از قطعات مجزا ساخته و ممکن است، چنانکه در مورد ابلیسک یادبود جرج واشنگتن شاهدیم، دارای فضای درونی نیز باشند.

تصویر درب ورودی معبد لوخور که یکی از ابلیسک‌های آن باقی مانده‌اند

البته از دیگر تفاسیر در مورد اسطوره‌شناسی ابلیسک می‌توان به موردی دیگر نیز اشاره نمود: مردمان مصر باستان معتقد بودند اگر انسان نام خود را در جایی ثبت نکند بعد از مرگ انسان ناپدید خواهد شد. به همین علت هر کس سعی می‌کرد نام خود را در جایی ثبت نماید. فراعنه نیز نام‌های خود را در مکان‌های مختلفی ثبت

می‌کردند که یکی از آن‌ها ابلیسک بـــــــــود. در حقیقت می‌تـــوان گفت که ابلیسک هـــرمی است که بر روی یک ستون قـرار داده شـده است. این بخش فوقـانی هـرمی شکل قسمت اصلی بنا و نمـادی مهم بـود. تقـدیم شـدن ابلیسک به خدایگان خورشید در حقیقت بـــدین معنا است که هرم موجود در رأس آن تقدیم به خدا می‌شـود تا نـام اهداء کننـده تا ابد بـاقی بماند. خطـوط حکـاکی شـده بر روی ابلســیک به خط هـیروگلیف می‌باشد و دربردارنــده موضوعاتی همچون زندگی رع، سـفرهای روزمـره رع در آسمان‌ها و پیروزی‌ها و جشن‌ها است.

البته نمادها ابلیسک چه در دوران باستان و چه اعصــار و قرون بعدی محدود به مصر نماندند. برای مثــال رومی‌ها از ابلیسک‌های مصـــــری تـــأثیر فـــــراوانی گرفته و در بخش‌های مختلفی از امپراطوری خود این نمادها را بر پا داشـــتند که از میـــان آن‌ها می‌تـــوان به ابلیسک آرلس (Arles)ـ در فرانسه، ابلیسک‌های شـهر بنونتو در ایتالیا (Benevento)، ابلیسک تیتوس سکستیوس آفریکانوس (Titus Sextius Africanus)ـ در مونیخ و یا ابلیسک‌های شـهر روم در ایتالیا اشـاره نمـود. نمونه‌هـای ابلیسک را می‌تـوان در تمـدن‌های آشـور، امـپراطوری اکســوم در نیجیریـــه، منطقه کـــرالا در ســواح جنــوبی هندوســتان، امپراطوری بیزانس، بالاخص در کشور کنونی ترکیه، و یا حتی در پـرو – ابلیسک تلـوو (Tello)ـ که در سـال 1919 کشف شد – مشاهده نمود.

ابلیسک آرلس در فرانسه که در دوران امــپراطوری روم ساخته شد و ابلیسک مسجد سلطان احمد استانبول

رواج ابلیسک‌ها در قرون مدرن

نکته جـــالب توجه در مـــورد ابلیسک‌ها این است که این نمادهای پاگانیسم هم اکنون رواج بسـیاری یافته‌اند و در سه قرن گذشـته صـدها ابلیسک در نقـاط مختلف جهـان ساخته شـده است. شـاید بتـوان این سـازه شـرک‌آلود را جزو معدود نمادهایی دانست که تا بدین حد در میـادین و امـاکن مختلف جهـان مـورد اسـتفاده قـرار می‌گیرند. نمونه‌هـای مختلف ابلیسک‌ها را می‌تـوان در کشـورهایی چون آمریکا، انگلستان، روسیه، ایتالیـا، سـوئد، فرانسـه، اسـکاتلند، ولـز، رومـانی، اروگوئـه، ایرلنـد، پاکسـتان، سنگاپور، آرژانتین، نیوزیلند، ونزوئلا، برزیل، پورتوریکـو، جمهوری دومنیکن، بولیوی، صربسـتان، کانـادا، جاکارتـا، کره شمالی، فیلیپین و سرزمین اشغالی مشاهده نمـود. مشـــهورترین ابلیسک دوران مـــدرن که در عین حـــال بزرگ‌ترین ابلیسک تاریخ نیز اسـت، ابلیسک یـادبود جـرج واشـنگتن، اولین رئیس‌جمهـور آمریکا و از اعضـای ارشد لژهــای ماســونی، است که در قــرن نــوزدهم در آمریکا ساخته شد.

ابلیسک بوئنس‌آیرس که در سال 1936 ساخته شده و در سال 2005 بازسازی گردید

اهمیت ابلیسک در فرامانسونری و آیین شیطان‌پرستی

همانگونه که قبلا نـیز مـورد اشـاره قـرار گـرفت نفس ازیریس، باعبه نام بانبجِتخوانده می‌شد و این باع بـود که حیثیت و شخصـیت و قـدرت را بـرای ازیـریس به همـراه داشت و نماد بانبجت نیز قوچ بود و این دلیلی بـود بـرای پرستش این حیوان توسط عده‌ای از مـردم مخصوصـاً در شـهر منـدیزدر زمـان باسـتان. و قـوچ منـدیز یا همـان بـانبجت، سـپس تبـدیل به بفـومت (Baphomet)ـ شد و

بفومت مورد پرستش فرقه‌هـایی از فراماسـونری مانند شوالیه‌های معبد (Knights Templar)ـ که در جنگ‌هـای صـلیبی نقش ویـژه‌ای داشـتند، قـرار گـرفت.هم اینک بفـومت مـورد اسـتفاده فرقه کابـالا(Kabbalah)ـ از فرقه‌های عرفان یهـودی و فراماسـونری است. بفـومت یک بز است با نماد ستاره پنج ضلعی(البته دقت گـردد که سـتاره پنج ضـلعی در پـرچم بـرخی دول اسـلامی تمـایز آشکاری با این ستاره دارد و صورت واژگون آن است) بر روی پیشـانی که علامت کنـونی شـیطان پرسـتان و فراماسون‌ها می‌باشد. بفومت در نگاه کابالیستی در یک دست مرد و در یک دست زن است، هر دو دستش علامت هرمتیسم(Hermetecism)ـ که یک دست به سـمت مـاه سفید(Geburah)ـ و دست دیگر به سمت پایین به سـمت ماه سیاه (Chesed)ـ است که این علامت نشانده متعادل بودن رحمت و عـدالت است. در بین دو شـاخ بز بفـومت یک شـعله هـوش(Intelligence)ـ است. در محل آلت تناسـلی بفـومت یک میله وجـود دارد که نشـانه "زنـدگی بی‌پایـان " آن (که نمـادش ابلیسک می‌باشد) است و پستان‌های آن به اومانیسم تعبیر شده است

بفومت، خدای شیطان‌پرستان

همانگونه که قبلا نیز گفته شد، این معمـاری هم اینک در سراسر اروپا و آمریکا در بسـیاری از میـادین اصـلی شهرها به چشم می‌خورد.این موضوع در قرن 19 توسط فراماسون‌ها محقق شد. بدین ترتیب ابلیسک نمـادی شد از قدرت عظیم فراماسونری در این قرن و این موضـوع نشان دهنده عشق شـدید و پنهـانی فراماسـون‌ها به این نماد شیطانی است.فراماسـون‌ها علاقه بسـیاری نـیز به

ازیـریس و افسـانه آن دارند. در این افسـانه آمـده است ازیریس پادشـاه مصر با خـواهرش آسـیس(Isis)ـ ازدواج می‌کند. برادر ازیریس، سِـت (Set)،بـرای به چنگ آوردن پادشـاهی تصـمیم به قتل بـرادر خـود می‌گـیرد، ست ازیریس را فریفت تا در صندوق طلایی پنهان شـود ولی بلافاصـله درب صـندوق را قفل می‌کند و آن را در رودخانه نیل می‌انـدازد. صـندوق به شـهر "بـایبلوس" (Byblos)ـ در سوریه کنونی می‌رسد و در حالی که حاوی بـدن مـرده ازیـریس بـود کنـار یک درخت اقاقیا توقف می‌کند. آسیس به توطئه ست پی می‌بـرد و بـرای یـافتن شوهر خود راهی می‌شود. آسیس خـوابی می‌بیند مبـنی بر این‌که می‌تواند شوهر خـود را در بیبلس بیابد. آسـیس بدن شوهر خـود را می‌یابد و به مصر بـاز می‌گرداند ولی ست بدن ازیریس را می‌دزدد و آن را مثله می‌کند (به 14 قسـمت تقسـیم می‌کند) و هر قسـمت را به گوشه‌ای از مصر می‌فرستد، چراکه می‌ترسید ازیـریس دوبـاره زنـده شـود. آسـیس دوبـاره بـرای پیـداکردن قطعـات بـدن شـوهرش به راه می‌افتد و تنها در یـافتن یک قطعه نـاموفق اسـت، او هر 13 قطعه یافته شـده را به خـاک می‌سپارد. پسر ازیریس، هوروس (Horus)ـ انتقـام پـدر خـود را گرفته و عمـوی خـود را می‌کشد. پسر دیگر ازیـریس به نـام آنـوبیس(Anubis)ـ پـدر خـود را زنـده می‌کند. و اینک ازیریس به عنوان خدای مردگان شـناخته می‌شود. تنها تکه‌ای از بدن ازیریس که یافت نشـد، "آلت تناسـلی " او بـود که "ست " آن را در نیل انداخته بـود و ماهی‌ها آن را بلعیده بودند. به خاطر این موضوع آسیس آلت تناسلی مصنوعی ساخته بود و در مصر فرقه ججـای بـرای پرسـتش آن ایجـاد شـده بـود.عـده‌ای معتقدند که

ابلیسک نمــادی از همــان بنــایی است که آســیس آن را ساخته است

خدای اوزیریس، خدای مردگان و جهان زیرزمینی، خـدای محبوب فراماسون‌ها

نماد شیطان در مرکز مسیحیت جهان

ابلیسک‌ها بعد از سقوط امپراتوری روم تا رنسانس دیگر مطرح نشدند. مهمــترین ابلیسک در روم (که مشــهور به پـــایتخت ابلیسک‌ها است) در واتیکـــان مرکز مســـیحیان کاتولیک جهان قرار دارد، بنایی به ارتفـاع 5/25 مـتر که در ســال 37 میلادی از مصر به این شــهر منتقل شــد، بعدها پاپ سیکستاس پنجم (Sixtus V) تصمیم به نصب این ابلیسک در میدان سنت پیتر (Saint Peter) روبروی کلیســـایی به همین نـــام گـــرفت. پـــاپ در نظر داشت ابلیسک را به واســطه نصب صــلیب بر روی هــرم آن در تمام رم نمادی از تقـدس بکند و آن‌ها را در مقابل تمـام کلیساهای مهم شهر قراربدهد تا وسـیله‌ای بـرای تـرویج مسیحیت برای زائـرین این شـهر باشد. پـاپ سیکسـتاس پنجم قبل از نصب ابلیسک در میدان سنت پیتر، ابلیسکی چوبی به جای آن قرار داد تا مراسم جن‌گیری از ابلیسک اصــلی به پایــان برسد و نصب آن در ســال 1586 با به کارگیری 1000 مرد و 140 اسب خاتمه یافت.

اربابان کلیسا برای توجیه قرار گرفتن ابلیسک در میدان مـذکور چـنین می‌گویند: "بـرای کـافران، سـتون هـرمی شـکل سـنگی یک نمـاد خورشـیدی است که نماینـده یک جریان حیاتی بین آسمان و زمین، راهی بـرای برقـراری ارتباط به الهی بود.به عنـوان یک اثر تـاریخی بت پرست

در بزرگ‌ترین میـدان مسـیحی، آن را نمـادی از انسـانیت رســـیدن به مســـیح است." البته این ابلیسک نقش یک ساعت خورشیدی را نیز ایفـاء می‌کند و بنا به گفته پـاپ بندیکت شـانزدهم: "آن سـاعت آفتـابی غـول پیکر بـرای کمک به خـاطر نشـان کردننمـاز همیشـگی خـود و روز مقدس در طول سال است."

نماد شیطان در پایتخت مسیحیت

انتقال دیگر ابلیسک‌ها توسط فراماسون‌ها

در قرن نـوزدهم فراماسـون‌ها ابلیسک را به عنـوان تنها بنـای یـادبود ازیـریس در معمـاری بسـیاری از شـهرهای تمدن غرب وارد کردند، این موضوع در زمان غـارت مصر توسط ناپلئون به اوج خود رسید. پـاریس اولین شـهر در تمدن مغرب زمین بود که این معماری را درون خود جای داد. در سـال 1830 محمـدعلی نـایب السـلطنه مصر به پادشـــاه فرانسه ابلیســـکی هدیه داد که اینک در میـــدان کنکورد (Place de la Concorde) در پاریس وجود دارد. این میـــدان در انقلاب فرانسه به نـــام میـــدان انقلاب خوانده می‌شد و محلی بـود که انقلابیـون سر اشـراف و کشیشان را به گیوتین می‌سپردند.

ابلیسک میـدان کنکـورد که هـرم آن به دسـتور شـیراک طلاکوبی شد

حکاکی‌هـای روی این ابلیسک تعریف و تمجید از فرعـون مصر است. در ســال 1998 به دســتور رئیس جمهــور فرانسه ژاک شـــیراک هـــرم رأسی بنـــای ابلیسک را طلاکوبی کردند. در سال 1875 ژنـرال جیمز الکسـاندر(Sir James Alexander) تصمیم به انتقال یک ابلیسک

به لنـدن گـرفت، دکـتر اراسـموس ویلسـون (Erasmus Wilson)ـ از فراماسون‌های معروف بود که هزینه انتقال و نصب ابلیسک را تقبل کـــــــرد. این ابلیسک توسط دو مهنــدس فراماســون به نام‌هــای دیکســون(Dixon)ــ و استیفنسـون (Stephenson)ـ نصب شد. در سـال 1878 کنــار رودخانه تــایمز (Thames)ــ در لنــدن این ابلیسک نصب شد و به دلیل زحمت فراوان این‌جابه جایی و نصب به دکــتر ویلسن لقب شــوالیه اعطا شد. این ابلیسک به سوزن کلئوپاترا (Cleopatra's Needle)ـ معروف است. همـــــانطور که ذکر شد ابلیسک‌ها در مصر باســـــتان به صورت دوقلو در دروازه معابد به کار می‌رفت،

جفت ابلیسک لنــدن توسط فراماســون‌ها به نیویــورک منتقل شد و در پارک مرکزی شهر(Central Park)ـ کنار موزه متروپلیتن (Metropolitan)ـ در سال 1881 نصب شد. هزینه این نقل و انتقــال بر عهــدخ ســرمایه دار و فراماســـونر معـــروف ویلیـــام ونـــدربیلت (William Vanderbilt)ـ بـود. در مراسم افتتاحیه پس از نصب این ابلیسک ارکستر 9/000 نفره فراماسـونرها برنامه اجـرا کردند و جسی آنتونیاســـتاد اعظم،(Grand Master) فراماسونری نیویورک در این مراسم سـخنرانی کـرد. در این سـخنرانی آمـده است مصر زادگـاه علم (Science)، نجــوم، ادبیــات و هــنر است و ما فراماســونرها باید به دنبال اصول خود در مصر باسـتان باشـیم و آن اصـول را احیا کنیم

سوزن کلئوپاترا در لندن و ابلیسک دوقلـوی آن در پـارک مرکزی نیویورک

بزرگ‌ترین ابلیسک جهان چگونه بوجود آمد

البته در همین قـــرن نقشه یک ابلیسک عظیم در حـــال اجرا بود. از سـال 1848 در شهرواشـنگتنپایتخت ایـالات متحده آمریکا اجرای این نقشه آغاز شد و این ابلیسک به یـادبود جـرج واشـنگتن اولین رئیس جمهـور آمریکا که از فراماســونرها بــود"یــادبود واشــنگتن" (Washington Monument) نام گرفت

نمایی از ابلیسک واشنگتن و کاخ سفید

در تشییع جنازه جـرج واشـنگتن در سـال 1799 که طبق آداب و رسوم فراماسونری برگـزار شـد، هر فراماسـونر یک شـــاخه درخت اقاقیا به روی تـــابوت واشـــنگتن می‌گذاشت که این سمبلی بود از بازگشت و زنـده شـدن ازایریس به امید زنده ماندن ابدی واشنگتن. در 1885 در سـالروز تولد جـرج واشـنگتن این ابلیسک افتتـاح شد.در ســخنرانی این مراسم یک فراماســونر مهم گفت: "ما سـازندگان جامعه انسـانی هسـتیم و سـنگ‌های این بنا مـردان زنـده‌ای هسـتند که ذهن‌های‌شـان با عشق الهی روشن شــده است و قلب‌های‌شــان با یــافتن این عشق پاک می‌درخشد و نفس‌های‌شان امیدوار به زندگی ابــدی مثل ازایـــریس است". وزن این بنا به 81/000 تن و ارتفــاع آن به 555 مــتر می‌رسد. در حـــال حاضر این ابلیسک بزرگ‌تـرین و بلنـدترین ابلیسک جهـان می‌باشد. این بنا از کاخ سفید و کنگره آمریکا کاملاً دیده می‌شـود. از زمان رونالد ریگان (Ronald Reagan) تمامی مراسم ســوگندهای رئیس جمهــوران در پـــای این بنا برگـــزار می‌شـود. سـاخت این بنا 1/300/000 دلار هزینه بـرمی دارد و وزن هــرم رأسی آن 3/300 پوند است. ابلیسک

واشنگتن به فاصله 900 متری غرب کنگره و 900 متری جنوب خانه اصلی فراماسونری است.

در زلـــزله‌ای که اخـــیرا در شـــهر واشـــنگتن رخ داد آســـیب‌هایی به این نمـــاد شـــیطانی وارد آمد. بنا بر گزارش‌هـــای منتشـــره دولت آمریکا از چنـــدین گـــروه مهندسی دعـوت کـرده است تا نسـبت به تعمـیر هر چه ســـریعتر این ابلیسک و مقـــاوم نمـــودن آن در برابر آسیب‌های احتمالی آتی تلاش نمایند.

حذف نماد شیطان از مراسم رمی جمـرات در جـایگزینی آن با یک دیوار

طی سـالیان متمـادی، حجـاج خانه خـدا در مراسم رمی جمرات به سوی ستونی شبیه به ابلیک سنگ می‌انداختند تا بدین ترتیب از شیطان برائت جسته و این رانـده شـده از ملکوت خدا را از دل‌های خود نـیز برانند. در سـال‌های اخیر و طی تصمیم آل سعود به بازسـازی مکـه، علاوه بر تخریب‌هـایی که در بـافت تـاریخی کعبه روی داد و نـیز ســـاخت و ســـازها مشـــکوکی که پـــیرامون اطـــراف مسجدالحرام انجام گرفتند، سه ستون شیطان نـیز با یک دیوار جایگزین گردید. طراحی دیوار مراسم رمی جمرات بر عهده یک معمـار صهیونیست به نـام نـورمن فاسـتر (Norman Foster) بود که طراحی و احداث تعداد زیادی ابلیسک را بر عهده داشته است. آیا این کار با هدف حفذ سـتون ابلیسک مانند شـیطان از سـنگ‌های حجـاج انجـام گرفته؟

نمـــاد شـــیطان در مکه که بدست مهندســـین اســـرائیلی طراحی و ساخته شده

در شب 21 دسـامبر سـال 2012 در سـاعت 11 و 11 دقیقه روز سـایه این بـرج شـیطانی بر کعبه احاطه پیـدا کرد می‌دانید یعنی چه؟

به زعم شیطانپرستان یعنی شیطان بر خدا تسلط یافت.

در نوک این برج نمـادی وجـود دارد که شـما فکر می‌کنید نماد اسلام یعنی ماه است اما خـیر این نمـاد بز بـافومت است. که شـــوالیه‌های معبـــدی و فراماســـون‌ها آن را می‌پرستند.

نمـاد بز بـافومت که در بـالای بـرج سـاعت هم اسـتفاده شـده است. این نمـاد در فیلم جمونگ و امـپراطور بادها هم به شـدت اسـتفاده شـده است که فیلم جومونگ هم ســـاخته دست فراماســـون‌ها است و معـــنی خـــود (جومونگ)یعنی: راهب یهـودی (چوسـان)یعـنی:خورشـید یهودی (جولبن) یعنی: لبنان یهودی.

اندازه‌ی خانه‌ی کعبه و برج سـاعت را بـاهم مقایسه کنید (آن‌ها به خیـال خـود نعوذبالله جـبروت خداوند را پـایین آورده‌اند در حـالی که این خانه فقـط، نمـادی از خداوند است بر روی زمین تا بندگانش به آن سـمت عبـادت کنند و خانه‌ی خدا دل بنـدگان مـومن است که با بـرج سـاختن هیچ لطمه‌ای که به آن نرسـیده هیچ خشـممان را شـعله ورتر می‌سازد تا از عمر یکی، دو روزه اشان بکاهد.)

نماد شیطان در مکه امروزه جای خود را به نمـاد کشـتی حضرت نوح ،نماد نجات انسان داده

نماد واقعی شیطان در مکه که حاجیان در رمی جمره در ایام حج به آن سنگ میزدند و امروزه تخریب و جای خـود را به نماد کشتی حضرت نوح داده

معمار سازه‌های شیطانی در مکه کیست؟؟؟؟

سر نورمن فاستر(لرد فاسـتر تمس بنک)، معمـار بـزرگ انگلیسی و ماسـون بلنـدپایه‌ای است که با اسـتفاده از مـوقعیت خـود در عرصه معمـاری، در سراسر جهـان نمادهای ابلیسک یا به تعبیر دیگر «هرم‌های ایلومینـاتی» به پا می‌کند.

این شـخص یکی از بزرگ‌تـرین معمارها و مهندسـان دنیا می‌باشد که بیش از 200 آبلیسک را سراسر دنیا سـاخته است این فـرد همـان کسی است که دسـتور تخـریب آبلیسک موجـود در مکه را داده و به جـای آن دسـتور ساخت برج سـاعت که این نـیز همـان آبلیسک است ولی این بار در بـای مکه را صـادر کـرده است. آن‌ها با خـراب کـردن نمـاد شـیطان می‌خواسـتند بگویند که هیچ کس در هیچ جای دنیا حق ندارد به شیطان(آبلیسک)سنگ بزنند.

همه‌چیز از زبان پدر سامی یوسف!

بابک رادمنش اصــولا اهل مصــاحبه و رســانه نیست اما مصاحبه‌ای مفصل را با وی در «اطلاعات هفتگی» انجـام داده است. گفتگـــویی که رادمنش در آن دربـــاره فرزند مشـهور خـویش سـیامک یا همـان «سـامی یوسف» هم حرفهای جالبی را مطرح کرده است:

- بعد از نزدیک به سی ســال، ســال پیش به ایــران بازگشتید اما خبر خاصی از شــما نیست و خیلی از علاقمندان شـما حـتی نمی‌دانند در ایـران سـکونت دارید. چرا اینقدر بی‌سر و صدا؟

البته بنـــده از همـــان ســـال 64 که به علت نارســـایی جهازهاضمه اجبارا برای معالجه که قـرار نبـود بیشـتر از یک یا دو سال طول بکشد به همراه خانواده به انگلستان رفتیم. هر سال به ایران می‌آمدم البته برای مدت کوتــاه و بــاز می‌گشــتم یعــنی ســالی نبــوده است که به ایــران نیامده باشم. و اما جواب سوال شما اعتقاد درونی بنـده این اســت، از آن‌جــایی که همه ما انســان‌ها در این دنیا مســافر هســتیم که متاســفانه خیلی‌ها این موضــوع را فراموش کرده‌اند بیشتر مسائل بــرایم حل شــده است و به همین علت است که هیچگـــاه اهل حاشـــیه و جنجـــال نبــودم و همیشه بی‌سر و صــدا بــودن را تــرجیح داده‌ام. زمــانی هم که به ایــران بازگشــتم دلیلی ندیــدم که آن‌را رسانه‌ای کنم. جالب است بدانید در همین رابطه ترانه‌ای به نام مسافر ساخته و با صدای خــودم آن‌را اجــرا کــردم که در آلبـــومی به نـــام «دِلا» منتشر خواهد شد که با این جمله‌ها شروع می‌شود:

دنیا مسافرخونه‌ای است که دیواراش تو خالیه – تکیه گاهِ هیچ کسی نیست، یک تصویرِ پوشالیه

این همه خود بُزرگ بین و بی‌خبر از خدا نباش

- خیلی از مـردم شـما را نمی‌شناسـند. یعـنی نـام فیروز برنجان را نمی‌شناسـند و نمی‌دانند چه آثـار خاطره انگیزی را سروده و ساخته‌اید.

(باخنـده)مگربایدبدانند؟راسـتش بـرای من در وهله اول تاثیرگـذاری آثـارم اهمیت بیشـتری داردتا مطـرح شـدن نـامم،هیچگـاه دنبـال شـهرت ومشـهور شـدن نبـودم و نیستم.باور مسافربودن خیلی ازین مسـائل را بـرای من حل کرده است.

- در بُعد چند وجهی بـودن هـنر شـما خیلی از مـردم نمی‌دانند شـما شـاعر، ترانه سـرا، آهنگسـاز، خواننده، نوازنده و مدرس 9 ساز مختلف هستید.

همـانطور که عـرض کـردم علاقه‌مند نیسـتم که خیلی سـرزبان‌ها و در چشم باشـم، شـاید لازم باشد بدانیدکه علـیرغم درخواست بسـیاری از رسـانه‌ها جز یک مـورد برنامه تلویزیونی تـاکنون هیچ مصـاحبه‌ای نداشـتم و این اولین گفتگوی بنده با مطبوعات است.

- بفرمایید چـرا؟ در صـورتی که شـما حرفهـای فراوانی برای گفتن می‌توانید داشته باشـید. کمی بیشـتر از خودتـان بگویید و چه شد که از ایـران رفتید.

همـانطور که در سـوال اول پاسخ دادم اواسط سـال 64 بـود که به علت بیمـاریم از ایـران به همـراه خـانواده به

انگلستان رفتیم. بیماری من اینگونه شروع شدکه پزشکان تشخیص دادند، مادرم مبتلا به سرطان شده و سه ماه بیشتر زندگی نخواهد کرد، با شنیدن این خبر شکی به من وارد شد که جهازهاضمه‌ام از کار افتاد. در ایران به چندین پزشک مراجعه کردم ولی اکثر آن‌ها توصیه کردند که معالجه این بیماری در انگلستان بهتر خواهد بود، اما طول درمانم سال‌ها طول کشید و هنوزم که هنوزه بهبودی کامل پیدا نکردم. بچه‌ها هم که به مدرسه رفتند دیگر مجبور شدیم همان‌جا ماندگار شویم البته این‌طور نبوده که در این سی سال به ایران برنگشته باشم، هرسال می‌آمدم و مدتی هم در ایران می‌ماندم. من عاشق ایرانم و خدا نکند که دیگر بعد از این دور از وطن باشم کاش می‌توانستم درمانم را در ایران به انجام می‌رساندم که مجبور نباشم این همه رنج دوری از وطن را تحمل کنم. سال اول برایم بسیار سخت گذشت، هرشب قرآن و نهج البلاغه می‌خواندم تا فکر دوری از آب و خاکم مرا رنج فراوان ندهد.

این قسمتی از یکی از اشعار من به نام «زندان زیبا» است که در کتابی به نام مجموعه اشعار کوتاه (نکته‌ها) در زیر چاپ است و بزودی منتشر می‌شود. این سومین کتاب من است که در ایران به چاپ می‌رسد پیش از این، کتاب «مهتاب عشق» که دارای اشعار کلاسیک است در سال 88 منتشر و کتاب «قصر آرزوها» که شامل ترانه‌هایی است که تاکنون سروده‌ام در سال 89 به چاپ رسید.

- پس همانطور که گفتید به خاطر معالجه از ایران رفتید؟

بله. البته اگر به بنـــده بـــود هیچگـــاه از ایـــران خـــارج نمی‌شدم، چرا که آن زمان اوج فعالیتم در صـدا و سـیما بود. همـانطور که می‌دانید آهنگ و شـعر و تنظیم سـرود «ای رهبر» که کلام آذری دارد و یا سـرود «خلبانـان» که هر دوی آن‌ها با صدای آقای جمشید نجفی خوانـده شـده است، تنها 2 مورد از 45 سـرودی است که در رابطه با انقلاب اسلامی و دفاع مقـدس قبل از عـزیمت به خـارج از کشور ساخته‌ام.

دوســتانم در خــارج از کشــور به من می‌گفتند که چــرا اینقــدر ایــران ایــران می‌گــویی مگر این‌جا چه فــرقی با ایــران دارد که هر سـال به ایـران می‌روی، در جوابشـان می‌گفتم وقتی در خاک ایران راه می‌روم، انگـار آغـوش اجدادم برایم باز شده و من در آغـوش آن‌ها قـدم بـرمی دارم. البته این علاقه به وطن را وقـتی بیشـتر احسـاس می‌کنید که سال‌ها رنج دوری از آن را کشیده باشید.

- در این سی سال همکاری با صدا و سیما نداشتید؟

خــیر، متاســفانه به علت کســالت فــراوانی که داشــتم سال‌ها هیچ فعالیتی نداشتم بعد از آن هم دیگر همکـاری خاصی با یک‌دیگر نداشـــــتیم. اما در مـــــدتی که کارمند رسمی صدا و سیما به عنوان آهنگساز و نوازنـده کمانچه بودم آثار بنده با صدای این خوانندگان محترم اجـرا شـده است. آقایان: گلریز، رشید وطن دوست، اسفندیار قــره باغی، شاپور رحیمی، احمـدعلی قـدمی، جمشـید نجفی، ابـاذر (خواننـده آذربایجـانی) و هم‌چـنین آثـاری با صـدای خودم.

- به عنـوان یک ترانه سـرا، ترانه و شـعر می‌بایست چه ویژگی‌هایی داشته باشد؟

من موسیقی را به یک ظرف خالی تشبیه می‌کنم، یعـنی این‌که نه آدم را گمـــراه و نه راهنمـــایی می‌کند اما به محض آن‌که کلامی با موسیقی همراه می‌شـود مانند این است که غذایی درون آن ظرف قرار گرفته باشد که این غذا می‌تواند فرد را مسموم یا شفا دهد یا بــرخی مواقع هم خنـثی باشد که بنـده به یـاری خداوند همیشه سـعی کـردم که در وادی شـفادهندگی موسـیقی گـام بـردارم. برای من موسیقی وسـیله‌ای است که می‌تواند زیباترین پیام‌ها را با کلام معنـوی و خداپسـندانه به گـوش مـردم برسـاند و مهم‌تـرین قسـمت یک اثر را کلام آن می‌دانم، این کلام است که می‌تواند فکر شـــنونده را منحـــرف یا انسـان و روحش را متعـالی کند. به نظر بنـده موسـیقی ایران در دنیا معروفیت چندانی ندارد اما در عوض شـعر، ادبیات و عرفـان ایـران در اکـثر کشـورهای دنیا شـناخته شـده است و به آن ارج می‌نهند و شـاید بتـوان گفت در طول تاریخ موسیقی ایران موسـیقی بـدون کلام بسـیار بسـیار کم سـاخته شـده است و حـدودا 99%ـ از آثـار موسـیقی ایـرانی همیشه همـراه با کلام بـوده است به همین دلیل باید به شـعر و ترانه توجه بیشـتری کـرد. در ضمن فکر می‌کنم بسیار مهم است که شعر یا ترانه ابتدا باید قابل فهم اکـثر مـردم جامعه باشد و در عین حـال پیغامی متعالی داشته باشد و روح انسـان را به معنـویت نزدیک کند حتی اگر شعر و یا ترانه‌ای هم عاشقانه گفته می‌شود بازهم با واژه‌های نجیب و معنوی سروده شـود. و گرنه چه فایده! که شاعر یا ترانه سـرا زمین و آسـمان را با واژه‌هـای زیبا به هم ببافد اما مجمـوع آن تلاش‌ها

صـرفا زیبـایی داشـته باشد و هیچ دردی را از مـردم دوا نکند!؟

*دقت کرده‌اید سلیقه موسیقیایی مردم به ویژه جوان‌ها عوض شده و اکثرا به کلام توجه نمی‌کنند؟

بله متاسفانه درست اسـت، اما همـانطور که قبلا عـرض کردم ایران مهد شعر و ادبیات و عرفان است و علاقه به ادبیـات و شـعر در خـون ایرانی‌ها است. با این حسـاب فصل بی‌تـوجهی، می‌تواند گـذرا باشـد، چـرا که به قـول مولانا «هر کسی کو دور ماند از اصل خـــویش - بازجوید روزگارِ وصلِ خویش» مطمئنا هنگـامی که شـعر ترانه پر بـار و معـنی دار باشد خـود به خـود مـورد توجه شـنونده قــرار می‌گــیرد. خلاصه این کلام است که در ذهن‌ها حک شده و باعث ماندگاری اثر می‌شود. به عنوان مثال شـما احتمـالا ترانه «مخـور غم گذشـته» از سـاخته‌های بنـده است را شنیده‌اید که قستمی از شعر آن چنین است:

عمر گران می‌گذرد خواهی نخواهی

سعی بر آن کن که نرود رو به تباهی

مطلب دل را طلب از سوی خدا کن

زان که بود رحمت او، لایتناهی

چرا این شعر به گفته مردم مانـدگار شـده؟ به نظر بنـده چون معنای معنوی دارد محترمانه در اذهـان جـای گرفته است و ماندگار شده است.

- فکر می‌کنید چه اتفـاقی افتــاده که ترانه‌هــای ما ضعیف شده است؟

دلیل اصـــلی می‌تواند این باشد که نـــرم افزارهـــای کامپیوتری، ساخت موزیک بخصوص سبک پـاپ را بسـیار راحت کرده است که می‌شـود با آن حـتی شخصی هم که تبحری در موسیقی ندارد و تنها علاقه‌مند است می‌تواند کـاری را به آسـانی تولید کند و به همـان سـادگی عمـدتا کلامی ســاده و بی‌کیفیت بر روی آن قـــرار می‌گـــیرد. امیـــدوارم پـــررنگی این فصل به اصـــطلاح موســـیقی کـــامپیوتری به تـــدریج کمرنگ‌تر شـــده و دوبـــاره موسیقیدان‌ها و نوازنده‌های مـاهر وارد صـحنه شـوند و بیشتر از این‌ها آثار با ارزش تولید شود که اصولا همـراه با موسـیقی با ارزش طبیعتا کلام ارزشـمند نـیز خواهد بـــود. به نظر من هنرمند هم طـــبیب جامعه است که می‌بایست شـفابخش روح‌ها باشد و هم معلم، که چـیزی را به مردم یاد دهد و چقدر زیباست که در هر هنری نـور الهی نـیز وجـود داشـته باشد. با این‌که خـودم مـدرس و نوازنـده 9 سـاز مختلف هسـتم و آهنگسـازی می‌کنم، همیشه موسـیقی را وسـیله‌ای می‌دانم بـرای رسـاندن کلام خـــوب. معتقـــدم آن‌چه که موســـیقی را مناسب یا نامناسب می‌سازد، ملودی (نغمه) یا سـازها نیسـتند بلکه فقط کلام است کلام است کلام.

- به نظر شما معنای هنر چیست؟

جـالب است که بگـویم جـواب این سـوال فقط یک کلمه است و آن نه فقط در هنرهـــای زیبا بلکه در هر کـــاری می‌تواند وجـــود داشـــته باشد و آن «خ--لاقیت» است. خداوند به هرکسی لطفی عطا فرمـوده و اسـتعدادی در وجودش نهاده، به عنوان مثال استعداد زاتی که در وجود اسـتاد جلیل شـهناز وجـود داشـته از وی چـنین نـابغه‌ای

ساخته است و ایشان از استعداد خدادادی‌اش در راه درست استفاده کرده، اینگونه است که نام یک هنرمند همیشه ماندگار می‌شوند.

*کمی از خانواده‌تان بگویید.

در آغاز می‌خواهم از همسر خوب و مهربانم برای همه زحماتی که در زندگی مشترکمان کشیده است تشکر کنم. همانطور که می‌دانید زندگی کردن با هنرمند خیلی آسان نیست ولی ایشان این سختی را با گذشت و فداکاری، پیوسته تحمل کرده و همیشه در همه موارد زندگی حتی ساخت آثارم پشتیبان و یار و یاور من بوده است. و اما درباره والدینم باید عرض کنم که هردوی آن‌ها مذهبی بودند، متاسفانه من در سن هشت سالگی پدرم را از دست دادم ولی تا وقتی که ایشان زنده بودند من را هرروز با خودش به مسجد می‌برد. و از آن‌جایی که به قول معروف ریشه شخصیت هر کسی از بدو تولد تا سن شش یا هفت سالگی شکل می‌گیرد، شخصیت من هم به دلیل حضور در چنین خانواده‌ای به صورت مذهبی شکل گرفت.

- چه شد که به سمت موسیقی کشیده شدید؟

بعد از فوت پدرم و با توجه به این‌که خانواده ما به شعر و آواز هم علاقه‌مند بودند و برادرانم همه صدای خوبی داشتند و آواز می‌خواندند طبیعتا منهم به شعر و موسیقی کشیده شدم اما نه هر موسیقی. از همان کودکی به ساز و خواندن علاقه‌مند شدم تا این‌که در دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران تحصیل کردم و به طور کلی از مکاتب این اساتید گرانقدر به صورت

حضـوری یا غیـابی اسـتفاده کـردم. پیـانو را از اسـاتید دانشکده و ویـولن را از مکتب دو اسـتاد گرانقـدر اسـتاد «ابوالحسن صـبا» و «اسـتاد علی تجویـدی» و در مـورد سازهای اصیل ایـرانی، تـار را پـیرو مکتب «اسـتاد جلیل شهناز»، سه تار را پیرو مکتب استاد «احمدعلی عبادی»، سنتور را پیرو مکتب «استاد فرامرز پایور»، بربط (عـود) را پیرو مکتب «اسـتاد منصـور نریمـان»، کمانچه را پـیرو مکتب «اسـتاد علی اصـغر بهـاری»، نی را پـیرو مکتب «استاد حسن کسایی» و تنبک را از مکتب «استاد حسین تهران» بهره گرفتم.

- پدر شما اهل موسیقی و خواندن نبودند؟

نه زیـاد، ته صـدایی داشـتند اما اهل موسـیقی نبودند که متاسـفانه ایشـان را خیلی زود از دست دادم. مـادرم که شخصـیتی بسـیار مـذهبی و عرفـانی داشت به آثـار من علاقه‌مند بـود، هرکـاری را که می‌سـاختم نظر مـادرم را درباره آن جویا می‌شدم. زمانی که ایشان بیمـار بـود، به من می‌گفت که بـرایم با کمانچـه، موسـیقی محلی لـری بزن تا با صدای آن گریه کنم. مـاهور لـری سـوز عجیـبی دارد و واقعا اشک آدم را در می‌آورد. جـالب است بدانید که من و یا مادرم هرگز لرسـتان را ندیـده بـودیم اما یک کـار اوایل انقلاب بـرای هفته وحـدت سـاختم و با لهجه لـری آن را خوانـدم که بسـیار هم تـاثیر گـذار بـود و هیچ کس بـاور نمی‌کـرد که خواننـده این اثر لرسـتانی نباشد. این سرود را زمانی که مادرم در قید حیات بودند ساختم که خیلی هم مورد علاقه ایشان بود.

- آیا هیچ‌وقت خواستید که به عنوان خواننـده مطـرح باشید؟

اوایل انقلاب که در صدا و سیما بـودم چند کـار از آن سـرودی که سـاخته بـودم را به زبـان فارسی یا آذری خودم اجرا کـردم اما خـارج از ایـران فعـالیتی به عنـوان خواننده نداشتم. بگذارید خاطره‌ای تعریف کنم در همـان دوره که آهنگسـاز صـدا و سـیما بـودم روزی اسـتاد علی معلم که با یک‌دیگر همکـار بـودیم به من گفتند که شـعر «در عشق زنـــــــده باید» مولانا را خیلی دوست دارم و علاقه منـدم که شـما روی آن آهنگی سـاخته و با صـدای خـودت اجـرا کـنی، من هم این کـار را انجـام دادم که از صداوسـیما پخش و مـورد اسـتقبال واقع شد. آن زمـان علاقه زیـادی به خوانـدن نداشـتم اما هم اکنـون دوست دارم سروده‌هایی که از دلم بـرمی آید را خـودم بخـوانم. به همین دلیل هم آلبـومی به نـام «دِلا» تهیه کـرده‌ام که قـرار است انشـاالله پس از مـاه صـفر منتشر شـود، امیدوارم مردم آن‌را بشنوند و دوست داشته باشند.

- به عنوان آهنگساز برای همکاری با خواننـدگان، چه معیارهایی دارید؟

اول از همه شخصیت خواننده بـرایم بسـیار اهمیت دارد. با همه خوانندگانی که کـار کـردم، سـنگین و با شخصـیت بودند. خیلی از پیشنهادها را هم به خاطر شخصیت آن‌ها رد کردم و می‌کنم. صدای فوق‌العـادهٔ خواننـده بـرای من چندان مهم نیست. به عنوان مثال جوانی در ایران با من کـار می‌کند که صـدای خـوبی دارد کـاری را اخـیرا بـرای حضرت امام رضا (ع) ساختم که با صـدای وی پخش شد. من بیشـتر به خـاطر شخصـیت خـوبش با او همکـاری می‌کنم.

- دلیل بازگشت شما به ایران چیست؟

اولا همانطور که قبلا گفتم همه ساله به ایران می‌آمـدم ولی اینبار برای همیشه آمـده‌ام که بمـانم و دوما عشق! عشق به ایران و ایرانیـان! چقـدر خـوب است انسـان در مملکت خـودش زنـدگی کند و بمـیرد و در خـاک خـودش دفن شود. واقعا این یک سـالی که به ایـران بازگشـته‌ام برایم بسیار خوب و دلنشین بـوده است و بعد از سـال‌ها تحت نظر پزشک بـودن، این روزها حـال روحی‌ام بسـیار بهتر از قبل است.

- کمی از فرزند بزرگتان باڕن بگویید

اسم اصـلی وی بابک است اما با نـام هـنری بـاڕن کـار می‌کند. او هم در زمینه موسـیقی فعـالیت دارد اما تحصـیل کـرده رشـته مهندسی Business Computing System است. تنظیم و میکس و مسترینگ اکثر کارهای من و هم‌چنین میکس و مسترینگ ترانه‌های سـامی را او انجام می‌دهد که در کارش بسیار هم حرفه‌ای است.

*کمی از سـامی صـحبت کـنیم. اولین سـازی که به او آموختید چه بود؟

سـامی شش ماهه بـود که اسـباب بازی‌هـایش را کنـار می‌زد و با تار و وسایل موسـیقی من بـازی می‌کـرد. در لندن تدریس موسیقی داشـتم و سـامی شش سـاله بـود که یک روز گریه کنان سراغ من آمدکه شما به همه سـاز زدن می‌آموزید به جز من! من هم گفتم به تو یـاد می‌دهم به شرطی که از روی نت ساز زدن را یاد بگیری، او هم قبول کـرد. از من خواست که اول تنبک نـوازی را به وی بیاموزم و من هم کتاب استاد تهـرانی را جلـویش گذاشتم و چند صفحه‌ای به وی تدریس کردم و گفتم بعد

چند ساعت نگاه می‌کنم که چه چیزی یاد گرفته‌ای؟ عصر سراغش رفتم و پرسیدم که چه یـاد گـرفته‌ای؟ او گفت: بابـا، من همه کتـاب را تمـرین کـردم! گفتم بـبین این حرف‌ها را می‌زنی که بهت درس نمی‌دهم، همه کتـاب را تمرین کردم یعنی چه؟ بزن ببینم چه یـاد گرفـتی؟ او هم شروع کرد به نواختن و احساس کردم که انگار چند سال است نوازنـده تنبک است. آن‌روز فهمیـدم که سـامی اسـتعداد ویـژه‌ای دارد و خـدا بیشـتر از خـود بنـده به او لطف کـرده است. به نظر من سـامی جز نوابغ اسـت، بعضی‌ها فکر می‌کنن چون سامی چهره آرام و دلنشینی دارد و ویـدئو کلیپ‌هـایش خـوش رنگ و لعـاب است معـروف شـده اما حقیقتا باید بدانیدکه او بسـیار با استعداد و هنرمند است.

هـنر سـامی مثل قلبش پـاک است و به همین دلیل در کارش اینقدر پیشـرفت داشـته است. نه این‌که فکر کنید چون پـدرش هسـتم از او تعریف می‌کنم، سـامی بسـیار مهربـان و دوست داشـتنی است. تمـام سـازهایی که تدریس می‌کنم را از من فرا گرفته و به خوبی می‌نوازد. سیزده ساله بود که همراه مادرش به ایران سـفر کـرد و که من همراه‌شان نبـودم بعد از بازگشت به لنـدن به من گفت که قطعه‌ای از استاد جلیل شهناز شـنیده که خیلی آن‌را دوست دارد. من از زمانی که مادرم فوت کرده بـود و دچار افسردگی شده بودم، گریه نکـرده بـودم تا این‌که این کار استاد شـهناز را سـامی با تـار بـرایم بسـیار زیبا نواخت. دیگر نتوانستم جلوی خـودم را بگـیرم و بلند بلند گریه می‌کردم! همسرم تعجب کـرده و پرسـید چه شـده؟ گفتم چـیزی نیست به خـاطر این تـار زیبا گریه می‌کنم. انگار با تار حرف می‌زد.

- چرا سامی نـام «سـامی یوسف» را بـرای خـودش انتخاب کرد؟

سـامی اسم اصـلی‌اش سـیامک است اما در مدرسه به علت این‌که تلفظ سـیامک برایشـان مشـکل بـود به وی سـامی می‌گفتند و این شد که این نـام بـرای او ماند. یوسف را هم که کلمه مبـارکی است به علت علاقه زیـاد به قرآن و زبان عربی برای خود انتخاب کرد. نام سیامک برنجان در دنیا خیلی مورد استقبال قرار نمی‌گرفت و او هم سامی یوسف را برای نام هنری خـود انتخـاب کـرد تا بتواند مخـاطب بیشـتری را در سـطح دنیا جـذب کند. او دوسـتان مسـلمانی داشت که سـامی را به خواننـدگی تشـویق می‌کردند و در حـالی که بسـیار جـوان بـود با دوستانش گروهی را تشـکیل دادند و آلبـوم اول خـود به نام المعلم را تهیه کـرد اما بعد از چند سـال از آن گـروه جدا شد.

*به چه دلیل جدا شد؟

به دلیل این‌که آن‌ها مسـلمانان افـراطی بودند و از نظر اعتقادی و شریعت با ما خیلی فاصـله و چـالش داشـتند، سامی را به سمت و سوی غلط راهنمایی می‌کردند حتی در اولین ویـدئو کلیپش به او گفتند به صـورت نمـادین همانند خودشان نماز بخواند در حـالی که تمـام اجـداد ما شـیعه و عاشق اهل بیت (ع) هسـتند تا این‌که با تلاش زیاد و لطف خداوند از آن‌ها جدا شد که خسارت فراوانی هم بـرای وی به همـراه داشت چونکه آن‌ها با سـامی قـرارداد بلند مـدت بسـته بودند! الان حـدود شش سـال است که سامی از آن‌ها جدا شده و از آن زمان با شرکت اروپایی و بین المللی فعالیت می‌کند.

*در اوایل همه فکر می‌کردند سامی عرب است.

بله، البته سامی هیچگاه خود را یک عرب معرفی نکرده بلکه همیشه خودش را یک مسلمان آذری که در تهران متولد شده و در انگلستان بزرگ شده می‌نامید. به این مورد هم باید اشاره کنم که به علت خواندن ترانه‌هایی به زبان عربی فصیح و رعایت تمامی قواعد تجوید، خیلی‌ها فکر می‌کردن او ذاتا عرب و لبنانی است. سامی برای این‌که عربی را کامل فرا بگیرد چهارسال در مصر زندگی کرد و در آن‌جا کلاس آموزش عربی و قرآن می‌رفت.

*در مصاحبه‌های اولیه هم نامی از شما نمی‌برد.

بله من خودم از وی خواستم که اسمی از من نبرد. اما همیشه و همه جا درباره من صحبت می‌کرد و می‌گفت که شاگرد من است. او خیلی زود در دنیا مطرح شد طوری که روزنامه گواردین از سامی به عنوان معروف‌ترین هنرمند مسلمان دنیا نام برد و در سن 29 سالگی به طور رسمی جایزه دکترای ادبی را از دانشگاه روئهمپتون (Roehampton) انگلستان به دلیل کمکی که به اعتلای موسیقی کرده است، دریافت کرد، سامی جوان‌ترین و تنها مسلمانی است که موفق شده تاکنون این‌جایزه را دریافت کند. سامی توانست پیامبر اعظم حضرت محمد (ص) را به تمام جهانیان معرفی کند. کار واقعا بزرگی را انجام داده که حتی در کشورهای غیرمسلمان نیز آثار معنویش مورد توجه قرار می‌گرد و حتی خیلی از جوان‌ها در اروپا و آمریکا به خاطر پیام و آثار سامی جذب اسلام شدند و قرآن و حضرت رسول (ص) را شناختند.

*سامی یوسف چرا به ایران نمی‌آید؟

به دلیل این‌که حق و حقـــوق و اجـــازه کـــپی رایت وی متعلق به شـــرکتی است که با او قـــرارداد دارد. ســـامی خـــودش خیلی علاقه دارد که در ایـــران کنســـرتی برگـــزار کند و امیدواریم بزودی این اتفاق بیفتد.

اجـــازه بدید به موضـــوعی اشـــاره کنم، هر از گـــاهی به گوشم می‌رسد که بعضی‌ها در ایـــــران ادعا می‌کنند که نماینـــده ســـامی هســـتند یا با او بـــزرگ شـــده‌اند و از این قبیل مـــوارد من همینحا اعلام می‌کنم که ســـامی یوسف هیچ نماینده‌ای در ایران ندارد و کســـانی که این ادعاها را می‌کنند در پی مطرح کردن خودشان هستند.

- آیا با سامی در کارهایش همکاری دارید؟

بله تمام شعرهای فارسی را که سامی اجـــرا کـــرده است را من سروده‌ام. مثل مادر، هرکجا هســـتی، جـــان جانـــان، به سویم آمدی فارسی و قسمت تـــرکی حســـبی ربی و... و باید بگـــویم که ســـامی تمـــام آهنگ‌هـــایش را خـــودش می‌ســـازد، اکـــثر اشـــعار انگلیس‌اش را خـــودش می‌گوید و تنظیم تمام آثارش راخودش انجام می‌دهد و اکثر اوقـــات با من در کارهایش مشورت می‌کند.

- با خیلی از اساتید مثل استاد انتظامی یا فرشچیان که صـــحبت داشـــتم، می‌گفتند دوست نداشـــتیم فرزندانمان رشته هنری ما را ادامه دهند.

همیشه دعا می‌کردم که این اتفاق بـــرای من هم نیفتد و فرزنـــدانم ســـمت موســـیقی نیایند! اما بـــرخی مواقع خداوند می‌گویدای بنده در کارهـــای من دخـــالت نکن! من

هم این موضوع را قبول کردم. سامی سفیر رسمی سازمان ملل در زمینه غذا (WFP) هم هست و در فعالیت‌های بشردوستانه همیشه پیشگام است. یک مژده هم به طرفداران سامی بدهم، اخیرا کاری را در رابطه با حضرت امام رضا (ع) برای خواننده دیگری ساختم و مانند همیشه آن‌را با صدای خودم خواندم که خواننده‌اش یاد بگیرد این کار را برای تمام خواننده‌ها انجام می‌دهم و از آن‌جایی که فرزندانم دوست دارند کارهای جدیدم را با صدای خود من هم بشنوند این کار را نیز برای آن‌ها فرستادم، فردای آن روز سامی به من زنگ زد و گفت: هر بار این کار را با صدای شما گوش می‌دهم، گریه می‌کنم. اجازه می‌دهید که آن را من هم بخوانم؟! گفتم این قطعه را برای خواننده دیگری ساخته‌ام و چون شعر آن سروده شخص دیگری است می‌بایست از شاعر و خواننده‌اش اجازه بگیرم. وقتی با آن دو عزیز صحبت کردم هردو خوشحال شده و رضایت دادند که سامی نیز این کار را بخواند.

- شما تنها یک کار در موسیقی فیلم داشتید؟

بله، محسن مخملباف در اوایل انقلاب برای اولین فیلمش به نام توبه نصوح روزی سراغ من آمد و گفت یک فیلم ساختم دو ماهه و یک موسیقی متن می‌خواهم که دو روزه ساخته شود، به مخملباف گفتم چرا سراغ من آمدی؟! گفت برای این‌که همه گفته‌اند این کار از دست آقای برنجان برمی آید. من هم کار را برایش ساختم و آقای حسام الدین سراج هم در آن کار به عنوان خواننده حضور داشتند.

- به عنــوان ســوال آخر خیلی دوست دارم داســتان تولید سرود خلبانان را از زبان خودتان بشنوم.

سی و یکم شـهریورماه سـال 1359 بـود که بعد از ظهر آن روز عراق که به فرودگاه مهرآبـاد حمله کـرد جمشـید نجفی هم در آن روز در مـــنزل ما مه‌مـــان بـــود و من مشغول نوشتن نت قطعه‌ای بودم که باید فردای آن روز در رادیو ضبط می‌شد که از حمله عراق به ایران خــبردار شـدیم. به علت نـزدیکی خانه ما به فرودگا صـدای مهیب انفجاری را شـنیدیم و مثل همه همسـایه‌ها به پشت بـام رفتیم و بهت زده ایستاده بودم که با دست اشـاره کـرده و بلند گفتم پرواز کن! جمشید گفت چی؟! گفتم شما به منزل برگرد و فردا در رادیو حضور داشته بـاش، تا صـبح آن روز شعر و آهنگ خلبانان را سـاخته و تنظیم کـردم و به سازمان رفتم. آن زمان خودم جزء شـورای موسـیقی سازمان بودم همکاران دیگرم را درباره این سرود مطلع کردم آن‌ها هم استقبال کرده و تصمیم به ضبط گرفــتیم که توسط ارکس‌تر بـــزرگ رادیو و ارکس‌تر آذربایجـــانی این قطعه در اســتدیو 8 رادیو اجــرا شد که این یکی از افتخارات بزرگ من می‌باشد که سرود خلبانان بعد از 34 سال هنوز مورد توجه مردم است.

- در پایـان اگر صـحبت خاصی با خواننـدگان مجله ما دارید بفرمایید.

با آرزوی ســلامت و مــوفقیت بــرای خواننــدگان مجله اطلاعات هفتگی و تمام هموطنـان عزیـزم، دوست دارم با این جمله‌ها گفتگویمان را به پایان برسانم که به طـور کلی نگاه بنده به انسان و این‌کهنه گـذرگاه دو در که دنیا

نام دارد در این دو بیت که از سروده‌های خود بنـده است خلاصه می‌شود.

دلا خود نیک پروردن مهم است

به پاکی عمر سر بردن مهم است

چه مدت زندگی کردن مهم نیست

چگونه زندگی کردن مهم است

همه آن‌چه درباره شیطان باید بدانید

شـیطان دشـمن قسم خـورده بنـدگان الهی است که با تَمُرد از خداوند و پیشه کردن کبر و غرور، در قرآن نمـاد استکبار و سرکشی است و می‌کوشد به هر شکل انسان را به بند کشیده و گمراه سازد.

همه آن‌چه درباره شیطان باید بدانید

آشنایی با شیطان

ویـژگی مهم ابلیس پنهـان بـودن وی از چشم انسـان است. وجود جنی او که ریشه در آتش دارد، این امکان را برایش فراهم کرده است تا انسان را ببیند؛ در حـالی که دیده نشود. (1) از این روی قرآن به اشکال مختلف و در آیات متعددی به آن پرداخته است.

گفتنی است؛ در قرآن کریم 63 آیه نـام شـیطان، در 11 آیه نام ابلیس و در 17 آیه از نام شیاطین یادشده است. قرآن شناسنامه شـیطان و مـاهیت او را این طـور بیـان می‌کند: از آیات متعدد قـرآن اسـتفاده می‌شـود که مـاده اولیه شـیطان (2)ـ «آتش» بـوده اسـت؛ مثلاً، در آیه‌ای می‌فرماید: «و اذقلنا للملائکة اسـجدوا لادم فسـجدوا الاّ ابلیس کانَ من الجنّ ففسق عن امر ربّه.» (3)ـ چنـان که ملاحظه می‌شـود، این آیه شـریفه، ابلیس را از جن می‌داند. ابلیس اسم خـاص همـان شـیطانی است که اغواگر حضرت آدم بـود و خـدای تعـالی در قرآن‌گـاهی با عنوان «ابلیس» و گاهی با عنوان «شیطان» از او تعبـیر می‌کند. (4)ـ خـود شـیطان هم خلقت خـود را از آتش می‌دانـد، آن‌جا که خداوند از او سـؤال می‌کند: چه چـیزی

مـانع سـجده کـردن تو بر آدم شـد، گفت: «انا خـیرٌ منه خلقتـــنی من نـــارٍ و خلقته من طین.» در جـــای دیگر می‌گوید: «ءَاسجدُ لمن خلقت طینا» (5). به تصریح قرآن، شیطان از فرمـان خـدا سـرپیچی کـرد: «ابی واسـتبکر و کان من الکافرین»(6)؛ «کان من الجنّ استکبرو کان من الکافرین؛ (7). «انّ الشیطان کان للرّحمن عصّیا.» (8). و قـــرآن شـــیطان را دارای ذریّه می‌دانـــد، آن‌جا که می‌فرماید: «واذ قلنا للملائکة اسـجدوا لآدم فسـجدوا الاّ ابلیس کـــان من الجن ففسق عن امر ربّه افتتخذونه و ذرّیّته اولیـاء من دونی و هم لکم عــدوٌ بئس للظــالمین بـدلاً.» (9). قـرآن در آیـات متعـددی، شـیطان را دشـمن آشـکار انسـان می‌داند و انسـان را از پی روی او برحـذر می‌دارد: «و انّ الشیطان للانسان عدوٌ مبینٌ» (10).

همه آن‌چه درباره شیطان باید بدانید

شیطان درچه زمانی اشک و ناله سرمی‌دهد؟

برهمگـان واضح و مـبرهن است که سـرپیچی از خداوند مـوجب خوشـحالی و بـالعکس آن انجـام امـور عبـادی سرشکسـتگی و آه و ناله شـیطان را به همـراه دارد. از این در بسـیاری از مـوارد از توبه انسـان، مانند توبه آدم در پیشگاه خداوند با آه و اشک شیطان مصادف شد.

بنا بر این گزارش برخی کارها در طول زنـدگی آدم علیه السـلام و فرزنـدانش و در طـول تـاریخ، ابلیس را چنـان آزار داده که باعث ناله و زاری ابلیس شـده و حـتی او را به گریه واداشـته است که در زیر به بـرخی از آن مـوارد اشاره می‌کنیم:

1- وقتی حضرت آدم توبه کرد و خدا توبه‌اش را پذیرفت شـیطان ملعـون چنـان از سـوز دل ناله کـرد که ملائکه آسمان و زمین را متوجه کرد و همه او را لعنت کردند.

2- روزی که حضـــرت یوسف از دست زلیخا گـــریخت، شـیطان از سـوز دل نـاله‌ای کـرد که ملائکه صـدای او را شنیدند و لعنتش کردند.

3- در غدیر خم، وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله، امـام علی علیه السـلام را به خلافت منصـوب کـرد و فرمـود: "من کنتُ مـولاهُ فعلیٌّ مـولاه"، شـیطان از دل پـردردش نـــاله‌ای کشـــید و گفت: از این پس چه کنم و چـــاره‌ام چیست؟ اولادش را جمع کـرد و گفت: تا می‌توانید مـردم را به شک اندازیـــد، محبت، ولایت و دوســـتی علی علیه السلام را چنان بر مـردم متشـبه کنید که او را به خـدایی بـــاور کنند و از غلو به جهنم بروند و عـــده‌ای از راه و روش او برگردند و جهنمی شوند.

4- روز عاشورا بسـیار زحمت کشـید تا زمینه‌ای فـراهم کـرد که همه لشـکر عمر سـعد، علیه امـام حسـین علیه السلام شوریدند و او را به شهادت رساندند. آن‌گـاه همه شیاطین، روی زمین پخش شدند و با شادی و خواننـدگی ابراز خرسندی کردند. شـیطان می‌گفت: عجب خلق خـدا را گمـراه کـردم و به مقصـودم رسـیدم. پس از این‌که شـیطان از ثـواب و مقـام و مـنزلت پـیروان و زیـارت کنندگان امام حسین علیه السلام آگـاه شد از کـرده خـود پشیمان شده و از روی حسـرت نعـره‌ای کشـیده که همه ملائکه لعنتش کردند. گفت: واویلا، قضـیه بر عکس شد و مردم بیشتری داخل بهشت شدند.

5- وقـتی که پیـامبر صـلی الله علیه و آلـه، به پیـامبری مبعوث شد و مردم را از نادانی، گمـراهی و جهنم نجـات داد و به سـوی بهشت رهنمـون شـد، ابلیس ناله کـرد و فریاد کشید.

همه آن‌چه درباره شیطان باید بدانید

6- وقتی سوره مبارکه «حمد» نازل شد، ابلیس فریاد زد و ناله کـرد، چـون می‌گفت: این سـوره سـبب آمـرزش گناهان اولاد آدم می‌شود.

7- امام صـادق علیه السـلام فرمودند: وقـتی انسـان در برابر خـدا سـجده کند و آن را طـول دهـد، شـیطان از ناراحتی فریادش بلند می‌شود و به کناری رفته و شـروع به گریه می‌کند و می‌گوید: وای بر من، این بنـده خـدا چگونه او را اطـاعت می‌کند و در مقابل او به خـاک می‌افتد، در حـالی که من او را معصـیت نمـودم و به آدم سجده نکردم.

8- دیدار با مومن: دید و بازید مومنان از یک‌دیگر شیطان را چنان ناراحت می‌کند که به صورت خـود زده و دست و پای خود را زخمی می‌کند.

9- صـدقه دادن. روزی پیـامبر صـلی اله علیه و آله از شـیطان پرسـید:ای ملعـون! چـرا مـانع از صـدقه دادن می‌شـوی؟ عـرض کـرد: یا رسـول الله! اگر ارّه‌ای بر سر من بگذارند و مانند درخت و چوب سرم را ارّه کنند، برای من راحت‌تر از صـدقه دادن اشـخاص است. آن حضـرت پرسیدند: چرا صـدقه چنـان نـاراحتت می‌کنـد؟ در جـواب گفت: در صـدقه دادن پنج خصـلت است: مـال را زیـاد می‌کنـد، مریضـان را شـفا می‌دهـد، بلاها را دفع می‌کند.

صدقه دهندگان، به سرعت برق از پل صـراط می‌گذرنـد، بدون حساب داخل بهشت می‌شوند و برای ایشان عذابی نیست. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: خدا عـذابت را زیاد کند.

پایان کار شیطان چه زمانی است؟

بر اســـاس آیه «و نفخ فی الصـــور فصـــعق من فی السماوات و من فی الارض» (زمر/68)ـ در پی نفخ صـور همگـان خواهند مـرد. اما آیا تا پیش از آن گسـتره حیـات شـــیطان تا کجاست از این آیه به دست نمی‌آید. بر پایه بـــرخی روایـــات، ابلیس در میـــان نفخه نخست و دوم می‌میرد. (التفسیر الکبیر، ج. 54، ص. 367 – ج. 11، ص. 108)

علامه طباطبایی در تفسیر المیزان، پایان کار شیطان را برپایی حکومت حضرت مهدی (عج) دانسته (المـیزان، ج. 12، ص. 161-160)ـ که بر اساس برخی روایـات، ابلیس به دست مبارک آن حضرت یا طبق روایات رجعت، پس از جنگ با لشـــکر امیرالمومـــنین، علی (علیه السـلام)، در حـوالی کوفه می‌گریـزد و به دست پیـامبر (صـلی الله و علیه وآله) بر صـخره بیت المقـدس (بحـارالانوار، ج. 53، ص. 42)ـ کشته می‌شود. (همان، ج. 6، ص. 254)ـ برخی پایـان حیـات ابلیس را مقـارن با پایـان حیـات انسـان بر روی کره خاکی دانسته‌اند. (المیزان، ج. 8، ص. 28-27)

هم‌چنین علامه جـوادی آملی (حفظه الله) در بـاب پایـان کـار شـیطان فرمـوده اند: تا آخـرین انسـان اسـت، او (ابلیس) هم وجود دارد. برای این‌که آخرین انسان را هم اغـــوا می‌کنـــد، وسوسه می‌کند. این چـــنین نیست که

شیطان قبل از یک عده‌ای بمـیرد. آن وقت آن عـده، هیچ وسوسه‌ای ندارند. اگر وسوسه نداشـــتند که به کمـــال نمی‌رسند. انسان وقتی به کمال می‌رسد که جهـاد اکـبر داشـــته باشد. اگر هیچ گرایشی به طـــرف رذیلت نبـــود، انســـان که طبعـــاً به طـــرف رذیلت و گنـــاه میل نـــدارد. شـهوت می‌خواهـد، لبـاس می‌خواهـد، غـذا می‌خواهد نه حرام، و همه این‌ها از سنخ حلالش هست... آن‌که انسان را به طـــرف حـــرام تشـــویق می‌کنـــد، ابلیس است و الا انســـان فطرتا به دنبـــال حلال می‌رود. (دروس تفســـیر ســوره اعـراف، آیت الله جـوادی آملی، جـزوه نهم، ص. 11)

خداوند در همان گفتگوی آغازین، جایگاه نهـایی ابلیس و پیروانش را فرو افتـادن در دوزخ خشم خـود اعلام کـرد(11)ـ و جهنم را سزای آنان دانست.(12)ـ براساس آیـات قـرآن، در روز حشـر، پس از داوری خداونـد، ابلیس(13) در ســـخنانی درس آمـــوز با اعلام بی‌زاری از پـــیروان خویش، مسؤولیت انحراف آنان را بر عهـده خـود ایشـان دانســـته، می‌گوید: خداوند به شـــما وعـــده داد، وعـــده‌ای راست؛ ولی من به شما وعـده دادم و تخلّف کـردم. مـرا بر شما تسلّطی نبود، جز آن که شـما را خوانـدم و شـما اجابت کردید.(14)

فرزندان شیطان چه کسانی هستند؟

در بـــاب یـــاوران و همراهـــان شـــیطان رجیم در ســـفینة البحـــار آمـــده است که شـــیطان یـــارانی دارد که بـــرای وسوسه انسان‌ها به او یاری می‌رسانند. این شیاطین در هر موقعیت زمانی و مکانی، در خـدمت ابلیس هسـتند تا

او را به اهــدافش برســانند. اســامی آنــان از این قــرار است:

1_ ولهان؛ انسان را در طهارت و نماز وسوسه می‌کند و به شک می‌اندازد که این نماز باطل است

2_هفاف؛ ماموریت دارد که در بیابان‌ها و صحراها انسان را اذیت کند و بـــرای ترســـانیدن او را به وهم و خیـــال اندازد یا به شکل حیوانات گوناگون به نظر انسان درآید

3_ زلنبــور؛ موکل بازاری‌هاست. لغویــات و دروغ، قسم دروغ و مدح کردن متاع را نزد آن‌ها زینت می‌دهد.

4_ ثبر؛ در وقــتی که مصــیبتی به انســان وارد می‌شــود، صورت خراشیدن، سیلی به خــود زدن، یقه و لبــاس پــاره کردن را برای انسان پسندیده جلوه می‌دهد.

5_ابیض؛ انبیا را وسوسه می‌کند- یا مـــاءمور به خشم در آوردن انســـــان است و غضب را پیش او موجه جلـــــوه می‌دهد و به وسیله آن خون‌ها ریخته می‌شود.

6_اعور؛ کارش تحریک شهوات در مردان و زن‌ها است و آن‌ها را به حـــــرکت می‌آورد! و انســـــان را وادار به زنا می‌کند

(اعـــور، همـــان شـــیطانی است که بر صیصـــای عابد را وسوسه کرد تا با دختری زنا کند.)

7_داسم؛ همواره مراقب خانه‌هاست. وقتی انسان داخل خانه شد و سلام نکرد و نام خدا را بر زبــان نیــاورد، با او داخل خانه می‌شـــود و آن قـــدر وسوسه می‌کند تا شر و فتنه ایجاد نماید

8_مطـرش؛ کـار او پراکنـدن اخبـار دروغ یا دروغ‌هـایی است که خود جعل کرده؛ در حالی که حقیقت ندارند.

9_قنذر؛ او نظارت بر زندگی افراد می‌کند. هر کس چهل روز در خانه خود طنبور داشـته باشـد؛ غـیرت را از او بر می‌دارد، به طـوری که انسـان در برابر نـاموس خـود بی‌تفاوت می‌شود.

10_دهار؛ مـاءموریت او آزار مؤمنـان در خـواب است. به طـوری که انسـان خواب‌هـای وحشـتناک می‌بینـد، یا در خـواب به شـکل زنـان نـامحرم در می‌آید و انسـان را وسوسه می‌کند تا او را محتلم کند.

11_قبض؛ وظیفه او تخم گـذاری ست. روزی سی عـدد تخم می‌گذارد. ده عدد در مشرق و ده عدد در مغرب و ده عدد زمین، از هر تخمی عده‌ای از شیاطین و عفریت‌ها و غول‌ها و جن بـیرون می‌آیند که تمـام آن‌ها دشـمن انسان‌اند.)

12_تمـریح؛ امـام صـادق علیه السـلام فرمودند: بـرای ابلیس- در گمـراه سـاختن افـراد- کمک کننـده‌ای به نـام (تمریح) وی در آغاز شب بین مغرب و مشرق به وسوسه کردن، وقت مردم را پر می‌کند.

13_قزح؛ ابن کوا از امیرالمؤمنین علیه السلام از قـوس و قزح پرسید، حضرت فرمود: قوس قزح مگو؟! زیرا نام شیطان (قزح) است بلکه بگو قوس اله و قوس الرحمن

14_زوال؛ مرحـوم کلیـنی از عطیة بن المعـزام روایت کرده که وی گفت: در خدمت حضرت صادق علیه السـلام بودم و از مردانی که دارای مـرض (ابنه) بـوده و هسـتند

یــاد کــردم. حضــرت فرمــود: (زوال) پسر ابلیس با آن‌ها مشارکت می‌کند ایشان مبتلا به آن مرض می‌شوند.

15_لاقیس؛ او یکی از دخــتران شــیطان و کــارش وادار کــردن زنــان به هم جنس بــازی است او مســاحقه را به زنان قوم لوط یاد داد.

16_متکــون؛ شــکل خــود را تغیــیر می‌دهد و خــود را به صورت بزرگ و کوچک در می‌آورد و مردم را گول می‌زند و این وسیله آنــان را وادار به گنــاه می‌کند.. 17_مـذهب؛ خود را به صورت‌های مختلف در می‌آورد، مگر به صــورت پیغمــبر و یا وصی او. مــردم را با هر وســیله که بتواند گمراه می‌کند.

18_خـنزب؛ بین نمـازگزار نمـازش حایل می‌شـود؛ یعـنی توجه قلب را از وی برطــرف می‌کند. در خــبر است که: عثمان بن ابی العاص بن بشر در خـدمت حضـرت رسـول صــلی الله علیه و آله عــرض کــرد: شــیطان بین نمــاز و قــرائت من حایل می‌شــود- یعــنی حضــور قلب را از من می‌گــیرد- حضــرت جــواب داد: نــامش شــیطان (خــنزب) است. پس هر زمان از او ترسیدی به خدا پناه ببر.

19_مقلاص؛ موکل قمــــــار است. قمــــــار بازها همه به دستور او رفتار می‌کنند. به وسیله قمــار و بــرد و بــاخت اختلاف و دشمنی در میان آنان به وجود می‌آورد.

20_طرطبــه؛ از دخــتران آن ملعــون است. کــار او وادار کردن زنــان به زنا است و هم جنس بــازی را هم به آنــان تلقین می‌کند.

مهم ترین و اساسی‌ترین شـــیوه‌ای که بـــرای فـــریب و گمـراهی مـردم از آن بهـره می‌بـرد، وسوسه‌گری است. انسـان به طـور کلی در برابر وسوسه‌ها عـاجز و نـاتوان است و واکنش خـوبی نسـبت به آن انجـام نمی‌دهد تا از آن برهد. ابلیس هم برای دستیابی به اهـداف خـود از هر روش و شـــیوه‌ای اســـتفاده می‌کند و چـــیزی را فـــرو نمی‌گـــذارد، از این رو ســـوگند خـــورده است که در راه دشـــمنی با آدم و فرزنـــدانش از همه روش‌ها اســـتفاده خواهد کرد.

پی نوشت:

1. اعراف: 27.
2. التحقیق فی کلمات القرآن الکریم،ج6،ص68
3. سوره کهف/آیه 5
4. آیـــاتی که در آن‌ها از او با عنـــوان ابلیس یـــادکرده است: مانند: «و اذقلنا للملائکـــــةِ اســـــجدوا لادم فســـــجدوا الاّ ابلیس ابی و اســـــتکبر و کـــــان من الکافرین» (بقـره:34)ـ و نـیز ر. ک: حجر: 3132 / اسرا: 61/ کهف: 50 / طه: 116/ ص: 7475ـ در بعضی مـــوارد نـــیز با عنـــوان شـــیطان از او نـــام می‌برد: مانند: «یا بنی آدم لایفتننّکم الشیطان کما اخرج ابویکم من الجنّة.» (اعراف: 27)ـ و نیز ر.ک: بقره: 26 /ـ طه: 120ـ ضمنا از جمله آیـاتی که به خوبی دلالت می‌کنند بر این که این شـیطان همـان ابلیس است آیات 61-65 اسراء می‌باشند.
5. اسراء: (61)

6. بقره: (34)

7. ص: (74)

8. مریم: (44)

9.کهف: (50)

1. (یوسف: 5)

11.«قَالَ فَالحقُّ وَالحَقَّ أَقــولُ لاَملأنَّ جَهنّمَ مِنــکَ و مِمَّن تَبِعَکَ مِنهُم أَجمعین» ص،84و 85

1. «قالَ اذهَبْ فمَن تَبِعـکَ مِنهُم فَـإِنَّ جَهنَّم جَـزاؤُکُم جَزاءً مَوفوراً.» اسراء،63

2. مجمع البیان، ج 6، ص 478.

3. «و قالَ الشَّیطَنُ لَمّا قُضِـی الأَمـرُ إِنَّ اللّـهَ وَعَـدکُم وَعدَالحَقِّ و وَعدتُّکُم فَأَخلَفتُکُم و مَا کَـانَ لِی عَلیکُم مِن سُـــــلطن إلاَّ أَن دَعـــــوتُکُم فَاســـــتَجبتُم لِی فَلاَتَلومونِی و لوموا أَنفسَکُم مَا أَنَا بِمُصـرِخِکُم و مَا أَنتُم بِمُصرِخِی إِنِّی کَفرتُ بِمَا أَشـرکتُمونِ مِن قَبـلُ إِنَّ الظَّلِمینَ لَهُم عَـــــذابٌ أَلیمٌ». خداوند به شـــــما وعده داد، وعده‌ای راست؛ ولی من به شـما وعـده دادم و تخلّف کردم. مرا بر شما تسـلّطی نبـود، جز آن که شـما را خوانـدم و شـما اجـابت کردیـد؛ پس مرا سـرزنش نکنید و به ملامت خویشـتن بپردازید. اکنــون من فریــادرس شــما نیســتم و شــما نــیز نمی‌توانید فریادرس من باشــید. من کفر می‌ورزم به این که شما مرا پیش از این شـریک (پروردگـار) کردید. ابراهیم، 22.

کامل‌ترین مقاله درباره جن از دید اسلام

جن چیست؟

بنابر متون باستانی و اسلامی،جن موجودی اسرارآمیز است که مانند انسان دارای قدرت عقل و اختیار و تکلیف است.بنابر برخی روایات و آیات، جنیان‌ها از آتش هستند و یا از آتشی که دود تولید نمی‌کند خلق شده‌اند. قرآن در 22 آیه از جن یاد می‌کند و هفتاد و دومین سوره آن نیز جن نام دارد.

جن، موجودی است با شعور و اراده که به اقتضای طبیعتش از حواس بشر پوشیده است و در شرایط عادی، قابل درک حسی نیست. او مانند انسان، مکلف است و هدف از خلقت او، همانند انسان، عبادت و بندگی خدا است. او در آخرت برانگیخته می‌شود و می‌تواند مؤمن یا مشرک و...باشد. برخی محققان، جنّ در اعتقادات ایرانی برگرفته از فرهنگ اسلامی وعربی دانسته‌اند و برخی دیگر احتمال می‌دهند باورهای خرافی مربوط به جنّ در میان ایرانیان،بازتاب موجوداتی در اعتقاد ایرانیانِ قبل از اسلام است که بعداً به جنّ تغییر نام داده‌اند و با اعتقادات عرب‌ها درباره جنّ، که پس از اسلام به ایران وارد گردیده، آمیخته شده‌اند.

جن,جنیان

واژه شناسی

این واژه مشتق از ریشه «ج ن ن» به معنای پوشش و استتار است و برخی معتقدند معنای اصلی پوشش و استتار در بیشتر مشتقات این ریشه وجود دارد مانند

جَنین که در رحم مادر پنهان است. بـرخی واژهٔ «الجـانّ» را که در قـرآن به همـراه انس به کـار رفته است اسـمِ جمعِ جنّ دانسته‌اند. ابن قُتیبه شیاطین را جنّیان سرکش و جانّ را جنّهای ضعیف دانسته است.

معادل واژه جنّ در فارسی، پری و دیو است.

جن در قرآن

در قـرآن سـوره‌ای به نـام آن‌ها وجـود دارد که موضـوع اصـلی آن ایمـان آوردن گـروهی از آن‌ها به دین اسـلام است.

بـــرخی از کـــافران،آن‌هـــارا مـــورد پرســـتش قـــرار می‌دادند.آن‌ها در میـان سـپاه حضـرت سـلیمان حضـور داشـــتند و بـــرای او کارهـــای خـــارق العـــاده انجـــام می‌دادند.بـرخی از جنیـان به خبرهـای غیـبی و سـخنان فرشـــتگان گـــوش می‌دادنـــد،اما پس از بعثت پیـــامبر اکـــرم(ص) آن‌ها از این قـــابلیت منع شـــدند. بنـــابر قرآن،برای جنیان هم مانند انسان‌ها پیـامبرانی از سـوی خدا فرستاده شد.

جن در روایات

در برخی از روایـات آمـده است که جن و شـیطان هر دو در اصل وجود مشـترک هسـتند،ولی شـیطان نـوعی جن محســوب می‌شــود که فقط کارهـــای شر از او صـــادر می‌شود،درحالی که جنیان هم خـوب و بد و هم مسـلمان و غـــیر مســـلمان دارند. آن‌ها مانند انســـان‌ها تغذیه می‌کنند،می خوابند،توالد و تناسل دارند و می‌میرند.یکی از غذاهای آن‌ها پس مانـده غـذای انسـان است به همین

جهت در روســتاها می‌گویند پس مانــده و و ظرف‌هــای نشسته و کثیف نباید شب‌ها در آشپزخانه بماند.

ارتباط شیطان و جن و ابلیس

شیطان در معنای اصـلی خـود مفهـوم وصـفی دارد و به معنـای شـرور است.در قـران آمـده است که گـروهی از جنیــان و انســان شــیطان (شــرور) بودند.پس شــیطان همیشه به خود شخص آن اشــاره نمی‌کنید و خیلی چیزها می‌توانند از شیاطین باشند.

در بین شـیاطین جن،فـرد ممتـازی وجـود دارد که ابلیس نـام دارد او در شـیطان بـودن مقـام عـالی داشـته و از بهشت رانده شده است.ابلیس اسم خاص بوده و 11 بار در قــرآن آورده شد است.واژه ابلیس مشــتق از بلس،به معنای متمرد،سرکش و رئیس شیطان‌هاست. شیطان از این جهت که از رحمت خدا بی‌نصیب ماند، ابلیس نامیــده شد چون این کلمه به معنای محـروم و مـأیوس از رحمت خداست.

شیطان جن یا فرشته

دو گروه وجود دارند.یکی می‌گوید شیطان فرشته بوده و بعد از سجده نکردن و رانـده شـدن به جن تبـدیل شـده و دیگــری بر این باورند که شــیطان از اول جن بــوده و از آتش خلق شده است.

دلایلی که گـــروه دوم بر این بـــاور بودند که ابلیس جن است:

-گروه اول بر این باورند که اگر ابلیس از فرشتگان نبود پس چرا نیاز بود همران دیگر فرشتگان سجده کند و چرا

از او به عنـوان یک سـرکش و کسی که فرمـان الهی را اجرا نکرد یاد می‌کنند؟. در جـواب باید گفت که ابلیس از باب غلبه وارد شده و حتی گفت که چرا منی که از آتشم باید به کسی که از خاک ساخته شده سـجده کنم.چـون با فرشتگان همنشینی کرده است دلیل بر آن نمی‌شـود که از ملائکه باشد. در آیه «فَسَـــجَدوا الّا ابلیسَ کـــان مِن الجِنّ» (کهـف، 50)ـ به وضـوح آمـده است که او از جن است. -ابلیس دارای اولاد و ذریه است و فرشـــــتگان دارای فرزند نیستند، و خداوند می‌فرماید: چرا او

(ابلیس) و فرزنـدانش را که دشـمنان شـمایند، دوسـتان خود می‌گیرید.

-ابلیس از جنس آتش است در حـــالی که ملائکه از جنس نورند.

-ملائکه از رسـولان الاهی و معصـوم هسـتند ولی ابلیس گناه می‌کند.

خلقت جن

در قرآن برای آتشی که جن از آن آفریـده شـده است دو اسم آورده شده است،سَـموم و مـارِج.مـارج آتشی است بدون دود و به رنگ‌هـای مختلف که دائم در حـال حـرکت است و برخی می‌گویند با هوا مخلـوط است.سَـموم نـیز باد بسیار داغی است که هم زبانه دارد و هم سوزندگی.

دربـــاره جســـمانی بـــودن و غـــیر جســـمانی بـــودن جن اختلاف‌های بسیاری وجود دارد.ابن سینا و برخی دیگر از بزرگان جن را حیوانی از جنس هوا،نـاطق و دارای جـرم شفاف می‌دانند که به اشکال گوناگون در می‌آید.

ازدواج جن با انسان

طبق روایات،جن‌ها زاد و ولد دارند و حتی امکـان ازدواج آن‌ها با انسـان‌ها نـیز امکـان پـذیر است. بسـیاری از مفسران از آیات قرآنی مربوطه این نتیجه را گـرفتن که ازدواج انسان با جن امکان پذیر است.برخی روایات اهل سنت نیز چنین ازدواجی را تایید می‌کنند.در روایتی آمده است که‌هابیل با یک حـوری بهشـتی و قابیل با یک جن ازدواج کـرده بـود اما سـند محکمی وجـود نـدارد و این روایت چیزی را اثبات یا نفی نمی‌کند.

اخبار و حکایات بسیاری از این نوع ازدواج گـزارش شـده است.بـرخی رابطی جنسی با جن را حـرام نمیدانند بلکه بهتر است از دوری کنیم (مکروه است).

دیدن جن

جن از چشم انسان پنهـان اسـت،اما مشـاهده آن به اذن خدا امکان پذیر است.در قرآن به طور مسـتقیم به رویت آن‌ها اشـاره نشـده اما با بررسی بـرخی از آیـات به این نتیجه رسـیده‌اند که آن‌ها مـارا می‌بینند ولی ما آن‌هـارا نمی‌بینیم.

جن مانند فرشته نـامرئی است اما گـاهی قابل مشـاهده می‌شود.داستان‌هایی از حضـرت سـلیمان وجـود دارد که جن‌ها به اون خدمت می‌کردند.برخی از روایات حـاکی از این است که آن‌ها می‌توانند به حیوانـاتی مانند مـار و سگ یا حتی انسان عجیب و غریب تبدیل شـوند و بـرخی از روایـات از رویت شـدن آن‌ها توسط انسـان‌ها سـخن می‌گویند.

جن,جنیان

توانایی‌های جن

جن‌ها توانایی انجام کارهای خـارق العـاده‌ای را دارند که از پس انسان بر نمی‌آید.مثلا در قـرآن به سـیر و حـرکت سریع آن‌ها به مسافت دور اشاره شده است مانند ظاهر شدن آن‌ها نزد سلیمان. بـرخی از آن‌ها توانـایی رسـیدن به آسمان و شنیدن صدای فرشتگان را داشتند که پس از بعثت پیـــامر از آن‌ها منع شد.از بعضی آیـــات چـــنین برداشت می‌شود که آنان توانـایی انجـام کارهـای سـخت مانند سـاختن بناهـای عظیم و حمل اجسـام سـنگین به مســـافت‌های دور را دارند.اما مفســـران به این نتیجه رســـیدند که این قابلیت‌ها را فقط گـــروهی خاصی از جنیان دارا بودند.

دین جنیان

با توجه به این که جنیان پیش از انسان آفریده شده‌اند و دارای عقل و تکلیف هســـــتند،قبل از حضـــــرت آدم پیـامبرانی از جنس خـود داشـتند.هم‌چـنین آن‌ها قـابلیت تبعیت از انسان‌هارا نیز داشته‌اند.برخی از آن‌ها مسلمان شدند و برخی دیگر کافر.جنیـان با پیـامران و امامـان در ارتباط بودند و از آن‌ها سوالات دینی می‌پرسیدند.

جنیان شیعه

برخی اعتقـاد دارند همه جنیـان مسـلمان،شـیعه هسـتند زیـــرا کسی از جـــنی پرســـیده است: طایفه جن به چه مذهب‌انـــــد؟ آن جن در جـــــواب گفت: طایفه جن مانند انســان‌ها دارای مــذاهب گوناگون‌انــد، جز این که سُــنی

ندارنـد، بـرای آن که در میـان ما کسـانی هسـتند که در واقعه غدیر خم حضـور داشـته و شـاهد مـاجرا بوده‌اند.با توجه به این‌که سؤال کننده مشخص نیست و راسـتگویی آن جن نـــیز نـــامعلوم است نمی‌تـــوان از این مطلب استفاده خاصی کرد.در مقابل، گـروه دیگـری این مطلب را نپذیرفته و با توجه به اختیار جنیـان، بـرای مسـلمانانِ آن‌ها نیز دو گروه شیعه و سنی قائلند.

باورهای عامیانه

در بین مردم راجع به جن باورهـای عجیب و غـیر مسـتند زیادی وجـود دارد، داسـتانهای فـراوانی که در این مـورد نقل می‌کنند از حد فــزون اســت، گــاه متنــاقض و گــاه باورپذیر. کتابهای فراوانی نیز در این زمینه نگاشته شده است که وجه مشـــترک آن‌ها غـــیر قابل اعتمـــاد بـــودن آن‌هاست. پری، آل، مردآزما، زار، غول، هوا، بـاد،هـانتو، پِپو و دیگر نمونه‌ها از این موجـودات وهمی در باورهـای مـردم سـرزمین‌های شـرق تا غـرب، هریک دربردارنـدۀ معانی و مفاهیمی با قدمتی به مراتب بیشـتر از اندیشـۀ جن در اسلام دارند.

غول

برخی هر نوع جنّ، چه مذکر چه مـؤنث، که به صـورتهای گونـــاگون ظـــاهر شـــود را غـــول می‌نامند. ابن عبـــاس (متوفی 68)ـ سگِ سیاه را جنّ می‌دانست و سگِ خالـدار را جِنّ. قسم دیگر جنّ، که در منابع فارسی و عربی ذکر شده است، نَسناس نام دارد که یک چشم و یک پا بیشـــتر نداشته و با ایجاد آتش سوزی در خانه‌ها، آزار می‌رسانده

است. جنّ دیگـری به نـام غَـدّار، به اعمـال جنسی علاقه داشته و گاه به خواسته خلاف خود می‌رسیده است.

شکل جن

بـرخی از حیوانـاتی که جنّیـان می‌توانند به صـورت آن‌ها ظاهر شوند، عبارت‌اند از: مار، بُز، غـزال، پـازَن کـوهی، گاونر، کبوتر، گربه (مخصوصا گربه سیاه)، سـگ، اسب و گـــورخر.ممکن است جنّیـــان به صـــورت اژدها و دیگر موجودات نیز ظـاهر شـوند. هنگـامی که جنّها به صـورت حیوانـات شـکاری در می‌آینـد، در بعضی از نقـاط ایـران آن‌ها را «شکار ابوجهل» می‌نامند تا از حیوانات معمولی شـکاری، که «شـکار ابـراهیم» نامیـده می‌شـوند، مجـزا باشـند این نکته یـادآور گـزارش جاحظ است که عربهـای قدیم گاه آهوان را گله‌های جنّ می‌دانستند.

اعراب، موش و سوسمار و خارپشت و شترمرغ و غــزال را از اول شب شــکار نمی‌کردنــد، زیــرا معتقد بودند که آن‌ها مَـرکب جنّیان‌اند امـا، جنّیـان، خرگـوش و کفتـار را مَـــرکب نمی‌گیرند. در عقاید عامه ایرانیـــان، جنّیـــانِ مسـلمان، زیبا و جنّیـانِ کـافر، زشت و مهیب هسـتند که برخی سـرِ دراز، یک چشم در میـان پیشـانی و دنـدانهای دراز و تیز دارند. برخی از جنّها ممکن است بـدن انسـان یا سر حیوان داشته باشند یا دست و پایشـان مانند دست و پای حیوانـات باشد یا از دهانشـان آتش زبانه بزند و از بدنشان بوی بد متصـاعد شـود و معمـولاً می‌توانند به هر صورتی که بخواهند در آیند؛ امـا، غـول به هرصـورتی که درآیـد، نمی‌تواند پـایش را، که به شـکل پـای خر اسـت، تغییر دهد.

جنیان و نوزاد

بنا بر عقاید عامیانه در ایــران، جنّیــان به زنهــای زائو و نــوزادان بســیار آزار می‌رســانند؛ ازاین رو، در یکی دو هفته اول پس از زایمان، زائو و نـوزاد را حـتی المقـدور تنها نمی‌گذارنــد، اما بعد از این‌که زائو به حمــام رفت و پــاک شــد، خطر آزار جنّیــان بســیار کــاهش می‌یابد. در خراسان، مرضی را که به دخالت جنّیـان گریبـانگیر نـوزاد می‌شود، «آن دردها» می‌نامند. در این بیمـاری بچه کبـود و متشـنج می‌شـود و انـدکی بعد می‌مـیرد.در شب ششم پس از زایمـــان، احتمـــال جنّ زدگی نـــوزادان به اوج می‌رسد. در این شب، سروصدای زیادی در اتاق زائو راه می‌اندازند و بــاروت و ترقه در آتش می‌ریزند. این کارها ک شبیه کارهای شایع برای رانـدن «آل» است جنّیــان را از زائو و نـــــوزاد دور نگه می‌دارد. علاوه بر این، فقط کسانی که در هنگام زایمان حضور داشته‌اند، اجازه دارند در چند روز اول پس از زایمــان، از زائو و نــوزاد دیــدن کنند تا مبادا جنّی خـودش را به شـکل یکی از دوسـتان یا نزدیکان زائو در آورد و به او صدمه بزند. عـوام خراسـان معتقدند که معمـولاً خرابکاریهـای جنّیـان با فـرا رسـیدن روز متوقف می‌شود.

دور کردن جنیان

بنـابر اعتقـاد عمـوم ذکر بِسـمِ اللّه و خوانـدن آیـاتی از قرآن کریم باعث دور گشـتن جنیـان از انسـان می‌شـود. مـردم بـرای رهـایی و در امـان مانـدن از جن، بَسـمَله را بهـترین و قـدیم‌ترین گزینه و پناهگـاه دانسـته‌اند و بـاور دارند با توسل به آن عرصهٔ زندگی دو بُعد انسانی و جنی دستخوش آسیب نمی‌گردد و انسان نیز مورد آزار و اذیت

قرار نمی‌گیرد. بنابر باورهـای عامه باید پیش از پاشـیدن آب جوش و ریختن گمیز بر روی زمین بِسـمِ اللّٰه گفت تا اگر جـنی در آن‌جا باشـد، از آن مکـان دور شـود تا آب جوش یا ادرار بر روی او نریـزد و به او آزار نرسـاند. اگر بِسـمِ اللّٰه گفته نشـود و آب و گمـیز بر جن بریـزد، او عصـبانی می‌شـود و به تلافی درصـدد آزار رسـاندن به عامل آن برمی‌آید.

ترس از آهن

هم‌چـنین باید در اتـاق زائو آلات و اسـباب آهـنی زیـادی گذاشـت، زیـرا جنّ از آهن می‌ترسـد، چنانکه اگر کسی بتواند سـوزن آهـنی به بـدن یا لبـاس جنّی وارد کنـد، آن جنّ را تحت اختیار خودش در می‌آورد، زیـرا تـرس شـدید جنّ از آهن اجازه نمی‌دهد که خـودش آهن را از لبـاس یا تنش بـیرون بکشد و در این مـورد محتـاج کمک آدمیـان است.

ساخت تخت جمشید و اهرام مصر

ساخت قالی حضرت سلیمان و بسیاری از بناهـای عظیم و آلات و ادوات زنـدگی روزمـره را به جنّیـان منسـوب کرده‌انـد، از جمله سـاختن کاسه‌های بـزرگ و گرمابه و نـوره.جاحظ در این‌که حمـام سـاخت جنّیـان است تردید ندارد و از دیگران نقل کرده که برخی شمشیرهای بسیار نیک هم سـاخت جنّیـان است. به گمـان بـرخی دیگر ساختمانهایی را که نمی‌توان تصـور کـرد سـاخت انسـان باشند، باید ساخته جنّیان باشند. به همین قیاس، سـاخت تخت جمشـید و اهـرام ثلاثه و نقش کـوه بیسـتون را به جنّیان نسبت داده‌اند.

جن زدگان

اعتقـاد به این‌که رفتن جنّ در بـدن انسـان، علت مـرض صرع است از قدیم الایام شایع بوده است. جنّی که وارد بـدن کسی می‌شـود، درد و زجـری را که به آن شـخص می‌رسـد، حس می‌کند. به این دلیـل، یکی از راه‌هـای درمـان اشـخاص مبتلا به صـرع این بـود که دست و پـای آن‌ها را می‌بسـتند و در حـالی که دعاهـای مخصوصی می‌خواندند، بیمـار را به شـدت کتک می‌زدند! عربها جنّی را که باعث آشفتگی فکری یا دیوانگی می‌شـود، خابل یا خَبَل و بیماران روان پـریش را «مجنـون»، یعـنی جنّـزده، می‌نامیدنـد، چنانکه در فارسی به این بیمـاران دیوانه می‌گویند، زیرا دیو در زبـان فارسی به معنـای جنّ هم به کاررفته است. به نوشته جاحظ این اعتقاد عامیانه وجود داشـته است که هـرکس در آسـتانه در بخوابـد، جنّـزده و دیوانه می‌شود و جنّیـان ممکن است او را خفه کنند. این گونه عقاید را بـرخی از علمـای قـرون پنجم و ششم مردود شمرده‌اند.

تسخیر جن

بر اساس باور توده مردم، جنیان عالِم به عالَم غیب‌اند و در صورتی که فـرد انسـانی بتواند جـنی را تسـخیر کنـد، امکان دستیابی به گنجها و اخبار پنهان، حتی خبر گرفتن از آینـده را پیـدا می‌کند. براسـاس این بـاور، شـیوه‌های عملی تسـخیر جن را در انبـوهی از کتابهـایی که در این زمینه نوشـته شـده، می‌تـوان دید. بـرخی نـیز با ادعـای داشتن موکِّل و اطلاع از آینده افراد، چنین اطلاعـاتی به مراجعین خود می‌دهند.

ناگفته نماند که جن به خاطر ویژگی‌های وجودی، امکـان اطلاع بر پاره‌ای اخبار گذشـته یا زمـان حـال را دارد، اما مطابق آموزه‌های اسلامی، جن توانـایی احاطه به زمـان آینده را نداشـته و از علم غیب بی‌بهـره اسـت، همانگونه که قـرآن بیـان می‌کند جنیـانی که به حضـرت سـلیمان خدمت می‌کردند تا مدتی پس از فوت ایشـان از مـرگ او بـاخبر نشـده و در عـذاب خوارکننـده‌ای مشـغول ادامه خـدمت به او بودند. این آیه به صـراحت بیـان می‌کند که جنیـان نه تنها از آینـده بلکه از بـرخی اخبـار فعلی نـیز بی‌اطلاعند.

همزاد

در روایات اشاره‌ای به وجود همـزاد بـرای انسـان نشـده است ولی به اعتقاد عوام ایـران، به ازای هر کـودکی که در میـان بـنی آدم به دنیا می‌آیـد، هـزار کـودک از جنّیـان متولد می‌شـوند و هر کـودک آدمـیزاد، به جز چهـارده معصـوم علیهم السـلام، یک همـزاد جنّ دارد. همـزاد به آن‌چه در فرهنگ عامه اروپـایی، به انگلیسی changeling (بچه عوضی)، به آلمـانی Der Wechselbalg (بچه ناقص و زشـتی که از آنِ شـیاطین است) یا untergeschobehes kind، و به فرانسه enfant substitue (بچه جـایگزین) نامیـده می‌شـود، بسـیار شـبیه است.همـزاد هم زمـان با پیـدایی جـنین در رحم مادر، ایجاد می‌شـود و بچه را، حـتی پیش از به دنیا آمدن، آزار می‌دهد و هرگاه بچه در رحم بجنبد یا نوزاد در خـواب تکـان بخـورد، علامت آن است که همـزادش او را اذیت می‌کند.

گاهی زنانِ جنّیان محتاج قابله می‌شوند. هر قابله باید به ازای هر صد نـــوزاد بشر که به دنیا می‌آورد، یک بچه جنّ هم به دنیا بیـاورد. قابله با چشم بسـته نـزد زائـوی جنّی برده می‌شود و پس از اتمـام کـار، یک مشت پوست پیـاز به او انعـــام می‌دهند! اگر قابله موضـــوع را به هیچ کس نگوید و پوست پیازها را زیرفـرش بگـذارد، هر روز صـبح در زیر فرش یک سکه طلا خواهد یـافت، اما اگر موضـوع را بروز دهـد، پوست پیازها سـکه طلا نخواهند شد ممکن است جنّیان گاه به انسـانی که دوسـتش دارنـد، هـدایایی ببخشد از قبیل پول، موفقیت یا توانایی درمان بعضی از بیماری‌ها.

بختک

بختک که عـــده بســـیاری آن را تجربه کرده‌اند به حـــالتی گفته می‌شـــود که شـــخص پس از بیـــداری از خـــواب، هشیاری خود را به دست می‌آورد اما قـادر به تکـان دادن هیچ کـــدام از اجـــزای بـــدن نیست و گـــاهی به ســـختی می‌تواند نفس بکشد که این حـــــالت بعد از لحظـــــات کوتـاهی برطـرف می‌شـود. بـاور خـرافی رایج در میـان مـــردم این است که موجـــودی مثل اجنه بر روی ســـینه نشسته و به همین دلیل احساس خفگی ایجـاد می‌شـود. این باور در مغرب زمین نیز شایع بـوده و نقاشی هِـنری فوسلی از آن مشهور است.

در طب قـدیم، توضـیح این پدیـده، به این شـکل بـود که غلبه بلغم آن را به وجـود می‌آورد و امـروزه پزشـکان آن را «فلج خواب» نام نهـاده و از آثـار هشـیاری در مرحلـۀ REM خواب می‌دانند.

مکان زندگی جنیان

به اعتقاد عوام جایگـاه جنّیـان بـرخی کوههـا، درختـان و بیابانها بوده و گاه قبایلی از جنّها در آن‌ها پیـدا می‌شـده است. در کتاب هزار و یک شب جایگاه میمونه جنّیه، چـاه ذکر شـده است. به اعتقـاد ایرانیـان، جنّیـان ممکن است هم در زمین و هم در آب زندگی کنند، اما محلهای تاریک و گرم، نظیر حمامهای قدیمی و گورسـتانها و خرابه‌ها و بعضی آب‌انبارها و درختـــــان، را تـــــرجیح می‌دهند. در بسیاری از قصه‌ها نیز از اسارت جنّها در ســبو یا قمقمه و کوزه آب سخن گفته شده است. در بـاور بـرخی مـردم جنّیــانی که در زمین زنــدگی می‌کنند در سراسر جهــان پراکنده‌اند، اما بیشتر در شام، هند و سرزمین وَبار یافت می‌شوند.

جن در ادبیات کهن فارسی

بنا بر ادبیات داستانی و حماسی ایران، جمشید بر جنّیان فرمان می‌راند. در شاهنامه فردوسـی، در نامه سـعد بن ابی وَقـاص به رسـتم فرخـزاد، لفظ جنّی آمـده است. با آن‌که نـام کسی که بهـرام چـوبین را به سرکشی بر ضد خسروپرویز برانگیخت در شـاهنامه ذکر نشـده اسـت، به نوشته صاحب تجارب الامم که احتمـالاً اطلاعـات خـود را از دیگر منـــابع حماسی و تـــاریخی، که اکنـــون از دست رفته‌اند، اخذ کرده این شخص جنّیه‌ای به نام مُذهِبه بـوده است.

در فرامرزنامه پادشـــاه پریـــان به بانوگشسب می‌گوید سُرخاب دیو، که پادشاه جنّیـان اسـت، گـاه خـودش را به شـــکل گـــورخر در می‌آورد. ذکر جنّیـــان در حماسه‌های

منظوم و منثور مذهبی بیشتر آمده است، مانند داستان جنگ حضرت علی علیه‌السلام با جنّیان کافر که در جنگنامه آتشی و تحفه المجالس استرآبادی وارد شده است. جنّ را، هم در تفاسیر فارسی و هم در متون غیردینی فارسی، پری ترجمه می‌کردند.

در برخی متون داستانی فارسی، مثلاً داراب نامه بیغمی، نه تنها پری و جنّ یکی دانسته شده‌اند، بلکه گاهی دیوها نیز از نوع جنّ و پری به شمار آمده‌اند. با این حال، در آثار متأخرتر، نظیر امیرارسلان، افزون بر آن‌که پری و جنّ از هم تفکیک شده‌اند، نامهای گوناگون جنّیان (از جمله عفریت، غول و بنی جان) به موجوداتی متفاوت اطلاق شده‌اند.

برخی محققان، جنّ را در اعتقادات ایرانی برگرفته از فرهنگ اسلامی و عربی دانسته‌اند، اما نولدکه بر آن است که احتمالاً صورت ایرانی جنّ، بازتاب موجوداتی در اعتقاد ایرانیانِ قبل از اسلام است که بعداً به جنّ تغییر نام داده‌اند و با اعتقادات عربها درباره جنّ، که پس از اسلام به ایران وارد گردیده، آمیخته شده‌اند.

مزاحمت‌های جنیان

برخی به خاطر ترسی که از جن دارند مواظب‌اند که به اشتباه آن‌ها را (مثلاً با بردن نامشان، سوزاندن پوست پیاز و تخم مرغ، جارو کردن در شب، یا با سوت زدن) نطلبند و تصادفاً با ریختن آب جوش بر زمین یا با پرتاب سنگ، بدون بَسمَله، به آن‌ها صدمه‌ای نرسانند تا مورد اذیت و آزارشان قرار نگیرند. به همین دلیل، از آن‌ها با

اسامی مستعاری چون «از ما بهتران» یا «عزیـزان» یـاد می‌کنند.

برخی بیان داشته‌اند بهترین راه پرهیز از آزردن غیرعمد جنّیـان این است که قبل از انجـام دادن کـاری که ممکن است به ایشان صدمه بزنـد، بسـمله بگوینـد، زیـرا جنّ از بسم اللّه می‌گریزد. بـرخی نـیز همـراه داشـتن بـرخی از سنگ‌ها را باعث دفع شر جنّیـان دانسـته‌اند و بـرخی نـیز گفته‌اند جنّیـان در روزهـای یکشـنبه و سه شـنبه، مـردم آزارتر می‌شوند.

بنا بر عقاید عامیانه ایرانیـــان، بعضی از آزارهـــایی که جنّیان به مردم می‌رسانند، به این قـرار است: فرسـتادن انواع بدبختیها، ایجاد تصادفات و بیماری‌ها، عـوض کـردن فرزند انسان با بچه‌ای دیگر، و دزدیدن اسـباب و مایملک انسان. عوام بلوچ به جنِّ بسیار مـردم‌آزاری به نـام «دیو یا هولو» عقیـده دارند که شـبها به صـورت نـرّه گـاوی پدیدار می‌شود و به آدمیان حمله می‌کند و جنّ دیگـری به نـام «سـنگ جَبـوک»، با انـداختن سـنگ به مـردم آزار می‌رساند.

راهکارهای مقابله با جن

1- دوری از تنهایی.

2- تغییر مکان و محل زندگی اگر چه به طور موقت.

3- صدقه دادن.

4- خواندن سوره‌هایی از قرآن که به چهار قل معروفند: که عبارتنـداز: «کـافرون»، «اخلاص»، «نـاس»، «فلق» و نـیز خوانـدن آیه «و آن یکـاد». بـرخی توصـیه کرده‌اند که

بهتر است بعد از نماز صبح، «آیت‌الکرسی» خوانده شود و چهار قل به ترتیب زیر خوانده شود: اول فلق، دوم ناس، سوم کافرون، چهارم اخلاص.

5- خواندن آیه 83 سوره آل عمران با صدای بلند در مکان‌های ترسناک. (أَ فَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَبْغُونَ وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعاً وَ كَرْهاً وَ إِلَيْهِ يُرْجَعُون)

6- نوشتن دعای معروف به دعای ابودجانه، که در بحارالأنوار ج91 ص: 221-224 آمده است.

7- امام باقر (علیه‌السلام) برای کسی که ارواح جنیان او را اذیت می‌کردند، دستورالعمل زیر را فرمودند:

امام باقر (علیه‌السلام) به فردی که ارواح جنیان او را اذیت می‌کردند، فرمود: با فاتحه الکتاب و سوره ناس و فلق تعویذ کنید (هر کدام 10 بار) و آن سوره‌ها را با مُشک و زعفران در جامی (ظرفی) بنویسید و برای خوردن و وضو و غسل از آن ظرف استفاده کنید. آن شخص سه روز این عمل را انجام داد و آن عارضه بر طرف شد.

استفاده از قرآن و دعا و ذکر

8- خواندن دعایی که جبرئیل برای دفع جن به پیامبر اعظم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) یاد داد:

«أَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَّاتِ الَّتِي لَا يُجَاوِزُهُنَّ بَرٌّ وَ لَا فَاجِرٌ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ وَ ذَرَأَ وَ بَرَأَ وَ مِنْ شَرِّ ما يَنْزِلُ مِنَ السَّماءِ وَ مِنْ شَرِّ ما يَعْرُجُ فِيها وَ مِنْ شَرِّ مَا يَلِجُ فِی

الْأَرْضِ وَ مِنْ شَرِّ ما يَخْرُجُ مِنْها وَ مِنْ شَرِّ فِتَنِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ وَ شَرِّ الطَّوَارِقِ إِلَّا طَارِقاً يَطْرُقُ بِخَيْرٍ يَا رَحْمَان».

9- دور کردن شیاطین به دستور پیامبر خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) که فرمودند: شیطان دو نوع است: شیطان جنی و شیطان انسی. شیطان جنی با گفتن«لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيم» دور می‌شود و شیطان انسی با فرستادن صلوات بر محمد و آل محمد از انسان دور می‌شود.

10- برای پناه بردن از شر شیطان و جن «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» بگویید و سوره ناس و فلق و «آیت‌الکرسی» را بخوانید.

11- نوشتن آیت الکرسی و نصب آن در منزل.

12- نگهداری قرآن در منزل.

13- نوشتن سوره جاثیه و همراه داشتن آن و یا قرار دادن زیر بالشت به هنگام خواب.

14- نگهداری اسپند در منزل؛ می‌توان از آویزهای تزئینی که با اسپند ساخته می‌شود، استفاده کنید.

رازها و محل جغرافیایی مثلث برمودا

مثلث برمودا ناحیه‌ای عجیب و غریب در اقیانوس اطلس است که در آن‌جا بسیاری از کشـتی‌ها و یا هواپیماهـایی که بر فــراز آن پــرواز می‌کننــد، بــدون هیچ ردی ناپدید شده‌اند.چنین حوادثی از قرن‌ها پیش رخ داده‌اند.

بیش از نیمی از کشتی‌ها و هواپیماها در طول پنج قــرن گذشته در منطقه مثلث برمـودا ناپدید شـده‌اند و حـوادث اسـرارآمیزی در اقیـانوس اطلس حـتی در روزه‌ای اخـیر نیز به وقوع می‌پیوندد، که بشریت را به حــیرت در آورده است.

حقـایق کـاملاً از آن‌چه که عمومـاً شـناخته شـده یا گفته می‌شـــــود، درست است.بســـــیاری از داســـــتان‌ها و اسـطوره‌ها از طریق تخیل محض آفریـده شـده‌اند که از آن بـــــرای جلب توجه به کتاب‌های‌شـــــان اســـــتفاده می‌کردند.در بسیاری از موارد, واقعیت‌ها محو شدند.

بســیاری از نظریه‌ها, بحث‌ها و اســتدلال‌های متقابل در طـول سـال‌ها به چـالش کشـیده شـده‌اند و اسـراری را نمایان می‌کنند، که باعث ایجـاد تـرس در میـان افـراد در سنین مختلف می‌شود.

پس واقعیت چیست؟

آیا کاملا همه‌چیز درست است؟

تا حدی درست است؟

یا همه این‌ها مهمل است؟

بیایید عمیقـاً درک کـنیم و به خـاطر داشـته باشـیم که اتفاقـات بسـیاری در این منطقه رخ داده است و نادیـده گرفته شدند.

همه این‌ها از کجا شروع شدند؟

همه این‌ها توسط نویسندگانی شـروع شد که جدید بودند و این راز در ابتـدا توسط آن‌ها بـرملا شد و بعدها تـداوم یـافت اما هنـوز به نـتیجه‌ی قطعی و جـامعی نرسـیده است. در حالی که همه ما می‌دانیم نویسندگان رمـان در تخیلات تبحر دارند, بسـیاری از این نویسـندگان در واقع نویسندگان معروف و مشهور زمانه خود بوده‌اند.

این ناهنجاری‌ها در دریا اولین بار توسط ادوارد جـونز در روزنامه روزانه میـامی هرالد در فلوریـدا چـاپ و منتشر شد.

با این حـال چنانچه در بخش سـرگرمی نمنـاک میخوانید هنگـامی که جـورج شن در مجله سرنوشت در مـورد حوادثی مانند پرواز- 19,ـ پـرواز آموزشی پنج هواپیمـای بمب افکن اژدر, که همه آن‌ها در طول یک جلسه تمـرین عـادی در مک گـری ناپدید شـدند و هرگز بازنگشـتند, این راز در مقیاس گسترده مورد توجه قرار گرفت.

متعاقباً چندین نویسنده در مـورد رویـدادهای اسـرارآمیز دیگـری در ناحیه مثلث برمـودا نوشـته‌اند در حـالی که برخی از این گزارش‌ها مشکوک یا مردود بودند.

bermudas damen

راز مثلث برمودا چیست؟

مثلث برمودا کجاست؟

مثلث برمودا در جنوب شـرقی آمریکا واقع شـده است و منطقه مثلــثی شــکلی را در اقیــانوس اطلس تشــکیل می‌دهد.

سه گوشه این مثلث عبارتند از:میـــامی (در فلوریـــدا); سان خـوان (در پورتو ریکو); و برمـودا (جزیـره شـمالی-آتلانتیک که به این نام نامگذاری شده است).

نویسنده آمریکایی وینســنت کرامـر، اولین کسی بـود که این مـرز را در مقـاله‌ای به نـام "مثلث برمـودا " تعریف کرد. با این حال طی سـال‌ها, چنـدین نویسـنده دیگر این ناحیه را فراتر از مـرز اصـلی خـود ادامه دادند, زیـرا به نظر می‌رسـید که حـوادث مرمـوز در نـواحی نزدیک را شناسایی کرده‌اند.

بازدید از محل مثلث برمـــودا و نقشه‌اش بـــرای کسب جزئیات, در چگونگی قرار گرفتن آن در اقیـانوس اطلس مهم است.

در متن زیر چند داســتان شــگفت انگــیز از هواپیماها و کشتی‌هایی وجود دارد که در حین عبــور از منطقه مثلث برمودا با سرنوشتی شوم ناپدید شده‌اند و دیگر اثــری از آن‌ها باقی نمانده است.

تئوری‌های توضیح اسرار مثلث برمودا:

بنـــابراین چه چـــیزی مـــوجب ناپدید شـــدن کشـــتی‌ها و هواپیماها می‌شود؟ تحقیقات و اکتشافات بسیاری بـرای کشف این راز صورت گرفته است. هیچ نظـریه‌ای وجـود ندارد که بتواند تمام حوادث ناپدید شدن را توضیح دهد.

کشــتی‌ها و هواپیماها می‌توانســتند قربانیــان شــرایط مختلف باشــند و اتفاقــات ســریع و غــیر منتظــره‌ای رخ می‌داده است، که هم‌چنان هم ادامه دارند.

بســیاری از نظریه‌ها از محققــان و دانشــمندان بــرای توضیح رویــدادهای مختلف آمده‌اند و در این‌جا چند مــورد از محبوب‌ترین موارد وجود دارد:

بســیاری از تئوری‌ها دربــاره آن‌چه در پشت پــرده مثلث برمودا است، وجود دارد.بــرخی از مــردم فکر می‌کنند که موجودات فضایی دلیل و مقصر این ماجرا هستند.بــرخی دیگر فکر می‌کنند که آن باید هیولاهــای دریــایی، دزدان دریــایی، یا یک نــیروی فــیزیکی باشد که هنــوز کشف نکرده‌اند.

با این حــال، تحقیقــات در مثلث برمــودا نتیجه گرفتند که اغلب ناپدید شدن‌ها و کشتی‌های غرق شده در توضیحات منطقی‌ای مانند آب و هوای بد و یا اشتباهاتی که توسط افسران و خدمه صورت می‌گیرد، رخ می‌دهد.

افسانه برمودا

نظریه‌ها در مورد مثلث برمودا

گاز متان در مثلث برمودا:

گــاز به دام افتــاده در کف دریا ممکن است فــوران کند و در نتیجه می‌تواند تراکم آب را کاهش دهد و بــاعث غــرق شدن کشتی‌ها مانند ســنگ شــود. حــتی هواپیماهــایی که بالای آن پرواز می‌کنند، می‌توانند آتش بگیرند و به طــور کامل نابود شوند.

دانشـــمندان به دلیل تجزیه ارگانیسم‌های دریـــایی که در کف اقیانوس گیر افتاده اند, غلظت‌های زیادی گاز متـان را کشف کرده‌اند. متـــان روی یخ متمرکز شـــده، تجمع می‌یابد و اگر پـارگی رخ دهد, گـاز بـالا می‌یاید و بـدون اخطار قبلی به سطح می‌رسد.

اگر کشـــتی در محل انفجـــار باشد, آب زیر آن ناگهـــان بسیار مـتراکم خواهد شد.روی دریا ته نشـین می‌شـود و رسوب به سرعت آن را می‌پوشاند.وسایل روی عرشه را خراب می‌کند. ورتکس‌های مغناطیسی, جریان‌هـای گـرم و ســرد می‌تواند اثر گــذاری الکترومغناطیسی مــوثر بر وسایل و وسایل نقلیه ایجاد کند.

مثلث برمودا و دریای سرگاسو:

این‌جا یک منطقه اقیانوسی عجیب است که هیچ ساحلی نــدارد و تنها با جریان‌هــای آب در همه طــرف محــدود می‌شود.بسیاری از کشتی‌هایی که از آن عبـور می‌کننـد، بی‌حرکت هسـتند.بسـیاری از آن‌ها مـتروک و بـدون روح هستند ...

مه الکتریکی مثلث برمودا:

بـرخی دیگر به مه الکترونیک اشـاره می‌کنند که می‌تواند هم رویت و هم ابزار را مسدود کند. ابری عجیب و غریب که از ناکجا ظاهر می‌شود و یک کشــتی یا یک هواپیما را در بر می‌گیرد. ابزار شروع به کـارکرد نادرست می‌کند و در نهـــایت کشـــتی و یا هواپیما بـــدون هیچ ردی ناپدید می‌شوند.

ابر شش ضلعی و بمب‌های هوایی در مثلث برمودا:

از تصاویر ماهواره‌ای هواشناسی به تازگی ابرهای شش ضلعی عجیبی کشف شده که قادر به انفجار بادها در اقیانوس زیر با سرعت زیاد هستند و چنین طوفان‌های بادی در اقیانوس می‌تواند امواج را به بلندی 45 فوت ایجاد کند. هواپیماها و کشتی‌ها در این ابر ممکن است که غرق شوند.

آتلانتیس یا مثلث برمودا:

به آتلانتیس اقیانوس خوش آمدید. بسیاری از تئوری‌ها می‌گویند که مثلث برمودا خانه‌ای است که در شهر گم شده آتلانتیس قرار دارد.براساس افسانه‌ها و گمانه زنی‌ها، شهر آتلانتیس به قدرت کریستال‌های انرژی ویژه‌ای تکیه داشت که بسیار قدرتمند بودند.

نظریه این است که این کریستال‌های انرژی در حالت متفاوتی هستند و اشعه‌های انرژی را که ناوبری را اشتباه می‌گیرند، ارسال می‌کنند.

همه نظریه‌های اصلی در مورد مثلث برمودا:

تئوری‌های دیگری وجود دارند که سعی در حل و توضیح اسرار مثلث برمودا و تلاش برای شناسایی عواملی هستند که چنین رویدادهایی را ایجاد می‌کنند.

نتیجه گیری- حقایق و افسانه‌های مثلث برمودا:

از زمانی که یک مجله نخستین بار عبارت "مثلث برمودا" را در اوایل دهه 1950 ابداع کرد، این راز هم‌چنان جلب توجه می‌کند.

هنگامی که حوادث مرموز تکرار شونده چنین مقیاس بزرگ در همان منطقه رخ می‌دهد، کاملاً قابل درک است که مانند آتش گسترش خواهد یافت، علایق زیادی را در میان افراد مختلف از جمله محققان، دانشمندان، منتقدان و البته جرم عمومی ایجاد خواهد کرد و در نهایت یک شکل ماموت در طول زمان می‌گیرد.

در واقع مثلث برمودا یک افسانه زنده شده است.

اما حقیقت حقیقی و واقعی چیست؟

اول این‌که، شکی نیست که بسیاری از حوادث گزارش شده در مثلث برمودا در واقع رخ داده‌اند.

از آن‌جا که یک هواپیما یا کشتی به مقصد خود باز نمی‌گردد و یا به مقصد خود نرسیده است، به وضوح با آژانس‌های رسمی مربوط به نیروی دریایی ایالات متحده، گارد ساحلی ایالات متحده و غیره ثبت شده است و صدها مورد از این حوادث وجود داشته است.

در برخی موارد نشت نفت، شناور شدن یا کشتی‌های غرق شده را می‌توان یافت در حالی که در برخی دیگر هیچ ردی از چیزی وجود نداشت ... این یک واقعیت است.

بنابراین سوال این نیست که آیا این حوادث در همه جا رخ داده است یا خیر. این‌جایی است که توضیحات شروع به تار شدن می‌کنند، و گاهی اوقات حقایق با تصورات و تخیلات ترکیب می‌شوند.

با این حال، برخی واقعیات‌های مشخص وجود دارند که واضح و فراتر از شک و تردید هستند.یکی از این

واقعیت‌ها در مـورد منطقه آبی اطـراف جزیـره برمـودا است که یک گوشه از مثلث را تشکیل می‌دهد.

جزیره برمودا در حدود 650 مایل دورتر از ساحل شرقی آمریکا واقع شــده است.مشــخص است که بیش از 300 کشــتی غــرق شــده در آب‌هــای اطــراف برمــودا واقع شده‌اند.

بنــابراین چه چــیزی می‌تواند علت این همه کشــتی‌هایی باشد که در اطراف جزیره برمودا دفن شدند؟

دلیل آن ساده است ...

در واقع در حدود 200 مایل مربع از منطقه آبی اطراف برمــودا پر از صــخره‌های دریــایی خطرنــاک است.این صخره‌ها مخاطرات شدیدی را ایجاد می‌کنند، که خلبانــان به طــور عمــده به قطب نما و نمــودار بــرای هــدایت کشتی‌ها وابسته بودند.

صــخره‌هایی که از ته دریا بــالا می‌آمدند و در زیر ســطح آب پنهــان هســتند، بدنه کشــتی‌هایی را که از روی آن‌ها می‌گذشــتند را تکه تکه می‌کردند.این روزها با سیســتم پیشرفته GPS، خلبان‌ها می‌توانند این مشکل را مدیریت کنند.

دانشــمندان در ناحیه مثلث برمــودا بــرخی از زمین شناسی‌های غیرمعمول در کف دریا را پیدا کرده‌اند. کف اقیــانوس در بعضی جاها به طــور ناگهــانی عمق زیــادی پیدا می‌کند.

در واقـــع، بـــرخی از مکان‌ها در مثلث برمـــودا، در کل اقیـــــانوس اطلس، عمیق‌تر هســـــتند و در این منطقه بسیاری از کشتی‌ها ظاهراً گم شده بودند.

قربانیان مثلث برمودا

از مثلث برمودا چه می‌دانید؟

همه‌چیز درباره مثلث برمودا

یک پدیده طبیعی دیگر, گرداب با جریانات جزر و مد قوی است که در آب‌هـــای باهاما و در نـــزدیکی گوشه غـــربی مثلث برمودا و در حدود 45 مایلی سواحل فلوریدا واقع شده است.

اینها به خـــاطر غارهـــای بـــزرگ زیر آبی معـــروف به حفره‌هـای آبی شـکل می‌گیرند و پتانسـیل مکش در یک کشـتی که از بـالای آن‌ها عبـور می‌کند را دارند بنـابراین آن‌گونه که در بخش اطلاعات عمومی نمنـاک گفته شـده است در این مرحله منصفانه است بگوییم که بسـیاری از ناپدید شـــدن‌های مثلث واقعی هســـتند ... در حـــالی که برخی، توضیحات احتمالی دارند و برخی نیز چـنین کـاری نمی‌کنند.با این حال هنوز تردیـدهایی در این بـاره وجـود دارد.

برای مثال آیا تعداد چنین حوادثی مشـابه یا حـتی بیشـتر از مثلث برمودا است؟

پس اگر اعـــداد مشـــابه یا بیشـــتر باشـــند, آیا چـــنین رویدادهایی واقعاً در هر مسیر اقیانوس طبیعی هستند؟

بیایید این را بررسی کـنیم, چـون می‌تواند نورهـایی را روشن کند که آیا ما به چـیزی واقعی، اعتقـاد داریم یا خیالی است؟!

یک کتابـدار در دانشـگاه ایـالتی آریزونا یک منتقد بـزرگ مثلث برمودا و یک محقق در این حوادث بـود و سـرانجام کتابش را با نـام" راز مثلث برمـودا " منتشر کـرد.بیشـتر تحقیقات او براساس گزارش‌های تایمز بود که وقـایع را گزارش کردند و گزارش‌هـای هواشناسی (آب و هـوایی) روزهای وقوع این حوادث را بررسی کردند.

او نتیجه گیری کرد که تعداد کل چنین حوادثی در منطقه مثلث شـکل، در جـایی که طوفان‌هـای گرمسـیری یا گردبادها کـاملاً رایج هسـتند، اتفـاق می‌افتد.مطالعه او هم‌چنین نشـان داد که تعـداد حـوادث در مثلث برمـودا در مقایسه با چنـدین منطقه اقیانوسی دیگر به طـور قابل توجهی بیشتر نیست.

او توضـیح داد که چنـدین نویسـنده به اشـتباه بـرخی از حـوادث را گـزارش کـرده و داسـتان‌های خیـالی از آن‌ها تهیه کرده‌اند.

او به پرونده‌ای اشـاره کـرد که در آن یک نویسـنده ناپدید شـدن یک کشـتی را گـزارش می‌داد که سه روز پس از تـرک بنـدر در اقیـانوس اطلس ناپدید شد, در حـالی که حقیقت این بـود که کشـتی در واقع بنـدر مشـابهی از اقیانوس آرام را ترک کرده بود.

در یک مورد دیگر, نویسنده‌ای نشان داد که یک کشتی در دریـای آرام غـرق شـده اسـت، در حـالی که گـزارش

هواشناسی نشان داد که یک جریـان قـوی از آن‌جا عبـور می‌کند.

حـالا این را بخوانید ... لوید یک بدنه بیمه بـدنی در لنـدن است و در بازار بیمه دریایی فعال است.

آن‌ها کشـتی‌ها را در سـفر بیمه می‌کنند. هنگـامی که از کانال تلویزیونی بریتانیایی سوال شد که تعداد زیـادی از کشـتی‌ها غـرق شـدند یا در مثلث برمـودا گم می‌شـوند, پاسخ دادند:خیر. آن‌ها بیشتر تایید کردند که حـتی مـیزان بیمه بـالاتری را بـرای کشـتی‌هایی که از منطقه مثلث برمودا در حال عبور هسـتند, مطالبه نمی‌کننـد، چـون به نظرشان منطقه ناامنی نیست.

گارد ساحلی ایالات متحده نیز از مشـاهدات لوید حمـایت کرد که تعداد موارد گزارش شده در مثلث برمـودا چـیزی غیر معمول نیست.

در این‌جا یک مطالعه دیگر هم وجـود دارد. و این شـامل مثلث برمـودا نمی‌شـود. در واقع براسـاس حـوادث ثبت شده, خطرناک‌ترین مناطق آبی در جهان عبارتند از:

دریای جنوب چین, مدیترانه و دریای شمال.

بنـابراین آیا همه این‌ها به این معـنی هسـتند که تصـور مثلث برمودا بی‌اساس است؟ حالتان خوب شد؟

خـوب, چنـدین سـوال وجـود دارد که هنـوز باید قبل از این‌که بتـــــوانیم به این نتیجه برســـــیم, پاسخ داده شوند.صدها کشتی و هواپیما در آن منطقه گم شده‌اند و بسیاری از این موارد با مدرک ثابت نشده‌اند.

این حقیقتی است که نویسندگان آتشین را تحریک کـرده تا از موقعیت استفاده کنند.اما باور داشـتن این طـبیعت عظیم، تنها یک افسانه بی‌اساس است که تا چنـدین دهه جهان را در خود غرق می‌کند.

با وجود تحقیقات کامل و پایدار, حـوادث متعـددی به این موضـــوع ادامه می‌دهند. مشـــخص است که کانال‌هـــای هــوایی و دریــایی در مثلث برمــودا بــرخی از پر رفت و آمدترین راه‌های ارتباطی در جهان هستند.

آن‌ها به طـور گسـترده توسط خطـوط هـوایی متعـدد و خطـوط هـوایی مرتبط با آمریکا, اروپا, جزایر کـاریبین, برمـــودا, آمریکـــای جنـــوبی و حـــتی آفریقا اســـتفاده می‌شوند.

فکر کنید چه اتفـــاقی بـــرای میلیاردها دلار تجـــارت بین المللی می‌افتد و تـــــاثیر آن بر اقتصـــــاد منطقه به چه اندازه ترسناک شناخته می‌شود؟

آیا کسی می‌خواهد این اقتصـــاد عـــالی را با فراخـــوانی رسمی به خطر بیاندازد؟

بســـیاری از احتمـــالات متنـــاقض بـــرای حفظ راز مثلث برمودا در دهه‌های آتی وجود دارد.

برای مثلث برمودا به قطب نما تکیه نکنید. مثلث برمــودا یکی از تنها دو مکان بر روی زمین است که قطب نما آن را به ســمت شــمال واقعی به جــای شــمال مغناطیسی نشان می‌دهد.

اگر این تغیـــیر قطب نما یا خطـــای آن جـــبران نشـــود, کشتی‌ها و هواپیماها ممکن است که گم شوند.

گزارش‌ها مربـــوط به اتفاقـــات عجیب در مثلث برمـــودا بـرای اولین بـار به سـفر اول کریسـتف کلمب به دنیـای جدید بـاز می‌گـردد. کلمب گفت که یک شب در حـالی که او در منطقه بـــوده اســـت، یک شـــعله آتشـــین به درون اقیانوس سقوط کرد. (شـعله احتمـالاً یک شـهاب سـنگ بود). او ادعا کرد که نـور عجیـبی در فاصـله کمی بعد در طول سـفر او ظـاهر شد و قطب نمـای او به طـور غـیر عادی کار می‌کرد.

مثلث برمودا تا ماه مـارس 1918 که یک کشـتی بـاربری دریایی به نام یو اس اس سـیکلوپ بـود در منطقه غـرق شد توجه عمـــومی زیـــادی به خـــود جلب نکـــرده بـــود. ســـیکلوپ این توانـــایی را داشت که درخواست کمک به کشتی‌های دیگر ارسال کند، اما کشتی هرگز این پیـام را ارسال نکرد.

در سال 1941، دو کشـتی با همـان طـراحی یو اس اس سیکلوپ نیز به طور مرموز در نزدیکی همان مکان ناپدید شدند.

حوادث برمودا

مثلث برمودا افسانه یا واقعیت؟

عجایب مثلث برمودا

خیلی عجیب است، نه؟

در دســامبر 1945، پنج بمب گـــذار دریـــایی با چهـــارده مسافر از فـورت لادردیل فلوریـدا به یک مـاموریت بمب گـــذاری که به نـــام پـــرواز 19 مشـــهور بـــود، ســـفر کردند.هنگـامی که قطب نما بـرای رهـبر این مـاموریت

متوقف شـــدند، هر پنج هواپیما گم شـــدند.هواپیماها از میان هوا پرواز کردند، گم شدند، تا زمانی که از سـوخت خارج شدند.

یک هواپیمای دیگر نجات در همان روز ناپدید شد. نـیروی دریـــایی بـــرای هفته‌ها به دنبـــال لاشه هواپیما و خدمه پـرواز بـود، اما هواپیماها و خدمه بـدون هیچ ردی ناپدید شده بودند.چندین مورد ناپدید شدن مرموز دیگــری از آن زمـــان اتفـــاق افتاده‌انـــد، از جمله سه هواپیمـــای مسافربری.

مردم اغلب مـدعی هسـتند که یک کشـتی به نـام "مـاری سلست" قربانی دیگری از مثلث برمـودا شـده اسـت، اما دلیلی وجود ندارد که ماری سلست در منطقه باشد.قرار بود کشتی از نیویورک به ایتالیا حرکت کند، اما در حــدود 400 مایل دورتر از ساحل نزدیک آفریقا یافت شد.وقتی کشتی پیدا شد بادبان دریده شد و قـایق نجـات آن ناپدید شده بود. وسایل خدمه کشتی هنوز در کشتی بودند.

ویلیام شکسپیر نمایشنامه‌ای به نـام "طوفـان" در مـورد یک کشـــتی شکســـته نوشت.بـــرخی از محققـــان بر این باورند که این نمایشـــنامه براســـاس داســـتان واقعی یک کشتی برمودا است.

جاشوا اسـلوکوم اولین فـردی بـود که به تنهـایی به دور کل دنیا سفر کرد، در سال 1909 در حالی که از وینیارد تا آمریکـای جنـوبی سـفر می‌کـرد، ناپدید شد.راز ناپدید شـدن اسـلوکوم هرگز حل نشـد، اما بسـیاری از مـردم مثلث برمودا را مقصر می‌دانند.

با وجود داستان‌های ترسناک در مورد مثلث برمودا، هنوز هم یک مسیر مشترک برای کشتی‌های کروز و دیگر قایق‌ها وجود دارد و هواپیماها اغلب در منطقه پرواز می‌کنند.

کتاب حل مثلث برمودا توسط لری کوشه توضیح می‌دهد که بیشتر اتفاقات عجیب در مثلث برمودا در طی طوفان بودند و یا بعداً توضیح داده شدند.

مثلث برمودا مثلث شیطان نیز نامیده می‌شود.

سخت افزار آزاد

اکثر افراد فعال در حوزه‌های مختلف کامپیوتری، کم و بیش با مفاهیم مربوط به آزادی نرم‌افزار یا نرم‌افزارهای متن‌باز آشنا هستند. درجات متفاوت آزادی در نرم‌افزار، مجوزهای استفاده و انتشاری که به همراه برنامه‌ها منتشر می‌شوند و مباحثی از این قبیل مدت‌ها مورد بحث قرار گرفته‌اند. اما آیا می‌توانیم «سخت‌افزار آزاد» یا «سخت‌افزار متن‌باز» نیز داشته باشیم؟

به عنوان یک پیش‌زمینه‌ی کوتاه، بهتر است با همان بحث‌های متداول‌تر نرم‌افزاری شروع کنیم. آغاز رسمی بحث نرم‌افزار آزاد را می‌توان با معرفی پروژه‌ی گنو و اندکی پس از آن، راه‌اندازی بنیاد نرم‌افزار آزاد توسط ریچارد استالمن هم‌زمان دانست. در حال حاضر هم اگر استالمن را پدر آزادی در دنیای کامپیوتر بنامیم، اغراق نکرده‌ایم. حتی بسیاری از مباحثی که در همین مقاله در مورد سخت‌افزار آزاد نیز می‌آید، برگرفته از مقالات و عقاید ریچارد استالمن در این زمینه است.

یک سوء تفاهم بزرگ در زمینه‌ی آزادی در دنیای کامپیوتر، از استفاده از لغت «Free»ـ برای این مفهوم ناشی می‌شود. وقتی از Free Software صحبت می‌کنیم، منظورمان «نرم‌افزار رایگان» نیست. بسیاری از نرم‌افزارها را به صورت رایگان عرضه می‌شوند اما به هیچ عنوان نمی‌توان آن‌ها را «نرم‌افزار آزاد» به حساب آورد. عکس این قضیه نیز صادق است و نرم‌افزارهای آزاد بسیاری را می‌توان نام برد که برای استفاده از آن باید هزینه پرداخت کنید. پس به همین ترتیب، وقتی از

Free Hardware نیز صحبت می‌کنیم، مسلماً منظور ما سخت‌افزار رایگان نیست و آزادی را در این زمینه هدف گرفته‌ایم. استالمن چهار آزادی را به عنوان اصول نرم‌افزار آزاد نام می‌برد:

آزادی اجرای برنامه برای هر قصد و هدفی که خودتان داشته باشید.

آزادی مطالعه‌ی کد منبع برنامه و تغییر دادن آن برای هدف مورد نظر

آزادی تهیه‌ی رونوشت از برنامه‌ی اصلی و اعطا یا حتی فروش آن به دیگران

آزادی تهیه‌ی رونوشت از نسخه‌های تغییرداده‌شده و اعطا یا فروش آن به دیگران

همین آزادی‌ها را می‌توان به نوعی برای سخت‌افزار نیز در نظر گرفت. یعنی ما به دنبال سخت‌افزارهایی هستیم که بتوانیم برای هدف موردنظر خودمان استفاده کنیم و با/بدون تغییر، آن را تکثیر کنیم یا به فروش برسانیم. اما موضوع متفاوتی که در مورد سخت‌افزارها وجود دارد، این است که ما اساساً - حداقل در حال حاضر - نمی‌توانیم بسیاری از سخت‌افزارها را تکثیر کنیم. بنابراین درباره‌ی سخت‌افزار، باید به دنبال «طراحی سخت‌افزار آزاد» باشیم که افراد بتوانند این طراحی را مطالعه کرده، در صورت نیاز آن را تغییر داده و - در صورت امکان - نسخه‌ی تغییریافته را تولید کنند.

یک مفهوم دیگر را هم باید در این مطلب روشن کنیم و آن کلمه‌ی «متن‌باز» است. نرم‌افزار متن‌باز عملاً همان

نرم‌افـزار آزاد است. اما ریچـارد اسـتالمن به علت تأکید بیشتر بر آزادی – در مقابل در دسترس بودن کد برنامه – اســـتفاده از همـــان کلمه‌ی آزاد را توصـــیه می‌کند. در ســـخت‌افزار هم این روزها کلمه‌ی ســـخت‌افزار بـــاز یا سخت‌افزار متن‌بـاز بیشـتر از سـخت‌افزار آزاد به گـوش می‌خـورد اما این دو مفهـوم یک تعریف مشـترک دارند و غیر از تفکرات اصولگرایانه‌ی استالمن و یارانش، تفاوت خاصی بین آن‌ها وجود ندارد.

در دسترس بودن طـراحی یک قطعه‌ی فـیزیکی موضـوع چنـــدان جدیـــدی نیست. از ســـال‌های دور در بعضی از محصـــولات مثل مبلمـــان یا ملزومـــات داخلی منـــازل، کاتالوگ‌هایی در اختیار مشتری قرار می‌گرفت که طـرح کلی و قطعـات به کـار رفته در آن محصـول را مشـخص می‌کـرد. شـروع جنبش ســخت‌افزاری متن‌بـاز را نـیز می‌توان در 1975 در گـاراژ گـوردون فـرنچ تحت عنـوان باشـگاه کـامپیوتر هـوم‌برو دانست. انتشـار طـراحی ریزپردازنده‌ی UltraSPARC T1 در سـال 2006 توسط شـرکت سـان با مجـوز GPL را نـیز می‌تـوان به عنـوان نقطه‌ی عطف دیگـری در زمینه‌ی ســخت‌افزار آزاد نـام برد.

چرا به سخت‌افزار آزاد احتیاج داریم؟

داشتن طراحی‌های آزاد برای سخت‌افزار مزایـای زیـادی به دنبـــال خواهد داشت. دسترسی افـــراد زیـــاد به طراحی‌هـای ســخت‌افزاری بـاعث رشد علاقمنـدی به فعـالیت در این زمینه می‌شـود و مشـارکت جمعی در پروژه‌هـای سـخت‌افزاری، شـانس رسـیدن به ایـده‌های جدید و نوآوری در طراحی‌های سخت‌افزاری را افـزایش

می‌دهد. ضمن این‌که وقتی کاربران متعـدد - به خصـوص کـــاربران حرفه‌ای‌تر - یک طـــراحی ســـخت‌افزاری را مطالعه می‌کنند، ایرادات طراحی سریع‌تر مشـخص شـده و این منجر به رفع نقص و بهبود پـروژه‌ی سـخت‌افزاری می‌شـود. اسـتفاده از این طراحی‌ها و قـابلیت فـروش طرح اصلاح‌شده یا حتی سخت‌افزار ساخته‌شـده با طـرح جدید نیز می‌تواند باعث به وجود آمـدن بازارهـای جدید و در نتیجه مشاغل جدید در این زمینه شود.

از دیدگاه استالمن، موارد دیگری نیز وجود دارند که ما را به اجبار به سمت طراحی و اسـتفاده از سـخت‌افزارهای آزاد هدایت می‌کنند. برای مثال، سخت‌افزارهای غـیرآزاد به ســمت تحت ســلطه در آوردن کــاربر در زمینه‌هــای نرم‌افــزاری حــرکت می‌کنند. مشخصــات دقیق بعضی از ســخت‌افزارهای جدید به عنــوان یک راز تلقی شــده و اعلام عمومی نمی‌شود. بعضی از آن‌ها اجازه‌ی استفاده از نرم‌افزارهای آزاد را به طور کامل نمی‌دهند و مثلاً به عنــوان Firmware فقط برنامه‌هــایی که تحت امضــای شرکت سازنده باشند را قبول می‌کنند.

هر برنامه‌ای که برای اسـتفاده، نیـاز به امضـای شخصی غــیر از اســتفاده‌کننده داشــته باشــد، از نظر اســتالمن نـــاقض آزادی کـــاربر است. علاوه بر این، اســـتفاده از کـــدهای اختصاصی و تغییرناپـــذیر شـــرکت‌ها در یک ســخت‌افزار، می‌تواند پتانســیل آلــوده بــودن قطعه یا استفاده از آن برای مقاصد جاسوسی را نیز تقویت کند. بارها در مــورد این‌که NSA (آژانس امــنیت ملی امریکا) ضعف‌ها و راه‌های نفوذ خاصی را در سخت‌افزارها قــرار می‌دهد صحبت شده است.

به دلیل این مزایا و الزامات ذکر شده، ما نیاز به حرکت به سمت طراحی‌های آزاد در دنیای سخت‌افزار داریم. هرچند حتی ریچارد استالمن که استفاده از نرم‌افزارهای غیرآزاد را کاملاً رد می‌کند و در زمینه‌ی به حساب آمدن یک برنامه به عنوان نرم‌افزار آزاد هم سخت‌گیری‌های خاصی دارد (استالمن حتی به پروژه‌ی لینوکس هم به عنوان یک پروژه‌ی آزاد انتقادهایی دارد)، در مورد سخت‌افزار عقاید متفاوتی دارد. استالمن معتقد است با توجه به شرایط موجود و تفاوت‌های بارز سخت‌افزار و نرم‌افزار، نمی‌توانیم استفاده از سخت‌افزارهای غیرآزاد را کاملاً رد کنیم.

در نرم‌افزار، با آزاد کردن کد منبع یک برنامه، کاربر تنها با استفاده از یک کامپیوتر، می‌تواند آن کد را تغییر داده و برنامه‌ی تغییریافته‌ی خود را تولید کرده و انتشار دهد. اما در دنیای سخت‌افزار به این شکل نیست و تولید بسیاری از این قطعات تنها در کارخانه‌های بزرگ و با استفاده از ابزارهای تولید خاص امکان‌پذیر است. ضمن این‌که درست مانند نرم‌افزار آزاد، وقتی واقعاً می‌توانیم یک سخت‌افزار را، «سخت‌افزار آزاد» بدانیم که در تولید آن، از هیچ قطعه و بخش غیرآزادی استفاده نشده باشد. این مسائل در دنیای امروز تقریباً غیرممکن است و شاید در آینده بتوانیم به این شرایط برسیم. اما در حال حاضر همین که تولیدکنندگان را به انتشار طرح‌های سخت‌افزاری خود با مجوزهایی مثل GPLv3 و سایر مجوزهای آزاد ترغیب کنیم و خود نیز از چنین محصولاتی استفاده کنیم، قابل قبول به نظر می‌رسد و می‌تواند ما را گام به گام، به رسیدن به آزادی کامل در دنیای سخت‌افزار نزدیک‌تر کند.

مثال‌هایی از سخت‌افزارهای متن‌باز

تا این‌جا شـــاید مطـــالب ما بیش از حد آرمـــانی به نظر برسد و فکر کنید هیچ گـــاه نخـــواهیم نتوانست به چـــنین سطحی از آزادی در دنیای کامپیوتر برســـیم. اما ذکر چند مثال از سخت‌افزارهایی که به این هدف نزدیک شده‌اند، می‌تواند مفهـــوم را به ذهن نزدیک‌تر کند. توجه کنید که در تیـــتر این بخش، عمـــداً از لغت متن‌بـــاز به جـــای آزاد اســـتفاده شـــده اســـت، زیـــرا بعضی از این مثال‌هـــا، معیارهای آزادی کامل و دقیق از نظر ریچارد استالمن را در خود ندارند، اما طراحی آن‌ها به طور عمـــومی منتشر شده و حداقل در دسته‌ی ســـخت‌افزارهای متن‌بـــاز قـــرار می‌گیرند.

پروژه‌ی رِپ‌رَپ

این پـــروژه در ســـال 2004 توسط آدریـــان بـــویر و همکارانش در دانشگاه باث انگلستان با هدف ســـاخت یک پرینـــتر سه‌بعدی با قـــابلیت خودجـــایگزینی آغـــاز شد که می‌تواند بیشتر قطعات و اجزای خود را تولید کند.

این وسیله تحت لیسانس GNU GPL ساخته شده به این معنی که همه می‌توانند آن را کـــپی کننـــد، طـــراحی آن را بهبـــود دهند و آن را مجـــدداً منتشر کنند. به کمک همین مجـــوز، امـــروزه چنـــدین و چند مـــدل رِپ‌رَپ در جوامع متن‌بـــاز توســـعه داده شـــده‌اند. هـــرکس می‌تواند پرینـــتر سه‌بعدی خـــود را بر اســـاس دســـتورالعمل‌های موجـــود بســـازد. بعضی شـــرکت‌های مثل BQ در اســـپانیا هم کیت‌های پرینتر خود را بر اساس همین پروژه تولید کرده

و محصولی شامل قطعات مورد نیاز برای ساخت پرینتر سه‌بعدی را به فروش می‌رسانند.

آردوینو

آردوینو یک مادربرد است که از یک ریزکنترلر ساده استفاده می‌کند. محیط توسعه‌ی این ابزار اجازه‌ی ساخت اپلیکیشن‌های مختلف روی بُرد را به کاربر می‌دهد. این آردوینو در هزاران پروژه‌ی مختلف با درجات پیچیدگی متفاوت مثل ربات‌ها یا سیستم‌های آبیاری زمین‌های کشاورزی استفاده شده است.

آردوینو از یک نوع مجوز خاص از نوع Creative Commons استفاده می‌کند که آزادی‌هایی را در اختیار کاربر قرار می‌دهد اما بعضی موارد مثل استفاده از برند آردوینو را در ابزارها اجباری می‌کند که باعث نوعی کنترل روی بحث ثبت برند تجاری آن می‌شود.

رزبری پای

مدت‌ها پیش در همین وب‌سایت مقاله‌ای در مورد این بُردهای کوچک که شامل یک ریزپردازنده، پردازنده‌ی گرافیکی و حافظه‌ی رم می‌شود منتشر کردیم.

این وسیله در سال 2009 توسط بنیاد رزبری پای به منظور کمک در زمینه‌ی یادگیری علوم رایانه در مدارس معرفی شده است. جامعه‌ی استفاده‌کنندگان و توسعه‌دهندگان این ابزار بسیار وسیع و بخشنده است و در بسیار از موارد، می‌توان از راهنمایی‌های آن‌ها در زمینه‌ی ساخت دستگاه‌های مختلف با استفاده از این بُرد متن‌باز، کمک گرفت.

e-puck

ای-پاک یک ربات متحرک متن‌باز است که در اصل برای اهداف آموزش ریزمهندسی طراحی شده است. کتاب‌خانه‌های فراوان، پرونده‌های تولیدی و مثال‌ها و آموزش‌های فراوانی برای استفاده از این ربات جالب در وب‌سایت ای-پاک وجود دارد.

پروژه‌های جالب دیگری نیز وجود دارند که توسط شرکت‌های بزرگ مورد استفاده قرار گرفته‌اند. برای مثال پروژه‌ی Elphel که سخت‌افزارهای متن‌باز برای دوربین‌ها تولید می‌کرد و حالا توسط ناسا و گوگل برای مواردی مثل قابلیت Streeview در Google Maps مورد استفاده قرار می‌گیرند. شاید نام پروژه‌ی Ara که گوگل برای ساخت تلفن‌های هوشمند ماژولار به پیش می‌برد را نیز شنیده باشید که این پروژه نیز برگرفته از یک پروژه‌ی متن‌باز به نام Phoneblocks است که در سال 2013 منتشر شده بود.

علاوه بر این پروژه‌های تولیدشده نیز، وب‌سایت OpenHardware به عنوان یک مرجع برای قرارگیری طراحی‌ها و پروژه‌های سخت‌افزاری متن‌باز وجود دارد که می‌تواند برای استفاده‌ی تمامی علاقمندان مورد توجه قرار گیرد.

بنیاد نرم‌افزاری آزاد نیز یک گواهی با عنوان «احترام به آزادی شما» در نظر گرفته که آن را به محصولاتی که از اصول آزادی سخت‌افزار مورد نظر این بنیاد پیروی می‌کنند، اعطا می‌کند. لیستی از محصولاتی که

توانسته‌اند این گواهی را به عنـوان جـایزه دریـافت کنند در وب‌سایت بنیاد نرم‌افزاری آزاد قرار داده شده است.

هوروس و مسیح

هـوروس خـدای خورشـید مصـریان در 3000 سـال پیش است.هوروس در 25 ماه دسامبر از ایسیس مری(مریم) باکره متولد شد.

تولد او با تولد ستاره‌ای درشرق همراه بود...

ان سـتاره توسط سه پادشـاه دنبـال شد تا نـاجی متولد شده را یافته واو را زینت دهند.

در دوازده سالگی او یک اموزگار کودک بخشنده بود.

در سی سالگی توسط پیکر انـوب غسل تعمید داده شد و اینگونه تبلیغ دینیخود رااغاز کرد.

هوروس دوازده شاگرد داشت...

اوجهانگردی میکرد به همراه انجام معجزاتی.

از قبیل راه رفتن روی اب - شـــفای بیمـــاران و زنـــده کردن مردگان.

هــوروس به نام‌هــای زیــادی معــروف بــود مانند:نــور-حقیقت-پسر مبارک شده توسط خدایان-چوپـانخوب-بـره خداو...

پس ازخیانت توسط تـایفون هـوروس به صـلیب کشـیده شد وبرای سه روز مدفون شد وبعد زنده شد.

حال بیایید داستانی درباره عیسی بشنویم:

داستان عیسی

عیسی در 25 ماه دسـامبر در بیت الحم از مـری(مـریم) زاده شد.

تولد او با ستاره‌ای در شرق اشکار شد.

سه پادشاه و مجوسیان آن ستاره را دنبال کردند تا ناجی جدید را پیدا کنند.

در دوازده سالگی اموزگار کودکان بود.

در سی سالگی توسط یوحنا غسل تعمید داده شد.

و اینگونه تبلیغ دینی خود را اغاز کرد.

عیسی دوازده شاگرد داشت.

او سفر میکرد همراه با انجام معجزاتی...

از قبیل راه رفتن روی اب - شـــفای بیمـــاران و زنـــده کردن مردگان.

او هم‌چنین به نامهای شاه شاهان-پسر خـدا-نـور جهـان-اغاز و فرجام-بره خداو...شهرت داشت.

پس از خیانت توسط شاگردش یهودا و درازای سی سکه نقره

اوبه صــلیب کشــیده شد وپس ازسه روز زنــده شد و به طرف بهشت پروازکرد.

این گفته‌ها در فیلم روح زمــان نــیز به تصــویر کشــیده شدام سازندهان نتیجه گیری غلطی کرده.

او نتیجه گرفته که هر دو داســـتان هـــروس و عیسی افسانه‌ای بیش نیستند.

اما واقعیت این است که عـده‌ای هردوداسـتان را تحریف کرده‌اند.درداستان هروس نـام مـادر او را ایسـیس مـری گذاشته‌اند در حالی که نام مادر او ایسیس بود.و داستان عیسی را تماما" به گـــونه‌ای تحریف کرده‌اند که گـــویی عیسی همان خـدای خورشـید است.شـاید برایتـان جـالب باشد که ماسونها روز یکشـنبه را را روز خـدای خورشـید میدانند.

ایا کلیسا پیروان خود را فریب داده تا خـدای خورشـید را بپرستند؟

بله

اگر نیک بنگرید می‌بینید که همان کسانی که عیسی را به صلیب کشیدند دین مسیحیت را گسترش دادند.

یعنی همان یهودیان فاسد و رومیان.

هوروس

هوروس (به انگلیسی: Horus) از ایزدان مصر باستان به شمار میرود. نام او لاتینی است که خود ماخوذ از horos یونانی و hor مصری میباشد. او ایزدی خورشیدی بود که همواره با آپولن یکی پنداشته می‌شد و در نگاره‌ها، شاهینی بر سر دارد. او با نام هور که در مصری تلفظ واژه‌ای دارد به معنای آسمان در نظر مصریان شاهینی می‌نمود که فراز سرشان در آسمان پرواز می‌کرد. بسیاری از آنان آسمان را هم چون شاهینی ایزدی می‌پنداشتند که دو چشمش، یکی خورشید و دیگری ماه بود. پرستندگان این پرنده بایست بی‌شمار و نیرومند بوده باشند، زیرا پرندهٔ مزبور را در نظام‌های پیش از تاریخ، توتم می‌دانستند و از نخستین زمان موجودی ایزدی و برجسته به شمار می‌آمد. تصویر نگارهٔ ایزد عبارت است از شاهینی که بر تیرکی نشسته است.

پرستشگاه‌ها

هر جا پرستندگان شاهین میزیستند، هوروس نیز در آن‌جا پرستیده می‌شد، اما در طول زمان، در پرستش گاه‌های گوناگونی که به او اختصاص داشت، نقش و خصوصیاتش دیگرگونه بود. بنابراین در ایزدستان مصری می‌توان حدود بیست هوروس را بازیافت که در میان آنان تشخیص هوروس بزرگ یاهاروئیس اهمیت بسیار دارد. دیگر شاهین‌های مربوط به یک شخصیت خورشیدی چون هوربهدتیت، هوروس ادفو، ازهوروس، فرزند ایزیس است که در افسانهٔ ازیری شرحش آمده است،

وهارسی سیس (به انگلیسی: Harsiesis)، کودک انتقام گیرندهٔ پدر، نیز چنین است.

پرستش آفتاب

پرستش آفتاب در مناطق مختلف جهان سابقه‌ای دیرینه دارد و در مواردی از قرآن مجید (از جمله در سوره نمل، آیه 24) به آن اشاره شده است. به راستی در میان تمام خدایانی که در کنار آفریدگار پرستیده می‌شدند، هیچ یک از آن‌ها برکات بی‌پایان خورشید را نداشت. در مصر قدیم برای ساعات مختلف روز، خدایانی که نماینده خورشید بودند، قرار داده شد: مثلا خدای بامداد خپرع، خدای نیمروز رع و خدای شامگاهان اتوم بود.

هم‌چنین سوسکی که سرگین گردان نامیده می‌شود، نماینده خورشید در روی زمین به شمار می‌رفت. مصریان قدیم آن حشره را بسیار مقدس می‌دانستند و تصویر او را در طلسمات و بر سینه و پیشانی مجسمه پادشاهان ترسیم می‌کردند و از آن برکت و نیکبختی می‌خواستند.

اوزیریس، ایزیس و هوروس

مصریان قدیم می‌گفتند اوزیریس (خدای کشاورزی) با خواهرش ایزیس (الهه مادر) ازدواج کرد و از ایشان فرزندی به نام هوروس (خدای آفتاب) به دنیا آمد. اوزیریس به دست برادر خود به نام ست (خدای خشکسالی) کشته شد. ایزیس جسد شوهر مقتول خویش اوزیریس را با زحمت فراوان به دست آورد و آن را به مصر برگرداند و پنهان کرد. هنگامی که ست از این قضیه آگاه شد جسد را پیدا کرد و آن را به چهارده قطعه

پـاره پـاره سـاخت و هر قطعه را در مکـانی در مصر به خاک سپرد. آن مکانها به بـرکت پاره‌هـای آن جسد آبـاد و بـارور شـدند. هـوروس که اکنـون بـزرگ شـده بـود، به خونخواهی پدر، با عموی خـود جنگید و با آن‌که یک چشم خود را از دست داد، بر عمو پیروز شد و او را اسـیر کـرد و نزد مادر خویش ایزیس آورد. ایزیس برادر شوهر خـود را بخشید. آن‌گاه هوروس قطعات جسد پدر را به یک‌دیگر پیوند داد و به کمک خـــدای حکمت او را زنـــده کـــرد. اوزیـــریس از آن پس، در جهـــان نماند و این عـــالم را به فرزنـــدش هـــوروس ســـپرده به جهـــان زیر زمین رفت و فرمانروای مردگان شد.

پرستش آفتاب

پرستش آفتاب در مناطق مختلف جهان سـابقه‌ای دیرینه دارد و در مواردی از قرآن مجید (از جمله در سوره نمل، آیه 24) به آن اشاره شده است.

به راستی در میـان تمـام خـدایانی که در کنـار آفریـدگار پرســتیده می‌شــدند، هیچ یک از آن‌ها برکــات بی‌پایــان خورشید را نداشت.

در مصر قــدیم بــرای ســاعات مختلف روز، خــدایانی که نماینده خورشید بودند، قرار داده شد: مثلا خـدای بامـداد خپرع، خدای نیمروز رع و خدای شامگاهان اتوم بود.

هم‌چـنین سوسـکی که سـرگین گـردان نامیـده می‌شـود، نماینـــده خورشـــید در روی زمین به شـــمار می‌رفت. مصریان قدیم آن حشره را بسیار مقـدس می‌دانسـتند و تصویر او را در طلسمات و بر سـینه و پیشـانی مجسـمه

پادشـاهان ترسـیم می‌کردند و از آن بـرکت و نیکبخـتی می‌خواستند.

آمون خداوند بزرگ مصر بلقب شاه خـدایان ملقب بـود و وی را در یونان با زئوس تطبیق می‌کردند اما این خداوند در عهد قدیمتر شـهرت نداشـته و لفظ آمـون بمعـنی آن است که " از انظار مخفی و پنهان باشد ".

آمـــون یکی از هشت خداونـــدی است که در خلقت و آفرینش جهان مداخله داشته است. برای امـون در شـهر طب معبدی درست کـرده بودند و این شـهر در آن زمـان یکی از شـــهرهای کوچک شهرســتان چهــارم مصر علیا بشــمار می‌رفت و مرکز این شهرســتان در هرمــونتس بمعنی شهر مانت قرار داشت.

مانت نام خداوندی است که در این شهر پرستیده می‌شد و لفظ آمــون جــزء نــام آمنمحت، نخســتین پادشــاه از سلسله دوازدهم مصر است و اهمیت این خداوند بجــایی رســـید که دو نفر از فراعنه سلسه هجـــدهم مصر یکی موسوم به تـاتموس و دیگـری امن هـوتپ خودشـان را با این دو نام فرزند خداوند نامیده‌اند.

آمون به شکل انسانی مجسم می‌شد که تـاج بر سر و دو پر بلند و مستقیم به موازات یک‌دیگر در بـالای تـاج قـرار داشت.

این نقوش و مجسمه‌ها گـاهی به حـالت نشسـته بر روی تخت و گاهی ایستاده و گـاهی به شـکل قـوچی است که شاخهای وی بپائین پیچیده باشد.

آمون خدای فراوانی و حاصلخیزی بود و از وی تصـویری بدست آمـده که فرعـون، در حضـور او دانه می‌پاشد و یا درو می‌کند.

آمون خداوندی است که قـدرت و توانـایی بفرعـون عطا میکــرد و وی را بر دشــمن پــیروز می‌گردانید و به همین جهت است که این خداوند در شــهر طب یک خداوند ملی بشمار می‌رفت و آن را بنام " آمون رع " سلطان خدایان لقب می‌دادند و تصــویر وی در مقبره‌ها مانند خداونــدی است که در کشــتی جــای گرفته و شب هنگــام در مــدت دوازده ســاعت، جهــان زیــرزمین را روشن میکــرد و در کتیبه‌ها و سـنگ نوشـته‌های معبد لوکسـور نقل شـده که جشن ولادت آمنهــوتپ فرعــون مصر در حقیقت جشن عشق و محبت آمون خداوند بزرگ خورشید می‌باشد.

پسر و جانشین آمنحوتپ در سـال چهـارم سـلطنت خـود درصــدد بر امد اصــلاحاتی در دین مصــریان پدید آورد و دستور داد فقط دین و مذهب آتـون یا آتن در تمـام مصر به رسمیت شناخته شود و آتن نام دیگر خداوند خورشــید است و وی نـام خـود را از آمنهـوتپ به آخنـاتون تبـدیل نمـود و پـایتخت خـود را از شـهر طب به آخنـاتن نزدیک شـهر کنـونی تل العمـاره تغیـیر داد و در این شـهر معبد جدید بــرای خداوند خــود بنا کــرد و در این معبد هیچگونه مجسـمه‌ای نصب ننمـود و خـدای خـود را فقط در هیکل قــرص خورشــید نمایــان ســاخت بحــالتی که پرتو آن به اطراف پراکنده می‌شد و وظایف روحانی را خود فرعون به عهده گرفت و مراسم عبـادت و پرسـتش و عبـادت در این معبد مانند مراسمی بـود که در عهد قـدیمتر در معبد

خورشـید معمـول بـود.و در محوطه این معبد یک سـتون سنگی بنام " ابلیسک " خورشید بر پا کرد.

در مراسم مـذهبی فقط میـوه و نـان پخش می‌کردند و سرودی را که بوسیله خود اخناتون در سـتایش خورشـید سروده شده بود می‌خواندند و خورشـید را در این سـرود به صفت آفریننده آدمی و بانی خیرات خطـاب میکردند و همه افـــراد در این دین جدید اعم از اهل مصر یا بیگانه فرزنـــدان آتن خداوند بـــزرگ بشـــمار میرفتند و در این عقیـده یکنـوع یکتا پرسـتی نهفته بـود و حـتی سـاکنان متصرفات آسیایی فرعون را نیز شـامل می‌شد و در این متصرفات ساکنان سوریه خداوندی موسوم به آدونیس و یا یهودیان خدای موسوم به آدونه را می‌پرستیدند.

زمـــانی که فرعـــون مصر " آخنـــاتون " در حیـــات بـــود، هیچکدام از خدایان مصری رسـمیت نداشـتند و فقط آتن پرستیده می‌شدو در واقع می‌توان گفت که در آن زمـــان عملا بر ضد خـــدایان مصر و بالخصـــوص بر ضد آمـــون و تثلیث نخستین قیام شـده و معابد این خـدایان مـتروک و ثـروت این معابد به معبد بـزرگ آتن منتقل گشـته بـود و نـام این خـدایان از سـنگ نوشـته‌ها و کتیبه‌هـای معابد و حتی از مقـبر آمنحـوتپ سـوم پـدر اخنـاتون در سـلطنت پسر وی تحت نفـوذ روحانیـان عبـادت و پرسـتش آمـون بجای اتن برقرار شد و نام فرعون جدید از توت عنخ آتن به توت عنخ آمون تبدیل گردید و طولی نکشید که عبادت آمـون همه جا معمـول شد و در معبد وی بقـدری ثـروت جمع گردید که با سه چهارم ثـروت خـدایان دیگر برابـری میکـرد و در کتیبه رامسس سـوم نقل شـده که از جمله ثروت معبد آمون تعداد 81323 غلام و 421362 عدد دام

و گوسفند میباشد و روحانیون این معبد به قدرت بسیار رسیدند تا به جایی که در زمان فراعنه سلسله بیستم سلطنت واقعی مصر در اختیار آنان قرار داشت و می‌توان گفت که خدایان در این زمان مستقیما بوسیله روحانیون در سرزمین مصر سلطنت میکردند و این روحانیان تسلط خود را بسرزمین حبشه نیز وسعت دادند. معابد بزرگ آمون در شهرهای طب، لوکسور و کارناک برقرار بود و ویرانه‌های این معابد در حال حاضر نظر هزاران جهانگرد و توریست را بخود جلب می‌نماید

خپر خداوند روشنایی با سری همچون اسکارابیس یا سوسک کویری

در افسانه‌های اساطیری مصر قدیم آمده است که مصریان به وجود خدای روشنایی اعتقاد داشتند و تصور می‌کردند که خدای روشنایی در کهکشان زندگی می‌کند و کاری که بعهده‌ی اوست این است که نیمه شب به سراغ کره خورشید برود و آن را طوری در پهنهء آسمان بغلطاند که در مدتی معین که همان روز است نور آن همه زمین را روشن کند... چون در روی زمین یک حشره که همان (اسکارابیس)سوسک سرگین خوار است همین کار را منتها با گوله‌ای سرگین از اوایل صبح تا هنگام غروب انجام می‌دهد سوسک سرگین غلطان تخم خود را در روی سرگین حیوانات می‌گذارد و با دو پای عقبی خود آن را می‌غلطاند به نظر مصریان این سوسک که در مصر قدیم معروف به خپر بود مظهر خدای روشنایی بود

اهمیت اسکارابیس برای مصریان همانند اهمیت صلیب برای مسیحیان بود انها اسکارابیس را همه جا همراه خودداشتند از آن به عنوان طللسم در لابلای باندهایی

که دور اجساد مومیایی شده مپیچیدند استفاده می‌کردند یا آن را با زنجـیر به گـردن او می‌آویختند از اسـکارابیس برای دور کردن شیطان از خـود ودیگر بـدی‌ها همینطـور خوش شانس بودن استفاده فراوانی می‌شد

هیولا (مکاشفه یوحنا)

هیولا (یونانی:Θηρίον، Thērion)ـ نام دو موجـود است که از آن‌ها در کتاب مکاشـفه یوحنا از عهد جدید نـامبرده شده‌است و با مسائل آخرالزمان در ارتبـاط است. اولین هیـولا از دریا خـارج می‌شـود و قـدرت خـود را از اژدها می‌گیرد. اولین هیولا در مکاشفه 11:7 مورد اشاره قرار گرفته‌است و از اعماق دریا بیرون میاید. هیـولای دوم از زمین بـــیرون میاید و تمـــامی مـــردم دنیا را مجبـــور به پرســـتیدن هیـــولای اول می‌کند. هر دو هیـــولا با اژدها همکـاری کـرده و در برابر خـدا هسـتند. آن‌ها مومنـان را آزار می‌دهند و کسانی را که تصویر هیولا را نمی‌پرستند و کشورهای دنیا را مجبور به حضـور در جنگ آخرالزمـان می‌کنند. هر دو هیـــــــــولا توسط عیسی شکست داده می‌شـوند و به دریاچه آتش که در مکاشــفه 19 اشــاره شده‌است انداخته می‌شوند.

پیامبر دروغین، اژدها و هیولای دریا در تصویری از کتـاب مکاشفه یوحنا در فرانسه.

محتویات

در عهد جدید

هیولای اول

توصیف هیولای اول بیشتر در فصل 13 تا 17 مکاشـفه یوحنا آمده‌است. فصل 13 بیشترین و دقیقترین توصیف را می‌دهد که در آن یوحنا می‌بیند که هیولا از دریا بیرون میاید و دارای هفت سر و ده شـــاخ است و بر روی آن‌ها ده تـــاج قـــرار دارد و بر روی ســـرها نـــام کفر نوشـــته

شده‌است. هیـولا شـکلی شـبیه یوزپلنـگ، پاهـایی نظـیر خرس، و دهانی نظیر شیر دارد. بر روی یکی از سـرهای هیولا جای زخمی کشنده قرار دارد که خـوب شده‌است و باعث می‌شود که مردم از هیولا تبعیت کنند. این توصیف با توصیف‌های کتاب دانیـال از چهـار هیـولای آخرالزمـان شباهت زیادی دارد.

مکاشفه یوحنا، هیولای دریا نقاشی آلبرت دورر.

هیولای دوم

هیولای دوم در فصل 13 مورد اشاره قـرار گرفته‌است. این هیولا از زمین خارج شده‌است و ظاهر آن به صـورت کامل توصـیف نمی‌شـود بلکه تنها اشـاره می‌شـود که دارای دوشـاخ مانند یک گوسـفند بـوده و مانند اژدها صحبت می‌کرد. وظیفه او مجبور کردن مـردم به اطـاعت از هیولای اول به واسطه نشانه‌های بسیار بـزرگی است که توسط او داده می‌شـود و می‌تواند کـاری کند که از بهشت آتش ببارد. هیولای دوم پیامبر دروغین نیز نامیده می‌شود. هیولا مردم را وادار به پرستیدن تصویر هیولای اول خواهد کـرد و هـرآنکس که ادعا کند که تصـویر را نخواهد پرستید کشته خواهد شد. این هیولا تمامی مـردم را وادار به داشـتن علامت هیـولا خواهد کـرد که بر روی دست راست آن‌ها یا بر روی پیشانیشان خواهد بود.

تصویر هیولا

هیـولای دوم به تصـویر هیـولا زنـدگی می‌دمد و تصـویر زنده شده و قادر به صحبت کردن خواهد بـود. این هیـولا کسـانی را که این تصـویر را نپرسـتند خواهد کشت. کسـانی که به این دلیل کشـته شـوند در بازگشت عیسی

زندگی مجدد یافته و در پادشاهی هزار ساله عیسی او را همراهی خواهند کرد. مرگ بر این افراد قدرتی ندارد زیرا آنان توسط هیولا فریفته نشدند و با این‌که زندگی مادی خود را از دست دادند زندگی مجدد خواهند یافت.

علامت هیولا

هیولای دریا دارای نام خاصی خواهد بود. با این‌که این نام در مکاشفه یوحنا نیامده است این نام با یک عدد برابر خواهد بود که این عدد 666 است. این عدد معمولاً با عدد انسان یکی دانسته می‌شود. علامت هیولا ممکن است به صورت نام نوشته شده هیولا یا معادل عددی آن باشد. بدون این علامت هیچکس حق خرید و فروش نخواهد داشت.

سرنوشت هیولا

هیولا و پیامبر دروغین پادشاهان زمین و ارتش آنان را برای جنگ علیه آن کس که بر اسب سفید میاید جمع می‌کنند. در نتیجه این جنگ هیولا و پیامبر دروغین شکست خورده و به دریاچه آتش انداخته می‌شوند. دشمنان ارباب ارباب و پادشاه پادشاهان کشته می‌شوند. در دریاچه آتش هیولا و پیامبر دروغین تا ابد هر روز عذاب می‌بینند. اژدها نیز بعد از جنگ نهایی به آنان ملحق می‌شود.

واژه‌هـــای اوزیـــریس، ایـــزیس و هـــوروس به چه معنا می‌باشند؟

در جهان باستان و در کشورهای مختلـف، ادیـان ابتـدائی که آمیخته با پرســتش انــواع مختلف خــدایان با اشــکال گوناگون بود، وجود داشته است. مصر یکی از کشورهای بسـیار معـروف جهـان باسـتان است که تمـدنی بـزرگ و حکومتهــایی مقتــدر داشــته است. مصــریان از مراحل مختلف ادیان ابتـدائی گـذر کردند و دارای خـدایان محلی شـدند که معمـولاً به شـکل حیوانـات و عناصر طـبیعی و خدایان اساطیری و فراعنه بوده‌اند.

مصریان موجوداتی خیـالی با سر حیـوان و تن انسـان در اعتقادات خود وارد کردند و بتهایی به این شکل ســاختند و پرســتیدند و نمــونه‌ای از گونه خــدایان قــدیم مصــر، اسطورة خدایان سه گانة اوزیـریس، ایـزیس و هـوروس می‌باشد.(1)

مصـریان قـدیم می‌گفتند اوزیـریس (خـدای کشـاورزی)، ایزیس (الهة مادر) و هوروس (خدای آفتـاب) است که از ثمرة ازدواج اوزیریس و ایزیس به وجود آمده است.(2)

بر اســاس اعتقــادات اســطوره‌ای مصــریان باســتان، اوزیریس پادشاهی خردمند است و ایزیس همسر وفادار او سمبل اندوه و پریشانی حاصل از کشـته شـدن همسر می‌باشد.(3)ـ و هم‌چنین هـوروس خـدای خورشـید که به شکل شاهینی تصویر می‌شد از قدیمترین خـدایان حوضه دلتای مصر است.

در زبـان مصـریان ایـزیس به معـنی نشسـتگاه پـایتخت است. و اوزیریس یعنی نیل و منشأ همة حیات است.(4)

از این خدایان سه گانه قوه تصوریه مصری در طـول چند قرن افسانه‌هایی سـاخته است که یکی از اسـطوره‌های باستانی جهان می‌باشد.(5)

بنـــابراین اوزیـــریس و ایـــزیس و هـــوروس از خـــدایان افسانه‌ای و اسطوره‌ای مصریان قدیم می‌باشند.

پاورقی:

1. تـوفیقی، حسـین، آشـنائی با ادیـان، چـاپ هفتم، 1384، تهران، ص17.
2. همان.
3. ابـــاذری، یوســـف، ادیـــان جهـــان باســـتان، مرکز مطالعـــات و تحقیقـــات فـــرهنگی، چ اول،1372، تهران، ج 2، ص94.
4. همان، ص98.
5. حکمت، علی اصغر، تاریخ ادیان، بی‌نـا، چـاپ پنجم، 1371 ش، تهران، ص52.

منبع: نرم افزار پاسخ- مرکز مطالعـات و پاسخ گـویی به شبهات

وسواس عملی و فکری و ارتباط آن با جن

قبل از این‌که بیـــایم بیمـــاری وســـواس رو ریشه یـــابی قبلش باید ببینیم که اصلا این وسواس چیه و چه طــوری بفهمیم علائمش رو داریم؟

بیمـــــاری وســـــواس با نـــــام Obsessive-Compulsive Disorder (OCD) به حــالتی گفته میشه که شــخص به صورت تکرار آمیز و غیرقابل کنــترل، یک ســری افکــار و رفتارها رو انجام میده و حس میکنه باید آن‌ها رو باز هم دوباره و دوباره تکــرار کنه. بــرای مثــال هی شــخص فکر میکنه که باید بــره زیر اجــاق رو چک کنه و ببینه خاموشه یا نه. با این‌که دیده خاموشه دوباره چند دقیقه بعد مــیره ببینه خاموشه یا نه. باز هم سیر نمیشه و هی میــاد نگــاه میکنه ببینه واقعا خاموشـــه؟ شـــخص میدونه که کسی از اجاق استفاده نکرده ولی تو ذهنش انگار کسی مجبورش میکنه که باز بــره اون کــار چک کــردن رو تکــرار کنه. اگر اون کـــــار رو نکنه عـــــذاب روحی میکشه. همه افـــــراد تا حــدودی این رفتارهــای تکــرار آمــیز رو دارند ولی جــوری نیست که باعث اختلال در زندگی شون بشه ولی کارهای یک آدم وسواسی بـــــــــاعث میشه که واقعا زجر بکشه و کنترلی هم رفتارش نره و واقعا زندگیش مختل میشه.

وسواس میتونه از هر سنی شــروع بشه ولی معمــولا در کودکی، نوجوانی و جوانی ظاهر میشه و میــانگین ســنی بروز اون در 19 سالگی هست.

علائم وسواس چیست؟

کارهـای تکـرار شـونده: بـرای مثـال شـخص هی باید یک کلمه رو به فلان ترتیب و تعـداد خـاص بگه و یا کـاری رو مدام اون قدر تکرار کنه تا حس کنه درست انجـام شـده. اون تکرارها معمولا غیرمعقول هستند و فقط یک اجبـار فکری هستند. کلا کارهایی که یک شخص در اثر وسواس انجـام میـده همگی غـیرمعقول هسـتند و خـودش هم میدونه که کـار مسـخره‌ای هست ولی بـاز هم آن‌ها رو انجام میده چون در صورت انجام ندادن، حس نـاراحتی و عذاب روحی میکنه.

شستشـوی زیـاد: یکی از انـواع وسـواس، وسـواس به تمیزی هست و شـخص هی باید خـودش یا وسایلهاشـون بشـوره. دوست ندارند کسی به آن‌ها دست بزنه چـون میترسـند باکتریها و آلودگی‌ها به آن‌ها منتقل بشه و ممکنه اگر یه دست سـاده به آن‌ها بزنید برند در دستشویی خودشون رو یک ساعت بشورن.

وسواس تمیزی

چک کردن زیاد چیزها: که مثالش رو در بالا در مـورد چک کردن اجاق گاز دیدیم.

افکار عجیب در مورد چیزهـای تـابو: بـرای مثـال شـخص میترسه که مبـادا روزی با محـارم خـودش رابطه جنسی داشـته باشه و هی با تـرس و لـرز از این افکـار زنـدگی میکنه. یا مثلا حس میکنه اگر لباسش به خـاک قبرسـتان آلـوده بشه بـراش نحسی میـاره و باید فـورا اون رو بشوره.

رعایت کردن ترتیب خاص: مثلا باید یا به تعداد اعداد زوج یا به تعداد اعداد فـرد یک کـار رو انجـام بدند. مثلا فـردی

بود که باید وقتی در کشو رو میبست به تعـداد 2 یا 4 یا کلا اعـــــــــداد زوج، اون در رو میبست. یا تمایل دارند وســایل‌های خودشــون رو به تــرتیب خــاص بچینن و اگر کسی به آن‌ها دست بزنه عصـــبی میشن. یا مثلا شخصی بود که راه رفتنش به این صورت بود که پـــاش نباید روی خط موزاییک مــیرفت و یا تعــداد خاصی از موزاییکها رو باید در هر گام طی میکرد.

وسواس

مرور افکار: فرض کنیم که یک فرد وسواسی به مهمانی رفته. ممکنه تا یک هفته بعد از اتمـام مهمـانی، مـدام به جملاتی که گفته فکر کنه و هی تو ذهنش مرور کنه. این کـــار رو ممکنه خیلی‌ها انجـــام بدند ولی فـــرد وسواسی اون رو به قدری در ذهنش مرور میکنه که اوقات زیـــادی از روزش هدر بره.

علت وسواس چیست؟

علت‌های مختلفی برای ابتلا به وسـواس فکـری یا عملی هست. برای مثال چیزهـایی مثل وراثت و معـایب مغـزی خیلی در ایجاد وسواس مـوثر هســتند. هم‌چـنین محیط و خانواده و رفتارهایی که با کـودک دارند یکی عوامل مهم در وسواسی شدن فرده. برای مثال هی به فرد گیر داده میشه که چــرا فلان کـــار رو تو مهمــونی کــردی یا چـــرا لباست فلان جا کج بود. همه این‌ها بـــاعث میشه که فـــرد نســبت به خــودش و کارهــاش وســواس پیــدا کنه و وارد ضـــــمیر ناخودآگـــــاهش بشه. یک علت دیگه وســـــواس، جنزدگی و انجام کارهای ماورایی بدون حفــاظ هست که در زیر به آن‌ها پرداخته میشه.

وسواس و جن زدگی

افراد زیادی بودند که پس از وارد شدن به مسائل احضار جن و حتی نیت درونی ارتباط با آن‌ها دچار بیماری وسواس عملی یا وسواس فکری شدند. برای مثال حتی چند روز پس از یک احضار ساده شخص علائم وسواس رو حتی تا مراحل شدید احساس کرده. در واقع جن سعی در گرفتن منطق شخص داره و میخواد افکار شخص رو با مجبور کردنش به کارهای حتی بی‌معنی به دست بگیره و بهش یاد بده که اگر از انجام دستورات ذهنیش مخالفت کنه دچار آزار روحی و رنج درونی میشه (درست مثل سایر انواع وسواسها)

وسواس‌هایی که در اثر جنزدگی ایجاد میشن معمولا در جهتی هستند که شخص رو در انجام ماموریت‌های الهی دچار مشکل کنند ولی در سایر امور زندگی مشکلی ندارند. در حالی که در وسواس‌های عادی این جبهه گیری‌ها وجود نداره و یک نوع علامت در مورد همه کارهای روزانه صدق میکنه. برای روشن شدن مطلب مثال‌هایی میزنم:

شخصی که در اثر جنزدگی دچار وسواس پاکیزگی میشه معمولا روی وضو گرفتن و پاک کردن بدنش برای عبادات خیلی حساس تره تا وقتی که برای امور عادی باشه. ولی شخصی که در اثر عوامل دیگه‌ای وسواس پاکیزگی گرفته باشه معمولا براش فرق نمیکنه که کجا و کی پاک باشه و اصرار داره همیشه تمیز باشه و ربطی به مسائل دینی نداره. مگر این‌که در اثر شکل گیری تابوها در ذهنش ایجاد شده باشه.

وسواس عملی و فکری و ارتباط آن با جن

افــرادی رو میشناسم که وقــتی میخــوان وضو بگــیرن بدبختی زیادی رو طی میکنن. گاهی ده بار وضو میگـیرن و باز هم میگن که فلان قطره آب نـرفت به فلان سـلول پوست بــدن. دوبــاره از اول وضو میگــیرن. یا میگن که نکنه فلان جـای بدنشـون کـثیف باشه و وضو باطل بشه. دوباره میرن لباس عوض میکنن و وضو میگیرن.

گاهی وسواسی که در اثر جـنزدگی هست خـودش رو در نماز خوندن بیشتر نشون میـده. فـردی بـود که بسم الله اول نماز رو گاهی تا صد بار تکرار میکـرد و بـاز هم فکر میکـرد خـوب اون رو ادا نکـرده. دوبـاره از اول بسم الله میگفت. باز هم راضی نمی‌شد و احساس گنـاه میکـرد و مجددا بسم الله میگفت. وقتی به چهـره پریشـانش نگـاه می‌کــردم دقیقا حس می‌کــردم که چه رنج و عــذابی رو تحمل میکنه. این افراد حتی ممکنه نمازشون رو چند بـار بخونن و باز هم حس کنن جـاییش رو اشـتباه گفتن و از اول بخـونن. جـالب این‌که بـرخی از آن‌ها به محض قطع کردن نماز و کنار گذاشـتن الهیـات، وسـواس آن‌ها قطع میشه و به حالت نرمال برمیگردند. در حالی که فردی که وســواس عــادی داره به این راحـــتی وسواسش قطع نمیشه. در واقع کسی که به وسواس جنزدگی دچار شده تنها وقــتی در آرامش هست که مــوجب خشم شــیطان نشه و شــیطان درون اون، فــرد رو مجبــور به انجــام کارهای عجیب نکنه. در سایر اوقات، حالش خوب هست.

درمان وسواس چیست؟

درمان وسواس اگر از نوع اولی باشه (غـیر از جـنزدگی) باید تحت نظر روان شــناس یا روان پزشک باشه. ممکنه دارودرمانی و یا شـناخت رفتـار درمـانی و .... رو انجـام بده تا شخص بهبود پیدا کنه. مثلا در افرادی که وسـواس پاکیزگی دارند مجبورشون کنند که محیط کثیف رو تحمل کنند و ببینند که واقعا خطری نداره و قرار نیست اتفـاق عجیـبی بیفته. هیپنوتـیزم درمـانی هم یکی از راه‌هـاش هست ولی روی همه انواع وسواس نتیجه خوبی نداره.

وسواسی که در اثر جن زدگی به وجـــــود میـــــاد کمی پیچیـــده‌تر هست چـــون قطعا شـــیطان قـــرار نیست با قرصی که طـرف میخـوره دور بشه. در واقع روش‌هـای درمانی میان روان فرد و اراده اون رو قوی‌تر می‌کنند تا در برابر وسوسه‌ها بیشــتر مقــاومت کنه. اگر مقــاومت حاصل بشه خوبه وگرنه شـخص هم‌چنـان در تنش به سر میـبره. بـرخی از افـرادی که وسـواس از نـوع جـنزدگی دارند معمـــولا با خوانـــدن اوراد الهی و ... بهبـــود پیـــدا می‌کنند و گاهی هم شخص ممکنه دوام نیاره و کارش به تـــرک دین برسه تا خـــودس رو خلاص کنه و شـــیطان درونش رو آروم کنه.

وقتی همه ما بازیچه می‌شویم!!!

چند روزی است که پیامکی خـاص با عنـوان خـبر به درک واصل شدن "عبد الله بن جبرین" به صـورت گسـترده در حال انتشار است.

محتوای این پیامک:

"به درک واصل شـدن عبد الله بن جـبرین مفـتی اعظم وهـابیون عربسـتان و صـاحب فتـوای تخـریب حـرمین عسـکریین مبارکبـاد(به بقیه شـیعیان اطلاع رسـانی کنید)".

جالب این‌جاست که این خبر سال گذشته دقیقا در تـاریخ سی بهمن ماه 1388 به همین شـکل منتشر گشت و دو سه روزی به عنـوان خـبر اول، میهمـان ناخوانـده گوشی‌های همراه ما بود.

و جـالبتر این‌که "عبد الله بن جـبرین " در تـاریخ در 22 تیرمـاه 1388 (هفت مـاه قبل از تـاریخ بـالا) بر اثر یک بیمـاری مـزمن و طـولانی، در سن 78 سـالگی به درک واصل شده بود.(1)

براستی چرا در تاریخ واقعی مرگ بن جبرین چنین خبری پخش نشده و این موضوع هفت ماه بعد در میان شیعیان گسـترش می‌یابـد، یعـنی چند روزی مانـده به آغـاز هفته وحـدت و اینبـار امسـال انـدکی مانـده به ایـام شـریف فاطمیه دوبـاره این خـبر در سـطح وسـیع توسط خـود شیعیان پخش می‌گردد!

از میان 29 پیامکی که تا کنون در باره این موضـوع طی دو سه روز اخیر برای حقیر فرستاده شده است حد اقل 10 مــورد آن مربــوط به عزیــزان صهیونیست پــژوه می‌باشد!

و این یعنی یک برنامه ریزی دقیق که درآن از توان مالی و فــیزیکی دشــمن(ما مســلمانان) بــرای ضــربه زدن به خودشان استفاده شده است.

در این تاکتیک خـــود شـــیعیان از تـــوان مـــالی (هزینه پیامک‌ها) و صرف وقت خویش برای اشـاعه این خـبر که مدتها از وقوع آن گذشته است استفاده می‌کنند.

جالبتر این‌که در میان اهل سنت نـیز پیامکهـایی در بـاره توهین شیعیان به مقدسات اهل سـنت ویا اخبـار دیگـری از این دست دقیقا در همین بازه زمانی پخش می‌شود.

به نظر شما آیا وحدتی شکل خواهد گرفت؟

و یا این‌که در ایـام فاطمیه که یـاد آورحـادثه‌ای عظیم و دردناک در میان شیعیان است اخباری از این دست بسان جرقه‌ای برای انفجار شیعیان عمل نمی‌کند؟

آیا معدود مداحان و روحانیون بی‌خـبر و بعضا هماعنگ با لنـدن! که بر خلاف حکم قطعی عمـوم مراجع عظـام در این ایـام به مقدسـات اهل سـنت تـوهین می‌کنند خـود وسیله‌ای برای پیش رانی اهداف شوم صهیونیزم جهانی نیستند؟

براســتی چــرا باید هرســاله سه روز قبل از آغــاز هفته وحــدت جشن خاصی با عنــوان جشن "9 ربیع " برگــزار

گردد؟ در حالی که خلیفه دوم در 26 ذیحجه توسط پیروز نهاوندی ترور و پس از سه روز به قتل رسیده است.(2)

فرامــوش نکنید تفرقه اولین و آخــرین ســلاح قدرتمند جریــان صــلیب و صــهیون بــرای ریشه کن کــردن اســلام عزیز است.

البته وحــدت به معنــای این نیست که ما از اصــول خــود قــدمی عقب‌تر بیــاییم بلکه به این معناست که بر نقــاط مشترک خــود (که بســیار زیــاد نــیز هســتند) بیشــتر توجه نماییم.

خدای واحد، رسول اکرم ،قبله مشترک، کتــاب یکســان و غیره آیا بــرای ایجــاد جبهه‌ای واحد علیه دشــمن مشــترک که برای شکســتن تمــامی مــوارد مــذکور (مشــترکات ما) کمر بسته است کافی نیست؟

در جریــان کاریکاتوروهــای مــوهن که توسط جریانــات ماســونی و صهیونیســتی علیه رســول الله (ص) کشــیده ومنتشر شد و در کمال وقاحت مــورد حمــایت دولت‌هــای غــربی و ســردمداران آن‌ها نــیز قــرار گــرفت، شــیعیان و اهل سنت در یک جریان اتحادی بی‌نظیر تمامیت غرب را به چالش کشیدند و دنیای اسلام یکپارچه اعــتراض به این مسئله شد.و مســلمانان با محــوریت شــخص رســول الله تمامی اختلافات خود را فراموش کردند.

مرکل کورت فراماسونری شطرنجی

(توضیح عکس: مراسم اعطای نشان افتخار توسط آنجلا مررکل صــدر اعظم آلمــان به کارکاتوریست هلنــدی، به کف شطرنجی سالن دقت فرمایید)

آینجا بــود که به یکبــاره عــده‌ای وهــابی بنا بر حکم "بن جبرین" حرم مطهر امامین عسکریین را تخریب نمودند و دست به کشتار وسیع شیعیان زدند، حادثه‌ای تلخ که جان هر مســلمانی را اعم از شــیعه و ســنی آزرد. البته این ملعون علاوه بر حکم تخریب حرم امامــان فتــاوای عجیب دیگری نیز صادر کرده بود.

متن فتــوای بن جــبرین در کمک به یهودیــان در پاسخ به سوالی در بــاره کمک به رزمنــدگان حــزب الله در جریــان جنگ 33 روزه:

"یاری کردن این حــزب رافضی جــایز نیست. جــایز نیست تحت فرمــان آنــان رفت و جــایز نیست بــرای پــیروز و قدرتمند شدن آنان دعا کرد. نصیحت ما به اهل سنّت این این است که از آنان بیزاری بجویند، کســانی را که به این حــزب می‌پیوندنــد، رها کنند و دشــمنی آنــان با اســلام و مسلمانان و ضررهای کهن و جدید آنــان را به اهل ســنّت روشن کنند. رافضیان همــواره دشــمنی اهل ســنت را در دل داشــته‌اند و در حد تــوان تلاش کرده‌اند عیــوب اهل ســنت را آشــکار کننــد، از اهل ســنّت انتقــاد کنند و بــرای آنان خدعه بورزند"

عبد الله بن جبرین مفتی وهابی سعودی

پس از تخریب حرم مطهر ســامرا، اختلافــات دوبــاره سر باز نمود و مسئله کاریکاتورها علیه پیامبر (بخوانید عامل اتحاد) به فراموشی سپرده شد.

چنین ماجرایی سال گذشته نیز درجریان به آتش کشیدن قرآن (عامل دیگر اتحاد) به وقوع پیوست و دوباره جهان اسلام یکپارچه اتحاد در برابر صهیونیزم جهانی گشت.

این بـــار و در همین اثنا بـــود که "یاسر یحـــیی عبدالله حبیب" روحانی به ظـاهر شـیعه اهل کـویت فتنه‌ای دیگر از نوع انگلیسی به پا کرد!

وی رهبر "سازمان خدام‌المهدی" است، وی که هماکنون در لندن زندگی می‌کند، این سازمان را در سال2001 در موطن خود (کـویت) که دیگر تبعه آن به حسـاب نمی‌آیـد؛ تاسیس کرد. اما 3سال بعد درپی اختلافات عقیدتی میان دولت کــویت و این ســازمان، فعالیتهــای ســازمانی آن توقیف و شــخص یاســرالحبیب بازداشت می‌شــود، ولی پس ازمــدت کوتــاهی از زنــدان متــواری شــده و جــالب این‌جاست که در نهـــایت موفق می‌شـــود از انگلســـتان پناهندگی سیاسی بگیرد، و هماکنون با راه اندازی شـبکه مـــاهواره‌ای فـــدک (قنـــاة فـــدک) در امـــنیت کامل به فتنه‌انگـــیزی مـــذهبی در لنـــدن مشـــغول اســـت؛ وی در مراسم جشنی که همزمـان با سـال روزدر گذشت جنـاب عایشه از همین شـــبکه پخش شد ســـخنانی ناشـــیانه پیرامون همسر پیـامبرمکرم اسـلام ایـراد نمـود و عجیب این‌که این ســخنرانی در کوتــاه‌ترین زمــان در یو تیــوب قرار گرفت و به سرعت انتشار یافت.

این‌جا بـــود که دوســـتان این آقا در لبـــاس وهـــابیت کد فرستاده شده از سمت او را گرفته و چنان آشـوبی به پا شد که مسلمانان جریـان تـوهین به قـرآن(بخوانید عامل دیگر اتحاد مسلمین) را به فراموشی سپردند!

یاسر حبیب

برای مطالعه بیشتر این جریان کلیک کنید

در ایران نیز هرساله در جریان فاطمیه و جشن موسوم به 9 ربیع در یک برنامه مشخص عده‌ای خاص به نام شیعه به مقدسات اهل سنت توهین می‌کنند و جالب این‌جاست فایل‌های موهون این سخنان در اینترنت قرار می‌گیرد تا بهانه‌ای در دست وهابیون باشد تا برادران اهل سنت را مجاب نمایند که در مقابل شیعیان چاره‌ای جز کشتن آن‌ها نیست.

امسال نیز در جریان هفته وحدت یک دانشجوی اهل سنت (صانع ژاله) در شلوغی‌های 25 بهمن ماه تهران به شهادت رسید تا مبادا هرگز اتحادی شکل بگیرد!

بر این اساس باید هرساله منتظر یک اتفاق باشیم!!!

عجب استراتژی؟

مسلمان مسلمان می‌کشد به نفع یهودیت و مسیحیت صهیونیستی!!!

نمونه‌ای از کشتار وهابی‌ها در پاکستان

(توضیح عکس: نمونه‌ای از کشتار شیعیان توسط وهابی‌های صهیونیست)

براستی سوای مذهبمان آیا فتوای بن جبرین در مورد حزب الله را که برای اولین بار پوزه اسرائیل را به خاک مالید، نباید در راستای کمک به این رژیم تفسیر نمود؟

بنده این مسئله را نتیجه نادانی و حماقت ایشان نمی‌دانم چراکه درمیان شگفتی جهانیان در جریان جنگ 22 روزه غزه نیز وهابی‌ها به خاطر این‌که حماس به

دموکراسی اعتقـاد دارد (!!!)کمک به بـرادران مظلـوم و اهل سنتمان در غزه را حرام اعلام نمودند.

مخلص کلام این‌که ما هرگز بـرادران اهل سـنتمان را که محبت به اهل بیت رسـول خـدا (ص) را در دل دارنـد، با وهابی‌هـای صهیونیست یکسـان ندانسـته و ایشـان (بـرادران اهل سـنتمان)را در آغـوش گـرم خـود جـای می‌دهیم و تمـامی کشـتارها و اهانت‌هـایی که از سـوی این صهیونیستهای به ظاهر مسـلمان (وهابی‌ها) صـورت می‌گـیرد را به نـام اهل سـنت نشـناخته ولی به کـام اسرائیل می‌دانیم!

در مقابـل، ایشـان نـیز اهانت‌ها یی که از سـوی بـرخی شیعه نمایان صورت می‌گیرد به نام تشیع ندانند! و قبول کنید که وهابی‌ها هم کشـتار می‌کنند و هم اهـانت و اگر قـدری انصـاف به خـرج دهیم آن کس که در این جریـان همیشه باید بیشتر کوتاه بیاید (که البته همین کا را کرده است) شیعیان هستند.

و به عنوان مثال ما هرگز کشتارهای بلوچستان را به نام اهل سنت ایران ندانسـته ایم و بعید می‌دانم احد الناسی در ایران چنین بیاندیشد.

عزیـران در جریـان تحـولات اخـیر خاورمیانه باید منتظر تفرقه افکنی‌هـای جدید صهیونیسـتها در عرصه مـذهبی باشـیم چراکه منطقه شـدیدا به سـوی اسـلامی شـدن و تحقق حکومت‌های ضد صهیونیست در حال حرکت است.

به امید ظهور مولا و سرورمان حضـرت حجه ابن الحسن العسکری (علیهما سلام) که صد البته نزدیک است.

ویژگی‌های دجال آخرالزمان

امیرالمؤمنین(ع) می‌فرماید: «او چشم راست ندارد و چشم دیگرش در پیشانی اوست و مانند ستارة صبح می‌درخشد. چیزی در چشم اوست که گویی آمیخته با خون است. وی در یک قحطی سخت می‌آید و بر الاغ سفیدی سوار است...»

ترمینولوژی روایاتبزرگ‌ترین مشخصّة دجّال که در روایت امیرالمؤمنین(ع) به آن اشاره شده است، داشتن یک چشم چپ است. با اوّلین نگاه به آرم رسمی سازمان فراماسونری، می‌توانید این چشم چپ را مشاهده نمایید، که در رأس آرم قرار دارد (او چشم راست ندارد و چشم دیگرش در پیشانی اوست)، این چشم درون آرم، درخشان است (و مانند ستارة صبح می‌درخشد).

"تک چشم فراماسونها نماد اصلی ویروس کش "

"تک چشم لوسیفر روی دلار آمریکا"

الف: معنای این واژه در کتاب مقدس

واژه دجّال (antichrist) تنها در رسائل یوحنا وارد شده؛ امّا ادعا شده است که در مکاشفه یوحنا، رسائل پولس و با صراحت کمتری در اناجیل و کتاب دانیال نیز مترادف‌های این واژه به کار رفته است.

1. در رسائل یوحنا

یوحنای قدیس در رسائلش فرض را بر این قرار داده که مسیحیان اولیه با آموزه مربوط به آمدن دجّال آشنا هستند:

»شنیده‌اید که دجّال می‌آید«(رساله اول یوحنا، 18:2)؛»و این است روح دجّـال که شـنیده‌اید که او می‌آید«(رسـاله اول یوحنـا، 3:4).ـ اگر چه یوحنا از چنـدین دجّـال سـخن می‌گوید، ولی بین دجّالان بسیار و یک دجّال اصلی فــرق می‌گذارد:»دجّال می‌آید. الحال هم دجـالان بسـیار ظـاهر شده اند«(رساله اول یوحنا، 18:2).ـ وی هم‌چنین سیرت و رفتار دجّال را شرح می‌دهد:»از ما بیرون شدند لکن از ما نبودند«(رساله اول یوحنا، 19:2)؛»دروغگو کیست جز آن‌که مسیح بودن عیسی را انکار کند؟ آن دجّال است که پـــدر و پسر را انکـــار می‌نماید«(رســـاله اول یوحنـــا، 22:2)؛»و هر روحی که عیسی مسـیحف مجسم شـده را انکـار کند از خـدا نیست و این است روح دجـال«(رسـاله اول یوحنـا، 3:4)؛»زیـرا گمـراه کننـدگان بسـیار به دنیا بیرون شدند که عیسی مسیحف ظـاهر شـده در جسم را اقرار نمی‌کنند: آن است گمـراه کننـده و دجـال«(رسـاله دوم یوحنـــا، 7).ـــ هم‌چـــنین یوحنا زمـــان آمـــدن دجّـــال را»ساعت آخر«تعیین می‌کند (رساله اول یوحنـــا، 18:2)؛ علاوه بر این، وی معتقد است که او»الان هم در جهـــان است«(رساله اول یوحنا، 3:4).

"نمـاد تک چشم فراماسـونری از مصر باسـتان اقتبـاس شده است"

1. در مکاشفه

تقریبـاً همه مفسـران دریافته‌اند که دجّـال در مکاشـفه یوحنا ذکر شده است؛ امّا در مـورد بـاب خاصی که در آن از وی یاد شـده، اتفـاق نظر ندارند. بـرخی به»وحش«در آیه 7 باب 11، برخی به»اژدهای [بزرگ] آتشگون«در باب 12، و دیگـران نـیز به وحشی»که ده شـاخ و هفت سر

دارد«در باب 13 و آیات بعدی اشاره می‌کنند؛ در حالی که بسیاری از محققان، دجّال را بر وحشی که»دو شاخ مثل شاخ‌های بره«داشت و»مانند اژدها«سخن می‌گفت (13: 11 و آیات بعدی) یا بر وحش قرمزی که»هفت سر و ده شاخ داشت«(باب 17)یا سرانجام، بر شیطانی که»از زندان خود خلاصی خواهد یافت«و امت‌ها را گمراه خواهد کرد (20: 7 و آیات بعدی) منطبق می‌دانند. شرح مفصل دلایلف له و علیه هر یک از این نظریات، به بحث کنونی ما ارتباطی ندارد.

1. در رساله پولس

یوحنای قدیس مفروض می‌گیرد که آموزه مربوط به آمدن دجّال در نزد خوانندگانش شناخته شده است. مفسران براین باورند که این آموزه از طریق نوشته‌های پولس مقدس در مسیحیت شناخته شده است. یوحنای قدیس علیه بدعت گذاران زمانه‌اش اصرار می‌ورزید که کسانی که راز تجسّم را انکار می‌کنند اَشکال کمرنگی از دجّال بزرگ آتی هستند. دجّال در رساله دوم پولس به تسالونیکان (2:ـ 3 و آیات بعدی، 7 -10)ـ به طور کامل‌تری وصف شده است. در کلیسای تسالونیک به واسطه این اعتقاد که دومین ظهور مسیح قریب الوقوع است، اضطراب‌هایی پدید آمد. این تصور تا حدودی ناشی از فهم نادرست آیه 15 و آیات بعدی باب چهارم از رساله پولس به تسالونیکان و تا حدودی ناشی از دسیسه‌های گمراه کنندگان بود. به منظور بر طرف کردن این اضطراب‌ها بود که پولس مقدس دومین رساله خود را به تسالونیکان نوشت و به ویژه، آیات 3 تا 10 باب دوم را درج کرد. آموزه پولس چنین است: پیش

از»روز مسیح«،»ارتدادی«رخ خواهد داد و»مرد شریر«ظاهر خواهد شد. وی در هیکل (معبد) خدا می‌نشیند و خود را چنان می‌نمایاند که گویی خداست؛ او با قدرت شیطان و آیات و عجایب دروغین عمل می‌کند؛ آن‌هایی را که محبت راستین را نپذیرفتند تا نجات یابند، گمراه می‌کند؛ امّا عیسی خداوند او را با نفَس دهان خود هلاک خواهد کرد و به تجلی ظهور خویش او را نابود خواهد ساخت.امّا در مورد این زمان،» آن سرّ بی‌دینی الان عمل می‌کند فقط تا وقتی که آن که تا به حال مانع است از میان برداشته شود. خلاصه آن که، پیش از»روز مسیح«،»مرد شریر«که در رساله یوحنا به دجّال معروف است ظاهر خواهد شد؛ پیش از ظهور»مرد شریر«،»شورش«یا ارتداد بزرگی به وقوع خواهد پیوست؛ این ارتداد نتیجه»سرّ بی‌دینی«ای است که الان عمل می‌کند و به گفته یوحنا، خود را در این‌جا و آن‌جا با اشکال کمرنگ دجّال نمایش می‌دهد. یوحنا سه مرحله پیدایش شرارت را معرفی می‌کند: خمیر مایه شرارت؛ ارتداد بزرگ و مرد شریر. امّا منظور تعیین دقیق‌تر زمان حادثه اصلی، قیدی را اضافه می‌کند؛ وی ابتدا چیزی را به عنوان شی ء (to datechon»آن‌چه«) و سپس به عنوان شخص (ho hatechon»آن‌که«) وصف می‌کند که از وقوع حادثه بزرگ جلوگیری می‌کند:»فقط تا وقتی که آن‌که تا به حال مانع است از میان برداشته شود«[رساله دوم پولس رسول به تسالونیکیان، 2: 7.م]. در این‌جا تنها می‌توانیم نظریات عمده راجع به معنای این قیدی را برشماریم، بدون آن‌که از ارزش آن‌ها سخن بگوییم:

مـانعف حادثه اصـلی،»مـرد شـریر«اسـت؛ حادثه اصـلی، ظهــور دوبــاره عیسی مســیح است (گــریم»Grimm«، سیمار»Simar«).

مــانع، امــپراتوری روم اســت؛ حادثه اصــلی که از آن جلوگیری شـده،»مـرد شـریر«است (اغلب آبـاء لاتیـنی و مفسران بعدی).

رسول به اشخاص و حـوادث زمـان خـود اشـاره می‌کنـد؛ مــانع (Katechon)ـ و»مــرد شــریر«به طــرق مختلف بر امــپراتورانی مانند تیتــوس (Titus)، نــرون(Nero)، کلاودیــوس (Claudius)، و غــیره منطبق شــده است (متکلمان پروتستان که پس از قرن هفتم می‌زیستند).

رسول مسـتقیماً به اشـخاص و حـوادث معاصـری اشـاره می‌کند که با این حــال، نمونه‌هــایی از»مــانع«(Katechon)،»مــرد شــریر«و روز مســیح در آخرالزمــان هسـتند؛ به عنـوان مثـال خـرابی اورشـلیم [به سـال 70 میلادی] نمونه ظهــور مجــدد مســیح است (دالینگر Dخ linger).

قبل از رها کردن نظریه پـولس در بـاب دجـال، می‌تـوان پرســید که پــولس آمــوزه خــود را از کجا به دست آورده اســت؟ در این‌جا نــیز با پاسخ‌های مختلفی مواجه می‌شویم:

پولس قدیس صرفاً نظر خود را بر اساس سنت یهودی و تصـویرپردازی دانیـال و حزقیـال نـبی بیـان می‌کند. این نظریه مورد تأیید بـرخی از نویسـندگان پروتسـتان قـرار گرفته است.

رســـول اندیشه‌ای را بیـــان می‌کند که از طریق آمـــوزه آخرالزمـانی عیسی مسـیح در عـالم مسـیحیت ارائه شد. این نظریه را دالینگر بیان کرده است.

پـولس قـدیس نظریه خـود در مـورد دجّـال را از کلمـات مســیح، پیش گــویی دانیــال، و حــوادث معاصر به دست آورده است. این نظریه را نیز دالینگر مطرح کرده است.

رسول پیشگویی را بیان کرده که از طریق الهــام از روح القـدس دریـافت کـرده است. مفسـران کاتولیک عمومـاً طرفدار این نظریه‌اند.

1. در اناجیل و کتاب دانیال

پس از مطالعه تصـــویر دجّـــال در رســـاله پـــولس به تسالونیکیان،»مرد شریر«در کتاب دانیال (7: 8، 11، 20، 21)، جـایی که رسـول»شـاخ کوچک«را وصف می‌کند به راحــتی شــناخته می‌شــود. نمــونه‌ای از دجّـال در کتــاب دانیال 8: 8 و آیات بعدی، 23 و آیات بعدی، 11: 21- 45 در قــالب انــتیخوس اپیفانه (Antiochus Epiphanrs) یافت می‌شود.

بســیاری از مفســران در آمــدن مســیح‌های دروغین و پیـامبران دروغین (متّی 24:- 24؛ مـرقس، 13:- 6، 22؛ لوقا، 21:- 8)،»مکروه ویرانی«(متّی: 24:- 15)، و کسی که»به اسم خـــود می‌آید«(یوحنـــا، بـــاب پنجم: 43) اشاره‌های کم و بیش آشکاری را به دجّال دریافته‌اند.

ب- دجّال در زبان کلیسایی

بوست (Bousset) بر این باور است که در میان یهودیان افســانه کــاملاً تکامل یــافته‌ای وجــود داشت که توسط

مسیحیان پذیرفته شد و توسعه یافت؛ و این افسانه از مفاهیمی که در مکاشفه یوحنا دیده می‌شود در نقاط مهمی انحراف یافته و با آن متناقض است. به عقیده ما بوست نظریه خود را به طور کامل اثبات نکرده است، نظر وی در باره توسعه مفهوم دجّال توسط مسیحیان از مزایای یک نظریه ابتکاری فراتر نمی‌رود. در این‌جا ضرورتی ندارد به بررسی اثر گونکل (Gunkel) بپردازیم که در آن اندیشه دجّال را به اژدهای ما قبل تاریخی عمق دریا ردیابی می‌کند؛ این نظریه نیز شایان توجهی بیشتر از اوهام اساطیری سایر نویسندگان نیست.

"نماد تک چشم در لوگوی المپیک 2012 لندن "

پس مفهوم حقیقی دجّال در زبان کلیسایی چیست؟ سواز (Suarez) بر این باور است که این یک امر اعتقادی است که دجّال شخصی خاص یعنی دشمن برجسته مسیح است. این نظریه عقیده کسانی را که دجّال را به مجموعه کامل کسانی که با عیسی مسیح مخالفند یا به مقام پاپی (Papacy) تفسیر می‌کنند مردود می‌شمارد. بدعت گذاران والدنسی (Waldensian) و البیجنسی (Albigensian)، ونیر وایکلیف (Wyclif) و هوس (Hus) پاپ را دجّال نامیده اند؛ امّا آن‌ها این اصطلاح را صرفاً به طور استعاره به کار برده‌اند. تنهاپس از دوره نهضت اصلاح طلبی (Reformism) بود که این نام به مفهوم واقعی‌اش در مورد پاپ به کار رفت. از آن پس این امر عملاً در آیین لوتریان داخل شد و از سال 1861 به بعد، به شدت مورد حمایت و دفاع آنان در مجله الهیات لوتری (Zeitschrift fur lutherische Theologie) قرار

گرفت. گفته می‌شودکه این تغیـیر از کلیسـای واقعی به قلمرو سلطنت دجّـال بین 19 فوریه و 10 نوامـبر 607 میلادی به وقوع پیوسته است؛ زمـانی که پـاپ بونیفـاس سـوم (Boniface III Pope)ـ از نیـوتن (Newton) امـپراتور یونـان لقب«رئیس همه کلیسـاها»را بـرای کلیسای روم دریافت کرد. در تایید این تاریخ به مکاشـفه یوحنا(13:ـ 8)ـ توسل جسـته‌اند و از آیه 3 بـاب یـازدهم تخمین زده‌اند که پایان جهان احتمالاً سال 1866 میلادی خواهد بـود. کاردینـال بـالارمین (Ballarmine)ـ در جلد سـوم کتـاب«پـیرامون رهـبر روحـانی روم»(De.Rom.Pont)ـ نادرسـتی این نظریه را هم از دیـدگاه تفسیری و هم از دیدگاه تاریخی اثبات کرد.

بر خلاف باور برخی از نویسندگان پیشین، مصداق فردی دجـال، دیو (demon)ـ نخواهد بـود؛ شخصف شـیطان تجسم یافته در قالب انسانی دجّـال هم نخواهد بـود. اگر توجیه مربوط به آیه 17 از باب 49 سفر پیدایش، همراه با توجیه حذف دان (Dan)ـ از فهرست قبایـل، چنانکه در کتـاب مکاشـفه (بـاب 7)ـ یـافت می‌شـود، صـحت داشـته باشد، وی شخصی انسـانی و احتمـالاً دارای اصل و نـژاد یهودی خواهد بود. باید به خاطر داشت که سنت خـارج از کتـاب مقـدس (Scriptural)-ـ extra چـیزی بیش از اطلاعات کتاب مقـدس در بـاره دجّـال به ما نمی‌دهد. در حالی که این اطلاعات بـرای متقاعد سـاختن مؤمنـان به تصدیق«انسان شریر«در زمان آمـدن وی کـافی هسـتند، فقـدان هر گونه وحی قابل اعتمـاد دیگـری باید ما را در برابر افکارباطل ایروینگیست‌ها(Irvingistes) مورمون‌ها (Mormons)ـ و اشـخاص دیگـری که اخـیراً مدعی دریافت وحی‌های جدیدی شده‌اند، هشیار سازد.

بی مناسـبت نیست که توجه خواننـده را به دو رسـاله‌ای که توسط کاردینـال نیـومن فقید (Newman)ـ در بـاره دجّـــال نوشـــته شـــد، جلب کـــنیم. رســـاله اول با عنوان»اندیشه، دجّال نزد پدران کلیسا«به بررسی زمان، دین،4 شهر و آزار و اذیت‌های وی می‌پردازد. این رساله هشتاد و سومین شماره (Tracts for the Times)ـ را تشـــکیل می‌دهد. رســـاله دوم به»اندیشه دجّـــال نـــزد پروتستان‌ها«موسوم است.

5 به منظـور درک اهمیت رسـاله‌های کاردینـال در بـاره مسئله دجال، باید توجه داشت که به مرور زمـان چنـدین نظریه در باره ماهیت این دشمن مسیحیت ظاهر شد.

کاپ (Koppe)، نیچه (Nitzch)، استور (Storr)ـ و پلت (Pelt)ـ معتقد بودند که دجّال یک اصل شرارت آمیز است نه این که در قالب یک شخص یا حکـومت تجسم یابد. این نظریه هم با نظریه پولس رسول متعـارض است و هم با نظریه یوحنـای رسـول. هر دوی آن‌ها این دشـمن را به عنوان یک انسانی واقعی وصف می‌کنند.

نظریه دوم اذعـان می‌کند که دجـال، شـخص است اما معتقد است که انسانی مربوط به گذشته است. دجّال به اشـــکال گونـــاگون بر نـــرون (Nero)،دیوکلـــتین (Diocletian)، جولیـان (Julian)، کـالیگولا (Caligula)، تیتـوس (Titus)ـ شـمعون مجوسی (Simion Magus) شـمعون پسر گیـورا (Giora)ـ کـاهن اعظم، آنانیـاس (Ananias)ـ ویـتیلوس (Vitellius)، یهودیـان (jews) فریسـیان (Pharisees)ـ و متعصـبان یهـودی (jewish zeabts)ـ منطبق شـده است. امّا این نظریه از لحـاظ سـنتی وثـاقت کمی دارد؛ علاوه بر آن، به نظر نمی‌رسد

که با پیش گویی‌هـای پیامبرانه مطـابق باشد و در مـورد برخی از طرفدارانش، نظریه مذکور مبتنی بر این فرض است که نویســـندگانف مفلهَم نمی‌توانند از محـــدوده تجاربشان فراتر روند.

نظریه ســوم تصــدیق می‌کند که دجّــال باید به صــورت انسانی واقعی ظـاهر شـود، امّا این شـخص واقعی را با نظــام پــاپی یکی می‌داند. لــوتر (Luther)، کــالوین (Calvin)، زوینگلی (Zwingli)، ملانکتـــــون (Melanchthon)ـــــ بوسر (Bucer)، بـــــزا(Beza)، کالیکستوس (Calixtus)، بنگل (Bengel)، میکـائلیس (Michaelis). و تقریباً تمام نویسندگان پروتستان اروپای بــرّی از حامیــان این نظریه به شــمار آمــده انــد؛ همین مطلب را می‌توان در مـورد متلکمـان انگلیسی: کرانمر (Cranmer)، لاتیمر (Latimer)، ریدلی (Ridley)، هوپر (Hooper)،هاتچینســـون (Hutchinson)، تینـــدیل (Tyndale). ساندیس (Sandys)، فیلوپ (Philop)، جول (Jewell)، راجرز (Rogers)، فولکه (Fulke)، برادفورد (Bradford)، کینگ جیمز (King James)ـ و آنــدروس (Andrewes)ـ گفت. برامهال (Bramhall)ـ اصـلاحاتی را به این نظریه وارد کــرد و پس از آن اســتیلای این نظریه در میان نویسندگان انگلیسی رو به زوال نهـاد. هم‌چـنین نمی‌توان فرض کرد که نظریه دجّال بودن پــاپ به همــان شــکل مــورد تایید پروتســتان‌ها بــوده است. آرتیــوس (Aretius)، فوکسه (Foxe)ـ ناپیرمید (Napier Mede) جوریو (Jurieu)، کانینگهـام (Cunninghame)، فــابر (Faber)ـــ وودهـــاوس (Woodhouse)ـــ وهابرشـــون (Habershon)»پیامبر دروغین«یا دومین»وحش«در کتاب مکاشـفه را بر دجّـال و مقـام پـاپی منطبق کرده‌انـد، به

نظر مـــارلورات (Marlorat)ـــ کینگ جیمز داوبـــوز (Daubuz)، و گـــالووی (Galloway)ـــ اولین»وحش«در مکاشـــــفه چـــــنین وضـــــعیتی دارد؛ از این رو هر دو»وحش«توسط بـــرایتمن (Brightman)، پـــاروس (Pareus)، ویترینگا (Vitringa)ـــ گیل (Gill)ـــ بکمـــیر (Bachmair)ـ فریزر (Fraser)ـ کرولی (Croly)، فایش (Fysh) و الیوت (Elliott) شناسایی شده‌اند.

پس از مرور اجمالی نظریات پروتستان‌ها در باره دجّال، می‌توانیم برخی از اظهارات انتقادی کاردینال نیـومن را درباره مسئله مورد بحث تصدیق کنیم.

اگر ثـابت شـود که بخشی از روحـانیت کلیسا مـاهیتی دجّالی دارد، تمـام روحـانیت، از جمله شـاخه پروتسـتان، چنین خواهد بود.

نظریه دجّال بودن پاپ به تدریج توسط سه گروه تاریخی یعـــــنی: البیجنسی‌ها (Albigenses)ـــــ والدنسی‌ها (Waldenses)ـــ و فراتسل‌ها (Fraticelli)ـــ بین قـــرون یـازدهم و شـانزدهم توسـعه یـافت. آیا اینـان مفسـرانی هستند که کلیسای مسیح باید تفسیر واقعی پیشگویی‌ها را از آن‌ها دریافت کند؟

مـدافعان نظریه دجّـال بـودن پـاپ، خبطهـای بـزرگی در استدلال‌های خود مرتکب شده اند؛ به اعتقاد آن‌ها برنارد مقـدس (St.Bernard)،»وحش«در مکاشـفه را بر پـاپ منطبق نموده، در حالی که برنارد مقدس در عبارت مورد نظر از ناپاپ (Antipope)ـ سخن می‌گوید؛ آن‌ها به آبوت یـواکیم (Joashim Abbot)ـ به عنـوان کسی که معتقد است دجّـال به مقـام پـاپی (See Apostolic)ـ ترفیع

می‌یابد توسل می‌جوینـــد؛ در حـــالی که آبـــوت در واقع معتقد است که دجـال، پـاپ را سـرنگون می‌کند و مقـام وی را غصب می‌کند؛ سرانجام این‌که آن‌ها به سخن پـاپ گریگوری (Gregory)ـ کبـیر استشـهاد می‌جویند که گفته است: چـون دجّـال به مسـیح شـباهت دارد و پـاپ تمثـال مسیح است پس اگر پـاپ جانشـین واقعی مسـیح اسـت، دجّال باید تاحدودی به پاپ شباهت داشته باشد.

فراماسونری چیست؟

واژة فراماسونری از لغت فرانسوی «فران ماسونری» (fran masonery) به معنای بنّا یا معمار آزاد است که در زبان انگلیسی به آن «فری میسون» (free mason) به همان معنا می‌گویند. فراماسـونری یا فراموشـخانه جمع کانون‌هـــای بـــرادری گســـترده‌ای در جهـــان است. این کانون‌ها ریشه‌های بسیار کهنی در اروپـای غـربی دارند. فراماسونری دارای یک سیستم مـدیریت فراگـیر جهـانی نیست و ارتبـــــاط بین فراماســـــونری‌های مختلف تنها توسط خـــود دو لژ انجـــام می‌شـــود. واژه فراماســـونری احتمالاً از freestone mason گرفته شده. freestone mason در انگلیسی به معنی بنّـای آزاد می‌دانند. کسی که عضو فراماسونری است فراماسون یا ماسون نامیده می‌شود، و ساختمانی که مرکز فعالیت ماسون‌هاست لژ نامیـده می‌شـود.فراماسـونری در ابتـدا جنبشی لیـبرال بوده است که مبتـنی بر بـاز تولید اندیشه‌های گنوسـتیک در دوران پس از اصـــــــلاحات در اروپا بـــــــوده است. فراماسون‌ها با شعار «برابری، مساوات، بـرادری» نقش بزرگی در انقلاب‌هـای بـزرگ معاصر مانند انقلاب امریکا بر علیه اسـتعمار انگلیس، انقلاب کبـیر فرانسـه، انقلاب

مشـــروطیت ایـــران و جنبش انقلابی بر ضد اســـتعمار اسـپانیا در امریکـای جنـوبی داشـته است.عقاید لیـبرال جنبش فراماســونری بـــاعث واکنش‌هـــای مـــذهبیان و محافظه کاران، گروه‌های بنیادگرا، مذهبیون بنیاد گـــرا و ملی گرایـــان شـــده است. هم‌چـــنین مخـــالفت با نظـــام طبقـــاتی کشیشی مســیحیت، بـــاعث دشـــمنی کلیســـای کاتولیک روم با فراماســـونری شـــده است. این گروه‌ها فراماســونری را جنبشی الحـــادی و شـــیطانی معـــرفی می‌کنند.هم‌چـــنین منشا افســـانه‌ای این جنبش(داســـتان معبد ســـلیمان) بـــاعث نفـــرت گروههـــای ضد یهـــود از فراماســـونری شـــده است. حـــالت مخفی این جنبش و منشا بریتانیایی آن بـاعث شـده است که چـنین پنداشـته شود که این جنبش ابزار توطئه انگلو-صهیونیست جهانی است. هم‌چـــنین رژیم‌هـــای دیکتـــاتوری مانند نازی‌ها و کشـــورهای کمونیســـتی نـــیز به ســـرکوب فراماســـونری می‌پرداختند.

مفاهیم و توضیحات اوّلیه

این عبـارت، نـام سـازمانی است که در عصر حاضر جـزو تشـکیلات مخفی وابســته به یهـودیّت جهـانی می‌باشد. اینـــان همـــان معمـــاران نظام‌هـــای سیاسی جهانند که از تمـــام قیـــود و قـــوانین کشـــورها و ادیـــان، آزاد و تنها به اربابان یهودی خود جواب‌گو هستند.

اعضای فراماسونری

به اعضـــای این ســـازمان مخفی، فراماســـونر یا ماســـون می‌گویند.

در حـــال حاضر بیش از هشت میلیـــون فراماســـونر در سراسر جهان وجود دارد که اکـثر آن‌ها (6 میلیـون نفر) 2در آمریکا زندگی می‌کنند، به راحتی می‌توان یک کشور را با چند هـــــزار نخبه در عرصه‌های مختلف هـــــدایت و کنـــترل نمـــود؛ پس آن‌ها به راحـــتی می‌توانند بر دنیا حکومت پنهان خود را داشته باشـند و جهـان را به سـوی اهداف از پیش تعیین شده، سوق دهند.

اعضای این تشکیلات از میان نخبگان سیاسی، اقتصــادی (ســـرمایه‌داران بـــزرگ)، نظـــامی، فـــرهنگی و علمی کشـورهای مختلف انتخـاب می‌شـوند و در مکان‌هـایی به نام «لژ» تشکیل جلسه می‌دهند.

پیدایش فراماسونری

پیـدایش این سـازمان مخفی به دوران جنگ‌هـای صـلیبی بازمی‌گردد؛ آن‌گاه که گـروهی خـود را شـوالیه‌های معبد نامیدند و در فلسطین به حفاری‌هـایی بـرای پیـدا کـردن معبد و گنج‌های آن دست زدند. این گروه که بـــرخی آن‌ها را یهودی و بـرخی، مسـیحی می‌پندارنـد، بعد از بازگشت به فرانسه، عقاید و اعمال کفرآمیزی از خود بـروز دادند که بـــاعث قتل عـــام و فـــرار آن‌ها به منـــاطقی که تحت حـــاکمیّت کلیســای کاتولیک نبـود، شد. فراماســونرها در ســال 1717 م. از حـــالت فـــرقه‌ای عقیـــدتی به حـــالت عقیـــدتی- سیاسی تغیـــیر هـــویّت دادند و وارد بـــازی بین المللی شدند.

پایان جهان در اساطیر جهان

اساطیر پایان جهان یا رستاخیز در بین بسیاری از اقوام و ملتها رایج است. این اساطیر می‌توانسته است به دو صورت: اول به قیاس با آفرینش و آغاز جهان و دوم- که صبغه‌ای فلسفی دارد- براساس وضعیت جامعه انسانی به‌وجود آمده باشد. در نوع اول چون انسان برای جهان آغازی قائل است که طی آن جهان به دست خدایان به‌وجود می‌آید، به ناچار پایانی نیز خواهد داشت؛ زیرا برای اذهان بشری تصور ابدیت و ازلیت مشکل بوده است به همین جهت جهان را محصور بین دو حادثه آفرینش و قیامت تصور می‌کرده‌اند. این دیدگاه به نوبه خود از عوامل طبیعی و تجربه روزمره انسان پدید می‌آید؛ زیرا همه‌چیز در اطراف انسان در حال کون و فساد و ایجاد و تباهی است. طبیعی است که این عادات ذهنی که بر پایه مشاهده طبیعت استوار است، برای انسان‌ها به صورت قانون درآید که بتوان آن را به همه‌چیز تعمیم داد. در این میان، آن‌چه که از حوادث جاری این جهان، پایه اصلی قیاس برای تصور آغاز و انجامی برای جهان شده است، خود انسان، زندگی، خلقت، مرگ و جهان پس از مرگ است؛ یعنی انسان با قیاس از زندگی خویش که از دو طرف محدود به آغاز و انجام است برای جهان نیز این الگوی پیدایش و مرگ را جاری و ساری دانسته است.

دیدگاه دوم که باعث اعتقاد به پایانی برای جهان شده است؛ ناشی از توجیه و بیان فلسفه جامعه انسانی است. انسان تا زمانی که در این جهان زندگی می‌کند پیوسته در کنار خوشیها، گرفتار مرارتها و تلخیهای

زندگی است. همیشه در کنار خوبیها، بدیها را می‌بیند که گاه غالب و گـاه مغلوبند. ظلم، قـدرت، ثـروت، شـهوت، شــهرت، آن‌چنــان در زنــدگی اجتمــاعی انســان ریشه دوانیـده است که زنـدگی را بر اکـثریت مـردم سـخت و مشکل کـرده اسـت، گذشـته از آن که بقیه نـیز مشـکلات خـــویش را دارند. بنـــابراین، چـــنین وضـــعیتی هرگز نمی‌توانســته است انســان‌ها را قــانع کند و چــون این ناهماهنگیهــای جامعــه، از نظر انســان‌ها به هیچ عنــوان قابل اصلاح نبـوده اسـت، دست به خلق و تصـور جهـانی آرمانی زده‌اند؛ دنیـایی که در آن همه خـیر مطلق است و شر را در آن راهی نیست. چون این مدینه فاضـله در این جهان و با این مردمان قابل تصور نیست، پنداشـته‌اند که به ناچـار روزی فـرا می‌رسد که خـدا یا خـدایان دست به کار می‌شوند و این نظم موجـود را که در واقع بی‌نظمی اســت، بر هم می‌زنند و طــرحی نو درمی‌اندازند. در آن هنگام است که دو جهان شکل می‌گیرد: یکی برای نیکان و دیگری برای بدان و هر دو ابدی‌اند.

اساطیر پایان جهان، در بین بـرخی از ملل مانند هنـدوها و یونانیها واقعا پایـانی بـرای جهـان است. پایـانی که در طی آن همه‌چـیز، چه نیک و چه بـد، از بین می‌رود و بـار دیگر که خدا قصد آفرینش جدیدی کند همه‌چیز را دوبـاره از نو می‌آفریند. اما در باورهـــــای دیگر اقـــــوام مانند زرتشتیان، پایان جهان در واقع مـرگی عمـومی است که انسـان‌ها، بعد از آن به جـاودانگی می‌رسـند. در واقع بنا بر این عقیده، آن حادثـه، پایـان عمر جهـان نیسـت؛ بلکه تحولی عظیم در جهت بهبودی و عدالت‌گستری است.

پایـان جهـان با حـادثه‌ای مـاوراء طـبیعی صـورت نخواهد گرفت بلکه همین عوامل طبیعی مانند بـاد، بـاران، زلزله و آتش هستند که در آن زمـان رخ می‌دهند و جهـان را به ویرانی می‌کشند. این حـوادث در هر منطقه جغرافیـایی که اسـطوره پایـان جهـان دارنـد، با همـان عـواملی رخ می‌دهد که بـــرای مردمـــان آن‌جا آشناســـت؛ مثلاً در سرزمین پر بارانی مانند هند، بارانهای طـولانی است که سرانجام همه را در خود فرو خواهد برد و به عمر جهــان خاتمه خواهد داد و یا در اساطیر اسکاندیناوی، زمستانی پیوســـته و طـــولانی در پایـــان جهـــان رخ خواهد داد و پرواضح است که در آن منطقـــه، زمســـتان و ســـرمای طولانی مدت، بیشتر ایام سال را دربر می‌گیرد.

در ادامـه، اسـاطیر مربـوط به پایـان جهـان را به تفکیک ملتها و اقـوام بیـان می‌کـنیم و اگر به ادیـان آسـمانی و دیـدگاه آنـان در این بـاره اشـاره شـود، قصد اسـطوره پنداشــتن آن‌ها نیست بلکه صــرفا جهت آگــاهی و اطلاع بیشتر ذکر می‌شوند.

الف) اساطیر یونان

یونانیـــان عمر حیـــات انســـان را به پنج نسل تقســـیم کرده‌اند. آن‌ها معتقدند که نسل آخر که ما در آن زنــدگی می‌کـــنیم، نسل آهن است. در این دوره، مردمـــان در پلیــدی و زشــتی زنــدگی می‌کنند. طــبیعت آن‌ها نــیز به ســمت پســتی و بــدی گــرایش دارد و در طی نســلهای متمـادی بـدتر نـیز می‌شـوند و هر نسـلی پلیـدتر از نسل قبلی است. در آن هنگـام که انسـان‌ها از ارتکـاب بـدی، نـاراحت نشـوند و یا در پیشـگاه بینوایـان احسـاس شـرم

نکننــد، «زئــوس» که امیــدی در اصــلاح آنــان نمی‌بینــد، مردمان را از بین خواهد برد[1]

رواقیــون فــرقه‌ای با گرایشــهای فلســفی و عرفــانی بوده‌اند که در یونـــان کهن می‌زیســـته‌اند. بن‌مایه‌هـــای اصــلی عقاید آنــان، همــان اســاطیر یونــان کهن است با قدری چاشــنی نجــوم و دیگر علــوم جدید آن زمــان. آن‌ها دربــاره پایــان جهــان دیــدگاهی مبتــنی بر علم هیــأت آن روزگار داشتند. آن‌ها می‌گفتند: هرگــاه ســیارات در دوره ثــابتی از زمــان به همان‌جایگــاه پیشــین خــود و طــول و عرضی که در آغـــاز داشـــتند، برســـند؛ آتش‌ســـوزی پدید می‌آید و هر آن‌چه را که وجود دارد، نابود می‌کند. ســـپس کیهـــان درست با همـــان نظم و ترتیـــبی که پیش از آن داشته اســت، بــار دیگر از نو برقــرار می‌شــود؛ ســتارگان دوباره در مدارهای خــود می‌گردند و هر یک گــردش خــود را بی‌هیچ تغیــیری در همــان مــدت زمــان پیشــین، انجــام می‌دهد. «بـــالبوس» به عنـــوان ســـخنگوی این مکتب می‌گوید: «فلاســـفه مکتب ما بر این باورند که تمـــامی جهان در آتش خواهد ســوخت و این حادثه در آخرالزمــان روی می‌دهد. ســـپس از این آتش الهی، جهـــان جدیـــدی زاده می‌شود و از نو با شکوه و جلال پدیــدار می‌گــردد». زمــان میــان یک آتش‌ســوزی و آتش‌ســوزی بعــدی؛ یعــنی طول عمر کیهــان را حــرکت ســیارات و ســتارگان تعــیین می‌کرد و آن را سال بزرگ می‌نامیدند. آن‌ها معتقد بودند آتش‌سوزی زمانی صورت می‌گــیرد که خورشــید و مــاه و این پنج ســتاره[2]، دوره خــود را تمــام کنند و به همــان وضــعیت ســابق خــود، که در آغــاز جهــان داشــته‌اند، بــاز گردند. عده‌ای طول این سال را 10800، برخی 2484 و عده‌ای طول آن را 6480000 سال برآورد کرده‌اند[3]

ب) اساطیر اسکاندیناوی

اساطیر اسکاندیناوی در بسیاری از داستانها و بن‌مایه‌های خویش، فوق‌العاده به اساطیر زرتشتی نزدیک است. در اساطیر زرتشتی در پایان جهان، به یک گرگ عظیم‌الجثه و یک مار غول‌پیکر برمی‌خوریم که در دوران «اورشیدر» و «هوشیدر ماه» از بین می‌روند که این دو موجود عجیب در اساطیر اسکاندیناوی نیز ایفای نقش می‌کنند. در باورهای مردمان اسکاندیناوی یک غول یا ضد خدا به نام «لوکی» وجود دارد که در آغاز جهان، توسط خدایان به بند کشیده شده است و در پایان جهان بندها را می‌درد و به نبرد با خدایان برمی‌خیزد و یادآور ضحاک ایرانی است که توسط فریدون در دماوند به بند کشیده شده است و در پایان جهان آزاد می‌شود و باعث ویرانی بخشی از آفرینش و برهم زدن نظم جهان می‌گردد. در اساطیر زرتشتی در پایان عمر جهان، هر خدا با ضد خویش به نبرد برمی‌خیزد و آن را نابود می‌کند، شبیه این حادثه را می‌توان در اساطیر اسکاندیناوی سراغ گرفت، با این تفاوت که در عقاید اسکاندیناویها همیشه خدایان پیروز نیستند؛ مثلاً «فریا» به نبرد «سورت» می‌رود که چون خوب مسلح نیست از ابر بر خاک می‌افتد؛ «تور» با «یورمون گاند»، مار غول‌پیکر جهانی، نبرد می‌کند که زهر مار او را از پای در می‌آورد و «اودین»، خدای بزرگ، طعمه گرگ «فنریر» می‌شود. در اساطیر هر دو ملت سخن از زمستانهای طولانی در میان است که به خاطر طولانی بودن آن زمستانها، عده بی‌شماری از مردمان هلاک می‌شوند. در این هنگام است که قهرمانانی که به عنوان یاریگر خدایان برای چنین روزی نگهداری شده‌اند به یاری

خـــدایان می‌آیند. براســـاس اســـاطیر ایـــرانی، «ور» که ســـاخته جمشـــید اســـت، در گـــرد آمده‌اند تا پس از این زمستانهای طولانی به روی زمین آیند و دوباره جهـان را از مردمان پر سازند تا در نبرد نهـایی، یـاور خـدا، اهـورا مزدا، و دیگر ایزدان باشند. در اساطیر اسکاندیناوی نـیز، جنگجویان زبـده، که توسط «اودین» انتخـاب شـده‌اند در تالاری بزرگ گردهم آمده‌اند تا در نـبرد نهـایی یـاریگر او باشند.

اســـاطیر اســـکاندیناوی به خـــاطر این که در قـــرن دهم میلادی؛ یعـنی هنگـامی که مسـیحیت در آن منطقه رواج یافته بـود، مکتـوب و منظـوم شـده‌اند از تـأثیر این دین برکنار نمانده‌اند؛ مثلاً قبل از حوادث پایانی جهان، سخن از وحشـتی است که در باورهـای مسـیحی با آمـدن ضد مســیح یا دجـــال شـــکل می‌گـــیرد. خورشـــید به تـــیرگی می‌گراید؛ ستارگان داغ از آسمان فرو می‌افتند و آتش تا به آسـمان زبانه می‌کشد. نمونه‌هـای همه این حـوادث را در روایات مسیحی می‌توان یافت.

واقعه پایـان جهـان در بـاور اسـکاندیناویها، «رگنـاروک» (سرنوشت خـدایان) نـام دارد. در حـوادثی که در پایـان جهـــان رخ خواهد داد، خـــــدایان از بین خواهند رفت و روزگار نهـایی این جهـان با نشـانه‌هایی هولنـاک آغـاز و زمستانی سخت حـادث خواهد شد که «فیم بـول‌وتر»؛ به معنی «زمستانی هیولایی»، نامیده می‌شود سه زمستان پی در پی که هیچ تابســـتانی در بین آن‌ها نخواهد بـــود. کشـمکش، سراسر جهـان را فـرا خواهد گـرفت، حـتی درون خانه‌ها. مـاه و خورشـید در آسـمان با هم مسـابقه خواهند داد، در حالی که گرگها، آن‌ها را دنبـال می‌کنند تا

بخورند. یکی از گرگها خورشـید را قـورت خواهد داد که بـاعث مصـیبت انسـان‌ها خواهد شد. گـرگی دیگر مـاه را می‌گیرد و مانع از حرکت او می‌شود. ستارگان از آسمان بر زمین فرو خواهند افتاد. سراسر زمین و کوهها چنـان به لـرزه درخواهند آمد که درختـان از زمین کنـده خواهند شد. بر اثر این لرزشـها، زنجیرها از هم می‌درند و گـرگ «فـنریر» آزاد می‌شـود. مـار جهـانی، «یورمـون گاند» با حالتی هجومی از اعماق دریا بالا می‌آید و امواجی عظیم پدید می‌آورد که کشتی «ناگل فـار»4 را به این طـرف و آن‌طرف پرتـاب می‌کند. این کشـتی حامل غـولی به نـام «هرایم» است که معلوم نیست چه کسی است. «لوکی» که از بند رها شده است سکاندار آن کشـتی است. گـرگ «فنریر» دهـان را چنـان بـاز کـرده که آرواره بـالایش بر آسـمان‌ها و آرواره پـائینش بر زمین است. «همیـدال»، یکی از خـدایان، در شـیپور خـود می‌دمد تا خـدایان را به شورای جنگ فرا خواند. این شیپور و دمیده شـدن در آن گویا از عناصـری است که از باورهـای مسـیحی وارد اعتقادات این مردم شده است. زیـرا در مکاشـفه یوحنـا، از دمیـده شـدن در شـیپور سـخن به میـان آمـده است. خدایان مسلح می‌شوند، اما دیر شده است. «فریا»، الهه عشـق، با «سـورت» نـبرد می‌کنـد، اما به خـوبی مسـلح نیست و از ابر بر زمین می‌افتد. «تـور» سـعی می‌کند «یورمون‌گاند» را از بین بـبرد، اما مغلـوب زهر هیـولا می‌شود و جان می‌سـپارد. «فـنریر»، «ادوین» را قـورت می‌دهد. «ویدار» فرزند «اودین»، انتقام مـرگ پـدرش را بـاز می‌سـتاند؛ او پـای خـویش را بر آرواره این گـرگ می‌نهد و او را دو شـقه می‌کند. «گـارم» که یک سگ شـکاری هیـولا مانند است و «تـایر» که از دیـوان اسـت،

یک‌دیگر را می‌کشند. «لوکی» و «همیدال» که از دشمنان قدیمی همدیگرند، یک‌دیگر را می‌کشند. سپس «سورت» بر سراسر زمین آتش می‌پراکند و همه جا را می‌سوزاند. «رگناروک» در واقع پایان کار خدایان کهن است اما پایان کار جهان نیست. اگر کسی پرهیزکار بوده باشد، در فضایی شادی‌بخش خواهد زیست. زندگی آن‌ها می‌تواند در تالاری به نام «بریمیر» و یا تالار زرین دیگر به نام «سندری» ادامه یابد. در برابر این جهان نیکی و خوشی، محلی ناخوشایند به نام «ناستروند» به معنی «سواحل جسد» قرار دارد که درهایش به سمت شمال باز می‌شود. منفور بودن شمال نیز از عناصر مشترک با اساطیر ایرانی است؛ چون در اساطیر ایرانی، شمال جایگاه دیوان است که خود به محل نخستین زندگی ایرانیان مربوط است که شمال آن را یخبندانهای سیبری فرا گرفته بوده است و در اساطیر اسکاندیناوی نیز شمال منفور است؛ زیرا جایگاه سرمای بیشتر و زمستان طولانی‌تر است. این تالار از مارهای درهم بافته‌ای ساخته شده که زهرشان ساختمان را آلوده کرده است. کسانی که در این محل مأوا می‌گزینند، سوگندشکنان و قاتلان ددمنش‌اند. اما نوعی تجدید حیات دیگر نیز وجود دارد که در ادبیات رؤیاگونه زیر بیان شده است:

او شاهد برآمدن زمینی دوم است

از دل دریا بار دیگر سبز

آبشاران فرو می‌ریزند و عقابان بر فراز آن‌ها به پرواز درمی‌آیند

و در آبهای جاری کوهستان، ماهی شکار می‌کنند.

ایس‌ها (خدایان) بار دیگر در آیداوول5 دیدار می‌کنند

و از مار جهانی نیرومند سخن می‌گویند

و به یاد می‌آورند داوریهای نیرومند را

و رازهای کهن خود، خدایان بزرگ را [باز می‌گویند].

پس از طی این دوره، عصری طلایی فرا خواهد رسید. فرزندان خدایان کهن، میراث خود را باز خواهند یافت و انسان که با تغذیه از ژاله صبحگاهی از آن آتش‌سوزی فراگیر پایانی، نجات یافته است؛ نسل جدیدی بر زمین به‌وجود خواهد آورد6 این حوادث، در اشعاری که برای نمونه از مجموعه «شعر ادایی» انتخاب شده است چنین بیان می‌شود:

خورشید به تیرگی می‌گراید و زمین در دریا غرق می‌شود

و ستارگان داغ از آسمان فرو می‌افتند

و آتش تا به آسمان زبانه می‌کشد

آن‌گاه ملکوتی نو و زمینی نو

با زیبایی شگفت‌انگیز، دوباره متجلی می‌شود

و خانه‌ها سقفی از طلا می‌یابند

و کشتزارها میوه‌های رسیده می‌دهند

و شادی ابدی بر همه جا سایه می‌گسترد

در آن هنگام فرمانروایی فردی فرا می‌رسد که از اودین نیرومندتر است و اهریمن نیز نمی‌تواند بر او چیره شود:

که بزرگ‌تر از همه است...

و من جرأت نمی‌کنم نامش را بر زبان آورم

و اندک هستند کسانی که می‌توانند ورای زمان

پس از شکست اودین را ببینندر7

ج) اساطیر هند

در باورهـای هنـدوها، دو نـوع قیـامت وجـود دارد: یکی قیـامت بـزرگ که پایـان واقعی عمر عـالم است و دیگر قیـامتی است که جهل انسـان‌ها را به خـاطر فسـاد و تبـاهی اخلاق فـرا می‌گـیرد. هنـدوها عمر جهـان را به ادواری تقسـیم می‌کنند. هر دوره را یک «مهایوگا» می‌نامند که شـامل چنـدین یوگاست. هر یوگا شـامل یک دوره از نسل حیـات بشـری است و می‌تـوان هر یوگا را برابر یکی از ادوار یونـانی؛ مانند نسل زرین، سـیمین، آهن و... قـرار داد. این دورانها یا یوگاها را براسـاس وضعیت اخلاقی جامعه بشـری دسـته‌بندی کرده‌اند. عصر ما که در اسـاطیر یونـان عصر آهن است از نظر هنـدوها «کـالی یوگا» نـام دارد. در پایـان این یوگا که پایـان یک مهایوگا نیز می‌باشد، «ویشنو»، خدای بزرگ در دهمین و آخرین تجلی خـود، به نـام «کـالکی» ظـاهر خواهد شدر8 «در این دوره، زنـدگی اجتمـاعی و معنـوی به نـازل‌ترین حـد، سـقوط می‌کند و موجبـات زوال نهـایی را فـراهم می‌سـازد. در این عصر مردمـان کـوته‌بین دارای قـدرت هستند و از قـدرت خـویش، نهـایت اسـتفاده را می‌کنند.

فرمانروایــان رعایــای خــویش را می‌کشــند و مردمــان همسایگان خویش را. هیچ چیز معنوی را ارزشی نیســت، حــتی برهمنــان را یــارای خــاموش کــردن آتش هوســهای مردمــان نیست و آنــان به راه خــود می‌روند. مردمــان جویای زر و زورند و ارزش‌های واقعی را بهایی نیست... دزدان و غارتگران، قوانین فرمــانروایی را وضع می‌کنند و خود فرمانروا می‌شوند.

ســرانجام تمــدن و شــهروندی نــیز از میــان می‌رود و مردمــان به زنــدگی حیــوانی روی می‌آورند. جز پوست درختان، جــامه‌ای نمی‌پوشــند. از میوه‌هــای جنگلی تغذیه می‌کنند و همه‌چیز در معــرض نــابودی قــرار می‌گــیرد. در این مرحله از انحطاط، «ویشنو» سوار بر اسبی سفید و به هیأت انسان بر زمین نمایان می‌شــود. سراسر جهــان را سواره و با شمشــیری رخشــان و آخته در می‌نــوردد و بــدی را نــابود می‌کند و با نــابود کــردن جهــان، آفرینشی دیگربــار آغــاز می‌شــود تا در مهایوگــای آتی، بــار دیگر فضیلتها، ارزش یابند9».ـ ویشنو در این تجلی از موبــدی به نام «ویشــنو یاشــاس» (Visnu Yasas)ـ متولد خواهد شــد، همانگونه که در تجلیــات قبلی خــویش به صــورت برخی از قهرمانان و بودا متولد شده است. مدتی پس از ظهور کالکی، خشم شیوا (خدای مرگ و نــابودی) به اوج خواهد رسید و جهان و هر چه در آن است به قعر نابودی فرا خواهد رفت. البته اینگونه ویرانی مربــوط به قیــامت بزرگ است که در پایان هر هزار مهایوگا اتفــاق می‌افتد. در آن زمان است که نابودی واقعی جهان رخ می‌دهد. در پایان این عصر بزرگ هــزار مهایوگــایی «شــیوا» ویرانگر عـــالم است. هر چند او را تجلی ویشـــنو به حســـاب آورده‌اند، اما او از خدایان کهن و متعلق به عصر آریائیان

هند است. او بر مجموعه عالم، شبی را حـاکم می‌گرداند که از نظر زمـانی، معـادل یک روز از عمر جهـان است. نخست از پرتو خورشـید آغـاز می‌کند و بـرای مـدت صد سال چنان آن را شدت می‌بخشد و گرمایی تا بدان اندازه سوزان ایجاد می‌کند که تمامی آبهـای سـطح زمین بخـار می‌گـردد. به روایـتی دیگر که در مهابهاراتا آمـده اسـت، «افق برافروخته و آتشـــین خواهد شد. هفت یا دوازده خورشید در آسـمان پدیـدار خواهند شد و دریاها را خشک خواهند کرد. زمین خواهد سوخت و آتش «سـام وارتاکا» (Sam Vartaka) همه عالم را از بین خواهد برد10». به واسطه تـابش صد سـاله خورشـید، هر سه جهـان؛ یعـنی آســمان، زمین و جهـــان زیـــرین، خشک می‌شـــوند و می‌سـوزند. قحطی عـالم را پر می‌کند و با پایـان یـافتن صدمین سال، هیچ موجود زنـده‌ای برجا نمی‌ماند. پس از این گرمـای سـخت، «شـیوا- رودرا» ابرهـایی توفـانزا و مرگبار می‌فرستد. این ابرها که با رعد و برق هراســناک همراهند، بر فـراز زمین به حـرکت درمی‌آیند و خورشـید را می‌پوشـــانند و جهـــان را در تـــاریکی فـــرو می‌برند. رگباری از بارانهایی سیل‌آسا برای مدت صد سال شب و روز باریدن می‌گـیرد تا این‌که همه‌چـیز در اعمـاق آبهـای به‌وجود آمـده از این سـیل ویرانگـر، محو می‌شـود. به‌جز این دریای ویرانگـر، تنها پروردگـارِ اعظم، ویشـنو، است که هم‌چنـان حیـات دارد. زمـانی که همه عـالم و خـدایان دیگر نابود شدند، تخمی طلایی و بـزرگ پدیـدار می‌شـود که بذر تمامی اشکال حیات را در خود دارد. پس از آن که هر سه جهـان در اعمـاق آب فـرو رفتنـد، ویشـنو بـادی خشک می‌فرستد. این باد برای صد سال وزیدن می‌گـیرد و ابرهـای توفـانی را می‌پراکند. بقیه سـال‌هایی کـه، از

این هــزار مهایوگا- که شب عمر جهــان است- بــاقی می‌ماند، ویشنو به خواب می‌رود و جهانی نــیز همــراه با او آرام می‌گیرد[11]

اسطوره هنـدی دربـاره پایـان جهـان، هر دو دلیلی را که برای بوجود آمـدن اسـاطیر پایـان جهـان، ذکر کـردیم در خود دارد: آن که «قیامت بـزرگ» است و در پایـان هـزار مهایوگا رخ می‌دهد، در برابر داستان آفـرینش پدید آمـده است و دیگری که «قیامت کوچک» است و پایان عمر یک مهایوگاسـت، توجیه و تفسـیری فلسـفی بـرای پاسخ به ایرادات و نابسامانیهای اجتماعی می‌باشد که در طی آن به خاطر وضعیت غیر قابل بهبود اجتماع، خداوند تصـمیم به نــابودی نــوع بشر می‌گــیرد. آن‌چه که در این دو نــوع قیــامت قابل توجه اســت، بر خلاف اســاطیر دیگر ملل متمدن؛ مانند ایرانیان و عبریان، پایان جهان در اســاطیر هند به قصد نــابودی صــورت می‌گــیرد و زنــدگی دیگــری بـرای مردمـان فعلی در پس آن ویـرانی متصـور نیسـت؛ زیـرا در آفـرینش بعـدی همه‌چـیز از نو شـکل می‌گـیرد، بــدون حضــور موجــودات قبــل؛ در حــالی که قیــامت در اســاطیر ایــرانی و دیگر ادیــان یک تحــول عظیم به قصد اصــلاح جهــان و جامعه انســانی است نه نــابودی کامل مردمان و جهان.

د) اساطیر بومیان آمریکا

از بین اقــوام بــومی ســاکن آمریکــای جنــوبی دو قــوم «مایا» و «آزتک»، بــــرای دنیا پایــــانی قائل‌اند. آزتکها تقویمی دارند که براساس آن در روزهـای مشخصی عمر هر یک از ادوار قبلی جهان به پایان رسیده است. هر یک از دنیاهای قبلی دارای خورشیدی مشخص بوده‌اند که در

پایان آن دوره، آن خورشید نیز نابود شــده است. به نظر آنـان، علت ویرانیهـای پیشـین، اختلاف بین دو ایـزد مهم این قوم؛ یعنی «کتسـال کوآتل» و «تسـکاتلیپوکا» بـوده است. هر کـــدام از آن دو، اقـــدام به آفرینشی می‌کند و دیگـــری آن را ویـــران می‌ســـازد. آن‌ها تـــاریخ حـــدوث ویرانیهــای قبلی را چــنین مشــخص کرده‌اند: «بــبر- 4»، «بـاد- 4»، «بـاران- 4»ـ و «آب- 4»ـ و دنیـای مـا، دنیـای پنجمین خورشـــــید است که روزی به نـــــام «زلزله- 4» ویران خواهد شدر12

آزتکها در پایان هر دوره پنجاه و دو ساله، انتظـار وقـوع این حادثه هولناک را داشته‌اند. در پایان هر دوره پنجاه و دو ســاله، مراسم بیــدار مانــدن اضــطراب آلــودی برپا می‌کـــرده و آتشی می‌افروخته‌اند. آن‌ها معتقد بودند که اگر برپـــایی این آتش جدید با مـــوفقیت همـــراه نشـــود، ســتارگانی هیــولایی به نــام «تسی تسی میمه» کنــترل جهان را به دست می‌گیرندر13

مایاها نیز به چهار دوره برای جهان اعتقاد داشتند و فکر می‌کردند سه دوره قبلی با حادثه‌ای به پایـان رسـیده‌اند. به نظر آنــان در دوران اول، فقط کوتوله‌ها می‌زیســتند. آن‌ها فکر می‌کردند که این کوتوله‌ها شهرهای بـزرگی را که آثار آنان برجـای مانـده اسـت، سـاخته بوده‌اند. زمـان آن‌ها در تاریکی بود؛ زیرا هنوز خورشید خلق نشـده بـود. هنگامی که خورشـید تابیـدن گـرفت، همه آن‌ها به سـنگ تبـدیل شـدند و دنیـای آنـان با طغیـان آب ویـران شد. در دومین دنیـــا، مجرمـــان و متخلفـــان می‌زیســـتند که بـــاز طغیان آب آن را ویران کـرد. در دنیـای سـوم تنها مایاها می‌زیستند که نژاد قبلی این قوم بوده‌اند و با آب ویـران

شده است. چهارمین دنیا، عصری است که همه انسان‌ها در آن زیست می‌کنند که بـــاز با طغیـــانی دیگر ویـــران خواهد شدر14 مایاها در پایـــان هر ســـال 365 روزه، انتظار این ویرانی را می‌کشـیدند. به همین خـاطر پایـان سال برای آنان، زمانی بسیار خطرناک بـود و در هـول و اضطراب به سر می‌بردند. شاید این اضطراب پایان سال مایاها را بتـــوان با مراســـمهای آشـــوب و هرج‌ومـــرج بین‌النهرین باستان قیـاس کـرد. در بین‌النهـرین باسـتان نیز مردمان در پایــان ســال و قبل از عید «اکیتو»، که در اوایل بهـار برپا می‌شـد، به کوچه‌ها و خیابانها می‌ریختند که آن را سمبل آشفتگی و هرج و مرج نخسـتین کیهـانی می‌دانســتند که به عقیــده آنــان خــدایان از آن آشــفتگی نخســتین، جهــان را نظم بخشــیده‌اند که به مناســبت این نظم جهانی، عید اکیتو برپا می‌شد. البته قابل ذکر است که 2012 و پایان جهان از پیشگویی مایاها نشئت گرفته این همان پایان تقویم مایاها ست.

پی‌نوشتها:

1.همیلتـون، ادیت (1376)، سـیری در اسـاطیر یونـان و روم، ترجمه عبدالحســین شــریفیان، تهــران: انتشــارات اساطیر، ص91ر

2.منظــور از پنج ســتاره، زمین، عطــارد، زهــره، زحل و مشتری می‌باشد.

3.اولانسی، دیوید (1380)، پژوهشی نو در میتراپرستی، ترجمه مریم امینی، تهران: نشر چشمه، ص115ر

4.«ناگل فار» به معنی «نـاخن- کشـتی» است و اعتقـاد بر این بــود از ناخنهــای گرفته شــده مردگــان ســاخته می‌شود.

5.«آیداوول» به معنی «دشت همیشه سـبز» است یعـنی جـــــایی که «اودین»، «ویلی» و «و» پس از ســـــاخت نخستین جهان در آن‌جا گرد هم نشسته‌اند.

6.پیج، ر.ی (1377)، اسطوره‌های اسـکاندیناوی، ترجمه عباس مخبر. تهران: نشر مرکز، تلخیص از صفحات 84 تا 89.

7.همیلتون، ادیت، پیشین؛ ص433

8.تجلیهای دیگر ویشنو به صورت برهما، مـانو، بـودا و... بوده است.

9.ایونس، ورونیکا (1373)، اساطیر هند، ترجمه بـاجلان فرخی، تهران: انتشارات اساطیر، ص125

10الیـــاده، میرچا (1362)، چشم‌اندازهای اســـطوره، ترجمه جلال ستاری، تهران: انتشارات توس، ص68.

11روزنــبرگ، دونا (1375)، اســطوره‌های خــاور دور، ترجمه مجتبی عبداللّه‌نژاد، مشـهد: انتشـارات ترانـه، ص 19

12کندری، مهران (1372)، دین و اسطوره در آمریکـای وســطا (پیش از کلمب)، تهــران: مؤسسه مطالعــات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه)، ص150

13توب. کارل (1375)، اسـطوره‌های آزتکی و مایـایی، ترجمه عباس مخبر، تهران: نشر مرکز، ص19

14، کندری، مهران، پیشین؛ ص243.

پایان دنیا - مرگ خورشید

بقای زمین به بقای خورشید وابسته است. خورشید در آینده‌ای دور و به عنوان یک ستارهٔ رشته اصلی به عمر خود پایان خواهد داد و خواهد مرد.

این ستاره هلیم را بیشتر در هستهٔ خود می‌سازد و هیدروژن بیشتری می‌سوزاند و میزان هیدروژنی که می‌سوزاند، از هلیمی که می‌سازد، بیشتر است. این فرایند به تدریج موجب کاهش حجم خورشید خواهد شد و این کاهش حجم اکنون قابل‌توجه نیست، اما حدود 1 میلیارد سال بعد، حجم این ستاره 10 درصد کاهش خواهد یافت. حدود 1٫1 میلیارد سال بعد، خورشید 10 درصد درخشان‌تر از امروز خواهد شد و هر چه بر درخشش آن افزوده شود، برای زمین زیان‌آور خواهد بود. این افزایش درخشندگی باعث می‌شود که بخار آب(H_2O)ــ جو زمین از دست برود و هرگز بازنگردد و جو زمین خشک‌شود.

حدود 3٫5 میلیارد سال بعد، خورشید 40 درصد درخشان‌تر از امروز خواهد شد. این ستاره در آن زمان به اندازه‌ای گرم خواهد شد که اقیانوس‌های روی سطح زمین به جوش خواهد آمد و بخار آب نیز از دست خواهد رفت؛ یخ‌ها ذوب خواهند شد و زمین به سیاره‌ای گرم خشک مانند ناهید تبدیل خواهد شد و دیگر زندگی بر روی زمین ممکن نخواهد بود.

حدود 5 میلیارد سال بعد، هستهٔ خورشید از هیدروژن تهی خواهد شد و تنها هلیم ناپایدار در هسته باقی خواهد ماند. سرانجام هسته داغ‌تر و چگال‌تر خواهد شد

و خورشید تا جایی بزرگ می‌شود که تبدیل به یک غول سرخ شود. این غول سرخ مدارهای تیر و ناهید وً زمین را در بر خواهد گرفت. در این زمان، گرما و فشار خورشید به اندازه‌ای خواهد رسید که مرحلهٔ دوم همجوشی هسته‌ای را امکان‌پذیر خواهد کرد و هلیم برای تشکیل کربن خواهد سوخت. این مرحله حدود 100 میلیون سال به طول می‌انجامد و سرانجام پوستهٔ ناپایدار هلیم، خورشید را منفجر خواهد کرد. سپس لایه‌های بیرونی خورشید از میان خواهد رفت و فقط یک هستهٔ کربنی از آن باقی خواهد ماند که یک کوتولهٔ سفید است.

□آخرین نور:

نور خورشید در طول هشت دقیقه به زمین می‌رسد و تا وقتی که نور آن به زمین نرسد، زمین متوجه نابودی خورشید نمی‌شود و پس از این شت دقیقه و آخرین نور زمین متوجه مرگ خورشید می‌شود و سرانجام نابودی خورشید موجب نابودی همه‌چیز در منظومهٔ شمسی خواهد شد...!

پدیده‌ی اشیاء پرنده ناشناس

من این مطلب رو در رابطه با پدید ه‌ای به نـــــام یوفو گذاشتم. همانطور که همه‌ی شما مطلع هستید U.F.Oها اشیاء ناشناس پرنده‌ای هستند که امروز ذهن بسیاری از مردم جهـان را به خودشـون مشـغول کردند. بسـیاری از افــراد در دنیا این اجــرام را وســیله‌ی پــروازی بــرای موجوداتی از ماورای زمین میدانند. موجـوداتی با هـوش بالا که می‌توانند انسـان‌ها را کنـترل کنند ودر این رابطه مطالب بسیار هر ساله منتشر می‌شود، افـراد زیـادی به فرازمینی‌ها اعتقاد پیـدا می‌کنند و فرقه‌هـای جدیـدی از مذاهب شکل می‌گیرد. در این پست میخـواهم به بررسی موجودیت این پدیده بپردازم. لطفا با نظرات خودتـون ما را در درک هرچه بهتر مطالب یاری کنید.

توصیه میکنیم اگر شک و ابهامی در مطـابی که در ادامه گفته می‌شود دارید کمی تحقیق کرده تا درک درست‌تری از هجمه‌ی اطلاعـات نادرسـتی که به شـما داده می‌شـود پیدا کنید.

طـرحی که امـروز با آن مواجه هسـتیم، طـرح "حمله‌ی اشیاء پرنده‌ی ناشناخته "به زمین است. در دهه‌هـایی که پشت سر گذاشــتیم که با اســتفاده از تمــامی امکانــات موجــود از جمله رادیو و تلویزیــون و کتــاب و مجله این موضوع به ما آموخته شده است که باید کم کم موجودات فضایی و بشقاب پرنده‌های ناشـناس را بپـذیریم. ما باید موجودات ناشناس را باور کنیم.

این گفته را بپذیرید که بین موجـــــودات فضـــــایی و موجـودات از بعد دیگر تفـاوت اساسی وجـود دارد، بـرای

اطلاعات بیشتر به پست‌های "بیچاره فضایها جن نبودن که جن هم شـــدن .....! "و "فرازمینی‌هـــای زمیـــنی مراجعه کنید."

قابل توجه شما دوستان عزیز که 99%ـ این اشیاء پرنـده ناشـناس که تا امـروز رویت شـده‌اند فرازمیـنی نبـوده و همگی دســته‌ای از تکنولوژی‌هــای جدید نظــامی بــوده است. باور ندارید؟! پس در ادامه با ما باشــید.همه‌ی این باورها که یوفوها توسط فرازمینی‌ها کنــترل و هــدایت میشوند و برای بازدید از زمین به این‌جا آمده‌اند در واقع یک تبلیغات رسـانه‌ای است. تبلیغـات رسـانه‌ای از جـانب کشوری که اکنون از این سلاح استفاده می‌کند.از حــدود 60 سـال پیش پدیـده‌ی اشـیاء پرنـده ناشـناس به طـور گسترده بر سر زبان‌ها افتاد. واز دهه‌ی 60 به بعد تعـداد افرادی که به موجودات فضایی اعتقاد پیــدا می‌کردند رو به افـزایش است و این معتقـدان به فرازمینی‌ها امـروز نیز همواره بر تعدادشان افزوده می‌شود.

واین اعتقـــاد فقط مختص به مکـــان خاصی نیست و در ایران ما نیز این گونه است. قابل توجه کســانی که ما را متهم به گمراهی جوانان ماجراجوی ایران می‌کنند.

میدانید از این اعتقـــــاد به فرازمینی‌ها و موجـــــودات هوشمند به چه خواهیم رسید؟!، این یعنی این‌که تبلیغات رسانه‌ای برای باور این پدیده نتیجه داده است.

این تبلیغات برای این است که شما به UFOها بـاور پیـدا کنید، بـاور پیـدا کـنیم که چی بشـه؟! بـاور پیداکنید تا در مقابل دشــمن فرازمیــنی با هم متحد شــویم. خب متحد شویم که چی بشه؟! متحد شـویم تا "نظم نـوین جهـانی

”برقـرار بشه. نظم نـوین جهـانی، بـاز هم تاکید می‌کنم این سه کلمه را همیشه در ذهن خود داشته باشید.

روزی نیست که در رسـانه‌ای وابسـته به غـرب و ایـالات متحـده خـبری، تحلیلی یا تصـویری از این پدیـده منتشر نشود. همواره با این نوع اخبار مواجه هستیم:

ناسا تصـــاویر پایگـــاه فرازمینی‌ها روی مـــاه را منتشر کـرد!!! ناسا 2 سـاعت پیش آن تصـاویر را پـاک کـرد!! آمریکا قصد دارد بـرای جلوگـیری از تهدید بیگانگـان روی ماه پایگاه بسازد!! تا در صـورت حمله فرازمینی‌ها بتواند با آن‌ها از فضا مبـارزه کند.!! نماینـده‌ی زمیـنی بـرای ملاقات با فرازمینی‌ها انتخاب شده است!! 2011 سـال دیده شدن یوفوهای بسیاری در جهان خواهد بـود!! یوفو آرژانتین در برزیل دیده شد!! این یوفو در ایران نیز دیده شد!! دیـروز همـان یوفو در ایـالات متحـده دیـده شد!!! کرمان خواسـتگاه فرازمینی‌ها شـده!! و بسـیارند از این مـوارد که سـایت و وبلاگ‌هـای ایـرانی نـیز بر آن‌ها دامن می‌زنند.

دوسـتان من بدانید که اسـتفاده از فضا فقط یک توطئه برای فریب ماست.

Werner Von Braun در این رابطه می‌گوید:

دشـمنان زیـادی وجـود دارند که ما میخـواهیم علیه آن‌ها این سیســـتم جنگ مســـتقر در فضا را بســـازیم، اولین دشـــمنان روس‌ها بودند که در آن بخش از زمـــان وجـــود داشـــتند، بعـــدا تروریست‌ها و بعـــدا کشـــورهای جهـــان سوم.ابتدا ما آن کشورها را شـرور و خطرنـاک و نگـران کننده می‌نـامیم، دوم شـبه سـتاره‌ها و سـیارات را خطر

مینـــامیم و در آخـــر، خطر تهدید موجـــودات فرازمیـــنی خواهد بود.

حال بیایید بیشتر را جع به یوفوها بدانیم:

دیـدن بشـقاب پرنـده‌های زیـاد در سرتاسر جهـان بـاعث تحریک قـــوه‌ی تخیل بشر شـــده است وکلیه‌ی تبلیغـــات غرب این تخیل را بازی می‌دهند.

بدانید که پرنده‌ای کاملا شبیه به یوفوهـایی که امـروز ما به آن بـــاور پیـــدا کـــرده و آن را ســـاخته‌ی فرازمینی‌ها میدانیم در آلمان نازی ساخته شده بود.

لطفا به فصل‌های بعد علی الخصـوص فصل هفت به بعد مراجعه کنید.

.

.

لطفا به فصل‌های بعد علی الخصـوص فصل هفت به بعد مراجعه کنید.

Melvin Goodman تحلیل گر ارشد ســازمان CIA در سال 1966 می‌گوید:

منشاء بسیاری از رویت‌ها در سـال‌های 1954، 1955 و 1956 بود. سازمان CIA نفش مهمی در تشـویق مـردم برای باور پیداکردن مردم به یوفوها داشت.

سازمان CIA و ارتش آمریکا سعی کردند با بیرون کردن چـــنین داســـتانهایی به گزارشـــگران کمک کردند تا بـــدین وسیله توجه کشور به ویژه مردم این ناحیه را از واقعیت

آن‌چه که دیدند منحرف کنند.امروز نـیز چـنین اخبـاری در سرتاسر جهان منتشر می‌شود.

خب حقیقت یوفوها در چیست؟!

داستان از این قـرار است که تلاش‌هـای پی در پی بـرای ساخت انواع جدیدی از پرنده‌ها که تحت شدیدترین تدابیر امنیتی کنترل میشوند به طـور پیچیـده‌ای در 60 و انـدی سـال گذشـته با یوفوها گـرده خـورده است.تکنولـوژی سـری و محرمـانه‌ی ابر قـدرت‌ها پاسخ پدیـده‌ی یوفوها است.

Cathy O,Brien در مـورد پنهـان کـاری دولت و قـانون امـنیت ملی ایـالات متحـده می‌گوید:هر زمـان که دولت رازهایی را داشته باشد، با همان رازها ما را بازی میدهد و کنـترل می‌کند. اساسا دولت ایـالات متحـده در زمینه‌ی تکنولوژی، اطلاعات، دانش و رازها 25 سال جلوتر از ما هستند و از آن‌ها علیه ما استفاده می‌کنند.

طرح راهیابی و جهت گیری به سمت نظم نـوین جهـانی این است که کاری انجام شود تا مردم کشـورهای جهـان کـاملا احسـاس عجز و نـاتوانی کنند تا نخواهند از "نظم نوین جهانی "جلوگیری کنند.

طرح سلطه‌ی جهانی این است که ما باور کنیم که مـورد حمله‌ی بیگانگان قرار گرفته ایم.

بنابراین حواستان باشد که موضوع یوفوها فرازمینی‌اند، یک دروغ بزرگ است.

امروز جناب استنلی فولهام پیشـگویی می‌کنند که قـرار است در ژانویه 2011 بشـقاب پرنـده‌های زیـادی دیـده

شــوند و خــود را مــدعی ارتبــاط با فرازمینی‌ها میداند “لینک خـبر: این‌جا “، “خـدا روح نـورانیش را شـاد کند!! ”من هم اگر با مجریــان این توطئه در یک بشــقاب غــذا میخوردم، حتما به شما میگفتم ساعت چند و کجا میتونید این یوفوها رو ببینید. وحـــتی به شـــما میگفتم که کجا بایستید که عکس‌های قشنگتری بگیرید.

همه‌ی این نقشه‌ها برای زیر سلطه بردن مــردم و مطیع نگه داشتن آن‌ها برای طرح بزرگ شیطان است.

ویلیــام شکیپسر می‌گوید: تمــام جهــان صــحنه‌ی اجــرای ماست و تنها بازیگران آن ما هستیم.

سخنان رونالد ریگان در مجمع سازمان ملل را بخوانید:

احتمالا ما نیاز به تعدادی تــرس و تهدید از جهــان بــیرون داریم تا بــاعث شــود ما این مــرز مشــترک را شناســایی کنیم. هر از گاهی فکر کنید چنانچه همه‌ی ما با یک تهدید خارج از جهان مواجه می‌شدیم، چقدر سریع اختلافات در سر تا سر جهان کم رنگ‌تر می‌شد!!

حال ما میدانیم، آن‌چه که ســران قــدرت جهــان در مــورد اشــیاء پرنــده ناشــناخته و موجــودات فضــایی میدانند با آن‌چه بین مــردم انتشــار می‌یابد کــاملا متفــاوت است و متاســفانه بــرخی دولت‌ها و چنــدین ســازمان وابســته به آن‌ها از جمله CIA و NASA از پدیـــده‌ی یوفوها ســـوء استفاده می‌کنند تا به هدف و برنامه ریــزی جهــانی خــود برسند.

حرف‌های آقای Richard C.Hoagland را بخوانید:

به یـاد داشـته باشـید ناسا هم افـراد خـوب دارد هم بـد، افــراد خــوب از دروغ‌ها اطلاعی ندارند و آن‌چه به آن‌ها گفته می‌شـود را بـاور می‌کنند.حادثه 11 سـپتامبر را به یاد بیاورید، دولت ایالات متحده تلاش کـرد تا مـردم را به سمت نقاط تاریخی و کلیدی سوق دهـد، این تـاریخ جعل شــده اســت، این حقیقــتی است که وجــود دارد. من معتقدم که ما داریم به سـمت یک حـادثه‌ی دروغین که با دقت جعل شده است حرکت میکـنیم. موجـودات فضـایی امـروز ETهـایی هسـتند که در واقع انسـان‌اند و بـاقی مانـده از گـروه نازی‌هـای دیـروز. شـما مدانید که آن‌ها بودند که تکنولـوژی خـود را پس از جنگ جهـانی دوم به آمریکا آوردند، توسعه دادند و تکمیل کردند. همه‌ی این‌ها یک عملیات سازمان دهی شـده با اسـتفاده از تکنولـوژی بسیار پیشرفته از نازی‌ها است.

این تکنولوژی به واسطه‌ی علم فیزیک به وجود آمــده که تمــام علم شــما در برابر آن همچــون شــمعی است در مقابل بمب هیدروژنی. یدانید آن‌ها تمـام چیزهـای خـوب را بـرای خـود می‌خواهند چـون اگر ما به این تکنولـوژی دست پیدا کنیم دیگران نگران بنزین لیــتری فلان یا فلان نخـواهیم بـود. عمر بیشـتری نـیز خـواهیم کـرد. بدانید پیشرفت‌های فوق‌العاده‌ای امروز وجود دارد و همینطـور انرژی‌هـای فوق‌العـاده‌ای که همگی از ما دور نگه داشـته شده‌اند. “به زودی مطـالبی را جع به انرژی‌ها نـیز قـرار خواهیم داد.”

اگر ما حقیقت منطقه‌ی 51 را بــدانیم، اگر ما حقیقت یوفوها را بــدانیم، اگر ما حقیقت خــدایان باســتان را بـدانیم، اگر ما حقیقت عضـویت بسـیاری از سـردمداران

جهـان در گروه‌هـای مخفی و راز آلـود را بـدانیم، اگر ما حقیقت انرژی‌هـای موجـود در جهـان را بـدانیم، اگر ما ارتباط بسـیاری از نویسـندگان با گروه‌هـای ماسـونی را بدانیم، اگر ما حقیقت شکل گیری بنیاد فراماسـون‌ها را بدانیم، اگر ما برخلاف دروغ شیک و ظاهر مـاجرا حـرفی بزنیم ..... > ما دروغگوییم. چون در حال روشن کردن حقیقت هستیم.

و اگر ما حقیقت را بفهمیم، حقیقت به آزادی منجر خواهد شد.

دوستان عزیز حال شـما بـاز هم یوفوها را سـاخت دست فرازمینی‌ها میدانیـد، بدانید. انسـان را به واسـطه‌ی موجـوداتی ذی شـعور انسـان میدانیـد، بدانید. ما را به بی‌سوادی متهم میکنید، بکنید. هرچیزی را بـاور میکنیـد، بکنید. ولی فقط حرف من به شما این است ..... > هش---یار باش--ید.

پرستش خورشید

هوروس فقط خدای خورشید و آفتاب محسـوب نمیشـد، بلکه او از دوران قبل از تاریخ مصر (دوره شکار) مشـوق و حامی مردمانش بود.

در نقوش اهرام، غالبا خـدای خورشـید در حـال عبـور از آسمان علیین با یک قایق نشـان داده میشد. اما به مـرور این قایق به یک زورق سلطنتی فراعنه تبـدیل شد که در آن دو خورشید یکی مربوط به صبح و دیگری در ارتباط با عصر قرار گرفت.

خورشـید صـبحگاهی خـپر (سـرگین غلطـان) و خورشـید عصرانه آتون نام داشت. بعهـدها رع به عنـوان خورشـید نیمروزی با صورت انسان در عقاید مصریان باستان پیـدا شد. مصریان آفتـاب را به شـکل پرنـده و یا سـکاراب که همان جعل سرگین غلطان است نشان میدادند.

خدای هوروس نیز هم چون یک بـاز بلند پـرواز، نشـان از رمـزی در سراسر مصر بـود. این حشـره از آن‌جـایی که برای مصریان باسـتان دارای قداست بودهامنند مهر و یا طلسم جلوی پیشـانی مجسـمه سـلاطین و فراعنه نقش میبست. لـذا در فرهنگ مـردم مصر سوسک نشـان رمز حیـات و نـیروی محافظ محسـوب میشد که جـادوی آن باطل شدن تاریکی و ظلمت بود.

بعـدها در شـهر پـولیس خـداین رع و آتـون در هم آمیخته شدند و خورشید نه تنها مرکز طبیعی جهان محسوب مي-شد بلکه مظهر قـــدرت ســـلاطین در روی زمین گردید. بنابر این در دوران عصر اهرام که در سالهای 2200 الی

2600 ق.م بـــود، فرعـــون مصر لقب فرزند رع یا پسر آفتــاب را گــرفت. به همین دلیل اهــرام ثلاثه که کنایه از شعاع آفتاب بود بنا گردید و جسد فرعون در درون اهرام گذاشت شد. و این رمزی بود از آفتاب که حتی در هنگام مرگ زندگی آنان را فرا گرفته است.

هــزاران ســـال بعد همسر فرعـــون خـــود را کاهنه معبد آفتاب نامید و فرعون مصر نــیز که مظهر خورشــید بــود، او را مادر فرزندانی کرد که به هنگام تولد، خدا بودند.

در شهر تب، خدای آفتاب به آمون تغیــیر کــرد و با خــدای رع یکی شد. از ترکیب آن دو خدای آمون- رع بوجـــود آمد که خدای تمام مردم مصر شد. خدای موت که مونث بــود، با بدن انسان و سر کرکس تصویر شد و همسر آمون-رع گردید و فرزند آن‌ها خونسو نیز خدای ماه نامیده شد.

در عقاید مصریان باستان، ابتدا قوچ نماینـده آفتـاب بـود اما بعدها نیز مار کبری به عنوان نماینده آفتاب و پادشاه خدایان محسوب میشد.

کنترل ذهن

وَإِذْ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ وَقَالَ لاَ غَالِبَ لَكُمُ الْيَـوْمَ مِنَ النَّاسِ وَإِنِّى جَارٌ لَّكُمْ فَلَمَّا تَـرَاءتِ الْفِئَتَـانِ نَكَصَ عَلَى عَقِبَيْـهِ وَقَـالَ إِنِّى بَـرِيءٌ مِّنكُمْ إِنِّى أَرَى مَا لاَ تَـرَوْنَ إِنِّىَ أَخَافُ اللَّهَ وَاللّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ

و (به یـــاد آور) هنگـــامی را که شـــیطان اعمـــال آن‌ها (مشرکان) را در نظرشـان جلـوه داد، و گفت هیچکس از مــردم بر شــما پــیروز نمیگــردد و من همســایه (و پنــاه دهنـده) شـمایم، اما هنگـامی که دو گـروه (جنگجویـان و حمایت فرشـتگان از مومنـان) را دید به عقب بازگشت و گفت من از شما (دوستان و پیروانم) بیزارم! من چــیزی را می‌بینم که شـــما نمی‌بینیـــد، من از خـــدا میترسم و خداوند شدید العقاب است!

سوره انفال- آیه 48

اَللهُمَّ عَجِّل لِوَلیِّکَ الفَرَج

پروژه MONARCH: کنترل ذهن

در میـان فـریب مغـزی ماهرانه جمـاعت سـاده لـوح، از طریق بســـیاری از رســـانه‌های تاثیرگـــذار، یکی از شیطانی‌ترین بیرحمی‌ها روی قسمتی از نوع بشر انجام می‌شود؛ شکلی از کنترل ذهن پیشرفته که تقریبا در 50 سال در هر منظر از جامعه نفوذ کرده است.

این شرح توسط اسناد دولتمردان تـنزل رتبه داده شـده، افــرادی که قبلا مرتبط با اداره‌هــای اطلاعــاتی ایــالات متحــده بودنــد، نوشــته‌های تــاریخی، محققین مطلع از

کنـــترل ذهن، انتشـــاراتی از پزشـــکان بهداشت روان، و مصاحبه‌های گرفته شده از بازماندگان ناآگـاه تحت تـاثیر یک اختلال شـــدید روحی روانی ناشی از برنامه کنـــترل ذهن مشهور به MONARCH ثابت می‌شود.

تاریخچه‌ای مختصر از کنترل

مکاتب سری مصـر، یونـان، هند و بابل باسـتان به شـکل گیری اساس و بنیاد مکاتب رمزی و سـری یعـنی "دانش مخفی" کمک کردند. یکی از اولین نوشـته‌هایی که مرجع مکـــاتب ســـری است کتـــاب مردگـــان مصـــری اســـت، مجمـــوعه‌ای از مناســـکی که به طـــور صـــریح روشـــهای شکنجه و ارعاب (به منظور ایجـاد آسـیب شـدید روحی)، اســـتفاده از داروها و طلســـمها (هیپنوتـــیزم) را شـــرح میدهـد، که در نهـایت منجر به بـردگی شـخص می‌شـود (منبع 1).ـ در همه اعصار، این‌ها اجـزای اصـلی یک بخش از مکتب سری معروف به شیطان پرستی بوده است. در قـــرن 13، کلیســـای کاتولیک روم بوســـیله بـــازجویی وحشـــیانه و مفتضح و ننگین، قلمـــروش را در سرتاسر اروپا افزایش داد و استحکام بخشید.

در سال 1776، یک ژزوئیت{1}اهل باواریا به نام توسط خانواده راتچیلد ماموریت یافت که پایگاه قـدرت مـذاهب سری را در آن‌چه که عموما معـروف به ایلومینـاتی است متمرکز کند. این ادغـــامی بـــود بین نســـلهای قدرتمند سـری، انجمن‌هـای مخفی طبقه ممتـاز و فراماسـونهای دارای‌نفوذ و قدرت، با میل به ایجـاد چـارچوبی بـرای یک "نظم نـوین جهـانی". هـدف ظـاهری این مدینه فاضـله موجب‌شدن‌خوشحالی جهانی برای نوع بشر بود. بهرحال قصد اساسی آن‌ها افـــزایش تـــدریجی کنـــترل روی

توده‌های مردم بود، بدین‌معنی‌که آن‌ها اربابان جهان شوند.

اتحاد انگلیسی

تا قرن نوزدهم، بریتانیا و آلمان به عنوان ناحیه جغرافیایی تحت کنترل ایلومیناتی شناخته می‌شدند. باید کمی شگفت‌آور باشد دانستن این‌که اولین عملیات پژوهشی در علوم رفتاری در سال 1882 در انگلیس برپا شد، زمانی که بسیاری از تکنیک‌های پزشکی و روانپزشکی اولیه در امر کنترل ذهن در موسسه Wilhelm Institute در آلمان پیشگام بود. انستیتو روابط انسانی Tavistock در سال 1921 در لندن به منظور مطالعه "نقطه فروپاشی {2}"ـــ انسان‌ها تاسیس شد. Kurt Lewin، روانشناس آلمانی، در سال 1932 رئیس انستیتو Tavistock شد، همزمان با آن آلمان نازی درحال افزایش تحقیقاتش در روانشناسی اعصاب، فرا روانشناسی (مربوط به رویدادهای فوق طبیعی روانشناسی) و مکاتب رمزی و سری مخفی چندین نسلی بود. جالب توجه این‌که تبادل فزاینده ایده‌های علمی بین انگلیس و آلمان در حال رخ دادن بود، بخصوص در زمینه علوم اصلاح نژاد انسان: حرکتی که باعث "بهتر شدن" نژاد بشر از طریق کنترل عوامل موروثی در تولید مثل می‌شد. تا حدودی از طریق موسسه جادوگری Order of the Golden Dawn (انجمن سری که از چندین مامور عالی رتبه حزب نازی و طبقه اشراف بریتانیا تشکیل شده بود) اتحاد بسیار شریرانه و مبهمی بین دو کشور منعقد شد.هاینریش هیملر فرمانده نیروهای اس اس آلمان نازی، مسئول

یک پروژه علمی موسوم به Lebensborn شد که دو نفر را برای تولید مثل و تولد نوزادی با بهـترین خصوصـیات، بهگــزین میکــرد و بچه‌ها را به فرزند خوانــدگی قبــول میکــرد، در میــان آن‌ها تعــداد زیــادی دوقلوهــای بشــکل عجیب و غـیرمعمول وجـود داشت(منبع2).ـ هـدف برنامه ایجـاد نـژاد برتر (آریـایی) بـود که آن‌ها مطلقا به نهضت رایش سوم (نظم نوین جهانی) وفادار خواهند بود.

تعـداد زیـادی از آزمایشـهای مقـدماتی دربـاره مهندسی ژنتیک و اصــلاح رفتــار توسط دکــتر جــوزف مِنگِل در آشـویتس {3}ـ انجـام شـد، جـایی که او آثـار پیوند دادن ارتباط روحی روانی، رنگی شدن چشم و "دوقلو شدن" را روی قربانیـانش بررسی میکـرد. در کنـار آزمایشـهای جراحی موذیانه انجام شده در اردوگـاه آشـویتس، بعضی از بچه‌ها در معرض مقادیر بزرگ شـوک الکـتریکی قـرار میگرفتند. خیلی از آن‌ها زیر این اعمـال وحشـیانه زنـده نمی‌ماندند.

Jozef Mengele

به طور هم زمان، "شستشوی مغـزی" روی زنـدانیان در داکائو{4}ـ انجام می‌گرفت، کسانی که تحت هیپنوتیزم و نــوعی داروی تــوهم زا به نــام مســکالین (mescaline) قرار داشتند. در طول جنـگ، پـژوهش رفتـاری مشـابهی توسط دکتر George Estabrooks در دانشگاه Colgate (دانشــگاه Colgate در ســال 1819 توسط جــامعه‌ی مسیحیان فـرقه‌ی Baptist در ایـالت نیویـورک تأسـیس شد) انجـــام شد. ارتبـــاط او با ارتش، FBI، CIA و ســـــازمانهای دیگر در خفا بـــــاقی ماند. بهرحـــــال Estabrooks گهگاه سهوا در مـورد ایجـاد افـراد برنامه

ریـزی شـده با هیپنوتـیزم و شخصـیتهای ازهم شـکافته شده توسط القای هیپنوتیزمی گفتگو می‌کرد.

بعد از جنگ جهـانی دوم، وزارت دفـاع آمریکا بسـیاری از عـالی رتبه‌هـای آلمـان نـازی و جاسوسـان و دانشـمندان فاشیست ایتالیایی را از راه آمریکـای جنـوبی و واتیکـان به طور محرمانه وارد آمریکا کرد. اسم رمز این عملیـات پروژه PAPERCLIP بـود (منبع4).ـ یکی از برجسـته‌ترین این افراد ژنرال آلمانی به نام Reinhard Gehlen بود، رئیس سازمان اطلاعات هیتلر علیه روسـیه. Gehlen به محض رسیدن به واشنگتن در سال 1945، بسیار زیـاد با Harry S. Truman (سی و سومین رئیس جمهور ایالات متحـده)، William "Wild Bill" Donovan یا همـان ژنـرال ویلیـام سـالیوان(مؤسس و رئیس اداره خـدمات اسـتراتژیک آمریکا OSS در طـول جنگ جهـانی دوم) و Allen Dulles (کسی که بعدا رئیس CIA شد) ملاقـات کـرد. هـدف از جلسـات طوفـان مغـزی آن‌ها دوبـاره سازمان دادن اسمی عملیـات اطلاعـاتی آمریکا و تبـدیل آن به یک سـازمان محرمانه بسـیار کارآمد بـود. اوج تلاشهای‌شـان در سـال 1946 منجر به ایجـاد انجمن اطلاعـات مرکـزی شد که در سـال 1947 به آژانس اطلاعات مرکزی (CIA) تغیر نام داد.

Reinhard Gehlenهم‌چنین تـاثیر زیـادی در کمک بـرای ایجاد شورای عالی امـنیت ملی داشـت، که از آن قـانون امـنیت ملی 1947 بدست آمد. این بخش خـاص تـدوین‌و تصویب‌قانون‌به منظور حمایت کـردن از فعالیتهـای غـیر قـانونی تعـدادی از دولتمـردان فاسد انجـام شـد، که این فعالیتها شامل برنامه‌های پنهانی کنترل ذهن بود.

سیر تکاملی پروژه MK ULTRA

با تاسیس مقتدرانه CIA و شورای عالی امنیت ملی، اولین سری برنامه‌های محرمانه شسشتوی مغزی توسط نیروی دریایی در پاییز 1947 آغاز شد. پروژه CHATTER در پاسخ به "موفقیت" شوروی در استفاده از "داروهای حقیقت گویی {5}"ـ ایجاد شد. چنانچه برنامه فاش می‌شد، این توضیح بهرحال یک داستان ساده پنهان کننده بود. این پژوهش بر شناسایی و آزمایش چنین داروهایی برای استفاده در بازپرسی‌ها و استخدام عوامل، متمرکز بود (منبع5). پروژه در سال 1953 رسما پایان یافت.

با ظهور پروژه BLUEBIRD، که توسط Allen Dulles (رئیس CIA) در سال 1950 تصویب شد، CIA مصمم بود تلاشهایش را در زمینه اصلاح رفتار توسعه دهد. اهداف این پروژه این‌ها بود:

1- یافتن وسیله‌ای برای آماده‌ساختن‌کارکنان جهت جلوگیری از استخراج غیرمجاز اطلاعات از آن‌ها بوسیله وسایل شناخته شده

2- بررسی امکان کنترل یک فرد با استفاده از تکنیکهای خاص بازجویی

3- بررسی افزایش و تقویت حافظه

ساختن وسایل دفاعی به منظور جلوگیری از کنترل شدن کارکنان سازمان توسط دشمن.

در آگوست 1951 پروژه BLUEBIRD به پروژه ARTICHOKE تغییر نام داد، که استفاده از تکنیکهای

بازپرسی، شامل هیپنوتـیزم و داروها را بررسی میکـرد. برنامه در ســال 1956 متوقف شد. سه ســال قبل از توقف پروژه "آرتیکک"، پروژه "إم.کی.آلـترا" در امتـداد خطـــوط Richard Helms پیشـــنهاد شـــده توسط (DDCI(نـایب رئیس سـازمان اطلاعـات مرکـزی) با منطق ســازماندهی یک "مکانیسم ویـــژه ســرمایه گـــذاری با حساسیت فوق‌العاده"، در 13 آپریل 1953 به وجود آمد (منبع6).

ریشه "MK" شــاید به "Mind Kontrolle" برگــردد. ترجمه واضح واژه آلمــانی "Kontrolle" به انگلیسی " Control" است (منبع7).ـ گـروهی از پزشـکان آلمـانی نازی، سرمایه بسیار با ارزشی برای ایجـاد MK ULTRA بودند. ارتباط بین آزمایشهای اردوگاههای کار اجبـاری و پروژه‌هـای بیشـمار زیرمجموعه MK ULTRA به وضـوح مشهود است. راه‌های گونـاگونی که بـرای کنـترل رفتـار انســان اســتفاده می‌شد شــامل پرتوافشــانی، شــوک الکـتریکی، روان‌شناسـی، روانپزشـکی، جامعه شناسـی، انسان‌شناسی، دست خط‌شناسی، اجسـام آزار دهنـده و ابزار نیمه نظامی بـود و مـاده "LSD" (lysergic acid diethylamide) گسترده‌ترین ماده توزیع شده بـود. یک روش خــاص، که با MKDELTA نشــان داده شــد، بــرای حکومت کـردن بر ممالک‌بیگانه‌با اسـتفاده از MKULTRA اجـرا شد. مفـاد MKULTRA یا MKDELTA بـرای آزار، بی‌اعتبار یا نـاتوان سـاختن اهـداف به کـار میرفتند(منبع 8).

از 149 پروژه شناخته شده جزئی زیر چـتر MKULTRA، به نظر می‌رسد پـــروژه MONARCH که رســـما توسط

ارتش ایــالات متحــده در اوایل ســال 1960 آغــاز شد (هرچند که به طـور غـیر رسـمی خیلی زودتر آغـاز شـده بـود)، برجسـته‌ترین باشد و هنـوز جـزو اطلاعـات خیلی محرمانه برای امنیت ملی تلقی می‌شود(منبع9).

MONARCH ممکن است از پـروژه کوچک MKSEARCH به اوج رسـیده باشـد، همچـون عملیـات SPELLBINDER (سـخنران فریبنـده و مجـذوب کننـده)، که بـرای ایجـاد تروریستهای "خـواب رونـده" برپا شد (مثل کاندیـداهای منچوری{6})، کسانی که در حالت از خود بیخـود پس از هیپنوتیزم می‌توانند با دریافت یک واژه یا عبارت کلیــدی فعال شوند. عملیـات OFTEN، مطـالعه‌ای بـود که بـرای تحت کنترل درآوردن توان نیروهای رازآلود تلاش میکرد، و احتمـالا یکی از چنـدین دسـتور سـرپوش گـذاری جهت مخفی کـــردن واقعیت پر از توطئه پـــروژه MONARCH بود.

توضیحاتی در مورد عملیات OFTEN:

عملیات OFTEN (Operation OFTEN): شیطان پرستی در CIA

این عملیــات بر اســاس تحقیقــات اولیه دکــتر کــامرون دربــاره مــاوراء الطبیعه‌بــود. عملیــات "آفِن" هم‌چــنین توسط دکــتر ســیدنی گُتلیه (رئیس بخش خــدمات فــنی ســیا) به منظـور "بررسی دنیـای جـادوی سـیاه" و تحت کنــترل درآوردن نیروهــای تــاریکی و به چــالش کشــیدن تصـور این‌که یافته‌هـای درونی ذهن غـیر قابل دسـترس هستند" راه اندازی شد{7}.ـ پـروژه به خلق نـوعی بشر روانی متمدن منجر می‌شد.

تعریف و تشریح پروژه MONARCH

اسم مونارش لزوما در محدوده طبقه اشـراف سـلطنتی محدود نمی‌شـود، بلکه به نـوعی پروانه به نـام مونـارش (پروانه شــهریار) اشــاره دارد. وقــتی شخصی از طریق القــای شــوک الکــتریکی متحمل آســیب روحی شــود، احســاس می‌کند که ســرش ســبک شــده است و وجــود ندارد، مثل این‌که شخص همانند یک پروانـه، شـناور یا در حـال بـال و پر زدن است. هم‌چـنین در مـورد این حشـره زیبا حقــایق ســمبلیک دیگــری در مــورد انتقــال از یک شرایط به شرایط دیگر یا همان دگردیسی وجود دارد: از کــرم و پیله (غــیر فعــال) تا پروانه (خلقت جدید) و در نهایت به نقطه اولیه خود باز میگردد. مانند این که از یک شکل به یک شکل منحصر به فرد دیگر هجرت کند.

نمادهـای رازآلـود شـاید فهم کـاملتری نسـبت به معنـای واقعی واژه‌ها ارائه دهند، روح لغتی است بـرای هـردوی “روح” و “پروانه” و ریشه در بـــــــاوری دارد که ارواح انسان‌ها وقتی به جستجو بـرای حلـول در جسم تـازه‌ای می‌پردازند (تناسخ)، تبدیل به پروانه می‌شوند (منبع10).

برخی از گروههای باسـتانی شـبه عرفـانی، پروانه را به عنوان نماد گوشت فاسد (یا انسـان هـرزه) می‌دانسـتند. “فرشته مرگ” (لقب Josef Mengele، نیز فرشته مرگ بود) در آثار هنری عرفانی در شمایل یک پروانه مهیب و قدرتمند به تصــویر کشــیده می‌شد (منبع11).ـ عروسک خیمه شب بــازی عروســکی است که به ریســمان‌هایی بسته می‌شود و توسط عروسک گردان کنـترل می‌شـود، بنابراین برنامه ریزی MONARCH به “سندروم عروسک خیمه‌شب‌بازی{8}ـ ”نـیز اشـاره دارد. “شایسـته سـازی

امـپراطوری{9}”ـ اصـطلاح دیگـری است که اسـتفاده می‌شود، در صورتیکه برخی از متخصصین سـلامت ذهن، آن را به عنـوان “مجموعه متـوالی پاسـخهای محـرک مشروط{10}”ـ میشناسند. شـاید بهـترین تعریف بـرای پـروژه MONARCH به این صـورت باشد: تجزیه سـاختار ذهن و یکپارچه کـردن آن به صـورت سـری و رمـزی، به منظور قسمت بندی کـردن ذهن به شخصـیتهای چندگانه درون یک کالبد منظم. در طـول این فرآینـد، یک مراسم شیطانی و معمولا به همراه عرفان کابـالایی، به منظـور افـزودن یک یا گـروهی از ارواح پلید خـاص به قربانیـان، اجرا می‌شود. البته بدبین‌ترین و شکاک‌ترین افراد این را به عنـوان یک آسـیب شـدید روحی در قربـانی در نظر میگیرند، و هر باور غـیر عقلانی که تسـخیر توسط ارواح شیطانی واقعا اتفاق می‌افتد را رد می‌کنند.

دگرگون کردن‌ها و راه انداختن‌ها

روش دیگر بررسی این قربـانی سـازی پیچیـده جسم و روح، این است که به آن به عنوان یک برنامه کـامپیوتری پیچیده نگـاه کـنیم: یک فایل (مـورد دگرگـونی) از طریق آسیب روحی، تکرار و تقویت ایجـاد می‌شـود. به منظـور فعـال سـازی (راه انـداختن) فایـل، یک کد دسترسی مخصـوص مـورد نیـاز است. قربـانی توسط برنامه ریز “بـرده” نامیـده می‌شـود، برنامه ریز کسی است که به عنوان “ارباب” یا “خدا” درک می‌شود. حـدود 75 درصد قربانیـان زن هسـتند، چـون که آن‌ها تحمل درد بیشـتری دارند و ساده‌تر از مردان آماده گسسته شـدن می‌شـوند. سوژه‌ها به طور عمده برای پوشـاندن عملیـات، فحشا و فیلمها و تصاویر مستهجن استفاده می‌شـوند؛ مشـارکت

در صـــنعت ســـرگرمی نـــیز قابل توجه است. یک افسر بازنشســـته ارتش مرتبط با DIA (ســـازمان اطلاعـــات دفاعی آمریکا)، گفت: در یک "تصویر بـزرگ" این افـراد (قربانیان MONARCH) در تمام اقشار جامعه هستند، از ولگرد خیابانی گرفته تا کارمند دفتری.

یکی از اصلی‌ترین ساختارهای داخلی درون یک سیستم، شـبیه یک مـارپیچ دوگانه است که شـامل چنـدین مرحله است (مانند ســـاختار مـــارپیچ DNA).ـــ هر سیســـتم یک برنامه ریز داخلی دارد که بر "دربانها" (یعنی کسانی که مجوز ورود به اتاق (بُعد)هـای مختلف را صـادر می‌کننـد؛ شـاید ارواح پلید!) نظـارت می‌کند. انـدک تصـاویر داخلی که معمـــولا توسط قربانیـــان مشـــاهده شـــده عبارتند از درختان، "درخت زندگی" کابالایی، با مجموعه ریشه‌های متصـل، بینهـایت حلقـه، حـروف و نمادهـای باسـتانی، تارهای عنکبـوت، آینه‌ها و شیشه‌های شکسـته، ماسـکها، قصـــــــرها، پلکـــــــان و دخمه‌هـــــــای مـــــــارپیچ، جنها/هیولاها/موجودات فضایی، سواحل دریـا، پروانه‌هـا، مارهـا، روبانهـا، رنگین کمـان، گلهـا، سـاعتهای شـنی، ساعتها، رباتها، چارتهای سازمانی و یا نمودارهای طـرح کلی مدارهای الکتریکی کامپیوتر.

نسبها و به دنیا آوردن دوقلوها

اکـــثریت قربانیـــان از خانواده‌هـــایی هســـتند که چنـــدین نسلشان شیطان پرست بوده و ظاهرا "به منظـور کامل کـــردن تقدیرشـــان به عنـــوان افـــراد منتخب یا نســـلهای منتخب" برنامه ریزی شده‌اند (جمله‌ای بـود از Mengele در آشـــویتس). بـــرخی از آن‌ها از خانواده‌هـــای با نـــژاد مشـابه هسـتند. سـایرین مـورد اسـتفاده در این کـابوس

عصبی که به عنوان "افراد قابل مصرف" پنداشته میشوند (غیر هم نژادها)، معمولا از یتیم خانه‌ها، پرورشگاهها، یا خانواده‌های زناکار با محارم که تاریخچه طولانی در انجام این گونه اعمال جنسی دارند، آورده می‌شوند. آن‌جا هم‌چنین اعضای خانواده‌های وابسته به دولت و سازمانهای اطلاعاتی نظامی نیز دیده می‌شوند.

بسیاری از کسانی که مورد سواستفاده قرار گرفته‌اند از خانواده‌هایی با مذهب کاتولیک، فرقه مذهبی مورمن، یا مسیحیان کاریزماتیک هستند که مسیحیان کاریزماتیک "جلودار" این اعمال پست هستند (از اعضای گروههای مذهبی دیگر نیز وجود دارند).

قربانیان عموما به یک ساختار سلسله مراتبی سفت و سخت مذهبی (متعصب، به شدت قانون گرا) آسانتر واکنش نشان می‌دهند، زیرا با برنامه ریزی بنیادیشان متشابه است.

معرف ویژگی‌های جسمی قربانیان و بازماندگان، اغلب شامل جای زخمها و یا برآمدگی‌های خال مانند متعدد تحریک الکتریکی روی پوستشان است. تعداد کمی هم ممکن است چندین بخش از بدنشان با چاقو، آهن یا سوزن داغ قطع یا ناقص شده باشد، پروانه و دیگر خالکوبیهای رمزی نیز مرسوم هستند. معمولا کسانی که دارای نسب هستند کمتر احتمال دارد مورد نشان گذاری‌های بعدی قرار گیرند، در نتیجه پوستشان پاک و بدون جای زخم باقی می‌ماند.

هدف نهایی دستکاری پیچیده این افراد شاید غیر واقعی به نظر رسد، که به فهم تفسیری ما از حوزه‌های

جســـمانی و روحـــانی بســـتگی دارد. عمیق‌تـــرین و تـــاریک‌ترین دگرگونی‌ها درون افـــراد متعلق به نســـبها حـــاکی از آن است که تا وقـــتی دجـــال (آنـــتی کرایست) ظهور می‌کند، ناگفته بماند. این دگرگونیهای "نظم نوین جهانی" ظاهرا شـامل دستورالعملهاییست بـرای تـربیت کردن و یا راه انداختن هجـوم بـزرگی از مـردم (احتمـالا افرادی که از روشهای غیرجنسی متولد شده‌اند یا افـراد فاقد احساسات)، بدین وسیله برنامه‌های کنترلی اجتماع را در هـزاره جدید نـیرو می‌بخشـند. دوقلو زائیهـای غـیر بیولوژیکی هنـوز جنبه عجیب و غـریب مشـاهده شـده در برنامه ریـزی مونـارش است. بـرای نمونه دو نـوزاد غـیر مرتبط می‌توانند در یک مناسک جـــــادویی "پیوند دادن روح" متولد شـــوند و بنـــابراین آن‌ها ممکن است "تا ابد جفـــتی جـــدایی ناپـــذیر" باشـــند. آن‌ها ذاتا دو نیمه از اطلاعـــات برنامه ریـــزی شـــده که آن‌ها را وابســـته به یک‌دیگر می‌کند را قسمت می‌کنند. پدیـده‌های فـوق ESP (extra sensory perceptionطـبیعی از قبیل بـــرون فکنی، تله پاتی، ادراک خارج از احسـاس عـادی) و غـیره بین کسانی که دستخوش چنین فرآیندی شدند، قطعی‌تر به نظر می‌رسد.

ادامه دارد ....

"برگرفته از وبلاگ هکران قلب‌ها و مغزها"

*با تشکر از مجید قرینه عزیز

1ر Jesuit: فرقه‌ای مذهبی وابسته به کلیسای کاتولیک است. اعضـــــای این فرقه را ژزوییت و در فارسی این فرقه را یسوعی و یسوعیون هم می‌نامند.

2- breaking point: فشاری که در آن قدرت ذهنی یا احساسی متلاشی شود

3- Auschwitz: اردوگـاه کـار اجبـاری و محل نـابودی اســرای جنگی جنگ جهــانی دوم در نــواحی لهســتانی ضمیمه شده به آلمان نازی

4- Dachau: از اردوگاههای کار اجباری آلمان نازی

5- truth drugs or truth serum: داروی روانگردانی است که به منظور گرفتن اطلاعات از افرادی که میل به گفتن آن‌ها ندارند استفاده می‌شود

6- بـــــــــرای توضـــــــــیحات بیشـــــــــتر به http://smostaghaci.persianblog.ir/post/308 مراجعه شود.

7- بر اساس کتاب Secrets and Lies نوشته Gordon Thomas

8-Marionette Syndrome

9- Imperial Conditioning

10-Conditioned Stimulus Response Sequences

پنج واقعیت عجیب اهرام ثلاثه مصر

1- هرم بزرگ جیزه و محوطه‌های مخفی آن

در حـــدود ســـال 1993 میلادی درب کـــوچکی در بخش جنـوبی بدنه سـمت راست هـرم بـزرگ توسط یک ربـات خزنده یـافت شد. در پشت این درب، یک فضـای خـالی و کوچک قرار داشت. سال‌ها بعد، درب دیگری نیز در همان منطقه کشف شد.به دنبال تحقیقـات باسـتان شناسـان، در سال 2010 نـیز ربـاتی دیگر به نـام Djedi، از بخش داخلی دربِ نخست عکس‌برداری کرده و مشخص شد یک دســـتگیره مسی و یک نقاشی که با گل اخـــرایی قرمز ترسیم شـده در آن وجـود دارد. هم‌چـنین، گفته می‌شـود در طول 9 سال اخیر هیچ انسانی وارد این اتاق‌ها نشده اما آثـار خراشـیدگی بر جا مانـده روی دیوارها و سـقف کاملا تازه هستند.

2- هرم بزرگ مصر چند سال عمر کرده است؟

تحقیقات و پژوهشها تا به امـروز چـنین نشـان داده بـود که قدمت اهرام سه گانه جیزه به نام‌های خوفـو، خَفـرِع و مَنقُـــرع به دودمـــان چهـــارم مصر می‌رسد. اما در جدیدترین بررسی‌های صورت گرفته روی لوح سـنگی که در قرن 19 میلادی در جیزه کشف شد، مشخص شده که خوفو دستور بازسازی ابوالهـول را صـادر کـرده است نه ساخت آن را.

هم‌چنین بر اساس شیارها موجود روی بدنه مجسـمه، که فرسایش حدود 8 هزار ساله را نمایان می‌کند، در قدمت واقعی هرم بـزرگ شک و شـبهه‌هایی ایجـاد شـده است:

فرضیه جدید این است که مجسـمه اِسـفینکس کهن‌تر از هرم خوفو است.

3-وجود سیستم گرمایشی در هرم بزرگ

در سـال 2016 روی بزرگ‌تـرین هـرم جـیزه تحقیقـاتی انجـام شد که نشـان داد که منافذ و حفره‌هـای غیرقابل توضیحی در زیر هرم بزرگ و نوک آن وجود وجـود دارند. فـرض بر این است که فرورفتگی‌هـای زیـرین به اتـاق یا دالان کشف نشـده در داخل هـرم مربـوط می‌شـود. اما انجمن دولتی آثار باستانی مصر تاکنون از بیـان هر گونه توضیحی در این رابطه خودداری کرده است.

4- تکنولوژی ساخت اهرام

“بلوک‌های اهرام، درست روی همدیگر سـاخته می‌شـدند و این ادعا، مسـاله وزن و نبـودن هیچ فاصـله و شـکافی بین بلوکها را حل می‌کند.” این گفته شیمیدانی موسـوم به «جـوزف دیویـدوویتز» است. این در حـالی است که باسـتان شناسـان و دیـرین شناسـان اعتقـاد دارند که بلوک‌هـا، پایه‌هـای رسـوبی را ایجـاد کرده‌انـد؛ یعـنی نظـریه‌ای در جهت رد ادعاهـای دیویـدوویتز. بر همین اساس، هنوز هیچ گونه فرضـیه قطعی در رابطه با روش سـاخت هرم‌ها که همه محققـان با آن موافق باشـند، وجود ندارد.

5- آرامگاه توت عنخ عامون طلسم شده است

باستان‌شناس و مصرشناس مشـهور بریتانیـایی «هـوارد کـارتر» – در سـال 1922 میلادی– و تیم همـراه وی مشـغول حفـاری و مطالعه روی معبد تـوت عنخ عـامون

بودند که لـوحی را یافتند که روی آن نوشـته شـده بـود: «مرگی هولناک در انتظار کسی است که قفل مقـبره را باز نماید.»

کارتر این نفرین را باور نداشت تا این‌که در سـال 1930 میلادی، 22 نفر از افرادی که در زمان گشـودن آرامگـاه یازدهمین فرعون مصر باسـتان در آن‌جا حضـور داشـتند، مرگ‌شان به همـراه خانواده‌های‌شـان گـزارش شد و این پیامد به سرعت رسانه‌ای گشت. هنوز هیچ تائیـدی مبـنی بر صـحت این طلسم وجـود نـدارد اما گفته می‌شـود احتمالا مواد سمی موجود در دیوارهـای مقـبره و تـابوت می‌تواند دلیل مرگ این افراد باشد.

پنجاه میلیارد سیاره در کهکشان راه شیری

دانشـــمندان طی یک سرشـــماری کیهـــانی از ســـیارات کهکشان راه شـیری اعلام کردند که این کهکشـان دارای دست کم پنجاه میلیارد سیاره است.

در این میان، حداقل پانصد میلیـون سـیاره در حـوزه «نه چندان گرم، نه چندان سـرد» قـرار می‌گیرند که به همین دلیل امکان وجود حیات در آن‌ها محتمل است.

ارقـــام ارائه شـــده نســـبت به نتیجه سرشـــماری پیشـــین سازمان ناسا که توسط تلسکوپ کپلر به دست آمده بود، بسیار بالاتر است.

ویلیـام بـروکی، رئیس پـروژه کپلر می‌گوید دانشـمندان براساس یافته‌هـای مبتـنی بر تحقیقی که طی یک سـال بر روی بخش کوچکی از آسمان شب انجام گرفت، تعداد سیاره‌های این کهکشان را تخمین زده‌اند.

تلسکوپ کپلر تا به حال 1235 سیاره را پیدا کـرده است که در آن‌ها وجود حیات احتمال دارد.

مـــاموریت اصـــلی کپلر این است که تعـــداد تقریـــبی سیاره‌های کهکشان راه شیری، به ویـژه سـیاره‌هایی که در آن‌ها امکـان حیـات وجـود دارد را به سـتاره شناسـان ارائه کند.

روکی و همکـــارانش در کنفـــرانس ســـالانه «انجمن آمریکایی پیشرفت دانش» که در واشـنگتن برگـزار شـد، اعلام کردند که از هر دو ســـتاره، بیش از یکی از آن‌ها دارای ســیاره است و از هر دویست ســتاره‌ای که دارای

سـیاره هسـتند، یک سـتاره دارای سـیاره‌ای است که در «منطقه قابل سکونت» قرار می‌گیرد.

بنا به باور بروکی، این ارقـام می‌تواند بسـیار بزرگ‌تر از این باشد زیـرا بسـیاری از سـتارگان بیش از یک سـیاره دارند و تلسکوپ کپلر به زمان بیشتری بـرای رصد کـردن نیاز دارد تا بتواند سیاره‌های کوچک‌تر و یا آن‌هایی که در مدارهای بزرگ‌تری نسبت به ستاره قرار دارند را بیابد.

در مقام نمونه، اگر تلسکوپ کپلر در فاصـله هـزار سـال نوری از زمین قرار داشت و به خورشید ما نگـاه می‌کـرد و حرکت زحل به دور خورشید را کشف می‌کـرد، شـانس دیدن زمین توسط این تلسکوپ فقط دوازده درصد بود.

ستاره شناسـان سـال‌های متمـادی بـراین بـاور بودند که کهکشـان راه شـیری حـدود صد میلیـارد سـتاره دارد. دانشمندان دانشگاه ییل سال گذشته تعداد سـتارگان این کهکشان را سیصد میلیارد تخمین زدند.

دانشمندان بـراین باورند حـدود صد میلیـارد کهکشـان در کائنات وجود دارد.

چرا زمین از فضا آبی به نظر می‌آید؟

مریخ سیاره‌ای سرخ است؛ ماه خاکستری، زحل طلایی و خورشید هم با نـور سـفید رنگ خـیره کننـده‌اش شـهرت دارد.

اما سـیاره ما زمـانی که از اعمـاق فضا به آن نگریسـته شود، خـواه مـدار پـایینی زمین و خـواه در مـرز منظومه خورشیدی، به رنگ آبی دیده می‌شود. چرا اینگونه است؟ چرا زمین آبی است؟ برای یـافتن پاسخ این سـوال بهـتر است کمی در جزئیـات این سـیاره و آن‌چه پیش رویمـان قرار می‌گیرد دقیق‌تر شویم.

همـــانطور که می‌دانید کل این ســـیاره آبی رنگ نیست. خود ابرهایی که بر فراز آسمان آن دیده می‌شوند سـفید رنگ هستند و نـور سـفید رنگی را منعکس می‌کنند که از خورشید به سمت آن‌ها می‌تابد.

از طــرفی، یخی که دو قطب شــمال و جنــوب زمین را پوشانده نیز به همین خاطر سفید دیده می‌شـود. قاره‌ها و در واقع بهـــتر بگـــوییم خشـــکی‌هایی که روی زمین هستند نیز یا سبز دیده می‌شـوند یا قهـوه‌ای که این نـیز به فصول و پوشش آن خشکی‌ها بستگی دارد.

این مسـاله یک نکته مهم را به ما آمـوزش می‌دهد: زمین به خاطر آبی بـودن آسـمان یا اتمسـفر به این رنگ دیـده نمی‌شود. اگر این‌طور بود، تمـام نـوری که از سـطح این سـیاره منعکس می‌شد نـیز به رنگ آبی بـود که البته در واقعیت این‌طور نیست.

اما نکته‌ای در مـــورد بخش‌هـــای آبی زمین وجـــود دارد: دریاها و اقیانوس‌ها. رنگ آبی آب‌های سطح زمین بسـته به مـــیزان عمق آن‌ها متفـــاوت است و اگر انـــدکی در تصـویر زیر دقیق‌تر شـوید به این مسـاله پی خواهید بـرد که منـــاطق آبی نزدیک به مـــرز خشـــکی‌ها روشن‌تر از بخش‌های عمیق اقیانوس‌هاست.

حتما شـــنیده‌اید که می‌گویند اقیـــانوس آبی است چـــون آسمان چنین رنگی دارد و آب در واقع بازتابی از آسـمان است. خوب البته آسمان به این خـاطر که اتمسـفر بهـتر می‌تواند نور آبی (طول موج‌هـای کوتـاه) را در قیـاس با نور سرخ (طول موج‌هـای بلند) پراکنـده کند معمـولا آبی دیده می‌شود. علت این است:

آسـمان در طـول روز آبی به نظر می‌آید چراکه نورهـای دارای طول موج کوتاه که با اتمسفر برخـورد می‌کنند در تمـامی جهـات پراکنـده می‌شـوند و از طـرفی نورهـای «آبی» بیش از هر نـــور دیگـــری می‌توانند به چشـــمان ما برسند.

خورشید و ماه نیز در زمان طلـوع و غـروب خـود به رنگ ســـرخ دیـــده می‌شـــوند زیـــرا نـــور آبی رنگ از سرتاسر اتمسـفر عبـور کـرده و پراکنـده می‌گـردد، در حـالی که نورهای قرمز در جای خود باقی می‌مانند و در نهـایت به چشمان ما می‌رسند.

حـال سـوال این‌جاست که چـرا مـاه در جریـان خسـوف سرخ دیده می‌شود: نور قرمز رنگی که از اتمسفر عبـور می‌کند روی سطح مـاه بازتـاب می‌یابد در حـالی که نـور آبی رنگ به راحتی پراکنده می‌گردد.

از طـرف دیگـر، اگر اقیانوس‌ها بازتـابی از رنگ آسـمان باشند، پس نباید سایه‌های مختلف رنگ آبی را در اعمـاق آب‌ها ببینیم. این در حالی است که اگر به عمق اقیانوس بروید و در حضور نورهای طبیعی (بـدون وجـود هر گونه نور مصـنوعی) از محیط عکس بگیرید متوجه خواهید شد که هرچیزی به رنگ آبی دیده می‌شود.

حقیقت این است که اقیانوس از مولکول‌های آب تشکیل شـده و آب (درست مانند هر مـاده دیگـری که مولکـول دارد) طول موج‌های مشخصی از نور را جذب می‌کند. اما در این میان، طول موج‌هـای مـادون قرمـز، فـرابنفش و نور قرمز آسان‌تر از هر چیز دیگری جذب می‌شوند و این یعـنی اگر به اعمـاق اقیـانوس بروید، نمی‌توانید گرمـای زیـادی را از سـمت خورشـید تجربه نمایید و در نتیجه خطری از بابت نورهای فرابنفش شـما را تهدید نمی‌کند و با دور شدن نور قرمز محیط به تدریج رنگ آبی به خود می‌گیرد.

حال اگر باز هم در اعماق اقیانوس پـایین‌تر بروید متوجه می‌شود که نورهای نارنجی نیز به تدریج حذف می‌گردند. باز هم اگر پـایین‌تر بروید، رنگ‌هـای زرد، سـبز و بنفش نیز حذف می‌شود.

همینکه چندین کیلومتر دیگر در اقیانوس پایین بـرویم در نهـایت نـور آبی رنگ هم از محیط حـذف خواهد شد و به همین خاطر است که عمیق‌تـرین بخش‌هـای اقیـانوس به رنگ آبی تیره دیده می‌شوند: زیرا تمامی طول موج‌هـای دیگر در آن جـذب شـده و نورهـای آبی رنگ در عمق بالاترین شانس را دارند که بازتاب پیدا کرده و مجـددا در دنیا متصاعد شوند.

از همین رو، اگر زمین تماما از آب پوشـــانده می‌شد تنها 11 درصد از نور مرئی به سمت فضا بازتاب می‌یـافت و مابقی به خاطر خاصیت جـذب کننـدگی بـالای آب، حـذف می‌شد.

بـــالغ بر 70 درصد از ســـطح زمین را آب اقیانوس‌ها پوشـــانده است و بخش اعظمی از این مـــیزان را هم آب‌های عمیق تشکیل می‌دهند و به همین خاطر دنیای ما از دور دست‌ها به این رنگ دیده می‌شود.

نپتون (چپ)، اورانوس (راست)

اورانــوس و نپتــون دو ســیاره دیگر موجــود در منظومه خورشـــیدی هســـتند که به رنگ آبی دیـــده می‌شـــوند و اتمسفر آن‌ها عموما از هیدروژن، هلیوم و متـان سـاخته شـده. البته مـیزان یخ موجـود در نپتـون بیشـتر است و ترکیبـات موجـود در آن تنـوع بـالاتری دارند و به همین خاطر رنگ آن اندکی با اورانوس فرق دارد.

اگر بخواهیم به صورت کلی بگوییم، متـان بهـتر از سـایر گازهای موجود در این سیاره می‌تواند نور قرمز را جـذب نمــوده و نــور آبی را هم بهــتر از هر طــول مــوج دیگر بازتـــاب دهد در حـــالی که هلیـــوم و هیـــدروژن اغلب فرکانس‌های نور مرئی را از خـود عبـور می‌دهند. لـذا در مورد سیاره‌های گـازی آبی رنگ باید بگـوییم که نـور آبی آن‌ها عموما به خاطر آسمانشان است.

اما در مورد زمین چطور؟ اتمسـفر این سـیاره به قـدری نـــازک است که نمی‌تـــوان آن را مســـئول رنگ آبی‌اش دانست. آسمان و اقیانوس‌ها به خاطر بازتاب‌های نــوری

آبی دیـده نمی‌شـوند و هر دوی آن‌ها به خـودی خـود آبی هستند.

اگر اقیانوس‌ها را به کلی از روی زمین محو کنید، آن‌گاه انســان بــاز هم آســمان را آبی می‌بیند و بــالعکس اگر همین کــار را با آســمان انجــام دهیم بــاز هم اقیانوس‌ها رنگ سابق خود را خواهند داشت.

چشم ایزدی

چشم ایزدی (به انگلیسی: Eye of Providence یا all-seeing eye of God) نمادی است متشکل از یک چشم که اغلب توسط پرتوهـــایی از نـــور احاطه می‌شـــود و معمولاً در یک مثلث قـرار می‌گـیرد. از دید گـروهی نـیز، چشم ایـزدی به عنـوان چشم خداوند که در حـال نظـاره کردن بشریت است در نظر گرفته می‌شود.[1][2][3]

در دورهٔ معاصـــر، شـــاخص‌ترین و درخـــور تـــوجه‌ترین تصویرسازی از چشم ایـزدی، رویـهٔ پشـتی نشـان بـزرگ ایالات متحـدهٔ آمریکاست که بر روی اسـکناس یک دلاری آن کشور نقش بسته‌است.

محتویات

استفادهٔ مذهبی از چشم

ردپـــای تصویرســـازی از چشم ایـــزدی را می‌تـــوان در اسطوره‌شناسی مصری و چشم هورس یـافت. هم‌چـنین در آیین بـودایی که در سرتاسر کتب مقدسشـان از بـودا معمولاً با صفت «چشم جهان» یاد می‌شود نـیز به چشم می‌خـورد و نشـانگر سه‌گانه‌ای به شـکل مثلث است که تیراتنا یا سه گوهر نام دارد.[4]

در پیکرنگاری قرون وسطی و رنسـانس در اروپـا، چشم (اغلب به همراه مثلثی که احـاطه‌اش کرده‌است) نمـادی آشکار از تثلیث مسیحیت بود. در تصـویرنگاری‌های قـرن هفـدهم از چشم ایـزدی، ابر یا انـوار خورشـید، چشم را احاطه کرده‌اند.[4]

ایالات متحده

در 1782، چشم ایـزدی به عنـوان بخشی از نمادهـای به کار رفته در پشت نشان بزرگ ایالات متحده انتخـاب شد. به کار رفتن این نماد برای اولین بار توسط اولین کمیته از سه کمیته‌ای که مأمور طراحی نشـان شـدند پیشـنهاد شد و ایدهٔ اصلی آن به پیر اوژن دوسـیمیتیر نسـبت داده می‌شود.[5]

بر روی نشان، عبارات Annuit Cœptis (به معنای کنش به تأیید اوست) و Novus Ordo Seclorum (به معنای نظم نـــوین اعصـــار) چشم را احاطه کرده‌اند. چشم بر روی هـــرمی ناتمـــام قـــرار گرفته که از ســـیزده طبقه تشکیل شده که نشـانگر سـیزده ایـالات اولیه‌ای است که سنگ‌بنای ایالات متحده را گذاردند و ناتمـام مانـدن هـرم به توسعهٔ آتی ایالات متحده (هم‌اکنون رسـیدن به پنجـاه ایالت) اشاره دارد. بر روی طبقهٔ زیرین هرم عـدد 1776 به شیوهٔ رومی نوشته شده‌است. مفهوم تلویحی آن این است که چشم (یا همـان خـدا) به کامیـابی و مـوفقیت ایالات متحده کمک می‌کند.

به کـار رفتن چشم ایـزدی بر روی نشـان ایـالات متحـده باعث شده این نماد در بسیاری از نشـان‌های دیگر نظـیر نشان کلرادو یا... به کار رود.

فراماسونری

امـــروزه، چشم ایـــزدی معمـــولاً با فراماســـونری مرتبط می‌شود. برای اولین بار چشم ایزدی به عنوان جـــزئی از اســـتانداردهای پیکرنگـــاری فراماســـون‌ها در 1797 در دیـده‌بانی فراماسـون‌های تومـاس اسـمیت وب به چشم

خـورد.[6]ـ در فراماسـونری چشم ایـزدی نشـانگر چشم خداست که همـواره بشـریت را تحت نظر دارد و یـادآور این باور است که افکار و کردار یک ماسون همواره تحت نظـارت و عنـایت پروردگـار (در فراماسـونری اغلب از خداوند با عنوان معمار کبیر جهان یاد می‌شود) است. در فراماسـونری معمـولاً زیر چشـم، پرتوهـایی به شـکل نیم‌دایـره دیـده می‌شـود که مظهر و تجلی خداوند به حسـاب می‌آید و گـاهی اوقـات چشـم، درون یک مثلث قرار می‌گیرد.

میـان تئـوری‌پردازان توطئه ادعـایی بـاب شـده که چشم ایـزدی که بـالای هـرم ناتمـام روی نشـان بـزرگ ایـالات متحده آمده، نشانگر نفـوذ فراماسـونری در بنیان‌گـذاری ایالات متحده است. فیلم گنجینهٔ ملی در سـال 2004 به این موضـوع پرداخته بـود. با این وجـود، اسـتفادهٔ ماسون‌ها از چشم ایزدی به 14 سـال بعد از خلق نشـان برمی‌گیرد. هم‌چـنین در میـان اعضـای کمیته‌هـای متعـدد طراحی نشان بزرگ، تنها بنجامین فـرانکلین فراماسـون بود (حتی ایـده‌های او بـرای طـراحی نشـان، مـورد تأیید دیگـران قـرار نگـرفت). در حقیقت بسـیاری از سـازمان‌های ماسـونی آشـکارا هر گونه ارتبـاط با خلق نشان بزرگ را انکار کرده‌اند.

چشم حورس

چشم حورس نشان محافظت، قدرت پادشاهی و سلامت در مصر باستان می‌باشد. این چشم برای ایزدبانو وادجت (همینطور نوشته شده به صورت "ودجت"[1][2][3]، اودجات[4]، "اوآدجت"، "ودیوجت"، "ادجو" یا "اوتو"[5]) بوده و با نام چشم رع نیز شناخته می‌شود.[6]

نام وادجت گرفته شده از کلمهٔ "وادج" به معنی "سبز" بوده اما در میان یونانیان و رومیان به نام «یوریوس» شناخته می‌شود که از کلمهٔ مصری "ایارت" به معنی "برخاسته" گرفته شده و با تصویر کبرای برخاسته، مفهوم محافظت را می‌رساند.[7] وادجت یکی از اولین خدایان مصری بوده و بعدها با خدابانویان دیگری چون باستت، سخمت، موت و حاثور ترکیب شد. وی خدای مصر سفلی بوده و معبد داخل دلتا را محافظت می‌کرده است.[7] حاثور نیز با این چشم نمایش داده شده است.[8]

طلسم‌های مراسم تدفین غالباً به شکل چشم حورس ساخته می‌شدند. وادجت یا چشم حورس عنصر اصلی هفت دستبند طلایی، عقیقی و لاجوردی پیدا شده در مومیایی شوشنک دوم است.[3] وادجت قرار بوده است تا از فرعون در برابر شیطان و زندگی پس از مرگ محافظت کند.[3] ملوانان مصری و خاورنزدیک در عصر باستان این نقش را بر روی قایق خود ترسیم می‌کردند تا در طول سفر دریایی در امان باشند.[9]

محتویات

حورس

حورس ایزد آسمان در مصر باستان بود که به صورت یک شاهین، لاچین یا بحری تصویر می‌شده است.[10] چشم راست او با خـدای خورشـید، رع مرتبط بـود. نقش چشم نشانگر چشم شاهین بوده و یک قطره اشک را در پـایین داشت. آینهٔ تصویر، یا چشم چپ، گـاهی به نشـانهٔ مـاه و خدای آن، تحوت، به کار می‌رفته است.[11]

بر اساس افسانه‌ها، ست و حورس بعد از مرگ ازیــریس بر سر تخت پادشـــــاهی او می‌جنگیدند و ست چشم چپ حــورس را از جا می‌کند. اکــثر قســمت‌های چشم توسط حت‌حـــور یا تحـــوت گـــرد هم می‌آید و تکه‌ی آخر به کمک جـادو سـاخته می‌شـود. زمـانی که چشم حـورس تـرمیم می‌شـود، آن را به پـدرش تقـدیم می‌کند تا شـاید بتواند جـــانش را بازیابد. بنـــابراین، چشم حـــورس معمـــولاً به عنوان نماد فداکاری، شفا، تـرمیم و محـافظت اسـتفاده می‌شود.[12]

چشم به عنوان سمبل و هیروگلیف

هفت هیروگلیف برای به تصـویر کشـیدن چشم اسـتفاده شده است که معمول‌ترین آن "آیر ت" به معنی "سـاختن و انجـام دادن" یا "کسی که انجـام می‌دهد" می‌باشد.[5] در افســـانه‌های مصـــری چشم حـــورس تنها یک عضو دیداری بـدون حس نیست بلکه عامل عمـل، محـافظت و غضب شناخته می‌شود.

ریاضیات

اطلاعات بیشتر:... 1/2 + 1/4 + 1/8 + 1/16

ارزش‌های حسابی قسمت‌های چشم حورس.

کسرهای متعارفی با نمایش مربعی.

در مصر باستان اکثر کسـرها را به صـورت مجمـوع دو یا چند کسر متعارفی کوچکـتر که کسر واحد (صـورت آن‌ها 1 است) می‌باشـد، در می‌آوردند. به این صـورت که {\displaystyle {\frac {3}{4}}={\frac {1}{2}}+{\frac {1}{4}}}.

قسـمت‌های مختلف چشم حـورس در مصر باسـتان به صورت تقسیم عدد یک بر شش توان اول عـدد دو فـرض می‌شده است[13]:

قسمت راست چشم = 1/2

مردمک = 1/4

ابرو = 1/8

قسمت چپ چشم = 1/16

منحنی دم = 1/32

اشک = 1/64

تصور می‌شد که پـاپیروس ریاضـیات ریند شـامل جـداول کسـرهای متعـارفی چشم حـورس باشـند.[14] اما تحقیقـاتی که از دهـهٔ 1970 بر روی ریاضـیات مصـری شروع شده و تاکنون نیز ادامه داشـته، نشـان داده است که این نظریه غلط بود و در سال 2003 جیم ریـتر غلط بودن آن را ثابت کرد.[15]

سیر تکاملی علائم استفاده شده در ریاضی، با این که به قسـمت‌هایی از چشم حـورس شـبیه بـوده، کـاملاً واضح است.

چشم رع

چشم رع موجــودی در اســاطیر مصر باســتان است که همتــای زنانــهٔ خــدای خورشــید، رع است. او با نــیرویی خشونت‌آمیز دشـمنان خـود را مقهـور خـویش می‌سـازد. چشم در راستای قـدرت رع و برابر با «قـرص خورشـید» اســت؛ اما به صــورت مســتقل از آن عمل می‌کند. این ویژگی‌های چشم رع می‌تواند بـرای طیف گسـترده‌ای از الهه‌هـــای مصر از جمله حـــاثور[الف]، سِـــخمِت[ب]، باستِت[پ]، وادج‌ِت[ت] و موت[ث] در نظر گرفته شود. الهه چشم به عنوان مادر، خـواهر، همسر و دخـتر خـدای خورشـید است. او با رع در چرخـهٔ زایشـش، که مـوجب تولد او در ســپیده‌دم شــد، شــریک بوده‌است. خشــونت چشم از رع در برابر شـــورش‌های دشـــمنان او — که حکومتش را تهدید می‌کنند — محافظت می‌کند. این جنبهٔ خطرنـاکِ الهـهٔ چشم اغلب به صـورت یک مـاده شـیر یا اورائــوس یا مــار کــبرا — که نمــاد حفــاظت و اقتــدار سلطنتی است — نشان داده می‌شود. چشم رع شـبیه به چشم حـورس اسـت، که متعلق به یک خـدای حـورس[ج] بوده و مفاهیم مشـابهی از آن را نشـان می‌دهد. اثـرات فــاجعه‌آمیزِ از کنــترل خــارج شــدن این قــدرتِ قهریه و تلاش دیگر خدایان و الهگان، مایه‌ای برجسـته و مکـرر در اساطیر مصر هستند.

چشم رع

همسر خدای خورشید

چشم رع که به صورت قرص خورشیدی محاط به دو کبرای حلقه شده با تاج‌های سفید و قرمز، به نشانه مصر علیا و سفلی، تصویر شده‌است.

اطلاعات شخصی

جنسیت:

مونث

همسر:

رع

فرزندان:

شو و تفنوت

وابستگان:

تمامی الهه‌های مونث مصر باستان

فهرست اساطیر مصر

چشم رع در بسیاری از قسمت‌های دین مصریان باستان، از جمله در میان فرقه‌های متعلق به الهه‌هایی با قدرت برابر با او، حضور داشت. قدرت رشد و زندگی‌بخشی او در معابد جشن گرفته می‌شد و از جنبهٔ خطرناکش برای حفاظت از فرعون، مکان‌های مقدس و مردم عادی و خانه‌هاشان استفاده می‌شد.

محتویات

نقش‌ها

خورشید

مصریان اغلب به خورشید و ماه، به عنوان «چشم»های خدایانِ شاخص می‌نگریستند. به‌طور مثال، چشم راست خدای حورس برابر با خورشید و چشم چپش برابر با ماه در نظر گرفته می‌شد. گاهی نیز مصریان چشم قَمَری را «چشم حورس»، با مفهومی پیچیده، اسطوره‌ای و نمادین، و چشم شمسی را «چشم رع» می‌نامیدند؛ رع خدای برجستهٔ خورشید در آیین مصریان باستان بود. اما در مصر، اعتقاداتِ بسیار متنوع و اصطلاحات و مفاهیمِ سیالی وجود داشت، چنان‌که گاه خورشید را هم «چشم حورس» تعبیر می‌کردند.[1]

تصویری از کرجی خدایان که قرص خورشید روی آن قرار دارد.

قرص زرد یا قرمز رنگ خورشید، نمادی از چشم رع در هنر مصری بود. به دلیل اهمیت خورشید در دین مصریان، این نماد از شایع‌ترین نمادهای مذهبی در هنر مصر است.[2]ـ اگرچه مصرشناسان معمولاً این علامت را «قرص خورشید» می‌نامند، اما شکل محدّب آن در مجسمه‌های نقش برجسته به شکل یک کُره است.[3] این علامت اغلب به صورت کره‌ای در بالای سر خدایانِ مرتبط با خورشید از جمله رع — به عنوان نشانی از این ارتباط — قرار داده شده‌است.[4]ـ قرص حتی گاهی به شکلِ فیزیکیِ رع تصویر شده‌است. گاه نیز خدای خورشید در اشکال مختلفی درون قرص به تصویر کشیده شده و در آن محصور است.[5]ـ مصریان اغلب حرکت خورشید در آسمان را به شکل حرکت یک قایق کرجی در آب تشبیه می‌کردند که رع و خدایان نزدیک به او را حمل می‌کند؛ این موضوع می‌تواند بعدها موجب

برابر دانستن کرجی با قرص خورشید یا دلیل کشیدن کرجی درون قرص شده باشد.[6] در متون مصری اغلب قرص را به عنوان «دختر» رع خوانده‌اند.[7]

به عنوان خورشید، چشم رع یک منبع گرما و نور است و در ارتباط با آتش و شعله‌های آن است. این ارتباط از سرخ‌فام بودنِ نور خورشید هنگام طلوع آفتاب و ستارهٔ صبح اقتباس شده‌است.[8]

زایش و خلقت

چشم‌های خدایان مصر اگرچه جنبه‌ای از قدرت خدایان بودند، ولی گاهی اوقات خود نقش فعالی در اساطیر به عهده می‌گرفتند که احتمالاً ریشه در کلمهٔ «چشم» در زبان مصری کهن دارد؛ jrt به معنی «چشم» مشابه و هم‌آوای واژهٔ «انجام دادن» یا «عمل» نیز بوده‌است. وجود پسوند مونث -t در jrt ممکن است توضیح دهد که چرا چشم‌های برخی اسطوره‌ها به عنوان شخصیت مستقل یک زن در نظر گرفته شده‌است. به‌طور خاص، چشم رع در جریان ایجاد خدای خورشید عمیقاً درگیر بوده‌است.[9]

در اساطیر مصر، طلوع خورشید در هر صبحگاه را به تولد رع تشبیه می‌کنند و در واقع، آن را یادآور اتفاقاتِ منجر به ایجاد هستی می‌دانند. رع از بدن یک الهه که نشان‌دهندهٔ آسمان است — معمولاً نوت[چ] — پدید آمد. توصیفات از طلوع خورشید، اغلب رع را به عنوان یک کودکِ مُحاط در قرص خورشید نشان داده‌اند. در این زمینه مصرشناس، لانا تروی[ح]، معتقد است که قرص هم ممکن است نشان‌دهندهٔ رحمی که از آن، رع متولد

شـــــده، باشد و هم می‌تواند جفت در هنگـــــام زایش او باشـد؛ لـذا چشم رع می‌تواند به صـورت یک الهه تصـور شـود، که با توجه به آن‌چه تـروی گفته‌اسـت، هم نقش مـــــادر (رحم) را داراست و هم مانند خـــــواهر (جفت) اوست. گاه نیز گفته شده خدای خورشـید هر شـامگاه در بدن الههٔ آسمان وارد شده و او را آبسـتن کـرده تا بـرای تولد مجددش در طلوع بعدی آماده گردد. در چنین حالتی، چشم در جایگاه رحم مادر و رع در جایگاه کـودک است و در عین حـــال چشم نقش همسر رع بـــالغ را نـــیز دارد. هم‌چنین رع بـالغ نقش پـدر را در طلـوع بعـدی خورشـید خواهد داشت. چشم در نتیجه، همتایی زنانه برای قـدرتِ خلق در شخصـیت مردانـهٔ رع اسـت، و بخشی از دیـدگاهِ گســـترده‌ترِ مصـــریان در بیـــان خلقت و رســـتاخیز و اســـــتعاره‌ای از تولید مثل جنسی است. رع دخـــــترش، چشـم، را رشد می‌دهـد، در حـالی که خـودْ پسر اوست و این چرخه، مداوم تکرار می‌گردد.[10]

رع در چـــــنین رابطه‌ای با چشـــــم، بی‌مانند نیست. دیگر خـــدایان خورشـــیدی ممکن است در روشی مشـــابه با الهه‌هـای متعـددِ مرتبط با چشـم، ارتبـاط برقـرار کنند. حاثور یک الهه برای آسمان، خورشید و بـاروری است که اغلب او را نـیز به نـام چشم رع خوانده‌اند. او با حـورس — که او نیز مرتبط با خورشـید است — روابطی دارد که شـــبیه به رابطـــهٔ بین رع و چشم اوست.[11] حـــاثور هم‌چنین به عنوان «چشم حـورس» نـیز شـناخته شـده و این راهی بـرای تمـایز بخشـیدن میـان دو چشم مـذکور است.[12] چشم هم‌چنین در مواردی می‌تواند برای آتوم — از خدایانی که ارتباط تنگاتنگی با رع دارد — نیز بسط یابد. این چشم را به نـــام «چشم آتـــوم» نـــیز معـــرفی

کرده‌اند و در موارد دیگری این دو تفکیک شــده‌اند؛ چشم رع را به صــورت خورشــید و چشم آتــوم را مــاه تصــور کرده‌اند.[13]

اورائوس روی سر آمنم‌اوپه

یک افسانه در مورد چشم از اشارات متون تــابوت[خ] در دورهٔ پادشاهی میانه (حــدود 2055–1650 ســال پیش از میلاد) شناســـایی شـــده و توضـــیحات کـــامل‌تر آن در پاپیروس برمنر-رایند[د] از دوره متـأخر (664–332 پیش از میلاد) آمـــده، که روابط نزدیک چشم با رع و آتـــوم را نشان می‌دهد و به توانایی او بـرای مسـتقل عمل کـردن اشــاره می‌کند. اســطورهٔ چشم پیش از خلقت جهــان و زمــانی که خورشــید خلق شــود — یا رع و آتــوم در کــار باشــند — به تنهــایی وجــود داشته‌است. شو و تفنــوت، فرزندان این خدای خالق، به سوی آب‌های نو[ذ] — که از دید مصریان قبل از خلقت وجود داشــته — می‌روند و رع بــرای یــافتن آنــان چشم خــود را روانه می‌کند. چشم به دنبال شو و تِفنـوت[ر] می‌گـردد ولی متوجه می‌شـود که خالق، چشم جدیدی را آفریـده و به جـای او نشانده‌است. خدای خالق با بخشیدن جایگــاه والاتــری بر روی پیشــانی خـــــــود، او را آرام و راضی می‌کند که این چشم روی پیشــانی در قــالب اورائــوس درآمــده و به نظر می‌رسد نمـاد کـبرا — که اغلب در هـنر مصـری، به ویـژه در تـاج سلطنتی، حضور دارد — نشانی از آن است. برابر کــردن چشم با اورائوس و قرارگــیری نقش چشم بر روی تــاج، در تاج‌هــای رع، فرعــون و آن‌ها که با رع مرتبط هســتند، اعمـــال می‌شد. پس از بازگشت شو و تفنـــوت، خـــدای خــالق اشک ریخت ولی خــود نمی‌دانست که این اشک از

خوشحالیِ بازگشتِ فرزندانش است یا از ناراحتی خشمِ چشم؛ این اشک‌ها منجر به ظهور اولین انسان شد. در گونهٔ دیگری از این داستان، چشم اشک می‌ریزد و بدین شکل او جَدّ بشریت می‌شود.[14]

اشک چشم رع بخشی از ارتباط کلی چشم و گریه است. علاوه بر این، چشم در این‌جا می‌تواند با ستارهٔ صبحگاهی و شباهنگ در ارتباط باشد. هر تابستان با شروع سال نو در گاهشماری مصری، با کنار روزیِ شباهنگ قبل از غروب آفتاب، ستاره به بالای افق می‌رود که خود منادی شروع فصل طغیان رود نیل و سیراب و بارور شدن زمین‌های کشاورزی در مصر است؛ بنابراین چشم رع به بالا می‌رود و اشکی می‌بارد که باروری را به تمامی مصر می‌آورد.[15]

خشونت و حفاظت

چشم رع هم‌چنین می‌تواند نشانگر جنبهٔ قدرتِ مخربِ رع نیز باشد: گرمای خورشید که در مصر می‌تواند بسیار سخت و سوزان باشد، گاه توسط مصریان باستان به شلیک پیکانی از سوی خداوند برای نابود کردن ستمکاران، تشبیه شده‌است. اورائوس نمادی منطقی برای این قدرت خطرناک به‌شمار می‌رود. در آثار هنری، غالباً قرص خورشید همراه با یک یا دو اورائیِ مارپیچ در اطراف آن است. اورائوسِ شمسی نشان‌دهندهٔ چشم به عنوان یک نیروی دهشتناک است که گرداگرد خدای خورشید را فرا گرفته و از او، با شعله‌های آتشی که همچون سَمّ کبرا گسیل می‌گردند، در برابر دشمنانش محافظت می‌کند.[16] گاهی چهار اورائی، کرجی رع را در خود محاط می‌کنند. مجموعاً آن‌ها را «حاثور و چهار

صــورتش» می‌خوانند و نشــان‌دهندهٔ خشــونت چشم در تمامی جهات هستند.[17]

دشمنان رع نیروهای هـرج و مـرج هسـتند که مـاعت[ز]، نظم کیهـانی که رع ایجـاد کرده‌اسـت، را تهدید می‌کنند. دشمنان، افرادی هسـتند که به گسـترش بی‌نظمی دامن می‌زنند و قـــدرتی کیهـــانی دارنـــد؛ مانند آپ-ِپ[ژ] که تجسمی از هرج و مرج است و رع، همراه با دیگر خدایانِ حاضر در کرجی، هر شب با او می‌جنگند.[18] نحسی زل زدن آپپ، خود یک سـلاح قـوی در برابر رع است و چشم رع یکی از چند قدرتی است که می‌توانند به مقابله با آن بشتابند. برخی از تعابیر نامشخص در متون تابوت به این مطلب اشـاره می‌کنند که تصـور می‌شـده آپپ قـادر به مجروح کـردن یا سـرقتِ چشم رع از اسـتادش در طـول مبارزه است.[19] در متون دیگری از کمک قدرتِ آتشینِ چشم به آپپ برای تخریب و بی‌نظمی اشاره شده‌است.[20]ـــ چشم‌نظر یا بلاگـــردان، عملکـــردِ چشم رع و دیگر چشم‌های مشـابه آن را دارد و اعتقـاد به دفع شر توسط آن وجود دارد.[21]

پرخاشگریِ چشم حتی ممکن است دامن‌گیر خدایان دیگر — که بر خلاف آپپ شرور نیستند — نیز شـود؛ شـواهدی که در اوایل متون تشییع جنازه[س] آمده، نشـان می‌دهد که هنگـام سـپیده‌دم، رع دیگر خـدایان را می‌بلعد و این خدایان به ستارگانی که در صبحگاه محو می‌شوند، تعبـیر شده‌اند. با انجام این کار، او قدرت خدایان دیگر را جـذب می‌کند و در نتیجه شور و نشاط خود را بازمی‌یابد و شب هنگام دوباره آنان را تف می‌کند. گفته شده چشم رع در این عمل با رع همدســـتی کـــرده و به ذبح خـــدایان

می‌پردازد تا رع آنان را ببلعد. نور سرخ‌رنگ سحر تعبیری از خون به‌راه‌افتاده از این کشتار است.[22]

در اسطوره‌ای به نام نابودی بشریت که در کتاب آسمانی گاو[ش] در دورهٔ پادشاهی جدید (در حدود 1550–1070 پیش از میلاد) نوشته شده، رع از چشم به عنوان یک سلاح استفاده می‌کند تا در برابر انسان که علیه اقتدار او شوریده بایستد. او چشم — یا همان حاثور، با خشونتی که به صورت ماده شیری از الههٔ سخمت ظهور یافته — را به قتل‌عام آن‌ها می‌فرستد. اما پس از اولین روز کشتار، رع تصمیم می‌گیرد برای جلوگیری از کشتن همهٔ بشریت، او را بازگرداند. او فرمان می‌دهد آبجو رنگ قرمز گیرد و بر روی زمین ریخته شود. الههٔ چشم نوشیدنی آبجو را به اشتباه به جای خون می‌نوشد و از سرخوشیِ آن بدون توجه به قربانیان دیگر، نزد رع بازمی‌گردد؛ لذا او از طریق مستی، به شکل بی‌ضرری بازگشته است.[23]ـ نادین گویلهو[ص] معتقد است که بیداد چشم اشاره به گرما و بیماری‌های گستردهٔ مصر و به‌طور خاص به روز کبیسهٔ قبل از سال جدید دارد که به عنوان بداقبالی شناخته می‌شدند. قرمزی آبجو ممکن است در اشاره به قرمزی گِل‌ولای باقی‌مانده از طغیان نیل باشد، که مصریان عقیده داشتند وجود آن برای پایان یافتن بداقبالی لازم است.[24]

هنگامی که چشم شمسی، طبیعتِ خشن خود را نشان دهد، کنترل آن حتی برای استادش سخت خواهد بود. در اسطورهٔ «الهه‌های دور»[ض] بن‌مایه‌ای از ناراحتی چشم نسبت به رع وجود دارد، که موجب می‌شود او از

رع دور شـــود. در بـــرخی از نســـخه‌ها این خشم در اثر جایگزینی چشم دیگری توسط رع، هنگـام جسـتجو بـرای یافتن پسران او بـود، ولی در نسـخه‌های دیگـر، شـورش چشم پس از تکامل هســتی رخ می‌دهد.[25]ـ دیمیــتری مکس و کریســـتین فـــاوارد-مکس[ط] این حـــوادث را واکنش چشم به فریب خوردنش توسط رع پس از کشتار بشریت تفسیر کرده‌اند.[26]ـ در حالی که کارولین گریو-براون[ظ] آن را به عنـوان بُعـدی پیچیـده از افسـانه‌های کتـاب آسـمانی گـاو می‌پنـدارد.[27]ـ با رفتن چشـم، رع آســیب‌پذیر می‌شــود و در برابر دشــمنان خــود از بخش زیادی از قدرتش بی‌بهره می‌ماند. غیاب چشم و تضعیف خورشـید ممکن است داسـتانی اسـاطیری در اشـاره به خورشـید گـرفتگی باشد.[28]ـ علاوه بر این ممکن است بخشی از یک بن‌مایهٔ بزرگ‌تر در اسطوره‌های مصر باشد که در آن یک چشـــمِ خـــدا از دست می‌رود و او با الهـــهٔ دیگـــری آن را جـــایگزین می‌کند. این بن‌مایه بـــرای چشم حورس نیز به‌کار برده می‌شود که در افسانهٔ ازیریس[ع] پاره‌پـــاره شـــده و باید بازگردانـــده شـــود یا شـــفا یابد تا حورس قدرت از دست رفته‌اش را بازیابد.[29]

در این بین، چشم در سرزمین‌های دور — همچـون نوبـه، لیبی یا پونت[غ] — سرگردان می‌شود.[30]ـ او به شـکل یک گربه‌سـان درمی‌آید که مانند نیروهـای هـرج و مـرج، خطرنـاک و غیرقابل کنـترل است. به منظـور برقـراری نظم، یکی از خدایان برای بازگردانـدنش روانه می‌شـود. در یکی از نسخه‌های شناخته‌شده، اشارات پراکنـده‌ای به خـدای جنگجو اَنحـور[ف] در جسـتجوی چشم شـده — که شـــکلی از الهـــهٔ مِحیت[ق] را به خـــود گرفته — از مهارت‌های خـود مثل یک شـکارچی اسـتفاده می‌کند. در

داستانی دیگر شو در جستجوی تفنوت است؛ در این‌جا چشم به عنوان خدایی مستقل نشان داده می‌شود.[31] هم‌چنین احتمال دارد تحوت[ک] که اغلب به عنوان یک رسول و میانجی در میان خدایان مصریان بوده، به دنبال چشم رفته باشد[32]ـ و نقش خود را در بازگشتِ چشم رع به همان شکل که در افسانهٔ ازیریس برای چشم حورس انجام داده، ایفا کند.[33]ـ در پاپیروس‌های دوره متأخر لقب «اسطوره چشم خورشید»[گ]، برای متقاعد کردن چشم رع به بازگشت از طریق ترکیبی از سخنرانی‌ها، ترفندها و داستان‌های سرگرم‌کننده، به تحوت اهدا شده‌است. تلاش‌های او همواره موفق نبوده؛ در یک جا الهه از سخنان تحوت بسیار خشمگین شده و از یک گربه‌سان خوش‌خیم تبدیل به ماده شیری آتشین‌کام بدل می‌شود که تحوت را از جای می‌پراند.[34]

زمانی که الهه متقاعد شد که بازگردد، او را برای بازگشت به مصر همراهی می‌کنند. بازگشت او نشانهٔ آغاز آب‌گیری نیل و سال جدید است. بدین طریق الههٔ چشم یک بار دیگر نزد خدای خورشید، یا در برخی از نسخه‌های این داستان نزد خدایی که موجب بازگشت او شده، خواهد رفت و همسری او را خواهد کرد. محیت همسر آنحور شده، تفنوت با شو برابر است و همسر تحوت گاه به نِحمِتاوی[ل] — الهه‌ای کوچک به شکل آرام شدهٔ چشم — است.[35]ـ در بسیاری از موارد، الههٔ چشم و همسرش یک فرزند الهی می‌آفرینند که خدای خورشید بعدی خواهد شد. تغییر حالت الهه از شکل خصومت‌آمیزش به گونهٔ صلح‌آمیز یک گام کلیدی در

تجدید خدای خورشید و پادشاهی‌ای است که او نمایندهٔ آن است.[36]

ماهیت دوگانهٔ الههٔ چشم از منظر گریوز-براون[م] نشانگر «دیدگاه مصریان بر طبیعت دوگانهٔ زنان، شامل هر دو احساس شدید خشم و عشق است.»[37]ــ این همان نظر دربارهٔ زنانگی است که در متونِ توصیفِ ویژگی‌های زنان در آموزش آنخششونگ[ن] آمده‌است، که می‌گوید زمانی که یک مرد می‌تواند همسرش را خوشحال نگه‌دارد، او همچون یک گربه است و زمانی که نتواند چنین کند، مانند یک ماده شیر می‌شود.[38][39]

ارتباط با دیگر الهه‌ها

سخمت؛ الهه‌ای با سر شیر که قرص خورشید و اورائوس بر روی آن دیده می‌شود.

به‌طور کلی شخصیت چشم رع بخش مهمی از مفاهیمِ حاملگیِ زن در الوهیت مصر را تشکیل داده[40]ـ و گاه چشم برابر با الههٔ بسیار برجسته‌ای مانند حاثور یا آن گونه که در کتیبه‌ای آمده، برابر با ماده شیری مبهم به نام مِستجِت[و] قرار گرفته‌است.[41]

مصریان بسیاری از خدایان مرتبط با خورشید را در قالب گربه‌ایان در نظر گرفته‌اند و خدایان ماده‌شیر همچون سخمت، منحیت و تفنوت را برابر با چشم تعبیر کرده‌اند. باستت[ه] به شکلی به تصویر کشیده شد که هر دو حالت گربه و شیر از آن درک گردد و این دوگانگی شمایل او می‌تواند نشان‌دهندهٔ دو جنبهٔ مسالمت‌آمیز و خشونت‌آمیز چشم باشد.[42]ــ یکی دیگر از الهه‌های چشم خورشیدی موت[ی]، همسر خدای آمون، از

همراهـان رع، بـود. مـوت در ابتـدا به نـام چشم رع، در دورهٔ اواخر پادشـاهی جدیـد، نامیـده می‌شد و جنبه‌هـای شخصیتی او که مرتبط با چشم بـود، به‌طـور فزاینـده‌ای در طول زمان رشد کرد و برجسته شد.[43]ـ مـوت بیش از اندازه به هر دو فرم شیر و گربه شباهت دارد.[44]

به همین ترتیب، الهه‌های کبرا اغلب نماینـدگانی از چشم هسـتند. در میـان چـنین الهه‌هـایی، وادجت یک خـدای قیمومتی از مصر سفلی بود که ارتبـاط تنگـاتنگی با تـاج سـلطنتی و حفـاظت از پادشـاه داشت.[45]ـ از دیگر خـدایان چشم‌گونهٔ مرتبط با الهـهٔ کـبرا، الهـهٔ بـاروری رنه‌نـوتت[ا]، الهـهٔ شـعبده‌بازی وِرِت‌هِکـائو[اب] و الهـهٔ محافظ دفینه‌ها در شـهر تبـای به نـام مرت‌سـکر[اپ] بودند.[46]

خدایانِ در ارتباط با چشم، محدود به اشـکال گربه و مـار نبودند. شکل غالب حاثور در میان حیوانات، یک گاو است که دارای ارتبـاط تنگـاتنگی با الهـهٔ چشم مِحِت‌وِرِت[ات] است.[47]ـ نِخبِت[اث] نیز یک کـرکس بـود که با وادجت، چشم و تاج مصر مربوط است.[48]ـ بسیاری از الهه‌های چشم به نظر می‌رسد به‌طـور عمـده در قـالب انسـان بودند از جمله نیث[اج]، که گاهی اوقات خدای جنگـاوری و گـاهی اوقـات مـادر خـدای خورشـید است[49]ـ و سـاتِت[اچ] و آنـوکت[اح] که مرتبط با آبشـارهای نیل و طغیـان این رود بودند.[50]ـ از دیگر الهه‌هـای مشـابه، سوثیس[اخ]، خدای ستارهٔ هم‌نـامی، و میت، تجسم نظم کیهانی که دختر رع هم نامیده شده، بوده‌اند.[51]ـ حـتی ایزیس که معمولاً به جای رع همراه اُزیـریس بـوده،[52] یا عشتروت[اد] که یک خدای باروری و جنگ در سـرزمین

کنعان بوده‌است، گاهی با چشم خورشیدی برابر دانسته شدند.[53]

غالباً دو الههٔ مرتبط به چشم با هم ظاهر می‌شوند و هر یک به نمایندگی از یکی از جنبه‌های دوگانهٔ چشم ایفای نقش می‌کنند. در کنار هم قرار دادن این خدایان اغلب برای ارائه نقش‌های زایش و خشمِ شخصیت چشم است[54]ـ که گاهی اوقات حاثور و سخمت آن را ایفا کرده‌اند.[55]ـ وادجت و نخبت می‌توانند برای نشان دادن مصر علیا و سفلی با تاج قرمز و سفید نقش گیرند. به‌طور مشابهی موت، که توسط فرقه‌های شهر تِبای پرستیده می‌شد، گاهی اوقات به عنوان نماینده مصر علیا همتای سخمت بود، که در ممفیس در مصر سفلی، پرستش می‌شده‌است.[56]

این الهه‌ها و شمایل‌نگاری‌شان غالباً با هم آمیخته‌است. بسیاری از ترکیب‌ها مانند حاثور-تفنوت،[57]ـ موت-سخمت[58]ـ و باستت-سوثیس نیز به نظر می‌رسد در متون مصری حضور داشتند.[59]ـ وادجت می‌تواند گاهی اوقات با سر شیر، به جای کبرا به تصویر درآید و نخبت می‌تواند در شکل کبرا به عنوان همتایی برای وادجت گردد و بسیاری از این الهه‌ها قرص خورشید را بر روی سر خود دارند و گاهی علاوه بر این، اورائوس یا شاخ گاوی، مانندِ حاثور روی سرشان وجود دارد.[60]ـ در آغاز پادشاهی میانه در هیروگلیف اورائوس می‌تواند به عنوان یک واژه‌نگاشت یا مشخصه برای کلمهٔ «الهه» باشد، چون تقریباً هر الهه‌ای با چشم در ارتباط است و مشخصات مشابهی میان‌شان وجود دارد.[61]

پرستش

چشم رع در بسیاری از قسمت‌های دین مصریان وارد شده[62]ـ و اسطورهٔ او با بسیاری از الهه‌ها آمیخته شده‌است و آن‌ها را با نام چشم می‌شناسند.[63]

پرواز چشم و بازگشتش به مصر یکی از ویژگی‌های مشترکِ مراسم‌های دوران بطلمیوسی و رومی (305 قبل از میلاد – 390 پس از میلاد)[64]ـ بوده‌است، وقتی سال جدید فرامی‌رسید و رود نیل طغیان می‌کرد، مردم مصر بازگشت چشم از دورهٔ سرگردانیش در سرزمین‌های خارجی را جشن می‌گرفتند.[65]ـ معابد مصریان که در امتداد رودخانهٔ نیل ساخته شده‌اند، حاوی تصاویری از شادی حیوانات و کوتوله‌ها به خاطر ورود الهه هستند.[66]ـ دانشمندان نمی‌دانند که چگونه این اسطوره توسعه یافته و آداب و تشریفات در زمانه‌های قدیم‌تر چگونه بوده‌است. یکی از قدیمی‌ترین نمونه‌ها، بازگشت موت به معبد خود در تِبای است که هر ساله جشن گرفته می‌شد و این مربوط به اوایل دورهٔ پادشاهی جدید است.[67]ـ در معبدی متعلق به مونت در مدامود جشنواره‌ای از اواخر پادشاهی میانه بوده که شاید بازگشت همسر مونت، رائت‌تاوی[اذ]، را پاس می‌داشته که می‌توان این اسطوره را برابر حاثور و چشم رع دانست.[68]ـ بازگشت این الههٔ چشم، در قالب باروری و حاصلخیزی، شرایط را برای ازدواج مجددش با مونت و تولد فرزند اساطیری‌شان،[69]ـ که شکلی از حورس بود، مهیا می‌کرد.[70]ـ جشن سال جدید و بازگشت الهه به خانه‌اش در این معبد با نوشیدن و رقص همراه بود، که همتای وضع سرمستی الهه پس از بازگشتش بوده‌است.[71]ـ در شهرهای دیگر دو الهه به عنوان جنبه‌های متخاصم و صلح‌آمیز چشم پرستش

می‌شدند؛ مانند آی‌ِت و نِهم‌تـاوی[ار] در هراکلئوپـولیس یا ساتت و آنوکِت[از] در اسوان.[72]

در یک آیین دیگر معابـد، فرعـون یک بـازی تشـریفاتی به افتخـار الهـهٔ چشـم، به شـکل حـاثور، سـخمت یا تفنـوت شرکت می‌کرد که طی این بازی، او توپی به عنوان نمـادِ چشمِ آپپ را با چماقی ساخته‌شده از نوعی چــوب — که گفته می‌شد حــالت ارتجــاعی دارد — می‌زد. این مراسم نبرد چشم رع با بزرگ‌ترین دشمنش را در قالب یک بازی نشان می‌دهد.[73]

حواشی زینتی از اورائی که قـرص خورشـید را در بـالای دیواره حمل می‌کند، مرده‌شورخانهٔ معبد حتشپسوت

مفهوم چشم خورشیدی به عنـوان مـادر، همسر و دخـتر خدا با ایدئولوژی سلطنتی درهم‌آمیخت. فراعنه در نقش رع و همسران‌شان در ارتباط با چشم و الهه‌های برابر با آن در نظر گرفته می‌شــدند. قــرص خورشــید و اورائیِ به‌کاررفته در پوشش سر همســــــــران فراعنه در دورهٔ پادشاهی نـو، بازتاب‌دهنـدهٔ این ارتبـاط است. این زنـانِ روحانی به عنوان «همسران» تشـریفاتیِ خـاصِ خـدایان در طـول دورهٔ میـانی سـوم (حـدود 1059–653 پیش از میلاد) شناخته می‌شدند، مانند «همسر خدای آمــون»[اژ] که روابط مشابهی با خـدایانی که بـدان‌ها خـدمت کـرده، داشت.[74]ـــــ آمنهـــــوتپ ســـــوم حـــــتی یک معبد در سده‌اینگا[اس] برای تیه[اش] به عنوان جلـوه‌ای از چشم رع اختصاص داد که همتای معبد خود آمنهوتپ در نزدیکی سولب است.[75]

شکل ظاهری چشم نیز در مراسم مذهبی و نمادگرایی به عنوان عامل حفاظت مطرح شده‌است. اورائی در پوشش سر سلطنتی و الهی به نقش الهه‌های چشم به عنوان محافظان خدایان و پادشاه‌ان اشاره دارد.[76] به شکل مشابه، اورائی در بالای حرم و سایر سازه‌های مقدس دیده می‌شود و به صورت نمادین از آن‌ها در برابر قدرت‌های خصمانه محافظت می‌کند. بسیاری از آیین‌های معبد به الهه‌های چشم مربوط هستند تا از معبد یا حاکم مقدس دفاع کنند. اغلب، متون مربوط به چنین آیینی به‌طور خاص شامل مجموعه‌ای از چهار اورائی دفاعی هستند. این اورائی‌ها گاهی در قالب‌های مختلفی از الهه‌های مرتبط با چشم شناسایی می‌شوند، اما آن‌ها هم‌چنین می‌توانند به عنوان نشانی از «حاثور چهار چهره»[اص] شناخته شوند، که وظیفهٔ حفاظت از کرجی خورشید را داشته و به مکان‌های خاصی در زمین گسترش یافته‌است.[77]

چشم رع هم‌چنین می‌تواند برای دفاع از افراد عادی استفاده شود. برخی از تعویذهای بلاگردان شکل چشم حورس را در یک طرف و تصویر الهه‌ها را در سوی دیگر دارند. این بلاگردان‌ها به احتمال زیاد نشانه‌ای از ارتباط بین چشم حورس و چشم رع برای استفاده از قدرت‌هاشان در حفاظت شخصی به کار گرفته شده‌اند.[78] علاوه بر این، طلسم‌های جادویی خاصی از دوره پادشاهی جدید وجود داشته‌است، مانند قرار دادن شکلی رُسی از اورائی در اطراف یک خانه یا اتاق که برای محافظت اورائی خورشیدی در آیین‌هایی مقدس پرستش می‌شده‌است. تصور می‌شد که این اورائی‌ها منزل را از شر ارواح بد و کابوس‌هایی که به آن‌ها تعلق

داشتند، یا سایر دشمنان ساکن خانه، محافظت می‌کنند.[79]ـ بر طلسم‌ها نوشته شده «آتش بر دهان‌شان». مدل‌هایی مانند این طلسم در بقایای شهرهای باستانی مصر یافت شدند و شامل کاسه‌هایی بودند که سوخت را بر دهانه‌های آن‌ها می‌توان سوزاند، لیکن نمونه‌های کشف‌شده اثری از سوختگی ندارند.[80]ـ چه حقیقی باشد یا استعاری، آتش در دهان کبرا، مانند شعله‌های آتش توسط چشم رع، به منظور نابودیِ تاریکیِ شبانه و سوزاندن موجودات خطرناکی که در آن حرکت می‌کنند، تعبیر می‌شود.[81]

اهمیت چشم به زندگی پس از مرگ نیز گسترش می‌یابد. متون تدفینی مصر، روحِ درگذشته را همراه رع در سفر شبانه‌اش به دوات، قلمرو مرده‌گان، دانسته و معتقد به تولد دوبارهٔ او در سپیده‌دم هستند. در این متون چشم و مظاهر مختلف آن، اغلب برای محافظت و باززایش مرده‌ای که همراه رع شده، مشاهده می‌شوند.[82]ـ طلسم در متون تابوت بیان می‌کند که باستت، به عنوان چشم، دوات را مانند یک مشعل روشن می‌کند و اجازه می‌دهد که مرده‌ها با خیال راحت به سوی اعماق عبور کنند.[83]

یادداشت‌ها

Hathor

Sekhmet

Bastet

Wadjet

Mut

Horus

Nut

Lana Troy

Coffin Texts

Bremner-Rhind

Nu

Shu and Tefnut

maat

Apep

funerary texts

Book of the Heavenly Cow

Nadine Guilhou

Distant Goddess

Dimitri Meeks and Christine Favard-Meeks

Carolyn Graves-Brown

Osiris myth

Nubia, Libya, or Punt

Anhur

Mehit

Thoth

The Myth of the Eye of the Sun

Nehmetawy

Graves-Brown

Instruction of Ankhsheshonq

Mestjet

Bastet

Mut

Renenutet

Werethekau

Meretseger

Mehet-Weret

Nekhbet

Neith

Satet

Anuket

Sothis

Astarte

Raettawy

Ayet and Nehemtawy

Satet and Anuket

God's Wife of Amun

Sedeinga

Tiye

Hathor of the Four Faces

پانویس

Darnell 1997, pp. 35–37

Wilkinson 2003, pp. 206–209

Lesko 1991, p. 118

Wilkinson 2003, pp. 206–209

Troy 1986, p. 22

Lesko 1991, p. 118

Darnell 1997, pp. 35–37

Goebs 2008, pp. 168–173

Pinch 2004, pp. 128–129

Troy 1986, pp. 21–23, 25–27

Troy 1986, pp. 21–23

Darnell 1997, pp. 35–37

Pinch 2004, p. 112

Pinch 2004, pp. 66–67

Darnell 1997, pp. 42–46

Pinch 2004, pp. 129–130, 199

Ritner 1990, p. 39

Pinch 2004, pp. 107–108, 183–184

Borghouts 1973, pp. 114–117, 120

Goebs 2008, pp. 335–337

Darnell 1997, pp. 35–37

Goebs 2008, pp. 338–341

Pinch 2004, pp. 74–75

Guilhou 2010, p. 4

Pinch 2004, p. 71

Meeks & Favard-Meeks 1996, pp. 25–26

Graves-Brown 2010, p. 169

Pinch 2004, p. 130

Goebs 2002, pp. 56–58

Goebs 2002, pp. 55–56

Pinch 2004, pp. 71–73, 177

Pinch 2004, pp. 209–210

Goebs 2002, pp. 45–46, 56–57

Pinch 2004, pp. 72–73

Pinch 2004, pp. 73, 177, 210

Troy 1997, p. 314

Graves-Brown 2010, p. 170

Graves-Brown 2010, pp. 36–37

Pinch 2004, p. 135

Troy 1986, pp. 45–46

Wilkinson 2003, pp. 140, 179

Wilkinson 2003, pp. 176–183

te Velde 1988, pp. 397–399

Wilkinson 2003, pp. 154–155

Wilkinson 2003, p. 227

Troy 1986, p. 71

Wilkinson 2003, pp. 144, 174

Troy 1997, pp. 308–309

Wilkinson 2003, p. 157

Pinch 2004, pp. 186–187

Darnell 1997, pp. 37, 44–46

Wilkinson 2003, p. 147

Pinch 2004, p. 108

Pinch 2004, p. 130

Troy 1986, p. 24

Wilkinson 2003, pp. 153–154, 213–214

Pinch 2004, p. 197

Troy 1997, pp. 308–309

Darnell 1997, p. 47

Wilkinson 2003, pp. 155, 179, 214, 227

Ritner 1990, p. 39

Ritner 1990, pp. 39–41

te Velde 1988, pp. 399–400

te Velde 1988, pp. 399–400

Pinch 2004, pp. 90–91

Pinch 2004, pp. 90–91

te Velde 1988, pp. 399–400

Darnell 1995, pp. 47–53

Darnell 1995, pp. 62, 69, 90

Pinch 2004, p. 147

Darnell 1995, pp. 47–53

Pinch 2004, p. 130

Borghouts 1973, pp. 122, 137–140

Troy 1986, pp. 96–100, 121–127

Morkot 2012, pp. 325–326

Pinch 2004, pp. 198–199

Ritner 1990, pp. 34–39

Darnell 1997, pp. 39–40

Ritner 1990, pp. 33–36

Szpakowska 2003, pp. 113–114, 121

Ritner 1990, pp. 36–39

Goebs 2008, pp. 198–203

Darnell 1997, p. 41

منابع

Borghouts, J. F. (1973). "The Evil Eye of Apopis". The Journal of Egyptian Archaeology. 59: 114–150. doi:10.2307/3856104. JSTOR 3856104.

Darnell, John Coleman (1995). "Hathor Returns to Medamûd". Studien zur Altägyptischen Kultur. 22: 47–94. JSTOR 25152711.

Darnell, John Coleman (1997). "The Apotropaic Goddess in the Eye". Studien zur Altägyptischen Kultur. 24: 35–48. JSTOR 25152728.

Goebs, Katja (2002). "A Functional Approach to Egyptian Myth and Mythemes". Journal of Ancient Near Eastern Religions. 2 (1): 27–59. doi:10.1163/156921202762733879.

Goebs, Katja (2008). Crowns in Egyptian Funerary Literature: Royalty, Rebirth, and Destruction. Griffith Institute. ISBN 978-0-900416-87-3.

Graves-Brown, Carolyn (2010). Dancing for Hathor: Women in Ancient Egypt. Continuum. ISBN 978-1-84725-054-4.

Guilhou, Nadine (2010). "Myth of the Heavenly Cow". In Dieleman, Jacco; Wendrich, Willeke. UCLA Encyclopedia of Egyptology. Department of Near Eastern Languages and Cultures, UC Los Angeles.

Lesko, Leonard H. (1991). "Ancient Egyptian Cosmogonies and Cosmology". In Shafer, Byron

E. Religion in Ancient Egypt: Gods, Myths, and Personal Practice. Cornell University Press. .ISBN 0-8014-2550-6

Meeks, Dimitri; Favard-Meeks, Christine (1996) [1993]. Daily Life of the Egyptian Gods. Translated by Goshgarian, G. M. Cornell .University Press. ISBN 0-8014-8248-8

Morkot, Robert (2012). "Sedeinga". In Fisher, Marjorie M.; Lacovara, Peter; Ikram, Salima; et al. Ancient Nubia: African Kingdoms on the Nile. The American University in Cairo Press. .ISBN 978-977-416-478-1

Pinch, Geraldine (2004). Egyptian Mythology: A Guide to the Gods, Goddesses, and Traditions of Ancient Egypt. Oxford University Press. ISBN .0-19-517024-5

Ritner, Robert K. (1990). "O. Gardiner 363: A Spell Against Night Terrors". Journal of the American Research Center in Egypt. 27: 25–41. .doi:10.2307/40000071. JSTOR 40000071

Szpakowska, Kasia (2003). "Playing with Fire: Initial Observations on the Religious Uses of Clay Cobras from Amarna". Journal of the American Research Center in Egypt. 40: 113– .122. doi:10.2307/40000294. JSTOR 40000294

te Velde, Herman (1988). "Mut, the Eye of Re". In Schoske, Sylvie. Akten des vierten Internationalen Ägyptologen Kongresses: München 1985, Band 3. Helmut Buske. ISBN 3-87118-903-0.

Troy, Lana (1986). Patterns of Queenship in Ancient Egyptian Myth and History. Acta Universitatis Upsaliensis. ISBN 91-554-1919-4.

Troy, Lana (1997). "Mut Enthroned". In van Dijk, Jacobus. Essays on Ancient Egypt in Honor of Herman te Velde. Styx Publications. ISBN 90-5693-014-1.

Wilkinson, Richard H. (2003). The Complete Gods and Goddesses of Ancient Egypt. Thames & Hudson. ISBN 0-500-05120-8.

مطالعهٔ بیشتر

ورونیکا ایـونس (22 آذر 1391)ـ «رع؛ خورشـید مصر». ترجمهٔ باجلان فرخی. راسخون.

«قــدرت عجیب طلسم 'چشم‌زخم'». بی‌بی‌سی فارسی. 12 فروردین 1397.

de Cenival, Françoise (1988). Le Mythe de l'oeil du soleil (به French). Sommerhausen. ISBN 3-924151-02-4.

Hornung, Erik (1997). Der ägyptische Mythos von der Himmelskuh, 2d ed (German بِه). Vandehoeck & Ruprecht. ISBN 3-525-53737-9.

Otto, Eberhard (1975). "Augensagen". In Helck, Wolfgang; Otto, Eberhard. Lexikon der Ägyptologie, Band 1 (German بِه). Harrassowitz. ISBN 978-3-447-01670-4.

چقدر آسمان شب شما تاریک است؟

همه ما دوست داریم بـدانیم که آسـمان در موقعیت‌هـای مورد علاقه ما چقدر تاریک است؟! این باعث می‌شود که یک مکان را با مکان دیگر مقایسه کـنیم و به ما کمک کند تصمیم بگیریم که چقدر جرم عمق آسمان را با تلسـکوپ ما در همـــان شب می‌تـــوانیم ببیـــنیم. مجمـــوعه‌ای از ســـتاره‌های با روشـــنایی پایـــدار (هیچ متغـــیر لطفا!) قدرهای از روشن به ضعیف و مـوقعیت در یک زاویه دید راحت متناسب با این موضـــــــوع را پیگـــــــیری کنید. ضـــعیف‌ترین حد قابل مشـــاهده NELM یا "انـــدازه محدودیت چشم غیرمسلح" را برای آن مکان تعیین کنید.

شفافیت، وابسته به مقدار مه، دود و رطـوبت در هـوا و هم‌چنین ارتفاع شما می‌تواند بسیار متغیر باشد. نظارت طـولانی مـدت بر محـدودیت قـدر می‌تواند اطلاعـاتی در مـــورد روند آلـــودگی نـــور منطقه یا حـــتی تغییرپـــذیری نـــوردهی ایجـــاد کند که ناشی از تـــرکیب مجـــدد اتم‌ها و الکترون‌ها در اتمســـــفر بـــــالا است که در اوایل آن روز توسط اشعه UV نور یونیزه شده است.

تعیین بهـترین بخش از آسـمان بـرای انتخـاب اسـتاندارد ستاره همیشه آسان نیست. در حـالت ایـده‌آل، شـما باید مجموعه‌ای متفاوت برای هر فصل داشـته باشـید. شـاید حـتی بـرای هر جهت نـیز مجمـوعه‌ای باشد زیـرا بـرای بسیاری از ما آسمان یکنواخت است اما در عوض به علت تغیـــیرات در ســـطوح آلـــودگی نـــور محلی، روشن‌تر و تاریک‌تر است.

کیسی رید

ارتفاع این جـرم نـیز مهم اسـت، بنـابراین ما باید از بین بـــردن فـــاکتور خاموشی (atmospheric extinction) داشته باشیم (خاموشی اصطلاحی است در اخترشناسی برای توصیفِ جذب و پراکنـدگی تـابش الکترومغناطیسی بوسیله ماده (غبار و گاز) میانِ یک جرم آسـمانیِ سـاطع کننـــده و بیننـــده. خاموشی بین ســـتاره‌ای، خاموشی کهکشـانی نـیز نامیـده می‌شـود وفـتی در کهکشـان راه شیری روی دهد. نخستین مشـاهده این نـوع انقـراض در کهکشـــان راه شـــیری در ســـال 1930 توسط رابـــرت یولیوس ترامپلر گزارش شد.).

مقدار هوا به طور مستقیم 1 توده هوا نامیـده می‌شـود (تـــوده هـــوا عبـــارت است از حجم عظیمی از هـــوا که خصوصـیات فـیزیکی آن به ویـژه از نظر دما, رطـوبت, آهنگ کاهش دما (Lapse rate) و فشار در سطح افقی برای صـدها کیلومـتر تقریبـاً همسـان باشد. هنگـامی که هوا در یک منطقه برای مدتی ساکن باشد ویژگی‌های آن در نقـاط مختلف با هم به تـدریج برابر می‌شـوند پس در اثر حرکت توده هـوا بر اثر حـرکت جریان‌هـای هـوایی به دلیل اختلاف فشار مـاهیت تـوده در طـول حـرکت تغیـیر می‌کند مثلاً عبـــور یک تـــوده خشک از روی دریا بـــاعث افزایش رطوبت آن می‌شود.). برای یک ستاره 30 درجه بـالاتر از افـق، شـما به 2 تـوده هـوا نگـاه می‌کنید. در توده‌های 10 درجه، 5.6 تن هوا و برای یک جسم در افق، 40 توده هوا دارید. فرض می‌شود شرایط ایده‌آل جـوی، ستاره‌ای که در سرسو دیده می‌شود، 3.5 برابر بزرگ‌تر از ستاره 5 درجه بالاتر از افق است.

این نقشه مربع بـــزرگ پگاســـوس که در پـــاییز و اوایل زمسـتان به خـوبی در آسـمان شب مشـاهده می‌شـود و ســـتاره‌ها با قـــدرهای بصـــری خـــود را نشـــان می‌دهد. متغیرها با قدر بزرگ‌تر از 0.05 بـدون برچسب مشـخص هسـتند. نقشه‌های صـورت فلکی هشـتک و دب اصـغر را می‌توان در لینک‌های زیر یافت. Stellarium

با در نظر داشتن این موضوع، مجمـوعه‌ای از سـتاره‌های با قدر شناخته شده را در ارتفاع بالا (بـرای جلوگـیری از بـدترین حـالت جـوی) انتخـاب کنید که در بیشـتر اوقـات سـال قابل مشـاهده است. قطب‌هـای آسـمانی ایـده‌آل بـرای نـاظران عـرض جغرافیـایی میانگـان می‌باشـند (یا عرض میانه مناطقی هسـتند با تغیـیرات فصـلی متوسط در دو نیمکره، میان عرض‌های جغرافیایی 35 و 55 درجه شمالی و جنوبی)، به همین دلیل اغلب اوقـات دب‌اصـغر را بعنوان مثال می‌توانید ببینید. اما برای نیمکره جنوبی و با اشـاره به نـاظران سراسر میانه زمین، من سه نقشه را ذکر کـردم: دب اصـغر،هشـتک، (معـادل دب اصـغر در نیمکره جنوبی) و صورت فلکی فصلی آشنا، مربع بـزرگ پگاسوس.

من شما را تشـویق می‌کنم نقشه‌هایی با محـدودیت‌های قـدر خـود را با انتخـاب آن‌چه که احسـاس می‌کنید بـرای مکان شما مناسب‌تر است، ایجاد کنید. از سرسو اجتنـاب کنیـــد، که دارای منـــافع ناعادلانه و منـــاطقی در 40 درجه‌ای از افق است. در 40 درجـه، حـدود خاموشی به قدر 0.2 می‌رسد.

آسمان تاریک به معـنی منـاظر رضـایت‌بخش‌تر از اجـرام کیهـانی مـورد علاقه ما است. اگر شـما در منـاطقی

زندگی می‌کنید که در آن آلودگی نوری زیاد است، اطلس تعـــــــــــــاملی نـــــــــــــور را بررسی کنید (https://www.lightpollutionmap.info/#zoom=4&lat=5688029&lon=-11453418&layers=B0FFFFTFFFF)ـــ تا به شـــما در پیدا کردن تاریک‌ترین منطقه ممکن در منطقه با ماشـین کمک کند. مناطق رنگی آلودگی نوری، پوشش نقشه‌های دقیق جاده‌ای هسـتند که می‌توانید با جزئیـات زیـاد به آن متصل شـوید. در هر کجا کلیک کنید و اطلاعـات بیشـتری در مـورد سـایت از جمله کلاس Bortle دریـافت خواهید کرد – موضوع بعدی ما. بسیار مفید است!

تعیین NELM خود و استفاده از آن در توصـیف آن‌چه که شما از طریق تلسکوپ خود می‌بینید یک استاندارد بــرای مقایسه مشــاهدات است. یک اســتاندارد جــامع‌تر که از محدوده قدرها به عنـوان پایه اسـتفاده می‌کنـد، مقیـاس Bortle Dark-Sky است که توسط ستاره‌شناس آماتور جان بورتل ایجـاد شـده است. این مقیـاس اولین بـار در شــماره فوریه ســال 2001 مجله آســمان و تلســکوپ منتشر شد. بورتل در نظر گرفت که NELM به تنهایی به دید فرد و مقدار متغـیر زمـانی که مـردم در تلاش بـرای دیدن ضعیفترین ستاره می‌گذارند، وابسته است.

درجه حرارت تاریکی

مقیـــــــاس تاریک آســـــــمان با مقیـــــــاس Bortle. skyglowproject.com

مقیاس نه سـطحی او شـامل تعـدادی از عوامل NELM، ظاهر نور زودیاک و راه شیری، محدودیت قـدر تلسـکوپ

و دید با چشم غیرمسلح از اجـرام خـانواده عمق آسـمان مثل M33 و M31 است.

در کلاس1 سـتارگان با قـدر 8.0-7.6 و M33 با چشم غیرمسـلح آشـکارا قابل مشـاهده می‌باشد. یک آسـمان روستایی، بهترین چیز در نزدیکی شهرهایی می‌باشد که زندگی می‌کنیم، ممکن است به کلاس 3 برسد. کلاس 9 یا آسمان درون شـهری دارای قـدر محـدود 4.0 یا کمـتر است.

هم‌چنین برنامه‌های جدیدی برای اندروید و آیفـون وجـود دارد که به شـما امکـان می‌دهد از دوربین‌هـای گوشی بـرای کمک به حـرکت و تشـخیص این‌که سـتاره‌ای که می‌بینید دارای چه قـدری اسـت، اسـتفاده کنید. بـرای کسب اطلاعات بیشتر، از Dark Sky Meter (iPhone) و Loss of the night(Android) در Google Play اسـتفاده کنید. نـاظران گـزینه‌ای با هر برنـامه‌ای بـرای ارسال مشاهدات خود به پایگاه‌های داده بین‌المللی دارند که بـرای نظـارت بر روشـنایی آسـمان شب در سراسر سیاره استفاده می‌شود.

هر یک از این روش‌ها ما را بیشتر به آن‌چه در آسـمان ما اتفاق می‌افتد آگاه می‌کند، اطلاعاتی که می‌توانیم برای بهتر آموزش دادن شوراهای شهر در مـدیریت نـور بـرای حفظ آسـمان شب و یا صـرفا به منظـور اطلاع رسـانی برای مشاهدات خود استفاده کنیم.

چندی با زمین تخت گرایان - انحنا در سطح دریا

مقدمه

موضوعات شبه علمی متنوع هستند؛ فرضیه فضانوردان باستانی، زمین تخت، زیست آهنگ، فراروانشناسی، زمین توخالی، اختر بینی و طالع بینی و... تعدادی از معروف‌ترین موضوعات شبه علمی می‌باشند. مدت‌هاست در حقیقت خاموش به بررسی موضوع «فرضیه فضانوردان/بیگانگان باستانی» مشغول بوده ایم زیرا یکی از همین حواشی علمی است که از گستردگی زیادی برخودار بوده و به حق ادعاهای فرضیه پردازان آن بسیار فراتر از صاحب نظران سایر موضوعات شبه علمی همچون «زمین تخت» است، چرا که ایشان حداقل کار ممکن یعنی ایجاد یک آرشیو منسجم از ادعاهای‌شان را انجام داده‌اند و لااقل می‌دانند چه می‌گویند.

لکن موضوعاتی همچون «زمین تخت» جزو ضعیف‌ترین مباحث شبه علمی محسوب می‌شود. در این موضوع با یک سری استدلال‌ها مواجه ایم که بیشتر ناشی از سطحی نگری هستند، لکن هدف ما برخورد دفع کننده با این موضوعات و شبه دانشمندان نیست. نیازی به مجادله وجود ندارد، ما به دنبال ستیزه جویی با این حواشی علمی نبوده بلکه قصد داریم همگام با ایشان، صرفاً با اتکا با ادعاهای خودشان مسئله را درک و سپس بررسی کنیم و در حد دانش خودمان، در زدون لکه‌ها از دامن جامعه علمی تلاشی داشته باشیم. موضوع زمین تخت، با توجه به داشتن جذابیت‌های فوق‌العاده برای

مخاطبان جوان و استفاده از رسانه‌های تقریباً رایگان همانند اینترنت و شبکه‌های اجتماعی، چند صباحی است در کشور ما بیش از پیش مطرح گردیده و به شدت در حال توسعه دادن قلمرو خود است.

به هر حال این موضوع در حال گسترش در میان اکثریت جامعه فاقد توانایی تفکر انتقادی و منطقی است. سکوت متفکر انتقادی در برابر این قبیل شبهات و عوام فریبی‌ها، جامعه را در آینده با «سرخورده‌ها از شبه علم و متعصب به بافته‌های غیرعلمی» مواجه خواهد کرد. در سری مقالاتی که پیرامون موضوع زمین تخت ارائه خواهد شد، تلاش می‌شود با روشی آسان و توضیحاتی ساده اصلی‌ترین ادعاها پاسخ داده شوند. در همه مقالات ضمن ارائه دیدگاه زمین تخت گرایان و ادله و اسنادشان، پاسخ‌ها در حد امکان مطرح خواهد شد و نتیجه گیری برعهده مخاطب خواهد بود.

در این سری مقالات از اندیشه‌های موجود در «کتاب علم و نابخردی» نوشته «دیزی و مایکل ردنر» استفاده شده است و در لابه لای مطالب و تحلیل‌ها به آن‌ها اشاره خواهد شد. نکته‌ای که خواننده باید توجه داشته باشد این است که سبک «شبهه علم» در بین اذهان فاقد آموزش دانشگاهی و روش علمی تحقیق، بازار خوبی دارند. در واقع میوه‌های نابخردی همیشه بازار پویایی داشته‌اند. شبه علم علاوه بر این بازار داغ، یک نکته جانبی دیگر نیز دارد و آن بُعد آموزشی‌اش است. برای این که علم را به درستی یاد بگیریم، موضوع زمین تخت کلاس درس بسیار مناسبی است. بررسی ادعاهای متفکران زمین تخت، تمرین مفیدی برای زدودن پاره

بدفهمی‌ها و نادانسته‌های متداول در مورد نجـوم و درک ما از فیزیک، شیمی و هندسه‌ی کره زمین است.

هیچ فــرد آگــاه به روش شناسی علمی و فلســفه علم منکر این حقیقت نیست که «علوم طبیعی تجربی همه‌ی پاسخ‌ها را ندارد». ولی علم یک تلاش بدون پایان و رشد یابنـده است. فرضـیه‌ها پیشـنهاد می‌شـوند، بـرای آن‌ها شــواهد آزمــایش پــذیر ارائه می‌شــوند، آن‌ها را پس از راستی آزمایی بر اساس روش‌های خردمندانه و عبور از مراحل متعــدد و متنــوع توسط گروه‌هــای مســتقل از همــدیگر قبــول کــرده و گــاه بسط هم می‌دهنــد، یا رد می‌کنند و با فرضـیات جدید صـحیح‌تر و دقیق‌تر جـایگزین می‌کنند. در مسیر راســتی آزمــایی، پرسش‌های بی‌پاسخ بسـیار اسـت، مـاهیت تلاش‌ها این را می‌طلبـد، شـاید به بعضی از پرسش‌ها بر اســاس نظریه‌هــای موجــود پاسخ داده شـــود اما بعضی نیـــاز به فرضـــیه‌ها و نظریـــات دقیق‌تری دارند. وقتی علم وارد یک قلمـرو می‌شـود، از راه منطق علم وارد می‌شود و از چیزی به نام ریاضــیات و منطق برای ترسیم راه خود استفاده می‌کند. شواهد و مــدارک تکیه گاه‌هــای علم هســتند و راهنماهــایی قابل اطمینان.

زمین تخت (Flat Earth)

انجمن «زمین تخت»، جانشین یک گروه قدیمی‌تر اســت، یعنی کلیسای کاتولیک مسیحی حواریون که ســال 1895 در شـــهرک زاین واقع در ایلینـــویز و به دست جـــان الکســاندر داوی تاســیس شد و بعــدها به اداره ویلــبرگن وولیوا درآمد. وولیوا در سال 1930 اوراق شفا، شـماره ویژه گاهنامه فرقه را منتشر کرد تا به مـردم بگوید پیش

از این که گفته‌های مـدارس پـیرامون نجـوم را بپذیرند و کلام وحی خـــدا را نفی کنند به تفکر بپردازند. وولیـــوا عقیده داشت دلیلی چـون ناپدید شـدن کشـتی‌ها در افق یک دروغ است و با اســـتفاده از قـــوانین اپتیک (Optic) می‌توان این دروغ را توضیح داد. او معتقد بـود که هر چه اشیاء دورتر شـوند کوچکـتر می‌شـوند و سـرانجام ناپدید خواهند شد.

در تعریف از «زمین تخت» باید به معـــــرفی اصـــــول زیربنایی این فرضیه پرداخت:

الف- انجمن بین المللی زمین تخت در پی اثبـــــات این موضـــوع است: کـــره زمین مســـطح (Flat)ـــ است و با سرعتی در حـدود هـزار و ششصد مایل (2500 کیلومـتر در ساعت) در حرکت نبوده، هم‌چنین حول محور مرکـزی خود دوران ندارد.

ب- زمین تخت گرایـــان معتقدند اخترفیزیک نـــوین یک حقـه، دروغ بـزرگ و توطئه است. به نظر ایشـان این‌که کره زمین در فضا حرکت می‌کند تنها یک تعصب و تـوهم جاهلانه است و هیچ مدرک خاصی برای آن وجود ندارد.

ج- زمین تخت گرایان مدعی هسـتند زمین مانند یک حجم دیسکی شکل صاف و مدور است، قطب شـمال در مرکز این دیسک قرار گرفته و قطب جنوب نیز دور محیط این دیسک دامن گســـترده است. البته بـــرخی زمین تخت گرایان ایرانی معتقدند که کوه قاف افسـانه‌های ایـرانی در همین قطب جنوب زمین تخت است.

د- ادعا می‌شـود زمین تخت دیسک شـکل توسط یک گنبد محافظت می‌شود. خورشـید و مـاه درون این گنبد قـرار

گرفته و در مدار مشخصی در حال چرخش هستند و در فاصله نزدیک از سطح زمین قرار دارند. کهکشان‌ها، ستارگان و سایر اجرامی قابل مشاهده در آسمان به سقف این گنبد غیرقابل نفوذ چسبیده‌اند.

گر چه انجمن زمین تخت گرایی معتقد است به دلیل پنهانکاری دولت‌ها و عدم در دست داشتن سازوکار و لازم برای زمین تخت گرایان، هنوز نقشه مشخص و قطعی از این زمین تخت وجود ندارد ولی تصاویر زیر نمونه‌هایی از نقشه‌هاییست که توسط آن‌ها ارائه شده است.

تصویر شماره‌ی 1: یکی از نقشه‌های ادعایی زمین تخت با محوریت قطب شمال و در محاصره قطب جنوب.

تصویر شماره‌ی 2:ـ یکی دیگر از نقشه‌های مورد استناد زمین تخت گرایان.

تصویر شماره‌ی 3:ـ نماد سازمان ملل متحد. زمین تخت گرایان معتقدند شمایی که بر روی نماد سازمان ملل قرار گرفته نمایشی از زمین تخت است.

تصویر شماره‌ی 4:ـ تصویری سه بعدی از تصور زمین تخت که در آن گنبد، خورشید و ماه نمایش داده شده‌اند.

طرح فوق مدل زمین تخت را به خوبی نمایش می‌دهد. برخی از ادعاهای زمین تخت گرایان به صورت مختصر چنین است:

1- زمین انحنایی ندارد و محو شدن کشتی‌ها در افق صرفاً به دلیل موضوع اپتیک است نه انحنا زمین.

2- مسافرت به دور زمین در واقع مسافرت در یک دایره است، مثل این‌که دور لبه یک سکه گردش کنید.

3- در ساخت کانال‌ها و راه آهن‌ها هیچ گونه انحنایی در نظر گرفته نمی‌شود.

4- حرکت زمین صرفاً یک ادعاست و با تجربه منافات دارد، اگر زمین حرکت می‌کرد، مثلاً با گردش به دور محورش، این پدیده‌ها را شاهد بودیم: اولاً سفر در جهت حرکت زمین آسان‌تر از خلاف جهت آن بود، ثانیاً باد همواره در جهت مخالف حرکت زمین می‌وزید، ثالثاً شخصی که به هوا می‌پرید چند صدم ثانیه از زمین جدا می‌ماند و کیلومترها آن طرف‌تر به زمین فرود می‌آمد.

5- نیروی گریز از مرکز وجود خارجی ندارد چرا که اگر وجود داشت، اشیاء را از زمین برکنده و به فضا پرتاب می‌کرد.

6- ایستگاه فضایی و کلیه تصاویر مخابره شده از آن جعلی و حاصل کارهای گرافیکی کامپیوتری است.

7- دور زمین تخت، یک گنبد قرار گرفته است که همچون یک حفاظ عظیم هیچ کس را یارای خروج یا ورود به آن نیست و کلیه عملیات‌هایی که به عنوان عملیات فضایی توسط سازمان‌های فضایی چون سازمان هوافضای ایالات متحده (ناسا) درتاریخ اجرایی شده دروغ و صرفاً برای عوام فریبی است.

8- خورشید و ماه در فاصله ادعایی نجوم امروز نیستند، خورشید در فاصله‌ای بسیار نزدیک به زمین قرار گرفته (حدود 4 هزار کیلومتری سطح زمین) و در کنار ماه در

یک مــدار مشــخص به دور زمین تخت در حــال گــردش هستند.

9 - ماه گرفتگی به یک جسم سـوم وابسـته است که به عنوان مثال در ادبیات هندو به آن راهو گفته می‌شود.

10 - چیزی به عنوان جاذبه وجود ندارد. تمام چـیزی که بر روی اجسام تاثیر می‌گذارد وزن، جرم و مقاومت هـوا است.

11- و بسـیاری از ادعاهـای کوچک و بـزرگ دیگر که هر روز نــیز به تعدادشــان افــزوده می‌شــود و البته تکمیل می‌گردند.

زمین تخت گرایی نیز چون اغلب موارد شـبه علم درگـیر چند مــورد خــاص اســت، یکی اتکا پیوســته به «نظریه توطئه»؛ نظریه‌هایی که معتقد است پشت پرده همه این دروغ‌ها نیروهای عجیب و غریب است که برای فــریب ما در تلاش هستند و اگر جایی پاسخی قطعی وجـود نـدارد یا تاکنون نقشه‌ای از زمین تخت موجـودیت نیافته به این دلیل نیست که تئـوری زمین تخت اشـتباه اسـت، به این دلیل است که توطئه گران مانع شده‌اند!

زمانی که این گونه مطـالب به دست یک ایـرانی علاقمند به شـبه علم می‌رسـد، وی نـیز در افسـانه‌ها و اسـاطیر ایـرانی، احـادیث و روایـات و حـتی آیـات قـرآن مجید به دنبال تایید این قبیل موضوعات رفته، مسـتندات موجـود در فرهنگ ایــرانی-اســلامی را به آن افــزوده و ادبیــات موضـوع را توسـعه می‌دهد. بـرای مثـال فارسی زبانـان، مفهــوم کــوه قــاف را به تعریف زمین تخت اضــافه نموده‌اند و بسیاری احادیث و روایات را به عنوان سـندی

دال بر تایید تخت بـــودن زمین تفســـیر به مطلـــوب نموده‌اند.

در ادامه تلاش خـواهیم کـرد، بـرخی از مهم‌تـرین اصـول مـــورد اتکا زمین تخت گـــرایی را بررسی نمـــوده و با توضـیحاتی ســاده و قابل درک تحلیل کــنیم. در بــرخی موارد، برای روشن‌تر شـدن بـرخی توضـیحات، سـوالاتی که توسط زمین تخت گرایان فارسی زبـان مطـرح شـده است را پاسخ خواهیم داد.

ادعا: زمین هیچگونه انحنایی ندارد.

زمین تخت گرایـان معتقدند محو شـدن کشـتی‌ها در خط افق یک حقیقت عینی نیست و توضیح زمین کروی بـرای آن فقط و فقط «یک دروغ» است. کوه‌هــا، کشــتی‌ها و اشیا در فواصل دور فقط از دید چشم ما خارج می‌شوند و هیچ ارتباطی به محو شدن در زیر خط افق ندارد.

تصویر شـماره‌ی 5:ـ مشـاهده بـرجی در تورنتو کانـادا از فاصـله 39 مـایلی از اولکـات ایـالت نیویـورک آمریکا به وســیله دوربین ســوپر زوم. زمین تخت گرایـــان در این رابطه مدعی هستند برج و ساختمان‌ها پیداست و تنها از دیـدرس چشم ما خـارج شـده بودند و محو شـدن در زیر خط افق حقیقت ندارد.

تصویر شماره‌ی 6:ـ مشاهده قایقی که از دیـدرس چشم ما خارج شده بود ولی با اسـتفاده از دوربین سـوپر زوم قابل رویت گردید.

تصویر شماره‌ی 7: در تصویر بالا قله دماوند از روی کوه کرکس مشخص است در حـالی که 280 کیلومـتر فاصـله

میـــان این دو کـــوه است. زمین تخت گرایـــان معتقدند مشاهده این کوه، از این فاصله در صـورت کـروی بـودن زمین امکان ناپذیر نیست.

اما آیا شــواهد اینچنیــنی ملاکی بر عــدم وجــود انحنا در زمین و اثبــات تخت بــودن زمین اســت؟ باید به این نکته توجه داشــته باشــیم که انحنا زمین در فواصل کوتــاه به دلیل نسـبت ابعـاد کوچک انسـانی به ابعـاد بسـیار بـزرگ زمین به چشم نمی‌آید. خـــود زمین عـــوارض و پســـتی بلنـــدی‌هایی دارد که این انحنا را مخفی می‌کند. در واقع ما باید در فواصل چنـدین کیلومـتری و در سـطوح صـاف همانند دریا به دنبـــال انحنا باشـــیم. ما بـــرای اثبـــات گفته‌هــای خــود صــرفاً به مشــاهدات بســنده نکــرده و معتـــبرترین روش اثبـــات انگاره‌هـــای علمی یعـــنی «ریاضیات» را به کار می‌بریم.

در حالت کلی همگی این را مفهوم تقریباً شـنیده ایم که گفته می‌شــود اگر بر فــراز یک فــانوس دریــایی قــرار بگـیریم و سـطح دریا را پیش روی خـود داشـته باشـیم، وقتی یک کشتی از فاصله چند کیلومتری در محدوده دید ما به سمت ساحل بیاید، به دلیل وجـود انحنا زمین ابتـدا دکل کشتی و پس از مدتی میانه کشـتی و پس از مـدتی دیگر که کشـــتی نزدیک‌تر آمـــد، آن را به صـــورت کامل مشـاهده خـواهیم کـرد. پس در این‌جا ما تعـدادی متغـیر داریم.

در واقع ما برای محاسبه انحنا زمین، تعـدادی متغـیر باید در اختیار داشته باشیم که اصلی‌ترین آن‌ها یکی ارتفاعی از ســطح دریـــای آزاد است که نـــاظر بر روی آن قـــرار گرفته است (viewer Height)._ دریـای آزاد به دریـایی

گفته می‌شـــود که به یکی از اقیانوس‌هـــای زمین راه داشــته باشد. اهمیت این قضــیه در زمین کــروی است. وقتی زمین کـروی باشـد، شـعاع زمین در تمـامی نقـاط سطح دریاهای آزاد یکسان است. اما شعاع کره زمین در قله دماوند و شــعاع زمین در ســطح دریــای خــزر با هم برابر نیست. لحــاظ نکــردن این موضــوع در محاســبات، بــاعث وجــود خطــای پنهــان در محاســبات خواهد شد. بنابراین سطح دریای آزاد را می‌توان سطح صفر در نظر گرفت و ارتفاع سایر پستی و بلندی‌های زمین را نســبت به آن سنجید.

ارتفـــاع قله‌ها و اطلاعـــاتی که بر روی تـــابلو ورودی بسیاری از شهرهای کشور نوشته شده، همگی ارتفاع از سـطح دریـای آزاد را نشـان می‌دهند. دومین متغـیر مهم فاصله ناظر تا جسم مورد نظر است (Distance). حـال می‌خواهیم ببینیم آیا چنین ادعایی که زمین تخت گرایـان به آن متوصل می‌شوند حقیقت دارد یا خیر؟

تصویر شماره‌ی 8: شکل شـماتیک پارامترهـای مـوثر در محاسبات مربوط به انحنای زمین.

شما می‌توانید از فرمول‌های محاسـبه این انحنا و روابط منطقی آن‌ها استفاده کنید، یا این‌که از نـرم افزارهـایی که برای این کار طراحی شده اسـتفاده نمایید. دو مـورد از نرم افزار را این‌جا معرفی می‌گردد:

1 – نرم افزار شماره 1 – طراحی شده توسط سـایت اینترنتی متابانک

2- نرم افزار شماره 2 – طـراحی شـده توسط مـدرس نجوم آقای اشکان عارفی

در مورد اول شما می‌توانید با قرار دادن دو عدد خواسته شده، یعنی فاصله ناظر تا جسم و ارتفاع ناظر، جزئیاتی چـون فاصـله افـق، انـدازه ارتفـاع مخفی شـده در پشت افق را مشـــاهده کنید. در نـــرم افـــزار شـــماره 2 نـــیز می‌توان با وارد کردن مقـادیر درخواسـتی، ارتفـاعی که در پشت افق مخفی می‌شود را مشاهده کنید.

در ادامه با توضـیحات و ارائه نمونه‌هـایی به تشـریح این مبحث خواهیم پرداخت. به عنوان مثال اگر قد شـما 180 ســـانتیمتر باشد و بر روی یک قـــایق مـــاهیگری بر روی آب‌هـای آزاد قـرار گرفته باشـید، ارتفـاع چشم شـما به عنـوان نـاظر برابر مجمـوع انـدازه قد شـما به علاوه 20 ســانتیمتر کف قــایق، یعــنی2 مــتر خواهد بــود. در این وضعیت تا فاصله 5 کیلومتری، میزان ارتفاعی که از دید شما مخفی خواهد شد برابر صفر است. مــزیت علم این است که با محاســبه و مشــاهده، یک موضــوع رو اثبــات می‌کند. اگر شـــما دلایلی دارید که نمی‌تواند یک اثبـــات قطعی داشـــته باشـــد، مشـــکل از ادله شماست. باید به دنبال دلایل منطقی‌تر و علمی‌تری باشید.

تصــویر شــماره‌ی 9:ـ محاســبه گر انحنــای زمین ســایت متابانک. به عنوان مثـال اگر در فاصـله 240 کیلومـتری، ارتفاع ما از سطح دریا 3959 متر باشد و یک شاخص 25 مـتری را در افق دیـدمان داشـته باشـیم، 18٫53 مـتر از شاخص زیر افق محو خواهد گردید.

تصویر شماره 10:ـ محاسبه‌هان مقادیر مثال بالا در نـرم افزار محاسبه گر دوم

در تصویر شماره 7، تصویری از قله کوه کرکس ارائه شد که در زمینه آن کوه دماوند در فاصله 240 کیلومتری قابل مشاهده بود. با توجه به ارتفاع ناظر از سطح دریای آزاد که همان ارتفاع قله کرکس یعنی عدد 3959 است، ارتفاع مخفی شده پشت خط افق 18 متر خواهد بود. مفهوم محاسبات چنین است: فقط 18 متر از کوه دماوند پشت خط افق پنهان شده و مابقی آن (18 - 5610 =ـ 5592 متر) از قله کوه کرکس قابل مشاهده خواهد بود. پس تصویر کاملا منطبق با مفاهیم انحنا زمین است و هیچ گونه ایرادی به آن وارد نیست.

در واقع 18 متر از ارتفاع 5610 متری کوه دماوند در پشت افق (The Horizon)ـــ مخفی شد. دقت داشته باشید انحنای زمین را نمی‌توان به شکل تجمیعی حساب کرد. یعنی اینگونه نیست که بگوییم به ازای هر کیلومتر فلان مقدار. سپس فلان مقدار را ضرب در فاصله بین شی و ناظر نموده تا انحنای فواصل محاسبه شود. انحنا یک معادله کسینوسی هست. باید زاویه انحنا را محاسبه کرده و با توجه به کسینوس آن زاویه، ارتفاع مخفی شده را بدست آورد. برای کسب اطلاعات بیشتر در مورد فرمول‌های محاسبگر به این‌جا مراجعه کنید.

تصویر شماره 11:ـ اگر یک قایق با دکل 3 متری در فاصله 25 کیلومتری از یک فانوس دریایی 30 متری قرار داشته باشد. ناظر روی فانوس دریایی فقط 67 سانتیمتر از دکل قایق را خواهد دید و 233 سانتیمتر دکل قایق پشت انحای زمین مخفی خواهد ماند.

قالب کلیپهایی که زمین تخت گرایان مورد استناد قرار می‌دهند به این شکل است که یک ناظر با ارتفاع

مجهـول، روی دریا زوم می‌کند و یک قـایق را در فاصـله مجهــول می‌بیند. خب این چه چــیزی را اثبــات می‌کنــد؟ بدون داشتن ارتفاع ناظر و فاصله‌اش تا قایق چه چیز را می‌تـوان اثبـات کـرد؟ آیا به صـرف این‌که یک قـایق روی دریا با بزرگنمایی دیده شـده است می‌تـوان چـنین نتیجه گـیری کـرد که زمین انحنا نـدارد؟! چـنین مسـتنداتی از ســوی زمین تخت گرایــان نــاقص و به دور از عقلانیت است.

یکی از مهم‌تـرین مثالهـایی که زمین تخت گرایـان بـرای اثبات ادعای خود به کار میبرند، تصـاویری است که از دو طرف دریاچه اونتاریو در کانادا و آمریکا گرفته می‌شـود. کلیپ‌های زیادی در اینترنت موجــود است که معتقدند که از این سوی دریاچه، ساختمانهای آن سوی دریاچه کـاملا دیده میشوند و هیچ ارتفاع مخفی شـده‌ی پشت انحنـایی ثبت نشده است. بیایید دو نمونه از این ادعاها را بررسی کنیم.

شخصی مــدعی است از مکــانی به نــام نیاگــارا در این ســوی دریاچه اونتــاریو در ارتفــاع 37 پــایی توانســته ســاختمانهای به فاصــله‌ی 30٫86 مایل را بــدون هیچ انحنایی وبه صورت کامل ببیند.

تصویر شماره‌ی 12:ـ حد فاصل شهرهای تورنتو کانـادا و شهر نیاگارای ساحلی آمریکا

تصویر شماره‌ی 13:ـ توجه داشته باشـید که این “دریاچه اونتاریو” است و خود 75 متر از سطح آبهای آزاد ارتفاع دارد.

تصـویر شـماره 14:ـ ارتفـاع دریاچه اونتـاریو از سـطح آب‌های آزاد

ادعـای مـذکور مربـوط به دو نقطه در طـرفین سـاحل دریاچه اونتـاریو است که 48 کیلومـتر از هم فاصـله مستقیم دارند. ارتفـاع دریاچه از سـطح آب‌هـای آزاد 75 متر است. فیلمبردار 75 متر (بعلاوه 2متر قد خودش) از سطح دریای آزاد ارتفاع دارد. از طرفی سـاختمان‌ها هم 75 متر بالاتر از سـطح دریا هسـتند. (مثلا یک سـاختمان 10 طبقه می‌شـود 105 مـتر ارتفـاع از سـطح دریـای آزاد).حالا این اعداد را در محاسـبات انحنـای زمین قـرار می‌دهیم:

تصویر شماره 15: همانطور که می‌بینید فقط 21 متر از ارتفـاع در پس انحنا مخفی می‌شـود، بنـابرین طـبیعی است ساختمان‌هایی که 105 متر ارتفـاع دارند یا بـرجی که 300 متر ارتفاع دارد به راحتی دیده شوند.

تصویر شماره‌ی 16:ـ در تصویر فوق ادعا شده اگر نـاظر 3 مـتر از سـطح دریـای آزاد ارتفـاع داشـته باشد و شی هدف در فاصله 182 کیلومـتری‌اش باشـد، آن‌گـاه 2425 متر ارتفاع آن در پس انحنای زمین پنهان می‌شود.

پاسخ این ادعا: هیچ شـاهدی در دست نیست که نشـان دهد فاصله نـاظر از کـوه تارانـاکی 182 کیلومـتر است. هم‌چنین نمی‌توان تایید کـرد ارتفـاع این نـاظر از سـطح آب‌های آزاد صرفاً 3 متر است. اگر اکنون بگوییم از نظر ما فاصله ناظر تا کوه 120 کیلومتر بیشتر نیسـت، فقط 1130 مـتر از ارتفـاع کـوه پشت انحنـای زمین مخفی می‌شـود و 1390 مـتر آن هنـوز قابل رویت است. لـذا

صــرف این ادعــای غیرمســتند که عکس از لب ســاحل گرفته شده اما هیچ علائمی از ساحل محل اقـامت نـاظر در تصویر دیده نمی‌شود، کافی نیست. ناظر باید شاهدی ارائه دهد که در ســـاحل نقطه مقابل کـــوه تارانـــاکی ایستاده است.

اگر هنوز هم درک مفهـوم این اینحنا بـرای شـما مشـکل است، تصویر کنید شـما در یک سـمت سـاحل دریـای آزاد هستید. چشم شما یک متر از سطح آب ارتفاع دارد (قوز کـرده اید). اکنـون می‌خـواهیم ببیـنیم تا چند مـتر دورتر می‌توانید یک جسم یک متری دیگر را بــدون این که پشت خط افق پنهان شود، ببینید.

تصــویر شــماره 17:ـ محاســبه گر انحنــای زمین نشــان می‌دهد نـاظر در ارتفـاع یک مـتری از سـطح دریـای آزاد قادر است تا فاصـله 7140 مـتری یک شی یک مـتری را بی‌کم و کاست مشاهده کند.

تصویر شماره 18:ـ حـال اگر ارتفاعتـان را بیشـتر کنیـد، فواصل بیشتری را خواهید دید.

یک آزمایش: شما در کنار سـاحل دریـا، خـودروی خـود را پارک می‌کنید و یک لامپ روی سقف ماشین می‌گذاریـد، طوری که ارتفاع لامپ از سطح دریا معادل 4 متر باشد. حال سوار یک کشـتی شـوید که از سـاحل دور می‌شـود. ارتفـاع چشم شـما که روی عرشه هسـتید نـیز از سـطح دریا 4 مـتر است. اگر کشـتی از فاصـله 14280 مـتری ماشین شـما دورتر بـرود، دیگر از روی عرشه کشـتی به هیچ عنوان نمی‌توانید این لامپ را ببینید. حتی با دوربین سـوپرزوم یا تلسـکوپ! زیـرا آب دریا بین دید شـما و آن

لامپ قرار می‌گیرد، مثل یک دیـوار! اگر چـنین آزمایشی اجرا نمودید و در فاصله 16 کیلومتری کماکان لامپ دیده می‌شد، آن وقت به کروی بودن زمین باید شک کرد.

ســوال: اگر زمین انحنا دارد، چــرا در هنگــام حفر تونل هیچگاه انحنا زمین را در نظر نمی‌گیرند؟

پاسخ: نیازی به این کار نیست. ارتفـاع تونل‌هـا، کانال‌ها و آبراهه‌ها را با توجه به ســطح زمین می‌ســنجند. پس همیشه تونل‌ها و کانال‌ها یک ارتفـاع مشـخص از سـطح زمین دارند. یعنی احـداث کننـده کانـال در زمـان سـاخت کانــال همیشه عمق کانــال را نســبت به ســطح زمین می‌سنجد و مسیر را اصلاح می‌کند. این یعنی خـود بخـود انحنــای زمین را لحــاظ کــرده ایم، بــدون این‌که متوجه باشیم.

فرض کنید خودکار خودتان را روی سطح مـیز در ارتفـاع 10 سانتیمتری حرکت می‌دهید. هر جا یک عارضه وجـود داشته باشد، خودکار شما هم برای حفظ ارتفـاع معـادل شـکل همـان عارضه بـالاتر می‌رود یا پـایین می‌آید. پس میز و عوارضش هر شکلی داشته باشند، خودکار شما در طول حرکت همان شکل را طی خواهد کرد بــدون این‌که از ابتدای کار شما نیـازی به محاسـبه شـکل این عـوارض داشــته باشــید. شــما فقط حواســتان به ارتفــاع 10 سـانتیمتری هست. همین کافیست. مسـیر حـرکت شـما عین ســطح مــیز خواهد بــود! در عملیــات حفر تونل و کانال‌ها و حــرکت هواپیماها هم دقیقــاً همین اتفــاق می‌افتد.

مثـــالی دیگر: قطعه فیلمی دیگر در فضـــای مجـــازی در گـــردش است و توسط انجمن زمین تخت فارسی منتشر گردیده است که فردی به نـام "دکـتر زاک" مـدعی است فیلم را از ارتفاع 4 پایی سطح دریا (120 سـانتیمتری) گرفته است. (این فیلم را از این‌جا ببینید) اگر ادعای وی را بپذیریم وی لب دریا در حالت قوز کرده، فیلم بـرداری نموده است. ولی ما در فیلم چنین وضـعیتی را مشـاهده نمی‌کنیم و به شکل غیر حرفه‌ای در زمان کوچک کـردن، فیلم قطع می‌شـود. به روشـنی مشـخص است فیلم در یک ارتفـاع بـالاتر گرفته است. زیـرا امـواج از بـالا دیـده می‌شود. مثل این‌که روی یک پل، ساختمان، تپه یا غـیره ایســتاده و فیلم‌بــرداری کــرده است. یکی از دلایل دیگر هم مشاهده سطح آب بین دو خشـکی است. لـذا ارتفـاع ناظر بیش از آن چیزی است که ادعا می‌کند.

تصـویر شـماره 19:ـ شـخص نـاظر (دکـتر زاک) در این تصـویر ادعا می‌کند عمل فیلمـبرداری را در ارتفـاع 120 سـانتیمتری سـطح آب انجـام داده است در حـالی که به وضوح می‌توان تشخیص داد فیلمبردار در ارتفــاع چند ده متری سطح آب مستقر است.

تصویر شماره 20:ـ آقای زاک در این تصویر مـدعی است که ارتفاعش از سطح آب 120 سانتی متر بوده و باز هم موفق شـده با دوربین‌هـای سـوپرزوم سـاختمان‌های 80 متری ساحل روبه رویی را در فاصله 42 کیلومتری ببیند.

فــرض کــنیم وی در اتفــاع 30 مــتری ســطح آب عمل فیلمــبرداری از ســاحل رو به روی خــود را انجــام داده باشد. در این صورت خواهیم داشت:

- ارتفاع ناظر: 30 متر

- فاصله: 42 کیلومتر

- ارتفاع ساختمان‌های ساحل روبه رو: 80 متر

تصویر شماره 21:ـ محاسبه ارتفاع مخفی شده پشت خط افق در صورتی که آقای زاک در ارتفاع 30 متری سطح دریا ایستاده باشد.

مسئله این‌جاست که آقای «دکتر زاک» زمین تخت گرا، مخاطبان خود رو ساده لوح فرض کرده و با روش جعل اعداد و ارقام در ویدئوهایش، سعی بر معروفیت هرچه بیشتر خود دارد که البته تقریبا موفق نیز بوده است. طبق محاسبات 39 متر و نیم از ساختمان باید پشت انحنا مخفی شود. پس نیمی از ساختمان هنوز پیداست، همان چیزی که در تصویر مشاهده می‌شود و کروی بودن زمین را اثبات می‌کند. ناگفته نماند، اکثر ویدئوهای ایشان مورد بررسی قرار گرفته و در همگی فریب‌های هنرمندانه‌ای صورت گرفته است، علاوه بر این تلاشهای ما برای فهم این موضوع که آقای دکتر زاک در چه رشته‌ای دکترا دارد و یا در کجا تحصیل کرده تا کنون نتیجه نداشته است. به نظر می‌رسد زمین تخت گرایان فارسی زبان بیش از پیش باید مراقب فریب‌های این به اصطلاح دکتر زاک باشند.

سوالی که باید از زمین‌تخت گراها پرسید، چنین است: «اگر فرض می‌کنند زمین تخت می‌باشد، پس چرا کل 80 متر ساختمان روبرو در تصویربرداری دیده نمی‌شود و نصف زیر آب است؟!» آیا این به معنی رد فرضیه زمین تخت هست؟

خب ما این سوال را پیشتر نیز از زمین تخت گرایان پرسیده ایم، پاسخ ایشان بدین شرح است:

” الف) چشم انسان محدود است - چشمان شما نمی‌تواند بیش از حد توان ببیند. به عنوان مثال شما در یک هوای صاف و تمیز می‌توانید تا حدود سیصد کیلومتر را ببینید به عنوان مثال از قله کوه کرکس قله دماوند کاملا نمایان است! اما شما نمی‌توانید وقتی بالای کوهی هستید تا هرجایی که میخواهید ببینید! چرا؟ به دلیل وجود جو! زمین دارای جو است و دید شمارا در فواصل بسیار زیاد تار می‌کند حتی اگر از تلسکوپ استفاده کنید.

ب)قوانین پرسپکتیو - قوانین پرسپکتیو در جهان ما حکم فرماست و این قوانین در زندگی ما تاثیر دارد! بر اساس قوانین پرسپکتیو چشم انسان دارای یک افق محدود است که این افق می‌تواند با استفاده از تلسکوپ و دوربین افزایش یابد اما همیشه افقی وجود دارد که ما نمی‌توانیم انتهای آن را ببینیم! به آن نقطه، نقطه اضمحلال افق می‌گویند! نقطه‌ای که هرچه به آن برسد(در دید ما) گویا کم کم از دید ما محو می‌شود. بنابراین شما نمی‌توانید تا هرجا را که بخواهید ببینید. اما این موضوع در دریاها بخاطر وجود سطح آب و البته بخار آب فرق دارد! شما در دریاها و اقیانوس‌ها دید کمتری نسبت به مکانی مانند بیابان یا دشت دارید”

اما این پاسخ تا چه حد درست است؟

دوستان باید توجه داشته باشند محو شدن یک جسم پشت گرد و غبار جو، با پایین رفتن جسم دو موضوع

متفاوت هستند. شما هرچقدر هم که گرد و خاک در هـوا داشته باشید، بـاعث نمی‌شـود که لامپ مـنزل همسـایه، پایین‌تر دیـده شـود. گـرد و غبـار فقط بـاعث محو شـدن می‌شـود، نه حـرکت. نقطه‌ی اضـمحلال بر اثر جو فقط جسم را کدر و ناپیدا می‌کند ولی باعث پایین رفتن آن به زیر سطح افق نمی‌شود. پرسـپکتیو هم قاعـده‌ی ریاضی دارد. این‌که بـدون هیچ محاسـبه‌ای مـدعی شـویم دلیل دیده نشـدن پرسـپکتیو اسـت، دچـار مغلطه شـده ایم. به عنـوان مثـال یک کـوه 2000 مـتری در فاصـله‌ی 500 کیلومـــــتری، بر اثر پرســـــپیکتو دارای قطر زاویه‌ای مشخصی می‌شود، مثلا 2 دقیقه‌ی قوسی. خـوب اگر ما به ارتفاع 2 دقیقه‌ی قوسی نگاه کنیم، باید همین کوه را از فاصـله‌ی 500 کیلومـتری ببیـنیم. هیچ جسـمی بر اثر پرسپکتیو به پـایین‌تر از سـطح افق منتقل نمی‌شـود. به اشکال زیر و توضیحات مربوطه توجه کنید:

تصـویر شـماره 22:ـ ارتبـاط بین خط افـق، پرسـپکتیو و غبار جوی

تصویر شماره 23

تصـویر شـماره‌ی 24:ـ در مثـالی دیگر که از فاصـله 39 مـایلی تورنتو و اولکـات نیویـورک گرفته شـده، مشـخص می‌شود بخش زیادی از بـرج تورنتو در پس انحنـای زمین پنهــان شــده است و دوربین‌هــای ســوپر زوم قــادر به مشاهده ارتفاع مخفی شده نیستند.

تصویر شماره 25

در مقایسه زیر کوه رینیر (Mount Rainier)، بلنـدترین کوه ایالت واشنگتن در ایالات متحـده را از دو فاصـله 55

و 130 مـایلی میبیـنیم. لطفا اسـکرولر تصـویر را جابجا کنید تا میزان مخفی شدن کوه در پشت انحنا را مشاهده کنید.

JuxtaposeJS

بیایید دو نمونه جالب‌تر را بررسی کنیم.

تصــویر شــماره 26:ــ تصــویری از جزیــره کورســیکا (Corsica)

زمین تخت گرایان در مورد تصویر بالا نوشته اند: تصـویر بـالا مربـوط به جزیـره کورسـیکا (Corsica)ـ است. این تصویر در 4 دسامبر 2007 از نووی (Novi)ـ گرفته شده است. بلنـدترین کـوه در جزیـره کورسـیکا، مونته سـینتو می‌باشد که 8878 فوت (2706 متر) بالاتر از سطح دریا قرار دارد. فاصـله بین نـووی تا کـوه مونته سـنتو دقیقـاً 139 مایل (699/223 کیلومتر) است. نـووی حـدوداً 82 فوت (99/24 مـتر) بـالاتر از سـطح دریا قـرار دارد. اگر بخواهیم عکاس را در نظر بگیریم، 6 فـوت به 82 فـوت اضافه می‌کـنیم که جمعـاً 88 فـوت (82/26مـتر) خواهد شد. 12 مایل (19 کیلومتر) از 139 مایل کم می‌کـنیم. اگر زمین کروی باشد، در فاصله 127 مـایلی (387/204 کیلومتر) حدوداً 10753 فوت (51/3277متر) انحنا وجود دارد. این بدین معناست که اگر زمین کروی باشـد، نـوک قله مونته سنتو باید حـدود 1875 فـوت (571 مـتر) زیر خط افق باشد (1875=8878-10753)ـ اگر زمین کروی باشد، ما نباید جزیره کورسیکا را ببینیم (حـتی بلنـدترین نقطه آن را). این تنها در یک زمین تخت ممکن است.

تصویر شماره 27: کوه مونته سینتو در جزیره کورسیکا (Corsica)

خب چطـور باید ادعـای زمین تخت گـرا در مـورد ارتفـاع ناظر را باور کنیم؟ در متن نوشته شده ارتفاع نــاظر 26 متر است، در حالی که اگر منظور نـاظر از نـووی، شـهر نـووی لیگیـور (Novi Ligure)ـ باشـد، طبق اعلام ویکی پدیا، ارتفـاع این شـهر از سـطح دریا 197 مـتر است. با قرار دادن 233 کیلومتر به عنوان فاصله بین دو نقطه و 199 متر به عنـوان ارتفـاع نـاظر از سـطح دریـا، مـتراژ پنهان شده در پشت خط انحنای زمین دقیقاً برابر 2335 متر است. این در حالی است که ارتفاع کوه مونته سـنتو برابر 2706 متر است. پس اگر نـاظر کف خیابـان شـهر نــووی نــیز ایســتاده باشد و از دوربین‌هــای بزرگنمــایی تصویر استفاده کند، حداقل باید 370 مـتر از کـوه مونته سنتو را ببیند.

اگر فرض کنیم ناظر از بام یک ساختمان 30 متری عکس گرفته اســت، آن وقت ارتفــاعش از ســطح دریا به 230 متر خواهد رسید و فقط 2237 متر از کـوه مونته سـنتو از دید وی پنهان بـوده و نزدیک به 469 مـتر از کـوه باید قابل رویت باشد. توجه داشــته باشــید که اگر زمین تخت بـود، باید کل ارتفـاع 2706 مـتری کـوه مونته سـنتو در عکس دیده شود. چرا چـنین نیست و بخش انـدکی از قله کوه در تصویر افتاده است؟

با توجه به ادعای زمین تخت گرایــان، انحنا در زمین تخت برابر با صــفر هست. شــما از تهــران باید بــرج ایفل در پــاریس را ببینید! بــرخی زمین تخت گراها ادعا می‌کنند پدیده‌هایی مثل شکست نور یا پرسپکتیو (Perspective)

و ... باعث می‌شوند که شما از شهر خودتان برج ایفل را نبینید. اگر چنین پدیده‌هایی واقعاً وجود دارند، چرا در عکس جزیره‌ی کورسیکا این پارامترها در نظر گرفته نشدند؟ چرا مشاهده جزیره از فاصله 233 کیلومتری را به شکست نور در جو نسبت نمی‌دهند؟ (البته راجع به پدیده‌هایی چون شکست نور و پرسپکتیو مختصرا در بالاتر توضیح دادیم و در مقالات آتی توضیحات تکمیلی را ارئه خواهیم کرد).

در ادامه به بررسی یکی از تصاویر سایت فراتر از افق می‌پردازیم که چالشی جالب مطرح شده از سوی زمین تخت گرایان است:

تصویر شماره 28: کوه بارس دس اکریسن (Barre des Écrins)ـ در سمت چپ-بالا و کوه پیگ دی فاینسترل (Pic de Finestrelle) در سمت راست-پایین.

کوهی که در سمت چپ تصویر مشاهده می‌کنید بارس دس اکریسن (Barre des Écrins)ـ با ارتفاع 13,458 فوت (4101 متر) است. این کوه از ناظر حدود 443 کیلومتر (275 مایل) فاصله دارد. ناظر بر روی کوه پیگ دی فاینسترل (Pic de Finestrelle)ـ با ارتفاع 9,272 فوت (2826 متر) قرار دارد.

حال محاسبه می‌کنیم:

تصویر شماره 29:ـ محاسبه ارتفاع مخفی شده پشت افق در حین مشاهده کوه بارس دس اکریسن از محل استقرار ناظر بر روی کوه پیگ دی فاینسترل.

کـوه بـارس دس اکریسن با ارتفـاع 4101 مـتر باید زیر 5030 متر انحنا ناپدید شود اما در تصویر کاملا مشـاهده می‌شود. درواقع ما نباید شاهد این کوه باشـیم، اما کـوه رویت می‌شـود و از انحنـای فرضی زمین خـبری نیست. این تصویر به سادگی می‌تواند مـدل کـروی را به چـالش بکشد.

منبع تصـویر بعلاوه اطلاعـات تصـویر در سـایت فراتر از افق است.این یک مثـال پیشـرفته و خـاص است و پاسخ آن ارزش شـنیدن دارد. شکست نـور بر اثر گرادیان‌هـای دمایی اتمسفر در محاسبات فوق لحـاظ نشـده است. در واقع ناظر در حال مشاهده سرابی از سـایه کـوه بـارس دس اکریسن در هواست.

به این پدیده انکسار زمیـنی (Terrestrial Refraction) گفته می‌شـود که جـزئی از اعوجـاج جـوی است. اگر واژه‌ی «Atmospheric Refraction» را در اینـترنت جستجو کنید، می‌توانید با فیزیک این پدیده آشنا بشـوید. مسیر پرتو نوری که از کوه به سمت بالای جو در حـرکت هست، هر چه بالاتر می‌رود وارد محیط رقیق‌تر می‌شـود و یک ضریب شکست بسیار جزئی ایجاد می‌کند که مسیر نور را به سمت زمین منحرف خواهد کرد. در دستگاه‌های نقشه برداری مهندسی عمران، شـما باید یک پـارامتر که مربوط به دمای سطح و گرادیـان دمـایی محیط می‌باشد را نیز به دسـتگاه بدهید تا بتواند افق دید شـما را با دقت بیشتری تقـریب بزند و این اعوجـاج را هم محاسـبه کند. اگر انکسـار وجـود داشـته باشـد، مسـیر نـور کمی خم می‌شود و این فاصله طولانی‌تر می‌گردد.

تصـویر شـماره 30:ـ در حـالت معمـولی از روی فـانوس دریایی (h1) کشتی (h2) قابل دیدن نیست.

اما در تصویر شماره 29، قسمت‌های فوقانیh1 و h2 از سوی یک‌دیگر قابل مشـاهده هسـتند چـرا که مسـیر نـور بین آن‌ها افق را می‌شــکند. S1 و S2 فاصــله از افق است. اگر آن‌ها را با هم ترکیب کنیـد، به شـما فاصـله‌ای را می‌دهد که دو نقطه از یک‌دیگر قابل مشاهده باشند.

تصـویر شـماره 31:ـ وقـتی پدیـده انکسـار زمیـنی روی می‌دهد، از روی فانوس دریایی (h1)ـ کشتی (h2)ـ قابل دیدن می‌شود.

محاســبات ذیل را ببینید. عبــارت (dT/dh)ـــ به معــنی تغییرات دمای جو نسبت به تغییر ارتفاع است. این تغییر بـاعث رقیق شـدن هـوا می‌شـود و همین منجر به ایجـاد ضـریب شکست بـرای نـور و تغیـیر جـزئی مسـیر نـور می‌گردد.

تصویر شماره 32: نحوه محاسبه پدیده انکسار زمینی.

همیشه موقع غروب خورشـید، خورشـید به شـکل بیضی ایستاده در می‌آید، یعنی یک کشیدگی از سـمت پـایین به بالای خورشید ایجاد می‌شـود. این همـان شکست پرتـوی نور خورشـید است که حـتی وقـتی زیر افق رفته اسـت، بخاطر گرادیان دمایی جو باز هم تا لحظاتی به سمت بالا کشـیده می‌شـود و شـکل دایـروی خورشـید را به بیضی تغییر می‌دهد.

تصویر شماره 33:ـ شکست پرتوی نـور خورشـید به دلیل گرادیان دمایی جو

این پدیده بـرای کوه‌ها هم می‌تواند رخ بدهد. البته ممکن است چند روز بعد و با تغییرات دمایی محیـط، شـما دیگر نتوانید آن ســایه‌ای که چنــدی قبل از کــوه می‌دیدید را مجدداً ببینید.

تصویر شماره 34:ـ این تصویر مسـیر پرتو نـور را نشـان می‌دهد.

ما فــرض را بر این گذاشــته ایم که اطلاعــات تصــویر شماره 26 کاملاً صادقانه توسط عکاس ارائه شده است. در هر صــورت باید پــارامتر انکســار جــوی هم در نظر گرفته بشود ولی در محاسبات ایشان انجـام نشـده، پس نتیجه‌ای که بدست آورده‌اند، مربـوط به زمـانی می‌شـود که هیچ گرادیـان دمـایی در جو وجـود نداشـته باشد و در واقعیت هیچ‌وقت چنین حـالت ایـده‌آلی رخ نمی‌دهد. پس عملاً ادعای ایشان مردود می‌شود. از طرفی خود ایشان باید پاسخ بدهند اگر زمین تخت هســت، پس چــرا فقط قله‌ی کوه دیده می‌شود؟ البته خود سایتی که زمین تخت گرایان به آن اسـتناد کرده‌اند به این نکته اشـاره کـرده و از قضا خودشان هم در مورد انکسار جوی توضیح داده‌اند و گفته‌اند که موضوع مبحث پیرامون انکسـار جـوی است و ربطی به زمین تخت ندارد.

تصویر شماره 35:ـ در حالت عـادی روی قله هر کـدام از دو کــوه بایســتیم، قله دیگر کــاملاً پشت انحنــای زمین می‌افتد. در صورت وقوع پدیـده انکسـار جـوی، قله کـوه مقابل تا اندازه‌ای قابل مشاهده خواهد بود.

وقتی از واژه گرادیـان اسـتفاده می‌کـنیم، یعـنی مشـتق مقدار دما نسـبت به ارتفـاع. این عـدد نشـان می‌دهد که

چه مـیزان از کـوه دیـده می‌شـود. مثلاً اگر سـطح زمین بسیار داغ و ارتفاعات جو بسیار سرد باشد، این گرادیان بالا رفته و شکست افزایش پیدا می‌کند و بخش بیشتری از تصـویر کـوه به چشم بیننـده می‌رسد. ولی اگر سـطح زمین صـــفر درجه ســـانتیگراد و ارتفاعـــات 20-، این گرادیـــان ملایم خواهد شد و تغیـــیرات به قـــدری کم می‌شـــود که ممکن است هیچ شکست نـــوری را با چشم حس نکنید.

البته باید متوجه بود پدیـده انکسـار جـوی اثر فوق‌العـاده جزئی و نامحسوسی دارد. مثل همین عکس که بـرای یک کوه در فاصله‌ی 400 کیلومتر و مسیر نـوری که از روی خشـــکی و دریا (با دماهـــای متفـــاوت) گذشـــته رخ داده است. در حـالت عـادی بـرای بررسی افق دیـد، پـارامتر انکسار جوی را می‌توان نادیده گرفت که بـاز هم با دقت بسیار بالایی جواب‌ها درست هستند. به عنوان جمع‌بندی از بحث شکست نـور در جو سه عکس ذیل را ببینید. علت مشـــاهده یک کـــوه پنهـــان شـــده در پشت افق دید را به خوبی نشان می‌دهد.

تصویر شماره 36:ـ پدیـده انکسـار جـوی آفتـاب در حـال غروب.

تصویر شماره 37:ـ تصویر خورشید واقعی به سمت بـالا کشیده شده است.

تصـویر شـماره 38:ـ یک مثـال مناسب از چگـونگی روی دادن پدیده انکسار جوی.

پس نتیجه این است که در صورت وجود گرادیـان دمـایی، افق نـاظر افـزایش پیـدا می‌کند. هر چه گرادیـان دمـایی

بیشتر و فاصله تا سوژه بیشتر باشد، افزایش افق ناظر هم بیشتر می‌شود.

با توجه به توضیحات فوق، به طور خلاصه اگر توضیحات بالا را مطالعه کنید و چند تصویر از ساختمانهای شیکاگو از طریق دریاچه میشیگان و برج تورنتو از طریق دریاچه اونتاریو از فواصل مختلف را مشاهده کنید، متوجه خواهید شد که در فواصل مختلف میزان مخفی شدن ساختمانها به چه شکل خواهد بود. توجه داشته باشید، حال اگر در این فواصل و در ارتفاع برابر ناظر، تلسکوپ نجومی هم قرار دهید، همین قدر از ساختمانها در پس افق دریاچه مخفی خواهند شد، زمین تخت گرایان چه بخواهند، چه نخواهند در این ادعا خود اشتباه کرده‌اند.

روز اول، درس اول:

مباحثه علمی، ارائه نظریه‌ها همراه با استدلالهای آن‌ها است. این استدلالها هستند که باعث میشوند نظریات مدعیان جدی باشند. نظریات بدون استدلال فقط اندیشه‌های جالب هستند. علاقمندان به حواشی علمی طوری رفتار می‌کنند که گویی استدلال‌ها در حاشیه‌ی نظریه قرار دارند، اگر استدلالی جواب ندهد به دنبال یکی دیگر میگردند. گمان می‌کنند نظریه باید به هر نحوی روی پای خود بایستد. آن‌ها تصور می‌کنند که دانشمندان فقط دو راه دارند: یا این‌که آنان را به مباحثات خود راه دهند و یا غیرممکن بودن آن را اثبات کنند. پاسخ ما به این طرفدارن حاشیه‌های علم، من جمله زمین تخت گرایان این است: این وظیفه دانشمندان نیست که نشان بدهند عقیده جذاب شما یک مدعی جدی نیست

بلکه وظیفه شماست که نشان دهید که عقیـده شـما یک مـــدعی جـــدی است و جمله‌ی ”هر چـــیزی ممکن است شما را به این هدف نمیرساند.“

منابع:

1 – https://www.metabunk.org/calculating-the-height-of-something-in-a-p900-photo-when-distance-is-known.t8146/

2 – https://www.metabunk.org/measuring-the-curvature-of-the-horizon-with-a-level.t7832/

3- https://www.metabunk.org/soundly-proving-the-curvature-of-the-earth-at-lake-pontchartrain.t8939/

4 – https://www.metabunk.org/stand-up-to-detect-the-curve-of-the-earth.t8364/

5 – https://www.metabunk.org/earth-curvature-refraction-experiments-debunking-flat-concave-earth.t6042/

6 – https://www.metabunk.org/explained-443-km-distance-mountains-visible.t8980

7 – https://www.metabunk.org/what-happened-when-engineers-forgot-the-earth-was-round.t8990/

8 – https://www.metabunk.org/how-to-take-a-photo-of-the-curve-of-the-horizon.t8859/

https://www.metabunk.org/mistakes-i-made-on-my-joe-rogan-experience-flat-earth-/episode.t8716 – 9

https://www.metabunk.org/curvature-of-earth-the-definition.t8297 – 10

https://www.metabunk.org/folsom-lake-photographs-demonstrating-the-curvature-of-the-earth.t7789 – 11

https://www.metabunk.org/simulating-atmospheric-refraction-and-mirages.t7881 – 12

چندی با زمین تخت گرایان – انحنای قابل مشاهده زمین

می خــواهیم بررسی کــنیم در چه فاصــله‌ای از ســطح زمین، انحنا زمین قابل مشــاهده خواهد بــود؟ درک این انحنا بر روی زمین نـیز ممکن می‌باشد و این موضـوع در بخش نخست به وضوح توضیح داده شده است. در ارتفاع 70 کیلومــتری انحنا زمین ظــاهر خواهد شد. بنــابراین انحنــای ظــاهری کم است. حــتی اگر در یک هواپیمــای تجــاری که در این ارتفــاع پــرواز می‌کنــد، بنشــینید، باید حــداقل میــدان دید 60 درجه و افق صــاف و بــدون ابر داشته باشید.

گفته می‌شـــود آگوست پیمـــارد و پـــائول کیپفر اولین نفراتی بودند که در 27 ماه می1931 توانسـتند انحنـای زمین را با چشم مشــاهده کنند. آن‌ها مشــاهده خــود را زمانی که توسط یک بالن در ارتفـاع نزدیک به 16 هـزار متری بر فـراز آلمـان و اتـریش بوده‌انـد، گـزارش کردند. نقل است آلبرت دابلیو استیونس و آرویب اندرسون نــیز اولین انسان‌هایی بودند که در 11 نوامبر سال 1935 از این انحنا عکس گرفتند.

تصویر شماره‌ی 1: آگوست پیمارد و پائول کیپفر.

آن‌ها به وســیله یک بــالن پر از هلیــوم در پی ثبت رکــود جهانی تا ارتفـاع 22 هـزار مـتری بر فـراز داکوتا پـرواز کردند. ادعاهــای دیگــری هم هست که عمــدتاً پس از این سال‌ها ثبت شده است. از آن زمان تعـداد زیـادی مـدعی شده‌اند این انحنا را از بــالای کوه‌ها یا هواپیماها دیده‌اند. اما هواپیماهــای تجــاری به نــدرت بــالاتر از ارتفــاع 12 کیلومتر پرواز می‌کنند.

زمین تخت گرایـان کـاملاً این انحنا را تکـذیب می‌کنند و منکر وجود چنین انحنـایی بـوده و همه تصـاویر را (حـتی تصـاویر گرفته شـده از ایسـتگاه فضـایی بین المللی) را جعلی و فریبکارانه می‌دانند. آن‌ها به طـــــور کلی منکر چنین ایستگاهی در فضا هسـتند. نظریه غـالبی در میـان زمین تخت گرایان پیرامون ایستگاه فضایی وجود نـدارد؛ عـــده‌ای معتقدند به کل چـــنین چـــیزی دروغی است و تصـاویر ثبت شـده توسط منجمـان مبتـدی نـیز تنها یک فنـاوری پرتو آبی (Blue Beam)ـ و یا مشـابه آن است. عده‌ای دیگر نیز معتقدند این ایستگاه در لایه‌هـای میـانی جو معلق است و صـرفاً یک مـاکت بـرای بـازی با افکـار عمومی است. عده‌ی سومی هم اعتقاد دارند مـاکت این پایگاه به وسیله زنجیر به گنبد آسمان متصل شـده است! نظـرات عجیـبی اسـت، ولی بـاور کنید چـنین اعتقـاداتی حقیقتاً وجود دارد.

تصـاویر شـماره‌ی 2:ـ تصـاویر آمـاتوری ثبت شـده از ایستگاه فضایی.

تصویر شماره 3:ـ فعالیت مشترک شیراز و مشـهد- گـذر ایستگاه فضایی بین المللی از جلوی خورشید

11 اکتـبر 2017 - شـیراز: 12:13:07٫5=ـ مشـهد: 12:15:17

تصویر شماره 4: گذر ایستگاه فضایی بین‌المللی از کنار مشتری.

28 فوریه 2017 سـاعت 6:09:42 بامـداد= تلسـکوپ دابسونی 10 اینچ sw بهینه f4.76

شما می‌توانید مجموعه‌ای از این تصاویر را در وبسایت مایک تیرل مشاهده کنید:

www.astrospider.com

به نقل از فیزیکدان و خلبان دیوید گوتیرز (Gutierrez) زمانی که وی با هواپیمای B-57 پرواز می‌کرده است، انحنای افق تا ارتفاع 15 کیلومتری قابل دیدن نبوده و در ارتفاع 18 کیلومتری این انحنا قابل مشاهده می‌شود. با استناد به مصاحبه با چندی دیگر از خلبانان هواپیماهایی چون SR-71 و U-2، آن‌ها نیز نظر گوتیرز را تایید کرده‌اند. در واقع گوتیرز معتقد است اگر میدان دید به حد کافی باشد، مشاهده این انحنا از ارتفاع کمتر نیز ممکن خواهد بود. وی با توجه به مصاحبه‌هایش با خلبانان مختلفی که در ارتفاعات پایین‌تری همانند 11 کیلومتری پرواز می‌کردند، به این نتیجه رسید، هیچ یک از این افراد نتوانسته‌اند انحنای افق را مشاهده کنند.

هنگامی که ما تلاش می‌کنیم تا درک درستی از انحنای افق داشته باشیم، دو موضوع را باید در نظر بگیریم. اول این موضوع که تعداد زیادی از مردم عینک می‌زنند و اگر در استفاده از عینک دقت نشود باعث ایجاد اعوجاج (کژی – distortions)ـ در مشاهده می‌شوند. اگر به اندازه کافی بالا برویم، انحنا را خواهیم دید. مورد دوم این‌که ناظر بالاتر از ارتفاع کوه اورست هیچگاه مستقیم به افق نگاه نمی‌کند، چنین ناظری ز طریق پنجره یا کاناپوی شاهد منظره بیرون است. پنجره‌های هواپیمای هیچگاه افق وسیعی را در اختیار شما قرار نمی‌دهند.

اما در این‌جا منظور از افق (horizon)ـ چیســت؟ تعریف عامه افق به مــرز ظــاهری بین دریا و آســمان یا چشم انداز دور و آسمان اطلاق می‌شود. اما بــوهرن و فراسر نشــان دادند نــاظر در ارتفــاع بیش از یک مایل نمی‌تواند افق زمین را دقیق تشخیص دهد.

مســئله پراکنــدگی رایلی (Rayleigh scattering)ــ و هــواپخش (aerosols)ـ درخصــوص نــور معمــولاً بــاعث می‌شود اتفاع مناسب تشخیص افق به کمــتر از یک مایل کاهش یابد. افق آشکار از پنجره هواپیماهــای تجــاری یک خط واضح نیست بلکه یک انتقــــــــــــال با کنتراست (Contrast)ـ پایین از آسمان روشن بــالا و آســمان تاریک پایین است. موقعیت این مرز برای تعریف دشــوار است. به تصویر شماره 5 توجه کنید.

تصویر شماره 5:ـ افق از سطح دریا (تصویر ســمت چپ) و افق از ارتفاع 35 هزار پایی (تصویر سمت راست).

در سطح دریا، آسمان روشن و آب تــیره اســت، زیــرا کل اتمسفر بالای سر ماست و مسئله پراکنــدگی نــور بــاعث روشنی و آبی بودن آســمان می‌شــود. این قضــیه در کل یک خط افق واضح به دست داده است. اما در ارتفاع بالا آسمان تیره ولی دریا و ابرها روشن هســتند، زیــرا بخش زیادی از اتمسفر زیر پای ماست، لــذا جو غلظت کمــتری دارد و مسئله پراکندگی نور ضعیف‌تر می‌شــود. به همین دلیل آســمان بــالای ســرمان را تــاریک‌تر و آســمان زیر پایمان را روشن‌تر می‌بینیم. این روشن‌تر بــودن آســمان نزدیک به ســطح زمین اجــازه نمی‌دهد چشم ما خط افق را به خوبی ببینید.

تصویر شماره 6، اسکن عمودی دو تصویر فوق الـذکر را نشـــان می‌دهد. تفاوت‌هـــای روشـــنایی واضح اســـت، همانطور که می‌بینید دامنه تغییرات روشنایی در دو افق تغیـــیر می‌کند. تغیـــیر روشـــنایی (کنتراست) بـــرای افق ارتفاع بالا کمتر از ده درصد تغیـیر روشـنایی افق سـطح دریاست. آن‌چه ناظر به عنوان افق درک می‌کند در واقع انتقـال از یک خط نـوری ضـخیم دید از طریق جو در زیر افق تا یک خط نـازک نـوری از دید بـالای افق است. این افق ظـاهراً به طـور کامل در داخل جو تولید می‌شـود و عـوارض زمین نقش کـوچکی یا بهـتر است بگـوییم هیچ نقشی در این تشکیل ندارد. مکان واقعی احتمـالاً به یک خط دید با عمق نوری نزدیک به واحد مربوط می‌شـود که چندین کیلومتر بالاتر از سطح زمین عبور کرده است. از فضا این ارتفاع نزدیک به 19 کیلومتر است. 19 کیلومتر حدود 0٫03 درصد شعاع زمین است که برای تاثیرگزاری بر انحنا مورد بحث بسیار کوچک است.

تصویر شماره 6: بخشی از تصاویر شماره 5 در دو سمت نمودار قرار داده شـده است تا با نمودارهـای مربـوط به روشـــنایی ســـطوح مختلف هر عکس مقایسه شـــود. در کـادر قرمز بـالا می‌تـوان دید که چگونه مـیزان کنتراست افق دو عکس متفاوت از همدیگر است.

یکی دیگر از موضـوعات بـالقوه در ارتبـاط با مدلسـازی انحنـای افـق، فاصـله نـاظر از افق است. انکسـار نـور (Refraction)ـ فاصله تا افق را به نسبت فاصـله حقیقی از افق مقدار تاچیزی تغییر می‌دهد. انکسـار نـور نقشی در انحنای زاویه‌ای افق ندارد. گزارش‌های مشاهده انحنا از کوه‌هـای مرتفع و هواپیماهـای تجـاری معمـولاً توسط

تصاویری با نمایش انحنای احتمالی پشتیبانی می‌شوند. ما چنین تصاویری در اختیار داریم. تصاویر 3 و 4 را مشاهده کنید.

تصویر شماره 7: اعوجاج خمره ای.

تصویر شماره 8:ـ به وضوح مشخص است در سه عکس فوق، محدب یا مقعر بودن افق مربوط به لنز دوربین است. نقصی اپتیکی در عدسی، به نحوی‌که بزرگ نمایی در نزدیکی محور نوری عدسی اندکی بیشتر از بزرگ نمایی در لبه‌های آن است.

تصویر شماره 8 از ارتفاع 8 پایی سطح دریا و با استفاده از دوربین دیجیتال Canon S70 PowerShot سه عکس از افق تهیه شده است. افق در هریک از عکس‌ها به ترتیب در نزدیکی بالا، میانه و پایین لنز دوربین قرار گرفته است. اعوجاج خمره‌ای (barrel distortion)ـ آشکار است. مرکز افق در عکس بالایی، قوس به رو به پایین و مرکز افق در عکس پایینی، قوس به رو به بالا دارد! به همین خاطر بسیاری از عکس‌های مربوط به افق را صرفاً به دلیل اعوجاج خمره‌ای لنز دوربین‌ها باید کنار گذاشت. اگر قطعات حذف اعوجاج خمره‌ای لنز را نصب کنید و خط افق را در مرکز میدان دید لنز دوربین قرار دهید، در این صورت انحنای افق موجود در عکس حقیقی خواهد بود.

تصویر شماره 9:ـ این عکس‌ها انحنای افق را نشان می‌دهند اما در حقیقت این تصاویر فشرده شده‌اند تا اعوجاج ناشی از عکس برداری مشخص گردد.

در بخش نخست ما راهنمـــای ریاضی بـــرای درک غـــیر بصـــری انحنـــای افق به واســـطه مشـــاهده اجســـام و کشتی‌ها از فواصل دور روی سطح دریا را توضیح دادیم. در این بخش نـــیز تا به این‌جا به نکته اعوجـــاج تصـــاویر اشـــاره کـــردیم. اکنـــون ما مـــدعی هســـتیم با چشم غـــیر مسلح می‌توان انحنای افق را مشاهده کرد.

پیش‌تر به افق قابل مشـــاهده از پنجـــره هواپیماهـــای تجاری اشاره شد. در حالی که یک افسانه عمومی حق به جـــانب وجـــود دارد ولی در حقیقت تشـــخیص دقیق افق ســـخت از این ارتفـــاع ســـخت است. با توجه به کنتراست پایین و وجود ابرهای بسیار تشخیص این افق کار بســـیار مشکلی است. تشخیص انحنای افق در ارتفـــاع حـــدود 35 هزار پایی با یک میدان دید (FOV)ـ در حـــدود 90 درجه و بـــالاتر مقـــدور است. در این حـــالت انحنا مشـــخص خواهد بـــود ولی تشـــخیص آن کمی مشـــکل است. در شـــرایط مشابه با میـــدان دید کمـــتر از 60 درجـــه، انحنا غـــیر قابل تشخیص خواهد بود. پس نکته اصلی دیگـــری که در این‌جا مواجه هستیم ارتباط مستقیم انحنای افق با میدان دید (FOV) است. بنابراین ما یک میدان دید باز و عاری از ابر و یک ارتفاع مناسب باید داشته باشیم تا بتوانیم انحنـــای افق را رویت کنیم.

انـــدازه گـــیری انحنـــای زمین از یک هندسه ســـاده پـــیروی می‌کند. شکل شماره 10، فاصله نـــاظر از افق (شـــعاع (R))ـ در یک ارتفاع دلخواه (h)ـ از سطح زمین را نمـــایش می‌دهد. مقدار عـــددی (S)ـ نشـــان دهنـــده مـــیزان انحنـــای افق است که از اختلاف مقـــداری شـــعاع و متغـــیر (Y)ـ به دست می‌آید (S=R-Y).ـ جهت محاســـبه متغـــیر (Y)ـ از

قاعـده فیثـاغورث در خصـوص مثلث قـائم الزاویه بهـره می‌گیریم $(Y= (R2 - X2)1/2)$ـ اکنون متغیر X مجهول است. برای فائق آمـدن بر این مسـئله، ابعـاد خطی را از طریق تقسیم بر «فاصله تا افق» به ابعاد زاویه‌ای تبدیل می‌کـنیم. متغـیر X از معادله حـذف شـده، معـادله‌ای به دست می‌آید که مقادیر آن در دسترس است.

شکل شماره 10:ـ توضـیح سـاده‌ای از محاسـبات انحنـای افق.

باید روی مفهـــــوم هندسی انحنا کمی تمرکز نمـــــود. مفهـــومش کمی پیچیـــده هست. در عکاسی با لـــنز واید گسترده (Wide)، یک تصـویر کـروی (نیم کـره) روی یک صـــفحه دوبعـــدی تخت چـــاپ می‌شـــود. لنزهـــای زاویه گسترده با این هدف طراحی شده‌اند که بیشترین میـدان دید ممکن در تصویر جـای داده شـود. در این حـالت زوایا در حاشـیه‌ها دچـار کشـیدگی می‌شـود. یعـنی خطـوط کناره‌های تصویر با خطوط در مرکز تصویر موازی نیست و خطوط در حاشیه‌ها خمیده می‌شوند.

دقت کنید چشم شما در حـال مشـاهده منظـره روبـروی خودش است. ولی یک لنز واید، معمولاً همزمان به چهار سمت: چپ، راست، بالا و پایین منظره نیز توجه می‌کند. بعد باید چـنین تصـویر سه بعـدی را روی یک صـفحه دو بعدی قرار دهد. در نتیجه دو خط که در دنیـای سه بعـدی با هم مـــوازی بودنـــد، وقـــتی توسط لـــنز واید روی یک صـــفحه دو بعـــدی می‌افتنـــد، دیگر مـــوازی نیســـتند. این موضوع را می‌توان به خوبی در یک تصویر پانوروما‌یی از یک جاده‌ی مستقیم امتحان کرد.

تصویر شماره 11

تصویر شماره 12:ـ در این تصـویر عکـاس با دوربین لـنز وایـد کنـار نرده‌ها ایسـتاده است. نرده‌ها کـاملا مسـتقیم هسـتند. قسـمتی از نرده‌ها که در عکس خمیـده به نظر می‌رسـد، دقیقـاً آن بخشی از نـرده است که بغل دست عکاس بوده است و در یک لنز معمولی آشکار نمی‌شود.

تصـویر شـماره 13:ـ عکسی از چند سـاختمان با دوربین دارای لنز زاویه گسترده (وایـد).

تصـویر شـماره 14:ـ عکس وسط یک لـنز زاویه گسـترده است. برآمدگی لنز باعث می‌شود قدرت ثبت سـمت چپ و راست یا بالا و پایین صحنه را نیز داشته باشد.

تصـویر شـماره 15:ـ این‌جا سـمت راست عکس جهت شمال و سمت چپ، جهت جنوب را نشان می‌دهد. عرض عکس 180 درجه است. چطور می‌شود چـنین عکسی را روی کاغذ رسم کرد؟

اگر تصـویر شـماره 15 را چـاپ کـرده و بعد عکس را به صورت قوسی خمیده نمایید، به تصویر واقعی می‌رسـید و هر چیزی دقیقاً به جای اصلی خودش باز می‌گردد.

تصـویر شـماره 16:ـ این عکس تقریبا 360 درجه است. جاده درون عکس مستقیم است. اگر عکس را چاپ کرده و به یک اسـتوانه تبـدیلش کنیـد، هر چـیزی به سر جـای اصلی خودش برمی گردد.

در بخش نخست، محاسبه گری برای محاسبه انحنای افق از سـطح دریا معـرفی گردید. در قسـمت تنظیمـات آن محاسبه گر، گزینه‌ای تحت عنوان پیشرفته (Advanced)

وجـود دارد که با انتخـاب این گزینـه، پارامترهـایی بـرای درک مفهوم مشاهده انحنا از ارتفاع ارائه می‌شود. لینک محاسبه گر: این‌جا

مثال زیر را ببینید:

تصـویر شـماره 17:ـ مطـابق عکس‌هـای بـالا، در ارتفـاع 40000 پایی با میدان دید 60 درجه می‌تـوان 3٫7 درجه انحنای زمین را مشاهده کرد.

سـوال: بنـابر تصـویر شـماره 17، آیا در ارتفـاع 40000 فوتی ما 3٫7 درجه انحنا داریم؟

پاسخ: خـــیر. مـــیزان انحنا به میـــدان دید دوربین مرتبط هست. این‌جا بـرای میـدان دید 60 درجه (تقریبا مشـابه چشم انسان) محاسبه شـده است. این مشـاهده‌گر است که تصمیم می‌گیرد چه کسـری از یک دایـره‌ی 360 درجه را همزمـــان مشـــاهده کند و در آن کسر از دایـــره، چه میزان انحنایی وجود دارد.

تصویر شماره 18:ـ این عکس توسط دانشـجویان یکی از دانشگاه‌های ایالات متحده ثبت شده است.

همـانطور که می‌بیند تصـویر شـماره 18 دارای اعوجـاج است. کار حرفه‌ای این دانشجویان چنین بوده که به عمد طنـابی را در کـادر دوربین گذاشـته‌اند تا بـرای کـالیبره کـــردن تصـــویر اســـتفاده بشـــود. یعـــنی ما بعد از تصویربرداری با کاهش اعوجاج تصویر، کاری می‌کنیم که طنـــاب دوبـــاره به شـــکل واقعی برگـــردد. در نتیجه هر انحنایی که در تصویر باقی مانده باشد، ناشی از انحنـای واقعی زمین هست و اثر ناشی از زاویه گسـترده بـودن

تصـویر شـماره 19:ـ مشـاهده انحنـای زمین، بعد از رفع اعوجاج لنز.

تصویر شماره 20:ـ در این عکس اعوجـاج ناشی از عکس بـرداری رفع شـده است. با توجه به خط قرمـز، انحنـای زمین به خوبی قابل مشاهده است.

اگر یک جـرم آسـمانی داخل کـادر تصـویر بـود، امکـان مشخص کردن میدان دید ساده بود. ولی با نگاه مستقیم داخل این تصـویر چـیزی معلـوم نیست. لکن از آن‌جا که اعوجاج خیلی بالایی در لبه‌های تصویر شماره 20 وجـود دارد، می‌توان حدس زد یک لنز فوق‌العاده زاویه گسترده استفاده شده است. در تصاویر زیر، تصاویر سمت چپ با لنزهـای زاویه گسـترده تهیه گردیـده است. در سـمت راست اعوجاج حاصل از لنز برطرف شده است.

تصویر شـماره 21:ـ تصـاویر سـمت چپ با لنزهـای زاویه گسـترده تهیه شـده و تصـاویر سـمت راست پس از رفع اعوجاج است.

تصویر شـماره 22:ـ تصـاویر سـمت چپ با لنزهـای زاویه گسـترده تهیه شـده و تصـاویر سـمت راست پس از رفع اعوجاج است.

تصویر شـماره 23:ـ تصـاویر سـمت چپ با لنزهـای زاویه گسـترده تهیه شـده و تصـاویر سـمت راست پس از رفع اعوجاج است.

شبیه ساز والتر بیسلینز

می خـواهیم با شـبیه سـازی آشـنا شـویم که حقیقتا می‌تـوان گفت یک کـار بـدیع در زمینه درک آزمایشـات

نجــومی است. شــبیه ســاز والــتر بیســلنیز (Walter Bislins)، می‌تواند آزمایشــات مختلفی چــون آزمــایش بدفورد، شیکاگو، انحنــای زمین و ... را با جزئیــاتی دقیق شبیه سازی کند. زمین تخت گرایــان توجه داشــته باشــند که وقــتی گفته می‌شــود ملاک‌هــای اثبــات کــرویت زمین شـــهود بعلاوه اثبـــات اســـت، این به چه معناست. لینک شبیه ساز: این‌جا

جزئیــات پارامترهــای این شــبیه ســاز در مبحث انحنــای زمین را تشریح کرده و طــرز کــار آن را نشــان می‌دهیم. شبکه توری آبی رنگ که در محیط برنامــه، انحنــای زمین است که در حالت پیش فرض (View)، با توجه به مقادیر مشــخص بــرای پارامترهــایی همچــون: ارتفــاع نــاظر (Height)، فاصله کانونی (Zoom f)، و زاویه دید (View)، انحنا را نمایش می‌دهد. بــرای درک و اســتفاده درست از شــبیه ســاز باید یک ســری تعــاریف فیزیک و عکاسی را بدانید که در ادامه تعاریف لازم آورده می‌شود:

فاصــله کــانونی (Focal Length):ــ در فیزیک فاصــله کــانونی مربــوط به آیینه و عدسی‌هاست. اما در عکاسی فاصله کانونی برای لنز دوربین‌ها نیز استفاده می‌شود و هر لنز می‌تواند مجمــوعه‌ای از چند عدسی باشد. فاصــله کــانونی-زاویه دید لــنز، معمــولا در حــالات زاویه بــاز (Wide)، معمــولی (Normal)ــ یا تله (Tele)ــ شــناخته می‌شود. معمولا در مقایسه با لنزهــای دوربین 35 میلی مــتر بیــان می‌شــود. دوربیــنی که زاویه دید زیر 35 م.م. دارد زاویه باز شناخته می‌شود، حدود 50 نرمال و بالاتر از آن تله گفته می‌شــود. کــانون لــنز، عدسی یا آینه‌ها در

فاصله بسیار نزدیکی تشکیل می‌شود به همین خاطر فاصله کانونی را با میلی متر می‌سنجند.

تصویر شماره 24:ـ نوع عکس برداری با توجه به فاصله کانونی مختلف.

فاصله کانونی در سیستم‌های نوری مثل عدسی دوربین‌های عکاسی، به میزان همگرایی (Focus)ـ یا واگرایی (Diffuse)ـ پرتوهای نور گفته می‌شود. هر چه فاصله کانونی، کوتاه‌تر باشد، قدرت و تمرکز نور بیشتر و هر چه فاصله کانونی بلندتر باشد، قدرت و تمرکز نور کمتر می‌شود.

فاصله کانونی اسمی یک لنز عکاسی عبارت است فاصله کانونی لنز وقتی که روی فاصله بسیار دور (بینهایت) تنظیم شده باشد. هنگام زوم روی یک شیء فاصله کانونی عوض می‌شود و هر چه شیء دورتر باشد فاصله کانونی بیشتر می‌شود. در شرایط یکسان عکسی کیفیت بهتری دارد که با فاصله کانونی کمتر گرفته شده باشد. هر چه فاصله کانونی عدسی بیشتر شود زاویه دید محدودتر خواهد شد.

تصویر شماره 25:ـ این چهار تصویر به بررسی محل تشکیل کانون (F) عدسی‌ها و آینه‌ها می‌پردازد. از کانون تا خود عدسی یا آینه را فاصله کانونی (f) عدسی یا آینه می‌نامند.

تصویر شماره 26:ـ تغییر دادن فاصله کانونی و تغییر ظاهر اجسام درون تصویر.

پس به طور خلاصه: فاصله‌ی کانونی یعنی جایی که نور در آن‌جا کانونی می‌شود. (مثل فاصله‌ای که باید یک ذره‌بین را روی کاغذ گرفت تا یک نقطه‌ی نور تشکیل بشود)

هر چه فاصله‌ی کانونی لنز کمتر باشد، یعنی لنز قطورتر، ضخیم‌تر و برجسته‌تر است. چون ضخامت بیشتر باعث می‌شود که نور فرصت بیشتری برای منحرف شدن داخل شیشه داشته باشد. در این حالت، بخاطر کروی‌تر بودن عدسی، نورهایی که از اطراف تصویر به لنز میرسند هم می‌توانند در کنار بقیه‌ی زوایای نور قرار بگیرند و در تشکیل تصویر نهایی سهیم باشند. در نتیجه زاویه‌ی دید لنز افزایش پیدا می‌کند.

برعکس اگر لنز انحنای کمی داشت، فقط می‌توانست تصویر روبروی خودش را کانونی کند و نوری که از لبه‌ها به آن میرسید نمی‌توانست شکسته شود و به سمت مخالف لنز برسد.

در نتیجه برای عدسی‌ها می‌شود یک گستره‌ی دید با واحد زاویه‌ی قوسی تعریف کرد. البته پارامتر دومی که این‌جا نقش دارد، اندازه‌ی سنسوری است که تصویر روی آن تشکیل می‌شود. ممکن است اندازه‌ی سنسور کوچکتر از منطقه‌ای باشد که نور در آن کانونی شده و تصویری که تشکیل می‌شود، زاویه‌ی محدودتری را پوشش دهد.

در کل چند سایز سنسور استاندارد داریم. معروفترین آن‌ها فول‌فریم هست سپس کراپ سنسور و بعداز آن انواع سنسور کوچک که در موبایلها استفاده می‌شود.

زاویه دید (AOV-Angle of view): زاویه‌ای است که لنز می‌تواند صحنه روبه روی خود را ببیند. اگر خطی فرضی از لنز به دو انتهای منظره‌ای که دیده می‌شود ترسیم کنیم، زاویه بین این دو خط، زاویه دید خواهد بود. زاویه دید را فاصله کانونی مشخص می‌کند و هرچه فاصله کانونی بیشتر باشد، زاویه دید کوچک‌تر و هرچه فاصله کانونی کمتر شود، زاویه دید بزرگ‌تر می‌شود.

تصویر شماره 27:ـ زاویه دید یک دوربین که می‌توان آن را افقی (زاویه قرمز رنگ)، عمودی (زاویه آبی رنگ) یا مایل (زاویه سبز رنگ) اندازه‌گیری کرد.

میدان دید (FOV-Field of View): به وسعت محیطی که از دریچه‌ی لنز قابل مشاهده است میدان دید میگویند که میتوان آن را به صورت افقی، عمودی و مورب اندازه گیری کرد. میدان دید با اندازه سنسور و فاصله کانونی (فوکال) در ارتباط است.

تصویر شماره 28

تصویر شماره29

در صورتی که اندازه سنسور ثابت باشد؛ هرچه فاصله کانونی بیشتر شود، میدان دید کمتر خواهد شد.

در صورتی که فاصله کانونی ثابت باشد؛ هرچه اندازه سنسور بزرگ‌تر باشد، میدان دید وسیعتر خواهد بود.

نکته: اندازه سنسور با میدان دید ارتباط مستقیم دارد:

اگر اندازه سنسور کوچک باشد، میدان دید کوچک خواهد بود.

اگر اندازه سنسور بزرگ باشد، میدان دید وسیع خواهد بود.

تصویر شماره 30:ـ در شکل سمت راست، سنسور ثابت و فاصله کانونی متغیر است. هرچه فاصله کانونی بیشتر باشد، تصویر بدست آمده حالت زوم بیشتری خواهد داشت در نتیجه فضای کمتری قابل مشاهده خواهد بود و برعکس. در شکل سمت چپ سنسور متغیر و فاصله کانونی ثابت است. در این صورت سنسور کوچک (نارنجی رنگ) حالت بزرگنمایی دارد و سنسور آبی رنگ کل شخص را در میدان دید دارد.

اکنون به مبحث شبیه ساز باز می‌گردیم. در قسمت بالای پنجره نمایش شبیه ساز آزمایش‌های مختلفی چون آزمایش بدفورد، شیکاگو، انحنای زمین و ... را با جزئیاتی دقیق بازسازی شده است. در پایین پنجره نمایش شبیه ساز ما می‌توانیم با قرار دادن پارامترهای خواسته شده، اعداد مورد نظر را وارد کرده و با توجه به امکانات جانبی برنامه، تصویر را در دیدگاه زمین کروی یا زمین تخت ببینیم و تفاوت را به صورت کاملاً آشکار مشاهده کنیم. پارامترهای شبیه سازی به بخش‌های Object2، Object1، Views و Refraction طبقه بندی شده‌اند.

سربرگViews:

این بخش از شبیه ساز را می‌توان برای مقایسه بصری زمین کروی (Globe)ـ با زمین تخت مورد (Flat-Earth) استفاده قرار داد. شما می‌توانید اطلاعات مربوط به: ارتفاع ناظر (Height)، فاصله کانونی (Zoom f)ـ و

زاویه دید (View∠)ـ را بر اساس استاندارد مربـوط وارد کنید. ســپس با اســتفاده از شش نــوع تنظیم خــروجی شبیه سـاز، می‌تـوان تعـیین کـرد که مـدل خـروجی طبق زمین کروی، زمین تخت یا ترکیبی باشد.

تصویر شماره 31:ـ سربرگ Views در شبیه سـاز والـتر بیسلینز.

متغیرهای سربرگ Views عبارتند از:

Height: در این بخش می‌تــوان ارتفــاع مــورد نظر از ســـطح زمین را وارد نمـــود. توجه داشـــته باشـــید در ارتفاعات کم مشاهده انحنـای زمین نـاچیز است و بـرای دیدن انحنا حداقل 70 کیلومتر یا 70000 متر را امتحان کنید.

Zoom f: همان فاصله کانونی دوربین (فوکال – Focal) است که می‌تواند بین 3٫81 الی 24800 میلی متر باشد. این عـدد را مطـابق یکی از لـنز دوربین‌هـای موجـود در بازار تنظیم کنید.

View∠: همان زاویه دید یا به طور کامل‌تر میـدان دید (FOV)ـ است که می‌تواند عـددی بین 0٫1 درجه الی 160 درجه باشد. با تنظیم لـــنز دوربین، این گزینه هماهنگ با آن تنظیم می‌شود.

توجه داشـته باشـید مقـادیر دو متغـیر فاصـله کـانونی و زاویه دید در این بخش نــرم افــزار کمــتر از اســتاندارد مرسوم است. کمی پـایین‌تر شش قسـمت سه گـزینه‌ای وجـود دارد که بر روی شـکل خـروجی شـبیه سـاز تـاثیر می‌گـذارد. در قسـمت Model، هر سه گزینه را امتحـان

کنید و نتیجه را ببینید. سپس در قسمت Show، گزینه Tangent را تیک بزنید به گونه‌ای که هر دو گزینه فعال شود. اکنون خط قرمز EyeLevel به ارتفاع لنز دوربین از سطح زمین، تانژنت به خط مماس بر مرکز انحنای زمین مربوط است.

سربرگ‌های Object1 و Object2:

اولین نکته این که تغییرات سربرگ‌های فوق بر روی سربرگ Views اعمال می‌شود. بنابراین اگر ارتفاع شما روی 40000 متری باشد، احتمالاً اشیاء انتخابی را نخواهید دید. لذا قبل از ورود به سربرگ‌های اشیا، ابتدا در سربرگ مشاهدات، ارتفاع را زیر 100 متر تنظیم کنید و در ادامه جهت مشاهدات تغییرات، مقدار آن را افزایش دهید.

تصویر شماره 32: محتویات سربرگ Object1

دو پنل شبیه به هم داریم. شما می‌توانید دو مجموعه محتلف از اشیاء را در یک صحنه شبیه سازی کنید و ترکیب کنید. می‌توانید در دو پنل مختلف اشیاء مختلفی تعریف کنید. از پنل شی1 برای اشیاء پیش زمینه و از پنل شی 2 برای اشیاء پس زمینه استفاده کنید. نمایندگی از اشیاء ترکیبی به صورت اپتیکی نادرست است. برای نمایش اشیاء در شبیه ساز باید برای تعداد اشیا (NObjects)ـ مقدار بیش از صفر باشد. فاصله (Dist) به فاصله شی از لنز اشاره می‌کند و فاصله دلتا (DeltaDist) مربوط به فاصله خود اشیا از همدیگر است. عملکرد سایر گزینه را نیز می‌توانید از طریق جابه جا کردن دکمه مربوطه مشاهده کنید.

در قســمت نــوع شی (ObjType)ـ می‌توانید نــوع شی (دکل، پل، شهر، کـوه یا ...) را مشـخص کنید. اگر چـیزی را ندیدید، احتمالاً خـارج از محـدوده دید شـما قـرار دارد. ارتفاع را در Views panel کاهش دهید تا جایی که اشیا در پانل اشـیا را ببینید. حرکت‌هـای جـانبی اشـیاء نـیز در این دو بخش قابل تغییر است که ارائه شده است.

سربرگ بعدی مربوط به تنظیمات انکسار (Refraction) است. همـانطور که در مقاله نخست نـیز اشـاره کـردیم مسیر پرتو نوری که از کوه به سمت بالای جو در حــرکت هست، هر چه بالاتر می‌رود وارد محیط رقیق‌تر می‌شـود و یک ضریب‌شکست بسیار جزئی ایجاد می‌کند که مســیر نـــور رو به ســـمت زمین منحـــرف خواهد کـــرد. در دستگاه‌های نقشه‌برداری مهندسی عمران، شـما باید یک پـارامتر که مربـوط به دمـای سـطح و گرادیـان دمـایی محیط هست رو هم به دســـتگاه بدهید تا بتواند افق دید شما را با دقت بیشتری تقریب بزند و این اعوجاج را هم محاسبه کند. اگر انکسـار وجـود داشـته باشد مسـیر نـور کمی خم می‌شود و این فاصـله طـولانی‌تر می‌گـردد.این برنامه می‌تواند چگـونگی عملکـرد انکسـار بر روی مـدل کروی را شبیه سازی کند.

قطر کــره زمین در مقایسه با قد انســان بســیار بــزرگ است. 12742000 متر را با 2 مــتر مقایسه کنید. واقعا بزرگ است. در حالت عـادی ما نمی‌تـوانیم شـکل کـروی زمین را با چشم غیر مسلح از سطح زمین ببینیم و فقط می‌تـوانیم این انحنا را از طریق ریاضـیات انـدازه گـیری کنیم. اما از ارتفاع بالا، مخصوصاً فضا، توپی شکل بودن این تیله آبی را به وضوح قابل مشاهده است. همــانطور

که در بالاتر نیز اشاره شد باید توجه داشت لنزهای زاویه گسترده می‌توانند باعث اعوجاج می‌شوند. پس همانطور که پیش از این گفتیم دیدن انحنا ارتباط مستقیم با؛ ارتفاع لنز دوربین از زمین، زاویه دید و فاصله کانونی (Focal Length) دارد.

بگذارید با یک مثال توضیح دهیم. یک توپ بسکتبال 750 میلی متری را در نظر بگیرید:

در ارتفاع 5 کیلومتری از سطح زمین (معادل 0٫009 سانتیمتر از توپ بسکتبال) و میدان دید 175٫5درجه، 250 کیلومتر شعاع افقی قابل مشاهده است.

کوه اورست با ارتفاع 8848 متر (معادل 0٫017 سانتیمتر توپ بسکتبال) و میدان دید 174 درجه، شعاع افقی قابل مشاهده 335 کیلومتر خواهد بود.

در ارتفاع 10 کیلومتری (معادل 0٫019 سانتیمتر سطح توپ بسکتبال) و میدان دید 173٫6 درجه، شعاع افقی قابل مشاهده 356 کیلومتر است.

در ارتفاع 20 کیلومتری (معادل 0٫037 سانتی از سطح توپ بسکتبال) و میدان دید 171 درجه، شعاع افقی قابل مشاهده 500 کیلومتر خواهد بود.

در ارتفاع 45 کیلومتری (0٫084 سانتیمتر از توپ بسکتبال) و میدان دید 166٫4 درجه، شعاع افقی قابل مشاهده 750 کیلومتر خواهد بود.

در ارتفاع 425 کیلومتری ایستگاه فضایی (معادل 0٫796 سانتیمتر از توپ بسکتبال) و میدان دید 139٫3 درجه، شعاع افقی قابل مشاهده 2200 کیلومتر خواهد بود.

این بـدین معـنی است که ایسـتگاه فضـایی در هر لحظه تنها اندکی بیشتر از یک سوم شـعاع زمین را در دیـدرس دارد.

مـاه در ارتفـاع 363000 کیلـوتری (680 سـانتیمتر از سطح توپ بسکتبال) با میدان دید 1٫98 درجـه، شـعاعی افقی معادل 6370 کیلومتر را پوشش می‌دهد.

طـــراحی زیر بـــرای ارتفـــاع 10 کیلومـــتری از زمین می‌باشد. در صورتی که آسمان کاملاً صاف و میـــدان دید ناظر 173٫6 درجه باشد، شعاع افقی قابل مشاهده روی کره زمین تنها آن دایره سبز رنگ تصویر زیر است.

تصویر شماره 33: در ارتفاع 10 کیلومتری و میدان دید 173٫6 درجه، شعاع افقی قابل مشاهده 356 کیلومـتر است.

برای درک بهتر این قضیه، می‌توانید این ویـدئو را تماشا کنید.

حتی می‌توانیم اطلاعات ارائه شده در بـالاتر را در بخش Views شبیه ساز والتر بیسلینز وارد کـرده و نتیجه کـار را مشـاهده کـنیم. بـرای 10 کیلومـتر این کـار را انجـام می‌دهیم. توجه داشـته باشـید دکمه لغزشی میـدان دید (View∠)ـ در شـبیه سـاز والـتر بیسـلینز تا 91٫6 درجه است. شما می‌توانید عدد 173٫6 درجه را خودتـان تـایپ کنید. در این صـورت نـرم افـزار عـدد 160 را جـایگزین خواهد کرد که حد نهایی تعریف شده برای میـدان دید در نرم افزار است.

تصویر شماره 34: اگر در بخش Views شبیه ساز والتر بیسلینز، برای ارتفاع 10000متر مطابق تصویر اطلاعات را وارد کنید، شبیه ساز تصویر فوق را ارائه می‌کند. خط قرمز (Eyelevel)ـ نشان دهنده ارتفاع ناظر از سطح زمین است. خط سیاه رنگ بر مرکز انحنا زمین به صورت مماس کشیده می‌شود تا شما بهتر انحنای زمین در دو گوشه تصویر را ببینید. به خط اول از داده‌های درون تصویر نگاه کنید و شعاع افقی قابل مشاهده را خواهید دید که عدد 357 کیلومتر است. به عبارتی عدد فوق می‌گوید وقتی در ارتفاع 10 کیلومتری سطح زمین با میدان دید 160 درجه ایستاده باشید، در فاصله 357 کیلومتری، افقی همانند تصویر بالا پیش رو خواهید داشت.برای این که مطمئن باشیم شبیه ساز در دنیای واقعی نیز به خوبی طراحی شده است، می‌توانید آن را با یک تصویر واقعی مورد اعتمادتان هماهنگ کنید. عکس شما باید دارای اطلاعات لازم جهت انجام تنظیمات در شبیه ساز باشد. خروجی گرافیکی نرم افزار را با برنامه‌ای چون Sniping Tool موجود در خود ویندوز برش دهید. در یک برنامه گرافیکی مانند فوتوشاپ، اگر عکس مدنظرتان و خروجی نرم افزار والتر بیسلینز را ترکیب کنید، خواهید دید شبیه سازی با تصویر اصلی کاملاً منطبق می‌شود.

به نمونه‌های زیر که از ایستگاه فضایی ارسال شده‌اند، توجه کنید:

ایستگاه فضایی بین المللی (ISS)ـ در ارتفاع بیش از 400 کیلومتری از سطح زمین قرار گرفته است. از این ارتفاع به وضوح و بدون نیاز به هیچ وسیله خاصی

می‌تـوان کـرویت و انحنا زمین را مشـاهده کـرد. حـال می‌خـواهیم ببیـنیم آیا شـبکه‌های محاسـبه شـده با عکس‌هـای گرفتـده مطـابقت دارند یا خـیر. بـرای این منظـور عکس‌هـای اصـلی را جسـتجو کـردیم که در آن اطلاعـات مربـوط به دوربین و لـنز مـورد اسـتفاده در تصاویر موجود بود. برای بدست آوردن میدان دید درست باید فاصـله کـانونی دوربین اسـتفاده شـده را در برنامه وارد نمایید. تصاویر زیـادی در آرشـیو ناسا موجـود است که ما دو مورد را انتخاب کردیم:

تصاویر شماره 35: تصویر عکس برداری شده از ایستگاه فضـایی بین المللی که با خـروجی حاصل از نـرم افـزار والتر بیسلینز ترکیب شده‌اند تا میزان دقت خروجی نـرم افزار نشان داده شود.

تصاویر شماره 36: تصویر عکس برداری شده از ایستگاه فضـایی بین المللی که با خـروجی حاصل از نـرم افـزار والتر بیسلینز ترکیب شده‌اند تا میزان دقت خروجی نـرم افزار نشان داده شود.

به عنـوان یک نمونه دیگـر، ما یک تصـویر از فیلمی برداشـتیم که افـرادی یک بـالن مجهز به دوربین را به آسمان فرستاده بودند و تصاویر از ارتفاع 35 کیلومتری را توسط دوربین Canon Powershot SD880 (35mm film equivalent of f=40mm) ثبت کرده بودند. پس از جایگزاری پارامترها در شبیه ساز و قرار دادن دو تصـویر روی هم نتیجه زیر حاصل گردید.

یک بـار دیگر با چند مثـال سـاده مـاهیت عـدم درسـتی ادعاهـــای زمین تخت گرایـــان در این رابطه را بررسی میکنیم.

تصـویر شـماره 37:ـ در این مثـال می‌توانید ارتبـاط بین فاصله کانونی و میدان دید را مشاهده کنید.

تصویر شماره38: در این مثال یک اسکرین شات از یکی از ویدئوهایی که زمین تخت گرایان مدعی عدم مشـاهده انحنا از ارتفاع شدند گرفته و ارتباط بین فاصله کـانونی و میدان دید را در یک مدل سازی نمایش دادیم.

روز دوم، درس دوم: مباحثه علمی چگونه است؟

اول از همه هریک از نظــرات رقیب باید قابل دســترس باشند. وقتی می‌گوییم قابل دسترس، باید تاکید کرد که؛ الف: نظریه باید بــرای جامعه علمی معلــوم باشــد، ب: آنقــدر توســعه یافته باشد که محاسن آن آشــکار باشد. عاملی که یک نظریه را مدعی جـدی می‌کند این است که نظریه باید قادر به توضیح واقعیت‌هـای مـورد نظر باشد. نباید اشـکالات بـدیهی داشـته باشد یا خـود را نقض کند. اگر نظریه انقلابی باشد نظریه پردازان آن باید اسـتدلال کنند که محاسن آن چقدر زیـاد است که به تغیـیر بنیـادی می‌ارزد؟ در عمل ما گزینه‌ای نـداریم که بگوید اگر رقیب شما اشتباه کند حق باید الزاماً با شما باشد. ممکن است هر دو در اشتباه باشید.

دستور دوم بـرای مباحثه علمی این است که اسـتدلال‌ها و شواهدی که برله یک نظریه ارائه می‌شوند باید مطابق معیارهـــای جامعه علمی مـــورد ارزیـــابی قـــرار گیرند. بســیاری از مــردم فکر می‌کنند که دلایل امــور شخصی

هستند: «می‌توانم نظریه‌ام را به رضای خود حمایت کنم، آنقدر مدرک دارم که مرا قانع کند». اگر دلایلی که شما را راضی می‌کند دیگران را راضی نکند چیزی که دارید علم نیست، بلکه عقیده خود شماست. عقیده خصوصی و ذهنی است، ولی علم چنین نیست. این نکته به قدری اساسی است که قسمتی از تعریف دانش علمی را تشکیل می‌دهد. چه نوع دلایلی برای دانشمندان قانع کننده است؟ پاسخ تا حد قانع کننده‌ای به موضوع بستگی دارد. استدلال‌ها و شواهدی که برای مبحث زمین شناسی مناسبند به درد مکانیک کوانتوم نخواهند خورد.

سومین مورد این است که نظریه برتر باید نشان دهد که از رقبای خود بهتر است. کافی نیست دلائلی وجود داشته باشد که ظاهرا نظریه را تایید می‌کنند. باید معلوم شود که نظریه برد بیشتری از نظریات رقیب دارد. نظریه باید بتواند مسائلی را حل کند که بقیه نمی‌توانند.

سخن آخر این‌که داشتن ادعاهای صرف و سپس نتیجه گیری از ادعاهای اثبات نشده و بر حق دانستن خود، روش و شیوه خوبی نیست که زمین تخت گرایان و طرفداران حواشی علمی در پیش گرفته‌اند.

منابع:

1 – https://www.metabunk.org/earth-curvature-simulation-by-walter-bislins.t8986/

2 – https://www.metabunk.org/space-station-photos-disprove-the-flat-earth-theory.t7621/

https://www.metabunk.org/full-disk-hd- – 3
/images-of-the-earth-from-satellites.t8676

https://www.metabunk.org/full-disk-hd- – 4
/images-of-the-earth-from-satellites.t8676

https://www.metabunk.org/claim-first- – 5
image-of-space-taken-from-v-2-rocket-proves-
/the-earth-is-flat.t9115

چندی با زمین تخت گرایان – مفهوم نقشه

یکی از مواردی که زمین تخت گرایان خود نیز در آن نظر واحـدی ندارنـد، نقشه دقیقی از مـدل زمین تخت است. عـــدم وجـــود یک نقشه مشـــخص و واحد از زمین تخت چالش‌هایی را جهت مقابله با منتقدین بـرای آن‌ها ایجـاد کـــرده است. آن‌ها با اســـتناد به نظریه توطئه معتقدند شبکه‌های مخفی (ایلومنیاتی، فراماسونری) مانع از این می‌شـــوند که تلاش آن‌ها بـــرای بدست آوردن یک نقشه دقیق از زمین تخت به نتیجه برسد. گاها برای زمین تخت مـورد ادعـای خـود، تـاریخی متصـور می‌شـوند، گـاهی با اشـــاره به نگاره‌هـــایی آن را مـــدل تقریبـــاً نزدیک به نظرشان می‌دانند.

تصویر شماره 1 – عکس سمت راست: لوگوی سـازمان ملل که گاهی ادعا می‌شود نقشه زمین تخت است. البته همین نقشه پس از انتقـــادات وارده بر تخت گرایـــان از سوی بـرخی تکـذیب شـد، ولی در سـایت انجمن جهـانی زمین تخت، این نقشه به عنـــــوان یک نقشه زمین تخت مدرن نام برده شده و ادعا گردیده که توسط خود انجمن بـــرای اســـتفاده‌های آنلاین طـــراحی شـــده و یک نقشه معمول است. عکس سمت چپ: یک نقشه مدرن از زمین تخت.

تصویر شماره 2 – نقشه دیگری که زمین تخت گرایان به وضعیت چهار قاره قدیمی‌تر در قطب شـمال، کـوه مـرو طبق باور بوداییان و ... اشاره می‌کنند. البته طرفـداران موضوع زمین توخالی (The Hollow Earth) و موضوع تمـدن‌های کهن گمشـده، نـیز از همین نقشه بـرای ارائه

نظریـات خـود اسـتفاده می‌کنند. دو گـروه اول معتقدند تصـــاویر قطب شـــمال در تصـــاویر ناسا یا گوگل ارث سانسور شدید می‌شود.

نقشه (Map) وسیله‌ای است که عوارض مرئی و نامرئی سـطح زمین را با دقت هندسی و ریاضی در یک مقیـاس کوچکتر نسـبت به سـطح زمین نمـایش می‌دهد. نقشه‌ها از لحاظ محتوا و مقیاس دسته بندی می‌شوند. ما در این بخش سـعی در تحلیل تمـامی انـواع نقشه‌ها نـداریم، ما تلاش خـواهیم کـرد مـدل‌هایی که زمین تخت گرایـان از آن‌ها سوء برداشت داشه‌اند را بررسی کـنیم. زمین تخت گرایـان ایـرادات مختلفی به نقشه‌های موجـود می‌گیرند ولی باید توجه داشته باشند که عـدم درک یک موضـوع به معـنی نادرسـتی آن موضـوع نیسـت، شـاید نیـاز باشد ما سطح معلومـات خـود را بیشـتر کـنیم تا درک درسـتی از برخی موضوعات داشته باشیم. هر چیزی نیاز به تخصص خودش دارد، اگر من معنای قلب را نمی‌دانم، نمی‌تـوانم به عمل قلب باز یک جراح قلب ایـراد بگـیرم، بهـتر است تلاش خود را بیشتر کنم.

در ابتـدا باید مفهـوم نگاشت را درک کـنیم. نگاشت یک سطح n بعدی به n-1 بعدی چیست؟ دنیای اطراف ما سه بعـدی اسـت، ما قـرار است تصـویری از این دنیـای سه بعدی را بر روی 2 بعد نمـایش دهیم. وقـتی روی سـطح یک کره، مسیر مستقیمی رو طی می‌کنید، طبق قـوانین هندسه اقلیدوســـی، نگاشت همین مســـیر روی نقشه 2بعدی به شکل یک کمـان در می‌آید. این موضـوع ربطی به عـرض جغرافیـایی و ... نـدارد. یک نگاشت است که ما انسان‌ها روی نقشه انجام می‌دهیم.

اگر شما با خودکار روی یک پرتقال مسیر مستقیمی را خط کشی کنید و بعد پوست پرتقال را بگیرید و آن رو روی دیوار بچسبانید، می‌بینید که خط رسم شده توسط شما، به یک کمان تبدیل می‌شود. این یک موضوع هندسی است. این ما انسان‌ها هستیم که می‌خواهیم از طریق نقشه برداری، یک فضای 3بعدی را روی یک سطح 2بعدی رسم کنیم و در حین این تبدیل جاهایی دچار کشیدگی خواهد شد. این ربطی به طبیعت ندارد. شما می‌توانید نقشه‌ای روی مقوا رسم کنید و مسیرها را روی یک نقشه کروی نگاه کنید. می‌بینید که کاملاً مستقیم هستند.

کره زمین یک «کره‌ی کامل» نیست، هندسه کره زمین پر است از فرورفتگی‌ها و برآمدگی‌ها، مثل اقیانوس‌ها و کوه‌ها. به همین دلیل کره‌ی زمین نه محور تقارن دارد نه صفحه تقارن و غیره. همین هندسه زمین سبب شده تا برای تبدیل شکل کره سه بعدی به نقشه سطحی دو بعدی، روش‌های متنوعی پیشنهاد شود و مشکلات متعددی نیز بوجود آید.

یک مثال دیگر: یک توپ پلاستیکی را بردارید، پاره‌اش کنید و سعی کنید که سطح توپ را روی یک میز به طور کاملاً مسطح پهن کنید. متوجه خواهید شد که نه تنها کار ساده‌ای نیست، بلکه منجر به تکه تکه شدن آن توپ می‌شود. حالا فرض کنید، به جای پهن کردن بر روی یک میز، بخواهید دور یک استوانه پهنش کنید، یا دور یک هرم ناقص. در حالی که همه این کارها را هم می‌شود انجام داد.

ولی کــره زمین را که نمی‌تــوان بریــده و تکه تکه کــرد. دانشمندان به همین دلیل مجبور هســتند تا از روش‌هــای گونــاگون بــرای تهیه نقشه‌های دقیق اســتفاده کنند. هر روش یعــنی یک نــوع نگاشــت، که هر یک مزایا و معــایب خــاص خــودش را دارد. هر دو خط مــوازی بر روی ســطح نقشه، بر روی کــره‌ی زمین بشــکل متقــاطع خواهد شد. نصف النهارها را در نقشه در نظر بگیرید. مــــــــوازی هســتند. اما نصف النهارها در قطــبین کــره زمین به هم می‌رسند و نشان می‌دهند هرگز موازی نبوده‌اند.

یکی از بهترین راه حل‌ها برای حل این مشکل، اســتفاده از شــبکه آزیمــوت (azimuth)ــ می‌باشد که یک شــبکه فرضی است. این روش همانند این است که یک تــــور با خطــوط متقــاطع که دو به دو با هم مــوازی هســتند روی زمین پهن کنید تا هر گــره تــور بر روی زمین را بتــوان بصورت مرجع دار تعریف کرد. درست معادل کــاری که با GPS انجام می‌دهیم. هر کاری بکــنیم، همــواره مقــداری خطا به دلیل هندسه بســیار پیچیــده کــره زمین ایجــاد می‌شــود زیــرا بــرخی از خطــوط کش می‌آیند و بــرخی خطوط فشرده می‌شوند. این کار موضوع یک علم خــاص است به نام ژئــودزی (Geodesy – زمین ســنچی) که به شدت ریاضی است. نقشه‌های دو بعدی کاربرد زیــادی در بســیاری فعالیت‌هــای اجــرایی ماننــد؛ زمین شناســی، معدنکاری، دریانوردی و هوا نوردی دارند، لــذا تولید آن‌ها ضروری است.

اساس کــار تصــویر کــردن نقشه زمین، توجه به این نکته است که ســــطح زمین یک رویه غــــیر قابل تســــطیح می‌باشد. ابتدا به کمک روش‌هــای ریاضی نقشه عــوارض

سطح زمین را به یک رویه قابل تسطیح تصویر کرده و سپس آن رویه را مسطح می‌کنیم تا نقشه دو بعدی حاصل شود.

تصویر شماره 3 - فرایند تصویر کردن نقشه در صفحه مسطح (2بعدی).

همانطور که از تصویر شماره 3 پیداست با تصویر کردن عوارض سطح زمین بر یکی از رویه‌های: مخروط، استوانه و صفحه می‌توان این کار را انجام داد و بدین ترتیب سیستم‌های تصویر به سه دسته: استوانه ای، مخروطی و صفحه‌ای تقسیم بندی می‌شوند. در تصویر شماره 4 نمونه‌ای از هر نوع سیستم تصویر را نشان می‌دهد.

تصویر شماره 4 - نمونه‌ای از سیستم نقشه برداری: صفحه ای، استوانه‌ای و مخروطی.

در تصویر کردن نقشه همواره تمام فاکتورهای عوارض از قبیل زوایا، فاصله و مساحت دچار تغییر می‌شوند و با روش‌های تصویر کردن نقشه می‌توان این اعوجاج‌ها و خطاها را به حداقل رساند و یا برای مقاصدخاص یکی از فاکتورها را کمتر دستخوش تغییر قرار داد.

بر همین اساس بسته به این‌که حفظ کدامیک از فاکتورهای نقشه برای ما اهمیت بیشتری دارد، سیستم‌های نقشه برداری علاوه بر سه روش دسته بندی برحسب نوع روش تصویر کردن، به لحاظ تغییرات و اعوجاج‌ها نیز به سه دسته: متشابه (هم زاویه و هم جهت)، هم مساحت و هم فاصله دسته بندی می‌شوند.

تصویر شماره 5 – اعوجاج‌های نقشه آمریکای جنوبی در انواع سیستم‌های نقشه برداری.

به عنـوان مثـال در تصـویر شـماره 6، نقشه‌ای از گوگل مپ (Google Map)ـ نشان داده شـده است. فاصـله دو نقطه A و B درعـرض 45 درجه شـمالی بر روی نقشه برابر با فاصـله بین نقـاط C و D در اسـتوا است اما در واقعیت فاصله خط AB برابر 823 کیلومتر و فاصله خط CD برابر 1153 کیلومتر است و این نشان می‌دهد که در تصـویر کـردن نقشه این قسـمت از زمین فواصل تغیـیر کرده‌اند و این نقشه هم فاصله نیست.

لازم به ذکر است که نقاط A و C روی نصف النهار صفر درجه و نقاط B و D روی نصف النهار10 درجه شرقی هستند.

تصویر شماره 6 -بخشی از نقشه وبسایت گوگل مپ

اگر از لحاظ متشابه بودن و هم شکل بودن این نقشه را بررسی کنیم، در می‌یابیم این نقشه با اندکی خطا شکل کشورهای مختلف را درست و صحیح نشـان می‌دهد ولی مسـاحت کشـورها با هم متناسب نیسـتند. همـانطور که گفتیم سیستم‌های تصـویربرداری از زمین به سه دسـته: استوانه‌ای، مخروطی و صفحه‌ای تقسیم بندی می‌شوند. بیایید نگاهی دقیق‌تر به آن‌ها داشته باشیم:

سیستم تصویربرداری مرکاتور (استوانه ای)

مبتکر سیستم تصویر اسـتوانه ای، نجـاری به نـام جـرارد مرکـاتور (Gerard Mercator)ـ می‌باشد. اگر صـفحه مسـتطیلی شـکلی فرضی به طـول خط اسـتوا را دور

زمین بپیچیم و یک استوانه محـاط بر آن و ممـاس با خط استوا ایجاد کنیم و با قرار دادن چـراغی فرضی در مرکز زمین، عــوارض ســطح زمین را بر روی ســطح داخلی استوانه توسط سایه عوارض سطح زمین ترسـیم کـنیم، سپس استوانه را در امتـداد یک نصف النهـار بـبریم و آن را بـاز کـرده و مسـطح کـنیم، با این کـار نقشه عـوارض سطح زمین را به یک سطح دو بعدی به روش استوانه‌ای یا مرکـاتور نقشه بــرداری کــرده‌ایم. نصف النهــاری که صــفحه نقشه را به دو قســمت مســاوی تقســیم کند را نصف النهـار میـانی و خط تمـاس صـفحه و کـره (که در این‌جا خط استواست) را مدار استاندارد می‌نامند.

تصویر شماره 7:ـ مسطح کردن صـفحه فرضی محـاط بر دور کره زمین در سیستم نقشه برداری مرکاتور.

در این سیستم کمـترین خطاها در امتـداد خط اسـتوا (به عنــوان مــدار اســتاندارد) می‌باشد و فــاکتور مقیــاس (Scale factor) بر روی این خط برابر و یک است. هرچه به طــرف قطــبین حــرکت کــنیم خطاها و اعوجاج‌ها افــزایش خواهند یــافت و با توجه به نحــوه توزیع خطاها دامنه کــاربرد این سیســتم فقط تا مــدار 60 درجه می‌باشد. گاهی برای بهبود توزیع خطاها، قطر اســتوانه فرضی را کوچکــتر در نظر گرفته و با قطع اســتوانه توسط زمین دو مدار استادندار شکل می‌گـیرد که به این حالت مرکاتور متقاطع گفته می‌شود. با این کــار خطاها روی دو مــدار اســتاندارد صــفر خواهند بــود و فــاکتور مقیـاس نـیز روی این دو مـدار برابر یک خواهند بـود، در عوض روی خط استوا خطا و اعوجاج خواهیم داشت.

تصویر شماره 8 – سیستم مرکاتور مماسی و متقاطع.

بسته به این که استوانه را با چه زاویه‌ای بر زمین محاط کنیم سیستم تصویر مرکاتور را به سه دسته مرکاتور ساده، مرکاتور جانبی (transverse)ـ و مرکاتورِ مایل(oblique) تقسیم بندی می‌کنند.

تصویر شماره 9 – حالت‌های سیستم تصویر مرکاتور.

سیستم تصویر یو. تی. ام. (UTM) نیز در حقیقت نوعی از سیستم مرکاتور جانبی است. در این سیستم برای کاهش خطاهایی که با دورتر شدن از نصف النهار استاندارد در روش مرکاتور جانبی اتفاق می‌افتاد، سیستم تصویر مرکاتور جانبی را برای هر بازه 6 درجه‌ای از طول‌های جغرافیایی به طور متقاطع اجرا کرده و بدین ترتیب ضمن این که سطح زمین را در60 سیستم مختصات جداگانه با عنوان زون‌های یو. تی. ام. تصویر کرده‌اند، خطاها و اعوجاجات را به مقدار قابل توجهی کاهش داده و به دقت قابل توجهی دست یافته‌اند. سیستم یو. تی. ام. فقط تا عرض 84 درجه شمالی و 80 درجه جنوبی کاربرد دارد و مکمل این سیستم برای نواحی قطبی سیستم تصویر Universal Polar Stereographic یا به اختصار UPS می‌باشد که یک سیستم تصویر صفحه‌ای است و همچون سیستم UTM داری زون بندی مشخصی می‌باشد.

در زیر چند نمونه از نگاشت‌های استوانه‌ای را مشاهده میکنید:

تصویر شماره 10 – یک نمونه نگاشت استوانه ای.

تصویر شماره 11 – یک نمونه نگاشت استوانه ای.

تصویر شماره 12 – یک نمونه نگاشت استوانه ای.

تصویر شماره 13 – یک نمونه نگاشت استوانه ای.

تصویر شماره 14 – یک نمونه نگاشت استوانه ای.

همانگونه که به خاطر دارید، نگاشت‌های بالا از سطح سه بعدی بر روی دو بعدی آمده‌اند و دارای اعوجاج هستند. این طراح نقشه است که با توجه به هدف از طراحی نقشه و نیازها تصمیم می‌گیرد کدام پارامترها را بیشتر یا کمتر در نظر بگیرد.

سیستم تصویر مخروطی(conic)

اگر صفحه‌ای فرضی را به شکل یک مخروط در آوریم و از سمت یکی از قطب‌های زمین آن را با زمین مماس کنیم، سپس بطور فرضی چراغی در مرکز زمین قرار داده و سایه عوارض سطح زمین را که بر روی سطح داخلی مخروط افتاده است بر روی آن ترسیم می‌کنیم. اکنون مخروط را در راستای یک نصف النهار زمین برش داده و مسطح کنیم نقشه نیمکره‌ای از زمین را با استفاده از سیستم تصویر مخروطی تصویر کرده‌ایم. شکل 15 یک نمونه نقشه تهیه شده در سیستم تصویر مخروطی را نشان می‌دهد.

تصویر شماره 15:ـ نقشه جهان تهیه شده با سیستم تصویر مخروطی.

این سیستم را می‌توان برای نیمکره شمالی، جنوبی و یا با هر زاویه دیگر استفاده کرد. همانطور که پیداست مخروط و زمین در یک مدار با هم مماس هستند که این مدار استاندارد می‌باشد و خطاها بر روی آن صفر و

فـــاکتور مقیـــاس نـــیز یک می‌باشد و هر چه از مـــدار اســتاندارد به ســمت قطــبین فاصــله بگــیریم خطاها و اعوجاجات افزایش می‌یابند. در این سیستم نیز همچــون ســایر سیســتم‌های تصــویر بــرای بهبــود توزیع خطاهــا، مخروط و زمین به شکل متقــاطع می‌گیرند و با این کــار دو مدار استاندارد شکل می‌گیرد.

تصویر شماره 16 – سیستم تصویر مخروطی مماسی و متقاطع.

از نحـــوه توزیع خطاها پیداست که این سیســـتم بـــرای عرض‌هـــای میـــانی (مثل ایـــران) مناسب است و دقت زمانی که ناحیه مورد نظر دارای کشیدگی غربی شــرقی زیادی باشد- مثل کشور ترکیه- بیشتر می‌شود.

تصویر شماره 17 – چند نمونه نگاشت مخروطی.

نگاشت تصـــــویر صـــــفحه‌ای یا آزیمـــــوتی (Planer Projection)

فرایند کـــار در این سیســـتم به گـــونه‌ای می‌باشد که یک صــفحه فرضی بــزرگ را از یک نقطه که معمــولاً قطب است بر زمین مماس کرده و عــوراض ســطح زمین را بر صفحه فرضی تصویر می‌کنند.

بسته به این که عوارض با چه زاویه‌ای روی سطح صفحه فرضی تصــویر شــود نقشه‌های متفــاوتی بدست خواهد آمد.

تصویر شماره 18 – زوایای تصویر کردن عــوارض زمین در سیستم تصویر صفحه ای.

در این سیستم نیز برای توزیع مناسب خطاها از روش متقاطع استفاده می‌کنند. توزیع خطاها در حالت مماسی طوری است که به جای شکل گیری مدار استاندارد، نقطه کانونی(focus) شکل می‌گیرد و فاکتور مقیاس در این نقطه یک بوده و هرچه از این نقطه دورتر می‌شویم خطاها افزایش می‌یابند. در نوع متقاطع نیز مدار استاندارد شکل گرفته و فاکتور مقیاس در مدار استاندارد یک خواهد بود.

تصویر شماره 19 – سیستم تصویر صفحه‌ای متقاطع و مماسی.

از مهمترین سیستم تصویر صفحه‌ای می‌توان سیستم تصویر Universal Polar Stereographic یا به اختصار UPS را نام برد که برای تکمیل سیستم UTM در بخش‌های قطبی به کار می‌رود.

این سیستم را معمولا عمود بر قطب‌ها و یا استوا استفاده می‌کنند اما گاهی برای مقاصد خاص عمود بر سایر نقاط از سطح زمین نیز استفاده می‌کنند که سیمایی از هر یک را می‌توان در تصاویر 21 الی 23 مشاهده کرد.

تصویر شماره 20 – نقشه‌هایی از جهان با سیستم تصویر صفحه ای.

تصویر شماره 21 – یک نمونه نقشه آزیموتال.

تصویر شماره 22 – یک نمونه نقشه آزیموتال.

تصویر شماره 23 – یک نمونه نقشه آزیموتال.

طرح آزیموتال ارائه شده در تصویر شماره 23، برای زمین تخت گرایان بسیار آشنا است. این همان تصویری است که زمین تخت گرایان گاهی به عنوان نقشه زمین تخت ادعایی خود نشان می‌دهند. در واقع این یک نگاشت آزیموتال با مرکزیت قطب شمال است که برای اهدافی (نظامی یا دریانوردی) ترسیم شده و هیچ تناقضی با کروی بودن زمین ندارد، ولی متاسفانه بازیچه دست زمین تخت گرایان گردیده است. نقشه زمین تخت برای استفاده مردم نیم‌کره شمالی بخصوص مناطق اسکاندیناوی خیلی مناسب است. اما مردم استرالیا و افریقا و ... نمی‌توانند از آن استفاده کنند. این نقشه آزیموتال توسط سازمان زمین شناسی ایالات متحده در اطلس ملی این کشور مورد استفاده قرار گرفته است. در این نگاشت فواصل از مرکز حفظ شده و در طراحی نماد سازمان ملل نیز از آن استفاده گردیده است.

تصویر شماره 24:ـ نمونه‌ای از نقشه آزیموتال با مرکزیت قطب جنوب.

خطاها و اعوجاجات:

همانطور که تا به حال متوجه شده‌اید حین تهیه نقشه، فقط در روی خطوط یا نقاطی که رویه‌های قابل تسطیح (استوانه، صفحه و مخروط) با سطح کره زمین در تماسند یا همدیگر را قطع می‌کنند، اندازه‌ها واقعی و فاقد خطا هستند و هرچه از آن خطوط یا نقطه دورتر می‌شویم خطاها افزایش می‌یابند. شکل 25 و 26 بطور ساده این تغییرات مقیاس را نشان می‌دهد.

تصویر شماره 25 - نحوه توزیع خطاها در حالت مماسی از یک سیستم تصویر.

تصویر شماره 26 - نحوه توزیع خطاها در حالت متقاطع از یک سیستم تصویر.

فرم تغییر شکل‌ها و اعوجاجات نیز تا حد زیادی در سیستم تصویر قابل تعیین است و تنها محدودیت در این امر جایی است که بخواهیم تمام فاکتورها نظیر؛ شکل، مساحت و فواصل را همزمان حفظ کنیم که چنین کاری غیر ممکن است. اصولاً نام فاکتوری که حتی الامکان از تغییرات آن کاسته شده است در عنوان سیستم تصویر قید می‌گردد تا بتوان در استفاده از نقشه از آن بهره برد. برای مثال سیستم مخروطی لامبرت هم شکل (Lambert Conformal Conic) را در نظر بگیرید؛ در آن نام مبتکر این سیستم، نوع سیستم تصویر که در این‌جا مخروطی است و نیز فاکتوری که کمتر دستخوش تغییر قرار گرفته است و در این‌جا شکل عوارض است، بیان شده است.

از آن‌جایی که شاید دریافتن نوع خطاها با نگاه کردن به نقشه قابل تشخیص نباشد در اشکال زیر دایره‌هایی فرضی با مساحت یکسان را در مختصات مشخصی فرض می‌کنیم و وقتی نقشه تصویر می‌شود این دایره‌ها نیز با کل عوارض تغییر می‌کنند و ما توسط این دایره‌ها خواهیم فهمید که این تغییرات به چه نحو است. تصویر 27 نقشه تهیه شده در سیستم مرکاتور است و همانطور که پیداست فاصله‌ها و مساحت‌ها از واقعیت به دور هستند زیرا هرچه به طرف قطبین حرکت کنیم، خواهیم دید که دایره‌های فرضی هم سطح بزرگ‌تر

تصـویر شـده‌اند. به تبع تغیـیر مسـاحت در می‌یـابیم که فواصل نیز دسـتخوش تغیـیرات زیـادی شـده‌اند و این از تغییر قطر دایره‌ها پیداست که فواصل هم کاذب هسـتند اما در مـورد شـکل باید گفت که شـکل‌ها تغیـیر نکرده‌اند چـون تمـام دایره‌ها هم شـکل‌اند و حـالت دایـره را حفظ کرده‌اند. بدین ترتیب می‌توان نتیجه گـرفت که این نقشه یک نقشه مرکاتور هم شکل(Conformal) می‌باشد.

از طرفی تغییر مساحت‌ها آن قدر اغراق آمیز هستند که در اولین نگاه خواهیم فهمید قطب جنـوب به آن وسـعت که در نقشه می‌بیـنیم نیسـت، در صـورتی که مسـاحت قطب جنـوب در این نقشه تقریبـاً برابر تمـام قاره‌هـای جهان است و این نشـان دهنـده هم مسـاحت نبـودن این نقشه است. درمـورد فواصل هم پیداست که فاصـله بین دو مدار در تمام عرض‌های جغرافیـایی برابر است اما در این نقشه هر چه به سـمت قطـبین می‌رویم فاصـله بین دو مـدار افـزایش می‌یابد و این امر گویـای هم فاصـله نبودن این نقشه می‌باشد.

تصـویر شـماره 27 - نقشه جهـان در سیسـتم تصـویر مرکاتور هم شکل.

تصـویر شـماره 28 نـیز همـانطور که پیداست یک نقشه تهیه شـده در سیسـتم مرکـاتور هم مسـاحت می‌باشد. نکته حـائز اهمیت در مـورد تهیه نقشه هم مسـاحت این است که در سیسـتم مرکـاتور ما نصف النهارها را با هم مـوازی در نظر می‌گـیریم اما در واقعیت هرگز مـوازی نبوده و این امر موجب خطا در مسـاحت می‌شـود، بـرای حل این مشـکل و رفع تغیـیرات مسـاحت ضـمن انـدکی نزدیک‌تر کـردن نصف النهارها به همـدیگر با حـرکت به

طرف قطبین فاصله مدارات را کمتر از واقعیت کـرده و کم کم به صـــفر میل می‌دهند تا کشـــیدگی نقشه در راسـتای مـدارها در نـزدیکی قطـبین را با فشـردگی در راسـتای نصف النهارها جـبران نمـوده و مسـاحت‌ها را با واقعیت تطبیق دهند.

تصویر شماره 28 - نقشه جهان تهیه شـده در سیسـتم تصویر مرکاتورِ هم مساحت با دو مدار استاندارد.

تـاکنون انـواع سیسـتم‌های نقشه بـرداری و منشا نقشه زمین تخت را بررسی نمـودیم. در ادامه با چند مثـال سو برداشت‌ها از نقشه مـورد اتکـای زمین تخت گرایـان را بررسی می‌کنیم.

تصـویر شـماره 29 - مسـیرهای پـروازی که به صـورت منحنی مشخص شده‌اند.

برخی زمین تخت گرایان دچار این ابهـام شـده‌اند که اگر زمین کـره اسـت، پس چـرا در مسـیرهای هـوایی روی نقشه‌ها منحـنی رسم شـده‌اند. پاسخ سـاده اسـت؛ دلیل همان نگاشت سه بعدی به دو بعدی است.

تصـویر شـماره 30 - شـبیه سـازی مسـیر یک پـرواز از آمریکا به نروژ در یک نقشه سه بعدی و دو بعدی.

به تصویر توجه کنید. هواپیما هیچ انحراف مسیری نـدارد. مسـیر مسـتقیم اسـت، فقط در نگاشت دو بعـدی چـنین تصـــویر می‌شـــود. تصـــور کنید که در مرکز کـــره زمین آموزشی یک لامپ روشن باشد. تصـــــویر ســـــایه‌های سطحی زمین روی یک پرده که به صورت استوانه‌ای دور تا دور آن کـــره است خواهد افتـــاد. آن وقت شـــما یک

تصـــویر اولیه دو بعـــدی، از یک حجم سه بعـــدی بدست خواهید آورد. بنـابراین نقشه بـالا یک «سـایه» از سـطح انحنادار کره سه بعدی زمین هست که روی دیوار افتـاده است.

لذا تصـویر 2 بعـدی مـا، یک تصـویر دارای اعوجـاج ذاتی بـوده و خطـوطی که روی آن رسم می‌شـود، نسـبت به واقعیت، دچـــار کشـــیدگی و اعوجـــاج است. همه این کمان‌ها که در تصـویر شـماره 29 دیـده می‌شـود، روی سـطح 3 بعـدی کـره زمین (سـطح واقعی نقشه) کـاملا مستقیم و بدون انحنای سطحی هستند. این را می‌تـوان با قـــوانین هندسه اثبـات کـــرد و موضـــوع درس هندسه فضایی و نااقلیدوسی است. بـرای این که دچـار مشـکل بررسی یک نقشه دارای اعوجـاج ذاتی نشـوید، می‌توانید کل موضوعات بالا رو فراموش کنید و هر مشاهده‌ای که دارید روی یک سطح 3 بعدی واقعی انجام دهیـد؛ همـان سـطح حقیقی کـره زمین. در این حـالت می‌بینید که نه انحنایی در مسـیر وجـود دارد و نه تنـاقض یا مشـکلی در محاسبات و مشاهدات دیده می‌شود.

سوال: وقتی در یک عرض جغرافیایی پرواز کنیم، هنگام پرواز از شرق به غرب علت انحراف به راست چیست؟ و بالعکس در پروازهای غرب به شرق برای خارج نشـدن از عرض جغرافیایی علت انحراف به چپ چیست؟ چرا برای این که در یک عـرض جغرافیـایی بـاقی بمـانیم باید یک مسیر دایروی را طی کنید؟

پاسخ: چـــنین انحـــرافی وجـــود نـــدارد. مـــواردی که در پروازهـای طـولانی روی مسـیر پـرواز مـوثر می‌باشـد، مـــواردی مثل جریان‌هـــای هـــوایی است که الگویشـــان

ارتبـاطی با عـرض جغرافیـایی نـدارد. مثلاً در پـرواز از اروپا به امریکا این جریان‌ها در یک راستای خاص هسـتند و در پـرواز از امریکا به آسـیا دقیقـاً در جهت عکس، که البته علت این معکـوس شـدن سـلول‌های هم رفـتی جو هست.

سـوال: تصـویری در فضـای مجـازی موجـود است که خطـوط هـوایی دنیا را در دو مـدل زمین تخت و زمین کروی در کنار هم قرار داده است و با یک مثـال، ظـاهراً چالشی برای زمین کروی مطرح کرده اسـت؟ نظر شـما چیست؟

تصویر شـماره 31 – خطـوط هـوایی دنیا را در دو مـدل زمین کروی و زمین تخت.

پاسخ: نکته اول، این تصـویر خـود اثبـاتی بـرای کـرویت زمین است. تصـویر شـماره 44 در زیر خطـوط پـروازی مسـتقیم بین اسـترالیا و افریقا و امریکـای جنـوبی را نشـان می‌دهد. در زمین تخت چـنین امـری محـال ممکن است.

تصـویر شـماره 32 – خطـوط پـروازی مسـتقیم بین استرالیا و افریقا و امریکای جنوبی.

نکته دوم ادعا شده است که پروازهای استرالیا به شیلی بین راه در کالیفرنیا فـرود می‌آیند و بعد به سـمت آمریکای جنوبی به ادامه پرواز می‌دهند.

خب هنگامی که شما بلیط خـود را از شـرکت هواپیمـایی امریکـایی بخریـد، طـبیعی هست که اول به داخل کشـور امریکا رفته و بعد به مقصد بروید. ولی اگر بلیط را از

هواپیمایی استرالیا بخرید، پرواز مستقیم از شیلی به استرالیا خواهد بود، همانطور که در عکس بالا نیز می‌بینید. به عنوان مثال هواپیمایی قطر و امارات به همه جای دنیا پرواز دارند. ولی اول شما از ایران به قطر می‌روید و بعد به استرالیا پرواز می‌کنید. در واقع دروازه اصلی پروازهای ورودی و خروجی دوحه است. چون فرودگاه دوحه متعلق به قطرایرویز (Qatar Airways) است و پروازهایش را از آن‌جا انجام می‌دهد.

حال پروازی که از شیلی بلند می‌شود، 500 مسافر دارد. ممکن است 20 نفر از مسافران برای استرالیا باشند. 50 نفر برای ژاپن، 80 نفر برای کانادا، 40 نفر برای مالزی و.... این طور نیست که یک پرواز متعلق به هواپیمایی امریکایی در شیلی باشد که 500 مسافر هفتگی برای استرالیا داشته باشد. لذا کاری که ایرلاین‌ها انجام می‌دهند این است که مقصد اصلی پروازهای خود را به یکی از فرودگاه‌های محلی خودشان تعیین می‌کنند (مثلاً سانفرانسیسکو). سپس از سراسر جهان پروازهای‌شان به این فرودگاه آمده (از شیلی، از برزیل، از افریقا، از اروپا و...) و بعد هر مسافری مطابق مقصد اصلی وارد هواپیمای بعدی می‌شود. برای مثال 10 نفر که داخل پرواز ورودی از شیلی بودند و مقصدشان استرالیاست، سوار هواپیمای خروجی به استرالیا می‌شوند. پروازی که از اروپا آمده و درون آن 100 نفر دیگر هستند که مقصدشان استرالیا است، نیز همین کار می‌کنند. تا این که کل مسافرهای سانفرانسیسکو به سیدنی 500 نفر شود و یک هواپیما پر می‌شود. این روشی است که در اکثر پروازهای بین‌المللی انجام می‌شود. بنابراین لازم است برای

بعضی از پروازها، با عوض کـردن هواپیما در کنـار افـراد دیگــری که از کشــورهای دیگر به همــان مقصد عــازم هستند، پرواز نهایی را انجام داد.

به عنـوان یک مثـال دیگر دربـاره مسـیرهای هـوایی، دو پرواز توکیو به مسکو و ژوهانسبورگ به پـرت را بررسی کردیم. پرواز اولی مـدت 9 سـاعت و 20 دقیقه است و پرواز دوم 9 ساعت و 10 دقیقه طـول می‌کشد. اما در مــدل‌های زمین تخت، این مــدت زمــان با هیچ نقشه و سازوکاری مطابقت نخواهد داشت.

تصــویر شــماره 33 - پــرواز توکیو به مســکو و ژوهانسبورگ به پرت در مدل زمین کروی.

تصــویر شــماره 34 - پــرواز توکیو به مســکو و ژوهانسبورگ به پرت در مدل زمین تخت.

در میـان بین زمین تخت گرایـان یک ادعا بسـیار دست به دست می‌شــود. می‌خــواهیم ادعــای ایشــان را بررسی کنیم.

ادعا: در یک پرواز نـوزده سـاعتی از بـالی (انـدونزی) به فرودگاه بین المللی لوس آنجلس، زنی چینی-تــایوانی و حامله ناگهان با وضعیت بدی مواجه شده و در بین مسیر هواپیما طی یک فرود اضطراری در انکوریج آلاسکا فرود آمد و هواپیما از فرودگاه انکوریج به لوس آنجلس پــرواز کرد. این‌جا یک موضوع کاملا عجیب و غیر منطقی وجـود دارد و این موضوع این است که طبق مـدل زمین کـروی، مسیر پـروازی مسـتقیم از بـالی به سـمت لـوس آنجلس است و اگر هواپیما بخواهد به سمت آلاسکا تغیـیر مسـیر بدهد در حقیقت چنـدین سـاعت وقت خـود را هـدر داده

است زیــرا می‌تواند ســریع‌تر به لــوس آنجلس برسد تا این‌که بخواهد از مسیر لـوس آنجلس منحـرف شـده و به آلاسکا برود و این کاملا در مدل زمین کروی غیرمنطقی است. آیا بـــرای شـــما منطقی است که یک هواپیما از مسـیری که او را به مقصد نزدیک‌تـری می‌رسـاند صـرف نظر کرده و چند هزار کیلومتر مسیر خود را دورتر کند و به انکــوریج آلاســکا بــرود تا زن حامله را به بیمارســتان برساند؟

اما موضـــوع با مـــدل زمین تخت کـــاملا هماهنگ است! کافیست نگــاهی به نقشه زمین تخت در این‌جا (منظــور تصویر شـماره 35 است) بیاندازید! از بـالی به فرودگـاه لوس آنجلس یک مسیر مستقیم به رنگ قرمز رسم شده و جــالب این‌که این مســیر بصــورت مســتقیم از بــالای انکوریج آلاسکا عبور می‌کند، بنــابراین این منطقی است که هواپیما در مســیر خــود در انکــوریج توقف کند زیــرا مسیر هواپیما از انکوریج عبور می‌کند.

تصویر شماره 35

پاسخ: این داســتان مربــوط به مــاه اکتــبر ســال 2015 می‌شود. برخی منابع سهواً این پرواز رو از بالی به لس آنجلس ذکر کرده‌اند. دلیل منطقی‌ای بـــــرای انتخـــــاب انکوریج آلاسکا بـرای فـرود اضـطراری وجـود دارد. مبـدا پـرواز تـایوان بـوده است نه بـالی. پـرواز اولیه از بـالی بوده باشد، ولی ایرلاین مربـوط به خطـوط هـوایی چین بـوده و مسـافرها اول به تـایوان آمـده و از آن‌جا پـرواز اصـــلی را شـــروع کرده‌اند. باید توجه کنید نزدیک‌تـــرین فاصـــله بین دو شـــهر روی یک کـــره، خطی هست که از دایره عظیمه‌ای می‌گـذرد که هر دو شـهر روی آن وجـود

دارند. این هم کـاملا منطقی هسـت، بـرای مثـال اگر دو شـهر روی اسـتوا باشـند، نزدیک‌تـرین فاصـله آن‌ها هم حتماً با کمان عظیمه استوا منطبق هست.

خلاصه این که اگر دایـــره عظیمه تـــایوان-لس‌انجلس را رسم کنیـد، از روی ژاپن و کنـار آلاسـکا عبـور می‌کند و این کاملاً منطقی است که در صورت بروز مشکل در آن منطقه، فرود اضطراری آن‌جا صورت گـیرد. در این‌جا ما این مسـیر را بر روی گوگل ارث مشـخص کـردیم، بـرای مثـال اگر هواپیما در میانه مسـیر دچـار مشـکل بشـود یا مجبور به فرود اضطراری شود، نزدیک‌تـرین فرودگـاه در آلاسکاست.

تصویر شماره 36 – پرواز از تایوان به لـوس آنجلس در مدل زمین کروی.

مشـکل زمین تخت گرایـان این است که با نقشه 2بعـدی زمین کروی، مسیرها را تصور می‌کنند و این یاعث سـوء برداشت آن‌ها می‌شـود، بخصـوص منـاطقی که به قطب نزدیک است و روی نقشه 2 بعدی زوایا و فواصل همگی دچار کشیدگی شـده و بیننـده اصـلاً متوجه مسـیر اصـلی نمی‌شـود. بهـتر است روی مـدل سه بعـدی نگـاه کـرد تا موضوع برای ایشان روشن شـود. افـراد زمین تخت گـرا می‌توانند با یک نخ، تـایوان را به لس‌انجلس وصل کنند و خودشان ببینند که خط از نزدیکی آلاسکا عبور می‌کند.

البته ناگفته نماند زمین تخت گرایـــــان فارسی زبـــــان معتقدند این سوء برداشت‌ها روش مناسبی بـرای ابهـام زایی به سبک زمین تخت نیست و هم کیشـان خـود را از ورود به این مبحث منع کرده‌اند. در میـان ادعاهـای زمین

تخت گرایـــان این جمله بســـیار آشناست: «نقشه زمین تخت دقیق نیست.» سوال این‌جاست: چطور به یک مـدل هندسی برای زمین با یک نقشه‌ی نادقیق که کلی تناقض درخود دارد، اعتقاد دارید ولی به زمین‌کروی که کـاملاً با مشاهدات، واقعیات و خطوط هوایی انطبـاق کامل دارد، به دیده شک می‌نگرید؟

مســئله نقشه زمین تخت، «دقیق نبــودن نقشه» نیست. مشــکل پـــارادوکس موجــود در این نقشه است. از نظر هندسی هیچ راهی وجود ندارد که بشود استرالیا، افریقا و امریکـــای جنــوبی را روی یک ســـطح تخت، قـــرار داد طـوری که مسـیرهای پـروازی و فواصلشـان با واقعیت جـــور در بیاید. گفتن این که نقشه دقیق نیســـت، هیچ کمکی به حل این پـارادوکس نخواهد کـرد. نهایتـاً این 3 قـاره، در سه ناحیه از این سـطح هسـتند. هر قـدر زمین تخت گرایان بخواهند حالت‌هـای متفـاوت را امتحـان کنند به نتیجه‌ای نخواهند رسید. غیرممکن هست بتــوان این‌ها را طـوری به هم نزدیک کـرد که با واقعیت منطبق شـود. این‌جاست که ضرورت محاسبات هندسی در علم خــود را نشان می‌دهد. کمی واقع بینی لازم است.

روز سوم، درس سوم:

آیا اصل "هرچـــــیزی ممکن است" هیچ جایگـــــاهی در مجاهدت علمی دارد؟ آیا دانشمندان باید زندگی حـرفه‌ای خـــــود را چـــــون اسب‌ها با چشم بند طی کنند و هرگز نگذارند که نگاهشان از جاده‌ی آشنا منحرف شود تا مبادا نگاهشان به چـیزی افسـانه‌ای و شـگفت انگـیز بیافتد که هیچ شـباهتی به آن‌چه در دانشـگاه‌ها می‌آموزند نداشـته باشـد؟ شـبه دانشـمندان (و طرفـداران حواشی علمی)

چنین تصویر پر ملالی از علم ترسیم می‌کنند، به خصوص وقـــتی می‌شـــنوند که دانشـــمندان چگونه به آن‌ها پاسخ می‌دهند.

“هر چـیزی ممکن است” به هنگـام خلق نظریـات تـازه، شعار سودمندی است، ولی هیچ جـایی در عرصه رقـابت نظریات نـدارد. در زمینه خلق نظریـه، “هر چـیزی ممکن است” به مثابه یک وسیله اکتشـافی عمل می‌کند. یعـنی بـــرای تحریک و تشـــجیع فرآیند خلق به کـــار مـــیرود. در زمینه خلق نظریه ”هرچـیزی ممکن است ”بـدین معـنی است: وقتی دانشمندان میکوشند به نظریه جدیدی دست یابند که بتواند در مـــواردی که نظریه قـــدیمی شکست خورده، موفق شوند باید چشم خود را بـاز نگه‌دارنـد، باید در جست و جـــوی خـــود به دنبـــال راه جدید و مواجهه با پدیده‌ها و مسائل موجود جسـور باشـند. حـتی وقـتی یک خط فکری در ظاهر غیر منطقی به نظر می‌رسد نباید از تعقیب دست بکشند.

اما وقـــتی نـــوبت به دفـــاع از نظریه در مباحثه علمی می‌رسد، اصل “هرچـیزی ممکن است” مطلقا جایگـاهی نـدارد. در این مـوقعیت هرگونه دست یـازی به این اصل کـــاملا بیجاست. نمی‌توانید دلیل بیاورید که “باید صـــحت نظریه مرا بپذیرید زیـرا هرچـیزی ممکن است” بلکه باید ثـابت کنید که در زمینه علم موجـود نظریه شـما امکـان پـــــذیر است آنهم نه فقط به لحـــــاظ منطقی بلکه در مباحثات علمی یک مدعی به حق و جدی باشد.

نویسـندگان و طرفـداران موضـوعات عجیب و غـریب و حواشی علمی عموما خـــود را با افـــرادی چـــون گالیله مقایسه می‌کنند و معتقدند که اگر الان نظریاتشـــان از

طرف جامعه علمی به سخره گرفته می‌شود بی‌شباهت به استهزا گالیله در گذشته نیست. کارل ساگان در کتاب مغز بروکا در این مورد به یک نکته جالب اشاره می‌کند:

“طرفداران عقاید حاشیه‌ای وقتی با انتقاد رو به رو می‌شوند به مغزهای متفکری اشاره می‌کنند که مورد تمسخر عموم قرار می‌گرفتند. اما نباید فراموش کرد که فقط مغزهای متفکر مورد تمسخر مردم واقع نمی‌شوند... این واقعیت که بسیاری از نوابغ مورد استهزا دیگران واقع شدند به این معنی نیست هر کس مورد تمسخر واقع شده یک نابغه است. به کریستف کلمب خندیدند، به رابرت فولتون خندیدند، به برادران رایت خندیدند. آن‌ها هم‌چنین به دلقک بوزو نیز خندیدند.”

منابع:

1 – http://www.engmohammadi.com/survey-articles/map-projection.html

2 – https://en.wikipedia.org/wiki/List_of_map_projections

3 – https://en.wikipedia.org/wiki/Gnomonic_projection

4 – http://www.progonos.com/furuti/MapProj/Normal/ProjCyl/ProjCEA/projCEA.html

- https://en.wikipedia.org/wiki/Lambert_cylindrical_equal-area_projection 5
- https://www.mapthematics.com/Essentials.php 6
- https://science.howstuffworks.com/environmental/earth/geophysics/map2.htm 7
- https://2012books.lardbucket.org/books/geographic-information-system-basics/s06-02-map-scale-coordinate-systems-a.html 8

چه تعداد کهکشان در جهان وجود دارد؟

اخترشناسان گمان می‌برند که صدها میلیارد کهکشان در جهـان وجـود دارد اما شـمار دقیق آن تا هنـوز مشـخص نیست. آیا لازم است تا اخترشناسـان بدانند که چه تعـداد کهکشان را ما تا هنوز دیـده ایم و کشف کـرده ایم؟ خـیر حتمی‌نیست. ما تعداد دقیق کهکشـان‌ها را نمی‌دانیم، اما می‌دانیم که بسیار زیاد هستند.

در یک تصویر گرفته شـده توسط تلسـکوپ فضـایی‌هابل حدود 10 هزار کهکشان دیده می‌شود. در کهکشان خـود ما (کهکشـان راه شـیری) حـدود 100 تا 300 میلیـارد سـتاره وجـود دارد. از جمله فقط بیش از 8000 سـتاره آن از زمین قابل دید هستند.

در یک شـرایط خـوب و از یک نقطه خـاص تقریباً 2500 ستاره با چشم غیر مسلح دیده می‌شود. اما با بهتر شدن تلسکوپ‌های ما، شمار کهکشان‌ها هم بیشـتر می‌شـود و می‌تـوانیم بهـتر به گذشـته‌های دورتر بنگـریم.به خـاطر شمردن همه آن‌ها باید بتوانیم خیلی دور به گذشته یعنی عمیق‌تر به فضا بنگـــریم تا ببیـــنیم که کهکشـــان‌ها چه زمانی تشکیل شده‌اند. اما ما هنوز به آن حد نرسیده‌ایم. تعداد کهکشان‌ها به خوبی مشخص نشده است، اما شاید زمـــانی به این هـــدف خـــواهیم رســـید. تخمین شـــمار کهکشـان‌های موجـود در کائنـات با شـمردن این که چه تعـــداد کهکشـــان را می‌تـــوانیم در یک منطقه کوچک از آسمان بنگیریم، به دست آمده است سـپس این تعـداد را استفاده می‌کنیم تا حدث بزنیم که چه تعداد کهکشـان در کل آسمان وجود دارد.

در حـال حاضـر، صـدها میلیـارد کهکشـان توسط میـدان بی‌نهایت عمیق تلسکوپ فضایی‌هابل در مـدت یک سـال شمرده شده است.

هابل با نشانه گرفتن به یک قسمت کوچک آسمان بـرای چند مـاه یعـنی یک نقطه کوچک کمـتر از یک دهم یک میلیونم آسمان را احتوا می‌کند،هابل می‌تواند تصـاویری را از فاصـله 13 میلیـارد سـال نـوری دور بـرای ما تهیه کند.

ما به آسمان می‌نگـریم و با خـود می‌گـوییم که چه تعـداد کهکشـان را می‌تـوانیم ببیـنیم؟ بعد معلـوم می‌شـود که چقدر شمار آن زیاد است. اگر ما تعدادی از کهکشـان در یک قسـمت کوچک آسـمان (به انـدازه یک سـانتی مـتر مربع) را برداریم و همه آسـمان را با این قسـمت کوچک ضـرب بـزنیم. در نتیجه می‌بیـنیم که چقـدر شـمار کهکشان‌ها در آسمان زیاد است.تاکنون تخمین زده‌اند که تعـداد کهکشـان‌های بـزرگ عـالم 350 میلیـارد و تعـداد گروه‌های کهکشانی 25 میلیارد و تعداد ابر خوشه‌ها نـیز 10 میلیون عدد است.

چه کسانی ارباب تاریکی را می‌خواهند بازگردانند؟

کمتر از دو دهه قبل تفسیری که از فیلم‌های سینمای علمی - تخیلی به مخاطبان ارائه می‌شد، عمدتا نوعی تمثیل شناسی از جهان‌ها و فضاهای خیالی خلق شده در متن آثار بود و تحلیل‌گران داخلی سعی می‌کردند جهان‌های خلق شده را به صورت استعاری تفسیر کنند. وقتی مرزهای تحلیلی، بواسطه دهکده جهانی مجازی برداشته شد، تمثیل‌ها و استعارها رنگ باختند، چون اغلب این آثار سینمایی نه تنها تمثیلی و استعاری نبودند بلکه مشخص شد که بر اساس منظومه‌های پیشگویانه کاملا ایدئولوژیک ساخته می‌شوند و پیام‌هایی را درباره جامعه آینده سعی دارند به مخاطبان منتقل کنند.

از سوی دیگر تحلیل‌های فرامتنی به شکل اغراق شده‌ای وارد فضای تحلیل فیلم شد که، مدیوم تحلیل را بسیار مضحک جلوه داد. چگونه می‌توان باور نکرد که کابالاییسم و آیین‌های جادوگری بازتابی در آثارهالیوودی نداشته باشند و یا مکشافات یوحنا گردش دراماتیکی در آثار سینمایی غرب نداشته باشد. مولفه‌های فراعلمی، علمی، ماورالطبیعه، کوانتومی تبدیل به ایدئولوژی و در نهایت به درام‌های‌هالیوودی می‌شوند.

فیلم «درخشان» از«دیوید آیر» اثر سرگرم کننده‌ای است که ترکیبی از موجودات زمینی و ماورالطبیعه را به شکل خلاقانه‌ای درهم آمیخته و تفسیر متنوعی را درباره دنیای جادو و موجودات فرا انسانی ارائه می‌دهد.

اگر از زاویه‌ای سینمایی به فیلم «درخشان» نگاه کنیم، پرسوناژهایی که در کتاب ارباب حلقه‌های «جی.آر.آر

تـالکین»، هیولاهـای انسـان‌نمای افسـانه‌ای موسـوم به اورک‌ها، اِلف‌ها و سایر پریان بالدار را در جهان انسـانی حضور پیـدا می‌کنند و در فیلم «درخشـان» همین اتفـاق در روایت دراماتیک دیگـــری، در دوران معاصر کنـــونی تکرار می‌شود.

در فیلم درخشان اورک و اِلف‌ها همزیستی گاه خشـونت بـاری در شـهر لس آنجلس به خصـوص با پلیس‌ها دارند. روایت فیلم درباره تنها جیکـوب، تنها اورکی است که به اســتخدام پلیس درآمــده است و او شــریک گشت زنی پلیس رنگین پوستی به نام وارد(ویل اسمیت) است.

در ابتدای فیلم می‌بینیم که این جمله به نگارش درمی‌آید که فقط یک بـرایت (درخشـان) قـادر به کنـترل نـیروی عظیم عصـای جـادوی اسـت؛ از مکاشـفات یوحنا. یوحنا وضـعیت آخرالزمـان را چـنین توصـیف می‌کند که قبل از حضور دجال یا به عبارتی ضد مسیح (آرملیوس درفرجـام شناسی یهـود)، اجنه و شـیاطین فرصت زیست در کنـار انسان‌ها برایشان فراهم می‌شود و از نژاد انسـان و جن موجوداتی دیگری پدید می‌آیند.

دیوارنگـاری و گرافیـتی در نمـایی از فیلم درخشـان که تصویری از ارباب تاریکی یا همان شیطان است

این موجــودات قالب‌هــای کالبــدی متعــددی دارد، اما در منظومه اربـاب حلقه‌ها موجـوداتی میانه وجـود دارند که بدون آن‌که اشاره‌ای به اسطوره‌اشان بشـود، به صـورت غــیر مســتقیم اشــاره به تــرکیب نســلی از موجــودات فراانسانی با عنوان اِلف و در مرتبه پایین‌تر از انسان، با

عنوان اورک می‌شود. البته اسطوره‌شناسی دیگری هم وجود دارد که اورک‌ها را فرزند قابیل می‌دانند.

دیوارنگاری و گرافیتی در نمایی از فیلم درخشان که وعده بازگشت ارباب تاریکی را می‌دهد

«وارد» افسر پلیسی است که ناچار است با اولین پلیس از جنس اورک، جیکوب (جوئل اجرتون) در محلات خطرناک گشت بزند. «وارد» با نفرت نژادی پلیس‌های نسبت به هیولای اهلی شده همراه خودش روبروست. روایت فیلم با گشت زنی وارد و جیکوب آغاز می‌شود. آن‌ها مرد روانپریشی به نام «سرلینگ» که مزاحمت عمومی بوجود آورده را دستگیر می‌کنند. قبل از دستگیری، اشارات مستقیمی به رویدادهای عجیبی مثل حضور ارتش تاریکی در روی کره زمین را دارد.

گرافیتی معناداری در فیلم درخشان که لس آنجلس را زیر سیطره شیطان نشان می‌دهد

«سرلینگ»، مرد شمشیر بدست، ظاهرا تهدیدی به نظر نمی‌رسد و با پیش‌گویی از گذشته و آینده می‌گوید: ارتش نه نژاد (Army of nine races)- تعبیری دیگر از شوالیه‌های معبد- جنگیدند تا دیگر الف‌ها، ارگ‌ها روی زمین حاکم نباشند و مرد با توجه به حضور مجدد موجودات دوزیستی، حاصل برخورد انسان با موجودات نادیدنی، شمشیرش را به سوی هر دو پلیس می‌گیرد و می‌گوید: لرد سیاه – شیطان- باز می‌گردد تا قلب اورک‌ها را باز پس گیرد، یعنی با هدایت جادوی سیاه، رهبری اورک‌ها را بدست گیرد. ارباب تاریکی کسی

است که مســـلط به تمـــام جادوهاست و قـــدرت‌های اهریمنی دارد.

سرلینگ مرد دستگیر شده توسط وارد و جیکوب

مرد خیابان گـرد وقـتی توسط وارد و همکـاری الفی‌اش دستگیر می‌شود به او می‌گوید: از جـانب سـپر نـورانی (shield of light) برای او پیامی دارد. سنت‌های قدیمی را به یـــاد آور، به اصل خـــودت بـــازگرد، چـــون طبق پیشـگویی‌ها تو برگزیـده هسـتی و مـردی که با توهست مقدس است.

دیوار نگاری دیگـری در فیلم درخشـان از تصـاویر واقعی در لس آنجلس

در ســویه دیگر این روایت اف بی‌آی به دنبــال دوزخیــان می‌گردد (inferni) یا به عبارت دیگر ارتش شیطان است که عمــدتا اِلف هســتند و می‌خواهند اربــاب تــاریکی را بازگردانند. اگر سه چـــوب (طبق الگو شـــوالیه‌های معبد منظـور از چـوب جـادو گـری سه سـیب بهشـتی است) بدست یک درخشـان بیفتد می‌توانند ارتش تـاریکی را در روی کره زمین مسلط کنند.

لیلا (نائومی راپـاس) یکی از رهـبران جـادوگران دوزخی یک درخشان است و اکثر درخشان‌ها الف هستند و اداره جهـان را می‌خواهند بدست گیرند. FBI در تلاش است تا این موضـــوع را کشف کند که آیا در میـــان انســـان‌های درخشان –منجی – برای اداره ارتش تاریکی وجود دارد.

عده‌ای از دلالان قصد دارند تا عصای جـادوگری را از لیلا ســـرقت کنند اما موفق نمی‌شـــوند تا این‌که جیکـــوب و

«وارد» وارد عمل می‌شـــوند و «تیکا» خـــواهر لیلا را به همـراه عصـای جـادوگری نجـات می‌دهند. قـدرت لیلا با نبودن عصای جادوگری کمتر شده و FBI تلاش می‌کند از این فرصت استفاده کند و لیلا را دستگیر کند. جادوگران خبیث به رهـبری لیلا (نـائومی راپـاس) بـرای دست پیـدا کردن به درفش سحرآمیز در تعقیب او هستند.

در جهـان امـروز مخـالفت فـراوانی دربـاره گرایشـات فـرقه‌ای در آخرالزمـان و موجـودات فراانسـانی وجـود دارد. اگر فیلم را تمـــثیلی تماشا نکـــنیم، درخشـــان در فضای تـیره و وهم انگـیزش جانشـین‌های تمـثیلی بـرای تجمیع زیست‌های متنوع فراآخرالزمانی ارائه می‌دهد.

بسـیاری از تحلیل گرایـان با گرایشـات رئـالیزه اعتقـاد دارند آثـاری نظـیر فیلم درخشـان فیلم‌هـای بسـیار بـدی هســتند. اما چــنین فیلم‌هــای بــدی و نــازل و به قــول منتقدان فرمالیست، به راحتی با مخاطب ارتباط برقرار می‌کند و عطف‌های هیجانی فیلم مـیزان آنـادرلین خـون تماشاگر را افزایش می‌دهد؟

زیگموند فروید اعتقـــاد دارد که کهن الگوها و الگوهـــای روایی که کلاسیک شده‌اند به بخشی از DNA بشر تبدیل می‌شـــود. مخـــاطب این فیلم که در خاورمیانه زنـــدگی می‌کند در اغلب کتب آســـــمانی و روایت‌هـــــایی که اجدادشان نقل کرده، این روایت را بارها تعریف کرده‌اند که در زمان حضـرت سـلیمان نـبی (ع) زنـدگی انسـان و اجنه در هم تنیده شده بود و حتی در تمکین ملکه سـبا از حضرت سلیمان(ع)، آوردن تخت پادشاهی بلیقس توسط یکی از اجنه به نام آصف بن برخیا مـوجب شد که بلیقس

به حضرت ایمان آورد و این قصه میـان ادیـان ابـراهیمی مشترک است.

متعالی‌ترین رابطه انسـان و جن به دوران سـلیمان نـبی بازمی‌گردد و سـوره سـبا آیه 12 به این موضـوع اشـاره می‌کند:

وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ غُـدُوُّهَا شَـهْرٌ وَرَوَاحُهَا شَـهْرٌ وَأَسَـلْنَا لَـهُ عَيْنَ الْقِطْرِ وَمِنَ الْجِنِّ مَنْ يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِـإِذْنِ رَبِّهِ وَمَنْ يَزِغْ مِنْهُمْ عَنْ أَمْرِنَا نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ السَّعِيرِ

و بـرای سـلیمان بـاد را مسـخر سـاختیم که صـبحگاهان مسیر یک ماه را می‌پیمود، و عصـرگاهان مسـیر یک مـاه را، و چشـمه مس (مـذاب) را بـرای او روان سـاختیم، و گـــروهی از جن پیش روی او به اذن پروردگـــار کـــار میکردند، و هر کدام از آن‌ها از فرمان ما سرپیچی میکرد او را از عذاب آتش سوزان می‌چشاندیم!

پس از دوران سلیمان نبی، اجنه دیگر حضور پـــررنگی در میـــان انســـان‌ها نداشـــتند و دوران گذشـــته از این منظر بـرای خالقـان ادیسه‌ها و منظومه‌هـای حماسـی، تخیلی اهمیت دارد. اما بشر از این همزیســـتی ســـوء اســـتفاده کـرد و دقیقا خـود انسـان‌ها هم نمی‌دانند از چه زمـانی حضور یاری رسان اجنه از صفحات تـاریخ بشر پـاک شد. این یـاری رسـانی که حـتی در سـاختن اهـرام ثلاثه مصر اثبـــات شـــده بعـــدها توسط علم‌گرایـــان به مخلوقـــات فرازمینی نسبت داده شد و البته انسان‌ها متهم به سـوء اسـتفاده از این همزیسـتی هسـتند. کما این‌که قـرآن به این موضـــوع اشـــاره می‌کند و در ســـوره جن آیه ششم آمده است:

وَأَنَّهُ كَــانَ رِجَــالٌ مِنَ الْإِنْسِ يَعُــوذُونَ بِرِجَــالٍ مِنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا

و این‌که مردانی از بشر به مردانی از جن پناه می‌بردنـد، و آن‌ها سبب افزایش گمراهی و طغیانشان می‌شدند.

دیوار نگاری دیگری از نبرد اورک‌های با ارباب تاریکی

اما آن‌چه انگـــاره نمایشی چـــالش برانگـــیزی در فیلم درخشان است شراکت انسـان و اورگ (تمـثیلی از اجنه) در این فیلم است. یعـــنی خالقـــان این اثر که روایـــتی پلیسی افزون بر آن کرده‌اند و پرسوناژهای فیلم اربـاب حلقه‌ها را تقریبا با همـان پیش‌بیـنی مشـترک یوحنـایی تصـــویر کرده‌اند تا همزیســـتی انس و جن را به تعبـــیری قرآن به آن اشاره می‌کند دوباره آغاز کنند. یعنی رویـای بشـری روی پـرده سـینما این است که آغـاز این زنـدگی اشتراکی به برآمده شدن آرزوهایش محقق خواهد شد و سوره انعـام در آیه 100 بشر را از این خواسـته بر حـذر می‌دارد.

وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ الْجِنَّ وَخَلَقَهُمْ وَخَرَقُوا لَـهُ بَنِينَ وَبَنَـاتٍ بِغَيْرِ عِلْمٍ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يَصِفُونَ

آنان برای خدا شریک‌هائی از جن قرار دادند در حـالی که خداوند همه آن‌ها را آفریده است، و برای خـدا پسـران و دخـــترانی به دروغ و از روی جهل ســاختند، مــنزه است خدا، و برتر است از آن‌چه توصیف می‌کنند.

اما اگر فیلم را از زاویه اســـطوره شناسی ســـینمایی بررسی کنیم، فیلم الهـامی پلیسی از مخلوقـات تـالکین در کتاب اربـاب حلقه‌هاست که از این منبع الهـام گرفته

شده و با فیلم‌های ژانرهای پلیسی- رفاقتی ترکیب شده است. سینمای خاصی که ویل اسمیت نمونه‌های مشابه فراوانی را با همین تم و محتوا در کارنامه‌اش ثبت کرده است. سریال مردان سیاه‌پوش و پسران بد، گونه خاص جدی‌تری از فیلم‌های پلیسی - رفاقتی است که دیوید آیر هم در ساختن آن متخصص است.

آیر در ساختن فیلم پلیسی بسیار موفق است. کارگردان فیلم سابق بر این افسر پلیس سابق لس آنجلس بود و در ابتدا به عنوان سناریست و به فاصله کوتاهی به عنوان کارگردان وارد جهان فیلمسازی شد و با ساختن فیلم‌های پلیسی معروف شد و فیلم‌های شاخصی مثل روز تمرین، کارآموز و پایان تماشا را در کارنامه‌اش ثبت کرده است. آیر در تازه‌ترین اثرش به سراغ فیلمنامه‌ای کاملا MASHUP ترکیبی رفته که درهالیوود با عنوان مش آپی از آن یاد می‌شود و ویکتور فرانکشتاین نمونه شاخصی برای فیلم‌های مش آپی به شمار می‌رود.

اگر تفسیر ما از فیلم تمثیلی و استعاری به سیاق منسوخ گذشته هم باشد فیلم در سناریویی ترکیبی نقد اجتماعی را با تخیلی خیره کننده در هم آمیخته و ژانر ادیسه‌ای- حماسی را با فیلم پلیسی ترکیب کرده است. تا قبل از این فیلم سناریست و کارگردان به رج زدن افتاده بود و عمده آثارش همان قصه کلیشه‌ای درباره پلیس‌های لس‌آنجلس را بدون تغییر زیاد تکرار می‌کرد.

در واقع آیر نظام فیلمسازی را با این شیطنت نت فلیکسی تغییر داد و ادبیات جادویی و تخیلی کتاب‌های جی آر آر تالکین است درباره‌هابیت‌ها، هیولاها، اورک،

الف‌ها، پریان و موجودات آن کتاب‌ها تغییر داد و در فیلم متفاوتی عرضه کرد.

کشف اتاق‌های مرموز سرشار از انرژی الکترومغناطیس در اهرام

دانشـمندان به تـازگی کشف کرده‌اند هـرم بـزرگ جـیزا می‌تواند انرژی الکترومغناطیسی را به وسـیله اتاق‌هـای مخفی درون خود متمرکز کند.

این یافته‌ها نشان می‌دهند در اتاق‌هـایی در هـرم بـزرگ، انـرژی الکترومغناطیسی وجـود دارد که این انـرژی در 2 اتاق داخلی و یک اتاق که نیمی از آن زیر پایه بدنه اصلی هرم است، شناسایی شده است.

کشف انــرژی و خــواص الکترومغنــاطیس قابل توجه در هرم بزرگ جیزا این امکان را به دانشـمندان می‌دهد تا با بررسی روی آن به طــراحی نــانوذرات بــرای ســاخت حسگرهای کارآمد و سلول‌های خورشیدی بپردازند.

دانشـمندان دریافتند هـرم بـزرگ جـیزا می‌تواند انـرژی الکــتریکی و مغناطیسی را در بدنه خــود متمرکز کند و سبب جابه جایی حجم بیشتری از انرژی شود.

این هرم حدود 146/609 متر طـول دارد و قـدمت آن به هزاران سال پیش در زمان فرعون خوفو می‌رسد.

کارشناسـان هنـوز نتوانسـته‌اند رمز و راز سـاخت چـنین ســازه‌هایی عظیم با ابزارهــای اولیه در قرن‌ها پیش را شناســایی کنند هم‌چــنین مــاهیت اصــلی ســاخت این سازه‌ها نامکشوف است.

بــرخی آن‌ها را آرامگــاه فرعون‌هــای مصــری می‌دانند هرچند که مومیایی از درون هرم‌ها کشف نشده است.

در ساخت این سازه‌های شگفت انگیز از علم معماری و دانش ریاضی در سطح بسیار بالایی استفاده شده است.

کشف جدید درباره امواج الکترومغناطیس به وسیله محققان دانشگاه ITMO به دست آمده است؛ آن‌ها هرم بزرگ را از نظر امواج رادیویی مورد بررسی قراردادند هم‌چنین توزیع میدان‌های الکترومغناطیس درداخل هرم را مدل سازی کردند.

با وجود به دست آمدن اطلاعاتی فوق‌العاده دانشمندان باز هم به تحقیق و بررسی‌های بسیار دقیق‌تر نیازدارند.

محققان برای انجام این آزمایش فرض کردند که حفره‌هایی ناشناخته درون هرم وجود ندارد و بخش داخلی به طور کامل با سنگ‌های معدنی پرشده است.

با بررسی‌های دقیق‌تر دانشمندان حفره‌هایی خالی درون هرم شناسایی کردند که در آن‌ها به میزان زیادی انرژی الکترومغناطیسی وجود دارد.

یکی از اتاق‌های دارای انرژی الکترومغناطیس فوق‌العاده بالا، بخشی است که دانشمندان گمان می‌کنند مومیایی همسر فرعون خوفو درآن قرار دارد.

هرم‌های سه گانه جیزا در کشور مصرف تنها بازمانده از عجایب هفتگانه باستانی مشهور در دنیای کنونی هستند. هرم بزرگ که به نام هرم خوفو نیز شناخته می‌شود بیش از 4500 سال قدمت دارد و اسراری شگفت انگیز درون خود مخفی دارد.

محققــان اعتقــاد دارند زنجــیره‌ای از تونل‌هــای مخفی درون هــرم وجــود دارد که به بخش‌هــایی نامکشــوف راه دارند و پشت سنگ‌های سنگین بدنه هرم مخفی هستند.

در پروژه‌هایی مشترک دانشــمندان با اســتفاده از اســکن حرارتی به اسکن سازه هــرم پرداخته و فضاهایی مخفی که درآن جریان هوا وجود دارد، شناسایی کرده‌اند.

در ســـاخت هرم‌ها از ســـنگ‌هایی با وزن بســـیار بـــالا اســـتفاده شـــده است که بـــرخی از آن‌ها تا 15 تن وزن دارنــد؛ افــزون بر هرم‌هــای مصــری، دانشــمندان اعتقــاد دارند درمحوطه آرامگاه‌هایی چــون مقــبره فرعــون تــوت عنخ آمون نیز انرژی‌های الکترومغنــاطیس و مســیرهایی مخفی وجود دارد.

کشف سپر محافظتی نامرئی در اطراف زمین!

قـرار دادن میـدان انـرژی به دور زمین مشـابه آن‌چه در سری فیلم‌های جنگ ستارگان، شاید غیر واقعی و تخیلی به‌نظر بیایـــد، اما دانشـــمندان بتـــازگی نـــوعی ســـپر محافظتی نامرئی در اطراف زمین کشف کردند که مـانع از بمبـــاران الکترون‌هـــای نـــابودگر به کـــره خـــاکی ما می‌شود.

سپر طـبیعی و تـازه کشف شـدۀ زمین که مـانع از ورود الکترون‌های نابودگر به آن می‌شود.

به گزارش بیگ بنگ، این لایه‌ی حفاظتی پس از 20 مـاه مطالعه دو کاوشـــگر ون‌الن ناسا که در آگوست ســـال 2012 به فضا پرتاب شده‌اند، توسط تیم علمی دانشگاه کلـرادو در بـودلر و در کمربنـدهای تابشی وان‌الن کشف شدند. این لایه محافظ در میان کمربند ون‌الن متشکل از دو منطقه تشعشعی شبیه به دو دونـات متـورم است که منبسط و منقبظ شده و تغییر حالت می‌دهد و حتی تحت بمبـاران تشعشـعات خورشـیدی از یک‌دیگر جـدا شـده و دوباره پیوند می‌خورند.

این لایه که توسط ذرات بارداری ایجاد شده‌اند که میـدان مغناطیسی زمین آن‌ها را به خـود جـذب کـرده، در سـال 1958 توسط اولین کاوشگر فضایی آمریکا، اکسپورر یک کشف شده‌است. کمربند درونی وسـعتی برابر 650 تا 9 هـزار و 500 کیلومـتر و کمربند بـیرونی وسـعتی برابر 1200 تا 58 هـــزار کیلومـــتر دارد. این کمربند از فضـــانوردان و ماهواره‌ها در برابر تشعشـــعات مرگبـــار کیهانی محافظت می‌کند.

موضوع عجیب برای دانشمندان این بود که چرا این دو کمربند فوق الذکر از هم جدا هستند و در فضای تهی میان آن‌ها هیچ الکترونی وجود ندارد. محققان با کشف این دیواره‌ی جدید به همه‌ی پرسش‌ها پاسخ دادند، داده‌ها نشان می‌دهد که لبه‌ی درونی کمربند بیرونی به‌جای این‌که به سوی اتمسفر زمین کشیده شود، روی خطی صاف در فاصله 1200 کیلومتری از زمین قرار گرفته و فضایی را میان کمربند داخلی و خارجی ایجاد کرده‌است. دانشمندان این حد فاصل را به دیواری شیشه‌ای تشبیه کرده‌اند که مانع از ورود الکترون‌های مرگبار به زمین می‌شود.

محققان معتقدند چنانچه تعداد زیادی از این الکترون‌ها زمین را بمباران کنند، شبکه‌های برق را نابود کرده به سرعت آب‌وهوای زمین را دستخوش تغییر می‌کنند و نرخ ابتلا به سرطان را افزایش می‌دهند. با وجود این که دانشمندان از وجود سپر مرموز جدید آگاه شده‌اند، اما از چگونگی شکل‌گیری آن و نحوه عملکردش اطلاعی ندارند.

این لایه محافظ که توسط دو کاوشگر ناسا کشف شده‌است، لایه‌ای طبیعی است که از زمین و ماهواره‌های نزدیک زمین در برابر الکترون‌های مرگبار به شدت محافظت می‌کند.

این لایه محافظ در میان کمربند ون‌الن کشف شده است، ون‌الن متشکل از دو منطقه تشعشعی شبیه به دو دونات متورم است که منبسط و منقبض شده و تغییر حالت می‌دهد و حتی تحت بمباران تشعشعات خورشیدی از یک‌دیگر جدا شده و دوباره پیوند می‌خورند. این لایه

که توسط ذرات بـــارداری ایجـــاد شـــده‌اند که میـــدان مغناطیسی زمین آن‌ها را به خـود جـذب کـرده، در سـال 1958 توسط اولین کاوشگر فضایی آمریکا، اکسپورر یک کشف شده‌است.کمربند درونی وسـعتی برابر 650 تا 9 هـزار و 500 کیلومـتر و کمربند بـیرونی وسـعتی برابر 1200 تا 58 هزار کیلومتر دارد.

این کمربند از فضـــــــــــانوردان و ماهواره‌ها در برابر تشعشـعات مرگبـار کیهـانی محـافظت می‌کند. هم‌چـنین دانشـــمندان این کمربند را به دقت زیر نظر دارند زیـــرا انبساط ناگهانی آن می‌تواند به ماهواره‌های مدار پایینی زمین آســیب وارد کند و بـــرای ماموریت‌هـــای فضـــایی سرنشین‌دار خطرساز شود.

خطرنـــاک‌ترین این تشعشـــعات کیهـــانی الکترون‌هـــای مرگبـار فـوق سـریع هسـتند که می‌توانند به سـرعت به مدارهای الکترونیکی و بافت اندام‌های بدن موجود زنـــده آسیب واردکنند.

موضوع عجیب بـرای دانشـمندان این بـود که این کمربند نسبت به آن‌چه از ابتدا تصور می‌شد، بهـتر عمل می‌کند. لبه داخلی این کمربند خـــارجی به‌جـــای این‌که به ســوی اتمسفر زمین کشیده‌شـود، روی خطی صـاف در فاصـله 1200 کیلومتری از زمین قرار گرفته و فضایی را میـان کمربند داخلی و خارجی ایجاد کرده‌است. دانشمندان این حدفاصل را دیـواری شیشه‌ای تشـبیه می‌کنند که اجـازه نفوذ را به الکترون‌های مرگبار نمی‌دهد.

این مرز پس از 20 ماه مطالعه دو کاوشـگر ون‌الن ناسا که در آگوست سال 2012 به فضا پرتاب شده‌اند، کشف

شده‌است. محققان دانشگاه کلـرادو با بررسی اطلاعـات به دست آمده از مطالعات این دو کاوشـگر، دریافتند این لایه محافظ جدید به شـکل پلاسماسـفر اسـت، ابـری از ذرات سرد بـاردار که از لایه‌هـای بـالایی اتمسر زمین در ارتفاع 965 کیلومتری آغـاز شـده و لبه خـارجی کمربند ون‌الن امتداد یافته‌است.

به گفته دانشـمندان الکترون‌هـای فوق‌سـریع با این لایه واکنش داده و رانده می‌شـوند. اگرچه انـرژی الکترون‌ها به اندازه‌ای است که می‌توانند به این لایه نفوذ کننـد، در عوض این لایه باعث می‌شـود الکترون‌ها با سـرعت 160 هزار کیلومتر بر ساعت به دور زمین بچرخند.

از دیگر اسنادی که گـواه وجـود این لایه محافظ هسـتند، نـاتوانی این لایه در برابر تشعشـعات شـدیدی از قبیل شـعله‌های خورشـیدی بـزرگ است. در این شـرایط تشعشعات باعث فرسودن لایه محافظ شـده و الکترونها را به درون هل می‌دهـد، اما این نشت عمر بسـیار کوتاهی دارد که نشان‌دهنده قـدرت و عملکـرد بـالای این لایه محافظ است.

کعبه

کعبه بنایی است در مسجد الحرام در شهر مکه به شکل مکعب، که در دین اسلام شرافت و حرمت خاص دارد و از آن به بیت الله تعبیر می‌گردد. برخی روایات اشاره به این دارند که محل کعبه اولین نقطه‌ای است که به هنگام دحو الارض (سر برآوردن خشکی‌ها از زیر آب) پدیدار شده است. کعبه در احکام و آداب دینی اسلام جایگاه ویژه‌ای دارد. مسلمانان در مناسک حج به گرد کعبه طواف می‌کنند و نماز را به سمت آن می‌گذارند. مطابق با قرآن حضرت ابراهیم علیه السلام به کمک فرزندش اسماعیل دیوارهای کعبه را بالا آورد و مردم را به مناسک حج دعوت نمود. و مطابق برخی روایات کعبه نخستین بار توسط حضرت آدم علیه السلام بنا گردید و ابراهیم علیه السلام در زمان خود آن‌را بازسازی نمود.

کعبه معظمه

محتویات

1موقعیت جغرافیایی کعبه

2وجه تسمیه کعبه

3تاریخ کعبه

4ساختمان فعلی کعبه

5جایگاه کعبه در اسلام

6روایاتی درباره کعبه

7پانویس

موقعیت جغرافیایی کعبه

مسـجدالحرام که کعبه در میانه آن واقع اسـت، در شـهر مکه مکرّمه، درون درّه‌ای میان کوه‌های: ابوقبیس، اجیاد، هندی و عمر واقع شـده، و در نقطه تقـاطع خط طـولی 39 درجه و 49 دقیقه و 30 ثانیه و خط عرضی 21 درجه و 25 دقیقه و 0 ثانیه قرار گرفته است.[1]

مسجدالحرام از طرف شرق، به کوه ابوقبیس، از سـمت غرب به جبل عمر و خیابان شـبیکه، از شـمال به خیابـان شامیه و کوه هندی و از سمت جنـوب به خیابـان اجیـاد و مسفله محـدود است.[2]ـ ارتفـاع کعبه از سـطح آب دریا 300 متر است.[3]

وجه تسمیه کعبه

در علت نامگذاری «کعبه» بـدین اسـم، دو وجه ذکر شـده است:

1- چـون کعبه دارای ارتفـاع و بلنـدی از سـطح زمین می‌باشـد، هم‌چنانکه کعبه در لغت نـیز به معنـای ارتفـاع آمده است.

2- زیرا خانه خدا به شکل مربّع است و عرب این اسم را به هر خانه‌ای که چهار گـوش باشد اطلاق می‌کند. ولیکن با کـثرت اسـتعمال (وضع تعیّـنی) بـرای خانه خـدا عَلَم گردید.[4]

تاریخ کعبه

کعبه پیش از اسلام:

مطـابق با بـرخی روایـات زمین را در ابتـدا آب فراگرفته بـــــــوده و محل کعبه اولین نقطه‌ای است که سر از آب بیرون آورده است و سپس خشـکی سـطح زمین از آن‌جا بسط یافته است.[5]ـــ در این روایـــات از این واقعه با عنوان دحو الارض یاد شده که به آیه 30 سـوره نازعـات "وَ الْأَرْضَ بَعْدَ ذلِکَ دَحاها" اشاره دارد و حـتی روز بیست و پنجم ماه ذی القعده به عنوان تـاریخ آن تعـیین شـده و بـرای آن اعمـال و آدابی ذکر شـده است.[6]ـ بـرخی از دانشـمندان مسـلمان معاصـر، بر آمـده بـودن زمین در اسـتوا و نقـاط نزدیک به آن و زیـاد بـودن قطر زمین در استوا را دلیل علمی این مطلب می‌دانند.[7]

روایات اشـاره به این دارد که حضـرت آدم علیه السـلام، اولین کسی است که خانه کعبه را ساخت و اساس آن را بنا نهاد.[8]ـ در روایتی از ابن عباس آمده است که چـون آدم از بهشت به زمین هبوط نمـود خطـاب رسـیدای آدم در زمین خـــــانه‌ای بنا کن که محل عبـــــادت و ذکر و طواف‌گاه مـردم باشد همـان طـوری که دیـدی ملائکه در اطراف عرش محل عبادت گاهی داشـتند این بـود که آدم به کمک جبرئیل خانه کعبه را عمـــارت نمـــود.... و خانه کعبه برپا بود تا وقتی که به طوفان نــوح خداوند کعبه را به آسمان چهارم بـرد و هر روزی هفتـاد هـزار ملائکه در آن‌جا طـواف میکردند و محل و مکـان کعبه خـالی بـود تا زمـان ابـراهیم علیه السـلام که حضـرتش مـأمور گردید مجددا کعبه را بنا کند.[9]

برخی با برداشت از آیه 127 سوره بقره حضرت ابراهیم علیه الســلام را به عنــوان بنیــان گــذار نخســتین کعبه معرفی نموده‌اند اما آیه «و اذ یرفع ابـراهیم القواعد من

البیت و اسماعیل...» خود اشاره دارد که حضرت ابراهیم بنیـان گـذار کعبه نبـوده بلکه آن حضـرت چنانچه بـرخی گفته‌اند پایه‌هـای آن را بـالا بـرده است.[10]ـ حضـرت ابـراهیم علیه السـلام هم‌چـنین سـنّت حج را که گر چه مطابق با روایات از زمان حضـرت آدم آغـاز گردیـده بـود اما به تدریج به فراموشی سـپرده شـده بـود احیا نمـود.[11]

بنـایی که بدست حضـرت ابـراهیم و فرزنـدش اسـماعیل ساخته شده بـود هم‌چنـان بـاقی بـود تا آن که عمـالیق و پس از آن‌ها جرهمیان آن را تجدید بنا نمودند. و هنگـامی که زعامت مکه به قصـیّ بن کلاب، یکی از اجـداد پیغمـبر اسـلام رسـید (قـرن دوم قبل از هجـرت)، کعبه را از شالوده برکند و از نو آن را با اسـتوارترین کیفیت ممکن در آن زمان بساخت و دارالندوه را در کنارش بنا نهـاد که آن خانه مرکز حکومت و محل تصمیم گیریهای آن‌ها بـود. آن‌گاه اطراف کعبه را به شاخه‌های گوناگون قبیله بزرگ قریش اختصاص داد که منازلشان را حـول خانه بنا کردند آن‌چنان که درب خانه‌های آن‌ها به مسـجدالحرام گشـوده می‌شد.[12]

آیینهای حج، با گذشت زمان و گسترش بت‌پرسـتی میـان اعراب، تغییرات ماهوی کرد. یکی از تغییرات مهم آن بود که چنـدین قـرن پیش از ظهـور اسـلام، عمـرو بن لُحَیّ خزاعی (سرپرست امور مکه) بتهـایی بر گـرد کعبه نهـاد که تکریم آن‌ها بخشی از آیین حج شد.[13]

یکی از رویـدادهای مهم مربـوط به کعبه پیش از ظهـور اسـلام، حمله ابرهه به کعبه است. ابرهه در حـدود سـال 530 م به فرمـانروایی یمن رسـید. او پس از تثـبیت

حاکمیت خـودش، کلیسـایی بی‌نظـیر به نـام «قلیّس» در شـهر صـنعا سـاخت و قصد داشت آن را زیارتگـاه عـرب کند. به همین دلیـــل، عرب‌ها به خشم آمدند و فـــردی از تـیره بـنی فُقَیْم، «قلیس» را آلـوده کـرد. ابرهه نـیز به قصد انتقـامجویی و ویـران کـردن کعبـه، سـپاهی را که فیل به همـــراه آن بـــود، به مکه روانه نمـــود. اما پس از حمله، مورد هجوم تعدادی پرنـده، که شـبیه پرسـتو بودند قـرار گرفتند که هر کـدام با سـنگ ریزه‌هـایی که همـراه داشـتند به سـپاه ابرهه حمله کردند و شکست سـختی بر این سپاه وارد آوردند.[14] این واقعه در قرآن نیز آمده است و سـوره فیل به شـرح آن اختصـاص پیـدا نمـوده است. سال وقوع این رویداد در بین اعراب به عام الفیل شـهرت پیـدا نمـود که میلاد پیـامبر اسـلام نـیز در همین سال بوده است.

رویـداد مهم دیگر ولادت امـام علی علیه السـلام در کعبه در سیزدهم رجب سال 30 عام الفیل است.[15] که در منابع مختلف شیعه و سنی آن را نقل نموده‌اند.[16]

پنج ســال پیش از بعثت رســول گــرامی اســلام، ســیل عظیمی در مکه اتفـاق افتـاد که خانه کعبه را از اسـاس ویران ساخت، قبایل عرب سـاکن مکه به تجدید بنـای آن متفق گشـــــتند، و هر قبیله بخشی از هزینه آن را تقبل نمود. چون ساختمان کعبه به جـائی رسـید که می‌بایست «حجرالاسـود» نصب شـود، میـان قبایل اختلاف پدید آمد که چه کسی و از چه قبیله‌ای بدین افتخار مفتخر گردد.

سـرانجام همه به اتفـاق نظـر، محمد بن عبدالله (صـلی الله علیه و اله) را که آن روز به عنـــــــوان محمد امین مشهور و به وفـور عقل و سـداد مشـهور بـود و آن روز

35 سال از عمر شریفش می‌گذشت، جهت این امر برگزیدند. آن حضرت ردائی بخواست و حجر را در آن بنهاد، نماینده‌های قبایل را فرمود هر یک گوشه‌ای از آن رداء گرفتند و چون به محاذی موضع بلند شد خود به دست مبارک آن را از رداء برگرفت و به جای مخصوص منصوب نمود (برخی گفته اند: خود حضرت جهت حلّ نزاع این پیشنهاد بداد و مقبول افتاد).[17]

تاریخ نگاران متقدم از تغییر برخی ویژگی‌های کعبه در این تجدید بنا در مقایسه با ویژگی‌های بنای ساخته شده به دست حضرت ابراهیم خبر داده‌اند. افزودن بر ارتفاع، کاستن از طول، مسدود کردن درب غربی و افزودن ارتفاع درب شرقی کعبه، چهار تغییری است که گفته می‌شود در تجدید بنای کعبه لحاظ شده است.[18]

کعبه پس از اسلام:

بنای ساخته شده توسط قریش هم‌چنان بر جای بود تا زمانی که عبدالله زبیر در عهد یزید بن معاویه مسلط بر حجاز شد و یزید سرداری بنام حصین به سرکوبیش فرستاد، و در اثر جنگ و سنگهای بزرگی که لشکر یزید با منجنیق بطرف شهر مکه پرتاب می‌کردند، کعبه خراب شد و آتش‌هایی که باز با منجنیق به سوی شهر می‌ریختند، پرده کعبه و قسمتی از چوبهایش را بسوزانید، بعد از آن‌که با مردن یزید جنگ تمام شد، عبد اللّه بن زبیر به فکر افتاد، کعبه را خراب نموده بنای آن را تجدید کند، دستور داد گچی ممتاز از یمن آوردند، و آن را با گچ بنا نمود و حجر اسماعیل را جزء خانه کرد، و در کعبه را که قبلا در بلندی قرار داشت، تا روی زمین پائین آورد. و در برابر در قدیمی، دری دیگر کار گذاشت. تا

مردم از یک در درآیند و از در دیگر خارج شوند و ارتفاع بیت را بیست و هفت ذراع (تقریبا سیزده متر و نیم) قرار داد و چون از بنایش فارغ شد، داخل و خارج آن را با مشک و عبیر معطر کرد، و آن را با جامه‌ای از ابریشم پوشانید، و در هفدهم رجب سال 64 هجری از این کار فارغ گردید.

و بعد از آن‌که عبدالملک مروان متولی امر خلافت شد، حجاج بن یوسف به فرمانده لشکرش دستور داد تا به جنگ عبد اللّٰه بن زبیر برود که لشکر حجاج بر عبد اللّٰه غلبه کرد و او را شکست داده و در آخر کشت و خود داخل بیت شد و عبد الملک را بدانچه ابن زبیر کرده بود خبر داد. عبد الملک دستور داد، خانه‌ای را که عبد اللّٰه ساخته بود خراب نموده به شکل قبلی‌اش برگرداند. حجاج دیوار کعبه را از طرف شمال شش ذراع و یک وجب خراب نموده و به اساس قریش رسید و بنای خود را از این سمت بر آن اساس نهاد، و باب شرقی کعبه را که ابن زبیر پائین آورده بود در همان‌جای قبلیش (تقریبا یک متر و نیم یا دو متر بلندتر از کف) قرار داد و باب غربی را که عبد اللّٰه اضافه کرده بود مسدود کرد آن‌گاه زمین کعبه را با سنگهایی که زیاد آمده بود فرش کرد.

وضع کعبه بدین منوال باقی بود، تا آن‌که سلطان سلیمان عثمانی در سال نهصد و شصت روی کار آمد، سقف کعبه را تغییر داد. و چون در سال هزار و صد و بیست و یک هجری احمد عثمانی متولی امر خلافت گردید، مرمت‌هایی در کعبه انجام داد، و چون سیل عظیم سال هزار و سی و نه بعضی از دیوارهای سمت شمال و شرق و غرب آن را خراب کرده بود، سلطان

مراد چهارم، یکی از پادشاهان آل عثمان دستور داد آن را ترمیم کردند.[19]

پس از آن ساختمان کعبه تا سده اخیر تعمیر نشده بود، ولی در سال 1377 قمری و سپس 1417 قمری به دستور سعود بن عبدالعزیز و فهد بن عبدالعزیز در آن تعمیراتی صورت گرفت.[20]

ساختمان فعلی کعبه

مشخصات بنای فعلی کعبه چنین است:

از سنگ سخت (الحجارة الصلبة الزقاء) است.

ارتفاع آن در حدود پانزده متر و طول جهتی که حجر اسماعیل در آن است و وجه برابرش ده متر و ده سانتیمتر است و طول دو ضلع دیگر 12 متر است.

زوایه‌های کعبه تقریباً به سمت جهات اربعه شمال، جنوب، شرق و غرب است.

حجرالاسود در ارتفاع یک متر و نیمی از زمین قرار گرفته و درِ کعبه نیز دو متری از زمین مطاف ارتفاع دارد و با نردبان باید بالا رفت.

محل کعبه تقریباً در وسط مسجدالحرام است و بیشتر به ضلع شرقی- جنوبی مسجدالحرام نزدیک است تا به دو ضلع دیگر. اطراف کعبه، میدان مطاف است و این یک دایره مستطیلی است که قطر شمالی- جنوبی آن 51 متر و قطر شرقی- غربی آن 41 متر است.

دایره مطاف که خارج از مستطیل کعبه است در غـرب و جنوب با فاصله 51 متر و شرق و شمال 41 متر است.[21]

جایگاه کعبه در اسلام

کعبه در آئین اسـلام جایگـاه و حـرمت ویـژه‌ای دارد. و قرآن آن را اولین خانه‌ای می‌داند که برای عبـادت مـردم قرار داده شده است.[22]ـ در بین مسـلمانان از کعبه به بیت الله تعبـیر می‌شـود. این تعبـیر برگفته از آیـاتی از قـرآن است که در آن‌ها خداوند از کعبه به "بیـتی" تعبـیر نموده است.[23]

محـدوده کعبه احکـام فقهی مخصوصی دارد، همچـون این‌که کسی بدون احرام نمی‌تواند وارد آن شود و آزار و ایذای کسی که به حـرم وارد شـده، حـرام است تا جـایی که حـتی اگر در بـیرون حـرم جنـایتی انجـام داده باشد تا وقتی که در محدوده حرم است نمی‌تـوان حـدود الهی را بر او جاری نمود.[24]

کعبه از سـال دوم هجـری به عنـوان قبله مسـلمانان در نماز تعیین شد[25]. و بر مسلمانان واجب است که تمام نمازهای واجب و مستحب مگر نمازهـای مسـتحبی که در حال حرکت خوانده می‌شود را به سـمت آن بجـای آورند. استقبال (رو نمـودن) و ادبـار (پشت نمـودن) به کعبه در موارد دیگری از فقه و سنن اسلامی نیز مطرح است. از آن جمله احکام تکلیفی زیر در کتابهـای فقهی ذکر شـده است:

وجوب: مسلمانی را که محتضر است یعـنی درحـال جـان دادن اسـت، باید به پشت بخوابانند به طـوری که کف

پاهـــایش به طـــرف قبله باشد و میت را باید در قـــبر به پهلـوی راست طـوری بخوابانند که جلـوی بـدن او رو به قبله باشد.[26]ـ هم‌چـنین یکی از شـروط ذبح حیوانـات این است که در موقع سر بریدن حیوان باید محل ذبح آن و مقادیم بدنش را رو به قبله نمایند.[27]

حـــرمت: رو به قبله یا پشت به قبله نمـــودن به هنگـــام تخلی حرام است.[28]

استحباب: استقبال قبله در حال دعا، ذکـر، تعقیب نمـاز، قرائت قرآن، سـجده شـکر و تلاوت، نشسـتن در مسـجد، بلکه مطلق نشســتن، هنگـــام تلقین میّت، زیـــارت قـــبر مؤمن، طـرح دعـوا نـزد حـاکم شـرع و به قـول مشـهور، گفتن اذان و اقامه، مستحب است.[29]

کراهت: رو به قبله یا پشت به قبله جماع نمـودن مکـروه است.[30]

روایاتی درباره کعبه

امـام علی علیه السـلام در وصف خانه خـدا می‌فرمایند: «مگر نمی‌بینید خداوند انســـــان‌ها را از زمـــــان آدم تا انسـان‌های آخـرین این جهـان، با سـنگ‌هائی که نه زیـان می‌رســـــانند و نه نفع می‌بخشـــــند، نه می‌بینند و نه می‌شنوند، آزمـایش نمـوده. این سـنگ‌ها را خانه محـترم خود قرار داده; و آن را موجب پایداری و پابرجائی مـردم گردانیده است... سپس آن را در پر سـنگلاخ‌ترین مکان‌ها و بی‌گیـــاه‌ترین نقـــاط زمین و کم فاصـــله‌ترین دره‌ها در میان کوه‌های خشن، رملهای فراوان، چشمه‌های کم آب، و آبادی‌هـــای از هم جـــدا و پر فاصـــله، که نه شـــتر، و نه اسب و گاو و گوسفند هیچ کدام در آن به راحتی زنـــدگی

نمی‌کند قرار داد و سپس آدم و فرزندانش را فرمـان داد که به آن سو توجه کنند و آن را مرکز تجمع و سر مــنزل مقصود و باراندازشان گردانیـد؛ تا افـراد از اعمـاق قلب به ســـرعت از میـــان فلات و دشت‌های دور، و از درون وادیها و دره‌های عمیق، و جزائر از هم پراکنده دریاها به آن‌جا روی آورنـد، تا به هنگـام سـعی شـانه‌ها را حـرکت دهند و «لااله الاّ الله» گویان اطراف خانه طواف کنند، و با موهـای آشـفته و بـدن‌های پر گـرد و غبـار به سـرعت حرکت کنند، لباسهائی که نشـانه شخصـیت‌ها است کنـار انداخته و با اصلاح نکردن موها قیافه خود را تغییر دهند. این آزمونی بزرگ، امتحـانی شـدید و آزمایشی آشـکار و پاکسازی و خالص گردانیدنی مؤثر است که خداوند آن را سبب رحمت و رسـیدن به بهشـتش قـرار داده است. اگر خداوند خانه محترمش و محلهای انجام وظـائف حج را در میان باغها و نهرها و سـرزمین‌های همـوار و پر درخت و پر ثمر، مناطقی آباد و دارای خانه و کاخهای بســیار و... قــرار می‌داد به همــان نســبت که آزمــایش و امتحــان آسـان‌تر بـود، پـاداش و جـزاء نـیز کمـتر بـود. اما خداوند بندگانش را با انواع شدائد می‌آزماید و با انواع مشــکلات دعــوت به عبــادت می‌کند و به اقســام گرفتاری‌ها مبتلا می‌نماید تا تکبر را از قلبهای‌شان خارج سـازد، و خضـوع و آرامش را در آن‌ها جایگزین نماید».[31]

امام صادق (علیه السـلام): «تا گـاهی که کعبه برپا است دین استوار خواهد ماند».[32]

امام صادق علیه السـلام: «نگـاه به کعبه عبـادت است.»[33]

کَعْبه بنـایی مکعب‌شـکل واقع در مسـجدالحرام در شـهر مکــه، که مهم‌تــرین عبادتگــاه و قبله مســلمانان است. مسلمانان در هنگام نماز رو به سوی این بنا می‌ایستند و طواف کردن بر گرد آن، از جمله ارکان فریضه حج است.

بنابر آیات قرآنی و روایات اسلامی، حضـرت ابـراهیم(ع) و فرزندش اسماعیل به امر خدا کعبه را بنا نهادند، گرچه در بعضی نقل‌ها تــاریخ ســاخت آن را به زمــان حضــرت آدم(ع) و یا حتی پیش از آن نیز بازمی‌گردانند.

تدبیر حضـرت محمد(ص) در مـاجرای نصب حجرالاسـود و تولد امام علی(ع)، از رویـدادهای مهم مربـوط به اسـلام هستند که در کعبه رخ داده‌اند.

نام‌های کعبه

لفظ کعبه در لغت به معنــای خانه مــربعی شــکل است. خانه خـدا نـیز به دلیل مـربعی شـکل بـودن کعبه نامیـده شده است.[1]

از جمله مشهورترین نام‌های این بنا بیت الله (خانه خدا) است. نام‌هـــــای دیگر کعبه در قـــــرآن، الـــــبیت،[2] الـبیت‌الحرام،[3]ـ البیت‌العـتیق،[4]ـ و الـبیت‌المحرم[5] است. و مسجد و محوطه اطراف آن را «المسجدالحرام» گویند. بر اســـــاس نقل دایرة‌المعـــــارف فارسی در زمان‌هـای بسـیار قـدیم، کعبه به نام‌هـای دیگـری چـون قادِس، ناذِر و القریة‌القدیمة نیز خوانده می‌شد.[6]

جایگاه در اسلام

کعبه مهم‌تـــرین و مقـــدس‌ترین عبادتگـــاه اســـلامی و «نخستین خانه‌ای که برای عبادت مردمان نهاده شد».[7]

که زیارت آن به شرط استطاعت و احراز شرایط، یک بار در تمـامی عمر بر هر مسـلمانی واجب، و در آیه 97 از سورۀ آل عمران حکم وجوب حج خانه [ی کعبه] بر مردم مسـتطیع صـادر گردیـده است. خداوند کعبه را از سـال دوم هجرت، قبله مسلمانان قـرار داد.[8]ـ و از آن زمـان بر هر مسـلمان، لازم شد هنگـام خوانـدن نمـاز واجب یا مسـتحب رو به سـمت آن قـرار بگیرند. سـمت قبله تـابع طول و عرض جغرافیایی هر سرزمینی است.[9]

کعبه در قرآن

نـام کعبه دو بـار در قـرآن (سـوره مائـده) آمـده است. نخست در آیه 95 که کفـاره قتل صـید را هنگـام احـرام معین می‌کند. و دیگر آیه 97 که «خداوند زیـارت کعبه را که بیت‌الحـرام اسـت، و نـیز ماههـای حـرام را [رسم] قربانیهـای نشـاندار و قربانیهـای قلاده‌دار، همه را مایه قوام دین و دنیای مردم قرار داده است...».[10]

پیشینه تاریخی

تصویری قدیمی از کعبه

بنای کعبه

حضـرت ابـراهیم(ع) به امر خـدا، کعبه را بنا نهـاد. در ساختن خانه کعبـه، فرزند وی اسـماعیل نـیز او را یـاری کرد.[11] این موضوع در آیات قرآن کریم نیز آمده است.[12]ـ البتـه، در این بـاره که نخسـتین بـار کعبه در چه زمانی بنا شد، نقلهای متفاوتی وجـود دارد. در بـرخی از این نقلها حـتی سـاخت کعبه قبل از خلقت حضـرت آدم عنوان شده است.[13]ـ ولی برخی از مورخـان در مـورد

اعتبـــــار این گونه ادعاها تردید کردهاند.[14]ـــــ پس از استقرار فرزندان اسـماعیل در کعبه ابتـدا قبیله جـرهم، سپس قبیله خزاعه، سـپس قـریش سـاکن مکه و متـولی کعبه شـدند. و در طی اعصـار و قـرون کعبه از صـورت معبد یکتاپرستانه به صورت بتکده درآمد.[15]

بازسازی کعبه

بنابر منـابع تـاریخی و دیـنی، سـاختمان کعبـه، تغیـیرات، بازسازی‌ها و نوسازی‌هایی داشـته است. کعبـه، در بنـای حضرت ابراهیم هنوز سقف نداشت و در زمـان قصی بن کلاب پیشـوای قـریش و جد چهـارم پیـامبر اکـرم(ص) مسقف شـده است. گفته می‌شـود کعبه پیش از قصی و پس از حضـرت ابـراهیم نـیز دو بـار دیگر تجدید بنا شـده است.

تـاریخ بنـای کعبه پس از ولادت پیـامبر اسـلام، شـکلی مدون‌تر و موثق‌تر یـافت. در این زمـان و پنج سـال پیش از برگزیده شدن نـبی مکـرم اسـلام به نبـوت، قریشی‌ها دیگر بـار دست انـدرکار تجدید بنـای کعبه شـدند. بـرخی روایـات آتش سـوزی و بـرخی دیگر سـیل را دلیل این آسیب به خانه کعبه عنوان کرده‌اند.

تاریخ نگاران متقدم از تغیـیر بـرخی ویژگی‌هـای کعبه در این تجدید بنا در مقایسه با ویژگی‌های بنای ساخته شـده به دست حضرت ابراهیم خبر داده‌اند. افزودن بر ارتفاع، کاسـتن از طـول، مسـدود کـردن درب غـربی و افـزودن ارتفـاع درب شـرقی کعبـه، چهـار تغیـیری است که گفته می‌شود در تجدید بنای کعبه لحاظ شده است.[16]

حجر الاسود

پس از این تجدید بنـــا، به دنبـــال حمله لشـــکر یزید به فرماندهی حصین بن نمیر و آتش سـوزی در خانه کعبـه، عبدالله بن زبـــیر خانه کعبه را تجدید بنا کـــرد. در این حادثه، آتش سوزی و پرتاب سـنگ با منجـنیق بنیـان خانه کعبه را ضعیف کرد. گفته می‌شود در این تجدید بنـا، ابن زبـیر خانه کعبه را ویـران سـاخت تا بـار دیگر آن را بر ستون‌هایی بنیان بگذارد که ابراهیم نـبی بنا کـرده بـود.[17]ـ اما چندی بعد حجاج بن یوسف دست به کار تخـریب کعبه می‌شـود. هـدف او بازگردانـدن پایه‌هـای کعبه به نقطه‌ای بـود که قـریش در آن‌جا قـرار داده بـود. این قسمت از کعبه که حطیم گفته می‌شـود، در زمـان تجدید بنا توسط قـــریش در پنج ســـال قبل از بعثت به دلیل کمبود مصـالح، از بنا خـارج ماند و به کـاهش طـول کعبه منجر شد. ابن زبـیر پس از چنـدین دهه خواست تا ابعـاد کعبه را به‌اندازه تـاریخی آن بازگرداند. اما عبـدالملک بن مـروان به حجـاج دسـتور داد تا بخشی را که ابن زبـیر به کعبه افزوده بود، از آن بکاهد.[18] حجّاج با تخریب مجدد قسمت حطیم (بخشی از حجر اسماعیل) طول خانه خـدا را کوتاه‌تر کرد. روایت شده است که در زمان حجاج کـار تجدید بنای کعبه به مشـکل برمی‌خـورد و با حضـور امـام سجاد(ع) این امر میسر می‌گردد.[19]

پس از دهمین تجدید بنای کعبه در زمان حجاج، خانه خـدا دیگر هیچ نیـازی به تعمـیر اساسی نیـافت تا آن که سـال 1039 هجـری قمـری (1009 هجـری شمسـی، 1630 میلادی) سـیلی در مکه اتفـاق افتـاد که نه تنها قـریب 4000 نفر از سـکنه این شـهر را قربـانی کـرد، بلکه به داخل مسجدالحرام راه یافت و دیوارهـای کعبه را ویـران کرد. از میان دیوارها، تنها دیوار جنوبی سالم می‌ماند که

آن هم البته ترک خورده و محتاج بازسازی و تعمیر شــده بود. این اتفاق در زمان سلطنت مراد چهارم، معروف به سلطان مرادخان پادشاه عثمـانی رخ داد. حـاکم مکه این اتفـاق را به پادشـاه عثمـانی گـزارش می‌دهد. او نـیز دو نفر از نمایندگان خویش را برای نظارت بر امر بازسازی کعبه به مکه میفرســتد. به دســتور ســلطان دیوارهــای باقیمانـــده را فـــرو می‌ریزند و خانه خـــدا را از نو بنا می‌کنند. مـاجرای این بازسـازی توسط زین العابـدین بن نورالدین کاشانی که از علمای شیعه بــوده و در آن وقت برای زیارت در مکه حضور داشته به طور کامل در کتــاب «مفرحه الانام فی تاسیس بیت الله الحرام» روایت شده است.[20]ـ پس از آن ساختمان کعبه تا سده اخیر تعمـیر نشـده بـود، ولی در سـال 1377 قمـری و سـپس 1417 قمری به دستور سعود بن عبدالعزیز و فهد بن عبدالعزیز در آن تعمیراتی صورت گرفت.[21]

ویژگی‌های کعبه

درب کعبه

ویژگی‌های خارجی

کعبه دارای ویژگی‌هــای خــارجی خــاص خــود است. هر قســـمتی از کعبه نـــامی دارد که در ادامه توضـــیح داده می‌شود:

نوشتار اصلی: حجرالاسود

حجرالاسـود: سـنگی سـیاه رنگ و مقـدّس، که جایگـاهی ویژه در فرهنگ اسلامی و مناسک حج دارد. این سنگ در رُکن شرقی کعبه در ارتفاع یک مـتر و نیم از زمین نصب

شــده است. طــواف از حجرالاســود آغــاز و بــدان ختم می‌شود.

ملتزم: بین حجرالاسود و درب کعبه است.

درِ کعبه: درِ کعبه در ســمت مشــرق واقع شــده است. در این بــاره که اولین بــار چه کسی بــرای کعبه در ســاخت، نمی‌توان اظهار نظر دقیقی کــرد، اما احتمــالاً تبع ســوم (یکی از پادشــاهان یمن قبل از بعثت پیــامبر اســلام(ص) اولین شخصی بود که در و کلید برای کعبه ساخت.

مقــام ابــراهیم: ســنگی است مقابل در کعبه که حضــرت ابراهیم هنگام ساختن کعبه بر روی آن می‌ایستاد.

حِجر اسماعیل: حطیم نیز نامیده می‌شود. دیــواری است در شمال کعبه به شکل نیم‌دایره.

مــیزاب: قســمتی است بر پشت بــام کعبه در قســمت شــمال که به ســمت حِجر کشــیده شــده است. مــیزاب لوله‌ای است برای هدایت آب‌های پشتبام به پایین. اولین بار قبیله قریش برای کعبه میزاب قرار داد.

شــاذَروان: قســمتی از کعبه است که توسط قــریش از کعبه کاســته شد. شــاذروان برآمــدگی پــایین دیــوار کعبه است که از جنس مرمر بوده، به طور مایل بخش تحتــانی دیــوار کعبه را تا روی زمین پوشــانده اســت، به اضــافه قســمتی که در مقابل حجر اســماعیل به صــورت پله‌ای ساخته شده است. البته، پــایین درِ کعبه شــاذروان وجــود ندارد.[22]

اطلاعاتی درباره کعبه

ویژگی‌های داخلی

سه ستون به طول تقریباً 9 متر برای نگه داشتن سقف در وسط کعبه است.

تنها یک سنگ مرمری به رنگ تیره آن‌جا وجود دارد که محل سجده پیامبر اسلام(ص) را مشخص می‌کند. در محل ملتزم نیز علامتی برای نشان دادن جایی که پیامبر اسلام(ص) شکم مبارک و گونه راستشان را بر دیوار نهاده، دستشان را بلند کردند و گریستند قرار داده شده است.

سطح کعبه در قسمت وسط با مرمر سفید پوشیده شده است.[23]

ارکان کعبه

کعبه دارای چهار رکن است:

رکن شرقی (رکن اسود): این رکن در کنار درِ کعبه و تقریباً روبروی چاه زمزم است. از این جهت که تقریباً در سمت مشرق واقع است، رکن شرقی نامیده شده است. حجر الاسود در این رکن است و از این روی نام دیگر این رکن، رکن اسود است. طواف دور کعبه از این رکن آغاز می‌شود.

رکن شمالی یا عراقی: این رکن بر اساس جهت حرکت در طواف پس از رکن شرقی واقع است. از این جهت که تقریباً در جهت شمال است، نام آن رکن شمالی است و از این جهت که به سمت عراق است رکن عراقی نیز نامیده شده است. این رکن در شرق حجر اسماعیل است.

رکن غـربی یا شـامی: رکـنی است که بر اسـاس جهت طواف، پس از رکن شـمالی واقع است. از این جهت که تقریباً در جهت مغرب است رکن غربی و چون در سـمت شـام است رکن شـامی نامیـده شـده است. این رکن در غرب حجر اسماعیل است.

رکن جنـوبی یا یمـانی: رکـنی است که بر اسـاس جهت حـرکت در طـواف پس از رکن غـربی واقع است. به آن مستجار نیز می‌گویند. این رکن مـوازی رکن حجرالاسـود است. از این جهت که تقریبـاً در جهت جنـوب است رکن جنوبی و به این دلیل که عربها هر چیزی را که در سـمت جنوب بود یمانی می‌گفتند (به اعتبـار یمن)، رکن یمـانی نامیده شده است.[24]

بنا به قول مشهور، محلی که برای فاطمه بنت اسد(س) شـــکافته شد تا به درون کعبه رود و فرزنـــدش علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام را به دنیا آورد، در کنار رکن یمانی بوده است.[25]

پرده کعبه

نمایی از پرده کعبه

پرده کعبه قطعه‌ای ابریشمی به رنگ سیاه است که آیات قرآن بر آن نوشـته و کعبه با آن پوشـیده شـده است. در تفسیر قرطبی آمده است که نخستین فـردی که بر کعبه پرده پوشاند، اسعد حِمیری معـروف به تبع بـود.[26]ـ هر چند این امر به حضـرت اسـماعیل نـیز نسـبت داده شـده است. [27]

در سال 1346ق/1926م ملک عبدالعزیز سعودی دستور ساخت کارگاه ام‌القری ویژه بافت پرده کعبه را صادر کرد. تولید پرده در این کارگاه تا سال 1977م ادامه یافت. در سال 1397ق/1977م، حکومت سعودی کارگاه دیگری در ام‌الجود ساخت که هنوز تولید پرده در آن کارگاه انجام می‌پذیرد.[28]

پرده کعبه قبل از اسلام در روز عاشورا تعویض می‌شد،[29]. اما بعد از اسلام، دو بار در سال و گاه سه بار در سال تعویض می‌شد (روز عاشورا، پایان ماه رمضان و عید قربان). اما اینک تنها در روز عید قربان این پرده تعویض می‌شود.

بافت پرده کعبه

رویدادهای مهم

حمله ابرهه به کعبه

نوشتارهای اصلی: اصحاب فیل، عام الفیل و عبدالمطلب

یکی از حوادث مهم، حمله ابرهه به کعبه است. ابرهه فرمانروای یمن بود. او در سال 571 میلادی به قصد ویران ساختن کعبه بدانجا حمله کرد. وی با لشکری فیلسوار روی بدان سوی نهاد.[30]. اما هنگامی که بدان جا رسیدند پرندگانی از آسمان بر آن‌ها بارانی از سنگریزه فرو ریختند. این سنگریزهها بر هر شخصی که فرود میآمد فوراً او را به هلاکت میرساند.[31]

علت حمله ابرهه به کعبه چنین ذکر شده است که ابرهه پس از به قدرت رسیدن، برای توسعه مسیحیت و نیز

جلب منافع اقتصـادی، کلیسـایی زیبا و بـزرگ در یمن بنا کرد تا مـردم بـرای زیـارت بـدان روی بیاورند. اما پس از ناکــامی در رســیدن به این هــدف، بر آن شد تا کعبه را ویران سازد.[32]

سوره فیل در قرآن کریم درباره این واقعه است.

ولادت امام علی(ع)

نوشتار اصلی: مولود کعبه

در روز جمعه سـیزدهم رجب سـال 30 عـام الفیل امـام علی(ع) در خانه کعبه متولد شد. آن حضــرت تنها فــردی است که در خانه کعبه متولد شده است.[33] در برخی از منــابع اهل ســنت نــیز این واقعه آمــده است. در کتــاب المســتدرک علی الصــحیحین آمــده است که بر اســاس روایــات متــواتر، امیرالمؤمــنین علی(ع)، در دل کعبه از فاطمه بنت اسد متولد شد.[34]

نصب حجر الاسود به وسیله پیامبر(ص)

نوشتار اصلی: حجر الاسود

از حـــوادثی که پیش از بعثت پیـــامبر(ص) و در سن 35 سالگی آن حضرت رخ داد، حادثـهٔ تجدید بنـای کعبه است. خانه کعبه بر اثر ســیل ویـــران شد و قبیله قـــریش به بازسـازی آن اقـدام کـرد. در هنگـام بازسـازی، رؤسـای قبیله قریش هر کدام نصب حجرالاسود یا سنگ پایه کعبه را مختص به خـود می‌دانسـتند و در پی آن بودند که خـود بـدین افتخـار نائل شـوند. تا جـایی که اختلاف بین آن‌ها شدت گـرفت و بیم جنگ و خـونریزی مـیرفت. سـرانجام پس از مشورت فـراوان پیشـنهاد داده شد که حکم اولین

وارد شونده را بپذیرند. در این هنگـام حضـرت محمد(ص) وارد شد. هنگامی که آن حضـرت را دیدنـد، گفتند که وی امین است و بـــرای داوری دربـــاره این مســـأله فـــردی مناسب است. حضرت وقتی از ماجرا با خبر شدند، سنگ را در ردائی گذاشت و اطـراف آن را به رؤسـای قـریش سـپرد و چـون به پایه بنا رسـیدند سـنگ را با دست خـود برداشت و در جای مخصوص گذاشت.[35]

حمله یزید به کعبه

یکی از رویدادهای مهم در تاریخ اسلام، حمله سـپاه یزید بن معاویه به شهر مکه و هتک حـرمت کعبه است. در پی امتنـــاع عبدالله بن زبـــیر از بیعت با یزیـــد، ســـپاهی به فرماندهی حصین بن نمیر بـرای مبـارزه با او عـازم مکه شد. در مـاه محـرم سـال 64 هجـری به مکه رسـید و در ربیع الاول همان سال با منجنیق به خانه خدا حمله کـرد. آن‌ها در این حمله حـتی آتش نـیز به کعبه پرتـاپ کردند. دیوار کعبه در این حمله آتش گرفت.[36]

توهین قرمطیان به کعبه و سرقت حجر الاسود

نوشتار اصلی: قرامطه

در ماه ذیحجه سال 317 قمری قرمطیان به مکه یـورش بردند. آن‌ها چند روز متـــوالی مکه را غـــارت و چپـــاول کردند و ســـاکنان آن و حجـــاج را به قتل رســـاندند و در مسجد بزرگ و دیگر اماکن مقدس مرتکب اعمال زشت و تـــوهین آمـــیز و خرابکارانه بســـیار شـــدند و ســـرانجام حجرالاســـود را از کعبه برکندند و به پـــایتخت جدید خـــود بردند. آن‌ها در ســـال 339 در مقابل مبلغی گـــزاف، حجرالاسود را به کعبه بازگردانیدند.[37]

پانویس

ابن منظور، لسان العرب، ج 1، ص718

بقره، 125؛ قریش، 3

مائده، 97

حج، 29، 33

ابراهیم، 37

خرمشاهی قوام‌الدین، کعبه، در دانشنامه قرآن و قرآن‌پژوهی، ج2، ص1883؛ مشایخ فریدنی، محمدحسین، کعبه، در دایرةالمعارف تشیع، ج14، ص 118

آل عمران، 96

بقره، آیه 144

خرمشاهی قوام‌الدین، کعبه، در دانشنامه قرآن و قرآن‌پژوهی، ج2، ص1883

خرمشاهی قوام‌الدین، کعبه، در دانشنامه قرآن و قرآن‌پژوهی، ج2، ص1883

ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج1، صص 81 و 82؛ ابن کثیر، البدایة و النهایة، ج1، ص378؛ طبری، تاریخ الطبری، ج1، ص251

بقره، 127

ابو ولید الازرقی، أخبار مکة و ما جاء فیها من الآثار، ج 1، ص68

ابن کثیر، البدایة و النهایة، ج1، ص379 و ج3، ص475

خرمشـــاهی قوام‌الـــدین، کعبـــه، در دانشـــنامه قـــرآن و قرآن‌پژوهی، ج2، ص1883

تاریخ بنای کعبه، ص120

تاریخ بنای کعبه، ص121

کعبه و جامه آن از آغاز تاکنون، ص59

«کعبه؛ از گذشته تا امروز»، در جام جم آنلاین.

«کعبه؛ از گذشته تا امروز»، در جام جم آنلاین.

«گزارشی از دو بازســـازی کعبه و مســـجدالحرام»، در پایگاه اطلاع رسانی حوزه.

«أجزاءالکعبة»، سایت المسجد الکترونی.

«الکعبة المُشرفة من الداخل»، سایت المسجد الکترونی.

«أرکان الکعبة المشرفة»، سایت منهل.

«رکن یمانی»، سایت خبرگزاری حج.

القرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج2، ص394

«المسرد التاریخی للکعبة المشرفة (تابع)»، سایت موقع الحج و العمره.

«آل سعود»، در پایگاه الوهابیه.

بخاری، ص380، ح 1592

سعد بن حسـین عثمـان و عبـدالمنعم ابـراهیم الجمیعی، الاعتداءات علی الحرمین الشریفین عـبر التـاریخ، ص18- 19

سعد بن حسـین عثمـان و عبـدالمنعم ابـراهیم الجمیعی، الاعتداءات علی الحرمین الشریفین عـبر التـاریخ، ص23- 24؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج 1، ص342- 345

سعد بن حسـین عثمـان و عبـدالمنعم ابـراهیم الجمیعی، الاعتداءات علی الحرمین الشریفین عـبر التـاریخ، ص18- 19؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج 1، ص342

شیخ مفید، الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج1، ص5

حافظ نیشابوری، المسـتدرک علی الصـحیحین، ج 3، ص 593؛مسعودی، مروج الذهب و معادن الجـوهر، ج 2، ص 358

طبری، تاریخ الطبری، ج2، ص290؛ ابن کثـیر، البدایة و النهایـة، ج3، ص487؛ ابن جـوزی، المنتظم فی تـاریخ الملوک و الامم، ج 2، ص324-ـ 325؛ مسـعودی، مـروج الذهب و معادن الجوهر، ج 2، ص278- 279

ابن کثـیر، البدایة و النهایـة، ج 11، ص634؛ سـعد بن حسین عثمان و عبدالمنعم ابراهیم الجمیعی، الاعتـداءات علی الحرمین الشریفین عبر التاریخ، ص34- 35

دفـتری فرهـاد، تـاریخ و عقاید اسـماعیلیه، صص 190- 192

منابع

ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، تحقیق: ابی الفـداء عبدالله القاضی، بیروت: دارالکتب العلمیة، 1407ق.

ابن جوزی، المنتظم فی تـاریخ الملـوک و الامم، تحقیق: محمد عبدالقادر عطا و مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت: دارلکتب العلمیة، 1412ق.

ابن کثـــیر، البدایة و النهایـــة، نحقیق: دکـــتر عبدالله بن عبدالمحسن الـــــــــــترکی، مصر: هجر للطباعة والنشر والتوزیع والاعلان، 1997 م.

ابن منظور، لسان العـرب، قم: نشر ادب الحـوزة، محـرم 1405ق.

ابو ولید الازرقی، أخبــار مکة و ما جــاء فیها من الآثــار، تحقیق: عبدالملک بن عبدالله بن دهیش، مکتبة الأســدی، 1424.

بخاری، صحیح بخاری، بیروت، دارالفکر، 1421ق.

القرطــبی، الجــامع لاحکــام القــرآن، بــیروت، مؤسسة الرسالة، 2006م.

بهاءالدین، خرمشاهی،دانشـنامه قـرآن و قـرآن پـژوهی، تهران، دوستان-ناهید، 1377ش.

حافظ نیشـــابوری، المســـتدرک علی الصـــحیحین، مصر: دارالحرمین للطباعة و النشر و التوزیع، 1417ق.

دفتری فرهـاد، تـاریخ و عقاید اسـماعیلیه، ترجمه: دکـتر فریـدون بـدره‌ای، تهـران: نشر و پـژوهش فـرزان روز، 1376ش.

سعد بن حسین عثمان و عبدالمنعم ابراهیم الجمیعی، الاعتداءات علی الحرمین الشریفین عبر التاریخ،

شیخ مفید، الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، قم: مؤسسة آل البیت لإحیاءالتراث، 1416ق.

طبری، تاریخ الطبری، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، مصر: دارالمعارف، 1968.

گروهی، دایرةالمعارف تشیع، جلد چهاردهم، انتشارات حکمت، 1390ش.

مسعودی، مروج الذهب و معادن الجوهر، تحقیق: محمد محیی الدین عبدالحمید، بیروت: دارالفکر، 1973م.

القرطبی، الجامع لاحکام القرآن، بیروت، مؤسسة الرسالة، 2006م.

پانویس

سید علی قاضی‌عسکر، موقعیت جغرافیایی مکه و مسجدالحرام، میقات حج، دوره 14، شماره 54، زمستان 1384

موقعیت جغرافیایی مکه و مسجدالحرام، میقات حج، زمستان 1384، شماره 54

ابراهیم جناتی، اسامی کعبه در قرآن، میقات حج، شماره 1، پاییز 1371 در دسترس:پایگاه حوزه، بازیابی: 21 خرداد 1397

نک: تفسیر القمی، ج2، ص 69

نک: ثواب الاعمال، شیخ صدوق، ص 79

دروس هیئت و دیگر رشته‌های ریاضی، حسن حسن زاده آملی، ج1، ص: 233

من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج2، ص 235

مخـزن العرفـان در علـوم قـرآن، نصـرت‌بیگم امین، ج2، ص: 79

نثر طوبی، ابوالحسن شعرانی، کتابفروشی اسلامیه، ص 100.

دانشنامه جهان اسلام، ج12، مدخل "حج" از سیده رقیه میرابوالقاسمی

سـید مصـطفی حسـینی دشـتی، فرهنگ «معـارف و معاریف»، مدخل کعبه

دانشنامه جهان اسلام، ج12، مدخل "حج" از سیده رقیه میرابوالقاسمی

پژوهشی تـاریخی در مـاجرای اصـحاب فیـل، حسن فراهانی، معرفت، شماره 40، بهار 1380

إثبات الهداة، الحر العاملی، ج3، ص441

رک: ولادت امام علی علیه السلام، همین دانشنامه.

سـید مصـطفی حسـینی دشـتی، فرهنگ «معـارف و معاریف»، مدخل کعبه

حسین واثقی؛ مبارک علی هندی، تـاریخ بنـای کعبـه، ص 120

ترجمه تفسیر المیزان، ج3، ص: 556

کعبه، ویکی شیعه، بازیابی:27 خرداد 1397

رسول جعفریـان، پـرده داری و کلیـدداری کعبـه، میقـات حج، بهار 1375، شماره 15- این مقاله ترجمه گزیده از مصاحبه مجله الاسبوعیة الحدیثه با عبدالعزیز بن عبدالله الشـیبی (پـرده دار کعبه) در تـاریخ 26 ذی قعـده سـال 1416 است.

آیه 96 سوره آل عمران

بقره/125، حج/26، نوح،28

عبداللَّه جـوادی آملی، خصوصـیت فقهی محـدوده کعبـه، میقات حج، پاییز 1372، شماره 5

وقایع الایام، شیخ عباس قمی، ص 308

فرهنگ فقه مطابق با مذهب اهل الـبیت علیهم السـلام، ج1، ص476

ترجمه تحریر الوسیله امام خمیـنی(س)مؤسسه تنظیم و نشر آثـار امـام خمیـنی (س)،مؤسسه تنظیم و نشر آثـار امام خمینی (س)، 1392 ش، ج2، ص157

رسالۀ نجاة العبـاد، امـام خمیـنی، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)، 1385 ش، ص 15

فرهنگ فقه مطابق با مذهب اهل الـبیت علیهم السـلام، ج1، ص476

ترجمه تحریر الوسیله امام خمینی(س)، ج2، ص 256

نهج البلاغه: خطبه 192.

علل الشرائع، شیخ صدوق، ص 396.

الکافی، ج4، ص240

کنترل از راه دور مغز با استفاده از تکنولوژی‌های کنترل ذهن الکترونیک

چند سال پیش یک فیلم مستند ساخت شبکه بی‌بی سی را دیدم به نام (Tomorrow`s World)ـ که در آن مردی را نشان می‌داد که دچار بیماری پارکینسون شده بود.پارکینسون یک بیماری است که سیستم عصبی بدن را نشانه گرفته و از بین می‌برد.این بیماری همان لرزش در وضعیت استراحت است که شیوع آن بیشتر در سنین پیری است اما در جوانان هم دیده می‌شود. بطور کلی این بیماری بر اثر از بین رفتن سلول‌های ترشح کننده ماده‌ای به نام دوپامین (که یک انتقال دهنده عصبی) است رخ می‌دهد.

در این برنامه مستند نشان می‌داد که چگونه برای لرزشهای غیر ارادی بدن و دست و پای این بیمار درمانی انجام گرفته است.درمان این بیمار به این صورت بود که یک وسیله و الکترود کوچک در مغز این بیمار کار گذاشته شده بود و بیمار یک دستگاه کنترل دستی در اختیار داشت که می‌توانست با کمک این کنترل دستی، این وسیله درون مغز خویش را کنترل کرده و با کمک تحریکهایی که در مغزش ایجاد می‌شد ،نشانه‌های بیماری خود را کنترل کند.

خبر شنیدن چنین پیشرفتی در علم و پزشکی قطعا شما را شوکه نکرده و ناراحت نمی‌سازد.این وجه و جنبه استفاده از این تکنولوژی،وجه مثبت آن است که برای استفاده از یک بیماری لاعلاج استفاده شده است.ولی در کنار آن جنبه منفی نیز می‌تواند وجود داشته

باشد.محققـــان بســـیاری بر این باورند که نیروهـــای اهریمـنی و سـیاه دلی نـیز وجـود دارند که آرزوی دست یـــابی و اســـتفاده از چـــنین تکنولوژی‌ها و توانایی‌ها را دارند.چه چیز اغوا کننده‌تر از این می‌تواند باشد که آن‌ها بتوانند با جاسـازی و کاشـتن یک وسـیله کوچک در بـدن قربانیـان خـویش،آن‌ها را بـرای همیشه زیر سـلطه خـود گرفته و تحت نفوذ و کنترل قـرار دهنـد؟؟چه چـیز بـرای اربابـان ایلومینـاتی و نظم نـوین جهـانی اغواکننـده‌تر و وسوسه انگـــیزتر از این‌که بتوانند ســربازان آینـــده را با استفاده از چنین تکنولوژی‌هایی بسازند؟؟

بدتر از آن،حـالتی است که حـتی نیـازی هم به کاشـتن و قـرار دادن الکـترود و وسـیله‌ای در مغز یا بـدن قربـانی نباشد.حالتی که تنها با نشانه گیری و ارسال سیگنالها و امـواج قـوی الکترومغناطیسی به سـوی قربـانی،بتـوان کنـــترل مغز و ذهن او را در اختیـــار گـــرفت.راهی که با اســـتفاده از آن ،این نیروهـــای شـــیطانی و اهریمـــنی می‌توانند بر افکـــار و احساســـات انســـان‌های بیگنـــاه بسـیاری تـاثیر بگذارند. این نیروهـای مخفی و فعـال در پشت پرده،می توانند به شـکلهای مختلفی باشـند.بـرخی می‌گویند که این سازمانهای اطلاعـاتی و جاسوسی مثل MI6 ،CIA، موســـاد و غـــیره... هســـتند که از این تکنولوژی‌ها بـــرای کنـــترل ذهن افـــراد اســـتفاده می‌کنند.بـــرخی دیگر بر این باورند که این انجمن‌هـــای مخفی و ســـری مثل ایلومینـــاتی،فراماســـونری،انجمن اسـتخوان و جمجمـه،بیلـدربرگ و غـیره... هسـتند که در حال طراحی و اجرای توطئه‌های عظیم جهانی هسـتند و با استفاده از چنین تکنولوژی‌هـایی قصد دارند تا کنـترل توده‌هـای انسـانی را در اختیـار بگیرند.این اعمـال نفـوذ

بخصـــوص در زمینه رســـانه‌های جمعی،فیلم ســـینما و صنعت موسیقی و تفریحات برای تغیـیر سـبک زنـدگی و باورهای توده‌های مردم نیز نمایان است.

برخی از افراد نیز بر این باورند که این موجـودات بیگانه فرازمیـــنی بد انـــدیش و شـــیطانی (Aliens)ـــ چـــون خاکســـتری‌ها Greys یا reptiliansها هســـتند که از ایمپلنت‌هـایی که در مغز و بـدن قربانیـان خـود می‌کارند بـــرای ردیـــابی و کنـــترل آن‌ها در هر زمـــان و هر مکـان،اسـتفاده می‌کنند. ولی همه این انـواع گونـاگون روشهای کنترل ذهن ،یاوه سرایی و خیالبـافی نیست که به قـول عـده‌ای از ذهن عـده‌ای که دچـار تـوهم توطئه شـده‌اند ،تـراوش کـرده باشد.مثلا مجله علمی معتـبر Nature در یکی از شماره‌های خود [1]ـ به پیشـرفتهای عظیمی که در رابطه با علـــــــــــوم عصب شناسی Neuroscience اشاره کـرده و آن‌ها را تهدیـدی بـالقوه برای حقوق بشر قلمداد می‌کند.

در این مقاله به عصب شناسی فرانسـوی به نـام Jean-Pierre Changeux که در انیسـتیتو پاسـتور پـاریس مشغول به کار است،اشاره می‌شـود.ایشـان در همایشی که کمیته اخلاق-پزشـــــــــکی ملی فرانسه (French National Bioethics Committee) برگزار کرده بود، به این موضـوع اشـاره می‌کنند که مثلا پیشـرفتهای بدست آمـده در تکنولوژی‌هـای عکس بـرداری مغـزی Cerebral Imaging ،به شکل وحشتناکی حریم خصوصی افـراد را نقض کـرده است.ایشـان اشـاره می‌کنند که اگرچه که تجهیزاتی که بـرای انجـام این امـور مـورد نیـاز است در حـال حاضر بسـیار تخصصی و پیشـرفته هسـتند ولی به

زودی این تجهـیزات پیش پا افتـاده شـده و این توانـایی بدست می‌آید که از آن‌ها حــتی در فاصــله‌های دور نــیز استفاده کرد.

این به نوبه خود باعث می‌شـود تا راهی بوجـود آید که از طریق آن ســوء اســتفاده و حمله به آزادی‌هــای فــردی امکان پذیر گـردد.می تـوان از چـنین ابـزار و وسـایلی به راحـتی بـرای کنـترل رفتـاری و حـتی شستشـوی مغـزی افــراد اســتفاده کــرد.محقق دیگــری به نــام Denis LeBihan از کمیســیون انــرژی اتمی فرانسه (French Atomic Energy Commission). در این همایش به این نکته اشاره می‌کند که در حـال حاضر پیشـرفتهای بدست آمـده در زمینه تکنولوژی‌هـای تصـویر بـرداری مغـزی،به نقطه و مــرحله‌ای رســیده است که ما می‌تــوانیم با اســتفاده از آن‌ها تقریبا فکر و ذهن تمــام مــردم را بخوانیم.

کنترل رفتار Behavioural Control

آمریکایی‌ها اســتفاده از تکنیک هیپنوتــیزم با امــواج الکترومغنــاطیسHypnosis-EMR را از ســال 1974 شروع کردند و آن را بـروی سـوژه‌های داوطلب مختلفی مورد آزمـایش قـرار دادند.یکی از آزمـایش کننـدگان این تکنیک به نــام J.F.Schapitz اینگونه عنــوان می‌کند: “تحقیقات و بررسی‌های ما نشـان داده است که کلمـات گفته شده توسط هیپنوتیزم کننده را می‌توان با استفاده از انــرژی الکترومغنــاطیس مدوله شــده modulated electromagnetic energy، مســتقیما به لایه‌هــای ناخودآگـاه ذهن و مغز یک انسـان منتقل کـرد.به عنـوان مثال،بدون استفاده از هیچ وسیله تکنیکی برای دریــافت

و کدگذاری و ارسال پیام می‌توان چـنین کـاری را انجـام داد.در چنین روشهایی فردی که تحت تـاثیر این القائـات الکترومغناطیس هیپنوتیزم کننده قـرار می‌گـیرد،شـانس این‌که بتواند اطلاعـــات ورودی به ذهن خـــود را آگاهانه کنترل کند،نخواهد داشت.”[2]

نکته جالبی در این میان وجـود دارد که توجه به آن خـالی از لطف نیست.علارغم این‌که علم مـــدرن الکترونیـــک، فقط از ابتـدای قـرن بیسـتم بوجـود آمـده و پا به عرصه وجود گذاشته است،ولی از لا اقل دو قرن گذشته، افراد بســیاری مشــاهده شــده‌اند که اینگونه ادعا کرده‌اند که ذهن آن‌ها از راه دور تحت تــاثیر و کنــترل ماشــینهای خاصی قــرار گرفته است.به عنــوان مثــال می‌تــوان به مـورد فـردی به نـام James Tilly Matthews اشـاره کـرد.او یک واسـطه و دلال در معملات چـای بـود که در حدود سال‌های 1810 در لندن زندگی می‌کرده است.این فــرد ادعا می‌کــرد که ذهن و مغز او توسط یک گــروه و دسته جنایتکاری کنترل می‌شود.او می‌گفت که این گروه از ماشین عجیبی برای اینکار اســتفاده می‌کنند که او آن را (Air Loom) می‌نامید.

او می‌گفت که این ماشــین عجیب امــواج مغناطیسی نا مــرئی را از درون یک ســرداب زیرزمیــنی در لنــدن به بیرون ارسال کرده و می‌فرسـتند. این فـرد بر این بـاور بود که ماشین‌هایی مشابه Air Loom وجود دارند که از طریق آن‌ها ذهن و فکر نماینــدگان پارلمــان انگلســتان کنترل می‌شود.

او نامه‌هایی را برای نمایندگان پارلمان ارسال کــرد و به آن‌ها در رابطه با وجـــود چـــنین ماشـــین‌هایی و توطئه

موجـود در پشت آن‌هـا،هشـدار داد.نتیجه این شد که این فـــرد را نهایتا به عنـــوان یک بیمـــار روانی دیوانه به بیمارســتان Bethelm معــرفی کردند.[3]خــوب خیلی راحت است که همه ادعاهـــــایی که James Tilly Matthews کرده است را رد کرده و انکار کنیم و بگوئیم که او دیوانه بـوده و سـیمهای مخش قـاطی کـرده بـوده است.اصلا مگر در آن زمان امکان وجود چنین تکنولــوژی امکان پذیر بـوده اسـت؟ البته باید ذکر کـنیم که مـورد او تنها مورد از این دست نیست

در سـال 1994، دکـتر Ronald K.Siegel یک پرفسـور دپارتمـان روانپزشـکی و علـوم رفتـاری دانشـگاه UCLA ،کتـــابی را تحت عنـــوان (Whispers:The Voice of Paranoia) منتشر کرد.[4] دکتر سیگل یک متخصص در زمینه توهم‌های ذهنی است.او کتاب مهم دیگـری را نـیز در سـال 1975 با همکـاری یک روانشـناس دیگر به نـام دکـــــــــــترلوئیس وست و با عنـــــــــــوان (Hallucinations:Behavior,Experience,and Theory) منتشر ساخت.

او در این کتاب ناخواسته رازهای بسیاری را در رابطه با پـــروژه کنـــترل ذهن MKULTRA افشا کـــرده است.[5] پروژه MKULTRA را باید در کنـار پروژه‌هـای دیگـری از قبیل BLUEBIRD,ARTI-CHOKE,CHATTER,CASTI-GATE,MKDELTA,MKNOAMI,THIRD CHANCE,MKSEARCH,MKOFTEN و سایر پروژه‌ها در نظر گرفت.

این پروژه یکی از پروژه‌های مخفیانه سازمان جاسوسی CIA بوده است که در آن دانشمندان رده بالا و موسسات

پزشـــکی و علمی مختلفی نـــیز درگـــیر بـــوده و شـــرکت داشـــته‌اند.هـــدف این پـــروژه اســـتفاده از تکنیک‌ها و تکنولوژی‌هـایی بـود که با آن‌ها بتـوان در افـراد مختلف تغییرات رفتاری ایجاد کرده و ذهن و فکر آن‌ها را کنـترل کـــرد.در اغلب این مـــوارد ســـوژه‌ها و قربانی‌هـــای این آزمایشـــات از اتفـــاقی که برایشـــان روی می‌داده آگـــاه نبوده‌اند.در این پروژه‌ها از اواخر دهه 1940 تا اوایل دهه 1970 میلادی،عملا در زمینه‌ها مختلفی بروی افراد زیادی آزمـایش انجـام شد از اسـتفاده از داروها و مـواد مخدر و توهم زای قوی گرفته تا اسـتفاده از تکنیک‌هـای هیپنوتـــیزم و نهایتا اســـتفاده از تکنولوژی‌هـــای جدید الکترونیکی.[6]

کتـــاب Whispers کلکســـیونی از کیس‌ها و موردهـــای تاریخی کنترل ذهن است.(البته دکتر سیگل در کتاب خود برای رد گم کـردن از واژه paranoia اسـتفاده می‌کند) که توسط دکـتر سـیگل مـورد مطالعه قـرار گرفته‌اند.در یکی از این موردها به مردی به نام Tolman اشاره شده است که ادعا می‌کرد که ذهن او توسط کامپیوترهایی از طریق یک سیسـتم مـاهواره‌ای به نـام POSSE مخفف (Personal Orbiting Satellite for Surveillance and Enforcment) کنترل می‌شود.

خیلی خیلی جالب است،چون نویسنده زن دیگـری به نـام Dorothy Burdick در کتاب خود به نام Such things Are Known که در سـال 1982 چـاپ شـده نـیز ادعا می‌کند که ذهن او توسط کامپیوترهـــــــایی و از طریق ماهواره کنترل می‌شده است. این زن از دکـتر سـیگل را به عنوان مخترع وسـیله‌ای به نـام FOCUS نـام می‌بـرد.

FOCUS مخفف (Flexible Optical Control Unit Simulator)ـــ است.کـــار این وســـیله این است که که می‌تواند توهمــات تصــویری را مســتقیما بــروی شــبکیه چشم قربانی انداخته و پروژکت کند،به صــورتیکه ســوژه مورد نظر تصـویرهایی تـوهمی می‌بیند و ابـدا نـیز قـادر نیست که تفاوت تصاویر تـوهمی را از واقعیت تشـخیص دهد.[7]

در کتابی که خود دکتر سیگل نوشته است،Tolman ادعا می‌کند که تصاویر و توهمات تصویری مســتقیما به دورن مغزش ارسال می‌شوند.دکتر سیگل در این کتاب خطــاب به این بیمار اینگونه می‌گوید: "آیا منظـور تو این است و تو می‌خواهی به من بگویی که ماشـین‌هایی وجـود دارند که قادرند تصــاویر بصــری را مســتقیما به درون مغز تو ارسال کنند؟"[8]در سـال 1968 دکـتر سـیگل یک مقاله حرفه‌ای را تحت عنـوان "A Device for Chronically Controlled visual Input" منتشر می‌کند.

این مقاله توصـیف وسـیله‌ای است که او شخصا اخـتراع کـرده و سـاخته است و از طریق آن می‌تـوان تصـاویر را مستقیما به درون مغز سوژه‌های حیوانـات آزمایشـگاهی منتقل کــرد.این انتقــال تصــاویر با اســتفاده و از طریق اعصــاب اپــتیکی ســوژه‌ها انجــام می‌گــیرد. او پیشــنهاد می‌دهد که آزمایشــات بعــدی بــروی نــوزادان و بچه‌هــای حیوانات انجام گیرد به صورتی که تمام تحریکـات بصـری آن‌ها ،از لحظه‌ای که چشم خـــود را بـــاز می‌کنند ،تحت کنترل قرار بگیرد.[9]

سی سال بعد دانشـمندان آمریکـایی کابلهـایی را به مغز یک گربه متصل کردند و موفق شدند تا تصاویری ویدوئی

را از آن‌چه که آن گربه در مغز خـــــود می‌بینـــــد،تهیه کنند.جالب است ،نه؟ یاد فیلم ماتریکس نیفتادید؟

یکی از دانشـــمندانی که بـــروی این پـــروژه کـــار می‌کـــرد،فـــردی بـــود به نـــام Garret Stanley از دانشگاه‌هاوارد. او پیش بینی کرد که ماشـینهایی سـاخته شـــود که اینـــترفیس و میـــانجی مغز باشـــند.ما فقط می‌تـــوانیم گوشه‌ای از پیشـــرفتهایی که به صـــورت مخفیانه در آزمایشـــگاهای زیرزمیـــنی و مخفی دولت و ارتش آمریکا بدست آمـــده است را ،تصـــور کـــنیم. پروژه‌هـایی که با هـدایت و سـاپورت مـالی مجتمع‌هـای نظـامی /صـنعتی ایـالات متحـده آمریکا به اجـرا در آمـده است.همـان مجتمع‌هـای نظـامی/صـنعتی که آیزنهـاور Dwight D.Eisenhower رئیس جمهور سابق آمریکا در رابطه با آن‌ها به مـردم آمریکـا، تحت عنـوان Military Industrial Complexes هشدار داده بود.برای آشنایی بیشتر این لینک را مطالعه کنید:

Military Industrial Complexes

البته امروز بر خلاف زمان Matthews قربانیـانی که در این زمینه وجـود دارنـد،می توانند به خروارها اسـناد و مدارکی که در این رابطه وجود دارد اشاره کنند و نشـان دهند که چگونه سـازمانهای اطلاعـاتی دولـتی و مراکز تحقیقـاتی این دست از تکنولوژی‌ها را ایجـاد کـرده و توسعه داده‌اند.اینها همه همان مدارکی هستند که نشـان می‌دهد چگونه مـردم عـادی ،به مـدت بیش از دو قـرن قربـانی چـنین پروژه‌هـای شـیطانی شـده‌اند. این تکنولوژی‌ها دارای عناصر مختلف روانشناسـی،هیپنوتـیزم،تئوری‌هـای توطئه سیاسـی،و

تجهیزات پیشرفته الکترونیکی هستند که امواج و اشعه‌هایی را صادر کرده و رفتار و ذهن دیگران را بدون آن‌که خودشان از آن‌ها آگاه باشند،کنترل می‌کند.

کنترل پردازش بیولوژیکی Biological Process Control

در سال 1996،هیات مشاوره علمی نیروی هوایی آمریکا (US Air Force Scientific Advisory Board) ،مطالعاتی را در قالب 14 جلد منتشر کرد. این گزارشات به پیشرفتهای آینده در زمینه ساخت سلاحهایی پرداخته بود، که به آن‌ها نام "دورنماهای عصر جدید New World Vistas" اطلاق شده بود. در صفحه 89 از جلد فرعی 15 این گزارش برخی نکات ذکر شده است که مو را به تن انسان سیخ می‌کند. در این گزارش از جفت سازی و کوپل کردن انسان‌ها و ماشین‌ها در آینده نزدیک صحبت به میان آمده است.این بخش از گزارش تحت عنوان Biological Process Control قرار گرفته است.

نویسنده این مطلب به انفجاری که در دانش و علوم مربوط به مغز و اعصاب رخ داده است اشاره می‌کند و اضافه می‌کند:

"می توان پیشرفتهای آتی که در زمینه تولید منابع انرژی الکترومغناطیسی بدست خواهد آمد را در نظر آورده و تصور نمود.امواج خروجی این دستگاهها را می‌توان به صورتی به تپیدن واداشت و آن‌ها را به فرمی شکل داده و متمرکز کرد که به راحتی با اندام و بدن انسانی کوپل شده و جفت شود.در این صورت

می‌توان از حرکت‌های ارادی ماهیچه‌ها جلوگیری کـرده و حرکـات بـدنی فـرد را به طـور کامل در اختیـار خـود گرفت.می توان به راحـتی احساسـات و اعمـال و رفتـار فرد را کنترل کرد.خواب ایجاد کرد،پیشنهادهای ذهـنی به مغز او ارسال کرد،به حافظه دراز مدت و کوتاه مـدت او دسترسی پیـدا کـرد.حـتی می‌تـوان به راحـتی چیـدمان تجـربه‌ای Experience Set خاصی را بـرای فـرد ایجـاد کرده و یا چیـدمان تجـربه‌ای دیگـری را در مغز و روان او دیلیت کرده و پاک کرد. ”

اگر بخواهیم عبارت چیدمان تجـربه‌ای Experience set را از یک اطلاح فنی نظامی به زبان فارسی ترجمه کنیم باید اینگونه بگـوئیم که منظـور از چیـدمان تجـربه‌ای یا چیـدمان تجربه‌ها یا همـان Experience Set، این است که آن‌ها قـادر خواهند بـود تمـام خـاطرات شـما و تجربه‌های شما را که در زندگی خود داشته‌اید ،پاک کـرده و آن‌ها را با تجربیـات و خـاطرات جدید که بـرای شـما برنامه نویسی کرده‌اند جایگزین کنند.

یعـنی کلا ذهن شـما را فـرمت کـرده و آنطـور که می‌خواهند برنامه ریزی می‌کنند. قربانی فکر می‌کند ،که شخصـیت او همـان است که به آن آگـاه هست ولی حقیقت چیز دیگری است.دقیقا مشـابه آن‌چه که در فیلم مـاتریکس مشـاهده می‌کنید. البته مهم است که به این نکته توجه داشـته باشـید،در حقیقت نویسـندگان این گزارش New World Vistas، با اشاره به پیشرفتهایی که در آینـده نزدیک روی می‌دهد ،در حقیقت می‌خواهند توانایی‌ها و قابلیتهای تکنولوژیک فعلی خـود را اسـتتار کنند.سناریوی مربـوط به آینـده مشـابه دیگـری که در آن

نیز منابع زیـادی در رابطه با دسـتکاری‌های ذهـنی وجـود دارد، در گزارش دیگری تحت عنوان The Revolution in military Affairs and Conflict Short of War توضیح داده شده و ذکر شده است.

این گـزارش را کـالج جنگ‌هـای ارتش آمریکا US Army War College در ســـال 1994 منتشر کـــرده است.نویســندگان این مطلب Steven Metz و James Kievit هستند.

آن‌ها در این مطلب اذعان می‌کنند که:

“اسـتفاده از تکنیکهـای اصـلاح و تغیـیرات رفتـاری ،کلید اصلی در دست یابی به صلح جهانی هستند.”.

آن‌ها در این گزارش به صراحت عنوان می‌کنند که:

“مهمـترین حسن و فایـده اسـتفاده از چـنین تکنیکهـایی امکان انکار کردن آن‌ها به طور کلی است.”

نویســندگان این مطلب این ســئوال را مطــرح می‌کنند که:” خوب،این قابلیت انکار کردن بر علیه چه کسـانی به کـــار می‌آیـــد؟؟”.. پاسخ آن به صـــراحت مشـــخص است:”علیه مردم ایالات متحده آمریکا”

این نویسندگان(Metzو Kievit) در سال 2010 از “قالب ســـازی آگـــاهی Perception Moulding”ـــ و “تکنولوژی‌هـای پیشـرفته روانی” سـخن می‌گویند که از آن‌ها برای جلوگیری از شورش و تظاهرات مـردم آمریکا بر ضد جنگ استفاده می‌شود.

البته این فقط شـــروع این داســـتان است. آن‌ها بر این باورند که مــانع اصــلی و سد راه رســیدن به نظم نــوین جهانی نظام اخلاقی سنتی مـردم آمریکا ست.این نظـام اخلاقی سنتی مردم آمریکا گیر و مانعی آزار دهنده برای اجرا کردن برنامه‌هـای شـوم اربابـان نظم نـوین جهـانی است. مردم ایالات متحده آمریکا از نظر اخلاقی به طـور سنتی برای دو چیز فوق‌العاده اهمیت قائل هستند:

1-آزادی و حریم خصوصی شخصی Personal Privacy

2- حکومت و سلطه ملی National Sovereignty

لذا برای رسیدن به هـدف بـزرگ لازم و ضـروری است تا این دو ذهنیت و ارزش از مد افتاده از ذهن مـردم آمریکا پاک شود.

این عکس خیلی جالبه جای عبارت به خدا اعتماد می‌کنیم نوشته شده به بانکداران صهیونیست اعتماد می‌کنیم.

آینده‌ای که در خلال نوشـته‌های این دو نویسـنده به ذهن انسان متبادر می‌شود،بسـیار زیـاد شـبیه همـان آینـده‌ای است که در کتاب 1984 جورج اورول به تصـویر کشـیده شده است.

این آینده دقیقا مشابه همـان آینـده‌ای هست که در فیلم Matrixبه تصـویر کشـیده شـده است. در این میانه تک و توک افـرادی که چموشی کـرده و حاضر نشـوند تا با این مــوج و تغیــیرات انقلابی (نظم نــوین جهــانی) همــراه شوند،به راحتی با اسـتفاده از پایگـاه داده‌هـای سـازمان اطلاعــاتی جــامع و متمرکز (Comprehensive inter-agency integrated database) شناسایی می‌شوند.

این عبارات که ذکر کردم دقیقا همـان عبـاراتی است که در این گزارش ذکر شده است.آن‌ها به سرعت شناسایی شده و دسـته بنـدی می‌شـوند و آن‌گـاه تحت عمل شـبیه سازی کامپیوتری شخصیتی سطح بــالا (Sophisticated Computerized Personality Simulation)ــ قــرار می‌گیرند.(بـاز هم یـاد فیلم مـاتریکس افتـادم).بـرای هر فرد به طـور جداگانه برنامه ریـزی شخصـیتی مناسب او صــورت می‌پــذیرد. به مــوازات و در کنــار این دســته از تسلیحات نظامی کنترل ذهن،تکنیکهای دیگری نـیز مـورد اســـتفاده قـــرار می‌گـــیرد.مثلا می‌تـــوان از تکنیک Morphing نام برد.این تکنولوژی همین الان حاضر بوده و از آن بـرای کنـترل اعوجاجـات تصـویری در تلویزیـون اسـتفاده می‌شـود.خـوب نگـران نباشـید،اگر شـما هنـوز شـانس این را نداشـته‌اید که حافظه خـود را به صـورت الکـــــــترونیکی از دست بدهید و مغزتـــــــان املت شـود،رسـانه‌های خـبری الکـترونیکی به طـور اختصاصی بـرای شـما دسـتکاری می‌شـوند،تلوزیونهـای نسل جدید اینترنتی تصاویر بصری نزدیک به واقعیتی را بـرای شـما به نمـایش خواهند آورد و شخصـیت جدید شـما را شـکل خواهند داد.

صداهای ساکت

طیف وسـیع صـداهای سـاکت یا همـان Silent Sound Spread spectrum که به طور اختصـار آن را (SSSS) نمایش می‌دهند ،تکنولوژی است که توسط دکـتر اولیـور لوری Oliver Lowery از ایالت جورجیای آمریکا ابداع و کشف شد.این تکنولوژی را (S-quad) نیز می‌نامند.

این اختـــراع با شـــماره #5,159,703 در اداره ثبت اختراعـــات آمریکا تحت عنـــوان “Silent Subliminal Presentation System”_ ثبت شـده است.در قسـمت چکیده ذکر شده برای این اختراع اینگونه می‌خوانیم:

“این سیســـتم یک سیســـتم ارتباطـــات ســـاکت Silent Communications system اسـت،که در آن موجهـای حامل تک صـــدایی Monaural carriers،در بازه‌هـــای فرکانسی بســیار پــائین یا بســیار بــالا یا فرکانس‌هــای نزدیک به فرکانسـهای فراصـوتی Ultrasound تقـویت شـده‌اند و یا این‌که فرکـانس آن‌ها مدوله شـده است به صورتیکه برای مقاصد جاسوسی بصـورت شـنیداری وارد مغز شوند.

معمـــولا اینکـــار با اســـتفاده از بلنـــدگو یا هـــدفون یا ترانسدیوسرهای پیزوالکتریک انجام می‌گیرد.ممکن است این موجهـــای حامل مدوله شـــده بطـــور مســـتقیم و به صـــورت زنـــده پخش شـــده و به درون مغز راه یابند و یا این‌که بطـــــور متعـــــارف آن‌ها را در نوارهـــــای کاست مغناطیسی یا دیسکهای نوری ضبط کرده و بعـدا با پخش و تکرار آن‌ها برای شنونده عمل کنند.

” برای آشـنایی با مـوج حامل و مدولاسـیون امـواج این لینک را مطالعه کنید:

موج حامل

مدولاسیون

مقالاتی که در این زمینه توسط موسسه Silent Sound Inc. منتشر شده است نشان می‌دهد که در حال حاضر و

با استفاده از سوپرکامپیوترها می‌توان الگوهای احساسی مختلف را از امواج مغزی EEG استخراج کرده و آن‌ها را مجددا بازتکرار کرد.همانگونه که در قسمت قبلی نیز به آن اشاره کردیم هر احساسی که ما داشته باشیم اعم از خوشحالی،ناراحتی،خشم،شادی،هیجان،عشق،نفرت و ... خود را در امواج مغزی ما به صورت یک الگوی خاص و منحصر به فرد به نمایش در می‌آورد.این الگوهای خاص که از امواج مختلف مغزی تشکیل شده‌اند همانند یک امضاء منحصر به فرد می‌ماند.مثلا با آنالیز دقیق امواج ثبت شده در نوار مغزی EEG یک فرد می‌توانیم به احساسی که فرد در آن لحظه داشته است پی ببریم.به این الگوها یا امضاءهای احساسیEmotion Signature Clusters می‌گویند.

لذا می‌توان این امضاءهای احساسی را در یک کامپیوتر دیگر ذخیره کرده و در زمان دلخواه دیگری آن‌ها را به آرامی درون ذهن سوژه مورد نظر خود القاء نمود.همان بحث Entrainment که مطالب قبلی هم به آن اشاره کردیم.با این روش می‌توان به آرامی حالت روانی و احساسی فرد و سوژه مورد نظر را تغییر داده و به سمتی که مطلوب و مورد نظر آزمایشگر است ،برسانیم.

جودی وال Judy Wall محققی است که در مجله NEXUS(مربوط به ماه‌های اکتبر و نوامبر 1998) مطلبی را منتشر کرده است.او می‌گوید:” موسسه Silent Sound Inc. عنوان می‌کند که این موسسه در رابطه با این تکنولوژی و استفاده از آن برای مقاصد و

اهـــداف بشر دوســـتانه مثبت علاقه منـــدی دارد،ولی حقیقت این است که ارتش و نظامیـــــان خـــــود را در استفاده از تکنولوژی به چیزی محـدود نمی‌کنند.به همین دلیل است که این تکنولـــوژی و اســـتفاده از آن بـــرای مقاصد نظـــــامی یکی از پروژه‌هـــــای وزارت دفـــــاع آمریکاست.”

ادوین تیلتون Edwin Tilton مدیر عامل موسسه Silent Sound Inc. در رابطه با تکنولوژی S-quad در نامه‌ای به تاریخ 13 دسامبر 1996 اینگونه عنوان می‌کند که:

“تمـــامی الگوها و طـــرح کلی این پـــروژه توسط دولت ایـــالات متحـــده آمریکا طبقه بنـــدی شـــده است و ما این اجازه را نداریم که جزئیات دقیقی را در این رابطه برای عموم منتشر کرده و آشـکار کـنیم.....ما نـوار و سی دی بـرای دولت آلمـان نـیز می‌سـازیم.حـتی اینکـار را بـرای بـــرخی از کشـــورهای اســـتقلال یافته از اتحـــاد جمـــاهیر شـــوروی نـــیز انجـــام می‌دهیم!البته تمـــام فعالیتهـــای موسسه ما با اجـازه رسـمی دولت ایـالات متحـده آمریکا صورت می‌گیرد.....از این تکنولوژی و سیستم‌ها در طی جنگ اول خلیج فارس(طوفان صحرا) در عـراق اسـتفاده شد و نتایج آن نـیز کـاملا مـوفقیت آمـیز و خرسـندکننده بود.”

دانشـمندان می‌توانند با اســتفاده از ســوپرکامپیوترهای الگوهـــای بســـیار ظریف و پیچیـــده احساسی را از درون امواج درهم و برهم EEG استخراج کنند و سپس آن‌ها را بـــزرگ کـــرده و تقـــویت کنند و از دل آن‌ها امضـــاءهای احساسی Emotion Signature Clusterها را استخراج کنند.آن‌ها ســپس تجزیه و تحلیل کـرده و بـروی نـوار یا

سی دی ضبط می‌کنند. به عبـارت دیگر وقتیکه سـوژه‌ای تجربه احساسی خاصی را از سر می‌گذرانـد،دانشـمندان می‌توانند از میـان امـواج مغـزی او و در کمـال دقت و ظرافت،الگوی موجی همراه با این احساس را اسـتخراج کنند و سپس یک نسخه المثنی از آن را تولید کـرده و آن را در یک کـامپیوتر بایگـانی کـرده و ذخـیره کنند.مرحله بعـــدی کـــار این است که این بســـته‌ها و خوشه‌های احساسی را مدوله کـــرده و بر مـــوج حـــاملی ســـوار کنند.آن‌گاه امواج حامل مدوله شـده را از طریق دسـتگاه Silent Sound و به آرامی برای سوژه و قربانی مـورد نظر پخش می‌کنند.او نمی‌داند که اتفـــاقی بـــرای او در حـــــــال رخ دادن است.آن‌ها به آرامی و با این روش می‌توانند احساسی را که از یک فرد خاص ضـبط کرده‌اند در ذهن و روان فرد دیگری شبیه سازی کنند!!!!”

تله پاتی مصنوعی Synthetic telepathy

تله پـاتی مصـنوعی یا Synthetic telepathy واژه‌ای است که برای توصیف پرتو افکنی و ارسال کلمات،افکار و یا ایده‌ها به درون ذهن یک فـرد با اسـتفاده از ابـزار و وسایل مکانیکی،استفاده می‌شـود.بـرای اینکـار به طـور خاص از انـواع خاصی از فرسـتنده‌های الکترومغنـاطیس مشابه فرستنده‌های رادیویی یا تلوزیونی که در محـدوده و بـــازه فرکانسی میکـــرو ویو کـــار می‌کننـــد،اســـتفاده می‌کنند.در سال‌های اخـیر افـراد بسـیار زیـادی از مـردم عادی پیدا شده‌اند که ادعا کرده‌اند قربانی این نوع خـاص از کنترل ذهن بوده‌اند.اسناد و مدارک رسمی که گزارش دهنـــــده آزمایشـــــات علمی در این زمینه هســـــتند را نمی‌توانید در لابلای مقـــالات و اســـناد آکادمیک پیـــدا

کنید.دلیل آن هم کـــاملا روشن بـــوده و به طـــبیعت فوق‌العاده سری و طبقه بندی شـده این دست اطلاعـات مربوط می‌شود.در سال 1961 یک متخصص و پژوهشگر مســـتقل در زمینه بیوفیزیک Biophysics و مهندسی روانشناسی Psychology Engineering به نـــام آلن فری Allen Frey گزارشی را منتشر کرد که در آن نشان می‌داد،انسان می‌تواند امواج مایکروویو را بشنود.[10]

البته این اکتشاف توسط غالب دانشمندان ایالات متحـده آمریکا رد شد و نتـــایج آن را مصـــنوعی عنـــوان کردند. توصیف تکنیکی دقیقـتری از این آزمـایش توسط James C.Linn ارائه شـده است.[11]او می‌نویسد: “آلن فـری کشف کـرد که سـوژه‌های انسـانی که در معـرض امـواج میکرو ویو با فرکانس‌های MHZ 1310 و MHZ 2982 و با چگـالی قـدرت متوسط 0٫4 تا 2 mW/cm2 قـرار گرفته‌اند نـوعی احسـاس شـنوایی را درک کرده‌اند.آن‌ها این احساس شنیدن را همانند صداهای وزوز و یا کوبیدن تجربه می‌کردند.(هم‌چنین نوعی صـدای کلیک یا جیرجـیر را می‌شنیدند) حداکثر چگالی قدرتی در رتبه 200 تا 300 mW/cm2 بوده و فرکانسهای تکـرار پالسـها از 200 تا 400 HZ متغیر بود...آلن فری به این پدیـده شـنوایی به عنوان امواج رادیویی RF اشـاره می‌کند.احسـاس آن به طـــور آنی در بازه‌هـــای قـــدرت میـــانگین روی می‌داد،بمحدوده‌ای که فقط کمی کمـتر از مـیزانی است که به سلامتی بیولوژیک فرد صدمه می‌زند.

چیزی که مشاهده شد این بـود که سرچشـمه و منبع این احساس از اطراف یا درون کمر و سر افراد می‌باشد...”

تحقیقـات و مطالعـات بعـدی نشـان دادند که بـرای آن‌که سـوژه‌ای بتواند صـداهای القـاء شـده میکـرو ویو را بشنود،دو شرط لازم است: یکی رسانایی خـوب و بـالای استخوان‌های جمجه و دیگری این‌که فرد توانایی شـنیدن صـداهای بـالاتر از 5HZ را داشـته باشد..در سـال 1975 مقـاله‌ای توسط A.W.Guy منتشر شد.در مقدمه این مقاله اینگونه ذکر شده بود که: "یکی از عـوارض جـانبی بیولوژیک انرژی الکترومغناطیس با قدرت میانگین پـائین که تا به حـال مشـاهده شـده و مـورد تائید قـرار گرفته است،این است که افرادی که در معرض این انرژی قـرار می‌گیرند نـوعی احسـاس شـنوایی را تجربه می‌کنند..."[12]

در شماره منتشر شده در ماه اکتـبر-نوامـبر سـال 1994 مجله NEXUS در رابطه با اسـتفاده دولت آمریکا ،در زمان حال، از تله پاتی مصـنوعی اینگونه ذکر شـده است که:

"سلاحهای هدایت کننده انرژی که در حال حاضر از آن‌ها اسـتفاده می‌شـود،شـامل مثلا یک سـلاح میکروویو است که توسط کمپـانی Lockheed-Sanders سـاخته شـده است و از آن برای پروسه‌ای اسـتفاده می‌شـود که تحت عنوان (صدای مصنوعی) طبقه بندی شده است.کـار این سـلاح انتقـال از راه دور و هـدایت از راه دور صداست. (صوت یا هر نوع سیگنال شنوایی).این سـلاح اصـوات را مسـتقیما به درون مغز هر هـدف انسـانی که مـورد نظر باشـد، هـدایت می‌کند.این پروسه توسط دولت آمریکا با نام (تله پاتی مصنوعی Synthetic Telepathy) شناخته می‌شود.

اسلحه‌های میکرو ویو Microwave zapping

جنگ مغزها

بـــرای آشـــنایی بیشـــتر با امـــواج میکروویو(ریز موج‌ها) می‌توانید لینک زیر را مطالعه کنید:

ریز موج‌ها

بیشـــــتر کارهـــــایی که در رابطه با ســـــلاحهای امـــــواج میکروویو(ریز موج‌ها) صـــــورت گرفته است در قـــــالب پروژه‌ای به نام Pandora Project صورت گرفته است.

این پـــروژه در انیســـتیتوی تحقیقـــاتی ارتش آمریکا در Walter Reed و توسط مرکز پروژه‌ها و پژوهشـــهای پیشـــرفته ARPA (Advanced Research Projects Agency) صورت گرفته است.هدف اولیه و ابتـدایی این پـــروژه مطالعه و بررسی آثـــار جـــانبی بـــود که در نتیجه نشانه گیری امواج میکروویو به سمت سـفارت آمریکا در مسکو توسط روسها ایجـاد شـده بـود.آمریکایی‌ها متوجه شده بودند که سفارتشان در مسکو هـدف امـواج میکـرو ویـــوی قـــرار گرفته است.نتـــایجی که در این آزمایشـــات بدست آمد،بسیار مضطرب کننده بود.

دکـــتر جـــوزف سی شـــارپ Dr.Joseph C.Sharp و مهندسی به نام Mark Grove در طی پروژه Pandora متوجه شدند که می‌توانند کلمات یک سـیلابی را بشـنوند که بـروی پالس‌هـای امـواج میکـرو ویو مدوله شـده‌اند.[13]امـــواج میکـــرو ویو می‌توانند بر خاصـیت تـــراوایی و نفوذ پـذیری سد خـونی مغـزی Blood-Brain Barriers تاثیر بگذارند.[14]

امواج موبایل نیز بر سد خونی مغزی اثر بدی می‌گذارند:

بـرای آن‌که متوجه شـوید منظـور از سد خـونی مغـزی چیست؟ لینک زیر را مطالعه کنید:

سد خونی مغزی

تاثیر این امواج بر سد خـونی مغـزی و تغیـیر در خاصـیت تراوایی سد خونی مغز بـاعث می‌شـود تا تـاثیر داروها و مخدرها را شدیدا افزایش دهد.این خاصیت برای مصارف نظامیان فوق‌العاده جالب و مهم است.”مثلا با اسـتفاده سـطح پـائینی از تشعشـات فرکانسی رادیـویی Low Level RFR می‌تـوان گروهـای بـزرگی از نظامیـان را نسـبت به مـواد شـیمیایی و بیولـوژیکی که در سـطح وسیعی پراکنده شـده است حسـاس کـرد.در این صـورت تمام این نظامیـان که در معـرض تشعشع رادیـویی قـرار گرفته‌اند به خـاطر تغیـیری که در خاصـیت تـراوایی سد خـونی مغزشـان روی داده اسـت،این مـواد شـیمیایی و بیولـوژیکی را جـذب می‌کنند و سم یا دارو بر آن‌ها اثر می‌کند.در صـورتیکه همین مـواد شـیمیایی که در محیط پخش شده‌اند بـروی افـراد عـادی که در معـرض تشعشع قرار نگرفته‌اند،اثری نمی‌گذارد”[15]

خوب خودتان تصور کنید،از چنین توانای خـارق العـاده‌ای چه استفاده‌های نظامی بیشـماری که نمی‌تـوان کـرد؟؟! یکی از مـوارد اسـتفاده از این تکنولوژی‌ها بـرای مقاصد جاسوسی است. مثلا می‌خواهند پیام یا صـدایی را بـرای فرد یا جاسوسی ارسـال کنند و مطمئن شـوند که به جز او هیچ کس دیگر این صـدا را نمی‌شـنود.بـرای انتقـال صوت و صدا حتی راه‌های آسانتری نیز وجود دارد.یکی از

این راهها استفاده از ایمپلنتهای کاشتنی Implants هست.مثلا حلزونهای گوشی که به صورت ایمپلنت در گوش فرد کاشته می‌شوند.به آن‌ها Cochlear implants می‌گویند.

این ایمپلنت‌ها سیگنالهایی را به مایع درون گوش داخلی می‌فرستند.یا ایمپلنتهایی وجود دارند که ارتعاشات صوت و صدا را از طریق رسانایی که استخوانها دارند منتقل می‌کنند.مثلا با استفاده از مواد خاصی برای پر کردن دندان به این هدف دست می‌یابند.این مواد توانایی خاصی دارند که می‌توانند سیگنالهای رادیویی شنوایی را جمع آوری کرده و آن‌ها را از طریق استخوان فک و جمجمه به گوش داخلی منتقل کنند و نهایتا سوژه قادر می‌شود تا صدایی که بقیه نمی‌شنوند را بشنود.

در این رابطه یک دستگاه دیگر نیز وجود دارد که توسط دکتر جوزف دلگادو Dr.Joseph Delgado اختراع شده است. این دستگاه از سیمهایی تشکیل شده است که از نقاط خاص و استراتژیکی در مغز عبور می‌کنند و نهایتا به یک گیرنده/فرستنده رادیویی متصل هستند که در زیر پوست فرد کاشته شده است.

با استفاده از این دستگاه دکتر الگادو موفق شده است تا احساسات خاصی را در افراد دیگری تحریک کرده و شبیه سازی کند.او با استفاده از این دستگاه و فقط با فشار دادن یک دکمه می‌توانست احساساتی از قبیل تحریک جنسی،اضطراب یا دلواپسی،خشونت و پرخاشگری را در سوژه مورد آزمایش خود بوجود آورد.[16] در ابتدا این تجهیزات بروی حیوانات خصوصا

شــامپانره‌ها آزمــایش شــده و ســپس بــروی انســان‌ها آزمایش شد.

البته تمــام مطالعــات و تحقیقــات دولت آمریکا در زمینه امواج میکرو ویو و تله پاتی مصنوعی پس از پایان یافتن جنگ سرد ادامه یافته و حــتی رشد و پیشــرفتهای بســیار بیشتری نیز کرده است.

تیموتی مک وی یا کاندیدای منچوری؟

در میان تجهــیزات و ابــزارآلات تله مــتری(ســنجش از راه دور) که در حال حاضر از آن‌ها استفاده می‌شــود ،نــوعی از فرستنده‌های مینیاتوری وجــود دارد که می‌تــوان آن‌ها را بلعیــده و قــورت داد.این نــوع از فرســتنده‌های را نــیز می‌توان در بدن فــردی بصــورت ایمپلنت کاست.این نــوع از فرســتنده‌های این امکــان را می‌دهد که خصوصــیات رفتاری و روانی فــردی را بصــورت لحظه‌ای و از فاصــله بسیار زیادی نــیز مــورد بررسی و مطالعه قــرار داد.اینها گفته دکــتر اســتوارت مک کی Dr.Stuart Mackay در کتاب مرجع Bio-Medical Telemetry هست که در سال 1968 به چاپ رسیده است.

نمی دانم شما آیا فیلم “کاندیدای منچوری” را دیده‌اید یا نه؟

داســتان این فیلم اقتباسی است از یک رمــان سیاسی – تخیلی با همین عنوان The Manchurian Candidate. از این داستان تا به حال دو نسخه سینمایی ساخته شــده است.البته نسخه قدیمی‌تر ساخته فرانک ســیناترا زیباتر و دیــدنی‌تر است. مضــمون اصــلی هر دو فیلم دربــاره

کنـترل ذهن است.فقط در نسـخه 2004 آن داسـتان به جای جنگ کرده در جنگ خلیج فارس اتفاق می‌افتد.

در نسخه اصـلی و قـدیمی ،داسـتان دربـاره یک قهرمـان جنگ کره است که به خـاطر رشـادتهای خـود به دریـافت مــدال افتخــار نــیز نائل آمــده است. او پس از پایــان اسارتش از کره به آمریکا باز می‌گردد و پس از مـدتی از طرف مادرش که یک فعـال سیاسی است بـرای دریـافت پستی به عنوان مشـاور رئیس جمهـور آمریکا معـرفی و کاندیدا می‌شود. اما غافل از این‌که شخصیت اصلی فیلم در زمـان اقـامت در کـره توسط کمونیسـتهای چیـنی در منچـوری شستشـوی مغـزی شـده و برنامه ریـزی شـده است. او با روش هیپنوتیزم تحت کنترل کمونیستها قرار گرفته است.خلاصه داســـتان ادامه دارد تا بر طبق روال بقیه فیلمهای‌هـــــالیوودی قهرمـــــان دیگر فیلم که از دوستان او است به مسائل پشت پـرده پی می‌بـرد و این توطئه را خنثی کرده و مانع از این می‌شـود که آمریکا به دست کمونیستها بیافتد.

حــال اجــازه دهید تا شــما را با شخصی دیگر نــیز آشــنا کنم.شخصی که به فیلمهای‌هـالیوودی ربطی نـدارد و در دنیـــای واقعی وجـــود داشت.نـــام او تیمـــوتی مک وی Timothy McVeigh هست.

این کهنه ســرباز ارتش آمریکا همــان کسی است که در سال 1995 ساختمان فدرال را در شهر اوکلاهما سیتی آمریکا منفجر کرد.

این لینک را مطالعه کنید:

تیموتی مک

تیمـوتی مک وی وقتیکه دوسـتانش را در Deckerایـالت میشـیگان ملاقـات کـرده بـود،به آن‌ها گفته بـود و از این شـکایت کـرده بـود که ارتش آمریکا یک نـوع میکـروچیپ (یک نـوع دسـتگاه گیرنـده مینیـاتوری زیر پوسـتی) را در بدن او کاشته است،برای این‌که او همیشه قابل رد یـابی باشد.

او از این نکته احسـاس نـاراحتی می‌کـرد که نـوعی زخم غــیر قابل توضــیح در کفل او وجــود دارد و نشســتن را برای او بسیار سخت و آزاردهنده کرده است.

او نهایتا در سال 1995 ساختمان فدرال را در اوکلاهاما سـیتی منفجر کـرد.سـاخت و اسـتفاده از تجهـیزات تله متریک(سنجش از راه دور) مینیاتوری جزئی از یک پروژه نظامی اطلاعاتی است که توسط ارتش آمریکا و تعدادی از سازمانهای جاسوسی ،پیگیری می‌شود.یکی از اهداف این پروژه تست کردن موثر بـودن یک سـرباز و رد یـابی او در میــدان جنگ است.این ابــزارآلات از مــدتها پیش طبقه بندی شده و تمام پروژه فوق سری است.

دکــتر Carl Sanders مخــترع بیو چیپهــای جاسوسی اینگونه عنـــوان می‌کند: “ما از این تکنولـــوزی در جنگ عراق اسـتفاده کـردیم و بوسـیله آن سـربازان را میـدان نبرد ردیابی می‌کردیم.”

مرکزی که در مهندسی و ساخت این تجهیزات تله متریک میکروسکوپیک فعالیت می‌کنـد،مرکـزی به نـام Calspan در بوفالوی ایالت نیویورک است.

نکته جـــالبی که در این میـــان وجـــود دارد این است که تیمـــوتی مک وی (تروریست معـــروف) در همین مرکز

مشغول به کـار بـوده است.این مرکز در سـال 1946 به عنوان یک آزمایشـگاه تحقیقـاتی علـوم هـوایی تاسـیس شــده و کــار خــود را آغــاز کــرد.این مرکز دارای بودجه ویژه‌ای برای انجام تحقیقات در زمینه اکولـوژی انسـانی بوده است که از کانال خاصی توسط CIA تامین می‌شده است.CIA پروژه‌هــای کنــترل ذهن خــود را که توسط دانشـمندان نـازی مهـاجرت کـرده از آلمـان نـازی انجـام می‌شد از طریق این مرکز پیگــیری می‌کــرده و آن‌ها را تامین مالی می‌کرد. یکی از محققان و پژوهشـگرانی که در زمینه پروژه‌های کنـترل ذهن تحقیقـات جـالبی کـرده اســت،فــردی است به نــام آلکس کنســتانتین Alex Constantine، او کتابهای خواندنی ارائه کرده است

او در رابطه با مرکز تحقیقاتی Calspan اینگونه عنـوان می‌کند:

“مرکز Calspen بیشتر تمرکز و انرژی خود را در زمینه تحقیقات در موضوع مهندسی زیستی Bioengineering و هـوش مصـنوعی Artificial Intelligence گذاشــته است و از سال 1950 به بعد در این زمینه پیشگام بـوده است.

او مقــاله‌ای به نــام “The Good Soldier”ــ اینگونه می‌نویسد:

“یکی از زمینه‌هــــای تحقیقــــاتی موسسه Calspan ،تکنولــوژی ردیــابی و مانیتورینگ انســانی است.این موسسه و فعالیتهــای تحقیقــاتی آن یکی از مهره‌هــای کلیــدی وزارت دفــاع آمریکا در زمینه جنگ الکترونیک و پروژه REDCAP می‌باشد.

در یکی از گزارش‌هـــای منتشر شـــده در بـــولتن خـــبری پنتاگون در رابطه با REDCAP اینگونه عنوان شده است که از این سیســتم بــرای ارزیــابی مــوثر بــودن ســخت افزارهـــا،تکنیکها ،تاکتیک‌ها و ایـــده‌های جنگ الکترونیک استفاده می‌شود.این سیستم از حلقه‌های بســته راداری و زیرساخت‌ها و شبکه‌های اطلاعات و دیتا تشـکیل شـده است.

کنســتانین در مقاله خـــود اینگونه اضـــافه می‌کند که در هفته‌ای که انفجـــار تروریســـتی ســـاختمان فـــدرال در اوکلاهاما روی داد،یک سایت کامپیوتری نظـامی گـزارش داده بوده که در سراسر آمریکا اغتشاشات صــوتی Hum فرکانس پائینی بصورت شنیده شده است. Hum شنیده شـــــــــــده در منـــــــــــاطقی از قبیل Taos,New Mexico,Eugene,Medford,Oregon,Timmons,Onta rio,Bristol و England بطـور قطع بـروی درگاه‌هـای شـــنوایی مغز کـــوک شـــده بودند. یکی از کـــاربران و مشـتریان پروپـاقرص موسسه Calspan نـیروی هـوایی آمریکا است و پایگـاه هـوایی Eglin در این میـان نقش کلیدی و اصلی را عهده دار است.

به یاد دارید که گفتیم تیموتی مک وی از این قضـیه پیش دوستان خود شکایت کرده بود که نــوعی چیپ الکترونیک در بدن او بصورت ایمپلنت جاسازی شده است.

نکته جـالب و شک بر انگـیز مـاجرا در این است که واحد تجهیزات تکنولوژیک همین پایگاه هـوایی Eglin بصـورت یک پـروژه فـوق برنامه و غـیر نظـامی سـرگرم سـاخت تجهـیزات الکترونیک تله متریک بــرای ردیــابی جــانوران است.بر طبق گزارشی که نشـریه داخلی نـیروی هـوایی

منتشر کـــرده است این تجهـــیزات تله متریک بصـــورت چیپ‌هـای بیوتله مـتری هسـتند که در محـدوده فرکانسی S-band، 2318 تا 2398 MHZ تنظیم شده‌اند و تا 120 کانـــال دیجیتـــال را ســـاپورت می‌کنند. نکته جـــالب در این‌جاست که در رابطه با این دست چیپ‌هـــــــای بیوتله متریک که برای ردیابی حیوانات اهلی یا وحشی استفاده می‌شود، هیچ چیز سـری و طبقه بنـدی شـده نـیز وجـود ندارد.

حتی تبلیغات بازرگانی آن‌ها نـیز در نشـریات و کانالهـای تلوزیـونی پخش می‌شـود. به عنـوان مثـال مجله معتـبر TIME Magazine در شماره 26 ژوئن 1996 خود،آگهای فروش چیپ‌های فرستنده بیوتـاه متریک را منتشر کـرده بـود که بـرای ردیـابی سـگها و گربه‌ها و سـایر حیوانـات خـــانگی اســـتفاده شـــده و در زیر پوست آن‌ها کاشـــته می‌شود. خنـده دار این‌جاست که دقیقا در همین شـماره و در صفحه مقابل این آگهای مطلبی چاپ شده است که از قـول رهـبر یک گـروه شـبه نظـامی به مـردم جهـان دربـاره رسـیدن عصر جدید و نظم نـوین جهـانی هشـدار داده شـده است. با وجـود این‌که تکنولـوژی سـاخت این تجهـیزات بـرای مصـارف حیوانـات ده‌ها سـال است که علنی بوده و از طبقه بندی خارج شده است،بر خلاف آن سیستمهای ردیابی و مانیتورینگ انسـانی بصـورت فـوق محرمانه،جزئی از زرادخانه پنتاگون را تشکیل می‌دهند.

کنســـتانین در ادامه مقاله خـــود اشـــاره می‌کند که این پروژه کاشتن و جاسازی میکرو چیپهای بیو تله متریک به عنوان یک طرح برای ساختن جامعه‌ای جدید و پادآرمـانی ،حـــتی در یکی از شـــماره‌های نشـــریه معتـــبر Defense

News در 20 مارس 1995 تشریح شده است. در این شماره به نقل از Lawrence Korb یکی از اعضائ رده بالا و ارشد موسسه Brookings Institution اینگونه می‌خوانیم:

“آزمایشگاهای نظامی ایالات متحده آمریکا در حال ترکیب و پیوند زدن سلولهای عصبی نورون با چیپهای کامپیوتری هستند که نتیجه این تحقیقات احتمالا ایجاد ارتش جدید از زامبی‌هاست.

Zombies Army

(در پرانتز:زامبی در اصطلاح به جسدهای متحرکی گفته می‌شود که فاقد روح و احساس هستند.همانهایی که غالبا در فیلمهای ترسناک‌هالیوودی مشاهده می‌کنید.)

جنگ‌های آینده را موجودات و سربازانی انجام خواهند داد که با استفاده از تکنولوژی مهندسی ژنتیک ساخته شده‌اند.مثلا همین الان موشهایی در ارتش تولید شده‌اند که ذهن و فکر آن‌ها توسط چیپهای کامپیوتری کنترل می‌شود.این چیپهای کامپیوتری با تکنیک‌های پیچیده و پیشرفته‌ای با سلولهای عصبی نورون مغز این موجودات پیوند خورده است. دقیقا همین تکنولوژی که برای موشها اجرا شده است را می‌توان در رابطه با انسان‌ها نیز پیاده کرده و ارتشی از زامبی‌ها گوش به فرمان و فاقد اراده را تشکیل داد.”

کنستانتین اینگونه نتیجه گیری می‌کند که اصلا تعجب انگیز نخواهد بود که متوجه شویم،تیموتی مک وی نیز یکی از قربانیان این پروژه شوم و مخفیانه بوده است.او یک بمب متحرک و فاقد اراده بوده که در زمانی

که اپراتورهای او خواسـته‌اند این عملیـات تروریسـتی را اجـرا کـرده است.او یک مـوش آزمایشـگاهی بـوده که با بودجه و طرح سازمان CIA و ارتش در بـدن او چیپ بیو تله متریک جاسازی شده بـوده است و ذهنش کـاملا تحت کنـــترل بـــوده است. او همـــان کاندیـــدای منچـــوری Manchurian Candidate است. از این دست عملیاتهـای تروریسـتی که توسط سـربازان شستشـوی مغزی داده شده انجـام شـده و هر کـدام نقطه تجـول در تـــاریخ سیاسی جهـــان بوده‌اند ،نمونه‌هـــای زیـــادی را می‌توان نام برد.

ان شا الله ادامه مطلب در قسمت بعدی...

نویسنده: امین روستاپور

منابع:

1، Nature, Vol. 391, 22 January 1998

2، Becker, Robert O., Selden, Gary, The Body Electric, New York: William Morrow, 1985, p. 321. 3. Haslam, John, Illustrations of Madness, London: G. Hayden, 1810.

4، Siegel, Ronald K., Whispers: The Voices of Paranoia, New York: Crown Publishers, 1994.

5، Siegel, R.K., West, L.J., Hallucinations: Behavior, Experience, and Theory, New York: Wiley, 1975.

Marks, John, The Search for the Manchurian 6، .Candidate, New York: Times Books, 1979

Burdick, Dorothy, Such Things Are Known, 7، .New York: Vantage Press, 1982, pp. 150-151

Siegel, Ronald K., Whispers: The Voices of 8، Paranoia, New York: Crown Publishers, 1994, p. 65. 9. Siegel, R.K., “A Device for Chronically Controlled Visual Input,” Journal of the Experimental Analysis of Behavior, 1968 Sept., .11(5), pp. 559-560

Frey, A.H. “Auditory System Response to 10، Radio Frequency Energy”, Aerospace Med. .32:1140-1142, 1961

Lin, James C., Microwave Auditory Effects 11، and Applications, Springfield, IL, USA: Charles .C. Thomas Publishers, 1978

Guy, Arthur W., Chou, C.K., Lin, James C., 12، and Christensen, D., “Microwaved-Induced Acoustic Effects in Mammalian Auditory Systems and Physical Materials”, Ann. NY .Acad. Sci., 247:194-218, 1975

Justensen, Don R., “Microwaves and 13، Behavior”, American Psychologist, 3/75, p. 396

Lin, James C PhD., Microwave Auditory 14، Effects and Applications, Thomas Books, 1978,

p. 190; Brodeur, Paul, The Zapping of America, WW Norton & company, 1977, p. 85

Tyler, Capt Paul E, MC, USN, “The 15, Electromagnetic Spectrum in Low-Intensity Conflict” in Low Intensity Conflict and Modern Technology, edited by Lt Col David Dean, USAF

Delgado, Jose, Physical Control of the Mind: 16, Toward a Psychocivilized Society, New York: Harpers, 1969

کنترل ذهن، نهایت تروریسم

شـاید بهـتر باشد تا قبل از این‌که به اصل موضـوعی که مد نظـرم هست بـپردازم،کمی با شـما دربـاره یک فیلم صحبت کنم.مدتی پیش یکی از خوانندگان محـترم و عزیز ما در قسمت نظرات دربـاره فیلمی صـحبت کردند که در ایـام نـوروز از صـدا و سـیمای جمهـوری اسـلامی ایـران پخش شد.احتمالا بسیاری از شـما این فیلم را دیـده اید. فیلم "The Source Code"

شاید نقدهای زیادی درباره این فیلم و فیلمهـای مشـابه آن در مجلات و ســـایت‌ها تحلیل و نقد فیلم ببینید ولی مطمئنا در اکثر این نقدها به این موضوع اشاره‌ای نشده است که هـــدف اصـــلی از ســـاختن چـــنین فیلمهـــایی چیست.ایا تمام آنچـیزی که در این دست فیلمهـای علمی تخیلی گفته می‌شود،صـرفا خیـالی بـوده و هیچ بـویی از حقیقت نـــــبرده است.نظر من دربـــــاره این دست از قیلمهای سینمایی این است که همگی آن‌ها دارند درباره یک موضـوع جـدی و اساسی و البته واقعی (نه خیـالی) صحبت می‌کنند و آن هم موضـوع واقعی "پـروژه کنـترل ذهن MIND CONTROL" است. تم اصـلی آثـاری چـون Matrix ،X MEN ،Star Trek ،Star Wars ،Robocop، Dark City و صـدها فیلم دیگر از این دسـت، "کنـترل ذهن" است.

بـــرای خـــود من ،فیلمهـــای چـــون Shutter Island، Butterfly، Beautiful Mind، Inception، Memento effect جالبترین آثاری هستند دربـاره کنـترل ذهن دیـده ام.

از میان همه آن‌ها جالب‌ترین فیلمی که من دیــده‌ام و در آن به موضـــوع کنـــترل ذهن پرداخته است.فیلم عجیب Fight Club اثر دیوید فینچر است.این فیلم در ســال 1999 ساخته شـده،یعـنی 2 سـال قبل از واقعه یـازده سـپتامبر و سـقوط برجهـای دوقلو ،ولی اگر ریز بین و نکته سـنج باشـید در این فیلم متوجه خواهید شد که کل پـروژه انهـدام برجهـای دوقلو از قبل برنامه ریز شـده بوده و توسط تروریسـتهایی که توسط CIA شستشـوی مغزی داده شده بودند انجام شده است.

قصد نـــدارم که دربـــاره این فیلم نقـــدی بنویسم ولی دوستانی که علاقمندند و این فیلم را دیده‌انـد،اگر تمایل داشتند در قسمت نظرات،نقدها و نظرهـای خودشـان را در رابطه با این فیلم بنویســـــــــند.به نظر من تک تک سکانسـها و دیالوگهـای این فیلم هدفمند و هوشـمندانه طـراحی شـده و قابل بحث و بررسی جـدی است.البته رمز گشایی از چنین آثاری مستلزم این است که شـما با روانشناسی وپیچیدگی‌های ذهن انسـان و پـروژه کنـترل ذهن آشنایی داشته باشید.سکانسها و دیالوگهای مختلف این فیلم پر از نمادها و نشانه‌هایی است که برای آنـانی که با ایلومینـاتی و کنـترل ذهن آشـنایی دارنـد،حرفهـای زیـــادی بـــرای گفتن دارد.نظر شخصی من این است که دیوید فینچر این فیلم را بســـیار آگاهانه و بر مبنـــای Trauma Based Mind Control ساخته است.

کلیدی‌ترین دیالوگ فیلم Fight Club ،جمله‌ای است که براد پیت عنوان می‌کند.

قـانون اول فـایت کلاب: هیچ کس دربـاره فـایت کلاب حرفی نمی‌زند.

قــانون دوم فــایت کلاب:هیچ کس دربــاره فــایت کلاب حرفی نمی‌زند.

موضوع کنـترل ذهن Mind Control ،موضـوعی بسـیار پیچیــده و دارای جزئیــات زیــاد و چند لایه است.به همین دلیل این موضـوع بـرای خواننـدگانی که غالبا مطلـبی را سرسری و اتفاقی می‌خوانند موضوع جالبی نمی‌باشد و می‌تواند ســبب شــود تا ســریعا نســبت به این موضــوع بی‌علاقه شــوند و از خوانــدن آن منصــرف شــوند.ولی با این وجود نظر شخصی من این است کـه،توجه نکـردن به این موضــوع و مطالعه نکــردن دربــاره آن احمقــانه‌ترین کاری است که هر کسی می‌تواند انجام دهد.چون به نظر من این طــرح و برنامه فوق‌العــاده هوشــمندانه و علمی طراحی شده (کنترل ذهن) خطرناکترین و وحشتناکترین چیزی است که واقعا همه بشریت را تهدید می‌کند و تنها راه نجات هر انسان در این دوره و برهه از تاریخ و نجات یــافتن از این سیســـتم و برنامه به بـــردگی کشـــانیدن ترســـناک و پر از توطئه این است که از چیســـتی آن و روش عملکرد آن آگاهی پیدا کرده و با آن آشنا شــود.این آگــاهی و آشــنایی به ما کمک خواهد کــرد تا حد امکــان ،قدم‌های خود را به صــورتی بــرداریم که کمــترین آســیب ممکن به ما و زندگی ما وارد شود.

مهمترین و ارزشمندترین داریی همه ما انســان‌ها روح و روان ما است و نباید این سرمایه عظیم را به راحــتی در اختیـــار این جنایتکـــاران بی‌وجـــدان و خونخـــوار قـــرار دهیم.طــرح و برنامه ایجــاد بردگــان و کــارگرانی که مغز آن‌ها شستشو داده شده و بی‌اختیــار بر طبق برنامه‌هــای

(کنـــترل ذهن) عمل می‌کننـــد،ســـال‌ها و قرنها نه بلکه هزاران سال است که در طول تاریخ ایجاد شده است.

این پـــــــروژه در عصر حاضر و پس از پیشـــــــرفتهای تکنولـــوژیکی که بشر به آن‌ها نائل شـــد،از قبل از جنگ جهانی دوم و توسط آزمایشهایی که دانشـمندان و روان شناسی آلمان نازی شروع به انجام دادن کردند،شـتاب و شدن بیشتری گرفت و تا اکنون ادامه دارد.

هیملر -چشم راست هیتلر و رئیس ss.بعـــدا در رابطه با این شـخص و ارتبـاطش با مجـامع مخفی و جـادوگری صحبت خواهیم کرد.

در زمـان جنگ جهـانی دوم دانشـمندان آلمـان نـازی این شانس را پیـدا کردند که در کمپ‌ها و اردگاه‌هـای کشـتار جمعی به تعـداد نا محـدودی از کودکـان و بزرگســالان زنـــدانی شـــده دست پیـــدا کـــرده و از آن‌ها به عنـــوان موش‌های آزمایشگاهی در راستای آزمایشـات پزشـکی و تحقیقـات روانی اســتفاده کنند.همه شــما ممکن است چیزهـایی از این آزمایشـهای وحشـتناک و غـیر انسـانی انجام شده در اردوگاه کشـتار جمعی شـنیده باشـید.ولی مطمئن باشـــید که رســـانه‌های گـــروهی و تلوزیونها و فیلمهای مسـتند سـاخته شـده تا کنـون ،هیچگـاه کلمه‌ای دربـاره این پـروژه و آزمایشـها وحشـتناک نمی‌گویند و اسرار آن را بـرای کسی افشا نمی‌کنند.همانگونه که ذکر شـد، قـانونی نا نوشـته در این رابطه وجـود دارد.قـانون اول این باشـگاه این اسـت،هیچ کس دربـاره این باشـگاه حرفی نمی‌زند.

قـــانون دوم باشـــگاه این اســـت،هیچ کس در بـــاره این باشگاه حرفی نمی‌زند.

بله به همین دلیل است که کسی دربـاره آن در رسـانه‌ها چـــــیزی نمی‌بیند و نمی‌شـــــنود.به همین دلیل است که نشـــریات و کتابها چـــیزی دربـــاره آن منتشر نمی‌کنند.به همین دلیل است که کسی چـیزی از آن نمی‌داند و افـراد عـــادی هم علاقه‌ای به دانســـتن دربـــاره آن ندارند.این موضوع از دید اکثریت مردم عـادی یک موضـوع خیـالی و توهمی است.توهم توطئه است.قـرار نبـوده و نیست که از این موضوع چیزی بـرای مـردم آمریکا و جهـان آشـکار شود.

———————————————————————-

تکنولوژی کنترل ذهن Mind Control را می‌توانید به دو بخش کلی تقسیم بندی کرد:

1-کنـــترل ذهن بر پایه و اســـاس آســـیب و ضـــربه روحی Trauma-based mind control

2-کنـــــــترل ذهن بر پایه الکترونیک Electronic-based mind control

اولین فـاز از ایجـاد و توسـعه پـروژه کنـترل ذهن توسط حکومتها از دل تکنیکهای اسرارآمیز و مخفی بـــیرون آمد که در آن‌ها سوژه و قربانی در معرض آسیبها و زخمهای شدید روحی روانی و جسمی قرار می‌گیرد. معمـــولا این مرحله از پروژه در دوره طفولیت و کودکی که شخصـیت و روان هر فـــرد در حـــال شـــکل گـــیری است ،انجـــام می‌گیرد.در طی این مرحله شـدیدترین و وحشـتناک‌ترین

آســـیبهای جســـمی و روحی را به قربـــانی اعمـــال می‌کنند.به صورتیکه قربانی دیگر تاب و تحمل خـود را از دست داده و کـــــــــاملا از نظر روحی روانی در هم می‌پاشد.و به اصـــــلاح وارد فـــاز و مرحله جنیـــــنی می‌شود.حال این روان در هم شکسته و خام را م یتـوان همچـون کاغذ سـفیدی در نظر گـرفت و آن را به میل و انتظار خود برنامه ریزی کرده و مجددا پر کرد.

با ایجـاد این آسـیبهای شـدید روان فـرد در هم شکسـته شـده و تجزیه می‌شـود و به هـزاران شخصـیت دگرگـون شده دیگر Alter personalities (دگر شخصیتها) تبدیل می‌شـــود.حـــال هر کـــدام از این هـــزاران شخصـــیت را می‌توان بطور جداگانه برنامه ریزی کرد تا کـار و وظیفه خاصی را که برنامه نـویس دوست دارد در زمـان مناسب و با فشـار دادن دکمه Start،اجـرا کند.در چـنین حـالتی شخصـیت جلـویی و اصـلی Front personality فـرد قربـانی از وجـود و فعـالیت شخصـیتهای دیگـرش غافل است و به آن‌ها آگـــاه نیست.در واقع این شخصـــیتهای ایجاد شده و برنامه ریـزی شـده در عمق ناخودآگـاه فـرد وجود داشته و به حیـات و فعـالیت خـود ادامه می‌دهند و خودآگـاه فـرد از آن‌ها اطلاعی نـدارد.ولی با این وجـود تمام آن شخصیتها در کمال قـدرت و نـیرو بطـور مخفی واقعا وجود داشته و آماده و گوش به فرمان هستند تا به محض شنیدن فرمان حمله،از قالب و پناهگاه خود بیرون آمـده و مـاموریتی که بـرای آن برنامه ریـزی شـده‌اند را اجرا کنند.

کنـــترل کننـــده قربـــانی می‌تواند هر زمـــان که تمایل داشـــت،شخصـــیت دگرگـــون شـــده Alter Personality

قربانی را فراخوانده و به سطح و لایه بالایی و خودآگـاه روان فرد بیاورد.معمـولا کنـترل کننـده بـرای این کـار از کــدهای مخصوصی اســتفاده می‌کند که غالبا در یک لپ تــاب ذخــیره شــده‌اند.این کــدها و محرک‌هــای خــاص triggers نــام دارند و می‌توانند صــوت یا موســیقی خاص،تصویر یا نوشـته و یا کلمه خاصی باشـند. فـاز دوم پــروژه کنــترل ذهن در یکی از پایگاههــای زیرزمیــنی و مخفی نـیروی هـوایی آمریکا به نـام Montauk در Fort Hero در جزیره Long Island نیویورک پایه ریزی وآغاز شد.این پروژه با نام پروژه مونتـاک Montauk Project شـناخته می‌شـود.اولین کودکـان و قربانیـانی که در این پایگــاه مــورد برنامه ریــزی ذهــنی قــرار گرفتند به Montauk Boys مشهور شده‌اند.این کودکان و قربانیان در ابتـدا با روش Trauma-based مـورد آزمـایش قـرار گرفتند و در ادامه روش انها تغیــیر کــرده و با تکنیک و تکنولوژی Electronic مورد برنامه ریزی قرار گرفتند.

روش Trauma-based روشی ســخت و زمــانگیر بود.حسن روش electronic این بود که در این روش به زمان زیادی نیاز نبود و به جـای سـال‌ها،اینکـار در طـول چند هفته و چند روز صــورت می‌گــرفت.در واقع پــدر و بنیــانگزار تکنولـوژی و آزمایشـات کنـترل ذهن در قــرن بیســتم کسی نیست جز دکـتر جـوزف منگله Dr.Joseph Mengele.او یک سلاخ و جنایتکار بـود که کـار خـود را از اردوگاه کشتار جمعی آشویتس Auschwitz آغاز کرد.او در اردوگاهای کشتار نازی‌ها به فرشته مـرگ Angel of death معروف شده بود.

او پس از جنگ جهـــانی دوم و شکست آلمـــان نـــازی در جنگ تحت حمایت دولت ایالات متحده آمریکا قرار گـرفت و آزمایشات و تحقیقـات خـود را در زمینه کنـترل ذهن با همکـــاری ســـازمان CIA ادامه داد.او در آمریکا پروژه‌ها کنـــــترل ذهن Trauma-basedمونـــــارش Monarch Project و MK Ultra را پایه ریزی کرد.

برای اطلاعات بیشتر به مقاله پــروژه مونــارش در فصل نخست مراجعه کنید.

تعجب نکنید.دکـتر منگله تنها جنایتکـار نـازی نبـود که زیر چـــتر حمـــایت دولت آمریکا به جنایـــاتش ادامه داد و از هرگونه تنبیه و مجازاتی گریخت.پس از جنگ جهانی دوم بیش از 5000 افسر و دانشمند رده بالای نـازی طی یک عملیات مخفیانه و سری به نام Operation Paperclip به آمریکا منتقل شـدند و فعالیتهـای قبلی خـود را ادامه دادند.

اکــثر این دانشــمندان در زمینه کنــترل ذهن،طــراحی و پرتاب موشک‌های دور برد و بالستیک و طراحی و ساخت UFOها فعـــــالیت می‌کردند.به عنـــــوان مثـــــال یکی از مشهورترین افـرادی که در زمینه تکنولـوژی موشـکی به آمریکا منتقل شد Warner Von Braun بود.

این جنایتکاران و سلاخان نازی در پایگاهای زیرزمیــنی و به دور از چشم مــردم و افکــار عمــومی ایــالات متحــده آمریکا نگهــداری شــده و فعــالیت می‌کردند.در طی این ســال‌ها میلیونها کــودک از خیابانهــای محله‌هــای فقــیر نشـین آمریکا و سـایر کشـورها ربـوده شـده و به عنـوان موشـــهای آزمایشـــگاهی به این آزمایشـــگاها و شـــکنجه

گاه‌های زیر زمینی فرستاده می‌شدند.حدودا سالیانه یک میلیون کودک بطور کاملا مخفیانه ببه این اردوگاه‌ها روانه شده و در قفسهای فلزی همانند حیوانات وحشی نگهداری می‌شدند.این قربانیان خردسال به عنوان قاتلین و تروریستهای حرفه‌ای یا برده‌های جنسی Sex Slaves برنامه ریزی شده و به جامعه باز گردانده می‌شدند.حافظه آن‌ها به شکلی دستکاری می‌شد که خودشان از آن‌چه که بر آن‌ها گذشته بود آگاه نبوده و هیچ چیزی را به خاطر نمی‌آوردند.

تعداد زیادی از این کودکان بیگناه در برابر چشم سایر کودکان قربانی شده و سلاخی می‌شدند تا فشار و آسیب روانی به سوژه‌ها به حداکثر حد ممکن خود برسد.

قربانی‌های برنامه ریزی شده

تفنگ به دست‌هایی که هر از گاهی در اخبار از آن‌ها می‌شنویم،آن‌هایی که دست به قتل‌ها و جنایات وحشتناک می‌زنند،کسانی که در مدرسه‌ها و خوابگاه‌های دانشجویی تیراندازی کرده و هم کلاسی‌های خود را می‌کشندو ... بیشترشان افرادی هستند که مغز و شخصیت آن‌ها در برنامه کنترل ذهن شستشو داده شده و برای انجام این جنایات برنامه ریزی شده‌اند.افرادی چون Charley Manson،Ted Bundy،قاتل سریالی David Berkowitz معروف به (Son of Sam)، قاتل جان کندیTimothy Mc Veigh ،Oswald،قاتلین نوجوان در حادثه مدرسه کلمباین Columbine،Chapman،Sirhan Sirhan،آندرس برینگ برویک که اخیرا در نروژ آن جنایت فجیع را انجام داد ،سربازان آمریکایی که

هر از گــاهی در عــراق و افغانســتان زنــان و بچه‌ها را وحشیانه به قتل می‌رسانند و ...

پیشنهاد می‌کنم در بـاره نام‌هـای فـوق کمی در اینـترنت جستجو کنید.همه این قاتلین و جنایتکاران بی‌احسـاس و عاطفه که این جنایـات را در کمـال خونسـردی و بـدون هیچ عذاب وجدانی انجام دادند،خود قربانیانی هسـتند که ذهن آن‌ها شستشو داده شـده و بـرای انجـام این قتلها برنامه ریزی شده‌اند.حقیقت این است که تعداد زیادی از کودکان و نوجوانان در طول سال‌ها ربـوده شـده و آن‌ها را مجبــور کرده‌اند که در پــروژه کنــترل ذهن مونتــاک Montauk project که از ســال 1976 آغــاز شــده است،شرکت کنند.

یکی از بازماندگان پروژه مونتاک و آزمایشهای فیلادلفیا فردی بود به نام Al Bielek. او در سال 2011 درگذشت.

او در بسیاری از پایگاهای شرکت کننده در پروژه کنــترل ذهن مونتــاک حضــور داشــته است.او پس از آن‌که به آرامی از نظر روانی رو به بهبــودی رفت در اواخر دهه 1980 به مرور خاطرات خود را بدست آورده و بازسازی کرد.او متوجه شد حداقل 250,000 کودک دیگر معـروف به Montauk Boys)) وجود داشته‌اند که در 25 مجتمع و پایگــاه زیرزمیــنی و مخفی مختلف مشــابه پایگــاه مونتاک،لانگ ایلند مورد آمـوزش قـرار گرفته‌اند.از میـان این بچه‌ها تعداد بسـیاری از این کودکـان در واقع همانند خواب روندگان Sleepers بودنـد،آن‌ها افـرادی بودند که از آن‌چه که بر آن‌ها گذشــــته بــــوده است آگــــاهی ندارند.آن‌ها بصورتی برنامه ریـزی شـده‌اند که هرگـاه در

آینده نیاز بود با زدن دکمه تحریک Trigger سریعا دست به عملیات خرابکارانه خود بزنند.

از دسته دیگر این قربانیان استفاده دیگری شد.سایر کودکان و قربانیان برنامه ریزی شده در واقع به تار و پود جامعه و سبک و سیاق زندگی آمریکایی American Lifestyle بافته شدند.آن‌ها تماما هنرپیشه‌ها و سوپر استارها،خوانندگان مطرح و محبوب،روزنامه نگاران،مجریان و شخصتهای رادیویی و تلوزیونی،تجار و بازرگانان مطرح،وکلای درجه یک دادگاه‌های ایالات متحده،پزشکان و جراحان معروف و حرفه‌ای ،قضات دادگاه‌های عالی و فدرال،مجریان قانون و اعضاء قوه مجریه Law Enforcment و افسران و نیروهای رده بالای نظامی ارتش را تشکیل دادند.

کنترل ذهن الکترونیک جهانی از طریق برجها و آنتن‌های تلفن همراه

این روزها داریم به زمانی نزدیک می‌شویم که تکنولوژی استفاده شده در پروژه‌های کنترل ذهن دولتی متوجه تک تک مردم عادی می‌شود.حتی من و شما،همسایگان من و شما و تمام نزدیکان و آشنایان ما. هر روزه در ایالات متحده آمریکا و سرتاسر جهان ابزار آلات و تجهیزات الکترونیکی خاصی ساخته شده و نصب می‌گردد تا نهایتا تمام مردم جهان را زیر سلطه پروژه کنترل ذهن قرار بدهد.این کار از طریق تکنولوژی ELF/microwave transmission towers که به وفور در سراسر دنیا مثل قارچ در حال رشد کردن است،اتفاق می‌افتد.

این آنتن‌ها معمولا به شکل چهار صفحه تاحدی خمیده عمودی هستند که طول هر کدام از آن‌ها 70 سانت است.آن‌ها معمولا به صورت چندتایی و به شکل مثلثی یا مربعی در اطراف و حول آنتن نصب می‌شوند.همانند این تصویر که مشاهده می‌کنید.این آنتن‌ها را در اطراف خود به وفور مشاهده می‌کنیم.هیچ کس درباره این آنتن‌ها چیزی نمی‌گوید.قرار نیست کسی حرفی اضافه بزند.فرض بر این است که این آنتن‌ها برای گوشی‌های تلفن همراه است.امروزه در هر خیابان و کوچه که در ایالات متحده آمریکا قدم بزنید.یکی از این آنتن‌ها را می‌بینید.آیا فکر می‌کنید به این همه و به این تعداد آنتن واقعا نیاز هست؟آیا متوجه شده‌اید که تلفن‌های همراه واقعا چه میزان کمی از انرژی را مصرف می‌کنند؟ولی با این وجود این برجها و آنتن‌ها می‌توانند و قادر هستند تا سطوحی از نیرو و انرژی را ارسال کنند که واقعا خارج از رنج و محدوده مناسب استفاده تلفن‌های همراه است.

این گونه تجهیزات و تکنولوژی کنترل ذهن مدتها است که نصب شده و از آن‌ها استفاده می‌شود.این نکته اصلا اتفاقی نیست که محدوده فرکانسی Frequency Band تلفن‌های همراه دقیقا با محدوده امواج نوع دوم Second order waves که ویلهم رایتش Wilhelm Reich در دهه 1940 کشف کرد منطبق است.ویلهم رایتش روانشناس و راونکاو آلمانی اتریشی بود که در زمان هیتلر از آلمان گریخت و نهایتا به آمریکا مهاجرت کرد.او در آمریکا مقالاتی را منتشر کرد و درباره نوعی انرژی کیهانی که او را “اورگون”Orgone می‌نامید پرداخت.

جـــالب این‌که اداراه دارو و مـــواد غـــذایی آمریکا از او شـکایت کـرد.بسـیاری از اثـار او با دسـتور دولت آمریکا نابود شده و سوزانده شد.

او در رابطه با این انـــرژی و این امکـــان که بتـــوان با استفاده از آن و انتقال آن امواج ذهـنی و مغز قربانیـان را از راه دور کنـــترل کـــرده،بـــدون این‌که قربـــانی از آن اطلاع و آگـــاهی حاصل کنـــد،مطـــالب جـــالبی را منتشر ســاخت.ویلهم رایتش به مـدت 5 سـال (از سـال 1947-1952)بـرای سـازمان CIA در یک پـروژه مخفی کنـترل ذهن به فعالیت پرداخته بود.او در سال 1952 متوجه شد که دولت آمریکا قصد دارد تا از این تکنولـــوژی بطـــور مخفیانه بر علیه خـــود مـــردم آمریکا اســـتفاده کند.او از این‌که سبب شده بود تا در انجام چنین پروژه جنایتکارانه به دولت کمک کند از خـــودش مـــنزجر شـــده و دست از ادامه همکاری با آن‌ها کشید.

او با خـــودش عهد بست که دیگر با FDA ،CIA و ســایر ارگانهای دولتی همکـاری نکند.به همین دلیل ابتـدا بـرای او پاپوشی درست کرده و او رابه مـدت دو سـال زنـدانی کردند و ســـپس او در ســـال 1957در حالیکه فقط چند هفته به زمان آزادیش باقی مانده بـود در زنـدان به قتل رساندند.در گزارش مـرگ او ذکر شد که او به علت حمله قلبی مرده است.در صورتیکه او از نظر جسمانی و بدنی همانند یک گاو نر قوی و سالم بود.

او تنها دو هفته قبل از این‌که در کمیته بررسی صلاحیتش برای آزادی از زندان شرکت کند کشته شـده و به قتل رســـید.او آخـــرین کتـــاب خـــودش را در زنـــدان نوشت.البته این کتاب ربوده شده و گم شد و هیچگـــاه به

عنوان ماترک اموال او به خانواده و بازماندگانش تحویل داده نشد.

او راه حلی را کشف کرده بود که با استفاده از آن می‌شد اثر کنترل ذهن Mind control آنتن‌ها و فرستنده‌های ELF را خنثی کرد.اینکار با قرار دادن یک وسیله ساده به نام مولد اورگون Orgone Generator در شعاع 1300 فوتی این آنتن‌ها انجام می‌شد.از برجها و آنتن‌های میکرو ویو در کنار شبکه‌ای از آنتن‌های ساخته شده بر پایه تکنولوژی‌هارپ HAARP فقط برای مصارف کنترل ذهن و شستشوی مغزی استفاده نمی‌شود بلکه با استفاده از این تکنولوژی می‌توان وضعیت آب و هوایی و اقلیمی کره زمین را نیز تحت سلطه در آورده و کنترل کرد.مثلا یکی از کاربردهای آن ایجاد خشکسالی‌های مصنوعی در برخی نقاط زمین و ایجاد قحطی‌های مصنوعی برای کاهش و کنترل جمعیت انسانی نامطلوب است.

فردی دیگری به نام Patrick Flannagan در یک مصاحبه با میهمانش Jeff Rense در برنامه Talk Show در 30 ژوئن 2003 میلادی،پیشنهادهای جالبی را در این رابطه ارائه کرد که چگونه می‌توان اثر کنترل ذهن و شستشوی مغزی امواج رادیویی میکرو ویو و سیم کشی‌های منازل را خنثی کرده و از بین برد.

داستان Brice Taylor

Brice Taylor اسم مستعار زنی است به نام Susan Ford.او یکی از رده بالاترین قربانیان پروژه کنترل ذهن MK Ultra هست که تا کنون اسرار خود را فاش کرده و

در این زمینه با تعریف کـــردن داســـتان زنـــدگی خـــود ،افشاگری کرده است

.او کتـابی را در سـال 1999 به نـام Thanks for The Memories منتشر کرد.برای او 13 سال طـول کشـیده بود تا خاطراتی که از ذهنش پاک شده بوده را بازســازی کند و آن‌ها را افشا کند.او از ســـال 1985 به طـــور ناگهـانی و در ابتـدا تک و تـوک و گـاه بگـاه تکه‌هـایی از خاطرات فراموش کرده خود را به یاد می‌آورد.این به یـاد آوری خــاطرات از زمــانی شــروع می‌شــود که او از یک حادثه تصـادف رانـندگی جـان سـالم به در می‌بـرد،او در حالیکه به یک درخت برخـــورد می‌کند از شیشه جلـــویی ماشین خود به بیرون پرتاب می‌شود.اما تا آن‌جایی که به برنامه کنترل ذهن مربوط بـود این حادثه اصلا یک اتفـاق و تصادف عادی نبـود.او قبلا به این صـورت برنامه ریـزی شده بود تا درصورتیکه چـیزی از خـاطرات حسـاس خـود درباره نقشش در برنامه کنترل ذهن در CIA و NASA به یاد آورد،بطـور اتوماتیک دست به خودکشی بزند.در واقع او یک قربانی پروژه کنترل ذهن بود و به عنوان یک برده جنسی Sex Slave و یک پیک و حمل کننده پیغام و مواد مخـدر بـرای روسـای جمهـور آمریکا از جـان اف کنـدی گرفته تا بیل کیلنتون عمل می‌کرده است.

این زن به مدت 19 سال منشی مخصوص هنری کسینجر Henry Kissinger بـود و کسـینجر از او به عنـوان یک کامپیوتر انسـانی بـرای نگهـداری و بازیـابی اطلاعـات و فایلها اســـتفاده می‌کـــرد.در واقع مالک و اپراتـــور این اسـباب بـازی و عروسک انسـانی یک کمـدین مشـهور به نـام بـاب هـوپ Bob Hope بـود.این زن به دفعـات در

اختیـــــار هنرپیشه‌ها و شخصـــــیتهای مشـــــهور در صـنعت‌هالیوود و تفریحـات آمریکا قـرار می‌گـرفت تا از زحمـات آن‌هـا، در ازاء خـدمتی که به عنـوان (زنبورهـای کــارگر) در پــروژه شــیطانی نظم نــوین جهــانی New World Order می‌کننــد،قــدردانی شــود.در کتــاب او اطلاعات تکان دهنـده و افشـاگریهای بـاورنکردنی وجـود دارد که نشان می‌دهد چه تعداد کثـیری از سیاسـتمداران آمریکــایی در کنــار چهــره مشــهورهالیوود و صــنعت تفریحات آمریکا در برنامه ریزی،کنترل و سـوء اسـتفاده از این روباتهــای انســانی مثل Brice و ســایرین نقش دارند.

چهره‌هــای سرشــناس و مشــهوری چــون مــدونا،مایکل جکســون،بریتــنی اســپیرز،کریســتین آگــولرا،لیــدی گاگا،باربارا استریسند،باربارا مانـدرل،پـاریس هیلتـون و .... هـزاران و هـزار بـرده و قربـانی دیگر پـروژه کنـترل ذهن را می‌توان به این لیست بالا بلند اضافه کرد.

تقریبا تمام چهره‌های سرشناس امروزهالیوود و صـنعت موسـیقی آمریکا در بست بردگـان ایلومینـاتی و اربابـان پروژه نظم نوین جهانی هستند و اثبـات این نکته چنـدان کار سخت و پیچیده‌ای نیست.Brice Taylor در فهرست عناوین کتاب خود نام بسیاری از افـرادی را که از زمـان کـودکی با آن‌ها ارتبـاط داشـته ذکر می‌کند.علاوه بر این کتــــاب می‌تــــوان از دو کتــــاب دیگر که در این زمینه افشاگری‌های بـزرگی انجـام داده‌اند نـام بـرد.یکی کتـاب The Illuminati formula used to create an undetectable total mind control slave اثر Fritz springmeier

و دیگری کتاب Deeper insight into the illuminati formula نوشته Cisco Wheeler است.این سه کتـاب مهمـــترین کتابهـــایی است که تا به حـــال دربـــاره این پروژه‌ها افشـــــــاگری کرده‌اند و به نظر من باید توسط هرکسی که به این موضوعات و ادامه آزادی و حیات بشر بروی سـیاره زمین علاقمند است می‌خواهد تا از بـردگی و کنترل ذهن فرار کند،خوانده شود.

کتـاب Thanks For the Memories، کتـابی است که خــوب نوشــته شــده است و شــما را صــندلیهای ردیف جلـویی سـالن نمـایش در دنیـای واقعی می‌نشـاند و از فعالیتهـــای وحشـــتناک دولتها و قـــدرتهای مخفی و دست‌های پشت پـــرده در جهـــان امـــروز ،پـــرده بر می‌دارد.شـما متوجه می‌شـوید که در پس پـرده نمایشی که برای مردم جهان آراسته‌اند چه اتفاقاتی در حال روی دادن است.صــحنه نمایشی که مــردم عــادی می‌بینند و توسط رسانه‌های جمعی در سر خط خبرهـای شـبکه‌های تلوزیـونی عنـوان می‌شـوند،فقط پروپاگانـدا و نمـایش است و سر تا پا دروغ و تـــــــوهم است.همه آن‌چه که رسـانه‌ها در اختیـار مـردم قـرار می‌دهنـد،بیشـتر از یک نمـایش عروسـکی خیمه شب بـازی نیست.انتخابات‌ها و مناظره‌هـای انتخابـاتی کاندیـداها،همه و همه یک شو و نمایش از پیش طراحی شده است.هـدف اصـلی رسـیدن به یک جامعه کـــاملا مطیع و عـــاری از اراده و تفکر از بردگـان است.بردگـانی که چشم و گـوش بسـته همچـون گوسـفند مطیع و رام بـوده و پایه‌هـای هـرم بـزرگ نظم نوین جهانی را بر دوش خود حمل کنند.

جـــامعه‌ای که هر بـــرده و کـــارگر با یک کد و شـــماره شناسایی می‌شود.اســکناس‌ها ،جمع آوری خواهند شد و تمـــام مبـــادلات پـــولی و خرید و فروش‌ها از طریق یک کـــارت پلاســـتیکی و در مرجله بهـــدی از طریق یک چیپ الکـــترونیکی انجـــام خواهد شد که در زیر پوست بـــدن بردگان جاسازی شده است.عملکـرد و رفتـار هر فـرد از طریق این کد و شماره و چیپ الکترونیکی قابل رد یـابی و کنـــترل است.هر کس که این علامت را بر پیشـــانی نداشته باشد نمی‌تواند زندگی کرده و به حیات خود ادامه دهد. همانگونه که در مکاشفات یوحنا (کتاب مقدس) ذکر شـده بـود.علامت دجـال بر پیشـانی همه انسـان‌ها حک خواهد شد.دیگر هیچ جایی باقی نخواهد ماند که از چشم اربابان نظم نوین جهـانی به دور باشد.همه جا زیر نفـوذ و سلطه دوربین‌هـای هوشـمند مـدار بسـته قـرار خواهد گرفت.دنیایی که جـورج اورول در کتـاب 1984 تصـور و تخیل کرده بود به زودی زود برپا خواهد شد.

تنها راه نجات این است که همه انسان‌ها،جدای از این‌که از چه نژاد و دین و مذهب و فرقه‌ای هســتند به آن‌چه که در اطرافشان می‌گذرد آگاه شوند.

این خطر یک خطر و تهدید جهانی است که همه بشـریت را نشانه گرفته است.در ادامه مطالب،اطلاعات بیشـتری در رابطه با ریشه‌های این پـروژه مخـوف کنـترل ذهن و ارتبـــاط آن با ابلیس و مناسک و مراسم‌های شـــیطان پرستی ارائه خواهم کرد.

آیا شما آمـاده هسـتید تا در کـابوس جـورج اورول،دنیـای Big Brother و بردگان شستشوی مغزی شـده زنـدگی کنیـد؟آیا آمـاده ورود به رایتش چهـارم هیتلر هســتید؟

دنیایی که دیوی چون آدولف هیتلر در آرزوهای شـیطانی خویش رویای تحقق آن را داشت؟ دنیایی که انجرافات و توحش جنسی و لا ابالی گری و هرزگی جنسی ،یک نـرم و عـادت طـبیعی محسـوب شـده و به عنـوان یک سـبک زندگی سالم و طبیعی شناخته می‌شود؟

دنیـایی که در آن تنها دین و مـذهب مجـاز و قابل ارائه شـیطان پرسـتی و مناسک‌ها و مراسم‌های وحشـتناک قربانی کردن انسانی آن است؟

اگر شـما نسـبت به آن‌چه که در اطرافتـان با سـرعت در حال روی دادن است بی‌تفاوت هستید،مطمئن باشـید که این دقیقا همـان چـیزی است که تعزیه گردانـان این نمـایش وحشـتناک به دنبـال آن هسـتند.بی تفـاوتی و غفلت شما چیزی است که آن‌ها را خشنود می‌کند.

کنترل ذهن و نقش رسانه‌های گروهی

رسانه‌های گروهی، قوی‌ترین ابزار طبقه حاکم برای کنترل و اداره توده مردم هستند. این رسانه‌ها نظرات و تمایلات مردم را شکل می‌دهند و تعیین می‌کنند که چه چیز عادی و چه چیز مناسب است. این مقاله نگاهی است به کارکرد رسانه‌های گروهی از طریق بررسی نظریات مغزهای متفکر آن، ساختار قدرت آن و روش‌ها و تکنیک‌هایی که استفاده می‌کند، تا اینگونه بتوانیم به نقش واقعی رسانه در جامعه پی ببریم.

حتما با خواندن مقالاتی در مورد وجود نمادهای رمزی در بخش‌های مختلف فرهنگ رایج سینما و موزیک و سایر صنعت‌ها، این سؤال برایتان مطرح می‌شود که هدف این نمادها و کسانی که این نمادها را در محصولات رسانه‌ای (موسیقی و فیلم) گنجانده‌اند چیست؟ آیا منظور این است که مثلا، لیدی گاگا (Lady Gaga) می‌خواهد ذهن ما را کنترل کند؟ البته که این‌طور نیست، او در واقع، فقط قطعه‌ای کوچک از یک سیستم بزرگ به نام رسانه‌های گروهی است.

برای این‌که بتوان پاسخ مناسبی به سؤال بالا داد، ابتدا بایستی با مفاهیم و واقعیاتی آشنا شوید. این مقاله، شما را با تئوری‌ها و روش‌های تجزیه و تحلیل مطالب چند رسانه‌ای و نیز خبره‌ترین افراد در زمینه ارتباطات جمعی، آشنا می‌کند.

برنامه‌ریزی از طریق رسانه‌های گروهی

رسانه‌های گروهی گونه‌ای از رسانه‌ها هستند که با هدف دستیابی به بیشترین مخاطب ممکن، طراحی شده‌اند. و شامل تلویزیون، فیلم‌های سینمایی، رادیو، روزنامه، مجلات، کتاب‌ها، آلبوم‌های موسیقی، بازی‌های رایانه‌ای و اینترنت می‌شوند. در قرن گذشته، مطالعات زیادی برای سنجش میزان تأثیر رسانه‌های گروهی بر مردم با هدف پیدا کردن بهترین روش‌ها جهت تأثیرگذاری بر مردم، انجام شده است. در پی این مطالعات، علم ارتباطات پدید آمد که امروزه در بازاریابی، ارتباطات اجتماعی و در سیاست استفاده می‌شود. ارتباطات جمعی، ابزاری ضروری برای تضمین کارایی یک حکومت دموکراسی است؛ هم‌چنانکه ابزار ضروری برای برقراری دیکتاتوری نیز هست. تنها تفاوت در طرز استفاده از آن است.

آلدوس‌هاکسلی1 در سال 1958، در مقدمه کتاب "جهان نوین آینده" 2، تصویری نسبتا ترسناک از جامعه ترسیم می‌کند. او معتقد است جامعه، توسط نیرویی بدون هویت و نامعلوم اداره می‌شود؛ طبقه ممتاز حاکم، که افکار مردم را از طرق مختلف کنترل می‌کند.

"به نظر می‌رسد نیروهایی ناشناس، از همه جهت ما را وادار می‌کنند به سمت کابوس جهان نوین حرکت کنیم، در حالیکه توان مواجهه با آن را نداریم و این نیروهای ناشناس، به طور کاملا محسوسی، توسط نمایندگان سازمان‌های تجاری و سیاسی، تشدید و تقویت شده‌اند. این در حالی است که این سازمان‌های تجاری و سیاسی، برای منفعت گروهی اقلیت، روش‌های جدیدی

جهت کنترل افکار و احساسات توده مردم ابداع کرده‌اند.”

- آلدوس‌هاکسلی، مقدمه کتاب “جهان نوین آینده”

دیدگاه غم‌انگیز او، یک فرضیه ساده و یا هذیان‌گویی‌های یک بیمار پارونوید نیست. این واقعیتی است مستند، برگرفته از بزرگ‌ترین مطالعات تحقیقاتی جهان در زمینه رسانه‌های گروهی.

در ادامه، نمونه‌هایی از آن‌ها ارائه می‌گردد:

مغزهای متفکر طبقه ممتاز

والتر لیپمن، نخبه آمریکایی، نویسنده و برنده دو بار جایزه Pulitzer (روزنامه‌نگاری)، موضوع یکی از اولین کارهای خود را، کاربرد رسانه‌های گروهی در آمریکا قرار داد. لیپمن در کتاب “عقیده عمومی” 4، توده مردم را با یک “جانور بزرگ” و یک “گله سرگردان” مقایسه می‌کند که بایستی توسط طبقه‌ای حاکم، راهنمایی شود. او طبقه ممتاز حاکم را اینگونه توصیف می‌کند: “طبقه‌ای متخصص که منافعشان، فراتر از ناحیه‌ای محدود است”. این طبقه متشکل از افراد خبره، متخصص و دیوان‌سالار است. طبق نظر لیپمن، نخبگان یا همان طبقه ممتاز، ماشینی هوشمند هستند که از نقص‌های موجود در سیستم دموکراسی، برای پیشبرد اهداف خودشان استفاده می‌کنند. “گله سرگردانِ” پر سر و صدا و ویران‌کننده (مردم) نیز نقش خود را ایفا می‌کند؛ با علاقه، کارهای طبقه ممتاز را تماشا می‌کند و در تصمیم‌گیری‌ها مشارکت نمی‌کند، زیرا تصمیم‌گیری

وظیفه مسئولین است، که البته هر کسی عضو گروه مسئولین نیست.

بنابراین رسانه‌های گروهی و تبلیغات پروپاگاندا، ابزارهایی هستند که طبقه ممتاز، ناگزیر از استفاده آن است تا بتواند بدون اعمال نیروی فیزیکی، بر مردم حکومت کند. یکی از مفاهیم مهم که لیپمن بیان می‌کند "تولید رضایت" است، و به طور خلاصه یعنی، کنترل و اداره افکار عمومی برای پذیرش دستورات طبقه ممتاز. به نظر لیپمن، عموم مردم، صلاحیت استدلال و تصمیم‌گیری در مورد موضوعات مهم را ندارند. بنابراین طبقه ممتاز، بایستی در جهت منافع خودشان تصمیم‌گیری کنند و سپس آن تصمیمات را به مردم بخورانند.

"به نظر من، کسی انکار نمی‌کند که "تولید رضایت"، قابلیت پالایش بسیار زیادی دارد. فرآیند شکل‌گیری افکار عمومی، پیچیده‌تر از مطالبی که در ذیل آمده نیست و امکان کنترل افکار، برای هر کسی که این فرآیند را بشناسد بسیار ساده است... در پی نتایج تحقیقات روان‌شناسی همراه با ابزارهای مدرن ارتباطی، رویه دموکراسی وارد مرحله جدیدی شده است. انقلابی در حال وقوع است، به مراتب مهم‌تر از هر گونه چرخش قدرت در اقتصاد... تحت تأثیر تبلیغات و پروپاگاندا، اصول فکری ما، تغییر می‌کنند. دیگر ممکن نیست به ابتدایی‌ترین اصول دموکراسی نیز، اعتقاد داشته باشیم؛ مانند این‌که، منبع دانش مورد نیاز برای مدیریت امور انسان‌ها، طبیعتا قلب انسان است. طبق این تئوری، ما انسان‌ها دچار خودفریبی می‌شویم و به

اشـکال مختلـف، در حـالی خـود را متقاعد می‌کـنیم که نمی‌توانیم صحت آن را تایید کنیم. این اثبـات شـده است که اگر بخواهیم به دنیایی فراتر دست یابیم، نمی‌تـوانیم تنها به دریافت شهودی، وجدان و افکار تصادفی، اعتماد و اتکا کنیم.”

- والتر لیپمن، افکار عمومی

جـالب است بدانید لیپمن، یکی از بنیان‌گـذاران شـورای روابط خـــارجی آمریکا (CFR)، پر قـــدرت‌ترین و با نفـوذترین کمیته مشـاوران سیاست خـارجی در جهـان است. دانســتن این واقعیت، باید تا حـدودی به شـما در درک چگـونگی تفکر طبقه ممتـاز در مـورد به کـارگیری رسانه‌های گروهی، کمک کرده باشد.

“قدرت سیاسی و اقتصادی در ایالات متحـده، در دسـتان یک “طبقه ممتــاز حــاکم” جمع شــده که کنــترل اکــثر شرکت‌های چندملیتی با محوریت آمریکا، اکثر رسانه‌های ارتباطی، پرقدرت‌ترین و با نفوذترین مؤسســات، عمـده دانشگاه‌های خصوصی و غالب ادارات خدمات عمـومی را در دست دارد. شورای روابط خارجی آمریکا که در ســال 1921 تأسـیس شـده، واسط اصـلی میـان کمپانی‌هـای بزرگ و دولت فدرال آمریکا است. در گذشته “آموزشگاه رهـبران سیاسی” نامیـده می‌شد و رفته رفته تبـدیل به ســازمانی شد که رایت میلز5، آن را “طبقه ممتـــاز قدرتمند” می‌نامید. گروهی از افراد با اهداف و منافعی مشــترک، که رویــدادها را از جایگــاهی دور از خطر و از پشت پـــرده، برنـــامه‌ریزی و هـــدایت می‌کنند. تشـــکیل سـازمان ملل متحـد، یکی از پروژه‌هـای این شـورا بـود، هم‌چنین صندوق بین‌المللی پول و نیز بانک جهانی.”

- استیو جیکوبسن، کنترل ذهن در ایالات متحده6

برخی از اعضای فعلی شورا عبارتند از:

کـــارل یونـــگ، بنیان‌گـــذار و مؤسس روانشناسی تحلیلی (رواشناسی یونگی) است. در این روش، شـــناخت روان، از طریق کـاوش در رؤیاهـا، هـنر، افسانه‌شناسـی، دین، نمادها و فلســـفه، صـــورت می‌گـــیرد. این روان درمـــان سوئیسی، مبدع بسیاری از مفاهیم روانشناسی است که امروزه مورد استفاده قرار می‌گیرد، از جمله کهن الگـو، عقده، نقاب، درون‌گرا، برون‌گرا وهمزمانی. او به شـدت تحت تـأثیر پیش‌زمینه مرمـوز و مخفی خـانواده‌اش بـود. پدر بزرگش، Carl Gustav، فراماسونری حریص و استاد اعظم بـــود، و خـــود یونگ کشف کـــرد که تعـــدادی از اجـــدادش، عضو ســـازمان ماســـونی گل - صـــلیب (Rosicrucian) بوده‌اند. این نکات شاید دلیل علاقه شدید او به فلسفه شـرق و غـرب، کیمیـاگری، ستاره‌شناسـی، رمزنگاری (نمادگرایی) را توضـیح دهد. یکی از مهمـترین مفاهیم (و البته درست فهمیده نشده) ارائه شده توسط او، "ناخودآگـــاه جمعی" (Collective Unconscious) بود.

ضمیر ناخودآگاه جمعی، با توجه به وجود نمادهای یکسان و پیکرهـای افسـانه‌ای همشـکل در تمـدن‌های مختلـف، نمایان می‌گـردد. به نظر می‌رسد نمادهـای کهن‌الگـویی، در ضمیر ناخودآگاه جمعی ما جاسـازی شـده و وقـتی در برابر آن‌ها قـرار می‌گـیریم، به طـور طـبیعی نسـبت به آن‌ها احســـاس جاذبه و افســـون می‌کـــنیم. بنـــابراین نمادهای مرموز می‌تواند تأثیر شگرفی بر مـردم بگـذارد، هر چند که بسـیاری از افـراد، خودشـان با معـانی رمـزی

نمادها آشنا نباشند. مغزهای متفکر رسانه‌های گروهی، مانند Edward D. Bernays، رسانه را به عنوان ابزار بسیار مؤثر در کنترل و اداره ضمیر ناخودآگاه شخصی و جمعی مردم تشخیص دادند.

ادوارد برنیس که به پدر روابط عمومی مشهور است، از مفاهیم کشف شده توسط عمویش زیگموند فروید9 استفاده کرد تا مردم را از طریق ضمیر ناخودآگاه کنترل و اداره کند. برنیس با والتر لیپمن در نوع نگاه به عامه مردم هم‌نظر است و رفتار آن‌ها را بی‌منطق و مطابق با "غریزه جمع‌گرایی" آن‌ها می‌دانست. به نظر او، توده مردم نیاز دارند توسط حکومتی نامرئی اداره شوند تا بقای دموکراسی تضمین شود.

"کنترل هوشمند و آگاهانه عادات و افکار مردم، اصلی مهم در یک جامعه دموکراتیک است. در حقیقت کسانی که این مکانیزم نامرئی جامعه را اداره می‌کنند، قدرت‌های حاکم بر کشور هستند و حکومتی نامرئی تشکیل داده‌اند.

ما فرمانبردار شده‌ایم، افکار ما شکل داده شده، ذائقه ما شکل داده شده، ایده‌های ما به ما تلقین شده، و این کار توسط کسانی انجام گرفته که هیچگاه نامشان را هم نشنیده‌ایم. این نتیجه منطقی روشی است که جامعه دموکراتیک ما، بر طبق آن سازماندهی شده است. اگر انبوه انسان‌ها بخواهند در جامعه‌ای کارآمد و بدون مشکل زندگی کنند، باید همین‌گونه در کنار هم کار کنند.

حاکمـان نـامرئی مـا، غالبا از هـویت اعضـای کابینه خـود اطلاع ندارند.”

– ادوارد برنیس، پروپاگاندا (تبلیغات)

نوآوری‌هــای بــرنیس در عرصه رقابت‌هــای بازاریــابی، عمیقا عملکرد جامعه آمریکا را دچار تغییر کرد. او اساس سیســتم مصــرف‌گرایی را با اشــاعه فــرهنگی که در آن آمریکایی‌ها، فقط برای لذت می‌خریدند و نه بــرای نیــاز، پایه‌گـذاری کـرد. به همین دلیل او مـورد توجه مجله Life قرار گرفت تا در لیست 100 آمریکایی تأثیرگذار در قرن بیستم قرار گیرد.

هارولد لاسول 10

در سـال 1939 تا1940، دانشـگاه شـیکاگو، میزبـان یک سری سمینارهای محرمانه با موضوع ارتباطات بــود. این ســازمان‌های تحقیقــاتی، توسط بنیــاد Rockefeller سرمایه‌گذاری می‌شد و برجسـته‌ترین محققـان در زمینه علوم ارتباطات و جامعه‌شناسی در آن شرکت می‌کردند. یکی از این محققان،هارولد لاسول نام داشت، آمریکایی پیشتاز در علوم سیاسی و تئورسین ارتباطات، متخصص در تجزیه و تحلیل تبلیغـات و پروپاگانـدا. او هم‌چـنین بر این عقیده بود که سیستم دموکراسی، یعنی حکومتی که توسط خود مردم اداره می‌شود، نمی‌تواند ثابت و پایــدار بمانــد، مگر این که برگزیــدگانی متخصــص، از طریق تبلیغات و پروپاگاندا، عقاید مردم را شـکل‌دهی و کنـترل کنند.

او در دایره‌المعارف علوم اجتمـاعی خـود، شـرح می‌دهد هنگامی که طبقه ممتاز، نیروی لازم برای اجبار مردم به

فرمـــان‌برداری را در اختیـــار نداشـــته باشـــد، مـــدیران اجتماعی بایستی به عنوان ابزار کنترل مردم خصوصا از طریق پروپاگانـــدا عمل کنند. در ادامه تـــوجیهی مـــورد قبول عـرف جامعه اضـافه می‌کند که: "ما باید جهالت‌ها و حماقت‌هـــای تـــوده مـــردم را شناســـایی کـــنیم و نباید تسلیم تعصبات دموکراتیکی شویم که می‌گوید، انسـان‌ها صلاح خودشان را بهتر از هر کس دیگری می‌دانند."

لاسول در زمینه تحلیل محتوا مطالعـات فـراوانی انجـام داد تا بتواند میزان تأثیر انواع مختلف پروپاگانـــدا را درک کند. در یکی از مقالاتش با نام "محتوای ارتبـاط"، شـرح می‌دهد که برای فهمیدن معـنی یک پیـام (به طـور مثـال در یک فیلم سینمایی، یک سخنرانی، یک کتـاب و غـیره)، شخص بایستی فراوانی پدیدار شدن یک نماد مشخص در پیام، جهتی که نمادها سعی دارند تفکر مخاطب را به آن سمت هدایت کنند، و نیز شدت نمـادگرایی را مـورد توجه قرار دهد.

شهرت لاسول به خاطر مدل تحلیل رسانه‌اش بـود که بر این اساس بود:

چه کسی (می‌گوید)، چه (می‌گوید)، به چه کســـــــــــی، (توسط) چه رسانه‌ای، (با) چه اثری

بر اســاس این مـدل، لاســول مشـخص می‌کند که بـرای تحلیل مناسب یک محصـــول رســـانه‌ای، بایســـتی به این نکـــات توجه کـــرد: چه کسی محصـــول را تولید می‌کند (افـــرادی که محصـــول را ســـفارش داده‌اند)، چه کسی هـدف این محصـول است (مخاطبـان) و از محصـول چه

تـأثیری بر مخـاطب مـورد نظر است (بـرای خبررسـانی، برای متقاعد کردن، برای فروش و غیره).

به طور مثال، اگر بخواهیم یکی از موزیک‌ویدیوهای ریانا (Rihanna) را تحلیل کنیم، به صورت زیر عمل می‌کنیم:

چه کسی سـفارش تولید می‌دهد: Vivendi Universal؛ به وسیله چه کسی: خواننده پاپ ریانا؛ برای چه کسانی: مصرف‌کنندگانی بین سن 9 تا 25 سـال؛ چه رسـانه‌ای: موزیک ویـدیو؛ و اثر مـورد نظر: بـالاتر رفتن محبـوبیت خواننده، فـروش آهنگ او، فـروش عکس‌هـای او، القـای پیام آهنگ او و ...

واژه ایلومنـاتی معمـولا بـرای این گـروه طبقه ممتـاز به کار بـرده می‌شـود که به صـورت پنهـانی بر تـوده مـردم حکـومت می‌کنند. اگر چه این واژه کمی کاریکاتورگونه و توطئه‌آمـیز به نظر می‌آیـد، اما به خـوبی پیوسـتگی این طبقه ممتاز را با جوامع مخفی و علـوم مرمـوز توصـیف می‌کند. اگرچه بسیاری، چنین تحلیل‌هایی را توهم توطئه می‌داننـــد، آیا با وجـــود دلایل روشن که نشـــان می‌دهد ماهیت و ذات صنایع فرهنگی، در ستایش طبقه ممتـاز و در کنترل آن‌هاسـت، آیا بـاز هم می‌تـوان این مطـالب را توهم توطئه دانست؟

در گذشته عقاید، ایده‌ها و نظـرات گونـاگونی در فرهنگ عامه دیـــده می‌شد. اما امـــروزه، ادغـــام کمپانی‌هـــای رسانه‌ای، بـاعث یکسان‌سـازی محتـوای صـنایع فـرهنگی شده است. آیا تا به حال متعجب نشده‌اید چرا اخیرا تمام آهنگ‌ها و تمام فیلم‌ها شبیه هم شده‌اند؟

مالکیت رسانه‌ها

همانطور که در نمودار بالا نشان داده شده، شمار شرکت‌هایی که صاحب رسانه‌های اصلی در آمریکا هستند، در طی کمتر از 20 سال، از 50 شرکت به 5 شرکت تقلیل یافته است. در ادامه، بزرگ‌ترین کمپانی‌ها که به طور مداوم در حال گسترش یافتن در سراسر جهان هستند، و نیز دارایی‌های آن‌ها ارائه می‌شود.

AOL Time Warner

برای ارائه لیستی از املاک و دارایی‌های تحت کنترل کمپانی AOL Time Warner، ده صفحه تایپی از 292 کمپانی مجزا و کمپانی‌های وابسته آن‌ها مورد نیاز است. از این تعداد، 22 کمپانی با کمپانی‌های بزرگ دیگر در سطوح مختلف، دارای سرمایه‌گذاری مشترک در پروژه‌های رسانه‌ای هستند. این شرکا عبارتند از 3Com، eBay، Hewlett-Packard، Citigroup، Ticketmaster، American Express، Homestore، Polygram، Bertelsmann، Viva، Sony، و Amazon.com. برخی از دارایی‌های شخصی کمپانی Time Warner که از شهرت بیشتری برخوردار هستند، عبارتند از Book-of-the-Month Club؛ انتشارات Little Brown، ؛ HBO به همراه هفت کانالش، CNN، هفت کانال تخصصی به زبان خارجی؛ Road Runner؛ استودیوهای برادران وارنر، Weight Watchers؛ Popular Science؛ و 52 کمپانی ناشر موزیک.

Ben Bagdikan – انحصار نوین رسانه‌ای (The New Media Monopoly)

AOL Time Warner مالک موارد زیر می‌باشد:

• 64 مجلــه، از جمله MAD، People، Life، Time، Magazine و نوشته‌های کمدی DC Comics

• در ســینما، بــرادران وارنر (Warner Bros)، New Lineو Fine Line Features

• در موسیقی، بیش از 40 کمپانی ناشر موزیک شامل برادران وارنر، Atlanticو Elektra

• تعـداد زیـادی شـبکه تلویزیـونی مانند شـبکه‌های WB Networks، HBO، Cinemax، TNT، Cartoon Network و CNN

• خواننـده‌هایی چـون Sean Paul، Madonna و The White Stripes

ویاکام (Viacom)

Viacom مالک موارد زیر می‌باشد:

• CBS، MTV، MTV2، UPN،VH1، Showtime، CMT، TNN، Comedy Central، Nickelodeonو BET

• Paramount Pictures، Nickelodeon Movies، MTV Films

• ویدیوکلوپ‌های بلاک باستر (Blockbuster)

• 1800 نمایش تئاتر توسط بازیگران مشهور

کمپانی والت دیزنی (The Walt Disney)

مـــالکیت تیم‌هـــاکی روی یخ Mighty Ducks of Anaheim، توسط کمپـانی دیـزنی، وسـعت قلمـرو این

کمپانی را نشان نمی‌دهد.هالیوود هم‌چنـان قلب نمـادین دیـزنی است همـراه با هشت اسـتودیوی تولید و انتشـار فیلم:

Walt Disney Pictures، Touchstone Pictures، Miramax، Buena Vista Home Video، Buena Vista Home Entertainment، Buena Vista International، Hollywood Pictures و Caravan Pictures.

کمپـــانی والت دیـــزنی، هشت کتابفروشی را که تحت کنترل "انتشارات کتاب والت دیزنی" و "گروه انتشارات ABC"ـ فعالیت می‌کننـد؛ و 17 مجلـه؛ شـبکه تلویزیـونی ABC همراه با 10 ایستگاه فعال خـودش که در زمـره 5 ایسـتگاه برتر هسـتند؛ 30 ایسـتگاه رادیـویی که جـزء برترین‌ها هستند؛ 11 کانال کابلی شامل دیـزنی، ESPN (مشترکا)، A و کانال تاریخ؛ 13 کانـال پخش بین‌المللی که گستره آن از استرالیا تا برزیل است؛ 7 واحد تولید و ورزش در سراسر دنیـا؛ و 17 سـایت اینترنـتی شـامل گـــروه ABC، ESPN.sportszone، NFL.com، NBAZ.com، و NASCAR.com را اداره می‌کند. گروه‌هـای موزیک آن عبارتند از: Buena Vista، Lyric Street، و کمپانی‌هـــای ناشر موزیک والت دیـــزنی، و تولیـدات تئـاتر زنـده که به خـاطر فیلم‌هـای The Lion King، Beauty and the Beast و King David رشد زیادی داشته‌اند.

Ben Bagdikan – انحصار نوین رسانه‌ای (The New Media Monopoly)

کمپانی والت دیزنی، مالک موارد زیر می‌باشد:

• ABC، کانال دیزنی، ESPN، A، کانال تاریخ.

• Walt Disney Pictures، Touchstone Pictures، Hollywood Pictures، کمپـــانی Miramax Film، Dimension و Buena Vista International.

• Miley Cyrus/ Hannah Montana، Selena Gomez، برادران Jonas.

Vivendi Universal

کمپانی Vivendi Universal، مالک موارد زیر می‌باشد:

• 27% از فــروش موزیک آمریکــا، کمپانی‌هــای ناشر موزیک شامل: Def، Island، A، Geffen، Interscope، Motown، Mercury، MCA، Jam و Universal.

• استودیوهای Polygram، Studio Canal، Universal Films، و Canal plus

• تعداد بسیار زیادی شرکت‌های خدمات اینترنتی و تلفن همراه.

• خواننده‌های معروفی چون Lady Gaga، The Black Eyed Peas، Lil Wayne، Rihanna، Mariah Carey و Jay-Z.

Sony

کمپانی سونی، مالک موارد زیر می‌باشد:

• Sony و Columbia Pictures، Screen Gems Pictures Classics.

• 15% از فــروش موزیک آمریکــا، کمپانی‌هــای ناشر موزیک شامل Arista، Sony، Epic، Columbia، و Jive and RCA Records.

• خواننــده‌های معــروفی چــون Beyonce، Shakira، Alicia Keys، Michael Jackson، و Christina Aguilera.

تعداد محدود هنرمند فعال در صنایع فرهنگی تربیــتی، به معنای راهیابی انحصاری دیدگاه‌ها و تفکراتی مشخص به اذهان مردم است. هم‌چنین به این معنا است که تنها یک خبر، به راحتی می‌تواند تمامی رسانه‌ها را طوری پر کند که رضایت و موافقت مردم را جلب و در واقع تولید کند. (به عنــوان مثــال: تکــرار عبــارت «در عــراق، ســلاح‌های کشتار جمعی وجود دارد» در رسانه‌ها)

ادامه دارد...

برگرفته از بیداری اندیشه

———————————————————————————————————

1- Aldous Huxley

2- A Brave New World

3- Walter Lippmann

4- Public Opinion

C. Wright Mills -5

Steve Jacobson, Mind Control in the United States -6

Carl Jung -7

Edward Bernays -8

Sigmund Freud -9

Harold Lasswell -10

کنجکاوی، عامل گرایش نوجوانان به مواد مخدر

به اذعان جمله روانشناسان، نوجوانی آغاز دوره کشف، تجربه و دستیابی به آن‌چه برای همگان دست یافتنی نیست، است. حس جستجو برای شناخت و تشخیص چیزهای جدید و از طرفی در مواجهه با مواد اعتیادآور و خطرناک.

زمینه تمام این تغییرات رشدی حداقل برای یک مرتبه و یا پیشرفت تا لب مرز را برای اکثر افراد در دوره نوجوانی به همراه خواهد داشت و به تجربه ثابت شده می‌توان این موارد را در جهت مثبت هدایت و در مقابل گاهی برای پاسخ به حس کنجکاوی و فروکش کردن هیجانات، باید بهای گزافی پرداخت.

برای نمونه افتادن در دام افراد ناباب، سختی‌های زندگی خانوادگی یا قربانی سانحه شدن و مصرف مواد مخدر حتی مواد دخانی اعم از سیگار و قلیان، نوجوان را در راهی پرخطر قرار می‌دهد که ممکن است به مصرف موادمخدر منجر شود.

امروز بسیاری از نوجوانان به راحتی به مواد مخدر و الکل دسترسی دارند، البته امتحان کردن مواد شیمیایی لزوماً به معنای معتاد شدن نوجوان نیست.

با این حال پدر و مادر باید در صورت مشاهده تغییرات ناگهانی در رفتار یا شخصیت فرزندان هوشیار باشند، زیرا این موارد می‌تواند علامت مصرف مواد مخدر باشد.

شایع‌ترین مواد مخدر رایج در میان نوجوانان

به گفته معاون دفتر سلامت روان، اجتماعی و اعتیاد وزارت بهداشت، میانگین سن شروع مصرف مواد مخدر در کشور نسبت به گذشته کاهش یافته و به 15 سال رسیده و شاید موضوع کنجکاوی در سن نوجوانی یا باورهای غلط درباره مصرف برخی مواد مخدر، باعث تمایل این قشر شده است.

در مجموع نوجوانان به هر مقدار مواد مخدری که در دسترس آنان قرار داده شود، گرایش خواهند یافت و از این رو برای شناخت هرچه بهتر والدین و اولیا و مربیان مراکز آموزشی و کنترل این افراد، بطور اختصار به موادی که بیشتر مورد توجه نوجوانان قرار دارد از جمله ماری جوآنا، آدرال، ماری جوآنای مصنوعی، داروی صرفه، ویکودین، مواد توهم زا، اکستازی و کوکائین، اشاره می‌شود.

ماری‌جوانا: مصرف کنندگان این ماده مخدر معتقدند با مصرف آن به یک آرامش حداقلی دست پیدا می‌کنند. شیوه مصرف این ماده دست‌خوش تحولات قابل توجهی شده است. امروزه نوجوانان ماری جوانا را نه فقط به صورت سیگار، بلکه به صورت خوراکی، قرص و بخور نیز مصرف می‌کنند.

آدرال: برای بیماران دچار اختلال بیش‌فعالی – نقص‌توجه (ای دی اچ دی – ADHD)ـ تجویز می‌شود تا سطح توجه و تمرکز بیمار افزایش یابد.

مصرف آدرال بیشتر در دبیرستان‌ها و پردیس‌های دانشگاهی رواج دارد، چون این اعتقاد وجود دارد که آدرال عملکرد درسی را بهبود می‌بخشد.

ماری‌جوانا مصنوعی: مصرف ماری‌جوانای مصنوعی حملاتی روانی در فرد مصرف کننده ایجاد می‌کند که با گیجی، پارانویا و اضطراب شدید همراه است و از طرفی اثر سرخوشی و آرامش‌بخشی ماری‌جوانا را هم دارا است.

داروی سرفه: بسیاری از داروهای سرفه، چه تجویز شده و چه بدون نسخه، حاوی کدئین است. مصرف بیش از حد روبیتوسین (داروی ضد سرفه) باعث می‌شود که مقدار کدئین در خون نوجوان مصرف‌کننده به شدت افزایش یابد.

ویکودین: مسکن قوی و اعتیادآوری است که غالباً برای بیمارانی که در بیمارستان بستری شده‌اند و نیاز به جراحی دارند، تجویز می‌شود. نوجوانانی که به لحاظ پزشکی نیازی به ویکودین ندارند، این دارو را برای حس سستی و تفکرات مغشوش و سرخوشی موقت حاصل از آن مصرف می‌کنند.

مواد توهم‌زا: مصرف این دسته مواد باعث می‌شود که مصرف کننده چیزهایی غیرواقعی در ذهن خود مشاهده کند. قارچ سیلوسایبین یا قارچ جادویی، سالویا و «ال اس دی» (LSD)ـ محبوب‌ترین مواد توهم‌زا در میان نوجوانان است که آنان را به سفری غیرواقعی

اکستازی: این ماده مخدر، هیجانی کاذب را در فرد ایجاد می‌کند. چون مقدار ماده شیمیایی سروتونین در مغز به سرعت افزایش و پس از آن ناگهان کاهش می‌یابد، مصرف کننده پس از این سرخوشی دچار افسردگی می‌شود. حدود 3٫6 درصد از دانش‌آموزان سال‌های آخر

دبیرستان این ماده را حداقل یک بار در سال مصرف می‌کنند.

کوکائین: ماده مخدر کوکائین از گذشته محبوب مجالس و مهمانی‌های شبانه نوجوانان و جوانان به شمار می‌رود و به نظر نمی‌رسد که رقبای جدید بتوانند آن را از میدان به در کنند. متاسفانه بیشتر نوجوانان دنیا به مصرف کوکائین گرایش دارند، چون این ماده مخدر انرژی را به طور موقت افزایش و محدودیت‌ها را کاهش می‌دهد و به این ترتیب نوجوانان می‌توانند مدت زمان بیشتری بیدار بوده و در دورهمی‌ها شرکت کنند.

کهکشان

کهکشان‌ها سامانه‌هایی بزرگ و با اندازه و مرزی مشخّص هستند که از ستاره‌ها، بقایای ستاره‌ای، ماده تاریک، گازها و گرد و غبارهای میان ستاره‌ای تشکیل یافته‌اند و با نیروهای گرانشی به گردِ هم آمده‌اند.[1][2] کوچک‌ترین کهکشان‌ها دارای پهنایی برابر با چند صد سال نوری، شامل نزدیک به 10 میلیون ستاره هستند. بزرگ‌ترین کهکشان‌ها تا 3 میلیون سال نوری پهنا دارند و شامل بیش از 100’000 میلیارد ستاره هستند.

محتویات

واژه‌شناسی

کَه مخفف کاه است و به کهکشان، کاه‌کشان نیز می‌گویند. در شب‌هایی که آسمان صاف و کاملاً تاریک است، نواری ابرمانند از تعداد بسیار زیادی ستاره‌های کوچک نزدیک به هم در آسمان دیده می‌شود که در گذشته کهکشان نامیده می‌شد. دهخدا در لغتنامهٔ خود، علت این نامگذاری را چنین بیان می‌کند: «این را کهکشان از آن گویند که مشابه بدان است که کسی کاه را در رسن بسته بر زمین ریگ آلوده کشد و خط‌ها از آن بر زمین پدید آیند.» امروزه این نوار نورانی را بیشتر با نام «راه شیری» یا «راه کاه‌کشان» می‌شناسیم و خود واژهٔ «کهکشان» برای اشاره به هر یک از گروه‌های بزرگ ستارگان که مانند جزیره‌های دور از هم در عالم قرار گرفته‌اند به کار می‌رود. کهکشانی که کرهٔ زمین به همراه سایر اجزای منظومه شمسی در آن قرار دارد را نیز کهکشان راه شیری می‌نامیم.[3][4]

در زبان انگلیسی واژهٔ galaxy برابر کهکشان است. این واژه از اصطلاح یونانی galaktikos (به معنای شیری) یا kyklos galaxias (به معنای ناحیهٔ شیری‌رنگ) گرفته شده‌است. هر دو اصطلاح به همان نوار نورانی مزبور اشاره دارد. ریشهٔ این واژه به یک افسانهٔ کهن یونانی برمی گردد. بر اساس این افسانه، زئوس پسر خود هرکول را که به‌وسیله یک بانوی فناپذیر زاده شده بود در میان سینه‌های همسرش هرا که خواب بود قرار داد تا او شیر خدایی را بنوشد و فناناپذیر شود. هنگامی که هرا بیدار شد، نوزاد ناشناسی را دید که در حال نوشیدن شیر است. هرا نوزاد را پس زد، در نتیجه فواره‌ای از شیر به آسمان پاشیده شد که آن‌چه راه شیری نامیده می‌شود را پدیدآورد.[5][6]

در گذشته برخی اجرام آسمانی غیرستاره‌ای (مانند M31)، به عنوان سحابی‌های مارپیچی شناخته می‌شدند. بعداً معلوم شد که این اجرام در واقع توده‌هایی عظیم از ستاره‌ها هستند. هنگامی که کم‌کم فاصلهٔ واقعی این اجرام مشخص شد، آن‌ها را island universes (جهان‌های جزیره‌ای) نامیدند. بعد از مدتی واژهٔ universe برای اشاره به همهٔ عالم به کار رفت و عبارت فوق کاربردش را از دست داد و اجرام مزبور galaxy نامیده شدند. امروزه در متون اخترشناسی، واژه Galaxy با حرف G بزرگ برای اشاره به کهکشان راه شیری و واژهٔ galaxy برای اشاره به کهکشان به صورت عام به کار می‌رود.[7]

بزرگی، ویژگی‌ها، ریخت‌شناسی و دسته‌بندی

کهکشان‌ها از دید بـزرگی و شـمار سـتاره‌ها دارای طیف گســـترده‌ای هســـتند، کهکشـــان‌های کوتوله نزدیک 10 میلیون ستاره[8] و کهکشان‌های غول آسا تا سقف 100 تریلیون ستاره[9] دارند.[10] کلیه ستارگان یک کهکشان در مــدار خــود، به دور مرکز جــرم کهکشــان می‌گردند. کهکشــان‌ها ممکن است از چنــدین ســامانه ســتاره‌ای، خوشه‌های ســتاره‌ای و ابرهــای میان‌ســتاره‌ای گونــاگون تشکیل شده باشند.

شکل‌های مختلف کهکشان‌ها بر پایه شیوه‌ای دســته‌بندی می‌شـــود که بر پایه شـــیوه دســـته‌بندی ستاره‌شـــناس آمریکایی، ادوین‌هابل (1889–1953)، شکل یافته‌است.

دربــارهٔ فراگشت(تکامل) کهکشــان‌ها داده‌هــای اســتوار کمی در دست است. تنها داده مــورد اطمینــان این است که کهکشــان‌ها میلیاردها ســال پیش به گونــهٔ تــوده‌ای از ابرهــای گــازی و غبــاری بوجــود آمدند. از دید تــاریخی و پیشـــینه، کهکشـــان‌ها با توجه به شـــکل ظاهریشـــان دسته‌بندی شده‌اند که بیشتر این کــار با بررسی ظــاهر و ریخت‌شناسی آن‌ها انجــام گردیده‌است. شــکل متعــارف کهکشـــان‌ها بیضی شـــکل است[11]ــ که بـــرش مقطع پهنـــــــایی آن‌ها همانند یک بیضی نـــــــورانی است. کهکشــان‌های مــارپیچی دارای ســطح مقطعی شــبیه یک صــفحه گــرد هســتند که این صــفحات توسط بازوهــای پر گرد وغبــار در کنــار هم قــرار گرفته‌اند. گــروهی دیگر از کهکشــان‌ها اشــکال نــاهم‌گون و غــیرمعمول دارند که به کهکشــان‌های بی‌قاعــده معــروف هســتند. دانش انتظــام شـــــــکلی آن‌ها بیشـــــــتر ناشی از کشش گرانشی کهکشــان‌هایی است که در همســایگی آن‌ها جــای دارند.

این چـنین کنش و واکنش‌هـایی که میـان کهکشـان‌های مجـــاور رخ می‌دهـــد، ممکن است در پایـــان به درهم آمیختگی آن‌ها بینجامد و به صورت ضـمنی، به‌طـور قابل ملاحظه‌ای باعث افـزایش تشـکیل و صف آرایی مجموعه سـتارگانی گـردد که کهکشـان‌های سـتاره پـاش نامیـده می‌شوند. هم‌چنین می‌توان کهکشان‌های ستاره پـاش را که عـاری از یک سـاختار منسـجم‌اند، به کهکشـان‌های بی‌قاعده نـیز نسـبت داد.[12]ـ بیشـتر از 2000 میلیـارد کهکشان در کائنـاتی که توسط بشر قابل مشاهده‌اسـت، وجود دارد.[13]ـ اکـثر کهکشـان‌ها قطـری بین 1000 تا 100’000 پارسک دارند14ـ. کهکشان‌ها بیشتر با فاصـله میلیون‌ها پارسک و حـــتی مگاپارسک از یک‌دیگر جـــدا افتاده‌اند.[15]ـ فضای بین کهکشان‌ها با گاز پر شده‌است البته با چگـــالی کمـــتر از یک اتم در مـــتر مکعب! درصد بـــالایی از کهکشـــان‌ها به صـــورت سلســـله مراتـــبی از ســـتاره‌ها مرتبط هســـتند و به ظـــاهری خوشه شـــکل ســـازماندهی شـــده‌اند و ســـرانجام خوشه‌های ســـتاره‌ای غول آسا را تشـکیل می‌دهند. این سـاختارهای غـول آسا بیشتر به غالب صفحات و رشـته‌هایی قـرار گرفته‌اند که پیرامون آن‌ها را خلاء لایتنـاهی پوشانده‌است.[16]ـ درک این موضـــوع که مـــاده تاریک 90 درصد جـــرم اکـــثر کهکشـان‌ها را تشـکیل می‌دهنـد، آسـان نیست. نتـایج و داده‌هـــای دیـــداری بیـــانگر این موضـــوع است که سـیاهچاله‌های ابرغـول و فرابـزرگ ممکن است در میانه بیشـــتر (نه همه) کهکشـــان‌ها وجـــود داشـــته بانـــد، این ســـیاهچاله‌های بـــزرگ و پر رمز و راز دلایل بنیـــادین و آغـازین واکنش‌هـای فعـال در هسـته بـرخی کهکشـان‌ها هســـتند. ستاره‌شناســـان بر این باورند دست کم یک

سیاهچاله در میـان مرکز کهکشـان راه شـیری جا خـوش کرده باشد.[17]

گونه‌های کهکشان از دید ریخت‌شناسی

کهکشان نامنظم

نوشتار اصلی: کهکشان نامنظم

کهکشان‌های ناهمگون یا بی‌قاعده هیچ شـکل یا سـاختار سـامان‌مندی ندارنـد، آن‌ها دارای جـرم بیشـتری از کهکشان‌های دیگر هستند و بیشتر سـتاره‌های موجـود در آن‌ها دارای طول عمر کم و درخشان می‌باشند. با وجـود این‌که بسـیاری از کهکشـان‌های نـاهمگون در بر گیرنـده نواحی تابان گـازی هسـتند که سـتاره‌ها در آن‌ها سـاخته می‌شوند، بیشتر گاز میان ستاره‌ای کهکشـان‌ها بایسـتی فشرده شوند تا ستاره‌های تازه‌ای بسـازند. نزدیک به پنج درصد از هـزار کهکشـان درخشـان را کهکشـان‌های نـاهمگون تشـکیل می‌دهند. این در حـالی است که یک چهـارم کهکشـان‌های شـناخته شـده نـیز کهکشـان‌های ناهمگون هستند.

کهکشان مارپیچی

نوشتار اصلی: کهکشان مارپیچی

کهکشان‌های مارپیچی دارای بازوهایی هستند که شـکلی مـارپیچی در پـیرامون بر برآمـدگی میـانه‌ای یا هسـته، قرصی ایجـاد می‌کنند که چـرخش هسـته با چـرخش بازوهـای آن همـراه می‌شـود. جـوان‌ترین سـتاره‌های کهکشـان‌های مـارپیچی در بازوهـای کم تـوده یـافت می‌شوند و ستاره‌های کهن بیشتر در هسته فشرده جای

دارند. کهن‌ترین ستاره‌ها درهاله‌های کروی پراکنده جای دارند و پیرامون قرص کهکشانی را فرا گرفته‌اند. این بازوها هم‌چنین دارای غبار و گاز فراوانی هستند که منجر به ساخته شدن ستاره‌های تازه می‌شود.

کهکشان مارپیچیِ میله‌ای

نوشتار اصلی: کهکشان مارپیچی میله‌ای

یک کهکشان مارپیچی میله‌ای دارای یک هسته برآمدگی میانه‌ای کشیده شده و میله‌ای شکل است. هم‌زمان با چرخش هسته این‌طور به نظر می‌رسد که در هر سوی هسته یک بازو نیز می‌چرخد. برخی ستاره‌شناسان بر این باورند که کهکشان راه شیری نیز یک کهکشان مارپیچی میله‌ای است. شکل کهکشان‌های مارپیچی و کهکشان‌های مارپیچی میله‌ای از کهکشان‌های با برآمدگی‌های میانه‌ای بزرگ با بازوهای نه چندان به هم پیوسته تا کهکشان‌های با برآمدگی‌های مرکزی کوچک و بازوهای آزاد متغیر است. اگر چه کهکشان‌های مارپیچی و مارپیچی میله‌ای پیش از این به عنوان دو گونه کهکشان جدا دسته‌بندی می‌شدند، ولی امروزه ستاره‌شناسان آن‌ها را همانند می‌دانند.

کهکشان بیضوی

نوشتار اصلی: کهکشان بیضوی

کهکشان‌های بیضوی از دید شکل، از شکل بیضی‌گون (شبیه توپ راگبی) تا شکل کروی متغیر هستند و اشکالی میان این دو نیز یافت می‌شوند. برعکس کهکشان‌های دیگر که نوری آبی از ستاره‌های فروزان و

کم عمر منعکس می‌کنند، کهکشان‌های بیضـوی زرد رنگ دیده می‌شـوند. علت این امر سـاخته شـدن سـتاره‌ها در این کهکشـان‌ها می‌باشد که در نتیجه کمـابیش همه نـور آن‌ها از ستاره‌های غول سرخ که دارای طول عمر زیادی هستند به دست می‌آید.[18]

کهکشان راه شیری

نوشتار اصلی: کهکشان راه شیری

کهکشان راه شیری کهکشانی است که ما زمینیان در آن زندگی می‌کنیم. این کهکشان به شکل نوار درخشانی که آسـمان را دور می‌زند و با اسـتوای سـماوی 63 درجه زاویه می‌سازد. در شب‌های تاریک بدون ماه با چشم غیر مسلح دیده می‌شود.

تصویری از بازوهای کهکشان راه شیری[19]

این نـوار که در حقیقت مقطع کهکشـان از دید خورشـید می‌باشد ناهمگون بوده و اندازه پهنای آن میـان 3 تا 30 درجه متفاوت است. روشنایی و پهنای نوار کهکشـان در سمت صورت فلکی قوس بیشـتر می‌باشد و در شب‌های تابسـتان بیشـتر خودنمـایی می‌کند دلیل این مسـئله این است که میانه کهکشـان راه شـیری در این سـمت جـای دارد و زمانی که به صورت فلکی قوس نگاه می‌کـنیم در واقع به قسـمت‌های درونی آن نگـاه می‌کـنیم که شـمار سـتاره‌ها و سـحابیهای آن بیشـتر است. کهکشـان راه شیری یک کهکشان مارپیچی با چند بـازو می‌باشد. حـتی با یک تلسکوپ کوچک می‌توان میلیون‌ها ستاره آن را دید که البته این سـتارگان همه متعلق به بـازوی جبـار (یا بـازوی محلی) هسـتند. ناهمگونی‌هـایی که در کهکشـان

می‌بینیم ناشی از وجود ابرهای گازی و غباری تیره‌کننده (سحابی تاریک) هستند. کهکشان راه شیری به همراه دو کهکشان مارپیچی آندرومدا و کهکشان سه گوش و نزدیک به سی کهکشان کوتوله خوشه محلی کهکشانی را ساخته‌اند. کهکشان‌های کوتوله بر گرد سه کهکشان بزرگ مجموعه در حال چرخش بوده و در حقیقت اقمار این کهکشان‌ها به‌شمار می‌آیند. خورشید به همراه سامانه خود در فاصله حدود 24000 تا 28000 سال نوری از میانه کهکشان جای دارد و هر 250 میلیون سال یک بار گرد مرکز آن می‌چرخد. با بررسی 28 ستاره که در نزدیکی میانه کهکشان جای دارند آشکار شده که سیاهچاله‌ای با جرم نزدیک به 4 میلیون برابر جرم خورشید در آن‌جا جای دارد. با توجه به قانون سوم کپلر دربارهٔ دو جسمی که دور هم می‌چرخند که در آن بیان می‌شود جرم جسم بزرگ‌تر (که در این‌جا همان کهکشان راه شیری است) بر حسب جرم خورشید برابر است با حاصل تقسیم توان سوم اندازه مدار جسم کوچکتر (که در این‌جا خورشید است) بر حسب واحد نجومی بر توان دوم دوره چرخشی آن بر حسب سال و با توجه به این‌که خورشید در فاصله حدود 8000 پارسکی از مرکز کهکشان قرار دارد و دوره چرخش آن به گرد مرکز کهکشان در حدود 225 میلیون سال است، جرم کهکشان در حدود 90 میلیارد برابر جرم خورشید بدست می‌آید. این شماره با متمرکز کردن جرم همه موادی از کهکشان که درون مدار خورشید جای دارند در مرکز کهکشان بدست آمده‌است. طبیعی است که مقداری از جرم کهکشان هم در بیرون از مدار خورشید قرار دارد. یعنی این شماره، جرم این مواد را نشان نمی‌دهد. برای

اندازه‌گیری جرم همه کهکشان از اندازه‌گیری سرعت ستاره و گازهایی که در فواصل دوری از مرکز کهکشان قرار دارند بهره برده می‌شود. دانشمندان دریافته‌اند که مؤثرترین راه اندازه‌گیری جرم کهکشان پژوهش در طول موجهای رادیویی است چرا که این امواج کمتر تحت تأثیر گازها و غبارهای درون کهکشانی هستند و با بررسی آن‌ها می‌توان به مشاهده مواد دورتری پرداخت. با این روش دانشمندان توانسته‌اند به نموداری از جرم موادی که در فواصل متفاوتی از مرکز کهکشان هستند دست پیدا کنند. این نمودار با نام نمودار چرخشی شناخته می‌شود. با کمک این نمودار آشکار شده که جرم کهکشان در بازهٔ 15000 پارسکی از میانه کهکشان نزدیک به 20 میلیارد برابر جرم خورشید است. این گستره خوشه‌های کروی و بازوهای کهکشان را نیز در بر می‌گیرد. ممکن است گمان کنید برای اجرامی که فاصله آن‌ها تا میانه کهکشان از این فاصله بیشتر باشد مطابق آن‌چه در سامانه خورشیدی رخ می‌دهد شتاب آن‌ها رو به کاهش باشد. بر پایه اندازه‌گیری‌ها مشخص شده که این‌طور نیست، یعنی سرعت این اجرام از آن‌چه که پیش‌بینی می‌شده بیشتر است بنابراین باید جرم بزرگ‌تری در فواصل دورتری از 15000 پارسکی مرکز خورشید وجود داشته باشد. اکنون این جرم به وجود یک‌هاله تاریک (Dark halo) نسبت داده شده‌است.

کهکشان راه شیری از کنار

بیشترین جرم کهکشان ناشی از همین‌هالهٔ تاریک است که مشخص نیست از چه ماده‌ای تشکیل شده‌است. واژهٔ تاریک به این معنا نیست که در محدودهٔ دیدگانی طیف

مشاهده نمی‌شوند بلکه این مواد در همهٔ بازهٔ طیفی (از گاما تا رادیویی) قابل کشف نیستند. تنها به دلیل اثـرات گرانشی آن‌ها است که به وجـود آن‌ها پی بـرده‌ایم. این مـاده تاریک نه از مولکول‌هـای هیـدروژن و نه از مـواد سـتاره‌ای معمـولی تشـکیل شده‌است. سـیاهچاله‌های با جـرم سـتاره‌ای، اجـرام مـاکو(MACHO)ـ که شـامل کوتوله‌هـای قهـوه‌ای (سـتارگانی که به دلیل جـرم کم نتوانسـته‌اند واکنش‌هـای هسـته‌ای را شـروع کنند)، کوتوله‌های سفید و کوتوله‌هـای سست و کم جـرم سـرخ می‌باشد از کاندیـداهای مـورد نظر می‌باشـند. هم‌اکنـون گزینه ذرات زیر اتمی نیز به فهرست مواد تشکیل دهنـده ماده تاریک افزوده شده‌است. این ذرات باید دارای جـرم بـوده ولی بـرهم کنش بسـیار نـاچیزی با مـواد معمـولی داشته باشند. یک دسته از این مواد با نام ذرات جـرم دار با برهمکنش سست شناخته می‌شـوند. پیشـینیان ما نـیز هـزاران سـال پیش به وجـود این نـوار نقـره‌ای رنگ در آسمان پی بردند. بسیاری از اقـوام باسـتان بر این بـاور بودند که این نوار راهی است که در گذشـتگان با گـذر از آن به جهـان دیگر مهـاجرت می‌کنند. اقـوامی دیگر بـاور داشتند که این نوار، پدیده‌ای خدایی است که شب‌ها خود را محافظانه بر روی جامعه انسـانی می‌گسـتراند.[20] راه شـیری یک مجموعه پهنـاور از بیش از 200 میلیـارد ستاره، سیاره، خوشه و گرد و غبـار است. خورشـید ما و سـامانه خورشـیدی نـیز بخشی از این کهکشـان‌اند. راه شیری یک کهکشـان مـارپیچی اسـت، از دیدهابل نـوع آن اس-بی یا اس-سی و یکی از اعضا گـروهی محلی، است که این گـروه خـود دربرگیرنـده کهکشـان راه شـیری، ابرهـای مـاژلانی، آندرومـدا و بسـیاری دیگر از

کهکشان‌های کوچک است. رصدهای اخیر نشان می‌دهد که راه شیری، یک کهکشان مارپیچی بزرگ با جرمی بیش از 750 میلیارد برابر جرم سامانه خورشیدی (منظومه شمسی) و قطری نزدیک به 100’000 سال نوری می‌باشد. ستاره‌شناسان استرالیایی یک بازوی کیهانی اضافی را در کهکشان راه شیری کشف کردند که مانند یک مرز گازی ضخیم به دور این کهکشان بزرگ کشیده شده‌است. این ستاره‌شناسان امیدوارند که این یافته‌ها در نگارگری یک تصویر بهتر از کهکشان راه شیری که سیاره زمین نیز در آن‌جای دارد سودمند باشد. این مرز گازی شکل که 6500 سال نوری پهنا دارد نشان داد که ساختار کهکشان راه شیری همانند دیگر کهکشان‌ها است. این کهکشان‌ها دارای بازوهای مارپیچی گازی هستند که فراسوی بازوهای مارپیچی ستاره‌ای میانه‌ای گسترده شده‌اند. به باور ستاره‌شناسان کهکشان راه شیری دارای 4 بازوی متشکل از هیدروژن، گردوغبار و ستاره‌هاست که بیرون از مرکز آن می‌چرخند. این مرز گازی که تازگی‌ها کشف شده 60000 سال نوری از میانه کهکشان راه شیری فاصله دارد. گاز در پیرامون این کهکشان وجود دارد؛ اما یک ساختار گازی در آن نقطه وجود ندارد. این مرز گازی در دوردست‌ترین جای کهکشان جای دارد و واپسین چیزی است که پیش از ناپدید شدن کهکشان دیده می‌شود. این پژوهش‌گران در حال پژوهش روی گاز هیدروژن در صفحه یا دیسک کهکشان راه شیری بودند که با این بازوی اضافی مواجه شدند. به باور پژوهشگران این بازوی به تازگی کشف شده با یکی از بازوهای میانه‌ای ستاره‌ای کهکشان در پیوند است.[21]

دموکریتوس فیلسوف یونانی (زندگی 370 تا 450 قبل از میلاد) بر این باور بود که نوار درخشان و نام آشنای راه شیری، که در آسمان شب نمایان است، احتمالاً از ستارگانی با فاصله بسیار فراوان ساخته شده‌است.[22] ارسطو (زندگی 322 تا 384 قبل از میلاد) بر این باور بود که راه شیری به سبب احتراق و انفجار گازهای تصاعدی و آتشین گروه بیشماری از ستارگان غول آسا و نزدیک به یک‌دیگر ایجادشده‌است و هم‌چنین این احتراق در بخش فراجو در ناحیه‌ای از کیهان به همراه فعل و انفعالات سماوی رخ داده‌است.[23] برای نخستین بار ابن هیثم ستاره‌شناس عرب (زندگی965 تا 1037 میلادی) اختلاف منظر (دید گشت) راه شیری را اندازه‌گیری و مشاهده کرد.[24]

کهکشان آندرومدا

نوشتار اصلی: کهکشان زن برزنجیر

کهکشان آندرومدا-M31 بزرگ‌ترین کهکشان در گروه کهکشان‌های محلی است و در فهرست شارل مسیه M31 نامگذاری شده‌است. این کهکشان در فاصله 2’55 5’000 سال نوری جای دارد. گروه کهکشان محلی شامل M31,M32,M33,M110 و کهکشان راه شیری است. این جرم آسمانی با چشم غیرمسلح دیده می‌شود. برای نخستین بار به دست عبدالرحمن الصوفی به نام ابر کوچک (Little Cloud) شناخته شده بود، در حالی که چارلز مسیه آن را در 13 آگوست سال 1764 در کاتالوگش به ثبت رسانید. تا زمان زیادی گمان می‌شد که آندرومدا نزدیکترین کهکشان به ماست، حتی ویلیام هرشل هم این لغزش را کرد. جرم این کهکشان نزدیک

به 300–400 میلیارد برابر جرم خورشید است. نظریه‌ها در مـورد آندرومـدا زمـانی تغیـیر کـرد که ادوین‌هابـل، ستاره‌شـناس پُـرآوازه، با تلسـکوپ 100 اینچی سـاخته شـده در سـال 1917 نزدیک لس آنجلس توانست بـرای نخستین بار ستاره مشخصی را در بازوهای این کهکشان پیدا کند. این ستاره‌ها مانند ستاره‌های فـراوانی هسـتند که در کهکشان راه شـیری می‌تـوان پیـدا کـرد ولی آن‌ها بسـیار کم نـور بودند. ادوین‌هابل هم‌چـنین سه سـتارۀ متغـیر را پیـدا کـرد که یکی از آن‌ها جـزء متغیرهـای قیفاووسی بـود، متغیرهـایی که تغیـیرات درخشـندگی آن‌ها قابل پیش‌بینی بود. این ستارگان و متغیرهای پیـدا شـده به دست ادوین‌هابل او را به این اندیشه واداشت که این کهکشـان نمی‌تواند یک خوشـۀ سـتاره‌ای در کهکشان ما باشد، بلکه این یک کهکشان بسیار دور از ما است.

کهکشان‌های فعال و غیرعادی

از همه کهکشـان‌ها مـیزان آشـکاری بازتـاب الکترومغناطیسی ساطع می‌شود. برخی کهکشـان‌ها، به گونـۀ غیرعـادی، مقـادیر فـراوانی تـابش دارند. این کهکشان‌ها، کهکشان‌های فعال نامیده می‌شـوند. انـرژی آن‌ها از منبعی با جرم بسـیار زیـاد اما به هم فشـرده که در میانه کهکشان فعال جای دارد تأمین می‌شود. انـرژی بیشتر گونه اشـعه ایکس، مـوج رادیـویی و هم‌چـنین نـور است و میزان انرژی آزاد شده به اندازه‌ای زیـاد است که نمی‌توان تصور کرد ستاره‌ها آن را بوجـود آورده باشـند. ستاره‌شناسـان بر این باورند که تنها جسـمی که قـادر است این مقـدار انـرژی را آزاد کند یک حفـره سـیاه

فوق‌العاده پر جرم است. بنابر این، علت این‌که برخی کهکشان‌ها از جمله کهکشان خودمان انرژی کمابیش کمی آزاد می‌کنند این است که حفره سیاه میانه‌ای کوچکی را در میان گرفته‌اند.[25]

ستاره نماها

نوشتار اصلی: اختروش

به نظر می‌رسد که کوازارها (ستاره نماها) هسته فعال کهکشان‌های دور دست باشند. آن‌ها درخشان‌ترین، شتابان‌ترین و دورترین اجرام شناخته شده در جهان هستند. کوازارها همانند ستارگان از سطح زمین به مانند یک نقطه نورانی خیلی ریز دیده می‌شوند. اگر چه کوازارها تنها به اندازه سامانه (منظومه شمسی) هستند، نور برخی از آن‌ها مسافتی نزدیک به 10 میلیارد سال نوری را می‌گذراند تا به ما برسد. ما برای این‌که بتوانیم چنین اجرام دوری را شناسایی کنیم نیاز به تابش زیاد نور آن‌ها داریم. تشعشع انرژی بعضی از کوازارها حدود 100 برابر تشعشع کهکشان‌های بزرگ است. با گسترش جهان کوازارها که در لبه خارجی آن‌جای دارند بسرعت از زمین فاصله می‌گیرند. دورترین کوازارهای قابل رویت حدود 12 میلیارد سال نوری در جهت انتهای قابل مشاهده جهان قرار دارند. به خاطر زمان زیادی که طول می‌کشد تا نور کوازارها به زمین برسد، این کهکشان‌ها ستاره‌شناسان را قادر می‌سازند تا جهان را در نخستین مراحل شکل‌گیری، مورد مطالعه قرار دهند. کوازارها فوق‌العاده درخشان و در عین حال بسیار فشرده می‌باشند. در سنجش با گستره کهکشان راه شیری که 100’000 سال نوری می‌باشد، کوازارها

قطـــری برابر با چند روز یا هفته نـــوری را تشـــکیل می‌دهند. به‌طوری‌که اگر به ترتیب از زمین شـروع کـنیم و بعد خورشـید و سـپس سـتاره‌های کـوازار بمـرور دیگر خورشید در اثر کوچک بودن نسـبت به این سـتاره‌ها محو می‌شود که بزرگ‌ترین ستاره شناخته شده حـدود 200٫0 00٫000٫000٫000 برابر خورشید قطر دارد.[26]

کهکشان‌های رادیویی

تمـامی کهکشـان‌ها، مـوج رادیـویی، نـور قابل رویت و انـــواع تشعشع از خودشـــان تولید می‌نمایند. انـــرژی رادیویی یک کهکشان رادیویی خیلی مـتراکم‌تر از انـرژی کهکشـــان‌های معمـــولی است. این انـــرژی از دو قطعه خیلی بـزرگ، یا ابرهـای عظیم‌الجثه متشـکل از ذرات در حـــال دور روشن از کهکشـــان‌ها تشعشع می‌یابند. این ابرهای عظیم از فوران‌های گـازی که از مرکز کهکشـان با سرعتی معادل یک پنجم سرعت نـور خـارج می‌شـوند، در آسـمان شـکل می‌گیرند. به نظر می‌رسد که فـوران این انـــرژی عظیم توسط یک حلقه پیوســـتگی صـــورت می‌گـــیرد که یک حفـــره ســـیاه خیلی مـــتراکم را در بر می‌گـــیرد و در مرکز کهکشـــان واقع است. از هر یک میلیـــون کهکشـــان فقط یکی از آن‌ها یک کهکشـــان رادیویی است.[27]

برخوردِ کهکشان‌ها

بیشتر کهکشان‌ها از کهکشان‌های همسایه خود صد هزار ســـال نـــوری فاصـــله دارند. به هر روی، بـــرخی از کهکشـان‌ها تا انـدازه‌ای به یک‌دیگر نزدیک می‌شـوند که نـــیروی گـــرانش دو ســـویه آن‌ها اشـــیاء موجـــود در

کهکشان‌ها دیگر را به پیرامون خود می‌کشد و این ماجرا باعث بوجود آمدن توده‌هایی به نام دنباله‌های کشندی می‌گردد که این دنباله‌ها مانند پلی، کهکشان‌ها را به یک‌دیگر وصل می‌نمایند. نزدیکی بیش از اندازه کهکشان‌ها ممکن است، همراه با تصادم آن‌ها گردیده و به دنبال این رخداد یک دگرگونی بنیادی در شکل ظاهری آن‌ها رخ دهد.

خوشه‌های کهکشانی

بیشتر کهکشان‌ها جزو خوشه‌ها یا گروه‌های کهکشانی هستند که توسط نیروی گرانش در کنار هم باقی می‌مانند. کهکشان راه شیری جزو خوشه‌ای کوچک و با شکل ناهمگون است که گروه محلی خوانده می‌شود. خوشه‌های ناهمگون دربرگیرنده شمار گوناگونی از چند کهکشان یا چندین هزار کهکشان از انواع گوناگون هستند. خوشه سامان‌مند دربرگیرنده نزدیک به 1000 کهکشان می‌باشد که به صورت فشرده‌ای گرد هم آمده و شکل کمابیشکروی، بوجود آورده‌اند، بیشتر این کهکشان‌ها بیضوی هستند. حتی در چنین گروه بهم فشرده‌ای، کهکشان‌ها از یک‌دیگر صدها هزار سال نوری فاصله دارند. خوشه‌هایی که در کنار هم جای دارند، ساختارهای بزرگ‌تری به نام ابرخوشه تشکیل می‌دهند. دورترین شیء قابل دیدن با چشم غیر مسلح در جهان صورت فلکی آندرومدا است. این کهکشان در فاصله‌ای برابر 2٫2 میلیون سال نوری از زمین جای دارد. نزدیکترین کهکشان‌ها به کهکشان راه شیری ابرهای ماژلانی بزرگ و کوچک می‌باشند که به ترتیب در

فاصله‌ای حدود 170’000 و 190’000 سال نوری از زمین جای دارند.[28]

ابرخوشه‌ها

ابرخوشه‌ها به‌شماری خوشه‌های کهکشانی اطلاق می‌شود که در ردیف بزرگ‌ترین ساختارهای جهان قرار دارند. هر ابرخوشه ممکن است شامل 10 خوشهٔ پرکهکشان باشد که شکل رشته درخشان مارپیچ یا نواری به خود گرفته‌اند. این ساختار شاید تا یکصد میلیون سال نوری طول داشته باشد، خوشه‌ای که ما جزء آن هستیم. یعنی گروه محلی، بخشی از ابرخوشه محلی است. این ابرخوشه شامل چند صد خوشهٔ کهکشانی می‌شود. نوارهای ابرخوشه مرزهای خلأ بین ابرخوشه‌ها را تشکیل می‌دهند. ستاره‌شناسان موفق به کشف ساختاری شده‌اند که حتی از ابرخوشه‌ها هم بزرگ‌تر هستند، این ساختار دیوار کبیر نام گرفت. دیوار کبیر متشکل از ابر خوشه‌ها و خوشه‌های پراکنده بزرگ کشیده می‌باشد. ساختار مذکور حجمی در حدود 260 در 730 در 30 میلیون سال نوری را اشغال می‌کند. به گمان ستاره‌شناسان جهان شامل تعداد زیادی از چنین دیوارهایی است که در عرضی از خلأ برابر با 400 میلیون سال نوری پراکنده شده‌اند.

کهکشانخواری

اغلب در قسمت مرکزی خوشه‌ای که در برگیرنده انبوهی از کهکشان‌ها است، یک کهکشان عظیم بیضوی قرار دارد. حجیم‌ترین کهکشان‌های شناخته شده در مراکز چنین خوشه‌هایی یافت می‌شوند. مشاهدات

خاطر نشـان می‌کنند که حجیم‌تـرین کهکشـان‌های چـنین خوشه‌هایی به کهکشـان عظیم مرکـزی ملحق می‌شـوند. به این فراینـــــد، کهکشـــــانخواری گفته می‌شـــــود. کهکشانخوار ممکن است بیش از یک هسته داشته باشد.

خوشه دوشیزه (سنبله)

نوشتار اصلی: خوشه دوشیزه

این خوشه نامنظم که حداقل از 1000 کهکشان تشـکیل یافته‌است، 6 میلیون سـال نـوری عـرض و 60 میلیـون سال نوری طول دارد.[29]

خوشه دوشیزه (سنبله)

شکل بـرخی کهکشـان‌ها و فاصـله آن‌ها تا کهکشـان راه شیری

نام کهکشانفاصلهشکل

راه شیریصفرمارپیچی

ابر ماژلانی بزرگ170’000نامنظم مارپیچی

ابر ماژلانی کوچک190’000بی‌قاعده (نامنظم)

ان.جی. سی 68221’800’000بی‌قاعده (نامنظم)

آی. سی 51522’000’000بی‌قاعده (نامنظم)

دبلیو. ال. ام2’000’000بی‌قاعده (نامنظم)

آندروما2’200’000مارپیچی

آندروما12’200’000بیضوی

آندروما22’200’000بیضوی

آندروما32’200’000بیضوی

ام 322’200’000بیضوی

ان.جی. سی 1472’200’000بیضوی

ان.جی. سی 1852’200’000بیضوی

ان.جی. سی 2052’200’000بیضوی

ام 33 مثلث2’400’000مارپیچی

آی سی 16132’500’000بی‌قاعده (نامنظم)

دی.دی. او 213’000’000بی‌قاعده (نامنظم)

حوت3’000’000بی‌قاعده (نامنظم)

جی. آر84’000’000بی‌قاعده (نامنظم)

آی. سی 104’000’000بی‌قاعده (نامنظم)

قوس4’000’000بی‌قاعده (نامنظم)

اسب بالدار5’000’000بی‌قاعده (نامنظم)

اسد (آ)5’000’000بی‌قاعده (نامنظم)

جستارهای وابسته

کهکشان راه شیری

منظومه شمسی

اخترشناسی

مهبانگ

سامانه ستاره‌ای

آسمان

فهرست پیکرهای آسمانی

رصدخانه

فهرست درخشان‌ترین ستاره‌ها

نجوم در ایران

واژه‌های نجومی از زبان فارسی کهن

تاریخ نجوم

تلسکوپ

سال نوری

سال کهکشانی

منابع

L.S.Spark, J.S.Gallangher (2000)، Galaxies in the Universe: An Introduction، انتشارات دانشگاه کمبریج، شابک 0-521-59740-4

Hupp, E.; Roy, S. (2006). "NASA Finds Direct Proof of Dark Matter". ناسا. Retrieved August 29 2016. Unknown parameter |مـاه= ignored (help); Check date values in: |بازبینی= (help)

لغتنامه دهخدا

فرهنگ فارسی معین

Waller & Hodge 2003, p. 91

Koneãnˇ, Lubomír. "Emblematics, Agriculture, and Mythography in The Origin of the Milky Way" (PDF). Academy of Sciences of the Czech Republic. http://www.udu.cas.cz/collegium/tintoretto.pdf بایگانی‌شـــده در 20 ژوئیه 2006 توسط Wayback Machine. Retrieved 2007-01-05.

J.Rao (2005). "Explore the Archer's Realm". Retrieved 29 August 2016. Unknown parameter |ماه= ignored (help)

^ «پرده برداری از رموز کهکشان ویرگو دورف». ESO. 2000-05-03. http://www.eso.org/outreach/press-rel/pr-2000/pr-12-00.html بایگانی‌شده در 29 ژوئیه 2012 [Timestamp length ___] توسط Archive.today. Retrieved 2007-01-03.

Wilford, John Noble (1990-10-26). "Sighting of Largest Galaxy Hints Clues on the Clustering of Matter". نیویـــــــــــــورک تـــــــــــایمز. http://www.nytimes.com/1990/10/26/us/sighting-of-largest-galaxy-hints-clues-on-the-clustering-of-matter.html. Retrieved 2010-05-06.

Hubble's Largest Galaxy Portrait Offers a New" High-Definition View". NASA. 2006-02-28. http://www.nasa.gov/mission_pages/hubble/science/hst_spiral_m10.html. Retrieved 2007-01-03.

Hoover, Aaron (2003-06-16). «ستاره‌شناسان یو اف: کائنات کمی آسانتر از آن‌چه انتظار می‌رود!!!». Hubble News Desk. Archived from the original on February 25, 2007. https://web.archive.org/web/20070225064443/http://www.napa.ufl.edu/2003news/galaxies.htm. Retrieved 2007-02-05.

Jarrett, T. H.. "Near-Infrared Galaxy Morphology Atlas". California Institute of Technology. http://www.ipac.caltech.edu/2mass/gallery/gal.morph/. Retrieved 2007-01-09.

Gott, J. Richard, III; et al. (May 2005). «نقشه‌ای از کائنات». The Astrophysical Journal 624 (2): 463–484. doi:10.1086/428890. Bibcode: 2005ApJ...624..463G

Mackie, Glen (2002-02-01). "To see the Universe in a Grain of Taranaki Sand". Swinburne University. http://astronomy.swin.edu.au/~gmackie/billions.html. Retrieved 2006-12-20.

Gilman, D.. «کهکشـان‌ها و مجمع جزایر سـتارگان». NASA WMAP. http://www.hq.nasa.gov/office/pao/History/EP-177/ch4-7.html. Retrieved 2006-08-10.

Galaxy Clusters and Large-Scale Structure"." University of Cambridge. http://www.damtp.cam.ac.uk/user/gr/public/gal_lss.html. Retrieved 2007-01-15.

Finley, D. ; Aguilar, D. (2005-11-02). "نگـاه نزدیکـــتر ستاره‌شناســـان به راه شـــیری Mysterious Core". National Radio Astronomy Observatory. http://www.nrao.edu/pr/2005/sagastar/. Retrieved 2006-08-10.

Set Cookies

ویکی‌پدیا فارسی مقاله کهکشان راه شیری

سایت هفت آسمان http://www.haftaseman.ir

باشگاه الکترونیکی نجوم

Burns, Tom (2007-07-31). "Constellations reflect heroes, beasts, star-crossed lovers". The Dispatch. http://www.dispatch.com/live/content/now/stories/2007/07/stars.html. Retrieved 2008-03-18.

Montada, Josep Puig (September 28, 2007). "Ibn Bajja". اســـتانفورد، دانشـــنامه فلاســـفه.

http://plato.stanford.edu/entries/ibn-bajja. .Retrieved 2008-07-11

محمد مهـــایینی (2000).ـــ ریاضـــیدانان بـــزرگ اســـلام. Penerbit UTM. pp. 49–50. شابک 983-52-0157-9. .OCLC 48759017

ویکی‌پدیای انگلیسی

سایت آفتاب (اخبار)

ویکی‌پدیا ایتالیایی

مجله استرونومی

حکم شرعی مجسمه سازی چیست؟

پیکره‌تراشی و مجمسه‌سازی نسبتاً در اسلام مورد نکوهش واقع شده است و برخی از فقها و علما دینی مسلمانان را از انجام آن منع کرده‌اند. از منظر قرآن و احادیث و روایات هنر متعهد آن است که انسان را به سوی خداپرستی و ارزش‌های والای انسانی سوق دهد و با مطالعه در تاریخ در می‌یابیم که هنر ساخت مجسمه و تندیس‌ها به طور معمول چون در این راستا نبوده و از آن‌ها برای گمراهی مردم و ترویج بت پرستی استفاده می‌شده بر حرمت آن تصریح شده است.

در روایتی آمده است که پیامبر(ص) بعد از فتح مکه، مجسمه‌ای از حضرت ابراهیم و اسماعیل(ع) را در خانه کعبه مشاهده نمودند که در دست‌هایشان کاسه‌هایی بود که مردم زمان جاهلیت، اعتقادی خرافی نسبت به آن داشتند! (نام این کاسه‌ها، ازلام بوده و در آیه 3 سوره مائده به آن اشاره شده است). ایشان بعد از مشاهده چنین صحنه‌ای، با ناراحتی فرمودند: «خداوند، طراحان این مجسمه‌ها را به هلاکت برساند! قسم به خدا، آنان نیز می‌دانند که این دو پیامبر الاهی، هرگز به چنین کاری اقدام نکرده‌اند.» (ابن منظور، لسان العرب، ج 12، ص 479.)

آیت‌الله سیدهاشم بطحایی گلپایگانی، عضو مجلس خبرگان رهبری در گفتگو با خبرنگار قرآن و عترت باشگاه خبرنگاران جوان با اشاره به نظر قرآن در خصوص حرفه مجسمه‌سازی اظهار داشت: اسلام

مجسمه‌سازی را در دسته لغویات قرار داده و از آن به عنوان کارهای بیهوده یاد می‌کند.

وی افزود: خداوند در سوره مومنون ودر آیه « وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ» پرهیزگاران را کسانی می‌داند که از لغویات و اعمال بیهوده برحذر باشند.

بطحایی گلپایگانی در خصوص نظر علما عنوان کرد: مسله حرام بودن مجسمه از سوی علما تنها تمثال انسان است که در ادیان مختلف به عمد یا غیرعمد آن‌ها را پرستش می‌کنند، البته با مجسمه حیوانات و اشیا مخالفتی ندارند هرچند در مصر باستان آن مجسمه‌ها نیز ستایش می‌شد.

عضو مجلس خبرگان رهبری افزود: خداوند در قرآن کریم وجود مجسمه‌ها را تقبیح کرده و می‌فرماید: «إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا هَٰذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ» یعنی آن هنگام که به پدرش (آزر) و قوم او گفت: این مجسمه‌های بی‌روح چیست که شما همواره آن‌ها را پرستش می‌کنید؟!.

وی خاطرنشان کرد: ساخت مجسمه تا به حال هیچ مشکل فرهنگی و علمی را حل نکرده و به غیر از تغییر عقاید سازندگان این آثار به سمت و سوی خالق بودن و خدایی کردن، تاثیری در نحوه زندگی بشر نداشته است.

البته باید گفت که با پیشرفت علم و دانش، بشر به حدی از دانش رسیده است که حتی ساخت پیشرفته‌ترین پیکره‌های متحرک را که ربات‌ها هستند، هم‌طراز خلقت خداوند نمی‌داند چه برسد به مجسمه‌های بی‌جان و بی‌حرکت. بنابراین برخی از مراجع عظام تقلید در زمان

کنونی هنر مجسمه‌سازی را مبتنی بر این‌که بهره گیری از آن جهت امور لغو یا بت پرستی منتفی شده است، خالی از اشکال دانسته‌اند و برخی دیگر نیز همچنان بر باور سنتی خود مبنی بر حرام شمردن آن تأکید دارند. در ادامه این گزارش احکام و استفتائات مراجع و فقهای دینی را در خصوص ساخت مجسمه و تندیس را می‌خوانیم:

آیت‌الله خامنه‌ای:

سؤال: ساخت عروسک و مجسمه و نقاشی و ترسیم چهره موجودات زنده اعم از گیاهان، حیوانات و انسان چه حکمی دارد؟ خرید و فروش و نگهداری و ارائه آن‌ها در نمایشگاه چه حکمی دارد؟

جواب: ساخت مجسمه و نقاشی و ترسیم چهره موجودات ولو ذی‌روح اشکال ندارد. همچنین خرید و فروش و نگهداری نقاشی و مجسمه جایز است و ارائه آن‌ها در نمایشگاه هم اشکال ندارد.

سؤال: آیا ساخت عروسک و یا مجسمه موجودات ذی روح اعم از انسان یا غیر آن به وسیله دستگاه مخصوص آن جایز است؟

جواب: اشکال ندارد.

سؤال: ساخت زیور آلات به‌صورت مجسمه چه حکمی دارد و آیا موادّی که مجسمه‌ها از آن‌ها ساخته می‌شوند، در حکم به حرمت تأثیر دارند؟

جواب: ساخت مجسمه اشکال ندارد و فرقی بین مـوادی که مجسمه از آن‌ها ساخته می‌شود نیز وجود ندارد.

سـئوال: سـاخت عروسك و مجسـمه و نقاشی و ترسـیم چهره موجودات زنده اعم از گیاهـان، حیوانـات و انسـان چه حکمی دارد؟ خرید و فـروش و نگهـداری و ارائه آن‌ها در نمایشگاه چه حکمی دارد؟

جـواب: سـاخت مجسـمه و نقاشی و ترسـیم موجـودات بی‌روح اشکال ندارد و همچـنین نقاشی و ترسـیم چهـره موجـــودات ذی روح، اگر بـــدون برجســـتگی باشد و یا مجســمه آن‌ها که به صــورت غــیر کامل باشــد، اشــکال ندارد، ولی سـاخت مجسـمه انسـان یا سـایر حیوانـات به صورت کامل اشکال دارد. امّا خرید و فروش و نگهــداری نقاشی و مجسـمه جـایز است و ارائه آن‌ها در نمایشـگاه هم اشکال ندارد.

سـئوال: آیا سـاخت عروسك و یا مجسـمه موجـودات ذی روح اعم از انسان یا غیر آن به وسیله دستگاه مخصـوص آن جایز است؟

جواب: اگر سـاخت مجسـمه بوسـیله دسـتگاه، مسـتند به فعل مسـتقیم انسـان نباشـد، اشـکال نـدارد در غـیر این صورت اشکال دارد.

آیت‌الله بهجت:

ســاختن مجســمه موجــودات جانــدار حــرام اســت، اما نگهـداری آن بـرای مقاصد غـیر حـرام بنـابر اظهر جـایز است، و نیز معامله به همین مقصود مانعی ندارد، اگرچه

احتیاط مستحب در ترک آن است، و نقاشی موجودات جاندار بنابر اظهر حرام نیست، اگرچه احتیاط در ناقص یا جدا کشیدن آن است.

آیت‌الله سیستانی:

سؤال: آیا خرید مجسمه آدمی و برهنه اعم از مجسمه زن و یا مرد جایز است؟ و خرید مجسمه و تندیس حیوانات که برای زینت می‌تراشند چه طور است ؟

پاسخ: دومی بی‌اشکال است اما اولی اگر ترویج فساد باشد، جایز نیست.

سؤال: آیا ساخت مجسمه دلفین با سنگ برای فروش جایز است؟

پاسخ: به احتیاط واجب جایز نیست.

سؤال: ساخت مجسمه گیاهان وگلها چه حکمی دارد؟

پاسخ: اشکال ندارد.

سؤال: آیا ساختن مجسمه حیوانات و انسان دارای حلیت است و در موردساختن مجسمه زنان به صورت برهنه و یا ساختن مجسمه زن و مرد نظرتان چیست ؟

پاسخ: بنا بر احتیاط واجب حرام است و ساختن مجسمه‌هایی که موجب نشر فساد و فحشاء است حرام می‌باشد.

سؤال: ساختن مجسمه کامل انسان و حیـوان با امعـاء و احشاء داخلی جهت استفاده آموزشی در مراکز آموزشی چه حکمی دارد؟

پاسخ: با امکـــان وارد کـــردن اینگونه مجسّـــمه‌ها از کشورهای دیگر بنابر احتیاط واجب نباید بسازند.

سؤال: ساختن مجسمه نـاقص یا کامل انسـان یا حیـوان بعنوان اثر هنری چه حکمی دارد؟

پاسخ: ساختن مجسمه انسان و حیـوان به احتیـاط واجب حرام است هرچند ناقص باشد ولی سـاختن مجسـمه یک جزء بدن مانند سر یا پا اشکال ندارد.

آیت‌الله صافی گلپایگانی:

سـاختن مجسـمه و خضـوع در مقابل آن، حـرام اسـت، و نیـــایش و احـــترام در برابر مجســـمهها و نصب آن‌ها در معابر و میادین، حرام است.

آیت‌الله مکارم شیرازی:

ســؤال: آیا حـــرمت نقّاشی و مجســـمه ســـازی به دلیل برداشت شرک آمیز از آن‌ها و جنبه بت پرستی آن است؟ در این صورت امروز که این امـور ذهـنیّت بت پرسـتی را در عموم مـردم ایجـاد نمی‌کند و به عنـوان هـنر شـناخته شده و به کار گرفته می‌شـود، پـرداختن به آن چه حکمی دارد؟

پاسخ: مجسـمه سـازی و خرید و فـروش آن در هر حـال اشکال دارد مگر در مواردی که جنبه اسباب بازی دارد.

سـؤال: مجسـمه سـازی تمـام تنه یا نیم تنه انسـان یا حیوان چه حکمی دارد، نقّاشی آن‌ها چطور؟

پاسخ: مجسمه سازی اشکال دارد و نقّاشی جایز است.

سؤال: آیا نگهداری مجسـمه‌ای که شـکل انسـان دارد در خانه گناه است؟

پاسخ: اگر به شکل تندیس کامل باشد جایز نیست.

سؤال: آیا ساختن مجسمه نیم تنه در حکم مجسمه کامل است؟

پاسخ: ما در مـورد مجسـمه احتیـاط واجب داریم که ساختن، نگهداری، خرید و فروش آن جـایز نیست و کلمه مجسمه، کلمه عـامی است که شـامل کامل و نیم تنه هر دو می‌شـود، آری ممکن است دست یا پـای تنهـا، صـدق مجسمه نکند.

گزارشی از پورنوگرافی در آمریکا

وب‌سایت Covenanteyes.com یک صفحه‌ی مانیتورینگ اینترنتی است که جزئیات جستجوها را مانند عناوین سرچ شده در اینترنت، ویدئوهای یوتیوب (محتواها، مخاطبین و ویدئوهای پربازدید) و هم‌چنین گزارش‌هایی از استفاده‌ی کاربران از اینترنت را ارائه می‌دهد. این سایت همین‌طور، راهنمایی‌هایی برای والدین در راستای ایجاد یک فضای پاک اینترنتی برای کودکان دارد.

مطالب زیر به گزارش‌هایی در مورد دسترسی کاربران به سایت‌های مستهجن و اثرات آن در زندگی زناشویی و خانوادگی پرداخت می‌گردد.

به گفته‌ی سخنگوی سازمان غیردولتی صنعت پورنو محتواهای بزرگ‌سالان در آمریکا؛ اینترنت بزرگ‌سالان و پورنوهای آنلاین سریع‌ترین و رو به رشدترین صنعت تولیدی و تجاری آمریکا است.

در سال 2006، درآمدهای حاصل از تجارت محتواهای جنسی در ایالات‌متحده‌ی آمریکا؛ چیزی در حدود 13 بیلیون دلار بوده است. این درآمدها شامل: فروش و یا کرایه ویدئو، فروش‌های اینترنتی، مجله‌ها، رمان‌ها، کلوپ‌های رقص غیرمتعارف، تماشای آنلاین در قبال پرداخت هزینه و غیره می‌باشد.

در سال 2007، درآمدهای حاصل از صنعت پورن در سرتاسر جهان؛ حدود 20 بیلیون دلار تخمین زده می‌شود که 10 بیلیون دلار آن، نصیب تولیدکنندگان داخل کشور ایالات‌متحده‌ی آمریکا می‌گردد. بر اساس

نظر سخنگوی صنعت پورن؛ این مبالغ از سال‌های 2007 تا 2011، به دلیل حجم بالای دسترسی‌های رایگان، 50% کاهش داشـته است. در سـال 2002، نزدیک به 11،300 فیلم پـــورن ســـاخته شـــد، درحالی‌که محصـــولات تولیدی‌هالیوود تنها 470 فیلم بوده است.

آمار و ارقام صنعت پورن:

در ایالات‌متحده‌ی آمریکا، صنعت پورن به‌صـورت سـالیانه 13 بیلیون دلار درآمدزایی دارد.

از طریق محتوای پورن اینترنتی، سالیانه 3 بیلیـون دلار عاید تولیدکنندگان می‌شود.

79% بازیگران فیلم‌های پـورن از ماری‌جوانا و 50%ـ از قرص اکس استفاده می‌کنند.

88% این فیلم‌ها شـامل خشـونت‌های فـیزیکی و 49% شامل خشونت‌های لفظی هستند.

66% از بازیگران پورن دچار تب‌خال دستگاه تناسلی که یک بیماری مقاربتی است می‌شوند.

7% از این افراد نیز مبتلابه ایدز هستند.

پورنوگرافی آنلاین

در سال 2000 حدود 7000 تا 7400 سـایت با محتـوای جنسی که تعرفه‌های آن‌ها پولی بود؛ تولید گشت.

بر اساس سایت Websense، تعداد سـایت‌های پـورن از 88000 در سـال 2000 به 1.6 میلیـون در سـال 2004 رسیده بود.

در سال 2008، بیش از 40،634 وب‌سایت دارای محتوای پورنوگرافی بوده است.

حدود 70%ـ الی 80%ـ وب‌سایت‌های رایگان، دارای محتواهای مربوط به بزرگ‌سالان هست که از اغلب آن‌ها به‌عنوان طعمه‌ای برای جذب مخاطبان به سایت‌های پولی استفاده می‌شود.

90% وب‌سایت‌های پورن رایگان و 100%ـ وب‌سایت‌های پولی، محتواها را تولید نمی‌کنند بلکه آن‌ها را خریده و در سایت‌ها؛ بارگذاری می‌کنند.

بعد از تحلیل‌هایی که در مورد 400 میلیون جستجوهای اینترنتی از سال 2009 تا 2010 انجام شد نشان می‌داد:

13% همه‌ی جستجوها در مورد مطالب جنسی است.

بیشترین جستجوی محتواهای جنسی را جوانان انجام می‌دهند.

مردان بیشتر دنبال تصاویر و سایت‌های تصویری جنسی هستند وزنان غالباً به دنبال داستان‌های عاشقانه‌ی جنسی هستند.

محتواهای جنسی درگوشی‌های هوشمند

در سال 2012، 43،8%ـ مجریان صنعت پورن و سهامداران بر این باور بودند که دستگاه‌های موبایل به اولین ابزار پورنوگرافی تبدیل‌شده است. بر اساس پژوهش‌ها در سال 2015:

درآمد حاصل از خدمات محتواهای بزرگ‌سالان و جنسی ویژه‌ی تلفن‌های همراه به 2.8 بیلیون دلار خواهد رسید

که شامل خدمات مبتنی بر اشـتراک‌های صـفحات جنسی و ویدئوچت‌ها خواهد بود.

تنها اشـــتراک‌های مفـــاهیم جنسی گوشی‌های همـــراه، درآمـدی نزدیک به یک بیلیـون دلار نصـیب تولیدکننـدگان خواهد کرد.

70% این درآمدها، بـرای تولیدکننـدگان محتـوای جنسی اروپای غربی و آمریکای شمالی خواهد بود.

مخاطبـــان این محتواها در کـــاربران تبلت‌هـــا؛ سه برابر خواهد بود.

بیش از 35 میلیـــون نفر در سرتاسر جهـــان، مشـــترک وب‌ســـایت‌های جنسی مبتـــنی بر پـــرداخت هزینه خواهند بود.

تماشای پورن و تأثیرات آن بر زندگی زناشویی

باعث ایجاد یک درک و بینش مبالغه‌آمیز از روابط جنسی می‌گردد.

باعث کاهش اعتماد بین زوج‌ها می‌گردد.

رفته‌رفته تک‌همســـری و داشـــتن یک شـــریک جنسی مأیوس‌کننده می‌گردد.

بی‌قیدی جنسی در جامعه عادی می‌گردد.

خودداری از روابط جنسی متعدد، بیماری تلقی می‌گردد.

باعث بدبینی نسـبت به یک رابطه‌ی عـاطفی و عاشـقانه می‌گردد.

انگیزه‌ی تشکیل خانواده و تربیت فرزند از بین می‌رود.

هم‌چنین بر اساس پژوهش‌هایی که جامعه‌شناسی به نام جیل منینگ در ارتباط با تماشای فیلم‌های جنسی داشته است؛ به نتایج زیردست یافته است:

افزایشنارضایتی‌های زناشویی و بالا رفتن میزان جدایی و طلاق

کاهش عاطفه در زندگی و رضایت جنسی در زندگی زناشویی

خیانت

افزایش تمایل برای دیدن شکل‌های دیگری از فیلم‌های پورن مانند فیلم‌های تجاوز جنسی، غیرقانونی و روابط جنسی ناسالم می‌گردد.

پایین آمدن ارزش تک‌همسری و وفاداری

افزایش تعداد آدم‌هایی معتاد رفتارهای جنسی شده‌اند. پورنوگرافی

پورنوگرافی و نوجوانان

بر اساس اظهارات وزارت دادگستری ایالات‌متحده‌ی آمریکا؛ هیچ‌گاه در تاریخ ارتباطات و رسانه‌های جمعی ایالات‌متحده، به این اندازه محتواهای مستهجن و ناپسند در خانه‌های آمریکایی و بدون محدودیت در دسترس کودکان نبوده است.در سال 2012، پژوهشی انجام شد که طی آن از 2،017 نفر از نوجوانان 13 تا 17 سال و والدین آن‌ها مصاحبه شده و نتایج زیر حاصل شد:

71% نوجوانان ترفندهایی انجام می‌دهند که فعالیت‌های آنلاین آن‌ها از دید والدینشان پنهان بماند. (شامل پاک کردن هیستوری، بستن صفحه هنگام نزدیک شدن والدین، دروغ گفتن به آن‌ها، استفاده از تلفن همراه به‌جای رایانه و...)

32% نوجوانان اعتراف کرده‌اند که به‌صورت عمدی و آگاهانه به تصاویر برهنه و محتواهای پورن به‌صورت آنلاین دسترسی پیدا می‌کنند. از این تعداد 43% به‌صورت هفتگی به این صفحات می‌روند و تنها 12% والدین آن‌ها از فعالیت‌های نوجوانان خود اطلاع دارند.

در پژوهش دیگری که توسط شرکت Microsoft Corporation در سال 2011 در کشورهای انگلستان، اسپانیا، ایرلند، فنلاند، آفریقای جنوبی، ایتالیا، پرتقال، ترکیه، روسیه، یونان و مصر در این رابطه انجام شد نشان می‌داد:

67% بعد از هر بار آنلاین شدن، حافظه‌ی اینترنتی رایانه را به‌صورت کامل پاک می‌کنند و یا ترفندی پیش می‌گیرند که والدین آن‌ها از فعالیت‌های آنان کاملاً بی‌خبر بمانند. 31%ـ آنان این عمل را هرروز انجام می‌دهند.

39% نوجوانان قبول دارند که گیم‌هایی را به‌صورت آنلاین بازی می‌کنند که اگر والدین آن‌ها متوجه شوند این کار را تائید نخواهند کرد.

44% نوجوانان به مخاطبان آنلاین خود درباره‌ی سنشان دروغ می‌گویند.

31% از پسران نوجوان اعتراف نموده‌اند که سایت‌های مستهجن می‌بینند و 13% آنان گفتند که این کار را غالباً انجام می‌دهند.

آیا می‌دانستید:

از هر 10 پسر، 9 نفر آن‌ها قبل از سن 18 سالگی به محتواهای پورن دسترسی پیدا می‌کنند.

میانگین سنی که پسران به مفاهیم جنسی و پورن دسترسی پیدا می‌کنند 12 سال است.

71% نوجوانان فعالیت‌های آنلاین خود را مخفی می‌کنند.

28% افراد 16 و 17 سال، به‌صورت ناخواسته به صفحات پورن دسترسی می‌یابند.

به‌صورت میانگین:

6 نفر از هر 10 دختر تا قبل از 18 سالگی به محتواهای پورن دسترسی پیدا می‌کنند.

15% پسران و 9% دختران، پورنوگرافی کودکان را تماشا می‌کنند.

32% پسران و 18% دختران، تصاویر جنسی خشن را به‌صورت آنلاین می‌بینند.

83% پسران و 57% دختران صحنه‌های سکس گروهی را تماشا می‌کنند.

69% پسران و 55% دختران، فیلم‌های پورن هم‌جنس‌بازی را به‌صورت آنلاین تماشا می‌نمایند.

پورن و کلیسا

متأسفانه امروزه پورنـوگرافی به یک امر رایج در همه‌ی بخش‌هـــای جامعه تبدیل‌شـــده اســـت؛ به صـــورتی که یک‌هشـــتم همه‌ی جســـتجوهای اینترنـــتی مربـــوط به محتواهـــــای جنسی و پـــــورن است و ازآن‌جایی‌که این صنعت در خفا رشد می‌کند حتی کلیساها و کشیش‌ها نیز از این وسوسه‌ها در امان نیستند. درواقع:

51% کشـــیش‌ها اعـــتراف کرده‌اند که پورنـــوگرافی اینترنتی یک امر ممکن و اجتناب‌ناپذیر است.

50% همه‌ی مسیحیان مرد و 20%ـ همه‌ی مسـیحیان زن اعتراف کرده‌اند که معتاد به پورنوگرافی هستند.

75% کشیشان، برای استفاده‌هایی که از اینـترنت دارند خود را مسئول به پاسخگویی نمی‌دانند.

کسانی که به‌صورت منظم در مراسم‌های کلیسا شـرکت می‌کنند 26%ـ کمتر از دیگران پورن می‌بینند اما افـرادی که خـود را 'بنیـادگرا' معـرفی می‌نمایند 91%ـ بیش از دیگران پورنوگرافی می‌کنند.

یازده سپتامبر و دلار آمریکا

مطلبی را خواهید خواند مقدمه ایست برای مطلب بعدی و اصلی.

قصد دارم در مطلب بعــدی از نمادهــای موجــود در دلار آمریکا رمز گشــایی کنم و ثــابت کنم که دلار آمریکا یک طلسم است.و همه جهــان توسط آن مسخ شــده‌اند. آن شا الله به زودی .....

در یکی از پیشــگویی‌های نوســترادامـوس (جــادوگر و کابالست فرانسوی قرن هفده ام) آمده است:

On the 11day of the 9month

Two metal birds will crash into two tall statues

In the new city

And the world will end soon after

در روز 11 از ماه 9

دو پرنده آهنین با دو برج برخورد می‌کنند

در شهر جدید

و پس از آن جهان بزودی پایان خواهد گرفت

شـما چه فکر می‌کنیـد؟آیا واقعا نوسـترادامـوس آینـده را دیـده بـود؟یا این‌که دنباله‌هـای کابالیست او، آن‌چه را که اربابانشــان قرنها قبل برنامه ریــزی کــرده بودند در آن روز خاص اجرا کردنـد؟ قرنها قبل ،حـتی قبل از نوسـتر ادامـوس ،مثلا در لژهـای اسـکاتلند،یا در معبد اورشـلیم

پس از جنگهــای صــلیبی؟شــاید هم عقبــتر؟مثلا در بابل وفـــتی که جهـــودان کابالیست دین خـــود را پایه ریـــزی می‌کردند؟یا بازهم عقبتر ...

من که بـــاورم این است این داســتان از روزی که ابلیس در آن باغ قدم گذاشت در ذهنش بود و آرزوی اجــرای آن را داشت.. بگذریم

دولت فخیمه ایـــــالات متحـــــده آمریکا که به حق اولین نگرانیش و رسالتش آزادی بیان و گســترش آزاد اندیشی در جهـان اسـت،و همیشه ادعـای دفـاع از حقـوق بشر و آزادی بیان را دارد سایتی را که این افشاگریها را انجــام داده تعطیل کـــرده است.من این مطـــالب را از ســـایت www.911prophecy.com گرفتم که البته الان تعطیل شده.

جرقه اول از جـــــایی شـــــروع شد که فهمیـــــدم اگر اسکناس‌های 5،10،20،50،100 دلاری را به روش خاصی تا بـــزنیم می‌تـــوانیم.. روایـــتی تصـــویری ازحادثه 11 سپتامبر را می‌بینیم!؟

بـاور نمی‌کنید.شـاید پیش خودتـون می‌گید بابا این یـارو دیوانه شـــــده.آخه دلار آمریکا مـــــدتها پیش طـــــراحی شده.مگه می‌شه؟

خوب پس اگر دلار دم دستتون دارید امتحان کنید.

ساختمان پنتاگون در یازده سپتامبر از پشت 20 دلاری

بــرج تجــارت جهــانی قبل از برخــورد و پنتــاگون قبل از برخورد

اولین برخورد

دومین برخورد

فروریختن ساختمانها

جـــای خـــالی ســـاختمانها و دودی که از آن‌جا به هـــوا برخاسته

اصل مطلب در اسـکناس 20 دلاری است.چـرا چـون 9+ 20=11

یوگا پرستش شیطان

اما «یوگا» چیست؟

اگر این سوال از طرفداران «یوگا» پرسیده شود، آن‌ها خواهند گفت که عظمت «یوگا» در قالب الفاظ نمی‌گنجد!!! البته اگر این تعارفات و بزرگنمایی‌ها را کنار بگذاریم، باید بگوییم که مطابق ادعاهای طرفداران «یوگا»، «یوگا» مجموعه‌ای از مراقبه‌ها، تمرین‌ها و ورزش‌های «جسمی» و «ذهنی» است که به منظور تعالی جسم و روح به کار گرفته می‌شود. این تعلیمات شامل هفت عنصر «آسانا: Asana»ـ (نرمش‌های کششی)، «باندها: Bandha»ـ (قفل‌های روان عضلانی انرژی)، «چاکرا: Chakra»ـ (مراکز روانی- انرژی زای جسم پنهان)، «مانترا: Mantra»ـ (صوت یا ارتعاشات انرژی)، «مودرا: Mudra»ـ (وضعیت‌های انرژی زا)، «نادی: Nadi»ـ (مجاری و کانال‌های انرژی)، «پرانا: Prana»ـ (انرژی حیاتی) می‌باشد که این تعلیمات، ریشه در مکاتب الحادی قرون باستان مشرق زمین دارد.

اما «یوگا» چه ارتباطی با پرستش «شیطان» دارد؟

مطابق گفته‌ی طرفداران «یوگا»، «شیوا: Shiva»ـ الهه و خدای «یوگا» می‌باشد و به همین دلیل، الهه‌ی هندو «شیوا: Shiva» عمدتاً در حین انجام «مدیتیشن یوگایی» به تصویر کشیده می‌شود8)«شیوا: Shiva»ـ الهه و خداوند تعالیم «یوگا: Yoga» می‌باشد.

«یوگا» همان «پرستش شیوا» خدای هندویان باستان است.

همانگونه که ذکر شد، متاسفانه «یوگا» آیین پرستش «شیوا» خداوند الحادی هندویان باستان است که در قالب اوراد، اذکار، وضعیت‌های خاص بدنی، نرمش‌ها و سماع‌های مخصوص و... سازمان دهی شده است.

اما موضوع موقعی نگران کننده می‌گردد که بدانیم «شیوا» همان تمثال «شیطان» در آیین هندو است! نگاهی به کتاب مرجع شیطان پرستان یعنی «انجیل شیطانی: The Satanic Bible» می‌تواند کمک زیادی به بررسی این ادعا نماید. در این کتاب، «Anton Szandor Lavey» نویسنده‌ی کتاب و رهبر سابق شیطان پرستان جهان، در مبحث «نامهای شیطانی (دوزخی): The Infernal Names»، نام «شیوا: Shiva» الهه‌ی هندویان و «کالی: Kali»ـ دختر «شیوا» و یکی دیگر از الهه‌های هندویان را در کنار نام‌های دیگری همچون «شیطان»، «لیلیث»، «ایشتار»، «ست» و سایر نام‌های شیطانی ذکر نموده است

Anton Szandor Lavey

بله عزیزان! درست حدس زده اید! آن‌چه که با نام «یوگا» و به عنوان ورزشی فرحبخش و روحانی مورد تبلیغ و ترویج قرار می‌گیرد، چیزی نیست جز اوراد، اذکار، حالات و نرمش‌ها و سماع‌هایی که به منظور پرستش خدای شیطانی هندویان باستان یعنی «شیوا» صورت می‌گیرد و فراگیران «یوگا» در طی کلاس‌های خود می‌آموزند که با اوراد و اذکار و حالات بدنی خاص خود، انرژی حیاتی! را از الهه‌ی شیطانی «شیوا» طلب نمایند!

البته عمده‌ی فراگیران یوگا از مسایل پشت پرده‌ی این ورزش تئوسوفیکال خبر ندارند و کلاهی بزرگ بر سرشان گذاشته شده است و نمی‌دانند که آن‌چه آن‌ها به منظور طلب آرامش روحی انجام می‌دهند، چیزی جز پرستششیطان (آن هم با طعم هندی اش!) نیست!

راما کریشنا» یکی از معروف‌ترین چهره‌های آیین هندوی نوین و یکی از تاثیرگذارترین و مشهورترین رهبران «یوگا» در عصر جدید می‌باشد. وی چهره‌ای شناخته شده در آیین هندو است و علاوه بر اشتغال به «یوگا»، شاگردان برجسته‌ای همچون «نارندراناث دوتتا» یا «سوامی ویواکاناندا» تربیت نمود که تعالیم «یوگا» را به خارج از هند انتشار داد و به آن‌چهره‌ای جهانی بخشید.

«راما کریشنا» در زمره‌ی رهبران بسیار محبوب «یوگا» به شمار می‌رود و از محبوبیت بسیاری در هند برخوردار بوده است. وی در سال 1836 میلادی در ناحیه‌ی بنگال غربی هندوستان به دنیا آمد و در سال 1886 میلادی در این کشور در گذشت و در 50 سال عمر خود، به احیای آیین هندو و ترویج یوگا همت گماشت. زندگی 50 ساله‌ی «راما کریشنا» پرفراز و نشیب بوده و وقایع متعددی در زندگی وی رخ داده است، اما به منظور پرهیز از اطاله‌ی کلام از پرداختن به این جزییات کم اهمیت خودداری می‌نماییم

به هر حال آن‌چه که به این مقاله مربوط می‌شود، این مسئله است که «راما کریشنا» تاثیرات مهمی در احیای آیین هندو و ترویج اجزای آن همچون یوگا داشته است و از سوی دیگر نیز با تربیت شاگردان برجسته‌ای همچون

«سوامی ویواکاناندا» موجب انتشار جهانی «یوگا» در قرون اخیر گردیده است

اما موضوع زمانی جالب می‌شود که بدانیم «راما کریشنا» در معبد الهه‌ی هندو «کالی» پرورش یافته و بسیار به «کالی» ارادت داشته است؛ تا جایی که برخی از محققان، وی را «فرزند کالی» نامیده اند

«فرزند کالی: Kali’s Child»؛ لقبی که برخی محققان به «راما کریشنا» داده‌اند. این لقب به واسطه‌ی علاقه‌ی فراوان «راماکریشنا» به «کالی» به وی اطلاق شده است.

راما کریشنا» رهبر محبوب بسیاری طرفداران «یوگا» که به ریاضت و زهد مشهور بوده است، به پرستش تجسم «شیطان» در آیین هندو یعنی الهه «کالی» مشغول بوده، و خود را «فرزند کالی» یا به تعبیر بهتر «فرزند شیطان» می‌نامید و به این لقب خود، افتخار می‌نمود!

«سوامی ویوکاناندا»، یکی از رهبران «جنبش استقلال طلبانه‌ی هند» بوده است. البته شهرت او تنها به این امر محدود نمی‌گردد. بلکه وی یکی از شخصیت‌های مشهور و یکی از پیشگامان «ودانتا» و «یوگا» در قرون اخیر می‌باشد! وی شاگرد «راما کریشنا» بوده و کسی بود که به «یوگا» شهرتی جهانی داد و این ورزش تئوسوفیکال و رازآمیز را به اروپا و آمریکا برد و آن را به مردم این سرزمین‌ها معرفی نمود. شاید به جرأت بتوان گفت که هیچکس همانند «سوامی ویواکاناندا» در انتشار جهانی «یوگا» نقش نداشته است و اگر او نبود،

«آیین یوگا» در معابد هنـــــدویان محبـــــوس شـــــده و نمی‌توانست به اروپـا، آمریکا و سـایر نقـاط جهـان راه یابد. به همین دلیل، وی حق بزرگی بر گردن «یوگا» دارد و مقبـــولیت جهـــانی «یوگا» در قـــرن حاضـــر، مـــدیون سخنرانی‌ها، سفرها و تلاش‌های وی است:

سوامی ویوکاناندا (نارندراناث دوتتا)»، یکی از پیشگامان «یوگا» در قـــرون اخـــیر، و یکی از رهـــبران جنبش به اصطلاح استقلال طلبانه‌ی هند.

اما جـالب است که بـدانیم این شـاگرد برجسـته‌ی «راما کریشـنا» یعـنی «سـوامی ویوکانانـدا» یکی از رهـبران انقلاب هند و از پیشـگامان «یوگا» در قـرون جدیـد، یک فراماسون معروف بوده و شکی در مورد عضویت وی در لژهای ماسـونی وجـود نـدارد!!!(26)ـ در مـورد عضـویت «سوامی ویوکانانـدا» در گـروه شـیطانی فراماسـونری، هیچ شک و شـبهه‌ای وجـود نـدارد و منـابع متعـددی به عضویت وی در این گروه الحادی اشاره کرده‌اند:

با توجه به مطالبی که در این مقاله ذکر شد، درمی یابیم که تـرویج و انتشـار «یوگا»، عرفان‌هـای هنـدی، شـرقی و... در طی سـال‌های اخـیر در ایـران و جهـان، حاصل تـوطئه‌ای ظریف و حسـاب شـده از سـوی تشـکیلات شیطانی فراماسونری جهانی و اصحاب شـیطان است تا به واسـطه‌ی آن‌ها بتوانند اوراد و اذکـار شـیطانی را در لبـاس عرفـان، معنـویت و اعتکـاف، به خـورد جوامع گونـاگون دهند و بـدین وسـیله، از یکسو مـانع گسـترش معنویت الهی و اسلامی گردند و از سـوی دیگر پرسـتش شـــیطان (همـــان شـــیوا؛ خداوند هنـــدی یوگا و تجسم شـیطان در آیین هنـدو) را در قـالب تعـالیمی همچـون

«یوگا» و... در بین مــردم رواج دهند. متاســفانه تعــداد زیــادی از مــردم در سراسر دنیــا، از مــاهیت شــیطانی «یوگا» و ســایر تعلیمــات و عرفان‌هــای نوپدید با خــبر نیســتند و ناخواســته همــان امیــال شــیطان و اصــحاب شیطانی وی را دنبال می‌کنند.

علیرغم تمامی این مسایل، متاسفانه در دهه‌هـای اخـیر، دامنه‌ی طرفداران «یوگا» گسترش یافته و این تعالیم در سراسر جهان و از جمله در ایران، طرفداران زیادی پیـدا کــرده است. متاســفانه «تعــالیم یوگا» در ایــران منتشر شده است و توجه افراد فراوانی را به خـود جلب نمـوده است. این امر تنها به برگزاری کلاس‌های «یوگا» محـدود نمانده است و تا جایی پیش رفته است که حتی یک مجله با عنوان «دانش یوگا» به صورت ماهانه در کشور منتشر می‌گردد. اما تأسف بیشتر این‌که مجله‌ی مــذکور، تنها به تعلیم حرکات ورزشی، وضعیت‌های بدنی و اوراد مربوط به «یوگا» نمی‌پــردازد، بلکه به «اســاطیر یوگا» همچــون «شیوا» که همان «تجسم شیطان در آیین هنـدو» اسـت، نـیز به صـورت مبسـوط اشـاره می‌نماید و تعـالیم افـراد فاسد و منحــرفی همچــون «اوشو» به عنــوان تعــالیمی عرفانی، به خورد خوانندگان داده می‌شـود. بـرای مثـال، بــرخی از تیترهــای مقــالات مجله‌ی مــذکور عبارتند از: «رقص شــیوا تجلی عرفــان!»، «ســیری در زنــدگی راما کریشــنا!»، «تنفس و آگــاهی اوشو دربــاره‌ی یوگا!» و «درس‌هایی از اوشو!»

البته نگارنــده‌ی این مقالــه، مخــالف حرکــات ورزشــی، نرمشی و کششی نیست، بلکه عقیده دارد که در حــالتی که می‌توان همین نرمش‌ها و ورزش‌ها را بدون توسل به

اوراد و اذکار شیطانی پرستش شیوا در آیین هندو انجام داد، چرا باید بر انجام این حرکات با اوراد و وضـعیت‌های خـــاص بـــدنی «یوگا» تاکید ورزید. حـــال آن که می‌دانیم مشابه حرکات ورزشی مـذکور، در ورزش‌هـایی همچـون ژیمناستیک وجود دارند.

یک طلسمنامه‌ی جادویی از مصر باستان

جادو به معنای پیدا کردن رابطه‌ای تکرارشدنیست بین اعمال و مناسکی خاص و شاید نامربوط، برای دستیابی به یک نتیجه‌ی دلخواه به طرزی که گمان برود به نیرویی ماورای طبیعی متمسک شده‌ایم. البته این فرآیند شاید آنقدر غریزی باشد که فقط به موجود تکامل‌یافته‌ای چون ما محدود نشود چنان‌که آزمایش روانشناس مشهور آمریکایی "اسکینر"، چنین دلبستگی‌ای به خرافات را برای کبوترهای آزمایشگاهی هم نشان داد:

دسته‌ای از کبوتران گرسنه را در قفسی گذاشتم که به سیستمی اتوماتیک وصل بود که غذا را در فواصل زمانی منظم (و بدون نیاز به انجام عمل خاصی) تحویل می‌داد. کشف کردم که بعد از مدتی هر کبوتر وقت گرسنگی سلسله‌ای از اعمال خاص را تا زمان گرفتن غذا ادامه می‌دهد که گویی رفتارش با تحویل غذا متحد و مربوط باشد. یک پرنده خلاف جهت عقربه‌های ساعت دور قفسش می‌چرخید. پرنده‌ای دیگر هم همیشه سرش را به گوشه‌ی بالایی قفسش می‌کوباند. پرنده‌ی سوم خودش را مکرر پرت می‌کرد به گونه‌ای که گویی سرش را زیر یک شی نامرئی قرار می‌دهد و بلندش می‌کند. دو پرنده‌ی دیگر هم یک حرکت پاندولی با سر و بدنشان انجام می‌دادند که سر به طرف جلو می‌آمد و از سمت راست به چپ با حرکت تندی تاب می‌خورد و آرام برمی‌گشت. به این نتیجه رسیدم که کبوتران باور کرده‌اند که حرکاتشان بر سیستم غذادهی اتوماتیک قفس‌ها تاثیرگذار است و ایشان هم از نظر رفتاری و روانشناسی مثل انسان‌ها به باورمندی خرافات توانایند.

و به این ترتیب در مذهب عـامه‌ی مـردم (درست به مانند همان کبـوتران گرسـنه‌ی اسـکینر) تاثیرگـذاری مهرهـای تعویذ، طلسم و پیاله‌های افسون به نظام طـبیعت، بـاور پذیرفته‌ای بوده که ریشه‌اش تا تمدن قـدیمی مصر و بین النهـــرین به راحـــتی قابل تعقیب است. گرچه در اکـــثر مواقع استفاده از جادو پذیرفته نبود، چنانکه بـرای مثـال «کننده‌ی جـادو» بـرای زرتشـتیان و یهودیـان مـرگ‌ارزان محســـوب می‌شد و از نظر مســـلمانان هم همیشه از رستگاری به دور می‌ماند.

شـاید جـالب باشد که بـرای درک اهمیت این موضـوع و فراگیری این نوع اعتقادات در بـافت فـرهنگی آن دوران متن ورد روی یک مهر طلسم ساسـانی که جدیـداً کشف شده را با هم مرور کنیم:

بهروزی از آنِ شما، از یهوه آدونای به ... و مـرگ بر دیو. اکنـــون، تـــویی که این تعویذ را می‌بیـــنی، پس بـــرای تو راســـتی ... و او هشـــدار داد به پســـرانش، و حـــال این پـــیروزدخت که نـــام پـــدرش و مـــادرش ... و نباشد از روسـتای میکلس، و مسـتولی مشو بر او و اگر مسـتولی شـوی من نـیز او را تـرک خـواهم کـرد. به طـوری که او دوباره تو را نخواهد گرفت و از سرتاپایت ... مجـازات ... اما اکنـون از آن نـیز بـیرون ... پس شـفا و درمـان بر او باشد به نام عیسی.

پس مرزهای جادو با مرزهای اعتقادات عادی موسـوم به دین چنـــان متفـــاوت است که صـــاحب طلســـم، یعـــنی پـیروزدخت ایـرانی (احتمـالاً زرتشـتی) بـرای رسـیدن به خواســـته‌اش از نـــام نیک عیسی بهـــره می‌گـــیرد تا روح پلیدی که از قضا نامی سـامی دارد را از زنـدگی خـودش

دور کند. در اکـــثر مـــوارد این شـــیفتگی ملحـــدانه‌ی برش‌هـایی از جامعه به نیروهـای فـوق طـبیعی همچـون اعتقــاد بومیــان دورمانــده از تمــدن به رایــزنی با ارواح بوده، و کـاری شـیطانی و خـبیث و نابخشـودنی شـمرده می‌شــده. اما در روی دیگر این مــاجرا اســتفاده‌ی مثبت عده‌ای از سحر و افسـون هرگز گنـاه محسـوب نمی‌شد. چنان که خود زرتشت برای دور کردن دیوی به نام «بود» که به فریبکاری و نامرئی بـودن مشـهور بـوده، دوبـار با صـــــدای بلند ذکر «یثا اهو وائـــــیرو» را می‌خواند تا دیو بگریـــزد. یا اگر خـــوانش دعا ادامه می‌یـــافت با قـــدرت کلماتش دیو متلاشی یا حتی مسخر و در اختیار می‌شده. بدین صورت در افسانه‌های قدیمی پارسی شـکل مثبـتی از افســـــونگری را هم مشـــــاهده می‌کـــــنیم که در آن طهمـورس با افسـون بر اهـریمن پـیروز شـده و حـتی آوازه‌ی جمشید و فریدون هم در نیرنگ و جادو بازی بلند بوده.

اصل قضیه

با چــنین پیش زمینه‌ای از اوضــاع جــادو و جــادوگری در قـرون شش و هفت میلادی به سـراغ یـافته‌ی جدیـدی از ســـــــــــرزمین مصر می‌رویم که در محیطی آمیخته از اسطوره‌های مصر باسـتان، یونـان و مسـیحیت، شـرایط مساعدی برای شکل‌گیری انواع جادوهـای سـیاه یا سـپید داشــته. همین‌طـور که امـروزه پاپیروس‌هـای زیـادی به خطــوط یونــانی، قبطی و دموتیک با مضــمون طلسم و سحر از ایشان بدست آمده.

دو محقق از دانشــگاه ســیدنی به نــام آقــای Choat و همکارشان دکتر Gardner از دانشکده‌ی مذاهب دانشگاه

سیدنی به تـازگی موفق به کشف رمز پاپیروس‌هـایی به خط قــدیمی قبطی شــده‌اند که به قــول خودشــان یک «راهنمـای مصـری قـدرت آیینـی» است و به نظر ما یک «طلسم‌نامه»ی فوق‌العـاده. نوشـته‌هایی در برگیرنـده‌ی سـحرهایی قـدیمی و رشـته‌نیایش‌هایی طـولانی بـرای خدایانی ناشناخته در بیست صـفحه که احتمـالاً متعلق به همـان قـرون شش و هفت میلادی (یعـنی 1300 سـال پیش) باشد و در میـان "کلمـاتِ قـدرت" مـذکور کنـار نقش‌هــای غــریبش به چگــونگی طلسم عشق و طــرز جن‌گیری ارواح خبیث یا سحر شفای بیماری‌های مرگ‌آور و حــتی اذکــاری بــرای مــوفقیت در کسب و کــار بر می‌خوریم.

مثلاً در یک جای این متون سحرآمیز به فرمولی جـادویی بـرای مطیع کـردن هر کس که می‌خواهید اشـاره شـده؛ بدین طریق که سـرود جـادویی‌ای را کلمه به کلمه بـرای دو میخ که در دست گرفته‌اید بخوانید و آخر هم میخ‌ها را بر راست و چپ آستانه‌ی درب خانه‌اش بکوبانید!

این متون را چه کسانی نوشته‌اند؟

با این که بعضی از نیایش‌ها به عیسی مســیح تعلق دارد ولی چنان که گفتیم درباره‌ی متون جادویی آن مرزبنـدی دقیقی که به مـذهب حکمفرماست وجـود نـدارد. حـتی بخش مهمی وجـود دارد که شخصی به نـام «شـیث» را این گونه نیایش می‌کند:

شیث! شیث!ای عیسای زنده!

شــــیث ســــومین فرزند آدم و حواست (بعد ازهابیل و قابیل) که اسـمش در تـورات هم آمـده (طبق بـرخی از

احادیث اسلامی استمرار نسل انسـان را از طریق فرزند سـوم حضـرت آدم به نـام شـیث است که وصی آدم و ولی‌عهد او بوده. چون‌هابیل به دست قابیل کشـته شد و قابیل مطـرود هم به دنبـال فسق و فجـور رفت و فرزندان و نسلش هم در اثر در طوفان نـوح همه از بین رفتند.)

شیث لفظی سـریانی است به معنـای هبةالله یا هـدیه‌ی خدا چون طبق اساطیر یهودی آدم بعد از مـاجرای کشـته شدن‌هابیل و به وقت صد و سی سالگی صاحبش شد.

چنـان که بر می‌آید کتاب‌طلسـمِ رمزنگـاری شـده باید به فـرقه‌ی "شـیثیان" متعلق باشد که یک دین گنوسـتیکِ مربـوط به عصر رومیـان است (قـرون دو سه میلادی) و در زمـان قـرن شش و هفت (یعـنی هنگـامی که کتـاب طلسم مورد بررسی نوشته شد)، باور به آن تحت فشـار شـدید کلیسـای وقت کمرنگ می‌شـده و کم کم به زوال می‌رفته.

اما مـاجرا وقـتی جـالب‌تر می‌شـود که نیایش‌هـای افتتاحیه‌ی رمزنوشته‌ی مصـری پیش رویمـان را فـارغ از باورهای شیثیان بررسی می‌کنیم:

ستایش من تقدیم شـما بـاد و من شـما را نمـازگزارم‌ای بلند مرتبه باکتیوثا، که امین و موثقی و ارباب چهل و نه رسته‌ی ماران!

و بـدین تـرتیب طلسـنامه‌مان وقـتی که به باکتیوثا (Baktiotha)ـ اشـاره می‌شـود از قبل هم رازگـونه‌تر می‌شـود چـون او خـدایی ناشـناخته با جبهه گـیری

نامشــخص بین خر و شر است که با قــدرت عظیمش به قوای عالم مادی محاط شده.

727752-9a9da7ca-7360-11e4-bbe7-27f38624ba7e

در واقع باید گفت شواهد نشان می‌دهد سحرهای موجود در این کتاب جادوی مصــری هم از آیین شــیثیان و هم از مســیحیت ارتــدوکس آن زمــان تــاثیر گرفته و درست مشــخص نیست که آیا این طلسم‌ها قــرار بــوده توسط جــادوگرانی مشــخص یا راهبه‌هــای ترک‌دنیاکرده انجــام بشود یا خودِ مردمِ معتقد.

این پاپیروس‌ها از کجا آمده‌اند؟

فــردی به نــام Michel Feckelmann که در وین دلالی عتیقه‌جات می‌کرده در سال 1981 کتــاب را به دانشــگاه Macquire فروخته ولی این تمــام چــیزی است که از گذشته‌ی این طلسم‌نامه می‌دانیم و حتی دقیقاً مشــخص نیست که نوشــته از کــدام بخش مصر بدست آمــده. البته بنا بر گویش شناسیِ مصرِ آن‌زمان می‌تــوان حــدس‌هایی زد و گفت به احتمال زیاد این پاپیروس نوشته‌ها مربــوط به حــوالی شــهر باســتانی Ashmunein/Hermopolis باشند.

حقیقت علمی جالب در مورد کهکشان راه شیری

1. این کهکشان تاب برداشته است

برای شروع، باید بدانید که راه شیری، ظاهری دیسک مانند داشته و حداقل 120 هزار سال نوری عرض دارد. مرکز این کهکشان که در حقیقت یک برآمدگی است، به تنهایی 12 هزار سال نوری عرض دارد. نکته جالبی که باید بدانید این است که دیسک این کهکشان، کاملاً تخت نبوده و تاب برداشته است. شاید گاهی اوقات که شانس تماشای راه شیری را داشته‌اید، آن را کاملاً تخت دیده‌اید؛ اما حقیقت این است که دیسک راه شیری دچار انحراف شده و تاب برداشته است. ستاره‌شناسان دلیل این پدیده را به کهکشان‌های ابر ماژلانی بزرگ و ابر ماژلانی کوچک نسبت می‌دهند.

دو کهکشان کوتوله به نام ابر ماژلانی بزرگ و ابر ماژلانی کوچک که در گروه محلی قرار گرفته‌اند، از همسایگان راه شیری به شمار می‌روند و گفته می‌شود که به دور کهکشان ما گردش می‌کنند. بسیاری از ستاره‌شناسان بر این باورند که کهکشان راه شیری و این دو کهکشان همسایه، مسابقه‌ای همچون مسابقه‌ی طناب کشی را برگزار کرده‌اند و کهکشان‌های همسایه سعی داشته‌اند ماده تاریک را از کهکشان ما به بیرون بکشند. این مسابقه‌ی کششی، گونه‌ای خاص از فرکانس نوسان‌ساز را به وجود آورده و روی هیدروژن موجود در کهکشان ما تأثیر گذاشته و به بیرون کشیده شده است. از آن‌جایی که کهکشان راه شیری مقادیر بسیار زیادی

از گاز هیـدروژن را در خـود جـای داده، در اثر این کشش دچار انحراف شده و تاب برداشته است.

2.هاله دارد؛ اما نمی‌توانید مستقیماً آن را مشاهده کنید

دانشــمندان بر این باورند که مــاده‌ی تاریــک، حــدود 90 درصد از جــرم کهکشــان راه شــیری را تشــکیل داده و یک‌هاله‌ی مرموز را نیز به وجــود آورده است. این نشــان می‌دهد هر آن‌چه را که با چشم غیر مسلح یا با تلســکوپ در این کهکشان می‌بینیم، تنها 10 درصد از جرم کل این کهکشان را تشکیل داده‌اند و ماده‌ی درخشان نـام دارنـد؛ اما مابقی جرم کهکشان، به مـاده‌ی تاریک مربـوط است که ما نمی‌توانیم آن را ببینیم.هاله‌ی مرموز ماده تاریــک، باهاله‌ای که در اطراف دنباله‌دارها دیده می‌شـود تفـاوت دارد و شاید بتوان گفت در دسته‌ی‌هاله‌های نورانی قرار نمی‌گـــــیرد و نمی‌تـــــوان با دوربین معمـــــولی از آن تصویربرداری کرد.

در واقع،هاله‌ی ماده تاریک کاملاً نامرئی است؛ اما وجود این ماده مرموز به واسطه شبیه‌سـازی‌های انجـام شـده اثبـــات می‌شـــود. دانشـــمندان به کمک شبیه‌ســـازهای رایـانه‌ای، شـکل ظـاهری کهکشـان راه شـیری را بـدون وجود این ماده، خلق کرده‌اند و تفاوت‌های چشـمگیری را مشـاهده کرده‌انـد؛ هم‌چـنین اگر وجـود مـاده‌ی تاریک در نظر گرفته نشود، ستاره‌های درونی کهکشان که فاصـله بسیار کمی با مرکز دارنـد، با سـرعت کم‌تـری شـروع به گردش می‌کنند.

هرچه یک کهکشان سنگین‌تر باشد، ستاره‌های موجـود در آن کهکشان با سرعت بسیار بیشتری حرکت می‌کنند؛ اما

اگر فرض را بر این بگذاریم که ماده‌ی تاریک وجود نـدارد و یک کهکشان تنها از ماده‌ای که می‌بینیم تشکیل شــده، آن‌گـاه نـرخ چـرخش سـتاره‌ها بسـیار کم‌تر از آن چـیزی خواهد بود که ما مشـاهده می‌کـنیم. دانشـمندان با توجه به این شبیه‌سازی‌ها و پیش‌بینی‌های قبلی، به این نتیجه رسیده‌اند که گونه‌ای خاص و نامرئی از مـاده وجـود دارد که به صورت گرانشی، با مـاده معمـولی در تعامل است. دانشمندان به دلیل نامرئی بودن این نوع ماده، نام آن را ماده تاریک گذاشته‌اند.

1. بیش از 200 میلیارد ستاره دارد

بسیاری از کهکشان‌های موجود در عالم، پرجرم و بــزرگ هستند؛ اما راه شیری وضعیتی متوسط دارد. بزرگ‌تـرین کهکشانی که تا به امروز موفق به شناسایی آن شده‌ایم، IC 1101 نام دارد و جـالب است بدانید که بیش از 100 تریلیـون سـتاره را در خـود جـای داده است. بسـیاری از کهکشـان‌های بـزرگ، بیش از یک تریلیـون سـتاره دارند. کهکشان کوتوله‌ای همچون ابر ماژلانی بزرگ، حــدود 10 میلیارد ستاره دارد.

کهکشــان راه شــیری، چــیزی در حــدود 100 الی 400 میلیـارد سـتاره دارد؛ اما وقـتی که ما شب‌ها به آسـمان می‌نگریم، تعداد ستاره‌هایی که می‌توانیم مشاهده کــنیم حـداکثر 2500 عـدد است و این مقـدار در تمـام نقـاط جهان تقریبـاً ثـابت است. این عـدد صـحیح نیسـت؛ زیـرا کهکشان ما دائماً در حال از دست دادن سـتاره‌های خـود است که به ابرنواختر تبـدیل می‌شـوند و از طـرفی دیگر به طور پیوسته، ستاره‌های جدیدی نیز متولد می‌شوند.

1. غبار آلود و مملو از گاز است

هر چند ممکن است که شما به عنوان یک ناظر با چشمان غیر مسلح نتوانید آن را ببیند؛ اما باید بدانید که راه شیری، کهکشانی مملو از گاز و غبار است. غبار و گاز، چیزی در حدود 10 الی 15 درصد از ماده درخشان و قابل مشاهده کهکشان راه شیری را تشکیل داده‌اند که اکثراً بقایای ستاره‌ها هستند. عرض کهکشانی که در آن زندگی می‌کنیم 100 هزار سال نوری است و ما می‌توانیم در طول موج مرئی، تنها تا 6 هزار سال نوری را به سمت درون دیسک مشاهده کنیم. هنوز هم می‌توان شب‌ها در نواحی مختلفی از زمین که آلودگی نوری پایین است، حلقه‌ی غبار آلود راه شیری را با چشمان غیر مسلح مشاهده کرد.

ضخامت این غبار باعث انحراف نور مرئی می‌شود؛ اما نور مادون قرمز می‌تواند به راحتی از میان آن عبور کند و همین باعث شده که تلسکوپ‌های فضایی مادون قرمز، مانند تلسکوپ فضایی اسپیتزر، به ابزار بسیار کارآمدی جهت نقشه‌برداری و مطالعه کهکشان تبدیل شوند. تلسکوپ فضایی اسپیتزر می‌تواند به کمک نور مادون قرمز، از میان غبار کهکشانی عبور کرده و آن‌چه را که در مرکز کهکشان و زایشگاه‌های ستاره‌ای در حال رخ دادن هستند، آشکار کند.

1. از ترکیب کهکشان‌های دیگر ساخته شده است

کهکشان راه شیری، روزگار پر فراز و نشیبی را پشت سر گذاشته و هیچ‌گاه به شکل زیبای امروزی نبوده است. این کهکشان با بلعیدن دیگر کهکشان‌ها شکل

گرفته است و حتی امروزه نیز این کار را انجام می‌دهد. نزدیک‌ترین کهکشان به کهکشان راه شیری، کهکشان کوتوله سگ بزرگ (Canis Major) است و در حال حاضر راه شیری، ستاره‌های این کهکشان را می‌رباید و به دیسک خود اضافه می‌کند. در طول تاریخ، راه شیری با سرقت ستاره‌ها از کهکشان‌هایی همچون کهکشان کوتوله کمان (Sagittarius)، بزرگ و بزرگ‌تر شده و به شکل امروزی درآمده است.

1. هر تصویری که از راه شیری می‌بینید، واقعی نیست

در حال حاضر ما نمی‌توانیم از نمای بالا از راه شیری تصویربرداری کنیم؛ زیرا حقیقت این است که ما در قسمت درونی دیسک این کهکشان قرار گرفته‌ایم و 27 هزار سال نوری با مرکز کهکشان فاصله داریم. تصویربرداری از راه شیری مانند این است که بخواهید از قسمت درونی خانه خود عکس بگیرید. این یعنی شما هر تصویری که از کهکشان راه شیری مشاهده می‌کنید که دیسک و بازوهای مارپیچی بسیار زیبای آن را نشان می‌دهند، واقعی نبوده و تصویری از دیگر کهکشان‌ها هستند یا این‌که یک رندر ساختگی هستند.

ما هنوز راهی بسیار طولانی تا تصویربرداری از راه شیری در پیش داریم و شاید هرگز نتوانیم از نمای بالا تصویربرداری کنیم؛ اما از زاویه‌ای که به کهکشان می‌نگریم، می‌توانیم تصاویر زیبایی را ثبت کنیم.

1. یک سیاه‌چاله در مرکز راه شیری است

در مرکز بســـیاری از کهکشـــان‌های بـــزرگ، یک ابر سیاه‌چاله کلان جرم قـرار گرفته است و راه شـیری نـیز از این قاعــده مســتثنی نیست. از مرکز کهکشــان مــا، امــواجی رادیــویی دریــافت می‌شــوند که بســیار عجیب هستند و دانشمندان بر این باورند که در این قسمت، یک سیاه‌چاله بـزرگ قـرار گرفته است. دانشـمندان نـام این سیاه‌چاله را کمان آ (Sagittarius A) گذاشته‌اند که یک ابر ســیاه‌چاله کلان جــرم بــوده و حــدود 22.5 میلیــون کیلومـتر قطر دارد؛ یعـنی قطر این سـیاه‌چاله به انـدازه مدار سیاره عطارد به دور خورشید است.

در اطراف این سیاه‌چاله، یک دیسک چرخان از مواد قرار گرفته که سعی می‌کنند به درون سیاه‌چاله فــرو ریزند و به جرم آن بیافزایند. گفته می‌شود که جـرم این دیسـک، حدود 4.6 میلیون برابر جرم خورشید است و می‌تواند در مـــدار زمین به دور خورشـــید جـــای گـــیرد. اگرچه این سیاه‌چاله نیز همچون دیگر سیاه‌چاله‌ها سـعی می‌کند هر چـیزی که در اطـرافش قـرار گرفته را از بین بـبرد؛ اما جـالب است بدانید که یک زایشـگاه سـتاره‌ای در نـزدیکی این سیاه‌چاله وجود دارد که آسیبی ندیده است.

1. تقریباً به اندازه عالم عمر دارد

بر طبق آخـرین مشـاهدات و آزمایش‌هـا، دانشـمندان به این موضوع پی برده‌اند که عالم حدود 13.7 میلیارد سال سن دارد. جالب است بدانید که کهکشان راه شـیری نـیز حـدود 13.6 میلیـارد سـال سن دارد! بـرخی از پـیرترین ستاره‌های کهکشان راه شیری را می‌تـوان در خوشه‌های کروی یافت. دانشمندان با اندازه‌گیری سن این ستاره‌ها توانسته‌اند سن کهکشان را محاسبه کنند.

اگر چه برخی از ساختارهای اصلی راه شیری برای مدت زمـان طـولانی عمر داشـته‌اند؛ اما این را باید بدانید که دیسک کهکشان و هم‌چنین برجستگی مرکزی آن بین 10 الی 12 میلیارد سال پیش به وجود آمده‌اند؛ هم‌چنین این امکـان وجـود دارد که برجسـتگی مرکـزی پیش از سـایر قسمت‌ها شکل گرفته باشد.

1. بخشی از ابر خوشه سنبله است

کهکشـان راه شـیری با تمـام بـزرگی که دارد، بخشی از ساختارهای کهکشانی بسیار بزرگ‌تر است. کهکشان‌های ابر ماژلانی بزرگ، ابر مـاژلانی کوچـک، آندرومـدا و 500 کهکشـــان دیگر که همســـایگان راه شـــیری محســـوب می‌شـوند، همگی اعضـای گـروه محلی هسـتند. گـروه محلی در مقیـاس عـالم، کـوچک‌ترین سـاختار به شـمار می‌رود. دانشـــمندان به این موضـــوع پی برده‌اند که راه شیری، بخشی از یک گروه کهکشانی بسیار بزرگ به نام ابر خوشه ســـــنبله است. ابر خوشه‌ها، گروه‌هـــــایی کهکشانی در مقیاس بسیار بـزرگ هسـتند که قطر آن‌ها به صـــدها میلیـــون ســـال نـــوری می‌رسد. بین این ابر خوشه‌ها، فضاهای خالی وسیعی وجود دارند.

گفته می‌شود که در ابر خوشه سنبله، دست‌کم صد گروه کهکشـانی و خوشه‌های کـوچک‌تر قـرار گرفته‌اند و قطر این ابر خوشه به 110 میلیـــون ســـال نـــوری (33 مگا پارسک) می‌رسد. با توجه به مطـــالعه‌ای که در ســـال 2014 انجام شده، به نظر می‌رسد که ابر خوشه سـنبله نیز بخش کوچکی از یک ابر خوشه بزرگ‌تر به نام لانیاکیا است که بر روی جاذب بزرگ متمرکز شده است.

1. راه شیری همواره در حرکت است

راه شیری به همراه هر چیز دیگری که در این عالم وجود دارد، در فضا حـــرکت می‌کند. زمین به دور خورشـــید حـرکت می‌کنـد، خورشـید به دور کهکشـان راه شـیری و این کهکشـان نـیز به عنـوان بخشی از گـروه محلی در حـرکت است و گـروه محلی نـیز نسـبت به تـابش زمینه کیهانی (تابشی که از زمان وقوع مه‌بانگ بر جـای مانـده است) حـرکت می‌کند. تـابش زمینه کیهـانی، یک نقطه مرجع مناسب برای انـدازه‌گیری سـرعت چیزهـایی که در عالم وجود دارند به شمار می‌رود.

گفته می‌شـود که گـروه محلی به نسـبت تـابش زمینه کیهانی، با سـرعت 600 کیلومـتر بر ثانیه (2.2 میلیـون کیلومتر بر ساعت) حرکت می‌کند. چنین سـرعت‌هایی در ذهن ما نمی‌گنجند و سـرعت چیزهـایی که ما تصـور می‌کنیم در برابر این سرعت‌ها، تقریباً هیچ هستند.

واقعیت عجیب و شگفت‌انگیز درباره نجوم

اگرچه انسان هزاران سال است که به مطالعه آسمان‌ها و کیهان پرداخته، اما هنوز اطلاعات بسیار اندک و ناچیزی پیرامون فضا و جهان اطراف خود دارد. هم‌چنان که در راستای افزایش دانش و آموخته‌های خود گام برمیداریم، هر روزه با مسائل شگفت‌آور جدیدتری آشنا می‌شویم و این درحالیست که برخی از آن‌ها بسیار پیچیده و گیج‌کننده می‌باشند. در ادامه این مقاله به مجموعه‌ای از شگفت‌انگیزترین، جالب‌ترین و عجیب‌ترین حقایق نجوم و دانش ستاره‌شناسی اشاره خواهیم نمود.

نجوم

10 انرژی تاریک

دانشمندان بر این باورند که ما فقط قادر به دیدن 5 درصد از ماده در جهان هستی می‌باشیم. این در حالیست که باقی کیهان از ماده‌ای نامرئی به نام «ماده تاریک» و هم‌چنین نوع اسرارآمیزی از انرژی به نام «انرژی تاریک» تشکیل شده‌است.

9 ستارگان نوترونی

ستارگان نوترونی آن‌قدر چگال و متراکم می‌باشند که در مقام مقایسه، جرم یک قوطی کنسرو از مواد یک ستاره نوترونی، بیشتر از جرم کره ماه می‌باشد.

8 انرژی آزاد شده از خورشید

انرژی آزاد شده از خورشید آن‌قدر زیاد است که حتی تصور آن نیز دشوار است. انرژی آزاد شده از هسته

خورشـــید در هر ثانیـــه، معـــادل 100 میلیـــارد بمب اتم می‌باشد.

7 تلسکوپ

گالیله به اشتباه مخترع تلسکوپ نامیده شده‌است. نتـــایج مطالعـــات تاریخ‌دانـــان نشـــان می‌دهد مخـــترع اولین تلسکوپ یک عینک‌ساز هلندی به نام «یوهانس لیپرشی» بـوده است. درعین حـال گالیله نخسـتین فـردی می‌باشد که از ابزار تلسکوپ برای مطالعات نجومی و دانش فضا استفاده نموده است.

6 سیاه چاله‌ها

سیاه‌چاله‌ها آن‌قدر فشـرده و چگـال بـوده و چنـان جاذبه شدیدی تولید می‌نمایند که حتی نـور نـیز نمی‌تواند از آن فـــرار نماید. فیزیکـــدانان نظـــری پیش‌بیـــنی می‌کنند که شرایطی وجود دارد که تحت آن نور قادر به فـــرار است. (این وضعیت «تابش‌هاوکینگ» نامیده شده‌است)

5 نور ستارگان و کهکشان‌ها

رسـیدن نـور سـتارگان و کهکشـان‌های دور به ما آن‌قـدر زمـــان می‌بـــرد که آن‌چه ما امـــروز می‌بیـــنیم در واقع وضعیت این اجرام را در صدها، هزاران و حتی میلیون‌ها ســـال قبل نشـــان می‌دهد. از این‌رو همـــانطور که به آسمان می‌نگریم به‌راستی سفری در زمان و گذشته‌های بسیار دور داریم.

4 انفجار ابرنواختری

سحابی خرچنگ به‌واسطه یک انفجار ابرنواختری در سال 1054 میلادی به وجود آمد. منجمان عرب و نیز ستارشناسان چینی در آن زمان اشاره کرده‌اند که این انفجار آن‌قدر درخشان بوده که برای ماه‌ها باعث روشنی آسمان شب شده و حتی در روشنی روز نیز قابل مشاهده بوده است. انرژی آزاد شده در هسته خورشید در هر ثانیه، معادل 100 میلیارد بمب اتم می‌باشد.

3 شهاب‌ها

شهاب‌ها معمولاً فقط ذرات ریز گردوغبار در حال سقوط از میان جو زمین می‌باشند. دنباله‌دارها گاهی اوقات از میان مدار زمین عبور کرده و ردی از گردوغبار را در مسیر پشت سر خود بر جای می‌گذارند. سپس همانطور که زمین در مسیر حرکت خود از میان این گردوغبار عبور می‌کند، این ذرات داغ شده و رگه‌هایی از نور در آسمان شب نمایان می‌سازند.

2 عطارد

اگرچه عطارد نزدیکترین سیاره به خورشید است اما بااین‌حال گاهی اوقات دمای آن تا منفی 280 درجه فارنهایت می‌رسد. اما چرا؟

از آن‌جا که سیاره عطارد تقریباً هیچ اتمسفری ندارد، لذا هیچ‌چیز برای به دام انداختن و نگه داشتن گرما در نزدیکی سطح آن وجود ندارد. از این‌رو نیمه تاریک سیاره عطارد (سمتی که از خورشید دور است) بسیار سرد است.

1 زهره

اگرچه سیاره زهره نسبت به خورشد، در فاصله‌ای دورتر از سیاره عطارد قرار دارد، اما به طــور قابل ملاحضه‌ای داغ‌تر از عطــارد است. علت این امر جو غلیظ و مــتراکم سیاره زهره است که باعث حفظ گرما در نزدیکی ســطح سیاره می‌شود

خاندان معروف یهودی دنیا

هنگامیکه خانواده آستور در آمریکا بودند به طبقه ممتاز شیطانی که مقر آن در انگلستان بود کمک کردند تا کنترل خود را بر آمریکا حفظ کنند. چون خانواده آستور از آلمان آمده بودند و هم‌چنین چون شیطان پرستی به صورت مخفیانه انجام می‌شد, دیگران نمی‌توانستند زیاد به کمک‌های جان جیکوب آستور به جنبش‌های طرفدارنخبگان انگلستان شک کنند.

حتما در تصویر هرم ایلومناتی طبقه انجمن 300 خاندان را داده‌اید ،درباره این طبقه اینگونه نوشته‌اند: در این طبقه 300 خاندان ثروتمند یهودی معرفی می‌شوند که زیر نظر 13 خاندان تاجدار دنیا را اداره می‌کنند.این 300 خاندان به قدری ثروتمنداند که ثروتشان در مخیله من و شما نمی‌گنجد.این 300 خاندان یهودیانی هستند که نامشان کمتر به گوشمان خورده یا اصلا به گوشمان نخورده است. خاندان روچیلد، خاندان راک فِلِر، خاندان مِندِز، خاندان آبنادانا، خاندان بِنونیزد و غیره از آن دسته‌اند.

در این سلسله مقالات که مدتی است بر روی آن کار میکنیم به معرفی کامل این 13 خاندان معروف دنیا خواهیم پرداخت، سلسله مقالات بسیار جذابی است. حتما تا آخر همراه ما باشید...

به نام خدا

خاندان آستور(Astor)

چکیده

جریـان رویـدادها در 400 سـال بـدین صـورت است. در اواخر دوران قـــرون وســـطی خانـــدان‌های شـــیطانی مختلفی به جنوب غربی آلمان مهاجرت کردند. در جنـوب غربی آلمان جادوهای مربوط به دیانا انجام می‌شد و این امر زنگ خطـری بـرای عوامل مختلف کلیسـای کاتولیک روم بـود. خـانواده آسـتور مـدیریت محل‌هـای ملاقـات جـادوگران را در منطقه‌هایـدلبرگ بر عهـده داشـتند. جادوگری تقریبا در سرتاسر جنوب غربی آلمان گسترش می‌یـافت. بررسی اسـناد قـدیمی مربـوط به سـال‌های 1500 تا 1650 نشان می‌دهد که جـادوگری در سرتاسر این منطقه انجام می‌شـده است. خانـدان آسـتور مقـام, ثروت و قدرتی که متناسب با جایگاه انها در اواخر سـال 1700 و مـدیریت مخفی آن‌ها باشد نداشـتند. در آلمـان, انگلسـتان و فرانسه هیچ راهی بـرای صـعود از نردبـان اجتمـاعی نبـود, با این حـال در آمریکا بـرای آنـان فرصت‌هایی وجـود داشت. خـانواده اسـتور دو نفـراز پسرهای خود را یکی به انگلسـتان و دیگـری را به آمریکا فرستادند تا راه را بـرای جـان جیکـوب آسـتور بـاز کنند. سپس جان جیکوب, باهوش‌ترین پسر خـود که از بیش از همه به او امیدوار بودند را به آمریکا فرستادند.

هنگامیکه خانواده آستور در آمریکا بودند به طبقه ممتـاز شـیطانی که مقر آن در انگلسـتان بـود کمک کردند تا کنترل خود را بر آمریکا حفظ کنند. چون خـانواده آسـتور از آلمان آمده بودند و هم‌چنین چـون شـیطان پرسـتی به صورت مخفیانه انجام می‌شد, دیگران نمی‌توانستند زیـاد به کمک‌هـای جـان جیکـوب آسـتور به جنبش‌هـای طرفدارنخبگان انگلستان شک کنند.

پس از آن‌که خاندان آستور در آمریکا به طبقه اشـرافیت رسـیدند به انگلسـتان مهـاجرت کردند. در آن‌جا به دلیل موقعیت اجتماعی عالی که در آمریکا داشتند, هیچکس به بخشـیدن نشـان‌های نجـابت به آنـان از جـانب ملکه انگلسـتان شک نکـرد. در تمـام طـول این مـدت, افـراد مرتبط با ایلومنـاتی فرصت‌هایی را در اختیـار خـانواده آسـتور قـرار میدادند. در این‌جا لازم است به این نکته اشاره شود که بین گروه‌هـای زیر روابطی وجـود داشـته است:

اعضای خاندان سلطنتی انگلسـتان, شـیطان پرسـتی در انگلستان, فراماسونری در انگلستان, جادوگری در آلمان و اشـرافیت سـیاه ایتالیا (با توجه به آزادی که این‌جـانب به عنـوان نویسـنده این مقاله دارم, میخـواهم بحث را با ارائه مثال‌هایی از این روابط ادامه دهم. گرچه این بحث در ظـاهر به طـور مسـتقیم به خانـدان آسـتور مربـوط نمی‌شود, اما در حقیقت به آن‌ها ارتباط دارد).

تصـور کنید فـردی چشم انـداز وسـیع رویـدادهای اتفـاق افتاده در جهان مخفی را بررسی می‌کند, آن‌گـاه سـتاره دنباله داری را می‌بیند که به سـرعت از آن چشم انـداز عبـور می‌کند. اگر بخواهد تاریخچه حقیقی آن سـتاره دنباله دار را بدست بیاورد باید اثر حرکت آن را در طـول آن چشم انـداز دنبـال کند. با این وجـود کتب تـاریخی از روی عمد اهمیت بسـیاری از گروه‌ها و بـازیگرانی را که در امتداد مسیر حـرکت این سـتاره دنباله دار قـرار دارند را پنهان کرده‌اند.

گروه‌های خاص

فرقه شوالیه‌های کلاه خـود یک جامعه مخفی ایلومنـاتی به سرکردگی سر فرانسیس بیکن بود. به منظـور پنهـان کـردن مراسم و تشـریفات ماسـونی آن, سر فرانسـیس بیکن نمایشـــنامه‌ای با عنـــوان ”فرقه شـــوالیه‌های کلاه خـــود” نوشت. این نمـایش در سـوم ژانویه سـال 1594 اجـرا شد و سـپس در دسـامبر 1594 به مـدت 12 روز دوباره به اجرا در آمد. در دسـامبر 1594,ـ نجیب زادگـان انگلیسی که افکارشان به گونه‌ای شـیطانی روشن شـده بود با یک‌دیگر ملاقات کردند و یک “نمایش” اجـرا کردند. با اجرای مراسم آشناییشان به صورت یک نمـایش, آنـان می‌توانســـــتند خیلی خـــــوب آن را پنهـــــان کنند. سر فرانســـیس بیکن در این نمـــایش شـــاه و “شـــاهزاده ارغـوانی” بـود. به چنـدین نفر گردنبند شـوالیه گی کلاه خود اهدا شد, سپس سوگند یاد کردند و مجموعه وظایف آنان توسط 6 مشاور عالی رتبه به روشی بسـیار شـبیه به آن‌چه امروزه پیروان شیطانی انجـام می‌دهند به آنـان محول شد. ممکن است برای خوانندگان این سوال ایجـاد شود که این مباحث چه ارتبـاطی با خانـدان آسـتور دارد. در واقع این فقط نگاهی اجمالی به پیش زمینه وقـایعی استS.R.I.A.که به طور مخفی در اروپا اتفاق می‌افتاد.

ملکه انگلســتان سر فرانســیس بیکن را که در آن زمــان مرد جوان حدودا 20 ساله‌ای بود به قاره اروپا فرسـتاد. سر فرانســـــیس بیکن به فرانسه ســـــفر کـــــرد و در مکان‌هایی مثل لـوور, سن کلو, بلـوآ, پـاریس و پواتیه به گردش پرداخت. وی هم‌چـنین به آلمـان, ایتالیا و اسـپانیا سـفر کـرد. او ازدربارهـای سـلطنتی مختلفی همچـون دربار مارگریت دووالوا دیدن کرد. مـارگریت همسر شـاه هنری ناوار بود. مادر او کاترین دو مدیچی شریر بود.

سر فرانسیس بیکن از جوامع مخفی بسیاری نیز دیدن کرد. در دربار مارگریت, او مدتی را با انجمن برادری "هفت شخص نامدار" گذراند که یک گروه متشکل از 7 روشنفکر بود.

مطابق نظر آلفرد داد, بهترین زندگی نامه نویس سر فرانسیس بیکن(آلفرد تمام مدت زندگی‌اش را صرف مطالعه درباره فرانسیس بیکن کرد) فرانسیس بیکن هنگامی که در قاره اروپا بود به جوامع مخفی سری بسیاری وارد شد. او جادوی کابالائی, عرفان مصری, عرفان عربی و رسوم اشتین متزین آلمانی را فرا گرفت. (داد, آلفرد, زندگینامه فرانسیس بیکن, لندن, ...)

با ارائه این اطلاعات قصد داشتیم تصویری از چگونگی ارتباط دنیای مخفی در اروپا با بخش‌های مختلف آن ارائه دهیم و نشان دهیم که خانواده‌های سلطنتی بسیاری جزو شاخه‌های این دنیای مخفی بوده‌اند.

باشگاه جوانان بی‌پروا: یک فرقه شیطانی مخفی بود که با فراماسونری اولیه ارتباط داشت. زمانی که ارتباط بین شیطان پرستان باشگاه جوانان بی‌پروا و نخبگان فراماسونری آشکار شد, فراماسونری و نخبگان اقدامات بنیادینی انجام دادند. ابتدا فراماسونری علنا اعلام کرد که هیچ ارتباطی با باشگاه جوانان بی‌پروا ندارد. سپس دولت باشگاه جوانان بی‌پروا را به طور علنی منحل کرد(به دستور افرادی که به باشگاه مرتبط بودند) بعدها باشگاه دوباره بی‌سر و صدا بازگشایی شد.

فلیپ, نخستین دوک وارتون(1698-1731)ـ که دومین فرد از اشراف بود که توانست استاد بزرگ فراماسونری انگلستان گردد (استاد بزرگ لژ بزرگ) مدیر باشگاه جوانان بی‌پروا بود. او هم‌چنین عضوی از مجلس اعیان بود. در سال 1726 انگلستان را ترک کرد و اساسا نزد ماسون‌ها شهرت بدی پیدا کرد و از وی فاصله گرفتند. جرج لی, کنت لیچفیلد نیز یکی دیگر از ماسون‌های برجسته بود که عضوی از باشگاه جوانان بی‌پروا بود. فرانکلین که از جهات مختلف سردسته فراماسون‌های آمریکا محسوب می‌شد و نیز رهبر چلیپای گلگون و تعدادی دیگر از گروه‌های مخفی سری بود هم از اعضای باشگاه جوانان بی‌پروا بود. در کتابی که تحت عنوان" به زیرکی مار باش" نوشته‌ام اشاره‌ای به شیطان پرستی فرانکلین نشده است, اما این فرد یکی از شیطان پرستان با اهمیت است که عضو فرقه‌ی جستجو بود. فرقه جستجو گروهی است که عهده دار برنامه‌هایی برای برپایی نظم نوین جهانی شیطان می‌باشد.

به خاطر بیاورید که جان جیکوب آستور شدیدا درگیر فراماسونری شده بود, تعدادی از دوستان صمیمی او مانند دویت کلینتون که فرماندار نیویورک بود و ژنرال جان‌ای آرمسترانگ نیز با فراماسونری در ارتباط بودند. کنت ساندویچ, بنجامین فرانکلین و سر فرانسیس داشوود که از مدیران باشگاه جوانان بی‌پروا و هم‌چنین رئیس اداره پست انگلستان بودند نیز همگی فراماسون بودند. مقام آن‌ها به عنوان رئیس اداره پست به آنان اجازه دسترسی کامل به مرسولات پستی و جاسوسی در ارتباطات قرن هجدهم را می‌داد. فردی که پس از داشوود به ریاست اداره پست رسید و پس از آن عضوی

از پارلمـــان انگلســـتان گردید, یک ماســون به نـــام جـــان وایلکس بود. جـان وایلکس در سـال 1766 به این مقـام منصـوب شد (در سـال 1774 شـهردار لنـدن بـود). وی سپس یکی از اعضای اصـلی باشـگاه جوانـان بی‌پـروا که یکی از دوسـتانش به نـام ویلـیز هیل بـود را به منظـور کمک رساندن در خدمات پستی به آن‌جا آورد.

رئیس بعـدی اداره پست فـردی شـدیدا فاسد یعـنی کنت شهر ساندویچ بود که تا سال 1771 در این منصب باقی ماند. بنجامین فرانکلین تابستان سال‌های 1772, 1773 و 1774 را در املاک داشـوود واقع در ویکـومب غـربی گذراند. غارهـــایی که پـــایین دست املاک داشـــوود در ویکـومب غـربی واقع شـده بودند محل اجـرای آیین‌هـای جنسی شیطانی بودند که بنجامین فرانکلین نـیز در آن‌ها شرکت می‌کرد.

Ordo saturnus: (فرقه زحل)

یک فرقه شـــیطانی مخفی قـــدیمی در آلمـــان است. در خبرنامه‌های اخیر تلاش کـرده‌ام مـردم را با معنـای زحل آشـنا کنم. زحل به معـنی شـیطان است. با دانسـتن این معنی می‌توانیم مفهوم سخن جان جیکوب آستور چهارم را در کتـابش با عنـوان ”سـفری به جهان‌هـای دیگر” را بفهمیم که می‌گوید: ”روح پرهیزگـاران رخت بربسـته در زحل پیـدا شد, که در آن با زمینه‌ای از موسـیقی عجیب, قلب‌های تپنده, مغزهای روشن و مراکز فعالیت معنـوی, حـرکت می‌کردند و می‌لرزیدند”. (توضـیح: جـان جیکـوب آستور چهارم به داشتن شهوت جنسی سیر نشدنی برای لمس کردن زنان مشهور است)

یکی از افرادی که لازم است در زمینه این فرقه راجع به او اطلاعات کسب کرد والنتین جئون نام دارد که مشاور جان جیکوب آستور در والدروف آلمان بوده است. به احتمال زیاد جئون با تشکیلاتی مانند (فرقه زحل) در ارتباط بوده است.

جان جیکوب آستور آلمان را به مقصد انگلستان و آمریکا ترک می‌کند

جان جیکوب آستور وارد انگلستان شد و احتمالا برادرش جرج او را به خوبی با سازمان جاسوسی انگلستان اشنا کرد. در هر صورت او با سازمان جاسوسی انگلستان که همواره ارتباط نزدیکی با فراماسونری و طبقه ممتاز دارد مرتبط بود. او مدتی با خانواده بکهاوس که خانواده‌ای اشرافی بود معاشرت داشت. چگونه ممکن است که چنین جوان به ظاهر تهیدستی به این آسانی در جایگاه اجتماعی خانواده بکهاوس پذیرفته شود؟ زندگینامه نویسان معاصر هیچ توضیحی راجع به این موضوع نداده‌اند.

پس از 4 سال برادرش جرج اورا به آمریکا فرستاد تا در آن‌جا نماینده کمپانی موسیقی جرج باشد. هنگامیکه در سال 1784 در سن 20 سالگی وارد آمریکا شد, برادرش هنری با وی ملاقات کرد و او را با دنیای مخفی در شهر نیویورک آشنا کرد.

شرکت توماس بکهاوس جایگاه برجسته‌ای در تجارت پرسود پوست خز داشت. جان جیکوب آستور می‌خواست تجارت خز را تحت کنترل خود در آورد. در این‌جا باید به این نکته توجه کرد که در کمیته 300 نخبگان که یک گروه

قانون گـذاری در ایلومنـاتی است این تصـمیم گرفته شد که جان جیکوب آسـتور می‌تواند وارد تجـارت خز و مـواد مخدر افیونی شود.

شــرکت دوپ(مــواد مخــدر) نشــان می‌دهد که خــانواده آسـتور نخسـتین خـانواده آمریکـایی بـود که وارد تجـارت تریاک شد و این تجـارت یکی از امتیازهـای ویـژه‌ی آن‌ها بود که اکثر تجارت‌های دیگر در آمریکا حتی نمی‌توانستند بــرای رقــابت با آن تلاش کنند. اما چــرا؟ شــرکت دوپ پاسخی به این پرسش نمی‌دهد, اما این‌جانب می‌دانم که دلیلش این است که که کمیته 300 در اینبــاره تصــمیم گیری می‌کرد, نه اقتصاد آزاد. در آن زمان سود حاصل از تجارت خز 1000%ـ بود. می‌توان گفت که امتیاز تجـارت خز مانند یک دیگ طلا بـــود که کمیته 300 به آســـتور بخشید. و دلیل چـنین اتفـاقی می‌تواند تنها این باشد که خانــدان آســتور از قبل در والــدورف عضــوی از یکی از دودمان‌هــای اصــلی شــیطانی بودند. (امــروزه اعضــای ایلومنـاتی خـانواده آسـتور از اعتبـار و نفـوذ خـود بـرای کمک به ایلومنـــاتی در تجـــارت مـــواد مخـــدر اســـتفاده می‌کنند). ویلیــام بکهــاوس, نماینــده آمریکــایی خانــدان بکهاوس در لندن و هنری بـرادر جـان جیکـوب, دو نفر از مــرتبطین اصــلی جــان جیکــوب در آمریکا بودند. دیــری نگذشت که جـان جیکـوب با هر نـوع فـردی که با دنیـای مخفی در نیویـورک در ارتبـاط بـود ملاقـات کـرد. جـان جیکوب با سارا تاد ازدواج کرد. کریستینا باربارا نامـادری جان جیکوب به این صورت توصیف شده است: ”نامادری بی‌رحم تمام عیار افسانه‌های جن و پری“. جـان جیکـوب “اصل نفع شخصی را تا حد یک فلســـفه توســـعه داد و ادعا می‌کــرد که نســبت به افــرادی که تــوان و قــدرت

کمـتری از او دارند از یک برتـری ذاتی برخـوردار است, نوعی حق خـدادادی بـرای اسـتثمار جهـان و سـاکنان آن برای کسب منـافع شخصی خـودش. این مسـئله تنها یک نـوع مکتب انسـان بـیزاری (مکتب کلـبیون) نبـود, بلکه اعتقـادی حقیقی بـود مبـنی بر این‌که او یکی از افـراد برگزیـده‌ای بـود که زنـدگی تنها به خـاطر آسـودگی و پیشرفت او ترتیب داده شده بود...اینگونه انسان‌ها افراد تاریخ سازی هستند, اما از دیدگاه انسانی باعث انحـراف آن هسـتند, چـرا که در دنیـای آن‌ها و قوانیـنی که آن‌را اداره می‌کند هیچ جایگاهی برای اخلاقیات وجود نـدارد.” (سـینکلیر دیوید, خانـدان اسـتور و اوقـات آن‌ها, صـفحه 59)

” آسـتور فراماسـونری را به طـور جـدی دنبـال می‌کرد....درجات (فرمانـدار دویت) کلینتـون به سـرعتی غـیر عـادی ترفیع می‌یـافت, اما مهـاجر آلمـانی(جـان جیکـوب) نـیز که بعضی اوقـات به شـیوه‌ای مبهم و در لفافه سخن می‌گفت فاصـله زیـادی از کلینتـون نداشت. سرانجام استور از کلینتون سبقت گرفت.” (ترل,تجارت خز آستور, صفحه 84).

جرج کلینتون, عموی دویت کلینتون, که در زمـان ریاست جمهـوری جفرسـون نـائب رئیس وی بـود نـیز یکی از اعضـای لژ هلند شـماره 8 آن‌ها بـود. آرچیبالد راسل از خانـدان راسل و هم‌چـنین دو عضو از خـانواده‌ی ممتـاز لیوینگسـتون نـیز در آن زمـان از اعضـای این لژ بودند. خانواده لیوینگستون در آن زمان در کمیته 300 فعـالیت داشتند. در یکی از کتب مرجع ماسونی چنین اظهار شده است که فعالیت‌های لژ شـماره 8 هلند به زبـان آلمـانی

اداره می‌گردید. در این صــورت چــرا اینهمه افــرادی که مســلما زبــان مادریشــان انگلیسی بــوده است در آن‌جا فعالیت داشته اند؟

در نشریه 1/1/93 معاملات ملکی کثیف آستور و فعالیت او به عنوان مهره اصلی تجارت مواد مخـدر مـورد بحث و بررسی قـرار گـرفت. با این حـال نقشه‌ی آسـتور بـرای ایجــاد کشــوری در ســواحل غــربی عملی نشد. تومــاس جفرسون, که به تازگی فهمیـده‌ام عضـوی از ایلومنـاتی بـوده است, در این نقشه دست داشت. جفرسـون چـنین گفته است که:" امید دارم کشـوری مسـتقل در سـواحل اقیــانوس آرام تاســیس کنم. کشــوری که با پیونــدهای خونی, زبانی و دوسـتی به ایـالات متحـده مرتبط باشد." قرار بـود ناحیه شـمال غـربی به کشـوری مسـتقل تحت حـاکمیت آسـتور تبـدیل شـود, اما این نقشه بنا به دلایل مختلف با شکست سـختی روبـرو شد. مطلب دیگـری که در مقاله قبلی ذکر نشد این مساله است که جان جیکوب آستور چگونه توانست با استفاده از سیسـتم پیک خـود و دوســتان قدرتمنــدش از جنگ ســال 1812 ســود بــبرد. آســتور می‌دانست که جنگ 1812 در حــال آغــاز است و خود را آماده کرد تا از راه‌هـای مختلف از آن سـود بـبرد. (جان‌ای آرمسترانگ1758-1843, برادر و دوست ماسون او, به عنـــوان وزیر جنگ آمریکا به انگلیسی‌ها بـــرای پیروزی در جنگ کمک می‌کرد. بعدها یکی از نوادگان جان آرمسترانگ با خاندان آستور وصلت کرد)

خـــود آســـتور نـــیز هنگامیکه می‌توانست از کمک به انگلیسیها سود ببرد, به آن‌ها کمک می‌کرد.

جفرسون و گالاتین که هردو عضو ایلومناتی بودند امتیازات دریانوردی ویژه‌ای به آستور دادندکه منافع زیادی را برای او در پی داشت. وقتی که جنگ علیه بریتانیای کبیر اعلام شد, آستور مامورانی را به استحکامات نظامی انگلستان در کانادا فرستاد و به آنان درباره جنگ اطلاع داد. این کار باعث شد انگلیسی‌ها پیش از آن‌که یکانهای آمریکایی بفهمند, از جنگ آگاه شوند. در نتیجه انگلیسی‌ها توانستند استحکامات نظامی آمریکا در قسمت شمال را به تصرف خود در آورند و کنترل انگلستان را بر روی تجارت خز منطقه را تضمین کنند.تحت کنترل درآموردن بازار پوست خز برای آستور ضروری بود زیرا پس از آن‌که پوست خز انگلستان تحریم شود, او با رقابت کمتری روبرو خواهد بود.

او از رئیس جمهور اجازه ویژه برای وارد کردن تمام پوست‌های خزی که مالک آن‌ها بود به کشور دریافت کرد و پیش از جنگ از آن‌ها در کانادا نگهداری می‌کرد. او از این اجازه به طور غیر قانونی استفاده کرد تا خزهای جدید را به تصرف خود در آورد. زمانی که جنگ به پایان رسید آستور قادر بود با استفاده از خزهایی که در اختیار داشت اشتیاق هر فردی را به آمدن به اروپا بر انگیزد وبه آسانی پول زیادی به جیب بزند. بعدها آستور با فرستادن اطلاعاتی به واشنگتن دی سی درباره شورشی در یکی از دژهای انگلستان این لکه ننگ را از دامان خود پاک کرد. با این اطلاعات ارتشآمریکا توانست از موقعیت ضعیف دشمن سوء استفاده کند و منطقه را به تصرف خود در آورد.

جان جیکوب آستور به تجارت اسلحه مشـغول شد و جنگ افزارهای او حداقل در یکی از انقلاب‌های آمریکای لاتین مورد استفاده قرار گرفتند. این نکته را به خـاطر داشـته باشـید که تمـامی انقلاب‌هـای آمریکـای لاتین در لژهـای ماسونی برنامه ریزی شده بودند.

هنگامی که کارمندان جان جیکوب آستور وارد داد و سـتد با مراکز تجاری پوست خز آستور می‌شـدند, در قبـال آن به آن‌ها اعتبارات اسنادی پرداخته می‌شد. سـپس آسـتور مـامورانش را می‌فرسـتاد تا آنـان را به قتل برسـانند و بدین وسیله کارخانه خز آستور بتواند پول بیشـتری جمع کند. آنـان مسـئولیت این کشـتارها را به گـردن هنـدی‌ها می‌انداختند.

زاخـاری تیلـور می‌گوید: ”اگر کارخانه خز آمریکا را به طـور کلی در نظر بگـیریم, به نتیجه می‌رسـیم که آنـان بزرگ‌ترین اراذلی هستند که جهان تا کنون به خـود دیـده است.“

ویلیام بکهاوس آستور

او پسر جان جیکوب آستور بود. ویلیـام بکهـاوس آسـتور به دلیل تبعیض طبقاتی که میان هزاران مستاجر خود در نیویورک قائل می‌شد بدنام و منفور بـود. مسـتاجرین او که مخـالف شـرایط سـخت و کـثیف زنـدگی در سـاختمان‌های متعلق به آسـتور بودند, بارها علیه وی شورش کردند اما آستور همواره شکایات آنـان را نادیـده می‌گـرفت و شـورش‌های آن‌ها توسط پلیس سـرکوب می‌شد. تنها نیمی از کودکان مستاجر او توانسـتند تا 20 سـالگی زنـده بمانند. خانـدان آسـتور ارتبـاط عمیقی با

انجمن تامانی نیویورک داشتند. ویلیام بکهاوس آستور از مـدیریت فاسد فرنانـدو وود,شـهردار بـدنام نیـویرک, حمایت می‌کرد. در آن زمان دولت متشکل از مجمـوعه‌ای از مفسـدین بـود. هنگامیکه کارهـای وود افشا شد, از دخـالت آسـتور در آن‌ها چشم پوشی شد. این نمـونه‌ای دیگر از قدرت آستور است.

جان جیکوب سوم

او پسر ویلیام بکهاوس آستور بود. جان جیکوب سوم نیز درست به انـدازه پـدر و پـدر بـزرگش مغـرور, بـیرحم و فاسد بـود. او "کارگاه‌هـای عـرق ریـزی" (محل انجـام کارهای بسیار سنگین و طاقت فرسا) را برای توده‌هـای فقـیری که در املاک اسـتیجاری او در نیویـورک زنـدگی می‌کردند احـداث کـرد. وی هم‌چـنین از سیاسـتمداران فاسدی همچـون "رئیس" توویـد جنایتکـار که مـدیر شـهر نیویورک بود حمـایت می‌کـرد. "حلقه‌ی توویـد" میلیون‌ها دلار از نیویـورک سـرقت کردند. شـهردار توویـد و دار و دسـته‌اش پیش از آن‌که سـرانجام دسـتگیر شـوند و به زنـدان بروند, 200 میلیـون دلار هزینه روی دست شـهر گذاشتند. اینبار هم قدرت جـان جیکـوب سـوم بـاعث شد مطبوعات دخالت او در این جرائم را کاملا نادیده بگیرند, این در حالی بود که توویـد به حبس ابد محکوم شد.

شاخه چنلر

اکـثر اعضـای خـانواده آسـتور به انگلسـتان رفتند, اما شـاخه‌ای از آسـتورها که آشـکارا با شـیطان پرسـتی و جهـان مخفی در ارتبـاط است خـانواده‌ی چنلر می‌باشد. خانواده چنلر به واسطه "مادی" آستور وارد, با آستورها

همخون هستند. پدر و مادر خانواده چنلر در همان سنین کودکی آن‌ها درگذشتند و خانواده آستور راکبی استیت در نیویورک را به آن‌ها بخشیدند تا یکی از دخترخاله‌ها آن‌ها به نام مری مارشال بتواند فرزندان چنلر را بزرگ کند.

خانواده چنلر شاخه‌ای است که تمام نشانه‌های سلسله‌ی شیطانی را به وضوح دارد. زندگی در عمارت راکبی چنلرها بدون شک بدین صورت بوده است. خاندان چنلر در میان عموم مردم شناخته شده نیستند اما قسمتی از چشم انداز اجتماعی طبقه ممتاز بوده‌اند.

تئودور روزولت و سناتور هنری کابوت لاج (از اعضای خاندان ممتاز کابوت) دوستان صمیمی چنلرها بودند. خاندان چنلر شهرک رنوک رپیدز را در کارولینای شمالی احداث کردند. (امیدوارم زمانی بتوانم ناحیه تفریحی در این منطقه که به عنوان"بازار گوشت" ایلومناتی است را به خوانندگان معرفی کنم. خانواده‌هایی همچون خانواده بیل کلینتون هر سال برای تعطیلات به آن‌جا می‌روند تا با سایر خانواده‌های نیمه مدیریتی که خدمتکاران ایلومناتی هستند معاشرت کنند. در آن‌جا "دیده بان"های ایلومناتی افرادی را که برای وظایف سیاسی و...مدنظر دارند تحت نظر گرفته و انتخاب می‌کنند).

در این‌جا یتیمان آستور, یعنی خانواده چنلر که یکی از موضوعات مورد علاقه ما در این تحقیق هستند معرفی خواهند شد:

جان آرمسترانگ چنلر با یک رمان نویس عارف مسلک و معتاد به مورفین به نام امیلی ریوز ازدواج کرد. ”یک بار وقتی در تاریک روشن سحر بی‌هدف راه می‌رفتیم مشتاقانه از من پرسید: “به نظر تو اگر من یک فنجان پر از خون گرم و جوشان بنوشم می‌توانم یک پری واقعی ببینم؟” ...بعدها در یک دوره زمانی نگران این مساله بود که شیطان برای همیشه از بهشت رانده شده است, او با چشمانی اشکبار دعا می‌کرد تا شیطان سرانجام مورد بخشش قرار گیرد و دوباره به سعادت الهی بازگردد.” (توماس,اخیرا, یتیمان آستور:غرور شیرها, صفحه 76)

جان به تجربه‌های عرفانی که خودش آن‌را “بودیسم محرمانه” می‌نامید می‌پرداخت. به دلیل وسواس او به انجام این تمرینات و نزاع شغلی با برادرانش, آن‌ها او را به تیمارستان فرستادند. وی سرانجام از تیمارستان مرخص شد. حال این سوال پیش می‌آید که کل داستانی که منجر به حبس او شد چه بوده است. بودیسم محرمانه یا “قوای ذهنی ایکس(اکس فکالتی)” نوعی وضعیت خلسه بود که طی آن یک روح از طریق او صحبت می‌کرد یا به طور ناهشیار چیزی می‌نوشت. هنگامی که این روح به واسطه او فعالیت می‌کرد, رنگ چشمان وی تغییر می‌کرد.

مارگارت لیوینگستون چنلر به استفاده از حقوق راکبی ادامه داد. وی با خاندان آلدریچ که یکی از خاندان‌های دیگر ایلومناتی است وصلت کرد.آلدریچ‌ها اکنون مالک راکبی هستند.

ویلیـام چنلر دوست تـام فـولی, رهـبر منطقه تامـانی از ناحیه ایرلندی-ایتالیایی در شرق سـیتی‌هال بـود. دوست دیگر او جک فــولانزبی بــود. پســرعمه جک فــولانزبی, ویلیام رندولف هرست بود, وی یک ایلومنـاتی 6 بـود که وزارت بیلی گراهـــام را در ســـال‌های نخست از طریق سرمایه گذاری آغاز کرد.

خاندان هرست عضو ایلومناتی هستند. دان هرست بائور که یکی از نوادگان راتچایلد است نام خود را به دان هرت تغییر داده است.

امیلی رایوز,همسر وینتروپ چنلر, که پدرش ویلیـام کبل رایوز بود, زیر نظر اسـتاد تومـاس جفرسـون به مطالعه حقوق پرداخت.

خویشاوندی با روزولت

خاندان روزولت با خاندان دلانو که یک خـانواده اشـرافی سیاه پوست اهل ونیز هستند نسـبتی دارند که به قرن‌ها پیش بر میگردد. زندگی این خـانواده هم‌چـنین با زنـدگی خانواده آستور در هم آمیخته شده. به عنوان مثال:

فرانکلین هوگز دلانو, وارث دارایی کلان از روغن نهنگ, با لاویا آستور, دختر ویلیام بکهاوس آستور اصلی ازدواج کرد.

جیمز روزولت روزولت با هلن اســـتور, دخـــتر کوچکـــتر ویلیام بکهاوس آستور ازدواج کرد.

جیمز روزولت که یک فراماســـون بـــود با خـــواهرزن وینسنت آستور ازدواج کرد.

در آخر ...

با نگـــاهی مجـــدد به زنـــدگی خانـــدان آســـتور, دوران اولیه(کودکی) زندگی جـان جیکـوب آسـتور و رابطه او با شیطان پرستی را با جزئیات بیشتری مورد بررسی قرار دادیم.سـپس نگـاهی به زنـدگی پسر و نـوه او که پس از مرگ جان جیکوب اداره خاندان آستور را به عهده داشتند انداختیم. ما با فرومایگی آن‌ها و ارتباطشان با مفاسد و انحرافــات بیشــتر آشــنا شــدیم. ســپس به بررسی این مســاله پرداخــتیم که شــیطان پرســتی و جوامع مخفی چطــور حــتی قبل از آمــدن جــان جیکــوب به امریکا در انگلســتان وجـود داشـته‌اند. سه سـازمان مخفی مهم در قرن‌هـای هفـدهم و هیجـدهم معـرفی شـدند. سـپس به بررسی خانــدان چنلر که شــاخه‌ای از خانــدان آســتور و عضوی از شیطان پرستی هستند پرداخـتیم. هم‌چـنین به چگونگی ارتباط خاندان روزولت و دلانو با خاندان آستور نگاهی انداختیم...

درباره مصر باستان

مصر و اهرام ثلاثه‌اش برای کمتر کسی در دنیا ناشناخته است. مصر باستان، تمدنی در دره رود نیل در شمال شرقی آفریقاست که در آن دوره تاریخی برای زنان از حقوقی برابر با مردان برخوردار بوده است. یعنی زنان در این تمدن اجازه داشتند در دارایی‌های مشترک با همسرشان دخل و تصرف کنند، نقش اجتماعی آشکاری در زندگی داشته باشند و دیگران نیز نسبت به آن‌ها با احترام رفتار می‌کردند.

با این‌که در مدرسه و کتاب‌های درسی زیاد در مورد هرم‌ها و مومیایی‌های این تمدن خوانده‌ایم، اما باید بدانید برخی حقایق جالب در مورد مصر باستان وجود دارد که ممکن است هرگز به گوشتان هم نخورده باشند. به طور مثال، فرعون‌ها به هیچ عنوان شبیه عکس‌ها و تصاویری نبوده‌اند که همیشه از آن‌ها دیده‌ایم و برخلاف تصور، مردانی بسیار چاق و بداندام بوده‌اند.

برای آشنایی با 15 حقیقت عجیب در مورد مصر باستان که نظرتان را در مورد آن دوره تاریخی تغییر خواهد داد تا انتهای مطلب با ما همراه باشید.

رژلب‌های آن زمان از حشرات له شده تهیه می‌شد

اسیدکربنیک قرمز رنگ که از حشراتی همانند قرمزدانه مکزیکی و شپشک بدست می‌آمد برای ساخت وسایل آرایشی در مصر باستان کاربرد داشت. به این صورت که حشرات را جوشانده و له می‌کردند تا از رنگ قرمزشان

برای ساخت وسایل آرایشی همچون ماتیک استفاده کنند.

فرعون‌ها از برده‌های خود به عنوان مگس‌کُش استفاده می‌کردند

ما امروزه با استفاده از قرص ضد پشه یا اسپری مگس‌کش از شر این حشرات مزاحم و آزاردهنده خلاص می‌شویم. اما بد نیست بدانید که در مصر باستان، فرعونی موسوم به پپی دوم به برده‌های خود دستور می‌داده بدنشان را عسل‌اندود کنند تا مگس‌ها و پشه‌ها به او جذب شده و این حشرات را از پادشاه دور نگه‌دارند.

مردم مصر، آرامگاه‌های خود را همچون خانه دکور می‌کردند و حتی غذا هم در آن‌جا می‌گذاشتند

مصریان باستان به شدت به زندگی پس از مرگ معتقد بودند. تصورشان این بود که انسان پس از مردن به تمامی وسایل و تجهیزات قبل از مومیایی شدنش نیاز دارد. به همین خاطر، قبرهای بزرگی با همه وسایل و تجیهزات می‌ساختند و انواع وسایل آرایشی، بهداشتی و غذا در آن‌جا می‌گذاشتند و حتی برده‌های متوفی را نیز با جسد در قبر می‌گذاشتند تا در زندگی پس از مرگ هم‌چنان به اربابش خدمت کند.

فرعون‌های مصر اغلب به چاقی مفرط مبتلا بودند

در همه عکس‌ها و تصاویری که از مصر باستان موجود است، فرعون‌ها مردانی فیت و خوش اندام تصویر شده‌اند. اما دانشمندان با تحلیل تصاویر اشعه اکس از

مومیایی‌ها، اعلام کرده‌اند که این عکس‌ها صحت ندارند و در واقعیت، اشراف‌زادگان مصری و به‌خصوص فرعونیان بسیار چاق بودند و از سلامت جسمانی برخوردار نبودند. دلیل اصلی چاقی مفرط این افراد نیز رژیم غذایی سرشار از چربی‌های مضر، کربوهیدرات و الکل بوده است.

مراجعه به متخصص پروکتولوژی (متخصص رکتوم، روده و مقعد) در آن زمان زیاد بوده است

تقریبا همه می‌دانیم که مصری‌ها در طب و پزشکی بسیار توانا بودند و متخصصان زیادی در حوزه‌های مختلف پزشکی همچون دندانپزشکی، چشم‌پزشکی و جراحی داشتند. اما پروکتولوژیست‌ها بیشترین مراجعان را در زمان باستان داشتند. دلیلش هم این است که در آن زمان بیشتر وقت مردم به خوردن و آشامیدن صرف می‌شده است. به هیمن خاطر اغلب آن‌ها به تنقیه برای تخلیه روده نیاز داشتند. جالب است بدانید که پروکتولوژیست‌ها بعضا کار دندانپزشکی هم می‌کردند و وضعیت سیستم گوارش فرعون‌ها را تحت نظر داشتند تا توصیه‌های پزشکی لازم را به آن‌ها ارائه دهند.

در مصر باستان مردها هم آرایش می‌کردند

در آن دوره تاریخی علاوه بر زن‌ها، مردها هم آرایش می‌کردند. این کار سه دلیل داشت: 1-ـ آرایش از پوست آن‌ها در برابر تابش مضر خورشید محافظت می‌کرد. 2- آن‌ها معتقد بودند که خدایانی به نام Ra و Horus با مردانی که آرایش می‌کردند مهربان‌تر رفتار می‌کنند. 3- آرایش جنبه درمانی داشت.

کودکان تا قبل از دوران نوجوانی لباس نمی‌پوشیدند

در مصر باستان کودکان نه کفش می‌پوشیدند نه لباس. بعلاوه، والدین سر فرزندان خود را با تیغ می‌تراشیدند و فقط یک بافت باریک و بلند در پشت سر باقی می‌گذاشتند تا سر کودک شپش نگیرد. دختران و پسرانِ برهنه فقط دستبند، پابند و گردنبند می‌پوشیدند.

مصری‌ها ازدواج آزمایشی داشتند

در مصر باستان ازدواج زوجین در هیچ دفتر یا سندی ثبت نمی‌شد و زن و شوهر کاملا ساده زندگی مشترک خود را آغاز می‌کردند. با این وجود آن‌ها قراردادی مبنی بر توافقات مالی برای طلاق می‌نوشتند و امضا می‌کردند. برخی از این قراردادها با عنوان «اعتبارنامه ازدواج» شناخته می‌شدند. بنابراین، وقتی زوجین با هم کنار نمی‌آمدند یا یکی از آن‌ها مشکل باروری داشت، آن‌ها بدون هیچ مشکلی می‌توانستند از هم جدا شوند.

در دادگاه‌ها همیشه فرض بر گناهکار بودن متهم بود مگر خلاف آن ثابت می‌شد

با این‌که می‌گویند که همه بی‌گناه هستند مگر خلافش ثابت شود، اما در مصر باستان سیستم قضایی این تمدن به این صورت بود که متهم را گناهکار می‌دانستند، مگر این‌که بتواند حقانیت خود را ثابت کند. اثبات راستی هم آسان نبود به این خاطر که متهم و شاهدین شکنجه می‌شدند تا صحت گفته‌های‌شان ثابت شود.

مجسمه‌ها حکم محکومین را مشخص می‌کردند

در خلال سال‌های 1550–1069 پیش از میلاد مسیح، روحانیون مذهبی خود را در روند قضاوت دخالت می‌دادند و وقتی قاضی نمی‌دانست چه حکمی را باید برای متهم اعلام کند، روحانیون با استفاده از مجمسه مقدس به کمک او می‌رفتند. به این صورت که دو حکم روی پاپیروس نوشته می‌شد و مجمسه را بین این دو کاغذ می‌گذاشتند. مجسمه به طرف هر کدام از این کاغذها بر می‌گشت، حکم متهم همان می‌شد.

البته باید بدانید که برخی از روحانیون با رشوه گرفتن در چرخش سر مجسمه دستکاری می‌کردند تا حکم به نفع متهم صادر شود.

حشرات حکم فاجعه را داشتند

بیشتر از حیوانات وحشی و خطرناک، این حشرات بودند که زندگی را برای مصری‌های باستان سخت کرده بودند. مردم از هر روشی برای دفع این حشرات استفاده می‌کردند از روغن و پودر گرفته تا گیاهان. مثلا برای در امان ماندن از شپش سر، موهای‌شان را از ته می‌تراشیدند. اما هیچ کدام از این روش‌ها جوابگو نبود. به طوری که ممکن بود گروه بزرگی از زنبورها یا حشرات موذی کل یک مزرعه را نابود کنند و مردم را بی‌غذا بگذارند.

کوتوله بودن یک امتیاز بشمار می‌رفت

در مصر باستان، کوتوله‌ها به عنوان هدیه‌ای از طرف خداوند بشمار می‌رفتند و به همین خاطر این افراد از امتیازات زیادی برخوردار بودند. اکثر کوتوله‌ها در پست‌های مدیریتی مشغول فعالیت بودند. یا به عنوان

دســـتیار شخصـــی، محافظ طلا و جـــواهر یا خادمـــان خانواده‌های اشرافی کار می‌کردند.

مصــریان باســتان از دئــودورانت بــرای خوشــبو کــردن بدن‌های کثیف استفاده می‌کردند

هوای بسیار گرم و کار زیاد جسمانی باعث می‌شد مردم زیاد عرق کنند و در نتیجه بدنشـان بو بگـیرد. آن‌ها بـرای مقابله با این مشـکل از دو روش اسـتفاده می‌کردند: 1- به طـور مـرتب موهـای سر خـود را می‌تراشـیدند، زیـرا اعتقـاد داشـتند که این موهاست که بـوی بد می‌دهد. 2- آن‌ها از دئودورانت‌هـایی که حـاوی مـواد مختلفی بـود همچون برگ‌های سوزنی کاج، دارچین، مرکبـات، گل‌ها و حتی تخم شترمرغ اسـتفاده می‌کردند. این دئودورانت‌ها را به صورت توپی‌های کوچکی در زیر بغل قرار می‌دادند تا بوی خوب مواد تشکیل دهنـده آن، تا چند سـاعت بـوی عرقشان را بگیرد.

مردها در خیابان به زنان متلک می‌انداختند

در مصر باسـتان مردها بـرای جلب توجه زنـان همین که خـانمی را می‌دیدند بـرایش سـوت می‌زدند. بر اسـاس نوشـته‌های هِـرودوت، نخسـتین تاریخ‌نگـار یونانی‌زبـان، مردهـای جـوان در مسـیر رسـیدن به جشن‌هایی که در معابد برگـزار می‌شد سـوار بر قایق‌هـای خـود لباس‌های‌شـان را از تن درآورده و بـرای زنـانی که در سـاحل بودند سـوت می‌زدند. این آزار خیابـانی در آن زمان جرم محسوب نمی‌شد و هیچ مردی به خـاطر متلک انداختن تنبیه نمی‌شد.

در آخر شاید بد نباشد بدانید که بسیاری از اشــراف مصر باستان در حومه شهر ممفیس زندگی می‌کردند. تعـدادی از مورخــان معتقدند که آن‌ها در ویلاهــای زیبــایی که از چوب و خشت ساخته شده بــود، ســاکن بودند. این ویلاها را دیوارهای بلندی احاطه می‌کــرد و هر یک بــاغی داشت که دارای یک اســتخر پر از مــاهی بــود که ســطح آن را نیلوفرهــای آبی می‌پوشــاندند. در یک ســمت اســتخر، معبــدی کوچک قــرار داشت که افــراد خــانواده در آن‌جا عبادت می‌کردند.

دنیا به بــاور مصــریان در ابتــدا دریــایی عظیم بــوده و از تلاطم آب‌هــای بیکــران، زمین پدید آمــده است.از همــان آب‌هایی که خدای آفتــاب، راع، از آن‌ها متولد شــده بــود، تپه اولیه سر برآورد. این تپه چهار فرزند داشت:

شو (هوا)

تفنوت (آب)

گب (خاک)

نوت (آسمان)

فرزندان گب و نوت نیز ازیریس (زندگی گیاهان)، ایزیس (زمین حاصلخیز)، ست (خشکســالی) و نفــتیس (بیابــان) بودند.بعدها، وقتی انسان پدید آمــد، این خــدایان خــود را نامرئی کردند.

زندگی پس از مرگ به باور مصریان باستان چگونه بود؟

به بـــاور مصـــریان، بعد از خاکســـپاری، متـــوفی باید در دادگــاه مردگــان در مــورد زنــدگی زمیــنی خــویش پاسخ

می‌داد. کسی که در آن محکمه مردود می‌شد، برای بار دوم می‌مرد و این مرگ به معنای نابودی قطعی بود.

دادگاه مردگان در تالار حقیقت برگزار می‌شد. ازیریس، داور اعظم این دادگاه بود و 42 اهریمن پلید مرده را به شدت مورد بازجویی قرار می‌دادند. تحوت کاتب دادگاه بود و آنوبیس، ایزدی که سری شبیه سر سگ داشت، ترازوی داوری را اداره می‌کرد.

ابتدا آنوبیس مرده را به تالاری هدایت می‌کرد که در آن‌جا باید دفاعیاتی را ایراد می‌کرد که سوگندی بر بی‌گناهیش بود.بعد از این سخنرانی و بازپرسی اهریمنان، آنوبیس قلب مرده را درون یک کفه از ترازویی قرار می‌داد که در کفه دیگرش تندیس کوچکی از ماعت، ایزد بانوی حقیقت و عدالت قرار داشت. اگر کفه‌های ترازو در حال تعادل باقی می‌ماندند و ترازو نمی‌لرزید، آن فرد در امتحان پذیرفته شده بود و اجازه داشت به قلمرو مردگان وارد شود. برعکس اگر ترازو به سوی کفه بدی‌های فرد سنگینی می‌کرد و نا متعادل می‌شد او در امتحان مردود شده بود و عفریتی او را تکه‌تکه می‌کرد و به خورد تمساح‌ها می‌دادند.

21 دسامبر 2012 یا روز رستاخیز؟!

تاثیرات ماه

ماه نیز دارای جاذبه بسیار بزرگی است و نیروی جاذبه آن دائما بر زمین تاثر می‌گذارد. آب موجود در اقیانوسها و دریاهای سطح زمین همانند لباس گشادی است که زمین در بر کرده است و نیروی جاذبه ماه باعث می‌شود که این لباس دائم حرکت کرده و کشیده شود و در طول هر ماه جزر و مدهای مختلفی ایجاد شود.

ماه در هر 27٫3 روز یکبار به دور زمین می‌چرخد و در تمام این مدت هم فقط یک روی و سمت خود را به ما نشان می‌دهد. ولی در عوض زمین در هر 24٫8 ساعت یکبار تمام روی خود را به ماه نشان می‌دهد. این یعنی این‌که تمام آبهای روی سطح زمین به طرف ماه کشیده می‌شوند. مد بلند آب در طول سواحلی که تحت کشش جاذبه ماه قرار می‌گیرند هر روز 48 دقیقه دیرتر از روز پیش اتفاق می‌افتد.

قطره قطره اقیانوسها تحت تاثیر این نیروی جاذبه ماه قرار دارند و تمام جانوران و گیاهانی که در این آبها زندگی می‌کنند از این ریتم و تناوبها آگاه می‌باشند. اصلا حیات و ممات تمام موجوداتی که در طول این سواحل زندگی می‌کنند به آگاهی از این ریتم و تناوب جزر و مد بستگی دارد. زیست شناسان متوجه شده‌اند که این موجودات حتی در محیط آزمایشگاهی و بسیار دورتر از موطن اصلی خود نیز از این ریتم آگاه بوده و آن را به خاطر می‌آورند.

ریتمهـای قمـری آنقـدر به روزهـای خورشـیدی نزدیک هسـتند که می‌تـوان آن‌ها را تحت طبقه بنـدی روزگـرد قرار داد. اما ماه یک ریتم دیگر هم دارد که حدود یک ماه طول می‌کشد. ما به آن سبب می‌توانیم ماه را ببینیم که نـور خورشـید توسط او منعکس می‌شـود و مسـاحتی از مـاه که هر روز بـرای ما قابل رویت است متغـیر بـوده و بستگی به موقعیت ماه نسبین به زمین و خورشـید دارد. شکلهای متغیر ماه (اهله ماه) دوره تناوبی معـادل 29٫5 روز دارند. در طی این دوره تناوب،دوبار خورشید و مـاه با زمین در یک راستا قرار می‌گیرند و نیروی جاذبه آن‌ها با هم جمع می‌شـود. در این دو شب مـدهایی بوجـود می‌آید که از سایر مدها بزرگ‌تر است (یکی در ماه کامل و دیگری در هلال اول ماه)، دو بار هم جاذبه این دو جرم آسمانی یک‌دیگر تا حدودی خنـثی کـرده و مـدهای بسـیار کمـتر و ملایمـتری را مشـاهده می‌کـنیم.(در تربیع اول و تربیع ثـانی)جانـداران دریـایی به شـدت تحت تـاثیر این دوره تناوبند و زیست شناسـان در این رابطه به کشـفهای عجیب و تکـان دهنـده‌ای دست پیـدا کرده‌اند.امـروزه مشـخص شـده که این فقط موجـودات دریایی و آبزی نیستند که تحت تاثیر ماه قـرار دارند بلکه موجوداتی که در خشکی زندگی می‌کنند هم بسـیار تحت تاثیر این نیرو قرار دارند. جالب این‌که مشـخص شـده که موجودات به تغیـیراتی که در میـدان مغناطیسی زمین با توجه به حرکت ماه و خورشید نیز روی می‌دهد، حسـاس بوده و واکنش نشان می‌دهند.

در مورد انسان‌ها نـیز بررسی‌های آمـاری نشـان می‌دهد که بیشتر تولدها در روزهـایی روی می‌دهد که مـاه رو به کوچک شـدن است. نقطه اوج تعـداد تولـدهای نـوزادان

دقیقا بعد از بـدر کامل مـاه اسـتوا نقطه حضـیض آن در هلال مـاه جدید قـرار دارد. تـاریخ تولد به تـاریخ آبسـتنی بسـتگی دارد و آن نـیز به زمـان قاعـدگی بسـتگی دارد. طول متوسط دوره زنانگی تقریبا با مدت زمان میـان دو بدر متوالی برابر است.جدیدا تحقیقات و کشفیات جالبی در رابطه با قاعده و تخم گذاری در زنـان و ارتبـاط آن با مـــاه انجـــام گرفته است. می‌توانید از لینک‌هـــای زیر استفاده نمایید.

تحقیقــات آمــاری نشــان می‌دهد که اختلالات روانی در بیماران اعصاب و روان و جتی آمارهای قتل و جنایت در شبهایی که مـاه کامل است بیشـتر است. مشـخص است که مـاه از طریق نـور خـود، جاذبه خـود و تغیـیراتی که درمیـــدان مغناطیسی ایجـــاد می‌کند بر ما نـــیز تـــاثیر می‌گذارد. شبهای مهتابی خاصیتی دارند که بروی بـرخی از مـردم به صـورتهای عجیـبی اثر می‌گذارند. لغت "مـاه زده" ارتبـــاطی بین جنـــون و دیـــوانگی و مـــاه را القا می‌کند. در زبـــــان انگلیسی و فرانسه به دیوانگـــــان (لوناتیک)(ماده زده) گفته می‌شود.حـتی در قـدیم چنـان به این مسئله که امروز برای ما خـرافی به نظر می‌رسد باور داشتند که آن را در قانون هم وارد کـرده بودند.مثلا در دادگاه‌هـای انگلسـتان بین دیوانگـان و مـاه زدگـان در صـورت بـروز جـرم و جنـایتی تفـاوت قائل می‌شـدند و جنایـاتی که در بـدر کامل مـاه انجـام می‌شد از تخفیف مجازات برخوردار می‌شدند. مدیران تیمارسـتانها همیشه از آثار شبهای مهتابی بروی دیوانگان می‌ترسیدند. حـتی برای جلوگیری از بروز شورش در تیمارسـتانها در چـنین شبهایی، بیماران را حبس کرده و از قبل کتک می‌زدند.

تاثیرات خورشید

آن‌چه که امـــروز مشـــخص شـــده است این است که بر خلاف تصورات پیشین ما فضایی که در مــاوراء جو زمین قرار دارد، ابدا یک فضای تهی و خلا نیست بلکه مالامــال از نیروهـــایی است که از ســـایر ســـتارگان به زمین می‌رسد. قویترین این اثرها را ستاره خورشـید بـروی ما می‌گـــذارد. خورشـــید تـــوده مـــتراکمی است از مـــاده متشعشع با حجمی چند میلیـــــون برابر زمین و دائما در حـــال انفجـــار و غلیـــان کـــردن است.در هر ثانیه بیش از چهـار میلیـون تن از هیـدروژن موجـود در خورشـید طی انفجارهای هسته‌ای که در نزدیکی هسـته خورشـید روی می‌دهد با دمایی معـادل 13 میلیـون درجه سـانتی گـراد نابود می‌شود.

با این عمل فواره‌هایی از آتش هزاران کیلومتر به درون فضای لا یتنـاهی پرتـاب می‌شـود. در این جهنم دائمی و غیر قابل تصور اتمها به الکترونها و پروتونها تجزیه شده و به صورت طوفانهایی به درون فضا هجـوم می‌آورند و تمـام سـیاره‌ها منجمله زمین را تحت تـاثیر خـود قـرار می‌دهند و به شدت با آن‌ها برخورد می‌کنند. زمین کـاملا درون این جو خورشـــیدی قـــرار دارد و دائما در معـــرض تغیـــیراتی است که در ســـطح خورشـــید روی می‌دهد. نقاطی مانند لک و پیس بروی سطح خورشید وجـود دارد که فعالیتی بیشتر از سایر نقاط آن دارند.

هر یک از این لکه‌ها از زمین بزرگ‌تر هستند و زمـانی که گســترش می‌یابند و بـــزرگ می‌شـــوند هـــوای خورشـــید طوفانی شـده و در جو زمین هم طوفانهـای خورشـیدی بوجود می‌آورند. در زمانی که این طوفانها روی می‌دهند

اختلالـــتی در ایســـتگاه‌ها و دســـتگاه‌های مخـــابراتی و رادیـــویی و تلوزیـــونی ما روی می‌دهد و ما از آن‌ها آگـــاه می‌شویم و مناظر مسحور کننده شفقهای قطبی را نـیز در این زمانها در قطبهـــای مغناطیسی زمین مشـــاهده می‌کـنیم. این طوفانها آثـــار شـــدید نـــیز بر آب و هـــوای ســـیاره زمین می‌گذارند و در اقیانوســـها گردبـــاد و در خشـکیها ضد گردبـاد ایجـاد می‌کنند. مـاه نـیز می‌تواند با منحرف کـردن این طوفانهـای خورشـیدی زاویه برخـورد این ذرات پر انرژی به زمین را تغیـیر داده و از این جهت موثر واقع شود.

مشـــخص شـــده است که این فعالیتها و طوفانهـــای خورشـــیدی دارای دوره تناوبهـــای تقریبا منظمی نـــیز هســـتند. در ســـال 1801 میلادی سر جـــان هرشل "Sir John Herschel" کشف کـــرد که این طوفانهـــای خورشـیدی دارای دوره تنـاوبی 11 سـاله هسـتند و این کشف او امروزه نیز تائید شده است. معلـوم شـده است که میان این دوره تناوب لکه‌هـای خورشـیدی و ضـخامت حلقه‌هـای سـالانه درختـان، سـطح آب دریاچه ویکتوریـا، تعداد کوه‌های یخی شـناور، وقـوع خشکسـالی و قحطی در هندوســـتان و ... ارتبـــاط تنگـــاتنگی وجـــود دارد. بررسی‌های انجام شـده بـروی لایه‌هـای یخی و لایه‌هـای گل و لای محبـوس شـده در آن‌ها نشـان می‌دهد که این دوره تناوب 11 ساله حتی در دوره‌هـای ماقبل گـامبرین وجود داشته است.

مشخص شده است که فعالیتهـای خورشـیدی و تغیـیرات مغناطیسی که ایجاد می‌کنند بـروی شـکل ملکولهـای آب تاثیر می‌گذارد و به تبع آن بر تمـام سـلولهای موجـودات

زنده و که غالبا از آب ساخته شده‌اند نـیر تـاثیر شـگرفی می‌گـذارد.در این زمینه‌ها تحقیقـات واقعا جـالبی انجـام شده و نتایج شـگف انگـیزی بدست آمـده که بحث دربـاره آن خود مجال و فرصت مناسب دیگیری را می‌طلبد.

بیشـتر بیماری‌هـای همه گـیر و اپیـدمی مثل طـاعون در سال‌هایی روی داد ه‌اند که فعالیتهای خورشـیدی در اوج خود قرار داشته‌اند.

بیشـــتر انقلابها و شورشـــها و تحـــولات عظیم سیاسی اجتماعی نیز در این سـال‌ها روی داده‌اند.آخـرین آن‌ها را همه ما به یـاد داریم.انقلاب ایـران و آغـاز جنگ ایـران و عراق،حمله شوروی به افغانستان،بحران گروگانگیری در ایـران و حمله به طبس،جنگ اول سـال 1990 عـراق و خلیج فـارس و یـازده سـپتامبر 2001 میلادی جـزء این دسته از رویدادها هستند.انقلابهای عربی،رکود اقتصادی و سقوط بورسهای جهان و جنبش اشـغال وال اسـتریت نیز به این طریق قابل ارزیابی هسـتند.مطالعـات آمـاری در آلمـــان نشـــان داده است که در روزهـــای پس از طوفانهای خورشیدی آمار تصـادفات راننـدگی جهشی 4 برابری داشته است.در آمریکا نیز تحقیقات آماری نشـان می‌دهد که مراجعات بیماران به بیمارستان‌های روانی در روزهایی که فعالیت شدید خورشیدی وجود داشته،بیشتر بوده است.

بـازهم به علت محـدودیتی که دارم نمی‌تـوانم جزئیـات تمـام آزمایشـها و تحقیقـات مختلفی که در این رابطه ارائه شـده است را عنـوان کنم.توصـیه می‌کنم خودتـان کمی به جســـتجو و مطالعه در این رابطه بپردازید و از مـــیزان کشـــفیاتی که در این رابطه صـــورت گرفته

است،شگفت زده شوید.بر خود واجب می‌دانم تا از آقایان شهریار بحرانی و احمد ارژمند که زحمت ترجمه کتاب ارزشمند” Natural History Of the super Naturals” را سال‌ها پیش کشیده بوده‌اند نیز تشکر کنم.

من در این مطالب از کتاب ایشان نیز استفاده فراوانی برده ام.

تاثیر سایر سیارات و ستارگان

هشت سیاره دیگر به همراه ما به دور خورشید حرکت می‌کنند. تمام این سیارات در جهتی خلاف جهت حرکت ساعت به دور خورشید می‌چرخند. تنها پدیده چرخان که از این قانون کلی پیروی نمی‌کند “سیاره زهره ”است. سیاره زهره اگرچه در گردش به دور خورشید با سایر سیارات منظومه شمسی هماهنگ است و درجهت خلاف عقربه‌های ساعت می‌گردد، اما در گردش به دور خودش ساز مخالف زده و بر عکس تمامی سیارات منظومه شمسی، در جهت حرکت عقربه‌های ساعت یا اصطلاحاً “Clockwise” گردش می‌کند.

یک تحقیق جالب در سال 1951 میلادی توسط جان نلسون ”John Nelson” درباره عواملی که دریافتهای رادیویی را مختل می‌کند انجام گرفت.او کشف کرد که این اختلالات رادیویی با فعالیتهای خورشید متناسب هستند و هر گاه فعالیتهای خورشیدی افزایش می‌یابد این اختلالات نیز بیشتر می‌شوند.چیز جالبتر دیگری که او کشف کرد این بود که لکه‌های خورشیدی و اغتشاشات رادیویی،هر دو وقتی پیش می‌آیند که دو

سـیاره یا بیشـتر،با خورشـید در یک خط مسـتقیم قـرار بگیرند.و یا زمـانی که با هم زاویه قائمه می‌سـازند.و یا وقتیکه با هم زاویه 180 درجه می‌سازند. او نخست روی سیاره‌های مریخ،مشتری و زحل کار کرد و کشف کرد که با محاسـبه می‌تـوان زمـان فعالیتهـای وسـیع لکه‌هـای خورشـیدی را تا 80 درصد دقت،پیشـگویی کند.او در مرحله بعد اثر سـایر سـیارگان را نـیز در نظر گـرفت و دقت پیشگویی‌های او تا 93 درصد افزایش یافت.

این کشف او مـورد توجه طـالع بینـان نـیز قـرار گـرفت. زیرا این بار دلایلی علمی پیدا شده بود که پیشگویی‌های آن‌ها را تائید می‌کرد.چیزی که مسـلم است این است که وضعیت و نحوه آرایش و قرار گرفتن سـیارات بر میـدان مغناطیسی خورشید اثر می‌گـذارد و بعضی از آرایشـهای خاص فعالیتهای مغناطیسی خورشید را تشـدید می‌کند و این فعالیتها نیز به نوبه خود بـروی حیـات بـروی سـیاره زمین تاثیر می‌گذارد. اگر سیاراه‌ها تا این اندازه توانـایی دارند که بر خورشید اثر بگذارنـد، طـبیعی است که نتیجه گیری کنیم آن‌ها بر زمین نیز اثر می‌گذارند.

مثلا یک شب در سـال 1955 میلادی منجمی در "ماریلند "از رادیوتلسـکوپ بـرای رصد اسـتفاده می‌کـرد.او در تصـاویری که از صـورت فلکی عقـرب مشـاهده می‌کـرد، یک جسم خـارجی را کشف کـرد. در شـبهای بعد نـیز آن جسم هنـوز بـاقی مانـده بـود ولی کمی تغیـیر محل داده بود. او سریعا به فکر سیارات افتـاد و دوربین خـود را به سمت نزدیکترین سیاره که مشتری بـود چرخاند و متوجه شد که علائم نیرومند موج کوتاه و بلند رادیویی با قدرت یک میلیارد وات از آن رسال می‌شود.اکنـون ثـابت شـده

که زهـــره و زحل منـــابع قـــوی امـــواج رادیـــویی هستند.حداقل قسـمتی از تـاثیرات سـیارات ممکن است از این حقیقت ناشی شود که سیاره در فضای پشت سر خـــود دنبـــاله‌ای مغناطیسی از اغتشاشـــات را بخ جـــای می‌گـــذارد.مانند اغتشاشی که بر اثر عبـــور یک کشـــتی بروی آب دریا ایجاد می‌شود.دنباله‌ای که زمین به همـراه خـــود می‌کشد بیش از هشت میلیـــون کیلومـــتر طـــول دارد.سیارات در طی حـرکت خـود رد و دنبـاله‌ای در فضا باقی می‌گذارند که تا مدتها باقی می‌ماند.

یک مطلب جالب دیگر نیز در این میان وجود دارد:

تحقیقات جدید نشان می‌دهد که سـیارات زهـره و مـریخ در حال از دست دادن جو خـود می‌باشـند.بادخورشـید جو مریخ و زهـره را با خـود می‌بـرد.زهـره و مـریخ از بعضی جنبه‌ها بسـیار متفـاوت و از جنبه‌هـایی دیگر شـبیه هم هستند. درست است که مریخ جو بسـیار نـازک و رقیقی دارد ولی زهـره دارای جـوی غلیـظ، سـنگین و مسـموم می‌باشـد، ولی هر دو تحت تـأثیر خورشـید هسـتند! بـاد خورشیدی به طور مداوم سیارات منظـومه‌ی شمسی را با فـراری دادن جو آن‌هـا، مـورد حمله قـرار می‌دهد. بـاد خورشـیدی تـوده‌ای از ذرات بـاردار پرانـرژِی است که با سـرعت از سـمت خورشـید به سـمت بـیرون منظـومه‌ی شمسی در جریان است. این امکـان وحـود دارد که مـریخ هم مانند زهره دارای جوی ضخیم و غلیظ بوده ولی همه را از دست داده باشد.

این تحقیقات تنها در جهت شناخت بیشتر این دو سـیاره کاربرد ندارد، بلکه در فهم هرچه بهتر سـیاره‌ی خودمـان زمین نـیز مفید است وشـاید دیـدگاههایی نـیز دربـاره‌ی

آینده برای ما داشته باشد.البته ذکر این نکته هم ضروری است که بـــدانیم کیهـــان فقط به منظومه شمسی هم محــدود نمی‌شــود.در یک شب صــاف در خــارج از نــور شهرها می‌توانیم 3 هزار ستاره را با چشم غـیر مسلح ببیــنیم.ســتارگانی که بســیاری از آن‌ها میلیونها بــار از خورشـــید ما نـــیز بزرگ‌ترند.تـــازه این ســـتارگان فقط ستارگان کهکشان راه شیری هستند. کهکشانی که از 100 میلیــارد ســتاره تشـکیل شــده است. در وراء این کهکشان راه شیری صدها میلیارد کهکشان دیگر با صدها میلیارد ستاره دیگر نیز وجود دارند.

اگر اندازه زمین با سایر سیاره‌ها و سـپس با خورشـید و ســـپس خورشـــید با ســـایر ســـتارگان عـــالم مقایسه کـــنی،.واقعیت این است که خورشـــید ما یک ســـتاره فسقلی بیشتر نیست.

از همه این ستارگان و کهکشان‌ها تشعشعات و امواج پر قـدرتی سـاتع می‌شـود. اغلب سـتارگان امـواج رادیـویی ارسـال می‌کنند. بسـیاری از آن‌ها در زمانهـای خاصی از طول عمر خود امواج پرقدرتی چـون اشـعه ایکس و گاما نیز ساتع می‌کنند.مثلا یک نو اختر مقادیر عظیمی انرژی از خـود سـاتع می‌کند. معمـولا در هر سـال حـدود 0٫03 رونتگن از این انـــرزی کیهـــانی به زمین می‌رسد.اما در طـول تـاریخ ایجـاد حیـات در سـیاره زمین حـداقل یکبـار زمین در معـرض تشعشی با قـدرت 2000 رونتگن،آنهم بصورت ناگهانی قرار گرفته است.حدود 4 بار در معرض بیش از 1000 رونتگن قـرار گرفته است و ده‌ها بـار در معرض تشعشع بیش از 500 رونتگن قـرار گرفته است. اکثر حیوانات وقتی در معرض 200 تا 300 رونتگن اشعه

قرار می‌گیرند ،می میرند. بنابر این زمین تا جـایی که ما می‌دانیم لا اقل 15 بار در معـرض تشعشـعات مـرگ بـار کیهانی قرار گرفته است.

تخم گیاهـــان در برابر تشعشـــعات مقـــاوم هســـتند و موجودات دریایی نـیز تا حـدودی در برابر این تشعشـعات به خاطر آب دریا محافظت می‌شـوند. ولی این اتفاقـات عظیم و هولنـــــاک می‌تواند نقشی اساسی در تکامل و جهش‌هـــای ژنـــتیکی در موجـــودات زنـــده داشـــته باشد.آزمایشـــات دقیق زیست شناســـان نشـــان داده که بسیاری از موجودات زنده نسبت به تشعشـات کیهـانی و حتی رادیو اکتیو آگاه و حسـاس هسـتند.طیف حساسـیت ما نسبت به خورشـید از طـول مـوج اشـعه نـور تا طـول موجهای بلندتر رادیویی آن گسترده است.ما خورشـید را می‌بینیم، گرمایش را حس می‌کنیم و نسبت به تغیـیراتی که در میـــدان مغناطیسی زمین بوجـــود می‌آورد واکنش نشان می‌دهیم.

همانگونه که نلسـون کشف کـرد آرایش و وضـعیت قـرار گرفتن سیارات دیگر منظومه شمسی در انرزی دریافتی ما از خورشـــید تـــاثیر می‌گـــذارد.مـــیزان این تـــاثیرات و تغییرات اندک است اما اثری که همین میزان تغییر انـدک بروی فعالیتهای عصبی موجـودات زنـده بسـیار برجسـته است.مثلا تغیـیرات پتانسـیل الکـتریکی ناشی از حـرکت اجرام منظومه شمسی را می‌توان با ایجاد دو سوراخ در تنه یک درخت انـــدازه گـــیری کـــرد.پس وقتیکه ســیارات بروی درختـان تـاثیر می‌گذارند ،خیلی عجیب نخواهد بـود که بفهمیم بـروی ارگـانیزم پیچیـده‌ای چـون انسـان هم تاثیر بگذارند.

دکتر میشل گوکـولن ”Michel Gauquelin“ تحقیقـات مفصلی در این رابطه کرده و نتایج تحقیقـات خـود را در کتابی به نام The Cosmic Clock منتشر کرده است.او در ســال 1950 مطالعه خــود را در این رابطه شــروع کرد.سیارات نیز مانند خورشـید و مـاه از دید ما سـاکنان زمیـنی طلـوع کـرده در آسـمان حـرکت کـرده و غـروب می‌کنند.و مثلا روزهای مـریخی و عطـاردی و مشـتری و ... را بوجود می‌آورند.

دکـتر گوکـولن با مراجعه به اسـناد ثبت شـده در ادارات ثبت گواهی تولد در اروپا جـداولی را از زمـان دقیق تولد افراد آماده کرد. او کشف کرد که مثلا تعداد بسیار زیادی از پزشـکان عضو فرهنگسـتان پزشـکی در زمـانی تولد یافته‌اند که مـریخ و زحل تـازه طلـوع کـرده بودند و یا به نقطه اوج خــود در آســمان رســیده بودند.او ارتبــاطی آماری بین لحظه تولد نوزادان و مـوفقیت آینـده آن‌ها در شغل پزشکی پیدا کرده بود. او سپس مطالعه خــود را به سـایر شـغلها و حرفه‌ها نـیز تعمیم داد. مثلا ارتباطـاتی آماری را کشف کرد که نشان می‌داد اطباء و دانشـمندان مشـهور اغلب در زمـانی متولد شـده‌اند که مـریخ از افق بــالا می‌آمــده است.در حالیکه هنرمنــدان،نقاشــان و موســقیدانان بنــدرت در این زمــان به دنیا آمده‌اند.مثلا بیشتر سیاستمداران و نظامیان در زمانی متولد شـده‌اند که سیاره مشتری در حال بالا آمدن بوده است. او کشف کرد که هیچ نویسنده مشهور فرانسوی در زمـان غـروب زحل متولد نشده است.اکنون مشـخص شـده است که در نیمکره شمالی روزهای خرداد ماه بیشـترین نسـبت تولد را دارا می‌باشــند.او و ســایرین در این زمینه تحقیقــات مفصلی انجام داده‌اند که من نمی‌تـوانم همه جزئیـات آن

را در این‌جا نقل کنم.ما هنــوز نمی‌دانیم که چه مکانیسم و فرآیندی باعث می‌شود که سیارات تا این اندازه بــروی تولد و آینده افـراد در زمین مـوثر باشـند.گوکـولن کشف کــرد که وضـعیت تولد والــدین و ســیارات در زمــان تولد آن‌ها نیز در زمان شکل گیری و تولد نوزاد و حتی تــاثری که بر توانایی و هوش و آینده او می‌گذارد ،موثر است.

تا این‌جا مشخص شد که:

حیـــات نظمی است که از دل و درون بی‌نظمی بـــیرون آمـده است.حیـات نظم خـود را با اسـتفاده و جمع آوری اطلاعات از کیهان و عالم هستی حفظ می‌کند.نیروهــای کیهانی همواره در حال بمباران کـردن زمین هسـتند، اما حرکات اجسام آسمانی و حـرکت زمین در ارتبـاط با این اجسام،طرحی را بوجود می‌آورد که اطلاعات ســودمندی را فـراهم می‌کند.موجـودات زنـده به این طـرح حسـاس بوده و به خاطر وجود ملکول آب درون خود به سرعت به این تغییرات پاسخ می‌دهند.

به زبــان دیگــر، موجــودات زنــده دائم در حــال گفتگو با کیهان و عالم هستی هسـتند. تبـادلی آزاد از اطلاعـات و تاثیرات متقابل ،که کل حیات را درون ارگــانیزم عظیمی متحد می‌کندکه خــود جــزئی از ســاخت پویــای بســیار وســیع‌تری است.طــالع بیــنی بر پایه این اصل بنا شــده است که پدیده‌های آسمانی بر رویدادهای موجودات زنده در زمین اثر می‌گــذارد و عجیب این‌جاست که کشــفیات علمی انجام شده نیز امروزه تا حــدودی بر این ادعاهــای طــالع بینــان و پیشــگوها و کاهنــان عصر باســتان صــحه می‌گذارد.

طـالع بیـنی معادله ایست که متغیرهـایش وضـعیت همه اجسام و اجرام آسمانی است.طالع بینان ادعا می‌کند که وضعیت اجرام اسمانی بروی ما تـاثیر می‌گـذارد.امـروزه ما با تصویر جدیدی از طالع بینی روبرو هستیم.تصـویری که فرسـنگها با آن‌چه که در کتابها و مجلات طـالع بیـنی عوامانه ارائه می‌شود متفـاوت است.در واقع این نظـان آنقــدر در هم پیچیــده و هم بســته است که به ســختی می‌تــوان فهمید از کجا سر چشــمه گرفته است.مشــکل می‌تـوان فهمید که طـالع بیـنی واقعا از کجا سر چشـمه گرفته است.برخی‌ها آن را به ســـــومریان منســـــوب می‌کنندچون این قوم صحرا گرد بوده و در هـوایی صـاف می‌زیستند بیشتر توجه خود را معطوف به آسـمان کـرده بودند و کم کم این عقیده در آن‌ها بوجـود آمد که انـرژی الاهی در حرکت اجسام آسـمانی تجلی می‌کند.اما شـاید ریشه‌های آن به بسـیار قبل‌تر از آن بـاز گـردد به زمـانی جتی تا عصر یخبنـدان. علم امـروز متوجه شـده است که اگرچه طالع بینی قطعا به روش علمی اثبات نشده است ولی قابل انکار نیز نیست.

خــوب تا این‌جا و در این سه قســمت در بـــاره نمادها و نمادشناسی و سـپس حیـات و نظم و بی‌نظمی و آن‌گـاه آثار زمین خورشـید ،مـاه ،سـیارات و سـتارگان بر حیـات روی زمین و انسان‌ها تا حدی سخن گفتیم.

حرکت تقدیمی زمین

در این‌جا می‌خواهیم یکی دیگر از تناوبهای سـماوی مهم دیگر را به شما معرفی کنیم. کره زمین یک کـره دقیق و کامل نیست و کمی به تخم‌مرغ شباهت دارد، یعـنی قطر دایره کره زمین از قطب شمال تا قطب جنوب نسبت به

قطر دایره زمین در نـواحی خط اسـتوا کمـتر است. این نامنظمی همراه با اثر نیروی جاذبه خورشید و ماه باعث می‌گردد که محور زمین که دور آن، زمین هر 24 ساعت یک بار می‌چرخد، به حالت لرزش دربیاید.اگر محور زمین را به‌طور فرضی امتداد دهیم، خط محور امتداد یافته، به علت لـرزش محـور، یک دایـره کوچک به انـدازه °5/ـ 23 (بیست و سه و نیم درجه) درجه بر ســـــقف آســـــمان می‌کشد که این دایره کوچک همـراه با خط محـور امتـداد یافته به یک مخــروط شــباهت دارد. این لــرزش محــور بــاعث می‌شــود که منطقه‌الــبروج بــرجی، نســبت به منطقه‌الــبروج نجــومی جابه‌جا شــود و در طی 26000 ســال یک‌بــار دور هم بچرخند. به‌عبــارت دیگــر، نقطة اعتــدال بهــار نســبت به ثــوابت در یک پیشــروی رجعی بسیار آهسته‌ای قــرار گرفته است و مانند یک ســیاره در امتداد دایره‌البروج در حالت حـرکت می‌باشد ولی حـرکت آن به‌صــورت رجعی است و بعد از 26000 ســال و طی کردن همه 12 برج یک دور کامل انجام خواهد داد.

هر 26000 ســال،منظومه شمسی ما یک دور کامل در 12 بــرج و نمــاد زودیــاک عبــور می‌کند.تمــدنهای باســتانی،مثل هوپی‌ها Hopi ،مصــریان،سرخپوســتان چروکی،آپـاچی،مایاها از این دوره تنـاوب بـزرگ نجـومی آگاه بوده و تقویمهای خود را بر اساس این دوره تنــاوب بزرگ تنظیم کرده و طراحی کـرده بودند.تقویمهـایی که این تمــدنهای کهن و باســتانی با آن‌ها کــار می‌کردند و زنــدگی روزمــره و فعالیتهــای خــود را بر اســاس آن‌ها تنظیم می‌کردنــد،از رویــدادها و رخــدادهایی نشــات می‌گـرفت که طـبیعت در اختیـار آن‌ها قـرار می‌داد.این سیکل 26000 هزار ساله را می‌توان از راهـای مختلفی

متوجه شده و محاسبه کرد.مثلا به یکی از دوره تناوبهای مهم می‌تــوان به گــردش خورشــید حــول ســتاره ثریا Alcyon (ستاره مرکزی در صورت فلکی خوشه پـروین) اشاره کرد.

خوب بیشتر داستانها و شایعاتی که دربـاره پایـان جهـان در سال 2012 می‌شـنوید، به قـوم مایا و پیشـگویی‌های آنان ارجاع داده می‌شود.من که خـود به شخصه به چـنین چیزی باور ندارم.ولی بد نیست برای آشنا شـدن شـما با این‌که این داستانها از کجا ناشی شده است،کمی بیشـتر دربـــاره تقـــویم مایاها و باورها و عقاید آنـــان بحث کنیم.مایاها یکی از تمدنهای باستانی بوده‌اند که تقویم و گاهشمارهایی خـاص خـود را داشـته‌اند.آن‌ها تقویم‌هـای مختلفی استفاده می‌کردند.زمان را بعنـوان گردش‌هـایی روحــانی درنظر می‌گرفتند. ازآن‌جــایی که این تقویم‌ها اســتفاده‌های عملی زیــادی داشــتند، مثل: کاربردهــای اجتمـاعی، کشـاورزی، اقتصـادی و...، به عنصر مـذهبی قـوی‌ای تبـدیل شـده بودند. این کـاملا با تقـویم میلادی جدید متبـــاین است که تنها دارای معـــانی اجتمـــاعی و اقتصادی است.

یکی تقویم خورشیدی سهل استفاده بهنام‌هاب و دیگری تقویم مرموز و تزولکین.تقـویم خورشـیدی(هـاآب) را در وهله‌ی اول، بــرای اســتفاده علمی ونــیز در کشــاورزی مــورد اســتفاده قــرار می‌دادند. این تقــویم متشــکل از 365,242129 روز بود که عملا بسیار دقیق‌تر از تقـویم گرگـوری (تقـویم رایجـامروزین)، که دقت 365,242500 روز اســت، می‌باشـد، سـال‌هاهاب طـوری در نظرگرفته

شده بود که با انتقال خورشید به سـمت الـرأس آغـاز از 16 ژوئیه شروع می‌شد.

تقویم دیگر معروف به «شـمارش طویل»، بـرای مراجعه به تــاریخ و ثبت وقــایع به کــار می‌رفت. هر رویــداد، با شماره‌ی روزهای که از وقوع آن نسـبتبه 13 اوت 3113 پیش از میلاد مســیح می‌گذشـــت، محاســـبه می‌شد. بر اساس شواهدباستان شناسی، سال 3113 پیش از میلاد قبل از ظهــور تمــدن مایاها بودهاست.در این تــاریخ چه اتفاقی افتاد که مایاها آن را چنین با اهمیت میپنداشتند، آن قدر که آن را هم چـون زادروز عیسی به عنـوان مبـدأ تاریخ خودقرار دادند، کسی به درستی نمی‌داند، اما شاید یـادبود گشـایش آخـرین عصـربزرگ مایاها بـوده است.در این تقـــویم شـــمارش طویل آن‌ها از دوره‌ی بلنـــدی اسـتفاده کـرد که 5126 سـال دارد. این دوره بر اسـاس ملاحظــات مــذهبی، دوران قاعــدگی، محاســبات ریاضی روی اعداد 13 و 20 و هم‌چنین اساطیر اخترگویانه ایجاد شده است.

ســال مبــدأ در شــمارش طویل مایــایی در «0٫0٫0٫0٫0» آغاز می‌شود. هر صفر از 0-19 تغییر می‌کند که هرکدام نشــاندهنده‌ی روزهــای مایــایی است. مثلا اولین روز از شـمارش طویل به صـورت 0٫0٫0٫0٫1 نوشـته می‌شـود. این عدد اضـافه می‌شـود تا روز 19٫ با افـزوده شـدن 1 روز دیگر یعنی 20 روز به صورت زیر نوشته می‌شود: 0٫ 0٫0٫1٫0 این شمارش تا 0٫0٫1٫0٫0 ادامه می‌یابد(حـدود یک سال) و همینطور تا 0٫1٫0٫0٫0 (حدود 20 سال) و 1٫ 0٫0٫0٫0 (حدود 400 سال). حالا مثلا تاریخ 2٫10٫12٫7٫1

در تقـویم مایـایی نشـان دهنـده‌ی تـاریخ تقریـبی 1012 سال و 7 ماه و 1 روز است.

واقعا تقویم جالبی است. ولی این تقویم با پایان جهـان چه ارتبـاطی دارد؟ رسـالت مایـایی تماما بر این اسـاس است که هنگامی که شمارش بلند مایایی تمام شـود، یک اتفاق بدی بوقـوع خواهد پیوست. متخصصـین مایا از هر دو عـدد 13 و 20 اسـتفاده می‌کنند. طبق نظر ایشـان پایان این دوره می‌تواند در 13٫0٫0٫0٫0 روی دهد. و این تاریخ برابر با 5126 سال است. این شـمارش بلند دوره در 0٫0٫0٫0٫0 آغـاز شـده است که مطـابق 11 آگوست 3114 پیش از میلاد می‌شـود. حـالا مسـأله را متوجه شدید؟ شمارش طویل دوره‌ی مایاها در 5126 سال بعد از این تـاریخ یعـنی در 21 دسـامبر 2012 به پایـان می‌رسد.

شـمارش تقـویم «شـمارش طویل» چـنین آغـاز می‌شـود:«کین»معـادل 1،«وینـال» معـادل 20، «تـون» معـادل 18 دوره‌ی «وینـال» [یا 360 کین یا360 روز]، «کاتون» معـادل 20 «تـون» یا 7200 روز یا معـادل 19 سال و 73 روز، «باکتون» معادل 20 کاتون یا 1440000 روز یا 394 سـال و 52 روز و به همینـترتیب تا به «آلواتون» می‌رسیم که معادل 23,040,000,000 روز یا 63,080,082سال می‌شود!

مایاها دوره‌های 5125،40 ساله داشتند که هر یک معادل 13باکتون 144000 روزه بود. هر چرخه از 13 بـاکتون، یک دوره یا یک چرخه یبزرگ به حساب می‌آمد؛ یک دروان تـاریخی به خصـوص.در اسـطوره شناسی مایاهـا،هر چرخه‌ی شمارش بزرگ، عصـری از جهـان است که در آن

رب نـوع، سـعی در خلق مخلوقـات پارسا و مطیع دارند. همانند دوره و مدت بارداری زنـان(در انسـان‌ها) که 260 روز می‌باشد.این سـیکل نـیز به نوبه خـود به 5 سـیکل کوچکتر تقسیم می‌شود که هر کدام از آن‌ها 5125 سال می‌باشـند.این تمـدنها بر این بـاور بودند که هر کـدام از این 5 عصر به یک دوره تـــاریخی و عصر خـــاص تعلق دارند.در تقـــویم آزتک‌ها و لوحه ســـنگی خورشـــیدی Mesoamarican، نشان داده شده است که هر کـدام از این ســـــیکلهای پنجگانه توسط یکی از عناصر پنجگانه شکسته شده و فرو می‌ریزد.

و عنصر نهایی و عنصر پنجم The Fifth Element، که از آن عبور خواهد کرد ،عنصر اتر یا عنصر مرکـزی است. هوپی‌ها بر این بـــاور بودند که با این تحـــول و عبـــور چهارمین عصر و دنیای نابودی و خشونت پایان می‌یابد و و پنجمین دنیای صلح و آرامش بـزرگ آغـاز می‌شـود.این تحول دقیقا در 21 دسامبر سال 2012 اتفاق می‌افتد که بر شب یلدای ما ایرانی‌ها نیز منطبق است.

تاریخ مشهور 21 دسامبر 2012 برای قـوم مایـا،نشـانه آغاز دوره پنجم 5125 ساله است.این عصر را خوب آخاو Job Ajaw یا خورشید پنجم می‌نامند.مایاها هر کـدام از این دوره‌های 5125 ساله بـزرگ را به 13 بخش دیگر به نام Baktun تقسیم بندی کرده بودند.زمین سـیزدهمین Baktun خود رادقیقا در سال 1618 آغاز کرد.این تاریخ دقیقا همان تاریخی است که به پیروزی ماتریالیسم The Triumph of Materialism معـروف شـده است.این تـاریخ به نـام تـاریخ آغـاز فراموشی بـزرگ نـیز معـروف شده است.در این پیشگویی‌ها ذکر شـده بـوده که در این

تاریخ بشریت دچار فراموشی بزرگ شده و آگاهی خود نسبت به پیوند و ارتباط واقعی خود با طبیعت را از دست می‌دهد.این اتفاق و این فراموشی بزرگ بوسیله توهمی به نام مالکیت خارجی روی می‌دهد.

این زمان ،زمانی است که نفس اماره EGO و طمع‌ها و هوسهای او مالک و حکمفرمای قطعی و بزرگ در زمین و تمدن مدرن انسان‌ها شدند.عصر هوس و حرص زدنهای بی‌پایان و شهوتهای سیری ناپذیر.چیزی که مشخص است،هر عقل سلیمی با کمی دقت و توجه متوجه خواهد شد که با این راه و روشی که بشر در عصر مدرن پیش گرفته است و تمام منابع حیاتی سیاره خود را نابود می‌کند و با حرص و طمع سیری ناپذیری که دارد،سرنوشتی جز نابودی منتظر او نیست.این نیازی به پیشگویی‌های مایاها یا سومریان یا هر فرقه دیگری ندارد.نیازی هم به مشخص کردن تاریخی مثل 2000 ، 2012،2020 یا هر زمان دیگری نیست.مگر این‌که کل جامعه بشری ،دید خود را به زندگی عوض کرده و راه و روش جدید را پیش گیرد. این اثر به عصر تبدیل و تغییر ماهیت ماده Transformation of Matter نیز مشهور شده است.چون در طول این مدت بشر توانست ماده را به انرزی تبدیل کند.و بمبهای اتمی و هسته‌ای ساخته شده و استفاده شد.

نکته عجیب دیگری که در این میان وجود دارد این است که تقریبا در همین دوره تاریخی توسط پاپ گریگوری سیزدهم ،تقویم گریگوری بر پایه 12 ماه سال و استفاده از ساعتهای مکانیکی به مردم تحمیل شد.این اتفاق به (خطا در زمان) Error in Time مشهور شده

است.قبل از این تحمیل و اســـتفاده از این دو وســـیله مکانیکی (تقویم و ساعت)،سال‌ها به 13 مـاه قمـری که هر کـــدام 28 روز داشـــتند،تقســـیم بنـــدی شـــده بود.بزرگ‌ترین آسیب و ضـرری که تحمیل این دو وسـیله مکــانیکی به بــار آورد این بــود که این تــوهم را بــرای انســـان‌ها بوجـــود آورد که زمـــان یک واقعیت خـــارجی است.چـیزی است غـیر ارگانیک که در خـارج از بـدن ما انسان‌ها وجود دارد.این توهم بوجود آمد که این زمــان و ســاعت چـیزی است که ما باید مـراقبش باشـیم و از آن اطاعت کنیم.در قرن هفتم میلادی یک پیشگو و پیـامبر و پادشاه مایای به نـام Pacal Votan این پیـام مهم را از خـــود به جـــای گذاشت که اگر بشـــریت و نســـلهای آتی می‌خواهند تا از از این مهلکه و نابودی بیوسـفریک جـان ســـالم به در برند ،باید به زنـــدگی بر اســـاس ســـاعت و تقـویم طـبیعی خـود بـاز گردند.تقـویم و سـاعتی که بر مبنای بدن انسان و عالم طـبیعت سـاخته شـده اسـت،نه یک عالم خارجی و محدود کننده و نابود کننده.

با این همه ،همه این داستان وحشـتناک و دلهـره‌آور و نا امیدانه نیست.حقیقت این است که 2012 یا 2013 یا 2020 یا هر تـــاریخ دیگـــری ،پایـــان بشـــریت نخواهد بـود.کسـانی که می‌خواهند این عقاید را به شـما غـالب کنند و شـــــما را بترســـــانند،راهنما و دوست شـــــما نیستند،دشمن شما هستند.در واقع 21 دسامبر 2012 یا هر تـاریخ دیگـری ،روزی دیگر از روزها خداوند است.این روز هم می‌توانـــد،آغـــاز دوره‌ای جدید بـــرای بشـــریت باشد.اراده‌ای وجود دارد که سعی دارد با مشـخص کـردن تاریخ‌های مختلف برای آخر الزمـان و قیـامت و ... مـردم را در ترس و دلهـره نگـاه دارد و یک اظطـراب و وحشت

کـاذب را ایجـاد کند.دوسـتانی که سن و سـال بیشـتری دارند به یـــاد می‌اورند که همین داســـتان پردازی‌ها و تبلیغات درباره پایان جهان درباره سال 2000 نیز وجـود داشت.

البته من به شخصه به این نتیجه رسیده‌ام که بسـیاری از سیاســتمداران و قدرتمنــدان پشت پــرده که شــدیدا به باورهای مشرکانه و الحادی پاگانی باور دارند،برنامه‌های از پیش طـراحی شـده خـود را در این تارخ‌هـای خـاص و مقدس خودشـان اجـرا می‌کنند.مثل 11 سـپتامبر 2001 رپس بعید نیست که این شــیاطین دوپــا،برنامه و طــرح دیگـــری بـــرای به آتش کشـــانیدن جهـــان داشـــته باشند.هالیوود و شبکه‌های رسانه‌ای و اطلاعـات رسـانی آنـان شـدیدا سـعی دارند تا این تـرس و اظطـراب را در جهان گسترش دهند.

وظیفه تک تک ما این است تا بر خلاف نقشه‌ای که این دست از سیاه دلان کشیده‌اند ،انرژی و احسـاس خـود را بـــروی آینـــده‌ای روشن و سرشـــار از عشق متمرکز کـــنیم.این مســـئله از دید من بســـیار مهم و با اهمیت است.دلایل علمی آن را در قسمت‌های بعدی بـرای شـما بازگو می‌کنم و به شما نشان خواهم داد که این احساس تا چه اندازه می‌تواند در تکامل شما به عنوان یک انسـان نقش اساسی داشـــته باشد.مـــدارک و شـــواهد علمی بسیاری در این رابطه کشف شده و مورد آزمـایش قـرار گرفته است.هر کـــدام از ما باید به آغـــاز دوره‌ای جدید امید داشته باشیم.دوره‌ای که تعـادل،ادراک،صـلح و خـرد طی آن شـکوفا خواهد شد.بشـریت به مـرحله‌ای جدید از تکامل خود دست پیدا خواهد کـرد.دریچه‌ای از نـور بـروی

همه ما گشوده خواهد شد.پس اصلا جای نگرانی وجود ندارد،خوشحال باشید و آگاهانه به علم خود بیافزایید و خود را آماده این تحول بزرگ کنید. از تعصب و سیاهی و نفرت دوری کنید و خود را با فرکانس عشق،هماهنگ کنید.ما به سوی دوره رفیعی گام بر می‌داریم.

طالع بینی و ستاره شناسی قدمتی به قدمت تمدنهای باستانی بشر دارد.در طول هزاران سال گذشته،تمام ادیان مختلف تحت تاثیر ادیان شرک آلود باستانی ماقبل تاریخ Pagan religions بوده‌اند و در طول دوران دچار انحراف و تحریف از هدف اصلی و رسالت واقعی خود شده‌اند.

انسان‌ها از دیرباز شیفته اجرام سماوی و ستارگان و سیارگانی که در آسمان مشاهده می‌کردند بوده‌اند و برای شناسایی آن‌ها صور فلکی مختلفی را نامگذاری کرده و درباره آن‌ها داستان سرایی‌های بسیاری کرده‌اند.در اساطیر یونانی به این صور فلکی شخصیت بخشی شده و آن‌ها را به عنوان خدایان پرستش می‌کردند.این ساختارهای فلکی و نامهای منسوب به آنان تا امروز نیز استفاده می‌شود.در تمدنهای باستانی بیشتر از هر دین دیگری این صور فلکی پرستش شده و قربانی‌های زیادی برای آنان اهدا می‌شد.بیشتر انرژی،وقت و ثروت این تمدنها صرف خشنود سازی این اجرام سماوی می‌شده است.بیشتر محققان این تمایل انسان‌ها به ستارگان اسمانی را به حس کنجکاوی انسان‌ها مرتبط می‌سازند ولی حقیقت این است که هر چه پیشتر می‌رویم،رازهای بیشتری برای ما آشکار می‌شود.خوب چیزی که من فهمیده ایم این است که این

پیشگویی‌ها مبنی بر پایان یافتن جهان همیشه وجود داشته است و همیشه یک تاریخ فرضی برای آن عنوان شده است.البته همه دلایلی هم که برای این‌که مثلا فلان تاریخ پایان جهان است،عقلانی و منطقی هم نیستند.

من گمان می‌کنم که قویم مایاها، بیشتر از آن که بر پایه علم و منطق باشد، عمدتا از تصورات ذهنی و باورهای مذهبی آنان نشات گرفته است.تی همین حالا هم بین باستان شناسان مایایی بر سر فرضیه انقراض جهان، تفاوت دیدگاه اساسی وجود دارد. به گونه‌ای که برخی از باستان شناسان طرفدار این تقویم، از پایان جهان در 6 هزار سال آینده خبر می‌دهند.گرچه رهبران مایایی برای نفوذ بر مردم عصر خود و مطیع کردن آنان، نیاز به پیشگویی‌ها و ترساندن آن‌ها از حوادث آینده داشتند، اما گویا برخی از مردم نسل‌های آتی، این سیاست و ترفند استثماری مایاها را خیلی جدی گرفتند و به پیشگویی‌های پوشالی این تقویم‌ها اعتماد کردند.قویم مایاها پایان چرخه پنج هزار و 126 ساله جهان را در تاریخی در حدود 12 دسامبر 2012 اعلام کرده است، تاریخی که در آن الهه جنگ و خلقت مایاها با نام «بولون یوکته» باز خواهد گشت.

باید کاملا درباره این موضوع آگاه باشیم، هیچ پیشگویی درباره سال 2012 وجود ندارد و این شایعات تنها اشتباهات و استدلال‌های غلط بازاری هستند. به گفته محققان از میان 15 هزار متن تصویری کشف شده در بخش‌های مختلف امپراطوری مایاها، تنها دو اشاره به سال 2012 شده است. مایاها هم یکی از اقوام باستانی بودند که در این رابطه انرژی زیادی صرف کردند و باور

به این‌که سرنوشت هر انســـــان در لحظه تولد او رقم می‌خـورد،بـرای آن‌ها یکی از باورهـای اساسی و پـایه‌ای بود.

در پرانتز: (خواننده گرامی باید بسـیار دقت کند که ما در این مقاله به هیچ وجه قصد نـــــداریم که تصـــــورات و باورهای جبر گرایانه و عقاید ادیان مشرکی و پاگانیستی چـــــــــــون مایاها را رواج دهیم و بر آن‌ها مهر تائید بـزنیم.آن‌چه که من به شخصه به آن اعتقـاد دارم ،همـان است که در آیه شـــریف قـــرآن در ابتـــدای این مقاله‌ها عنـوان کـردم و آن این‌که علم غیب فقط و فقط در نـزد خداوند بـــزرگ است و هیچ کس را بـــدون اذن و خواست الهی به آن دسترسی نیست. اما مســلمان واقعی کسی است که به کـــاوش و جســـتجو بـــپردازد و با مطالعه در آفاق و انفس و شـنیدن همه اقـوال و سـخنها،بهـترین و منطقی‌تـــــرین آن‌ها را بـــــپزیرد.لـــــذا خواننـــــدگان عزیــز،مخصوصا جوانترها در خوانــدن این دست مطــالب دقت کـــافی کنند و همیشه فاصـــله لازم حفظ کنند. در دین ما مسلمانان انسان موجودی مختار است که خود به دست خـــود سرنوشت خـــود را رقم می‌زند.در عین حـــال قضا و قدر الهی نیز وجـود دارد و اراده و اختیـار انسـان در مســـــیر این خواست و اراده الهی معـــــنی پیـــــدا می‌کند.این مطلب،از اهمیت بســـیار زیـــادی برخـــوردار است که فهم آن دقت بالایی را می‌طلبد.

من خود به شخصه بر این باورم که اعتقاد به این‌که تمام سرنوشت ما انســان‌ها بســتگی به وضـعیت سـیاره‌ها و ستاره‌ها در زمان تشـکیل نطفه و به دنیا آمـدنمان دارد-اعتقادی اشتباه و گمراه کننده است.

ولی از طرفی هم این اجرام سماوی تاثیر زیـادی بـروی این رویـدادها دارند. در حقیقت نه جـبر مطلق و نه اراده صرف - چیزی مابین این دو-

حقیقتا در اسلام نیز از هر دو جهت به این موضوع نگـاه شده است. بسیاری از فقها اصل پیش‌بینی حوادث آینده به وسـیله نجـوم را در صـورتی که با اعتقـاد به حتمی بودن آن و تأثیر آن در حوادث به صورت مسـتقل همـراه نباشد را بلااشکال دانسته‌اند. به این معـنی که شـخص با اعتقـاد به خداوند و مـؤثر حقیقی بـودن او قائل به این‌گونه تـأثیرات باشد و مشـیت خداوند را در آن مـؤثر بداند و به صـورت جـزمی و حتمی نسـبت به آینـده پیش‌بیـنی نکند.مثلا اجـازه دهید تا یک داسـتان که از حضرت علی (ع) نقل شده است را ذکر کنم.

روزی حضـرت علی علیه السـلام بـرای جنگ به همـراه سپاه خارج می‌شدند. یک منجم به نام اخو خُبَل به سـمت حضرت آمد و گفت: "امروز به جنگ نروید! چون مریخ به برج حمل وارد شده است و این یعـنی امـروز بـرای جنگ نحس است! حتما شکست می‌خورید"

حضرت در ضـمن رد این ادعـای منجم، شـعری سـرود که ترجمه آن را از دیـوان امیرالمؤمـنین برایتـان نقل می‌کنم:

یعنی: منجمی مرا می‌ترسـاند که مـریخ در حـال ورود به برج حمل است.

وی را گفتم مرا بازگذار از این دروغ‌های پرحیله، چرا که مشتری و زحل برای من فرقی ندارند...

من فتنه‌هـــای روزگـــاران را از خـــود دفع می‌کنم، به واسطه‌ی خالق و رازقم که پرعزت و بلند مرتبه است.

از طـــرف دیگر در اســـلام مخصوصا در رابطه با زمـــان آمیزش جنسی به منظـور تشـکیل نطفه و بچه دار شـدن سفارش شده است.مثلا به این موارد توجه کنید:

از آمـــیزش در اول و وسط و آخر مـــاه خـــودداری کن که مـوجب جنـون و تحریکـات عصـبی بـرای فرزند و همسر می‌شود.

- بعد از ظهر آمیزش نکن که فرزندت حول می‌شود.
- در شب عید فطر آمـیزش نکن که فرزنـدت شـرور می‌شود.
- در شب عید قربان آمیزش نکن زیرا فرزندت دارای 4 یا 6 انگشت خواهد بود.
- در برابر نـور خورشـید آمـیزش نکن زیـرا فرزنـدت پیوسته در فقر و بیچارگی خواهد بود.
- بین اذان و اقامه آمـــیزش نکن زیـــرا فرزند شـــما حرص بر ریختن خونها خواهد کرد.
- در نیمه شعبان آمیزش نکن زیرا فرزنـدت بـدریخت و خال در صورتش خواهد بود.
- در سفر آمیزش نکن زیرا فرزندت مالش را در راه غیر حق انفاق می‌کند.
- در ساعات اول شب آمیزش نکن زیرا فرزندت دنیا را به آخرت ترجیح می‌دهد.

- در کسوف و خسوف آمیزش نکن.
- شب 4 شنبه آمیزش نکن.

عاملی که می‌تواند برای یک فضانورد کشنده باشد!

فضـــا، اقیـــانوس بی‌پایـــانی از خلاء که خانـــهٔ آبی ما را احاطه کـــرده و با فاصـــله‌های غـــیر قابل تصـــور ما را از شگفتی‌های عظیم سـایر کائنـات و اجـرام آسـمانی جـدا کـــــرده است. بااین‌حـــــال فضا در عین جـــــذابیت و شـگفت‌انگیز بـودن می‌تواند به همـان انـدازه کشـنده و بی‌رحم باشد. هفت مـورد از کارهـایی که انجـام آن در فضا بـــرای فضـــانورد کشـــنده خواهد بـــود را بررسی می‌کنیم.

کارل ساگان (Carl Sagan) دانشمند زمینهٔ نجوم و معلم برنامهٔ آموزشی بیل نای (Bill Nye) اعلام کرده بود که ژرفـــای فضا از اقیانوس‌هـــایی که اجـــدادمان در قـــرون گذشته به دنبال پیمودن آن‌ها بودند بیشتر نیست.

شاید گفتهٔ او تا حدی درست باشد. چـون ما درحال‌حاضر به ماه سـفر کـرده‌ایم، به دوردست‌ترین نقـاط منظومـهٔ شمسی و فضای بین ستاره‌ای، مـاهواره فرسـتاده‌ایم و هم‌اکنون هم در تلاش برای ایجاد امکان زندگی دایمی در مریخ هستیم.

اما باید کمی واقع‌بین‌تر بـــــود. به نظر می‌رسد که خلأ برای سلامتی انسان بسیار مضر است، مخصوصـاً وقـتی که لبـاس فضـانوردی چند میلیـون دلاری خـود را همـراه نداشته باشید.

در این‌جا می‌خواهیم به مـواردی که ممکن است به مـرگ یک فضانورد در فضا منجر شود نگاهی بیندازیم.

مراحل اولیه سفر فضایی با موشک

در گـــام اول بـــرای رفتن به فضـــا، شـــما باید درون یک محفظهٔ آلومیـنیمی (که فقط کمی بزرگ‌تر از حجم بـدن شماست) به همـــراه دو نفر همـــراه و مقـــداری غـــذای منجمد و خشک از پیش تهیه شـــــده قـــــرار بگیرید. این محفظه روی دو میلیون کیلوگرم مواد منفجره قرار دارد که توسط یک همکـار خـبره در یک پناهگـاه زیرزمیـنی در فاصلهٔ چند کیلومتری از سکوی پرتاب مشتعل می‌شود.

نتیجـهٔ این کـار، پرتـاب شـما به فضا با اسـتفادهٔ از یک نـیروی واکنشی کنـترل شـده با سـرعت حـدود 28800 کیلومتربرســاعت در یک بـــازهٔ 10 دقیقه‌ای نفس‌گـــیر خواهد بـود. فقط صـدای حاصل از این انفجـار بـرای از بین بردن هرچیزی در محـدودهٔ انفجـار کـافی است. این صدا می‌تواند به آسمان‌خراش‌های موجـود در منطقه هم آسیب برساند.

توصیه می‌کـنیم حتمـاً از یک گوش‌گـیر مناسب اسـتفاده کنید!

علاوه بر این، شما در مسیر خود به سمت بالا تحت تـأثیر نیروی گرانش بـزرگی به انـدازهٔ سه واحد گـرانش قـرار می‌گیرید. این نیرو آزاردهنـده و ناخوشـایند است. اما در صورت گذراندن دوره‌های بدنسـازی و آمـادگی جسـمانی ویـــژه که تحت نظر آژانس فضـــایی و به اجبـــار باید بگذرانیـــد، این نیروها خطر جـــانی بـــرای شـــما نخواهند داشت.

احتمـال بـروز خطاهـای پیش‌بیـنی نشـده در این مرحله بســیار فــراوان است. مثلاً فاجعــهٔ فضــاپیمای چلنجر (

Challenger)ـ که پس از پرتاب دچار سانحه شد یکی از تلخ‌ترین حوادث تاریخ فضانوردی است.

این حادثه نشان می‌دهد که فضانوردان و کاوشگران شجاعی که برای این کار انتخاب می‌شوند تا چه اندازه در معرض حوادث و خطرات گوناگون هستند.

زباله‌های فضایی

اوایل سال 2007، از سکوی پرتاب Xinchang در چین، یک موشک چند مرحله‌ای به فضا پرتاب شد. این موشک 750 کیلوگرمی کشنده با یک ماهوارهٔ کاملاً نرمال هواشناسی که با سرعت 8 کیلومتر بر ساعت در مدارش به دور زمین در حال چرخش بود برخورد کرد.

این ماهواره بعد از برخورد محو شد. متاسفانه آن‌جا دوربینی نبود تا این رویداد نادر و عجیب را ثبت کند. برخلاف ظاهر هیجان‌انگیزش این قضیه اصلاً جالب نیست. نابود کردن ماهواره‌ها به این شکل در فضا حتی اگر متعلق به همان سازمان پرتاب کنندهٔ موشک باشد، کار احمقانه‌ای است.

این برخورد به تنهایی حدود 150000 تکه زبالهٔ فضایی سرگردان را در فضای اطراف زمین پراکنده کرد.

بیش از 2300 قطعه از این زباله‌ها اندازه‌ای بزرگ‌تر از یک توپ گلف دارند و همهٔ آن‌ها با سرعتی تقریباً 20 برابر سرعت یک گلولهٔ تفنگ در حال شلیک دور زمین در حرکت‌اند.

اگر فیلم جاذبه را دیـده باشـید نیـازی به گفتن نیست که در صـــورت برخـــورد یکی از این تکه‌ها با ســـفینه‌ها چه فاجعه‌ای پیش می‌آید.

ممکن است تعجب کنیـــــــــــد، اما واقعیت این است که هیچ‌کس نمی‌داند چه تعــداد زبالــۀ فضــایی وجــود دارد. تخمین زده می‌شـود که میلیون‌ها زبالـۀ فضـایی موجـود باشد. حتی ذره‌های ریز رنگ هم با چنین سـرعت بـالایی می‌تواند باعث نابودی فضـاپیماها شـوند. مشـکل اصـلی این است که این پرتابه‌هــای ســرگردان قابل ردیــابی و کنترل نیستند و در حقیقت تصـادف‌های گـاه و بی‌گـاه با این زباله‌های فضایی اجتناب ناپذیر خواهد بود.

ورزش نکردن

آیا روزهایی بوده که حس کنید ورزش کـردن کـار بسـیار ســخت و جســورانه‌ای اســت؟ اگر جــواب مثبت است می‌توانیم بگوییم که شـما بـرای زنـدگی فضـایی مناسب نیستید. بی‌وزنی در فضا سیستم بـدن شـما را سـردرگم می‌کند. بـدن توانـایی تشـخیص پر شـدن مثانه را نـدارد. انــدازه مردمک چشم‌ها تغیــیر می‌کند. و از آن‌جــایی که شـــما نیـــازی به نگه داشـــتن وزن خودتـــان نداریـــد، ماهیچه‌های بدن در همان هفتۀ اول 20 درصد کم حجم‌تر می‌شوند.

مورد آخر کمی عجیب به نظر می‌رسد ولی واقعیت دارد. اگر بخواهید در باشـگاه این مقـدار وزن کم کنید مسـلماً بیشــتر از یک هفته طــول خواهد کشــید! در روی کــرۀ زمین حـتی اگر ورزش هم نکنید و فعالیت‌هـای فـیزیکی شما خیلی محدود مثلاً در حد پیمودن فاصلۀ کوتـاه اتـاق

نشیمن تا یخچال در آشـپزخانه هم باشـد، همین فعـالیت کم هم روی بدن شما تـأثیر دارد و قلب شـما متناسب با این فعالیت کم در حال تنظیم پمپاژ خون و گردش آن در میـان سـرخرگ‌ها و سـیاهرگ‌ها و هم‌چـنین تلاش بـرای حفظ تناسب کلی بدن خواهد بود. با کمی اغمـاض حـتی شاید بتوان گفت همین فعـالیت فـیزیکی کم می‌تواند بر روند بازسازی استخوان‌ها تأثیر داشته باشد.

گـرانش در تنظیم بـدن نقش مهمی دارد. در فضا نیـازی نیست که قلب شما خون را به سمت بالا پمپـاژ کند تا به مغزتان خون برسد. چون در فضا قرار گـرفتن به سـمت بـالا مفهـومی نـدارد. بـدن شـما نیـازی به حفظ شـکل خاصش ندارد. چون قرار نیست روی پای خود بایسـتید و عملاً نیـازی به حفظ شـکل بـدن خـود مانند کـرهٔ زمین ندارید. وقتی همه‌چیز بی‌وزن باشد استخوان‌ها نیازی به حفظ وزن بـدن ندارند و بعد از مـدتی بازسـازی آن‌ها با اخلال مواجه می‌شـود و اصـطلاحاً دچـار نـوعی پـوکی استخوان فضایی می‌شوند.

وقتی در فضا می‌مانید این اتفاق چنـدان هم ناخوشـایند نیست. اما وقـــــتی به زمین برگردید خواهید فهمید که گرانش زمین برای بدن شما بیش از حد محـدودیت ایجـاد می‌کند. قلب شما ضعیف‌تر شده و توانایی پمپاژ خون به دست‌وپاهای‌تان را نـــدارد. اســـتخوان‌های‌تان هم مثل سـابق توانـایی نگه‌داری وزن ماهیچه‌های‌تـان را نخواهد داشت و اگر با این وضعیت مقابله نکنید سرانجام کشنده خواهد بـــــود. بنـــــابراین ورزش در فضا لازم است. فضانوردان ایستگاه فضایی بین‌المللی روزانه دوســاعت

ورزش می‌کنند که این مقـــــدار با ســـــاعات ورزش ورزشکاران نیمه حرفه‌ای برابری می‌کند.

خورشید

روی کرهٔ زمین و به علت وجود میـدان مغناطیسی حـول زمین، ما از پرتوهای کیهانی و تابش‌هـای خورشـیدی در امان هستیم. بدون وجـود این میـدان مغناطیسـی، ذرات پر انرژی کیهانی می‌توانند به راحتی به اتمسـفر زمین و اقیانوس‌ها نفـوذ کـرده و کـرهٔ زمین را تحت تـأثیر قـرار دهند. در این صـورت ظـاهر سـیارهٔ زمین چـیزی همانند مریخ بود. منشأ این تابش، واکنش‌های هسته‌ای است که در خورشید رخ می‌دهد. این واکنش‌ها سـرانجام به تولید فوتون و سایر ذرات پرانرژی منجر می‌شود.

این تـابش شـما را به‌هالک یا موجـودی شـبیه آن تبـدیل نمی‌کند. بااین‌حال تـابش می‌تواند DNA شـما را یونـیزه کرده و در صورت کنترل نشدن مقدار نور باعث سرطان خواهد شد. البته اغلب فضـــانوردان قـــرار گـــرفتن در معرض تابش نـور را کنـترل می‌کنند. اما در هر حـال اگر به مـــدت طـــولانی در فضا بمانید لنفوســیت‌های شـــما آسیب‌دیده و در نتیجه ایمنی بدن شما کم‌تر خواهد شد.

یک نکته جالب این است که فضانوردان می‌گویند در فضا وقتی چشم‌های‌شان را می‌بندید صفحه‌ای سیاه می‌بینید که رویش نقطه‌هـای سـفید کـوچکی وجـود دارد. همـان منظـــره‌ای که شب‌ها و موقع نگـــاه کـــردن به آســـمان می‌بینیم. احتمالاً دلیل این پدیده همان پرتوهای کیهـانی هستند که از عصب بینایی بدن هم عبور می‌کنند.

خلأ

این پدیــده را معمــولاً در فیلم‌ها دیده‌اید. این امر که در خلأ چه اتفاقی بـرای بـدن انسـان می‌افتد همیشه مـورد بحث بــوده است. اول باید دو موضــوع را روشن کــنیم: نخست این‌که شــما به هیچ‌وجه تا ســرحد مــرگ منجمد نمی‌شـوید. البته فضا سـرد اسـت، تا هر انـدازه که فکر کنید سرد است. اما از طرفی خلاء هم دارد، یعـنی بـرای انتقال گرما از بدنتان نیاز به مــاده داریم و در فضا عملاً ماده‌ای وجود ندارد.

پس می‌تــوان گفت در فضا بــدنتان خیلی ســریع ســرد نمی‌شــود. دوم این‌که شــما منفجر نمی‌شــوید، درست است که روی سطح زمین فشار هوا روی بـدنتان اعمـال می‌شود ولی در فضا فشار وجـود نـدارد و فشـار داخلی بدنتان سـعی در متلاشی کـردن بـدنتان دارد اما در عمل این فشار به قدری نیست که پیوندهای شـیمیایی بـدنتان را از هم جدا کند.

در وهلهٔ سوم و به همان دلیلی که پیش‌تر گفـتیم، خــون شما جوش نخواهد آمد. چون پوست‌تان برای نگه داشـتن بدنتان به حد کافی قوی است و تمام محتویات و اعضای درون بدنتان به عنـوان یک سیسـتم بسـته در نظر گرفته می‌شوند که توسط پوست بیرونی در مقابل خلاء بـیرون حفاظت می‌شود.

در حقیقت فشار درون بـدنتان همـان مقـدار روی زمین خواهد بود و تغییری نخواهد کرد.

اما یک مســئله وجــود دارد. هــوای موجــود در شش‌ها و سیســتم گوارشی بــدنتان که جــزو این سیســتم بســته نیست بلافاصله از نزدیک‌ترین منفذ ممکن به بــیرون درز

خواهد کرد و در نتیجه منجر به خفگی می‌شود. بااین‌حال اگر فــرد بتواند 10 ثانیه زنــده بمانــد، شــاهد اتفاقــات عجیب‌تری خواهد بود. به خاطر نبود فشار در خلاء نقطهٔ جوش آب در حدود صفر کلوین است.

یعنی بزاق دهان شما و قطرات اشک چشم‌ها و رطـوبت موجود در شش‌های شما که اکنون خـالی از هـوا هسـتند شروع به جوشـیدن کـرده و بخـارش به فضـای خلاء وارد خواهد شد. در ادامه تغیــیرات وحشــتناک‌تری هم انجــام می‌شود که از گفتنشان پرهیز می‌کنیم. شاید بهـتر باشد بعضی نکات در این باره مورد بحث قرار نگیرند!

رفتن به مکان‌های بسیار دوردست

در آغاز مقاله هم گفتیم که فضا خیلی بیش از حد بزرگ است. ما امـروزه می‌تـوانیم به دقت بگـوییم که سـتارهٔ آلفاســنتوری یا کهکشــان آندرومــدا در چه فاصــله‌ای از زمین هستند. واقعاً مقـادیر این فواصل خـارج از درک و تصــور انســان اســت، مثلاً نزدیک‌تــرین منظومــهٔ نزدیک منظومهٔ شمسی فاصله‌اش به اندازهٔ 4٫37 ســال نــوری فاصــله دارد که این فاصــله برابر 43 میلیــارد کیلومــتر است.

این فاصله به قـدری زیـاد است که حـتی اگر فضـاپیمای وویجر 1 هم که موفق به خــروج از منظومــهٔ شمسی شــده، بخواهد به نزدیک‌تــرین منظومه بــرود زمــانی به آن‌جا خواهد رســید که عمر ســتاره به پایــان رســیده و تبدیل به یک ستارهٔ مرده شده‌است.

اگر کسی بخواهد با ابزارهای پیش برنـدهٔ امـروزی بـرای سفر به ستارهٔ آلفاسنتوری اقدام کند در خوشبینانه‌ترین

حـــالت فقط می‌تواند به فضـــای بین ســـتاره‌ای برسد و خیلی قبل‌تر از رسیدن به مقصد عمرش به پایـان خواهد رسید. این را هم در نظر بگیرید که زنـدگی در یک محیط بـدون گـرانش در یک فضـای محـدود و با منـابع محـدود مسلماً کار راحتی نیست.

کار کردن با سیستم واحدهای انگلیسی!

سال 1999 اولین ماهوارهٔ کاوشگر به منظور تحقیق در مـورد اتمسـفر یک سـیارهٔ دیگر به فضا فرسـتاده شد و سفر خود را به مریخ آغـاز کـرد. همه‌چـیز به خـوبی پیش می‌رفت تا این‌که معلـوم شد مـاهوارهٔ مـدارپیمای دور مـریخ کمی زودتر از زمـان مقـرر به مقصـدش رسـیده است.

بعداً معلوم شد که یکی از دانشمندان فرامـوش کـرده تا واحدهای نیروی کاهنـدهٔ سـرعت این مـاهواره را از پوند به نیوتون تبـدیل کند. یا شـاید هم به جز این دو از روش دیگری استفاده کرده بود! به هرحال فضاپیما با اتمسـفر مریخ برخورد حساب نشده‌ای داشت و قبل از فرود روی مریخ، از بین رفت.

با اطمینـــان می‌تـــوان گفت اگر آن فضـــاپیما دارای سرنشین بود همه افراد می‌سوختند. البته اگر این پروژه انسانی بود و برنامهٔ پرتاب انسان به فضا مطـرح می‌شد ناسا مسـلماً محاسـبات را چند بـاره مـورد بررسی قـرار می‌داد. ناسا این گونه مسائل را وقتی پـای جـان انسـان درمیان است جدی‌تر می‌گیرد.

این اتفاق دلیل قانع کنندهٔ دیگری بـود بـرای اسـتفاده از سیستم واحدهای بین‌المللی به جای واحـدهای انگلیسی.

سیستم انگلیسی امروزه در ایالات متحده، برمه، لیبریا و بخش‌هایی از بریتانیا استفاده می‌شود.

اتفاق عجیب در بدن، که تنها فضانوردان تجربه می‌کنند!

تصور نکنید هر جای عالم هستی که پا بگذارید، بدنتان به شکل فعلی خواهد بود. شرایط فعلی بدن ما به دلیل ترکیبی از شرایط فیزیولوژیک و ویژگی‌های طبیعی کرهٔ زمین است که گرانش مهم‌ترین آن‌هاست.

برخلاف آن‌چه بیشتر مردم تصور می‌کنند، گرانش تنها باعث ثابت ماندن ما بر روی کرهٔ زمین نمی‌شود؛ قد، گوارش، رشد و عملکرد اعضای حیاتی بدن متأثر از شرایط گرانش بر روی کرهٔ زمین است.

اهمیت و تأثیر این شرایط را نمی‌توان فهمید مگر این‌که بتوان زیستن در نبود آن را تجربه کرد؛ تجربه‌ای که تنها تعداد اندکی فضانورد آن را لمس کرده‌اند و احتمالاً گردشگران فضایی و مسافران آیندهٔ مریخ باید در انتظار آن باشند.

8 قد بلندتر می‌شوند

سفر به فضایی که فاقد فشار جاذبه است، قد انسان را تقریباً 3 درصد افزایش می‌دهد. یعنی اگر شما یک انسان 170 سانتی‌متری هستید، در سفر فضایی ارتفاعی بیش از 175 سانتی‌متر را تجربه خواهید کرد و قاعدتاً هنگام بازگشت به زمین، باز هم یک انسان 170 سانتی‌متری خواهید بود! ناسا برای تحلیل این اتفاق و کاستن از عوارض آن برای فضانوردان، گردشگران و ساکنان بعدی فضا، مطالعاتی در دست دارد اما حدس‌های فعلی این است که نبود جاذبه، فشار را از

روی مفصل‌ها بـــرمی‌دارد و اســـتخوان‌ها را در نقـــاط اتصال، کمی از هم فاصله می‌دهد.

7 استخوان‌های‌شان دیگر استخوان نیستند!

تــراکم تــودهٔ اســتخوانی تا انــدازهٔ زیــادی کــاهش پیــدا می‌کند. آن‌قــدر زیــاد که وقــتی به زمین بازمی‌گردنــد، تا چند وقت قادر به راه رفتن به طور عادی نیستند. تخمین زده می‌شــود که به ازای هرمــاه مانــدن در فضا یک تا دو درصد تراکم اســتخوان‌ها کمــتر می‌شــود که بــاز هم فعلاً مقصر اصــلی آن بی‌وزنی نســبی است. یک فضــانورد در طــول یک ســفر یک ســاله بین 12 تا 24 درصد تــراکم اســتخوان خــود را از دست می‌دهد که رقم قابل تــوجهی است.

6 مایعات بدن کم می‌شوند

در یک محیط بی‌وزن تمام مایعات بدن انســان به حــرکت به سمت قســمت‌های بــالایی بــدن تمایل دارند. بنــابراین فضانوردان در طول سفر خود با کاهش مایعات به طــور کلی، نبود تناسب در پراکنش مایعات، رگ‌های ورم کــرده و صورت پفی مواجه هستند!

5 قلبشان کوچک‌تر خواهد شد

حجم مایعات بدن در فضا کاهش پیــدا می‌کند اتفــاقی که اثر ســریع و مســتقیم بر روی مــیزان خــون پمپــاژ شــده توسط قلب دارد؛ با پایین آمــدن حجم خــون، قلب، خــون کمتری پمپاژ خواهد کرد و این عضــلات قلب را ضــعیف‌تر و کوچک‌تر می‌کند. حــالا تصــور کنید یک فضــانورد پس از یک مــأموریت یک ســاله در ایســتگاه بین‌المللی به زمین

بـازگردد؛ با چه وضـعیتی روبه‌رو خواهد بـود؟ آیا قلب او به محض رسیدن به زمین قادر به تأمین خون برای تمـام فعالیت‌های روزمره یک انسان عادی هست؟

4 هر کاری کنند بادگلو نمی‌زنند!

وقـتی نـیروی جـاذبه‌ای وجـود نـدارد، معلق بـودن دیگر معنایی نخواهد داشت، به این ترتیب در دسـتگاه گـوارش هیچ بادی با فشار به سمت بالا حرکت نخواهد کرد. حـتی اگر تلاش هم بکنیـد، نمی‌توانید بـادگلو بزنید. در چـنین شـرایطی نوشـیدن مایعـات گـازدار در فضا یکی از زجرآورتـرین کارهـایی است که فضـانوردان می‌توانند انجام دهند! در چنین شرایطی نفخ شکم فضانوردان نیز به طـور چشم‌گیری افـزایش پیـدا می‌کند چـون آن‌ها به راحتی قادر به تخلیه نیستند و بـاد و آب و مـواد جامد در شکم به طور کامل با یک‌دیگر ترکیب می‌شوند.

3 نمی‌توانند جلوی عرق کردن را بگیرند

در فضای بدون گرانش، بدن به طور مداوم عرق می‌کند، هرچند که لباس فضانوردان به خـوبی بـدن آن‌ها را خنک نگه می‌دارد اما نمی‌توانند به طـور کامل و در تمـام شـرایط زنـدگی در فضـا، جلـوی تعریق خـود را بگیرند. جالب است بدانید که عرق آن‌ها به دلیل نبودن گرانش نه می‌چکد و نه تبخـیر می‌شـود و این یعـنی آن‌ها به طـور مـداوم باید بـدن خـود را با حوله خشک نگه‌دارند. یکی از مهم‌ترین منابع تأمین آب بدن فضانوردان، آب استهصال شده از عرق بدن آن‌هاست!

2 همیشه تهوع دارند

تهــوع یکی از علائم ســندرم انطبــاق فضــایی اســت؛ ســندرمی که تقریبــاً نیمی از فضــانوردان را در ابتــدای سفرشان درگـیر می‌کند. آن‌ها همیشه علائم اولیه تهـوع را دارند و به احتمال زیاد، دلیل اصـلی آن سـردرگمی در فضا و توهمات بصری است.

1 سردرد مداوم دارند

ســردرد فضــایی نــیز یکی دیگر از نشــانه‌های ســندرم انطبـــاق فضـــایی اســـت؛ دردی که تعـــداد زیـــادی از فضانوردان در اکـثر لحظـات زنـدگی در فضا آن را تجربه می‌کنند هرچند که بــرخی از مطالعــات نشــان داده است که این سردردها احتمالاً یکی از نشـانه‌های بیماری‌هـایی است که از زمین با خود به همراه دارند.

حقیقت عجیب و حیرت‌انگیز درباره اسرار فضا

بزرگ‌ترین دانشمندان هم از درک کامل جهان وسیعی که در آن زندگی می‌کنیم عاجزند اما انسان همواره به دنبال کشف حقایق بیشتری درباره‌ی جهان بوده و خواهد بود.در ادامه به حقایقی جالب و خواندنی درباره‌ی فضا و شگفتی‌های آن می‌پردازیم.

1- ناسا صداهای هراس انگیزی از فضا ضبط کرده است

آژانس فضایی ناسا برای شنیدن آن‌چه که در فضا می‌گذرد، از شیوه‌ای به نام صوتی سازی داده‌ها به منظور دریافت سیگنال از امواج رادیویی، امواج پلاسما و میدان‌های مغناطیسی استفاده کرده و این سیگنال‌ها را تبدیل به قطعات صوتی می‌کند.

صداهای مختلفی در این قطعات صوتی شنیده می‌شود، از جیغ‌هایی شبیه به صدای آژیر آمبولانس گرفته تا بیپ‌هایی که گویی صدای سفینه‌ی آدم فضایی‌ها هستند.

2- غروب خورشید در سیاره‌ی مریخ به رنگ آبی است

اولین تصویر رنگی کاوشگر کیورسیتی مارس از غروب خورشید در سیاره‌ی مریخ در سال 2015 نشان می‌دهد که غروب‌های این سیاره به رنگ آبی است.

طبق توضیحات ناسا علت این مسأله آن است که ذرات بسیار کوچکی در غبار موجود در اتمسفر مریخ وجود دارد که نور آبی را در مقایسه با رنگ‌هایی مثل زرد، نارنجی و قرمز که طول موج بلندتری دارند، بهتر از خود عبور می‌دهند.

3- ارسال اشیاء به فضا بسیار هزینه بر است

اگر هزینه‌ی پرتاب یک سـفینه را به وزن بـار آن تقسـیم کنید، عدد به دست آمده سرسام‌آور خواهد بود.

هزینه‌ی ارسال هر پوند (حدود 450 گرم) بار به فضا 10 هزار دلار است. این هزینه در مورد فضاپیمای سـیگنوس 43180 دلار و برای فضاپیماهای جدید اسپیس ایکس 27 هزار دلار به ازای هر پوند بار است.

4- فضا مملوء از زباله شده است

فضا مملوء از زباله‌های فضایی مثل تکه‌هـای موشک‌ها و ماهواره‌های از کـار افتـاده است. این زباله‌ها با سـرعت 28163 کیلومتر در ساعت به دور زمین می‌چرخند.

طبق اعلام شـبکه‌ی مـراقبت فضـایی امریکـا، تعـداد این زباله‌ها به 23 هزار عدد می‌رسد و اندازه‌ی آن‌ها بزرگ‌تر از یک توپ بیس بال است.

این زباله‌های فضایی خطرناک هسـتند چـون یک برخـورد میـان آن‌ها کـافی است تا زنجـیره‌ای از این زباله‌ها با یک‌دیگر برخـورد کنند. در اثر این اتفـاق ابـری مملـوء از زباله در فضا به وجـود می‌آید که سـفرهای فضـایی را بسیار مخاطره آمیز می‌کند. این مسأله پیش درآمد فیلم «جاذبه» با بازی ساندرا بولاک و جورج کلونی بود.

بخش اعظم این زباله‌هـای فضـایی متعلق به کشـورهای امریکا، روسیه و چین است.

5- ردپای فضانوردان سفینه‌ی آپولو تا 110 میلیون سال دیگر بر روی کره‌ی ماه باقی می‌ماند

نرخ فرسایش سطح کره‌ی ماه، 0/04 اینچ (حدود یک میلیمتر) در هر یک میلیون سال است. بنابراین ردپای فضانوردانی که در سال 1969 از سفینه‌ی آپولو بر کره‌ی ماه قدم گذاشتند می‌تواند به مدت 10 تا 100 میلیون سال دیگر باقی بماند.

6- فضا همیشه سرد نیست و در واقع می‌تواند خیلی هم گرم باشد

در تاریک‌ترین بخش فضا، دما می‌تواند به حدود منفی 234 درجه‌ی سانتیگراد برسد. اما اگر در برابر نور خورشید در نزدیکی کره‌ی زمین باشید، دمای فضا بسیار گرم و در حدود 121 درجه‌ی سانتیگراد خواهد بود. لباس فضانوردان به رنگ سفید است تا گرمایی که بر بالای کره‌ی زمین با آن مواجه می‌شوند را بازتاب دهد.

7- یک سال سیاره‌ی زهره کوتاه‌تر از یک روز آن است

سیاره‌ی زهره در جهتی مخالف جهت گردش زمین و با سرعتی بسیار پایین به دور خود می‌چرخد، به طوری که 243 روز کره‌ی زمین معادل یک دور چرخش سیاره‌ی زهره به دور خود است. اما به دلیل آن‌که سیاره‌ی زهره در فاصله‌ی بسیار نزدیکی از خورشید قرار دارد، تنها 225 روز طول می‌کشد تا به طور کامل به دور خورشید بچرخد. بنابراین یک سال سیاره‌ی زهره کوتاه‌تر از یک روز آن است.

8- ایستگاه فضایی بین المللی به اندازه‌ی یک زمین فوتبال است

ایستگاه فضایی بین المللی نزدیک به 109 متر طول دارد یعنی حدود 90 سانتیمتر کوچک‌تر از یک زمین فوتبال امریکایی است. این ایستگاه فضایی حدود 419 تن وزن دارد و بزرگ‌ترین دست ساخته‌ی بشر در فضا محسوب می‌شود.

تاکنون 230 نفر از کشورهای مختلف برای انجام تحقیقات و مأموریت‌ها در ایستگاه فضایی بین المللی حضور داشته‌اند.

9- در فضا بدون لباس فضانوردی تنها حدود 15 ثانیه دوام خواهید آورد

در فضا بدون لباس محافظ پس از تنها چند ثانیه دچار خفگی خواهید شد. چون هیچ فشاری در فضا وجود ندارد، هوای موجود در ریه‌ها منبسط می‌شود و به سرعت از میان بافت بدن از دست می‌رود. در این شرایط تنها 15 ثانیه کافی است تا بدن تمام اکسیژن موجود در خون را مصرف کند.

حضور در فضا بدون لباس محافظ عواقب وحشتناک دیگری هم دارد: از دست دادن کنترل روده‌ها، جوشیدن خون، ترکیدن مویرگ‌ها و باد کردن بدن.

10- برای فضا هم قوانینی در نظر گرفته شده است

سازمان ملل قوانین ویژه‌ای برای امور فضایی وضع کرده است تا فضا تبدیل به محلی برای جنگ یا آزمایش‌های هسته‌ای نشود. برای مثال، هیچ کس مجاز نیست سلاح کشتار جمعی به مدار زمین ببرد، کاوش در فضا تنها برای اهداف صلح آمیز امکان پذیر است و هر

کشوری که چیزی را به فضا می‌فرستد در قبال صـدمات ناشی از آن مسئول است.

11- فضای اطراف سیارات خالی نیست

شـاید تصـور کنید که جـدا از خـود سـیارات و سـتاره‌ها، فضای اطراف آن‌ها به طـور کامل خلاء بـوده و خـالی از هر چیزی است.

خلاء بـــودن فضا درست است اما به طـــور کامل اینگونه نیست چون ذرات کم تـراکمی مثل ابرهـایی از غبـار بین ستاره ای، پلاسمای فضـایی و پرتوهـای کیهـانی در فضا وجود دارد.

12- چرا فضا به رنگ سیاه دیده می‌شود؟

شاید تصور کنید که هیچ فضای سـیاه رنگی وجـود نـدارد چون ستاره‌های زیادی در فضا هستند که به آسـمان نـور می‌بخشند.

این پدیده که به آن پارادوکس اولبرس گفته می‌شـود، به یاد اخترشناس آلمانی‌ای به نام‌هاینریش ویلهلم اولبرس نـام گـذاری شد که در سـال 1823 آن را مطـرح کـرد. اولـبرس می‌گوید اگر جهـان بی‌پایـان، ایسـتا و جـاودان باشد، بنابراین به هر نقطه‌ی آن که نگاه می‌کنید باید یک ستاره وجود داشته باشد.

در نهـایت معلـوم شد که جهـان نه ایسـتا و نه جـاودان است. ادوین‌هابـل، اخترشـناس امریکـایی کشف کـرد که جهـان در حـال گسـترش است و تشعشـعات حـرارتی باقیمانـده از واقعه‌ی بیگ بنـگ، جهـان را 13/8 بیلیـون ساله کرده است.

ما ستاره‌ها را در هر گوشه و کنـار فضا نمی‌بیـنیم چـون آنقدر نزدیک نیستند که نور آن‌ها به ما برسد.

13- خورشید 99/8 درصد از جرم منظـومه‌ی شمسی را به خود اختصاص داده است

99/8 درصد از جـرم منظـومه‌ی شمسی مربـوط به این سـتاره‌ی عظیم الجثه است و بقیه‌ی منظـومه‌ی شمسی در برابر خورشید ذره‌ای گرد و غبار محسوب می‌شود.

14- در مرکز کهکشان راه شـیری ده‌ها هـزار سـیاهچاله وجود دارد

تحقیقـات جدید نشـان داده است در مرکز کهکشـان راه شیری ده‌ها هزار سیاهچاله وجود دارد.

سیاهچاله‌ها را به خودی خود نمی‌توان پیدا کـرد چـون به نـور اجـازه‌ی گریز نمی‌دهند. اما زمـانی که در کنـار یک ستاره قرار می‌گیرنـد، دانشـمندان می‌توانند با اسـتفاده از پرتوهای ایکس آن‌ها را پیدا کنند.

در مرکز کهکشـان راه شـیری صـدها سـیاهچاله در کنـار ستاره‌ها و 10 هزار سیاهچاله‌ی منزوی وجود دارد.

15- احتمالا بیش از یک سپتیلیون ستاره در جهان وجود دارد

کهکشان راه شـیری نزدیک به 100 بیلیـون سـتاره دارد. اگر این مقـــدار را به رقم ارزیـــابی شـــده از تعـــداد کهکشـــان‌ها در جهـــان قابل رؤیت (10 تریلیـــون در معقولانه‌ترین حالت) اضافه کنیم، به عـددی با 24 صـفر در مقابل 1 آن می‌رسید یعنی یک سپتیلیون.

دانشـــمندان معتقدند احتمـــالا این عـــدد بســـیار کمـــتر از مقـــــدار حقیقی است چـــــون با پیشـــــرفت تکنولـــــوژی کهکشان‌های بیشتری کشف خواهد شد.

چرا پردازنده‌های عصبی مورد توجه قرار گرفته‌اند؟

اکثر بازیکنان اصلی در حوزه مذکور روی این موضوع تاکید دارند که یادگیری ماشینی نیازمند یک سخت‌افزار اختصاصی است. شرکت‌های مختلف، این سخت‌افزار اختصاصی را با نام‌های متفاوتی معرفی می‌کنند، از جمله واحد پردازش عصبی (Neural Processing Unit) هوآوی، IPU گوگل، موتور پردازش عصبی (Neural Processing Engine) کوالکام یا موتور عصبی (Neural Engine) اپل. اما گروهی از کارشناسان اعتقاد دارند که تمام این عناوین صرفا نام‌های تجملاتی برای پردازنده‌های سیگنال دیجیتال (DSP) هستند. DSP یک سخت‌افزار اختصاصی است که توابع ریاضی پیچیده‌ای را به‌سرعت اجرا می‌کند. آخرین تراشه‌های سفارشی‌سازی شده امروزی به‌طور اختصاصی در زمینه عملکردهای یادگیری ماشینی و شبکه عصبی بهینه‌سازی شده‌اند که متداول‌ترین آن‌ها محاسبات ضرب نقطه‌ای (Dot Product) و ضرب ماتریس (Matrix Multiply) هستند.

صرف‌نظر از این که فروشندگان در این زمینه چه می‌گویند، رویکرد مذکور اشکالاتی هم دارد. شبکه‌سازی عصبی یک حوزه نوظهور است و این امکان وجود دارد که مناسب‌ترین نوع عملیات برای موارد استفاده خاص، با ادامه تحقیقات دچار تغییر شوند. به‌عبارت دیگر، این طراحی‌های اولیه به جای آن که یک ابزار را برای آینده آماده کنند، می‌توانند به‌سرعت قدیمی شوند. سرمایه‌گذاری روی تراشه‌های اولیه، فرآیند پرهزینه‌ای

است که به‌احتمال زیاد با آشکار شدن بهترین موارد استفاده از تلفن همراه، نیازمند بازنگری خواهد بود.

شرکت‌های طراحی‌کننده تراشه‌های سیلیکونی و OEMها تصمیم ندارند در این مرحله، برای محصولات متوسط یا سطح پایین روی این مدارهای پیچیده سرمایه‌گذاری کنند، بنابراین پردازنده‌های اختصاصی مذکور فعلا تنها برای گران‌ترین تلفن‌های هوشمند رزرو شده‌اند. با این‌حال مولفه‌های پردازنده جدید ARM که انتظار می‌رود سال آینده در SoCها به‌کار برده شوند، به پیاده‌سازی الگوریتم‌های کارآمدتر یادگیری ماشینی بدون نیاز به پردازنده اختصاصی، کمک خواهند کرد.

یادگیری ماشینی در سال 2018

شرکت ARM طراحی‌های CPU Cortex-A75/A55 و Mali-G72 GPU خود را امسال معرفی کرد. در حالی که بخش عمده‌ای از مراسم رونمایی به فناوری جدید DynamIQ این شرکت اختصاص داشت، این سه محصول جدید همگی از قابلیت پشتیبانی الگوریتم‌های کارآمدتر یادگیری ماشینی هم برخوردارند.

شبکه‌های عصبی غالبا به داده‌های بسیار دقیق نیاز ندارند، خصوصا پس از یادگیری. به‌عبارت دیگر به جای ورودی‌های بزرگ 32 یا 64 بیتی، محاسبات می‌توانند روی داده‌های 16 و یا حتی 8 بیتی انجام شوند. این ویژگی باعث صرفه‌جویی در ملزومات حافظه و کاشه شده و تا حدود زیادی پهنای باند حافظه (که یکی از محدودیت‌های همیشگی در SoC تلفن‌های هوشمند محسوب می‌شود) را تقویت می‌کند.

شرکت ARM به‌عنوان بخشی از معماری ARMv8.2-A برای پردازنده‌های Cortex-A75 و Cortex-A55، پشتیبانی از محاسبات اعشاری 16 بیتی (FP16)ـ و ضرب نقطه‌ای عدد صحیح (INT8)ـ را با NEON معرفی کرد. معرفی FP16، مرحله تبدیل به FP32 را از معماری قبلی حذف نموده که باعث کاهش سربار و افزایش سرعت پردازش می‌شود.

عملیات جدید INT8 این شرکت هم چند دستورالعمل را در یک دستورالعمل ترکیب می‌کند تا تاخیر را کاهش دهد. با پیاده‌سازی خطلوله انتخابی NEON روی A55، عملکرد INT8 می‌تواند تا 4 برابر نسبت به A53 بهبود پیدا کند که باعث می‌شود هسته به گزینه‌ای با بازدهی مصرف برق عالی برای انجام محاسبات یادگیری ماشینی با دقت پایین تبدیل شود.

در سمت GPU، معماری Bifrost شرکت ARM خصوصا برای تسهیل ارتباط سیستم، طراحی شده بود. به‌عبارت دیگر Mali-G71/G72 می‌توانند حافظه کاشه را مستقیما با CPU به‌اشتراک گذاشته و سرعت محاسبات را افزایش دهند، زیرا به‌این ترتیب امکان همکاری نزدیک‌تر CPU و GPU فراهم می‌شود. با در نظر گرفتن این واقعیت که GPUها برای پردازش حجم عظیمی از محاسبات موازی طراحی شده‌اند، یک پیوند نزدیک با CPU می‌تواند ترکیب ایده‌آلی را برای پردازش الگوریتم‌های یادگیری ماشینی به وجود آورد.

ARM با Mali-G72 جدیدتر خود چند مورد بهینه‌سازی را برای بهبود عملکرد محاسباتی اعمال کرده است که FMA (Fused Multiply-Add) که منجر به افزایش

سرعت ضرب نقطه‌ای می‌شود)، همگشت (Convolutions)ـ و ضرب ماتریسی را در بر می‌گیرند. تمامی این موارد برای الگوریتم‌های یادگیری ماشینی ضروری هستند. G72 هم‌چنین تا 17 درصد بازدهی انرژی بالاتری را برای دستورالعمل‌های FP32 و FP16 فراهم می‌کند که یک برتری مهم در کاربردهای موبایل است.

به‌طور خلاصه، SoCهای موبایلی که در سال 2018 بر اساس طراحی‌های Cortex-A55، Cortex-A75 و Mali-G72 ساخته می‌شوند، سطحی از بهبود کارآیی را برای الگوریتم‌های یادگیری ماشینی به‌همراه می‌آورند، بدون آن که به مولفه دیگری نیاز داشته باشند. گرچه هنوز هیچ محصولی معرفی نشده، اما مطمئنا این بهبودها به تعدادی از SoCهای سال آینده کوالکام، مدیاتک،های‌سیلیکون و سامسونگ راه پیدا خواهند کرد.

کتابخانه‌های محاسباتی

در حالی که نسل بعدی فناوری‌ها با در نظر گرفتن یادگیری ماشینی طراحی شده‌اند، CPUها و GPUهای موبایل امروزی هم می‌توانند برای اجرای کاربردهای فناوری ماشینی مورد استفاده قرار گیرند. کتابخانه محاسباتی (Compute Library)ـ تلاش‌های ARM را با هم ترکیب می‌کند. این کتابخانه یک مجموعه فراگیر از توابع برای پروژه‌های پردازش تصویر و دید کامپیوتری را به‌همراه چارچوب‌های کاری یادگیری ماشینی مانند TensorFlow گوگل، در بر می‌گیرد. هدف کتابخانه مذکور ایجاد کد قابل انتقالی است که بتواند روی پیکربندی‌های گوناگون سخت‌افزار ARM اجرا شود.

ARM تنها شرکتی نیست که به توسعه‌دهندگان امکان می‌دهد برای سخت‌افزارها کد قابل انتقال تولید کنند. کوالکام هم Hexagon SDK را معرفی کرده است تا در بهره‌گیری از قابلیت‌های DSP موجود در پلتفرم‌های موبایل اسنپ‌دراگون خود، به توسعه‌دهندگان کمک کند.

کوالکام شامل Symphony System Manager SDK است، که به‌منظور قدرت بخشیدن به محاسبات نامتجانس برای توسعه الگوریتم سطح پایین و پردازش تصویر/دیتا، شامل یک مجموعه از APIها با طراحی اختصاصی می‌شود. شاید کوالکام از یک واحد اختصاصی استفاده کند، اما در عین حال از DSP خود برای صدا، تصویر، ویدئو و سایر کاربردهای متداول گوشی هوشمند هم بهره می‌گیرد.

نیاز به پردازنده اختصاصی

اگر بعد از خواندن مطالب فوق تعجب کرده‌اید که چرا یک OEM باید خود را برای پیاده‌سازی یک مولفه سخت‌افزاری اختصاصی برای شبکه‌های عصبی به زحمت بیندازد، باید بگوییم که چنین سخت‌افزار سفارشی هنوز مزایای مهمی را فراهم می‌کند: عملکرد بالا و بازدهی مصرف برق. برای مثال هوآوی مدعی است که NPU سفارشی‌سازی شده‌اش در داخل Kirin 970 با توان عملیاتی 1/92 ترافلاپس برای FP16 رده‌بندی شده است. این بیش از سه برابر چیزی است که واحد پردازش گرافیکی Mali-G72 در Kirin 970 می‌تواند به آن برسد (حدود 0/6 ترافلاپس برای FP16).

اگرچه آخـرین طـراحی CPU و GPU شـرکت ARM از بهبودهـایی در زمینه بـازدهی مصـرف بـرق و عملکـرد یادگیری ماشینی برخوردارند، اما سخت‌افزار بهینه‌سازی شده برای وظـایف بسـیار خـاص و مجموعه محـدودی از عملیات، همیشه بازدهی بیشتری خواهد داشت.

مساله مهم برای مصرف‌کنندگان این است که بهبود خط لوله پردازش در CPUها و GPUهای تولیدی سـال آینـده، منجر به افـزایش بهبـود یـادگیری ماشـینی حـتی روی گوشی‌های ارزان‌تر خواهد شد که پردازنـــده شـــبکه‌ای عصبی اختصاصی ندارند. این موضـوع در نهـایت منجر به سـرمایه‌گذاری و توسـعه بیشـتر از سـوی سـازندگان و موارد استفاده جالب‌تر برای مصرف‌کنندگان خواهد شـد، که در واقع وضـعیت بـرد-بـرد را بـرای کـاربران فـراهم می‌کند.

ادواردو آنیلی

شـــهید (مهـــدی) ادواردو آنیلی فرزند ســـناتور جیـــانی آنیلی،در 6 ژوئن 1954 در نیویورک به دنیا آمد. پـدرش میلیـاردر ایتالیـایی است و صـاحب کارخانه‌هـای ماشـین سازی فیات، فراری، اوبکو، لامبورگینی، لانچیا، آلفارمو، چندین کارخانه صنعتی، بانک‌های خصوصـی، شـرکت‌های طـراحی مد و لبـاس، روزنامه‌هـای لاسـتامپا، کـوریره، دلاسـرا و باشـگاه فوتبـال یوونتـوس بـود. پـدر ادواردو کاتولیک و مادرش یک پرنسس یهودی است.

چرا ادواردو آنیلی به ثروت افسانه‌ای پدرش پشت کرد؟/ راز قتل مالک لامبورگینی و فراری و باشـگاه یوونتـوس چیست؟

آنیلی تحصـیلات مقـدماتی را در ایتالیا گذراند و ســپس راهی کالج آتلانتیک انگلستان شد. دکـترایش را در رشـته ادیـــان و فلســـفه شـــرق از دانشـــگاه پرینســـتون آمریکا گرفت.

اجـداد ادواردو با راهانـدازی کارخانه فیـات در ایتالیا این صـــــنعت عظیم را در آن‌جا بنا گذاشـــــتند که امـــــروزه بستگانش سهامدار عمده شرکت فیـات، صـاحب بانکها و بیمهها، باشگاه یوونتوس و... هستند.

هـدف اصـلی یهودیـان در وصـلت با خـانواده آنیلی تلاش برای تصاحب اموال میلیـاردی این خـانواده بـود به همین دلیل بعدها خواهر ادواردو نیز به عقد یک خبرنگار یهودی به نـام الکـان در می‌آیـد، که این ازدواج با وجـود چهـار فرزند به طلاق می‌انجامد ســپس خـــواهر ادواردو با یک

مسیحی ازدواج می‌کند و از این‌جا به بعد، یک نوع رقابت بین یهودیت و مسیحیت در مورد فرزندان خواهر ادواردو بهوجود می‌آید.

ادواردو آنیلی چرا به ثروت افسانه‌ای پدرش پشت کرد؟/ راز قتل مالک لامبورگینی و فراری و باشگاه یوونتوس چیست؟

بی‌اهمیتی ثروت آنیلی برای ادواردو و تمایلش به اسلام، موجب شد تا پدرش حاضر نشود میراث خانواده را به او بسپارد؛ لذا جیانی‌آنیلی پسر برادرش که مسیحی بود را به عنوان جانشین ادواردو تعیین می‌کند. اما چیزی نمی‌گذرد که خبر مرگ پسرعموی ادواردو بر اثر سرطان ناشناختهای می‌پیچد.

این مرگ نیز از مرگ‌های مشکوک خانواده آنیلی بود؛ چرا که اگر وی به عنوان وارث اموال آنیلی زنده می‌ماند، مدیریت این ثروت عظیم به یک مسیحی تعلق می‌گرفت و این خلاف خواسته یهودیان بود.

ادواردو چگونه مسلمان شد؟

ادواردو در مورد مسلمان شدنش چنین می‌گوید: زمانی که در دانشگاه نیویورک درس می‌خواندم، یک روز در کتابخانه قدم می‌زدم و کتاب‌ها را نگاه می‌کردم چشمم افتاد به قرآن و کنجکاو شدم که ببینم در قرآن‌چه چیزی آمده است.

آن‌را برداشتم و شروع کردم به ورق زدن و آیاتش ر ا به انگلیسی خواندم، احساس کردم این کلمات، کلمات نورانی است و نمی‌تواند گفته بشر باشد، این بود که

بسـیار تحت تـاثیر قـرار گـرفتم این شد که آن را امـانت گرفتم و بیشتر مطالعه کردم و احسـاس کـردم که آن را می‌فهمم و قبول دارم.

اولین آشـنایی ادواردو آنیلی با تشـیع و انقلاب اسـلامی ایــران از طریق یکی از مصــاحبه‌های دکــتر محمدحسن قدیری ابیانه، رایزن مطبوعاتی سـفارت ایـران در ایتالیا (در سال‌های 58 تا61) بوده که از طریق تلویزیون ایتالیا پخش شده که ادواردو پس از شنیدن این مصـاحبه بـرای دیـدار با وی به سـفارت ایـران در ایتالیا مراجعه کـرده و همین باعث ارتباط ادواردو آنیلی با ایران شد.

قدیری ابیانه درباره اولین ملاقــاتش با ادواردو می‌گوید: بعد از یک میزگرد مطبوعاتی که برگزار کردیم به عنـوان رایـزن مطبوعـاتی سـفارت ایـران، یک روز یک‌شـنبه در حالی که من در اقامت‌گاه سفارت بودم، دربـان سـفارت گفت که یک جـوان ایتالیـایی آمـده و می‌خواهد شـما را ببیند.

من هم گفتم اگر می‌شود به او بگویید فردا برای ملاقات بیایند. ولی بعد از لحظاتی دربان سفارت دوباره زنگ زد که این جوان می‌گوید خـدا هر در بسـته‌ای را می‌گشـاید. من هم گفتم در را بـــــاز کنند و خـــــودم هم رفتم به استقبالش.

جوان قد بلند لاغری بود که با یک موتور گازی کهنه آمده بـود و خـودش را ادواردو آنیلی معـرفی کـرد. من بـدون این‌که انتظــار جــواب مثبــتی از او داشــته باشــم، از او پرسیدم که شما با خانوادهِ آنیلی معروف نسبتی دارید و او گفت که من پسرش هستم.

گفتم تو اگر واقعا پسر آنیلی هســـتی پس چـــرا با این موتــور دست دوم آمــدهای؟ گفت این مــال نگهبانمــان است و من با این آمدهام تا شناخته نشوم. من مصــاحبه شما را دیدم و مسلمان هستم، گفتم چه زمـان مسـلمان شدی؟ گفت چهار سال قبل.

وی می‌افزاید: ادواردو شـرح مسـلمان شـدنش را بـرایم گفت و درخواست کرد که با هم دوست باشــیم، از آن به بعد هر وقت که ادواردو به شـــهر رم میآمد مـــنزلش در شـــهر تورینو بـــود به من هم سر مـــیزد. و چند جلسه از دیدارهایمان نگذشته بود که شیعه شد.

قدیری ابیانه می‌گوید:وقتی برایش راجع به تشیع توضیح دادم، مشتاق شد و بعد از شـیعه شـدن و ذکر شـهادتین، نام او را مهدی گذاشتیم.

بار اول که به ایران آمد، خدمت حضرت امــام (ره) رفت. در آن ملاقــات، حضــرت آیتالله خامنهــای، آقای‌هاشــمی، سیداحمد خمینی و فخرالدین حجازی حضور داشتند.

شــهید ادواردو آنیلی در نمــاز جمــاعت به امــامت مقــام معظم رهبری در زمان ریاست جمهوری ایشان

چرا ادواردو آنیلی به ثروت افسانه‌ای پدرش پشت کرد؟/ راز قتل مالک لامبورگینی و فراری و باشــگاه یوونتــوس چیست؟

ادوادو چند بار به ایران سـفر کـرده و زیـارت حـرم امـام رضا(ع) مشـــرف شـــده بـــود. در یکی از این ســـفرها در هفتم فـروردین 1360 در نمـاز جمعه به امـامت آیت‌الله خامنه‌ای شرکت می‌کند.

در همین سفر ادواردو با بنیان‌گذار جمهوری اسلامی ایران دیدار کرده و حضرت امام پیشانی ادواردو را می‌بوسد.

ادواردو با این‌که به دلیل موقعیت مالی و سیاسی خانوده‌اش با بسیاری از رهبران سیاسی و مذهبی جهان ملاقات کرده بود، در ملاقات با حضرت امام(ره) به شدت شیفته سادگی، عظمت و معنویت ایشان شده بود. این ارتباط عملاً مسیر زندگی ادواردو را عوض کرد.

می‌دانست اگر می‌خواهد مسلمان بماند خبری از ارث نیست

ادواردو از ابتدای اسلام آوردن توسط والدینش تهدید شد که اگر می‌خواهد مسلمان بماند خبری از ارث نیست. طبق گفته آقای عبدالهی این فشار تا قدری بود که گاهی او حتی کرایه تاکسی هم نداشت و این اواخر که دیگر مطمئن شد که راهی برای رسیدن به ارث وجود ندارد الا دست کشیدن از اسلام، تصمیم گرفت به قم برود و طلبه شود تا از این طریق به گسترش اسلام کمک کند که دیگر مهلتش ندادند.

آشنایی شهید آنیلی با امام خمینی(ره)

شهید آنیلی به شدت علاقمند به امام خمینی(ره) بود. این آشنایی او هم بر می‌گشت به اخباری که از ایشان و جریان انقلاب اسلامی در رسانه‌های اروپایی منتشر می‌شد. او می‌گفت انسان صالحی را که قرآن از او نام می‌برد من در امام خمینی(ره) می‌بینم.

اعمال فشار به ادواردو برای بازگشت به مسیحیت

خانواده آنیلی برای آن‌که ادواردو را از ارث محروم کنند، سعی زیـادی در دیوانه جلـوه دادن وی داشـتند. به همین منظور وی را در بیمارستانی روانی بسـتری کردند که به گفته ادواردو، همه کارکنان آن یهـودی بودند. ادواردو به خاطر ترس از شستشوی مغزی در آن تیمارسـتان سـعی کرد تا از آن‌جا فرار کند.

فعالیتهای ادواردو در ایتالیا

چرا ادواردو آنیلی به ثروت افسانه‌ای پدرش پشت کرد؟/ راز قتل مالک لامبورگینی و فراری و باشـگاه یوونتـوس چیست؟

ادواردو به عنـوان فرزند ارشد دانیلی با اعمـال نفـوذش سعی داشت در قراردادی با یکیـاز کانال‌هـای تلویزیـونی ایتالیا فیلم مستندی راجع به کشورهای اسلامی بسازد و تهیه کنندگی آن را نیز خودش به عهده بگیرد.

قـدیری ابیانه دربـاره وی می‌گوید: ادواردو نمی‌توانست در قبال توهین به مقدسات سکوت کند، وی هم‌چـنین در برابر جنایات اسراییل در فلسـطین طـاقت نمیـآورد و به نخستوزیر و رییسجمهوری و حتی سران کشورهای دیگر زنگ مـیزد و خواسـتار جلوگـیری از این اقـدامات می‌شد که من به او گفتم داری با این کارها شـــــهادتت رو جلو میانـــــدازی. صهیونیســـــتها دست از سر تو بر نخواهند داشت، از این کارها پرهیز کن.

راز شهادت ادورادو آنیلی و توطئه یهودیان

15 نوامبر سال 2000 (24 آبان 1379). جسد ادواردو در زیر پل ژنرال فرانکو رومانو پیدا شد، ظاهر قضیه نشان می‌داد که وی از روی پل به پائین پرت شده است.

دکـــتر بـــاوا می‌گوید: ادواردو تصـــمیم داشت با ایجـــاد تغیــیراتی اساسی در قســمت مــدیریت تجــاری شــرکت فیات به زد و بندها پایان دهد.

نکته دیگر این است که به غـــیر از دادســـتانی ایتالیـــا، گزارش اداره پلیس جنایی ایتالیا در دست من است که با ارائه شواهدی سعی کرده‌اند قتل وی را خودکشی جلـوه دهند. شــواهد صــحنه قتل همگی حکــایت از غــیرواقعی بودن خودکشی دارند.

به عقیده من کسی از آشنایان خــانواده آنیلی یا افــرادی که در مــنزل آن‌ها رفت و آمد می‌کرده‌انــد، ادواردو را در خانه به قتل رســانده و ســپس جنــازه وی را به زیر پل انتقال داده‌اند.

جــالب این‌جاست که جورجو بــرادر ســناتور آنیلی نــیز در سن 36 ســالگی به مــرگ مشــکوکی در ســال‌های دور کشته شده و سهم او بین بقیه تقسیم بندی شد.

شورای رهبری نیز "جاکوب الکان" خــواهرزاده وی که از پدری یهودی بود را به جانشینی انتخاب کرد. این انتخــاب ادواردو را به شدت ناراحت کرد. او این بار ســکوت نکــرد و حتی با قدرت در مقابل خانواده‌اش که تصمیم داشــتند نام خانوادگی جان الکان را به آنیلی تغییر دهنــد، ایســتاد و اجازه این کار را نداد.

چرا ادواردو آنیلی به ثروت افسانه‌ای پدرش پشت کرد؟/ راز قتل مالک لامبورگینی و فراری و باشگاه یوونتوس چیست؟

وی مصاحبه‌ای با روزنامه «مونیفست» که متعلق به حزب چپ ایتالیا و به لحاظ سیاسی مخالف پدرش بود انجام داد و به شدت انتقاد کرد.

وی در این مصاحبه گفته بود که درست بعد از تشییع جنازه پسر عمویش، جاکوب الکان که هنوز 22 سالش نشده به سمت هیات مدیره فیات منسوب شده بوده و او فکر می‌کند که این انتخاب، یک سقوط برای دم و دستگاه در برداشته باشد.

پدرش وی را تهدید به محرومیت از ارث در صورت عدم ترک اعتقاد به اسلام کرده بود و او برای حفظ دینش حاضر به گذشت از میلیاردها دلار ثروت شده بود و به خاطر اسلام آوردن، به شدت تحت فشار خانواده بود تا دست از اسلام بکشد.

ادواردو در خانه خیلی تنها بود. حتی نامزدش به خاطر اعتقاداتش او را ترک کرده بود. ادواردو خیلی تلاش کرد که وی را مسلمان کند، ولی علیرغم تلاش‌هایش، وی مسلمان نشد.

وی مایل بود که با یک دختر مسلمان ازدواج کند، ولی با فشارهایی که خانواده‌اش به او می‌آوردند و روزها و ساعت‌ها او را در منزل خودش محبوس می‌کردند، وی به خودش اجازه این‌که کس دیگری را وارد این همه عذاب کند، نداد.

ادواردو نگران سوءقصد از سوی صهیونیست‌ها بـود و به آقـای قـدیری گفته بـود که آن‌ها او را به خـاطر اسـلام آوردنش خواهند کشت و قتل او را به خودکشـــی، حادثه غیرمترقبه یا بیمـاری نسـبت خواهند داد و حـتی او را به زور در یک درمان‌گـــاه روانی خصوصی ویـــژه میلیاردرها در نزدیکی مـرز سـوئیس به طـور کـاملاً مخفی بسـتری کرده بودند و بـالاخره همـان‌طور که خـود ادواردو حـدس می‌زد، در 15 نوامبر سال 2000 (24 آبان 1379) در یک واقعه مشکوک در سن 46 سالگی به شهادت رسید.

در آن روز معـاون شـبکه حمل و نقل تورینو سـاوونا، در حال گشت‌زنی روزانه‌اش بود که در میانه راه به اتومبیل فیات کرومـای خاکسـتری رنگی برخـورد که در وسط پل رومانو بدون سرنشین پارک شده بود.

چـراغ راهنمـای ماشـین روشن بـود و درها قفل نشـده بودند. او ابتـدا فکر می‌کند که اتومبیل دچـار نقص فـنی شده و راننده آن پای پیاده به تعمیرگاهی در حوالی آن‌جا رفته است، اما وقتی پرسنل تعمیرگـاه از مراجعه چـنین شخصی اظهـار بی‌اطلاعی می‌کننـد، فرانکلیـنی متوجه می‌شود که باید اتفاق وحشتناکی افتاده باشد.

به محل پـــــارک اتومبیل بـــــازمی‌گردد و به آرامی از نرده‌هـای پل به پـایین نگـاه می‌کند و جسد مـردی را در ارتفـــاع یک و نیم مـــتری می‌بیند که با صـــورت بر روی زمین افتـاده است. او به سـرعت نـیروی پلیس را خـبر می‌کند.

سـاعت 11 نیروهـای پلیس بـالای سر جسد می‌رسـند. صورت مرد در اثر ضربه به شدت مجروح شـده است. اما

کارت شناسایی‌ای که در جیب کتش یافت شد، متعلق به ادواردو آنیلی، تنها پسر سناتور جیووانی آنیلی است که در زیر پل "ژنرال فرانکو رومانو" پیدا شده است.

ظاهر قضیه نشان می‌داد که وی از روی پل به پایین پرت شده است و رسانه‌ها عمدتا خودکشی را به او نسبت دادند، موضوع مرگ وی از همان روز اول تا چند روز در راس اخبار قرار گرفت و هزاران سایت اینترنتی، روزنامه‌ها و شبکه‌های تلویزیونی در مورد درگذشت‌اش اخبار را پخش کردند.

این رسانه‌ها، "ادواردو" را فردی حساس، گوشه‌گیر، منزوی، خجالتی، معتاد و بیمار توصیف کردند، اما در میان حجم عظیم اخبار منتشره، خبری از انجمن فارغ‌التحصیلان ایتالیا منتشر شد که ادواردو را یک مسلمان شیعه معرفی کرد و ادعا نمود که وی توسط عوامل صهیونیست به شهادت رسیده است. اما علیرغم ارسال این خبر برای رسانه‌های مختلف، هیچ‌کدام حتی اشاره‌ای هم به آن نکردند.

قاضی پرونده، یک روز پس از مرگ وی اعلام کرد که او خودکشی کرده است که بنابراین تحقیقات خاصی انجام نشد و جسد وی بدون کالبد شکافی در همان روز دفن شد.

دکتر "مارکوبا وا" که یکی از دوستان ادواردو است، می‌گوید: برای من عجیب است که چه‌طور وی را کالبد شکافی نکردند در حالی که این‌جا اگر سگ‌ها و گربه‌ها در کنار خیابان بمیرند، کالبد شکافی می‌شوند.

قدیری ابیانه معتقد است که صهیونیست‌ها، زنان یهودی را در سر راه زنــدگی مــردان ثروتمند قــرار می‌دهند تا بدین‌وســیله راه انتقــال ثــروت به جامعه یهــودی را بــاز کنند.

حــتی ازدواج مــادر ادواردو که یک پرنسس یهــودی بــود و ازدواج اول خــــــواهر ادواردو هم حســــــاب شــــــده و برنامه‌ریزی شده است و مرگ‌هــای مشــکوکی که در این خانواده‌هــای ثروتمند رخ می‌دهــد، در جهــتی است که در تقسیم ارث در نهایت، قدرت و ثــروت، هر چند در طــول زمان طولانی، به یهودیان منتقل می‌گردد.

با مــرگ جورجــو، بــرادر ســناتور آنیلی نــیز در سن 36 سالگی و با فوت مشکوک جووانینو، پســرعموی ادواردو آنیلی و کشته شدن خــود ادواردو که عنــوان خودکشی بر آن گذاشته شــده بــود، مــدیریت و عمــده ثــروت فیــات (با توجه به فــوت پــدر ادواردو که بعد از فــوت ادواردو رخ داد)، از دست کاتولیک‌ها خــــــــارج و به دست یهودی‌ها افتاد.

بالاخره پزشک قبرستان فوسانو، بــدون کالبد شــکافی و کم‌تــرین تحقیقی، گــواهی دفن ادواردو را صــادر کــرد و پیکر او را در کلیسایی در روســتای ویلارروزا در آرامگــاه خانواده آنیلی به خاک سپردند.

برداشت شهید ادواردو آنیلی از سوره کهف

از این (آیات) واضح است که آخرین پیامبر (ســلام بر او) محمد [ص] است، زیرا که آخرین قوانین الله است که به زمین قبل از روز جــزا (قضــاوت جهــانی) نــازل شــده و

خواهد شد. بنــابراین بعد از اســلام دین جدیــدی نخواهد آمد.

چرا ادواردو آنیلی به ثروت افسانه‌ای پدرش پشت کرد؟/ راز قتل مالک لامبورگینی و فراری و باشـگاه یوونتـوس چیست؟

متن زیر قسمت پایـانی نـامه‌ای است که ادواردو مهـدی آنیلی در تاریخ 3 می1980 نوشته است.

امیـدوارم الله شـما را هـدایت کند. امیـدوارم او شـما را حفظ کند، لطفاً محتاط باشید؛ زیرا من امـروز احسـاس قوی‌ای نسبت به شـما دارم. امیـدوارم الله همیشه با ما باشد.

مرگ‌بارترین حیوانات جهان

خطرناک‌ترین جانوران جهانهمیشه آن‌هایی نیستند که فکر می‌کنید و انتظار دارید. اما جهان پر از جانوران خطرناک است که با یک حرکت کوچک و ساده می‌توانند به زندگی یک انسان پایان دهند. بعضی از این‌جانوران خطرناک آن‌چنان کوچک هستند که می‌توانند به بدن شما بچسبند بدون این که حتی متوجه آن‌ها شوید.

انسان‌ها در یک تعادل و توازن حساس و شکننده با جانوران اطراف همزیستی دارند. معمولاً ما انسان‌ها شکارچی و آن‌ها شکار و طعمه ما هستند. ما جانوران را زندانی کرده و در نهایت می‌کشیم تا شکم‌هایمان را با گوشت لذیذ آن‌ها پر کنیم، آن‌ها را به عنوان ورزش شکار می‌کنیم، به عنوان حیوان خانگی آن‌ها را در قفس نگه می‌داریم و به طور کلی هر کاری که دلمان بخواهد با آن‌ها انجام خواهیم داد.

اما فراموش نکنیم که میلیاردها میلیارد جانور وجود دارد و ما از نظر تعداد توان رقابت با آن‌ها را نداریم. و البته در صورت تحریک شدن برخی از آن‌ها توانایی‌های خاصی در زمینه نشان دادن قدرت خود و وحشت زده کردن ما دارند. گاهی اوقات قلمرو جانوران در مقابل دست درازی‌ها یا زیاده خواهی‌های انسان‌ها مقابله می‌کند و تعدادی از این‌جانوران خطرناک می‌توانند در کسری از ثانیه کار ما را تمام کنند. در ادامه این مطلب قصد داریم شما را با تعدادی از خطرناک‌ترین جانوران جهان آشنا کنیم.

1- کفتار

بدترین شیوه بـرای مـردن، به گفته گـوردون گـرایس که یک کارشناس در حوزه جانوران می‌باشـد، خـورده شـدن توسط گله‌ی کفتارهاست. کفتارها معمولاً زحمت کشتن شکار را به خود نمی‌دهند. آن‌ها در حالی که شـکار هنـوز زنــده است و نفس می‌کشد و تمــام درد و رنج ناشی از شکار شـدن را حس می‌کنـد، پوست و گوشت او را پـاره کـــرده و می‌خورند و با داشـــتن آرواره‌ای با قـــدرت باورنکردنی حتی از استخوان‌های شما هم نمی‌گذرند.

2- عنکبوت آواره برزیلی

سـمی‌ترین عنکبـوت جهـان تنها شـما را نمی‌کشد بلکه مـرگ شـما را به دردنـاک‌ترین و ناخوشـایندترین شـکل ممکن مـوجب می‌شـود. بعد از گزیـده شـدن توسط این عنکبــوت باید انتظــار مشــکلات قلــبی، از دست رفتن گرمای بدن، تشنج و در صـورتی که مـرد باشـید نعـوظی دردناک و بی‌پایان را داشته باشید.

3- کاسوری

مرگبـــارترین و خطرنـــاک‌ترین پرنـــده در روی زمین، کاسـوری نـام دارد، یک پرنـده غـول پیکر با چنگال‌هـایی چنان قدرتمند که به راحتی می‌تواند شـکم یک انسـان را پـاره کـرده و محتویـات آن را بـیرون بکشد. این اتفـاق تـــاکنون بارها رخ داده زیـــرا کاســـوری‌ها معمـــولاً در جسـتجوی غـذا به سـواحل و حـتی خانه‌هـای مسـکونی سـرک می‌کشـند و در صـورتی که غـذایی پیـدا نکنند به انســان حمله خواهند کـــرد. در اتفـــاقی خوفنـــاک، یک کاسوری مـردی بـالغ را به زمین کوبیـده و با یک حـرکت سریع و ساده شاهرگ گردن او را قطع کرد.

4- مار تایپن اینلند

سمی‌ترین مار جهان، تایپن اینلند (Inland Taipan) نام دارد که زهر آن 50 برابر زهر مار کبرا کشندگی دارد. بعد از نیش زده شدن توسط این مار تنها حدود 30 دقیقه فرصت خواهید داشت تا خود را به بیمارستان برسانید؛ در غیر این صورت زهر در سراسر بدن شما پخش شده و مرگ شما حتمی است.

5- مورچه گلوله ای

دردناک‌ترین گزش حشره مربوط به گاز گرفته شدن توسط مورچه گلوله‌ای است. وقتی که این مورچه شما را می‌گزد درد آن‌چنان شدید است که انگار مورد اصابت گلوله قرار گرفته اید. سپس درد در تمام نقاط بدن حس شده و با کاهش و افزایش‌های ناگهانی خود، شما را دچار کابوس خواهد کرد.

6- عقرب تعقیب گر مرگ

این‌جانور خطرناک کوچک و تنها 10 سانتیمتری مرگبارترین و خطرناک‌ترین نوع عقرب در جهان است. اگر این عقرب شما را نیش بزند، زهر وارد شده باعث از کار افتادن ریه‌های شما شده و در نهایت تنفس شما متوقف خواهد شد و مرگ!

7- افعی فلس اره ای

افعی فلس اره‌ای شاید به اندازه مار تایپن اینلند سمی نباشد اما بیش از هر نوع مار دیگری در جهان باعث مرگ انسان‌ها شده است. این مار در سریلانکا و جنوب

هند به تعـداد فـراوان یـافت می‌شـود و هر سـاله جـان هزاران نفر را می‌گیرد.

8- ماهی سنگی

ماهی سنگی شـاید زیبـاترین مـاهی دنیا نباشد اما بـدون شک خطرنـاک‌ترین در نـوع خـود است. ین مـاهی دارای مهره‌ها و خارهـایی روی بـدن خـود است که پر از زهر بـوده و در کمـتر از 24 سـاعت می‌تواند بـاعث از کـار افتادن قلب یک انسان بالغ شود.

9- حلزون مخروطی

این حلـزون مخـروطی کوچک و زیبا شـاید به یک قطعه تزیینی بسیار دوست داشتنی شبیه باشد اما اگر بخواهید به آن دست بزنید، دندان‌های شبیه نـیزه او بـیرون زده و دست شـما را گـاز خواهند زد. بـرخی این حلـزون را حلزون سیگار می‌نامند زیرا بعد از نیش زده شدن توسط آن تنها به اندازه یک سیگار کشیدن برای زنـدگی فرصت خواهید داشت.

10- عروسی دریایی

دردناک‌ترین زهر در جهان به یک نوع عروسی دریـایی با نـام «Box Jellyfish» تعلق دارد. وقـتی که یکی از این‌جانوران خطرناک شاخک‌هایش را دور بدن شما حلقه می‌کند دردی در بدن خود احسـاس خواهید کـرد که مانند ذوب شدن بـدن در درون اسـید است و درد آن تا هفته‌ها شما را رها نخواهد کرد.

11- ماهی بادکنکی

برای انسان‌ها ماهی بادکنکی هیچ‌وقت به انـدازه زمـانی که مــرده است خطرنـــاک نیست.اگر بعد از شــکار، این ماهی به خوبی پخته نشود در واقع در حـال سـرو کـردن یک بشقاب پر از سم کشنده خواهید بود. این ماهی حتی بعد از مرگ نیز چنان خطرناک است که سالانه 20 تا 44 نفر در اثر پخته نشــدن کــافی آن‌جــان خــود را از دست می‌دهند.

12- کرگدن

کرگـدن نه تنها یک غـول 3 تـنی بسـیار غـول پیکر است بلکه احتمال حمله آن به انسان بیش از هر جانور دیگــری در روی این کـــــره خـــــاکی است. اگر وی حس کند که بچه‌هایش در خطر هستند با سرعت بیش از 55 کیلومتر بر ســاعت به ســمت منبع تهدید که ممکن است انســان باشد دویده و با شاخ نزدیک به یک متری خود بـدن وی را تکه پاره خواهد کرد.

13- فیل

فیل‌ها خطرنـاک‌ترین جـانوران در بـاغ وحش‌ها هسـتند. آن‌ها کینه نگهبانان باغ وحش را به دل گرفته و وقتی که از کسی خوششـــان نیاید آن‌ها را زمین زده و با پاهـــای بزرگ خود سر او را له می‌کنند. این اتفـاق بارها و بارها در باغ وحش‌ها رخ داده است.

14- گاومیش آفریقایی

یکی از مرگبارترین شـکارها گـاومیش آفریقـایی است و هر ساله بیش از 200 نفر را اکثراً شـکارچی هسـتند در آفریقا از پــای در می‌آورد. این هیولاهــای غــول پیکر در

صورت مورد حمله قرار گرفتن مبـارزه می‌کنند و گـاهی اوقات برای نجات جـان خـود و بچه‌های‌شـان، به صـورت گله‌ای از روی خودروهـــای در حـــال حـــرکت نـــیز رد

15- گوزن

مرگبارترین و خطرنـاک‌ترین جـانور در آمریکـای شـمالی بـدون شک گـوزن است که به آن لقب «قاتل کامیکـازه» داده‌اند. هر ســاله بیش از 350,000 گــوزن با خودروها برخورد می‌کنند و در 120 مورد از این تصادفات دستکم یکی از سرنشیان خودرو جان خود را از دست می‌دهد.

16- کوسه سفید بزرگ

مرگبارترین آرواره در جهان مربوط به کوسه سفید غول پیکر است که قدرت آرواره و گـاز او 15 برابر بیشـتر از گـاز یک انسـان بـالغ است. از سـال 1907 تـاکنون، این کوسه خوفنـاک با آرواره‌هـای قدرتمنـدش جـان بیش از 220 نفر را گرفته است.

17-ببر چامپاوات

مرگبارترین حیوانی که در طول تاریخ به تنهایی دست به شـکار انســان زده است بــبر چامپــاوات است. در اواخر قرن نوزدهم، یک ببر بنگالی به تنهایی بیش از 436 نفر را به درون جنگل بـــــرده و خـــــورد تا این که توسط یک شکارچی بریتانیایی به نام جیم کوربت کشته شد.

18- اسب آبی

تا همین اواخــر، اسب آبی مرگبــارترین جــانور در میــان سنگین وزن‌ها بود. اگر چه این‌جانور مرگبار اکنــون کمی

آرام‌تر شـــده اما هر ســـاله 500 نفر در اثر حمله این حیوان کشـته می‌شـوند. آن‌ها به انسـان حمله کـرده و با دنـدان‌های بیش از 30 سـانتیمتری خـود بـدن او را خـرد کرده و سوراخ می‌کند.

19- کروکودیل آب شور

کروکودیل آب شور مرگبـارترین حیـوان قاتل روی زمین برای انسان است و سالانه بیش از 1٫000 نفر طعمه آن می‌شوند. این‌جـانور خطرنـاک دومین آرواره قدرتمند در میان جانوران کره زمین را به خود اختصاص داده است و با قدرتی تقریباً برابر با قدرت گاز کوسه سفید، قربانی خود را گاز می‌گیرد.

20- کرم لوله‌ای آسکاریس

این انگل نسبتاً کوچک در درون روده انسان تخم گـــذاری می‌کند، در روده‌ها نقب می‌زند و از طریق جریـان خـون خود را به ریه‌ها می‌رسـاند. این انگل چنـان ریز است که اکثر افراد از حضور آن‌ها در بدن خود اطلاعی ندارند اما آن قدر خطرناک است که سـالانه بیش از 4٫500 نفر را به کام مرگ می‌کشد.

21- سگ

خطرناک‌ترین حیـوان خـانگی سگ است. سگ‌هار سـالانه بیش از 25٫000 نفر را در سراسر جهان به بیماری‌هاری مبتلا کـــرده و در نهـــایت بـــاعث مـــرگ آن‌ها می‌شـــوند. بیشـــترین آمـــار قربانیان‌هـــاری سگ‌ها در هند است به طـوری که این بیمـاری سـالانه جـان 20٫000 هنـدی را می‌گیرد.

22- مگس تسه تسه

مگس تسه تسه عامل انتشـار بیمـاری خـواب مرگبـار در سراسر آفریقاست که سالانه بین 250٫000 تا 300٫000 نفر را در این قاره به کام مرگ می‌فرستد. بعد از گزیده شـدن توسط یکی از این مگس‌ها باید انتظـار تب شـدید، درد غیرقابل تحمل و تغییرات رفتاری شـدید خواهد کـرد به نحوی انگار مشاعر خود را از دست داده اید. در نهایت خوابی طولانی و عمیق و مرگ در انتظار قربـانی خواهد بود.

23- پشه

پشه معمولی بیش از هر گونه جانوری دیگری باعث مرگ انسان‌ها می‌شود. سـالانه 725٫000 نفر در اثر بیمـاری مالاریا که توسط پشه‌ها منتقل می‌شـود جـان خـود را از دست می‌دهند.

24- اختاپوس حلقه آبی

اختاپوس حلقه آبی به انـدازه یک تـوپ گلف است اما در بدن او سمی چنان خطرناک وجود دارد که مقدار کمی از آن بـرای کشـتن 26 نفر در چنـدین دقیقه کـافی است. نیش این‌جانور هیچ دردی ندارد به همین دلیل بسیاری از قربانیـــان حـــتی متوجه نیش زده شـــدن توسط آن نمی‌شوند تا این که بدنشان بی‌حس شده، چشم‌های‌شان از کار می‌افتد و ماهیچه‌هایی که برای نفس کشیدن باید عملکـرد مناسب داشـته باشـند ناگهـان از کـار افتـاده و مرگ به دنبال آن خواهد آمد.

25-قورباغه دارت انداز طلایی

قورباغه سـمی دارت انـداز طلایی حـتی نیـازی به حمله کـردن به انسـان نـیز نـدارد. پوست این‌جـانور خطرنـاک دارای لایه‌ای سـمی است که مقـدار کمی از آن می‌تواند 10 مرد بالغ را از پای دربیـاورد. تنها با لمس کـردن این قورباغه زندگی شما پایان خواهد یافت.

منبع: روزیاتو

هوس‌بازترین مرد دنیا

مــرد هــوس بــازی که با بیش از هــزاران زن زیبا رابطه جنسی داشـــته و به این عمل زشت وی افتخـــار می‌کند. این مرد هوس باز در غرب نماد جنسیتگرایی آمریکایی و سخنران انقلاب جنسی و آزادی گرایی جنسی است.

به گزارش تالاب هیو هفنر موسس مجله پلی بــوی است که در زمان‌های گذشته با تیراژ بسیار بالا در تمام جهــان فروش داشت و این مرد را ثروتمند کرد. هیو هفنر بنیان گذار مجله پلی بوی است که در آن عکسهای برهنه زنــان منتشر می‌شد و در اولین نسخه آن تصویر مرلین مــونرو نمــایش داده شد. وی در طــول عمــرش همیشه با تعــداد زیادی زن در اطرافش معاشرت داشت

و در خانه یا بهتر بگوییم قصر مجللش همیشه برای زنان زیبارو مهمــانی تــرتیب می‌داد. وی خــودش عنــوان کــرده است که در طــول عمــرش با بیش از هــزار زن همبســتر شده و همخوابی نموده است.

ثروت کلان هیو هفــنر مثــال زدنی است و به همین دلیل حرمسراهای زیادی برای خود در دنیا ساخته بــود. وی هر روز صبح پس از این‌که از خواب بیــدار می‌شــده است در کنـــــار صـــــدها دخـــــتر لخت و لخت روزش را به شب می‌رسانده است. سرانجام هیو هفــنر در سن 91ســالگی فوت کرد.

هیو هفنر، صاحب ثروتمند مجله و کمپانی آمریکــایی پلی بوی که پس از 30 سال غیبت، سال گذشته کلاب بارهای پلی بـــوی رو به انگلســـتان بازگردوند. هیو مارســـتون

هیفــنر یا به طــور محاورهــای هف «HEF»، مؤسس و سردبیر مجله پلی بوی است.

وی هم‌چــنین به عنــوان نمــاد جنســیتگرایی آمریکــایی و ســخنران انقلاب جنسی و آزادی گــرایی جنسی مطــرح می‌شود. وی همیشه در کنار دختران لخت و برهنه بــود و از دانش آموختگان دانشــگاه ایلینــوی در اوربانا شــامپاین است.

هیو هفــنر، از طرفــداران پویانمــایی سیمپســونها است. شخصیت کارتونی او در یکی از اپیزودهــای سیمپســونها، یک بار به نمایش درآمده است. هیو هفنر، هم‌چــنین قــبر مجاور مــریلین مــونرو را با پــرداخت مبلغ 75 هــزار دلار خریده است.

تالاب، او برای خــوش گــذرانی در عمــارت شش هکتــاری خــود صــدها دخــتر لخت را در اختیــار داشت. این عمــارت شامل 22 اتاق، شراب دخمه، ســینما و چند زمین تــنیس است که تمامی این اتاق‌ها را دختران برده جنسی با هیو هفنر می‌گذراندند...

وی در ســال 1953 انتشــار پلی بــوی را در آشــپزخانه خانه‌اش شروع کرد که بعدا به پرفروش‌ترین مجله ویــژه مردان در جهان بدل شد.اولین شماره مجله پلی بــوی در دسامبر سال 1953 با قیمت پنجاه سنت و با عکس روی جلد مــرلین مــونرو منتشر شد.تــیراژ پلی بــوی در اوج موفقیت آن 7 میلیون نسخه در ماه بود.کوپر هفنر، پسر او گفت که جای پدرش برای خیلی‌ها خالی خواهد بود.

او نســبت به زنــدگی اســتثنایی و تاثیرگــذار پــدرش به عنوان یک پیشتاز در عالم رسانه و فرهنگ" ادای احترام

کرد و او را حامی آزادی بیان، حقوق مدنی و آزادی‌هـای جنسی خواند.مجله آقای هفنر بعدا به یک مجموعه بزرگ از شرکت‌ها شامل کازینو و کلوپ بدل شد.

او با مـــدل‌های مجلاتش دوست می‌شد و با آن‌ها ازدواج می‌کرد و اواخر عمر مهمانی‌هـای بـزرگ در ویلای عظیم خود در لس آنجلس ترتیب می‌داد.او ادعا می‌کـرد با بیش از هـــزار زن همبســـتر شـــده است.او بارها به اتهـــام مستهجن بودن مجله به دادگاه احضار شده و برای دفـــاع از خود مبارزه کرده است.

آخـــرین همسر وی کریســـتال هـــریس خواننـــده جـــوان 31ساله بود که تا آخر عمر هیو هفنر با وی زندگی کرد.

این مرد با 1000 دخـتر زیبا همبسـتر شـد،مـدیر شـرکت مجله پلی بـــوی با هـــزاران دخـــتر جـــذاب رابطه جنسی داشت

همسران هیو هفنر،هیو هفنر کیست،عکسهای هیو هفنر و دخـــتران زیبـــا،مـــردی که با هـــزاران دخـــتر زیبا رابطه جنسی داشت

این مـــــرد با هـــــزاران دخـــــتر زیبا رابطه جنسی داشت «موسس مجله پلی بـــوی» ،بیـــوگرافی هیو هفـــنر،رابطه جنسی با 1000 زن زیبا

همه‌چیزی درباره هولناک‌ترین مخدر!

گل در فرهنگ ما نمـــاد شـــادی و مهربـــانی است و با شـــنیدن نـــام گل به یـــاد محبت و مهـــرورزی می‌افـــتیم. متاســفانه این واژه در فرهنگ لغت اعتیـاد، نـامی آشـنا برای یکی از انـواع مـواد اعتیـادآور است که شـاید هنـوز بســـیاری از خانواده‌ها با نـــام آن نا آشـــنا هســـتند و با شـــنیدن واژه گـــل، همـــان گل‌هـــای سرشـــار از محبت به ذهنشان می‌آید.

بر اساس آخرین «شیوع شناسی» تعداد معتـادان کشـور به دو میلیون و 808 هزار مصرف کننده مستمر مواد در کشور رسیده است، این در حالی است که مـاری جوانا و مشتقات آن شامل گل، گـرس، علف با 11.9 درصد پس از تریاک دومین ماده اعتیادآور مصرفی در میان مصـرف کنندگان در کشور اعلام شده است.

«گل» یکی از انواع مواد اعتیادآور و همان ماری جوانـای تغییر یافته است که از قسمت‌های مختلف گیاه شاهدانه (cannabis) به دست می‌آید.

متاسفانه تبلیغات زیادی مبنی بر عدم اعتیارآور بودن آن انجـام می‌شـود و در بـاور عمـومی به اشـتباه، حـتی کم خطرتر از حشیش و ماری جوانا معـرفی شـده است. اما خاطرنشان می‌شـود این مـاده می‌تواند آنقـدر خطرنـاک باشد که با یک بار مصرف، فرد معتاد شود تا جـایی که با مصرف نکردن گل فرد دچار اضطراب شـدید، بی‌قـراری، وحشت زدگی و تپش قلب شدید شود.

از سال 2013 مصرف ماری جوانا در بسـیاری از ایـالات آمریکا بنا به دلایل سیاسی و اجتماعی و نه پزشکی، آزاد شد و همین آزادسـازی بـاعث شد بـرخی از جوانـان در ایران تصور کنند که ماده گل ضرری نـدارد و خیلی راحت می‌تـوان اقـدام به تـرک آن کـرد؛ در حـالی که گل دارای عوارض گسترده‌ای است.

شیوه‌های مصرف گل

اغلب به شکل تدخینی است اما متاسفانه اخـیرا مصـرف خـــوراکی آن هم رواج یافته و بـــرخی آن را در کیک و شـیرینی به کـار می‌برند و در جشن‌ها اسـتفاده می‌کنند که در این صورت عوارض بیشتری را به جا می‌گذارد.

عوارض مصرف گل

*اعتیاد و وابستگی یکی از عوارض گل است

*افزایش ضربان قلب

*خشک شدن دهان و گلو

*گیجی و عدم تمرکز

*تکلم آهسته

*پرخاشگری و خشم

*افسردگی و انزوا

*اثـــرات روی حافظه و عـــدم تمرکز: مثلا بیمـــار دائم وسـیله‌ای را جا می‌گـذارد، شـماره تلفن‌ها و اسـامی را فراموش می‌کند.

*توهم و هذیان: گاهی در مواردی مصرف کننـده حـتی با یک بار مصرف ممکن است دچار توهم و هـذیان شـود که از جمله این توهمات شامل توهم شنوایی و دیـداری و... خواهد بود.

علائم مصرف گل در نوجوانان

خنـده‌های بی‌مـورد و قرمز شـدن چشم علامت مشخصه مصــرف گل در بســیاری از مــوارد می‌باشد لــذا اغلب مصرف کننـدگان با خـود قطـره نفـازلین همـراه دارند تا این قرمزی را پنهان کنند.

از علائم رفتـاری دیگر که در مصـرف کننـدگان این مـاده دیده می‌شود، پرخاشگری، عصبی شدن، افزایش اشـتها، پـایین آمـدن حافظه و افت عملکـرد شـغلی و تحصـیلی است.

نگرش و باور غلط

علت این که بسیاری از جوانان به سمت ماده تــوهم زای گل گرایش پیدا می‌کنند باور غلطی است که در مورد کم خطر بــودن و عــدم اعتیــادآوری آن دارند و همین بــاور مــوجب شــده است بســیاری از نوجوانــان این مــاده را مصرف کنند و آسیب جدی ببینند.

کسب لذت کاذب

امـروزه صـدها صـفحه تبلیغـاتی در شـبکه‌های اجتمـاعی مجـازی مبـنی بر تشـویق اسـتفاده از این مـاده بـرای به دست آوردن نشــاط صــورت می‌گــیرد. متاســفانه این تبلیغات فقط به جنبه‌های نشاط زودگذر گل اشاره کرده

و از پـرداختن به عـوارض جـدی و گـاه جـبران ناپـذیر آن غفلت می‌کنند.

گروه همتای مصرف کننده

گـروه دوسـتان مصـرف کننـده، نـیز می‌تواند زمینه سـاز اسـتفاده از این مـاده بـرای نوجوانـان سـالم باشـد، مثلا یکی از دوسـتان فـرد، از این مـاده اسـتفاده کـرده و به حالت سرخوشی کاذب و لذت زودگـذر رسـیده است و به دوستانش پیشنهاد استفاده از آن را می‌دهد.

تبلیغات رسانه‌های مجازی

یکی دیگر از دلایل گرایش به مصرف این ماده، تبلیغـاتی است که در شـبکه‌های اجتمـاعی مانند تلگـرام و فیس بوک و سایر رسانه‌ها انجام می‌شود. مثلا دیدن تصاویر و فیلم‌های مربوط به خـارج از ایـران که تبلیغ مصـرف گل بر روی لیـوان، کلاه و لبـاس را نشـان می‌دهد و دیـدن چـنین تبلیغـاتی مـوجب کنجکـاوی نوجوانـان می‌شـود و می‌تواند زمینه ساز مصرف در آنان شود.

خانواده‌ها چه کاری انجام دهند

کارشناسـان توصـیه می‌کنند والـدین بهـتر است ابتـدا اطلاعات خـود را در خصـوص شـناخت مـواد اعتیـادآور از جمله گل، بیشتر کنند.

علائم مصـرف گل را از نظر فـیزیکی روانی و رفتـاری بشناسند.

بر رفتار فرزندان خود و رفت و آمد آنان نظـارت داشـته باشند.

تغییرات خلقی و رفتاری نوجوانان را جدی بگیرند.

در خانه در این بـاره با فرزنـدان شـان صـحبت کنند و به آن‌ها آگاهی لازم را بدهند.

در خصـوص تبلیغـات فریبنـده‌ای که در فضـای مجـازی و اینـترنت در مـورد عـدم اعتیـادآوری گل انجـام می‌شـود، صحبت کنند.

در صورت نیاز به مراکز مشاوره مراجعه و اطلاعات لازم را دریافت کنند.

تلفن 09628 (خط ملی اعتیاد) را به خاطر بسپارند و در صورت نیاز با این تلفن تماس بگیرند و راهنمایی لازم را در یافت کنند.

سازمان بهزیستی پس از شیوع شناسی مـاده مخـدر گل از اواخر سـال گذشـته اولین مرحله کـارزار رسـانه‌ای‌ای ماده را آغاز کرد و تا کنـون دو مرحله از این کـارزار نـیز اجــرایی شــده است بطوریکه در هر مرحله یک میلیــون بروشور برای آگاهی و اطلاع رسـانی خـانواده در محلات مختلف چاپ و توزیع کرده است.

ایزدبـانوی شـیطانی تـانیت کارتـاژ و تفـاوت ایزدبـانوی شیطانی تفنوت

آنچه که باید بدان توجه داشـته باشـند. شـباهت تـانیت به تفنــوت مصــری است. در اســاطیر مصر تفنــوت هم به مانند تانیت با سری شـیر مانند نمـایش داده شـده است. شـوهر تفنـوت شو ایـزد آب و هـوا بـوده است. همچـنین بعل‌هامون شوهر تانیت هم ایـزدی است که با آب و هـوا مرتبط است.

پ ن: می‌توان در باب این شباهت چند نظریه داد نخست این‌که تانیت همان تفنوت مصری و بعل‌هامون همان شو مصری شوهر وی می‌باشد.

دوم این‌که تانیت غیر از تفنوت و بعل‌هامون غــیر از شو است اما نزدیکی به تمدن مصر بـاعث شـده که بخشی از آیین‌های این ایزدان در آیین‌های کارتـاژی ادغـام شـود و این موجودات شباهت‌هایی با ایزدان مصری پیدا نمایند.

سوم این‌که تانیت غیر از تفنوت است و بعل‌هامون غــیر از شـــو، علت شباهت‌هایشـــان این است که هر دو زوج متعلق به صور فلکی یکسانی هستند.

تصـویر ایزدبـانوی شـیطانی تفنـوت با سـری شـیرمانند. تفنوت در اساطیر مصر دختر آتوم رع (ایزد خورشـید)، و همسر ایزد شو (رب النوع آب و هـوا) و مـادر ایـزد زمین مصر گب (جب، جبت، اجبت) می‌باشد.

تصـاویر کرم‌ها و محصـولات بهداشـتی مـارک تـانیت در کشورهای غربی

تصـویر سـتون یادمـانی کارتـاژی که ظـاهرا منسـوب به تانیت است.

در تصـــــویر یک تک دست کامل را ملاحظه می‌نمایید که متعلق به دست راست است که نمـــاد تـــانیت محســـوب می‌شـود. دو کبـوتر در دو طـرف این دست راست قـرار دارند.

در پـــایین تصـــویر نمـــاد زنی را ملاحظه می‌نمایید که دو دستان خویش را به سوی آسـمان کـرده وگـویی در حـال دعا کردن است. این نماد دیگر مهم منسوب به تانیت ربه النوع شـیطانی کارتـاژی است. (منظـور همـان مثلث که داخل آن گُل شش پر قرار دارد می‌باشد. قســمت مثلث، تنه تانیت است. دایره بالای مثلث، سر تانیت است و خط بین دایره و مثلث، بازوان و دستان تانیت است که شـکل دعا دارد)

نماد تانیت با دسـتان بـاز بـرای دعا گـویی بین دو سـازه ستون شـکل قـرار دارد که سـتون‌های منسـوب شـده به هیکل ســـــلیمان توسط جهـــــودان را در ذهن تـــــداعی می‌نماید.

تصویر گردنبند منقش به نماد ایزدبانوی شـیطانی تـانیت که در کارتـاژ باسـتان بـرای وی و همسـرش بعل‌هـامون (مولوخ، مولک) کودکان را قربانی می‌نمودند.

پ ن: بنـده حـدس می‌زنم که این گردنبنـدها وارد بـازار ایران نیز شده باشند.

تصـویر عطـری زنانه با نـام تـانیت (ایزدبـانوی شـیطانی کارتاژی) که البته بسیار گران هم می‌باشد.

لینک توضیحات در مورد این عطر و قیمتش: لینک صفحه

تصویر سردیس تانیت ایزدبانوی شیطانی تمدن کارتاژ باستان با دستانی گشوده

این تصویر تا حدی شبیه به نماد منسوب به تانیت در ستون یادمانی است که در آن دایره‌ای بر روی مثلثی قرار دارد و دستان وی گویی برای دعا گشوده شده است.

تصویر زیبایی از راه شیری در آسمان شب.

علت نامگذاری راه شیری به اساطیر یونان می‌رسد. یونانیان اعتقاد داشتند که ایزد هرمس، در ماموریتی از جانب زئوس، رئیس پانتئون یونانی، هرکول پسر خویش را بر سینه الهه «هرا» (همسر زئوس) که خفته بود گذاشت. هرکول از مادری فناپذیر زاده شده بود و زئوس می‌خواست که نوزاد با نوشیدن شیر هرا قدرت ایزدان را بدست آورد. هرکول با تغذیه از این شیر ایزدی، چنان قوی و قدرتمند شد که در میان فنا پذیران مثل و مانند نداشت. وقتی که «هرا» از خواب بیدار شد، هرکول کوچک را با شدت و سرعت از سینه خود جدا کرد، شیر او تا دور دستهای آسمان پاشید و راه شیری را به وجود آورد.

نینورتا، نمرود

استاد پرویز اذکائی سرزمین کوش ذکر شده در تورات را همان سرزمین مردمان کاسی یا کاشی در فلات ایران می‌دانند. دیوید رول نیز در کتاب خویش از عدن تا تبعید، کوش را همان ناحیه کوشه داغی در نزدیکی تبریز در استان آذربایجان شرقی می‌داند.

پیشتر گفته شد که دیر صهیون با ایریس (رنگین کمان، زنبق) مرتبط است. همچنین گفته شد که در میان رودان دو ستاره با رنگین کمان ارتباط داشت که یکی از آنان در تاج نینورتا و دیگری در صورت فلکی آندرومدا قرار دارد.

پیشتر گفته شد که قزح (شیطان مرتبط با رنگین کمان) در روایات اسلامی با سَح ایزد کهن مصری احتمالا اینهمان باشد و گفته شد که سَح با صورت فلکی شکارچی مرتبط است. از طرفی گفته شد که در هند رنگین کمان، کمان ایندرا نامیده می‌شود که این خود ارتباط ایندرای هندی را که در کتب زرتشتی اندر دیو نامیده شده را با قزح در روایات اسلامی نشان می‌دهد.

پ ن: تا آنجا که بنده تحقیق کرده ام ظاهرا در نجوم ودیک و اساطیر هندی، هیچ داده‌ای مبنی بر ارتباط ایندرا با صورت فلکی شکارچی نداریم اما بر اساس اسطوره شناسی تطبیقی می‌توان ایندرای جنگجو و سومه نوش را رب النوع صورت فلکی شکارچی در نظر گرفت.

اکنون گفتار محققانه استاد پرویز اذکائی در مورد ریشه نـام نمـرود را که ایشـان در تعلیقـات ترجمه کتـاب آثـار باقیه ذکر نموده‌اند را نقل می‌نماییم:

{اما «نمرود» اسـمی است که بـرای گـروهی از شـاهان بابل و آشور باستان علم شده، و آن خود وجهی است از نـام خـدای نینورتا/ Ninurta (خـدای شـکار) که بر اثر همخوانی حروف غُنّه (n و m) با قلب موضعی میانه به صورت Nimruta (نیمرود) درآمده؛ و چون در مفهوم معنا شناخت مـترادف با «مـرو تـاش» (Maruttas)ـ نـام خدای کاسیایی اســت، به وجه دیگر آن را مخفف از اسم «نزی مروتاش» (Nazi – maruttas) یکی از پادشاهان کاسی بابل دانســـــته‌اند، اصـــــولا نظر به اینهمـــــانی نیمروت(نمرود) با مروتـاش(:point_left:مـاروت) این دو را از یک ریشه لغوی یـاد کرده‌اند. لیکن نظر ما مبـنی بر جــزء مشــترک ruta(=ــ شــکار/جنگ) ســومری/ « rata»(=گـــوزن/شـــکار) کاســـی، در نـــام خـــداهای همســان نینورتا// «مروتا» اســت؛ چه همــان طــور که پیشــتر در شــرح «نینــوس» <127>ـ گذشــت، جــزء اول «نین» (Nin)ـــــ در این کلمـــــات به مفهـــــوم کلی و مجـرد خداوند باشـد؛ از ایـنرو «نینورتا» معـبر از خـدای جنگ و شکار، همین خود نیز معنای کلمه «نمرود» است. بـدین سـان، نینورتا (- نمـرود) به مثابه ایـزد جنگـاوری و شکار، در دوره آشوری میانه اهمیت خاصی داشته است؛ وی همانند «نرگال» (Nergal) خدای رزم و نخجیر اکدی بود، که هم پرستش او به عنـوان «آیین نمـرود، به ویـژه در شهر «کالح | کله، (Calah) <126>ـ استمرار داشت، یعنی همان شهر تختگاه پیشین آشور (یکی از دو پایتخت آنجا که امــروزه هم نمــرود خواننــد؛ و چنــان که گذشت

قدیم‌ترین ذکر آن شـهر در زمـان:point_left:«توکولـتی نینورتا /- Tukulli Ninuria (- نمرود) فاتح بابل به سال 1225 (ق.م) باشد. البته باز چنان که گذشت بسیاری از شاهان بابلی و آشـوری اسم «نینورتا بر خـود داشـته‌اند، که بـــرخی شـــان کارهـــای نمایـــان همانند طی دوران فرمانروایی شان کرده اند؛ ولی پادشاه مقتدر و مشهور در میـــانرودان همـــان توکولـــتی نینورتا» یکم آشـــوری (1244 - 1208 ق.م) می‌باشد. که معنـــای اسم وی توکولتی، (= توکل نمـوده / متوکل بر) نینورتا (شـبیه به لقب خلیفه المتوکل علی الله عباسی) است. و همو کسی است که بر آخـــرین پادشـــاه کاسی کشتیلیاشو پنجم (کسیروس، بیرونی) غلبه کـرد، تنـدیس مـردوک را از بابل به سرزمین خود آورد و عنوان شاه بابل بر خود نهاد. به علاوه القاب پادشاه «دریابـار (- خلیج فـارس) و تیلمون (- بحرین) و ملوخه (- مکران و بلوچسـتان) و جز اینها را نیز بیافت، ولی بیشتر هم به عنـوان «فـاتح بابل یاد شـده اسـت؛ شـرح شکست پادشـاه کاسی بابل را از وی حماسه آشـــــوری توکولـــــتی نینورتا حسب روایت مـــذهبی داده، اداد نـــیراری ســـوم آشـــوری (پسر ملکه «سمیرامیس» معروف) خود را از تبـار او دانسـته است. چـــنین است اینهمـــانی تـــاریخی «نمـــرود» الجبـــار پسر «کوش» و پدر نینوس»، که اسم او را به تحریف «نبرود/ نبرون» هم گفته‌اند، چنـان که اسم اصـلی اش نینورتا را نیز به غلط «انورتا / نینیب» نوشته اند؛ لقب «الجبار» نمـــرود را گویند که ایرانیـــان به صـــورت فلکی جبـــار(Orion) داده‌اند، طبری ایرانی هم گوید که «نمرود» جبار همانا خو ضـحاک، تـازی است.}(کتـاب آثـار باقیه ترجمه پرویز اذکائی، تعلیقات صص 579 و 580)

نکته 1: ضحاک ماردوش تازی و نمرود دو شخصیت جدای از هم می‌باشند. نمرود با نینورتا و صورت فلکی جبار مرتبط است و ضحاک احتمالا با صورت فلکی شجاع در آسمان شب در نزد مردمان میان رودان مرتبط است. فریدون شاه بزرگ ایرانی که افسونگر و پزشک و کشاورز بوده است احتمالا با صورت فلکی دحیه و مارافسای یا شاید صورت فلکی هرکول مرتبط باشد.

نکته مهم: ملاحظه نمودید که بعضی محققین، مروتاش ایزد جنگ و شکار کاسیان را با نینورتای مردمان میان رودان اینهمان می‌دانند. می‌دانیم که کاسیان بیش از 500 سال در هزاره دوم پیش از میلاد بر بابل حکمرانی کردند. از سویی نام واژه مَروتاش یا ماروتاش با نام فرشته ماروت در قرآن مجید که در آیه 102 سوره مبارکه بقره آمده اینهمان است. بنده در اسامی ایزدان کاسی جستجو کردم و نتوانستم نامی را که تا حدی مشابه فرشته‌هاروت (همراه ماروت) باشد را پیدا نمایم. اما شباهت نام واژه ماروتاش با ماروت و حکومت پانصد ساله کاسیان بر بابل این فرض را قوی می‌نماید که احتمالا این ماروت باید همان ماروتاش باشد و دوران حضور ماروت در زمین بابل باید همزمان با دوران استیلای کاسیان بر بابل باشد.

پ ن: از دوران استیلای کاسیان بر بابل الواحی در کشورهای مختلف جهان موجود است که دست قدرتمندی تاکنون مانع خوانش و ترجمه این الواح شده است. احتمال دارد حلقه گمشده داستان‌هاروت و ماروت در این الواح باشد. بخش بزرگی از تاریخ ایران عزیز در الواح مربوط به کاسیان قرار دارد. پیشتر اشاره نمودم

که هیمالیا خود یکی از ایـزدان کاسـیان بـوده است. آثـار مفـرغی کاسـیان نشـان دهنـده حضـور فرهنگ و تمـدن مردمـان کاسی از چین تا مصر است. مطمئنا ترجمه این الواح که نشان دهنـده سـیطره حضـور ایرانیـان بر بخش بـــزرگی از آســـیا در هـــزاره دوم پیش از میلاد است به مذاق دشمنان فرهنگ و تمدن ایرانی خوش نمی‌آید.

در مـورد اینهمـانی ماروتـاش با مـاروت نکته‌ای که باید مورد توجه قرار داد این است که اگر اینهمانی ماروتـاش و ماروت درست باشد آنگاه ماروتاش ایزد کاسـیان جـزو فرشتگان است. بنابراین گروهی از ایزدان مردمان کهن همان فرشتگان هستند.

اما اگر ماروتاش و ماروت یکی باشند در مورد اینهمـانی ماروتاش کاسیان با نینورتـای میـان رودانی چند اشـکال به وجود می‌آید.

نخست این‌که اگر ماروتـاش ایـزد جنگ کاسـیان در فلات ایـران همـان نینورتـای میـان‌رودانی است چـرا باید وی دشمن مردمان زاگـرس نشـین در ایـران باشد و شـاهان آشـــوری که وقف پرســـتش وی شـــده‌اند را تحریک به لشکرکشی و قتل و غارت مردمان این ناحیه بنماید؟!

دوم این‌که نینورتا فرزند انلیل و دارای همسر است و این مسئله چندان با توصیفی که از فرشتگان در روایـات اسلامی آمده شباهت ندارد.

سوم این‌که اگر نینورتا همان ماروتـاش باشد آنگـاه دیگر ایزدان میـان رودانی نظـیر ایشـتار و مـردوخ و انلیل هم باید جـزو فرشـتگان باشـند و توصـیفاتی که از اینها در الواح و اساطیر شده است چندان با فرشتگان همخـوانی

ندارد. من بـاب مثـال عشق ایشـتار به پهلوانـان و عرضه کردن خود به آنان و تحریک کـردن شـاهانی چـون آشـور بنی پـال بـرای حمله به ایلام و جنـایت در حق مردمـان و حتی حیوانـات آن دیـار مسـئله‌ای نیست که با توصـیفات فرشتگان همخوانی داشته باشد.

چهـارم این‌که در روایـات اهل بیت بابل در نـزدیکی حله عـراق منطقه‌ای لعنت شـده است و نمـاز خوانـدن در آن کراهت دارد. اگر ایزدان بابلی فرشتگان هستند چـرا باید از این سرزمین در روایات با چنین اوصافی یاد شود؟!

از مجموع آنچه که به عنوان اشکال نقل نمودم بر می‌آید که هرگاه ماروتاش همان ماروت فرشـته معـروف فـرود آمده در بابل باشد. آنگاه وی نمی‌تواند نینورتا ایزد میـان رودانی باشد.

قطعات الکترونیک چیست؟

لیست قطعات الکترونیک:

مقاومت‌هـای الکـتریکی، خازن‌هـای الکـتریکی، دیودهـا، دیودهای نوری، سوئیچ‌ها، ترانزیستورها، سـیم‌ها، منـابع تغذیه، فیوز، ترنسفورماتور، میکروفون، بلندگو، تقـویت کننـده‌ها، آنتن‌هـا، ولتمـتر، آمپرسـنج، گـالوانومتر، اهم سنج، ایسلوسکپ، لامپ، هیتر، موتور و القاگر

لیست قطعـات الکترونیک که در بـالا آمـده است در این مقاله توضیح داده خواهد شد.

مقاومت الکتریکی برای کاهش جریان در مدار الکـتریکی به کار میرود مقاومت‌ها به صورت موازی یا سری به هم متصل میشوند و می‌توان آن‌ها را از هر طـرف روی بـرد مدارچاپی مونتاژ کرد. مقاومت‌ها نسبت به حرارت و دما آسـیب پـذیر است. مقـدار مقـاومت الکـتریکی با اهم Ω عنوان می‌شود، مقادیر مقاومت الکتریکی از 1Ω شروع می‌شود و تا حد مگا اهم وجود دارد. مقادیر مقاومت‌های الکترونیکی با رنگ‌های روی آن مشخص می‌شود.

نحوه خواندن مقاومت‌های الکتریکی:

1- گروه رنگ اول، نشان دهنده رقم اول

2- گروه رنگ دوم، نشان دهنده رقم دوم

3- گروه رنگ سوم، نشان دهنده رقم سوم

4- گروه رنگ چهـارم، نشـان دهنـده تلـورانس مقـاومت الکتریکی

با پیروی از 4 مرحله بالا طبق الگوریتم نشان داده شده می‌توان مقدار هر مقاومت الکتریکی را بدون اهم متر تشخیص داد.

مقاومت الکتریکی و انواع آن

مقاومت‌های الکتریکی از مهمترین و اصلی‌ترین اجزای هر مدارالکتریکی هستند که برای کاهش جریان مدار به مقدار مشخص و یا افت میزان ولتاژ به مقدار معینی به کار می‌روند.

مقاومت‌ها به دو دسته اصلی زیر تقسیم می‌شوند:

مقاومت الکتریکی ثابت

مقاومت الکتریکی متغییر

- مقاومت ثابت:

مقاومت فیلم کربنی (Carbon Film Resistor):

رایج‌ترین و ارزانترین مقاومت‌ها، مقاومت‌های کربنی هستند که معمولا اکثر افراد مقاومت را با این نوع می‌شناسند. مقاومت کربنی معمولا با توان‌های 1/8 وات، 1/4 وات و 1/2 وات و تلورانس 5%ـ و حداکثر مقدار 100مگااهم در مدارات استفاده می‌گردند.

این نوع مقاومت‌ها به علت داشتن ضریب حرارتی بالا و تولید اغتشاش زیاد و ثبات کم در مدارات با حساسیت ودقت بالا کمتر مورد استفاده قرار می‌گیرند.

مقاومت فیلم فلزی (Metal Film Resistor):

این نوع مقاومت بسیار به مقاومت‌های کربـنی شـباهت دارد و عمده تفاوت آن با مقاومت کربنی در میزان دقت آن است، این نوع مقاومت‌ها با تلرانس‌های 0.5%، 1%، 2%ـ دقت بیشتری نسبت به مقاومت‌های کربـنی دارند و به علت نویز کم و کمی تاثیر دما بر آن‌ها می‌توانند برای زمان طولانی با دقت قابل قبولی کار کنند.

مقاومت سیمی (Wire Wound Resistor):

مقاومت‌هـــای ســـیمی دارای دو دســـته قـــدرتی و دقیق هستند.دسته قدرتی (Power Wire wound Resistors) با رنج توانی 2-300 وات می‌تواند محدوده جریانی بسیار زیـــادی را از خـــود عبـــور دهد و دســـته دقیق (Precision Resistors) که دارای توان‌های زیر 2 وات (رنج 0.25-2 وات) و در نتیجه دارای تلـــرانس پـــایین‌تری هســـتند و نمی‌توانند میزان جریان بالایی را عبور دهند.

این نوع مقاومت‌ها به دلیل مـاهیت سـیم پیچی که دارند نباید در مـدارات فرکـانس بـالا اسـتفاده شـوند چـرا که ممکن است دارای خاصیت سلفی شده و عملکرد مدار را مختل کنند.(البته در بعضی از انـواع این نـوع مقاومت‌ها با تغییر مدل پیچش سیم این اشکال هم رفع شده است- روش پیچیدن به صورت دولایی یا بی‌فیلار (bifilar))

مقاومت‌هـــای ســـیمی قـــدرتی معمـــولا با یک محفظه ســـرامیکی پوشـــیده می‌شـــوند که در این حـــالت به آن‌ها مقاومت‌هـــای آجـــری نـــیز گفته می‌شـــود (Cement Resistors).

گاها از مقاومت‌هـــای ســـیمی در مـــدارات به عنـــوان یک مقاومت فیوزی استفاده می‌شـوند (Fusible Resistor)

چرا که در حالت عـادی مانند یک مقـاومت عمل می‌کند و درصـورتیکه جریـان بیش از حد مجـازی به آن وارد شـود مانند یک فیوز عمل کـرده و قطع می‌شـود (بـدون آن‌که شعله ور شود)

مقاومت لایه‌ای:

مقاومت لایه‌ای ترکیبی از مقاومت‌های سیمی و کربـنی است، که گزینه مقدار دقیق‌تر همـراه با هزینه مناسب‌تر را پیش روی طراح قرار می‌دهد.

مقاومت آرایه‌ای یا شبکه‌ای (شان‌ای هم گفته می‌شود):

امروزه کـاهش هرچه بیشـتر فضـای طـراحی مـدارات از اولویت‌های هر طراحی است، این نوع مقاومت‌ها شامل چند مقـاومت در یک پکیج است دقیقا به منظـور کـاهش فضـا، که معمـولا یک پایه مشـترک بـوده و هر پایه دیگر دارای مقدار مقاومت مشخصی است در بعضی از انـواع آن نـیز هر دو پایه تشـکیل یک مقـاومت متفـاوت را می‌دهد.

- مقاومت متغییر (Variable Resistor):

پتانسـیومتر و رئوسـتا هر دو از خـانواده مقاومت‌هـای متغیـیر محسـوب می‌شـوند، با این تفـاوت که از پتانسیومتر بـرای کنـترل ولتـاژ یا پتانسـیل و از رئوسـتا برای کنترل جریان الکتریکی استفاده می‌شود به عبـارت دیگر رئوستا همان پتانسیومتر است با این تفـاوت که در رئوستا یکی از پایه‌های ثابت آزاد می‌ماند.

پتانسیومتر (Potentiometer):

پتانسـیومتر یک مقـاومت سه پایه است که با یک اهـرم متحـرک جهت تنظیم ولتـاژ دلخـواه در مـدار اسـتفاده می‌شود.اگر تنها دو پایه از آن استفاده شود می‌تـوان از آن به عنوان یک مقاومت متغـیر یا رئوسـتا هم اسـتفاده کرد. پتانسیومترها ب-رای ت-وان 2 وات کـربن-ی و ب-رای ت-وان ه-ای ب-الاتر سیمی است.

رئوستا (rheostat):

رئوستا دارای یک المان مقاومتی، یک کنتاکت متحـرک و یک کنتاکت ثابت می‌باشد که در مدارهای الکتریکی جهت تغیـیر جریـان (دست یـابی به جریـان دلخـواه) به کـار می‌رود.

- مقاومت وابسته:

مقاومت‌های وابسته هم نوعی مقاومت متغیر هسـتند با این تفاوت که همانند مقاومت‌های معمولی دارای 2 پایه بـوده اما مقـاومت آن‌ها با توجه به یکی از پارامترهـای محیطی مانند دما، رطوبت، نـور، مغنـاطیس، ولتـاژ و ... تغییر می‌کند که انواع آن به شرح زیر می‌باشد:

مقـاومت وابسـته به حـرارت (Temperature Dependent Resistor) یا ترمیستور (Thermistor):

مقدار مقاومت‌هـای وابسـته به حـرارت یا ترمیسـتور، با تغییرات دما تغییر می‌کند، این نوع مقاومت‌ها خود دارای دو نوع PTC و NTC هستند.

PTC

به معنی ضـریب دمـای مثبت (Positive Temperature Coefficient) می‌باشد که مقاومت این قطعه با افزایش دمـا، افـزایش می‌یابد. مقـدار مقاومت‌هـای PTC را در دمای 25 درجه سانتی گراد مشخص کرده و علاوه بر آن، دمایی را که در آن مقاومت PTC دو برابر می‌شـود، قید می‌کنند. به این دما، دمای سوئیچ می‌گویند.

NTC

بر خلاف PTC دارای ضــریب دمــای منفی (Negative Temperature Coefficient) می‌باشد که مقاومت آن با افزایش دما، کاهش می‌یابد.

مقاومت وابسته به نور (Light Dependent Resistor) یا LDR:

مقاومت‌های وابسـته به نـور و یا فتورزیسـتور، با شـدت نور تغییر مقدار می‌دهند یعنی هرچه نـور بیشـتری به آن تابیــده شــود مقــدار مقــاومت کمــتری خواهند داشت (مقاومتی در حـدود ده اهم) و هر چه نـور کمـتری به آن برسد به مقدار مقاومت بیشتری حتی تا صـدبرابر خواهد رسید(مقاومتی در حدود مگااهم)، برای این‌که نور بتواند بر این نوع مقاومت اثر بگذارد سطح آن را با شیشه و یا پلاستیک شفاف می‌پوشانند. معمـولا از این مقـاومت در سـاخت فوتوسل‌ها و یا به عنـوان تشـخیص دهنـده نـور (نور سنج) در برخی مدارها استفاده می‌شود.

مقــاومت وابســته به ولتــاژ (Voltage Dependent Resistor) یا VDR:

مقــاومت وابســته به ولتــاژ یا واریســتور (Varistor) معمولا بـرای بـرای ثـابت نگه داشـتن ولتـاژ و محـافظت مدار در مقابل ولتاژ استفاده میشو ند البته واریسـتورها به پلاریته ولتــاژ اعمــال شــده وابســته نیســتند که این مـوجب می‌شـود بـرای اسـتفاده در مـدارات AC مناسب باشند. مقاومت وابسته به ولتاژ با افزایش ولت-اژ اعم-الی ک-اهش م-ی یابد.

مقاومت‌های وابسته به میدان مغناطیسی (Dependent Resistor Magnetic) یا MDR:

مقــدار این نــوع از مقاومت‌ها همــراه با اعمــال میــدان مغناطیسی به شیوه‌ای تغییر می‌کند که اگر دما افــزایش یابد، مقاومت آن‌ها کـاهش می‌یابد چراکه در سـاخت این نـوع از مقاومت‌ها از نیمه‌هادی‌هـایی با ضـریب حـرارتی منفی استفاده شده است.

خازن الکتریکی:

دســته دوم قطعــات الکترونیــک، خازن‌هــای الکــتریکی هســتند که بـرای ذخـیره سـازی بـار الکـتریکی استفاده می‌شود. معمولا این‌ها در کنار مقاومت‌های الکتریکی در مدارهای الکتریکی استفاده می‌شود خازن‌های الکـتریکی کاربردهای زیادی در مدارهای الکــتریکی دارند به عنــوان مثال در مدارهای فیلتر، خازن الکتریکی به عنـوان عبـور دهنـده سـیگنال AC و مـانع از عبـور سـیگنال DC عمل می‌کند. خازن‌های الکتریکی 2 نوع دارند که یک نـوع پایه + و – آن مشخص شده است باید مطابق با آن‌ها در مدار قرار بگیرد و در نوع دیگر خـازن الکـتریکی از هر طـرفی می‌تواند روی برد مدارچاپی مونتاژ شود.

واحد انـدازه گـیری خـازن، فـاراد F، است و 1F مقـدار بسیار ارزشمند و بالایی از ظرفیت خازنی میباشد.

بنـابراین بـرای نشـان دادن مقـدار خـازن الکـتریکی از پیشوندهای کوچک کننده استفاده می‌شـود. سه پیشـوند معروف میکرو (u)، نانو (n) و پیکو (p) هستند.

انواع خازن‌های الکتریکی:

خازن‌هـای قطـبی: خازن‌هـای الکـتریکی معمـولا در مدارهای الکتریکی DC استفاده میشوند و بـرای ذخـیره انـرژی الکـتریکی به کـار میروند. به این نـوع خازن‌هـای الکـتریکی، قطـبی میگویند به این معنا که پایه‌هـای آن‌ها باید دقیقا روی برد مدارچاپی (PCB) مونتاژ کرد.

خازن‌های غیر قطبی: خازن‌هـای الکـتریکی غـیر قطـبی معمـولا در مـدارات AC اسـتفاده میشـوند بـرای حذف‌هارفونیک‌ها از سیگنال AC جهت عبور یک فرکانس خاص.

خـازن الکـتریکی متغـیر: این نـوع از خازن‌ها در مـدارات تیونر رادیو برای تغییر فرکانس کانال استفاده می‌شـود. در درایو هنگـامی که پیچ را بـرای انتخـواب کانـال مـورد نظر میپیچانید دارید مقدار خازن الکـتریکی متغیـر مـدار را تغییر میدهید.

خـازن الکـتریکی قابل تنظیم: این نـوع خازن‌ها قبل از مونتاژ روی برد مدارچاپی مناسب با نیاز ما تنظیم شـده و بعد روی برد مدارچاپی مونتاژ میگردد.

دیودها:

یکی دیگر از انـواع قطعـات الکترونیـک، دیودها هسـتند. دیود در مدارهای الکتریکی اجازه حـرکت جریـان را فقط از یک طــرف میدهد و به همین علت یک سو کننــده نــیز نامیده می‌شود.

فلش جهت جریان در مدار الکتریکی را نشان میدهد.

دیویدها در مدارهای الکتریکی کاربردهـای فـراوانی دارد به عنوان مثال Rectifier Diode برای تبدیل سیگنال AC به سیگنال DC استفاده میشوند. Zener Diode (دیـود زنر) نـیز در مـدارهای الکـتریکی به عنـوان تنظیم کننـده ولتاژ به کار می‌رود.

دیودهای الکتریکی به سه دسته زیر تقسیم میشوند:

دیود زنر: در مدارهای الکـتریکی به عنـوان تنظیم کننـده ولتاژ به کار میرود.

دیود نوری: نوعی مبدل انـرژی الکـتریکی به انـرژی نـور میباشد.

دیود حساس به نور: نوعی مبدل انرژی نور به انــرژی به انـرژی الکـتریکی میباشد. از همین خاصـیت این قطعـات الکترونیک در سلول‌های خورشیدی استفاده میشوند.

سوئیچ‌ها:

Push Switch: این نوع سوئیچ اجازه برقراری جریان در مدار الکـتریکی را زمـانی می‌دهد که سـوئیچ فشـار داده شده باشد مانند زنگ در، روشن شدن چراغ شارژ و....

Push To Break Switch: این نــوع نــیز مانند Push Switch فقط اجـازه‌ی برقـراری مـدار الکـتریکی در یک

جهت را میدهد ولی با این تفــاوت که مــدار الکــتریکی فعال است تا زمـانی که این نـوع سـوئیچ فشـرده نشـده باشــد، زمانیکه اسن ســوئیچ فشــار داده شــود مــدار الکتریکی قطع خواهد شد.

Single Pole Single Through Switch (SPST): این نوع کلید هم مانند دو نوع قبلی فقط اجــازه‌ی برقــراری مداردر یک حالت را میدهد اما فشـاری نبـوده و دارای دو حالت ON و OFF میباشد که در حالت ON جریان مـدار الکتریکی برقرار می‌شود.

کاربرد این نوع از قطعات الکترونیک در وسایل خانگی و صنعتی بسیار زیاد است.

Single Pole Double Through Switch (SPOT): این نوع سوئیچ اجازه برقرای مدار الکتریکی را در یک فــاز و در دو مسیر میدهد و در حـالت یک مسـیر یک و در حـالت درگیری مسیر دیگر برقرار خواهد بود.

Double Pole Single Through Switch (DPST): این نوع کلید اجازه عبور جریان الکــترونیکی را در یک مســیر و یک فاز میدهد.

Double Pole Single Through Switch (DPST): برای جریان معکوس موتور استفاده می‌شود.

رله:

این دسته نیز نوعی کلید الکترومکانیکی است که با منبع قــدرت خــارجی عمل می‌کند و در مــدارهای الکــتریکی High Voltage و High Power بکار میرود و گاهی هم از مدارات الکتریکی ولتاژ پایین DC

توانزیستور:

ترانزیستورها دارای سه نوع هستند

توانزیستور NPN: از ترانزیستور NPN به عنوان سوئیچ، تقویت کننده و تقویت کننده جریان در مدارات استفاده می‌شود

ترانزیستور PNP: عملکرد توانزیستور PNP مانند ترانزیستور NPN است و فقط جهت جریان آن خلاف جهت جریان ترانزیستور NPN است

فوتو توانزیستور: این ترانزیستور بر اساس نور و شدت آن عمل می‌کند و کاربردهای فراوانی دارد چراغ‌های اتوماتیک خیابان‌ها و کنترل خودکار شدت نور خیابان‌ها.

قدیمی‌ترین سیارات بیگانه‌ای که تاکنون کشف شدند

در سال 2013 دو سیاره بزرگ به اندازه مشتری که به دور یک ستاره‌ای بنام HIP 11952 و در فاصله 375 سال نوری می‌چرخیدند کشف شدند، اما به گفتهٔ دانشمندان ماکس پلانک، سیارات این منظومهٔ ستاره‌ای قدیمی‌ترین سیارات بیگانه‌ای هستند که تاکنون کشف شده‌اند.

تصویری از منظومهٔ ستاره‌ای HIP 11952 و دو سیاره مشتری مانند آن

در طول یک بررسی با استفاده از سرعت شعاعی که در آن ستاره شناسان دوره‌ای از لرزش یک ستاره را با توجه به میدان گرانشی تماشا می‌کردند اثری از دو سیاره را به دور این ستاره یافتند. به گفته دانشمندان سن ستاره مادری 12.8 میلیارد سال براورد می‌شود و بنابراین سیارات آن نیز باید در ابتدای جهان هستی در کمتر از یک میلیارد سال بعد از بیگ بنگ شکل گرفته باشند. بر اساس محاسبات تیم کارشناسی، این سیاره بیگانه تقریبا از جرم مشتری بیشتر است و دوره چرخشش به دور ستاره‌اش تقریبا هفت روز طول می‌کشد. سیاره فراخورشیدی دیگر جرمی نزدیک به سه برابر جرم مشتری دارد و دارای یک مدار چرخش نه و نیم ماهه است.

اغلب سیارات فقط زمان اندکی بعد از شکل گیری ستاره‌ها شکل می‌گیرند. سیارات نسل دوم نیز ممکن است بعد از مرگ ستاره شکل بگیرند، که هنوز این نکته قابل بحث است.

این کشف نشـــان می‌دهد که ممکن اســـت، ســـیارات در جهـــان اولیه علـــیرغم این‌که ســـتاره‌ها، فاقد عناصر سنگینی مانند هیدروژن و هیلیوم باشـند، شـکل بگیرند و این بـرخلاف نظـریه‌ای است که بطـور گسـترده پذیرفته شده است. این مدل بنام مـدل رشد پیوسـته می‌گوید که برای تشکیل سیارات عناصر سـنگین مـورد نیـاز است که در مورد منظومهٔ ستاره‌ای HIP 11952 میزان آهن تنها به اندازه یک درصد خورشید ماست.

نظریه فوق تاکنون توسط مشاهدات حمایت شده اسـت، زیـرا بیشـتر سـیاراتی که به دور سـتاره‌ها شف شـده‌اند نسبتا جوان هستند و از مقـدار متوسط یا بـالای فلـزات برخوردار بودند.

اما ســـتیاوان می‌گوید دانشـــمندان فکر می‌کنند که این مدل درست است، زیرا سیارات شکار شده با استفاده از داده‌های ماموریت کپلر ستاره‌های جـوان مانند خورشـید را هـدف قـرار دادند و بـرای بررسی این موضـوع لازم است که یک بررسی از ســـــیاره‌هایی در اطـــــراف ستاره‌های کم فلز نیز صورت بگیرد.

فلسفه دعا و نیایش

چـرا خداوند به بنـدگانش امر فرمـود {أدعـونی أسـتجب لکم} چرا اجابت منوط به دعا شده اسـت؟ یا {إذا سـألک عبادی عنّی فإنّی قریب أجیب دعوت الـداع إذا دعـان}ای پیامبر من اگر از خدا سوال کردند بگو خیلی نزدیک است دعا کنید تا اجابت کنم. یعنی رابطه بین خودش و بندگان را، دعا، یعنی خواستن قرار داده است. این چه رابطه‌ای اســت؟ این رابطه را چگونه با قواعد فلســفی و حکمی سـازگاری بـدهیم و به طـور کلی فلسـفه دعا و نیـایش چیسـت؟ دعـا، درخواست است. وقـتی می‌گـوییم دعـا، شاید متبادر به ذهن چیز دیگری باشد، ولی دعا به معـنی خواسـتن اسـت، نـوعی از خواسـتن است. در این‌جا باید گفت که خود «خواستن» متفاوت است و خواستن‌هاست و این‌که آدمی چه می‌خواهـد، خـودش یک مسـاله است. خواستن افـراد بشر به دانسـته‌های آن ارتبـاط تنگـاتنگی دارد.

در دعا، خواستن از خدا مطرح می‌شود و اساسا انسـان، خواسته‌هایش را از بهترین‌ها و محبـوب‌ترین در ذهن‌اش می‌خواهد. علت این‌که در تعریف «دعا» اشـــاره شد به «نـوعی از خواسـتن، دقیقا اشـاره به همین نکته بـود که انسان خواسته‌اش را با محبـوب واقعی مطـرح می‌کند و می‌خواهـد؛ خواسـتن از بی‌نیـاز مطلـق، زیبـایی محض است. فلســفه دعا و نیــایش هم، خواســتن از بی‌نیــاز

از طرف دیگر، بدون تقاضا، إعطا کردن و رسیدن، معنی نـدارد. مثل این می‌ماند به انسـانی که تشـنه نیست آب بدهیم. با این کـار معلـوم نیسـت، خـدمتی به آن شـخص

کـرده باشـیم، محبـتی نیسـت؛ اما اگر تشـنه بـود و آب گوارایی به او دادید، بسیار کار خـوبی است. اصلا عـالم، عـالم تقاضاست. یک جمله‌ای است که چـون سـندش را نمی‌دانم، مطمئن نیسـتم حـدیث باشـد، اما جمله حکیمانه‌ای است: العطیّات بقدرالقابلیّات. این یک قاعده عقلی است. یعـنی هر اعطا کـردنی هر بخششی و هر افاضه‌ای به اندازه قابلیت است.

اعطای بیش از ظرفیت درست نیست و اصلا، نظام عالم به هم می‌خـورد. یک درخت به انـدازه تـوانش میـوه می‌دهد. یک انسـان به انـدازه تـوانش کـار می‌کنـد؛ یک ظرف به اندازه ظرفیت اش، مظـروف می‌طلبد. انسـان تنها موجودی است که قابلیت‌هـایش بی‌نهـایت است. هر موجودی یک قابلیت معینی دارد. عالم از ملک تا ملکوت، عالم اندازه است. حـتی جبرئیل یک انـدازه معیـنی دارد. البته در زمان مقتضی، موجودات به تقاضاهای خودشـان می‌رسند. شرایط افاضه فراهم می‌شـود. هر کسـی، هر توانـایی و اسـتعدادی در عـالم داشـته باشـد، به فعلیت خـودش می‌رسد. شـاید هیچ اسـتعدادی نیست که به فعلیت نرسد، مگر این‌که با موانع مقرون شـود. آن وقت آن موانع هم استعدادهای دیگـری بودند و اسـتعداد با هم تعارض پیدا می‌کند.

انسان می‌تواند با دعا ظرفیت خودش را افـزایش بدهـد؛ که فلسفه دعا و نیایش همین است که، انسـان می‌تواند استعداد خودش را افزایش بدهد. هرچه ظرفیت افزایش پیدا کند، عنایت و فیض پروردگار بیشتر می‌شود.

مسئله دیگری که مطرح می‌شود، این است که، اسـتعداد انسان چقدر است؟ چقدر می‌خواهد از خـدا و چه چـیزی

باید بخواهد. این‌جا انســان‌ها مختلف‌اند. یک کسی پــول می‌خواهد از خـدا، یک کسی مقـام می‌خواهـد، یک کسی آب می‌خواهـد، غـذا می‌خواهد خواســته‌ها مختلف است. اما گاهی خواسته‌ها آن‌چنان بالاست که اگر عالم هستی را بدهیــد، نمی‌خواهد. پس چه می‌خواهــد؟ خــود حــقّ را می‌خواهد.

زبان شعر، ابزار نیست!

سعدیا بی‌وجود صحبت یار همه عالم به هیچ نستان

گر مخیر بکنندم به قیـامت که چه خـواهی دوست ما را و همه نعمت فردوس شما را

او دوست را می‌خواهد و چـــــیز دیگـــــری نمی‌خواهد. استعدادی که جز دوست نمی‌خواهد و استعدادی که پــول و مقــام می‌خواهــد، فاصــله بســیار زیــادی از هم دارند. انســان یک موجـود شـگفت انگـیز است. همـان طـور که تقاضا و خواسته‌هایش شگفت انگیز و زیاد است، تعریف درســتی از حقیقت انســان نــیز نمی‌تـوان ارائه کـرد؛ که امروزه اکثر بزرگـان نظرشـان همین است. چـون هر چه در مورد انسان بگویی باز ممکن است چیز دیگری باشــد؛ اصلا نمی‌شـــود گفت چگونه است. یک فیلســـوف اهل تــاریخ می‌گوید همه‌چــیز تعریف دارد، جز آن‌چه در تــاریخ است. تنها موجـودی که تـاریخی است انسـان است. هیچ موجــود دیگــری تــاریخی نیست. اگر موجــودات دیگر را تاریخی می‌بینید با نگاه شماست که تاریخی می‌شوند.

شـــما ممکن است بـــرای یک ســـاختمان تـــاریخی قائل بشوید. تـاریخ را شـما تعـیین می‌کنید و شـما می‌فهمید. خود آن ساختمان، تـاریخ خـودش را نمی‌فهمد. و انسـان

چون موجود تـاریخ مند بالـذات است تعریف نـدارد؛ زیـرا ماهیت انسان مشخص نیست. تقاضـاهایش نـیز مشـخص نیســت، بنــابراین دعا همــان خواســتن است. اما این خواســتن چه خواســتنی اســت؟ حــالا باید این ســطح خواستن‌ها را بالا برد تا به آن مقام معنــوی برسد که جز خــدا را نخواهد. این عــالی‌ترین مقــام دعاست. نتیجه میگیریم که نفس خواستن از خدا زیباست. و بعد با توجه به قاعده حکمی عطیات بقدر قابلیات، انسان می‌تواند با دعا ظرفیت خودش را افـزایش بدهـد؛ که فلسـفه دعا و نیایش همین است که، انسـان می‌تواند اسـتعداد خـودش را افزایش بدهد. هرچه ظرفیت افزایش پیدا کند، عنایت و فیض پروردگار بیشتر می‌شود.

غرب زن برهنه و مرد پوشیده می‌خواهد

همایش تجمع دختران انقلاب عصر امروز مورخ پنجشنبه 21 تیرماه، با حضور خانواده عظیم الشأن شهدا محسن حججی، ابراهیم‌هادی، احمدی روشن، طهرانی مقدم در حسینیه شهید ابراهیم همت برگزار شد.

ابتدای برنامه گروه تواشیح شمیم یاس قطعه‌ای را در وصف امام زمان(عج) اجرا کردند و پس از آن حاضران مراسم در حضور مادر شهید محسن حججی و در شب جشن تولد این شهید والا مقام، نوای حسین یا حسین و لبیک یا علی (ع) سر دادند.

علی اکبر رائفی پور در ادامه برنامه گفت: عفت یک مسئله عمومی است که همه جوانب را دربر می‌گیرد، کم ندیدم افرادی که در حجاب به عفت پای بند هستند اما کم کسانی هم هستند که عفت در رفتار ندارند. غرض از این‌که انسان حجاب داشته باشد آن است که نگاه جنسی نداشته باشد. تا حدی این پوشش مهم است که خداوند وقتی آدم و حوا از بهشت رانده شدند پوشش را از آن‌ها گرفت.

وی ادامه داد:خداوند مدال افتخاری پوشش را به هرکسی نمی‌دهد. ما کم نداریم مردانی که بی‌عفت هستند و پوشش مناسبی ندارند. اما چون تمرکز این برنامه روی خانم‌هاست بیشتر صحبتم بر این است. زن مثل یک انسان شناخته شده است. زن و مرد را اگر بخواهیم به عنوان مونث و مذکر بودن ببینیم هرکدام داشته خاصی ندارند اما اصل حرف اسلام این است که

زن؛ چگونه می‌خواهی دیده شوی؟ اسلام می‌گوید زن را به عنوان یک انسان ببین نه با نگاه کارکرد جنسی.

وی در ادامه با بیـان خـاطره‌ای از دیـدار خـود با جوانها افزود: یک زمانی شمای زن می‌خواهی در جایگاه خودت دیده شوی یک بحث است اما یک زمانی فقط می‌خواهی عاشق آهن بین مـردم شـوی. تا چند وقت می‌خـواهی با نگاه جنسی بین مردان دیده شـوی؟ نهـایت دید جنسی تا 30 سـالگی است و بعد از شـما جوان‌هـای بسـیاری به میدان می‌آیند.

رائفی پور با اشاره به برنامه‌های شـبکه‌های مـاهواره‌ای و معاند گفت: این جریـــان دوست دخـــتر و دوست پسر بـودن آن چـیزی است که در کشـورهای غـربی جا گرفته است و می‌خواهند آن را در کشور ما هم رواج بدهند.

وی ادامه داد: فرق بین نکاح و دوستی در چیسـت؟ نکـاح به معنی دف است، یعنی زنی که ازدواج کرده وقتی دف می‌زنند به همه بیان می‌کنند یعنی این زن همراه جنسی دارد و مالک دارد. البته این نگاه برای مردان نیز هست و باید رعایت شود.

این استاد دانشگاه با اشاره به جایگاه زن و مرد در جهان ادامه داد: جایگـــاه، احکـــام دیه و قـــانون بین زن و مـــرد برابر است و آن چیزی نیست که بگوئیم چـون مـرد خـرج خانه را در می‌آورد و بـــیرون از خانه کـــار می‌کند ارزش بیشتری دارد و باید دیه و احکام بیشتری داشته باشد.

وی عنـوان کـرد: غـرب زن را برهنه و مـرد را پوشـیده‌تر می‌پسندد و می‌گوید این زیباتر است اما اســلام می‌گوید زن و مــرد هر دو پوشــیده باشــند. ما زنــان بســیاری را

داریم که با پوشـــیدگی کامل در جامعه حضـــور دارند و تحصیل می‌کنند. اسلام نگفته است که زن در خانه باشد.

رائفی پور ادامه داد: اولین بـاری که انگلیسی‌ها پـای زن را به کـــار کـــردن بـــاز کردنـــد، زن را به عنـــوان کـــارگر می‌خواستند و چون زنان معـترض شـدند، تصـمیم بر این گرفتند که حقوقی را بـرای زنـان در نظر بگیرند. امـروز جامعه باید بگوید ذات زن بـرای کـار در بـیرون از خانه یا مشـــاغل ســـخت مانند مسافرکشـــی، کـــار در معـــدن و.. ســـاخته نشـــده است. در این مشـــاغلی که زن‌ها حضـــور دارند، بهـترین آن‌ها مانند آشـپزی، آرایشـگری و.. است. خداوند در وجود زن‌ها صبوری ذاتی را قـرار داده است و باید بداند برای چه کاری در خانه خلق شده است.

وی در خصوص وظایف مسئولان در قبال جوانها افـزود: مسئولان ما در قبال جوان‌های ما کوتاهی کردند و چـون جوانـان نمی‌توانند ازدواج کننـد، دخـتران و پسرها به هم جـذب می‌شـوند. حـتی اگر بـاز هم ازدواج کنند چـون در غریزه جنسی شـرطی می‌شـوند دیگر نمی‌توانند زنـدگی سـالمی داشـته باشـند. حـتی یک نگـاه مـرد به دخـتران محجبه و غیر محجبه حـرام است و با این اتفـاق دیگر در خانه نگاهی زیبنده به همسر خود ندارد.

رائفی پور تصـریح کـرد: حضـرت مسـیح (ع) می‌فرمایند: "چه بسا مـــردان و زنـــانی که با نگـــاه جنسی خـــود زنا می‌کنند. خود زن و مـرد باید این نگاه‌ها را کنـترل کنند". تقصـیر هیچ کسی نیست که جامعه امـروز خـراب است. آن جـــوانی که امکـــان ازدواج نـــدارد، نه آن خـــانواده‌اش می‌فهمـــــد، نه جامعه آن جـــــوان را درک می‌کند و نه مسئولان مملکتی این جوان را می‌فهمد.

وی ادامه داد: اگر جمهـــــوری اســـــلامی بخواهد به هر قیمتی بـاقی بمانـد، می‌گوید هرکـاری می‌خواهید انجـام دهیــد، به سیاست کــاری نداشــته باشــید. اما امــروز با بحــران جنسی روبــرو هســتیم که در هیچ دوره اسـلامی چنین بحــرانی را پشت سر نگذاشــته‌ایم. خطبه ازدواج را همیشه زن می‌خواند چرا پس ما می‌گوییم ازدواج موقت برای مرد است؟ این‌که ما این جرات و جسارت را داشـته باشیم که شب شهادت امـام صـادق(ع) در مقابل مسـجد امام صادق (ع) به اهل بیت (ع) اهانت کنیم، یعــنی ما به کجا رســـیده ایم؟ این را بدانید که اجر هر کسی را خـــدا می‌دهد و پاداششان را خواهند گرفت.

رموز جالب از «عجایب هفتگانه جدید جهان»

در طول تـاریخ فهرست‌های مختلفی از عجـایب هفتگانه جهان تهیه شده است. علت انتخاب عـدد هفت بـرای این فهرست‌ها، اعتقـــاد به مقـــدس بـــودن آن است. اولین فهرست یعنی «عجـایب هفتگانه دوران باسـتان» توسط تعـدادی از نویسـندگان یونـان باسـتان گـردآوری شد که شامل آثاری از تمدن باستان بود.

در طول تـاریخ فهرست‌های مختلفی از عجـایب هفتگانه جهان تهیه شده است. علت انتخاب عـدد هفت بـرای این فهرست‌ها، اعتقـــاد به مقـــدس بـــودن آن است. اولین فهرست یعنی «عجـایب هفتگانه دوران باسـتان» توسط تعـدادی از نویسـندگان یونـان باسـتان گـردآوری شد که شامل آثاری از تمـدن باسـتان بـود. فهرست دوم با نـام «عجایب هفتگانه قـرون وسـطی» به انتخـاب تعـدادی از نویســـندگان در قـــرن نـــوزدهم و اوایل قـــرن بیســـتم گردآوری شد.

در سال 2001 سازمانی بین المللی با محـوریت حفظ و نگهـداری از عجـایب هفتگانه تأسـیس شد. این بنیـاد در سـال 2007 نظرسـنجی‌ای دربـاره‌ی فهرست عجـایب هفتگانه جدید جهان برگزار کرد که بیش از 100 میلیـون نفر از طریق اینـترنت و تلفن در آن شـرکت کردند. البته فهرست‌های دیگـری هم بـرای عجـایب هفتگانه جهـان وجـود دارد که دسـته بنـدی‌های متفـاوتی دارنـد، مثل عجـایب هفتگانه دنیـای مـدرن، عجـایب هفتگانه دنیـای صنعتی و عجایب هفتگانه طبیعی جهان.

فهرســـــــتی که در ادامه به آن می‌پـــــــردازیم حاصل نظرسنجی سال 2007 با عنوان «عجـایب هفتگانه جدید جهان» است.

1- دیوار بزرگ چین (چین)

دیوار بزرگ چین که در میانه‌ی قـرون پنجم پیش از میلاد و شانزدهم میلادی ساخته شده است، دژی ســنگی است که بـرای حفـاظت از مرزهـای امـپراطوری چین در برابر حمله‌ی مغول‌ها ســـــاخته شد. این دیـــــوار در حقیقت سلسـله دیوارهـایی است که در مجمـوع 6259 کیلومـتر طول دارد و طـولانی‌ترین بنـای سـاخته‌ی بشر به شـمار می‌رود.

2- مجسمه‌ی مسیح منجی (برزیل)

مجســـمه‌ی مســـیح منجی که کم قـــدمت‌ترین بنـــای این فهرست اسـت، از سـال 1931 بر فـراز کـوه شـهر ریو دوژانیرو قرار گرفته است. این مجسمه 30 متر ارتفـاع و 28 مـتر پهنا دارد و سـاخت آن 250 هـزار دلار هزینه داشت. مجســـمه‌ی مســـیح منجی به یکی از شاخصه‌های شهر ریو و برزیل تبدیل شده است.

3- شهر ماچو پیچو (پرو)

مـاچو پیچو شـهری سـنگی با معمـاری کلاسـیک تمـدن اینکاها است که احتمـــال می‌رود بـــرای امـــپراطوری پاچـاکوتی سـاخته شـده باشد. این شـهر که در ارتفـاع 2430 متری از سطح دریـا، در جنـوب کشـور پـرو قـرار دارد، در سال 1911 توسط یک باستان شـناس اروپـایی کشف شد.

4- شهر چیچن ایتزا (مکزیک)

چیچن ایتزا از آثار باستانی تمدن مایا است. نبوغ قوم مایا در ویرانه‌های باشکوه این بنا کاملا مشهود است. این شهر قدرتمند در اصل مرکز تجارت پارچه، عسل، نمک و بردگان بود و دوران شکوفایی آن به سال‌های 800 تا 1200 میلادی بازمی گردد. چیچن ایتزا قطب سیاسی و اقتصادی تمدن مایا به شمار می‌رفت.

5- کولوسئوم (ایتالیا)

این بنا که در میانه‌ی سال‌های 70 و 80 میلادی ساخته شد، به مدت 500 سال مورد استفاده قرار می‌گرفت. این آمفی تئاتر بیضی شکل نزدیک به 50 هزار تماشاگر را در خود جای می‌داد و محل برگزاری برنامه‌های مختلفی مثل نبرد گلادیاتورها، شکار حیوانات و اعدام بود. اگرچه زمین لرزه‌ها و سرقت سنگ‌های بنا، کولوسئوم را تبدیل به یک ویرانه کرده است، اما گردشگران می‌توانند از بنای باقیمانده بازدید کنند. کولوسئوم در کتاب رکوردهای گینس به عنوان بزرگ‌ترین آمفی تئاتر جهان ثبت شده است.

6- تاج محل (هند)

تاج محل آرامگاه باشکوهی است که در میانه‌ی سال‌های 1632 و 1648 میلادی به دستور جهان شاه، امپراطور هند برای یادبود همسر او ساخته شد. این بنای سفید مرمرین عالی‌ترین نمونه‌ی هنر اسلامی در هند به شمار می‌رود و سبک‌های معماری مختلفی در آن به کار رفته است. به علاوه، تاج محل با باغ‌ها و حوض‌های زیبایی احاطه شده است.

7- شهر پترا (اردن)

شهر باستانی پترا که قدمت آن به سال 312 پیش از میلاد باز می‌گردد، پایتخت امپراطوری نبتی‌ها بود. گفته می‌شود مردمان این تمدن اولین قومی بودند که به تکنولوژی حفر تونل‌های آبی دست یافتند. این شهر عظیم در دل کوه ساخته شده و در آن بناهای زیادی مثل یک آمفی تئاتر 4 هزار نفره وجود دارد. فیلم «ایندیانا جونز و آخرین جنگ صلیبی» در این شهر باستانی فیلمبرداری شد.

رابطه زنان هوس‌باز با پسران جوان

رابطه زنان هوس بـاز با پسـران جـوان رابطه جنسی دو زن هوس باز با پسران نوجـوان و خردسـال بـاعث شد تا به دام پلی بیفتند. این زنــان که مطلقه نــیز هســتند با نقشه‌های شــوک خودشــان پســران نوجــوان را گــول می‌زدند و پس از کشــاندن آن‌ها به خانه این پســران را مجبور به برقراری رابطه جنسی می‌کردند.

این مورد آخـرین مـورد تجـاوزات جنسی تکـان دهنـده به کودکـان است که در کشـور آمریکا گـزارش شـده است. خـانم ناتـالی دشـان جانسـون 32 سـاله، متهم به هـدف قرار دادن پسربچه 13 سـاله با پیام‌هـای متـنی، قبل از دعــوت وی به آپارتمــان خــود در دیبــال تگــزاس بــرای برقـــراری رابطه جنسی است. دومین متهم، منویل 27 ســـاله، معلم مدرسه جـــردن لین است که گفته با یک دانش آموز 14 ساله رابطه عاشقانه برقرار کرده است.

خانم جانسون، به فریب پسربچه 13 ساله و کشاندن آن به خانه خود و برقـراری رابطه جنسی با وی متهم شـده است. اما زمانی که وی به این نوجوان اجـازه داد تا شب را در خانه‌اش بماند، والدین این پسربچه مشـکوک شـدند و این زن گرفتار شد. به گفته پلیس، ثبت سوابق گفت و شـنود تلفن، حـاکی از آن است که جانسـون با معشـوقه نوجـوان خـود بیش از 1500 مـورد مکالمه و پیـام متـنی داشته است.

این عشق ممنوع زمانی فاش شد که پسر نوجوان، تمـام طــول شب را با جانســون گذراند و به خانه پــدربزرگش مراجعت نکرد.زمانی که این پسـربچه از سـوی والـدینش

مــورد بازخواست قــرار گــرفت، وی اعــتراف کــرد در آپارتمــان جانســون بــوده و با وی رابطه جنسی داشــته است.این پسربچه اعتراف کرد، چهـار بـار در آپارتمـان و یک بـــار در یک پـــارک محلی با جانســـون رابطه جنسی داشته است.

دونالد کــارول، بــازپرس دفــتر کلانــتری آنجلینا کــانتی گفت:تنها با شــنیدن حرف‌هــای این مــرد جــوان، متوجه خواهید شد این حوادث چقدر وی را متـاثر سـاخته است. وی به امید آن‌که بتواند این دوران را فراموش کند، قصد دارد تحت مشاوره قرار گیرد. جانسون به اتهام اقدام به کودک آزاری شدید، بازداشت شد.مــاموران تحقیق گفتند عجیب است که یک زن، جذب یک پسربچه شده است.

دونالد کارول، بازپرس دفتر کلانتری آنجلینا کانتی گفت: رابطه جنسی بین یک مـرد و بچه به شـدت نفـرت انگـیز اســت، اما نه به انــدازه برقــراری رابطه جنسی بین یک زن و یک بچه. کـــارول گفت این نوجـــوان خیلی گیج و آشــفته شــده بــود. درهــانی گــراو، معلم متاهل مدرسه جــردن لین نــیز، بعد از خوابیــدن با یک دانش آمــوز 14 ساله، به تجاوز متهم شد.

مــارک جانســون، رییس پلیس‌هــانی گــراو به خــبرگزاری KXII گفت: خیلی سـخت است که احسـاس کنید وقـتی فرزند خودتان را به مدرسه می‌فرسـتید، به شـما خیـانت می‌شـــود.به گفته منـــابع آگـــاه، لین عضو یک خـــانواده سرشـــناس محلی است و با یکی از همکـــارانش ازدواج کرده است.گمان نمیرود این رابطه جنسی در مدرسه رخ داده باشد.لین با اتهـام برقـراری ارتبـاط نامناسب با یک

دانش آموز روبروست و نیز ممکن است به اتهـام تجـاوز شدید جنسی علیه یک کودک محکوم شود.

برای اولین بار، سیاره‌ای درست شبیه به زمین کشف شد

سرانجام انتظارها به پایان رسید. امروز درست همان روزی است که بسیاری از ستاره شناسان و دوستداران فضا در انتظار آن بودند. پس از سال‌ها تحقیق و جستجو پیرامون سیارات فراخورشیدی، ستاره شناسان بالاخره موفق به یافتن سیاره‌ای شدند که دارای شرایطی کاملاً شبیه به کره زمین می‌باشد. این سیاره از لحاظ علمی "منطقه گولدیلاکس برای زندگی" خوانده می‌شود یعنی سیاره‌ای که نه بسیار گرم و نه بسیار سرد است و دارای شرایط آب و هوایی بسیار عالیست.

سیاره‌ای که از ستاره میزبان خود نه آن‌چنان دور و نه بسیار نزدیک است. درست در فاصله مناسب قرار گرفته و از این رو وجود آب مایع در آن امکان پذیر است. این سیاره از لحاظ اندازه نه بسیار بزرگ و نه بسیار کوچک است و بدین خاطر دارای سطح، نیروی گرانش و شرایط جوی کاملاً مناسب است. به بیان بهتر این درست همان سیاره‌ای است که به دنبال آن بودیم. سیاره‌ای درست مانند زمین.

پل باتلر از موسسه تحقیقاتی کارنگی واشنگتن در اینباره می‌گوید: " این واقعاً اولین سیاره گولدیلاکس است که انسان تابدین روز موفق به یافتن آن شده است"

برخلاف تمامی سیاراتی که ستاره شناسان تا پیش از این موفق به یافتن آن‌ها شده بودند (در حدود 500 سیاره در خارج از منظومه شمسی)، این سیاره جدید

درست در نقطه‌ای قرار گرفته است که ستاره شناسان آن‌را "منطقه قابل سکنی" می‌خوانند. بعلاوه این سیاره در همسایگی کهکشانی ما قرار دارد که این موضوع خود حاکی از وجود سیارات بسیار زیاد دیگری با شرایط قابل سکنی می‌باشد.

تصویر بالا: مدار سیارات در سیستم ستاره‌ای Gliese 581، که با منظومه شمسی ما مورد مقایسه قرار گرفته است. ستاره Gliese 581 دارای جرمی حدود 30%ـ جرم خورشید ما است و سیارات در این منظومه بسیار نزدیکتر یه ستاره خود می‌باشند (در مقایسه با فاصله سیارات منظومه شمسی به خورشید). سیاره چهارم, G, سیاره‌ای می‌باشد که قادر به میزبانی حیات است. (برای دیدن تصویر در اندازه بزرگ این‌جا کلیک نمایید)

یافتن چنین سیاره‌ای که به طور بالقوه قادر به حمایت و میزبانی زندگی است قدمی بزرگ به سمت پاسخی برای این سوال همیشگی می‌باشد: آیا ما تنها موجودات زنده در این جهان هستی می‌باشیم؟

تحقیقات پیرامون این سیاره ادامه دارد و ما تلاش خواهیم نمود تا سایر اطلاعات تکمیلی را به محض انتشار در مراجع رسمی، در خبرهای بعدی "سایت نجوم ایران" در اختیار شما قرار دهیم. برطبق گزارشات فعلی، پنج تن از ستاره شناسان برجسته به خبرگزاری "آسوشیتد پرس" چنین اظهار نموده اند: این سیاره درست در منطقه‌ای مناسب قرار گرفته است و کشفی کاملاً متفاوت و واقعی نسبت به یافته‌های پیشین ما به شمار می‌آید.

تصویری از استیون ووت و اسپکتروگراف همیلتون که در شناسایی سیارات فراخورشیدی مورد استفاده قرار می‌گیرد

جیم کاستینگ از دانشگاه ایالتی پن در این باره می‌گوید: " صادقانه بگویم، این تنها سیاره‌ای است که یافتن آن مرا به هیجان آورده است" و ادامه می‌دهد: " این سیاره یک کاندیدای واقعی و درجه یک برای میزبانی حیات می‌باشد".

در این‌جا ذکر این نکته ضروریست که زندگی در سیارات دیگر به معنی وجود موجودات فضایی نیست. حتی کشف یک باکتری تک سلولی و یا نمونه‌ای ازیک کپک قارچی در سایر سیارات، خود اکتشاف علمی عظیمی بشمار می‌آید که برداشت‌ها را نسبت به یگانگی زندگی در کره زمین تغییر خواهد داد.

اما هنوز سوالات بی‌جواب زیادی درباره این سیاره عجیب وجود دارد. این سیاره دارای جرمی در حدود 3 تا 4 برابر زمین، کمی بزرگ‌تر از لحاظ عرضی و به ستاره‌اش نزدیکتر است. (فاصله زمین تا خورشید در حدود 93میلیون مایل است و فاصله این سیاره تا ستاره میزبانش در حدود 14 میلیون مایل است). سیاره در مدت زمان تنها 37 روز به دور ستاره میزبان خود می‌چرخد و جرم سیاره نشان دهنده این است که به احتمال قوی این سیاره صخره ای، دارای سطحی پایدار و گرانشی به اندازه کافی برای حفظ جو است. با توجه به شکل چرخش سیاره در اغلب اوقات یک سمت آن روشن و طرف دیگر تاریک می‌باشد.

این تصــویر گــرافیکی، چهــار ســیاره درونی سیســتم Gliese 581 و نیز ستاره میزبان آن‌را به نمایش گذاشته است (بــرای دیــدن تصــویر در انــدازه بــزرگ این‌جا کلیک کنید)

به گفته اســـــــتیون ووت از دانشـــــــگاه کالیفرنیا در سانتاکروز، دما در نواحی گوناگون سیاره متفــاوت است و در فاصله بین 160 درجه (بسیار داغ) تا منفی25 درجه (یخبندان) متغیر می‌باشد.

طبق اظهارات استیون هنوز وجــود قطعی آب در ســیاره به اثبات نرســیده و نــیز اطلاعــات زیــادی در رابطه با جو سیاره نداریم. از آن‌جا که شــرایط محیطی ســیاره بــرای وجــود آب مــایع کــاملاً ایــده آل می‌باشد و شــواهد علمی نشــان می‌دهد که وجــود آب مــایع به معــنی وجــود حیــات است، اســتیون ووت معتقد است: "احتمــال وجــود حیــات در این سیاره 100% می‌باشد".

این یافته ستاره شناسان در روز چهارشنبه، توسط بنیاد ملی علوم اعلام گردیده و در ژرنــال ســتاره شناسی نــیز به چاپ رسید.

اســتیون ووت در ادامه مصــاحبه چــنین توضــیح می‌دهد: سیاره به دور ستاره‌ای که Gliese 581 نامیده می‌شود درحال چرخش است و در حدود 120 تریلیون مایل دورتر از ما قـــرار دارد. بنـــابراین ســـفر به این ســـیاره با ســفینه‌های فضــایی فعلی چنــدین نسل به طــول خواهد انجامید. شـــاید درنگـــاه اول چـــنین به نظر برسد که این فاصــله بســیار زیــاد است اما فرامــوش نکنید که مکــان و نقطه‌ای که این سیاره درنقشه پهناور این جهان هســتی

قرار گرفته است درست در کنار ماست. آنقدر نزدیک که حتی تصور آن‌را هم نمی‌کنید!

با توجه به فاصله نزدیک این سیاره و تشخیص سریع آن در تحقیقات اخیر ستاره شناسان برای سیاره‌های قابل سکنی، این موضوع حاکی از آن است که برخلاف تصورات پیشین سیارات مانند زمین نه تنها نادر نمی‌باشند، بلکه بایستی بسیار فراوان باشند.

بر اساس محاسباتی که توسط "ووت" و "باتلر" انجام گرفته و با درنظر گرفتن عوامل گوناگون، در بدترین و سخت‌ترین شرایط، از هر 5 تا 10 ستاره در جهان هستی، حداقل یک ستاره وجود دارد که دارای سیاراتی با اندازه و شرایط زمین است، سیاراتی که قادر به پشتیبانی حیات می‌باشند.

ووت می‌گوید: " این بدان معناست که اگر تعداد ستاره‌های موجود در جهان را حدود 200 میلیارد تخمین بزنیم، در اینصورت احتمالاً چیزی در حدود 40 میلیارد سیاره با شرایط مناسب برای حیات در جهان وجود دارد". البته اسکات گادی از دانشگاه اوهایو دراین باره هشدار می‌دهد که هنوز نمی‌توان درباره با تعداد این سیارات با این قاطعیت نظر داد و بایستی تحقیقات بیشتری صورت گیرد.

"ووت" و "باتلر" به مدت 11 سال با استفاده از تلسکوپ‌های زمینی و با دقت بسیار بالا حرکات ستاره Gliese 581 را تحت نظر داشته و به دنبال حرکاتی بودند که نشان دهنده چرخش سیارات به دور آن ستاره بود. سیاره‌ای که به تازگی کشف شده درواقع ششمین

سـیاره شناسـایی شـده و درحـال گـردش به دور سـتاره Gliese 581 می‌باشد. سیاره دوم تاحدی برای شـرایط حیات امیـدوار کننـده بـود، یکی از سـیارات بسـیار داغ و سیاره پنجم بسیار سرد بود. اما کشف این سـیاره یعـنی ششـــمین ســـیاره، درست در نقطه بســـیار مناسب و در فاصله‌ای مابین این سیارات بـاعث خشـنودی بسـیاری از ستاره شناسان شده است.

بر اسـاس نـام گـذاری رسـمی و اسـتاندارد تعـیین شـده برای ستارگان، این سیاره " Gliese 581g " نامیده شده است. اگرچه ووت در اینبـاره معتقد است که این سـیاره بسیار زیباست و نام رسمی که به این سـیاره داده شـده است اصلاً جالب نمی‌باشد، بدین جهت او نام این سـیاره را (به طـور غـیر رسـمی) به یـاد همسر خـویش "دنیـای زارمینا" نامیده است.

Gliese 581 یک ستاره کوتوله و با قدرتی در حدود 1/3 خورشید ما می‌باشد. ازاین‌رو مشاهده و رصد این ستاره با چشم غیرمســـلح و بـــدون تلســـکوپ از روی زمین امکانپـذیر نمی‌باشد. این سـتاره در صـورت فلکی تـرازو قرار دارد.

بـــاتلر در اینبـــاره می‌گوید:" اما اگر شـــما در ســـطح این سـیاره بایسـتید به راحـتی قـادر خواهید بـود تا خورشـید سیاره زمین رو مشـاهده کنید" و ادامه می‌دهد: "سـتاره کوتوله کم انرژی Gliese 581، میلیاردها سـال زنـدگی خواهد نمود، بسیار بیشتر از خورشـید ما. و این احتمـال توسعه زندگی در این سیاره را افزایش می‌دهد ".

و در پایان ووت چـنین می‌گوید: " بسـیار دشـوار است تا در مکـــانی که دارای تمـــامی شـــرایط مناسب محیطی است، بتوانیم حیات را متوقف نماییم ".

بـازیگر زیبـای ایـرانی تن به روابط نامشـروع در سـینما نداد و حذف شد

شاید خیلی از شـما بـازی زیبـای او را در سـریال پس از باران بخاطر داشته باشید. مرجان محتشم سال 1391 با یک بیماری سـخت دست و پنجه نـرم می‌کـرد و در حـالی که در تامین هزینه‌های درمان خود با مشکل مواجه شـده بود بگزارش پارس نـاز در اظهـاراتی گفت: من حـتی در حال حاضر از داشتن یک دفترچه بیمه هم محروم هسـتم و در حـال حاضر تنها با طـراحی داخلی سـاختمان امـرار معاش می‌کنم.

مرجان محتشم بـازیگر سـینما و تلویزیـون دربـاره ابـزار مانــدگاری یک بــازیگر در عرصه ســینما اظهــار داشت: کسانی در سینمای ایران قـدرت کـاذب بدست آوردند که لیاقت ماندن در این عرصه را نداشتند و برخی که مــردم دوستشــان دارند از صــحنه حــذف می‌شــوند در واقع یکسری قربانی ماندگاری گروه دیگر می‌شوند.

محتشم با بیــان این‌که من نــان مــوقعیتم را نخــوردم افزود: من در اوج موقعیت کاری‌ام در مصاحبه‌های مکرر بیان کردم که به صورت مداوم کار نخواهم کـرد، به دلیل این‌که به هر قیمتی حاضر نیستم در عرصه ســینما باشم با این‌که عاشق کارم هستم.

محتشم تاکید کرد: محبـوبیت بین مـردم چـیزی نیست که بتوان به راحتی آن را بدست آورد ولی متاسـفانه بـرخی ستارگان به دلیل ابزار شدن و ارتباطـات غـیراخلاقی که بــاعث شــرمندگی و تاسف است محبــوب شــدند که به اعتقاد من این محبوبیت نیست

وی ادامه داد: چـرا مرجـان محتشم به عنـوان یک بـازیگر بدون حاشیه و کسی که اکثریت مردم از هر قشر و تیپی اعم از جامعه مــذهبی و یا جامعه مــدرن و ... قبــولش دارند و باید به خاطر اعتقاد به خـدا و نپـذیرفتن یکسـری روابط غــیراخلاقی از جامعه هــنر حــذف شــوند و انگ مغرور بودن را بخورد؟!

محشتم افزود: من از مرجان محتشم بودن ضربه خوردم زیرا برای من پارامترهـای اخلاقی مهم‌تر از هر موضـوع دیگـری است حـتی به قیمت 8 سـال سـکوت و مـدت‌ها جدایی از کاری که دوستش داشـته باشم و به خـاطر این دل آزردگی‌ها حاضر به ادامه فعـالیت در عرصه سـینما با این وضعیت نیستم.

بـازیگر سـریال «پس از بـاران» ادامه داد: همـانطور که گفتم جایی برای کسانی که بخواهند با اعتقاد به خـدا در عرصه‌ی سـینما فعـالیت سـالم داشـته باشـند نیست و متاسفانه برعکس کسانی که تن به ارتباطـات نامشـروع می‌دهند در این عرصه بالا می‌روند.

وی با بیـان این‌که این روزها با یک بیمـاری دست و پنجه نرم می‌کند درباره شـرایط بیمه خـود گفت: من حـتی در حــال حاضر یک دفترچه بیمه هم نــدارم و اکنــون با این شرایط گاهی از طریق طـراحی داخلی سـاختمان امـرار معـاش می‌کنم و از طـرفی حـتی نوشـته‌های من هم به دلیل مرجان محتشم بودن چاپ نمی‌شود.

افشاگری صدف طاهریان از رابطه‌های جنسی در سینما

صدف طاهریان در مصاحبه با صدای آمریکا گفت: یکی از اهـالی سـینما به من پیشـنهاد داد: با «یک مـاه رابطه»، مـرا وارد بسـیاری از پروژه‌هـای مهم سـینمایی خواهد کرد.

صـدف طاهریـان (بـازیگری که اخـیرا کشف حجـاب او جنجال‌های بسـیاری برانگیخته) هفته گذشـته وعـده داده بود که بزودی در مصاحبه‌ای از چـیزی که او در پیـامی به دوسـتش «کثافـات سـینمای ایـران» خوانـده بـود، پـرده بردارد.

وی بـالاخره در مصـاحبه با یکی از رسـانه‌های فارسی زبان خارج کشور از پدیده‌های غیراخلاقی سینمای ایران پرده برداشت.این بازیگر سینما و تلویزیـون در گفتگـوی خـود با صـراحت اشـاره کـرده که بـرخی موسسـات و شـرکت‌های سـینمایی و حـتی بـرخی کارگردانـان و تهیه کننـدگان بـرای بـازی دادن او در فیلم‌هـای خـود از وی درخواست‌های شرم‌آور می‌کردند.

به گفته وی یکی از افراد یادشـده حـتی به او وعـده داده که «اگر یک مـاه با وی رابطه داشـته باشد»، او را وارد بسیاری از پروژه‌های مهم سینمایی خواهد کرد.

صـدف طاهریـان با تاکید بر این‌که این تجربه منفی تنها مشـاهدات خـود او یا چند تن از دوسـتان نزدیک اوست و شاید شامل همه زنان بازیگر ایرانی یا همه کارگردانان و دست اندرکاران سینما نباشد، در پاسخ به این پرسش که چـرا در داخل ایـران این مسـائل را فـاش نکـرده گفت:

«وقتی سراغ برخی اصحاب رسانه می‌رفتم و می‌گفتم، با کمال تعجب می‌گفتند که شاید خودت هم ... داشتی که این کار را می‌کردند!»

وی در ادامه این گفتگو در پاسخ به این سوال که آیا از عدم بازگشت به سینمای ایران نمی‌هراسد گفته: «هیچ ترسی ندارم. دیگر برایم مهم نیست که به سینمای ایران برگردم».

افرادی که پس از مرگ زنده شدند

انویی با حلقه» یک داستان ایرلندی درباره مارگوری مک کال است که در تابوت زنده شد. مارگوری در سال 1705 در اثر تب مرد و فورا دفن شد تا بیماریش به دیگران سرایت نکند. همان شبی که مارگوری دفن شد، چند سارق قبرش را حفر کردند به امید این‌که انگشتر گرانبهای او را دزدیده و جسدش را بفروشند. وقتی سارق در حال بریدن انگشت او برای دزدیدن انگشترش بود، مارگوری زنده شد و جیغ بلندی کشید.

برخی می‌گویند دزدان شوکه شده و همان‌جا مرده‌اند در حالی که برخی دیگر می‌گویند آن‌ها فرار کرده و هرگز سراغ قبر دیگری نرفتند. مارگوری به خانه رفت و شوهرش از شوک دیدن او درگذشت. او در همان قبری دفن شد که مارگوری دفن شده بود. مارگوری دوباره ازدواج کرد و بچه دار شد. او در قبرستان شانکیل در ایرلند به خاک سپرده شد، همان‌جا که یک بار دفن شده بود. در سال 1860 سنگتراشی به نام ویلیام گراهام سنگی حکاکی کرد که روی آن نوشته شده بود: «مارگوری مک کال یک بار زندگی کرد و دوبار مرد.» و آن را روی قبر او گذاشت. در این‌جا داستان‌های دیگری درباره افرادی که در قبر زنده شدند خواهید خواند.

اسی دانبار

اسی دانبار 32 ساله در سال 1915 در اثر صرع ظاهرا جان خود را از دست داد. جسد او برای دفن در 11 صبح روز بعد در تابوت گذاشته شد. او باید زودتر دفن می‌شد، اما چون خواهرش که در شهر دیگری زندگی

می‌کـــرد می‌خواست بـــرای آخـــرین بـــار او را ببینـــد، خاکسپاری به تاخیر افتاد. با وجود طولانی بـودن مراسم خواهر اسی به موقع نرسـید. او چند دقیقه بعد از این‌که خواهرش داخل قبر قـرار داده شد رسـید، اما به سـرعت جسد را بیرون آوردند تا خواهرش برای آخـرین بـار او را ببیند.

اسی در تـابوت زنـده شـد، نشست و به خـواهرش لبخند زد. سه کشیشی که آن‌جا بودند از تـــــرس داخل قـــــبر افتادنـــد، دنـــده‌های یکی از آن‌ها شکســـت، چـــون دو نفر دیگر سـعی کردند از او بـالا بروند تا از قـبر فـرار کنند. کشیش‌ها، خـواهر اسی و سـایر مهمانـان از آن‌جا فـرار کردند. سال‌ها بعد مردم هنوز اعتقاد داشتند که اسی یک زامبی است که از مرگ بازگشته است. او در سال 1955 درگذشت. یک روزنامه مرگ او را با این تیـتر اعلام کـرد: «دومین تشییع جنازه زن اهل کارولینای جنوبی»

متیو وال

روسـتای بروگینگ در هرتفوردشـایر روز پـیرمرد را در 2 اکتبر هر سال جشن می‌گیرد. اما درواقع این روز یادآور پیرمردها نیست بلکه مربـوط به مـتیو وال است که در 2 اکتـبر 1571 تقریبا زنـده به گـور شد. مـتیو وال بـرای مراسم ازدواجش آماده می‌شد که ظاهرا مـرد. او در یک تابوت به کلیسای روستا بـرده شد که یکی از افـرادی که تابوت را حمل می‌کـرد روی برگ‌هـای خیس لـیز خـورد و تابوت را رها کـرد. این شـوک وال را به هـوش آورد و او شروع به کوبیدن تابوت و فریاد زدن کرد. او ازدواج کرد، صاحب دو فرزند شد و 24 سال دیگر هم زنـدگی کـرد و در سال 1575 درگذشت.

او وصیت کرد که زنگ کلیسا هر سال برای خاکسپاری و ازدواج او در دومین روز اکتبر نواخته شود. هم چنین درخواست کرد برگهای جایی که نعش کش لیز خورده بود جارو شود. تقاضای او عجیب به نظر می‌رسید، چون همین برگ‌ها مانع زنده به گوری او شده بود. مردم بروگینگ هنوز به وصایای او عمل می‌کنند. در 2 اکتبر هر سال زنگ کلیسا نواخته و برگ‌ها جارو می‌شود.

خانم بلاندن

خانم بلاندن ساکن همپشایر دو بار مرد و زنده شد. او در جولای 1674 بیمار شد و به خواب عمیقی فرو رفت. بدن او سرد شد، نفس نمی‌کشید و نبض و قلبش نمی‌زد؛ بنابراین فکر کردند او مرده و علیرغم میل شوهرش که آن زمان سفر بود و می‌خواست وقتی بازگشت او را دفن کنند، به خاک سپرده شد.

چند کودک که در اطراف قبر او بازی می‌کردند گفتند صداهایی از قبرش می‌شنوند بنابراین جسد خانم بلاندن از قبر بیرون آورده شد. او در تابوت زنده شده و در تلاش برای فرار تمام بدنش زخمی و خراشیده شده بود. اما نشانه‌ای از حیات در او یافت نشد و دوباره به خاک سپرده شد. جسد او روز بعد دوباره از خاک خارج شد تا مورد بررسی قرار گیرد، این بار زخم‌های بیشتری روی بدنش مشاهده شد. هم‌چنین دهانش را گاز گرفته و خونی کرده بود و لباس‌هایش را هم پاره کرده بود. نگهبانی کنار قبرش باید وقتی او دوباره زنده شده بود متوجه می‌شد، اما نشده بود. احتمالا او در آن زمان آن‌جا نبوده است.

دختر ناشناس

در دهه 1850 دختر جوان ناشناسی که برای تعطیلات به جزیره ادیستو در کارولینای جنوبی رفته بود در اثر دیفتری مرد. برای این‌که بیماریش به دیگران سرایت نکند به سرعت او را دفن کردند. او در یک مقبره خانوادگی دفن شد، سال‌ها بعد وقتی این خانواده می‌خواستند پسرشان را دفن کنند مقبره باز شد. اسکلت دختر درست پشت در پیدا شد. او در تابوت به هوش آمده و سعی کرده بود از مقبره فرار کند.

مارگارت دیکسون

مارگارت دیکسون در سپتامبر 1721 به دلیل مخفی کردن بارداریش محاکمه و به دار آویخته شد. این زن ادینبورگی از همسرش جدا شده و در یک مسافرخانه مشغول به کار بود که با پسر صاحب مسافرخانه روابط عاشقانه برقرار کرد و باردار شد، اما این موضوع را پنهان کرد، چون نمی‌خواست شغلش را از دست بدهد.

نوزادی که به دنیا آورد بسیار ضعیف بود و چند روز بعد مرد. مارگارت نتوانست نوزاد را دفن کند، چون بارداری او یک راز بود بنابراین او را داخل رودخانه انداخت. متاسفانه همان روز جسد نوزاد کنار رودخانه پیدا شد. مارگارت به دار آویخته شد. او در تابوت حال انتقال به قبرستان زنده شد. به نظر می‌رسید زنده شدن او معجزه خداوند بوده و خدا به او شانس دوباره داده و گناهش را بخشیده است. او نزد همسرش بازگشت و به زندگی خود ادامه دادند.

الینور مارکام

در سال 1984 الینور مارکام در نیویورک مرد. او از دو هفته پیش از مرگش از ناراحتی قلبی شکایت می‌کرد و دکترهاوارد پزشک مراقب او بود. اما بیماری او ادامه یافت تا این‌که در صبح هشتم جولای دکترهاوارد اعلام کرد که او مرده است. گواهی مرگ او صادر شد و دو روز بعد او را برای خاکسپاری در تابوت گذاشتند.

الینور در حال انتقال به گورستان در تابوت زنده شد و سر و صدا کرد. بعد از باز شدن تابوت، الینور شگفت زده فریاد می‌زد که داشتند او را زنده به گور می‌کردند. دکترهاوارد که در تشییع جنازه او حضور داشت، او را آرام کرد و اطمینان داد که این اشتباه اصلاح خواهد شد. الینور بعدها گفت که در تمام این مدت هوشیار بوده و همه‌چیز را می‌شنیده است.

پسر سه ساله بی‌نام

در 25 آوریل 1913 پسربچه سه ساله خانم بارنی در مراسم خاکسپاریش در کالیفرنیا در تابوت زنده شد. او در تابوت نشست و به مادربزرگ 81 ساله خود خانم اسمیت خیره شد که او از ترس همان لحظه مرد. سپس دوباره از هوش رفت و در تابوت افتاد. پزشک اعلام کرد که او واقعا مرده است.

داستان او شبیه پسر بچه دو ساله برزیلی، کلوین سانتوس است. او هم قبل از دفن زنده شد، در تابوت نشست و از پدرش تقاضای آب کرد و دوباره در تابوت افتاد و مرد.

اکتاویا هچر

در ژانویه 1891 جیمز و اکتاویا هچر تنها پسرشـــان ژاکـــوب را از دست دادند. اکتاویا بعد از مـــرگ پســـرش افسرده شد و از تخت او را ترک نمی‌کرد. او بیمار شد و به کما رفت و در 2 مه 1891 اعلام شد که مـرده است. او فورا دفن شد. چند روز بعد خـانواده شـوهرش متوجه شدند که چند نفر از مردم شهر که در کما بوده‌اند دوباره زنـده شـده‌اند. جیمز و خـانواده‌اش شک کردند که زن را زنده به گور کرده باشند بنـابراین سـریعا او را نبش قـبر کردند. اما دیر شده بود.

اکتاویا به هوش آمـده و سـعی کـرده بـوده از قـبر خـارج شود، اما نتوانسته است. پوشش داخلی تابوت پاره شده بـود و دسـتانش خـون آلـود بودند. جیمز دوبـاره او را به خاک سـپرد. سـاکنین اطـراف گورسـتان ادعا می‌کنند که صـدای گریه زن را از گـور می‌شـنیده‌اند. جیمز از تـرس این‌که خودش زنده به گـور نشـود دسـتور داد بـرایش یک تابوت سفارشی بسازند. این تابوت از داخل باز می‌شود و اگر زنده باشد می‌تواند فرار کند.

مادام بوبین

در 16 نوامبر 1901 مادام بوبین بعد از این‌که از سنگال به فرانسه رسید در اثر تب زرد درگذشت. جسد او سفت شده و صورتش خاکستری شده بود. اورا به سرعت دفن کردند. پرستاری که مادام بوبین را قبل از دفن دیده بود گزارش داد که بدنش آنقدر که باید سرد نبوده و ادعا کرد حرکـات کـوچکی را در عضـلات شـکمش مشـاهده کـرده است. او گفت: احتمال دارد مادام بـوبین نمـرده و زنـده به گور شده باشد.

پــدر مــادام بــوبین او را نبش قــبر کــرد و از این‌که دید دخــترش در تــابوت یک نــوزاد به دنیا آورده، شــگفت زده شد. کالبدشـــکافی نشـــان داد که او تب زرد نداشـــته و هنگـــام دفن زنـــده بـــوده و داخل قـــبر مـــرده است. خــانواده‌اش شــکایت کردند و 8000 فرانک به آن‌ها داده شد.

آتشین‌ترین سیاره در جهان کشف شد

کارشناسان موفق به شناسایی سیاره‌ای با درجه حرارتی افزون بر 4 هزار درجه سلیسیوس به نام (Kelt-9b) شدند.

اتمسفر این سیاره بسیار سوزان است و درجو آن بخار فلزهایی، چون آهن و تیتانیوم وجود دارند؛ سیاره (Kelt-9b)ـ ابعاد سه برابر اندازه سیاره مشتری، ولی چگالی به اندازه نصف آن دارد.

این سیاره به دور ستاره‌ای به نام KELT هر 36 ساعت یک بار می‌چرخد و درجه حرارت سطح آن تا 4327 درجه سلیسیوس می‌تواند افزایش پیدا کند.

سیاره (Kelt-9b)ـ از دسته سیاره‌های فراخورشیدی (exoplanet)ـ است و فاصله آن تا خورشیدش، KELT، سی بار نزدیک‌تر از فاصله زمین تا خورشید است.

سیاره‌های فراخورشیدی، خارج از منظومه شمسی قراردارند و سال‌هاست دانشمندان در تلاش برای شناسایی سیاره‌ها و ستاره‌های فراخورشیدی هستند؛ دانشمندان گمان می‌کنند در بین فراخورشیدی‌ها امکان وجود سیاره‌هایی با قابلیت حیات و وضعیت آب و هوایی مشابه کره زمین وجود دارد.

کشف این سیاره و بررسی وضعیت اتمسفر و عنصرهای تشکیل دهنده آن درجدیدترین شماره نشریه NATURE به چاپ رسیده است.

کارشناسان علت گرمای فوق‌العاده زیاد درسیاره (Kelt-9b)ـ را به دلیل نزدیک بـــودن به ســـتاره آن می‌دانند که دمایی نزدیک به 10 هزاردرجه سلیسیوس دارد.

کشف این سیاره حاصل کار گروهی از منجمان دانشـگاه برن و دانشگاه ژنو سوئیس است.

محققـــان با اســـتفاده از طیف گـــرافی تلســـکوپ (the HARPS-North spectrograph)ـ واقع درلاپالمـــا، در جزیره (the Baleaeric island of Mallorca)، موفق به کشف این سیاره فراخورشیدی و ستاره آن شده‌اند.

این سیاره در فاصله 650 سال نوری از کـره زمین و در صـورت فلکی ماکیـان (the constellation Cygnus) قراردارد.

کارشناســـان اعلام کرده‌اند درجه حـــرارت این ســـیاره تقریبـــاً 2 برابر درجه حـــرارت خورشـــید (5600 درجه سلیســـــــــیوس) درمنظومه شمسی است و از این رو دانشمندان آن را سوزان‌ترین سیاره کشف شده تا کنون در جهان معرفی کرده‌اند.

سوزان‌ترین سـیاره درمنظومه شمســی، سـیاره ناهید با درجه حـــرارت 462 درجه سلیســـیوس است که قابل مقایسه با درجه حرارت سطح سیاره (Kelt-9b) نیست.

به دلیل حـــــرارت فوق‌العـــــاده بـــــالا در این ســـــیاره مولکول‌هایی چـون آب، دی اکسـید کـربن و متـان وجـود ندارند؛ دانشمندان با شبیه سازی وضعیت اتمســفر و آب و هوای سیاره (Kelt-9b)، موفق به شناسایی عنصرهای موجود در اتمسفر آن شده‌اند.

یـافت سـیاره‌های فراخورشـیدی بیشـتر با اسـتفاده از تلسـکوپ‌های فضـایی انجـام می‌گـیرد، زیـرا در اتمسـفر کره زمین مواد شیمیایی قراردارند که سبب فیلتر شـدن ورود نـــور به لایه‌هـــای درونی جو زمین می‌شـــوند، اما درفضا تلسکوپ‌های فضایی مشابه تلسکوپ فضایی‌هابل بررسی و رصد اجرام فراخورشیدی امکان پذیر است.

مادهٔ تاریک

مـــادهٔ تاریک در اخترشناسی و کیهان‌شناسی مـــاده‌ای فرضی است که چـــــون از خـــــود نـــــور یا امـــــواج الکترومغناطیسی منتشر یا بازتــاب نمی‌کند و نمی‌تــوان آن را مستقیما دید اما از اثرات گرانشی موجــود بر روی اجســام مــرئی مثل ســتاره‌ها و کهکشــان‌ها می‌تــوان به وجود آن پی برد.

ستاره‌شناســان به منظــور بررسی مــاده تاریک به خوشه کهکشانی ابل 1689 که در حدود 2.2 میلیارد سال نوری با زمین فاصله دارد نظاره می‌کنند.

تاریخچه ماده تاریک

اخترشناســـان فرضـــیه مـــاده تاریک را مطـــرح نمودند تا اختلاف میـان جـرم محاسبه‌شـده بـرای اجـرام غـول‌پیکر آســمانی توسط دو روش اســتفاده از تــاثیرات گرانشی آن‌ها و یا اســـــتفاده از مـــــواد درخشـــــان درون آن‌ها (ســـتارگان، گـــاز، غبـــار) را توضـــیح دهند. این فرضـــیه نخستین بار توسط یان اورت در سال 1932 برای توضیح ســرعت‌های مـداری ســتارگان در کهکشــان راه شــیری و توسط فریتز زوییکی در سال 1933 برای توضیح شواهد مربـــوط به «جـــرم گمشـــده» در ســـرعتهای مـــداری کهکشــان‌ها در خوشه‌های کهکشــانی، مطــرح گردید. در پی آن بســیاری از مشــاهدات دیگر نــیز مطــرح گشت که دلالت بر وجود ماده تاریک در جهان داشتند. از جمله این مشـــاهدات می‌تـــوان به مشـــاهده ســـرعتهای چرخشی کهکشــان‌ها توسط ورا روبین در دهه‌هــای 1960-1970، همگـــرایی گرانشی اجســـام پس‌زمینه توسط خوشه‌های

کهکشانی همچون خوشه گلوله، الگوهـای ناهمسـانگردی دما در تابش زمینه کیهانی اشـاره نمـود. کیهان‌شناسـان توافق نظر دارند که مــاده تاریک عمــدتاُ از نــوعی ذره زیراتمی ناشناخته تشکیل شده‌است. جستجو برای یافتن این ذره با استفاده از وسایل گونـاگون یکی از تلاشـهای اصلی فیزیک ذرات بنیادی است.

مشاهده و تاثیرات ماده تاریک

ستاره شناسـان قـادر به مشـاهده مسـتقیم مـاده تاریک نیســـتند اما می‌توانند به بررسی تـــاثیرات آن بپردازند. نزدیک به چهل ســـال است که اخترشناســـان با بررسی اثــرات گرانشی در کهکشــان‌ها و خوشه‌های کهکشــانی متوجه شـده‌اند مـاده معمـولی که به شـکل سـتارگان و ابرهای گرد و غبار و توده‌های عظیم گاز دیـده می‌شـود، عامل حـــدود 15 درصد از این نـــیروی گرانشی است. دانشـمندان بقیه این نـیروی گرانشی عظیم را به مـاده مرمـوزی با نـام مـاده تاریک نسـبت داده‌اند که جز با اثر گرانشی‌اش به هیچ روش شناخته‌شـــــده دیگـــــری قابل تشخیص نیست.

واضح است که مــاده‌ی تاریک در مقیــاس بزرگ‌تر نمــود بیشـــتری پیـــدا می‌کنـــد، به همین دلیل دانشـــمندان با بررسی 135 تصـویر عدسی گرانشی از 42 کهکشــان دوردست در خوشه کهکشــانی آبل 1689 موفق شــدند نقشه مــاده تاریک درون این خوشه کهکشــانی را بدست بیاورند. این 42 کهکشان دوردست بین 7 تا 12 میلیارد سال نـوری از زمین فاصـله دارند و اگر عدسی گرانشی آبل1689 نبـود، امکـان نداشت آن‌ها را مشـاهده کـرد. صـــورت گرفته‌است. محققـــان معتقدند مـــاده تاریک و

انرژی تاریک تشکیل دهنده بخش زیـادی از جـرم موجـود در جهان قابل مشاهده هستند. اجـزای مـاده تاریک جـرم بسیار بیشتری از قسمت دیده شدنی کائنات دارند.

هرچند با اطلاعـات جدیـدتر از جمله نقشه‌های تلسـکوپ فضـایی پلانک متوجه شـده‌ایم که مـاده تاریک 26.8 از محتوای ماده-انرژی کیهان را تشکیل می‌دهد، اما ماهیت آن هنـوز یک معما است. در صـدر فهرست کاندیـداهای ماده تاریک، ذرات سنگین با بـرهمکنش ضـعیف (WIMP) قـرار دارند. آکسـیون‌ها که ذراتی به مـراتب سـبک‌تر و سردترند، در ردیف بعدی جـای گرفته‌اند. آشکارسـازهای متعددی در سراسر دنیا به دنبال شکار این دو نامزد ماده تاریک هستند. پیش از این سیگنال‌هایی از WIMP دیـده شده بـود، اما این مشـاهده‌ها قطعی نبودنـد، حـال آن‌که تنها مـورد مشـاهده سـیگنال اکسـیون، بعـدها رد شد. به تازگی نـیز دانشـمندان با بررسی سـیگنال‌های مرمـوز و مشـابهی که در بیش از 70 خوشه کهکشـانی مشـاهده کردند و آن را به واپاشی "نوترینوهـای اسـتریل”، ذرات ناباروری که تاکنون یافته نشده‌اند و به سختی با مـاده‌ی معمـولی بـرهم کنش انجـام می‌دهند نسـبت دادند و این ذرات را کاندیدی برای ماده تاریک محسوب کردند.

آشکارسازی ماده تاریک

تحقیقـات روی رفتـار مـاده‌ی تاریک و هـویت واقعی آن هم‌چنـان ادامه دارد و دانشـمندان از تکنیک‌هـای مختلفی در اخـتر فیزیک بـرای آشـکار سـازی این مـاده مرمـوز اسـتفاده می‌کنند که در زیر نـام می‌بـریم: 1-ـ در شـتاب دهنـــده بزرگ‌هـــادرونی 2-ـــ با اســـتفاده از داده‌هـــای ماهواره‌هـای WMAP و پلانک 3-ـ آزمایشـات تشـخیص

مســتقیم بــرای شــناخت مــاده تاریک 4 - آزمایشــات تشخیص غیر مستقیم: آشکار سازهای اشعه گاما (فرمی در فضا و تلســـکوپ چرنکـــوف در زمین تلســـکوپ‌های نوترینو (IceCube, antares). آشکار سازهای پاد ماده(Pamela, ams-02). و تجهیزات امواج ایکس و رادیویی استفاده می‌شود.

موجــودات خطرنــاک و غیرعــادی که در بــدن انســان‌ها زندگی می‌کنند!

فــرقی نمی‌کند چقــدر به حمــام می‌رویــد، از صــابون و شــامپو و انــواع شــوینده‌ها اســتفاده می‌کنید و مســواک می‌زنیــد؛ بــدن انســان مانند جنگلی مملــوء از تریلیون‌ها اورگانیسم کوچک مثل انـــواع باکتری‌هـــا، ویروس‌هـــا، قارچ‌ها و حتی حیوانــات میکروســکوپی است و در همین لحظاتی که مشغول خوانــدن این جملات هســتید درون و روی بدن تان زندگی می‌کنند. این حقیقت اگرچه مشمئز کننده است اما باید آن را پذیرفت

1- باکتری‌های روی پوست سر

موجودات زنده در بدن انسان

عمده‌ترین باکتری‌هــای پوست سر پروپیــونی بــاکتریوم و اســـتافیلوکوکوس هســـتند. وقـــتی تعـــداد پروپیـــونی باکتریوم‌ها از تعــداد اســتافیلوکوکوس‌ها بیشــتر باشــد، پوست سر از ســلامت برخــوردار است اما وقــتی تعــداد اســتافیلوکوکوس‌ها بیشــتر باشــد، این مســأله منجر به شوره می‌شود.

2- مایت‌های ابروها و مژه‌ها

مایت‌هــای دمــودکس روی مژه‌ها و درون فولیکول‌هــای موهای ابرو و دیگر قسمت‌های بدن زنــدگی می‌کنند. این موجودات کوچک جثه‌ی بلند و پاهای کوتاه و پهــنی دارند و در تمام طول عمرشان در میان موهای صــورت و بــدن زنـــدگی می‌کنند. آن‌ها در همان‌جا می‌خوابنـــد، تغذیه و حتی جفتگیری می‌کنند. اما این موجودات برخلاف ظــاهر

مشمئز کننده‌ای که دارند معمولا مشکل ساز نیستند مگر آن‌که جمعیت آن‌ها زیاد شود یا ناگهان باعث واکنش آلرژیک شوند. در این صورت، باعث بروز بیماری‌های پوستی‌ای مثل روزاسه یا درماتیت سبورئیک می‌شوند. گاهی این مایت‌ها علت خشکی یا سوزش چشم‌ها هستند. از قرار معلوم این موجودات با بالا رفتن سن علاقه‌ی بیشتری به ما پیدا می‌کنند چون این مایت‌ها تنها در 20 درصد از افراد زیر 20 سال وجود دارند.

3- باکتری‌های روی پوست صورت

پوست بدن یکی از مهم‌ترین محافظان آن در برابر تهدیدهای بیرونی است و باکتری‌هایی روی پوست زندگی می‌کنند مانند نگهبان عمل می‌کنند. سلامت کلی پوست به تعادل میان سلول‌های پوستی و میکروب‌های روی پوست بستگی دارد که به طور متوسط یک تریلیون باکتری هستند. عمده‌ترین این باکتری‌ها استافیلوکوکوس اپیدرمیدیس، استافیلوکوکوس هومینیس، کورینه باکتریوم سیمولانس و کورینه باکتریوم آکولنس هستند. در حقیقت این باکتری‌های مفید با پر کردن منافذ کوچک پوست به باکتری‌های مضر اجازه‌ی ورود نمی‌دهند.

4- میکروب‌های درون بینی

بینی و دهان مانند پوست بیش از هر نقطه‌ی دیگر بدن در معرض محیط بیرون قرار دارند و در هر لحظه میکروب‌های بسیار زیادی به آن‌ها هجوم می‌آورند. اما سیستم پیشرفته‌ای وجود دارد که درصورت ورود موجودات مضر، آن‌ها را از بین می‌برد. عمده‌ترین

باکتری‌هـــای درون بیـــنی اســـتافیلوکوکوس و کورینه باکتریوم هستند. استافیلوکوکوس اپیدرمیـدیس، بـاکتری بی‌ضـــــرری است که می‌تواند با بـــــاکتری کشـــــنده‌ی اســـــــتافیلوکوکوس اورئـــــــوس مقابله کند. دیگر اورگانیسم‌های کوچک مثل مایت‌ها و قارچ‌ها معمـــولا در سوراخ‌های بینی زندگی نمی‌کنند.

5- میکروب‌های بدبوی درون دهان

بعد از روده، احتمـــالا بیشـــترین انباشت میکروب‌ها در حفره‌ی دهان است. اگر دندان‌های خود را به طور منظم مسـواک نمی‌زنیـد، احتمـالا روی سـطح دنـدان‌های‌تان زیست لایه‌ای از باکتری‌ها به ضخامت 300 تا 500 سلول وجود دارد. طبق ارزیابی‌ها هـزار نـوع بـاکتری می‌توانند در دهـان ما زنـدگی کنند. شـایع‌ترین باکتری‌هـای دهـان استرپتوکوکوس سانگوئیس و اسـترپتوکوکوس موتـانس هستند. اسـتفاده‌ی منظم از مسـواک و نخ دنـدان نه تنها با بـــوی بد ناشی از این باکتری‌ها مقابله می‌کند بلکه از بـروز بیماری‌هـای لثه که منجر به خـونریزی آن می‌شـود هم جلوگـیری می‌کند. زمـانی که به طـور مـداوم درگـیر بیماری التهاب لثه باشید، باکتری‌ها وارد دستگاه گـــردش خون شده و باعث بروز مشکل می‌شوند.

6- میکروب‌های بدبوی میان انگشتان پا

تفـــاوتی نـــدارد پاهای‌تـــان بو می‌دهند یا نـــه؛ قارچ‌ها و باکتری‌هـــای مختلفی در آن‌جا زنـــدگی می‌کننـــد، مثل میکروب‌های انگلی تریکوفیتون و اپیدرموفیتون که منجر به بیمـاری قـارچ پا یا همـان بیمـاری پـای ورزشـکاران می‌شـــوند. رعـــایت بهداشت شخصی مثل شستشـــوی

منظم پاها و پوشیدن دمپایی در باشگاه، استخر و دیگر مکان‌های عمومی، از افزایش جمعیت این موجودات بدبو جلوگیری می‌کند.

7- میکروب‌های بدبوی زیربغل

اگر هیچ اورگانیسمی زیر بغل وجود نداشت، دیگر نیازی نبود با بوی بد این قسمت از بدن مقابله کنید، چون داشنمندان پی برده‌اند بوی بدن ناشی از باکتری‌هایی به نام کورینه فورم است که اسیدهای چرب و پروتئین موجود در عرق بدن را تجزیه می‌کنند. هر چه تعداد این باکتری‌ها بیشتر باشد، بو شدیدتر خواهد بود.

8- باکتری‌های روی دست‌ها

دست‌ها یکی از ابزارهای ما برای کشف دنیای اطراف مان هستند و به همین دلیل پیوسته در معرض اورگانیسم‌های محیط بیرون قرار دارند. انگشتان دست‌ها مملوء از باکتری هستند و هر بار که سرتان را می‌خارانید یا انگشت تان را در دهان تان فرو می‌برید، این اورگانیسم‌ها را از یک نقطه‌ی بدن به نقطه‌ی دیگر آن منتقل می‌کنید. کارشناسان معتقدند شستن چند باره‌ی دست‌ها می‌تواند به خلاص شدن از این باکتری‌ها کمک کند چون بسیاری از آن‌ها باکتری‌های مضری هستند.

9- باکتری‌های درون ناف

ناف یک از قسمت‌های بدن است که معمولا در هنگام شستن بدن از آن غفلت می‌شود. دانشمندان با آزمایش

بر روی نمونه‌های نـاف 60 نفر مشـاهده کردند هـزاران نوع باکتری در ناف پنهان شده‌اند.

10- میکروب‌های درون واژن

طبق ارزیابی‌ها 300 نوع میکروب درون واژن وجود دارد و دانشـــمندان معتقدند این اورگانیسم‌ها در ســـلامت تناســـــلی نقش دارند و به مقابله با بیماری‌ها کمک می‌کنند. عمـــده‌ترین باکتری‌هـــای مفید واژن، اعضـــای خـانواده‌ی لاکتوباسـیلوس هسـتند. این باکتری‌ها لاکتیک اســـید ترشح می‌کنند و به دفع دشـــمنان مهـــاجمی مثل قارچ کاندیدا کمک می‌کنند که عامل عفـونت است. طبق تحقیقات جدید، درون آلت تناسلی و مجرای ادرار مردان هم میکروب‌هایی وجود دارد.

11- باکتری‌های درون روده

بیش از 10 هزار نوع باکتری شناخته شده (بیشـتر آن‌ها هنوز شناسایی نشـده اند) درون بـدن انسـان‌های سـالم زندگی می‌کند که دست کم 4 هزار تـای آن‌ها در روده‌ها هستند و به گوارش، ایمنی بـدن و سـلامت کلی آن کمک می‌کنند. عمـــــــــده‌ترین این باکتری‌ها فیرمیکوت‌ها و باکتروئیـــدها هســـتند. این اورگانیسم‌ها به تجـــزیه‌ی کربوهیـدرات‌ها کمک می‌کنند و مـواد مغـذی ضـروری‌ای مثل ویتامین‌های B و K تولید می‌کنند. زیاد بودن تعـداد باکتری‌هـــای مفید روده به دفع باکتری‌هـــای مضر کمک می‌کند.

12- انگل درون مغز

مغز انسان معمولا به دلیل برخـورداری از یک سد خـونی عاری از میکروب‌هـای دیگر نقـاط بـدن است. سد خـونی مغز نوعی سیسـتم تصـفیه است که به مغز امکـان آن را می‌دهد تا خون مورد نیازش را بدون خطر عفونی شـدن دریـافت کند. عفونت‌هـای باکتریـای مغز معمـولا در اثر عفـونت یک زخم یا اختلال در سیسـتم دفـاعی بـدن رخ می‌دهند. اما اورگانیسم‌هایی وجـــود دارند که می‌توانند سد خـــــونی را دور بزنند. یکی از شـــــایع‌ترین آن‌ها توکسوپلاسما گوندی، نوعی انگل است که در مغز حـدود 84 درصد افـراد زنـدگی می‌کند. این بـاکتری انگلی با پنهـان شـدن درون سـلول‌های ایمـنی یا عصـبی از سد خونی مغز عبور می‌کند و رفتار فرد را به گـونه‌ای تغیـیر می‌دهد که بتواند به موجـودات دیگـری هم سـرایت کنند. این انگل علاوه بر انســـان، می‌تواند طیف وســـیعی از حیوانـــات را آلـــوده کند. گربه‌ها هم توکسوپلاســـما را انتقـــال می‌دهند و وقـــتی موش‌ها به این انگل مبتلا می‌شوند رفتارهای بی‌پرواتری دارند و خود را بیشـتر به خطر می‌اندازند و در نتیجه احتمـال آن‌که شـکار گربه‌ها شـــوند بیشـــتر می‌شـــود. تحقیقـــات اولیه در مـــورد انســـان‌های مبتلا به توکسوپلاســـما نشـــان می‌دهد این افراد احتمالا واکنش‌های کندتر و رفتارهـای بی‌پرواتـری دارند.

اختراعات با ارزش و عجیبی که به دست کودکان ساخته شده‌اند

صدها سال است که کودکان عامل پیشرفت‌هایی در حوزه‌های علم، تکنولوژی، غذا و سرگرمی بوده‌اند، حتی پیش از آن‌که به سن قانونی برسند و بتوانند یک ماشین را برانند. در ادامه به 14 اختراع مهم و جالبی می‌پردازیم به دست کودکان ساخته شدند.

1- ترامپولین

اختراع مهم و جالبی که به دست کودکان ساخته شده‌اند

جورج نیسن 16 ساله بعد از دیدن صحنه‌ی سقوط هنرمندان بندباز بر روی تور محافظی که در زیر آن‌ها قرار دارد، دست به اختراع ترامپولین زد (میز پارچه‌ای ضخیم و کشسانی که برای پرش در آکروبات یا صرفا تفریح و سرگرمی استفاده می‌شود). جورج با خود فکر کرد اگر این هنرمندان بندباز بعد از افتادن روی آن تور دوباره پرش کنند جالب‌تر خواهد بود. ترامپولین تقریبا 90 سال قدمت دارد و نیسن آن را در سال 1930 اختراع کرد.

2- ظرف مخصوص بیکن

اختراع مهم و جالبی که به دست کودکان ساخته شده‌اند

در یکی از روزهای سال 1993 خانواده‌ی ابی فلک متوجه شدند در خانه دستمال کاغذی ندارند تا بتوانند روغن اضافه‌ی بیکن‌هایی که می‌خواستند در مایکروویو درست کنند را بگیرند، به همین دلیل ابی 8 ساله تصمیم

گـرفت روش بهـتری بـرای پخت بیکن‌ها پیـدا کند. بعد از کمی آزمـون و خطـا، ابی ظـرف پایه داری به نـام بیکن ساز (Makin Bacon) اختراع کرد که مخصوص استفاده در مایکرویو بود و چربی بیکن‌ها در هنگـام پخت به داخل ظرف زیر پایه‌ها می‌ریخت. ایده‌ی درخشـان ابی او را به یک نوجوان میلیونر تبدیل کرد.

3- محافظ گوش

اختراع مهم و جالبی که به دست کودکان ساخته شده‌اند

در سال 1877، چستر گرینـوود 15 سـاله که از یخ زدن گوش‌هـایش در حین اسـکیت روی یخ خسـته شـده بـود، قابی از جنس مفتـول سـاخت و از مـادربزرگش خواست چند تکه پوست سگ آبی را به آن بـــــــــــدوزد تا با آن گوش‌هــایش را گــرم نگه‌دارد. اخــتراع این محافظ‌هــای گوش با اسـتقبال زیـادی رو به رو شد و حـتی سـربازان جنگ جهانی اول از این وسیله استفاده می‌کردند.

4- خط بریل

اختراع مهم و جالبی که به دست کودکان ساخته شده‌اند

پیش از آن‌که لـوییس بریل 15 سـاله الفبـای بریل را در سـال 1824 اخـتراع کنـد، افـراد نابینا با لمس حـروف برجسـته‌ای قـادر به خوانـدن بودند که شـیوه‌ی کند و پر زحمــتی بــود. لــوییس بریل که بینــایی‌اش را در سن 3 سالگی بر اثر آسیب دیدن چشم‌هایش از دست داده بـود، نوعی شیوه‌ی مکاتبه که مورد اســتفاده‌ی ارتش فرانسه بـود را تبـدیل به الفبـایی کـرد که اسـتفاده از آن بـرای افراد نابینا آسان بود.

5- چراغ‌های درخت کریسمس

اختراع مهم و جالبی که به دست کودکان ساخته شده‌اند

در گذشته آتش سوزی درخت‌های کریسمس اتفاق شایعی بود، چون از شمع برای تزئین آن‌ها استفاده می‌شد. اما آلبرت ساداکای 15 ساله در سال 1917 با اختراع رشته چراغ‌های ارزان قیمت‌تری که دیگر خطر آتش سوزی نداشتند به این مشکل پایان داد.

6- کامیون‌های اسباب بازی

اختراع مهم و جالبی که به دست کودکان ساخته شده‌اند

رابرت پچ یکی از جوان‌ترین مخترعان تاریخ است، به گونه‌ای که در سن 6 سالگی دست به اختراع کامیون‌های اسباب بازی زد. در سال 1963 رابرت نمونه‌ی اولیه‌ی اختراعش را با در بطری و مقوا درست کرد و این اختراع بعدها به اشکال مختلفی از کامیون‌های اسباب بازی تولید شد.

7- سوپرمن

اختراع مهم و جالبی که به دست کودکان ساخته شده‌اند

شخصیت مرد پولادین یا همان سوپرمن اولین بار در سال 1933 در ذهن دو نوجوان 17 ساله به نام جری سیگل و جو شاستر شکل گرفت و در سال 1938 در داستان‌های کمیک به تصویر درآمد. برخی از تاریخ نگاران کتاب‌های کمیک معتقدند که ایده اصلی این شخصیت مربوط به ماجرای مرگ پدر سیگل در جریان یک سرقت مسلحانه در فروشگاهش است.

8- بستنی یخی

اختراع مهم و جالبی که به دست کودکان ساخته شده‌اند

اختراع بستنی یخی هم مانند بسیاری از اختراعات دیگر حاصل تصادف بود. فرانک اپرسون 11 ساله در یکی از روزهای سال 1905، بر حسب اتفاق یک کاسه جوش شیرین و آب که داخل آن تکه چوبی برای هم زدن بود را در طول شب روی ایوان خانه رها کرد و محتویات ظرف منجمد شد. حدود 20 سال بعد از این کشف اتفاقی، فرانک کار فروش این بستنی‌های خوشمزه را شروع کرد.

9- بالشتک هشدار دهنده

اختراع مهم و جالبی که به دست کودکان ساخته شده‌اند

آلیسا چاوز همیشه از شنیدن خبر مرگ کودکانی که تصادفا در ماشین‌های گرم جا مانده بودند ناراحت بود و می‌خواست کاری کند که از این اتفاق تلخ جلوگیری کند. در سال 2014 آلیسای 14 ساله به ایده‌ی بالشتک هشدار دهنده یا صندلی داغ (Hot Seat) رسید. این بالشتک مجهز به سنسور، درون صندلی ماشین کودک قرار می‌گیرد و به گوشی هوشمند والدین متصل می‌شود. اگر سنسورهای بالشتک متوجه شوند که گوشی هوشمند بیشتر از 6 متر از ماشین فاصله گرفته و کودک هنوز درون صندلی است، قابلیت هشدار آن فعال می‌شود.

10- تلویزیون‌های اولیه

اختراع مهم و جالبی که به دست کودکان ساخته شده‌اند

اختراع تلویزیون تحـول بـزرگی در زنـدگی انسـان ایجـاد کرد و یکی از افراد پیشگامی که به ساخت این تکنولوژی مهم کمک کرد نوجوان 15 ساله‌ای که بـود که اولین بـار ایـده‌ی این وسـیله در خـواب به سـراغ او آمد. فیلو تی. فارنزورث در سال 1921 طرح‌هـایی بـرای سیسـتم یک تلویزیون برقی ترسیم کرد که 6 سال بعد تبدیل به شکل اولیه‌ی تلویزیون شد.

11- تخته‌ی اسکی روی آب

اختراع مهم و جالبی که به دست کودکان ساخته شده‌اند

رالف ساموئلسون 18 ساله تصمیم گـرفت علاقه‌اش به ورزش اسـکی را با اشـتیاقی که نسـبت به آب و اسـکی روی آن داشت تـرکیب کند. در سـال 1922، رالف اولین تخته‌ی اسـکی روی آب خـود را با باریکه‌هـایی از جنس چـوب و به روش خم کـردن انتهـای آن‌ها به سـمت بـالا ساخت.

12- کمدهای قفل آهنربایی

اختراع مهم و جالبی که به دست کودکان ساخته شده‌اند

سارا باکل 14 ساله که از درگـیری همیشـگی خـود با در کمد فلزی‌اش در مدرسه خسته شده بود، در سـال 2006 به ایده‌ی کمدهای قفل آهنربایی رسید. پـدر سـارا مـدیر عامل یک شرکت تولید کننده‌ی آهنربا بود.

13- اسنوموبیل

اختراع مهم و جالبی که به دست کودکان ساخته شده‌اند

در سال 1922 جوزف آرمند بامبردیر 15 ساله، 4 چوب اســکی و یک پروانه را با تســمه به یک موتــور ماشــین متصل کــرد و اولین نمــونه‌ی اســنوموبیل را ســاخت. او سال‌ها روی اختراع خود کار کرد تا آن‌که مدل پرطرفدار اسنوموبیل به نام اسکی دو (Ski-Doo) را تولید کرد.

14- باله‌های شنا

کراماتی از شیخ حسنعلی نخودکی

خدمت به خلق

فرزند ایشان نقل می‌کند:پدرم، در کلیه ساعات روز و شب، برای رفع حوائج حاجتمندان و درماندگان؛ آماده بودند.روزی عرضه داشتم: خوبست برای مراجعه مردم وقتی مقرر شود.پاسخ داد: پسرم، «لیس عند ربّنا صباح و لا مساء»: آن کس که برای رضای خدا، به خلق خدمت می‌کند، نباید که وقتی معین کند.پدرم در ابتدای شبها پس از انجام فریضه، به نگارش پاسخ نامه‌ها و انجام خواسته‌های مراجعان مشغول و سپس مدتی به مطالعه می‌پرداخت. از نیمه‌های شب تا طلوع آفتاب به نماز و ذکر و نوافل و تعقیبات سرگرم بودند. پس از طلوع خورشید اندکی استراحت می‌کرد و بعد از آن تا ظهر به ملاقات و گفتگو با مراجعان و تهیه و ساخت دارو برای بیماران می‌نشست و بالاخره عصرها برای تدریس به مدرسه میرفت و پس از آن نیز به پاسخگوئی و رفع نیازمندی محتاجان و گرفتاران مشغول بود و در تمام سال به تفاوت ایام و اختلاف احوال پس از طلوع آفتاب و یا ساعتی بعد از ظهر، استراحتی کوتاه می‌کرد.1

غرق در عبادت

یکی از خدام حرم مطهر علی بن موسی الرضا (علیه السلام)، می‌گوید: یک شب برای بستن درب پشت بام حرم از پله‌ها بالا رفتم. مرحوم حاج شیخ حسنعلی را بالای بام و در کنار گنبد مشغول نماز و در حال رکوع دیدم. رکوعش طولانی شد. چند بار رفتم و برگشتم؛ ولی او هم‌چنان در حال رکوع بود. طبق دستور سپس

درب پشت بام را بستم و پایین آمدم و به خانه رفتم. آن شب برف سنگینی بارید. هنگام سحر به حرم برگشتم. نگران جناب شیخ بودم و با عجله از پله‌های بام بالا رفتم، دیدم شیخ حسنعلی در همان رکوع آغاز شب است و پشت ایشان با سطح برف برابر است.

مستجاب الدعوه

آیت‌الله العظمی مرعشی‌نجفی در کتاب «المسلسلات فی الاجازات» می‌نویسد: "او در بین مردم به مستجاب‌الدعوه‌بودن شناخته شده بود و بسیاری از حاجت‌مندان و بیماران به او پناه می‌بردند؛ پس او برای آن‌ها دعا می‌کرد یا برای آن‌ها دعاها و حرزهایی می‌نوشت و به این وسیله، گرفتاری آن‌ها برطرف می‌شد و بیماران آن‌ها شفا می‌یافتند و با این وجود، در کمال تواضع و فروتنی بود و هیچ ادعایی نداشت و نمونه بارز زاهدانی بود که تنها به خدا توجه دارند و از امور دنیوی دور هستند.2

نمازهایت را اول وقت بخوان، چهل روز دیگر کارت درست می‌شود

محل دفن خود را می‌دانست

شیخ حسنعلی نخودکی اصفهانی

1- از برخی افراد مورد اعتماد شنیده شده که آن جناب در حال حیات خود، به این محلی که الان قبر اوست، (صحن عتیق حرم مطهر علی‌ابن موسی‌الرضا (ع)) رفت و آمد زیادی داشت. در آن‌جا می‌نشست و قرآن و دعا می‌خواند. وقتی که به او گفتند: چرا به این محل توجه

خاصی داری؟ گفت: این‌جا محل دفن من است و می‌گفت: مــرا در این محل دفن کنید. در آن زمــان ســرّ این عمل معلوم نبود، ولی بعدها معلوم شد که این محل نزدیک پایه منــاره است و از خــرابی مصــون است ولی جاهــای دیگر صــحن همه زیر و رو شــدند، ولی این محل هم‌چنان به حال خود مانده است.3

برنامه می‌دهم اما به فکر رهگذران هم باشید

2- یکی از تجار تهران گفت: در شمیران باغی خریدیم و از نظر آب در مضیقه بودیم. ناچــار شــدیم چــاهی بکــنیم ولی هر نقطه‌ای از باغ را کنــدیم به آب نرســیدیم. روزی قصد زیارت حضرت امــام رضا (علیه الســلام) کــردیم، در آن‌جا به زیــارت آیة الله حــاج شــیخ حســنعلی نخــودکی رفتیم، در ضمن زیارت ایشــان، جریــان کنــدن چــاه آب را گفــتیم و از ایشــان کمک خواســتیم. آیة الله نخــودکی فرمــود: من برنــامه‌ای می‌دهم که اگر مطــابق آن عمل بکنید، هر نقطه بــاغ را بکنیــد، آب بــیرون می‌آید و خشک هم نمی‌شــود. شــما باید یک شــیر هم بــیرون بگذارید تا رهگذرها و همسایه‌ها هم از آن اســتفاده کنند. ما شــرط را قبــول کــردیم. او هم برنامه را به ما داد. برنامه این بــود که ایشــان چند جمله در کاغــذی نوشــته و به ما فرمودند: هر نقطه را خواســتید بکنیــد، اول این کاغذ را در آن‌جا قــــرار بدهید و پس از آن، آن نقطه را بکنید و هنگامی که به آب رســیدید، این کاغذ را به چــاه بیندازید. ما هم مطــابق دســتور ایشــان عمل کــردیم و به آب رســیدیم. تــاکنون هر چه از آن چــاه آب برداشــته‌ایم کم نشــده است و یک شــیر هم به بــیرون بــاغ گذاشــته‌ایم تا عموم استفاده کنند.4

چند قدم راه رفتن و رهایی از اشرار

3- سـید ابوالقاسم هنـدی می‌گوید: به همـراه آیة الله نخودکی به یکی از کوه‌های مشـهد رفته بـودیم، ناگهـان شرور آن منطقه که موجب ناآرامی آن نواحی شده بـود، از کنـاره کـوه پیـدا شد و گفتند: اگر حـرکت کنید کشـته خواهید شد. آیة الله نخودکی به من فرمـود: وضو داری؟ گفتم: بله. آن‌گاه دست مرا گرفت و گفت: چشم خـود را ببند. پس از یکی دو قـدم که راه رفـتیم گفت: چشـمانت را باز کن. وقـتی که چشـمانم را بـاز کـردم دیـدم نزدیک دروازه شهر هسـتیم و به این تـرتیب از دست آن شـرور رها شـدیم. بعد از ظهر خـدمت آن جنـاب رفتم. به من گفتند: قضیه صبح را با کسی در میان نگذاشـتی؟ گفتم: نه. گفت: من تا زنده‌ام به کسی این مـاجرا را نگو وگرنه خود را به کشتن می‌دهی.5

چند دانه خرما و فرزنددار شدن

4- آقای ظفرالسلطان نهاوندی نقل کـرد که خـدمت آیة الله نخودکی مشرف شدم و عرض کردم که عروسم بچه ندارد و دیگر بچه‌دار نمی‌شود. آیة الله نخـودکی گفت: تو برای پسـرت اولاد می‌خـواهی. بعد دعـایی به من دادند و چند دانه خرما و خداوند به آن‌ها چندین اولاد داد.6

کارمند بیکاری که بازهم کارمند شد

5- یکی از کارمندان شهرداری نقل کرد: به عللی مرا از کار بر کنار کردند. رفتم خـدمت آیة الله نخـودکی. به من فرمـود: نمازهـایت را اول وقت بخـوان، چهل روز دیگر کـارت درست می‌شـود. روز چهلم در خیابـان نزدیک یک قهوه‌خانه نشسـته بـودم، شـهردار سـابق مشـهد آقـای

محمـدعلی روشن با درشـکه از آن محل عبـور می‌کـرد. بلند شدم، سلام کـردم. او درشـکه را نگه داشت و گفت: چرا این‌جا نشسته‌ای؟! مگر کار نداری؟! شرح حـال خـود را گفتم. گفت: با من بیا. با او ســوار درشــکه شــدم و رفتیم به شهرداری. او دستور داد از من رفع اتهام شــد، مرا به خدمت بازگرداند و مشغول کار شــدم. درست پس از چهل روز چنین شد.

موجودات فضایی، فرازمینی‌ها، بیگانگان، دیدگاه قرآن و روایات

دیده شـدن فرازمینی‌ها در تنها قمر کـره‌ای زمین یعـنی ماه:

در سال 1969 میلادی هنگامی که سفینه‌ی آپولو 11 به ماه فرستاده شد گروه فضانوردان از جمله (آرمسترانگ، کالینز و اولـدرین) فرازمینی‌ها را مشـاهده کردند. بـدین صورت که پس از چند سـاعت حـرکت به سـوی مـاه خـبر دادن که چند گلوله نــورانی اطــراف پایه‌هــای ســفینه هستند که با همان سـرعت به دنبـال آن حـرکت می‌کنند. این گـزارش کارکنـان مرکز کنـترل را نگـران کـرد. از آن ماجرا سه روز گذشت و هیچ انفجاری رخ نــداد و آن‌ها به ماه رسیدند. دستیار آرمسـترانگ سـال‌ها بعد دربـاره این موضوع می‌گوید: گلوله‌های نورانی در فاصله سه فــوتی ما بودند. سه بشقاب پرنده به قطرهـای 15 تا 30 مـتر مثل این که از یک مخزن اصلی جدا شده بودند. صـداهای عجیبی ازفرستنده‌ها به گوش می‌رسید. آرمسترانگ موج فرستنده را عوض کرد و اپراتور گفت: می‌خـواهم بـدانم جریــان چیــه؟ اوپراتــور خــبر نداشت چه شــده است و پرسید: چه شده؟ آن‌جا اوضاع خوبه؟ یکی از فضـانوردان گفت: قربــان یک چیزهــای بــزرگی کنــار دهانه انفجــار سفینه هسـتند. خداونـدا مثل این که روی آن نشسـته‌اند انگار از روی کـره‌ی مـاه دارند به ما نگـاه می‌کنند حـدود پنج ساعت بعد که روحیه‌ها کمی بهـتر شد آرمسـترانگ و اولدرین تصمیم گرفتند از سفینه خارج شوند و به کالینز گفتند در سفینه آمـاده بماند تا در صـورت بـروز خطر به سـرعت از مـاه فـرار کنند. این دو فضـانورد از سـفینه

خـــارج و در تـــاریکی گم شـــدند. این در حـــالی بـــود که خانواده‌های‌شـان با چشـمانی هراسـان در روی زمین به مانیتورها خـیره شـده بودند. زمـان به کنـدی می‌گذشت. بالاخره آرمسـترانگ و اولـدرین بازگشـتند و در آن لحظه پارمســترانگ آن جمله تـاریخی را گفت (بـرای یک مـرد قدم کـوچکی است ولی بـرای بشـریت پرشی بلند) آن‌ها آری از شی‌های فضایی پیدا نکرده بودند اما سـال‌ها پس از آن فضانوردان بارها و بارها چیزهـای مشـکوکی را در اطراف خود دیده‌اند آیا فرازمینی‌ها وجود دارنـد؟ این در حـــالی است که اســـناد بســـیاری از وجـــود موجـــودات فرازمینی خبر می‌دهد من از وجود موجودات در سیارات دیگر مطمئن نیســـتم ولی بســـیاری از مـــردم قطعا نمی‌توانند بـول کنند که در کهکشـانی به این بـزرگی که اندازه آن در حدود هزاران سال نـوری است هیچ موجـود زنده دیگـری نباشد این موضـوع تا حـدی پیش رفته است که در ســـال‌های اخـــیر توجه خیلی‌ها به دولت آمریکا و ارتبـاط آنـان با فرازمینی‌ها جلب گشـته و در این رابطه داسـتان‌ها فیلم‌هـای مهیج فـراوانی سـاخته شـده مثل فیلم (چهار شـگفت انگـیز 2).ـ امـروزه راست و یا دروغ افـــراد بســـیاری گـــزارش داده‌اند که با چشـــمان خـــود فرازمینی‌ها را دیده‌اند.

زیست فرا زمینی‌ها

کمربند حیـــات در منظومه شمسی یعـــنی جـــایی که سیاره‌ای با جو مناسب دارای آب به صورت مـایع است و احتمـال شـکل گـیری حیـات تنها در این کمربند وجـود دارد). سیاره زهـره از لحـاظ ظـاهری شـباهت زیـادی به زمین دارد. جرم آن‌ها با هم برابر است و ضمنا ترکیبـات

اتمسفری دو سیاره شباهت زیادی با هم داشته‌اند. اما سیاره زهره کمی نزدیک‌تر از زمین به خورشید است و این باعث عدم پایداری آب مایع در آن سیاره می‌شود. هم‌چنین گاز کربنیکی که در جو آن قرار دارد باعث ایجاد خاصیت گلخانه‌ای شدید می‌شود که درجه حرارت آن را تا 500 سانتی گراد می‌رساند پس شرایط اولیه حیات در آن مناسب نیست. 1ـ مریخ، سیاره دیگر کمربند حیات منظومه شمسی مریخ است که تاکنون بیش از دو گزینه دیگر کاوش شده است در چند صد میلیون سال اولیه منظومه شمسی مریخ نسبت به زمین شرایط بهتری برای پیدایش حیات داشته که به دلیل سریع سرد شدن مریخ بوده است همین زمینه شرایط پیدایش باکتری‌ها را زیر پوسته مریخ ایجاد کرده یعنی شرایط سطحی مریخ بسیار زودتر از زمین برای پیدایش حیات آماده شده است. یافته‌های اخیر مریخ نوردان ناسا وجود آب در گذشته در مریخ احتمالا حدود یک میلیارد سال قبل را نیز تایید کرده است هر چند میزان آن و مدت زمان بقای آن هم‌چنان مبهم است علاوه بر این شواهدی موجود مبنی وجود جوی ضخیم از co_2 را در سال‌های آغازین این سیاره را نشان می‌دهد شاید در همین دوره حیات در زیر سطح مریخ فرصت رشد یافته باشد اما به دلیل میدان مغناطیسی و گرانشی ضعیف مریخ (حدود 3 درصد جو زمین) باد خورشیدی، جو آن را بی‌از پیش پراکنده ساخته و سبب بخار شدن یا فرو رفتن آب‌های سطحی به زیر سطح مریخ و یخ زدن آن‌ها شده است. اخیراً مدار گردهای مریخ نشانه‌های امیدوارکننده‌ای را از وجود منابع- آب زیر سطح مریخ یافته‌اند بنابراین حیات بر روی مریخ کنونی بسیار کم است اما غیر ممکن

نیست احتمالا گرمای درونی مـریخ به انـدازه‌ای است که بتواند لایه زیرین یخ را گـرم کند تا بتواند محیطی نسـبتا مساعد را برای میکروب‌ها جان سخت مریخی ایجـاد کند. این باکتری‌ها در صورت وجود در سوخت و سـازش تولید کننده متان هستند شهاب سـنگ مـریخی ALHs4001 که 13000 سال پیش در قطب جنوب سقوط کـرده بـود در بزرگنمایی 100 هزار برابر با میکروسکوپ‌های الکترونی ساختارهای گرم مانندی دیده شد که دانشـمندان آن‌ها را مشـابه سـنگواره‌های حیـات ابتـدایی می‌دانند. اما هنـوز هیچ چیزی قطعی نیست. 2ـ اروپا (قمر مشـتر): سـطح این قمر مشـــــتری را اقیـــــانوس نیمه عمقی از آب فراگرفته و روی آن را لایه‌ای یخ ضـــــخیم که شـــــاید ضخامت آن یخ 10 تا 15 کیلومتر باشد پوشانیده است و این لایه یخ به دلایلی مجـاورت با خلاء همـواره در حـال شکست و تـرمیم است این قمر هم انـدازه مـاه و زمین است و منبع گرمـــــایی درونی آن بر اثر مکش گرانشی مشتری و دیگر قمرها بر اروپا به وجـود آمـده است. این گرما یخ‌هـای زیـرین را ذوب می‌کند در عین حـال فشـار یخ‌ها باعث می‌شـود آب بخـار شـود در نتیجه ممکن است نـوعی از حیـات در آب‌هـای زیـرین شـکل گرفته باشد شکلی از حیات که متفاوت از حیات شـناخته شـده زمین خواهد بود چـون ژرفـای (ضـخامت) یخ به حـدی است که نـور خورشـیدی از آن نمی‌گـذرد بر همین اسـاس حیـات وابسته به نور خورشید نیست این که آیا حیـاتی در آن‌جا آغـاز شـده و تا کجا صـحبت کـنیم که ناسا موفق شـود کاوشگری را به اروپا بفرسـتد و با سـوراخ کـردن یخ‌هـا، حیـــات دریـــایی را آزمـــایش کند که این امر با توجه به شرایط و ضخامت یخ به زودی امکان پذیر نیست.

1. تیتان: این قمر با قطـری معـادل 5160 کیلومـتر، دومین قمر بـــزرگ منظومه شمسی و حـــتی از سیاره‌های پلوتـون و عطـارد نـیز بزرگ‌تر است اما مهم‌ترین ویژگی آن وجــود جو قابل توجه آن است که از نظر ترکیبـــات و فشـــار ســـطحی به زمین بسیار شبیه است. جو هر دو از نیتروژن (17 درصد برای زمین و 90 تا 97 درصد برای تیتان) تشـکیل شده و فشار جو در تیتـان 5/1 برابر فشـار جو در زمین است. البته دومین گـــاز فـــراوان در زمین اکسیژن در تیتـان متـان است دور تا دور جو تیتـان تا ارتفـاع 700 کیلومـتری سـطح غبـاری از ذرات متان وجود دارد. در عکس‌هایی که کاسـینی اخـیرا از این قمر با اهمیت گرفته نـواحی تـیره و روشن بسـیاری دیـده می‌شـود که نـواحی تـیره احتمـالا دریاهـایی از اتـان و متـان هسـتند که در دمـای (179-) درجه سطح تیتان به وجود آمده‌اند و نواحی روشن باید قاره‌هـایی بر سـطح آن باشـند به دلیل دمای بسـیار کم تیتـان احتمـال وجـود حیـات در آن وجـــود نـــدارد. اما این قمر ترکیبـــات آلی یعـــنی بلوک‌های سازنده حیات را در خـود جـای داده است بنـــابراین نمـــونه‌ای عـــالی بـــرای بررسی شـــرایط آغازین حیات است. یعنی چیزی شبیه زمین در 5/4 میلیارد سال پیش که اکنون می‌تـوان سـیر تکـوین حیـــات را بر روی نمـــونه‌ای آزمایشـــگاهی مطالعه کـرد. حـال چگونه بر روی چـنین قمـری با اوضـاع محیطی نه چنـدان مسـاعد حیـات شـکل می‌گـیرد؟ تیتـــان یکی از مهم‌تـــرین عامل‌ها را داراست و آن جـوی پایـدار دارد که مانند یک حفـاظ محیط درون

قمر را از فضای بیرون آن جدا می‌کند. مورد بعدی مانند پیـدایش حیـات ابتـدایی بر روی زمین است پرتوهـای فـرابنفش در برخـورد با تیتـان بـاعث شکسته شدن مولکول‌های نیـتروژن متـان و سـایر مولکول‌ها می‌شود و در نتیجه ترکیبـات آلی بعـدی شـکل می‌گـیرد و در نتیجه چگـالی ابرها به حـدی می‌رسد که امکان ریزش باران‌های هیدروکربنی را روی قمر بالا می‌بـرد که در صـورت روی دادن این پدیـده مهم، دریاچه‌ها و رودهـایی از ترکیبـات آلی سـطح این قمر را می‌پوشـاند بنـابراین شـرایط حیـات ابتـدایی در مجـاورت مولکول‌هـای آلی مسـاعدتر می‌شـود و در آن صـورت ما شـاهد آن چیزی خواهیم بود که در حـدود 5/4 میلیـارد سـال پیش در زمین آغـاز شـده تا اکنـون به چـنین موجـودات هوشـمندی ختم شـود بسـیاری از این حدسـیات بعد از فـرود هـولگینس و تجزیه و تحلیل کامل داده‌های ارسالی آن قطع خواهد شد. پس با توجه به مطـالب گفته شـده می‌بیـنیم احتمـال این که در جـای دیگـری از منظومه شمسی هم بتواند حیـات شـکل بگـیرد صـفر نیست و احتمـال دارد هزاران هـزار سـال نـوری در آن سـوی این جهـان بی‌انتها که منظومه‌هـای شمسی بسـیاری وجـود دارد زندگی فرازمینی وجود داشته باشد!

از نظر ما انسان‌ها حیات به معنی وجود شرایط حاکم بر زمین (که همانا وجود آب و اکسیژن) است. اما این پندار قـدیمی که گویا زنـدگی تنها تحت شـرایطی شـبیه به شرایط حاکم بر کره زمین می‌تواند وجـود آید نادرست و غیر علمی است. واقعیت آن است که حتی برو روی کره

زمین هم موجوداتی زندگی می‌کنند که نیازی به اکسیژن ندارند. این نــوع موجــودات را باکتری‌هــای غــیرهوازی می‌نامند. مقدار معینی اکسیژن برای این باکتری‌ها حکم زهر را دارد و کشــنده است. یا به عنــوان مثــال کــاملاً منطقی به نظر می‌رسد که اگر تصور کنیم که آب شدیداً رادیواکتیو سترون و عـاری از هر گونه زنـدگی است/ اما حقیقت آن است که انـواعی از باکتری‌ها قادرند خـود را با این آب مرگبار که در اطـراف راکتورهـای اتمی جـاری است وفق داده و سازگار با آن به زندگی ادامه دهند.

آزمایشی که دکــتر زیگل دانشــمند آلمــانی انجــام داده هولناک و شگفت‌آور است. دکتر زیگل در آزمایشگاه خود شـرایطی کـاملا شـبیه به شـرایط موجـود در جو سـیاره مشتری ایجاد نمود و در این محیط مرگ‌آور که هیچ گونه شــباهتی با محیط‌هــای مناسب بــرای ایجــاد و رشد و زندگی بنا به تعریف رایج و مرسـوم آن نـدارد انـواعی از باکتری‌ها و قارچ‌ها پـرورش داد و عجیب آن که آمونیـاک و متان و هیدروژن این باکتری‌ها و قارچ‌ها را نابود نکرد. آزمایش‌های پروفسور هینتـون و دکـتر بلـوم از دانشـگاه بریستول انگلسـتان نـیز به نتـایج حـیرت انگـیز مشـابهی منجر گردید. این دو دانشمند لارو نوعی پشه را ساعت‌ها در دمــایی حــدود یکصد درجه ســانتیگراد حــرارت داده و سپس آن‌ها را بلافاصله در هلیوم مایع که برودتی معادل برودت خلاء کیهـانی دارد غوطه ور سـاختند. دانشـمندان آن‌گاه لارو پشه‌ها را در معرض اشعه پر انرژی قرار داده و در آخر دوبــاره آن‌ها را به محیط عــادی زنــدگی خــود برگرداندند. آن‌چه غیرممکن به نظر می‌رسـید عملی شد. لاروها روال عــادی و بیولــوژی زنــدگی خــود را از سر گرفتند و پس از مــدتی پشه‌های ســالمی از این لاروها

بیرون آمدند. ما باکتری‌هایی را می‌شناسیم که در دهانه آتشفشان و در مجاورت گدازه‌ها زندگی می‌کنند و باکتری‌های دیگری را سراغ داریم که در سنگ تغذیه می‌کنند و نیز انواعی را می‌شناسیم که آهن تولید می‌نمایند. انبوه سوالات بدون پاسخ، بی‌وقفه در حال افزایش است.

آزمایش‌های فراوانی در مراکز مختلف علمی در حال انجام است که روز به روز بر علت‌ها و دلایلی که نشان می‌دهد زندگی به هیچ وجه به شرایط حاکم بر سیاره ما وابسته نیست افزوده می‌گردد. ما قوانین و شرایط زندگی بر روی کره زمین را طی قرن‌های متمادی بنیان و لازمه حیات پنداشته و کره زمین را مرکز خلقت و زندگی به حساب آورده‌ایم. باور عمیق به این پندار دورنمای شناخت بشر را کدر و معوج ساخته است. اعتقاد به این فرضیه افق دید کاشفین و پژوهشگران را محدود ساخته و آن‌ها را وادار کرده است تا کائنات لایتنهای را با معیارها و سیستم فکری ویژه ما انسان‌ها مورد بررسی قرار دهند. از سوی دیگر نحوه تفکر ما نسبت به سایر جانداران بدان معنی است که قبول کنیم موجودات هوشمند ساکن بر روی یک سیاره‌ی دیگر نیز به نوبه خود حق دارند شرایط زندگی خود را تنها معیار و محور حیات بدانند به عنوان مثال اگر موجوداتی در برودتی معادل 150 تا 200 درجه زیر صفر زندگی می‌کنند حق دارند که این برودت مرگبار را پیش شرط و لازمه حیات بر روی سیار سیارات بدانند.

عده‌ای از دانشمندان عقیده دارند که موجودات زنده روی زمین از سیاره دیگری به زمین آمده‌اند. به عقیده

برخی از آن‌ها طی میلیاردها سال پیش شهاب سنگی که حاوی موجودات تک سلولی بود با سطح زمین برخورد کرد و این موجودات تک سلولی از آن پس زمین را به عنوان خانه خود انتخاب کردند. این سلول‌ها در آغاز اقیانوس‌های نخستین را محیط امنی در برابر پرتوهای شدید خورشیدی برای خود یافتند. به این ترتیب زمین تبدیل به سیاره حیات شد. بعدها از این موجودات تک سلولی حیات چند سلولی تکوین یافت و در حدود 500 میلیون سال پیش حیات بر سطح خشکی‌های زمین نیز گسترش یافت زیرا که در این بین یک لایه هوا یعنی لایه اوزون در جو زمین به وجود آمده بود که موجودات خشکی زی را در برابر پرتوهای خطرناک خورشید محافظت می‌کرد.

فرا زمینی

آیا موجودات فرازمینی از زمین دیدار کرده‌اند؟

امکان دارد موجودات فرازمینی هزاران سال پیش از سیاره ما دیدار و با پیشنیان ما صحبت کرده باشند. بدیهی است که نیاکان ما در آن زمان نه چیز زیادی درباره عالم می‌دانستند و نه درک و فهمی از یک فناوری بسیار پیشرفته داشتند به این ترتیب آن‌ها شاید این بیگانگان نیرومند را به عنوان خدایان خویش می‌انگاشتند این مسئله است که حداقل نویسنده سوئیسی اریک فون دنیکن از دهها سال پیش در نوشته‌های خود ادعا کرده است. نخستین کتابش در این باره که در سال 1968 انتشار یافت به یک باره او را مشهور کرد نام کتاب او «خاطراتی درباره آینده» بود. در این کتاب ادعا کرد که بسیاری از چیزهایی را که در

باستان شناسی اسرار آمیز و معماگونه جلـوه می‌کند در واقع توصیف نمـایش ناشـیانه وقـایع و حوادثی‌اند که در زمان اجداد و نیاکان ما اتفـاق افتـاده و بـرای آن‌ها درک ناشدنی و نـامفهوم بوده‌اند. دنیکن پس از آن کتاب‌هـای فراوانی در زمینه‌های مشابه نوشت. او انبوهی از اسناد و مدارک و شواهدی را برای ادعاهـای خـود مطـرح کـرد. اگر ما نوشت‌های او را باور کنیم بیگانگان خارج از زمین نه تنها بارها از زمین دیـــــدار کرده‌اند بلکه به طـــــور چشمگیری در وقایع و فرآیندهای زمینی دست داشته‌اند. به ادعای این نویسنده موجودات فرازمیـنی با روش‌هـای فناوری ژنتیکی عوامل وراثتی ما را تغییر دادن تا نبوغ و استعدادمان را افزایش دهند آن‌ها در ساخت اهـرام ثلاثه مصر کمک کردندو به انسـان اخترشناسـی، کشـاورزی و پزشـکی آموختند و حـتی بعضی از انتخـاب شـدگان را به سـفرهای فضـایی کوتـاه بردند. شـمار زیـاد اسـناد و مدارکی که دنیکن در کتاب‌های خود می‌آورد در نظر اول محکم و قـــانع کننـــده به نظر می‌رســـند که در ادامه به توضیح برخی از آن‌ها می‌پردازیم.

نقشه جغرافیایی 11000 ساله

در روز نهم نوامـبر سـال 1929 دکـتر خلیل الـدم رئیس مـــوزه ملی ترکیه دو قطعه پـــاره شـــده از یک نقشه جغرافیایی متعلق به پیری رئیس دریانورد شـهر عثمـانی پیدا کرد. پیری رئیس در زمان حیات خـویش سـمت امـیر البحری ناوگـان دریـای سـرخ و خلیج فـارس را به عهـده داشت. او در ســـال 1513 در شـــهر گلیبولو ترســـیم نقشه‌های جغرافیایی را آغاز کرد و در سال 1517 آن‌ها را در سـفری به اسـتانبول بـرد و به سـلطان سـلیم اول

فاتح مصر تقدیم کرد. پیری رئیس حتی قبل از پیداشـدن این قطعات نیز به عنـوان یک نقشه کش مـاهر در ترکیه شهرت فـراوان داشت از او 215 نقشه دیگر نـیز بـاقی مانــده است که وی در کتــابی به نــام «بحریه» آن‌ها را شرح داده و تفسیر کرده است دو قطعه نقشه پیدا شده توسط خلیل الـدم را که با رنگ‌هـای بـارز بر روی پوست آهو رسم شـــده‌اند را قطعـــاتی از نقشه کل جهـــان می‌دانند که به دست پـــیری رئیس ترســـیم گردیـــده و از قرن‌ها پیش مفقـود الاثر محسـوب می‌شد در سـال‌های دهه 40، قرن حاضر کپس‌هایی از این قطعـات نقشه در مقیــاس وســیع تهیه شــده است و در اختیــار موزه‌ها و کتابخانه‌هـای متعـدد قـرار گـرفت. در سـال 1954 این اوراق به دست آرلینگتن. اچ مـالری گـارتوگرافـ مشـهور آمریکایی که به ویژه در بررسی و ارزیــابی از نقشه‌های دریــایی قـــدیمی تبحر و مهــارت خاصی داشت رســـید. نقشه‌های پـیری رئیس، مـالری را به شـدت تحت تـاثیر قــرار داد. چــون بر روی آن‌ها قــاره قطب جنــوب رسم شده بـود که در سـال 1513 هنـوز کشف نگردیـده بـود. پیری رئیس در کتاب «بحریه» خود نوشته است که نقشه کامل جهان را از ترکیب 20 نقشه جـزئی کوچکـتر رسم کرده و برای ترسیم محدوده سـواحل جزایر آنتیل نـیز از یک نقشه متعلق به کریستف کلمب استفاده کــرده است که البته باید به این نکته توجه کـرد که هیچ کسی تـاکنون چنین نقشه‌ای که متعلق به کریستف کلمب باشد را پیــدا نکـــرده است. در کتـــاب بحریه در مـــورد قـــاره آمریکا جزئیاتی ذکر شده که قطعـاً بـرای پـیری رئیس ناشـناس بــوده است. البته این احتمــال هم وجــود دارد که پــیری رئیس جزئیات نـامبرده را از کریسـتف کلمب که تـازه در

سال 1511 از سفر اکتشافی خود بازگشته بود کسب کرده باشد از نظر تئوریک این تبادل تجربه امکان پذیر می‌باشد که شخص پیری رئیس از بی‌نظیر بودن نقشه‌هایش کاملاً مطمئن بوده و در این مورد متذکر شده است که در حال حاضر هیچ کس نقشه‌ای مانند این نقشه در اختیار ندارد آرلینگتن مالری از همکار خود والترز که در انستیتوی نقشه برداری نیروی دریای آمریکا کار می‌کرد در خواست کمک نمود. والترز به محض دیدن نقشه‌ها از دقتی که در تعیین و ترسیم فاصله‌های میان دنیای نو و کهن به کار رفته است شگفت زده شد چون در آغاز قرن شانزدهم هنوز قاره آمریکا در هیچ نقشه‌ای رسم نشده بود دقت کامل در تعیین محل جزایر قناری و جزایر آزور نیز برای والترز که در این زمینه کارشناس مسلم محسوب می‌شد تعجب‌آور بود او و مالری هم‌چنین متوجه شدن که پیری رئیس در ترسیم نقشه‌ها یا از مختصات مرسوم در زمان خود استفاده نکرده و یا زمین را مانند گذشتگان صفحه‌ای مستوی فرض کرده بود. این امر پژوهشگران نامبرده را کنجکاو نمود و آن دو برای سر در آوردن از موضوع، شبکه نقشه خوانی ویژه‌ای طراحی کردند و به کمک آن نقشه‌های قدیمی پیری رئیس را بر روی یک کره جغرافیایی مدرن منتقل نمودند. حیرت و شگفتی کارشناسان وصف ناپذیر بود نه تنها محیط مرئی و خطوط فاصل سواحل آمریکای شمالی و جنوبی دقیقاً در همان‌جا قرار داشتند که طبق شناخت امروزی ما باید قرار داشته باشند بلکه محیط مرئی و خطوط ساحلی قاره قطب جنوب نیز با شناخت امروزی ما دقیقاً منطبق بود در نقشه‌ای که پیری رئیس از جهان ترسیم

نموده منتهی الیه خشکی آمریکای جنوبی به وسیله نـوار بـاریکی به قـاره قطب جنـوب متصل است. در حـالی که امــروزه در فاصــله بین فایرلند و یخ‌هــای قطب جنــوب فقط یک دریـای طوفـانی وجـود دارد. والـترز و مـالری نقشه پــیری رئیس را میلیمــتر به میلیمــتر با نقشه‌های جدیدی که با مدرن‌ترین ابزار نقشه برداری از طریق هوا رسم گردیده بود مقایسه کرده و اطلاعات تکمیلی زیادی را که به وســیله عکســبرداری یا نــور مــاورائ قرمز به وســـیله هواپیما بدست آمـــده بـــود را به کمک طلبیدند بالاخره معلوم شد که حدود 11000 سال پیش یعـنی در اواخر دوران یخبنـدان چـنین راه خشـکی میـان آمریکـای جنوبی و قاره قطب جنوب حقیقتاً وجـود داشـته اسـت، پیری رئیس در نقشه قطب جنـوب با دقت تمـام جزایـر، خلیج‌ها و کوهها را مشـخص و با اسـتفاده از دقیق‌تـرین اصـول نقشه بـرداری محل و مشخصـات آن‌ها را تعـیین نمــوده است. اما ما امــروزه قــادر به دین این جزئیــات نیستیم. چون آن‌ها در زیر لایه ضخیمی از یخ قرار دارند. اریک فون دنیکن درباره نقشه‌های پیری رئیس می‌گوید: نقشه‌های جغرافیایی پـیری رئیس یکی از مـدارکی است که من برای اثبـات فرضـیه خـود، مبـنی بر سـفر مـاوراء زمینیـان به دنیـای ما در گذشـته‌های دور مـورد اسـتفاده قرار می‌دهم. برای من مسلم است که مـاوراء زمینینـان از سفینه‌های فضایی خود که در مـدار کـره زمین پـرواز می‌کـــرد به نقشه بـــرداری از قاره‌ها و دریاها پرداخته بودند نقشه‌هایی که بدین ترتیب تهیه شد به عنوان هدیه در اختیــار اجــداد ما قــرار گــرفت و آنانکه مفهــوم این نقشه‌ها را درک نمی‌کردند آن‌ها را به عنـــوان اشـــیای مقدس نگهداری نمودند بـدین تـرتیب نقشه‌های هـزاران

شال دوام آوردند و سرانجام به دست امـیرالبحر زرنگ و هوشـیار عثمـانی افتـاد. بنـابراین پـیری رئیس به هنگـام رسم نقشه جهان خود نیز خبر نداشت که چه چیزی را به تصویر می‌کشد. حال به نظر شما با مطـالب گفته شـده، نیاکان ما در هـزاران سـال پیش این همه توانـایی علم و اگـاهی از جهـان را خـود به تنهـایی به دست آورده‌اند یا این‌که شــما هم مثل اریکفــون دنیکن فکر می‌کنید که در گذشته‌های دور موجودات فرازمینی از زمین دیدار کردند و به اجداد ما آموزش دادند.

دیدگاه قرآنی:

سوره البقرة آیه 33

فرمـــود: (ای آدم! آنـــان را از اســـامی [و اســـرار] این موجودات آگاه کن.) هنگامی که آنان

را آگـاه کـرد، خداوند فرمـود: (آیا به شـما نگفتم که من، غیب آسمان‌ها و زمین را

میـدانم؟! و نـیز میـدانم آن‌چه را شـما آشـکار میکنیـد، و آن‌چه را پنهان میداشتید!)

سوره البقرة آیه 116

[یهـود و نصـاری و مشـرکان] گفتند: (خداونـد، فرزنـدی برای خود انتخاب کرده است)

! -منزه است او- بلکه آن‌چه در آسمان‌ها و زمین اســت، از آن اوست؛

و همه در برابر او خاضعند!

سوره: طه, آیه: 6

آن‌چه در آسـمان‌ها و آن‌چه در زمین و آن‌چه میـان آن دو و آن‌چه زیر خاک است از آن اوست

سوره: 34, آیه: 1

سپاس خدایی را که آن‌چه در آسـمان‌ها و آن‌چه در زمین است از آن اوست و در آخرت [نیز] سـپاس از آن اوست و هم اوست‌سنجیده‌کار آگاه

سوره: الانبیا, آیه: 19

و هر که در آسـمان‌ها و زمین است بـرای اوست و کسـانی که نـزد اویند از پرسـتش وی تکـبر نمی‌ورزند و درمانده نمی‌شوند

سوره: الحج, آیه: 18

آیا ندانسـتی که خداست که هر کس در آسـمان‌ها و هر کس در زمین است و خورشید و ماه و [تمام] ستارگان و کوهها و درختان و جنبندگان و بسیاری از مردم بـرای او سجده می‌کنند و بسیاری‌اند که عذاب بر آنان واجب شده است و هر که را خـدا خـوار کند او را گرامی‌دارنـده‌ای نیست چرا که خدا هر چه بخواهد انجام می‌دهد

سوره: الانبیا, آیه: 30

آیا کسـانی که کفر ورزیدند ندانسـتند که آسـمان‌ها و زمین هر دو به هم پیوسـته بودند و ما آن دو را از هم جـدا سـاختیم و هر چـیز زنـده‌ای را از آب پدید آوردیم آیا [باز هم] ایمان نمی‌آورند

سوره: لقمان, آیه: 20

آیا ندانسته‌اید که خدا آن‌چه را که در آسمان‌ها و آن‌چه را که در زمین است مسخر شما ساخته و نعمتهای ظـاهر و باطن خود را بر شما تمام کـرده است و بـرخی از مـردم در باره خـدا بی[آن‌که] دانش و رهنمـود و کتـابی روشن [داشته باشند] به مجادله برمی‌خیزند

سوره:الفتح, آیه: 4

اوست آن کس که در دلهـــای مؤمنـــان آرامش را فـــرو فرســتاد تا ایمــانی بر ایمــان خــود بیفزایند و ســپاهیان آســمان‌ها و زمین از آن خداست و خــدا همــواره دانــای سنجیده‌کار است

سوره:الفتح, آیه: 7

و ســـپاهیان آســـمان‌ها و زمین از آن خداست و خـــدا همواره شکست‌ناپذیر سنجیده‌کار است

سوره: الروم, آیه: 26

و هر که در آســمان‌ها و زمین است از آن اوست همه او را گردن نهاده‌اند

سوره:الحاثیه, آیه: 13

و آن‌چه را در آسمان‌ها و آن‌چه را در زمین است به سود شــما رام کــرد همه از اوست قطعا در این [امر] بــرای مردمی که می‌اندیشند نشانه‌هایی است

سوره:الحدید, آیه: 1

آن‌چه در آســـــمان‌ها و زمین است‌خدا را به پـــــاکی می‌ستایند و اوست ارجمند حکیم

سوره: الحشر, آیه: 1

آن‌چه در آســمان‌ها و در زمین است تســبیح‌گوی خــدای هستند و اوست‌شکست‌ناپذیر سنجیده‌کار

سوره: الصف, آیه: 1

آن‌چه در آسمان‌ها و آن‌چه در زمین است به تســبیح خــدا می‌پردازند و اوست ارجمند حکیم

سوره: الجمعه, آیه: 1

آن‌چه در آســـــمان‌ها و آن‌چه در زمین است‌خدایی را که پادشاه پاک ارجمند فرزانه است تسبیح می‌گویند

سوره:النحل, آیه: 49

و آن‌چه در آســـمان‌ها و آن‌چه در زمین از جنبنـــدگان و فرشـــتگان است بـــرای خـــدا ســـجده می‌کنند و تکـــبر نمی‌ورزند

سوره: النور, آیه: 41

آیا ندانســته‌ای که هر که [و هر چه] در آســمان‌ها و زمین است برای خدا تسبیح می‌گویند و پرندگان [نیز] در حالی که در آســمان پر گشــوده‌اند [تســبیح او می‌گویند] همه ستایش و نیایش خود را می‌دانند و خــدا به آن‌چه می‌کنند داناست

سوره:التغبن, آیه: 1

هر چه در آسمان‌ها و هر چه در زمین است‌خدا را تسبیح می‌گویند او راست فرمانروایی و او راست‌سپاس و او بر هر چیزی تواناست

سوره:الشوری, آیه: 29

و از نشانه‌های [قدرت] اوست آفرینش آسمان‌ها و زمین و آن‌چه از [انواع] جنبنده* در میان آن دو پراکنده است و او هرگاه بخواهد بر گردآوردن آنان تواناست

گاه باش که هر که [و هر چه] در آسمان‌ها و هر که [و هر چه] در زمین است از آن خداست و کسانی که غیر از خدا شریکانی را می‌خوانند [از آن‌ها] پیروی نمی‌کنند اینان جز از گمان پیروی نمی‌کنند و جز گمان نمی‌برند

سوره:الحشر, آیه: 24

اوست‌خدای خالق نوساز صورتگر [که] بهترین نامها [و صفات] از آن اوست آن‌چه در آسمان‌ها و زمین است [جمله] تسبیح او می‌گویند و او عزیز حکیم است

سوره:الرحمن, آیه: 29

هر که در آسمان‌ها و زمین است از او درخواست می‌کند هر زمان او در کاری است

سوره:آل عمران, آیه: 83

آیا جز دین خدا را می‌جویند با آن‌که هر که در آسمان‌ها و زمین است‌خواه و ناخواه سر به فرمان او نهاده است و به سوی او بازگردانیده می‌شوید

سوره: النمل, آیه: 65

بگو هر که در آســـمان‌ها و زمین است جز خـــدا غیب را نمی‌شناسند و نمی‌دانند کی برانگیخته خواهند شد

سوره: النمل, آیه: 87

و روزی که در صور دمیده شـود پس هر که در آسـمان‌ها و هر که در زمین است به هـــــراس افتد مگر آن کس که خدا بخواهد و جملگی با زبونی رو به سوی او آورند

سوره:الاسرا, آیه: 44

***آســـــمان‌های هفتگانه* و زمین و *هر کس که در آن‌هاست* او را تســـبیح می‌گویند و هیچ چـــیز نیست مگر این‌که در حال ستایش تسبیح او می‌گوید ولی شما تســبیح آن‌ها را درنمی‌یابید به راستی که او همواره بردبـار [و] آمرزنـده است**

سوره:النجم, آیه: 26

و بسا فرشتگانی که در آسـمان‌هایند [و] شفاعتشـان به کـــــاری نیاید مگر پس از آن‌که خـــــدا به هر که خواهد و خشنود باشد اذن دهد

سوره: الانبیا, آیه: 22

اگر در آن‌ها [=زمین و آسـمان] جز خـدا *خـدایانی* [دیگر] وجـــود داشت قطعا [زمین و آســـمان] تبـــاه می‌شد پس منزه است‌خدا پروردگارِ عرش از آن‌چه وصف می‌کنند

روایات:

از امام علی (ع) روایت شده که غـیر از این جهـان که ما در آن زنـــدگی می‌کـــنیم دنیاهـــایی وجـــود دارد که بس بزرگ‌تر است.

از امام صادق (ع) روایت شده که غیر از این جهان که ما در آن زنـــدگی می‌کـــنیم دنیاهـــایی وجـــود دارد که بس بزرگ‌تر است و در آن دنیا علومی است که شاید با علوم این جهان فـرق دارد و تنها پروردگـار از شـمار آن دنیاها آگاه است و در دنیاهـای دیگر دو نـوع علم وجـود دارد که نوعی از آن شـبیه به علـوم این جهـان است و اگر کسی از این جهان به آن‌جا (یعـنی دنیاهـای مـوازی) سـفر کند می‌تواند آن علوم را یـاد بگـیرد اما در بعضی از دنیاهـای دیگر علومی وجود دارد که اندیشه مردم این دنیا قادر به درک آن نیست به طوری که علم پیشـرفته این‌جا (یعـنی زمین) علم پسرفته آن دنیاها است.

در کتاب «حیات در آسـمان‌ها» روایـتی از امـام علی (ع) آمـده به این مضـمون که ایشـان به همراهانشـان در یک سـفر شب هنگـام فرمودند: این سـتارگان که شـما در آســـمان‌ها می‌بینند در بـــرخی از آن‌ها شـــهرهایی با ساختمان‌های بلند وجود دارد.

همه این آیات و روایات و نظر صاحب نظـران به صـورت احتمـالی دلالت بر وجـود موجـودات زنـده در کـرات دیگر دارند و نیز نوعی رازگویی علمی از آینده است و به نظر من آن آینده چندان هم دور نیست.

حضرت امیرالمومنین(ع)می فر ماید:

سپس خداوند منزه بـرای اسـکان آسـمان‌ها و ابادسـازی برترین طبقه‌ی ملکوت ,مخلوقـات جدیـدی از ملائکهـاش

ایجاد نمود و شکاف‌های اسمان و مکان‌های خــالی آن جا را با انها پر نمود

(بحار الانوار ج 52 ص 109)

حضرت باقر (ع)در خطاب به ابوحمزه ثمالی می‌فر ماید:

ای ابا حمــزه ,این قبه (گنبد _ســیاره)پــدر ما ادم است و خداوند غیر از آن (سیاره) سی و نه گنبد(ســیاره) دارد و در انجا مخلوقـــاتی هســـتند که یک چشم بهم زدن نـــیز نافرمانی خداوند نکرده‌اند

(روضه کافی ص231)

قبه در این حدیث اشاره به تمدن اســمانی است و تعــداد 39 صرفا تعیین حدود نیست بلکه معرفی تعدادی از این تمدن‌ها و جهان‌هاست زیرا در احادیث متعدد تعــداد ان‌ها را مختلف اوردند

حضرت صادق(ع) می‌فر ماید:

در ورای این خورشید شــما چهل خورشــید دیگر است که در ورای ان‌ها مخلوقــات بســیاری وجــود دارند ودر ورای این ماه شما چهل ما است که مخلوقات بســیاری در انها زندگی می‌کنند

(بصائر الدرجات ص510)

امیر المومنین (ع)می فر ماید:

خداوند پشت مغـــــرب ســـــرزمینی دارد که به آن جابلقا می‌گویند ودر جابلقا هفتــاد تمــدن است که هیچ یک مثل

این تمــدن (بشــری) نیست هیچ گــاه نافرمــانی خداوند نکرده‌اند

سوره: الانبیا, آیه: 19

و هر که در آســـــمان‌ها و زمین است بـــــرای اوست و کســانی که نــزد اویند از پرســتش وی تکــبر نمی‌ورزند و درمانده نمی‌شوند

جابلقا در نقطه مقابل جابلسا قـــــرار دارد که شـــــهری بزرگ در غرب است.

نــام جابلقا و جابلسا در روایــات اســلامی زیــاد اســتفاده شده‌است. در وصف این دو شــهر عبــارات مشــابهی در منابعی چون تاریخ بلعمی، و عجایب المخلوقــات طوسی آمــده که از آن جمله است: «هریک هــزار یا ده هــزار در دارد، مخلوقات آن‌ها غیرقابل شمارش‌اند، ســاکنان آن‌ها از ابلیس و حضرت آدم علیه السـلام بی‌اطلاع‌اند و هریک هفت هـــزار ســـال عمر می‌کننـــد، خورشـــید و مـــاه را نمی‌بینند و از نور دیگری استفاده می‌کنند».

تمثل فرشتگان و جنیان

تمثل به معنای این است که موجودی به شـکل موجــود و صورت آن درآید. در آیات قرآنی سخنی از تمثل جنیــان و یا ابلیس به میـــــان نیامـــــده است. به نظر می‌رسد که مساله تمثل امری خاص برای شماری از فرشــتگان است که در قرآن از آن به روح تعبیر شده است.

در آیــات قــرآنی بیــان شــده که روح به صــورت انســان کـــاملی در نظر مـــریم(س) تمثل یافته است. این تمثل می‌بایست غیرتجسم باشد. به این معنا که روح که

فرشته برتر از مقـام امر الهی است در نظر مـریم تمثل و نه تجسم می‌یابد و تنها او قادر به دیدن چنین موجودی می‌شــود. این تمثل آن گونه مشــهود بــوده که وی را به وحشت می‌انـدازد. با توجه به این که حضـرت مـریم(س) بارها و بارها از خوراک‌هـای آسـمانی بهـره بـرده بـود و میوه‌ها و غذایی را در دسترس داشت که بیرون از حوزه عــادی بشر چنــان که وقــتی حضــرت زکریا(ع) از وجــود آن‌ها می‌پرسد مـریم(س) به صـراحت به آسـمانی بـودن آن‌ها اشـاره می‌کنـد، نمی‌تـوان گفت که ایشـان تـاکنون فرشــته‌ای را ملاقــات نکــرده است. به نظر می‌رسد که بیش از این، ملاقات با فرشتگان به صورت تمثلی نبــوده و این نخستین باری است که فرشته‌ای همانند روح با آن قداست و مقـام خـود تمثل یافته است. وی آن را چنـان که می‌بایست می‌بیند و این شـــــیوه به نظر وی تجسم می‌آید از این رو گمـان می‌کند که انسـانی است که قصد سـویی نسـبت به او دارد. تعبـیر قـرآنی از این رخـداد به تمثل می‌نماید که در این‌جا تجســـمی نبـــوده و تنها او می‌توانست فرشته روح را ببیند. اسـتاد حسن زاده آملی در درس خــود بر دیــدن خــاص حضــرت مــریم(س) تاکید ویــژه‌ای داشــتند که به نظر می‌رسد مقصــود ایشــان از تمثل، عدم تجسم بوده است.

در این که این فرشته که قـرآن از آن به روح یـاد می‌کند کیست اختلاف است برخی او را همـان جبرئیـل، فرشـته وحی می‌دانند که به نظر می‌رسد این گونه نیست و موجــودی که خداوند از وی به روح یــاد کــرده غــیر از فرشته وحی است.

به هر حال فرشتگان یا برخی از آنان به گـونه‌ای هسـتند که می‌توانند تمثل یابند و تنها شـــخص خاصی که بـــرای وی تمثل رخ می‌دهد می‌تواند او را ببیند.

تجسم فرشتگان شدنی است

در خصـوص تجسم فرشـتگان یا بعضی از آنـان باید گفت که برخی از آن‌ها که از عنصر نور و ماده تشکیل شده‌اند می‌توانند تجسم به معنای صـورت انسـانی یا هر صـورت دیگر مادی به خود گرفتن، پیدا کنند.

قـــرآن در چند آیه و در چند رخـــداد، گزارشی کامل از تجسم و دیـــدار بـــرخی از فرشـــتگان که ما آن‌ها را فرشـتگان عـذاب می‌شناسـیم بیـان می‌کند. از جمله این گزارش‌ها دیدار فرشـتگان عـذاب با حضـرت ابـراهیم(ع) است. آنان که شماری چند بودند به شکل انسـانی تجسم یافته و به دیـدار حضـرت(ع) رفتند. آن حضـرت با آن که بارها فرشـته وحی را دیـده بـود و یا در عـالم ملکـوت با فرشـتگان دیـدار داشـت، هنگـام ورود ایشـان به مـنزل نتوانست آنـان را بشناسد. از این رو گمـان بـرد شـماری انســان هســتند که میهمــان وی شــده‌اند. به شــتاب گوساله‌ای فربه را می‌کشد و پیشـکش مهمانـان می‌کند. زمــانی که می‌بیند مهمانــان دست به غــذا نمی‌برند از ایشان هراسان می‌شود که شاید انسـان‌هایی هسـتند که قصد سـویی دارند و به همین خـاطر به غـذای میزبـان دست نمی‌زنند.

فرشتگان مجسم انسـانی، خـود را معـرفی می‌کنند و به آن حضــرت مــژده فرزنــدداری می‌دهند. در این هنگــام ساره نیز وارد می‌شود و مهمانان انسـانی را که خـود را

به عنـوان فرشـته معـرفی کرده‌اند می‌بیند و از مـژده‌ای که می‌دهند شــگفت زده می‌شــود و فریــادی از شــادی بـرمی دارد. آن‌گـاه حضـرت(ع) از مـأموریت اصـلی آنـان می‌پرسد؛ زیرا اکنون آگاه شده است که اینان فرشـتگان عذاب هستند نه فرشتگان رحمت هرچند که برای او پیـام شادی می‌آورند. (هود آیات 69 و 73، عنکبوت آیات 31 و 32 و نیز ذاریات آیات 24 تا31)

در این آیات به خوبی روشن می‌شود که تجسم بـرخی از فرشتگان ممکن و شدنی است و این اتفاق افتاده است؛ از این رو بـرخلاف تمثیـل، قـرآن از مهمانـانی با صـفت مکـرمین یـاد می‌کند که بیـانگر فرشـتگان خاصی است. ساره همسر ابراهیم(ع) نـیز آنـان را می‌بیند و چنـان که در آیات 77 و 78 سوره هود بیان می‌شود تجسم آنان به گـونه‌ای بـوده که حـتی قـوم لـوط آنـان را که به شـکل انسان‌های کامل و زیبا درآمده بودند دیده و خواهان فعل حرام با آنان می‌شوند.

نمونه دیگر تجسم یابی،هاروت و ماروت است که به بـال می‌روند و به مردمان آن‌جا سحر و جادو می‌آموزند. آنان یا از فرشتگان زمینی بودند یا از فرشـتگان ملکـوتی و یا امـری، با این همه آنـان مـدتی بسـیار در میـان مـردم به شـکل انسـانی زنـدگی می‌کنند و بـرای رهـایی مردمـان آموزش‌هایی را برای خنثی سازی جادو و ســحر می‌دهند که البته چون آموزش کلی بوده هر کسی می‌توانست در خــیر و شر از آن بهــره گــیرد مانند دانش هســته‌ای که می‌توان در درمان یا در کشتار مـردم از آن سـود جست. آنان همواره به مردم هشدار می‌دادند که دانشی که آنان می‌آموزانند دانشی دوپهلو و دو جنبه‌ای است و مــــردم

می‌بایست در راستای خیر از آن سود برند. (بقره آیه 102)

به هر حال تجسم فرشتگان و یا برخی از آنان به شکل انسانی امکان پذیر و بلکه واقع شده است و نمی‌توان آن را انکار کرد.

عدم امکان تجسم انسانی برای جنیان و ابلیس

اما درباره تجسم جنیان می‌بایست گفت که آنان خود از جسم تشکیل شده‌اند و در حقیقت جسمی لطیف از آتش و عناصر انرژی دارند. بنابراین پرسشی که مطرح می‌شود آن است که آیا این جسمیت به آنان امکان می‌دهد که خود را به شکل دیگری همانند انسان در آورند؟

به نظر می‌رسد که برای جنیان و حتی ابلیس این امکان وجود ندارد که خود را به شکل تجسمی انسان یا چیزی دیگر در آورند. دست کم آیات قرآنی نمونه‌هایی از تجسم ابلیس یا جنیان ندارد و تنها در دو آیه، مفسران بر این باورند که قرآن به تجسم ابلیس اشاره دارد: یکی آیه 48 سوره انفال است که می‌گویند ابلیس به چهره انسانی سراقه بن مالک در روز بدر تجسم می‌یابد و آنان را فریب می‌دهد.(مجمع البیان ج 3 و 4 ص 844) و دیگری آیه 16 سوره حشر است که می‌گویند ابلیس تمثل یافته و برصیصای عابد را فریفته است.(مجمع البیان ج 9 و 10 ص 397)

البته اگر در این ادعای دوم دقت شود، سخن از تمثل ابلیس است نه تجسم آن به صورت انسانی. از این رو نمی‌توان تجسم ابلیس را پذیرفت اما تمثل جن و ابلیس

امکان پذیر و شدنی است؛ زیـرا چنـان که گفته شد تمثل صورت گرفتن چـیزی به صـورت دیگـری است که تنها در قـوه بینـایی و یا جـان او تـاثیر می‌گـذارد و نـوعی تخیل است که در سحر و جـادوی سـاحران مصـری دیـده شـده است. از این رو نمی‌تــوان پــذیرفت که جنیــان و ابلیس بتوانند از جسم خــویش بــیرون آمــده و تجسم و شــکل جسـمانی (کالبد) انسـانی و یا حیـوانی را به خـود بگیرند ولی می‌توانند تمثل یابند.

بر این اسـاس می‌تـوان گفت جنیـانی که بـرای حضـرت سلیمان (ع) کار می‌کردند تجسم انسـانی نداشـته و یا به شــکل حیــوانی و یا جــانوری تجسم نیافته بودند بلکه در همـان جسم خـویش بـوده و تنها حضـرت سـلیمان (ع) و بــرخی از اهل بصــیرت همانند وزیر وی عاصف بن برخیا می‌توانستند آنان را ببینند. این مساله درباره عفریت من الجن که در آیات آمده است نیز صادق است و تنها برخی می‌توانستند او را به چشم برزخی ببینند و این گونه نبود که همان کسانی که در دربار حضرت سلیمان (ع) حضـور داشتند از وزارت عفریت جنی آگاه بوده باشند.

به ســخن دیگر همــان گونه که بــرای انســان، تجسم به معنـای شـکل جـانوری را به خـود گـرفتن وجـود نـدارد و نمی‌تواند کالبد دیگــری بــرای خــود درست کند که کالبد جانوری باشد برای جنیان این امکان نیز وجود نــدارد؛ هر چند که آنان از جسم لطیف‌تری برخوردارند اما آنـان نـیز از این توان برخـوردار نبـوده و تنها می‌توانند به اشـکال دیگـری تمثل یابنـد؛ هر چند که در این بـاره نـیز مسـتند قـرآنی و یا دلیلی اسـتوار و محکم بر تمثل آنـان همانند تجسم ایشان یافت نشده است.

البته بــرخی از انســان‌ها همانند اولیــای خــاص این گونه هستند که می‌توانند برای خود کالبدهایی انسانی مشــابه داشـــته باشـــند که در اصـــطلاح از آن به ابـــدال تعبـــیر می‌شود.

آشـنایی با قطعـات و سـخت‌افزارهای گوشی‌های تلفن همراه

بردهای موبایل به دلیل سـاختار فشـرده و پیچیـده‌ای که دارند داری طـراحی متفـاوت نسـبت به سـایر بردهـای الکـتریکی می‌باشـند.این بردها دارای 7 لایه بـوده که از داخل هر کدام از این لایه‌ها مـدارهای مختلف عبـور داده شـده‌اند و این مـدارها در قسـمت‌هایی از بـرد به هم متصل می‌شـوند که به این قسـمت‌ها متـالیزه گفته می‌شود.

قبل از هر چیز به توضیح مفاهیم اولیه در زمینه قطعات تلفن همراه می‌پردازم.

مقاومت:

این قطعه به عنـوان یک کـاهش دهنـده ولتـاژ محصـوب می‌شود.

به عنوان مثال برای قطعاتی که نیاز به ولتـاژی کمـتر از ولتـاژ بـاتری دارند در مـدار آن‌ها از یک مقـاومت بـرای کاهش میزان ولتاژ استفاده می‌شود.

خازن:

این قطعه بسـته به این که در چه مـداری از آن اسـتفاده می‌شود دارای کاربردهای مختلفی

می باشد.ولی در حالت کلی به عنـوان یک ذخـیره کننـده ولتاژ مورد استفاده قرار می‌گیرد.

بـرای مثـال فلش دوربین رو تصـور کنید که به ولتـاژ بالایی نیاز دارد.این ولتاژ بالا را خازن تامین می‌کند.

سلف: (سیم پیچ)

ســـلف یا ســـیم پیچ قطعه‌ای است که بیشـــتر از آن در مدارات فرکانسی استفاده می‌شود. این

قطعه کاربردهای گونـاگونی دارد که می‌تـوان به عنـوان فیلتر ویا تطبیق امپدانس دو مدار با یک‌دیگر و

هم‌چنین به عنوان یک ذخـیره کننـده ولتـاژ نـیز اسـتفاده شود.

دیود:

قطعه‌ای دوپایه که نقش محـــافظتی و تثـــبیت کننـــدگی ولتاژ دارد. و عبـور جریـان در آن‌ها یک طرفه می‌باشد.و دارای انواع مختلف می‌باشد.

ترانزیستور:

قطعه‌ای 3 پایه که بســته به این‌که در چه نــوع مــداری استفاده شود کارکرد متفاوتی دارد.

از ترانزیســتورها بیشــتر به عنــوان تقــویت کننــدگی و سویچینگ استفاده می‌شود.

IC:

قطعه‌ای می‌باشد که از مـــدارات مجتمع تشـــکیل شـــده است و در درون هر یک قطعـات بسـیار زیـادی با چینش مناسب قرار گرفته‌اند.آی سی‌ها بسته به کارشـــان عمل کردهای متفاوتی دارند.

بردهای موبایل را به سه قسمت یا بلوک اصـلی تقسـیم بندی می‌کنند که عبارتند از:

1- بلوک Radio Frequency

2- بلوک Analog Frequency

3- بلوک Base Band

بلوک RF

این بلـوک و قطعـات متعلق به آن در قسـمت بـالای بـرد گوشی قـــرار می‌گیرند.این بلـــوک در حقیقت وظیفه دریافت فرکانس‌های GSM از دکل‌های BTS مخابرات رو بر عهده دارد.

و پس از دریـــافت این فرکانس‌ها اطلاعـــات موجـــود در داخل انها را جداسازی کرده و به قسمت‌های مـــورد نظر در گوشی ارسال می‌کند.

این بلوک شامل چنین قطعاتی است:

آنتن, ســـوئیچ آنتن, فیلترهـــای SAW, آی سی RF, کریستال26مگاهرتز, VCO, آی سی PF یا PA.

- آنتن:

که در حقیقت وظیفه دریـــافت فرکانس‌ها از دکل‌هـــای BTS را بر عهده دارد.

- سوئیچ آنتن:

این قطعه شـما رو در حـالت فرسـتنده و گیرنـده قـرار می‌دهد و بین این دو حالت سویچ می‌شود.

- فیلترهای SAW:

همونطـــور که از نامشـــون پیداست وظیفه فیلترینگ و نویز گـیری را بر عهـده دارند و به فرکانس‌هـایی غـیر از فرکانس‌هـــای GSM اجـــازه ورود به گوشی شـــما رو نمی‌دهند.

- آی سی RF:

این آی سی وظیفه مدولاســـیون و دمدولاســـیون رو بر عهده دارد.

از آن‌جایی که اصوات قابلیت انتشار محدودی دارند برای رفع این مشــکل در مخــابرات از فرکانس‌ها یا امــواج با طول موج‌های بلند استفاده می‌کنند که قابلیت انتشار تا مصافت‌های بسیار دورتر را دارا می‌باشند.یعـنی اصـوات یا اطلاعـات سـوار بر این امـواج شـده و سـپس ارسـال می‌شود.

در مقصد اطلاعات سوار شده بر روی این امــواج باید به وســیله قطعه‌ای خــاص جداســازی شــود که این کــار در موبایل بر عهده آی سی RF می‌باشد.

به عمل سوار کردن اطلاعات بر روی امواج مدولاســیون و به عمل جداسازی اطلاعـات از امـواج را دمدولاسـیون گویند.

پس از این‌که‌ای سی RF اطلاعـــات رو از فرکانس‌ها جداسازی کرد انها را به بلوک AF ارسال می‌کند.

(سرنوشت اطلاعات در بلوک AF رو در قسـمت خـودش توضیح خواهم داد.)

پس از اعمـالی که بر سر اطلاعـات در بلـوک AF آورده می‌شـود یکسـری اطلاعـات به بلـوک RF وای سی RF ارسال می‌شود.حال این‌ای سی باید اطلاعات رسـیده را بر روی امـواج سـوار کند (مدولاسـیون) تا بـرای ارسـال آماده شوند.

در این مرحله نیاز هست تا امواج یا فرکانس‌های مـذکور توسط قطعه‌ای ایجاد شود.

این فرکانس‌ها توسط قطعه‌ای بنـــام کریســـتال 26 مگـاهرتز ایجـاد شـده و در اختیـار آی سی RF بـرای مدولاســیون قــرار می‌گــیرد.پس از عمل مدولاســیون فرکانس‌ها به سمت آی سی PF ارسال میشوند.

- آی سی PF:

این آی سی وظیفه تقـویت فرکانس‌هـای ارسـالی را بر عهده دارد و فرکانس یا امـواج را به سـمت سـوئیچ آنتن ارسـال می‌کند تا سـوئیچ انتن نـیز به کمک آنتن گوشی این فرکانس‌ها رو در فضا منتشر کند.

VCO:

این قطعه در حقیقت وظیفه تبـــدیل یک فرکـــانس به فرکانسی دیگر را بر عهده دارد.برای درک بهتر کار VCO زمـانی را فـرض کنید که شـما در حـال مکالمه با گوشی هســتید.در این حــالت شــما از نزدیک‌تــرین دکل BTS فرکانس‌ها را دریــافت می‌کنید حــال اگر شــما درحــال حــرکت باشــید و از دکل BTSکه اطلاعــات را دریــافت می‌کنید دور شـــوید و به دکل دیگر نزدیک شـــوید باید ارتبــاط شــما با دکل قبلی قطع و فرکانس‌ها را از دکل

جدید و نزدیکتر دریافت کنید. اما از انجـایی که دکل‌هـای BTS دارای فرکانس‌های متفاوتی هستند در حالت عادی شما قادر به دریافت فرکانس‌ها از دکل جدید نمی‌باشـید و ارتباط شما قطع خواهد شد. برای رفع این مشـکل در بـرد گوشی‌ها قطعه‌ای به نـام VCO طـراحی و سـاخته شـده است.VCO فرکانس‌هـای قبلی را با فرکانس‌هـای جدید مطابقت میدهد و شما بدون هیچ مشکلی می‌توانید فرکانس‌ها را دریافت کنید.

بلوک AF

این بلـــوک شـــامل قطعـــاتی همچـــون آی سی Audio (صوت), بلندگو و میکروفون می‌باشد.

در قسمت قبل گفته شد که اطلاعـات از آی سی RF به سمت بلوک AF فرستاده می‌شوند.

در این بخش اولین قطعه‌ای که اطلاعـــــــــات وارد آن می‌شوند آی سی صوت می‌باشد.

آی سی Audio یا صوت:

این آی سی با نـــام COBBA نـــیز شـــناخته می‌شـــود و وظیفه اصـلی آن تبـدیل اطلاعـات دیجیتـال به انـالوگ و بلعکس می‌باشد.در حقیقت این آی سی اطلاعـاتی که از آی سی RF دریافت می‌کند و به صورت دیجیتال می‌باشد را به آنـالوگ تبـدیل کـرده و به سـمت بلند گـوی گوشی می‌فرسـتد و در این حـالت است که ما قـادر به شـنیدن صدای شخصی هستیم که در حال صحبت با ما می‌باشد.

حال برای این‌که ما نیز قادر به صحبت کردن باشیم و صدای ما توسط شخصی که پشت خط می‌باشد شنیده شود باید صدای ما از طریق میکروفون دریافت شود.

میکروفون اصوات را به امواج الکتریکی تبدیل می‌کند و به سمت آی سی صوت میفرستد.

ای اس صوت این امواج را که به صورت آنالوگ هستند, به دیجیتال تبدیل می‌کند و به سمت آی سی RF در بلوک RF ارسال می‌کند.

سرنوشت امواج در بلوک RF را در قسمت قبل توضیح دادم.

و به این طریق صدای شما توسط شخصی که پشت خط می‌باشد قابل شنیدن می‌باشد.

دوستان عزیز توجه داشته باشید که آی سی صوت در همه گوشی‌ها به صورت یک آی سی منفرد قابل رویت نیست. به عنوان مثال در 1100 نوکیا این آی سی به همراه 3 آی سی دیگر آی سی واحدی به نام UEM را تشکیل می‌دهند.

بلوک Base Band

این بلوک شامل واحدهایی همچون واحد MCU, واحد UI و واحد منبع تغذیه و شارژینگ می‌باشد. قطعات متعلق به این بلوک معمولا در قسمت میانی برد گوشی به پایین یافت می‌شوند، مثل:

آی سی CPU, آی سی‌های حافظه‌ای, آی سی پاور و آی سی شارژ, آی سی بلوتوث و آی سی رادیو FM

آی سی CPU:

این آی سی همان کاری را در گوشی انجـام میدهد که در تمامی بردهای الکتریکی انجام میدهد و آن چــیزی نیست جز پردازش اطلاعات. و تمامی قطعـات به نحـوی با این آی سی در ارتباط می‌باشند.

آی سی‌های حافظه ای:

در موبایل از سه نـــوع آی سی حـــافظه‌ای اســـتفاده می‌شود:

آی سی RAM- آی سی FLASH- آی سی E2PROM

1- آی سی RAM:

یک حافظه کوتـــاه مـــدت و مـــوقت می‌باشد که بـــرای نگه‌داری اطلاعاتبه صـورت کوتـاه مـدت مـورد اسـتفاده قـــرار می‌گـــیرد. این حافظه تا زمـــانی که تغذیه شـــود توانـــایی نگه‌داری اطلاعـــات را دارا می‌باشد و به محض خاموش شدن گوشی اطلاعات آن نیز پاک می‌شود.

2- آی سی FLASH:

یک حافظه بلند مـدت می‌باشد که بـدون ولتـاژ قـادر به نگه‌داری اطلاعات می‌باشد. این حافظه همان حـافظه‌ای است که سیســـتم عامل گوشی بر روی آن ذخـــیره و نگه‌داری می‌شود.

3- آی سی E2PROM:

یک حافظه بلند مدت می‌باشد که برای نگه‌داری اطلاعات جانبی گوشی از قبیل دفترچه تلفن, پیام‌ها, تصاویر... و

تمـامی اطلاعـاتی که شـما در گوشـیتون ذخـیره می‌کنید می‌باشد.این حافظه همـــــون حافظه گوشی یا Phone memory می‌باشد.

آی سی پاور:

یکی از مهمـترین آی سی‌های گوشی آی سی پـاور است که وظیفه آن فراهم کردن ولتاژ لازم بـرای قسـمت‌های مختلف گوشی می‌باشد. این آی سی تنها آی سی هســتش که هیچ‌وقت خــاموش نمی‌شــود و فقط تــوان مصــرفی آن در حالت‌هــای مختلف متفـاوت می‌باشد. در حقیقت آی سی پــاور با دریــافت ولتــاژ از بــاتری تــوان مصرفی قطعات مختلف گوشی را تامین می‌کند.

آی سی شارژ:

این آی سی که با نام‌های chaps و TAHVO نیز شناخته می‌شود و وظیفه شارژ باتری در هنگـامی که آداپتـور به گوشی متصل می‌شود را بر عهده دارد.

آی سی Bluetooth:

این‌ای اس وظیفه ارسـال و دریـافت امـواج Bluetooth را بر عهده دارد

آی سی رادیو FM:

همانطور که از نامش پیداست وظیفه دریافت امواج FM و پـــردازش آن‌ها در گوشـــیتون رو بر عهـــده دارد تا از طریق اون بتونید کانال‌هـــــای رادیـــــویی رو از طریق گوشیتون دریافت کنید.

ساختار خورشید - ستارگان

خورشید که در اثر انقباض یک سحابی پر انرژی بوجود آمده است، ارزشمندترین گوهر منظومه شمسی است، که نه تنها سیستماتیک بودن خانواده خود (اجزای منظومه خورشیدی) را مدیون آن هستیم یا مهمتر از آن پیدایش حیات، روند حیات و بقای حیات را برایمان به ارمغان آورده است. بررسی خورشید نه به صرف شناخت رفتار تنها ستاره‌ی منظومه شمسی برایمان ارزشمند است، بلکه شناسایی این گوی تابناک ،حداکثر رفتار ذاتی و فعلی تمام ستارگان را برایمان آشکار می‌سازد. زیرا ستارگان از تولد تا مرگ روند مشخصی را طی می‌کنند. مثلاً ستاره‌های X,Y که در یک زمان بوجود آمده باشند، هم اکنون با یک‌دیگر همپا هستند. زیرا ماده‌ای اولیه‌ای تمام ستارگان هیدروژن و روند تکمیل هیدروژن، تبدیل آن به هلیوم است.

پس دو ستاره‌ای که همزمان بوجود آمده باشند زندگی یک شکلی خواهند داشت و بدینسان است که ستارگان جهان، مراحل تکمیل خویش را سپری می‌کنند. (البته حجم ستارگان هم تاثیر بسزایی در همپایی روند ستارگان دارد.)

پس نگرش در ساختار نزدیکترین و موثرترین ستاره خورشید است که یک خورشید شناس را به یک ستاره شناس حقیقی تبدیل می‌کند.

آری: چنین ستارگانی از ربایش، برخورد و جوشش خرده ریزهای گاز و ابر گونه‌های کیهانی بوجود می‌آید.

طبیعی است که دمای اجرام مزبـور متناسب با انبـوهش ابرگونه‌ها و فرآیند برخورد و جذب خرده ریزه‌هـای مـورد بحث (ذرات تشکیل دهنـده) و پدیـداری خاصـیت ثقلی به مرور فزونی می‌یابد و یک پیش ستاره در آستانه ظهــور قــرار می‌گـیرد. آزاد شـدن نـیروی ثقلی، درخشـندگی و تابناکی را به همراه دارد و هماهنگ با افزایش انقبــاض، بر تــراکم و بــزرگی توده‌هــای مرکزی می‌افزاید. فرآیند مزبور تاحدی ادامه می‌یابد که دمـای تـوده‌ای مرکـزی به مـیزان 107 کلـوین، یعـنی دمـای مناسب بـرای گـدازش هسته‌ای و تبـدیل هیـدروژن به هلیم بـالغ گـردد. نـیروی حاصل از این واکنش‌ها به حـدی است که از چروکیـدن و جمع شدن ستاره جلوگیری نمـوده و تعـادل میـان فشـار درونی و نیروی جاذبه‌ای ستاره را برقرار سازد.

طـبیعی است که هر انـدازه جسـته‌ی سـتارگان بزرگ‌تر باشد دما و تابنــاکی آن‌ها نــیز به همــان مــیزان زیــادتر خواهد شد. ســتارگانی که به این شــرح وارد مــرحله‌ای گـــروه اصـــلی می‌شـــوند، طی توقف در این مرحله دگرگونی‌هــای کــوچکی را در وضع پوســته‌ای ســطحی تحمل می‌کنند و با تبـــدیل هیـــدروژن به هلیم، بـــرای مدت‌های طولانی به بازدهی انرژی می‌پردازند. خورشـید شناســان بـــرای ســتاره‌ای مانندخورشـــیدمدت توقف درمرحله‌ی گـروه اصـلی راحـدود 1000 تا 2000میلیـون سـال بر آورد نموده‌اند. از آن‌جـایی که سن خورشـید از زمان پیدایش تا کنون چیزی حـدود 4600 میلیـون سـال است، قاعدتاً بایستی حـدود 5 تا 6 هـزار میلیـون سـال دیگر این مراحل را طی نماید. تـوده‌ی مرکـزی سـتارگان گـروه اصـلی که بـالاترین مـرحله‌ای تکامل را پشت سر می‌گذارند بر اثر برونداد هیدروژن به خاکستر تبدیل شده

و سپس تحت تاثیر فشارهای وارده از وزن لایه‌های زیرین، روبه چروکیدن و جمع شدن می‌روند و همزمان دمای لایه‌های پیرامون خود را به حدهای که گدازش هسته‌ای امکان پذیر است فزونی می‌بخشند.

هماهنگ با افزایش روند تولید انرژی، ستاره روبه آماسیدن و باد کردن نهاده و این تورمها تا جایی که یکبار دیگر میان فشار درونی و جاذبه، تعادل برقرار گردد ادامه می‌یابد و سرانجام ستاره یه یک غول سرخ دگرگون می‌شود و تابناکی آن، گاه تا هزار برابر افزایش می‌یابد و بدینسان ستاره از گروه اصلی به گروه غولها گام می‌نهد.

زمانی که خورشید ما به این مرحله از تکامل وارد گردد، عظمت آن به حدهای می‌رسد که تیر را در کام خود فرو می‌بلعد و موهبت زیست را از زمین می‌زداید.بارسیدن دمای توده‌ی مرکزی غول‌های سرخ به مرز 108 کلوین، واکنش هسته‌ای جدیدی در آن روی می‌دهد و طی این روند کربن به هلیم مبدل می‌شود. فرآیند مزبور باعث می‌شود که ستاره به مرحله‌ی ثابت دیگری که چندان هم به درازا نخواهد کشید پای گذارد و پس از حدود چند صد میلیون سال که چروکیدن توده‌ای مرکزی هم‌چنان ادامه یافت، سراسر ستاره‌ای مزبور نیز به چروکیدن و آماسیدن رو نهد و انرژی هسته‌ای آن کاهش یابد و سرانجام به یک کوتوله سفید مبدل گردد و بدینسان ستاره از گروه غول‌های سرخ به گروه کوتوله‌های سفید وارد گردد.

در این مرحله عمل چروکیدن به دلیل فشار حاصل از الکترون‌های پرنده (آزاد) بسیار سریع متوقف می‌شود و

در حالیکه جـرم آن هم‌چنـان ثـابت مانـده است بر تـراکم آن، گاه تا حدود 1 میلیون بار افزوده می‌شـود و سـتاره به حدی متراکم می‌شـود که وزن یک قاشق چـایخوری از آن به چندین تن می‌رسد.

خورشـــید ما در مرحله کوتوله ســـفید هم‌چنـــان بُرونـــداد انـــــرژی درونی خـــــویش را ادامه می‌دهد و پس از طی چندین میلیون سـال به مـرور سـرد شـده و سـرانجام از جوش و خروش بازمی‌ایستد و به جرمی سـرد و تاریک و بالاخره به یک کوتوله سیاه دگرگون می‌شود.

شدت صوت

دید کلی

امـواج صـوتی از نـوع امـواج مکـانیکی هسـتند که در اثر ارتعـاش اجسـام کشسـان تولید و در گازهـا، مایعـات و جامدات منتشر می‌شوند. احساس شنیدن صوت بوسـیله گـوش نه تنها یک امر فـیزیکی است بلکه به علم زیست شناسی و حـتی روانشناسی نـیز مربـوط است. تقریبا تمام صوتهای حاصل از اسـباب موسـیقی در اثر تشـکیل موجهای ایستاده بوجود می‌آیند. منبع تولید صـوت ممکن است یک جسم جامد باشد، مانند سیم بـاریکی که بین دو نقطه کشـیده شـده است یا ممکن است جـرم معیـنی از هوا باشد، مانند صوت حاصل از ارتعاش هـوای لوله‌هـای صوتی یا یک دیاپازون با ارتعاشات ساده باشد.

گوش انسان صـوتهایی را می‌شـنود که بسـامد آن‌ها بین 20 تا 20000 هرتز باشد. سرعت سیر صوت از سـرعت نـور به مـراتب کمـتر است و این امـواج حامل انـرژی مکـانیکی هسـتند. بنـابراین لازم است که بین منبع تولید صـوت و گـوش یک محیط کشسـان وجـود داشـته باشد. شدت صوت کمیتی است که ارتباطی به حساسیت گوش ندارد در صورتی که بلندی صـوت هم به انـرژی صـوتی و هم به حساسیت گوش بستگی دارد.

عوامل موثر بر شدت صوت

دامنه ارتعاش

موجها در (در سـطح آب یا طنـاب) با خـود انـرژی حمل می‌کنند. این انـرژی با مجـذور دامنه و مجـذور بسـامد

متناسب است E=1/2mw2A2، از طـرفی بنا به تعریف شدت صوت، شدت صـوت با انـرژی رابطه مسـتقیم دارد لذا نتیجه می‌گیریم که شدت صوت با مجذور دامنه نسبت مستقیم دارد.

فاصله

هرچه از چشـــمه صـــوت دورتر می‌رویم صـــدا ضـــعیفتر می‌شـود بـرای درک این موضـوع چشـمه صـوت S را در نظر بگیرید که موجهای کروی در فضا ایجـاد می‌کند. اگر از اتلاف انــرژی صــوتی در هــوا صــرفنظر کنید در واحد زمــان انــرژی p به ســطح کــره‌ای به مســاحت 4πr2 می‌رسد (r شعاع کره) در نتیجه شدت صوت به صورت I = p/4πr2 است. این رابطه نشـــان می‌دهد که با دور شدن از چشمه S شدت صوت کاهش می‌یابد.

محیط انتشار

محیطی که صـــــوت در آن منتشر می‌شـــــود کم و بیش انـرژی صـوتی را جـذب می‌کنـد، جـذب انـرژی صـوتی در محیط بستگی به بسـامد صـوت دارد. مثلا در هـوا هر چه بسامد صوت بیشتر باشد صوت بیشتر جذب می‌شود.

تصویر

مجذور بسامد

بنا به رابطه E = 1/2mw2A2 شـدت صـوت با مجـذور بسامد نیز نسبت مستقیم دارد. ولی یک صوت با بســامد معین که در محیط معینی منتشر می‌شود می‌تــوان گفت که مؤثرترین عامل در شدت صوت مجذور دامنه است.

حساسیت گوش انسان

حساسیت گوش در ارتباط با بسامد است. بنابراین اصواتی که شدتشان یکسان ولی بسامدشان مختلف است معمولا با بلندی متفاوت احساس می‌شوند. آهسته‌ترین صدایی را که انسان می‌تواند بشنود آستانه شنوایی می‌نامند و بلندترین صدا (بیشینه شدت) که انسان می‌تواند بشنود بدون این که گوش او به درد درآید آستانه دردناکی می‌نامند. هر چه شدت صوت بیشتر باشد، مقدار انرژی‌ای که گوش دریافت می‌کند بیشتر است و انسان صدا را بلندتر احساس می‌کند. با این حال این به معنی آن نیست که بلندی صوت با شدت آن نسبت مستقیم دارد. پس اگر شدت صوت دو برابر شود بلندی صدایی که احساس می‌کنیم دو برابر نمی‌شود.

تراز شدت صوت

تراز شدت یک صوت عبارت است از لگاریتم (در پایه 10) نسبت شدت آن صوت به شدت صوت مبنا. تراز شدت صوت را با β نشان می‌دهند. و یکای آن را به افتخار بل فیزیکدان آمریکایی مخترع تلفن، بل (b)ـ و دسی بل (db) نامگذاری کرده‌اند.

$$\beta = K\mathrm{Log}10I/I0$$

در این فرمول I0 شدت صوت مبنا که برابر با آستانه شنوایی گوش سالم و در بسامد 1000 هرتز در نظر گرفته می‌شود. I شدت صوت، K مقداری است ثابت که اگر K=1 باشد واحد β (بل) است و اگر K=10 باشد β (برحسب دسی بل) است.

شدت صوت و تراز صوت برای برخی صوتها

صداشدت صوت w/m2تراز شدت صوت db

شدت صوت مبنا12-100

نفس کشیدن11-1010

برگ درختان در نسیم10-1020

صحبت کردن از فاصله یک متری8-1040

همهمه در فروشگاه6-1060

سر و صدای خودروها در خیابان شلوغ5-1070

آستانه دردناکی (برای بسامد 1000Hz)1120

مسلسل10130

غرش هواپیمای جت در حین بلند شدن102140

راکت فضایی، در موقع بلند شدن105170

فیزیک خورشید

نگاه اجمالی

خورشید، ستاره درخشان روز، یک عنصر معمولی آسمان پرستاره است. فقط یک ستاره از صد میلیارد ستاره‌ای است که راه شیری را می‌سازند. اگر خورشید چندین میلیارد کیلومتر دورتر از ما بود، مانند ستارگان معمولی عجیب و غریبی در آسمان وجود دارند، ولی خورشید ما جزو آن‌ها نیست. به سبب نزدیک بودن به زمین، خورشید ستاره‌ای بی‌همتا برای گیاهان، جانوران و انسان است. گرما و نور آن، پنج هزار میلیون سال است که بر زمین می‌تابد و باز هم ادامه خواهد داشت. از این رو همه موجودات زنده زمین، حیات خود را به خورشید مدیون هستند.

تاریخچه

تا حدود یک قرن پیش، تحصیلکرده‌ها عقیده داشتند که خورشید جز توپ فروزانی از آتش، چیز دیگری نیست. اگر خورشید از زغال سوزان ساخته شده باشد، حتی یک میلیون سال هم دوام نمی‌آورد و به توده‌ای از خاکستر تبدیل می‌شود. زمین شناسان نشان داده‌اند که زمین هزاران میلیون سال عمر دارد و در تمام این مدت هم پرتو خورشید بر آن تابیده است. در دهه 1930 میلادی (1309 شمسی) فیزیکدانان دریافتند که انرژری خورشید و ستارگان از واکنشهای هسته‌ای پدید می‌آید.

گرانش خورشید

گـرانش خورشـید، شـدیدتر از گـرانش زمین است. اگر انسان بتواند بر آن گام بگـذارد، حـدود 2 تن وزن خواهد داشت. البته این حادثه نـاممکن اسـت، چـرا که خورشـید سطح جامد نـدارد و دمـای آن به 6000 درجه سـانتیگراد می‌رسد. این دما، بیشتر از دمای ذوب هر مـاده شـناخته شـده است. دمـای سـطح خورشـید خیلی زیـاد به نظر می‌رسـد، ولی درون آن بسـیار داغ تراست. تمـامی این کـره از گـاز سـوزان است. در مرکـز، دما به شـانزده میلیون درجه سیلسیوس می‌رسد.

ساختار خورشید

خورشید، انرژی لازم بـرای زنـدگی را فـراهم می‌سـازد. این کـره غـول پیکر با شـعاع 6.96x105Km را دارای تابنـدگی یا آهنگ تـابش انـرژی 3.86x1026W است. چگـالی متوسط خورشـید عمـدتا ترکیـبی از گازهـای هیـدروژن و هلیـوم می‌باشد. سه چهـارم گـاز درون خورشید از هیدروژن که سـبکترین گازها اسـت، تشـکیل یافته است. در اعمـاق داغ آن، اتمهـای هیـدروژن فشـار زیـادی بر هم وارد می‌کنند. گـروهی از آن‌ها با چنـان شدتی به گروه دیگر برخورد می‌کنند که در هم می‌آمیزند و ماده کاملا جدیدی به نام هلیوم تشکیل می‌یابد.

کاوش خورشید

یکی از بخشهای مهم در ستاره شناسی، کاوش خورشید است. برخی از رصدخانه‌ها، جز خورشـید چـیز دیگـری را رصد نمی‌کنند. پی بـردن به این‌که خورشـید چگونه گرما تولید می‌کند و چگونه بر آب و هوای زمین اثر می‌گـذارد، ضـروری است. خورشـید بسـیار بزرگ‌تر و نـیز بسـیار

سنگین‌تر از زمین است. اگر صد سیاره به اندازه زمین در کنار هم قرار گیرند، می‌توانند ازیک طرف تا طرف دیگر خورشید برسند. حجم آن یک میلیون بار و جرم آن 330000 بار بیشتر از زمین است. فاصله زمین تا خورشید، حدود 150 میلیون کیلومتر است. نور و گرما، این فضا میان سیاره‌ای را در هشت دقیقه می‌پیماید و به ما می‌رسد. گرچه ظاهرا فاصله زیادی است، ولی تعداد ستارگانی که یک میلیون بار دورتر از خورشید هستند، از تعداد انگشتان تجاوز نمی‌کنند.

از این رو، اطلاعات ما در مورد خورشید بیش از اطلاعات ما درباره هر ستاره دیگر است. فشار و هم‌چنین دما در داخل خورشید باید آن قدر زیاد باشد، تا بتواند وزن خورشید را تحمل کند. پیکره خورشید گازی و داغ است. در حقیقت گازها (عمدتا هلیوم و هیدروژن) تقریبا کاملا یونیزه هستند (یک پلاسما است). دما، فشار و چگالی از سطح به مرکز خورشید در جایی که انرژی بوسیله واکنشهای هسته‌ای حرارت زا آزاد می‌شوند، افزایش می‌یابند. وقتی در هسته خورشید هیدروژن به هلیوم تبدیل می‌شود، مقادیر زیادی از انرژی به صورت فوتون و حرکات گرمایی آزاد می‌شوند.

شیر سپهر خورشید

فوتونها از میان منطقه بزرگ تابشی به طرف خارج پخش می‌شوند، تا این‌که به منطقه جابجایی بیرونی، جایی که بیشتر انتقال انرژی توسط حرکات جوشان گاز صورت می‌گیرد، برسند. سطح قابل رویت خورشید (شیر سپهر) در بالای لایه جابجایی محلی که جو پیچیده و وسیع خورشیدی آغاز می‌شود، رخ می‌دهد. پایه جو

خورشیدی شیر سپهر است. لکه خورشیدی بر روی شیر سپهر ظاهر می‌شوند. لایه خارجی بعدی رنگین سپهر است.

تاج خورشید

از بالای رنگین سپهر، زبانه‌های بسیار زیبا و زبانه‌های سیخی تیز پدیدار می‌شوند. در آن سوی این ناحیه، تاج رقیق وسیعی با نوری لطیف قرار گرفته است که در بادهای خورشیدی جاری به سمت خارج و در محیط بین سیاره‌ای در هم می‌شود.

آینده خورشید

با تبدیل هیدروژن به هلیوم انرژی تابشی آزاد می‌شود. چگالی زیاد ماده، این تابشها را درون خورشید گرفتار می‌سازد. از آزاد شدن انرژی در محدوده مرکزی تا رسیدن به سطح خورشید، میلیونها سال طول می‌کشد. بعد در ظلمت فضا، جاری می‌شود و تا رسیدن به نزدیکترین کهکشان بزرگ در آن سوی راه شیری، دو میلیون سال دیگر ادامه می‌دهد. اگر فرآیند گرمایی خورشید، همین الان باز ایستد، چند هزار سال بعد ناظر خاموشی کامل آن خواهیم بود. اکنون خورشید به نیمه راه زندگی خود رسیده است. اما می‌تواند کوره هسته‌ای خود را تا پنج هزار میلیون سال دیگر بطور فعال نگه‌دارد. نباید از خاموش شدن خورشید نگران باشیم. چرا که در آینده دور، انسان برای بقای خود مجبور به سکونت در سیاره‌هایی خواهد شد که به دور ستارگانی روشن می‌گردند.

خطرات نور خورشید

خورشید علاوه بر گرما و نور، تابشهای دیگری نیز گسیل می‌کند که برای موجودات زنـده، زیانبـار است. پرتوهـای ایکس و فرابنفش سلولهای گیاهـان و جـانوران را نـابود می‌کنند. پوشش جو تقریبا به سـطح زمین می‌رسد و در روزهای آفتابی، سبب برنزه شدن پوست می‌شود. حـتی ممکن است در اثر تـابش بیشـتر خورشـید دچـار آفتـاب زدگی شـــویم. فضـــانوردان مجبورند که در ســـفرهای فضـایی، خـود را در مقابل پرتوهـای زیـانبخش خورشـید حفظ کنند. اگر مسـتقیما به خورشـید نگـاه کـنیم، نـور خـیره کننـده آن می‌تواند بـرای همیشه به چشم آسـیب برساند.

رصد خورشید

برای مشاهده خورشید به هیچ عنوان دستگاههای درشت نمـا، مانند تلسـکوپ یا دوربین دو چشـمی بکـار نبرید. صـافیهای ارزان قیمـتی که گـاهی همـراه تلسـکوپ می‌فروشند و شکننده‌اند، ممکن نیست که همه پرتوهـای نامرئی و خطر ناک را سد کنند. حـتی اخترشناسـان نـیز مســتقیما با تلســکوپ به خورشــید نگــاه نمی‌کنند. دســتگاههای ویــژه‌ای به تلســکوپهای خورشــید وصل می‌شــوند تا بتــوان رفتــار خورشــید را مطالعه کــرد. اطلاعات بدست آمده از رصـدخانه‌های خورشـیدی ممکن است روزی ما را به پیش بیـنی دراز مـدت آب و هـوای زمین قادر سازد.

طبقه بندی انواع حریق و مواد خاموش کننده

برای سهولت در پیشگیری و کنترل آتش سوزی، حریق‌ها بر حسب ماهیت مواد سوختنی به دسته‌های مختلفی تقسیم می‌کنند. در امریکا و ژاپن توسط مراجع رسمی حریق در چهار دسته (A، B، C، D) در اروپا و استرالیا به پنج دسته (A، B، C، D، E) تقسیم بندی شده است. دسته A در همه تقسیم بندی‌ها مواد جامدی است که خاکستر بجا می‌گذارد. دسته B مواد نفتی و مایعات قابل اشتعال. دسته D شامل فلزات قابل اشتعال می‌باشد. در تقسیم بندی امریکایی دسته C

آتش دسته D

شامل حریق‌های الکتریکی منظور شده است. اما در تقسیم بندی اروپایی این دسته شامل گازهای آتش گیر می‌باشد و دسته E شامل حریق الکتریکی است. اخیرا دسته جدیدی تحت عنوان K یا F اضافه شده است که بعلت وسعت حریقها جای خود را باز نموده است. این دسته مربوط به حریق آشپز خانه و روغن‌های آشپزی است.

از آن‌جایی که تقسیم بندی مورد تایید کشور ما تقسیم بندی اروپایی است که مورد تایید ISO نیز می‌باشد، ما در این‌جا به توضیح در خصوص این تقسیم بندی می‌پردازیم.

آتش دسته A

این نوع آتش سوزی از سوختن مواد معمولی قابل احتراق، عموما جامد و دارای ترکیبات آلی طبیعی یا

مصنوعی حاصل می‌شود. این منابع کاغذ، پارچه، چوب، پلاستیک و امثال آن است که پس از سوختن از خود خاکستر به جا می‌گذارند. خاموش کننده‌هایی که برای کنترل آن بکار می‌روند علامتی مثلث شکل و سبز رنگ با نشان A دارند. مبنای اطفاء آن‌ها بر خنک کردن است.

آتش دسته B

این آتش در اثر سوختن مایعات قابل اشتعال یا جامداتی که به راحتی قابلیت مایع شدن دارند (عموما مواد نفتی و روغنهای نباتی) پدید می‌آید. خاموش کننده‌هایی که برای این دسته مناسب هستند دارای برچسب مربع قرمز رنگ با علامت B هستند. اطفاء این حریق عموما مبتنی بر خفه کردن است.

آتش دسته C

این دسته شامل آتش سوزی ناشی از گازها یا مایعات یا مخلوطی از آن‌هاست که براحتی قابلیت تبدیل به گاز را دارند مانند گاز مایع و گاز شهری، این گروه نزدیکترین نوع حریق به دسته B می‌باشد و خاموش

کننده‌های مربوطه با علامت C در مربع آبی رنگ مشخص می‌شوند. راه اطفاء این حریق خفه کردن و سد کردن مسیر نشت می‌باشد.

حریق‌های این دسته ناشی از فلزات سریعا اکسید شونده مانند منیزیم، سدیم ،پتاسیم و امثال آن می‌باشد و خاموش کننده‌های مناسب برای اطفاء آن‌ها با علامت ستاره زرد رنگ با نشان D مشخص می‌شوند.

آتش دسته E

این دسته شامل حریقهـای الکـتریکی می‌باشد که عموما در وسایل الکـتریکی و الکـترونیکی اتفـاق می‌افتد مانند سـوختن کابلهـای تـابلوبرق یا وسـایل بـرقی و حـتی سیستم‌های کـامپیوتری، نامگـذاری این دسـته نه بخـاطر متفاوت بودن نوع ماده سوختنی بلکه بخـاطر مشخصـات وقوع، اهمیت و نـوع دسـتگاه است که حریق در آن‌ها رخ می‌دهد. راه اطفـاء این دسـته قطع جریـان بـرق و خفه کـردن حریق با گـاز CO_2 یاهـالن وهـالوکربن می‌باشد. خاموش کننده‌هایی که قابلیت کنترل آن را دارند با حرف E نشان داده می‌شوند.

روشهای عمومی اطفاء حریق:

اصـولا اگر بتـوان یکی از اضـلاع هـرم حریق (حـرارت، اکسـیژن، مـواد سـوختنی یا واکنش‌هـای زنجـیره ای) را کنـــترل و محـــدود نمـــوده یا قطع کـــرد، حریق مهـــار می‌شـود.روشـهای عمـومی بر اسـاس مـاهیت حریق به اشکال زیر می‌باشد:

الف- سرد کردن

ب- خفه کردن

ج- سد کردن یا حذف ماده سوختنی

د- کنترل واکنش‌های زنجیره ای

سرد کردن:

یک روش قدیمی و متداول و مـوثر بـرای کنـترل حریـق، سرد کردن است. این عمل عمـدتا با آب انجـام می‌گـیرد. یکی ازخواص گاز دی اکسید کربن نـیز سـرد کـردن آتش

می‌باشد. میزان و روش بکـار گـیری آب در اطفـاء حریق اهمیت دارد، این روش برای حریق‌های دسـته A مناسب می‌باشد.

خفه کردن:

خفه کـــردن، پوشـــاندن روی آتش با مـــوادی است که رسیدن اکسـیژن به محوطه آتش گـردد. این روش اگرچه در همه حریق‌ها مـوثر نیست ولی روش مطلـوبی بـرای اکثر حریق‌ها می‌باشد. مورد اسـتثناء مـوادی است که در حین سـوختن اکسـیژن تولید می‌کننـد، مانند: نیـترات و زنجیره‌های آلی اکسیژن دار مثل پراکسیدهای آلی R-O- O-H یا R-COOR

وR-NO3 هم‌چنین موادی که سرعت آتش گیری در آن‌ها زیاد است مانندديناميت، سدیم، پتاسیم که از این قاعـده مستثنی هستند. موادی که برای خفه کردن بکار می‌روند بایستی سنگین‌تر از هوا بوده و یا حالت پوششی داشـته باشـند. خـاک، شـن، ماسه. پتـوی خیس نـیز این کـار را می‌توانند انجام دهند.

حذف مواد سوختنی:

این روش در ابتـدای بـروز حریق امکـان پـذیر بـوده و با قطع جریـان، جابجا کـردن مـواد، جـدا کـردن منـابعی که تاکنون حریق به آن‌ها نرسیده، کشیدن دیوارهـای حائل و یا خاکریز و هم‌چنین رقیق کردن ماده سـوختنی مـایع را شامل می‌گردد.

کنترل واکنش‌های زنجیره ای:

برای کنترل واکنش‌های زنجیره‌ای استفاده از برخی ترکیبات‌هالن مانند CBrF3(1301)، CBrClF2 (1211)، C2F2Br2(2402) و جایگزینهای آن و برخی ترکیبات جامد مانند جوش شیرین (K2CO3)ـ موثر می‌باشد. این عمل برای کنترل حریق مشکل‌تر و گرانتر از سایر روشهاست ولی می‌تواند بصورت مکمل برای مواد پر ارزش بکار رود.

مواد خاموش کننده آتش:

موادی که بعنوان خاموش کننده آتش به کار می‌روند در 4 دسته قرار می‌گیرند. بدلیل لزوم سرعت عمل و افزایش پوشش خاموش کننده‌ها، می‌توان از دو یا چند عنصر خاموش کننده بطور همزمان استفاده نمود. طبعا هر کدام از مواد یاد شده در اطفاء انواع حریقها دارای مزایا و معایبی می‌باشند. این گروه شامل گروههای زیر است:

الف – مواد سرد کننده (آب، CO2)

ب_ مواد خفه کننده (کف- CO2 – خاک – ماسه)

ج – مواد رقیق کننده هوا (N2 – CO2)

د- مواد محدود کننده واکنش‌های زنجیره‌ای شیمیایی (هالن و پودرهای مخصوص)

آب

استفاده از آب برای کنترل حریق یکی از ساده‌ترین و در عین حال موثرترین روشی است که تمام افراد با آن آشنا می‌باشند. همان اندازه که استفاده از آب می‌تواند

در خـاموش کـردن آتش مفید با شد به همـان انـدازه هم می‌تواند در اســتفاده نابجا ایجــاد مخــاطره و گســترش حریق یا خسارات نماید.

مزایای آب:

1- فراوان و ارزان است، خصوصا که بـرای این منظـور تصفیه کامل آن لازم نیست.

2- ویسکوزیته پایین و قابلیت انتقال آسـان داشـته و در مجاری فلزی، لاستیکی و برزنتی براحتی جاری می‌شود.

3- دارای ظـرفیت گرمـایی ویـژه بـالایی بـوده که آن را بصورت یک سرد کننده مطلـوب مطـرح می‌کند. ظـرفیت گرمـایی آب 5 برابر آلومیـنیوم و 10 برابر روی و مس می‌باشد. مهمــتر از آن این‌که گرمــای نهــان تبخــیر آب بسـیار بـالا بـوده و گرمـای زیـادی هنگـام تبخـیر جـذب می‌کند.

4- غیر قابل تجزیه بر اثر حرارت اسـت، حـتی در دمـای بــالا نــیز تجزیه نمی‌شــود. بطــوری که در 2000 درجه سانتیگراد تنها یک دهم مولکولهایش تجزیه می‌شوند.

5- تـوان سـرد کننـدگی بـالایی دارد بطـوری که در حجم مساوی، 5/6 برابر سرد کننده‌تر از CO_2 است. هر لیـتر آب می‌تواند هنگـام تبخـیر حـدود 550 کیلو کـالری گرما جذب نماید و هر متر مکعب آب نیز برای افـزایش دمـایی به انـدازه 10 درجه گرمـایی حـدود 10000 کیلو کـالری گرما جذب می‌کند.

معایب آب:

1- سنگین وزن است لذا حمل ونقل آن در اطفاء متحرک مشکل است.

2-هادی الکتریسیته است، در محل‌هایی که جریان برق وجود دارد، خطر برق گرفتگی را افزایش می‌دهد.

3- آ ب دارای خطر تخریب است، زمانی که آب تحت فشار پاشیده شود قدرت تخریب بالیی دارد که گاهی کمتر از خود حریق نیست.

4- هنگام اطفاء حریق مواد و محصولات در اثر ترکیب با آب دچار خسارت می‌گردند. مانند داروها، اثاثیه، کارتنهای بسته بندی، رنگها و محصولات تولیدی.

5- به خاطر افزایش حجم آب هنگام تبخیر در هنگام پاشیدن به روی مایعات قابل اشتعال مثل نفت یا روغن باعث پرتاب شدن مایعات، انفجار و پاشش آن شده و گسترش حریق را باعث می‌شود.

6- بدلیل کشش سطحی آب نفوذ آن به داخل تل مواد (تل ذغال سنگ، خاک اره و مانند آن) محدود است.

کف آتش نشانی:

کف بصورت محلول تهیه می‌گردد. کف در هنگام پاشیده شدن توسط سر لوله کف ساز با هوا و آب مخلوط شده و حباب سازی می‌گردد. کف در هنگام استفاده، با گسترش فراوانی که دارد می‌تواند روی حریق را پوشانده و مانع رسیدن اکسیژن و صعود گازهای ناشی از حریق می‌گردد. نکته مهم دراستفاده از کف، توسعه خوب آن و پخش شدن روی سطح ماده احتراقی

مخصوصا مایعـــات قابل اشـــتعال بـــدلیل ســـبکی آن می‌باشد.

پودرهای خاموش کننده:

اسـتفاده از بـرخی از مـواد شـیمیایی که معمـولا دارای بنیـان کربنـات، سـولفات یا فسـفات می‌باشـند یکی از راه‌هـای متـداول و سـاده بـرای خـاموش کـردن آتش از طریق خفه کـــردن آن است. این ترکیبـــات براحـــتی برایاطفـاء انـواع حریق C،B،A بکـار می‌روند. به همین دلیل در استفاده‌های عمومی معمولا این ترکیب خاموش کننـده توصـیه می‌شـود. به این ترکیبـات پـودر شـیمیایی گفته می‌شود. پودر شیمیایی اگر چه برای حریق دسته A کاربرد دارد ولی بدلایل اقتصـادی توصـیه نمی‌گـردد مگر این‌که مواد در حال اشـتعال پر بها باشـند یا اسـتفاده از آب ماهیت آن‌ها را تغییر دهد.

پودر شیمیایی روی حریق پاشیده شده و باعث پوشـاندن آتش و جلو گیری از رسیدن اکسیژن می‌گردد. پودرها در حرارت بالای 60 درجه سانتیگراد پایداری خوبی ندارند و امکـان چسـبندگی آن‌ها در کپسـول زیـاد می‌گـردد. قطر دانه‌های پودر بسته به نوع مواد و شرکت سـازنده حـدود 10-75 میکـرون می‌باشد. هرچه قطر ذرات ریزتر باشد پودر موثرتر است.پودر شیمیایی تحت فشار ازت یا CO_2 در سطح قاعده حریق به صورت جارویی پاشـیده شـده و در صورتی که افـراد آمـوزش کـافی دیـده باشد براحـتی آتش را خاموش می‌نمایند.

پودر خشک:

این پودر برای خاموش کردن حریق فلزات قابل اشتعال مثل سدیم، پتاسیم، منیزیم و مانند آن بکار می‌رود.

گاز CO_2

دی اکسید کربن گازی است غیر قابل احتراق، بی‌بو، غیر سمی و سنگین‌تر از هوا که دارای چگالی5/1 بوده وهادی الکتریسیته نیست. مکانیسم عمل آن هنگام حریق به سه صورت است: اول خفه کردن آتش با تشکیل یک لایه سنگین مقاوم در مقابل عبور هوا، دوم رقیق کردن اکسیژن هوادر اطراف محوطه حریق و سوم سرد کردن آتش.

یکی از خصوصیات مهم گاز CO_2 این است که باعث خسارت به مواد موجود در محیط حریق نمی‌شود لذا در مواردی که مواد با ارزش دچار حریق می‌شوند مناسب‌تر از اب است CO_2 برای حریق‌های الکتریکی و الکترنیکی بسیار مناسب است زیرا بدلیل عدم هدایت برق و عدم وجود مواد باقیمانده باعث اتصال یا خرابی در حساس نمی‌گردد.

ترکیبات‌هالوژنه (هالن):

موادهالوژنه از مشتقات CH_4 یا C_2H_6 می‌باشند که بجای یک یا چند عنصرهالوژنه (شامل F، Cl، Br، I) جایگزین شده است.هالن در هنگام اطفاء بدون بجای گذاشتن اثرات تخریبی و باقیمانده بر روی مواد و دستگاه‌ها می‌تواند بطور بسیار موثری ایفای نقش نماید. مکانیسم اثرهالن تا حدودی مشابه CO_2 بوده و چون سنگین‌تر از هوا هستند می‌توانند بسرعت روی حریق را پوشانده و مانع رسیدن اکسیژن گردند. بعلاوه

پاشش این مـــواد بر روی حریق می‌تواند بـــاعث رقیق شدن اکسیژن هـوا در اطـراف حریق شـده و آن را مهـار نماید. این مواد با نسبت افزایش حجم حدود برابر هنگام تغییر فـاز از حـالت مـایع به بخـار بیش از برابر افـزایش حجم بیشتری نسبت به دی اکسـید کـربن دارند. به همین دلیل در وزن مساوی قـدرت خـاموش کننـدگی آن‌ها 3-2 برابر CO_2 می‌باشد.هالن می‌تواند در هنگام مجـاورت با آتش از سـرعت واکنش‌هـای زنجـیره‌ای بکاهد و بصـورت مــوثرتری آتش را مهــار نماید به همین دلیل در شــرایط یکسان برای خاموش کـردن آتش مـیزان مـورد نیازهـالن کمتر از یک چهارم میزان CO_2 مـورد نیـاز بـرای اطفـاء است.

خـاموش کننـده‌هالن بـرای محـدوده‌های کوچک ولی مهم تجهـــیزات یا مـــواد قابل اشـــتعال مانند ماشـــینهای الکترونیکی و الکتریکی، حریق‌هـای مـواد جامد پر ارزش، سایتهای دیسپاچینگ، مراکز مخابراتی و مانند آن کـاربرد دارد.

موج صوتی

دید کلی

تصور شما از موج صوتی چیست؟

چرا وقتی به یک شی ضربه می‌زنیم صدا تولید می‌شود؟

فکر می‌کنید که صوت می‌تواند در خلا منتشر شود؟

پدیـده‌هایی مانند تـداخل، انعکـاس و... در مـورد صـوت چگونه بررسی می‌گردند؟

امواج صوتی جزو کدام گـروه از امـواج عرضی یا طـولی است؟

هوا دارای خاصیت ارتجاعی می‌باشد هنگامی که یک لایه از مولکولهای هوا به جلو رانده می‌شود، این لایه به نوبه خود لایه دیگری را به جلو می‌راند و خـود به حـال اول بر می‌گردد. لایه جدیدی نیز لایه دیگـری را به جلو می‌راند و به همین ترتیب این عمل بارها و بارها تکرار می‌گـردد تا انرژی به پایان برسد. این‌جابجـایی مولکولها اگر بیش از 16 مرتبه در ثانیه تکرار می‌گردد صدا بوجـود می‌آید. هر رفت و برگشت لایه هـوا یک سـیکل نـام دارد و تعـداد سـیکل در ثانیه تـواتر یا بسـامد یا فرکـانس نامیـده می‌شود.

موج صوتی چیست؟

امواج صوتی، امواج مکانیکی طـولی هسـتند. این فیزیک امـواج می‌توانند در جامـدات، مایعـات و گازها منتشر شـوند. ذرات مـادی منتقل کننـده این فیزیک امـواج، در راسـتای انتشـار مـوج نوسـان می‌کنند. فیزیک امـواج

مکانیکی طولی در گستره وسیعی از بسامدها به وجود می‌آیند و در این میان بسامدهای فیزیک امواج صوتی در محدوده‌ای قرار گرفته‌اند که می‌توانند گوش و مغز انسان را برای شنیدن تحریک کنند.

این محدوده تقریبا از 20 هرتز تا حدود 20000 هرتز است و گستره شنیده شدنی نامیده می‌شود. فیزیک امواج مکانیکی طولی را که بسامدشان زیر گستره شنیده شدنی باشد امواج فرو صوتی، و آن‌هایی که بسامدشان بالای این گستره باشد، امواج فراصوتی گویند.

تولید صوت

هر گاه به جسمی ضربه می‌زنیم لایه‌های هوا بین دست ما در جسم جابجا می‌شوند و اگر این‌جابجاییها بیش از 16 بار در ثانیه باشند، صدا ایجاد می‌شود. برای این‌که بهتر بتوانیم نقش اندامهای گفتار را در تولید آواهای زبان فارسی مورد مطالعه قرار دهیم، ابتدا به نظر می‌رسد لازم است مطالب مختصری درباره چگونگی تولید آوا یا صوت ارائه کنیم.

آوا یا صوت از ارتعاش مولکولهای هوا حاصل می‌شود. ارتعاش یعنی حرکت مولکولهای هوا از جای خود در مسیر معین و بازگشت آن‌ها به جای اولیه. این پدیده فیزیکی را اصطلاحا موج می‌نامیم. برای آن‌که بتوانیم یک تصویر تقریبی از طرز بوجود آمدن موج صوتی را مجسم کنیم پاندولی را در نظر می‌گیریم. اگر وزنه پاندول را به یک طرف کشیده آن را رها سازیم، پاندول با سرعت، به منتهی الیه طرف دیگر رفته دوباره در

همان مسیر بجای اول می‌گردد. این حرکت به دفعات زیاد صورت می‌گیرد، ولی در هر دفعه خط سیر آن اندکی کوتاهتر می‌شود تا این‌که وزنه پاندول دوباره به حالت اولیه یعنی سکون در آید.

وزنه پاندول در این حرکت، لایه‌ای از مولکولهای هوا را با خود به جلو می‌راند و این عمل موجب می‌شود که در یک سوی وزنه، رقت مولکولی در سوی دیگر تراکم مولکولی ایجاد شود. رقت یعنی زیاد شدن فاصله بین مولکولها و تراکم یعنی کم شدن فاصله آن‌ها. اگر با دو دست یک لاستیک را بکشیم طول لاستیک زیاد می‌شود یا به سخن دیگر، لاستیک کش می‌آید.

علت این موضوع آن است که فاصله بین مولکولها در قسمت‌های میانی لاستیک زیاد شده و مولکولها بین دو سر لاستیک زیاد شده و مولکولها به طرف دو سر لاستیک کشانده می‌شوند و در نتیجه فاصله میان مولکولها در دو سر لاستیک کم می‌شود. بدین ترتیب در قسمت میانی لاستیک رقت مولکولی و در دو سر آن تراکم مولکولی ایجاد می‌شود. اکنون اگر دو سر لاستیک را رها کنیم مولکولها دوباره به جای اولیه خود بر می‌گردند.

خاصیت ارتجاعی هوا

هوا نیز دارای همین خاصیت ارتجاعی است، منتهی به مراتب بیشتر از لاستیک. هر رقت و تراکم مولکولی در هوا موجب رقت و تراکمهای دیگر می‌گردد. بدین معنی که، هنگامی که یک لایه از مولکولهای هوا به جلو رانده می‌شود این لایه به نوبه خود لایه دیگری را به جلو

می‌راند و خود به حال اول بر می‌گـردد. لایه جدیـدی نـیز لایه دیگـری را، و به همین تـرتیب این عمل بارها و بارها تکـرار می‌گـردد تا انـرژی به پایـان برسد. این‌جابجـایی مولکولها اگر بیش از 16مرتبه در ثانیه تکـرار گـردد صـدا بوجود می‌آید.

اگر کتابی را از ارتفاع معیـنی به طـرف زمین رها کـنیم بر اثر سقوط کتاب، فشار هوای بین کتـاب و زمین زیـاد می‌شـود و این فشـار، مولکولهـای هـوا را به اطـراف می‌راند. مولکولهـای رانـده شـده به نـوبت مولکولهـای مجـاور خـود را به جلو رانـده و خـود به حـالت اول بر می‌گردند. این عمل آنقدر تکرار می‌شود تا انرژی حاصل از سـقوط کتـاب به پایـان برسد. هنگـام تمـاس کتـاب با زمین صدایی به گوش می‌رسـد، در صـورتی که در اثنـای سقوط آن صدایی شنیده نمی‌شود.

علت این است که هنگام تماس کتاب با زمین، بر اثر زیاد بودن مقدار انرژی جابجا شدن مولکولها یا همـان رقت و تراکم هـوا خیلی بیشـتر از 16 مرتبه در ثاینه است و به این علت صدای حاصله قابل شنیدن می‌باشد. هر رقت و تراکم یک سیکل نام دارد و تعداد سیکل در ثانیه تـواتر یا بسـامد نامیـده می‌شـود. بنـابراین، وقـتی می‌گـوییم فرکانس (تواتر) موج مثلا 500 سیکل اسـت، یعـنی 500 مرتبه رقت و تراکم در مولکولهای هوا ایجاد شـده است. هر قدر بسامد بیشتر باشد صدا به اصطلاح زیرتر است و نیز قدر بسامد کمتر باشد صدا اصطلاحا بمتر است.

چشمه فیزیک امواج فروصوتی و فراصوتی

فیزیک امـــواج فروصـــوتی که با آن‌ها ســـروکار داریم معمولا توسط چشـمه‌های بـزرگ تولید می‌شـوند. امـواج زمین لرزه‌ای از آن جمله‌اند. بسامدهای بالای مربـوط به فیزیک امواج فراصوتی را می‌توان به وسـیله ارتعاشـات کشسـان یک بلـور کـوارتز که بر اثر تشـدید با یک میـدان الکتریکی متناوب در بلور القا شده است، ایجـاد کـرد. به این طریق می‌تــوان بســامدهای فراصــوتی به بــزرگی 6x108 هرتز تولید کرد. طول موج متناظر با این بسامد در هوا در حدود 5x10-5 سانتی‌متر است که همان حدود طول موج نور مرئی است.

مشخصات فیزیکی

جابجـایی یا ارتعـاش مولکولهـای هـوا در تمـام جهـات صورت می‌گیرد و بسته به مقدار انـرژی موجـود، هر لایه از مولکولها مسـافتی را طی می‌کنند. به سـخن دیگر هر چه انــری بیشــتر باشد مســافتی را که مــوج می‌پیماید بیشـــــتر است. طـــــول مســـــافتی را که هر طبقه از مولکولهای هوا طی نموده و دوباره به جای اولیه خود بر می‌گـردد دامنه نوسـان نامند. هر چه آن مسـافت زیـادتر باشد صـدا بلنـدتر است. بلنـدی صـدا را با زیر و بمی آن نباید اشــتباه کــرد، زیــرا بلنــدی صــدا مربــوط به تعــداد ارتعاش در ثانیه است.

بنـابراین صـدای ممکن است بم ولی بلند باشد. بـالعکس صـــدای دیگـــری ممکن است زیر ولی کوتـــاه باشد. اگر امواج صـوتی در مسـیر حـرکت خـود به جسـمی از قبیل پرده گوش برخورد کنند و آن را به همان انـدازه مـرتعش سـازند، ارتعـاش پـرده گـوش بوسـیله انـدامهای گـوش

داخلی به مراکز اعصاب شنوایی منتقل گشته و در نتیجه صدا شنیده می‌شود و عکس العمل لازم صادر می‌شود.

تصویر

چشمه فیزیک امواج شنیده شدنی

فیزیک امواج شنیده شدنی در تارهای مرتعش (بلندگو، طبل) ایجاد می‌شوند. همه این عناصر مرتعش به تناوب هوای پیرامون خود را در حرکت به طرف جلو، فشرده و در حرکت به طرف عقب، رقیق می‌کنند. هوا این آشفتگیها را بصورت موج از چشمه به خارج انتقال می‌دهد. این فیزیک امواج به هنگام وارد شدن در گوش، احساس صوت را بوجود می‌آورند. موجهایی که تقریبا متناوب هستند و یا تعداد کمی از مؤلفه‌های تقریبی متناوب را شامل می‌شوند، احساس خوشایندی بوجود می‌آورند (اگر شدت خیلی زیاد نباشد) اصوات موسیقی از این جمله‌اند. صوتی که شکل موج آن متناوب نباشد، بصورت نوفه شنیده می‌شود. نوفه را می‌توان برهمنهشی از امواج متناوب دانست که در آن تعداد مؤلفه‌ها خیلی زیاد است.

یک آزمایش ساده

دو سر یک سیم فولادی به طول یک متر و به قطر یک میلیمتر را که کشیده شده و بوسیله دو قطعه سنگ یا آهن محکم شده است، در نظر می‌گیریم. حال اگر وسط سیم را به کناری کشیده و رها کنیم صدایی شنیده نمی‌شود، در صورتی که ارتعاش آن کاملا به چشم دیده می‌شود. ولی اگر یک طرف سیم را به کنار یک لنگه در تخته‌ای متصل کنیم و آزمایش را دوباره انجام دهیم،

صدای آن کاملا شنیده می‌شود، با وجود آن‌که ارتعاش آن مشـــــهود نیست. علت این امر آن است که در دفعه اول هوای مجاور سیم بجای این‌که تراکم و انبساط پیدا کنـد، روی سیم لغزیده است و در مرتبه دوم هوای مجاور لنگه در، مجال لغزیـدن و رسـیدن به کنـار آن را قبل از تجدید ارتعاش نداشته است.

امواج صوتی در جامدات و مایعات

همانطور که درون هوا ارتعاشات طولی توام با تـراکم و انبساط منتشر می‌شـود، به همـان طریق نـیز ارتعاشـات طــولی تــوأم با تــراکم و انبســاط در داخل مایعــات و جامـدات انتشـار پیـدا می‌کنند. اگر میله فلـزی را بـرای لحظه کوتـاهی در امتـداد خـودش کشـیده و رها کـنیم، تراکم و انبساط در طول میله انتشار پیـدا خواهد کـرد و همین طور اگر نقطه‌ای از جسم جامد را مرتعش سازیم (به عنوان مثال با چکش به گوشه یک قطعه سنگ یا فلز بزنیم) تراکم و انبساط به شکل سـطوح کـروی در تمـام جسم مرتعش منتشر می‌شوند.

مخصوصا نباید چنـان کـرد که انتشـار تـراکم و انبسـاط درون اجسـام مختص به ارتعاشـات شـنیدنی اسـت، بلکه هر نــوع ارتعــاش با هر فرکــانس ممکن است در آن‌ها انتشار یابد. تنها فرقی که جامدات و مایعـات در انتقـال صوت با هـوا و گـاز دارند در زیـاد بـودن سـرعت انتشـار صوت در آن‌هاست.

مشاهدات تجربی

چیزی که در موقع انتشار صوت در هـوا انتقـال می‌یابـد، هــوا نیست. به دلیل این‌که صـــدای هواپیما از ابر و دود

غلیظ عبــور کــرده و به ما می‌رسد. بــدون آن‌که ابر را پراکنده ساخته و با خود به طرف ما بیاورد.

هــوا در حین انتشــار صــوت جلو و عقب می‌رود. یعــنی مرتعش می‌شود. برای مشـاهده این امر کـافی است یک قطعه فیلم عکاسی را بین دو انگشت گرفته و در مقابل آن با آواز بلند بخـوانیم، در اینصـورت حـرکت رفت و آمد تند فیلم را به خــوبی در محل اتصــال انگشــتان خــود با فیلم حس می‌نماییم.

عبــور فیزیک امــواج صــوتی در هــوا با کم و زیــاد شــدن فشار (انبساط و تــراکم) همــراه می‌باشد. در جــدار لوله صوتی سوراخی درست کرده و سپس ورقه نازک کاغذی روی آن می‌چسبانیم و از خارج به این کاغذ پاندول سبک ساده از چوب آقطی آویزان نموده و لوله را بطور افقی نگـاه به بـالا و پـایین رفتن می‌کند. اگر تنها هـوا حـرکت می‌کرد و اختلاف فشار در آن وجود نداشت پاندول رفت و آمد نمی‌کــرد زیــرا حــرکت ارتعاشی هــوای درون لوله موازی با سطح کاغذ بوده و ممکن نبــود که تولید حــرکت متناوب در ورقه کاغذ بنماید.

در نتیجه وجود همین انبساط و تــراکم، در فیزیک امــواج صوتی، اختلاف چگـالی متنـاوب پیـدا می‌شـود. زیــرا اگر تغییر فشار را در فیزیک امواج صــوتی قبــول کــنیم لازم است که تغییر چگالی در آن‌ها رانیز قبول کــنیم. به کمک چنــدین پانــدول که در طــول لوله صــوتی افقی بطریق فــوق آویــزان کــرده‌ایم می‌تــوانیم ثــابت کــنیم که هنگــام ایجاد صــوت در لولــه، پانــدولی که نزدیکــتر به دهانه لوله است زودتر از پاندولهای دیگر به ارتعاش در می‌آید.

پس وقـتی قسـمتی از هـوای درون لوله در داخل آن به سمت انتهای آن حرکت کرده و قسـمت دیگـری از هـوای درون لوله سـاکن اسـت، ناچـار چگـالی قسـمتی که بین این دو قسمت متحرک و سـاکن قـرار دارد، تغیـیر کـرده است. موضـوع وجـود اختلاف چگـالی در هـوای مـرتعش عملا به تحقیق رسـیده است و از تغیـیر چگـالی هـوا در موقع ارتعاش که بـاعث تغیـیر ضـریب شکست می‌شـود، اسـتفاده کـرد. و فیزیک امـواج صـوتی را به کمک جرقه الکتریکی عکسبرداری نموده‌اند.

تاریخ شیطان گرایی

در آغاز سده نوزدهم بازار بی‌خدایی داغ بود.بر اثر پیشرفت‌های علم و فناوری روحیه‌ی ناوابستگی و استقلالی پیداشده بود که سبب شد کسانی اعلام کنند دیگر هیچ کاری با خدا ندارند.در این قرن بود که لودویک فوئرباخ،کارل مارکس،چارلز داروین،فردریش نیچه و زیگموند فروید تفسیرهای فلسفی و علمی از واقعیت پرداختند که در آن‌ها جایی برای خدا نبود.آری،در پایان قرن نوزدهم،بودند کسانی که به این فکر رسیده بودند که اگر هم خدا نمرده باشد،بر انسان‌های خردمند لازم است که او را بکشند.[1]در آن زمان به نظر می‌رسید که عصر خرد بر قرن‌ها خرافات و خشک اندیشی چیره شده است.همین تفکرات است که در دوران بعدی شیطان گرایی دست مایه‌ی افراد و گروه‌های شیطان گرا و شیطان پرست قرار گرفت تا با توسل به آن‌ها توجیهات به ظاهر علمی و فلسفی برای افکار و اندیشه‌های خود بیابند.

در این قرن برای جا انداختن و مقبولیت شیطان‌پرستی کوشش‌هایی صورت گرفت.”دیانا وگان”[2] در کتابی با نام اعترافات داستان زنان شیطان‌پرستی را مطرح کرد که در کل اروپا محافلی را اداره می‌کردند و مردان را در مراسم خود می‌پذیرفتند. او نقل می‌کند که چگونه در این گروه‌ها و محافل برای پرستش شیطان دست به اعمال غیر انسانی زده و در انتظار روزی بودند که اصول اخلاقی مقبول جامعه را براندازند.اگرچه بعداً معلوم شد که این داستان دروغ بوده و نویسنده اصلی داستان شخصی به نام “لئوتاکسیل”[3] بوده است، ولی

برای معرفی و ترویج شیطان‌پرستی و سنجش اقبال مردم به آن نقش مؤثری داشت.[4]ـ آلیستر کرولی پدر شیطان گرایی معاصر

یکی از شخصیت‌های خبیث تاریخ شیطان گرایی، در اواخر قرن 19 فردی است به نام "آلیستر کرولی"[5]. نقش برجسته‌ی او در تدوین و ترویج آئین‌های شیطانی در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم موجب شده است که محققین به وی لقب پدر شیطان گرایی دوران معاصر را بدهند.

"ادوارد الکساندر کرولی"[6]ـ که بعدها نام خود را به "آلیستر کرولی" تغییر داد.در تاریخ 12 اکتبر 1875 میلادی در انگلستان متولد شد.وی در سال 1895 وارد دانشگاه "ترینیتی" در شهر کمبریج انگلستان گردید و رشته فلسفه را برای ادامه تحصیل انتخاب نمود،ولی بعد از مدتی با مشورت مربی خصوصی خود تغییر رشته داد و در رشته ادبیات انگلیسی مشغول به تحصیل شد.استعداد خاص وی در این رشته باعث شد که بعد از مدتی وی به عنوان یک نویسنده و منتقد اجتماعی شهرت پیدا کند.[7]ـ کرولی در سال 1898 به عضویت گروه ماسونی "هرمتیک اوردر"[8]ـ در آمد.از آن زمان بود که تحقیقات خود را پیرامون حقیقت بشر و اعمال شیطانی آغاز کرد.وی برای این کار به کشورهای زیادی همچون مکزیک،هند،آمریکا،ژاپن،چین و... سفر نمود.و با مکاتب دینی مختلف خصوصا مکاتب شرقی آشنا شد.

در یکی از مهمترین این سفرها در سال 1904 کراولی و همسر جدیدش رز، به مصر سفر کردند. طبق نوشته‌های خود کراولی، همسرش رز که در آن زمان حامله بوده

اســت، تحت حــالات وهمــانی که در طــول ســفر به این کشور داشــته است به کــراولی می‌گوید که «آن‌ها منتظر تو هســتند» اما ســخنی دربــاره این که آن‌ها چه کســانی هستند نمی‌گوید. در 18 مارس، پس از آن‌که کــراولی از خدای مصریان ”توث”[9]ـ درخواست کمک کرد، این خــدا به او نشـــان داد که ”آن‌ها ”که همســـرش از آن ســـخن گفته بود در واقع هوروس ،یکی از خدایان مصر باستان، و فرشته‌اش هستند. ســپس او کــرالی را به محل تــابوت “آنخ اف آن خنسو”[10]ـ راهنمایی کرد.کراولی تمام این اتفاقات را به عنوان نشانه‌ای از یک وجود خاص ملکوتی قلمداد می‌کند و از 20 مارس شروع به انجــام مراسم و آئین‌های بزرگداشت خدای هوروس در همــان اتــاق کرایه ایش در مصر می‌کند.

بعد از این مــاجرا کــرولی مــدعی شد در تــاریخ 8 آوریل فرشـــته‌ای به نـــام “آیـــواز”[11]ـ با او صـــحبت کـــرده و دســـتوراتی را به وی الهـــام نمـــوده است.کـــرولی این دســـتورات را به صـــورت یک کتـــاب تحت عنـــوان “کتـــاب قانون”[12]ـ تدوین نمــود و خــود را پیــامبر این الهامــات می‌دانست.وی این کتاب را در سه فصل تنظیم نمود، که هر فصل آن را در یک روز و در عرض یک ســاعت نوشــته است.[13]ـ وی این دستورات را مبنای تشــکیل فــرقه‌ای به نام “تلما”[14] قرار داد.

شـــعار محـــوری فرقه تلما که در بند 40 از فصل اول “کتـــاب قـــانون” ذکر شـــده اســـت،به صـــورت زیر بیـــان می‌شود:

Do what thou wilt shall be the whole of the Law
(هر چه میخواهی انجام بده،این تمام قانون است.)

همـانطور که پیشـتر اشـاره شد این شـعار اولین بـار در قرن 16 توسط نویسنده اومانیست فرانسوی فرانکیس رابلیس مطرح شده بود و در قرن هجـدهم گـروه انجمن آتش جهنم نیز آن را به عنـوان شـعار اصـلی گـروه خـود قــرار دادند.این شــعار شــیطانی توجیه گر بســیاری از ابـــــاحی گری‌ها و انحرافـــــات اخلاقی در فرقه تلما و گروه‌های شیطان گـرای بعـدی گردید.یکی از آموزه‌هـای اصلی دیگر در فرقه تلما بحث "جادوی جنسی"[15] بود که کرولی ابداعات فراوانی در زمینه افـزایش مـدل‌های اجرای این نوع جادوگری انجام داد.[16] آلیستر کـرولی در ســـال 1907 بعد از تــرک گـــروه هرمتیک اوردر ،با تشــکیل انجمن "ســتاره نقــره ای"[17]این فرقه را به صورت سازمانی منسجم در آورد و "کتاب مقـدس فرقه تلما"[18]را تـدوین نمـود[19]. وی هم‌چـنین در سـال 1920 معبدی را با عنوان "صومعه تلما"[20] در جزیره چوفـالو سیسـیل واقع در کشـور ایتالیا تاسـیس نمـود و پیروان زیادی را به دور خـود جمع کـرد. سه سـال پس از تاسیس این صومعه درسال 1923 یکی از پـیروان فرقه تلما به نــام "رائــول لاودی"[21] که فــارغ التحصــیل دانشگاه آکسفورد انگلستان نیز بود به صورت مشـکوکی در آن صومعه جان سپرد. همسر وی به نـام "بـتی می"[22] علت قتل شـوهرش را خـوردن خـون گربه قربـانی شـــده دریکی از مراســـمات فرقه تلما می‌دانست و به همین خاطر شـروع به فعـالیت علیه کـرولی و فـرقه‌اش نمـــــــود.او در این رابطه با بـــــــرخی روزنامه‌ها و خبرگزاری‌های لندن نیزمصاحبه نمود.همین عوامل باعث شد که دولت موسیلینی در 30 آوریل سـال 1923 حکم به اخراج کـرولی از ایتالیا نمـود. پس از صـدور این حکم

علیه کرولی صومعه تلما نیز به صورت مکانی مطرود درآمد و قسمت‌هایی از آن توسط ساکنین محلی آن‌جا آسیب دید.[23] اجرای برخی اعمال وآئین‌های شیطانی دراین فرقه و هم‌چنین بیانات و نوشته‌های ضد دینی آلیستر کرولی موجب شد که رسانه‌های آن زمان به وی لقب "شرورترین انسان جهان" را بدهند.

آلیستر کرولی در دوران زندگی خود به عضویت گروه‌های فراماسونری فراوانی درآمده بود.یکی از مهمترین این گروه‌ها که وی از سال 1910 به آن پیوسته بود، انجمن ماسونی "OTO" (Ordo Templi Orientes) بود.او در مدت کوتاهی مدارج ترقی در آن گروه را پیمود و نهایتا در سال 1923 به رهبری این گروه رسید.پس از آن بسیاری از آموزه‌های فرقه تلما را وارد این انجمن نمود و این گروه را پایگاهی برای نشر تفکرات خودش قرار داد.هم اکنون این گروه در چندین کشور دنیا از جمله آمریکا،استرالیا،انگلستان،نروژ و چند کشور دیگر دارای لژهایی فعال است.

آلیستر کرولی درجات و القاب ماسونی فراوان دیگری را نیز از لژهای مختلف دریافت نموده بود.او برخی از این درجات را که مدعی داشتن آن‌ها بوده به صورت زیر در یادداشتی بیان می‌کند:

درجه 33 از آئین اسکاتلندی در مکزیک از "دون هینرز مدینا ".وی در کتاب اعترافات کرولی که در آن زندگی نامه خودش راتالیف نموده است، در این باره می‌نویسد:"جناب هینرز مدینا، از دست پرورده‌های دوک بزرگ "آرمادا "و یکی از بالا رتبه‌ترین سران فراماسونری در لژ اسکاتلندی هستند. دانش کابالایی

من قبلا توسط معیارهـای اسـتاندارد سـنجیده شـده و ایشـــان فکر کردند که من ارزش این را دارم تا در یک مقـام بـالا با توجه به نفـوذ ایشـان گمـارده شـوم. قدرت‌های ویژه‌ای که من در مـدت کوتـاه اقـامتم بدست آوردم، بـاعث شد که به رتبه 33 به سـرعت دست پیـدا کنم. "[24] 2ـ درجه 3، در فرانسه از لژ آنگلوساکسون به شـماره 343، لـژی که در سـال 1899 پس از طی مراحلی از لژ فرانسه جواز گرفت ولی در 1904 توسط لژ بزرگ انگلیس ناشناخته و تأیید نشده معرفی شد.

- درجه 33 از آئین اسکاتلندی در مجمع غیر قـانونی "Cerneau" از "جان یارکر ".
- درجه 90/95 لژ ممفیس از جان یارکر.

لژ بـزرگ انگلسـتان که عموما اسـتانداردهایی را بـرای اعتبـار لژهـای ماسـون ارائه می‌داد و بعنـوان لژ اصـلی قلمداد می‌شد، هیچ کـدام از مـوارد ذکر شـده را بعنـوان لژهای ماسونری معتبر ندانسته است و بنابراین آن‌چنـان که از شواهد امر بر می‌آید،کراولی هرگز یک فراماسـون رسمی نبوده است.

آلیستر کـرولی در طـول زنـدگی خـود کتاب‌ها و مقـالات زیـادی نوشـته اسـت، که در قـالب آن‌ها آموزه‌هـای فراوانی از عرفان کابالا،آئین‌های جادویی و شـیطانی و ترکیبی از عرفان‌های شرقی را به مخاطبین خود انتقال داده است. از مهمـترین آن‌ها می‌تـوان به مـوارد زیر اشـاره نمـود: 8 سـخنرانی دربـاره یوگـا،کتـاب دروغ‌هـا،اعترافـات آلیسـتر کـرولی(خـود زیسـتنامه کرولی)،فرزند مـاه ،777 و دیگر نوشـته‌های کابالیسـتی

کرولی[25]ـ به گواهی شاهدان عینی،آلیسترکرولی در طول زندگی خود دچار انحرافات اخلاقی فراوانی بوده است و در نهایت نیز مصرف بیش از حد مواد مخدر وی را دچار عارضه‌ای تنفسی نمود و همین امر باعث شد که او در تاریخ اول دسامبر 1947 در شهر نترووود[26] آمریکا بر اثر عفونت دستگاه تنفسی درگذشت.در مراسمی که برای مرگ وی ترتیب داده شده بود، جسدش سوزانده شد و پیروانش آئین بلک مس اجرا نمودند.[27]ـ بعد از مرگ کرولی افراد بسیاری بر روی اندیشه‌های او کار نمودند، از جمله آن‌ها شخصی است به نام دکتر "جرالد بروسوگاردنر"[28]ـ که از اعضای انجمن "جادوگران انگیسی"[29]ـ بود. وی مطالعات گسترده‌ای را دربارة آیین‌های بدوی و مذاهب باستانی انجام داد و روی اندیشه‌های کرولی بسیار مطالعه کرد تا این‌که در جزیرة "مَن"[30]ـ در انگلستان و در آسیابی قدیمی موزة جادوگری دایر نمود.

در سال 1951 به دنبال لغو قانون منع جادوگری رواج عقاید شیطان گرایانه در قالب فرقه‌ها و آموزش‌های جادوگری رونق شدیدی در میان کشورهای غربی پیدا نمود. جادوگران رسماً در مجامع عمومی، نشریات، کتاب‌ها و بعد رسانه‌های جمعی به ترویج عقاید خود پرداختند. ابتدا کشیش‌ها یا رهبران فرقه‌های جادوی سفید (یعنی کسانی که نیروهای شیطانی را برای اهداف نیک مورد استفاده قرار می‌دهند.) روی صحنه آمدند و نیات و اهداف خیرخواهانة خود را اعلام کردند. ولی در کنار آن فرقه‌های جادوی سیاه نیز فعالیت خود را توسعه دادند. در این شرایط مخالفت‌هایی با آن‌ها صورت گرفت اما به جایی نرسید و جادوگران و ساحران

هم‌چنان به کارهـای خـود ادامه دادند و تنها کوشـیدند که آشـکارا عملی بر خلاف قـانون انجـام ندهند تا بتوانند به زندگی اجتماعی خود ادامه دهند.[31]

پی نوشت‌ها:

[1].خداشناسی از ابراهیم تاکنون،ص 395

[2]. Diana Vaughan

[3]. Léo Taxil

[4]. شیطان پرستی موجی در زمان حال یا طرحی برای آینده

[5]. Aleister Crowley

[6]. Edward Alexander Crowley

[7]. در نظرسنجی سال 2002 با عنوان “100 شخصیت برجسته تمـام تـاریخ انگلسـتان” که توسط شـبکه بی‌بی سی انجام شد.کرولی به عنوان هفتاد و سومین فرد این لیست،در کنار افرادی همچون چرچیل،دیوید بکهام،چارلز داروین و... در لیست یکصد نفره قرار گرفت

[8]. Hermetic Order of the Golden Dawn

[9]. Thoth

[10]. Ankh-ef-en-Khonsu

[11]. Aiwass

[12].The Book of low

[13]. (فصل اول شامل 66 بنـد، فصل دوم شـامل 79 بند،فصل سوم شامل 75 بند می‌باشد)

[14]. Thelema

[15]. Sex Magic

[16]. به گفته بسیاری از منابع کـرولی از لحـاظ جنسی یک انسان منحرف بوده و او را دوجنس گرا (Besexual) معرفی می‌کنند.

[17].در نـــام این انجمن نظـــرات مختلفی بیـــان شـــده اســـــــت،که یکی از آن‌ها Astrum Argentium می‌باشد.این لغت به زبان لاتین بوده و در زبان انگلیسی به معنای"ستاره نقره ای" است.

[18]. Holy Books of Thelema

[19]. در این کتاب می‌تـوان آموزه‌هـایی از عرفان‌هـای شـرقی مثل یوگا و عرفان‌هـای غـربی خصوصا کابـالا را مشاهده نمود

[20]. The Abbey of Thelema

[21].Raoul Loveday

[22].Betty May

[23]. en.wikipedia.org/wiki/Abbey_of_Thelema

[24]. The Confessions of Aleister Crowley – pp. 202–203

[25]. متن کامل کلیه مقالات و کتب آلیستر کرولی را در آدرس (www.hermetic.com/crowley)ـ می‌توانید ببینید.

[26].Netherwood

[27].سیری در تاریخ جادوگری،ص 107

[28]. Gerald Brousseau Gardner

[29]. English Wiccan

[30]. Isle of Man

[31]. شیطان پرستی موجی در زمان حال یا طرحی برای آینده

آلیستر کرولی پدر شیطان

آلیستر کرولی چه ارتباطی و تـاثیری بر جریـان شـیطان پرستی داشته است؟

یکی از شـــاخص‌ترین افـــراد در دوران مـــدرن شـــیطان گـرایی که به نظر بسـیاری از کارشناسـان پـدر شـیطان گرایی مدرن محسوب می‌شود، آلیستر کرولی است. وی متولّد سال 1875 انگلستان می‌باشد.

او که ابتدا در رشتة فلسفه دانشگاه «ترینیـتی» کمـبریج انگلســتان مشــغول به تحصــیل بــود به رشــته ادبیــات انگلیسی تغیــیر رشــته داد و به عنــوان یک نویســنده و منتقد اجتماعی شهرت پیدا کرد.

در ســال 1904 کــراولی و همسر جدیــدش رز، به مصر سـفر کردند. کـراولی از خـدای مصـریان «تـوث Thoth» درخواست کمک کرد.

کتاب قانون (نوشته آلیستر کرولی – 1904)

بعد از این مـاجرا کـرولی مـدعی شد در تـاریخ 8 آوریل فرشته‌ای به نام «آیواز» با او صحبت کرده و دســتوراتی را به وی الهام نموده است. کـرولی این دسـتورات را به عنوان یک کتاب با نام «کتاب قانون» تدوین نمود و خــود را پیامبر این الهامات می‌دانست.

وی این کتـاب را در سه فصل تنظیم نمـود، که هر فصل آن را در یک روز و در عرض یک ساعت نوشته است. وی این دسـتورات را مبنـای تشـکیل فـرقه‌ای به نـام «تلما» قرار داد.

آلیستر کرولی در سال 1907 بعد از ترک گروه ماسونی هرمتیک اوردر، با تشـکیل انجمن فراماسـونری سـتارة نقره‌ای[1]ـ این فرقه را به صورت سازمانی منسـجم در آورد و کتـابی را تـدوین نمـود. در این کتـاب می‌تـوان آموزه‌هایی از عرفان‌های شرقی مثل یوگا و عرفان‌های غربی خصوصاً کابالا را مشاهده نمود.

وی هم‌چنین در سال 1920 معبدی را در جزیره چوفـالو سیسـیل واقع در کشـور ایتالیا تأسـیس نمـود و پـیروان زیادی را به دور خود جمع کرد. سه سـال پس از تأسـیس این صومعه درسـال 1923 یکی از پـیروان فرقه تلما به نـام «رائـول لاودی»[2]ـ که فارغ‌التحصـیل دانشـگاه آکسفورد انگلستان نـیز بـود به صـورت مشـکوکی در آن صومعه جان سپرد.

همسر وی به نام «بـتی می»[3]ـ علت قتل شـوهرش را خـوردن خـون گربة قربـانی شـده در یکی از مراسـمات فرقه تلما می‌دانست و به همین خاطر شروع به فعالیت علیه کرولی و فرقه‌اش نمـود. او در این رابطه با بـرخی روزنامه‌ها و خبرگزاری‌هـای لنـدن نـیز مصـاحبه نمـود. همین عوامل باعث شد که دولت موسیلینی در 30 آوریل سال 1923 حکم به اخراج کرولی از ایتالیا نمود. پس از صدور این حکم علیه کرولی صـومعه تلما نـیز به صـورت مکـانی مطـرود درآمد و قسـمت‌هایی از آن توسّـط ساکنین محلّی آن‌جا آسیب دید.[4]

اجرای برخی اعمال و آئین‌های شـیطانی در این فرقه و هم‌چـنین بیانـات و نوشـته‌های ضـددینی آلیسـتر کـرولی مـوجب شد که رسـانه‌های آن زمـان به وی لقب «شرورترین انسان جهان» را بدهند.

به گواهی شاهدان عینی، آلیسترکرولی در طول زنـدگی خـود دچـار انحرافـات اخلاقی فـراوانی بـوده است و در نهـایت نـیز مصـرف بیش از حد مـواد مخـدر وی را دچـار عارضه‌ای تنفسی نمـود و همین امر بـاعث شد که او در تاریخ اول دسامبر 1947 در شـهر نـتروود[5]ـ آمریکا بر اثر عفـونت دسـتگاه تنفسی درگذشت. در مراسـمی که برای مرگ وی ترتیب داده شـده بـود، جسـدش سـوزانده شد و پیروانش آئین‌های شیطانی اجرا نمودند.

پی نوشتها:

[1]. در نـام این انجمن نظـرات مختلفی بیـان شـده اسـت،که یکی از آن‌ها Argentium Astrum می‌باشد. این لغت به زبـان لاتین بـوده و در زبـان انگلیسی به معنای«ستاره نقره ای» است.

[2].Raoul Loveday.

[3].Betty May

[4]. en.wikipedia.org/wiki/Abbey_of_Thelema.

[5].Netherwood.

«یوگا» پرستش شیطان

در مقـالات «فراماسـونری: دجـال آخرالزمـان»(1)ـ و «جهان در سیطره‌ی دجال؛ ایران، جزیـره‌ی امید»(2)ـ به صـورت مختصـر، به ارتبـاط «یوگا» و بسـیاری از ورزش‌هـای تئوسـوفیکال، و عرفان‌هـای نوپدید با «تشـکیلات شـیطانی فراماسـونری» یا همـان «دجـال احتمالی آخرالزمان» اشاره شد؛ مقـاله‌ی حاضر در تلاش است تا به صـورت بسـیار کوتـاه و مختصـر، بـرخی از شـواهد ارتبـاط «یوگا» با «فراماسـونری جهـانی» را یـادآوری نماید و بر نقش «تشـکیلات شـیطانی فراماسـونری» در اشـاعه ورزش‌هـای تئوسـوفیکال همچون «یوگا» در سراسر دنیا تأکید ورزد.

با کمـال تأسف باید گفت که این ورزش به ظـاهر عرفانی منحوس و نامناسب، در سال‌های اخیر، به شدت در ایران طرفدار پیدا کرده و کتاب‌های زیادی اندر فواید و مناقب «یوگا» نگاشته شده اسـت؛ آن هم در حـالی که کتب مذهبی و اسلامی ما در کشـورمان کمیـاب و نایـاب می‌باشند!

«یوگا» چیست؟

اگر این سوال از طرفداران «یوگا» پرسـیده شـود، آن‌ها خواهند گفت که عظمت «یوگا» در قـالب الفـاظ نمی‌گنجد!!! البته اگر این تعارفـات و بزرگنمایی‌ها را کنار بگذاریم، باید بگوییم که مطابق ادعاهای طرفـداران «یوگا»، «یوگا» مجمـوعه‌ای از مراقبه‌هـا، تمرین‌ها و ورزش‌هـای «جسـمی» و «ذهـنی» است که به منظـور تعـالی جسم و روح به کـار گرفته می‌شـود.(3)ـ این

تعلیمات شامل هفت عنصر «آسانا: Asana» (نرمش‌های کششی)، «باندها: Bandha»ـ (قفل‌های روان عضلانی انرژی)، «چاکرا: Chakra»ـ (مراکز روانی- انرژی زای جسم پنهان)، «مانترا: Mantra»ـ (صوت یا ارتعاشات انرژی)، «مودرا: Mudra»ـ (وضعیت‌های انرژی زا)، «نادی: Nadi»ـ (مجاری و کانال‌های انرژی)، «پرانا: Prana» (انرژی حیاتی) می‌باشد که این تعلیمات، ریشه در مکاتب الحادی قرون باستان مشرق زمین دارد.(4)

آن‌چه که امروزه از یوگا در بین جوامع مختلف و به خصوص کشورهای مغرب زمین، مورد تأکید قرار گرفته است، بیشتر در حیطه‌ی «آسانا: نرمش‌های کششی»، «مودرا: وضعیت‌های انرژی زا»، «چاکرا: مراکز روانی- انرژی زای جسم پنهان» و «مانترا: صوت یا ارتعاشات انرژی» می‌باشد و این اجزای یوگا، بیش از سایر اجزای آن مورد توجه کشورهای مختلف دنیا قرار گرفته و در سطح وسیعی پیرامون آن‌ها تبلیغ گردیده است.(5)

البته به موازات اجزای مذکور، به واسطه‌ی برقراری کلاس‌های یوگا، سایر اجزای یوگا نیز به مشتاقان فراگیری این ورزش تئوسوفیکال، آموزش داده می‌شود و حتی فلسفه‌ی یوگا و عرفان‌های هندی و بودایی نیز به فراگیران ارایه می‌گردد.

امروزه یوگا شهرتی جهانی یافته و در سراسر جهان، طرفداران بی‌شماری یافته است. متاسفانه کشور ما نیز از این قاعده مستثنی نیست و در طی سال‌های اخیر، شاهد رشد فزاینده‌ی کلاس‌های آموزش یوگا در سراسر کشور بوده ایم؛ به نحوی که با حسابی سرانگشتی می‌توان حدس زد که حداقل چند صد هزار

نفر در سراسر کشورمان، به فراگیری و سپس استفاده از تعالیم یوگا، مبادرت ورزیده‌اند.

در طی این کلاس‌ها، ضمن تعلیم حرکات ورزشی یوگا (آسانا)، سایر تعالیم مرتبط با یوگا از جمله عرفان‌های غیر الهی هندو و بودایی نیز به فراگیران آموزش داده می‌شود تا آن‌ها بتوانند با تمسک به عرفان‌های نامبرده، روح و جسم خود را اعتلا بخشند!(6)

در این مقاله بنا نداریم تا پیرامون فلسفه‌ی عرفان‌های غیر الهی و مادی همچون عرفان‌های بودایی و هندی، و نیز ورزش‌های تئوسوفیکالی همچون «یوگا» قلم فرسایی کنیم و از این طریق عرفان‌های غیرالهی مذکور را زیر سوال بریم؛ چرا که تاکنون در این رابطه مطالب بسیاری بیان شده و محققان متعددی در این باره سخن گفته‌اند.

در مقاله‌ی حاضر، تلاش داریم تا به کمک اسناد و مدارک، ارتباط «یوگا» را با «شیطان پرستی» بیان کنیم و از دسایس «دجال احتمالی آخرالزمان» یعنی «فراماسونری جهانی» در اشاعه و ترویج بین المللی این «تعالیم منحوس و شیطانی» به ظاهر عرفانی، پرده برداریم.

«یوگا» چه ارتباطی با پرستش «شیطان» دارد؟

مطابق گفته‌ی طرفداران «یوگا»، «شیوا: Shiva»ـ الهه و خدای «یوگا» می‌باشد(7)ـ و به همین دلیل، الهه‌ی هندو «شیوا: Shiva»ـ عمدتاً در حین انجام «مدیتیشن یوگایی» به تصویر کشیده می‌شود:(8)

جـالب این که تعـداد زیـادی از منـابع مکتـوب «یوگا»، فلسـفه‌ی «تعـالیم یوگا» را «پرسـتش شـیوا» عنـوان کرده‌اند:(9)

/«یوگا» همان «پرستش شـیوا» خـدای هنـدویان باسـتان است./

همانگونه که ذکر شـد، متاسـفانه «یوگا» آیین پرسـتش «شـیوا» خداوند الحـادی هنـدویان باسـتان است که در قالب اوراد، اذکار، وضـعیت‌های خـاص بـدنی، نرمش‌ها و سماع‌های مخصوص و... سازمان دهی شده است.(10)

اما موضـوع مـوقعی نگـران کننـده می‌گـردد که بـدانیم «شـیوا» همـان تمثـال «شـیطان» در آیین هنـدو است! نگـاهی به کتـاب مرجع شـیطان پرسـتان یعـنی «انجیل شیطانی: The Satanic Bible» می‌تواند کمک زیادی به بررسی این ادعا نماید. در این کتاب، «Anton Szandor Lavey» نویسنده‌ی کتاب و رهبر سابق شیطان پرستان جهـان، در مبحث «نامهـای شـیطانی (دوزخی): The Infernal Names»، نام «شیوا: Shiva» الهه‌ی هندویان و «کالی: Kali»ـ دخـتر «شـیوا» و یکی دیگر از الهه‌هـای هندویان را در کنار نام‌هـای دیگـری همچـون «شـیطان»، «لیلیث»، «ایشـتار»، «ست» و سـایر نام‌هـای شـیطانی ذکر نموده است:(11)

درست حدس زده اید! آن‌چه که با نام «یوگا» و به عنوان ورزشی فرحبخش و روحـانی مـورد تبلیغ و تـرویج قـرار می‌گیرد، چیزی نیست جز اوراد، اذکار، حالات و نرمش‌ها و سـماع‌هایی که به منظـور پرسـتش خـدای شـیطانی هنـدویان باسـتان یعـنی «شـیوا» صـورت می‌گـیرد و

فراگیران «یوگا» در طی کلاس‌های خود می‌آموزند که با اوراد و اذکار و حالات بدنی خاص خود، انرژی حیـاتی! را از الهه‌ی شیطانی «شیوا» طلب نمایند!(12)

البته عمده‌ی فراگیران یوگا از مسـایل پشت پـرده‌ی این ورزش تئوســـوفیکال خـــبر ندارند و کلاهی بـــزرگ بر سرشان گذاشته شده است و نمی‌دانند که آن‌چه آن‌ها به منظـور طلب آرامش روحی انجـام می‌دهنـد، چـیزی جز پرستش شیطان (آن هم با طعم هندی اش!) نیست!

البته موضـــــوع تنها به همین جا ختم نمی‌گـــــردد. بلکه شواهد متقـنی وجـود دارند که نشـان می‌دهنـد، عمـده‌ی رهبران یوگا، در معابد الهه‌های شیطانی رشد یافته‌اند و یا بـــدون هیچ شـــبهه‌ای عضو تشـــکیلات شـــیطانی «فراماسونری جهـانی» بوده‌اند. در این بخش از مقالـه، به سه تن از این رهبران مشهور اشاره می‌نماییم:

راما کریشنا (Ramakrishna)

«راما کریشـــنا» یکی از معروف‌تـــرین چهره‌هـــای آیین هنـــدوی نـــوین و یکی از تاثیرگـــذارترین و مشـــهورترین رهبران «یوگا» در عصر جدید می‌باشد.(13) وی چهره‌ای شناخته شـده در آیین هنـدو است و علاوه بر اشـتغال به «یوگا»، شاگردان برجسته‌ای همچون «نارندراناث دوتتا» یا «سوامی ویواکاناندا» تربیت نمود که تعـالیم «یوگا» را به خـــارج از هند انتشـــار داد و به آن‌چهـــره‌ای جهـــانی بخشید.(14)

«راما کریشنا» در زمره‌ی رهبران بسـیار محبـوب «یوگا» به شمار می‌رود و از محبوبیت بسیاری در هند برخـوردار بوده است. وی در سال 1836 میلادی در نـاحیه‌ی بنگـال

غربی هندوستان به دنیا آمد و در سال 1886 میلادی در این کشور در گذشت و در 50 سال عمر خود، به احیای آیین هندو و ترویج یوگا همت گماشت. (15)ـ زندگی 50 ساله‌ی «راما کریشنا» پرفراز و نشیب بوده و وقایع متعددی در زندگی وی رخ داده است، اما به منظور پرهیز از اطاله‌ی کلام از پرداختن به این جزییات کم اهمیت خودداری می‌نماییم.(16)

به هر حال آن‌چه که به این مقاله مربوط می‌شود، این مسئله است که «راما کریشنا» تاثیرات مهمی در احیای آیین هندو و ترویج اجزای آن همچون یوگا داشته است و از سوی دیگر نیز با تربیت شاگردان برجسته‌ای همچون «سوامی ویواکاناندا» موجب انتشار جهانی «یوگا» در قرون اخیر گردیده است:(17)

/تصاویری از «راما کریشنا» یکی از رهبران معروف «آیین هندو» و «تعالیم یوگا» در قرون اخیر. (ذکر این توضیح ضروری به نظر می‌رسد که مولف مقاله، علامت «دست شاخدار» را در دست «راما کریشنا» در تصویر وسط دیده است؛ اما در مورد معنای این علامت و هدف «راما کریشنا» از نمایش آن نمی‌توان اظهار نظر کرد.)/

/راما کریشنا» یکی از رهبران معروف «آیین هندو» و «تعالیم یوگا» در قرون اخیر/

اما موضوع زمانی جالب می‌شود که بدانیم «راما کریشنا» در معبد الهه‌ی هندو «کالی» پرورش یافته و بسیار به «کالی» ارادت داشته است؛ تا جایی که برخی از محققان، وی را «فرزند کالی» نامیده اند:(18)

/علاقه و اعتقاد فـراوان «راما کریشـنا» به الهه‌ی هنـدو «کالی»/

/«فرزند کالی: Kali’s Child»؛ لقبی که برخی محققان به «راما کریشنا» داده‌اند. این لقب به واسطه‌ی علاقه‌ی فــراوان «راماکریشــنا» به «کــالی» به وی اطلاق شــده است./

احتمـالاً نـام «کـالی» برایتـان آشـنا اسـت؛ بله عزیـزان! «کالی» که در برخی افسانه‌های هنـدو به عنـوان «دخـتر شیوا» و در بـرخی دیگر به عنـوان «همسر شـیوا» آمـده اســـت، تجسم دیگـــری از «شـــیطان» در آیین هنـــدو می‌باشد!(19) جالب این که «Anton Szandor Lavey» نویســـنده‌ی کتـــاب «The Satanic Bible: انجیل شـیطانی» و رهـبر سـابق شـیطان پرسـتان جهـان، در مبحث «نامهـــای شـــیطانی (دوزخی): The Infernal Names» کتاب خود، نام «شیوا: Shiva» الهه‌ی هندویان و «کالی: Kali»ـ دخـتر «شـیوا» و یکی دیگر از الهه‌هـای هندویان را در کنار نام‌هـای دیگـری همچـون «شـیطان»، «لیلیث»، «ایشـتار»، «ست» و سـایر نام‌هـای شـیطانی ذکر نموده است:(20)

/«کالی» الهه‌ی شیطانی هندویان و تجسم «شیطان» در آیین هندو/

با توجه به مطـالب فـوق در می‌یـابیم که «راما کریشـنا» رهبر محبوب بسیاری طرفــداران «یوگا» که به ریاضت و زهد مشهور بوده است، به پرستش تجسم «شـیطان» در آیین هندو یعـنی الهه «کـالی» مشـغول بـوده، و خـود را

«فرزند کـــالی» یا به تعبـــیر بهـــتر «فرزند شـــیطان» می‌نامید و به این لقب خود، افتخار می‌نمود!

سوامی ویوکاناندا (نارندراناث دوتتا)

«سوامی ویوکاناندا»، یکی از رهـبران «جنبش اسـتقلال طلبـانه‌ی هند» بـوده است.(21)ـ البته شـهرت او تنها به این امر محدود نمی‌گـردد. بلکه وی یکی از شخصـیت‌های مشهور و یکی از پیشگامان «ودانتا» و «یوگا» در قــرون اخیر می‌باشد!(22)ـ وی شاگرد «راما کریشنا» بوده(23) و کسی بـــود که به «یوگا» شـــهرتی جهـــانی داد و این ورزش تئوسوفیکال و رازآمیز را به اروپا و آمریکا بــرد و آن را به مردم این سرزمین‌ها معرفی نمـود.(24)ـ شـاید به جـــرأت بتـــوان گفت که هیچکس همانند «ســـوامی ویواکاناندا» در انتشار جهانی «یوگا» نقش نداشته است و اگر او نبــود، «آیین یوگا» در معابد هنــدویان محبــوس شده و نمی‌توانست به اروپا، آمریکا و سایر نقاط جهــان راه یابد. به همین دلیل، وی حق بزرگی بر گــردن «یوگا» دارد و مقبـولیت جهـانی «یوگا» در قـرن حاضـر، مـدیون سخنرانی‌ها، سفرها و تلاش‌های وی است:(25)

/«ســـوامی ویوکانانـــدا (نارنـــدراناث دوتتا)»، یکی از پیشــگامان «یوگا» در قــرون اخــیر، و یکی از رهــبران جنبش به اصطلاح استقلال طلبانه‌ی هند./

اما جـالب است که بـدانیم این شـاگرد برجسـته‌ی «راما کریشــنا» یعــنی «ســوامی ویوکانانــدا» یکی از رهــبران انقلاب هند و از پیشــگامان «یوگا» در قــرون جدیــد، یک فراماسون معروف بوده و شکی در مورد عضویت وی در لژهای ماسـونی وجـود نـدارد!!!(26)ـ در مـورد عضـویت

«سوامی ویوکاناندا» در گروه شیطانی فراماسونری، هیچ شک و شبهه‌ای وجود ندارد و منابع متعددی به عضویت وی در این گروه الحادی اشاره کرده‌اند:(27)

نکته‌ی مهمی که از لا به لای اطلاعات فوق استخراج می‌گردد این مطلب مهم است که عرفان‌های نوپدید و ورزش‌های تئوسوفیکالی همچون «یوگا» که شهرت بین المللی یافته‌اند و از سوی دستگاه‌های شیطانی ماسونی نیز تبلیغ می‌گردند، ارتباط بسیار مهم و جدی با فراماسونری جهانی دارند و رهبران این جنبش‌ها نیز عمدتاً در تشکیلات شیطانی فراماسونری عضویت دارند.

بهاگوان شری راجنیش (اوشو)

«بهاگوان شری راجنیش (اوشو)» یکی از چهره‌های معروف و مشهور عرفان‌های نوپدید هندی بوده است و طرفداران بسیاری در سراسر جهان برای خود رقم زده است.(28)ـ وی در طی 59 سال عمر خود، در مناطق مختلفی تردد نمود و در کشور هند و در سایر نقاط جهان، طرفداران بی‌شماری برای خود رقم زد. طرفداران «اوشو» وی را به عنوان یک عارف و فیلسوف آزاده می‌شناسند که برای پیروانش آزادی به ارمغان آورده و آن‌ها را از قید اسارت نجات داده است.

/«اوشو» یکی از چهره‌های معروف عرفان‌های نوپدید/

نکته‌ی مهم دیگری که باید به آن اشاره گردد، این است که «اوشو» نیز تبحر فراوانی در «یوگا» داشته و حتی کتابی با عنوان «Secrets of Yoga: رازهای یوگا» تألیف نموده است(29)ــ و به همین دلیل در زمره‌ی سردمداران تعالیم «یوگا» قرار می‌گیرد:(30)

/کتاب «رازهای یوگا» اثر «اوشو»/

اما این چهره‌ی مشهور و محبـوب «یوگا» و این رهـبر به اصطلاح عرفانی هند، در لا به لای تعالیم شیطانی خــود، انســان را به لاقیــدی، بی‌بند و بــاری و فســاد دعــوت می‌کـــرده اســـت؛ به نحـــوی که تأکید وی بر آزادی‌ها و لاقیدی‌های جنسی به حدی بوده که به وی لقب «کاهن و پیشوای جنسی» داده شده است:(31)

البته پـــیروان «اوشو» تنها به کتاب‌ها و تعلیمـــات وی بسنده نکردند و به تأسـیس مکان‌هـایی با عنـوان «اوشو پارک» اقدام نمودند که در این پارک‌ها، پسران و دختران پـیرو «اوشو»، بـدون هیچگونه نظـارت و قید و بنـدی به معاشرت با یک‌دیگر و پیروی از تعالیم منحرف ممــزوج با مناسک جنسی «اوشو» می‌پردازند!(32)

بـدین تـرتیب همانگونه که ملاحظه فرمودیـد، تعـدادی از چهره‌هــای مشــهور و محبــوب «یوگا» همچــون «اوشو» افـــرادی فاسد و مفسد بودند که به تـــرویج لاقیـــدی و روابط نامشروع جنسی می‌پرداختند.

با توجه به مطالبی که ذکر گردید، در می‌یـابیم که نه تنها تعــالیم «یوگا»، تعــالیمی شــیطانی است و افــراد عمل کننــده به آن، خواســته یا ناخواســته به پرســتش تجسم شــیطان در آیین هنــدو (یعــنی شــیوا) می‌پردازنــد، بلکه رهــبران و چهره‌هــای مشــهور این تعــالیم، یا شــیطان پرست بودند (همانند راما کریشـــنای پـــیرو کـــالی)، یا فراماســـون بودند (همانند ســـوامی ویواکانانـــدا) و یا افرادی مفسد و فاسد بودند (همانند اوشو).

علیرغم تمامی این مسایل، متاسفانه در دهه‌های اخیر، دامنه‌ی طرفداران «یوگا» گسترش یافته و این تعالیم در سراسر جهان و از جمله در ایران، طرفداران زیادی پیدا کرده است. متاسفانه به دلیل بی‌توجهی مسئولان فرهنگی و دسایس دشمن، «تعالیم یوگا» در ایران منتشر شده است و توجه افراد فراوانی را به خود جلب نموده است. این امر تنها به برگزاری کلاس‌های «یوگا» محدود نمانده است و تا جایی پیش رفته است که حتی یک مجله با عنوان «دانش یوگا» به صورت ماهانه در کشور منتشر می‌گردد.(33)ـ اما تأسف بیشتر این‌که مجله‌ی مذکور، تنها به تعلیم حرکات ورزشی، وضعیت‌های بدنی و اوراد مربوط به «یوگا» نمی‌پردازد، بلکه به «اساطیر یوگا» همچون «شیوا» که همان «تجسم شیطان در آیین هندو» است، نیز به صورت مبسوط اشاره می‌نماید و تعالیم افراد فاسد و منحرفی همچون «اوشو» به عنوان تعالیمی عرفانی، به خورد خوانندگان داده می‌شود.(34)ـ برای مثال، برخی از تیترهای مقالات مجله‌ی مذکور عبارتند از: «رقص شیوا تجلی عرفان!»، «سیری در زندگی راما کریشنا!»، «تنفس و آگاهی اوشو درباره‌ی یوگا!» و «درس‌هایی از اوشو!».(35)

البته از نحوه‌ی بیان مقالات مجله‌ی مذکور، چنین بر می‌آید که گردانندگان مجله‌ی مذکور احتمالاً از دسایس موجود در انتشار جهانی «یوگا» و فساد و انحراف بزرگان «یوگا» خبری ندارند، اما به هر حال نفس این مسئله اشکال دارد.

ناگفته نماند که سیل تبلیغات پیرامون «یوگا» تنها محدود به مثال فوق نمی‌شود، بلکه امروزه پیشخوان‌های کتاب فروشی‌ها پر است از کتاب‌هایی که به تعریف و تمجید از «یوگا» و عرفان‌های شرک آلود هندی و شرق دور می‌پردازند و اساطیر هندو و بودایی را با آب و تاب به خوانندگان معرفی می‌نمایند؛ این امر در حالی است که درام القرای جهان اسلام، در معروفترین کتاب فروشی‌ها و بازارهای کتاب ایران اعم از کتاب فروشی‌های میدان انقلاب اسلامی تهران، نمایشگاه بین المللی کتاب تهران و...، مباحث مهمی همچون مهدویت و معارف اسلامی مورد کم توجهی قرار می‌گیرند!

متاسفانه کار تا آن‌جا پیش رفته است که حتی در روزنامه‌های کثیر الانتشار کشور نیز کتاب‌های نگاشته شده پیرامون «یوگا» مورد تبلیغ قرار می‌گیرند و در تاسف بارترین این موارد، کتاب «تسخیر طبیعت درون» نوشته شده توسط «سوامی ویواکاناندا»ی فراماسون نیز مورد تمجید قرار می‌گیرد:(36)

/تعریف و تمجید از کتاب «تسخیر طبیعت درون» پیرامون «یوگا» نوشته شده توسط «سوامی ویواکاناندا» نویسنده‌ی فراماسون هندی به وسیله‌ی یکی از روزنامه‌های کثیرالانتشار کشور. (متاسفانه نویسنده‌ی مطلب فوق، حتی به خود زحمت نداده است تا اندکی پیرامون «سوامی ویواکاناندا» تحقیق کند تا بداند «ویواکاناندا» جنسیت مرد دارد، نه زن! در واقع نویسنده‌ی مطلب فوق، با مشاهده‌ی ظاهر نام «سوامی

ویواکاناندا»، فـریب خـورده و تصـور نمـوده است که وی یک خانم است!)/

با توجه به مطالبی که در این مقاله ذکر شد، درمی یابیم که تـرویج و انتشـار «یوگا»، عرفان‌هـای هنـدی، شـرقی و... در طی سـال‌های اخـیر در ایـران و جهـان، حاصل تـوطئه‌ای ظریف و حسـاب شـده از سـوی تشـکیلات شیطانی فراماسونری جهانی و اصحاب شـیطان است تا به واسـطه‌ی آن‌ها بتوانند اوراد و اذکـار شـیطانی را در لبـاس عرفـان، معنـویت و اعتکـاف، به خـورد جوامع گونـاگون دهند و بـدین وسـیله، از یکسو مـانع گسـترش معنویت الهی و اسلامی گردند و از سـوی دیگر پرسـتش شـیطان (همـان شـیوا؛ خداوند هنـدی یوگا و تجسم شـیطان در آیین هنـدو) را در قـالب تعـالیمی همچـون «یوگا» و... در بین مـردم رواج دهند. متاسـفانه تعـداد زیـادی از مـردم در سراسر دنیـا، از مـاهیت شـیطانی «یوگا» و سـایر تعلیمـات و عرفان‌هـای نوپدید با خـبر نیسـتند و ناخواسـته همـان امیـال شـیطان و اصـحاب شیطانی وی را دنبال می‌کنند.

البته نگارنـده‌ی این مقالـه، مخـالف حرکـات ورزشـی، نرمشی و کششی نیست، بلکه عقیده دارد که در حـالتی که می‌توان همین نرمش‌ها و ورزش‌ها را بدون توسل به اوراد و اذکار شیطانی پرستش شیوا در آیین هندو انجام داد، چرا باید بر انجام این حرکات با اوراد و وضـعیت‌های خـاص بـدنی «یوگا» تاکید ورزید. حـال آن که می‌دانیم مشابه حرکات ورزشی مـذکور، در ورزش‌هـایی همچـون ژیمناستیک وجود دارند.

متاسفانه در عصر حاضر که دوره‌ی آخرالزمان می‌باشد، گروه‌های منحرف متعددی در جهان فعالیت می‌کنند تا به واسطه‌ی ترفندهایی همچون «یوگا» و «عرفان‌های نوپدید، شرقی و غربی» به تدریج انسان‌ها را از تعالیم الهی دور کنند و مردم را به سوی اطاعت و پرستش شیطان سوق دهند. در این برهه‌ی حساس تاریخ که جهان لحظه به لحظه خود را برای استقبال از منجی الهی خود آماده می‌کند، باید بیش از پیش مراقب تحرکات اصحاب شیطان و دجال احتمالی آخرالزمان (فراماسونری جهانی) بود تا مبادا در قالب‌های گوناگون اعم از فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و... این یاران شیطان بخواهند تیشه به ریشه‌ی ممالک اسلامی و به خصوص کشور زمینه ساز ظهور یعنی ایران اسلامی بزنند. این امر، توجه خاص مسئولین کشورمان و درایت مردم فهیم ایران و سایر مسلمانان جهان را می‌طلبد تا بتوانند در برابر این هجمه‌های وسیع و همه جانبه‌ی دشمن، مقاومت نمایند.

إن شاء الله خداوند به مسلمین بصیرت و آگاهی عطا فرماید.

پی نوشت‌ها:

1 http://www.alvadossadegh.com/fa/best--article/168-1388-06-02-15-47-37.html

2 http://www.alvadossadegh.com/fa/best--article/4529-jahan-dar-seytareye-dajjal.html

3- http://en.wikipedia.org/wiki/Yoga
و http://www.answers.com/topic/yoga
و http://en.wikipedia.org/wiki/Asana_%28yoga%29
و http://en.wikipedia.org/wiki/Bandha
و http://en.wikipedia.org/wiki/Chakra
و http://en.wikipedia.org/wiki/Mantra
و http://en.wikipedia.org/wiki/Mudra
و http://en.wikipedia.org/wiki/Nadi_%28yoga%29
و http://en.wikipedia.org/wiki/Prana
4- http://en.wikipedia.org/wiki/Yoga
و http://www.answers.com/topic/yoga
5- http://en.wikipedia.org/wiki/Yoga
و http://www.answers.com/topic/yoga
و http://en.wikipedia.org/wiki/Yoga_as_exercise_or_alternative_medicine
-6 http://www.google.com/#sclient=psy&hl=en&q=%D8%A2%D9%85%D9%88%D8%B2%D8%B4+%DB%8C%D9%88%DA%AF

%D8%A7&aq=0&aqi=g1g-m1&aql=&oq=
%D8%A2%D9%85%D9%88%D8%B2%D8%B4+
%DB%8C%D9%88%DA
%AF&gs_rfai=&fp=c6affe93747c32d0

7 -
http://yogasculpturesofindia.com/product_info.
php?products_id=75

و
http://www.hinduwisdom.info/Yoga_and_Hindu_
Philosophy.htm

و http://www.koausa.org/Gods/God9.html

8 -
http://yogasculpturesofindia.com/product_info.
php?products_id=75

و
http://www.hinduwisdom.info/Yoga_and_Hindu_
Philosophy.htm

و http://en.wikipedia.org/wiki/Yoga

و http://www.answers.com/topic/yoga

9-
http://www.shambhala.com/html/learn/features
/yoga/basics/intro-3.cfm

و
http://www.exoticindiaart.com/book/details/IDJ/087

10 -
http://www.shambhala.com/html/learn/features/yoga/basics/intro-3.cfm

و
http://www.exoticindiaart.com/book/details/IDJ/087

11- The Satanic Bible (E-Book), Anton Szandor Lavey, Avon Publisher, 1976, (Pages 32 & 85, Section: The Infernal Names)

12-
http://www.shambhala.com/html/learn/features/yoga/basics/intro-3.cfm

و
http://www.exoticindiaart.com/book/details/IDJ/087

13-
http://en.wikipedia.org/wiki/Ramakrishna_Paramahamsa

و http://www.enotes.com/topic/Ramakrishna

-14
http://en.wikipedia.org/wiki/Ramakrishna_Paramahamsa

و http://www.enotes.com/topic/Ramakrishna

و http://en.wikipedia.org/wiki/Vivekananda

و http://www.answers.com/topic/vivekananda

-15
http://en.wikipedia.org/wiki/Ramakrishna_Paramahamsa

و http://www.enotes.com/topic/Ramakrishna

-16
http://en.wikipedia.org/wiki/Ramakrishna_Paramahamsa

و http://www.enotes.com/topic/Ramakrishna

-17
http://en.wikipedia.org/wiki/Ramakrishna_Paramahamsa

و http://www.enotes.com/topic/Ramakrishna

و http://en.wikipedia.org/wiki/Vivekananda

و http://www.answers.com/topic/vivekananda

-18
http://en.wikipedia.org/wiki/Ramakrishna_Paramahamsa

و http://www.enotes.com/topic/Ramakrishna

The Satanic Bible (E-Book), Anton Szandor -19 Lavey, Avon Publisher, 1976, (Pages 32 & 85, Section: The Infernal Names)

و
http://www.marvunapp.com/Appendix/kali.htm

The Satanic Bible (E-Book), Anton Szandor -20 Lavey, Avon Publisher, 1976, (Pages 32 & 85, Section: The Infernal Names)

و
http://www.marvunapp.com/Appendix/kali.htm

http://en.wikipedia.org/wiki/Vivekananda -21

و http://www.answers.com/topic/vivekananda

http://en.wikipedia.org/wiki/Vivekananda -22

و http://www.answers.com/topic/vivekananda

-23
http://en.wikipedia.org/wiki/Ramakrishna_Paramahamsa

و http://www.enotes.com/topic/Ramakrishna

و http://en.wikipedia.org/wiki/Vivekananda

و http://www.answers.com/topic/vivekananda

-24 http://en.wikipedia.org/wiki/Vivekananda

و http://www.answers.com/topic/vivekananda

-25 http://en.wikipedia.org/wiki/Vivekananda

و http://www.answers.com/topic/vivekananda

-26
http://en.wikipedia.org/wiki/Swami_Vivekananda

و http://www.answers.com/topic/vivekananda

و
http://www.masonicpaedia.org/showarticle.asp?id=13

و
http://www.hinduonnet.com/thehindu/mp/2002/11/11/stories/2002111101260300.htm

-27
http://en.wikipedia.org/wiki/Swami_Vivekananda

و http://www.answers.com/topic/vivekananda

و
http://www.masonicpaedia.org/showarticle.asp?id=13

و
http://www.hinduonnet.com/thehindu/mp/2002/11/11/stories/2002111101260300.htm

-28 http://en.wikipedia.org/wiki/Osho_%28Bhagwan_Shree_Rajneesh%29

و http://www.answers.com/topic/active-meditation

و http://www.alvadossadegh.com/fa/article/66-1388-07-20-22-05-54/2342-1389-02-22-19-06-24.html

و http://www.farsnews.com/newstext.php?nn=8902210546

-29 http://www.livingworkshop.net/ob-secretsofyoga.html

و
http://www.wonderfull-things.com/oshos/yoga_1.htm

-30 http://www.livingworkshop.net/ob-secretsofyoga.html

و http://www.wonderfull-things.com/oshos/yoga_1.htm

-31 http://en.wikipedia.org/wiki/Osho_%28Bhagwan_Shree_Rajneesh%29

و http://www.answers.com/topic/active-meditation

و http://www.alvadossadegh.com/fa/article/66-1388-07-20-22-05-54/2342-1389-02-22-19-06-24.html

و http://www.farsnews.com/newstext.php?nn=8902210546

-32 http://www.alvadossadegh.com/fa/article/66-1388-07-20-22-05-54/2342-1389-02-22-19-06-24.html

و http://www.farsnews.com/newstext.php?nn=8902210546

-33 http://www.danesheyoga.com/Default.aspx

-34 http://www.danesheyoga.com/no-04.aspx#top

و http://www.danesheyoga.com/no-03.aspx

و http://www.danesheyoga.com/no-02.aspx

http://www.danesheyoga.com/no-35-04.aspx#top

و http://www.danesheyoga.com/no-03.aspx

و http://www.danesheyoga.com/no-02.aspx

اسامی سیارات و اقمار

آناهیتا (زهره)نـام دومین سـیاره منظومه خورشـیدی در زبـان پهلـوی، به معـنی پـاک و نیـالوده است و فرشـته موکل آبها را نیز به همین نـام خوانده‌اند. زهـره یا ناهید یکی از سیاره‌هایی است که می‌توان آن را به آسـانی در آسـمان پیـدا کـرد. زهـره گـاهی 'سـتاره شـام' نامیـده می‌شود. این سیاره درخشان بیش از هر سیاره دیگر، به زمین نزدیک می‌شـــود و در نزدیکـــترین نقطه به 42 میلیون کیلومتری ما می‌رسد. در روشـنترین حـالت، پس از ماه، درخشنده‌ترین جرم آسمانی است. هنگـام طلـوع خورشید در مشرق دیده می‌شود و هنگام غروب خورشید در مغرب. شعاع زهره نزدیک به 6100 کیلومتر و چگالی آن 501 گرم بر سانتیمتر مکعب است

Venus

آئرولیتشهاب سنگی با آلیاژی مـرکب از آلومیـنیوم، مس و منگــنز که تقریبا 86 درصد آن را آلومیــنیوم تشــکیل می‌دهد.

aerolite

آپولـو، آپولونسـیارکی که در سـال 1932 م. کشف شد. مدار این سیارک در نزدیکترین وضعیت به یـازده میلیـون کیلومتری زمین می‌رسد. نام رب النوع اساطیری، آفتاب و روشنایی یونان (آپولون)، بر روی این سیارک گذاشـته شده است.

Appollo

آدراسـیتیکی از شـانزده قمر "مشـتری" نـام این قمر از نام "آدرست" یکی از پادشاهان اساطیری "آرگـوش" اخذ شده است.

Adrastea

آدرنیسســیارکی که در ســال 1936 م. کشف شد. این سیارک در نزدیکترین وضعیت به 4/2 میلیـون کیلومـتری زمین می‌رسد. تمـــام اســـاطیری "آدونیس" قهرمـــان یونـانی که زیبـاروی بـود و افـرودیت دلباخته او شـد، بر روی این سیارک گذاشته شده است.

آریلیکی از پـانزده قمر "اورانـوس" که قطـری در حـدود 160/1 کیلومتر دارد.

Ariel

آستانه دمای ذراتدرجه حرارتی که هرگاه دما از آن فراتر رود مقادیر زیـادی ذرات مـادی از انـرژی تشعشـعی پرتو جسم سیاه ایجاد می‌گـردد. بـرای هر ذره مـادی "آسـتانه دمای" خاصی وجود دارد.

temperature

آستروئیدسیارک

asteroid

آمالیتایکی از شانزده قمر "مشتری" نـام اسـاطیری رایه روزگار کودکی "زئوس" خدای خدایان یونـان بر روی این قمر گذاشته شده است.

Amalthea

آمورسیارکی که در سال 1932 م. کشف شد. مـدار این سیارک در نزدیکترین وضـعیت به 16 میلیـون کیلومـتری زمین می‌رسد.

Amor

آنانکنام یکی از شانزده قمر "مشتری" نام اساطیری رب النوع (الهه) آگاهی و بصریت در یونان بر روی این کمـتر گذاشته شده است.

Ananke

ابروننام یکی از اقمـار "اورانـوس" که قطـری در حـدود 1550 کیلومتر دارد.

oberon

اپیمدئوســیکی از اقمــار "زحل" نــام یکی از بــرادران قهرمانان اساطیری یونــان "اطلس" و "پرومته" بر روی این قیر گذاشته شده است.

Epimetheusاروپــایکی از اقمــار گــالیله‌ای مشــتری با قطری در حدود 130/3 کیلومتر و 900 و 670 کیلومتر فاصله از سطح سـیاره که تمـاس سـطح آن را لایه‌ای از یخ به ضخامت 100 کیلومتری پوشانده است.

Europa,JII

اروسسیارکی ما بین زمین و مریخ که در سال 1898 م. کشف شــده اســت، مــدار این ســیارک در نزدیکــترین وضعیت به کمتر از بیست و یک میلیـون کیلومـتری مـدار زمین می‌رسد. نام اساطیری خدای عشق که هم زمان با

زمین متولد شــده، بررسی این ســیارک گذاشــته شــده است.

Eros

اطلســـــنزدیکترین قمر کشف به ســـــیاره "زحل" نـــــام قهرمان اسـاطیری یونـان که به دسـتور "زئـوس" خـدای خـدایان به بر دوش کشـیدن زمین محکـوم شـده بر روی این قمر گذاشته شده است.

Atlas

افلیانـــام یکی از پـــانزده قمر "اورانـــوس" که در دهخه 1980 م. کشف شـــده است. نـــام یکی از قهرمانـــان نمایشنامه "هملت" اثر ویلیام شکسپیر، بر روی این قمر گذاشته شده است.

ophelia

اقمـــــار گالیله‌ایچهـــــار قمر "یر"، "اروپا"، "گانیمید" و "کالیستو" که در سال 1610 م. بوسـیله "گالیله" کشف شده‌اند. قمر این چهار قمر به ترتیب 3640، 310 و، و5، 850 و 4 کیلومـتر است. این چهـار قمر را با نمادهـای JIV,JIII,JII,JI نیز نشان می‌دهند که ترکیبی از اعـداد یک تا چهار رومی و حرف اول نام اروپایی مشتری (حرف J) است.

Galilean moons

الیمیوسیکی از چهار آتشفشان خاموش مریخ و بلندترین کوه سرتاسر منظومه خورشیدی. نام اساطیری پـرورش

دهنده دوران کـودکی "زئـوس" خـدای خـدایان یونـان، بر روی این آتشفشان گذاشته شده است.

Olympus

امبریلنــام یکی از قمرهــای "اورانــوس" که قطــری در حدود 190و1 کیلومتر دارد.

Umbriel

انسلادوسیکی از قمرهای "زحل".

Enceladus

اورمزدنــام باســتانی ســیاره مشــتری که از مخفف نــام "اهــورامزدا" خداونــدگار زرتشــتیان اخذ شــده است و هم‌چنین نام روز اول از هر ماه خورشیدی.

ایکاروسســیارکی واقع در حد فاصل عطــارد و خورشــید که نزدیکــترین جسم آســمانی به خورشــید است. نــام اساطیری رب النوع "ایکاروس" که با بالهائی از مــوم به سوی خورشید پرواز نمـود، بر روی این سـیارک گذاشـته شده است.

Icarus

تصویر

بدرماه تمام، ماه شب چهارده، آیبک، اهله قمر.

full moon

پاسیفایکی از شانزده قمر "مشتری".

Pasi phae

پالاسدومین سیارکی که در سال 1802 م. کشف شده و فاصله متوسط آن از خورشید 8/2 واحد نجومی است.

Pallas

پاندورایکی از هفده قمر "زحل" نام اساطیری "پانــدور" نخســتین زنی که توسط "زئـوس" خـدای خـدایان یونـان باستان خلق شد، بر روی این قمر گذاشته شده است.

Pandora

پرومتئوسیکی از هفـده قمر "زحل" نـام این قمر از نـام "پرومته" یکی از پادشـاهان اسـاطیری "کولوفـون" اخذ شده است.

Prometheus

پورتیـایکی از قمرهـای سـیاره "اورانـوس" که در سـال 1986 م. هنگــام عبــور ســفینه "ویه جر (Voyager)" نزدیکی سیاره، کشف شده است.

Portia

پــوکیکی از پــانزده قمر ســیاره "اورانوسگ که در ســال 1985 م. هنگام عبور سفینه "و به جبر (Voyager)"ـ از نزدیکی سیاره، کشف شده است.

Puck

تالاسایکی از هشت قمر نپتون.

The Lassa

تبهیکی از قمرهای شانزده گانه "مشتری" نام اساطیری دختر پادشاه "کولوفـون" بر روی این قمر گذاشـته شـده است.

Thebe

تتا – نهرسـتاره‌ای با قـدر ظـاهری 1/3 واقع در صـورت فلکی "نهر (جوی)" که بعضا "آخر النهر" نیز نامیده شده است.

Theta-Eridani,θ.Eri

تتیسیکی از هفده قمر "زحل".

Tethysتریتونـــبزرگ‌ترین قمر از قمرهـــای هشت گانه نپتـــون که با دمـــایی منفی 235 درجه ســـانتی گـــراد، سردترین جسم منظومه خورشیدی است.

Trition

تلستویکی از اقمار هفده گانه "زحل" نام اساطیری یکی از چهل و یک فرزنـدی که از ازدواج دخـتران "تـتیس" و "اقیانوس"، قهرمانان اساطیری با خدا، این افرباد شـبه متولد شدند، بر روی این قمر گذاشته شده است.

Telesto

تیتانبزرگ‌ترین قمر از قمرهای هفـده گانه "زحل" و تنها قمری که پیرامون آن "جو" مشاهده می‌شود.

Titan

تیتانیایکی از پـانزده قمر در اورانـوس با قطر 610 و 1 کیلومتر نام این قمر از نام عمومی شش دختر رب النوع اساطیری آسمان (اورانوس) اخذ شده است.

Titania

تیر شـهابپدیده نـورانی حاصل از برخـورد شـهابواره‌های جامد با جو زمین بر اثر مقاومت هوا و وجود مالش زیاد. سرعت تیرهای شهاب نزدیک 80 کیلومـتر در ثانیه است و در حدفاصل 80 تا 150 کیلومتری سطح زمین مـرئی می‌گردند.

Falling star, meteor

فوبوسـنام یکی از اقمـار دو گانه سـیاره "مـریخ" که با قطری در حدود 16 کیلومتر و 5900 کیلومتر فاصـله از سطح سیاره هر 7 ساعت و 39 دقیقه یکبار به دور میخ می‌گـردد. نـام فوبـوس به معـنی تـرس و نـام یکی دو صـحابه رب النـوع اسـاطیری چنگ (مـریخ)، بر روی این قمر گذاشته شده است.

Phobos

فوبهیکی از اقمـار "زحل" که از سـطح سـیاره 106×16 کیلومتر فاصله دارد. نام فوبه به معنی درخشـنده و نـام دختر قهرمانان اساطیری یونـان "اورانـوس" و "گایا" بر روی این قمر گذاشته شده است.

Phoebe

کالیپسونام یکی از هفده قمر زحل.

Calypso

کالیستویکی از اقمار گالیله‌ای. سیاره مشتری که با قطری در حدود 4850 کیلومتر، دومین قمر بزرگ سراسر منظومه خورشیدی است. مقایسه قطر کابیستو با قطر 4880 کیلومتری سیاره عطارد نشانگر عظمت و بزرگی این قمر است. در فاصله کالیستو از سطح سیاره مشتری 1880000 کیلومتر است.

Callisto, JIV

کبوتر، حمامهمواد طبیعی غیر آلی و جامد که در پوسته بیرونی زمین، سنگهای آسمانی و سنگهای ماه و سیارات یافت می‌شوند.

Columba

کردلیایکی از پانزده قمر اورانوس که در سال 1986 م. و به دنبال دیوار شفینه "ویجر- 2 (Voyager2) از سیاره کشف شد.

Cordelia

کرسیدایکی از پانزده قمر اورانوس که در سال 1986 م. و به دنبال دیدار سفینه "ویجر- 2 (Voyager2) از این سیاره کشف شد.

Cresside

کسوف حلقویهرگاه ماه به هنگام کسوف (خورشید گرفتگی) آنقدر از زمین دور باشد که اندازه قرص ظاهری آن از قرص خورشید کوچکتر به نظر برسد، نور خورشید همچون حلقه‌ای پیرامون ماه مشاهده می‌شود.

annular eclipse

لدایکی از شانزده قمر سیاره "مشتری".

Leda

لیستیایکی از شانزده قمر سیاره مشتری.

Lysithea

متیسیکی از شانزده قمر سیاره مشتری.

Metis

میرانــدایکی از پــانزده قمر اورانــوس که از نظر شــکل ظاهری، کـره‌ای نـاهمگن و صـیقل نیافته است. احتمـال می‌رود که اصـابت شد "یک جسم آسـمانی بـزرگ با قمر اولیه موجب از هم پاشیدگی هر دو چسم شـده و سـپس خرده‌های باقی مانده- در غیاب حرارت کافی بــرای ذوب مجدد و ایجاد شـکل منظم- بر اثر گـرانش چـون تـوده‌ای کلوخ مانند در هم تنیده شده باشند.

Miranda

میماسیکی از هفده قمر زحل 188000 کیلومتر از مرکز سیاره فاصله دارد.

Mimas

نایادیکی از هشت قمر "نپتون".

Naiad

نرئیــدیکی از هشت قمر ســیاره نپتــون که هر 360 روز یکبـار به دور آن می‌گـردد. در خـروج از مرکز "مـدار این قمر 75/0 است، از همین رو حداقل فاصله آن از سیاره

(1175000 کیلومـــــتر) با حـــــداکثر فاصـــــله آن (11000000کیلومتر) بسیار اختلاف است.

Nereid

نســتوراز جمله ســیارکهای منظومه خورشــیدی که اوج مدار آن از مدار مشتری فراتر است.

Nestor, 659 Nestor

هرمسـنام سـیارکی که در دهم اکتـبر سـال 1937 م. از فاصله‌ای بسـیار نزدیک به زمین (حـدود 800 کیلومـتری آن) عبور نمود.

Hermes

هلنیکی از هفده قمر زحل.

Helen

هیپریونیکی از اقمار هفده گانه زحل که قمری در حــدود 480 کیلومتر دارد.

Hyperion

هیمالیایکی از شانزده قمر سیاره مشتری.

Hymalia

پاپتوسیکی از هفده قمر زحل.

Iapetus

یـویکی از اقمـار گـالیله‌ای و سـیاره مشـتری با قطـری حـدود 3640 کیلومـتر واقع در فاصـله متوسط 421600 کیلومتری سطح سیاره.

Io,Jl

مقارنه سفلیدر مورد سیاره‌های زهره و عطارد، مقارنه، دو نـوع است. یکی مقارنه سـفلی و آن زمـانی است که سـیاره بین خورشـید و زمین قـرار گرفتـه، و دیگـری مقارنه علیا و آن وقـتی است که خورشـید بین زمین و سیاره واقع است.

Inferior Conjuction

مقارنه علیا

Superior Conjunction

مقـابلهوقتی که خط واصل از زمین به خورشـید و از زمین به ماه یا یک سـیاره، دقیقا در یک راسـتا اما در دو جهت مختلف قرار داشته باشند، گفته می‌شود که مـاه و یا سـیاره در حـالت مقابله‌اند. در چـنین حـالتی طـول خورشید و سیاره بر روی کره سماوی 180 درجه مختلف خواهند داشت.

Oppasition

حـرکت مـداری زمین به دور خورشـیدزمین دارای دو حـرکت واقعی اسـت؛ یکی حـرکت وضـعی و یا حـرکت دورانی آن حـول محـورش، که مـوجب حـرکت ظـاهری روزانه خورشـید است و دیگـری حـرکت انتقـالی و یا مداری سالیانه به دور خورشید که موجب پیدایش حـرکت ظـاهری سـالانه خورشـید در امتـداد دایـرة الـبروج، می‌باشد.

The Earth's Orbital Motion Round the Sun

نقطه حضیضــدر حــوالی دوازدهم دی مــاه (دوم ژانویه) زمین به نقطه‌ای می‌رسد که دارای نزدیکترین فاصـله از خورشید اســت، در این حـالت گفته می‌شـود که زمین در نقطه حضیض است.

Perihelion

نقطه اوجدر حوالی یازدهم تیرمـاه (دوم ژوئیه) زمین به نقطه‌ای می‌رسد که دارای دورتـرین فاصـله از خورشـید است که نقطه اوج نام دارد.

Aphelion

نقطه حضیض خورشیدیوقتی که زمین نسبت به خورشید در نقطه حضیض است، در آن صورت خورشید نســبت به زمین، در نقطه حضیض خورشیدی است.

Perigee

اوج خورشــیدیوقتی زمین نســبت به خورشــید در نقطه اوج اســت، خورشــید نســبت به زمین در اوج خورشــید است.

Apogee

خط حد دوری و نزدیکیخط واصل بین دو نقطه حضیض و اوج، به نام خط حد دوری و نزدیکی مرسوم است.

Apse Line

فصولدر طول مدتی که زمین در مســیر بیضی شــکل، به دور خورشید می‌گردد، امتـداد محـور آن به مـوازات خـود باقی مانده و زاویه آن با سطح مدار در حــدود 55/ـ° 66

است، مایل بودن محـور چرخشی زمین نسـبت به سـطح مداری آن، موجب بوجود آمدن فصول است.

The Seasons

مـاه گرفتگیـدر خسـوف (مـاه گـرفتگی) زمین در حـرکت مداری خـود به دور خورشـید سـایه‌اش را، که در فضا در سمتی مخـالف خورشـید ممتد اسـت، به دنبـال می‌کشد. سـایه زمین به شـکل یک مخـروط است که قاعـده آن مقطع زمین و طـول متوسط آن 1،3a80،000 کیلومـتر است. طـول این سـایه، بر اثر تغیـیر فاصـله زمین از خورشید تا حدود 40000 کیلومتر نسبت به مقدا متوسط تغییر می‌کند. خسوف زمانی اتفاق می‌افتد که مـاه وارد مخروط سایه زمین شود.

Eclipses

حرکت قهقرایی مـدار مـاهمحور عمـود بر مـدار مـاه یک مخـروطی را در حـدود کمی کمـتر از 19 سـال به دور محـود عمـود بر دایـرة الـبروج می‌پیماید. این اثر به نـام حـرکت قهقـرایی مـدار مـاه نامیـده می‌شـود. این اثر به همراه دو پدیـده مـذکور در فـوق مـوجب رقص محـوری، محور زمین در مسیر حرکت تقدیمی آن می‌شود.

Rgression of the Moon 's Orbit

حرکت تقدیمی عمومیحرکت تقدیمی ناشی از اثر مـاه و خورشید و حرکت تقدیمی سـیاره‌ای، به عنـوان تغیـیرات دراز مدت شناخته شده‌اند. مجموعه دو حـرکت تقـدیمی، به نام حرکت تقدیمی عمومی معروف است.

General Precession

تصویر

مریخ (بهرام)مریخ، سیاره سـرخ فـام منظومه شمسـی، نصف زمین قطر دارد و مســـاحت ســـطح آن برابر با مساحت خشـکیهای روی زمین است. درست مانند زمین، یخهـای قطـبی، دره‌هـای عمیـق، کـوه، غبـار، طوفـان و فصل دارد. در دشتهای آن مانند ماه، گودالهای برخوردی حاصل برخورد سنگهای آسمانی دیـده می‌شـود. با وجـود اندازه کوچکش، بلندترین کوه و بزرگ‌تـرین دره منظومه شمسی در این سیاره پیدا شده است.

Mars

عطارد (تیر)عطارد نزدیکترین سـیاره به خورشـید است. از این‌رو، دمـــای آن در روز به 400 درجه ســـانتیگراد می‌رسد. در این دما سـرب هم ذوب می‌شـود. شـبها دما افت می‌کند و احتمـالا تا 200 درجه سـانتیگراد پـایین می‌آید. عطـارد جو نـدارد و نمی‌تواند گرما را نگه‌دارد. از این‌رو دمای شب و روز آن تفاوت زیادی بـاهم دارند. یک بار چرخش آن به دور خود 59 روز و یک بار گردش آن به دور خورشید 88 روز طول می‌کشد. مدار عطـارد کـاملا به شـکل بیضی است و در نتیجه فاصـله آن از خورشـید بین 47 تا 69 میلیون کیلومتر تغییر می‌کند. این سـیاره کوچک اندکی از ماه بزرگ‌تر است.

Mercury

مشتری (برجیس)مشتری که نزدیکترین سیاره غول پیکر به خورشـید اسـت، از نظر بـزرگی و جـرم در مقـام اول جای دارد. هنگامی که در آسمان پدیدار می‌شـود، به غـیر از زهره از تمام ستارگان و سـیاره‌های دیگـر، نـورانی‌تر

دیده می‌شود. اشکال گوناگونی در مشتری دیده می‌شود که حتی با یک تلسکوپ کوچک نیز قابل رویت است. مثلا لکه بزرگ سرخ رنگی می‌توان در آن دید. موقعی که به مشتری نگاه می‌کنیم، فقط ابرها و توفانهای جو فوقانی آن را می‌بینیم. حتی تلسکوپهای مستقر در سفینه‌های فضایی نمی‌توانند از سطح پنهان در زیر هزاران کیلومتر گاز تیره جو آن تصویر بدست آورند.

Jupiter

زحل (کیوان)زحل از جنبه‌های زیادی شبیه مشتری است، جز این‌که در اطراف آن چندین حلقه شگفت انگیز وجود دارد. جرم زحل، صد بار بیش از جرم زمین است. و لی تقریبا تمام ماده آن به شکل گاز است و صخره‌ای نیست. لایه‌های ابری جو آن مانند ابرهای مشتری واضح نیستند. اما وجودشان حتمی است. ده قمر در اطراف زحل وجود دارد. قطر یکی از آن‌ها که تیتان نامیده می‌شود، حدود 6000 کیلو متر است. از این رو بزرگ‌ترین قمر در منظومه شمسی به حساب می‌آید. تیتان خود دارای جوی است که از متان و آمونیاک تشکیل یافته است.

Saturn

نپتوننپتون هشتمین سیاره نزدیک به خورشید و چهارمین غول گازی است. از لحاظ اندازه و ساختار شبیه به سیاره همسایه‌اش، اورانوس، می‌باشد. جو آبی رنگ و درخشان این سیاره بخاطر وجود گاز متان در آن است. شکلهای ابر مانند متعدی روی این سیاره وجود دارند که مهمترین آن‌ها لکه سیاه بزرگ نام دارد. این

لکــه، مجموعه طوفــانی عظیمی به بــزرگی کــره زمین است. شـــکلهای ابر مانند نپتـــون، توسط ســـریعترین بادهـــای منظومه شمسی با ســـرعتی معـــادل 2200 کیلومـــتر در ســـاعت (1370 مایل در ســـاعت) جابجا می‌شوند. زیر این ابرهـا، جبه‌ای از یخ و گـاز و هسـته‌ای سنگی و کوچک قرار دارد.

Nepton

پلوتـوننهمین سـیاره منظومه شمسـی، پلوتـون (سـیاره تنها) در سـال 1930میلادی توسط کلاید تامبـاو از طریق عکسبرداریهای متوالی کشف شد. مقایسه عکسـهای یک ناحیه ثابت از آسمان در شبهای مختلف نشـان می‌داد که این اجرام آسمانی طی یک فاصـله زمـانی معین، نسـبت به ستارگان زمینه تغییر مکان می‌دهد. از همین رو وجود آن به عنوان یک سیاره جدید، تأیید شد.

plut

انرژی خورشید

مقدمه

خورشـــــید زمین را گـــــرم و روشن می‌کند. گیاهـــــان و جـــانوران نـــیز انـــرژی خورشـــیدی را لازم دارند تا زنـــده بمانند. اگر خورشـــید نبـــود یا از زمین خیلی دورتر بـــود و گرمای کمـــتر به ما می‌رســـید، ســـطح زمین خیلی ســـرد و تاریک می‌شد و هیچ موجـــــــــــودی نمی‌توانست روی آن زنـــدگی کند. همه ما به انـــرژی نیـــاز داریم، انـــرژی مانند نـــیرویی نـــامرئی در بـــدن ما وجـــود دارد و آن را بکـــار می‌اندازد. اگر انرژی به بدن نرسد، توانایی انجام کـــار را از دست می‌دهیم و پس از مدتی می‌میریم.

ما انرژی را از غـــذایی که می‌خـــوریم یدست می‌آوریم. با هر حـــرکت و کـــاری که انجـــام می‌دهیم، بخشی از انـــرژی موجود در بدن صـــرف می‌شـــود. حـــتی بـــرای خوانـــدن این مطلب هم مقـــداری انـــرژی لازم است. بـــرای همین باید هر روز غذاهای کـــافی و مناســـبی را بخـــوریم. گیاهـــان و جانوران نیز برای زنده ماندن و رشد و حرکت، به انـــرژی نیاز دارند، که منشأ همه این‌ها از خورشید می‌باشد.

تمام دستگاهها و ماشینهای ســـاخته شـــده بدست انســـان نـــیز با اســـتفاده از انـــرژی کـــار می‌کنند. بســـیاری از این ماشـــینها بـــرقی هســـتند. حتما شـــما هم از دســـتگاههایی مثل رادیو، تلویزیون، اطو، یخچال و... استفاده می‌کنید. اگر به هر دلیلی بـــــرق خانه قطع شـــــود، تمـــــام این دستگاهها از کار می‌افتند و بدون استفاده می‌شوند. اما آیا می‌دانید برق چطور تولید می‌شود؟ بـــرای تولید بـــرق،

سوختهایی مثل زغال سنگ، نفت و گاز را می‌سوزانیم. این نوع سوختها را سوخت فسیلی می‌نامند.

سوختهای فسیلی از باقی مانده گیاهان و جانورانی بوجود آمده‌اند که میلیونها میلیون سال قبل روی زمین زندگی می‌کردند. وقتی این‌جانوران و گیاهان مردند و از بین رفتند، سال‌های زیادی زیر فشار لایه‌های زمین ماندند تا به زغال سنگ و نفت و گاز تبدیل شدند و می‌بینیم که همه انواع مختلف انرژی که قبل تبدیل به یک‌دیگر نیز هستند از یک منبع به نام خورشید ناشی شده و یا به آن مربوط می‌شود. تابش خورشید منشأ اغلب انرژیهایی است که در سطح زمین در اختیار ما قرار دارد.

باد: ناشی از اختلاف دمای هوا و حرکت نسبی اتمسفر زمین است.

آبشار: ناشی از تبخیر و بارانی که از آن نتیجه می‌شود.

چوب، زغال سنگ، نفت و... که منشا گیاهی دارند به کمک کلروفیل و خورشید ساخته شده‌اند.

خورشید چیست؟

خورشید یک راکتور هسته‌ای طبیعی بسیار عظیم است. که ماده در آن‌جا بر اثر همجوشی هسته‌ای به انرژی تبدیل می‌شود و هر روز حدود 350 میلیارد تن از جرمش به تابش تبدیل می‌شود، دمای داخلی آن حدود 15 میلیون درجه سانتیگراد است. انرژیی که بدین ترتیب به شکل نور مرئی، فرو سرخ و فرابنفش به ما می‌رسد 1

کیلو وات بر مــتر مربع است. خورشــید به تــوپ بــزرگ آتشین شباهت دارد که صد بار بزرگ‌تر از زمین است.

این ستاره‌ها از گازهای هیدروژن و هلیوم تشـکیل شـده است. گازها انفجارهــای بــزرگی را بوجــود می‌آورند و پرتوهای قوی گرما و نور را تولید می‌کنند. این پرتوها از خورشــید بســوی زمین می‌آیند در طــول راه، یک ســوم آن‌ها در فضا پخش می‌شوند و بقیه بصورت انــرژی گرما و نـــور به زمین می‌رســـند. می‌دانیم که ســـرعت نـــور 300000 کیلومتر در ثانیه است. از سوی دیگر، 8 دقیقه طول می‌کشد که نـور خورشـید به زمین برسد. بنـابراین می‌توان فاصله خورشـید تا زمین را حسـاب کـرد. در این مسیر طولانی، مقدار زیادی از نور و گرمای خورشــید از دست می‌رود، اما همـان انـدازه‌ای که به زمین می‌رسـد، کافی است تا شرایط مناسبی برای زندگی ما و جانوران و گیاهان بوجود آید.

منبع انرژی خورشیدی

با اندازه گیری شار خورشیدی تابشی در بــالای جو زمین می‌تـــوان قـــدرت دریـــافتی کل انـــرژی از خورشـــید را محاسبه کـرد. که حـدود 1.8x1011 مگا وات است. البته تمام این انـرژی به سـطح زمین نمی‌رسد مقـداری از آن جذب لایه‌های اتمسفر می‌شود.

ماده در عالم اساساً از هیدروژن و هلیـوم تشـکیل شـده که قسـمت اعظم آن بین سـتارهها و کهکشـان‌ها توزیع شده است. نـیروی جاذبه متقابل بین ذرات سـبب تـراکم گاز و گرد غبار شده و این تراکم احتراما ابر ستاره‌ای را بوجود می‌آورند.

انرژی پتاسیل گرانشی سبب ازدیاد دمای داخل ستاره شده و آن هم باعث افزایش چگالی ستاره شده در نتیجه دمای داخل آن افزایش می‌یابد تا یک حالت پلاسمای خورشیدی بخود بگیرد.

در یک چنین محیطی شرایط برای همجوشی هسته‌ای مهیا می‌شود. با ترکیب دوتروریم و تریتیوم مقداری انرژی آزاد می‌شود (Mev 17.6). بنابراین همانطوری که گفته شد، مقدار انرژیی که از خورشید به زمین می‌رسد، بوسیله جمع کننده‌های خورشیدی کنترل کرده و برای مصارف خانگی و صنعتی مورد استفاده قرار می‌گیرند.

خورشید

مقدمه

خورشید ستاره‌ای است از ستارگان رشته اصلی که 5 میلیارد سال از عمرش می‌گذرد. این ستاره کروی شکل بوده و عمدتا از گازهای هیدروژن و هلیوم تشکیل شده است. وسعت این ستاره 1.4 میلیون کیلومتر (870000 مایل) است. جرم این ستاره 7 برابر جرم یک ستاره معمولی بوده و هم‌چنین 750 برابر جرم تمام سیاراتی است که به دورش می‌چرخند. در هسته خورشید، جرم توسط واکنشهای هسته‌ای تبدیل به تشعشعات الکترومغناطیسی که نوعی انرژی هستند، می‌شود. این انرژی به سمت بیرون تابانده شده و باعث درخشنگی خورشید می‌گردد. سایر اجسام آسمانی موجود در منظومه شمسی که توسط جاذبه خورشید در مدارهای‌شان قرار گرفته‌اند نیز گرمایشان را از این انرژی می‌گیرند.

مواد تشکیل دهنده خورشید حالت گازی دارند، بنابراین خورشید محدوده دقیق و معینی نداشته و مواد اطراف آن بتدریج در فضا منتشر می‌شوند. اما چنین به نظر می‌رسد که خورشید لبه تیزی داشته باشد، چرا که بیشتر نوری که به زمین می‌رسد از یک لایه که چند صد کیلومتر ضخامت دارد ساطع می‌شود. این لایه فوتوسفر نام داشته و به عنوان سطح خورشید شناخته شده است. بالای سطح خورشید، کروموسفر یا رنگین کره وهاله خورشیدی قرار دارند که با همدیگر جو خورشید را تشکیل می‌دهند.

مرکز خورشید مانند کوره‌ای هسـته‌ای است با دمـای 15 میلیون درجه سانتیگراد (27 میلیون درجه فارنهایت) که چگالی‌اش 160 برابر آب می‌باشد. تحت چنین شـرایطی هسـته‌های اتم هیـدروژن بـاهم تـرکیب شـده و تبـدیل به هسـته‌های هلیـووم می‌شـوند. در این حین، 0.7 درصد جـرم تـرکیب شـده، تبـدیل به انـرژی می‌شـود. از 590 میلیـون تن هیـدروژنی که در هر ثانیه در مرکز خورشـید تـرکیب می‌شـوند، 3.9 میلیـون تن به انـرژی تبـدیل می‌شود. این سوخت هیدروژنی، تا 5 میلیارد سـال دیگر دوام خواهد داشت. مسیر نامنظم 2 میلیون سال طـول می‌کشد تا انرژی تولید شده در مرکز خورشـید به سـطح آن رسیده و بصورت نور و گرما تابش کند، سـپس بعد از فقط 8 دقیقه، این انرژی به زمین می‌رسد.

هنگـامی که خورشـید منبسط می‌شـود تا تبـدیل به یک غول سرخ شود، قطرش حـدود 150برابر بزرگ‌تر خواهد شد. گازهای منبسط شده و داغ، رنگ زرد و حرارت خـود را از دست داده و قرمز رنگ و سـرد خواهند شد. اما بخـاطر بزرگ‌تر شـدن سـطح خورشـید،درخشـندگی آن 1000برابر افـزایش یافته و نـور بیشـتری سـاطع خواهد کرد.

زبانه‌ها و شعله‌های خورشیدی

زبانه حلقوی در شکل پایین، خطوط میدان مغناطیسـی، دو لکه خورشـیدی را به هم متصل کـرده است. در سـال 1973، یک زبانه خورشـیدی (سـمت چپ تصـویر) 000/588 کیلومتر (365.000 مایل) از سطح خورشید را پوشـاند. اغلب فعالیتهـای شـدید خورشـید در نـزدیکی لکه‌هـای خورشـیدی رخ می‌دهند. شـعله‌های خورشـیدی،

جرخه‌هایی از انـرژی هسـتند که عمر چند سـاعته دارنـد، این شـعله‌ها هنگـامی بوجـود می‌آیند که مقـدار زیـادی انـرژی مغناطیسی بطـور ناگهـانی آزاد شـود. زبانه‌هـای خورشیدی، فوارانهایی از گاز مشـتعل هسـتند که ممکن است صـدها هـزار کیلومـتر در فضا پیش بروند. میـدان مغناطیسی خورشـــید می‌تواند زبانه‌هـــای حلقـــوی را هفته‌ها در فضا پیش بروند معلق نگاه دارد.

باد خورشیدی

هاله (جو بیرونی) خورشید حـاوی ذراتی است که انـرژی کـافی بـرای فـرار از جاذبه خورشـید را دارند. این ذرات بصورت مارپیچی با سـرعتی معـادل900 کیلومـتر (560 مایل) در ثانیه از خورشید دور شـده و بـاد خورشـیدی را بوجـود می‌آورند. این ذرات در همـان مسـیرهای میـدان مغناطیسی خورشید حــرکت می‌کنند و از آن‌جا که دارای بار الکتریکی هسـتند، منظومه شمسی را پر از جریانـات الکتریکی می‌کنند. ناحیه فعالیتهای خورشیدی، هلیوسفر (کره خورشیدی) نامیـده می‌شـود. بـاد خورشـیدی در هر ثانیه حـدود یک میلیـون تن هیـدروژن حورشـید را از بین می‌برد. 100000 میلیارد سال طول خواهد کشید تا بــاد خورشیدی تمام جرم خورشید را در فضای بین سـیاره‌ای پخش کنــد، اما طــول عمر طــبیعی خورشــید فقط 10 میلیارد سال است.

مسیر نامنظم

دو میلیون سال طول می‌کشد تا انرژی تولید شده

در مرکز خورشید به سطح آن رسیده و بصورت

نورو گرما تابش کند، سپس بعد از فقط 8 دقیقه

این انرژی به زمین می‌رسد.

چرخه‌ها و لکه‌های خورشیدی

حرکت وضعی خورشید باعث ایجاد میدان مغناطیسی می‌شود، مناطق استوایی خورشید سریعتر از مناطق قطبی آن چرخیده و این امر باعث می‌شود که خطوط میدان مغناطیسی درون خورشید حلقه بزنند. این خطوط در صورت خروج از سطح خورشید، باعث فعالیتهای خورشیدی نظیر لکه‌های خورشیدی، شعله‌ها و زبانه‌های خورشیدی می‌شوند. این فعالیتها، بخصوص لکه‌های خورشیدی، چرخه‌ای 11 ساله دارند.

مرگ خورشید

5 میلیارد سال بعد، بیشتر هیدروژن موجود در هسته خورشید گداخته شده و صرف تهیه هلیوم خواهد شد. در آن زمان، جاذبه باعث انقباض هسته شده و فشار، دمای آن‌را افزایش خواهد داد. هیدروژن شروع به سوختن در پوسته اطراف هسته خواهد کرد. انرژی حاصل از این گداخت هسته‌ای در پوسته، باعث انبساط لایه‌های خارجی خواهد شد و سیارات عطارد و زهره را ذوب می‌کند و آن‌ها را در بر می‌گیرد. انبساط خورشید تا مدار زمین متوقف شده و حرارتش تمام موجودات زنده را از بین می‌برد. بعد از آن خورشید تبدیل به یک غول سرخ می‌شود. سپس، لایه‌های خارجی در فضا پخش شده و یک سحابی سیاره‌ای تشکیل خواهند داد. هسته نیز بصورت یک ستاره کوتوله سفید باقی مانده و بتدریج از بین خواهد رفت. پس می‌توان گفت که با فرا رسیدن

مرگ خورشید، مرگ زمین و تمـام موجـودات این سـیاره فرا می‌رسد.

یافته عجیب در مورد مرگ

بر اساس سخنی از بنجامین فرانکلین، در این دنیا از هیچ چیز نمی‌توان اطمینان داشت بجز مرگ و مالیات. از آن‌جا که به نظر نمی‌رسد در مورد مالیات سخن فرانکلین همه‌جا مصداق داشته باشد به قسمت جذاب و حتمی‌تر اما ناخوشایند آن یعنی مرگ می‌پردازیم. سال‌ها است دانشمندان در این مورد تحقیق می‌کنند و همانطور که برای خوانندگان همیشگی زومیت مقالات زیادی در این باره منتشر کرده‌ایم، هنوز آن‌چه از مرگ می‌دانیم در برابر نادانسته‌ها اندک می‌نماید. علم از راه‌های مختلفی این واقعه را بررسی می‌کند؛ آن‌چه در ادامه خواهید خواند هرکدام نتیجه‌ای است که از یکی از این راه‌ها به دست آمده است.

1. تجزیه‌ی گوشت انسان بوی شیرین خفیفی دارد

توصیف بوی مرگ سخت است اما اکثر افراد با بد بودن آن موافقند. درواقع تشخیص بوی تجزیه‌ی بدن انسان کاری بسیار پیچیده است، رایحه‌ای که از بیش از 400 ترکیب شیمیایی فرار تشکیل شده است. بوی مرگ انسان با باقی حیوانات شباهت‌های زیادی دارد اما تحقیقات جدید نشان می‌دهد که احتمالاً 5 اِستر (ترکیبات آلی که در واکنش با آب تولید الکل یا اسید می‌کنند) منحصر به فرد در بدن انسان وجود دارد؛ این مقایسه با 26 نوع حیوان دیگر از قورباغه و سینه سرخ تا خوک انجام گرفته است. نکته‌ی جالب این است که این 5 استر می‌تواند از بعضی میوه‌ها مخصوصاً هنگام فاسد شدن منتشر شوند. کسانی که با مردگان سر و

کار دارند مانند متخصصـان پزشـکی قـانونی یا متصـدیان کفن و دفن بوی خفیف شـیرینی را گـزارش می‌کنند که حالا می‌دانیم چگونه به وجود آمده است.

1. مو و ناخن پس از مرگ رشد نخواهند کرد

بسیار شنیده‌ایم که مو و ناخن حداقل برای مدتی پس از مـرگ نـیز رشد خواهد کـرد، این شـایعه احتمـالاً از آن‌جا ناشی می‌شود که بدن انسان پس از مـرگ دچـار کم آبی شده و حجم خود را از دست می‌دهد، با کوچک شدن بدن این تــوهم پیش می‌آید که مو یا ناخن‌ها رشد داشــته‌اند. در واقع آن‌چه را که ما به نــام مو و نــاخن می‌شناســیم قطعـاتی از پیش مرده‌انـد؛ فولیکول‌هـای مو و مـاتریس نـاخن که در زیر پوست قـرار گرفته‌اند تنها قسـمت‌های زنــده‌ی آن هســتند، اما این انــدام بــرای تولید نیــاز به محرک‌هــای هرمــونی دارند و در ضــمن عرضه‌ی مــواد تشکیل دهنـده‌ی مو و نـاخن مانند پروتـئین و روغن‌هـای ضروری پس از مرگ قطع خواهد شد.

1. اندازه‌ی تلومرها طول عمر را پیش‌بینی می‌کنند

بــرای مــدت طــولانی فکر می‌کــردیم که ممکن است ســلول‌ها جاودانه باشــند و در شــرایط محیطی مناسب برای همیشه تقسیم شده و سلول‌های جدید تولید کننــد، اما سال 1961 کشفی خلاف این مطلب را نشان داد. در هر شرایطی پس از 50 تا 70 بار تقسـیم، تولید سـلول متوقف می‌شود. یک دهه بعد نظریه‌ای برای توضــیح این مطلب ارائه می‌شود، تلومرها (تکه‌های تکــراری از DNA در انتهای کروموزوم‌ها) پس از هر تقسیم کوتاه شــده و زمــانی که بیش از انــدازه کوتــاه شــوند دیگر ســلول

نمی‌تواند به دو قسمت تقسیم شده و مرگ سلولی شروع می‌شود. از آن زمان شواهد زیادی به دست آمده که در تمام موجودات طول تلومرها با طول عمر آن‌ها رابطه‌ی مستقیم دارد. اگرچه تمام آزمایش‌ها این فرضیه را تصدیق نمی‌کنند و هنوز مشخص نیست که آیا کوتاه شدن طول تلومرها عامل پیری است یا فقط نشانه‌ای است از نزدیکی به مرگ. شاید اگر بتوان طول تلومرها را دستکاری کرد راهی برای افزایش قابل ملاحظه‌ی طول عمر پیدا کنیم. در حال حاضر اطلاعات زیادی در مورد تلومرها نداریم اما مطمئناً در آینده بیشتر از آن‌ها خواهیم دانست.

1. ترس از مرگ با افزایش سن کاهش می‌یابد

شاید انتظار داشته باشید که با افزایش عمر و نزدیک شدن به پایان کار اضطراب و ترس از مرگ افزایش یابد اما مطالعاتی که در ایالات متحده انجام شده خلاف این مطلب را نشان می‌دهد. اولین تحقیق نشان می‌دهد افرادی که در دهه‌ی 40 و 50 عمر قرار دارند ترس بیشتری از مرگ نسبت به افرادی که دهه‌ی 60 و 70 عمر خود را می‌گذرانند دارند. در تحقیق دیگر افرادی با عمر بیشتر از 60 سال اضطراب کمتری نسبت به میان سالان 35 تا 50 ساله و جوانان 18 تا 25 ساله از مواجه شدن با مرگ دارند. در تحقیق دیگر مشخص می‌شود که ترس انسان از مرگ پس از یک اوج در دهه‌ی بیستم زندگی با افزایش سن تمایل به کاهش دارد که این کاهش در دهه‌ی شصتم زندگی برای مردان به نقطه‌ای ثابت می‌رسد. برخی شواهد نشان می‌دهند این نقطه‌ی ثابت در دهه‌ی 40 و 50 زندگی زنان به وجود خواهد آمد.

با این‌که این مطالعات روی آمریکایی‌ها انجام شده است اما در کشـورهای دیگر مانند برزیـل، فیلیـپین، روسـیه و کره جنوبی نـیز نتـایجی مشـابه دیـده شـده است. اگرچه این مطالعـات از افـراد مختلف و با سن‌های متفـاوت به دست آمــده، اما حس یک فــرد در طــول زنــدگی‌اش را بازگو نمی‌کند. شاید فقط قـدیمی‌ترها افـراد شـجاع‌تری باشند!

1. تفکر در مورد مرگ انسان را متعصب می‌کند

به طــور خلاصه می‌تــوان گفت که فکر کــردن به مــرگ باعث تحریک احساسات در شما خواهد شد. در بیشــتر از 200 مطالعه روی هــزاران نفر در طــول 25 ســال، از آن‌ها خواسته می‌شود آن‌چه فکر می‌کنند پس از مرگ بر آن‌ها خواهد گذشت را به طــور خلاصه بنویســند. نتــایج نشان می‌دهد که افراد در این مواقع نسـبت به عـواملی مانند نژاد پرستی و خود فروشی تنـدخوتر شـده و حـتی حس میهن‌پرستی بیشتری پیدا می‌کنند و نسبت به خرید کالاهای خارجی رغبت کمـتری نشـان می‌دهند. هم‌چـنین افراد تمایل به داشتن فرزندان بیشـتر و نام‌گـذاری آن‌ها به اسم خـود پیـدا می‌کنند. به عبـارت دیگر تفکر راجع به مــرگ بــاعث می‌شــود انســان به دنبــال راهی بــرای جـاودانگی نمـادین خـود بگـردد؛ زنـدگی نیـابتی از طریق فرزندان یا به جای گذاشـتن نشـانه‌هایی بـرای آینـدگان. حـتی شـواهدی وجـود دارد که نشـان می‌دهد افـراد غـیر مذهبی تمایل بیشـتری به خـدا و تمـاس با جهـان پس از مرگ پیدا خواهند کرد.

حقیقت عجیب و جـــالب دربـــاره بـــدن انســـان که شگفت‌زده‌تان می‌کند!

بـــدن انســـان یک سیســـتم منحصر به فـــرد است. این سیستم مکـانیزم بسـیار پیچیـده‌ای دارد و با وجـود آن‌که قرن‌ها است دانشمندان بر روی آن تحقیق می‌کنند هنوز رازهای کشف نشده‌ی زیادی در خود دارد.

1- مغز انسان بزرگ‌ترین فلش درایو دنیا است

حـــافظه‌ی انســـان به انـــدازه‌ی ذخـــیره‌ی 2/5 میلیـــون گیگابـــایت اطلاعـــات گنجـــایش دارد. این مقـــدار تقریبـــاً معادل 300 ســال ویـدئوی ضـبط شـده است. روند رشد حافظه در 25 سالگی به اوج خـود می‌رسد و از سن 50 سالگی کاهش پیدا می‌کنـد، مگر آن‌که حـافظه‌ی خـود را پرورش دهید.

2- بدن انسان می‌تواند سرعت پروسه‌های درون خود را کم کند تا از او در برابر غرق شدن محافظت کند

به این توانـــایی بـــدن، رفلکس شـــیرجه گفته می‌شـــود. وقـــتی مغز متوجه می‌شـود که بـدن در آب فـرو رفتـه، ســـرعت ضـــربان قلب را پـــایین می‌آورد تا خـــون را از دست‌ها و پاها به سـمت انـدام‌های حیـاتی بفرسـتد و به این ترتیب بتواند اکسـیژن را ذخـیره کند. هر چه در عمق بیشتری از آب غواصی کنید یا باقی بمانید، ضـربان قلب تان کندتر می‌شود.

3- در دوران نوزادی قدرت بدنی خارق العاده‌ای داریم

کودکان تـازه متولد شـده به انـدازه‌ی سـایز و وزن شـان بسـیار قـوی هسـتند. اگر نـوزادی یک میله‌ی افقی را با دسـتش محکم بگـیرد، می‌تواند بـدون آن‌که خسـته شـود مدت زیادی از میله آویزان بماند. ما این واکنش را که به آن رفلکس چنگ زدن با کف دست گفته می‌شـــــود، از نیاکـــان خـــود به ارث بـــرده ایم یعـــنی از زمـــانی که میمون‌های تازه متولد شده مجبور بودند مادر خـود را در آغـــوش گرفته و موهـــای او را با دست محکم بگیرند. نـوزادان معمـولا در 3 مـاهگی این توانـایی را از دست می‌دهند.

4- طول رگ‌های خـونی بـدن انسـان به قـدری است که می‌تواند 2/5 بـار از قسـمت خط اسـتوا به دور کـره‌ی زمین بپیچد

اگر همه‌ی رگ‌های خونی یک انسان بزرگسـال را بـیرون بکشید و آن‌ها را به صف کنید، مجموع طول آن‌ها بیشـتر از 161 هزار کیلومتر خواهد شد. این مقدار به اندازه‌ای است که می‌تواند 2/5 بـار به دور کـره‌ی زمین بپیچد. در عین حال، قلب ما، در طول زندگی مـا، به طـور متوسط 5/7 میلیـون لیـتر خـون پمپـاژ می‌کند. این مقـدار به انـــدازه‌ای است که با آن می‌تـــوان 3 اســـتخر شـــنای مخصوص مسابقات المپیک را پر کرد.

5.ریه راست بزرگ‌تر از ریه چپ است

حجم و انـــدازه ریه‌ها کـــاملا متفـــاوت است. این به دلیل محل قرارگـــــیری قلب است. ریه راست ســـــنگین‌تر و بزرگ‌تر از چپی است تا جای کافی برای قلب باشد.

6- رنگ خواب‌های‌تان می‌تواند به نوع تلویزیون تان بستگی داشته باشد

نوع تلویزیونی که افراد در دوران کودکی خود تماشا می‌کردند می‌تواند روی رنگ خواب‌های آن‌ها تأثیر داشته باشد. تحقیقی نشان داده است بیشتر کسانی که با تلویزیون‌های سیاه و سفید بزرگ شدند، خواب‌های سیاه و سفید می‌بینند. اما کسانی که بعد از اختراع تلویزیون‌های رنگی متولد شدند خواب‌های رنگی می‌بینند.

7- ماهیچه‌های بدن به گونه‌ای طراحی شده‌اند که می‌توانند هزاران کیلوگرم را بلند کنند

در سال 1982 در شهر لارنسویل ایالت جورجیای امریکا، زنی به نام آنجلا کاوالو یک ماشین شورلت ایمپالای مدل 1964 را بلند کرد. ماجرا از این قرار بود که تونی، پسر آنجلا این ماشین را روی جک گذاشته بود و زیر آن مشغول به کار بود که ناگهان جک زیر ماشین در رفت و تونی زیر ماشین گیر افتاد. آنجلا کاوالو آنقدر ماشین را بلند کرد و بالا نگه داشت تا دو نفر از همسایه‌ها جک ماشین را زیر آن گذاشتند و تونی را از زیر ماشین بیرون کشیدند.

این تنها موردی نیست که شخصی در نتیجه‌ی فوران آدرنالین خون توانسته کاری را انجام دهد که غیر ممکن به نظر می‌رسد. ما در بدن خود 640 ماهیچه داریم که نهایت قدرت و توانایی آن‌ها هنوز ناشناخته است.

8- بدن انسان ماشین تولید خلط است

بـدن یک انسـان بزرگسـال، روزانه به طـور متوسط 1/5 لیتر خلط تولید می‌کند که بیشتر آن را بدون آن‌که متوجه باشیم بلعیم. علاوه بر این، بدن ما روزانه 1 لیتر بـزاق، 3 لیتر اسید معده، 3/5 لیتر شیره‌ی روده و 1 لیتر زردآب تولید می‌کند.

9- آبی که از بیـنی شـما بـیرون می‌ریـزد می‌تواند از مغزتان آمده باشد

آبی که از بینی بیرون می‌ریـزد می‌تواند مـایع مغز باشد. مـایع مغز دور مغز را احاطه می‌کند و درون غشـای مخصوصی قرار گرفته است. این مـایع گـاهی به مقـدار کم و به شـکل مـایعی شـفاف از راه بیـنی به بـیرون تراوش می‌کند.

10- بدن انسان حفاظت شده‌ترین سازه‌ی دنیا است

در تصویر بالا یک گلبول سفید را می‌بینید که یک بـاکتری را تعقیب می‌کند و آن را می‌گـیرد و می‌بلعد. این سـلول‌ها محافظـان بـدن ما هسـتند و از آن در برابر مهاجمـان حفـاظت می‌کنند. در عین حـال، بـدن ما سلول‌های پیر و بی‌مصـرف خـود را حـذف می‌کند. بـرای مثـال، در همین مـدتی که مشـغول خوانـدن این جمله بودید، 22 میلیون عدد از سـلول‌های شـما مردند. در 30 ثانیه‌ی بعـدی، بـدن شـما 72 میلیـون گلبـول قرمز جدید تولید می‌کند و 174 هزار سلول پوستی مـرده‌ی خـود را دور می‌ریزد.

سوال مهم درباره جهان هستی

برخی از ما ممکن است بدون فکر مسائلی را درباره جهان هستی و طبیعت قبول کنیم مثل این مسئله که "ما وجود داریم". بدون دانستن علت آن. اما دانشمندانی هستند که در مقابل اینگونه مسائل به راحتی عبور نمی‌کنند و همیشه به دنبال علت‌ها هستند. با این حال پرسش‌های بسیاری در زمینه جهان هستی و جایگاهمان در آن وجود دارد که به ده مورد از آن‌ها اشاره میکنیم و سعی در ارائه پاسخ‌هایی که تاکنون برای آن‌ها یافت شده خواهیم داشت.

1. قدمت جهان هستی چقدر است؟

بهترین تخمینی که درباره سن جهان هستی تاکنون محاسبه شده حدود 13.8 میلیارد سال می‌باشد(سن زمین حدود 4.5 میلیارد سال برآورد شده است). این تخمین به کمک مشاهدات بصری در قرن اخیر صورت گرفته است که مهم‌ترین آن مشاهدات ادوین‌هابل از کهکشان‌هایی بود که در حال دور شدن از زمین بودند. او پی برد که تقریبا همه کهکشان‌ها در حال دور شدن از زمین هستند که بعدها کشف این رویداد سبب بوجود آمدن نظریه انبساط جهان هستی شد. ادوین‌هابل با اندازه گیری انتقال سرخ نور کهکشان‌هایی که مشاهده میکرد توانست میزان سرعت دور شدن آن‌ها را محاسبه کند. براین اساس هرچه منبع نور یا صدا در حال دور شدن باشد طول موج آن بزرگ‌تر و انتقال سرخ آن بزرگ‌تر خواهد بود و هرچه منبع نور یا صدا در حال

نزدیکتر شدن باشد طول موج آن کمـتر و انتقـال آبی آن بیشتر خواهد شد.

نتیجه دوم و بزرگ‌تـــــــــری که از این کشف ادوین‌هابل اســتخراج شد این بــود که همــانطور که کهکشــان‌ها با سـرعت زیـادی در حـال دور شـدن از هم هسـتند پس در نتیجه در زمانی قبل‌تر این کهکشـان‌ها به یک‌دیگر بسـیار نزدیک بودند و در یک نقطه متمرکز بودند. این کشف اساس نظریه بیگ بنگ بود.

یکی از دقیق‌ترین اندازه گیری‌هایی که درباره سن جهان هســتی صــورت گرفته اســتفاده از امــواج پس زمینه کیهــانی (CMB)ـ است که بصــورت امــواج مــایکروویو هستند. این تخمین با اندازه گیری میزان دمای کیهــان از طریق امــواج باقیمانــده بیگ بنگ صــورت گرفته است. همـانطور که جهـان منبسط می‌شـود سـردتر هم خواهد شد و این ســرما تا نزدیک به صــفر مطلق و دمــای 2.7 کلــوین انــدازه گــیری شــده است. با تــرکیب نتــایج از بیشـترین و کمـترین دمـای مشـاهده شـده می‌تـوان سن جهان را تخمین زد.

1. چرا جهان در حال انبساط است؟

در اولین لحظات پس از بیگ بنگ، جهان در مــتراکم‌ترین و داغ‌ترین حالت خود قرار داشت.انرژی ناشی از انفجار ســبب تــورم جهــان شد. طبق قــوانین فیزیک به دلیل گرانش بین کهکشان‌ها می‌بایست سـرعت تـورم در طی زمـــــان کـــــاهش پیـــــدا کند اما باید گفت که اینگونه نیست.سرعت تـورم به دلیل یک عامل مرمـوز با ضـریب مثبتی در حال افزایش است و سرعت انبساط جهــان در

هر لحظه در حـال افـزایش است. دانشـمندان این عامل ناشناخته را "انرژی تاریک" میدانند.

این‌که دقیقا انـــرژی تاریک چیست را کسی نمی‌داند اما همه دانشمندان از وجود آن مطمئن‌اند. این انرژی فشار منفی تولید می‌کند و سبب انبسـاط جهـان می‌شـود. هم اکنون آزمایشات زیادی در حـال انجـام است تا بتـوان به ماهیت انرژی تاریک پی برد.

1. چرا بیگ بنگ اتفاق افتاد؟

این‌که "چرا" نامشخص است و احتیاج به نگاهی فلسفی و ریاضیاتی بصورت عمیق‌تر دارد. در اولین لحظـات پس از بیگ بنگ جهان بسیار چگال و داغ بود. این عامل سبب می‌شد که نـور نتواند مسـافت زیـادی را طی کند و به سـرعت منعکس یا جـذب می‌شد. 380,000 سـال طـول کشید که جهان به اندازه کافی سرد شد تا نـور بتواند در آن به راحـتی حـرکت کند. به همین دلیل تحقیق در بـاره این خلا 380 هزار ساله از طریق نور نـاممکن است. اما راه دیگـری بـرای مطالعه آن وجـود دارد آن هم تحقیق و بررسی از امـواج گرانشی باقیمانـده از بیگ بنگ است. امـــواج گرانشی در اثر برخـــورد دو شئ عظیم در فضا سـاطع میشـوند و در فضا-زمـان بـاقی می‌مانند که مطالعه این امواج اطلاعـات مهمی را دربـاره آن اشـیا و محل وقوع آن‌ها میدهد.

امواج گرانشی بر خلاف نور، نقش صدای کهکشـان‌ها را بـازی می‌کنند. اما به هرحـال شناسـایی امـواج گرانشی بسـیار دشـوار است. پژوهشـکده LIGO در آمریکا اخـیرا توانست اولین رصد امـواج گرانشی را که از برخـورد دو

کهکشان ساطع شده بودند شناسایی کند. این حسگرها به اندازه کافی قادر به شناسایی امواج گرانشی ناشی از بیگ بنگ نیستند اما دانشمندان امیدوارند در آینده این حسگرها پیشرفته‌تر و حساس‌تر شوند تا بتوان به رویدادهای لحظات اولیه جهان هستی پی برد.

1. چطور و چه زمانی جهان به پایان می‌رسد؟

نظریه‌های زیادی درباره پایان جهان وجود دارند. یکی از دو نظریه رایجی که بسیاری از توجهات را به خود جلب کرده نظریه شکافت بزرگ و نظریه فروپاشی بزرگ است. نتایج این دو نظریه بسیار به هم نزدیک‌اند اما تفاوتی اندک دارند که این تفاوت بستگی به مقدار انرژی و ماده موجود در جهان دارد. جهان هم اکنون در حال انبساط است و این انبساط با شتاب مثبتی در هر لحظه در حال افزایش است. اگر ماده موجود در جهان به اندازه کافی باشد آن‌گاه گرانش ماده می‌تواند سبب کاهش سرعت انبساط جهان شود.در نتیجه همه کهکشان‌ها به سمت یک‌دیگر جذب میشوند. نظریه فروپاشی بزرگ در واقع عکس نظریه انفجار بزرگ را برای پایان جهان مطرح می‌کند و بیان میدارد که جهان در انتها در یک نقطه کوچک جمع خواهد شد.

اگر مقدار ماده و انرژی موجود در جهان به اندازه کافی نباشد آن‌گاه جهان بیشتر و بیشتر متورم خواهد شد تا زمانی که از هم گسیخته شود.سوخت ستاره‌ها تمام خواهد شد یا این‌که با تبدیل شدن به کوتوله سفید یا ستاره‌های نوترونی یا سیاه چاله دچار فروپاشی میشوند.

پیش بینی این‌که چه زمانی این اتفاقات خواهد افتاد بسیار دشوار است اما زمان بسیار طولانی‌ای خواهد بود و ممکن است تریلیون‌ها سال طول بکشد. برخی محاسبات این رویداد را 10^{100} سال دیگر پیش بینی می‌کند!

1. جهان‌های موازی چه هستند؟

تعابیر زیادی درباره جهان‌های موازی صورت گرفته است. اولین تعبیر بر اساس نظریه‌ای است که بیان میدارد جهان قابل مشاهده ما بخشی کوچک از بی‌نهایت جهان دیگر است که هرکدام از جهان‌ها در یک حباب قرار گرفته‌اند و هیچکس از درون یک حباب نمی‌تواند وارد دیگری شود. در این مدل ارائه شده به دلیل این‌که تعداد جهان‌ها بی‌نهایت است پس احتمال این وجود دارد که در حداقل یکی از آن جهان‌ها یکی مثل شما وجود داشته باشد. به این معنی که بی‌نهایت فرد مثل دقیقا خود شما وجود دارد!

تعبیر دیگری که از جهان‌های موازی شده است اینگونه بیان می‌شود که هر انتخاب تصادفی در جهان، آن را به دو قسمت تقسیم می‌کند که هر قسمت نتایج متفاوتی را در پی خواهد داشت. در جهانی که زندگی میکنیم افتادن یک سکه، یا شیر خواهد بود و یا خط، و امکان ندارد که سکه همزمان شیر و خط باشد اما در مکانیک کوانتوم این امکان وجود دارد. مکانیک کوانتوم براساس احتمال رویدادها عمل می‌کند و زمان و مکان رویداد را بیان نمی‌کند. ساده‌ترین مثال در این زمینه مثال معروف گربه شرودینگر است. بر این اساس اگر یک گربه را به همراه یک شیشه سم در یک جعبه در بسته قرار دهیم، با

یک اتفاق تصادفی اگر شیشه سم بشکند آن‌گاه براساس مکانیک کوانتــوم، گربه هم زنــده است و هم مــرده. تنها راه این‌که بفهمیم گربه چه وضعیتی دارد باز کردن جعبه است.

در تفسیر دوم جهـان مـوازی اگر در یک جهـان جعبه بـاز شود و گربه زنـده باشد در جهـان دیگر گربه مـرده است. در این تعبیر اگر شما در این جهان انتخابی انجام میدهید در جهــانی دیگر یک "خــود دیگر" از شــما وجــود دارد که انتخابی مخالف شما دارد. این در صورتی است که فرض کنیم شـما فقط بین دو انتخـاب قـرار گیرید. در صـورتی که اگر بین چندین انتخاب باشید آن‌گــاه این "خــود دیگر" بیشتر نیز خواهد بود.

1. اگر تعداد جهان‌ها بی‌شمار است پس آیا موجـودات هوشمند دیگری وجود دارند؟

در سال 1960 ستاره شــناس فرانک دریک معادله دریک را نوشت. این معادله تلاش می‌کند که بصـــورت آمـــاری تعداد جهان‌های دارای تمدن هوشمند در کیهان را انـدازه گـیری کند. این معادله شــامل متغیرهــایی از قبیل آهنگ تولد ستاره‌ها در جهــان، تعـداد ســتاره‌هایی که می‌توانند میزبــان ســیاره باشــند، ســیاره‌هایی که می‌توانند دارای حیــات باشــند و...است. با قــراردادن این متغیرها در این معادلــه، پی بــرده شد که تعــداد تمــدن‌های هوشــمند در کیهان به هزاران و حتی میلیون‌ها عدد می‌رسد.

سوال بعدی که پس از یافتن این اعداد بوجود می‌آید این است که" آیا راهی برای برقراری ارتباط با این تمــدن‌ها وجـــود دارد؟". پاسخ این ســـوال کمی دشـــوار است.

براساس پارادوکس فرمی که بیان می‌کند: اگر تعداد تمدن‌های هوشمند به هزاران و میلیون‌ها عدد می‌رسد پس چرا هیچکدام از آن‌ها نتوانستند تا به حال با ما ارتباط برقرار کنند قبل از این‌که ما با آن‌ها ارتباط برقرار کنیم؟.

پاسخ‌های زیادی تا به حال برای این پرسش مطرح شده است. ساده‌ترین پاسخ این بوده است که سفر بین ستاره‌ای بسیار دشوار است. سفر با سرعت نور به سیاره‌ی قابل سکونت دیگر می‌تواند به اندازه کل عمر یک شخص زمان ببرد.

1. درون یک سیاه چاله چگونه است؟

وقتی سوخت یک ستاره با جرم بسیار زیاد تمام می‌شود آن ستاره به پایان عمر خود می‌رسد. این پایان عمر همراه با انفجار بسیار عظیمی خواهد بود که آن را سوپرنوا یا ابرنواختر می‌نامند. این رویداد سبب می‌شود که ستاره جرم بیرونی خود را از دست بدهد. اگر ستاره به اندازه کافی جرم داشته باشد به سرعت به سیاه چاله تبدیل می‌شود.

در هسته ستاره‌ها نیرویی از طریق فیوژن سبب ایجاد نیروی دافعه می‌شود. برای این‌که ستاره به سیاه چاله تبدیل شود می‌بایست نیروی گرانش ستاره از طریق جرم باقی مانده آن بیشتر از نیروی دافعه آن باشد. در این مراحل میانی این روند، ستاره تبدیل به کوتوله سفید و یا ستاره نوترونی می‌شود. نیروی گرانش همه ذرات تشکیل دهنده ستاره را به هم فشرده می‌کند و

پروتون‌ها و الکترون‌ها را به نــوترون تبــدیل می‌کند. در واقع ستاره توسط خودش بلعیده می‌شود.

اگر جرم به اندازه کافی باشد در نهـایت نـیروی گـرانش بر دیگر نیروها غلبه کرده و همه‌چیز تبدیل به یک فضایی بی‌نهـایت کوچک به نـام تکینگی می‌شـود. در بـیرون از تکینگی مـرزی وجـود دارد که به آن افق رویـداد میگویند. این مــرز دارای گرانشی بســیار قــوی است که نــور هم نمی‌تواند از آن عبور کند و به داخل آن سقوط می‌کند.

با عبور از افق رویـداد به سـیاه چاله میرسـیم. جـایی که اگر شخصی داخل آن بیفتد تبــدیل به ماکــارونی خواهد شد. نیروی گرانش پای شما را بیشتر از سر شـما جـذب خواهد کرد. در سیاه چاله‌های بسیار بـزرگ همانند سـیاه چاله در مرکز کهکشــان خودمــان شــدت نــیروی کششی کمــتر است این امکــان وجــود دارد که فــرد نجــات یابد. اگرچه پیش بینی این‌که فرد با چه چیز روبــرو خواهد شد بسیار دشوار است.

1. چــرا افــرادی که مــدتی در فضا ســپری می‌کنند نسبت به افراد روی زمین دیرتر پیر میشوند؟

زمان بـرای دو گـروه از افـراد بر اسـاس نظریه نسـبیت عام انیشتن با آهنگ متفاوتی سپری می‌شـود:1-افـرادی که نــاظر به فضا هســتند 2-افــرادی که نــاظر به زمین هستند. هرچه شـخص به جـرم بزرگ‌تـری نزدیک باشد به دلیل نیروی گرانش بیشتر، زمـان بـرای او کنـدتر سـپری خواهد شد و هرچه از آن فاصــله بگــیرد زمــان ســرعت بیشـتری میگـیرد. بـرای مثـال فـردی که داخل یک سـیاه چاله بیفتد زمـان بـرایش به دلیل نـیروی گـرانش بسـیار

قـــوی، کند و کنـــدتر خواهد شد و این کند بـــودن ادامه خواهد یافت تا هنگامی که شخص به افق رویـداد برسـد، آن‌گـاه زمـان بـرایش متوقف خواهد شد. اما از نظر این شخص، گذر زمان برایش عادی سپری می‌شود.

در روی زمین این تاثیر بسـیار نـاچیز است اما این تـاثیر در بلند مـدت روی تکنولوژی‌هـایی نظـیر GPSها آشـکار خواهد شد. اگر نظریه نســبیت مطــرح نمی‌شد آن‌گـــاه GPSها دقت خود را از دست میدادند.

1. اگر با سرعت نور حرکت کنید چه اتفاقی می‌افتد؟

بر اســـاس دانشی که از فیزیک داریم غـــیر ممکن است چیزی بتواند بالاتر از سرعت نـور حـرکت کند. هر چـیزی که دارای جـرم است(ذره تا سـفینه فضـایی) می‌بایست دارای انــرژی بی‌نهــایت باشد تا بتواند به ســرعت نــور برسد.

اما راه‌هـای جـایگزین دیگـری نـیز مطـرح شـده است که بیشتر در داستان‌های علمی تخیلی استفاده شــده است. از جمله این راه‌ها کـرم چاله‌ها هسـتند. فـرض پشت این نظریه این است که چون سفینه فضایی نمی‌تواند بیشتر از ســرعت نـــور حـــرکت کند به جـــای آن می‌تـــوان از تاخوردگی‌هـای فضا-زمـان به منظـور سـفرهای فضـایی اســتفاده کـــرد. این تا خوردگی‌ها اصــطلاحا کـــرم چاله نامیده میشوند. کرم چاله‌ها با فشرده کـردن فضا-زمـان در یک باریکه امکـــان اتصـــال بین دو نقطه از فضا را می‌دهند و سبب میشوند که بتوان از طریق آن‌ها فواصل زیادی را طی کرد. اما متاسـفانه بـرای اینکـار احتیـاج به جرم منفی است و استفاده از کرم چاله‌ها تاکنون در حد

تئــوری بــاقی مانــده است. البته هیچ قــانون فــیزیکی نتوانسته تا کنون نظریه کرم چاله‌ها را رد کند.

1. آیا سفر در زمان امکان پذیر است؟

بله. همان طور که اشـاره شد اگر شـما به جـرم بـزرگی نزدیک شوید زمان برای شما آهسته‌تر از فردی که دورتر قــرار دارد خواهد بــود. همین اتفــاق زمــانی که شــما با سرعت نور حرکت کنید می‌افتد.

اگز شما زمین را ترک کنید و با سرعت نزدیک به سرعت نور به یک ستاره نزدیک زمین سفر کنید آن‌گاه وقــتی از ساعت و تقویم شما 10 سال بگذرد برای ساکنین زمین 100 سال گذشته است. هرچه با سرعت بیشتری حرکت کنید این فاصله زمانی بیشتر خواهد شد.

استفاده از این روش بـرای سـفر به آینـده مناسب است اما این سفر یک طرفه خواهد بـود و شـما این امکـان را ندارید که دوباره به گذشته برگردید. نظریه‌ها و بحث‌های مختلفی در زمینه چگونگی سفر به گذشـته مطـرح شـده است. بـرخی متعقدند از طریق کـرم چاله‌ها می‌تـوان به گذشـــته بازگشت اما همه این‌ها در حد نظـــری بـــاقی مانده‌اند.

اما چگونگی سفر به گذشته پایان ماجرا نیست بلکه خــود این سفر هم شـامل تناقض‌هـایی است. از جمله تنـاقض معروف "پدربزرگ". این تناقض بیان می‌کند که اگر شما به گذشـته سـفر کنید و پـدربزرگ خودتـان را در کـودکی بکشــید آن‌گــاه شــما به دنیا نخواهید آمد ولی اگر به دنیا نیامدید پس چه کسی پدربزرگتان را کشته است؟

انیشتین یکی از بزرگ‌ترین دانشمندان

در این نوشته تلاش می‌شـود که به لایه‌هـایی عمیق‌تر از زندگی او نفوذ شود. با خواندن این نوشته و بررسی این زوایـا، به همه‌ی ما اثبـات خواهد شد که انیشـتین هنـوز ظرفیت‌ش را دارد که ما را کاملاً شگفت‌زده کند.

10موضـــوع دربـــاره‌ی آلـــبرت انیشـــتین که احتمـــالاً نمی‌دانستید!

یک «معمای انیشتینی» هم در این نوشته مطرح می‌شود که هـوش خواننـدگان را محک بـزنیم. نیـازی نیست که لزوماً فیزیک بدانید یا مدرکی دانشگاهی داشته‌باشید.

فقط مهم این است که بـــــدانیم چه کسی می‌تواند به جـــواب آخر می‌رسد و این‌که آیا شـــما جـــزو آن 2٪ از انسـان‌هایی هسـتید که می‌توانند این معما را حل کنند... یا نه!

1- تألیف نظریه‌ی نسبیت عام او باعث بروز اختلاف شد

با مطـرح شـدن نظـریه‌ی نسـبیت عـام توسط انیشـتین، مجادلاتی که امـروزه از آن‌ها کمـتر شـنیده‌ایم رخ داد که او را متهم به سرقت علمی از دانشمندی آلمـانی به نـام «دیوید هیلبرت» می‌نمود.

ماجرا از جایی آغـاز شد که هیلـبرت ادعا نمـود که زودتر از انیشتین به این نظریه آگاه شده و انیشتین بـدون ذکر نام او، کارهای او را کپی کرده‌است.

در ابتـــدا بیشـــترِ مـــردم این موضـــوع را بـــاور کردند که هیلـــبرت و انیشـــتین بطـــور جداگانه روی این موضـــوع

مطالعه کرده‌اند و هیلــبرت 5 روز زودتر از انیشــتین، مقاله‌ای را با معادلات صحیح آماده‌ی چاپ کرده‌است. اما بررسی دانشــمندان نشــان داد که اتفاقــاً این آقــای هیلــبرت است که در جاهــایی از انیشــتین کــپی‌برداری کرده، آن هم بدون ذکر نامی از او.

ظاهراً هیلبرت در فرســتادن نسـخه‌ی اولیه‌ی مقاله اش، یک مرحله‌ی بسیار مهم را در اثبات فرامـوش کـرده بـود که منجر به این می‌شد که نظریه غلط از کار در بیاید.

وقتی چند ماه بعد مقـاله‌ی آقـای هیلـبرت چـاپ شـد، او متوجه آن گام اساسی شد و اصـلاح‌ش کـرد و مقـاله‌اش را به چــاپ رســاند، اما چه ســود که انیشــتین زودتر راه درست را رفته‌بــود و مــدت‌ها قبل مقــاله‌اش را چــاپ کرده‌بود!

10موضــوع دربــاره‌ی آلــبرت انیشــتین که احتمــالاً نمی‌دانستید!

2- انیشتین در دبیرستان مردود نشد!

انیشتین در دبیرستان مـردود نشد. در حقیقت او آن‌قـدر در ریاضیات هوشمند بود که درس حساب دیفرانســیل را در 12 ســالگی خوانــد، یعــنی سه ســال زودتر از زمــان معمــول. او در 15 ســالگی مقــاله‌ای نوشت که بعــدها اساس و پایه‌ی کارش در نظریه‌ی نسبیت گردید.

این افسانه که او در زمان دبیرســتان مـردود شده‌اســت، بخاطر تفـاوت در سیســتم نمـره‌دهی بین دبیرســتان‌های آلمــان و ســوییس، بر سر زبان‌ها افتــاد. انیشــتین از مدرسه‌ای آلمانی به مدرسه‌ی انتون در آرگائوی سوییس

رفت. سیستم نمره‌ی 1 تا 6 (A تا F)، که در مدرسه‌های آلمان معمول بود، مفهومی برعکس در مدرسه‌ی سوییسی یافت. به این صورت که 1 کمترین نمره و 6 بالاترین نمره بود.

بهرحال انیشتین در امتحان ورودیِ کالج مردود شد. قبل از ورود او به دبیرستان کانتون که داستان مردود شدن‌ش از آن‌جا آغاز شد، او در امتحان ورودیِ مدرسه فدرال پلی‌تکنیک سوییس شرکت کرد. انیشتین در امتحان درس‌های فیزیک و ریاضی عملکردی درخشان داشت، اما در چند درس غیرعلمی نمرات بسیار ضعیفی کسب کرد، بالاخص در درس زبان فرانسه!

10موضوع درباره‌ی آلبرت انیشتین که احتمالاً نمی‌دانستید!

3- اختراعات انیشتین

انیشتین در طول عمر خود چندین اختراع ثبت نمود، از جمله یخچال انیشتین که آن را با همراهی دوست و همکار فیزیکدان‌ش، «لئو زیلارد»، ساخت. برخلاف یخچال‌های معمولی، یخچال انیشتین از الکتریسیته استفاده نمی‌کرد و به‌جای آن، غذا را طی یک فرآیند جذب خنک می‌نمود که از تغییر فشار مابین گازها و مایعات در اتاقک نگهداری غذا بهره می‌برد و درجه‌ی حرارت را در آن محیط برای نگهداری غذا کاهش می‌داد.

انگیزه‌ی انیشتین در اختراع این یخچال، شنیدن خبر مرگ خانواده‌ای آلمانی در اثر استنشاق گازهای سمی نشت‌کرده از یک یخچال معمولی بود. در سال‌های قرن نوزدهم، احتمال این وجود داشت که روش مهر و موم

کـردنِ کمپرسـورهای مکـانیکی یخچال‌ها معیـوب باشد و گازهای سـمی دی‌اکسـید گـوگرد و متیل کلرید به بـیرون نشت نماید.

البته انیشتین یک پمپ و یک بلوز هم اختراع کرد. بلوز از دو مجمـــوعه‌ی دکمه تشکسل شـــده‌بود که مـــوازی با یک‌دیگر دوخته شـده‌بودند. با بسـتن یک سـری از دکمه‌ها لبـاس کـاملاً انـدازه‌ی فـردی که انـدامی متناسب داشت می‌شد و با بستن گروه دیگر دکمه‌ها، لباس بـرای افـراد چاق‌تر مناسب می‌بود.

بنـابراین اگر فـردی با انـدام متناسب بلـوز انیشـتین را می‌خرید و در گـذر زمـان چـاق می‌شـد، یا آن که فـردی چـاق بلـوز را تهیه می‌کـرد و بعد از مـدتی لاغر می‌شـد، دیگر نیازی به خرید بلوز تـازه نداشت و فقط کـافی بـود که از ردیف دوم دکمه‌ها استفاده کنند!

10موضـــوع دربـــاره‌ی آلـــبرت انیشـــتین که احتمـــالاً نمی‌دانستید!

4- راه گریــزی که می‌توانست ایــالات متحــده را به یک حکومت دیکتاتوری تبدیل نماید

«کـورت گـودل» یکی از دانشـمندانی بـود که با اسـتیلای نازی‌ها بر آلمان در طول جنگ جهانی دوم، از این کشور به آمریکا گریخت. برخلاف انیشـتین، گـودل بـرای کسـبِ حق شهروندی در امریکا مرارت‌هـای فـراوانی را متحمل شد.

وقـــتی بـــالاخره گـــودل بـــرای مصـــاحبه‌ی گـــرفتن حق شهروندی دعوت شد، نیـاز به دو شـاهد داشت که رفتـار

او را تأیید نمایند. گودل به همراه دوستان خود «اسکار مورگِن‌اشترن» و انیشتین برای مصاحبه رفت.

گودل برای شرکت در مصاحبه مطالعات بسیاری انجام شده‌بود و جلسه توسط قاضی «فیلیپ فورمن» برگزار می‌شد که تصادفاً یکی از دوستان انیشتین بود.

وقتی فورمن اظهار داشت که ایالات متحده‌ی آمریکا دارای حکومتی دیکتاتوری نیست و هرگز هم احتمال ایجاد دیکتاتوری در آن وجود ندارد، گودل نتوانست جلوی زبان خود را بگیرد و مخالفت کرد و گفت اتفاقاً راه گریزی در قانون اساسیِ این کشور وجود دارد که می‌تواند ایالات متحده را دارای یک حکومت دیکتاتوری نماید.

گودل می‌خواست بیشتر توضیح دهد اما انیشتین میان حرف‌هایش پرید چرا که احتمال می‌داد گفتن آن حرف‌ها، شانس کسب شهروندیِ دوست‌ش را از بین ببرد. اتفاقاً قاضی فورمن از گودل خواست تا حرف‌های‌ش را ادامه بدهد و با پایان این مصاحبه، گودل حق شهروندی آمریکا را کسب نمود!

این موضوع تنها در خاطرات مورگن‌اشترن آمده‌است. با این‌حال او متأسفانه بخش هیجان‌انگیزِ ماجرا را از قلم انداخته‌است و از آن راه گریز که می‌توانست آمریکا را مبدل به یک دیکتاتوری نماید، سخنی به میان نیاورده.

هیچ‌کس دقیقاً نمی‌داند این راه گریز در کجای قانون اساسی آمریکا آمده‌است اما حدس زده می‌شود که منظور گودل، «بخش پنجم» باشد، که درباره‌ی اصلاحات در قانون اساسی است. این احتمال وجود دارد که

اصـــلاحات خاصـــی، به نـــابودیِ کامل قـــانون اساسی بیانجامد.

10موضـــوع دربـــاره‌ی آلـــبرت انیشـــتین که احتمـــالاً نمی‌دانستید!

5- FBI باور داشت که انیشتین، جاسوس شوروی است!

FBI انیشـتین را از سـال 1933 که وارد آمریکا شد تا سال 1955 که فوت نمود، تحت نظر داشت. آن‌ها اغلب مکالمـات تلفـنی او را شـنود می‌کردنـد، نامه‌هـای‌ش را رهگیری می‌نمودند و در سطل زباله‌ی او دنبـال مـدرکی می‌گشتند که نشان از همکاری او با گروه‌های خرابکار یا فعالیتی مبنی بر جاسوسی برای شوروی باشد!

حتی یک‌بار FBI با خـدمات مهـاجرت و تـابعیت همکـاری کـــرد تا دلیلی باید که او را اخـــراج نمایند. آن‌ها بـــاور داشتند که انیشتین یک فرد رادیکـال دولـتی یا کمونیست باشد و این تردیـــــد، از دیـــــدگاه‌های سیاســـــیِ او و پیوندهای‌ش با گروه‌هـای ضـدجنگ و حـامی حقـوق بشر نشأت گرفته‌بود.

پیش از ورود انیشـــتین به خـــاک امریکـــا، گـــروه زنـــان میهن‌پرست نـــامه‌ای 16 صـــفحه‌ای به وزارت امـــور خـــارجه‌ی آمریکا نوشـــتند و مـــراتب اعـــتراض خـــود را دربـــاره‌ی ورود او به خـــاک سرزمین‌شـــان، اعلام نمـــوده بودند.

آن‌ها در بخشی از نامه‌شان اظهار داشـته بودند که حـتی جـــوزف اســـتالین نســـبت به انیشـــتین، با گروه‌هـــای کمونیستی محدودتری در ارتباط است!

بنـابراین وزارت خـارجه‌ی امریکا قبل از صـدور ویـزای انیشـتین، وی را مـورد یک بـازجویی گسـترده دربـاره‌ی عقاید سیاسی‌اش قرار داد.

انیشتین که بسیار خشـمگین شـده‌بود گفت مـردم آمریکا بـــرای آن که او به این کشـــور بیایـــد، به او التمـــاس کرده‌بودند و او به هیچ‌وجه تحمل نمی‌کند که با او مانند یک مظنون برخورد شود.

بعد از اخذ ویزا و حق شهروندی، انیشتین با وجود آن که می‌دانست تحت نظر اســت، در آمریکا ماند. حــتی او به یکی از سـفرای لهسـتان گفته‌بـود که مکـالمه‌ی تلفـنی آن‌ها مخفیانه ضبط می‌شود.

10موضـــوع دربـــاره‌ی آلـــبرت انیشـــتین که احتمـــالاً نمی‌دانستید!

6- انیشتین از همکاری‌اش در ساخت بمب اتمی پشیمان بود

انیشتین هرگز مسـتقیماً در پـروژه‌ی منهتن، که مربـوط به ســـاخت اولین بمب‌هـــای اتمی آمریکا در طی جنگ جهـانی دوم بـود، شـرکت نکـرد. حـتی اگر خـودش هم می‌خواست شــرکت کنــد، مطمئنــاً طی پاکســازی‌های فوق‌امنیـــتی رد می‌شد. حـــتی دانشـــمندانی که در این پروژه همکاری می‌کردند، از دیدار با وی منع شده‌بودند.

می‌توان گفت تنها جایی که انیشتین درگـیر پـروژه شـد، آن‌جـایی بـود که طی نـامه‌ای به «فـرانکلین روزولت» لـزوم دسـتیابی به بمب اتمی را یـادآوری کرده‌بـود. او زمـانی این نامه را همـراه با لئو زیلارد فیزیکـدان بـرای

روزولت نوشت که دانست دانشـمندان آلمـانی به فرآیند شکستن اتم‌های اورانیوم پی برده‌اند.

با آن‌که انیشـتین کـاملاً به نتـایج بسـیار ویران‌گر بمب اتمی آگاه بود، انیشتین خود را ملزم به دخـالت دانسـت، چـرا که وحشت داشت که ابتـدا آلمانی‌ها به بمب اتمی دست یابند. با این وجود در نهـایت امضا کـردن آن نامـه، به پشیمانی انیشتین انجامید.

می‌گویند وقتی که برای اولین بار به انیشتین خـبر دادند که آمریکا بمب اتمی نخست را روی هیروشـیما انداختـه، او گفت «وای بر من!» او بعـدها اعـتراف کـرد که اگر می‌دانست آلمانی‌ها نمی‌توانند بمب اتمی بسازند، هرگز آن نامه را امضا نمی‌کرد.

10موضـوع دربـاره‌ی آلـبرت انیشـتین که احتمـالاً نمی‌دانستید!

7- ادوارد انیشتین

ادوارد، پسر دوم انیشتین از همسرش میلِـوا مـاریچ بـود که در سال 1910 متولد شد. ادوارد که در کودکی با نام «تِه‌تِه» یا «تِه‌تِل» خوانده می‌شد، اغلب در کودکی بیمـار می‌شد و در 20 سالگی هم مبتلا به اسکیزوفرنی گردید.

میلوا در سال 1919 از انیشتین جدا شد. ابتـدا وظیفه‌ی سرپرسـتی ادوارد با میلـوا بـود اما بعـداً او را به یک آسایشگاه روانی سپرد.

انیشـتین از این‌که شـنید پسـرش به بیمـاری روانی مبتلا شده اصلاً تعجب نکرد. خواهر میلوا هم به اسـکیزوفرنی

مبتلا بــود و ته‌ته اغلب رفتارهــایی را نشــان می‌داد که می‌توانست نشانه‌ای مبنی بر ابتلای او باشد.

انیشــتین یک ســال پس از آن که ادوارد در بیمارســتان بستری شـد، به امریکا گـریخت. در حالی‌که تا زمـانی که در اروپا زندگی می‌کرد مدام با پسران‌ش ملاقات داشت، پس از مهــاجرت به آمریکا مجبــور شد به نامه‌نگــاری با آن‌ها قناعت کند.

نامه‌هـایی که انیشـتین بـرای ادوارد نوشـته، به تعـدادی محدود هسـتند امـاد همگی آن‌ها مضـمونی تشـویق‌کننده دارند. در یکی از نامه‌ها او مردم را به دریا تشبیه می‌کند که گــاه می‌توانند«متعــادل و دوســتانه» باشــند و گــاه «طوفانی و مزوّر».

او در آن نامه اظهار امیدواری کرده که بتواند پســرش را در بهار آینده ببیند. متأسفانه جنگ جهانی هم تمام شــد، اما انیشتین دیگر نتوانست ته‌ته را ببیند.

پس از آن‌که میلـوا در سـال 1948 فـوت کـرد، ته‌ته تا 9 ســال بعد از آن هم در بیمارســتان روانی بســتری ماند. البته ته‌ته به مدت 8 سال با یک خانواده زنـدگی کـرد اما وقتی مادر خانواده‌ای که او را پذیرفته بودند بیمـار شـد، مجدداً به بیمارستان ارجاع داده‌شد. ته‌ه در سال 1965 و تقریباً 10 سال پس از پدر نام‌آورش، فوت کرد.

10موضــوع دربــاره‌ی آلــبرت انیشــتین که احتمــالاً نمی‌دانستید!

8- انیشتین عاشق استعمال دخانیات بود

به نظر می‌رسد انیشتین در طـول زنـدگی‌اش به دو چـیز بیش از همه عشق می‌ورزید: ویـــــولن‌ش و پیپ‌ش! او یک‌بار اظهـار نموده‌بـود که بـاور دارداسـتعمال دخانیـات بـــرای حفظ آرامش و «قضـــاوت عیـــنی» در انســـان‌ها ضروری است.

وقـــتی پزشک‌ش به او گفت که باید این عـــادت مضر را ترک نماید، انیشتین پیپ‌ش را در دهان گذاشت و شـروع به کشـیدن‌ش کـرد! گـاهی اوقـات او ته‌سـیگارها را از خیابـــان جمع می‌کـــرد و در پیپ‌ش می‌ریخت تا آن‌ها را بکشد!

انیشتین عضو مادام‌العمر باشـگاه اسـتعمال‌کنندگان پیپ در مونت‌رئال بود. حتی در یکی از گردش‌های‌ش با قـایق از آن بیرون پرت شـد، اما موفق شد که پیپ عزیـزش را سالم نگه‌دارد.

به جز بسـیاری از مقـالات و نامه‌هـا، پیپ انیشـتین تنها وســـیله‌ی بســـیار شخصی اوست که امـــروزه از وی به یادگـــار داریم. او پیپ خـــود را به «جینا پلانگـــوئیَن»، مجسمه‌ســاز، دوست و فــردی که اســتخدام شــده‌بود تا مجسمه‌ی نیم‌تنه‌ی انیشتین را بسازد، بخشید.

10موضـــوع دربـــاره‌ی آلـــبرت انیشـــتین که احتمـــالاً نمی‌دانستید!

9- انیشتین عاشق زنان بود

انیشتین زمانی که مشـغول کـار روی E=mc2، کشـیدن پیپ، تهیه‌ی پیش‌نـویس یک نامه یا طـراحی بلـوز نبـود، وقت‌ش را به یک موضـــوع اختصـــاص می‌داد: مشـــغول

شدن با زنان! نامه‌هـای‌ش نشـان می‌دهد که انیشـتین تا چه حد عاشق زنان بود و یا بقول دانشمند بـزرگ، چقـدر زنان عاشق‌ش بودند!

در یک مصـــاحبه با شـــبکه‌ی خـــبری NBC، «هـــانوک گوتفروند»، رئیس نمایشـگاه بین‌المللی آلـبرت انیشـتین در دانشـــگاه Hebrew، ازدواج دوم انیشـــتین با السا را «ازدواجی مصلحتی» خواند.

البته با انتشار 3500 صفحه از نامه‌های انیشتین در سال 2006، آقـــای گوتفروند هم موافق است که انیشـــتین آن‌طـــوری که تصـــور می‌رفتـــه، پـــدر یا شـــوهر بـــدی نبوده‌است.

او نزد همسرش السا اعتراف کرده‌بـود که نمی‌تواند تنها با یک زن باشد و دربـــاره‌ی روابط بـــدون ازدواج‌ش به همسرش گفته‌بود. او اغلب نامه‌هایی به السا می‌نوشت که در آن‌ها از تعـــداد زیـــادی از زنـــان می‌گفت که به اطراف‌ش هجـوم آورده‌اند که به گفته‌ی او، این حد توجه به وی ناخواسته بود.

او در حالی‌که متأهل بـــــــود، اقلاً با شش زن دیگر در ارتباط بود که از آن جمله می‌تـوان اسـتلا، اِتِـل، تـونی و مارگریتا را نام برد.

او در سال 1931 در نامه‌ای به مارگوت، دخترخونده‌اش، می‌نویسد: «درست است که M مرا در سفر به انگلستان همراهی کرد و این تعقیب او دگر خـارج از کنـترل است. سوای تمام دیگر بانوان، من تنها با خانم L ارتبـاط دارم که فردی کاملاً بی‌ضرر و مناسب است.»

10موضـــوع دربـــاره‌ی آلـــبرت انیشـــتین که احتمـــالاً نمی‌دانستید!

10- بزرگ‌ترین اشتباه انیشتین

درست است که انیشتین دانشـمندی نابغه بـود، اما کامل هم نبود. در حقیقت در مسیر اثبات فرمـول معـروف‌ش، او مرتکب حداقل 7 اشـتباه شـد، اما در سـال 1917 او کاری کرد که خودش از آن به عنوان بزرگ‌ترین خطای‌ش از آن نام می‌برد: او ثابت کیهانی را که با حـرف یونـانی لامبـدا نشـان داده‌می‌شد در معـادلات نسـبیت عـام خـود وارد نمود.

لامبـــدا نشـــان‌دهنده‌ی نـــیروی مقابله‌کننـــده با جـــاذبه‌ی گرانش است. او از آن جهت لامبدا را وارد معادلات خـــود کـرد که در آن زمـان، اغلب دانشـمندان بـاور داشـتند که جهان، ثابت است.

بعداً انیشتین با دانستن این‌که فرضیات قیبلی‌اش صحیح است و جهان در واقع در حال انبساط است، این ثابت را از معـــادلات‌ش حـــذف نمـــود. البته در ســـال 2010 دانشمندان دریافتند که آن معادلات با فرض وجود لامبدا، صحیح است.

آن‌ها بـــاور دارند که لامبـــدا، نماینـــده‌ی «انـــرژی تاریک» است که نـــیرویی تئوریک به شـــمار می‌رود که با جاذبه مقابله می‌نماید و منجر به انبسـاط جهـان ما با سـرعتی افزاینده می‌گردد.

10موضـــوع دربـــاره‌ی آلـــبرت انیشـــتین که احتمـــالاً نمی‌دانستید!

معمای انیشتین: چه کسی صاحب ماهی است؟!

معمای انیشتین یا معمای زِبرا، یک تست هوش است که گفته می‌شود انیشتین آن را ابداع نمود تا از شور و شوق دانشجویان برای آن‌که او را به عنوان استاد راهنمای خود انتخاب کنند، بکاهد.

البته شواهد چندانی که ثابت کند واقعاً این معما توسط انیشتین ابداع شده، وجود ندارد. گفته می‌شود که جواب 98٪ مردم به این سئوال، اشتباه است. اما متن معما:

در کنار جاده‌ای، 5 خانه در کنار هم قرار دارند. هر خانه رنگ و صاحبی متفاوت از دیگری دارد. صاحب هر خانه سلیقه‌ای متفوات با آن دیگری دارد، که شامل نوع حیوان خانگی، نوشیدنی مورد علاقه و برند سیگار می‌شود. در ضمن هر یک از این آقایان هم دارای ملیتی متفاوت از دیگری هستند.

مرد سوئدی سگ دارد، مرد آلمانی سیگار پرینس می‌کشد. خانه‌ی سبز در سمت چپ خانه‌ی سفیدرنگ قرار دارد. مردی که سیگار مسترز آبی می‌کشد، به آبجو هم علاقمند است.

مرد دانمارکی چای می‌نوشد. صاحب خانه‌ی زرد سیگار دانهیل می‌کشد. مرد نروژی صاحبِ خانه‌ی اولی است. صاحب خانه‌ی سبز قهوه می‌نوشد.

مرد بریتانیایی در خانه‌ی قرمز زندگی می‌کند. فردی که در خانه‌ی وسطی زندگی می‌کند شیر می‌نوشد. آن که سیگار بلِند می‌کشد، در همسایگی فردی زندگی می‌کند که گربه دارد.

مردی که سیگار پال‌مال می‌کشد پرنده نگه می‌دارد. مرد نروژی کنار خـانه‌ی آبی زنـدگی می‌کند. در ضـمن مـردی که سـیگار بلند می‌کشد در همسـایگی فـردی زنـدگی می‌کند که آب می‌نوشد. مردی که در کنار آن همسایه که سـیگار دانهیل می‌کشد زنـدگی می‌کنـد، اسب پـرورش می‌دهد.

کسانی که ادعا می‌کنند به آینده سفر کرده‌اند

اگرچه سفر در زمان هنوز بحث برانگیز است اما افرادی هستند که ادعا می‌کنند به گذشته، آینده و یا حتی جهان‌های موازی سفر کرده‌اند. یکی از مباحث درباره سفر به گذشته امکان تغییر آن است. اگر به گذشته بازگردید و والدین تان را بکشید چه بر سر شما خواهد آمد؟ آیا خواهید مرد؟ یا غیب می‌شوید؟

ادعای سفر به آینده واقع بینانه‌تر و باورپذیرتر است، زیرا آینده نامشخص است. افرادی که به آینده سفر می‌کنند برای اثبات گفته خود آینده را پیش بینی می‌کنند. اگر پیش بینی‌های‌شان به حقیقت بدل شود، در آن صورت گفته‌های‌شان پذیرفته خواهد شد. حتی اگر پیش بینی نکنند بازهم می‌توانند درباره وقایع صحبت کرده و درباره آینده با ما بحث نمایند. با پروشات همراه باشید.

1. جان تیتور – John Titor

در 2 نوامبر 2000، جان تیتور در اینترنت پیامی منتشر نمود و ادعا کرد از سال 2036 آمده است. تیتور ادعا کرد که برای برداشتن یک کامپیوتر IBM 5100 به سال 1975 سفر کرده و تنها به دلایل شخصی در سال 2000 توقف نمود. او برای اثبات گفته‌اش تصاویری از ماشین زمان خود را اضافه نمود و ادعا کرد که توسط جنرال الکتریک ساخته شده است.

تیتور ادعا کرد که در سال 2004 در ایالات متحده یک جنگ داخلی ایجاد شده و آمریکا و روسیه جنگ هسته‌ای

خواهند داشت که میلیون‌ها نفر طی آن کشته می‌شوند. او ادعا کـــرد بخشی از یک واحد ارتش است که بـــرای برداشتن ابزار ضروری گذشته در زمان سفر کـرده بـود. او باید این کـامپیوتر را از سـال 1975 بـرمی داشت تا ماشین زمان سال 2036 را ایراد یابی می‌کرد.

او علاوه بر جنگ داخلی ادعا کرد که در سال 2004 هیچ المپیکی رخ نداده و غرب در سال 2005 نابود می‌شد. در همین سـال بیمـاری جنـون گـاوی شـیوع خواهد یـافت و رئیس جمهور سال از آبراهـام لینکلن تقلید خواهد کـرد. تیتـور ادعا کـرد که می‌تواند افـرادی را با خـود به آینـده ببرد اما این اتفاق هم مانند پیش بینهـایش رخ نـداد و او در سال 2001 ناپدید شد.

در سـال 2009 جـان هیوسـتون ادعا کـرد که تیتـور درحقیقت برادران لری و جان ریک‌هـابر بودند. در حـالی که برخی معتقدند تیتور حقیقی بـود و با صـحبت دربـاره جنگ داخلی به دولت آمریکا هشـــدار داد و از بـــروز آن اجتناب کـرد. او گفته بـود که با سـفر به گذشـته یک خط زمـانی ایجـاد کـرده و تـاریخ را تغیـیر داده است. او هم‌چنین ادعا کرد که در اتفاقاتی تغییر ایجاد کـرده، مثلا باعث شده که به جای تیم برنده تیم مقابل پیروز شود.

1. اندرو بازیجو – Andrew Basiago

انـدرو بـازیجو یک وکیل اهل سـیاتل و مـدعی سـفر در زمان است. او ادعا می‌کند به گذشته، آینده و حتی مـریخ سفر کرده است. او ادعا می‌کند در سال 1981 به همراه باراک اوبامای نوجوان و ویلیام اسـتیلینگز، که در آژانس

پروژه‌های تحقیقاتی پیشرفتهٔ دفاعی برای ساخت ماشین زمان فعالیت داشتند، به مریخ سفر کرده بود.

او ادعا می‌کند این پروژه با نام رمزی Pegasus از سال 1968 تا 1972 فعال بوده و به ایجاد یک ماشین زمان منجر شده است. او مدعی است که با این ماشین زمان به سال 1863 سفر کرد و به یکی از سخنرانی‌های آبراهام لینکلن گوش داد، او هم‌چنین مدعی است به سال 2054 سفر کرده است. او می‌گوید که دولت آمریکا با استفاده از این ماشین زمان بارها گذشته را تغییر داده تا آینده نیز تغییر پیدا کند.

اما برخلاف مدعی‌های دیگر بازیجو پیشبینی ارائه نداده و تنها گفته در سال‌های 2016 تا 2028 رئیس جمهور خواهد شد. بسیاری گفته او را درباره ماشین زمان و سفر در زمان دروغ پنداشته و آن را شیوه‌ای برای جلب توجه به کتابی که آن موقع نوشت می‌دانند. شاید هم آن کتاب مدرکی برای اثبات سفرش در زمان باشد.

1. بریانت جانسون – Bryant Johnson

در سال 2017 پلیس‌های کاسپر، وایومینگ با پسر مستی که در خیابان فریاد می‌کشید رو به رو شدند. او بریانت جانسون بود که می‌گفت از سال 2048 سفر کرده است. او می‌گفت به این سال سفر کرده تا درباره حمله بیگانه‌ها در سال 2018 به ما هشدار بدهد. او می‌گفت می‌خواسته به سال 2018 برود اما چون بیگانه‌ها او را در حالت مستی گرفتند به یک سال قبل آمده است.

او حـتی می‌خواست با شـهردار شـهر صـحبت کـرده و درباره حمله به او هشدار دهد. ادعـای سـفر در زمـان او تنها بـرای عـدم پـرداخت هزینه بـرای مسـتی در ملاعـام بـود. افسـران به گفته او توجه نکـرده و او را دسـتگیر نمودند. طبق گفته ماموران پلیس او آنقدر مست بود که چشم‌هایش باز نمی‌شد و به سختی صحبت می‌کرد.

1. نوح – Noah

نوح معتقد است از سال 2030 آمـده. او در طی کلیـپی در یوتیوب ادعا کرد که هـوش مصـنوعی جهـان را قبضه کرده، بیت کوین یک واحد پولی قانونی است و تغیـیرات آب و هـوایی آمریکـای شـمالی را گـرم کـرده و اروپا را خنک نمـوده است. او هم‌چـنین گفت خودروهـای بـرقی قابل اعتمادترند و انسان به مریخ سـفر می‌کند و بـرخی سرطان‌ها درمان می‌شوند.

عجیب‌تـرین پیشـبینی او دربـاره ریاست جمهـوری دونالد تـرامپ است. او می‌گوید تـرامپ پس از پـیروزی در انتخابات سـال 2020 نـام خـود را به ایلانا رمیکی تغیـیر می‌دهد. اما نوح درباره اثبـات حرف‌هـایش چـیزی نگفت. او معتقد است درهر صورت ممکن است افـراد حـرف او را باور نکنند.

او در کلیپ بعدی از تست دروغ سنج استفاده کـرد. البته دراین بـاره مطمئن نیسـتیم چـون دسـتگاه در کلیپ مشخص نبود. البته در این ویدیو چهره او شطرنجی شده و صـدایش هم تغیـیر یافته است. ویـدیوهای او در Apex TV، کانال مخصوص افرادی که در زمان سـفر می‌کننـد، منتشر شد.

1. ویلیام تیلور – William Taylor

ویلیام تیلور مدعی است از سال 2005 به 3000 و پیش از بازگشت به سال 8973 هم سفر کرده است. او مدعی است برای "آژانس جاسوسی بریتانیا" کار کرده و برای انجام آزمایشاتی که از سال 1981 در جریان است به آینده سفر نموده است. او در ابتدا به سال 3000 سفر کرد که انسان دیگر راه نمی‌رفت بلکه بر روی دستگاه‌های پرنده حرکت می‌کرد.

او سپس به سال 8973 سفر می‌کند که بیماری، مرگ، جنگ و جنایت وجود ندارد. انسان‌ها لاغر و قدبلند بوده و سرها و چشم‌های بزرگی دارند و با ربات‌ها و سایبرگ‌ها در صلح زندگی می‌کنند. او می‌گوید در آینده سفر در زمان بسیار عادی بود و کسی از گفته او تعجب نکرد. او با مسافر زمان دیگری که از سال 2055 سفر کرده بود دیدار کرد.

تیلور درباره پروژه سفر در زمان این آژانس بیشتر توضیح داد. طبق گفته او با این ماشین نه تنها در زمان بلکه به جهان‌های موازی سفر رخ می‌دهد. او می‌گوید ملت‌های دیگر هم پروژه سفر در زمان دارند اما آن را فاش نمی‌کنند. اما دولت بریتانیا آن را در سال 2028 به جهان معرفی می‌کند.

از سراسر وب

پیشنهاد توسط yektanet-logo-type

الان چک کنید کرونا دارید یا نه با نصب رایگان این اپ

میخوای بعد از کرونا ثروتمند بشی؟

پولدار شدن در زمان کرونا

مشکل تنگ شدن مجاری ادراری تصـویری درمـان کنید با نصب اپلیکیشن پزشکت

الان چک کنید کرونا دارید یا نه با نصب رایگان این اپ

الان چک کنید کرونا دارید یا نه با نصب رایگان این اپ

میخوای بعد از کرونا ثروتمند بشی؟

میخوای بعد از کرونا ثروتمند بشی؟

پولدار شدن در زمان کرونا

پولدار شدن در زمان کرونا

مشکل تنگ شدن مجاری ادراری تصـویری درمـان کنید با نصب اپلیکیشن پزشکت

مشکل تنگ شدن مجاری ادراری تصـویری درمـان کنید با نصب اپلیکیشن پزشکت

الان چک کنید کرونا دارید یا نه با نصب رایگان این اپ

میخوای بعد از کرونا ثروتمند بشی؟

پولدار شدن در زمان کرونا

مشکل تنگ شدن مجاری ادراری تصـویری درمـان کنید با نصب اپلیکیشن پزشکت

1. بلا – Bella

بلا یک زن آلبانیـایی است که ادعا می‌کند به سـال 3800 سـفر کـرده است. او مـدارکی هم ارائه داده است: یک

سلفی که گویا در آینده گرفته شـده است. او می‌گوید به کمک یک فیزیک دان بلاروسی به نام الکسـاندر کوزلـوف به آینـده سـفر کـرده است. او می‌گوید فرایند سـفر در زمـان آن‌چنـان که تصـور می‌کـنیم نیست. طی سـفر همه‌چیز سیاه شد و ولتاژ بسـیار بـالایی به بـدن‌اش وارد شد.

او می‌گوید آینده هم چندان جالب نیست. همه‌چـیز به کل نابود شده و ربات‌ها بر انسان می‌تازند. او به هر سـویی می‌نگریست ربات‌ها و انسـان‌های مـرده را می‌دید. او هم‌چنین مدعی است که با یکی از این ربات‌های قاتل رو به رو شـده است. او بـزرگ بـود و می‌توانست صـحبت کرده و حالات چهـره‌اش را نشـان دهد. او از بلا پرسـیده بود از کجا آمده اما بلا پاسخ نداده بود.

بسیاری از افراد گفته‌هـای او را نقض کردند. او می‌گوید عکس‌هـای زیـادی گرفته اما تنها یک تصـویر ارائه داده است که همانم کـاملا گویا نیسـت، اگرچه سـاختمان‌های زمینه تصویر امروزی نیسـتند. هم‌چـنین، رژلب او از بین نرفته، چیزی که در میان آشوبی که او می‌گوید عجیب به نظر می‌رسد.

1. مرد ناشناخته

یک مرد مجهول از سیبری مدعی است که به سال 4040 سفر کرده است. او می‌گوید به عنوان یک فیزیک دان در یک آزمایشـگاه کـار می‌کند و به همـراه دانشـمندان دیگر مشـغول سـاخت ماشـین زمـان است. او این دسـتگاه را آزمـایش کـرد و خـود را در سـال 4040 دیـد، زمـانی که

نیمی از جمعیت زمین مـــــرده بودند و ربات‌ها کنـــــترل همه‌چیز را برعده داشتند.

او می‌گوید نـابودی بشر از سـال 2458 که آغـاز ارتبـاط انسان با بیگانگان بود، شروع شد. طـول عمر بیگانه‌ها از انســان‌ها بیشــتر است – به طــور متوسط 400 و 450 سال – اما جنگ مهیبی رخ داده بود که تنها 200،000 تن زنــده مانــده بودند. آن‌ها در ســال 2460 به زمین آمــده بودند.

مهاجرت بیگانه‌ها باعث توسعه سریع زمین شد. بهداشت گسترش یافت و طول عمر انسان به 200 ســال رســید. در سال 3213 انسان و بیگانه‌ها هوش مصنوعی را ایجاد کردند. آن‌ها یک کــامپیوتر بــزرگ ســاختند که به انــدازه نصف اروپا بود و آن را در اقیانوس آرام قرار دادند. این کامپیوتر تمام ربات‌ها و دستگاه‌های الکترونیکی جهان را کنترل می‌کرد.

این کامپیوتر به زودی انسان‌ها را برانداخت و ربات‌ها را در مقابل انســـان و بیگانه‌ها قـــرار داد. بین انســـان و بیگانه‌ها در مقابل ربـــات جنگی درگـــرفت که تا ســـال 4040 طول کشید، در این زمان نیمی از بشر نابود شده بود. این مرد ناشـناخته در انتها با اخطـار دربـاره هـوش مصـنوعی به داسـتانش پایـان داد. او می‌گوید یک فاجعه در انتظار بشریت است.

3.هاکان نردکویست – Hakan Nordkvist

هاکـان نردکویست یک مـرد سـوئدی است که می‌گوید به سال 2042 سفر کـرده است. او بـرخلاف افـراد دیگر از ماشـین زمـان اسـتفاده نکـرده و تصـادفا به آینـده رفته

است. او می‌گوید در 30 اوت 2006 که او بـرای تعمـیر چکه سـینک به آشـپزخانه وارد شد این اتفـاق رخ داد. او در کابینت زیر سـینک را بـاز کـرد اما نتوانست سـینک را بیابد. او به داخل کـابینت رفت و خـود را در سـال 2042 دید.

او می‌گوید در آن سال با نسخه 72 سـاله خـودش رو به رو شد. هردوی آن‌ها یک تتوی مشترک داشتند. او از این مرد 72 ساله سوالات شخصی پرسید و پاسخ‌های درست دریافت کرد. او برای اثبات همه‌چـیز از نسـخه 72 سـاله خودش یک ویدیو تهیه کرد.

از سراسر وب

yektanet-logo-typeپیشنهاد توسط

الان چک کنید کرونا دارید یا نه با نصب رایگان این اپ

پولدار شدن در زمان کرونا

نگرانید به کرونا مبتلا شده‌اید یا نــه؟ این اپلیکیشن پاسخ شما را می‌دهد

خرید از آمازون (amazon.com) دیگه یک رویا نیست

الان چک کنید کرونا دارید یا نه با نصب رایگان این اپ

الان چک کنید کرونا دارید یا نه با نصب رایگان این اپ

پولدار شدن در زمان کرونا

پولدار شدن در زمان کرونا

نگرانید به کرونا مبتلا شده‌اید یا نــه؟ این اپلیکیشن پاسخ شما را می‌دهد

نگرانید به کرونا مبتلا شده‌اید یا نــه؟ این اپلیکیشن پاسخ شما را می‌دهد

خرید از آمازون (amazon.com) دیگه یک رویا نیست

خرید از آمازون (amazon.com) دیگه یک رویا نیست

الان چک کنید کرونا دارید یا نه با نصب رایگان این اپ

پولدار شدن در زمان کرونا

نگرانید به کرونا مبتلا شده‌اید یا نــه؟ این اپلیکیشن پاسخ شما را می‌دهد

خرید از آمازون (amazon.com) دیگه یک رویا نیست

1. اندرو کارلسین – Andrew Carlssin

در 19 مــارس 2003 اخبــار یــاهو اعلام کــرد که انــدرو کارلسین توسط کمیسیون بورس و اوراق بهــادار آمریکا به جــرم تجــارت خــودی دســتگیر شد. او 126 ســهام پرریسک را با مـــوفقیت فروخته بـــود و ســـرمایه 800 دلاری را در عرض دو هفته به بیش از 350 میلیــون دلار تبدیل نموده بود. آن هم در رکود اقتصادی که بسیاری از سرمایه گذاران درحال از دست دادن سرمایه خود بودند.

کارلسین شرکت در تجارت خــودی را تکــذیب کــرد و ادعا نمــود از ســال 2256 به ســال 2003 آمــده تا در ســهام شــرکت کند. او گفته همه آینــدگان دربــاره رکــود بــازار

سهام در سال 2003 خبر دارند و تنها به این دلیل آمـده که سود به دست آورد.

اوهیچ گاه ماشین زمان خود را فاش نکرد اما قبول کــرد در برابر آزادی مکــان اختفــای بن لادن و داروی درمــان ایدز را در اختیار دولت قرار دهد. دولت این گفته‌هـای او را خنده دار می‌دانست. عجیب این‌جاست که هیچ مدرکی دال بر وجـود کارلسـین بر روی زمین تا پیش از دسـامبر 2002 وجود ندارد.

کارلسـین قـرار بـود محاکمه شـود اما پیش از حضـور در دادگــاه ناگهــان غیب شد. تا به حــال هیچکس دربــاره او چیزی نشـنیده است. شـاید او به آینـده بازگشـته باشـد؟ شاید هم کل داستان یک فریب بود. زیرا یـاهو این اخبـار را از مقاله Weekly World News برداشت که گـاهی اوقات اخبار خنده دار پخش می‌کند.

1. مایکل فیلیپس – Michael Philips

مایکل فیلیپس مدعی است از سال 2070 آمده تا درباره جنگ سال 2019 هشـدار دهد. این جنگ که جنگ جهـانی سوم خواهد بود انقدر مهیب است که جنگ جهانی اول و دوم در مقابل آن یک بازی کودکانه خواهند بـود. فیلیپس می‌گوید ماموریت او توقف این جنگ است.

این جنگ از اواخر 2018 و با حمله هسته‌ای کره شمالی به ایالات متحـده آغـاز می‌شـود. ایـالات متحـده هم با دو موشک کــروز پاسخ داده و به زودی در میــان ملت‌هــای مخـــالف یک جنگ هســـته‌ای رخ می‌دهد که هرکـــدام می‌خواهند دیگری را منقرض کنند.

فیلیپس دربـاره حادثه 11 سـپتامبر هم صـحبت کـرد و مسبب آن را مسافر زمان دیگر: یعـنی تیتـور می‌دانست. تیتـور به سـال 2000 بازگشت تا حادثه 11 سـپتامبر را مدیریت کند. هدف این کـار رخ دادن اتفـاقی بـرای متحد کـردن ایـالات متحـده و پیشـگیری از جنگ داخلی سـال 2004 بود (یا به گفته فیلیپس 2008).

فیلیپس علاوه بر صـــحبت دربـــاره جنگ داخلی و جنگ جهـانی سـوم، پیشـبینی‌های دیگـری هم انجـام داد. او مـــدعی است تـــرامپ در ریاست جمهـــور ســـال 2020 انتخاب شده و الون ماسک در سال 2025 اولین سـفینه فضایی برای انتقال انسان به مـریخ را خواهد سـاخت. تا سـال 2032 انسـان بر روی مـریخ زنـدگی خواهد کـرد. پیشبینی فیلیپس درباره مریخ با گفته‌های بازیجو دربـاره سفر انسان به مریخ در تضاد است.

خواندنی درباره کهکشان راه شیری

کهکشـــان راه شـــیری یکی از صـــدها میلیـــارد کهکشـــان موجـــــود در فضا است که دارای انـــــواع ســـــیارت فراخورشـــیدی، ســـتاره‌ها، ســـیاه‌چاله‌ها، سیســـتم‌های ستاره‌ای و سیارات شبه زمین است.

هنگامی که ما به تمام کیهان و این‌که در کجـای آن قـرار داریم، فکر کنیم متوجه می‌شویم که سـیاره ما فقط یک ذره کوچک است. منظومه شمسی ما یکی از هـــــزاران سیســـتم ســـتاره‌ای کهکشـــان راه شـــیری بـــوده و حـــتی کهکشان خود ما یکی از میلیاردها کهکشان جهان است.

تصور این‌که جهان چقدر بزرگ است بسیار دشوار است، اما امروزه با تکنولوژی‌هـای پیشـرفته ما درک بهـتری از عمیق‌تـرین بخش‌هـای فضا داریم. فقط در کهکشـان راه شیری خودمان تعـداد زیـادی خورشـید، سـیاره، سیسـتم ستاره‌ای، دنباله‌دارها، سیاه‌چاله و سایر اشیاء فضایی را داریم.[1]

10- ساختار و اندازه کهکشان راه شیری

بازوهای کهکشان راه شیری

بازوی‌های کهکشان راه شیری عبارتند از: بـــازوی kpc-3 و بـــازوی برســـاووش (Near 3 kpc and Perseus)، بـازوی نورما (گونیا) و خـارجی (Norma and Outer)، بـــــازوی ســـــپر-چلیپا یا ســـــپر-قنطـــــورس (Scutum–Centaurus Arm or Scutum-Crux arm)، بازوی شاه تخته-کمان (Carina-Sagittarius)ـ و بـازوی شـکارچی-

ماکیــان (Orion–Cygnus)ــ که منظومــۀ شمسی در آن قرار دارد

کهکشان راه شیری یک کهکشان مارپیچی با برآمدگی در وسط بـوده و دارای چهـار بـازوی اصـلی است که آن را احاطه کرده‌اند. حـدود 2 سـوم از کهکشـان‌های جهـان، مـارپیچی هسـتند. کهکشـان ما همانند منظومه شمسی همیشه در حـــال چـــرخش است. منظومه شمسی ما با سرعت 830 هزار کیلومتر در ساعت به دور کهکشان راه شیری می‌چرخد و با این سرعت 230 میلیون سال طول می‌کشد تا به دور کهکشان یک دور کامل بزند.

قطر کهکشان ما 200 هزار سـال نـوری بـوده و جـرمی برابر با 400 میلیارد تا 780 میلیارد برابر جرم خورشید دارد که به اعتقــاد دانشــمندان 90 درصد از این جــرم مربوط به ماده تاریک است.

در اطراف کهکشـان یک‌هاله عظیم گـاز گـرم وجـود دارد که صدها هـزار سـال نـوری امتـداد دارد. با وجـود این‌که این‌هاله به بزرگی مجموع تمام ستارگان کهکشــان است اما فقط 2 درصد کهکشـــان، ســـتاره دارد. و در قلب کهکشان یک تحدب یا برآمدگی وجود دارد که حـاوی گـاز، ستاره‌ها و گرد و غبـار چنـان غلیظی است که نمی‌تـوان آن را دید چه رسد به آن‌که بخـــــواهیم آن طـــــرف این برآمدگی را ببینیم.

9- کهکشان آندرومدا و راه شیری سـرانجام به همـدیگر برخورد می‌کنند

10 نکته خواندنی درباره کهکشان راه شیری

یک نــبرد عظیم بین کهکشــان آندرومــدا (Andromeda Galaxy) و کهکشان راه شیری در حال وقوع است. این دو کهکشـان با سـرعت 288000 کیلومـتر در سـاعت به سمت همدیگر حرکت می‌کنند و طبق آخـرین پیش‌بینی‌ها کهکشـان آندرومـدا و کهکشـان راه شـیری 4٫5 میلیـارد سال دیگر به همدیگر برخورد خواهند نمود.

پیش‌بینی‌های قبلی نشـان داده بـود که 2 کهکشـان 3.9 میلیارد سال آینده با یک‌دیگر برخـورد خواهند کـرد اما در حال حاضر پژوهشـگران با تجزیه و تحلیل داده‌هـای جمع آوری شــده توسط تلســکوپ فضــایی گایا به این نتیجه رسیده‌اند که این برخورد احتمالاً 4.5 میلیارد سال آینده رخ خواهد داد.

ممکن است برخــورد دو کهکشــان به آن شــدتی که قبلاً تصــور می‌شد نباشد زیــرا تحقیقــات جدید حــاکی از آن است که این یک برخــورد با شــدت نبــوده و بلکه نــوعی اثرمتقابل جزر و مدی (tidal interaction) خواهد بود، بدین معنی که هیچ سیاره یا ستاره‌ای با یک‌دیگر برخــورد نخواهند کرد.

هر دو کهکشــان راه شــیری و آندرومــدا جــزئی از 54 کهشــانی هســتند که به گــروه محلی (Local Group) معــروف هســتند. این دو کهکشــان به همــراه کهکشــان مثلث (Triangulum Galaxy)ـ بزرگ‌ترین کهکشـان‌های این گروه هستند. آندرومدا عظیم‌ترین کهکشـان است در حـالی که راه شـیری در رتبه بعـدی و کهکشـان مثلث در رتبه ســــوم قــــرار دارد. آندرومــــدا و مثلث هر دو کهکشـان‌های مـارپیچی هسـتند و بین 2٫5 تا 3 میلیـون سال نوری از راه شیری فاصله دارند.

8- کهکشان ما به جای این‌که تخت باشد پیچ و تاب دارد

10 نکته خواندنی درباره کهکشان راه شیری

همیشه گفته می‌شد که کهکشـــــان ما همانند یک پنکیک صاف است، اما مطالعه جدید نشان داد که راه شـیری در واقع پیچ خورده و تاب‌دار است. هر چه ستاره‌ها از مرکز کهکشـان دورتر می‌شـوند، بیشـتر پیچ و تـاب خـورده و شکل S به خود می‌گیرند.

در جدیدترین مطالعه که توسط ستاره شناسان دانشـگاه مک‌کـواری اسـترالیا و محققـان موسسه علـوم چین به صـورت جداگانه انجـام شـد، دانشـمندان 1339 سـتاره متغـــیر قیفاووسی (Cepheid variable stars)ـــ را بررسی نمودند. این ســـــتاره‌ها به گـــــونه‌ای کم رنگ و روشن می‌شـدند که درخشـندگی آن‌ها تغییـیر می‌کـرد. داده‌هـــای جمع‌آوری شـــده توسط تلســـکوپ فضـــایی فروســـرخ WISE ناسا به دانشـــمندان اجـــازه داد تا یک نقشه سه‌بعدی از کهکشان راه شیری تهیه کنند.

بـاوجود این که تایید شـده است که کهکشـان راه شـیری پیچ و تاب خـورده اما تنها کهکشـان جهـان نیست که این گونه است. در حالی که چنین الگـویی بـرای کهکشـان‌ها رایج نیست اما ســـتاره شناســـان تایید کرده‌اند که ده‌ها کهکشان در جهـان دارای الگـوی مـارپیچی پیچ و تـاب‌دار هستند.

7- ده‌ها میلیارد ستاره در کهکشان ما وجود دارد

دشوار است که بدانیم دقیقاً چقـدر سـتاره در کهکشـان ما وجود دارد، زیراهاله اطراف کهکشـان راه شـیری نـیز

تعداد زیادی ستاره دارد. علاوه بر آن مرکز کهکشان نیز دارای یک برآمدگی کهکشانی است که پر از گرد و غبار، ستاره‌ها و گاز است و هم‌چنین یک سیاه‌چاله فوق سنگین نیز در آن‌جا وجود دارد که سبب ضخیم شدن آن ناحیه شده است به همین علت تلسکوپ‌ها قادر به دیدن آن منطقه نیستند.

در حالی که حدود 90 درصد از جرم کهکشان ما را ماده تاریک تشکیل می‌دهد، مقدار زیادی از 10 درصد باقیمانده مربوط به غبار و گاز است، اعتقاد بر این است که تنها حدود 3 درصد جرم کهکشان راه شیری از ستاره‌ها تشکیل شده است. برخی محققان بر این باورند که حدود 100 میلیارد ستاره در کهکشان ما وجود دارد، در حالی که برخی دیگر می‌گویند تعداد ستاره‌ها بین 400 تا 700 میلیارد است.

6- یک سیاه‌چاله کلان جرم در قلب کهکشان وجود دارد

اعتقاد بر این است که بیشتر کهکشان‌ها البته نه همه آن‌ها، در مرکز خود دارای یک سیاه‌چاله کلان جرم هستند. کهکشان راه شیری نیز یکی از آن‌هاست که یک سیاه‌چاله کلان جرم با جرمی به اندازه 4 میلیون خورشید در مرکز آن قرار دارد. سیاه‌چاله ساگیتاریوس‌ای (Sagittarius A)، که در مرکز کهکشان ما قرار دارد در چند سال گذشته مورد مطالعه قرار گرفته است. اگرچه سیاه‌چاله‌ها دیده نمی‌شوند اما دانشمندان با مشاهده موادی که در حال گردش در اطراف آن‌ها هستند، آن‌ها را مورد مطالعه قرار می‌دهند.

دانشمندان می‌خواستند آثار گرانش در نزدیکی سیاه‌چاله را اندازه بگیرند، بنابراین آن‌ها تصمیم گرفتند یک ستاره کوچک به نام S2 را که در اطراف سیاه‌چاله قرار داشته و هر 16 سال یکبار به دور آن گردش می‌کند را مطالعه کنند. دانشمندان متوجه شدند که سه شعله روشن با سرعت حدود 340 میلیون کیلومتر در ساعت (30 درصد سرعت نور) در اطراف افق رویداد سیاه‌چاله حرکت می‌کنند.

5- سیاه‌چاله‌ای به اندازه سیاره مشتری که در کهکشان سرگردان است

تحقیقات جدید نشان می‌دهند که یک سیاه‌چاله نادر و به اندازه سیاره مشتری در اطراف کهکشان ما سرگردان است. این داده‌ها از رصدخانه آرایه میلی‌متری بزرگ آتاکاما (یا ALMA)ـ که شامل 66 تلسکوپ است و در صحرای آتاکاما واقع در شمال شیلی قرار گرفته‌اند، تهیه شده است. در سال 2018 دانشمندان دو ابر گازی را که بالون و جریان نام داشتند را مشاهده کردند که با یک الگوی عجیب در حرکت بودند. آن‌ها در روز دوم مشاهدات خود دریافتند که این ابر گازی به دور یک مکان نامرئی که از آن هیچ نوری خارج نمی‌شد در چرخش بود.

دانشمندان دریافتند که این شیء یک سیاه‌چاله به اندازه متوسط است که حدود 30000 برابر جرم خورشید، جرم داشته و تقریباً به اندازه سیاره مشتری است. دانشمندان قبلاً اعتقاد داشتند که سیاه‌چاله‌ها فقط دو دسته کوچک و کلان جرم هستند اما در حقیقت سیاه‌چاله‌هایی با اندازه متوسط نیز وجود دارند که نادرند اما وجود دارند.

4- زمین در مرکز کمربند حیات کهکشان راه شیری قرار دارد

کمربند حیات کهکشان راه شیری

منطقه سبز رنگ کمربند حیات کهکشان راه شیری است

در طـول دو دهه گذشـته اخترشناسـان بـرای درک نحـوه تکامل کهکشان برپایه چهـار اصل اساسی بـرای تشـکیل حیــات پیشــرفته، مدل‌ســازی‌هایی انجــام داده‌اند. این اصول عبارت از وجود یک سـتاره میزبـان، وجـود مقـدار کافی عناصر سـنگین بـرای ایجـاد سـیارات خـاکی (مانند زمین)، زمــان کــافی بــرای تکامل زیست شــناختی و محیطی بدون پرتوهای گاما یا ابرنواخترهای تهدید کننده زندگی هستند.

وجود تقریباً 4000 سیاره شـبه زمین و نزدیک به 3000 سیستم سـتاره‌ای در کهکشـان ما تأیید شـده است. بیش از صدها مـورد از این سیسـتم‌های سـتاره‌ای دارای بیش از یک سـیاره هسـتند که در کمربند حیـات کهکشـانی (Galactic Habitable Zone) قرار داشته و شکی نیست که بسیاری دیگر از آن‌ها هنوز کشف نشده‌اند.

البته زمین در یک مکـان عـالی در نـزدیکی مرکز کمربند حیـات کهکشـانی واقع شـده است. جـالب‌تر از همه این است که طبق گفته اخترفیزیکــــدانان دانشــــگاه ملی استرالیا، کمربند حیات کهکشانی تنها دارای 10 درصد از کل ستاره‌های راه شیری است.

3- کهکشان ما بیش از 4000 سیاره فراخورشیدی دارد

10 نکته خواندنی درباره کهکشان راه شیری

سیارات خارج از منظومه شمسی، سیارات فراخورشیدی نامیده می‌شوند و هزاران مورد از آن‌ها در چند سال گذشته توسط تلسکوپ فضایی کپلر ناسا کشف شده‌اند. این سیارات فراخورشیدی می‌توانند به هر اندازه‌ای باشند، برخی از آن‌ها سنگی بوده و برخی دیگر دارای سطح یخی هستند.

تلسکوپ فضایی کپلر برای یافتن این سیارات از سال 2009 تا سال 2018 کار کرد. در طی این مدت کپلر 2682 سیاره فراخورشیدی را کشف کرد و به لطف مشاهدات این تلسکوپ بیش از 2900 سیاره احتمالی کشف شده که در انتظار تایید هستند. و براساس اطلاعات موجود در وب سایت NASA در کل وجود 4057 سیاره فراخورشیدی از جمله آن‌هایی که توسط کپلر پیدا شده‌اند، تأیید شده است.

با اتمام سوخت کپلر در سال 2018 این تلسکوپ خاموش شده و به جای آن ماهواره نقشه‌بردار فراخورشیدی گذران (TESS) یا تس در آوریل 2018 به فضا فرستاده شده تا در ماموریت 2 ساله 85 درصد از آسمان را رصد کند.

2- تاکنون بیش از 3000 سیستم سیاره‌ای در کهکشان ما کشف شده

10 نکته خواندنی درباره کهکشان راه شیری

از جمله اطلاعات مهم دیگری که در وب سایت NASA ارائه شده این است که تاکنون 3016 سیستم سیاره‌ای در کهکشان ما کشف شده است. یکی از این سیستم‌های سیاره‌ای که شباهت بسیاری به منظومه

شمسی دارد، Kepler-90 نـام دارد که با فاصـله حـدود 2500 سال نوری و در صورت فلکی اژدها قرار دارد.

Kepler-90 دارای هشت ســـیاره است که با تعـــداد ســـــیارات واقع در منظومه شمسی ما برابر است. از شباهت‌های دیگر بین دو سیسـتم سـتاره‌ای این است که Kepler-90 دارای یک ســتاره از نــوع G بــوده که با خورشــید خــود ما قابل مقایسه است. در این سیســتم همانند منظومه ما سـیارات سـنگی وجـود دارد، علاوه بر آن سیارات بزرگ دیگری نیز دارد که از نظر اندازه شـبیه زحل و مشتری هستند.

یک تفـاوت اساسی بین دو سیسـتم سـتاره‌ای این است که سـیارات Kepler-90 همه در مـدار بسـیار نزدیک به سـتاره میزبـان خـود قـرار دارند و این نشـان می‌دهد که آن‌ها ممکن است برای داشتن حیات خیلی گرم باشند. با تحقیقــات بیشــتر، به طــور بــالقوه می‌تــوان ســیارات بیشتری را در مدارهای دورتر کشف کرد.

1- راه شیری تنها یکی از صدها میلیارد کهکشان جهـان است

براســـاس داده‌هـــای جمع‌آوری شـــده از تلســـکوپ فضــایی‌هابل، پیش از این تصــور می‌شد که حــدود 200 میلیارد کهکشان در جهان وجـود دارد. اما اکنـون اعتقـاد بر این است که حـداقل ده برابر این مقـدار کهکشـان در فضا وجود دارد.

بــرخی از کارشناســان معتقدند که حــدود 90 درصد از کهکشان‌های جهـان قابل مشـاهده بسـیار دور هسـتند و حتی برای مشاهده توسط تلسکوپ‌های ما بسیار کم نور

هستند. خوشبختانه تلسکوپ فضایی جیمز وب (JWST) قرار است در اوایل سال 2021 به فضا پرتاب شود که به دیدن کهکشان‌های ضعیف و شاید کشف تعداد بیشتری از کهکشان‌ها کمک خواهد کرد.

برخی از وظایفی که تلسکوپ جیمز وب انجام خواهد داد به این شرح است: درک این که پس از تشکیل اولین ستارگان جهان پس از بیگ بنگ چه اتفاقی افتاد، فهمیدن چگونگی شکل‌گیری کهکشان‌ها، تولد ستاره‌ها در سیستم‌های پروتوپلانتری (Protoplanetary) و کشف اتمسفر در سیارات دوردست برای تشخیص این که آیا آن‌ها قابل سکونت هستند و آیا می‌توانند زندگی را در خود حفظ کنند.

واقعیت عجیب و شگفت انگیز درباره نجوم

اگرچه انسان هزاران سال است که به مطالعه آسمان‌ها و کیهان پرداخته، اما هنوز اطلاعات بسیار اندک و ناچیزی پیرامون فضا و جهان اطراف خود دارد. هم‌چنان که در راستای افزایش دانش و آموخته‌های خود گام برمیداریم، هر روزه با مسائل شگفت‌آور جدیدتری آشنا می‌شویم و این درحالیست که برخی از آن‌ها بسیار پیچیده و گیج کننده می‌باشند. در ادامه این مقاله به مجموعه‌ای از شگفت انگیزترین، جالب‌ترین و عجیب‌ترین حقایق نجوم و دانش ستاره شناسی اشاره خواهیم نمود.

1- دانشمندان بر این باورند که ما فقط قادر به دیدن 5 درصد از ماده در جهان هستی می‌باشیم. این در حالیست که باقی کیهان از ماده‌ای نامرئی به نام "ماده تاریک" و هم‌چنین نوع اسرارآمیزی از انرژی به نام "انرژی تاریک" تشکیل شده است.

2- ستارگان نوترونی آنقدر چگال و متراکم می‌باشند که در مقام مقایسه، جرم یک قوطی کنسرو از مواد یک ستاره نوترونی، بیشتر از جرم کره ماه می‌باشد.

3- انرژی آزاد شده از خورشید آنقدر زیاد است که حتی تصور آن نیز دشوار است. انرژی آزاد شده از هسته خورشید در هر ثانیه، معادل 100 میلیارد بمب اتم می‌باشد.

تصویر گرافیکی از گالیله

4- گالیله به اشتباه مخترع تلسکوپ نامیـده شـده است. نتایج مطالعـات تاریخـدانان نشـان می‌دهد مخـترع اولین تلسکوپ یک عینک ساز هلندی به نام "یوهانس لیپرشی" بـوده است. درعین حـال گالیله نخسـتین فـردی می‌باشد که از ابزار تلسکوپ برای مطالعات نجومی و دانش فضا استفاده نموده است.

5- سیاه چاله‌ها آنقدر فشرده و چگال بوده و چنان جاذبه شدیدی تولید می‌نمایند که حتی نـور نـیز نمی‌تواند از آن فــرار نماید. فیزیکــدانان نظــری پیش بیــنی می‌کنند که شرایطی وجود دارد که تحت آن نور قادر به فــرار است. (این وضعیت 'تابش‌هاوکینگ' نامیده شده است)

6- رسیدن نور ستارگان و کهکشان‌های دور به ما آنقـدر زمـــان می‌بـــرد که آن‌چه ما امـــروز می‌بیـــنیم در واقع وضعیت این اجرام را در صدها، هزاران و حتی میلیون‌ها ســـال قبل نشـــان می‌دهد. از این‌رو همـــانطور که به آسمان می‌نگریم براستی سفری در زمـان و گذشـته‌های بسیار دور داریم.

7- سحابی خرچنگ بواسـطه یک انفجـار ابرنواخـتری در سـال 1054 میلادی بوجـود آمد. منجمـان عـرب و نـیز ستارشناسـان چیـنی در آن زمـان اشـاره کرده‌اند که این انفجار آنقدر درخشان بوده که برای ماه‌ها باعث روشنی آســمان شب شــده و حــتی در روشــنی روز نــیز قابل مشاهده بوده است.

انرژی آزاد شده در هسـته خورشـید در هر ثانیـه، معـادل 100 میلیارد بمب اتم می‌باشد

8- شهاب‌ها معمولاً فقط ذرات ریز گرد و غبار در حال سقوط از میان جو زمین می‌باشند. دنباله دارها گاهی اوقات از میان مدار زمین عبور کرده و ردی از گرد و غبار را در مسیر پشت سر خود بر جای می‌گذارند. سپس همانطور که زمین در مسیر حرکت خود از میان این گرد و غبار عبور می‌کند، این ذرات داغ شده و رگه‌هایی از نور در آسمان شب نمایان می‌سازند.

9- اگرچه عطارد نزدیکترین سیاره به خورشید است اما با اینحال گاهی اوقات دمای آن تا منفی 280 درجه فارنهایت می‌رسد. اما چرا؟

از آن‌جا که سیاره عطارد تقریباً هیچ اتمسفری ندارد، لذا هیچ چیز برای به دام انداختن و نگه داشتن گرما در نزدیکی سطح آن وجود ندارد. از این‌رو نیمه تاریک سیاره عطارد (سمتی که از خورشید دور است) بسیار سرد است.

10- اگرچه سیاره زهره نسبت به خورشد، در فاصله‌ای دورتر از سیاره عطارد قرار دارد، اما به طور قابل ملاحضه‌ای داغتر از عطارد است. علت این امر جو غلیظ و متراکم سیاره زهره است که باعث حفظ گرما در نزدیکی سطح سیاره می‌شود.

DNA انسان

در 25 آوریل 1953، زیست شناسان مولکولی انگلیس، جیمز واتسون و فرانسیس کریک ساختار شیمیایی یک مولکول DNA را کشف کردند که امروزه ما به عنوان مارپیچ مضاعف می‌شناسیم. از آن زمان به بعد، این روز "روز جهانی DNA" نامگذاری شده است تا دستاوردهای دو دانشمند انگلیسی را نشان دهد. DNA، یا دی اکسیریبونوکلئیک اسید، ترکیب ژنتیکی یک موجود زنده را رمزگذاری می‌کند (دستورالعمل‌های ژنتیکی برای توسعه و عملکرد). حقایق جالب بسیاری در مورد DNA وجود دارد که جای تعجب دارند. ما 10 واقعیت در مورد DNA انسان را برای شما گردآوری کرده ایم که بسیار جالب، مهم یا خنده دار هستند.

1. **یک دلیل بسیار خوب وجود دارد که برخی از مردم از کلم بروکلی متنفر هستند**

دانشمندان بالاخره فهمیدند که چرا برخی از مردم کلم بروکلی را دوست ندارند. سبزیجات (مانند کلم بروکلی و کلم) حاوی مواد شیمیایی مانند فنیل تیتوکاربامید (PTC)ـ هستند. این ماده شیمیایی بسته به حساسیت ژنتیکی فرد و جوانه‌های چشایی، می‌تواند باعث درک متفاوت از طعم این سبزیجات شود؛ بنابراین، برای برخی افراد، این سبزیجات می‌توانند ناخوشایند یا تلخ باشند.

1. **ژن‌ها می‌توانند سال‌های زندگی شما را تعیین کنند**

زیست شناسان معتقدند محـدودیتی وجـود دارد که تا چه مدت بتوانیم زندگی کنیم. به گفته آن‌ها، همه گونه‌ها، از جمله انسان‌ها از زنـدگی از پیش تعـیین شـده برخـوردار هستند و فرقی نمی‌کند شـرایط زنـدگی ما چقـدر خـوب باشد. یک سبک زندگی سالم و دسترسی به مراقبت‌های بهداشتی با کیفیت می‌تواند امید به زندگی یک فرد را به میزان قابل توجهی افـزایش دهد. با این وجـود، طـبیعت را نمی‌تـوان فـریب داد! خـود پـیری ممکن است به دلیل صــدمه غــیر قابل برگشت DNA باشد. در حــال حاضر رکورد جهانی امید به زنـدگی متعلق به ژان کـالمن است که در سن 122 سالگی درگذشت.

1. دوقلوها کد ژنـتیکی یکسـانی دارنـد، اما هنـوز هم می‌توانند بسیار متفاوت از یک‌دیگر باشند

دوقلوهـای همسـان، اولاً، دارای DNA مشـابه هسـتند. یعـنی در واقع دوقلوها کـپی از یک‌دیگر هسـتند. امـا، با وجـــود این، دوقلوها اغلب با یک‌دیگر تفـــاوت دارند. در صورت داشتن رشته DNA مشابه، چگونه می‌تواند چنین باشـد؟ واقعیت این است کـه، به عنـوان مثـال، حـتی در رحم، کودکان می‌توانند مقـدار متفـاوتی از مـواد مغـذی دریــافت کنند. به همین دلیل است که دوقلوها می‌توانند در اندازه‌های مختلف باشند؛ و این با وجود همان ساختار ژنـتیکی است. هم‌چـنین، پس از تولـد، رشد و پیشـرفت کودکان می‌تواند متفاوت از نتیجه عوامل بیرونی باشد.

4- خلاقیت ممکن است به DNA شما مرتبط شود

دانشـــمندان اســـتدلال می‌کنند که خلاقیت می‌تواند با برخی خصوصیات شخصی که توسط ژن تعریف می‌شـود همراه باشد.

5- افراد بسیار مشابه هستند

آیا می‌دانید که همه مــردم یکســان هســتند؟ به عنــوان مثال، همه ما تقریباً 99.9 ٪ از همان DNA را داریم. این را می‌تــوان با این واقعیت توضــیح داد که بســیاری از قسمت‌های ژنوم ما عملکردهایی مشـابه سـایر حیوانـات دارند. 0.1 ٪ بـاقی مانـده از مجموعه DNA، مسـتعد ژنـــتیکی ما در برابر بیماری‌هـــای خـــاص و هم‌چـــنین خصوصـــیاتی مانند مو و رنگ چشم را تعـــیین می‌کنـــد؛ بنـــابراین، آن‌چه ما را منحصر به فـــرد می‌کند تنها بخش کوچکی از ژنوم ماست.

1. غیرمعمول‌ترین موارد ناشی از جهش‌های ژنـتیکی است

بعضی اوقـــات ژن‌هـــای نادرست می‌توانند منجر به این واقعیت شـوند که ظـاهر یک شـخص متفـاوت از حـالت طبیعی باشد. این تغیـیرات همیشه چنـدان بد نیسـتند. به عنـوان مثـال، الـیزابت تیلـور به خـاطر مژه‌هـای زیبا و بی‌نظـیرش معـروف است. مژه‌هـای زیبـای او نتیجه یک جهش ژنتیکی است.

1. امکـان دارد که 2 دنباله DNA به طـور همزمـان وجود داشته باشد

10 واقعیت عجیب اما واقعی در مورد DNA انسان

ارگانیسم‌هایی با دو دنباله DNA در اســاطیر یونــانی شــیمر chimeras نامیــده می‌شــوند که به معنــای یک موجود با سر شیر، بـدن بز و دم مـار بـوده است. بیشـتر شما Venus the Chimera را در اینترنت دیده‌اید (گربه ونـوس)، اما هیچ مـدرک و دلیل روشـنی از این‌که چگونه موجــودی با دو دنباله DNA ممکن است ظــاهر شــود، نداریم.

8- بقایای ویروس‌های قدیمی در DNA ما وجود دارد که هزاران سال پیش اجداد ما را آلوده کرده‌اند

8 تا 5 درصد DNA ما ویروسی است. بخشی از این DNA ویروسی توسط ارگانیسم‌های ما بـرای سـازگاری با محیط و یا محـافظت در برابر ویروس‌ها سـاخته شـده است. سایر قسمت‌های باقیمانـده DNA ویروسی نتیجه عفونت‌های دیرینه است که اجداد ما را آلوده کرده است.

1. DNA ما شبیه ژنوم بسیاری از حیوانات و گیاهـان است

برخی از شباهت‌ها در ژن‌های همه موجودات زنده جهان وجود دارد. دانشمندان معتقدند که این به این دلیل است که همه ما از یک جد مشترک تشکیل شده‌ایم. واضح‌ترین مثال این واقعیت است که ما 96 ٪ از نظر ژنتیکی شبیه شامپانزه‌ها هستیم. در عین حال، ما 90 ٪ شبیه گربه‌ها، 80 ٪ به گاوها و حدود 60 ٪ DNA ما شبیه ژنوم مگس میوه و 60 ٪ موز است.

1. میلیون‌ها جهش ژنتیکی در طـول زنـدگی یک فـرد رخ می‌دهد

DNA در بدن انسان حداقل در طول زندگی 10، 000 بار آسـیب دیـده است. بـدن ما می‌تواند بیشـتر عـواقب این آسیب را حل و تصحیح کند، اما گـاهی اوقـات این کـافی نیست. به عنوان مثال، اگر آسیب DNA جمع شود و بدن نتواند آسیب را ترمیم کند، می‌تواند عملکرد ژن را تغیـیر داده و باعث برخی بیماری‌ها از جمله سرطان شـود. این جهش‌ها اغلب توسط عوامل محیطی مانند اشعه مـاوراء بنفش، مـــواد شـــیمیایی، آلـــودگی محیط زیست و ویروس‌ها ایجاد می‌شود.

شما هرگز درمورد صدای خود نمی‌دانستید

حنجره‌ی شما چیزی بیشتر از یک سیستم تولید صدا است و دنیایی پر رمز و رازتر از آن‌چه تصور کنید دارد ؛ حقایق شگفت انگیز این بخش از سرگرمی نمناک درمورد صدا را بخوانید تا در این مورد بیشتر بدانید.

شنیدن صدای خود

نکات دانستنی از صدای خود

پچ پچ کردن و حرف زدن خیلی آرام می‌تواند منجر به آسیب شود

تا جای ممکن از پچ پچ کردن در هواپیما بپرهیزید. یک متخصص در این باره می‌گوید:هوا در هواپیما 8 تا 12 درصد رطوبت دارد و این یعنی به اندازه کویر آریزونا خشک است. هوا با رطوبت کم برای تارهای صوتی صحبت کردن را سخت می‌کند، بنابراین حداقل میزان صحبت کردن در هواپیما می‌تواند از آسیب به صدا خودداری کند.

می‌توانید خوش صدا باشید

اگر صدای خود را از دست بدهید منجر به از دست دادن شغلتان هم خواهید شد؟ بابراین شما به یک صدای حرفه‌ای نیازمندید. شاید فکر کنید این مسئله فقط مربوط به بازیگران، خوانندگان و دوبلورها بستگی دارد، اما این دایره، معلمان، فروشندگان و مشاغل دیگری را نیز تحت پوشش قرار می‌دهد.

خوش صدایی

خوش صدایی و محبوبیت

آیا میخواهید از حنجـره خـود محـافظت کنیـد؟ پس نباید زمزمه کنید

اگر لریـــنژیتت یا گلو درد دارید ممکن است بـــرای حفظ صـــدای خـــود وسوسه شـــوید که زمزمه کنیـــد، اما این درحقیقت می‌تواند به صدای شما آسیب برســاند، زمزمه کردن بـرای حنجـره از صـحبت کـردن با صـدای معمـولی دشوارتر می‌باشد.

کودکـان صـدای مـادر را پیش از تولد می‌توانند تشـخیص دهند. در 25 هفتگی از رشد کودک، جنین می‌تواند صدای مادر را بشناسد و به آن پاسخ دهد.

مادر و نوزاد

شناسایی صدای مادر از طریق جنین

چرا از شنیدن صدای ضبط شده خودمان منتفریم؟ بـرای این‌که از صدای خود متنفرید دلیل علمی وجود دارد

بسیاری از افراد عقیده دارند که صدای ضبط شـده آن‌ها با صـــدای واقعی شـــان تفـــاوت دارد دلیل این پدیـــده، مسیرهای متفاوت انتقال صدای خودمان از طریق گوش میانی و صدای بیرون است.تقریبا برای همه‌چـیزی بـدتر از این نیست که صدای ضبط شـده خودمـان را بشـنویم. صدای ما با چـیزی که خودمـان تصـور می‌کـنیم متفـاوت اســت، نــازکتر و نخراشــیده تر. انگــار چــیزی کم دارد. قسمت آزاردهنده ماجرا این است که ضـبط صـوت به ما دروغ نمی‌گوید صدای واقعی ما همان صدای ضبط شــده ماست نه چیزی که خودمان می‌شنویم.

وقتی حرف میزنید، انرژی در اطرا دهان، گلو و از میان سر شما مستقیما به گوش داخلی میرود، مردم نمی‌توانند متوجه ارتشاعات درون دهان شما شوند، بنابراین صدایی که شما میشنوید با چیزی که به گوش آن‌ها می‌رسد متفاوت است. وقتی صدای ضبط شده خودتان را می‌شنوید، صدایی واضح‌تر و بالاتری از چیزی که میشنیدید را می‌شنوید که ممکن است شما را آزار دهد در حقیقت وقتی به صدای خود گوش می‌کنید، آن صدا اثری از رسانایی استخوانی با خود ندارد.

علت:زمانیکه صحبت می‌کنید، صدای خود را طی ارتعاشاتی داخل جمجمه که به وسیله تارهای صوتی تانبه جریان می‌افتند، می‌شنوید. این ارتعاشات جمجمه‌ی استخوانی را طی کرده و پرده‌ی گوش را به ارتعاش می‌اندازد؛ طی این مسیر استخوانی، از انرژی امواج کاسته شده و قدرتشان کم می‌شود، و احساس نادرستی از صدای واقعی تان به شما می‌دهند. به همین علت زمانیکه صدای ضبط شده‌ی خود را گوش می‌دهید، قوی‌تر به نظر می‌رسد درحالیکه این صدا همان صداییست که دیگران در حالت عادی از شما می‌شوند.

صدای ضبط شده خود

چرا صدای ضبط شده خود را نمی‌پسندید؟

صدای شما درمورد شما اطلاعات می‌دهد

در بسیاری از مواقع صدای اشخاص موجب حدس زدن قد و وزن و شخصیت در افراد می‌شود و حدس این موضوع پتانسیلی کلی درهمه انسان‌ها می‌باشد.

فریاد زدن در استفاده از هدفون

آیا تابحال با هدفونی که در گوش دارید با کسی حرف زدید و متوجه شده‌اید که ناخواسته درحال فریاد زدن هستید؟ خب این تقصیر شما نیست چون هرکسی صدای خود را در محیط‌های با صدای بلند، بالا میبرد.

هدفون زدن

چرا وقتی هدفون داریم داد میزنیم؟

تن صدا می‌تواند جذب شدن به کسی را فاش کند

احتمالا شنیده‌اید که مردان وقتی به خانم‌ها صحبت می‌کنند صدای خود را پایین میآورند، اما آیا می‌دانستید که زنان نیز به طور غریزی همین کار را انجام می‌دهند؟ هر دو جنس درهنگام مواجه شدن با جنس مخالف دلخواه خود، صدا را کاهش می‌دهند. دفعه‌ی بعدی که با کسی حرف میزنید دقت کنید که او صدایش را پایین می‌آورد، اگر این‌طور است، یعنی به شما علاقه مند است.

مردم می‌توانند شما را بر اساس اولین کلمه‌ای از دهان خارج می‌شود، شما را قضاوت کنند.

همه ما عاشق صداهای عمیق هستیم

نقاط مشترک سام الیوت، ورگان فریدمن، بیانسه و اپرا در چیست؟ علاوه بر ثروت زیاد، این ستارگان دارای صدایی عمیق هستند. تحقیقاتی که توسط دانشگاه میامی و دانشکاه دوک صورت گرفت نشان میدهد که

هرچه تن صـدا پـایین‌تر باشد به نظر قدرتمند و شایسـته می‌آید.

همه‌چیزهای واقعی را ترجیح می‌دهند

علیرغم این‌که اکنون ربات‌ها به جای انسـان مشـغول به کـار هسـتند، اما شـما چـیزی دارید که آن‌ها ندارنـد؛ یک صدای واقعی.

تارهای صوتی به زنده ماندتان کمک می‌کند

این قسـمت جریـان هـوا را به ریه‌هـای تنظیم کـرده و صدای مناسب برای صحبت کردن را تولید می‌کند.

حقایق نجوم

یکی از قـدیمی‌ترین علـومی که در دنیا وجـود دارد علم سـتاره شناسی و نجـوم است و اگر چه هـزاران سـال است که انسـان‌ها این علم را می‌دانند و دنیـای شـگفت انگیز ستاره‌ها را مورد مطالعه قـرار داده‌اند اما ما هنـوز هم دانش بسیار کمی از بسـیاری از واقعیت‌هـایی که در جهان اتفاق می‌افتد داریم. همین چیزهـای انـدکی که از این علم می‌دانیم هم واقعا شـگفت انگـیز و حـیرت‌آور است و بسیاری از آن‌ها هم گیج کننده. در هر صـورت در این نوشـتار از الی گشت سـعی کـرده ایم تا شـما را با دنیای عجیبی از حقایق نجوم آشنا کنیم تا بتوانیم حداقل اطلاعاتی هر چقـدر کم و انـدک از این دنیـای شـگفت را در اختیارتان قرار دهیم. مطـالب بعـدی از دنیـای علم را هم که در آینده خواهید دید دنبال کنید.

حقایق نجوم

ما فقط قـادریم تا حـدود 5 درصد از مـاده‌ی این جهـان هستی را کشف کـنیم. بقیه‌ی جهـان از مـاده‌ای نـامرئی تشـکیل شـده است که به آن مـاده‌ی تاریک می‌گویند و هم‌چنین فـرمی رازآلـود از انـرژی در این جهـان هسـتی وجود دارد که به آن انرژی تاریک می‌گویند.

در حقـایق نجـوم و در این جهـان هسـتی دسـته‌ای از سـتاره‌ها به نـام سـتاره‌های نـوترونی وجـود دارند که از آن‌ها به عنوان ستاره‌های در حال مرگ یاد می‌شـود. این سـتاره‌ها بسـیار کوچک و چگـال هسـتند و از فروپاشی سـتاره‌های بسـیار بـزرگ به وجـود آماده‌اند با این حـال وزنی برابر تقریبا 100 میلیون تن دارند! این ستاره‌ها از

تنـدترین سـتاره‌هایی هسـتند که دانشـمندان تا به حـال مــورد مطالعه قــرار داده‌اند به طــوری که با ســرعت باورنکردنی 500 بار در ثانیه دور خود می‌چرخند!

هسته‌ی خورشید انرژی‌ای برابر انرژی 100 بیلیون بمب هســته‌ای را در هر ثانیه رها می‌کند. همه‌ی این مقــدار انرژی راه خود را از بین چندین لایه‌ی خورشید به بـیرون پیدا می‌کند و این سفر هزاران سال به طول می‌انجامد. انرژی خورشیدی گرما و نور را به بـیرون سـاطع می‌کند و همین سیســـتم است که منظـــومه‌ی خورشـــیدی را قدرتمند می‌کند.

حقایق نجوم | خورشید

گالیلئو گالیله که دانشمند و مخـترع سرشـناس ایتالیـایی است را معمولا به طور اشتباه مخترع تلسـکوپ می‌دانند که این طـور نیست و تـاریخ دانـانی که حقـایق نجـوم را بــازگو کرده‌اند بر این باورند که ســازنده‌ی عینک یعــنی یوهان لیپرشای سـازنده‌ی تلسـکوپ بـوده است و گالیله در واقع اولین کسی بــوده است که از تلســکوپ بــرای مطــالعه‌ی جهــان خــارجی اســتفاده کــرده است تا به کشفیات برسد.

کهکشــان گــردابی که نــام علمی آن در بین دانشــمندان M51 است در واقع 2 بـازوی چرخشی است که بین 25 تا 37 میلیـون سـال نـوری از کهکشـان راه شـیری دور است ولی با این حــال با یک تلســکوپ آمــاتور هم قابل دیدن است.

سیاه چاله‌ها بسیار غلیظ هستند و نیروی گرانش بســیار قــوی‌ای دارند که هیچ چــیز حــتی نــور هم نمی‌تواند از

کوپلینگ‌هـــــای گرانشی آن‌ها در امـــــان باشد اگر چه شــرایطی غــیر طــبیعی وجــود دارد که در آن فــرمی از تشعشع که به آن تشعشع‌هاوکینگ می‌گویند می‌تواند از این نیروی گرانش عظیم فرار کند.

وقتی که سیاه چاله‌های بزرگ به هم برخــورد می‌کنند از آن‌ها امــواج گرانشی رها می‌شــود. البته در گذشــته هم این انتظـار می‌رفت که این امـواج وجـود داشه باشـند با این حال اولین بار در سال 2015 بود که به طور رسمی این امواج شناسایی شدند.

اگر انســـان به یکی از ســـیاه چاله‌ها نزدیک شـــود به وسیله‌ی نیروی گرانشی فوق‌العاده‌ی آن به داخل کشیده می‌شود، اول تاثیر آن روی پاهای شما خواهد بـود یعـنی اول پاها را به داخل خود می‌کشاند و بعد از آن سر شــما را و این نیرو به انـدازه‌ای عظیم است که سر شـما را از بدن جدا می‌کند، تجربه‌ای که امکان نـدارد از آن‌جا سـالم به در ببرید!

نــوری که از ســتاره‌ها و کهکشــان‌های راه دور ســاطع می‌شود، طی زمانی بسـیار طـولانی به ما می‌رسد و آن قـــدر این زمـــان طـــولانی است که فکر می‌کـــنیم آن‌ها موجودیت‌هایی از زمان گذشـته هسـتند. به عنـوان مثـال می‌تـوان نـور خورشـید را در نظر گـرفت که 8٫5 دقیقه طول می‌کشد تا به زمین برسد! نزدیک‌ترین ستاره‌ای که به ما قــرار دارد Proxima Centauri نــام دارد که 4٫2 ســـال نـــوری از ما دورتر است به همین دلیل مثل 4٫2 سال نوری قبل دیده می‌شود.

شاید باورتـان نشـود اما یک روز در ونـوس 243 روز در روی زمین طول می‌کشد و هر یک سال در ونــوس ر224 7 روز است و نکته‌ی عجیب‌تـری که در مـورد آن وجـود دارد این است که ونــوس روی محــور خــودش به عقب می‌چرخد! این واقعا پدیـــــده‌ی عجیـــــبی است که در سیاره‌های دیگر منظومه‌ی شمسی دیده نمی‌شود.

اگر چه ونــوس نســبت به عطــارد فاصــله‌ی دورتــری به نســبت خورشــید دارد ولی ســطح گرمــتری دارد و داغ‌تر است. علاوه بر این ونوس به آرامی می‌چرخد.

بر خلاف تصـور عمـوم که فکر می‌کنند فضا خـالی است اصلا این طور نیست و بلکه بهتر است بگوییم خلا وجــود دارد اما چــیزی که مشــخص است این است که اتم‌هــای کمی از ماده در هر متر مکعب از فضا وجود دارد. فضـای بین کهکشان‌ها هم که زمانی تصور می‌شود فضای خالی است در واقع با مولکول‌هــایی از گــاز و ذرات غبــار پر شده است.

این جهان پر از کهکشان‌هایی است که آن‌هـایی که از ما دورتر هســـتند مـــدام در حـــال حـــرکت کردنند و طبق تحقیقاتی که دانشمندان روی سـرعت حـرکت و نحـوه‌ی حـــرکت کهکشـــان‌های انجـــام اده آن به نتـــایج جـــالبی رســـیده‌اند. آن‌ها فهمیده‌اند که کهکشـــان‌هایی که از ما بسیار دور هستند با سرعتی برابر 90 درصد سرعت نور در حال حرکت هسـتند! و این یکی از جـالب‌ترین حقـایق نجوم است که تا به حال دانشمندان به آن رسیده‌اند.

واقعیت جالب درباره الماس

این سنگ زیبا و درخشان هزاران سال است که مورد توجه انسان قرار دارد و دلیل گران قیمت بودن انواع آن نیز، نادر بودنشان نسبت به دیگر سنگ‌های رایج در جواهرسازی است. نکته جالب در مورد این سنگ قیمتی این است که از کربن به دست می‌آید و این چنین درخشان و زیباست.

نکات جالب دیگر نیز در رابطه با این جواهر وجود دارد که از شما دعوت می‌کنیم برای آگاهی از آن‌ها در ادامه با ما همراه باشید.

الماس به اندازه‌ای که تصور می‌کنید هم کمیاب و نادر نیست

الماس به آن حدی که تصور می‌کنید کمیاب و ارزشمند نیست، اما به دلیل بالا بودن میزان تقاضا برای آن، گردانندگان اصلی بازار جهانی همانند DeBeers آن را با قیمت‌های گزاف در اختیار جواهرسازها قرار می‌دهند.

آیا تاکنون نام «لوسی» به گوشتان خورده؟

بزرگ‌ترین الماس جهان در حال حاضر در کهکشان معلق است و Lucy نام دارد. بیتل‌ها هم در یکی از آهنگ‌های خود به آن اشاره کرده‌اند: «لوسی در آسمان با الماس».

یک فضاپیمای کیهان نورد در سال 2004 میلادی، یک الماس کیهانی به وسعت 4 هزار کیلومتر که متشکل از کربن کریستالیزه شده است را کشف کرد که 50 هزار سال نوری از زمین فاصله دارد.

الماس می‌تواند در رنگ‌های گوناگون موجود باشد

صرف نظر از رنگ سفیدِ شفاف و براق که همه ما آن را دیـده و می‌شناسـیم، باید بدانید که این سـنگ قیمـتی در رنگ‌های صورتی، آبی، بنفش، قرمز، نـارنجی یا هر رنگ دیگر که تصور کنید موجود است. دلیل به وجود آمدن این رنگ‌هـا، تزریق کمی ناخالصی به سـنگ است. این کـار ارزش و بهای زیادی دارد و به آن الماس‌هـای «فـانتزی» می‌گویند.

الماس به هیچ عنوان گزینه مناسبی برای سرمایه گذاری نیست

اگر به دنبال سرمایه گذاری مالی به واسـطه خرید طلا و جواهر هستید، باید اشاره کنیم که سـنگ‌های قیمـتی، به ویـژه الماس‌ها بـدترین گزینه بـرای این امر محسـوب می‌شوند زیرا شما با قیمت بالا آن‌ها را خریداری کرده و با قیمت بسیار کمی می‌توانید بفروشـید. ارزش المـاس در هنگام فروش بسیار کمتر از زمان خرید است.

هنـد، نخسـتین کشـور سـازنده تجـاری المـاس محسـوب می‌شود

هندی‌ها 2400 سال پیش بـرای نخسـتین بـار المـاس را کشف کردند. به همین دلیـل، در حـال حاضر برتـرین سازنده تجاری الماس در جهان هسـتند. البته پس از دهه 1730 میلادی که این سنگ در آمریکای جنوبی نیز کشف و به مرحله تولید رسـید، هند بـازار جهـانی را در دست داشت. پیش از قرن 18 میلادی، بیشتر الماس‌های جهان فقط از هند استخراج می‌شد.

راز استفاده از الماس برای حلقه‌های ازدواج و نامزدی

ماکسیمیلیان، آرشی دوک (در طبقه بندی اشرافی در اروپا جایگاهی پایین‌تر از شاه و بالاتر از دوک) اتریش نخستین مردی بود که با یک حلقه الماس نشان از دختر موردعلاقه خود به نام مری بورگاندی خواستگاری کرد. این حلقه از قطعات تخت الماس روی انگشتر تشکیل شده بود که شکل M داشتند.

الماس محکم‌ترین عنصر جهان نیست

تاکنون همه تصور می‌کردیم که الماس سخت‌ترین عنصر طبیعت محسوب می‌شود اما فیزیکدانی به نام «ناتالیا دوربروووینسکایا» و همکارانش با فشرده سازی مولکول‌های فولرین کربن و حرارت دادن آن‌ها به طور همزمان، ردیف‌های متصل به نام Aggregated Diamond Nanorods تولید کرده‌اند که 11 درصد از الماس مستحکم‌تر است. البته الماس هنوز هم به عنوان سخت‌ترین عنصر موجود در طبیعت است که می‌توان در زمین یافت.

بزرگ‌ترین سنگ الماس

بزرگ‌ترین سنگ الماس کشف شده در آفریقای جنوبی بوده و قبل از پولیش کردن 3,106٫75 قیراط وزن داشته است. به این الماس Cullinan Diamond لقب داده بودند.

الماس در قعر زمین وجود دارد

الماس در فاصله حدود 200 کیلومتری از سطح زمین قرار دارد و فقط از طریق فوران‌های آتشفشانی به

سطح می‌آیند. اما برای پیدا کردن آن‌ها نیز کارگران باید مقدار زیـادی خـاک بـرداری کنند که این امر ممکن است به زمین‌ها آسیب رسانده، موجب انسداد رودخانه‌ها شده یا به قطع درختان جنگل منجر شود.

شما می‌توانید انسان را به الماس تبدیل کنید

یک شـــرکت سوئیسی بـــرای حفظ خـــاطره عزیـــزان درگذشته، ایده جالبی را پیاده سـازی کـرده است. به این صـورت که وی را به سـنگ المـاس تبـدیل کـرده و روی انگشـتر خـود همه جا همـراه داشـته باشـید. بـرای این منظور، پس از سـوزاندن جسد فـرد درگذشـته، خاکسـتر وی را فشـرده سـازی کـرده و با آن، المـاس مصـنوعی می‌سازند.

معدن بزرگ Mir

معدن بزرگ Mir در صربسـتان روسـیه به قـدری بـزرگ است که می‌تواند یک جریـان هـوای شـدید ایجـاد کند به گونه‌ای که توان مکش هلی کوپـتر به داخل این معـدن را داشته باشد.

الماس سنگ متولدین ماه فروردین است

کسانی که به طالع بینی اعتقـاد و بـاور دارنـد، بد نیست بدانند که سنگ المـاس بـرای متولـدین فـروردین خـوش شانسی می‌آورد.

کارت بانکی با سنگ الماس در دبی

اماراتی‌های مردم بسیار ثروتمندی هستند که پروژه‌هـای عظیم و منحصـربه فـردی را در شـهر دبی پیـاده سـازی

می‌کنند. پس از ســاخت دســتگاه خــودپرداز طلا در این شهر زیبا، اکنون کارت‌های اعتباری به همـراه المـاس بر روی آن نــیز ارائه می‌شــود که بــدون شک فقط فــوق پولدارها می‌توانند آن را سفارش دهند.

یک سفر به آمریکا داشته باشید!

در یکی از پارک‌هــای ایــالت متحــده آمریکــا، یک معــدن المــاس عملیــاتی وجــود دارد که گردشــگران می‌توانند خودشــان به شخصه به جست و جــوی المــاس پرداخته و هر آن‌چه را که پیدا می‌کنند برای خود بردارند.

سیاره شبیه به زمین که شاید متعلق به موجودات فضایی باشد

کپلر 186 به فاصله 550 سال نوری اولین سیاره کشف‌شده بیرون از منظومه شمسی است که در زون قابل سکونت احتمالی قرار دارد. {لینک}

اما یافته‌های جدید محققان انستیتو فناوری جورجیا حکایت از این دارد که کپلر 62اف که تقریباهم سایز زمین بوده و از ما 1200 سال نوری فاصله دارد؛ بسیار شبیه‌تر به زمین است.

در این مطالعه دینامیک محور چرخش سیاره کپلر 62 اف شبیه‌سازی‌شده و سپس مورد تحلیل قرار گرفت. به گفته این محققان اندازه‌گیری محور چرخش کلید اصلی در تحلیل داده‌های «زمین مانند» است چراکه در حالت مقایسه‌ای، مریخ آبی به دلیل انحراف از چرخش تبدیل به مریخ بیابانی شده است.

«Gongjie Li» استادیار جورجیا که این تحقیق را همراه «Yutong Shan» از مرکز اخترفیزیک‌هاروارد-اسمیتسونین انجام داده، می‌گوید: مریخ در ناحیه قابل سکونت در منظومه شمسی قرار دارد اما شیب‌محوری آن (از صفرتا 60)ـ بسیار ناپایدار است که این بی‌ثباتی منجر به فروپاشی جو مریخ و تبخیر آب‌های سطحی در آن شده است.

در حالت مقایسه‌ای شیب‌محوری زمین بین 22.1 و 24.5 درجه در نوسان بوده و حدود هر 10 هزار سال یک‌بار چنین حالتی رخ می‌دهد.

زاویه جهت مدار یک سیاره حول ستاره میزبـان با تعامل گرانشی با سـایر سـیارات در یک سیسـتم دچـار نوسـان می‌شـود. اگر مـدار با چـرخش محـور سـیاره در یک‌جهت هم سرعت باشد، به‌صـورت جلو و عقب نوسـان می‌یابد. زمین و مـــریخ بـــاهم در تعامل چرخشی هســـتند، مانند عطارد و ناهید.

و این مـــاه است که تغیـــیرات زمین وسط آن کنـــترل و مـــدیریت می‌شـــود و بـــاعث افـــزایش دقت در ســـرعت چرخش محور سیاره ما می‌شود اما مریخ به‌اندازه کـافی ماهواره برای تثبیت شیب‌محوری خود ندارد.

البته تحقیقات جدید درباره کپلر به این معنا نیست در که در سیارات فراخورشیدی آب وجود دارد اما هر دو کاندید مناسبی برای زندگی می‌توانند باشـند. بلکه دسـتیابی به پایداری اقلیمی، ما را به درک رو به رشد دنیاهای بالقوه برای زندگی بعدی کمک می‌کند.

یک ســیاره پایــدار می‌تواند محلی بــرای زنــدگی بعــدی انسان‌ها باشد.

تصویر فضایی که دیـدگاه مـان از عـالم هسـتی را بـرای همیشه متحول کردند

از آن زمان که انسان حصار جاذبه را کنار زد و به آنسوی این کره خاکی سفر کرد، جهـان هسـتی از نمـایی کـاملا متفاوت از گذشته پیش روش چشمانش قرار گـرفت. به این ترتیب بشر دیگر محـدود به زمین نبـود و مـوانعی که به واسطه بعد مسافت پیش رویش قرار داشتند از میان رفت و در نتیجه به حقـــایقی در رابطه با کیهـــان دست یافت که در طول تمام تاریخ بی‌سابقه بود.

به لطف پیشرفت‌های صورت گرفته در سفرهای فضایی و سرمایه گـذاری‌های هنگفـتی که ناسا انجـام داده بـود، عکس‌هایی پروضوح به زمین مخابره شد که سطح دانش بشر در رابطه با جهان خـارج از زمین را به مـیزان قابل توجهی بالا برد.

در ادامه این مطلب قصد داریم پنج عکس بی‌نظـــــــــیر مخابره شده توسط ناسا را با شـما به اشـتراک بگـذاریم که دیـــدگاه مـــان به این عـــالم هســـتی را بـــرای همیشه متحول کردند.

1- «زمینه ژرف‌هابل»

بیش از 20 سال قبل اولین نمونه از این عکس که با نام زمینه ژرف‌هابل شـــناخته می‌شـــود به دست آمد. بـــرای تهیه این عکس نیزهابل به سمت بخشی خالی از آسـمان تنظیم شـــده بـــود و با جمع آوری تک تک فوتون‌هـــای موجود در آن ناحیه، به مـدت چنـدین روز پیـاپی توانست تشـخیص بدهد که در عـالم کیهـانی دقیقا چه چـیز قـرار

دارد: میلیاردها و میلیاردها کهکشـــــــــــــان. در ادامه تجهیزات‌هابل به روز رســـانی شـــدند تا از هر فوتـــون استفاده بهـتری به عمل بیاید و هم میـدان دید تلسـکوپ به این واسطه تقویت شود و هم عمق تصاویر آن.

تصویر موسوم به زمینه ژرف‌هابل را می‌توان بزرگ‌ترین نمایی دانست که تا به حال از عالم هستی به دست آمده و بــرای تهیه آن به مــدت 23 روز بخشی از آســمان که حـــدودا یک سی و دو میلیونیـــوم (1/32000000)ـــ کل آسمان به شمار می‌رود، رصد شد.

دانشــمندان با تهیه این عکس ضــمن تشــخیص 5 هــزار کهکشــان به نمونه‌هــای فوق‌العــاده‌ای از تکامل آن‌ها پی بردند و توانستند دوره‌هــایی را بــازآفرینی کنند که در آن عالم هستی تنها 4 درصد از سن کنونی‌اش را داشت.

به لطف این تصــویر هم‌چــنین آموخــتیم که این جهــان چطـــور مراحل رشد را پشت سر گذاشـــته و به نقطه امـــــروزی‌اش رســـــیده است. مهم‌تر از همه این‌که دانشــمندان بــرآوردی دقیق از کل تعــداد کهکشــان‌هایی داشـته‌اند که در عــالم قابل مشــاهده قــرار دارنــد؛ تعــداد واقعا غــیر قابل بــاور است: دو تریلیــون! اما عجیب‌تر از همه این‌که تمــامی این اطلاعــات درون تنها یک تصــویر کدگذاری شده‌اند.

2- «طلوع شگفت انگیز زمین» از دید آپولو 8

این تصویر که به «طلوع زمین» معــروف اســت، در واقع اولین عکسی است که یک انســان از روی مــاه، از کــره خــاکی زیبایمــان ثبت نمــوده. این تصــویر را که فضــانورد «بیل آندرز» (Bill Anders)، در حالی که سفینه آپولو 8

در حال دور زدن در اطراف ماه بـوده، ثبت کـرده، نشـان می‌دهد سـیاره‌ای که روی آن زنـدگی می‌کـنیم چه قـدر کوچک، خاص و در عین حال آسـیب پـذیر است. آنـدرز در این باره گفته بود:

«ما این همه مسیر را طی کردیم تا مـاه را کشف کـنیم؛ غافل از این‌که مهم‌تـرین کشف ما در واقع خـود زمین بود».

اما طلوع زمین با خـاطرات جـالبی گـره خـورده؛ یکی از جالب‌ترین آن‌ها در مورد خواهر روحانی «مری جوکوندا» (Sister Mary Jucunda)، اهل زامبیا است. او نامه‌ای به ناسا ارسال کرد و آن‌ها را به توقف صرف هزینه‌ها برای اکتشـاف فضا فـرا خواند. زیـرا معتقد بـود که می‌تـوان همین هزینه‌ها را در راه بهبود درد و رنج‌هـای روی زمین صـرف نمـود. در آن زمـان «ارنست اشـتولینگر» (Ernst Stuhlinger)، دستیار مدیر بخش علوم ناسا، این تصویر را به همراه متنی برای او ارسال نمود که گزیده‌ای از آن به این مضمون بود:

«عکسی که همراه با این نامه برایتـان پیوست کـرده ام، تصـویری از زمین را نشـان می‌دهد که در زمـان گـردش سفینه آپولو 8 به دور کره ماه در کریسمس سال 1968 ثبت شد. در بین تمـام دسـتاوردهای شـگفت انگـیزی که برنامه‌هـای فضـایی در طـول این سـال‌ها داشـته، این تصـویر یکی از مهم‌تـرین آن‌ها است و چشـمان ما را به روی حقیقتی باز کرد؛ دریـافتیم که زمین ما زیبـاترین و گرانبهاترین جزیـره در این دنیـای بی‌انتهاست. در عین حـال ما بـرای زنـدگی، هیچ جـای دیگـری جز همین کـره خاکی را نداریم. پیش از این بسـیاری از مـردم جهـان از

محدودیت‌های این کره خاکی اطلاعی نداشـتند و در عین حـال بسـیاری، نمی‌دانسـتند که تعـادل محیطی زمین، تا چه انـدازه آسـیب پـذیر و شـکننده است. پس از انتشـار عمومی این تصویر، صدای هشدارها در خصوص خطـرات آلودگی، گرسنگی، فقر، زندگی شـهری، صـنایع غـذایی، کنترل آبها و افـزایش جمعیت بلند و بلنـدتر شد. تصـمیم شـروع این پـروژه عظیم [ورود به عصر فضا] که امکـان مشاهده سیاره ما را برایمان فراهم کرد، تصادفی نبود.

خوشـــبختانه ورود به عصر فضـــا، نه تنها مـــوجب شد بتوانیم به مانند یک آینه، زمین را از فضا مشاهده کـنیم، بلکه برای ما چالش و انگیزه بیشتری ایجاد کرد و مـوجب توسعه فناوری‌های جدید شد. از سـوی دیگر سـبب شد با خوشـبینی و اعتمـاد به نفس به سـوی وظـایف خـود [در راستای دستیابی به فضا] حرکت کنیم. من بسیار به این گفته «آلبرت شوایتزر» (Albert Schweitzer)ـ اعتقـاد دارم که می‌گفت: «من با نگرانی به آینـده نگـاه می‌کنم، ولی در عین حال بسیار امیدوارم».

درست مانند بسیاری از انسان‌های دیگر، خواهر جوکوندا نیز تحت تأثیر این تصـویری قـرار گـرفت که به لطف آن ما می‌توانیم با اطمینان به این سوال پاسخ دهیم که چرا اکتشاف فضا حتی با وجود رنج‌های فراوانی که در زمین داریم، مهم است؟

3- تصاویر WMAP، نمایان گر بخش کوچکی از جهان ما

یکی از برزرگترین اکتشافات قرن بیستم، بررسی اثرات تـابش زمینه کیهـانی حاصل از پدیـده مه بانگ (بیگ بنگ) است. پس از این پدیـده جهـان پر از مـاده، پـاد مـاده و

تشعشعات شد که در این میان، تشعشعات آن مستقیماً در شکل اتمی خنثی به ما رسید. تشعشعات کیهانی وقتی منتشر می‌شوند، باید از پتانسیل گرانش مناطق پر تراکم و یا کم تراکم عبور کنند؛ مناطقی که در شکل کهکشان‌ها، خوشه‌ها و فضاهای کیهانی عظیم گسترش میابند. تصویر WMAP برای اولین بار جزئیاتی با دقت فراوان از جهان را در اختیار ما قرار داد که در آن نحوه توزیع و بزرگی این مناطق پر تراکم یا کم تراکم به واسطه نوسانات دمایی در تابش زمینه کیهانی مشخص شده بود و به ما نشان می‌داد که جهان از چه چیزی ساخته شده. در واقع به واسطه این تصاویر ما متوجه شدیم که جهان از ماده تاریک، ماده معمولی و انرژی تاریک تشکیل شده است.

4- تصویری که فضاپیمای «وویجر 1»ـ از یک نقطه آبی کمرنگ ثبت کرد

در 14 فوریه 1990 فضاپیمای «وویجر 1» پس از گذشت یک دهه از آغاز ماموریتش که سفر به خارج از منظومه شمسی بود، بازگشت تا عکسی از سیاره‌ای که برای همیشه ترک کرده بود ثبت کند.

در این تصویر که از فاصله شش میلیارد کیلومتری زمین ثبت شده، علاوه بر سیاره ما پنج سیاره دیگر نیز به چشم می‌خوردند.

این تصویر که دورترین عکس ثبت شده از این کره خاکی به شمار می‌رود جزئی از ماموریت وویجر نبوده و بر اساس ایده‌ای از «کارل ساگان» ثبت گشته که در توضیح آن گفته:

«این‌جا خانه ما است، این خود ما هستیم. تمـام کسـانی که می‌شناســـید یا به آن‌ها عشق ورزیده‌ایـــد، تمـــام انسان‌های پیش از ما، در این نقطه کوچک گـرد هم جمع شده‌اند. احتمالا هیچ تصـویر دیگـری نمی‌تواند این چـنین غرور کاذب انسان را به رخش بکشد».

این فضاپیما اکنـون 20 میلیـارد کیلومـتر از سـفرش را طی کرده و هم‌چنان به راه خود ادامه می‌دهد.

5- تصویر «ستون‌های آفرینش»

اکـثر سـحابی‌های درون و بـیرون کهشـکان راه شـیری منـاطقی هسـتند که در آن‌ها گازهـای مولکلـولی تحت فشـار جاذبه بـرای تشـکیل سـتاره‌های جدید منقبض می‌شود.

در سال 1995 برای اولین بـار توانسـتیم درون قلب یک سـحابی و سـتون‌های گـاز بین سـتارگان را ببیـنیم. این سـتون‌ها شـامل نمونه‌هـای اولیه سـتاره‌هایی در حـال شکل گیری بوده و به لطف اشـعه مـاورای بنفشی که از ستاره‌های تازه متولد شـده متصـاعد می‌شد تحت فشـار درونی و بیرونی قرار داشتند.

این سـتون‌ها که «سـتون‌های آفـرینش» نـام دارند به نـوعی سـتون‌های نـابودی نـیز محسـوب می‌شـوند. اشـعه‌های ایکس و مـادون قرمز درون سـتاره‌ها را به ما نشان داد؛ اما تصـویر با کیفیت‌تـری که 20 سـال بعد به ثبت رسـید فرسـایش و تغیـیراتی که در این منطقه در حـال وقـوع است را بهـتر به تصـویر کشـید. این گازها و ذرات کیهـانی در فاصـله‌ای بین چندصد هـزار تا چند میلیون سال به طور کلی نابود می‌شوند.

تصویر ستون‌های آفرینش در 20 سال بعد از تصویر اول

100 سال قبل حتی نمی‌دانستیم که خارج از کهکشان ما، کهکشان‌های دیگری نیز وجود دارند. در آن هنگام نحوه شکل گیری، مواد تشکیل دهنده و سن زمین را به درستی نمی‌دانستیم. علاوه بر این از سرنوشت زمین، جهان و ستارگان نیز خبر نداشتیم.

با این حال امروزه پاسخ تمام سوال‌های بالا و حتی بیش از آن‌ها را می‌دانیم. به باور اکثر کارشناسان مسائل فضایی به علم محدوده نشده و زندگی و آینده بشر را در برمی گیرند. با اکتشاف، یادگیری و درک عمیق‌تر فضا می‌توانیم از این منبع تقریبا نامتناهی به خوبی بهره ببریم.

این مطلب به همت آقایان علی باقرزاده و یونس مرادی تهیه شده است.

قیقت عجیب و حیرت‌انگیز درباره اسرار فضا

بزرگ‌ترین دانشمندان هم از درک کامل جهان وسیعی که در آن زندگی می‌کنیم عاجزند اما انسان همواره به دنبال کشف حقایق بیشتری درباره‌ی جهان بوده و خواهد بود.در ادامه به حقایقی جالب و خواندنی درباره‌ی فضا و شگفتی‌های آن می‌پردازیم.

1- ناسا صداهای هراس انگیزی از فضا ضبط کرده است

15 حقیقت عجیب و خواندنی درباره فضا و دنیای اسرارآمیز آن

آژانس فضایی ناسا برای شنیدن آن‌چه که در فضا می‌گذرد، از شیوه‌ای به نام صوتی سازی داده‌ها به منظور دریافت سیگنال از امواج رادیویی، امواج پلاسما و میدان‌های مغناطیسی استفاده کرده و این سیگنال‌ها را تبدیل به قطعات صوتی می‌کند.

صداهای مختلفی در این قطعات صوتی شنیده می‌شود، از جیغ‌هایی شبیه به صدای آژیر آمبولانس گرفته تا بیپ‌هایی که گویی صدای سفینه‌ی آدم فضایی‌ها هستند.

2- غروب خورشید در سیاره‌ی مریخ به رنگ آبی است

15 حقیقت عجیب و خواندنی درباره فضا و دنیای اسرارآمیز آن

اولین تصویر رنگی کاوشگر کیورسیتی مارس از غروب خورشید در سیاره‌ی مریخ در سال 2015 نشان می‌دهد که غروب‌های این سیاره به رنگ آبی است.

طبق توضـیحات ناسا علت این مسـأله آن است که ذرات بسیار کـوچکی در غبـار موجـود در اتمسـفر مـریخ وجـود دارد که نـــور آبی را در مقایسه با رنگ‌هـــایی مثل زرد، نارنجی و قرمز که طول موج بلندتری دارند، بهتر از خود عبور می‌دهند.

3- ارسال اشیاء به فضا بسیار هزینه بر است

15 حقیقت عجیب و خوانـــدنی دربـــاره فضا و دنیـــای اسرارآمیز آن

اگر هزینه‌ی پرتاب یک سـفینه را به وزن بـار آن تقسـیم کنید، عدد به دست آمده سرسام‌آور خواهد بود.

هزینه‌ی ارسال هر پوند (حدود 450 گرم) بار به فضا 10 هزار دلار است. این هزینه در مورد فضاپیمای سـیگنوس 43180 دلار و برای فضاپیماهای جدید اسپیس ایکس 27 هزار دلار به ازای هر پوند بار است.

4- فضا مملوء از زباله شده است

15 حقیقت عجیب و خوانـــدنی دربـــاره فضا و دنیـــای اسرارآمیز آن

فضا مملوء از زباله‌های فضایی مثل تکه‌هـای موشک‌ها و ماهواره‌های از کـار افتـاده است. این زباله‌ها با سـرعت 28163 کیلومتر در ساعت به دور زمین می‌چرخند.

طبق اعلام شـبکه‌ی مـراقبت فضـایی امریکـا، تعـداد این زباله‌ها به 23 هزار عدد می‌رسد و اندازه‌ی آن‌ها بزرگ‌تر از یک توپ بیس بال است.

این زباله‌های فضایی خطرناک هستند چون یک برخورد میان آن‌ها کافی است تا زنجیره‌ای از این زباله‌ها با یک‌دیگر برخورد کنند. در اثر این اتفاق ابری مملوء از زباله در فضا به وجود می‌آید که سفرهای فضایی را بسیار مخاطره آمیز می‌کند. این مسأله پیش درآمد فیلم «جاذبه» با بازی ساندرا بولاک و جورج کلونی بود.

بخش اعظم این زباله‌های فضایی متعلق به کشورهای امریکا، روسیه و چین است.

5- ردپای فضانوردان سفینه‌ی آپولو تا 110 میلیون سال دیگر بر روی کره‌ی ماه باقی می‌ماند

15 حقیقت عجیب و خواندنی درباره فضا و دنیای اسرارآمیز آن

نرخ فرسایش سطح کره‌ی ماه، 0/04 اینچ (حدود یک میلیمتر) در هر یک میلیون سال است. بنابراین ردپای فضانوردانی که در سال 1969 از سفینه‌ی آپولو بر کره‌ی ماه قدم گذاشتند می‌تواند به مدت 10 تا 100 میلیون سال دیگر باقی بماند.

6- فضا همیشه سرد نیست و در واقع می‌تواند خیلی هم گرم باشد

15 حقیقت عجیب و خواندنی درباره فضا و دنیای اسرارآمیز آن

در تاریک‌ترین بخش فضا، دما می‌تواند به حدود منفی 234 درجه‌ی سانتیگراد برسد. اما اگر در برابر نور خورشید در نزدیکی کره‌ی زمین باشید، دمای فضا بسیار گرم و در حدود 121 درجه‌ی سانتیگراد خواهد بود. لباس

فضـانوردان به رنگ سـفید است تا گرمـایی که بر بـالای کره‌ی زمین با آن مواجه می‌شوند را بازتاب دهد.

7- یک سال سیاره‌ی زهره کوتاه‌تر از یک روز آن است

15 حقیقت عجیب و خوانــدنی دربــاره فضا و دنیــای اسرارآمیز آن

سیاره‌ی زهره در جهتی مخـالف جهت گـردش زمین و با سرعتی بسیار پایین به دور خود می‌چرخد، به طـوری که 243 روز کـره‌ی زمین معـادل یک دور چـرخش سـیاره‌ی زهره به دور خود است. اما به دلیل آن‌که سیاره‌ی زهـره در فاصـله‌ی بسـیار نـردیکی از خورشـید قـرار دارد، تنها 225 روز طول می‌کشد تا به طور کامل به دور خورشید بچرخد. بنابراین یک سال سـیاره‌ی زهـره کوتـاه‌تر از یک روز آن است.

8- ایســتگاه فضــایی بین المللی به انــدازه‌ی یک زمین فوتبال است

15 حقیقت عجیب و خوانــدنی دربــاره فضا و دنیــای اسرارآمیز آن

ایسـتگاه فضـایی بین المللی نزدیک به 109 مـتر طـول دارد یعــنی حــدود 90 ســانتیمتر کــوچک‌تر از یک زمین فوتبال امریکایی است. این ایستگاه فضـایی حـدود 419 تن وزن دارد و بزرگ‌تــرین دست ســاخته‌ی بشر در فضا محسوب می‌شود.

تــاکنون 230 نفر از کشــورهای مختلف بــرای انجــام تحقیقـات و مأموریت‌ها در ایسـتگاه فضـایی بین المللی حضور داشته‌اند.

9- در فضا بدون لباس فضانوردی تنها حدود 15 ثانیه دوام خواهید آورد

15 حقیقت عجیب و خواندنی درباره فضا و دنیای اسرارآمیز آن

در فضا بدون لباس محافظ پس از تنها چند ثانیه دچار خفگی خواهید شد. چون هیچ فشاری در فضا وجود ندارد، هوای موجود در ریه‌ها منبسط می‌شود و به سرعت از میان بافت بدن از دست می‌رود. در این شرایط تنها 15 ثانیه کافی است تا بدن تمام اکسیژن موجود در خون را مصرف کند.

حضور در فضا بدون لباس محافظ عواقب وحشتناک دیگری هم دارد: از دست دادن کنترل روده‌ها، جوشیدن خون، ترکیدن مویرگ‌ها و باد کردن بدن.

10- برای فضا هم قوانینی در نظر گرفته شده است

15 حقیقت عجیب و خواندنی درباره فضا و دنیای اسرارآمیز آن

سازمان ملل قوانین ویژه‌ای برای امور فضایی وضع کرده است تا فضا تبدیل به محلی برای جنگ یا آزمایش‌های هسته‌ای نشود. برای مثال، هیچ کس مجاز نیست سلاح کشتار جمعی به مدار زمین ببرد، کاوش در فضا تنها برای اهداف صلح آمیز امکان پذیر است و هر کشوری که چیزی را به فضا می‌فرستد در قبال صدمات ناشی از آن مسئول است.

11- فضای اطراف سیارات خالی نیست

15 حقیقت عجیب و خوانـــدنی دربـــاره فضا و دنیـــای اسرارآمیز آن

شـاید تصـور کنید که جـدا از خـود سـیارات و سـتاره‌ها، فضای اطراف آن‌ها به طـور کامل خلاء بـوده و خـالی از هر چیزی است.

خلاء بـــودن فضا درست است اما به طـــور کامل اینگونه نیست چون ذرات کم تـراکمی مثل ابرهـایی از غبـار بین ستاره ای، پلاسمای فضـایی و پرتوهـای کیهـانی در فضا وجود دارد.

12- چرا فضا به رنگ سیاه دیده می‌شود؟

15 حقیقت عجیب و خوانـــدنی دربـــاره فضا و دنیـــای اسرارآمیز آن

شاید تصور کنید که هیچ فضای سـیاه رنگی وجـود نـدارد چون ستاره‌های زیادی در فضا هستند که به آسـمان نـور می‌بخشند.

این پدیده که به آن پارادوکس اولبرس گفته می‌شـود، به یاد اخترشناس آلمانی‌ای به نام‌هاینریش ویلهلم اولبرس نـام گـذاری شد که در سـال 1823 آن را مطـرح کـرد. اولـبرس می‌گوید اگر جهـان بی‌پایـان، ایسـتا و جـاودان باشد، بنابراین به هر نقطه‌ی آن که نگاه می‌کنید باید یک ستاره وجود داشته باشد.

در نهـایت معلـوم شد که جهـان نه ایسـتا و نه جـاودان است. ادوین‌هابـل، اخترشـناس امریکـایی کشف کـرد که جهـان در حـال گسـترش است و تشعشـعات حـرارتی

باقیمانـده از واقعه‌ی بیگ بنـگ، جهـان را 13/8 بیلیـون ساله کرده است.

ما ستاره‌ها را در هر گوشه و کنـار فضا نمی‌بیـنیم چـون آنقدر نزدیک نیستند که نور آن‌ها به ما برسد.

13- خورشید 99/8 درصد از جرم منظـومه‌ی شمسی را به خود اختصاص داده است

15 حقیقت عجیب و خوانـــدنی دربـــاره فضا و دنیـــای اسرارآمیز آن

99/8 درصد از جـرم منظـومه‌ی شمسی مربـوط به این سـتاره‌ی عظیم الجثه است و بقیه‌ی منظـومه‌ی شمسی در برابر خورشید ذره‌ای گرد و غبار محسوب می‌شود.

14- در مرکز کهکشان راه شـیری ده‌ها هـزار سـیاهچاله وجود دارد

15 حقیقت عجیب و خوانـــدنی دربـــاره فضا و دنیـــای اسرارآمیز آن

تحقیقـات جدید نشـان داده است در مرکز کهکشـان راه شیری ده‌ها هزار سیاهچاله وجود دارد.

سیاهچاله‌ها را به خودی خود نمی‌توان پیدا کـرد چـون به نـور اجـازه‌ی گریز نمی‌دهند. اما زمـانی که در کنـار یک ستاره قرار می‌گیرنـد، دانشـمندان می‌توانند با اسـتفاده از پرتوهای ایکس آن‌ها را پیدا کنند.

در مرکز کهکشـان راه شـیری صـدها سـیاهچاله در کنـار ستاره‌ها و 10 هزار سیاهچاله‌ی منزوی وجود دارد.

15- احتمالا بیش از یک سپتیلیون ستاره در جهان وجود دارد

15 حقیقت عجیب و خوانـــدنی دربـــاره فضا و دنیـــای اسرارآمیز آن

کهکشان راه شـیری نزدیک به 100 بیلیـون سـتاره دارد. اگر این مقـــدار را به رقم ارزیـــابی شـــده از تعـــداد کهکشـــان‌ها در جهـــان قابل رؤیت (10 تریلیـــون در معقولانه‌ترین حالت) اضافه کنیم، به عـددی با 24 صـفر در مقابل 1 آن می‌رسید یعنی یک سپتیلیون.

دانشـــمندان معتقدند احتمـــالا این عـــدد بســـیار کمـــتر از مقـــدار حقیقی است چـــون با پیشـــرفت تکنولـــوژی کهکشان‌های بیشتری کشف خواهد شد.

شگفتی‌های کیهان

1. فضای بوی گوشتِ کبابی می‌دهد

اگرچه بو کـــــردنِ مســـــتقیمِ فضا یا از طریق لبـــــاس فضانوردی غیرممکن است، فضانوردان گـزارش می‌دهند که به محض بازگشت از راهپیمـایی فضـایی، لوازمشـان بـــوی گوشت کبـــابیِ داغ شـــده، فلز داغ و گازهـــای جوشـــکاری الکـــتریکی می‌دهد. منبع این بو می‌تواند محصـــول جـــانبیِ ســـتاره‌های در حـــال مـــرگ باشد که نشانه‌های آن را می‌توان در سراسر جهان پیدا کرد.

1. الکل در فضا

در فاصـله‌ی حـدود 10٫000 سـال نـوری در فضـای بین صـورت فلکی عقـاب، ابـری از الکل با قطر 1000 برابر بزرگ‌تر از منظومه‌ی شمسی وجود دارد. مـیزان اتـانول الکل موجود در این ابر می‌تواند تا 400 سپتیلیون (یعنی عدد 400 بعلاوه‌ی 24 صفر کیلومتر) گسترش پیدا کند.

1. مهدکودکِ ستاره ای

اگرچه تولد و مـــرگِ ســـتارگان به طـــور همزمـــان رخ نمی‌دهـد، این فرآیند نسـبتاً مکـرر صـورت می‌گـیرد. با مشـاهده‌ی تشـکیلِ سـتاره و رویـدادهای ابرنواخـتری در کهکشان راه شـیری، منجمـان بـرآورد کرده‌اند که روزانه 275 میلیـون سـتاره در سراسر جهـان متولد شـده و میمیرند. این تعـداد برابر است با 100 میلیـارد تولد و مرگ در طول یک سال.

1. زمین تحت فشار

سیاهچاله‌ها وقتی تشکیل می‌شوند که ستاره‌های بسیار بزرگ فرو بپاشند و تمام جرم آن‌ها در یک ناحیه‌ی بسیار کوچک متراکم گردد که شعاعِ شوارتزشیلد نامیده می‌شود. شعاعِ شوارتزشیلدِ زمین کمتر از 9 میلیمیتر است و اگر قرار بود در کمتر از این اندازه فشرده شود، سیاره مان به یک سیاهچاله تبدیل می‌شد. برای این‌که یک انسان به سیاهچاله تبدیل شود، باید به کوچکتر از یک پروتون فشرده گردد.

5.ما تنها 5 درصد از کل جهانمان را می‌توانیم مشاهده کنیم

تنها پنج درصد چیزی است که ما قادر به مشاهده‌ی آن از گیتی هستیم و 95 درصد دیگر انرژی تاریک و ماده تاریک هستند. ولی در این‌جا یک سوال پیش می‌آید که اگر ما به واقع نمی‌توانیم ماده تاریک یا انرژی تاریک را مشاهده کنیم چگونه می‌دانیم که واقعی هستند؟ دانشمندان فکر می‌کنند انرژی تاریک نیروی مرموزی است که تداوم انبساط گیتی را موجب می‌شود. در تعریف ماده تاریک این چنین گفته شده است که ماده تاریک ماده‌ای نامرئی است که بخش عمده ماده در کهکشان‌ها را تشکیل می‌دهد. دانشمندان فکر می‌کنند این ماده وجود دارد زیرا نیروی گرانشی کهکشان‌ها بسیار بزرگ‌تر از چیزی است که تنها با ماده‌ای که ما می‌توانیم مشاهده کنیم قابل تشریح باشد.

1. سالِ کهکشانی

24 ساعت طول می‌کشد تا زمین حول محور خود بچرخد و یک روز کامل شود و 365 روز طول می‌کشد تا زمین

به دور خورشـید بچرخد تا یک سـال کامل گـردد. حـدود 230 میلیون سال بـرای منظـومه‌ی شمسی مـان طـول می‌کشد تا یکبـار گـردش در طـول کهکشـان راه شـیری انجـام شـود. آخـرین بـاری که منظـومه‌ی شمسی در وضـعیت فعلی بـوده، دایناسـورها که تـازه بوجـود آمـده بودند در حال پرسه زدن در زمین بودند.

1. سیاره‌ای با یخ‌های در حال ذوب

سیاره Gliese 436B b به انـدازه‌ی نپتـون است که در فاصله‌ی حدود 33 سال نوری از ما در صـورت فلکی لئو واقع شـده است. منجمـان معتقدند که این سـیاره دارای حالاتِ نامتعارفی از آب است که بـاعث می‌شـوند سـطح پوشیده از یخش در حال ذوب شـدن باشد. فشـار در این سـیاره بـاعث می‌شـود یخ جامد بـاقی بماند اما حـداکثر دمـای سـطح برابر با 570 فارنهـایت (300 درجه سـانتیگراد) است که آب را بیش از حد گـرم می‌کند و آن را به بخار تبدیل می‌کند.

1. نزدیکترین همسایه کیهانی

کهکشـان آندرومـدا نزدیکـترین همسـایه‌ی کیهـانی مـان است که تقریباً 2٫5 میلیون سال نوری با ما فاصله دارد. اگرچه این کهکشـان به انـدازه‌ی 140٫000 سـال نـوری وسعت دارد، اما به انـدازه‌ای روشن نیست که بتـوان آن را با چشم براحـتی در آسـمان شب مشـاهده کـرد. اگر روشن‌تر بود، شش برابر بزرگ‌تر از ماه کامل بود.

1. کهکشان راه شیریِ با بوی تمشک

ممکن است منظـــومه‌ی شمسی مـــان بـــوی فلز داغ و گوشت کبــابیِ داغ شــده بدهــد، اما وسط کهکشــان راه شیری چطـور؟ بر اسـاس تحقیـقِ اخـیرِ موسسه‌ی مکس پلانک، وسط کهکشـان ما بـوی تمشک و نیشـکر می‌دهد. آن‌ها دریافتند که فرمـاتِ اتیل که جـزء شـیمیاییِ اصـلی بـــرای تمشک و نیشـــکر است به آســـانی در مرکـــزِ کهکشانمان یافت می‌شود.

1. زمان پرواز می‌کند

اگر می‌خواسـتید تعـداد سـاعات روز بیشـتر باشـد، فقط صبور باشید. در هر قرن، گـردش زمین حـدود 1٫4 میلی ثانیه کندتر می‌شود. وقتی دایناسورها وجود داشتند، یک روز حــدوداً 23 ســاعت بــود. ناسا گــزارش می‌دهد که گردش زمین در سـال 1820 دقیقاً 24 سـاعت بـود، اما اکنون 2٫5 میلی ثانیه عقب است.

1. نویز سفید

وقتی یک کانال به درستی در تلویزیون پیدا می‌شود، یک نویزِ ایستا و سفید ایجاد می‌شود. حدود 1٪ از آن تابشِ باقیمانده از بیگ بنگ است که تابشِ پس زمینه‌ی کیهانی (CMB) نامیده می‌شود. این تداخل بین سیگنال‌هایی که روی یک‌دیگر اشـــتراک دارند بـــاعث شد آرنو پنزیـــاس و رابــرت ویلســون، تــابش پس زمینه کیهــانی را در ســال 1965 کشف کنند.

1. مناطق سکونت پذیر

مناطق مسـکونی در همه جـای کهکشـان راه شـیری بین 200 تا 400 میلیارد ستاره و 100 میلیارد سیاره وجود

دارند. حدود یک پنجم ستارگان شبیه خورشیدمان هستند و منجمـــان بـــرآورد کرده‌اند که حـــدود 22%ـ از آن‌ها در منـاطق سـکونت پـذیر دارای سـیاراتی به انـدازه‌ی زمین می‌باشند؛ یعنی جـایی که آب بصـورت مـایع وجـود دارد. این امر بـــدین معنا است که ممکن است 8٫8 میلیـــارد سیاره‌ی زندگی بخش در کهکشان وجود داشته باشد (که تشکیل سیاره یا اتمسفر را توضیح نمی‌دهند).

1. ما در یک محله زیبا زندگی می‌کنیم

کهکشان راه شـیری در فضا تنها نیست. ما بخشی از یک گروه کوچک کهکشان‌های نزدیک هستیم که گـروه محلی نامیده می‌شوند. البته راه شـیری سـنگین‌ترین کهکشـان محل است و کهکشـــان آندرومیـــدا کمی کوچکـــتر از آن است. کهکشـان تـرای آنگیولـوم هم مـارپیچی است اما آنقدرها بزرگ نیست و درکنار تعداد زیادی کهکشان دیگر در کنار راه شیری قرار گرفته است. همه این‌ها کنار هم تقریبـاً سه جین کهکشـان در گـروه محلی می‌شـوند که بیشـترین کهکشـان‌های کوچک را دارد که تشـخیص آن‌ها بسیار مشکل است.

1. ما فقط می‌تـــوانیم 0.000003 درصد ســـتارگان کهکشان راه شیری را با چشم ببینیم

وقتی در یک شب تاریک بیرون بروید، هـزاران سـتاره را در آســمان خواهید دید. اما راه شـــیری دویست میلیـــارد ســـتاره در خـــود دارد. شـــما فقط یک بخش خیلی خیلی کـــوچکی از تعـــداد ســـتاره‌هایی که به دور این کهکشـــان هســـتند را می‌بینید. درواقـــع، دورتـــرین ســـتاره‌هایی که می‌توانید ببینید 100 سـال نـوری از شـما فاصـله دارند.

بدتر این‌که، بیشتر ستاره‌ها آنقـدر کم نـور هسـتند که از فاصـله‌ای نزدیک‌تر از آن هم دیـده نمی‌شـوند. خورشـید تیره‌تر از آن است که از 60 سال نوری بیشتر دیده شود و خورشـید درمقایسه با بیشـتر سـتاره‌ها بسـیار بسـیار روشن‌تر است. پس ســـتاره‌هایی که دور و بر خودمـــان می‌بینیم فقط قطره‌ای از اقیانوس کهکشان راه شـیری هســتند که خــود کهکشــان راه شــیری هم بخش بســیار کوچکی از مسیلیاردها میلیـارد کهکشـان خـود کیهـان به شمار میرود

1. دنیا چگونه به پایان می‌رسد؟

چیزی که در نظریه‌هـای سـتاره شناسـان تخمین می‌زنند که حـــدود شش میلیـــارد ســـال دیگر ســـیاره ما توسط خورشـید در حـال مـرگ ما تبخـیر خواهد شد. اما بـرای بـــاقی جهـــان ما چه روی خواهد داد؟ در این زمینه چند نظریه وحشـــــتناک در این زمینه وجـــــود دارند. علم ترمودینامیک به ما می‌گوید که مرگی گرمـایی امکانپـذیر است، جـایی که همه‌چـیز در گیـتی دارای دمـایی مشـابه می‌شود. این به معنـای آن است که همه سـتارگان ناپدید خواهند شد و کل مـاده از بین خواهد رفت. هم‌چـنین یک ایده دیگر وجود دارد که بیـان می‌کند جریـانی خلاف بینگ بنگ رخ خواهد داد که به نـام خـرد شـدن بـزرگ یا بیگ کـرانچ (Big Crunch)ـ شـناخته می‌شـود. اگر گیـتی به گسترش و رشد خـود ادامه دهد در نهـایت گرانشی بیش از اندازه وجـود خواهد داشت و تمـام نـیروی گرانشی به منقبض شـدن همه‌چـیز منجر خواهد شد. در نهـایت، کل گیـتی به دوزخی آتشـین و مـتراکم تبـدیل خواهد شد و همه ما در طی این جریان برشته خواهیم شد.

واقعیت جـالب در مـورد بـدن انسـان که احتمـالا از آن‌ها خبر ندارید

شاید تصور کنید تا حد زیادی به بدن خود شناخت دارید و با تغیـیرات آن آشـنا هسـتید. اما باید بدانید که این طـور نیست و حتی پزشکان و متخصصان نیز از بسیاری موارد پیچیده بـدن انسـان آگـاهی ندارند و نمی‌توانند تشـخیص دهند برخی از مکانیسم‌ها چگونه کار می‌کنند.

می تـــوان به جـــرات گفت که بـــدن انســـان، یکی از پیچیده‌ترین و مرموزترین مکانیسم‌هایی است که در دنیا وجود دارد. به همین خاطر شاید بد نباشد با 20 واقعیت جالب که شاید تـاکنون از آن‌ها بی‌خـبر بوده‌ایـد، شـما را آشنا کنیم تا حسابی شگفت زده بشوید.

همراهمان باشید.

1- خطوط روی زبان هر فردی منحصر به خـود اوست و هیچ دو نفری اثر زبان یکسان ندارند.

2- یک تار مو قدرت تحمل یک عـدد سـیب را دارد. (البته دانشـــمندان در مـــورد انـــدازه ســـیب حـــرفی به میـــان نیاورده‌اند.)

3- مـیزان میکروب‌هـای موجـود در دهـان هر شخصی با تعـــداد جمعیت کل زمین برابـــری می‌کند و حـــتی شـــاید بیشتر هم باشد.

4- ناخن‌های نرم و شکننده که لکه سفید به شکل ماه که در نزدیک ریشه ناخن قرار دارد را ندارند، به احتمال زیاد به تیروئید پرکار مبتلا هستند.

5- سرعت انتقال پیام از مغز به اعضای بدن حدود 400 کیلومتر در ساعت است.

6- برخلاف تصور، فقط چهار گروه خونی وجود ندارد، بلکه انسان‌ها 29 گروه خونی متفاوت دارند. نادرترین آن‌ها به زیرگروه Bombay تعلق دارد که در تعداد محدودی از خانواده‌ها در کشور ژاپن مشاهده می‌شود.

7- در طول هر شبانه روز، خون مسافتی حدود 19312 کیلومتر را طی می‌کند.

8- طول مجموعه‌ی رشته‌های عصبی موجود در بدن انسان حدود 75 کیلومتر است.

9- انسان به طور متوسط در هر روز 20 هزار بار نفس می‌کشد.

10- چشم انسان قادر است تا 10 میلیون رنگ مختلف را از هم تشخیص دهد. اما مغز توان به خاطرسپاری آن‌ها را ندارد.

11- گوش انسان در تمام طول عمر او در حال رشد است. البته سرعت این رشد نامعلوم است و تخمین زده می‌شود که یک چهارم میلی متر در هر سال باشد.

12- قلب در هر سال 35 میلیون بار در سال تپش دارد.

13- انسان هر روز حدود یک میلیون سلول پوستی را از دست می‌دهد که به طور کلی، 2 کیلوگرم در سال می‌شود.

14- هر سانتی متر مربع از پوست انسان حاوی یکهزار حسگر درد است.

15- سلول‌های چشائی موجود روی زبان پسرها کمتر از دخترهاست.

16- افراد به طور متوسط، 35 تن غذا در طول زندگی خود مصرف می‌کنند.

17- هر فردی در طول زندگی خود به طور میانگین حدود 5 سال را به پلک زدن سپری می‌کند. خوشبختانه انسان قادر است همزمان با پلک زدن، کارهای دیگر را نیز انجام دهد.

18- 100 هزار واکنش شیمیائی در هر ثانیه در مغز انسان روی می‌دهد.

19- سرعت عطسه کردن 160 کیلومتر در ساعت است.

20- خندیدن موجب حرکت 17 ماهیچه در صورت می‌شود. در حالی که گریه کردن، 43 ماهیچه را درگیر خود می‌کند. بنابراین، بهتر است که بیشتر بخندید.

حقیقت درباره فضا که شما را واقعا شگفت زده می‌کند

هنــوز هم دربــاره‌ی جهــان پهنــاوری که در آن زنــدگی می‌کــنیم حقیقتا چیزهــای کمی می‌دانیم. با وجــود این، آن‌چه نمی‌دانیم این است که فضا آشکارا تمام سـعی‌اش را می‌کند همه‌ی ما را بکشد. از تشعشـــعات مرگبـــار تا انفجار ابر ستاره‌ها، این کهکشان آنقدر خطرنــاک هست که بـــاعث شـــود حـــتی شـــجاع‌ترین (و بی‌کله‌تـــرین) فضــانوردان قبل از تصــمیم به خــروج از اتمســفر زیبا و ایمن‌مـــان خـــوب به آن فکر کنند. نسل بشر هم‌چنـــان مصمم است از کیهان خارج شود و دست به اکتشــاف آن بزنـــد، فقط بـــرای آن که به یقین پی بـــبرد دقیقا در آســتانه‌ی چه چــیزی قــرار دارد. در این‌جا 25 حقیقت درباره فضا که شــما را وحشت‌زده و شــگفت زده خواهد کرد ارائه می‌گردند.

1. سرعت نور

همه دوست دارند خودشــان را در حــال پــرواز با ســرعت نــور در دل کهکشــان ببیننــد، یعــنی با ســرعتی معــادل 299.792.458 مــتر بر ثانیه: امــا، ممکن است واقعیت این همه جــذابیت نداشــته باشد و بســیار مهلک‌تر باشد. وقتی با شی‌ای که به سرعت نور حرکت می‌کند برخــورد صــورت بگــیرد، اتم‌هــای هیــدروژن به ذرات رادیواکــتیو شدید تغییر شکل می‌دهند که می‌توانند به آسانی خدمه‌ی یک کشـــتی فضـــایی را ناپدید و تشـــکیلات الکترونیک را ظرف چند ثانیه نابود کنند. تنها چند حلقه‌ی ســرگردان از گـــاز هیـــدروژن شـــناور در کیهـــان می‌تواند یک برونـــداد

رادیواکـــــــتیوی معـــــــادل با پرتو پروتـــــــون توسط برخورددهنده‌هادرونی بزرگ داشته باشد.

مطلب مرتبط: 31 واقعیت جـــالب دربـــاره نایک که نمی‌دانستید

حقیقت درباره فضا 24: ماه

هر ســال، مــاه ما حــدود 4 ســانتی‌متر از زمین دورتر می‌شـود و در حـالی که این ممکن است در ابتـدا چنـدان زیاد به نظر نرسد، اما می‌تواند در آینده اثرات ویرانگـری بر سیاره‌ی ما داشته باشد. هرچند میــدان گرانشی زمین باید برای جلوگیری از حرکت مارپیچی همیشـگی مـاه در فضا کافی باشد، فاصله‌ی فضاینده بین آن و زمین نهایتا سـرعت چـرخش سـیاره‌ی ما را تا نقطه‌ای پـایین خواهد آورد که یک روز بیش از یک مــاه طــول خواهد کشــید و جریان جـزر و مد اقیانوس‌ها در جـای خـود قفل خواهند شد.

1. سیاه‌چاله‌ها

ســیاه‌چاله‌ها، که عموما از مــرگ ســتاره‌های غــول‌پیکر تشـکیل می‌شـوند، منـاطق فـوق مـتراکم فضا هسـتند با کشش گرانشی زیاد که نور را در دام می‌اندازند و بـاعث ناهمگونی زمان می‌شـود. تنها یک سـیاه‌چاله‌ی کوچک در منظــومه‌ی شمسی‌مان ســیاره‌ها را از مــدار خـــارج و خورشـــیدمان را قطعه قطعه خواهد کـــرد. اگر این به خودی خود به انـدازه‌ی کـافی ترسـناک نیسـت، بدانید که ســیاه‌چاله‌ها می‌توانند هر ثانیه در کهکشـــان میلیون‌ها کیلومـتر پیچ و تـاب بخورنـد، و به دنبـال خـود آثـاری از ویرانی به جای بگذارند.

مطلب مرتبط: 25 عجیب‌ترین رکوردهای جهان: هرگز تصمیم به شکستن این رکوردها نگیرید!

حقیقت درباره فضا 22: اشعه‌ی گاما

قدرتمندترین نوع انفجار در جهان، انفجارهای اشعه‌ی گاما بسیار شدید هستند، انفجارهای پربسامد تشعشع الکترومغناطیسی که در هزارم ثانیه انرژی به اندازه‌ی انرژی که خورشیدمان در تمام طول عمر خود ساطع خواهد کرد حمل می‌کنند. اگر یکی از این اشعه‌ها به زمین برخورد کند می‌تواند ظرف چند ثانیه اتمسفر ازن را چاک بدهد، و بعضی از دانشمندان حتی انقراض گسترده‌ی 440 میلیون سال پیش را به انفجار حاصل از برخورد اشعه‌ی گاما با زمین نسبت می‌دهند.

1. جاذبه‌ی صفر

این وضعیت، که به لحاظ علمی به آن میکروگرانشی می‌گویند، وقتی رخ می‌دهد که شی‌ای در یک حالت سقوط آزاد قرار دارد و بی‌وزن به نظر می‌رسد. هرچند ممکن است شناور بودن مثل یک فضانورد جالب به نظر برسد، اما زمان طولانی در شرایط جاذبه‌ی صفر بودن می‌تواند اثرات ذهنی و جسمی بلندمدتی بر انسان‌ها داشته باشد.

حقیقت درباره فضا 20: جوشکاری سرد

این‌جا روی کره‌ی زمین، گازهای جو با فلزها واکنش نشان می‌دهند تا لایه‌ای نازک از اکسیداسیون ایجاد کنند. با وجود این، خلاء موجود در فضا هیچ اتمسفری ندارد و بنابراین باعث نمی‌شود هیچ اکسیداسیونی رو

فلزها شـــکل بگـــیرد، که به یک واکنش جـــالب منتهی می‌شود. این واکنش جوشکاری سـرد نامیـده می‌شـود و وقـــتی دو فلز با ســـاختار مولکـــولی یکســـان روی هم فشــرده و به صــورت دائمی به هم جــوش می‌شــوند به نحوی که گـویی یک تکه هسـتند رخ می‌دهد. در حـالی که ممکن است تمـیز و مـرتب به نظر برسـد، اما بـاعث چند مشــکل در ماهواره‌هــای اولیه شد و می‌تواند تعمــیرات داخل فضا را بسیار نیرنگ‌آمیز کند.

مطلب مرتبط: 30 جالبترین حقیقت دربـاره سامسـونگ که شاید نشنیده باشید

1. زندگی بیگانه

جهــان گســترده است و به طــرز بــاورنکردنی قــدیمی، بنابراین احتمال وجود سیارات دیگری مثل زمین که روی آن‌ها زنـــــــدگی جریـــــــان دارد اصلا بعید نیست. طبق پـارادوکس فـرمی، احتمـال بـالای زنـدگی فرازمیـنی در فضا با کمبود ادله‌ی آشـکار موید آن در تنـاقض است. در مقطع کنونی، ما مطمئن نیسـتیم کـدام یک ترسـناک‌تر است: این حقیقت که ممکن است در جهان تنها نباشیم، یا امکان تنها بودن‌مان.

حقیقت درباره فضا 18: سیاره‌های سرکش

ســیاره‌های ســـرکش، که بعد از شـــکل‌گیری سیســـتم سیاره‌ای‌شــان در فضا رها شــدند، پیکرهــای ســیاره‌ای هستند که آزادند کیهان را بگردند، و در مسـیر عبورشـان هر چیزی را خرد و نابود کنند. چون آن‌ها به دور خورشید نمی‌چرخند، سیاره‌های سرکش اغلب دمای سطح بســیار سردی دارند. با وجود این، به خـاطر هسـته‌های مـذاب و

عـایق یخی، عـده‌ای از دانشـمندان چـنین نظریه‌پـردازی می‌کنند که این ســـیاره‌های پرسه‌زن می‌توانند حـــاوی اقیانوس‌هـای زیرزمیـنی وسـیعی باشـند که موید وجـود حیات است.

1. زمان سفر

در 1969، فــرود آمــدن ماه‌نشــین آوپولو 11 بر روی ماهواره‌ی خودمان در ماه، 3 روز طول می‌کشـید. از آن موقع به بعد فنـــاوری ما به ســـرعت رشد کـــرده است: می‌توانیم انتظار داشته باشیم ظـرف 7-9 مـاه به مـریخ برسیم و رسیدن به پلوتون فقط حـدود 10 سـال طـول خواهد کشید. فاصله‌ها خارج از منظومه‌ی شمسی حـــتی شدیدتر هم می‌شوند: حتی در سفر کردن با سرعت نور، رسیدن به نزدیک‌تـرین سـتاره، آلفا سـنتوریون، 4 سـال زمـان می‌بـرد و رسـیدن به مرکز کهکشـانی راه شـیری بیش از 100.000 سال طول خواهد کشید.

حقیقت درباره فضا 16: دمای شدید

بسته به این که در کجای فضا قرار داشته باشید، احتمال دارد که خودتـــان را در یک شـــرایط بســـیار شـــدید بیابید. گرمای ساطع شده از یک ابرنواختر می‌تواند به دمای 50 میلیـــون درجه‌ی سلســـیوس یا بیشـــتر برســـد، پنج برابر بیشتر از یک انفجار هسته‌ای. در طرف دیگـر، دمـای پس زمینه‌ی کیهـــانی فضا منفی 270 درجه‌ی سلســـیوس است، فقط کمی گرم‌تر از صـفر مطلق. قطعا در چـنین دمایی دوست ندارید کت‌تان را جا بگذارید.

1. تاریکی

ترس داشتن از تـاریکی چـیز احمقـانه‌ای نیست که فقط بچه‌ها آن را تجربه کننــد، این تــرس یک صــفت تکــاملی است که برای محـافظت از خـود در برابر خطـرات کمین کرده در دل ناشناخته‌ها در انسـان‌ها شـکل گرفته است. تنها دلیلی که این روزها بزرگســالان از آن‌چه نمی‌توانند ببینند نمی‌ترســـند آن است که از طریق تجربه آموخته‌اند احتمال پنهان شـدن هیولاها زیر تخت خیلی پـایین است. اما، در فضا، تاریکی نمایانگر یک خلاء کاملا کشف نشــده است که تا بی‌نهایت ادامه پیدا می‌کند، در نتیجه ترسیدن از خطراتی که خارج از محدوده‌ی دید ما در کمین هستند یک واکنش کاملا قابل درک است.

1. مگنتار (ستاره‌ی مغناطیسی/مغنااختر)

مگنتارها ستاره‌های نوترونی بی‌نهـایت مـتراکم هسـتند. در واقــع، آن‌ها اساسا یک ســتاره‌ی کامل هســتند که با کــره‌ای به عــرض فقط 15 مایل تصــادف کرده‌اند. یک قاشق چایخوری از مگنتار حاوی جـرمی به انـدازه‌ی 900 هـرم بـزرگ جـیزه است. آن‌ها هم‌چـنین در برگیرنـده‌ی قوی‌ترین میدان‌های مغناطیسی شناخته شـده در جهـان هستند، میـدان‌هایی آن قـدر قـوی که هر چـیزی به آن‌ها نزدیک شود در سطح اتم از هم شکافته می‌شود.

حقیقت درباره فضا 13: آتروفی عضلانی اسکلتی

حفظ سطح مناسـبی از ورزش این‌جا روی زمین به قـدر کافی سـخت هسـت، اما در شـرایط جـاذبه‌ی صـفر فضا حـــتی می‌تواند ســـخت‌تر هم باشد. فضـــانوردانی که از ایســـتگاه بین‌المللی فضـــایی بازدید می‌کنند بعد از شش هفته در فضا بودن نشانه‌های جدی از آتــروفی عضــلانی

در آن‌ها پیــدا شــده است و این به خــاطر یک برنــامه‌ی سلامتی و تناسب اندام سفت و سخت است.

1. سیاره‌ی زهره

به رغم آن که نــام خــود را از الهه‌ی رومی عشق گرفته اســت، زهــره (ونــوس) شــاید جهنمی‌تــرین ســیاره‌ی منظـومه‌ی شمسی ما باشد. با دمـای سـطحی نزدیک به 500 درجه‌ی سلسیوس، فشار جـوی آن 90 برابر زمین است، و باران اسید سـولفوریک بی‌وقفـه، که به راحـتی بر ســطح آن می‌بــارد ظــرف چند لحظه شــما را خواهد کشت. این قطعا سـیاره‌ای نیست که دلتـان بخواهد روی آن به گردش بروید.

حقیقت درباره فضا 11: ماده‌ی تاریک / انرژی تاریک

ما چیز کمی درباره‌ی جهان می‌دانیم. در واقـع، ما کمـتر از 5٪ چیزی را که از آن ساخته شده است دیده‌ایم. 95٪ بقیه ماده‌ی تاریک یا انرژی تاریک است. حدود یک جهارم جهـان از مـاده‌ی تاریک درست شـده اسـت، تـوده‌ای که نمی‌توانیم آن را در فضا ببینیم یا پیدا کنیم، اما به خاطر اثــراتش بر رفتــار محیط اطــرافش باید در آن‌جا وجــود داشته باشد. بـاقی جهـان انـرژی سـیاه اسـت، که بخش اعظمی از مـاهیت حقیقی آن ناشـناخته است. با وجـود این، ما کاملا مطمئن هستیم که این انرژی نقشی حیاتی در گسترش جهان ایفا می‌کند.

1. تابش زمینه

اتمســفر زمین و میــدان مغناطیسی از ما در برابر چــیز واقعا تند و زننــده‌ای به نــام تــابش محــافظت می‌کند.

پرتوهـــای کیهـــانی، بادهـــای خورشـــیدی، و ذرات الکترومغناطیسی در جهـان نفـوذ می‌کننـد، به نحـوی که فضانوردان در حال سفر بین زمین و مـریخ هر پنج شش روز یک بار یک سی‌تی‌اسـکن کامل پر از تـابش دریـافت می‌کنند. هر کـدام که قبل از رسـیدن به هـدف تسـلیم بیمـاری تـابش نشـوند تقریبا به طـور قطع در طـول عمرشان دچار سرطان شدید می‌شوند.

حقیقت درباره فضا 9: خورشید در حال گسترش

خورشـید ما پیوسـته از همجوشی هسـته بـرای تـرکیب هیـدروژن و هلیـوم جهت حفظ تشعشع خـود اسـتفاده می‌کند: با وجـود این، هیـدروژن آن بی‌پایـان نیسـت، و وقـتی تمـام شـود، خورشـید داغ‌تر و داغ‌تر خواهد شد. نهایتـا، آن قـدر داغ می‌شـود که جو زمین می‌سـوزد و از بین می‌رود و اقیانوس‌هـــای ما به طـــور کامل تبخـــیر می‌شوند. آن‌گاه، وقتی تمـام هیـدروژن خورشـید از بین رفت، خورشـید رو به بـیرون گسـترش پیـدا می‌کند و به یک غـول سـرخ‌رنگ تبـدیل می‌شـود و یک بـار و بـرای همیشه زمین را محو می‌کند.

1. فرا نو اختر

ابر نو اخترها با داشـــتن انـــرژی صد برابر بزرگ‌تر از نواخترهای استاندارد، انفجارات قدرتمندی هسـتند که در هنگـــام مـــرگ یک ســـتاره‌ی عظیم رخ می‌دهند. هرچند عـواملی که بـاعث می‌شـوند یک سـتاره به فرانواخـتر تبـدیل شـود به طـور گسـترده قابل بحث هسـتند، ما نمی‌دانیم که نتیجه اغلب یک سیاهچاله است یا سـتاره‌ی نـوترونی. فـرا نو اخترها هم‌چـنین منبع انفجارهـای

اشعه‌ی گاما در جهان هستند، و آنقـدر روشن هسـتند که با تلسکوپ از فاصله‌ی میلیون‌ها سال نوری دیده شوند.

1. ارتعاشات الکترومغناطیسی

فضاء عملا یک خلاء کامل است، یعنی می‌توانید روی این حقیقت خسـاب کنید که هنگـامی که خـارج از سـفینه‌ی خود هستید هیچ صدایی را متوجه نخواهید شد. در خـالی که فکر سـکوت کامل ممکن است به خـودی خـود دیوانه‌کننـده باشـد، بـاور نکنید که فقط به خـاطر آن که نمی‌توانید چـیزی بشـنوید پس صـدایی وجـود نـدارد. به خـاطر نبـود گازها بـرای حـرکت آن‌هـا، امـواج صـوتی در فضاء حاضر نیستند، اما صداها هم‌چنان در فضا از طریق ارتعاشـات الکترومغناطیسی منتقل می‌شـوند. ناسا بعضی از این ارتعاشات را از اجسـام آسـمانی منتخب در منظومه‌ی شمسی ضـبط و آن‌ها را بـازپخش کـرد، که به اکتشـاف بـرخی از اثـرات ترسـناک علمی تخیلی واقعا وحشتناک منجر شد.

1. هر چیزی می‌تواند شما را بکشد

در فضـا، فرصـتی بـرای اشـتباه وجـود نـدارد: حـتی کوچک‌ترین خطا شما را می‌تواند بکشد. از 430 انسانی که به فضا فرستاده شـده‌اند، 18 نفر هرگز به خانه بـاز نگشـتند. پیشـرفت‌ها در فنـاوری پروازهـای فضـایی را امـروزه بسـیار امن‌تر از قبل کـرده است. در دهه‌ی 1970، حدود 30٪ از آدم‌هایی که به فضا رفتند مردند: با وجود این، دورترین جایی که تا کنون مسـافرت کـرده‌ایم کـره‌ی مـاه بـوده است. سـفر به مـریخ خطر را ده برابر

خواهد کرد، و فراتر از آن رفتن هنوز ورای ظرفیت‌ها و توانایی‌های ما است.

حقیقت درباره فضا 5: اتساع زمانی

فرض کنید یک فضانورد در فضا با سرعتی نزدیک به سرعت نور در حال سفر است. حالا تصور کنید شخصی روی زمین ایستاده است. طبق نظریه‌ی نسبیت فضایی انیشتین، فضانورد زمانی بسیار کندتر از شخص ساکن را تجربه خواهد کرد هرچند هیچ یک تفاوت زمانی که بر آن‌ها می‌گذرد را درک نخواهند کرد. وقتی فضانورد نهایتا به زمین بر می‌گردد، حتی اگر چند سال از زمانی که او زمین را ترک کرده است گذشته باشد، تنها کسری از آن مدت از سن او گذشته است. این اصل به اتساع زمانی معروف است، و هرچند هنوز باید فناوری را ارتقاء دهیم تا به ما اجازه بدهد انسان‌ها را با سرعت کافی حرکت دهیم تا بتوانیم به اثراتش پی ببریم، مواردی از آن را هنگام مطالعه‌ی ذرات بسیار پر سرعت در آزمایشگاه‌ها مشاهده کرده‌ایم.

1. ستارگان فوق سریع

ستاره‌های فوق سریع، که گمان می‌شود نتیجه‌ی برخورد نزدیک با یک سیاهچاله باشند، ستاره‌هایی هستند که از منظومه‌های خود خارج شده و موشک وار با سرعتی تا حدود 2 میلیون مایل در ساعت وارد فضای بین کهکشانی شده‌اند. هرچند اکثر ستارگان فوق سریعی که تا کنون شناسایی کرده‌ایم اندازه و جرمی مشابه خورشید دارند، می‌توانند به لحاظ نظری هر اندازه‌ای داشته باشند و حتی به سرعت‌های باورنکردنی‌تر برسند.

حقیقت درباره فضا 3: شراره‌ی خورشیدی

جدای از آفتاب سوختگی‌های گاه به گاه، خورشیدمان میلیاردها سال برای ما گرما و نور فراهم کرده است. با وجود این، اجازه ندهید ستاره‌ی محلی‌مان شما را گول بزند. خورشید ما یک میاسما (بخار بد بوی) وسیع از پلاسمای تابان است که می‌تواند انفجارهای عظیمی از تشعشع خورشیدی به صورت تصادفی پرتاب کند. هرچند این احتمال وجود ندارد که آن‌ها مستقیما حیات بر روی کره‌ی زمین را به خطر بیندازند اما، این شراره‌های خورشیدی می‌توانند پالس‌های الکترومغناطیسی ایجاد کنند که شبکه‌های برق را نابود کنند، در سیستم ارتباطات رادیویی اختلال ایجاد کنند و عملا فناوری را از کار بیندازند.

1. افت فشار

بدیهی است که در فضا هیچ هوایی وجود ندارد، اما، این به معنی خطری بیشتر از آن است که فقط مجبور باشید نفس‌تان را برای مدتی طولانی حبس کنید. بدن انسان به فشار جو زمین عادت کرده است، که به همین خاطر وقتی با هواپیما اوج می‌گیرید یا بر فراز جاده‌های کوهستانی سفر می‌کنید ممکن است در گوش‌تان صدا احساس کنید. در فضاهای خلاء گونه، هیچ فشار هوایی وجود ندارد. در همان لحظه‌هایی که از سفینه‌ی فضایی‌تان پا بیرون بگذارید، تمام آب درون بدنتان به جوش خواهد آمد و تبخیر خواهد شد، بعد به سرعت بدن‌تان بزرگ می‌شود تا جایی که مثل یک بادکنک بیش از حد پر شده می‌ترکید.

حقیقت درباره فضا 1: مِه‌رُمب / مِه گسست

هر چیزی باید به پایان برسد، اما آیا برای هرچیزی پایانی وجـود خواهد داشـت؟ دانشـمندان موافق هسـتند که به احتمال فراوان برای جهـان پایـانی قطعی وجـود خواهد داشـت، اما چگونه این اتفـاق رخ می‌دهد هنـوز قطعی نیست. یک نظـریه‌ی رایج بیـان می‌کند که یک مه‌رمب وجود خواهد داشت، که در آن نیروهای گرانشی در جهان به نهایت خود خواهند رسید و باعث می‌شـوند کل جهـان از گسـترش بـاز ایسـتد و به درون خـود جمع شـود، که نهایتا قبل از ناپدید شدن در نیسـتی به یک نقطه‌ی واحد بی‌نهایت کوچک تبدیل می‌شود.

نظـریه‌ی دیگـر، که با نـام مه گسست شـناخته می‌شـود، بیـان می‌کند که جهـان تا نقطه‌ای گسـترش پیـدا خواهد کرد که جاذبه به تمامی معـنی خـود را از دست می‌دهد و کیهـان به معنـای دقیق کلمه از هم فـرو می‌پاشد:حـتی ذرات موجـود در اتم نهایتا به صـورت شـناور از یک‌دیگر دور خواهند شد. راسـتش را بخواهید ما نمی‌تـوانیم تصمیم بگیریم که کدام یک ترسناک‌تر است.

حقیقت درباره‌ی سیاره‌ی ناهید (زهره) که نمی‌دانستید

انسان از آغاز تاریخ، همیشه موجودی کنجکاو بـوده است و همـواره سـعی کـرده که نسـبت به اطـراف خـود آگـاه باشد. یکی از موضـــوعاتی که توجه عـــده‌ی زیـــادی از انسان‌ها را همـواره به خـود جلب کـرده اسـت، فهمیـدن مطالبی در مورد سیارات دیگر بوده است.

امروزه افراد زیادی در حال تلاش برای فهمیدن حقایقی جالب در مورد این سیارات هستند. یکی از این ســیاره‌ها «ناهید» نـام دارد. در ادامه با برترین‌ها همـراه باشـید تا مطالبی را راجع به سیاره‌ی ناهید بیان کنیم، که احتمـالاً آن‌ها را نمی‌دانستید.

1. نام این سیاره

نام این سیاره موضوع جـالبی است که شـاید زیـاد به آن توجه نشــود. این نـــام از الهه‌ی عشق و زیبـــایی یونـــان باســتان که معــروف به «آفــرودیت» است گرفته شــده است و رومی‌ها آن را در زبـــــان لاتین «ونـــــوس» می‌نامیدند.

1. دوقلو با زمین

سیاره‌ی ناهید معمولاً با نام دوقلـوی زمین شـناخته نـیز می‌شـود. این دو سـیاره تقریبـاً به یک انـدازه و یک وزن هسـتند که همین امر بـاعث تشـابه این دو سـیاره به هم می‌شـود. علاوه بر این، سـیاره‌ی ناهید دقیقـاً شـبیه به کره‌ی زمین دارای یک سطح خاکی است و شـرایط آب و هوایی این دو سیاره نیز به هم شبیه است.

1. پیرتر از زمین

پژوهشگران معتقدند که تمام سیارات منظومه‌ی شمسی همزمان با هم و حدوداً 4.6میلیارد سال پیش تشکیل شده‌اند. با این وجود سن تخمین زده شده‌ی سیاره‌ی ناهید، چیزی در حدود 300 تا 400 میلیون سال است. به یاد داشته باشید که سن زمین چیزی در حدود 100 میلیون سال است؛ بنابراین سن سیاره‌ی ناهید بسیار بیشتر از کره‌ی زمین است.

1. نزدیک به خورشید

اگر فرض کنیم که دقیقاً بر روی خورشید ایستاده‌اید و به سیارات دیگر نگاه می‌کنید، از همان نقطه، سیاره‌ی ناهید بعد از عطارد دومین سیاره‌ی نزدیک به خورشید به حساب می‌آید که شما آن را مشاهده خواهید کرد. نور خورشید پس از حدود شش دقیقه به سیاره‌ی ناهید خواهد رسید در حالی که نور خورشید پس از هشت دقیقه به کره‌ی زمین می‌رسد؛ بنابراین سیاره‌ی ناهید نسبت به کره‌ی زمین بسیار گرم‌تر است.

1. سیاره‌ای درخشان

سیاره‌ی ناهید یکی از درخشنده‌ترین سیاره‌های منظومه‌ی شمسی محسوب می‌شود. در هنگام شب اگر به دقت به آسمان نگاه کنید، می‌توانید علاوه بر ماه این سیاره را هم مشاهده کنید.

1. سیاره‌ای به شدت گرم

همانطور که قبل‌تر اشاره کردیم، این سیاره به علت نزدیکی به خورشید، دمای بالایی دارد. نکته‌ی جالب در

مورد این سیاره این است که، با وجود این که سیاره‌ی عطارد به خورشید نزدیک‌تر است، اما ناهید داغ‌ترین سیاره‌ی منظومه‌ی شمسی به حساب می‌آید.

برای فهمیدن گرمای این سیاره، بهتر است بدانید که دما در این سیاره به 462 درجه‌ی سانتی‌گراد هم می‌رسد. دمایی که تقریباً فلز سرب در آن ذوب می‌شود.

1. سیاره‌ای فصلی

شاید شما هم این مطلب را شنیده باشید که سیاره‌ی ناهید دقیقاً مانند زمین، زمستان‌های سردی دارد. اما اشتباه نکنید، با این‌که در زمستان‌ها هوا در سیاره‌ی ناهید خنک‌تر می‌شود، اما هنوز به علت نزدیکی به خورشید این سیاره به شدت داغ و گرم است.

1. حرکت در جهت عقربه‌های ساعت

تقریباً تمام سیارات منظومه‌ی شمسی در جهت خلاف عقربه‌های ساعت در محور خود می‌چرخند. اما این مطلب در مورد سیاره‌ی ناهید و «اورانوس» صدق نمی‌کند.

محققان بر این اعتقاد هستند که احتمالاً این امر به علت برخورد این سیاره به سیارک یا اشیاء دیگر بوده است و باعث شده که مسیر چرخش این سیاره عوض شود. علاوه بر این موضوع، مدار سیاره‌ی ناهید برخلاف سایر سیارات منظومه‌ی شمسی دایره‌ای شکل است.

1. سیاره‌ای با فشار جوی بالا

با وجـود هم‌انـدازه بـودن این سـیاره و کـره‌ی زمین، اما فشار جوی در این سـیاره بسـیار بیشـتر از کـره‌ی زمین است. اگر بخواهیم به طور دقیق به این موضـوع اشـاره کـنیم باید بگـوییم کـه، فشـار جو در سـیاره‌ی ناهید 92 برابر کـره‌ی زمین اسـت؛ بنـابراین هر سـیارکی که به سـیاره‌ی ناهید نزدیک شـود، به سـرعت و توسط فشـار زیادی خرد خواهد شد.

1. سیاره‌ای با میدان مغناطیسی ضعیف

در کمـال تعجب ناهید با وجـود شـباهت زیـاد به کـره‌ی زمین، اما میدان مغناطیسی ضـعیفی دارد. تا کنـون هیچ توضـیح و اسـتدلالی راجع به این موضـوع مطـرح نشـده است و این موضـوع یکی از اسـرار نهفته در مـورد این سیاره است.

1. سیاره‌ای مناسب برای بادبادک‌ها!

در سـیاره‌ی ناهید وزش بـاد در لایه‌هـای ابرهـای میـانی می‌تواند به سـرعت عجیب 720 کیلومـتر بر سـاعت نـیز برسد. این عدد از سرعت شدیدترین گردبادهـای رخ داده بر روی کره‌ی زمین نیز بیشتر است.

1. یکی از نزدیک‌ترین سیاره‌ها به زمین

تا چنـدی پیش پژوهشـگران بر این اعتقـاد بودند که سـیاره‌ی ناهید نزدیک‌تـرین سـیاره به زمین محسـوب می‌شود. با وجود این که سیاره‌ی ناهید با چرخش به دور مـدار خـود به زمین نزدیک‌تر می‌شـود، اما جـالب است بدانید که، سیاره‌ی عطـارد نزدیک‌تـرین سـیاره به کـره‌ی

زمین محسـوب می‌شـود. اما ناهید نـیز به نـوعی یکی از همسایه‌های ما به حساب می‌آید!

1. ابرها همه جا هستند

بیایید فرض کنیم که ما توانسته‌ایم بر روی این سـیاره‌ی به شـدت گـرم قـدم بگـذاریم. فکر می‌کنید که منظـره‌ی سطح این سیاره چگونه خواهد بود؟

شاید برایتان جالب باشد که بدانیـد، حـتی اگر بتـوانیم بر روی این سـیاره گـام بگـذاریم، نمی‌تـوانیم چـیزی به جز ابراهای متراکم را ببینیم. شدت تراکم ابرها در سـیاره‌ی ناهید به اندازه‌ای بالا است که حـتی بر روی این سـیاره، خورشید هم قابل مشاهده نیست!

1. سیاره‌ای غیر قابل زندگی برای انسان

اگرچه دانشـمندان هنـوز به این نتیجه نرسـیده‌اند که آیا می‌تـوان بر روی این سـیاره زنـدگی کـرد یا خـیر، اما با توجه به دمای زیاد و فشار جـوی بسـیار بـالا، هیچ یک از گیاهان یا حیوانات موجود بر روی کره‌ی زمین نمی‌توانند بر روی این سیاره زندگی کنند.

1. ارسال 40 فضاپیما و کاوشگر به این سیاره

با وجود این که این سیاره برای انسان غیر قابل زنـدگی اسـت، اما تا کنـون بـرای فهمیـدن مطـالبی راجع به این سیاره، 40 کاوشگر به این سیاره فرستاده شده است و اطلاعـاتی ارزشـمند را نـیز در اختیـار دانشـمندان قـرار داده‌اند.

1. اولین کاوشگر فرود آمده بر روی این سیاره

نخستین فضاپیمایی که بر روی این سیاره فرود آمد، «ونرا 7»ـ نام داشت که در 15 دسامبر سال 1970 توسط دولت شوروی به سطح این سیاره فرستاده شد.

پیش از این فضاپیما، دولت شوروی یک‌بار دیگر نیز برای رساندن فضاپیمایی به سطح این سیاره تلاش کرده بود که این اتفاق با شکست مواجه شده بود. به دلیل وزش بادهای شدید و گرمای زیاد، کاوشگرهای معدودی می‌توانند بر روی سطح این سیاره فرود بیایند.

1. یونانیان باستان آن را «ائسفروس» و «هسپروس» می‌نامیدند

هنگامی که مدار سیاره‌ی ناهید از مدار کره‌ی زمین عبور می‌کند، بر روی سطح این سیاره به جای طلوع خورشید، غروب خورشید قابل مشاهده است. به همین دلیل دانشمندان از سیاره‌ی ناهید با نام‌های «ستاره‌ی صبح» و «ستاره‌ی عصر» یاد می‌کنند.

در یونان باستان نیز برخی گمان می‌کرده‌اند که ناهید از دو ستاره‌ی مجزا تشکیل شده است. اولین کسی که در یونان باستان متوجه شد که هر دو نما مربوط به یک سیاره است، ریاضیدان افسانه‌ای «فیثاغورس» بود. یونانیان ناهید را که در طول روز قابل مشاهده بود «ائسفروس» و این سیاره را در طول شب «هسپروس» می‌نامیدند.

1. یک کره‌ی کامل

سیاره‌ی ناهید شکلی کاملاً کروی را دارد. دو سیاره‌ی دیگری که شکلی کروی دارند، سیاره‌ی عطارد و سیاره‌ی کوتوله‌ی پولوتو هستند.

1. وجود یک اقیانوس

دانشمندان در ابتدا گمان می‌کردند که سطح این سیاره کاملاً خشک و بدون آب است. اما پژوهش‌های جدید بر روی این سیاره ثابت می‌کند که قسمت‌هایی از این سیاره دارای آب است و اقیانوسی کم عمق بر روی این سیاره وجود دارد.

1. آتشفشان‌ها در همه جا وجود دارند

سیاره‌ی ناهید بیشتر از هر سیاره‌ی دیگری در منظومه‌ی شمسی دارای آتشفشان است. اخترشناسان توانسته‌اند تا کنون نزدیک به 1600 آتشفشان بزرگ را بر روی این سیاره شناسایی کنند. این در حالی است که آتشفشان‌های کوچک دیگری نیز بر روی سطح این سیاره موجود می‌باشند.

1. سیاره‌ای بدون قمر

قمرهای زیادی در منظومه‌ی شمسی وجود دارند. در حالی که سیاره‌های زیادی در منظومه‌ی شمسی وجود دارند که قمرهای زیادی دارند، اما سیاره‌ی ناهید هیچ قمری ندارد. ناهید و عطارد دو سیاره‌ی منظومه‌ی شمسی هستند که هیچ قمری ندارند.

1. شکل‌های مختلف ناهید

ممکن است این ســـیاره قمر مخصـــوص به خـــودش را نداشته باشد، اما حالت‌هایی شبیه به مــاه را دارد. گالیله در سال 1610 مشاهده کـرد که ناهید دارای حالت‌هـایی شبیه به ماه است.

1. «جمعه» به معنی «روز ناهید» است.

آیا می‌دانید چه روزی از هفته به سیاره ناهید تعلق دارد؟ جمعه! این روز در فرهنگ‌های باستانی به گوی آســمانی ناهید (زهـره یا ونـوس) پیوند داده شـده است. در زبـان انگلیسی جمعه «Friday»ـ ریشه در کلمه Frigedaeg دارد که به معنی «روز ناهید» است.

1. رعد و برق‌های زیاد

در تصــاویر و داده‌هــایی که در ســال 2007 توسط یک فضاپیما به ثبت رسیده است، کاملاً مشـخص است که در این ســیاره رعد و برق‌هــای زیــادی اتفــاق می‌افتد. در حقیقت چندیدن برابر کـره‌ی زمین در سـطح این سـیاره رعد و برق رخ می‌دهد.

1. سیاره‌ای با روزهایی واقعاً طولانی

از نظر علمی یک روز، زمـــــــانی است که طی آن یک سیاره یک چرخش را به دور محور خود انجام می‌دهد. در مورد زمین این روند 24 ساعت به طـول می‌انجامد. این در حــالی است که در مــورد ســیاره‌ی ناهید این مســئله کمی متفــاوت است. یک روز در ســیاره‌ی ناهید برابر با 117 روز کره‌ی زمین است و این سیاره دارای روزهایی واقعاً طولانی است.

حقیقت بسیار جالب در مورد بدن انسان که شاید از آن‌ها اطلاع نداشته باشید

تنها بخش از بدن که خون در آن جریان ندارد، قرنیه چشم است. این عضو بدن، اکسیژن موردنیاز خود را مستقیما از هوا دریافت می‌کند.

مغز نیز همانندهارددیسک‌های اکسترنال، ظرفیت محدودی برای حافظه دارد که گفته می‌شود بیش از 4 ترابایت روی یک‌هارددرایو است.

نوزاد تازه متولد شده می‌تواند تا حداکثر 7 ماهگی، به طور همزمان نفس کشیده و غذا قورت بدهد.

جمجمه انسان از حداکثر 29 استخوان متفاوت تشکیل شده است.

پیام‌های عصبی که از مغز مخابره می‌شوند با سرعت 274 کیلومتر در ساعت به سمت مقصد حرکت می‌کنند.

مغز یک انسان در طول روز، جریان الکتریکی بیشتری از تمامی خطوط مخابراتی در سراسر دنیا تولید می‌کند.

بدن انسان به طور میانگین حاوی مقدار کافی سولفور برای کشتن کک‌های میانگین جمعیت سگ‌هاست. هم‌چنین میزان کربن موجود در بدن افراد برای تولید 900 عدد مداد کفایت می‌کند. از دیگر موارد می‌توان به دارا بودن پتاسیم کافی برای سوزاندن توپ اسباب بازی، چربی کافی برای تولید 7 قالب صابون و آب کافی برای پر کردن بشکه 50 لیتری اشاره کرد.

قلب انسان به طور میانگین در طول عمر خـود (به طـور متوسط) حدود 182 میلیون لیتر خون پمپاژ می‌کند.

در حـالی که دارید این نوشـته را می‌خوانیـد، 50 هـزار سلول در بدن شـما مـرده و با نمونه‌هـای جدید جـایگزین می‌شود.

جــنین انســان در طــول سه مــاه نخست آبســتنی، اثر انگشت پیدا می‌کند.

تپش قلب زنان سریع‌تر از مردان است.

مردی به نـام «چـارلز آزبـورن» به مـدت 68 سـال دچـار سکسه بود.

افراد راست دست به طور میانگین حدود 9 سال بیشـتر از افراد چپ دست عمر می‌کنند.

تقریبا دوسوم جمعیت دنیا هنگام بوسیدن سر خـود را به سمت راست خم می‌کنند.

به طـور میـانگین افـراد 90 درصد از خواب‌هـای خـود را فراموش می‌کنند.

طـول تقریـبی مجمـوع رگ‌هـای خـونی موجـود در بـدن انسان، حدود 100 هزار کیلومتر است.

به طور میانگین، سرعت تنفس هر فرد در بهار یک سوم بیشتر از فصل پائیز است.

انسان‌ها در زمـان مـرگ می‌توانند به طـور متوسط 150 تریلیون خاطره و اطلاعات در طول زندگی خود را به یاد بیاورند.

ما 80 درصد از گرمای بدن را از طریق سر خود از دست می‌دهیم.

وقتی گونه‌های‌تان گل می‌اندازد، به طـور همزمـان رنگ معده تان هم قرمز می‌شود.

احساس تشنگی زمانی به وجود می‌آید کمبود آب برابر با یک درصد از وزن بـــدن می‌شـــود. کمبـــود آب بیش از 5 درصد موجب غش کردن و بیش از 10 درصد باعث مـرگ می‌شود.

بدن انسان دست کم 700 آنزیم فعال دارد.

انسان تنها موجود زنده‌ای است که به کمر می‌خوابد.

یک کودک 4 ساله به طور میانگین در هر روز 450 سوال می‌پرسد.

نه تنها انسان، بلکه کوآلاها نیز اثر انگشت منحصربه فرد دارند.

فقط یک درصد از باکتری‌هـای موجـود در بـدن می‌توانند به بیماری منجر شوند.

همه انسـان‌های زنـده در دنیا می‌توانند به راحـتی در یک مکعب با ابعاد 1000 متری جا شوند.

نام علمی ناف، آمبیلیکوس (حفره) است.

دنـــدان تنها عضو از بـــدن هســـتند که تـــوان تـــرمیم و بازسازی خود را ندارد.

به طور میانگین، انسان برای خوابیدن به 7 دقیقه زمان نیاز دارد.

راست دست‌ها بیشــتر غــذای خــود را در ســمت راست دهان می‌جوند و این مورد به همین تـرتیب در مـورد چپ دست‌ها مصداق دارد.

فقط 7 درصد از مردم دنیا چپ دست هستند.

عطر خـوب سـیب و مـوز می‌تواند به کـاهش وزن افـراد کمک کند.

اگر یک نفر موهـایش را در تمـام طـول عمر خـود کوتـاه نکند، بلندی این موها حدود 725 کیلومتر خواهد بود.

در میان تمـام کسـانی که قـادر به تکـان دادن گوش‌هـای خود هستند، فقط یک سـوم از آن‌ها می‌توانند فقط یکی از گوهای‌شان را تکان دهند.

هر انسانی به طور متوسط در تمام عمر خود 8 عنکبوت ریز را قورت می‌دهد.

وزن تقریــبی مجمــوع باکتری‌هــای بــدن هر انســان 2 کیلوگرم است.

99 درصد از کلسیم موجود در بدن هر فرد، در دندان‌های وی قرار دارد.

لب‌هـای انسـان 100 برابر بیشـتر از نـوک انگشـتان وی حساسیت دارد.

یک بوسه باعث افزایش ضربان قلب تا 100 برابر بیشتر می‌شود.

مجموع قدرت عضـله‌های جویـدن در یک طـرف فک برابر با 195 کیلوگرم است.

هر فـردی هنگـام بوسـیدن دیگـری 278 بـاکتری به وی منقل می‌کند که 95 درصد از آن‌ها غیرمضر هستند.

پارتندوفوبیا، نوعی ترس از دختران باکره است.

اگر تمامی آهن موجـود در بـدن انسـان را جمع کنیـد، به اندازه یک تاس کوچک می‌شود.

بیش از یکصد نـــوع ویـــروس گونـــاگون بـــرای ایجـــاد سرماخوردگی وجود دارد.

اگر کسی در مدت زمان مشخصی فرد دیگری را ببوسـد، بسیار بیشتر از جویدن آدامس تاثیر بهداشـتی دارد زیـرا موجب ایجاد تعادل در میزان مـواد اسـیدی در حفره‌هـای دهانی می‌شود.

اگر سر خود را به دیوار بکوبیـد، در هر سـاعت می‌توانید 150 کالری بسوزانید.

انسان تنها موجـود زنـده‌ای است که می‌تواند خط صـاف ترسیم کند.

پوست انسان به طور میانگین هزار بار در طـول عمر هر فرد به طور کامل بازسازی می‌شود.

افرادی که روزانه یک پاکت سیگار می‌کشـند، معـادل یک لیوان قطران (دوده، قیرمانند) می‌نوشند.

زنان حدود دو برابر کمتر از مردان پلک می‌زنند.

سـاختار بـدن انسـان فقط 4 مـاده معـدنی را شـامل می‌شـــود: آپـــتیت، آراگـــونیت، کربنـــات کلســـیم، کریستوبالیت.

بوسه‌های احساسی همـان واکنش شـیمیایی در بـدن را ایجاد می‌کنند که چتربازی یا تیراندازی به دنبال دارند.

مردها زمانی در دسته کوتوله‌های دسـته بنـدی می‌شـوند که زیر 1٫3 متر قد داشته باشـند. این در حـالی است که زنان وقتی زیر 1٫2 متر باشند، کوتوله محسـوب خواهند شد.

ناخن‌هـای انگشـتان دست 4 برابر سـریع‌تر از ناخن‌هـای انگشتان پا رشد می‌کنند.

افرادی که چشـمان آبی دارنـد، بیشـتر از دیگـران به درد حساس هستند.

پیام‌های عصبی در بدن انسان با سرعت 90 متر در ثانیه حرکت می‌کنند.

در هر ثانیه 100 هـزار واکنش شـیمیایی در مغز انسـان صورت می‌پذیرد.

همه انسـان‌ها در پـائین‌ترین بخش کمر خـود گودی‌هـای کوچک دارند. اما این چال‌ها در بـــرخی افـــراد عمیق‌تر هســـتند. آن‌ها مکـــان اتصـــال لگن به اســـتخوان خـــاجی هستند.

اگر یکی از دوقلوهای همسـان یکی از دنـدان‌های اصـلی خـــود را نداشـــته باشـــد، بـــدون شک قل دیگر هم آن را نخواهد داشت.

سطح ریه‌های یک انسان به طور تقریـبی برابر با سـطح زمین تنیس است.

انسان‌ها در طول عمر خود به طـور میـانگین 2 هفته را صرف بوسیدن می‌کنند.

موهـای صـورت مـردان بـور رشد سـریع‌تر از مـردانی با ریش و سبیل تیره دارند.

متوسط عمر گلبول‌های سفید خـون 2 تا 4 روز است و گلبول‌های قرمز نیز 3 تا 4 ماه عمر می‌کنند.

قوی‌ترین عضو بدن هر فرد، زبان اوست.

قلب هر انسان تقریبا به اندازه مشت دست اوست. قلب بزرگسالان بین 220 تا 260 گرم وزن دارند.

هنگام تولد، 14 میلیارد سلول در مغز انسان وجود دارد. این میزان در طول زندگی فرد افـزایش نمی‌یابد. پس از 25 سالگی، روزانه 100 هزار سـلول از بین می‌رود. در هر دقیقه حدودا 70 سـلول مغـزی می‌مـیرد. پس از 40 سال، کاهش سلول‌های مغزی با سرعت بیشـتری انجـام می‌پـذیرد و پس از 50 سـالگی نورون‌ها (سـلول‌های عصبی) جمع شده و در نتیجه مغز کوچک‌تر می‌شود.

نـوزادان هنگـام تولد حـدود 300 اسـتخوان دارند که در بزرگسالی به 206 عدد کاهش می‌یابد.

طـول روده هر فـرد هنگـامی که زنـده اسـت، 2٫5 مـتر است. اما پس از مـرگ، ماهیچه‌هـای دیـواره روده شل شـده و به همین خـاطر طـول آن به 6 مـتر افـزایش می‌یابد.

ریه سمت راست، هوای بیشتری نسبت به ریه سمت چپ می‌گیرد.

یک انسان بالغ در طول هر روز 23 هزار بار دم و بازدم می‌کند.

کوچک‌ترین سلول‌های بدن مردان، سلول‌های اسپرم هستند.

در دهان هر فردی حدود 40 هزار باکتری وجود دارد.

همه انسان‌ها حدود 2 هزار غده چشایی دارند.

چشم انسان قادر به تفکیک 10 میلیون رنگ مختلف است.

ماده شیمیایی موجود در بدن که منجر به حس سرخوشی و آرامش می‌شود، همان ماده (phenylethylamine) موجود در شکلات است.

فشار پمپاژ خون در قلب انسان به اندازه‌ای زیاد است که با آن می‌توان خون را به طبقه چهارم یک ساختمان پاشید.

انسان‌ها در طول خواب بیشتر از زمانی که جلوی تلویزیون نشسته‌اند، کالری می‌سوزانند.

کودکان در بهار رشد سریع‌تری دارند.

سالانه بیش از 2 میلیون انسان چپ دست در نتیجه استفاده اشتباه از دستگاه‌هایی که برای افراد راست دست طراحی شده‌اند، جان خود را از دست می‌دهند.

هر فرد هنگام خندین از 17 ماهیچه استفاده می‌کند و برای اخم کردن از 43 ماهیچه.

در سن 60 سالگی بیشتر انسان‌ها غدد چشایی خود را از دست می‌دهند.

در طول پرواز هوائی رشد موهای فرد دوبرابر سریع‌تر می‌شود.

یک درصد از مردم دنیا قادر به دیدن اشعه اینفرارد و یک درصد هم قادر به دیدن نورهای فرابنفش هستند.

اگر در یک اتاق بدون هوا حبس شوید، در اثر کمبود اکسیژن نخواهید مرد، بلکه دلیل مرگتان مسموم شدن با دی اکسید کربن خواهد بود.

بر اساس آمار، فقط یک نفر از 2 میلیارد نفر می‌توانند به سن 116 سالگی برسند.

به طور متوسط، یک فرد 4800 کلمه در 24 ساعت بیان می‌کند.

شبکیه چشم انسان با 650 میلی متر مربع سلول پوشیده شده و 137 میلیون سلول حساس به نور دارد: 130 عدد از آن‌ها برای بینائی سفید و سیاه است و 7 میلیون تعداد باقی مانده کمک می‌کنند تا اجسام رنگی دیده شوند.

اندازه چشم انسان از زمان تولد تا مرگ یکی است اما رشد گوش و بینی هرگز متوقف نمی‌شود.

انسان‌ها در ابتدای صبح حدود 8 میلی متر بلندتر از عصر هنگام هستند.

ماهیچه‌هایی که به چشمان انسان کمک می‌کنند تا روی یک سوژه تمرکز کند، روزانه 100 هزار بار حرکت

می‌کنند. اگر بخواهیم این میزان حـرکت را به پاها تعمیم دهیم، باید حدود 80 کیلومتر راه بروید.

هوای انفجاری که در اثر سرفه از دهان خـارج می‌شـود، سرعتی برابر با 100 کیلومتر در ساعت دارد.

بر اساس یافته‌های محققان آلمانی، احتمال حمله قلبی در روز پس از تعطیلات آخر هفته بیشـــــــــتر از بقیه روزهاست.

استخوان‌های انسان 5 برابر مقاوم‌تر از استیل هستند.

اصلا امکان ندارد که بتوان با چشمان باز عطسه کرد.

فـرو رفتن ناخن‌هـای پا در گوشـت، یک پدیـده مـوروثی است.

احتمـــال مـــرگ انســـان‌ها در اثر کم خـــوابی بیشـــتر از گرسنگی است. هر فردی پس از 10 روز بی‌خوابی جان خـود را از دست خواهد دارد این در حـالی است که تـوان تحمل گرسنگی را تا چندین هفته دارد.

میانگین امید به زنـدگی 2,475,576,000 ثانیه است. در طـول این زمـان ما می‌تـوانیم به طـور متوسط حـدود 123,205,750 کلمه را بیان کنیم.

دانستنی جذاب پیرامون مغز انسان

هر چه بیشتر درباره‌ی مغز آدمی کنکاش می‌کنیم با اطلاعات و یافته‌های حیرت‌انگیزی روبرو می‌شویم. این عضو حیاتی آن‌چنان پر رمز و راز است که برخی از دانشمندان و طبیبان تمامی عمر حرفه‌ای خود را به کاوش پیرامون مغز پرداخته‌اند و به قول معروف هفت شهر عشق را گشته‌اند ولی هم‌چنان از دفتر اول بیشتر نرفته‌اند. اگر دلتان برای قدری حیرت تنگ شده، این مقاله را میهمان ما باشید تا هم اطلاعات عمومی‌تان درباره مغز بیشتر شود و هم دهانتان از تعجب باز بماند!

خصوصیات فیزیکی:

در این بخش اطلاعات با ارزشی پیرامون خصوصیات فیزیکی مغز انسان در اختیارتان قرار می‌دهیم:

وزن: مغز انسان حدوداً 1360 گرم (3 پوند) وزن دارد.

بخش پیشین مغز: بخش پیشین مغز آدمی بزرگ‌ترین قسمت آن است که 85 درصد از وزن این عضو حیاتی را به خود اختصاص داده است.

پوست: پوستی که در کل سطح بدن انسان کشیده شده دو برابر مغز وزن دارد.

ماده خاکستری: ماده خاکستری مغز از سلول‌های عصبی (نورون‌ها) تشکیل شده که وظیفه‌ی اصلی آن‌ها انتقال سیگنال‌های الکتریکی است.

ماده سفید: ماده سفید مغز از شاخک‌های متعدد سلول‌های عصبی (دندریت‌ها) و اکسون تشکیل شده که

با هم شبکه‌ای به هم تنیده از سلول‌های عصبی را شکل می‌دهند.

خاکستری و سفید: 60 درصد از مغز آدمی را ماده سفید و 40 درصد باقی‌مانده را ماده خاکستری شکل می‌دهد.

آب: 75 درصد از مغز انسان را آب فراگرفته است.

سلول‌های عصبی: بیش از یک صد میلیارد سلول عصبی (نورون) در مغز انسان جای گرفته‌اند.

سیناپس: هر نورون بین یک تا ده هزار سیناپس دارد.

فقدان حس درد: هیچ گیرنده‌ی دردی در مغز آدمی وجود ندارد، به همین خاطر است که مغز نمی‌تواند احساس درد را بفهمد.

بزرگ‌ترین مغز دنیا: در حالی که مغز فیل از نظر فیزیکی بزرگ‌تر از مغز انسان است، مغر آدمی تنها 2 درصد از وزن انسان را شامل می‌شود و این در حالی است که این نسبت در فیل 0.15 درصد است؛ پس می‌توان نتیجه گرفت که مغز آدمی دارای بالاترین نسبت وزن به کل بدن است.

رگ‌های خونی: بیش از 161,000 کیلومتر رگ خونی در مغز وجود دارد.

چربی: مغز آدمی چرب‌ترین عضو بدن است که بیش از 60 درصد آن را چربی فرا گرفته است.

رشد بافت مغز

رشد مغز آدمی از زمـانی که در رحم مـادر است شـروع شده و در زمان تولد به بیشینه‌ی رشد خـود می‌رسد. این روند تا 18 سالگی هم‌چنان ادامه می‌یابد.

سلول‌های عصبی (نورون‌ها): سـلول‌های عصـبی با نـرخ 250,000 سـلول عصـبی در دقیقه در طـول دوره‌ی اولیه‌ی جنینی رشد می‌کنند.

اندازه در زمان تولد: مغز آدمی در زمان تولد به انـدازه‌ی مغز یک انسـان بـالغ است و حـاوی اغلب سـلول‌های عصبی است.

رشد مغز در طفل تـازه تولد یافته: نـرخ رشد در طفل تازه تولد یافته سه برابر آن در یک سالگی او است.

رشد متوقف می‌شـود: رشد مغز در 18 سـالگی متوقف می‌شود.

قشر مخ: همزمـان با یـادگیری بر ضـخامت قشر مخ افزوده می‌شود.

بـرانگیختن: در محیط مناسب می‌تـوان به کمک شـبیه سـازی، توانـایی یـادگیری کـودک را تا بیش از 25 درصد افزود.

رشـته‌های عصـبی جدید: روند ایجـاد و رشد رشـته‌های عصبی جدید با توجه به پاسخ‌های طبیعی به فعالیت‌هـای ذهنی است.

بلند بلند بخوانید: بلند بلند خوانـدن و بلند بلند صـحبت کردن با بچه‌ها می‌تواند موجب ترغیب و رشد بیشتر مغز آن‌ها شود.

احساسات: ظرفیت احساساتی نظیر شادی، سرخوشی، ترس و خجالت فرد از همـان زمـان تولد در وی به وجـود می‌آید. سبک خاص بزرگ کردن بچه‌ها به هر چه بــارورتر شدن یا سرکوب این احساسات می‌انجامد.

نخستین حس: نخستین حسی که در آدمی شکل می‌گیرد حس لامسه است. از هفته‌ی هشــتم لب‌ها و گونه‌ها و تا هفته‌ی دوازدهم تمـــــامی بـــــدن حس لامسه را درک

افراد دو زبانه: بچه‌هایی که تا پیش از 5 سالگی دو زبان را می‌آموزند، با بروز تغییر در ساختار مغزی مواجه شده و در بزرگ‌سـالی مـاده خاکسـتری بیشـتری در مغزشـان شکل می‌گیرد. پرسش این‌که برای افراد دو زبانه قضــیه چطور است!!

سوء استفاده از کودکان و تأثیر مغـزی: نتـایج تحقیقـات موید این حقیقت است افرادی که در کـودکی مـورد آزار و اذیت جنسی قرار گرفته‌اند با تـأثیرات دائمی بر مغز و کند شدن رشد مغز مواجه می‌شوند.

کارکردهای مغز

از کارکردهای پنهــان مغز گرفته تا پاسخ‌های قابل رویت آن، همگی این موارد نشانگر میزان هوش و استعداد فرد است، بیایید ببینید مغز چگونه با این واقعیت‌ها سر و کار دارد.

اکسیژن: مغز 20 درصد از کل اکسـیژن بـدن را مصـرف می‌کند.

خون: همانند اکسـیژن، مغز 20 درصد از مـیزان گـردش خون بدن را در خود پذیراست.

بیهوشی: اگر 8 تا 10 ثانیه خون به مغز نرسد، فرد از هوش می‌رود.

سرعت: سرعت پردازش اطلاعات در مغز حدود 0.5 متر بر ثانیه تا 120 متر بر ثانیه است.

وات: در زمان بیدار بودن فرد، مغز می‌تواند بین 10 تا 23 وات انرژی الکتریکی تولید کند، که برای روشن کردن یک لامپ حبابی معمولی کافی است!

خمیازه: (احتمالاً با خواندن این کلمه شما هم مثل من خمیازه کشیده‌اید!) خمیازه ترفندی برای ارسال اکسیژن بیشتر به مغز، و خنک کردن آن است. خمیازه خیلی هم مسری است!

قشر تازه‌ی مخ: قشر تازه در حدود 76 درصد از مغز انسان را به خود اختصاص داده است، که مسئول بخش زبان و هوشیاری است. جالب این‌که این قشر مخ در انسان، بزرگ‌تر از نمونه‌های مشابه در دیگر جانداران است؛ خب جای تعجب هم ندارد چون ما حیوانات ناطق هستیم.

10 درصد: این گفته‌ی قدیمی که آدمی تنها از ده درصد از توان مغزی‌اش بهره می‌برد صحیح نیست چرا که هر بخش مغز فعالیت خاص خود را دارد.

مرگ مغزی: مغز انسان می‌تواند 4 تا 6 ثانیه بدون اکسیژن زندگی کند و پس از گذشت این زمان، بافت مغز شروع به مردن می‌کند. و اگر 5 تا 10 دقیقه اکسیژن به مغز نرسد، اختلالات دائمی در آن روی می‌دهد.

بالاترین دمای ممکن: بیشترین دمای ثبت شده‌ی بـدن که شـــخص در آن‌جـــان ســـالم به در بـــرده، 46.5 درجه سانتی‌گراد است. پس به خاطر داشته باشـید دفعه‌ی بعد که تب کردید سریعاً باید آن را پایین بیاورید.

اســترس: نتــایج تحقیقــات نشــان می‌دهند که اســترس فزاینده به بروز تغییرات در سلول‌های مغزی، ســاختار و کارکرد آن منتج می‌شود.

هورمـــــون عشق و اوتیسم (در خـــــود مانـــــدگی): اکسی‌توسـین (Oxytocin)ـ هورمـونی است که مسـئول بــروز احســاس عشق در مغز بــوده و ثــابت شــده دارای منــافعی بــرای کنــترل رفتارهــای مکــرر به خصــوص در افرادی است که از بیماری اوتیسم (در خود ماندگی) رنج می‌برند.

غـذا و مـیزان هـوش: نتـایج تحقیقی که بر روی بیش از یک میلیون دانش آموز در شـهر نیویـورک صـورت گرفته نشـان می‌دهد افـرادی که در ناهـار غـذایی می‌خورند که فاقد مواد و رنگی مصنوعی، نگه‌دارنده و سایر رنگ‌هـای صـنعتی اسـت، در مقایسه با سـایر همسـالان حـدود 14 درصد هوش بیشتری دارند.

غذاهای دریایی: در شـماره‌ی مـاه مـارس 2003 مجله‌ی دیسـکاوری (Discovery)ـ گـزارش تحقیقی هفت سـاله منتشر شد که نشـان می‌داد افـرادی که حـداقل هفته‌ای یک بار غذاهای دریایی اسـتفاده کرده‌انـد، احتمـال بـروز بیماری زوال عقل در آن‌ها تا 30 درصد کمتر است.

روانشناسی مغز

در این بخش دانستنی‌هایی پیرامون نحوه‌ی تصمیم‌گیری و تأثیرات ناشی از تجربیات بر مغز را ارائه خواهیم کرد:

قلقلک: شما نمی‌توانید خودتان را قلقلک دهید چرا که مغز تفاوت بین تماس ناخواسته و ناگهانی خارجی و تماس‌های خود شخص را درک می‌کند.

همراه خیالی: تحقیقی که در استرالیا صورت گرفته نشان می‌دهد بچه‌های 3 تا 9 ساله‌ای که دارای همبازی خیالی هستند، معمولاً نخستین فرزند خانواده‌ی خود می‌باشند.

چهره خوانی: بدون تبادل حتی یک کلمه می‌توانید از وضعیت چهره‌ی فرد دریابید که او در حس و حال خوبی است یا احساس خوبی ندارد و از موضوعی عصبانی است. تمامی این قابلیت‌ها مربوط به بخش کوچکی با نام بادامه‌ی مغز است.

زنگ زدن در گوش: سال‌های سال پزشکان و متخصصان معتقد بودند که حالت زنگ زدن گوش به دلیل کارکرد خاصی در مکانیزم‌های گوش است، اما شواهد تازه گویای این موضوع است که این مورد بخشی از کارکرد مغز است.

درد و جنسیت: دانشمندان دریافته‌اند که مغز زنان و مردان در مواجهه با درد از خود واکنش‌های متفاوتی نشان می‌دهند. به همین خاطر است که مردها درباره‌ی دردهایی که می‌کشند اغراق می‌کنند و از طرف دیگر زنان صبورانه همه‌ی مشکلات را به جان می‌خرند.

مزه سنج: گروهی از افراد هستند که گیرنده‌های چشایی بیشتری بر روی زبانشان دارند، به همین خاطر است که در تشخیص مزه‌ی انواع غذا و نوشیدنی‌ها تبحر بیشتری از خودشان نشان می‌دهند. در حقیقت، آن‌ها می‌توانند برخی مزه‌ها که سایرین از درکشان عاجزند را تشخیص دهند.

سرما: برخی از مردم نسبت به سرما حساس‌ترند و در برابر آن بیشتر از خود حساسیت نشان می‌دهند. نتایج تحقیقات نشان می‌دهد که علت این امر به خاطر وجود کانال‌های خاصی است که اطلاعات مربوط به سرما را به مغز ارسال می‌کند.

تصمیم‌گیری: به طور عادی زنان به زمان بیشتری برای تصمیم‌گیری نیاز دارند، و به همین میزان نیز به تصمیمات خود پایبند هستند. این در حالی است که مردان سریع تصمیم گرفته و به همان سرعت آن‌ها را زیر پا می‌گذارند.

تمرینات ورزشی: برخی از شواهد تحقیقات نشان می‌دهد در حالی که برخی از افراد به طور طبیعی فعال‌تر هستند، و عده‌ی دیگر غیر فعال‌تر، به همین خاطر بیرون رفتن و انجام تمرینات ورزشی برای دسته دوم به مراتب سخت‌تر است.

ملالت: ملالت یا خستگی به دلیل فقدان یا کمی تغییر و ترغیب در فرد به وجود می‌آید که عموماً یکی از کارکردهای ادراکی مغز ماست و ارتباط مستقیمی با کنجکاوی درونی آدمی دارد.

بیماری جسمانی: ارتباط مستحکمی بین جسم و جان وجود دارد. بر اساس تخمین‌های صورت گرفته این ارتباط باید بین 50 تا 70 درصد باشد. به همین خاطر است که بسیاری از بیماری‌ها تنها با ویزیت پزشک متخصص و پیش از استعمال دارو بهبود نسبی پیدا می‌کنند.

ناراحتی و خرید: محققان دریافته‌اند افرادی که درجه‌ای از افسردگی را تجربه می‌کنند تمایل بیشتری به خرج کردن پول و کسب شادمانی از این طریق دارند!

حافظه

در این بخش در می‌یابیم که چطور عطر و بو، پرواززدگی، استروژن و بسیاری از دیگر موارد بر حافظه تأثیر می‌گذارند.

پرواززدگی: پرواززدگی‌های مداوم می‌تواند تأثیر مخربی بر حافظه فرد داشته باشد، احتمالاً به این دلیل که این حالت به آزاد شدن هورمون‌های استرس در بدن منجر می‌شود.

ارتباطات جدید: هر زمان که خاطره‌ای را به یاد می‌آوریم یا فکر جدیدی به سرمان می‌زند، در حال باز کردن اتصال جدیدی در مغز خود هستیم.

ایجاد پیوستگی: حافظه از عناصر پیوسته‌ای تشکیل شده است، پس اگر می‌خواهید موارد مورد نظر را خوب به خاطر بسپارید بهتر است بین این موارد ایجاد پیوستگی کنید.

عطر و حافظه: خـــاطراتی که با عطر و بـــوی خاصی همراه می‌شوند، دارای ارتباط احساسی بیشتری بوده و بنـــابراین طـــولانی‌تر از دیگر خـــاطرات در ذهن بـــاقی خواهند ماند.

نام پریشی: نـام پریشی اصـطلاحی تخصصی مربـوط به سندروم نوک زبـان است و زمـانی روی می‌دهد که فـرد می‌تواند یک مفهوم را به خاطر آورد، اما از بیـان واژه‌ی متناظر با آن عاجز است.

خـواب: خـواب شب بهـترین زمـان بـرای تحکیم و تثـبیت تمامی خاطرات روزانه است.

نخوابیدن: کمبـود یا فقـدان خـواب نه تنها به مغز آسـیب می‌زند بلکه ایجاد خاطرات جدید را نـیز با مشـکل همـراه می‌کند.

قهرمان جهان: قهرمان جهان در زمینه‌ی حافظه‌ی برتر، بن پریدمور نام دارد که موفق شده 96 ماده‌ی تاریخی را در عـــرض 5 دقیقه و مجمـــوعه‌ای از کارت‌هـــای به هم ریخته را تنها در 26.28 ثانیه حفظ کند.

استروژن و حافظه: هورمون اسـتروژن (که در مـردان و زنان یافت می‌شود) عاملی مهم در کارایی بهـتر حافظه است.

انسولین: انسولین عامل تنظیم کننده‌ی میزان قند خـون آدمی اسـت، اما اخـیراً دانشـمندان دریافته‌اند که حضـور این ماده در مغز به بهبود حافظه نیز کمک می‌کند.

خواب و رویا

رویا و آن‌چه در حین خـواب روی می‌دهد هنـوز معمـایی پیچیده و حل نشده باقی مانده است. بیایید چند تـایی از شواهد عجیب آن را بررسی کنیم.

همه خـواب می‌بینند: این که خواب‌های‌تـان را به خـاطر ندارید به هیچ وجه بدین معنی نیست که خواب نمی‌بینید. جالب است بدانید همه‌ی انسان‌ها خواب می‌بینند.

متوسط شبانه: اغلب افراد 1 یا 2 ساعت در شب خواب می‌بینند؛ این در حالی است متوسط افراد 7-4 ساعت از شب را در خواب سپری می‌کنند.

خواب‌هـای از یـاد رفته: پنج دقیقه پس از بیـدار شـدن نیمی از ماجرای خواب از یاد شـما رفته است! ده دقیقه بعد، بیش از 90 درصد آن فراموش می‌شود. پس اگر به تعبیر خـواب اعتقـاد داریـد، بهـتر است بلافاصـله پس از بیدار شـدن هر آن‌چه در یـاد دارید را در دفـتر مخصوصی نوشته و به خواب گذار کار بلدی نشان دهید.

رویای افراد نابینا: ماهیت رویا فراتر از تماشای تصـاویر حقیقی اسـت، و به همین دلیل افـراد نابینا نـیز خـواب می‌بینند. جالب این‌که، افرادی که نابینای مادرزاد هستند هم رویاهای تصویری می‌بینند.

رنگی یا خاکسـتری: اقلیت 12 درصـدی افـراد تنها خواب‌های سیاه و سفید می‌بینند؛ این در حـالی است که مابقی، رویاهای رنگی را تجربه می‌کنند.

بی‌حسی مجازی: زمانی که به خواب می‌رویم هورمـونی در بدن ترشح می‌شود که مانع عمل کردن خارج از خواب

می‌شـودو به نـوعی بـدن را به حـالت بی‌حسی مجـازی می‌برد.

خُرخُر کردن: اگر خُرخُر می‌کنید خـواب و رویـایی در کـار نیست!

در حین خواب: اگر در حین خواب بیدار شـوید احتمـال به یاد داشتن رویاهای‌تان بیشتر می‌شود.

نمادگرایی: همان‌طور که خواب گذاران و کتاب‌های تعبیر خواب گوناگون اذعـان می‌کننـد؛ رویاها تفسـیر سـاده‌ای نداشته و تعابیر آن در پس نشانه‌ها نهفته است.

آدنــوزین: کــافئین با آدنوزیــنی که در بــدن به صــورت طـبیعی منتشر می‌شـود، مقابله می‌کند و به ایجـاد حس هوشــیاری در فــرد می‌انجامد. دانشــمندان به تــازگی به ارتباط این دو پی برده‌اند و آموخته‌اند که با بیشتر کردن آدنوزین می‌توان الگوهای خواب طبیعی را تــرویج داده و با بی‌خوابی مقابله کرد.

نمایشــگر رویاها: محققــان ژاپــنی موفق به توســعه‌ی فنـاوری شـده‌اند که می‌تواند افکـار را نمـایش دهد. هیچ بعید نیست در آینده‌ی نزدیک این چشم بادامی‌ها قادر به ساخت نمایشگری برای خواب و رویا شوند.

دانستنی‌های جالب و خواندنی

در این بخش اطلاعات جـالب و خوانـدنی مغـزی را بـرای شما گردآوری کرده‌ایم.

هواپیما و ســردرد: نتــایج تحقیقــات نشــان می‌دهد که ارتبــاط مســتقیمی بین پــرواز و ســردرد وجــود دارد به

طوری که 6 درصد از افراد در سفرهای هوایی سردرد می‌گیرند.

تردستی: نتایج تحقیقات جدید نشان می‌دهد که شعبده‌بازی می‌تواند در مدت یک هفته مغز فرد را تغییر دهد. این نتایج حاکی از آن است که یادگیری هر مورد تازه به بروز تغییرات سریع در مغز فرد منجر می‌شود.

والت دیزنی و خواب: تحقیقی که در ژورنال علمی طب خواب منتشر شده شرح می‌دهد که چطور تولیدکنندگان فیلم‌های پویانمایی دیزنی از اختلالات خواب در بسیاری از کارتون‌های خود بهره برده‌اند؛ از خرخرهای تام گرفته تا راه رفتن در خواب جری!

چشمک: هر بار که چشمک می‌زنیم، مغزمان فعال شده و همه‌ی تصاویر را روشن نگه می‌دارد، ما در طول روز به طور متوسط بیش از 20 هزار بار چشمک می‌زنیم.

خنده: خندیدن به شوخی‌ها به هیچ وجه کار ساده‌ای نیست چرا که در هر خنده پنج بخش مغز فعال می‌شود.

خمیازه مسری است: خمیازه واگیردار است، پس اگر کسی در اطرافمان خمیازه بکشد ما نیز خواسته یا ناخواسته کار او را تکرار خواهیم کرد. دانشمندان معتقدند این اقدام پاسخی به عادت دیرینه‌ی انسان‌های دوران کهن است که از خمیازه برای برقراری ارتباط استفاده می‌کردند؛ خودمانی خوب شد تلفن و پیامک اختراع شدند!

بانک مغز: دانشـگاه‌هاروارد دارای بانک مغـزی با بیش از 7000 مغز واقعی انســان است که از آن بــرای انجــام تحقیقات گوناگون استفاده می‌شود.

فضای لایتناهی: نبـود جاذبه در محیط خـارج از جو زمین بر مغز انســان تـأثیرات متعـددی می‌گـذارد که مـیزان و علت آن هنــوز تحت بررسی دانشــمندان است. به همین خاطر تا روشن شدن موضوع پیشنهاد می‌کنیم ســفرتان به ماه را کنسل کنید.

موسیقی: آموزش موسیقی در کودکان و بزرگ‌سالان تا حد زیادی به تقویت توانایی مغزی و سـازماندهی مـوارد موجود در آن کمک می‌کند.

افکـار: آدمی به طـور متوسط بیش از 70 هـزار بـار در روز فکر می‌کند!

توانـایی دو دست: بخش پینه‌ای یا (Corpus Collosum) مغز افـــراد چپ دست یا دو دست 11 درصد بزرگ‌تر از افــراد راست دست است. بخش پینه‌ای، دو نیم‌کــرۀ مغز را به هم متصل می‌نماید.

کارهــای پراضــطراب: بر اســاس نتــایج تحقیقی که در دانشــگاه بریســتول صــورت گرفته اســت، حســابداران صــنفی از جامعه هســتند که بیشــترین ســردرد کــاری را تجربه می‌نمایند. پس از آن‌ها کتابـــداران و راننـــدگان اتوبوس و کامیون قرار می‌گیرند.

ارسطو: ارسطو به اشـتباه تصـور می‌کـرد قلب مسـئول وظایفی است که در مغز است.

آدم‌خواری: نتایج برخی تحقیقات علمی نشان می‌دهد که آدمی دارای ژنی است که مغز را در برابر بیماری‌های پرایون (Prion) محافظت می‌کند. این بیماری‌ها از خوردن گوشت انسان به وجود می‌آید. متخصصان علم پزشکی معتقدند در گذشته‌های بسیار دور احتمال این‌که انسان‌ها، همنوعان خود را می‌خوردند وجود داشته است.

شکسپیر: کلمه «مغز» 66 مرتبه در نمایشنامه‌های ویلیام شکسپیر انگلیسی آمده است.

حافظ: به استناد موتور جستجوی گنجور، کلمه «مغز» 3 مرتبه در اشعار حضرت حافظ آمده است.

سعدی: به استناد موتور جستجوی گنجور، کلمه «مغز» 38 مرتبه در اشعار استاد سخن نقل شده است.

پروین اعتصامی: به استناد موتور جستجوی گنجور، کلمه «مغز» 3 مرتبه در آثار پروین اعتصامی آمده است.

مغزهای معروف

همیشه دانستن پیرامون مغز افراد مشهور جالب توجه بوده است. بیایید ببینیم کارشناسان مغز شناس درباره این افراد به چه شواهدی دست پیدا کرده‌اند:

آلبرت اینشتین: مغز اینشتین از نظر ابعاد و اندازه مشابه دیگر افراد است با این تفاوت که بخشی از مغز وی که مسئول ریاضیات و ادراک فضایی است، 35 درصد بزرگ‌تر از متوسط افراد است.

ولادیمـیر لـنین: تحقیقـاتی که پس از مـرگ بر روی مغز ولادیمیر لنین، رهبر شوروی سابق صـورت گرفته نشـان می‌دهد مغز وی از نظر انــدازه و ســلول‌های عصــبی با سایرین متفاوت بوده است.

کهن‌تــرین مغز: مغز ســالمی که قــدمتی بــالغ بر 2000 سـال دارد، اخـیراً از دل خـاک بـیرون کشـیده شـده و در دانشــگاه یــورک، واقع در شــمال انگلســتان نگهــداری می‌شود.

رانندگان تاکسی لندن: شـوفرهای تاکسی لنـدن شـهرت خاصی به حفظ بــودن نقشه شــهر دارند - البته گمــان نمی‌کنم هیچ یک از آن‌ها به گرد رانندگان تاکسی تهــران برسند. نتایج تحقیقات نشان می‌دهد که بخش هیپوکلیپ مغز آن‌ها به دلیل حفظ کـردن نقشه بزرگ‌تر از سـایرین است. بدین تـرتیب کارشناسـان مدعی‌اند با حفظ کـردن اطلاعــات بیشــتر، این بخش از مغز به رشد خــود ادامه می‌دهد.

مهم‌ترین رویدادهای تاریخی-مغزی!

تاریخچه‌ی تحقیق بر روی مغز به گذشـته‌های بسـیار دور برمی‌گـردد. جـالب است بدانید طبیبـان دربـار فرعـون، روش خاصی را برای جراحی مغز پادشاه می‌دانســتند که با ایجــاد حفــره در مغز بخــارات ســمی (شــما بخوانید ایده‌های جدید شاه که مخالفـان بسـیار در دربـار داشت) که در آن شکل گرفته بود را تخلیه می‌کـرد؛ گـاه فرعـون بــزرگ که هم‌ردیف خــدایان بــود، پس از عمل جــراحی چنــــــدان دوام نمی‌آورد. بیایید در ادامه با بــــــرخی از مهم‌ترین رویدادهای تاریخی مغز بیشتر آشنا شویم:

2000 سال پیش از میلاد مسیح: باستان‌شناسان شواهدی مبنی بر انجام عمل جراحی مغز اولیه کشف کرده‌اند. این شواهد شامل جمجمه‌هایی است که سوراخی در آن‌ها ایجاد شده است.

1811 میلادی: چارلز بل، جراح اسکاتلندی تبار موفق شد بخشی از مغز که مسئول حواس پنج‌گانه است را تشخیص دهد.

1899 میلادی: آسپرین به عنوان یکی از داروهای آرام بخش شناخته شد، هر چند تا پیش از 1915 م. فروش آن بدون تجویز پزشک ممنوع بود.

1921 میلادی: هرمان رورشاخ موفق به ابداع آزمایش لکه جوهر برای بیماران خود شد. این روش که بعدها به آزمون رورشاخ نیز مشهور گشت عبارتست از یک آزمون روانی است که در آن افراد مورد معاینه، تلقی خودشان را از لکه‌های عجیب و غریب جوهر می‌گویند و بر اساس این تفاسیر، روان شناس، نوع شخصیت یا عملکرد احساسی فرد یا حتی اختلالات ذهنی وی را تشخیص می‌دهد.

1959 میلادی: نخستین میمون به فضا فرستاده شد تا برای آزمایش بر روی رفتار انسان در خارج از جو زمین مورد تحقیق و بررسی قرار گیرد.

ممنون از این‌که مغزتان سوت نکشید و تا این‌جای مقاله با زومیت همراه بودید. حالا شما 100 دانستنی درباره مغز می‌دانید، اما هنوز دانستنی‌های بسیاری برای کاوش باقی مانده است؛ به قول شاعر شیرین سخن،

مجلس تمـام گشت و به آخر رسـید عمـر، ما هم‌چنـان در اوّل وصف تو مانده‌ایم...

265 هزار کهکشان در یک قاب!

شامل حدود 265 هزار تصویر کهکشان‌ها است که 500 میلیون سال پس از بیگ بنگ به وجود آمده‌اند.

265 هزار کهکشان در یک قاب! + تصویر

"حوزه میراث‌هابل" نتیجه چندین کاوش فراژرف‌هابل از دهه 90 تاکنون است و شامل تصویر "زمینه فراژرف دورترین نقطه‌هابل"(XDF) که در سال 2012 ثبت شده نیز است. اخترشناسان برای ایجاد این تصویر تقریباً از 7500 تصویری که توسط‌هابل ثبت شده استفاده نمودند. نکته قابل ذکر این است که اخترشناسان بیش از 250 روز را صرف ایجاد این تصویر کردند.

تصویر مذکور نمایی از "بزرگ‌ترین و جامع‌ترین کتاب تصویری تاریخ جهان" محسوب می‌شود.

تصویر فوق منطقه‌ای از آسمان شب را پوشش می‌دهد که اگر از سطح زمین مشاهده شود می‌تواند به اندازه ماه باشد. برای مقایسه تصویر "زمینه فراژرف دورترین نقطه‌هابل"(XDF) که حاصل 10 سال تصویر برداری تلسکوپ فضایی‌هابل بود، تنها یک ناحیه را که کمتر از یک دهم قطر ماه است را پوشش می‌دهد.

با نگاهی عمیق‌تر و دورتر به فضا، دانشمندان می‌توانند سرنخ‌هایی درباره تشکیل جهان اولیه به دست آورند. اکنون اخترشناسان در حال کار بر روی دومین تصویر از داده‌های‌هابل هستند که طی آن 5200 تصویر ثبت شده توسط‌هابل مورد بررسی قرار می‌گیرد.

"تلسـکوپ فضـایی جیمز وب"(James Webb Space Telescope)ـ که قرار است سال 2021 پرتاب شود نـیز به دانشـمندان در درک جهـان هسـتی کمک خواهد کـرد. اطلاعات تلسکوپ مذکور دانشمندان را قادر می‌سـازد تا نحوه تکامل یافتن کهکشان‌های نوزاد را در طـول زمـان دریابند.

هوش مصنوعی چیست؟ هر آن‌چه باید درباره فناوری مرموز و جذاب امروز بدانیم

هوش مصنوعی یکی از قدیمی‌ترین دستاوردهای دنیای فناوری محسوب می‌شود که امروزه نقش مهمی در زندگی تمامی کاربران جهان دارد.

با شنیدن یا خواندن اصطلاح هوش مصنوعی، تصاویر و اصوات گوناگونی در ذهن ما شکل می‌گیرد. برخی صدای دستیارهای هوشمندی همچون سیری و کورتانا و الکسا را می‌شنویم و برخی دیگر، به‌یاد تصاویر وحشتناک و نگران‌کننده‌ی فیلم‌های علم‌تخیلی همچون ترمیناتور می‌افتیم. عاشقان جدی‌تر سینما هم به‌احتمال زیاد چهره‌ی معصوم کاراکتر دیوید در فیلم تحسین‌شده‌ی استیون اسپیلبرگ (A.I. Artificial Intelligence)ـ را به‌یاد می‌آورند. به‌هرحال هوش مصنوعی امروزه در ذهن و فکر بسیار از ما کاربران دنیای فناوری جا خوش کرده است و تا آینده‌ی نامعلوم هم جزوی از زندگی ما خواهد بود. همیار و همکاری که شاید آینده‌ای روشن و شاید ویرانه‌ای شبیه به فیلم ترمیناتور برای ما بسازد.

در علوم کامپیوتر، هوش مصنوعی یا هوش ماشینی به هوشمندی گفته می‌شود که از هرنوع ماشین (و نه انسان) به‌دست بیاید. کتاب‌های مرجع در حوزه‌ی هوش مصنوعی، این علم را دانش مطالعه‌ی کارگزارهای هوشمند می‌دانند که چنین تعریف می‌شوند: «هر دستگاهی که توانایی درک محیط و فعالیت با حداکثر شانس موفقیت را داشته باشد». درمجموع اصطلاح هوش مصنوعی برای توصیف ماشین‌ها یا کامپیوترهایی

به‌کـار می‌رود که فعالیت‌هـای شـناختی وابسـته به ذهن انسان را به‌خوبی انجـام دهند. ازمیـان فعالیت‌هـای مهم شناختی می‌توان به «یـادگیری» و «حل مسـئله» اشـاره کرد.

فعالیت‌هـایی که در دسـته‌ی فعالیت‌هـای هوشـمندانه‌ی ماشینی قرار می‌گیرنـد، به‌مـرور زمـان تغیـیر می‌کنند و درواقع با توانمنـدتر شـدن ماشـین‌ها، بـرخی فعالیت‌ها دیگر لزوما هوشـمندانه نیسـتند. تئـوری تسـلر در تعریف هوش مصنوعی می‌گوید هر دستاوردی که تاکنون انجـام نشـده باشـد، هـوش مصـنوعی نـام می‌گـیرد. درنتیجه امروزه انجام فعالیت‌هایی همچون تشخیص کاراکتر دیگر یک ماشین را هوشمند نمی‌کنند. در دنیای مدرن، وظایف پیچیده‌تری همچون تشخیص صـحبت‌های انسـان، رقـابت در بازی‌های استراتژیک همچـون شـطرنج و گو و هـدایت خودکـار ماشـین‌ها، هوشـمندی واقعی را در کامپیوترها تعریف می‌کنند.

تفکر انسـان دربـاره‌ی ماشـین‌های هوشـمند به قرن‌ها پیش باز می‌گردد

هوش مصنوعی در محیط‌های آکادمیک تاریخچه‌ای متعلق به میانه‌ی قرن بیستم دارد. هرچند تفکر انسان درباره‌ی هوشـمند شـدن ماشـین‌ها به قرن‌ها پیش بـاز می‌گـردد. تاریخچه‌ی مذکور، فراز و فرودهای متعددی را تجربه کرد تا این‌که اکنـون و در قـرن 21، یکی از مهم‌تـرین موضوع‌های مطالعه و بحث بشر محسوب می‌شود. قـرن حاضر با رشد چشم‌گیر قـدرت کامپیوترها و داده‌هـای در دسـترس بـرای آمـوزش آن‌هـا، قـرن شـکوفایی هـوش

مصنوعی محسوب می‌شود که این موضوع علمی را به بخشی الزامی از صنعت فناوری تبدیل کرده است.

تاریخچه هوش مصنوعی

موجودات هوشمندی که توانایی تفکر داشته باشند، در اسناد تاریخی از دوران باستان دیده می‌شوند. اولین تعریف از چنین موجوداتی، آن‌ها را ابزارهایی با قابلیت داستان‌گویی می‌دانستند. پس از گذشت قرن‌ها، در کتاب‌های داستانی همچون فرانکشتاین و R.U.R، نمونه‌هایی از ماشین‌های هوشمند دیده شدند. کاراکترهای موجود در داستان‌های مذکور، اولین چالش‌ها را درباره‌ی اخلاقیات حوزه‌ی هوش مصنوعی مطرح کردند و به‌نوعی موجب تولد نگرانی‌ها نیز شدند.

مطالعه‌ی عقل و منطق، به دوران فیلسوف‌های عصر باستان مربوط می‌شود. ازطرفی منطقی که از ریاضیات نشأت گرفته باشد، بیشتر به آلان تورینگ و نظریه‌ی پردازش او باز می‌گردد. تورینگ در نظریه‌ی پردازش می‌گوید که هر ماشینی با ترکیب علامت‌های ریاضی و اعداد صفر و یک، توانایی شبیه‌سازی هر عملکرد ممکن را در استنتاج ریاضی دارد. چنین رویکرد و چشم‌اندازی به‌نام نظریه‌ی چرچ-تورینگ شناخته می‌شود.

توسعه‌ی علومی همچون عصب‌شناسی و نظریه‌ی اطلاعات و سایبرنتیک، محققان را به تصور و تحقیق درباره‌ی احتمال توسعه‌ی یک مغز الکترونیکی واداشت. تورینگ، پرسش امکان‌پذیر بودن هوشمندی ماشین را به این پرسش تغییر داد: «آیا یک ماشین می‌تواند رفتارهای

هوشـمندانه انجـام دهد»؟ اولین مقـاله‌ی رسـمی که در این حوزه نوشته شـد، اثر سـال 1943 مک‌کـولا و پیتس بود که نورون‌های مصنوعی را باتوجه به نظریه‌ی «کامل بودن» تورینگ تعریف کردند.

حوزه‌ی تحقیق پیرامون هوش مصنوعی، در سـال 1956 و آزمایشـگاهی در کـالج دارتمـوث متولد شد. جـان مک‌کـارتی این حـوزه را از زیرمجمـوعه‌ی سـایبرنتیک و نظریه‌های سایبرنتیست‌هایی همچون نوربرت وینر خارج کـرد و اصـطلاح «هـوش مصـنوعی» به‌نـوعی توسط او متولد شد. از پیش‌گامـان و رهـبران حـوزه‌ی هـوش مصـنوعی می‌تـوان به آلن نـول، هربـرت سـیمون، جـان مک‌کارتی، ماروین مینسکی و آرتور ساموئل اشاره کرد. آن‌ها به‌کمک دانشـجویان خـود برنامه‌هـایی توسـعه می‌دادند که رسانه‌های جهان، لقب «عجیب» را برایشان انتخاب می‌کردند.

کامپیوترهایی که مجهز به اولین برنامه‌های هوشـمند در قرن بیستم بودنـد، عملکردهـای خارق‌العـاده‌ای همچـون یـادگیری اسـتراتژی بـازی چکـرز و بـازی کـردن آن، حل مسـائل گونـاگون در حـوزه‌ی جـبر، اثبـات نظریه‌هـای منطقی و صـحبت کـردن به زبـان انگلیسی داشـتند. تا میانه‌ی دهه‌ی 1960، تحقیق پیرامون هوش مصنوعی به یکی از موضـوع‌های اصـلی دنیـای فنـاوری با سرمایه‌گذاری‌های عظیم تبدیل شد. وزارت دفـاع آمریکا یکی از سـرمایه‌گذارهای اصـلی پروژه‌هـای هـوش مصنوعی بود و آزمایشگاه‌های متعـدد نـیز در کشـورهای دیگر راه‌اندازی می‌شـدند. محققـان هـوش مصـنوعی در آن سال‌ها با خوش‌بیـنی بسـیار مشـغول فعـالیت بودند.

هربرت سیمون پیش‌بینی کرده بود که تا 20 سال بعد، ماشین‌ها توانایی انجام همه‌ی کارهای انسانی را خواهند داشت. مارتین مینسکی نیز اعتقاد داشت پس از یک نسل، چالش توسعه‌ی هوش مصنوعی کاملا از بین خواهد رفت.

تا میانه‌ی دهه‌ی 1980، موفقیت‌های چندانی در توسعه‌ی هوش مصنوعی پیشرفته به‌دست نیامد

تلاش محققان برای توسعه‌ی هوش مصنوعی تا میانه‌ی دهه‌ی 1970 به موفقیت‌های آن‌چنانی دست پیدا نکرده بود، چون با پیشرفت هرچه بیشتر آن‌ها، چالش‌های جدیدی در فرایند توسعه پیدا می‌شد. دراین‌میان دولت‌های ثروتمند همچون آمریکا و بریتانیا نیز به‌مرور سرمایه‌گذاری روی پروژه‌ها را کاهش دادند. از آن زمان دورانی موسوم به «زمستان هوش مصنوعی» شروع شد؛ زمستانی که پیدا کردن و جذب سرمایه برای پروژه‌های هوش مصنوعی، بزرگ‌ترین چالش آن بود.

با ورود به دهه‌ی 1980، اولین موفقیت‌های چشم‌گیر باوجود سرمایه‌گذاری‌های نه‌چندان قوی در حوزه‌ی هوش مصنوعی دیده شد. کامپیوترهایی موسوم به سیستم خبره متولد شدند که توانایی شبیه‌سازی دانش و مهارت‌های تحلیلی متخصصان انسانی را داشتند. تا میانه‌ی دهه‌ی 1980، بازار هوش مصنوعی به ابعاد میلیارد دلاری رسید و ژاپن نیز با پروژه‌ی «کامپیوتر نسل پنجم» خود، گواهی بر موفقیت علم ارائه کرده بود. آمریکا و بریتانیا مجددا به سرمایه‌گذاری در هوش مصنوعی تشویق شدند، اما به‌هرحال باز هم شکست پروژه‌هایی همچون ماشین Lisp، آینده‌ی هوش ماشینی

را تیره و تار کرد و دورانی طولانی‌تر بدون سرمایه‌گذاری شروع شد.

فناوری‌هایی همچون MOS و VLSI که در فرم CMOS و در میانه‌ی دهه‌ی 1980 معرفی شدند، توسعه‌ی شبکه‌های عصبی مصنوعی (ANN)ـ را ممکن می‌کردند. چنین سخت‌افزارهایی موجب شدند تا بار دیگر استفاده از ماشین‌ها برای فعالیت‌های هوشمدانه، به موضوعی داغ تبدیل شود. دهه‌ی 1990 و ابتدای قرن 21، زمان استفاده از هوش مصنوعی در فعالیت‌هایی همچون معدن‌کاوی داده و تشخیص‌های پزشکی بود که به‌مرور، ظرفیت‌های علم جدید را اثبات می‌کرد. گره خوردن هوش مصنوعی با حوزه‌هایی همچون آمار و اقتصاد و ریاضی در سال‌های ابتدایی قرن 21 رخ داد و به‌مرور، دوران تازه‌ای از توسعه‌ی هوش ماشینی، شروع شد. شاید شکست خوردن قهرمان شطرنج جهان، گری کاسپاروف، از کامپیوتر Deep Blue در سال 1997، جرقه‌ی انفجار هوش مصنوعی بود.

دهه‌ی شکوفایی دستاوردهای ملموس

دهه‌ی 2010 را می‌توان دوران شکوفایی دستاوردهای هوش مصنوعی دانست که در زندگی روزمره‌ی بشر به‌وضوح حس شدند. در سال 2011، مسابقه‌ی مشهور Jeopardy تلویزیون آمریکا (مسابقه‌ای با محوریت اطلاعات عمومی) با حضور دو نفر از برترین شرکت‌کننده‌ها، برد راتر و کن جنینگز، برگزار شد و در برابر آن‌ها، کامپیوتر واتسون IBM قرار داشت. کامپیوتر واتسون با اختلاف بالایی توانست دو قهرمان انسانی را شکست دهد. در سال 2012، کامپیوترهای سریع‌تر با

تجهیز به الگوریتم‌های پیشرفته‌تر و دسترسی به منابع داده‌ای عظیم‌تر، پیشرفت در حوزه‌های درک و یادگیری ماشین را ممکن کردند. رویکردهای یادگیری عمیق هم در همان سال متولد شدند که نیاز به داده را به‌عنوان خوراک سیستم‌های هوش مصنوعی، افزایش دادند.

از کاربردهای مهم هوش مصنوعی در زندگی کاربران دهه‌ی 2010، می‌توان به کنسول بازی ایکس‌باکس 360 و ابزار کینکت آن اشاره کرد که پس از سال‌ها تحقیق و توسعه، درک ساختار سه‌بعدی بدن را ممکن می‌کرد. دستیارهای صوتی نیز به‌مرور به گوشی‌های هوشمند اضافه می‌شدند که کاربرد فناوری جدید را در زندگی ما بیشتر کردند. دستاورد مهم بعدی، شکست قهرمان بازی گو لی سدول، توسط هوش مصنوعی AlphaGo در سال 2016 بود. یک سال بعد، آلفاگو توانست کی جی، قهرمان وقت بازی را شکست دهد که به گواه بسیاری، نقطه‌ی مهم پیشرفت هوش مصنوعی در تاریخ بود. شایان ذکر است بازی گو پیچیدگی‌های بسیار بیشتری نسبت به بازی شطرنج دارد و توانایی شکست دادن قهرمان آن، نشان‌دهنده‌ی هوشمندی بسیار بالای کامپیوتر بود.

آیا هوش مصنوعی بر جهان تسلط می‌یابد؟

جک‌کلارک در مقاله‌ای در بلومبرگ، سال 2015 را سال شکوفایی هوش مصنوعی دانست. استفاده‌های پراکنده از هوش مصنوعی در سال 2012، به 2،700 پروژه در سال 2015 رسیده بود که انفجاری از کاربردهای علم قدیمی را نشان می‌داد. توسعه‌ی زیرساخت‌های پردازش ابری و امکانات بیشتر داده‌ای که در اختیار محققان بود،

شبکه‌های عصبی را به ابزارهـای قابل دست‌رس همگـان تبدیل کرد که توسعه‌ی فناوری را آسان‌تر کـرده بـود. در سال 2017، نتـایج یک نظرسـنجی ادعا کـرد که یک‌پنجم شــرکت‌های حاضــر، هــوش مصــنوعی را به‌گــونه‌ای در فعالیت‌هــای خــود به‌کــار گرفته‌اند. درنهــایت امــروز به وضــعیتی رســیده‌ایم که شــاید زنــدگی بــدون حضــور کارگزارهــای هوشــمند، بــرای بســیاری از ما غــیرممکن باشد. ازطــرفی روزبه‌روز نگرانی‌ها دربــاره‌ی توســعه‌ی بی‌حد و حصر هوش مصنوعی نیز افزایش می‌یابد.

انواع هوش مصنوعی

هــوش مصــنوعی در ســطوح بــالا به دو نــوع وســیع به‌نام‌هــای «هــوش مصــنوعی محــدود (Narrow AI)» و «هــوش عمــومی مصــنوعی (General AI)» تقســیم می‌شــود. چــنین دســته‌بندی به درک بهــتر مفــاهیم و دســتاوردهای هــوش مصــنوعی و روش توســعه‌ی آن‌ها کمک می‌کند. هــوش مصــنوعی محــدود، به‌نــام «هــوش مصنوعی ضعیف (Weak AI)» هم شناخته می‌شود.

هوش مصنوعی محدود همان هوشــمندی است که همه‌ی ما در کامپیوترهـــای امـــروزی مشـــاهده می‌کـــنیم. سیســتم‌های هوشــمندی که تحت آمــوزش یا یــادگیری خودکــار، انجــام وظــایف خــاص را بــدون برنــامه‌ریزی اختصاصی برای آن وظایف، ممکن می‌کنند. چنین نــوعی از هوشــمندی در کاربردهــایی همچــون تشــخیص صــدا و زبان در دستیارهای مجازی مانند سیری دیده می‌شود. از کاربردهــای دیگر هــوش مصــنوعی محــدود می‌تــوان به سیستم‌های شناســایی بصــری در خودروهــای خــودران و موتورهای پیشــنهاد محصــول در خرده‌فروشی‌های آنلاین

اشـــاره کـــرد. چـــنین سیســـتم‌های هوشـــمندی بـــرخلاف انسان‌ها تنها توانایی یادگیری انجام وظایف محـــدودی را دارند و به‌همین دلیـــل، هـــوش مصـــنوعی محـــدود نامیـــده می‌شوند.

توانایی‌های هوش مصنوعی محدود

امروزه کاربردهای متنوعی برای هوش مصنوعی محـــدود وجـــــود دارد که روزبه‌روز هم بر تعـــــداد آن‌ها افـــــزوده می‌شـــود. تفســـیر داده‌هـــای تصـــویری یکی از کاربردهـــای مهم این نـــوع از هـــوش مصـــنوعی است که خصوصا در پهپادهـــای صـــنعتی با وظیفه‌ی بررسی خطـــوط لـــوله‌ی نفت دیـــده می‌شـــود. هـــوش مصـــنوعی محـــدود امـــروز می‌تواند تقویم‌هـــای شخصی و کـــاری افـــراد را منظم و برنامه‌ریزی کرده و حتی با هوش‌های دیگر همکاری کنـــد؛ همکاری که در کاربردهای روزمره‌ای همچـــون رزرو هتل یا درخواست خودرو و موارد دیگر، مشاهده کرده‌ایم.

هوش مصنوعی مخصـــوص انجـــام وظـــایف خـــاص، هـــوش محدود نامیده می‌شود

هـــوش مصـــنوعی محـــدود در کاربردهـــای پزشـــکی نـــیز به‌وفـــور دیـــده می‌شـــود. امـــروز بـــرخی از ماشـــین‌ها می‌توانند در تشـــــــخیص تومورهـــــــای احتمـــــــالی به رادیولوژیست‌ها کمک کنند. این کـــارگزاران هوشـــمند در شبکه‌های اجتماعی نیز کاربرد زیـــادی دارند و زنـــدگی در این شـــــهرهای جدید را آســـــان‌تر و ســـــالم‌تر می‌کنند. درحال‌حاضر هـــوش مصـــنوعی در شـــبکه‌های اجتمـــاعی توانایی تشخیص محتوای نامرتبط یا آزاردهنـــده را دارد و مرتب کردن فیدهای نمایش محتوا نیز از وظایف ساده‌ی

آن محسوب می‌شود. ترکیب هوش مصنوعی محدود با تجهیزات اینترنت اشیاء نیز کاربردهای فراوانی را به‌همراه دارد.

توانایی‌های هوش عمومی مصنوعی

هوش عمومی مصنوعی تفاوت‌های عمده‌ای با نوع محدود داد. چنین سبکی از هوشمندی می‌تواند رفتارهایی بسیار شبیه به انسان را از خود نشان دهد. درواقع هوش عمومی، انعطاف‌پذیری بیشتری داشته و امکاتن یادگیری مهارت برای انجام دادن وظایف بسیار متنوع را دارد. هر فعالیتی از کوتاه کردن مو تا منظم کردن فایل‌های صفحه‌ی گسترده‌ی مدیران تا حتی استنباط و نتیجه‌گیری از اطلاعات و تجربه‌های کسب‌شده، توسط یک هوش عمومی مصنوعی قابل انجام هستند.

کاراکتر دیوید (یک ربات) در فیلم هوش مصنوعی استیون اسپیلبرگ

هوش مصنوعی که در فیلم‌های سینمایی می‌بینیم و نگرانی ما را از آینده‌ای تحت سلطه‌ی ماشین‌ها افزایش می‌دهد، همان هوش عمومی مصنوعی است. HAL در سری ادیسه‌ی فضایی یا Skynet در ترمیناتور، هوش‌های عمومی مصنوعی (AGI)ـ هستند که توانایی تسلط بر بشر را پیدا کرده‌اند. البته چنین نوعی از هوشمندی امروز در جهان وجود ندارد و محققان هوش مصنوعی نیز همه‌ی تلاش خود را برای توسعه‌ی آن به‌کار گرفته‌اند. از لحاظ پیش‌بینی زمان رسیدن به

هـوش مصـنوعی عمـومی نـیز پیش‌بینی‌هـای متعـددی و متفاوتی ازسوی دانشمندان ارائه می‌شود.

در سال‌های 2012 و 2013 یک نظرسنجی در میان چهار گروه متخصص هوش مصنوعی توسط وینسنت سی مور و نیک بوستروم، متخصصـان هـوش مصـنوعی و فلسـفه انجـام شد. نتـایج نظرسـنجی احتمـال رسـیدن به هـوش عمومی مصنوعی را تا دهه‌های 2040 و 2050، حدود 50 درصد بیــان می‌کــرد که تا ســال 2075، به احتمــال 90 درصد می‌رسید. گروه محققان، پیش‌بینی را فراتر بردند و اصـــــطلاحی موســـــوم به «ابرهوشـــــمندی (Superintelligence)» مطرح کردند. بوستروم می‌گوید ابرهوشـــــمندی هرگونه هوشی است که از لحـــــاظ توانایی‌های شناختی در همه‌ی حوزه‌هـای ممکن، انسـان را شکست دهد. او زمان رسـیدن به ابرهوشـمندی را 30 ســال پس از رســیدن به هــوش عمــومی مصــنوعی پیش‌بینی می‌کند.

دسته‌ای از متخصصان و نظریه‌پردازان هوش مصــنوعی، پیش‌بینی‌های موجـود با تخمین دهه‌هـای 2040 و 2050 را به‌دور از واقعیت می‌دانند. آن‌ها باتوجه به رویکـــــرد توسعه‌ی هوش مصنوعی که ابتدا نیامند درک مغز و ذهن انســان اســت، رســیدن به چنــان دســتاوردهایی را دور می‌دانند. درواقع در چــنین نظــریه‌ای، محــدودیت دانش انســان نســبت به مغز خــود، توســعه‌ی ســریع‌تر هــوش مصنوعی را غیرممکن می‌کند.

فاکتورهای کلیدی هوش مصنوعی

هوش مصنوعی امروزه مفاهیم و تعاریف زیرمجموعه‌ای متعددی دارد که آشنایی با برخی از المان‌های کلیـدی آن خالی از لطف نیست:

فرایندهای پـردازش بازگشـتی (پـردازش خطی) سـطوح متعـددی از درک انـتزاعی را در سیسـتم هوشـمند ممکن می‌کنند.

اطلاعات در فرایندها به‌صورت جـامع پـردازش می‌شـود. در هر نقطـه، اطلاعـات ابتـدا بسـته به موضـوع و زمینه مشـخص می‌شـوند؛ اما زمینه‌هـایی که بین و در امتـداد مفاهیم انتزاعی جابه‌جا می‌شوند، نقش مهمی در تبدیل اطلاعات دارند.

دسته‌بندی، یکی از بخش‌های اصلی در فرایندهای هـوش مصنوعی محسوب می‌شود.

گراف اطلاعات، دائما درحال تغییر است و از فیلترهـایی برای تغییر استفاده می‌کند که خـود، براسـاس اطلاعـات موجود ساخته می‌شوند.

هوشـــمندی به‌صـــورت نقطه‌ای، توزیع‌یافته و تصـــادفی تعریف می‌شـود. به‌بیـان دیگر اطلاعـاتی که در سیسـتم داریم، هیچ‌گاه کامل یا همه‌جانبه نیسـتند و تصـمیم‌گیری هـوش مصـنوعی تنها زمـانی ممکن می‌شـود که نقطه‌ی اوجی از اطلاعـات تأییدکننـده یا ردکننـده‌ی یک حقیقت، ارائه شود.

در هر نقطه از فعـالیت سیسـتم، اطلاعـات در یک مـدل وجود دارد، اما خود مدل طبیعـتی انعطاف‌پـذیر داشـته و توانـایی اصـلاح خـود را دارد. چـنین مـدلی با مـدل‌های

کنونی که از پیش تعریف شده و ثابت هستند، تفاوت پیدا می‌کند.

سیستم اکنون سطحی از خودآگاهی دارد.

مفاهیم کلیدی بالا نشان می‌دهد که هوش مصنوعی در سال 2020 به سطحی قابل‌توجه از پیچیدگی رسیده است و مدل‌های پردازشی آن نیز هیچ‌گاه ثابت نمی‌مانند.

یادگیری ماشین و شبکه‌های عصبی و یادگیری عمیق

در بخش تاریخچه و تعارف هوش مصنوعی، دو مفهوم به‌عنوان ابزارهای اصلی شکوفایی این فناوری مطرح شدند. یادگیری ماشین یکی از ابزارهای اصلی توسعه‌ی هوشمندی در ماشین‌ها محسوب می‌شود که مفاهیم پایه‌ای هوش را شکل می‌دهد. درواقع ماشینی که به یادگیری مجهز باشد، قدم اول را به‌سمت هوشمند شدن برداشته است (دقیقا شبیه به انسان).

یادگیری ماشین، محور اصلی توسعه‌ی هوش مصنوعی محسوب می‌شود

یادگیری ماشین در تعریف ساده با ارائه‌ی داده‌های وسیع به ماشین شروع می‌شود. سپس ماشین با استفاده از همان داده‌ها، چگونگی انجام وظایف خاص مانند درک صحبت یا برچسب‌گذاری تصاویر را می‌آموزد. داده، عنصر اصلی در توسعه‌ی یادگیری ماشین محسوب می‌شود و به‌همین دلیل در سال‌های اخیر شاهد افزایش جمع‌آوری داده توسط شرکت‌های فناوری بوده‌ایم. درواقع امروز کلان‌داده و یادگیری ماشین، دو مفهوم

درهم تنیده‌شده هستند. مفهوم دیگری که مثلث بنیادی هوش مصنوعی را تکمیل می‌کند، شبکه‌ی عصبی نام دارد.

شبکه‌های عصبی، کلید پردازشی در یادگیری ماشین هستند. چنین شبکه‌هایی با الهام از ساختار نورون‌های مغز انسان توسعه یافته‌اند و از لایه‌های متعدد و متصل به هم الگوریتم موسوم به نورون تشکیل می‌شوند. لایه‌های الگوریتمی در شبکه‌ی عصبی، داده را با یک‌دیگر تبادل می‌کنند. هر نورون، قابلیت یادگیری انجام وظیفه‌ای خاص را دارد و با اولویت‌بندی ساختار داده‌ی درحال تبادل، فرایندی را روی آن انجام می‌دهد. در مسیر یادگیری شبکه‌های عصبی، اولویت و وطن داده‌های ورودی تغییر می‌کند تا این‌که درنهایت خروجی موردنیاز از شبکه استخراج می‌شود. در چنین وضعیتی، شبکه به‌نوعی انجام دادن یک وظیفه‌ی خاص را آموخته است.

یادگیری عمیق از مفاهیم زاده‌شده از دل یادگیری ماشین است. شبکه‌های عصبی در چنین سبکی از یادگیری به شبکه‌هایی گسترده توسعه می‌یابند و لایه‌های بسیار متعددی دارند. در یادگیری عمیق، هر لایه توانایی بررسی و پردازش داده‌های بسیار عظیمی را خواهد داشت. یادگیری عمیق، موجب شد تا کامپیوترهای امروزی به توانایی‌های مثال‌زدنی هوشمندی و یادگیری دست پیدا کنند که نمونه‌هایی از آن را در تشخیص صحبت و بینایی کامپیوتری می‌بینیم.

پردازش تکاملی، یکی از حوزه‌های تحقیقات هوش مصنوعی محسوب می‌شود که با پیشرفت شبکه‌های

عصبی متولد شد. محققان، با تکیه بر نظریه‌های داروین و مفاهیم جهش ژنتیکی، سبک جدیدی از هوش مصنوعی را مطرح می‌کنند. چنین رویکردی موجب توسعه‌ی هوش مصنوعی با توانایی ساختن هوش مصنوعی دیگر شد. استفاده از الگوریتم‌های تکاملی برای بهینه‌سازی شبکه‌های عصبی، به عبارت Neuroevolution شناخته می‌شود و در توسعه‌ی نسل‌های بعدی از سیستم‌های هوشمند، کارایی بسیاری خواهد داشت. جدیدترین دستاوردها در این حوزه، در آزمایشگاه هوش مصنوعی اوبر رخ داد که از الگوریتم‌های ژنتیکی برای آموزش شبکه‌های عصبی عمیق در جهت یادگیری پیشرفته استفاده کرد.

سیستم‌های خبره، از مفاهیم دیگر توسعه یافته در مسیر هوش مصنوعی هستند. این سیستم‌ها با قوانینی برنامه‌ریزی می‌شوند که امکان تصمیم‌گیری براساس مجموعه‌ای عظیم از داده را به آن‌ها می‌دهد. چنین رویکردی، رفتار ذهن انسان را در حوزه‌ای خاص، شبیه‌سازی می‌کند. از نمونه‌های سیستم خبره می‌توان به خلبان خودکار در هواپیما اشاره کرد.

پردازنده‌های اختصاصی یادگیری ماشین

از دستاوردهای مهم سال‌های اخیر در حوزه‌ی هوش مصنوعی، پیشرفت‌های یادگیری ماشین و خصوصا یادگیری عمیق، مهم‌ترین تأثیر را بر پیشرفت علم داشته‌اند. بخش مهمی از دستاوردها، به‌خاطر ظهور مفاهیم کلان‌داده ممکن شد. به‌علاوه، افزایش قدرت در حوزه‌ی رایانش موازی هم به سرعت گرفتن توسعه‌ی فناوری کمک کرد. در رایانش موازی، خوشه‌هایی از

پردازنـــده‌های گـــرافیکی بـــرای آموزشی سیســـتم‌های یادگیری ماشین استفاده می‌شوند.

توسعه‌ی پردازنده‌های اختصاصـی، پـردازش داده‌ها را در یادگیری ماشین پیشرفته‌تر کرده است

خوشه‌های پردازنـــــده‌ی گـــــرافیکی، سیســـــتم‌های قدرتمندتری در آموزش مدل‌های یادگیری ماشین هستند و امـروزه به صـورت سـرویس‌های ابـری هم در اختیـار کارشناسـان قـرار دارند. با توسـعه‌ی چـنین مفـاهیمی، ســاخت تراشه‌های اختصاصی بـــرای اجـــرا و آمـــوزش مـدل‌های یـادگیری ماشـین هم سـرعت گـرفت. از میـان پردازنـــــده‌های اختصاصی می‌تـــوان به واحد پردازشی تنسور (TPU)ـ محصول شـرکت گوگل اشـاره کـرد که از کتابخـانه‌ی نرم‌افـزاری TensorFlow ســاخت همــان شرکت، برای استخراج اطلاعات از داده استفاده می‌کند.

تراشه‌های اختصاصی گوگل نه‌تنها در پـرورش مـدل‌های دیپ‌مایند و گوگل بـرین کـاربرد دارنـد، در کارایی‌هـای مرسـوم‌تری همچـون سـرویس تـرجمه‌ای این شـرکت یا شناسایی تصویر در جست‌وجوی عکس، دیـده می‌شـوند. به‌علاوه کـاربران عمـومی نـیز می‌توانند با سـرویس‌های ابری همچون TensorFlow Research Cloud مدل‌های یادگیری ماشین خود را با استفاده از پردازنده‌های گوگل توسعه دهند.

یادگیری تحت نظارت

یـادگیری ماشـینی تحت نظـارت، یکی از مرسـوم‌ترین روش‌های آمـوزش مـدل‌ها محسـوب می‌شـود. در چـنین روشی، سیستم هوش مصنوعی با استفاده از مثال‌هـای

متعدد برچسب‌گذاری‌شده، تحت آموزش قرار می‌گیرد. داده‌های آموزشی می‌توانند مجموعه‌ای از تصاویر باشند که محتوای آن‌ها، با برچسب اختصاصی مشخص شده باشد. در نمونه‌های دیگر، شاهد استفاده از متونی برای آموزش هستیم که با پاورقی‌های اختصاصی، موضوع اصلی آن‌ها تعیین می‌شود. مدل یادگیری با بهره‌گیری از همین برچسب‌ها، برچسب‌گذاری روی داده‌های جدید را می‌آموزد.

آموزش دادن مدل ماشینی با بهره‌گیری از مثال، با اصطلاح یادگیری تحت نظارت (Supervised Learning) شناخته می‌شود. برای برچسب‌گذاری داده‌های اولیه، از کاربران انسانی استفاده می‌شود که در پلتفرم‌هایی همچون Amazon Mechanical Turk استخدام می‌شوند. آموزش مدل‌های این‌چنینی، نیاز به پایگاه‌های عظیم داده دارد و برخی اوقات برای یادگیری یک وظیفه‌ی به‌خصوص، باید میلیون‌های مثال به الگوریتم تزریق شود.

دیتاست‌های آموزشی برای مدل‌های یادگیری ماشین، روزبه‌روز بزرگ‌تر و در دسترس‌تر می‌شوند. گوگل دیتاستی به‌نام Open Images دارد که 9 میلیون تصویر را در اختیار کاربر قرار می‌دهد. یوتیوب نیز مجموعه‌ای‌ای از ویدئوهای برچسب‌گذاری‌شده دارد که شامل هفت میلیون ویدئوی است. از دیتابیس‌های دیگر می‌توان به دیتاست پیش‌گام ImageNet اشاره کرد که 14 میلیون تصویر با دسته‌بندی مشخص را ارائه می‌کند. حدود 50 هزار نفر در توسعه‌ی این دیتاست نقش داشتند که کامل شدنش دو سال طول کشید. اکثر آن

افراد، در پلتفرم آمازون استخدام شده بودند که بررسی و دسته‌بندی برچسب‌گذاری تصاویر را برعهده داشتند.

با پیشرفت ابزارهای هوش مصنوعی، دست‌رسی به دیتاست‌های عظیم برچسب‌گذاری شده، اهمیت کمتری نسبت به دست‌رسی به قدرت پردازشی عظیم پیدا کرد. در سال‌های اخیر شبکه‌های موسوم به GAN نشان دادند که سیستم‌های یادگیری ماشین، تنها با دریافت داده‌های محدود و کوچک، توانایی تولید داده‌های عظیم برای آموزش خود را دارند. چنین رویکردی، احتمالا به توسعه‌ی مفهوم یادگیری نیمه نظارتی منجر خواهد شد که در آن، سیستم‌ها با دیتاست‌های بسیار کوچک‌تر از دیتاست‌های امروزی، آموزش می‌بینند.

یادگیری بدون نظارت

یادگیری بدون نظارت، بدون نیاز به دیتاست‌های برچسب‌گذاری‌شده انجام می‌شود. الگوریتم‌ها در چنین روندی از یادگیری، تلاش می‌کنند تا الگوی مشترک میان داده‌ها را بیابند. درواقع آن‌ها به‌دنبال شباهت‌هایی می‌گردند که دسته‌بندی داده‌ها را راحت می‌کند. به‌عنوان مثال می‌توان به دسته‌بندی میوه‌های هم‌وزن یا خودروهایی با ابعاد موتور برابر اشاره کرد.

یادگیری بدون نظارت، با هدف انتخاب داده‌ی خاص از میان دیتاست داده انجام نمی‌شود. درواقع چنین الگوریتم‌هایی تنها تلاش می‌کنند تا داده‌های با مشخصات مشابه را پیدا کنند. به‌عنوان مثالی کاربردی، می‌توان به فیدهای خبری اشاره کرد که موضوع‌های

مشابه را به‌صورت روزمره در دسته‌های مشخص قرار می‌دهند.

یادگیری تقویت‌شده

یادگیری تقویت‌شده یا جایزه‌ای، شباهت زیادی به آموزش حیوانات خانگی دارد. در چنین مدلی، سیستم به‌خاطر دستیابی به خروجی موردنظر، پاداش دریافت می‌کند. درنتیجه تلاش می‌کند تا پاداش خود را براساس داده‌های ورودی، به حداکثر برساند. چنین روشی از آموزش، بیشتر با سعی و خطا انجام می‌شود تا بیشترین پاداش درنهایت از میان گزینه‌های متعدد پیدا شود.

شبکه‌ی Deep Q گوگل یکی از مثال‌های معروف در یادگیری تقویت‌شده محسوب می‌شود. این شبکه تاکنون بازیکنان حرفه‌ای را در مسابقه‌های گوناگون بازی ویدئویی شکست داده است. سیستم مذکور، پیکسل‌های هر بازی را دریافت کرده و مواردی همچون فاصله‌ی المان‌ها را در نمایشگر، تشخیص می‌دهد. در ادامه، سیستم با مشاهده‌ی امتیاز هر بازی، مدلی از انتخاب‌ها می‌سازد که بیشترین امتیاز را به همراه دارند.

آینده هوش مصنوعی و تأثیر آن بر جهان

رویکرد کنونی جهان به‌سمت توسعه‌ی ربات‌هایی با قابلیت فعالیت خودکار و درک و حرکت در جهان پیرامون، نشان‌دهنده‌ی هم‌پوشانی طبیعی است که بین علم رباتیک و هوش مصنوعی وجود دارد. هوش مصنوعی یکی از فناوری‌های متعدد مورد استفاده در ربات‌ها محسوب می‌شود. ازطرفی توسعه‌ی هوش

مصنوعی باعث شد تا ربات‌ها در حوزه‌های جدیدی همچون خودروهای خودران و ربات‌های تحویل کالا و ربات‌های آموزگار دیده شوند.

جهان فناوری امروز در لبه‌ی پرش به مرحله‌ای جدید از توانایی‌های هوش مصنوعی قرار دارد. شبکه‌های عصبی امروزی توانایی ساختن تصاویر واقعی را دارند و حتی با کیفیت بالا، صدای افراد را شبیه‌سازی می‌کنند. البته چنین پیشرفت‌هایی، با نگرانی‌های اجتماعی نیز همراه بوده است. از دستاوردهای خبرساز اخیر می‌توان به دیپ‌فیک اشاره کرد که لزوم کنترل و قانون‌گذاری بیشتر بر روند توسعه‌ی هوش مصنوعی را دوچندان می‌کند.

هوش مصنوعی اکنون توانایی تشخیص گفتار را با دقت 95 درصد دارد

از پیشرفت‌های مهم یادگیری ماشین در دوران کنونی می‌توان به تشخیص دقیق صحبت‌های کاربر اشاره کرد. سیستم‌های کنونی با دقت 95 درصد، صحبت‌های انسان را تشخیص می‌دهند. مایکروسافت اخیرا اعلام کرد که هوش مصنوعی با دقت برابر با انسان توسعه داده است که توانایی تبدیل صوت به متن را دارد. محققان به‌دنبال دقت 99 درصدی در تشخیص صوت هوش مصنوعی هستند و در آینده‌ی نه‌چندان دور، صحبت کردن با ماشین به یکی از رویکردهای اصلی تعامل کاربر با کامپیوتر تبدیل خواهد شد.

در سال‌های اخیر دقت و کیفیت تشخیص چهره در سیستم‌های کامپیوتری بهبود یافته است. امروز غول

چینی دنیای فناوری، بایدو، ادعا می‌کند که سیستم با توانایی تشخیص چهره با دقت 99 درصد دارد. نیروهای پلیس و دیگر مجریان قانون در کشورهای غربی، برنامه‌های آزمایشی با هدف استفاده از هوش مصنوعی در تشخیص چهره‌ی مجرمان اجرا کرده‌اند. چینی‌ها چند قدم فراتر رفته‌اند و برنامه‌ای در سطح ملی برای اتصال دوربین‌های مداربسته به هوش مصنوعی عظیم تشخیص چهره دارند. آن‌ها هم‌چنین به‌دنبال تجهیز پلیس خود به عینک‌هایی با قابلیت تشخیص چهره هستند.

یکی از حوزه‌های مهم کاربرد هوش مصنوعی، علم پزشکی است. ماشین‌های هوشمند امروزه در کنار پزشکان و متخصصان به تشخیص بیماری از تصاویر پزشکی کمک می‌کنند. به‌علاوه آن‌ها توانایی تشخیص الگوهای ژنتیکی را دارند که منجر به بیماری‌های خاص می‌شوند. در داروسازی نیز می‌توان با استفاده از هوش مصنوعی، مولکول‌های کاربردی‌تر در ساخت دارو را کشف کرد.

برنامه‌های آزمایشی متعددی در سرتاسر جهان انجام شده‌اند تا تأثیر و کاربرد هوش مصنوعی را در بیمارستان‌ها بررسی کنند. به‌عنوان مثال ابزار پشتیبانی تصمیم‌های کلینیکی واتسون از شرکت IBM، در برخی بیمارستان‌ها به‌صورت آزمایشی استفاده می‌شود. هوش مصنوعی دیپ‌مایند گوگل نیز در سرویس سلامت ملی بریتانیا و در بخش بیماری‌های سر و گردن استفاده می‌شود که ناهنجاری‌های چشمی را در مسیر تشخیص بیماری، بررسی می‌کند.

آیا هوش مصنوعی بشر را نابود می‌کند؟

پاسخ به نگرانی درباره‌ی تهدیدهای هوش مصنوعی، به مخاطب سؤال بستگی دارد. به‌هرحال با پیشرفت سیستم‌های مبتنی بر هوش مصنوعی، نگرانی‌ها از خطر آن‌ها نیز بیشتر شده است. مدیرعامل تسلا و اسپیس ایکس، ایلان ماسک، هوش مصنوعی را «تهدیدی بنیادی برای موجودیت تمدن بشری» می‌داند. او در مسیر تلاش‌هایش برای افزایش نظارت و تنظیم‌گری بر تحقیقات هوش مصنوعی و کاهش اثرات مضر آن، شرکت تحقیقاتی OpenAI را به‌صورت یک سازمان غیرانتفاعی راه‌اندازی کرد. استیون‌هاوکینگ فقید نیز درباره‌ی تهدیدهای هوش مصنوعی هشدار داده بود. او اعتقاد داشت وقتی هوش مصنوعی حرفه‌ای و پیشرفته توسعه داده شود، با سرعت زیادی انسان را پشت سر می‌گذارد و به‌خاطر اصلی تکینگی، تهدیدی جدی برای جامعه‌ی بشری خواهد بود.

باوجود نگرانی‌های متعددی که ازسوی برخی کارشناسان پیرامون هوش مصنوعی مطرح می‌شود، بسیاری از محققان آن را مضحک می‌دانند. درواقع ازنظر آن‌ها هنوز فاصله‌ی زیادی با انفجار هوش مصنوعی و پیش افتادن آن از عقل انسانی داریم. کریس بیشاپ، مدیر واحد تحقیقات مایکروسافت در کمبریج انگلستان اعتقاد دارد هوش مصنوعی محدود کنونی، فاصله‌ی زیادی با هوش عمومی مصنوعی دارد. ازنظر او نگرانی‌های «مضحک» که آینده‌ای شبیه به فیلم ترمیناتور را ترسیم می‌کنند، هنوز دهه‌ها با واقعیت فاصله دارند.

آیا هوش مصنوعی موجب بیکاری ما می‌شود؟

از میان نگرانی‌هایی که پیرامون هوش مصنوعی مطـرح می‌شود، نگرانی از جایگزینی شغل‌ها توسط ماشین‌های هوشـمند، عـاقلانه‌تر و محتمل‌تر به‌نظر می‌رسد. اگرچه هوش مصنوعی به‌صورت کامل جایگزین اشتغال انسانی نمی‌شـود، اما به‌هرحـال طـبیعت شـغل و کـار را تغیـیر می‌دهد. اکنون تنها سرعت و چگونگی تغیـیر و تحـول در محیط کار به‌خاطر اتوماسیون مطرح می‌شود. ازطـرفی هـوش مصـنوعی توانـایی جـایگزینی بسـیاری از توانایی‌هـای انسـانی را دارد. انـدرو ان‌جی، متخصص هوش مصـنوعی می‌گوید انسـان‌ها امـروزه فعالیت‌هـای تکـراری و سـاده‌ی زیـادی را در محیط‌هـای کـاری انجـام می‌دهند که هوش مصنوعی به‌راحتی توانـایی جـایگزینی آن‌ها را خواهد داشت.

آیا با همـان سـرعتی که شـغل‌ها طی اتوماسـیون نـابود می‌شوند، شغل‌های جدید هم متولد می‌شوند؟

اخبـار کنـونی از جـایگزینی شـغل‌های انسـانی توسط اتوماسـیون، به‌هرحـال نگرانی‌هـایی را ایجـاد می‌کند. آمازون یکی از پیش‌گامـان جـایگزینی نـیروی انسـانی با ربات است. آن‌ها چندی پیش فروشگاه آمـازون گو را در سـیاتل راه‌انـدازی کردند که نیـاز به صـندوق‌دار را در فروشـگاه‌های زنجـیره‌ای از بین بـرد. چـنین رویکـردی می‌تواند حداقل برای سه میلیـون صـندوق‌دار شـاغل در آمریکـا، تهدیـدی جـدی باشد. به‌علاوه غـول تجـارت الکترونیک در انبارهای خود برای جابه‌جایی کالا از ربـات استفاده می‌کند و تاکنون 100 هـزار ربـات کـارگر را در انبارهای خود به‌کار گرفته است. البته آن‌ها ادعا می‌کنند که به‌انـدازه‌ی افـزایش ربات‌هـا، نـیروی انسـانی را هم

افـزایش داده‌انـد، اما به‌هرحـال آمـازون و شـرکت‌های رباتیک همکـــار در تلاش هســـتند تا شـــغل‌های دســـتی باقی‌مانـــده در انبارها را نـــیز با فرایند اتوماســـیون جایگزین کنند.

اتوماسیون در صنعت حمل‌ونقـل، هنـوز به زمـان زیـادی برای توسعه نیاز دارد. اگرچه خودروهای سواری و بـاری خودکار هنوز سال‌ها تا توسعه‌ی نهایی فاصله دارنـد، اما به‌هرحال نگرانی از جایگزینی شغل‌های راننـدگی توسط هـوش مصـنوعی، غـیرمنطقی نخواهد بـود. ازطـرفی همه‌ی شـغل‌های در معـرض جـایگزینی توسط هـوش مصـنوعی، با ربات‌ها جـایگزین نمی‌شـوند. درحال‌حاضر افراد زیادی هستند که فعالیت‌های اداری تکـراری انجـام می‌دهند و با پیشـــرفت نرم‌افزارها و سیســـتم‌های اتوماسیون، شغل آن‌ها نیز در معرض خطر قرار دارد.

هر تغیـیر مسـیری در دنیـای فنـاوری، با از بین رفتن تعـدادی شـغل و تولد شـغل‌هایی جدید همـراه می‌شـود. منتقـدان نظـریه‌ی تسـلط هـوش مصـنوعی بر دنیـای کسب‌وکار نیز اعتقاد دارند شـغل‌های جدیـد، فرصت کـار را همیشه بـرای نـیروی انسـانی زنـده نگه می‌دارند. به‌هرحـال هنـوز این سـؤال وجـود دارد که آیا شـغل‌های جدید، با سرعت مناسب و برابر با از بین رفتن شغل‌های قدیمی، متولد می‌شوند؟

همه‌ی نظریه‌ها پیرامون آینده‌ی اشتغال با حضـور هـوش مصنوعی، بدبینانه نیست. بـرخی اعتقـاد دارند که هـوش مصنوعی در آینده به‌جای جـایگزینی شـغل مـا، به بهبـود فعالیت‌ها کمک می‌کند. به‌عنـوان مثـال می‌تـوان به

ابزارهای هوشمند مانند عینک واقعیت مجازی اشاره کرد که به افزایش بهره‌وری کارگران می‌انجامند.

مؤسسه‌ی Future of Humanity در دانشگاه آکسفورد، نظرسنجی قابل‌توجهی با حضور صدها متخصص یادگیری ماشین انجام داده و نظر آن‌ها را درباره‌ی دستاوردهای هوش مصنوعی و توانایی‌هایش در آینده، جویا شده است. در نتایج نظرسنجی، تاریخ‌های جالبی پیرامون دستیابی بشر به ظرفیت‌های مهم هوش مصنوعی دیده می‌شود. به‌عنوان مثال نوشتن مقاله‌ی حرفه‌ای توسط هوش مصنوعی در سال 2026 پیش‌بینی می‌شود. در سال 2027، احتمالا شاهد راننده‌های خودکار کامیون خواهیم بود. در سال‌های 2031 و 2049 و 2053 نیز ظهور هوش مصنوعی با قابلیت‌های خرده‌فروشی، نوشتن کتاب و انجام عمل جراحی محتمل خواهد بود.

هوش مصنوعی فناوربی تازه‌ای نیست و حدود نیم قرن در کنار ما بوده است. این فناوری قطعا در آینده‌ی نزدیک از بین هم نخواهد رفت و به‌نوعی با هدف ماندن در کنار ما توسعه می‌یابد. دراین‌میان نگرانی‌ها درباره‌ی توسعه‌ی بدون قانون آن نیز باید در نظر گرفته شوند. به‌هرحال مرزی برای هوشمندی وجود ندارد و شاید نگرانی برخی از ما از آینده‌ای با فرمان‌روایی اسکای‌نت، آن‌چنان بی‌ربط نباشد.

ارتباط یأجوج و مأجوج و دجّال

(بسم الله الرحمن الرحیم)

در حدیث صحیحی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آمده است که فرمودند:

«إن یأجوج و مأجوج لیحفرون السد کلّ یوم حتّی إذا کادوا یرون شعاع الشمس قال الّذی علیهم: ارجعوا فستحفرونه غداً فیعیده الله عزّوجل أشد ما کان حتّی إذا بلغت مدتهم و إراد الله أن یبعثهم إلی الناس حفروا حتّی إذا کادوا یرون شعاع الشمس قال: ارجعوا فستحفرونه غداً إن شاء الله و استثنوا فیعودون إلیه و هو کهیئته حین ترکوه فیحفرونه و یخرجون علی یالأرض فینشفون المیاه و یتحصن الناس منهم فی حصونهم فیرمون بسهامهم إلی السّماء فیرجع علیهم الدم الذی أجفط فیقولون: قهرنا أهل الأرض و علونا أهل السماء فیبعث الله علیهم نغفاً فب أقفائهم فیقتلهم بهای: والذی نفسی بیده إن دواب الأرض لتسمن و تشکر شکراً من لحومهم و دمائهم؛

یأجوج و مأجوج هر روز آنقدر آن سدّ میان خود و خورشید را حفر می‌کنند که چیز زیادی به از بین رفتن آن باقی نمی‌ماند؛ امّا کسی که بر آن امیر است، فرمان می‌دهد، باز گردید و فردا دوباره برای حفر کردن بیایید. پس از رفتن آنان، خداوند دوباره سد را به وضع اوّل خود باز می‌گرداند. هنگامی که زمان آنان فرا رسد و خداوند اراده نماید، آنان را به سوی مردم برانگیزد و سد را حفر می‌کنند تا این‌که نزدیک به رؤیت خورشید می‌گردند. باز آن شخص می‌گوید: باز گردید. به خواست

خداوند فـردا آن را خواهید کاویـد؛ امّا آنـان اسـتثنائاً این بـــار را به فـــردا موکـــول نمی‌کنند و به ســـوی سد بـــاز می‌گردند و آن را همانگونه می‌یابند که ترک کـرده بودند. پس مبـادرت به حفر آن می‌نمایند و از محـلّ خـود خـارج گشـته و بر روی زمین منتشر می‌شـوند و آب‌ها را خشک می‌کنند و مـــردم از شـــرّ آن‌ها به محل‌هـــای امن پنـــاه می‌برنـد، آنـان تیرهـای خـود را به سـوی آسـمان پرتـاب می‌کنند و این تیرهـــا، خـــون آلـــود به ســـوی آنـــان بـــاز می‌گردد. آن‌گاه می‌گویند اهل زمین را متعهّد نموده و بر اهل آسمان‌ها چـیره گشـتیم. آن‌گـاه خداوند کـرمی را بر پشت گردن آنان قرار می‌دهد و بـدین وسـیله آنـان را به هلاکت می‌رساند. «سـوگند به آن کس که جـانم در دست اوســـت، جنبنـــدگان زمین رو به فـــربهی می‌گذارند و به سبب حفظ گوشت و خونشان، خداوند را بسـیار سـپاس می‌گزارند.»

و در حدیث دیگری آمده است:

خداوند به عیسی (علیه الســـــلام) وحی می‌نماید که من بنـدگانی را بـرای خـویش برگزیـدم که احـدی را قـدرت کشتن آنـان نیست. پس بنـدگانم را در وادی طـور مـورد محافظت قرار ده. در همین حال خداوند یأجوج و مـأجوج را بر می‌انگـــیزد و آن‌ها همانگونه که خداوند فرمـــوده است از هر تپّه و بلنـــدی ســـرازیر می‌گردند. آن‌گـــاه که گروه اوّل آنان به دریـاچه‌ی طبریّه می‌رسد. همه‌ی آن‌چه را در آن وجـود دارد، می‌نوشـند. پس گـروه بعـدی که به آن‌جا می‌رســـــد، می‌گویند: گویا زمـــــانی آبی در این‌جا جریان داشت و آن‌چنان نبیّ خدا، عیسی (علیه السلام) و اصحاب او در محاصره قرار می‌گیرند که «رأس الثـور» (

1)ـ برای هر یک از آنان از صد دینار برای شما در امـروز ارزشـمندتر خواهد بـود. پس پیـامبر خـدا، عیسی (علیه السلام) و اصحاب وی روی به خداوند می‌آورند و خدا نیز کرمی را بر گردن‌های یأجوج و مأجوج مسـلّط می‌گرداند و مـوجب قطع نخـاع آنـان گشـته و همگی چـون یک تن هلاک می‌گردند و خداوند پیـــامبر خـــود، عیسی (علیه السلام) و اصحابش را فـرود می‌آورد و آنـان یک وجب از خاک را پاکیزه از بوی تعفّن و گند آنـان و خون‌های‌شـان نمی‌یابنـد، پس آن‌گـاه دوبـاره روی به خداوند می‌آورند و از او درخواست یاری می‌نمایند و خداوند پرندگانی چـون سیمرغ را به سوی آنان می‌فرسـتند تا آنـان را حمل و از آن‌جا دور نمـوده و به مکـانی که خواست خداوند اسـت، ببرند. سپس بارانی بر آنان فرو می‌فرستد که هر خانه‌ی گلین یا مویین را شست و شو داده و پاکیزه می‌گرداند و چیزی از ناپاکی و پلیدی باقی نمی‌گذارد. سپس به زمین گفته می‌شود میوه‌های خـود را برویـان و بـرکت خـود را بـازگردان. پس در آن روز یک گـروه از مـردم از تنها یک انـار می‌خورند و سـیر می‌شـوند و از پوست آن سـایبان درست می‌کنند و خداوند در پیامبران برکت قرار می‌دهد تا جایی که یک شتر آبستن برای جمـاعتی از مـردم و یک گاو باردار برای یک قبیله و یک گوسفند آبستن بـرای یک خانواده کافی است و در این هنگام، خداوند بادی پـاکیزه را می‌فرستد و این بـاد زیر بغل‌هـای آنـان را می‌گـیرد و روح هر مسـلمان را قبض می‌نماید و بقیه‌ی مـردم را در فتنه و آشـوب و نـزاع، همچـون پرنـدگان جنگلی بـاقی می‌گذارند. آن‌گاه قیامت برپا می‌گردد.

و در حدیث صحیح از عبدالله بن مسـعود روایت شـده که گفت:

شـــبی که پیـــامبر (صـــلی الله علیه و آله و ســـلم) را به معراج بردند، ابراهیم، موسی و عیسی (علیه السـلام) را ملاقـات کـرد و مـدّتی دربـاره‌ی قیـامت با هم گفت و گو نمودند. نخست از ابراهیم (علیه السـلام) سـؤال کردند و از او دربـــاره‌ی قیـــامت پرســـیدند. دانشی از آن نـــزد وی نبـود. سـپس از موسی (علیه السـلام) پرسـیدند. او نـیز هیچ آگـاهی از آن نداشت. نـوبت سـخن به عیسی (علیه الســـلام) رســـید. او گفت: «خداوند زمـــان قطعی آن را بـرای من نگفتـه؛ امّا سـفارش‌هایی دربـاره‌ی آن به من نموده است و از زمان قطعی آن جز خداونـد، کسی خـبر ندارد.» آن‌گاه از خروج دجّال سخن گفت و فرمـود: «من فـــــرود می‌آیم و او را به قتل می‌رســـــانم و مـــــردم به شهرهای خود باز می‌گردند. در آن‌جا یـأجوج و مـأجوج از آن‌ها اســـتقبال می‌کنند و از هر تپّه و بلنـــدی ســـرازیر می‌گردند. به هیچ آبی نمی‌رســـــــــــند؛ مگر آن‌که آن را می‌نوشند و به هیچ شـیئی برخـورد نمی‌کننـد؛ مگر آن‌که آن را فاسد می‌نمایند. در این هنگام مردم به خداوند پناه می‌برند و من نـیز از خـدا درخواست می‌کنم که آنـان را هلاک گرداند و پس از آن زمین از بوی بد اجسام آنـان پر می‌شود و مردم باز به خدا پناه می‌برند و من نیز خـدا را می‌خوانم و در این هنگام از آسمان آبی فرو می‌ریزد که آن‌ها را با خـود به دریا می‌بـرد، سـپس کوه‌ها متلاشی و خاک آن‌ها پراکنده گشـته و زمین همچـون پوست دبّـاغی شـده، کشـیده می‌شـود. خداوند به من گفته است که در هنگـام روی دادن این حـوادث، سـاعت قیـامت نسـبت به مردم همچون زن بارداری می‌گردد که اهل آن نمی‌دانند، حمل خود را ناگهان در چه زمانی بر زمین می‌گذارد.»

عوام بن حوشب که از راویان این حدیث است، می‌گوید:

تأیید این خبر در کتاب خدای تعالی یافت می‌شود:

«حَتَّی إِذَتا فُتِحَت یـأجُوجُ وَ مَـأجوجُ وَ هُم مِّن کُـلِّ حَـدَبٍ یَنسِلُونَ؛ (2)

تا این‌که سـدّ مـانع در برابر یـأجوج و مـأجوج گشـوده می‌شود و آن‌ها از هر تپّه و بلندی سرازیر می‌گردند.»

«وَ اقتَرَبَ الوَعدُ الحَقُّ؛ (3)

و وعده‌ی حق نزدیک گردید.»

و در حدیث دیگری از رسول خدا (صـلی الله علیه و آله و سلم) آمده است که فرمودند:

«یفتح یأجوج و مأجوج فیخرجون کما قـال الله تعـالی: وَ هُم مِّن کُلِّ حَدَبٍ یَنسِـلُونَ فیعمـون الأرض و ینحـاز منهم المسـلمون حتّی تصـیر بقیة المسـلمین فی مـدائنهم و حصونهم و یضـمون إلیهم مواشـیهم، حتّی إنهم لیمـرون بالنهر فیشربونه حتّی ما یذرئن فیه شـیئاً. فیمر آخـرهم علی أخرهم فیقول قائلهم: لقد کـان بهـذا المکـان مـرة ماء و یظهرون علی الأرض، فیقـول قـائلهم: هـولاء اهل الأرض قد فرغنا منهم و لننـازلن أهل السـماء، حتّی إن أحـدهم لیهز حربته إلی السـماء فـترجع مخضـبة بالـدم، فیقولون: قد قتلنا أهل السماء. فبینما هم کذلک إذ بعث الله دواب کنغف الجراد فتأخذ بأغنـاقهم فیموتـون مـوت الجراد یرکب بعضهم بعضاً، فیصبح المسلمون لایسمعون لهم حسـاً، فیقولـون» من رجل یشـری نفسه و ینظر ما فعلـوا، فیـنزل منه رجل قد وطن نفسه علی أن یقتلـوه فیجدهم موتی، فینـادیهم: ألا ابشـروا فقد هلک عـدوکم، فیخرج الناس و یخلـون سـبیل مواشـیهم فما یکـون لهم

رعی إلا لحـومهم فتشـکر علیها کأحسن ما شـکرت من نبات أصابته قط؛

یـأجوج و مـأجوج سد را گشـوده و از محـلّ خـود خـارج می‌شوند، همان طور که خدای تعـالی فرمودند: «و آنـان از هر تپّه و بلنـــــدی ســـــرازیر می‌گردند.» و زمین را می‌پوشـانند و مسـلمانان از اقـدامات آنـان زمین گـیر می‌گردند تا جـایی که بقیه‌ی مسـلمانان در شـهرها و حصارهای خود باقی می‌مانند و چهارپایان خود را نـیز در کنار خویش نگه می‌دارند و یأجوج و مـأجوج به هر نهـری می‌رســند، آن را می‌نوشــند و چــیزی در آن بــاقی نمی‌گذارند و گـروه بعـدی آنـان که به آن نهر می‌رسـد، می‌گوید: مثل این‌که زمانی در این‌جا آبی جاری بود. آنان بر اهل زمین غلبه می‌یابند و فــردی از میــان آنــان می‌گوید: از اهل زمین فــارغ گشــتیم و اکنــون با اهل آسمان‌ها به جنگ و پیکار خواهیم پرداخت. آن‌گاه یکی از آنان تیر خود را به سوی آسمان پرتاب می‌کند. تـیر خـون آلود باز می‌گردد. آن‌گاه می‌گویند: اهل آسـمان‌ها را نـیز کشتیم. آنـان در گرمـاگرم گفتن این سـخنان هسـتند که خداوند جنبـدگانی همچـون کـرم و ملخ را به سـوی آنـان گسیل می‌دارد، این کرم‌ها به گردن‌های آنـان می‌چسـبند و آنـان بر اثر حمله‌ی این کرم‌ها همچـون ملخ می‌میرنـد؛ به گونه‌ای که بـرخی بر روی بـرخی دیگر می‌افتند. صـبح هنگــام مســلمانان هیچ اثــری از آنــان حس نمی‌کنند و می‌گویند: کیست که خـود را به خطر انـدازد و ببیند آن‌ها چه کرده‌اند؟ مردی از آنان مرگ را به جـان می‌خـرد و از پناهگــاه خــود خــارج می‌گــردد و همه‌ی آن‌ها را مــرده می‌یابد. آن‌گاه فریـاد می‌زند: مـژده! دشـمن شـما هلاک شد، سپس مردم از محل‌هـای خـود خـارج و راه را بـرای

چهارپایان خود نیز بـاز می‌کنند و آن‌ها هیچ چراگـاهی را برای خود جز گوشت‌های بدن یأجوج و مأجوج نمی‌یابند و خداوند را بهــتر از زمــانی که از گیــاه زمین اســتفاده می‌کردنـد، شـکر می‌گوینـد؛ زیـرا تا قبل از این، چراگـاه گیاهی به این وفور برای آنان فراهم نبود.

از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) روایت شــده است که فرمودند:

«سیوقد المسلمون من قسی یأجوج و مأجوج و نشـابهم و أترستهم سبع سنین و الله المعین؛ (4)

مسلمانان از آتش قسـاوت قلب و تـیر و سـلاح یـأجوج و مـأجوج هفت سـال در عـذاب خواهند بـود و یـاری از آن خداست.»

و از بقیة، از صفوان، از شـریح بن عبیـد، از کعب روایت شده که:

خداوند یأجوج و مـأجوج را بر سه نـوع آفرید. گـروهی از آنان جسـمی شـبیه درخت صـنوبر دارنـد، گـروهی دارای طول و عرضی چهار ذرعی هستند که نـوع نیرومند آنـان هستند و گروهی دیگر یک گـوش خـود را لحـاف و گـوش دیگر را زیرانداز می‌نماید و رحم‌هـای زنـان خـود یا زنـان شوم خود را می‌خورند. (5)

و از ابن عبّاس روایت شده است:

زمین هفت بخش است، شش جزء آن را یأجوج و مـأجوج تشکیل می‌دهند و یک جزء دیگر را سایر مردم.

حسّان بن عطیه می‌گوید:

یـأجوج و مـأجوج دو امّت هسـتند؛ در هر امّـتی صد هـزار امّت دیگر وجــود دارد که هیچ کــدام به یک‌دیگر شــباهت ندارند. هر یک از مردان آنان تا صد نسل از فرزندان خود را نبینند، از دنیا نمی‌روند.

هم‌چــنین از زید بن مســلم از پــدرش روایت شــده که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند:

«إن یأجوج و مأجوج حین یخرجون یخـرج أولهم بـالبحیرة بحیرة طبریة فیشربونها ثمّ یأتی آخرهم علیها فیقولون: کأنه کان‌هامنا مرة ماء فإذا غلبـوا علی الأرض قـالوا: قد غلبنا علی الأرض تعــالوا نقاتل أهل السّــماء فقــالوا یا رسـول الله فـأین یکـون المسـلمون؟ قـال: یتحصـنون فیرسل الله سحاباً یقـال لها العنـان و کـذلک اسـمه عند الله فیرمونه بنبــالهم فتســقط نبــالهم مختضــبة دمــاً فیقولـون: قد قتلنا الله و الله قـاتلهم فیمکثـوا ما شـاء الله فیـوحی الله تعـالی إلی السّـحاب فتمطر علهم دوداً کانغف نغف الإبل تخـرج منها فتأخذ کـلّ واحـدة فی عنق واحد منهم فتقتله فبینما هم علی ذلک إذ قــــال رجل المسلمین: فاتحوا لی الباب أخـرج إنظر ما فعلـوا أعـداء الله لعل الله یکــون قد أهلکهم فیخــرج فــإذا جــاءهم وجــدهم قیامــاً مــوتی بعضــهم علی بغض فیحمدالله و ینادی إلی أصحابه: إنّ الله قد أهلکهم فیبعث الله مطــراً فیغسل الأرض منهم. فیستوقد بعد المسـلمون بقسـیهم و نبلهم کـذا و کـذا سـنة و تأکل مواشی المسـلمین من جیفه فتسمن علیهم و تکبر؛ (6)

هنگامی که یأجوج و مأجوج از محلّ خود خارج می‌شـوند، گـروه اوّل آنـان به «دریـاچه‌ی طبریّه» می‌رسـند و از آن می‌نوشــند. ســپس گــروه بعــدی که به آن‌جا می‌رســند،

می‌گویند: مثل این‌که زمـانی در این‌جا آبی جـاری بـود و هنگامی که بر زمین استیلا می‌یابند، می‌گویند: اکنـون بر زمین چـیره گشـتیم، بیایید با اهل آسـمان پیکـار کـنیم. گفتند:ای رسول خـدا (صـلی الله علیه و آله و سـلم)! در آن روز مسلمانان در چه وضعیّتی قرار دارنـد؟ فرمودند: «در پناهگاه‌ها هستند. سپس خداوند ابـری را می‌فرسـتد که عنـان نامیـده می‌شـود. نـام این ابر در نـزد خداست. یأجوج و مأجوج با تیرهای خود آن را هدف قرار می‌دهند. تیرها پس از اصابت به ابر، خون آلود بر می‌گردند. آن‌گاه می‌گویند: ما خداوند را کشـــتیم؛ حـــال آن‌که خداوند کشـنده‌ی آنـان است و تا زمـانی که او بخواهد آن‌ها در زمین می‌مانند. آن‌گـــاه خداوند به ابر دیگـــری وحی می‌نماید و آن ابر کرم‌هـایی همچـون کـرم اشـتران بر آن‌ها فـرو می‌ریـزد. هر کـرم بر گـردن یکی از آنـان می‌چسـبد و او را می‌کشد. در این هنگـام مـردی از مسلمانان می‌گوید: در را بگشایید تا خارج شـوم و بـبینم دشمنان خـدا چه کردنـد؟ شـاید خداونـد، خـود آنـان را به هلاکت رسـانده باشد و هنگـامی که خـارج می‌شـود، مشاهده می‌کند که آنان برخی در حالت ایسـتاده مرده‌اند و بـرخی دیگر بر روی هم افتاده‌اند. آن‌گـاه خداوند را سپاس می‌گوید و یارانش را صدا می‌زند که خداوند آن‌ها را هلاک گرداند. در این هنگـام خداوند از آسـمان بـارانی را فرو می‌فرستد تا زمین را از لوث وجود آنـان، بشـوید و پاک گرداند و پس از آن، به مدّت یک سال مسلمانان از بقایـای تـیر و پیکان‌هـای آن‌ها بـرای افـروختن آتش اسـتفاده می‌کنند و چهارپایـان آن‌ها از اجسـاد آن‌ها می‌خورند و چاق و فربه می‌گردند.»

چنین مطلبی از کعب نیز روایت شده است که گفت:

هنگام خروج یـأجوج و مـأجوج آنـان آن قد سـدّ حائل بین خـود و مـردم را حفر می‌کنند که اگر کسی نزدیک باشـد، صـدای اسـتخوان‌های نـوک تـیزی را که با آن به حفر سد مشـغولند، می‌شـنود. هنگـامی که شب فـرا می‌رسـد، می‌گویند: فـردا سد را خـواهیم گشـود؛ امّا خداوند شب هنگام دیوار سد را به حالت اوّلیه‌ی خود بـاز می‌گرداند و دوباره به حفّـاری ادامه می‌دهند و تا سه بـار این رخـداد تکرار می‌شود تا این‌که بـرای بـار سـوم که به سد نزدیک می‌شـوند، آن را همـان گونه می‌یابند که شب پیش تـرک کردنـد؛ آن‌گـاه آن را سـوراخ می‌کنند و از آن خـارج می‌شـوند و گـروهی از آنـان به «دریـاچه‌ی بحـیره» می‌رسـند و آب آن را به طـور کامل می‌نوشـند. سـپس گروه دوم آنان که به آن‌جا می‌رسد، گِل آن را می‌لیسـند و سـپس گـروه سـوم که به دریاچه می‌رسـند، می‌گویند: مثل این‌که زمانی در این‌جا آبی جاری بـوده است. مـردم از آنان می‌گریزند و چیزی در برابر آنان یارای ایسـتادگی و مقاومت ندارد. سپس تیرهای خود را به آسمان پرتـاب می‌کنند. تیرها خـون آلـود به سـوی آنـان بـاز می‌گـردد و می‌گویند: اهل زمین و آسمان را کشـتیم. در این هنگـام حضـرت عیسی بن مـریم (علیه السـلام) آنـان را نفـرین می‌نماید و به خداوند عـرض می‌کند که: «بارالها! ما را توان ایستادگی در برابر آنان نیست. هر گونه خود صـلاح می‌دانی ما را از شرّ آنـان کفـایت فرما.» آن‌گـاه خداوند کرم‌هـایی بر آنـان مسـلّط می‌گرداند که به آن نغف می‌گویند. این کرم‌ها به شدّت به گـردن آن‌ها می‌چسـبند (و آنـان را می‌کشـند). آن‌گـاه خداوند پرنـدگانی را بر می‌انگیزد که با منقارهـای خـود آنـان را بر می‌دارند و به دریا می‌اندازند و خدای تعالی چشـمه‌ای را خلق می‌نماید

که به آن «حیــات» گفته می‌شــود. این چشــمه زمین را پــاکیزه می‌گرداند و مــوجب رویش و حاصل خــیزی آن می‌گـردد، به گـونه‌ای که یک انـار واحـد، اهل خـانه‌ای را سیر می‌گرداند. (7)

و از مقاتل بن حیان، از عکرمـه، از ابن عبّـاس از پیـامبر (صـــلی الله علیه و آله و ســـلم) نقل شـــده است که فرمودند:

«بعثـنی الله تعـالی حین أسـری بی‌ألی یـأجوج و مـأجوج فـدعوتهم إلی دین الله و ألی عبادته فـأبوا أن یجیبـونی فهم فی النّـار مع من عصا من ولد آدم (علیه السـلام) و ولد إبلیس؛ (8)

در شب معــراج، خداوند مــرا به ســوی یــأجوج و مــأجوج مبعوث نمـود. من آنـان را به دین خـدا و عبـادتش دعـوت نمودم. آن‌ها از اجابت دعـوت من خـودداری ورزیدند و از این رو آنــان همــراه با عصــیانگران از فرزنــدان آدم و از فرزندان ابلیس، در آتشند.»

در این‌جا باید خاطر نشان نمود که خروج یأجوج و ماجوج بر اساس وعده‌ی سـابق خداونـد، همـانطور که از حـدیث درک می‌شود، قطعی است و آیات و احادیث، صرف نظر از جزئیّـات حــوادث اشــاره شــده در روایــات، یک‌دیگر را تصدیق می‌کنند.

و ما قصد وارد شدن در تفصیل این مطلب که منظـور از یـأجوج و مـأجوج چیست و اثبـات حقیقت آن‌ها و کیفیّت ساختن سد در برابر آن‌ها را نـداریم. این موضـوع مجـال دیگری را می‌طلبد و خودداری «قرآن کریم» از پــرداختن

به این جزئیّات ما را کفایت می‌نماید و خـالی از عجـایبی است که در بعضی منابع در این باره آمده است.

آن‌چه از ظاهر قرآن کـریم بر می‌آیـد، این است که آن‌ها قـــومی بـــدوی و وحشی بوده‌اند که در زمین فســـاد می‌کرده‌اند و سدّ ایجاد شـده توسط ذوالقـرنین در برابر آن‌ها، سبب نجات مردم از تباهکاری آنــان گردید. آن‌ها تا زمـانی که تعدادشـان به لحـاظ عقلی و عـرفی به حـدّی برسد که توانایی غلبه را داشته باشند، در پشت آن باقی خواهند ماند و آن‌گاه که زمان آن فـرا رسـد، بـار دیگر بر صحنه‌ی گیتی پدیـدار شـده و فسـاد را از سر می‌گیرند و بشر یک بار دیگر حضور و فساد آنــان را تجربه می‌نماید. آنان به سـبب وجـود سـدّی که توسط بشر اوّلیه در برابر آنان ایجاد شده، کینه‌ی بشر آخرالزّمان را در دل دارند.

بنـابر اقتضـای فهم ما از آیـات کریمه و احـادیث، خـروج آن‌ها از پشت سد، فاصله‌ی اندکی با زمان ظهور حضرت مهدی (علیه السلام) دارد. (9).

پی‌نوشت‌ها:

1. نام کوهی است در دو منزلی حلیطه شــهری با آب و هوای بسیار سرد در غرب فرات است.
2. سوره انبیاء (21)، آیه 96.
3. همان، آیه 97.
4. المصنّف، ج 8، ص 652.
5. الدرّ المنثور، ج 4، ص 250؛ الفتن، ص 356.
6. الفتن، ص 359.

7. همان، ص 361.
8. همان، ص 363.
9. نک: تـاریخ الغیبة الکـبری و تـاریخ مابعـدالظهور از سیّد محمّد صادق صدر.

ارتباط فراماسونری با صهیونیسم و شیطان‌پرستی

فراماسون یا فراماسونری واژه فرانسوی است، که کلمه ماسون (mason)ـ یعنی بنّا، فراماسون (Freemason)ـ یعنی بنّای آزاد. وجه تسمیه گزینش این نام را می‌توان در سده‌های میانی اروپا جستجو کرد. در آن دوران بنّاهای روز مزد و دوره گرد اتحادیه‌ای داشتند که امور صنفی را در آن مطرح می‌کردند و تصمیم‌هایی برای پیشرفت کار خود می‌گرفتند و برای پرهیز از گرفتاری‌ها، انجمن‌ها و بحث‌های آنان پنهانی بود.

از این رو کار فراماسونی پنهانی است و اعضای انجمن‌های فراماسونری نباید آیین و رسوم آن را بازگو کنند، ولی مانعی ندارد که عضویت خود را در انجمن آشکار کنند. فراماسونری گسترده‌ترین و جهانگیرترین انجمن پنهانی است و با پیشرفت امپراتوری بریتانیا در جهان گسترش یافت. به همین جهت در جزایر بریتانیا و کشورهای وابسته به امپراتوری یا زیر نفوذ آن از همه جا گسترده‌تر است[1].

فراماسونری که به یک جریان مخفی ضد دینی تبدیل شده است دیدگاه‌های خاصی دارد که به آن‌ها اشاره می‌شود:

الف) آئین‌های دینی، زائیده نیازهای اجتماعی است. انسان اولیه به علت عدم درک چگونگی و ماهیت عوامل طبیعی مانند، رعد و برق، زلزله و طوفان، از واکنش‌های خشن طبیعت ترسیده و به تصور این‌که، آنان خدایانند، آن‌ها را پرستش کرده است[2].

ب) ماسونی دین نیست، بلکه یک فلسفه است. بر حسب ماهیت حقیقی، بایستی برتر از مؤسسات دینی واقع شده باشد.[3] می‌توان گفت ماسون‌ها به ظاهر، مبارزه با خرافات و عقاید کهنه را هدف خود قلمداد می‌نمایند، ولی در اصل هدف باطنی آنان مبارزه با ادیان به خصوص دین اسلام است.[4]

ج) از نظر ماسون‌ها، و با تکیه بر علوم جدید امروزی، روح با مرگ جسم می‌میرد، و ابدی نمی‌باشد. در مسلک ماسونی، قبول مسائل لاینحلی چون نامرئی بودن روح، امکان پذیر نمی‌باشد.[5]

د) در فراماسونری بهشت و جهنم، نفی شده است و بین دین و اخلاق مغایرت وجود دارد.[6]

و) در نگاه فراماسونری بحث جنسی آزاد انگاشته شده است. «دیگر همه‌چیز را می‌دانیم. همه‌چیز برای ما روشن است. در افکار زندگی پس از مرگ غوطه ور نگردید، زیرا چنین چیزی وجود نخواهد داشت. فریب تقدس مادری را نخورید، نیازهای جنسی را جلوگیری ننمائید».[7]

صهیونیسم«صهیون» نام کوهی نزدیک اورشلیم است. «صهیونیسم»، مرام و مسلک حزب بین المللی یهود، و مسلک گروهی است که طرفدار سلطه و نفوذ یهودیان بر اقوام و ملل دیگرند. نهضتی که از اواخر قرن نوزدهم به منظور ایجاد میهن یهودی در فلسطین پدید آمد. نهضتی مایه گرفته از آرمان مسیحایی طایفه بنی اسرائیل برای رسیدن به ارض موعود و تشکیل ملت و دولتی واحد است[8].

صهیونیسم سیاسی نوعی فساد و تباهی ملی گرایانه و استعمارگرانه بشمار می‌رود، که مسیرش نه از یهودیت که از ملی گرایی و استعمار گرایی اروپای قرن نوزدهم نشأت می‌گیرد. صهیونیسم، بیش‌تر به صورت نهضت سیاسی مطرح است و پایبند برنامه‌های یهودی نیست. چنان که بنیان گذار صهیونیسم، تئودور هرتزل نیز از این ویژگی مستثنا نیست و خود او نیز به بسیاری از مسائل مذهبی یهود توجه نداشت و به آن‌ها پایبند نبود.[9]

شیطان پرستی «Satanism» در اصل به معنای شیطان‌گرایی است، نه شیطان پرستی. خصوصاً که گروه جدید آنان به شیطان خارجی اعتقاد ندارند.[10] این که این گروه را شیطان پرستی بخوانیم، دقیق به نظر نمی‌آید، اگر چه بحث لغوی می‌باشد.

برای آشنائی بیشتر با این جریان به برخی از عقاید و آداب آن‌ها اشاره می‌کنیم:

1. رواج فساد اخلاقی در این جریان بسیار فراوان وجود دارد و دیده می‌شود.
2. ضدیت با ادیان و تخریب و مورد تمسخر قرار دادن آن.
3. خدایی جز انسان وجود ندارد.
4. شیطان بهترین دوست انسان معرفی می‌شود.

شیطان و ابلیس وجودی خارجی ندارد بلکه نماد قدرت، اعتراض و منیّت فرد است.

اصل اساسی پروتکل یهود که عامل تدوین آن، «سازمان فراماسونری» است، زدودن دین از جوامع بشری به شمار می‌رود. صهیونیسم، سرّ توفیق خود را در این مسأله می‌داند و می‌کوشد که این مهم را به انجام برساند. شاهد بر این مطلب سخنان خودشان است: از همین نظر لازم است که ما ایمان به مذهب را ریشه کن نماییم... و به جای آن، ارقام، محاسبات و موضوعات مادی را جایگزین سازیم... تا تمام ملل در صدد منافع خصوصی خود برآمده و برای اغراض شخصی مبارزه نموده و توجهی به دشمن مشترک خود نداشته باشند.[11]ـ در این راستا مبارزه و گرایش به اعمال پست در شیطان‌گرایی و ارتباط آن با فراماسونری و صهیونیسم را می‌توان دید.

روش برای رسیدن به اهداف خود از روش‌هایی بهره می‌برند، از آن جمله فریب، اعمال سرّی و جادوگری، رسانه‌ها و موسیقی و در آخر می‌توان آزاد انگاشتن مسائل جنسی را بر شمرد. به صورت گذرا به هر کدام از این موارد اشاره می‌گردد:

الف) فریب، تزویر و زورگوئی را می‌توان سر پنهانی فراماسونری جهانی دانست. مهم‌ترین راه برای پیشرفت «سیاست تزویر» راز نگه داشتن است و هرگز گفتار یک سیاست مدار نباید با عمل او مطابق باشد! ماسون‌های صهیونیست باید بکوشند که هر چه بیش‌تر نفاق را در مزرعه دل‌های ملل بپاشند و در عین حال، آنان را به آزادی، مساوات و برابری مژده دهند.[12]

ب) در تورات تحریف شده، برای قتل عام، کشتار و ایجاد رعب و وحشت در بین سایر اقوام احکامی برای

یهودیان بیان شده است، و هم چنین دستورالعمل‌های خاصی هم درباره اعمال سرّی وجود دارد. در صورت تحقق این اعمال که به نابودی ملل دیگر می‌انجامد، کسی متوجه طراح نقشه نخواهد بود. فراماسونری که ارتباط نزدیک آن با صهیونیسم، فقط با دستیابی به مدارک بسیار سرّی آن روشن گردیده است، عیناً بر مبنای تلقینات تورات شکل گرفته و در حقیقت یکی از شاخه‌های مخفی فعالیت‌های یهودی‌گری است. ماسون‌ها سعی دارند که ارتباط نزدیک تشکیلات شان را با یهودی‌ها مخفی نگه‌دارند.[13]

ج) فراماسون‌ها را می‌توان احیا کننده جادوگری و شیطان‌گرایی در قاره اروپا در قرن شانزدهم میلادی دانست. گسترش سریع جادوگری و شیطان‌گرایی در اروپا در آن دوران مخصوصاً در بین زنان سبب شد تا در قرن شانزدهم و هفدهم میلادی در اروپا در جنبش پاک سازی جادو گری و شیطان‌گرایی بیش از شصت هزار نفر از جادوگران که اکثر آن‌ها زن بودند، اعدام گردند. در اوائل قرن نوزدهم نهضتی از اشراف انگلستان که عضو گروه فراماسونری بودند، به رهبری سرفرانسیس داشود، گروه شیطان‌گرایی به نام باشگاه آتش جهنم را در شهر لندن تأسیس نمودند و از اوائل قرن نوزدهم شهر لندن مرکز شیطان‌گرایی در اروپا گردید. در دهه 1960 سرمایه داران یهود این گروه را حمایت نموده و چند گروه شیطان‌گرایی را در انگلستان و آمریکا به وجود آوردند، که معروف‌ترین آن‌ها تشکیل «کلیسای شیطان» در شهر سانفرانسیسکو می‌باشد. [14]

د) لازم است خاطر نشان شود که مهم‌ترین ایستگاه‌های رادیویی و ماهواره‌ای در دست صهیونیست‌ها می‌باشد، که از آن جمله می‌توان مهم‌ترین ایستگاه آمریکا، یعنی صدای امریکا را بر شمرد، که توسط رابرت گلدمن یهودی اداره می‌شود.

از طرف دیگر صهیونیست‌ها تقریباً به طور کامل شرکت‌های تولید «هالیود» را در دست دارند. برای مثال، مالک شرکت «فاکس قرن بیستم»، ویلیام فاکس یهودی است. [15]

در تولیدات فیلم‌های هالیودی شیطان، جادوگری و استفاده از نمادها برای رسیدن به خواسته‌ها و حساسیت زدائی جامعه از این امور را می‌توان بر شمرد. که در این زمینه فیلم طالع نحس و هری پاتر را می‌توان برشمرد.

ضمناً در حال حاضر سحر و جادو، عرفان یهودی- کابالا -، علم و دانش، نفوذ سیاسی در قالب سازمان فراماسونری و شاخه‌های گوناگون هنر (خصوصاً سینمای‌هالیود و موسیقی) به شیطان پرستی شکل نهایی خود را داده و امروز امکانات و ابزار فراوانی در اختیار این ایدئولوژی است. از این رو بی‌پرده به دنیا معرفی می‌شود تا دین آینده مردم اهالی دهکده جهانی باشد. فراماسونری با تمام سیاست‌های خبیثانه و پنهانی خود در فیلم «ثروت ملی» به عنوان میراث دار گنج عظیم و تاریخی تمام انسان‌ها به تصویر کشیده می‌شود، [16]همین طور که یهود خود را قوم برتر می‌داند.

و) بنیان گذار فرقه شیطان‌گرایی یک یهـودی از خانـدان لـوی به نـام آنتـوان لـوی است و در کلیسـای شـیطان آنتـوان لـوی، مناسک جنسی جایگـاه خاصی دارد. [17] همـان طـور که در فراماسـونری مسـائل جنسی آزاد انگاشته شـده بـود، در شـیطان‌گرایی نـیز جایگـاه خاصی دارد، که رد پای یهود را می‌توان در آن پی گیری نمود.

رد پای دیگر در بررسی نمادهای متعلق به شـیطان‌گرایی خط ارتبـاط صهیونیسم و شیطانیسم به وضـوح قابل مشـاهده است.[18]می‌تـوان به سـتاره شش پر- که در ماسون‌ها نیز دیده می‌شود -، که مهر سـلیمان یا سـتاره داود، نشان پادشاهان یهودی است اشاره نمود. در ضمن نشـان کنـونی صهیونیست‌ها دو مثلث به شـکل سـتاره شش پر است. در شـیطان‌گرایی این نمـاد، جـزء اصلی‌ترین نمادهای آنـان به شـمار می‌رود. سـتاره شش گوشه از شش ضلع، که معرّف عدد 666 می‌باشد.

در ضـمن، این عـدد در بین شـیطان گراها عـددی خـاص است و نشـان دهنـده دجـال یا ضد مسـیح «Antichrist» می‌باشد. بر این اسـاس جریـان همسو فراماسـون‌ها، صهیونیسم و شـیطان گراها را در نمادها به خـوبی می‌تـوان دید. از این طریق صهیونیست‌ها یک اسـتفاده ابـزاری از این نمـاد دارنـد، و آن این‌که هر کسی را که مخـالف سیاست‌های خـود بداننـد، ضد مسـیح معـرفی می‌کنند و مسیح واقعی که جهان را نجات خواهد بخشید، را از جـانب خـود معـرفی می‌کنند. در این نگـاه پیـامبر اسلام (صـلی الله علیه و آله و سـلم) نـیز یک ضد مسـیح مطرح می‌شود.

کلید نهـــایی شـــالوده «فراماســـونری جدید» در قـــرن هیجدهم میلادی را صهیونیست‌ها بنا نهادند و به اعـتراف خود آنان، سازمان فراماسونری را برای تضـعیف ملت‌ها و برتـــــری بر ایشـــان ایجـــاد کردند. در حـــال حاضر فراماسونری سازمان مخفی بـرای یهـود در آمـده است. در پروتکل یهــود، دربــاره‌ی «ســازمان مخفی یهــود» یا «فراماسونری» آمده است:

ما در مقابل خـــود نقشه‌ای داریم که روی آن، مســـیر خطرنــاکی تعــیین شــده و با طی این مســیر خطرنــاک بایستی آثـار چند قـرن دیگـران را منهـدم سـازیم. بـرای تهیه وســایلی که ما را به مقصــود نائل ســازند، باید از بی‌غیرتی و بی‌ثباتی افراد اجتماع و عدم اطلاع افـراد به شرایط زندگی راحت و آسوده استفاده کــرد... چه کسی می‌تواند یک قــدرت مخفی را از بین بــبرد؟ این قــدرت مخفی قــدرت ما است. فراماســونری خــارجی فقط به منظور مخفی نگه داشــتن نقشه‌های ما است و شـعاع و طرز این قدرت مخفی و محل اجرای آن برای همیشه بر ملت‌ها پوشیده است. [19]

فعالیت‌های فراماسونری در کشـورهای مختلف متنـوع و در بر دارنـــده عرصه‌های مختلف سیاســـی، اقتصـــادی، فرهنگی، نظامی و امنیـتی است. فعالیت‌هـای اقصـادی، سیاسی، نظامی و تکنولوژیک این جریـان در قـرن اخـیر توسط آمریکا و رژیم اشــغالگر قــدس بــرای حمــایت از گروه‌های شیطان پرست و ترویج فساد و فحشاء صورت می‌پذیرد.[20]

از آن‌جا که در دین یهود تبلیغ و یهودی شدن اقــوام دیگر جــای نــدارد- چــرا که خــود را قــوم برتر و فقط انســان

می‌پندارند -، عملاً جایی برای گسترش آنان وجود نـدارد، بهـترین گزینه بـرای فراگـیر نشـدن ادیـان غـیر یهـودی، ایجاد فرقه‌های مختلف، از جمله شـیطان‌گرایی است. به گفته گاردون میلتـون: با این که جمعیت یهودیـان نسـبت به دیگر ادیان کمتر است، اما معمـولاً یا پایه گـذار ادیـان جدید هستند یا به ادیان جدید وارد می‌شوند.

فراماسونری که دارای ارتباط عمیقی با صهیونیسم و از ارکان سازمان سرمایه سالاری جهانی یهود اسـت، که با استفاده از شبکه‌های فعـال پیچیـده، پر قـدرت و مرمـوز فراماســونری، اندیشه حکــومت بر جهــان را در سر می‌پروراند. [21]ـــ رابطه اصـــلی این سه جریـــان را می‌توان در این نگرش باز شمرد.

پی نوشت:

[1]. آشـوری، داریـوش، دانشـنامه سیاسـی، انتشـارات گلشن، چاپ هشتم، 1381 ش، ص 241

[2]. همان، ص 198

[3]. همان، ص 199

[4]. همان، ص 257

[5]. همان، ص 200

[6]. همان، ص 205

[7]. مجله بـــراوو- آگوست 1984 به نقل از: مبـــانی فرماسونری، ص 206

[8]. عملکرد صهیونیسم نسبت به جهان اسلام، ص 22

[9]. همان، ص 51

[10]. ر.ک: کریمی، حمید، جهان تاریک، قم، بوستان کتاب، چاپ اول، ص 43

[11]. اسرار سازمان مخفی یهود، به نقل از همان، ص 57

[12]. ر.ک: اسرار سازمان مخفی یهود، ص 25

[13]. گروه تحقیقات علمی، مبانی فراماسونری، ترجمه جعفر سعیدی، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ دوم، 1386 ش، ص 125

[14]. همان، ص 46

[15]. ر.ک: عملکرد صهیونیسم در برابر جهان اسلام، فصل سوم.

[16]. ر.ک: جهان تاریک، همان، ص 182

[17]. همان، ص 94

[18]. مردان، سمیع الله، فرقه‌های نوظهور شیطان پرستی، نجف آباد، اداره تبلیغات شهرستان نجف آباد، ص 30

[19]. همان، ص 55

[20]. خسروپناه، عبدالحسین، جریان شناسی ضد فرهنگ، ص 58

[21]. ر. ک: لامبلن، ژرژ، اسرار سازمان مخفی یهود، ترجمه مصطفی فرهنگ، ص 42

ارتباط چاکراها و جن

نکات منفی ارتباط چاکرا و جن

وقتی چاکراهای شما بازتر میشن تارهای انرژیکی محافظتی اون کم کم از بین میرن و بنابراین نسبت به محیط بیرونی و موجودات غیر ارگانیک حساس‌تر میشن و آن‌ها راحت میتونن چاکراهای شما رو تحت تاثیر قرار بدن و مثلا میزان وسوسه رو در شما افزایش بدن. به همین خاطر این افراد به روشهای دفاعی بیشتری نیازی دارن و حتما هم باید در هنگامی که کار ماورایی خاصی انجام نمیدن اون مراکز انرژی رو بسته نگاه دارن. وقتی چاکراها با انرژی‌های قدرتمند مثل کندالینی فعال‌تر میشن ممکنه حتی شما رو تبدیل به مدیوم روحی کنن و کانالی بشید برای دریافت اطلاعات موجودات روحانی خصوصا جنها. این حالت برای برخی ممکنه آزار دهنده باشه و بعضی هم آرزوی رسیدن به این قدرت رو دارن.

هم‌چنین در هنگام احضارات ممکنه شخص بسته به نیروی عصبی و انرژی که در چاکراهاش هست بتونه موجود انرژیکی رو از خودش بسازه و فانتوم (که البته با اگرگور فرق داره) رو ایجاد کنه. بعد شخص فکر میکنه که اون چیز همون موجودی هست که قصد داشته احضار کنه غافل از این‌که بخشی از توهم و انرژی خودش هست. فردی که انرژی لازم برای این کار رو نداشته باشه قطعا نمیتونه چنین موجوداتی رو ولو ناخواسته از خودش تولید کنه.

از نکات منفی دیگه‌ای که میشه بهش اشاره کرد پرسه زدن زیاد جنها و موجودات غیر ارگانیک دیگه در کنار

افرادی هست که انرژی زیادی رو در سیستم انـرژیکی و چاکرای خـودش دارن و منبع تغذیه خـوبی بـرای آن‌ها به شـــمار مـــیرن و اون موجـــودات هر کـــاری رو میکنن تا بتونن‌هاله دفاعی شخص رو ضعیف کرده و به چاکراهای اون نفـوذ کنن (مثل ایجـاد تـرس و اعتیـاد و وسوسه و قرارداد روحی و ....)

نکات مثبت ارتباط چاکرا و جن

کسی که چاکراهـاش بـاز شـده باشه قطعا در احضـارات بهتر میتونه حضور جن رو حس کنه چـون نسـبت به حس انرژی‌ها حساس شـده. حـتی ممکنه در مراحل پیشـرفته آن‌ها رو ببینه و یا صداشـــون رو بشـــنوه و یا آن‌ها رو لمس کنه. شخصی که این مراحل رو نگذرونـــــده ممکنه حتی متوجه حضـور جن هم نشه. هم‌چـنین مـیزان بـالای انرژی در چاکراها میتونه انرژی لازم رو بـرای جن بـرای انجـام کارهـای فـیزیکی مثل حـرکت دادن اجسـام و ... فراهم کنه و یا حتی حضـور فـیزیکی پیـدا کنه. بنـابراین کسی که میخـواد یک احضـارگر حـرفه‌ای باشه باید حتما روی بـــاز شـــدن چاکراهـــاش کـــار کنه. در سیســـتمهای جـادویی ممکنه نـام چـاکرا رو نشـنویم ولی اصـولی که مربوط به انرژی و آکاشا میشه شبیه همـون بحث پرانا و چاکراها هست. برای مثـال ممکنه شـما بـرای بـاز شـدن چشم سوم در روشهای شرقی نـام پرانا و کنـدالینی رو برای باز شـدن این چـاکرا بشـنوید ولی در سیسـتمهایی چون جادوی هرمسی از واژه‌هایی چون جذب عنصر آتش از هوا و نور و آوردن آکاشا به چشمان بـرای دید اخـتری استفاده بشه و تقریبا معادل هم هستن.

ممکنه بخـوایم موجـوداتی رو از انـرژی خودمـون بـرای امـوری چـون جاسوسی (واچر در شـمنها) و یا انجـام امـوری که معمـولا موجـودات غـیر ارگانیک انجـام میـدن استفاده کنیم و اگرگور بسازیم در این صورت به کنـترل زیادی بر انرژی و چاکراها و انتقـال آگـاهی خودمـون به اون نیاز داریم. البته مورد دادن آگـاهی وقـتی هست که بخوایم اگرگورهای آگاه و نسبتا مختار بسازیم.

نکته مثبت دیگه کـار بر چاکراها در دور کـردن جن و درمـان جن زدگی هست. ممکنه موجـوداتی به بخشی از بدن انرژیکی شما متصل باشن و وقـتی شـما انـرژی رو در اون نقطه به حـرکت در میارید الگـوی انـرژی در اون نقطه دچار تحول میشه و باعث جدا شدن اون موجـود از اون بخش از کالبد انـرژیکی میشه. بنـابراین اگر حس میکنید جن در بخشی از بدن شما تـاثیری رو ایجـاد میکنه تصور کنید انـرژی به اون بخش مـیره و پیوند بین انـرژی قبلی شما و جن رو از بین میبره.

در کل بهترین توصیه این هست که شما هم‌چنان به بحث فعـال کـردن چاکراهـاتون ادامه بدید ولی احتیـاط رو رعـایت کنید. مثلا از روشـهای دفـاعی چـون تصـورهاله بنفش بـراق در دورتـون و بسـتن چاکراها پس از تمـرین استفاده کنید تا انرژی تون به طور ناخواسته در مواردی که نمیخواید مورد استفاده قرار نگیره.

ارتباط جن و چاکرا

در این بخش می‌خواهیم با بررسی ارتباط جن و چاکرا ببینیم که این موجود چگونه بعنوان یک انرژی منفی روی مراکز انرژی در بدن انسان اثر گذاشته و باعث بروز بیماری در یک شخص می‌شود!؟ همانطور که در بخشهای قبلی این مقاله گفتیم هر انسانی در بدن خود مراکزی جهت دریافت و تقسیم انرژی کیهانی دارد که چاکرا نامیده می‌شوند. چاکراهای کوچک و بزرگ زیادی در بدن انسان وجود دارد که 7 نوع آن‌ها در امتداد ستون فقرات قرار دارند و شناخته‌ترین و اصلی‌ترین چاکراهای انسان بحساب می‌آیند. هر نوع نقص یا انسداد در هر یک از این چاکراها باعث بوجود آمدن عارضه، درد و بیماری در انسان خواهد شد.

از لحاظ فیزیولوژیکی هر یک از این مراکز با گره‌های عصبی (nerve ganglion)ـ یا سیستم عصبی مرکزی ارتباط دارند. پس می‌توان گفت این مراکز با غدد سیستم هورمونی (غدد لنفاوی) بدن نیز ارتباط دارند. از لحاظ متافیزیکی اما این مراکز، مرتبط با ادراکات و محل تلاقی و ارتباط بین عقل، جسم و روح انسان است. طریقه‌ی کارکرد چاکراها بدین صورت است که هر مرکز، وقتی از طبیعت انرژی را دریافت می‌کند آن را به اجزاء مختلف تبدیل کرده و به شبکه‌ی (plexus)ـ دستگاه عصبی و غدد لنفاوی ارسال و از آن‌جا به جریان خون وارد می‌شود تا از طریق سلولها، بدن را تغذیه و انرژی لازم جهت ادامه حیات انسان را فراهم کنند. همانطور که گفتیم این مراکز هر کدام به یک غده از غدد داخلی بدن انسان مرتبط هستند. هر یک از حواس پنجگانه ما

نـیز به این چاکراها مرتبطند. حـال اجـازه بدهید به بحث اصـلی خـود یعـنی ارتبـاط این چاکراها با جن و جـادو یا همان ارتباط جن و چاکرا باز گردیم.

اگر یادتـان باشد در قسـمت‌های قبل این مقالـه، به این نتیجه رسیدیم که جن و جادو نوعی انرژی منفی هسـتند و انرژی‌ها (بر اساس قـانون جهـانی جـذب) می‌توانند از هر کجای جهان به طرف ما حرکت کـرده و روی ما تـاثیر بگذارند. پس جـادو و طلسم چـون نـوعی انـرژی منفی هسـتند بر اسـاس همین قـانون جهـانی در هر کجا که باشند به همراه سـایر انرژی‌ها از طریق همین 7 چـاکرا وارد بـدن ما شـده و اثر منفی خـود را خواهند گذاشت و به همین خاطر است که تمام بیماران ماورایی در هر یک از این هفت مرکز (بخاطر تجمع انـرژی منفی) احسـاس درد یا سنگینی می‌کنند. در زیر به بررسی تک تک هر یک از این مراکز و چگـونگی تـاثیر و ارتبـاط جن و چـاکرا می‌پردازیم:

ارتباط جن و چاکرا

1.چاکرای پایه یا ریشه (base chakra)

چـاکرای ریشه یا پایه مهمـترین چـاکرای موجـود در بـدن است که اگر درست کار بکند سـایر چاکراها نـیز فعـالیت مطلـوبی دارند. رنگ آن قرمز روشن است و در انتهـای سـتون فقـرات (اسـتخوان دنبالچه) بین مقعد و دسـتگاه تناسـلی قـرار دارد. این مرکز در جادوهـای جـدایی مانند جدایی انداختن بین زن و شوهر، بیشـتر از سـایر جادوها هدف قـرار داده می‌شـود. هم‌چـنین جهت بسـتن بخت و بستن رزق و روزی نیز از این چـاکرا اسـتفاده می‌شـود.

جادوهایی مانند جادوی سکون و جـادوی نـاتوانی جنسی نیز این چاکرا را هدف قـرار می‌دهند و مـوکلین این نـوع طلسم‌ها در راســتای ارتبــاط جن و چــاکرا، این مرکز را بعنوان محل و قلمـرو سـکونت خـود انتخـاب می‌کنند. به همین ســبب بیمــارانی که چــاکرای ریشه‌ی آن‌ها مــورد هـدف جن و جـادو قـرار گرفته باشد در بیشـتر مـوارد از علایم انسداد در این چاکرا رنج میبرند، مانند:

-احساس درد در پهلوها

-درد در انتهای کمر

-درد یا لرزش در قسمت ران، ساق‌ها و پنجه‌ی پا

-حرکت غیر ارادی انگشتان

-احساس ترس، نا امنی و عدم اطمینان

-اختلال در کارکرد حس بویایی و سینوسها

-ترس بیمار از راه رفتن با پــای برهنه روی زمین خــاکی مرطوب، بخصوص در شبهای مهتابی

-ناتوانی جنسی

-بی اشتهایی و اسهال

-مشکلات در روده بزرگ (کولون)

-احساس سردی دست و پا

-عصبانیت و کم خوابی

نکته: جادوگر و ساحر، جهت تاثیر هر چه بیشتر روی این مرکز، دستور می‌دهد جادوی مربوطه را چــال کنند چــون

عنصر مرتبط با این چــاکرا، خــاک است. (پس می‌تــوان نتیجه گــرفت هر کسی که دچــار جــادو و طلســمی مانند طلسم جدایی یا بستن بخت شـده باشد به احتمـال خیلی زیاد طلسم او در یک جایی چال شده است)

2.چاکرای جنسی یا خاجی (sacral chakra)

این چــاکرا که دو بند زیر نــاف قــرار دارد که به چــاکرای نــاف هم معــروف است و رنگ آن نــارنجی ست. از این چاکرا بیشتر در جادوهـایی مانند جـادوی عقیم سـازی یا جادوهـایی که روی بی‌میلی جنسی و عـدم رغبت جنسی به همسر تاکید دارد، اســـتفاده می‌شـــود. هم‌چـــنین جادوهــایی که بــاعث می‌شــود شــخص به ســمت زنا یا همجنسبازی سوق داده شـود این مرکز هـدف قـرار داده می‌شــود و مــوکلین این طلسم‌ها این چــاکرا را بعنــوان محل سکونت خود انتخاب می‌کنند. بــرخی علائم مســدود شــدن این چــاکرا توسط جن و جــادو به قــرار زیر است. ارتباط جن و چاکرا:

-بی اشــتهایی یا اشــتهای زیــاد و غیرطــبیعی در خــوردن غذا

-درد روده (این درد جدا از درد معده است)

-زیاد شــدن غــیر طــبیعی شــهوت و میل جنسی یا از بین رفتن آن در شخص بطور کلی

-واکنش به آب (چه نـــوع آشـــامیدن آن، چه در غسل و شستشو)

-ترشحات زیاد واژن و عفونت‌های زیاد در زنان

-نازایی و بیماری‌هایی رحم و تخمدان در زنان

-بیماری پروستات در مردان

-زود انزالی در مردان

-علاقه به تنهایی و در خود فرو رفتن

-اختلال در حس چشایی (عدم تشخیص صحیح مزه‌ها)

توجه: جادوگر بعد از درست کردن طلسم مربوط به این مرکز، دستور می‌دهد آن را در آب بیندازند، چون عنصر مربوط به این چاکرا آب است.

تفاوت بین میل جنسی و ناتوانی جنسی:

نکته‌ای که این‌جا در کنار مبحث ارتباط جن و چاکرا لازم است به آن اشاره کنیم تفاوت بین بیماری‌های جنسی که بین این دو چاکرا رخ می‌دهد است. در چاکرای اول گفتیم که، مسدود شدن آن توسط جادو، باعث ناتوانی جنسی در فرد خواهد شد. ولی چاکرای دوم، اگر توسط جادو هدف قرار گیرد باعث بی‌میلی جنسی در فرد خواهد شد. بی‌میلی جنسی و ناتوانی جنسی را نباید باهم اشتباه گرفت. در ناتوانی جنسی که به چاکرای اول مربوط می‌شود، شخص دارای میل و شهوت جنسی است یعنی دلش میخواهد رابطه جنسی با همسرش داشته باشد اما توانایی آن را ندارد. (نعوظ رخ نمیدهد) اما در بی‌میلی جنسی که به چاکرای دوم مربوط می‌شود، شخص توانایی جنسی دارد (نعوظ رخ میدهد) اما میل و رغبتی برای نزدیک شدن به همسرش ندارد.

در حالتهای شدیدتر [گاهی] این دو چـاکرا توأمـان هـدف جن و جـادو قـرار می‌گیرند. یعـنی شـخص هم توانـایی جنسی خـــــــود را از دست می‌دهد و هم میل و رغبت جنسی‌اش را. معمولا جن عاشق در مراحل پیشـرفته‌اش و هم‌چـنین جادوهـای جـدایی قـوی که بین زن و شـوهر ایجـــاد می‌شـــوند هر دوی این چاکراها را هـــدف قـــرار می‌دهند.

نکته مهم:

از آن‌جایی که چاکرای دوم مسـئول خـوراک و اشـتها در فرد است و هم‌چنین مسئول میل جنسـی، در نتیجه غـذا نخـوردن و امسـاک از آن‌جـایی که چـاکرای دوم مسـئول خـوراک و اشـتها در فـرد است و هم‌چـنین مسـئول میل جنسی، در نتیجه غـذا نخـوردن و امسـاک می‌تواند بـاعث کـاهش میل جنسی در فـرد شـود. (به همین سـبب است که در اسـلام سـفارش شـده شخصی که دچـار شـهوت جنسی زیاد باشد به روزه گـرفتن پنـاه بیـاورد تا به گنـاه نیفتد. چون روزه گرفتن چاکرای دوم را کم کـار کـرده و باعث کاهش میل جنسی در فرد می‌شود)

3.چاکرای معده [شبکه خورشیدی]

این مرکز که رنگ آن زرد روشن می‌باشـد، پـایین وسط قفسه سینه و در ناحیه معـده قـرار دارد. از آن‌جـایی که معـده و دسـتگاه گـوارش مرکز تمـام دردها و بیماری‌ها می‌باشـد، از این چـاکرا جهت ایجـاد طلسم و جادوهـای بیماری و بیمار کردن استفاده می‌شود. این مرکز با کبد، معده و لوز المعده یا پانکراس نـیز ارتبـاط دارد و بیشـتر افرادی که دچار بیماری‌هـایی مانند کبد چـرب، التهـاب یا

زخم معده و یا دیابت نوع 1 یا 2 می‌باشند، نوعی انسداد در چاکرای سوم آن‌ها ایجاد شده است. برخی از علایم و نشانه‌های وجود انرژی منفی در چـاکرای سـوم به قـرار زیر است:

-ضعف در بینایی، دور بینی و کور رنگی

-بالا یا پایین رفتن میزان قند خون

-احساس نوعی سفتی در قسمت معده بخصـوص هنگـام عصبانیت

-زیاد شدن درد و بیماری

-حساسیت به نور آفتاب و گرما

-عدم اعتماد به نفس و نارضایتی از خود

-ترس و نداشتن جرأت در انجام کارها

توجه: جادوگرها جهت کــارکرد بهــتر این نــوع طلسم و جادو، دستور می‌دهند این‌جـادو را نزدیک آتش و حـرارت قرار دهند (مانند سوزاندن، چـال کـردن زیر تنـور گِلی یا زیر خاکستری که دائم روی آن روشن بشود) چون عنصر مرتبط با این چاکرا آتش است. > ارتباط جن و چاکرا

1. چاکرای قلب:

این مرکز در وسط قفسه‌ی ســینه قــرار دارد و رنگ آن ســبز می‌باشد. از این مرکز در جادوهــایی مانند طلسم محبت یا تنفر و هم‌چنین جادوهایی که اصـلاحا به بسـتن بخت و عـدم ازدواج مرتبط هسـتند، اسـتفاده می‌شـود. هم‌چنین این مرکز مسئول کارکرد صحیح سیستم ایمـنی

بدن، تنفس، دوره گردش خـون مرتبط به تیمـوس (بـالغ کــردن ســلولهای لنفوســیت تی T-Lymphocyte که سـلولهای حیـاتی بـرای دسـتگاه ایمـنی بـدن محسـوب می‌شوند) ریه‌ها، قفسه سـینه و غـده تیمـوس می‌باشد. برخی از نشانه‌های انسداد در این چـاکرا و وجـود انـرژی منفی در آن به قرار زیر است:

-علاقه‌ی شدید و مفرط به یک شخص خاص

-وسواس زیاد

-تمام بیماری‌هایی که حاصل ضعف سیسـتم ایمـنی بـدن می‌باشند مانند ایدز و سرطان سینه

-نقص در سیستم عصبی مسئول در ایجاد حرکت عضلات که منجر به فلج شدن یا پوکی استخوان می‌شود.

-بیماری‌های قلبی

-تنگی نفس و اختلال در نفس کشیدن

توجه: جادوگر جهت کارکرد هرچه بهتر این نوع از جـادو، دسـتور می‌دهد آن را در هـوا و بصـورت معلق نگه‌دارند. (مثلا آویختن آن به شاخه درخت یا بستن آن به پر یا پـای پرندگان) چون عنصر مربوط به این چـاکرا، بـاد است. > ارتباط جن و چاکرا

1. چاکرای گلو:

این مرکز در وسط جلــوی گــردن قــرار دارد و رنگ آن آبیست. با غده‌ی تیروئید ارتبـاط دارد و جهت جادوهـایی مانند جادوی سکون و افسـردگی و جادوهـایی که به خُل

کردن کردن بیمار می‌انجامد، استفاده می‌شـود. از علایم و نشانه‌های انسداد در این چاکرا:

-صدای زنگ یا وزوز در گوش

-نقص شنوای

-عدم اشتها

-احساس غرور کاذب، سرپیچی و لجبازی

-گرفتگی گردن و سنگینی در کتفها

-خواب رفتن، سنگینی یا لـرزش در قسـمت سـاق و کف دستها

-بالا رفتن ضربان قلب هنگام شنیدن صدای قرآن یا اذان

-عصبانیت مفرط

-اگزوفتالموس (برون چشمی یا بیرون زدگی کـره چشم از کاسه چشم به سمت جلو)

-پرکاری یا کم کاری تیروئید

-فراموشی و عدم تمرکز

-احساس گرما در کل بدن یا بعکس احساس سرما

-بیماری گوش، حلق و بینی

-اختلال در عادت ماهیانه و کارکرد تخمدانها

توجه: جادوگر جهت کارکرد هرچه بهـتر این‌جـادو دسـتور می‌دهد آن را بصورت پاشیدن جلـوی درب مـنزل شـخص مورد نظر یا روی لباس او یا وسیله نقلیه‌اش بکـار ببرند

چـون عنصر مربـوط به این مرکز اتر می‌باشد. > ارتبـاط جن و چاکرا

6.چاکرای پیشانی یا چشم سوم [Ajna]

این چـــاکرا که درست در مرکز پیشـــانی و بین دو ابـــرو قرار دارد، از مراکز مهم نزد اجنه و شیاطین جهت تـاثیر بر قــوه تخیل و سیســتم بصــری شــخص است. هر نــوع دیدنی که در ماورا صورت بگیرد، یعنی هر نـوع تصـویر و صدایی از ماورا ببینیم یا بشنویم توسط این مرکز انجـام می‌شـــود. غـــده‌ی مرتبط با این مرکز هیپوفـــیز اســـت، هیپوفیز که در مغز قـرار دارد نقش مهمی در ارتباطـات متـــافیزیکی ایفا می‌کند. رنگ این چـــاکرا نیلی است و جهت جادوهـــای جنـــون،هـــاتف، و جادوهـــایی که بـــاعث تخیلات و توهم در فرد می‌شـوند اسـتفاده و بکـار گرفته می‌شود. از علایم آلوده بـودن این مرکز به انـرژی منفی حاصل از جن و جادو موارد زیر است:

-دیدن جن و شنیدن صداهایی که دیگران نمیشنوند

-تله پاتی و خواندن افکار دیگران

-حس ششم قوی

-تشویش ذهنی

-سردرگمی و عدم تصمیم گیری صحیح

-شـــنیدن صـــدای کســـانی که در داخل سر با ما حـــرف می‌زنند

-تغییرات مداوم در طبع و مزاج

7.چاکرای تاج [crown chakra]

چـاکرای هفتم و آخـرین چـاکرا که در مرکز فوقـانی سر قـرار دارد، چـاکرای تـاج نامیـده می‌شـود. این چـاکرا که مانند چـــاکرای اول، حیـــاتی و مهم‌تر از ســـایر چاکراها می‌باشد با غـــــده‌ی پینه آل (صـــــنوبری) مرتبط است و مسـئولیت مهمی در سـلامتی سیسـتم عصـبی انسـان، قشر مغـــز، چشم راست و پوست دارد. هم‌چـــنین با یک مکانیسم عمل ناشـــناخته با ســـایر سیســـتم‌های بـــدن و هورمـون ملاتـونین ارتبـاط دارد. (هورمـون ملاتـونین در غـده‌ی صـنوبری یا همـان پینه آل تولید می‌شـود و نقش مهمی در چرخه‌ی خواب و بیـداری ما ایفا می‌کند) علایم مسدود شدن این مرکز و آلـوده بـودنش به انـرژی منفی ماورایی به قرار زیر است:

-بیماری صرع، سرگیجه و غش کردن

-بعضی از سرطانها

-بیماری‌های عصبی

-سردرد و شقیقه درد

-خودخواهی و حس تملک به جای عشق

-اختلالات روانی

-ریزش مو

-بعضی از نازایی‌ها

-غم و افسردگی

-توهم

توضیحات تکمیلی مهم راجع به ارتباط جن و چاکرا:

1.شرط مسدود بودن یک مرکز خاص، وجـود تمـام علایم بالا نیست. گاهی ممکن است ظاهر شدن تنها یک نشانه از نشانه‌های بالا خود می‌تواند دال بر آلـوده بـودن مرکز مربوطه باشد.

2.گاهی دعا نویسهای مبتدی با اسـتفاده از حـروف ابجد و یک حســـاب سر انگشـــتی بین اسم شـــخص و اسم مـادرش به دنبـال دسـتیابی به عنصر آن فـرد هسـتند تا بلکه نوع و محل جادوی او را حدس بزنند. به فرض مثـال اگر مشـخص شد عنصر آن فـرد خـاک اسـت، پس دعا یا طلسم مربوط به آن شـخص را چـال شـده میپندارنـد، در صــورتی که این تفکر غلط و یک خطــای فــاحش علمی است. عنصر به خود چاکرا و نوع جــادو مرتبط است و نه حساب ابجد بین اسم شخص و اسم مادرش. یعنی بطـور مثـال جـادوی جـدایی یا بسـتن بخت که به چـاکرای اول مربوط می‌شود باید چال شده باشد چـون عنصر مربـوط به چـاکرای اول خـاک اسـت، در صـورتی که ممکن است حساب ابجدی عنصر دیگری به بدهد.

3.اجنه و شیاطین مـوکلین طلسم بـرای بیمـار کـردن ما تنها از این هفت مرکز اســتفاده می‌کنند و تســلط آن‌ها روی جسم ما از طریق در اختیـار گـرفتن این مراکز و به دنبال آن اختلال در غـدد درون ریز و سیسـتم مربوطه به هر یک از چاکراهای بالا می‌باشد.

4.آلودگی و انسداد در چاکراها همیشه مـاورایی نیسـت، گاهی انرژی‌های منفی حاصل از افکـار و اعمـال ما و یا

حـتی غـذاهایی که میخـوریم نـیز بـاعث ایجـاد اختلال در کارکرد صحیح چاکراها می‌شوند.

ارتباط بین خواب و حس شنوایی

چون در آیه 23 سوره روم، ابتدا خواب به عنوان یکی از آیات و نشانه‌های الهی یـاد شـده و در آخر آیه می‌فرماید که در آن بـــرای «شـــنوندگان» نشـــانه‌هایی اســـت، آیه شریفه می‌رساند که میان خواب و حس شنوایی ارتبــاط قــوی برقــرار است و امــروزه، اصل این ارتبــاط در علم ثــابت شــده است. پس، از مصــادیق اعجــاز علمی قــرآن محسوب می‌شود. مدعی برآنست که رابطه بین خــواب و گوش، یک اشاره لطیف قرآنی است و از اهمیت تســریع روند فراگیری مطــالب در حین خــواب حکــایت دارد (البته در مورد آموزش در حین خواب مقــالاتی تــاکنون نگاشــته شده و در باره تأثیر شنیدن مطــالب در خــواب بر انســان ســخنانی گفته‌اند). بنــابراین، منطقی و طــبیعی می‌داند که وقـــتی از خـــواب ســـخن می‌گـــوییم، از شـــنیدن نـــیز بگوییم. زیرا این همانست که قرآن در آیه 23 سوره روم بین خواب (مَنَامُکُمْ بِاللَّیْلِ وَالنَّهَارِ) و گوش (إِنَّ فِی ذَلِـکَ لَآیَـاتٍ لِقَـوْمٍ یَسْـمَعُونَ) صــورت داده است. او هم‌چــنین آیــات دیگرســوره روم را که در آن ارتبــاط اواخر آیــات با آن‌چه در ابتدای آیه آمده (آیات 21، 24 و 37)، در خــور توجه می‌داند و بیان می‌دارد که درک تناسب این عبــارات در جهت فهم بهتر اعجاز به ما کمک خواهد کرد (1).

"وَمِنْ آیَاتِهِ مَنَامُکُم بِاللَّیْـلِ وَالنَّهَـارِ وَابْتِغَـاؤُکُم مِّن فَضْـلِهِ إِنَّ فِی ذَٰلِکَ لَآیَاتٍ لِّقَوْمٍ یَسْمَعُونَ"، روم/30/23

ترجمه

و از نشـــانه‌های او خـــواب شـــما در شب و [نیم] روز و جســـتجوی شـــما از فزون‌بخشی اوست. در این بـــرای مردمی که می‌شنوند، قطعاً نشانه‌هایی است.

کلمات اصلی

إبْتِغَاء: کوشش در طلب و خواستن (راغب اصــفهانی،ص 137)

آیه: نشانه

مَنَام: خواب، سستی و استراحت اعصاب مغز به واسـطه رطوباتی که به آن رسیده است (همو، ص830).

بیان اعجاز مطرح شده

ادعـای اعجـاز مطـرح شـده، برگرفته از سـایت «کحیل» است. وی مدعی است که:

چون در آیه 23 سوره روم، ابتدا خواب به عنوان یکی از آیات و نشانه‌های الهی یـاد شـده و در آخر آیه می‌فرماید که در آن بـــرای «شـــنوندگان» نشـــانه‌هایی اســـت، آیه شریفه می‌رساند که میان خواب و حس شنوایی ارتبــاط قــوی برقــرار است و امــروزه، اصل این ارتبــاط در علم ثــابت شــده است. پس، از مصــادیق اعجــاز علمی قــرآن محسوب می‌شود. مدعی برآنست که رابطه بین خـواب و گوش، یک اشاره لطیف قرآنی است و از اهمیت تســریع روند فراگیری مطـالب در حین خـواب حکـایت دارد (البته در مورد آموزش در حین خواب مقـالاتی تـاکنون نگاشـته شده و در باره تأثیر شنیدن مطـالب در خـواب بر انسـان سـخنانی گفته‌اند). بنـابراین، منطقی و طـبیعی می‌داند که وقــتی از خــواب ســخن می‌گــوییم، از شــنیدن نــیز

بگوییم. زیرا این همانست که قرآن در آیه 23 سوره روم بین خواب (مَنَامُکُمْ بِاللَّیْلِ وَالنَّهَارِ) و گوش (إِنَّ فِی ذَلِکَ لَآیَاتٍ لِقَوْمٍ یَسْمَعُونَ) صورت داده است. او هم‌چنین آیات دیگرسوره روم را که در آن ارتباط اواخر آیات با آن‌چه در ابتدای آیه آمده (آیات 21، 24 و 37)، در خور توجه می‌داند و بیان می‌دارد که درک تناسب این عبارات در جهت فهم بهتر اعجاز به ما کمک خواهد کرد (1).

فعالیت دو منطقه از مغز هنگام خواب که یکی قشر شنوایی است.

در مورد ادعای این اعجاز می‌توان گفت که با توجه به آیه، یکی از نعمت‌های بزرگ الهی که همان خواب در شب و روز است، بیانگر حکمت پروردگارست (وَمِنْ آیَاتِهِ مَنَامُکُم بِاللَّیْلِ وَالنَّهَارِ)، سپس در انتهای آیه "آیَاتٍ لِّقَوْمٍ یَسْمَعُونَ" آمده است. تکرار لفظ "آیات" در انتها از یک سو بیانگر اهمیت مسئله خواب به عنوان یکی از نشانه‌های حکمت خداوند و از سوی دیگر، دارای صنعت بلاغی رد العجز علی الصدر (یعنی در انتهای آیه لفظی که در ابتدا آمده، تکرار شود) است.

برای پی بردن به ادعای اعجاز ارتباط بین خواب و گوش یا حس شنوایی، باید به دو واژه "منام و یسمعون" دقت ویژه‌ای نمود. در آیاتی از قرآن به خواب و فواید آن اشاره شده است، اما واژه بحث برانگیز در این‌جا "یسمعون" است.

" السَّمْع" حسّ شنوایی در گوش است که صداها را درک می‌کند و فعل آن "سَمِعَ" (شنید) است که این واژه در چهار مورد به کار می‌رود:

1) به گــوش تعبــیر می‌شــود، مثل آیه: "خَتَمَ اللَّهُ عَلی قُلُوبِهِمْ وَ عَلی سَمْعِهِمْ"، بقره/2/7

2) گــاهی از واژه ســمع به شــنیدن، مثل ســماع، تعبــیر شده؛ در آیات:

"إِنَّهُمْ عَنِ السَّــمْعِ لَمَعْزُولُــونَ"، شــعراء/26/212،آن‌ها از شنیدن حقّ بی‌نصیبند و "أَوْ أَلْقَی السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِیدٌ"، ق /50/37

3) گاه مراد از واژه سمع، همان فهم و ادراک است.

4) گاهی نیز سمع به معنی طاعت و فرمانبری حقّ است (راغب اصفهانی، 425-426).

از آن‌چه درباره کــاربرد لغــوی ســمع گفته شــد، چــنین به نظر می‌رسد که"یســمعون" در این آیه بیشــتر به معــنی فهم و درک است و در واقع قـــرآن مـــردم را به تفکر درباره خواب و فواید آن فرا می‌خواند.

آیات مرتبط

"هُوَ الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ اللَّیْلَ لِتَسْکُنُوا فِیهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِــرًا إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیَاتٍ لِّقَوْمٍ یَسْمَعُونَ"، یونس/ 10/67

اوست کسی که بـــرای شـــما شب را قـــرار داد تا در آن بیارامید و روز را روشن [گردانید]. بی‌گمـــــــان، در این [امر] برای مردمی که می‌شنوند نشانه‌هایی است.

"وَاللَّ-هُ أَنزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْیَا بِــهِ الْأَرْضَ بَعْــدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیَةً لِّقَوْمٍ یَسْمَعُونَ "، نحل /16/65

و خـدا از آسـمان آبی فـرود آورد و با آن زمین را پس از پژمردنش زنده گردانید، قطعاً در این [امر] برای مردمی که شنوایی دارند نشانه‌ای است.

جمع بندی

دربـــاره این ادعا می‌تـــوان گفت که اصل ارتبـــاط میـــان خـــواب و حس شـــنوایی با هـــدف یـــادگیری شـــنیداری در خواب در علم روز هنوز به طور قطع ثابت نشده است و دانشمندان درباره این موضوع به اتفاق نظر نرسـیده‌اند، زیرا برخی از مطالعـات آن را اثبـات (Gottselig, 557-561)ـــــ و بـــــرخی دیگر دلایلی بر رد آن آورده است (MacDonald,120؛ معنوی پور،60-65)ـ از آن‌جا که گام نخست برای اثبات اعجاز علمی یک آیه اینست که مطلب علمی به صـورت کامل از آن آیه برآیـد، لـذا پاسخ به این سؤال که آیا این مطلب از آیه استنباط می‌شـود یا خـیر، ضـروری است. در جـواب این سـؤال می‌تـوان گفت که برآمـــدن مطـــالب مطـــرح شـــده در این ادعا از متن آیه کریمه بعید به نظر می‌رسد. حـــتی اگر بگـــوییم نظر به آن‌که در آیه مرتبط (یونس/10/ـ 67)ـ نیز مسـئله آرامش گرفتن درشب، در ابتدا و نشانه برای شنوندگان، در انتها مطرح شده؛ باز این مطلب برای معجزه یا اشـــاره علمی بـــودن آن کـــافی نیست. چـــرا که در آیه 65 سـوره نحل آمده: "وَاللَّـهُ أَنزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِـهِ الْأَرْضَ بَعْـدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِی ذَٰلِکَ لَآيَـةً لِّقَـوْمٍ يَسْـمَعُونَ "، در انتهـای آن "إِنَّ فِی ذَٰلِکَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ" یاد شده، ولی در ابتـدا سخنی از آرامش در شب و یا خواب نیست. به علاوه، در تفاسیر اشاره‌ای به رابطه میـان خـواب و حس شـنوایی در آیه شـــریفه نشـــده است. از این رو، به نظر می‌رسد

اثبـات اعجـاز مطـرح شـده نیازمند بحث و بررسی دقیق قــرآنی و علمی است و پاسخ به برخیســؤالات قــرآنی و علمی می‌تواند راهگشا باشد.

سؤالات قرآنی

آیا می‌توان ارتباط میان خـواب وحس شـنوایی را از این آیه استنباط کرد؟

با توجه به مثال نقضی که در جمع بندی گفته شد (آیه65 سوره نحل) که در انتهای آن نیز"إِنَّ فِی ذَٰلِکَ لَآیَـةً لِّقَـوْمٍ یَسْمَعُونَ " آمده، ولی در ابتـدا سـخنی از آرامش در شب و یا خواب در میان نیست؛ آیا صحیح است این گونه آیات را اعجاز یا اشاره علمی قرآن برشمرد؟

آیا مردم در زمان نزول قرآن به واسطه تجربه از ارتباط میان خواب و حس شنوایی اطلاع داشتند؟

آیا می‌تــوان گفت در این آیه فقط از خــواب ســخن به میــان آمــده و لا غــیر؟ و مــراد از "یَســمَعون" تفکر و اندیشیدن درباره فواید خواب است؟

چرا از واژه یستمعون به جـای یسـمعون اسـتفاده نشـده اسـت؟چه تفـاوت معنـایی میـان این دو واژه اسـت، در حالی که هر دو از یک ریشه اند؟

آیا در عبارت "مَنَـامُکُم بِاللَّیْـلِ وَالنَّهَـارِ وَابْتِغَـاؤُکُم" لف و نشر مــرتب حــاکم است یا با توجه به آیــات دیگر چــنین امری صادق نیست؟

سؤالات علمی

1. تاریخچه یافته‌های علمی در مورد دریافت اطلاعات از طریق گـوش و هم‌چـنین آمـوزش شـنیداری در خواب از چه زمانی است؟
2. خواب چیست و مراحل مختلف آن کدام است؟
3. اطلاعــات ورودی به مغز از طریق گــوش که گــاه بــدون ادراک و گــاه با تجزیه و تحلیل‌هــای ادراکی همراه است، چه تفاوتی با یک‌دیگر دارند و اساسـاً فعـالیت مغز در دریـافت امـواج صـوتی به هنگـام خواب چگونه است؟
4. روش آموزش و یادگیری مطـالب به هنگـام خـواب چگونه است؟

منابع:

راغب اصفهانی،حسین، مفردات الفـاظ القـرآن، تحقیق صفوان عدنان داودی، دار القلم، دمشق

معنـوی پـور، د.، شـهابی، پ.، "آمـوزش شـنیداری زبـان انگلیسی در خـواب"، تازه‌هـای علـوم شـناختی. سـال 9. شماره 4. 1386ش

Gottselig, J. M; Hofer-Tinguely, G; Borbély, A.A; Regel, S.J; Landolt, H. –P; Rétey, J. V. and Achermann, P., “Sleep and rest-facilitate auditory learning”, Neuroscience,Volume 127, Issue 3, 2004

MacDonald, M. Your Brain: The Missing Manual, O'Reilly Media, 2008

http://www.kaheel7.com/modules.php?(1)
name=News&file=article&sid=771

/http://www.sleeplearning.com (2)

http://www.jhu.edu/news_info/news/home98/
apr98/serena.html

اختربینی

ســـــتاره‌بینی، اَختَربیـــــنی، تَنجیم یا آســـــترولوژی (به انگلیسی: Astrology) بررسی تأثیر اجرام سماوی ماه، عطارد، زهره، خورشید، مریخ، مشتری، زحل، ثوابت گـاه عقدتین قمر بر عالم است؛ که تعیین‌کننده حرکات چهــار عنصر عالم می‌باشند. در ستاره بینی چهار نحله گسترده وجود دارد:

طـالع بیـنی: به وضـعیت سـماوات از لحظه تولد فـرد تا جمله جنبه‌های زندگی وی مربوط می‌گردد.

ستاره بینی عمومی: وضعیت سـماوات را در لحظـات به ویــژه مهم مثلاً اعتــدال ربیعی، خســوف و کســوف، یا اقتران سیارات با رویدادهای که به روی طبقات وسیعی مـــردم و ملتها یا کل جهـــان اثر می‌گذارنـــد، مربـــوط می‌سازد.

سـتاره بیـنی حُکمی: با بررسی وضـعیت سـماوات معین می‌سازد که لحظه‌ای خاص برای آغاز کاری خاص مناسب است یا خیر.

ستاره بینی مذاکره‌ای: پاسخ به سوالات خـاص بر مبنـای وضعیت سماوات در لحظه پرسش است.[1]

ستاره بین دائرةالـبروج را تقسـیم شـده به دوازده بخش یا برج مساوی تصــور می‌کند که هر یک سی درجه است. هر برج خانه سیاره‌ای است؛ و هریک به اجـزاء گونـاگون (عاشــرات، غایــات و مانند آن‌ها) تقســیم شده‌است که هریک از آن‌ها را نـــیز ســـیاره‌ای خداوند است. درجـــات شـــرف ســـیارات در نقـــاط مختلف در سراسر منطقه

البروج پراکنده‌است (متضاد آن درجات هبوط آن‌هاست). وانگهی هر برجی با بخشی از بـدن انسـانی، حمل با سر و حوت با پا، متناظر است. چهار عنصـر، همتـای خـود را مثلثه‌هـــای منطقه الـــبروج می‌یابند و زوج متضـــادهای فیثاغورسی متعدد (نر ماده، روزانه شبانه، گـرم سـرد و مانند آن‌ها) به زوجهـــای متـــوالی برجها نســـبت داده می‌شـــوند. ســـرانجام جـــواهر بســـیار متنـــوع در عـــالم تحت‌القمـــری و صـــفات خصـــلت انســـانی به نحو نســـبتاً دلخواهی به هر یک از برجها مرتبط می‌شود.

طالع‌بینی

نوشتار اصلی: طالع‌بینی

طـــالع‌بینی بررسی رابطه زادروز افـــراد و ویژگی‌هـــای شخصـــیتی آن‌ها از طریق ارتبـــاط دادن آن به اجـــرام آسمانی می‌باشد. در این شـبه علم با محاسـبه نمـوداری موسوم به زایچه که نحوه قرارگیری خورشید و سـیارات در صـــورت‌های فلکی را در زمـــان زایش فـــرد نشـــان می‌دهـد، سـعی بر پیش‌گـویی سرنوشت و ویژگی‌هـای اخلاقی فـرد می‌شـود. کتاب‌هـای عامه‌پسـند بسـیاری در این زمینه نوشته شده‌است از قبیل طالع‌بینی و غیره.

به عقیـده کـارل گوسـتاو یونگ بخش قابل ملاحظه‌ای از ســـــتاره‌بینی (طـــــالع‌بینی) بر پایه فرافکنی‌هـــــای ناخودآگاهانه و احتمـالاً هم‌زمـان انگـاری تصـاویر بسـیار عاطفی در آسمان شب بوده‌است.

طالع بینی به کمک غیر ستارگان نـیز بنحـوی رایج است. مانند: طـــالع عـــدد، رنـــگ، اســـامی و ... که بررسی و

پیش‌بینی ابعاد شخصیت آدمی به کمک امور مربوط است که احتمالاً اخیراً بنام طالع دیده می‌شوند.

طالع‌بینی در ایران

ایران قبل از پیدایش ساسانیان آشکارا در معرض نفوذ برخی از نظریه‌های بین‌النهرینی در باب امور سماوی دیگر نشانه‌ها بود. در زمان ساسانی ترجمه اساسی آثار ستاره بینی یونانی و هندی به فارسی صورت گرفت. طالع بینی ساسانی اساساً تقلیدی از طالع بینی هلنیستی بوده (البته بدون تمام مایه‌های فلسفی) که برخی جنبه‌های هندی از قبیل استفاده از تاسوعات (نوامشاها) و تفسیرهای شائویت از عاشرات یونانی مصری بدان پیوند خورده‌است؛ این طالع بینی در شکل تخصصی خود به صورت ستاره بینی پیوسته درآمد. این شکل از ستاره بینی و از این هم بالاتر، آن‌چه ستاره بینی عمومی نامیده می‌شود، در ایران ساسانی در اجتماع و به ویژه در میان طبقات بالادست نفوذ عمیقی داشت. در متون مانوی و در نظریه‌های هزاره گرایانه زرتشتیان در مورد تاریخ نیز اندیشه‌های ستاره بینی به فراوانی دیده می‌شود؛ اما سطح ستاره بینیی که در نوشته‌های پهلوی دیده می‌شود، سخت نازل است.

طالع‌بینی در اسلام

ستاره بینی مانند ستاره‌شناسی در سه جریان کمابیش توأمان به جهان اسلام رسید. از اواخر قرن هشتم، متون یونانی و سریانی معرف علم هلنیستی، آثار سانسکریت مقتبس هندی از آن علم و کتب پهلوی که تلفیقی از آن دو بودند، به تعداد فراوان به عربی ترجمه

شدند. در ستاره بینی اسلامی، مبنـای هلنیسـتی را که با اتکـای شـدید به تعریف نوافلاطـونی مربـوط به تـأثیر نجـومی ارسـطو، که صـابئیان سـاختگی، حـران آن را انتقال داده بودند، تقویت شده بـود، با ابـداعات هنـدی و تأکید ساسانی بر روی ستاره بینی مداوم تـرکیب کردند. این تـرکیب به ویـژه در نظریه‌هـای تنجیمی و نجـومی ابومشـعر (886-786)، با نفـوذترین سـتاره بین اسـلام آشکار شد. آن‌ها با پیچیده‌تر سـاختن قواعد و به تقلید از هندیان و حرانیان، ابداع آیینهای گسترده برای انحراف یا تغییر تـأثیرات سـیاره ای، این موضـوع را به شـیوه خـود تغیـیر و گسـترش دادند. ابـداعات آن‌ها در قـرن دهم به بـیزانس، در قـرن دوازدهم به غـرب لاتیـنی و در قـرن سیزدهم به هند وارد گردید و در هرسه منطقه فـرهنگی بر تحـولات سـتاره بیـنی در دوران ماقبل مـدرن، اثـری عمیق داشت.

در جهان اسلام نیز، مانند جهان مسـیحی، طـالع بیـنی با مخالفت‌هـای دیـنی شـدیدی در اصل در زمینه مسـائل مربوط به اختیار و ماهیت حد ناپـذیر قدرت‌اللـه، روبه رو گردید. حامیـان و مـدافعان فکـری اصـلی آن فیلسـوفان متأثر از نوافلاطونی گری و رهبران دینی شیعی و خاصه اسـماعیلی مـذهب بودند. روشـنگران عـالم اسـلام نـیز سرانجام مانند روشنفکران عالم غـرب و بـیزانس، آن را تحت فشار متعصبان دینی کناری نهادند؛ اما هم در میان مسـیحیان و هم در میـان مسـلمانان، در سـطح عامه باقی‌مانـده و رشد کرده‌است. در هند (جز در میـان فرنگی‌مآبها) اعتبار فکری سابق خود را حفظ کرده و در موسسات آموزش عالی به جد بررسی می‌شـود و تحـول می‌یابد.

احتمال وجود سیاره‌ای با موجودات زنده در کهکشان

درخصوص نحوه تشکیل منظومه شمسی و مطالعات جدید بر روی آن، اظهار کرد: خلقت کل منظومه شمسی نسبت کل عالم هستی جدید بوده و مربوط به لحظات اولیه خلقت عالم نیست؛ از طرفی در گذشته اطلاعات چندانی از این منظومه در دست نبود، اما دانش امروز کیهان شناسی خصوصا در سه دهه اخیر و از اواخر دهه 80 میلادی تا به امروز، تحولات اساسی پیدا کرده است.

تابش‌های کیهانی اسرار را افشا می‌کنند

میرترابی ادامه داد: دانشمندان بر اساس مطالعات با بررسی تابش زمینه کیهانی به بسیاری از اتفاقات اولیه کیهان پی برده‌اند، هم‌چنین اخترشناسان با بررسی توزیع کهکشان‌ها در عالم به تحولات گرانشی نتایج جالب توجهی به دست آورده‌اند.

وی افزود: با تحول ستاره‌های پرجرم مخصوصا ستاره‌های پرجرمی که به مراحل نهایی عمر خود رسیده و منفجر می‌شوند توانستیم دورترین نقاط عالم را ببینیم و به پاسخ بسیاری از سوالات پی ببریم، مثلا این‌که چگونه زمین در حال انبساط است؟ زیرا بر خلاف تصور قبلی ما که فکر می‌کردیم روند انبساط زمین کند است، اما مطالعات نشان می‌دهد انبساط زمین سرعت بیشتری گرفته و هنوز دانشمندان نمی‌دانند که علت این سرعت چیست و از آن به عنوان انرژی تاریک یاد می‌شود که مقدار آن نیز زیاد است.

این اخترشناس در تعریف مـاده سـیاه گفت: در عـالم دو نـوع مـاده وجـود دارد مـاده سـیاه و مـاده روشن. مـاده روشن که شامل ستاره‌ها، کهکشان‌ها، اقمار، سیارات و ابرهای سماوی می‌شـود تنها 4 درصد از کل عـالم را در بر گرفته‌اند و 96 درصد دیگر مجموع انرژی تاریک و ماده تاریک است.

عضو هیئت علمی دانشـگاه الزهـرا(س) در تشـریح مـاده تاریک و انرژی تاریک تصریح کرد: ماده تاریک را تا حـدود زیـــادی می‌شناســـیم، هر چند که هنـــوز نمی‌دانیم منشا اصـلی آن چیســت، اما با رفتـار آن آشـنا هسـتیم، زیـرا رفتار آن‌ها مثل یک ماده است، اما تاریک و سرد.

نابودی خورشید در پنج میلیارد سال دیگر

وی در پاسخ به این سوال که آیا نابودی سـتاره خورشـید و سیاره زمین قابل پیش بیـنی اسـت، تاکید کـرد: آینـده خورشید مشــخص است. دانش اخترفیزیک به ما می‌گوید خورشید 5 میلیارد سال دیگر عمر خواهد کرد و در اواخر عمر خـــود منبسط می‌شـــود و ممکن است ســـیاره‌های عطارد و زهره را نیز ببلعد و احتمـالا به زمین نـیز در آن دوران بسیار نزدیک خواهد شد البته در آن زمـان به دلیل گرمـای بیش از حد بـرروی کـره زمین هیچ حیـاتی وجـود نخواهد داشت. خورشــید با یک انفجــار نه چنــدان قــوی منفجر خواهد شد و بازمانده آن یک هسته‌ی داغ خورشید و به اندازه زمین خواهد بود و این هسـته به کنـدی سـرد می‌شود.

زمین چه زمانی از بین می‌رود؟

میرترابی در خصوص پیش بینی تقریبی زمان نابودی زمین نیز اظهار کرد: نابودی حیات در زمین می‌تواند دلایل مختلفی داشته باشد، اما نابودی خود سیاره زمین اگر به دست بشر رخ ندهد، قطعا این زمین تا 5 میلیارد سال دیگر پا برجا خواهد بود، البته نیروهای جزر و مدی ممکن است تاثیری داشته باشند، اما این روند تاثیرگذاری به قدری کند است که اصلا مورد محاسبه قرار نمی‌گیرد؛ مثلا ممکن است طی 400 میلیون سال تنها 30 تا 40 روز از زمین در طول یک سال کند شود و یا نهایتا ممکن است دوره تناوب زمین و ماه یکسان شود که خیلی تاثیری بر نابودی زمین نمی‌گذارد و فقط طول شبانه روز زمین یک ماه شود و این اتفاقات نمی‌تواند حیات در زمین را نابود کند.

وی افزود: در مورد پیدایش کیهان قسمت عمده اطلاعات ما از بررسی تابش زمینه کیهانی به دست آمده و بخشی از آن هم بر اساس مطالعات کهکشان و توزیع ماده در عالم است، البته دقیق‌ترین اطلاعات را مطالعه بررسی تابش زمینه کیهانی در اختیار ما قرار می‌دهد که بر اساس کیهان شناسی است، یعنی دانش بررسی تحول عالم از لحظه اول تا به امروز که با علم اخترفیزیک متفاوت است، زیرا اخترفیزیک شناسان از روی رصد مستقیم خورشید و ستاره‌های اطراف خورشید که در دسترش بشر قرار دارد آن‌ها را مورد مطالعه قرار می‌دهند.

این استاد دانشگاه تصریح کرد: دانش اختر فیزیک از دانش کیهانی بیشتر است، زیرا ستاره‌ها در دسترس هستند، تا جایی که حتی در یونان باستان نیز بر روی

ستاره‌ها مطالعه می‌شد، اما کیهان شناسی از قرن بیستم آغاز شده و علم جدیدی به حساب می‌آید.

موجودات زنده را در کهکشان‌ها پیدا کنید

میرترابی عنوان کرد: از اوایل دهه 90 میلادی تعدادی ستاره مثل خورشید کشف شد که دارای منظومه بودند، اما هنوز جایی مثل زمین پیدا نشده که حیات داشته باشد، اما در کهکشان ما بودند البته شاید دلیل این اتفاق به این خاطر باشد که زمین بسیار کوچک بوده و امکان دیده شدن سایر سیارات بسیار سخت است، زیرا ابزار به این حد پیشرفته نشده است.

عضو هیئت علمی دانشگاه الزهرا(س) در پایان با اشاره به این‌که امکان حضور موجودات زنده دیگر در منظومه شمسی وجود دارد، خاطرنشان کرد: البته با توجه به این که هیچ چیز در منظومه شمسی خاص نیست بنابراین احتمال وجود سیاره‌ای مثل زمین و موجود زنده و هوشمند هم است، اما ما هنوز اطلاعاتی از آن نداریم و اگر هم باشد امکان برقراری ارتباط با آن‌ها بسیار سخت است.

اثـــرات عجیب روح انســـان بر دیگـــران از دید فلاســـفه اسلامی

فقط در عرفان‌های شـرقی و یا آموزش‌هـای مربـوط به قــانون جــذب نیست که اثر فکر و روح بر مــاده بررسی می‌شود بلکه قرن‌های قبل، این مسـئله توسط فلاسـفه اسلامی مانند ابن سینا مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. بــرای مثــال او گفته است که افکــار و حالت‌هــای نفس قادراند روی بـــدن فـــیزیکی ما اثر بگذارند. بـــرای مثال اگر کسی غرق اندیشه در عظمت خدا و آفرینش او باشد جسم او به خـــاطر این اندیشه‌ها دچـــار تغیـــیر می‌شود.

هم‌چنین ابن سینا معتقد بـود که زشـتی و زیبـایی نـوزاد توسط اندیشه والــدین در هنگــام عمل زناشــویی بــرای ایجاد نطفه می‌تواند تحت تاثیر قرار بگیرد.

شیخ الرئیس علاوه بر اثر فکر بر جسم، اثر روح بر جسم خود و دیگران را نـیز مـورد مطالعه قـرار داده است و به قــدرت عجیب روح انســان بر دیگــران اشــاره‌هایی دارد. برای مثال او معتقد است که اگر روح فردی قوا پیدا کند می‌تواند در دیگــران حــالت خــواب مصــنوعی و خلسه و تلقین را ایجـــاد کند و همه این‌ها به مـــاهیت روح بـــاز می‌گــردد. البته مشــابه این حــالت نــیز توسط دانشــمند غـربی به نـام مسـمر مـورد بررسی قـرار گرفته و علت پیدایش چنین حالاتی را مغناطیس حیوانی می‌داند.

ابن سینا معتقد بود که اگر حالاتی مثل تلقین به دیگری، القــای خلســه، جــادو و چشم زخم در بین انســان‌ها رخ می‌دهد به خاطر وجود روح و توانایی‌های خاص آن است

که از مرز جسم خود شخص فرا رفته و بر سایر نفوس تاثیرگذار است و قرار نیست نیروی عجب و ماورایی خاصی مسئول همه این کارها باشد. او اعتقاد داشت که اگر انسان می‌تواند کاری خارق العاده انجام دهد و برای مثال از عالم غیب خبردار شود و کارهایی که از توان افراد معمولی خارج است انجام دهد همگی به خاطر وجود روح در انسان است.

اگر روح قوی شود حتی می‌تواند اجسامی فوق‌العاده سنگین که بشر قادر به بلند کردن آن‌ها نیست را جا به جا کند مانند کاری که امام علی (ع) انجام داد.

هنگامی که روح انسانی شخصی قدرتمند شود و به عالم بالا متصل شود قوای خود را از آن‌جا گرفته و می‌تواند گرسنگی‌های طولانی را هم تحمل کند و بر روح نباتی خود غلبه پیدا کند.

از دیگر فلاسفه اسلامی که تاثیر قدرت روح بر دیگران را بررسی کرده شیخ اشراق است که قدرت روح را بی‌نهایت بالا دانسته و آن را صاحب قدرت تصرف در جهان می‌داند. او در مورد القای خواب مصنوعی به دیگران معتقد است که نفوس ضعیف راحت‌تر تحت تاثیر نفوس قوی قرار گرفته و به حالت خلسه‌ای که از جانب آن‌ها القا می‌شود فرو می‌روند.

اثبات دوباره اهمیت روزه‌داری با کشف دانشمند ژاپنی

«پروفسور یوشینوری اُسومی» 71 ساله در دهه 90 میلادی، گروهی از ژن‌ها را شناسایی کرد که باعث اتوفاژی یا خودخواری سلولی در مخمر نان می‌شدند؛ او با استفاده از این یافته به کشف مکانیسم اتوفاژ در سلول‌های انسان پرداخت.در رابطه با این یافته دانشمند ژاپنی می‌توان گفت؛ مکانیسم اتوفاژی یا خودخواری سلولی، تخریب و بازیافت اجزا سلول توسط خود سلول است که در هنگام روزه گرفتن و گرسنگی طولانی رخ می‌دهد.در واقع زمانی که انسان بیش از مثلا 8 ساعت گرسنگی را تحمل کند، سلول‌های سالم برای کسب انرژی و جبران کمبود غذا از سلول‌های معیوب و توده‌های مستعد سرطان تغذیه می‌کنند و به نوعی اتوفاژی عاملی در راستای پیشگیری از ابتلا به بسیاری از بیماری‌ها و سرطان‌ها است.«مکانیسم اتوفاژی»، تخریب و بازیافت اجزاء سلول توسط خود سلول است که به دلیل کمک به شناخت و درمان بیماری‌هایی همچون سرطان، دیابت، پارکینسون و بیماری‌های سلسله اعصاب بسیار مهم است.

اثر انگشت

در آیات مربوط به قیامت و آفـرینش مجـدد انسـان توجه خاصی به استخوان شده و در بیشـتر مـوارد بـاز آفریـنی آن و بخش‌های جزیی‌تر آن یعـنی انگشـتان (بنـان) مـورد توجه خـاص بـوده است. قـرآن علاوه بر تأکید بر معـاد و آفرینش مجدد انسان با تمام جزییات در اعضاء و جــوارح به دقیق‌ترین عضو او یعنی استخوان (عظم) و سـپس به بخش جزیی‌تر ودقیق‌تر آن یعــنی بنــان اشــاره می‌کند. سـؤالی که به ذهن خطـور می‌کند این است که دلیل این تأکید و انحصـــار موجـــود در آیه چیســـت؟ چـــرا روی استخوان‌ها تکیه شـده اسـت؟ عظـام و بنـان چه ویـژگی خاصی دارند؟

شرح واژگان مهم

عِظَامَ

این کلمه جمع «عظم»، برگرفته از مـــــاده «ع- ظ- م» است که بر بــزرگی و قــوت و قــدرت دلالت می‌کند[1]. هم‌چـــــنین بر اســـــتخوان در مقابل «لحم» (گوشت) نـیز«عظم» اطلاق شـده، زیـرا سـخت‌ترین و قـوی‌ترین عضو در بدن است[2].ـ واژه‌ی «عظـام» در قـرآن کـریم 13 بار آمده که بیشتر در ارتباط با معاد است. هرچند در مواردی، ضمن بیان مراحل خلقت جنین «عظام» به کــار رفته است.

نُسَوِّی

این لفظ برگرفته از ریشه «س،و،ی» است که بر راست و درست بـودن و اعتـدال بین دو چـیز دلالت می‌کند[3].

«سواء» اسم مصـدر[4]ـ یا مصـدر[5]ـ و به معنـای عـدل (برابر و معادل بودن) است[6].

دربــاره «ســوّی» و «تســویه» (به تــرتیب: فعل ماضی و مصدر از باب تفعیل) گفته شده که به معنای برابر قــرار دادن و مرتب گردانیـدن است. تسـویه ظـاهراً همـاهنگی میان اجزاء بـدن اسـت، مانند آیـات 2 سـوره اعلی و 37 سوره کهف. در آیه 7 سوره انفطار نیز به نظر می‌رسد که مراد از «سوّاک» سـلامت اعضـاء و گذاشـتن هر عضو در موضع خـود و مسـتوی الخلقه بـودن است و یا به این معناست که خلقت را بر اســـاس آن‌چه که حکمت اقتضا می‌کند، قـرار داده است[7].ـ مصـطفوی[8]ـ می‌گوید که «تسـویه»، قــرار دادن شئ به صـورت معتـدل در حـالت میانه آن به همـــراه عمـــل، نظم، تـــدبیر و تکمیل است. هم‌چنین به معنای استحکام بخشیدن[9]ـ و قرار دادن هر یک از اعضای بدن در مکان مناسب آن[10]، به اقتضـای حکمت[11] دانسته شده است.

ریشه «سوی» 83 بار به صورت مجـرد (سـواء، سَـویّ و سُوی) و مزید (در باب‌های افتعــال، تفعیل و مفاعله) در آیات قرآن استعمال شـده است. «سـوّی» از بـاب تفعیل به معنای متعادل کردن است.

بَنانَ

به نظر لغت شناســان، اصل در معــنی «بنــان» ملازم و پیوســته بــودن همــراه با اســتقرار است[12]ــ و آوردن «انگشـــتان و اطـــراف آن (سرانگشـــتان)» از بـــاب ذکر مصداق است[13].ـ برخی فقط معنی انگشـتان را بـرای

«بنان» یاد کرده‌اند[14] و برخی دیگر اطراف انگشتان را هم به آن افزوده‌اند[15].

فراهیدی[16]ـ ضمن آوردن معنای لزوم، بنان را در لغت به معنای اطراف انگشتان و در قرآن به معنـای اعضـاء و جوارح (دست و پا) می‌داند. جوهری[17]ـ علاوه برمعنای مـذکور، «بنیـات الطریق» را راه‌هـای فـرعی که از جـاده اصـلی منشـعب می‌شـود، معنا کـرده است. ابن منظـور[18]ـ با ذکر شـواهدی از اشـعار و حـدیث، معـانی فـوق (انگشت واطــراف آن) را تأیید کــرده است. مصــطفوی بعید نمی‌داند که بنان مصدر بوده و سپس به عنوان اسم برای انگشـتان، دست‌ها و پاهـا، یعـنی تمـام اعضـایی که بدن با آن برقرار و پابرجاست، به کار رفته باشد.

وی در بیان معنای بنـان می‌نویسد که این لفظ به معـنی «اطراف» یعنی چهـار عضو متحـرک جسم انسـان است. به هر یک از دو عضو بـــالا (دست‌ها) و دو عضو پـــایین (پاها) به سبب پیوستگی آن‌ها به بدن و استقرار بـدن به واسطه آن‌ها، بنان اطلاق می‌شود[19]ـ اگر معنی جامع، طرف باشد در تمام موارد آن صدق می‌کند، زیرا دست‌ها و پاهــا، اطــراف بــدن و انگشــتان، اطــراف دست و سر انگشتان، اطراف انگشتان است.

پس از بررسی واژه «بنـــان» در دو آیه مـــذکور به نظر می‌رسد، مراد از بنان در آیه 12 سـوره انفـال، اطـراف بــدن نظــیر دست‌ها و پاها و در آیه 4 ســوره قیــامت، انگشتان یا سرانگشتان باشد. لغت شناسـان و مفسـران در هر دو آیه به معنـای انگشـتان و اطـراف آن‌ها اشـاره کرده‌اند.

تسویه بنان

ذکر این دو واژه در این آیه بیـــــانگر بـــــازآفرینی سر انگشـتان براسـاس حکمت، تـدبیر و با هـدفی خـاص و با همان ویژگی‌هـای دنیـوی می‌باشد. زیـرا اکـثر مفسـران تعبـیر تسـویه بنـان را اشـاره‌ای لطیف به خطـوط سر انگشت انسـان‌ها می‌دانند که با نتـایج بررسی‌های علمی روز کاملاً سازگارند.

«بلی» و معنای آن در قرآن کریم

با توجه به نظـــرات مفســـران، شـــناخت واژه «بلی» و معنـــای آن در فهم آیـــات مربوطه و ارتبـــاط آن‌ها با یک‌دیگـر، نقشی تعـیین کننـده دارد، «بلی» همـواره در پاسخ نفی قـــرار می‌گـــیرد و آن را باطل می‌کند[20]. مناسب‌ترین معادل «بلی» در زبـان فارسی واژه «چـرا» اسـت؛ زیـرا تمـام ویژگی‌هـایی که بـرای «بلی» در نظر گرفته شـده، بـرای «چـرا» نـیز در زبـان فارسی منظـور گردیده است[21].

درآیه 3 و4 قیامت، «بلی» پس از جمله منفی و سؤالی «ایحسب الانســان آن لن نجمع عظامه» قـــرار گرفته و اسـتفهام آن تـوبیخی است. مفسـران و لغت شناسـان «قادرین» را عبارت وصفی می‌دانند که در تـرکیب کلام، به عنـوان حـال بـرای فاعل «نجمعها» آمـده است. «آیا انســان می‌پنـــدارد که هرگز اســـتخوان‌هایش را گـــرد نمی‌آوریم؟ چـــرا، [گـــرد می‌آوریم] در حـــالی که قـــدرت داریم، سرانگشتانش را نـیز مـرتب کـنیم». بر طبق نظر لغت شناسان و مفسران عبـارت بلی قـادرین به منظـور تقیید و انحصار آمـده است. این عبـارت ضـمن اشـاره به

توانایی مطلق و نامحـدود خداوند در همه امـور، در واقع قیدی است که برای تأکید بر معنای فعل «نجمع» به کــار رفته، یعنی خداوند بر جمع و تألیف استخوان‌ها تواناست و هیچ تفــاوتی میــان خلقت اولیه و بــاز آفریــنی آن‌ها وجود ندارد[22]ـ از سوی دیگر با تأکید بر تسـویه بنـان، علت ذکر اختصاصی آن فهمیده می‌شود که در واقع رفع غفلت از مخاطب است. یعـنی بعد از قید بلی قـادرین با طـرح موضـوع تسـویه بنـان و ذکر این واژه خـاص، توجه شنونده را به سوی این عضو ویژه و منحصر به فرد جلب می‌کند که خطوط و نقوش آن دنیایی از رمـوز و اسـرار در خود پنهان کرده است. علت ذکر انحصاری بنــان جز با پیشرفت علوم آشکار نشد، انگشــتان خطـوطی دارند که از چهـار مـاهگی جـنین به وجـود می‌آیند و بـرای همیشه ثابت و منحصر به فرد باقی می‌مانند.

ویژگی خطوط سر انگشتان

اولین شناسـایی علمی و مسـتدل اثر انگشت در غـرب و در اواخر قــرن هفــدهم به دست آمــده است. در ســال 1684 میلادی، دانشـمند ریخت شـناس انگلیسـی، نهمیا گرو[23]ـ در مورد برجستگی‌ها و برآمدگی‌ها، شـیارها و خلل و فرج دست و پای انسان مطالعه کـرد. نوشـته‌های وی به انجمن علمی لنــدن ارســال شد. علاوه بر این، او طرح‌های دقیقی از الگوهای شیار انگشتان و نواحی کف دست ارائه کرد.

نتیجه‌گیری

خطوط سر انگشتان دو ویژگی مهم دارند؛ در هر فــردی با دیگری متفاوت بوده و از تولد تا مرگ با انسان همـراه

است. بنان به معنای سرانگشتان (اطراف الاصابع) است و بنیات الطریق راه‌ها و خطوط فرعی است که در واقع همان خطوط و نقوش موجـود در سر انگشـتان است. از سـوی دیگر معنـای ریشه‌ای بنـان بر لـزوم و اسـتقرار دلالت دارد که در حقیقت اشـاره به مشخصـات ویـژه و کارکردهای خاص این خطوط است که ثابت بوده و ملازم و همرا ه هر انسانی است. به عبـارت دیگر هم خـود این خطـوط و نقـوش ثـابت هسـتند، هم اثر آن‌ها ثـابت و ماندگار است. یافته‌هـای علمی نـیز این موضـوع را تأیید کـرده و با روش‌هـای پیشـرفته تمـایز این خطـوط و اثر آن‌ها را اثبات می‌کنند. اثر انگشت به دلیل تماس و لمس اشـیاء قابل ثبت بـوده و محو هم نمی‌شـود[24]،[25]و[26]. شاید یکی از دلایل کاربرد این واژه در آیه ارائه یک کد و نشانه جهت شناسایی بهتر خواص این عضو باشد.

[1] ابن فارس، ج4، ص356

[2] مصطفوی، ج8، ص175

[3] ابن فارس ص496

[4] مصطفوی، ج5، ص278

[5] راغب، ص439

[6] جوهری، ج7، ص235؛ زبیدی، ج38، ص322

[7] راغب، ص439

[8] مصطفوی ج5، ص278

[9] طبرسی، ج10، ص720

[10] طباطبایی، ج20، ص265

[11] همو، ج20، ص225

[12] ابن فارس، ج1، ص191؛ فراهیدی، ج8، ص373؛ مصطفوی، ج1، ص339

[13] فراهیدی، ج8، ص373؛ مصطفوی، ج1، ص339

[14] راغب، ص147؛ زمخشری، ص57؛ بیضاوی، ج5، ص 265

[15] نک. ابن فـارس، ص110؛ فیروزآبـادی، ص1088؛ طریحی، ج6، ص217

[16] همان‌جا

[17] جوهری ص110

[18] ابن منظور ج13، ص60

[19] مصطفوی، ج1، ص339

[20] عسکری، ص41

[21] نک.دهخدا، ج3، ص4333

[22] آلوسی، ج15، ص153

[23] Nehemiah Grew

[24] Multimodal Biometric Systems Anil K. Jain Dept. of Computer Science and Engineering Michigan State University, January 2004/Vol. 47, No. 1

Multibiometric Systems, Anil K.Jain and [25] Arun Ros, Communications of the acm, January 2004/Vol. 47, No

Syracuse science & technology [26] lawreporter [15] R. Sanchez-Reillo, C. Sanchez-Avila, and A. Gonzalez-Marcos, "Biometric Identification through Hand Geometry Measurements" in Proc. IEEE Trans on Pattern Analysis and Machine Intelligence, pp.1168-1171, 2000.

منابع:

آلوسی، محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، بیروت، 1415ق.

ابن فارس، احمد، معجم المقاییس فی اللغه، دار الفکر، بیروت، بی‌تا.

ابن منظور، محمد، لسان العرب، دار صادر، بیروت، چاپ سوم، 1414ق.

ابو حیان، محمد بن یوسف، البحر المحیط فی التفسیر، دار الفکر، بیروت، 1420ق.

بیضاوی، عبدالله بن عمر، أنوار التنزیل و أسرار التأویل، دار احیاء التراث العربی، بیروت، چاپ اول، 1418ق.

جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح، دار العلم للملایین، چاپ چهارم، بیروت،1990م.

درویش، محیی الدین، اعراب القرآن و بیانه، دارالارشاد، چاپ چهارم، دمشق، 1415ق.

دعاس،حمیدان-قاسم، اعراب القرآن الکریم، دارالمنیر و دارالفارابی، دمشق، چاپ اول، 1425ق.

راغب اصفهانی، حسین، المفردات فی غریب القرآن، دارالعلم- الدار الشامیه، دمشق-بیروت، چاپ اول، 1412ق.

رضایی اصفهانی، محمد علی، پژوهشی در اعجاز علمی قرآن، انتشارات کتاب مبین، چاپ پنجم، 1388ش.

زبیدی، محمد مرتضی، تاج العروس من جواهر القاموس، التراث العربی، کویت، 1965م.

زمخشری محمود، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، دار الکتاب العربی، بیروت، چاپ سوم، 1407ق.

سید قطب، فی ظلال القرآن، دارالشروق، بیروت-قاهره، چاپ هفدهم، 1412ق.

سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور فی تفسیر المأثور، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، قم، 1404ق.

شریف لاهیجی، محمد بن علی، تفسیر شریف لاهیجی، دفتر نشر داد، تهران، چاپ اول، 1373ش.

شیخ صدوق، علل الشرائع، داوری، چاپ اول، قم، بی‌تا.

صافی، محمود بن عبد الرحیم، الجدول فی اعراب القرآن، چاپ چهارم، دار الرشید-مؤسسه الإیمان، دمشق-بیروت، 1418ق.

طباطبایی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، دفتر انتشارات اسلامی جامعه‌ی مدرسین حوزه علمیه، چاپ پنجم، قم، 1417ق.

طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، انتشارات ناصر خسرو، تهران، چاپ سوم، 1372ش.

طریحی فخر الدین، مجمع البحرین، کتابفروشی مرتضوی، چاپ سوم، تهران، 1375ش.

طنطاوی جوهری، الجواهر فی تفسیر القرآن، دار الکتب العلمیه، بیروت،2004م.

طوسی، محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، دار احیاء التراث العربی، بیروت، بی‌تا.

فخرالدین رازی، محمد، مفاتیح الغیب، دار احیاء التراث العربی، بیروت، چاپ سوم، 1420ق.

فراهیدی، خلیل بن احمد، العین، انتشارات هجرت، قم، چاپ دوم، 1410ق.

فولادوند، محمد مهدی، ترجمه قرآن، دار القرآن الکریم، تهران، چاپ اول، 1415ق.

فیروز آبادی، محمد، القاموس المحیط، دار احیاء التراث العربی، بیروت، چاپ دوم، 2003م.

قرشی، علی اکبر، قاموس قرآن، دار الکتب الاسلامیه، تهران، بی‌تا.

قمی مشهدی محمد، کنز الدقائق و بحر الغرائب، سازمان چاپ وانتشارات وزارت ارشاد اسلامی، چاپ اول، تهران، 1368ش.

مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار الجامعه لدرر أخبار الأئمه الأطهار، اسلامیه، تهران، بی‌تا.

مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، 1360ش.

مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، دار الکتب الاسلامیه، تهران، 1374ش.

نحاس، احمد، اعراب القرآن، منشورات محمدعلی بیضون، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، بیروت، 1421ق.

هاشمی احمد، جواهر البلاغه، ترجمه محمود خورسندی، نشر فیض، چاپ دوم، 1380ش.

اسرار نجومی و فضایی که دانشمندان قادر به تشریح آن‌ها نیستند!

ستاره شناسان تخمین می‌زنند که حدود شش میلیارد سال دیگر سیاره زمین توسط خورشید در حال مرگ ما تبخیر خواهد شد. اما برای باقی گیتی چه روی خواهد داد؟

محمد مهدی حیدرپور- طی سال‌های گذشته ما اکتشافات فضایی جالب توجه‌ای داشته ایم که از آن جمله می‌توان به امواج گرانشی و آب مایع در مریخ اشاره کرد. با این وجود، ما تنها گوشه بسیار کوچکی از گیتی را کاوش کرده ایم و هم‌چنان پرسش‌های بزرگی وجود دارند که پاسخی برای آن‌ها نداشته‌ایم. در ادامه برخی از بزرگ‌ترین اسرار حل نشده درباره فضا را ارائه می‌کنیم.

1. آن‌چه ما می‌توانیم مشاهده کنیم تنها پنج درصد از کل گیتی را تشکیل می‌دهد

هرآن‌چه که ما قادر به مشاهده آن هستیم تنها پنج درصد از گیتی را تشکیل می‌دهد و 95 درصد دیگر انرژی تاریک و ماده تاریک هستند. اما اگر ما به واقع نمی‌توانیم ماده تاریک یا انرژی تاریک را مشاهده کنیم چگونه می‌دانیم که واقعی هستند؟ دانشمندان فکر می‌کنند انرژی تاریک نیروی مرموزی است که تداوم انبساط گیتی را موجب می‌شود.

ماده تاریک، ماده‌ای نامرئی است که بخش عمده ماده در کهکشان‌ها را تشکیل می‌دهد. دانشمندان فکر می‌کنند

این مـاده وجـود دارد زیـرا نـیروی گرانشی کهکشـان‌ها بسـیار بزرگ‌تر از چـیزی است که تنها با مـاده‌ای که ما می‌توانیم مشاهده کنیم قابل تشریح باشد.

1. در مریخ چه خبر است؟

ممکن است زمانی حیات در مـریخ وجـود داشـته و شـاید هنوز در این سیاره حیات وجود داشته باشد. سیاره سرخ در گذشـته دارای اقیانوس‌هـایی پهنـاور بـوده است و در حـال حاضر شـواهدی وجـود دارند که نشـان می‌دهند آب مایع هم‌چنـان به صـورت دوره‌ای روی سـطح آن جریـان دارد.

آیا مریخ در گذشته میزبان حیات بوده اسـت؟ و مهم‌تر از آن، آیا هم‌چنـان حیـات در این سـیاره وجـود دارد؟ دانشـمندان بـرای یـافتن پاسخ این پرسش‌ها ارسـال تیم‌هـای کاوشـگر انسـانی به مـریخ را برنامه ریـزی کرده‌اند.

1. پرتوهای کیهانی پر انرژی از کجا می‌آیند؟

پرتوهـای کیهـانی به طـور مـداوم ار فضـای خـارجی با زمین برخـورد می‌کنند اما هیچ کس از خاسـتگاه آن‌ها اطلاعی نـدارد. پرتوهـای کیهـانی جریان‌هـای ذرات پرسـرعت هسـتند که در فضا پـرواز می‌کنند و گـاهی اوقات با زمین برخورد می‌کنند. اما آن‌ها از کجا می‌آیند؟

پروتوهای کیهانی با کمترین میزان انـرژی در جریـانی از ذرات باردار که به نام باد خورشیدی شـناخته می‌شـود از خورشید به زمین می‌رسـند اما تعـیین خاسـتگاه ذرات پر

انرژی‌تر به واسطه چرخش و پیچ و تاب خوردن در میدان‌های مغناطیسی فضای بین ستاره‌ای دشوار است.

1. بررسی انفجارهای رادیویی سریع چیست؟

گاهی اوقات، اگر یک ستاره شناس خوش شانس باشد می‌تواند پیام‌های آنی میلی ثانیه‌ای امواج رادیویی از فضا که به نام انفجارهای رادیویی سریع (FRBs) شناخته می‌شوند را شناسایی کند. اما همانند پرتوهای کیهانی، ستاره شناسان از خاستگاه آن‌ها اطلاعی ندارند.

نتایج دو مطالعه جدید نیز شرایط را بغرنج‌تر کرده‌اند زیرا نتیجه گیری‌هایی مخالف درباره خاستگاه انفجارهای رادیویی سریع ارائه کرده‌اند. یکی از این مطالعات بیان می‌کند که انفجارهای رادیویی سریع از منبعی مشابه می‌آیند و مطالعه دیگر بیان می‌کند انفجارهای رادیویی سریع از فجایعی عظیم که نمی‌توانند خود را تکرار کنند، ناشی می‌شوند.

1. چرا ماده بیشتری نسبت به پادماده وجود دارد؟

ما می‌دانیم هنگامی که یک ذره ماده با یک ذره پادماده برخورد می‌کند همدیگر را از بین می‌برند. اگر مقدار برابر از ماده و پادماده وجود داشته است، گیتی به طور کامل تهی از ذرات می‌شد.

بر اساس آن‌چه درباره کیهان شناسی می‌دانیم، انفجار بزرگ یا بیگ بنگ (Big Bang) باید مقدار برابر از ماده و پادماده تولید کرده باشد. این به معنای آن است که با یک گیتی فاقد ذره رها شده‌ایم. اما بنابر دلایلی، بیگ بنگ

اندکی ماده بیشتر نسبت به پادماده تولید کـرده است. به گفته مرکز سرن، یکی از بزرگ‌تـرین چالش‌هـای موجـود در فیزیک کشف اتفاقی است که برای پادماده رخ داده و یا چرا ما عدم تقارن در ماده و پادماده را شاهد هستیم.

1. زندگی روی سیاره زمین چگونه آغاز شد؟

این یکی از پرسش‌های اساسی در تمام دوران‌ها بوده و هم‌چنان پاسخی علمی برای آن ارائه نشده است. بـرخی دانشمندان فکر می‌کنند حیات از سیارک‌ها یا سـتاره‌های دنباله دار به سـیاره زمین منتقل شـده است. این نظریه خوبی محسـوب می‌شـود زیـرا مـواد آلی را در بـرخی از آن‌ها یافته‌ایم.

گـــروهی دیگر فکر می‌کنند تکه‌ای از مـــریخ ممکن است روی سیاره زمین سقوط کرده و زمینه ساز آغـاز حیـات در آن بوده است.

برخی دیگر از دانشمندان فکر می‌کنند مولکول‌های ساده مـوجب شـکل گـیری واکنش‌هـای شـیمیایی شـده و در نهـــایت مولکول‌هـــای پیچیـــده‌تر شـــکل گرفته‌اند. آن مولکول‌ها با یک‌دیگر تـرکیب شـده و چـیزی مانند RNA، یکی از اجزا ضروری برای حیات، ایجاد شده است. سپس موجودات چند سلولی تکامل یافته‌اند.

1. گیتی چگونه به پایان می‌رسد؟

سـتاره شناسـان تخمین می‌زنند که حـدود شش میلیـارد سال دیگر سیاره زمین توسط خورشید در حـال مـرگ ما تبخـیر خواهد شد. اما بـرای بـاقی گیـتی چه روی خواهد داد؟

چند نظریه وحشـــــــتناک در این زمینه وجـــــــود دارند. ترمودینامیک به ما می‌گوید که مرگی گرمـایی امکانپـذیر است، جـایی که همه‌چـیز در گیـتی دارای دمـایی مشـابه می‌شود. این به معنـای آن است که همه سـتارگان ناپدید خواهند شد و کل ماده از بین خواهد رفت.

هم‌چنین ایده دیگری وجـود دارد که بیـان می‌کند جریـانی خلاف بینگ بنگ رخ خواهد داد که به نام خرد شدن بـزرگ یا بیگ کرانچ (Big Crunch) شناخته می‌شود. اگر گیتی به گســترش و رشد خــود ادامه دهد در نهــایت گرانشی بیش از انـــدازه وجـــود خواهد داشت و تمـــام نـــیروی گرانشی به منقبض شــدن همه‌چــیز منجر خواهد شد. در نهــایت، کل گیــتی به دوزخی آتشــین و مــتراکم تبــدیل خواهد شد و همه ما برشته خواهیم شد.

اسرار بدن انسان نشانه عظمت خداوند

هیچ کس به انسان، نزدیک‌تر از خـودش نیست و آن‌چه را که ما در مطالعه سـایر موجـودات جسـتجو می‌کـنیم، به طور روشن‌تری در وجود خـود ما نهفته اسـت؛ بنـابراین شایسته نیست که ما اسرار توحید و نظام شـگفت انگـیز آفـرینش را فقط در اعمـاق آسـمان‌ها، کهکشـان‌ها و در دل اتم‌ها جستجو کنیم، ولی از نکـات و دقـایق آفـرینش وجـود خودمـان (که در تمـام عمر در دسـترس ما قـرار دارد) غفلت بورزیم.

به خصوص این‌که چنین مطالعه پرسودی، احتیاج چندانی به محاسـبات پر پیچ و خم ریاضی و امثـال آن- که در بررسی آسـمان‌ها و اتم‌ها به آن نیازمنـدیم- نـدارد علاوه بر این، دانستن اسرار و نکات دقیق و ظریف بدن، بدون در نظر گـرفتن نتـایج سـودمند توحیـدی و علمی، فایـده مهمّ دیگری نیز- که از آثـار خودشناسی است- دارد و آن این‌که انسان وقتی به این همه شـگفتی و اسـرار خلقت که در سـازمان بـدن وی به کـار رفته پی بـبرد و فعّالیّت‌های دستگاه‌های گوناگون بـدن خـود را که ضـامن بقا و ادامه زندگی او هسـتند از نظر بگذراند و سـرانجام از نعمت‌های شگرفی که آسایش و نیازمندی‌های زنـدگی او را تأمین می‌نماید، اطّلاع حاصل کند، به طـور مسـلّم، حسّ شکر گـزاری در او تحریک شـده و در مقابل عظمت و لطف آفریـدگار آن، سر تعظیم فـرود آورده و محبّت زاید الوصفی- که همراه با خضـوع و کـرنش است- را در اعماق دل خـود احسـاس می‌کند.به عنـوان نمونه سـلول که یکی از کـوچک‌ترین اجـزاء بـدن انسـان است

شگفتی‌هایی دارد که با همین کوچکی خـود عظمت الهی را به تصویر می‌کشد.

با این حـال سـلّول، یک موجـود بسـیط و سـاده نیست و ساختمان آن از قسمت‌های مختلفی تشـکیل شـده است که هر کدام دفتری است از معرفت کردگار. به طور کلّی هر سلّول از سه قسمت مهم، هسته (در وسط)، پوسـته خارجی (غشاء) و مادّه‌ای شفّاف، در میان آن دو سـاخته شده است. در ضمن ساختمان این سه قسمت نیز سـاده نبـوده و هر یک دارای اجـزا و تشـکیلات شـایان تـوجّهی است.(1)ـ ولی با این همـه، سـاختمان یاخته‌ها بسـیار ظریف می‌باشد، به طوری که تنها ضـخامت غشـای آن‌ها در بعضی از سلّول‌ها یک میکرون است.

هر سـلّول به تنهـایی مانند انسـان و سـایر حیوانـات پر یاخته اعمال حیاتی را به خوبی انجام می‌دهد.

اعمال حیاتی سلّول، عبارت است از:

تغذیـه، هضـم، جـذب، دفـع، پاسخ به تحریک(2)ـ و تولید مثل.

در ابتدا سلّول برای این‌که موادّ غذایی مـورد نیـاز محیط خـود را قابل جـذب نمایـد، مـادّه‌ای به نـام «دیاسـتاز» از خـود ترشّـح کـرده و آن‌ها را در خـارج، هضم می‌نماید و سپس موادّ غذایی هضم شده را به داخل جـذب نمـوده و زواید را که در حقیقت، حکم مدفوع حیوانات پر یاخته را دارد، از خود بیرون می‌دهد.

قسمتی از مـوادّ جـذب شـده به مصـرف تـأمین انـرژی و حرارت سلّول رسیده و قسمت دیگر به صـورت ترکیبـات

مختلف در رشد سلّول به کـار می‌رود.(3)ـ سـلّول در اثر تغذیه و رشد به مـــرحله‌ای می‌رسد که دیگر نمی‌تواند از آن حد تجاوز کند، در این زمان است که تولید مثل سلّول از راه تقسیم انجـام می‌گـیرد و یک سـلّول به دو سـلّول زنده تبدیل گردیـده، هر کـدام از آن دو، به طـور جداگانه به فعّالیّت حیاتی خود ادامه می‌دهد.

اکنـــون ملاحظه کنید که یک ســـلّول با این ظـــرافت و کوچکی- که این همه نکات و دقایق نظم و اسرار شگفت انگـــیز در وجـــود آن نهفته است- هرگز می‌تواند معلـــول تصادف و علل فاقد شعور طـبیعی باشـد؟! براسـتی اگر در جهان، موجودی به جز یک سلّول وجود نداشت، همـان کافی نبود که وجود یک قـدرت و عقل با هـدفی را ثـابت کند؟

آری، هر سـلّول از سـلّول‌های بـدن انسـان،یک نشـانه به حق، یک دلیل خداشناسی و یک مصداق روشن از برهـان نظم می‌باشد. مهم‌تـــرین و جـــالب‌ترین نکته توحیـــدی سلّول، همان اسرار مربوط به حیات آن است.(4)

پی نوشت: (1).ـــــــ ما در این‌جا به عنـــــــوان نمونه به سـاختمان پروتوپلاسم اشـاره می‌کـنیم. پروتوپلاسم که جـزئی از سـلّول زنـده است و به صـورت مـایع لـزج و شفّاف، قسمت عمده موجود زنده را تشکیل می‌دهـد، به نوبه خـود سـاده نیست و از قسـمت‌های مختلف- که هر کدام از آن‌ها نیز شامل بخش‌های متعدّد و دارای وظایف خـاص می‌باشد- تشـکیل یافته است. قسـمت‌های مهم و عمـده پروتوپلاسم عبارتند از: «هیالوپلاسـم، دثوپلاسم و متاپلاسم.» البتّه همـان طـور که اشـاره شد هر کـدام از این سه قسمت، زیر میکروسکوپ الکـترونیکی- که جسم

مـورد نظر را می‌تواند تا صد هـزار مرتبه بزرگ‌تر نشـان دهد- شـامل اجـزا و قسـمت‌های مختلف و شـگفتی‌های حـیرت انگـیزی می‌باشد. جـالب‌تر این‌که در سـاختمان موجود زنده، بیش از 60 عنصر به کار رفته که مهم‌ترین آن‌ها عبارتنـداز: ئیـدروژن، کـربن، ازت، سـدیم، فسـفر، گوگرد، فلوئر، پتاسیم، کلسیم، آهن ،یـد، سیلیسـیم و...، ولی بیش از همه چهـار عنصر ئیـدروژن، کـربن، ازت، اکسیژن، ساختمان پروتوپلاسم را تشکیل می‌دهند. حتّی وزن نسبی قسمتی از عناصر را در بدن انسـان محاسـبه نموده و تعـیین کرده‌انـد، از آن جملـه، آهن، روی، مس و منگـنز را می‌تـوان نـام بـرد که به تـرتیب در حـدود 0/00005ام و 0/00002ام و 0/00004 و 0/000005ام وزن بدن انسان بالغ نوشته‌اند!!

(2). قابلیّت تحریک در سلّول‌ها مختلف اسـت؛ زیـرا هر کدام از انواع سلّول‌ها در مقابل عوامل محـرّک، یک نـوع مخصوصی از عمل و عکس العمل را از خـود نشـان می‌دهند. به عنـوان مثـال: عکس العمل در سـلول‌های ماهیچه‌ای به صـورت انقبـاض و انبسـاط و در یاخته‌هـای غدّه‌ای به صورت ترشّح و در سلّول‌های عصبی به صورت هدایت انجام می‌گیرد.

(3). عمل تولید انرژی را در سلول «کاتابولیسم» و مادّه سازی را «آنابولیسم» و مجموع اعمال و تغیـیراتی را که روی مـوادّ غـذایی دریـافت شـده از خـارج می‌گـیرد، «متابولیسم» می‌نامند.

(4). گـردآوری از کتـاب: آفریـدگار جهـان، آیت الله العظمی ناصر مکـارم شـیرازی، مدرسه الامـام علی بن ابی طالب(ع)، قم، 1379 ه.ش، ص 111.

از سیر تا پیاز نور

نور باعث می‌شود دنیـایی را که در آن زنـدگی می‌کـنیم، بهـتر بشناسـیم. با این حـال هنـوز هم آن را به خـوبی نمی‌شناســیم. اگر روی یک پرتو نـــور زوم کنیـــد، چه خواهید دید؟

نور با سرعتی باور نکردنی حرکت می‌کند، اما چه چـیزی در نـــور است که این‌گونه حـــرکت می‌کنـــد؟ لازم نیست برای پاسخ به این سؤال تلاش کنید. قرن‌ها معمای نـور، ذهن‌های بزرگ را متحیر و سـردرگم کـرده اسـت؛ اما در 150 سال گذشته برخی از معماهای نور را حل کرده‌ایم و کم‌وبیش در مـورد نـور می‌دانیم. از نـور به شـکل‌های جدید و خارق‌العاده‌ای اسـتفاده می‌کـنیم. همین موضـوع یکی از دلایلی بود که سازمان ملل سـال 2015 را سـال جهانی نور اعلام کرد.

نور چیست؟

راه‌های زیادی برای تعریف کردن نور وجـود دارد؛ اما یک تعریف سـاده می‌تواند این باشد: نـور شـکلی از تـابش است. همه می‌دانیم که دریـــافت زیـــاد نـــور خورشـــید می‌تواند موجب سرطان پوست شود. هم‌چـنین می‌دانیم که در معـــرض تـــابش بـــودن، خطر ابتلا به بـــرخی از سرطان‌ها را افـزایش می‌دهد. پس آن‌قـدرها هم سـخت نیست که نور و تابش را در کنار یک‌دیگر قرار دهیم.

اما تـــابش شـــکل‌های مختلفی دارد و تا اواخر قـــرن 19 طول کشید تا دانشمندان مـــاهیت آن را کشف کنند. نکته عجیب این‌جا است که این کشف از مطالعه نـور به دست

نیامد؛ بلکه از دهه‌ها مطالعه بر روی طبیعت الکتریسیته و مغناطیس به دست آمد.

به نظر می‌رسد الکتریسیته و مغناطیس کاملا با هم فرق دارند؛ اما دانشمندانی مثل‌هانس کریستین اورستد (Hans Christian Orsted) و مایکل فارادی (Michael Faraday) ثابت کردند این دو به هم مرتبط هستند.

اورستد دریافت جریان الکتریکی عبوری از درون یک سیم می‌تواند عقربه قطب‌نما را منحرف کند. در همین بین فارادی کشف کرد حرکت یک آهنربا از نزدیک یک سیم، می‌تواند جریان الکتریکی در آن تولید کند.

میدان مغناطیسی سیم حامل جریان

ریاضی‌دانان آن زمان سعی کردند با استفاده از مشاهدات، برای این پدیده عجیب که الکترومغناطیس نام داشت، نظریه‌ای خلق کنند؛ اما تا زمان جیمز کلارک ماکسول (James Clerk Maxwell) این موضوع محقق نشد.

ماکسول سهم عظیمی در علم دارد. آلبرت اینشتین که از ماکسول الهام می‌گرفت، گفته است ماکسول دنیا را برای همیشه تغییر داد. هم‌چنین در میان بسیاری از موارد دیگر، محاسبات او به تعریف نور نیز کمک کرد.

ماکسول نشان داد میدان‌های الکتریکی و مغناطیسی به‌صورت موج منتشر می‌شوند و با سرعت نور حرکت می‌کنند. همین موضوع به ماکسول اجازه داد پیش‌بینی کند، نور به وسیله امواج الکترومغناطیسی حمل

می‌شود؛ یعنی نور شکلی از تابش الکترومغناطیسی است.

در اواخر دهه 1880 میلادی و چند سال بعد از مرگ ماکسول، فیزیک‌دان آلمانی‌هانریش هرتز (Heinrich Hertz)ـ اولین کسی بود که به‌طور رسمی ثابت کرد مفاهیم نظریه ماکسول در مورد امواج الکترومغناطیسی صحیح است. گراهام‌هال از دانشگاه ابردین (دانشگاهی که ماکسول در اواخر دهه 1850 در آن کار می‌کرد) انگلستان می‌گوید:

من متقاعد شده‌ام که اگر جایزه نوبل در زمان ماکسول و هرتز بود، حتما از آن سهم می‌بردند. ماکسول در تاریخ علم نور جایگاه دیگری نیز دارد که بیشتر جنبه کاربردی دارد. در سال 1861، وی با استفاده از یک سیستم فیلتر سه رنگی، اولین عکس رنگی پایدار را آشکار کرد. این سیستم هنوز هم اساس بسیاری از عکاسی‌های رنگی است.

تصویر رنگی ماکسول

هنوز هم ممکن است ایده تابش الکترومغناطیسی بودن نور مبهم باشد؛ اما یک تعریف دیگر کمک می‌کند تا همه بفهمیم: نور، طیفی از رنگ‌ها است.

این تعریف به کارهای آیزاک نیوتن برمی‌گردد. ما می‌توانیم این طیف رنگ‌ها را در شکوه یک رنگین کمان ببینیم و همه این رنگ‌ها به طور مستقیم با مفاهیم امواج الکترومغناطیسی ماکسول مرتبط هستند.

طیف رنگین کمان

نور قرمز در لبه رنگین‌کمـان، تـابش الکترومغناطیسی با طول موج 620 تا 750 نانومتر است و نور بنفش در لبه مقابل، تابشی با طول موج 380 تا 450 نانومتر است.

اما تابش الکترومغناطیسـی، بیش از رنگ‌هـایی است که می‌بینیم. نور با طـول مـوج کمی بیشـتر از نـور قرمز را فروسـرخ می‌نامند و نـور با طـول مـوج کمی کمـتر از بنفش را فرابنفش می‌نامند.

الفتریوس گولیلمـاکیس (Eleftherios Goulielmakis) از موسسه اپتیک کوانتومی ماکس پلانک می‌گوید:

بیشتر حیوانات و تنها تعدادی از انسـان‌ها می‌توانند نـور فرابنفش را ببینند؛ در شرایطی خاص انسان نیز قادر به دیـدن نـور فروسـرخ است. پس بی‌دلیل نیست که مـردم معمولا فـرابنفش و فروسـرخ را به عنـوان شـکلی از از نور نمی‌دانند.

طول موج‌های کمتر از 100 نانومتر (فراتر از فرابنفش) را اشـــــــعه‌های ایکس و گاما می‌نامند. اگر فراتر از فروسرخ بروید، طول موج‌ها از یک سانتی‌متر تا هزاران کیلومـتر ادامه می‌یابد که این امـواج الکترومغناطیسـی، نـام آشـنای امـواج مـایکروویو و رادیـویی را به خـود می‌گیرند. ممکن است عجیب به نظر برسـد؛ ولی امـواج رادیویی که برای پخش برنامه‌های رادیو به کار می‌رونـد، در واقع نور هستند.

طیف الکترومغناطیس

گولیلماکیس می‌گوید:

از نقطه نظر فیزیک، هیچ تفاوت فیزیکی بین نور مـرئی و امواج رادیویی وجـود نـدارد. شـما هر دو را با یک نـوع معادله و ریاضی توصیف می‌کنید.

در واقع این تنها عـادت شـما در حـرف زدن روزانه است که باعث می‌شود بین آن‌ها تفاوت قائل می‌شوید.

پس یک تعریف دیگر نیز برای نور وجود دارد که تنها بازه محـــدودی از امـــواج الکترومغناطیسی را در برمی‌گـــیرد، بازه‌ای که ما می‌توانیم ببینیم.

شواهد بیشتری نیز وجود دارد که نشـان می‌دهد مفهـوم نور ذهنی است. به همان رنگین‌کمـان فکر کنیـد؛ بیشـتر مـردم یـاد گرفته‌اند که طیف نـور از هفت رنگ قرمـز، نـارنجی، زرد، سـبز، آبی، نیلی و بنفش تشـکیل شـده است و حـتی بـرای حفظ این رنگ‌ها شـعر و کلمـاتی را هم بـرای خـود سـاخته‌اند. حـال به یک رنگین‌کمـان نگـاه کنید. احتمالا می‌توانید خود را متقاعد کنید که هفت رنگ در آن دیده می‌شود.

رنگین کمان

اگر چه خـود نیـوتن هم تقلای بسـیاری کـرد تا آن‌ها را ببیند. در واقع محققان به این موضـوع مشـکوک هسـتند که چون عدد هفت در گذشته بسیار مهم بود، نیـوتن نـیز رنگین‌کمان را تنها به هفت رنگ تقسیم کرده است.

کارهای ماکسـول روی الکترومغنـاطیس، نشـان داد نـور مـــــرئی بخشی از یک طیف تابشی بزرگ‌تر است و در نهایت ماهیت نور را توضیح داد. برای قرن‌ها دانشمندان

تلاش کردند تا نحوه انتشار نور، از منبع تا چشم ناظر را توضیح دهند.

برخی فکر می‌کردند نور به صورت امـواج و لـرزه، درون هوا یا یک شـبه ابر به نـام «اتر» حـرکت می‌کند. دیگـران فکر می‌کردند این مـدل مـوجی نادرست است و عقیـده داشتند نور جریانی از ذرات کوچک است. نیـوتن نـیز بعد از یکســـری آزمایش‌ها با نـــور و آینـــه، نظریه دوم را پذیرفت.

بازتاب نور

او متوجه شد نـــور از قـــوانین هندسی بســـیار دقیقی پیروی می‌کند. تابش یک اشعه نـور به آینه و بازتـاب آن، دقیقا مثل این است که یک توپ را به سـمت آینه پرتـاب کرده باشید. وی استدلال می‌کـرد امـواج لزوما در چـنین مسـیرهای مسـتقیم قابل پیش‌بیـنی حـرکت نمی‌کننـد؛ بنـابراین نـور باید به وسـیله ذرات کوچک و بـدون جـرم حمل شود. اما مشکل آن‌جا بود که شـواهد متقاعدکننـده دیگری نـیز وجـود داشت که نشـان می‌داد، نـور یک مـوج است. یکی از مهم‌تـرین نمودهـای این شـواهد در سـال 1801 پیش آمد. آزمـایش دوشـکافی تومـاس یانـگ؛ از جمله آزمایش‌هـــایی است که هر کسی می‌تواند در خانه خود انجام دهد.

یک ورقه مقوا بردارید و با دقت دو شکاف باریک عمودی در آن درست کنید. سپس از یک چشـمه نـور «همـدوس» استفاده کنید که تنها نـورِ با طـول مـوج خاصی را ایجـاد می‌کند، برای این کار یک لیزر مناسب است. حال نـور را به درون دوشـکافی بتابانید و به طـرح صـفحه پشت آن

دقت کنید. ممکن است انتظـار داشـته باشـید در صـفحه پشت آن تنها دو خط عمـــودی روشن را ببینید که حاصل عبور نـور از درون دوشـکافی است. اما وقـتی یانگ این آزمــایش را انجــام داد، زنجــیره‌ای از خطــوط روشن و تاریک شبیه بارکد دید.

دوشکاف یانگ

وقتی نور از درون شکاف‌های باریک می‌گذرد، مثل عبور آب از درون یک ســوراخ باریک رفتــار می‌کند: امــواج به شکل نوسانات نیم‌کره‌ای، پراشیده و پخش می‌شوند.

جــایی که موجک‌هــای نــور به صــورت ناهمفــاز به هم می‌رســند، یک‌دیگر را حــذف می‌کنند و خط‌هــای تاریک شکل می‌گیرند و جاهایی که موجک‌ها به صـورت همفـاز با یک‌دیگر برخـورد می‌کننـد، با یک‌دیگر جمع می‌شـوند و خط‌های افقی روشن ایجاد می‌کنند.

دوشکافی

آزمایش یانگ، گواهی بر مدل موجی نـور بـود و کارهـای ماکسول، این مدل را بر پایه ریاضیات محکمی قـرار داد. نور یک موج است.

اما انقلاب کوانتومی از راه رسید.

در نیمه دوم قرن نـوزدهم میلادی، فیزیک‌دانـان در تلاش بودند بفهمند چرا برخی مواد، تابش الکترومغناطیسی را بهتر جذب و تابش می‌کنند.

در آن زمان توانـایی مـواد در تـابش نـور موضـوع مهمی بود، چرا که صنعت نور الکتریکی در حال تکـوین بـود. در

اواخر قــرن نــوزدهم دانشــمندان کشف کردند تغیــیرات تابش الکترومغناطیسی گسیلی از یک جسم، به دمای آن بســتگی دارد و آن‌ها این تغیــیرات را انــدازه‌گیری کردند. اما هیچکس نمی‌دانست چرا این اتفاق می‌افتد.

لامپ

در سال 1900 ماکس پلانک این مسـئله را حل کـرد. وی متوجه شد محاسبات، در صـورتی می‌توانند این تغیـیرات را توضیح دهند که فرض کنیم تابش الکترومغناطیسی از بسته‌های گسسته کوچکی تشـکیل شـده باشد. پلانک این بســـته‌های گســـســـته کوچک را کوانتا نامید که جمع کلمه کوانتوم است.

چند سـال بعد اینشـتین از این ایـده اسـتفاده کـرد تا یک آزمـایش متحـیر کننـده دیگر را توضـیح دهد. فیزیک‌دانـان متوجه شـدند وقـتی یک تکه فلز را تحت تـابش مـرئی یا فــرابنفش قــرار دهیم، فلز بــاردار خواهد شد و بــار آن مثبت خواهد بـــــود که این پدیـــــده را اثر فوتوالکتریک نامیدند. تفسیر این پدیده این گونه بود که اتم‌هـای درون فلز، الکترون از دست می‌دهند. ظاهرا نور، انرژی کافی برای جدا کردن این الکترون‌ها را به اتم وارد کرده بود.

فوتوالکتریک

اما جزئیــات این رفتــار الکــترون عجیب بــود؛ چــرا که با تغیــیر رنگ نــور تابشی به فلــز، انــرژی الکترون‌ها تغیــیر می‌کرد. به عبارت دیگر اگر نور فــرابنفش به فلز تابیــده می‌شد، الکترون‌های آزاد شده، انرژی بیشتری نسـبت به حالتی که نور قرمز تابیده شـده باشـد، داشـتند. اگر نـور موج بود، این پدیده نامفهوم می‌شد.

معمولا انرژی یک موج با افزایش ارتفاع (دامنه) آن افزایش می‌یابد (مثل امواج سونامی که هرچه بلندتر باشند، مخرب‌تر هستند)، نه با درازتر و کوتاه‌تر کردن طول آن. این یعنی بهترین راه برای افزایش انرژی انتقالی از نور به الکترون‌ها، افزایش دامنه نور (شدت نور) است. پس تغییر طول موج و رنگ نور نمی‌تواند تفاوتی ایجاد کند.

اینشتین متوجه شد درک اثر فوتوالکتریک با فرض کوانتای پلانک ساده‌تر است. وی پیشنهاد کرد که نور توسط بسته‌های کوانتومی کوچکی حمل می‌شود و هر بسته کوانتوم، انرژی گسسته‌ای دارد که به طول موج نور بستگی دارد. یعنی هرچه طول‌موج کوتاه‌تر باشد، انرژی این کوانتوم‌ها بیشتر است. پس مشخص است چرا نور بنفش انرژی بیشتری از نور قرمز دارد، زیرا طول‌موج بنفش کمتر از قرمز است. هم‌چنین مشخص شد چرا با افزایش شدت، برخورد نور با اتم کمتر می‌شود. یک چشمه نور درخشان‌تر و شدیدتر، فقط تعداد بیشتری بسته نور به سمت فلز می‌فرستد؛ ولی تغییری در مقدار انرژی بسته‌های نور ایجاد نمی‌کند. اگر کمی ناشیانه صحبت کنیم می‌توانیم بگوییم، یک بسته نور بنفش در مقایسه با هر تعداد بسته نور قرمز، می‌تواند انرژی بیشتری به یک تک الکترون منتقل کند.

شکست نور

اینشتین این بسته‌های نور را فوتون نامید که امروزه آن را به عنوان ذره بنیادی می‌شناسیم. همه امواج الکترومغناطیسی، از نور مرئی گرفته تا اشعه ایکس و

امــواج رادیــویی، همه توسط فوتون‌ها حمل می‌شــوند، یعنی نور ذره است.

در این زمان فیزیک‌دانان تصمیم گرفتند تا بحث درباره‌ی رفتار ذره‌ای یا موجی نـور را کنـار بگذارنـد، چـون هر دو مــــــدل درست بودند و قابل ردکـــــــردن نبودند. از نظر فیزیک‌دانان نور در آن واحد به صورت ذره و مـوج رفتـار می‌کند که ممکن است بـرای اکـثر غـیر فیزیک‌دان‌ها گیج کننـده به نظر برسد. به عبـارت دیگر نـور یک پـارادوکس است.

از بین بردن سحر و طلسم و بستگی

از جد اعلای خویش نقل دارم که برای از بین بردن سحر و جادوها قوی‌ترین ختم قرآنی، ختم خاص سوره مبارکه بقره است. بدین صورت که 11 روز که اول آن روز سه شنبه (روز منسوب به کوکب مریخ) و آخر آن جمعه (روز منسوب به کوکب زهره) باشد. این سوره مبارکه را روزی یکبار در یک مجلس (یک نشست) ختم می‌نمایی. این ختم کلیهٔ طلسم‌ها و مس و سحر و جادو را باطل می‌نماید.

سپس ترجیحاً بلافاصله از روز شنبه این بار سوره مبارکه بقره را چهل روز ختم می‌نمایی و یا ترجیح دوم این است که از دوشنبه (با دو روز استراحت) آغاز نمایی و به جمعه ختم نمایی. این ختم چهل روزه حفاظ قوی ایجاد می‌نماید. به طوریکه سحر و طلسم جدید بر روی شخص اثر نمی‌نماید. یا بسیار جزیی اثر خواهد داشت. (بسته به کیفیت قرائت دستور)

اما ختم سوم 41 روزه است که یا به شکل متصل انجام شود یا با یک روز استراحت از یکشنبه به طوریکه انتهای ختم در روز جمعه انجام شود.

این ختم سوم جادو و سحر را به سمت ساحر می‌تواند باز گرداند و نقاط خالی حفاظ و سپرهاله ختم کننده را پر و تقویت می‌نماید. تا دیگر جادو و سحر به طور کلی اثر ننماید بر شخص.

با این ختم که مجموعا 92 روز مدت انجامش طول می‌کشد. بیش از 700 نوع طلسم و سحر و بستگی‌های

ناشی از طلسم و حتی نفرین به آبا و اجداد شخص که تا هفت نسل پیش انجـــام شـــده باشد را می‌توانید باطل نمایید.

نکته 1:ـ عدد 92 مطابق با ابجد نـام مبـارک محمد صـلی اللّه علیه و آله وســلم می‌باشد. و خـــود ســـوره مبارکه بقره همانگونه که پیشـتر گفته شد 286 آیه دارد منطبق با ابجد کبیر نام محمدبن عبداللّه است. و حضرت رســول اللّه صــلی اللّه علیه و آله و ســلم قطب کل این ســوره می‌باشند.

نکته 2:ـ زمان ختم از طلـوع آفتـاب تا بیست دقیقه پیش از غروب آفتاب است. یعنی زمـان غـروب آفتـاب در نـزد یهودیان. (دقت کنید بیست دقیقه پیش از غـروب آفتـاب نه اذان مغرب.)

نکته 3: اگر ختم را در روز انجام می‌دهید در روز اگر در عصر در عصر؛ این‌که ختم را عصرها انجام دهی و بعد بنا به هر بهانه آن را یکبار در صبح انجام دهی فایـده‌اش کم است. بنابراین زمانی را برای این ختم در نظر بگیرید که بتوانید از پسش بر بیایید. 92 روز نگه داشـــتن این ختم در ظاهر آسان اما در باطن ممکن است مـوانعی را پیش بیاید که به راحتی نتوانید آن را انجام دهید.

نکته 4 بسیار مهم: پس از اتمام 92 روز این ختم مجرب بـــرای حفظ تـــاثیر آن باید شـــخص هر هفته جمعه عصر شـروع به قـرائت سـوره مبارکه بقـره نماید به طوریکه اتمـام ختم با شـروع شـبات (بیست دقیقه قبل غـروب آفتاب) تقریبا هم زمـان شـود. فقط در حد پنج دقیقه با شروع شبات، پایان ختم فاصله داشته باشد.

بـرای سـالکین هر هفته تمدیـدش ضـروری است. بـرای افرادی که دشمنانی دارند که مدام بر علیه آنان از سـحر اسـتفاده می‌نمایند نـیز ضـروری است. سـایر افـراد می‌توانند هر دو هفته یکبـار و یا هر سه هفته یا حـتی چهـار هفته یکبـار جمعه‌ها این ختم را در عصر انجـام دهند.

نکته 5: هر کدام از سه ختم را می‌توان با فواصل چندین روزه تا چندماهه انجـام داد. اما چـون شـخص ختم یـازده روزه را انجـام داد و بین یـازده روز و ختم چهل روزه فاصله زیاد بیفتد. چون ممکن است باز بـرای فـرد سـحر جدیـدی توسط بـدخواه یا دشـمن احتمـالی گرفته شـود بهتر است فاصـله بین دسـتور نباشد مگر به حـدی که در بالا گفته شد. بنابراین اگر کسی ختم 11 روزه را انجـام داده و مدتها از زمان آن گذشته است بهـتر است دوبـاره با ختم 11 روزه شروع نماید.

نکته 6: بین دو شیوه ختم 92 روز متصل یا شیوه‌ای که به جمعه ختم می‌شود. یعنی چهل روزه از دوشنبه همان هفته و 41 روزه از یکشنبه

شـیوه دوم را با انـدکی اسـتراحت توصـیه می‌نمـایم. مجرب‌تر هم هست.

نکته 7:ـ سالک راه رفته ختم کننـده 92 روزه این ختم و تمدید کننـده‌اش دارای نـوری است که کل 72 نـژاد دیو (موجودات بادی) از وی حساب می‌برند.

نکته 8: ختم بقره باید حتما به شیوه اهل ختومات قرائت شود. قرائت صحیح بسـیار مهم است. ختم با صـدای بلند باید باشد. و بهـتر است حتما هر روز شخصی که نا آشـنا

با زبان عربی است. معنی سوره را نیز یک بار بخواند. و در دریای این سوره مبارکه غرق شود.

نکته 9:ـ در هنگام انجـام این ختم نمازهای‌تـان را بسـیار مواظبت نمایید. تا سر وقت انجام شود.

این شـیوه ختم را حتما به دوسـتان و گرفتـاران توصـیه نمایید تا با انجـــام آن مومـــنین از شر مشـــکلاتی که ساحرین ملعون با سحر شخصی و قبالیست‌های سـیاه و انجمن‌های مخفی با جادوی سیاه آیینـی در سـطح جامعه بوجود می‌آورند. رها شوند. ما را نیز دعای خیر نمایید.

الماس شناور دلیل درخشش عجیب ستارگان در آسمان‌های دوردست

برخی از ستاره‌های جوان موجود در کهکشان راه شیری در حقیقت از ابرهای بزرگی از جنس الماس تشکیل‌شده‌اند که در ابعاد نانو هستند و این الماس‌ها درخششی زیبا دارند. دانشمندان کشف کرده‌اند که آن نور کم‌رمق ولی جذابی که از چندین دیسک سیاره‌ای در کهکشان ما دیده می‌شود، در حقیقت الماس‌هایی میکروسکوپی هستند.

این دیسک‌ها در حقیقت حجم عظیمی از گردوغبار هستند که در اطراف سیاره‌های جدید و جوان شکل‌گرفته‌اند. بااین‌وجود نکته مهم این است که این ذرات از درصد بسیار بالایی از کربن تشکیل‌شده‌اند. این کربن به‌اندازه‌ای خالص است که می‌توان آن را الماس دانست.

جین گریوز به‌عنوان یکی از ستاره شناسان دانشگاه کاردیف در ولز دراین‌باره می‌گوید: ما برای یافتن دلیل وجود این نور به روشی مانند روش کتاب‌های شرلوک هلمز روی آورده و گزینه‌های مختلف را از فهرست حذف کدریم. درنهایت توانستیم درک کنیم که بهترین کاندید برای ایجاد این درخشش ماکروویوی، حضور نانو الماس‌ها پیرامون این ستاره‌های تازه شکل گرفت است.

به‌این‌ترتیب دانشمندان مقاله‌ای علمی از این پدیده تهیه‌کرده و اقدام به انتشار آن در ژورنال بین‌المللی ستاره‌شناسی کرده‌اند. این ستاره شناسان از تلسکوپ

بانک سبز در ویرجینیای غربی و تلسکوپ آرایه‌های فشرده استرالیا برای بزرگ‌نمایی سه منبع نورهای مرموز یادشده استفاده کردند.

این نورها در حقیقت در طول سالیان متوالی دانشمندان را به فکر فروبرده بود ولی به نظر می‌رسد که تئوری نانو الماس ا سرانجام پاسخی علمی و مناسب برای این سؤال هستند. محققان معتقدند که این الماس‌ها درزمانی که منطقه شکل‌گیری جرم آسمانی به‌شدت گرم شده بوده است، شکل‌گرفته‌اند و به همین دلیل نیز شناور هستند.

اگر روزی خورشید خاموش شود، حیات چقدر روی زمین دوام خواهد آورد؟

همان‌طور که اگر یک لیوان چای داغ را داخل یخچال بگذارید، فورا سرد نخواهد شد؛ در صورتی‌که روزی خورشید خیلی ساده خاموش شود (اتفاقی که البته از نظر فیزیکی غیرممکن است)، زمین نیز برای چند میلیون سال (حداقل در مقایسه با فضای پیرامون خود) گرم باقی خواهد ماند. اما ما که ساکنان سطح زمین هستیم، این سرما را بسیار زودتر از چنین زمانی حس خواهیم کرد.

تنها طی یک هفته دمای سطح زمین به زیر صفر درجه سلسیوس افت خواهد کرد و ظرف مدت یک سال، دمای سطحی زمین به 100- درجه سلسیوس خواهد رسید. لایه‌های سطحی اقیانوس‌ها یخ خواهد زد، اما در کنایه‌ای ظریف؛ همین یخ سطحی همانند عایقی برای آب‌های عمیق عمل می‌کند و برای مدت صدها هزار سال مانع از یخ بستن کل اقیانوس می‌شود. میلیون‌ها سال پس از آن، سیاره ما به وضعیتی پایدار با دمای 240- سلسیوس خواهد رسید. به گفته دیوید استیونسن، استاد علوم سیاره‌ای موسسه فناوری کالیفرنیا (کلتک)، در این دما تابش حرارتی هسته زمین با حرارتی که توسط زمین به درون فضا تابانده می‌شود برابر می‌شود.

اگرچه برخی از میکروارگانیزم‌هایی که در پوسته زمین زندگی می‌کنند به حیات خود ادامه خواهند داد، اما بخش اعظم حیات تنها چند صباحی پس از خاموشی خورشید زنده خواهند ماند. فوتوسنتز بی‌درنگ متوقف خواهد

شد، و اغلب گیاهان تنها ظرف چند هفته خواهند مرد. با این وجـــود، درختـــان بزرگ‌تر به لطف متابولیسم کند و ذخـــیره شـــکر قابل توجه‌شـــان، می‌توانند تا چند دهه به حیات خود ادامه دهند. اگرچه با از بین رفتن قاعده هـرم غذایی، اکثر حیوانات به سـرعت از بین خواهند رفت؛ اما لاشه‌خواران حداقل تا زمانی که سرما آن‌ها را از پای در نیـاورده اسـت، می‌توانند با تغذیه از بقایـای مردگـان به زندگی خود ادامه دهند.

انســـــان‌ها می‌توانند با زنـــــدگی درون زیردریایی‌ها در عمیق‌ترین و گرم‌ترین بخش‌های اقیانوس به حیـات خـود ادامه دهنـــــد؛ اما گزینه جـــــذاب‌تر می‌تواند اقـــــامت در ســـــکونت‌گاه‌هایی باشد که از حـــــرارت زمین یا انـــــرژی هسته‌ای نیرو می‌گیرند. یکی از مکان‌هـای مناسب بـرای زندگی در آن روزگار ایسلند خواهد بود. مردم این جزیره در حال حاضر نیز حرارت 87 درصد از خانه‌های خود را با استفاده از انرژی زمین‌گرمـایی تـامین می‌کنند. به گفته اریک بلاکمن، اســـتاد اخترشناسی دانشـــگاه روچســـتر، انســـان می‌تواند بـــرای صـــدها ســـال به بهره‌بـــرداری از گرمای آتشفشانی ادامه دهد.

البته خورشید نه تنها به زمین گرما می‌بخشد، بلکه وجود این ستاره هم‌چنین باعث می‌شود تا زمین در مـدار خـود بـاقی بماند. اگر جـرم خورشـید به ناگهـان ناپدید شـود (اتفاقی که باز هم کاملا غـیرممکن است)، زمین نـیز در فضا رها خواهد شد؛ همانند توپی که به ریسـمانی بسـته است و ناگهان ریسمان رها می‌شود.

افشاگری دانشمند آمریکایی قبل از مرگ؛ فضایی‌ها وجود دارند!

بزرگ‌ترین سوال در تمام دنیا که هنوز هیچ‌کسی نتوانسته پاسخی دقیق را برای آن ارائه کند، این است که آیا موجودات فضایی وجود دارند یا خیر؟ از ایام بسیار دور، بشر در رویای کشف هم‌نوعانی از خود در ماورای زمین بود. وقتی که به دنیای اطراف خود می‌نگریم، تماشای میلیاردها میلیارد ستاره در پهنه وسیع کیهان ما را مجذوب خود خواهد کرد. آیا همه‌ی این زیبایی‌ها مختص انسان طراحی شده‌اند؟ با گذشت زمان و پیشرفت علم و تکنولوژی، بشر توانست از محیط اطراف خود اطلاعات بیشتری را کسب کند. برای مثال، در قرن‌های گذشته سرانجام انسان توانست سیاره‌های اطراف خود را به کمک تلسکوپ‌ها مورد بررسی قرار دهد.

بعدها تلسکوپ‌های ما پیشرفت‌های چشم‌گیری پیدا کردند؛ تا جایی که امروزه دانشمندان قادرند با استفاده از تلسکوپ‌های رادیویی، حتی جزئی‌ترین سیگنال‌های فضایی را نیز دریافت کنند. با وجود این‌که تلاش برای کشف موجودات فضایی چندین دهه با جدیت بسیاری دنبال می‌شود، اما هنوز خبر و یا شواهدی واقعی از آنان در دسترس نیست. به راستی چرا تصور می‌کنیم که ما در دنیا تنها هستیم؟

آیا سیاست‌های پشت پرده ابر قدرت‌های جهان، واقعیتی شوم را از مردم پنهان می‌کند؟ آیا بیگانگان در میان ما حضور دارند؟ این‌ها از جمله سوالاتی هستند که

رفته رفته گروهی را در جهان موسوم به نظریه‌پـردازان توطئه تشـــکیل داد. تـــوطئه‌پردازان بر این باورند که موجـودات فضـایی وجـود دارند و بارها از سـیاره زمین ملاقــات کرده‌اند. اما چه چــیزی بــاعث می‌شــود که این واقعیت بسیار مهم از مردم پنهان مانده باشد؟

بوید بوشــمن یکی از دانشــمندان اســبق ایــالات متحــده آمریکا در منطقه 51 (Area 51) بود که پیش از مرگش در سال 2014 اعلام کـرد که: موجـودات فضـایی وجـود دارند! او تجربیــات شــگفت‌انگیز خــود در این زمینه را با مهندس هوافضا «مارک پترســون» (Mark Patterson) در میـــان گذاشت. بوید بوشـــمن پیش از مـــرگ خـــود اطلاعـــاتی را منتشر کـــرد، مطمئنا شـــما را در بهت و حیرت فرو خواهد برد!

دولت آمریکا همواره سعی داشته است که پیشـرفت‌های خود در زمینه علم و تکنولوژی را به رسانه‌ها ارائه کند تا مردمـــان داخل و خـــارج از این کشـــور را نـــیز از دســـتاوردهای خـــود آگـــاه ســـازد. اخـــیرا مقـــاله‌ای در رســـانه‌های خـــبری معتـــبر آمریکـــایی منتشر شـــده که اظهــاراتی تکان‌دهنــده از بوید بوشــمن را به استحضــار خوانندگان می‌رساند.

به راستی مردی دانشمند که در آستانه مـرگ قـرار دارد، با گفتن حقیقت چه چـــــــیزی را به دست آورده و یا از دست می‌دهـد؟ هیچ چـیز! همین امـر، بر اظهـارات بوید بوشـمن اعتبـار می‌بخشد. دانشـمند اسـبق آمریکـایی که فعـــالیت پر رنگی را در منطقه 51 داشـــت، آخـــرین گفته‌های خود را در قالب یک فایل ویدیویی 30 دقیقه‌ای با جهانیـــان به اشـــتراک گذاشت و در آن اشـــاره‌های

مستقیمی به بیگانگان و حضـور آنـان در زمین کـرد. پس اگر نظر این دانشمند فقید را بخواهید، باید بگوییم: بلـه؛ موجودات فضایی وجود دارند!

ما نیز بر این باور هستیم فردی که در آستانه مرگ قـرار دارد، از گفتن دروغ هیچ سودی نمی‌بـرد؛ از این جهت به نظر می‌رسد که این دانشـمند فقید قصد داشـته پیش از آن‌که از دنیا رخت بربندد، گوشه‌ای از حقیقت‌های دنیا را به اطلاع عموم مردم برساند.

بوید بوشــمن در هفتم آگوست ســال 2014 در ایــالت آریزونا درگذشت. او پیش از مرگ خـود یک دانشـمند 78 ساله آمریکایی بـود که تصـمیم گـرفت در لحظـات بـاقی مانده حقـایق پنهـانی را فـاش سـازد. او سـال‌ها شـاهد آزمایشــات و وقــایع عجیب و غریــبی بــود که بــرای ما همچون افسانه‌های اساطیری می‌ماند!

بوشـمن به طـور حـرفه‌ای تـرجیح می‌دهد که خـود را به عنــوان یک دانشــمند ارشد معــرفی کند. او یک پیشــگام واقعی و بــزرگ در زمینه دفــاع و امــنیت ملی ایــالات متحـــــده آمریکا به شـــــمار می‌رفت که تا زمـــــان بازنشستگی‌ش در سال 2000، تعداد 27 پتنت را به نام خود ثبت کرده بود که بسیاری از آنـان شـامل اطلاعـاتی محرمانه در سطوح دولتی و امنیتی هستند.

اعترافات مردی در آستانه مرگ

ســابقه کــاری 40 ســاله بوید بوشــمن، شــامل کــار با پیمانکـاران وزارت دفـاع از قبیل شـرکت هواپیماسـازی هیوز (Hughes Aircraft)، جنرال داینامیکس (General Dynamics)، تگـــــزاس اینســـــترومنتس (Texas

Instruments)، لاکهید مـارتین (Lockheed Martin) است. علاوه بر این به عنـوان بـرخی از دسـتاوردهای او می‌تـوان به حضـور در تیم توسـعه موشک اسـترینگر (Stinger Missile)، جنگنده اف 16 (F16 Fighter)ـ و تعداد بسیاری از دیگر سلاح‌های پیشرفته اشاره کرد.

در این فایل ویـدیویی، بوید بوشـمن مصـاحبه‌ای را در آخرین روزهای عمر خود با مارک پترسون انجـام داده که بسـیاری از فعالیت‌هـای مخفیانه او در منطقه 51 را از زبان خودش می‌شـنویم. 19 نفر از اعضـای خدمه او در جریـان تلاش بـرای مهندسی معکـوس کـردن فنـاوری بشـقاب پرنـده‌های موجـودات فضـایی بـرای ارتش درگذشتند! وی افزود که موجودات فضایی وجود دارند و حتی از سال‌های دور به زمین آمده‌اند و هم‌اکنون نیز در پایگاه‌های نظامی ارتش ایالات متحده آمریکا مشـغول به کـار هسـتند و حـتی بـرخی از آنـان در همین پایگاه‌ها می‌میرند!

به عنوان یک دانشمند، من به نظریه‌ها بی‌اعتقاد هسـتم. اگر چیزی به کمک یک آزمون فیزیکی قابل اثبات نباشـد، برای من قابل پـذیرش نیسـت؛ چـرا که از سـوی "آن‌ها" داده‌هایی به من و شما می‌رسد.

هرچیزی که قابل سـنجش باشد درست تلقی می‌شـود و منظور این دانشـمند فقید از "آن‌ها" در واقع موجـودات فضایی است.

این بیگانگـان سـاکن سـیاره‌ای با نـام کوئینتونیا (Quintonia)ـ هسـتند که 68 هـزار سـال نـوری با زمین فاصـله دارد. بر اسـاس اظهـارات بوید بوشـمن، سـفر

بیگانگان به زمین تنها 45 دقیقه به طول می‌انجامد. این نشان می‌دهد که موجـودات فضـایی از نظر تکنولـوژیکی بسیار پیشـرفته هسـتند و می‌توانند با سـرعتی فراتر از نـور در بین کهکشـان‌ها سـفر کنند. موجـودات فضـایی سـیاره کوئینتونیـا، دارای سـفینه‌های فضـایی بشقابی‌شـکل هسـتند که قطر آنـان برابر با 11.5 مـتر است.

هر زمان که موجـودات فضـایی از فضـای خـارج به زمین سفر می‌کنند، مسیر پـرواز ویـژه‌ای را دنبـال کـرده و در نهـایت سـفینه خـود را در حـوالی منطقه 51 فـرود می‌آورند. بوید بوشـمن می‌گوید که سـفینه‌های آنـان با اسـتفاده از نـیروی ضد گرانشی کـار می‌کند که بـاعث می‌شود پروازهای آنان کاملا بدون صدا انجام گیرد.

تا این‌جـای مـاجرا می‌تـوان با اسـتناد بر اظهـارات بوید بوشمن گفت: موجودات فضـایی وجـود دارنـد، اما نحـوه برقراری آن‌ها چگونه است؟ بوشمن در این بـاره اظهـار کرد:

شما سوالی را از بیگانگـان در ذهن خـود می‌پرسـید و در حالی که در اتـاق قـدم می‌زنیـد، آنـان پاسخ را با صـدای خودتـان و به کمک ارتبـاط تله‌پاتیک در ذهن‌تـان قـرار می‌دهند!

او ادعا کرد که بیگانگان ایستگاه خود در منطقه 51 را در حدود 230 سال قبل تاسیس کرده‌اند و قد آنان در حدود 1.5 متر است و شکل و شمایلی مشابه با انسان دارند.

پاهای آنان دارای 5 انگشت به هم تنیده است و انگشتان آنـان 30 درصد بلنـدتر از انگشـتان ما انسان‌هاست.

بیگانگان همچـون ما دارای سـر، گـردن، دو دست و دو پا هستند که هریک از آنان 5 انگشت دارد. اما شـباهت‌های بیگانگـان با انسـان در همینجا خاتمه می‌یابـد؛ چـرا که در سایر زمینه‌ها تفاوت بسیاری وجود دارد!

بوید بوشـــمن در این مصـــاحبه ادعا کـــرد که هرزگـــاهی وظیفه داشت که در آزمایشـگاه خـود در لاکهید مـارتین، بخش‌هـایی از وسـایل نقلیه بیگانگـان را مـورد بررسی قـــرار دهد. بـــرخی از این بشـــقاب پرنـــده‌ها دارای یک خاصیت ضدگرانشی بسیار قدرتمند و بعضی دیگر مقـدار نامحـــدودی از الکتریســـیته را دارا بودند. او به خـــاطر می‌آورد که در یک مـورد، دانشـمندان با اسـتفاده از یک قطعه بسیار کوچک از کریستال ناشناخته، به مدت 6 ماه تمام، برق یک آزمایشگاه کاملا مجهز را تغذیه کردند!

تکنولوژی بیگانگان

تصـور حضـور موجـودات فضـایی در زمین و تمـدن‌های بیگانه بســیار جـــذاب است. مطالعـــات و تحقیقـــات باستان‌شناســان بر روی معمـاری سـازه‌های باسـتانی، آنـان را شـگفت‌زده می‌کند. به راسـتی چگونه بیگانگـان موفق شـــده‌اند چـــنین ســـازه‌های فوق‌العـــاده‌ای را با ابزارهایی ابتدایی بسازند؟

بناهـــای تـــاریخی، شـــهرک‌های غول‌آسا و مقبره‌هـــای باســـتانی از قبیل تمـــدن‌های اینکـــا، آزتک‌هـــا، مایاهـــا، مصـــریان باســـتان و ... از جمله مکان‌هـــایی هســـتند که انسان را چندین قرن متحـیر سـاخته است. چگونه ممکن است تمـدنی بتواند 3000 ســال پیش از میلاد حضـرت

مسیح، چنین بناهای خارق‌العاده‌ای را آن هم با فناوری‌های ابتدایی احداث کند؟

مطمئنا چوب، طناب و سنگ‌شکن‌های ابتدایی از جمله ابزارهای مرسوم برای بنا نهادن چنین سازه‌هایی نیست! بنابراین در صورتی که انسان‌های باستانی برای ساخت چنین بناهایی از ماشین‌آلات پیشرفته استفاده کرده‌اند، بقایای آنان کجاست؟

از این جهت سوالی که مطرح می‌شود این است که آیا این تمدن‌ها دارای فناوری‌های بیگانگان بوده‌اند که ما از آنان بی‌اطلاع هستیم؟ اگر چنین است، به نظر می‌رسد که بخش بزرگی از وقایع تاریخی را نمی‌توان در کتب قدیمی جستجو کرد.

نظریه‌پردازان توطئه

توطئه‌پردازان از دسته افرادی هستند که گفته‌های سازمان‌های علمی و تحقیقاتی را به راحتی نمی‌پذیرند. یکی از شاخه‌های شناخته شده از توطئه‌پردازان در سراسر دنیا را می‌توان به زمین تخت گرایان نسبت داد. شاید برای شما هم جالب باشد که بدانید چطور امکان دارد گروهی از افراد در قرن 21 میلادی و با این همه تجهیزات ماهواره‌ای و دستاوردهای فضایی، ادعا کنند که زمین همچون یک سکه صاف و دایره‌ای شکل است!

در میان آنان افراد تحصیل کرده بسیاری در رشته‌های مرتبط را نیز می‌توان یافت، اما ریشه چنین مسائلی در چیست؟ آن‌ها اعتقاد دارند که موجودات فضایی وجود دارند؛ اما بنابر دلایلی دولت‌مردان سعی می‌کنند این واقعیت را از جهان پنهان کنند.

به عقیـــده طرفـــداران تئـــوری توطئـــه، دولت‌ها و سازمان‌های فضـایی همـواره سـعی دارند که حقیقت را از مــردم پنهــان کــرده و مســائلی دروغین را به جامعه تحویل دهند. از این جهت امروزه تعداد هواداران اینگونه نظریه‌ها به شدت رو به افزایش است و با یک جسـتجوی ســاده در شــبکه‌های اجتمــاعی می‌توانید به مطــالب و ویدیوهای بسیاری در این رابطه دست پیدا کنید. در کنـار این‌هـا، وب‌سـایت یوتیـوب نـیز نقش پـررنگی را بـازی می‌کند.

با گسترش چشم‌گیر طرفداران نظریه‌های توطئه، تعـداد ویدیوهای مربوط به موجـودات فضـایی و یا دیـده شـدن یوفوهـای آنـان به شـدت رو به افـزایش است. بـرخی از این ویدیوها بـدون شک دروغی و سـاختگی هسـتند و به خودی خـود بر مـاهیت واقعی اکتشـافات فضـایی ضـربه وارد می‌کنند.

صدها نفر از مردمـان سراسر دنیا با مشـاهده پدیـده‌های عجیب، ویدیوی آن را به کمک اسمارت‌فون‌های خود تهیه کـرده و در شـبکه‌های اجتمـاعی به اشـتراک می‌گذارند. بســـیاری از این مشـــاهدات نیازمند دلایل و شـــواهد منطقی بــرای اثبــات چــنین ادعــایی است. همزمــان با تئوری‌پردازان، آزانس فضـایی ناسا نـیز سـعی می‌کند با ارائه توضــیحاتی دقیــق، مــردم را از واقعیات‌ها بــاخبر سازد.

اما با اســتناد بر اظهــارات بوید بوشــمن می‌تــوان به واقعیت‌هـــای شـــگفت‌آوری از موجـــودات فضـــایی و تکنولوژی‌های آنان دست پیدا کرد. به گفته او، موجـودات فضـــایی وجـــود دارند و بارها از ســـیاره زمین بازدید

کرده‌اند. تکنولوژی‌های آنان، به دفعات متعدد توسط بوشمن و همکاران او مورد تحقیق و بررسی قرار گرفته و حتی برای مهندسی معکوس کردن آنان نیز تلاش‌های بسیاری صورت گرفته است.

تمدن‌های باستانی

بر اساس تخمین باستان‌شناسان، بنای استون هنج (Stonehenge)ـ حدود 2000 الی 3000 سال پیش از میلاد مسیح در انگلستان احداث شده است. بسیاری از مردم عقیده دارند که موجودات فضایی وجود دارند و این بنا نیز توسط گونه‌ای از فرازمینی‌ها ساخته شده که در عهد باستان ساکن زمین بوده‌اند.

اگر ما دانسته‌های فعلی خود از جهان اطراف خود را در نظر بگیریم، منطقی است که تصور کنیم موجودات فضایی از گذشته‌ای بسیار دور با ما در تماس بوده باشند. بعضی از این نژادهای بیگانه حتی نقش بسیار مهمی را در تاریخ سیاره بر عهده داشته‌اند که از جمله آنان می‌توان به بنای استون هنج اشاره کرد.

از طرف دیگر اثبات چنین نظریه‌ای نسبت به چند دهه قبل به شکل بسیار ساده‌تری امکان‌پذیر است؛ چرا که امروزه میلیون‌ها نفر از سراسر جهان، تفکرات یوفولوژیست‌ها را پذیرفته و بر این باور هستند که ما تنها موجودات هوشمند در پهنه گیتی نیستیم!

جهان ما

علم امروزی به ما می‌گوید که صدها سیاره مشابه زمین در پهنه گیتی وجود دارد. از این جهت، حتی اگر

شـکل‌گیری حیـات را محـدود به تصـورات خـود در دنیا بـدانیم، بـاز هم باید تـاکنون بیگانگـان را ملاقـات کـرده باشیم.

واقعیت این است که در جهـــان هســـتی، میلیاردها کهکشـان وجـود دارد که هریک از آنـان طبیعتا میلیاردها سـتاره را در دل خـود جـای داده‌اند. اگر هر سـتاره فقط یک سیاره را در مدار خود داشته باشد، بـاز هم میلیاردها میلیارد جهان بالقوه برای شـکل‌گیری حیـات در اطـراف ما وجـود دارد. این موضـوع چنـدین دهه دانشـمندان را غـرق در خـود سـاخت و حـتی نظـریه‌ای تحت عنـوان پارادوکس فرمی (Fermi Paradox) نیز برای آن مطرح شد. بر اساس این نظریه باید گفت که موجودات فضایی وجود دارند؛ اما چرا هنوز ما نتوانسته‌ایم آنان را ببینیم؟

کهکشان راه شیری

هم‌چنین به لحاظ آماری غـیرممکن است که ما تنها گونه هوشمند در جهان باشیم؛ حـتی در کهکشـان راه شـیری! ما قطعا می‌توانیم فرض کنیم که در کهکشان راه شیری تمدن‌های فرازمینی دیگر نیز در حال زندگی هستند، چرا ما باید خاص‌ترین موجودات دنیا باشـیم؟ دانشـمندانی از قبیل بوید بوشـمن اعلام کرده‌اند که موجـودات فضـایی وجود دارند و حتی ممکن است به صورت غیرفـیزیکی به زنـدگی خـود ادامه دهند! هم‌چـنین بـرخی از بیگانگـان ممکن است مشـابه انسـان بـوده و بـرخی دیگر هیچ تشابهی به ما نداشته باشند.

علاوه بر این، عمر کره زمین در حدود 4.5 میلیارد سـال است و اولین نشانه‌های ظهور انسان در زمین در حـدود

200 الی 300 هزار سال قبل آغاز شد. از طـرفی عمر برخی از نقاط جهان اطراف ما تا 14 میلیارد سـال نـیز پیش‌بینی شده است. بنابراین آیا منطقی است که تصور کنیم دنیا تا پیش از وجود ما خالی از سکنه بـوده اسـت؟ این موضوع را هیچ عقل سلیمی نمی‌پذیرد! از این جهت می‌توان گفت که موجودات فضایی وجود دارند و طبیعی است که تمـــدن‌هایی بســـیار پیشـــرفته‌تر از ما نـــیز در گذشـته وجـود داشـته باشـند. حـتی ممکن است پیش از ظهور بشر در زمین، سیاره فعلی ما را تحت سلطه خود گرفته باشند.

آیا بشریت متعلق به زمین است؟

خیل عظیمی از دانشمندانی که بر تاریخچه ظهور انسان مطالعه می‌کنند معتقد هستند که نـژاد انسـان به مکـانی غـیر از زمین تعلق دارد! این گـروه از دانشـمندان بر این باورند که ما انسان‌ها احتمالا زاده شده از یک نژاد بیگانه از موجــودات فضــایی هســتیم که در گذشــته‌ای دور به زمین سفر کرده‌اند.

اگر ما بخواهیم که تاریخ و طبیعت خـود را به عنـوان یک گونه از موجـــودات هوشـــمند بررسی کـــنیم، به نظر می‌رسد که باید در ابتــدا به تکنولــوژی ســفر در زمــان دست پیدا کرده و ضمن بازگشت به میلیون‌ها سال قبل، ریشه اولیه ظهور انسان را کشف کنیم.

بین النهرین

مردمـان باسـتانی منطقه بین‌النهـرین یکی از تمـدن‌های پیچیده و بسیار هوشمند در تاریخ سـیاره را تشـکیل داده بودند. بســـیاری از دانشـــمندان بر این باورند که تکامل

انسان در بین‌النهرین و از تاریخی در حدود 6500 سال پیش از میلاد مسیح آغاز گشته است. اما لازم است بخاطر داشته باشیم که آن‌ها اولین تمدن‌های حاضر بر روی زمین نبوده‌اند!

بین‌النهرین (واژه یونانی به معنای بین دو رود) یک منطقه باستانی در مدیترانه شرقی بود که از قسمت شمال توسط کوه‌های زاگرس و از جنوب شرقی توسط فلات عربی (عراق امروزی) و هم‌چنین بخش‌های از ایران، سوریه و ترکیه احاطه شده بود.

به عقیده بسیاری از باستان‌شناسان و مورخان، بین‌النهرین نخستین جایی بود که جوامع متمدنانه شروع به شکل‌گیری کردند. گفته می‌شود که بین‌النهرینی‌ها چندین امپراطوری و تمدن را تولید کردند که مصنوعات باستانی بر جای مانده از آن زمان، گواهی بر این واقعیت هستند.

آن‌چه که معمولا می‌بینیم این است که شواهدی از گذشته ما ناپدید گشته و یا نابود شده است. به عنوان مثال، بینی موجودات و یا انسان‌های باستانی در مجسمه‌ها، مومیایی‌ها و یا حکاکی‌های مربوط به آنان ناپدید شده‌اند که از مهم‌ترین آنان می‌توان به مجسمه ابولهول (Sphinx) در مصر اشاره کرد.

افسانه اِنکی

در داستان‌های اساطیری سومری، اِنکی (Enki)ـ یکی از خدایان برتر است. او فرزند آنو (Anu)ـ و برادر ناتنی انلیل (Enlil) بود. انکی به معنای «پادشاه زمین» بوده و مورخان آورده‌اند که علت انتصاب چنین عنوانی این

است که او اولین نژاد از پادشاهان فرازمینی بود که به زمین سفر کرد. علاوه بر این، انکی نام اولین شهرهایی بود که برای بیگانگان در زمین ساخته شد.

بر اساس افسانه‌های سومری، انکی یک پادشاه بیگانه است که همراه با نینهورساگ (Ninhursag)ـ به عنوان خدای کوهستان‌ها به زمین آمد.

زکریا سیتچین (Zecharia Sitchin)ـ به عنوان یکی از اولین نویسندگان کتاب‌های مربوط به مبانی فضانوردان باستانی پیشنهاد می‌کند که خدایان سومری با دستکاری ژنتیکی توانسته‌اند انسان امروزی را به وجود آورند. اگر چنین باشد، شاید نظریه تکامل داروین هم چندان دور از ذهن نباشد؟!

انکی اولین کسی بود که دانش تمدن‌ها را به بشریت هدیه داد و گفته می‌شود حضور او بر روی زمین به تاریخی در حدود 300 هزار سال قبل و همزمان با دوره انسان خردمند (Homo Sapiens) برمی‌گردد.

بنابراین آیا موجودات فضایی وجود دارند؟

ما نیز همانند شما دچار سردرگمی شده‌ایم! آیا یوفوها واقعی هستند؟ آیا تمدن‌های بیگانه واقعیت دارند؟ آیا می‌توانیم با مطالعه تاریخ، به وقایعی از حضور بیگانگان در زمین دست یافت؟ آیا این احتمال وجود دارد که بیگانگان همین حالا نیز در میان ما باشند؟

بوید بوشمن با اظهارات خود در آستانه مرگ، یک توافق جامع بین دولت‌مردان و موجودات فضایی را به نمایش گذاشت: انسان‌ها و فرازمینی‌ها به مخفی‌کاری‌های خود

ادامه خواهند داد. آن‌ها معتقدند که افشـــــای چـــــنین واقعیتی می‌تواند باعث ایجـاد نـاآرامی در جمعیت جهـان شود. اما به شواهد حکایت از چیز دیگری‌ست!

چـیزی که اهمیت دارد امـنیت و ایمـنی سـاکنین سـیاره زمین است. اگر حق با نظریه‌پـــردازان توطئه باشـــد، به نظر می‌رسد وقت آن رســـیده که عمـــوم مـــردم از این تـــاریکی نجـات یافته و با واقعیت‌ها رو به رو شـوند. در صـورتی که مطمئن شـویم هیچ تهدیـدی بـرای ما وجـود ندارد، شاید بتوانیم همسایگان خود را کشف و به سـیاره خود دعوت کنیم.

نظر ناسا در این باره چیست؟

اگر بوید بوشمن در واپسین روزهـای عمر خـود، واقعیت امر را بـــازگو کـــرده باشد می‌تـــوان نتیجه گـــرفت که موجـودات فضـایی وجـود دارند و همین حـالا نـیز ممکن است در زمین در حـال زنـدگی باشـند. اما نظر ناسا در این بـاره چیســت؟ الن اســتوفان (Ellen Stofan)ـ به عنوان یکی از دانشمندان ناسا می‌گوید:

به احتمـال بسـیار قـوی ما تا یک دهه آینـده به شـواهدی بســیار محکم از حیـات در مـاورای زمین دست خـواهیم یافت. من فکر می‌کنم که ما طی 20 تا 30 سال آینـده شاهد یک اکتشاف بسیار بزرگ خواهیم بود.

ما اکنـون می‌دانیم به کجا و به چه شـکل نگـاه کـنیم. در بسیاری از موارد ما تکنولوژی لازم را در اختیـــار داریم و همین حـــالا نـــیز در مســـیر اجـــرایی کـــردن آن هســـتیم. بنـــابراین من فکر می‌کنم که در مســـیر درســـتی قـــدم برمی‌داریم.

جان‌ام گرانسفلد (John Mace Grunsfeld)، فیزیکدان و فضانورد بازنشسته اهل کشور ایـالات متحـده آمریکـانیز در این باره می‌گوید:

من فکر می‌کنم که تا کشف حیات فرازمینی در منظومه شمسی (چه در دنیاهـــای یخی و چه در مـــریخ) تنها یک دهه و تا کشف حیـــات در مـــدار ســـتاره‌ای دیگر دو دهه فاصله داریم.

افشـــاگری جنجـــالی بوید بوشـــمن به عنـــوان یکی از دانشـمندان اسـبق آمریکـایی قبل از مـرگ سر و صـدای بسیاری را در میان علاقه‌مندان به راه انداخت. نظر شما چیســت؟ آیا موجـودات فضـایی وجـود دارنـد؟ شـما چه استدلالی را در این باره ارائه می‌کنید؟ نظرات خود را با ما در میان بگذارید.

اطلاعات ذخیره شده در DNA تا چند میلیون سال در آن باقی می‌مانند

استخوان‌های فسیل شده می‌توانند اطلاعـات ژنـتیکی را برای چندین هزار سال در خـود نگه‌دارند و همین مسـأله دانشـــمندان بنیـــاد فنّـــاوری زوریخ را بر آن داشت تا به منظور تحقیقات بیشتر، اطلاعات دیجیتالی را روی DNA یک فسیل مصنوعی ثبت کرده و در کپسولی شیشه‌ای از آن محافظت کنند.

بیشـــتر اطلاعـــات دیجیتـــالی ما از طریق فناوری‌هـــایی ذخـیره می‌شـوند که می‌توانند در کوتـاه مـدت عملکـردی موفق را از خـود به نمـایش بگذارند و بـرای فعـالیت در مدت زمان‌های طولانی‌تر طراحی نشده‌اند. برای نمونـه، دوام‌هارد دیسک‌های اسـتاندارد کمـتر از چند دهه است و مستعد آسیب دیدگی در دمای بالا، رطوبت، مغنـاطیس و ضربه‌های فیزیکی هستند.

در ادامه این مطلب با دیجیاتو همراه باشید.

حـــتی SSDها که عملکـــرد بهـــتری نســـبت به دیسک‌های مکانیکی دارند و کمتر مستعد مشکلات فـیزیکی هســتند، در صورتی که برای چند ماه به منبع تغذیه متصل نشوند، اطلاعات خود را از دست می‌دهند.

ذخیره سازی اطلاعات با استفاده از استانداردهای DNA می‌تواند یکی از راهکارهای جـالب بـرای حل این مسـأله باشد. به همان انـدازه که تحقق این ایـده دور از ذهن به نظر می‌رسد، چندین دلیل قـانع کننـده بـرای پیگـیری آن وجود دارد. نکته اول این‌کـه، اطلاعـات DND به صـورت

فشــرده ذخــیره می‌شــوند، آنقــدر فشــرده که درک آن دشوار است.

یک ســلول زنــده می‌تواند شــامل میلیون‌ها نوکلئــوبیس (اجــزای بیولــوژیکی حــاوی نیــتروژن) باشد که هر یک از آن‌ها حداقل یک بیت اطلاعات را در خود دارد.

حــالا این نکته را هم به آن اضــافه کنید که فســیل‌ها در شرایط مناسب، اطلاعات ژنتیکی را برای میلیون‌ها سال در خود نگه می‌دارند و به همین دلیل بهترین گزینه برای ذخیره سازی طولانی مــدت داده‌ها محســوب می‌شــوند و این همان چیزی است که دکتر رابــرت گــرس و تیم او در بنیــاد فنّــاوری زوریخ بــرای محقق ســاختنش در تلاش هستند.

همــان طــور که در دروس زیست شناسی خوانــده ایم، DNA به وسیله چهار نوکلئوبیس کد گذاری می‌شود؛ این بــدان معناست که به صــورت نظــری، هر کــدام از آن‌ها می‌توانند تا دو بیت داده را در خود داشته باشند.

بعد از اعمــال محــدودیت‌های حاصــله از مراحل فــنی و چیــدمان نوکلئوبیس‌ها (که 35 درصد از کل حجم داده را شامل می‌شود)، هر کدام از اجزای بیولوژیکی به صورت مفید 1.2 بیت داده را در خود جای می‌دهند.

scientist-working-at-the-laboratory-11206064

دکتر گرس و تیم او تجربه خود را با ذخیره 83 کیلوبایت اطلاعــات درون 4.991 رشــته DNA به طــول 158 نوکلئودیت، آغاز کردند. ســپس بــرای جلوگــیری از فاسد شــدن آن در طــول زمــان، محیطی شــبه واقعی در

کپسولی از جنس سیلیکا به اندازه 150 نانومتر به وجود آوردند تا در برابر واکنش‌هـــای شـــیمیایی محیط از این DNA محافظت شود.

برای خواندن مجـدد اطلاعـات لازم است این کپسـول در معرض محلول فلوراید قرار گیرد؛ محلولی که سـیلیکا را حل می‌کند اما تأثیری بر DNA ندارد.

سیسـتم‌های دیجیتـالی که به منظـور نگهـداری طـولانی مـدت اطلاعـات طـراحی شـده‌اند (از دیسک‌های سـاخته شده با کریستال تا دیسک‌های تنگستن سـخت)، به طـور معمول مقاومت بالایی در برابر از خود نشان می‌دهند.

زیرا در آزمایشـگاه‌ها به طـور معمـول بـرای تخمین زدن مقدار پایداری اطلاعات در دراز مدت، ابزار ذخیره سازی را در معرض حرارت بالا قـرار می‌دهند. علت قـرار دادن DNA در محفظه‌ای از جنس سـیلیکا نـیز همین مسـأله است.

در این تحقیق، دانشـمندان DNA را به مـدت یک مـاه در معرض دمـای 60 تا 70 درجه سلیسـیوس قـرار دادند تا تغییر دمایی را که احتمال می‌رود در طول هزاران سـال رخ دهد شبیه سازی کنند.

با در اختیار داشتن فناوری‌هـای کنـونی، مـیزان خطـایی که در حین نوشتن و خواندن اطلاعـات از روی DNA رخ می‌دهد بسیار بالا خواهد بـود. اما بیت‌هـای اضـافه‌ای که در کنار اطلاعات اصلی نوشته شده بودند کارایی خود را همینجا نشان می‌دهند.

آنطور که دکتر گرس می‌گوید: «ما DNA را در شرایط شبیه سازی شده‌ای 10 هزار ساله با دمای 4 درجه سلسیوس نگهداری کردیم که براساس نتایج، 80 درصد رشته‌های متوالی حداقل دارای یک خطا بوده و حدود 8 درصد از کل توالی‌ها نیز به طور کامل از دست رفتند، با این همه باز هم موفق شدیم که داده‌ها را بدون هیچگونه خطایی رمزگشایی کنیم.»

براساس نتایج بدست آمده از این تحقیق، حتی اگر داده‌ها در دماهای پایینی چون 18- درجه سلسیوس نگهداری شوند، باز هم بیشتر از میلیون‌ها سال دوام می‌آوردند.

اگرچه هزینه این کار در حال حاضر به اندازه‌ای است که نمی‌توان به طور معمول آن را پیاده سازی کرد، اما پیشرفت‌های اخیر در زمینه متوالی سازی DNA، هزینه خواندن اطلاعات با استفاده از این روش را کاهش داده و هم اکنون نیز تحقیقات بیشتری برای پایین آوردن هزینه ذخیره سازی اطلاعات روی مواد ژنتیکی در حال انجام است.

دکتر گرس می‌افزاید: «ما اکنون به دنبال کاهش هزینه ذخیره اطلاعات روی DNA (این رقم در حال حاضر500 دلار آمریکا برای هر مگابایت است) و یافتن نخستین مصارف تجاری برای دخیره سازی اطلاعات ارزشمند روی این ابزارها هستیم.» این گروه هم‌چنین در حال جمع آوری اطلاعات بیشتر در رابطه با مقاومت حرارتی است تا درک بالاتری در مورد نحوه فرسایش شیمیایی DNA پیدا کرده و راهکاری مناسب برای جلوگیری از این مسأله بیابند.

اشـارات علمی قـرآن به انـواع سـتارگان (آیه 15 و 16 سوره تکویر)

تحقیق درباره یک موضوع زمانی تکمیل می‌شود که دیگر مسائل مرتبط با آن نیز مورد توجه و بررسی قرار گیرد. در بررسی تطبیق فرضیات ارائه شـده بر سـوره طـارق، این سؤال مطرح می‌شـود که با وجـود آن‌که واژه طـارق تنها دو بـار در قـرآن و تنها در این سـوره به کـار رفته است، آیا در آیات دیگری از قـرآن کـریم هم این موضـوع قابل پیگیری و اثبات می‌باشد؟ این آیات درباره ستارگان سـخن گفته و به ذکر خصوصـیاتی از آن‌ها می‌پردازند که می‌تواند در مباحث علم نجوم مورد توجه واقع شود.

شرح واژگان مهم

خُنّس در لغت

خنس جمع خـانس بـوده و یکی از معـانی آن دلالت بر مخفی شدن و پنهـان شـدن دارد[1].ـ این واژه در مـورد سـتارگان به کـار می‌رود زیـرا در روز مخفی شـده ودر شب آشکار می‌گردند[2].ـ ابن عاشـور و آلوسی معتقدند که الخنس یک تشبیه بدیع است.

خُنّس در قرآن

این واژه در قـرآن دو بـار دیـده می‌شـود: تکـویر/81/51، ناس114 / 4 (به صورت صیغه مبالغه)

کنّس در لغت

جمع کانس بوده و دارای دو معنای اصلی است

جارو کردن و پاک کردن خــاک از روی زمین، از این روی به جارو مکنسه می‌گویند.

داخل شدن حیوان وحشی ازقبیل آهو به درون لانه‌اش و پنهان شدن در آن[3]و[4]. و نیز به ستارگانی که در محل غروب خود از چشم‌ها پنهان می‌شــوند، اطلاق می‌شــود[5]و[6].

کنّس در قرآن

فقط یک بـــار به کـــار رفته است و احتمالاً اشـــاره به ستارگان خاصی است.

جواری در لغت

جواری جمع جاریه و به معنـای سـیر سـریع است[7].ـ به معنای کشــتی نــیز به کــار می‌رود از آن جهت که در دریا روان است و حــرکت می‌کند[8]ـ ولی در قــرآن فقط در مورد جریان آب به کار نرفته است بلکه در مــورد کشــتی و ستاره هم استعمال شده است[9].

جــواری در قــرآن 3 مرتبه به کــار رفته است: شــوری/ 32/42؛ الرحمن55/24

جاریه که مفـرد جـوار است 2 بـار در قـرآن امـده است: حاقه/69 /11؛ غاشیه /88 /12

نکات نحوی

مفسرین در مــورد این‌که "لا" در آیه به چه معناســت، دو نظر دارند: اول این‌که لا زائد بـــوده و بـــرای تاکید قسم است. ما گــروهی معتقدند که در قــرآن کلمه زائد وجــود نــدارد زیــرا شایســته بلاغت و مقــام قــرآن نیست[10].

معنای "فلا اقسم " این است که از شدت وضـوح احتیـاج به قسم نــدارد، چنانکه در میــان ما مر ســوم است یک مطلبی که شدت وضـوح دارد می‌گو ییم احتیـاج به قسم نـدارد زیـرا قسم بـرای اثبـات امر مشـکوک است[11]. بنابراین "لا" پیش از فعل قسم برای تاکید قسم و جــای شک و شبهه نبودن در مطلب است.

مسائل

ســؤالی که در این‌جا مطــرح می‌شــود این است که اگر مـراد از این دو واژه سـتارگان باشـند، آیا اشـاره به همه ستارگان است یا بعضی از ستارگان؟

بسـیاری از مفسـران معتقدند که منظـور پنج سـیاره‌ی منظو مه‌ی شمسی است که با چشم غیرمسلح هم دیــده می‌شود. این سیارات عبارتند از: زحـل، مشـتری، مـریخ، زهره، عطارد[12]. این قول را روایتی از امیر المؤمنین هم تأیید می‌کند[13].

در این سـیارات صـفت خنـوس و جـری و کنـوس دیـده می‌شــود. علمــای نجــوم نــام این‌ها را نجــوم متحــیره گذاشــته‌اند زیــرا این صــفات با وضع این پنج ســیاره ســرگردان منطبق است و در سیرشــان اختلاف حــالات دارند. از این جهت که:

حرکت آن‌ها روی خط مستقیم نیست.

حرکتشــان از نظر زمــان شــبیه هم است. (اســتقامت دارند)

مــدتی ســیر می‌کنند بعد کمی بر می‌گردند دو مرتبه به سیر خود ادامه می‌دهند[14]. (رجعت دارند)

آلوسی می‌گوید این ستاره‌ها را با خورشید و ماه روی هم سیارات هفتگانه می‌گویند و سیرشان یک سیر خاصی است و با ستارگان تفاوت دارد.

قول دوم این است که اشاره به همه کواکب است که در روز به خاطر نور خور شید از چشم‌ها مخفی می‌شوند و شب‌ها دیده می‌شوند[15].

در روایتی از امیر المومنین (ع) نقل شده است که فرمودند آن الخنس النجوم لانها تخنس بالنهار و تبدو بالیل، مراد ستاره‌ها هستند که در روز غائب می‌شوند و شب ظاهر می‌گردند[16]. از آن‌جا که بعضی از ستاره‌ها سیار هستند با این صفات که در آیات آمده مناسبت بیشتری دارد که در قالب تشبیه‌ای بلیغ به حیوانات وحشی نظیر آهو که در لانه‌اش مخفی می‌شود بیان شده است.

الجوار جمع جاریه متضمن تشبیه به کشتی است که در دریا روان است و همین وصف به الجوار است که اکثر مفسران قسم را در مورد سیارات می‌دانند و الکنس متضمن تشبیه ستارگان در حال اختفاء به آهوان و وحوش است آن‌گاه که در جایگاه خود روی نهان می‌کنند.

این اوصاف «الْخُنَّسِ، الْجَوارِ، الْكُنَّسِ» هر یک مبیّن نوعی از تغییر صور و تحول و ظهور و اختفاء و قبض و بسط جرم اختران است. این گونه تغییرات، مورد بحث و دقت دانشمندان فیزیک نجومی و ستاره‌شناسی پیشرفته است چنان که با کشف و مشاهده انواع تشعشع‌ها و رنگ‌های طیفی و درجات حرارت ستارگان

به چگونگی عناصر و مقدار جـرم و سـاختمان و تغیـیرات درونی آن‌ها پی‌برده‌اند و از این طریق به نتائج ارزنده‌ای درباره مراحل تحول و مقدار عمر ستارگان رسیده‌اند.

قـرآن با این تشـبیهات لطیف و بلیغ سـتارگان را چـون آهـوان وحیوانـاتی می‌نمایاند که خـود را بتـدریج جمع می‌کنند و به عقب می‌کشـند و در نهانگـاه خـود پنهـان می‌شـوند و فـروغی از چشمشـان نمایـان است یا مانند کشتی نـور در فضا روانند. شـاید «الکنّس» نمایاننـده آن گـروهی از سـتارگان باشد که به آخـرین مرحله تحـول و عمر رسیده‌اند[17].

بررسی تفسیری آیات این نتیجه را مشخص می‌سـازد که آیات اشاره دارند به این‌که این ستارگان

در حرکت هسـتند. (الجـوار) حـرکت سـتارگان درآسـمان شبیه حرکت کشـتی‌ها در دریا است و این مطلب از واژه جـواری جمع جاریه بدست می‌آید و تعبـیر لطیفی است. (از معانی جاریه کشتیهای در حال حرکت است).

در سیر خود رجوع و باز گشت دارند. (الخنس)

سرانجام به هنگام طلوع سـپیده صـبح و آفتـاب مخفی و پنهـان می‌شـوند (الکنس) یا اشـاره به قـرار گـرفتن این سـتارگان در برج‌هـای آسـمانی می‌دانند که شـباهت به پنهـان شـدن آهـوان در لانه‌های‌شـان دارد (الکنس). و یا آن‌گونه که از معنای این واژه به دست می‌آید جارو کننده و پاک کننده منظور قرآن باشد

نتیجه‌گیری

موضوع علمی مطـرح شـده دربـاره این آیه این است که روایات وارد شده موید این مطلب هستند که کنس، جوار و خنس صـفات سـتارگان هسـتند. سـیاهچاله دارای سه صفت پنهان شوندگی، حـرکت و جـارو کننـدگی است که می‌تواند بر واژه‌های سه گانه این آیه تطبیق گـردد، چـرا که در بین اجرام سـماوی تنها سـیاهچاله است که دارای این خصوصـیات است. همـانطور که قبلا هم گفته شـد، دربـاره این آیه فرضـیات مختلفی مطـرح شـده است که پرداختن به آن فرصت دیگری را می‌طلبد. به هر حـال به نظر می‌رسد قـران می‌خواهد ما را متوجه وضع خـاص خیل عظیم سـتارگان آسـمان کند که در آن اسـرار عظیمی نهفته است.

[1] ابن منظور، 6ج/ص 71

[2] جوهری،2ج/ص783

[3] ابن فارس، 878

[4] ابن منظور، 6 ج/ص198

[5]جوهری 2 ج/ص818

[6] فراهیدی، 5 ج/ص312

[7] راغب، 194

[8] طریحی، 1 ج/ص83

[9]قرشی، 30ج/ص2

[10] ابن عاشـور، شـیخ طوسـی، طبرسـی، طنطـاوی، طالقانی، ذیل آیه

[11] طیب، ذیل آیه

[12] زمخشری،طبرسی، فیروز آبادی، محلی و سیوطی

[13] آلوسی،ابوحیان،الماوردی

[14] طباطبایی، ذیل آیه

[15] زمخشری، آلوسی، فخر رازی

[16] طوسی، فخر رازی

[17] طالقانی؛3ج/ص 184

اشـارات علمی قـرآن به انـواع سـتارگان (آیه 1 سـوره نجم)

تحقیق درباره یک موضوع زمانی تکمیل می‌شود که دیگر مسائل مرتبط با آن نیز مورد توجه و بررسی قرار گیرد. در بررسی تطبیق فرضیات ارائه شـده بر سـوره طـارق، این سؤال مطرح می‌شـود که با وجـود آن‌که واژه طـارق تنها دو بــار در قــرآن و تنها در این ســوره به کــار رفته است، آیا در آیات دیگری از قـرآن کـریم هم این موضـوع قابل پیگیری و اثبات می‌باشد؟ این آیات درباره ستارگان سـخن گفته و به ذکر خصوصـیاتی از آن‌ها می‌پردازند که می‌تواند در مباحث علم نجوم مورد توجه واقع شود.

شرح واژگان مهم

نجم

هوی در لغت

خالی بودن، به همین دلیل به فضای بین آســمان و زمین هوا می‌گویند که خالی و تهی است.

ســــــقوط کـــــــردن، به همین دلیل به جهنم‌هاویه گفته می‌شود زیرا کافر در آن سقوط می‌کند[1].

فرود آمـدن، سـقط من علو الی اسـفل،از بـالا به پـایین سقوط کردن[2].

بالا رفتن، هوی، یهوی، هویا (با ضمه) فرود آمدن[3]

هوی (با فتحه) و هوی (با ضمه): پـایین افتـادن، سـقوط کردن، افتادن، وارو شدن، برگشتن، واژگون شدن[4]

نکات نحوی

هوی را در آیه "و النجم اذا هوی" به معنـای پـایین آمـدن گفته‌اند ولی به احتمال قوی مـراد از آن بـالا رفتن است زیرا ستارگان از حین طلـوع تا وسط آسـمان پیوسـته در صعودند و آن آیات با آیات بعدی که به معراج رسول خــدا اشــاره دارد بهــتر مرتبط است و با نــزول جبرئیل که در آیات بعدی نقل شـده مناسـبت دارد[5].ـ مـراد از "هـوی نجم " ظاهرا سقوط آن ازسـمت راس به طـرف غـروب است و شاید به معنی صعود باشد[6].

مسأله

ادعای مطرح شده درباره این آیه این است که منظـور از النجم اذا هوی سقوط یک ستاره همدم به ناحیه گرانشی ستاره جفت، در سیستم دوتای ستارگان می‌باشد.

سیستم‌های دوتایی[7] ستاره‌ها

اکــثر ســتارگانی که در تلســکوپ‌های نــوری قابل رؤیت هســتند مجمـوعه‌ای از سیســتم‌های دو یا چند ســتاره‌ای می‌باشــند. در یک سیســتم چنــدتایی، ســتارگان به‌طــور فــیزیکی به یک‌دیگر مرتبط هســتند و تحت تــأثیر جاذبه متقابل ناشی از گــرانش بین‌شــان، به دور مرکز جــرم می‌چرخند. دریک سیســتم دوتــایی یا چنــدتایی ســتاره پرنورتر به عنوان ستاره اصـلی وبقیه به عنـوان ستاره همدم شناخته می‌شوند.

زمانی که ویلیام هرشل[8] در سال 1804 میلادی حرکت مداری سیستم دوتایی را کشف کرد، ثابت شد که قـانون گـرانش جهـانی نوتـون در مـاورای منظومه شمسی نـیز

صادق است. قوانین فیزیکی شناخته شده می‌توانند به همراه مشاهدات مناسب سیستم‌های دوتایی، بسیاری از خصوصیات مهم ستاره‌ها از قبیل جرم، شعاع، چگالی، تابندگی را در اختیار ما قرار دهند.

تا وقتی که دو ستاره در یک سیستم دوتایی در حد لب روچه[9]ـ خود قرار گرفته باشند جدا از یک‌دیگر خواهند بود. لب روچه ناحیه‌ای است که در آن نیروی گرانشی کششی خود ستاره بر نیروی گرانشی جذبی ستاره جفت غلبه دارد. لب روچه اعضای یک سیستم دوتایی در جایی که به آن نقطه لاگرانژی گویند به هم می‌رسند. در این مکان بزرگی نیروی گرانشی هر دو ستاره با یک‌دیگر برابر است.

در سیستم‌های دوتایی‌های معمول، حجم هر ستاره از لب‌روچه‌اش بسیار کوچکتر است که در این صورت فاصله بین دو ستاره بزرگ خواهد بود. هر کدام از ستارگان دوران حیاتش را در محدوده لب‌روچه‌اش به‌سر می‌برد تا زمانی که یکی از اعضا، از رده ستارگان رشته اصلی خارج شده و تبدیل به غول شود. در این هنگام ستاره‌ای که در این فاز از حیاتش قرار گرفته است ناچاراً از لب‌روچه‌اش فراتر رفته و لایه‌های خارج از محدوده لب‌روچه به همدم که کوچک است منتقل می‌گردد. ماده خارج شده از غول در یک مسیر مارپیچی به سمت ستاره همدم جریان می‌یابد که در اثر این فرایند مقادیر زیادی انرژی به صورت تابش‌های پرانرژیی مانند اشعه ایکس ساطع خواهد شد.

منابع

[1]ابن فـارس/1056، فیروزآبـادی/1235، ابن منظـور 15ج/ص371،

[2][2] قرشی7ج/ص170و171

[3]راغب/849

[4] آذرنوش/794

[5] قرشی7ج/ص171

[6] قرشی7ج/ص25

[7]- Binary Systems

[8]- Herschel

[9]- Roche lobe

انتقال درد از طریق پوست

پوست وسیع‌ترین اندام بدن و اولین عضـوی است که در مقابل حـوادث خـارجی از بـدن محـافظت می‌کند. در آیه 56 سـوره نسـاء خداوند متعـال از سـوزاندن پوست کـافران و تبـدیل این پوست به پوست جدید پس از سوختن برای چشاندن عذاب به آن‌ها سخن می‌گوید. لـذا بر اسـاس این آیه می‌تـوان گفت که پس از سـوختن (کامل) پوست درد از بین می‌رود و به همین جهت است که برای چشاندن عذاب، پوست جدیدی ایجاد می‌شود. از دیدگاه علمی نیز در سوختگی درجه سه که در آن اعصاب حسی از بین می‌رود، دردی وجود ندارد.

1-مفهوم شناسی

1-1- واژه «جلد»

واژه «جلد» از ریشه (ج ل د)، به معنـای پوست است که عبارتست از لایه نازک دربرگیرنده، محافظ و مقـاوم هر شی که به اختلاف موضوعات فرق پیدا می‌کند، به عنوان مثـال پوست بـدن، میـوه و....[1]ـ اما بـرخی از لغت شناسان تنها به معنای پوست بـدن اشـاره کرده‌انـد، اعم از آن که پوست انسـان باشد یا حیـوان[2]ـ که در قـرآن کریم در هر دو معنا استعمال شده است.

1-2- واژه نضجت

واژه «نضـجت» از ریشه (ن ض ج)، به معنـای سـوخت می‌باشد.[3] نضج، بلوغ و رسیدن ماده خام به حال گوارا و مطلوب شدن برای اسـتفاده است.[4]ـ لغت شناسـان

غالبا آن را در مـورد پخته شـدن گوشت و رسـیدن میـوه (انگور، خرما و...) به کار می‌برند.[5]

2- بررسی تفسیری آیه

یکی از مســائل بحث بر انگــیز در این آیه تبــدیل پوست ســوخته به پوست دیگر وعــذاب شــدن دوبــاره آن است. اشکالی که برخی در این باره مطـرح کرده‌انـد، این است که گنـاه پوست‌های جدید چیست که باید عـذاب شـوند در حـــالی که پوست‌های اصـــلی گناهکارند و مجـــازات پوستهای تازه با اصل عدالت سازگار نیست. در این باره اقوالی مطرح است.

بـرخی بر این نظرند که این پوست جدید گنـاهی نـدارد و عذاب برای شخص است و پوستها و اعضا، مورد ملاحظه و اعتبـار نیسـتند. در واقع پوست واسـطه‌ای است که به وسـیله آن به شخصی که سـزاوار عـذاب اسـت، شـکنجه داده می‌شود.[6]

برخی نـیز می‌گویند: منظـور این است که خداوند متعـال همان پوست سـوخته را به حـالت اول بـرمی گرداند مثلا هرگــاه شخصی را که تغیــیر صــورت داده است ببینیــد، می‌گویید: تو به غیر این صورت،پیش من آمدی. در حالی که او همان است فقط تغییر صــورت داده است یا این‌که هرگاه انگشتری از نو ساخته شود، می‌گویند: این غیر آن است. اگرچه اصل هر دو یکی است. بنابراین پوست اول با پوست دوم یکی اسـت، تنها تغیـیر هیـأت در آن‌ها پیـدا شده، چه اولی سوخته بود و دومی نسوخته است.[7]

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) دراین بـاره آمـده است: یکی از مخالفان دین در عصر ائمه، از امام صـادق

(علیه السلام)پرسید: گناه پوست‌های جدید چیست؟ امام فرمود: پوست‌های نو همان پوست‌های سابق است و در عین حال غیر آن است. آن شخص تقاضای مثال و توضیح بیشتر کرد. امام فرمود: اگر کسی خشتی را کوبیده و گِل کرده بار دیگر خشت بزند، آیا آن خشت اول و در عین حال غیر آن نیست.گفت: آری، امام فرمود: خدا سعادتمندت گرداند.[8]ـ طبق این روایت پوست‌های جدید از همان مواد پوست‌های گذشته تشکیل می‌شود که در عین تازه بودن صورت، وحدت ماده محفوظ است.[9]

اجزای مختلف پوست

نکته دیگری که در این آیه مطرح است، آن است که علت تبدیل پوست‌های سوخته به پوست‌های جدید چیست؟ طبق فرمایش صریح قرآن «كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُواْ الْعَذَاب» آمدن لام تعلیل بر سر یذوقوا (متعلق به بدلناهم) نشان می‌دهد که پوست واسطه رساندن درد و عذاب به مجرمان است و تغییر پوست سوخته به پوست جدید و سوزاندن آن سبب افزایش چشیدن عذاب در جهنم است.[10]ـ در حقیقت عامل درک سختی آتش جهنم همان پوست بدن است. بنابراین می‌توان پوست را یکی از عوامل انتقال دهنده درد به مجرمان به شمار آورد.

3- پوست از دیدگاه علمی

در یک نگاه کلی پوست عضوی است که از خارج بدن را می‌پوشاند و آن را در مقابل عوامل خارجی محافظت نموده، درجه حرارت آن را تنظیم نموده و اطلاعات

محیطی را دریافت نموده و به سیستم اعصاب مرکزی مخابره می‌کند. این عضو از سه لایه اپیدرمیس (لایه خارجی با وظایف رنگ دهی به پوست و محاظت از ورود عوامل خارجی)، درمیس (لایه میانی دارای عروق خونی و اعصاب، غدد مولد چربی، غدد عرق، و فولیکولهای مو) و هیپو درمیس(لایه چربی داخلی تامین کننده نیاز بدن به انرژی در حالت‌های خاص) تشکیل شده است.[11] تعداد گیرنده‌های درد در پوست بیشتر از بخشهای دیگر بدن میباشد و می‌توان انتظار داشت که تحریک پوست درد بیشتری را بهمراه داشته باشد.[12]

4- سوختگی و انواع آن

به طور کلی هرگاه انرژی دریافتی بدن بیشتر از توانایی آن در جذب باشد صدماتی به وجود می‌آید که به آن سوختگی گویند. در واقع سوختگی ضایعه‌ای است که در اثر حرارت شدید، مواد شیمیایی، جریان برق، تابش اشعه در پوست و غشاء مخاطی ایجاد می‌گردد.[13]ـ در علم پزشکی سوختگی‌ها بر اساس شدتشان به سه درجه تقسیم می‌گردند. در سوختگی درجه 1 تنها لایه بیرونی پوست آسیب دیده و پوست گرم، دردناک و قرمز میباشد و تاول‌های پوستی دیده نمیشوند (شکل 1). و و در عرض 2 تا 5 روز ترمیم می‌یابد. در سوختگی درجه دو صدمه و آسیب از لایه بیرونی پوست گذشته و لایه میانی پوست را نیز در بر می‌گیرد و با ایجاد تاول همراه میباشد (شکل 1)ـ و در عرض 3 هفته ترمیم می‌یابد. در نهایت سوختگی درجه 3 با سوختن کامل لایه خارجی و میانی مشخص میگردد (شکل 1). و حتی شاید سوختگی به نسج ماهیچه و استخوان نیز رسیده و به علت از بین رفتن

اعصاب حسی، درد وجود ندارد.[14] خطر عفونت در این نوع سوختگی بالا بوده و احتمال مرگ وجود دارد و تاول شکل نمیگیرد و ترمیم نیازمند پیوند پوست می‌باشد.[15]

سوختگی پوستی می‌تواند عوارضی از قبیل عوارض گوارشی (اتساع معده)، شوک (به علت کاهش حجم خون در اثر از دست رفتن اب بدن) و عفونت را به دنبال داشته باشد.

5- درد و انواع آن

درساده‌ترین بیان، درد یک تجربه حسی محافظتی برای آگاه کردن فرد از خطرات و آسیبهای بافتی بوده و در واقع به عنوان یکی از مکانیسمهای دفاعی بدن برای محافظت از بافتها و ارگانها در مقابل عوامل آسیب رسان می‌باشد که سیستم اعصاب مرکزی بدن را از محل درد آگاه می‌سازد. آدمی همیشه برای یافتن راه‌های رهایی از درد تلاش کرده است، ولیکن مشاهدات حاکی از اهمیت اساسی درد در حفظ سلامت و بقای انسان است. بطوریکه افرادی که به بی‌حسی مادر زادی مبتلا هستند، در سنین جوانی بر اثر آسیب شدید بافتی (به علت بی‌توجهی ناشی از عدم درک درد) میمیرند.[16]ـ عموم دردهای بدن از منظر موضع درد به 3 دسته درد سماتیک (عضله و پوست)، احشایی (اندامهای داخلی بدن)، و عصبی (سیستم اعصاب مرکزی) و از منظر شدت و زمان درد به نوع حاد (شدید و کوتاه مدت) و مزمن (کوتاه مدت) تقسیم میگردند.[17]ـ دردهای پوست و عضله هر دو به عنوان درد سوماتیک بشمار می‌آیند ولیکن تفاوتهای عملکردی و حسی بین دو نوع

درد وجود دارد. به نحویکه دردهای پوستی عمدتا به شکل سوزشی و ناحیه بـــوده و در مقابل دردهـــای عضـــلانی بیشـــتر حـــالت مـــرده درد (مثل سـردرد) و غـیر موضـعی دارند.[18]ـ از طـرفی درد عضـلانی بخش وسـیعتری از مغز را فعـــال نمـــوده و ســـریعتر از درد پوســـتی تعـــدیل میگـــــردد. دردهـــای ناشی از ســـوختگی از جمله عوامل دردزای سوماتیک می‌توان به شمار می‌آیند.

با توجه به مـوارد ذکر شـده بـالا درمـورد آیه 56 سـوره نساء موارد ذیل را می‌توان در نظر گرفت.

بعد از هر بـار سـوختگی پوسـتی تعـداد حسـگرهای درد بیشتری در پوست نوظهور تشـکیل شـده و تقلیل تعـداد این حسگرها به حالت طبیعی می‌تواند تا 2 سال به طول بیانجامد.[19]ـ پس می‌توان انتظـار داشت که پس از هر بـار ظهـور پوست شـخص باید درد بیشـتری را تحمل کند (البته باید در نظر داشت که تـرمیم پوست پس از تثـبیت وضعیت فرد و قطع عامل سوختگی شـروع خواهد شد و در غـــیر این صـــورت ســـوختگی به صـــورت پیشـــرونده می‌تواند به مرگ بیمار منجر شود).

تعداد گیرنـده‌های درد در پوست بیشـتر از بخشـهای دیگر بدن می‌باشد و می‌تـوان انتظـار داشت که تحریک پوست درد بیشتری را بهمراه داشته باشد.[20]

سوختگیها با ضایعه‌های روانی توام هستند که تا یکســال به طـول می‌انجامند[21]ـ و شـاید بتـوان از این ضـایعات روانی به عنوان عذاب یاد نمود.

نتیجه گیری

همــانطور که گفته شد تعــداد گیرنــده‌های درد در پوست بیشــتر از بخشــهای دیگر بــدن است و می‌تــوان انتظــار داشت که تحریک پوست درد بیشتری را به همراه داشــته باشد. در آیه 56 سوره نساء دلیل ایجاد پوست جدید پس از سوختن پوست جهنمیان، چشیدن عــذاب عنــوان شــده است. بنــابراین می‌تــوان نتیجه گــرفت که با ســوختن پوست درد افــراد از بین می‌رود و بــرای این‌که عــذاب الهی ادامه داشته باشد، خداوند پوست آن‌ها را تبــدیل به پوست جدید می‌نماید. این نوع سوختگی که در آن درد از بین می‌رود، در علم پزشکی سوختگی درجه 3 نام دارد. در سوختگی درجه 3 که با ســوختن کامل لایه خــارجی و میــانی مشــخص می‌گــردد، به علت از بین رفتن اعصــاب حســی، درد وجــود نــدارد. قــرآن کــریم در آیه مــذکور به عــذابی دردنــاک اشــاره می‌کند که به وســیله ســوزاندن پوست مجرمــان ایجــاد می‌گــردد وســخت‌تر از آن تبــدیل پوستهای سوخته به صورت اولیه شان برای چشــیدن درد می‌باشد. نکته جالب آن است که بعد از هر بار ســوختگی پوستی تعداد حسگرهای درد بیشتری در پوست نوظهــور تشــکیل می‌شــود که این امر می‌تواند کامل کننــده رنج و عذاب کافران باشد.

[1]- مصطفوی:1385،ج12، 167

[2]- راغب اصفهانی:502ق،95؛ ابن منظور:1388 ق، ج 3، 124؛ طریحی،ج1 ،304

[3]- معجم الالفاظ القران الکریم:1410ق، 1105

[4]- مصطفوی:1385،ج 12 ،167

[5]- همـــان؛ ابن منظـــور:1388ق،ج3، 378؛ راغب اصفهانی:502 ق،496؛ قرشی:1371،ج44،1؛ طریحی،ج 2، 1795

[6]- طبرسی:1372،ج3، 97؛ طوسی:بی تا، ،ج3 ،231

[7]- همان

[8]- طوسی:1414ق، 581؛ فیض کاشـانی:1415ق،ج1 ،صص461-460

[9]- مکارم شیرازی: 1377 ،ج6، 451

[10]- طیب:1378،ج4 ،109

[11]- دبورا، 1379: 45

[12]- شلی و دیگران، 1390

[13]- عندلیبی، 1385

[14]- تینتینالی، 1389: 46-47

[15]- عندلیبی، 1385

[16]- طاهریانفرد و ابیضی شلمانی، 1386

[17]- دائره المعارف آنلاین پزشکی، 1392

[18]- کریگ و سولکین، 1379: 31

[19]- حامد و همکاران، 1390

[20]- شلی و همکاران، 1390

[21]- وان لونی و وان سون، 1381

منابع:

قرآن کریم

1.ابن منظـــور،محمـــدبن مکـــرم،لســـان العـــرب،ج 3،بیروت:دارصادر،(1388ق).

2.آذر نـــــوش،آذرتـــــاش،فرهنگ اصـــــطلاحات معاصر،تهران:نشر نی،(1379).

3.تینتینالی، جودیت و استاپشـینکی، اسـتفان و اونجـان، مـــــوا و کلاین، دیوید (1389)، طب اورژانس، چ7، نیویورک: انتشارات مک گرو هیل.

4.حامــد، کاوتــار و گیلــز، ناتــالی و آندرســون، جیمز و فیلیپز، جکنیل 1390، «تغیـیرات عصب دهی در بیمـاران مبتلا به دردهــای مــزمن بعد از ســوختگی»، فصــلنامه سوختگی‌ها، ش 37، ص 631-637.

5.دبـورا، واگـان (1379)، سیسـتم یـاد گـیری در بـافت شناسی، چ1، لندن: انتشارات دانشگاه آکسفورد.

6.راغب اصـــفهانی،حســـین،مفـــردات فی غـــریب القرآن،تهران:مرتضوی،(502ق).

7.زمخشـــری،محمـــود،الکشـــاف عن حقـــائق غـــوامض التنزیل،ج 2،بیروت:دارالکتب العربی،(1407ق).

8.ســبزواری،محمــود عــادل،لغت نامه قــرآن کــریم،ج 1،تهران:نشرثالث،(1383)

1. سـیگفراید، منس و گـروین، رابـرت (1388)، درد عظلانی: درک مکانیســـمها، چ1، نیویـــورک: انتشارات اسپرینگر.

10.شلی، مارتین و بـایرام، اردال و راکویـد، رینو 1390، «ارتباط عصب دهی پوستی در اعمـاق پوست و عملکـرد فیبرهای عصبی کوچک»، فصلنامه درد اروپا، ش 16، ص 1425-1414

1. طاهریـــانفرد، مهنـــاز و ابیضی شـــلمانی، علیرضا 1386، «نقش گیرنـــده‌های الفـــادو الـــدرژنیک محیطی بر درد تونیک در مراحل مختلف ســـــیکل استروس در مـوش صـحرایی»، فصـلنامه دانشـگاه علوم پزشکی یزد، ش (3)15، ص61-67.

12.طباطبـائی،سـید محمد حسـین،المـیزان فی تفسـیر القرآن،ج4،قم:جامعه مدرسین حوزه علمیه قم،(1374)

13.طبرســـــی،فضل بن حســـــن،مجمع البیـــــان، ج 3،تهران:ناصر خسرو،(1372).

14.طیب،ســـید عبدالحســـین،اطیب البیـــان فی تفســـیر القرآن،ج4،تهران:اسلام،(1378).

15.طریحی،فخرالدین،مجمع البحرین،ج3،قم:بعثت.

16.طوسی ،ابـــوجعفر محمد بن الحســـن،التبیـــان فی تفسیر القرآن، ج 3 ،بیروت:دارالاحیاء التراث العربی،بی تا.

17.طوسی، الامالی ،قم:دارالثقافه ،1414ق.

18.عندلیبی، شراره (1385)، سوختگی، چ1، تهران: انتشارات جمعیت هلال اهمر جمهوری اسلامی ایران.

19.فیض کاشانی ،ملا محسن،تفسیر صافی،ج 1،تهران:الصدر،(1415ق

20.قرشی،سید علی اکبر،تفسیر احسن الحدیث، ج2 ،تهران:بنیاد بعثت،(1377).

21،قاموس قرآن،ج 1،تهران:دارالکتب الاسلامیه،(1371)

22.قرائتی،محسن،تفسیر نور،ج2 ،تهران:مرکز فرهنگی درسهایی از قرآن،(1383

23.قمی ،علی بن ابراهیم،تفسیر قمی،قم:دارالکتب،(1367).

24.قمی مشهدی،محمدبن محمدرضا،تفسیر کنز الدقائق وبحر الغرائب، ج3 ،تهران:سازمان چاپ وانتشارات وزارت ارشاداسلامی،(1368).

25.کریگ، ادام وسورکین، لی (1379)، دائره المعارف علوم طبیعی: درد و بیحسی، چ10، لندن: انتشارات طبیعت.

26.مکارم شیرازی،ناصر،پیام قرآن(تفسیر نمونه موضوعی) ،ج6 ،تهران:دارالکتب الاسلامیه ،(1377).

27.___و همکاران،تفسیر نمونه،ج3، تهران:دارالکتب الاسلامیه ،(1378).

29.مصطفوی،حسن،التحقیق فی کلمات القرآن الکریم،ج12،تهران:مرکز نشر آثار علامه مصطفوی،(1385).

1. مجمع اللغه العربیه،معجم الفاظ القرآن الکریم،ج2،مصر:الاداره العامه للمعجمات وإحیاء التراث،(1410ق)

31.میبدی،احمدبن محمد،کشف الاسرار وعده الابرار،تهران:امیر کبیر،(1371).

1. وان لوئی، نانسی و وان سون، مارتین 1381، «آسیب شناسی روانی در بیماران داری زخمهای سوختگی: اپیدمیولوژی و مدیریت»، فصلنامه درماتولوژی کلینیکی امریکا، شم 4، ص 245-272

2. دانشگاه میامی (1392)، دائره المعارف آنلاین پزشکی، چ 1، میامی: انتشارات کتابخانه لوئیس کالدر دانشگاه میامی.

آتشفشان‌های قعر دریا

در آیاتی از قرآن کریم، خدای متعال به چیزهایی سوگند یاد کرده است. یکی از انواع قسم‌ها در قرآن قسم به مکان است. خداوند در قرآن مکان‌هایی را مقدس شمرده و در مواردی به برخی از آن‌ها قسم یاد کرده است. از جمله سوره طور، از سوره‌هایی است که با سوگند آغاز می‌گردد. یکی از این قسم‌ها آیه 6 از این سوره است، «وَالْبَحْرِ الْمَسْجُورِ»ترجمه: «قسم به بحر مسجور»

در مورد این‌که منظور از بحر مسجور چیست گفته شده است که منظور از«بحر مسجور» دریایی پر از آتش است در آستانه قیامت، به قرینه «و اذا البحار سجرت»؛ یا دریای مملو و پر از آب. بعضی نیز آن را اشاره به دریایی از مواد مذاب در دل کره زمین و در درون زمین دانسته‌اند.

بررسی واژگان

بحر

بحر به معنی دریا، رودخانه عظیم و هر محل وسیعی که آب زیاد داشته باشد است. غالباً سبب اطلاق "بحر" بر دریا و رود را گستردگی و فراوانی آب ذکر کرده‌اند[1]. در معنای «بحر» ابن منظور[2]ـ به عمق زیاد هم اشاره دارد. این واژه موارد استعمال دیگری هم دارد. به کسی که معلوماتش وسیع است و نیز به اسب تندرو «بحر» گویند.

نکته حـــــــائز اهمیت این است که «ال» بحر در «البحر المسجور»، ال جنس است که بر سر اسم مفرد می‌آید و حقیقت و مـاهیت جنس را بیـان می‌کند ولی همه افـراد خـود را در برنـدارد. بنـابراین در«البحر المسـجور» همه دریاها منظـــور نیست و آیه بیـــانگر دریاهـــایی است که خصوصیت و صفت مسجور بودن در آن‌ها وجــود دارد. به عبــارت دیگر یکی از مظــاهر قــدرت خــدا در این عــالم، وجود دریاهایی است که حــالت افـروختگی دارند ولی در قیامت به شـهادت آیه «واذا البحـار سـجرت» همه دریاها برافروخته می‌شود. (البحار به صورت جمع آمده است)

مسجور

سجر «س- ج- ر» دارای دو معنای اصلی است:

1-افروختن و گداختن آتش، تشدید آتش[3]

2- پرکردن و لبریز نمودن[4]

دقت به کاربردهــای آن به فهم دقیق‌تر و بهــتر آن کمک خواهد کرد:

سَـجَرْتُ التَّنُّورَ: تنـور را افـروختم. (روشن کـردم، گـرم کردم.)

سجرتُ النهرَ: نهر آب را پر کردم.

سَجَرَتِ النّاقةُ: استعاره از هیجان شتر در دویدن است.

السَّجِیر: کسـیکه در محبّت با دوسـتش گـرم و با حـرارت است.

مسجور، اسم مفعول از «سجر» به معنی افروخته شده، پر از آتش است[5].ــ در کلام عــرب مســجور به معــنی «مملوء» است و «بحر مسجور» دریایی پر از آتش است[6]. المسجور در معانی دیگری هم به کاررفته است:

شیری که آبش زیادتر باشد.

«اللؤلؤ المســجور»: مروارید به رشــته کشــیده شــده و منظم.

«کلب مسجور»: منظور سگی است که در گــردنش قلاده باشد.

آلوسی[7] گوید: «مسجور» از اضداد است. هم به معنی مملوء (پر)، و هم به معنی فارغ (خالی)-آن‌چه که چــیزی در آن نیست- است. بعضی نــیز معتقدند که بحر مســجور یعــنی قسم به محل آتش، مکــان آتش ســوزان یا الموقد ناراً[8]

معنای عبارت البحر المسجور

در مــورد «بحر مســجور» که خداوند به آن قسم خــورده می‌توان دو احتمال داد:

بنا به قــول مفســران و به قرینه «واذا البحــار ســجرت» اشاره به حوادث قیــامت است که در روز قیــامت در دریا آتشی افروخته می‌شـــــود یا دریاها آبش خشک شـــــده بسترش آتش افروخته می‌شود.

با توجه به آیات قبلی، کوه طور، تــورات، کعبــه، آســمان، همگی مظاهری از این عالم هستی و از نشانه‌های الهی هستند و اشاره‌ای به قیامت ندارنــد، «بحر مســجور» هم

یکی از مظاهر عـالم هسـتی در این دنیا است که خداوند آفریده و به آن قسم خورده است.

به نظر می‌رسد احتمـــال دوم قـــوی‌تر باشد اگر چه با احتمـال اول که بیـانگر عـاقبت دریاها در زمـان وقـوع قیامت است منافات ندارد. بنابراین «بحر مسجور» یعنی دریایی که افروخته شده است. یعـنی در عین این‌که دریا است و دارای آب فراوان است، افروخته شده است و از درون آن مانند تنور آتش بـیرون می‌زند. اسـتفاده قـرآن از مـاده «سـجر» در این آیه و آیـات مشـابه[9]ـ نشـان می‌دهـد، همانگونه که تنـور از هـیزم افروخته می‌شـود افروختگی دریا هم عـاملی دارد. پس همانگونه که هـیزم تنـور را روشن و افروخته و شـعله‌ور می‌کند لازم است در درون دریا موادی وجـود داشـته باشد که آن مـواد نـیز مانند هـــیزم تنـــور بتوانند دریا را برافروخته کنند و به جوشش در آورند و یا شعله‌ور سازند. این امر شگفت‌آور یکی از مظـاهر طـبیعی است که بایسـتی مانند کـوه و آسمان و کعبه قابل رؤیت باشد.

آتشفشان‌های دریایی

آتشفشان‌های زیر دریـایی به سلسـله جبـال زیر دریـایی که دارای فعـالیت آتشفشـانی هسـتند اطلاق می‌گـردد[10].ــ آتشفشـان‌های زیر دریـایی به طـور متوسط در اعماق پهنایی به وسعت 60000 کیلومتر از پوسته زمین را به خـود اختصـاص داده‌اند این آتشفشـان‌ها از جمله آتشفشـان‌های فعـال بشـمار می‌آیند و مطالعـات نشـان می‌دهند که 75 درصد از تولید کل ماگمای کـره زمین از این آتشفشـان خـارج می‌گـیرد. اغلب آتشفشـان‌های دریـایی در محل پشـته‌های میـان اقیانوسی تشـکیل

می‌شوند و در اعماق زیـاد دریاها و اقیانوس‌ها (به طـور متوسط 2600 مـتر) قـرار دارند ولیکن به نـدرت ممکن است در جاهـای کم عمق آب نـیز مشـاهده شـوند[11]. حضور آب در اطراف آتشفشان‌های زیر دریـایی می‌تواند تا حد زیادی فعالیت این آتشفشـانها را تحت تـاثیر قـرار بدهد. به عنوان مثال هـدایت گرمـایی بـالای آب می‌تواند بـاعث سـرد شـدن هر چه سـریعتر ماگمـای خـروجی و جلوگیری از حالت انفجاری خروج ماگما بشود (شکل 1). هم‌چنین، فشـار بـالای آب در محل آتشفشـانهایی که در اعمـاق زیـاد آب قـرار دارند منجر به میعـان گازهـای خروجی شده و از ایجاد حالت انفجـاری جلوگـیری خواهد نمود. بدین ترتیب ماگمای خروجی از آتشفشـانها عمـدتا به حـالت بالشـتی رسـوب می‌نماید و مشـاهده مسـتقیم فعالیت این دسته از آتشفشانها مشکل می‌باشد[12]. از جمله پدیـده‌های منحصر بفـردی که در مجـاورت آشتفشـانهای زیر دریـایی قـرار دارند می‌تـوان به چشمه‌های آب داغ اشـاره نمـود. در محل چشـمه‌های آب داغ آب از خلال خلل و فـرج موجـود در بسـتر اقیـانوس وارد پوسـته اقیانوسی شـده و در تمـاس نزدیک با بخش‌های تحتانی داغ‌تر پوسته قرار میگیرد افزایش حـاد دمای آب در این حالت می‌تواند بـاعث انبسـاط بـالای آن شده و در نهایت آب باشدت و سرعت بالا از محل خلل و فرج خارج خواهد شد. نمای ظـاهری این فرایند شـباهت زیادی به چشمه‌های آب گرم معدنی داشـته (شـکل 1). و از این رو به آن چشـمه‌های آب داغ اطلاق می‌گـردد. تشخیص فعالیت آتشفشانی آتشفشان‌های زیر دریایی تا قبل از سال 1990 میلادی میسر نبـود و چشـمه‌های آب داغ برای اولین بار در سال 1976 کشف شدند[13].

شـکل 1:ـ فعـالیت یک آتشفشـان زیردریـایی (سـمت راست)، چشمه آب داغ (سمت چپ)

نتیجه

آیه 6 طـور، قسم به دریـای برافروخته است که به نظر مفسـران به قرینه آیه «و اذا البحـار سـجرت» از علائم قیـامت است که خداوند به آن قسم خـورده است. اما بررسی‌ها حکـایت از این دارد که خداوند پـرده از یک واقعیت علمی برداشـته است که تـاکنون کسی از حقیقت آن اطلاع نداشته است. اسـتفاده قـرآن از مـاده «سـجر» در این آیه و آیـات مشـابه نشـان می‌دهـد، همان‌گونه که تنور از هیزم افروخته می‌شود افـروختگی دریا هم عاملی دارد. بررسی‌های علمی بیـانگر این است که در بعضی از منـاطق در زیر دریا به علت شـکافتگی پوسـته دریا مـواد مـذابی که در دل زمین است خـارج می‌شـود و حـالت افـروختگی به سـطح آب می‌دهد که به آن آتشفشـان‌های زیر دریا گفته می‌شـود. این مطلـبی است که قـرآن 1400 سـال پیش آن را تحت عنـوان بحر مسـجور بیـان نمـوده و به آن قسم خـورده است و این موضوع بیانگر اعجاز علمی قرآن است.

[1] فراهیدی، ج3/ص219؛ راغب اصفهانی،108

[2] ابن منظور، ج4/ص41

[3] راغب اصفهانی،398

[4] فراهیدی،ج2/ص790؛ ابن فارس، 505؛ ابن منظور، ج4/ص 345

[5] قرشی، ج3/ص233

[6] ابن منظور، ج4/ص345؛ طریحی، ج3/ص323

[7] آلوسی، ج14/ص29

[8] آلوسی،ج14/ص29؛ طبری، ج 27/ص12

[9].... ثُمَّ فِی النَّارِ یُسْـجَرُون، غـافر/72، وَ إِذَا الْبِحـارُ سُجِّرَ، تکویر/6

[10] وود، اریک (1387)، دائره المعارف آتشفشا نهـا، ج1، لندن: انتشارات گلوبال مدیا.

[11] گزارش فعالیت اخیر اتشفشانهای زیر دریایی، ج1، مریلند: انتشارات سازمان هواشناسی امریکا، 1391

[12] هـد، جیمز و ویلسـون، لیونـل، 1382 «انفجـارات اتشفشـانی پیروکلاسـتیک در اعمـاق اب: مـدل و پیش بینی»، فصلنامه اتشفشان شناسی و زمین گرمـایی، ش 121، ص155 -193.

[13] واندور، سیندی لی و رینولو، گریگور و چاو، آلان و تیسـون، آنتـونی، 1387، «نـور در چشـمه‌های آب داغ»، فصلنامه مطالعـات ژئوفیزیک. ش 23 (16).ـ ص 2049-2052.

منابع:

ابن منظور،1414، چاپ هشتم، لسـان العـرب،، بـیروت، لبنان: دار صادر

ابن عاشور، محمد بن طاهر، التحریر والتنویر

ابن فارس بن زکریا، احمد، 1422، معجم مقائیس اللغه، بیروت، لبنان:دار احیاء التراث العربی

آلوسـی،1415،روح المعـانی فی تفسـیرالقرآن العظیم بیروت:دار الکتب العلمیه

اندلسی ابوحیـان،1420ق، البحر المحیط فی التفسـیر، بیروت:دار الفکر

بحـرانی، سیدهاشـم، 1416 ق، البرهـان فی تفسـیر القرآن تهران: بنیاد بعثت

ثعالبی، عبد الرحمن بن محمد، 1418 ق، جواهر الحسان فی تفسیر القرآن بیروت: دار احیاء التراث العربی

درویش، محی الـدین، 1428،چـاپ دوم، اعـراب القـران الکریم و بیانه،ناشر: کمال الملک

راغب اصـفهانی، 1412:مفـردات الفـاظ القـرآن، انتشارات ذوی القربی

زمخشری،محمـود،1407، الکشـاف عن حقـایق غـوامض التنزیل لبنان،بیروت،: مکتب الاعلام الاسلامی

سیوطی،جلال الدین،1404 ق، الدر المنثـور فی تفسـیر المأثور قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی

شـریف لاهیجی، محمد بن علی، 1373 ش، تفسـیر شریف لاهیجی، تهران: دفتر نشر داد

صـادقی تهـرانی،1419ق،چـاپ اول، البلاغ فی تفسـیر القران بالقرآن، قم

-طالقـانی،محمـود، 1362ش، پرتـوی از قـرآن تهـران: شرکت سهامی انتشار

طباطبـائی، سـید محمد حسـین،1417 ق، المـیزان فی تفسیر القرآن، قم: جماعةالمدرسین فی الحوزةالعلمیه

طوسـی، محمد بن حسـن، التبیـان فی تفسـیر القـرآن، بیروت: دار الاحیاء التراث

طبرسـی،فضل بن حسـن، 1417، مجمع البیـان لعلـوم القرآن، موسسه هدی

طـــریحی، فخر الـــدین،1375،ش، چـــاپ ســـوم، مجمع البحرین، تهران: مرتضوی

عبد البـــاقی، محمد فـــواد، المعجم المفهـــرس لالفـــاظ القران الکریم

عروسی حـویزی،1415 ق، نـور الثقلین، قم: انتشـارات اسماعیلیان

قرشـی، علی اکـبر، 1371، قـاموس قـرآن، دار الکتب الاسلامیه

قرطـبی، محمد بن احمـد،1364 ش، الجـامع الاحکـام القرآن، تهران: انتشارات ناصر خسرو

مصـــطفوی، حســـن، 1360 ش، التحقیق فی کلمـــات القرآن، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب

مکارم شیرازی،ناصر،1382، تفسـیر نمونـه، تهـران: دار الکتب الاسلامیه

مجلسی، بحار الانوارالجامعه لدرر اخبـار الائمه الاطهـار، تهران: انتشارات اسلامیه

آتش چیست و چگونه به وجود می‌آید؟

اما امروزه عامل واکنش‌های زنجـیره‌ای به عنـوان عامل چهارم برای تولید و گسترش آتش شناسایی شـده است. این عامل در اثر تغییر حالت مداوم ماده و تـرکیب مکـرر آن با اکسیژن موجب تداوم آتش سوزی می‌گردد.

جهت برطــرف نمــودن این عامل از مــوادی با خاصــیت ترکیب پذیری بالا مثل بی‌کربنات پتاسیم و مونو فسفات آمــونیم اســتفاده شــده، این مــواد مــانع از تــرکیب رادیکالهای آزاد سوخت با اکسیژن می‌شوند.

در نتیجه اضلاع هرم آتش عبارتند از:

هرم آتش

مـواد از لحـاظ قـابلیت اشـتعال به 3 دسـته زیر تقسـیم میشوند:

مواد قابل انفجار مانند باروت

مواد قابل اشتعال مانند چوب ،الکل، گاز متان

مواد غیر قابل اشتعال مانند آجر، سنگ

انواع مواد قابل اشتعال:

بطـور کلی انـواع مـواد سـوختنی و قابل اشـتعال که در زندگی روزمره با آن‌ها مواجه هستید عبارتنداز:

مواد سوختنی جامد (مانند چوب، پارچه،لاستیک و...)

مـواد سـوختنی مـایع (مانند فراورده‌هـای نفـتی، الکلها و...)

مواد سوختنی گازی (مانند انـواع گازهـای قابل اشـتعال مثل بوتان، متان، استلین و...)

آتش چگونه خاموش (اطفاء) می‌شود:

بر اساس نوع مواد قابل اشتعال و عوامل دیگر، راه‌هـای خـاموش کـردن آتش‌ها متفـاوت است اما بطـور کلی 3 روش زیر در خـــاموش کـــردن و مهـــار آتش اســـتفاده می‌شود:

سرد کردن (قطع ضلع حرارت): توسط عواملی مانند آب و گاز کربن دی اکسید (CO_2)

خفه کردن (قطع ضلع هوا): توسط عواملی مانند خــاک، ماسه، پتوی نمدار، خاموش کننده‌های پودری

سد کردن: گرفتن سـوخت از روش‌هـای مختلف از جمله قطع جریان گاز، قطع جریـان سـوخت، دور کـردن مـواد قابل اشتعال

طبقه بندی آتش:

آتش بسته به نـوع عامل ایجـاد و سـوختن مـواد در شش گروه به شکل زیر طبقه بندی می‌شود:

آتش سوزی گروه جامدات یا مواد خشک (طبقه A):

به آتش سوزی موادی گفته می‌شودکه بعد از سـوختن از خـــود خاکســـتر بـــاقی می‌گذارند وبا آب نـــیز واکنش شیمیایی خطرناکی ندارند.

مانند: چـوب، کاغـذ، لاسـتیک، حبوبـات، غلات، پلاسـتیک، پارچه و...

بهترین روش جهت اطفاء این نـوع آتش سـوزی‌ها روش خنک کردن می‌باشد.

آتش سوزی مایعات قابل اشتعال (طبقهB):

به منظـور اطفـاء حریق مایعـات قابل اشـتعال خـاموش کننده مناسب، پودر شیمیایی وکف می‌باشد.

به منظور اطفـاء حریق مایعـات قابل اشـتعال در سـطح کم از پودرهای شیمیایی، ماسه خشک، پتــوی خیس و در سطح وسیع از کف استفاده می‌کنیم.

آتش سوزی برق (طبقه C):

در آتش سوزی لوازم وتاسیسات برقی، اولین قدم قطع جریان برق است، بعد استفاده از خاموش کننــده مناسب (co2) می‌باشد.

آتش سوزی فلزات قابل اشتعال (طبقه D):

بعضی ازاین فلزات (منیزیم،تیتانیوم،سدیم و...)

بــرای اطفــاء حریق فلــزات قابل اشــتعال نباید از آب یا کف استفاده نمودزیرا به علت واکنش این فلـزات با آب، گـاز هیـدروژن تولید می‌شـود که شـدیدا" قابل اشـتعال بوده و باعث تشدید حریق می‌گردد.

بـــــرای اطفـــــاء این نـــــوع حریق‌ها از ماسه‌های صددرصدخشک وپـــودر شـــیمیایی مخصـــوص این فلز استفاده می‌گردد.

گازهای قابل اشتعال:

در گازها در صـورت ایجـاد شـعله سـوزی نباید شـعله را اطفاء نمود بلکه باید از خـروج گـاز جلوگـیری گـردد و در صورتیکه گاز از سیلندر خارج گشته و شعله ور گردد باید بدنه سیلندر را خنک نمود و بدون در نظر گرفتن شرایط محیط، اقدام به خاموش کردن شعله نکنیم.

البته اگر بنابر شرایطی لازم باشد که شعله اطفاء گردد، خاموش کننده پودر شیمیایی بهـترین اثر را دراین مـورد دارا می‌باشد.

آتش سوزی مواد منفجره:

مواد منفجره اکثرا" در صنایع نظامی مورد مصرف دارند و مهمـترین آن‌ها عبارتند از تی آن تی. اسـید پیکریـک، تیتراتها، کلراتها، نیتراتها، نیتروگلیسیرینو...

این گونه مواد در صورتیکه دچـار آتش سـوزی شـوند باید سریعا" محل را ترک نمود چون تمـام مـواد در یک لحظه تـوام با انفجـار از بین می‌روند و قـدرت پرتـاب تکه‌هـای ناشی از انفجار حداقل تا شعاع 200 متری می‌باشد.

اگر این مـواد در مجـاورت حـرارت قـرار گیرند باید در فاصـله مناسب از طریق خودروهـای مـانیتور دار با آب نسبت به خنک کردن آن‌ها اقدام نمود.

تعریف خاموش کننده (کپسول اطفاء حریق):

خاموش کننده دستی به وسیله‌ای گفته می‌شود که برای مبارزه با آتش سوزی طرح و سـاخته شـده است که از 1 تا 12 کیلو یا لیـتر ظـرفیت مـواد خـاموش کن دارد و توسط یک نفر به راحتی قابل حمل و استفاده است.

انـواع بزرکـتر این وسـایل بر روی چـرخ- ارابه یا خـودرو قــرار داده می‌شــود و یا بطــور ثــابت در امــاکن نصب می‌گردد.

کاربرد خاموش کننده (کپسول اطفاء حریق):

از خاموش کننده‌ها با توجه به مـواد اطفـایی داخل آن‌ها می‌توان در لحظات اولیه شورع آتش سـوزی و هم‌چـنین برای حریقهای کوچک و موضعی استفاده کــرد و آتش را اطفاء نمود.

طبقه بندی خاموش کننده (کپسول اطفاء حریق):

انـواع خـاموش کننـده‌ها از نظر مـواد اطفـایی می‌توانند طبق دسته بندی ذیل گروه بندی شوند:

خاموش کننده‌های محتوی آب و آب و کف گروه A

خاموش کننده‌های محتوی پودر خشک شـیمیایی گـروه B و C

خاموش کننده‌های محتوی گاز کربنیک (CO_2) گروه E

خاموش کننده‌های محتوی‌هالوژنه گروه A,B,C,D,E

دور آتش که بنشــینید، می‌توانید حــرارت آن را احســاس کنیــد، و بــوی دود چــوب و صــدای تــرق و تــروق آن را بشـنوید. اگر خیلی نزدیک شـوید، چشـمان و سـوراخ‌های بینی‌تـــان را می‌ســـوزاند. می‌توانید بـــرای همیشه به شعله‌های درخشان خیره شوید که در تجسـمی ابـدی پیچ می‌خورند و سوسو می‌زنند. اما دقیقا به چه نگـــــــاه می‌کنید؟

دور آتش که بنشـینید، می‌توانید حـرارت آن را احسـاس کنیـد، و بـوی دود چـوب و صـدای تـرق و تـروق آن را بشـنوید. اگر خیلی نزدیک شـوید، چشـمان و سـوراخ‌های بینی‌تـان را می‌سـوزاند. می‌توانید بـرای همیشه به شعله‌های درخشان خیره شوید که در تجسـمی ابـدی پیچ می‌خورند و سوسو می‌زنند. اما دقیقا به چه نگـاه می‌کنیـد؟ شـعله‌ها به وضـوح جامد نیسـتند، مـایع هم نیستند. بیشتر شبیه گاز هستند چون با هوا درمی‌آمیزند، اما بیش از آن دیده می‌شوند — و زودگذرتر هستند. و از نظر علمی، آتش با گاز متفاوت است زیرا گازها به طور نامحدود در یک حالت باقی می‌مانند در حالی که آتش در نهایت می‌سوزد و خاموش می‌شود.

یک تصور غلط این است که آتش از جنس پلاسـما اسـت، چهارمین حالت ماده که در آن اتم‌ها از الکترون‌های‌شـان عاری می‌شوند. مثل آتش و متفاوت از سـایر حالت‌هـای ماده، پلاسماها روی زمین در شرایط پایدار وجود ندارند. آن‌ها تنها در صـورتی شـکل می‌گیرند که گـاز در معـرض یک میدان الکتریکی قرار بگیرد یا تا دمای هزاران یا ده‌ها هزار درجه داغ شود. در مقابل، سوخت‌هایی مانند چـوب و کاغذ در دمای چند صد درجه می‌سـوزند — خیلی کمـتر از حدی که معمولا برای پلاسما در نظر گرفته می‌شود.

پس اگر آتش جامـد، مـایع، گـاز، و یا پلاسـما نیسـت، چه گزینه دیگـری بـاقی می‌مانـد؟ از قضا آتش اصـلاً مـاده نیست. در عوض، تجربه حسی ما از یک واکنش شیمیایی است به نـام احـتراق. از جهـتی، آتش شـبیه تغیـیر رنگ برگ‌ها در پاییز است، یا بوی میوه‌ها وقتی که می‌رسـند، یا نور چشمک‌زن یک کرم شبتاب. تمام این‌ها نشـانه‌های

حسی هستند که نشان می‌دهند یک واکنش شیمیایی در حال رخ دادن است. نکته متفاوت این است که آتش همزمان بخش زیادی از حواس ما را درگیر می‌کند، و تجربه واضحی را شکل می‌دهد که توقع داریم از یک چیز فیزیکی حاصل شود.

احتراق آن تجربه حسی را با استفاده از سوخت، حرارت، و اکسیژن به وجود می‌آورد. در یک آتش، وقتی کنده‌ها تا نقطه اشتعال خود گرم می‌شوند، دیواره سلول‌های‌شان متلاشی می‌شود، و شکرها و سایر مولکول‌ها در هوا رها می‌شوند. سپس این مولکول‌ها با اکسیژن هوا واکنش می‌دهند و دی‌اکسید کربن و آب می‌سازند. در همین زمان، آبی که در کنده گیرافتاده بخار شده، منبسط می‌شود و باعث گسیختگی چوب اطرافش می‌شود، و با صدای ترکی خوشایند فرار می‌کند. آتش که گرم می‌شود، دی‌اکسید کربن و بخار آب که به خاطر احتراق تولید شده‌اند پخش می‌شوند. حالا چگالی کمتری دارند، پس در ستونی رقیق شونده بالا می‌روند. گرانش دلیل این انبساط و بالا رفتن است، که ویژگی مخروطی شکل بودنشان را به شعله‌ها می‌دهد. بدون گرانش، مولکول‌ها بر اساس چگالی جدا نمی‌شوند و شعله‌ها شکلی کاملا متفاوت خواهند داشت.

همه این‌ها را می‌توانیم ببینیم زیرا احتراق نور هم تولید می‌کند. وقتی مولکول‌ها حرارت ببینند نور ساطع می‌کنند، و رنگ نور به دمای مولکول‌ها بستگی دارد. داغ‌ترین شعله‌ها سفید یا آبی هستند. نوع مولکول‌های موجود در یک آتش هم می‌توانند روی رنگ شعله اثر بگذارند. برای مثال، هر اتم کربن واکنش نداده‌ای در

کنـده‌ها تکه‌هـای کوچک دوده را تشـکیل می‌دهند که اوج می‌گــیرد و در شــعله آن رنگ زرد-نــارنجی را به وجــود می‌آورد که آتش اردو را با آن می‌شناسیم. مــوادی مانند مس، کلسیم کلرید، و پتاسیم کلرید می‌توانند رنگ ویــژه خود را به ترکیب اضافه کنند.

در کنـــار شـــعله‌های رنگارنـــگ، آتش هم‌چـــنین به تولید حـــرارت هنگـــام ســـوختن ادامه می‌دهد. این حـــرارت با نگهداشــتن ســوخت در درجه احــتراق یا بــالای آن بــاعث پایداری شعله‌ها می‌شـود. اما در نهـایت، حـتی داغ‌تـرین آتش‌ها هم ســوخت یا اکسیژن‌شــان تمــام می‌شــود. آن موقـع، آن شـعله‌هایی که در هم می‌پیچیدند در پایـان یک هیس می‌کنند و با دود انــدکی ناپدید می‌شــوند انگــار که هیچ‌وقت وجود نداشته‌اند.

آتش جهنم چگونه انسان را می‌سوزاند؟

از آموزه‌هــای وَحْیــانی بر می‌آید که آتش جهنم بر خلاف آتش دنیا نه تنها تن و بـــــدن بلکه جـــــان و تن را با هم می‌سوزاند. قـرآن کـریم در این بـاره می‌فرماید: "تو چه می‌دانی حطمه چیست! آتش برافروخته الهی است! آتشی که از دل‌ها سر می‌زند. این آتش بر آن‌ها به صورت در بسته است در ستون‌های کشـیده و طـولانی"(1)ـ در تفسیرآیه آمده: این آتش بر خلاف تمام آتش‌های دنیا (که نخست پوست را می‌ســوزاند و ســپس به داخل نفـــــوذ می‌کند) اوّل بر دل شـــــراره می‌زند و درون را می‌ســـــوزاند! نخست قلب و بعد مغز و اســـــتخوان را و سپس به خارج سرایت می‌کند.(1)

بین ســوزش عــذاب آخــرت و دنیا از چند جهت تفــاوت هست:

1- از آتش دنیا فقط بــدن می‌ســوزد، ولی آتش آخــرت روح و دل را هم می‌سوزاند.

2- آتش دنیا خالص نیست و تا با اکسـیژن تـرکیب نشـود نمی‌سـوزد، ولی آتش آخـرت خـالص است و جز درد چـیز دیگری نیست.

3- در دنیا ادراکات ضعیف است، ولی در آخرت همه‌چـیز به کمال نهایی خود رسیده و ادراک آدمی قوی اســت، از همین رو سوزش فوق‌العاده‌ای احسـاس می‌کنـد، همـان گونه که لــذت از نعمت‌هــای بهشت قابل مقایسه با دنیا نیست.

4- در دنیا پس از رسیدن سوزش به استخوان، احساس سوزش کم می‌شود، ولی در جهنم، خداوند دوباره گوشت تازه می‌رویاند و از کاهش عذاب جلوگیری می‌کند.

پی‌نوشت‌ها:

1. همزه (104) آیه 6- 9.
2. تفسیر نمونه، ج 27، ص 316، نشر دارالکتب الاسلامیه، تهران، 1379ش.

آب؛ منشأ حیات

مسأله چگونگی پیدایش حیات بر این کره خاکی همواره یکی از دغدغه‌های ذهن بشر بوده است. این سؤال که نخستین موجود زنده چه بوده و از چه ماده‌ای به‌وجود آمده، متخصصان علوم مختلف را بر آن داشته تا برای یافتن نشانه‌های حیات بر روی زمین، تحقیقات وسیعی انجام داده و به طرح احتمالات متعدّد در این زمینه بپردازند.

پژوهشگران علوم قرآنی نیز با تدّبر در آیات، به وجود برخی اشارات درخصوص مادة حیات‌بخش (آب) در قرآن اذعان داشته و انطباق آیات با دست‌آوردهای علمی جدید را از جنبه‌های اعجاز علمی قرآن برشمردند. از این‌رو، با هدف بررسی بعد دیگری از ابعاد اعجاز قرآن به تفحص در بخشی از آیه 30 سوره انبیاء «... وَ جَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ کلَ شیْءٍ حَیٍّ..» پرداخته خواهد شود.

بررسی واژگان مهم

ماء

واژه «ماء» از ریشه «م-و-ه»، جمع آن میاه[1] و أمواه[2] و احتمالاً امواء[3] است. این واژه به معنای آب[4] و نوشیدنی است[5]. این لغت در اصل به معنی «هر مایعی» یعنی غیر جامدی است چه آب مطلق باشد یا مضاف؛ ولی هنگامی که به‌صورت مطلق استفاده شود، مقصود آب خالص است[6]. هم‌چنانکه واژه «ماء» در قرآن کریم 63 بار به‌کار رفته و با توجه به قرائن موجود در آیات به معانی گوناگونی، مانند آب خالص؛ آب چاه؛

آب چشـمه و رود؛ آب دریـا؛ آب وضو و... تفسـیر شـده است.

حیّ

«حیّ» از ریشه «ح-ی-و» است[7].ـ این ریشـه، در لغت دو اصل دارد: یکی متضاد مرگ است که «حیاه و حَیَوان» نـام دارد و نقیض «مَـوت و مَوَتَـان» است و دیگـری «استحیاء»، یعنی متضـاد وقـاحت است. «حیّ» به بـاران اطلاق می‌شود؛ زیرا زمین را زنده می‌کند[8].ـ هم‌چـنین به معنـای «قـبیله‌ای از قبایل عـرب است[9].ـ «حیّ» متضـاد «میّت» است و بر هر متکلم نـاطقی و گیـاه تازه‌ای که تکـان می‌خـورد، نـیز اطلاق می‌شـود. «طریق حیّ» به معنای راه آشکار است. جمع آن «أحیاء» است»[10].

لفظ «حیّ» 9مرتبه و جمع آن «أحیـاء» پنج مرتبه در قرآن به کار رفته است. «حیّ» در برخی آیات به صـفتی از اوصـاف خداونـدی، مانند آیه «اللَّهُ لا إِلـهَ إِلاَّ هُـوَ الْحَیُّ الْقَیُّومُ» و در برخی دیگر به زندگان و زنده‌شدن انسـان، مانند آیـات «... لِیُنْـذِرَ مَنْ کـانَ حَیًّا» و «... إِذا ما مِتُّ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَیًّا» و در بعضی دیگـر، به هر چـیز زنـده‌ای «... وَ تُخْرِجُ الْحَیَّ مِنَ الْمَیِّتِ وَ تُخْرِجُ الْمَیِّتَ مِنَ الْحَیِّ...» اشـاره دارد؛ ولی حـائز اهمیت است که صـرفاً در آیه سـی، سـوره انبیـاء به پدیدآمـدن چیزهـای زنـده از آب تصریح دارد. هم‌چنین گفتنی است لفظ «حَیَوان» یک‌بـار در قـرآن، در ضـمن آیه 64 سـوره عنکبـوت به‌منظـور «مبالغه در حیات»[11]ـ به‌کار رفته است «... وَ إِنَّ الـدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِیَ الْحَیَوانُ لَوْ کانُوا یَعْلَمُونَ».

بررسی قرآنی

تعبیر قرآنی «... وَ جَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ کلَ شیْءٍ حَیٍّ..»، جمله مستأنفه[12]، [13]نحوی است؛ یعنی با جمله پیش از خود ارتباطی ندارد. در این آیه، فعل «جعل» ممکن است یک مفعولی و به معنای «خَلَقَ» یا دو مفعولی و به معنای «صَیَّرَ» به‌کار رفته باشد[14]. امّا از سیاق آیه واضح است که «کلمه «جعل» به معنای «خلق»[15]. و جمله «کُلَّ شَیْءٍ حَیٍّ» مفعول آن است»[16]. و «کلمه حیّ صفت برای شیء است»[17]، در این صورت معنای آیه چنین است که «ما هر چیزِ زنده‌ای را از آب پدید آوردیم» (ترجمه فولادوند). بنابراین، به ابتدای آفرینش هر موجود زنده‌ای از آب اشاره دارد. هم‌چنین، حرف «من» قبل از «ماء» نیز برای بیان ابتداء و آغاز است[18]. و فعل «خلق» به معنای پیدایش و ایجاد چیزی از چیز دیگری (إیجاد الشیء من الشیء)[19]. تأکید بر آغاز آفرینش جانداران از آب دارد. از سوی دیگر، با توجه به این‌که «من» در این آیه برای بیان جنس نیز می‌تواند باشد، هم‌چنین بیانگر آن است که موجودات زنده از جنس آب هستند.

ولی برخی دیگر «جایز دانسته‌اند گفته شود کلَّ شیءٍ حیاً، یعنی و جعلنا کلَّ شیءٍ حیّاً من الماء»[20] در توجیه این سخن آورده شده «قرائت «حیاً» به‌دلیل آن است که این کلمه صفت «کلَّ» یا مفعول دوم است»[21]. اگر «حیاً» صفت «کلَّ» باشد، آیه مانند ترجمه فولادوند معنی می‌شود. امّا اگر مفعول دوم باشد، در آن صورت، فعل «جعل» باید به‌معنای «صیّر» و «کلَّ» مفعول اول و «حیاً» مفعول دوم آن باشد. در این حالت معنای آیه

چنین است که «ما هر چیزی را از آب، زنده قرار دادیم»[22]. امّا با توجه به این‌که هر چیزی، زنده نیست احتمال می‌رود درنظرگرفتن معنای «صیّر» برای فعل «جعل» صحیح نباشد. هم‌چنانکه ابن‌عاشور[23] نیز معتقد است این فعل یک مفعولی است و مقصود از آن، صیرورت و تحوّل از حالتی به حالت دیگر نیست. علاوه بر آن، قرائت متداول «حیٍّ» است. بنابراین، دو احتمال درباره آیه متصوّر است: اول این‌که اشاره به ابتدای حیات موجودات دارد؛ به‌معنای این‌که هر موجود زنده‌ای را از آب به‌وجود آوردیم؛ دوم این‌که بیانگر آن است که ادامه و استمرار حیات موجودات وابسته به آب است.

برای درک دقیق و روشن شدن موضوع نیاز است که از نظر علمی پدیده حیات و ارتباط آن با آب نیز بررسی گردد.

تعریف حیات از نگاه زیست‌شناختی

با یک نگاه کلی تعریف حیات را می‌توان یکی از عمده چالش‌های فیلسوفان و زیست‌شناسان برشمرد. با پیشرفت علم در راستای کشف منشأ حیات در کره زمین و سایر کرات و تولید شکل‌های اولیه حیات در محیط‌های آزمایشگاهی در سال‌های اخیر عدم انطباق تعاریف فلسفی با شواهد زیست‌شناختی شکل حادتری به‌خود گرفته است. در حال حاضر مقبول‌ترین تعریف در جوامع علمی برای این واژه تعریف سازمان هواوفضای امریکا (ناسا) است:

«موجود زنده، یک سیتم خود پایدار شیمیایی می‌باشد که توانایی طی تکامل داروینی را داشته، جمعیتی از

ملکول‌هـــای RNA بـــوده که توانـــایی تکثـــیر و تکامل پروسه‌ای را دارد و یک ســـیتم خـــود پایـــدار نیمه تـــراوا می‌باشد که توانـــایی مصـــرف مـــاده و انـــرژی را با بهره‌گـیری از پروسه‌های تولیدکننـده اجـزاء دارا بـوده و می‌تواند با محیط تطابق پیدا کند.»[24]

البته ایــراداتی عمــده‌ای نــیز به تعریف ذکر شــده، وارد است که از آن جمله می‌تـــوان به ناکارآمـــدی تعریف در گنجاندن شکل‌های واسط حیات (اعتقــاد بر این است که شکل‌های واسط حیات به‌صورت سیستم‌های پروتئیـنی و نه اســید نوکلــئیکی بودند که بر پایه متابولیسم و تکثــیر غیر از همانندسـازی اسـتوار بودند)، هم‌چـنین موجـودات زنـــده‌ای که از روش‌هـــای تولید مثل غیرجنسی بهره‌مند هستند (همانند بیشتر گونه‌های زنبورها) در قالب موجود زنـــده با توجه به عـــدم طی فرگشت داروی‌ـــنی در این موجودات برشمرد.[25]

اولین نشانه‌های حیات بر روی زمین

دانشمندان، امروز معتقدند که نخسـتین موجـودات زنـده در دریاها شـکل گرفته‌اند. مطالعـات اخـیر ظهـور اولین نشانه‌های حیات را به حدود 5/3 میلیـارد سـال پیش، در اوایل دوران آرکئـــان، نســـبت می‌دهند. بر این اســـاس اشـکال اولیه حیـات حـاوی عناصر ژنـتیکی RNA و DNA بودند که در پوسته‌ای از اسیدهای چرب قرار داشـتند. در وهله بعـدی فرگشت داروی‌ـنی به ظهـور اولین باکتری‌ها که به باکتری‌هـای سـبز-آبی (سـیانوباکتری‌ها) موسـوم می‌باشـند، منجر شـده و در نهـایت شـکل‌های پیشـرفته حیـات با به‌وجـود آمـدن باکتری‌هـای فوتوسـنتزکننده و آزادشدن اکسیژن در جو زمین تکامل یافتند.

پیدایش حیات از آب از دیدگاه علم

در ادامه نظریه‌هـــای علمی جدید در راســـتای چگـــونگی ایجـاد نخسـتین جوانه‌هـای زنـدگی اشـاره خواهد شد. در حال حاضر هفت نظریه برای آغاز حیات وجود دارد:

بر اساس نظریه پان اسپرمیا (Panspermia)ـ حیـات در کره زمین منشأ فرازمینی داشته و در اثر برخورد شهاب سنگ‌های حاوی یک‌سری باکتری‌ها با کره زمین در سطح آن بسط یافته است. بر این اسـاس باکتری‌هـای موجـود در داخل قطعات یخ شهاب سنگ‌ها می‌زیسته‌اند[26]ـ به عقیــده طرفــداران این نظریه در ابتــدای امرکــره مــاه نسبت به زمین از شرایط مناسبتری برای پیدایش حیـات برخوردار بوده و احتمـالا شـکل‌های اولیه حیـات در کـره ماه ایجاد شده و سپس با برخورد قطعات سنگ جدا شده از این کـره با زمین امکـان زیسـتن در زمین را نـیز پیـدا کرده‌اند[27].

بر اســـــاس نظریه آغازگرهـــــای ســـــاده (simple beginnings)ـ در ابتدا شکل‌های ساده‌ای از واکنش‌های شـیمیایی در کـره زمین شـکل گرفتند و با گذشت زمـان شکل‌های پیچیده‌ترِ آغازگر حیات شکل گرفتند. اعتقاد بر این است که واکنش‌هــای اولیه با دخــالت مولکول‌هــای اولیه انجـــــام می‌گرفتند. بر اســـــاس آزمایشی که به آزمــایش میلر-یــوری موســوم است از تــرکیب متــان، امونیـــــاک، آب و هیـــــدروژن در شـــــرایط جو کاهشی (مطالعات نشـان می‌دهند که بر خلاف جو امـروزه زمین که جو اکسایشی به شـمار می‌آید جو اولیه زمین نــوعی جو کاهشی بوده است) امکان تولید آمینو اسـیدها میسر می‌باشد. ملکولهـــــای تولید شـــــده ســـــپس در خلال

زنجیره‌های واکنشی به ملکولهای پیچیده‌تر تبدیل شدند[28]

بر اساس نظریه جهان RNA (RNA world) پیدایش حیات با تشکیل ملکول‌های RNA از ترکیب شیمیایی ملکول‌های آب، سیانید و آلدهید کلید خورده است. یکی از عمده چالشهای مطرح در زمینه مسئله نحوه پیدایش حیات از مواد شیمیایی بی‌جان، حضور عملکردهایی همچون حافظه، تولید مثل و متابولیسم در موجودات زنده امروزی می‌باشد. ملکول‌های RNA به‌عنوان ملکول‌های وراثتی با قابلیت ثبت و حفظ ویژگی‌ها، قابلیت دخالت در واکنش‌ها به‌عنوان آنزیم زیستی می‌توانند به‌عنوان نامزدی مناسب برای تشکیل حیات در نظر گرفته شوند از طرفی دارا بودن قابلیت خود تکثیری RNA رخداد فرگشت داروینی را نیز برای این ملکول‌ها محتمل به نظر می‌رساند[29].

بر اساس نظریه آغاز سرد (chilly start)ـ شکل‌های اولیه حیات احتمالاً در زیر یخ‌های قطبی تداوم یافته و تثبیت شدند؛ چرا که تشعشعات خورشیدی می‌توانسته ملکول‌های آغازین حیات را در سایر نقاط کره زمین به شدت تخریب نموده و ادامه حیات را غیرممکن سازد[30].

بر اساس نظریه چشمه‌های آب داغ (Deep sea vent) شکل‌های اولیه حیات در محل چشمه‌های آب داغ اقیانوسی شکل گرفته‌اند. چشمه‌های آب داغ در واقع به بخش‌هایی از بستر اعماق اقیانوس‌ها اطلاق می‌گردد که محل خروج ماگما می‌باشند. دمای بالا و حضور انواع مواد معدنی به عنوان پیش‌ساز شاید می‌توانسته شرایط

لازم را بـرای تشـکیل ملکول‌هـای زیسـتی فـراهم آورد[31]ـ بر اساس اخرین مطالعـات یک موجـود اولیه بـرای تظمین واکنشـهای متـابولیکی مـورد نیـاز خـود به تعـداد حداقل 256 ژن نیاز دارد. حـال این‌که تجهـیز شـکل‌های اولیه حیات به ژنهای فقط متابولیسمی شاید نتواند بقاء این موجودات را در شرایط اولیه زمین تضمین نماید چرا که احتمـالا در شـرایط اولیه زمین ملکولهـای آلی دراز زنجیر به شدت در معرض خطر تخـریب قـرار داشـتند. به اعتقاد طرفداران نظریه چشمه‌های آب داغ دمـای بـالای چشـمه‌های آب داغ شـاید توانسـته است بر تثـبیت ملکولهای ایجاد شده موثر باشد[32]

بر اساس نظریه انباشت رس (community clay)، شاید حضـور خـاک رس آبـدار (یونـیزه و دارای بـار مثبت الکتریکی) باعث جـذب ملکول‌هـای اولیه زیسـتی بر روی یک سـطح خـاص و انباشـتگی این ملکول‌ها شـده و این عمل به‌نوبه خود توانسـته در سـرعت بخشـیدن به ایجـاد موجودات زنده مؤثر باشد[33].

براساس نظریه اخگر الکتریکی (electric spark)، رعد و برق‌های ایجاد شـده در سـطح کـره زمین انـرژی لازم را برای ترکیب ملکول‌هـای آب، متـان و آمونیـاک را فـراهم نمـوده و از تـرکیب ملکول‌هـا، اسـیدهای آمینه که پیکـره اصلی حیات را تشکیل می‌دهند، تولید شده‌اند[34].

نتیجه‌گیری

بررسی آیه 30 سـوره انبیـاء «... وَ جَعَلْنا مِنَ الْمـاءِ کُـلَّ شَیْءٍ حَيٍ...» و آیه 45 سـوره نـور، به‌عنـوان آیه مرتبط

«وَ اللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ ماءٍ...» نشان دهنده آن است که:

پیدایش نخستین موجود زنده از آب است که طبق نظریه‌های علمی جدید نیز گفته می‌شود نخستین جوانه حیات در دریاها ظاهر شده است.

آب به‌عنوان ماده اصلی بدن موجودات زنده، قسمت عمده ساختمان آن‌ها را تشکیل می‌دهد و ادامه حیات، وابسته به آن است.

بنابراین مقصود آیه این است که منشأ خلقت موجودات زنده از آب است. هم‌چنانکه از منظر علمی با اندکی دقت در نظریه‌های ذکر شده می‌توان به حضور آب به‌عنوان یک عامل کلیدی در پیدایش حیات تأکید داشت؛ زیرا آب به‌عنوان ملکول دخیل در تشکیل ملکول‌های زیستی اولیه، عامل اساسی در تشکیل حیات و جلوگیری از نابودی شکل‌های اولیه حیات است.

[1] فراهیدی، ج4/ص101

[2] راغب‌اصفهانی، 784

[3] فیومی، 586

[4] قرشی، ج6/ص322

[5] ابن‌منظور، ج13/ص543؛ طریحی، ج2/ص362

[6] مصطفوی، ج11/ص221

[7] فراهیدی، ج3/ص317؛ ابن‌منظور، ج14/ص211

[8] ابن‌فارس، 290

[9] فراهیدی، ج3/ص317؛ فیومی،160

[10] ابن‌منظور،ج14/ص211

[11] مصطفوی، ج2/ص336

[12] صافی، ج17/ص 24

[13] جمله مستأنفه بر دو نوع است: 1ـ مستأنفه نحوی: جمله‌ای است که در آغاز کلام واقع شده و به آن ابتدائیه نیز گفته می‌شود یا در اثناء کلام ولی بی‌ارتبـاط با جمله پیش از خود است؛ 2ـ مستأنفه بیـانی: جمله‌ای است که در پاسخ ســؤال مقــدّر آورده می‌شــود. جمله مســتأنفه نحوی با ما قبل خود ارتباطی ندارد؛ ولی جمله مستأنفه بیانی نه تنها با ماقبل خود ارتبـاط دارد؛ بلکه بیان‌کننـده جواب پرسش مقدّری است.

[14] زمخشری، ج3/ص 113

[15] قرطبی، ج11/ص284

[16] طباطبایی، ج14/ص279

[17] نجفی‌خمیــنی، ج12/ص219؛ نحــاس، ج3/ص49؛ دعاس، ج2/ص285

[18] ابن‌عاشور، ج17/ص42

[19] راغب‌اصفهانی، 296

[20] فراء، ج2/ص 201؛ نحاس، ج3/ص49

[21] بیضاوی، ج4/ص50

[22] امین،ج8/245

[23] ج17/ص42

[24] راچفــوس، هــورت، 1387ش، تکامل شــیمیایی و منشاء حیات،هامبورگ: اشپرینگر.

[25]کلیلنــد، کــارل، کیبا کریســتوفر، 1382ش، «تعریف حیات»، مجله منشاء زندگی و تکامل بیوسفر، ش32.

[26] هویل، فـرد، 1364ش، جهـان هوشـند؛ بینش جدید خلقت و تکامل، لندن: جوزف.

[27] هــنری، مایکــل، 1384ش، «حــالت ملکــول آب در سیستم‌های زنـده»، مجله بیولـوژی ملکـولی سـلول، ش 517.

[28] میلر، استنلی، 1332ش، «سنتز آمینواسیدها تحت شرایط اولیه کره زمین»، مجله طبیعت، ش117.

[29]گیلــبرت، والــتر، 1365ش، «منشــاء حیــات؛ جهــان RNA»، مجله علم، ش319.

[30] راچفــوس، هــورت، 1387ش، تکامل شــیمیایی و منشاء حیات،هامبورگ: اشپرینگر.

[31] همان

[32] ایمــای، آی-ایچی و همکــاران، 1381ش، «طویل شل‌شدن الگوپپتیدها در شرایط چشمه‌های آب داغ شبیه سازی شده»، مجله علم، ش283.

[33] راچفــوس، هــورت، 1387ش، تکامل شــیمیایی و منشاء حیات،هامبورگ: اشپرینگر.

[34] همان

منابع:

فولادونـــد، محمدمهـــدی، 1415ق، ترجمه قـــرآن، چ1، تهران: دار القرآن‌الکریم (دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی).

امین، سیده‌نصرت، 1361ش، مخزن العرفـان در تفسـیر قرآن، تهران: نهضت زنان مسلمان.

ابن‌عاشور، محمدبن‌طاهر، التحریر و التنویر.

ابن‌فـــارس، احمـــد، بی‌تا: معجم المقـــاییس فی اللغـــه، بیروت: دار الفکر.

ابن‌منظـور، محمـدبن‌مکرم، 1414ق، لسـان العـرب، چ3، بیروت: دار صادر.

بیضاوی، عبدالله‌بن‌عمر، 1418ق، أنوار التنزیل و أسـرار التأویل، چ1، بیروت: دار احیاء التراث العربی.

درویش، محیی‌الدین، 1415ق، اعراب القـرآن و بیانـه، چ 4، سوریه: دار الارشاد.

دعاس، حمیدان، قاسم، 1425ق، اعراب القـرآن الکـریم، چ1، دمشق: دارالمنیر و دارالفارابی.

راغب‌اصفهانی، حسین‌بن‌محمد، 1412ق، المفـردات فی غـریب القـرآن، چ1، بـیروت: دارالعلم، دمشق: الـدار الشامیه.

رضائی‌اصفهانی، محمدعلی، 1381، پژوهشی در اعجـاز علمی قرآن، چ3، رشت: کتاب مبین.

زمخشری، محمود، 1407ق، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، چ1، بیروت: دار الکتاب العربی.

سیوطی، جلال‌الدین، 1404ق، الـدر المنثـور فی تفسـیر المأثور، قم: کتابخانه آیة الله مرعشی نجفی.

شارو، الکسی، گوردون ریچارد، 1391ش، «حیات قبل از زمین»، سامانه آرکایو، arXiv:1304.3381v1.

صـــافی، محمودبن‌عبـــدالرحیم، 1418ق، الجـــدول فی اعراب القرآن، چ4، بیروت: دار الرشید، دمشق: مؤسسة الإیمان.

طباطبـــایی، سیدمحمدحســـین، 1417ق، المـــیزان فی تفسـیر القـرآن، چ5، قم: جامعه مدرسـین حـوزه علمیه قم.

طبرســـی، فضل‌بن‌حســـن، 1372ش، مجمع البیـــان فی تفسیر القرآن، چ3، تهران: ناصرخسرو.

طـــریحی، فخرالـــدین، 1375ش، مجمع البحـــرین، چ3، تهران: کتاب‌فروشی مرتضوی.

عروسی‌حویزی، عبدعلی‌بن‌جمعـه، 1415ق، تفسـیر نـور الثقلین، چ4، قم: اسماعیلیان.

علامه مجلسی، بی‌تـا، بحـار الأنـوار الجامعة لـدرر أخبـار الأئمة الأطهار، تهران: اسلامیه.

فخرالدین‌رازی، ابوعبدالله محمدبن‌عمر، 1420ق، مفاتیح الغیب، چ3، بیروت: دار احیاء التراث العربی.

فراء، ابوزکریا یحیی‌بن‌زیـاد، بی‌تـا، معـانی القـرآن، چ1، مصر: دارالمصریه.

فراهیدی، خلیل‌بن‌احمـد،1410ق، کتـاب العین، چ2، قم: هجرت.

فیومی، احمدبن‌محمد، بی‌تا، مصباح المنیر.

قرشــی، ســیدعلی‌اکبر، 1371ش، قــاموس قــرآن، چ6، تهران: دار الکتب الإسلامیة.

قرطبی، محمدبن‌احمد، 1364ش، الجامع لأحکام القرآن، چ1، تهران: ناصر خسرو.

قمی، علی‌بن‌ابراهیم، 1367ش، تفسـیر قمی، چ4، قم: دار الکتاب.

کلینی، الکافی، اسلامیه.

مصطفوی، حسن، 1360ش، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران: نشر کتاب.

معرفت، محمدهادی، 1378، علوم قرآنی، قم: تمهید.

مکارم‌شــیرازی، ناصــر، 1374ش، تفســیر نمونــه، چ1، تهران: دار الکتب الإسلامیة.

نجفی‌خمیـنی، محمـدجواد، 1398ق، تفسـیر آسـان، چ1، تهران: اسلامیه.

نحاس، ابوجعفر احمدبن‌محمد، 1421ق، اعـراب القـرآن، چ1، بیروت: دار الکتب العلمیة.

شاخ شیطان

تصوری که در مورد شیطان وجود دارد این است که وی، دارای چهـــــره‌ای زشت و کریه می‌باشد. الله متعـــــال، میوه‌ی درخت «زقّوم» را، که در عمق دوزخ می‌رویـد، به سر شـیطان تشـبیه کـرده اسـت؛ چـون الله متعـال از چهـره‌ی بد و کریه شـیاطین آگـاه است: «زقّـوم درخـتی است که در ته دوزخ می‌روید. گویا شکوفه و میـوه‌ی آن، سرهای شیاطین است.» [صافات:65-64]

مسیحیان قرون وسطی، شیطان را مردی سیاه رنـگ، با ریشی انبوه، ابروانی بلند، دهانی که از آن شعله بـیرون می‌آید، همراه با شاخ، سم و دم، می‌پنداشتند.

شیطان دو شاخ دارد

رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: هنگام طلـوع و غروب خورشید، نماز نخوانیـد؛ زیـرا خورشـید میـان دو شاخ شیطان طلوع می‌کند.

در حـــدیثی دیگـــر، رســـول الله صـــلی الله علیه وســـلم فرمودند: وقتی گوشه‌ی خورشید نمایـان می‌شـود، نمـاز را رها کنید تا این‌که آفتـاب کـاملاً آشـکار شـود و هرگـاه گوشه‌ی خورشید غـروب کند و پنهـان شـود، نمـاز را رها کنید تا این‌که کـاملاً غـروب شـود و نمازتـان را هنگـام طلوع یا غـروب آفتـاب نخوانیـد، زیـرا خورشـید میـان دو شاخ شیطان طلوع می‌کند.

مفهـــوم حـــدیث این است کـــه، مشـــرکان خورشـــید را می‌پرســـتیدند و هنگـــام طلـــوع و غـــروب، آن را ســـجده می‌کردند، در آن هنگام شیطان خود را در محل غـروب و

طلـوع قـرار می‌داد تا پرسـتش مشـرکان بـرای شـیطان باشد و به وسیله‌ی مشرکان، پرستش شود.

عمــرو بن عبسه ســلمی رضی الله عنه دربــاره نمــاز از رسول الله صلی الله علیه وسلم سوال کرد؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: نماز صبح را بخوان و بعد از آن تا طلوع کامل خورشید، از خواندن نمــاز خــودداری کن؛ زیرا خورشید میان دو شاخ شیطان طلــوع می‌کند و کفار هنگام طلوع، شیطان را ســجده می‌کنند. از این‌رو، بعد از طلوع نماز بخـوان؛ زیـرا در این هنگـام فرشـتگان حضور دارند.

هنگام طلوع و غروب خورشـید، خوانـدن نمـاز منع شـده است. در این هنگام، اگر نماز سببی داشــته باشــد، مانند تحیة المســجد و نمــاز جنــازه، خوانــدنش جــایز است و نمــازی که ســببی نداشــته باشــد، مانند: ســنت مطلــق، خواندنش جایز نیست.

اولین توضیح قانع کننده کیهان شناسان برای تاریکی آسمان شب

ارائه توضیحی قانع کننده برای تاریک بودن آسمان درطول شب تا به امروز مقدور نبوده است،شاید با خود بگویید دلیل تاریکی آسمان در شب نبود نور خورشید است اما مسئله به این سادگی‌ها نیست.

به گزارش کلیک،هر بار که به آسمان شب خیره می‌شویم دنیایی از تاریکی را بالای سرمان میبینیم که بسته به وضعیت جوی تعدادی ستاره در آن می‌درخشند،این مسئله بنیان اصلی پارادوکس اولبرس در علم کیهان شناسی است،اگر چه پارادوکس اولبرس در سال 1500 میلادی مطرح شده اما با گذشت بیش از 500 سال هنوز هم اتفاق نظری بین کیهان شناسان درباره آن وجود ندارد.

یکی نکات مبهم موجود در فرضیه پارادوکس اولبرس این است که اگر جهان هستی طبق این فرضیه لایتناهی است و از ویژگی عمر زمانی مبراست،چرا در شب به جای دیدن یک آسمان با شدت روشنایی کور کننده و فضایی پر از ستارگان درخشان،فضایی را میبینیم که به جز چند ستاره بقیه آن مملو از تاریکی است؟

دانش کیهان شناسی مدرن بر پایه فرضیه متناهی بودن هستی بنا شده است و در آن گفته می‌شود که دنیای هستی عمری قابل اندازه گیری دارد و از همه مهم‌تر این که دانشمندان معتقدند که کیهان ما می‌تواند نور ساتع شده از ستارگان را به طول موج‌هایی غیر قابل

رویت تغییر دهد(بنا به کشف بنیادین ادوین‌هابل در سال 1929 میلادی).

با وجـود نظریه‌هـای امـروزی بـاز هم نقـاط مبهمی در پارادوکس اولبرس باقی مانده که شاید آخرین تحقیقات انجام و منتشر شده در نشریه Astrophysical Journal توانسـته باشد یک بـار بـرای همیشه بـرای آن‌ها توضـیح قانع کننده‌ای پیدا کند.

نجـوم شناسـان پیش از این تعـداد کهکشـان‌های موجـود در"جهـان قابل مشـاهده"را 100 میلیـارد عـدد تخمین می‌زدند.

تحقیقـات اخـیر عـدد نسـبت داده شـده به تعـداد کل کهکشان‌های موجود در جهان قابل مشاهده توسط ما را دوباره و این بـار از زاویه‌ای دیگر راسـتی آزمـایی کردند که نتـایج شـگفت انگـیزی را با خـود به همـراه داشـته است،در این پژوهش دانشمندان مـیزان فشـردگی قـرار گیری کهکشان‌ها در کیهان،از نزدیک‌ترین نقاط نسبت به زمین تا دوردست‌ترین قسـمت‌های قابل مشـاهده با تجهـیزات امـروزی را برسی کرده‌اند و با توجه به این‌که نور سـرعت محـدودی دارد و نـور به زمین رسـیده سـاتع شده از اجرام فضـایی با در نظر گـرفتن فاصـله آن‌ها از ما ممکن است به پدیـده‌هایی مربـوط به میلیاردها سـال پیش برگـردد پس مطالعه اخـیر به لحـاظ تـاریخی هم شامل دوره‌های کیهان شناسی متعددی می‌گردد.

تیم پژوهشی مسئول تحقیقات اخیر متشکل از 4 نفر از برتـرین دانشـمندان کیهـان شـناس عصر حاضر است که توسط آقای کریستوفر کانسـلیس هـدایت می‌شـوند،این

تیم به منظـــور نتیجه گـــیری تـــاریخی خـــود در بـــاره پـــارادوکس اولـبرس با اسـتفاده از تجهـیزات رصـدخانه لیـدن که در کشـور هلند قـرار دارد شـروع به مطالعه و رصد تاریک‌ترین نقاط جهان هستی کرد.

یکی از فازهـــای پـــژوهش انجـــام گرفته بررسی دقیق "زمینه فراژرف‌هابل" است که برای ثبت آن از تلسکوپ فضـایی‌هابل متعلق به سـازمان ناسا کمک گرفته شـده است و تصویر کهکشان‌های موجود در کیهـان را در بـازه 400 تا 700 میلیـون سـالگی جهـان هسـتی نشـان می‌دهد(عمر امروزی جهان هسـتی 13٫8 میلیـارد سـال تخمین زده می‌شود)،آن‌ها با استفاده از طـول موج‌هـای متعدد تعداد کهکشان‌های موجود در بازه زمانی مذکور را سنجیده و سپس آن‌ها را در سه بعد فیزیکی و نیز بسـته به زمان و فاصله قـرار گـیری آن‌ها از زمین طبقه بنـدی کردند.

تیم آقای کریستوفر کانسلیس در جریـان مطالعـات روی این پروژه متوجه شد که هر چه به لحاظ زمـانی به عقب برمی گردیم تعداد کهکشان‌های موجود در کیهـان بیشـتر و بیشتر می‌شود که البته دور از انتظار نبـود چـون طبق دانش امـروز کیهـان شناسی می‌دانیم که کهکشـان‌ها در روند تکاملی خـود همیشه میل به ادغـام با کهکشـان‌های دیگر دارند تا یک واحد بزرگ‌تر را تشکیل دهنـد،کهشـکان راه شیری خودمـان نـیز از این قاعـده مسـتثنی نیست و کهکشان ما روند ادغام خود با کهکشان مجاورش به نـام آندرومدا را مدت‌هاست آغاز نموده،نکته جـالب و در عین حـال مبهم دیگـری در نتـایج این مطالعه تـاریخی وجـود دارد،محققـان می‌گویند با مطالعه ادوار زمـانی گذشـته

هر چه به عقب‌تر بر می‌گردیم تعـداد کهکشـان‌ها بیشـتر می‌شـوند اما پس از رسـیدن به حد خاصی دوبـاره تعـداد آن‌ها روند کاهشی می‌گیرد!

یکی از محققان تیم کیهـان شناسی مـذکور در این بـاره می‌گوید:تحقیقـــــات ما همگی کهکشـــــان‌ها را در بر نمی‌گیرد و با توجه به محدودیت‌هایی که در فنـاوری روز وجود دارد مطمئن هستیم که کهکشان‌هایی وجــود دارند که ما قادر به دیدنشان نیستیم.

تیم آقـای کریسـتوفر کانسـلیس با جمع بنـدی شـواهد و مستندات موجود و در نظر گـرفتن این که مـانعی بر سر راه رصد همه کهکشان‌ها وجود دارد که فناوری‌هـای روز کیهان شناسی فعلا قادر به رفع آن نیسـتند به این نتیجه رسیدند که تعـداد کهکشـان‌های تخمین زده شـده آن‌ها با درصد خطـایی معـادل 10-20 و شـاید هم بیشـتر از این مقدار روبروست،به زبـان سـاده‌تر محققـان معتقدند که تعـداد کهکشـان‌های موجـود در جهـان هسـتی چـیزی در حدود 2 تریلیون عدد است در حالی که تحقیقات گذشته نجــوم شناسی تعــداد آن‌ها را 100 میلیــارد کهکشــان تخمین زده بود.

در بیانه پایـــانی تحقیقـــات تیم پروفســـور کانســـلیس آمـــده:نتـــایج این پـــژوهش می‌تواند به حل اساسی‌ترین مسائل موجود حال حاضر در علم نجوم کمک کند،مـــانعی که ما را از رصد تعدادی از کهکشان‌ها بـاز می‌داشت بـاز هم پای فرضیه پارادوکس اولبرس را به میان کشید.

بزرگـــان علم نجــوم شناسی امـــروز دو نظریه را بـــرای توضیح پارادوکس اولبرس مطـرح می‌کنند:1-ـ فرضـیه‌ای

که به توضـــیح چگـــونگی ناپدید شـــدن و از بین رفتن کهکشان‌ها اشاره دارد و 2-فرضیه‌ای که دلایلی را بــرای عدم امکان رصد برخی از اجـرام آسـمانی ارائه می‌کنـد؛ اما فرضیه‌ای که در میان دانشـمندان عصر حاضر کبهـان شناسی طرفداران بیشـتری دارد به این موضـوع اشـاره می‌کند که روند گسترش دائمی کیهان باعث ایجاد پدیــده سرخگرایی می‌شود و بدین ترتیب نور مرئی سـاتع شـده از سـطح بـرخی از اجـرام آسـمانی به طـول موج‌هـایی تبــدیل می‌شــود که چشم انســان از دیــدن آن‌ها عــاجز است،نظریه‌های دیگـری چـون محـدود بـودن حجم جهـان هستی و نـیز در نظر گـرفتن عمر 13٫8 میلیـارد سـالی برای آن در تکمیل نظریه مذکور آمده‌اند.

اما پروفســور کانســلیس و تیمش موضــوع را از ابعــاد جدیدی بررسی کردند و توانسـتند تا پاسخ دیگـری به این معمای 500 ساله بدهند،آن‌ها معتقدند که خاصیت جـذب نـور در گازها و گـرد و غبـار موجـود در فضا می‌تواند به پارادوکس اولبرس دامن بزند و بدین تـرتیب مقـداری از روشنایی حاصل از اجرام آسمانی توسط این مواد جـذب شـــده و در نتیجه ما نمی‌تـــوانیم آن‌ها را رصد کـــنیم که نهایتا به تاریک شـدن آسـمان شب کمک بیشـتری خواهد کرد.

پیشـتر از این اعتقـاد بر این بـود که فضـای نامحـدود پر شده توسط ستارگان به گرم شدن فوق‌العـاده این گازها و گرد غبارهای فضـایی می‌انجامد و این فرایند به جـایی می‌رسد که همین گـاز و گـرد غبـار به دلیل گرمـای زیـاد نور زیادی را از خود ساتع خواهد کـرد،اما تیم تحقیقـاتی پروفسـور کانسـلیس می‌گوید که قسـمتی از نـور سـاتع

شده از اجـرام آسـمانی‌ای که اکنـون قـدرت رصد کـردن آن‌ها را نـداریم توسط گازها و گـرد غبارهـای موجـود در فضا جــذب و تقلیل یافته و بــاقی مانــده آن نــیز در اثر روند گسترش گیتی به امـواج مـادون قرمز و فـرابنفش تبــدیل می‌شــود که چشم انســان قــادر به دیــدن آن‌ها نیست.

پروفســـور کانســـلیس در این بـــاره می‌گوید:به نظر می‌رسد که در توضــیح پــارادوکس اولــبرس و تــاریکی آســـــــــمان شب که نتیجه این نظریه است باید همه فرضـــــیه‌های امـــــروز را دخیل بـــــدانیم،پدیـــــده سرخگرایی،متناهی بودن فضا و سن گیتی و نیز خاصیت جذب نور موجود در گازها و گرد و غبارهای فضـایی همه در به وجود آمدن پارادوکس اولبرس نقش ایفا می‌کنند.

در 10 سـال آینـده تجهـیزات نجـوم شناسی پیشـرفته‌تر خواهند شد و دانشمندان می‌توانند کیهـان را با اسـتفاده از تلسکوپ‌های دقیق‌تر رصد خانه‌ها و نـیز تلسـکوپ‌های فضـایی مجهزتر مطالعه کننـد،تیم پروفسـور کانسـلیس امیدوار است با پیشـرفت فنـاوری در آینـده نزدیک نتـایج شگفت‌آور دیگری در مطالعات همیشه در جریــان کیهــان شناسی به دست آید.

پروفسور کانسلیس در خبر منتشر شده توسط ســازمان ناسا می‌گوید:قبــول کــردن این مســئله که 90 درصد از کهکشان‌های موجـود در دنیا هنـوز مـورد مطالعه انسـان قرار نگرفته‌اند ما را به تامل وا می‌دارد.

انقلابی جدید در ذخیره اطلاعات بر روی DNA انسان!

ذخیره اطلاعات بر روی DNA انسان موضوعی است که دانشمندان مـدت‌ها است که بر روی آن مطالعه و تحقیق داشـته‌اند که در این میـان نـیز تا به حـال نـیز در این راه موفق بوده‌اند. اما حــالا در اتفــاقی خــوب دانشــمندان روشی بــرای رمزگــذاری دی ان‌ای و ذخــیره اطلاعــات یافته‌اند که 100 بار کارآمدتر از روش‌های قبلی است و می‌تواند 215 پتابایت اطلاعات را روی یک گرم دی ان‌ای ذخیره کند. این درحالی است که هر پتابایت معادل 13.3 سـال ویـدئو با کیفیت HD است. در ادامه با میهن پست همراه شوید.

در این میــان و بــرای ذخــیره اطلاعــات بر روی DNA انسـان، یـانیو الـریش از دانشـگاه کلمبیا با همکـاری دینا زیلینســکی از مرکز ژنــوم نیویــورک روش رمزگــذاری جدیدی را طراحی کرده‌اند که بیشترین مـیزان اطلاعـات به ازای هر نوکلئوتید را ذخـیره می‌کند. این دو دانشـمند در آزمایش‌ها با اســتفاده از الگــوریتمی به نــام DNA Fountain، شش فایل (یک فیلم کوتــاه، کل یک رایانه OS و یک کارت هدیه آمازون) را درون یک ذره دی ان‌ای ذخیره کردند.

با این حـال هر چند روش جدید ذخـیره اطلاعـات بر روی DNA انسان برای ذخیره سازی اطلاعـات بسـیار کارآمد است اما باید در نظر داشت که هزینه‌هــای ذخــیره و خوانش اطلاعـات در دی ان‌ای بسـیار زیـاد است چـرا که برای ذخیره این پکیج اطلاعاتی 2 مگابایتی در دی ان‌ای،

هفت هزار دلار برای سنتز دی ان‌ای و دو هزار دلار دیگر برای انجام توالی آن هزینه شده است.

الریش در خصوص ذخیره اطلاعات بر روی DNA انسان در روش ابداعی جدیدشان می‌گوید:

روش رمزگذاری ما 100 بار کارآمدتر از روش‌هایی است که در سال 2012 ساخته شد و می‌تواند 215 پتابایت اطلاعات را در یک گرم دی ان‌ای ذخیره کند اما در حالت کلی یک دهه طول خواهد کشید تا ذخیره اطلاعات در دی ان‌ای برای عموم مردم قابل دسترس باشد اما در آینده این تحول زندگی انسان‌ها را فراتر از انتظار پیش خواهد برد.

ذخیره اطلاعات بر روی DNA انسان

دانشمندان معتقدند به زودی می‌توان به طور موثر تمام اطلاعات جهان را درون یک اتاق فشرده و ذخیره کرد!

البته حتی در آن زمان هم این فناوری برای ذخیره اطلاعاتی مانند سابقه بیمار در سیستم‌های پزشکی استفاده می‌شود و احتمال کمی وجود دارد تا آن را به عنوان آخرین فناوری در اختیار عموم مردم قرار دهند.

ذخیره سازی اطلاعات روی دی ان‌ای توسط گروهی از محققان دانشگاه‌هاروارد در سال 2012 میلادی ایجاد شد. از آن زمان تاکنون گروه‌های تحقیقاتی مختلفی این روش را ارتقا داده‌اند. مایکروسافت نیز سال گذشته ادعا کرد روشی برای ذخیره اطلاعات ایجاد کرده که نسبت به متدهای پیشین 20 بار کارآمدتر است.

این روش درحقیقت حفظ اطلاعات پایه توالی دی ان‌ای است. این فنـــاوری با اســـتفاده از دی ان‌ای مصـــنوعی انجام می‌شود که در ماشین‌های الیگونوکلئوتیدی به کــار می‌رود.

ماشین‌های الیگونوکلئوتیدی نیز به نوبه خود برای ذخیره سازی و بازیـابی اطلاعـات دی ان‌ای به کـار می‌رود. این نـوع سیسـتم ذخـیره، فشـرده‌تر از نوارهـای مغناطیسی وهـارد درایوهاست زیـرا در دی ان‌ای اطلاعـات بیشـتری ذخیره می‌شود.

انسان درفضا دیرتر پیر می‌شود

به تـازگی اتفـاق عجیـبی رخ داده است که هـوش از سر هر فردی می‌برد.وقتی فضانورد مشهور اسـکات کلی به فضا سفر کرد و برادر دوقـولیش در زمین مانـد، فاصـله سنی بین این دو افزایش یافت.

به گزارش کلیـک، شـاید این موضـوع کمی عجیب به نظر برسد اما این اتفــاق ریشه در تئــوری جنجــالی نســبیت انیشتین دارد. اما تئوری نسبیت انشـتین چهبـود و بر چه مبانی علمی استوار بود؟ این تئـوری به این نکته اشــاره می‌کند که زمان برای اشیا در حـرکت کندتر از فـردی که در حال نگاه کردن به آن شی متحرک است می‌گذرد. این زمان هر چه به مرکز جـرم گرانشی(مثل زمین) نزدیکـتر می‌شویم آهسته‌تر سپری می‌شود. به عبارت دیگــر، همه ما زمان را به همـان نـرخی سـرعتی که در حـال سـپری شدن است به صورت یکسان درک نمی‌کنیم.

هر چه حرکت شما سریع‌تر باشد، زمان برای شــما کندتر می‌گذرد و این موضوع به خاطر آن است که اسکات کلی پیوسته در حال دور و نزدیک شدن به زمین در فضا است و با سرعتی معادل 28200 کیلومـتر بر سـاعت در حـال چرخش به دور زمین است اما برادرش مارک، در 5 میلی ثانیه بیشتر در زمین سیر می‌کند.

این دو برادر در سال 1964 در فاصله زمـانی 6 ثانیه از هم به دنیا آمدند و اکنون این فاصله زمـانی به 6 ثانیه و 5 میلی ثانیه تغیـیر کـرده است. به این تغیـیر زمـانی در علم، اتســاع زمــانی گفته می‌شــود و بــرادران کلی این نظریه علمی را اثبــات کردند. اما به واقع با چه ســرعت

نســـبی آن‌ها نسب به یک‌دیگر و نســـبت به مرکز جـــرم گرانشی در حرکت بودند؟

در ویدئویی که به تناقض دوقلو معروف است به بررسی این‌که زمـان بـرای نـاظر از روی زمین و نـاظری از فضا چطور می‌گذرد پرداخته شده است. نکته جـالب این است که هر یک از ناظرین تصور می‌کند دیگری در حال حرکت است.

شـــما می‌توانید ویـــدئو تنـــاقض دوقلوها را در این لینک مشاهده نمایید.

البته در دوقلو بودن این دو برادر تردیدی وجود ندارد اما این مســائل از این حیث مهم هســتند که ناسا می‌خواهد از مطالعات علمی برروی بدن این دو فـرد بـرای مقاصد دیگر بر روی دیگر افـراد اسـتفاده کند. موضـوع مهم این است که مارک(برادری که 6 ثانیه بزرگ‌تر است) از لحاظ علمی بهتر می‌تواند در فضا دوام بیاورد چــرا که ناسا به این نتیجه رســـیده است که در صـــورت اعـــزام بـــرادر کوچکتر، بدن وی زودتر تحلیل می‌رود.

بازدید کنن

انرژی خورشیدی چیست و چگونه به زمین می‌رسد؟

سلول‌های خورشیدی، وسایلی برای تبدیل انرژی تابیده شده از خورشید به زمین هستند. قبل از این‌که به بررسی مکانیزم عملکرد سلول‌های خورشیدی بپردازیم، لازم است کمی در رابطه با ماهیت و شرایط انرژی خورشیدی و امواج رسیده از خورشید به سطح زمین اطلاعاتی کسب کنیم. در این قسمت، با هم مروری بر ویژگی‌های آن‌چه از خورشید به زمین می‌رسد، خواهیم داشت.

مقدمه

سلول‌های خورشیدی، وسایلی برای تبدیل انرژی تابیده شده از خورشید به زمین هستند. قبل از این‌که به بررسی مکانیزم عملکرد سلول‌های خورشیدی بپردازیم، لازم است کمی در رابطه با ماهیت و شرایط انرژی خورشیدی و امواج رسیده از خورشید به سطح زمین اطلاعاتی کسب کنیم. در این قسمت، با هم مروری بر ویژگی‌های آن‌چه از خورشید به زمین می‌رسد، خواهیم داشت.

1- انرژی خورشید و راه‌های انتقال آن به زمین

همان طور که می‌دانید، یکی از راه‌های انتقال انرژی حرارتی، تابش است. یک جسم با دمای معین، می‌تواند انرژی خود را از طریق تابش به سایر اجسام منتقل کند. مثال روزمره این پدیده، گرم شدن بیش از حد فضای اطراف یک لامپ پر مصرف است. بخاری‌های برقی که با استفاده از یک المنت، موجب گرم شدن محیط اطراف

می‌شـوند، گرما را از طریق مکـانیزم تـابش به اطـراف منتقل می‌کنند.

خورشـید کـره‌ای متشـکل از گازهـای داغ است. انـرژی خورشـید با واکنش‌هـای هم‌جوشی هسـته‌ای رخ داده در مرکز آن ایجـاد می‌شـود. تخمین زده می‌شـود که دمـای مرکز خورشید در حدود 20 میلیون درجه باشد. بر اساس آن‌چه در درس فیزیک مطالعه کرده‌ایـــد، گرما همیشه از جسم گرم‌تر به جسم سردتر منتقل می‌شـود. در فضـای منظومه شمســـی، خورشـــید جسم گرم‌تر محســـوب می‌شود و فضای پیرامون آن جسم سـردتر؛ لـذا حـرارت از خورشـــید به محیط اطـــراف آن منتقل می‌شـــود. به مـوجب این امر دمـای سـطح خورشـید به حـوالی 6000 درجه ســانتیگراد می‌رسد. در واقع ســطح خورشـــید در تعادل با فضای سردتر اطراف آن است و بنابراین دمـای کم‌تری خواهد داشت. انرژی حرارتی خورشـید، از طریق تـابش امـواج الکترومغناطیسی منتشر می‌شـوند. طبق قـوانین فیزیـک، مـیزان انـرژی حـرارتی تابیـده شـده از خورشید بر واحد زمان، متناسب با توان چهارم دمـای آن است. بنـابراین، خورشـید مقـدار بسـیار زیـادی تـابش الکترومغناطیس دارد. مقدار توان تابیـده شـده از سـطح خورشـید برابر با 83/3×1023 وات است. تصـویری از خورشـید که واکنش‌هـای هم‌جوشی هسـته‌ای در آن در حال رخ دادن است، در شکل 1 نشان داده شده است.

شـکل1:ــ تصـویری از خورشـید و اثـرات فرآینـدهای هم‌جوشی رخ داده در آن

همانگونه که گفته شد، انرژی حـرارتی جسم داغی مانند خورشـید، از طریق امـواج الکترومغناطیسی (مانند نـور

مـرئی و یا امـواج فـرابنفش) منتقل می‌شـود. هر مـوج الکترومغناطیس مشخصه‌های مخصـوص به خـود را دارد. یکی از مهم‌تـرین ویژگی‌هـای یک مـوج، طـول مـوج آن است. همان طـور که می‌دانیـد، طـول مـوج عبارتست از فاصـله بین دو قله متـوالی مـوج. طبق آن‌چه در فیزیک خوانده‌ایـد، هر چه انـرژی یک مـوج بیش‌تر باشـد، طـول مـوج آن کم‌تر خواهد بـود. امـواج تولید شـده در سـطح خورشـید، از طریق تـابش، انـرژی خورشـید را به سـایر اجسـام و کـرات اطـراف آن منتقل می‌کنند. این امـواج الکترومغناطیسی سرعت بسیار زیـادی (برابر با سـرعت نور) دارند. این امواج بر خلاف امواج صوتی یا اکوستیک، می‌توانند در خلاء نـیز منتشر شـوند. در نـور خورشـید گستره‌ای از امواج الکترومغناطیس در نواحی فرابنفش، مرئی و فروسرخ وجود دارد. برای مثال، اگر در نقطه‌ای خاص به مساحت یک متر مربع از زمین میزان انـرژی کل رسـیده از خورشـید 1004 w در هر مـتر مربع باشـد، w527 آن فروسـرخ، 445 wآن مـرئی و 32 w آن فرابنفش است.

2- پارامترهای موثر بر طیف نور خورشید

در صـورتیکه از تغیـیرات ناشی از گـردش زمین به دور خورشید در مدار خاص آن صـرف نظر کـنیم، نشـان داده شده است که میزان توان تابشی خارج از اتمسفر زمین، که با D0 نشـان داده می‌شـود، برابر با kW/m21.353 است. این پـارامتر به عنـوان ثـابت خورشـیدی شـناخته می‌شود. به عبارت دیگر، ثابت خورشیدی، مقدار میانگین نور خورشید در بالای اتمسفر زمین است.

گفته می‌شود که میزان انرژی رسیده به سطح زمین، حداقل 15درصد کم‌تر از انرژی خورشیدی موجود در بالای اتمسفر است. جزئی از این میزان تابش، در حین عبور از اتمسفر زمین و قبل از رسیدن به سطح زمین، پراکنده و یا جذب می‌شود. نحوه‌ی توزیع انرژی رسیده به بالای جو زمین در شکل 2 نشان داده شده است.

نحوه توزیع نور خورشیده رسیده به بالای جو زمین

شکل2:ـ نحوه توزیع نور خورشیده رسیده به بالای جو زمین

عوامل متعددی بر میزان انرژی رسیده از خورشید به سطح زمین اثرگذار هستند. این عوامل عبارتند از:

1- بخار آب و سایر گازهای موجود در هوا می‌توانند نور خورشید را در بخش‌های مختلف از طیف آن جذب کنند. امواجی که در ناحیه فروسرخ طیف خورشید قرار دارند توسط آب و دی اکسید کربن موجود در هوا جذب می‌شوند. در حالیکه جذب امواج مربوط به ناحیه مرئی طیف خورشید، توسط اکسیژن و جذب امواج مربوط به ناحیه فرابنفش طیف خورشید توسط ترکیب اوزون رخ می‌دهد.

2- ذرات کوچک و هم‌چنین قطرات موجود در هوا می‌توانند به صورت قابل توجهی نور خورشید را جذب کرده و یا باعث پراکنده شدن و برگشتن آن به فضا شوند.

3- ابرها از تعداد بسیار زیادی قطرات کوچک آب یا یخ تشکیل شده‌اند و می‌توانند نور خورشید را جذب یا پراکنده کنند.

4-چرخش زمین باعث می‌شود که نور خورشید مسیر طولانی‌تری نسبت به حالت تابش عمود را از میان اتمسفر طی کند. در واقع بسته به زاویه‌ای که نور وارد اتمسفر می‌شود، برای رسیدن به سطح زمین، باید مسیر متفاوتی را از درون اتمسفر عبور کند. این امر باعث می‌شود که این پرتوها مقادیر متفاوتی از عوامل جذب کننده یا پراکنده کننده نور را بر سر راه خود مشاهده کنند. این امر موجب می‌شود که مقدار نوری که به زمین میظرسد، متفاوت باشد.

همانگونه که اشاره شد، میزان انرژی تابیده شده از خورشید به ازای هر طول موج، مقدار متفاوتی است. برای مثال این میزان برای طول موج‌های محدوده مرئی (تقریبا بین 500 تا 750 nm) (بسیار بیشتر از محدوده بین طول موج‌های 1500 تا 1750 nm است. علاوه‌براین، میزان انرژی تابیده شده از خورشید (در سطح خورشید) با میزان انرژی رسیده از خورشید به بالای اتمسفر زمین و هم‌چنین با میزان انرژی رسیده از خورشید به سطح دریاها نیز متفاوت است. همانگونه که گفته شد، مولکول‌های موجود در اتمسفر زمین می‌توانند بخش‌هایی از نور خورشید را جذب نمایند. به منظور بررسی دقیق‌تر، تمام این تفاوت‌ها را می‌توان با استفاده از یک نمودار به نام «طیف توزیع انرژی خورشید» نشان داد. شکل 3 طیف توزیع انرژی خورشید را نشان می‌دهد. محور عمودی این نمودار توان بر واحد

سطح به ازای طول موج و محور افقی این نمودار نشان دهنده طول موج است. همان طور که می‌دانید انرژی هر موج را می‌توان بر حسب طول موج آن بیان کرد. در این شکل، طول موج‌هایی که برخی ترکیبات موجود در اتمسفر باعث جذب نور خورشید و افت آن می‌شوند، نشان داده شده است. برای مثال، در طول موج حدود 750 nm، عامل افت شدت نور خورشید، ترکیب O2 است. در شرایط جوی مختلف، نوع این ترکیبات و میزان هریک در اتمسفر متفاوت خواهد بود. هم‌چنین وجود ابر و سایر پدیده‌های آب و هوایی نیز می‌تواند در تغییر طیف خورشید رسیده به زمین اثرگذار باشد. هم‌چنین بسته به این‌که در چه ساعتی از شبانه روز هستیم، ممکن است بیشترین شدت طیف خورشید یا کم‌ترین آن (یعنی صفر در شب!) را داشته باشیم.

در رابطه با میزان نور خورشید رسیده به زمین، عبارتی تحت عنوان AM وجود دارد که مخفف کلمه Air Mass و یا جرم هوا است و بیانگر زاویه تابشی خورشید به زمین است و به نوعی میزان انرژی تابیده شده به زمین را بیان می‌کند. مقدار AM0، بیان کننده میزان تابش رسیده به جسم خارج از جو زمین است که برای ماهواره‌هایی که خارج جو زمین هستند، کاربرد دارد. مقدار AM1 بیان کننده میزان تابشی است که به صورت عمودی بر زمین می‌تابد و عبارت AM1.5 میزان استاندارد تابش است که در عمل 5/1 برابر AM1 است. نشان داده می‌شود که شرایط تابشی AM1.5 در حالتی رخ می‌دهد که زاویه تابش خورشید با محور عمودی زمین 8.41 o باشد.

طیف توزیع انرژی خورشید

شکل3: طیف توزیع انرژی خورشید

برای تحقیقات، توسعه و بازاریابی سلول‌های خورشیدی، یک طیف استاندارد مورد نیاز است. زیرا طیف واقعی رسیده به زمین به دلیل پارامترهای مختلفی چون آب و هوا، تغییرات فصل، زمان روز و موقعیت تغییر می‌کند. داشتن یک طیف استاندارد، خواص اندازه‌گیری شده در سلول‌های مختلف را با یک‌دیگر قابل مقایسه می‌کند و امکان داوری بین نتایج گروه‌های مختلف تحقیقاتی را فراهم می‌سازد؛ زیرا همه سلول‌ها، تحت شرایط یکسان تابشی قرار می‌گیرند. به همین دلیل، برای فتوولتائیک‌های سطح زمین، شرایط استاندارد جهانی AM1.5 به صورت قراردادی مورد توافق قرار گرفته است. در شرایط آزمایشگاهی و تحقیقاتی، شبیه‌سازهای انرژی خورشیدی وجود دارند که با استفاده از لامپ‌هایی که توسط فیلترهای مشخص، خروجی کنترل شده دارند، این شرایط تابشی را ایجاد می‌کنند.

3- طیف خورشید و فوتون‌ها

سؤال این است که نور خورشید چگونه توصیف می‌شود؟ مشاهده رنگ‌های طیف نشان می‌دهد که نور خورشید می‌تواند به رنگ‌های مختلفی تقسیم شود. هم‌چنین، استفاده از خطوط موازی بسیار نزدیک، به عنوان توری پراش، نشان می‌دهد که رنگ‌ها می‌توانند با فاصله خطوط مرتبط باشند. بدین معنی که طول موجی مربوط به هر رنگ وجود دارد. از این رو نور یک موج

الکترومغناطیسی است و می‌توان یک طول موج به آن نسبت داد. از سوی دیگر، با مشاهده پدیده‌هایی چون اثر فوتوالکتریک می‌شود توضیح داد که نور به صورت بسته‌های کوچک انرژی حرکت می‌کند، که مانند ذره رفتار می‌کنند و فوتون نامیده می‌شوند. در واقع بنا به نظریه کوانتومی، امواج به ظاهر پیوسته الکترومغناطیسی، کوانتیده‌اند و از کوانتوم‌های گسسته‌ای به نام فوتون تشکیل شده‌اند که هر فوتون دارای انرژی مشخصی است که مقدار آن فقط به فرکانس بستگی دارد.

در این بخش، مروری بر انرژی خورشید، مکانیزم تولید و راه‌های انتقال آن داشتیم. هم‌چنین طیف خورشید را در شرایط مختلف بررسی کرده و عوامل مهم اثرگذار بر روی شدت نور خورشید را مطالعه نمودیم. در نهایت مبنایی را برای قابل مقایسه شدن تحقیقات صورت گرفته بر روی سلول‌های خورشیدی معرفی کردیم. این معیار بیانگر یک شدت معین از طیف خورشید در شرایط استاندارد است.

انرژی تاریک

در کیهان‌شناسی، انرژی تاریک نوع ناشناخته‌ای از انرژی است که همهٔ فضا را به صورت فرضی در بر می‌گیرد و سرعت انبساط جهان را می‌افزاید.[1] انرژی تاریک مقبولترین فرضیه برای توضیح دادن مشاهدات اخیر است که می‌گویند جهان با آهنگ رو به افزایشی (با شتاب) منبسط می‌شود. در مدل استاندارد کیهان‌شناسی بنابر هم‌ارزی جرم-انرژی، جهان شامل حدود 26٫8٪ ماده تاریک،68٫3٪ انرژی تاریک (در مجموع 95٫1٪) و 4٫9٪ مادهٔ معمولی است.[2][3][4][5] باز هم بر اساس هم‌ارزی جرم-انرژی، چگالی انرژی تاریک بسیار کم است. در منظومه شمسی، تقریباً فقط 6 تن انرژی تاریک درون شعاع مدار پلوتو یافت می‌شود. با این حال، انرژی تاریک بیشتر جرم-انرژی جهان را تشکیل می‌دهد، زیرا به‌طور یکنواخت در فضا پخش شده‌است.[6]

دو شکل برای انرژی تاریک ارائه شده‌است. یکی ثابت کیهان شناسی، یک چگالی انرژی ثابت که بطور همگن جهان را پر می‌کند،[7]ـ و دیگری میدانهای اسکالر، کمیت‌هایی دینامیکی که چگالی انرژی آن‌ها می‌تواند در فضا و زمان تغییر کند. بخش‌هایی از میدان‌های اسکالر که در فضا ثابت هستند هم معمولاً در ثابت کیهان‌شناسی شمرده می‌شوند. ثابت کیهانشناسی می‌تواند به گونه‌ای فرمول بندی شود که انرژی خلا باشد. میدان‌های اسکالری که در فضا تغییر می‌کنند به سختی می‌توانند از ثابت کیهان‌شناسی با ز شناخته شوند، زیرا تغییرات ممکن است فوق‌العاده آهسته باشد.

اندازه‌گیری‌های دقیقی از انبساط جهـان بـرای فهمیـدن این‌که نرخ انبساط چگونه در طول زمـان تغیـیر می‌کنـد، لازم است. در نسبیت عام، سیر تکـاملی انبسـاط جهـان بوسیلهٔ معادلهٔ حالت کیهـانی (رابطـهٔ بین دمـا، فشـار و ترکیب ماده، انـرژی و چگـالی انـرژی خلا در هر ناحیه از فضا) فرمول بندی می‌شود. امروزه، اندازه‌گیری معادلـهٔ حـــالت انـــرژی تاریک یکی از بزرگ‌تـــرین تلاش‌هـــای کیهان‌شناسی رصدی است.

سهم انرژی تاریک و مادّهٔ تاریک از کل جهان

افـزودن ثـابت کیهان‌شناسی به متریک رابرتسـون-واکر منجر به مـــدل لامبـــدا-سی دی‌ام می‌شـــود؛ که بخـــاطر تطـــابق دقیق آن با مشـــاهدات از آن به عنـــوان "مـــدل اســـتاندارد" کیهانشناسی یـــاد می‌کنند. انـــرژی تاریک به عنوان یک جـزء حیـاتی در تلاش‌هـای اخـیر بـرای تـدوین مـــدل جهـــان چـــرخه‌ای (به انگلیسی: cyclic model) استفاده شده‌است.[8]

طبیعت انرژی تاریک

چیزهای بسیاری دربارهٔ طبیعت انـرژی تاریک جـای تعمق دارند. شواهد انـرژی تاریک غـیر مسـتقیم هسـتند اما از سه منبع مستقل می‌آیند:

اندازه‌گیری‌های فاصله و رابطـهٔ آن‌ها با قرمزگـرایی، که می‌گوید جهـــان در نیمـــهٔ اخـــیر عمـــرش بیشـــتر منبسط شده‌است.[9]

نیاز نظری به نوعی انرژی اضافی که نه مـاده و نه مـاده تاریک است برای تشکیل جهان تخت مشاهده شده (نبـود هیچ انحنای جهانی قابلِ یافت).

می‌تواند از انـدازه گیری‌هـای الگوهـای مـوجی جـرم در مقیاس بزرگ استنتاج شود.

انرژی تاریک بسیار همگن در نظر گرفته می‌شـود، خیلی چگــال نیست و معلــوم نیست با کــدام یک از نیروهــای بنیادی بجز گرانش برهم کنش می‌کند. هم چنین به علت رقیق بودن، در آزمایش‌های آزمایشگاهی قابل شناسایی نیست. انــرژی تاریــک، با تشــکیل 68٪ چگــالی جهــان، می‌تواند تــأثیر عمیقی بر جهــان بگــذارد؛ فقط به این خاطر که بطـور یکنـواخت جـایی را پر می‌کند که در غـیر اینصورت فضای خالی محسوب می‌شد. دو مدل راهنمــا، ثـــابت کیهـــان شناسی و کوینتســـنس (به انگلیسی: quintessence) هستند. هر دو مدل این ویژگی مشترک را دارند که انرژی تاریک باید دارای فشار منفی باشد.

تاثیر انرژی تاریک: فشار کوچک، ثابت و منفی خلأ

مســتقل از طــبیعت واقعی اش، انــرژی تاریک باید یک فشار قوی منفی (که به صـورت دافعه عمل کند) داشـته باشـد، تا بتواند شـتاب مشـاهده شـدهٔ انبسـاط جهـان را توضیح دهد. بر اساس نسبیت عام، فشـاری که در میـان ماده است، درست مانند چگالی جرمی در جاذبهٔ گرانشی آن مـاده بر سـایر اجسـام سـهیم است. دلیل این اتفـاق این است که کمیت فــیزیکی که بــاعث ایجــاد تــأثیرات گرانشی می‌شــود، تنســور ضــربه-انــرژی است که هم

چگالی انرژی (یا جرم) مـاده و هم فشـار و گرانـروی آن را شامل می‌شود.

در متریک رابرتسـون واکـر، می‌تـوان نشـان داد که یک فشار ثابت، قوی و منفی در تمام جهـان، در صـورتی که جهـان اکنـون در حـال انبسـاط باشـد، بـاعث شـتاب افزایشی انبسـاط، و اگر جهـان در حـال انقبـاض باشـد، باعث شتاب کاهشی انقبـاض می‌شـود. به‌طـور دقیقـتر، اگر معادلـۀ حـالت جهـان به گـونه‌ای باشد که {\displaystyle !w<-1/3\}{displaystyle !w<-1/3}، مشتق دوم فـاکتور مقیـاس جهـان، {\displaystyle {\ddot {a}}\}{ddot {a}}، مثبت است. (معادلات فریدمان را ببینید)

این تـأثیر انبسـاط تند شـونده گـاهی «دافعـۀ گرانشی» خوانـده می‌شـود، که یک عبـارت رنگارنگ اما احتمـالاً گیج‌کننـده است. در حقیقت، یک فشـار منفی تـأثیری بر بـرهم کنش گرانشی میـان اجـرام- که جاذبه بـاقی می‌ماند- نـدارد؛ ولی در عـوض، سـیر تکـاملی جهـان در مقیاس کیهانشناسی را تغیـیر می‌دهد که با وجـود جاذبه در میـان اجـرام حاضر در جهـان، مـوجب انبسـاط تند شوندۀ جهان می‌شود.

شتاب، به سـادگی تـابعی از چگـالی انـرژی تاریک است. انرژی تاریک پایا است: چگالی‌اش ثابت می‌ماند (به‌طـور تجربی، بین فاکتور1:10)۔ یعنی با انبساط جهان، انرژی تاریک رقیقتر نمی‌شود.

شواهد مبنی بر وجود

مراحل تشکیل یک ابرنواختر

ابرنواختر

در سال 1998، رصدهای منتشر شده از ابرنواختر نوع Ia توسط گروه جستجوی ابرنواختر در قرمزگرایی زیاد[10]ـ که در سال 1999 به وسیلهٔ پروژه کیهانشناسی ابرنواختری[11]ـ دنبال شد، پیشنهاد داد که انبساط جهان تند شونده است.[12]ـ جایزه نوبل فیزیک در سال 2011 برای این کار به سال پرلموتر، برایان اشمیت و آدم ریس اهدا شد.[13][14]

از آن زمان، این مشاهدات توسط چندین منبع مستقل تأیید شده‌است. اندازه‌گیری‌های تابش زمینه کیهضلنز گرانشی و ساختار بزرگ مقیاس کیهان به همراه اندازه گیری‌های پیشرفته ابرنواخترها با مدل لامبدا-سی دی‌ام سازگار بوده‌اند.[15]ـ برخی افراد می‌گویند تنها شواهد وجود انرژی تاریک مشاهداتی از اندازه‌گیری‌های دوردست و قرمزگرایی مربوطه است. ناهمسانگردی‌های تابش پس زمینهٔ کیهانی و نوسانات آکوستیک مواد باریونی تنها مشاهداتی هستند که قرمزگرایی‌ها از آن‌چه با مدل جهان «غباری» فریدمان و ثابت‌هابل اندازه‌گیری شدهٔ محلی انتظار می‌رفت، بزرگ‌ترند.[16]

ابرنواخترها برای کیهان‌شناسی مفیدند، زیرا آن‌ها شمع استانداردهای بسیار خوبی در فواصل کیهانی هستند. آن‌ها باعث می‌شوند تاریخ انبساط جهان بتواند با نگاه به رابطهٔ فاصله تا یک شی و قرمزگرایی آن، که می‌گوید دارد با چه سرعتی از ما دور می‌شود، اندازه‌گیری شود. این رابطه، بنابر قانون‌هابل خطی است. اندازه‌گیری قرمزگرایی نسبتاً آسان است، اما

پیــدا کــردن فاصــله تا یک شی کــار دشــوارتری است. معمـولاً اخترشناسـان از شـمع‌های اسـتاندارد اسـتفاده می‌کنند: اشـیایی که روشـنایی ذاتی آن‌هـا، قـدر مطلق آن‌هـا، معلـوم است. این موضـوع انـدازه‌گیری فاصـله تا شی را از روی روشنایی مشاهده شده آن، قدر ظاهری، امکان‌پــذیر می‌ســازد. ابرنواخترهــای نــوع Ia بخــاطر روشنایی زیادشان، بهترین شمع‌های اسـتاندارد شـناخته شده در فواصل کیهانی هستند.

رصدهای اخـیر از ابرنواخترها سـازگار با جهـانی سـاخته شده از 71٫3٪ انرژی تاریک و 27٫4٪ ترکیب ماده تاریک و ماده باریونی هستند.[17]

تابش زمینه کیهانی

به عنوان میراث زمـان واجفتیـدگی کیهـان، تـابش زمینه کیهانی شـامل اطلاعـات زیـادی از عـالم اولیه می‌باشد. آزمایش‌هـــای جـــاری روی این پدیـــده، کاوشـــگر ناهمسانگردی ریزموجی ویلکینسون، مـاهواره پلانک و... می‌باشد. از مشاهدات تابش زمینه کیهـانی، با اسـتخراج برخی فواصل می‌توان انرژی تاریک را مقید نمود. بــرای مثـال پـارامتر انتقـال R که در زمـان واجفتیـدگی بیـان می‌شـود z*. این پـارامتر به خـوبی سـلطه تـابش زمینه کیهــانی را بر انبســاط عــالم نشــان می‌دهد و بــرای مــدل‌هایی که از لامبــدا سی دی‌ام دور هســتند تقریبــاً بسیار خـوبی است. مقیـاس صـوتی یکی دیگر از نسـبت فواصل است IA که متناسب است با نســبت فاصــله قطری زاویه‌ای بر افق صدا. این کمیت چند قطبی بودن تابش زمینه کیهانی مختصات قله صوتی را ارائه می‌کند. داده‌های تابش زمینه کیهانی می‌تواند برای کاوش انرژی

تاریک از طریق انتگرال اثر ساکس ولف مورد استفاده قرار گیرد. این اثر ناهمسانگرد مقیاس بزرگ ناشی از پتانسیل‌های مختلف گرانشی در زمان شتاب کیهان هستند و از طریق رابطه متقابل بین تابش زمینه کیهانی و ساختار مقیاس بزرگ در حدود 4σ آشکار می‌شوند.

نوسانات صوتی باریون

نوسانات صوتی باریون به ماده باریونی خوشه شده یا فرا چگال در یک مقیاس طولی خاص (در عالم امروزی در حدود 150 مگا پارسک) ناشی از امواج صوتی اشاره می‌کند که در عالم اولیه و جوان منتشر می‌شدند. این امر خط کشی استاندارد را برای مشاهدات کیهانی ایجاد می‌کند و می‌تواند در انتقال به سرخ‌های کمتر از 1 از طریق بررسی کهکشانی اندازه‌گیری شود. یکی از معتبرترین اندازه‌گیری نوسانات صوتی باریون، نقشه انتقال به سرخ کهکشانی میدان دو درجه (2dFGRS)، SDSS و نقشه انرژی تاریک WiggleZ می‌باشد.

همگرایی ضعیف

همگرایی ضعیف یعنی تحریف جزئی تصویر اجرام دور ناشی از خمش گرانشی نور توسط ساختار عالم. جرم و موقعیت گرایش بستگی به توزیع ماده در مخروط نوری دارد، درحالیکه فواصل اجسام و گرایش آن‌ها توسط هندسه فضا زمانی تعیین می‌شود. پس همگرایی ضعیف برای کاوش انرژی تاریک از طریق تأثیر هردو انبساط کیهان و تاریخ رشد می‌باشد. پروژه جاری برای همگرایی ضعیف، پروژه (CFHTLS) می‌باشد.

ساختار مقیاس بزرگ

نظریه ســـاختار مقیـــاس بـــزرگ که حـــاکم بر نحـــوه شــکل‌گیری ســاختار عــالم است(ســتارگان، کوازارها و خوشه و گروه‌های کهکشــانی) نشــان می‌دهد که چگــالی مـــاده در عـــالم تنها 30%ـــ چگـــالی بحـــرانی است. بررسی‌های ســال 2011، نقشه بــرداری WiggleZ از بیشتر از 000/200 کهکشــان شــواهدی بر وجــود انــرژی تاریک ارائه کــرد. اگرچه فیزیک دقیق پشت آن ناشــناخته باقی مانده‌است.

اثر ساکس ولف

انبساط شتابدار عالم به دلیل چاه‌های پتانســیل گرانشی و عبور فوتون‌ها از آن‌ها لکه‌های سرد و گرم روی نقشه CMB ایجاد می‌کند یعنی انتقال به سرخ گرانشی انجــام می‌دهند که ســـبب می‌شـــوند طیف CMB نا همـــوار و نـــامنظم به نظر برسد. این اثر ســـاکس ولف است که اولین نشانه انرژی تاریک در عالم تخت می‌باشد.

کاوشگران دیگر انرژی تاریک

آ. خوشه‌های کهکشانی

خوشه کهکشــان‌ها و تعــدادی از گروهــای شــناخته شــده آن‌ها ’بزرگ‌تـــرین اجـــرام جهـــان هســـتند.یک خوشه کهکشانی از سه بخش تشکیل شده‌است؛ کهکشــان‌هایی که دارای میلیاردها ستاره‌اند، گــاز داغ بین کهکشــان‌ها و ماده تاریک، ماده‌ای با هویتی مرموز که بیش‌تــرین جــرم کهکشان را تشکیل می‌دهد.

ب. انفجارهـای پرتو گاما فـوران ناگهـانی و شـدید پرتو گاما در اعمـاق کیهـان. این پدیـده ده‌ها سـال به عنـوان یکی از پدیـده‌های مرمـوز اخترشناسی شـناخته می‌شد. امـــروزه معلـــوم شده‌است که بـــرخی از این انفجارها مربوط به ابرنواخترها، و برخی دیگر مربوط به مگنتارها یا مغنا اختر هستند.

منابع

Peebles, P. J. E. and Ratra, Bharat (2003). "The cosmological constant and dark energy". Reviews of Modern Physics 75 (2): 559–606. arXiv:astro-ph/0207347. Bibcode:2003RvMP...75..559P. doi:10.1103/RevModPhys.75.559

Ade, P. A. R. ; Aghanim, N. ; Armitage-Caplan, C. ; et al. (Planck Collaboration) (31 March 2013). "Planck 2013 Results Papers". Astronomy and Astrophysics (submitted). arXiv:1303.5062. Bibcode:2013arXiv1303.5062P

Ade, P. A. R. ; Aghanim, N. ; Armitage-Caplan, C. ; et al. (Planck Collaboration) (22 March 2013). "Planck 2013 results. I. Overview of products and scientific results – Table 9.". Astronomy and Astrophysics (submitted). arXiv:1303.5062. Bibcode:2013arXiv1303.5062P

First Planck results: the Universe is still weird" "and interesting

Sean Carroll, Ph.D., Cal Tech, 2007, The Teaching Company, Dark Matter, Dark Energy: The Dark Side of the Universe, Guidebook Part 2 page 46, Accessed Oct. 7, 2013, "...dark energy: A smooth, persistent component of invisible energy, thought to make up about 70 percent of the current energy density of the universe. Dark energy is known to be smooth because it doesn't accumulate preferentially in "...galaxies and clusters

http://hyperphysics.phy-astr.gsu.edu/hbase/astro/dareng.html

Carroll, Sean (2001). "The cosmological constant". Living Reviews in Relativity 4. .Retrieved 2006-09-28

Baum, L. and Frampton, P.H. (2007). "Turnaround in Cyclic Cosmology". Physical Review Letters 98 (7): 071301. arXiv:hep-th/0610213. Bibcode:2007PhRvL..98g1301B. doi:10.1103/PhysRevLett.98.071301. PMID 17359014

R. Durrer (2011). What do we really know about Dark Energy?. arXiv:1103.5331. .Bibcode:2011arXiv1103.5331D

Adam G. Riess et al. (Supernova Search Team) (1998). "Observational evidence from supernovae for an accelerating universe and a cosmological constant". Astronomical J. 116 (3): 1009–38. arXiv:astro-ph/9805201. Bibcode:1998AJ....116.1009R. .doi:10.1086/300499

Perlmutter, S. et al. (The Supernova Cosmology Project) (1999). "Measurements of Omega and Lambda from 42 high redshift supernovae". Astrophysical Journal 517 (2): 565–86. arXiv:astro-ph/9812133. Bibcode:1999ApJ...517..565P. .doi:10.1086/307221

The first paper, using observed data, which claimed a positive Lambda term was Paal, G. et al. (1992). "Inflation and compactification from galaxy redshifts?". ApSS 191: 107–24. Bibcode:1992Ap&SS.191..107P. .doi:10.1007/BF00644200

The Nobel Prize in Physics 2011". Nobel" .Foundation. Retrieved 2011-10-04

The Nobel Prize in Physics 2011. Perlmutter got half the prize, and the other half was shared between Schmidt and Riess.

Spergel, D. N. et al. (WMAP collaboration) (March 2006). Wilkinson Microwave Anisotropy Probe (WMAP) three year results: implications for cosmology.

Durrer, R. (2011). "What do we really know about dark energy?". Philosophical Transactions of the Royal Society A 369: 5102–5114. arXiv:1103.5331. Bibcode:2011RSPTA.369.5102D. doi:10.1098/rsta.2011.0285

Kowalski, Marek; Rubin, David (October 27, 2008). "Improved Cosmological Constraints from New, Old and Combined Supernova Datasets". The Astrophysical Journal (Chicago: University of Chicago Press) 686 (2): 749–778. arXiv:0804.4142. Bibcode:2008ApJ...686..749K. doi:10.1086/589937.. They find a best fit value of the dark energy density, \Omega_{\Lambda} of 0.713+0.027–0.029(stat)+0.036–0.039(sys), of the total matter density, \Omega_{M}, of 0.274+0.016–0.016(stat)+0.013–0.012(sys) with an equation of state parameter w of −0.969+0.059–0.063(stat)+0.063–0.066(sys).

آیا امکان پیش‌گویی وجود دارد؟

احتمالا شما خوابهایی دیده‌اید که در آن برخی حوادث آینده و اتفاقاتی که برای دیگران افتاده را در آن مشاهده کرده اید. روح انسان توانایی‌های بی‌شماری دارد و می‌تواند تا آن‌جا که خداوند اجازه می‌دهد اطلاعاتی را فرای محدودیت‌های مادی خود به دست آورد.

این موضوع در مورد جنها و موکلین هم صادق است. آن‌ها می‌توانند بخشی از نیت‌ها و افکار و اتفاقاتی که برای انسان رخ می‌دهد را بدانند ولی آن‌ها هم محدودیت دارند و نمی‌توانند از هر چیزی آگاه شوند.

جن

برای مثال وقتی حضرت سلیمان در حالی که به عصای خود تکیه داده بود فوت کرد هیچ کدام از جنها و شیاطین از مرگ او با خبر نشدند و فقط وقتی موریانه‌ها عصای او را خوردند و حضرت به زمین افتادند متوجه مرگ او و آزادی خود شدند. بنابراین جن‌ها هم عالم تمام و کمال غیب نیستند.

تنها کسی که از تمام غیب با خبر است خداوند است و او سرنوشت نهایی هر انسان را می‌داند. این در حالی است که شاید اطلاعات غیبی که یک انسان به دست می‌آورد مربوط به سرنوشت حتمی یک نفر نباشد و آن فرد بتواند آینده خود را با انجام کارهای خوب یا بد تغییر دهد بنابراین اعتماد کامل به پیشگویی افراد غیب گو کاری اشتباه است. کمک گرفتن از جن‌ها برای کسب

اطلاعات دیگران هم، چنین محدودیت‌هایی دارد. بنابراین مراجعه به فـــــال گـــــیران دارای موکل هم نمی‌تواند اطلاعـات کـاملا دقیقی را در مـورد احـوالات و اتفاقـات آینده شما در اختیار بگذارند.

پیشگویی

جن‌ها به دلیل محـــــدودیت‌های کمـــــتر مـــــادی راحت‌تر می‌توانند اطلاعات را از سراسر جهان جمع آوری کنند و می‌تواند شـــامل پرسش از ســـایر جن‌هـــا، سر زدن به منطقه مورد نظر بـرای کسب اطلاعـات و یا شـیوه‌هایی باشد که دقیقا از آن بـاخبر نیسـتم ولی آن‌ها هم دانـای غیب نیستند و حـتی اگر بخواهند اطلاعـات اضـافی را از آســـمان‌ها دریـــافت کنند توسط نـــور فرشـــته‌ها دور می‌شوند.

آینده ما بر اساس کارهـای فعلی ما و گذشـته‌ای که رقم زده ایم می‌تواند تغیـیر کند و اگر کسی از آینـده‌ای که بر اساس کارهایی که نباید انجام میداده مطلع شـود ممکن است تمایلی برای تغییر دادن آن پیـدا نکند بنـابراین امید خـــود را از دست می‌دهد. در برابر این آینـــده‌ای که قابل تغیـیر است اطلاعـاتی هم در مـورد آینـده وجـود دارد که قطعا در سرنوشت انســـان است و تنها خـــدا و بـــرخی اولیای او عالم آن هستند.

از این‌ها نتیجه گرفته می‌شود که در اختیار سپاردن خـود به فـــالگیران و اعتمـــاد کامل به آن‌ها هر چند که دارای موکل باشـند و بتوانند پـاره‌ای از اطلاعـات شـما را در اختیارتـان بگذارند کـاری اشـتباه بـوده و هر چند که تا حدودی می‌تواند کمک کننده باشد و به شـما اخطارهـایی

در مـورد حـوادث آینـده بدهند ولی این آینـده، سرنوشت حتمی شـــما نیست و شـــما هر زمـــان که اراده کنید می‌توانید آینده خـود را عـوض کنید. آن‌ها هم دانـای غیب نیستند و فقط به پاره‌ای از اطلاعات دسترسی دارند که می‌توانند با همان‌ها اعتمـاد کامل را در شـما ایجـاد کنند که همه‌چـیز را می‌دانند ولی بهـتر است در کنـار گـوش دادن به نصـــایح و اطلاعـــاتی که آن‌ها می‌دهند به عقل خود نیز مراجعه کرده و زندگی خود را از هر نقطه‌ای که در آن قرار دارید دچار تحول کنید.

آیا تجربه‌های نزدیک به مرگ حقیقت دارند؟

سؤالی که برای بسیاری مطرح است این است که معنی و تعبیر تجربه‌های نزدیک به مرگ چیست؟ آیا آن‌گونه که شکاکان ادعا می‌کنند این تجربه‌ها توهم بوده و زائیدهٔ فعالیت‌های غیرعادی مغز -که تعادل شیمیائی خود را در وضعیت بحرانی هنگام مرگ از دست داده است- میباشد؟ آیا این تجربه‌ها در اثر مواد داروئی استفاده شده بر روی بیماران به وجود می‌آیند؟ آیا ممکن است این تجربه‌ها نتیجهٔ نرسیدن اکسیژن به مغز شخص در حال مرگ باشد؟ آیا کسانی که ادعای تجربه NDE را کرده‌اند راست می‌گویند؟

آیا مجموعهٔ این گزارش‌ها دریچه‌ای را به روی ما به ماهیت مرگ باز می‌کند و نشانگر بقای ضمیر، بعد از فنای جسم ماست؟ آیا ادراک می‌تواند خارج از مغز آدمی و بدون آن وجود داشته باشد؟ آیا این تجربه‌ها به سؤالاتی اساسی دربارهٔ جهان و منشأ و هدف آن پاسخ می‌دهند؟ بحث راجع به صحت یا سقم گزارش‌های NDE بحث مفصلی است که در این‌جا نمیگنجد. در ادامه بدون شرح مفصل و به‌صورت خلاصه به مهم‌ترین شواهدی که دال بر صحت و واقعی بودن NDEها هستند می‌پردازیم [2].

1. برخی، NDEها را زائیدهٔ توهم و فعالیت‌های غیرطبیعی مغز در لحظات بحرانی قبل از مرگ دانسته و یا آن را نتیجهٔ نرسیدن اکسیژن به مغز در اثر ایست قلبی و تشویش و به هم ریختگی شیمیائی مغز خوانده‌اند.

در پاسخ به این گروه باید به این واقعیت اشاره کرد که از نظر دانش پزشکی مقدار فعالیت مغزی افراد را در هر لحظه می‌توان با نوار مغزی "ای‌ای جی" اندازه‌گیری کرد. بسیاری در حالی تجربه NDE داشته‌اند که نوار مغزی آن‌ها یک خط صاف را نشان می‌داده است. از نظر پزشکی این هنگامی اتفاق می‌افتد که سلول‌های مغزی هیچ فعالیت الکتریکی ندارند. در چنین شرایطی مغز توانائی تشکیل فکر و ایجاد تصور و تجسم را نخواهد داشت. در حالی که بسیاری از تجربه‌های NDE طولانی و دارای صحنه‌ها و جزئیات زیاد و به نسبت پیچیده‌ای هستند. اغلب افراد، تجربه خود را بسیار شفاف و زنده می‌خوانند و سطح درک و هوشیاری خود را در حین تجربه، به‌مراتب بالاتر از آگاهی و هوشیاری در حالت عادی و زندگی روزمره توصیف کرده‌اند. این افراد به حقیقی بودن آن‌چه دیده‌اند کاملاً اطمینان دارند و آن را کاملاً متفاوت از خواب دیدن یا توهمات ناشی ازبیماری یا تب یا مصرف مواد مخدر می‌خوانند. چنین توهماتی معمولاً مجموعه‌ای نامنظم وبدون انسجام است و توهم بودن آن برای افراد بعد از این‌که به حالت عادی برمی‌گردند روشن است. در چندین مورد، تجربهکنندگانی که قبلاً در طول زندگی خود از مواد مخدر یا شیمیائی توهم‌زا استفاده کرده بودند، بیان نموده‌اند که تجربه NDE آن‌ها کاملاً از مقوله‌ای متفاوت بوده است. این افراد هم‌چنین اظهار داشتهاند برخلاف آن‌چه دراثر مصرف مواد مخدر اتفاق میافتد که شخص بعد از برگشت به حالت عادی توهم بودن آن‌چه را دیده حس می‌کند، در مورد تجربه‌های NDE چنین مسئلهای صدق نمی‌کند. به‌علاوه، ماهیت و اجزاء توهمات ناشی از

مــواد شــیمیائی یا داروها بــرای افــراد مختلف بســیار متفاوت است و زمینه‌های قبلی ذهنی و عوامل محیطی نــیز در آن ســهم زیــادی دارنــد، تا جــایی که به‌ســختی می‌توان کمــترین شــباهتی در آن، بین دو نفر پیــدا کــرد. این در نقطهٔ مقابل تجربه‌های NDE است که گرچه برای هیچ دو نفـــری کـــاملاً یکســـان نیســـتند؛ اما در آن شباهت‌های خیره کننده و غیرقابل انکــاری وجــود دارد و دارای انسجام و یکپارچگی است.

تعــداد گزارش‌هــای NDE منتشر شــده به چند ده هــزار می‌رسد، این بــاوجود آن است که تنها اقلیت کــوچکی از کســانی که این تجربه‌ها را داشــته‌اند درصــدد منتشر و بازگو کردن آن برای عامه برمی‌آیند. باتوجه به تحقیقات متعدد و با مطالعهٔ تعدادی از این گزارش‌ها می‌تــوان دید که محورهای مشترک بین این تجربه‌ها مســتقل از ســن، زمینه‌های مذهبی و فــرهنگی، طبقــهٔ اجتمــاعی، ملیت و جنســـیت یا هرگونه عوامل محیطی است. بســـیاری از تجربه کنندگان دچار تحولات بعضاً عمیقی در زنــدگی بعد از تجربه خـــود می‌شـــوند و اهـــداف و ارزش‌هـــای آن‌ها دگرگـــون می‌گـــردد. البته این تغیـــیرات بـــرای بعضی نامحسوس‌تر و برای بعضی کاملاً بنیادی است.

البته باید به این نکته اشاره کرد که بعد از احیــاء، شــخص تجربه کننــده باید از طریق کانــال ارتبــاطی کلام و زبــان خود برای بازگو کردن این تجربه به دیگران استفاده کند؛ و گاهی اعتقادات و زمینه‌هــای فکــری افــراد روی نحــوهٔ تعبــیر و بیــان تجربه NDE آن‌ها مــؤثر است. به‌عنــوان مثـــال، در بســـیاری از NDEهـــا، تجربه کننـــده از دیـــدن وجودی نورانی صحبت می‌کند که ملاقــات با او احســاس

محبت و آرامش و لذت وصف‌ناپذیری را به شـخص القـاء می‌کند. تجربه کننـــدگان ممکن است بســـته به زمینـــهٔ مـذهبی فـرهنگی خـود ممکن است این وجـود را مسـیح، بودا، فرشـته، یا خـود خـدا خوانده‌اند. ولی صـرف‌نظر از نام‌گذاری، ماهیت ملاقات باوجودی نـورانی با جـذابیت و عشق بسیار زیاد مؤلفـهٔ مشـترکی بین اکـثریت تجربه‌ها است.

پیم ون لومل (Pim van Lommel)، پزشک متخصص قلب در طول 20 سال به‌طور علمی و اصولی و با دیدی محققانه تعداد زیادی از بیماران را که دچار ایست قلـبی شده بودند مورد بررسی قرار داده و نتایج آن را در سال 2001 در مجلـهٔ علمی لاست [17]ـ منتشر نمـود. نتیجـهٔ تحقیقــات او نشــان می‌دهد که هیچ نــوع ارتبــاطی بین تجربه‌های NDE و طـول زمـان ایست قلـبی، بی‌هوشی مریض، داروهای استفاده شـده یا تـرس قبلی شـخص از مــردن وجــود نــدارد. هم‌چــنین مطالعــات دیگر نشــان می‌دهند که ارتبــاطی بین زمینه‌هــای فــرهنگی شــخص، نژاد، طبقه اجتماعی، تحصیلات، و حــتی آگــاهی و اطلاع قبلی از این پدیده یا عـدم آن، و تجربه‌هـای NDE وجـود ندارد. ون لومنت از تحقیقات خود نتیجه گیری می‌کند که ضمیر ما بعد از مرگ باقی خواهد ماند.

1. تعــداد زیــادی گــزارش وجــود دارد که در آن تجربه کننده در حالی که فاقد هر گونه علائم حیـات بـوده توانســـته اتفاقـــاتی که در دنیـــای فـــیزیکی رخ می‌داده، مثلاً فعالیت‌هـــای پزشـــکان در اتـــاق بیمارستان بر روی بدن او یا حرف‌هـای اطرافیـان را دیـــده و شـــنیده و بعد از احیـــاء آن‌ها را با ذکر

جزئیات بازگو کند. مشاهده بدن خود از خارج یکی از مشترک‌ترین قسمت‌های(یکی از رایجترین اشتراکات میان) NDEهاست. تجربه کننده‌ها توانسته‌اند حتی اتفاقاتی را که دور از محل بدنشان، مثلاً مکالمات بین دکترشان و اعضاء خانواده را در اتاق انتظار بیمارستان به‌درستی گزارش کنند. یکی از مشهورترین موارد از این گونه NDEها مربوط به خواننده و ترانه نویس آمریکایی پم رینولدز (Pam Reynolds) است که در سال 1991 در سن 35 سالگی، در حالیکه به علت بسته شدن یک رگ مهم مغزی، در بیمارستان مشهور سنت جوزف، از ناحیه سر مورد عمل جراحی قرار گرفت، اتفاق افتاد [9].

Pam Reynolds

این یک عمل جراحی بسیار مشکل بود و با روشی ویژه که به‌اصطلاح پزشکی «هیپوترمیک کارداک ارست» (hypothermic cardiac arrest) نامیده می‌شود انجام گرفت. برای این جراحی دمای بدن پم رینولدز به 16 درجه تقلیل داده شد و توسط دستگاه، گردش خون و تنفس وی متوقف شده و جریان خون از مغز وی قطع گردید. به‌علاوه، در تمام طول عمل چشم‌های او توسط یک برچسب نواری و گوش‌های او توسط گوشی کاملاً بسته بود. پم رینولدز در حین عمل برای مدتی علائم حیات را کاملاً از دست داد در حالی که نوار مغزی او کاملاً یک خط صاف را نشان میداد. بعد از احیاء و بهوش آمدن، وی توانسته بود جزئیات آن‌چه در اتاق عمل در این مدت رخ داده را برای پزشکان و پرستاران بازگو

کند. گزارش او شامل گفتگوهای بین پزشکان در اتاق عمل، شکل ابزاری که برای عمل بر روی او استفاده شده و فعالیت‌های دیگری که در آن حین رخ می‌داده مانند ورود و خروج افراد از اتاق عمل بود. گزارش‌های او با واقعیت کاملاً تطابق داشت که بسیار شگرف بوده و به هیچ شکل با اصول علمی و عادی که ما می‌شناسیم قابل توجیه نبوده و نیست. پم رینولدز هم‌چنین می‌گوید که در حین این NDE نوری را دید که به‌شدت به آن جذب شده و به‌طرف آن حرکت کرده بود. با نزدیک شدن، نور بسیار درخشنده‌تر شده و به‌تدریج او متوجه شد که می‌تواند عده‌ای از بستگان ازجمله مادربزرگ و عموی خود را که مرده بودند، در این نور ببیند. پم می‌گوید که با آن‌ها از طریق تله‌پاتی و ضمیر صحبت نموده است. ولی بعد از مدتی به او گفته شده بود که باید به بدن خود بازگردد ولی او نگاهی به بدن خود نموده و از این کار ممانعت کرد. عموی پم سعی کرد که او را ترغیب به بازگشت به بدن کند و درست در لحظه‌ای که پم از بیرون می‌دید که پزشکان دستگاه شک را روی بدن او گذاشته و به برای به‌کاراندازی قلبش به او شک وارد می‌کنند، احساس کرد به‌سوی بدنش به‌شدت هل داده شده و ناگهان خود را در بدن یافت. او می‌گوید که احساس بازگشت به بدن مانند احساس شیرجه زدن در آب مخلوط با یخ بود.

1. کسانی که کور مادر زاد بوده‌اند توانسته‌اند در حین تجربه NDE خود ببینند. در کتاب «زندگی پس از زندگی» دکتر مودی به گزارش NDE پیرزنی که از بچگی کور بوده اشاره می‌کند. وی بعد از احیاء، جزئیات آن‌چه در اتاق عمل رخ داده بوده و شکل

ابزاری که مورد استفاده قرار گـرفت، افـرادی که از اتاق وارد و خـارج شـدند، و گفت‌وگوهـای میـان آن‌ها را بازگو کرده بود. بـرای پزشک و پرسـتاران این امر غیرقابل باور بود و به همین دلیل او را به دکتر مودی که در این زمینه تحقیق می‌کرد معرفی کردند.نمونهٔ دیگـر، زنی بـود که دچـار ایست قلـبی شده و خواهر او نیز به خاطر دیابت شدید در بخش دیگری از همان بیمارسـتان در حـالت کما بـود. این زن بلافاصـله بعد از احیـاء به پزشک خـود گفت که خـواهر من درگذشـته است. پزشک در ابتـدا آن را انکـار کـرد، ولی بعد از اصـرار زن، پرسـتاری را به بخش دیگر فرسـتاد که از حـال خـواهر او بـاخبر شـوند. معلـوم شد که ادعـای او صـحت داشـته و خواهر او در همان زمان درگذشته بوده است.

دکـتر کن رینگ (Kenneth Ring)ـ و شـارون کـوپر (Sharron Cooper)ـ نتیجه تحقیقات دو سالهٔ خـود را بر روی تجربه‌هـای NDE افـراد نابینا در کتـاب «دید ذهن» منتشر کردند [5].ـ در این کتـاب تجربیـات 31 نمونه از نابینایانی که برخی از آنـان به‌طـور مـادرزادی دچـار این نقیصه بوده‌اند بیـان شـده است. این افـراد توانسـته‌اند پس از بازگشت به زنـدگی، اشـیاء، اشـکال و رنگهـای اطراف خـود را چنـان که بـوده است با جزئیـات توصـیف کنند. یکی از نمونه‌ها زنی 45 ساله به نـام ویکی امیپگ است که عصب بینـائی او به خـاطر اشـکال در دسـتگاه اینکوبیتـور و دریـافت اکسـیژن زیـاد در حین تولد به‌کلی آسیب دیده و بینائی خود را از دست داده بود. قلب او در 45 سالگی در حین یک عمل جراحی برای مدتی متوقف شـده و دوبـاره به کـار انداخته شد. وی بعد از به هـوش

آمــدن توانست بــرخی از جزئیــات مختلف آن‌چه که حین عمل در اتاق عمل و پیرامون آن می‌گذشته راعیناً بــازگو کند.

1. کودکان زیادی تجربه NDE داشته‌اند و گزارش‌های آن‌ها شــباهت به تجربه بزرگ‌ســالان دارد، بااین‌که این کودکان هنــوز آشــنایی قبلی با این پدیــده یا با تعلیمات دینی و مــذهبی نداشــته و ذهنیــتی نــیز از مرگ و جهــان مــاوراء و معنــویت ندارند و محتــوای ذهنی آن‌ها تفاوت زیادی با بزرگ‌سالان دارد.

Kids angels

دکتر ملوین مرس (Melvin Morse)، استادیار و پزشک بخش کودکــان بیمارســتان واشــینگتن در آمریکــا، که هیچ اعتقادی به زندگی بعد از مــرگ نداشــت، در ســال 1982 در حین طبابت با اولین مورد NDE یک کودک در کار خود روبــرو شد [4].ـ وی در حــالی که در یک کلینیک در شــهر پوکــاتلو در ایــالت آیــداهو مشــغول به طبــابت بــود دخــتر بچه‌ای را که در اثر غــرق شــدن در اســتخر تمــام علائم حیات را از دست داده بود و بــرای مــدت 19 دقیقه قلب او متوقف بود را احیاء کرد. این کودک بعد از احیاء بــرای دکتر مرس تعریف کرد که چگونه بدن خود و دکــتر مــرس را در حالی که روی بدن او کار می‌کرده و سعی در احیاء آن داشــته است را از بــیرون می‌دیــده است. او بعد از احیاء جزئیات بسیاری از آن‌چه در حین 19 دقیقهٔ توقف قلبیاش در اتاق بیمارســتان رخ داده بــوده است را بــرای دکتر مــرس بــازگو می‌کند و می‌گوید که از تــونلی آجــری عبور کرده و به‌جایی بســیار زیبا و نــورانی رســیده بــوده است. دکــتر مــرس به کــودک گفت که نمی‌تواند این را

به‌راحتی باور کند و کودک در جواب گفت «نگـران نبـاش دکتر مرس، بهشت حقیقت دارد». بـازگو کـردن جزئیـات اتفاقـات بیمارسـتان و آن‌چه در آن اتـاق می‌گذشـته در حالی که کودک هیچ علائمی از حیات نداشته، برای دکـتر مرس یک شُک فکری بود و باعث شد او آن را در ژورنال علمی بسـیار مشـهور «انجمن پزشـکی کودکـان آمریکا» به‌عنـــوان یک مقاله منتشر کند. بـــاوجود جنبه‌هـــای خارق‌العـاده این اتفـاق، دکـتر مـرس هم‌چنـان در شک و ناباوری خود باقی بود، ولی بعد از این‌که موارد مشابهی را از سایر پزشکان می‌شـنود تصـمیم به تحقیق جـدی در این زمینه می‌گیرد. او در یک بررسی، 26 کودک که مرده و دوباره احیاء شده بودند را مورد مطالعه قـرار داد و آن را با 131 کـودک که به‌شـدت مـریض بودند ولی علائم حیات را از دست ندادند مقایسه کرد. وی دریـافت که 23 کـودک از 26 نفـر، تجربه NDE داشـته‌اند در حـالی که هیچ‌یک از 131 کـودک در گـروه دوم چـنین تجـربه‌ای را نداشـته‌اند. بعد از این تحقیقـات، دکـتر مـرس مطالعه چندین سـال‌های را روی زنـدگی این کودکـان و اثر NDE روی آن‌ها آغاز کرد و دریافت که در حقیقت تجربه NDE در زنـدگی این کودکـان اثر مثبـتی گذاشـته و خصائصی مانند مهربـــانی و گذشت را در این کودکـــان به‌طـــور بارزتری افزایش داده است. تعدادی از تجربیات کودکـان از سـنین و ملیت‌هـای مختلف در این تارنما در قسـمت «تجربیات کودکان» عرضه شده است.

1. NDE بسیاری از افراد تـأثیرات عمیقی در زنـدگی آن‌ها داشـته و بـاعث تغیـیراتی شـگرف در زنـدگی آن‌هـــا، در جهت درس‌هـــای که از تجربه خـــود گرفته‌انـد، شـده است. در سـال‌های اخـیر توجه

رسانه‌ها و دانشمندان غربی به این پدیده به‌شـدت افزایش یافته است و محققـان زیـادی مانند دکـتر رینگ (Ring, 1984)، مـارگوت گـری (Margot Grey, 1985)، چـارلز فلین (Charles Flynn, 1986)، و آتـواتر (P.M.H. Atwater, 1988) همگی در این زمینه تحقیق کـرده و جنبه‌هـای روانی و تغییرات شخصیتی افرادی که تجربه NDE داشته‌اند را مورد بررسی قرار داده‌اند. نتایج تمـام این تحقیقـات نشـان داده است که این تجربه‌ها اثـرات عمیق و پایـداری روی شخصـیت و رفتـار و جهـان بیـنی افـراد تجربه کننـده می‌گـذارد. این تغییرات تقریباً همیشه در جهت مثبت اسـت، مانند احساس هدف دار بودن جهان و آفرینش، احسـاس وجـود معنـائی عمیق بـرای زنـدگی، احسـاس مسئولیت و رسالت در زندگی، تغییر شغل و نحـوهٔ زندگی کردن و گـاهی وقف کـردن زنـدگی خـود به امور خیریه، مهربـان‌تر و صـبورتر شـدن با مـردم، ترک اعتیاد به مواد مخـدر یا الکل و تغیـیراتی دیگر از این قبیل [65]. این تغییرات معمولاً صـرف‌نظر از جنبه‌هـای اعتقـادی و مـذهبی شـخص، قبل از تجربه اوست.

گردن آلن (Gordon Allen)، مدیرعاملی بسیار موفق و ثروتمند در شـهر سـیاتل آمریکا بـود که به‌عنـوان مـدیر عامل سـال شـناخته شـده بـود. او بعد از تجربه خـود در سال 1993 که در اثر ایست قلبی اتفاق افتاد، از شـغل خـود اسـتعفا داده و زنـدگی بسـیار مرفه و شـهرت و روابط اجتماعی متعدد خود را کنـار گذاشت و به زنـدگی نسبتاً سـاده‌ای روی آورد و شـغل مشـاوره به جوانـان و

کودکانی که دچار مشکلات شخصی و خانوادگی هستند را انتخاب نموده و به‌عنوان یک کشیش در کلیسا نیز مشغول به خدمت شد. گزارشی مستند دربارهٔ او و این رویداد به نام "روزی که مُردم" در سال 2003 در کانال 2 شبکهٔ بی‌بی سی بین‌المللی و متعاقباً در چندین شبکه تلویزیونی دیگر در آمریکا و اروپا پخش شد [6].

هوارد استرم، استاد سابق و رئیس دانشکدهٔ هنر دانشگاه کنتاکی هیچ اعتقادی به خدا و زندگی بعد از مرگ نداشت. او در سال 1985 در حین یک سفر علمی به همراه عده‌ای از دانشجویان خود به اروپا، دچار خون ریزی شدید روده شده و به بیمارستانی در پاریس منتقل می‌گردد. بعد از معاینه به او گفته می‌شود که نیاز به عمل جراحی فوری دارد. در آن موقع به خاطر تعطیلات آخر هفته، کارکنان کافی و پزشک متخصص در بیمارستان نبوده و جراحی او به تعویق می‌افتد. در این مدت هوارد استرم ساعت‌ها درد و خونریزی را تحمل کرد و در حالی که منتظر جراحی بود برای مدتی قلب او متوقف شده و می‌میرد. او بعد از احیاء به‌کلی متحول شده و زندگی خود را وقف رساندن پیام معنویت به مردم نمود. وی که یک منکر به تمام معنی بود به‌طور تمام وقت در کلیسا به‌عنوان کشیش مشغول به کار شد. تجربه NDE وی در چندین برنامه تلویزیونی مختلف در آمریکا، من‌جمله شوی تلویزیونی مشهور اپرا وینفری، 48 ساعت، کانال دیسکاوری و شوی امروز پخش شد [7].

Howard Storm-B&W

دکتر «جیل بولت تیلر» (Jill Bolte Taylor)، دانشمند و متخصص مغز از دانشگاه‌های ایندیانا وهـاروارد در آمریکا است که او نیز در سن 37 سالگی در اثر پاره شدن یکی از رگ‌های مغزی و خون ریزی شدید دچار یک سکتهٔ قوی شده و در نتیجه خود تجربه NDE داشت. در سـال 2008 دکـتر تیلر توسط مجلـهٔ مشـهور تـایمز آمریکا در لیست 100 نفر از اثرگـذارترین افـراد قـرار داده شد. وی در کتاب خود به نام "حـرکت من به‌سـوی بصـیرت: سـیاحت شخصی یک دانشـــمند مغز" می‌گوید که متوقف شـــدن فعالیت‌هـای مغـزی او بـاعث شد که حقیقت را از چشم انداز جدیدی ببیند، با دیدی باز و بدون مـنیت و اتصـال به گذشته و آینـده. او در کتـاب خـود می‌گوید «... احساسی بـالاتر و پر از شـعف مـرا در خـود گـرفت. در این حـال آگاهی من به سـطحی فراگـیر و تمـام شـمول گسـترش یافت، چون یکی بـودن با تمـامی هسـتی. دیگر مرزهـای بین خـود و جهـان اطـراف را حس نمی‌کـردم و خـود را مانند (انرژی) سیالی حس می‌کـردم که در تمـام فضا در جریـــان است. من وارد آن‌چه بودائیـــان آن را نیروانا می‌خوانند شده بودم.»

1. ممکن است عـــده‌ای این گونه تصـــور کنند که این گزارش‌ها می‌توانند دروغ باشـــند و بـــرای کسب توجه سـاخته و پرداخته شـده باشـند. نفع شخصی یکی از بزرگ‌تـــرین انگیزه‌هـــای دروغ گفتن است. افـــرادی که این تجربه‌ها را بـــازگو کرده‌اند نه تنها هیچ‌گونه سودی از بازگو کردن آن نبرده‌انـد، اکـثراً با تمسخر دیگران روبرو شـده و چهبسا به تـوهم و هـــذیان گـــویی متهم شـــده‌اند و گـــاه دوســـتان و نزدیکان را از خود رانـده و حـتی همسر خـود را از

دست داده‌اند. بســـــیاری از تـــــرس عکس‌العمل نزدیکـان، آن را در ابتـدا تنها با پزشک و یا پرسـتار خود در میان گذاشته‌اند.

با نگاهی منصـفانه نمی‌تـوان تمـامی این مـوارد را دروغ پنداشت. تعداد گزارش‌های منتشر شـدهٔ NDE به چند ده هزار می‌رسد و شباهت‌های بین آن‌ها که توسط افـرادی کاملاً متفاوت از سنین و زمینه‌های فکـری و کشـورها و تحصیلات و زمینه‌های مذهبی مختلف گزارش شده است، حتی شکاک‌ترین افراد را به فکر فرو می‌برد.

بـرخی که از نزدیک با این تجربه‌ها آشـنایی ندارند بر این تصورند که این گزارش‌ها برای ترویج مذهب یا اعتقاد به خدا سـاخته و پرداخته شـده‌اند. ما در بـالا در مطـالبی را عرضه کـردیم که پاسـخی به این اشـکال نـیز می‌باشـند. همان‌گونه که گفته شد بســـیاری از این تجربه‌ها توسط کودکان خردسالی گفته شده که آشنایی با هیچ گونه دین و مذهب یا حتی مفهـوم خـدا یا جهـانی دیگر نداشـته‌اند. بسیاری از تجربه کنندگان نه تنها اصلاً مذهبی نبوده‌انــد، بلکه منکر خدا و حیات پس از مرگ نـیز بوده‌اند. بـالاخره باید خاطر نشان کرد که اکثر قـریب به‌اتفـاق کسـانی که از تجربه خود سخن گفته‌اند، افرادی کاملاً عـادی هسـتند که علاقه یا احسـاس وظیفـهٔ خاصی بـرای تـرویج دین و مذهب ندارند. هم‌چنان با خواندن این گزارش‌ها می‌توان دید که در آن‌ها ترویج و یا دعوت به دین و مـذهبی خـاص وجود ندارد.

1. همان‌گونه که به آن اشـــاره شـــد، در اکـــثر این تجربه‌ها می‌توان جنبه‌هـای مشـترک زیـادی یـافت، صـــرف‌نظر از فرهنـــگ، ســـن، ملیت، جنســـیت،

تحصیلات، مذهب، موقعیت اجتماعی و مالی و حتی اعتقادات تجربه کننده. تحقیقات نشان می‌دهد که هیچ یک از این عوامل تأثیر قابل توجهی روی محتوای این تجربه‌ها ندارند.

به‌علاوه، تقریباً تمامی این افراد با اطمینانی کامل و مطلق از تجربه خود سخن می‌گویند و واقعی بودن آن را مانند واقعی بودن زندگی روزمره و حتی فراتر از آن می‌دانند. تمامی این افراد به معنوی و جهانی بودن تجربه خود اطمینان دارند. اگر این تجربه‌ها توهم و رؤیا باشند منطقی است که نباید این‌چنین اکثریت قریب به‌اتفاق، آن را بسیار حقیقی بدانند و انتظار است که لااقل بخش نه چندان کوچکی از تجربه گران بعد از بازگشت به زندگی عادی و سلامت جسمانی، توهم بودن تجربه خود را تا حدودی درک کنند.

1. در مرور زندگی، افراد اتفاقاتی از گذشتهٔ خود را می‌بینند که آن را به‌کلی فراموش کرده بودند و یا این اتفاقات در زمانی رخ داده که بسیار خردسال بوده‌اند و یاد آوری آن بسیار بعید می‌بوده. هم‌چنین بسیاری اقوام یا دوستان درگذشته خود را ملاقات کرده‌اند. گاهی تجربه کننده قبل از تجربه خود از مرگ کسی که روح او را دیده است بی‌خبر بوده و بعد از برگشت به دنیا خبر مرگ آن شخص برایش محرز می‌گردد. یا به‌عنوان مثال مواردی که شخصی برادر یا خواهر خود را که قبل از تولد او مرده بوده و او از وجودش به‌کلی بی‌خبر بوده (زیرا پدر و مادر و اطرافیان آن را کتمان کرده بودند) را ملاقات کرده است. کلتون

برپو، یک پسر 4 ساله اهل ایالت نبراسکا در آمریکا بـود که در سـال 2003 در حین یک عمل جـراحی اورژانسی بر روی آپانـدیس، به‌طـور مـوقت جـان خود را از دست داد. بعد از بهـوش آمـدن، او بـرای پدر و مادرش در مورد ملاقات با خواهرش که قبل از تولد او، در هنگام به دنیا آمدن مـرده بـود گفت. این برای پدر و مادر کلتون بسیار تعجب انگیز بود، زیرا هیچ کس هرگز به او چیزی دربارهٔ این خـواهر سـقط شـده نگفته بـود و عامـداً این مسـئله از او کتمان شده بود. او هم‌چنین از ملاقـات با پـدر پـدر بـزرگش که 30 سـال پیش درگذشـته بـود، با جزئیاتی که دانستن آن‌ها برای او محال بـود، گفت و اتفاقات و کارهایی را که افراد خـانواده در حین مرگ موقت او می‌کردند را بازگو کرده بود [47].

2. بعضی مدعی هستند که اثبات علمی محکمی بـرای صـحت گزارش‌هـای NDE وجـود نـدارد و بنـابراین آن‌ها را غیرقابل باور می‌دانند. در جواب باید گفت که موارد زیـادی از گزارش‌هـای NDE وجـود دارند که فـرد احیـاء شـده پس از بازگشت به زنـدگی، وقـایعی را که در حـال مـرگ مـوقت وی در بیمارسـتان یا اتـاق عمل گذشـته است را بـرای دیگـران با جزئیـات ذکر کـرده که به بـرخی از این نمونه‌ها در تجارب دکتر مرس اشاره شد.

این‌ها فقط چند مثال از موارد بی‌شـماری هسـتند که در آن افراد بعد از احیاء توانسته‌اند گزارشی دقیق از آن‌چه در حال مرگ مـوقت در محیط پـیرامون آن‌ها می‌گذشـته بدهند. این گزارش‌ها تفکر و شـناخت امـروزهٔ ما را

دربارهٔ ضمیر انسان زیر سؤال می‌برند و در حال حاضر با تئوری‌های علمی قابل توجیه نیستند. ولی باید این نکته را خاطر نشان کرد که اصولاً چنین مقولاتی را نمی‌توان به‌راحتی در حوزهٔ علم قرار داد. علم، شناخت ما راجع به ارتباط بین پدیده‌های مادی است. علم برای بررسی یک پدیده و اثبات یا نفی آن نیاز به مشاهدهٔ و اندازه‌گیری قابل تکرار آن پدیده دارد و در غیر این صورت نمی‌تواند آن را تائید و یا رد کند. واضح است که مقوله‌های زندگی پس از مرگ و بیشتر جنبه‌های NDE این خصوصیت لازمهٔ علم را ندارند و بنابراین اثبات علمی و مستقیمی برای آن‌ها نیست. ولی گزارش‌هایی مانند پم رینولدز و امثال آن می‌تواند بیانگر صداقت این افراد باشد.

آیا جهــان لبه‌ای دارد؟ آیا انســان قــادر به مشــاهده آن خواهد بود؟

دانشـمندان می‌دانند که کیهـان با سـرعت فزاینـده‌ای در حال انبساط است. بنابراین اگر همانند بادکنک باشد، چه چیزی در حال رشد است؟ به عبـارت دیگـر، چه چـیزی در ورای کیهــان شــناخته شــده قــرار دارد؟ تعریف عبــارت «مــاورای کیهــان» به این معــنی است که کیهــان دارای لبه‌ای است. این‌جاست که همه‌چیز پیچیده می‌شود، زیـرا دانشمندان مطمئن نیستند که چنین چـیزی وجـود داشـته باشد. پاسخ به این سوال به نحوه نگاه فرد به آن بستگی دارد.

حــالت دیگر بــرای پرســیدن این ســؤال این است که آیا می‌توانید به جـــایی بروید که از آن‌جا بتوانید مـــاورای کیهــان را ببینیــد؟ حــالتی مشــابه نگــاه کــردن از لبه یک صـخره یا نگـاه کـردن از طریق یک پنجـره و دیـدن نمـای بیرون سـاختمان، در پاسخ به این عبـارت می‌تـوان گفت که احتمالاً اینگونه نیست.

رابرت مک نیس (Robert McNees)، استادیار فیزیک در دانشـگاه لویــولا شــیکاگو می‌گوید: یکی از دلایل شــامل اصل کیهان شناسی (cosmological principle)، است. اصل کیهــان شناسی بیــان می‌کند که توزیع مــاده در هر نقطه از کیهــان تقریبــاً به همــان انــدازه در قســمت‌های دیگر است، صـرف نظر از این‌که به چه جهت نگـاه کنیـد؛ دانشمندان این وضعیت را با اصـطلاح جهـان ایزوتروپیک (isotropic) بیان می‌کنند.

اصل کیهان شناسی تا حدودی در نتیجه این عقیده است که قوانین فیزیک در همه جا یکسان هستند. مک نیس در ادامه می‌گوید: در این‌جا تنوع محلی زیادی وجود دارد، ستاره‌ها، کهکشان‌ها، خوشه‌ها و غیره. اما به طور معمول همه آن‌ها در مقادیر قابل توجه و بزرگی از فضا قرار دارند و هیچ جایی از فضا واقعاً متفاوت از سایر نقاط نیست.

این مفهوم دلالت بر این دارد که جهان لبه‌ای ندارد. جایی وجود ندارد که در آن کیهان به پایان برسد، جایی که در آن بتوان ماورای کیهان را دید وجود ندارد.

یک مقایسه که اغلب برای توصیف جهان بدون لبه استفاده می‌شود، سطح بادکنک است. یک مورچه بر روی چنین سطحی می‌تواند از هر جهتی قدم بزند در اینصورت به نظر می‌رسد که این سطح بی‌مرز است، یعنی مورچه به جایی که سفر خود را از آن‌جا آغاز کرده می‌رسد، اما آن‌جا دیگر پایان سفر نخواهد بود. بنابراین حتی اگر سطح یک بادکنک از تعداد محدودی از واحدهای مربع تشکیل شده باشد، هیچ لبه‌ای برای آن وجود ندارد، (از آن‌جایی که می‌توانید برای همیشه در هر جهت حرکت کنید) هیچ مرزی وجود ندارد. علاوه بر این مرکزی نیز وجود ندارد، زیرا هیچ نقطه‌ای بر روی سطح کروی بادکنک وجود ندارد که بر بقیه نقاط ارجحیت داشته باشد. جهان نسخه‌ای سه بعدی از پوسته بادکنک است.

آیا جهان لبه دارد

تصویری که تلسکوپ فضایی‌هابل از خوشه‌ی کروی NGC 6397 گرفته است. این خوشه 7200 سال نوری

فاصله دارد و تخمین زده می‌شود که 13٫5 میلیارد سال سن داشته باشد. این بدان معـنی است که خوشه کـروی NGC 6397 یکی از اولین اشـیاء کهکشـان ما است و کمی پس از بیگ بنگ تشکیل شده.

جهان بادکنکی

اما اگر هیچ انتها یا لبه‌ای بـرای جهـان وجـود نداشـته باشد، جهان چگونه می‌تواند منبسط شود؟

بـرای پاسخ به این سـوال باید دوبـاره از قیـاس بادکنک اسـتفاده کـنیم. اگر بخـواهیم هـوای بیشـتری به بادکنک اضـافه کـنیم، مورچه‌ها مشـاهده خواهند کـرد که اشـیاء روی سطح بادکنک در حال دور شـدن از آن‌ها هسـتند. و هرچه فاصـله جسم از مورچه بیشـتر باشـد، آن جسم با سرعت بیشتری دور خواهد شد. فارغ از این‌که مورچه‌ها با چه سرعتی حرکت می‌کننـد، سـرعتی که اجسـام با آن در حال دور شدن هستند همـان روابط را دنبـال می‌کند. اگر مورچه‌ها معـادله‌ای داشـته باشـند که توصـیف کند دورترین اشیاء چقدر سریع دور می‌شـوند، این معادله به همان روش در هر نقطه از سطح بادکنک کار می‌کند.

با این حـال هنگـامی که بادکنک‌ها بـاد می‌شـوند، در یک فضای سه بعـدی در حـال گسـترش هسـتند. مشـکل این است که این وضعیت در مورد جهان صدق نمی‌کند. طبق تعریف جهان شامل همه‌چیز است، بنابراین خـارج وجـود ندارد. اسـتیون‌هاوکینگ (Stephen Hawking)ـ دربـاره این مـورد گفته که کل سـؤال بی‌معـنی اسـت، زیـرا اگر جهان از هیچ چیز به وجود آمد و پس از آن همه‌چیز را به وجـود آورد، پس پرسـیدن آن‌چه در ورای کائنـات وجـود

دارد مانند پرسـیدن این است شـمالِ قطب شـمال است کجاست.

دکتر کیتی مک (Katie Mack)ـ اخترفیزیکدان نظـری از دانشگاه ملبورن می‌گوید: فکر کـردن به این‌که جهـان در حـال کـاهش چگـالی است احتمـالاً مفیـدتر از انبسـاط جهان باشد. وی اعتقاد دارد که با انبساط جهـان، غلظت ماده رو به کاهش است.

کهکشان‌ها به دلیل فاصله زیاد از یک‌دیگر دور نمی‌شوند بلکه این فضاست که بزرگ‌تر می‌شـــود. بنـــابراین اگر موجودات فرازمینی هم مانند انسـان‌ها به کهکشـان‌های دیگر نگاه کننـد، احسـاس می‌کنند که همه کهکشـان‌ها در همه جهـات در حـال دور شـدن از آن‌ها هسـتند و فقط کهکشان خودشان است که ثابت است.

از آن‌جا که فضا در حـــال انبســـاط است ممکن است کهکشـــان‌ها بـــدون آن‌که قـــانون نســـبیت را نقض کنند (براساس قـانون نسـبیت هیچ چـیز نمی‌تواند سـریعتر از نـور در خلاء حـرکت کند) طـوری دیـده شـوند که گـویی ســـریعتر از نـــور حـــرکت می‌کنند. به گفته مک انـــدازه واقعی جهـان قابل مشـاهده از هر جهت 46٫5 میلیـارد سال نـوری اسـت، حـتی اگر جهـان فقط 13٫8 میلیـارد سال پیش آغاز شده باشد. اما این مـورد بـرای مشـاهده جهـان توسط انسـان‌ها محـدودیتی به نـام عـالم قابل مشـاهده (Observable Universe)ـ ایجـاد می‌کند. هیچ چیز خـارج از شـعاع 46٫5 میلیـارد سـال نـوری بـرای ما زمینی‌ها قابل رویت نیست و هرگز نخواهد بـــــود. دلیل این امر، این است که فاصله بین اشیاء در جهـان بیشـتر

می‌شود و نرخ سریع‌تر آن از سرعت پرتوهای نوری است که به زمین می‌رسند.

علاوه بر آن نرخ انبساط یکنواخت نیست، کسری از ثانیه بعد از بیگ بنگ دوره گسترش شتابی به نام تورم وجود داشت که طی آن، جهان با سرعتی بسیار سریع‌تر از اکنون رشد می‌کرد. به این دلیل تمام مناطق فضا هرگز از زمین قابل مشاهده نخواهند بود. مک خاطرنشان کرد: با فرض دوره تورمی که اتفاق افتاده، جهان در واقع 1023 برابر بزرگ‌تر از آن 46٫5 میلیارد سال نوری است که بشر توانایی مشاهده آن را دارد. بنابراین اگر لبه‌ای برای جهان وجود داشته باشد، خیلی دورتر از آن است که زمینی‌ها بتوانند آن را، و هرگز مشاهده نخواهند کرد.

تماشا کنید: فیلم شکل گیری جهان پس از بیگ بنگ

فضای نامتناهی؟

این‌که جهان در فضای نامتناهی به وجود آمده است یا نه، مک می‌گوید که به صورت یک سوال بی‌جواب باقی مانده است. به گفته وی ممکن است کیهان ما در درون جهانی با یک بعد اضافه‌تر قرار داشته باشد، همانطور که یک کره با سطح دو بعدی در جهان سه بعدی قرار می‌گیرد.

یک عامل دیگر این است که آیا جهان از هیچ و از طریق نوسانات کوچک در خلاء ایجاد شد، یا همانطور که‌هاوکینگ و جیمزهارتل (James Hartle) پیشنهاد می‌کنند: زمان و مکان در آغاز تقریباً قابلیت تبدیل به یک‌دیگر را داشتند. با این مورد، پرسیدن این‌که قبل از

این جهان چه چیزی وجود داشته و یا در ورای کیهـان چه چیزی وجود دارد، یک سوال بی‌معنی است.

مک می‌گوید: تلاشهای زیادی برای حل این مسـئله که آیا جهان مانند یک کره است و در خـود خمیـده می‌شـود، به گــونه‌ای که اگر در یک جهت حــرکت کنید ســرانجام به نقطه شروع خود بـاز خواهید گشـت، انجـام شـده است. وی گفت: ما به دنبال نقاط تکـراری در آسـمان هسـتیم. این چیزی است که مردم هنگامی که به دنبـال شـواهدی برای جهان متنـاهی هسـتند، جسـتجو می‌کنند.فضـای ما می‌تواند یک فضـای سه بعـدی تعبیه شـده در یک فضـای چهـار بعـدی باشد (جهـان چهـار بعد دارد که انسـان‌ها با آن‌ها سه بعد فضا و یک بعد زمــان تعامل دارنــد، اما این بدان معـنی است که یک بعد مکـانی چهـارم اضـافی نـیز وجود دارد).

اگر ستاره شناسان دو نقطه در دو طرف مخالف آسمان پیــدا کنند که دقیقــاً یکســان باشــند، این کشف مــدرک بسیار قوی برای این فرضیه خواهد بود که جهان منحـنی اسـت، گرچه هیچ تضـمینی بـرای اثبـات‌ای فـرض وجـود ندارد. در حالی که برخی نظریه‌های کیهان شناسی مانند نظریه ریسمان ابعاد بالاتری را پیشنهاد می‌دهنـد، اما در بسـیاری از این نظریـات جهـان پیچیـده و کوچک خواهد بود، در حـالی که در نظریه جهـان منحـنی با بعد اضـافی جهان باید بزرگ باشد.

همه این‌ها به این معــنی هســتند که اگر جهــان پایــانی داشــته باشــد، ممکن است انســان‌ها هرگز نتوانند آن را ببینند و این احتمـــال واقعی وجـــود دارد که جهـــان به گونه‌ای شکل گرفته باشد که مرز و لبه‌ای نداشته باشد.

آیا انرژی تاریک واقعاً وجود دارد؟

انرژی تاریک با وجود رازآلـود بـودنش، به بخشی رایج از کیهان‌شناسی تبدیل شده است. مدارک وجود این انرژی در فضا از سـال 1998 وجـود داشـته است. این همـان سالی بود که اخترشناسان بـرای اولین بـار کشف کردند که انـــرژی تاریک مانند یک شـــتاب‌دهنده عمل می‌کند و دلیل افـزایش سـرعت انبسـاط گیـتی است. با انبسـاط گیتی، فضای جدیدی به وجود می‌آید و در کنار آن انــرژی تاریک بیشتری پدیدار می‌شود که باعث افــزایش بیش از پیش سرعت انبساط گیتی می‌شود.

دو دهه بعد دو اندازه‌گیری مستقل تأیید کردند که انــرژی تاریک 70 درصد از محتوای گیتی را تشکیل می‌دهد. این انـرژی آنقـدر در درک فعلی ما از گیـتی نقش دارد که با انتشـــــار مطـــــالعه‌ای جدید در مجله‌ی اخترشناسی و اخترفیزیک افراد زیادی شگفت‌زده شدند؛ این مطالعه به بررسی این پرسش می‌پـردازد که آیا انـرژی تاریک اصـلاً وجود دارد؟

چهـار نویسـنده‌ی این مقالـه، از جمله سـوبیر سـرکار (Subir Sarkar)ـ فـیزیک‌دان دانشـگاه آکسـفورد، تحلیل خود را از داده‌های موجـود دربـاره‌ی صـدها ابرنواخـتر به انجـام رسـاندند، ابرنواخترها انفجارهـایی هسـتند که از اولین مدارک ما برای شـتاب‌گیری انبسـاط گیـتی بودنـد، کشــفی که سه اخترشــناس به خــاطر آن‌جــایزه‌ی نوبل 2011 فیزیک را دریـــافت کردند. وقـــتی ســـرکار و همکارانش به ابرنواخترها نگاه کردند چـیزی که مشـاهده کردند شـتاب‌گیری یکنـواخت گیـتی در تمـام جهـات و به

دلیل انـــرژی تاریک نبـــود. در عـــوض آن‌ها می‌گویند ابرنواخترها این‌طور به نظر می‌رسند چون محدوده‌ای از گیتی که ما در آن قـرار داریم در حـال شـتاب گـرفتن به سمت خاصی، تقریباً به سمت صـورت فلکی قنطـورس، است.

دانشـمندان دیگر بلافاصـله شـروع به ایرادگـیری از این مقاله کردند و در جـدی‌ترین مـورد، دو اخترشـناس این بحث‌ها را به شکلی علمی در مقاله‌ای مطرح کرده‌اند که در تاریخ 6 دسامبر 2019 در فضای آنلاین منتشر شد و بـــرای انتشـــار در مجله‌ی اخترفیزیک ثبت شـــده است. نویسندگان این مقالـه، دیوید روبین (David Rubin)ـ و دانشـــجویش جیســـکا هیتلاف (Jessica Heitlauf)ـــ از دانشگاه مانوآ،هـاوائی، به مشـکلات اصـلی تحلیل داده‌ها در مقاله‌ی سرکار و همکـارانش اشـاره می‌کنند. عنـوان این مقاله می‌پرسد «آیا انبســـاط جهـــان در حـــال شـــتاب‌گیری اســـت؟» و پاسخ می‌دهد «تمـــام نشـــانه‌ها می‌گویند بله.»

محققـــان دیگر این کالبدشـــکافی دقیق را ســـتوده‌اند. دراگـــان هـــوترر (Dragan Huterer)، کیهان‌شـــناس دانشگاه میشیگان می‌گوید:

بحث‌های روبین و همکـارانش بسـیار متقاعدکننده‌اند. از بـرخی از آن‌ها مطلع بـودم و هنگـام خوانـدن مقـاله‌ی اصـلی (مقـاله‌ی سـرکار و همکـارانش) در ذهنم بـود و بـــرخی دیگر از آن‌ها بـــرایم جدید هســـتند ولی بســـیار منطقی‌اند.

با این حال سرکار و دیگر نویسندگان مقاله‌ی اصلی، جکس کالین و رویا مهیایی از انستیتو اخیرفیزیک پاریس و محمد رامیز از دانشگاه کپنهاگ، با این انتقادها موافق نیستند. چند روز پس از انتشار مقاله‌ی روبین و هیتلاف، نویسندگان مقاله‌ی اصلی مقاله‌ای را در رد مقاله‌ی انتقادی منتشر کردند.

نظر جامعه‌ی کیهان‌شناسی تغییری نکرده است. هوترر می‌گوید: «این مقاله‌ی آخر در جاهایی درک درستی ندارد و سعی می‌کند درباره‌ی قواعد آماری مشخصی بحث کند که هیچ جایی برای بحث ندارند.» دن اسکولنیک، کیهان‌شناس ابرنواختر در دانشگاه دوک این نکته را تأیید می‌کند و می‌گوید «مدارک موجود برای انرژی تاریک حاصل از ابرنواخترها به تنهایی چشمگیر و قابل اثبات است.»

عکس‌برداری در حرکت

انبساط گیتی باعث کش آمدن نور و سرخ‌گرایی آن می‌شود. ابرنواخترها هر چقدر دورتر باشند سرخ‌گرایی بیشتری دارند چون نورشان باید در فضای در حال انبساط سفر کند. اگر نرخ انبساط جهان ثابت بود، سرخ‌گرایی نور ابرنواختر با فاصله و در نتیجه درخشندگی آن نسبت مستقیمی می‌داشت.

ولی در جهانی در حال شتاب‌گیری که پر از انرژی تاریک است، فضا در گذشته با سرعت کمتری نسبت به حال حاضر منبسط می‌شد. چنین چیزی به این معنی است که به دلیل انبساط آهسته‌تر فضا در بخش بزرگی از سفر نور ابرنواختر، این نور در طول سفر طولانی‌اش به

زمین کمتر کش آمده است. ابرنواختری که در فاصله‌ی مشخصی قرار دارد (که توسط درخشندگی‌اش مشخص می‌شود) به طرز چشمگیری سرخ‌گرایی کمتری نسبت به حالتی دارد که این ابرنواختر در جهانی بدون انرژی تاریک حضور می‌داشت. البته که محققان دریافته‌اند که سرخ‌گرایی و درخشندگی ابرنواخترها به همین شیوه افزایش می‌یابد.

سرکار و همکارانش در مقاله‌ی اخیرشان روش نامتداولی را برای تحلیل داده‌ها انتخاب کردند. در حالت عادی مطالعاتی که درباره‌ی داده‌های ابرنواخترها انجام می‌شود حرکت زمین را در نظر می‌گیرد: با گردش زمین به دور خورشید، گردش خورشید به دور کهکشان، و گردش کهکشان‌مان به دور گروه محلی کهکشان‌ها، ما و تلسکوپ‌هایمان با سرعت 600 کیلومتر در ثانیه در فضا حرکت می‌کنیم. حرکت کلی‌مان به سمت منطقه‌ی شلوغی در نزدیکی قنطورس است. در نتیجه نوری که از این سمت می‌آید تحت اثر دوپلر قرار می‌گیرد و آن را آبی‌تر از نور قسمت مخالف آسمان می‌کند.

آیا انرژی تاریک واقعاً وجود دارد؟

در مطالعات استاندارد این حرکت را تصحیح می‌کنند و داده‌های ابرنواختر را از دید ثابت بررسی می‌کنند. ولی سرکار و همکارانش چنین کاری نکردند. روبین در مصاحبه‌ای توضیح داد «اگر این حرکت را از داده‌ها بیرون نکشید اثر دوپلر را به داده‌ها اضافه کرده‌اید. ادعای ما این است که بیشتر این تأثیر به دلیل حرکت منظومه‌ی شمسی است.»

طبق گفته‌ی روبین و هیتلاف مشـــکل دیگر مقـــاله‌ی ســـرکار و همکـــارانش این است که آن‌ها این «فـــرض مشخصـاً اشـتباه» را گرفته‌اند: آن‌ها در نظر نگرفتند که گرد و غبار کیهانی نور آبی بیشتری نسـبت به نـور قرمز جذب می‌کند.

به همین دلیل ابرنواختری در بخشی «تمیز» و بدون گرد و غبـار به نظر آبی می‌رسد چـون گـرد و غبـار کمـتری وجـود دارد که نـور آبی را جـذب کند. عـدم وجـود گـرد و غبـار به معنـای درخشـندگی بیشـتر نـیز هست. به این تـرتیب ابرنواخترهـای دوردسـتی که با تلسـکوپ‌هایمان می‌بینیم به طور نامتناسبی آبی و درخشنده هستند. اگر اثر وابسته به رنگ گـرد و غبـار را در نظر نگیرید تفـاوت کمتری بین درخشندگی ابرنواخترهای نزدیک (که به طور متوسط گـــرد و غبـــار و ســـرخ‌گرایی بیشـــتری دارند) و ابرنواخترهـــای دور (که به طـــور متوسط آبی‌گـــرایی و درخشـــندگی بیشـــتری دارند) می‌بینید و نتیجه می‌گیرید شتاب‌گیری کمتری در گیتی وجود دارد.

ترکیب این موارد و دیگر تصـمیمات غـیرمعمول به گـروه ســرکار اجــازه داده است که داده‌هــای ابرنواخترها را با عبارت «دو قطبی» مـدل کننـد، شـتابی که به یک سـمت اسـت، و از طـرفی فقط «یک قطـبی» بسـیار کوچک یا احتمالاً ناموجودی برای توصیف شتاب‌گیری یکنـواخت بر اثر انرژی تاریک عنوان شده است.

روبین و هیتلاف می‌گویند مدل دو قطـبی هم دو مشـکل دیگر دارد. ابتدا این‌که این مـدل شـامل عبـارتی است که می‌گوید این شتاب دوقطبی با فاصله گـرفتن از زمین با چه سرعتی به صـفر می‌رسد. سـرکار و همکـارانش این

فاصله را بسیار کم می‌دانند که به این معنی است که مدل‌شان با نمونه‌ی بزرگی از داده‌های ابرنواخترها آزمایش نشده است. مشکل دوم این است که این مدل در بررسی رابطه‌ی بین عبارت‌های دوقطبی و تک‌قطبی در محاسبات پایدار نیست.

اختلاف نظر

در روز انتشار مقاله‌ی روبین و هیتلاف، سرکار در ایمیلی گفت «فکر نمی‌کنیم بررسی‌مان به بازبینی نیازی داشته باشد.» او و تیمش در مدت کوتاهی مقاله‌ای در رد مقاله‌ی روبین و هیتلاف منتشر کردند و با توجیه‌های قبلی به رد چهار نکته‌ی روبین و هیتلاف پرداختند. آن‌ها به تحقیقی از ناتالیا کارپنکا، اخترشناسی اشاره کردند که برای شغلی مالی از فضای آکادمیک خارج شد ولی به گفته‌ی روبین آن‌ها برداشت اشتباهی از تحقیق او داشته‌اند. در تماس مجله‌ی کوانتا با چهار اخترشناس دیگر، آن‌ها اعلام کردند که مقاله‌ی جدید سرکار و همکارانش باعث تغییر در نظرات‌شان نشده است.

کسانی که از نظرشان این بحث‌ها درباره‌ی بررسی‌های داده‌ای سخت است باید به این نکته توجه داشته باشند که داده‌های ابرنواخترها با مدارک دیگری از شتاب‌گیری گیتی همخوانی دارند. در طول سال‌ها با استفاده از مدارکی همچون نوری باستانی به نام تابش زمینه کیهانی، نوسانات جرم گیتی با نام نوسانات صوتی باریونی، ظاهر تحریف شده‌ی کهکشان‌ها به دلیل جاذبه و تجمیع ماده در جهان به حضور انرژی تاریک پی برده‌ایم.

سـرکار و همکـارانش تحقیق خـود را در مجمـوعه‌ای از تحقیقات ارائه داده‌اند که به بررسی اشتباه بودن بـرخی از فرض‌ها مانند یکنـواخت بـودن جهـان می‌پـردازد، می‌دانیم که جهان با وجود کهکشان‌ها و فضـاهای خـالی محیط یکنواخـتی نیست و به همین دلیل ادعا می‌کنند شاید ثابت‌هایی مانند لامبدا صحیح نباشـند. روت دورر از دانشگاه ژنو می‌گوید آخرین مطالعات نشـان می‌دهند که مـیزان تأثیرگـذاری غیریکنواخـتی جهـان در ثـابتی مانند لامبدا بر خلاف ادعاها 1 یا 2 درصد نیست ولی از طرفی هم خلاص شدن از دست این ادعاها ناممکن است.

آتش‌کده ماربین اصفهان و ایزد شیر- اژدهاوش آن

نام کهن منطقه اصفهان در منابع آشوری پاشـری آمـده است که صـور مختلف آن را می‌تـوان به معـنی پایگـاه خدای شیروش (نین گیرسوی سومریان)، موجود چـالاک، موجود سه پا (خر سه پای مقدس زرتشـتیان، خر دّجـال) و موجود خرد کننـده گـرفت. بر این پایه مسّـلم می‌نماید معـنی لفظی ظـاهری نـام مـاربین یا مـارا بین نـیز باید سبب گریده باشد که اصفهان محل دجّال (کشنده، خدای معاند و دغل کار) و خردّجال (دّجال بزرگ) یعـنی معـادل سامی اژی- دهاک (اژدها- گزنده) به شـمار آید. می‌دانیم هر دوی دجّال و اژی دهاک در اساطیر ادیان موعودهایی به شـــمار آمده‌اند که در روز رســـتاخیز بر ضد منجی واقعی بوده و مقدم بر وی قیام خواهند نمـود. از سـوی دیگر اگر لغت دجّــال را با دجله (ادیکلات یعــنی ســاحل فــراخ=عــراق) و دجیل (دجله کوچک= عــراق عجم) و حواشی زاینــده رود اصــفهان (پارتاکانــای کهن یعــنی منطقه رودبـــاری) ارتبـــاط دهیم به خطا نـــرفته‌ایم. می‌دانیم که گـــروهی مـــاربین را با خـــود زاینـــده رود مارشکل مقابله نموده‌اند. در احادیث شیعیان از دو دجّال صـحبت شـده و با یهودیه اصـفهان (جی، به لغت ایـرانی علی القاعده یعنی کشتارگر) مربـوط گردیده‌اند و بر این اســاس دّجــال، خداوند بخش شــهرجی اصــفهان معــنی می‌دهد. این ایزد با ایزد کـوره آتش یعـنی نین گیرسـوی بسیار وحشت انگـیز سـومریها مطـابقت پیـدا می‌کند که مطابق اساطیر بـابلی سـری شـیروش مانند خـدا داشت بخش پایین بدن او به عقاب طوفـانی (اژدهـایی بالـدار) منتهی می‌شد و در دو ســـوی او شـــیرانی وجـــود

داشت.مسلم به نظر می‌رسد صفات نان دهی و سود رسانی و کوه مانندی دجّال بزرگ از ترجمه عامیانه اجزاء نام نین(نان)- گیر (گرفتن، کوه)- سو (سود) عاید گردیده است. لابد از این‌جاست که در اساطیر زرتشتی موضوع نبرد قهرمان ایرانی به نام آذر (یعنی آتردادات/ گرشاسپ منجی ایرانیان) و اژی دهاک (نین گیر سو، ایزد کوره آتش) پدید آمده است. به نظر می‌رسد در نام اژی دهاک (مار گزنده) جزء دهاک (گزنده) در حالت مستقل همان گیرتاب لولو سومریان (مرد عقرب) بوده باشد که مطابق تصاویر باستانشناسی در نزد بومیان فلات ایران خصوصا در آراتتا (جیرفت) پرستش می‌شده است. می‌دانیم مسیحیان موعود پرست نیز باور اژدهای دجال روز بازپسین را به شکل غسل تعمید یافته‌اش از ملل ایرانی و بابلی به عاریت گرفته‌اند. در فرهنگ جدید عربی فارسی منجدالطلاب و فرهنگ لاروس معانی‌لغت دجال چنین آمده است: «آب طلا، گروه بزرگ انبوه، دروغگو، فریبنده لقب مسیح کذاب که در آخرالزمان‌ظهور کند». معنی آب طلا (زرین)، نام دجال را با زروان (ایزد پیر و زرین زمان= سیمرغ- زال زر اساطیری) پیوند می‌دهد. در کتاب پهلوی شهرستانهای ایران بنای جی (اصفهان) به سکندر گجسته نسبت داده شده است. از نام سکندر لابد در این‌جا سک- اندر یعنی سگبالدار آسمانی یعنی تهمورث (تخموروپه= سگبالدار نیرومند و دم دراز) و نین گیرسو مراد گردیده است. جالب است که خود نام تخموروپه (تهمورث) با توتم پارس یعنی پلنگ متصف به سگبالدار مربوط است. به عبارتی یعنی اسم نین گیرسو هیئت سومری نام پارس/تخموروپه یعنی نیای اساطیری پارسها است. الهه

همسر نین گیرسو یعنی بابا (الهه پوشیده) نیز در فلات ایران پرستش می‌شده است که می‌دانیم نامش به صورت بی‌بی شهربانوی اساطیری به عنوان همسر امام حسین وارد مدار روایات شیعیان شده است. لابد خود نام حسین در این باب به وساطت نام هوشنگ (کاشف آتش و حامی کشاورزی) از نام نین گیرسو اخذ شده است چه نام همسر هوشنگ یعنی گوزگ دقیقاً مترادف الهه بابا (بی بی‌شهربانو) است.از سوی دیگر در غرب فلات ایران خدای هوریانی مشابه نین گیرسو یعنی زروان به صورت پیر شالیار نزد مردم اورامانات کردستان بر جای مانده است. این نام و سنت بی‌شک بازمانده از زروانیان کهن منطقه هستند.

صادق هدایت در فرهنگ عامیان مردم ایران موضوع باور ظهور خردجال از اصفهان را چنین آورده است:

خردجال: دجال پالانی دارد که هر شب می‌دوزد و صبح پاره می‌شود, روزی که دنیا آخر می‌شود خردّجال (دّجال بزرگ) از چاهی که در اصفهان است بیرون می‌آید هر مویش یک جور ساز میزند, از گوشش نان یوخه میریزد و به جای پشگل خرما میاندازد, هرکس به دنبال او برود به دوزخ خواهد رفت. مطابق کتاب مجمع النورین: از همه الاغها بدتر خر دجال است که ملعون روز خروجش بر آن خر سوار می‌شود. رنگ آن خر سرخ است, چهار دست و پایش آبی است, سر و کله او به قدر کوه بزرگی میباشد, پشت او موافق سر اوست. گامی که برمیدارد نزدیک شش فرسخ را طی می‌کند. این روایت زبدة المعارف بود. از موی مکار صدای ساز به گوشهای مردم می‌رسد, سرگین که می‌اندازد انجیر و خرما به نظر

می‌آید, قد خـود دجـال بیست ذرع است, در فـرق سر دو چشم دارد و شــکاف چشم‌ها به طــول و درازی اتفــاق افتــاده, یک چشم او کــور است, صــورت دراز و آبله بر صورت دارد.

لغتنامه دهخدا دجال را چنین معرفی می‌کند:

دجال. [دَجْ جا / دَ جا] (اِخ) مردی کذاب که در آخرالزمـان ظهـور کند و مـردم را بفریبد کـنیت او ابویوسف است. رأس الکفر. (منتهی الارب). مطمـــــوس العین. (منتهی الارب). مسیح کـذاب که در آخر زمـان آید. نـام مـردی از یهــود که در آخر امت اســلام بــیرون آید و دعــوی کند. صـاحب منتهی الارب گوید: اشـتقاقش از: دجل البعـیر؛ انــدودن به قطــران عم جســمه بالهنــاء لانه یعم الارض است، یا از دجل به معـنی کـذب و احـرق و جـامع و قطع نواحی الارض سـیراً، و از تـدجیل، غطی و طلی بالـذهب لتمویهه بالباطل او من الدجال لذهب او لمائه لان الکنوز تتبعه او من الدجال الفرندالسیف، او من الدجالة للرفقه العظیمـــه، او من الـــدجال للســـرجین لانة ینجس وجه الارض، او من دجل الناس للقاطهم لانهم یتبعونه. دجال در روایـــات اســـلامی شخصی است که پیش از ظهـــور مهدی موعود (امام قائم) یا مقـارن اوایل عهد او ظهـور می‌کند و در دورهٔ چهل روزه یا چهل ســاله دنیا را پر از ظلم و جور و کفر می‌سازد تا مهدی او را دفع کند و دنیا را دوبــاره از عــدل و داد پر کند. ظهــور او مانند ظهــور سـفیانی و دابـةالارض یکی از علائم آخرالزمـان شـمرده شــده است. در بــاب نــام اصــلی و محل اقــامت و محل ظهــور وی اقــوال مختلف است. گویند مــردی است یک چشم که از مـــادری یهـــودی به دنیا آمـــده است و در

جزیره‌ای به صخره‌ای بسته شده، در آخرالزمان در هنگام عروض یک قحطی شـدید در حالیکه بر درازگوشی سـوار است و همراه خویش آب و نان فـراوان دارد از خراسـان یا کوفه یا محلهٔ یهودیهٔ اصفهان ظهور و ادعای خـدایی می‌کند و بسبب عجایب و خـوارق بسـیار که با او هسـت، بسـیاری به او می‌گروند. سـرانجام بدست عیسی مسـیح یاپس از ظهور مهـدی بدست وی کشـته می‌شـود. دجـال کمـابیش مطـابق مسـیح کـاذب یا ضد مسـیح است در روایات یهود و نصاری، که پیدا شدن او و مبارزهٔ مهـدی و مسیح با او تجسم فکر مبارزه نهـائی بین خـیر و شر و غلبهٔ نهـایی یـزدان بر اهـریمن است و ظـاهراً از ادیـان ایـرانی وارد عقاید یهـود شـده است. (از دایرةالمعـارف فارسی). در قـاموس کتـاب مقـدس آمـده است که: این کلمه در جایی دیگر جز در رسالهٔ یوحنا یافت نمی‌شود و مقصـود ازو کسی است که بامسـیح مقـاومت و ضـدیت می‌نماید و مـدعی آن باشد که خـود او در جـای مسـیح میباشد و در رسـالهٔ اول یوحنا می‌گوید«و هر روحی که عیسی مجسم شـده را انکـار کند از خـدا نیست اینست روح دجـال که شـنیده‌اید که او می‌آید و الان هم در جهانست «و نـیز می‌گوید»: دروغگو کیست جز آن‌که مسیح بودن عیسی را انکار کند و آن دجـال است که پـدر و پسر را انکار می‌کند.

ماربین را می‌توان به معنی منسوب به دو مار کشـنده یا بسیار درخشان گرفت. اگر جـزء مـارا در نـام مـارابین را آرامی بگیریم، مفهوم آن دو قـدیس یا قـدیس درخشـان خواهد شد. بنـابراین به پـای اسـطوره‌هاروت (حـائورون ایزد آموری چـاه) و مـاروت (مرتـو، ایـزد آمـوری وحشی جنگ و کشتار) کشیده می‌شویم که نزد ایرانیان و مـردم

بین النهـــرین تصـــور می‌شـــده است که اینـــان در هیئت‌هاروت و ماروت یا در اصل همان حـائورون و مرتو در چـــاهی در بابل آویـــزان هســـتند. حـــائورون (ایـــزد وحشتناک جهان زیرین) در رابطه با مارگزیـدگی و عشق به یک الهه است که از او در بـــاره مارگزیـــدگی کمک خواسته است. در اساطیر اسـلامی‌هاروت و مـاروت نـیز به رابطه عشـقی الهه زهـره باهـاروت و مـاروت اشـاره شده است. در بـاب مـارتو نـیز به رابطه عاشـقانه وی با الهه‌ای سـخن رفته است. از این میـان نامهـای معـادل ماروت و شیپاک کاسیان با مردوک خدای مـاروش بـابلی مطابقت دارند که این ایزد معروف بابلی به نوبه خـود با ایـزد خورشـید و جنگ آریائیـان یعـنی مهر (در معـنی کشـنده) یکی میگـردد که در تصـاویر باسـتانی مهـری برجای مانده در مراسم قربـانی گـاو توسط وی، حضـور دو مار را شاهد هستیم. در جوار جنـوب غـربی اصـفهان ایزد قربانی کننده گـاو عیلامیها شـیموت (قاصد نیرومند خدایان) بوده است. از سـوی دیگر خـود نـام اصـفهان در معنی جایگاه پرستش توتمی سگسان-گربه سـان یـادآور ایزد بابلی نین گیرسو (ایزد کـوره آتش) است که سـمبل او یک عقاب شیرسر به همراه دو شیر است. این ویژگی در اســاطیر ایــرانی مختص زروان یعــنی ایــزد بــزرگ سیمرغی هوریان غرب ایـران کهن است. می‌دانیم خـود لغت هـوری در زبـان ارامنه به معـنی منسـوبین به ایـزد آتش است. بر این اساس شهر اردشیر جانب ماربین (در معنی جنگجوی درخشان) را می‌توان به معنی شهر شـیر مقــدس (نین گیرسو) گــرفت. جــالب است که مطــابق اســاطیر ایــرانی کــاوه آهنگر (آهیگر روایــات یهودیــان ایـــــــــــــــرانی به معـــــــــــــــنی اخگر=

آترادات /گرشاسپ/رستم/آذربرزین) از اصفهان (محل ایزد شیروش)علیه اژی دهاک (=مردوک) یا همان ضحاک(= آشور) قیام نمود. پیداست نام اصفهان/سپاهان (سپادانه= جایگاه ایزد شیر-سگسان) در این باب با کاسپیانه (یعنی سرزمین سگساران مازندران) یکی گرفته شده است. از روی معنی لفظی همین سرزمین کاسپیانه (سگپرستان) است که رستم سگستانی و سیستانی به شمار رفته است. در اساس آترادات (مخلوق آتش، آذربرزین) پیشوای آماردان همان رستم/گرشاسپ اساطیری به معنی در هم شکننده ستمگران است که نخستین پیروزی بزرگ ایرانیان را بر غارتگران قرون و اعصار آشور بر ایران با پیروزی بر آن‌ها در پای حصار شهر آمل مازندران رقم زد و بنای ایران مستقل را نخستین بار در تاریخ پی ریخت. در واقع سرزمین اسطوره افسانه باور ما ایران پایگاه نگهداری باورهای کهن و ملغمه و تو در توی شده پیشینیان است که به در مقیاسی بسیار گسترده باعث خرافه زدگی مردم ایران شده وصد البته عقب ماندگی از قافله تمدن گردیده است. ما خواسته یا ناخواسته با غوطه خوردن در دریای اساطیر و با ریشه یابی این باورهای عقیدتی دیرینه و کهنه شده در واقع به نوعی کار نجات غریق فرهنگی و دینی مشغول هستیم.

به هر حال نام ماربین در اساس در عهد تسلط فرهنگ ایرانی به صورت مهرابه و آتشکده مهر یا میرو در معنی ایزد درخشان خورشید به کار می‌رفته است که خود با توتم شیر در پیوند بوده است. از گفتار حمزه اصفهانی در باب نام و نشان آتشکده‌های منطقه اصفهان به وضوح بر می‌آید که در نامک شهر اردشیر جزء شهر

اشاره به نام یک خدای شیروش بین النهریـنی یا عیلامی است چون در نامهای آتشـکده‌های زروان اردشـیر و مهر اردشـیر جـزء اول بیـانگر نـام یک خداست. بنـابراین اگر شـهر را جـایگزین شـده کلمه شـیر بگـیریم که با هر سه خدای آتشکده‌های اصفهان در خبر حمزه اصفهانی یعـنی نین گیرسو شیر سر و زروان شـیر سر و مهر در ارتبـاط است به خطا نـــرفته‌ایم. گرچه در کتـــاب حـــدودالعالم شهرســتان (شــهر) نــام اصــلی یکی از دو بخش شــهر اصفهان ذکر شده است. نام بخش دیگر جهـودان (=جی) آمده است. به هر در این‌جا حال نام کهن بخش کهـنی از شهر اصفهان به صور گابه و گبی به معنی آتشکده بـوده است. چـــون این کلمه در نـــام محلی ویرانه آتشـــکده آذرگشنسب شهرستان مراغه یعـنی کـائین گبه (آتشـکده پادشاهان) نیز مشاهده می‌شود. مســلم به نظر می‌رسد اصل آن از بومیان سومری غرب ایران باشد چه در زبـان سـومری خـدای آتش، گیبیل نامیـده می‌شـده است. علی القاعده حرف "ل" ساکن آخر آن در تلفظ حـذف گردیـده است. اکــدی‌ها نــام این ایــزد آتش را گــیرائو (گــیرا) می‌نامیده‌اند که به نظر می‌رسد مأخذ اصــلی نــام گــبر (گُور) و گوران باشد. به سبب تحقیر آمیز بـودن این نـام از عهد باستان، مغان عمـداً در عهد اقتدارشـان آن را در باب خویش مورد استفاده قرار نمی‌داده‌اند.

از مــورخین و جغرافیا نویســان قــدیم، بــرخی راجع به آتشــگاه اصــفهان مطــالبی نوشــته‌اند. از آنجمله «ابن خردادبه» در قــرن ســوم هجــری در کتــاب «المســالک والممالک» می‌گوید: در قریه مارابین، قلعه‌ای از بناهـای طهمــورث (=پلنگ بالــدار نیرومنــد، زروان/نین گیرسو) موجود است و در آن آتشکده‌ای است.

«حمزه اصفهانی» در قرن پنجم هجری در ذکر پادشاهی کی اردشیر (وهو بهمن اسفندیار گشتاسب) می‌نویسد که وی در یک روز سه آتشکده بنا کرد: آتشکده شهر اردشیر در جانب قلعه ماربین (این آتشکده با محل فعلی آتشگاه که در بلوک ماربین واقع است تطبیق می‌کند) دوم آتشکده زروان اردشیر در قریه دارک از رستاق خوار(برخوار فعلی)، سوم آتشکده مهر اردشیر در قریه اردستان. [تاریخ سنی ملوک الارض والانبیاء. تألیف حمزه اصفهانی. چاپ برلین.]

«ابن حوقل» از جغرافیا نویسان مشهور قرن چهارم هجری، در وصف آتشگاه اصفهان در کتاب معروف خود «صورة الارض» چنین می‌نویسد: ماربین در مغرب اصفهان واقع شده... در این بخش، تل بزرگی است مانند کوه که بر روی آن قلعه‌ای بنا شده و بر آن آتشکده‌ای است که می‌گویند آتش آن از آتش‌های ازلی قدیم است. مراقبین این آتش و دربانان آن از زرتشتی‌ها می‌باشند که همه ثروتمند و متمولند.... [صورة الارض. تألیف ابن حوقل. چاپ لیدن هلند 1939. ترجمه محمد صدرهاشمی. ص 365]

«مافروخی» مورخ اصفهانی قرن پنجم در رساله «محاسن اصفهان» در فصلی که از بزرگان اصفهان نام می‌برد، از بنای آتشگاه به نام (دژ ماربین) نام برده است و بانی آن را «مهر یزدان» ملکی از ملوک طوایف ناحیه لنجان اصفهان معرفی می‌کند و می‌نویسد: " دژ را بر بالای قلعه ماربین، او بنیاد نهاد". [ترجمه محاسن اصفهان. به اهتمام عباس اقبال. چاپ تهران.]

«مسعودی» در«مـروج الـذهب» در قـرن چهـارم هجـری، این محل را یکی از هفت معبـــــدی می‌داند که از آن بت پرستان بوده و برای پرستش آفتـاب و مـاه و پنج سـتاره مهم دیگــر، تفــویض شــده: " دومین این معابــد، در قله کوهی موسوم به مـاراس، نزدیک اصـفهان واقع است و در این‌جا بت‌هـــایی منصـــوب بـــوده تا این‌که پادشـــاه یوستاسف (گشتاسب) زمانیکه دین مجوس را قبول کرد، از آن‌جا حرکت داد و این محل را به آتشکده تبدیل نمـود. معبد مزبور در سه فرسخی اصـفهان واقع است و هنـوز هم مجوسان، این معبد را احترام می‌نمایند."

«حمدالله مستوفی قزوینی» مـورخ شـهیر سـده هشـتم هجری نیز در کتاب «نزهةالقلوب» اشاره مـوجزی به این محل کـرده است. در ذکـری که وی از اسـامی بخش‌هـای استان اصفهان می‌کند، عبارت زیر درخـور توجه است: " بخش دوم، ماربین است که 58 روستا را دربر می‌گیرد... در این بخش، قصـری برپاست که شـاه طهمـورث دیوبند بنیـــاد نهـــاد. آن را آتشـــگاه می‌گفتند و همینجا بـــود که بهمن، فرزند اسفندیار، یک معبد آتش برافراشت."

مشخصـــات آتشـــکده اصـــفهان:این معبد ویـــران در قله حقیقی کوه آتشگاه واقع شده است و ارتفاع عمارت آن حدود 4 متر و قطر آن نیز قریب 4 متر می‌باشد. شـکل عمـارت هشت گوشه بـوده و با خشـتهای بـزرگ سـاخته شده است. طاق این بنا گنبدی است که قسمت زیادی از آن خراب شده است. بنای مزبور، هشت درگاه در جهـات مختلفه دارد. دیوارهـای خشـتی طـرفین این درگاه‌ها که طـاقی روی آن‌هاسـت، سـتونهایی بر این معبد تشـکیل داده‌اند.

در زیر این بنا، اساس یا پی مصنوعی دیده نمی‌شود و عمارت را مستقیما" روی سنگهای طبیعی بنا گذارده‌اند. در وسط بنا یک بر آمدگی دیده می‌شود که احتمال می‌رود محلی بوده است که مجمره‌ی آتش قرار داشته است.

علاوه بر عمارت معبد، بقایای بعضی عمارات که در اطراف آن بوده دیده می‌شود ولی قدری پایین‌تر از خود معبد است و طرف شرقی و شمال شرقی قله کوه را متصرف است. پی عمارت‌های تخریب شده‌ی دیگری نیز در دیگر جهات دیده می‌شود که ظاهرا" این مجموعه حالت یک دژ را داشته است. احتمال می‌رود که این عمارت، محل زندگی مغان و یا مخزن خود معبد بوده است. در مورد پیشینه تاریخی این بنا، سند محکم و معتبری وجود ندارد ولی اکثر مورخین و محققین آن را به اردشیر دراز دست از شاهان هخامنشی که از425 تا 465 قبل از میلاد سلطنت داشته است، نسبت می‌دهند.عده‌ای نیز این معبد را به ایام ساسانیان و عهد پیروز پسر یزدگرد (459 تا 484 میلادی) نسبت می‌دهند.

آلیستر کراولی، بزرگ‌ترین جادوگر قرن

آلیستر ادوارد کرولی (12 اکتبر 1875 تا 1 دسامبر 1947م.)، جستجوگر انگلیسی علوم خفیه، نویسنده‌ای پرکار، شاعر، اهل سرّ، ستاره شناس، آزمایش کننده‌ی داروهای روان گردان، لذت جو، طرفدار پر و پا قرص کوهنوردی و شطرنج، انقلاب گر در زمینه‌ی مسائل ج ن س‌ی و منتقد اجتماعی بود. احتمالا امروزه بیش از هر چیز او را بخاطر نوشته‌هایش در علوم خفیه می‌شناسند. آثار مشهورش کتاب قانون (پایه‌ی فرقه‌ی سری ثلما و بیشتر فرقه‌های سری پس از آن) و جادو در تئوری و در عمل، می‌باشند (که اگر فرصت شود در آینده‌ای نه چندان دور اثر اول به فارسی برگردانده می‌شود و در اختیار خوانندگان وبلاگ قرار می‌گیرد). او در چندین و چند فرقه و گروه‌های جادوگری نقش‌های مهمی را ایفا کرد، از جمله فرقه‌های طلوع زرین، آرگنتوم استروم و *اُتو*. کرولی در دوران زندگی‌اش بسیار بدنام گشت و به او لقب "پست‌ترین مرد قرن" را دادند (البته ذکر این نکته به معنای تائید یا رد آن نمی‌باشد، چه این‌که کرولی تا آن‌جا که می‌دانم برای تمام اتهامات پاسخی دارد و مثلا برای جریان اخراج شدنش از سیسیل به جرم برگذاری مراسم شیطانی، سوء استفاده از کودکان و ...، خودش می‌گوید که این تنها بدان علت بوده که عده‌ای که مراسم و کارهای او را نمی‌فهمیده‌اند پشت سرش شایعه پراکنی کرده‌اند و بعد با تغییر رژیم این شایعات در مسئولان جدید موثر افتاده و او را اخراج کرده‌اند یا در جریان اخراج شدنش از

فرانسه می‌گوید که اخـراج نشـده بلکه به خـاطر یک سو تفاهم مسئولان از تمدید مدت اقامتش امتناع کرده‌اند).

به هر حال نوشتن در مورد کسی چون او که شاید بتوان تاثیر گذارترین جادوگر قرن پیش و قـرن حاضر نامیـدش کار ساده‌ای نیست، و نباید دوستان تصور کنند که همه‌ی گفتنی‌ها راجع به او گفته شـد، بلکه من تنها قله‌ی کـوه یخی‌ای را به شما نشان دادم که قسـمت اعظمش هنـوز زیر آب است.

به تازگی جمعی از شاگردانش سـازمان او را بازگشـایی کرده و به پذیرش شاگرد اقدام همت گمارده‌اند.

شاید در آینده برای تکمیل بحث (اگر دوستان یـاری کنند) بخش‌هـایی از زنـدگی نـامه‌ی او*** ترجمه و در وبلاگ قرار گیرد، تا خوانندگان بیشتر با او آشنا شوند.

بـرخی از کتب و آثـار مهم او: جـادو بـدون اشک ریختن، مقالاتی در مورد حقیقت (شامل لیبر سی‌ام و مقـاله‌ای کوچک در مـورد حـرکت به سـوی حقیقت)، مقـالاتی در مـورد نـور (با نـام کنکس اوم پکس)، مجمـوع دروس بسیاری که به نام "لیـبر" معروفند و عمـدتا توسط او یا سـایر اسـاتید اتو* *و ارگنتـوم اسـتروم* نگاشـته شـده‌اند، هشت سخنرانی در مورد یوگا، اعترافات آلیستر کـرولی، جادو در تئوری و عمل، رمـان لکه‌هـای سـفید، رمـان یک ستاره در دیدرس، رمان تحقیقات سیمون ایف.

- آرگنتوم استروم به معنای ستاره‌ی نقره‌ای است و این اسم سازمانی است که کـرولی بـرای پـذیرش

شاگرد و آموزش جادو تاسیس کرد که در آن شاگردان از سطح صفر آغاز می‌کردند و با پیشرفت در دروس و قبولی در امتحانات به سطوح بالاتری می‌رفتند. و کرولی بدین دلیل اسم این سازمان را ستاره‌ی نقره‌ای گذاشت که معتقد بود هر مرد و هر زنی یک ستاره است، و همین جمله "که هر مرد و زنی ستاره‌ای است" در جادوگری امروز بسیار مشهور است.

** اتو مخفف "اردو تمپلی ارینتس" به معنای فرقه‌ی معابد خاور است. که در 1895 م. توسط تئودور روس و کارل کلنر تاسیس شده است. در اواخر اتو و آرگنتوم استروم برای پیشرفت بیشتر با یک‌دیگر همکاری می‌کردند.

درباره ادوارد آلکساندر (آلیستر) کرولی (Edward Alexander (Aleister) Crowley)ـ شرق‌شناس، پژوهشگر و نویسنده شهیر انگلیسی، نقطه نظرات کاملاً ضد و نقیضی مطرح است. بسیاری از نظریه‌پردازان غربی او را فردی فرصت‌طلب، پیرو امیال جنسی و علاقه‌مند به جادو و جادوگری می‌دانند، و به صراحت مدعی‌اند که کرولی فردی بیمار بوده است. از میان مخالفان کرولی، عده‌ای هم وجود دارند که معتقدند وی بدطینت‌ترین فرد جهان است؛ و لقب «وحشی بزرگ» را به او داده‌اند. این در حالی است که عده‌ای از صاحبنظران، نظر کاملاً مخالفی دربارة او دادند؛ و بر این باورند که این شرق‌شناس مشهور، اتفاقاً فرد پاک طینتی بوده، و عملکرد او باعث گردیده

تا قدرتهای سیاسی غرب با او دشـمن گردنـد؛ و از حربه تبلیغـات حـداکثر اسـتفاده را ببرنـد، تا چهـره‌ای زشت و خطرنـاک از وی ارائه دهنـد؛ تا مبـادا اندیشه و ایـده‌های او، مخاطبان بسیاری را جذب خود کند.

با بررسی آراء و اندیشه‌های مطرح پیرامون زندگی وآثار مکتوب کرولی، مشخص می‌گـردد که مـیزان مقـالات ضد او، به مـراتب بیشـتر از نوشـته‌های موافق وی است. در این‌جـا، این احتمـال می‌رود کـه، ادبیـات اسـتعماری، از تمام نیرو و توان خـود سـود بـرده، تا حقیقـتی بـزرگ را مخفی کند؛ و تاکنون هم، در این راه، موفق بوده است.

در این راســتا، بررسی موشــکافانه و عمیق زنــدگی و عملکـرد کـرولی، می‌تواند رمزگشـای این ابهـام بـزرگ باشد، و پرده از رازی بزرگ بردارد.

آلیستر کرولی، در 12 اکتبر سال 1875، در خـانواده‌ای ثروتمند و مــذهبی، در کشــور انگلســتان به دنیا آمد. والــدین او، جــزو فرقه متعصب مســیحی Plymovth Brethren بودند. در نتیجه آلیستر، از سنین کـودکی، به فراگـیری طاقت‌فرسـای انجیل مشـغول شد. اما پس از مدتی، کرولی، وقتی به سن نوجـوانی رسـید، به تحقـیر افکار و اندیشه‌های خانوادة خود پـرداخت. او، به منظـور نشــان دادن مخــالفت خــود، نــامش را از آلکســاندر به آلیســتر تغیــیر داد، و همــواره مُصر بــود که او را با نــام برگزیدة خودش بخوانند.

آلیستر در سن نوجوانی، بسیار پر تحرک و فعـال بـود، و می‌توانست برای خود سـرگرمیهای بسـیاری مهیا سـازد. از جمله ســاخت یک فشفشة خــانگی، که منجر به بــروز

حادثه‌ای شد، و نزدیک بود آلیستر نوجوان را به کام مرگ بکشاند. او، هم‌چنین، به گـربه‌ای، صـدمه‌های بی‌شـماری زد. چــرا که می‌خواست این نظریــه، که «گربه نُه جــان دارد» را مورد ارزیابی قرار دهد، و به صحت و سقم آن، پی ببرد.

کـرولی، عـاقبت خـانواده خـود را تـرک گفت، و در کـالج ترینــتی، که در دانشـگاه کمــبریج بــود، به ادامه تحصــیل پرداخت. در همان زمان، به فراگـیری ورزش کوهنـوردی مشــغول شد. او، در آن زمــان، به این فکر افتــاد که به دنیای سیاست وارد شود. اما روح پرسشـگر و نـاآرامش، بلافاصــله، این ایــده را کنــار گذاشت. خــود، دربــارة آن دوران می‌گوید: «می‌خواســتم تــأثیر بســیار زیــادی در جهان بگذارم.»

او به این نتیجه رسید که شـهرت یک مـرد سیاسـی، تنها ممکن است یک قـرن دوام داشـته باشد. و بـدین تـرتیب، نمی‌توانست تا ابد، نامش را ماندگار کند.

کرولی، پیش از آن‌که تحصیل خود را در کمبریج به پایــان برساند، از آن‌جا بیرون آمد.

وی، بلافاصـله در سن بیست و سه سـالگی، با فـردی به نام جورج سیسیل جونز (George cecil jons) آشنا شد. جونز، عضو انجمنی به نام فجر طلایی بود؛ که ظاهراً در آن مرکز، افراد، به فراگیری سحر و جادو مشغول بودند. این انجمن، کــاملاً ســری بــود، و توسط فــردی به نــام ساموئل لیدل مک گریگور ماترز (Samuel liddell mac Gregor mathers) اداره می‌شد.

کرولی، در این انجمن سری توانست با علوم کیمیـاگری، غیبگویی، طالع‌بینی و مقولاتی از این دست آشـنا شـود. جالب این است که در آن دوران، شخصیتهای برجسـته‌ای نـیز عضو این انجمن مخفی بودنـد؛ شخصـیتهایی چـون وی. بی. یـتز (W.B. yeats)-ـ که از شـاعران بسـیار مشهور انگلیسی است -، ادوارد ویت (Edward waite) و مودگـون (Maud Gonne)ـ (همسر نویسـنده مشـهور انگلیسی، اسکار وایلد) و ....

این انجمن در تلاش بـود تا فلسـفه راز و رویـدادهای اسرارآمیز غرب را ارتقا دهد. کـرولی به سـال 1898 به این انجمن پیوسـت، و توانست به سـرعت راه تـرقی را طی کند، و پیشرفت چشمگیری داشـته باشد. کـرولی در این انجمن، تحت تعـالیم مسـتقیم آلن بنت (Alan Bennett)ـ قرار گرفت. (آلن بنت یک سال بعد، در سال 1899، کشور انگلستان را به ناگاه ترک گفت و به کشور سـیلان (سـری‌لانکای فعلی) مهـاجرت کـرد، تا به معابد بودایی راه یابد.)

کرولی، دو سال بعد، توسط توطئه‌های یـتز (Yeats)ـ از انجمن اخراج شد.

در سال 1900 این انجمن شناسایی، و توسط مسیحیان متعصب، از هم پاشیده شد. در پی آن، کرولی، خسـته از هر گونه نزاع و درگیری، تصمیم گـرفت یک سـفر بسـیار طـولانی به شـرق را آغـاز کند. او به سـیلان رفت، و در آن‌جا موفق به دیـدار با آلن بنت شد. کـرولی در سـیلان باعلم یوگا (فیزیکی و ذهنی) آشـنا گشت. در این زمـان، توانست میان اطلاعاتی که در غرب به دست آورده بود و آن‌چه در شرق می‌آموخت، تلفیقی ایجاد کند.

در سال 1903، کرولی با دختری به نام رز کلی (Rose Kelly)ـ ازدواج کرد. آن‌ها برای گذراندن ماه عسل، به کشور مصر سفر کردند. کرولی در مصر با فن احضار ارواح آشنا شد. در این زمان، رز، همسر کرولی، اعلام داشت که از سوی یکی از خدایان مصری به نام هوراس (Horace) پیامهایی دریافت می‌کند.

در سال 1904، وقتی آن‌ها از قاهره بازگشتند، رز، که تا آن زمان هیچ آشنایی با سحر و جادو نداشت، مدام به حالت خلسه فرو می‌رفت. او به همسرش گفت، خداوند سعی دارد با او ارتباط برقرار سازد.

کرولی برای امتحان همسرش، او را به موزه‌ای برد که در میان تصاویر بسیارِ موجود در آن، تصویری از چهره هوراس را شناسایی کند. او توانست چهره هوراس را تشخیص دهد. تابلو نقاشی، متعلق به یک خانواده قدیمی بود. در آن تصویر، خداوند، از مردگان قربانی دریافت می‌کرد.

کرولی، در دوران کودکی بر این باور بود که عدد مخصوص او، 666 است. آن‌جا هم، او با شگفتی متوجه شد که تابلو هوراس، در ردیف و شماره 666 قرار دارد. همین مسئله باعث شد تا کرولی، سخنان همسر خود را جدی بگیرد.

در پی آن، کرولی به فکر تألیف کتابی به نام تلما (Thelema)ـ افتاد. این واژة یونانی، به معنای «اراده» است؛ و بن‌مایة اصلی کتاب، حول این محور می‌گردد که کاری را باید انجام داد که خداوند می‌خواهد. بعدها غربیان بر اساس تعالیم نهفته در این کتاب، مدعی

شدند که کرولی قصد داشته دینی جدید را بنا نهد و خـود را پیامبر این آیین جدید معرفی کند.

در سال 1905 کرولی به هیمالیا رفت. او می‌خواست از کــوه هیمالیا بــالا بــرود. بعد از این مــوفقیت، کــرولی صاحب فرزند دختری به نام لـولازازا (Iolazaza)ـ شد. با این حال، به سفرهای طولانی به اقصا نقاط جهان چون کانـــادا، آمریکـــا، چین رفت. کـــرولی پس از یکی از ســفرهایش، دریــافت که دخــتر بر اثر بیمــاری تیفــوس درگذشته است.

او پس از آن، دوبــاره به جــورج سیســیل جــونز پیوست. آن‌ها ســعی کردند انجمن جدیــدی تأســیس کننــد، تا راه نیمه کارهٔ طلوع فجر را دنبال کنند. آن‌ها نام انجمن خود را ســتارهٔ نقــره‌ای (Argentevm Astrum)ـ گذاشــتند. کرولی، هم‌چنین، نشریه‌ای به نام اعتدال منتشر ساخت، که غالباً مطالب آن، از خود وی بود. او، در همان دوران، از همسرش جدا شد.

در سال 1910، کرولی با فردی به نـام تئـودور رئـوس (Theodore Reuss)ـ تمـاس گـرفت. او رئیس انجمن در آلمـــان به نـــام فرقه زایـــران شـــرق (ordo templi orientis)ـ بـــود. وی به این انجمن ملحق شد و در آن‌جا توانست به راز حس ششم و نیروهای درونی انســان پی ببرد.

دو ســـال بعـــد، او رئیس بخش انگلیسی این انجمن شد. بـــــــرخی بر این باورند که این گـــــــروه، به انجمن فراماســونری تعلق داشــته است. کــرولی پس از این‌که رئوس دچـار سـانحه شـد، رهـبری این فرقه را بر عهـده

گـرفت. در این مرحله بـود که کـرولی قـانون «اتو» را براساس قوانین تلمـا، بازنویسی کـرد. پس از به قـدرت رسـیدن کـرولی، این فرقـه، رفته‌رفته از زیر نفـوذ فراماسونری خارج شد. بدین تـرتیب، کـرولی توانست با افـرادی که ماسـون نبودند تمـاس حاصـل، و آن‌ها را به تشکل خود دعوت کند.

کرولی در سال 1929 به شهرت بسیاری رسید. او بر آن شد تا بیشـتر دربـاره شـرق بدانـد؛ و حـتی از مطالعه افسانه‌ها و داستانهای مشرق زمین، خودداری نکرد.

باید اذعـان کـرد که بـرخی صـاحبنظران بر این باورند که در این زمـان، کـرولی مـورد توجه اسـتعمارگران قـرار گرفت. آن‌ها بر آن شـدند تا از توانـایی و نفـوذ کـرولی، حداکثر استفاده را ببرند. به همین دلیـل، از او خواسـتند تا مجدّانه به تفحص پیرامون تجربیات خـود مشـرق زمین ادامه دهد؛ و با چاپ آثار خود، غربیان را با دنیـای پر رمز و راز شـرق آشـنا سـازد. در این، دوران، او، مجموعه اشعار زیادی منتشر، و نمایشنامه‌های بسیاری خلق کرد. وی بر این باور بود که «هنر، روح زندگی» است.

باید به این مسـئله مهم توجه داشت که اسـتعمارگران، همـواره بر آن بوده‌اند تا به دنیـای شـرق نقب بزننـد، و تمـامی انـدوخته‌ها و علـوم مختلف گذشـته آن را به یغما ببرنـد، و در عـوض، طـوری وانمـود کنند افـرادی که به دنبـال چـنین مبـاحثی بوده‌انـد، مـردی عقب مانـده و متحجرند. آن‌ها از طریق راه‌انـدازی جریانهـای شـبه روشـنفکری در هر کشـور، بر آن‌اند تا فرهنـگ، باورها و تمدن کهن هر کشور را در نظر مردم آن و جهـان، خـوار کنند.

بـدین تـرتیب بـود که آلیسـتیر کـرولی، به تفحص عمیق پرداخت، و تمام برداشتهای خود را مکتوب کـرد و منتشر ساخت. کرولی حتی به تـاریخ ادیـان هم توجه داشـت؛ به تحلیل نحـــوة شـــکل‌گیری دیـــدگاههای مـــذهبی مختلف پرداخت.

از این رو، بخشی از پژوهشهای او، به بررسی تطـبیقی داسـتانهای مـذهبی با سـایر داسـتانهای کهن اختصـاص یافت.

اما وی، پس از بررسی دقیق تمـــــامی افســـــانه‌ها و داستانها، یکی از توطئه‌های استعمارگران را خنثی کـرد؛ و گفت که- به خلاف تصـــور رایج غـــرب- داســـتانهای مذهبی، هیچ ارتباطی با داستانهای علمی- تخیلی ندارند. این، در حـــالی بـــود که اســـتعمارگران، به ترفنـــدهای مختلـف، چـنین وانمـود می‌کردند که داسـتانهای مـذهبی مطـرح شـده در کتب آسـمانی، به تمـامی، جـزء گـروه داستانهای تخیلی بوده‌انـد، و بیـانگر رویـدادهای حقیقی نیستند.

کرولی به صراحت مطرح کـرد که داسـتانهای مـذهبی به دلیل طـرح حقـایق محض، در گـذر زمـان دچـار تغیـیر و تحول نگشته‌اند. به عکس، این داسـتانهای تخیلی بوده‌اند که در هر دوره، دچـار دگرگـونی شـده، و گـاه از میـان رفته‌اند.

کـرولی، هم‌چـنین، به مسـئله اخلاق و معنـویت اشـاره می‌کـرد، و معتقد بـود که داسـتانهای مـذهبی، صـرفاً به چـنین مضـامینی توجه دارنـد؛ و در کتب آسـمانی روح یکتاپرستی همواره به چشم می‌خورد.

در ابتـــدای قـــرن بیســـتم، بســـیاری از صـــاحبنظران اســـتعماری ســـعی کردند تا به مـــردم جهـــان این‌گونه بقبولانند که انســـان باید به دنبـــال تجربیـــات فردگرایانة خود باشد، و از پذیرش اصول اعتقادی دیـنی پرهـیز کند. آن‌ها کسب تجربیات فـردی و به کـارگیری آن در زنـدگی روزمـرة مـادی را، به عنـوان عامل اصـلی هـدایت بشر می‌دانســـتند، و شـــیوة تفحص علمی را، که براســـاس فلسفه شک‌گرایی بنا شده اسـت، توصـیه می‌کردند. این افـراد، نـام گـروه خـود را نئو کـافر (neo - pagan) گذاشته بودند.

کرولی تلاش زیادی در جهت شناسـایی این جریـان ادبی و فلســـفی اســـتعماری کـــرد. از آن ســـو، بســـیاری از رقیبـانش سـعی داشـتند انـدوخته‌های او را بربایند و به اسم خود مطرح سازند.

نکتة بســـیار مهم، آشـــنایی کـــرولی با کتـــاب آســـمانی مسلمانان، یعنی قرآن کریم بود. گویا فردی این کتاب را به کرولی معرفی کرده بود. کرولی خود می‌گوید که این کتاب، بـرای من، حکم فرشـتة نجـات را داشـته است. او می‌گوید: «من با کتـابی آشـنا شـدم، که فرشـتة خداوند- جبرئیل (Gabriel)- بر محمـد، رسـول خـدا [ص] آشـکار ساخته است.

کـــرولی ابتـــدا، پس از مشـــاهده قـــرآن کـــریم، آن را به گوشه‌ای می‌گـــذارد؛ و یک‌ســـال از مطالعه آن، ســـرباز می‌زند. پس از آن، از سر تفنن، به مطـــــــــالعه‌اش می‌پردازد، و پس از بررسی عمیق قرآن کریم، می‌گوید: «خداوند متعـال، از طریق جبرئیـل، دسـتورات و تعـالیم

خود را بر محمد (ص)، پیامبر خدا، و آخـرین فرسـتاده او آشکار کرد، تا او آن‌ها را به مردم منتقل سازد.»

کـــرولی از قـــرآن کـــریم، به عنـــوان با ارزش‌تـــرین و مهم‌تـــرین منبع اصـــلی هـــدایت بشر یـــاد کـــرد، و بر این مســـئله تأکید ورزید که این کتـــاب، تنها کتـــابی است که بـــرای رشـــد، تعـــالی و پیشـــرفت عظیم فکـــری و روحی انسان، تا ابـدیت، مفید خواهد بـود؛ و انسـان‌ها همـواره باید به اصول و مبانی مطرح شده در آن، پایبند باشند.

کـرولی، پس از این ادعـای بسـیار مهم، مـورد بی‌مهـری غربیان قرار گرفت، و بلافاصـله، از سـوی دنیـای غـرب، طـــرد شد. او گنـــاه بـــزرگی را مـــرتکب شـــده بـــود، و می‌بایست تـــــاوان آن را می‌داد. از این رو، کـــــرولی به تدریج، در اثر نفوذ آنـان، خانه‌نشـین شد. تا آن‌که «آدلف هیتلر»، پس از به قدرت رسیدن و تشکیل حزب نازی، به اهمیت آثار کرولی پی بـرد، و به مطالعه تمـامی کتب او پرداخت. هیتلر دریافت که برای پیشبرد سیاستهای خود، نیازمند مطالعه تجـارب مـردم مشـرق زمین است. همین مسئله بهانة مناسبی در اختیار استعمارگران قرار داد، تا آلیستیر کرولی را، به عنوان تئوریسین اصلی حزب نازی قلمداد کننـد، و کـاری کنند تا پرونـدة او، بـرای همیشـه، بسته شود.

در پی آن، زندگی و عملکرد کـرولی، مـورد تحریف قـرار گـــرفت؛ و غربیـــان او را دیوانـــه، فرصت‌طلب، شـــیاد، همجنس‌باز، زنباره، جادوگر و حتی رهبر شیطان خطـاب کردند.

با تمامی این اوصاف، نویسندان و اندیشمندان علاقه‌مند به دنیـای شـرق، به مطالعه آثـار او پرداختند. ک-سی هم-چـون جـورج لوکـاس (George lucas)، داسـتان جنگ ستارگان را از آثار کـرولی ربـود. این داسـتان، متعلق به مــردم مشــرق بــود، و توسط لوکــاس به جهــان غــرب معــرفی، و بــاعث شــهرت لوکــاس فرصت‌طلب شد. لوکاس، در جنگ سـتارگان، عناصر شـرقی و غـربی را با هم تلفیق کرد؛ تا رد پای جرم خود را، محو سازد.

ج---ان وایل--د س---اید پــارس----ون---ز (John wide side parsons)، از دیگر شـاگردان کـرولی به حسـاب می‌آید. او پس از مطالعه افسـانه‌های شــرقی، به ایــده اصلی ساخت نوعی موشک دست یافت. این موشــک، در جنگ جهـانی دوم مـورد اسـتفاده قـرار گـرفت، و تـأثیر بسیار زیادی بر روند جنگ گذاشت.

بی‌شک، آلیستر کرولی، فـرد شـیاد و فرصت‌طلب نبـوده است. غربیان همواره در تحلیلهای خود، بر آن هســتند تا ایده‌ها و دیدگاههای او را به نفع خود تفســیر کنند. آن‌ها پس از آن‌که همکاری با حزب نـازی را به کـرولی نسـبت دادند، او را خانه نشین کردند، و اجازه ندادند به کار خـود ادامه دهد. آن‌ها بر این اصل پافشـــــاری می‌کنند که هر کس که تحت تعالیم شرق قرار گیرد، به انحـراف کشـیده می‌شود.

شاید بتوان مهم‌ترین کتاب کـرولی را، تلما دانست. چـرا که این اثر، برداشت او از جهان شـرق است. این کتـاب، در خصوص رستاخیز صحبت می‌کنـد، در همین کتـاب نـیز کرولی، از پیامبر اکرم (ص) سخن به میان می‌آورد، و به صــراحت می‌گوید که او آخــرین فرســتاده خداســت؛ و

قرآن، تنها کتاب هدایتگر بشر، تا ابـدیت است. بنـابراین، چگونه چنین فردی، با چـنین نگرشـی، می‌تواند از طریق همین کتاب، ادعای پیامبری کند؟!

جالب این است که کـرولی، در این اثر اظهـار می‌کند که قرن حاضر، دچار تحولی عظیم شده است، و ارزش‌هـای انسـانی روبه نـابودی است. او پیشـگویی می‌کند که به تدریج، مردم، از دین و مذهب فاصله می‌گیرند.

در تلما آمـده است که هر کس سرنوشت خـاص خـود را دنبال می:ند، و مسئول سرنوشت خـویش است. کـرولی بر این باور بود که عشق و محبت یک قانون است، و باید همـوراه به آن توجه شـود؛ اما عشـقی که تحت نظـارت عقل و اراده باشد. کرولی بر این اصل پافشـاری می‌کند که هر انسانی، آزاد است.

غربیان مغـرض، بر این اسـاس، به این نتیجه رسـیدند که کـرولی معتقد است انسـان هر کـاری را که دوست دارد، می‌تواند انجـام دهـد؛ و هیچ حد و مـرزی بـرای او وجـود نـدارد. در واقـع، کـرولی می‌گفت که انسـان باید به آن اندازه از آزادی دست یابـد، که بتواند بفهمد به چه چیزها نیاز دارد و چه چیزها برای او مفید است.

نکتة قابل تعمـق، اظهـارات کـرولی دربـارة خودشناسی است. او در این اثـــــر، می‌گوید: انســـــان باید در هر شرایطی، به خودشناسی برسد؛ و حقیقت وجـودی خـود را کشف کنـد، و پی به توانمنـدیهای درونی خـود بـبرد؛ حتی اگر سختیهای بسیاری را متحمل شود.

او، وقـــتی می‌گوید «عشق قـــانون است»، به آن معنا نیست که به عشق فیزیکی و زمینی اشـاره کـرده است.

این عشق درونی، از جنس الهی است، و پیرامون اخلاق و معنویت می‌گردد.

کرولی در جایی از این کتاب، می‌گوید: انسان باید تا اندازه‌ای پاک و صادق و درستکار باشد، که خود، عاشق خویش گردد. او معتقد است: یک فرد شریف، وقتی به مرتبه‌ای برسد که عاشق خویش گردد، دیگران را هم دوست خواهد داشت؛ و در پی آن، عشق او، از جنس الهی می‌شود. در واقع، کرولی، به عشقی پایبند است که زیر لوای حقیقتجویی و درستکاری باشد.

در این میان، کرولی به تشریح حد و مرز آزادی می‌پردازد، و چنین می‌گوید که آزادی باید تحت سیطرة خداوند متعال باشد. وقتی انسان به حقایق محض دست می‌یابد، تازه می‌فهمد که وظایفی برعهده دارد، که باید به درستی انجام پذیرد. در چنین شرایطی، انسان آزاد است. در چنین اوضاعی است که انسان به نیروهای زیادی دست می‌یابد. و می‌تواند تحت نظارت نیروی الهی، از این قدرت، در طبیعت استفاده کند.

تحلیلگران هوادار کرولی چنین اظهار می‌کنند که کتاب قانون کرولی می‌تواند به خوبی مراحل تحول روحی انسان را توصیف کند. بخش اول کتاب به افسانه مصری ایسیس (Isis)ـ اشاره دارد، و بخش دوم به اوسیریس (Osiris)؛ و بعد از آن، دنیای مذهب بنا می‌گردد.

در این اثر، از نماد هم استفاده شده است. به طور مثال، هر مرد و زنی یک ستاره است. او معتقد است که هر فرد بی‌همتا است؛ و خود، برای خویش، در طول زندگی، مسیری را برمی‌گزیند. در چنین شرایطی،

انسان وارد دالان و مسیری می‌شود که در بدو ورود خود آن را برگزیــده؛ اما پس از آن‌که وارد آن دالان شــد، باید براساس یکســری سلســله قــوانین خــاص آن دالان، پیش برود.

کرولی می‌گوید: هر فرد دارای دالان و مسیری اســت؛ و هیچگاه این دالانها با هم تصــادف نمی‌کنند. وی می‌گوید: هر انسان، به صورت فطری، دارای نیروی ارادی بــالایی اســـــت، تا بتواند حقیقت را کشف کند. و همین اراده، موجودیت او را به اثبات می‌رساند. این ارادة فطــری، در واقع باعث می‌شود تا انسان، راه تکامل را طی کند.

در مجموع می‌توان به این اصل رسید که کرولی، بیش از همه بر دو اصل خودشناسی و عشق تأکید می‌کند. هر فــرد می‌تواند به عشق حقیقی متصل شــود؛ و در چــنین اوضــاعی است که به قــدرت و نیروهــای زیــادی دست می‌یابد و صاحب اختیار می‌شود.

کرولی بر این اصل پافشاری می‌کند که در جهان، وحدت و یکپــارچگی وجــود دارد؛ و تمــام اجــزای هســتی، به هم مرتبط‌اند. کرولی چــنین بیــان می‌کند که هر انســان، این حق را دارد که راه تکامل را طی کند؛ و کسی نباید مــانع رسیدن او به این حق بشود.

تحلیلگران چنین اظهار می‌کنند که آلیســتر کــرولی، پیش از همه غربیان، با علوم ماوراء الطبیعه شــرق آشــنا شد. اما اظهـــارات او در این زمینـــه، این بهانه را به دست دشمنانش داد که وی را فردی جادوگر، که انسان‌ها را به پیروی از آزادی مطلق و گرایش به امیال دنیــوی تشــویق می‌کند، معرفی می‌کنند. در صورتی که امروزه مشــخص

شده است که در این جهان، در ارتباط با مسائل مادی، اغلب، چیزی فراتر از قوانین هستی وجود ندارد؛ و تمام نیروهای ناشناس، جزئی از قوانین طبیعت هستند؛ و جادو به حساب نمی‌آیند. روزگاری پرواز با هواپیما برای انسان امری غیر ممکن می‌نمود، و اگر کسی به آن فکر می‌کرد، گویی قصد داشت وارد دنیای جادو شود. اما همین قانون پرواز، پس از کشف شدن، طبیعی به نظر می‌رسید. در جهان قوانین بسیاری وجود دارد که هنوز برای انسان ناشناخته است. از این رو، نمی‌توان چنین قوانینی را به جادو نسبت داد، و فردی را که به دنبال کشف آن است جادوگر قلمداد کرد. در گذشته، چه کسی می‌توانست تصور کند با ابزار اینترنت، این‌گونه جهان به هم نزدیک می‌گردد و فاصله‌ها کم می‌شود؟!

کرولی تا زمانی که به کشف تجربیات شرق مشغول بود، کسی با او کاری نداشت. اما به محض این‌که به قرآن کریم اشاره کرد و از حضرت محمد (ص) سخن به میان آورد و او را آخرین پیامبر خداوند دانست مورد بی‌مهری شدید غرب قرار گرفت؛ تا آن‌جا که آثار او را به شیطان و نیروهای شیطانی نسبت دادند. این در حالی است که در همین دوره هم، غرب، برای شناخت شرق، به مجموعه آثار او رجوع می‌کند.

کرولی به نوشتن علاقه بسیار داشت؛ و تمام اندوخته‌های خود را مکتوب کرد. او در مجموع 117 کتاب به رشته تحریر در آورد؛ که برخی آثار او عبارت‌اند از:

1. وظیفه (Duty)
2. هشت سخنرانی پیرامون یوگا

3. نقطه اعتدال (the Equinox)
4. رمل و اسطرلاب

(A handbook of Geomancy)

1. جادو بدون گریستن

(Magik without tears)

1. آبسینت، الهه سبز

(Absinthe, the Green Goddess)

1. آن سوی خلیج (Across the Guly)
2. آمریتا (Amrita)
3. فطرت هنری

(the Artistis temperament)

1. درخت زندگی (tree of life)
2. مراسم ققنوس

(the mass of phoecrix)

کرولی عاقبت به تاریخ 2 دسامبر 1947، در تنهایی مطلق دار فانی را وداع گفت. استعمارگران اظهار می‌کنند که کرولی پیش از مرگ، این جمله را بیان کرده است: «حیرانم.»

آلیستیر کرولی، به افسانه‌ها و داستانهای ملل مشرق زمین بسیار علاقه‌مند بود، و بسیاری از تجارب ارزشمند شرق را، از طریق همین داستانها کسب کرد. او بیش از

همه، به داستانهای قرآن کریم علاقه‌مند شـد؛ و در آن‌ها حقیقـتی را یـافتت که منجر شد تمـام قـرآن کـریم را به دقت مطالعه کنــد، و به این نتیجه برسد که پیــامبر (ص) آخرین فرستادة خدا، و قرآن کریم، آخرین کتــاب الهی و معجزة پیامبر (ص) است.

آشنایی با سیاره خطرناک

در کهکشان سیاره‌های متفاوتی وجود دارند که انسان‌ها به مـــرور هر کـــدام را کشف کرده‌اند. این ســـیاره‌ها هر کـــدام خصوصـــیات منحصر به فـــردی دارند که به راحـــتی نمی‌توان از کنار آن‌ها عبور کرد.

برخی از سیاره‌ها بسـیار خطرنـاک هسـتند به طـوری که زنـدگی بر روی آن‌ها غـیر ممکن است. از این سـیاره‌ها عکسی در اختیـــار نیست اما دانشـــمندان با اســـتفاده از رایانه‌ها و بدست آوردن شـــــرایط آب و هـــــوایی این منطقه‌ها طرح‌هـــــــایی را بدست آورده‌اند که به نظر می‌رسد سطح این کرات به این شکل باشد.

** مریخ

مـریخ که این روزها بـرای زنـدگی روی آن بسـیار تلاش می‌شود یکی دیگر از سیارات عجیب و ترسناکی است که در منظومه شمسی وجـــــود دارد. در این ســـــیاره طوفان‌های شـنی بسـیار عظیمی رخ می‌دهد که ارتفـاع برخی از آن‌ها از کـوه اورست بلنـدتر و سـرعتی بیش از 300 کیلومتر برساعت دارند. این طوفان‌ها تمام سـیاره را پوشـــانده و در یک روز می‌توانند همه فضـــای آن را دگرگون کنند هم‌چنین تغییرات دمایی روی این طوفان‌ها تاثیر گذاشته و آن‌ها را بسیار خطرناک‌تر می‌کند. زندگی روی این سیاره می‌تواند یکی از ترسـناک‌ترین زنـدگی‌ها باشد.

** کورت 3B

چگال‌ترین و عظیم‌ترین سیاره‌ای که تا به حال شناخته شده است به نام "کورت3B" شناخته می‌شود. این سیاره اندازه‌ای برابر با مشتری دارد اما از نظر جرمی 20 برابر مشتری است. این بدین معنی است که سطح آن 50 برابر فشار بیشتر به هر چیزی وارد خواهد کرد. اگر انسان‌ها بخوانند روی این سیاره زندگی کنند وزن آن‌ها 50 برابر خواهد شد بدین معنی که یک انسان 70 کیلویی روی روی این سیاره 450 کیلو وزن احساس می‌کند این مقدار سیستم و استخوان‌های داخلی بدن را در یک چشم بهم زدن نابود می‌کند.

** پگسی B

سیاره‌ای در کهکشان ما وجود دارد که 150 برابر زمین اندازه آن است. این سیاره هر روز در حال سرخ شدن است زیرا ستاره‌ای در نزدیکی خود دارد که گرمایی نزدیک به خورشید را تولید می‌کند این ستاره باعث شده است تا دمای این سیاره 1000 درجه سانتی گراد باشد. فشار هوای گرم و البته وجود مقدار کمی هوای سرد باعث می‌شود تا بادهای شدیدی به اندازه 1000 کیلومتر بر ساعت به وجود آید. البته دمای بالا بدین معنی نیست که بارانی در این منطقه نمی‌بارد. باران‌های این سیاره وارد هوای گرم شده و ناگهان به جریان سرد می‌رسد البته با توجه به هیدروژنی بودن سیاره تبدیل به موادی مانند آهن شده و روی سطح کره فرود می‌ایند.

** نپتون

سریع‌ترین بادهای منظومه شمسی را می‌توانید بر روی سطح کره نپتون تجربه کنید. این سیاره تنها به بادهای

بسـیار سـرد و البته سـریعش معـروف است که می‌تواند هر جسمی را در یک چشم به هم زدن نابود کند. سـرعت این بادها گاهی اوقات به دو برابر سرعت صوت می‌رسد و این باعث می‌شـود تا بـدن انسـان تنها در یک پلک زدن متلاشی شـــده و تکه‌هـــایش در آســـمان پخش شـــود. دانشـمندان هم‌چنـان نـیز در حـال بررسی این سـیاره هستند تا بتوانند دلیلی برای بادهای شدید آن بیابند.

** کربن

بر روی زمین کربن بسیار کم پیدا می‌شـود زیـرا زمیـنی که روی آن زندگی می‌کنیم تنها 0.1 درصد کربن دارد. با سفر به اعماق کهکشان و پیدا کـردن سـیاره‌های مختلف حتما به مـوارد عجیـبی بر خواهید خـورد. در این منطقه کربن بیش از هر چـیزی دیـده می‌شـود و دریاچه‌هـای آن عجیب و غـیری هسـتند حـتی منجمـان اعتقـاد دارند که باران‌های این سیاره کـاملا عجیب و از روغن و آسـفالت تشکیل شده‌اند.

** ونوس

در منظومه شمسی ونـــــوس یکی از کـــــوچک‌ترین سیاره‌های به حساب می‌آید اما با همین انـدازه کوچک به عنوان خطرنـاک‌ترین سـیاره شـناخته می‌شـود. در اوایل جنگ ســرد شـــوروی توانست تنها کاوشـــگری که روی ونـــوس فـــرود آمـــده است را به هـــوا پرتـــاب کند. این کاوشگر با موفقیت بر سطح کـره نشست ولی تنها 127 دقیق دوام آورد تا این که کاملا خـرد شد و سـپس تبـدیل به مایع گشت.

در این سیاره فشار هوا 100 برابر بیشتر از زمین است و قدم زدن روی آن به مانند این است که در عمق 2000 متری کف دریا بخواهید قدم بزنید. در مدتی که کاوشگر روی سطح ونوس بود اطلاعاتی در مورد سمی بودن بسیار زیاد این سیاره به زمین ارسال کرد هم‌چنین دمای این کره نزدیک به 425 درجه سانتی گراد است. با شرایطی که سطح این کره از سولفریک اسید پوشیده شده است خطرناکترین سیاره کهشکان، ونوس است.

** کرت 7b

این سیاره به طور رسمی در لیست کرات به حساب نمی‌آید ولی به عنوان یکی از ترسناکترین ستاره‌های منظومه شناخته می‌شود. تمام خطرناکی این ستاره گرمای بیش از اندازه آن است که حتی دانشمندان نیز نمی‌توانند آن را به درستی تخمین بزنن و عددی برای آن یافت نکرده‌اند. این سیاره به اندازه‌ای داغ است که صخره‌ها را ذوب می‌کند. نکته دیگری که در مورد این ستاره باید بدانید آتش فشان‌های آن است که اگر فعال شوند حتی می‌توانند مدار کره‌های منظمومه شمسی را تغییر دهد.

** پلوتو

با این‌که این سیاره دیگر در میان خانواده منظومه شمسی شناخته نمی‌شود اما یکی از ترسناکترین سیاره‌های کهکشان است. پلوتو در طرح‌ها به نظر برفی می‌آید اما این سیاره پوشیده شده از نیتروژن یخ زده، کربن مونواکسید ومتان است و در تمام 248 سالی زمینی، که طول می‌کشد به دور خورشید بزند به همین

صورت یخ زده ادامه می‌دهد. در یک روز آفتابی و بسـیار گـرم در سـطح پلوتو دمـای هـوا می‌تواند به -228 درجه سانتی گراد برسد که به نظر بسیار مطبوع است!

** مشتری

بزرگ‌تـــــرین ســـــیاره منظومه شمسی یکی دیگر از ترسناکترین‌هاست که هیچ موجـودی دوست نـدارد به آن نزدیک هم بشـود. این سـیاره طوفان‌هـایی را در خـود ایجـاد می‌کند که به تنهـای 2 برابر زمین هسـتند. این طوفان‌ها باد را با 1000 کیلومتر در ساعت به حرکت در می‌آورند. اتمسفر این سیاره تاریک است و تمـامی آن با هیدروژن پر شده است. این گاز روی زمین بی‌رنگ است اما در مشتری به ماده‌ای تبـدیل شـده است که هیچ کس نمی‌داند چیست. هم‌چنین سـطح این سـیاره همیشه رعد و برق‌هـایی می‌زند که 100 بـار قـوی‌تر از صـاعقه‌های روی زمین است.

آسمان در قرآن

واژه «سماء» و جمع آن «سماوات» جمعاً 310 بار در قرآن به صورت معرفه و نکره به کار رفته است. کاربرد گسترده این واژه در آیات قرآن، ضرورت تبیین دقیق معنا و مصادیق آن را نشان می‌دهد. در این نوشتار ابتدا به بررسی معنای لغوی «سماء» پرداخته و سپس کاربردهای قرآنی آن را با توجه به نظر مفسران تبیین نموده و جمع بندی می‌نماییم.

«سماء» در لغت

واژه «سماء» از ریشه «س،م،و» به معنای بلندی، ارتفاع و رفعت است.[1] «سماء» به صورت مونث و مذکر هر دو به کار می‌رود و هم‌چنین برای مفرد و جمع نیز می‌تواند یکسان استعمال شود. علت این امر را چنین گفته‌اند که چون «سماء» از اسماء جنس است، استعمال آن با مفرد و جمع و نیز مونث و مذکر جایز است.[2] فراهیدی «سماء» را به معنای سقف هر چیز و هر خانه‌ای می‌داند.[3] جوهری می‌گوید: «سماء» هر آن چیزیست که بر فراز تو قرار گرفته و بر تو سایه می‌افکند و از این باب است که به سقف خانه «سماء» گفته می‌شود.[4] راغب اصفهانی «سماء» هر چیز را بالای آن می‌داند و می‌گوید که هر «سماء» نسبت به آن‌چه پایین آن است، «سماء» و نسبت به آن‌چه که بالای آن قرار می‌گیرد، «ارض» محسوب می‌شود. اما «سماء» معروف همان «سماء»ی است که بر زمین سایه افکنده است.[5] به گفته ابن فارس عرب به هر چیز بلند مشرف و مسلط، «سماء» می‌گوید، حتی پشت اسب و

گیاهان را نیز «سماء» خوانده است.[6]ـ تسمیه گیاه به «سماء» یا به این دلیل است که گیاه از باران که خود «سماء» است، ایجاد می‌شود و یا به این دلیل است که گیاه از زمین ارتفاع می‌گیرد.[7]ـ علاوه بر این، در مواردی به ابر[8]ـ و باران[9]ـ نیز «سماء» گفته شده است. مصطفوی می‌گوید: اصل واحد در این ریشه، آن چیزی است که مرتفع و بلند است و بالای شئ دیگری و محیط بر آن قرار می‌گیرد. این لغت برگرفته از آرامی، سریانی و عبری است که در عربی به صورت «سماء» به کار رفته است.[10]

بدین ترتیب، باید گفت که واژه «سماء» از گستره معنایی وسیعی برخوردار است و می‌تواند مصادیق متعددی را در بر گیرد. بنابراین، با توجه به این‌که جو زمین، کرات آسمانی و فضای بین آن‌ها بالای زمین و مشرف و مسلط بر آن قرار گرفته‌اند، می‌توانند از جمله مصادیق «سماء» به شمار روند.

کاربرد «سماء» در آیات

همان‌طور که در بررسی لغوی واژه «سماء» اشاره شد، این واژه دارای گستره معنایی وسیع و مصادیق متعددی است. از این رو، برای تعیین مصداق دقیق آن در هر آیه باید به قراین موجود و سیاق آیات توجه نمود. با توجه به آن‌چه که مفسران تا کنون درباره مصادیق «سماء» در آیات مختلف بیان کرده‌اند، موارد کاربرد این واژه در آیات را می‌توان در چهار دسته زیر مطرح کرد:

1- «السماء» گاه به معنای جو، ابر و بـاران به کـار رفته است. در این باره می‌توان به آیاتی اشاره کرد که درباره نزول باران از آسمان سخن می‌گوید:

الَّذی جَعَلَ لَکُمُ الْأَرْضَ فِراشاً وَ السَّـماءَ بِنـاءً وَ أَنْـزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَـراتِ رِزْقـاً لَکُمْ فَلا تَجْعَلُـوا لِلَّهِ أَنْداداً وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ [11] بقرة/2/22

برخی برآنند که چون بـاران از ابر فـرو می‌ریـزد و عـرب نیز به ابر «سماء» می‌گوید، در اینگونه آیات، مـراد «ابر» اسـت،[12]ـ در حالی‌که هیچ مـانعی نـدارد که منظـور از این «سماء» را کمی گسترده‌تر در نظر گرفته و آسمانی که ابر در آن قـرار دارد، یعـنی جو زمین را، مصـداق آن بدانیم، چنانکه برخی بر این باورند.[13]ـ اما در برخی از آیات نیز می‌توان با استفاده از قرینه‌هایی مشـخص کـرد که مراد الهی تنها «جو زمین» است:

اللَّهُ الَّذِی یُرْسِلُ الرِّیَاحَ فَتُثِیرُ سَحَابًا فَیَبْسُطُهُ فيِ السَّمَاءِ کَیْفَ یَشَاءُ وَ یجْعَلُهُ کِسَفًا فَـترَی الْـوَدْقَ یخْـرُجُ مِنْ خِلَالِـهِ فَإِذَا أَصَابَ بِهِ مَن یَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ إِذَا هُمْ یَسْتَبْشِرُونَ[14] روم/30/48

همان‌طور که می‌بینیم در این آیه سخن از آسمانی است که ابرها در آن قرار دارنـد، بنـابراین مصـداقی به جز جو زمین را نمی‌توان برای آن در نظر گرفت.

در آیـاتی نظـیر آیه زیر نـیز مفسـران غالبـاً مـراد از «سـماء» را بـاران دانسـته‌اند،[15]ـ گرچه بـرخی نـیز در معنای آن ابر و آسمان را ذکر کرده‌اند:[16]

یُرْسِلِ السَّماءَ عَلَیْکُمْ مِدْراراً [17] نوح/71/11

2- واژه «السماء» در مواردی به معنای اجرام آسـمانی[18] یا فضای حاوی آن‌ها[19] به کار رفته است.

البته شـاهد قـرآنی صـریحی مبـنی بر این‌که می‌تـوان اجرام آسمانی را نیز مصداقی از «سماء» دانست، وجود نـدارد و معمـولاً به فضـای حـاوی این کـرات، «سـماء» اطلاق شـده است. تنها در آیـات معـدودی مانند آیه 65 سوره حج و 11 سوره فصلت برای واژه «سماء»، معنای کـرات آسـمانی مطـرح شـده است که در این آیـات نـیز اشـاره مسـتقیمی به کـرات آسـمانی نشـده و بـرخی از مفسران با توجه به مضمون کلی آیه این معنا را از لفظ «سماء» استنباط کرده‌اند:[20]

... وَ يُمْسِكُ السَّماءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلاَّ بِإِذْنِهِ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَؤُفٌ رَحيمٌ [21] حج/22/65

چنانکه ملاحظه می‌شـود در این آیه اشـاره صـریحی به کرات آسمانی نشده و به نظر می‌رسد که این دیـدگاه به دلیل آن مطرح شده که در آیه، بحث از افتادن آسمان بر روی زمین است و از آن‌جا که نمی‌توان تصـویر روشـنی از افتـادن فضـای خـالی بر زمین تصـور نمـود، به ناچـار «السـماء» را به معنـای خـود کـرات آسـمانی گرفته‌اند. درحالیکه هیچ مـانعی نـدارد که آسـمان را در این آیه به همـان معنـای وسـیع خـود یعـنی فضـایی که دربردارنـده اجـرام آسـمانی است -البته به علاوه محتویـات آن- در نظر بگیریم.

در بـرخی از آیـات نـیز «سـماء» به صـراحت به معنـای فضای حاوی اجرام آسمانی معرفی می‌شود:

تَبارَکَ الَّذی جَعَلَ فِی السَّماءِ بُرُوجاً وَ جَعَـلَ فیها سِـراجاً وَ قَمَراً مُنیراً [22] فرقان/25/61

در مـورد معنـای «بُـرُوج» دو نظر اصـلی مطـرح است. برخی از مفسران منظور از آن را سـتارگان یا سـتارگان درخشان دانسته‌اند[23] و برخی نیز مراد از آن را منازل خورشید و سیارات که همان برج‌های دوازده گانه اسـت، می‌دانند[24]ـ که در صورت دوم نیز منظور، مجمـوعه‌ای از سـتارگان است که از دید ما شـکل خاصی را ایجـاد می‌نمایند. بنابراین می‌توان گفت که این آیه به صـراحت «السماء» را به عنوان فضایی حاوی سـتارگان، خورشـید و ماه معرفی می‌نماید.

3- واژه «السـماء» در بـرخی از آیـات به معنـای آسـمان معنوی به کار رفته است. این در صورتی است که در آیه «سماء» به عنوان مکانی برای پدیده‌های فرامادی مطرح شده باشد. البته مفسران تعابیر متفاوتی همچون مقـام قرب و حضور[25]، عوالم بالا و روحانی[26] و بهشت[27] برای اینگونه کاربرد واژه «سماء» استعمال کرده‌اند که همگی تحت عنوان آسمان معنوی قابل جمع است.

إِنَّ الَّذینَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا وَ اسْتَکْبَرُوا عَنْها لا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوابُ السَّـماءِ وَ لا یَـدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّی یَلِجَ الْجَمَـلُ فی سَـمِّ الْخِیاطِ وَ کَذلِکَ نَجْزِی الْمُجْرِمینَ [28] أعراف/7/40

ءَ أَمِنتُم مَّن فيِ السَّـمَاءِ أَن یخْسِـفَ بِکُمُ الْأَرْضَ فَـإِذَا هِیَ تَمُورُ * أَمْ أَمِنتُم مَّن فيِ السَّمَاءِ أَن یُرْسِـلَ عَلَیْکُمْ حَاصِـبًا فَسَتَعْلَمُونَ کَیْفَ نَذِیرِ[29] ملک/67/16-17

4- «السماء» گاه می‌تواند دربردارنده تمـامی آسـمان‌ها باشد. همانطور که گفته شـد، «سـماء» اسم جنس است

و وقتی به صورت معرفه با الف و لام به کـار می‌رود، یا افاده عموم کرده و می‌تواند دربردارنده تمامی آسمان‌ها باشد یا اشـاره به آسـمان مشخصی دارد که از قـرائن و سـیاق کلام به دست می‌آید. در این حـالت الف و لام به تـرتیب الف و لام جنس یا عهد است که هر کـدام معنـای متفاوتی برای «سماء» ایجاد می‌نمایند:

1- الف و لام جنس: در این حـالت «الف و لام» «السـماء» می‌تواند الف و لام اسـتغراق حقیقی[30] باشد که تمام آسمان‌ها را شامل شـود و یا می‌تواند الف و لام جنس[31]ـ بـرای بیـان مـاهیت باشد و اشـاره به ماهیت و حقیقت «سماء» داشته باشد. این حالت معمولا هنگامی است که «السـماء» به صـورت مطلق[32]ـ و در مقابل «ارض» اسـتعمال شـده که در این صـورت افـاده عموم کرده و می‌تواند دربردارنده تمامی‌آسمان‌ها باشد. برخی از مفسران برآنند که در این‌گونه آیـات «السـماء» به علاوه «الارض» معادل و تشـکیل دهنـده کل هسـتی و کائنات است[33]ـ و بنـابراین باید گفت که «السـماء» به تنهـایی می‌تواند به معنـای هر آن‌چه غـیر زمین اسـت، باشد.

إِنَّ اللَّهَ لا یَخْفی عَلَیْهِ شَیْءٌ فِی الْأَرْضِ وَ لا فِی السَّـماءِ[34] آل‌عمران/3/5

رَبَّنا إِنَّکَ تَعْلَمُ ما نُخْفی وَ ما نُعْلِنُ وَ ما یَخْفی عَلَی اللَّهِ مِنْ شَـیْءٍ فِی الْأَرْضِ وَ لا فِی السَّـماءِ[35]ـ إبـراهیم/14/38

2- الف و لام عهد: در این حـالت در غـالب مـوارد الف و لام عهد ذهنی[36]ـ است و منظور از «السـماء» با توجه

به قرائن موجود در آیه برای مخاطب مشخص می‌شود. هر سه کاربرد پیشین برای «السماء» -که بیان شد- را می‌توان جزء این دسته به شمار آورد.

واژه «السماوات» که جمع «سماء» است، نیز بیشتر به صورت معرفه و در مقابل «ارض» به کار رفته و مراد از آن تمامی آسمان‌های موجود است، زیرا به کار بردن الف و لام با کلمات جمع افاده عموم می‌نماید.[37]

«السماء» گاه در مقابل «السماوات» به کار می‌رود که نشان می‌دهد به یکی از آسمان‌های لحاظ شده در واژه «السماوات» اشاره دارد.

اللَّهُ الَّذی خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَراتِ رِزْقاً لَكُمْ وَ سَخَّرَ لَكُمُ الْفُلْكَ لِتَجْرِيَ فِی الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَ سَخَّرَ لَكُمُ الْأَنْهارَ[38]. إبراهیم/ 14/32

در این آیه، واژه «السماوات» اشاره به تمامی آسمان‌ها و «السماء» اشاره به جو زمین دارد که یکی از این آسمان‌هاست. الف و لام در «السماء» الف و لام عهد ذهنی است، چراکه با توجه به قراین موجود در آیه، برای مخاطب مشخص است که کدام «سماء» مورد نظر است.

سوال:

چرا واژه «السماء» در برخی آیات به صورت مفرد و در برخی آیات دیگر به صورت جمع «السماوات» به کار رفته است؟

سیوطی در پاسخ این سوال می‌گوید که هرگاه تعداد، مورد نظر بوده است، «سماء» با صیغه جمع آمده و

دلالت بر عظمت و کـثرت می‌نمایـد، و هر گـاه جهت بـالا مورد نظر بوده، «سماء» با صیغه مفرد آمده است.[39]

قســمت اول این پاسخ بــدین معناست که به کــار رفتن «السـماء» به صـورت جمع «السـماوات» علاوه بر این‌که دلالت بر عمــومیت می‌کنــد، نشــان می‌دهد که تاکید در «السماوات» اشاره به وجود اجـزاء متعـدد در آن و مـورد نظر بودن تمامی آن‌هاست.

قسمت دوم این پاسخ یعنی این‌که مـراد از «السـماء» به صـورت مفـرد، جهت بالاسـت، به نظر صـحیح نمی‌رسـد، زیـرا با بـرخی از خصوصـیاتی که خداوند در آیـات قـرآن کریم برای «السماء» ذکر می‌کند، سازگار نیست:

خداوند «الســماء» را به عنــوان یک بنا و نه صــرفاً یک جهت معرفی می‌نماید.[40]

در آیه‌ای می‌فرماید که «السماء» را بالا برد و رفیع کرد.[41]

هم‌چنین خداوند «السماء» را با عنوان «سقف محفـوظ» معرفی می‌نماید.[42]

در آیه‌ای می‌فرماید که او «الســـماء» را از ســـقوط و افتادن بر زمین نگه می‌دارد.[43]

روشن است که این خصوصــیات، همگی خصوصــیات یک بنا و ساختار عظیم و نه صـرفاً یک جهت است. بنـابراین نمی‌توان این پاسخ را پـذیرفت که مـراد از «السـماء» به صورت مفرد، صرفاً جهت بـالا باشد. بلکه می‌تـوان گفت که مفرد به کار رفتن «السماء»:

یا از آن جهت است که مـــــراد از آن تنها یک آســـــمان مشخص است و الف و لام آن الف و لام عهد است.

یا این‌که الف و لام آن، الف و لام جنس است و منظـــور از آن تمامی آسمان‌هاست. در این صورت درباره تفـاوت «السـماء» با «السـماوات» می‌تـوان گفت که با توجه به آن‌چه که درباره علت جمع آمـدن «السـماوات» ذکر شـد، به نظر می‌رسد که هرگـــاه نظر به کل بـــوده، از لفظ «السماء» استفاده شـده و هرگـاه نظر به تمـام جزئیـات این کل بـوده، لفظ «السـماوات» به کـار رفته است. به عبـارت دیگر هنگـامی که خداوند بخواهد اشـاره به جنس «سماء» یا کلیت آن نماید، «السماء» را به کـار می‌بـرد و هنگـــــــــامی که بخواهد بر این نکته تأکید نماید که این «سماء» دارای جزئیات و انواعی است و مراد، تمـام این جزئیـات و انـواع اسـت، از لفظ «السـماوات» اسـتفاده می‌نماید.

نتیجه گیری:

همانطور که گفته شد واژه «سـماء» از ریشه «س،م،و» به معنـای بلنـدی، ارتفـاع و رفعت است و «سـماء»ِ هر چـیزی را به معنـای بـالای آن گفته‌اند. عـرب به هر چـیز بلند مشـرف و مسـلط، «سـماء» می‌گوید. بنـابراین باید گفت که این واژه دارای گستره معنـایی وسـیعی است و می‌تواند مصادیق متعددی را در بر گیرد. از این رو، بـرای تعیین مصداق دقیق آن در هر آیه باید به قراین موجـود و سیاق آیات توجه نمود.

مفسران تاکنون عموماً چهار مصداق کلی برای این واژه بیان کرده‌اند که عبارتند از:

1- جو، ابر و باران

2- اجرام آسمانی و فضای حاوی اجرام آسمانی

3- آسمان معنوی

4- تمامی آسمان‌ها

البته هرچند مفسران تاکنون این چهار مصداق را در رابطه با واژه «سماء» در آیات قرآن بیان کرده‌اند، اما گستره معنایی این واژه به گونه‌ای است که مصادیق دقیقتری همچون منظومه شمسی را نیز برمی تابد، چنانکه برخی از مفسران در تفسیر معنای «سبع سماوات» از اجرام آسمانی موجود در منظومه شمسی نام برده‌اند.

[1]- فراهیدی،7، ص318؛ ابن فارس، ص490؛ ابن منظور،14، ص397؛ زبیدی،38، ص301

[2]- راغب اصفهانی،ص427؛ نک. زبیدی، 38، ص302

[3]- فراهیدی، 7، ص318

[4]- جوهری، 7، ص231

[5]- راغب اصفهانی، ص427

[6]- ابن فارس، ص490

[7]- راغب، ص427

[8]- ابن فارس، ص490

[9]- جوهری،7، ص231؛ ابن فارس، ص490

[10]- مصطفوی، 5، ص218

[11]- همــان [خــدایی] که زمین را بــرای شــما فرشی [گسترده]، و آســمان را بنــایی [افراشــته] قــرار داد و از آســمان آبی فــرود آورد و بــدان از میوه‌ها رزقی بــرای شما بیرون آورد پس برای خدا همتایانی قرار ندهیــد، در حالی که خود می‌دانید.

[12]- طبرسی،1، ص451

[13]- مکارم،1، ص121؛ جعفری،1، ص183

[14]- خــدا همــان کسی است که بادها را می‌فرســتد و ابــری برمی‌انگــیزد و آن را در آســمان- هر گونه بخواهد- می‌گستراند و انبوهش می‌گرداند، پس می‌بینی بــاران از لابلای آن بـــــیرون می‌آید. و چـــــون آن را به هر کس از بنــدگانش که بخواهــد، رســانید، بناگــاه آنــان شــادمانی می‌کنند.

[15]- طبرسی، 4، ص428

[16]- زمخشری، 2، ص6

[17]- [تا] بر شما از آسمان بارانِ پی در پی فرستد.

[18]- صادقی تهرانی،20، ص167؛ مغنیه، 5، ص346؛ مدرسی،8، ص113

[19]- رضایی اصفهانی،ص135

[20]- صادقی تهرانی،20، ص167؛ مغنیـه،5، ص346؛ مدرسی،8، ص113؛ طیب،9، ص335؛ مکارم،1، ص166

[21] -...و آسمان را نگاه می‌دارد تا [مبادا] بر زمین فرو افتـــد، مگر به اذن خـــودش [باشد]. در حقیقت، خداوند نسبت به مردم سخت رئوف و مهربان است.

[22]- [فرخنده و] بزرگوار است آن کسی که در آسمان برجهایی نهاد، و در آن، چراغ و ماهی نوربخش قرار داد.

[23]- نک. طوسی،7، ص503؛ نک. طبرسی،7، ص279؛ نک. فخررازی،24، ص479؛ طباطبایی، 15، ص235

[24]- طوســی،7، ص503؛ طبرســی،7، ص279؛ فخررازی،24، ص479؛ طباطبایی،15، ص235

[25]- طباطبایی،16، ص248؛ مکارم،6، ص170

[26]- ابن عاشور،8، ص96

[27]- قرشی، احسن الحدیث،3، ص408

[28]- در حقیقت، کسانی که آیات ما را دروغ شمردند و از [پـــذیرفتن] آن‌ها تکبّر ورزیدنـــد، درهـــای آســـمان را برایشـــان نمی‌گشـــایند و در بهشت درنمی‌آیند مگر آن‌که شتر در سوراخ سوزن داخل شود. و بدینســان بزهکــاران را کیفر می‌دهیم.

[29]- آیا از آن کس که در آسمان است ایمن شده‌اید که شــما را در زمین فروبــرد، پس بناگــاه [زمین] به تپیــدن افتد؟ یا از آن کس که در آســمان است ایمن شــده‌اید که بر [سر] شــما تنــدبادی از ســنگریزه فروفرســتد؟ پس به زودی خواهید دانست که بیم‌دادن من چگونه است.

[30]- الف لام اســتغراق حقیقی، الف و لامی است که بــرای اشــاره به تمــام افــراد جنس می‌آید و می‌تــوان به جای آن از واژه «کلّ» استفاده کرد.

[31]- الف و لام جنس، الف و لامی است که برای بیــان حقیقت و ماهیت چیزی می‌آید و نمی‌توان به جــای آن از واژه «کلّ» استفاده نمود.

[32]- بـــدون هیچ قید و قرینه خاصی که نشـــان بدهد منظور از «السماء» آسمان خاصی است.

[33]- صادقی تهرانی،16، ص90؛ طیب،9، ص137

[34]- در حقیقت، هیچ چیز [نه] در زمین و نه در آسمان بر خدا پوشیده نمی‌ماند.

[35]- پروردگارا، بی‌گمان تو آن‌چه را که پنهان می‌داریم و آن‌چه را که آشــکار می‌ســازیم می‌دانی، و چـــیزی در زمین و در آسمان بر خدا پوشیده نمی‌ماند.

[36]- الف و لام عهد ذهـــنی (یا علمی)، الف و لامی است که برای بیــان مطلــبی که بــرای مخــاطب معلــوم و شناخته شده است، به کار می‌رود.

[37]- سیوطی،1، ص631

[38]- خداست که آســـمان‌ها و زمین را آفریـــد، و از آسمان آبی فرستاد، و به وسیله آن از میوه‌ها برای شما روزی بیرون آورد، و کشتی را بــرای شــما رام گردانید تا به فرمــان او در دریا روان شــود، و رودها را بــرای شــما مسخّر کرد.

[39]- سیوطی، 1، ص573

[40]- اللَّهُ الَّذی جَعَلَ لَکُمُ الْأَرْضَ قَراراً وَ السَّماءَ بِناءً... (غافر/64)ـ خدا [همان] کسی است که زمین را برای شما قرارگاه ساخت و آسمان را بنایی [گردانید]

[41]- ءَ أَنتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمِ السَّمَاءُ بَنَئهَا * رَفَعَ سَمْکَهَا فَسَوَّئهَا (نازعات/27و28)ـ آیا آفرینش شما دشوارتر است یا آسمانی که [او] آن را برپا کرده است؟ سقفش را برافراشت و آن را [به اندازه معین] درست کرد،

[42]- وَ جَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا محَّفُوظًا...(انبیاء/32)ـ و آسمان را سقفی محفوظ قرار دادیم

[43] -... وَ یُمْسِکُ السَّمَاءَ أَن تَقَعَ عَلیَ الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ... (حج/65)ـ و آسمان را نگاه می‌دارد تا [مبادا] بر زمین فرو افتد، مگر به اذن خودش [باشد].

آسمان دودمانند از دیدگاه قرآن و علم

قرآن کریم در آیات متعددی به بیان پدیده‌های مربوط به پیدایش جهان می‌پردازد. در این نوشتار از میان پدیده‌های مذکور، به بررسی امکان انطباق پدیده «آسمان دودمانند» با یافته‌های جدید علمی می‌پردازیم. احتمالات علمی مختلفی برای این پدیده مطرح است که همگی بر این اساس شکل می‌گیرند که منظور از آسمان در این پدیده چیست. با توجه به این‌که آسمان می‌تواند معادل با کل فضا، سحابی منظومه شمسی و یا جو زمین باشد، سه احتمال علمی برای این پدیده مورد بررسی و ارزیابی قرار می‌گیرد.

شرح واژگان اصلی:

استوا در لغت

ابن فارس می‌گوید: اصل معنایی ریشه «س،و،ی» بر راست و درست بودن و اعتدال بین دو چیز دلالت دارد.[1] جوهری «استوی علی» را به معنای بالای چیزی قرار گرفتن و مستقر شدن و «استوی الی» را به معنای قصد کردن چیزی می‌داند و می‌گوید اگر «استوی» بدون حرف اضافه به کار رود، به معنای متعادل بودن است.[2] به نظر راغب «استوی» دو گونه کاربرد دارد: نخست هنگامی‌که با دو فاعل یا بیشتر به کار می‌رود و در این صورت به معنای مساوی و یکسان بودن است. دوم آن‌گاه که با یک فاعل به کار می‌رود و به معنای اعتدال شئ در ذات خود است. اگر «استوی» با «علی» متعدی شود، به معنای استیلا یافتن و اگر با «الی» متعدی

گردد، به معنی منتهی شدن، انجامیدن و رسـیدن است.[3]

بررسی تفسیری

مفسران درباره معنای «اسـتواء» گفته‌اند که اصل آن به معنای راستی و درستی و قصد کردن برای تـدبیر صـحیح است. درباره عبارت «ثمَّ اسْتَوَی إِلیَ السَّـمَاءِ» بـرخی از مفسران معنای قصد کردن آسـمان را مطـرح کرده‌اند. [4]ـ بـرخی نـیز برآنند که این عبـارت برگرفته از عبـارت: «استوی الی مکـان کـذا» است که عـرب آن را به معنـای «روی آوردن و قصد مکـانی را کـردن بـدون هیچ‌گونه توجهی به چیزهای دیگر» به کار می‌بـرد[5]ـ که این معنا برگرفته از معنای «ضد کجی و اعوجاجِ» «استواء» است.[6]ـ بر این اسـاس بـرخی این عبـارت را به معنـای قصد کـردن آسـمان و روی آوردن به آن، بـدون اراده تـأثیر در چیز دیگری و بدون این‌که چیز دیگـری متعـرض آن شـود، دانسته‌اند.[7]

دخان در لغت:

به آن‌چه به دنبـال شـعله و لهیب آتش بر می‌خـیزد، «دخـان» می‌گویند.[8]ـ ابن فـارس اصل معنـایی ریشه «د،خ،ن» را چـیزی می‌داند که از هـیزم ایجـاد می‌شـود و سپس چیزهای مشـابه را به آن تشـبیه کرده‌اند.[9]ـ فعل «دَخَنَ» به معنای ساطع شـدن و منتشر شـدن است[10] و «دخنت النار» به معـنی بلند شـدن دود از آتش است و نـیز زمـانی به کـار می‌رود که آتش به وسـیله هـیزم مرطوب خراب شده و دود شدیدی ایجـاد کند. مصـطفوی می‌گوید که اصل این ریشه به معنـای آن چـیزی است که

از مشتعل شـدن هـیزم متصـاعد می‌شـود و یا به عبـارت دیگر، اثر سوختن و مشتعل شدن را دخان می‌گویند که با توجه به نسـبتی که با شـعله وری دارد، ملازم و همـراه نور و حرارت است.[11] بدین ترتیب با توجه به آن‌چه که در معنـای دخـان بیـان شـد، می‌تـوان ویژگی‌هـای گـازی شکل و کدر بودن و حرارت داشتن را از خصوصیات مهم دخان دانست.

بررسی تفسیری:

عبارت «وَ هِیَ دُخَانٌ» در آیه، حال برای «السـماء» است. معنای کل جمله آن است که خدای تعـالی متوجه آسـمان شد تا آن را بیافرینـد، در حـالی که چـیزی بـود که خـدا نـامش را دود گذاشت و آن مـاده‌ای بـود که خـدا به آن شکل و صورت بخشید.[12] سـپس خداوند به آسـمان و زمین امر می‌نماید که چه از روی طـاعت و چه اکـراه بیایند و آن دو نیز می‌گویند که مطیعانه آمدیم. رایج‌ترین دیدگاه درباره امر الهی به آمدن آسمان و زمین آن است که منظور، امر تکوینی خداوند و کنایه از ایجاد آسـمان و زمین است.[13] این آیه را می‌توان با توجه به آیه «إِنَّما أَمْرُهُ إِذا أَرادَ شَیْئاً أَنْ یَقُولَ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ» (یس/82) که در آن نـیز بحث امر و سـخن گفتن خداوند با مخلوقـات است، تفسـیر نمـود. در میـان مفسـران تقریبـاً تردیـدی وجود ندارد که مراد از این آیه، سـخن گفتن و امر کـردن ظاهری نیست، بلکه مراد امر تکویـنی یعـنی اراده ایجـاد کردن و در پی آن به وقـوع پیوسـتن آن اراده است.[14] بـدین تـرتیب باید گفت که مـراد از امر کـردن آسـمان و زمین به آمـدن، امر تکویـنی به معنـای به وجـود آمـدن است. اما این‌که در ابتـدای آیه آمـده است که خداوند به

سـراغ آسـمان می‌رود و آسـمان در آن حـال دود مانند است، نشان می‌دهد که آسمان در آن زمان موجـود بـوده است. بنـابراین، چگونه می‌تـوان گفت که خداوند به آسـمانی که موجـود بـوده، دوبـاره امر به موجـود شـدن نماید؟

هرچند که گفتیم منظور از «ائْتِيَا» امر تکوینی است و به معنای به وجود آمدن اسـت، اما این بـدان معنا نیست که زمین و آسـمان پیش از آن موجـود نبودنـد، بلکه به نظر می‌رسد که می‌تـوان گفت، این امر تکویـنی بیـانگر مرحله‌ای از مراحل ایجاد و تکامل زمین و آسمان اسـت، چنانکه برخی از مفسران نیز چنین معنایی بـرای عبـارت «فَقَالَ لهَا وَ لِلْأَرْضِ ائْتِيَا» مطرح کرده و گفته اند:

منظور آن است که به شکل و صورتی که شایسته آمـدن است، بیایید.[15]

منظور آمدن و آشکار شدن منافع و آثار آن‌هاست.[16]

خداوند به آسـمان و زمین فرمـود که به شـکل خـود در آیید.[17]

آراء مفسرین درباره ترتیب آفرینش آسمان و زمین

مسـئله دیگـری که در این آیـات مطـرح شـده، تـرتیب آفرینش آسمان و زمین است. در آیات 27 تا 33 سـوره نازعـات[18]ـ خلقت آسـمان پیش از تکامل یـافتن زمین یـاد شـده اسـت، اما در این آیـات خداوند ابتـدا از خلقت زمین و تکامل آن سـخن می‌گوید و سـپس به سـراغ آسـمان می‌رود «ثمَّ اسْـتَوَى إِلىَ السَّـمَاءِ»، درحالی‌که آسمان دود مانند است «وَ هِىَ دُخَانٌ» و هفت آسـمان را

تسـویه و مـوزون می‌نماید و آسـمان دنیا را با سـتارگان زینت می‌بخشد. مفسران برای رفع این تعارض توجیهات متفاوتی ارائه کرده‌اند:

برخی با در تقدیر گـرفتن لفظ «کـان» در این عبـارت به صورت «ثم کان قد اسـتوی إلی السـماء» (یعـنی سـپس خداوند آهنـگِ [آفـرینشِ] آسـمان کـرده بـود، درحالی‌که آسمان دخان بود)، در صدد رفع این تعــارض بر آمده‌اند.[19]ـ فخرالدین رازی در رد این مطلب می‌گوید که چـنین تقــدیری در کلام مــوجب به وجــود آمــدن تناقضی دیگر می‌شــود، زیــرا «ثم» به معنــای تــأخر زمــانی اســت، درحالی‌که کان به معنای تقـدم زمـانی است و نمی‌تـوان بین آن دو را جمع نمود.[20]

برخی برآنند که «ثم» در این عبارت بیانگر ترتیب زمــانی است و برای رفع تعارض به وجود آمده چنین گفته‌اند که هرچند خلقت زمین قبل از خلقت آسمان صورت گرفتـه، ولیکن با توجه به آیه 30 نازعــات «وَ الْأَرْضَ بَعْـدَ ذَالِـکَ دَحَاهَا» دحو و تکامل زمین پس از خلقت آسمان رخ داده است.[21]ــ اشــکال وارد بر این اســتدلال آنست که در ســوره فصــلت علاوه بر خلقت زمین، تکامل آن نــیز که شامل ایجاد کوه‌ها و خیر و برکت و تقدیر مواد خــوراکی در زمین است، قبل از آفرینش آسمان (یا حـداقل تکامل آسمان) آمده و مسلم است که این مراحل تکـاملی زمین نمی‌تواند قبل از دحو و گســترش آن صــورت گــیرد. بنــابراین، باید گفت که طبق آیــات فصــلت «دحو زمین» نیز پیش از تکامل آسمان بوده است. چنـان که می‌بیـنیم در سوره نازعات نیز به این موضوع اشاره شده که ایجاد کوه‌ها و آب، گیاهــــــان و... پس از دحو زمین رخ داده

است. پس نمی‌توان از این استدلال برای رفع تعارض موجود استفاده نمود.

برخی گفته‌اند که «ثم» در این عبارت برای بیان تفاوت میان دو خلقت و نه بیان ترتیب زمانی این دو آفرینش آمده است.[22]ـ فیض کاشانی در تأیید این مطلب می‌گوید که چون قبل از خلق آسمان، زمانی نبوده است، بنابراین «ثم» در این عبارت نمی‌تواند اشاره به ترتیب زمانی باشد و بیانگر تفاوت میان دو خلقت است.[23]

برخی معتقدند که واژه «ثم» در عبارت «ثمَّ اسْتَوَی إِلیَ السَّمَاءِ» برای بیان ترتیب زمانی نیست، بلکه بیانگر ترتیب بیانی و اخباری است.[24]ـ بدین معنا که هرچند آفرینش آسمان‌ها قبل از زمین صورت گرفته، ولی خداوند به هنگام بیان، نخست از زمین و ارزاق و منابع آن که مورد توجه و نیاز انسان‌هاست، شروع کرده، سپس به شرح آفرینش آسمان پرداخته است.

برخی نیز برآنند که «ثم» در این عبارت بیانگر ترتیب رتبی است و نه ترتیب زمانی[25]ـ و نشان می‌دهد که مضمون جمله معطوف از لحاظ مرتبه مهم‌تر از مضمون جمله اول (معطوف علیه) است. یعنی خلق سماوات بزرگ‌تر و مهم‌تر از خلق زمین بوده است. بنابراین، ابتدا خداوند به بیان آفرینش زمین و مقتضیات آن می‌پردازد و سپس با استفاده از لفظ «ثم» موضوع خلقت آسمان و تکامل آن را که امر شگفت انگیزتری است، مطرح می‌نماید. سید بن قطب نیز در این باره می‌گوید که «ثم» برای بیان ارتقاء معنوی است، از این رو، آسمان

که بـالاتر و بلنـدتر اسـت، پس از زمین یـاد شـده است.[26]

از مجموع این آراء بر می‌آید که «ثم» تنها بیـانگر تـرتیب زمانی نیست و می‌تواند معانی دیگری نیز همچون ترتیب بیانی و اخباری، ترتیب رتبی و بیان تفاوت میان دو چـیز (خلقت) داشته باشد. بنـابراین، در این آیه لـزومی نـدارد که آفـــرینش آســـمان را پس از زمین در نظر بگـــیریم. روش ما در این نوشـــتار بـــدین تـــرتیب است که هر دو حالت ممکن برای تـرتیب آفـرینش آسـمان و زمین را در احتمالات علمی در نظر می‌گیریم.

تصورات عمومی درباره جهان تا پیش از عصر حاضر

جهان و زمین به عنوان جایگـاه زنـدگی بشر چگونه آغـاز شـــده‌اند و چه تحـــولاتی بـــرای رســـیدن به این مرحله داشـته‌اند؟ این سـوالات، مهم‌تـرین سـوالاتی هسـتند که بشر همیشه به دنبال جواب آن بوده است. برای هـزاران ســال، منجمین به دنبـــال یـــافتن انـــدازه و عمر جهـــان بوده‌اند. تا قبل از سال 1929 و گزارش مشـاهدات‌هابل تصور درستی از جهان وجود نداشت. 340 سـال قبل از میلاد، ارسطو[27] (230-310 ق م) فیلسوف یونانی، در کتـــاب خـــود به نـــام «دربـــاره افلاک» نوشت که زمین جســـمی کـــروی است و نه یک ســـطح صـــاف. ارســـطو می‌اندیشـید که زمین ثـابت و خورشـید، مـاه، سـیارات و سـتارگان در مـدارهای کـروی گـرد زمین می‌چرخند. وی معتقد بود که اندازه جهـان محـدود است و زمـان آغـاز و پایان ندارد و همیشه پایدار و ایستا است.[28] تا قبل از ظهور دیدگاه‌های نوین درباره جهـان، به علت اعتقـادات مذهبی و تصوراتی که وجود داشت، بشر معتقد به جهان

ایستا و پایدار بود. ویژگی‌های جهان ایستا شامل موارد زیر بود:

همگن بودن

نامحدود بودن (از نظر مکانی و زمانی)

گسترده نشدن[29]

اما مشاهدات جدید، این دیدگاه قدیمی را متزلزل نمود و باعث به وجود آمدن تعارضاتی بین دانشمندان گشت.

یافته‌های علمی جدید درباره چگونگی پیدایش آسمان و زمین

تئوری مه‌بانگ[30]ــ بیشترین مقبولیت را در بین تئوری‌هایی که منشأ و تکامل جهان را توضیح می‌دهند، داراست، این تئوری ادعا می‌کند، جهانی (انرژی، فضا و زمان) که مشاهده می‌کنیم در حدود 13.7 میلیارد سال پیش، در نقطه‌ای به طول 35-10 متر (طول پلانک) و دمای 1032 کلوین و چگالی 1094 گرم بر سانتی متر مکعب جای گزیده بوده است. سپس به سرعت گسترده شده و به گسترش خود ادامه داده است. در 300 هزار سال پس از مه‌بانگ پس از تولید ذرات بنیادی و تشکیل و پخش یکنواخت هسته اتم‌های سبک همچون هیدروژن و هلیم در جهان، با کاهش دما، اتم‌های سبک همچون هیدروژن و هلیم تولید و به دلیل اختلالات و اغتشاشات کوانتومی ایجاد شده، ساختارهای مختلف تشکیل می‌شوند و 9.1 میلیارد سال بعد منظومه شمسی و زمین تشکیل می‌شوند. این تئوری تاکنون با شواهد متعددی[31] تایید شده است.[32]

شکل گیری منظومه شمسی و زمین

پذیرفته شــده‌ترین فرضــیه در مــورد تشــکیل منظومه شمسی فرضــیه ســحابی[33]ـ است که در ســال 1976 ارائه شده است. شواهد متعـددی فرضـیه سـحابی بـرای تشکیل ستاره‌ها را تایید می‌کند. 6/4 میلیارد ســال پیش خورشید و سیارات در ســحابی منظومه شمسی تشــکیل شدند. این سحابی که شامل ذرات سنگین و سبک

بــود به آرامی شــروع به چرخیــدن می‌کند و به خــاطر نیروی گرانش به مناطق مختلفی تقسیم می‌گردد.

در مرکز این سحابی پیش خورشـید با حـدود 99%ـ جـرم کل متراکم می‌گردد و دمای آن بـرای انجـام گـداخت‌های هسـته‌ای بـالا می‌رود و بـاقی مـواد مـتراکم می‌گردند و دیگر ســیارات (از جمله زمین)، ســیارک‌ها و ســتاره‌های دنبـاله‌دار را تشـکیل می‌دهند. پس از سـرد شـدن زمین، فرآیندهای مختلفی روی آن اتفاق می‌افتد:

جو زمین در ابتــدا هیچ شــباهتی به جو کنــونی نداشت و شـامل همـان مـواد اولیه سـحابی بـود. به علت بادهـای خورشـیدی و گرمـای آن و نـیز کم بـودن نـیروی گـرانش زمین برای نگه داشـتن این مـواد سـبک، از جو زمین دور شدند.

بر اثر فعالیت‌های آتشفشانی، گازهـایی که بیشـتر آن را دی اکسـید کـربن، دی اکسـید گـوگرد و بخـار آب تشـکیل می‌داد، از اعمــــــــاق زمین به درون جو وارد شد. البته برخــورد شهاب‌ســنگ‌ها با زمین نــیز در پیــدایش آب و مولکول‌های ارگانیک در زمین موثر بودند.

تشکیل جو زمین

پس از آن جـوی شـبیه جو کنـونی زهـره پدید آمد که به علت غلظت بالای مواد، سـطح آن قابل مشـاهده نیست. بدین ترتیب به علت غلظت بالای جو و بـرهمکنش نـور با ذرات آن، هیچ یک از شب و روز وضوح فعلی را نداشتند. به عبـــارت دیگر نه شب کـــاملاً تاریک و نه روز کـــاملاً روشن بوده است.

با آغاز بارش باران، دی اکسید کربن در اقیانوس‌ها وارد شدند و به صورت کربنات کلسـیم و دی اکسـید کـربن در سـنگ‌ها رسـوب کـرد و غلظت جو کمـتر شد. با فعـالیت ارگانیسم‌های فتوسـنتزی، مولکـول اکسـیژن نـیز به جو زمین وارد شد.

2.6 میلیارد سال پیش جو زمین شبیه جو فعلی شـده و کدورت آن از بین می‌رود.[34]

احتمالات ممکن درباره پدیده آسمان دود مانند از دیـدگاه علم

با توجه به آن‌چه که گفته شـــد، می‌تـــوان سه احتمـــال علمی درباره پدیده آسمان دودمانند مطرح نمود:

احتمـال اول آن است که منظـور از آسـمان دودمانند کل فضا در لحظه مهبانگ باشد و منظـور از فرمـان الهی به آسـمان و زمین، وقـوع مهبانگ و آغـاز تشـکیل جهـان باشد. البته این احتمـــال شق دومی نـــیز دارد و آن این است که منظور از آسمان دودمانند کل فضا تا 300 هزار سـال پس از مهبانگ باشد و منظـور از فرمـان الهی به آسمان و زمین آغـاز تشـکیل اولین سـاختارها باشد. باید

توجه داشت که در این احتمـال واژه «ثم» بیـانگر تـرتیب زمانی نبوده و معانی دیگر آن مورد نظر است.

احتمال اول

منظور از آسمان دودمانند

منظور از فرمان الهی به زمین و آسمان

منظور از واژه «ثم»

1

کل فضا در لحظه مهبانگ

آغاز شکل گیری جهان

ترتیب زمانی نیست

2

کل فضا تا 300 هزار سال پس از مهبانگ

آغاز تشکیل اولین ساختارها

ترتیب زمانی نیست

احتمـال دوم آن است که منظـور از آسـمان دودمانـد، سـحابی منظومه شمسی و منظـور از فرمـان الهی به آسمان و زمین آغاز شکل گـیری خورشـید و سـیارات در این سـحابی باشد. در این احتمـال نـیز منظـور از واژه «ثم» ترتیب زمانی نیست.

احتمال دوم

منظور از آسمان دودمانند

منظور از فرمان الهی به زمین و آسمان

منظور از واژه «ثم»

سحابی منظومه شمسی

آغاز شکل گیری سیارات و خورشید در سحابی منظومه شمسی

ترتیب زمانی نیست

احتمال سوم آن است که منظور از آسمان دودمانند جو اولیه و دودمانند زمین باشد و منظور از فرمان الهی به زمین و آسمان نیز آغاز آماده شدن زمین و جو آن برای پیدایش حیات باشد. نکته مهم در این احتمال آن است که واژه «ثم» در آن بیانگر ترتیب زمانی است.

احتمال سوم

منظور از آسمان دودمانند

منظور از فرمان الهی به زمین و آسمان

منظور از واژه «ثم»

جو اولیه و دودمانند زمین

آغاز آماده شدن زمین و جو آن برای پیدایش حیات

ترتیب زمانی است

بررسی نقاط قوت و ضعف احتمالات

احتمال اول:

از لحاظ علمی باید گفت که علم کنونی اطلاع دقیقی از مـــاده اولیه جهـــان در لحظه مهبانگ نـــدارد. از این رو، نمی‌تـوان از لحـاظ علمی دربـاره مـاده اولیه جهـان در لحظه مهبانگ اظهـــار نظر دقیقی کـــرد. بنـــابراین، این احتمال که منظور از «السماء» در آیه، مـاده اولیه جهـان پیش از مهبانگ باشد، هم‌چنان بر قوت خـود بـاقی است و دلیلی بر رد آن وجـــود نـــدارد، هرچند که علم کنـــونی نمی‌تواند دربـاره گـازی شـکل بـودن یا نبـودن آن مـاده اظهـــار نظـــری کند. اما اگر شق دوم این احتمـــال را در نظر بگـــــیریم، این مشـــــکل حل خواهد شد و آســـــمان دودمانند می‌تواند معادل کل فضا تا 300 هزار سال پس از مهبانگ باشد. تا این زمـــــان چنانکه گفته شـــــد، فضا همگن، یکنـواخت و کـاملا کـدر است. بنـابراین می‌تـوان گفت که واژه «دخـان» معـادل خـوبی بـرای فضا در این زمان است. منظور از فرمان الهی به آسمان و زمین در این زمان نیز می‌تواند آغاز تشکیل اولین ساختارها باشد که منجر به شـــکل گـــیری کامل فضا و در پی آن شـــکل گیری زمین و تکامل آن می‌شود، زیرا تا این زمـان هنـوز سـاختاری (اعم از خوشه‌های کهکشـانی، کهکشـان‌ها و ستارگان) تشکیل نشـده و فضا کـاملا همگن و یکنـواخت است.

احتمال دوم:

همـــانطور که گفته شـــد، منظومه شمسی طبق آخـــرین نظریات از یک سحابی دوار شـامل گـاز و غبـار، تشـکیل شـده است که دمـای آن بـرای تشـکیل خورشـید باید به میلیونها کلـوین برسد. بنـابراین، می‌تـوان گفت که واژه «دخان» معادل مناسـبی بـرای این سـحابی اسـت، بـدین

ترتیب می‌توان گفت که این احتمال نیز با یافته‌های علمی هماهنگی خوبی دارد.

احتمال سوم:

در احتمال سوم واژه «ثم» بیانگر ترتیب زمانی است، از این رو مراحل شکل گیری آسمان و زمین بدین صورت خواهد بود که از مرحله شکل گیری اولیه زمین آغاز شده و سپس با قرار دادن کوهها، برکت و اقوات زمین، مراحل تکامل زمین پس از پیدایش نخستین آن مطرح می‌شود. مرحله سوم آسمان دودمانند است که مطابق با جو اولیه زمین است که در اثر فعالیت‌های آتشفشانی پدیده آمده و کدر است. مرحله چهارم نیز فرمان الهی به زمین و آسمان است که می‌تواند مطابق با آماده شدن زمین و جو آن برای پیدایش حیات باشد. تا این مرحله پدیده‌های مطرح در آیه هماهنگی مناسبی با یافته‌های علمی کنونی دارند به استثناء این مطلب که وجود برکت و اقوات زمین در زمانی که هنوز آسمان، دودمانند و کدر است، از لحاظ علمی قابل توجیه نیست.

نتیجه گیری

با توجه به آن‌چه که گفته شد، در پدیده آسمان دودمانند، «السماء» به هریک از آسمان‌های ممکن[35]ـ که اشاره داشته باشد، می‌توان اعجاز علمی قرآن درباره آسمان دودمانند را تایید نمود، زیرا اشاره قرآن به پیدایش آسمان و زمین از دود نشان می‌دهد که قرآن در زمانی که هیچ اطلاعی از چگونگی پیدایش زمین و آسمان وجود نداشته است، مطالب علمیی بیان کرده است که با

یافته‌های علمی در عصر حاضر سازگار بوده و قابل تایید است.

نکته دیگری که در این آیات مطـرح اسـت، آن است که با توجه به احتمـالاتی که دربـاره آسـمان دودمانند مطـرح شد، می‌توان گفت که آیه 11 سوره فصلت نیز با بیـانی دیگر درصـدد بیـان پدیـده رتق و فتق آسـمان‌ها و زمین است. در واقع باید گفت که این آیه به همـراه آیـات قبل و بعد آن، بیان تفصیلیی است از پدیده رتق و فتق که در آیه 30 سوره انبیاء[36]ـ به صـورت اجمـالی بیـان شـده است.[37] البته تفاوتی که این آیه با آیه 30 سوره انبیاء دارد، آن است که در این آیه «السـماء» به صـورت مفـرد آمده و در سوره انبیاء جمع آن یعنی «السماوات» به کار رفته است. طباطبایی علت مفرد آمدن «السماء» در این آیه را آن می‌داند که آسـمان در آن زمـان از هم متمـایز نبـود و همه آسـمان‌ها یکی بودند. به همین مناسـبت خداوند در این آیه «السـماء» را مفـرد آورده است.[38] بـدین تـرتیب به نظر می‌رسد که هر دو آیه درصـدد بیـان یک واقعیت هسـتند، با این تفـاوت که آیه 11 فصـلت، ناظر به آسمان، قبل از تمایز یـافتن اسـت، درحالیکه آیه 30 انبیاء ناظر به آسمان پس از تمایز یافتن و تبدیل آن به اجزاء متفاوت است.

[1]- ابن فارس، ص496

[2]- جوهری، ج7، ص235

[3]- راغب، ص439

[4]- طوسی، ج9، ص109؛ طبرسی، ج9، ص8

[5]- فخرالدین رازی، ج27، ص546؛ زمخشری، ج4، ص 189؛ بیضاوی، ج5، ص67؛ فیض، ج4، ص354

[6]- فخرالدین رازی، ج27، ص546؛ زمخشری، ج4، ص 189

[7]- ابوحیان، ج9، ص288؛ ابن عاشور، ج25، ص20

[8]- راغب، ص310

[9]- ابن فارس، ص378

[10]- فراهیدی، ج4، ص232

[11]- مصطفوی، ج3، ص187

[12]- طباطبایی، ج17، ص366

[13]- طوسی، ج9، ص111؛ طبرسی، ج9، ص8؛ زمخشری، ج4، ص189؛ فخرالدین رازی، ج27، ص547؛ طباطبایی، ج17، ص366؛ مکارم، ج20، ص228

[14]- طباطبایی، ج17، ص366

[15]- فخرالدین رازی، ج27، ص548

[16]- آلوسی، ج12، ص355

[17]- مکارم، ج20، ص228

[18]- ءَ أَنتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمِ السَّمَاءُ بَنَاهَا * رَفَعَ سَمْكَهَا فَسَوَّاهَا * وَ أَغْطَشَ لَيْلَهَا وَ أَخْرَجَ ضحُاهَا * وَ الْأَرْضَ بَعْدَ ذَالِکَ دَحَاهَا * أَخْرَجَ مِنهْا مَاءَهَا وَ مَرْعَاهَا * وَ الجِْبَالَ أَرْسَاهَا * مَتَاعًا لَّكمُْ وَ لِأَنْعَامِكمُْ (نازعات/27-33)ـ آیا آفرینش شما دشوارتر است یا آسمانی که [او] آن را

برپا کــرده اســت؟ ســقفش را برافراشت و آن را [به انــدازه معین] درست کــرد، شَــبَش را تــیره و روزش را آشکار گردانید، و پس از آن، زمین را با غلتانیدن گسترد، آبش و چراگــاهش را از آن بــیرون آورد، و کوه‌ها را لنگر آن گردانید، [تاوسیله] استفاده برای شــما و دامهای‌تــان باشد.

[19]- نک. فخرالدین رازی، ج27، ص547؛ ابوحیان، ج9، ص291

[20]- فخرالدین رازی، ج27، ص547

[21]- طوسی، ج9، ص110؛ طبرسی، ج9، ص9

[22]- بیضاوی، ج5، ص67؛ قمی مشهدی، ج11، ص433

[23]- فیض کاشانی، ج4، ص354

[24]- ابوحیان، ج9، ص291؛ طباطبایی، ج17، ص365؛ درویش، ج8، ص536

[25]- طباطبایی، ج17، ص367؛ ابن عاشور، ج25، ص 19

[26]- سید بن قطب، ج5، ص3114

[27] Aristotle

[28] Harrison, Cosmology: the science of the universe, pp31-33.

[29] Koupelis, In Quest of the Universe, p527.

[30] Big Bang

[31]- به عنوان مثال: مشاهدات‌هابل از انبساط جهـان؛ فــراوانی عناصر ســبک مانند هیــدروژن و هلیم؛ تــابش مایکروویو زمینه کیهانی(CMB)

[32] Fleisher,The big bang, pp34-48.

Blanchard, What caused the big bang, p4-28.

[33]- nebular hypothesis

[34] Lang, The Cambridge guide to the solar system, 2003.

National Research Council (U.S.), Origin and evolution of Earth: research questions for a changing planet, 2008.

[35]- چه آسمان در ابتدای خلقت جهان، چه آســمان در ابتـــدای شـــکلگیری منظومه شمسی و چه آســـمان در ابتدای شکلگیری و تکامل زمین.

[36] -«أَوَ لَمْ یَــرَ الَّذِینَ کَفَــرُواْ أَنَّ السَّــمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ کَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَ جَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ کلَّ شَــیْءٍ حَیٍّ أَ فَلَا یُؤْمِنُونَ» (انبیاء/30)

[37]- طباطبایی، ج17، ص367

[38]- طباطبایی، ج17، ص366

منابع:

قرآن کریم.

آلوسی، محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، دارالکتب العلمیه، بیروت، 1415ق.

ابن عاشور، محمد بن طاهر، التحریر و التنویر، بی‌نا، بی‌تا.

ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، دار صادر، بیروت، 1414ق.

ابو حیان، محمد بن یوسف، البحر المحیط فی التفسیر، دار الفکر، بیروت، 1420ق.

بیضاوی، عبدالله بن عمر، أنوار التنزیل و أسرار التأویل، دار احیاء التراث العربی، بیروت، 1418ق.

جوهری، إسماعیل بن حماد، الصحاح؛ تاج اللغة وصحاح العربیة، دارالعلم للملایین، بیروت، 1990م.

درویش، محیی الدین، اعراب القرآن و بیانه، دارالارشاد، سوریه، 1415ق.

راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، دارالعلم، بیروت، 1412ق.

رضایی اصفهانی، محمد علی، پژوهشی در اعجاز علمی قرآن، انتشارات کتاب مبین، 1388ش.

زبیدی، محمد مرتضی، تاج العروس من جواهر القاموس، تراث العربی، کویت، 1422ق.

زمخشری، محمود، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، دار الکتاب العربی، بیروت، 1407ق.

سـید بن قطب بن ابـراهیم شـاذلی، فی ظلال القـرآن، دارالشروق، بیروت- قاهره، 1412ق.

شهرستانی، هبة الدین، اسـلام و هـیئت، مطبعة الغـری، نجف، 1356ق.

طباطبـایی سـید محمد حسـین، المـیزان فی تفسـیر القرآن، دفتر انتشارات اسلامی جـامعه‌ی مدرسـین، قم، 1417ق.

طبرسـی، فضل بن حسـن، مجمع البیـان فی تفسـیر القرآن، انتشارات ناصر خسرو، تهران، 1372ش.

طوسی، محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القـرآن، دار احیاء التراث العربی، بیروت.

طیب، سـید عبد الحسـین، اطیب البیـان فی تفسـیر القرآن، انتشارات اسلام، تهران، 1378ش.

فخرالدین رازی ابوعبدالله محمد بن عمر، مفاتیح الغیب، دار احیاء التراث العربی، بیروت، 1420ق.

فراهیدی خلیل بن احمد، کتاب العین، انتشـارات هجـرت، قم، 1410ق.

فولادوند، محمد مهدی، ترجمه قرآن، دار القرآن الکریم، تهران، 1415ق.

فیض کاشانی، ملا محسـن، تفسـیر الصـافی، انتشـارات الصدر، تهران، 1415ق.

قمی مشهدی، محمد بن محمدرضا، تفسیر کـنز الـدقائق و بحر الغرائب، سازمان چـاپ وانتشـارات وزارت ارشـاد اسلامی، تهران، 1368ش.

مصطفوی، حسـن، التحقیق فی کلمـات القـرآن الکـریم، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، 1360ش.

Edwards, Rem Blanchard,What caused the big .bang, 2001, p4-28

.Fleisher, Paul,The big bang, 2006,pp34-48

Lang, Kenneth R ,The Cambridge guide to the solar system ,Cambridge University Press, .2003

National Research Council (U.S.), Origin and evolution of Earth: research questions for a .changing planet, 2008

Pincock, Stephen; Frary, Mark The origins of .the universe for dummies, 2007

آســـترولوژی چیســـت؟ آیا طـــالع بیـــنی حقیقت دارد؟ آسترولوژی و هوروسکوپ از دیدگاه علمی

برای قرون متمادی انسان‌ها در آسـمان به دنبـال راهنما می‌گشتند. از همین رو به بیـان سـاده می‌تـوان گفت که آســـترولوژی (ستاره‌شناسی) مطـــالعه‌ی ارتبـــاط بین مـوقعیت نجـومی سـیارات و اتفاقـات روی زمین است. ستاره‌شناسان معتقدند موقعیت خورشید، ماه و سیارات در زمـان تولد یک فـرد تـاثیر مسـتقیمی بر شخصـیت او دارد. بـــاور بر این بـــوده که این موقعیت‌ها بر سرنوشت انســـان تـــاثیر می‌گذارند ولی بســـیاری از آســـترولوژرها (ستاره‌شناســـان) معتقدند اراده انســـان نقش مهمی در زندگی هر فرد بازی می‌کند.

آسترولوژی چیست؟

با وجـــود این بـــاور، آســـترولوژی وســـیله‌ای قدرتمند و سـرگرم‌کننده بـرای شـناخت خودمـان، دیگـران و جهـان پیرامون‌مان است. ما از ابزار و زبان‌های مختلفی بـــرای فهمیـدن و تعریف کـردن دنیای‌مـان اسـتفاده می‌کـنیم. بـــرای مثـــال بـــرای جست و جو در رفتـــار انســـان از روانشناسی و واژگان تخصصی استفاده می‌کنیم. طـالع بینی به همین شکل ابزاری قوی برای فهمیدن شخصیت انسان به ما می‌دهد و زبانی را در اختیارمان می‌گذارد تا مشاهدات‌مان را با دیگران در میان بگذاریم.

هنگامی که از چارت تولد یا همـان طـالع‌بینی به مثـابه‌ی پنجره‌ای به درون هر فرد یا رخـدادی اسـتفاده می‌کـنیم، هرگز نباید با آن به قضـــاوت بنشـــینیم یا به دیگـــران برچسب بزنیم.

هم‌چنین نباید از آن به عنوان بهانه‌ای برای رفتارمان استفاده کنیم. هیچگاه نمی‌توانیم ادعا کنیم که صرفا با داشتن چارت تولد کسی او را تمام و کمال می‌شناسیم.

بهترین ایده این است که به آسترولوژی به عنوان زبانی ناکامل نگاه کنیم. حتی اگرهم بی‌نقص بود، ما نیستیم، پس درک‌مان نیز هرگز کامل و بی‌نقص نمی‌شد.

به همین دلیل است که هر کس که خود را ستاره‌شناس می‌نامد نیز همیشه جوانبی از احتیاط دارد، و همینطور کسی که مدعی‌ست همه‌چیز را می‌داند، گاهی پیشگویی‌هایی بسیار اشتباه می‌کند. این نوع عمل نه تنها غیر مسئولانه و گمراه کننده است بلکه می‌تواند بر زندگی کسانی که به آن‌ها اعتقاد دارند به طرق نامطلوبی تاثیر بگذارد.

خوشبختانه به دست آوردن چارت تولدتان بسیار آسان است؛ فقط کافی‌ست اطلاعات تولدتان را جمع‌آوری کنید و با مرورگرتان وارد سایتی بشوید که از نرم‌افزار خوبی برای گرفتن این نمودار استفاده می‌کند.

به محض پیدا کردن نمودار تولدتان، با یاد گرفتن این شروع کنید که هر نشانه‌ای چه معنایی دارد تا کل نمودار را بفهمید.

نشان ماه تولد شما چیست؟

وقتی کسی درباره «نشان» شما می‌پرسد حتی اگر چیزی راجع به آن نمی‌داند، منظورش نشان خورشیدی شماست که همان موقعیت علامت زودیاک خورشید در زمان تولد شماست.

در آسترولوژی نشان خورشیدی توجه زیادی به خود جلب می‌کند. اما با انــدکی فکر درمیــابیم که محــدود کــردن جمعیت بشر تنها به دوازده دسته (12 نشان خورشیدی) بســیار ســاده‌انگارانه است هنگــامی که نــوع بشر از پیچیدگی بسیاری برخوردار است.

با این‌که جایگاه خورشید بسیار حائز اهمیت است، طــالع بینی و هوروسـکوپ از چیزهــای بی‌شــمار دیگــری به جز خورشید نیز بهره می‌گیرد. در حقیقت، طالع بینی دقیقاً به همــان انــدازه لــذت بخش (و گــاهی اوقــات به طــرز دیوانه کننده ای) پیچیده است که خود مردم هستند.

علاوه بر علامت خورشــید، هر فــرد دارای علامت مــاه، علامت عطـارد، علامت زهـره، علامت مـریخ و غـیره نـیز هست. مضاف بر این، یکی از سیارات و اجـرام آسـمانی در خانه‌های خـاص (در کل 12 عـدد) در نمودارهـای تولد خود قرار دارند (که به آن نمودار ناتــال یا تولد نــیز گفته می‌شود)

تصور می‌شود که شخصیت ما متاثر از رابطه‌ی سـیارات، اجــرام آســمانی و نقــاط تلاقی آن‌ها با یک‌دیگر است. اخترشناسان این روابط را با تعداد درجه‌ای که بین آن‌ها وجود دارد اندازه می‌گیرند. اصطلاحات بی‌شــمار دیگــری وجــود دارد که می‌تــوان مــورد مطالعه قــرار داد، و این فقط تجزیه و تحلیل نمودار ناتال است.

آسترولوژرها می‌توانند به انــواع سیســتم‌های دیگر مانند تکنیک‌هــای طــالع بیــنی پیش‌بیــنی کننــده، سیناســتری (مطالعه روابط) و موارد دیگر هم روی آورند.

در واقع مطالعه نجـــوم پیچیـــده است. شـــما حقیقتا می‌توانید تمام عمرتان را صـرف مطـالعه‌ی این موضـوع کنید. [1]

طالع بینی و آسترولوژی از دیدگاه علمی

آسترولوژی و هوروسکوپ چگونه کار می‌کند؟

دانشمندان سخت‌گیر به شما می‌گویند فال و طالع بیـنی کـار نمی‌کند. آن‌ها که بـاور دارنـد، می‌گویند که جـواب می‌دهد. کـــدام گـــروه راست می‌گوینـــد؟ هر دویشـــان؛ بستگی دارد که «کار کردن و جواب دادن» را چگونه معنا کنید.

آســـترولوژی بـــاور به این است که نظم قرارگـــیری ستاره‌ها و سیارات بسته به این‌که هر فرد در چه زمـانی به دنیا آمـده، می‌تواند احـوال، شخصـیت و محیط او را تحت تاثیر قرار بدهد.

ستاره‌شناسان طالع‌بینی‌هـایی که بر اسـاس تـاریخ تولد شخصی‌سازی شده‌اند را در روزنامه به چاپ می‌رسـانند. این طالع‌بینی‌ها شامل پیشگویی‌هایی در زندگی شخصی می‌شوند، شخصیت افراد را توصیف می‌کننـد، و به آن‌ها نصیحت‌هایی می‌کنند؛ همگی بر اسـاس محل قرارگـیری اجرام نجومی.

یک نظرسـنجی توسط بنیـاد ملی علـوم در آمریکا انجـام شد که نشـــــان داد 41درصد از پاسخ‌دهندگان معتقدند آسترولوژی یا ستاره شناسی کـاملا علمی و یا به نـوعی علمی است.

حـال ما سـوال کلی را به دو سـوال مجـزا و مشـخص‌تر تقسیم می‌کنیم:

1- آیا جایگاه اجرام نجومی زندگی یک فرد را تحت تاثیر قرار می‌دهد؟

2- آیا طالع‌بینی می‌تواند بـاعث شـود فـرد حس بهـتری پیدا کند؟

این سـوال‌ها هر دو بسـیار متفاوت‌اند و به هر دویشـان می‌توان کاملا علمی پاسخ داد.

آیا جایگـاه اجـرام نجـومی زنـدگی یک فـرد را تحت تـاثیر قرار می‌دهد؟ (فراتر از تغییرات آب و هوایی)

خیر. جایگاه خورشید و چرخش آن نسـبت به زمین بـاعث ایجاد فصل‌ها می‌شود. هر کسی که در دی مـاه مشـغول پارو کردن برف از جلوی منزلش بـوده در حـالی که آرزو می‌کرده به جای آن در ساحلی آفتابی باشـد، می‌تواند به شـما بگوید که این اجـرام قطعا زنـدگی ما را تحت‌تـاثیر خود قرار می‌دهند.

فوران خورشیدی باعث ایجاد اختلالات الکترومغناطیسی روی زمین می‌شـــــود که می‌تواند ماهواره‌ها را مختل کرده و حتی باعث خاموشی و قطعی برق شود.

جایگاه ماه باعث جزر و مد اقیانوس‌ها می‌شود. اگر شما یک ماهیگیر باشید، موقعیت ماه می‌تواند تاثیر به سزایی در معیشت شما داشته باشد.

باد خورشیدی موجب ایجاد شفق‌های قطبی خیره‌کننده می‌شود و نور خورشید خود به تنهایی اصلی‌ترین منبع انرژی برای حیات است.

ولی همه‌ی این تاثیرات تحت عنوان آب و هوای پایه‌ای قرار می‌گیرند، نه ستاره‌شناسی. آسترولوژی ادعا می‌کند که تاثیر اجرام آسمانی بر زندگی انسان‌ها چیزی وابسته به تاریخ تولدشان و فراتر از الگوهای آب و هوایی‌ست. علم این ادعا را رد می‌کند.

آیا طالع بینی حقیقت دارد؟

این داده که اجرام نجومی می‌توانند براساس تاریخ تولد، زندگی ما را تحت‌الشعاع قرار دهند، از منظر مطالعات علمی بی‌شماری که انجام شده اشتباه است. برای مثال، پیترهارتمن و همکارانش با مطالعه‌ی بیش از 4000نفر دریافتند که هیچ ارتباطی بین تاریخ تولد، شخصیت و هوش وجود ندارد. [2]

در یکی از مشهورترین تجارب، شاون کارلسون از 28 ستاره‌شناس خواست که پیشگویی‌هایی کنند و صحت این پیشگویی‌ها را آزمایش کرد.

قبل از انجام این تجربه، روش مد نظرش را برای این کار تنظیم کرد به طوری که دانشمندان مستقل مختلفی میزان علمی بودن آن را تائید کردند و تمام ستاره‌شناسان موافق بودند که آزمایش، آزمایشی منصفانه‌ست.

دراین آزمایش که نتیجه‌اش در Nature به چاپ رسید، کارلسون پی برد: پیشگویی ستاره‌شناسان چیزی کاملا

شانسی بـــوده و در نهـــایت یک اتفـــاق تصادفی‌ست نه بیشتر. این نتایج با پایه و اساس علم همخوانی داشت.

علم، صحت فال و طالع بینی را رد می‌کند

خوشـــبختانه طـــبیعت چهـــار نـــیرو دارد: جاذبـــه، الکترومغناطیس، انرژی هسته‌ای قوی و انرژی هسـته‌ای ضعیف. اگر یک موضوع شخصی را تحت‌تاثیر قـرار دهـد، باید از طریق تعامل با یکی از این نیروهـای اساسی این کار را به انجام برساند.

به عنوان مثال اسید قوی پوست شما را می‌سوزاند چـرا که قدرت الکترومغناطیسی موجود در اسید انقـدر قـوی است که می‌تواند مولکول‌هـای پوست شـما را جـوری به خود بکشد که آن‌ها از همدیگر جدا شوند.

یک سنگ در حال افتادن به شـما اصـابت می‌کند چـرا که توسط نیروی جاذبه کشیده می‌شود.

بمب هسـته‌ای به دلیل نـیروی هسته‌ای‌ست که می‌تواند شـما را تبخـیر کند. هر کـدام از این نیروهـای بنیـادین می‌توانند بسیار پرقدرت باشند. مسـئله این است که این نیروها در فاصله از بین می‌روند.

نیروهای هسته‌ای به سـرعت از بین می‌روند تا جـایی که در بیش از چند نـــانومتر، تقریبا به صـــفر می‌رســـند. نیروهای الکترومغناطیسی معمولاً از نانومتر تا کیلومـتر گســترش می‌یابند. تجهـیزات حســاس می‌توانند امــواج الکترومغناطیسی (نـــور) را از ســطح قابل مشـــاهده‌ی جهـان تشـخیص دهنـد، اما این نـور فوق‌العـاده ضـعیف است.

گـــرانش یک ســـتاره از نظر علمی در سراسر جهـــان گســـترش می‌یابـــد، اما تـــأثیر آن بر کیهـــان از منظومه شمسی‌اش فراتر نمی‌رود. به دلیل تاثیر فاصـــله، کشش گرانشی یک ستاره قطبی بر انسانی روی زمین کمتر است از کشش گرانشی حشراتی که دور سرش پرواز می‌کنند.

همینطور، امواج مغناطیسی (نور) که از صورت فلکی شـــباهنگ یا شِـــعرای یمـــانی به چشم انســـان در زمین می‌رسد نـــیز ضـــعیف‌تر از نـــور ســـاطع شـــده از کـــرم شب‌تابی‌ست که اطراف او در حال چرخش است.

اگر ســـتاره‌ها و ســـیارات واقعا تـــاثیری روی انســـان‌ها داشـــتند پس حشـــرات و کرم‌هـــای شب‌تاب می‌بایست تاثیری بیشتر می‌داشتند.

حتی اگر جاذبه‌ی سیارات آنقدر قوی بود که روی شما تاثیری بگذارد، محل قرارگیری سیارات نمی‌توانست باعث شود مثلا شما برنده‌ی لاتاری شوید به این دلیل ساده که هم‌ترازی دقیق سیارات در دنیای واقعی اصلا اتفاق نمی‌افتد. [3]

آیا آسترولوژی و طالع‌بینی می‌تواند باعث شود افراد حس بهتری داشته باشند؟

بله، ولی این به معنای درست بودن طالع‌بینی نیست. طالع‌بینی حال انسان‌ها را به دلیل تاثیری روانشناسانه که معروف به «اثر پلاسیبو یا دارونما (تلقینی)» است بهـــتر می‌کند. اثر «دارونما» وقـــتی است که روشی در حقیقت بی‌فایـــده بـــاعث می‌شـــود شخصی واقعا حـــال

بهـتری پیـدا کند. این بـاور فـرد و نه روش به کـار رفته است که موجب پیشرفت می‌شود. [4]

علم اثر دارونما را تائید کـــرده. اگر به ده فـــرد بیمـــار داروهـــایی بدهید که در واقع تنها از آب درست شـــده‌اند اما به آن‌ها بگویید که این مـــــاده دارویی جدیدی‌ست که بهشان کمک خواهد کرد، و از طرفی به ده بیمار دیگر آن دارو را ندهید، به مرور زمان بیمارانی که دارو را مصرف می‌کنند وضعیت سلامتی‌شان رو به بهبود می‌رود.

به دلیل اثر پـروانه‌ای، یک داروی جدید تنها در عملکـردی که برای بهتر شدن حال بیماران دارد نباید سنجیده شود، بلکه باید ثابت شود تاثیری بهتر از اثر دارونما دارد.

در آزمایش‌هـای دقیق پزشـکی بیمارهـایی تحت کنـترل قـــرار می‌گیرند که متـــاثر از اثر دارونما هســـتند، نه آن گـروهی که درمـان نشـده‌اند. اثر دارونما همـان سـاز و کاری‌ست که در ارتباط با آسترولوژی قرار می‌گیرد.

بسیاری از مردم به فال و طالع بینی و هوروسکوپ باور دارند. آن‌ها وقتی که طالع‌شان را می‌خوانند و به نصایح آن گوش می‌دهند، احساس بهـتری پیـدا می‌کنند. این اما بـاور خـود آن‌هاست که حـال خـوب می‌آورد و نه طـالع بینی.

بسیاری از درمان‌های شبه علمی، از درمـان با کریسـتال گرفته تا هموپـــاتی، از طریق اثر دارونما به افـــراد کمک می‌کنند. اعتقاد به درمانی که در واقع کاری انجـام ندهد ممکن است کمک کنـد، اما اعتقـاد به درمـانی که انجـام می‌شود حتی نیز بهتر است. [5]

منابع:

Cafe Astrology

Science Direct

wtamu.edu

JNeurosci

Science Questions with Surprising Answers

ما دقیقا کجای عالم هستیم؟

احتمالا برای شما هم پیش آمده است وقتی تازه خانهتان را عوض کرده و به محله جدید رفتهاید، همه‌چیز برایتان تازگی دارد. هنوز باید زمان بگذارید و سوپر مارکت محله، نانوایی و میوه فروشی منصف‌اش را پیدا کنید. ممکن است حتی بعد از چند روز باز هم درک درستی از این که هر خیابان فرعی اطراف خانهتان به کدام خیابان اصلی منتهی می‌شود، نداشته باشید. با این‌که شما میدانید در کدام محله هستید، پلاک خانهتان چند است و طبقه چندم از یک آپارتمان زندگی میکنید اما انگار هنوز در این محل غریبه هستید. شرایط زندگی ما در فضا هم تقریبا همین شکلی است. ما میدانیم در سیاره زمین زندگی میکنیم که سومین سیاره منظومه شمسی است حتی منظومه شمسی را تقریبا دقیق میشناسیم اما تا مدتها مطمئن نبودیم این منظومه شمسی ما دقیقا کجای جهان است و چطور از آسمان هر جایی که زندگی میکنیم این همه ستاره دیده می‌شود. همه‌چیز خیلی غیر منتظره پیش رفت. انتظار نداشتیم جهان این قدر بزرگ باشد، فکرش را هم نمی‌کردیم نوار مه آلودی که در آسمان شب می‌بینیم تنها بخشی از یکی از کهکشان‌های عالم باشد. 234 سال پیش «ویلیام هرشل» بالاخره توانست به معمایی که سال‌ها با دیدن بخشی از کهکشان راه شیری در آسمان ایجاد شده بود، پاسخ بدهد. «هرشل»، ستاره‌شناس برجسته انگلیسی پس از آشنایی با نجوم، تحقیقات متعددی درباره کهکشان راه شیری انجام داد تا این‌که تصمیم گرفت برای خودش تلسکوپی بسازد، پس

از ساخت تلسکوپ موفق شد به رَصد ستارگان بپردازد. او در چنین روزی ثابت کرد کهکشانی که به آن راه شیری می‌گویند، مرکب از ستارگانی است که منظومه شمسی هم جزئی بسیار کوچک از آن محسوب می‌شود و همه اجرام این منظومه با یک‌دیگر در فضا حرکت می‌کنند. به همین بهانه و در این پرونده نگاهی داریم به سوالهایی که نوار مهآلود مرموز آسمان شب برای مردم به وجود آورد و می‌بینیم که چطور در طول سال‌ها آدمهای زیادی بی‌آن‌که یک‌دیگر را بشناسند به هم کمک کردند تا بفهمند دقیقا کجای جهان زندگی می‌کنند.

گام به گام حل رازهای کهکشان

1- نوار مه آلود مرموز در آسمان شب چه بود؟

آسمان تاریک خارج از شهر، جایی است که همیشه پر از سوال است و ذهن انسان را به خودش مشغول می‌کرده است. نوار مه آلودی که بعضی جاهایش روشن و پر از ستاره است و بعضی نقاطش تیره و تاریک، توجه خیلی‌ها را به خود جلب می‌کند. در زمان ارسطو، آدمها فکر میکردند، این نوار محل تماس زمین و آسمان است. دیدن چنین چیزی در آسمان برایشان حیرت‌آور و گاهی هم ترسناک بود اما اوایل قرن 17 کم کم نظرات درباره این نوار رمز آمیز تغییر کرد. گالیله معروف سال 1610 در یادداشتهایش نوشت: «چیزی که سال‌هاست در آسمان توجه خیلیها را جلب کرده است یک دست نیست و در بخشهایی از این نوار، ستارههای بیشتر و در بعضی نقاط ستارههای کمتری قرار دارند.» او توضیح داد که این تیرگیها و روشنیها به دلیل تعداد ستارههاست. وقتی از نظرات گالیله حرف میزنیم باید

یادمــان باشد که او فقط یک تلســکوپ بســیار کوچک و دستســاز داشت که احتمــالا بــرای دیــدن ســتارههای این نوار مرموز کمکی نمیکرد. از دیگر نوشته‌های مهم گالیله درباره راه شــیری این است که تعــداد ســتارههای کوچک در این نــوار، غــیر قابل شــمارش است. همــان‌طور که می‌دانیــد، گالیله منجم ایتالیــایی بــود که به دلیل کشف قمرهای سیاره مشتری و لکههای خورشیدی و بخشــهای تیره ماه بسیار مشهور شده بود.

2- ماجرای حدس‌های نجومی آقای ریاضیدان

تومــــاس وین رایت، 150 ســــال بعد از گالیله گفت؛ ســتارهها در این ناحیه از آســمان به شــکلی کــاملا تخت مرتب شده‌اند، دقیقا عین سنگ آســیاب. درست است که حــرفش عجیب و دور از ذهن بــود ولی بــاعث شد کــانتِ ریاضیدان، حوالی سال 1755 به یک جمع‌بنــدی درست و درمان از راه شیری برسد. او گفت که این نــوار مهــآلود، لایهــای رقیق و گســترده از ستارههاست که خورشــید، زمین و دیگر سیارهها بخشی از آن هستند. دیدِ ما از این نوار بستگی به محل قرار گرفتنمــان در فضا دارد. ممکن است آن را عمودی یا افقی ببیــنیم. از زمین و جــایی که قرار داریم آن را شبیه یک کمان میبیــنیم که از بخشی از آسمان کشیده شده است و تا سمت دیگر ادامه دارد.

3- ســرنخ‌هایی که توسط «هرشل» به یک کل منســجم رسید

خانوادهــاش به او افتخــار میکردند که در سن کم، چــنین موســیقیهایی مینــوازد تا این که به طــور اتفــاقی در کلیسای نزدیک محل زندگیاش یک کتاب درباره نجوم پیدا

کرد. از آن به بعد آن قدر سوال داشت که اگر میخواست جوابهای‌شان را بیابد دیگر فرصتی برای ساخت آهنگهای جدید نداشت. حدود سال 1785 بود که «ویلیام هرشل» با رصدهایی که انجام داده بود، سعی کرد یک نقشه کامل از کهکشان خودمان تهیه کند. او قبل از این کار سیاره اورانوس را کشف کرد و اسمش حسابی سر زبانها افتاد، حالا انگیزه زیادی برای پرده برداری از این علامت سوال بزرگ داشت که سال‌ها بود نه تنها دانشمندان بلکه مردم را هم درگیر خود کرده بود. بالاخره در این قسمت از آسمان چه خبر بود؟ او شبهای زیادی را صرف رصد و شمارش ستارهها کرد. ستارههای این مجموعه را با تلسکوپش نگاه میکرد، مختصات و درخشندگی‌شان (میزان نور ستاره که از زمین قابل مشاهده است) را تعیین میکرد به این امید که بالاخره تکلیف همه‌چیز روشن شود. او یک نقشه اولیه از کهکشان راه شیری آماده کرد که شاید حالا دقیقا با اطلاعات ما تطابق کامل نداشته باشد اما اولین و مهم‌ترین گام برای شناخت کهکشان راه شیری یعنی خانه همیشگی ما بود.

4- کهکشان ما در جهان تنها نیست

سال‌های بعد افراد زیادی روی ماهیت راه شیری کار کردند. آن‌ها سوالهای زیادی داشتند. تعداد ستارههای کهکشان ما چندتاست؟ خورشید و منظومه شمسی دقیقا کجای این کهکشان قرار گرفته است؟ چرا بخشهایی از این نوار مه آلود خیلی تاریک است؟ وجود این همه مجهول در دل معماهایی که فکر میکنید جوابش را پیدا کردهاید، باز خیلی‌ها را مشتاق کرد تا دست از

سر راه شـــیری برندارند. دنیا داشت متحـــول می‌شد. پیشــرفت فنــاوری کمک کــرده بــود رادیوتلســکوپهایی ساخته شـود که امـواج غـیر مـرئی را که از سـتاره‌ها به سـمت ما می‌آمد دریـافت کـنیم و چیزهـایی ببیـنیم که قبلتر ندیده بودیم. تلسکوپی برای ارسال به خـارج از جو زمین سـاخته شد تا بتواند بـدون مـزاحمتِ جـو، فضا را دقیق‌تر و با کیفیت‌تر رصد کند. عکســهایی که تلســکوپ فضایی‌هابل گرفت همه را شـوکه کـرد. شـاید هنـوز هم اگر این عکس را جـــایی ببینید و کسی از شـــما بپرسد نقطه‌های نورانی که در این عکس می‌بینید، چه هسـتند؟ درست پاسخ ندهید. شـاید بـاورکردنش سـخت باشد اما همه نقـاطی که در این تصـویر می‌بینیـد، یک کهکشـان هسـتند. فقط در گوشه‌ای از فضا که «هابل» به سـمت آن نشانه رفته، هزار کهکشان دیده شـده است. ما درون کهکشان خودمان در سیاره‌ای کوچک، ابـزاری سـاخته‌ایم که با آن می‌شـود تعـداد زیـادی کهکشـان را دید. بشر تا قبل از این‌ها فکر می‌کرد درباره خانه خـود یعـنی زمین، بیشـتر چیزهـای مهم را فهمیـده است. منظومه شمسی را می‌شناسد و به تازگی هم فهمیـده بـود که ما و تمـام ستارههای اطرافمان در یک کهکشان خیلی بزرگ به نام راه شـــیری قـــرار داریم اما با ثبت تصـــویر فـــرا ژرف «هابل» به یک بـاره فهمیـدیم جهـان بیش از تصـور ما بزرگ است و سیاره کوچک ما شـبیه غبـاری است در یک فضای بیکران.

5- چرا هیچ عکسی از کهکشان خودمان نداریم؟

عکســهای شبیهســازی شــدهاش را که می‌بینیــد، فکر می‌کنید خب لابد اسمش از روی نان شیرمال آمـده است

اما راه شیری از اساطیر یونانی انتخاب شــده است و به دلیل روشن بودن این نــوار مه آلــود در آســمان به راهی پر از شـــیر تعبـــیر شـــده است. میگویند هیچ عکسی از کهکشــان راه شــیری وجــود نــدارد، تمــام عکســهایی که می‌بینید فقط یک تصــویر شبیه‌ســازی شــده اســت، اما چرا؟ خب پاسخ ســاده است. شــما وقــتی درون خانهتــان هســتید می‌توانید از نمــای بــیرونی خانه عکس بگیریــد؟ دقیقا همین مــاجرا دربــاره کهکشــانی که در آن زنــدگی میکنیم وجود دارد. ما به عنوان ساکنان راه شــیری فقط بخشی از آن را در آسمان میبینیم و هیچ‌وقت نمی‌توانیم عکسی از کل نمای بیرون آن داشته باشیم. تصــویرهایی که از کل کهکشـــان راه شـــیری در اینـــترنت و مجلات می‌بینید، همگی شبیه‌ســازی شــدهاند و یک عکس واقعی نیستند اما عکسهایی که از همان نــوار مه آلــود معــروف در آسمان شب گرفته شده است، واقعی هستند و دقیقا همان نمایی را دارند که شــما هم در خــارج از شــهر و به دور از نورهای مزاحم می‌توانید ببینید.

6- درباره کهکشان مان چقدر می‌دانیم؟

راه شیری یک کهکشــان مــارپیچی است که چهــار بــازوی مـــارپیچ دارد. منظومه شمسی ما در بـــازوی جبـــار در فاصله 26 هزار سال نوری از مرکز و تقریباً روی صفحه اصلی قرار دارد. ستاره‌هایی که وسط کهکشان هســتند، ســریع‌تر از ســتاره‌هایی که در لبه‌هــای کناریاند به دور مرکز میچرخند. کهکشـــان محل ســـکونت ما به طـــور میانگین 200 میلیارد ســتاره دارد. بــرای آن‌که بدانید راه شیری چقدر بزرگ است، تصــور کنید اگر با ســرعت نــور از یک سمت کهکشان حرکت کنید حدودا 180 هزار سال

طـــول میکشد تا به ســـمت دیگر آن برســـید. مرکز راه شـیری یکی از جـذاب‌ترین بخش‌هـای آن است و به دلیل چگالی بالای سیاهچاله مرکـزی تمـام سـتاره‌ها و اجـرام داخل کهکشان به دور مرکز می‌چرخند.

پیش‌بیـــنی ستاره‌شناســـان دربـــاره زمـــان پایـــان عمر کهکشان راه‌شیری

تصادف بزرگ کهکشانی در راه است!

ستارهشناسان خبرهای خوبی درباره کهکشان ما ندارند؛ آن‌ها پیشبینی می‌کنند کهکشان راه شـیری، نهایتا تا 5/4 میلیارد سال دیگر عمر می‌کند و بعد با کهکشان همسـایه برخـــورد خواهد کـــرد. «آندرومـــدا»، امرأهالمسلســـله یا کهشـــکان زنِ بر زنجـــیر، نزدیکـــترین کهکشـــان به ما با فاصـلهای حـدود 5/2 میلیـون سـال نـوری است. جـالب این‌جاست که ما (یعـنی کل منظومه شمسی) با سـرعت 400هزار کیلومتر بر ساعت به سمت این همسایه درحال حـــرکت هســـتیم. محققـــان قبلا دربـــاره این تصـــادف، پیشبینیهای هولنـاکتری داشـتند؛ آن‌ها میگفتند آندرومـدا به دلیل جرم بیشترش نسبت به راهشیری، آن را میبلعد. بررســـیهای مجـــدد اما این احتمـــال را رد کـــرد. حـــالا دانشـمندان میدانند آندرومـدا تقریبا 800 میلیـارد برابر خورشید جرم دارد، یعنی حدودا برابر با جرم راه شـیری. پس کهکشـــان راه شـــیری، نـــابود نخواهد شد و صـــدمه کمـــــتری میبیند. «لارن لانز»، ســـــتاره شـــــناس مرکز مطالعـــــاتی فیزیک نجومی‌هـــــاروارد می‌گوید وقـــــتی آندرومـدا و راه شـیری با هم تصـادف کننـد، کهکشـانی ترکیبی به اسم «Milkomeda» به وجود می‌آید. لانز، از اعضـــای تیمی است که بـــرای درک بهـــتر این برخـــورد

کیهـانی، اطلسی از کهکشـان‌های در حـال برخـورد را جمعـآوری کردهاند. اولین تصـوری که از برخـورد راه شیری و آندرومدا بهنظر می‌رسد، خشن و نابودگر بـودن این تصـادف و احتمـال نـابودی زمین است. وقـتی دو کهشـکان با یک‌دیگر برخـورد می‌کننـد، سـتاره‌ها با هم برخـوردی ندارند آن‌چه واقعا اتفـاق میافتد این است که سـتارهها مانند رشـتههای تـور از کنـار یک‌دیگر عبـور می‌کنند و این گازهـای آن‌هاست که با یک‌دیگر برخـورد می‌کند. در این فرایند، جرقههای ایجاد شده، سـتارههای جدیـدی خلق می‌کنند. اگر برخـورد کهکشـان‌ها را از این زاویه نگاه کنیم، این پدیده رویدادی به شـدت پـرتلاطم و عجیب خواهد بـود اما به زیبـاترین شـکل ممکن! لانز دربـاره اتفـاقی که ممکن است بر سر زمین بیایـد، می‌گوید: «لحظه تصـادف، خورشـید به شـکل یک کوتوله سرخ متورم خواهد شد. زمانی که خورشید متورم شـود، طبیعتا زمین کاملا داغ می‌شـود و به همین دلیل زمین از سوی خورشید با مشکل بسیار بزرگی مواجه خواهد بود. با این همه برخـورد دو کهکشـان نمی‌تواند رویـدادهای چندان ناخوشـایندی را بـرای زمین به وجـود آورد.» خب، این امیـدواری، خوشـحالکننده است البته اگر با حـرارت زیـاد زمین، مشـکلی نداشتهباشـیم! اگر برایتـان سـوال شده که این طـور اتفاقها کلا در کیهـان طـبیعی است یا از خوششانسی مـا، لانز جـواب میدهد با توجه به آن‌چه درباره رشد کهکشان‌ها در طول عمر جهان هسـتی درک کردهایم، فکر میکنیم که کهکشان‌های کوچک‌تر به وجـود میآیند و توسط بـزرگ ترها بلعیـده میشـوند. می‌تـوان گفت که هر کهکشـان بـزرگی در طـول عمر خـود چند کهکشان کوچک‌تر را خواهد بلعید.

کشف 4 هزار سیاره در 26 سال اخیر!

همـان‌طور که سـتارههای زیـادی در کهکشـان ما وجـود دارد، سـیارات زیـادی هم دور آن‌ها در چـرخش هسـتند. یکی از بخشـهای مـورد علاقه ستارهشناسـان این روزها شناسـایی سـیارات داخل کهکشـان راه شـیری است. سـیاراتی که دور سـتارههای خـود میچرخند و منظومههـایی شـبیه به منظومه شمسی ما دارند. جـالب است که بدانید از اوایل شـکل‌گیری دانش ستارهشناسی تا سال 1992 بشر فقط سه سیاره را کشف کـرده بـود (اورانـوس، نپتـون و پلوتو) اما در دو دهه اخـیر با پیشـرفت ابزارها این عـدد به حـدود چهـار هـزار رسـیده است. به این سـیارات که خـارج از منظومه شمسی ولی در داخل کهکشان ما هستند، سیارات فراخورشیدی گفته می‌شود. تلسکوپ فضایی کپلر و ماهواره فضایی تس از مهم‌تـرین شـکارگران این سـیارات هسـتند و در این ماموریت‌ها 2681 سیاره کشف و تایید شده است و بقیه کاندیدای سیارات فراخورشیدی هستند.

آهنگ کیهانی

گروه استارتاپی و موسیقی بیژن نوروز اخیرا بر روی کلیپ تهیه شده از کرات و کیهان، موسیقی‌ای تولید و تدوین کرده‌اند که در آن تلاش دارند برای مخاطبان فضای خارجی کره زمین را توصیف کنند؛ چرا که به اعتقاد آن‌ها اجسام آسمانی صداهای متحد با عنوان "آهنگ کیهانی" دارند و موسیقی به فهم بیشتر انسان با جهان ماوراء جو کمک خواهد کرد.

بیژن نوروز، موسیقیدان و مجری طرح با اشاره به تهیه فیلمی در خصوص کرات و کیهان، گفت: موضوع فیلم وسعت کیهان یا گیتی است و مخاطبان با مشاهده آن با ابعاد کرات، تعداد بی‌شمار کهکشان‌ها و انتهای کیهان آشنا خواهند شد.

وی با اشاره به اهمیت آشنایی زمینیان با فضای ماوراء جو، خاطر نشان کرد: از آن‌جایی که هر یک از کرات آسمانی دارای ویژگی‌های خاص بوده و در منظومه خود نقشی را بر عهده دارند؛ از این رو دیدن چنین کلیپ‌ها و فیلم‌هایی می‌تواند انسان را ترغیب کند تا در مورد آن‌ها مطالعاتی گسترده داشته باشد، ضمن آن‌که انسان را با این سوال مواجه می‌کند که آیا دنیاهای دیگری به غیر از زمین وجود دارند یا خیر.

نوروز، وجود یا عدم وجود حیات در دیگر کرات و وجود یا عدم حیات بیگانگان در کرات دیگر را از دیگر سوالات مطرح در این زمینه دانست و ادامه داد: ایجاد چنین سوالاتی موجب خواهد شد که انسان به دنبال یافتن پاسخ، به تکاپو بیفتد.

مجـری طـرح با بیـان این‌که موسـیقی این فیلم توسط گـروه موسـیقی بـیژن نـوروز تهیه و تولید شـده اسـت، اظهار کرد: فرآیند تولید این موسیقی نسبت به مفـاهیم و پدیده‌هایی که در ویدئو هست، ساخته شده و مستقیماً در حال شرح کاملی از کیهان یا گیتی است.

به گفته این محقق حـوزه موسـیقی نجـومی، در سـاخت این موسیقی تمامی فرآیندهای آهنگسـازی و نوازنـدگی به صـورت اجـرای زنـده در اسـتودیو انجـام شـده و کلیه امـــور مهندسی شـــامل ضـــبط، میکس و مســـتر با دستگاه‌های آنالوگ صورت گرفته است.

وی خاطر نشان کرد: این قطعه شامل نسـخه اسـتریو و دالبی ساراند (صدای فراگیر) 5.1 و 7.1 است.

نــوروز با طــرح این ســوال که آیا موســیقی، کلید فهم جهــان ما اســت، یــادآور شد: ایــده موســیقی کــرات به فیلسـوف یونـانی باسـتان، "فیثـاغورس" برمی‌گـردد. بر اســاس دیــدگاه‌ها، اصــول مثلث‌ها در موســیقی بــزرگ کیهانی، تنها یک نت واحد است و در آن اجسام آسمانی، صداهای متحد با عنوان "آهنگ کیهانی" دارند.

این محقق حوزه موسـیقی نجـومی، خـاطر نشـان کـرد: زبان موسیقی زبان تمام هستی و حول محور آن اسـت؛ از این رو به وسـیله موسـیقی می‌تـوان هر حسی را به فرکانس‌هـــای مغز انســـان منتقل و به کمک تصـــاویر، می‌توان بسیار قوی‌تر، این احساسات را برای مخاطبـان ارسال کرد و موسیقی یک زبان جهانی است.

وی اضافه کـرد: بر این اسـاس در این کلیپ تلاش شد تا با تلفیق تصاویری از مراکز و ایستگاه‌های فضایی و علم

موسیقی، فضای خارجی زمین، کـرات و کیهـان یا گیـتی را توصیف کنیم.

نـوروز در این بـاره توضـیح داد: طبق نظریه "مهبانگ" یا "بیگ‌بنگ" لحظه آفرینش با صدایی مهیب همراه بــوده و ما هرچه بیشـتر پـیرامون جهـان را بشناسـیم، بیشـتر به موسیقی اعتماد می‌کنیم؛ چرا که موسیقی خود برگرفته از جهان و طبیعت است.

به گفته مدیر گروه موسیقی بیژن نوروز، این موسـیقی دارای شـماره مجـوز انتشـار از وزارت فرهنگ و ارشـاد اسـلامی به شـماره 1770-ـ 1397 و شـماره واسـپاری سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران 21493 و هم‌چـنین شماره ثبت اثر ادبی و هنری 2010- 97 است.

توضیح کلیپ: ایده موسـیقی کـرات به فیلسـوف یونـانی باستان، "فیثـاغورس" برمی‌گـردد. بر اسـاس دیـدگاه‌ها، اصـول مثلث‌ها در موسـیقی بـزرگ کیهـانی تنها یک نت واحد است و در آن اجســام آســمانی صــداهای متحد با عنــوان "آهنگ کیهــانی" دارند و در این کلیپ با نمــایش دادن کـرات و وسـعت آن‌ها به همـراه موسـیقی سـاخته شده از سوی این گروه اسـتارتاپی، مخاطبـان با وسـعت گیتی آشنا خواهند شد.

آیا حیوانـــات واقعا زلزلـــه، آتشفشـــان و ســـونامی را پیش‌بینی می‌کنند؟

بعد از زلزله بسیار شدید ژاپن، در بسیاری از کشورهایی که ساحلی در اقیانوس آرام دارند، مانند آمریکا، هشـــدار سونامی اعلام شد. مردم ساکن سـواحل اقیـانوس آرام بیم آن داشتند که هر لحظه موج‌هـای بلند از راه برسـند. به گزارش دیسـکاوری، بعد از اعلام هشـدار، بسـیاری از مـــردم انتظـــار امـــواج را می‌کشـــیدند. آن‌ها روی سگ‌های‌شان حساب می‌کردند و تصمیم داشتند به محض این که سگ‌ها رفتـاری غیرعـادی نشـان دادند یا از محل گریختند، پا به فرار بگذارند، اما اتفاقی نیفتاد.

بارها شـنیده‌ایم که حیوانـات زودتر از ما متوجه حـوادث طـبیعی می‌شـوند. در واقع هر بـار در محلی فـاجعه‌ای طبیعی اتفاق می‌افتد، سیل، زلزله، سونامی و مانند آن، موجی از داستان‌های گوناگون در مورد رفتـار غیرعـادی حیوانات، به خصوص حیوانات خانگی و حیوانات مزارع به راه می‌افتد که همگی گویـــای این هســـتند که قبل از حادثه، حیوانات رفتارهای عجیب و غریبی از خـود نشـان داده‌اند. حتی بعد از سونامی سـال 2004/ـ 1383 اعلام شد که هیچ حیـوانی بر اثر سـونامی نمـرده و احتمـالا دلیلش این است که آن‌ها قبل از حادثه خود را به مناطق مرتفع رسانده و جان سالم به در برده‌اند.

اما آیا واقعا حیوانات چنین توانـایی دارنـد؟ و اگر دارنـد، طـبیعت این توانـایی چیسـت؟ بـرخی می‌گویند این یک ادراک فراحسی (ایی.اس.پی) یا یک حس ششم مرمـوز است. بـرخی دیگر هم آن را یک پدیـده زیست‌شـناختی

طبیعی می‌دانند. به اعتقاد گروه دوم، حیواناتی که می‌توانند زلزله یا سونامی را پیش‌بینی کنند، لزوما حواسی بیشتر از انسان ندارند، بلکه فقط حساسیت بالاتری دارند. این که حیوانات حواس قوی‌تری در مقایسه با انسان دارند، بارها و بارها در مطالعات علمی به اثبات رسیده است. سگ‌ها حس بویایی بسیار قوی دارند، پرنده‌ها می‌توانند با استفاده از نشانه‌های فلکی، مسیر خود را پیدا کنند و مسیرهای طولانی را بپیمایند و خفاش‌ها می‌توانند از روی انعکاس صدا، محل غذا را پیدا کنند. بنابراین به نظر می‌رسد که برخی افراد، حساسیت بالا را با توانایی مرموز و ناشناخته اشتباه می‌گیرند.

حیوانات ممکن است ارتعاشات غیرعادی یا تغییر در فشار هوایی را که از یک سمت می‌آید، حس کنند و نتیجه بگیرند که باید در جهت مخالف فرار کنند. اگر قبل از زلزله گله‌ای حیوانات به سمتی بگریزند، دلیلش به سادگی می‌تواند این باشد که یک یا دو عدد از آن‌ها، احساس خطر کرده‌اند. بقیه، فقط پیروی می‌کنند و فرار گروهی آن‌ها اصلا بدان معنا نیست که تمام این حیوانات از نیرویی فوق‌العاده برخوردارند، آن‌ها فقط از غریزه‌ای پیروی می‌کنند که به آن‌ها می‌گوید با گله همراه شوند.

خوشبختانه با فناوری مدرن امروز، تنها چند ثانیه بعد از وقوع زلزله، هشدار سونامی اعلام می‌شود که در مواردی تا چند ساعت زمان به افراد می‌دهد تا محل را به موقع ترک کنند. بنابراین، اگر در شرایط بحرانی قرار گرفتید، بهتر است به جای تماشای حیوانات و انتظار

کشیدن، سری به اینـترنت بزنیـد، چـون قابل اعتمـادتر و البته برای ما قابل فهم‌تر است.

با لیستی از عجیب‌ترین پدیده‌های کیهانی آشنا شوید!

جیب‌ترین پدیده‌های کیهانی فهرستی از دوازده جرم و پدیده شگفت‌انگیز و جالب‌توجه در سراسر جهان است که از کهکشان‌های فسیل شده گرفته تا پاستای هسته‌ای، موارد حیرت‌انگیزی را شامل می‌شود.

عجیب‌ترین پدیده‌های کیهانی شامل 12 مورد از حیرت‌انگیزترین پدیده‌هایی است که در فضای خارج از جو زمین کشف شده‌اند. پدیده‌های شگفت‌انگیز بسیاری در سیاره ما وجود دارند و همین حقیقت که زمین پوشیده شده از لایه‌های نازکی از سنگ که بر روی مواد مذاب جابه‌جا می‌شوند و زیر لایه‌ای نازک از گاز قابل تنفس برای انسان‌ها قرار دارند، به اندازه کافی عجیب و حیرت‌انگیز است.

با این وجود همه روزه دانشمندان ستاره شناسی و کیهان شناسی پرده از راز مباحث مختلفی در جهان اطراف برمی‌دارند و شگفتی‌های دنیایی که در آن زندگی می‌کنیم را بیشتر و بیشتر برای ما آشکار می‌کنند. در ادامه با ما همراه باشید تا به بررسی دوازده مورد از عجیب‌ترین پدیده‌های کیهانی بپردازیم.

1. سیگنال‌های رادیویی مرموز

با لیستی از عجیب‌ترین پدیده‌های کیهانی آشنا شوید!

از سال 2007 تاکنون دانشمندان پالس‌هایی از امواج رادیویی را دریافت کرده‌اند که بسیار قوی و بسیار نورانی هستند و طول عمر آن‌ها چند میلی‌ثانیه بیشتر نیست. این پالس‌ها با نام سیگنال رادیویی فضایی (

FRB)ـ شناخته می‌شوند به نظر می‌رسد که منشا آن‌ها، میلیاردها سال نوری با ما فاصله داشته باشد. به تازگی محققان یک سیگنال رادیویی فضایی تکرار شونده را دریافت کردند که 6 بار پشت سر هم تکرار شد. چنین پدیده‌ای در نوع خود منحصر به فرد است و محققان امیدوارند که کشف آن به مشخص شدن ماهیت این سیگنال‌ها کمک کند.

1. پاستای هسته‌ای

با لیستی از عجیب‌ترین پدیده‌های کیهانی آشنا شوید!

دومین نمونه از عجیب‌ترین پدیده‌های کیهانی به عنوان قوی‌ترین ماده روی جهان هم شناخته می‌شود. گفته شده که پس از مرگ یک ستاره، پروتون‌ها و نوترون‌های به جا مانده در معرض گرانش شگفت‌انگیزی قرار می‌گیرند و به این ترتیب رشته‌هایی باریک و شبیه به ماکارونی را تشکیل می‌دهند. شبیه‌سازی‌ها نشان می‌دهند که برای شکستن این رشته‌های پاستای هسته‌ای باید نیرویی 10میلیون برابر بیشتر از نیروی لازم برای شکستن فولاد به کار گرفته شود.

1. حلقه‌های‌هائومیا

با لیستی از عجیب‌ترین پدیده‌های کیهانی آشنا شوید!

سیاره کوتوله‌هائومیا یا هومیا (Haumea)، به خودی خود عجیب و غیرمعمول است؛ این جرم آسمانی در کمربند کویپر، در خارج از مدار سیاره نپتون قرار دارد و به واسطه ظاهر کشیده، دارا بودن دو قمر و رفتارهای عجیبش، به عنوان موضوعی جالب‌توجه در دنیای ستاره

شناسی در نظر گرفته می‌شـــود. مـــدت زمـــان روز بر روی‌هائومیا تنها چهار ســاعت طـول می‌کشد و به همین دلیل این جـرم آسـمانی سـریع‌ترین چـرخش را در میـان اجـــرام بـــزرگ منظومه شمسی به خـــود اختصـــاص داده است.

با این وجـود وقتی‌هائومیا در ســال 2017 از جلـوی یک ستاره عبور کرد، دانشمندان مشاهده کردند که یک حلقه باریک از ســنگ‌های آســمانی به دور آن می‌گردند و گفته شده که این حلقه به احتمال قوی نتیجه برخـورد ســیاره کوتوله با جرم آسمانی دیگری در گذشته بوده است.

1. ماهی که خود یک ماه دارد!

با لیستی از عجیب‌ترین پدیده‌های کیهانی آشنا شوید!

بســیاری معتقدند که جـرمی شـگفت‌انگیزتر از مـاه، یک قمر است که خود یک ماه دارد؛ به چنین جرمی ماه‌مـاه (moonmoon)ـ گفته می‌شود. مورد بعدی از عجیب‌تـرین پدیده‌های کیهانی از لحاظ تئوری هیچ مشکلی نـدارد و با این‌که ســتاره شناســان تــاکنون چــنین جــرمی را کشف نکرده‌اند، گفته شده که مانعی بر سر راه شکل‌گیری این جرم عجیب وجود ندارد.

1. کهکشانی بدون ماده تاریک

با لیستی از عجیب‌ترین پدیده‌های کیهانی آشنا شوید!

ماده تاریک (Dark matter)، ماده‌ای مرموز و ناشناخته است که حـدودا 85درصد تمـامی جـرم جهـان را به خـود اختصـــاص داده و دانشـــمندان مطمئن هســـتند که مـــاده تاریک در همه جا وجود دارد. با این حال وقتی در مـارس

2018 محققان کهکشانی را کشف کردند که به سختی ماده تاریکی در آن پیدا شد، توجه‌ها بیش از همیشه به این کهکشان عجیب و مرموز جلب شد.

در ادامه تحقیقات دیگری انجام شد که وجود ماده تاریک در این کهکشان را تایید می‌کردند، اما گفته شده که اگر واقعا هیچ ماده تاریکی در این کهکشان قرار نگرفته باشد، این پدیده می‌تواند نظریه دیگری در ستاره شناسی را تایید کند که وجود ماده تاریک را به کلی نقض می‌کند!

1. عجیب‌ترین ستاره

با لیستی از عجیب‌ترین پدیده‌های کیهانی آشنا شوید!

ستاره شناسی به نام تابتا بویاجیان (Tabetha Boyajian)ـ از دانشگاه ایالتی لویزیانا مدتی پیش ستاره‌ای عجیب به نام “KIC 846285”ـ را کشف کرد که در مدت زمانی کوتاه، سر و صدای زیادی در دنیای ستاره شناسی به پا کرد. این ستاره با نام ستاره تبی (Tabby’s star) هم شناخته می‌شود و عجیب‌ترین خصوصیت آن، کم شدن نورش به طرزی غیرمنتظره و مرموز است.

گفته شده که ستاره تبی گاهی تا 22درصد از مقدار اولیه نور خود را از دست می‌دهد و هیچ بازه زمانی مشخص و سیستم خاصی برای کم و زیاد شدن نور آن وجود ندارد. بلافاصله پس از مطرح شدن خبر کشف این مورد از عجیب‌ترین پدیده‌های کیهانی طرفداران تئوری‌های توطئه اظهار کردند که به احتمال قوی ساختارهایی از موجودات فضایی پیشرفته در اطراف

ستاره وجود دارند و این موجودات باعث کم و زیاد شدن نور ستاره می‌شوند.

با این وجـــود دانشـــمندان توضـــیح عـــاقلانه‌تر و قـــابل‌قبول‌تری را ارائه کرده‌انـــد؛ گفته شـــده که ممکن است ابر عظیمی از گرد و غبـار کیهـانی در اطـراف این سـتاره وجـود داشـته باشد و عبـور این توده‌هـای گـرد و غبار می‌تواند باعث تغییر درخشندگی ستاره شود.

7.هایپریون برقی

با لیستی از عجیب‌ترین پدیده‌های کیهانی آشنا شوید!

مقـام غـیرمعمول‌ترین مـاه موجـود در منظومه شمسی می‌تواند نصـیب بسـیاری از قمرهـایی شـود که به دور سیاره‌های همسایه ما گردش می‌کنند؛ قمرهایی مثل آیو (Io)ـــ که به دور مشـــتری می‌گـــردد و به خـــاطر آتش‌فشان‌های عجیبش مشـهور اسـت، یا قمر تریتـون (Triton)ـــ نپتـــون که چشـــمه‌های فـــوران کننـــده شـــگفت‌انگیزی بر روی خـــود دارد. با این حـــال قمرهـــایپریون (Hyperion)ـ زحل با ظـاهری شـبیه به سنگ‌پا و وجود تعداد بی‌شماری دهانه بر روی آن، جایگاه مخصوصی در لیست عجیب‌ترین پدیده‌های کیهانی خواهد داشت.

یکی از یافته‌هـــای جالب‌توجه فضـــاپیمای کاســـینی (Cassini)ـ ناسا که در بین سـال‌های 2004 تا 2017 به دور زحل گردش می‌کـرد، به‌هـایپریون مربـوط می‌شـود؛ کاســـینی کشف کـــرد که یک پرتو از ذرات حـــاوی الکتریسیته ساکن از این قمر در فضا منتشر می‌شود که در نوع خود منحصر به فرد است.

1. نوترینویی با اطلاعات فراوان

با لیستی از عجیب‌ترین پدیده‌های کیهانی آشنا شوید!

نوترینوها ذراتی زیر اتمی و خنثی هستند که به واسطه جرم نزدیک به صفر و قابلیت واکنش نداشتن با مواد دیگر، به عنوان ذرات ارواح هم شناخته می‌شوند. در همین رابطه، 22 سپتامبر 2017 روزی بود که یک نوترینو با انرژی قابل‌توجهی به زمین آمد که اطلاعات شگفت‌انگیزی را با خود آورده بود.

نوترینوهای پرانرژی پدیده عجیبی نیستند و دانشمندان مستقر در آزمایشگاه نوترینو آیسکیوب (IceCube Neutrino Observatory)، حداقل ماهی یک‌بار با چنین ذراتی مواجه می‌شوند. با این وجود نکته جالب‌توجه در مورد نوترینو مورد نظر این بود که اطلاعات موجود در آن، به دانشمندان این امکان را داد که حدودا مبدا آن را تشخیص دهند و تلسکوپ‌های خود را به سمت این مبدا نشانه بگیرند.

این اولین باری بود که ذره‌ای زیراتمی به اندازه کافی اطلاعات به همراه داشت تا دانشمندان را در پیدا کردن مبدا خود یاری کند. بررسی‌های بعدی نشان داد که نوترینو پرانرژی مورد نظر حدودا 4میلیارد سال پیش، از یک سیاه‌چاله کلان جرم که در وسط یک کهکشان قرار داشته، به سمت زمین پرتاب شده است.

1. فسیل زنده‌ای از یک کهکشان

با لیستی از عجیب‌ترین پدیده‌های کیهانی آشنا شوید!

کهکشان “DGSAT I”ـ از نـوع کهکشـان‌های فوق‌العـاده پراکنده (UDG) است و با این‌که ابعاد آن تفاوت چندانی با کهکشـان راه شـیری نـدارد، تعـداد سـتاره‌ها و تـراکم اجرام آن به قـدری کم است که دیـدن آن بسـیار مشـکل بـــوده و تقریبا نـــامرئی به شـــمار می‌رود. با این حـــال DGSAT I یک تفـــاوت عمـــده با ســـایر کهکشـــان‌های فوق‌العاده پراکنده دارد؛ این کهکشان برخلاف نمونه‌های مشـابه که در حالت‌هـای دسـته‌ای و به صـورت گـروهی دیده می‌شوند، تنها بوده و به دور از سایر کهکشان‌ها در گوشه‌ای از فضا قـــرار گرفته است. کشف این سیســـتم ســـتاره‌ای عجیب در ســال 2016 دانشـــمندان را به فکر فرو برد و منطقی‌تـرین توضـیح ارائه شـده این است که کهکشـــان مـــورد نظر در زمـــانی متفـــاوت نســـبت به نمونه‌های مشابه شکل گرفته و به احتمال قـوی تولد آن حدودا یک میلیـارد سـال پس از انفجـار بیگ بنگ رخ داده است.

به این ترتیب می‌توان گفت که DGSAT I یک فسیل زنده کهکشانی به شمار می‌رود.

1. تصویر اختروش

با لیستی از عجیب‌ترین پدیده‌های کیهانی آشنا شوید!

اختروش یا کوازار (Quasar) نوعی جرم آسمانی عظیم و بسیار درخشـنده است که به عنـوان هسـته کهکشـانی شـــناخته می‌شـــود. چـــنین اجـــرامی توانـــایی خم کـــردن پرتوهای نـور اطـراف را به واسـطه گـرانش فوق‌العـاده زیـــاد دارند و وقـــتی هم که مـــدتی پیش، دانشـــمندان به کمک تلســـــکوپ فضـــــایی‌هابل (Hubble Space

Telescope)ـ یک اختروش با قدمتی بسیار زیـاد را رصد می‌کردنـد، این ایـده مطـرح شد که از کـوازار مـورد نظر برای پیدا کردن نرخ انبساط جهان استفاده شود.

بررسی‌ها در این مورد از عجیب‌ترین پدیـده‌های کیهـانی نشان داد که نرخ انبساط جهان در حـال حاضر نسـبت به گذشـــته بیشـــتر شـــده است. این نتیجه‌گـــیری با ســـایر انـدازه‌گیری‌های دانشـمندان در گذشـته متفـاوت بـوده و نظریه‌هـــای کیهـــان شناسی چـــنین پدیـــده‌ای را تایید نمی‌کنند. به همین دلیل دانشـــمندان در تلاش هســـتند تا مشـــخص کنند که آیا تئوری‌هـــای آن‌ها اشـــتباه بـــوده و یا پدیده عجیب دیگری باعث نتیجه‌گیری صورت گرفته شـده است؟

1. جریان مادون قرمز فضایی

با لیستی از عجیب‌ترین پدیده‌های کیهانی آشنا شوید!

ســـتاره‌های نـــوترونی اجـــرامی آســـمانی با چگـــالی و فشردگی بسیار زیاد هسـتند که پس از مـرگ سـتاره‌های معمولی به وجـود می‌آیند. در حـالت عـادی این سـتاره‌ها امـــواج رادیـــویی و تشعشـــعات پرانـــرژی دیگـــری مثل پرتوهای ایکس را ساطع می‌کنند،، اما در سپتامبر 2018 دانشـــمندان مشـــاهده کردند که یک ســـتاره نـــوترونی در فاصله 800 سال نوری از زمین، جریانی طولانی از نور مادون قرمز را به وجود آورده است.

چـــنین پدیـــده‌ای تـــاکنون مشـــاهده نشـــده و دانشـــمندان احتمال می‌دهند که یک دیسک از گرد و غبـار در اطـراف ستاره ممکن است باعث به وجود آمدن نور مـادون قرمز

شـده باشد. البته تـاکنون هیچ توضـیح مـورد تایید و قابل قبولی در این رابطه ارائه نشده است.

1. سیاره‌ای سرگردان با شفق‌های قطبی

با لیستی از عجیب‌ترین پدیده‌های کیهانی آشنا شوید!

در سراسر کهکشان ما سیاره‌های سرگردان زیادی وجود دارند که به خــاطر نیروهــای گرانشی مختلف از ســتاره میزبان خود جدا شـده‌اند و در کهکشـان حـرکت می‌کنند. مورد آخر فهرست عجیب‌تـرین پدیـده‌های کیهـانی هم به همین اجرام سرگردان مربوط می‌شود.

سیاره مدنظر ما "SIMP J01365663+0933473"ـ نام دارد و گفته شده که میدان گرانش آن حـدودا 200 برابر از میدان گرانش مشتری قوی‌تر است. این جرم آسمانی 200 سال نـوری از ما دور بـوده و دانشـمندان می‌گویند که میدان گرانش قوی آن باعث ایجاد شفق‌هایی قطــبی در اتمســـفر ســـیاره می‌شـــود. این شـــفق‌ها توسط تلسکوپ‌های رادیویی رصد شده‌اند.

آیت الله مرتضی رضوی و استیون‌هاوکینگ؟

تصور می‌کنم خیلی روشن و ساده و واضح عرض کردم این مباحث در حوزه صرفا فیزیک جریان نمی‌یابد، حالا شما اصطلاح وضع فرموده و می‌گویید علم و شبه علم، در هر صورت مباحث کلان کیهان شناسی، میدان هیچ و اعلام مرگ فیزیک، پایان کیهان شناسی و مرگ فلسفه‌ها نظریات علمی است منتها نه در حوزه فیزک محدود می‌شود و نه با رصد تجربی و نه با اعداد و ارقام و محاسبات قابل اندازه گیری است. حالا شما این گونه مباحث علمی را که جناب‌هاوکینگ طرح می‌نمایند، بفرمایید شبه علم...

پاسخ علمی این است که ابتدا مطالب را دقیق بخوانیم و آن‌گاه به اظهار نظر عالمانه! بپردازیم.

هاوکینگ قبلا مرگ فیزیک و چندی پیش نیز خبر مرگ فلسفه‌ها را اعلام نمود اما زمزمه پایان فیزیک پیش از این در روزهای اوج فیزیک نیوتنی شنیده شده بود. در همان زمان ناتوانی در تبیین مدار اورانوس به تدوین مکانیک لاگرانژی انجامید و دوباره در اوج غرور مکانیک لاگرانژی در قرن نوزدهم، آزمایش مایکلسون- مورلی و آزمایش پرتو کاتودیک دوباره رویای پایان فیزیک را نقش بر آب کرد و با آمدن نسبیت و کوانتوم، فیزیک نیوتنی‌ای که قرار بود پایان فیزیک باشد، در ابعاد اتمی و سرعت‌های بالا بی‌اعتبارشد. در هر حال این‌که بشر روزی خواهد توانست بر طبیعت غلبه کند یا نه و آیا روزی خواهد آمد که پاسخ همه رازهای طبیعت را داشته

باشد چـــیزی است که باید زمـــان و آینـــده دربـــاره‌اش قضاوت کند.

و اکنـــون شـــما دوست گـــرامی می‌بینید که فیزیک هم چنـــدان که باید مـــورد اعتمـــاد نیست... اما این‌جا اصلا موضوع روی اعتمـاد و عـدم اعتمـاد نیست بلکه موضـوع این است که اعلام مـرگ فیزیک یک نظریه غـیر فـیزیکی است!!!

و حالاهاوکینگ پس ار خـــبر پایـــان فیزیـــک، خـــبر مـــرگ فلسفه را می‌دهد و ادعا نموده که فلسفه مـرده است و از آن‌جا که مـرگ فلسـفه را مانند فیزیک به آینـده حواله ننمـــوده این ادعا قابل بحث و پی گـــیری است. چـــرا که اعلام مرگ فلسفه‌ها یک نظریه کاملا فلسفی است!!!

در همین صفحه در ارتباط با نظریه‌هاوکینگ در خصـــوص مـــرگ فلســـفه‌ها مطلـــبی ارائه شد که اگر کمی آن را تورق می‌فرمودید مسئله کمی برایتان روشن می‌شد:

در این‌جا مباحث از حوزه صرف فیزیک خـارج می‌شـود و در عرصه هســـــتی شناسی جریـــــان می‌یابد. این گونه مبـــاحث شـــاید در ابتـــدایی‌ترین ســـطوح به آموزه‌هـــای ابتـــدایی فیزیک نیـــاز باشد اما در اســـتمرار و امتـــداد آن کارایی ندارد. آموزه‌های فیزیکی در حد یک فـرد عـادی و عـــامی هم بـــرای ورود به این مبـــاحث کفـــایت می‌کند... مفاهیمی همچون حرکت، تغییر و زمان و انـرژی و مـاده و جـرم و... حـتی عرصه بسـیط و گسـترده این مبـاحث چنـدان در افقی از دور دست‌ها جریـان می‌یابد که حـتی کاورشگرهابل و مابل و رصدهای نجـومی به گـردش هم نمی‌رسد!!! چه برسد این که بخـواهیم این نـوع مبـاحث

هســتی شــناختی را از روزنه محــدب عدسی تلســکوپ بنگریم.

و صد البته این بــدان معنا نیست که از واقعیت عیــنی و جهــان خــارج فــیزیکی خــارج شــویم و دوبــاره به ســیر قهقرایی فرو رویم و در لاطاعلات فلسفه ارســطویی و از نوع توهمات انتزاعی صدرایی فرو رویم.

همان فلسفه‌ای که چشم انداز و جهان بیــنی‌اش تا نــوک بینی‌اش است، و متاسفانه هنوز هم بــرخی تحت عنــوان کیهان شناسی در خزعبلات هیــات بطلمیوسی و نه فلک ارســطو با نــام فلســفه اســلامی به خــورد دانشــجویان و طلاب حوزه‌های علمیه می‌دهند.

در ثــانی اگر رشــته‌هاوکینگ فیزیک هست به چه مجــوزی وارد مبــاحث کلی و فلســفی می‌شــود و ادعا می‌نماید فلسفه‌ها مرده است؟؟؟؟!!!!

دوست گــرامی باید بدانید که‌هاوکینگ در ابتــدای مبــاحث جهان نشاسی از حوزه فیزیک ســخن می‌گوید اما وقــتی کمی این حوزه گسترش یافت و از بــالای جهــان هســتی به هســتی نگــاه کــرد، و در راســتای چــنین نگــرش کلی اظهار نظری نمــود این نظریه هســتی شــناختی است نه جهــان شناسی... وقــتی می‌گوید زمــانی بــود که زمــانی نبود، وقتی که می‌گوید کائنات از میدان هیچ بوجود آمده است، یعنی چه؟؟؟

شــما بفرمایید کــدام قــانون فــیزیکی چــنین نــتیجه‌ای را می‌دهــد؟؟؟ کــدام محاســبه و تخمین ریاضی ایشــان را راهبر به چنین نظریه‌ای نموده است؟؟؟

اگر نمی‌دانستید بدانید که این اظهار نظرها و فرضیه‌ها و تجویزها اساسا ربطی به فیزیک به معنایی که شما می‌فهمید ندارد.

همانطور که‌هاوکینگ فیزیکدان و پژوهشگر فیزیک می‌تواند چنین نظریاتی که ربطی به فیزیک ندارد بدهد، پس یک نفر غیر فیزیک دان هم می‌تواند در راستای مباحث کلی فیزیک نظریات هستی شناختی هم ارائه دهد.

اگر نمی‌دانستید بدانید که اندیشمندان بزرگی همچون انیشتین هم در عین این‌که یک فیزیک دان بود به اظهار نظرهای هستی شناختی پرداخته است و هر اندیشمند علوم تجربی که رفته رفته فراتر رفته در نهایت سر از مباحث کلی و جهانشمول در آورده است. این را نیز بدانید که علوم هرگز از هم بریده نیستند یکی از جزئیات و فیزیک به مباحث کلی سیر می‌کند و دیگری از مباحث کلی وارد مسائل جزیی و رصد تجربی می‌رسد. هر چند که از جزئیات به کلیات سیر درستی است.به عبارت درست‌تر ابتدا از زمین شروع و بعد به آسمان پرداخت... یک مثل معروف میگه: کار زمین ساختیم به آسمان پرداختیم؟؟!!

پرسش و پاسخ:

نوشته است:

عزیز جان شما یک تنه مرد چنین میدان وسیعی هستید؟ در پست بالا علم و فلسفه و عرفان و همه تاریخ بشری را به چالش دعوت کردید!

دوست عزیز برای اطلاع دیگر دوستان باید بگـویم بطـور واضح از سـخن شـما پیداست که از تحصـیلات حـوزوی بهره برده‌اید و در فن بیان نیز متبحرید.

حال پاسخ سوال علم چیست؟به دور از مغلطه یا خـدایی نکرده سفسـطه، علم آن چـیزی است که به تجربه دراید. سوال دیگر شما که بصـورتی مغالطه آمـیز مطـرح است تعریف فلسـفه است. فلسـفه علمی نتیجه‌هـای منتج از تئوری‌های علمی است. فلسـفه علمی داعیه ارائه روش زنـدگی نـدارد و اگر کسی چـنین ادعـایی داشت سـخنی گزافه و باطل است.

مذهب یا شریعت و عرفان داعیه دار برقـراری ارتبـاط با جهان ماوراالطبیعه هستند. شـریعت نقطه اعتلا عرفـان است و مدعی اینست که شخصی با جهـان ماوراالطبیعه تماس حاصل کرده و پیامی دریافت کرده و کسی بغیر از او این پیـام را دریـافت نمی‌کنـد، در حالیکه عرفـان این ارتباط را باز میبیند و همگـان را به حضـور و دریـافت در مقابل جهـان ماوراالطبیعه دعـوت می‌کند. ادعاهـای این مـدعیان به شـیوه خودشـان قابل اثبـات است چـون اگر ارتبـاطی باشد بـرای همگـان قابل دسـتیابی است و همگـان می‌توانند از مبـدا عـالم (در بیـان مـذهبی) نشـانه‌هایی بـرای مشـاهده را بیایند. اگر این شـرایع اظهار نظری در باب مطلبی علمی بکنند همانطور که در تاریخ کرده‌اند دو حـالت دارد یا در طـول زمـان علم انـرا اثبـات می‌کند یا نه علم روزگـاری بر خلاف آن نظر میدهد. چنین نظریاتی در ابتدا موجب مقاومت و درگیری آن مذهب با علم تجربی می‌شود هنگامیکه این درگیری‌ها زیاد شد یا مذهبیون باید به سرکوب و تکفیر دانشـمندان

بپردازند یا سکوت پیشه کنند و به حوزه‌ای که به آن تعلق دارند بپردازند. در حوزه‌ای که به آن هم تعلق دارند چنین وضعی حاکم است یا باید ارتباط دو طرفه با خداوند را تامین کنند و دست مردمان را برای یافتن خداوند بگیرند یا نه ارتباطی دو طرفه در شریعت انها وجود ندارد چون همه‌چیز انها یک طرفه است. در چنین صورتی چاره‌ای ندارند که همه را مهدور الدم، مرتد، کافر بخوانند و جهان را از لوح وجودشان پاک کنند! چنین موضعی یعنی انکار همه آن‌چه که مدعی انند در چنین موضعی چند سال یا چند قرن می‌توان پایدار ماند؟

با سلام:

ابدا تحصیلات حوزوی ندارم... و آن‌چه در ادامه فرمودید نظر لطف شماست.

اما بیایم به تاریخ بشریت از فرازی بلندتر بنگریم:

از دسترسی ما به تاریخ کتابت انسان اگر اسطوره‌های یونانی را که سر منشا فلسفه سقراطی و ارسطویی است نادیده بگیریم، و مبدا تاریخ تفکر و اندیشه انسان را که به شکل نظام مند و تقریبا سیستماتیک ارائه گردیده 2500 سال فرض کنیم تقریبا مصادف است با فلاسفه ایونی و سقراط و افلاطون و ارسطو... این دوره از تاریخ تفکر انسان با همین روش تفکر تقریبا تا هگل و انگلس و کانت و مارکس ادامه می‌یابد و در مارکس با سقوط کمونیسم به پایان می‌رسد. اصطلاحا این دوره را ما نیز همچون کارل پوپر تحت عنوان عصر تاریخ پردازان می‌نامیم.

پس از پایـان عصر تـاریخ پـردازان، عصر مدرنیسم آغـاز می‌شـود که تقزیبا مصـادف است با شـروع رونسـانس. این دوره تفکر انسـانی از بیکن و جـان اسـتوارت میـل، مـور بنتـام و... آغـاز می‌شـود تا به کـارل پـوپر و آرین ریمون، آیزیا برلین و ویل دورانت استمرار می‌یابد.

اما همانطور که عصر تاریخ پردازان با سـقوط کمونیسم به پایان رسید، هم اکنون عصر مدرنیسم هم رو به پایان است. به عبـارت دیگر امـروز کـارل مـارکس و جـان اسـتوارت میل هر دو به یک مـیزان کهنه و منسـوخ شده‌اند!

اکنـون سـوال بـزرگ این است که با مـرگ کمونیسم و مدرنیسم، چه چـیز بر جاسـت؟! آیا اکنـون ما در یک خلاء علمی و در یک بهت فکـری و در یک فضـای تهی از اندیشه قرار نداریم؟؟؟!!!

مـرگ این دو راه، مـرگ این دو متـدولوژِی، آیا پایـان فلسفه و علم نیست؟!! آیا این همان مـرگ فلسـفه‌ها و مرگ علم نیست؟!

اما دوست گـرامی من تـاریخ بشـریت را به چـالش نطلبیدم! بلکه تاریخ علم بشریت به چالش کشـیده شـده است و او هم اکنون مرده است!

اما در این خلاء و تهی مایگی، جایگزینی هست. خانه‌های زیادی که برای ساخته شدن وجود دارد!

ای منتظر غمگین مشو قدری تحمل بیشتر...

اما چرا این دو پـارادایم علمی به پایـان راه خـود رسـید؟ براستی چرا؟

توضـیح این فرایند لازمه یک کتـای قطـور است... پس اجازه فرمایید به همین مختصر اکتفا شود:

"مشـکل در آغـاز راه و تبـیین صـحیح مسـئله حیـات و زنـــدگانی است. مشـــکل آن‌جاست که حیـــات بکر و بـاطراوت را در همیشه تـاریخ از دو منظر و از دو سو به دو نیم و به دو قسمت تفکیک و تقسـیم نمـوده و هر یک بر درستی نیمی از واقعیت پـای فشـرده و بـدان اصـالت بخشیده شده است.

حیـات و زنـدگانی هنـدوانه‌ای فـرض شـده و در همیشه روزگار یا با چاقوی برنده ذهنی(فلسفه) و یا با تیغه تـیز جـــراحی عیـــنی(علم) به دو نیم تقســـیم و بر روی آن داوری، حکم و قضاوت شده است.

متافیزیک در برابر فیزیـــک، این دنیا در تقابل آن دنیـــا، فرد در مقابل جامعه، تاریخ رودر روی قهرمـان، عین در مقابل ذهن، عقل در برابر نقـل، عشق در برابر تفکـر، جـبر در تقابل با اختیـار، و اصـالت الوجـود در تضـاد با اصالت الماهیت و... قـرار گرفته و جنگی بی‌امـان میـان این دو ایجاد و در راستای چنین جراحی فضـولانه‌ای قیل و قال و هیاهو بر پا شده است. و از همین سو مکـاتب و نحله‌ها و حزب‌ها و جریان‌هـــای فکـــری رشد و بـــارور شـــده‌اند. که هیچ یک بر طریق و روش درست و صـــحیح قرار نگرفته و دچار افراط و تفریط گشته‌اند.

در راسـتای همین افـراط و تفریط‌ها نسـخه‌های مرگبـار بـرای بشـریت پیچیـده شـده است که نمونه عیـنی آن را می‌تـوان در افـراط و تفریط دیکتاتوری‌هـای کمونیسم و

فاشیسم و نازیسم و در انحطـاط لیبرالیسم و مدرنیسم مشاهده نمود."

واقعیت امر این است که من به چنین تفکیک فضـولانه و جـراحی فیلسـوفانه و فونکوسیونالیسـتی دانش بشـری قائل نیســـتم. تمـــامی این انفکاک‌ها و جـــدایی‌ها و فاصـله‌ها یک سـوء تفـاهم بـزرگ اسـت، یک کج اندیشی رایج از دانش بشری است.

حیات بکر و بـاطراوت مجمـوعه‌ای از توده‌هـای پرانـرژی حیـات اسـت، که شـما با این خط کش ریاضی و منطقی از آن متافیزیک و فیزیک را انـــتزاع نمـــوده و بخشی را طبیعت و بخش دیگرش را مابعد الطبیعه می‌نامید.

نیمی از آن را مادی و نیم دیگرش معنوی، قسمتی از آن را علمی و تجربی و استقرایی و انضـمامی و فـیزیکی و شـــیمی و... نـــام می‌نهید و بخش دیگـــرش رادیـــنی و عرفانی و فلسفی و روحانی و مجرد و ملکوتی و...

آیا براستی چنین تفکیکی با چنین دقت ریاضی در حیـات و زنـدگانی وجـود دارد؟ آیا چـنین تقسـیمی با خط کش مسـتقیمی از واقعیت هسـتی وجـود دارد؟ آیا این بـدین معنا نیست که در طـول تـاریخ بشـریت به خـاطر چـنین تقسـیم فضـولانه آن هم با سـماجت، با ولع بی‌پایـان به جنگی بی‌پایان میان این و آن، میان علم و فلسفه، عقل و دل، علم و دین، آن دنیا و این دنیا، فیزیک و متافیزیک، منجر نگشته است؟ مگر تجویزهای مرگبار بـرای بشـریت به خاطر همین افراط تفریط‌ها از برداشت‌های مقطعی یا از این و یا از آن نبوده است؟...

اما در کل حتی برخی از اصطلاحات چیزی بیش از یک سوء تفاهم نبوده است! ماوراالطبیعه یا مابعد الطبیعه در واقع ناشی از تقسیم بندی و فصل بندی کتاب ارسطو است.

خود ارسطو این کلمه را برای این مباحث به کار نبرد، بلکه این مباحث به این دلیل مابعد الطبیعه نام گرفت که چون در قرن اول پیش از میلاد، شخصی به نام آندرونیکوس رودسی، آثار ارسطو را جمع آوری و تنظیم می‌کرد. کتابی را که امروزه به مابعد الطبیعه یا متافیزیک معروف است، بعد از کتاب طبیعت یا فیزیک قرارداد و به این جهت، اسم آن را متافیزیک گذاشت ،"که در یونانی یعنی آن‌چه بعد از فیزیک (بخش فیزیک)می آید. و به همین ترتیب، مابعدالطبیعه که لغتی عربی است، یعنی آن‌چه بعد از طبیعت می‌آید.

می بینید دوست گرامی گاهی یک سوء تفاهم، یک غلط، یک برداشت کج از یک چیز ساده چه انحراف و چه شکاف و چه فجایعی را به بار نمی‌نشاند!!! و چه جنگ و چالش و نبرد بی‌پایان و بی‌حاصل، که اگر نبود این، قطعا تاریخ تمدن انسان در همان هزاره اول به مثابه هزاره سوم آنهم بدون تمامی این کثافات و رذالت‌های مدرنیته بشری به رشد و نمو می‌رسید، شکوفا می‌گشت پر پرواز می‌گرفت و ما هم اکنون در همین هزاره سوم شاید شاهد پیشرفت و تکامل و ترقی هزاره‌های دیگری که در پیش است را می‌بودیم.

براستی اگر اعجاب پیشرفت دیجیتالی و کامپیوتری این هزاره سوم را به یک نسل از هزاره اول می‌رسانیدیم، برای او چه حالی دست می‌داد؟! و اگر نبود این ول

معطلی‌های بشریت و این سقوط‌های تمـدن انسـانی در دوره‌های تاریخی، شـاید ما هم اکنـون به دید و بازدید در کره ماه و مریخ و به شب نشینی در سیاره زهره دعــوت بودیم!

بگذریم...

بارها بارها قــرآن انســان را به نگریســتن و مطالعه در آیات و نشانه‌ها دعوت می‌فرماید، و این یافته‌های علمی نــیز غــیر از مطالعه در آیــات و نشــانه‌های الهی نیست. تنها چــیزی که در این بــاره نیــاز هست احــترام به تلاش علمی دانشــمندان هست که براســتی به دست آوردهــای شگرفی انجامیـده است. منتها نیازمند چینش درست این پازل‌هاست تا تصــویری زیبا از طــبیعت بکر و بــاطراوت جهان هستی داشته باشیم.

آن‌چه این چینش‌ها را متشـــــتت و پراکنـــــده می‌نماید ریســمان نادرســت، منقطع و بــرخلاف جریــان اصــلی و هستی است که گناهش دقیقا به عهده مکاتب فلسفی و علــوم نظــری و انســانی است که درست تبــیین نشــده است.

وگرنه دانه به دانه یافته‌هــای علــوم تجــربی به ریســمان صـحیحی چیـده شـود، دردانه‌هـای تسـبیح و ذکر پرودگـار است.

همیشه قـرآن انسـان را به شـناخت از پـایین، از زمین و خاکی که بر آن پا نهاده ایم، از پدیـده حیـات و از عظمت ناچیزترین ذره کوارک یعنی دقیقا از علوم تجربی دعوت به تفکر و شناخت می‌نماید تا انسـان از زمین آغـاز تا به عظیم‌تــرین کــرات و کهکشــان‌ها و آســمان‌ها... و با

شـناخت آن به شـناخت طـراح و به اصـطلاح این مسـتند مهندس کائنات رهنمون گشت.

آنانی که از لاهوت و ماهوت و ناسوت هپروتی ساخته‌اند و به ابداع و اختراع عـالم مجـردات دست یازیده‌اند دقیقا همانا ره آوردهای علوم تجربی را بیراه ساخته‌اند.

ریسـمانی و نردبـانی از نـزول مجـردات بر سـاخته‌اند، عقـول عشـره و صـادره اول بافته‌اند!! و این چـنین داسـتان آفـرینش را انـتزاعی، ایداآلیسـتی با انبـوهی از توهمـات خیـال انگـیز... به مثابه فیلم‌های‌هـالیوودی با جلوه‌هـای ویـژه‌ای که هر بـار از سر کم آوردن و رفع نقص چیدمان ریسمانی شان، افزوده‌اند!!!

نمونه بارزی که مجردات نام نهادند فرشته‌ها و نفوس و عقـول اسـت، در زمـانی که تسـخیر ارواح و تلی پـاتی و هیپنو تـیزم و... وجـود روح را عیـنی و بصـری سـاخته است...

همانطور که مایع از جامد، بخـار و گـاز از مـایع بسـیط و فررارتر هست، به همان میزان و با شدت و ضـعف، روح از (فی المثل) گاز بسـیطتر هست و همین طـور عقل و فرشته‌ها و...

تنها مجرد از زمان و مکـان، خـالق زمـان و مکـان هست. مگر نه این است که فرشـته‌ها در همین ظـرف زمـان و مکان بر حضرت ابراهیم ظـاهر شـدند؟ مگر نه این است که ابلیس بر انبیا ظاهر شده اسـت؟ مگر نه این است که چنین ظهوری سنخیت با زمان و مکـان دارد؟ مگر ظهـور غیر از بعد داشتن هست؟

مهر درخشنده چو پنهان شود

شبپره بازی گر میدان شود

باز هم مکرر می‌گویم... نمی‌دانم کی از این اغواگری فلسفه‌های انتزاعی و توهمات مکاتب عرفان‌های کذایی که صدر نشینشان ارسطو و محی الدین است راه بر کور سوی حقیقت خواهیم گشود؟ همانا که راه بر انبیا دشوار ساختند و در اهل بیت را بستند...

اگر ارسطوئیان راه بر خورشید انبیا بستند امثال محی الدینیان مهر درخشنده مکتب اهل بیت ع را در میان توده‌های ابرهای موهوم ولاطائلات عرفانی و خزعبلات نفسانی شان پنهان ساختند، و خود چون شبپره‌ها بازیگر میدان عرفان و تفکر و تقدس شدند. آیه نازل کردند و حدیث قدسی ساختند و باب و بابیت و بهائیت بر افراشتند و امروز آن شد که نباید می‌شد...

عرفان حلقه‌ها و عرفان کیهانی و عرفان سان بابا و عرفان اشو و عرفان ایلیا میم رام الله و عرفان دالایی لاما و عرفان اکیست‌ها و عرفان گنابادیها و... عرفان پشت سر عرفان و دکان پشت سر دکان... کارخانه زر و رنگ و ریا ساختند.

و چنین شد که در مهد تشیع حتی نام اهل بیت علیه السلام پس از نام امام هشتم گم شد. اما در مهد کودک‌های ما نام عرفا بر سر درشان حک شد و با غزلیات عرفانی می‌و ساغر و ساقی و رقص و سما به رقص و پاکوبی پرداختند...

اکنـــون این ره که ما می‌رویم به گورســـتان است! پا بر خود نهاده ایم و بر خود آمرزش می‌طلبیم.

این تصور لابد از تصاویر و پرتره‌های رافائل بوجود آمده که فرشته‌ها همیشه مونث‌اند!

در این میـــان هم پیکرهـــای یونـــانی فرشـــته‌ها را برهنه می‌ســازد، هم هـنر مقـدس قـرون وسـطایی هم هـنر با نشاط رونساس.... و اکنون ما!!!

همیشه خدا یک پای این وسط لنگه!

در این میـــان یا اونـــایی که می‌گویند فرشـــته‌ها مجردند دارند ما را قـــول می‌زنند یا این تصـــاویر با مضـــامین مقـدس، یا اسـلام که همیشه آن‌ها را به صـورت مـرد در حضور انبیا به تصویر می‌کشد....

در بـــرخی مراکز علـــوم غریبه و غـــیر مترقبه در قـــالب پلاسماهای شفاف ارواح را به صورت‌های بصری و عینی نشـان می‌دهنـد،و بـالعکس فـرد را به سـفرهای گذشـته می‌برند... هر چند ورود به این امور در اسلام نهی شـــده و حرام است. اما اگر تصـور شـود که فی المثل تصـاویر سینمایی بر روی پرده سینما بعد نـدارد، آن چـیز دیگـری است...!

و از همین رو ظهور فرشته‌ها و جبرائیل و حتی شیطان بر انبیا فارغ از زمان و مکان نیست. و چـون به نـوعی با زمان و مکان سـنخیت دارد قابل ظهـور است به طـوری که حـــتی ســـران و رهـــبران کابالیست‌ها و فرقه‌هـــای فراماسونری به ارتباط مستقیم و حضوری و فـــیزیکی با رهبرشان ابلیس معترفند.

اگر براســـتی فرشـــته‌ها مجردند از هر چـــیزی چـــرا در صــورت‌های مــادی (نــور،انــرژی، امــواج الکتریســیته، یا سیگنال‌های دیجیتالی و یا با هر چیز و در شکلی که قابل تصـــور باشد) قابل روئیت هســـتند، دارای تصـــویر و بعد هستند، به چه دلیل؟

تصور این مطلب که جبرئیل در شکل و در قالب هر چــیز دیگری بوده،مهم نیست مهم این است که در قالب بــوده است و قــالب یعــنی دارای ابعــاد... لازم نیست به ابعــاد چهار گانه قائل باشید شما بفرما بی‌انداز بعد،... بعد بعد است.

اندازه گیری شادی‌ها و غصه‌ها که به نظر مادی نیست و آن‌جا که احساســات بر جسم اثر می‌نهد آن را شــاداب و فربه می‌ســـازد و یا زار و نحیف... و چه می‌شـــود اگر روزی از همین پریشــانبافی‌های بنــده در خــواب و رویا فیلمــبرداری شــود... چــیزی که دیــری نیست تا اتفــاق افتد...

غیب یک چـــیز عـــدمی نیست مثل این‌که ماشـــین در مســافت دور بــرای شــما غیب است و وقــتی دیدیــده می‌شــود ظهــور می‌یابد... کــافی است تا دوربین شــاه عبــاس را به من دهید یا جــام جهــان نما تا هر غیــبی را برای شما نشان دهم که ظهور دارد...

این کودکانه است چــون چــیزی را نمی‌بیــنیم و یا لمس نمی‌کــنیم و در میــان اوبــاش حــواس پنجگانه آن را در نمی‌یابیم بگوییم غیب است و ابعاد نــدارد... نــور مــادون قرمز بــرای ما نــامریی است به عبــارتی غیب است اما برای برخی حیوانات مرئی است...

اگر امروز یک فرد اسکیزوفرنی!! پشت دیوار همسایه را اسکن می‌کند، و یا با اشعه یا اسکنری قوی انــدام برهنه و کشیده و موزون دخترکی را از پشت ژاکت پشمالویش عریان می‌سازد، قطعا این موضوع و موضوعاتی همچون کنترل از راه دور، در گذشته‌ای نچنــدان دور جــزور امــور غیبی بود.

بنـــابر این غیب به این معنا درجـــاتی دارد بـــرخی آن را الهام گونه بیان می‌کنند، در مواردی کــافرین و کاهنــانی هســـــتند که به اذن شـــــیطان و اجنه خـــــبر از غیب هم می‌دهند و البته معصومین ما در درجه عالی‌ترین مقام با روح القـــدس عـــالم بـــالغیب هســـتند به اذن پروردگـــار عالمیان...

دجال از یهودیه اصفهان خروج خواهد کرد؟

در مورد اصل دجال اختلافات زیادی وجود دارد. دجـال در لغت دَجَل به معنـــای روکش نمـــودن یک شئ است که باطن آن کم‌ارزش باشد ولی روی آن زرق و برق داده یا طلاکاری کنند بنابراین وقـتی دجـال را بـرای کسی بکـار می‌برند یعــنی آن شــخص منــافق، دروغگو و فریبنــده است[1]. البته معانی متعددی که گاه به ده معنا می‌رسد بــرای این واژه ذکر شــده اســت، که به عنــوان نمونه به یکی از آن‌ها اشاره شد.

پیشینه دجال:

تاریخچه دجــال به قبل از اســلام برمی‌گــردد در کتــاب انجیل نام دجـال نـیز به میـان آمـده است از آیـات انجیل اسـتفاده می‌شـود که دجـال به معنـای دروغگو و گمـراه کننده است و چنین استفاده می‌شـود که داسـتان خـروج دجال و زنده بودنش در آن زمان هم در بین نصاری شایع بــوده و در انتظــار خــروجش بوده‌اند[2]ـ در اســلام نــیز ســخن از دجــال به میــان آمــده است و روایــاتی در این موضــوع از فــریقین وارد شــده اســت، که روایــات اهل سنت در این باب به مراتب بیشتر از روایاتی است که در منابع شیعه موجود می‌باشد و اکثر روایات شـیعه نـیز در این موضـوع برگرفته شـده از منـابع حـدیثی اهل سـنت می‌باشد.

مرحـوم علامه سـید محمد صـدر در جلد سـوم موسـوعه ارزشمند الامام المهدی با عنوان «تـاریخ الغیبه الکـبری» بحث مفصــلی را به بررسی دجــال اختصــاص داده است ایشان معتقدند که اخبار دجـال مبتلا به دو اشـکال جـدی

هستند. اول ضعف سندی دوم دلالت بر ایجاد معجزات مضلّه که به لحاظ قوانین کلامی محال است. که خداوند سبحان قدرت خرق عادت و اظهار معجزه را به افراد گمراه و گمراه‌کننده واگذار نماید.

و بعضی از محققین دیگر ریشه تعریفات و توصیفاتی که در رابطه با دجال به ما رسیده است را به دو روایت برمی‌گردانند که در کتاب بحارالانوار و کتب دیگر نقل شده است که از دیدگاه علم رجال سند این دو روایت ضعیف می‌باشد و نمی‌شود به این توصیفات اعتماد نمود.[3]

به قول بعضی از محققین بزگوار[4] روایات را اگر حمل بر معنای رمزی کنیم از کنار گذاشتن آن روایت بهتر است مخصوصاً روایات دجال که بعضی از آن‌ها به شخص حضرت رسول- صلی الله علیه و آله- می‌رسد و متعین است که بگوییم رسول خدا- صلی الله علیه و آله- به یک سلسه معانی حقیقی گسترده اجتماعی با این عبارت اشاره نموده‌اند.

اما دیدگاه ما: از منظر ما اصل قضیه دجال به طور اجمال صحت دارد ولی تعریفات و توصیفاتی که درباره‌اش شده است مدرک قابل اعتمادی ندارد. و این قضیه بدون تردید با افسانه‌هایی آمیخته شده است که صورت حقیقی خود را از دست داده است.

در مجموع می‌توان بیان نمود که دو دیدگاه راجع به دجال وجود دارد.

1. دجال شخصی: که در برخی روایات توصیفاتی برای او ذکر شده است مانند دجال مردی

چـاق،سـرخ رو، مـوی سر مجعّـد، چشم راست او اعور، چشم او مانند دانه انگـوری است که بر روی آب قرار دارد.[5]

و در روایت دیگر آمـده است در زمـان پیـامبر- صـلی الله علیه و آله- دجـال موجـود بـوده است و نـامش عبدالله یا صـائد بن صـیه است. پیـامبر- صـلی الله علیه و آله- و اصـحابش به قصد دیـدار او به خـانه‌اش رفتند او مـدعی خـدائی بـود عمر خواست او را به قتل برسـاند ولی پیامبر- صلی الله علیه و آله- مانع شدند.[6]

قابل توجه است که محمد ابن یوسف گنجی در کتـاب البیـان صـفحه صد و هشت در این مطلب تردید کـرده روایتی را نقل می‌کند که خـود فرزند صـائد دجـال بـودن خود را انکار می‌کند اشاره می‌نماید به روایتی که مسـلم از قول او نقل کرده است که می‌گوید: پیامبر- صلی الله علیه و آله- فرمود: دجال فرزند نـدارد و من دارم پیـامبر فرمـود دجـال وارد بر مکه و مدینه نمی‌شـود ولی من در مدینه به دنیا آمدم و اکنون می‌خواهم به مکه بروم.

1. دجال نوعی و سـمبلیک: علامه سـیدمحمد صـدر در این بـاره می‌فرماید: مفهـوم دجـال سـمبل پیچیـده‌ترین و خطرنـاک‌ترین دشـمن اسـلام و خداست و این در واقع توصـیف نمـودن و جهان‌بینی ماتریالیسـتی غـرب است[7]ـ و عـده‌ای دیگر از بزرگان نیز دجال را نماد و سـمبل می‌دانند و این نکته را نـیز باید توجه داشت جـدا از این‌که روایات دجال قابل اعتمـاد هسـتند یا خـیر و این‌که شیعه هم مانند اهل سـنت مسـأله دجـال را قبـول دارند یا نه و با چشم‌پوشی از این‌که دجال شخصی

است یا نوعی یک نظریه دیگری نیز درباره دجال وجود دارد و آن این‌که دجال را بعضی جزء اشراط الساعه و علائم قیامت شمرده‌اند اگر این احتمال پذیرفته شود پرونده بحث دجال در باب علائم ظهور بسته خواهد شد خصوصاً که بعضی روایات این برداشت را تأیید می‌نمایند از جمله روایتی از پیامبر اکرم- صلی الله علیه و آله- که ده نشانه قبل از وقوع قیامت را شمارش می‌فرمایند از جمله خروج دجال که در منابع مختلف و معتبر این رایت نقل شده است.[8]

نکته بعدی: محل خروج دجال است که در روایات مکآن‌های مختلفی برایش نقل شده است از جمله اصفهان، خراسان، سجستان و هم‌چنین سرنوشت دجال که عاقبت به دست چه کسی به هلاکت می‌رسد که در این باره روایات دو دیدگاه را مطرح می‌کنند بعضی قائلند که به دست حضرت عیسی و بعضی به دست حضرت مهدی (عج) جهت اختصار ما در پی ذکر روایات نیستیم.

1. سفیانی:

در خصوص سفیانی دو دسته روایت داریم:

دسته اول این‌که: پیش از ظهور حضرت حجت (عج) مردی از نسل ابوسفیان خروج می‌کند که مردی است ظاهرالصلاح و به ذکر خدا مشغول ولی پلید و فریبکار است و دولت عباسی را برای همیشه منقرض می‌کند و شیعیان زیادی را به قتل می‌رساند و از ظهور آن حضرت اطلاع می‌یابد لشگری برای کشتن آن حضرت

می‌فرستد که در بیابان بین مکه و مدینه در زمین فرو می‌روند.

دسته دوم: این‌که سفیانی جنبه توصیفی داشته باشد نه شخصی یعنی در مقابل هر مرد انقلابی و مصلح راستین یک (یا چند) سفیانی قد علم خواهند کرد.

اولا اگر دجال و سفیانی مصادیقی باشند از عناوین کلی دیگر بحث تقدم و تأخیر این دو را نمی‌توان مطرح نمود زیرا در این صورت این عناوین در فرد خاص و زمان جداگانه‌ای ظهور پیدا نمی‌کنند تا در مقام مقایسه زمانی برابیم.

دوم: اگر پذیرفتیم که دجال فرد خاصی همچون سفیانی است در روایات نقل شده اشاره‌ای به تقدم و تأخر این دو نسبت به یک‌دیگر نشده است بلکه اشاره‌ای به زمان ظهور و آشکار شدن آن‌ها نیز نشده است به جز یک سری علائم و نشانه که خصوصیات هر کدام از این دو را مشخص می‌سازد تا این موضوعات از یک‌دیگر تفکیک شده و خود به تنهایی علامتی باشند برای ظهور صاحب الزمان (عج).

نکته: در مثل این روایت که از حضرت امام محمد باقر- علیه السلام- نقل می‌شود، که می‌فرمایند: "خروج سفیانی و یمانی و خراسانی (هاشمی) از نظر زمان در یک سال و در یک ماه و در یک روز خواهد بود و...[9]" اشاره به مقارنه بعضی از علائم می‌شود لکن از مقارنه دجال و سفیانی یا تقدم و تأخیر یکی از دیگری صحبتی به میان نیامده است.

سوم: این روایات راجع به دجـال و سـفیانی و بیشـتر در مورد دجال، از یک پراکندگی و آشـفتگی برخـوردار است که انسان را به این آشکار شدن و ظهور زمانی و نـیز به کیفیت و نحـوه مواجه با این علائم به درسـتی، رهنمـون نمی‌سـازد بلکه فقط علامتهـائی از ظهـور را مشـخص می‌کنند تا به شـیعیان پـیرو مکتب اهل بیت- علیهم السّـلام- راه درست و نادرست را بنمایاننـد، تا در هنگـام ظهـور آن حضـرت دچـار سـردرگمی و ابهـام در یـافتن مسیر صواب از ناصواب نگردند.

1. سید حسنی

.بر اسـاس احـادیث و روایـات، خـروج سـید حسـنی، از نشانه‌های ظهور حضرت مهدی- علیه السلام- است.

امام صادق- علیه السلام- فرمودند: سید حسـنی جـوانی خـوش سیماست که از سـرزمین دیلم و قـزوین بـرای نصـرت و یـاری آل محمد- صـلّی الله علیه و آله- قیـام می‌نماید و با بانگی رسا و بیانی شـیوا فریـاد بر می‌آورد که به یـاری آل محمد- صـلّی الله علیه و آله- برسـید و از شـما طلب یـاری می‌کند. مـردان از طالقـان که شـوق شدید به جهاد دارند به او پاسخ مثبت می‌دهند.[10]

شیخ عبـاس قمی (ره) می‌فرماید: سـید حسـنی از اولاد حضرت امام حسن مجتبی- علیه السلام- است. او دعـوی باطل ندارد و ادعای مهدویت یا نیابت امام زمان بودن را نـدارد و مـردم را به نفس خـود دعـوت نمی‌کند و از شیعیان مخلص ائمه اثنی عشر و تابع دین حق است و در بین مـردم مطـاع و بـزرگ است و در گفتـار و کـردار موافق با شـریعت حقّه خـاتم الانبیـاء محمد- صـلّی الله

علیه و آله- اســـت، در زمـــان او کفر و ظلم، عـــالم را فراگرفته است و مردم از دست ستمگران و فاسقان در اذیت و آزار به سر می‌برند. در چـــنین شـــرایطی ســـید حسـنی بـرای نصـرت دین اسـتغاثه می‌کند و مـردم او را اجابت نماید.[11]

سید حسنی، پس از دوران طولانی، زمام امور منـاطقی را به دست می‌گـیرد و انـدکی پیش از ظهـور به سـوی عراق وکوفه می‌رود و از دیلم و قزوین تا کوفه زمین را از لـوث وجـود ظالمـان پـاک می‌کند و سـرانجام کوفه را محل اقامت خویش قرار می‌دهد؛ مدتی در کوفه اقـامت می‌نمایند و سـپس «خـبر ظهـور مهـدی (عج) به ایشـان می‌رســد، ســید با یــارانش به محضر حضــرت مشــرف می‌شوند و از آن حضرت مطالبه دلایل امـامت و مـوارث انبیاء را می‌نماید.

---

[1]. نگرش بر اخبار و علائم ظهور حضرت مهـدی، علی اکبر عارف، چاپ شریعت، ص 181.

[2]. دادگستر جهان، ابراهیم امینی. ص 224، چاپ 78.

[3]. دادگستر جهان، ابراهیم امینی، ص 225، چاپ 78.

[4]. تـــاریخ غیبت کـــبری، ســـید محمد صـــدر، ترجمه افتخارزاده، ص 643.

[5]. صحیح مسلم، ج 9، باب 1094، ح 1947.

[6]. بحـارالانوار، محمـدباقر مجلسـی، ج 52، ص 193، چاپ اسلامی.

[7]. نشانه‌های یار و چکامه انتظار، مهـدی علـیزاده، ص 67.

[8]. اثبــات الهــداه، شــیخ حرعــاملی، ج 7، ص 405و مختصر بصـائر الـدرجات، ص 202 و الغیبه طوسـی، ص 426 و خصال شیخ صدوق، ج 2، ص 431.

[9]. بحارالانوار، ج 52، ص 232، روایت 96، بـاب 25، غیبت نعمانی، ص 255، باب 14، حدیث 13.

[10]. محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، موسسه الوفـاء بیروت، ج 53، ص 15.

[11]. شــیخ عبــاس قمی، منتهی الامــال، انتشــارات فراروی، 1381، ص 1317.

Question Tags: اصفهان, دجّال, سفیانی, سیدحسنی, نشانه‌های ظهور, یهودیه

آیت الله بهجت به جراح بینی چه گفت؟

مراسم شب هشتم رمضان در مهدیه امـام حسن مجتـبی با حـــال و هـــوای توسل به حضـــرت ثـــامن الحجج علیه السلام و با سـخنرانی آیت الله احـدی و مناجـات خـوانی حاج سعید حدادیان برگزار شد.

نکاتی از سخنان آیت الله احدی را بخوانید:

***غیب دو قسم اســـت، غیب مطلق و غیب نســـبی، غیب مطلق آن است که به هیچ وجه قابل ادراک نیست هرکـــــاری بکنید که بتوانید آن حقیقت را بشناســـــید نمی‌توانید و آن ذات خداست، ذات خدا غیب مطلق است، حتی پیامبر اسلام نیز نمی‌تواند ذات خدا را بفهمد.**

***در بیـان امـام علی آمـده اسـت، تمـام اندیشـمندان در ملکوت خدا متحـیر هسـتند، اصلا دربـاره‌ی ذات خـدا بحث نکنیـد، چـرا که او ذاتی نیست که در عـالم ممکنـات قابل لمس باشد، او غیب مطلق است.**

***غیب نســبی یعــنی این‌که به اعتبــاری بــرای بعضی‌ها پنهان است و برای بعضی‌ها آشکار است، مثلا هواشناس وقـــتی ابرها را می‌بیند می‌فهمد که می‌خواهد بـــاران ببارد، یعنی این ابرها برای او غیب نیست.**

***علامه حسن زاده آملی در جــوانی به دانشــگاه تهــران رفت و به دانشـــــــجوی ژئوفیزیک گفت: چند روز دیگر کسـوف می‌شـود، آن‌ها گفتند: بـرو شـیخ هیچ آثـاری از خورشید گرفتگی نیست، برای دانشگاهیان غیب بود ولی علامه گفت: دوربین بگذارید من به شـــما این بـــار کمک می‌کنم این کســوف را بررسی کنیــد، آن‌ها گفتند بـــرو**

اصلا این حرف‌ها نیست، دو روز بعد کسوف شروع شد علامه با همان دستگاه مختصری که داشت شروع کرد به رصد کسوف آن‌ها هم کم کم آمدند و از این تشخیص علامه متعجب شدند.

*یکی از چیزهایی که برای بعضی‌ها غیب نیست، برزخ است، اتفاقا قرآن در سوره‌ی مبارکه لقمان در آیه 34 اشاراتی به آن کرده است که مرحوم علامه طباطبایی توجه زیادی به این آیه داشته‌اند.

*خداوند متعال عده‌ای را انتخاب می‌کند تا بتوانند غیب را پیدا کنند، یعنی اولین قدم اذن خداست.

*خداوند را از گناهان غافل نپندارید، خدا صبر می‌کند تا پشیمان شوید اگر پشیمان شدید تاخیر می‌اندازد. همه کسانی که به برزخ می‌روند خواهش می‌کنند تا بگذارند برگردند.

*یک از دوستان ما در آمریکا استاد دانشگاه است، در آن‌جا اینقدر از چشم برزخی و توانایی‌های معنوی مرحوم آیت الله بهجت تعریف کردند که آن‌ها مشتاق دیدار با ایشان شدند، حضرت اقای بهجت گفتند زیاد نیایند حدودا بیست نفر رسیدند خدمت آقا، خیلی جالب است‌ای کاش عکس‌های آن را به نمایش بگذارند، حضرت آقا چند جمله‌ای آن‌ها را نصیحت کردند، یکی از این‌ها جراح بود در دل خودش گفت: این عارفی که چشم برزخی داردای کاش می‌آمد من بینی او را عمل می‌کردم... و در دلش می‌خندید، مجلس تمام شد و همه برای خداحافظی نزد ایشان رفتند نوبت به این پزشک که رسید حضرت آقا به مترجم گفتند: به ایشان بگویید

وقـــتی آن‌جا نشســـته است دیگر در دلش به بیـــنی من نخندد، این پزشک دق کرد و نشست

آیات شیطانی آلیستر کرولی

او در چندین و چند فرقه و گروه‌های جادوگری نقش‌های مهمی را ایفا کـــرد، از جمله فرقه‌هـــای طلـــوع زرین، آرگنتوم استرومو اُتو. کرولی در دوران زندگی‌اش بسیار بدنام گشت و به او لقب "پست‌ترین مرد قــرن" را دادند (البته ذکر این نکته به معنای تائید یا رد آن نمی‌باشد، چه این‌که کــرولی تا آن‌جا که می‌دانم بــرای تمــام اتهامــات پاسخی دارد و مثلا برای جریان اخراج شدنش از سیسیل به جــرم برگــذاری مراسم شــیطانی، ســوء اســتفاده از کودکـــان و ...، خـــودش می‌گوید که این تنها بـــدان علت بـــــوده که عـــــده‌ای که مراسم و کارهـــــای او را نمی‌فهمیده‌اند پشت سرش شایعه پراکنی کرده‌اند و بعد با تغییر رژیم این شایعات در مسئولان جدید موثر افتــاده و او را اخـــراج کرده‌اند یا در جریـــان اخـــراج شـــدنش از فرانسه می‌گوید که اخــراج نشــده بلکه به خــاطر یک سو تفاهم مسئولان از تمدید مدت اقامتش امتناع کرده‌اند).

فردی به نام آلیستر کرولی مـدعی می‌شـود در روزهـای هشتم، نهم و دهم آوریل سال 1904 میلادی و در شـهر قاهره موجودی بر او ظـاهر می‌شـود که خـود را آیـواس می‌نامد. در آن سه روز و به هنگـــــام ظهر آیـــــواس بر کـرولی ظـاهر می‌شد و سـخنانی را از طـرف هـور-پـار-کرات (یکی از خدایان مصر باســتان) بر او وحی می‌کــرد که آقـــای کـــرولی این ســـخنان را تحت عنـــوان کتـــاب شریعت(قانون) به چاپ رساند.

آیواس که توسط کرولی با زغال کشیده شده

درباره ادوارد آلکساندر (آلیستر) کرولی

شرق‌شـناس، پژوهشـگر و نویسـنده شـهیر انگلیسـی، نقطه نظرات کاملاً ضد و نقیضی مطـرح است. بسـیاری از نظریه‌پـردازان غـربی او را فـردی فرصت‌طلب، پـیرو امیال جنسی و علاقه‌مند به جادو و جادوگری می‌دانند، و به صراحت مدعی‌اند که کرولی فردی بیمـار بـوده است. از میـان مخالفـان کـرولی، عـده‌ای هم وجـود دارند که معتقدند وی بـــدطینت‌ترین فـــرد جهـــان اســـت؛ و لقب(وحشی بزرگ) را به او داده‌اند.

این در حالی است که عده‌ای از صاحبنظران، نظر کـاملاً مخـــالفی دربـــارة او دادنـــد؛ و بر این باورند که این شرق‌شناس مشـهور، اتفاقـاً فـرد پـاک طینـتی بـوده، و عملکرد او باعث گردیده تا قـدرتهای سیاسی غـرب با او دشـمن گردنـد؛ و از حربه تبلیغـات حـداکثر اسـتفاده را ببرند، تا چهره‌ای زشت و خطرنـاک از وی ارائه دهنـد؛ تا مبادا اندیشه و ایـده‌های او، مخاطبـان بسـیاری را جـذب خود کند.

با بررسی آراء و اندیشه‌های مطرح پیرامون زندگی وآثار مکتوب کرولی، مشخص می‌گـردد که مـیزان مقـالات ضد او، به مراتب بیشتر از نوشته‌های موافق وی است.

در این‌جا، این احتمال می‌رود که، ادبیـات اسـتعماری، از تمام نیرو و توان خـود سـود بـرده، تا حقیقـتی بـزرگ را مخفی کند؛ و تاکنون هم، در این راه، موفق بوده است.

در این راســـتا، بررسی موشـــکافانه و عمیق زنـــدگی و عملکـرد کـرولی، می‌تواند رمزگشـای این ابهـام بـزرگ باشد، و پرده از رازی بزرگ بردارد.

آلیستر کرولی، در 12 اکتبر سال 1875، در خـانواده‌ای ثروتمند و مـــذهبی، در کشـــور انگلســـتان به دنیا آمد. والـدین او، جـزو فرقه متعصب مسـیحی بودند. در نتیجه آلیسـتر، از سـنین کـودکی، به فراگـیری طاقت‌فرسـای انجیل مشغول شد. اما پس از مـدتی، کـرولی، وقـتی به سن نوجـــوانی رســـید، به تحقـــیر افکـــار و اندیشه‌های خانوادة خود پرداخت. او، به منظور نشان دادن مخـالفت خود، نامش را از آلکساندر به آلیستر تغییر داد، و همواره مُصر بود که او را با نام برگزیدة خودش بخوانند.

آلیستر در سن نوجوانی، بسیار پر تحرک و فعـال بـود، و می‌توانست برای خود سـرگرمیهای بسـیاری مهیا سـازد. از جمله سـاخت یک فشفشة خـانگی، که منجر به بـروز حادثه‌ای شد، و نزدیک بود آلیستر نوجوان را به کام مرگ بکشاند. او، هم‌چنین، به گـربه‌ای، صـدمه‌های بی‌شـماری زد. چـــرا که می‌خواست این نظریـــه، که(گربه نُه جـــان دارد)را مورد ارزیابی قرار دهد، و به صـحت و سـقم آن، پی ببرد.

کـرولی، عـاقبت خـانواده خـود را تـرک گفت، و در کـالج ترینـتی، که در دانشـگاه کمـبریج بـود، به ادامه تحصـیل پرداخت. در همان زمان، به فراگـیری ورزش کوهنـوردی مشـــغول شد. او، در آن زمـــان، به این فکر افتـــاد که به دنیای سیاست وارد شود. اما روح پرسشـگر و نـاآرامش، بلافاصله، این ایده را کنار گذاشت.

خود، دربارة آن دوران می‌گوید:

(می‌خواستم تأثیر بسیار زیادی در جهان بگذارم)

او به این نتیجه رسید که شـهرت یک مـرد سیاسـی، تنها ممکن است یک قـرن دوام داشـته باشد. و بـدین تـرتیب، نمی‌توانست تا ابد، نامش را ماندگار کند.

کرولی، پیش از آن‌که تحصیل خود را در کمبریج به پایـان برساند، از آن‌جا بیرون آمد.

وی، بلافاصـله در سن بیست و سه سـالگی، با فـردی به نام جورج سیسیل جونزآشناشد.

جونز، عضو انجمنی به نام فجر طلایی بود؛ که ظاهراً در آن مرکز، افراد، به فراگیری سحر و جادو مشغول بودند. این انجمن، کـاملاً سـری بـود، و توسط فـردی به نـام ساموئل لیدل مک گریگور ماترزاداره می‌شد.

کرولی، در این انجمن سری توانست با علوم کیمیـاگری، غیبگویی، طالع‌بینی و مقولاتی از این دست آشـنا شـود. جالب این است که در آن دوران، شخصیتهای برجسـته‌ای نـیز عضو این انجمن مخفی بودنـد؛ شخصـیتهایی چـون وی. بی. یـتز که از شـاعران بسـیار مشـهور انگلیسی است- ادوارد ویتو مودگـون همسر نویسـنده مشـهور انگلیسی، اسکار وایلد

این انجمن در تلاش بـود تا فلسـفه راز و رویـدادهای اسرارآمیز غرب را ارتقا دهد.

کرولی به سال 1898 به این انجمن پیوسـت، و توانست به سرعت راه ترقی را طی کند، و پیشـرفت چشـمگیری داشته باشد. کرولی در این انجمن، تحت تعالیم مسـتقیم آلن بنت قـرار گـرفت. (آلن بنت یک سـال بعـد، در سـال 1899، کشور انگلستان را به ناگاه ترک گفت و به کشور

سـیلان (سـری‌لانکای فعلی) مهـاجرت کـرد، تا به معابد بودایی راه یابد.

کـرولی، دو سـال بعـد، توسط توطئه‌هـای یـتز از انجمن اخراج شد.

در سال 1900 این انجمن شناسایی، و توسط مسیحیان متعصب، از هم پاشیده شد. در پی آن، کرولی، خسـته از هر گونه نزاع و درگیری، تصمیم گـرفت یک سـفر بسـیار طولانی به شرق را آغاز کند.

او به سـیلان رفت، و در آن‌جا موفق به دیـدار با آلن بنت شد. کرولی در سیلان باعلم یوگا (فیزیکی و ذهنی) آشنا گشت. در این زمان، توانست میان اطلاعاتی که در غرب به دست آورده بود و آن‌چه در شرق می‌آمـوخت، تلفیقی ایجاد کند.

در سـال 1903، کـرولی با دخـتری به نـام رز کلیـازدواج کرد. آن‌ها برای گذراندن ماه عسل، به کشور مصر سـفر کردند. کرولی در مصر با فن احضـار ارواح آشـنا شد. در این زمـان، رز، همسر کـرولی، اعلام داشت که از سـوی یکی از خدایان مصری به نام هـوراس پیامهـایی دریـافت می‌کند.

در سال 1904، وقتی آن‌ها از قاهره بازگشتند، رز، که تا آن زمان هیچ آشنایی با سـحر و جـادو نداشـت، مـدام به حالت خلسه فرو می‌رفت. او به همسـرش گفت، خداوند سعی دارد با او ارتباط برقرار سازد.

کرولی برای امتحان همسـرش، او را به مـوزه‌ای بـرد که در میان تصاویر بسیارِ موجـود در آن، تصـویری از چهـره

هوراس را شناسایی کند. او توانست چهره هوراس را تشخیص دهد. تابلو نقاشی، متعلق به یک خانواده قدیمی بود. در آن تصویر، خداوند، از مردگان قربانی دریافت می‌کرد.

کرولی، در دوران کودکی بر این باور بود که عدد مخصوص او، 666 است. آن‌جا هم، او با شگفتی متوجه شد که تابلو هوراس، در ردیف و شماره 666 قرار دارد. همین مسئله باعث شد تا کرولی، سخنان همسر خود را جدی بگیرد.

در پی آن، کرولی به فکر تألیف کتابی به نام تلما افتاد. این واژة یونانی، به معنای(اراده) است؛ و بن‌مایة اصلی کتاب، حول این محور می‌گردد که کاری را باید انجام داد که خداوند می‌خواهد. بعدها غربیان بر اساس تعالیم نهفته در این کتاب، مدعی شدند که کرولی قصد داشته دینی جدید را بنا نهد و خود را پیامبر این آیین جدید معرفی کند.

در سال 1905 کرولی به هیمالیا رفت. او می‌خواست از کوه هیمالیا بالا برود. بعد از این موفقیت، کرولی صاحب فرزند دختری به نام لولازازاشد. با این حال، به سفرهای طولانی به اقصا نقاط جهان چون کانادا، آمریکا، چین رفت. کرولی پس از یکی از سفرهایش، دریافت که دختر بر اثر بیماری تیفوس درگذشته است.

او پس از آن، دوباره به جورج سیسیل جونز پیوست. آن‌ها سعی کردند انجمن جدیدی تأسیس کنند، تا راه نیمه کارة طلوع فجر را دنبال کنند. آن‌ها نام انجمن خود را ستارة نقره‌ایگذاشتند. کرولی، هم‌چنین، نشریه‌ای به

نام اعتدال منتشر ساخت، که غالباً مطالب آن، از خود وی بود. او، در همان دوران، از همسرش جدا شد.

در سال 1910، کرولی با فردی به نام تئودور رئوس تماس گرفت. او رئیس انجمن در آلمان به نام فرقه زایران شرق بود. وی به این انجمن ملحق شد و در آن‌جا توانست به راز حس ششم و نیروهای درونی انسان پی ببرد.

دو سال بعد، او رئیس بخش انگلیسی این انجمن شد. برخی بر این باورند که این گروه، به انجمن فراماسونری تعلق داشته است. کرولی پس از این‌که رئوس دچار سانحه شد، رهبری این فرقه را بر عهده گرفت. در این مرحله بود که کرولی قانون)اتو(را براساس قوانین تلما، بازنویسی کرد. پس از به قدرت رسیدن کرولی، این فرقه، رفته‌رفته از زیر نفوذ فراماسونری خارج شد. بدین ترتیب، کرولی توانست با افرادی که ماسون نبودند تماس حاصل، و آن‌ها را به تشکل خود دعوت کند.

کرولی در سال 1929 به شهرت بسیاری رسید. او بر آن شد تا بیشتر درباره شرق بداند؛ و حتی از مطالعه افسانه‌ها و داستانهای مشرق زمین، خودداری نکرد.

باید اذعان کرد که برخی صاحبنظران بر این باورند که در این زمان، کرولی مورد توجه استعمارگران قرار گرفت. آن‌ها بر آن شدند تا از توانایی و نفوذ کرولی، حداکثر استفاده را ببرند. به همین دلیل، از او خواستند تا مجدّانه به تفحص پیرامون تجربیات خود مشرق زمین ادامه دهد؛ و با چاپ آثار خود، غربیان را با دنیای پر رمز

و راز شـــرق آشـــنا ســـازد. در این، دوران، او، مجموعه اشعار زیادی منتشر، و نمایشنامه‌های بسیاری خلق کرد. وی بر این باور بود که(هنر، روح زندگی)است.

باید به این مســـئله مهم توجه داشت که اســـتعمارگران، همـــواره بر آن بوده‌اند تا به دنیـــای شـــرق نقب بزننـــد، و تمـــامی انـــدوخته‌ها و علـــوم مختلف گذشـــته آن را به یغما ببرنـــد، و در عـــوض، طـــوری وانمـــود کنند افـــرادی که به دنبـــال چـــنین مبـــاحثی بوده‌انـــد، مـــردی عقب مانـــده و متحجرند. آن‌ها از طریق راه‌انـــدازی جریانهـــای شـــبه روشـــنفکری در هر کشـــور، بر آن‌اند تا فرهنـــگ، باورها و تمدن کهن هر کشور را در نظر مردم آن و جهـــان، خـــوار کنند.

بـــدین تـــرتیب بـــود که آلیســـتیر کـــرولی، به تفحص عمیق پرداخت، و تمام برداشتهای خود را مکتوب کـــرد و منتشر ساخت. کرولی حتی به تـــاریخ ادیـــان هم توجه داشـــت؛ به تحلیل نحـــوة شـــکل‌گیری دیـــدگاههای مـــذهبی مختلف پرداخت.

از این رو، بخشی از پژوهشهای او، به بررسی تطـــبیقی داســـتانهای مـــذهبی با ســـایر داســـتانهای کهن اختصـــاص یافت.

اما وی، پس از بررسی دقیق تمـــــامی افســـــانه‌ها و داستانها، یکی از توطئه‌های استعمارگران را خنثی کـــرد؛ و گفت که- به خلاف تصـــور رایج غـــرب- داســـتانهای مذهبی، هیچ ارتباطی با داستانهای علمی- تخیلی ندارند. این، در حـــالی بـــود که اســـتعمارگران، به ترفنـــدهای مختلـــف، چـــنین وانمـــود می‌کردند که داســـتانهای مـــذهبی

مطـرح شـده در کتب آسـمانی، به تمـامی، جـزء گـروه داستانهای تخیلی بوده‌انـد، و بیـانگر رویـدادهای حقیقی نیستند.

کرولی به صراحت مطرح کـرد که داسـتانهای مـذهبی به دلیل طـرح حقـایق محض، در گـذر زمـان دچـار تغیـیر و تحول نگشته‌اند. به عکس، این داسـتانهای تخیلی بوده‌اند که در هر دوره، دچـار دگرگـونی شـده، و گـاه از میـان رفته‌اند.

کـرولی، هم‌چـنین، به مسـئله اخلاق و معنـویت اشـاره می‌کـرد، و معتقد بـود که داسـتانهای مـذهبی، صـرفاً به چـنین مضـامینی توجه دارنـد؛ و در کتب آسـمانی روح یکتاپرستی همواره به چشم می‌خورد.

در ابتـدای قـرن بیسـتم، بسـیاری از صـاحبنظران اسـتعماری سـعی کردند تا به مـردم جهـان این‌گونه بقبولانند که انسـان باید به دنبـال تجربیـات فردگرایانهٔ خود باشد، و از پذیرش اصول اعتقادی دیـنی پرهـیز کند. آن‌ها کسب تجربیات فـردی و به کـارگیری آن در زنـدگی روزمـرهٔ مـادی را، به عنـوان عامل اصـلی هـدایت بشر می‌دانسـتند، و شـیوهٔ تفحص علمی را، که براسـاس فلسفه شک‌گرایی بنا شده اسـت، توصـیه می‌کردند. این افراد، نام گروه خود را نئو کافرگذاشته بودند.

کرولی تلاش زیادی در جهت شناسـایی این جریـان ادبی و فلسـفی اسـتعماری کـرد. از آن سـو، بسـیاری از رقیبـانش سـعی داشـتند انـدوخته‌های او را بربایند و به اسم خود مطرح سازند.

نکتة بسیار مهم، آشنایی کرولی با کتاب آسمانی مسلمانان، یعنی قرآن کریم بود. گویا فردی این کتاب را به کرولی معرفی کرده بود. کرولی خود می‌گوید که این کتاب، برای من، حکم فرشتة نجات را داشته است. او می‌گوید:

(کرولی ابتدا، پس از مشاهده قرآن کریم، آن را به گوشه‌ای می‌گذارد؛ و یک‌سال از مطالعه آن، سرباز می‌زند. پس از آن، از سر تفنن، به مطالعه‌اش می‌پردازد.)

تا آن‌که آدلف هیتلر، پس از به قدرت رسیدن و تشکیل حزب نازی، به اهمیت آثار کرولی پی برد، و به مطالعه تمامی کتب او پرداخت. هیتلر دریافت که برای پیشبرد سیاستهای خود، نیازمند مطالعه تجارب مردم مشرق زمین است. همین مسئله بهانة مناسبی در اختیار استعمارگران قرار داد، تا آلیستیر کرولی را، به عنوان تئوریسین اصلی حزب نازی قلمداد کنند، و کاری کنند تا پروندة او، برای همیشه، بسته شود.

در پی آن، زندگی و عملکرد کرولی، مورد تغییر قرار گرفت؛ و روبه فرصت‌طلبی، شیادی، همجنس‌بازی، زنبارگی، جادوگری و شیطان پرستی نهاد.

با تمامی این اوصاف، نویسندان و اندیشمندان علاقه‌مند به دنیای شرق، به مطالعه آثار او پرداختند. ک-سی هم-چون جورج لوکاسداستان جنگ ستارگان را از آثار کرولی ربود.

این داستان، متعلق به مردم مشرق بود، و توسط لوکاس به جهان غرب معرفی، و باعث شهرت لوکاس

فرصت‌طلب شد. لوکـــاس، در جنگ ســـتارگان، عناصر شرقی و غربی را با هم تلفیق کرد؛ تا رد پای جـرم خـود را، محو سازد.

ج---ان وایل--د س---اید پـــــــــــارس----ون---زاز دیگر شـــاگردان کـــرولی به حســاب می‌آید. او پس از مطالعه افسانه‌های شرقی، به ایده اصلی ســاخت نـوعی موشک دست یـــافت. این موشـــک، در جنگ جهـــانی دوم مـــورد استفاده قرار گرفت، و تأثیر بســیار زیـادی بر روند جنگ گذاشت.

شاید بتوان مهم‌ترین کتاب کـرولی را، تلما دانست. چـرا که این اثر، برداشت او از جهان شـرق است. این کتـاب، در خصوص رستاخیز صحبت می‌کند،

جالب این است که کـرولی، در این اثر اظهـار می‌کند که قرن حاضر، دچار تحولی عظیم شده است، و ارزش‌هـای انســانی روبه نــابودی است. او پیشــگویی می‌کند که به تدریج، مردم، از دین و مذهب فاصله می‌گیرند

در تلما آمــده است که هر کس سرنوشت خــاص خــود را دنبال می:ند، و مسئول سرنوشت خـویش است. کـرولی بر این باور بود که عشق و محبت یک قانون است، و باید همـوراه به آن توجه شـود؛ اما عشـقی که تحت نظـارت عقل و اراده باشد. کرولی بر این اصل پافشـاری می‌کند که هر انسانی، آزاد است.

ظهـور آلیســتر کـرولی را می‌تـوان نقطه عطف رشد و گســـترش شـــیطان پرســـتی و جـــادوگری در غـــرب دانست.راه انـــدازی مجـــالس فســـاد جنسی همـــراه با موسیقی،مصرف مواد مخدر و جـادوگری بـاعث گردید به

او لقب شـــــیطان بـــــزرگ و پست‌ترین ادم روی زمین بدهند.

کـــرولی به نوشـــتن علاقه بســـیار داشـــت؛ و تمـــام اندوخته‌های خود را مکتوب کرد. او در مجموع 117 کتاب به رشته تحریر در آورد؛ که برخی آثار او عبارت‌اند از:

1-وظیفه

2-هشت سخنرانی پیرامون یوگا

3-نقطه اعتدال

4-رمل و اسطرلاب

5-جادو بدون گریستن

6-آبسینت، الهه سبز

7-آن سوی خلیج

8-آمریتا

9-فطرت هنری

10-درخت زندگی

11-مراسم ققنوس

کـرولی عـاقبت به تـاریخ 2 دسـامبر 1947، در تنهـایی درگذشت.

خلاصه از کتاب شیطانی تلما (کتاب قانون)

خلاصه و درون مایه این کتـــــــــاب بر این مبنا است که هرآن‌چه اراده کـنی می‌تـوانی انجـام دهی به طوریکه در سه جا صراحتا به این موضوع اشاره می‌کند:

چنان کن آن‌چه خـواهی، همه شـریعت است (فصل اول، آیه 40)

عشـق، شـریعت، عشـق، خـواهش است (فصل اول، آیه 57)

شـریعتی فـرای -چنـان کن آن‌چه خـواهی- نیست (فصل سوم، آیه 60)

و همینطور در جایی اشاره دارد به این‌که نباید چـیزی به نام گناه وجود داشته باشد:

کلمه گناه محدودیت است (فصل اول، آیه 41)

در این کتاب سعی شده از تکنیک‌های کتاب‌های آسـمانی از جمله قرآن استفاده شود چـرا که قصد بر این است تا با این کتاب‌ها و ادیان مقابله کند. مثلا:

قسم خوردن

به گنبد بدنم قسم می‌خورم (فصل اول، آیه 31)

عدم تحریف

نبایست این کتـاب حـتی در یک حـرف تغیـیر یابد (فصل اول، آیه 36)

اشاراتی به ایات این کتاب

(بگـذار خـادمینم قلیل و سـری باشـند: باید حکم رانند بر (مردم) بسیار و شناخته شده (فصل اول، آیه 10)

اشاره دارد به این‌که پیروان اصلی شیطان باید ناشناخته و تعدادشان کم باشد اما در عین حـال بر همه مـردم دنیا حکومت کنند)

(بـــرای اراده ات، بی‌تخفیف مقصـــود، آزاد از شـــهوت نتیجه، همه ره کمال است (فصل اول، آیه 44)

اشاره دارد به این‌که هر کاری را اراده کـردی انجـام بـده بدون این‌که تخفیفی برای مقصودت قائل شوی و بـدون این‌که به نتیجه شـــهوت فکر کـــنی در مـــورد آن هم آزاد باش چرا که این‌ها همه راه کمال هستند)

(ناخـــالص باید از آتش بگـــذرد، بگـــذار آگاهـــان با تـــاوان آزمـایش شـود، و برگزیـدگان عـالی مرتبه با (آزمایشی) گزاف‌تر (فصل اول آیه 50)

اشاره دارد به این‌که باید آندسـته از پـیروان شـیطان که که هنوز مخلص نیستند باید کـار به خصوصی انجـام دهند تا خـالص شـوند و اشـاره دارد به پـیروان پیشـرفته‌تر و آگـاه‌تر که بـرای این‌که ارادت خـود را ثـابت کنند باید در زندگی خـود تاوان‌هـایی را بدهند و هم‌چـنین برگزیـدگان عالی مرتبه باید تاوان‌های گزاف‌تری را بپردازند)

(گوش فرا دهید،ای مردم نظاره گر!

غمهای درد و افسوس

برای مرده و مردنی باقی گذارده می‌شوند،

قومی که هنوز مرا نشناخته است.

این‌ها مردگانند، این افراد، احساس نمی‌کنند. ما از برای ضعیف و غم آلود نیستیم: سروران زمین خویشاوندان ما هستند (فصل دوم، آیات 17و 18)

اشاره دارد به این‌که آن‌هاییکه به درد و غم بها داده و به خوشگذرانی نمی‌پردازند از آن‌ها نیستند و این سروران و فرمانروایان زمین هستند که خویشان و نزدیکان شیاطینند)

(همدردی فساد پادشاهان است: بر رنجور و ضعیف برچسب بزن: این قانون قوی است: این قانون ما و لذت جهان است (فصل دوم، آیه 21)

اشاره دارد به این‌که پادشاه جامعه نباید احساس همدردی با دردمندان کند و پیشنهاد می‌دهد که برای حذف کردن ضعفا از سر راه خود می‌تواند بر آن‌ها برچسب زده و به جای حل مسئله دردمندان خود آن‌ها را از بین ببرد)

(خطر بزرگی در من است؛ او را که این نشان در نمی‌یابد را، فقدان عظیمی حاصل شده است. در گودالی خواهد افتاد که زیرا نامیده شده است، و آن‌جا به وسیله سگان دلیل هلاک خواهد شد.

حال لعنتی بر زیرا و خویشانش باد!

باشد که زیرا تا ابد ملعون باشد! (فصل دوم، آیات 27 تا 29)

اشاره دارد به این که شیطان و طرفدارانش را خطر بزرگی تهدید می‌کند به نام «زیرا» به این معنی که هر کس دلیل و زیرایی در رابطه با سخنان او بخواهد این

بـرای شـیطان خـوب نیست چـرا که نمی‌تواند گفته‌هـای خـود را چه از نظر عقلی و چه از نظر فطـری ثـابت کند به همین دلیل «زیرا» را نفرین می‌کند)

(حجابیست: آن حجـاب سـیاه است. این حجـاب زن باحیا است؛ این حجـاب غم و پارچه تـابوت مـرگ است: این از من نیست. وهم دروغ قـــرون را بگسل: گناهـــانت را در کلمـــات عفیف مپوشـــان: این گناهـــان لـــوازم مننـــد؛ تو بدرســـــتی عمل کن، و من در این دنیا و آن دنیا پاداشت خواهم داد

اشـــاره دارد به حجـــاب زنـــان با حیا که اغلب نـــیز به رنگ ســـیاه هســـتند و این‌که اعلام می‌کند این ســـیاهی هیچ ربطی به شـــیطان نـــدارد و می‌گوید که ابـــایی از گفتن گناهانت نداشته باشد چرا که این‌ها لـوازم من هسـتند و به او وعده پاداش می‌دهد)

این‌ها تنها نمونه‌هـایی بودنـد، امید است با خوانـدن این کتاب و تفکر در آن هرچه بیشتر شـیطان و تفکـراتش را بشناسید.

آلیسـتر کـرولی بعد از دیـدار خـود با آیـواس و بر مبنـای کتاب شریعت آیین تِلِما را پایه ریزی کرد

وی 117 جلد کتاب نوشته که بیشتر آن‌ها به تبیین مبانی تلما می‌پردازند

هم‌چـــنین در روزهـــای پنجم تا نهم ژانویه ســـال 1976 میلادی و در 11 ژانویه و 17 فوریه سال 1977 میلادی آیواس به دیدار آقای جیمز چارلز بِک رفته و تعلیماتی در زمینه شـــیطان پرســـتی به او نـــیز وحی می‌کند تا همه

الهامــات آیــواس تحت کتــابی با عنــوان تکامل به چــاپ برسد.

تصویر جن کرولی درانیمیشن مگامین

آلیستر کـرولی بنیـان گـذار شـیطان پرسـتی مـدرن پـدر بزرگ جورج بوش پسر

آلیستر کرولی کسی که کتاب شیطانی (کتاب قـانون) را در حــالی نوشت که در هــرم گــیزا، تســخیر شــده بــود. درسال 1904 کرولی کتـاب قـانون را پس از تفکـرات و عبـاداتش در خوابگـاه پادشـاه هـرم بـزرگ گـیزا دریـافت کرد. هم‌چنین میدانید او با موجودی به نام ایـواس دیـدار کرده بود. کـرولی از این نمـاد در اثـرش اسـتفاده کـرده است.

چگونگی رها شدن آژی دهاک از دماوند

یکی از مطالب جـالب و عجیب در متـون زرتشـتی نظـیر زند بهمن یسن، چگونگی رها شدن آژی دهـاک (ضـحاک) از بند است. اگر عصر فعلی را عصر ظهـــور و به تبعش عصر رها شـدن آژی دهـاک از بند بـدانیم به نظر اینگونه می‌آید که رهاننده آژی دهاک احتمالا فردی خواهد بود که یا ما وی را اکنـــون می‌شناســـیم یا احتمـــالا در آینـــده خواهیم شـناخت! یا حـداقل این‌که فـردی گمنـام نخواهد بود بلکه نام وی در جامعه مطـرح است یا خواهد بـود. به مطلب زیر توجه نمایید:

{واندر آن هزاره اوشیدر ماهان(یکی از ادوار آخرالزمان در دین زردشـتی)، مـردم به پزشـکی ایـدون (اینچـنین) هنرمند باشند، دارو و درمان ایدون به کـار آورند و برنـد، که جز به مرگ دادستانی نمیرند؛ اگر به شمشـیر و کـارد زنند، کشند. 1}

نکته1:ـ استاد مهرداد بهار در کتاب پژوهشی در اسـاطیر ایران صفحه 237 در پـانویس این مطلب را می‌آورند که منظور از مـرگ توسط دادسـتانی، مـرگ به وسـیله حکم دادگاه است یعنی فردی که قاتل است حکم مـرگ بگـیرد و در اثر شمشـیر کشـته شـود. یعـنی مـرگ تنها در اثر شمشیر است.

در مجمـــوع از این فقـــره از پیش بینی‌هـــای زرتشـــتی اینگونه برداشت می‌شـــود که در آخرالزمـــان علم طب آنقـدر پیشـرفت می‌کند که عمرها طـولانی می‌شـود. و البته آنقـدر طـولانی می‌شـود که مـرگ جز با شمشـیر نخواهد بود. هرگاه بخـواهیم به نص وفـادار بمـانیم. باید

بگـوییم فعلا ما وارد چـنین مـرحله‌ای نشـده ایم. یعـنی درست است که عمرها نســـبت به چند قـــرن اخـــیر طــولانی‌تر شــده است اما هنــوز به مرحله از بین رفتن تقریبی مرگ نزدیک نشده ایم!

اما هرگـــاه بخـــواهیم این پیش بیـــنی را با دوره فعلی منطبق بـدانیم آنگـاه می‌تـوانیم بگـوییم که منظـور تنها اشاره به طولانی شدن عمرها در اثر پیشـرفت علم طب است و این مهم اکنــون تا حــدودی به نســبت یک هــزار سال اخیر اتفـاق افتـاده است. هرچند که صـنعتی شـدن زندگی بشر باعث شده که ما امروزه مواد غذایی درست شده توسط کودهای شیمیایی و یا تراریخته و یا صــنعتی آلوده را در سبد غذایی خویش داشـته باشـیم که اگر این مسئله انجام نمی‌شد عمرها از اینهم طـولانی‌تر می‌شد. پس این هم یک نظر است که دوره اشـــاره شـــده همین دوره فعلی است.

از طـــرفی دیگر اگر بخـــواهیم این عمر را با عمرهـــای عجیب و غریب جمشید و فریدون در متون اساطیری و یا حتی آدم صفی الله و شـیث هبه الله و نـوح نجی الله در کتـاب مقـدس و یا دومـوزی و ... در الـواح میـان رودان مقایسه نماییم. این قیاس باطل خواهد بود. به نظر بنده آن عمرها نه فقط ناشی از طبیعی بودن زندگی مردمان آن دوره بلکه ناشی از باز بودن مرزها بـوده است. زیـرا به نظر فقـــیر بـــاز بـــودن مرزها در عصر زرین، بـــاعث می‌شده عالم ما لطیف‌تر از ایـنی باشد که امـروز هست و انســـــان‌های پیشـــــین جسمشـــــان حدفاصل جسم انسان‌های امـروزی و جنیـان و پریـان بـوده است. و این جسم لطیف‌تر خود باعث عمر طولانی‌تر انسان در ادوار

پیشـین می‌شـده است. بنـابراین ممکن است پیش بیـنی بند گسستن آژی دهاک مربـوط به اکنـون نباشد و متعلق به دوره‌ای باشد که مرزهای عوالم لطیف‌تر بـاز شـده‌اند و جنیان و دیـوان و پریـان و یـاجوج و مـاجوج و تـارس و تافیل و ایزدان و شیاطین و موجودات مختلف بعضیشان کاملا مرئی و بعضی دیگر تا حدودی قابل رویت باشـند و از آن دوره نـیز چند سـالی سـپری شـده باشد که عمرها طولانی شده باشد. هرگاه این تفسیر را بپذیریم به نظر ما این دوره می‌تواند دهه 1450 الی 1460 هجری قمری باشد. البته در ادامه مطلبی می‌آید دنبال کنید.

{ پس ملحدی2 از بیت المال، بخشش آیینی خواهـد، به سـبب بـدتری و الحـاد [به او] ندهند. ملحد از آن کین به سـوی کـوه دماوند که [جـای] بیوراسپ (ضـحاک) است رود، دهان گشاید و گوید که «اکنون نُه هـزار سـال است [که] فریدون زنده نیست، 3 چرا که تو این بند نگسلی و برنخـیزی که این جهـان پر از مـردم است و ایشـان از ورجمکرد برآورده شده‌اند.»

پس [از] آن [که] ملحد این چـنین گویـد، از آن جـای که ضـحاک از بیم آن تنـدیس فریـدون [که] به [مانند] تن (=شـخص) فریـدون [است]، پیش بر ایسـتاده اسـت، آن [بند] را نخست نگسـلد، تا آن که ملحد چـوب آن بند را از بُن بگسـلد. پس ضـحاک را زور افزاید و بند را از بُن بگسـلد و به تـاختن ایسـتد و در جـای، آن ملحد را بـاز اوبارد، (فرو بلعد). [ضحاک] اندر جهان تازش و گناه کند و بی‌شمار گناه گـران کند. از مـردم و گـاو و گوسـفند و دیگر آفریدگان هرمزد یک سوم را باز اوبارد(فرو بلعد) و آب و آتش و گیاه را از میان برد و گناه گران کند.4}

نکته2:ـ معنای ملحد در ظاهر امر مشـخص است. هرگـاه این واقعه را با دوره فعلی منطبق یا نزدیک بـــــــدانیم ممکن است این ملحد یا یک فرد کافر یا یکی از یهودیـان آنوسی و یا بهاییـان نفـوذی در سـاختار نظـام سیاسی کشـور باشد! ملحد مـورد نظر از سـاختار حـاکمیت وقت پـول و سـهم مـالی می‌خواهد. اگر داسـتان منطبق بر شرایط کنـونی کشـور باشد شـاید من بـاب مثـال جنـاب ملحد یک وام کلان بانکی بخواهد.

ادامه نکته2:ــ و دولت وقت به وی ندهد حـتی می‌تـوان اینگونه تاویل کـرد که ممکن است جنـاب ملحد پُسـتی را در ساختار سیاسی کشور بخواهد تا بتواند از بیت المـال نصـیب خـویش را بـردارد به وی آن پُست را ندهند. ملحد پس از ناامیدی از دریـافت پست به سـوی کـوه دماوند و محل بسته شدن آژی دهاک می‌رود. پس می‌توانیم نتیجه بگیریم وی یک فرد عـادی نیست و اهل غریبه است زیـرا وی مکان دربند بودن آژی دهـاک را می‌داند و می‌تواند به آنجا پـای بگـذارد. ممکن است ملحد مـورد نظر اصـالتا دماونـدی و یا اهل مکان‌هـای نزدیک به دماوند باشد و یا اگر طهـرانی باشد به کوهنـوردی و رفتن به دماوند و اطراف آن علاقه دارد.

نکته3:ـ به 9 هـزار سـال در بند بـودن آژی دهـاک توجه نمایید. هرگـاه این عـدد درست باشد و بخـواهیم بـدان توجه نشـان دهیم و دوره آزاد شـدن آژی دهـاک را همین قرن اخیر یعنی قرن 21 میلادی بـدانیم. آنگـاه زمـان در بند شدن آژی دهاک باید حـدود هفت هـزار سـال پیش از میلاد مسیح باشد. و آنگاه دوران حکومت فریـدون حـدود 6500 پیش از میلاد پایان یافته است. با توجه به فاصـله

چند صدسـاله فریـدون تا کی گشتاسـپ، شـاه هم دوره زرتشت، احتمالا بر طبق این داده ظهـور زرتشت باید در هزاره ششم پیش از میلاد بوده باشد.

پ ن: احتمال دارد تمام این داده‌ها غلط باشد و زمـان 9 هزار ساله تنها به دلیل محاسـبات هـزاره‌ای مغـان منجم ایرانی در متون پهلوی وارد شده باشد. منظور این است که فریدون احتمالا باید در حدود هزاره دوم پیش از میلاد می‌زیسـته اما مغـان ایـرانی بـرای آن‌که آن را با بینش هزاره‌ای خود هماهنگ کنند اینگونه نوشته باشـند که وی در حـدود 9 هـزار سـال پیش می‌زیسـته است. البته یک فـرض بعید دیگر نـیز می‌تـوان در نظر گـرفت و آن این است که رها شدن آژی دهاک حدود پنج هـزار سـال دیگر اتفاق بیفتد!

نکته 4: در متن آمده آژی دهاک چون بند بگسلد یک سوم مردمان و جـانوران را فـرو می‌بلعد و طـبیعت را ویـران می‌کند. هرگاه بخواهیم این متن را قبـول نمـاییم پس به ناچار باید آن را تاویل نماییم. زیرا موجودی اژدهـاوش و دیوگونه به مانند آژی دهـاک بعید است بتواند یک سـوم مردمان جهان را فرو بلعد. بنده منکر تشخص فردی آژی دهاک نیستم و قبول دارم که وی می‌تواند ملعونی را که وی را آزاد کند را فروببلعد اما فروبلعیـدن یک سـوم آفریـدگان نیـاز به تاویل دارد. و آن این است که وی با تحریک اهریمن منشان به جنگ، باعث ایجاد جنگ جهـانی سـوم شـود و همانگونه که در بعضی احـادیث و روایـات آخرالزمانی شیعه نیز آمده یک سوم مردمان در اثر مرگ سـرخ از بین بروند. دقت کنید بـرای درک بهـتر باید کمی از قـوه خیالتـان اسـتفاده نمایید. آژی دهـاک در متـون

اساطیری یک فرد اسطوره‌ای اژدهـاوش و حدفاصل بین انســان و دیو و شــاید تماما دیو باشد. زیــرا علــتی که فریـدون وی را نکشت این بـود که چلپاسه و وزغ و مـار کل گیـتی را فـرا می‌گـرفت. چـنین موجـودی طبیعتا یک انســان مــاردوش معمــولی نیست. این را نوشــتم تا در ادامه بگویم بنابراین این دیو اژدهاوش به غیر از تشخص فردی و مادی گونه در آخرالزمـان وجه و صـورتی هم در عـالم مثـال دارد که ممکن است بسـیار عظیم باشد و به مـوازات جنگ‌هـای آخرالزمـانی و خـالی کـردن بمب‌ها و آتش بر سر آدمیـــان وی از این کشـــتار نصـــیب و حظ خویش را در عالم مثال بردارد و قوی‌تر و بزرگ‌تر شـود. بنـابراین فـرو بلعیـدن یک سـوم آدمیـان و گوسـفندان و گاوها و حــتی نــابودی آب و گیــاه و آتش (آتش می‌تواند کنایه از آتشـگاه‌ها و مسـاجد، مزگت‌ها و کلیسا و کنیسه باشد هر چند که در ادامه می‌بیـــنیم که خـــود آتش هم می‌تواند منظــور باشد) می‌تواند اشــاره به این داشــته باشد که آژی دهــاک جنگ جهــانی ســوم را رقم بزند و اینگونه یک سـوم آدمیـان را فـرو بلعد. توجه کنید هرگـاه این تفســیر درست باشد شــروع این جنگ می‌تواند از: point_left:ایران و یا حـداقل از منطقه‌ای در خاورمیانه باشد. همچــنین اگر این تفســیر درست باشد و شــروع جنگ جهانی سـوم در ده سـال پیش رو باشد احتمـالا آن ملعون رها کننده آژی دهـاک باید اکنـون در جامعه ایـران حضــور داشــته باشد. پس باید بهــوش بــود و تحــولات سیاسی را دنبال نمود.

{پس آب و آتش و گیاه پیش هرمزد خدای به گله ایستند. گله این کنند که «فریـدون را بـاز زنـده کن تا ضـحاک را

بیوژند، چه اگر تو، هرمزد، این نکنی، ما به گیتی نتـوانیم بودن». آتش گوید که «ندرخشم» و آب گوید که «نتازم».

پس من، هرمزد دادار، به سروش و نریوسنگ ایزد گــویم که «تن گرشاسپ، سام، را بجنبانید تا برخیزد».

پس سروش و نریوسنگ ایزد به [سوی] گرشاسپ رونـد، سه بار بانگ کنند و چهـارم با پـیروزگری، سـام برخـیزد. [به] پذیرۀ (مقابله،نبرد) ضحاک شـود. وی(ضـحاک) از او ســخن نشــنود. او (گرشاسپ) گــرز پــیروزگر را بر سر [وی] کوبد و زند و کُشد. پس فـــریب و پتیـــاره از این جهـان بشـود تا هـزاره را بسر رسـانم. پس سوشـیانس آفریدگان پاک را باز سازد و رستاخیز و تن پسین بباشد. 5 و 6 و 7}

نکته 5:ـــ منبع نقل‌هـــای داخل {} کتـــاب پژوهشی در اساطیر ایران مهرداد بهـار صص 237 و 238 به نقل از زند بهمن یسن بند آخر این فقـرات با ترجمه بهمن یسن جناب محمدتقی راشدمحصل نیز چک شده است

نکته6:ـ سام گرشاسپ گیسور مجعد موی جهـان پهلـوان ایرانی در اثر تیر جادوی نوهین، جادوگر تورانی در دشت پیشانسه احتمــالا در حــدود زابل و یا شــاید افغانســتان امروزی بخوابی عمیق فــرو رفته است و با بانگ چهــارم ایزد نریوسنگ از خواب عمیق بیدار می‌شود و آژی دهاک را برای همیشه به درک می‌فرستد.

نکته مهم 7:ـ با هم خواندیم که در اساطیر آتشفشــان‌ها با اژدها و عوالم زیرین جهنمی مرتبط است. نکته جــالب این است که در نمادشناسی گـــاه اژدها نمـــاد ســـیماب (جیـوه) است و گـاه دو اژدهـای مقابل نمـاد تعـادل بین

گـوگرد و جیـوه است(رجـوع شـود به مـدخل اژدها در فرهنگ نمادها ژان شـــوالیه جلد اول و کتـــاب فرهنگ نمادهای آیینی کوپر ترجمه رقیه بهزادی مـدخل اژدها) و جالب این‌که جیـوه و گـوگرد با مکـان آتشفشـان ارتبـاط تنگاتنگ دارد.

در دهانه‌ها و اطراف آتشفشان‌ها هم جیوه و هم گـوگرد یافت می‌شود. حتی بعضا ما چشـمه‌های گـوگردی را نـیز در فواصل دورتر از قله آتشفشان‌ها ملاحظه می‌نماییم. نتیجه این مطـــالب این است که اژدها در اســـاطیر با آتشفشـــان مرتبط است و به تبعش آژی دهـــاک نـــیز با آتشفشان مرتبط می‌شود.

روانشـــاد «چـــراغعلی اعظمی سنگســـری» در نامه «سنگســری واتــوات» (کــاربرد واژه‌هــای سنگســری)، داستان شگفتی را در اژدهـاوش بـودن آژی دهـاک آورده است:

{ سنگسریان می‌گویند: هزاران سال پیش از زمـان مـا، اژدهــایی بــزرگ پیــدا شــده بــود که جلو او را هیچ چــیز نمی‌توانست بگیرد. به هر ســوی که می‌رفت، دم او همه چــیز را آتش می‌زد و چنــدین برابر بُــرد آواز، تا مردمــان بچشم او می‌آمدنــد، آنــان را با دم خــود بســوی خــویش می‌کشید، و در یک دم آنان را فرو می‌برد! روزی نبود که چند کس را بــدهان نکشــد، و چنــدین گوســفند. چهارپا و گاو و گوساله را نخورد.

مردمان هر چه اندیشه و کوشش داشتند بکــار می‌بردنــد، نمی‌توانستند او را بکشــند یا او را برانند! آنگــاه دست به دامــان خداوند شــدند. گــروه گــروه بــیرون می‌رفتنــد، بر

فـــراز کوههـــا، با گریه و زاری خداوند را می‌خوانند که بدادشان برسد. (از آنان) کدام شایسته بودند [آن کســان که در میانشــان شایســته بودند]، آه دلشــان کــارگر شــد، خداوند آن اژدها را گــرفت، در زیر کــوه دماوند یک غــار بــزرگ دارد، او را بــدرون آن انــداخت، و دروازه آنــرا با سنگ و کمر انباشت. اژدها درون غار بماند، و مردمان از دست او آســوده شــدند و بکــار خــود پرداختند. چند روزی گذشـــت؛ دم و آتش دهـــان اژدهـــا، دل دماوند را بـــآتش کشید، هرچه کوشید نتوانست او را [در زیر خود] له کند، دید نه! روز بــروز بــدتر می‌شــود، چــیزی در او کــارگر نیست. دماوند پریشـــان شـــده بـــود، هی می‌لرزید و می‌گفت: چرا خــدا با من چــنین کــرد؟ چــرا دست بر پیکر من گذاشــته اســت، چــرا این گــاو را بخــرمن من بســته اســت؟ می‌گفت بــروم و بگــویم که دیگر بــرای من بس است، او را بجایی دیگر ببرد و دست از سر من بدارد!

آنگاه سر برداشت و گفت: اوهوی...اوهوی ...ای فرازنده آسمان! گناه من چه بود؟ من چه کرده بــودم که تو اژدها را بیاوری، کنار من بند کنی! مگر کوه دیگری پیدا نکردی که او را زیر من جــای دادی! خداونــد، بر او، مهر پیوست و گفت: زاری مکن، منــال، مجنب، ملــرز! که من کــاری می‌کنم، که پیوسته و شبانروز، همه سال، بر سرت برف و یخ باشد که آتش دل تــرا بگــیرد، بــرای سر تونــیز ابر می‌آورم، بر سرت سایه می‌افکنم که پنداری چیزی نبوده است، آنگاه (هرچه توانست) برف بارانید، که همــواره بر جــای اســت، در چله تابســتان نــیز همه آن آب نمی‌شــود، لکه‌های برفی چکاد آن، همه می‌ماند، تا برف سال آینــده بر روی آن بریـــزد. ابر نـــیز که بیشـــتر زمانها بر چکـــاد دماوند چــتر می‌گســترد، اگر ابر بــرود، بــاد بر می‌خــیزد و

توفان می‌شود. اگر جنبنده‌ای بر فراز آن کوه باشد، و اندکی از خود بیخود شود، سرما او را سیاه می‌کند. سنگسریان می‌گویند، آن اژدها هنوز نیز در زیر آن کوه هست، و آتش دهان أو آب چشمه‌های دامنه دماوند را گرم و داغ می‌سازد، هرچه آب گرم می‌جوشد پایان نمی‌یابد، که بیشتر نیز می‌شود دمای دم او در دامنه کوه و بر فراز تپه‌ها، همه جا بر می‌خیزد، و هنوز نیز آنانکه از آن کوه ببالا می‌روند، بوی دم او آنان را می‌گیرد، و اگر با آن خوی نگرفته باشند، آنان را درجا، بر زمین می‌زند، خاک دماوند نیز بهمین روی، آتشین است. فریدون (پادشاه) ضحاک را نیز گرفته، آورد روی دماوند اندرون غاری (زندانی) کرد، دروازه آنرا گرفت که در اندرون آن، از دم اژدها بمیرد و دیگر برنخیزد!»} (منبع کتاب داستان ایران فریدون جنیدی صص 484 و 485)

ملاحظه نمودید که در افسانه‌های مردمان سنگسر سمنان (مهدی شهر کنونی) آتش درون دماوند از گرمای آتش دهان اژدهای دربند در دماوند است که همان آژی دهاک است.

ملاحظه نمودید که در داستان‌های عامیانه مردم سنگسر آژی دهاک خود یک اژدها بوده و این همان است که در اساطیر نیز می‌خوانیم که اژدهایان با کوه‌های آتشفشانی مرتبط می‌باشند. بدین خاطر فقیر نیز به مانند استاد اسبق خویش دکتر فریدون جنیدی فعالیت آتشفشان دماوند را با آژی دهاک مرتبط می‌دانم. منتهی بنده قائل به تشخص فردی آژی دهاک به عنوان یک موجود دیوگونه اژدهاوش هستم و تنها وی را به آتشفشان تاویل نمی‌نمایم و نمی‌گویم که منظور از

سلطنت هزار ساله آژی دهـاک تنها فعـالیت هـزار سـاله آتشفشـان دماوند بـوده است. نگـاه بنـده به عـالم شـبیه نگاه معنوی و مـاورایی مغـان ایـران باسـتان است که با نگـاه مـادی و علم گـرای روز همخـوانی نـدارد. بنـابراین بنــده به تشــخص فــردی آژی دهــاک بــاور دارم درست همانگونه که به وجــود دجال‌هــای متعــدد بــاور دارم که مهمــترین و آخــرینش ماشــیح داوود خواهد بــود و همین آژی دهاک یکی دیگر از مهمترین دجال‌ها خواهد بــود (در احادیث ما و روایات مسـیحی گـاه از یک دجـال و گـاه از دجال‌هــای متعــدد ســخن رفته است) و بــرخلاف بعضی مادی گرایـان دجـال را یک جریـان نمی‌دانم. اینـان چـون قـــدمی از خـــود فراتر ننهاده‌اند و ندیده‌اند آنچه را که اهلش می‌بینند و می‌دانند. برای ذهن‌هایشان دجال نامی با چنین خـرق عـاداتی که به وی نسـبت می‌دهند بـاورش ســخت است و آن را بعضی از آنـــان از اســـرائیلیات می‌دانند.

اما اینجا بد نیست به روایــتی از کتــاب مکاشــفه یوحنا اشاره نمایم که نکاتی در بردارد که جـدا قابل تامل است و در ارتباط با مطالب یاد شده است به فقرات زیر توجه نمایید:

{ کرنای ششم

13 و فرشته ششم نواخت... آنگـاه آوایی بشـنیدم که از چهــار شــاخ قربانگــاه زرین که برابر خــدا قــرار دارد، برخاست؛ 14 این آوا به فرشته ششمی که کرنا داشت، گفت: «چهار فرشته‌ای را که بر کرانه رود بزرگ فرات (1)ـ در بندند، آزاد ساز» 15 و چهار فرشـته‌ای را که بهر ساعت و روز و ماه و سال آمـاده بودنـد، آزاد سـاختند تا

یک سـوم آدمیـان را بمیرانند. 16 سـپاه ایشـان دویست میلیـون سـوار داشت: شـمار آنـان را بر من آگهی دادند. 17 اسبها و سوارانشـان در رؤیا اینچـنین بر من پدیـدار گشتند: آن‌ها جوشهایی از آتش و یاقوت و گـوگرد بر تن داشتند؛ اما اسبان، سرهایشـان چـون سر شـیر بـود و از دهانشـان آتش و دود و گـوگرد بـرون می‌آمد. آنگـاه یک سـوم آدمیـان بـدین سه بلای آتش و دود و گـوگرد که از دهـان اسـبان بـرون می‌ریخت، میرانـده شـدند. چـرا که قدرت اسـبان در دهانشـان نهفته بـود و در دُمشـان نـیز بود: زیـرا این دُمهـا، همانند مـاران سـرهایی داشـتند که بـدانها گزند می‌رسـاندند. بـاری، آدمیـانی که از این بلایا جـان به در بردنـد، حـتی از اعمـال دسـتان خـویش بازنگشتند: از پرسـتش دیوها دست نشسـتند، این بتهـای زرین و سیمین و مفرغین و سنگین و چوبین که از دیدن و شنیدن و گام برداشتن و گـام برداشـتن عاجزند. قتلها و سـاحریها و عیاشـیها و دزدیهـای خـویش را کنـار ننهادند.} (کتـاب عهد جدید کتـاب مکاشـفه یوحنا ترجمه پیروز سیار نشر نی صص1149, 1150)

تفسـیر این فقـرات: در این بخش از مکاشـفه یوحنا می‌خـوانیم چهـار فرشـته در کرانه رود فـرات اسـیر و دربند بودند. مسـئله اول که باید بـدان توجه داشت این است که در دین مسیحیت شیطان نیز فرشـتگان خـود را دارد چنانچه در همین کتـاب مکاشـفه یوحنا بـدان اشـاره شده است. پس مشـخص نیست این چهـار فرشـته دربند فرشتگان شیطان، یعنی شیاطین هسـتند؟! یا فرشـتگان ملکوت خداوند که در بند هستند نظیرهاروت و ماروت در بعضی روایات عامه ؟!

اگر فرشتگان شیطان باشند می‌توان این چهار فرشته را به داستان آژی دهاک شبیه دانست ?! زیرا با رها شدن چهار فرشته بلای گوگرد و دود و آتش یک سوم مردمان را نابود می‌کند.

بلای گوگرد و دود و آتش را می‌توان به فعال شدن آتشفشان‌های سرتاسر جهان تعبیر نمود. همچنین می‌توان آن را به جنگ‌های بزرگ و بمباران‌ها نیز تاویل نمود. و البته شاید این بلای گوگرد و دود و آتش ترکیبی از هر دو بلای جنگ و بمباران و فعالیت آتشفشان‌ها باشد.

عدد چهار فرشته با فرض شیطانی بودن این فرشتگان، با داستان آژی دهاک همخوانی ندارد. مگر این‌که بخواهیم اژدهای سه سر پشت آژی دهاک در نگاره وی در جام زرین حسنلو را به عنوان سه فرشته شیطانی و خود او را چهارمین بدانیم. بنده خود این نظر را نمی‌پسندم.

اینکه فرشتگان در کرانه رود فرات بسته شده‌اند اگر منظور از فرات در اینجا، فرات زمینی باشد. این رود مقدس از ترکیه و سوریه و عراق می‌گذرد و احتمالا باید منظور عراق باشد اما فرات آسمانی در عالم هورقلیا ظاهرا سرزمین‌های زیادی را در آن عالم به موازات این عالم مادی ما آبیاری می‌نماید و از ایران زمین و ناحیت البرز نیز تا چشمه گیلاس در حرم مطهر رضوی و مناطق دیگر را نیز شامل می‌شود. بنابراین ناحیت دماوند را نیز احتمالا شامل شود.

اما اینجا تفسیر دیگری نیز می‌تواند وجود داشته باشد و آن این است که این چهار فرشته، چهار فرشته موکل بر آتشفشان‌های عالم یا شاید رب النوع و موکل آتشفشان‌ها هستند و به نوعی از فرشتگان دنیا محسوب می‌شوند به همین دلیل هم توسط فرشته کرنای ششم که از ملکوتیان اعلی است آزاد می‌شوند. علت در بند بودنشان هم نه گناه و خطای آنان بلکه ماهیت وجودیشان است. یعنی اینان اگر آزاد باشند ماهیت و ذات خلقتشان فعال کردن آتشفشان‌ها است بنابراین دربندند تا آتشفشان‌ها به گونه‌ای مهیب و آخرالزمانی فعال نشود. و چون آزاد شوند آتشفشان‌های عالم فعال می‌شوند. هرگاه چنین تفسیری درست باشد با توجه به فعال شدن عجیب آتشفشان‌ها در حال حاضر، یا اینان آزاد شده‌اند که بعید است. چون بلایاهای کرنای اول تا پنجم به طور کامل رخ نداده است. یا این‌که در شرف آزادی هستند و وای به روزی که کاملا آزاد شوند.

پ ن: این‌تفسیر به نظر درست‌تر می‌آید زیرا در متن مکاشفه آمده بود که پس از کرنای ششم و بلای آتش و گوگرد باز مردم جهان از پرستش بت‌ها باز نمی‌ایستند.

مرگ و نابودی یک سوم آدمیان در مکاشفه یوحنا توسط چهار فرشته در بند در کرانه فرات با مرگ یک سوم از آدمیان توسط آژی دهاک که در کتاب پهلوی زند بهمن یسن بدان اشاره رفت شباهت و تطابق دارد. در روایات اسلامی هم به عدد نابودی یک سوم از آدمیان در اثر مرگ سرخ اشاره شده است اما در خود همان روایات از معصوم علیه السلام نقل شده است که مرگ سرخ، مرگ

با شمشیر است. بنابراین تاویل مرگ سرخ به آتشفشان برخلاف ظاهر و نص صریح روایات است.

یکی از احادیث مرگ سرخ: {حضـرت علی (علیه‌السـلام) فرمودند: بین یـدی القـائم مـوت احمر و مـوت ابیض و جراد فی حینه و جـراد فی غـیر حینه احمر کـالوان الـدّم فامّا المـــوت الاحمر فالسّـــیف و امّا المـــوت الابیض فالطاعون»؛ «در آستانهٔ قیـام قـائم، مـرگ سـرخ، مـرگ سفید و ملخ‌هایی به هنگام و ملخ‌هایی نابه‌هنگـام سـرخ، همچون خون خواهد بود؛ اما مرگ سرخ (کشته شـدن با) شمشیر است و مـرگ سـفید به وسـیله طـاعون است». منبع: کتاب الغیبه شیخ طوسی ص438، حدیث430}

در کتاب مکاشفه یوحنا به غـیر از چهـار فرشـته دربند از اژدهـایی نـیز سـخن رفته است که آزاد می‌شـود منتهی ظاهرا بر اساس فهم یوحنا این اژدها همان مار قـدیمی یعـنی شـیطان است. در مـورد این فقـرات فعلا چـیزی نخواهم نوشت شاید زمانی دیگر، اما به یاد بیاورید که از نظر ما ابلیس غـیر شـیطان (مـار) است و ابلیس به نص قرآن مجید از جنیان بود و شیطان (مار) از ...؟؟؟

بعضی از مفســرین معاصر کتــاب مقــدس در ایــالت منفصــله آمریکا که افکــار بنیــادگرایی دارند و به طــور سنتی به حـزب جمهـوری خـواه نزدیک می‌باشـند. سـپاه دویست میلیون نفری چهار فرشته آزاد شــده را دویست میلیون شیعه به رهـبری نظـام جمهـوری اسـلامی تاویل می‌نمایند. آنان اینگونه می‌گویند ناحیه اسیر شـدن چهـار فرشــته شــرق رود فــرات بــوده است که در دوره یوحنا تحت سیطره حکومت اشکانیان بوده است. آنان ایران را آغازگر جنگی می‌دانند که یک سوم آدمیان را در جهان به

هلاکت می‌رساند و این‌که اسبهای سپاهیان چهار فرشته، سری چون شیر داشتند را هم نشان ایران می‌دانند. زیرا شیر از دیرباز حتی بعضا در بعضی تفاسیر رمزی خاخام‌ها در تلمود نشان ایران بوده است. طبیعی است که با چنین تفسیری مجهز بودن ایران به سلاح هسته‌ای برای این مفسرین یک کابوس بزرگ خواهد بود.

پ ن: اسبانی با سر شیر را می‌توان شبیه موجودات ترکیبی خلق الساعه‌ای دانست که مردمان تمدن‌های کهن نظیر سومر و آشور و کاسی‌ها و ایلامی‌ها و هخامنشیان و ...بدان باور داشتند و در هنر خویش استفاده می‌نمودند.

در پایان این بخش باید بدین نکته اشاره نمایم که مسلما فعالیت‌های پیاپی آتشفشان‌ها در نقاط مختلف جهان طبیعی به نظر نمی‌رسد. اگر فعالیت‌های آتشفشانی از این هم بیشتر شود و جهان را با گدازه‌ها به سمت نابودی پیش ببرد. می‌تواند کمک نماید جهان به جای گرم‌تر شدن در نهایت وارد عصر سرما و یخبندان شود و این همان چیزی است که در احادیث ما نیز به آن اشاره شده است که حضرت قائم عجل الله در سالی سرد خروج می‌نمایند. و در کتب پهلوی نیز به سرمای ناشی از دیو ملکوسان (ملکوسان) در دوره اوشیدرماه اشاره رفته است. در داستان لیلیت آن را نقل نمودم. این سرما همان چیزی است که لرد خوزه و دوستانش دنبالش می‌باشند.

با هم خواندیم که در اسطوره اژدهایان با آتشفشان‌ها مرتبطند و آژی دهاک یک نمونه از این اژدهایان است.

عمیقا به وجـود اژدهایـان و تنـوع نژادشـان بـاور دارم. امیدوارم این فعـالیت آتشفشـان‌ها مقـدمه‌ای بـرای بـاز شدن پای این موجـودات به عـالم ما نشـود. در این دوره منتهی به آخرالزمـــان همین یکی را فقط کم داریم. در بعضی فیلم‌های‌هالیوودی نیز به این مسئله اشـاره شـده است.

سلطنت آتش (به انگلیسی: Reign of Fire) عنوان یک فیلم به کارگردانی راب بـومن و به تهیه‌کننـدگی ریچـارد دی زانـوک در ژانر فـانتزی، اکشن آخرالزمـانی محصـول کمپـانی والت دیـزنی و کشـور آمریکا در سـال 2002 می‌باشد. خلاصه داستان: کودکی به نام کوین ناخواسـته باعث بیداری اژدهایی مخوف می‌شود. اژدها باعث مـرگ بسیاری از جمله مادر کـوین شـده و دیـری نمی‌گـذرد که سرتاسر دنیا به سلطه این اژدها و فرزنـدانش در میایید. سال‌ها می‌گذرد. کـوین و تنها بـاز مانـدگان از نسل بشر که در یک قلعه قدیمی پنهـان شـده‌اند با یک غریبه و دار و دسته اش رو به رو می‌شوند که ادعا می‌کنند شکارچی اژدها هستند

آیا فضا تا ابد ادامه دارد؟

ما می‌دانیم که فضا بزرگ است، بسیار بزرگ‌تر از آن‌که در تصوراتتان بگنجد. به اندازهٔ کافی بزرگ است که زمین و تمام سیارات دیگر را شامل شود. آنقدر بزرگ که خورشید و تمام ستاره‌هایی که در شب می‌بینیم را در بر بگیرد. در زمان‌های نه چندان دور مردم فکر می‌کردند که وقتی به آسمانِ شب نگاه می‌کنند در واقع کل فضا را می‌بینند. این تا قبل از بررسی‌های "ادوین‌هابل" بود، او یک اخترشناس آمریکایی بود و آن‌چه کشف کرد آنقدر فوق‌العاده بود که ناسا پس از او "تلسکوپ فضایی‌اش را "هابل" نامگذاری کرد.

ستارگان دور و بسیار دورست

حدود 100 سال پیش ادین‌هابل در حال نگریستن به یک سری نقاط نورانی مبهم بود که در میان تمام ستارگانی که ما می‌توانیم ببینیم پنهان شده بودند. هیچکس دقیقا نمی‌دانست آن‌ها چه بودند اماهابل کشف کرد که این نقاط نوری از ستاره‌ها تشکیل شده‌اند و حتی مهم‌تر از آن این‌که آن‌ها بسیار دور هستند. با آن اکتشاف بزرگ ایده‌های نادرست ما دربارهٔ فضا از بین رفت.

تصویری از کهکشان آندرومدا

ستارگانی که در آسمان شب می‌بینیم قسمتی از کهکشان راه شیری هستند. کهکشانی که ما به آن تعلق داریم. نقاط نورانی که‌هابل مطالعه می‌کرد کهکشان‌های دیگر بودند که هر کدام از آن‌ها نیز شامل ستارگان و سیارات و چیزهای دیگری هم هستند. از

جمله این کهکشان‌ها می‌توان کهکشـان آندرومـدا را نـام بـــرد که‌هابل به بررسی آن می‌پـــرداخت. در بررسی‌ها دریافت برخی از کهکشان‌ها کوچکـتر از راه شـیری ما و بعضی از آن بزرگ‌تر هســتند. در واقع فضا از آن چــیزی که فکر می‌کـــردیم بســـیار بزرگ‌تر بـــود و با میلیاردها کهکشان دور و نزدیک هیبت‌اش را به ما نشان می‌داد.

خورشـــید فقط یکی از میلیاردها ســـتارهٔ کهکشـــان راه شیری است

چگونه تا ابد را ببینیم؟

فضا بــزرگ است اما آیا تا بینهــایت ادامه دارد؟ مشــکل این‌جاست که ما نمی‌تــوانیم بینهــایت را ببیــنیم، چــون محـــــــدوده‌ای وجـــــــود دارد. درست مثل این است که نمی‌توانیم دم در خانه برویم و تمام شهرهای کشـورمان را ببینیم! قسـمتی از فضا که قـادر به دیـدن آن هسـتیم "جهان قابل مشاهده" نام دارد که شامل تمام نورهـایی است که ما قـادر به دیدنشـان هسـتیم. (زیـرا هر گـاه به فضا نگاه می‌کنیم عملا به دنبال نور می‌گردیم)

اندازهٔ جهان قابل مشاهده می‌تواند محاسبه شــود، قطر این محدوده 93 میلیارد سـال نـوری می‌باشد و خب این فاصله‌ای است که فکر کردن دربارهٔ آن حتی برای کیهان شناسـان هم سـخت است. (بـرای اطلاعـات بیشـتر این مقاله را مطالعه کنید: چگونه انــدازهٔ کیهــان می‌تواند از ســـنش بیشـــتر باشـــد؟) این مســـافت مثل آن است که کهکشان راه شیری ما 300000 بار چرخش کامل انجـام دهد. این در حالی است که خورشید در کل زمان حیـاتش فقط 20 بار به دور کهکشان راه شیری چرخیده است. و

اما آیا می‌توانید تصــور کنید که کــره زمین 20 میلیــون تریلیون بار چرخش انجام دهد؟

در ادامه باید بـــدانیم که "جهـــان قابل مشـــاهده" ما را محاصــره کــرده است زیــرا ما در واقع در مرکز آن و در حــال نگریســتن به فضــای اطــرافش هســتیم. موجــودات بیگانه در ســیارهٔ دیگر در کهکشــانی بســیار دورتر جهــان قابل مشــاهدهٔ خودشــان را خواهند داشت. شــاید بهــتر باشد اینگونه فکر کـــنیم که هر یک از ما درون حبـــابی هستیم که کیهان ما می‌باشد.

تصویری هنری از جهان قابل مشاهده

اگر حبــاب ما و موجــودات بیگانه با هم همپوشــانی کنند آن‌گاه بیگانگان قادر خواهند بود قسمتی از چیزهــایی که ما می‌بیــنیم را ببینند. اما قســمت‌های خــارج حبابمــان چطــور؟ آیا بیگانگــان یک فضــای خــالی را در کناره‌ها می‌بینند؟ خیر احتمــالا نه. چــیزی که بیشــتر محتمل است آن است که آن‌ها قسمتی از فضا را می‌بینند که ما هرگز قادر به دیدنش نخواهیم بود.

در نظریه‌ای فضا هم‌چنان ادامه پیدا می‌کند

خب چـــرا دانشـــمندان معتقدند که فضا هم‌چنـــان ادامه دارد؟ دلیل آن شکل فضا می‌باشد: شکل تخت. این به آن معناست که اگر شـــما و دوســـتتان هر کـــدام ســـوار بر موشک خـــــود از زمین بلند شـــــوید و تا ابد در یک خط مستقیم حرکت کنید هرگز به هم نمی‌رســـید. در حقیقت شما همواره فاصلهٔ ثابتی از هم خواهید داشت!

اما این یک مـــورد خـــاص است. اگر فضا به هر شـــکل دیگـری می‌بـود اتفاقـات زیـادی می‌افتـاد. بـرای مثـال موشک‌های شـما که در حـال حـرکت در مسـیر مسـتقیم بودند ممکن بـود نهایتا به هم اصـابت کنند یا ممکن بـود خیلی به هم نزدیک شـوند اما هیچ گـاه برخـورد نکنند یا شـاید هم جهت‌هـای مختلفی بروند و از هم دور شـوند. اما فقط فضـــــای تخت می‌تواند آن‌ها را از هم جـــــدا نگه‌دارد.

وقتی از فضا به زمین بنگرید می‌بینید که تخت نیست

دانشمندان بـرای پاسخ به معمـای تخت بـودن کیهـان راه حلی دارند و راه حل آن‌ها هم‌چـنین به سـوال‌هایی پاسخ میدهد که چرا فضا دقیقا همان شـکلی است که ما آن را می‌بینیم. وقتی ایـده‌ای به بسـیاری از سـوال‌ها را پاسخ میدهد دانشـــمندان به آن "نظریه" می‌گوید و این به آن معناست که ما بـرای یـافتن پاسخ در راه درسـتی قـرار گرفته‌ایم.

این نظریه بیان می‌کند که فضا باید بسـیار بسـیار بـزرگ باشد ولی ما فقط قادر به دیـدن قسـمت کـوچکی از آن هستیم و آن قسمت کوچک به شکل خاص و تخت به نظر می‌رسد. به نـوعی مانند آن است که سـیارهٔ زمین تخت به نظر می‌رسـد، مگر آن‌که شـما، زمین را از فضا نگـاه کنید تا به سـاختار واقعی آن پی ببرید. در این صـورت از آن بـالا شـما قسـمت بسـیار بیشـتری از کـرهٔ زمین را می‌بینید و آن‌گاه قادر خواهید بود که حـالت کـروی آن را ببینید. من شرط می‌بندم که فضا قطعا تا بینهـایت ادامه دارد. شـــــاید روزی علم به ما کمک کند و بگوید که این موضوع حقیقت دارد.

آیا در آسمان‌ها موجودات زنده وجود دارد؟

آسـمان یکی از شـور انگـیزترین موضـوعات فکـری بشر بوده است و این فکر که آیا در آسمان موجودات زنــده یا عاقل دیگــری وجــود دارد یا نــدارد یکی از دغــدغه‌های بشراست.

و برخی آیات قرآن به وجود موجـوداتی زنـده در آسـمان اشاره دارد. مفسران و صاحبنظران در این مــورد به این آیات استدلال کرده‌اند:

«و من آیاته خلق السـموات و الارض و ما بث فیهما من دابة و هو علی جمعهم اذا یشاء قدیر» [1]

«و از نشـانه‌های [قـدرت] اوست آفـرینش آسـمان‌ها و زمین و آن‌چه از [انـواع] جنبنـده در میـان آن دو پراکنـده است و او هر گاه بخواهد بر گرد آوردن آنان تواناست.»

تاریخچه:

انســان‌ها بر اســاس هــیئت بطلمیوسی قرن‌ها فکر می‌کردند که ستارگان میخ‌های کوبیده بر سـقف آسـمان هسـتند [2]ولی پس از پیـدایش هـیئت جدید کـپرنیکی و کشـفیات تـازه در پهنه آسـمان به فکر وجـود موجـودات عاقل و متفکر در کــرات دیگر افتادند و در این مــورد به تفکر و جسـتجو پرداختند و قسـمتی از تلاش بشر بـرای صعود به آسمان‌ها در پی همین جستجوگری بوده است.

ایــزاک آســیموف در کتــاب اکتشــافات قــرن بیســتم می‌نویسد:

«بخـاطر نتـایج و داده‌هـای صـحیح سـفر فضـایی، باید به ستارگان دست یابیم، ما باید سـیاراتی نظـیر زمین را که دور آن‌ها می‌چرخند و بر روی خـود دوست و دشـمن، ابر مردها و هیولاها را حمل می‌کنند، پیدا کنیم. [3]

هنگامی که اولین انسـان یعـنی «آرمسـترانک» در ژولای سـال 1969 میلادی پا به سـطح مـاه گذاشت این عطش شدیدتر شد. در این مورد مطالعات گسـترده دانشـمندان حاکی از آن است که:

تنها در کهکشـان ما (راه شـیری) 600 کـره مسـکونی وجود دارد و در این سـتارگان تمـدنی شـبیه تمـدن زمین دیـده می‌شـود. و بر طبق حسـابی در عـالم هسـتی 600 میلیون کره مسکونی وجود دارد[4].

و در تحقیقی که با همکـاری یکی از دانشـمندان فضـایی شـوروی و آمریکا تحت عنـوان «ما تنها نیسـتیم» منتشر شـــد، اعلام گردید که: در کهکشـــان ما دست کم 1000 میلیون کره قابل زندگی موجود است [5].

جمعی از دانشـــمندان اخترشـــناس که «هرثل» از جمله آن‌هاست معتقدند که مجمـوع سـتارگان ثـابت و سـیار مسـکون می‌باشـند و تجلیـات اسـرارآمیز حیـات هرگز منحصر به زمین نیست. منتهی شـرایط حیـات بر حسب انواع جانـدارانی که در هر یک از کـرات آسـمانی زنـدگی می‌کنند متفاوت است. [6]»

عبد الرزاق نوفل نـیز گزارشـات متعـددی از دانشـمندان نقل می‌کند که حاکی از وجود حیات و موجودات زنده در کرات دیگر است [7]

عبد الغـنی الخطیب طی یک بحث مفصل موضـوع وجـود زنـــدگی در کـــرات دیگر را از سه جهت (عقلی- علمی- قرآنی) مورد بررسی قرار داده است.

از جهت عقلی استدلال می‌کند که: اگر در فضـای کـرات بوسعت آسمان‌ها آفریده‌ای نباشد بر حکمت خدا شایسته نیست که آن‌ها را خالی بگذارد... عقل تیزبین این امر را بعید می‌داند و معتقد است که در فضـــــای هســـــتی آفریدگان دیگر هستند که مانند موجودات زمیـنی زنـدگی می‌کنند. «[8]

و از نظر علمی اســـتدلال می‌کند که: سراسر جهـــان هسـتی از حیث تـرکیب و سـاختمان و نظم شـبیه به هم هســتند و این نشــان می‌دهد که ایجــاد کننــده آن‌ها یکی است و ماده آن‌ها همانند است و موجــودات آن‌ها همانند موجــودات زمین‌اند... اگر دانشــمندان نتوانســته‌اند این موجودات زنـده را ببینند و به آن یقین حاصل کنند به این معنا نیست که منکر وجــود هســتی در ســتارگان باشــند ممکن است دانشـمندان دیگر بتوانند با وسـایل خـود این مجهـول را کشف کنند و به وجـود زنـدگی در کـرات دیگر یقین آورند [9].

اسرار علمی:

در این‌جا نظرات مفسران و صاحبنظران را در مــورد آیه مرور می‌کنیم:

«و من آیاته خلق الســموات و الارض و ما بثّ فیهما من دابة» [10]

علامه طباطبائی رحمه الله در زیر آیه فوق می‌فرماید:

«ظاهر آیه این است که در آسمان‌ها خلقی از جنبنـدگان (دواب) مثل روی زمین وجـود دارد و اگر کسی بگوید که منظور از جنبندگان آسـمان، ملائکه هسـتند مـردود است چـرا که کلمه «دواب» بر ملائکه اطلاق نشـده است.» [11]

و صاحب تفسیر نمونه می‌نویسد:

«کلمه «دابة» شامل موجودات ذره بینی تا حیوانات غول پیکر می‌شود... و این آیه دلالت بر وجود انواع موجـودات زنده در آسمان‌ها دارد گر چه هنوز دانشمندان به صورت قـاطعی در این زمینه قضـاوت نمی‌کنند. و سر بسـته می‌گویند در میـان کـواکب آسـمان به احتمـال قـوی ستارگان (سیاره‌های) زیادی هسـتند که دارای موجـودات زنده‌اند ولی قـرآن با صـراحت این حقیقت را بیـان می‌دارد که در پهنه آسمان نیز جنبنده گانی زنده فراوان وجود دارد [12].

در حدیثی از حضرت علی علیه السلام آمده است:

«این سـتارگانی که در آسـمان است شـهرهایی همچـون شـهرهای زمین دارد، هر شـهری با شـهر دیگر (هر ستاره‌ای با ستاره دیگر) با ستونی از نور مربوط است.» [13]

عبد الـرزاق نوفل پس از ذکر یک مقدمه طـولانی و نقل قول‌های مختلف از دانشمندان در مـورد وجـود حیـات در سیارات دیگر می‌نویسد:

قـرآن کـریم ده‌ها قـرن قبـل، خـبر از وجـود حیـات و جنبنـدگان در آسـمان‌ها می‌دهد همانگونه که در زمین

هستند و سپس به آیـاتی از جمله آیه 29 سـوره شـوری استشـــــهاد می‌کند و از آن نتیجه می‌گـــــیرد که خداوند می‌تواند اهل آســـمان‌ها و زمین را در یک جا جمع کند «4».

عبد الغنی الخطیب نیز با اسـتدلال به آیه فـوق در مـورد وجـود موجـودات در کـرات دیگر به نقل قـول از دیگـران می‌پردازد و می‌نویسد:

زمخشری در تفسیر خود می‌گوید:

بعید نیست در آســمان‌ها حیوانــاتی که بر روی زمین راه می‌روند آفریده شده باشد «1».

و ابو السـعود در تفســیر خــود می‌گوید: یا در آســمان حیـوانی آفریـده شـده باشد که در آن‌جا مانند انسـان در زمین راه برود.

فخر رازی هم بعید نمی‌داند که: خدا در آسمان‌ها انواعی از حیوانات را آفریـده باشد که مانند مردمـان روی زمین (در آسمان‌ها) راه بروند «2».

آیة اللّه حسین نـوری با ذکر این نکته که اخـیراً بـرخی از دانشمندان فضایی شـوروی اعلام کردند که در کهکشـان ما دست کم 1000 میلیون کره قابل زندگی وجـود دارد. می‌نویسد:

«جالب این‌که از این موضوع مهم در حدود چهـارده قـرن قبل قرآن مجید با صراحت خـبر می‌دهد» و سـپس به آیه فــوق (شــوری/ 29)ــ اســتدلال کــرده و دو نکته از آن برداشت می‌کند:

1- در آسـمان‌ها نـیز مانند زمین موجـودات زنـده وجـود دارد.

2- هر موقع که مشـیت خـدا اقتضا کند سـکنه کـرات آسمانی و زمین بایک دیگرملاقات خواهندکرد «3».

و نیز در مقدمه کتاب اعجـاز قـرآن که منسـوب به علامه طباطبائی رحمه الله به همین آیه (شوری/ 29) در مورد وجود موجودات زنده در جهان بالا اسـتدلال شـده است [14].

برخی از نویسندگان نیز با ذکر آیـات فـوق (شـوری/ 29- نحل/ 53- نور/ 45) در مورد وجود جانوران در آسمان و حـتی وجـود گیاهـان و خانه سـازی (بـروج/ 2)ـ اسـتدلال کرده است [15].

بررسی:

در مورد انطباق آیه فوق (شوری/ 29)ـ با وجـود حیـات و موجودات زنده در کرات دیگر تذکر چند نکته لازم است:

1- واژه «سـماء» و «سـموات» در قـرآن به چند معنا به کـار می‌رود (جهت بـالا- کـرات آسـمانی- جو زمین و... [16]) می‌آید.

تفسیر آیه فوق به وجـود موجـودات زنـده در کـرات دیگر وقتی صحیح است که ثابت کـنیم کلمه «سـموات» در آیه مورد بحث به معنای کرات آسمانی می‌آید.

در حالی که ممکن است کسی احتمال دهد که «سموات» در آیه فوق طبقات جو اطراف زمین است و مراد از دابة

موجــودات ریز ذره بیــنی (مثل ویروســها و...) و درشت (مثل پرندگان) است که در فضای اطراف ما پراکنده‌اند.

امّا با این حال می‌توان گفت که ممکن است مــراد از آیه هر دو تفسیر (کرات آسمانی و طبقات جو زمین) باشد.

2- با توجه به این‌که هنوز وجود موجودات زنده در کرات دیگر از لحاظ علمی اثبات نشده و به صورت یک احتمــال قوی از آن یاد می‌شــود لــذا نمی‌تــوان به صــورت قطعی تفسیر اول (وجود موجــودات زنــده در کــرات دیگر) را به قرآن نسبت داد و این تفسیر احتمــالی هم اعجــاز علمی قرآن را اثبات نمی‌کند.

3- اگر احتمال دوم (وجود موجودات ریز و درشت در جو اطراف زمین) را بپــذیریم آیه فــوق در قســمت حیوانــات درشت (مثل پرندگان) بیان یک واقعیت خــارجی است که همه می‌بینند ولی نشــــــانه الهی است از این جهت که خداوند طوری هــوا و پرنــدگان را خلق کــرد که بتوانند در فضا پرواز کنند امّا در قسمت موجودات ریز ذره بیــنی با توجه به عــدم اطلاع مــردم عــرب صــدر اســلام از آن‌ها می‌توان گفت که نــوعی رازگــویی علمی است که علــوم جدید بدان دست یافته است.

ولی با توجه به احتمالی بودن تفســیر فــوق و این‌که این مطلب از نــوع یــافتن مصــداق جدید بــرای کلمه «دابة» است نمی‌تــوان آن تفســیر و معنا را در شــمار اعجــاز علمی قرآن به حساب آورد.

پی نوشت:

[1] شوری/ 29

[2] برای اطلاعات بیشتر از هیئت جدید و قدیم ر. ک: مبحث حرکت خورشید در همین نوشتار

[3] ایزاک آسیموف، اکتشفات قرن بیستم (سیارات)، ص 67- 68، ترجمه علی رضا توکلی صابری

[4] استاد حسین نوری، دانش عصر فضا، ص 168 به نقل از اطلاعات، 7/ 7/ 1343

[5] استاد حسین نوری، دانش عصر فضا، ص 168، از دانستنی‌های جهان علم، 227 نقل می‌کند

[6] همان، ص 167 (2).ـ و سپس از قول برخی دانشمندان نقل می‌کند که: تا کنون وجود موجودات زنده عاقل در غیر زمین اثبات نشده است ولی با تفکر و شواهد علمی می‌توان گفت که در کرات دیگر حیات وجود دارد پس معقول نیست که بگوییم ما تنها ساکنان این جهان بزرگ هستیم. (القرآن و العلم الحدیث، ص 200ـ 214) (3).ـ قرآن و علم امروز، ص 221ـ 222 و در اصل عربی کتاب: اضواء من القرآن علی الانسان و نشأة الکون، مکتبة دار الفتح، دمشق 1390 ه، ص 228 (4). همان، ص 222 و 223 (5). (شوری/ 29-) «و از آیات او آفرینش آسمان‌ها و زمین و آن‌چه از جنبندگان در آن‌ها خلق کرده است و منتشر نموده است»

[7] بر گرفته از المیزان، ج 18، ص 58

[8] «هذه النجوم التی فی السماء مدائن مثل المدائن التی فی الارض مربوطة کل مدینة الی عمود من نور.» (سفینة البحار، ج 2، ص 574 ماده «نجم» از تفسیر علی بن ابراهیم نقل می‌کند.)

[9] القرآن و العلم الحديث، ص 214- 216

[10] قرآن و علم امروز، ص 229

[11] الكشاف، ج 4، ص 225، المكتب الاعلام الاسلامى، قم، 1416 ق

[12] فخر رازى، التفسير الكبـير، ج 27، ص 171، طبع سوم، بى‌تا، بى‌نا، بى‌جا

[13] دانش عصر فضا، ص 168- 169

[14] استاد علامه سيد محمد حسـين طباطبـائى، اعجـاز قرآن، ص 15، ويراسته على رضا ميرزا محمد

[15] عباسعلى محمودى، ساكنان آسمان از نظر قـرآن، ص 95- 99

[16] ر. ک: تفسير نمونه، ج 1، ص 165- 166

آیا فضای خارج از جو زمین واقعاً سرد است؟

آیا فضا واقعاً سرد است؟ اگر بخواهیم پاسخ ساده‌ای به این سؤال بدهیم، باید بگوییم خیر، فضا سرد نیست؛ در واقع فضا نه سرد است و نه گرم، اما اگر به فضا بروید ممکن است یخ بزنید یا به شدت بسوزید. دلیل این تناقض به تعریف دما و گرما باز می‌گردد و البته تصورات اشتباه زیادی نیز در مورد این موضوع وجود دارد.

در فضا هیچ چیزی نیست، یعنی با محیطی کاملاً خلاء روبرو هستیم که دمایی ندارد. ما روی زمین هم محیط خلاء ایجاد می‌کنیم و می‌دانیم که ضرورتاً سرد نیستند، بلکه فقط از انتقال گرما جلوگیری می‌کنند.

در واقع، سرما به معنای فقدان گرماست، اما در فضای بیکران منابع عظیم حرارت مانند خورشید وجود دارند که اجسام نزدیک خود را گرم می‌کنند، و مقدار این حرارت به فاصله جسم از منبع بستگی دارد.

خارج از جو زمین چه اتفاقی می‌افتد؟

فرض کنید انسانی بدون پوشش محافظ، از جو زمین خارج شود و روبروی خورشید قرار گیرد. در این صورت، قسمت جلوی بدن او که رو به منبع انرژی قرار گرفته، به شدت گرم شده و پشت بدنش نیز به مرور سرد می‌شود، تقریباً شبیه زمانی که در یک شب بسیار سرد در بیابان دور آتش حلقه زده باشید (البته فعلاً فاکتورهای دیگری مثل اکسیژن و فشار هوا را نادیده بگیرید).

به عنــوان مثــال می‌توانید مــاه را در نظر بگیریــد، که تقریبـاً هیچ اتمسـفری نـدارد و تعـیین وضـعیتش بسـیار ســــــاده‌تر از زمین است. بخشی از این جسم که رو به خورشید قرار گرفته، دمای بسـیار بـالایی در حـدود 120 درجه دارد، اما در مقابل دمــای نیمه تاریک آن به حــدود 170- درجه می‌رسد.

البته شــاید بپرســید با وجــود دریــافت مــداوم انــرژی خورشـید، چـرا دما تا بی‌نهـایت بـالا نمی‌رود؟ پاسخ این است که اگرچه فضا از نظر انتقــال حــرارت به صــورت رسانش یا همـرفت، کـاملاً عـایق محسـوب می‌شـود، اما اجسام می‌توانند از طریق تابش امـواج فروسـرخ به دفع گرمای خود بپردازند.

تمامی اجسام تابش دارند، و هرچه گرم‌تر باشـند، شـدت این تــابش نــیز بیشــتر می‌شــود تا زمــانی که به تعــادل برسد. در فاصله زمین تا خورشید، دمــای تعــادل اجســام در معرض خورشید حدوداً 120 درجه سانتیگراد است، اما در فاصله سیاره تـیر، دمـای تعـادل نزدیک به 448 درجه خواهد بود.

با این حـــال، ســـمت پشت به منبع انـــرژی هم تـــابش فروســـرخ دارد، اما ســـرعت از دست دادن حـــرارت این بخش بسیار کمتر از سرعت افزایش دمای سـمت مقابل است. به همین دلیل هیچ جســـمی در مواجهه با فضـــای بیکران به سرعت منجمد نمی‌شود.

از طرفی اجسام فـیزیکی به صـورت داخلی نـیز انتقـال حرارت دارند و بنابراین مقـداری از گرمـای سـمت رو به منبع تـــابش، به ســـمت دیگر منتقل می‌گـــردد. به همین

دلیل در فاصله زمین از خورشید، کاهش دما در حدود 160- درجه سانتیگراد متوقف می‌شود. این رقم در مدار پلوتو به حدود 217- درجه می‌رسد.

طبق محاسبات علمی، در محدوده فضایی بین خورشید تا مدار سیاره مریخ، با مشکل گرم شدن بیش از حد مواجه هستیم و به همین دلیل فضاپیماهایی که در این بازه فعالیت دارند، از پوشش‌های محافظ و لایه‌های بازتاب دهنده استفاده می‌کنند تا انرژی خورشید را جذب نکنند.

زمانی که به سطح مریخ برسیم، حفظ گرما مشکل می‌شود و به همین دلیل مریخ پیماها به منابع حرارت داخلی مجهز شده‌اند تا تجهیزات الکترونیکی خود را در برابر دفع بیش از حد حرارت و نهایتاً انجماد، محافظت نمایند.

تصور سرد بودن فضا از این حقیقت ناشی می‌شود که در غیاب منبع حرارت، هر جسمی بالاخره آنقدر حرارت از دست می‌دهد که دمای آن به پایین‌ترین حد ممکن برسد؛ اما این سرد شدن تا کجا ادامه می‌یابد؟

محاسبات و تحقیقات نشان می‌دهند دمای سردترین بخش جهان هستی حدود 2.7 کلوین، یعنی 2.7 درجه بالاتر از صفر مطلق است. البته یافته‌های اخترشناسان حاکی از آن هستند که «سحابی بومرنگ» در فاصله حدود 5000 سال نوری از زمین، رکورد سردترین نقطه کیهان را با دمای 1 کلوین دارد.

سحابی بومرنگ، سردترین جای کیهان

می دانید دســتیابی به دمــای صــفر مطلق (273-ـ درجه سانتیگراد) ممکن نیست، چون در این حــالت به ایســتایی کامل می‌رســیم، انــتروپی از بین می‌رود و تمــامی ذرات از ارتعــاش بــاز می‌ایســتند. به عقیــده دانشــمندان دمــای 2.7 کلــوین به خــاطر «تــابش زمینه کیهــانی» (Cosmic Microwave Background Radiation) به وجود می‌آید که پس از مهبانگ در سرتاسر کیهان جریان دارد.

جمع بندی

همان طور که دیدید، اگر جســمی از ســطح زمین به فضا پرتاب شود، با خروج از اتمسفر بیشتر با مشکل افزایش دما مواجه خواهد شد تا سرما، که معمــولاً با اســتفاده از عایق‌های مخصوص، چرخش مداوم و سیستم‌های انتقال حرارت داخلی، این مسئله رفع می‌شود.

اما اگر فضـــای بســـیار دوردست و بـــدون هرگونه منبع تابش مانند خورشید، مثلاً فضــاهای بین کهکشــانی را در نظر بگـــیریم، بـــاز هم هیچ جســـمی در آن‌جا به طـــور ناگهانی منجمد نمی‌شــود، بلکه به تــدریج با تــابش امــواج فروسرخ به اعماق فضا، حرارت خــود را از دست می‌دهد تا جایی که به دمای حدود 2.7 کلوین برسد.

بنابراین خطر اصــلی پیش روی انســان در فضــا، انجمــاد نیســت، بلکه خلاء است. بــدن انســان به فشــار خــارجی مانند فشــار هــوا نیــاز دارد تا تمــامی قســمت‌های داخلی سر جای خود باقی بمانند و به درستی کار کنند.

دانشـــمندان می‌گویند اگر انســـان را بـــدون هیچگونه محـــافظی داخل فضا بفرســـتیم، همـــان ابتـــدای کـــار پرده‌های گوش او متلاشی شــده و ســپس بــدن و مغز او

باد می‌کند، تا نهایتاً از کار می‌افتد. پس برخلاف آن‌چه در فیلم‌های علمی-تخیلی می‌بینیم، وقتی فردی را به اشتباه (یا به عمد) از دریچه فضاپیما به بیرون پرتاب کنیم مرگی دردناک را تجربه خواهد کرد و اصلاً کار به سرما و انجماد ناگهانی نمی‌کشد.

آیا دیدن غیب باعث افزایش ایمان می‌شود؟

بسیاری از افراد تصـور می‌کنند اگر دارای چشم بـرزخی باشـــند و بهشت و جهنم را از همین دنیا مشـــاهده کنند دچار تحول شده و زنـدگی درسـتی را در پیش می‌گیرند. در این مقاله اثبات می‌کـنیم که این ادعا می‌تواند درست نباشد و تاثیری در اصلاح کارهای انسان نداشته باشد هر چند اگر فـــردی اهل تنبه و عـــبرت گـــیری باشد شـــاید مشـــاهده غیب و یا برخـــورد با چیزهـــای مـــاورایی بتواند ایمـــان او را بیشـــتر کند ولی بـــرای عـــده‌ای دیگر خیلی تفاوتی در انتخاب مسیر زندگی آن‌ها ایجاد نمی‌کند.

اما چـــرا دیـــدن غیب خیلی نمی‌تواند در اصـــلاح ما نقش داشته باشد؟

دلیل اول:

در قرآن (سوره مومنـون آیه 99)ـ آورده شـده که وقـتی انســـان ســـکرات مـــرگ را می‌بیند و پرده‌هـــای غیب از چشـمان او برداشـته می‌شـود و عـذاب خـدا را مشـاهده می‌کند از خـــــــدا می‌خواهد که او را به دنیا برگرداند تا کارهـــایش را اصـــلاح کند ولی خطـــاب به آن‌ها گفته می‌شـــود که خـــیر چـــنین نیست و اگر بـــاز هم به دنیا برگردند بـــاز هم همـــان راه گنـــاه را در پیش می‌گیرند بنـــابراین خواســـته آن‌ها مـــورد اجـــابت خداوند قـــرار نمی‌گیرد.

پس حتی اگر چشم دل ما باز شـود و بـدانیم قـرار است در جهنم چه اتفاقی می‌افتاد ولی نخواهیم همت کنیم و تغییرات اساسی در رفتار و باورهای خود ایجاد کنیم این

مشاهدات نقش زیادی در تغییر مسیر زندگی ما ایجاد نمی‌کند.

دلیل دوم:

پیامبران بسیاری برای مردم معجزه‌های خارج از توان بشر آورده‌اند و ثابت کرده‌اند که چیزی فراتر از نیروهای مادی هم وجود دارد ولی تنها موجب تنبه برخی افراد شده و عده زیادی هم‌چنان به کفر و انکار خود ادامه داده بودند. پس حتی اگر امکانی پیش بیاید که شما فردی با توانایی‌های عجیب را مشاهده کنید دلیل بر این نمی‌شود که حتما متاثر شده و به جهانی غیر جهان مادی ایمان پیدا کنید مگر آن‌که اهل معرفت و تنبه باشید.

دلیل سوم:

ابلیس زمانی مقرب درگاه الهی بود و به جمع فرشتگان خاص الهی هم راه پیدا کرده بود و حتی مورد خطاب مستقیم خدا برای سجده به انسان قرار گرفت. او یقینا از کیفیت عالم غیب و بهشت و جهنم اطلاعات زیادی دارد ولی آیا این باعث اصلاح نفس او شد؟ او هم‌چنان بدون توجه به عذاب‌های جهنم با این‌که نسبت به آن‌ها آگاهی دارد مسیر کفر خود را دنبال می‌کند. این می‌تواند به خاطر ضعف در معرفت و ناامیدی از رحمت خدا و عدم اصلاح نفس (تکبر در برابر اجرای فرمان خدا) و ... باشد. او حتی گمراهی شدن خود را به خدا نسبت داد (فبما اغویتنی) (سوره اعراف آیه 16) و قصد کرد تلافی این گمراه شدن خود را بر سر انسان‌ها بیاورد. پس وقتی کسب معرفت از غیب ناقص باشد نه

تنها به انسان کمکی نمی‌کند بلکه می‌تواند موجبات تکبر و لغزش او را هم فراهم کند.

ابلیس

دلیل چهارم:

افرادی که تجربه نزدیک به مرگ را تجربه کرده‌اند قطعا تاثیرات زیادی را در زندگی خود مشاهده می‌کنند ولی معمولا این تحولات تا مدتی بر زندگی آن‌ها اثر گذاشته و هنگامی که دوباره به زرق و برق دنیا عادت کنند مجددا مسیر قبلی خود را پیش گرفته و تجربه معنوی خود را فراموش می‌کنند. به همین دلیل است که انسان مدام نیاز به تذکر و یادآوری دارد تا نفس او مورد غفلت قرار نگیرد.

دلیل پنجم:

افرادی زیادی در سراسر جهان مشغول یادگیری علوم غریبه خصوصا از نوع جادوی سیاه هستند. آن‌ها نسبت به افراد عادی، بیشترین تماس را با غیب دارند. احتمالا تجارب زیادی در مورد دیدن موجودات ماورایی، تجارب خارج از بدن و انجام کارهای خارق العاده داشته‌اند ولی به جای آن‌که این توانایی‌ها را نشانه مادی نبودن جهان و وجود ابعاد گسترده‌تر در جهان بدانند از قدرت‌های خود در راه‌های مضر و خودخواهانه استفاده می‌کنند و بصیرت و معرفت لازم برای کشف ارتباط بین این قدرت‌ها و امکان وجود حیات پس از مرگ و اثبات مواردی که ادیان به آن اشاره کرده‌اند (مثل همین موجودات غیرارگانیک که از آن‌ها کمک می‌گیرند) ندارند و در گمراهی به سر می‌برند.

جـدای از این‌ها افـرادی هسـتند که در سراسر عمر خـود چـیز خـارق العـاده و مـاورایی مشـاهده نکرده‌اند ولی با عقل و تفکر توانسته‌اند پی به امکان وجـود حیـات بعد از مـــرگ و اهمیت اصـــلاح نفس و ارزشـــمندی علم اخلاق ببرند و خودشان را متعالی کنند. بنابراین بـرای افـزایش ایمان به خدا نیازی به مشاهده چیزهـای عجیب مـاورایی نیست و بهترین مرجـع، عقل انسـان و مشـاهده آیـات و نشانه‌های خداوند و تفکر در آن‌ها، عبادت خــدا و مطالعه منابع دینی و اصلاح نفس می‌باشد.

آیا خورشید واقعا می‌چرخد؟

در دهه 1600، گالیله گالیله‌ی ستاره شناس در هنگام استفاده از تلسکوپ خود لکه‌های تیره‌ای را روی خورشید مشاهده کرد. متعاقبا او متوجه شد این لکه‌ها به نظر حرکت می‌کنند، ناپدید می‌شوند و دوباره باز می‌گردند. گالیله در سال 1613 به این موضوع اشاره داشت که ممکن است خورشید ثابت باشد و این نقطه‌ها در حال حرکت باشند. اما با این حال نوشت "به نظر می‌رسد این چرخش مربوط به خورشید است، به نظر من احتمال چرخش خورشید نسبت به چرخش محیط اطراف آن بیشتر است".

او متوجه شد که خورشید - مانند بسیاری از اجرام آسمانی دیگر - بر حول یک محور می‌چرخد. اما جدای از طول زمان، شیوه چرخش خورشید نسبت به چرخش سیارات صخره‌ای مانند زمین متفاوت است. علاوه بر این، این تفاوت در واقع باعث ایجاد لکه‌های خورشیدی‌ای می‌شود که گالیله به این واسطه این اصل را کشف کرد.

مدتی بسیار بسیار طولانی است که خورشید می‌چرخد - این چرخش از 4.6 میلیارد سال پیش آغاز شد زمانی که خورشید از یک ابر گرد و غبار و گاز هیدروژن به وجود آمد. کلیر رفتری، سرپرست آموزش و توسعه رصدخانه خورشیدی ملی، مرکز فیزیک خورشیدی زمین-محور ایالات متحده آمریکا که در محوطه دانشگاه کلرادو در بولدر واقع شده گفت "تقریبا همه‌چیز در جهان در حال

چـرخش است. همه‌چـیز نسـبت به اجسـام دیگر حـرکت نسبی دارد”.

وقتی خورشید به تدریج بزرگ شد جـاذبه‌ای پیـدا کـرد که به واسطه آن مولکول‌های بیشتر و بیشـتری از پـیرامون خود را جذب کرد، در عین حال، این حـرکت زاویه‌دار نـیز توسعه پیدا کرد.

اندازه گیری چرخش خورشـید کـار دشـواری نیست زیـرا فوتوســـفر(در ســـطح نـــازک خورشـــید) آن دارای مشخصه‌هایی مانند لکه‌ها و برجســـتگی‌های خورشـــیدی است. دوام بـــــرخی از این لکه‌ها و برجســـــتگی‌ها به انــدازه‌ای است که می‌تــوان در هنگــام حــرکت آن‌ها را مشاهده کرد، درست همانطور که گالیله متوجه آن شد.

آیا خورشید میچرخد؟

اما پس از آن، موضوع پیچیـده می‌شـود. به گفته رفـتری ســیاره تقریبا گــازی خورشــید “یک بدنه جامد نــدارد، بنــابراین به عنـوان یک تـوپ جامد نمی‌چرخد. در عـوض گازها در قسـمت خط اسـتوا نسـبت به قطب‌ها سـریع‌تر می‌چرخند”.

طبق مقـــاله‌ای که در زمینه چـــرخش خورشـــیدی در وب‌ســایت ناسا منتشر شــده، چــرخش یک لکه در ناحیه استوا حدودا 24 روز طول می‌کشـد، این در حـالی است که در قسـمت قطـبی این چـرخش شش روز بیشـتر به طول می‌انجامد.

رفــتری می‌گوید با این‌که چــرخش خورشــید نســبت به زمین متفـاوت اسـت، دیفرانسـیل چـرخش آن با سـیاره مشتری و سایر غول‌های گازی مشابه است.

دیفرانســـیل چـــرخش در واقع چـــیزی است که چرخه خورشـیدی را هـدایت می‌کند. در چرخه خورشـیدی، طی یک دوره 11 سـاله تعـداد لکه‌هـای خورشـیدی نیم برابر شده و سپس کـاهش پیـدا می‌کند. دلیل این امر به گفته رفـــتری این است که حـــوزه مغناطیسی خورشـــید (که درست در زیر سطح به وجـود می‌آید) اساسا در اطـراف خود با حرکـات ناهمسـان محاصـره شـده است. در نتیجه نوارهای مغناطیسی با غلظت بالا توسعه پیدا کـرده و در نهایت، در سطح آن انفجـار صـورت میگـیرد. این انفجـار فورانهایی را در سطح خورشید ایجاد می‌کند که ما آن را با نام لکه خورشیدی میشناسیم.

منطقه حرکت گرما در زیر سطح حدود 200000 کیلومتر وسعت پیـدا می‌کند و تقریبا با همـان سـرعت از پوسـته داخلی به سـمت سـطح میچرخد. اما در اعمـاق درونیـتر خورشـید، دانشـمندان مطمئن نیسـتند که اجـزا با همین سرعت حرکت می‌کنند یا وضعیت متفاوت است.

رفتری می‌گوید “ما چند ایـده خـوب در این زمینه داریم، اما هنوز هم این موضوع برایمان سوال برانگیز است”.

آیا خورشـید بـرای همیشه به چـرخش خـود ادامه خواهد داد؟ در نهـایت، حـدود 5 میلیـارد سـال بعـد، خورشـید سوخته و از هم فرو خواهد پاشید و به یک سـتاره کوچک سفید تبدیل می‌شـود. اما حـتی در آن زمـان هم رفـتری

فکر می‌کند این ســـتاره کوچک به چـــرخش خـــود ادامه خواهد داد هر چند با سرعتی متفاوت.

خلقت جن و فریب خوردن انسان از شیطان

به نام خداوند بخشنده و مهربان

[انسـان را خـدا از َصلصـال خشک مانند گل کـوزه گـران آفرید و جنیـان را از رخشـنده‌ی شـعله‌ی آتش خلق کـرد. الاای جن و انس کــدامین نعمتهــای خــدایتان را انکــار می‌کنید؟] الرحمن 14-16

[و همانا ما انســان را از گل و لای ســالخورده‌ی تغیــیر یافته خلق کردیم و طایفه‌ی دیوان را پیش از آن از آنش گدازنده خلق کرده بودیم.]حجر 26

اجنه نه از آتش بلکه از گرمــــای شــــعله‌ی آتش خلق شــده‌اند.بــرای همین وزن ندارند و موجــودات فــیزیکی نیستند.ما انسان‌ها بدن فــیزیکی سـخت داریم در حالیکه اجنه بدنی قابل انعطاف و سبک دارند.

اجنه بســیار پیشــتر از خلقت آدم خلق شــده بودند و شیطان که بسیار مقرب درگاه خدا بود هـزاران سـال را به عبـادت خـدا پرداخته بـود تا این‌که پس از سـرپیچی از فرمان خدا و سجده نکـردن بر آدم از آن‌جا بـرای همیشه طـرد شد.درد و رنجی که شـیطان از دور شـدن از دربـار خدا می‌کشید سبب حسادتش به آدم و حوا شد. چرا آن‌ها که تازه خلق شـده‌اند در بـاغ عـدن زنـدگی ابـدی دارند و لذت می‌برند در حالی که من پس از هزاران سال عبـادت و عشق و علاقه به خدا محکوم به جهنم هستم؟ حسـادت و غــرور ســبب شد که شــیطان همه‌چــیزش را از دست بدهد و در صــدد آن برآمد که آدم را نــیز از بهشــتی که خودش از آن محروم شده بود-بیرون بیاورد.

یادآور بـاش زمـانی را که به فرشـتگان فرمـودیم به آدم تعظیم کنید.همه اطــاعت کردند به جز ابلیس که از نــوع جن بود و از فرمان آفریـدگارش سـرپیچی کـرد...] کهف 50

[آن‌گـــاه شـــیطان آدم و حـــدا هر دو را فـــریب داد تا زشتیهای آنان پدیدار شود و به دروغ گفت:خدا شما را از این از درخت نهی کــرد بــرای این‌که مبــادا در بهشت دو پادشاه شوید یا عمر جاوید یابید.]اعراف20

[و چون فرشتگان را فرمان دادیم که بر آدم ســجده کنند همه سـجده کردند مگر شـیطان که ابا و تکـبر ورزید و از فرقه‌ی کافران گردند.] بقره 34

[شــیطان گفت که چــون تو مــرا گمــراه کــردی من نــیز بندگانت را از راه درست که آیین توست گمراه گــردانم.] اعراف 16

اما این‌ها همه در کتاب حق ازلی از پیش نوشته شده بود و زمانیکه خداوند به شـــیطان مهلت داد تا انســـان‌ها را فــریب دهد-این برنامه قــرار بــود که به بهــترین صــورت انجام شود...انسان نه تنها فـریب شـیطان را خـورد بلکه از هوای نفس خود نیز پیروی کرد و به سـبب نا فرمـانی به زمین آورده شد.جـــایی که باید دوره‌ای کوتـــاه را به صورت آموزشی و یادگیری بگذراند و چنانچه دروس خود را یاد گـرفت دوبـاره به جـایی که از آن آمـده برگـردد.در مقابل شیطان- انسان به سلاحهای فراوانی مجهز شــده است...هزاران هزار پیامبر و هـدایت کننـده با دسـتورات کامل از جـانب خـدا به انسـان یـاد آوری می‌کنند که باید روزی از این زمین خـارج شـود و نباید به آن دل ببنـدد...

یادآوری می‌کنند که خالق خود را بپرستند و دوباره فریب شیطان را نخورند.در این شـرایط کسـانی که جهنم را با اعمال خود می‌خرند به همان‌جا وارد می‌شـوند و سـتمی به آن‌ها نشده است.

[پس شـــیطان آدم و حـــوا را به لغـــزش افکند تا از آن درخت خوردند و بـدین عصـیان آنـان را از مقـام بـیرون آورد...

پس گفتیم از بهشت فرود آیید که بـرخی از شـما بـرخی را دشمنید و شما را تا روز مرگ زمین آرامگاهتان خواهد بود.]بقره 36

[گفتیم همه از بهشت فرود آیید تا آن‌گاه که از جانب من راهنمایی برای شما آید...]بقره 38

همزیستی انسان و جن؛

بر طبق قرآن و هم‌چنین تمام کتب باستانی ملل مختلف انســان و جن بــرای دوره‌ای طــولانی با هم همزیســتی داشتند به این معنی که یک‌دیگر را می‌دیدند و در بسیاری مـوارد ازدواجهـایی بین آن‌ها صـورت گـرفت که منجر به تولید نسلهای عجیب با ویژگیهای خاص شد.آثار این نــوع موجــودات دورگه‌ی جن و انس در اســطوره‌ها و متــون ژاپن - یونان - ایران - مصر - آمریکـای لاتین - اسـکاتلند و کشـــورهای اروپـــایی- چین به مـــیزان خیلی زیـــاد و هندوستان فوق‌العاده زیاد وجود دارد.سحر و جادو اولین بــار از عــالم غیب و توسط موجــوداتی از عــالم غیب به زمین راه یافت.اگر چه زمـان دقیق آن معلـوم نیست اما داســتان‌هاروت و مـــاروت بســیار اطلاعـــات با ارزشی می‌دهد.هاروت و مـاروت دو فرشـته بودند که به دسـتور

خداوند و بـرای دلایلی چـون آزمـایش انسـان‌ها به زمین آمدند و سحر و جادو به مردم آموختند.اما مسئله این بود که پیش از آمــوختن هر ســحری به آن انســان هشــدار می‌دادند که آن‌چه ما یاد می‌دهیم جادو و خطرنــاک است و اگر آن را یاد بگیری گناه است و این‌جادو کاربرد خــوب نـدارد و به جهنم می‌روی.بسـیاری از انسـان‌ها با وجـود این اخطارها ســحر و جــادو را یــاد گرفتند...بــرخی از اسـطوره‌ها می‌گویند که‌هـاروت و مـاروت هر کس را که جـادو را می‌آمـوخت می‌کشـتند و بر سر هویت‌هـاروت و ماروت هم بحثهای زیادی است.

[گـروهی از اهل کتـاب کتـاب خـدا را پشت سر انداختند گویی از آن چیزی نمی‌دانند

و پــیروی کردند ســخنانی را که دیو و شــیاطین در ملک سلیمان می‌خواندند و

هرگز سلیمان به خدا کافر نگشت

لیکن همه‌ی دیــوان کــافر شــدند و ســحر به مــردم می‌آموختند و آن‌چه را به دوفرشته‌ی‌هاروت و ماروت در بابل نازل شده یاد می‌دادند

و آن دو فرشـــته به هیچ کس چـــیزی نمی‌آموختند مگر آن‌که به او می‌گفتند که کار ما

فتنه و امتحان است مبادا که کافر شوی...] بقره 102

هزاران سال بعد از آن هم‌چنـان اجنه آن‌چه را که‌هـاروت و ماروت به زمین آورده بودند به انسان‌ها یاد می‌دادند و از آن برای اذیت و آزار استفاده می‌کردند زیرا اجنه مثل ما عمر نمی‌کنند و عمر متوسطشــان 5000 ســال و یا

بیشـتر است و بنـابراین در زمان‌هـاروت و مـاروت زنـده بودند و جادوها را حفظ کـــرده بودند. اما با این ال اجنه قدرت آزار بنده‌های خوب و صالح را نداشته و ندارند.

[... و دیوان به مردم چیزی که میان زن و شوهر جدائی افکند می‌آموختند

و زیان نمی‌رساندندبه کسی مگر این‌که خدا بخواهد

و چیزی می‌آموختند که به خلق زیـان می‌رسـانید و سـود نمی‌بخشید.]بقره 102

همزیســتی انســان و جن با تولد حضــرت محمد پایــان پــذیرفت به این شــکل که اجنه و انســان بر هم مــرئی نبودند و هم‌چـنین اجنه- بسـیاری از قدرتهای‌شـان را از دست دادند.

[و ما (جنیان) پیش از این در کمین شـنیدن اسـرار وحی می‌نشسـتیم اما اینک هر که اسـرار الهی سـخنی خواهد شنید تیر شهاب در کمین اوست.]9

به این صورت ورود به بسـیاری از بخشـهای آسـمان‌ها و ورود و خـــروج به بارگـــاه فرشـــتگان بر آن‌ها ممنـــوع شد.دیگر اجنه اجــازه نداشــتند به هر کجــای آســمان که خواســتند پــرواز کنند(منظــور آســمان آبی نیست.) و شـــنیدن ســـخنان فرشـــتگان و وحی بر آن‌ها ممنـــوع شد.همواره لشـکری از فرشـتگان با سـلاحهای آتشـین و بی‌نظیر خود در حـال نگهبـانی از اسـمانها هسـتند و هر جنی که وارد آن شود را با تیر و شهاب بیرون می‌رانند.

[و جنیان گفتند پیش از این ما به آسمان بر می‌شدیم اما حالا آن‌جا پر از فرشته‌ی نگهبان با قدرت و تیر و شـهاب آتشبار فراوان است.]8

[خدا بر شما شراره‌های آتش و مس گداخته فرود آورد تا هیچ نصرت و نجاتی نیابید] الرحمن35

دیوار بین انسان‌ها و جنیان؛

در اصـطلاح گفته می‌شـود که تولد حضـرت محمد سـبب جدا شدن جن و انس از هم شد.

اما واقعا چه اتفاقی افتاد؟

در اصل دیواره‌ای بین دو دنیای جن و انس کشیده شد.به عبارت علمی‌تر انسـان‌ها در بعد متفـاوتی از مـاده قـرار گرفتند.بعـدی که اجنه اجـازه‌ی داخل شـدن ندارند.به این ترتیب دوره‌ی همزیستی هزاران ساله به پایان رسـید که آنهم دلایل خاص خودش را دارد.

قدرت اجنه؛

اجنه دارای قـدرتهای فـراوانی هسـتند اما هر جن دارای قدرت خاصی است.مثلا برخی اجنه قدرتهایی مانند باد و رعد و برق را کنـترل می‌کنند.به این معـنی که می‌توانند از آن نیروها اسـتفاده کنند. همه‌ی اجنه قـدرت پـرواز کـردن ندارند و بیشـتر انـواع جن نـوع بی‌آزار و ضـعیف هستند.

اجنه هیچ‌وقت توانـایی آزار رسـاندن به نـوع انسـان را نداشـته‌اند زیـرا این بـرخلاف عـدالت الهی است و هیچ جـنی قـدرت آزار هیچ انسـانی را نـدارد مگر آن‌که آن

انسـان بسـیار ضـعیف النفس بـوده و خـودش خواسـتار ارتباط با اجنه باشد..که در مورد آن در بحث جادو صحبت کردیم.

[ای گــروه جن و انس اگر می‌توانید در اطــراف زمین و آسمان‌ها بر شوید و بیرون روید ولی هرگز خارج از ملک و سلطنت خدا نخواهید شد مگر به نافرمـانی (در بــرخی ترجمه‌ها آمده است؛ مگر به پادشاهی؛ که کهنی آن هنوز قطعا مشخص نشده است.)] الرحمن 33

برخی انسان‌ها بـرای به دست آوردن قـدرتهای بیشـتر و خارق العاده دست به دامن اجنه می‌شـوند. اجنه‌ای که در این راه به انســان کمک می‌کنند همیشه اجنه‌ی کــافر و گناهکار هستند.

این کاری بسیار بد و قبیح است اما انسان‌های زیــادی به آن دست می‌زنند که جایگاهشـــــان در آتش دوزخ خواهد بود.

[خداوند گوید شما هم در آن (جهنم) وارد شویدای گــروه جن و انس...]اعراف 38

[کافران در میان طوایف بسـیاری از جن و انس که پیش از این به کفر مردند هســتند که وعــده عــذاب بر آن‌ها حتمی است...]احقاف 18

با احضــار جن و انجــام مراسم جــادوگری و قربــانی و اعمــال کــثیف جنهــای بد به انســان کمک می‌کنند تا مثلا کسی را یا کسانی را طلسم کند و این کار انــرژی منفی و کینه‌ی بسیاری احتیاج دارد.

[و همانا مـردانی که از نـوع بشر به مـردانی از نـوع جن پنـاه می‌برند بر غـرور و جهل خـود سـخت می‌افزودند.]

از دیگر قدرتهای اجنه از گذشـته این بـوده است که پیـام وحی خدا را تغییر دهند! به این معـنی که وقـتی فرشـته وحی را برای هر پیـامبری می‌آورده است - شـیاطین که نمی‌خواستند انسان هدایت شود-پیام را تغیـیراتی داده و به گوش پیامبران می‌رسـاندند.پیـامبران اگر چه قدرتمند بوده‌اند اما قدرتشـــان فقط در شـــنیدن وحی خلاصه می‌شده است و علم غیب نداشته‌اند.

اما خداوند پیش از آن‌که پیـــام به پیـــامبر برسد آن را دوبـــاره به حـــالت اول بر می‌گردانـــده است و حیله‌ی شیاطین را خنثی می‌کرده است.

[و ما پیش از تو هیچ پیغمبری نفرستادیم جز آن‌که چـون آیـاتی بـرای هـدایت خلق تلاوت کـرد- شـیطان در آیـات الهی القاء دسیسه کرده آن‌گاه خدا آن‌چه شـیطان القـاء کـرده محو و نـابود می‌سـازد و آیـات خـود را محکم و استوار می‌گرداند...]حج 52

اما شـیاطین دست بـردار نیسـتند و هر وقت که کسی آیات قرآن را می‌خواند شـیاطین تلاش می‌کنند تا شک و تردید در دل خواننده ایجـاد کنند ...آن‌ها معـنی واژه‌هـای قـرآن را به چشم انسـان‌های ضـعیف و نا آگـاه عـوض می‌کنند و این آزمایشی است بـرای انسـان‌ها تا معلـوم شود که چقدر ایمان دارند و چقدر عقل دارند.

[تا خدا به آن القائات شیطانی کسانی را که دلهای‌شـان مبتلا مبتلا به مـــــرض کفر و قســـــاوت قلب است بیازماید...]حج 53

سلیمان نبی ؛

دوران پادشـــاهی ســـلیمان نـــبی یکی از عظیم‌تـــرین و بی‌نظـــیرترین دوران بشر روی کـــره زمین است.در این دوره تمـام موجـودات پادشـاهی او با یک‌دیگر در صـلح و صـــفا زنـــدگی می‌کردند و تمـــام اجنه‌ی بد و خطرنک به دست او به زنجیر کشیده شدند و برای او کارهـای خـارق العاده می‌کردند.

[و نیز بـرخی از دیـوان را مسـخر سـلیمان کـردیم که به دریا غواصی کنند و یا به کارهـــای دیگر در دســـتگاه او بپردازند و ما نگهبـان دیـوان بـرای حفظ ملک سـلیمان بودیم.]انبیاء 82

[...و ما هم دیو و شـیاطین مسـخر سـلیمان کـردیم که بناها می‌ساختند و از دریا جـواهرات می‌آوردند و دیگر از شیاطین را به دست او به غل و زنجـیر کشـیدیم.]ص 37 و 38

همانند این در دوران پادشـــاهی جمشـــید جم پادشـــاه اسطوره‌ای ایران باستان وجود دارد که در حقیقت بنـای سال نوی ایرانی را گذاشت.پس از آن‌که جمشید قدرتش سراسر زمین را فرا گرفت و همه‌ی مـردم در دوسـتی و خوشی زنـدگی می‌کردند - جمشـید تصـمیم گـرفت که آسـمان‌ها را تسـخیر کند و بـرای این منظـور تعـدادی از اجنه‌ای را که به بند کشیده بود به تخـتی بست و به آن‌ها امر کـرد که او را به آسـمان‌ها ببرند.جمشـید به آسـمان پرواز کرد. مردم از دیدن تخت پرنـده‌ی او که مثل آفتـاب می‌درخشـید آن روز را روز نو نامیدند و جشن نـوروز را به پا کردند.

پس از جمشید پادشاه دیگـری به نـام کی کـاووس چـنین کـاری را تکـرار می‌کند به این معـنی که قـدرت شکست دادن اجنه را داشــته است و در تمــام طــول شــاهنامه پهلوانــان ایــرانی را در حــال جنگ و کشــتن دیــوان بد می‌بینیم که مشهورترین آن‌ها همان رستم است.

در اسطوره‌های ژاپن و چین نیز قصه‌های همانندی وجود دارد از جمله دو رگه‌ای از انســان و جن به نــام اینو یاشا که با شمشیر اسرارآمیزش دیوان بد صفت را می‌کشد.

آیا جن زدگی حقیقت دارد؟

جن زدگی در گذشته هم بسـیار کم اتفـاق می‌افتـاده چه برسد به حالا. جن هیچ قدرتی بر انسان ندارد مگر این‌که انسان:

1-خودش را به جن پیشکش کند و از جن بخواهد که وارد بدنش شود.

2-بســـیار ضـــعیف النفس باشد و به راحـــتی فـــریب وسوسه‌های شیاطین را بخورد.

اما جن زدگی به آن شــکلی که انســان را کامل از خــود بی‌خــود کند و او را به تســخیر خــود در آورد اصلا وجــود ندارد و مـال فیلمهاست!هر لغزشی که انسـان می‌کند و منجر به گناه و آزار دیگران می‌شـود در نـتیجه‌ی یک نـوع جن زدگی از نـوع بسـیار خفیف است که به اختیـار خـود انسان انجام می‌شود و هیچ جنبه‌ی اجباری ندارد.

بسیاری از انواع پیچیده‌ی بیماری‌های روحی و روانی نیز به راحتی با جن زدگی اشـتباه می‌شـوند حـتی در دنیـای

مدرن امـروز و این تا حـدود زیـادی به تلقین و باورهـای شخص بستگی دارد.

اینــترنت و مــاهواره و تلویزیــون امــروزه با راه‌هــای فــراوانی که بــرای گنــاه کــردن پیش روی انســان‌ها می‌گذارند از هر جـنی خطرنـاک ترند. شـیاطین وسوسه گر فقط از نوع اجنه نیسـتند و باید مـراقب همه‌ی انـواع شیاطین بود. انسان‌هایی که معتاد به مواد مخـدر و الکل هستند به نوعی جن زده هستند زیـرا به طـور کامل روح و جسم خــود را به دیگــری ســپرده‌اند و قــادر به تفکر نیستند.

اجنه و پیامبر اسلام ؛

پس از تولد حضرت محمد اجنه به بشر نا مـرئی شـدند و خود حضرت هم قادر به دیدن آن‌ها نبود... به جز شاید در چند مورد که آن هم به اذن خدا بوده و حضـرت قـدرتی و دخالتی در آن نداشتند.

[بگو مــرا وحی کرده‌اند که گــروهی از جنیــان آیــاتی از قرآن را استماع کرده‌اند و پس از شنییدن گفته‌اند که ما از قرآن آیات عجیبی می‌شنویم.این قـرآن خلق را به راه خـیر هـدایت می‌کند بـدین سـبب ما به آن ایمـان آورده و هرگز به خدای خود مشرک نخواهیم شد] جن 2

در این آیه کــاملا واضح است که خــود حضــرت محمــدع آگاهی از این نداشته که گروهی از جنیان قرآن خوانــدن او را شنیده بودند و خداوند او را با وحی آگاه می‌کند.

[و چون آن بنده‌ی خاص بلند شد(برای نماز) جنیان گرد او ازدحام کردند و نزدیک بود که بر سر هم بریزند(روی هم بیفتند)]19

هم‌چنین در این آیه وقتی حضرت محمدع بر می‌خیزد تا نماز بخواند و یا در حال نماز خواندن بر می‌خیزد آگاهی ندارد که جنیان بر سر او ریخته‌اند تا نماز خواندنش را تماشا کنند..و خدا بعدا در این باره به او وحی می‌کند.

[به یادآور وقتی را که ما تنی چند از جنیان را متوجه تو گردانیدیم تا قرآن را بشنوند- چون نزد رسول رسیدند با هم گفتند گوش فرا دهید- چون قرائت قرآن تمام شد ایمان آوردند و به سوی قومشان برای تبلیغ و هدایت بازگشتند.گفتندای طایفه‌ی ما- ما آیات کتابی را شنیده ایم که پس از موسی نازل شده است.در حالی که کتب آسمانی انجیل و تورات را که در مقابل او بود تصدیق می‌کرد...]احقاف 29 و 30

در آیات بالا خداوند گروهی از جنیان را به سوی پیامبر متوجه می‌کند و آن‌ها صدای حضرت را در حال قرائت قرآن می‌شنوند و ایمان می‌آوردند اما هم‌چنان هیچ اثری از گفتگو بین آن‌ها و پیامبر نیست و پیامبر هم اختصاصا برای آن‌ها نمی‌خواند بلکه جنیان از نزدیک او رد می‌شوند و صدایش را می‌شنوند.

3 یا 4 داستان در مورد حضرت محمد ع گفته شده است که اقدام به جن گیری می‌کند اما هر 4 مورد جعلی و مورد تایید مراجع نیستند.زیرا هیچ اشاره‌ای از آن‌ها در قرآن نیامده است. مقایسه کردن حضرت محمد با حضرت عیسی از این نظر کاری بی‌دلیل است زیرا اصلا

رقابتی در میـان نیست که ما بخـواهیم حضـرت محمد را برنده اعلام کنیم و بگوییم کـدام پیـامبر برتر و مهمـتری هسـتند. مـاهیت حضـرت عیسی با حضـرت محمد کـاملا فرق دارد همانطور که آفرینش او فـرق دارد و معجـزات همه‌ی پیامبران هم با هم فرق دارند اما ماموریت همه‌ی آن‌ها یکی است. پس پیام مهمتر از پیام آورنده است.

ادیان جنیان ؛

جنیان ادیان و فرقه‌های متعددی دارند و بـرای خودشـان پیغمبر داشته‌اند ولی از پیامبران انسـان‌ها نـیز اسـتفاده کرده‌اند.بـــرخی از ادیـــان آن‌ها با انســـان‌ها یکی است و بـــرخی بر ما نا شـــناخته است اما به طـــور کلی به دو دسته‌ی مـومن و کـافر تقسـیم می‌شـوند.بـرخی از اجنه اســلام آوردند و بــرخی به دینهــای قبلی خــود ماندند و بسیاری کافر هستند.

[و محققـــاٌ بســـیاری از جن و انس را بـــرای جهنم واگذاردیم..]ّ اعراف 179

[و اجنه هم مانند شما آدمیان گروهی کافر شدند و گمان کردند که خدا احدی را در قیامت زنده نخواهد کرد.]7

از زبان اجنه در قرآن امده است:

[و همانا برخی از ما صالح و نیکوکار هسـتیم و بـرخی بر خلاف آن و اعمال ما هم بسـیار متفـرق و مختلف است. و ما چـــنین دانســـته ایم که هرگز بر قـــدرت خـــدا غلبه نتوانیم کرد و از محیط اقتدارش خارج نتوانیم شد.]11 و 12

[و ما چون به آیات گوش فرا دادیم بـرخی ایمـان آوردیم و برخی نیاوردیم و هر که به خدای خود ایمـان آورد دیگر از هیچ نترسید.] 13

[و از ما جنیان برخی مسلمان و برخی کافر و ستمکارند و آنــان که اســلام آوردند راســتی به راه رشد و ثــواب شتافتند.]14

چگونه از اجنه در امان باشیم ؛

نفس خود را قوی کنید با ایمان و عبادت و انجام اعمــال نیک و همیشه به یاد داشته باشید که شـما فقط موقـتی در این دنیا زندگی می‌کنید و حیات اصلی شـما در سـمت دیگر پـرده است.پس دل به چـیزی نبندید و فـریب فتنه‌ی پول و شهوت را نخورید.

[بگو خــدایا من از وسوسه شــیاطین به ســوی تو پنــاه می‌آورم]مومنون 97

[ای گـروه جن و انس به زودی به حسـاب شـما خـواهیم پرداخت.)الرحمن 31

[وپناه می‌برم به خدا از آن‌که شیاطین به مجلسن حضور یابن]ّ.مومنون 98

[بگو من پنــاه می‌جــویم به پروردگــارِ آدمیــان.پادشــاه آدمیـــان.الله یکتا.معبـــود آدمیـــان.از شـــرّ و وسوسه شیطان.أن شیطان که وسوسه و اندیشه بد افکند در دل مردمـان.چه آن شـیطان از جنس جن باشد و یا انسـان.] سوره ناس

سفر روح

متن زیر گزیده ایست از کتاب سفر روح نوشته‌ی دکتر مایکل نیوتن. از دیدگاه دکتر نیوتن بهترین و قابل اعتمادترین راه برای دریافت اسرار دنیای روح ’مبداء و مقصد آن ’ روش هپنوتیزم کردن افراد است او با این روش سوژه‌هایخود را از طریق فعال کردن ذهن ابر آگاه آن‌ها به زندگی قبلی (قابل ذکر استدر مقدمه کتاب بیان شده که محتویات این کتاب به معنی تایید نظریه‌ی تناسخنیست) برده و آن‌ها را در لحظه‌ی مرگ و رجعت به برزخ قرار میدهد. به گفتهی نویسنده:» این کتاب گزارش صادقانه ایست درباره‌ی دنیای ارواح ’ در طیآن مجموعه‌ای از سر گذشت‌های واقعی مطرح می‌شود که با ذکر جزئیات نشان می‌دهند پس از پایان زندگی خاکی بر ما چه می‌گذرد. شما به فراسوی آن دهلیزراهنمایی شده و به درون دنیای ارواح وارد می‌شوید ’ تا دریابید پس از مرگبر آن‌ها چه می‌گذرد و چه مراحلی را طی می‌کنند تا در نهایت دوباره برایزندگی دیگری به کره‌ی خاکی بازگردند. «

صحنه‌ی گزارش این سوژه از آن‌جاآغاز می‌شود که در صفحات جنوبی آمریکا گردن خانم» سالی» از فاصله اینزدیک مورد اصابت قرار می‌گیرد.

- دکتر نیوتن: آیا از اصابت نیزه به گردن احساس درد زیادی می‌کنی؟

سوژه: بله ... نوک تیز نیزه گردنم را پاره کرده است ... من دارم می‌میرم. (سوژه در حالی که دستش را روی گردنش گرفته زیر لب با خودش چیزی می‌گوید)من دارم

خفه می‌شوم ... خون دارد از گردنم سرازیر می‌شـود ... درد... بدجوری است ... دارم می‌مـیرم ... به هر حـال هر چه بود تمام شد.

*روح‌ها اغلب در لحظـــات قبل از مـــرگ واقعی و به هنگـامی که جسم آن‌ها درد و رنجمی بـرد جسم میزبـان خود را ترک می‌کنند. چه کسی می‌تواند آن‌ها را سرزنش کند؟ بعد از این که سوژه آرامش خـود را به دست آورد ’ او را از مر حله نیمهآگاه به حـالت ابر آگـاه می‌رسـانم تا بتواند به ذکر خاطرات زندگی‌اش به صورتروح بپردازد.

- د: خوب سالی حالا که قبول کرده‌ای به دست این سرخ پوست‌ها کشـته شـده‌ای ’ آیا می‌تـوانی احسـاس زمـان مردنت را به دقت شرح دهی؟

- س: چیزی ... مثل نوعی نیرو ... مرا به بیرون جسـمم هول می‌دهد.

- د: به بیرون هل می‌دهد؟ بیرون یعنی کجا؟

- س: من از بالای سرم پرتاب می‌شوم.

- د: چه چیزی از بالای سرت پرتاب می‌شود؟

- س: خوب ... خودم.

- د: شـرح بـده که خـودم یعـنی چه. چـیزی که تو آن را «خودم» می‌نامی و از سرت پرتـاب می‌شـود چه شـکلی دارد؟

- س: (تامل) مثل ... یک نقطه نـورانی ... که روشـنایی از آن ساطع می‌شود.

- د: تو چطور نور ساطع می‌کنی؟

- س: از ... انرژیم. من سفید و شفاف هستم ... روحم است.

- د: این نور انرژی بعد از آن‌که جسمت را ترک می‌کند به همان شکل است؟

- س: به نظر می‌رسد هم زمان با حرکت من به اطراف ’ نور بیشتر می‌شود.

- د: اگر نور تو رشد می‌کند ’ حالا به چه شکل هستی؟

- س: یک ... ریشه ... باریک مثل کاه ... که معلق و آویزان است.

- د: این جریان حرکت به بیرون جسم برایت چه احساسی دارد؟

- س: خوب مثل این که من را از پوستم جدا می‌کنند ... مثل این که پوست یک موز را می‌کنند. من در یک حرکت جسمم را از دست می‌دهم.

- د: آیا احساس ناجور و نا پسندی داری؟

-س: نه! ... چقدر عالی است که تا این حد آزادی دارم و دیگر زجر و دردی درکار نیست. ولی من ... سرگردان هستم. انتظار داشتم که بمیرم (صدای سوژهحالت تاسف به خود می‌گیرد ولی من می‌خواهم که ذهن او یک دقیقه‌ی دیگر رویروح او متمرکز باشد نه این که درگیر وضع جسمش روی کره خاکی بشود.)

-د: سالی ’ من میفهمم که تو الان از این که به صورت روح باشی کمی احساسغربت می‌کنی. این حالت با توجه به وضعی که اکنون برایت پیش آمده کاملاطبیعی است. حالا به سوالات گوش کن و به آن‌ها پاسخ بده. تو گفتی که درحالت شناور هستی. آیا بلافاصله بعد از مرگ جسمت می‌توانی به راحتی به اینطرف و آن طرف حرکت کنی؟

- س: عجیب است ... من در میان زمین وهوا معلق هستم ’ هوایی که واقعاً هوا نیست ... محدودیتی نیست ... نیرویجاذبه نیست ... من در حالت بی‌وزنی هست.

- د: منظورت این است که در خلاء هستی؟

-س: بله ’ هیچ چیز در اطراف من مادّیت فشرده ندارد. هیچ سد یا مانعی نیستکه من با آن برخورد کنم ... من در حالت غیر مادی حرکت می‌کنم.

- د: آیا می‌توانی حرکات خودت را کنترل کنی و به هر جهتی که می‌خواهی بروی؟

- س: بله تا حدودی می‌توانم ... ولی دارم ... به طرف یک روشنایی سفید رنگ می‌روم ... چقدر روشن است!

- د: آیا شدت سفیدی در همه جا یکسان است؟

-س: هر چه جلوتر را می‌بینم نورانی‌تر است ... در جهت بدنم سفیدی کدرتر وتاریک‌تر است ... خاکستری است (سوژه شروع به گریه می‌کند) بدن بیچارهام ... من هنوز حاضر نیستم این‌جا را ترک کنم (سوژه روی صندلی خود را بهعقب می‌کشد مثل این که بخواهد در مقابل چیزی مقاومت کند.)

- د: به من بگو آیا نـیرویی که سـبب شد تو به هنگـام مردن از بالای سرت بیرونبیـایی ’ هنـوز تو را به طـرفی می‌کشد یا نه؟ آیا تو می‌توانی آن نیرو رامتوقف کنی؟

- س: وقـتی از جسـمم آزاد شـدم آن نـیرو کـاهش یافت.حالا احساس می‌کنم نـیرویی من را هـول میدهد و می‌خواهد به من بفهماند کهباید از جسـمم دور شـوم ... من هنـوز نمی‌خـواهم بـروم ... ولی چـیزی می‌خواهدکه من زود بروم.

- د: می‌فهمم سـالی ’ ولی حـدس می‌زنم تو داریـدرک می‌کنی می‌کنی که نوعی کنترل داری. این چـیزی که تو را هول می‌دهد راچطور تشریح می‌کنی؟

- س: یک ... نـوعی نـیروی ... مغناطیسی ... ولی ... می‌خواهم کمی بیشتر صبر کنم و بمانم.

- د: آیا روح تو می‌تواند تا هر زمـانی که بخـواهی در مقابل این حس کشش ’ مقاومت کند؟

-س: بله می‌تـوانم اگر واقعـاً بخـواهم بمـانم. (سـوژه شـروع به گریه می‌کند)کـاری که آن وحشی‌های خـون خوار با بدنم کردند وحشـتناک است. لبـاس زیبـای آبیـام آغشته به خـون شـده ... شـوهرم ویل از یک طـرف مـرا گرفته و از طـرف دیگرهمـراه دوسـتانمان دارد بر علیه سرخ پوستان می‌جنگد.

- د: سالی بلا فاصله بعد از حمله سرخ پوستان شوهرت چه می‌کند؟

-س: او مجـــروح نشـــده ... ولی ... او دارد بـــرایم گریه می‌کند ... اما هیچکـاری قـادر نیست بـرایم انجـام دهد ’ ولی به نظر می‌رسد هنوز این موضوع رانفهمیده.

- د: تو در این لحظه چه می‌کنی؟

- س: منبالای سر شوهرم هستم. می‌خواهم او را تسلی بدهم. می‌خـواهم بتواند احساسـکند که عشق من واقعـاً پایـان نیافته ... می‌خـواهم بداند او مـرا بـرای همیشـهاز دست نداده و من دوباره او را خواهم دید.

- د: آیا او پیامهای تو را دریافت می‌کند؟

-س: غم و انـدوه خیلی زیـاد است ’ ولی او ... روح مـرا احســـاس می‌کند...دوســـتانمان دورش را گرفته‌اند ... و آن‌ها بـالاخره ما را از هم جـدا می‌کنند. آن‌ها می‌خواهند که کاروان را دوباره سر و صورتی بدهند و حرکت کنند.

- د: حالا روح تو در چه حال است؟

- س: من هنوز دارم در مقابل آن نیروی کشش مقاومت می‌کنم ... می‌خواهم هنوز بمانم.

- د: چرا؟

-س: می‌دانم که جســـمم مـــرده است ... ولی هنـــوز نمی‌خواهم شوهرم ویل را ترککنم و ... می‌خواهم شاهد باشم که آن‌ها بدنم را دفن می‌کنند.

- د: آیا هیچ عنصر روحی دیگری را در اطراف می‌بینی؟

-س: آن‌ها نزدیک هستند ... به زودی آن‌ها را خـواهم دید ... من عشق و محبتآن‌ها را حس می‌کنم همـــانطور که

می‌خواهم ویل عشق مرا حس کند. آن‌ها منتظرهستند تا من آماده‌ی رفتن شوم.

- د: با گذشت زمان آیا می‌توانی ویل را تسکین دهی و آرام کنی؟

- س: سعی می‌کنم درون ذهنش راه یابم.

- د: آیا در این کار موفق هم می‌شوی؟

- س: فکر می‌کنم ... کمی او مرا احساس می‌کند ... او تشخیص می‌دهد ... عشق را.

- د: خوب سالی حالا می‌خواهیم دوباره در زمان به جلو برویم. آیا همسفرهایت را هنگام دفن بدنت می‌بینی؟

-س: (صدا اعتماد بیشتری دارد) بله ’ آن‌ها بدن مرا دفن کردند ... حالاوقتش رسیده که من بروم ... آن روح‌ها منتظر من هستند ... من دارم حرکتمی‌کنم ... به طرف نوری روشن‌تر ...

گزارش فوق از مردی گرفته شدهبود که در زندگی قبلی خود زنی به نام سالی بوده و به هنگام مسافرت درکاروانی توسط سرخ پوستان کیووا کشته شده. این مرد در هنگام تهیه‌ی گزارشمتجاوز از شصت سال سن داشته.

علی رغم باورهای بعضی از مردم ’ روحها غالبا علاقه‌ی زیادی به آن‌چه بعد از مرگ برای جسمشان رخ می‌دهد ندارند. این به دلیل بی‌اعتنایی نسبت به سرنوشت شخصی خود و یا عدم علاقه بهاطرافیان نمی‌باشد بلکه بدان جهت است که مرحله بعد از زندگی در جسم

راتـــرجیح می‌دهند. آن‌ها علاقه دارند با عجله به ســـوی زیبایی‌هـــای دنیـــای ارواحبشـــتابند. اما بعضی از روح‌ها می‌خواهند تا چند روز به مقیاس زمیـنی ’معمـولا تا پس از تشییع جنازه خود در محلی که جسمشـان مـرده بـاقی بمانند.ظـــاهرا مقیـــاس زمـــانی بـــرای ارواح دگرگـــون می‌شود و چند روز زمینی برای آن‌هابیشتر از چند دقیقه به حســـاب نیاید. اکـــراه و تعلل در رفتن بـــرای روح انگیزههـای متفـاوتی دارد. بـرای مثـال کسی که به قتل رســـیده یا دفعتا و غـــیر منتظرهـــدر اثر یک ســـانحه یا تصـادف کشـته شـده نمی‌خواهد بلافاصـله بـرود. من به اینتیجه رســـیدم که در این گونه مـــوارد روح حـــالت سـردرگمی و نـاراحتی دارد. اینحـالت سـرگردانی روح و عـدم رغبتش به رفتن به خصـوص بـرای افـرادی که در جوانیمی میرند نیز صادق است.

برای یک روح متوسط جدا شـدن ناگهـانی از بـدن ’حـتی گاهی پس از یک بیماری دراز مدت ’ تکان دهنـده است و سبب می‌شود که درلحظه‌ی مـرگ از رفتن اکـراه داشـته باشد. ضمنا برای روح‌ها مراسم تدفین که معمـولا سه تا پنج روز طول می‌کشد جنبه‌ی سـمبلیک دارد. روح واقعـاً درمورد چگونگی دفن شدنش کنجکاوی زیادی ندارد چون عواطف و احساسات در دنیـایروحی با آن‌چه ما در زمین تجربه می‌کـنیم تفـاوت دارد. علی رغم این موضـوعبرای من ثـابت شـده که بـرای روح ’ احـترامی که دوسـتان و بازمانـــدگان برایخـــاطره و جسد آن‌ها قائل می‌شـــوند خوشایند است.

همانطور که دیدیم دلیلاصلی که به خـاطر آن بسـیاری از ارواح نمی‌خواهند بلافاصـله مکـان فـیزیکی خـودرا تـرک

کنند این است که آن‌ها مایلند قبل از رفتن به دنیـــــای ارواح ذهناموجبـات تسـلی و آرامش بازمانـدگان خـود را فراهم آورند. آن‌هایی که میمیرندناراحتی مرگ خودشان برایشان آزار دهنده نیست چـون می‌دانند آن‌هـایی را که برروی کره‌ی خاکی باقی گذاشته‌اند را دوبـاره در دنیـای ارواح ملاقــات می‌کننــداما اغلب کســانی که در مراسم تــدفین و تشــییع عــزاداری می‌کنند احســاس می‌کنندکه عزیزی را برای همیشه از دست داده‌اند.

بین الطلوعین عالم

بسم الله الرحمن الرحیم

{وَقُلْ رَبِّ أَدْخِلْنِی مُـدْخَلَ صِـدْقٍ وَأَخْـرِجْنِی مُخْـرَجَ صِـدْقٍ وَاجْعَلْ لِی مِنْ لَدُنْکَ سُلْطَانًا نَصِیرًا}

همه‌چـیز در برابر نـور خورشـید ظـاهر می‌شـود. چـون خورشید طلوع نماید و ظاهر شود. سـتارگان و مـاه دیگر دیـده نمی‌شـوند. (گـاه پیش می‌آید که در سـاعات اولیه طلوع آفتاب عالمتاب ماه مدت کوتاهی در آسمان ظـاهر است و سپس از نظر ناپدید شود).

در اسـاطیر مصر می‌خـوانیم که چـون رع (خورشـید) به آسمان رفت. دور به تحوت (ایـزد مـاه و عطـارد) رسـید. دوره‌ای که رع و سـایر ایـزدان اعم از منفی و مثبتشـان بر روی زمین مـادی ما زنـدگی می‌کردند. عصر طلایی یا زرین شناخته می‌شود.

پس از این دوره هر چند ارتبـاط ایـزدان با انسـان‌ها و پرستندگانشان قطع نشد. اما دیگر کامل به صورت مادی بر روی زمین مـادی ما زنـدگی نمی‌نمودند. زیـرا بین عالمشان با زمین مادی ما مرزی کشـیده شد. ما بر طبق این تفسیر در دوره شب عالم هستیم.

در نظر مغان شـیعه این عـالم به دو بـازهٔ دوازده هـزاره یی تقسیم می‌شود. که در واقع چون دوازده هزاره شب عالم به پایان رسد. دوازده هزاره روز عـالم هم زمـان با عصر ظهور حضرت صاحب الامر عجل اللّه شـروع خواهد شد.

به عبـارتی دیگر عصر زرین در اسـاطیر هنگـامی بـود که زمین مادی ما دورهٔ روز خود را سپری می‌نمود. و سپس وارد دوره شب شد. خلقت حضرت آدم صفی اللّه نـیز در دوران شب عالم و حکومت قمر رخ داد.

بر طبق تفسـیر این بزرگـان زمـان تولد حضـرت رسـول اکــرم الله صــلوات الله علیه معــادل طلــوع فجر اول و معادل هنگـام اذان صـبح بـود که جهـان بشـری وارد بین الطلوعین خود شد. و اکنون ما در دقایق پایـانی این بین الطلوعین می‌باشیم تا خورشید عالمتاب برای اولین بـار در تاریخ بشریت ظهور نماید.

بر طبق نظر پیران متاخر ذهـبی ولایت ائمه هـدی ولایت شمسی است. و ولایت اولیـای الله قمـری است. چنانچه قمر بر طبق نظر نجوم بطلمیوسی و نجوم جدید نـورش را از شمس می‌گیرد. اولیای الله هم نور ولایتشـان را از مشـکات ولایت شمسی چهـارده معصـوم می‌گیرند. و در واقع متجلی کننده آن نور می‌باشند.

علی‌ای حــال هیچ گــاه در تــاریخ بشــریت شــمس ولایت معصومین ظهور ننمـوده است. درست است که حضـرات معصـــومین یکی پس از دیگـــری پا به عرصه هســـتی گذاشتند. اما شمس ولایتشان ظهور ننمود. زیرا دوره‌ای که زندگی می‌نمودند. دوره بین الطلـوعین عـالم بـود. و آخرین بازمانـده و وارث این خانـدان یعـنی حضـرت بقیه الله عجل اللّه هستند که ظهور شمس ولایتشان با پایـان دوره شب عالم و ورود جهـان بشـری به دوره روز عـالم محقق خواهد شد.

بنابراین هر آن‌چه که در باطن اجداد طاهرین بزرگوارش پنهـان ماند و مجلای ظهـور پیـدا ننمـود. توسط حضـرت ظاهر خواهد شد. ماموریتی که هیچ نبی و ولی‌ای موفق به اجــرایش نشد توسط حضــرتش بــروز و ظهــور پیــدا خواهد نمود.

شاید بدین خاطر باشد که همه حضرات معصومین ســخن از این آخرین بازمانده خاندان نبـوت و امـامت می‌نمودند و شیعیانشـــان را به درک حضـــرتش و دوران ظهـــورش می‌خواندند.

{هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الــدِّينِ كُلِّهِ وَلَــوْ كَــرِهَ الْمُشْــرِكُونَ 9=اوست کسی که فرستاده خود را با هدایت و آیین درست روانه کـرد تا آن را بر هر چه دین است فــائق گرداند هر چند مشــرکان را ناخوش آید (آیه 9 سوره صف)}

مسـلم است که از دوران زنـدگی حضـرت رسـول اکـرم صـلوات الله علیه تا به این لحظه اسـلام بر تمـام ادیـان غلبه ننموده است.

گفته شد که در دوره شب عـالم هسـتیم. در هنگـام شب ریاست با قمر است. اســلام بر طبق نظر مغــان شــیعه قمر است با شـــراکت زهـــره (منجمین دوره اســـلامی جملگی کــوکب اســلام را زهــره می‌دانند. که از نظر ما نادرست است. قمر در کنــار زهــره اســلام است) ســایر ادیان نیز هر کدام کوکبی اختصاصی در دوران شب عالم دارند. من بـــاب مثـــال یهـــود کوکبشـــان زحل است و مسیحیان مشتری و زرتشتیان نـیز هـورمزد (مشـتری) و قس علی هذا ...

طبیعی است که هر چند که قمر (اسلام) در آسـمان شب درخشش بیشتری دارد. و چـون هنگـام ظهـور اسـلام ما وارد بین الطلـوعین عـالم شـدیم. قمر و زهـره در بین الطلـــوعین بیشـــترین درخشش را دارند. و تقریبـــاً هر چقدر به دقایق پایانی این بین الطلـوعین نزدیک شـویم. و هوا روشن‌تر شود. کواکب دیگر آسمان شب با سـختی بیشتری قابل رصد هسـتند. یعـنی ادیـان دیگر نـور تجلی کمتری دارند.

اما ما چـون وارد دوره روز عـالم شـویم و شـمس ولایت حضرت حجت عجل الله طلوع نماید. نور تمام کواکب جز زهره و قمر در اوایل این طلوع منهـدم می‌شـود. و پس از دقایقی قمر و زهره نـیز ناپدید می‌شـوند. شـمس آن حقیقت و مخ واقعی اســلام است. قمر نــور شــمس را متجلی می‌نمــود. پس در واقع نــورش از خــود اصــالت نداشت. و با وجود منعکس نمودن نور شـمس اما نـورش (نـور قمر) متفـاوت از نـور شـمس در نظر است. تمـام آن‌چه که فقیهان و متکلمین و حکیمان و عارفـان جهـان اسلام تا کنون از اسلام نمایانده‌اند. معارف اسلام قمری است نه شمسی!

البته گاه در بین تفاسـیر و آرای این بزرگـان شـمه‌ای از اسلام شمسی یافت می‌شود.

فهم کتاب آسـمانی قـرآن و معـارف اسـلامی و معـارف علمی در دوران حضرتش بسیار متفـاوت از آن‌چه خواهد بود که دانشمندان رشـته‌های گونـاگون اسـلامی و علمی بـــدان دست یافته‌اند. اســـلام دوران حضـــرتش شمسی است نه قمــری. شــاید یک دلیلی که در بعضی احــادیث

داریم که حضرتش گویی به دین جدیـدی دعـوت می‌نماید همین اسلام شمسی باشد.

از سوی دیگر در حـدیث داریم که حضـرتش بـرای احیـای دین جد بزرگـــوارش ظهـــور می‌نماید. این دو ســـری از احـــادیث قابل جمع شـــدن است. زیـــرا احکـــام اســـلامی قرآنی هم اکنون نیز به کنـار گذاشـته شـده است. و این احکـــام احیا خواهد شد. ضـــمن این‌که با ظهـــور اســـلام شمسی اســـــلام حقیقی احیا می‌شـــــود. و پاسخ‌های منکرین پـیروان دانش بشـری و علم گـرا به تمـامی داده خواهد شد. بنابراین اسـلام احیا خواهد شد. اما اسـلامی از جنسی شمسی نه قمری.

و در عالم اسلام جز اهل ظاهر و متعصبینی که با اسلام قمری آن‌چنـان خو گرفته‌اند که نمی‌توانند نـور خورشـید را ببینند کسی منکر حضـرتش پس از پـیروزی بر دجـال لعین (ماشیح داود) نخواهد شد.

در بعضی احـــادیث داریم که حضـــرتش هر کسی را که ایمان نیاورد از دم تیغ می‌گذراند. چرا نگذراند ؟؟؟!!!

هر کسی که پس از طلـــوع شـــمس ولایت حضـــرت و پـیروزی حضـرت بر دجـال لعین و اعلام حکـومت جهـانی حضـــرتش. در روز روشن منکر روز و خورشـــید شـــود و سـخن از زحل و مشـتری و قمر و زهـره نماید. در واقع حق را چـون آفتـاب روشن در برابر خـویش ببیند و حجت بر وی تمام شود اما باز جحود نماید و منکر شـود. چـنین کسانی باید از صفحه روزگار محو شوند. که اگر نشـوند. ماموریت حضرت یعنی برقراری حکومت نور در سرتاسر عالم شکست خواهد خورد.

تنها خفاش صفتانی که آن‌چنان در غـار تاریک نفسشـان با تاریکی انس گرفته‌اند حضـرتش را پس از اتمـام حجت منکر خواهند شد. چنین خفاش صفتانی در جهان بشــری زنده نباشند بهتر است.

نکته: شــیخ اکــبر محمد محی الــدین ابن عــربی نــیز در فتوحات مکیه بیشترین حجم منکرین حضــرت حجت را در جهان اسلام مفتیان و فقیهان پیرو قیـاس در فقه (فقه اهل ســنت) و پــیروان این مفتیــان و فقیهــان می‌داند. می‌توان با شرایط امروز درک نمـود که پـیروان اسـلامی از جنس ســلفی گــرایی و جمــود بیش از حد بر ظــواهر نمی‌توانند پــیرو حضــرتش باشــند. و در برابر حضــرتش خواهند ایستاد.

اما خــروج ماشــیح داود لعین (دجــال) با این تفســیر به مانند خورشید گرفتگی است یا به مثابه طوفـان طهـران در سال 1393 که چون شمس ولایت حضرت ظهور نماید موقتا فضـای جو آسـمان آنقـدر تاریک شـود که دوبـاره موقتا حــالت شب پدید آید. منتهی این بــار شــبی بــدون ستارگان و قمر (بدون انوار هدایت ادیان) و پس از غلبه حضرتش با یاری حضرت عیسی بن مریم علیه السلام بر ماشـــیح داود دجـــال لعین لعنت الله علیه این ظلمت به کنــار خواهد رفت. و شــمس ولایت ظهــوری قدرتمنــدتر خواهد داشت.

نکته 1:ـ گفته شد که اسـلام چــون قمر است. هم‌چــنین گفته شد که در دوازده هزاره شب عالم ســلطنت با قمر بود. و اسلام قمری. از آن‌جایی که دین تمام انبیا اسـلام بوده است. منتهی این اسـلام در هر دوره‌ای به اقتضـای آن دوران تفاوت‌هـایی با احکـام قـرآنی و اسـلام فعلی

داشته است. بنابراین در هر دوره‌ای اسلام کـوکبش قمر بـوده است. در دوران حضـرت ابـراهیم خلیل الله کـوکب دین حضــرتش قمر بــود. در دوران حضــرت موسی کلیم الله کوکب دین حضرتش قمر بـود. چـون هر دین جدیـدی می‌آمده کوکب وی قمر بوده و پیروان دین قــدیمی‌تر که به دین جدید ایمان نمی‌آوردند. کـوکب دینشـان یکی دیگر از کواکب آسمان شب می‌شد.

نکته2:ـ پیشــتر گفته شد که جنیــان در مکان‌هــای تاریک زندگی می‌نمایند زیرا در برابر فوتون‌هـای نـور خورشـید دیده می‌شـوند. با ورود جهـان به دوره روز خـویش اکـثر قریب به اتفاق موجـودات و عـوالم مانند عصر زرین بـار دیگر مرئی خواهند شد.

نکته 3: در بین الطلوعین اندکی پیش از طلوع خورشید، هــوا کــاملا روشن می‌شــود. اما هنــوز خورشــید طلــوع ننموده است. چه بسا اندکی پیش از ظهور حضرت حجت عجل الله فرومایگان مرئی شوند و هنوز حضـرت ظهـور نکرده باشند.

بعد روحانی انسان

سوره الحجر- آیه 29

" فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِى فَقَعُواْ لَهُ سَاجِدِينَ "، حجر/15/ 29

ترجمه: پس وقتی آن را درست کردم و از روح خود در آن دمیدم، پیش او به سجده درافتید.

کلمات اصلی

سَوَّيْتُهُ: تسویه یک چیز به معنی آن را معتدل و برابر نمودن است (راغب اصفهانی،ص 440)

نفخ: از ن- ف- خ به معنی دمیدن (همو،ص 816)

بیان اعجازمطرح شده

از این آیه استنباط می‌شود که انسان دارای دو بعد جسمانی و روحانی است که امروزه علم طب نیز بدان رسیده و اقرار دارد. به این معنا که بعد جسمانی انسان که متشکل از سلول‌ها و نسوج بدن است، به مرور زمان با سلول‌های جدید جایگزین می‌شود و در واقع دائماً در حال تغییر است. در حالی که بُعد ثابت و غیر قابل تغییر آدمی همان روح یا بُعد غیر جسمانی اوست.

از مهم‌ترین مباحثی که در آفرینش انسان مطرح می‌شود، ابعاد وجودی انسان است. چرا که انسان شناسی با رهیافت دینی، بدون توجه به این مهم بی‌معنی خواهد بود و از طرفی، نگاه اندیشمندان اسلامی نیز نسبت به آفرینش انسان بیشترناظر به همین بحث است.

افـزون بر این، آفـرینش انسـان در بینش قـرآن زمـانی کامل و نهایی است که افزون بر بُعد جسمانی، واجد بُعد روحـــانی خـــویش نـــیز شـــده باشـــد؛ آن‌جا که قـــرآن می‌فرماید: "فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِی فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِين".

در حقیقت آیه شریفه به این نکته اشاره دارد که انســان دارای آفــرینش جســمانی و روحــانی اســت، به عبــارت دیگر، او موجودی مرکب و دو بُعدی است.

مطهـری برآنست که در مـرکب بـودن شخصـیت انسـان تردیـدی وجـود نـدارد و همه به نحـوی بر این امر صـحه گذاشته و دو بعدی بودن وجود انسـان را قبـول دارند. او می‌گوید:

«این مطلب را که انسان یک شخصیت مرکب دارد، ادیان و فلسـفه‌ها تأیید کرده‌انـد، علمـاء و روان‌شـناس‌ها تأیید کرده‌اند و یک مطلــبی است که قابل بحث نیست. یعــنی قابل تردید نیست که انسان یک شخصـیت مـرکب اسـت، یک موجود مرکب است».

وی در راستای اثبات آفـرینش انسـان به عنـوان موجـود مرکب و واجد بُعد جسمانی و روحانی، به آیه 29 سـوره حجر نـــیز اســـتنادکرده است (مطهـــری، گفتارهـــای معنوی،ص 33).

تصور روانشناسان از انسان (بدن، فکر، روح و روان)

هم چنین در ذیل آیه «وَإِذْ قَـالَ رَبُّکَ لِلْمَلائِکَـةِ إِنِّی جَاعِـلٌ فِی الأَرْضِ خَلِيفَــةً قَــالُوا أَتَجْعَــلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِــدُ فِيهَا وَيَسْفِکُ الدِّمَاءَ» (بقره/2/ـ 30)ـ که در ضمن آن اعـتراض

ملائکه نسـبت به سـجده بر آدم به عنـوان موجـود شر محض و خـون ریز مطـرح شـده و بیـانگر بُعد جسـمانی اوست، برای تبیین بُعد روحانی انسان، می‌آورد:

«خداوند ملائکه را [پس از توصـیف انسـان به خـونریزی] تخطئه نکـرد و نگفت که دروغ می‌گویید. بلکه فرمـود" ورای آن‌چه شما می‌دانید، من چیزها می‌دانم". شـما یک طرف سکه را خوانده‌اید. شما عارف به حقیقت موجودی که من می‌خـواهم بیـافرینم نیسـتید و حد شـما کمـتر از آنست که او را بشناسـید، او برتر و بـالاتر است» (مطهری، آشنایی با قرآن، 2/106-107).

به هرصورت، در جهان امروز اصل مسئله دو بعدی بودن انسان مورد قبول بسیاری از دانشمندان است.

آیات مرتبط

در سوره ص آیه 72 این آیه عیناً تکرار شده است:

"إِذْ قَالَ رَبُّکَ لِلْمَلَائِکَـةِ إِنِّی خَـالِقٌ بَشَـرًا مِّن طِینٍ ● فَـإِذَا سَـوَّیْتُهُ وَنَفَخْتُ فِیـهِ مِن رُّوحِی فَقَعُـوا لَـهُ سَـاجِدِینَ ● فَسَجَدَ الْمَلَائِکَةُ کُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ ● إِلَّا إِبْلِیسَ اسْتَکْبَرَ وَکَـانَ مِنَ الْکَافِرِینَ"،ص/38/71-74

آن‌گاه که پروردگارت به فرشتگان گفت من بشـری را از گل خواهم آفرید● پس چون او را [کاملا] درست کردم و از روح خویش در آن دمیدم سجده‌کنان برای او [به خاک] بیفتید● پس همه فرشـتگان یکسـره سـجده کردند● مگر ابلیس [که] تکبر نمود و از کافران شد.

"وَ یَسْـئَلُونَکَ عَنِ الـرُّوحِ قُـلِ الـرُّوحُ مِنْ أَمْـرِ رَبِّی وَ ما أُوتیتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلاَّ قَلیلاً "، اسراء/ 17/85

و در بـــاره روح از تو می‌پرســـند بگو روح از فرمـــان پروردگـــاو من است و به شــما از دانش جز انــدکی داده نشده است.

جمع بندی

با توجه به آیه 29 سـوره حجـر، روح منسـوب به خـدا در انسان دمیده شده است. اما آیا انسان جسدی بــود که در آن روح دمیــده شد و زنــده گردید و یا مــراد از نفخ روح، اعطــاء تفکّر و اختیــار به او بــود که با آن، لیــاقت یــافت خلیفة الهی گـــردد؟ روشن است که نفخ روح، دمیـــدن معنوی و نفخ ویــژه‌ای است. از این رو، قــرآن مجید پس از اشاره به ســاخته شــدن جســم، پیوســتن روح را به آن بیان می‌کند.

انسان‌ها از زمان‌هــای گذشــته علاقه خــود را به شــناخت ویژگی‌هــای روحی افــراد نشــان داده‌اند و همیشه در پی کشف ناشناخته‌ها بوده اند(Bremmer, 1987)ـ تاکنون مطالعات بسیاری در شناخت ویژگی‌های روحی و روانی انســـان و تجزیه و تحلیل رفتارهـــای او صـــورت گرفته است. امــروزه پزشــکان با شــناخت ویژگی‌هــای روحی افــراد قــادر به درمــان بســیاری از بیماری‌هــای روحی و روانی هســتند (Glover, 2007)، ولی تــاکنون کسی به ماهیت روح انســان پی نــبرده است. به هر صــورت بــرای اظهار نظر دقیق‌تر علمی دربــاره اعجــاز این آیه شــریفه لازم است به سؤالات مطرح شده در دو حــوزه قــرآنی و علمی پاسخ گفت.

سؤالات قرآنی

با توجه به آیه 29 سوره حجر، آیا وجود انسان به صورت جسدی بوده که با دمیده شدن روح منسوب به خدا در آن زنده گردیده و یا مـراد از نفخ روح اعطـاء تفکّر و اختیـار به انسان است؟

با توجه به آیه "وَ یَسْئَلُونَکَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الـرُّوحُ مِنْ أَمْـرِ رَبِّی وَ ما أُوتیتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلاَّ قَلیلاً"(اسـراء/17/85)، آیا سـخن گفتن از روح که از امر پروردگـار محسـوب شـده، ممکن است و علم بشر چه مقـدار از ناشـناخته‌های روح را دریافته است؟

آیا مــراد از نفخه روح همــان هســتی بخشی به انســان است؟

با توجه به این آیه شـــریفه: "اللَّهُ یَتَـــوَفَّی الْأَنْفُسَ حینَ مَوْتِها وَ الَّتی لَمْ تَمُتْ فی مَنامِها فَیُمْسِـــــکُ الَّتی قَضی عَلَیْهَا الْمَوْتَ وَ یُرْسِلُ الْأُخْری إِلی أَجَـلٍ مُسَـمًّی..."(زمر/39/42، توفی یعنی گرفتن به تمام و کمال و جدا شـدن روح از جسم که هنگام مرگ صورت می‌گـیرد)، آیا خـواب دیـدن انسـان به علت مفـارقت روح اسـت؟ ارتبـاط او با روح جدا شده از جسم چگونه است؟

آیا ترکیب اضافی "روحی" (روح من) که مانند تعبیر" ماه خـدا" که بـرای تعظیم شـأن مـاه رمضـان اسـت، تنها در بیــان عظمت و مقــام انســان در مقابل ملائکه وســایر مخلوقات است یا نمایانگر برتری او به سبب قدرت ویژه اختیار و عقل انسان است؟

آیا عبارت "احسن تقویم" در سوره طین که بـرای خلقت انسان یـاد شـده، به علت ویـژگی خـاص "نَفَخْتُ فِیـهِ مِن رُّوحِی" است؟

آیا با توجه به آیات فوق می‌تـوان گفت که مراحل خلقت اولیه انسان الف) کـونیت (وجـود یـافتن) ب) تسـویه (به صورت انسان در آمدن) ج) صاحب روح شدن است؟

آیا در کتب ادیـان دیگر نـیز مسـائل مرتبط به روح آمـده است؟

سؤالات علمی

آیا ســـؤال از جنس روح پرسش از یک امر فراتر از علم بشری است؟

آیا سـایر مخلوقـات مانند حیوانـات و گیاهـان دارای روح هسـتند؟ اگر چـنین اسـت، جنس و مـاهیت روح آن‌ها با انسان چه تفاوتی دارد؟

با قیاس جامعی در تفـاوت معنـایی تعبـیر روح در علـوم دینی، روانشناسی، پزشکی و... چگونه می‌تـوان به درک صحیح‌تری از حقیقت روح رسید؟

آیا جایگاه روح همان مرکز احساسـات و قلب می‌باشد یا مرکز فرماندهی مغز است یا مکانی جسـمانی نمی‌تـوان برای آن در نظر گرفت؟

چه ارتباطـاتی میـان سیسـتم لیمبیک (limbic)ـ مغـز، رفتارهای روانی انسان و روح وجود دارد؟

منابع:

قرآن کریم ترجمه فولاد وند

راغب اصفهانی،حسین، مفردات الفـاظ القـرآن، تحقیق صفوان عدنان داودی، دار القلم، دمشق

مطهری، مرتضی، آشنایی با قـرآن، صـدرا، چـاپ سـوم، تهران، 1364ش

مطهری، مرتضی، گفتارهای معنوی، صدرا، تهران

Bremmer, J.N., The early Greek concept of the soul, Princeton University Press, 1987

Glover

بعد پنجم و آفتاب‌پرســـتی که کهکشـــان‌ها را از هم دور می‌کند

اگر شما از یک کیهان‌شـناس دربـاره تاریخچه دنیا سـوال کنید، احتمال چـنین جـوابی خواهید شـنید: «جهـان ما در حدود 13.6 میلیارد سال پیش با یک انفجـار بـزرگ آغـاز شد. پس از آن دنیا در حال انبسـاط و سـرد شـدن است. فرایند سرد شدن در ابتدا به صورت نمایی و خیلی سریع بود، اما پس از مدتی به یک نرخ ثابت رسید.»

اما به گزارش نیوساینتیست، یک مشـکل در این‌جا وجـود دارد. اگر اندازه‌گیری‌های فاصله دورترین ابرنواخترها را قبـول داشـته باشـیم، در حـدود 5 میلیـارد سـال پیش، سرعت انبساط عالم مجددا شتاب گرفت، اما ما دلیل آن را نمی‌دانیم. اخترشناسان، انرژی تاریک اسـرارآمیزی را که در تمام عالم گسترده شـده، عامل اصـلی این شـتاب گـــرفتن می‌شناســـند. با این وجـــود، این انـــرژی هرگز مشاهده نشـده و به نظر می‌رسد که مسـتقیما با نـور یا مواد موجود در عالم واکنش نمی‌دهد. همین عدم امکـــان آشکارسازی بـاعث ناشـناخته مانـدن انـرژی تاریک شـده است.

البته این احتمـــال هم وجـــود دارد که ما مـــدارکی را که وجود داشـته‌اند، نادیـده گـرفته‌ایم. در صـورتی‌که بـرخی ناهمسانی‌های مشـاهدات نجـومی اخـیر در کنـار یک‌دیگر قرار داده شوند، ممکن است منجر به نتایج شـگفت‌آوری شوند: این‌که کیهان علاوه بر 4 نیروی متعارف گـرانش، الکترومغناطیس و نیروهای هسـته‌ای قـوی و ضـعیف، با نـیروی بنیـادی پنجمی پر شـده است. مسـاله غیرعـادی

دربـاره این نـیرو این است که دامنه آن بر اسـاس محیط اطـــرافش تغیـــیر می‌کند. یک آفتاب‌پرست کیهـــانی که ممکن است بتواند توضیحی برای انرژی تاریک باشد.

نیروی دمدمی مزاج

ایـده اولیه این نـیروی پنجم در سـال 2004 /ـ 1383 از سـوی جاسـتین خـوری و آمانـدا ولتمن ارائه شد. این دو نفر از اعضــای گــروه تحقیقــاتی نظریه‌پــرداز مشــهور نظریه ریسمان، برایان گرین هستند. نظریه ریســمان در 11 بعد فرموله می‌شود که 7 بعد آن‌چنان درهم پیچیـده شـــده که ما قـــادر به مشـــاهده و درک آن‌ها نیســـتیم. اختلال‌هــای مربــوط به این ابعــاد درهم پیچیــده بــاعث می‌شــود که ما آن‌ها را به صــورت نیروهــای اضــافی در چــارچوب 4بعــدی فضا و زمــانی که می‌شناســیم، درک

درک این ابعاد اضـافی از طریق تـاثیرات آن‌ها در فضا و زمــان انجــام می‌شــود که باید با مشــاهدات ما از عــالم همخوانی داشته باشد. خــوری و ولتمن راه‌حلی را بــرای این کار پیشنهاد کردند: وجـود نـیرویی اضـافه که توسط ذراتی منتقل می‌شـــود که وزن آن‌ها به چگـــالی محیط پیرامونشان بستگی دارد. در صورت وجود چنین نیرویی، تاثیرات آن بر روی زمین قابل مشاهده نخواهد بود.

عملکــرد این نــیرو به مکانیک کوانتــوم بــاز می‌گــردد. در مکانیک کوانتوم، محدوده نفوذ یک نیرو به مــیزان زیــادی به جرم ذراتی بســتگی دارد که توسط میـدان نـیرو تولید می‌شــوند. به عنــوان مثــال، نــیروی الکترومغنــاطیس فوتون‌هـــــایی را تولید می‌کند که هیچ وزنی ندارنـــــد،

بنــابراین محــدوده نــیروی الکترومغناطیسی بی‌نهــایت است.

چگالی متوسط مواد در پیرامون زمین حدود 0.5 گرم در سانتی‌متر مکعب است که در مقیاس کیهانی بسـیار بـالا محسوب می‌شـود. به همین دلیل خـوری و ولتمن فـرض کردند ذراتی که این نـــیروی دمـــدمی مـــزاج را منتقل می‌کننـد، یک میلیـارد بـار سـبک‌تر از الکـترون هسـتند. محدوده این نـیرو نـیز تنها در حـدود یک میلی‌مـتر است. این محدوده به انـدازه کـافی کوچک است تا بـاعث شـود تاثیرات آن در آزمایشگاه تاکنون کشف نشده باشد.

در فضــای بیکــران کیهــانی که به طــور متوسط در یک سانتی‌متر مکعب تنها 10 به توان منفی 29 گـرم جـرم وجــود دارد، وزن ذرات متنــاظر این نــیرو در حــدود 22 مرتبه عددی (ده‌هزار میلیارد میلیارد بار) کاهش می‌یابد. در نتیجه چنان نیروی عظیمی تولید می‌شود که محــدوده عمل آن بالغ بر چندین میلیون سال نوری است. به گفته ولتمن این نـیرو نـوعی فشـار منفی ایجـاد می‌کند که در مقیــاس کیهــانی، به صــورت یک اثر دافعه‌ای در برابر گــرانش عمل می‌کند. با توجه به وابســتگی این نــیرو به چگالی، با رسیدن چگالی کیهان به زیر یک مقدار بحرانی در 5 میلیارد سال پیش، اثـرات این نـیروی آفتاب‌پرست ظــاهر شــده است. این نــیرو کهکشــان‌ها را با ســرعت بیشتری از یک‌دیگر دور کرده و انبسـاط تند شـونده‌ای را که ما در عالم مشاهده می‌کنیم، ایجاد کرده است.

قدرت الاکلنگی

اگرچه نظریه جدید در ظاهر خیلی خوب به نظر می‌رسد، اما بدون شـواهد و مـدارک این نـیروی آفتاب‌پرست نـیز تنها یک نظریه بــرای توضــیح دادن انــرژی تاریک است. خوری می‌گوید: «واقعیت این است که ما دربــاره فیزیک بخش تاریک جهـــان خیلی کم می‌دانیم. به نظر من باید اجـــازه داد که مشـــاهدات و آزمایش‌ها در این خصـــوص تصمیم‌گیری کنند.»

نقطه قوت نیروی آفتاب‌پرست در مقابل رقبـای آن نـیز همین است. بر اساس نظریه خـوری و ولتمن، ذرات این نـــیرو با نـــور و مـــاده واکنش می‌دهند. به همین دلیل آشکارسازی این نیرو باید راحت باشد. بـرای شـروع، یک فوتون در یک میدان مغناطیسی قدرتمند می‌تواند به یک ذره آفتاب‌پرست تبـدیل و مجـددا به یک فوتـون تبـدیل شـود. این الاکلنگ بـازی بین ذرات بـاعث تغیـیر قـدرت نـیروی الکترومغناطیسی می‌شـود که با کمیـتی به نـام ثابت ساختار ظریف یا آلفا شناخته می‌شود.

اکثر اندازه‌گیری‌های اخترشناسی مربـوط به همسـایگان کیهـــانی ما چـــنین تغیـــیری را در مـــیزان آلفا نشـــان نمی‌دهند. سـرگئی لوشـاکف از دانشـگاه سن‌پترزبورگ روسیه نشـان داده که هرگونه تغیـیری در مقـدار آلفا در کهکشان ما، کمتر از 2 در 10 میلیون خواهد بود. اما در فواصل دورتر قضیه فرق می‌کند. در سال 1999 / 1378 یک گروه استرالیایی از تلسکوپ‌های دوقلوی 10 مـتری کک درهـاوایی بـرای انـدازه‌گیری نـور سـاطع شـده از اختروش‌های دوردست مربوط به 5 تا 9.5 میلیارد سال قبل اســـتفاده کردند و چـــنین نتیجه گرفتند که آلفا به میزان 11 قسمت در میلیون کمتر از مقدار مورد انتظار

است. در مــاه ژوئن / خــرداد امســال، نســیم کانکــار و همکــارانش از مرکز ملی رادیو اخترفیزیک پونا در هنــد، ناهمسانی‌هایی را بین طیف نور یک ابر گازی در فاصــله 2.9 میلیــارد ســال نــوری شناســایی کردند که به نظر می‌رسید میزان آلفا را 3 قسمت در میلیون کمتر نشــان می‌دهد. اگر فوتون‌ها در مســیر حــرکت خــود به ســمت زمین از میـــان ناحیه‌هـــایی از فضا که دارای میـــدان مغناطیسی قوی و چگالی انـدک مـاده است عبـور کننـد، این همان اثری است که ما انتظار داریم.

احتمالا اثر این نیرو به مـیزان آلفا محـدود نمی‌شـود. در آوریل / فروردین امسال، لوشاکف و همکـارانش نسـبت وزن الکترون به پروتون را در اتم‌های بخـار آمونیـاک ابر گــازی کهکشــان راه شــیری تعــیین کردند. آن‌ها کشف کردند که این الکترون‌ها نسبت به الکترون‌های موجود در زمین به میزان 2 در 100 میلیون سـنگین‌تر هسـتند. از آن‌جایی‌که وزن ذرات نـــــیروی آفتاب‌پرست متناسب با محیط اطـراف خـود تغیـیر می‌کنـد، این مسـاله می‌تواند اختلاف وزن الکترون‌ها نســـــبت به پروتون‌ها را توجیه کند. داگلاس شـــاو از دانشــگاه کــوییـن‌مری لنگلســتان می‌گوید: «به راحـــــتی می‌تـــــوان داده‌ها را با مـــــدل آفتاب‌پرست تطبیق داد.»

اما نظریه آفتاب‌پرست یک نقطه ضـعف دارد: این نظریه بر اسـاس مشـاهدات ایجـاد شـده و لازم است که از پایه بنیـادی‌تری اسـتخراج شـود. اما خوشـبختانه راهی بـرای حل این مشکل وجود دارد. اگر یک فوتون واقعا بتواند به یک ذره آفتاب‌پرست تبــدیل شــود و بــازگردد، ردی را از خـود بر روی قطبیـدگی نـور برجا می‌گـذارد. شـاو و کلر

بـوراگ نشـان دادند که قطبیـدگی بخشی از نـوری که از سـتارگان بخش‌هـای دیگر کهکشـان به ما رسـیده، کمی بیشتر از 2 درصد قطبیـدگی مربـوط به تـاثیر غبـار بین سـتاره‌ای است. بـوراگ در این بـاره می‌گوید: «ما یک نشانه تجربی از نیروی آفتاب‌پرست پیدا کرده‌ایم.»

شـاو می‌گوید که به کمک آزمایشـگاه‌ها و آزمایش‌هـای فضایی، نظریه آفتاب‌پرست طی 10 سال آینـده تایید یا رد خواهد شد. در مقابل امید اندکی وجود دارد که به این زودی‌ها بتوان به کمک آزمایش‌های مستقیم، جواب‌هـای مربـوط به معمـای انـرژی تاریک را پیـدا کـرد. ولتمن می‌گوید که به جز چند نشـانه وی هنـوز مـدارک محکمی برای بـرای نظریه آفتاب‌پرست پیـدا نکـرده اسـت، اما به نظر وی این نظریه ارزش پیگـیری دارد. وی می‌گوید: «قابلیت آزمایش این نظریه خیلی لذت‌بخش است.»

برقراری رابطه دختری جوان با جن‌ها در نیمه شب

شاید برای شـما هم اتفـاق افتـاده باشد که بی‌هیچ دلیل منطقی از یک پدیـده و یا فضـایی هـراس داشـته باشـید فــرقی نمی‌کند در چه سن و ســالی باشــید. این حــالت منحصر به افـــراد خاصی هم نیست اما ریشه و علل این بیمــاری و این‌که چطــور با آن مقابله کــنیم بســیار مهم است. “فوبیا” یا به عبـارتی دیگر تـرس بیمـارگونه‌ای که تمام زندگی فـرد را تحت الشـعاع قـرار می‌دهد می‌تواند در زندگی افراد نیز اختلال ایجاد کند.

*فرق فوبیا با ترس عادی چیست؟

وقتی حالت ترس به ما دست می‌دهد، برای محـافظت از خـود، بیشـتر واکنش دفـاعی نشـان می‌دهیم و می‌تـوان گفت تأثیر این نوع ترس‌ها چنـدان بـاقی و پابرجا نیست اما فوبیا به گـــونه‌ای است که نه تنها غیرقابل کنـــترل است و تمـــام فکر و ذکر ما را درگـــیر می‌کند بلکه در مــوقعیت مربــوط به آن ســبب واکنش‌هــای شــدید فــرد متناسب با آن می‌شود.

ریحانه، 27 ساله دراین باره می‌گوید: من وقتی به شدت از چیزی بترســم، کنـترل خـود را از دست می‌دهم و فکر می‌کنم خطر بزرگی مرا تهدید می‌کند و به شدت واکنش نشــان می‌دهم، مخصوصا وقــتی به جاهــای تاریک وارد می‌شـوم احسـاس می‌کنم که جن‌ها و ارواح مـرا احاطه کرده‌اند و بطـور نـاخود آگـاه شـروع به فریـاد کشـیدن و جیغ زدن می‌کنم.

دکـــتر ربابه غفـــارتبریزی، روانشـــناس معتقد است: در هنگـام رویـارویی با منبع فوبیـا، فـرد منطق خـود را از دست می‌دهد و نمی‌داند با آن مـــوردی که مقابل اوست چطور برخـورد کند و احسـاس می‌کند در شـرایط نا امید کننده‌ای قرار گرفته که هیچ راه‌حلی ندارد.

*فوبیا، در هر شرایطی و در هر جایی امکان‌پذیر است

فوبیا یا همان حالت وحشت‌زدگی شدید که مصـداق حـال گـــروهی از افـــراد است و البته نســـبت به موقعیت‌ها و پدیـــده‌های مختلـــف، متفـــاوت است از جمله فوبیاهـــای خاصی که مربوط به ترس از حیواناتی مانند مـار، گربـه، عنکبـوت، حـوادث و عوامل طـبیعی، تـاریکی، تـرس از بلندی، آسانسـور، مکان‌هـای بسـته، خـون و بیماری‌هـای مختلف است. هم‌چـــنین تـــرس شـــدید در عرصه‌های اجتمـاعی و در شـرایطی به سـراغ افـراد می‌آید که از صحبت‌کردن در جمع واهمه دارند.

سعید، 29 سـاله دراین‌بـاره می‌گوید: من از اظهـار نظر کردن در جمع بسـیار می‌ترسم چـون دیگـران مـرا مـورد تمسخر قـرار می‌دهند و معمـولا تـرجیح می‌دهم صـحبت نکنم.

*فوبیا ژنتیکی است؟

ترس شدید و هراس که به صورت آگاهانه یا ناآگاهانه در افراد شکل می‌گیرد گاهی چنان زندگی انها را تحت تاثیر قـــرار می‌دهد و آن را مختل می‌کند که به اصـــطلاح فلج شـدن زنـدگی را در پی خواهد داشت. سـوال این‌جاست که به چه علت، افراد دچار این بیماری می‌شوند؟

یکی از علل آن می‌تواند وجــود شخصــیتی مضــطرب و ترساندن فرزندان با جمله‌هایی وهم انگیز از موجــوداتی ماورایی در دوران کـودکی فـرد باشد که به این موضـوع دامن می‌زند و شخص را "فوبی" می‌کند.

غفــارتبریزی در این خصــوص معتقد است: ریشه فوبیا گـاهی ژنـتیکی است و رفتـار خـود والـدین نـیز می‌تواند مــوجب فوبیا شــود یکی دیگر از علل به وجــود آمــدن شخصیت فوبی در فرد شرطی شــدن اوست به این معنا که اگر در موقعیت مربـوط به آن قـرار گـیرد به سـرعت واکنش نشان می‌دهد و نوعی حـالت تـرس در او نهادینه می‌شود.

- فوبی‌ها چه رفتارهایی از خود نشان می‌دهند؟

ضـربان قلبش هر لحظه شـدیدتر می‌شـود، از احساسی که به او دست داده، می‌ترسد مــــدام عـــــرق می‌کند و صــورتش خیس می‌شــود. دست و پــایش را گم می‌کند نمی‌داند چه کار کند او اولین واکنش او حالت تهاجمی و گریز از مــوقعیت است و احســاس می‌کند موجــودی پر خطر قصد آزار او را دارد.

عبــاس، 55 ســاله در این‌بــاره می‌گوید: واقعا نمی‌دانم بیماری قلـبی شـدیدی دارم یا خـیر اما وقـتی در فضـای بسـته آسانسـور قـرار می‌گـیرم احسـاس می‌کنم بـرق می‌رود و من در این فضـــــای تنگ و خفقـــــان‌آور تنها می‌مانم و جان خود را از دست می‌دهم.

*بر احساس ترس خود غلبه کنیم

طعم تلخ تـــــرس را بســـــیاری از ما و اطرافیانمـــــان چشیده‌ایم. برای این‌که فوبیا و ترس خود را درمان کنیم اولین گـام مراجعه به روانشـناس یا روانپزشـکی حـاذق است که با طی دوره‌هــای درمــانی و حساســیت زدایی نســبت به منبع فوبیا کمــتر دچــار تــوهم نســبت به آن شویم. با قرار گرفتن تدریجی در موقعیت‌هـای ترسـناک بخشی از وجـود ترسـوی ما حس شـجاعت و شـهامت را تجربه خواهد کرد.

فراموش نکنیم در بیشـتر مواقع احسـاس تـرس بر خـود ترس غلبه می‌کند؛ شاید با شاخ و برگ ندادن زیــاد به آن بتوانیم به راحتی از شر اینگونه افکار رهایی یابیم.

بزرگ‌ترین گور کودکان قربانی در پرو پیدا شد

باستان شناسان در پرو آن‌چه را گمان می‌رود محل بزرگ‌ترین مراسم قربانی کردن کودکان در تاریخ باشد را حفاری کرده‌اند.

بقایای 227 کودک پنج تا چهارده ساله در نزدیکی شهر ساحلی هوانچاکو در شمال لیما، پایتخت پرو، پیدا شد. تصور می‌شود این کودکان بیش از 500 سال پیش قربانی شده باشند.

این کشف نزدیک به یک سال پس از آن انجام می‌شود که بقایای 200 کودک قربانی در دو محوطه دیگر این کشور پیدا شد.

باستان شناسان به خبرگزاری فرانسه گفتند که در بعضی از بقایای کشف شده هنوز آثار مو و پوست دیده می‌شود.

در این بقایا نشانه‌های کشته شدن در هوای بارانی دیده می‌شود و مردگان رو به دریا دفن شده‌اند، که هدف احتمالا خشنود کردن خدایان قوم چیمو بوده است.

سال وقوع این رویداد مشخص نیست.

چیموها در طول سواحل شمالی پرو زندگی می‌کردند و یکی از قدرتمندترین تمدن‌های منطقه بودند. تمدن آن‌ها بین سال‌های 1200 تا 1400 اوج گرفت و پس از آن مغلوب اینکاها شدند.

آن‌ها خـدای مـاه به نـام شی را سـتایش می‌کردند که به تصورشان از خورشید مقتدرتر بود. اعضـای این قـوم در جریان آیین‌های معنوی اغلب قربانی پیشکش می‌کردند.

عملیات حفـاری در این گـور جمعی ادامه دارد و باسـتان شناسان می‌گویند ممکن است اجساد بیشتری پیدا شود.

بررسی تطبیقی دیدگاه‌های شیطان‌پرستی و اندیشهٔ عین‌القضات دربارهٔ ابلیس

1-1- بیان مسئله

نیروهای خیر و شرّ همواره به منزلهٔ دو قطب آهنربای زندگی انسان بوده‌اند. با شکلگیری تمدّنها و فرهنگها، وجود دو نیروی متضاد در زندگی آدمی، اسباب پیدایش تفکرات گوناگون به‌ویژه درباب فلسفهٔ آفرینش و وجود آفریننده و پرستش او بوده است. چون انسان موجودی دوساحتی (روحانی- جسمانی) است و به اقتضای فطرت الهی خویش به پرستش نیاز دارد، از بدو خلقت به سائقهٔ فطری در پی معبودی برای پرستش بوده است. این عبادت در وجه مطلوب آن، پرستش پروردگار یگانه است؛ اما درصورت دسترسی‌نداشتن به آموزههای وحی و ادیان الهی یا درصورت تبعیت‌نکردن از این آموزهها، وجه مذمومِ آن در قالب گرایش به پرستش خدایان مفروض و یا شیطانپرستی آشکار می‌شود؛ در تصوف نیز که فرقهای اسلامی با برخی آموزههای برگرفته از آیینهای و تفکرات پارهای از ملل دیگر است، نشانههایی از تمایل به تبرئه و تنزیه شیطان و احیاناً تقدیس او- بهویژه در آثار برخی متصوفه- وجود دارد. عینالقضات در زمرهٔ معدود صوفیانی است که با وجود باور به اسلام و توحید و تبعیت از تلقی اسلامی در باب ابلیس، گاه نگاهی توأم با تنزیه و تقدیس نسبت به او دارد و به اقتضای حال‌وهوای خاص صوفیانه به زبان شطح و طامات از ابلیس سخن میگوید. با توجه به پررنگ‌بودن این گرایش در برخی آثار عینالقضات و احتمال برداشت نادرست و انتساب آن بر مشرب

شیطان پرستی، نوشتار حاضر درصدد جـواب‌دادن به این سـوالات است: الف: میـان اندیشـۀ عین‌القضـات دربـارۀ ابلیس و دیـــدگاه شـــیطانپرســـتان، ازنظر آبشـــخورها، معیارهای ارزیابی منزلت ابلیس و سنخ باورها چه وجـوه تمایز و اشتراکی یافت می‌شوند. ب:چگونه عین‌القضـات و شیطانپرسـتان، جایگـاه ابلیس در عـالم و نسـبت او با خدا و انسان را توجیه میکنند.

1-2-پیشینۀ تحقیق

شیطانپرستی، به‌طور خاص، در بـرخی متـون تـاریخی و دینی چون «تاریخ جامع ادیان» از جـان بایرنـاس (1390) و «تــاریخ تمــدنِ» ویل دورانت (1366)، بحث و احیانــاً آسیب‌شناسی شــده است. دربــاب دیــدگاه عینالقضــات همدانی دربارۀ ابلیس نیز، در پژوهشهای به‌عمل‌آمده در زمینـۀ عرفـان و تصـوف کم‌وبیش سـخن به میـان آمـده است. هم‌چنین، آثاری مانند «ابلیس، عاشق یا فاسـق؟»، از مهــدی کمپــانی زارع (1390)ـ و «نظر عین‌القضــات همدانی در مورد ابلیس و ارتباط آن با نظـام احسن»، از دکـتر غلامرضا مسـتعلی پارسا (1390)ـ و «شـیطان در تصـوف» از پیـتر جی. آون با ترجمـۀ مرضـیه سـلیمانی (1390)به‌صـــورت ملمـــوس‌تر این موضـــوع را بررسی کرده‌اند. بـرخی پژوهشـگران نـیز در قـالب مقاله به این موضـوع پرداختهاند. از این قبیل است: «سـیمای ابلیس در آثار عین‌القضات»، از نرگس حسنی (1387، مطالعات عرفـــانی، 5-34)، «ســـیمای ابلیس در مثنـــوی مولانا جلال‌الـــــدین محمد بلخی» از ماندانا‌هاشـــــمی (1386، پژوهشنامۀ فرهنگ و ادب، 137-152)، «گفتگوی عرفا و ابلیس» از سیدعلیرضا حجــازی و مــریم افرافر (1390،

حکمت معاصـر، 19-42)، «دفـاع از ابلیس نـزد بـرخی از اکابر صوفیه» از بهادر جاویدانه (1389، پزوهشنامهٔ ادب حماسی، 134-161)و «اندیشه‌های عرفـانی عینالقضـات در بـاب ابلیس» از خـدابخش اسـداللهی (1388، ادبیـات عرفانی و اسطورهشناختی، 1-11)ـ مزیت ویژهٔ نوشتار حاضر نسبت به پژوهشهای پیشـین، توجه به سرچشـمه-هـای تفکر عینالقضـات در دفـاع از ابلیس و نـیز تبـیین جنبههـای مشـترک و وجـوه تمـایز اندیشه او و باورهـای شیطانپرستی است.

2- پیشینهٔ تقدیس شیطان و تطبیق نگرش عینالقضات با آن‌ها

2-1- اندیشههای شیطانپرستی نخستین و عینالقضات

تعظیم ناشی از ترس در برابر شـیطان یا پرسـتش او از نخستین دورههای زندگی بشر در اشکال گوناگون وجـود داشته است. انسانهای محـروم از تعـالیم وحی، در برابر هر چیزی که قدرت مقابله با آن را نداشتند یا از درک آن عاجز بودند، تسلیم می‌شـدند و سـجده میکردند (قائمیّـه، 1391:ـ 19)ـ و یا به اعمـال عبـادی دیگر بـرای دفع خطر احتمـالی روی می‌آوردند. اعـراب بـدوی هنگـام گـذر از وادیها چنین استعاذه میکردند: «اعـوذ بعزیز هـذا الـوادی من شرّ سفهاء قومه»(کمپانی زارع، 1390:ـ 23).ـ آنـان جن را موجودی شرور و شیطانی میدانستند که در بیابان-ها منزل دارد (ناس، 1390:710)ـ آیه شریفه در نکوهش این دســته از مردمــان میفرماید: «انّه کــان رجــالٌ من النّاس یَعـوذون بِرجـالٍ من الجِنّ فـزادوهم رَهقـاً» (جن، 6).ـ عین‌القضات با اسـتناد به آیـهٔ «انّما ذالکم الشـیطان یخــوّف اولیــاءه فلاتخــافوهم و خــافونِ...» (همــدانی،

1387: 438)، چنین ترسی را نشانهٔ قرارگرفتن در ردیف اولیاء شیاطین میشمارد و آن را نکوهش میکند.

علت تکریم و پرستش أجنّه، افزون بر هراس از نیروی شیطانی آن‌ها، گاه به دلیل اشتیاق به فراگرفتن علم غیب و پیش‌گویی از آن‌ها بود که بیشتر دربارهٔ کاهنان صدق میکرد. بارقههایی از این تفکر در مکتوبات عین‌القضات نیز پدیدار است. او ابلیس را که از أجنّه است، معلم فرشتگان میخواند: «کجا فهم افتد عوام را حدیث کسی که خواصِّ خواص بوی خاک قدم او نشنیدند. آخر شنیده باشی که او معلم فریشتگان بود. چندین هزار سال زاویهٔ او بر ساق عرش بود» (همان: 417). او در جای دیگر، علم انسان را مرهون تعلیم ملائکه و شیاطین میداند: «سبب وجود علم در آدمی، ملائکه و شیاطیناند و سبب وجود ایشان حق است»(همان، ج1: 18)؛ حال آن‌که از فحوای برخی آیات قرآن برمیآید که انسان (آدم) علم خود را به‌طور مستقیم از ذات باری‌تعالی گرفته است و ملائکه از آن بیخبر بودند «و علّم آدم الأسماء کلّها ثمّ عَرضَهم عَلی الملئکه فقال أنبئونی بأسماء هؤلاء آن کنتم صادقین. قالو سبحانک لا علم لنا...» (بقره، 31-32) نیز (علق، 5) و (سبا، 14). استناد دانشِ فراطبیعی به أجنّه و دیوان در برخی آثار تاریخی نیز مشهود است. از این قبیل است روایت بلعمی که مطابق آن، حضرت سلیمان (ع) برای یافتن تدبیری برای رفع ناراحتی بلقیس، دیوان را به یاری و مشورت فرامیخواند (رک: بلعمی، 1392: 407).

جز پرستش جن بین اعراب، مشابه آن، به‌صورت پرستش ارواح شریر یا شیطان در نقاط دیگر جهان رایج

بـود. در تبت و مغولسـتان، حـتی پس از تعلیمـات بـودا شـیطانپرسـتی ریشهای مسـتحکم داشت (نـاس،1390: 224)ـ نیز، اکتشافات به‌دست‌آمده در آمریکـای جنـوبی، دلالت بر این دارد که یکی از قبایل این قاره، شـیطان را پرستش می‌کردند و او را قدرت مطلق زمین و آسمان و پدیدآورندۀ آن و خدای خشم و نفرت میدانستند (قائمیّه، 1391: 20). و برای جلب رضایت شیطان و محافظت از خود، اعمال مخصوصی انجام میدادند تا خدای تـاریکی از آنـان خشـنود باشـد؛ ازجمله آن اعمـال، قربـانی‌کردن انسان بود (همان: 88)ـ در هندوستان نیز بـرخی فرقه‌ها، سالی دو روز ضـیافت شـیطان برگـزار می‌کنند و در آن دو روز شـــراب وافر به بتخانهها میبرند و نشـــاط و عشـرت می‌کنند (پیشـاوری، 1341: 19)ـ آنیمـیزم (Animism)ـ یا روح‌پرسـتی از دیگر جلـوههـای شـیطان‌پرستی بود (ناس، 1390: 20)ـ به بـاور آنـان، اشـخاص بـدخو و سـتمکار پس از مـردن در عـالم دیگر به‌صـورت شـیاطین و عفـریتها درمی‌آینـد؛ به همین روی، با انجـام مناسکی خاص سعی میکردند موجبات آسـایش این ارواح را فراهم کنند و از آسیبشان در امان بمانند.

ریشـــۀ دیگر شـــیطانپرســـتی نخســـتین را باید در دوگانه‌پرستی و باورهای ثنوی، یعنی قائل‌بودن به خدای خیر و خدای شرّ جسـتجو کـرد. شـیطانپرسـتانِ نخسـتین بـاور داشـتند فـراوانی محصـول و بـاروری زمین و هر چیزی که منافع آنان را تأمین میکند، از جانب خدای خـیر و خشکسالی و بلایای طبیعی زاییـدۀ نـیروی شر است و به همان انـدازه که خـدای خـیر سـزاوار پرسـتش اسـت، خدای شرّ نیز عبادت را میسزد (مظـاهری سـیف، 1389: 46).

پرستش «ارباب انواع» که نتیجهٔ بی‌بهرگی از تعالیم وحی بود، همچون دوگانهپرستی، زمینهساز شیطان‌پرستی سنتی بوده است. در این نگاه، اسباب نیکی به خدایان خیر و بواعث فساد و پلیدی به خدایان شرّ نسبت داده می‌شد. عین‌القضات نیز با این‌که موحّد است و گرایش ثنوی ندارد، ابلیس را واسطهای در پدیدآمدن بدیها و دارای جایگاهی میداند: «خدای تعالی هرچه آفرید به دو قسم آفرید. بعضی به‌خودی‌خود آفرید، بی‌واسطة دیگری و بعضی به‌واسطه آفرید... چون علم مصطفی و انبیا که به‌واسطهٔ جبرئیل پیدا شد، لا بل «علّم بالقلم» خود صریح است، و چون غوایت و ضلالت بوجهل و کفار که به‌واسطة ابلیس و جنود او بود که واستفزز من استطعت منهم» (همدانی، 1387: ـ 4). روشن است عیناقضات در این امر برای ابلیس استقلال قائل نیست؛ بلکه او را بر مدار توحید میبیند؛ اما دوگانه‌پرستان و چندگانهپرستان، هرکدام از عوامل خیر و شر (الههها و خدایان) را در پدیدآوردن خوبیها و بدیها مستقل میدانند، نه واسطه. الههای متعدد رومی و یونانی و مصری از این قبیلاند.

با ظهور ادیان توحیدی، شیطانپرستی به کلی از بین نرفت. باز کسانی بودند که هم‌چنان به تأثیر ارواح و شیاطین باور داشتند. چنانکه اسلاوها پس از گرایش به مسیحیت، باز، باور به نفوذ و قدرت موجودات شیطانی را حفظ کردند و باور داشتند باید برای دفع ضرر ایشان، خوراکی و جامههای فاخر به آن‌ها تقدیم کنند (رک: ناس، 1390: 121).

2-2-شیطانپرستی و تعالیم زرتشتی، گنوسی و ایزدی، و عینالقضات

برای فهم درست پیشینهٔ شیطانپرستی در سرزمین پارس، باید به واژهٔ «دیو» و تحول معنایی آن توجه کرد. دیو در میان اقوام هندوایرانی به خدایانی از سنخ قوای طبیعت اطلاق میشد که پرستیده میشدند (همان: 450). بر این پایه، دیوان در آیین آریاییهای پیش از زرتشت از خدایان خیر بودند، نه از خدایان شرّ؛ «نزد ایرانیان پیش از زرتشت دیوان، مقدس بودند و در کنار ایزدان دیگر پرستش میشدند» (آموزگار، 1386: 329). با ظهور زرتشت، به‌طور طبیعی، خدایان پیشین منفور شدند و نماد شرّ به حساب آمدند. از این پس، دیوان از اریکهٔ پرستش افتادند و در زمرهٔ مخلوقات اهریمنی درآمدند؛ اما در وداها و آیینهای هندی، دیوان جایگاه خود را حفظ کردند. به همین رو، در اوستا دیو (daeva) خدای بد و اهریمن و در سانسکریت (deva) خدای خوب به حساب میآید. کریستینسن دیوان را به آیین مهر و از سنخ فرشتگان و ایزدان این آیین وابسته میداند که زرتشت آن‌ها را طرد کرد (Christensen,1941:5).

به پرستندگان دیو «دیویَسَن» یا «دیویَسنا» گفته میشد. این نام نشاندهندهٔ اختلاف آیینی آن‌ها با پیروان مزدَیَسنا است. زرتشت با معرفی دیوها، نیروهای جهان بدی، آن‌ها را به اهریمن پیوند داد؛ درنتیجه، دیو از معنای ایزدی تهی شد و مفهوم اهریمنی گرفت (Nyberg,1931: 32). بر این اساس، دیوپرستی در آیین مزدیسنا که پیش از آن، مقابل اهریمنپرستی تلقی میشد، مفهوم اهریمنپرستی یافت.

هرچند در باورهای زرتشتی، اهـورامزدا تنها خـدای نیکی و خالق آسمانها و زمین محسوب میشد، پـیروان زردشت به نیروهای دیگری نیز قائل بودند؛ ازجمله شناختهشـده-تـرین آن‌ها اهـریمن یا انگـرهمیـنیو (angramainyava) بود که در نقطهٔ مقابل اهورامزدا قــرار داشت. به همین ســبب، عینالقضــات زرتشــتیان را دوگانهپرست میداند: «مجوس گفتند: اله دو است: یکی یزدان و آن نور است؛ و دیگر، اهرمن و آن ظلمت است. نور، فرمایندهٔ طاعـات و ظلمت، فرماینـدهٔ سـیئات؛ نـور، میعـاد روز و ظلمت، معــاد شب» (همــدانی، 1373:ــ 305).ــ محتــوای کتب زرتشـتی دربـارهٔ حد مسـئولیت اهـورامزدا در ایجـاد روح شــریر، مبهم است و معلــوم نیست انگــرهمیــنیو (روان پلید) از روز ازل با اهــــــورامزدا متفقــــــاً پدید آمد یا اهورامزدا بعداً او را آفرید. به دیگر سخن، آیا اهــورامزدا روان اهریمــــنی را خلق کـــرد یا آن‌که او را کشف کـــرد (ناس، 1390: 454)؛ اما نظر اسلام در این زمینه روشن است. در فرهنگ اسـلامی، ابلیس آفریـدهٔ خداوند اسـت، نه نــیرویی مســتقل در مقابل خداوند. عینالقضــات نــیز ابلیس را تجلی صفت «مضـلّ» پروردگـارِ میداند: «وَ ربِّ اللیـل، پس ابلیس هم از فعل اوسـت،ای وَ ربِّ ابلیس... اگر «والصّــبح اذا تنفّس» از صــفت «یهــدی من یشــاء» بادید آید، پس «واللیل اذا عسعس» از صـفت «یضـلّ من یشاء» بادید آید و فرق نیست در اوصاف ازل» (همدانی، 1387: 232).ـ به دیگر سخن، ازنظر عینالقضات، خدایی که جبّار و رحمن و رحیم است «از صفت جبّـاریت ابلیس را در وجود آورد و از صفت رحمـانیت محمد را» (همـان: 227).

وجــود چــنین ابهــامی در تعــالیم زرتشــتی، زمینهســاز پیدایش تفکر ثنویت شد و در پی آن، فرقههایی موسـوم به «گنوسیسم» و «یزیدیه» و «دروزیه» پدید آمدند که نشانه‌هایی از تقدیس یا پرستش شیطان دارند.

«گنــوس» یا «گنوســیس» واژهای یونــانی به معنــای شناخت و معـرفت و نـوعی عرفـان شـرقی پیش از عهد عیسی(ع) است. بــرخی ریشــۀ آن را از عقاید یهــودی و بــرخی، برگرفته از تفکر مصــری یا ایــرانی میدانند که نشانههایی از عقاید هندی نیز در آن وجود دارد؛ اما تأثیر زردشت و ثنــویت مجــوس آمیخته با عقاید یهودیــان بدعت‌گـذار، در آن بیشـتر است (زرین‌کـوب، 1387:22). ازآن‌رو که عقاید گنوسیستها به دلایل بسـیاری نزدیک به عقاید یهودیــان اســت، بــرخی معتقدند این عرفــان، شالودهای یهودی دارد. شـناخت خداوند برپایـۀ اسـرار و رموز ازجمله مشترکات مـذکور است. وجه مشـترک دیگر این است که «در نظر ایشــان، مــاری که در جنّت عــدن، آدم و حوا را به شـجرۀ معـرفت، یعـنی (گنـوس) رهـبری کــرد، وجــودی خــیر و مفید دارد و نباید آن را از عناصر خبیث شریر به شمار آورد؛ زیرا به‌نوبۀخود سـعی بسـیار کرد تا والدین بنیآدم را از ضـلالتی نجـات بخشد که یهـوه نصـیب ایشــان کــرده بــود» (نــاس، 1390:ـ 628).ـ این اندیشه ریشه در باور یهـود دارد که شـجرۀ ممنوعه را به معرفــتی به انــدازۀ دانش الهی تعبــیر میکنند. بر این اســاس، آن‌ها ابلیس را ســبب خــیر می‌دانند و گمــراهی آدم(ع) را به خداوند نســبت میدهنــد، نه ابلیس. شــگفت این‌که مشابه همین پندار در آثار عینالقضات نیز به چشم میخــورد. هرچند او مانند گنوسیستها و یهــود، گمــراهی آدم را به خداوند نسبت نمیدهد، در عین حال، شیطان را

در دلالت آدم به میـــوه ممنوعـــه، بیگنـــاه و هم‌چـــنین خـــیرخواه آدم می‌پنـــدارد و از این موضـــوع، تـــأویلی دیگرگون ارائه میدهد: «و از ایشان گوید و سوگند خـورد و راست خورد، قاسَمَهما انّی لَکما لمنالنّاصِحین، وا شـما گفتهاند: راه قرب روید! ففرّوا الی الله و راه بعد مروید و لاتقربا هـــذه الشـــجره فتکونا من الظـــالمین، از من بشـــــنوید. راه قـــــرب رفتن، رنج ضـــــایع است و بُعد بَعدالقرب، ضرورت سـنت لمیـزل و لایـزال است... کـرم همه جـــوانمردی اقتضا کند. الـــدّین النّصـــیحه. ابلیس که پرورده کرم بـود و کلّم الله تکلیمـا، بیواسـطه از خـواص قـــدم او بـــود، چـــون تواند که نصـــیحت نکند» (همـــدانی، 1387:ـــ 313).ـــ عینالقضـــات در ادامه تأکید میکند این توصـــیه متناسب با جایگـــاه والای خـــود ابلیس در عشق الهی است؛ اما آدم که طفل راه بود، نباید به این توصیه گـــوش میکـــرد: «ابلیس راه قـــرب خـــود میرود در این نصـیحت؛ اما او (آدم) را راه قـرب حـالی در آن است که گـــوش وا ســـخن او نکند... باید که او را تکـــذیب کند و مردوار برگذرد. چـون به مقـام ابلیس رسد و زاویة او در ســـاق عـــرش بنهند. اگر از راه ابلیس او را نهاده‌اند که بـرود چـون واز آن مقـام رسـد، تصـدیق این‌جا شـاید که کند» (همان: 313).ـ بیتردید، طرز تلقی عین‌القضـات از خـــیرخواهی ابلیس که مبتـــنی بر نـــوعی تأویل ذوقی و عرفـــانی و برترنهـــادن ابلیس بر آدم در عشق و ســـلوک الهی اســـت، با تلقی یهـودی و گنوسی کـــاملاً متفـــاوت است که «ابلیس» را خـــــیرخواه و «یهـــــوه» را عامل گمراهی آدم میشمارد.

از منظر گنوسیســـتی، شـــرّ طـــبیعت مســـتقل از انســـان است. «شرّ را میتوان در متن و سرشت باطن این جهان

یا به عبارت بهتر، در باطن خودِ خدا یافت... ریشـهٔ همـهٔ چیزهـــای پلید در جـــایی قـــرار دارد که ســـرّ خداوند در آن‌جاست» (شولم، 1389: 307). از این منظر، این عالمِ سراسر تباهی، مخلـوق خـدای ظلمت (اهـریمن) است و مخلـــوق خـــدای واحـــدِ مبـــدأ خـــیرات نیست (آزادیـــان، 1389:61). بر این اســاس، اهـریمن در جایگـاه مبـدأ و خالق مینشیند؛ اما در باور عینالقضـات، شـیطان به هیچ‌وجه به مرحلـــهٔ الـــوهیت نمیرســـد؛ حـــتی آن‌جا که عین‌القضات درصدد تنزیه ابلیس است، معیار ارزشگـذاری در این تقـدیس، عشق او به خـدا و پاکبـازی او در این عشق است: «چـــون عاشق شـــدی، نـــامت در جریـــدهٔ «یحبونه» نویسد. آنگه اگر پس از این، فقر به تو روآورد، روی تو را ســیاه کننــد، چــون مهجــوران و از جنــاب ازل برانند. آن‌گاه بدانی ابلیس چه کسی است که چندین هزار ســال است او را مهجـــــور کرده‌اند و او هنـــــوز ملازم آن عَتَبه است و میگوید: خــواهیم بخــوان، خــواه مخــوان، خــواه بران / یکرویه شده است مر مرا با تو شـمار» (همـدانی، 1387، ج2: 237-236)؛ یعنی رانده‌شـدن ابلیس نتیجـهٔ کمال او در عشق بـوده است: «ممکن نیست این حـدیث، الّا در پـردهٔ معـرفت به کمـال، نتیجه غرق‌شـدن بـود در دریـای معشـوق و از او گویند: اُخـرج مِنها و انّک رَجیم و انّ عَلیک لَعنتی، اینت بلعجب حدیثی» (همان، ج1: 313)؛ بنـابراین، آن‌گـاه که عینالقضـات درصـدد تقـدیس ابلیس است، به گمان خود، عشق ابلیس به خداوند را سبب این تقـدیس میداند و هیچگـاه او را در برابر خداوند علم نمی‌کند تا چه رسد به این‌که برای ابلیس استقلال ذاتی قائل باشد یا بالاتر از آن، مانند گنوسیستها او را خالق و مبـدأ به حساب آورد.

ازنظر عینالقضـــات، نافرمـــانی ابلیس نشـــان پختگی و کمال او در عشق الهی است؛ یعنی دستور خداوند بـــرای سجده بر آدم، برای آزمودن ابلیس بـود تا مشـخص شـود آیا او در مقابل غیرخـدا نـیز سر تعظیم فـرود میآورد یا نـــه، و ابلیس با تعظیم نکـــردن در مقابل غـــیر، مـــیزان اخلاص و عشق خود را به خداوند ثابت کرد: «مرید ابلیس-صـفت باید که بـود تا ازو چـیزی آید. خـود را در فرمـان تاختن دیگر است و خود را ارادت معشوق باختن دیگر. بر فرمـــان معشـــوق، مطلع بـــودن دیگر است و بر ارادت معشوق مطلع بودن دیگر. جوانمردا! فرمان بیرون است و ارادت درون» (همان، ج2: 75). از این رهگذر، او بر آن است که هیچ‌کس به آن مرتبه از کمالی نرسیده است که ابلیس در عشق الهی نایل شـــده است: «عاشـــقان را لعنت و رحمت او برابر اســـت، هـــذا کمـــالٌ فیالعشق ما وراءه کمال» (همان، ج2: 98-95). در «شرح شطحیات» نـیز گفتگـویی از حضـرت موسی و ابلیس آمـده است که متضـمن همین معـنی است: «موسی گفت: چه منع کـرد تو را از سـجود؟ گفت دعـوی من به معبـود واحد... گفت امر بگذاشتی؟ گفت: آن ابتلا بـود نه امر... موسی گفت: اکنون یاد کنی او را؟ گفت:ای موسی یـاد یـاد نکنـد، من مذکورم و او مـذکور است... خـدمت من اکنـون صـافیتر اســت، وقت من اکنــون خــوشتر اســت، ذکر من اکنــون جلیلتر است؛ زیرا من او را خدمت کردم در قدم حظ مرا و اکنـــون خـــدمت میکنم او را حظ او را. طمع از میانه برداشــتم، منع و دفع و ضر و نفع برخاست. تنها گردانید مرا، چون براند مرا تا با دیگران نیامیزم. منع کرد مـرا از اغیار غـیرت مـرا (بقلی، 1382: 382-381). این گفتگو

در اسـرارنامه عطـار نـیز دیـده می‌شـود (عطـار، 1386: 219).

فرقۀ دیگر از این دست، «ایـزدیها»ند. آن‌ها تعـالیم خـود را از ادیان دیگر چون زرتشتی و مـانوی برگرفتهاند. این فرقه در اطلاق عام، به شیطانپرستان معروفاند (جداری عیوضـــی، 1345، 79).ـــ ایزدیـــان، شـــیطان را «ملک طاووس» مینامند؛ این لقب یادآور بـرخی القـابِ مشـابه نظـیر «شـحنة مملکت»، «دربـان حضـرت عـزت»، «ممیّز مدعیان»، «خال جمـال معشـوق»، «خواجة خواجگـان» و «سرورمهجوران» است که عینالقضات ابلیس را به آن‌ها متصف می‌کند.(همدانی، 1387، ج2:ـ 98-95؛ همدانی، 1373:ـ 229 و 342).ـ به گمان برخی، ایـزدیها پرسـتش ابلیس را نـــیز همـــراه با پرســـتش خداوند مجـــاز میدانند (مالرب، 1392:ـ 222)؛ حال آن‌که در نگاه توحیـدی عین-القضات چنین باوری مشاهده نمیشود.

یزیـــدیان، ملک طـــاووس را مـــرد نیکوکـــاری میدانند که خداوند، ادارۀ کار جهـان را به او وانهـاده است (مـالرب، 1392:ـ 222).ـ به عقیـدۀ آنـان شـیطان از عوامل مـؤثر تکوین عـالم بـوده و در این امر با خـدا مشـارکت داشـته اســت؛ ولی بر اثر حمـایت شـیطان از مـار، خـدا از او خشـــمگین شد و او را از بهشت تبعید کـــرد (جـــداری عیوضـی، 1345:ـــ 79).ـــ اندیشـۀ عین‌القضـات دربـارۀ تقـدیس ابلیس از جهـاتی به بـاور یزیـدیان دربـارۀ ملک طاووس (ابلیس) نزدیک است و میتوان این دو دیدگاه را نشـــئت‌گرفته از یک منبع دانســـت؛ با این تفـــاوت که در بـــاور یزیـــدیان، اهـــورامزدا و اهـــریمن در جـــای خـــود برقرارند؛ اما دیدگاه عینالقضات همانند دیدگاه زروانیـان

دوران ساسانی است. او پیـامبر اکـرم(ص) را در جایگـاه یزدان و ابلیس را در جایگاه اهـریمن قـرار داده است که تجلیــات دوگانــۀ اهــورامزدا (خداوند متعــال) هســتند (منزوی، 1387، 244).

دروزیها نیز در شمار فرقههایی قـرار میگیرند که بـرخی محققان، آن‌ها را دارای نـوعی تفکر شـیطانپرسـتی می-دانند. اســاس عقیـدۀ آن‌ها بر حلـول و تناسخ روح است (قائمیّه،1391: 96).

2-3-شیطانپرستی قرون وسطی و عینالقضات

شیطانپرستی قرون وسطایی برپایۀ عقاید خـاص مـردم دورهای استوار بود که از لحاظ عقیدتی- به‌ویژه تا سـال هـزارم میلادی- قـرون تاریک نامیـده میشد (لین، 1390: 143).ـ با تدوین تورات و انجیـل، کسب دانش عملی ضـدّ دین تصور شد و «شیطان به‌صورت مظهر خرد و دانــایی و راهنمای بشر به‌سوی درخت معرفت درآمد» (مظاهری سـیف، 1389:48).ـ این تفکـر، بـاور عمـومی را علیه او نـرم کـرد؛ تاجـاییکه یاری‌خواسـتن از او در بـرخی علـوم ضـروری پنداشـته شد و کمک‌گـرفتن از دانش اهـریمن و نیروهای اهریمنی قوّت گـرفت که درنهـایت به پرسـتش شیطان منجر شد.

شیطانپرستیِ پس از قـرون وسـطی، ازسـویی، ارتبـاط مستقیم با سحر دارد و ساحری انتساب علم به شیطانو اجنه است. از دیگر سـو، یونانیـان، رومیـان، مصـریان و بابلیان و بیشتر اقوام دارای تمدن دیرینه، از ابتـدا تمایل وافــری به اســتفاده از ســحر داشــتند. به همین دلیــل، شیطان‌پرستی پس از این دوره به با سـحر و جـادو رواج

یافت. در کلام عینالقضات نیز ردپایی از انتساب علم به شیطان دیده می‌شود؛ البته او از منظر دیگری به این موضوع نگاه میکند که محصول تأویل عرفانی ماجرای آدم و ابلیس است؛ به این معنی که دلالت آدم به میوه ممنوعه به دلیل خیرخواهی و علم ابلیس به سختیها و آفات قرب بود. او میدانست که «ان المقربین علی خطر عظیم»؛ اما آدم بر این امر واقف نبود و این دلالت (وسوسه) از جوانمردی و دلسوزی ابلیس نشئت می‌گرفت؛ زیرا «ابلیس پروردهٔ کرم و مقرب حضرت و معلم فرشتگان بود.» (همدانی، 1387: 313). عین‌القضات، در جای دیگر میگوید: «آخر شنیده باشی که او معلم فریشتگان بود. چندین هزار سال زاویه او بر ساق عرش بود» (همان: 417-415)؛ بنابراین، دیگران در برابر ابلیس مانند طفلان نوآموز، محتاج مکتب اویند: «در مکتب ابلیس یک نفس نبودهاند، حدیث مردان با کودکان چون توان گفت» (همان: 143). تفاوت نظر عینالقضات با شیطان‌پرستان دربارهٔ انتساب علم به شیطان، این است که منظور او، علم در مفهوم عام و مثبت آن است، نه مصادیق خاصی مانند سحر و جادو؛ البته چنین برداشتی از علم ابلیس زمانی است که عین‌القضات در مقام دفاع از او است؛ اما آن‌جا که با نگاه عادی و منفی به شیطان مینگرد، او را «دغلزن» مییابد و علم او را ظن فاسد میشمارد: «علم هرگز دروغ نبود؛ اما ظن فاسد دغل بود که شیطان زند و آدمی نداند که آن نه علم است» (همان: 32).

در دنیای غرب، پیش از مسیحیت، جادو ابزار پرستش محسوب میشد و کاهنان و جادوگران آن را نوعی تعبّد در مقابل نیروهای ماوراءطبیعت میشمردند. آنان جنبه-

های مختلف زندگی اعم از تولد، زندگی، مـرگ، جنسـیت و... را متـــأثر از این نیروها میدانســـتند. با پیبـــردن به این‌که انسان توان فراخواندن این نیروها را دارد و آن‌ها پاسخ خواهند داد، اســتفاده از جــادو گســترش یــافت (satanas, 2004: 1)ـ در برخی اسطورهها خدایان نـیز مظهر جـادوگری بودند. قـوای روشن جـادو منسـوب به خدایان خیر و قوای تاریک آن منتسب به خدایان شر بود. در افسـانهٔ مصـری، ایـزیس که مظهر جـادوگری اسـت، «پیکر (بی‌جان) اوزیـریس را کشف میکند و آن را با بـال-های خود می‌پوشاند و با بالهای خود دَم حیـات می‌آفریند و اوزیـریس زنـده میشـود» (هـارت، 1374:ـ 37)ـ اواخر قـرون وسـطی میل به جـادوگری و شـیطانپرسـتی بین مردم اروپا شدّت یـافت. آنـان به گمـان خـود با جـادو در مجـــامع شـــبانه، شـــیطان را به‌عنـــوان پادشـــاه اجنّه و شیاطینی که درصدد تسخیرشان بودند، میپرسـتیدند تا بر قوای ویژهای دست یابند (دورانت، 1368: 282).

جادو که پیش از مسـیحیت به‌منزلـهٔ عمل عبـادی درآمـده بود، با ظهور مسـیحیت، پس از قـرن چهـارم، از مـذهب فاصـله گـرفت و اسـتفاده از آن ممنـوع شد (satanas, 2004: 2)ـ ریشـهٔ و سـابقهٔ تلاقیِ جـادو و دین را در دوران پیش از مسیحیت، باید در رواج جادو در میان بـنی-اسراییل جستجو کرد. به دلالت قرآن کریم، پیشینهٔ جادو در میان بنی‌اسراییل به دورهٔ حضرت سلیمان(ع) بـاز می-گـردد. «[یهودیـان] از دانش جـادوگری پـیروی کردند که شـیاطین در زمـان پادشـاهی سـلیمان (به افسـون و جـادوگری) می‌خواندند و سـلیمان کـافر نشـد؛ ولی شیاطین... کـافر شـدند و نـیز [یهودیـان] از آن‌چه بر دو فرشتهٔهاروت و ماروت در شـهر بابل نـازل شد [پـیروی

کردند]، و حـــال آن‌که آن دو فرشـــته به هیچ‌کس دانش جـادوگری نمیآموختنـد، مگر آن‌که میگفتند: ما تنها مایـۀ آزمایشـیم، پس کـافر مشو...» (بقـره، 102)؛ بنـابراین، شیاطین، پیش از دورۀ سلیمان نبی با سـحر آشـنا بودند و این امر، حس قدرتطلبی کاهنانِ مرتبط با شـیاطین را برانگیخته بود؛ چنانکه سامری در پاسخ سـوال موسی(ع) پرسید: «ای سامری! سبب کار تو چه بــود؟ گفت: من به اسراری آگاه شدم که آنان آگاه نشدند، پس اندکی از اثر قدم رسول را گرفتم و آن را در گوساله ریختم...» (طه، 95و 96)ـ البته، پس از شـکلگـیری بـنیاسـراییل، سـحر و جادو به گونۀ منسجمتری دنبـال شد. علم جـادوگری و به تبع آن، انتســاب علم به شــیطان و درنتیجــه، تقــدیس شیطان یا پرسـتش او، مـیراث یهودیـان است و آنـان در اطراف و اکناف جهان گسترش دادند. بستر اصلی ترویج چنین اندیشهای عرفان قبالای یهود است که هم شیطان-پرستان و هم صوفیان مدافع شیطان، نظیر عینالقضـات از این رویۀ عرفانی متأثر شدهاند.

4-2-عرفان یهودی (قبالا) و عینالقضات

عرفان یهود دچار تحولات چشمگیری شده اســت؛ چنانکه عرفــان امــروز یهــود، آمــیزهای از فرقهها و تفکــرات غـیریهودی است و با عرفـان خـالص یهـود فاصـلۀ دارد. عرفان امروز یهود به چند بخش تقسیم میشـود: عرفـان مرکاوا، حسیدیسم و قبـالا یا کابـالا. قبـالا هسـتۀ اصـلی عرفـان یهـود را تشـکیل میدهـد؛ با نگـاهی کلی به دیگر عرفــانهــای یهــود، باید گفت قبــالا، آبشــخور مرکابا و حسیدیسم است؛ قبالا بر پایۀ رمزگرایی اســتوار است و در آن، فراگـرفتن علـوم غریبه شـرط ضـروری سـلوک

محسوب میشود. سالک قبالا، در منازل سلوک با استفاده از برخی اوراد و ملزومات جادویی، خود را از شرّ شیاطین مانع از حق محفوظ میدارد. این نوع سلوک، در معنای کلی آن «اختلاط شور ایمانی و جذبهٔ عرفانی با معتقدات خرافی و اعمال جادویی است» (شولم، 1389:100 -101).

هستهٔ اصلی قبالا را باید در تلمود جست. هدف آن، برقراری ارتباط میان دنیای و آخرت و بیداری در برابر نفس و نیل به کمال است. قبالا از ماوراء و معجزه سخن میگوید و این باور است که معجزه چیزی نیست، مگر قدرت عظیم مرکزی که با ریاضت بدان به دست می‌آید (سلیمانی، 1392: 17). باور به این‌که انسان می‌تواند قدرتی برابر با قدرت حق‌تعالی داشته باشد و حتی نعوذ بالله بر نیروی خداوند نیز غلبه کند (کفاش، 1392: 152). تعلیم اصلی قبالا، همان امیدی است که شیطان به شیطانپرستان میدهد؛ این‌که، سرّ وحی خداوند را به حضرت آدم برای مریدان قابل حصول کند (شولم، 1389: 69). از اصول این آیین، استفاده از نمادهاست. بر این پایه، استفاده از نمادها برای بیان عقیده، به‌مراتب تأثیرگذارتر از اظهار صریح عقاید است. این نماد بیشتر به‌صورت عدد یا حرف به کار میرود. بر همین اساس، قبالا با سیستمی از ریاضیات، رمزگذاری شد. نهضت حسیدی آلمانی نمونهٔ بارزی در این زمینه است (همان: 158).

ویل دورانت، قبالا را چیزی جز خرافات فتنهانگیزِ آمیخته با جادو نمیداند: «یهودیان از نام نگفتنی «یهوه» رازی ساختند و به نجوا میگفتند که چهار حرف آن معنی نهانی

و اثـری معجـزهآسا دارد» (دورانت، 1366:ـ 532).ـ نـیز «ال. بوهل وی. کاوفمان معتقدند در نـام خـدا سـحری و طلســمی است که اگر انســان بدانــد، ممکن است علیه دیگران از آن بهره بگـیرد» (آشـتیانی، 1368:ـ 206).ـ در تاریخ تصوف ایران نیز فرقـۀ حروفیه به رمـوز حـروف و اعــداد و تــأثیر و نــیروی عظیم آن معتقد بودند. ازنظر حروفیه، آن همه اشیا قائم به حروف‌اند و هرکس خواصّ حروف را بداند، همۀ اشیا، مسخّر او میشوند. نمونۀ بارز بــازی با حــروف و ارقــام مشــترک با مــذهب حــروفی، محیی‌الـدّین ابن عـربی است (ذکـاوتی، 1376:ـ 62).ـ او علم‌الحروف را علم‌الاولیا میخواند و میگوید فرشتگان به نامهـای این بیست و هفت حـرف الفبـای عـربی خوانـده میشوند. دستیابی به معنی حـروف از راه تبـدیل آن‌ها به اعـداد، میسر است و عـدد زبـانی، جهـانی است (موحـد، 1389: 46ـ 50).ـ عین‌القضات نیز به تبع حروفیّه، معانی عرفــانی را پوشــیده در حــروف میداند: «مــرد رونــده را مقام‌ها و معانیهاست که چــون آن را در عــالم صــورت و جسمانیّت عرض کنی و بـدان خیـال انس گـیری و یادگـار کنی، جز در کسوت حروف و عبارات شاهد و خـدّ و خــال و زلف، نمود پیدا نمی‌کند» (همدانی، 1373: 29).

عرفــان یهــود بر انســانانگــاری خداوند بــاور دارد: «خــدا فرمود: انسان را شبیه خود بسازیم، تا بر حیوانات زمین و ماهیان دریا و پرندگان آسمان فرمــانروایی کند» (عهد عتیق: سـفر پیـدایش،1380، 2).ـ این موضـوع در کتـاب تعــــالیم قبــــالا (زوهر) نــــیز مطــــرح است (شــــولم، 1389:312).ـ در متون عرفان اسـلامی نـیز با اسـتناد به حدیثی، به «خداوند انسـان را شـبیه خـود آفرید» اشـاره شده است؛ اما نوع تفسـیر عارفـان یهـود و مسـلمان از

این موضوع متفاوت است. عارفان یهود از این مضـمون به تجسم ذات بـاریتعـالی ره میبرنـد؛ حـال آن‌که عرفـای اسلام آن را دلیلی رمزآلود بر الهی‌بودن سرشت انسـان میدانند. عینالقضات نیز در این بـاره همینگونه میاندیشد: «بی سر این ســـــــخن است در این رمز خَلَق الله عَلی صورتِه باز مینماید هشـدار» (همـدانی،1380:ـ 61)ـ البته نیکلســون این حــدیث را برگرفته از منــابع یهــود میداند (نیکلسون، 1392: 109).

تمایل به جادو و امتزاج با تفکرات و عرفانهای غیریهود، مانند عرفان هندی و فرهنگ باسـتانی مصر سـبب شد تا قبالا به خودباختگی دچار شود و صبغهٔ معنـوی خـود را از دست بدهد و به‌تــدریج به ســمت مــادّیگــرایی و خرافه بگراید. هم‌چنین آیین گنوسی، مـیراثی که به یهودیـان به ارث رسیده بود، به‌سهولت به نـابودی شـریعت و قـانون انجامید (شولم، 1389: 83)ـ بسیاری از پیروان قبالا نیز به دلیل رازنگهداری مفـــرط، زمـــام قبـــالا را به دست بدعت‌گـذاران سـپردند و عارفـان عـامی درسنیاموختـه، تعالیم جعلی را در ادبیات قبالایی گنجاندند (همان: 181-186)ـ از دیگر عوامل انحطـاط و رسـیدنِ قبـالا به مـرز شـیطانپرســتی، قبــالایی «عملگــرا» به نــام «ابــراهیم ابوالعفیا»، مفسّر تعالیم قبالاست. مکتب قبالای عملگرا نوعی جادوگری است. در این مکتب به کار بستن جادوی سـیاه (اسـتفاده از قـوای اهریمـنی) جایگـاه ویـژه دارد. همه منـــابعی که ابوالعفیا از آن‌ها عناصر تعـــالیماش را اخذ کرده است، خواه یهودی و خواه غیر یهودی، با سنن جادویی مرتبطاند (همـان: 206)ـ توجه مفـرط به جـادو سبب شد قبالا در عمل به شیطانپرسـتی برسد. آنـان در مجامع خود شـیطان را پادشـاه دیـوان می‌دانسـتند و مي-

پرستیدند و در ازای این پرستش، طالب دست‌یافتن بر قوای طبیعی بودند (دورانت، 1368: 283). از این رهگذر، عرفان یهودی با سقوطی هولناک از عرش به فرش آمد (البته اگر ماهیت صرفاً روحانی داشته باشد) و در گذر زمان با سیلی از بدعتها مواجه شد و مسافتی عظیم میان انسان و خدا به وجود آمد که او را از روشنایی و روحانیّت به تاریکی محض و اهریمنی دچار کرد و انسان قرون وسطی را با تعالیم شیطانی و امتلاء خلأ معنوی به سمت شیطانپرستی سوق داد و به انحطاط مبتلا کرد.

2-5-شیطانپرستی معاصر و عینالقضات

شیطانپرستی معاصر در پی تفکرات قرون وسطایی آمیخته به باورهای یهودی پدیدار شد و در گذر زمان با تأثیر از عواملی مانند پیشرفت علم، منافع سیاسی و باورهای دینی و خرافات قد برافراشت و مکتب نوینی در باور بشری شد. تعالیم مصر باستان از آبشخورهای اصلی شیطانپرستی معاصر است که تفکرات بنی-اسرائیلی را پرورد و جای پای فرهنگ خود را در آیین یهود استوار ساخت؛ برخی معتقدند «تفکر یهودی ریشه در تمدّن مصر و آشور دارد و اسطوره‌های مصری حتی در نگارش عهد عتیق نقش تعیینکنندهای [داشتهاند]» (قائمیّه، 1391: 24)؛ مصر با تمدّنی کهن، همواره جایگاه خرافات و جادوگری و خدایان متعدّد شرّ چون «سِث» و خدای جادو، «ایزیس» بوده است. نیز، به دلیل این‌که شیطانپرستی معاصر در انگلستان متجلّی شد و در عین حال، آموزهها و خرافات مصر باستان را در لابه-لای تعالیم خود دارد، به ارتباط تمدّن بریتانیای امروز و

تمدّن باستانی مصر و تاثیر آن‌ها در ظهور شیطانپرستی معاصر پی‌برده می‌شود. بــرخی معتقدند نسل فراعنه به دلیل تحــولات منطقــه، از مصر به انگلســتان مهــاجرت کردند و حکـــومت پادشـــاهی بنا نهادند. نمونههـــایی از روش سلطنت و جامههای پادشاهان و ملکـهٔ بریتانیا نـیز بیان‌کننـــــدهٔ همین مطلب است. هرچند به یقین این امر صحّه پذیرفتنی نیست، تشابه دو سلطنت و تطابق اصول آن‌ها به دلایلی تصـادفی نیست. از این قبیل است: الف: سـنگ یعقـوب، یکی از بزرگـان خانـدان عـبرانی، در زیر تخت سلطنتی ملکـه؛ ب: تـاجگـذاری ملکـهٔ بریتانیا بـالای پلکـانی نمـادین به شـکل هـرم مصـری؛ ج: وجـود دوازده سنگ به نشانهٔ دوازده قبیلهٔ عبرانی بالای تاج سـلطنتی؛ د: پــرچم انگلیس، متشــکل از سه رنگ قرمــز، ســفید و آبی، یعنی همان سه رنگ تاجهای مصر باســتان؛ ه: اصل عصای سلطنتی که خدای مصـر، آمـون و فراعنه مصـری آن را در مصر باستان حمل میکردند؛ و: شـلّاق یا تازیانـهٔ ملکه دراصل متعلّق به فراعنــهٔ مصر باســتان اســت؛ ز: نمــاد زنبــورِ روی صــندوقچهٔ ســلطنتی ملکه که در مصر باستان نشان پادشاهی مصر بوده است؛ ح: سربند سفید قاضـیان و کارمنـدان عـالی رتبـهٔ ملکه که ریشه در مصر باستان دارد (Achernar & Noriegaaa, 2008, Part 7).

جنبشی که از بــاور شــیطانپرســتی معاصر ســربرآورد، فراماسونری بـود. هـدف این جنبش، سـلطه بر جهـان با نهادینه‌کردن باور شیطانپرستی در افکار مــردم و حــذف تدریجی دین از زندگی است. این انجمن ضدّ دین بر پایــهٔ علم کیمیا و ســحر و جــادو و علم غیبهــایی است که از تجدّدِ پوشـیده و پنهـان قـرن هجـدهم تـأثیر گرفته است.

آلیستر کرولی که فراماسون و جادوگر شیطانپرست است، سنّتهای خود را از این منابع، با تمرین و مطالعهٔ تصوّف شرقی و خاورشناسی و مصری‌گرایی، با نام فراماسونری و انجمن برادری بنیان نهاد (satanas, 2004: 17).

شیطانپرستی معاصر، به تبع قبالای یهودی، استفاده از نمادها را که گویای اسرار و رموز است، برای تسخیر آسانتر ذهن و قراردادن باور شیطانگرایی در زندگی روزانهٔ مردم رواج داد. مهمترین نماد شیطان سرِ بُز (بافومِت) است (satanas, 2004: 34-35). استناد شکل شیطان به بز یا قوچ و پرستش آن در مصر باستان، در برخی منابع تاریخی و عرفانی نیز مشاهده می‌شود. ابنجوزی میگوید: «آوردهاند که فرعون بز نری را می‌پرستید» (ابنجوزی، 1368: 79). بر این پایه، چنین استدلال می‌شود که چون بز در اسطورههای مصری معبودی مقدّس محسوب میشد، شیطانپرستان معاصر، آن را نماد تقدس دانسته و این قداست را به شیطان منحصر کردهاند.

در نگاه شیطانپرستان معاصر، هر فعلی که با خیر و نیکی مقابله کند، عبادت شیطان تلقّی میشود. نیز، بیشتر آنان وجود خارجی شیطان را عامل گمراهی می‌دانند و انکار می‌کنند و شیطان را صرفاً جنبهٔ اهریمنی انسان می‌دانند و چون به نیروی فوقالعادهٔ انسان یقین دارند، صدور اعمال پلید و خلق زشتیها را با یاری‌گرفتن از قوای ماوراءطبیعی (أجنه)، زیر سلطهٔ قوای بشری می‌دانند. «درواقع موضوعی که شیطان-پرستی... در بر -می‌گیرد، ایجاد راه شیطانی درونیِ فرد

و ساختنِ خـودِ جـادویی است» (satanas, 2004: 26)؛ بنــابراین، در نگــاه آنــان، تعــارض انســان و شــیطان به هم‌پیونـدی و همسـانانگـاری این دو تبـدیل شـده است و شیطان صرفاً به جنبهٔ شیطانی انسان تقلیل مییابـد؛ اما در نگاه «عین‌القضات»، حـتی آن‌جا که در مقـام دفـاع از شــیطان و یا تقــدیس او بــرمیآیــد، تمــایز بین انســان و شیطان هم‌چنان باقی است و شیطان جز جنبهٔ اهریمنی انســان، وجــود حقیقی و مصــادیق بــیرونی نــیز دارد که مصــداق اتمّ آن ابلیس اســت؛ یعــنی همــان شــیطانی که دین از آن ســخن می‌گوید. درواقع دفــاع عینالقضــات از ابلیس اســت، نه از نیروهــای اهریمــنی در معنــای مطلق آن؛ چنانکه میگوید: «همه ســـــجود کردنـــــد، الا معلم فریشتگان... فراق معشوق اختیار کرده بر سجود غیری. زهی کمــال عشــق، ما زاغ البصر و ما طغی، جــوانمردا! اگر و کلّم الله موسی تکلیماً، کمال اســت، پس ابلیس را از این کمال است. تو چه دانی که ابلیس کیست؟ شــحنهٔ مملکت است که صدوبیستوچهـــار هـــزار نـــبی زخم او خوردهاند» (همدانی، 1387: 98-95).

شــیطانپرســتان درصــدد القــای این تفکراند که شــیطان مصداق بیرونی ندارد و همان جنبـهٔ اهریمـنی خـودِ آدمی است. راجِر مورنـو، از شـیطانپرسـتان معـروف، میگوید: «شیطان در جمع پیروانش میگوید: ما باید مطمئن شویم انسانها باور کنند شیطان و فرشتههـایش وجـود ندارند» (Achernar & Noriegaaa, 2008, Part 7)ـ در مقابل، عین‌القضـــات ابلیس و اعـــوان او را بـــاور دارد و به آن تصریح میکند: «ای عزیز! مراکب خاص ابلیس و جنــود او خود پیداست» (همدانی، 1387:ـ 68).ـ در متـون صـوفیه گفتگوهـــایی میـــان یکی از پیـــامبران، نظـــیر نـــوح(ع)،

موسی(ع)، عیسی(ع) و پیـــامبر اســـلام(ص)، و ابلیس صـــورت گرفته است و بـــرخی از صـــوفیه مانند جنید بغـدادی، حلاج، سـهل تسـتری، ابوالحـارث الاولاسـی، ابـــوعلی دقـــاق، ابوالحسن نـــوری، حامد لفـــاف و ابوالضـحاک، ادعا کـردهاند ابلیس را دیـده و با او سـخن گفته‌اند (حجـازی،1390:ـ 42-19)ـ «ابوالحـارث میگوید: ناشناسی مرا به مجلس سماع دعوت کرد؛ چـون به آن‌جا رفتم، دیدم پیری در وسط نشسته است و عدهای دور او با وجد خاص، شعری در مضـمون فـراق می‌خواندند. پـیر رو به من کرد و گفت: من ابلیسم و این گـروه فرزنـدان منند. انـدرین نشسـتن و غنـاکردن مـرا دو فایـده است: یکی آن‌که مصیبت فراق و ایام دولت خود دارم و دیگـری آن‌که پارسا مـردان را از راه بـبرم و انـدر غلط افکنم» (هجویری، 1386: 599-600).

منحصرانگاشـتن شـیطان در بُعد تاریک درون انسـان، با آیات کتب مقدّس تناقض دارد. این امر انسانها را نسـبت به چگـونگی خلقت جهـان بـدبین و ایمـانشـان را سست می‌کند؛ درنتیجه، تسلّط بر افراد آسـان میشـود. «آنتـون لاوی» شیطانپرست معروف و مؤلّف انجیل شیطانی، از این باور (نیروی شیطانی درون) سود می‌جوید و تعـالیم خود را روش روانشناسـانه و فلسـفی میداند و با شـعار «وقـتی یک مـرد به‌صـورت تو سـیلی زد، او را به‌گونهای تارومـار کن»؛ زیـرا «محـافظت از خـود بـالاترین قـانون است»، بُعد تاریک انســـان را بیـــدار و فعـــال میکند (satanas, 2004: 24).

3- دیدگاه خاص عینالقضات و وجوه تداخل و تقابل آن با اندیشههای شیطانپرستی

صـــوفیانی چـــون حلاج، احمـــدغزالی و آن‌گونه که از تـذکره‌الاولیا بـرمیآیـد، سـهل تسـتری، ابوالحسن نـوری، ابـوبکر شـبلی و ابوالعبـاس قصّـاب (رک: عطـار، 1381: 269 و 287 و 406 و 518 و 562)، با ارائهٔ تفکر دفاع از ابلیس و تنزیه او، ایدهای را گستردند که حسن بصری بر پارهای اسـرائیلیاتِ منقـول از کسـانی چـون ابـوهریره، پایهگذار آن بود. عینالقضات، صوفی و عارفِ تبیینکننــدهٔ نظریــهٔ دفــاع از ابلیس نــیز با تبرئه و تقــدیس ابلیس به مرز اندیشهها و ایدئولوژیهای شیطان‌پرستی نزدیک شد.

هرچند، دفاعیات عینالقضات از ابلیس به دلایلی مطــابق با اندیشههای مطرح در مکاتب شیطانپرستی اســت، این دفاعیـات از لـونی نیست که درنهـایت به شـیطانپرسـتی منجر شـود. عمـدهتـرین عامل متمایزکننـدهٔ اندیشه او از طرز تفکر شیطانپرستان، جایگـاه خداوند به‌عنـوان یگانه خـالق هسـتی و حـاکم مطلق ازمنظر عینالقضـات است. اصـــولاً ازآن‌رو صـــوفیانی مانند او از ابلیس و تبرئه او دفاع می‌کنند که او را الگوی یک موحدِ تمامعیار میداننــد؛ چنانکه سـهل تسـتری میگوید: «ابلیس را دیـدم در میـان قومی به همتش بند کردم؛ چـون آن قـوم برفتنـد، گفتم رها نکنم، بیا در توحید سخن بگوی. گفت ابلیس در میان آمد و فصلی بگفت در توحید که اگر عارفـان وقت حاضر بودندی، همه انگشت به دندان گرفتندی» (عطـار، 1381: 269).ــ حلاج نـــیز «ابلیس را مثل اعلایِ نظریه تصـــوف حقیقی دربارهٔ توحید الهی می‌خواند» (نیکلسون، 1392: 67).

اما در نگـاه شـیطانپرسـتان، شـیطان- رأس هـرم شـرّ و مبدأ آن- با قرارگـرفتن در مقابل خداونـد، توحید را نفی

میکند. فرقههــای شــیطانپرسی کهن، خداوند را صــرفاً خالق نیکیها و زیباییهای موجود می‌دانســتند و دخــالت او را در امــور شــرّ نمیپذیرفتند. در نگــاه شــیطانپرســتان معاصر نیز خداوند به محاق می‌رود و شــیطان در جایگــاه او می‌نشــیند؛ حــال آن‌که عینالقضــات با تکیه بر حقّــانیت مطلق خداوند، ابلیس را صرفا مأمور اجــرای اوامر الهی و در خـــدمت او میداند و بنـــدگی ابلیس و شـــیاطین را مطــرود میشــمارد: «جــوانمردا! و تلک الأمثــالُ نضــربُها للنّاس و ما یعقِلُها الا العــالمون، ترسم نــدانی که چه میرود. اگر خـــودرایی، بنـــده شـــیطانی «و اســـتَفْزِز مَن استطعتَ منهم بِصوتِک» جلال ازلی تو را به اقطاع به او [ابلیس] داده است» (همدانی،1387، ج 3: 322). او نظر حسن بصــری را که میگوید: «اگر ابلیس نــور خــود را به خلق نمایــد، همه او را به معبــودی و خــدایی بپرســتند» (همدانی،1373: 211-210)، به‌صراحت مردود میشمارد: «چه گــویی؟!! یعــنی که او را به خــدایی میپرســتند؟ نمیپرستند! در غلطی! از این آیت بشنو: أفــرأیتَ مَن اتّخــذ الهَه هواهُ» (همان: 211-210). عینالقضات، نه‌تنها اعلام بندگی صریح در مقابل شــیطان را تقــبیح میکنــد، بنــدگی خفی شیطان را نــیز نکوهیــده میداند: «هرکه گوید لا اله الا الله و داد این هنوز تمام نداده باشد و راه نرفته بــود، دروغ میگوید؛ زیرا چندین معبود دارد، از هوا و شــهوت و دنیا و شیطان» (همدانی، 1387: 73).

با وجود این، گــاه عینالقضــات از جایگــاه ابلیس در عــالم خلقت و ارتبـــــاط او با خداوند و دلایل نافرمـــــانی و ســجده‌نکردن او در مقابل آدم، تفســیری دیگرگــون ارائه می‌دهد. ابلیس در دیــدگاه او نمونــۀ مخلــوق کمــال یافته است که پس از هزاران سال عبادت محــرم اســرار الهی

شـده است. در چـنین نگرشی «مقتضی کمـال معـرفت ابلیس این نقط است که: آسان‌آسان تو را بنگـذارم من/ با زلف و رخ تو کارها دارم من؛ اما در کل وجـــود کسی که حـدیث ابلیس بداند شـنید، فضلا عن فهم اسـراره به غایت عزیز بود و اگر نه به هـزار سـال نقطی از عجـایب اسرار او گفته نشود آن یگانه وجود، آن سرور مهجوران، آن سر قــدر، آن خــال بر جمــال ازل، آن غیــور مملکت، شـیخ ابوالقاسم گرگـان او را خواجه خواجگـان خوانـدی. باش تا وقتی به جمال ازل بینا گردی، پس تو را به‌تدریج پــروردهٔ نــاز و کرشــمه آن جمــال کنــد، پس از وصــال متواصل فربه گــردی... پس به فــراق رســی، پس روی مهجـوری ببیـنی، پس بـویی تـوانی بـرد از جلالت دولت ابلیس... آخر شـنیده باشی که او معلم فریشـتگان بـود. چندین هزار سال زاویه او بر ساق عرش بـود. این انـدک کاری میپنداری، همان ابلیس است که بـدایتش این بـود. اکنـون حـالش به جـایی رسـیده است که بازیچه کودکـان کـوی تو شدست» (همــان: 417-415).ـ از این رهگــذر، ابلیس جایگاه مـنیع پاسـبانی حضـرت حق را یافته است: «ابلیس را به دربانی حضرت عزت فرو داشــتند و گفتند: تو عاشق مایی... بیگانگان از حضرت ما بازدار و این نــدا میکن: معشوق مـرا گفت نشـین بر در من/ مگـذار درون آن‌که نـدارد سر من // آن‌کس که مـرا خواهد گو بی‌خـود بـاش/ این درخـور کس نیست مگر درخـور من (همـدانی، 1373: 229).

در نگـاه عینالقضـات، این پاسـبان همچـون هر پاسـبانی وظیفه دارد خـــودی را از غـــیر بازشناسد و بیگانه را به حریم الهی راه ندهد. درواقع او محکی بــرای بازشناسی سالکان حقیقی از سالکنمایـانِ طریق الیالله است: «اگر

پادشاه را دربـان نبـودی، همه به قـربت سـلطان یکسـان بودندی و هیچ تفاوت نبـودی و نـامردان نـیز قـدم در راه نهادنـدی. این دربـان ممیّز مـدعیان است تا خـود مخلص کدامست و مـدعی کـدام» (همـان: 342).ـ پس «بنـدگان مخلص آن‌گـــاه باشـــند که از او برگذرند که «الّا عبـــادک مِنهم المُخلصـــــین» و عبـــــاد مخلص پس از این باشد» (همان: 74 و 5).ـ عین‌القضات رسـیدن ابلیس به چـنین مرتبـهٔ بـزرگی را مرهـون بنـدگی عاشـقانه و عبـادات و ریاضـــات او میداند. مطـــابق این نظـــر، ابلیس عاشق پاکباختهٔ خداوند است و به اقتضای همین پاکبازی «فراق معشـــوق اختیـــار می‌کند بر ســـجود غـــیری. زهی کمـــال عشق» (همـدانی، 1387:ـ 97).ـ این مفهـوم از فحـوای حکایت تذکرهٔالاولیاء در بـاب ملاقـات ابوالحسن نـوری و ابلیس نیز برمیآید: «نقل است که نـوری با یکی نشسـته بود و هر دو زار میگریستند؛ چـون آن کس بـرفت، نـوری روی به یـاران کـرد و گفت دانسـتید آن شـخص که بـود؟ گفتند نه. گفت ابلیس بود حکایت خـدمات خـود میکـرد و افســانه روزگـــار خـــود میگفت و از درد فـــراق مینالید و چنـان که دیدید میگریسـت، من نـیز میگریسـتم» (عطـار، 1381: 406).

ازنظر عینالقضات، هیچ‌کس جز پیامبر اکرم(ص) در عالم به دلیل کمـال در مـراتب عشق با ابلیس درخـور مقایسه نیسـت؛ زیـرا ابلیس به دلیل معشـوق فـراق را بر وصل تـرجیح داده است: «چـون خلعت از توسـت، خـواه لعنت گـیر، خـواه رحمت. ابلیس اولین و آخـرین را جز اطفـال ندیـد، در راه خـدای تعـالی. زهی حسن منصـور حلاج در کتاب طواسین می‌گوید: ما صحت الفتوه لاحد الا لابلیس و احمد» (همـدانی، 1387:ـ 186).ـ او از این رهگـذر، در

کفه ترازوی آفـرینش، ابلیس را با احمد مرسل برابر می-نهد: «احمد ذرهای عشق بر موحدان بخش کـرد، مومنـان آمدند؛ ابلیس ذرهای بر مغان بخش کرد، کافر و بتپرست آمدند» (همـدانی، 1373:ـ 284).ـ بر این پایـه، ابلیس بر دیگر فرشتگان، حتی فرشتگان مقرب نـیز برتـری مییابد و دارای درجهٔ تقرب بالاتری میشود: «هیچ خواهی بدانی که با ابلیس در سِــرّ، اعــنی در درون پــرده، آن‌جا که نه آدم بــود و نه جبرئیل و نه میکائیــل، چه گفتند... یوسف در درون پــرده با بنیــامین گفت، آن‌چه گفت و از بــیرن پرده او را به دزدی بگرفتند و به فضیحت دو جهانی او را منسوب کردند و بنیـامین به همه راضی بـود...، اما تو از آن افسانهای شنیده باشی! باش تا ملامت بنیامین پنهان با تو غمـــازی کند که با ابلیس چه گفتند در درون و پس به رضای او چـرا از بـیرونش روسـیاه کردند: و آن علیک لعنتی، و او میگوید:

جــانی دارم که بــار عشق توکشد تا در ســرکار تو شــود نگریزم

او را از کس خود یاد نیست»

(همدانی، 1373: 186).

بر این پایه، روشن میشود معیار ارزشگـذاری آن مـنزلت خاصی که عینالقضــات بــرای ابلیس قائل است- به زعم او- بنـــدگی و تقـــرب ابلیس در بارگـــاه الهی و عشق خالصــانهٔ او به محبــوب ازلی اســت، نه تقابل ابلیس با خداونـد؛ اما ابلیسِ شـیطانپرسـتان این کمـالات نـدارد و همواره در تضـادّ و تقابل با نیروهـای خـیر و خـدای واحد مطلق است. مـنزلت و جایگـاه ویـژهٔ در حد پرسـتش که

شیطانپرستان آیینهای شیطانپرستی از ادوار نخستین تا امروز بـرای ابلیس قائلانـد، یا مرهـون تکبّـر، سرکشـی، گســـــتاخی و نافرمـــــانی او در مقابل خداوند است (satanas, 2004: 26)ـ و یا ریشه در فهم نادرست از جایگــاه او در عــالم و نســبت او با آفــرینش موجــودات مخصوصاً نیروهای شــرّ و اهریمــنی دارد، چنانکه پیش از این گذشت، کهن‌تـرین سرچشـمههـای چـنین نگرشی به ابلیس، در تفکر یهود و عرفان قبالا یافت می‌شــود: «در این [قسم] از تفکر یهودی- مسیحی شـیطان فرشـتهای سرکش و آزادیخواه از بند خداوند است [و] مظهر آزادی تصور شده است» (قائمیّه، 1391: 32)ـ هم‌چنین، برخی فرقههــای شیطان‌پرســتی، اصــولاً اهــریمن و ابلیس را خــالق و پدیدآورنــدۀ شــرّها و بــدیها میدانند و به تبع آن، خداوند را خالق کل و مبدأ کل نمیشناسند: «خدا قــادر به هیچ شرّی نیست؛ اما شیطان قادر بر خـیر و شـر، هر دو است» (ابنجـوزی، 1368: 109)ـ انگـیزۀ این فرقهها از پرســـتش شـــیطان نـــیز یا تکـــریم او به دلیل خـــالق و مبـدأبودن اوست یا به دلیل تـرس از شـیطان و در امـان ماندن از شرّ او.

در مقابـل، طبق نظر عینالقضـات، بنـدۀ شـیطان بـودن- به‌طور مطلق- مذموم و مطرود است؛ چه به دلیل تــرس از او و چه به دلیل تکریم او، خـواه بنـدگی ابلیس باشـد، خواه بندگی نفس امّاره و شیطان درون: «آن‌ها که برای بنــدگی ابلیس آوردیم، جز کــوران کــار ما نتوانند بــود... آن‌که شب و روز جز عــادت نپرســتد و جز غفلت رفیقی ندارد و جز شـهوت معبـودی نسـازد... این مخـذول را به دست غوغای دیار خویش باز دادند و به اقطـاع به لشـکر ابلیس دادند... مـردان خـدا دیگرنـد، مـردان دنیا و عـادت-

پرستان دیگر» (همدانی، 1387:ـ 371).ـ شیطانپرستی نظری و شیطان‌پرستی عملی نیز در نگاه عینالقضات مذموم است؛ یعنی اگر کسی در سطح نظری و اعتقادیِ خداپرست بوده، اما در عمل بنده و دنبالهرو شیطان باشد، باز سزاوار نکوهش است: «هرکه گوید لا اله الا الله و داد این هنوز تمام نداده باشد و راه نرفته بود، دروغ میگوید؛ زیرا چندین معبود دارد از هوا و شهوت و دنیا و شیطان» (همان: 73).ـ بر این اساس، میان مبنای تکریم شیطان از نگاه عیناقضات و از منظر شیطان-پرستان تفاوت بنیادین وجود دارد. ابلیسِ عینالقضات موحّد است و در توحید بر همه سبقت می‌گیرد. ازنظر او «عصیان ابلیس امری اعتباریست و او درحقیقت نمونهٔ مؤمنی است پاکباخته» (نیکلسون، 1392:ـ 161)؛ اما ابلیسِ شیطانپرستان بر مسند خدا می‌نشیند و پرستیده و خود موجِد دینِ شیطانی می‌شود.

عینالقضات، دین شیطانی را در سطح عالیِ پرستش ابلیس و در سطح نازلترِ تبعیت از او نیز برنمیتابد: «در سلف صالح در اخلاق و اوصاف مرد نگاه کردندی، هر که از دنیا دورتر بودی، او را عالمتر نهادندی... اکنون دینی دیگر است در روزگار ما. فاسقان کمالالدّین، عمادالدّین، تاجالدّین، ظهورالدّین و جمالالدّین باشند، پس دین شیاطین است و چون دین، دین شیاطین بود، علما قومی باشند که راه شیاطین دارند و راه خدای تعالی زنند» (همان:243).

با این‌که وجود این تفاوتهای اساسی میان تفکر عین‌القضات و اندیشههای شیطانپرستی تردیدناپذیر است، اما وجود پارهای وجوه مشترک سبب شده است

بـرخی به دنبـال یـافتن ریشههـای تفکر او در مکـاتبی باشـند که یا تمـایلات شیطان‌پرسـتانه دارند یا شـیطان-پرسـتی مبنـای اصـلی تفکر آن‌هاست. از این رهگـذر، برخی عینالقضات را متأثر از اندیشه گنوسی دانستهاند؛ اما این نظر به دلایلی درست نیسـت؛ زیـرا اصل گنوسیسم بر ثنویت مانوی و «پان‌ته‌ئیسم» یا چندخـدایی هندی استوار است؛ اما عین‌القضات مسلمان باورمند به اصل توحید است و نـیروی وسوسه و گمـراهی ابلیس را در حـاکمیت خداوند و امـانتی از طـرف او میداند. «ای عزیز! «الر» نـدانم که هرگز گـویی و شـنوی یا نـه؟ میم «الم» مشـرب محمّد است و رای «الر» مشـرب ابلیس است و هرگز تا خـدا بیواسـطه او را نگوید که چـنین کن، او هیچ کـاری نکند» (همـدانی، 1387، ج2:412)؛ البته بـرخی صـاحبنظـران مانند بلوشه (در کتـاب «سـلمان پاک»)، برای گنوسیسم، شاخه اسـلامی نـیز قائل شـده-اند. به بـاور او «گنوسیسم اسـلامی شـامل مکتبهـای اشراقی عرفانی؛ مکتب معتزلی، مرجئی، راوندی، غلات شیعه است که به توحید اشراقی نزدیکتر از توحید عددی هسـتند. بلوشه اصـطلاح گنـوس را بـرای کلمـۀ مـذاهب مخفی اسلامی در ایران پیشـنهاد کـرده است» (مـنزوی، 1387، ج 3: 148). از این رهگذر، منزوی عینالقضات را در زمرۀ غلات شـیعه قـرار میدهد که به مـاوراء انسـانی بودنِ امامان و اولیا با فرّۀ ایزدی و نـور محمّـدی اعتقـاد داشتند و درنتیجـه، او را یک گنوسیست بـاطنی حـاد ضـدّ حکام ترک معرفی میکند (همان:34).

او گنوسیست‌بودن عینالقضـات را با اندیشـۀ «توحید اشراقی ثنویان» و به‌صورت کاستن از جایگـاه و مـنزلت دو نـیروی یـزدان و اهـریمن و جـادادن آن‌ها با عنـوان

«اهــورامزدا» نــزد زردشــتیان و میترائیستها و به نــام «زُروان» نــزد زروانیــان تبــیین میکند: «اینــان جهــان را بهــترین نظــام اصــلح می‌دانند. وجــود اهــریمن را نــیز بر جـــای خـــود و روی‌هم‌رفته لازم و نیکو می‌شـــمردند» (همان: 169)ـ هم‌چنین منزوی بر آن است «این اندیشه پس از آمــدن اســلام به‌صــورت دفــاع از ابلیس در بــرخی شــاخههــای صــوفیان و شــاعرانی چــون خاقــانی، عین‌القضات، سنائی، عطار و مولوی دیــده میشــود» (همــان: 169)ـ شــاید نتــوان اثبــات کــرد عینالقضــات در دفــاع از ابلیس، از توحید اشــراقی ثنویــان تــأثیر نپذیرفته اســت؛ اما جای تردید نیست که میان باورهــای ثنــوی، زُروانی و گنوسی و اندیشهٔ او دربارهٔ ابلیس تفاوت مشخص وجــود دارد. عینالقضــات تلویحــاً به این تفــاوت اشــاره میکند: «چون ســالک به ولادت ثــانی رســد، حجب ملکــوتی بماند میان او و خدا، پس یک‌یک برخاستن گیرد و آخرین حجاب نــوری ســیاه است که ثنویــان آن‌جا بمانــدهاند و یــزدان و اهرمن گفتند. اگر خلیل صفت بودنــدی، ســیاهی آن نــور وا ایشـــان نمـــودی که آن نه مقصد است» (همـــدانی، 1387، ج 1: 91).

این‌که عینالقضــات از ابلیس با عنــوان نــور (نــور ســیاه) تعبـــیر میکنـــد، با تلقی دســـتهای از شـــیطانپرســـتان (شیطان‌پرستانِ ادبی) مشــابه مینماید. ازنظر متصــوّفه، تجلّی ابلیس در «نور سیاه»، هفتمین نور در طی سلوک و علامت هیمــان است (مســتعلیپارســا، 1389:ـ 172)ـ و قاضی همدانی از آن به «زلف سیاه معشوق» (همــدانی، 1373:ـ 118)ـ و «نهنگ ســفید» بر ســالک تعبــیر میکند (همـــدانی، 1387، ج2:255)؛ «تو چه دانی که زلف شــاهد... و خــدّ و خــال کــدام مقــام است. مــرد رونــده را

مقامها و معـانیهاست که چـون آن را در عـالم صـورت و جسمانیّت عـرض کـنی و بـدان خیـال انس گـیری، جز در کسوتِ حروف و عبارات شاهد و خدّ و خال و زلف، نمود پیدا نمی‌کند» (همان، 1373: 29)ـ به نظر میرسد تشبیه نـــــور ســــــیاه (ابلیس) به زلف معشـــــوق، به دلیل ظلمانی‌بودن زلف باشد و نـیز تعبـیر از ابلیس به «نهنگ ســـفید» با همـــان «نهنگ دریـــای اســـتغنای عطـــار» تفســیرپذیر باشد که گــذر ســالک از این مرحله را مــانع می‌شود (منزوی،1387: 249).

ازنظر قاضی، تنها کسانی که درد عشق چشیده و خلعت الطاف ازلی یافته و پا به آخرین مرحله سلوک نهادهاند، به مقامی میرسند که «نور سیاه بر سالک عـرض کنند:/و آن نور سیه بلانُقَط برتر از آن// زان نـیز گذشـتیم نه این ماند و نه آن/ و آن مُقـامی است که چـون آدمی از آن‌جا درگـذرد به خـدا رسد» (همـدانی، 1387، ج2:255)ـ و از همین‌جاست که «کـــان مِن الکـــافرین» خلعتِ ابلیس آمد (همدانی، 1373:ـ 118)ـ و ابراهیم(ع) «چون ماهتـاب را که نور ابلیس است، در آن مقـام بدید گفت: «هـذا ربّی» که از نور جلال خداست» (همان:212).

لزوم وجود نور سیاه (ابلیس) نـیز درحقیقت بـرای تجلّی صفتِ مضلّ الهی است:

آن نور سیه ز کان قهر و خشم است

سرچشمه کفر و مسکن شیطان است

(همان:270)

در مقابل نور سیاه، نور سفید یا نور آفتاب (نور احمدی) قـــــرار دارد که تجلّی جمـــــال الهی است: «فلمّا رأیا الشّمسَ بازِغَةً، چون آفتاب نور احمدی دید که جـان احمد در آن عالم، آفتاب باشد، گفت: هذا ربّی» (همان: 212). به نظر میرسد عینالقضـات در طـرح مبحث «نـور سـفید محمّدی» و «نور سیاه ابلیس» از دو تجلی جمـال و جلال الهی و واســـطههـــای خـــیر و شر از اندیشه زروانی - زرتشتی متأثر شده باشـد؛ چنانکه یـزدان و اهـریمن «در فلسفۀ زروانی پیش از اسـلام آهستهآهسـته، به مـرتبت دو فرزند زروان تـنزل یافتند و به دوآلیسم وجـود- عـدم تبـدیل شـدند تا تضـادّی آشـکار با توحید عـددی یهـودی نداشته باشد» (منزوی،1387: 248).

نیز، «نور سیاه ابلیس» در آثار عینالقضات با «نـور مثبت ابلیسِ» شـــیطانپرســـتانِ ادبی (literary Satanists) مقایسهشدنی است؛ «شیطانپرسـتانِ ادبی (کسـانی که آثاری در دفاع از شیطان نگاشتهاند) مؤلفانی هستند که در آثار ادبی خود وجود شیطان را در نـور مثبت انعکـاس دادهاند» (satanas, 2004: 19). این افـراد در اصل یا کسانی بودند که از لحاظ مذهبی سازمان یا نهادی بـرای پرســتش شــیطان نداشــتند و یا درکل شــیطان را نمی-پرستیدند و تنها در آثـار خـود دفاعیـاتی دربـارۀ شـیطان مینوشتند؛ ازجمله کسانی چون «مارک تواین» و «ویلیام بلِیک». هرچند نوشتههای آنان تاریخی نبـود (صـرفاً نظر شخصی بود)، برخی سـنّتهـای شـیطانپرسـتی به‌صـورت مخفی از این منابع گرفته شـده و تـاریخ سـاخته است و بر این اسـاس، داسـتانهـای ادبیِ جـادوگری و ایـدههـای شیطانی پدید آمده است (satanas, 2004: 19).

بـرخی پژوهشـگران در مقـام ارزیـابی و نقد دفاعیـات کسانی چون حلاج، سهل تسـتری، روزبهـان بقلی، احمد غزالی و عین‌القضات از ابلیس، دچار افراط شـده و این امر را جلوهای از شـیطانپرسـتی به حسـاب آوردهاند. از نگـــاه این پژوهشـــگران، «بانیـــان تقـــدیس ابلیس در تصوف... افرادی چون احمد غزالی و ذوالنون مصـری از پایه‌گذاران اولیه شیطانیسسم در میان مسلمانان بـوده‌اند. طبیعی است فرق تصوف نیز مجموعاً از این اقطاب تأثیر گرفته است و شـکل‌گیری شـیطانپرسـتی در میـان ایشان امری بـدیهی است» (جمعی از نویسـندگان، 96). به همین دلیـــل، از این‌که عینالقضـــات ابلیس را مظهر صفت جلالی خدا قرار داده اسـت، او را محکـوم کرده‌اند و پـیرو آیین قبـالا و درنهـایت شیطان‌پرست میشـمارند (رضـوی،1390:ـ 62).ـ صـاحب کتـابِ «ابلیس، عاشق یا فاسـق؟» نـیز طبق همین نظر پرسـتش شـیطان را از طرف شیطانپرستان، مرهون اندیشهٔ عینالقضـات میداند و معتقد است «ابلیس (ازنظر عین القضات) تجلّی جلال الهی است که میتواند آینهٔ حق قرار گـیرد و ازاین‌روست که بسـیاری او را معبـود خـود قـرار می‌دهند و عبـادت می‌کنند» (کمپانی زارع، 1390: 129)؛ البته روشن است این ادّعا نه با نظر عینالقضـــات ســـازگار است و نه با اصول شیطانپرستان و باورهای آنـان دربـارهٔ ابلیس هم‌خوانی دارد.

4- دوگانگی در دیدگاه عینالقضات دربارهٔ ابلیس

عینالقضـــات پیوســـته مـــدافع ابلیس نیست. با توجه به مجموع آن‌چه عینالقضات دربارهٔ ابلیس بیان کرده اسـت، او بیشتر از همـان ابلیسی سـخن میگوید که در قـاموس

ادیان توحیدی، مخصوصاً دین اسلام مطـرح اسـت؛ یعـنی ابلیسِ نافرمانِ متکبر، دشمنِ خـدا و بـدخواهِ نـوع بشر و مقیم مرتبۀ اسـفلالسـافلین، بیهیچ تفسـیر و تـأویلی که درصدد مـبرا نشـان‌دادن او و یا تکـریم و تعظیم او باشد. در این مــوارد، ابلیسْ اغــواگر و نمــاد شــرارت و گنــاه توصیف شده است؛ مانند:

الف: خیــالات و اوهــام جنــود ابلیس و بازدارنــده از راه خدا: «درجۀ سوم در طهارت پاکی دماغ است، از خیالات و اوهام ردی که مرد را از راه خدایتعالی بازمیدارد؛ زیـرا اوهــام و خیــالات از جنــود ابلیساند» (همــدانی، 1387: 111).ـ ب: اسراف‌کنندگان برادران شیطان: «بـذل نه به فرمــان و نه به جایگــاه، ســخاوت نبــود، آن المبــذّرین اخوان‌الشـیاطین» (همـان: 386)؛ یا: «چـون مـال نه در وجوه خـود خـرج کـنی، تبـذیر اسـت، آن المبـذرین کـانوا اخوان‌الشـیاطین» (همـان: 258).ـ ج: اسـفلالسـافلین، مقـام شـیطان: «چـون ذرهای تصـدیق نبـود، هیچ ایمـان نیست، همه کفر است و چون همه کفر اسـت، در مقـام بهـایم و سـباع و شـیاطین بماند همیشه و مقـام ایشـان اسفلالسافلین است» (همان: 352).ـ د: شـیطان، فحشا و فقر: «چند گویم که هرزههای شیطان را چندیدتری!؟، الشـیطان یعـدکم الفقر و یـأمرکم بالفحشـاء» (همـان: 406).ـ ه: راه شیاطین در مقابل راه خدا: «اکنـون دیـنی دیگر است... دین شـــــیاطین است و چـــــون دین، دین شیاطین بود، علما قومی باشند که راه شـیاطین دارند و راه خدایتعالی زنند» (همان: 243).

ازنظر عینالقضات، چند دسته از افـراد بنـدۀ شـیطان‌اند. او آنان را با عنـوان «حـزب شـیطان»، «که نفس ایشـان

روح را غلبه کرد» (همدانی، 1373: 195)،«جنود ابلیس» که«پـیروانِ اوهـام و خیـالاتاند» (همـدانی، 1387، ج1: 111)، «اخـــوان الشّـــیاطین» که امســـاک‌کنندگان و مسرفان هستند (همـان، ج3:386)ـ و افـراد خـودرأی که «بنده شیطان»اند (همان:322) معرفی میکند.

5- نتیجه

در جمعبنـدی نوشـتار حاضـر، نـوع نگـاه عینالقضـات به ابلیس و نسبت آن با آراء و باورهـای شـیطانپرسـتی، به شرح ذیل است:

الف: تفکّر عینالقضــات به دلایلی از تفکــرات یهــودی و منـابع اسـرائیلی تـأثیر پذیرفته است. از این قبیل است: نســبت‌دادن گنــاه به مشــیّت خداونــد، تقــدیس و تنزیه ابلیس، خیرخواه‌دانسـتن ابلیس در دعـوت آدم به شـجرۀ ممنوعه، نسبت‌دادن ارواح مؤمنـان به نـور جمـال خـدا و ارواح کافران به نور جلال خدا.

ب: دفـاع از ابلیس و تقـدیس او، تفکر عینالقضـات را به باورهــای گنوسی- که ریشه در عقاید یهــودی و مــانوی دارد- نزدیک میکنـــــد؛ البته این امر به آن معنا نیست که قاضی یک گنوسیست اســت؛ اما به ســبب این‌که بســتر اندیشه دفــاع از ابلیس و گنوسیسم و بــرخی فرقههــای شیطانپرستی عرفانِ قبالایِ یهـود اسـت، تشـابه نسـبی بــرخی افکــار و باورها غــریب نمینماید و این همســویی دلیل بر یکسانی آن‌ها نیست.

ج: شأن ویژه و مـنزلت خاصی که عینالقضـات، مسـلمان موحــد، بــرای ابلیس قائل است- به گمــان او- مرهــون بنـدگی، تقـرب و عشق ابلیس در بارگـاه الهی اسـت، نه

تقابل او با خداوند. درمقابـل، شـیطانپرسـتان، ابلیس را به دلیل تضـادّ و تقابل او با نیروهـای خـیر و خـدای واحد مطلق میپرسـتند، نه به سـبب برخـورداری از کمـالاتی مانند عشق و بنـدگی خـدا. ارزش شـیطان نـزد شـیطان-پرستان تبعی از تکبّر، سرکشی، گستاخی و نافرمانی در مقابل خداوند است.

د: در آثار عینالقضات نـوعی دوگـانگی از ابلیس مشـهود است؛ نخست، همان چهرهٔ منفور و ملعون و نماد شـرّ و رأس هرم نیروهای اهریمنی و دیگری، ابلیسِ عاشقِ پاک-باخته و مظهر جلال الهی و سـرور مهجـوران و معلم فرشتگان. به نظر می‌رسد آن‌جا که عینالقضـات در حـال عادی سـخن میگویـد، ابلیس او نـیز عـادی است و همـان شـیطانی است که دیگـران میشناسـند؛ اما آن‌جا که حـال‌وهوای شـطح و طامـات پیـدا میکنـد، ابلیس را در شکل متفاوتی درمییابد و به شکلی متفاوت از او سـخن می‌گوید.

ه: در اندیشه عینالقضات، شـیطانپرسـتی به‌طـور مطلق مذموم است؛ زیـرا الـوهیت و حـاکمیت مطلق مخصـوص خداوند است و ابلیس آفریـدهٔ او و در مشـیت اوست و ابلیس تنها بر کاهلان و نااهلان تسلط می‌یابد.

بـدون لباس‌هـای محافظ و تجهـیزات لازم در فضا بـرای بدن انسان چه رخ می‌دهد؟

صحنه‌ای کلاسیک، به یاد مانـدنی و دلهـره‌آور از بسـیاری از فیلم‌هـــای ســـینمایی علمی تخیلی در ذهن ما نقش بسـته اسـت، انسـانی در سـفینه‌ی فضـایی بـدون لبـاس فضـانوردی و تجهـیزات مناسب گـیر افتـاده و هر لحظه ممکن است دریچه‌ی ســفینه بــاز شــود و او در فضــای بیکـــران رها گـــردد. معمـــولاً هم شخصـــیتی که در این شرایط گـیر افتـاده اسـت، همه‌ی تلاشش را می‌کند تا با گشــودن در دیگــری و خــارج شــدن از آن بخش ســفینه خودش را نجات دهد.

در شــرایط فاقد هــوا و تحت فشــار صــفر بــدن انســان نمی‌تواند مدت زیادی را بدون تجهـیزات و لبـاس مناسب دوام بیاورد و این یک واقعیت غیر قابل انکار است، ولی در صورتیکه بدن انسان در چنین شرایطی قرار بگیرد چه رخ خواهد داد؟ آیا چشــمان انســان منفجر شــده و خــون جاری در رگ‌هایش در فضا معلق می‌گردد؟

اگر می‌خواهید پاسخ این ســـــــئوال را بدانید در ادامه‌ی مطلب با دیجیاتو همراه شوید.

در مـورد سـئوال قبل باید بگـویم بر مبنـای حادثه یی که سایوز یازده تجربه نمود و البته آزمایشــاتی که قبلاً و در دهه‌ی 1960 بر روی حیوانات صورت پذیرفته است پاسخ به آن منفی است و وضعیت تا این حد ترسناک نیست.

اگر در شرایط یـاد شـده یعـنی بـدون تجهـیزات و لبـاس مناسب در فضا رها شـــویم اولین چـــیزی که احســـاس

خـــواهیم کـــرد کمبـــود هـــوا است. هوشـــیاری ما در این شرایط بلافاصله از بین نمی‌رود و بر مبنـــای این‌که بـــدن مان شروع به استفاده از اکسیژن موجود در جریان خون جاری در رگها می‌نماید 15 ثانیه‌ای هنـــوز فرصت داریم، اگر نفس را حبس نکنیم شاید بتـــوانیم حـــتی تا 2 دقیقه نیز دوام بیاوریم.

در صـــورتیکه نفس خـــود را حبس کنید گـــاز موجـــود در ریه‌هـــای شـــما بـــدلیل عـــدم وجـــود فشـــار هـــوا منبسط می‌شود که این امر سبب پـــارگی ریه‌ها و رها شـــدن هـــوا در جریان گردش خون می‌گردد. اگر روزی خودتان را رها شـــده در فضا یافتید آنهم بـــدون تجهـــیزات مناســـب، به خـــاطر داشـــته باشـــید انجـــام بـــازدم کمی به شـــما زمـــان بیشتری خواهد داد.

مـــورد دیگـــری که راجع به آن نـــیز کـــاری از دست ما بر نمی‌آیـــد، این است که اگر به مـــدت 10 ثانیه در فضا بمانیم پوست بدن مان و بافت موجـــود در زیر آن شـــروع به بـــاد کـــردن می‌کند. علتش هم در این است که بـــاز به دلیل عـــدم وجـــود فشـــار اتمســـفریک آب موجـــود در بـــدن انســـان شـــروع به انبســـاط می‌کند و به گـــونه‌ای وضـــعیت بخـــار شـــدن را به خـــود می‌گـــیرد. البته این بـــدان معـــنی نخواهد بـــود که بـــدل به یک بـــالون شـــده و ســـپس منفجر می‌شویم، خوشبختانه پوست بدن انسان بسیار مقاوم‌تر از چـــیزی است که فکر می‌کـــنیم، و اگر بتـــوانیم در فاصـــله‌ی زمـــانی مناسب به درون مقر خـــود در فضا برگردیم که شرایط فشار اتمسفریک در آن موجود است پوست و بافت موجود در زیر آن به حالت عادی خـــود بـــاز می‌گردند.

هم‌چنین این شرایط اثر چنـدانی بر روی خـون یا جریـان خونی ما نخواهد داشت چون سیستم جریـان خـون قـادر است فشـار را کنـترل کند مگر این‌که وارد حـالت شـوک بشویم. جیم لی بلانک (Jim LeBlanc) به دلیل مشکلی که در لباسش داشت در ســال 1965 و در آزمایشی به مدت 14 ثانیه شـرایطی مشـابه آن‌چه که مـورد بحث ما است را تجربه نمود. نکته یی که وی به آن اشاره می‌کند جـوش آمـدن آب دهـان موجـود بر روی زبـان است وی می‌گوید به وضـوح حباب‌هـای حاصل از جـوش آمـدن آب دهان را حس می‌کردم.

از آن‌جـایی که با قـرار گـرفتن بـدون تجهـیزات لازم در فضـا، در اصل بـدون فیلـتر در برابر تابش‌هـای کیهـانی قــرار گرفته ایم، باید انتظــار ســوختگی‌های پوســتی وخیمی را نیز داشته باشیم و البته به احتمال زیـاد دچـار بیماری رفع فشار نیز خــواهیم شد. علاوه بر این‌ها علی رغم سـردی بیش از حد دمـای فضا بـدن ما بلافاصـله یخ نخواهد زد و گرمــای خــود بــدن تا پیش از این‌که دچــار خفگی شویم از آن در مقابل یخ زدگی محافظت می‌کند.

اگر در فضا بمــیریم چه رخ می‌دهــد؟ در این شــرایط با توجه به عدم وجود اکسیژن بـدن ما با شـرایط معمـولش تجزیه نمی‌شــود، در صــورتیکه نزدیک یک منبع حــراراتی باشیم بدن مومیـایی و در صـورتیکه وضـعیت غـیر از این باشد بــدن فریز خواهد شد. اما اگر انســانی در لبــاس فضــانواردی در فضا بمــیرد تا مــادامی که در آن لبــاس اکسیژن موجود باشد بـدنش به تجزیه شـدن ادامه خواهد داد. در هر دوی این شــرایط بــدن انســان مــذکور تا

مــدت‌های بســیار بســیار زیــادی در فضا معلق و بــاقی خواهند ماند.

پرورش و رشد دانه

مفسـرانی همچـون زمخشـری و طـبری معـنی لغـوی «هامـدة» را در نظر گرفته و معـنی "أرض‌هامـدة" را زمینی خشک که در آن گیاه و نبـاتی نیسـت، گفته‌اند. در این آیه، مراد از "مـاء" بـاران است. مفسـران با توجه به مرجع ضمیر در «اهـتزت»- که الارض است- بر آنند که در اثر نزول باران، زمین حرکت می‌کند و لازم است که این حرکت، حرکـتی شـدید باشد تا در اثر آن، گیاهـانی که به صـورت بـالقوه در دل زمین پنهـان شـده‌اند و به شـکل دانه‌های ریزند، نیز به حرکت درآیند. در مرحله بعد، زمین که در اثر نزول باران سیراب شده، بـاد می‌کند و برآمـده می‌گـردد. آن‌گـاه، به وجـود آمـدن فضاهای خـالی در بین ذرات خاک باعث می‌شـود دانه‌ای که در اثر حـرکت خـاک به حرکت افتاده، با آب و هوایی که به آن می‌رسـد، رشد خود را آغاز کرده و تبدیل به گیاهی زیبا شود.

"يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنتُمْ فِى رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَـاكُم مِّن تُرَابٍ ثُمَّ مِن نُّطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِن مُّضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَـةٍ لِّنُبَيِّنَ لَكُمْ وَنُقِـرُّ فِى الْأَرْحَـامِ مَا نَشَـاء إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُـوا أَشُـدَّكُمْ وَمِنكُم مَّن يُتَوَفَّى وَمِنكُم مَّن يُرَدُّ إِلَى أَرْذَلِ الْعُمُـرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِن بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَـاء اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأَنبَتَتْ مِن كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ "، حج/5

ترجمه

ای مـردم، اگر در بـاره برانگیخته شـدن در شـکّید، پس [بدانید] که ما شـما را از خـاک آفریـده‌ایم، سـپس از نطفـه، سـپس از علقـه، آن‌گـاه از مضـغه، دارای خلقت

کامل و خلقت ناقص، تا [قدرت خـود را] بر شـما روشن گـــردانیم. و آن‌چه را اراده می‌کـــنیم تا مـــدتی معین در رحم‌ها قرار می‌دهیم، آن‌گاه شما را [به صـورت] کـودک برون می‌آوریم، سپس [حیات شــما را ادامه می‌دهیم] تا به حد رشدتان برسید، و برخی از شما می‌میرد، و برخی از شــما به غــایت پــیری می‌رسد به گــونه‌ای که پس از دانستن، چیزی نمی‌داند. و زمین را خشـکیده می‌بیـنی و چـــون آب بر آن فـــرود آوریم به جنبش درمی‌آید و نمو می‌کند و از هر نوع نیکو می‌رویاند.

کلمات اصلی

هَامِـدَة: خشـک؛ الارض الهامـده به معـنی زمین بی‌گیـاه (راغب اصفهانی، ص845)

اهْتَزَّتْ: از ه-ز-ز، به معنی تحریک شدید (همو، ص840)

رَبَتْ: از ر- ب- حرف معتل، به معنی زیاد شدن، افـزایش یافتن، رشد یافتن (همو، ص340)

أَنبَتَتْ: از ن- ب- ت به معـنی روییـد، از خـاک سـربرآورد (همو، ص787).

زَوْجٍ: هر قرینی از حیوانات و غیر آن (همو، ص 384)

بَهِيجٍ: از ب- ه- ج، به معـنی سـرور و نیکـویی و زیبـایی (ابن فارس، 1/ 308)

بیان اعجاز مطرح شده

مفســرانی همچــون زمخشــری و طــبری معــنی لغــوی «هامـــدة» را در نظر گرفته و معـــنی "أرض‌هامـــدة" را زمینی خشک که در آن گیاه و نبـاتی نیسـت، گفته‌اند. در

این آیه، مراد از "مـاء" بـاران است. مفسـران با توجه به مرجع ضمیر در «اهـتزت»- که الارض است- بر آنند که در اثر نزول باران، زمین حرکت می‌کند و لازم است که این حرکت، حرکـتی شـدید باشد تا در اثر آن، گیاهـانی که به صـورت بـالقوه در دل زمین پنهـان شـده‌اند و به شـکل دانه‌های ریزند، نیز به حرکت درآیند. در مرحله بعد، زمین که در اثر نزول باران سیراب شده، بـاد می‌کند و برآمـده می‌گـردد. آن‌گـاه، به وجـود آمـدن فضاهای خـالی در بین ذرات خاک باعث می‌شـود دانه‌ای که در اثر حـرکت خـاک به حرکت افتاده، با آب و هوایی که به آن می‌رسـد، رشد خود را آغاز کرده و تبدیل به گیاهی زیبا شود.

چون سیاق آیه درباره رستاخیز اسـت، قـرآن با دو مثـال برای مـردم، جلـوه‌ای از رسـتاخیز را نشـان می‌دهد و دو دلیل محکم و منطقی بـرای اثبـات معـاد جسـمانی را مطـرح می‌کند (مکـارم شـیرازی،14/17)_ تا اگر شک و شبهه‌ای در مورد رستاخیز است، بر طرف گردد.

مثال اول در رابطه با خلقت خود انسان است و در مثال دوم بـرای بیـان جلـوه‌ای از رسـتاخیز، قـرآن به زمین پژمرده و خشک اشاره کرده است.

قـرآن می‌خواهد صـحنه‌های معـاد را که مـردم در همین زندگی دنیا با آن سر و کار دارند و پیوسـته با چشم خـود می‌بینند و از آن غافلند، تشریح کند تا بدانند زنـدگی پس از مـرگ نه تنها امر غـیر ممکـنی نیسـت، بلکه دائمـاً صحنه‌های مشابه آن را در زنـدگی روزمـره با چشم خـود مشاهده می‌کنند (همو/14/18).

با توجه به مطالب ذکر شـده، بـرخی از محققـانی که در زمینه اعجاز قـرآن فعـالیت می‌کننـد، بر این باورند که با نـــازل شـــدن آب بر زمین، زمین به جنبش در می‌آیـــد، پـــرورده می‌شـــود و می‌رویاند. گفته‌اند که در خـــاک دانه‌های بسیار ریزی وجود دارد که ما آن‌ها را نمی‌بینیم. قطر آن‌ها تقریبـاً 3 هـزارم میلیمـتر است. هر کـدام از آن‌ها از معادن مختلف تشکیل شده‌اند و شـکل هر یک از آن‌ها به شکل صفحه صفحه (لایه لایه) بر روی هم است. از آن‌جا که دانه‌ها از معـادن مختلف تشـکیل شـده‌اند، با بارش باران بر آن‌ها، صفحه‌ها بار الکتریسـیته مختلف به خود می‌گیرند و این باعث ایجاد جنبش صـفحه‌ها شـده و جنبش آن‌ها باعث نفوذ آب میـان آن‌ها می‌گـردد. سـپس دانه‌ها با مـــواد غـــذایی درون خـــود که از مـــادر به ارث برده‌اند، پرورده می‌شوند و می‌رویند.

آیه مرتبط

"وَمِنْ آیَاتِهِ أَنَّکَ تَرَی الْأَرْضَ خَاشِعَةً فَإِذَا أَنزَلْنَا عَلَیْهَا الْمَاء اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ إِنَّ الَّذِی أَحْیَاهَا لَمُحْیِی الْمَوْتَی إِنَّهُ عَلَی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ"، فصلت/41/39

و از نشـــــانه‌های او این است که تو زمین را فســـــرده می‌بینی و چون باران بر آن فروریـــزیم به جنبش درآید و بردَمَد. آری، همان کسی که آن را زنـدگی بخشـید قطعـاً زنـده کننـده مردگـان است. در حقیقت، او بر هر چـیزی تواناست.

جمع بندی

با توجه به آیه 5 سـوره حج که از رویش گیاهـان پس از نزول باران سخن می‌گوید و با دقت در کلمات ذکر شـده

در این آیـه، به نکـات مهمی دست می‌یـابیم که در جـای خـود بسـیار شـگفت انگـیز است. در این آیه به دو نکته: "خاک" و "رویش دانه" اشاره شـده است. زمین خشک و بی‌گیاه پس از بارش باران به واسـطه تعـادل بین یـونی در بین لایه‌های خـاک، فرایند جانشـینی یون‌ها با یک‌دیگر و پیوندهای موجـود در مولکـول آب و شکسـته شـدن و ایجاد دائمی آن‌ها، به جنبش در آمـده و به دلیل پر شـدن خلل و فرج‌های خاک با آب، افـزایش حجم پیـدا می‌کند و شـــرایط مناسب جهت رشد دانه‌ها را فـــراهم می‌آورد (سالاردینی،1362ش). بررسی مراحل رویش دانه نشان می‌دهد که با فـراهم شـدن شـرایط مناسب رشد گیـاه، دانه‌هـای خفته بیـدار شـده و جوانه می‌زنند (لاهـوتی، 1370ش). با کامل شـدن رشد رویشـی، گیاهـان با تولید اکسیژن و با رنگهای زیبا و متنوع خود به زیبایی طـبیعت می‌افزایند در بیننـده ایجـاد شـعف، هیجـان و طـراوت می‌نمایند.

سؤالات قرآنی

آیا منظور از آوردن صفت "هَامِدَة" برای زمین، اشاره‌ای به زمستان است؟

منظور از بهیج چیسـت؟ آیا به خـاطر رنگ‌هـای گونـاگون گیاهان این واژه به کار رفته است؟

چه ارتباطی بین قسـمت اول و دوم این آیه وجـود دارد؟ آیا بین جـزء اول که دربـاره آفـرینش انسـان است و این قسمت از آیه ارتباطی وجود دارد؟

آیا به کار بردن "بهیج" می‌تواند بـرای بیـان" در کنـار هم بودن زوجین" باشد؟

در آیه 5 سوره حج، اگر منظور "أرض‌هامدة"، "زمین مرده" است، چرا مانند آیه 9 سوره فاطر و 57 سوره مبارکه اعراف "بلد میت" به کار نرفته است؟ فرق این دو عبارت چیست؟

آیا زوجیت در سایر موجودات، غیر از انسان نیز وجود دارد؟

آیا منظور از "وَأَنبَتَتْ مِن كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ" اینست که تمام آن‌چه به صورت زوج در این عالم است، از خاک نشأت می‌گیرد؟

آیا عبارت "أَنبَتَتْ" با توجه به مرجع ضمیر آن (یعنی الأرض)، [صنعت] مجاز است؟

چرا "هامدة" بر وزن اسم فاعل به کار رفته، آیا این وزن معنی خاصی را به واژه می‌افزاید؟

خاصیت و مزیت "ربا" و "ربت" برای رشد گیاهان چیست؟

سؤالات علمی

منظور از جنبش خاک چیست؟

منظور از زیاد شدن و باد کردن خاک چیست؟

خلقت انسان و گیاهان چه شباهتی به هم دارند؟

در چه خاک‌هایی گیاه می‌روید؟

آیا خاک بعد از باران به جنبش در می‌آید؟ منظور اینست که بعد از آبیاری و یا سیل نیز خاک به جنبش در می‌آید یا خیر؟

آیا دانه‌ها بعد از باران آمادگی رشد پیدا می‌کنند؟

منظـور از "هامـدة" زمیـنی است که در آن قـابلیت رشد دانه وجود دارد، ولی در آن زمان [که می‌تواند زمستان و یا خشکســالی باشد] گیــاهی در آن دیــده نمی‌شــود. چه زمین‌هایی این ویژگی را دارند؟

منظور از "نبت" به قـول راغب گیاهـانی است که سـاقه ندارند و عامه به چـــیزی "نبت" می‌گویند که حیوانـــات می‌خورند. آیا می‌تــوان گفت که منظــور قــرآن گیاهــان علفی است؟ اگر چنین است، آیا گیاهان علفی نیز دارای زوج هستند؟

نزول باران چه کمکی به رشد گیاه می‌کنــد؟ منظــور این است که اگر حضـور آب به شـکل دیگـری مهیا گـردد، بـاز هم این اتفاقات در خاک و گیاهان می‌افتد یا خیر؟

چه حــادثه‌ای رخ می‌دهد که دشت دارای گیــاه می‌شــود؟ منظـــــور اینست که دانه‌ها از کجا به یک زمین بـــــایر می‌رسند؟ (بیان نقش باد در پراکنش دانه‌ها)

آیا می‌توان گفت که منظور قرآن، گیاهان خودرو اسـت؟ دلیل آن چیست؟

منابع:

ابن فـــارس، احمـــد، معجم مقـــاییس اللغـــه،دار الجیل،بیروت، 1420ق/ 1999م

راغب اصفهانی،حسین، مفردات الفـاظ القـرآن، تحقیق صفوان عدنان داودی، دار القلم، دمشق

سالاردینی، ع.ا، مجتهدی، م. اصول تغذیه گیاه، جلد اول: جنبه‌های بنیادی، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران،1362ش

لاهوتی، مهرداد، اصول فیزیولوژی گیاهی. معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی،1370ش

مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، دار الکتب الاسلامیه، تهران،1374

پرسش‌ها و پاسخ‌ها درباره مرگ

در یکی از تجربه‌ها خواندم که حیوانات و گیاهان هم روح دارند. این به چه شـــــــــکل است و تجربه آن‌ها بعد از مرگشان چیست؟ آیا بستگانشان را می‌بینند؟ مثلا پونه‌ها نعناها را می‌بیننـــد؟ آیا گیـــاهی که در کل عمـــرش ثـــابت بوده، روحش نیز همیشه مثل گیاه خواهد بود؟

در مـورد این‌که یعـنی چه که گیاهـان و حیوانـات و یا یک ســنگ هم روح دارد، این ســوال بســیار عمیقی است و بنده تنها در حد توان و فهم خویش می‌توانم جواب دهم.

روح هر موجـود و ادراکـات آن روح در بعـدی غـیر مـادی درخـور سـطح و درجـهٔ ضـمیر و ادراک آن موجـود است. واضح است که نـــوع و کیفیت ادراکـــات انســـانی با یک درخت بسیار متفاوت است. با این حـــال یک درخت یا گل نیز از دیدگاه و جایگاه خود، جهان هستی و وجود داشتن خـــــویش را تجربه می‌کند. این تجربه و ادراک هرگز گم نمی‌شـــود و مانند مجموعـــهٔ عظیم تمـــام تجـــارب تمـــام انســـان‌هایی که تـــاکنون زیســـته یا تا ابد خواهند زیســـت، جزیی از تجربه جمعی و الهی شده و بـــرای ابد در ضـمیر خداوند وجود خواهد داشت.

این‌جا بـــرای درک بهـــتر، لازم است که کمی از دیـــدگاه «وحـــدت» به مطلب نگریست. در حقیقت روح، ضـــمیر الهی است که وجـــود خـــویش را در تمـــامی نقشـــها از دیـدگاه هر ذره و موجـود تجربه می‌کند. هنگـامی که یک درخت می‌مـیرد، همانند انســان و بقیـهٔ موجـودات، این قســـمت از ضـــمیر و روح الهی که در نقش یک درخت ظاهر شده بود، با تمامی تجربیات و ادراکـات «درخـتی»

خود، به «کل» که همان ضمیر و روح هستی است باز می‌گردد. بنده نمی‌توانم دقیقا کیفیت این ادراکات را شرح دهم زیرا اطلاع و اشرافی به درخت بودن و ادراکات آن ندارم. ولی مطمئنا آن با کیفیت ادراکات انسانی قابل مقایسه نیست و مثالاتی که آورده بودید که به انسان و ادراکات انسانی اتلاق می‌شود را نمی‌توان درباره یک درخت یا سنگ بکار برد. به هر صورت این مبحث بازی است و اطلاعات کمی در مورد آن وجود دارد.

در تجربه‌ها گفته شده که روح افراد و اشیاء فیزیکی را با همان هیات و شکل و رنگ فیزیکی که چشم مادی می‌بیند مشاهده می‌کند. سوال این است که چشم ما فقط ناحیهٔ مرئی طیف الکترومغناطیس (نور) که تنها کسر بسیار کوچکی از آن است را می‌تواند ببیند، در حالی که طیف الکترومغناطیسی بسیار گسترده‌تر است. چرا روح که فراتر از جسم مادی است دیدی مشابه چشم فیزیکی دارد و اشیاء مادی را تنها در این طیف می‌بیند و به آن محدود است؟

همین سوال در مورد صداهایی که روح می‌شنود نیز صادق است و باید کل طیف صوتی را دربر بگیرد و محدودیت‌های گوش فیزیکی را نداشته باشد.

این سوال بسیار جالبی است. وقتی که روح اشیاء و دنیای مادی را می‌بیند، دید آن مانند دید جسمانی از طریق چشم و تبدیل فوتون به سیگنال عصبی و بقیه فرایند دید مادی جسم نیست. دید روح در حقیقت از سنخ آگاهی و اشراف کامل به یک پدیده و ماهیت است. ولی این ادراک و آگاهی برای روح در این حالت طوری

شکل می‌گیرد و حس می‌شود که همان احساس آشنای دید جسمانی و قوهٔ باصره را داشته باشد، زیرا هدف روح در مشاهدهٔ دنیای فیزیکی معمولا دیدن همان هیات همیشگی و آشنای اشیاء و اشخاص و ایجاد ادراکی مشابه دنیا است و معمولا نیازی به حس کردن طیف مادون قرمز یا ماوراء بنفش یا امواج الکترومغناطیسی دیگری که از یک شی صادر می‌شود را ندارد. گرچه اگر روح اراده کند، این توان را خواهد داشت که چنین طیف‌هایی را حس کند. همانگونه که در بعضی از تجربه‌ها اشاره شده که روح در بعد مادی جزییات و ابعادی عمیق‌تر از آن‌چه چشم می‌بیند را دیده است.

همین مفهوم در مورد حس‌های دیگر مثل شنوایی و غیره هم صدق کرده و جواب این سوال را می‌دهد.

طبق نوشته‌های شما این من هستم که انتخاب می‌کنم کی و کجا و با چه ماموریتی به دنیا بیام و همینطور خدا منو آزاد گذاشته تو زندگی دنیوی هر تصمیمی خواستم بگیرم. سوال من این هست که نقش خدا الان دقیقا چیه!؟ پس اصلا چرا باید تو مسائل زندگی ازش کمک بخوام!؟ شاید روح من خودش از قبل انتخاب کرده که درگیر این مسائل بشه! من الان حس می‌کنم خدا کارگردان زندگی ما نیست و خودم کارگردانم

سوال شما سوال بسیار عمیقی است و جواب آن هم به طبع بسیار عمیق است. در جواب سوال شما، بله، خدا روح را کاملاً آزاد آفریده است که تجربه خود را شکل دهد و مسیر خویش را انتخاب کند. ولی این‌که نقش خدا چیست؟ خدا حقیقت روح و حقیقت تمامی هستی و سرچشمه و آغاز و پایان آن است. روح در نهایت سعی

در برگشت به حقیقت و سرچشـــمهٔ خـــویش را دارد که همـان خداست. دعا کـردن یکی از راه‌هـای بسـیار مـوثر نزدیک شدن به خدا می‌باشد.

نکتـــهٔ دیگر این‌که دعا کـــردن توجه به ارتبـــاط عمیق‌تر انسان با ماوراء و تمامی جهان هستی است، و استجابت دعا خـــود انعکـــاس این حقیقت می‌باشد. گرچه ما خـــود تجربه خود را خلق می‌کنیم، ما جهان و قوانین آن‌را خلق نکرده‌ایم. تجربه ما بر طبق قوانین و نظام جهان اســت، که همین دعا کـردن را هم می‌تـوان جـزیی از آن در نظر گرفت. برای این‌که به ذهنتان نزدیک شود، این به نـوعی مانند این است که بپرسید چون من تجربه خـود را شـکل می‌دهم و آن‌چه می‌خـــواهم را تجربه می‌کنم، اصلا دیگر چه نیـــازی است که توسط دعـــا، مراقبه و مدیتیشن به عالم معنوی متصل شوم. خوب، آن‌چه روح شما تشنهٔ آن است رشد و کمال روحی (یعنی معنــوی) است و یکی از ابزارهــای قــوی آن همین مراقبه و مدیتیشن است. پس اگر می‌خواهید آن تجربه را بـرای روحتـان خلق کنید باید بر طبق فرمـــول و دیـــدگاه و راه خاصی این تجربه را بوجود بیاورید، نبـابر این حـداقل در این سـطح می‌تـوان گفت که شــما به این فرمــول و راه نیـــاز داشـــته‌اید، و این‌طـور نبـوده که تجربه شـما از هیچ کجا خلق شـود و شما بی‌نیاز از هر پدیده و وجود خارج از خود باشید.

ولی مشـــکل واقعی ســـوال شـــما در این است که این سخن شما اشاره به سطحی دارد که از بالاترین ســطوح وحدت است. در چنین سـطحی می‌تـوان گفت که وقـتی دعا می‌کـنیم، در حقیقت با خـود واقعی خـویش سـخن می‌گـــوییم (تجربه ریچـــارد در این وبســـایت را مطالعه

کنید). ولی در این سطح دیگر سوال شما معنایی نـدارد، زیرا خـود و خـدا یکیست و مثل این است که بپرسـید من چه نیازی به خویشتن دارم؟

در مورد اعتیاد سـوال داشـتم و این‌که چه اتفـاقی بـرای فرد بعد از مرگ رخ می‌دهد؟در سایت خواندم که شـخص اعتیاد را با خودش به همـراه میـبرد تا جـایی که از دست آن خلاص شــود. ولی چطــور روح از اعتیــاد در عــذاب می‌افتد، در حالیکه اعتیاد مربوط به جسم است.

تا جایی که بنده فهمیده ام، اعتیاد به چند شکل می‌تواند برای انسان پس از مـرگ مشـکل سـاز باشد. یکی این‌که اعتیاد معمولا بـاعث به هـدر رفتن عمر و نیروهـای مولد انسـان و منـابعی می‌شـود که می‌بایست صـرف انجـام ماموریت الهی و رشد و کمال روحی ما باشد. اکثر مواد اعتیادآور معمولا با خود یک احساس لخــتی و بی‌حسی و بی‌مسئولیتی و در نهـایت بی‌ارزشی را بـرای شـخص به دنبال دارند.

دوم این‌که در تجربه‌ها آمـده است که افـراد معتـادی که اعتیاد برای آن‌ها به شـکل یک نیـاز و وابسـتگی روحی و روانی در آمـده، ممکن است بعد از مـرگ خـود در رنج و عذاب باشند. حقیقت این است که معمولا تمـام اعتیادها به نــوعی جنبه روحی و روانی نــیز دارند. اغلب اوقــات اعتیاد برای شـخص معتـاد راهی بـرای اجتنـاب از روبـرو شدن با احساسات ناخوشـایند درونی و فـرار از واقعیت و زنـدگی و چالش‌ها و مسـئولیت‌های آن است و نـوعی وســیله بی‌حس کــردن خــویش میباشد. واضح است که نمی‌توان اعتیاد را تنها یک امر جسمانی دانست، و گرچه در بسـیاری از مـوارد شـروع اعتیـاد می‌تواند فقط جنبه

جسـمانی داشـته باشـد، معمـولا ادامـۀ آن جنبه روحی و روانی نیز دارد و به همین خاطر روح شخص در گـرو این اعتیاد خواهد بود.

پاک‌کنندگی آب باران (آب مقطر)

با تأمل در آیه در می‌یابیم که ظاهراً آن خصوصیاتی را که امروزه دانشمندان برای "آب مقطر" نام می‌برند، منطبق بر خصوصیات آبی است که آیه بدان اشاره کرده است. برای توضیح این مطلب باید گفت که امروزه ثابت شده که ترکیب آب باران همان ترکیب آب مقطر است. زیرا این آب ناشی از تبخیر آب دریاها و متراکم شدن آن به شکل ابرهاست که با سرد شدن، به صورت باران نازل می‌شود. به همین جهت آبی کاملاً خالص است. دانشمندان می‌گویند که بهترین آب مقطر، آب باران است- البته قبل از رسیدن به زمین و آلوده شدن به آلودگی‌های موجود در جو- و این آب خالص خاصیت پاک کنندگی و ضدعفونی کنندگی دارد و زایل کننده چرک‌هاست یعنی می‌تواند هر چیزی را پاک و میکروب زدایی کند. حتی قدرت پاک کنندگی آب باران از آب معمولی بیشتر است و از این رو، این آب که عاری از هر گونه آلودگی ویروس و باکتری است، به عنوان ماده‌ای ضد عفونی کننده و پاک کننده در طب مورد استفاده قرار می‌گیرد. هم چنین حلالیت بالا موجب شده که آب باران با حل کردن گازها و غبارها، پاک کننده جو نیز باشد. بعد از شناخت این صفات در می‌یابیم که تمامی این خصوصیات را قرآن تنها در یک کلمه بیان کرده و آب نازل شده از آسمان را " آب طهور "خوانده است و این نام گذاری کاملاً دقیق و علمی است. اگر چه متأسفانه تمدن بشری آلودگی‌های بسیاری را پدید آورده که موجب گشته آب باران- به سبب خصوصیاتی که داراست- قبل از رسیدن به زمین به انواع آلاینده‌های موجود در جو

آلــوده شــود. این در حــالی است که در قــدیم به دلیل پاکیزه بودن جو، آب باران عـاری از آلـودگی بـوده است. نکته‌ی مهم اینست که قـــرآن اولین کتـــابی است که از خاصیت پاک‌کنندگی آب باران سخن گفته و این صفت را نـیز جز با آب بـاران به کـار نـبرده است. به عبـارت دیگر قرآن بین انـواع آب‌ها تمـایز قائل شـده و هر کلمه را در جـای دقیق خـود به کـار بـرده، درحـالی که در کتاب‌هـای بشری بین آب پاک و خالص و آب گـوارا (المـاء الطهـور، لماء العذب والماء الفرات) فرقی نگذارده‌اند (الکحیــل، [1]).

"وَهُوَ الَّذِی أَرْسَلَ الرّیاح بُشْرًا بَیْنَ یَدَیْ رَحْمَتِهِ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا "، فرقان/25/48

ترجمه

و اوست آن کس که بادها را نویـــــــدی پیشـــــــاپیش رحمت‌خویش فرستاد و از آسمان آبی پاک فرود آوردیم.

کلمات اصلی

أَرْسَلَ: ارسال کرد، فرستاد. (راغب اصفهانی، 352)

الرِّیَاحَ: جمع " ریح " به معنی باد (همو،370)

بُشْرًا: نوید، مژده (همو،126)

طَهُور: پاک کننده، تطهیر کننـده، زلال (همـو، 525)ـ این کلمه اسمی برای آب است و نـیز دلالت بر پـاکی و زوال آلودگی دارد (ابن فارس، 3/428).

بیان اعجاز مطرح شده

با تأمل در آیه در می‌یابیم که ظاهراً آن خصوصیاتی را که امروزه دانشمندان برای "آب مقطر" نام می‌برند، منطبق بر خصوصیات آبی است که آیه بدان اشاره کرده است. برای توضیح این مطلب باید گفت که امروزه ثابت شده که ترکیب آب باران همان ترکیب آب مقطر است. زیرا این آب ناشی از تبخیر آب دریاها و متراکم شدن آن به شکل ابرهاست که با سرد شدن، به صورت باران نازل می‌شود. به همین جهت آبی کاملاً خالص است. دانشمندان می‌گویند که بهترین آب مقطر، آب باران است- البته قبل از رسیدن به زمین و آلوده شدن به آلودگی‌های موجود در جو- و این آب خالص خاصیت پاک کنندگی و ضدعفونی کنندگی دارد و زایل کننده چرک‌هاست یعنی می‌تواند هر چیزی را پاک و میکروب زدایی کند. حتی قدرت پاک کنندگی آب باران از آب معمولی بیشتر است و از این رو، این آب که عاری از هر گونه آلودگی ویروس و باکتری است، به عنوان ماده‌ای ضد عفونی کننده و پاک کننده در طب مورد استفاده قرار می‌گیرد. هم چنین حلالیت بالا موجب شده که آب باران با حل کردن گازها و غبارها، پاک کننده جو نیز باشد. بعد از شناخت این صفات در می‌یابیم که تمامی این خصوصیات را قرآن تنها در یک کلمه بیان کرده و آب نازل شده از آسمان را " آب طهور "خوانده است و این نام گذاری کاملاً دقیق و علمی است. اگر چه متأسفانه تمدن بشری آلودگی‌های بسیاری را پدید آورده که موجب گشته آب باران- به سبب خصوصیاتی که داراست- قبل از رسیدن به زمین به انواع آلاینده‌های موجود در جو آلوده شود. این در حالی است که در قدیم به دلیل پاکیزه بودن جو، آب باران عاری از آلودگی بوده است.

نکته‌ی مهم اینست که قـــرآن اولین کتـــابی است که از خاصیت پاک‌کنندگی آب باران سخن گفته و این صفت را نـیز جز با آب بـاران به کـار نـبرده است. به عبـارت دیگر قرآن بین انـواع آب‌ها تمـایز قائل شـده و هر کلمه را در جـای دقیق خـود به کـار بـرده، درحـالی که در کتاب‌هـای بشری بین آب پاک و خالص و آب گـوارا (المـاء الطهـور، لماء العذب والماء الفرات) فرقی نگذارده‌اند (الکحیــل، [1]).

نمایی از دستگاه تهیه آب مقطر

آیه مرتبط

قـرآن خصوصـیات یـاد شـده را به شـکل واضـح، در آیه‌ی دیگری می‌آورد:

- "و ینزل علیکم من السماء مـاء لیطهـرکم به و یـذهب عنکم رجز الشـــیطان و لیربط علی قلـــوبکم و یثبت به الاقدام"، انفال /8 /11

از آسمان آبی بر شما فـرو ریزانید تا شـما را با آن پـاک گرداند و وسوسه شـیطان را از شـما بزداید و دلهای‌تـان را محکم سازد و گامهای‌تان را بدان استوار دارد.

در این آیه هم از خاصـیت پـاک کننـدگی آب سـخن گفته شده و هم‌چنین به نیرویی اشاره شده که برای استواری قـدم‌ها بـوده و انسـان را به واسـطه‌ی آن در مواجهه با دشمن قوی‌تر می‌سازد.

جمع بندی

در نگــاه نخست در می‌یــابیم که آیه به دو بخش تقســیم می‌شــود: بخش اول در مــورد بادها و بخش دوم در بــاره آب باران است. اگرچه بین این دو بخش ارتباط تنگاتنگی وجــود دارد، اما در این مجــال تنها به بررسی بخش دوم پرداخته شده است.

بخش دوم آیه ابتدا اشاره‌ای به نزول آب از آسمان کــرده و ســپس به بیــان خصوصــیتی از آن پرداخته که با لفظ "طهور" از آن یاد می‌کند. واژه طهور از نظر اصــطلاحی و فقهی یعــنی آن‌چه که پــاک و پــاک کننــده است و آن عبارتست از آب و خــاک. نظــافت و پــاکیزگی از امــوری است که انســان‌ها به طــور غریــزی به آن تمایل دارند و بیشتر با شستشوی بدن و لباس جلوه‌گر می‌شود، اگرچه در هر جامعه‌ای انسان‌های بی‌مبالات هم هستند. طهارت با آب و حــتی وضــوء و غسل نه تنها از دســتورات اســلام اســت، بلکه در ادیــان گذشــته نــیز وجــود داشــته است (رضایی اصفهانی،350).ـ از سوی دیگر، ابر و باران نــیز از ابتدا برای انسان‌ها مفــاهیمی ملمــوس و عیــنی بــوده است. بقراط و به پــیروی از او جــالینوس بر آن بودند که خــوش‌ترین، ســبک‌ترین و لطیف‌تــرین آب‌ها آب بــاران است، زیرا خورشید لطیف‌تــرین آب‌ها را تبخــیر می‌کنــد، رفوس اِفِسوسی [Rufus of Ephesus] در کتاب التدبیر افزون بر اشــاره به بــرخی نکــات یــاد شــده، بر آنست که همة فضـــائل آب در آب بـــاران گـــرد آمـــده است. دیوسکوریدس نــیز بر آن بــود که آب بــاران بــرای آمیختن داروها با یک‌دیگر و شســتن آن‌ها و نــیز به کــار بــردن در داروهایی که بر چشم یا بر زخم‌های

آن می‌نهند، بسیار نیک است (کرامتی، "باران").

بدین تـرتیب مشـخص می‌شـود که قبل از اسـلام نه تنها آشـنایی با مفهـوم نظـافت وجـود داشـته، بلکه ادیـان مختلف نـیز در فـرامین خـود آن را به عنـوان مقـدمه‌ای برای عبادت بیان کرده‌اند.

از سوی دیگر برخی مطالب علمی مطرح شده در ارتباط با این اعجاز نیز قابل تأمل است. اصولاً انتظار می‌رود

که آب باران کاملاً خالص باشد، ولی به علت تماس آن با گرد و خاک، ذرات معلق گازهای مخلوط در هـوا، مقـادیر قابل توجهی از آن‌ها را در خـود حل و به زمین می‌آورد. گازهـایی چـون اکسـیژن، گـاز کربونیک (Volk,2008)ـ و ازت (Allaby,2002)ـ نیز در آب باران موجود خواهد بـود که حلالیت هر یک از آن‌ها در آب بـــــــاران، علاوه بر ســـاختمان شـــیمیایی آن‌ها به فشـــار جـــزئی آن‌ها در اتمسفر مربوط می‌شود. علاوه بر گازهـای فـوق، در آب بـاران مقـادیری، ،، وجـود دارد. انحلال این مـواد در آب باران علاوه بر نامطلوب کردن آن از نظر بهداشت بـرای بسـیاری از وسـایل خـانگی و فلـزی خطرنـاک است. و عمـدتاً از طریق سـوخت منـازل و کارخانجـات به ویـژه زغـــال ســـنگ داخل اتمســـفر می‌شـــود، در حالی‌که اکسـیدهای ازت از طریق سـوخت وسـایل نقلیه و رعد و بـــرق، تجزیه و تـــرکیب آن با تولید می‌شـــود و پراکسی الکوکسیل نیترات نیز از ترکیب اکسـید ازت با منوکسـید کربن و هیدروکربورهای سوخته حاصل می‌شـود. انحلال این مـواد در آب بـاعث ایجـاد حجم بـالایی از نمک‌هـای محلـول در آب می‌شـود که مـوجب پـایین رفتن PH و اسیدی شدن باران و در نتیجه افزایش خاصیت خورندگی آب می‌گردد. هم‌چـنین در آب بـاران کاتیون‌هـای سـنگین

مثل جیوه و مواد رادیواکتیوی چون ید (131)ـ و سـدیم (24)ـ نیز گاهی دیده شده است. علاوه بر مواد ذکر شـده در بالا، باید به میکروارگانیسم‌ها که باران در حین نـزول خود به زمین با خود همراه می‌آورد، اشاره کـنیم. این در حالیست که PH آب مقطر خنـثی و در حـدود 7 است. رسانایی ویـژه آن (عکس مقـاومت) بسـیار انـدک است. زیـــرا رســـانایی الکـــتریکی آب با انحلال نمک‌ها در آن افزایش می‌یابد(2).ـ دمای جـوش آن پـایین‌تر از آب‌هـای طبیعی است و به علت عدم وجود مـواد محلـول خاصـیت خورندگی ندارد. حال این سؤالات مطرح می‌شود که:

آیا آب باران همان آب مقطر است؟

آیا اطلاق آب مقطر به آبی که در آیه به آن اشاره شـده، صحیح است؟

آیا پاک کنندگی‌ای که از آیه برداشت می‌شـود، به معنـای میکروب زدایی است؟

با این فرض که آب باران همـان آب مقطر باشـد، آیا این آب خاصیت میکروب کشی دارد؟

در پاسخ باید بگـــوییم که درست است که آب بـــاران در لحظه خـــروج از ابر کـــاملاً خـــالص و ترکیـــبی مانند آب مقطر دارد، اما می‌دانیم که حتی در پاک‌ترین جو نیز آب باران مقادیر زیادی از اکسیژن موجـود در جو را در خـود حل می‌کند و PH آن حدود 6/5 است. این حالت خـود به دلیل حلالیت زیاد آب است و همین عامل موجب شده که آب بـاران بسـیار گـوارا باشـد، در حالیکه آب مقطر فاقد مزه بـوده و گـوارا نیست. هم‌چـنین "آب مقطر اسـتریل شـده" درطب و تزریقـات کـاربرد فـراوانی دارد، اما به

نظر نمی‌آید که از آب، حتی آب مقطر به عنوان ماده استریل کننده در پزشکی استفاده شود.

از طرف دیگر، آب و به ویژه آب مقطر، به دلیل دارا بودن حلالیت بالا، در شیمی یکی از مهمترین حلال‌ها بوده و معمولاً از آن به عنوان حلال عمومی نام می‌برند و کاربرد اساسی در صنعت و در آزمایشگاه‌ها دارد. شاید این مطلب موجب شده تصور گردد که چون آب باران در ابتدا کاملاً خالص است و در هنگام نزول از جو، آلودگی‌های آن را پاک می‌کند پس آب باران مطهِّر است و چون طاهر و پاک نیز هست، پس طهور خواهد بود. در حالی‌که به نظر می‌رسد با توجه به تفاوت‌های موجود بین آب باران و آب مقطر نه تنها در بیان مصداق این آیه تردید جدی ایجاد می‌شود، بلکه نباید فقط با بیان یک مصداق، آیه را تک بعدی مطرح نمود. برخی از مطالب بهداشتی و خاصیت پاک‌کنندگی چرک‌ها و کثافات در مورد طهور بودن آب فی‌الجمله درست است و شاید خصوصیات منحصر به فرد آب بتواند بخشی از علل و یا مصادیق این آیه باشد، اما نمی‌تواند علت تامه و منحصر آن باشد. هم‌چنین اگر بخواهیم طهور بودن آب را منوط به خالص و مقطر بودن آن کنیم، دیگر نمی‌توان آب باران شهرهای بزرگ را به جهت آلوده بودن به انواع آلاینده‌ها (همانطور که قبلا ذکر شد)، طهور و از جهت شرعی و فقهی پاک کننده دانست. در حالی‌که این چنین نیست و آن آب هم پاک کننده است. با توجه به مطالب بیان شده در بالا، تحقیقات بیشتر و پاسخ به سؤالات زیر لازم به نظر می‌رسد.

سؤالات قرآنی

آیا منظـــور آیه از طهـــارت، طهـــارت در مقابل نجاست است یا به معنای پاک کننده چرک وآلودگی است؟

از آن‌جا که سایر آب‌ها [ی مطلق] نـیز پـاک کننده‌انـد، آیا لفظ طهـور فقط بـرای آب بـاران به کـار رفته و بـرای سـایر آب‌ها مانند آب دریا یا آب نهرها اسـتعمال نشـده است؟

چـرا احکـام طهـارت با آب بـاران با احکـام سـایر آب‌ها متفاوت است؟

آیا برف و تگرگ هم مشمول "ماء طهور" است و احکـام طهارت با آب باران در مورد آن‌ها نیز صدق می‌کند؟

با توجه به این که در احکام فقهی، خاک نـیز پـاک کننـده است، چـرا در قـرآن لفظ طهـور فقط بـرای آب به کـار رفته است؟

با توجه به وضـعیت جغرافیـایی شـبه جزیـره و دشـواری دسترسی به آب، علت تأکید قـــرآن بر طهـــارت با آب چیست؟

آیا در قرآن به نام سایر مطهِّرات اشاره شده است؟

با توجه به خاصیت ضدعفونی کننـدگی آفتـاب، چـرا لفظ طهور برای آن به کار نرفته است؟

سؤالات علمی

آیا علم پاک کنندگی آب باران را تأیید می‌کند؟

آیا آب باران همان آب مقطر است؟

از لحاظ علمی پاک کنندگی آب بـاران به چه شـکل است (از لحظه جدا شدن از ابر به بعد)؟

آیا آب مقطر بهـترین حلال بـرای گازهـای موجـود در جو است؟

اگر گازهای موجود در جو با آب باران شسـته نشـده و به زمین نیاید، چه اشکالاتی ممکن است به وجود آید؟

اگر بـاران نبـارد، در طبقـات فوقـانی جو چه اتفاقـاتی ممکنست رخ دهد؟

منابع:

ابن فــارس، معجم مقــاییس اللغــه، دار احیــاء الــتراث العربی، بیروت

راغب اصفهانی، حسین، مفردات الفاظ القــرآن، تحقیق عدنان داوودی،طلیعه النور، قم، چاپ چهارم،1429 ق

رضایی اصفهانی، پژوهشی در اعجاز علمی قرآن: علوم زیست شناسی و پزشکی، کتاب مبین،1386ش

طباطبایی، محمد حسـین، المـیزان فی تفسـیر القـرآن، جامعه مدرسین حوزه علمیه، قم

فراهیدی، خلیل بن احمد، العین، انتشـارات اسـوه، چـاپ دوم، 1425ق

قرشی، علی اکبر، قاموس قرآن، دارالکتب الاسلامی

کرامتی، یونس، "باران"، دائرة المعارف بزرگ اســلامی، به کوشش کاظم موسوی بجنوردی، تهران

مصطفوی،حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، 1360 ش

Allaby, M., Encyclopedia of weather and climate, Vol 1, Infobase Publishing,2002, 706 pages

Baines, John. Water (Thomson Learning, 1993)

Volk, T., CO2 Rising: The World's Greatest Environmental Challenge, MIT Press. 2008, 223 pages

http://njavan.com/forum/archive/index.php/t-9447.html

www.kaheel7.com

پرده‌های جنینی

در قرآن، آیات بسیاری وجود دارد که از جنین و مراحل رشد آن در رحم مادر سخن می‌گوید. یکی از این آیات، آیه شش سوره زمر است. در آیه شش این سوره، به مسأله خلقت جنین میان سه تاریکی در رحم مادر به نوعی رمزگونه اشاره شده است: «... یَخْلُقُکُمْ فی بُطُونِ أُمَّهاتِکُمْ خَلْقاً مِنْ بَعْدِ خَلْقٍ فی ظُلُماتٍ ثَلاثٍ...».

تاریکی‌های سه‌گانه‌ای که قرآن با تعبیر «ظلمات ثلاث» به‌طور مبهم به آن اشاره دارد تا قرون اخیر برای دانشمندان ناشناخته بود؛ ولی به‌تدریج با پیشرفت علم جنین‌شناسی پرده از برخی اسرار آن برداشته شد. امروزه دانشمندان به ضرورت وجود تاریکی بر رشد جنین و تأثیرات مخرب نور و روشنایی بر روند تکامل جنین پی‌برده‌اند.

این دست‌آوردهای جدید علمی وجه دیگری از وجوه اعجاز علمی قرآن را به اثبات می‌رساند، زیرا در عصری که بشر از مشاهده فضای تاریک درون رحم و وجود سه لایه در اطراف جنین که نقش حفاظت، تأمین غذا، اکسیژن و کمک به دفع مواد زائد را بر عهده دارد، بی‌اطلاع بود؛ قرآن از نکات ظریفی سخن به میان آورده که اکنون با پیشرفت علم و فن آوری قابل تشخیص است.

بررسی واژگان

یَخْلُقُ

«یَخْلُقُ» فعل مضارع است و دلالت بر استمرار دارد و به تحــولات پی‌درپی جــنین در مراحل مختلف رشد اشــاره می‌کند[1]. و عبارت «خَلْقاً مِنْ بَعْدِ خَلْقٍ» به معنای پشت ســرهم بــودن مراحل خلقت جــنین اســت، مانند تبــدیل نطفه به علقه و علقه به مضغه و...[2]؛ لذا کاملاً آشکار است که منظــور از آن، آفرینش‌هــای مکــرر و پی‌درپی است، نه فقط دو آفرینش[3].

بُطُون

واژه «بُطُون» در لغت به معنای شکم[4]. و نقطه مقابل پشت[5]. است. در لسان العرب[6]. از ازهری نقل شده که «بطون» بر تعداد بسیاری بیش از ده اطلاق می‌گردد. گفتنی است این واژه در آیات قرآن، 13 مرتبه به منظور اشــاره به شــکم هر جنبنــده‌ای اعم از انســان و حیــوان به‌کـــار رفته است. از این‌رو، احتمـــال این‌که آیه شش سوره زمر، درباره حیوانات باشد، منتفی اســت؛ زیــرا در ادامه آیه، ذکر لفظ «امهات» قرینه‌ای بر اختصاص آیه به انسان‌ها است.

فی

اســتفاده از حــرف «فی» به‌عنــوان ظــرف مکــان، به قرارگرفتن، درون و داخل چیزی اشــاره دارد. از این رو، می‌توان گفت که این حرف، اشاره به مکان خلقت جــنین درون فضــای پوشــیده و پنهــان دارد. همان‌طورکه در آیه 32 سوره نجم نیز می‌فرماید: «وَ إِذْ أَنْتُمْ أَجِنَّةٌ فِی بُطُونِ أُمَّهاتِکُمْ»، کلمه «أجن» جمع «جــنین» از ریشه «ج-ن-ن» به معــنی پوشــیده و پنهــان‌بودن چــیزی از دســترس حسّ است. «أَجِنَّةٌ» یعنی چیزی بر روی آن قــرار داده شــده تا

پوشیده گردد[7].ـ لذا، این مفهوم می‌تواند وجـود لایه‌ها و پرده‌های پوشاننده جنین را نیز تأیید نماید.

ظُلُماتٍ

واژه «ظلمـــات» جمع «ظلمه» است. واژه «الظُّلْمَه» به معـنی نبـودن نـور است[8].ـ ابن‌فـارس[9]ـ بر این بـاور است که ریشه «ظ-ل-م» دارای دو اصل است: اصل اول، «الظُّلْمَه» به معـنی نبـودن نـور و روشـنایی و جمع آن «ظُلُمَـات» است. اصل دوم، «ظلَمَه یظلِمُه ظُلْماً» به معنی قراردادن چیزی در غیر از جای مخصوص آن است. لازم به ذکر است که واژه «ظُلْمَه» هم‌چـــنین به جهـــل، نادانی، شرک و فسق نیز تعبیر می‌شود[10].

تـاریکی و ظلمت، صـرفاً با فقـدان نـور یا ضـعف آن (در عــالم مــاده یا عــالم روحــانی و معنــوی) تحقق می‌یابد. ظلمت با وجود مانع تشـکیل شـده و با زیادشـدن موانـع، شدت می‌گیرد[11] مانند آیه ذکر شده که واژه «ظُلُمات» در آن به معنی بطن و رحم و مشیمه است[12].

بنــابراین، «ظلمــات» در لغت به معنــای نبــودن نــور و روشنایی، به‌طـور مطلق یا نسـبی است که با زیادشـدن موانع، افزایش می‌یابد. توجه به این مطلب، بسیار حــائز اهمیت است که «ظلمـــات» در اصـــل، فقط به معنـــای تـــاریکی اســـت؛ ولی به‌طـــور مجـــازی نـــیز، بر پـــرده و پوششی اطلاق می‌شـــود که تـــاریکی را ایجـــاد می‌کند. به‌همین دلیـــــل، در بررسی‌های علمی، هم به تـــــاریکی درون رحم و هم به پوشش‌های سه‌گانه‌ای که سبب ایجاد تاریکی می‌شود، اشاره خواهد شد.

عبارت «فی ظُلُماتٍ ثَلاثٍ» نکـره آمـده و می‌تواند بیـانگر آن باشد که مفهــوم «تاریکی‌هــای سه‌گانه» ناشــناخته است و صرفاً مختص به سه موضوع خاص «رحم، شکم و مشــیمه» چنان‌که در روایــات آمــده نیست و می‌تواند بر مصـــادیق گونـــاگونی دلالت نماید و احتمـــالات علمی متفاوتی درباره آن مطرح گردد.

امّا ســـــــؤالی که در این‌جا به ذهن می‌رسد این‌که اگر منظور آیه، لایه‌های پوشاننده است، چـرا به صـراحت، به جـای واژه «ظلمـات» از واژه‌هـایی نظـیر «جلـد، غشـاء و...» به معنـای پوست و لایه اسـتفاده نشـده است. این شـاید بـدان سـبب باشد که مـردم آن زمـان، بنا بر دانش ابتدایی خـود از وجـود بـرخی لایه‌ها اطلاع داشـته؛ امّا از ضرورت تاریکی برای رشد جنین آگـاه نبوده‌اند. بنـابراین ممکن است خداوند با ذکر واژه‌ای که هر دو معنا را در برداشـــته؛ ولی در وهله نخســـت، معنـــای تـــاریکی را می‌رساند و کمتر مـورد توجه بـوده، قصد داشـته در گـام اول، به اهمیت تاریکی اشاره نماید.

هم‌چنین، واژه «ظلمات» در قرآن 23 مرتبه به‌کـار رفته و کاربرد آن را می‌توان به دو دسته تقسیم نمود:

بیــانگر تاریکی‌هــای مــادی است که حاصل فقــدان نــور خورشــید و ســتاره و آتش و امثــال آن است و در قــرآن برای زمین، آسمان، دریا و رحم مادر به‌کــار رفته اســت، مثــال: «وَ هُـوَ الَّذِی جَعَـلَ لَکُمُ النُّجُـومَ لِتَهْتَـدُوا بِها فِی ظُلُماتِ الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ...»، انعام،6/97

بیـانگر تاریکی‌هـای معنـوی است که حاصل فقـدان نـور ذات اقدس اله است و در قرآن برای جاهلین، ملحـدین و

مشرکین به‌کار رفته است، مانند: «اللَّهُ وَلِیُّ الَّذینَ آمَنُوا یُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَی النُّورِ...»، بقره،2/257

با توجه به کاربرد واژه «ظلمات» در قرآن، تاریکی حاصل فقدان نور خورشید و ستاره و آتش و سایر نورهای طبیعی است. از این‌رو، در بررسی‌های علمی، فقط به تاریکی حاصل از عدم نفوذ نورهای مرئی پرداخته خواهد شد و نورهای غیرمرئی مانند اشعه x که می‌تواند به لایه‌های پوشاننده جنین نفوذ نماید، بررسی نخواهد شد.

عبارت «فی بُطُونِ أُمَّهاتِکُمْ» در ابتدای آیه، به مکان رشد جنین «در شکم مادر»، به‌طور کلی اشاره می‌کند، سپس عبارت «فی ظُلُماتٍ ثَلاثٍ» به توصیف جزئی‌تر آن می‌پرازد و بیان می‌دارد رشد جنین در شکم مادر صورت می‌گیرد، جایی که خود دارای «تاریکی‌های سه‌گانه» است. در حقیقت، عبارت «فی ظُلُماتٍ ثَلاثٍ» بدل از «فی بُطُون أُمَّهاتِکُمْ» است.

احتمالات تاریکی‌های سه‌گانه در علم

درخصوص تاریکی‌های سه‌گانه‌ای که قرآن از آن‌ها به‌طور مبهم و پیچیده نام برده، از دیدگاه علم جنین‌شناسی چهار احتمال مطرح شده است. از این رو نخست، هر احتمال بیان می‌شود، سپس قوّت و ضعف آن بررسی شده و در انتها احتمال درست‌تر بیان می‌گردد.

احتمال اول

منظور از تاریکی‌های سه‌گانه، آمـنیون، کوریـون و جـدار رحم است. این احتمال می‌تواند صـحیح باشد. با توجه به آیه شش سوره زمـر، خلق در بـدن مـادر (جنس مـؤنث)، مرحله به مرحله و در تاریکی سه‌گانه اتفاق می‌افتد. لـذا می‌توان گفت که براساس این آیه اندام‌های خـاص جنس مـاده، مـدّنظر قـرآن بـوده است. هم‌چـنین به دلیل ذکر واژه «فی»، مراحل خلقت باید درون این سه تـــاریکی اتفاق بیفتد. خلقت رویان و سپس جنین انسـان با لقـاح سلول‌های جنسی و تشکیل سـلول تخم آغـاز شـده و در مرحله بعد لانه‌گزیـــنی اتفـــاق می‌افتد و پس از آن به تدریج پرده‌های جنیـنی و انـدام‌های مختلف جـنین شـکل می‌گـــیرد. پس، می‌تـــوان گفت که این احتمـــال یکی از احتمالات قوی در این موضـوع می‌باشـد؛ زیـرا مطـابقت زیادی با آیه دارد. امّا منظور از این تاریکی یا ضعف نـور می‌تواند از داخل به خـارج 1ـ تـاریکی پـرده آمـنیون؛ 2. کوریـــون و 3ـــ تـــاریکی رحم باشد. به نظر می‌رسد که نزدیک‌ترین احتمال به‌منظور آیه نیز همین باشد؛ زیـرا در دعای عرفه، امام حسین(ع) می‌فرماید: «وَ اَسْکَنْتَنی فی ظُلُمـاتٍ ثَلاثٍ بَیْنَ لَحْمٍ وَ دَمٍ وَ جِلْـدٍ». ایشـان «ظلمـات ثلاث» را به پوست و خـــون و گوشت تعبـــیر کرده‌اند. «جَلَد» به معنای پوست جدا شده از بدن نـوزاد شـتر[13] است که از لحـاظ علمی، منظـور همـان پـرده آمـنیون است. بنـــابراین می‌تـــوان نتیجه گـــرفت که منظـــور از پوست، پـرده آمـنیون و منظـور از خـون، پـرده کوریـون می‌تواند باشد چراکه این لایه دارای خون است و منظور از لحم می‌تواند رحم باشد که دارای بـــافت عضـــلانی است.

احتمال دوم

منظور از تاریکی‌های سه‌گانه، کل رحم و پـرده صـفاق و بقیه جـدار شـکم است. این احتمـال به سه دلیل چنـدان قوی به نظر نمی‌رسد.

پرده صفاق (غشای نازکی که دیواره‌های حفـره شـکم و قسمت اعظم احشا را می‌پوشاند) و لایه‌های شکم خاص جنس مـؤنث نیست و در بـدن جنس مـذکر نـیز دیـده می‌شود.

احتمـال نفـوذ نـور به رحم وجـود دارد؛ زیـرا خـروجی مستقل دارد.

هر کـدام از این سه لایـه، خـود دارای لایه‌هـای متعـدد دیگری هستند که در این صورت تعـداد لایه‌ها از سه عـدد تجاوز خواهد کرد.

احتمال سوم

رحم از لحـاظ بافت‌شناسی دارای سه لایه است که از داخل به خـارج عبارتند از: انـدومتر، میومـتر و پریمـتر. رویان در زمان لانه‌گزینی در لایه انـدومتر قـرار گرفته و شروع به تکوین می‌کند. لذا اگر رحم، به‌تنهـایی مـدّ نظر قرآن بود، می‌توانست از واژه «أرحام» به جای «بطون» استفاده نماید. به‌علاوه می‌توان گفت که لایه انـدومتر و میومتر هر کدام دارای لایه‌های دیگـری هسـتند که تعـداد لایه‌ها از سه عدد تجاوز خواهد کرد.

احتمال چهارم

در بـرخی از مقـالات آمـده است که منظـور از «ظلمـات ثلاث» شـکم، رحم و پرده‌هـای جنیـنی است. اگر چـنین باشد، می‌توان این دو ایـراد را وارد نمـود که شـکم خـود

دارای چندین لایه است که در زنان و مـردان وجـود دارد؛ یعنی خاص زنان نیسـت، هم‌چـنین شـاید بتـوان گفت که شکم تـأثیری در حـذف نـور از رحم نـدارد؛ چـون رحم از طریق گـردن رحم و واژن به محیط بـیرون راه داشـته و امکان نفوذ نور نیز به آن وجود دارد.

حال پس از بیان احتمالات مطرح شـده دربـاره «ظلمـات ثلاث» از دیدگاه علم جنین‌شناسی، می‌توان گفت این دو فرضیه بیشتر تأیید می‌گردند که عبارتند از:

1. رحم؛ کوریون؛ آمنیون
2. رحم؛ پرده صفاق؛ بقیه جدار شکم

البته از بین این دو، به نظر می‌رسد فرضیه اول از دوم، صحیح‌تر است.

رحم

رحم از لحـاظ فعـالیت فیزیولوژیک مکـان مهمی در طی سال‌هایی است که زن قدرت بـاروری دارد. دیـواره رحم شامل سه لایه است:

لایه انـدومتر که لایه داخلی رحم بـوده و خـود دارای سه لایه است. لایه‌های سـطحی و میـانی انـدومتر در هنگـام قاعدگی ریـزش می‌کنند که به مجمـوع این دو لایـه، لایه کـارکردی گفته می‌شـود. عمقی‌تـرین لایه انـدومتر لایه قاعده‌ای است که لایه کارکردی را می‌سازد.

لایه میومتر یا طبقه عضلانی رحم بسـیار ضـخیم بـوده و از چهـار لایه تشـکیل شـده که در جهـات مختلف قـرار

گرفته‌اند. چهـار لایه عضـلانی میومـتر به‌وسـیله منطقه عروقی از هم جدا می‌شوند.

لایه پریمــتر که لایه خــارجی رحم را تشــکیل می‌دهد و قسمت اعظم آن از صفاق تشکیل شده است.

کوریون

بیرونی‌ترین پرده دربرگیرنده جنین در رحم انسان است. این پـرده شـفاف و نـازک مثل پوست پیـاز ولی محکم و مقــاوم است و روی جــنین را می‌پوشــاند. از تعامل این پـــرده و دیـــواره داخلی رحم جفت پدید می‌آید. در تخم پرندگان و خزندگان کوریون به صـورت پـرده‌ای نـازک به سطح داخلی پوسته آهکی چسبیده است. در پسـتانداران کوریـون به دیـواره رحم می‌چسـبد. این لایه ضـخیم‌تر از پرده آمنیون است. ولی مقاومت آن کمــتر می‌باشد. این پرده در خارج آمنیون قرار گرفته و به آن چسبیده است. چسـبندگی بین این دو پـرده زیــاد نیست و بعد از خــارج شـدن جفت به راحـتی از یک‌دیگر جـدا می‌شـوند. این دو پرده نقش محافظت کننده برای جنین دارند.

پرده‌های آمنیون

آمنیون داخلی‌ترین لایه جفت است که ضــخامت آن از ٫0 02 تا 0٫05متفــاوت است و از سه لایه تشــکیل یافته است: لایه سـلول‌های اپیتلیـوم لایه غشـای پایه ضـخیم، لایه استروما (بافت مزانشیمی فاقد عـروق)[14]، [15] و [16].ـ پــرده‌ی آمــنیون مــایع آمــنیوتیکی را فراگرفته است. پـــایین‌ترین قســـمت رحم در زمـــان بـــارداری با ماده‌ای چسبناک پر می‌گـردد که ارتبـاط رحم را با خــارج قطع می‌کنـد؛ لـذا می‌تواند نـوعی تـاریکی ایجـاد نمایـد؛

ولی این‌که آیا این مـاده چسـبناک، تـاریکی مطلق ایجـاد می‌کند یا پرده‌هــای جنیــنی به تاریک‌شــدن قطعی کمک می‌کننــد، هنــوز مبهم است. شـکل 1 تقسـیم‌بندی‌های مطـرح شـده را نمـایش می‌دهد. شـکل 2 نـیز لایه‌هـای شکمی و پرده صفاق را مشخص نموده است.

شکل 1: موقعیت رحم، پرده کوریون و آمنیون

شکل 2: لایه‌های شکمی و پرده صفاق

پوست (Skin)

لایه چربی فاسیای سطحی (Superficial fascia Fatty layer or Camper's fascia)

لایه غشــایی فاســیای ســطحی (Superficial fascia Membranous layer or Scarpa's fascia)

مورب خارجی (External Oblique)

مورب داخلی (Internal Oblique)

عرضی شکمی (Transversus abdominis)

فاسیای عمقی (Deep fascia Fascia Transversalis)

خارج صفاقی (Extra-peritoneal fat)

صفاق جداری (Parietal peritoneum)

اهمیت تاریکی برای جنین

هر دو طیف مرئی و نامرئی نور می‌توانند اثرات ســوئی بر ســلول داشــته باشــند. این اثــرات در نتیجه آســیب رساندن به DNA از طریق تشکیل دایمرهـای تیمیـدین و

پیدایش اکسیژن فعال صورت می‌پذیرد، اکسیژن فعال باعث تخریب DNA، لیپیدها و پروتئین‌های سلول شده و سبب مرگ سلول یا بروز نئوپلازی در آن می‌شود. مطالعاتی که در خصوص تأثیر نور بر رشد و نمو جنین‌های اولیه در پستانداران انجام شده، معدود و با نتایج متفاوتی همراه بوده است. در شرایط طبیعی، تخمک‌های پستانداران و جنین‌های آن‌ها، هرگز در معرض نور خورشید یا نورهای مصنوعی قرار نمی‌گیرند و در نتیجه به نظر نمی‌رسد که از مکانیسم‌های حفاظتی در برابر آسیب‌های ناشی از تابش نور برخوردار باشند.

نور مرئی، سبب القای تولید رادیکال‌های آزاد اکسیژن و القای آسیب سلولی از قبیل اکسیداسیون بازها و شکستن رشته‌های DNA می‌شود. نور با تشکیل دایمرهای تیمیدین باعث ایجاد آسیب در DNA شده، علاوه بر آن با تولید رادیکال‌های آزاد اکسیژن، موجب آسیب پروتئین‌ها و لیپیدهای سلول خواهد شد. این آسیب‌ها، مرگ سلولی زودرس را در پی‌خواهند داشت.

از مجموع این مطالعات می‌توان فهمید که نور بر روند تکوین جنین‌های پستانداران تأثیر نامطلوب دارد؛ ولی میزان حساسیت و قدرت تحمل و توانایی پشت سرگذاشتن آسیب‌های احتمالی در جنین‌های گونه‌های مختلف، متفاوت است. احتمال می‌رود که جنین‌ها بتوانند اثرات زیانبار ناشی از تابش نور را تا وقتی که از یک آستانه بالاتر نرفته باشد با مکانیسم تغییر و تنظیم چرخه سلولی، خنثی نمایند. تاکنون اینگونه مطالعات درباره جنین انسان بسیار اندک بوده است[17] و[18].

نتایج

در قســـمتی از آیه شش ســـوره زمر «... یَخْلُقُکُمْ فی بُطُونِ أُمَّهاتِکُمْ خَلْقاً مِنْ بَعْدِ خَلْقٍ فی ظُلُماتٍ ثَلاثٍ...» با تعبیر «ظلمـات ثلاث» به دو موضـوع اشـاره شـده است. اول این‌که جـــنین در سه تـــاریکی رشد می‌کند و دوم این‌که پوشش‌های سه‌گانه‌ای جنین را فرا گرفته است.

تاکنون مطالعات معدودی در زمینه تأثیر تـاریکی بر رشد جـنین انجـام شـده؛ امّا همین تحقیقـات انـدک بیـانگر آن است که تاریکی برای تکامل جنین ضروری است. بــرخی طیف‌های مرئی و نـامرئی بر جـنین اثـرات سـوء برجـای می‌گذارند که عبارت است از آسیب رسـاندن به DNA از طریق تشـکیل دایمرهـای تیمیـدین و پیـدایش اکسـیژن فعـال. لازم به یـاد آوری است که اکسـیژن فعـال بـاعث تخریبDNA، لیپیدها و پروتئین‌های سلول شده و سـبب مرگ سلول یا بروز نئوپلازی در آن می‌شود.

درخصوص پوشش‌های دربرگیرندة جنین احتمالات متعدی مطرح است؛ ولی صحیح‌ترین احتمال آن است که منظور از تاریکی اول، پرده آمنیون و تاریکی دوم، پرده کوریون و تاریکی سوم، جدار رحم باشد؛ زیرا دو پـرده آمـنیون و کوریون به یک‌دیگر چسبیده است و در قرون اخـیر به آن پی برده‌اند.

بنابراین، این دو موضوع، یعنی سه تـاریکی درون رحم و لایه‌های سه‌گانه پوشاننده جنین، چون نکره و مبهم بیـان شـده می‌تواند از منظر علم، مصـادیق گونـاگونی داشـته باشـد؛ امّا آن‌چه حـائز اهمیت است این‌که بشر در زمـان نزول قرآن از ضـرورت تـاریکی بـرای رشد جـنین اطّلاع نداشــته و هم‌چــنین قــادر به رؤیت پرده‌هــایی همچــون

آمــنیون و کوریــون نبــوده اســت، در نتیجه این تعبــیر، بیان‌کننده اعجاز علمی قرآن است.

اگرچه موضـــوع تاریکی‌هـــای سه‌گانه، هنـــوز نیازمند تحقیقات وسـیع‌تری است و این سـؤال هم‌چنـان مطـرح است که هر کـــدام از این سه ظلمت، چه ویژگی‌هـــایی دارند که در قرآن به سه نوع تـاریکی اشـاره شـده است. بنابراین از لحاظ علمی باید درپی یافته‌های جدید بود.

[1] مکارم‌شیرازی، ج19/ص383

[2] طوسی، ج9/ص9؛ آلوسی، ج12/ص231؛ طباطبایی، ج17/ص238

[3] مکارم‌شیرازی، ج15/ص25

[4] راغب‌اصفهانی،130

[5] فراهیدی، ج 7/ص440؛ ابن‌فارس، 137

[6] ابن‌منظور، ج13/ص52

[7] راغب اصفهانی، 203

[8] فراهیدی، ج8/ص163؛ فیروز آبادی، 1045؛ زبیدی، ج33/ص37

[9] ابن‌فارس، 641

[10] راغب‌اصفهانی، 537

[11] مصطفوی،ج7/ص174

[12] راغب‌اصفهانی، 537

[13] راغب‌اصفهانی، 199

[14] حسن‌زاده، غ، 1389، یادگیری آنـاتومی، دانشـگاه علوم پزشکی قزوین.

[15] حسن‌زاده، غ؛ ابوالحســـنی، ف؛ جـــامعی، ب و قربـــانی، م ح، 1391، جنین‌شناسی پزشـــکی لانگمن، ارجمند.

[16] Kumar, R. 2008. Textbook of Human Embryology. I.K International Pvt. Ltd. P: 29

[17] Johnson, M H & Everit, B J. 2007. Essential Reproduction. Wiley-Blackwell. 316 pages.

[18] Kumar, R. 2008. Textbook of Human Embryology. I.K International Pvt. Ltd. P: 29

منابع:

فولادونـــد، محمدمهـــدی، 1415ق، ترجمه قـــرآن، چ1، تهران: دار القرآن‌الکریم (دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی).

زیدان، جرجی، تاریخ التمدن الاسلامی، بیروت: دار مکتبه الحیاه.

آذرنـــوش، آذرتـــاش، 1388، فرهنگ معاصر عـــربی-فارسی، چ10، تهران: نشر نی.

آلوسی، سـیدمحمود، 1415ق، روح المعـانی فی تفسـیر القرآن العظیم، چ1، بیروت: دارالکتب العلمیه.

ابن‌فـــارس، احمـــد، بی‌تـــا، معجم المقـــاییس فی اللغـــه، به‌تحقیق شهاب‌الدین ابوعمرو، بیروت: دار الفکر.

ابن‌منظـور، محمـدبن‌مکرم، 1414ق، لسـان العـرب، چ3، بیروت: دار صادر.

ابوحیـــان، محمدبن‌یوســـف، 1420ق، البحر المحیط فی التفسیر، بیروت: دار الفکر.

جعفری، یعقوب، کوثر.

درویش، محیی‌الدین، 1415ق، اعراب القـرآن و بیانـه، چ 4، سوریه: دار الارشاد.

راغب‌اصفهانی، حسین‌بن‌محمد، 1412ق، المفـردات فی غــریب القــرآن، چ1، بــیروت: دارالعلم، دمشق: الــدار الشامیه.

زبیــدی، سیدمحمدمرتضــی، 1965م، تــاج العــروس من جواهر القاموس، کویت: التراث العربی.

زمخشری، محمود، 1407ق، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، چ3، بیروت: دار الکتاب العربی.

ســـیدبن‌قطب، بن‌ابراهیم‌شـــاذلی، 1412ق، فی ظلال القرآن، چ17، بیروت: دارالشروق.

طباطبـــایی، سیدمحمدحســـین، 1417ق، المـــیزان فی تفسیر القرآن، چ5، قم: جامعه‌ی مدرسین حـوزه علمیه قم.

طبرســـی، فضل‌بن‌حســـن، 1377ش، تفســـیر جوامع الجـامع، چ1، تهـران: دانشـگاه تهـران و مـدیریت حـوزه علمیه قم.

طوسی، محمدبن‌حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت: دار احیاء التراث العربی.

فخرالدین‌رازی، ابوعبدالله محمدبن‌عمر، 1420ق، مفاتیح الغیب، چ3، بیروت: دار احیاء التراث العربی.

فراهیدی، خلیل‌بن‌احمد،1410ق، کتاب العین، چ2، قم: هجرت.

فیروزآبادی، مجدالدین محمدبن‌یعقوب، 2003م، القاموس المحیط، چ2، بیروت: دار احیاء التراث العربی.

فیومی، احمدبن‌محمد، مصباح المنیر.

مصطفوی، حسن، 1360ش، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران: نشر کتاب.

مکارم‌شیرازی، ناصر، 1374ش، تفسیر نمونه، چ1، تهران: دار الکتب الإسلامیة.

هاشمی، احمد، 1380، جواهر البلاغه، ترجمه محمود خورسندی و حمید مسجدسرائی، چ2، نشر فیض.

پرتوی نور از چه درست شده است؟

تا به حال فکر کرده‌اید که نور دقیقا چیست؟ همان چیزی که باعث می‌شود بتوانیم دنیای اطراف را با استفاده از دو حسگری که روی سرمان قرار گرفته ببینیم. چشمان ما، حسگرهای نور هستند.

نور از آن پدیده‌هایی است که هرچند همیشه به طور مستقیم با آن سر و کار داریم و کل حیات روی زمین تحت تاثیر آن تکامل یافته، ولی صدها و بلکه هزاران سال در پی شناخت آن بودیم. فقط در یکی دو قرن اخیر بود که توانستیم شناخت به نسبت خوبی از آن پیدا کنیم، با این حال هنوز هم شناخت ما خیلی دقیق نشده است.

سازمان ملل متحد، سال 2015 را سال جهانی نور نام‌گذاری کرده است، به همین مناسبت، این مقاله را تهیه کرده‌ایم. به راستی نور چیست؟ ماده است یا انرژی؟ ذره است یا موج؟ آیا نور فقط همان چیزیست که می‌بینیم؟ آیا اشکال دیگری از نور هم در دنیا وجود دارد؟

پرتوی نور از چه درست شده است؟

امروز فیزیک‌دان‌ها تا حد زیادی با ماهیت واقعی نور آشنایی دارند. آن‌ها دقیقا می‌دانند که نور در چه زمانی پس از مهبانگ (انفجار بزرگ که منجر به پیدایش جهان شد) بوجود آمد. آن‌ها تا حدی می‌دانند که نور را چطور کنترل و از آن برای کارهای مختلف استفاده کنند.

با این حال همیشه این‌طور نبـوده است. احتمـالا یکی از اولین کسانی که خیلی جدی در پی شناخت مـاهیت نـور، کنـــترل و اســـتفاده از آن رفت، «ابن هیثم»، دانشـــمند ایرانی بود. او دقیقا 1000 سال پیش کتابی هفت جلدی به نـــام «المنـــاظر» نوشت. با این حـــال آن‌چه امـــروز از مـــاهیت واقعی نـــور می‌دانیم بیش از 150 ســـال عمر ندارد.

نکته‌ی جـــالب این‌جاست که شـــناخت نهـــایی نـــور، با مطـــالعه‌ی دقیق خـــود نـــور میسر نشـــد، بلکه با بررسی اطلاعـــــــاتی که از دهه‌ها تحقیق بر روی مـــــــاهیت «الکتریسیته» و «مغناطیس» جمع‌آوری شده بود، بدست آمد. الکتریسیته و مغنـاطیس، دو پدیـده‌ی کـاملا جداگانه به نظر می‌رسند.

ولی دانشمندانی مثل «هانس کریستین اورستد» (Hans Christian Oersted)ـ و «مایکل فـــارادی» (Michael Faraday)ـ نشـــان دادند که این دو پدیـــده کـــاملا در هم تنیده‌اند.

پرتوی نور از چه درست شده است؟

یکی از اولین کسانی که خیلی دقیق و علمی بر شـناخت نـور کـار کـرد، «ابن‌حیثم» بـود. او کتـاب هفت جلـدی «المناظر» را نوشت

نورمرئی، قسمتی از طیف الکترومغناطیس

ریاضی‌دانان آن زمـــان، با جمع‌آوری اطلاعـــات ســـال‌ها آزمـــایش و مشـــاهده بر روی دو پدیـــده‌ی الکتریســـیته و

مغناطیس، توانستند نظریه‌ای جدید به نام «الکترومغناطیس» بسازند.

الکترومغناطیس همان پدیده‌ای است که بعدها به عنوان یکی از چهار نیروی بنیادین جهان شناخته شد. سه نیروی دیگر، گرانش، نیروی هسته‌ای قوی و نیروی هسته‌ای ضعیف هستند. در اواسط قرن نوزدهم، دانشمندی به نام «جیمز کلارک مکسول» (James Clerk Maxwell)ـ توانست با استفاده از معادلات ریاضی، تصویری یکپارچه از پدیده‌ی الکترومغناطیس بسازد.

معادلات مکسول کمک زیادی به توضیح و شناخت ماهیت نور کرد. آن‌چه مکسول با این معادلات به دنیای علم اهدا کرد، آن‌قدر بزرگ بود که آلبرت انشتین درباره‌ی او می‌گوید: «مکسول برای همیشه جهان را تغییر داد.»

پرتوی نور از چه درست شده است؟

نور مرئی قسمتی از تابش الکترومغناطیس است

مکسول نشان داد که میدان‌های الکتریکی و مغناطیسی به صورت موج حرکت می‌کنند. در ضمن سرعت حرکت آن‌ها، به اندازه‌ی سرعت حرکت نور است. این به مکسول اجازه داد فکر کند که خود نور، با امواج الکترومغناطیسی حمل می‌شود.

بدین معنی که نور یکی از اشکال تابش الکترومغناطیسی است. در اواخر دهه‌ی 1880 و تنها چند سال پس از مرگ مکسول، فیزیک‌دانی آلمانی به نام «هاینریش هرتز» (Heinrich Hertz)ـ اولین کسی

بـــود که به صـــورت رســـمی اعلام کـــرد نظـــریه‌ی الکترومغناطیس مکسول صحیح است.

«گراهام‌هـال» (Graham Hall)ـ از دانشـگاه ابـردین در اسکاتلند می‌گوید: «اگر در زمان زندگی مکسـول و هرتز جـایزه‌ی نوبل وجـود داشـت، این دو حتما برنـده‌ی آن می‌شـدند.» دانشـگاه ابـردین، جاییست که مکسـول در اواخر دهه‌ی 1850 در آن کار می‌کرد.

مکسول به علم نورشناسی خدمت بزرگ دیگری نیز کرده است. در سال 1861، او نخسـتین عکس رنگی جهـان را گـرفت. دست کم نـوعی از عکس رنگی که دوام زیـادی داشت. عکس رنگی مکســول با اســتفاده از سه فیلــتر رنگی تهیه شده بود.

پرتوی نور از چه درست شده است؟

نوری که چشـمان ما می‌بیننـد، فقط قسـمت کـوچکی از طیف الکترومغناطیس است

ممکن است این گـــزاره که نـــور یکی از انـــواع تـــابش الکترومغناطیسی است هم‌چنـــان به نظرتـــان مفهـــوم نباشد. بـرای توضـیح بیشـتر باید گفت که همه‌ی ما طبق تجـربه‌ای که از زنـدگی روزمـره داریم، می‌دانیم که نـور مرئی از طیفی از رنگ‌ها تشکیل شده است.

بسـیاری اوقـات پس از بـارش بـاران، می‌تـوانیم طیف رنگی نـور را به شـکل رنگین‌کمـان ببیـنیم. این رنگ‌ها دقیقا بازگوکننـــده‌ی مفهـــوم تـــابش الکترومغناطیسی مکسول هستند. نـوار قرمزرنگی که در یک طـرف رنگین کمان قرار دارد، نشانگر طول موج 620 تا 750 نانومتر

طیف الکترومغناطیس است. نوار بنفش که در سوی دیگر رنگین کمان قرار دارد، نشانگر طول موج بین 380 تا 450 نانومتر طیف الکترومغناطیس است.

پرتوی نور از چه درست شده است؟

رنگین کمان، رنگ‌های مختلف نور مرئی را به ما نشان می‌دهد

طیف الکترومغناطیس خیلی گسترده‌تر از این چند رنگ و در واقع همان نور مرئی که چشم ما می‌تواند ببیند است. به پرتویی که طول موج آن کمی بلندتر از نور قرمز است «فروسرخ»، و به پرتویی که طول موج آن کمی کوتاه‌تر از بنفش است «فرابنفش»، می‌گوییم.

«الفتریوس گولیلماکیس» (Eleftherios Goulielmakis)، از انستیتوی اپتیک کوانتمی مکس پلانک در آلمان می‌گوید: «بسیاری از حیوانات و البته بعضی از مردم می‌توانند پرتوی فرابنفش را ببینند. بعضی وقت‌ها می‌توان افرادی را پیدا کرد که می‌توانند پرتوی فروسرخ را هم مشاهده کنند.» با این حال بیشتر مردم نمی‌توانند این دو طیف را ببینند.

پرتوی نور از چه درست شده است؟

چشمان ما حسگرهای قسمت مرئی تابش الکترومغناطیس هستند

اگر از پرتوی فرابنفش فراتر برویم، به طول موج‌هایی در حد 100 نانومتر می‌رسیم. جایی که به آن محدوده‌ی پرتوی ایکس و گاما می‌گوییم. آن‌سوی طول موج‌هایی که آن را فروسرخ می‌خوانیم، طول موج به 1 سانتی‌متر

و بیشتر می‌رسد. به طوری که حتی تا هزاران کیلومتر هم افزایش می‌یابد.

به این طول موج‌ها، طول‌موج‌های مایکروویو و رادیویی می‌گوییم. گولیلماکیس می‌گوید: «از نظر فیزیک، به جز طول موج هیچ تفاوت بنیادینی بین نور مرئی و امواج رادیویی وجود ندارد. دانشمندان آن‌ها را دقیقا با معادلاتی یکسان مطالعه می‌کنند.

ما فقط در زبان روزانه‌ی خود از آن‌ها با نام‌هایی متفاوت نام می‌بریم.» بنابراین حالا یک تعریف دیگر برای نور داریم: «نور قسمتی بسیار باریک از تابش الکترومغناطیس است که چشمان ما توانایی دیدن آن را دارد.»

الکترومغناطیس موج است یا ذره؟

فعالیت‌های مکسول در زمینه‌ی الکترومغناطیس به ما نشان داد که نور مرئی تنها بخش محدودی از یک طیف بزرگ‌تر تابشی است. برای قرن‌ها، دانشمندان تلاش می‌کردند بفهمند که نور چگونه از منبع نور به چشم ما می‌رسد. بعضی‌ها فکر می‌کردند که احتمالا به شکل موج حرکت می‌کند.

موجی سوار بر یک ماده‌ی فرضی ناپیدا به نام «اتر». بعضی دیگر از دانشمندان این نظریه را اشتباه می‌دانستند و فکر می‌کردند که نور در حقیقت از ذراتی تشکیل شده که در فضا حرکت می‌کند. ایزاک نیوتون پس از تعدادی آزمایش که با نور و آینه انجام داد، نظریه‌ی دوم را بیشتر پسندید. او فهمید که پرتوهای نور از قوانین هندسی خیلی دقیق پیروی می‌کنند.

وقــتی پرتــوی نــوری را به یک آینه می‌تابانیــد، دقیقا به جهت عکس بازتاب می‌شــود. درست مثل یک تــوپ که به دیوار بزنید و برگردد. او این‌طور اســتدلال کــرد که چــون امــواج در چــنین مســیرهای دقیــق، مســتقیم و قابل پیش‌بینی حــرکت نمی‌کننــد، بنــابراین نــور باید بوســیله‌ی یک ســری ذرات بســیار ریز و بی‌وزن حمل شــود. پس نتیجه گرفت که نور، ماهیت ذره‌ای دارد.

پرتوی نور از چه درست شده است؟

نــور از ســطح آینــده در مســیرهای خیلی دقیق بازتــاب می‌شود

استدلال نیوتون خوب بود، با این حال مشــکل این‌جاست که یک استدلال دقیقا برعکس نیوتــون وجــود دارد که آن هم خیلی خوب است! یکی از مشــهورترین آزمایش‌ها در رد نظر نیوتــــون، آزمایشی است که «تومــــاس یانگ» (Thomas Young)ـ در ســال 1801 انجــام داد. آزمــایش شــکاف‌های یانگ از آن آزمایش‌هــایی است که هرکسی می‌تواند در خانه انجام دهد.

یک قطعه مقوای ضخیم بردارید و دو شکاف خیلی باریک عمودی در آن ایجاد کنید. سپس یک منبع نــور متمرکز که فقط در یک طــول مــوج، نــور تولید می‌کنــد، مثل لــیزر بردارید. آن را روبروی مقوای شکاف‌دار قــرار دهید و در پشت مقوا نیز یک سطح دیگر بگذارید.

حتما انتظار دارید که بر روی ســطح پشــتی، دو خط نــور عمودی ببینید. یعنی دقیقا نوری که از دو شکاف عمودی گذشــته است. با این حــال تومــاس یانگ چــیز دیگــری

مشاهده کـرد. او تسلسـلی از خطهـای عمـودی تاریک و روشن را دید، چیزی شبیه به بارکد.

پرتوی نور از چه درست شده است؟

آزمایش شکاف‌های یانگ نشان داد که نور ماهیت مـوجی دارد

وقتی نور از دو شکاف نازک عبور می‌کنـد، دقیقا همـان رفتاری را دارد که موج آب با عبور از دو شکاف نـازک از خود نشـان می‌دهد. هم آب و هم نـور، به صـورت امـواج کروی پراکنده می‌شوند.

وقــتی قله و قعر امــواج نــوری که از دو شــکاف عبــور کرده‌اند، بر یک‌دیگر منطبق می‌شوند، همدیگر را تخــریب می‌کنند و خطهـای تاریک بوجـود می‌آید. وقـتی قله‌ها یا قعرهـــای آن‌ها بر یک‌دیگر منطبق می‌شـــوند، پدیـــده‌ی تشدید بوجـود می‌آید و خطهـای عمـودی روشن تشـکیل می‌شود.

آزمایش یانگ نشان می‌داد که نور مـاهیت مـوجی دارد و معادلات مکسول نیز این ایده را تقویت می‌کرد.

در نیمه‌ی دوم قــرن نــوزدهم، فیزیک‌دان‌ها بر روی این مسـئله که چـرا بعضی مـواد بهـتر از بعضی مـواد دیگر می‌توانند امواج الکترومغناطیسی را جذب و سپس تابش کنند تحقیق می‌کردند.

این دقیقا زمــانی بــود که صــنعت ســاخت چراغ‌هــای الکتریکی در حال اوج گـرفتن بـود و بنـابراین مـوادی که بتوانند نور زیـادی از خـود تـابش کنند بسـیار مـورد توجه قرار گرفته بودند.

در اواخر قــرن نــوزدهم، دانشــمندان متوجه شــدند که مــیزان تــابش الکترومغناطیسی یک جســم، به دمــای آن بستگی دارد. آن‌ها توانستند این پدیده را اندازه‌گیری هم بکنند ولی نمی‌دانستند چرا این پدیده رخ می‌دهد.

پرتوی نور از چه درست شده است؟

لامپ به شــکلی ســاخته شــده که می‌تواند به هنگــام برقراری الکتریسیته، نور مرئی تابش کند

در سال 1900، «مکس پلانک» (Max Planck) توانست این مشــکل را حل کند. او متوجه شد در صــورتی که در نظر بگیرد تــابش الکترومغناطیسی به صــورت بســته‌های مجــزای انــرژی انجــام می‌شــود، معــادلات می‌توانند به راحـــتی رابطه‌ی بین دمـــای جسم با مـــیزان تـــابش الکترومغناطیسی را توضیح دهند.

پلانک این بســـته‌های انـــرژی را «کوانتا» که اسم جمع «کوانتم» است نامید. چند سال بعد، انشتین این ایــده را برای توضیح یک آزمایش دیگر به کار برد.

فیزیک‌دان‌ها کشف کــرده بودند که وقــتی یک قطعه فلز به طــور مــداوم در برابر نــور فــرابنفش قــرار می‌گــیرد، دارای بــار الکــتریکی مثبت می‌شــود. به این پدیــده، «اثر فوتوالکتریک» می‌گویند.

این بدین دلیل است که اتم‌های فلز بر اثر تــابش پرتــوی فرابنفش، الکترون‌های خــود را از دست می‌دهند. رفتــار الکترون‌ها عجیب به نظر می‌رسید. می‌شد کاری کــرد که تنها با تغییر رنگ نور تابش شده به فلز، الکترون‌های آن انرژی بیشتری داشته باشند.

مثلا، الکترون‌هـــایی که از فلز قـــرار گرفته در معـــرض پرتـــوی فـــرابنفش آزاد می‌شـــدند، انـــرژی بیشـــتری در مقایسه با الکترون‌هـایی که در معـرض نـور قرمز قـرار گرفته بودند داشتند. اگر نور فقط ماهیت مـوجی داشـته باشد، این پدیده خیلی معنادار نیست.

اگر قـرار باشد که انـرژی یک مـوج را بیشـتر کـنیم، باید دامنه‌ی آن را افزایش دهیم، یعنی قدش را بلندتر کـــنیم. فقط قدرت تخریب امواج سونامی را تصـور کنید. طـول مـوج آن‌ها خیلی زیـاد نیسـت، این امـواج فقط ارتفـاع خیلی زیادی دارند.

بهـــــترین راه بـــــرای افـــــزایش انـــــرژی یک پرتـــــوی الکترومغناطیســـی، افـــزایش دامنه یا همـــان بلنـــدی قد امواج است. این باعث می‌شود که شدت نـور نـیز بیشـتر بشـود. این درحالیست که تغیـیر طـول مـوج و در نتیجه رنگ، فرقی در شدت نور ایجـاد نمی‌کند. انشـتین فهمید که وقـتی نـور را به صـورت بسـته‌های انـرژی یا همـان «کوانتا» در نظر بگـــــیریم، اثر فوتوالکتریک خیلی قابل فهم‌تر است.

او گفت که نـــور در بســـته‌های کوچک کـــوانتمی منتقل می‌شود. هر بسته‌ی کوانتمی دارای مقدار معینی انـرژی است. مقدار انرژی این به طول موج بستگی دارد: هرچه طول موج کوتاه‌تر باشد، بسته‌ی کوانتمی انرژی بیشتری دارد.

این توضـیح می‌دهد که چـرا بسـته‌های نـور فـرابنفش با طـول مـوج نسـبتا کوتـاه، انـرژی بیشـتری نسـبت به بسته‌های نور قرمز با طول موج نسبتا بلندتر دارند.

پرتوی نور از چه درست شده است؟

نور در بسته‌هایی از انرژی به نام فوتون منتقل می‌شود

یک منبع نوری با شدت نور بیشتر، بسته‌های کوانتمی نور بیشتری را به فلز منتقل می‌کند، ولی این تاثیری بر میزان انرژی هر بسته‌ی کوانتمی نور ندارد. ساده‌تر بگوییم، یک بسته‌ی کوانتمی نور بنفش، می‌تواند انرژی بیشتری به یک الکترون در مقایسه با هر تعداد دیگر بسته‌های کوانتمی نور قرمز منتقل کند. انشتین این بسته‌های نوری را «فوتون» نامید.

فوتون اکنون در فیزیک جزو ذرات بنیادین به حساب می‌آید. به طور کلی تابش الکترومغناطیسی بوسیله‌ی فوتون‌ها انجام می‌شود. از نور مرئی گرفته تا پرتوی ایکس، مایکروویو و رادیویی. به زبانی دیگر، انشتین مثل نیوتون گفت که نور ماهیت ذره‌ای دارد.

در این مقطع، فیزیک‌دان‌ها تصمیم گرفتند به دعوای این‌که نور ذره‌ای است و یا موجی خاتمه دهند، چرا که به خوبی هر دو رفتار را از خود نشان می‌داد. آن‌ها رفتار نور را یک پارادوکس بزرگ می‌دانستند. نور هم موج است و هم ذره!

هرچند که این برای غیر فیزیک‌دان‌ها گیج‌کننده است، ولی خود فیزیک‌دان‌ها هیچ مشکلی با آن ندارند. فیزیک‌دان‌ها سعی می‌کنند به اقتضای موقعیت، از هر دو خاصیت آن بهره‌بگیرند. هرچند که معادلات فیزیک در هر دو حالت موجی و ذره‌ای بودن نور خیلی خوب کار می‌کند، ولی در بعضی موقعیت‌ها استفاده از یک خاصیت آن، بهتر از دیگری است.

بنابراین فیزیک‌دان‌ها از هر دو خاصیت استفاده می‌کنند. این در حقیقت به خاطر یک رفتـار عجیب دیگر در فیزیک کـوانتم است. دو ذره‌ی بنیـادین، مثل یک جفت فوتـون، می‌توانند به یک‌دیگر وابسته باشند. بدین معنی که سوای فاصـــله‌ای که این دو ذره از هم دارنـــد، می‌توانند دارای بعضی ویژگی‌های یکسان باشند.

بنابراین می‌توان از آن‌ها بـرای برقـراری ارتبـاط بین دو نقطه بر روی زمین اســـــتفاده کـــــرد. یکی دیگر از ویژگی‌های این وابستگی این است که وضعیت کـوانتمی فوتون‌ها وقــتی که قــرار است اطلاعــات آن‌ها خوانــده شود تغییر می‌کند.

پرتوی نور از چه درست شده است؟

نــور هم خاصــیت مــوجی و هم خاصــیت ذره‌ای از خــود نشان می‌دهد

ابزارهــای جدید مثل «ترکیب‌کننــده‌های میــدان نــوری» می‌توانند امـواج نـور را با یک‌دیگر تـرکیب کنند. در نتیجه می‌توانند پالس‌های نوری ایجاد کنند که خیلی فشـرده‌تر، کوتاه‌تر و مسـتقیم‌تر از لامپ‌هـای معمـولی هسـتند. در 15 سال گذشته، از این ابزارها برای کنترل نور استفاده شده است.

در ســال 2004، گولیلمــاکیس و همکــارانش توانســتند پالس‌های بسیار کوتـاهی از پرتـوی ایکس تولید کنند. هر پـالس فقط به انـدازه‌ی 250 «آتوثانیه» (attosecond) دوام داشت. با استفاده از این پالس‌هـای کوتـاه که مثل فلاش دوربین بودنـــد، آن‌ها توانســـتند عکس‌هـــایی از موج‌های مجزای نور مرئی بگیرند.

این امــواج خیلی آهســته‌تر از پالس‌هــای پرتــوی ایکس نوســان می‌کنند. آن‌ها در حقیقت توانســتند از حــرکت امــواج نــور عکس بگیرند. گولیلمــاکیس می‌گوید: «ما از زمـــان مکســـول می‌دانســـتیم که نـــور یک میـــدان نوسان‌کننده‌ی الکترومغناطیسی است.

ولی کسی فکــرش را نمی‌کــرد بتــوانیم از این امــواج در حالی که نوسان می‌کنند عکس بگیریم.» دیدن امواج نور به صـــورت مســـتقل، گـــام نخست به ســـوی کنـــترل آن‌هاست.»

یک قرن پیش، اثر فوتوالکتریک نشـان داد که نـور مـرئی بر روی الکترون‌های یک فلز اثر می‌گـذارد. گولیلمـاکیس می‌گوید که دستکاری دقیق این الکترون‌ها با استفاده از امواج نور مرئی که طوری شـکل یافته‌اند تا با فلـزات به شیوه‌ای مشخص برخورد کنند مسیر خواهد شد.

او می‌گوید: «ما می‌تـوانیم نـور و سـپس بوسـیله‌ی آن، ماده را کنترل کنیم.» این می‌تواند الکترونیک را متحــول کند. منجر به بوجود آمـدن نسل جدیـدی از کامپیوترهـای نوری شود که از آن‌چه اکنون داریم کـوچک‌تر و سـریع‌تر هستند.

این بـدین معنیست که می‌تـوانیم الکترون‌ها را به نحـوی که می‌خواهیم به حرکت در آوریم و تعریفی جدید از نور ارائه دهیم، این که نور یک ابزار است.

این چیز جدیدی نیست. در حقیقت زنـدگی روی زمین، از همان زمـان که ارگانیسم‌های دارای سـلول‌های حسـاس به نور بوجود آمدند، توانست از نـور اسـتفاده کند. چشم انســـان در حقیقت حســـگری است که از بخش مـــرئی

پرتوی الکترومغناطیس استفاده می‌کند تا انسان بتواند جهان پیرامونش را بهتر درک کند.

فناوری نوین، این ایده را بیشتر گسترش می‌دهد. در سال 2014، جایزه‌ی نوبل شیمی به پژوهشگرانی تعلق گرفت که میکروسکوپ نوری بسیار قدرتمندی ساختند. آن‌قدر قدرتمند که پیش از آن کسی فکر نمی‌کرد بتوان چنین چیزی ساخت.

این بدین معنیست که با کمی تلاش، نور می‌تواند چیزهایی را به ما نشان دهد که پیش از آن فکرش را نمی‌کردیم.

پیوستگی و گسستگی آسمان‌ها و زمین

قرآن کریم در آیات متعددی به بیان پدیده‌های مربوط به پیدایش جهان می‌پردازد. در این نوشتار از میان پدیده‌های مذکور، به بررسی امکان انطباق پدیده «پیوستگی و گسستگی آسمان‌ها و زمین» با یافته‌های جدید علمی می‌پردازیم. احتمالات علمی مختلفی برای این پدیده مطرح است که همگی بر این اساس شکل می‌گیرند که منظور از آسمان در این پدیده چیست. با توجه به این‌که آسمان می‌تواند معادل با کل فضا، سحابی منظومه شمسی و یا جو زمین باشد، سه احتمال علمی برای این پدیده مورد بررسی و ارزیابی قرار می‌گیرد.

شرح واژگان اصلی:

«رتق»

واژه «رتق» ضد «فتق» و به معنای یکی کردن و پیوند دادن شکاف و اصلاح آن است.[1]ـ «رتق» را به معنای انسجام و پیوستگی نیز گفته‌اند.[2]ـ این واژه مصدر از ریشه «ر، ت، ق» است که به معنای اسم مفعول (به هم پیوسته) نیز به کار می‌رود.[3]

«فتق»

«فتق» از ریشه «ف، ت، ق» است که بر گشوده شدن یا شکاف در چیزی دلالت دارد.[4] فراهیدی می‌گوید: به هر چیز متصلی که منفصل شود، «فتق» می‌گویند.[5]ـ ابن منظور «فتق» را ضد «رتق» و به معنای شکافتن می‌داند.[6]

بررسی تفسیری

درباره واژه «رَتْقـاً» در عبـارت «أَنَّ السَّـمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا» که خـبر فعل نـاقص «كَانَتَا» است و طبق قاعده کلی باید تثنیه می‌آمد، بحث‌هـای فـراوانی است. بــرخی از مفســران معتقدند که این واژه به دلیل مصــدر بــودن با جمع و تثنیه و مفــرد یکســان به کــار می‌رود،[7]ــ هرچند که به معنــای اسم مفعــول یعــنی مرتوق به کار رفته باشد.[8] ابن عاشور می‌گوید آوردن مصدر در این‌جا به جای اسم مفعول برای بیان مبالغه در حصول این صفت است.[9] به عبارت دیگر، واژه «رَتْق» نه تنها دلالت بر پیوسـتگی آسـمان‌ها و زمین می‌نمایـد، بلکه آوردن آن به صــورت مصــدر نشــان می‌دهد که این پیوستگی از شـدت بسـیار بـالایی برخـوردار بـوده است. زمخشری این سؤال را مطـرح می‌نماید که آیا رتق که به معنای اسم مفعول (مرتوق) به کار رفته است، می‌تواند جایگزین مناسبی برای لفظ «مرتوقـتین» باشـد؟ و خـود چنین پاسخ می‌دهد که واژه رتق در این‌جا در حکم صفت بـرای موصـوف محـذوف به کـار رفته و تقـدیر آن چـنین است: «كانتا شيئاً رتقاً» (آن دو، چیزی پیوســته بودند).[10]ـ اما برخی نیز تقدیر این عبـارت را به صـورت «كانتا ذواتی رتق»: (آن دو دارای پیوستگی بودند) دانســته‌اند.[11] در نظر گرفتن هر یک از این تقدیرها در آیه موجب اسـتنباط معنـای متفـاوتی می‌شـود. به عبـارت دیگر اگر تقــدیر آیــه، «كانتا شــيئاً رتقــاً» باشــد؛ معنــای آیه این می‌شـــود که آســـمان‌ها و زمین یکی و به هم پیوســـته بوده‌اند. اما اگر تقـــدیر آیه «كانتا ذواتی رتق» باشـــد؛ معنای آیه بدین صورت می‌شـود که آسـمان‌ها به یک‌دیگر

پیوســـته و زمین به خـــود پیوســـته بـــوده است و هر یک دارای رتقی مخصوص به خود بودند.

جالب این‌جاست که الفاظ آیه به گـونه‌ای آورده شـده که هر دو تقدیر مذکور با آن سازگار است و نمی‌توان دلیلی بر رد یکی و تـرجیح دیگـری ارائه کـرد. بـدین تـرتیب باید گفت که آیه می‌تواند دربردارنده هر دو دیدگاه پیوســتگی آسمان‌ها به زمین و پیوستگی جداگانه آسمان‌ها به هم و زمین به خود باشد.[12]

آراء مفسران درباره رتق و فتق آسمان‌ها و زمین:

دربـــاره این‌که منظـــور از رتق و فتق آســـمان‌ها و زمین چیســـــت، مفســـــران آراء متفـــــاوتی ارائه نموده‌اند که مهم‌ترین آن‌ها را می‌توان در شش دسته جمع نمود:

آســـمان‌ها و زمین به هم چســـبیده و پیوســـــته بودند و خداوند به وسیله هوا بین آن دو جدایی افکند.[13]

آســمان‌ها و زمین یک شئ واحد و یک حقیقت پیوســته و متحد بودند و خــدا آن دو را با تنــوع بخشــیدن و متمــایز ساختن، جدا کرد.[14]

آســمان «رتق» بــود و از آن بــارانی نمی‌بارید و از زمین نیز گیاهی نمی‌رویید، پس خدا آسمان را با باران و زمین را با گیاهان گشود.[15]

آسمان‌ها و زمین، هر یک جداگانه رتق بودند و فتق آن‌ها آنست که خداوند آن‌ها را به صورت هفت آسمان و زمین در آورد.[16]

منظور از «رتق» عدم و منظور از «فتق» ایجاد است. به عبـارتی، خداوند از ایجـاد با لفظ فتق و از حـالت قبل از آن با لفظ رتق خبر می‌دهد.[17]

مراد از «رتق» تاریکی و منظـور از «فتق» آشـکار شـدن نور روز است.[18]

نقد و بررسی آراء مفسران:

از میان این دیدگاه‌ها، دو دیدگاه اول مبین این نظرند که رتق بودن آسمان‌ها و زمین به معنای به هم پیوسـتگی و یکی بودن آن‌ها است. دیدگاه سـوم و چهـارم نـیز بر این اساس شکل گرفته است که هر یک از آسـمان‌ها و زمین رتق و پیوسـتگی جـداگانه‌ای بـرای خـود داشـته‌اند. به عبارت دیگر پیوستگی آسمان‌ها به هم و پیوسـتگی زمین به خـود بـوده است. دو دیـدگاه آخر نـیز هیچ تناسـبی با معنای الفاظ آیه نداشته و دلیل معتـبری نـیز بـرای آن‌ها ارائه نشده است.

دیدگاه اول:

در این دیـدگاه اصل به هم پیوسـتگی آسـمان‌ها و زمین مطـرح شـده و همـان‌طور که گفته شـد، این موضـوع از الفاظ آیه قابل استنباط است. اما آن‌چه که در ادامه این دیدگاه آمده، یعنی جدایی افکنـدن بین آسـمان‌ها و زمین به وسیله هوا، مطلبی است که در آیه بدان اشاره نشـده و نشـــأت گرفته از برداشت مفســـران است. به نظر می‌رسد که معتقدان به این دیدگاه چنین می‌پنداشتند که پیش از جداسازی زمین و آسـمان، زمین به همین شـکل کنونی موجود بوده و پیوسته بـودن آن به آسـمان‌ها تنها به معنای نبودن هوایی است که اطـراف آن را فراگرفته

باشد. از این روست که فخرالـــــــدین رازی می‌گوید بر اساس این قول خلق زمین مقدم بر خلق آسـمان اسـت، زیــرا هنگــامی که خداوند بین آســمان و زمین جــدایی افکند، زمین را در جای خود نگه داشت و به همان صورت حفظ کرد، ولی اجزاء آسمان را بالا برد.[19]

بنابراین، در باره مـیزان صـحت این دیـدگاه باید گفت که تنها قسـمت ابتـدایی آن، یعـنی پیوسـتگی آسـمان‌ها به زمین که برگرفته از آیه اســت، قابل پــذیرش و مــابقی این دیـدگاه که دلیلی بـرای آن ارائه نشـده و برگرفته از برداشت‌های مفسران از جهـان هسـتی و نحـوه پیـدایش آن است، پذیرفته نیست.

دیدگاه دوم:

در این دیـدگاه که به نظر می‌رسد برگرفته از آموزه‌هـای فلسفی باشد، عبارت «آسمان‌ها و زمین یک شئ واحد و به هم پیوســته بوده‌اند»، از آیه قابل برداشت اســت، اما هیچ اشاره‌ای در آیه به این نحوه جداسازی و فتق نشــده است.

دیدگاه سوم:

دیـدگاه سـوم مبتـنی بر رتق بـودن جداگانه آسـمان‌ها و زمین شکل گرفته که می‌توان آن را از آیه برداشت کرد. اما در آیه در بـاره نحـوه و کیفیت دقیق گشـوده شـدن و فتق آسمان‌ها و زمین سخنی به میان نیامـده و آن‌چه که در این دیـدگاه دربـاره چگـونگی رتق و فتق آسـمان‌ها و زمین مطرح شده، برگرفته از روایات است.

نقل شده است که از امام باقر (ع) درباره معنای آیه «أَوَ لَمْ یَرَ الَّذِینَ کَفَرُوا أَنَّ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ کانَتا رَتْقاً فَفَتَقْناهُما» پرسیدند. امام در پاسخ فرمود: آسمان رتق و پیوسته بود و بارانی نمی‌بارید و زمین رتق و پیوسته بود و گیاهی از آن نمی‌رویید. پس خداوند آسمان را به وسیله باران و زمین را به وسیله گیاهان گشود.[20] بنابراین، این دیدگاه دارای مؤید روایی است که نقطه قوتی برای آن به شمار می‌رود.

افزون بر این، این دیدگاه هماهنگی مناسبی با ادامه آیه ایجاد می‌نماید. پس از آن‌که خداوند از رتق بودن آسمان و زمین و سپس گشایش آن به وسیله بارش باران و رویش گیاه سخن می‌گوید، در پایان می‌فرماید که «وَ جَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ کلَّ شَیْءٍ حَیٍّ» ما همه‌چیز را از آب زنده گرداندیم. همان‌طور که ملاحظه می‌شود در این دیدگاه هماهنگی کاملی میان بخش آغازین آیه یعنی رتق و فتق آسمان‌ها و زمین و بخش پایانی آن یعنی پیدایش حیات از آب بر قرار می‌گردد.

اما در ارتباط با این دیدگاه مشکلی وجود دارد که پذیرش آن را با تردید مواجه می‌سازد. بررسی واژه «سماء» در آیات قرآن نشان می‌دهد که خداوند از آسمانی که پدیده‌های جوی در آن رخ می‌دهد و باران از آن می‌بارد، با لفظ «السماء» نام برده است و هیچگاه لفظ «السماوات» به این آسمان نسبت داده نشده است. بنابراین، با توجه به این‌که در این آیه سخن از «السماوات» است، اگر منظور از فتق و شکافته شدن آن، بارش باران بود، باید به جای آن از لفظ «السماء» استفاده می‌شد، از این رو باید گفت رتق و فتق

آسـمان‌ها باید چـیزی فراتر از مسـائل جـوی باشد که با عمومیتی که در واژه «السماوات» است و شامل تمـامی آسمان‌ها می‌شود، متناسب باشد. بـرخی از مفسـران به این موضوع توجه کرده و توجیهاتی ارائه نموده‌اند. آنــان گفته‌اند که بــاران از «ســماوات» نمی‌بــارد، بلکه از یک «سماء واحد» می‌بارد و آن سـماء دنیاسـت، ولی خداوند لفظ جمع بر آن اطلاق نمـــــوده، زیـــــرا هر قطعه از «سماوات»، خـود «سـماء» است.[21]ـ ولی این پاسخ به نظر قـانع کننـده نمی‌رسـد، زیـرا اگر بنا بـود خداوند به اعتبـار این‌که هر قسـمتی از «سـماوات» خـود «سـماء» تلقی می‌شـود، لفظ «سـماوات» را به جـای «سـماء» به کار بـرد، در آیـات بسـیاری که سـخن از آسـمان و بـاران اسـت، نـیز چـنین می‌کـرد و به جـای لفظ «سـماء» از «ســماوات» اســتفاده می‌نمــود. جــالب این‌جاست که خداوند دقیقــاً بر عکس عمل کــرده و نه تنها در تمــام آیــاتی که بحث نــزول بــاران از آســمان اســت، از لفظ «السماء» استفاده نموده، بلکه حـتی بـرای روشن شـدن تمـایز «سـماوات» و این «سـماء»، در آیـاتی[22]، این واژه‌ها را در کنــار هم به نحــوی که تفاوتشــان نمایــان شود، به کار برده است:

«اللَّهُ الَّذی خَلَقَ السَّـماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ أَنْـزَلَ مِنَ السَّـماءِ ماءً» (إبراهیم/14/32)

این آیه به صراحت نشـان می‌دهد که میـان «السَّـماواتِ» که در مقابل «الْأَرْضَ» به کــار رفته و «السَّـــماءِ»ای که باران از آن می‌بارد، تفاوت وجود دارد.

با توجه به آن‌چه که گفته شـــــد، اســـــتعمال لفظ «السـماوات» در این آیه اعتبـار این دیـدگاه را تاحـدودی

خدشه دار می‌نماید. نقد و بررسی بیشتر این دیدگاه را به بخش تطبیق دیدگاه قرآن و علم، موکول می‌نماییم.

دیدگاه چهارم:

در این دیدگاه نیز باید گفت که تنها بخش اول قابل قبول بوده و می‌توان آن را به آیه نسبت داد، ولی بخش انتهایی نه تنها در آیه اشاره‌ای بدان نیست، بلکه در آیات این سوره نامی از هفت آسمان یا هفت زمین به میان نیامده است، به ویژه این‌که زمین در این آیه مفرد آمده و اگر منظور گشوده شدن آن به صورت هفت زمین می‌بود، همانند آسمان به صورت جمع استعمال می‌شد. علاوه بر این، اگر مسئله هفت آسمان در میان بود، واژه هفت در آیه به کار می‌رفت و گفته می‌شد هفت آسمان و زمین رتق بودند و ما آن‌ها را گشودیم. همان‌طور که در آیات متعددی به مقتضای حال، از هفت آسمان نام برده شده است.

دیدگاه پنجم و ششم:

همانطور که گفته شد، این دو دیدگاه هیچ هماهنگی و تناسبی با معنای الفاظ آیه ندارند. علاوه بر این دلیل معتبری نیز برای اثبات آن‌ها ارائه نشده و در تنها حد یک ادعا هستند. فخرالدین رازی در توجیه دیدگاه پنجم می‌گوید: عدم، نفی محض است و در آن ذوات متمایز وجود ندارد، بلکه امری واحد، متصل و متشابه است. ولی پس از تحقق وجود، بین ذوات تمایز ایجاد شده و پدیده‌ها از یک‌دیگر جدا می‌شوند. از این رو، می‌توان رتق را مجازاً عدم و فتق را وجود دانست. ولی وی خود در ادامه ایرادی را بر این دیدگاه وارد دانسته و می‌گوید

که ظـــاهر آیه اقتضا دارد که در حـــالت رتق «ســـماء» و «ارض» موجـود باشـند - نه عـدم- و «فتق» مفـارقت و جـــــدایی بین آن‌ها و در نتیجه «رتق» ملازمت بین آن دو باشد، در نتیجه این دیدگاه ضعیف و دارای اشکال است.[23]ـ در تکمیل این سخن می‌توان گفت که اساسـاً عـدم چـیزی نیست که بخواهد به هم پیوسـته و متصل باشد یا نباشد و هنگامی که چیزی وجود ندارد، چگونه می‌توان به آن صفتی نسبت داده و آن را رتق دانست. علاوه بر این، می‌توان از نحوه به کارگیری الفـاظ آیه نـیز به این نتیجه رسید که سخن از زمـان وجـود است و نه عـدم و قبل از آفـــرینش. اســـتعمال فعل «کانتا» به معنـــای «بودند» می‌تواند بهترین دلیل بر وجود آسمان‌ها و زمین باشد، یا این‌که به کار بـردن «السـماوات و الارض» بـرای آن شئ اولیه خود بیانگر وجود آن‌هاست، زیرا کسی برای «عدم» نـــامی مشـــخص نمی‌نماید. نکته آخر این‌که اگر مقصـــود اشاره به زمان پیش از آفرینش بـود، چـنین گفته می‌شد که آســـــمان‌ها و زمین نبودند و ما آن‌ها را آفریـــــدیم، همان‌طورکه در آیات متعددی خداوند تعـابیری نظـیر این را به کـار بـرده است: «وَ قَـدْ خَلَقْتُـکَ مِنْ قَبْـلُ وَ لَمْ تَـکُ شَیْئاً»[24]ـ (مریم/19/9).ـ بـدین تـرتیب باید گفت که دو دیـدگاه آخر را نمی‌تـوان به آیه نسـبت داد. در جـدول2) آراء مفســـران دربـــاره رتق و فتق آســـمان‌ها و زمین و خلاصه‌ای از نقاط قوت و ضعف آن‌ها آورده شده است.

جـدول2)ـ آراء مفسـران دربـاره رتق و فتق آسـمان‌ها و زمین

آراء مفسران درباره رتق و فتق آسمان‌ها و زمین

پیش فرض هر دیدگاه

نقاط قوت

نقاط ضعف

1

پیوستگی آسمان‌ها به زمین و جدایی بین آن‌ها با هوا

رتق به معنای یکی بودن آسمان‌ها و زمین با هم

قابلیت برداشت پیوستگی آسمان‌ها و زمین از الفاظ آیه

عدم اشاره آیه به جدا شدن آسمان‌ها و زمین با هوا

2

پیوستگی آسمان‌ها به زمین و جداسازی آن‌ها با تنوع بخشیدن و تمایز

قابلیت برداشت پیوستگی آسمان‌ها و زمین از الفاظ آیه

عدم اشاره آیه به نحوه جدا شدن آسمان‌ها و زمین.

3

پیوستگی جداگانه آسمان‌ها به هم و زمین به خود و گشودن رتق آسمان‌ها با باران و رتق زمین با رویش

پیوستگی جداگانه آسمان‌ها به هم و زمین به خود

1- قابلیت برداشت پیوستگی جداگانه آسمان‌ها به هم و زمین به خود از آیه

2- مؤید روایی

3- هماهنگی با قسمت انتهایی آیه

4- سازگاری با مضمون برخی آیات دیگر

تعارض کاربرد «السماوات» بـرای جو زمین با «السـماء» در آیات دیگر

4

پیوستگی جداگانه آسمان‌ها به هم و زمین به خود و فتق آن‌ها به صورت هفت آسمان و زمین

قــابلیت برداشت پیوســتگی جداگانه آســمان‌ها به هم و زمین به خود از آیه

1- مفرد بودن ارض در آیه

2- عدم کاربرد هفت در آیه و بلکه در کل سوره

5

«رتق» عدم و «فتق» ایجاد است.

1- عدم هماهنگی با الفاظ آیه

2- «کانتا» بیــانگر وجــود آســمان‌ها و زمین و نه عــدم آن‌هاست

6

«رتق» تاریکی و «فتق» آشکار شدن نور روز است.

1- عدم هماهنگی با الفاظ آیه

2- نبود دلیل

بدین تـرتیب باید گفت که تنها مطـالبی که از الفـاظ آیه قابل اســـتنباط اســـت، آن است که آســـمان‌ها و زمین پیوســـته و رتق بودند و خداوند آن‌ها را گشـــوده و جـــدا نمـوده است. این پیوسـتگی و رتق می‌تواند در هر یک از آسمان‌ها و زمین به طور جداگانه وجود داشـته باشد و یا این‌که این پیوند بین آســمان‌ها و زمین بــوده و آن دو به یک‌دیگر پیوســته باشــند. از نحــوه این پیوســتگی و نــیز چگونگی جداسازی و گسسته شدن سخنی در آیه به میان نیامده است، اما می‌توان احتمال انطباق آن با یافته‌های علمی جدید را بررسی نمود.

تصورات عمومی درباره جهان تا پیش از عصر حاضر

جهان و زمین به عنوان جایگـاه زنـدگی بشر چگونه آغـاز شـــده‌اند و چه تحـــولاتی بـــرای رســـیدن به این مرحله داشـته‌اند؟ این سـوالات، مهم‌تـرین سـوالاتی هسـتند که بشر همیشه به دنبال جواب آن بوده است. برای هـزاران ســـال، منجمین به دنبـــال یـــافتن انـــدازه و عمر جهـــان بوده‌اند. تا قبل از سال 1929 و گزارش مشـاهدات‌هابل تصور درستی از جهان وجود نداشت. 300 سـال قبل از میلاد، ارسـطو فیلسـوف یونـانی، در کتـاب خـود به نـام «دربـاره افلاک» نوشت که زمین جسـمی کـروی است و نه یک سطح صاف. ارسطو می‌اندیشید که زمین ثـابت و خورشید، مـاه، سـیارات و سـتارگان در مـدارهای کـروی گــرد زمین می‌چرخند. وی معتقد بــود که انــدازه جهـــان محدود است و زمان آغاز و پایان ندارد و همیشه پایدار و ایســـتا است.[25]ـ تا قبل از ظهـــور دیـــدگاه‌های نـــوین درباره جهان، به علت اعتقـادات مـذهبی و تصـوراتی که

وجود داشـت، بشر معتقد به جهـان ایسـتا و پایـدار بـود. ویژگی‌های جهان ایستا شامل موارد زیر بود:

همگن بودن

نامحدود بودن (از نظر مکانی و زمانی)

گسترده نشدن[26]

اما مشاهدات جدید، این دیدگاه قدیمی را متزلزل نمود و باعث به وجود آمدن تعارضاتی بین دانشمندان گشت.

یافته‌های علمی جدید درباره چگونگی پیـدایش آسـمان و زمین

تئـــوری مه‌بانگ[27]ـــ بیشـــترین مقبـــولیت را در بین تئوری‌هایی که منشأ و تکامل جهان را توضـیح می‌دهنـد، داراست، این تئوری ادعا می‌کند، جهانی (انـرژی، فضا و زمان) که مشاهده می‌کنیم در حدود 13.7 میلیارد سـال پیش، در نقطه‌ای به طـول 35-10 مـتر (طـول پلانک) و دمای 1032 کلوین و چگالی 1094 گرم بر سـانتی مـتر مکعب جای گزیده بوده است. سپس به سـرعت گسـترده شده و به گسترش خـود ادامه داده است. در 300 هـزار سال پس از مه‌بانگ پس از تولید ذرات بنیـادی و تشـکیل و پخش یکنواخت هسته اتم‌های سبک همچـون هیـدروژن و هلیم در جهان، با کـاهش دمـا، اتم‌هـای سـبک همچـون هیـدروژن و هلیم تولید و به دلیل اختلالات و اغتشاشـات کوانتـــومی ایجـــاد شـــده، ســـاختارهای مختلف تشـــکیل می‌شـــوند و 9.1 میلیـــارد ســـال بعد منظومه شمسی و زمین تشـکیل می‌شـوند. این تئـوری تـاکنون با شـواهد متعددی[28] تایید شده است.[29]

شکل گیری منظومه شمسی و زمین

پذیرفته شــده‌ترین فرضــیه در مــورد تشــکیل منظومه شمسی فرضــیه ســحابی[30]ـ است که در ســال 1976 ارائه شده است. شواهد متعـددی فرضـیه سـحابی بـرای تشکیل ستاره‌ها را تایید می‌کند. 6/4 میلیارد ســال پیش خورشید و سیارات در ســحابی منظومه شمسی تشــکیل شدند. این سحابی که شامل ذرات سنگین و سبک بود به آرامی شــروع به چرخیــدن می‌کند و به خــاطر نــیروی گرانش به مناطق مختلفی تقسیم می‌گردد.

مراحل تشکیل منظومه شمسی و منظومه‌های مشابه

در مرکز این سحابی پیش خورشـید با حـدود 99%ـ جـرم کل متراکم می‌گردد و دمای آن بـرای انجـام گـداخت‌های هسـته‌ای بـالا می‌رود و بـاقی مـواد مـتراکم می‌گردند و دیگر ســیارات (از جمله زمین)، ســیارک‌ها و ســتاره‌های دنبـاله‌دار را تشـکیل می‌دهند. پس از سـرد شـدن زمین، فرآیندهای مختلفی روی آن اتفاق می‌افتد:

جو زمین در ابتــدا هیچ شــباهتی به جو کنــونی نداشت و شـامل همـان مـواد اولیه سـحابی بـود. به علت بادهـای خورشـیدی و گرمـای آن و نـیز کم بـودن نـیروی گـرانش زمین برای نگه داشـتن این مـواد سـبک، از جو زمین دور شدند.

بر اثر فعالیت‌های آتشفشانی، گازهـایی که بیشـتر آن را دی اکسـید کـربن، دی اکسـید گـوگرد و بخـار آب تشـکیل می‌داد، از اعمــــــاق زمین به درون جو وارد شد. البته برخــورد شهاب‌ســنگ‌ها با زمین نــیز در پیــدایش آب و مولکول‌های ارگانیک در زمین موثر بودند.

تشکیل جو

پس از آن جـوی شـبیه جو کنـونی زهـره پدید آمد که به علت غلظت بالای مواد، سـطح آن قابل مشـاهده نیست. بدین ترتیب به علت غلظت بالای جو و بـرهمکنش نـور با ذرات آن، هیچ یک از شب و روز وضوح فعلی را نداشتند. به عبـــارت دیگر نه شب کـــاملاً تاریک و نه روز کـــاملاً روشن بوده است.

با آغاز بارش باران، دی اکسید کربن در اقیانوس‌ها وارد شدند و به صورت کربنات کلسـیم و دی اکسـید کـربن در سـنگ‌ها رسـوب کـرد و غلظت جو کمـتر شد. با فعـالیت ارگانیسم‌های فتوسـنتزی، مولکـول اکسـیژن نـیز به جو زمین وارد شد.

2.6 میلیارد سال پیش جو زمین شبیه جو فعلی شـده و کدورت آن از بین می‌رود.[31]

احتمالات ممکن در باره پیوستگی و جداسـازی آسـمان‌ها و زمین از دیدگاه علم

در بـاره این‌که پیوسـتگی و گسسـتگی خـاص مـورد نظر قرآن، مربـوط به کـدام پیوسـتگی و جداسـازی از لحـاظ علمی است، احتمالات متعددی مطرح است:

احتمال اول:

منظور از پیوسـتگی، پیوسـته و یکی بـودن مـواد زمین و آسـمان در لحظه مهبانگ و منظـور از جداسـازی آن دو، پدیـده مهبانگ است که منجر به شـکل گـیری آسـمان و زمین به صورت کنونی شده است. البته این احتمال شق دومی نـیز دارد و آن این است که منظـور از پیوسـتگی،

پیوسته و یکنواخت بودن فضا تا 300 هزار سـال پس از مهبانگ باشد و منظور از جداسازی، آغـاز تشـکیل اولین ساختارها باشد.

احتمال اول: «السماوات» مساوی کل فضا

1

پیوستگی

پیوسته و یکی بودن مواد زمین و آسمان در لحظات اول مه‌بانگ

جداسازی

وقوع مهبانگ و آغاز شکل گیری آسمان و زمین

2

پیوستگی

پیوسته و یکنواخت بودن فضا تا 300 هزار سـال پس از مه‌بانگ

جداسازی

آغـــــــاز تشـــــــکیل اولین ســـــــاختارها (اعم از ابرخوشه‌ها،خوشه‌های کهکشانی و ستارگان)

احتمال دوم:

منظـور از این پیوسـتگی، پیوسـتگی زمین و خورشـید و ســـایر ســـیارات در ســـحابی منظومه شمسی است و منظور از جداسازی، جدا شدن زمین از خورشید و سـایر سیارات و شکل گیری کامل منظومه شمسی است.

احتمـــال دوم: «الســماوات» مســاوی ســحابی منظومه شمسی

پیوستگی

پیوســـتگی زمین، خورشـــید و ســـایر ســـیارات منظومه شمسی در سحابی اولیه

جداسازی

جدا شدن زمین از خورشید و سایر سیارات و شکل‌گیری کامل منظومه شمسی

احتمال سوم:

منظــور از پیوســتگی آســمان‌ها، عــدم بــارش بــاران و منظور از پیوستگی زمین، عـدم رویش گیاهـان است. در این احتمال پیوستگی جداگانه آسمان‌ها به هم و زمین به خود مورد توجه قرار گرفته است، بـدین معنا که آسـمان پیوسته و بسته بود و بارانی نمی‌بارید و زمین پیوسـته و بسـته بـود و گیـاهی از آن نمی‌رویید. بـدین تـرتیب این دیدگاه مرحله پیوستگی را به زمـان پیش از شـکل گـیری کامل جو که بـــارانی در آن رخ نمی‌داده است و پیش از مهیا شدن زمین برای رویش گیاهـان، مربـوط دانسـته و مرحله گسسـتگی را به زمـان آغـاز بارشـها از آسـمان و آغاز رویش گیاهان از زمین نسبت می‌دهد.

احتمال سوم: «السماوات» مساوی جو زمین

پیوستگی

عدم بارش باران از آسـمان و رویش گیاهـان از زمین در ابتدای پیدایش زمین

جداسازی

آغاز بارش‌های اولیه از آسمان و رویش نخستین گیاهان از زمین

بررسی نقاط قوت و ضعف احتمالات

پس از بیان احتمالات ممکن برای پدیده پیوستگی و گسستگی آسمان‌ها و زمین از دیدگاه علم، به بررسی هر یک از این احتمالات و میزان صحت و سقم آن‌ها می‌پردازیم:

احتمال اول:

درباره احتمال اول باید گفت که هرچند پدیده مهبانگ تقریبا مورد پذیرش اکثر محافل علمی‌جهان است، ولی علم کنونی تقریباً هیچ گونه اطلاع دقیقی درباره ماده اولیه جهان در لحظه مهبانگ ندارد. با این همه، باید گفت که هرچند بسیاری از جزئیات و اسرار این پدیده هنوز کشف نشده است، اما شواهد بسیاری نشان می‌دهد که به هر حال چنین پدیده‌ای در ابتدای پیدایش هستی باید اتفاق افتاده باشد. درباره انطباق این پدیده با رتق و فتق یا پیوستگی و گسستگی مورد نظر قرآن نیز باید گفت که هرچند قطعیتی در این باره وجود ندارد، ولی دلیلی نیز مبنی بر عدم تطابق این دو پدیده در دست نیست، بنابراین به نظر می‌رسد که پدیده مهبانگ می‌تواند مصداقی برای رتق و فتق مطرح شده در قرآن باشد.

احتمال دوم:

در مــورد احتمــال دوم که مربــوط به پیــدایش منظومه شمسی اســـت، باید گفت که هرچند فرضـــیه تشـــکیل منظومه شمسی از ســحابی، آخــرین و تنها فرضــیه‌ای است که تقریبا مورد پذیرش تمامی محافل علمی جهـان است، اما جزئیات دقیق این فرضـیه و نـیز علت بسـیاری از پدیده‌هایی که در آن رخ می‌دهد، تاکنون شناخته نشده است.

درباره تطابق این فرضیه با دیدگاه قـرآنی نـیز باید گفت که تنها مشـــــکلی که وجـــــود دارد، آن است که در این صـورت باید واژه «السَّـماوات» در آیه «أَنَّ السَّـمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا» (انبیـاء/21/30)ـ را منطبق بر خورشید و سایر سیارات منظومه شمسی بدانیم. این امر هرچند در نگـاه اول به نظر مشـکلی ایجـاد نمی‌کنـد، ولی باید گفت که دو اشکال اساسی بدان وارد است:

اول این‌که شاهد قرآنی صریحی مبنی بر این‌که می‌توان کرات آسمانی را نیز مصداقی از «سماء» دانست، وجـود نـدارد و معمـولاً به فضـای حـاوی این کـرات، «سـماء» اطلاق شــده است. البته در پاسخ این اشــکال می‌تــوان گفت که «سماء» در لغت به هر آن‌چه در بالا قرار گــیرد، گفته می‌شود. بنابراین، شاید بتوان کرات آسمانی را نیز مصداقی از این واژه دانست، چنانکه بـرخی از مفسـران متقدم منظـور از هفت آسـمان را خورشـید و مـاه و پنج سـیاره از سـیارات منظومه شمسی می‌دانســتند و نــیز بـرخی از متـأخرین منظـور از هفت آسـمان را سـیارات هفت گانه منظومه شمسی به جز زمین دانسته‌اند.

دوم این‌که اگر واژه «السَّـمَاوَاتِ» را منطبق بر خورشـید و سایر سیارات منظومه شمسی در نظر بگیریم، معنــای

این واژه که عمــومیت را می‌رســاند و شــامل تمــامی آسمان‌ها می‌شود، به خورشید و تعداد خاصی از سیارات محدود می‌شود که قرینه‌ای برای این محدودسازی در آیه موجود نیست. بنابراین نمی‌توان با قطعیت درباره صحت این احتمال حکم کرد.

احتمال سوم:

این احتمال نیز دارای نقاط قوت و ضـعفی است. نقـاط قوت آن عبارتند از:

مؤید روایی.

این‌که وجـود پیوسـتگی جداگانه در هریک از آسـمان‌ها و زمین، از آیه قابل برداشت است.

هماهنگی این احتمال با ادامه آیه

سازگاری این احتمال با مضمون برخی آیات دیگر:

«فَفَتَحْنَا أَبْــوَابَ السَّــمَاءِ بِمَاءٍ مُّنهْمِــرٍ» (قمر/11)ــ پس درهای آسمان را به آبی ریزان گشودیم.

«ثمُّ شَــقَقْنَا الْأَرْضَ شَــقًّا * فَأَنبَتْنَا فِيهَا حَبًّا» (عبس/26و 27). آن‌گاه زمین را با شکافتنی [لازم] شکافتیم. پس در آن، دانه رویانیدیم.

از لحـــاظ علمی شـــکی نیست که در دوره‌ای از مراحل تکامل زمین بارش باران و رویش گیاهان در زمین وجود نداشــته است. این مطلب ســازگاری روشــنی با تفســیر رتق و فتق در این احتمال دارد.

اما نقطه ضعف این دیدگاه چنانکه گفته شد، به کار رفتن واژه «السماوات» در آیه به جای واژه «السماء» است که در آیات قرآن برای آسمانی که باران از آن می‌بارد، به کار می‌رود.

بدین ترتیب باید گفت که به استثنای دیدگاه اول، دو دیدگاه دیگر دارای نقاط قوت و ضعفی هستند که نه می‌توان به طور کلی آن‌ها را رد کرد و نه می‌توان با قطعیت به صحت آن‌ها حکم کرد. اما راه حل مناسبی نیز وجود دارد که می‌تواند میان احتمالات موجود جمع نموده و مشکلات موجود در هر یک از این دیدگاهها را نیز تا حدودی حل نماید.

جمع بندی: جمع میان احتمالات

با توجه به نقاط قوت و ضعفی که برای احتمالات مطرح شده بیان شد، می‌توان این احتمالات را به گونه‌ای با هم جمع نموده و احتمال جامعتری برای معنای آیه در نظر گرفت. به عبارت دیگر می‌توان گفت که پدیده رتق و فتق مصادیق گوناگون داشته و می‌تواند هر سه احتمال بیان شده را در بر بگیرد. قرائن متعددی در تایید و تقویت این دیدگاه وجود دارد:

نحوه آورده شدن الفاظ آیه که می‌تواند هر دو گونه پیوستگی را پوشش دهد.

آمدن «السماوات» به جای «السماء» که احتمال وقوع فتق در تمامی اجزای آسمان‌ها را تقویت می‌کند.

مبـالغه‌ای که در به کـار رفتن لفظ «رتق» وجـود دارد که می‌تواند بیانگر شدت این پیوستگی باشد، به گــونه‌ای که فتق کامل به تدریج و در چندین مرحله اتفاق بیفتد.

مصـادیق مختلفی که در روایـات بـرای پدیـده فتق بیـان شــده که می‌تواند بیــانگر تعــدد فتق‌هــایی باشد که در آسمان‌ها و زمین رخ داده است.[32]

بـدین تـرتیب می‌تـوان معنـای «السـماوات» را با همـان گستردگی که دارد و شامل تمامی‌آسمان‌ها می‌شــود، در نظر گرفته و بگـــوییم که رتق و فتق مـــورد نظر آیه با توجه به الفـــاظ به کـــار رفته در آن می‌تواند مصـــادیق متعددی داشته و در اجزای مختلف آسمان رخ داده باشد، از این رو خداوند به طور کلی این پیوستگی و گسستگی را به کل آسـمان‌ها نسـبت داده تا آیه بتواند دربردارنـده تمـــامی رتق و فتق‌هـــایی که در آســـمان‌ها و زمین رخ می‌دهـــد، باشد. همـــان‌طور که ملاحظه می‌شـــود، این دیدگاه به خوبی می‌تواند سه دیدگاه اول را در خـود جمع نماید. علاوه بر این، مشـکلی که دربـاره اسـتعمال واژه «السماوات» در دیـدگاه دوم و سـوم داشـتیم، نـیز بـدین وسیله حل می‌شود، زیرا در این دیـدگاه دیگر لازم نیست که معنای «السماوات» را محدود کرده و مختص به کرات درون منظومه شمسی نمـــاییم، یا این‌که مانند دیـــدگاه سوم برای تطبیق معنای «السماوات» با جو زمین، بدون هیچ دلیل و قرینه‌ای بگـوییم که منظـور از «السـماوات» همان «السماء» است، بلکه می‌تـوان گفت که با توجه به این‌که پیوستگی یک بار میان کل اجزای آسـمان و زمین، یک بار میان اجـزای منظومه شمسی و زمین و بـار دیگر به طور جداگانه در زمین و جو آن رخ می‌دهد، در این آیه

از لفظی اســـتفاده شـــده که عمـــومیت را رســـانده و می‌تواند دربردارنده تمامی این آسمان‌ها باشد.

البته این‌که ما سه احتمـال بـرای پیوسـتگی و گسسـتگی آسمان‌ها و زمین ارائه کردیم، به این معنا نیست که رتق و فتق مورد نظر آیه تنها منحصر به این سه مورد اســت، بلکه این احتمال وجـود دارد که رتق و فتق‌هـای بسـیاری در فرآیند آفرینش آسـمان‌ها و زمین رخ داده باشد که ما از آن‌ها بی‌خـــــــبریم. ما در این‌جا تنها به آن‌چه که علم تاکنون بدان دست یافته اشاره کردیم.

[1]- فراهیدی، ج5، ص126؛ ابن منظور، ج10، ص114

[2]- راغب، ص341؛ ابن منظور، ج10، ص114؛ طریحی، ج5، ص166؛ مصطفوی، ج4، ص43

[3]- ابن منظور، ج10، ص114

[4]- ابن فارس، ص834

[5]- فراهیدی، ج5، ص130

[6]- ابن منظور، ج10، ص296

[7]- طوسی، ج7، ص243

[8]- طباطبایی، ج14، ص278

[9]- ابن عاشور، ج17، ص40

[10]- زمخشری، ج3، ص113

[11]- طبرسی، ج7، ص72؛ نک. فخرالدین رازی، ج22، ص137

[12]- ابن عاشور، ج17، ص40

[13]- نک. طوسی، ج7، ص242؛ طبرسی، ج7، ص72؛ فخرالـدین رازی، ج22، ص137؛ نک. ابوحیـان، ج7، ص 424

[14]- بیضاوی، ج4، ص50؛ نک. قمی مشهدی، ج8، ص 409

[15]- نک. طوسی، ج7، ص242؛ نک. طبرسی، ج7، ص 72؛ نک. زمخشری، ج3، ص113؛ فخرالدین رازی، ج22، ص137؛ نک. ابوحیان، ج7، ص424

[16]- نک. طبرسی، ج7، ص72؛ فخرالدین رازی، ج22، ص137؛ نک. ابوحیان، ج7، ص424

[17]- نک. فخرالدین رازی، ج22، ص137؛ ابن عاشور، ج 17، ص41

[18]- نک. طوسی، ج7، ص243؛ نک. فخرالدین رازی، ج 22، ص137؛ نک. ابوحیان، ج7، ص424

[19]- فخرالدین رازی، ج22، ص137

[20]- طبرسی، احمد بن علی، ج2، ص327

[21]- طوسی، ج7، ص242؛ فخرالدین رازی، ج22، ص 137

[22]- نک. نمل/60؛ لقمان/10؛ بقره/164

[23]- فخرالدین رازی، ج22، ص137

[24]- و تو را در حالی که چیزی نبودی قبلًا آفریده‌ام.

[25] Harrison, Cosmology: the science of the universe, pp31-33.

[26] Koupelis, In Quest of the Universe, p527.

[27] Big Bang

[28]- به عنوان مثال: مشاهدات‌هابل از انبساط جهـان؛ فــراوانی عناصر ســبک مانند هیــدروژن و هلیم؛ تــابش مایکروویو زمینه کیهانی(CMB)

[29] Fleisher,The big bang, pp34-48.

Blanchard, What caused the big bang, p4-28.

[30]- nebular hypothesis

[31] Lang, The Cambridge guide to the solar system, 2003.

National Research Council (U.S.), Origin and evolution of Earth: research questions for a changing planet, 2008.

[32]- در نهج البلاغه روایـاتی آمـده است که منظـور از فتق را فتق بین سماوات بالا و قـرار دادن فرشـتگان در آن‌ها، شکافته شدن طبقـات فضا (نهج البلاغـه، خطبه1) و فتق بین هفت آســـمان (نهج البلاغـــه، خطبه211) معـــرفی می‌نماید. صـــادقی تهـــرانی(1380، ص68) می‌گوید که روایت اخیر از جمله شواهدی است که نشان می‌دهد رتق و فتق تنها ویـــژه معنـــای بـــارش بـــاران و رویش گیاهان نیست.

منابع:

قرآن کریم

ابن عاشـور، محمد بن طـاهر، التحریر و التنـویر، بی‌نـا، بی‌تا.

ابن منظـور، محمد بن مکـرم، لسـان العـرب، دار صـادر، بیروت، 1414ق.

ابو حیان، محمد بن یوسـف، البحر المحیط فی التفسـیر، دار الفکر، بیروت، 1420ق.

بیضاوی، عبدالله بن عمر، أنوار التنزیل و أسرار التأویل، دار احیاء التراث العربی، بیروت، 1418ق.

راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفـردات فی غـریب القرآن، دارالعلم، بیروت، 1412ق.

زمخشری، محمود، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیـل، دار الکتاب العربی، بیروت، 1407ق.

صادقی تهـرانی، سـتارگان از دیـدگاه قـرآن، امید فـردا، تهران، 1380ش.

طباطبـایی سـید محمد حسـین، المـیزان فی تفسـیر القـرآن، دفـتر انتشـارات اسـلامی جامعه مدرسـین، قم، 1417ق.

طبرسـی، احمد بن علی، الإحتجـاج علی أهل اللجـاج، مرتضی، مشهد، 1403ق.

طبرسـی، فضل بن حسـن، مجمع البیـان فی تفسـیر القرآن، انتشارات ناصر خسرو، تهران، 1372ش.

طـــریحی، فخر الـــدین، مجمع البحـــرین، کتابفروشی مرتضوی، تهران، 1375ش.

طوسی، محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القـرآن، دار احیاء التراث العربی، بیروت.

طیب، ســید عبد الحســین، اطیب البیــان فی تفســیر القرآن، انتشارات اسلام، تهران، 1378ش.

فخرالـــدین رازی، ابوعبدالله محمد بن عمـــر، مفـــاتیح الغیب، دار احیاء التراث العربی، بیروت، 1420ق.

فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین، انتشارات هجـرت، قم، 1410ق.

فولادوند، محمد مهدی، ترجمه قرآن، دار القـرآن الکـریم (دفــتر مطالعــات تــاریخ ومعــارف اســلامی)، تهــران،

قمی مشهدی، محمد بن محمدرضا، تفسیر کـنز الـدقائق و بحر الغرائب، سازمان چـاپ وانتشـارات وزارت ارشـاد اسلامی، تهران، 1368ش.

مصطفوی، حسـن، التحقیق فی کلمـات القـرآن الکـریم، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، 1360ش.

مغنیـــه، محمد جـــواد، تفســـیر الکاشـــف، دار الکتب الإسلامیة، تهران، 1424ق.

سید رضـی، محمد بن حسـین، نهج البلاغـه، هجـرت، قم، 1414ق.

.Fleisher. Paul,The big bang, 2006,pp34-48

Edwards, Rem Blanchard,What caused the big .bang, 2001,p4-28

Pincock, Stephen; Frary, Mark The origins of .the universe for dummies, 2007

Lang, Kenneth R ,The Cambridge guide to the solar system ,Cambridge University Press, .2003

National Research Council (U.S.), Origin and evolution of Earth: research questions for a .changing planet, 2008

پیشانی، مرکز کنترل درغگویی

یکی از مهم‌تـرین بخش‌هـای مغز انسـان بخش قـدامی (ناحیه زیر پیشـانی) آن می‌باشد که مرکز تصـمیم‌گیری کارهای خودآگاه انسـان است که در زبـان عـربی معـادل واژه «ناصیه» می‌باشد. در قرآن کریم 4 مرتبه این واژه تکرار شده است که در 3 آیه بر تسلط خداوند متعـال بر موجودات اشـاره دارد. چهـارمین کـاربرد این واژه در آیه 16 سوره مبارکه علق می‌باشد که موضوع مورد بحث در این مقاله می‌باشد. در این آیه (پس از تهدید شـخص گنه‌کار به عذاب به وسیله گرفتن موی پیشـانی وی) این واژه با دو کلمه «کاذبة» و «خاطئة» توصیف شـده است. مفسـران معتقدند تکـرار دوبـاره این واژه به معنـای مجـازی بـوده و مقصـود از آن، صـاحب پیشـانی است که دروغگو و خطاکـار می‌باشد. در این تحقیق با توجه به قرائن موجود در آیه، دلایل اثبات‌کننده نقش پیشـانی در تصمیم‌گیری بر دروغگویی بیان می‌گردد.

مفهوم شناسی

همـان گونه که بیـان شـد، مفسـران در رابطه با معنـای واژه «سـفع» اختلاف نظر دارند. منشأ این اختلاف را می‌توان تفاوت معانی بیـان شـده در لغت‌نامه‌ها دانست. برخی از لغت‌شناسان در تعریف این واژه گفته‌اند: سفع گـرفتن و قبض با شـدت است (راغب اصـفهانی،1417: 413؛ طریحی، 1375: ج4، ص345؛ مصطفوی، 1360: ج 5، 140). و برخی آن را سیاهی و إذلال نیز معنا کرده‌اند (ابن منظور، 1414ق: ج8، 157؛ فراهیدی، 1410ق: ج1، 340). همـان طـور که روشن است می‌تـوان سـیاهی و

اذلال را نتیجة گرفتن با شـدت دانست (طنطـاوی، بی‌تا: ج15، 457؛ صدر، 2002م: 455).

واژه «کاذبة» از ریشه (ک ذ ب) و در مقابل صـــــــــدق می‌باشد (مصطفوی،1360: ج10، 33؛ قرشی، 1371: ج 6، 97؛ طـریحی، 1375: ج2، 157؛ راغب اصـفهانی، 1417ق: 479؛ ابن منظور، 1414ق: ج1، 704). و آن هر چـــــــــــیزی است که در مقابل حق و واقعیت باشد (مصـطفوی،1360: ج10، 33). کـاذب نـیز به شـخص دروغگو اطلاق می‌گردد (قرشی، 1371: ج6، 97). این کلمه به دلیل آن که نعت کلمه «ناصیه» می‌باشـد، ضـمیر «ة» گرفته است.

واژه خاطئة نیز از کلمه خِطء گرفته شده است. به طـور کلی، واژه خَطـاء در مقابل صـواب بـوده (ابن منظـور، 1414ق: ج1، ص: 65؛ مصطفوی،1360: ج3، 78). و سه حالت برای آن قابل تصور است:

گاهی شخص اراده کار غیر نیکو کـرده و همـان را انجـام می‌دهد که در این صورت به معنای گناه و ذنب است و با خَطِئَ یَخْطَأُ، خِطْأً، و خِطْأَةً استعمال شده و خـاطیء نـیز اسم فاعل از همین ریشه است. نمونه قــرآنی آن آیه37 سوره مبارکه حاقه می‌باشد که می‌فرماید: «لا یَأْکُلُـهُ إِلاَّ الْخاطِؤُنَ»

گـاهی شـخص اراده کـار نیکو کـرده، اما از روی اشـتباه، خلاف آن را انجــام می‌دهد که در این صــورت واژه‌هــای أَخْطَـأَ إِخْطَـاءً فهو مُخْطِئٌ اسـتعمال می‌شـود. به طـور مثـــال خداوند متعـــال می‌فرماید: «وَ لَیْسَ عَلَیْکُمْ جُنـــاحٌ فِیما أَخْطَأْتُمْ بِهِ»

گاهی نیز شخص اراده کار غیر نیکو می‌کند، اما خلاف آن را انجام می‌دهد(راغب، 1417ق: 287؛ قرشی، 1371: ج 2، 258)

نتیجه آن که بنا بر نظر لغت‌شناسان، خاطیء از خِطء بوده و به معنای گناه عمدی می‌باشد (راغب، 1417ق: 287؛ طریحی، 1375: ج1، 124؛ قرشی، 1371: ج2، 258).

پیرامون واژه «ناصیه» غالب مفسران معتقدند این واژه به معنای موی پیشانی می‌باشد؛ درحالی که با بررسی کتب لغت روشن می‌گردد، ناصیه از ریشه (ن ص و) به معنای محل رویش مو در پیشانی می‌باشد (ابن منظور، 1414ق: ج15، 327؛ راغب اصفهانی، 1417ق: 810؛ طریحی، 1375: ج1، 417؛ فراهیدی، 1410ق: ج7، 159؛ مصطفوی، 1360: ج5، 140) که از باب مجاز به موی پیشانی نیز اطلاق می‌گردد (قرشی، 1371: ج7، 75).

1-1-کاربردهای ناصیه در ادبیات عرب و آیات قرآنی

در ادبیات عرب گرفتن ناصیه به معنای تسلط کسی بر دیگری و مقهور قدرت وی قرار گرفتن می‌باشد. چنان که در ضرب المثل «ناصیه فلان بید فلان» این مطلب صادق می‌باشد.

آیات و روایات نیز به همین معنا به کار رفته‌اند. به طور مثال، در آیه 41 سوره مبارکه الرحمن خداوند متعال می‌فرماید:

«يُعْــرَفُ الْمُجْرِمُــونَ بِســيماهُمْ فَيُؤْخَــذُ بِالنَّواصی وَ الْأَقْدام»؛«تبهکاران از سیمایشان شناخته می‌شـوند و از پیشانی و پایشان بگیرند.»

یا در آیه 56 سوره مبارکه هود می‌فرماید:

«ما مِنْ دَابَّةٍ إِلاَّ هُــوَ آخِــذٌ بِناصِــيَتِها»؛ «هیچ جنبنــده‌ای نیست مگر این‌که او مهار هستی‌اش را در دست دارد.»

مفســران درمــورد هر دو آیه معتقدنــد، منظــور تســلط خداوند می‌باشد (طباطبائی، 1374ـ ج10، 449؛ مکارم، 1374: ج9، 138؛ طبرسی، 1360: ج12، 78).

پیامبر اکرم(ص) نیز در دعایی چنین خطاب می‌فرمایند:

«اللّهم إنّی عبدک و ابن عبدک و ابن أمتک ناصیتی بیدک، ماض فیّ حکمک...»؛ «خداوندا، من بنده تو و فرزند بنده تو و کنیز توأم. موی پیشانیم به دست توست، حکم تو بر من قطعی است و...» (ابن القیم الجوزیـــــــه،2006م: 276)

این مطلب در مورد آیه مورد بحث نیز صادق می‌باشد.

باید توجه داشت، اگرچه آیه 15 درصدد بیان چنین معنایی می‌باشد، اما ادعای اعجـاز به آیه 16 مرتبط است که در آن میان پیشانی و دروغگویی ارتباط برقرار شده است.

یکی دیگر از معـانی ناصـیه، شـرافت و بـزرگی شـخص می‌باشد، چنان که عـرب در معنـای «فلان ناصـیه قومه» می‌گویند: یعـــنی مانند سر و چشم و چـــراغ آن‌هاست (صدر: 2002م، 454).

2-کاربرد واژه پیشانی در کتاب مقدس

در کتـاب مقـدس چنـدین بـار واژه پیشـانی به کـار رفته است که غالبا بر علامت و نشـــانه گذاشـــتن دلالت دارد (هــاکس، 1383:ــ 235).ــ از دیگر کاربردهــای این واژه می‌توان به دو جمله زیر اشاره کرد. یکی از این موارد در فصل ســوم کتــاب حزقیــال می‌باشد: «چــون که تمــام خانـــدان اســـرائیل ســـخت پیشـــانی و قسی القلب هســـتند،هـــان من روی تو را در مقابل ایشـــان ســـخت خواهم ساخت و پیشانی تو را در مقابل پیشـانی ایشـان سخت خواهم گردانید.» (کتاب حزقیـال، فصل سـوم، 8) در این عبــارت، ســخت پیشــانی بــودن هم معنا با قسی القلب بودن دانسته شده است.

کـــابرد دیگر این واژه، در فصل هشـــتم همـــان کتـــاب می‌باشد که به نقل از حزقیـــال نـــبی نقل می‌کند: «و (خداوند) شبیه دستی که دراز کرده، پیشانی مـرا گـرفت و روح مـــرا میـــان زمین و آســـمان برداشت.» (کتـــاب حزقیال، فصل هشتم، 3) که مانند بسیاری از کاربردهای قرآنی، کنایه از تسـلط خداوند متعـال بر شـخص است و هیچ حرفی از دروغگویی به میان نیامده است.

2-شأن نزول آیه

مفسران در شأن نزول این آیات به روایتی از ابن عباس اســـتناد می‌کنند که وی می‌گوید: ابو جهل از اطرافیـــان خود سؤال کرد: آیا محمد در میان شما نیز (برای سجده) صورت به خاک می‌گـذارد؟ گفتند: آری، گفت: سـوگند به آن‌چه ما به آن سـوگند یـاد می‌کـنیم، اگر او را در چـنین حــالی بــبینم با پــای خــود گــردن او را له می‌کنم! به او گفتند: ببین، او در آن‌جا مشغول نماز خوانــدن است! ابو جهل حـرکت کـرد تا گـردن پیـامبر (ص) را زیر پـای خـود

بفشارد، ولی هنگامی که نزدیک آمد عقب نشینی کرده و با دستش گویی چیزی را از خود دور می‌کرد! به او گفتند: این چه وضعی است در تو می‌بینیم؟ گفت: ناگهان میان خودم و او خندقی از آتش دیدم و منظره وحشتناک و هم‌چنین بال و پرهایی مشاهده کردم! در این‌جا پیغمبر خدا ص فرمود: قسم به کسی که جانم در دست او است اگر به من نزدیک شده بود فرشتگان خدا بدن او را قطعه قطعه می‌کردند و عضو عضو او را می‌ربودند. در این هنگام این آیات نازل شد: «أَ رَأَيْتَ الَّذِی يَنْهی عَبْداً إِذا صَلَّی...سَنَدْعُ الزَّبَانِيَة» (طبرسی، 1360: ج 27، 184).

3-دیدگاه مفسران در استناد دروغگویی به پیشانی و نقد آن

اکثر مفسران معتقدند که متصف شدن پیشانی به این دو صفت به این معناست که صاحب ناصیه دروغگو و گناهکار می‌باشد و این معنا مجازی می‌باشد (ابن عاشور، بی‌تا: ج30، 397؛ طباطبائی، 1417ق: ج20، 326؛ زمخشری، 1407: ج4، 778).

برخی از مفسران علاوه بر این معتقدند، این اسناد به جهت مبالغه می‌باشد. به این معنا که شخص به قدری دروغ گفته است که گویی تمام اجزای بدن وی دروغ گوست و دروغ گویی در چهره وی نمودار است (قاسمی، 1418:ـ ج9، 514؛ آلوسی، 1415ق: ج15، 409؛ صافی، 1418ق: ج30، 371؛ قمی مشهدی، 1368:ـ ج14، 350؛ طالقانی، 1362:ـ ج4، 188؛ حسینی همدانی، 1404ق: ج18، 216).ـ درحالی که باید توجه داشت آیه 15 این سوره اشاره به این مطلب دارد که

هنـــوز راهی بـــرای بازگشت او وجـــود دارد؛ چنـــان که می‌فرماید: «كَلاَّ لَئِنِ لَّمْ يَنتَهِ لَنَسْفَعَا بِالنَّاصِيَةِ»

اگرچه مفســران در تفســیر این آیــه، دروغگــویی را به انســـان صـــاحب ناصـــیه مرتبط دانســـته‌اند، اما دلایل گوناگونی در اثبات نقش پیشـانی و بخش مغـزی زیـرین آن وجـود دارد. چـرا که در این آیه بلافاصـله پس از بیـان واژه «ناصـــیه»، واژه «کاذبه» به کـــار رفته است که بر طبق نظر همه مفسـران و بنا بر هر سه نـوع از قرائـات مختلــف، این واژه صــفت «ناصــیه» و با بیــان شــدن به صورت اسم فاعل معنای آیه چنین می‌شود: «پیشـانی‌ای که دروغگو و خطاکـــار است» و نه «پیشـــانی انســـان دروغگو و خطاکار» و درحقیقت، آیه درصدد بیان ارتبـاط خاصی میان پیشانی و دروغگویی بوده است.

از سوی دیگر، درصورتی که آیه تنها درصدد بیان عضــوی برای اسناد کل به جزء بود (یعنی جزئی از بدن انسان را بگوید و منظـور انسـان دروغگو باشد) بهـتر بـود از کلمه «لسان» استفاده کند، نه پیشانی. و توصیف دروغگــویی بـــــرای پیشـــــانی روشن‌کننده این حقیقت است که آیه درصدد بیان عضو اساسی‌تری نسبت به دروغگویی است که آن پیشانی انسان می‌باشد. این کار در زبــان فارسی نیز رواج دارد. به طور مثال گاهی می‌گـوییم: زبـان تو و چشم تو و گـــوش تو دست تو پـــای تو فلان عمل را بجا آورد چشــمت دید گوشت شــنید زبــانت گفت پــایت کجا رفت دســـتت چه کـــرد با این‌که این‌ها آلت بودند و فاعل خود انسان است (طیب، 1378: ج14، 171).

از همین روست که بــرخی آیــات قــرآنی اعضــای بــدن انسان را در قیامت به عنـوان شـاهدان گناهـان معـرفی می‌نماید. چنان که می‌فرماید:

«یَوْمَ تَشْهَدُ عَلَیْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَ أَیْدِیهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ بِما کانُوا یَعْمَلُونَ»؛ «در روزی که زبـان و دسـتها و پاهای‌شـان، بر ضد آنان برای آن‌چه انجـام می‌دادنـد، شـهادت می‌دهند.» (نور، 24)

«الْیَــوْمَ نَخْتِمُ عَلی أَفْــواهِهِمْ وَ تُکَلِّمُنا أَیْــدیهِمْ وَ تَشْــهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِما کـانُوا یَکْسِـبُونَ»؛«امـروز بر دهان‌هـای آنـان مُهر می‌نهیم، و دست‌های‌شـان با ما سـخن می‌گوینـد، و پاهای‌شان بدان چه فراهم می‌ساختند گواهی می‌دهند.» (یس، 65)

4-ساختار مغز

می‌تـوان گفت که مغز حسـاس‌ترین و پیچیـده‌ترین عضو بدن انسان است که 2 درصد وزن بدن را تشکیل می‌دهد اما تا بیش از 30%ــ انــرژی روزانه را مصــرف می‌کند. حـتی در هنگـام خـواب، مغز بیش از هر عضـوی در بـدن انرژی مصرف می‌کند. مغز مهـره‌داران کـامل‌ترین انـدام بدنشان است و از نظر تکـاملی،کـار مغز کنـترل متمرکز بر روی سایر اندام‌های بدن است. مغز با تولید الگوهــای فعالیت ماهیچه‌ها یا با هـدایت هورمون‌ها بـدن را کنـترل می‌کند. این کنترل متمرکز سبب پاسخ سـریع و هماهنگ به تغییرات محیط می‌شود.

در انسان مغز از بخش‌های مختلفی مانند مخ، تـالاموس، هیپوتـالاموس، پل مغـزی، بطنهـای مغـز، سـاقه مغز و عقده‌های قاعده‌ای تشکیل شده است.

4-1)تقسیم بندی قشر مخ

نیمکره‌های مخ از یک لایه خارجی به نام ماده خاکستری که قشر مغز است و فیبرهای درونی به نام ماده سفید تشکیل شده‌اند. از نظر آناتومیک نیمکره‌های مخ به 4 لوب و 52 ناحیه مجزا تقسیم می‌شود.

لوبهای اصلی نیمکره‌های مخ شامل موارد ذیل می‌باشند.

لوب پیشانی Frontal lobe

لوب گیجگاهی Temporal Lobe

لوب آهیانهParietal Lobe

لوب پس سریOccipital Lobe

4-2)عملکرد لوب فرونتال

لوب فرونتال دارای سه عملکرد می‌باشد:

4-2-1)هماهنگی اطلاعات خارجی با اطلاعات داخلی

کورتکس فرونتال با سیستم لیمبیک و هم‌چنین نواحی قشری به طور وسیعی ارتباط داشته و بنابراین، هم اطلاعات احساسی و هم اطلاعات سطح بالا را دریافت میکنند. اطلاعات بدست آمده از همه این منابع (اطلاعات داخلی و خارجی، خودآگاهانه و ناخودآگاه، ذخیره حافظه و مراکز بینایی) با هم تجمیع و هماهنگ شده و به صورت یک فعالیت خروجی به نمایش در می‌آید (H(golden,1996, Lezak,1995.

4-2-2)تصـمیم گـیری، طرح‌ریـزی و برنـامه‌ریزی بـرای فعالیت

بر اساس بررسی نیازهای داخلی و خارجی و امکانات در دسترس، لوب فرونتال عناصر اصـلی در تصـمیم‌گیری را کنترل می‌کند. برنامه‌ریزی برای یک فعالیت پیچیـده نیـاز به یک تصمیم و فراهم کردن رفتارهای پیوسـته و جـامع در طــول زمــان در رابطه با آن تصــمیم دارد که همگی توسط لوب فرونتال انجام می‌شود.

4-2-3)شروع،بررسی و سازش رفتار

حتی ابتدایی‌ترین تصمیمات نیاز به ترجمه آن به عملکـرد دارد که این عملکـرد می‌تواند یک شـروع سـاده یا توقف یک رفتـار خـاص باشد. که با برنامه ریـزی و تلاش بـرای پیشــــرفت در راســــتای هــــدف همــــراه است ((Howkins,2000.

4-3)نقش لوب فرونتال در کنـترل احساسـات و جـراحی لوبوتومی در درمان بیماری‌های حاد روانی

اولین فـردی که این تئـوری را ارائه کـرد ایگـاس مونـیز بــوده (در ســال 1937)ـ که ایشــان این روش را بــرای درمان بیماران روانی تجویز کرد. مونیز اعتقاد داشته که بخش پیشانی مغز مسـئول احساسـات بـوده و در بـرخی افـراد در بخش پیشـانی مغز مسـیرهای عصـبی نابجـایی تشـــکیل می‌شـــود که منجر به احساســـات بیش از حد می‌شود با از بین بردن بخشی سطحی لوب پیشانی و یا قطع ارتباط آن با سـایر بخش‌هـای مغز می‌تـوان زیـادی احساسات را از بین برد.

ایشـان در اولین جراحی‌هـایی که از این روش اسـتفاده میکردند (7 جــراحی اول) از الکل بــرای از بین بــردن بخش‌هـایی از لـوب فرونتـال اسـتفاده میکردنـد، اما در مراحل بعدی توسط تیغ‌های خاصی، لـوب فرونتـال را از بقیه قســمت‌های مغز جـــدا کردند. ایشـــان بعد از 20 جراحی، نتـایج مثبت کـار خـود را به صـورت مقـاله‌ای به چاپ رساندند (Moniz,1937).

امـروزه این روش توسط دو دانشـمند آمریکـایی به روز شده و از روش ice pick lobotomy استفاده می‌شود به طوری که دو تیغ بسیار باریک را از قسمت بـالای پیک وارد جمجمه کرده و لوب فرونتال را به صـورت حلقه‌وار می‌برند.

آقـای فـریمن که بنیـان گـذار این شـیوه در آمریکا بـوده می‌گوید بیمـــاران در این روش بـــرخی از خلق و خو یا روحیه آن‌ها به خصـــوص روحیه خلاقانه آن‌ها قربـــانی می‌شود.

بین سال‌های 1946 تا 1955 شفلین و اوپتـون بر روی 100000 نفر از افرادی که تحت جراحی لوبوتومی قرار گرفتند که بیش از نیمی از آن‌ها در آمریکا انجـــــام شد مطالعه کردند. آن‌ها در گـــزارش نهـــایی از کارشـــان این‌طـــور گفتند که قربانیـــان این جـــراحی، بخشی از جسمشـــان که بـــرای انســـان بـــودن ضـــروری است (شخصیتشان) را برای همیشه از دست می‌دهند.

لوب فرونتال بخشی منحصر به فرد در جماعات انســانی است که مرکز تنظیم عملکردهـــای عـــالی مانند عشـــق، توجه به دیگـــران، خـــود شناســـی، خلاقیت، عصـــبانیت،

قضاوت و آینده نگری است. آن‌ها اعتقـاد دارند که بـدون لـوب فرونتـال امکـان نـدارد که بتـوان انسـان بـود.آن‌ها گفتند که خلاصه اثر این جراحی روی این افراد این است که این افراد سـاده‌تر می‌شـوند به این معنا که در رابطه اعمال خود نگرش خاصی ندارند. (Mashour G, 2004, Ovsiew F, 1997)

علائم و نقص عمومی که با آسیب لوب فرونتـال همـراه هستند:

4-3-1)آپاتی

آسـیب لـوب پـری فرونتـال اغلب نقص در انگـیزش یا نیروی محرک را ایجاد می‌کند که منجر به آپاتی می‌شـود. گـاهی اوقـات به آن افسـردگی کـاذب هم می‌گویند. بی‌اهمیـتی و پـوچ بـودن ویژگی‌هـای اصـلی این بیمـاری بوده که منجر به کاهش ظـرفیت در احسـاس یا بیـان حد طـبیعی احساسـات انسـانی می‌شـود. فقـدان علاقه به شرکت در اجتمـاع، زمـانی که با فقـدان اهمیت به نتـایج رفتارهـای اجتمـاعی همـراه باشد می‌تواند منجر به فحشاء با فقدان تایید اجتماعی و عـدم توجه به ظـاهر و بهداشت فردی شود (Howkins,2000).

4-3-2)بی ثباتی در احساسات

کج خلقی در این افـراد ممکن است به سـرعت تبـدیل به سرخوشی شـود و این تبـدیل احساسـات بسـیار در این افراد گزارش شده است. قربانیان آسیب پری فرونتـال، رفتار کودکانه و خودخواهانه‌ای دارند. این افراد، فضول، خشن و بی‌ادب بـوده و با صـدای بلند و با اسـتفاده از

ناسزا صحبت می‌کنند. این افراد در خوردن و نوشیدن زیاده‌رو و بدون حدو مرز هستند (Kendel,1985).

4-3-3)نقص در شروع یک رفتار

نقص در شروع یک تصمیم و رفتار عملی در این افراد وجود دارد (Howkins,2000).

4-3-4)نقص در تغییر، سازش و توقف یک رفتار

افراد با آسیب ناحیه فرونتال اغلب نمی‌توانند با تغییر در یک وضعیت سازش پیدا کنند حتی زمانی که آن‌ها می‌توانند شرایط را تشخیص دهند و تمایل دارند که در رفتار خود منعطف باشند. می‌توان گفت که این بیماران، روش رفتاری و تفکر قفل می‌شود (Kendel,1985).

4-4)شیوه‌های بررسی نقش لوب فرونتال در دروغگویی

در این رابطه از دو روش برای تحقیقات استفاده شد:

4-4-1)شیوه FMRI

مطالعات زیادی که از شیوه FMRI استفاده کرده بودند درگیری کورتکس پری فرونتال را در فریب دادن اثبات کردند (Spence,2001, langleben,2002, lee,2002, ganis,2003, kozel,2004).

4-4-2)روش PET

در مطالعه حاضر که از تکنیک PET استفاده می‌کند، از وقایع واقعی به عنوان محرک (که مزیت این روش در

این است که در زندگی واقعی تجربه شده است، یعنی سیستم حافظ را هم درگیر می‌کند) استفاده شده است. پیش‌بینی می‌شود که با این روش یک پیچیده‌گی شناختی با انکار واقعیت در رابطه با تجربیات گذشته همراه باشد. به علاوه در این آزمایش از پاسخ زبانی استفاده شد که به عنوان یک رفتار نرمال در زندگی عادی استفاده می‌شود. در صورتی که در بسیاری از مطالعات از پاسخ فشار دادن دکمه استفاده می‌شد.

به افراد شرکت‌کننده در این آزمایش چندین تجربه عملی مانند رنگ کردن نقاشی یا گوش دادن به موسیقی داده شد. سپس افراد باید یک بار به تجربیاتی که در گذشته انجام دادند پاسخ درست بگویند یا باید پاسخ دروغ بگویند. برای بررسی ارتباط عصبی با فریب کاری (گفتن حقیقت یا کتمان حقیقت یا تظاهر به دانستن یا تظاهر به ندانستن)، افراد طی انجام آزمایش تحت PET قرار می‌گیرند. نتایج نشان داد که مناطق پشتی جانبی کورتکس پری فرونتال، right inferior frontal gyrous،و right medial prefrontal cortex (4 منطقه در لوب فرونتال) در انجام پاسخ‌ها فعال شدند ((Abe,2006.

4-5)مطالعات انجام شده در رابطه با نقش لوب فرونتال در دروغگویی از جنبه‌های گوناگون

دانشمندان در ادامه تحقیقات خود به ابعاد دیگری از دروغگویی پرداختند که از آن میان می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

4-5-1)رابطه میان آسیب ناحیه فرونتال مغز با تشخیص فریب دادن

در این آزمایش رابطه بین آسیب ناحیه فرونتال مغز با تشخیص فریب دادن بررسی شد. در این آزمایش از افرادی که ناحیه فرونتال آن‌ها آسیب دیده بود استفاده شد. فرد آزمایش‌کننده دو فنجان را روی میز گذاشته و یک سکه را زیر یکی از آن‌ها قرار می‌دهد. سپس فرد آزمایش‌شونده وارد اتاق شده و فرد آزمایش‌کننده از او می‌پرسد که حدس بزند سکه زیر کدام فنجان قرار دارد. فردی دیگر به عنوان کمک‌کننده وجود دارد که وظیفه آن فریب دادن افراد است. آن فرد کمک‌کننده فنجانی را به فرد مورد آزمایش نشان می‌دهد که سکه زیر آن نیست و این آزمایش تا 5 مرتبه پاسخ درست تکرار می‌شود. دیده شده که فردی که آسیب به صورت بی‌لترال دارد یعنی هر دو سمت کورتکس فرونتال آن آسیب دیده است بیشترین خطا را در تشخیص این‌که فرد کمک‌کننده دارد اورا فریب می‌دهد، دارد (Stuss,2001).

4-5-2)مطالعه نقش فرونتال در دروغگویی و کتمان حقیقت

مطالعه دیگری در رابطه با نقش فرونتال در دروغگویی و کتمان حقیقت وجود دارد (Vershuer,2012).

4-5-3)مطالعه روی افراد دارای سابقه دروغگویی

در مطالعه‌ای میزان ضخامت لایه سفید مغز در افرادی که سابقه دروغگویی دارند مورد بررسی قرار گرفت. در این آزمایش سه گروه از افراد مورد بررسی قرار گرفتند. دسته اول افرادی بودند که بیش از 10 سال

سابقه دروغگویی داشتند (کذاب) دسته دوم کسانی بودند که سابقه رفتارهای ضد اجتماعی داشته اما دروغگو نبودند دسته سوم افرادی نرمال بوده که به عنوان گروه کنترل مورد بررسی قرار گرفتند. برای بررسی پاتولوژیکی دروغگویی این افراد مورد آزمایش MRI ساختاری قرار گرفتند. دیده شده که بخش سفید لوب فرونتال در این افراد (کذاب) به طور معنی داری ضخیم‌تر از بقیه افراد است Yang,2008)).

نتیجه

سفع در لغت به معنای گرفتن با شدت می‌باشد و ناصیه به محل رویش موی جلوی سر (پیشانی) اطلاق می‌گردد. گرفتن ناصیه در چهار آیه از قرآن به کار رفته است و در هر چهار مورد همانند آن‌چه عرب استعمال می‌نماید کنایه از مقهور شدن و تسلط یک شخص بر دیگری به منظور خوار نمودن وی می‌باشد.

در آیه 16 سوره مبارکه علق (پس از بیان گرفتن موی پیشانی)، کلمه ناصیه تکرار شده است و این بار با کلمات دروغگو و خطاکار توصیف شده است. اگرچه تمام مفسران قائل به این هستند که این دو صفت مجاز از کسی که این دو فعل را انجام داده می‌باشد، اما با توجه به این که آیه نفرموده ناصیه این شخص کافر که دروغ می‌گوید و گناه می‌کند، گرفته می‌شود و اوصاف دروغ و گناه مستقیما به پیشانی نسبت داده شده است.

دانشمندان یکی از مهم‌ترین بخش‌های مغز را لوب فرونتال می‌دانند که دارای عملکردهای مختلفی می‌باشد. در سال 1937 ایگاس مونیز برای اولین بار با

برداشــتن ســطحی از این بخش، نقش آن را در کنــترل عملکردهای عالی مغز و احساسات نشان داد.

امروزه مطالعـات بسـیاری در این زمینه انجـام شـده که نقش این بخش از مغز را با دروغگویی در ابعاد گوناگون بررسی می‌نماید که شاخص‌ترین آن‌ها اسـتفاده از روش FMRI و TEP می‌باشد.

منابع:

فولادونـــد، محمدمهـــدی، 1415ق، ترجمه قـــرآن، چ1، تهران: دار القرآن‌الکریم (دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی).

آلوســی، ســید محمــود، (1415ق)، روح المعــانی فی تفســیر القــرآن العظیم، ج15، چ1، بــیروت: دارالکتب العلمیة.

محمد بن ابی بکر بن ایوب الزرعی (ابن القیم الجوزیه)، (2006م)، البــدائع فی علــوم القــرآن، چ2، بــیروت: دارالمعرفة.

ابن عاشور، محمد بن طاهر، بی‌تـا، التحریر و التنـویر، ج 30، بی‌جا: بی‌نا.

ابن منظور، محمد بن مکرم، (1414ق)، لسان العــرب، ج 1، 8، 15، چ3، بیروت: دار صار.

حسـینی همـدانی، سـید محمدحسـین، (1404ق)، انـوار درخشان، چ1، ج18، تهران: کتابفروشی لطفی.

راغب اصـفهانی، حسـین،(1417)، مفـردات فی غـریب القرآن، چ1، دمشق-بیروت: دارالعلم-الدارالشامیة.

زمخشـــری، محمـــود، (1407ق)، الکشـــاف عن حقـــائق غوامض التنزیل، ج4، چ3، بیروت: دارالکتاب العربی.

صافی، محمـود بن عبد الـرحیم، (1418ق)، الجـدول فی اعراب القرآن، ج30، چ4، بیروت: دارالرشید.

صدر، سـیدمحمدباقر، (2002م)، منة المنـان فی الـدفاع عن القرآن، چ1، بیروت: دارالاضواء.

طالقانی، سیدمحمود، (1362)، پرتوی از قرآن، ج4، چ4، تهران: شرکت سهامی انتشار.

طباطبـــائی، سیدمحمدحســـین، (1374)، المـــیزان فی تفسیر القرآن، محمدباقر موسوی همدانی، ج2، 10، 20، چ5، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

طبرســـی، فضل بن حســـن، (1360)، مجمع البیـــان، مترجمان، ج12، 27، چ1، تهران: انتشارات فراهانی.

طریحی، فخرالدین، (1375)، مجمع البحرین، ج1، 2، 4، چ3، تهران: کتابفروشی مرتضوی.

طنطاوی، سید محمـد، بی‌تـا، التفسـیر الوسـیط للقـرآن الکریم، ج15، بی‌جا: بی‌نا.

طیب، عبدالحسـین، (1378)، أطیب البیـان فی تفسـیر القرآن، ج14، چ2، تهران: انتشارات اسلام.

فراهیدی، خلیل بن احمد، (1410ق)، کتاب العین، ج1، 7، چ2، قم: انتشارات هجرت.

قاسمی، محمد جمال الدین، (1418ق)، محاسن التأویل، ج9، چ1، بیروت: دارالکتب العلمیه.

قرشی، سید علی اکبر، (1371)، قاموس قرآن، ج2، 6، 7، چ6، تهران: دارالکتب الاسلامیة.

قشیری، عبدالکریم بن هوازن، لطائف الاشارات، ج3، چ 3، بی‌تا، مصر: الهیئة المصریة العامة للکتاب.

قمی مشهدی، محمد بن محمدرضا، (1368)، تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، ج14، چ1، تهران: سازمان چاپ وانتشارات وزارت ارشاد اسلامی.

مصطفوی، حسن، (1360)، التحقیق فی کلمات القـرآن الکریم، ج3، 5، 10، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

مکارم، ناصر، و دیگران، (1374)، تفسیر نمونه، ج 9، چ 1، تهران: دارالکتب الاسلامیة.

هـاکس، (1383)، قـاموس کتـاب مقـدس، چ2، تهـران: اساطیر.

Goledn C, Jakson M et al. Neuropsychological correlates of violence and aggression: a review of the clinical literature. Aggression and violent Behavior,1996, 1:3-25.

Lezak M. Neuropsychological assessment (3rd et.). New York: Oxford University Press. 1995.

Hawkins KA, Trobst KK, Frontal lobe dysfunction aggression: conceptual issues and research findings, Aggression and violent Behavior, 2000, 5(2):147-157.

Kandel E, Freed D, Frontal lobe dysfunction and antisocial behavior: A review. Journal of .Clinical Psychology, 1989, 45, 404-413

Langleben DD, Schroeder L et al. Brain activity during simulated deception: an event-related functional magnetic resonance study. .Neuroimage, 2002, 15:727-32

Led TMC, Liu HL et al. Lie detection by functional magnetic resonance imaging. Hum .Brain Mapp. 2002, 15:157-164

Ganis G, Kosslyn SM et al. Neural correlates of different types of deception: an fMRI .investigaiton. Cereb Cortex, 2003, 13:830-836

Abe N, SuM et al. Dissociable roles of prefrontal and anterior cingulate cortices in .deception, 82006, 16:192-199

Stuss D, Gallup G et al. The frontal lobe are 37 nessesary for theory of mind, Brain, 2001, .124:279-286

Vzerschuere B, Schuhmann T et al. Dose the inferior frontal sulcus play a functional role in deception? A neuroavigated the taburst transcranial magnetic stimulation study.2012, .6:1-7

Yang Y, Raine A et al. Localisation of . increased prefrontal white matter in pathological liars, British Journal of Psychiatry, .2007,190:174-175

Kozel FA, Revell LJ et al. A pilot study of . functional magnetic resonance imaging brain correlates of deception in healthy young men. Journal of Neuropsychiatry and Clinical .Neuroscience, 2004, 16: 292-305

Mashour GA, Walker EE, Martuza RL, Pshychosurgery: past, present and future, .Brain Research Review, 2004, 48: 409-419

Moniz E, Perfrontal leucotomy in the treatment of mental disorders, American Journal of .Psychiatry, 1937, 93:1379-1385

Ovsiew F, Frim M, Neurosurgery for psychiatric disorders, Journal of Neurology and .Neurosurgry Psychiatry, 1997, 63: 701-705

پنج سیاره شبه زمینی در کهکشان راه شیری کشف شد

اکتشافات جدید تلسکوپ فضـایی کپلر ناسا و یـافتن پنج سیاره شبه زمینی در کهکشـان راه شـیری، تردید بر سر یافتن پاسخ این سوال که آیا انسـان در جهـان تنها است یا نه را افزایش داده است.

به گـزارش خـبرگزاری مهـر، دانشـمندان ناسا به تـازگی اعلام کرده‌اند تلسکوپ فضـایی کپلر موفق به کشف پنج سیاره هم اندازه سیاره زمین شده است که در کهکشـان راه شیری در مدار ستاره‌هایی در چرخشند.

این سـیاره‌ها در منطقه‌ای که به منطقه قابل سـکونت جهـان هسـتی شـهرت دارد، در حرکتنـد، منطقه‌ای که فاصله آن از ستاره میزبـان به انـدازه‌ای است که امکـان وجـود آب به شـکل مـایع را در سـطح سـیاره افـزایش می‌دهد و آب مایع نیز پایه اصـلی شـکل گـیری حیـات در هر نقطه‌ای از جهان است.

"چارلز بولـدن" رئیس سـازمان ناسا در این رابطه گفت: ما در نسـلی از علمی تخیلی بـودن سـیاره‌های فراخورشیدی عبور کرده و به امروز رسـیده ایم، زمـانی که کپلر به ما کمک کـرده است تا پدیـده‌ای علمی تخیلی را به واقعیت تبدیل کنیم.

تیم محققـان کپلر در عین حـال از کشف 6 سـیاره دیگر خـبر داده است که همگی از زمین بزرگ‌ترند اما به دور سـتاره‌ای شـبه خورشـیدی در حرکتند. این سـتاره در فاصله دو هزار سال نوری از زمین قرار دارد.

کپلر تا به امروز بیش از هزار و 200 جرم شبه سیاره‌ای را ردیـابی کـرده اسـت، این حقیقت که تا کنـون تعـداد زیادی سیاره شبه زمیـنی در کهکشـان راه شـیری کشف شـــده‌اند نشـــان می‌دهد که در کهکشـــان زمین، تعـــداد بیشماری سیاره در مدار سـتاره‌های شـبه خورشـیدی در چرخشند.

در واقع کپلر خـود این سـیاره‌ها را به صـورت مسـتقیم مشاهده نکرده است بلکه کاهش مـیزان نـور سـتاره‌های آن‌ها را در هنگام عبور سیاره‌ها از برابر ستاره ردیابی و احسـاس کـرده است. پنج سـیاره شـبه زمیـنی در مـدار ستاره‌هایی در حرکتند که کوچکـتر و سـردتر از خورشـید هستند. هم‌چنین تایید سیاره بـودن و شـبه زمیـنی بـودن این اجرام نیازمند مطالعات گسترده‌تر و دقیق‌تر است.

محققان معتقدند از میان هزار و 200 جرم کشف شـده توسط کپلر که میزان دقت رصد آن 90 درصد تخمین زده شده اسـت، 80 درصد از آن‌ها به عنـوان سـیاره به تایید خواهند رسید.

بر اســاس گــزارش سی آن ان، تلســکوپ کپلر در ســال 2009 به فضا پرتاب شد و اکنون بر مدار میـان مـریخ و زمین در حال حرکت به دور خورشید است.

پست‌ترین نقطه زمین

محمدسامی محمدعلی در کتاب اعجاز علمی در قرآن کریم، ذیل عنوان «پایینترین منطقه در کره زمین» (ص 64)، پس از بیان معنی لغوی واژه «ادنی»، آیه را اشاره به پستترین نقطه زمین میداند و مینویسد: «در فرهنگ-های لغت "ادنی" به معنی نزدیکتر و هم‌چنین به معنی پایینتر آمده است و مصداق آیه کریمه: زمین فلسطین، نزدیکترین زمین به جزیرهالعرب و پایینترین نقطه از همه سطح زمین به دریا، یعنی زمینهای پست "بحر المیت" است که 392 متر از سطح دریا پایینتر است و در آن مکان بود که سپاه روم بر امپراتوری فارس پیروز گشت».

هارون یحیی در کتاب اعجاز قرآن، ذیل عنوان «پیش گویی‌ها در قرآن» (ص117)، پس از این که به دلالت آیه بر پیشگویی خبر پیروزی رومیان بر ایرانیان در سال 630م اشاره میکند، مینویسد: «ادنی الارض در اکثر تفاسیر «نزدیکترین سرزمین» ترجمه شده، در حالی که معنی اصلی آن پایین‌ترین زمین است. حقیقت این است که جنگ در بحر المیت، درسال 613-614م واقع شده و این منطقه 339 متر پایینتر از سطح دریا قرار دارد و پایینترین خشکی در روی زمین است».

"غُلِبَتِ الرُّومُ ● فِی أَدْنَی الْأَرْضِ وَهُم مِّن بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَیَغْلِبُونَ"، روم/30 /2-3

ترجمه رومیان شکست خوردند، در نزدیکترین سرزمین، و[لی] بعد از شکستشان، در ظرف چند سالی، به زودی پیروز خواهند گردید.

معنی کلمات اصلی

الغَلَبَه: چیره شدن، پیروزی (راغب اصفهانی، ص 612)

ادنی: اسم تفضـــیل از فعل دنا (ـُ)] با مصـــدر دُنُـــوّاً و دَناوَهً] است. دُنُوّ به معنی نزدیکی ذاتی یا حکمی است و برای بیان نـزدیکی در مکـان، در زمـان و نـیز در مقـام و منزلت به کار می‌رود(همو،ص 318 ،

172؛ نیز نک. ابن منظور، 10/131 به نقل از الحرالی).

الارض: واژه ارض بر زمین در مقابل آســـــــمان اطلاق می‌شود(راغب اصفهانی، ص73)

لفظ "الارض" بر زمین اطلاق می‌شـــــــــود و "ال" در "الارض" ال عهد است. بنابراین "الارض" یا معهود ذهنی عــام اســت، و مــراد از آن، کــره زمین بــدون هیچ گونه تخصیصی است و یا معهود نزد مخاطبان است، چنــان که بـرخی گفته‌اند منظـور از "الارض" در سـوره روم/30/3، زمیــنی شــناخته شــده بــرای اعــراب یعــنی حجــاز است (طباطبایی،16/155).

بیان اعجازمطرح شده

آیات آغازین سوره روم درباره یک رویداد تــاریخی است. بیشــتر مفســران و نــیز پژوهشــگران علــوم قــرآنی از موضوع "اخبار از غیب" که وجهی از وجوه اعجــاز قــرآن مجید شمرده شده است، در این آیات یاد کرده‌اند. بــرخی از معاصران به وجهی دیگر از اعجـاز یعـنی اعجـاز علمی در عبـــــارت "ادنی الارض" توجه نمـــــوده و گفته‌اند که عبارت " ادنی الارض" اشاره به "پست ترین(پایین ترین) نقطه زمین در خشـــکی" است و در تأیید ســـخن خـــود

آورده‌اند که پیروزی اصلی ایرانیـان بر روم در 614م، در منطقه‌ای (بحـــــرالمیت) رخ داده که بعـــــدها دریافتند "پایین‌ترین نقطه زمین در خشکی" است. به بیان دیگــر، قـرآن به نکته‌ای اشـاره کـرده که در آن زمـان – و قرنها پس از آن- نمی‌توانسته‌اند بدان پی ببرند.

محمدسـامی محمـدعلی در کتـاب اعجـاز علمی در قـرآن کریم، ذیل عنوان «پایینتـرین منطقه در کـره زمین» (ص 64)، پس از بیان معنی لغوی واژه «ادنی»، آیه را اشاره به پستتـــرین نقطه زمین میداند و مینویسد: «در فرهنگ-هـای لغت "ادنی" به معـنی نزدیکتر و هم‌چـنین به معـنی پایینتر آمده است و مصـداق آیه کریمه: زمین فلسـطین، نزدیکتـرین زمین به جزیـرهالعـرب و پـایینتـرین نقطه از همه ســطح زمین به دریـــا، یعـــنی زمینهـــای پست "بحر المیت" است که 392 مـتر از سـطح دریا پـایینتر است و در آن مکان بود که سپاه روم بر امپراتوری فارس پـیروز گشت».

هارون یحـیی در کتـاب اعجـاز قـرآن، ذیل عنـوان «پیش گویی‌ها در قرآن» (ص117)، پس از این که به دلالت آیه بر پیشـگویی خـبر پـیروزی رومیـان بر ایرانیـان در سـال 630م اشـــاره میکنـــد، مینویسد: «ادنی الارض در اکـــثر تفاسیر «نزدیکترین سرزمین» ترجمه شده، در حـــالی که معنی اصلی آن پایین‌ترین زمین است. حقیقت این است که جنگ در بحر المیت، درسـال 613-614م واقع شـده و این منطقه 339 متر پـایینتر از سـطح دریا قـرار دارد و پایینترین خشکی در روی زمین است».

جمع بندی

● واقعه تاریخی شکست رومیان از امپراتوری ایران که در آیات آغازین سوره روم یاد شده، با جنگ خسرو بر ضد امپراطور بیزانس، فوکاس (حک 602-610م) که حدود اواخر 603 (و به قولی در 604م) شروع شد، مطابقت دارد (زرین کوب،512؛ پیرنیا ،221).

درباره مکان شکست که در آیه "ادنی الارض" خوانده شده، گفته‌اند که این عبارت به معنی پست ترین(پایین ترین) نقطه روی زمین است، همان‌جا که سپاه روم در "ساحل دریای مرده" از سپاه ایران شکست خورد.

اما مفسران متقدم و متأخر مراد از "ادنی الارض" را "نزدیکترین سرزمین" دانسته‌اند، هر چند در تعیین این مکان بر یک نظر نیستند. برخی "ادنی الارض" را نزدیکترین [زمین] از سرزمین شام به سرزمین ایران می‌دانند(مثلاً طبری، 21/19)؛ بعضی الارض را سرزمین عرب می‌دانند، چون سرزمین معهود نزد آنان، سرزمین خودشان بوده است (مثلاً زمخشری ،95/25)ـ زحیلی (46/21)ـ ابتدا در بیان مفردات، " ادنی الارض" را نزدیکترین زمین از سرزمین روم (اقرب الارض الروم) به ایران که در الجزیره است و نزدیکترین مکان به سرزمین عرب از سمت شام گفته که محل برخورد دو لشکر ایران و روم بوده است. آن‌گاه در بخش "التفسیر و البیان" (21/48)ـ می‌آورد: ایران بر روم در نزدیکترین سرزمین روم به سرزمین عرب، در اطراف شام، بین اردن و فلسطین پیروز گشت.

به هر حال، " ادنی الارض" می‌تواند نزدیکترین سرزمین [از مناطقی که جنگ در آن سرزمین‌ها واقع شده] به

سرزمین عـرب و هم‌چـنین پـایین‌ترین سـطح خشـکیهای جهان باشد.

- بَحْـرُالْمَیَّت، دریــاچه‌ای در فلســطین که به واســطة فقدان حیـات جـانوری، به‌این‌نـام (دریـای‌مرده) مشـهور شده‌است؛ اما در منابع مختلف و در میان اقوام گوناگون اسامی و القاب دیگری هم یافته است، چنانکه در تـورات نـام آن دریـای نمک (بحـرالملح) و دریـای عربه و دریـای شـرقی (سـفرتثنیه، 3:17؛ صـحیفة یوشـع، 3:16، نـیز 12:3؛ کتاب دوم پادشاهان، 14:25؛ کتاب حزقیال نبی، 47:18)ـ آمـده است. رومیـان و یونانیـان آن را به سـبب وجود قیر در جای جای دریاچه، دریای قیر (بحرالـزفت1) می‌نامیدند. جغرافی‌دانـان مسـلمان آن را بحـیره المُنْتِنه (متعفن، بوینـاک) و بحـیره المقلوبـه، و به سـبب آبـادی زُغَر در نـزدیکی آن، بحـیره زُغَر خوانـده و با انتسـاب به سدوم، مسکن قوم لوط آن را بحیرة سدوم و با انتسـاب به قوم لوط آن را دریاچه یا دریای لوط هم گفته‌اند. این دریاچه مستطیل شکل بین 31 و 5 تا 31 و 45 عرض و 35 و 21 تا 35 و 35 طول جغرافیـایی قـرار دارد و از لحاظ سـاختار زمین متعلق به سیسـتم گسـترده‌ای است که از انتهای شمال غربی دریاچة سـرخ تا خلیج عقبـه، و در طــول محــور وادی عربه- بحــرالمیت- دره اردن- دره بقـاع (در لبنـان) تا شـمال غـربی سـوریه امتـداد یافته است. این سیستم را گسل بحرالمیت نــیز نامیده‌اند. این دریاچه که در پست‌ترین سـطح خشـکیهای جهـان قــرار گرفتـه، در حـدود 397 مـتر پـایین‌تر از سـطح دریا واقع است و با توجه به نوســان ســطح آب، تا 432 مــتر زیر سطح دریا نیز می‌رسد (نک. سعیدی).

مقطع عرضی(شمال- جنوب)از حوضه دریای مرده

- با توجه به دانســـته‌های علمی عهد حاضر و تعـــیین ارتفاع نقاط جهان نسبت به ســطح متوسط آب دریاها و تعـیین ســاحل دریــای مــرده به عنــوان پســتترین نقطه خشکیهای جهان، می‌توان ادعا کرد که در 14 قــرن پیش قــرآن با اشــاره به یک واقعه تــاریخی، پست‌ترین نقطه خشکیهای جهان را معرفی کـرده اسـت، واقعیـتی علمی که بشر پس از قرن‌ها با پیشــرفت تکنولــوژی به آن پی برد.

سؤالات قرآنی

آیا مــراد از "الارض" کل زمین است یا منظورســرزمینی خاص است؟

"أَدْنَی" در قرآن در چه معانی‌ای به کار رفته است؟

3- آیا کلمه "ادنی" در زمان نـزول در معنـای پـایین‌تر به کار می‌رفته و یا امروزه در این معنی استفاده می‌شود؟

4- آیا استفاده از کلمه "ادنی" در بیش از یک معنا جـایز است؟

5- آیا با توجه به پایینی محسوس محل جنگ، این تعبـیر، تعبـیر مسـامحه‌ای و یا عـرفی نبـوده و به عبـارت دیگـر، ادنی الارض "علم بالغلبه" برای آن مکان بوده است؟

6- تعبـیر صـحیح آیه از "غلبت " و "سـیغلبون" چیست و منظور از غالب و مغلوب کیست؟

سؤالات علمی

1- جنگ ایران و روم که منجر به شکست رومیـان شد و جنگ پس از آن در چه ســـال یا ســـال‌هایی به وقـــوع پیوست؟

2- محل وقوع جنگ از نظر جغرافیایی کجا بوده است؟

3- آیا "بحرالمیت" واقعا پست‌ترین نقطه زمین است؟

4- آیا 1400 سال پیش هم بحـرالمیت پست‌ترین نقطه زمین بوده است؟

5- آیا کلمه "ادنی" به معنـای پست‌تر می‌تواند اشـاره به فقـدان حیـات و زیست کـافی (در حد حـداقل که از نظر زیستی به حساب نیاید) باشد؟

6- آیا کلمه "ادنی" به معنـــــای پست‌تر بر پســـــتی جغرافیایی دلالت می‌کند یا پستی ارزشی؟

6- آیا در عهـدین از بحـرالمیت تحت عنـوان " سـرزمین پست" یاد شده است؟

7- آیا از نظر باستان شناسی در بحرالمیت یا اطراف آن آثاری از وقوع جنگی در آن محل یافت شده است؟

8- آیا اصلا بافت زمین شناسی منطقه به گـونه‌ای است که آثـار به جا مانـده توانسـته باشد تا کنـون به صـورتی قابل تشخیص باقی مانده باشد (به لحـاظ شـدت شـوری زمین‌ها)؟

9- آیا پست‌ترین نقطه زمین (که امـروزه سـاحل دریـای مرده شناخته شده) در طول زمان ثابت بوده است؟

منابع:

ابن منظور، محمدبن مکرم، لسان العـرب، چـاپ اول، به کوشش علی شیری، دار احیـاء الـتراث العـربی، بـیروت، 1408ق/ 1988م

پیرنیا، حسن، تاریخ ایران از آغاز تا انقـراض ساسـانیان، چاپ پنجم، کتابفروشی خیام، تهران، 1370ش

راغب، حسین، المفردات فی غـریب القـرآن، چـاپ دوم، تحقیق محمد سید گیلانی، المکتبه المرتضویه، 1362ش

زحیلی، وهبـه، التفسـیر المنـیر، چـاپ اول، دارالفکر المعاصر، بیروت، 1411ق/ 1991م

زرین کـوب، عبدالحسـین، تـاریخ مـردم ایـران قبل از اسلام، مؤسسه انتشارات امیر کبیر، تهران، 1377ش

زمخشری، محمودبن عمر، الکشاف، دارالمعرفه، بیروت، بی‌تا

سـعیدی، عبـاس،"بحر المیت"، دائـرة المعـارف بـزرگ اسلامی، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، مجلد11

طباطبایی، محمد حسـین، المـیزان فی تفسـیر القـرآن، چـاپ دوم، مؤسسه مطبوعـاتی اسـماعیلیان، تهـران، 1393ق

طبری، محمدبن جریر، جامع البیـان فی تفسـیر القـرآن، بیروت، بی‌تا

پوست جهنمیان (قرآن)

پوست واسـطه چشـیدن عـذاب در جهنم است و خداوند عـذاب کـافران و جهنمیـان را به وسـیله سـوزاندن و گداخته کردن پوست آن‌ها انجام می‌دهد.

فهرست مندرجات

1- کندن پوست سر جهنمیان

2- پوست واسطه چشیدن عذاب

3- گداخته شدن پوست کافران

4- رویش پوست جدید بر بدن جهنمیان

5- سوختن پوست کافران

6- سیاه شدن پوست جهنمیان

7- پانویس

8- منبع

کندن پوست سر جهنمیان

پوست سر جهنمیان، به وسیله آتش جهنم کنده می‌شود:

کلا انها لظی• نزاعة للشوی.

اما هرگز چـنین نیست (که با این‌ها بتـوان نجـات یـافت، آری) شـعله‌های سـوزان آتش اسـت،[1]ـ دست و پا و پوست سر را می‌کند و می‌برد! [2]

یکی از معانی «شوی»، پوست سر است. [3]

آن شــعله‌های ســوزان آتش است (انها لظی). پیوســته زبانه می‌کشد، و هر چیز را در کنار و مسیر خــود می‌یابد می‌ســوزاند. دست و پا و پوست سر را می‌کند و با خــود می‌برد (نزاعة للشوی). لظی به معنی شعله خالص آتش است، و یکی از نام‌هــای جهنم نــیز می‌باشــد، و در آیــات فــوق هر دو معــنی ممکن است. نزاعة به معــنی چــیزی است که پی در پی جدا می‌کند. و شوی به معنی دست و پا و اطراف بدن است، و گاه به معــنی بریــان کــردن نــیز آمده، ولی در این‌جا منظور همان معنی اول است، زیــرا هنگامی که آتش سوزان و شــعله وری به چــیزی می‌رسد اول اطراف و جوانب و شاخ و بــرگ آن را می‌ســوزاند و جدا می‌کند.

بعضی از مفســران شــوی را در این‌جا به معــنی پوست تن، و بعضی به معــنی پوست ســر، و بعضی به معــنی گوشت ســاق پــا، تفســیر کرده‌انــد، و همه این‌ها در آن مفهوم وســیعی که گفــتیم جمع اســت، و عجب این‌که با اینهمه مصیبت مرگ و میری در کار نیست! [4]

پوست واسطه چشیدن عذاب

پوست، واسطه چشیدن عذاب در جهنم می‌باشد:

ان الذین کفروا ب-ای-تنا سوف نصلیهم نارا کلما نضجت جلودهم بدلن-هم جلودا غیرها لیذوقوا العذاب...

کســانی که به آیــات ما کــافر شــدند، بــزودی آن‌ها را در آتشی وارد می‌کــنیم که هر گــاه پوست‌های تنشــان (در آن) بریان گردد (و بسوزد)، پوست‌های دیگری به جای آن قرار می‌دهیم، تا کیفر (الهی) را بچشند....[5]

قبلا درباره مؤمن و کافر، سخن گفته شد، اکنون بذکر وعد و وعید در برابر کفر و ایمان می‌پردازد و می‌گوید: آن الذین کفروا بآیاتنا: آنان که منکر دلایل ما می‌شوند و پیامبران ما را تکذیب می‌کنند و آیاتی که بر یکتایی ما و صدق پیامبر ما دلالت دارند، زیر پا می‌گذارند. سوف نصلیهم نارا: آن‌ها را گرفتار آتش می‌کنیم و می‌سوزانیم و عذاب می‌کنیم. کلمه «سوف» برای دلالت بر این است که این عذاب، مربوط به آینده ایشان است.

کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غیرها: در این باره اقوالی است:

1.قتاده و جماعتی از اهل تفسیر گویند: ظاهر قرآن این است که خداوند پوست‌های دیگری غیر از پوستی که سوخته است بر اندام آنان می‌پوشاند. مختار علی بن عیسی نیز همین است. برخی گفته‌اند: این پوست جدید گناهی ندارد، پس چرا سوخته شود؟! پاسخ این است که عذاب، برای شخص است و پوست‌ها و اعضا مورد ملاحظه و اعتبار نیستند. علی بن عیسی گوید: پوستی که بر بدن پوشانده می‌شود نه خود آن است که عذاب می‌بیند و نه قسمتی از آن. پوست واسطه‌ای است که بوسیله آن به شخصی که سزاوار عذاب است، شکنجه داده می‌شود.

1. زجاج و بلخی و ابوعلی جبایی گویند: منظور این است که خداوند متعال، همان پوست سوخته را به حالت اول بر می‌گرداند مثلا هر گاه شخصی که تغییر صورت داده است ببینید، می‌گویید: تو به غیر این صورت، پیش من آمدی. در حالی که او همان است فقط تغییر صورت، داده است یا این‌که هر

گــاه انگشــتری شکســته‌ای از نو ســاخته شــود، می‌گویند: این غــیر از آن است اگر چه اصل هر دو یکی است بنــابراین پوست اول با پوست دوم یکی است، تنها تغییر هیات در آن‌ها پیدا شده، چه اولی سوخته بود و دومی نسوخته است.

2. منظــور از پوســتهای ایشــان «ســرابیل» یعــنی پیراهن‌هایی است که در جهنم بر تن آن‌ها پوشیده می‌شــود که قــرآن کــریم گوید: «ســرابیلهم من قطران» (سوره ابراهیم آیه 50 یعنی پیراهنشــان از قــیر است) [6]ـ علت این‌که به جامه‌هــا، پوست گفته شــده این است که میــان پوست و پــیراهن، مجاورت و نزدیکی است. البته این قــول، مســتلزم تــرک ظــاهر آیه است بــدون این‌که دلیلی داشــته باشد. [7]

گداخته شدن پوست کافران

عذاب کافران، به وسیله گداخته شـدن پوست آنـان با آب داغ جهنم می‌باشد:

• ... فالـذین کفـروا... یصب من فـوق رءوسـهم الحمیم یصهر به ما فی بطونهم والجلود.

... کسانی که کافر شدند، لباس‌هایی از آتش برای آن‌ها بریده شده، و مایع سـوزان و جوشـان بر سرشـان ریخته می‌شود.[8]ـ آن‌چنان که هم درونشان با آن آب می‌شود، و هم پوست‌های‌شان. [9]

در آیـات گذشـته به گـروه مؤمنـان و طوائف مختلفی از کفـار اشـاره شـده بـود، و مخصوصا آن‌ها را به صـورت

شش گروه بیان کرد، در این‌جا می‌فرماید: این دو دسته (مؤمنان و غیر مؤمنان) درباره پروردگارشان به مخاصمه و جدال پرداختند (هذان خصمان اختصموا فی ربهم). طوائف پنجگانه کفار از یک سو و مؤمنان راستین از سوی دیگر، و اگر درست دقت کنیم می‌بینیم که اساس اختلافات همه ادیان به اختلاف درباره ذات و صفات خدا باز می‌گردد و نتیجه آن به مساله نبوت و معاد کشیده می‌شود، بنابراین لزومی ندارد که ما در این‌جا کلمه دین را در تقدیر بگیریم و بگوئیم مخاصمه آن‌ها در دین پروردگارشان است بلکه واقعا ریشه اختلافات به اختلاف در توحید باز می‌گردد، و اصولا تمام ادیان تحریف یافته و باطل به نوعی از شرک گرفتارند که آثارش در همه عقائد آن‌ها ظاهر می‌شود.سپس چهار نوع مجازات کافرانی را که دانسته و آگاهانه حق را انکار کردند بیان می‌کند:

نخست از لباس آن‌ها شروع کرده می‌گوید: کسانی که کافر شدند لباس‌هایی از آتش برای آن‌ها بریده می‌شود (فالذین کفروا قطعت لهم ثیاب من نار).

این جمله ممکن است اشاره به آن باشد که واقعا قطعاتی از آتش به صورت لباس برای آن‌ها بریده و دوخته می‌شود!، و یا کنایه از این باشد که آتش دوزخ از هر سو آن‌ها را مانند لباس احاطه می‌کند. دیگر این‌که مایع سوزان و جوشان حمیم دوزخ بر سر آن‌ها ریخته می‌شود (یصب من فوق رؤسهم الحمیم).

اما این آب سوزان و جوشان در بدن آن‌ها آن‌چنان نفوذ می‌کند که، هم درونشان را ذوب می‌نماید و هم برونشان را! (یصهر به ما فی بطونهم و الجلود). [10]

رویش پوست جدید بر بدن جهنمیان

پوست جدید بر بـــدن جهنمیـــان، پس از بریـــان شـــدن و ســـوختن آن می‌روید و رویش دوبـــاره پوست بر بـــدن جهنمیان، جهت تداوم چشاندن عذاب به آنان است:

ان الذین کفروا ب-ای-تنا سوف نصلیهم نارا کلما نضجت جلودهم بدلن-هم جلودا غیرها لیذوقوا العذاب...

کســانی که به آیــات ما کــافر شــدند، بــزودی آن‌ها را در آتشی وارد می‌کــنیم که هر گــاه پوست‌های تنشــان (در آن) بریان گردد (و بسوزد)، پوست‌های دیگری به جای آن قرار می‌دهیم تا کیفر (الهی) را بچشند....[11]

برداشت مزبور بر اساس این است که «لیـذوقوا» متعلق به «بدلناهم» باشد.

در تعقیب آیـــات گذشـــته، در این آیه و آیه بعد سرنوشت افراد با ایمان و بی‌ایمان تشریح شـده اسـت، آیه نخست می‌گوید: کـــافران را به آتش می‌افکـــنیم و هر زمـــان پوست‌های تن آن‌ها سـوخته شـود پوست‌های دیگـری بر آن‌ها می‌رویـانیم تا به حد کـافی مجـازات پروردگـار را بچشند. (ان الذین کفروا بآیاتنا سوف نصـلیهم نـارا کلما نضجت جلـودهم بـدلناهم جلـودا غیرها لیـذوقوا العـذاب) علت این تبـدیل پوست‌ها ظـاهرا این است که به هنگـام سوخته شدن پوست ممکن است درد کمتر احساس شـود اما برای این‌که مجازات آن‌ها تخفیف نیاید و درد و الم را کـــاملا احســـاس کنند پوست‌های تـــازه‌ای بر بـــدن آن‌ها می‌روید و این نتیجه اصـــرار در زیر پا گذاشـــتن حق و عدالت و انحراف از فرمان خدا است. [12]

سوختن پوست کافران

سـوختن و بریـان شـدن پوست کـافران به وسـیله آتش جهنم می‌باشد:

ان الذین کفروا ب-ای-تنا سوف نصلیهم نارا کلما نضجت جلودهم بدلن-هم جلودا غیرها...

کسـانی که به آیـات ما کـافر شـدند، بـزودی آن‌ها را در آتشی وارد می‌کـنیم که هر گـاه پوست‌های تنشـان (در آن) بریان گردد (و بسوزد)، پوست‌های دیگری به جای آن قرار می‌دهیم....[13]

آنان را که به آیات ما کافر شدند به آتش خـواهیم افکند. هر گاه پوستشان بپزد پوسـتی دیگرشـان دهیم تا عـذاب خدا را بچشند. خدا پیروزمند و حکیم است.

زیرا پوست تازه از پوست سوخته بیشـتر احسـاس درد و رنج می‌کند. این علماء در این جهان پوست عـوض کردند و پس از ایمـان کفر را اختیـار کردند تا از لذایذ زنـدگی بیشتر برخـوردار شـوند، اکنـون باید آمـاده عـوض کـردن پوست در آخرت باشند تا به کیفر سر برتافتنشان، عذاب خداوندی را بچشند.

سیاه شدن پوست جهنمیان

تغییر کـردن و سـیاه شـدن پوست جهنمیـان، بر اثر آتش جهنم است:

وما ادرک ما سقر• لواحة للبشر.

و تو نمی‌دانی «سـقر» چیست! [14]ـ پوست تن را بکلی دگرگون می‌کند. [15]

«لواحة» به معنای تغییر دهنده و سیاه کننده است. [16]

هر زمـــان که پوست‌های تن آن‌ها می‌ســـوزد پوست‌های دیگـــری بر آن می‌رویـــانیم تا مجـــازات الهی را بچشـــند! ســـپس به بیـــان وصف دیگـــری از این آتش ســـوزان قهر الهی پرداخته می‌افزاید: پوست تن را کـــــاملا دگرگـــــون می‌سازد که از فاصله بسیار دوری برای انسان‌ها نمایان است (لواحة للبشر).

آن‌چنان چهره را سیاه و تاریک می‌کند که سیاه‌تر از شب تاریک است: بشر در این‌جا جمع بشـــره به معـــنی ظـــاهر پوست تن است و نـــیز ممکن است به معـــنی انســـان‌ها بوده باشد، و لواحة از مـــاده لـــوح گـــاه به معـــنی ظـــاهر و آشکار شدن آمده، و گاه به معنی تغیـــیر دادن و دگرگـــون ساختن. [17]

پانویس

1.↑ معارج/سوره70، آیه15.

2.↑ معارج/سوره70، آیه16.

3.↑ طبرسی، فضل بن حســن، مجمع البیـــان، ج10، ص 122.

4.↑ مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج25، ص23-24.

5.↑ نساء/سوره4، آیه56.

6.↑ ابراهیم/سوره14، آیه50.

7.↑ طبرسـی، فضل بن حسـن، مجمع البیـان، ج3، ص 110.

8.↑ حج/سوره22، آیه19.

9.↑ حج/سوره22، آیه20.

10.↑ مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج14، ص54-55.

11.↑ نساء/سوره4، آیه56.

12.↑ مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج3، ص471.

13.↑ نساء/سوره4، آیه56.

14.↑ مدثر/سوره74، آیه27.

15.↑ مدثر/سوره74، آیه29.

16.↑ آلوسـی، شـهاب الـدین، روح المعـانی، ج15، ص 139.

17.↑ مکارم شـیرازی، ناصـر، تفسـیر نمونـه، ج25، ص 234.

تأثیر رنگ در زندگی

رنگ‌ها بر انسان و در زنـدگی وی تـأثیر دارند. رنگ سـبز احسـاس دوست داشـتن، زنـدگی و امید به زنـدگی را در انسـان بـرمی انگـیزد (به این خـاطر پوشـاک جراحـان از رنگ سبز انتخاب شده است که روی بیمار تـأثیرات مثبت بگذارد).

پژوهش‌ها نشان می‌دهد که رنگ‌های سـبز و آبی متمایل به سـبز می‌تواند بـاعث کـاهش اسـترس و تحریک‌پـذیری شود، زیرا رنگ‌هـای ملایم بـاعث آرامش (ریلکس شـدن) می‌شوند (سایت ندای مشاور به نقل از: آدون و شـولتز، 2009) (1).

"قَـالُواْ ادْعُ لَنَا رَبَّکَ یُبَیِّن لَّنَا مَا لَوْنُهَا قَـالَ إِنَّهُ یَقُـولُ إِنّهَا بَقَــرَةٌ صَــفْرَاء فَــاقِ-عٌ لَّوْنُهَا تَسُــرُّ النَّاظِرِینَ"،بقــره/ 2/69شان نزول آیه (

ترجمه

گفتند: «از پروردگـــارت بخـــواه، تا بر ما روشن کند که رنگش چگونه اســـت؟» گفت: «وی می‌فرماید: آن مـــاده گاوی است زرد یک دست و خالص، که رنگش بینندگان را شاد می‌کند».

کلمات اصلی

اصـــفر فَـــاقِ-ع:رنگ زرد روشن (راغب اصـــفهانی، ص 642).

تَسُرُّ: از "سرّ- (ـُ)- سرور" به معنای شادمانی

خُضْرٌ: سبز

صَفْرَاء: زرد

بیان اعجاز مطرح شده

رنگ‌ها بر انسان و در زنـدگی وی تـأثیر دارند. رنگ سـبز احسـاس دوست داشـتن، زنـدگی و امید به زنـدگی را در انسـان بـرمی انگـیزد (به این خـاطر پوشـاک جراحـان از رنگ سبز انتخاب شده است که روی بیمار تـأثیرات مثبت بگذارد).

پژوهش‌ها نشان می‌دهد که رنگ‌های سـبز و آبی متمایل به سـبز می‌تواند بـاعث کـاهش اسـترس و تحریک‌پـذیری شود، زیرا رنگ‌هـای ملایم بـاعث آرامش (ریلکس شـدن) می‌شوند (سایت ندای مشاور به نقل از: آدون و شـولتز، 2009) (1).

به فرمـوده قـرآن، رنگ پوشش بهشـتیان سـبز است: "عَالِيَهُمْ ثِيَابُ سُـندُسٍ خُضْـرٌ...: [بهشـتیان را] جامه‌هـای ابریشـمی سـبز و دیبـای سـتبر در بر است"، الانسـان / 76/21

در باره رنگ زرد گفته‌اند که دستگاه عصـبی را پر جنب و جـوش و انسـان را با نشـاط می‌کنـد، فعـال می‌سـازد و احسـاس شـادمانی و خرسـندی را در وی ایجـاد می‌کند (1).ـ در آیه 69 سوره بقره: "صَـفْرَاء فَـاقِ-عٌ لَّوْنُهَا تَسُـرُّ النَّاظِرِينَ"، سخن از زرد خالص است که رنگش بیننـدگان را شـادمان می‌سـازد. رنگ زرد مـورد نظر در آیه فـوق، رنگ زردی با ویژگیهای خاص (یکدست، خـالص و پررنگ) است که" تَسُـرُّ النَّاظِرِينَ "، سـرورآور و شـادی بخش است.

بنابراین، با استناد به شـواهد قـرآنی و روایی [که در پی می‌آید]، مســـرت بخش بـــودن و تحریک کننـــدگی یا برانگیزانـدن، ازخـواص رنگ زرد است و امـروزه این امر بـرای روان شناسـان نـیز روشن شـده و آن‌ها برآنند که این رنگ علاوه بر حرارت بخشـی، مظهر شـادی آفریـنی نـــیز است. از این رو در درمـــان بعضی از بیماری‌هـــای عصبی از آن استفاده می‌کنند (2).

پاک‌نژاد می‌نویسد: «آزمایشهای روانشناختی ثابت کـرده که رنگ زرد خوشـحالی زیـاد می‌بخشد و یا تحریک‌کننـده فکر است و اثر قابل تـــوجهی در کمبودهـــای فکـــری و روحی دارد و بـرخی از حـالات عصـبی را آرام می‌نماید» (پاک نژاد، 3/280).

مطالب علمی فوق و تطابق آن با آیات کریمه یـاد شـده، به نظر برخی حاکی از اعجـاز علمی قـرآن در مـورد این آیات است.

روایات مرتبط

از امام صادق علیه‌السلام نقل است که فرمـود: هـرکس کفش زرد بپوشد، تا زمانی که آن کفش کهنه نگـــردد، در سرور خواهد بود (طبرسی،1/274).

از امـــام علی علیه الســـلام نـــیز نقل شـــده که هر کس کفش زرد بپوشد، کدورت و غصه‌اش کاهش می‌یابد (2).

در روایـــتی دیگر آمـــده که امـــام صـــادق علیه‌الســـلام به شخصی توصـــیه می‌کند که کفش زردرنگ بپوشـــد، زیـــرا نـــور چشم را زیـــاد می‌کند و غم و انـــدوه را می‌زداید و افزون برآن، پوشش انبیاست(صدوق، 1/ 99).

جمع بندی

برخی از دانشمندان بر این باورند که مردم مصر باستان از رنگ‌هـــای روشن بـــرای شـــفای بیمـــاران اســـتفاده می‌کردند. امروزه مطالعات بسـیاری در مـورد اثربخشی رنگها بر انسان صـــورت گرفته است. هر یک از رنگها اثر خاصی بر روحیه انســان می‌گــذارد و می‌تواند بر رفتــار انسان تأثیر گذارد. در آیه 69 سوره بقره می‌خـوانیم که خداوند ویـــژگی رنگ زرد یک دست و خـــالص را شـــادی آفرینی ذکر می‌کند. امروزه علم روان شناسی رنگها نیز دقیقاً این مطلب را تأیید می‌کند و یا در مورد رنگ لباس برای بهشتیان رنگ سبز را بـرمی گزیند که بهـترین رنگ ممکن می‌تواند باشد و علم روان شناسی رنگها ســـبب آن را حس جوانی و خوشبختی، توان و قـدرت، سـلامتی و آرامش می‌داند ([3]؛ Rhodes,75).

با توجه به این‌که در زمـــان حضـــرت موسی(ع) خداوند خاصـیت رنگ زرد را بیـان داشـته اسـت، احتمـال مطلع بودن مردم صدر اسـلام از خاصـیت این رنگ وجـود دارد. بر این اساس از یک طرف شـاید نتـوان این مطلب را از مصـادیق اعجـاز علمی قـرآن تلقی نمـود. ولی از سـوی دیگـــر، چـــون این مطلب در تـــورات ذکر نگردیـــده و در روایات نیز شادی آفرینی رنگ زرد مطرح شـده، پس این احتمال که مردم در زمان نزول آیات از آن بی‌اطلاع بوده باشند، نیز وجود دارد. از این رو، طرح این دو مسـئله در قـــرآن می‌تواند از مصـــادیق اعجـــاز علمی باشد. به هر ترتیب برای بررسی دقیق‌تر اعجـاز این آیه کریمه باید به سؤالات علمی و قرآنی مرتبط پاسخ گفت.

سؤالات قرآنی

آیا "تَسُرُّ النَّاظِرِینَ" ویژگی هر نــوع زردی است و یا تنها صـفت محـدود کننـده دیگـری بـرای گـاوی است که بـنی اسرائیل مأمور به قربانی کردن آن شدند؟

آیا کــاربرد لفظ "صــفراء" به معنــای زرد، که با "فــاقع" تأکید شده، بر معنای خاصی دلالت دارد؟

آیا روایت امام صادق علیه السـلام که اسـتفاده از کفش زرد رنگ را موجبی برای زیـاد شـدن نـور چشم دانسـته، می‌تواند با عبــارت قــرآنی" تَسُــرُّ النَّاظِرِینَ " قابل جمع باشد؟

با توجه به آیات 32 و 33 سوره مرسلات که شراره‌های آتش دوزخ با رنگ شتران زرد فام توصیف شده است، آیا میتوان گفت: این نوع رنگ زرد بر کفار اثر رعب انگـیزی دارد؟ (با نظر به این‌که در بـــرخی احـــادیث منقـــول از امیرالمؤمنین علیه السلام رنگ زرد، رنگ پیروزی است و چنانکه گفته‌اند، خود او در جنگ‌ها زره زرد میپوشید).

با توجه به این‌که در زمـــان حضـــرت موسی(ع) خداوند خاصـیت رنگ زرد را بیـان فرمـوده، تا چه حد این امکـان وجود داشته که مردم دوران نزول قرآن نـیز از آن اطلاع داشته باشند؟

سؤالات علمی

برخی از دانشمندان بر این باورند که مردم مصر باستان از رنگ‌ها در امور پزشکی استفاده

می کرده‌انــد، با این توضــیح آیا میتــوان گفت که این آیه اعجاز قرآن است؟

از لحاظ علمی تـأثیر رنگ زرد بر افـراد چیست و مسـتند علمی دریافت این مطلب چیست؟

منابع:

پاک‌نژاد، رضا، اولین دانشـگاه و آخـرین، پیـامبر، تهـران، 1380ش

راغب اصفهانی،حسین، مفردات الفـاظ القـرآن، تحقیق صفوان عدنان داودی، دار القلم، دمشق

صدوق، محمد، الخصال، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، دفتر انتشارات اسلامی،1384 ش

طبرســی، فضــل، مجمع البیــان فی تفســیر القــرآن، انتشارات ناصر خسرو، تهران، 1372 ش

Rhodes, H. and Leon, H.M., The Psychology and Tradition of Color, 2005

http://www.nedayemoshaver.com/component/content/article/106- 1389-01-07-15-39-28/1082-1389-04-08-16-46-57.html.

http://daneshnameh.roshd.ir

http://iit.bloomu.edu/vthc/design/psychology.htm

تاثیر رطب در تسهیل زایمان

خداوند متعـال در آیـات 23 تا 26 سـوره مـریم از تولد حضـــرت عیسی ع ســـخن می‌گوید و این‌که هنگـــام درد زایمان حضرت مریم به خوردن خرما امر می‌شود:

فَأَجَاءهَا الْمَخَاضُ إِلَى جِذْعِ النَّخْلَةِ قَالَتْ يَا لَيْتَنِى مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَكُنتُ نَسْيًا مَّنسِيًّا * فَنَادَاهَا مِن تَحْتِهَا أَلَّا تَحْـزَنِى قَـدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا * وَهُزِّى إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ تُسَـاقِطْ عَلَيْكِ رُطَبًا جَنِيًّا * فَكُلِى وَاشْرَبِى وَقَـرِّى عَيْنًا فَإِمَّا تَـرَيِنَّ مِنَ الْبَشَـرِ أَحَـدًا فَقُـولِى إِنِّى نَـذَرْتُ لِلـرَّحْمَنِ صَـوْمًا فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنسِيًّا (مریم/23-26)

تا درد زایمان، او را به سوی تنه درخت خرمایی کشـانید. گفت: "ای کـــاش، پیش از این مـــرده بـــودم و یکسر فراموش شده بودم. پس، از زیر [پای] او، وی را نـدا داد که غم مـدار، پروردگـارت زیر [پـای] تو چشـمه آبی پدید آورده است. و تنه درخت خرما را به طرف خود [بگـیر و] بتکان، تا بر تو خرمای تازه بریزد. و بخور و بنوش و دیده روشن دار. پس اگر کسی از آدمیان را دیدی، بگـوی: من برای [خدای] رحمان روزه نذر کـرده‌ام، و امـروز مطلقـاً با انسانی سخن نخواهم گفت.

یافته‌های علمی جدید نشان می‌دهد که فوائد بسیاری در استفاده از خرما قبل و بعد از زایمان وجود دارد. در این مقاله در پی نشان دادن میزان مطـابقت این گزاره‌هـای داستانی با یافته‌های علمی هستیم.

شرح واژگان اصلی

واژه «هـزّی»، فعل امر از ریشه «ه،ز،ز» به معـنی تکـان دادن، حرکت دادن[1] و حرکت شدید[2] است. «جذع» به معنی تنه درخت خرما[3] یا شاخه درخت خرما است.[4] بـرخی بر آنند که تعبـیر به جِـذْع بـدین لحـاظ است که آن درخت خرمـا، خشـکیده بـوده است.[5]ـ کلمه «رطب» به معنـــای خرمـــای پخته و رســـیده اســـت، چـــون قبل از رســـیدنش آن را «بسر» می‌گویند.[6]ــ رُطَب در لغت به معنای خرمای‌تر در مقابل خشک است. [7] واژه «جنیّ» که در وصف رطب آمده، به معنای چیده شده است.[8]

داستان زایمان حضرت مریم

در آیات سوره مریم مـاجرای بـارداری و زایمـان حضـرت مـریم و تولد حضـرت عیسی بیـان شـده است. در این‌جا داستان را از جایی دنبال می‌کنیم که درد زایمان حضـرت مریم را به سوی تنه درخت خرمایی می‌کشـاند «فَأَجَاءهَا الْمَخَـاضُ إِلَی جِـذْعِ النَّخْلَـةِ». ایشـان از شـدت نـاراحتی آرزوی مرگ می‌کند «قَالَتْ یَا لَیْتَنِی مِتُّ قَبْلَ هَـذَا». ولی ندایی را می‌شنود که وی را بشـارت داده «أَلَّا تَحْـزَنِی» و می‌گوید: خداوند برای او چشمه آبی روان سـاخته است: «قَدْ جَعَلَ رَبُّکِ تَحْتَکِ سَـرِیًّا». به مـریم گفته می‌شـود که درخت را تکان دهد «وَهُزِّی إِلَیْـکِ بِجِـذْعِ النَّخْلَـةِ» تا رطب تـازه بـرایش فـرو ریـزد «تُسَـاقِطْ عَلَیْـکِ رُطَبًا جَنِیًّا». در ادامه آیـات به حضـرت مـریم امر می‌شـود که از خرما بخـورد و آب بنوشد و چشـمش را به فرزنـدش روشن بدارد «فَکُلِی وَاشْرَبِی وَقَرِّی عَیْنًا» و هر گـاه بشـری دید با اشـاره به او بگوید که روزه سـکوت گرفته است و به همین دلیل امروز با احدی سخن نمی‌گوید. ادامه داستان

نیز به مواجهه حضرت مریم به همراه عیسی ع با قومش می‌پردازد.

در مـــورد این آیـــات، آن‌چه از لحـــاظ علمی قابل توجه اسـت، دسـتور خداوند به حضـرت مـریم مبـنی بر تنـاول خرمای تـازه در هنگـام زایمـان است. این‌که چـرا خداوند متعـال از میـان میوه‌هـای مختلف خرما را بیـان کـرده اســـــت، جـــــای تامل و بررسی دارد و این مطلب را می‌رســـاند که خـــوردن خرما می‌تواند در تســـهیل روند زایمان موثر باشد.

مفسـران از این‌که در این آیـات صـریحاً آمـده است که خداوند غـذای مـریم را به هنگـام تولد نـوزاد رطب قـرار داد، چـنین اسـتفاده کرده‌اند که یکی از بهـترین غـذاها بـــرای زنـــان بعد از وضع حمـــل، رطب است.[9]ــ این موضوع در برخی از روایات نیز بیـان شـده است. بـرخی از محققان حـوزه اعجـاز قـرآن نـیز چـنین گفته‌اند که با توجه به این آیات می‌توان نتیجه گرفت که خـوردن رطب موجب سهولت در وضع حمل می‌گردد.[10]

لازم به ذکر است که در اناجیل بحـثی در مـورد زایمـان حضرت مـریم در زیر درخت خرما دیـده نمی‌شـود، و تنها به طور مختصر نحوه بارداری و جریان روح القدس بیـان شده است.

در قســمت بعد به بررسی این موضــوع می‌پــردازیم که چگونه می‌تــوان از گزاره‌هــای داســتانی قــرآن کــریم، استنباط علمی ارائه کرد.

تفسیر علمی از گزاره‌های داستانی قرآن

در قـرآن کـریم قصص فـراوانی مطـرح شـده است که نشـان دهنـده عنـایت خـاص خداوند به این شـیوه بیـانی است. داسـتان‌های قـرآن عین واقع و حقیقت هسـتند و عنصر وهم و خیـــال در آن‌ها جـــایی نـــدارد. علامه طباطبـایی در تأیید این موضـوع می‌گوید: قــرآن نه یک کتاب تـاریخ است و نه مجموعه داسـتان‌های تخیّلی؛ بلکه کتـابی نفـوذ ناپـذیر است که باطل از هیچ سو در آن راه نـدارد و خـود تصـریح نمـوده که کلام خداست و جز حق نمی‌گوید و مـاورای حق چـیزی جز باطل نیست. بـرای دستیابی به حق، هرگز نمی‌تـوان از باطل یـاری گـرفت؛ پس چگونه می‌تـوان قــرآن را دارنــده ســخنی باطــل، داســتانی دروغ، یا خرافه و خیـال دانست.[11]ـ خداوند متعــال در چنــدین آیه بر حقــانیت قصص قــرآن تأکید می‌نماید و می‌فرماید: «إِنَّ هـذا لَهُـوَ الْقَصَـصُ الْحَـقُّ...» (آل‌عمـران/62).ـ هرچند که از ذکر این قصص در قـرآن، اهدافی نظیر هدایت، عـبرت انـدوزی، تـربیت و... دنبـال می‌شود.[12]ـ اما گاه مشاهده می‌شود که در خلال بیان یک قصه، خداوند به حقایقی از پدیده‌های طبیعی اشـاره می‌نماید. مصـداق روشـنی از این مطلب را می‌تـوان در داسـتان حضـرت مـریم س که در هنگـام درد زایمـان به خوردن خرما امر می‌شود، مشاهده کرد.

شیوه روایت قصه در قرآن، بر خلاف غـالب داسـتان‌های بشــری که به تفصــیل به ذکر جزئیــات می‌پردازنــد، بر اساس حـذف بسـیاری از جزئیـات و اهمیت دادن به اصل موضـوع در راسـتای هـدفی است که از ذکر قصه مـورد نظر است. بنـابراین هرگـاه می‌بیـنیم که بر خلاف آن‌چه انتظــار داریم، جزئیــاتی ظــاهراً نه چنــدان با اهمیت در داستان بیان شـده اسـت، باید توجه و عنـایت ویـژه‌ای به

آن داشت، زیرا ذکر نکات جزئی داستان نیز همانند کلیت داســـتان حکیمانه و هدفمند است و بی‌تردید می‌بایست مقصـودی خـاص از بیـان معـدود جزئیـات ذکر شـده این داســـتان‌ها مـــورد نظر باشد وگرنه این مطـــالب نـــیز می‌بایست همانند سایر جزئیاتِ بیان نشده داستان حذف می‌شد. بدین ترتیب به طـور خلاصه می‌تـوان گفت که به دلیل حکیمانه بودن سـخن خداوند و نـیز حقـانیت و واقع نما بودن داستان‌های قرآن، تفسیر علمی از آیات قصص معتبر بوده و می‌بایست مورد توجه قرار گیرد.[13]

نخل و رطب

در قـرآن نـام بسـیاری از میوه‌ها و درختـان میـوه آمـده اسـت، ولی نـام «نخل» بیش از همه تکـرار شـده است. واژه «نخل» به معـــنی درخت خرما و جمع آن «نخیل» و مفرد آن «نخلة» مجموعاً بیست بار در قرآن آمـده است. واژه «رطب» به معـنی خرمـا، تنها در آیه 25 از سـوره مـریم، در ارتبـاط با تولد حضـرت عیسی (ع) ذکر شـده است.

نام علمی خرما Phoenix dactylifera L. است. اولین رکورد از کشت خرما در حدود 7000 سال قبل در اریدو (eridu)ـ در جنـوب بین النهـرین گـزارش شـده اسـت، اگرچه احتمالا کشت خرما سال‌ها قبل از این تاریخ بـوده است. خرما از زادگـــاهش به منـــاطق دیگر گســـترش وسـیعی داشـته اسـت، از جمله بیابان‌هـای عربسـتان، جنوب شبه جزیره عربستان و شمال افریقا.[14]

درخت خرما با ارتفاع 15-25 متر و قطر 20-40 سانتی متر است. در حدود صد میلیون درخت خرما در دنیا وجود

دارد.[15] نخل درختی است تک لپه دو پایه که عمر اقتصادی آن به طور متوسط 50 سال است که ممکن است تا بیش از 150 سال نیز باردهی داشته باشد. از نظر جغرافیایی این درخت از ارتفاع 392 متری زیر سطح دریا تا 1500 متر بالای سطح دریا رشد می‌کند.[16] از زمان‌های قدیم سرزمین مقدس از جهت داشتن خرماهای با کیفیت به خوبی شناخته شده است. مهمترین و معروف‌ترین مرکز کشت خرما در منطقه حیفا و Ein-Gedi است. کشت خرما در این مناطق در پایان قرن دهم به طور کامل از بین رفت.[17]

خرما حاوی کربوهیدرات، اسیدهای چرب، ترکیبات معدنی (شامل روی، پتاسیم، بر، کلسیم، کبالت، مس، آهن، منیزیوم، منگنز، فسفر، سلنیوم، سدیم و فلوئورین)، پروتئین و ویتامین‌های مختلف است. مقدار پتاسیم، آهن و فسفر موجود در میوه خرما نسبت به سایر میوه‌ها بیشتر است. مقدار این ترکیبات در میوه خرما سه تا پنج برابر مقدار آن‌ها در پرتقال، موز، سیب و انگور است. میوه خرما نسبت به سایر میوه‌ها دارای مقادیر بیشتری از پروتئین است (3/2 تا 6/5 درصد). بیست و سه آمینواسید مختلف در پروتئین‌های میوه خرما یافت شده است. میوه خرما حداقل دارای شش نوع ویتامین شامل ویتامین C، اسیدفولیک، نیکوتینیک اسید، نیاسین، ویتامین ب2، ویتامین ب1 و ویتامین A است.[18]

تاثیر خرما بر زایمان

یافته‌های علمی اثر خرما بر کاهش خونریزی بعد از زایمان نشان می‌دهد. خرما دارای کلسیم، سرتونین،

تـــانن، اســـیدلینولئیک و آنـــزیم پروکســـیداز است که در کنترل خونریزی اهمیت زیادی دارد. هم‌چنین گلوکز خرما منبع مهمی بـرای تولید انـرژی در بـدن بـوده و بهـترین ماده مغذی برای عضلات رحم می‌باشد.[19]ـ مواد قنـدی رطب که زود هضم می‌شوند، به علت انرژی زایی سریع، تحمل مادر را هنگـام زایمـان افـزایش میدهد. اثر لینـتی خرما نـــیز بر امر زایمـــان کمک مینماید. ضـــمن این که مصـرف ملین گیـاهی بر شـیمیایی مـزیت دارد.[20]ـ در آزمایشات انجـام شـده در بررسی اثر خرما بر خـونریزی در ساعات اول، دوم و سوم بعد از زایمان مشخص شـــد، میانگین خونریزی در پایان سـاعت اول بعد از زایمـان در گـروه مصـرف کننـده خرما به طـور معـنی داری کـاهش یافته بـــود. هم‌چـــنین اســـتفاده از اکسی توســـین و پروستین بعد از زایمان در این گروه به طور معـنی داری کاهش پیدا کـرده بـود. علم جدید وجـود هورمـونی شـبیه اکسی توســین را در خرما کشف کـــرده که در افـــزایش انقباضـــات رحم هنگـــام ولادت نقش دارد و به این دلیل مقـداری از خـونریزی بعد از زایمـان مـادر می‌کاهد.[21] خرما محتوی هورمون‌هـایی است که به کشـیدگی رحم و آماده کردن آن برای زایمـان و برگردانـدن رحم به حـالت قبل از حـــاملگی در دوره بعد از زایمـــان کمک میکند و باعث کاهش خونریزی می‌شود. هم‌چنین مــوادی دارد که به تولید شیر برای نـوزاد کمک میکند. هم‌چـنین از فشـار خون مادر که هنگام زایمان بالا میرود، کم می‌کند.[22]

علت منع خوردن و آشامیدن در زمان زایمان

با وجود نیاز مداوم انقباضات عضـلات بـالقوه قـوی رحم به انـرژی، خط مشی محـدودیت خـوردن و آشـامیدن در

طول زایمان، بطـور گسـترده بـدون هیچگونه مـدرکی از اثر مفید آن بر بهبـود سـرانجام مـادر و نـوزاد، از اوایل دهه 1940 در بیمارسـتان‌ها شـروع به اجـرا شـده و به صورت یک سنت ادامه دارد. اعتقاد طرفداران خط مشی محـدودیت خـوردن و آشـامیدن بر این بـود که رعـایت آن موجب کاهش خطر آسپیراسیون مـادر در موقع بیهوشی عمومی می‌شود. اما مطالعات اخیر نشان داده‌اند که این روش ضـــرورتاً کـــاهش حجم محتویـــات معـــده در زیر بیهوشی عمومی را تضمین نمی‌کند و گرسنگی طـولانی مدت موجب افزایش حجم و بالا رفتن غلظت اسید معده شده و خطر آسپیراسیون را افــزایش می‌دهد. از این رو بر خلاف طرفـــداران خط مشی محـــدودیت خـــوردن و آشـامیدن در طی زایمـان، انجمن متخصصـان بیهوشی و انجمن متخصصین زنان و مامایی امریکا، مصرف مایعـات صاف شده مانند آب، آب میوه، چای، قهـوه توسط زنـان بدون عارضه در طی زایمـان را مجـاز شـمرده‌اند. در این رابطه سـازمان جهـانی بهداشت توصـیه می‌کند زنـان به خـــوردن و آشـــامیدن در طی زایمـــان، حـــتی در مراحل انتهـایی آن تشـویق شـوند. ولی مصـرف غـذای جامد را جایز نمی‌داند. برخی مطالعات انجـام شـده در این زمینه نشـــان دادند که مصـــرف کربوهیـــدرات مـــوجب کـــاهش احتمال پیشرفت غیر طبیعی زایمـان و شـیوع زایمـان با وســـیله می‌شـــود. با توجه به این‌که در طی دردهـــای زایمـانی نیـاز به انـرژی افـزایش می‌یابـد، بـرخی مراکز زایشگاهی مصرف خوراکی مواد انـرژی زا مانند عسل یا ترکیـبی از آب، عسـل، آب لیمـو، نمـک، قـرص کلسـیم و منیزیوم را با حجم کم و دفعات مکـرر در طی زایمـان به زائوها تجـویز می‌کنند. یکی از این مـواد انـرژی زا خرما

است که حاوی مقادیر زیادی مواد قندی است که هضم و جـذب آسـانی دارد و می‌تواند انـرژی مـورد نیـاز بـرای پیشگیری از ضعف جسمانی را فـراهم آورد. در تحقیقی نشان داده شـده است که خـوردن شـربت عسل خرما در حین زایمـان بر پیشـرفت زایمـان زنـان نخست زا تـأثیر فراوانی دارد.[23]

نتیجه گیری:

داسـتان‌های قـرآن حکیمانـه، بر اسـاس واقع و به حق هسـتند. شـیوه روایت قصه در قـرآن، بر خلاف غـالب داسـتان‌های بشـری که به تفصـیل به ذکر جزئیـات می‌پردازند، بر اساس حذف بسیاری از جزئیـات و اهمیت دادن به اصل موضوع در راسـتای هـدفی است که از ذکر قصه مـورد نظر است. بنـابراین هرگـاه می‌بیـنیم که بر خلاف آن‌چه انتظـار داریم، جزئیـاتی ظـاهراً نه چنـدان با اهمیت در داستان بیـان شـده اسـت، باید توجه و عنـایت ویژه‌ای به آن داشت، زیرا ذکر نکـات جـزئی داسـتان نـیز همانند کلیت داسـتان حکیمانه و هدفمند است و بی‌تردید می‌بایست مقصـودی خـاص از بیـان معـدود جزئیـات ذکر شـده این داسـتان‌ها مـورد نظر باشد وگرنه این مطـالب نیز می‌بایست همانند سایر جزئیاتِ بیـان نشـده داسـتان حذف می‌شد. بنابراین در مـواقعی که مشـاهده می‌شـود که در خلال بیـان یک قصـه، خداوند به حقـایقی از پدیده‌های طبیعی اشاره می‌نماید، به دلیل حکیمانه بودن سخن خداوند و نیز حقانیت و واقع نما بودن داستان‌های قرآن، می‌توان تفسیر علمی از این گزاره‌هـای داسـتانی ارائه نمود. مصداق روشنی از این مطلب را می‌تـوان در داسـتان حضـرت مـریم س که در هنگـام درد زایمـان به

خوردن خرما امر می‌شود، مشاهده کرد. یافته‌های علمی جدید نشـــان می‌دهد که فوائد بســـیاری در اســـتفاده از خرما قبل و بعد از زایمان وجـود دارد. این امر مطـابقت گزاره‌هـای داسـتانی قـرآن با حقـایق علمی را به اثبـات می‌رساند.

منابع:

[1]- ابن فارس، ج6، ص9؛ ازهـری، ج5، ص230؛ ابن منظور، ج 5، ص424؛ قرشی، ج7، ص155

[2]- راغب اصفهانی، ص840

[3]- جــوهری، ج3، ص1195؛ فیــومی، ج2، ص94؛ فیروزآبادی، ج3، ص16؛ قرشی، ج2، ص24

[4]- فراهیدی،ج1، ص221؛ نک. ابن منظور، ج8، ص45

[5]- ابن عاشور، ج16، ص27؛ طباطبایی، ج14، ص43

[6]- طباطبایی، ج14، ص43

[7]- ابن منظور، ج1، ص420؛ قرشی، ج3، ص105

[8]- جوهری، ج6، ص2305؛ ابن منظور، ج14، ص155؛ راغب اصفهانی، ص207

[9]- مکارم شیرازی، ج13، ص46-47.

[10]- رک. العبیدی، الطب فی القـرآن الکـریم و السـنة المطهـرة و الصـیدلة و العلاج، ج9، صص9-10؛ الحـاج احمـد، موسـوعة الإعجـاز العلمی فی القـرآن الکـریم و السـنة المطهـرة، صص110-111؛ نـوری زاد، آن‌سـوی آیه‌ها نگرشی بر اعجازهای پزشکی قرآن، صص85-87.

[11]- طباطبایی، المیزان، ج7، ص166.

[12]- رک. مطـاوع، الإعجـاز القصصی فی القـرآن، ص 119.

[13]- مظاهری و همکاران، ص114-125.

[14] Jaradat, Encyclopedia of Life support systems.

[15] Marshall & Al-Shabib, p. 248

[16] Elshibli, p15..

[17] Bernstein, p55.

[18] Marshall & Al-Shabib, p250-254.

[19]- مجاهد و همکاران، ص160.

[20]- علایی و پاکدامن، ص10.

[21]- دیاب، ص 243.

[22]- مجاهد و همکـاران، ص 163؛ سـیدالجمیلی، ص 195.

[23]- کردی و همکاران، ص23-24

منابع:

ابن عاشور، محمد بن طاهر، التحریر والتنویر، بی‌تا.

ابن فـارس بن زکریـا، احمـد،، معجم مقـائیس اللغـه، بیروت، دار احیاء التراث العربی، 1422ق.

ابن منظور، لسان العرب،، بیروت، دار صادر، 1414ق.

الحــاج احمــد، یوســف، موســوعة الإعجــاز العلمی فی القــرآن الکــریم و الســنة المطهــرة، دمشــق، مکتبة ابن حجر، چاپ دوم، 1424ق.

دیاب، عبدالمجید، طب در قــرآن، ترجمه کمــال روحــانی، نشر آراس، 1389ش.

راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، انتشــارات ذوی القربی، 1412ق.

ســید الجمیلی، الاعجــاز الطــبی فی القــران، بــیروت، دارالمکتبه الهلال، 1992م.

طباطبــائی، ســید محمد حســین،ق، المــیزان فی تفســیر القــرآن، جماعةالمدرســین فی الحــوزة العلمیــه، قم 1417ق.

العبیدی، خالد فــائق، الطب فی القــرآن الکــریم و الســنة المطهرة و الصیدلة و العلاج، بــیروت، دارالکتب العلمیــة، 1426ق.

علایی، حسینعلی و محمدطاهر پاکدامن، «غذا درمانی از دیــدگاه قــرآن و علم»، مجله تخصصی قــرآن و علم، 2010.

قرشی، علی اکبر، قاموس قــرآن، دار الکتب الاســلامیه، 1371ق.

کردی، معصومه و نسرین سالک نصیری و محمد صفریان و حــبیب الله اســماعیلی و خدیجه شــادجو،، «اثر مصــرف خــوراکی شــربت عسل خرما طی زایمــان بر پیشــرفت

زایمان زنان نخست زا»، دانشگاه علوم پزشـکی مشـهد، 1388.

مجاهــد، شــهناز و همکــاران، «بررسی تــاثیر رطب بر خـونریزی بعد از زایمـان طـبیعی»، مجله دانشـگاه علـوم پزشکی یزد، دوره 20، ش2، 1391.

مطاوع، سعید عطیة علی، الإعجاز القصصی فی القرآن، القاهرة، دارالآفاق العربیة، 2006م.

مکارم شیرازی، ناصر،، تفسیر نمونـه، تهـران، دار الکتب الاسلامیه، 1382ش.

نــوری زاد، صــمد، آن‌ســوی آیه‌ها نگرشی بر اعجازهــای پزشکی قرآن، قم، آیت عشق، 1383ش.

Bernstein, Z, ,«Presentation of the Israeli date palm plantation», Zaragoza, 1993, p55-62.

Elshibli, Sakina, «Genetic diversity and Adaptation of Date Palm (Phoenix dactylifera L.», University of Helsinki, 2009.

Jaradat, Abdollah A, «Biodiversity of date palm», Encyclopedia of Life support systems, USDA-ARS, USA.

Marshall & Al-Shahib, «The fruit of the date palm: its possible use as the best food for the future?», International Journal of Food Sciences and Nutrition, V54, N4, 2003, p247-259.

تاریخ یهودیان در ایران

تاریخ یهودیان در ایران به زمـان عهد عـتیق بـازمی‌گردد. در کتاب‌های اشعیا، دانیال، عزرا و نحمیا مطـالب زیـادی در مورد زندگی یهودیان در سـرزمین پـارس وجـود دارد. در کتــاب عــزرا شــاهان ایــرانی به دلیل اجــازه دادن به یهودیــان بــرای بازگشت به اورشــلیم و بازســازی معبد مورد احترام قرار گرفته‌اند. بازسازی معبد بنا به دسـتور کـورش، داریـوش و خشایارشا انجـام شد (عـزرا 6:14). این اتفاق مهم در تاریخ یهودیان در قرن 6 پیش از میلاد رخ داد که در آن زمان گروه‌هـای یهـودی پابرجا و بسـیار بانفوذ در ایران وجود داشتند.

بازسازی اورشلیم توسط کورش، داریوش و خشایارشـا، تصویر از کتاب مقدس، کتاب عزرا، سال 1921 میلادی.

اخـراج پادشـاهی شـمالی اسـرائیل به سـمت سـرزمین مادها.

زروبابل راس جــالوت یهودیــان نقشه بازســازی شــهر اورشلیم را به کورش تقدیم می‌کند. نقاشی از ون لو.

یهودیـان در سـرزمین ایـران فعلی از 2700 سـال پیش زندگی کرده‌اند. اولین مهـاجرت آن‌ها به ایـران از زمـان شلمنسر پنجم و تسلط او بر پادشاهی شمالی اســرائیل (722 پیش از میلاد) و اخراج یهودیان (ده قبیله گمشده) به سمت خراسان است. در 586 قبل از میلاد، بابلیان بر یهودیان چیره شدند و آن‌ها را در بابل به اسارت گرفتند.

یهودیــان ایــران معمــولاً فقط در جوامع خــود زنــدگی می‌کردند. یهودیان ایران قدیم امروزه جزئی کوچکـتر از

یهودیــان کشــورهای ایــران بــزرگ نظــیر افغانســتان، آذربایجــان، شــمال هنــد، قرقیزســتان، تاجیکســتان، ترکمنستان و ازبکستان هستند.

بعضی از این جوامع از جوامع دیگر به دور بودند و با آن‌ها در ارتباط نبودند.

پادشاهی شمالی اسرائیل

بعد از مرگ سلیمان پادشاهی اسرائیل (پادشاهی متحد) به دو قســمت پادشــاهی شــمالی اســرائیل و پادشــاهی یهــودا تقســیم شد. بر اســاس کتــاب مقــدس پادشــاهی شمالی اسرائیل به یهوه وفادار نماند و پرســتش بعل را در کشور خود آزاد گذاشت. هم‌چنین پادشــاهان اســرائیل به جای معبد سلیمان که توسط ســلیمان بنا نهــاده شــده بــود، معبد دیگــری در ســرزمین خــود ســاختند تا نیازمند پادشــاهی یهــودا نباشــند. در ســال 722 قبل از میلاد پادشاهی شمالی اســرائیل توسط آشــوریان مــورد حمله قرار گرفت و پایتخت آن سامریه (شومرون) تسخیر شد. بر اساس کتاب مقدس (دوم پادشاهان 18:11) آشوریان یهودیان پادشاهی اســرائیل را به ســرزمین مادها اخــراج کردند. بر اساس کتاب توبیــاس که فقط توسط کلیســای کاتولیک و ارتدوکس مــورد قبــول است در ری و اکباتــان افــرادی از قبیله نفتــالی از ده قبیله گمشــده وجــود داشتند.

یهودیان در زمان کورش

ســاموئل نــبی در حــال مسح کــردن داوود توسط روغن مقــدس به عنــوان شــاه یهودیــان. مســیحا در یهــودیت پادشاهی است که توسط خداوند به عنوان شاه یهودیــان

انتخــاب شده‌است و کــورش تنها غــیریهودی (جنــتیلی) است که این لقب به او اهدا شده‌است.

در قرن شش پیش از میلاد یهودیان سه بـار از سـرزمین اســرائیل اخــراج شــده و در بابل توسط بخت النصر به اســارت گرفته شــدند. این اتفاقــات در کتــاب ارمیا (52:28–30)ـ تعریف شـده‌اند. در اولین اخـراج در زمـان جهویاشین در 597 قبل از میلاد بخشی از معبد سلیمان تخریب شد و بعضی نخبگان اخراج شدند. بعد از 11 سال یهودیـان شـورش کردند و شـهر غـارت شد و اخراجهـای بیشتری شـکل گـرفت. پنج سـال بعد ارمیا به یک اخـراج دیگر اشــاره می‌کند. بعد از این‌که هخامنشــیان توسط کورش بر بابلیان پیروز شدند، یهودیان اجازه بازگشت به سرزمینشان را پیدا کردند (537 قبل از میلاد). کورش به آن‌ها اجــازه داد که دین خــود را آزادانه پــیروی کنند که اینکـار بر خلاف حکمرانـان آشـوری و بـابلی قبلی بـود. شرح دسـتور کـورش و بازگشت یهودیـان به اورشـلیم و تکمیل معبد دوم در کتاب عزرا-نحمیا ذکر شده‌است.

در سال اول پادشاهی کورش پادشاه پارس بــرای عملی شدن سـخن خداوند از دهـان ارمیـا، خداوند روح کـورش پادشــاه پــارس را گــرفت تا او دســتوری در سراسر پادشــاهی خــود فرســتاد و آن را نــیز نوشت به این مضمون: «بدینوسیله کورش پادشاه پارس اعلام می‌کند، خداونـد، خداوند بهشت تمـامی پادشـاهیهای زمین را به من داده است و او مــرا برانگیخته است که بــرای او خانه‌ای در اورشلیم که در یهـودا است بسـازم. هر یک از مردم او (قوم اسـرائیل) می‌تواند به اورشـلیم در یهـودا بـرود و معبد خداوند را، خداوند اسـرائیل، خـدایی که در

اورشـلیم اسـت، بسـازد و امید است که خداوند با آنـان باشد. در هر محلی که بازماندگان این قوم باشند، مـردم وظیفه دارند که به آنان نقـره و طلا، خوردنیها و آغل به دست خـــویش بدهند تا به عنـــوان هدیه بـــرای خداوند اورشلیم استفاده شود.»- عهد عتیق، کتاب عزرا، 1:1-4

کـورش کبـیر یهودیـان را آزاد کـرده و اجـازه بازگشت به اورشلیم و ساخت معبد را می‌دهد.

مدل معبد دوم اورشلیم که به دستور کـورش شـروع شد و توسط داریوش تکمیل گردید. این معبد تا سال 70 بعد از میلادی پابرجا بود.

معبد دوم

نوشتار اصلی: معبد دوم اورشلیم

کورش دستور با ساخت معبد دوم در مکان معبد اول داد، ولیکن قبل از پایـــان آن از دنیا رفت. داریـــوش، بعد از حکـومت کوتـاه بردیـا، بر امـپراتوری ایـران حـاکم شد و دسـتور پایـان معبد را داد. این کـار با مشـاوره پیـامبران یهودیان حجی و زکریا انجام شد. بنای معبد در 515 قبل از میلاد به پایـان رسـید که این زمـان 20 سـال بعد از بازگشت یهودیان از اخراج بود.

هامان و یهودیان

در کتاب اسـتر،هامـان یک اشـراف زاده و وزیر در دربـار شـــاه ایـــرانی اهاســـئوروس است که معمـــولاً توسط محققان با خشایار یکی دانسته می‌شـود.هامـان به شـاه می‌گوید که در قلمرو او کسـانی (یهودیـانی) هسـتند که به قوانین او پایبند نیستند و تصمیم می‌گیرد که یهودیان

را از بین بـــبرد ولیکن این برنامه توسط ملکه یهـــودی خشایار، اسـتر و عمـویش مردخـای خنـثی می‌شـود و در نتیجه‌هامان و پسرانش به دار آویخته می‌شوند. در کتـاب اســـتر نقل شده‌است که در سه روز بعد از این مـــاجرا یهودیـان از دشـمنان خـود در سرتاسر امـپراتوری ایـران انتقام گرفته و 75000 نفر از دشمنان خـود در سراسر ایــران را نــابود می‌کنند. این اتفــاق همه ســاله در عید پـوریم که در روز 14 آدار در تقـویم یهـودی است جشن گرفته می‌شود.

در روز سیزدهم ماه دوازدهم، ماه آدار، دستور شـاه باید اجرا می‌شد. در این روز دشمنان یهودیان امیــدوار بودند که بر آنــان چــیره شــوند، ولیکن ورق برگشــته بــود و یهودیان دارای دست بالا نسـبت به دشـمنان خـود بودند. یهودیان در شهرهای خـود در تمـامی اسـتانهای خشـایار شــاه جمع شــدند تا بــرای حمله به دشمنانشــان آمــاده شوند. هیچ‌کس یارای مقابله با آنـان را نداشت و تمـامی مردم و تمامی ملیتها از آن‌ها (یهودیـان) می‌ترسـیدند؛ و تمامی اشراف استانها، ساتراپها، استانداران و مأموران پادشاه به یهودیان کمک کردند زیرا تــرس از مردخــای بر آنان چیره شده بود. مردخای در کاخ شـاه قدرتمند بـود و شــهرت او به تمــامی اســتانها رســیده بــود و هر روز قدرتمنــدتر می‌شد. یهودیــان تمــامی دشمنانشــان را با شمشــیر کشــتند و آن‌ها را نــابود کردند و آن‌ها هرگونه خواســتند با دشمنانشــان رفتــار کردند. در قلعه شــهر شوش، یهودیان پانصد نفر را کشتند و نابود کردند. آن‌ها هم‌چنین پاراشندتا، دالفون، آسپاتا، پوراتا، آدالیا، آریداتا، پرمشـتا، آریسـای، آریـدای و وایزاتا را کشـتند. این‌ها ده پسرهامان پسر همــدتا بودند که دشــمن یهودیــان بــود؛

ولیکن یهودیان اموال آنان را غارت نکردند. تعـداد کشـته شـدگان قلعه شـهر شـوش همـانروز به گـوش پادشـاه رسید. شـاه به ملکه اسـتر گفت: «یهودیـان پانصد نفر و ده پسرهامان را در شـهر شـوش کشـتند و نـابود کردند. آن‌ها در بقیه استانها چه کرده‌انـد؟ الان چه می‌خـواهی؟ هر چه بخـواهی به تو می‌دهم. چه درخواسـتی داری؟ هر چه بخواهی انجـام می‌دهم.» اسـتر پاسخ داد: «اگر شـاه موافقت کند به یهودیان شوش اجازه دهید که فـردا نـیز کـــار خـــود را ادامه دهند و ده پســـرهامان را به نـــیزه بکشند.» شاه دستور داد که این کار انجام شـود. دسـتور در شوش اجرا شد و ده پسرهامان به نیزه کشیده شدند. یهودیان شوش در روز چهـاردهم مـاه آدار جمع شـدند و در شوش سیصد مرد را کشتند ولی اموال آنان را غـارت نکردند. در همین زمـان بقیه یهودیـان در بقیه اسـتانهای امـپراطوری نـیز بـرای حفـاظت از خـود و نـابود کـردن دشمنانشان جمع شده بودند. آن‌ها هفتاد و پنج هزار نفر را کشتند ولیکن اموال آنان را غـارت نکردند. این اتفـاق در روز سیزدهم ماه آدار افتاد و روز چهاردهم استراحت کردند و آن را روز جشن و پـایکوبی کردند.- عهد عـتیق، کتاب استر، 1:9–20

در بعضی تفسـیرهای یهـودی بر خلاف نظر تاریخـدانان ذکر شده‌است که کـــورش پسر اســـتر بوده‌است.[1] شاهین شیرازی شاعر ایرانی یهـودی نـیز در کتـاب خـود عزرانامه از کـورش به عنـوان پسر اسـتر نـامبرده است. هر چند که این مسـئله با تحقیقـات تـاریخی همخـوانی ندارد. ممکن است دلیل این امر توجیه این باشد که چـرا خداوند یک جنتیل را به عنـوان مسـیح یهودیـان انتخـاب کرده‌است.

استرهامان را رسوا می‌کند، نقاشی سال 1888 میلادی.

جشن پوریم در اسرائیل.

حکومت پارتیان

در کتاب‌های یهودی در مورد پارتیان مطالب کمی وجود دارد و لغت پارتی در آن‌ها نقل نشده‌است. شاهزاده ارمنی، ساناتروسس به عنوان یکی از جانشینان اسکندر مقدونی یاد شده‌است. در زمانی بعد از تشکیل حکومت پارتیان، ارتش پارتی- بابلی توسط یهودیان مورد حمله قرار گرفت. شاه سوریه، آنتیوکوس سیداتس نیز علیه پارتیان اعلام جنگ کرد. بعد از این‌که ارتش آن‌ها بر پارتیان چیره شد(129 قبل از میلاد)، شاه دستور داد که دو روز آتش‌بس برای شبات یهودیان و شووت انجام شود. در 40 قبل از میلاد، هیرکانوس دوم که در دست یهودیان بود، توسط پارتیان دستگیر شد و آن‌ها گوش او را بریدند تا او را برای حکومت نامشروع جلوه دهند.

حکومت پارتیان یک حکومت مرکزی قدرتمند نبود و از شاهان کوچکنو متعددی تشکیل می‌شد. این عدم مرکزی بودن دارای مشکلاتی بود که یکی از آن‌ها ایجاد گروه‌های راهزن یهودی در نهاردیا بود. با این وجود شاهان پارتی به خصوص آرساسیدیان نسبت به دینهای دیگر بسیار با مدارا برخورد می‌کردند. حتی گزارش‌هایی نیز از این‌که بعضی از شاهان پارتی به یهودیت گرویدند وجود دارد. شاهان پارتی از یهودیان بسیار محافظت می‌کردند.

شاهان ساسانی

در حدود قرن سوم بعد از میلاد، پارسیان دوبـاره قـدرت گرفتند. در زمستان 226 اردشیر اول آخرین شاه پارتی را سرنگون کرد و سلسله ساسانیان را جایگزین سلسـله پارتیان کرد. با این‌که در زمان پارتیان اثرات یونانی تأثیر زیادی گذاشته بود، شاهان ساسانی تصـمیم به گسـترش فرهنگ ایرانی گرفتند و زبـان پهلـوی را به عنـوان زبـان رســـمی و دین زرتشـــتی را به عنـــوان دین رســـمی برگزیدند. این باعث شد که دینهای دیگر مورد فشار قرار بگیرند. یک کتیبه زرتشتی از موبدان در زمان شاه بهرام دوم دارای لیســـتی از دینهـــای دیگر (شـــامل یهـــودیت، مسیحیت، بوداییت،...) است که شـاهان ساسـانی از بین بردند است.

ولیکن شـاپور اول با یهودیـان بسـیار دوسـتانه بـود. او دارای دوستی با نام شموئل بود که به وسیله او یهودیان امتیازات بسـیاری گرفتند. بر اسـاس نوشـته‌های ربیهـا، مـــادر شـــاپور دوم یهـــودی بـــود و از این رو بر اســـاس قوانین یهودیت خود او نیز یهودی محسوب می‌شود. این باعث شد که یهودیان امتیازات زیـادی بگیرند و در انجـام فرائض دینی خود کاملاً آزاد باشند. او هم‌چنین با یکی از ربیهای تلمودی به نام ربا بسـیار روابط صـمیمی داشت. دوسـتی ربا با شـاپور دوم بـاعث شد بیشـتر قـوانین ضد یهـودی لغو شـود. پسر شـاپور دوم، یزدگـرد اول دارای همسری یهـودی به نـام شوشـاندخت بـود که دخـتر راس جالوت حنا بار ناتان بود. در بسیاری کتب یهـودی نوشـته شده‌است که شوشاندخت محله یهودی اصفهان را ایجـاد کـرد. شوشـاندخت مـادر بهـرام گـور بـود و بر اسـاس قوانین یهودی او نیز یهودی محسوب می‌شـود؛ ولیکن با گذشت زمـــان روابط مغها (روحـــانیون زرتشـــتی) و

یهودیان تیره شد. یزدگرد دوم به درخواست مغها دستور ممنوعیت خواندن دعای شما را داد. پیروز یکم به درخواست روحانیون زرتشتی نیمی از جمعیت یهودی اصفهان را کشت و کودکان یهودی را مجبور به زرتشتی شدن کرد. در سال 471 میلادی راس جالوت حنا ماری اعدام شد. در سال 492 دو دانشمند یهودی مر زترا و مر هنینا به دست ساسانیان اعدام شدند. در زمان خسرو اول مالیات یهودیان کاهش یافت و وضعیت آنان بهبود یافت. یهودیان در حمله ساسانیان به اورشلیم و محاصره اورشلیم در سال 614 میلادی به سپاه ساسانی ملحق شدند که باعث شکست خوردن امپراطوری بیزانس و تسخیر اورشلیم شد.[2]

ابتدای اسلام در ایران

حمله اعراب به ایران با یهودیان که در آن زمان توسط ساسانیان به شدت تحت فشار بودند با استقبال مواجه شد. یکی از یهودیان اصفهان در این زمان به نام «ابونعیم» در کتاب «ذکر اخبار اصبهان» می‌نویسد با نزدیک شدن اعراب به اصفهان یهودیان شادمانه به سمت آنان شتافتند و دروازه‌های شهر را باز کردند. ابونعیم می‌نویسد که یهودیان تصور می‌کردند که دوران ظهور مسیحای آنان فرا رسیده‌است. ابونعیم ادامه می‌دهد که بسیاری یهودیان به همراه سازهای موسیقی به دروازه شهر شتافتند تا از اعراب استقبال کنند. امنون نتصر معتقد است که این داستان نشان می‌دهد که جمعیت یهودیان در این زمان در اصفهان قابل توجه بوده‌است زیرا در صورتی که یهودیان یک اقلیت بودند انجام چنین کاری دارای خطرات زیادی بود. او معتقد

است در زمـان حمله اعـراب اصـفهان شـهری صددرصد یهـودی بوده‌است.[3]ـ بعد از پـیروز شـدن مسـلمانان در ایـران، یهودیـان، مسـیحیان و زرتشـتیان دارای شـرایط ذمی شدند. ذمیها دارای اجازه برای انجام دین خود بودند ولیکن باید مالیـــات اضـــافه‌ای به نـــام جزیه پـــرداخت می‌کردند و از شرکت در جنگ نـیز معـاف بودند. ذمیهـای هم‌چـــنین دارای محـــدودیت‌های اجتمـــاعی نظـــیر حمل اسلحه، سوار شدن بر اسب، گواهی دادن در دادگاه علیه مســلمانان بودند و معمــولاً باید لباسی می‌پوشــیدند که آن‌ها را از مسلمانان متمــایز کند. با این‌که بعضی از این قـوانین به سـختی اعمـال نمی‌شد بیشـتر آن‌ها تا زمـان حمله مغولها پابرجا بـــود. در این زمـــان یهودیـــان بخش بســـیار مهمی از جمعیت ایـــران بودند و بعضی تخمین‌ها آن‌ها را اکثریت جامعه ایران دانسته است. در قـــرن دهم میلادی اصطخری جغرافیادان مسلمان نوشته است:

تمـامی منطقه بین اصـفهان تا تسـتر (شوشـتر) توسط یهودیان در تعداد آنقدر زیادی اشغال شده‌است که آن را باید یهودستان نامید.[4]

نسخه عبری خسرو و شیرین نظامی گنجوی.

اصـــطخری هم‌چـــنین ذکر می‌کند که یهودیـــان بعد از زرتشـــتیان و مســـیحیان ســـومین جامعه بـــزرگ ایـــران هســـتند. المقدسی اورشـــلیمی ذکر می‌کند که جمعیت یهودیـــان در ایـــران در این زمـــان بعد از زرتشـــتیان بزرگ‌تـــرین بخش جمعیت بوده‌است. او ادامه می‌دهد که بیشتر یهودیان در سرزمین مادها (جبال) و در شـهرهای همـدان، هلـوان، نهاوند و قرمیسـین (کرمانشـاه) یـافت می‌شـوند. اطلاعـات دقیقی از دید یهودیـان نسـبت به

حضـور نیروهـای اسـلامی وجـود نـدارد. بـرخی حـتی معتقدند یهودیان برای رهایی از فشار حکام ساسانی که در اواخر دوره حکومت خـود به شـدت به یهودیـان فشـار وارد می‌کردند به نیروهـای اسـلامی در فتح منـاطق مختلف کمک کردند. بیشـتر تاریخـدانان یهـودی امـروزی معتقدند که دید یهودیان نسبت به حمله مسلمانان بسیار مثبت بوده‌است و یهودیـان از مسـلمانان با آغـوش بـاز اسـتقبال کردند.[5]ـ تنها داسـتان ذکر شـده در مـورد برخورد یهودیان ایران و اعـراب مربـوط به راس جـالوت آن زمان بوستنای است که بنا بر روایـاتی دخـتر یزدگـرد سـوم، ایزدونـداد، به عنـوان بـرده توسط عمر به او داده شد. بوستنای از او صـاحب سه فرزند شد ولیکن به‌طـور رسـمی با او ازدواج نکـرده بـود. بعد از مـرگ بوسـتنای سـایر فرزنـدان او حاضر به قبـول فرزنـدان شـاهزاده ایرانی به عنوان وراث وی نشدند زیرا بوستنای نه با وی ازدواج کرده بود و نه او را به یهودیت گروانده بود.

مغولها

حمله مغولها به ایران وضـعیت یهودیـان را بسـیار بهبـود بخشـید. در سـال 1255 میلادی مغولها به فرمانـدهی هولاکوخـان به ایـران حمله کردند و بغـداد را گرفتند و حکومت عباسیان را پایان دادند. مغولها یک زیر شـاخه از امـپراتوری مغـولی به نـام ایلخانیـان را مسـتقر کردند. ایلخانیان تمـامی دینها را یکسـان می‌دانسـتند و شـاهان مغـولی مالیـات ذمیها را لغو کردند. یکی از شـاهان ایلخـانی، ارغـون خـان، حـتی یهودیـان را به بقیه تـرجیح می‌داد و یک یهودی به نام سـعدالدوله را به عنـوان وزیر انتخـاب کـرد. این انتخـاب شـدیداً از طـرف روحـانیون

مسلمان مورد انتقاد قرار گـرفت و بعد از مـرگ ارغـون مسلمانان علیه یهودیان شوریدند.

بعد از این‌که غـازان پسر ارغـون در سـال 1295 به دین اسلام گروید وضـعیت یهودیـان دوبـاره به ذمی بازگشت. محمد خدابنــده الجــایتو، جانشــین غــازان خــان بعضی یهودیان را مجبـور کـرد که مسـلمان شـوند. معروفـترین این افراد، رشیدالدین همدانی است که پزشک، تاریخدان و بازرگان بود و بـرای پیشـرفت در دربـار به دین اسـلام گروید؛ ولیکن در سال 1318 او متهم به مسـموم کـردن محمد خدابنده الجـایتو شد و اعـدام گردید. سر او توسط مردم تا چند روز در شهر حمل می‌شد و مردم می‌گفتند: «این سر یهـودی‌ای است که از نـام خـدا سـوء اسـتفاده کــرد. خــدا او را لعنت کند.» حــدود 100 ســال بعد جلال‌الدین میران‌شاه تیموری قبر رشیدالدین همدانی را نابود کرد و بازمانده او به قبرستان یهودیـان منتقل شد. در ایـران بر خلاف دیگر کشـورهای اسـلامی که یهودیـان بعد از گرویدن به اسلام مورد استقبال قرار می‌گرفتنـد، آن‌ها هم‌چنان مورد شک و سوءظن به دلیل نـژاد یهـودی خود تا چندین نسل بودند.

بنیامین تودلایی گردشگر یهـودی که در قـرن 12 میلادی از ایران بازدید کرده‌است جمعیت یهودیان در ایران را در آن زمــان حــدود 250000 نفر تخمین می‌زند. نقش یهودیان ایرانی در گسترش فقه یهودی و تورات و تلمود بسیار ناچیز بوده‌است.[6]

رشید الدین همـدانی در دربـار مغـولان قـدرت زیـادی به دست آورد.

حکومت صفوی و قاجار

در زمانی که مذهب شیعه توسط شاهان صفوی به دین رسمی ایران تبدیل گشت وضعیت یهودیان بدتر شد. اسلام شیعه توجه بسیار زیادی به مسئله پاکی و نجاست داشت و یهودیان را نجس می‌دانست. از این رو هرگونه ارتباط بین یهودیان و مسلمانان باعث نجس شدن آنان و نیاز به غسل برای نماز خواندن می‌شد. از این رو شاهان صفوی و بیشتر مردم معاشرت بین یهودیان و مسلمانان را بسیار کم می‌کردند. یهودیان اجازه نداشتند به گرمابه‌های عمومی بروند یا در زیر باران و برف از خانه خارج شوند زیرا ممکن بود نجاست آنان به مسلمانان سرایت کند. یهودیان تا زمان انقلاب مشروطه تنها اجازه داشتند به شغلهایی بپردازند که در نظر مسلمانان کثیف محسوب می‌شد. بعضی از این شغلها عبارت بود از:رنگرزی، خرده فروشی، تخلیه چاه، خوانندگی، نوازندگی و رقاصی. در سال 1905 بسیاری از یهودیان اصفهان به تجارت تریاک اشتغال داشتند. این تجارت بسیار پرسود بود و در رابطه با چین و هند بود. رئیس یهودیان اصفهان با دیوید ساسون و پسران او در ارتباط بود.[7] به دلیل این‌که در دین اسلام سودگرفتن بر روی پول ممنوع محسوب می‌شد این تجارت به صورت کامل در اختیار یهودیان بود. تقریباً تمامی یهودیان شیراز به وام دادن با سود اشتغال داشتند.[8]

در زمان شاه عباس اول ابتدا روابط با یهودیان بهبود یافت. او یهودیان از سراسر ایران را در اصفهان پایتخت جدید خود سکنی گزاند؛ ولیکن در اواخر حکومت او روابطش با یهودیان بد شد و بنا به توصیه یک یهودی

مسلمان شده تصـمیم گـرفت که یهودیـان را مجبـور کند نشـان و لبـاس خاصی بپوشـند. در سـال 1656 میلادی تمام یهودیان از اصفهان اخراج شده و مجبور به گرویدن به دین اسـلام شـدند؛ ولیکن بعد از این‌که معلـوم شد که این مسـلمانان تـازه در خفی یهـودی بودند و تنها دلیل مسـلمان شـدن آن‌ها نـدادن جزیه بـود دوبـاره اجـازه بازگشت به یهـودیت را یافتنـد؛ ولیکن آن‌ها هم‌چنـان مجبـور بودند لباسـهای مشـخص داشـته باشـند. «کتـاب آنوسی» نوشته شاعر یهودی بابایی بن لطف شرح حـال بسـیاری از گرویـدنهای اجبـاری یهودیـان به اسـلام بین سـال‌های 1617 تا 1662 را بیـان کرده‌است.[9]ـ بر اساس کتاب آنوسی در اصفهان یکی از رهبران یهودیان به اسـلام گروید و سـپس بقیه یهودیـان را متهم به استفاده از سحر سیاه علیه شاه نمـود. شـاه دسـتور داد تمامی کتاب‌های یهودی مرتبط با سحر جمع‌آوری شده و سوزانده شوند. شاه سپس برای مجبـور کـردن یهودیـان به گرویدن به اسلام بعضی از آن‌ها را جلـوی گـروهی از سـگان وحشی انـداخت. به این وسـیله 75 یهـودی به اسلام گرویدند.[10]

در زمـان نادرشـاه افشـار که سـنی مـذهب بـود[11] یهودیـان دوبـاره قـدرت یافتند و اجـازه یافتند در شـهر مشهد که برای شیعیان مقـدس بـود سـاکن شـوند. نـادر روابط بسیار خوبی با یهودیان داشت و حـتی تعـدادی از آنـان را مـأمور نگهـداری غنـائم به دست آورده شـده از هندوسـتان نمـود. نـادر دسـتور داد که تـورات و زبـور به فارسی ترجمه شود. در مقدمه این نسخه کتـاب مقـدس که هم‌اکنون در موزه ملی یهودی در اورشـلیم نگهـداری می‌شود آمده‌است:

بعد از اتمـام ترجمـه، نـادر شـاه به روحـانیون اسـرائیل هدایا و لباسهای زیـادی تقـدیم کـرد و بعد از آن به آنـان اجـازه مرخصی داد. در شـبها، در دربـار، ملای (حاخـام) اعظم پادشاهی (ملاباشی) برای شـاه تـورات و زبـور را می‌خواند و توضـیح می‌داد و شـاه از آن بسـیار لـذت می‌برد. او قسم خـورد که «من روسـیه را می‌گـیرم، من اورشلیم را بازسازی می‌کنم و من فرزندان اسـرائیل را دوبـاره جمع می‌کنم» ولیکن آجل به او مهلت نـداد و او موفق به انجام اینکار نشد.[12]

یهودیان تجـارت گسـترده‌ای در مشـهد داشـتند و با تجـار انگلیسی که علاقه خاصی به تجـارت با یهودیـان داشـتند تجـارت می‌کردند. یهودیـان هم‌چـنین به امر بانکـداری و جمع‌آوری اطلاعات بـرای انگلیسی‌ها می‌پرداختند. کتـاب «سرگذشت کاشان در باب عبری و گویمی ثانی» نوشـته بابایی بن فرهاد شرح حال یهودیان را در زمـان حکـومت کوتـاه افغانیـان بر ایـران پس از سلسـله افشـاریان در سال‌های 1722 تا 1730 بیان می‌کند. او گزارش گرویدن اختیـاری بسـیاری از یهودیـان کاشـان به اسـلام بـرای رهایی از مالیـات جزیه را می‌دهد.[9]ـ بابـایی بن فرهـاد در طـول کتـاب نظر مثبـتی نسـبت به افاغنه دارد زیـرا افغانیـان سـنی مـذهب بـوده و دید بهـتری نسـبت به یهودیان داشتند. شاعر یهودی بنیامین میشـائل کاشـانی متخلص به آمینا در همین زمان قطعه شـعری به فارسی یهودی در مدح اشرف افغان سروده است.[13]ـ نسخه‌ای از این کتـاب شـعر در مجموعه مؤسسه بن صـبی در اورشلیم است.

حاج ابراهیم که ناصرالدینشاه او را یهودی می‌دانست در به قــدرت رســیدن سلســله قاجاریه و شکست لطفعلی خان نقش بسیار سرنوشت‌سازی داشت.

در زمــان شــاهان زند روابط با یهودیــان پیچیــده‌تر شد. کریم خان در شیراز امنیت برای یهودیان ایجاد کرده بود؛ ولیکن سربازان او پس از حمله به بصره تعـداد زیـادی از یهودیــان را کشــتند، امــوال آنــان را غــارت کردند و به زنانشان تجاوز کردند. یک انگلیسی، ویلیام فــرانکلین که از شـیراز پس از مـرگ کـریم خـان زند دیـدن کـرده بـود می‌نویسد: «این مردم (یهودیان) بیشتر از هر مردم دیگر توسط پارسـیان مـورد نفـرت هسـتند و در هر مـوقعیت آن‌ها آزار دیــده و از آنــان اخــاذی می‌شــود. در خیابانها پسران آن‌ها را دشنام داده و کتک می‌زنند و آن‌ها جـرات ندارند از این مســئله شــکایت کنند.» حکــومت زندیه با شکست خـــوردن لطفعلی خـــان زند از آغا محمد خـــان قاجار به پایان رسید. در شکست خـوردن لطفعلی خـان، حاج ابراهیم خان کلانـتر نقش مهمی داشت. ناصـرالدین شاه قاجار در دیدار با آدولف کرمیو رئیس سازمان اتحاد جهانی آلیانس در پاریس در سخنان مشـهوری دربـارهٔ او گفت:

من فراموش نمی‌کنم که این یک یهـودی، حـاج ابـراهیم، بود که کمک کرد قاجارها سلطنت را بدست آورند.[14]

با این‌که روابط آغا محمد خان و حاج ابراهیم خان کلانتر مثبت بــود، فتحعلی شــاه قاجــار به او اعتمــاد نداشت و دستور قتل حاجی ابراهیم را داد. دختر حاجی ابراهیم با نخست وزیر وقت ازدواج کرد و خاندان قوام شـیرازی را ایجاد نمـود که تا دو قـرن بعد در سیاست ایـران پرنفـوذ

باقی ماندند. روابط قاجار با یهودیان کم‌کم تیره‌تر شد و به دلیل شیعه بودن شاهان قاجار بسیاری ممنوعیتها به زندگی آنان بازگشت. روحانی اعظم دربار فتحعلی شاه قاجار یهودیان را «کثیفترین نژاد بشر» می‌دانست و پزشک او یهودیان را پست‌ترین در نظر خداوند می‌خواند.[15]

استرن، که یک مبلغ یهودی-مسیحی بود پس از بازدید از شیراز در این زمان نوشت که تمامی افراد بازار وکیل از نژاد یهودی هستند که از ترس جان خود دین پدران خود را دائماً انکار می‌کنند. در قرن 19 ج.ج. بنجامین در مورد وضعیت یهودیان ایران می‌نویسد: «آن‌ها مجبورند در بخش مشخصی از شهر ساکن شوند، زیرا آن‌ها موجوداتی کثیف محسوب می‌شوند. آن‌ها با شدت بدرفتاری می‌بینند و اگر در خیابانی که مسلمانان در آن هستند وارد شوند مردم به آن‌ها سنگ و خاک می‌زنند. به همین دلیل آن‌ها اجازه ندارند در باران بیرون روند زیرا باران نجاست آن‌ها را شسته و ممکن است به مسلمانان منتقل کند. اگر یهودی در خیابان شناخته شود مورد بدترین دشنامها قرار می‌گیرد. عابرین به صورت او تف کرده و بعضی وقتها او را به شدت کتک می‌زنند. اگر یهودی وارد یک مغازه شود حق ندارد اجناس را بازرسی کند. اگر دست او با هر جنسی برخورد کند باید بدون بحث و به هر قیمتی آن را خریداری کند. بعضی وقتها ایرانیان به محله یهودیها وارد شده و هر چیزی را که دوست داشتند با خود می‌برند. اگر صاحب این اجناس شروع به دفاع از اموال خود کند ممکن است جانش را از دست بدهد. اگر یهودی در روزهای عاشورا در ماه محرم از خانه خود خارج شود حتماً به قتل می‌رسد.»

در سال 1868 میلادی نماینده انگلستان در ایران، سر ویلیام تیلور تامسون[16]ـ در مورد وضعیت یهودیان چنین نوشته است: یهودیان اکثر «بسیار فقیر هستند و به استثنای تهران و بعضی شهرهای اصلی، توسط محمدیان (مسلمانان) مورد ظلم و آزار قرار می‌گیرند.» ناصرالدین شاه در سال 1873 میلادی سفری به اروپا داشت. در این سفر او با نمایندگان انجمن نمایندگان یهودیان انگلستان در لندن و با نمایندگان سازمان اتحاد جهانی آلیانس و آدولف کرمیو در پاریس ملاقات کرد. فشارهای نمایندگان اتحاد جهانی آلیانس باعث شد که ناصرالدین شاه با دادن حقوق برابر به یهودیان، دادن شهروندی به آنان و تأسیس مدارس آلیانس در ایران موافقت کند. اینکار باعث لغو قوانین شرعی اسلامی که در آن اهل کتاب به عنوان اهل ذمه محسوب می‌شدند و نیازمند پرداخت مالیات بیشتر بودند گردید. از این رو دستور شاه با مخالفت شدید مردم و روحانیون شیعه مواجه شد. در سال 1876 میلادی موسی مونتیفیوری موفق شد دولت ایران را مجبور کند که وضعیت یهودیان را بهتر کرده و مالیات آن‌ها را کم کند. در سال 1881 میلادی سر ویلیام تیلور تامسون سفیر انگلستان موفق شد دولت ایران را مجبور به لغو مالیات جزیه بر یهودیان کند. نامه‌ای از یهودیان تهران در این زمان می‌نویسد با این‌که شاه «یک حاکم درستکار است که تمامی نژاد یهود را مانند سیب چشمش دوست دارد» و افراد دربار «عاشقان یهودیان» هستند ولیکن اکثریت جنتیل (ها-گویم‌هامون‌ها-ام) به آزار دادن یهودیان عادت کرده‌اند.[17]ـ در بسیاری موارد دولت مرکزی ایران با این‌که می‌خواست با یهودیان بسیار خوب برخورد کند دارای

قدرت کـافی در شهرسـتان‌ها و منـاطقی که روحـانیون شــیعه قــدرت داشــتند نبــود. در یک اتفــاق این‌گونه در همدان در سال 1875 میلادی دعوایی بین یک طلافروش یهــودی و یک مســلمان رخ داد. مســلمان طلافــروش را متهم به کم فروشی کرده بود. در حین دعـوا طلافـروش متهم شد که نسبت به دین اسلام و پیـامبر آن کفرگـویی کرده‌است. جمعیـــتی که این دعـــوا را می‌دیدند بســـیار خشمگین شـدند و طلافـروش را به سـختی کتک زدند. او بــرای نجــات جــان خــود فــرار کــرد و به نــزد یک مجتهد مسلمان رفت. مجتهد او را در انبار خانه خود پنهان کــرد تا او را تحویل مقامــات دولــتی دهــد؛ ولیکن مــردم که بسیار خشمگین بودند در را شکستند و وارد انبار شدند و طلافـروش را کشـتند و بـدنش را آتش زدند. سر ویلیـام تیلـور تامسـون سـفیر انگلسـتان با شـاه مکاتبه کـرد و درخواست مجـازات مسـلمانان را نمـود. شـاه به تمـامی مردم مسلمان شهر مالیات اضافه‌ای بست. اینکار بـاعث خشم بسـیار شـدید مـردم شـد، به‌طوری‌که مـردم بـرای سنگسـار کـردن یهودیـان، اسـتاندار و تمـامی مـأموران دولت جمع شدند. انجمن نمایندگان یهودیان انگلسـتان از سر ویلیام تیلور تامسون تقـدیر زیـادی بـابت دخـالت در این واقعه نمود.[18]

لرد کرزون در مورد تفاوت برخـورد با یهودیـان در نقـاط مختلف در قـرن 19 چـنین نوشته‌است:"در اصـفهان که حدود 3700 یهـودی در آن سـاکن هسـتند وضـعیت آنـان بهــتر از جاهــای دیگر است. با این‌که آن‌ها اجــازه ندارند کلاه به سر بگذارند، مغاره در بازار داشته باشند، دیواری بلندتر از همسایه مسـلمان خـود بکشـند یا اسب سـواری کنند. در تهـران و کاشـان نـیز تعـداد آن‌ها زیـاد است و

وضعیت نسبتاً خوبی دارند. در شیراز وضعیت آنان بسیار بد است. در بوشهر آن‌ها فراوان هستند و نسبتاً وضعیت خوبی دارند." یک اروپایی دیگر در سال 1880 نوشته است:" نفرت (درون جنتیلهای کرمانشاه) از یهودیان از همه جای ایران به غیر از قسمت مرکزی آن بیشتر است." در سال 1860 ربی فیشل پس از بازدید از ایران نوشته است که یهودیان اصفهان از "همه طرف توسط جنتیلهاً مورد هجمه قرار می‌گیرند.

یک اروپایی دیگر نیز در مورد وضعیت یهودیان نوشته‌است:

"در هر جشن عمومی، حتی در دربار و در برابر پادشاه، یهودیان جمع شده و بعضی از آنان به درون حوض انداخته می‌شوند، شاه و مردم از دیدن صحنه تلاش کردن آنان برای بیرون آمدن از حوض لذت می‌برند. این برنامه هر وقت که یک استاندار جشن دارد نیز تکرار می‌شود، آتش بازی و یهودیان جزء همیشگی این برنامه هستند."

یهودیان همدان در دوران قاجار.

آدولف کرمیو رئیس سازمان اتحاد جهانی آلیانس. سازمان آلیانس در بهبود وضعیت یهودیان ایران آنقدر نقش مهمی داشت که بعضی یهودیان نمایندگان این سازمان را مسیحا (مسیح) یا منجی موعود یهودیان می‌دانستند.

ایرانیان یهودی نقش مهمی در انقلاب مشروطیت داشتند و از آن استقبال کردند زیرا انقلاب بسیاری قوانین ضد یهودی شرعی را لغو کرد. در عکس ایرانیان

یهـودی در جشن دومین سـالگرد انقلاب مشـروطه دیـده می‌شوند.

گردهمـــایی ســـازمان صهیونیسم ایـــران ســـال 1920 میلادی.

موسی مونتیفیوری در لغو قـوانین اسـلامی ضد یهـودی نظیر جزیه تأثیر بسیار زیادی داشت.

گاهی اوقات مخالفت شـدید با یهودیـان به دلیل ارتبـاط آنان با بیگانگان و علی‌الخصوص انگلیسـیها بـود. به‌طـور مثال در سال 1836 یک بانکدار یهودی به نام الیـاس که در بوشهر برای انگلیسیها کار می‌کرد به دلیل کار کـردن در بـــازار به شـــدت مـــورد حمله قـــرار گـــرفت. حملات ضدیهودی گـاهی با احساسـات ضد امپریالیسـتی همـراه بـــود. در این زمـــان یهودیـــان ایـــران که متوجه قـــدرت روزافـــزون یهودیـــان اروپا در مســـائل بین‌المللی شـــده بودند از آنان درخواست کمک علیه مسلمانان می‌نمودند. در سال 1840 میلادی یهودیـان همـدان سـفیری به نـام حاخام نیسیم بار سلوماه به اروپا فرسـتادند. او ابتـدا به لندن رفت و سپس از آن‌جا به مونـترال کانـادا مسـافرت نمـود. او در 28 سـپتامبر 1847 با موسی مونـتیفیوری ملاقـات کـرد و از او اسـنادی علیه اتهامـات ضـدیهودی گرفت. این اسناد بعداً توسط بار سلوماه به دولت ایران تحویل داده شد. یکمـــــاه بعد از این ملاقـــــات موسی مونتیفیوری به نفع یهودیان ایران با شـاه ملاقـات کـرد. در مونـترال کانـادا بارسـلوماه موفق به اخذ کمک مـالی برای یهودیان ایران شد.

در سال 1837 میلادی حاخام رافائل قاسین که حاخامباشی امپراطوری عثمانی بود در این زمان به ایران سفر کرد. او وضعیت یهودیان ایران را بسیار بد یافت و مشاهده کرد که آنان به دست جنتیلهای اطرافشان آزار می‌بینند. در خراسان و ارومیه یهودیان کشته شدند. در اصفهان به آن‌ها تهمت خون وارد شده بود و در سنندج و همدان اموال آن‌ها گرفته شده بود؛ ولیکن شاه، محمد شاه قاجار، دوست یهودیان و عاشق آنان بود. قاسین می‌نویسد: «من به نزد شاه رفتم و از او درخواست کردم». شاه به خواست قاسین دستور داد که از یهودیان مراقبت شود و مالیات آنان را نیز کم کرد. قاسین گفت «به این‌که محمد شاه یهودیان را بسیار دوست دارد بسیاری از نوکران او دستور ارباب خود را اجرا نمی‌کنند.» به دلیل این‌که شاه دارای قدرت کافی در شهرستان‌ها نبود قاسین تصمیم گرفت از یهودیان اروپا درخواست کمک کند. قاسین شرح مسافرت خود را در کتابی به نام مگید میساریم (شرح آزارها) نوشت و به اروپا فرستاد. یهودیان استانبول نیز در حاشیه این کتاب نوشتارهایی نوشتند.[19]

در سال 1850 اسرائیل بنیامین یک مسافر یهودی از شیراز دیدن کرد. در یکی از روزها او با گروهی از زنان با چادر سفید دیدن کرد. او تصور کرد این زنان مسلمان هستند زیرا چادر آنان بر خلاف چادر یهودیان که مشکی بود، سفید بود؛ ولیکن او متوجه شد که این زنان آنوسی بوده که در خفی به یهودیت ادامه می‌دادند. بنیامین به آن‌ها گفت که شاهان اروپایی آماده دخالت برای نجات آنان هستند. اروپاییان شاه جدید، ناصرالدین شاه، را سرنگون نکردند ولیکن به او اعلام کردند که آماده

مداخله به نفع یهودیـان هسـتند و در صـورت درخواست یهودیان اروپا وی را سرنگون می‌کنند.[19]

بسـیاری از یهودیـانی که به اجبـار به اسـلام می‌گرویدند دارای زندگی دوگانه‌ای به صـورت آنوسی می‌شـدند. این یهودیان در امور بیرون از خانه به نام‌هـای اسـلامی و در درون خانه به نام‌های یهـودی شـناخته می‌شـدند. یکی از یهودیان تازه مسلمان مشهد زندگی یهودیـان را این‌گونه بیان می‌کند:

"تمامی یهودیانی که به اسلام می‌گرویدند دارای دو نـام بودند: به‌طور مثال پدربزرگ من دارای نام مسلمان شیخ ابوالقاسم و نام عبری بنیامین بود. نام مسلمان پـدر من ابراهیم و نام عبری او آبراهـام بـود. بـیرون از خانه مـرا موسی و در خانه موشه صـدا می‌زدند. در زمـان زنـدگی پدر من بیشتر یهودیان نامهای به شدت اسلامی داشـتند. آن‌ها حتی به مکه می‌رفتند و حاجی می‌شدند."[20]

بسـیاری از این یهودیـان مخفی از مسـلمانان در دستورهای مذهبی دوآتشه‌تر بودند.[20]ـ از سـال 1860 میلادی یهودیان ایران از نمایندگان سازمان اتحاد جهانی آلیـانس درخواست کمک علیه مسـلمانان می‌نمودند. نمونه‌ای از این درخواستها به شرح زیر است:

«بگذارید درخواست خـود را از شـما بیـان کـنیم. شـما نمی‌خواهید برادرانتان، خون و نژادتان، تا نـابود شـوند و قربانی مشکلاتی که هر روز بـرای آن‌ها ایجـاد می‌شـوند باشـند. ما هر روز تحت فشـار دشـمنانمان (مسـلمانان) هسـتیم که ما را بیـدفاع می‌بینند و هرگونه می‌خواهند با ما رفتار می‌کنند. ما هر روز، سـاعت، دقیقه منتظر بلای

جدیـدی هسـتیم که ممکن است بر سر ما بیاید. زنـدگی، اموال و شرافت ما در خطر خشونت و خشم آنان اسـت، وضعیتی که حتی از بردگی نیز بـدتر است. یهودیـانی که مسلمان شوند تمام امـوال پدرانشـان را به ارث می‌برند و زن و فرزندان آن یهـودی که به دین خـود پایبند ماندند باید امـوال خـود را به یهـودی مرتد بدهند. مسـلمانی که یک یهـــودی را بکشد مجـــازات نخواهد شـــد، حـــتی اگر شاهدانی به انجام قتل وجود داشته باشـند. در نهـایت او تنها جریمه نقدی می‌شود. ما زیر فشار مالیـات کمر خم کرده‌ایم.»[21]

قبل از بـاز شـدن مـدارس آلیـانس در ایـران تعلیمـات یهـودی توسط ربیها انجـام می‌شد که در زبـان فارسی «ملا» نامیـــده می‌شـــدند. کلاســـها در خانه ملا یا کنیسه برگـزار می‌شد. دانشـجویان که بین سه تا سـیزده سـال داشـــــتند در گروه‌ها با یـــــادگیری تـــــورات و تلمـــــود می‌پرداختند. ملا به خوانـدن تـورات و تفسـیر آیـات آن می‌پـرداخت. تنبیه بـدنی در این کلاسـها انجـام می‌شد. دختران احتیاج به شرکت در کلاس نداشتند ولیکن گـاهی خواندن و نوشـتن یادمی‌گرفتند. نماینـده سـازمان اتحـاد جهانی آلیانس در نظر یهودیان ایران به عنوان «ماشیح» بود که منجی یهودیان ایرانی شده بود.[22]

در قرن 19 اتفاقات بسیاری نظیر قتل یا مجبـور کـردن به مسلمان شدن به دستور روحانیون شیعه رخ داد. یکی از نمایندگان اتحاد جهانی آلیـانس، که یک برنامه یهـودی در کشـــورهای مختلف بـــود، از تهـــران در ســـال 1894 نوشته‌است: «هر زمـــــانی که یک روحـــــانی می‌خواهد معـروف شـده و از ناشـناس بـودن در آید به تبلیغ جنگ

علیه یهودیان مشغول می‌شود.» در سال 1830 یهودیان تبریز کشته شدند و در همان سال یهودیان شیراز نـیز با زور به اسلام گرویدند. در سال 1839 یهودیان در مشهد کشته شده و مجبور شدند به دین اسـلام بگرونـد؛ ولیکن اروپاییانی که به ایران مسـافرت کردند گـزارش می‌دهند که یهودیان در خفی هم‌چنان به دین یهودیت پایبند بـوده و در واقع مسـلمان نشـده بودند. یهودیـان بـارفروش در سال 1866 به زور مسلمان شدند؛ ولیکن بعد از دخـالت سفیرهای انگلستان و فرانسه اجازه بازگشت به یهودیت را یافتند با این‌که 18 یهـودی کشـته شـده که دو تن از آنان زنده زنده سوزانده شدند. در سـال 1910 یهودیـان شیراز متهم شـدند که در مراسم مـذهبی خـود یک دخـتر مسلمان را به قتل رسانده و از خون او بـرای پختن نـان اسـتفاده کردند (ببینید تهمت خـون 1910 در شـیراز). مسلمانان بسیار خشمگین شده و به محله یهودیان حمله کردند. در حـالی که دولت سـربازان را بـرای دفـاع از یهودیان فرستاد. دوازده یهـودی کشـته شـده و بسـیاری زخمی شدند. اتحاد جهانی آلیـانس بسـیاری گزارش‌هـای دیگر نیز در مورد برخوردهـای بین مسـلمانان و یهودیـان ثبت کرده‌است. سه سـازمان یهـودی انجمن نماینـدگان یهودیـان انگلسـتان، انجمن یهـودی-انگلیسی و اتحـاد جهـانی آلیـانس و دو فـرد موسی مونـتیفیوری و آدولف کرمیو در تغیـیر وضـعیت یهودیـان ایـران و لغو قـوانین شرعی ضدیهودی نقش بسیار زیادی داشتند. بسـیاری از یهودیان در این زمان به فلسطین مهاجرت کردند. بیشتر یهودیانی که در ایران ماندند برای این‌که از حمـایت شـاه اسـتفاده کنند به تهـران مهـاجرت کردند و در محله عودلاجان ساکن شدند.

انقلاب مشـــروطه هفت ســـال بعد از تأســـیس اولین مدرسه آلیانس (اتحاد) اتفاق افتاد و زنـدگی یهودیـان را بسـیار بهبـود بخشـید. بـرای اولین بـار یهودیـان اجـازه یافتند در مجلس ایــران نماینــده داشــته باشــند؛ ولیکن اولین نماینده یهودی در مجلس به دلیل فشـارهای وارده از ســوی مســلمانان مجبــور به انصــراف شد و جامعه یهودی آیت‌الله عبدالله بهبهانی را به عنوان نماینده خود انتخـــاب کردند. با این وجـــود یهودیـــان بعد از انقلاب مشروطه شروع به شرکت فعال در زمینه‌های سیاسی و فــرهنگی کردند. در زمــان جنگ جهــانی اول بســیاری یهودی تحصیل کرده وجود داشتند.

حکومت پهلوی

حکــومت پهلــوی برنامه‌هــایی پیش گــرفت که زنــدگی یهودیان را بسیار بهبود داد. قـدرت روحـانیون شـیعه کم شد و محــدودیت‌ها بر یهودیــان برداشــته شد. رضا شــاه مجبور کردن یهودیان برای گرویـدن به اسـلام را ممنـوع کـرده و قــانون نجاست یهودیــان را لغو کــرد. عــبری در مدارس یهودی تدریس شد و برای اولین بار روزنامه‌های یهـودی نظـیر عـولم یهـود، سـینا، یسـرائیل، بـنی آدم و نیسان منتشر شد. نیسان دارای طرفداران زیادی در بین ایرانیــان جنتیل بــود. در ســال 1915 میلادی دو بــرادر یهـودی، مردخـای و آشر بن آوراهـام روزنامه شـالوم را تأسـیس کردند که اولین روزنامه یهـودی در ایـران بـود. این فعالیت‌ها بــاعث شد که قــدرت در جامعه یهــودی از بزرگان و ربیها به جوانان تحصیلکرده در مدارس آلیـانس منتقل شـود. با تأسـیس سـازمان صهیونیسم ایـران این مسئله شدت بیشتری یافت. یهودیـان ایـران می‌دانسـتند

که «صهیون» نام شهر اورشلیم در کتـاب مقـدس است. این نـــام آن‌ها را به این مســئله آگـــاه کـــرد که آوارگی یهودیان پایان یافته‌است و آن‌ها در زمان رسـتگاری وارد می‌شوند. این مسئله شوق زیادی در بین آنان ایجاد کــرد تا از وضعیت بد موجود رهـایی یابند. صهیونیست ایـرانی عزیز بن یونا نعیم در سال 1920 صهیونیسم را این‌گونه تعریف کرد:

صهیونیسم تنها نام دیگری و سازمان دیگری است، زیــرا ایـده صهیونیسم در تفکر یهـودی بیش از دو هـزار سـال است که وجود دارد.[23]

بعد از اعلامیه بلفور در سـال 1917 و تشـکیل سـازمان صهیونیسم ایـــران و ارتبـــاط آن با ســـازمان جهـــانی صهیونیسم جنبش صهیونیسم در بیـــان یهودیـــان ایـــران شدت یافت. در اوج این اشتیاق، بسیاری یهودیان ایــران به اسرائیل مهـاجرت کردند. با این‌که یهودیـان ایـران در این زمان نسبت به یهودیان اروپایی فقیرتر بودنـد، آن‌ها با اشتیاق شکل (پول جدید اسرائیل) خریداری می‌کردند، به صـــندوق ملی کمک می‌کردند و نماینـــده به کنگـــره صهیونیسم در اروپا می‌فرستادند؛ ولیکن این اشـتیاق در بین یهودیان باعث اختلاف‌هایی در مورد رهبر آنان شد و اختلافـاتی بین دکـتر لقمـان نهـورایی و شـموئل حـییم درگرفت.

شموئل حییم یا موسیو حییم، رهبر جنبش صهیونیسم در بین یهودیان ایران و مؤسس روزنامه‌هاحییم که در سال 1931 اعدام شد.

یهودیـــان ایـــران بـــار دیگر از ســـازمان‌های صهیونیسم بین‌المللی نظیر ســازمان جهــانی صهیونیسم درخواست کمک کردند. آن‌ها درخواست کمک مـالی و معنـوی بـرای مهـــاجرت به اســـرائیل نمودنـــد؛ ولیکن در این زمـــان ســازمان جهــانی صهیونیسم به یهودیــان کمک ارســال نکرد. از این رو یهودیان به سمت شـاه متوجه شـدند. در این زمـان رضاشـاه در درگـیری با روحـانیون شـیعه که اکثراً به شدت یهودستیز بودند بود؛ ولیکن شـاه با این‌که از یهودیان حمایت می‌کرد، ارتباط آنـان با یهودیـان اروپا و شوقهای صهیونیستی آنان را با دید ملیگرایانه در تضاد می‌دانست. برنامه‌هـای زیـادی بـرای «ایـرانی سـازی» یهودیان به دسـتور شـاه انجـام شد. به دسـتور رضاشـاه مالیـات جزیه بر یهودیـان، قـانون به ارث بـردن یهـودی مسلمان شده از تمام ارث و مجازات نشدن مسلمانی که یهودی را کشته باشد لغو شد. در تمامی شهرهای ایـران یهودیـان از محله‌هـای یهـودی خـارج شـدند و در تمـامی شـهر پخش گردیدند. در ابتـدا این برنامه ایـرانی سـازی یهودیان با موفقیت همراه بود و ملی گرایان یهودیان را با آغوش باز پذیرفتند. آن‌ها می‌خواسـتند نشـان دهند که دید آنان به دید مذهبی مسلمانان متفاوت است. یهودیان ایـــران مشـــتاقانه شـــروع به حمـــایت از جشن‌های ملی ایرانیـان نظـیر نـوروز نمودند و از تـاریخ ایـران قبل از اسـلام با غـرور سـخن گفتند. بسـیاری از آن‌ها نام‌هـای یهودی خـود را با نامهـای ایـران قبل از اسـلام جـایگزین نمودند.[24]

تصـویر امضـاء شـده هیتلر که بـرای رضا شـاه پهلـوی فرسـتاده شد. در زیر تصـویر نوشـته شـده اسـت، بـرای

شاهنشاه ایران، با بهترین آرزوها، 12 مارس 1936 برلین، با امضای آدولف هیتلر.

با شدت گرفتن فعالیت‌های صهیونیستی و ارتباط یهودیان ایرانی با یهودیان اروپا، رضاشاه که تصمیم داشت اقوام مختلف ایران را تحت لوای ناسیونالیسم متحد کند نسبت به یهودیان بدبین شد و تمایلات یهودستیزانه پیدا کرد. او بیشتر با کمونیسم مخالف بود ولیکن دید مثبتی نیز به صهیونیسم نداشت. از این رو در سال 1920 مدارس یهودی تعطیل شد. به علاوه رضا شاه تمایلات زیادی نسبت به آلمان نازی پیدا کرد و یهودیان از این‌که مورد آزار قرار بگیرند نگران بودند. اختلافات زیادی بین رضاشاه و جامعه یهودی درگرفت. شموئل حییم مؤسس روزنامه حییم و یکی از رهبران جنبش صهیونیسم در بین یهودیان ایران دستگیر شد و چند سال بعد در یک دادگاه نظامی به جرم توطئه برای ترور شاه و تلاش برای تبدیل ایران به جمهوریت اعدام گردید.

حاخام (ربی) جوزف شائول کورنفلد سفیر آمریکا در ایران.

با قدرت گرفتن ایالات متحده آمریکا در عرصه بین‌المللی، سازمان‌های یهودی آمریکایی نظیر کمیته مشترک توزیع آمریکایی یهودی نیز ارتباط زیادی با یهودیان ایران برقرار کردند. در زمان قحطی سال 1296–1298 ایران آلبرت لوکاس نماینده کمیته مشترک توزیع آمریکایی یهودی موفق شد از دولت آمریکا کمک 15 هزار دلاری (معادل 200 هزار دلار امروزی) دریافت کند. این کمک‌ها بین یهودیان تهران و همدان توزیع شد.

در سپتامبر 1918 10 هزار دلار دیگر توسط کمیته توزیع فیلادلفیا بـــرای یهودیـــان ایـــران ارســـال شد. از این رو تلفـــات قحطی در بین یهودیـــان ایـــران در مقایسه با جنتیلهای ایرانی بسیار ناچیز بود.[25] هنگامی که محله یهـودی در بروجـرد مـورد حمله لرها قـرار گـرفت کمیته توزیع کمک‌های زیـادی به یهودیـان بروجـرد کـرد. سـفیر آمریکا در ایران کالدول نـیز نقش مهمی در فعالیت‌هـای کمیته توزیع داشت.[26]

دولت آمریکا نیز در سال 1921 میلادی یک حاخام یهودی به نام جوزف شائول کورنفلد را به عنوان سفیر خـود به ایران فرستاد. این اولین باری در تاریخ ایالات متحده بود که یک حاخـام به عنـوان سـفیر انتخـاب می‌شد. شـائول کورنفلد در درگـــیری بین رضاشـــاه و جامعه یهودیـــان تهـران که منجر به بسـتن آب توسط رضاشـاه شـده بـود موفق شد از یهودیان ایران حمایت کرده و شـاه را وادار به باز کردن آب کند.

محمد علی فـــروغی که در اواخر دوران قاجـــار و دوران پهلوی قدرت زیادی داشت از نژاد یهـودی بغـدادی بـود و به همین دلیل مورد سوء ظن افراد زیادی بود.

اکـثریت مـردم ایـران در این زمـان به شـدت با یهودیـان مخـــالف بودند. در این زمـــان ائتلافی نانوشـــته بین یهودسـتیزی مـذهبی و یهودسـتیزی ملی-نـژادی شـکل گرفت. مطـالب زیـادی در روزنامه‌ها در مـورد نـژاد برتر ایرانیان و آریایی بودن آنان چاپ می‌شد. نشریاتی نظیر ایرانشهر، فرنگستان و آینـده تأکید زیـادی بر برتر بـودن نژاد آریایی بر نـژاد سـامی می‌کردند. با این‌که نـوک این حملات متوجه اعراب سامی بـود یهودیـان سـامی نـیز از

گذر تحقیر نژادی مصون نبودند.[27]ـ از این رو اینبار دیگر یهودی نجس نبود، بلکه جزو نژاد پست سامی در مقابل نژاد برتر آریایی بود. از این رو حتی گرویدن به اسلام نیز نمی‌توانست نژاد پست سامی او را تغییر دهد. شایعات زیادی مبنی بر این‌که هیتلر شخصاً به اسلام گرویده است وجود داشت. بعضی اعلام می‌کردند که هیتلر دارای اسم مسلمان حیدر (لقب امام علی) است و برگردن او گردنبندی با تصویر امام علی وجود دارد. او قصد دارد که بعد از شکست دادن انگلیسی‌های مکار و روسهای ضد خدا و نابودی یهودیان دین واقعی خود را اعلام کند. یک شعر معروف در این زمان می‌گفت: «امام یاور ما، حسین سرور ما، اگر آلمان نرسد، خاک بر سر ما»[28]. در سال 1936 دکتر شاخت، رئیس رایشبانک و مغز اقتصادی آلمان نازی به تهران سفر کرد و قراردادهای تجاری مهمی بین دو کشور بسته شد. در سال 1939 دولت آلمان بیش از 7500 جلد کتاب با محتوای دستچین شده به ایران فرستاد. تم اصلی این کتاب‌ها برتر بودن نژاد آریایی و لزوم همکاری بین آلمان و فرهنگ آریایی ایران بود. در سال 1936، ایرانیان به فرمانی در رایشستاگ آریایی خالص خوانده شدند و از قوانین نورنبرگ معاف شدند. هم‌چنین علامت صلیب شکسته به تعبیری مشابه علامتهای زرتشتی دانسته شد.

ساختمان راه آهن ایران نیز به دستور مهندسان آلمان نازی تکمیل شد و از این رو این محله در تهران به نازی‌آباد معروف است. در سقف ساختمان علامت صلیب شکسته به کار رفته‌است. طبق دستور دولت، یهودیان اجازه نداشتند در راه‌آهن و زیر مجموعه‌های آن استخدام شوند. بعد از حمله هیتلر به روسیه در سال

1941 میلادی بسیاری ایرانیان جنتیل امید به پیروزی او و وارد ایــران شــدن داشــتند. افراطیها خــود را بــرای «جهودکشــان» آمــاده می‌کردند و امــوال یهودیــان را شناسایی می‌کردند. مسئول بخش فارسی رادیو بــرلین، بهرام شاهرخ در تهییج یهودستیزان ایرانی نقش زیــادی داشت. شــاهرخ به اصل و نسب یهــودی سیاســتمداران ایرانی که مخـالف آلمـان نـازی بودند اشـاره می‌کـرد. او آن‌ها را آنوسی می‌خواند و از مردم درخواست شناسایی و مجازات آن‌ها را می‌نمود. بهرام شـاهرخ در زمـان عید پوریم همانسال با تهییج مردم آن‌ها را تشویق به انتقـام از یهودیان به خاطر کشتار پوریم می‌کرد. هیتلر به دولت ایران قـول داده بـود که در صـورت پـیروزی بر شـوروی تمــامی زمین‌هــای قبلی ایــران را به ایــران بــاز خواهد گردانید. در این زمان شب‌نامه‌های زیادی پخش می‌شد و یهودیــان در محلات مختلف شناســایی شــده و بر روی خانه‌ها و مغازه‌هــای آن‌ها صــلیب شکســته حک می‌شد.[29]

یهودیــان در این زمــان بــرای مقابله با این برنامه‌ها با تعــداد زیــاد به عضــویت حــزب تــوده درآمدند و به تبلیغ دیدگاه‌های کمونیستی می‌پرداختند. بیشتر یهودیان حزب تــوده از طبقه میــانی و پــایین جامعه یهــودی بودند. این یهودیــــان اعتقــــاد داشــــتند که تنها راه از بین بــــردن یهودستیزی در بین جامعه ایرانیان کمونیسم است. حزب توده نقش بسیار زیــادی در از بین بــردن یهودســتیزی در بین مردم ایران داشت و تنها حزبی بود که از یهودیان به عنــوان عضو اســتقبال می‌کــرد. روزنامه نیســان که از روزنامه‌های بسیار محبوب یهودی بود به صورت علنی از حزب توده و کمونیسم طرفـداری می‌کـرد؛ ولیکن بعد از

ممنوعیت حزب تـوده در سـال 1953 میلادی بسـیاری از یهودیـان این حـزب به صهیونیسم گرویدند.[30]ـ حضـور یهودیــان در حــزب تــوده آنقــدر زیــاد بــود که با این‌که یهودیــان حــدود دو درصد جمعیت ایــران بودنــد، در بین اعضـای حـزب تـوده بیش از پنجـاه درصد اعضـای فعـال یهودی بودند. حزب توده موفقترین حزب در نابود کــردن یهودســتیزی در بین جامعه ایــران بــود. دلیل دیگر علاقه یهودیــان به حــزب تــوده، یهــودی بــودن ســران حــزب کمونیسم در روســیه بــود. اکــثر بنیان‌گــذاران جنبش کمونیسم در اروپا نظیر کـارل مـارکس، لاسـال، ویکتـور آدلــر، ادوارد برنشــتاین، کــارل هــیرش و بســیاری دیگر یهودی بودند. به گزارش پلیس تزار بیش از هفتـاد درصد انقلابیون روسیه یهودی بودند. بسـیاری از این یهودیـان در زمان انقلاب روسیه از دشمنان یهودستیز خود انتقام گرفتند. اکـثر رهـبران حـزب بلشـویک نـیز یهـودی زاده بودند. افرادی نظیر لئون تروتسکی، گریگوری زینوویف، لو کامنف، کارل رادک و بسیاری دیگر در رده بالای حزب بلشویک یهودی بودند. به همین دلیل یهودیان ایـران نـیز تمایل بســیار زیــادی به حــزب تــوده داشــتند. در کمیته مرکزی حزب توده یک نفر یهودی و در نشــریات آن بیش از ده یهودی نویسنده متبحر وجـود داشـتند. هم‌چـنین در حوزه‌های دانش آموزی، دانشجویی و کارگری حزب توده ده‌ها مسـئول یهـودی وجـود داشـتند. بسـیاری رهـبران کنــونی و گذشــته جامعه یهودیــان ایــران نظیرهــارون یشایایی[31]ـ و عزیز دانش راد[32]ـ جزو اعضـای حـزب توده بوده‌اند.

حسن اسـفندیاری و موسی نـوری اسـفندیاری سـفیران ایران در آلمان نازی با آدولف هیتلر دیدار می‌کنند.

یهودیان از اشغال ایران توسط متفقین حمـایت کردند و آن را جلوگیری از همکاری احتمالی ایران با آلمـان نـازی می‌دانستند. هم‌چـنین یهودیـان ملی‌گـرایی رضـاخانی را عـــاملی در جهت گســـترش یهودســـتیزی در بین جامعه ایــرانی تصــورمی‌کردند. از نظر اقلیت یهــودی اشــغال ایـران از نـابودی احتمـالی آنـان جلوگـیری می‌کـرد.[33] بسـیاری از یهودیـان اصـفهان که در زمـان نزدیک شـدن ایران به آلمان نازی به استانبول گریخته بودند با اشـغال ایــران توسط نیروهــای روسی و انگلیسی به اصــفهان بازگشـتند.[34]ـ اشـغال ایـران توسط انگلیس وضـعیت یهودیــان در ایــران را بســیار بهبــود بخشــید و بســیاری قوانین ضدیهودی لغو شد.[35]

در زمــان جنگ جهــانی دوم و حمله آلمــان به لهســتان دولت ایران به یهودیان لهستان آواره اجازه داد به ایـران بیایند. در اوائل سال 1942 میلادی حدود هشتصد کودک یهــودی لهســتانی از طریق شــوروی به ایــران منتقل شــدند. در اردوگــاه دوشــان تپه به دســتور دولت مکــان موقــتی بــرای آنــان تهیه شد. این کودکــان بعــدها به «کودکان تهران» معروف شدند. کنیسه‌ای نیز برای آنــان به عنــوان کنیسه لهســتانیها در تهــران موجــود است. یهودیان ایـران کمک‌هـای زیـادی به این کودکـان یهـودی لهسـتانی کردند تا این‌که در 18 فوریه سـال 1943 این یهودیان از طریق کانال سوئز به اسرائیل منتقل شــدند. بعد از این‌که ســازمان ملل تأســیس کشــور اســرائیل را اعلام کرد شـماری از یهودیـان عـراق نـیز بـرای فـرار از دست مردم به ایران آمده و از طریق ایــران به اســرائیل رفتند. در سال 1948 نـیز گـروهی از یهودیـان بخـارا از طریق خراسان و کرمانشاه به اسرائیل رفتند.[36]

بعد از جنگ جهانی دوم ملیگـرایی یهودیـان ایـران شـدت گـــرفت و روزنامه یهـــودی "اســـرائیل" به شـــدت به ملیگـــرایی می‌پـــرداخت؛ ولیکن با این وجـــود یهودیـــان ایرانی در بین جامعه اندیشـمندان ایـرانی سـکولار مـورد اســـتقبال نبودند و مـــورد شک و ســـوءظن بودند. تنها دوگـــــروه در بین ایرانیـــــان از یهودیـــــان اســـــتقبال می‌کردند:بهاییان و کمونیستها. بسیاری یهودیـــان به این دلیل به حزب توده گرویدند. آن‌ها به همراه اتحاد جماهیر شوروی از تأسـیس کشـور اسـرائیل حمـایت می‌نمودند. نماینده اسرائیل آوراهام بیر که به تهران در سال 1945 سفر کرده بود می‌نویسد:"

در ایـران... یهودیـان به شـدت مشـتاقند که در بین بقیه مردم حل شوند؛ ولیکن ایرانیان کسانی هستند که حاضر نیستند آن‌ها را قبول کنند و آن‌ها را رد می‌کنند.[37]

شـــایعات زیـــادی وجـــود داشت که محمد علی فـــروغی معـــروف به ذکـــاء الملک از خـــانواده یهـــودی الاصل و از یهودیان بغداد بوده‌است. فـروغی که در زمـان رضا شـاه قدرت زیادی داشت مورد شک و سـوء ظن افـراد زیـادی نظیر ملک الشـعراء بهـار بـود. در زمـان روی کـار آمـدن محمدرضا پهلـــوی ملک الشـــعراء بهـــار شـــعر زیر را به صورت هشدار به شاه جوان سرود:

شـــاها، کنم از خبث فـــروغی خـــبرت- خـــون می‌کند این جهـــود نـــاکس جگـــرت، خطبه شـــهی و عـــزل تو را خواهدخواند- زانگونه که خواند از برای پدرت.[38]

روزنامه ایرانیـــان یهـــودی به نام‌ها-حـــییم که در بین سال‌های 1921–1925 منتشر می‌شد.

در زمـــان تشـــکیل دولت اســـرائیل در ســـال 1948 احساسات ضد یهودی شدت یافت و این مسـائل تا سـال 1953 که دکتر محمد مصـدق قـدرت داشت ادامه یـافت. شخص مصدق نیز با تشکیل دولت اسرائیل مخالف بـود و آن را نشـانه‌ای از امپریالیسم می‌دانست. ایـران با روی کـار آمـدن مصـدق سـفارت خـود را در اورشـلیم تعطیل نمود.[39]ـ با این وجود مصدق روابط خـوبی با یهودیـان ایـــران داشت. بســـیاری از بازاریـــان، روشـــنفکران و نویســـندگان یهـــودی در جنبش ملی مصـــدق به او کمک کردند. مهم‌ترین فرد در این زمینه، مشفق همـدانی بـود که سـردبیر روزنامه کیهـان بـود و به همـراه مصـدق در سـفر آمریکا نـاظر و مـدافع نهضت ملی بـود. یهودیـان طرفـدار مصـدق در مقایسه با یهودیـان تـوده‌ای اکـثراً افـرادی مسـنتر و جا افتـاده‌تر بودند که قصد داشـتند در وضعیت موجود به کار ادامه دهند ولیکن یهودیان توده‌ای جـــوان‌تر و آرمـــانگراتر بـــوده و قصد تغیـــیر تمـــامی سیستم‌های اجتماعی را داشتند.[40]

مهمـترین دشـمن اسـرائیل در دولت در این زمـان دکـتر حسین فاطمی وزیر امورخارجه بود. حسـین فـاطمی در روز استقلال اسرائیل در آوریل سال 1953 دفتر آژانس یهـودی تهـران را تعطیل کـرد؛ ولیکن بعد از چنـدین مـاه دوبـــاره این دفـــاتر بازگردیدند. او قـــراردادی را که هواپیمـــایی اســـرائیلی ال-ال داشت لغو کـــرد و به هواپیماهـای اسـرائیلی اجـازه فـرود در تهـران را نـداد. فاطمی در این زمان گاه به گاه نوشتارهای نیمه رسـمی مبـــنی بر این‌که ایـــران اســـرائیل را دیگر به رســـمیت نمی‌شناسد منتشر می‌کرد؛ ولیکن به‌طور رسمی هیچگاه ایـران سـندی مبـنی بر به رسـمیت نشـناختن اسـرائیل

منتشر نکــرد. مصــدق با این‌که از فــاطمی پشــتیبانی می‌کرد، به مذاکراتی برای قـرارداد بین بانک ملی ایـران و بانک لــوئمی در اســرائیل کمک کــرد که بــاعث ادامه مناسبات تجاری بین ایران و اسرائیل شد.[41] در زمان مصدق قدرت حکـومت مرکـزی که از یهودیـان محـافظت می‌کـرد کاســته شد و روحـانیون شـیعه قـدرت یافتند و احساسات ضد یهودی افزایش یافت. در این زمان حــدود 1/3 جمعیت یهودیان ایران به اسـرائیل مهـاجرت کردند. دیوید لیتمــان نوشته‌است که جمعیت مهــاجران یهــودی ایرانی به اسرائیل بین سـال‌های 1948 تا 1978 حـدود 70000 نفر بوده‌است.

بعد از این‌که دولت محمد مصــــــدق ســــــرنگون شد و محمدرضا شــاه پهلــوی ســرکار آمد یهودیــان بهــترین شــرایط خــود را در ایــران تجربه کردند. در ســال 1970 فقط 10 در صد از یهودیان فقیر محسوب می‌شدند. 80 درصد طبقه متوسط و 10 درصد بســیار ثروتمند بودند. در سال 1968 یهودیان ایرانی ثروتمندترین یهودیـان در تمامی قاره آسـیا و آفریقا بودند. جمعیت یهـودی در این زمان تقریبه به طـول کامل شهرنشـین شـدند. در سـال 1968 72 درصد از یهودیـان ایـران در شـهرها زنـدگی می‌کردند. با این‌که یهودیــان فقط درصد بســیار کمی از جمعیت ایران را تشکیل می‌دادند در سال 1979 دو عضو از 18 عضو آکادمی علوم ایران، 80 نفر از 4000 استاد دانشــگاه و 600 نفر از 10000 پزشک ایــران یهــودی بودند. بــرای اولین بــار در تــاریخ ایــران، 50 درصد از کودکان یهودی به مدرسه عبری می‌رفتند و زبـان عــبری به صورت رسمی به آنان تدریس می‌شد. سـطح خوانـدن و نوشـتن اقلیت یهـودی از ابتـدای قـرن بیسـتم بسـیار

بـالاتر از اکـثریت مسـلمان بـود. در زمـان اتمـام جنگ جهانی دوم بیش از 80 درصد یهودیان سـواد خوانـدن و نوشتن داشتند در صـورتی که اکـثریت مسـلمان بیسـواد بودند. در سال 1968 تنها سی در صد مسلمانان خواندن و نوشـتن می‌دانسـتند در صـورتی که این رقم در مـورد یهودیان بیش از 80 درصد بود.[42] رابطه بسیار نزدیک دولت شاه و کشور اسراییل در بهبود وضـعیت اقتصـادی یهودیـان در ایـران نقش بسـیار زیـادی داشت. جزئیـات این‌که چگونه یهودیان ایران در سـال‌های بسـیار کمی از اقلیتی بسیار فقیر تبـدیل به ثروتمنـدترین اقلیت ایـران شدند نیازمند تحقیق و مطالعه بیشتر است.

در زمـان جنگ شش‌روزه اعـراب و اسـرائیل در سـال 1967 احساسات ضد یهودی به تحریک روحـانیون شـیعه بسیار شدید شد. یهودیـان شـیراز در این زمـان از تـرس خشم مسلمانان کنیسه‌ها را بیش از ده هفته تا تیشا بـآو تعطیل کردند. در نوشـتارهای یهـودی ثبت شده‌است که در زمـان جنـگ، بسـیاری جنتیلها تلاش کردند که به محله یهودیـان حمله کنند که به وسـیله پلیس متفـرق شـدند.[43]

قبل از سال 1948 بیشتر یهودیان ایران مذهبی بودند و قوانین یهـودی را رعـایت می‌کردند. ولیکن به دلیل عـدم تمـاس ربیهـای ایـرانی و ربیهـای دیگر یهودیـان بعضی رسوم آن‌ها نظیر بسـتن تفیلین در بین یهودیـان ایـرانی رایج نیست. نسل‌های بعدی یهودیان ایران کمـتر قـوانین یهـودی را رعـایت می‌کنند و ازدواج با غیریهودیـان (جنتیلها) در بین آنان افزایش یافت.[44] قبل از انقلاب اسلامی در ایران 80000 نفر یهـودی زنـدگی می‌کردند.

از این تعداد 60000 نفر در تهران، 8000 نفر در شیراز، 4000 نفر در کرمانشاه، 3000 نفر در اصفهان، شهرهای خوزستان، علاوه بر کاشان، تبریز و همدان بودند.

در زمان انقلاب اسلامی بیشتر ایرانیان یهودی علی‌الخصوص ثروتمندان آنان در تهران و اصفهان و کرمان مهاجرت کردند. جمعیت مهاجران چیزی حدود 50000 تا 90000 نفر تخمین زده می‌شود.

قبل از تشکیل کشور اسرائیل ارومیه دارای 700 یهودی آرامی زبان بود. در سال 2006 فقط دو خواهر یهودی در ارومیه وجود دارند.

کنیسه ابریشمی در خیابان فلسطین (کاخ سابق) که در سال 1965 میلادی ساخته شد.

با وجود این‌که محمدرضا شاه پهلوی در ابتدای حکومت خود دید بسیار مثبتی به یهودیان داشت در دهه 1970 میلادی او نیز مانند پدرش به یهودیان بدبین شد. در مصاحبه با مارک والاس، خبرنگار یهودی روزنامه نیویورک تایمز، در سال 1976 میلادی محمدرضا پهلوی از نقش بیش از حد یهودیان در کنترل روزنامه‌ها و رسانه‌های ایالات متحده انتقاد کرد و بیان کرد که به دیدگاه او یهودیان با فشار بیش از حد برای منافع اسرائیل مردم دیگر را به خود بدبین می‌کنند. [45]

به دلیل این‌که بیشتر مخالفان شاه در سال‌های آخر حکومت وی که از وی به دلیل نبود آزادی در ایران و حکومت پلیسی، در عرصه بین‌المللی انتقاد می‌کردند یهودی بودند شاه نسبت به یهودیان بدبین شده بود.

هم‌چنین نویسنده کتاب معروف سقوط 77 که سقوط شاه را چند سال قبل از سرنگونی وی پیش‌بینی کرده بود نیز یهودی بود. یوسف کهن آخرین نماینده یهودیان در ایران در کتاب خاطرات خود آخرین دیدار سالیانه یهودیان ایران با شاه در سال 57 را با بیتفاوتی و بیحوصلگی خاصی از جانب شاه بیان می‌کند و می‌گوید شاه بیشتر حملات و تحرکات بر علیه حکومت خود را توطئه یهودیان می‌دانست.[46]

جمهوری اسلامی

در زمان تشکیل کشور اسرائیل حدود 140000 تا 150000 نفر یهودی در ایران ساکن بودند. بیشتر از 85 درصد این افراد به اسرائیل یا آمریکا مهاجرت کردند. در بین یهودیانی که در ایران ماندند بسیاری هویت یهودی خود را از دست دادند و تعداد زیادی به حزب توده و دیدگاه‌های کمونیستی کشیده شدند. در حین انقلاب ایران بسیاری از یهودیان ایرانی نقش مؤثری در سرنگونی حکومت شاه داشتند. این یهودیان «بر خلاف نظر بزرگان قوم خود، به انقلاب ملحق شدند. آن‌ها آرزو داشتند که هویت ایرانی سکولار خود را از دست دهند و در جامعه ایرانی به صورت بهشتی که انقلاب وعده می‌داد حل شوند.»[47] در تظاهرات میلیونی روز عاشورا علیه شاه، 7000 یهودی نیز شرکت کردند. بعضی نوشتارهای دیگر تخمین یهودیان شرکت‌کننده در این تظاهرات را 12000 نفر اعلام می‌کند. تقریباً تمامی رهبران جامعه یهودی نظیر حاخام یدیدیا شوفط، حاخام آریل داوودی، حاخام داوید شوفط، حاخام یوسف همدانی کهن، حاخام اسحق بعلنث، و حاخام یادگاران در

این تظاهرات شرکت داشـتند. شخصـیت‌های غیرمـذهبی یهـودی نظـیر عزیز دانش راد،هـارون یشـایایی، یعقـوب برخوردار، هوشـنگ ملامـد، منـوچهر الیاسی و فـرنگیس حسیدیم نیز در این تظاهرات شرکت کردند.[32]

این همراهی یهودیـان با انقلاب، پلی میـان ملت انقلابی و جامعه یهودیـــان برقـــرار کـــرد. ســـازمان «جامعه روشنفکران یهودی» که از 17 شهریور سـال 1357 در تهـــران پایه‌گـــذاری شد نقش مهمی در همکـــاری با انقلابیون داشت. یوسف همـدانی کهن و یدیـدیا شـوفط نقش مؤثری در مدیریت این همکاری‌ها داشتند.[48] در آذرماه سال 57 گروهی از یهودیان با آیت الله طالقانی دیـــدار کردند و حمـــایت خـــود را از انقلاب اعلام کردند. اساسنامه جامعه روشنفکران یهودی ترکیب از هویتهـای یهودی، ایـرانی، اسـلامی و ملی است. بند 5 اساسـنامه اعلام می‌کند که جامعه روشـــنفکران یهـــودی در جنگ با امپریالیسـم، از جمله صهیونیسم است و آن را بخشی از امپریالیسم جهـــانی می‌بیند. هم‌چـــنین این بند اعلام می‌کند که جامعه روشـنفکران یهـودی در جنگ با تبعیض نژادی و یهودستیزی است.

در دی ماه سال 57 نشریه یهودی تمـوز شـروع به چـاپ کـرد. در این نشـریه نه تنها یهودیـان بلکه روشـنفکران انقلابی نظیر میرحسین موسوی و زهـرا رهنـورد نـیز به نوشتن مقاله می‌پرداختند. در این زمان ایدئولوژی حاکم بر جامعه یهودی ایران مارکسیستی و کمونیسـتی بـود و این نشریه سعی می‌کرد دیدگاه‌های مذهبی سـنتی را به موضـــوع‌های انقلابی پیوند بزند. هـــدف اصـــلی جامعه روشنفکران یهودی این بود که یهودیان ایـران را متقاعد

کند که از انقلاب پشـــتیبانی کنند. جامعه روشـــنفکران یهودی به یکی از سرسخت‌ترین طرفداران انقلاب تبدیل گشت. چندین نفر از اعضـای این‌جامعه در زمـان پیش از انقلاب هم‌بند روحانیون انقلابی نظیر آیت‌الله طالقـانی بودند.[32]

بیمارستان یهـودی سـپیر که توسط دکـتر روح‌الله سـپیر پزشک یهودی پایه‌گذاری شـده بـود نـیز در انقلاب ایـران نقش مهمی داشت. در این زمان بیشـتر بیمارسـتان‌های دولـــتی حاضر به پـــذیرش مجروحـــان انقلاب نبودند و بیمارستان سـپیر تنها بیمارسـتانی بـود که به این افـراد کمک می‌کرد. با این‌که بیمارستان‌های دولـتی به سـاواک کمک می‌کردند انقلابیـــون را دســـتگیر کنـــد، هیچ‌یک از مجـروحین بسـتری شـده در بیمارسـتان سـپیر به دست ساواک نیفتادند. بیشتر تظاهر کنندگان مجـروح شـده در تظاهرات 17 شهریور سال 1357 در بیمارسـتان سـپیر درمان شدند.[32]

در اواخر سـال 1978 نماینـده یهودیـان بـرای دیـدار با آیت‌الله خمینی به پاریس رفت. هدف از این دیـدار اعلام حمـایت یهودیـان ایـران از انقلاب بـود. آیت‌الله خمیـنی بعـدها نامه تقـدیری به بیمارسـتان سـپیر فرسـتاد و از پرســـتاری و مـــداوای انقلابیـــون توسط مســـئولین این بیمارستان تشکر کرد.[32]

ولیکن بعد از انقلاب اسلامی مهاجرت یهودیـان از ایـران شـدت یـافت و جمعیت یهودیـان از 100000 به 40000 نفر کاهش یافت. در اوائل انقلاب یکی از تجار یهودی به نام حبیب القانیان که رهبر جامعه یهودیـان بـود دسـتگیر شده و به جرم فساد، ارتباط با اسـرائیل و صهیونیسـم،

دوستی با دشمنان خدا و امپریالیسم اقتصادی در نهم می‌سال 1979 اعدام شد. اعدام القانیان واکنش دولت اسرائیل، کاخ سفید و تمامی سازمان‌های یهودی آمریکایی و بین‌المللی نظیر کنگره جهانی صهیونیسم و اتحادیه ضد افترا را برانگیخت. سناتور یهودی یاکوب یاویتس این اقدام را محکوم کرد و از دولت آمریکا درخواست تحریم اقتصادی ایران را نمود.[49]ـ سه روز بعد از اعدام القانیان گروهی از یهودیان به رهبری حاخام یدیدیا شوفط به قم رفتند و با آیت‌الله خمینی دیدار کردند. در این دیدار آیت‌الله خمینی اعلام کرد که بین یهودیان و صهیونیستها تفاوت قائل است و باور عمومی که همه یهودیان در خفی صهیونیست هستند را قبول ندارد. روزنامه اطلاعات در تیتر اصلی خود نوشت «ما جامعه یهودی را ضد صهیونیست می‌دانیم».[32]ـ یک هفته بعد از اعدام القانیان سرج کلارسفلد وکیل یهودی فرانسوی که به شکارچی نازیها معروف بود به ایران سفر کرد تا در مورد این اتفاق تحقیق کند. او در ایران با ابراهیم یزدی دیدار کرد و یزدی به او قول داد که هیچ یهودی در ایران به دلیل صهیونیست بودن یا ارتباط با اسرائیل محاکمه نخواهد شد.[50]ـ کلارسفلد در بازگشت از سفر خود به ایران فیلمی تهیه کرد که در آن ادعا کرد دولت ایران القانیان را به دلیل یهودی بودن اعدام کرده‌است.[51]ـ در 18 می‌سال 1979 رهبران صهیونیست آمریکایی از جمله رئیس فدراسیون صهیونیسم آمریکایی، ربی جوزف استرنستاین به دعوت سفارت ایران در آمریکا در محل سفارت حضور یافتند و مورد استقبال مسئولین سفارت قرار گرفتند. در این دیدار مسئولین سفارت ایران بیان کردند که القانیان به

دلیل جاسوسی و نه به دلیل صهیونیست بـــودن اعـــدام شده‌است. در این دیـدار علی آگـاه نماینـده دولت ایـران بیان کرد که دولت معتقد است «یهودیـان ایـران به دلیل صهیونیست بــودن مــورد شک نیســتند». او ادامه داد که دولت ایران صهیونیست بودن یهودیـان ایـران را دلیل بر خائن بودن آنان به ایران نمی‌داند.[52]

در دسـامبر سـال 1980 سـیمون فـرزامی روزنامه‌نگـار یهودی ایرانی که در روزنامه فرانسوی زبـان ژورنـال دو تهران کار می‌کرد دستگیر و اعـدام شد. دسـتگیری او بنا به گفته دادســتان پرونــده به دلیل مــدارکی بــود که از سـاختمان سـفارت آمریکا به دست آمـده بـود که نشـان می‌داد فــرزامی از ســفارت آمریکا مبــالغی به صــورت ماهیانه دریافت می‌کرده‌است. اتهـام او در زمـان اعـدام جاسوسی برای ایالات متحده بود.[53][54]

پس از انقلاب فروش نفت به شدت دچار مشــکل گردید. شرکت‌های نفتی اروپایی دفاتر خود را در تهران تعطیل کردند و کارمندان خود را فرخواندند. در این هنگام تــاجر اسرائیلی-سوییسی به نام مارک ریچ نماینـدگان شـرکت خــود گلنکــور را به تهــران فرســتاد و دفــتر خــود را بازگشایی کرد. مارک ریچ بین سـال‌های 1979 تا 1995 تنها کسی بــود که نفت ایــران را صــادر مینمــود. او در زمـان جنگ ایـران و عـراق اسـلحه‌های مـورد نیـاز بـرای دولت ایــران را تــأمین مینمــود. به دلیل همین فعالیت‌ها دولت آمریکا او را به نقض تحریمهـــای ایـــران مجـــرم شـــناخت و مـــارک ریچ ســال‌ها در لیست ده نفر مـــورد تعقیب اف بی‌آی بــود تا این‌که بیل کلینتــون در روز آخر کاری خود وی را مورد عفو قرار داد. مارک ریچ در کتـاب

خـاطرات خـود به نـام پادشـاه نفت ادعا کرده‌است که او نفت ایــران را از طریق یک خط لوله مخفی به اســرائیل صــادر می‌کرده‌است و هر دو دولت ایــران و اســرائیل از این مساله آگاه بوده‌اند. مــارک ریچ هم‌چــنین بنا به گفته خــود به موســاد کمک‌هــای زیــادی بــرای انجــام عملیــات مختلف در ایــران می‌رســانده است.[55]ـ گزارش‌هــای زیــادی از روابط تجــاری مخفی بین ایــران و اســرائیل توسط روزنامه‌های اسـرائیلی چـاپ شده‌است. بنـابراین گزارش‌ها بســیاری شــرکت‌های اســرائیلی دارای روابط تجـــاری گســـترده با ایـــران هســـتند. (ببینید: روابط غیرسیاسی ایران و اسرائیل).[56]

در زمــان جنگ ایــران و عــراق تمــامی اقلیتهــای دیــنی رسمی به غیر از یهودیان در میدان جنگ استفاده شـدند. یهودیـــان در تـــأمین منـــابع مـــالی و تهیه تراکتـــور و دســتگاه‌های ســنگین نقش داشــتند. تنها در ســال 1986 دولت ایـران از یهودیـان در میـادین جنگ اسـتفاده کـرد. قوانین اعزام به جنگ برای مـردان در ایـران به یهودیـان اعمــال نشد. یهودیــان در ســال‌های پایــانی جنگ در آن شـــرکت داشـــتند ولیکن شـــرکت آنـــان در مقایسه با زرتشتیان و ارمنیان بسیار ناچیز بود.[57]

انقلاب اسلامی یهودی ستیزی نژادی در جامعه ایــران را به‌طور کامل از بین برده است. با وجود این‌که در گذشته یهودیان حتی بعد از گرویدن به اسلام نیز تا چندین نسل مــورد شک و گــاهی نفــرت عامه مــردم و حــتی قشر تحصیلکرده بودند در جمهوری اسلامی نژاد یهودی مانعی بــرای پیشــرفت اجتمــاعی یا اقتصــادی نیست. حملات نسـبت به یهودیـان در ایـران بعد از انقلاب بسـیار نـاچیز

بوده و حتی از بیشتر کشورهایی که با اسرائیل روابط دوستانه دارند نظیر انگلستان یا فرانسه نیز کمتر است. بسیاری افراد رده بالای حکومت ایران نظیر حبیب‌الله عسگراولادی و حتی روحانیونی نظیر آیت‌الله مکارم شیرازی از نژاد یهودی بودند که این امر مانع پیشرفت آن‌ها در دولت از ابتدای انقلاب نبوده‌است.[20]

قانون اساسی جمهوری اسلامی ترکیبی متضاد از قوانین انسانگرای غربی و قوانین مذهبی اسلامی است. اصل 19 قانون اساسی که از فرهنگ غربی گرفته شده‌است اشاره می‌کند که تمامی مردم ایران دارای حق و حقوق مساوی هستند. این اصل با اصل 14 که می‌گوید تمامی مسلمانان باید با غیرمسلمانان بر اساس قوانین اسلامی رفتار کنند در تضاد است.[58]

با فوت آیت‌الله خمینی وضعیت یهودیان ایرانی بهبود یافت. بسیاری از آنان در زمان خصوصی‌سازی ثروتمند شدند و با سیاستمداران جدید روابط بسیار خوبی برقرار نمودند. با این وجود یهودیان به حمایت از حکومت ایران در مجامع عمومی ادامه دادند. در همین حال بسیاری از مردان یهودی به اسرائیل مهاجرت کردند که باعث شد بسیاری زنان یهودی مجبور شوند با مردان غیریهودی (جنتیل) ازدواج کنند.[44]

در مورد جمعیت کنونی یهودیان در ایران اختلاف نظر وجود دارد. در دهه 80 این جمعیت چیزی حدود 20000 تا 30000 نفر تخمین زده می‌شد و در دهه 90 به 35000 نفر افزایش یافت. در حال حاضر این جمعیت چیزی حدود 40000 نفر است که 25000 نفر از آن‌ها در تهران ساکن هستند. بیشتر سازمان‌های یهودی که قبل

از انقلاب ایران تأسیس شده بودند به استثنای آن‌هایی که به صورت مستقیم جنبش صهیونیزم را تبلیغ می‌کردند بعد از انقلاب نیز به فعالیت خود ادامه دادند. از جمله این سازمان‌ها می‌توان انجمن کلیمیان تهران، انجمن کلیمیان شیراز، خانه جوانان یهود تهران و غیره را نام برد.

نظرها در مورد کیفیت زندگی یهودیان در ایران متفاوت است.هارون یشایایی از رهبران یهودیان ایران اعتقاد دارد که ایران یهودیت و صهیونیسم را دو مطلب جدا می‌داند. در خفی بسیاری از ایرانیان یهودی از تبعیض به مصاحبه کنندگان اروپایی شکایت می‌کنند. دولت ایران مدیر مدارس یهودی را منصوب می‌کند و این مدیران اکثراً مسلمان هستند. این مدارس در روز شبات یهودیان نیز باز هستند. آخرین روزنامه یهودی در سال 1991 بعد از این‌که از دولت انتقاد کرد بسته شد.

با این‌که تمامی یهودیان ایران در انظار عمومی دارای دیدگاه‌های ضد اسراییلی شدید هستند ولیکن این دیدگاه‌ها ممکن است به تمایل ایرانیان یهودی برای بقا در ایران مرتبط باشد. این امر باعث می‌شود که آنان تمایل داشته باشند که دیدگاه‌های ضد اسراییلی خود را بیشتر از حد نیاز در انظار عمومی تبلیغ کنند تا اقلیت یهودی به نظر اقلیت قابل قبولی بیایند. دیدگاه زیر ممکن است نمونه کاملی از این تضاد در بین ایرانیان یهودی باشد: «ما می‌شنویم که آیت‌الله می‌گوید که اسراییل با شاه و ساواک همکاری می‌کرده است و ما احمق هستیم اگر بگوییم طرفدار اسراییلیم. از این رو

ما در برابر آن ساکتیم... ممکن است این روش کـار کند. به هر حال چه می‌توانیم بکنیم؟ این خانه ماست.»[59]

تاریکی و امواج داخلی دریا

در آیه 40 سوره نور خداوند اعمال کافران را به تاریکی‌های دریای لجی تشبیه کرده است. دریای لجی دریایی عمیق است که در اطراف آن کوه و زمینی دیده نمی‌شود و امواج دریا مستمراً در آمد و شد و اضطراب و تلاطم است. در این مقاله به بررسی قرآنی و علمی این ویژگی‌های خاص پرداخته می‌گردد

بررسی تفسیری

خداوند در آیه 40 سوره نور تشبیهی برای اعمال کفار بیان می‌نماید تا نشان دهد که آن اعمال، حجابهایی متراکم و ظلمتهایی بر روی دلهای‌شان است که نمی‌گذارد نور معرفت به این دلها نفوذ کند.[1]ـ این مساله که کفار در ظلمات قرار دارند در قرآن کریم مکرر آمده است،[2]ـ اما تفاوت این آیه با موارد دیگر در تشبیه این تاریکی به پدیده‌های طبیعی است. خداوند برای تقریب به ذهن مخاطب نسبت به میزان ظلمت اعمال کافران از میان انواع تاریکی‌های موجود در عالم، به تاریکی‌هایی در دریای لُجّی اشاره می‌نماید: «أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِی بَحْرٍ لُّجِّیٍّ». آیه عطف به ماقبل است، و در واقع آیه چنین است: و الذین کفروا اعمالهم کالظلمات. در این‌جا تشبیه حالت معقول به محسوس شده است.[3]

از نظر لغوی «ظلمات»، جمعِ ظلمة، از ریشه «ظ،ل،م» است. ظلمت به معنی تاریکی و عدم نور است.[4] برخی جمع آمدن «ظلمات» در این آیه را بیانگر چندگانه بودن ظلمت و یا شدت ظلمت دانسته‌اند.[5]ـ هم‌چنین

نکره آمدن ظلمات ممکن است به تاریکی‌های ناشناخته در یک دریای لجّی یا به عظمت ماجرا اشاره داشته باشد. «ظلمات» اشاره به عدم نور دارد که این امری نسبی است و بسته به میزان کم شدن نور، ظلمت ایجاد می‌شود. لازم به ذکر است که ظلمات در قرآن به صورت مفرد نیامده است.

واژه «بحر» به معنی دریا، رودخانه عظیم و هر محل وسیعی که آب زیاد داشته باشد، است.[6] ابن منظور در معنای «بحر» به عمق زیاد هم اشاره دارد.[7] این واژه موارد استعمال دیگری هم دارد، مانند این‌که به کسی که معلوماتش وسیع است، نیز «بحر» گویند.

واژه «لجّی» اسم منسوب به «لُجّة»[8] از ریشه «ل،ج،ج» به معنی رفت و برگشت اجزای چیزی بر روی یک‌دیگر است.[9] «لجاج» نیز از این ریشه به این معنا است که شخص در فعل مذموم اصرار نماید.[10] واژه «لجّة» به معنای قسمت عمده و اعظم چیزی است و در موارد مختلفی به کار رفته است، از جمله «لجة الامر» قسمت عمده و اعظم کار و «لجة البحر» قسمت وسیعی از دریا است.[11] مفسران و لغویان عبارت «بحر لجّی» را به معنای دریای وسیع و عمیق[12] و دریای مواج و متلاطم[13] دانسته‌اند. برخی نیز هر دو معنا را برای این عبارت مناسب دانسته‌اند.[14]

خداوند در ادامه آیه توضیح بیشتری درباره دریای لجّی آورده و می‌گوید که امواج، این دریا را فراگرفته‌اند، به گونه‌ای که موجی بر فراز موج دیگر است: «يَغْشاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ». این جمله، تفسیری برای «بحر لجّی» است[15] و صفت دوم برای بحر به شمار می‌رود.[16]

فعل «یَغْشا» از ریشه «غ،ش،ی» به معنـــای چـــیزی را با چیزی پوشاندن و فراگرفتن است.[17]

واژه «مـــــــــــوج» از ریشه «م،و،ج» است که دلالت بر اضـــطراب و آشـــوب در چـــیزی دارد.[18]ـ این کلمه در مـوارد مختلفی به کـار می‌رود و نـوعی از آن، مـوج دریا است که بیـانگر اضـطراب و تلاطم در دریا است. بـرخی موج دریا را آبی مرتفع بر فراز آبی دیگر دانسته‌اند.[19]

عبـارت «من فوقه سـحاب» اشـاره به این دارد که بـالای موج دوم ابر است، بنابراین موج دوم، از امـواج سـطحی دریاست و مـــوج اول که زیر این مـــوج قـــرار دارد، نـــیز لاجرم باید از امـواج داخلی دریا باشد. در بخش علمی به تفصیل درباره امـواج سـطحی و داخلی دریا بحث خواهد شد.

در ادامه آیه می‌گوید که این تصویری که از دریـــای عمیق و متلاطم و امـــواج آن بیـــان شـــد، در واقع بیـــانگر ظلمت‌هایی است که هر یک بر فراز دیگـری قـرار دارند: «ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَـوْقَ بَعْضٍ». این جملـه، جمله تفسـیریه بـــرای مـــاقبلش است که در آن «ظلمـــات» خـــبر بـــرای مبتـدای محـذوف (هـذه) است و «بعضـها فـوق بعض»، صفت برای ظلمات است.[20]ـ این ظلمت‌هـای روی هم انباشته به گونه‌ای است که اگر کسی دســتش را بخواهد ببیند، هم نمی‌تواند: «إِذا أَخْـرَجَ یَـدَهُ لَمْ یَکَـدْ یَراها». وجه این تاکید این است که هیچ چـیزی به انســان نزدیک‌تر از دست خود انسان نیست، و او اگر بتواند چـیزی را ببینـد، دست خود را بهتر از سایر اعضایش می‌تواند ببیند، چون هر عضو دیگری را بخواهد ببیند باید خم شود، ولی دست را تا برابر چشم بلند می‌کند و می‌بینـــد، با این حـــال اگر

کسی در ظلمتی قرار داشته باشد که حتی دست خـود را نبینـد، معلـوم می‌شـود که آن ظلمت منتها درجه ظلمت است.[21] مفسران عبارت «لم یکد یراها» را مبالغه در ندیدن دانسته‌اند،[22] به این معنا که دیدن دست نزدیک هم نیسـت، چه رسد به این‌که واقع شـود. بـدین تـرتیب خداوند با بیـان این جمله شـدت تـاریکی آن محیط را توصیف می‌نماید و می‌فرماید کسی که خدا برایش نوری قرار نداده باشد، نـوری نخواهد داشت: «وَ مَنْ لَمْ یَجْعَـلِ اللَّهُ لَهُ نُوراً فَما لَهُ مِنْ نُور»

رفتار نور در محیط‌های آبی

برای درک بهتر از مفهوم ظلمت بایستی با تعریف نور و ویژگی‌های آن و هم‌چـنین رفتـار نـور در محیط‌هـای آبی آشـنا شد. نـور یا طیف مـرئی[23] بخشی از طیف الکترومغناطیسی است که با چشم انسان قابل تشخیص است. طول موج طیف مرئی بین 390 تا 700 نانومتر از طیف الکترومغناطیس است.[24] رنگ‌های طیف مرئی، طول موج مختلفی دارند. رنگ قرمز بلندترین طول موج و بنفش کوتـاه‌ترین طـول مـوج را دارد. نـور سـفید دربردارنـده همه امـواج نـور مـرئی است. وقـتی که نـور سـفید از داخل یک منشـور تابیـده می‌شـود و یا هنگـام تشکیل رنگین‌کمان، نور سفید شکسته می‌شـود و تبـدیل به طیف رنگهای مختلف مرئی می‌شود.

در علم اقیانوس‌شناسی مجموعه سیسـتم اقیانوس‌ها و دریاهای آزاد جهان را تحت عنوان اقیـانوس جهـانی[25] می‌نامند که دربردانـده 5 اقیـانوس بـزرگ آرام، اطلس، هند، منجمد شـمالی و منجمد جنـوبی و هم‌چـنین تمـامی دریاهای حاشیه‌ای این اقیانوس‌ها است.[26]

به طـور کلی نـور در اقیـانوس جهـانی دارای دو منشـاء طبیعی اصلی است. منبع اصلی نور توسط خورشید، ماه و سـتارگان فـراهم می‌شـود و منبع دیگر نورهـای دارای منشـاء زیسـتی است که توسط جـانوران دریـایی تولید می‌شود. با توجه به خواص نوری آب، اهمیت و شـدت هر دو منشـاء با افـزایش عمق تغیـیر می‌کند. در محیط‌هـای آبی شدت نور به طرز چشمگیری با افزایش عمق کاهش می‌یابد. آب جـذب کننـده مهم نـور است.[27]ـ علاوه بر این در آب دریا مـواد فـراوان دیگـری نـیز وجـود دارد که مستعد جذب انرژی نور هستند. وجود انواع ترکیبـات آلی و معـــــدنی در آب دریا به این معناست که آب دریاها از نظر خــواص فــیزیکی دارای تفاوت‌هــایی با آب خــالص است. آب دریا شـامل مقـدار زیـادی نمک‌هـای معـدنی و مـواد آلی حل شـده، مـواد معلق آلی و غـیرآلی، شـامل میکروارگانیسم‌های زنده، و نیز حباب‌هـای گـاز، قطـرات کوچک نفت و غـــیره است. بســـیاری از این مـــواد در واکنش با امــواج نــور خورشــید (جــذب یا تغیــیر مســیر فوتون) به صورت مستقیم شرکت دارند.[28]

سلول‌های مخروطی شکل موجود در پرده شبکیه چشــم، گیرنده‌های عصبی امواج نور مرئی هستند. به طـور کلی اشـیاء به رنگ نـوری دیـده می‌شـوند که از آن بازتابیـده می‌شـــود. یک ســـیب قرمز به این دلیل قرمز به نظر می‌رسد چون بسیاری از شـعاع‌های نـوری را جـذب ولی رنگ قرمز را بازمی‌تاباند. اگر نور قرمزی وجـود نداشـته باشد ســیب قرمز به رنگ خاکســتری و یا ســیاه به نظر می‌رسد. یک جسم قرمز رنگ از ســـــطح آب هر چه به اعمــاق بیشــتر بــرده شــود، رنگ قرمز آن کمــتر دیــده می‌شود. علت این پدیده این است که مقدار کمی شـعاع

نـــور قرمز با افـــزایش عمق بـــاقی می‌ماند تا به چشم برسند. در زیر آب چشم انسـان به طـور تئـوری قـادر به یافتن نـور تا عمق 900 مـتری است. اما هر چه در عمق آب فـرو رویم اجسـام رنگی با توجه به تضـعیف و حـذف تـدریجی طیف‌هـای مختلف نـور مـرئی به رنگ تـیره یا خاکستری دیده می‌شوند.

شـکل1)ـ عکاسی در زیر آب با نـور مصـنوعی در عمق 8 فـوت (سـمت راست)، عکاسی با نـور طـبیعی در همـان عمق (سمت چپ)

به طور کلی محیط‌های دریایی برحسب خـواص فـیزیکی و شـیمیایی مختلف از جمله مـیزان نـور دارای لایه‌بنـدی هستند. لایه‌بندی نوری دریاها شـامل سه منطقه نـوری، شامگاهی و تاریکی مطلق است:[29]

1- منطقه نـوری:[30]ـ بخشی از تـوده آبی را شـامل می‌شـود که در آن‌جا تمـام طیف‌هـای نـور مـرئی وجـود دارد. میزان ضخامت این منطقه متغیر بوده و به فصـول مختلف و جریان‌های دریـایی بسـتگی دارد. به طـور کلی این منطقه از سـطح آب تا عمق تعـادل یعـنی عمقی که میزان نور % 1 مقدار نور موجود در سطح است امتـداد دارد. عمق این لایه در نقاط مختلف جغرافیایی از 20 تا 100 متر متغیر بوده و به شفافیت آب بستگی دارد.

2- منطقه شـامگاهی:[31]ـ از عمق تعـادل تا ابتـدای منطقه تاریکی مطلق ادامه دارد. چون حداکثر نفـوذ نـور مرئی در اقیانوس‌ها 700 تا 900 متر و گـاهی تا 1000 متر است، لایه شامگاهی حداکثر تا این اعمـاق گسـترش می‌یابد. در این منطقه اندکی تولیدات فتوسـنتزی وجـود

دارد. امـواج نـورانی که در این منطقه یـافت می‌شـوند بیشتر از نوع طیف‌های سبز و آبی هستند.

3- منطقه تـاریکی مطلق:[32]ـ از عمق 700 تا 900 متری به بعد قرار دارد. به دلیل عدم وجـود نـور هیچ‌گونه تولیدات فتوسنتزی در آن وجود ندارد.

نکته مهم دیگری که در این‌جا باید بررسی شود، آن است که بشر از چه زمانی به این واقعیت پی برده است که در اعماق دریا تاریکی حکمفرماست. برای فهم این موضوع به بررسی تاریخچه غواصی می‌پردازیم.

تاریخچه غواصی

فعالیت‌هـای غواصی به روش حبس نفس[33]ـ دارای سابقه تاریخی فراتر از 2000 سال در تمدن‌های یونان، ایران، هند، کره و ژاپن است که هدف اصلی از انجام آن استحصال مواد غذایی دریایی و سـایر جانـداران دریـایی مانند اسفنج‌ها، صدف‌های مرواریدساز، مرجان‌ها و غیره بوده است.

به طـور کلی از دیـدگاه تئوریک تعـیین دقیق حـداکثر عمقی که افـراد بشر می‌توانند با غواصی بـدون داشـتن تجهـیزات به آن دست یابند دشـواری‌هایی دارد. طـول مدت زمان غواصی و عمق دو عامل محـدود کننـده بـرای غواصـان در روش حبس نفس است. از دیـدگاه تئوریک حـداکثر مـدت زمـان بـرای انجـام غواصی با یک بـار نفس‌گـیری 10 دقیقه و 24 ثانیه است. با این وجـود بر اساس رکوردهای اخیر حداکثر مدت زمـان ثبت شـده یک غـوص با یکبـار حبس نفس 10 دقیقه و 12 ثانیه بـوده است. از نظر عمق رکوردهـای ثبت شـده از 30 مـتر در

سال 1949 تا 214 متر طی سال‌های اخیر گزارش شده‌اند. در سال 1976 برای اولین بار Jacques Mayol توانست به رکورد بیش از 100 متر دست پیدا کند.[34]

چگونگی تشکیل امواج

تشکیل امواج نیازمند یک نیروی به وجود آورنده اغتشاش و بی‌نظمی است که نیروی ایجاد کننده[35] نامیده می‌شود. وقتی یک قطره آب یا یک سنگ از ارتفاعی بر سطح آب رها می‌شود، با تشکیل موج یک پالس از انرژی در سطح آب گسترش می‌یابد. موج تشکیل شده ناشی از نیروی ایجاد کننده حرکت کرده و از نقطه شروع اغتشاش فاصله می‌گیرد.[36]

از جمله مهمترین نیروهایی که می‌تواند به عنوان نیروی ایجاد کننده آشفتگی و هم به عنوان نیروی بازگرداننده عمل نماید نیروی گرانش است. امواج متاثر از نیروی گرانش را امواج ثقلی[37] می‌نامند. در دینامیک حرکت امواج ثقلی یا امواج متأثر از نیروی گرانشی زمین، امواجی هستند که در میان یک سیال و یا در سطح مشترک دو سیال (برای مثال اقیانوس و جو) انتشار پیدا می‌کنند. امواج سطحی در سطح مشترک دو سیال با چگالی‌های متفاوت منتشر می‌شوند که این دو سطح می‌تواند هوا و آب باشد. به این امواج، امواج سطحی گویند. هم‌چنین امواج ثقلی می‌توانند در مرز بین آبهایی که دارای لایه‌بندی از نظر خواص فیزیکی مانند چگالی هستند نیز ایجاد گردند که آن‌ها را امواج داخلی می‌نامند.

آبهای تشکیل دهنده اقیانوس جهانی به طور مداوم به واسطه فرآیندهای جوی، نوسان خواص فیزیکی آب مانند چگالی و غیره در حرکت و جابجایی است. انواع گوناگونی از حرکات در محیط‌های آبی شناخته شده‌اند. این حرکات شامل انواع امواج، چرخه‌ها یا جریان‌های سطحی و عمودی است. نیروهای به وجود آورنده امواج و جریانات شامل باد، اثر کوریولیس، گرادیان دما-شوری و چگالی، نیروی گرانش زمین، ماه و خورشید، رخدادهای زمین‌شناختی (مانند زلزله، آتشفشان، رانش زمین) و غیره است.[38]

امواج داخلی (Internal Wave)

چنانچه یک قطعه از توده آبی اقیانوس را همانند برش یک قطعه کیک جدا کنیم، مشاهده می‌کنیم که اقیانوس همانند کیک، یک سیستم لایه‌بندی شده است. این لایه‌ها برای چشم قابل مشاهده نیستند اما به واسطه اندازه‌گیری تغییرات غلظت نمک (شوری)، دما و محاسبه چگالی آب از سطح تا بستر اقیانوس می‌توان آن‌ها را تشخیص داد.[39]ـ امواج داخلی یک رده از امواج ثقلی هستند که بین دو لایه متفاوت از لحاظ چگالی حرکت می‌کنند (آب چگال و چگال‌تر). به عبارت دیگر انتشار آن‌ها در مرز بین لایه‌های آب که دارای چینه‌بندی از نظر چگالی هستند صورت می‌گیرد.[40]ـ وزش باد در سطح آبهای اقیانوسی علاوه بر امواج، منجر به شکل‌گیری جریان‌های سطحی می‌شود. شکل‌گیری این جریان‌ها نیز منجر به تولید امواج داخلی و انتشار انرژی از طریق این امواج در لایه‌های آب می‌شود.[41]ـ امواج داخلی از راه‌های دیگر مانند تغییرات آب و هوایی، جزر و مد،

فشار باد (امواج سطحی)، کشـتی‌های کوچک و جریان‌ها نیز می‌توانند ایجاد شـوند. موج‌هـای داخلی انـرژی خیلی کمی برای شکل‌گیری نیاز دارند.[42]

هر چند امـــواج داخلی بـــرخی مواقع دارای عـــوارض ضعیفی در سطح آب هستند ولی بدون شـناخت قبلی از آن‌ها با چشم قابل تشـــخیص نیســـتند. با اســـتفاده از تصاویر ماهواره‌ای امکان مشـاهده امـواج داخلی با توجه به تاثیراتی که در سطح اقیانوس از خود نشان می‌دهند، وجـود دارد (شـکل2).ـ امـواج داخلی نسـبت به امـواج سطحی دارای فرکانس پایین‌تر و دامنه بزرگ‌تر هسـتند. نخسـتین گـزارش از مشـاهده امـواج داخلی ظـاهرا در 1838 تا 1844 میلادی انجام گرفته است.

شکل2)ـ تصـویر مـاهواره‌ای از امـواج داخلی آبهـای آزاد دور از ساحل

نتیجه گیری

همـانطور که گفته شـد، در آیه 40 سـوره نـور خداوند متعال اعمال کافران را به تاریکی‌های دریای لُجّی تشبیه می‌کند و ضـمن به تصـویر کشـیدن این صـحنه به پدیـده جـالب امـواج داخلی دریا نـیز اشـاره می‌نماید. بنـابراین می‌تـوان گفت که در این آیه به دو پدیـده علمی اشـاره شده است:

1- وجود تاریکی مطلق در اعماق دریا

2- وجود امواج داخلی دریا

در خصوص تاریکی در اعمـاق دریا چنانکه در بخش علمی گفته شد، میزان نور با افزایش عمق کاهش می‌یابـد، به

طـوری که هیچ نـوری نمی‌تواند بیشـتر از عمق 900 تا 1000 مـتری دریا نفـوذ نماید. به عبـارت دیگر هر چه از سطح دریا به سمت عمق بـرویم محیط تاریک و تـاریک‌تر شده و نهایتاً از عمق 1000 متری به بعد تـاریکی مطلق حکمفرما می‌شود.

در آیه مورد نظر ما، اعمال کـافران به تـاریکی در چـنین محیط دریـایی تشـبیه شـده است و این نکته قابل تامل است که چـرا از میـان انـواع تـاریکی که ممکن است در هستی وجود داشته باشـد، خداوند چـنین تـاریکیی در دل دریا را مثال می‌زند و در ادامه آیه نیز این تاریکی را لایه لایه معـرفی می‌نماید: «ظُلُمَـاتٌ بَعْضُـهَا فَـوْقَ بَعْضٍ» که توصـیف دقیقی از تـاریکی عمق دریاست که با افـزایش عمق بر مـیزان آن افـزوده می‌شـود. بنـابراین می‌تـوان بیـان این مطلب در این آیه را اشـاره علمی روشـنی به پدیده تاریکی اعماق دریا به حساب آورد.

جـالب این‌جاست که در این آیه با چنـدین عبـارت عـدم وجود نـور نشـان داده شـده اسـت؛ این‌که چنـدین ظلمت روی یک‌دیگر هسـتند: «ظُلُمَـاتٌ بَعْضُـهَا فَـوْقَ بَعْضٍ» و این‌که فرد حتی قـادر نیست دسـتش را ببیند: «إِذا أَخْـرَجَ يَـدَهُ لَمْ يَكَـدْ يَراها» و این‌که کسی که خـدا بـرایش نـوری قـرار نـداده باشـد، هیچ نـوری نخواهد داشت: «وَ مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُوراً فَما لَهُ مِنْ نُور».

البته برخی از محققان حوزه اعجاز علمی قـرآن، اشـاره به این مطلب علمی را مصـداق اعجـاز علمی دانسـته‌اند که باید گفت اثبـات آن دشـوار است. زیـرا بـرای ثـابت شـدن اعجـاز علمی می‌بایست نشـان دهیم که امکـان دسـتیابی به مطلب علمی مـذکور در زمـان نـزول وجـود

نداشته است. ولی چنانکه گفته شد، سابقه غواصی بشر به چندین هزار سال می‌رسد و غواصان بر اساس تجربه به این مطلب علم داشته‌اند که با نفوذ به اعماق بیشتر محیط تاریک‌تر می‌شود. هرچند علم به این موضوع ممکن است علم شایعی میان همه مردم نبوده باشد، ولی همین که امکان دستیابی به مطلب علمی در آن عصر وجود داشته باشد، اثبات اعجاز علمی را ناممکن می‌نماید. البته چنانکه گفته شد، نهایت عمقی که غواصان می‌توانستند به آن نفوذ کنند، آن مقداری نبوده است که بتوانند تاریکی مطلق را تجربه نمایند، ولی همین که می‌توانستند افزایش تدریجی تاریکی با افزایش عمق را درک نمایند، موجب می‌شود که تا حدودی درکی از مفهوم تاریکی در اعماق دریا داشته باشند که این امر موجب منتفی شدن امکان اثبات اعجاز می‌شود. بدین ترتیب هرچند نمی‌توان اعجاز علمی در این آیه را به اثبات رساند، ولی می‌توان گفت که آیه اشاره علمی دقیقی به پدیده تاریکی اعماق دریا دارد.

در خصوص اشاره آیه به پدیده امواج داخلی دریا نیز باید گفت، چنانکه ملاحظه شد، در آیه به موجهایی اشاره شده است که بر فراز آن‌ها موج دیگری است و بالای آن موجها نیز ابر است: «يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِّن فَوْقِهِ مَوْجٌ مِّن فَوْقِهِ سَحَابٌ». بر این اساس می‌توان گفت که منظور از موج اول، امواج داخلی دریا و منظور از موج دوم امواج سطحی است که بر فراز آن‌ها ابر وجود دارد. با توجه به این‌که امواج داخلی دریا با چشم قابل رویت نیستند و شناسایی آن‌ها مربوط به یافته‌های علمی دهه‌های اخیر است، می‌توان گفت که اشاره علمی قرآن به وجود

چـــنین امـــواجی در زیر امـــواج ســـطحی دریا می‌تواند مصداقی از اعجاز علمی قرآن کریم باشد.

[1]- طباطبایی، ج15، ص132

[2]- وَ الَّذِینَ کَفَـرُوا أَوْلِیـاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ یُخْرِجُـونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَی الظُّلُماتِ (البقرة/257)

کَمَنْ مَثَلُهُ فِی الظُّلُماتِ لَیْسَ بِخارِجٍ مِنْها (الانعام/122)

[3]- ابن عاشور، ج18، ص204

[4]- راغب، ص537؛ مصــطفوی، ج7، ص175؛ ابن فارس، ص641

[5]- ابن عاشور، ج18، ص204

[6]- فراهیدی، ج3، ص219؛ راغب، ص108

[7]- ابن منظور، ج4، ص41

[8]- راغب، ص736

[9]- ابن فارس، ص900

[10]- الملک/21

[11]- ابن منظور، ج2، ص354

[12]- طبرسی، ج7، ص230؛ زمخشـری، ج3، ص244؛ فخر الدین رازی، ج24، ص400؛ ابن کثـیر، ج6، ص65؛ ســیوطی، ج1، ص358؛ ابن عاشــور، ج18، ص205؛ آلوسی، ج9، ص374؛ ابن منظور، ج2، ص354؛ طریحی، ج2، ص327.

[13]- راغب، ص736؛ ابوحیان، ج8، ص54؛ طباطبایی، ج 15، ص132؛ مصطفوی، ج10، ص167

[14]- مکارم شیرازی، ج14، ص492؛ قرشی، ج6، ص 182

[15]- مصطفوی، ج10، ص168

[16]- درویش، ج6، ص617

[17]- ابن فارس، ص816؛ راغب، ص607؛ قرشی، ج5، ص100

[18]- ابن فـارس، ص933؛ ابن منظـور، ج2، ص370، طریحی، ج2، ص331

[19]- فراهیدی، ج6، ص195؛ابن منظور، ج2، ص370؛ راغب، ص782

[20]- درویش، ج6، ص618

[21]- طباطبایی، ج15، ص133

[22]- فخرالدین رازی، ج24، ص401؛ زمخشری، ج3، ص 244؛ ابن کثـیر، ج6، ص65؛ سـیوطی، ج1، ص358؛ آلوسی، ج9، ص357؛ سید بن قطب، ج4، ص2521

[23]- visible spectrum

[24]- Starr, 2005.

[25]- World Ocean

[26]- Spilhaus, 1942.

[27]- Warrant, 2004.

[28]- Woźniak & Dera, 2007.

[29]- Pinet, 2013

[30]- Euphotic Zone

[31]- Dysphotic Zone یا Mesophotic Zone یا Twilight Zone

[32]- Aphotic Zone

[33]- Breath-hold diving

[34]- Ferretti, 2001

[35]- Generating Force

[36]- Sverdrup & Armbrust, p201,2009.

[37]- Gravity waves

[38]- Rafferty, 2011

[39]- Sverdrup & Armbrust, p201,2009.

[40]- نوحدانی و همکاران، 1389.

[41]- اقتصادی و بیدختی، 1383.

[42]- Robert, 2009

منابع:

قرآن کریم.

ابن عاشور، محمد بن طاهر، التحریر والتنویر، بی‌تا.

ابن فارس، معجم مقاییس اللغه، دار احیاء تراث العربی، بیروت، 1422ق.

ابن کثیر دمشقی، تفسیر القران العظیم، دارالکتب العلمیه، بیروت، 1419ق.

ابن منظور، لسان العرب، دار صادر، بیروت، بی‌تا.

ابو حیان، البحر المحیط، دار الفکر، بیروت، 1420ق.

اقتصادی، شهمیر و علی اکبری بیدختی، علی، نقش امواج داخلی در ایجاد ساختار لایه‌ای محیط‌های دریایی، نشریه دانشکده فنی؛ ج38، شماره4، 1383.

آلوسی، روح المعانی فی تفسیرالقرآن العظیم، دار الکتب العلمیه، بیروت، 1415ق.

درویش، محی الدین، اعراب القران الکریم و بیانه، کمال الملک، 1428ق.

راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، انتشارات ذوی القربی، بی‌تا.

روستا نوحدانی،هادی، و همکاران، اثر امواج داخلی بر پایداری زمانی کانال صوتی و انتشار امواج آکوستیکی در دریای عمان، مجله ریاضیات کاربردی واحد لاهیجان؛ پیاپی25، تابستان1389.

زمخشری، محمود، الکشاف عن حقایق غوامض التنزیل، مکتب الاعلام الاسلامی، بیروت، بی‌تا.

سید بن قطب، فی ظلال القرآن، دار الشروق، بیروت، قاهره، 1412ق.

سـیوطی، جلال الـدین، تفسـیر الجلالین، مؤسسه النـور للمطبوعات، بیروت، 1416ق.

طباطبائی، محمد حسین، المیزان، جماعة المدرسین فی الحوزة العلمیه، قم، بی‌تا.

طـــریحی، فخر الـــدین، مجمع البحـــرین، کتابفروشی مرتضوی، تهران، 1375ش.

فخر رازی، التفســیر الکبــیر، مفــاتیح الغیب، دار احیــاء التراث العربی، بیروت، 1420ق.

فراهیـدی، خلیل احمـد، کتـاب العین، انتشـارات اسـوه، 1425ق.

قرشی، علی اکبر، قاموس قـرآن، دار الکتب الاسـلامیه، بی‌تا.

مصـطفوی، حسـن، التحقیق فی کلمـات القـرآن، بنگـاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، 1360ش.

مکـــارم شـــیرازی، ناصـــر، تفســـیر نمونـــه، دار الکتب الاسلامیه، تهران، 1382.

Ferretti, G., Extreme human breath-hold diving, European journal of applied physiology, 84(4), 2001, p254-271.

Pinet, Paul R, Invitation to Oceanography, Jones & Bartlett Publishers, 2013.

Rafferty, J. P., Oceans and Oceanography, The Rosen Publishing Group,2011.

Robert H. Stewart, Introduction To Physical .Oceanography, Texas A & M University, 2009

Spilhaus, A. F., Maps of the whole world ocean, .Geographical Review, 32(3),1942, p431-435

Starr, C., Biology: concepts and applications, .2005

Sverdrup & Armbrust, An Introduction to the .World’s Oceans, McGraw-Hill, 2009

Warrant, E. J. & Locket, N. A., Vision in the deep sea, Biological Reviews, 79(3), 2004, .p671-712

Woźniak, B. & Dera, J., Light absorption in sea .water, Springer, 2007

تاریخ شیطان؛ پرونده‌ای درباره زایش اهریمن

حضـــور دو نـــیروی مقـــدس و نامقـــدس و ســـیطره دو گرانیگاه متافیزیکی خیر و شر در هستی چندان بـــرای ما آشنا و بدیهی می‌نماید که چه بسا اندیشـیدن به شـرایط پیش از ظهــور این مفــاهیم دور از ذهن و بـــاورنکردنی بنماید. با این همـــــــه، واقعیت آن است که اگر از زاویه اســطوره شناســانه به روایت‌ها و باورهــای تمــدن‌های باستانی بنگریم، در می‌یـابیم که مفهـوم شـیطان بـرای دیرزمانی در میان مردمان وجود نداشته است.

در جهان باســتان بـافتی کمـابیش همسـان و یکدست بر همه نظام‌هــای آییــنی حــاکم بــوده است. در همه جا با مجمــوعه‌ای پرشــمار از ایــزدان انســان ریخت رو به رو هســتیم که نماینــده و نگهبــان یا راه برنــده نیروهــای طـــبیعی محســـوب می‌شـــوند. روابط این‌ها با یک‌دیگر انعکاسی از روابط اجتماعی زمینی است، یعنی در میـان خود ساخت‌های خانوادگی و گاه سلسله مراتبی سیاسی را بازتولید می‌کنند.

این اســـاطیر باســـتانی از نظر اخلاقی هم موجـــوداتی آمیخته بوده‌اند و به آدمیـــان شـــباهت داشـــته‌اند. یعـــنی برخی از رفتارهای‌شـان معقـول و درست و بـرخی دیگر نـــامعقول و دیوانه وار می‌نمــوده است. گـــاه کارهـــایی خوشایند و سودمند انجام می‌داده‌اند و گاه به رفتارهایی زیانبار و نادلخواه دست می‌یازیده‌اند.

تاریخ شیطان؛ پرونده‌ای درباره زایش اهریمن

زئـوس، در جنگ‌ها به نفع یکی از طرف‌ها وارد درگـیری می‌شد و هر چند در آفرینش انسان و تاسـیس شـهرهای بـزرگ نقشی مهم و دلخـواه ایفا می‌کـرد، ممکن بـود به سـادگی به دروغگـویی و خیـانت و کینه تـوزی و حـتی دزدیدن زنان و تجاوز به ایشان دست بگشـاید. اینـدره که ایزد مهم و بزرگ وداهاست نیز مانند زئوس نماینـده بـاد و طوفـان بـود و در این نقش هم می‌توانست ابرهـای باران‌آور و سودمند بـرای کشـتزارها را همـراه بیـاورد و هم طوفان‌هایی ویرانگر به بار آورد و خانه‌های مـردم را خراب کند.

بافتی که حرفش در میان اسـت، از ابتـدای شـکل گـیری تمدن‌های انسانی (در ابتدای هـزاره سـوم پیش از میلاد) در اسناد نوشتاری نمایان می‌شود و تا نزدیک به دو هزار سال شکل غالب و بی‌استثنای فهم امر قدسی در میـان آدمیان محسوب می‌شده است. درواقع تا قرون میانه که ادیان ابراهیمی در باختر و دین بـودایی در خـاورزمین به تدریج فراگیر شدند، سرمشق غـالب آیین مردمـان همین بـود. به همین تـرتیب، گرانیگـاهی بـرای شر نـیز در کـار نبود و شیطانی نداشتیم که بار همه فریب‌ها و آسـیب‌ها را بر دوش بکشد.

نخستین سند تـاریخی‌ای که به امر یگانه اشـاره می‌کنـد، به مصر زمان آخن آتـون و به انقلاب آیینـی این فرعـون غیرعادی مربوط می‌شـود. آخن آتـون که اسم اصـلی‌اش آمن حوتپ چهارم بـود، در میانه قـرن چهـاردهم پیش از میلاد پرستش ایزد خورشـید یعـنی آتـون را بـاب کـرد. با این همـه، او هم دربـاره این که آتـون خاسـتگاه تمـام خیرهای عالم است و از هر شـری مبراسـت، هیچ نگفت.

به همین ترتیب، در دین مصریان مفهومی شبیه به شیطان نداشتیم. هرچند برخی از خدایان مثل سِث که اعتبار و محبوبیتی هم داشتند، ممکن بود ویرانگر و ناخوشایند و کشنده ایزدان نیکوکار قلمداد شوند.

نخستین سندی که در آن به اخلاقی بودن سرشت خداوند اشاره رفته و یکتاپرستی را در کنار تصویری پاکیزه و یکسره نیک از خداوند می‌بینیم، سروده‌های زرتشت یعنی گاهان است که از نظر تاریخی دو قرن پس از انقلاب دینی فرعون آتون پرست قرار می‌گیرد. زرتشت به احتمال زیاد در قرن دوازدهم پ.م در ایران شرقی می‌زیسته است و تقریبا قطعی است که ارتباطی با سپهر فرهنگی مصر نداشته است. یعنی زایش مفهوم خداوند یکتا در ایران شرقی را باید امری بومی و درونزاد دانست. به خصوص که پیکربندی مفهوم خداوند در این‌جا یکسره متفاوت است و اهورامزدا همچون خداوندی یگانه و در عین حال یکسره نیک تصویر می‌شود که در ضمن سازنده و نگهبان قانون حاکم بر آبادانی طبیعت هم هست و از این رو گوهره‌اش با عقل و خرد همتاست.

در گاهان برای نخستین بار در کنار خدای یکتای اخلاقی از موجودی به نام انگره مینو (مینوی آسیب رسان) اسمی می‌شنویم و این همان نامی است که بعدتر به اهریمن تبدیل می‌شود. در گاهان بندی هست که سپندمینو (مینوی مقدس) و انگره مینو همچون جفت دوقلوی ضد هم بازنموده شده‌اند و تاکید شده که این دو در هشت زمینه ضد هم هستند.

در کتـابی که در این زمینه نوشـته‌ام (زند گاهـان) نشـان داده‌ام که این تصــویر از دســتگاهی فلســفی برخاســته است و این هشت زمینه دقیقا همان نیروهایی را نشــان می‌دهد که هویت انسـانی را نـیز بر می‌سـازد. یعـنی، به بیان دیگر، در گاهان در کنار معرفی خدای یکتای یکســره نیــک، با تصــویر یک شــیطان یکســره شر هم رو به رو می‌شــویم که در همه زمینه‌هــای قابل تصــور واژگونه و ضدخداوند است.

تاریخ شیطان؛ پرونده‌ای درباره زایش اهریمن

حدود دو قرن پس از زرتشت تدوین سومین سنت بـزرگ یکتاپرستانه آغـاز شد و آن همـان است که در قـالب عهد عتیق و تورات به دست ما رسیده است. احتمالا در احدود سال‌های 1000ـ 900 پ.م بود که نخستین دولت یهودی در آسورستان پدید آمد و قـدیمی‌ترین بخش‌هـای تـورات در آن‌جا تدوین شد. کار تدوین عهد عتیق تا پایــان دوران هخامنشی به دارازا کشـــید و بخش عمـــده آن در دوران کوروش بزرگ تا اردشیر دوم تدوین و نگاشته شد.

پیوند میـان متن تـورات و سـنت ایـرانی و شخصـیت‌های دربــاری هخامنشی امــری مســتند و نمایــان است که در خــود متن کتــاب مقــدس انبــوهی از ارجاع‌ها دربــاره‌اش وجود دارد. درواقع این ارجاع‌ها به قــدری دقیق است که نام و نشان شمار زیادی از رهبران دینی قوم یهود را که در ضـــمن در دیوانســـالاری هخامنشـــیان نـــیز عضـــویت داشته‌اند، می‌دانیم و کتاب‌هایی مانند «عزرا» و «نهمیا» و «دانیال» در این بافت نوشته شده‌اند.

در قـدیمی‌ترین بخش‌هـای تـورات تاکیـدی بر یکتـایی خداوند دیده می‌شود. اما این خدای یگانه بیشتر به آتـون مصـریان شـبیه است تا اهـورامزدای ایـرانی. در سـفر پیدایش نشانی از شیطان نمی‌بینیم و خدای یکتـای قـوم یهـود رفتـاری دارد که به آن‌چه نـزد خـدایان باسـتانی می‌دیدیم، شبیه است.

این نکته معنـادار است که عامل فریبکـاری که حـوا را به خوردن میوه ممنوعه وسوسه می‌کند و باعث رانده شدن آدم از بـاغ عـدن می‌شـود، شـیطان نیسـت، بلکه «مـار» است. با این همـه، در متـون دیرآینـدتر کتـاب مقـدس شیطان را در کنار تصویری اخلاقی از خداوند می‌بینیم و این را می‌توان تاثیر ادغام سنت یهودی در بافت ایـرانی دانست.

زرتشت نخسـتین کسی بـود که نظـریه‌ای دربـاره بـافت اخلاقی کل هستی پیشـنهاد کـرد و جریان‌هـای حـاکم بر گیتی را به دو رده اهورایی و اهریمنی تقسیم کـرد. این دیدگاه که مرز میـان نیک و بد اخلاقی را با دقت ترسـیم می‌کـرد و هر یک را به قطـبی مینـویی منسـوب می‌سـاخت، بسـیار نیرومند بـود. یعـنی هم ظهـور پدیـدارهای شر در گیـتی را توضـیح می‌داد و هم وظیفه اخلاقی «من»ها را در قالب یاری رسانی به نـیروی خـیر و مبـارزه با اهـریمن تصـویر می‌کـرد و از این رو سـخت برانگیزاننـده بـود. مفهـوم شـیطان در مقـام مهیـبی که قرار است مرجع و بازگشت گاه همه‌چیزهای ناخوشـایند و زیانکار باشد، از این بذر آغازین برخاسته است.

درگاهـان و منـابع زرتشـتی، گیـتی که جهـان مـادی و لـذت‌های نهفته در آن را نماینـدگی می‌کنـد، آفریـده

خداوند بود و از این رو امری نیک و مقدس محسوب می‌شد. در مقابل، شیطان امری مینویی بود و به بیماری‌ای شبیه بود که در گیتی رخنه می‌کرد، اما این تصویر در سرزمین‌های فقیرتر گرداگرد ایران زمین که با نوعی «نشانگان حاشیه نشینی» دست به گریبان بودند، واژگونه شد.

در میانه عصر هخامنشی، همزمان با تثبیت مفهوم شیطان در منابع عبرانی، دین بودایی در حاشیه جنوب غربی و آیین افلاطونی در گوشه شمال غربی قلمرو ایران پدیدار شدند و دستگاهی نظری را پدید آوردند که همچون نقدی و پاتکی بر دیدگاه زرتشتی می‌نماید.

هم در متون افلاطونی و هم در منابع بودایی اشاره‌هایی را می‌بینیم که شیطان و امر شر ماهیتی گیتیانه پیدا می‌کند. این به خوارداشت گیتی و پلید شمردن ماده و لذت‌های زیستی انجامید و همان بود که در نهایت تا میانه عصر اشکانی زهد مسیحی در آسورستان و ریاضت طلبی بودایی را در بلخ و هرات پدید آورد.

تاریخ شیطان؛ پرونده‌ای درباره زایش اهریمن

این نکته جای توجه فراوان دارد که مفهوم شیطان در زمینه مسیحی اروپایی‌اش و در قالب بودایی‌اش چندان شاخه شاخه نشده و مورد بازاندیشی قرار نگرفته است. اما در ایران زمین که خاستگاه این مفهوم به شمار می‌آید، مدام با بازاندیشی و گاه بازتعریف‌های بنیادین و ریشه‌ای در مورد این مفهوم رو به رو بوده‌ایم. طی بیست قرن گذشته، دین مردانی مانند مزدک یا امام

حسن دوم اسـماعیلی را داشـته ایم که مـرگ شـیطان و تحقق غلبه خداوند بر وی را تبلیغ می‌کرده‌اند و در کنارشان پیروان آیین زروان قدیم و صوفیان مسلمان را می‌بیـنیم که شـیطان را همچـون سـویه‌ای از هسـتی به رسـمیت می‌شناسـند و حـتی وی را به خـاطر این که در برابر انسان سجده نکرد و یکتاپرسـتی افـراطی‌اش را از دست فروننهاد، نماینـده عشق خـالص به خداوند قلمـداد کرده‌اند.

تـاریخ شـیطان ادامه و حاشـیه‌ای است بر تـاریخ خداوند. دگردیسی مفهوم امر قدسی است که گرانیگاه نامقدس و پلید ضد آن را جا به جا می‌کند. هر تحـــــولی در فهم معنای خداوند به دگردیسی‌ای در تفسیر شـــیطان منتهی می‌شود و تـاریخ دیرپـای ایـران زمین و سـنت‌های دیـنی گوناگونی که در این قلمرو تکامل یافته‌اند، به آزمایشگاه و هزارتویی می‌مانند که نسخه‌هایی گونـاگون و رنگارنگ از این دوقطبی‌هـــای ورجاوند را در زمینه‌اش می‌تـــوان بازیافت.

ارباب دوزخ

شیطان کریستوفر مارلو و گوته؛ سیر تحول شر

مهدی یزدانی خرم: بازخوانی نقش و جایگاه شـیطان در تاریخ ادبیات غرب چندان پیچیده و گسترده و متنوع است که اصلا به شـوخی می‌ماند اگر بخـواهیم در یک نوشـتار کوتاه حتی به رمزهای آن نزدیک شویم. هرچند دو کتـاب مهم «دکتر فاستوس» (منتشر شـده به سـال 1604)ـ از کریســتوفر مــارلو و «فاوست» (منتشر شــده به ســال 1808)ـ از گوته را از نمادهای مواجهه شیطان با انسـان

در تاریخ ادبیات می‌دانند اما برای حضـور شـیطان در این سـاختار باید بیش از هر چـیز سه جنبه را در نظر داشـته باشیم.

تاریخ شیطان؛ پرونده‌ای درباره زایش اهریمن

نخستین امری که ریشه در این موضـوع دارد به تفکـرات مسیحیت اولیه و سپس قرون وسطایی بـاز می‌گـردد در روایت معنای شیطان. سـاختار این مسـیحیتِ کاتولیک بر دوگانه خیر و شر نهاده شده و نقش شیطان در سازمان فکری مذکور پس از قدرت گرفتن بیشتر کلیسا پررنگ‌تر می‌شود. هرچند در عهدین اشاره‌هایی به شـیطان رانـده شده از درگاه بهشت وجود دارد اما این موجود بیشـتر از هر زمان در دوگانه نبردهای میان مسلمانان و مسـیحیان قدرتمند می‌شود.

جنگ‌هـــای صـــلیبی و قبل از آن جهـــان گشـــایی‌های مسلمانان در سرزمین‌های مسـیحی کلیسا را وا می‌دارد تا این «دیگـران» را از فرزنـدان کفر و شـیطان معـرفی کند. از سویی دیگر با همه گیرتر شدن شـریعت مسـیحی و نیـاز به سـازمان فکـری تمـثیلی‌تر شـیطان از جایگـاه دوچندانی در این باور برخوردار می‌شـود. هرچند نباید از یـاد بـبریم که بـاور شـیطان به عنـوان امر شر مطلق در مسیحیت نخستین به هیچ وجه چـنین پررنگ نبـوده است. با اســتحکام هرچه بیشــتر کلیسا و جنگ‌هــای طــولانی صلیبی شیطان در زیبایی شناسی مسیحی نیز ورود پیدا می‌کند اما یک نفر بیش از هر کس و چـــیزی در تثـــبیت تصویر شـیطان و در عین حـال دوزخ نقش مهمی دارد و این امر دومی ست که در بحث ما اهمیت پیـــدا می‌کند: دانته الگیری.

بـدون تردید فـارغ از ارزش‌هـای هـنری و روایی‌ای که «کمدی الهی» دانته از آن‌ها برخوردار است این منظومه در ملمـوس کـردن وجـوه رازآلـودتر تـاریخ مسـیحیت از اهمیت فراوانی برخـوردار است. دانته یکی از مهم‌تـرین تصـاویر را به تـاریخ مسـیحیت هبه می‌کند و آن دوزخ اسـت، دوزخی که کم و بیش تنها در انجیل یوحنا به آن اشـاره شـده است اما دانته می‌تواند با اثر ادبی‌اش ابعـادی بـدان ببخشد که عملا بر تصویرسـازی‌های دوران رنسانس و اصولا تلقی انسان مسیحی از دوزخ بیشترین تاثیر را دارند.

اربـاب دوزخ ابلیس است (لازم به اشـاره است که واژه گانی مانند ابلیس و شیطان در سـنت اسـلامی بسـیار با هم تفـاوت دارند. شـیطان اسـامی مختلفی دارد که هر کدام اشاره به وجه و جایگـاهی از این پدیـده می‌کنند که بحثی مبسوط می‌طلبد و در این نوشتار به تسامح من از کلمه شیطان استفاده می‌کنم) در پـایین‌ترین طبقه و به قـولی اسـفل السـافلین می‌زید. بـدترین‌ها در دهـان او زنـدگی می‌کنند و عـذاب می‌کشـند. یکی یهـودای اسخریوطی و دیگری قاتل سزار، بروتوس! تصـویری که دانته از دوزخ می‌دهد و همین طـور شـیطان مملو است از کشیشان یا پاپ‌های گناه کار، هنرمنـدان نفس پرست و فضلای خودفروخته. شاید آن قدر که در دوزخ او چنین چهره‌هایی می‌بینم که ندامت کارند در هیچ کـدام دیگر از طبقات آن را مشاهده نمی‌کنیم.

تاریخ شیطان؛ پرونده‌ای درباره زایش اهریمن

با انقلابی که دانته در این مفهـوم می‌کند شـیطان عملا بیش از قـرون قبل ملمـوس می‌شـود و جـالب این که

مورد توجه بسیاری از نویسندگان و شاعران آن زمان قرار می‌گیرد. جفری چاوسر نیز در منظومه مشهورش «افسانه‌های کانتربوری» از برخی حکایت‌های عامیانه درباره شیطان می‌گوید.

اروپای طاعون زده قرون وسطا نیز که زخم خورده جنگ‌های صلیبی و انواع بحران‌هاست عملا بدبختی‌های خود را در امر متافیزیکی می‌جوید. در گناه کارانی که روح و جسم خود را به شیطان فروخته‌اند تا مومنان را نابود و ناکام کنند. برای همین بیش از چهارصد سال گستره اروپا پر است از دادگاه‌هایی که انسان‌ها را به جرم جادوگری و فروختن روح شان به شیطان به آتش می‌سپارند یا غرق شان می‌کنند.

بخش مهمی از افسانه‌های اروپایی در این نمونه‌ها خلاصه می‌شود. به خصوص بعد طاعون در قرن چهاردهم که باعث شد نزدیک به یک چهارم جمعیت اروپا زا بین بروند، کلیسا به شکل رسمی از جادوگران؛ فرزندان شیطان و تا حدودی یهودیان؛ قاتلان مسیح، به عنوان عوامل این بیماری نام می‌برد. بنابراین وقتی کریستوفر مارلو دست به نوشتن «دکتر فاستوس» می‌زند عملا در حال استفاده از انبوهی افسانه‌های عامیانه و در عین حال باورهای مذهبی‌ای ست که در آغاز قرن هفدهم با قدرت تمام در اروپا حضور دارند.

از یاد نبریم تا بیش از صدسال بعد از نوشته شدن این نمایشنامه هنوز در اروپا کسانی را به جرم جادوگری و الحاد می‌سوزاندند. از سوی دیگر شخصیت «مفیستوفلس» که مترادفی ست برای شیطان مشهور یا به تعریفی نماینده او برای اغوای انسان، نیز در همین

سنت بارها در نمایشنامه‌ها و منظومه‌های مختلف جان گرفته.

مارول در نمایشنامه‌اش شخصیت شیطان زده‌اش را با رنج و نابودی و در حالی که در شر مطلق غرق شده از بین می‌برد. با نگاهی به انواع آنتولوژی‌هایی که درباره تاریخ جادوگری و فولکلورهای برا»ده از آن نوشته شده، این اعتقاد وجود داشت که معامله با شیطان راه هر نوع رستگاری را بر شخصی که این کار را انجام می‌دهد می‌بندد. بنابراین، دکتر فاستوس مارلو که نمادی ست از دانشمندان دوران تازه‌تر که کلیسا با تردید به آن‌ها نگاه می‌کند هیچ فرصتی برای رستگاری نمی‌یابد.

از یاد نبریم که مارلو در سنت انگلیسی می‌نویسد و در این نگاه که به شدت با افسانه‌های کهن بریتانیایی آمیخته شده امر شر بی‌نهایت بی‌رحم و مرموز است. اما بدون هیچ تردیدی تولد شیطان مدرن در ادبیات وابسته است به فاوستی که گوته می‌نویسد. رمانتیکی پرشور. اویی که عملا با اخلاق پروتستانی‌اش به شخصیت خود قدرت بازگشت می‌دهد.

فاوست هرچند نزدیک بیست و پنج سال اسیر دست مفیستوفلس می‌ماند اما در نهایت موفق می‌شود خود را از نو پاک کند و از دنیا برود.

نگاه گوته در این بازه زمانی بیان گر باور به خردی ست که انسان دوران روشنگری به استفاده از آن می‌تواند از مفاهیمی باستانی چون شر مطلق بگریزد و سرنوشت خود را تغییر دهد.

هرچند شـــیطان گوته کـــاملا ریشه‌های دانته‌ای و اصلا مـــارلویی خـــود را حفظ کـــرده اما بـــاد دوران جدید و روشـنگری به او نـیز وزیـده است. هرچند هنـوز وجـوه گوتیک‌اش حفظ شده اما مقتضیات جهان جدید را کم کم احســـاس می‌کند و شـــاید همین امر است که به گوته اجـــازه می‌دهد انســـان او در نهـــایت از این وسوسه گر سرپیچی کند و به نحوی رستگار شود.

تاریخ شیطان؛ پرونده‌ای درباره زایش اهریمن

گوته تلویحا پایان دوران شیطان دانته‌ای را اعلام می‌کند و رای به پیروزی انسـان می‌دهد. دقیقا بـرعکس مـارلو. این دو مـدل دقیقا بیـان گر دو روح زمانه خـود هسـتند دربـــاره یک مفهـــوم مشـــترک. بنـــابراین بعد از گوته سرنوشت شـیطان در جهـان ادبیـات تغیـیر می‌کند و به راهی دیگر وارد می‌شود که خود روایتی بسـیار متفـاوت دارد.

با پایان اقتدار مسیحیت در اروپا و نابودی شکل باستانی این قـــاره به دست نـــاپلئون بناپـــارت از یک سو و آغـــاز دوران تـــازه اقتصـــادی در زیست بشـــری شـــیطان رنگی دیگر می‌یابد. او حـالا خـود را در مقابل انسـانی خردگـرا می‌بیند که به سرنوشت محتوم و امر مطلق باور نداشته و پایـــــان دوران کهن را اعلام می‌کند... هرچند این امر تولد تازه‌ای ست برای مفهوم شیطان در تاریخ ادبیات و نقاشی.

تاثیر موسیقی حرام بر بدن

موســـیقی‌های‌هارمونیک و آرام می‌توانند فواید زیـــادی برای بدن و روان انسان داشته باشــند که در پست فواید موسیقی به آن‌ها اشاره شده است. موسیقی با فطـرت انسان هماهنگ است و می‌تواند حس آرامش و رهایی را در او ایجاد کند.

ولی موســـیقی‌های تند و مبتـــذل و مهیج که آدمی را از خود بی‌خود کرده و باعث می‌شوند که انسان از یـاد خـدا غافل شده و شهوات او برانگیخته شود و یا حرکات غـــیر طبیعی انجام دهد آثار مخرب دنیوی و اخروی مربــوط به خود را به همراه دارد.

تـاثیرات منفی موسـیقی حـرام به طـور مفصل در کتب دیـنی بیـان شـده است و چگـونگی زمینه سـاز شـدن آن برای انجام گناه و فسـاد و تبـاهی روح به وفـور بررسی گشـــته است. یکی از عـــذاب اخـــروی این افـــراد هم به فرموده پیامبر اکرم (ص) این است که:

«کسی که به موسیقی لهوی و حرام و غنا گوش دهد در گوشش ســرب مــذاب ریخته می‌شــود» (محــدث نــوری، مستدرک الوسـائل، ج 13، ص 221، مؤسسه آل الـبیت لاحیاء التراث، قم، چاپ اول).

ولی علم در مــورد تـــاثیر موســـیقی حـــرام بر جسم چه می‌گوید؟

تاثیر موسیقی حرام بر بدن

مطالعات علمی نشـان داده است که وقـتی یک آهنگ تند و با ریتم غـیر یک نـواخت توسط گـوش انسـان شـنیده می‌شود فرکانس صدا از طریق شبکه عصـبی به عضـلات رسیده و بـاعث ایجـاد شـوک در آن‌ها می‌شـود. به همین دلیل است که انسان تمایل دارد دست‌ها و پاهای خـود را تکان دهد و اصطلاحا برقصد. اگر شخص سعی کند بـدون حرکت باقی بماند به مقاومت عضله‌ای مداوم نیاز دارد.

کـارل تـورس گـزارش می‌دهد که این تحریک عصـبی مصنوعی که در اثر گوش دادن به آهنگ‌های مخرب ایجـاد می‌شود دستگاه عصبی خودکار را تحت تاثیر داده و ریتم بعضی از حرکات بدن به هم بریزد.

آزمایش بر موش‌ها

در یک آزمایش، 36 موش در سه گروه a و b و c قرار گرفتند. برای گروه اول هیچ موسیقی نواخته نشد. برای گـروه دوم یک آهنگ ملایم وهارمونیک پخش شد و بـرای گروه آخر، آهنگی تند و مبتذل پخش شد.

بعد از دو ماه، مغز تعدادی از این موش‌ها مورد آزمـایش قرار گرفت. مغز موش‌های گـروه c که در معـرض آهنگ نامناسب و تند بـود آسـیب دیـده بـود در حـالی که مغز موش‌های گروه a و b سالم بود.

به بـاقی موش‌ها از هر گـروه سه هفته وقت داده شد تا راه رفتن در غلتک را یـاد بگیرند. سـپس سه هفته به آن‌ها استراحت داده شد. در نهـایت موش‌هـای سه گـروه را دوبـاره پیش غلتک‌ها بردند تا ببینند آیا یادشـان می‌آید که چه طور باید در غلتک‌ها بدوند. فقط موش‌های گـروه a و b به خاطر داشتند که چگونه باید با غلتک کار کنند.

موش‌های گروه c نه تنها حافظه آن‌ها دچار اختلال شده بـود و نمی‌توانسـتند با غلتک کـار کنند بلکه رفتارهـای آن‌ها پرخاشگرایانه و بیش فعالانه شده بود.

آزمایش دیگر

تحقیق دیگری نشان داد که گوش کردن به موسیقی راک باعث ناهنجاری ساختاری نورون‌ها در ناحیه‌ای از مغز که مسئول یادگیری و حافظه است می‌شود. گوش کردن به انـواع موسـیقی راک مـوجب می‌شـود که فـرد نتواند به خـوبی اطلاعـات یـاد گرفته شـده را در مغز خـود ذخـیره کند.

آهنگ‌هـای حـرام و تند نه تنها چـنین آسـیب‌هایی به مغز وارد می‌کنند بلکه شـیمی بـدن را نـیز تحت تـاثیر منفی قرار می‌دهند. بـرای مثـال گـوش کـردن به آن‌ها مـوجب ترشح هورمون‌های استرس مانند آدرنالین می‌شود که به مـوجب آن ضـربان قلب و سـرعت تنفس بـالا رفته و در طـولانی مـدت بـاعث بـروز مشـکلات عصـبی و قلـبی می‌شود.

تجارب نزدیک به مرگ

تجربه اشلی

در سال 1989، حدود 28 سال پیش، یک تجربه نزدیک به مرگ "NDE" داشتم. آن زمان دوازده ساله و دانش‌آموز دوران راهنمایی بودم. به هنگام فعالیتی در مدرسه، به طور اتفاقی با ریسمانی دور گردنم آویزان شدم. به یاد می‌آورم که به دنبال چیزی بودم تا روی آن بایستم و خودم را بالا بکشم. ترسیده و آشفته بودم. بعد از آن به خاطر دارم که داشتم از بالا به خودم نگاه می‌کردم. پس از آن یک نور روشن دوست داشتنی را دیدم؛ مانند یک میلیون لامپ روشن کنار هم، که یک نور دوست داشتنی عظیم را شکل داده بودند. به سویش رفتم و به مکانی کشیده شدم که در آن‌جا آرامش و عشقی فراتر از حد و اندازه را احساس می‌کردم.

سپس تعداد زیادی از افرادی که می‌شناختم و دوستشان داشتم را ملاقات کردم، در حالیکه به من خوشامد می‌گفتند. برخی از آن‌ها کسانی بودند که فقط در بهشت و قبل از آمدنم به زمین می‌شناختم. احساس عشق و شادیِ بسیار، در جریان بود. بدنی را به یاد نمی‌آورم، بلکه هر چیز به فرم انرژی و تشعشع وجود داشت. ارتباط ما به صورت تله‌پاتی بود. آن‌ها از این‌که اینقدر زود در آن‌جا بودم تعجب کرده بودند. سپس یک راهنمای روحانی را دیدم. او مرا به ساختمانی عظیم با ستون‌هایی یونانی هدایت کرد.

آن‌گاه مرا به اتاقی بردند که مملو از افراد و راهنماهای روحانیشان بود. هر کدام از ما دور میزی گرد ایستادیم.

در مرکز میز یک گنبد وجود داشت. من به گنبد نگاه کردم و زندگی خود را مرور کردم. می‌توانستم شاهد زندگی‌ام از زوایای مختلف باشم و آن را دوباره تجربه کنم. ادامه دادن برایم سخت بود اما می‌دانستم که قرار بوده زمانم روی زمین برای آموختن و رشد کردن باشد. صداهای گریه و خنده و سایر احساسات دیگران را به یاد می‌آوردم و که نتیجه عملکرد آن‌ها روی زمین بود. راهنمای روحانی‌ام گفت که همه‌چیز درست بوده، و همه ما مورد عشق قرار داریم و هیچ قضاوتی وجود ندارد. به من گفته شد که همه ما موجوداتی در حال آموختن هستیم و بهترین آموزگار تجربه خود ماست. سخت‌ترین قسمت مرور اعمال این است که زندگیمان را از سوی دیدگاه‌های مختلف تجربه و احساس می‌کنیم. می‌توانستم تا زمانی که بخواهم این را ادامه دهم، زیرا این بازبینی بخاطر یادگیری و به دست آوردن درک و همدردی بود.

سپس مرا به اتاقی دیگر بردند، در آن‌جا ارواحی که زمان سختی با مرور زندگی خود داشتند در خواب قرار داده شده بودند تا بهبود و شفا یابند. آن‌ها در احاطه یک نور سفید دلپذیر بودند. به من مکانی را نشان دادند که در آن‌جا هر فرد یک زندگی از پیش تعیین شدهٔ نگاشته دارد، که بوسیله خود او انتخاب می‌شود. مسیر زندگی‌ام بر من نمایان شد. تناسخ حقیقت دارد، اما انتخاب تناسخ دست خود ماست، ما آن را انتخاب می‌کنیم تا بیاموزیم و رشد کنیم. خداوند عشق است. ما به زمین فرستاده شده‌ایم تا بدون هیچ شرطی عشق بورزیم و مورد عشق قرار بگیریم. بهشت درست شبیه زمین است و به شکلی باورنکردنی زیباست. من می‌توانستم به هر جایی سفر

کنم، فقط کافی بـود به آن‌جا فکر کنم. در بهشت زمـان وجـــود نداشت. همه ما به شـــکل زیبا و خیره‌کننـــده‌ای آفریـده شـده‌ایم. تصـویر خداونـد، انـرژی یا حس عشق است.

آن‌گاه به من گفته شد که بایستی به زمین بـــازگردم. اما من نمی‌خواســـتم بـــازگردم و با آن جنگیـــدم. اما به من گفته شد ماموریتم این بوده که درباره تجربه‌ام در جهان صحبت کنم و تعلیم بدهم که خداوند عشق است و هـدف ما این‌جا نشان دادن عشق و مهربانی به دیگران است.

بعـــدها متوجه شـــدم، در بیمارســـتان تحت سی.پی.آر (احیای قلبی) بودم. برای ماه‌ها بعـد، به یـاد می‌آورم که افسرده بـودم چـون دلم می‌خواست برگـردم. این تجربه را تنها با افـراد معـدودی در میـان گذاشـتم. هر چند که حسی مرا وا می‌داشت تا داستانم را به اشتراک بگذارم. البته این امر مشـــکلی بـــرای من است چـــون یک معلم هســـتم و در یک منطقه محافظه کـــار زنـــدگی می‌کنم. بسیاری از چیزهایی که تجربه کردم حـتی مخـالف با دین مسیحیت هستند. من تمام پاسخ‌ها را ندارم. بـاورم دارم که خداوند هست و نمی‌تـــوانم وجـــود بهشت را تکـــذیب کنم.

من ایمان دارم که اگر هر آن‌چه به آن اعتقاد دارم با من طنین‌انداز شـود، کمکم می‌کند تا عشق را بـرای دیگـران تشریح کنم و به من آرامش می‌دهد، پس آن‌گـاه حقیقت من خواهد بـود. می‌تـوانم ذره‌ها و قسـمت‌های آن‌چه که در تجربه نزدیک به مـرگم شخصا تجربه کـردم را داشـته باشم و هنوز آرامش را در رفتن به کلیسا یا اسـکی‌بازی

در کوه‌ها و.. بیایم. این اتصـال به عشق خداوند است که برایم حائز اهمیت است.

من به شدت نسبت به نور آبی و صـداهای بلند از هنگـام تجربه نزدیک به مرگم حساس شـده‌ام. همینطـور ادراکم بسیار ارتقا یافته است، و بنظر می‌رسد حس‌های من از زمـان تجـربه‌ام شـدت یافته‌اند. مطمئن نیسـتم که چـرا اینقدر زیاد تجربه نزدیک به مرگم را به خاطر می‌آورم.

از این‌که از مـــرگ نمی‌ترسم احســـاس رحمت می‌کنم. می‌دانم که همه ما فقط به خـــاطر یک هـــدف این‌جا هستیم. من به رفتارم نسبت به دیگـران آگـاه‌تر شـده‌ام. سعی می‌کنم مهربانی و عشق را به دیگران هدیه بـدهم. زندگی یک کار دائم و رو به پیشـرفت است. من می‌دانم که خداوند عشق است و بهشت حقیقت دارد. امیـــدوارم این حقیقت تا حدی به شما آرامش بدهد.

تجربه اریک

بلافاصله بعد از برخورد با یک تیرآهن، احساس کـردم که خارج از بدنم و در بالای آن معلق هسـتم. به یـاد دارم که به سمت پایین و به بدنم نگریسـتم و بـرای اولین بـار آن را به صورت سه بعدی می‌دیـدم. در حـالی که (بـدن) من در اثر این ضـربه و شک بی‌حـرکت افتـاده بـود، متوجه تمام کسانی که به (بدن) من توجه و رسـیدگی می‌کردند بـودم. من جـایی خوانـده‌ام که بسـیاری از تجربه‌گـران می‌گویند که بدنشـان را نشـناخته و با آن ارتبـاطی حس نکرده‌انـد، ولی من این‌طـور نبـودم. به یـاد دارم که هیچ دردی وجود نداشت. احساس آزادی و تمامیت می‌کردم و

می‌دانستم که این خود واقعی من است، یک موجود خوشحال و کامل.

همانطور که به بدن خونین و بی‌جانم می‌نگریستم، ناگهان موج عظیمی از شفقت و مهر در من جاری شد و می‌خواستم به همه بگویم که حال من خوب خواهد بود. فکر کنم همه باور داشتند که من مرده‌ام. آن‌ها باید می‌فهمیدند که این یک شرایط موقت است، ولی آن‌ها نمی‌توانستند افکار من را بشنوند.

ناگهان احساس کردم که با سرعتی بسیار زیاد کشیده شدم. احساس می‌کردم که در حال بالا رفتن هستم و بلافاصله متوجه یک نور درخشان شدم. به نظر می‌رسید که این نور دانش کامل دارد، ولی این (نور) به من یادآوری کرد که من نیز خود تمام این دانش و آگاهی را دارم. بطور غریزی هر چه که لازم بود بدانم را از درون خود می‌دانستم. به یاد دارم که آگاه بودم که همزمان و در یک آن با تمام مردمی که روی زمین هستند یکی هستم. به طور کلی می‌دانستم که همه انسان‌ها خود من هستند که تنها در بدن‌هایی متفاوت حضور دارند. من از سوی مردمی که در بیمارستان‌ها یا زندان‌ها هستند حس افسردگی می‌گرفتم. می‌توانستم کسانی که در کلیساها، مساجد، و معابد در حال عبادت هستند را ببینم. من نیت و فکر آن‌ها را برای تمامی دنیا و برای یک‌دیگر حس می‌کردم، با این‌که آن‌ها خود از فکر و دعاهای مشترکی که داشتند غافل بودند.

همانطور که آگاهی من افزایش یافت، متوجه سیاره زیبای زمین شدم که آن‌را خانه می‌نامم. او خارق‌العاده بود. من متوجه تنفس و تپش او شدم، مانند بدن یک

انسان. زمین یک کره بزرگ ساخته شده از ماده بی‌جـان نیســت، بلکه بســیار زنــده است. زمین مانند یک جسم مزین و جواهرگونه با رنگ‌های سـبز و آبیِ سوسو زننـده در جهان می‌درخشید. وقـتی که از نزدیک‌تر نگـاه کـردم، می‌توانستم بعضی از تخریب و صدمه‌هایی که به مادر ما زمین وارده شــده است را بــبینم. مانند این بــود که به داخل بـدن کسی نگـاه می‌کنید که غـده و رگ‌هـای بسـته شده دارد. می‌توانسـتم سـیاهیِ مـرگی انقـریب و تهدید کننده (که بر زمین سایه انداخته بود) را بـبینم. زمین زیر بار آلودگی که در حال نفـوذ به بـدن او بـود بـرای تنفس خـود تقلا می‌کـرد. می‌دانسـتم که زمین در حـال مـردن است و نیـاز به کمک دارد. باید کـاری می‌کـردم، با این‌که در آن موقع احســاس می‌کــردم (بــرای کمک به زمین) ناتوان هستم.

در آن لحظه این فکر از ســـرم گذشت که من هنـــوز نمی‌تـوانم بـروم زیـرا کـار من تمـام نشـده است. باید بازمی‌گشتم و زمین را نجات می‌دادم. می‌بایست به همه می‌گفتم که این ســیاره زنــده است و این وظیفه همه ماست که آن را زنـده نگـاه داریم. ما می‌تـوانیم زمین را بکشـیم! ولی چطـور ممکن است بتـوانم بـازگردم و به زمین کمک کنم، در حالی که احتمالاً تک‌تک استخوان‌های بدنم شکسته بودند؟

وجودی از نور بلافاصله من را با این احساس پر کـرد که من جزئی از طرح و برنامه الهی هستم، مانند هر انسان دیگر، و مقصود نهـایی من این است که عشق ورزیـده و به هر موجـــود دیگر که دارای ادراک و احســـاس است خدمت کنم. می‌دانستم که وجود نـورانی تمـام ترس‌ها و

تردیدهای من را می‌دانست. به من اطمینـان داده شد که (بدن) من شفا خواهد یافت و من قادر خواهم بود که به مادرمان زمین کمک کنم و روح خود را تغذیه نمایم.

به محض این‌که این فکر از ذهنم گذشت به بـــــــــدنم بازگشـتم و در آن بـودم. وقـتی چشـمانم را بـازکردم بر روی یک برانکارد در آمبولانس قرار داشـتم. صـدای آژیر آمبولانس را می‌شنیدم، در حالی که دو امدادگر روی من خم شده بودند و صورت‌شان پر از نگرانی و هراس بـود. من لبخند زدم و یکی از آن‌ها گفت «ما او را برگردانـــــدیم». بلـــه، می‌توانید بگویید که آن روز من بازگشـتم. من با نـوری تـازه و نگـاه و چشم‌اندازی جدید بازگشتم. از آن روز من در بسیاری از پروژه‌های «سبز» (بـرای کمک به محیط زیست و زمین) شـرکت کـرده‌ام و نهادهایی را در قسمت‌های مختلف دنیا برای نجـات دادن زمین تاسـیس کـرده‌ام. از وقـتی که این تجربه بـرایم اتفـاق افتـاده اسـت، دیگر هرگز به زنـدگی، مـرگ، و انسان‌ها به چشم سابق نگاه نمی‌کنم. من به هـرکس که با او برخورد می‌کنم ارج می‌نهم، به خصوص به خودم.

تجربه NDE در زمان زایمان

وقـتی 25 سـاله بـودم بعد از زایمـان بچـهٔ دومم دچـار خون‌ریزی شدیدی شدم. زایمان من بسـیار سـخت بـود و 18 ساعت طول کشـیده بـود. وقـتی که پسـرم بـالاخره به‌دنیا آمد ما هر دو خرد و خسته بودیم. به من یک لبـاس بیمارسـتان پوشـانده و من را تنها گذاشـتند که کمی استراحت کنم. من که از این خلـوت و سـکوت اسـتقبال می‌کردم با خود فکر کـردم که کمی بخـوابم. ولی اول از بـدنم تشـکر کـردم که توانسـته بـود در چـنین زایمـان

مصیبت‌باری که به دست دکتری جـوان و بی‌تجربه انجـام گرفته بود دوام بیاورد. برای پسر خردسالم دعا کردم که در این سـفر به خـارج از بـدن من چـنین کوبیـده و اذیت شـده بـود، و سـپاس‌گزار خـدا بـودم که از ما محـافظت کرده بـود و به من این اسـتقامت و شـهامت را داده بـود که به‌صـورت طـبیعی و بـدون اسـتفاده از هیچ دارویی زایمان را انجام دهم. احسـاس توانـایی و قـوی‌تر بـودن می‌کردم و این‌که کاری نیست که نتوانم انجام دهم.

من که دیگر رمقی بـرایم نمانـده بـود در جـایم جنبیـده و سعی کـردم که مـوقعیت راحـتی را بـرای خوابیـدن پیـدا کنم. ولی متوجه شـــدم ملحفه توسط چـــیزی گـــرم و چسبناک به بدنم چسبیده است. در سرم احساس سـبکی می‌کردم و نمی‌توانستم بنشینم تا ببینم مشـکل چیست. ناگهـان احسـاس سـرما و مورمـور شـدن در تمـام بـدنم منتشر شد، در حالی که جلوی چشمانم با نقـاط نـورانی رقصانی پر شد.

بعد از مدت کوتاهی یک پرسـتار به اتـاقم آمد و تا به من نگاه کرد نگرانی را در چهره‌اش دیدم. او بلافاصـله نبضم را اندازه گرفت. او دسـتم را گـرفت و بـالا بـرد ولی من نمی‌توانستم تماس او را حس کنم. سـپس شـنیدم که او فریـــاد زد: «وضـــعیت آبی، این زن هیچ نبضی نـــدارد». سـعی کـردم که با او حـرف بـزنم ولی متوجه شـدم که نمی‌تـــوانم هیچ صـــدایی به وجـــود بیـــاورم و نه دیگر می‌توانسـتم نفس بکشم. ترسـیده بـودم و به‌شـدت تقلا می‌کردم که به ریه‌هایم دستور تنفس بدهم، بدون این‌که فایده‌ای داشته باشد. بدنم در حال خـاموش شـدن بـود و احساس شدید محبوس بـودن در فضـایی تنگ را داشـتم.

تمـام حس‌هـای من یک به یک در حـال خـاموش شـدن بودند.

من سر و صـدای رفت و آمد کـادر بیمارسـتان و داد و فریاد پزشکان و دستورهای آن‌ها و حـرکت دادن سـریع دسـتگاه‌ها را در راهـرو می‌شـنیدم. این به ترسم می‌افزود، ولی من بسیار خسته بـودم و دوست نداشـتم آن‌چه آن‌ها می‌خواستند بر روی بدنم انجام دهند را دیـده یا حس کنم. دیگر به‌اندازه کافی سختی کشیده بودم.

آن‌جا بود که برایم روشن شد که مـرگ بـازدمی است که به دنبـال آن دمی وجـود نـدارد؛ به همین سـادگی. فکر نکنم هیچ‌وقت قدر تنفس خود -که چیزی بـود که همیشه بین زنـدگی و مـرگ من ایسـتاده بـود- را دانسـته بـودم. ولی در آن لحظه ارزش واقعی هر نفس را فهمیدم. هر نفس که با توجه و کامل انجـام شـود روح الهی است که به شما فضل و مـوهبت می‌بخشد. چقـدر من این تنفس زنـدگی‌زا را امـری عـادی و پیش پا افتـاده به حسـاب می‌آوردم.

بیشتر از چند ثانیه طول نکشید که از قسمت بالای سرم بیرون آمـدم. در لحظـهٔ خـارج شـدن از سـرم یک صـدای «پـاپ» (مانند وقـتی که در یک بطـری را ناگهـان بـاز می‌کنید یا وقتی چیزی جا می‌افتد) را شـنیدم. بلافاصـله ترسم ناپدید شـده و من نزدیک سـقف اتـاق بیمارسـتان به‌صـورت معلق قـرار گـرفتم و به بـدنم که روی تخت افتاده بود نگاه می‌کردم. هیچ تعلق و وابسـتگی به بـدنم حس نمی‌کـردم و تنها با کنجکـاوی به آن می‌نگریسـتم. من کوچک جسـته‌تر و متفـاوت با آن‌چه پیش خـود تصـور می‌کردم به نظر می‌رسـیدم. ما هیچ‌گـاه خـود را آن‌طـور

که دیگران ما را (از خارج) می‌بینند نمی‌بینیم، بلکه تنها همیشه عکس یا تصویر خود را در آینه دیده‌ایم. لحظه‌ای که من صورت خود را در رختخواب مرگ دیدم، برایم یک لحظهٔ بیدار کننده بود.

دکترها و پرستاران به‌سرعت وارد اتاق می‌شدند ولی من حس کردم که دیگر علاقه‌ای به آن‌جا بودن ندارم و به سمت بالا و خارج از ساختمان بیمارستان و آسمان شب صعود کردم. احساس آزادی و سبک‌باری می‌کردم و مجذوب حرکت به سمت ستارگان بودم. فهمیدم که می‌توانم (به‌راحتی) بالای درختان پرواز کرده و به خانه‌ام بروم و خانواده‌ام را ببینم، ولی علاقه و کشش من برای حرکت به سمت آسمان شب شدیدتر بود. می‌خواستم به سمت فضا اوج بگیرم و آزاد باشم.

متوجه شدم که می‌توانم با سرعت فکر حرکت کنم. کافی بود که به حرکت به سمت بالا فکر کنم و بلافاصله شروع به صعود می‌کردم تا وقتی که فکرم را تغییر می‌دادم. این خارق‌العاده بود! مدتی طول کشید که (به این توانایی جدیدم) عادت کنم. احساس کردم که چطور باورهای قدیمیام، من را به‌شدت محدود کرده‌اند. هم‌چنین پی بردم که افکار من آناً واقعیت (دنیای اطرافم) را شکل می‌دهند، پس بهتر است که افکارم روشن و واضح باشند.

من (در حالی که در فضا بودم) برگشتم و به زمین نگاه کردم. او مانند جواهری که در فضا معلق باشد چه زیبا بود! احساس کردم عاشق زمین هستم. در حقیقت من به زمین بیشتر احساس دل‌بستگی و اتصال می‌کردم تا به بدنم. از این‌که زمین را ترک می‌کردم احساس

دل‌تنگی می‌کردم و اکنون تازه معنی آن جمله که «زمین مـادر ماسـت، و یک موجـود زنـده است» را می‌فهمیـدم. (در طــول زنــدگی) آن‌چنــان در خــودم غــرق بــودم که هیچ‌وقت متوجه این نشده بودم.

ســپس در حــالی که فکر می‌کــردم که در این مــوقعیت جدید چه‌کار کنم، شـروع به دیـدن زنـدگی‌ام کـردم که در پیش رویم به نمـایش درآمـد؛ مانند یک فیلم هولـوگرام. منظورم این است که آن را به‌صورت سه بعدی می‌دیــدم و تمام احساسـاتم نـیز در این فرایند به‌کـار گرفته شـده بودند. من شاهد زنـدگی خـود بـودم؛ یک شـاهد و قاضی بی‌طرف و عیـنی. منظـورم این است که من احساسـات تمام افـرادی که نقشی در این صـحنه‌ها داشـتند را حس می‌کردم و دیدگاه یک‌یک آن‌ها را می‌دیدم، نه تنها دیدگاه خودخواهانه خودم را.

اولین صــحنه‌ای که دیــدم متعلق به دو ســالگیام بــود؛ زمانیکه بچهٔ همسایه‌مان را از روی تاب به پایین هل داده بــودم. او گریهکنــان به خانه بازگشت در حــالی که من پیش خود احساس پیروزی می‌کردم زیـرا این تـاب «م---ن» بود. صـحنهٔ دیگر مربـوط به مقطعی از زنـدگیام بـود که در کـالج یک دانشـجوی پسر در زمـان کوتـاهی به من شدیداً علاقه‌مند شـده بـود، زیـرا فکر می‌کـرد من کسی هسـتم که او همیشه در جسـتجوی او بـوده است. ابـراز علاقهٔ شدید و شور و حرارت او من را ترسـاند و من هم بدون این‌که به او توضـیحی بـدهم او را تـرک کـردم. من قلب او را شکسـته بـودم و (اکنـون) درد او را خـود حس می‌کـردم. در این قسـمت از مـرور زنـدگی‌ام به جنبه و زاویــهٔ دیگــری از این مــاجرا نــیز آگــاه شــدم. با این‌که

احساسم نسبت به او بـرای خـودم روشن بـود، با کتمـان حقیقت (این احساس) فقط خودم را گـول زده بـودم که با این کار به او ضربه نمی‌زنم. من از تـرس روبـرویی و تنش با او، خود را به گیجی و تجاهل زده بــودم. در آن‌جا پی بردم که این چقدر می‌تواند آسیب زننــده باشد. مانند این‌که در میـان یک آبگـیر آرام سـنگی را رها کنید. مـوج حاصل از آن ادامه خواهد یــافت تا وقــتی که به کنــاره آبگـــیر رســـیده و به ســـمت داخل منعکس شـــود و با موج‌هایی که به سمت خارج در حرکت‌اند ترکیب گردد. ما حتی تصور نتایج آن در زندگی را نمی‌توانیم بکنیم.

وقتی که مرور زنـدگیام تمـام شد من گیج بـودم. با خـود گفتم، صــبر کن بــبینم، چطــور من حــتی یک صــحنه از کارهای خوبم را ندیدم؟ حتی یک بار که به کسی عشق و محبــتی داده یا از او دریــافت کــرده‌ام. صــدایی به من گفت:

«عشقی که به دیگران داده‌ای و از آن‌ها دریافت کرده‌ای بـــرای ابـــدیت متعلق به خـــود توست. تو تنها در مـــورد نقص‌ها و کاســـتی‌هایت پاسخ گـــویی؛ تمـــام آن‌چه که نکرده‌ای و یا نگفته‌ای».

آن‌چه دیدم به نظر منطقی می‌رسید. من تمام نقص‌ها و کاسـتی‌هایم را می‌دیـدم. چـرا کسی به من نگفته بـود؟ (اگر می‌دانسـتم) می‌توانسـتم طـور دیگـری عمل کنم. هم‌چنین به من تمام راه‌هایی که در زنـدگی می‌توانسـتم انتخـاب کنم و انتخـاب نکـرده بـودم نشـان داده شـدند. راه‌های زیادی در اختیار من بودند، بسیاری از آن‌ها مانند اتوبانی‌هــای پهن و بــدون محــدودیت ســرعت بودند که تقریبـــاً بـــدون تلاش می‌توانســـتم در آن‌ها با ســـرعت

پیشـرفت کنم. هم‌چـنین مسـیرهایی وجـود داشـتند که مانند جاده‌هایی که از میان یک جنگل عبـور می‌کننـد، پیچ و خم دار بوده و گاهی توقفگاه‌هایی در طول مسیر خود داشتند. این مسیرها اسرار آمـیز، تاریک و جـذاب بودنـد، چون نمی‌توان تصور کـرد که به کجا ختم می‌شـوند و چه ماجراهایی در طول آن‌ها در انتظار ماست.

بسـیاری از اوقـات ما این مسـیرهای پیچ و خم دار را انتخـاب می‌کـنیم زیـرا این الگـویی است که خـانواده (و جامعه) به ما القاء کرده‌اند. ما بـاور نـداریم که لیـاقت و اسـتحقاق یک مسـیر روشن و بـدون زحمت را داریم، یا فکر می‌کنیم چنان مسیری برایمان کسل کننـده و بـدون ماجرا یا خیلی آشکار یا بدون چالش خواهد بود. هم‌چنین ما می‌ترسـیم که اگر مسـیر مسـتقیم را انتخـاب کـنیم، خیلی زودتر از موعد به خدا خـواهیم رسـید و زنـدگی (و مسـیر) ما تمـام خواهد شد. باید بگـویم که این نشـان می‌دهد که اعتمادمـان به خداوند قـادر چقـدر کم است و این روشی است که ما با آن درد و سختی‌ها را برای خود طولانی‌تر می‌کنیم.

سپس زمان‌هایی را دیدم که در آن‌ها فرشتگان با حضـور خـود مسـتقیماً به من کمک کـرده بودند. آن‌ها در قـالب انسـان‌های متفـاوتی حضـور یافته بودند و من از این‌که تاکنون متوجه (فرشته بودن) آن‌ها و قدرشناس وجـود و کمکشـان نشـده بـودم از دست خـود پریشـان و نـاراحت گشتم. من در بهت و حـیرت بـودم که تا چه حد در طـول زندگی به نسبت کوتـاهم مـورد عشق و محـافظت قـرار گرفته‌ام.

وقتی که 15 سالم بود، برای برداشتن یک کیست بـزرگ در بیمارسـتان بسـتری بـودم. عمل جـراحی خـوب پیش نرفت و وقتی بعد از عمل به دستشویی رفتم جـای زخم عملم از هم بـاز شد و من با تـرس درون بـدن خـود را دیـدم. من را دوبـاره بخیه کردند ولی عفـونت وارد بـدنم شـده بـود. مـدتی بعد که روی تخت دراز کشـیده بـودم با خود آرزو کردم که می‌خواهم بمـیرم. احسـاس می‌کـردم که زندگی برایم تنها پر از درد بود. در آن موقع حضـوری در تاریکی اتاق در کنار تختم حس کردم که تا صبح با من بود. صبحگاهان وقتی که خورشید بالا آمد و شـعاع‌هایش به صورتم برخورد کـرد، او گفت: «دل (و ایمـان) داشـته بـاش، تو هنـوز بهترین‌هـای (زنـدگی‌ات را) ندیـده‌ای» و سـپس ناپدید شد. بعد از آن حـال من بتـدریج رو به بهبودی رفت.

در موردی دیگر وقتی که در کالج بودم، برای سر زدن به خانواده در آخر هفته به ایالت دیگری رفته بودم ولی باید قبل از سـاعت خاموشی به خوابگـاه دانشـجویی بـاز می‌گشتم. در راه بازگشت به شکل مسخره‌ای یک سـری مشکلات یکی بعد از دیگری برایم به وجود آمـد؛ بلیطم را گم کردم، پرواز تأخیر داشت، پولم تمـام شـده بـود، و به غیر از این‌ها گلو درد و تب شدیدی نیز داشتم. وقـتی به نیویـورک رسـیدم متوجه شـدم که هزینه اتوبـوس بـرای بازگشت به کـالج از آن‌جا که بـودم 19 دلار بـود. من مستأصل و درمانده بودم که چطور به خوابگاه بـازگردم. ناگهـان مـردی از میـان مـردمی که آن‌جا بودند به سـمت من آمـده و یک اسـکناس بیست دلاری را در دسـتم گذاشت و گفت: «به سـلامت بـازگرد». قبل از این‌که بتوانم حتی از او تشکر کنم او رفته بـود. او یک فرشـته

بود. این‌ها تنها چند مثال از مـوارد زیـادی بـود که به من نشان داده شد. مدتی طـول کشـید تا بتـوانم تمـام آن‌چه که دیـدم را جـذب کنم. احسـاس می‌کـردم که قفل‌هـای (قلب) من را باز می‌کنند.

دوباره با سرعت فکر شروع به حرکت کردم و خـود را در حال نزدیک شدن به چیزی که مانند یک تونل بـود یـافتم. من که ذاتاً کنجکاو و تا حـدود زیـادی محتـاط هسـتم، (با احتیاط) وارد مجـرای ورودی تونل شـدم. تونل به‌انـدازهٔ کافی بلند بود که بتوانم به درون آن قدم بگذارم ولی به نظر با جلــوتر رفتن تنگ‌تر می‌شد. رنگ آن تــیره بــود؛ چیزی بین قهوه‌ای، خاکستری، و صـورتی تـیره، و حسی لطیف داشت، مانند لمس کـردن مخمل. من با کنجکـاوی به کنکـاش اطـراف تونل مشـغول شـدم و وقـتی که به انتهـای آن نگریسـتم با درخشـنده‌ترین نـوری که تـاکنون دیده بودم روبـرو شـدم. نـور، زنـده بـود. یک تـوده بـرف خشک و ریز را تجسم کنید که از بالای درختی با باد فـرو بریـزد و در حـالی که دانه‌هـای آن رقص‌کنـان در بـاد در حرکت‌اند در نــور خورشــید به رنگ رنگین کمــان به نظر برســند. نــور (انتهــای تونل) اینگونه به نظر می‌رســید؛ فقط باشکوه‌تر، زیرا که نور زنده بود. من تصمیم گرفتم به هر قیمتی که شده بروم و این نور را ببینم.

وقتی که به قسمت انتهایی تونل رسیدم و به درون نـور قدم نهادم، متوجه نورهایی طلایی شدم که شکلی مانند تخم مرغ داشـتند و در پیش رویم در حـال حـرکت بودند. نمی‌توانم دقیقاً بگویم چطـور متوجه این شـدم، ولی در هر یک از این نورها یک شخص بود که برایم آشنا بود. در سـمت چپ من پـدرم بـود. من از دیـدن او فوق‌العـاده

خوشحال شدم. او وقتی که من تنها 20 سال داشتم درگذشته بود و دلم از صمیم قلب برایش تنگ می‌شد. در فکر خود او را صدا کردم: «بابا». اگر چه تمام افکار در آن‌جا حالت تله‌پاتی دارند، اما این روش مکالمهٔ طبیعی بین من و پدرم در دنیا نیز بود. پدرم به بیماری «مولتیپل اسکلروزیس» (Multiple Sclerosis)ـ دچار شده بود و بیشتر طول عمر خود از هر دو دست و دو پا فلج بود. مانند بسیاری از مردم، او هم در مقابل توانایی‌هایی که از دست داده بود توانایی‌های دیگری به دست آورده بود. او فکر عالی و درخشانی داشت و من در سال‌هایی که بزرگ می‌شدم عادت کرده بودم که با او بدون حرف زدن و کلام ارتباط برقرار کنم. من هیچ‌وقت نمی‌دانستم که این ارتباط ما چقدر غیرمتداول است تا این‌که او درگذشت و من مجبور شدم این تواناییام را به دست فراموشی بسپارم. گفته‌اند که تمام انسان‌ها توانایی ارتباط از طریق تله‌پاتی را دارند و من باور دارم که دارند. ولی من دریافته‌ام که بیشتر مردم دوست ندارند که فکرشان خوانده شود. آن‌چه جلوی ارتباط تله‌پاتی انسان‌ها را می‌گیرد اسرار، دروغ‌ها و پرده پوشانی‌ها است. این‌ها ما را متوقف می‌سازند.

(در آن‌جا) پدر من ایستاده بود. من تاکنون در زندگی‌ام ندیده بودم که او بایستد یا راه برود. او سرزنده و همچون بهترین سال‌های زندگی‌اش شاداب به نظر می‌رسید و سرشار از خلسه و سرور بود. (فلج) او شفا داده شده بود. ما سیلی از عشق را دل به دل رد و بدل کردیم.

من متوجه خطی نـورانی شـدم که در پشت سر او دیـده می‌شد و با پیچ و خم از او دور شـــــــده و تا دور دست کشـیده شـده بـود. از پـدرم پرسـیدم آن‌ها چه کسـانی هسـتند؟ او با نـرمی نگـاهی به من کـرد و گفت: «این‌ها اجـــداد تو هســـتند... آن‌ها آمده‌اند تا به تو خـــیر مقـــدم بگویند. آیا نمی‌دانستی که تو امید زنـدهٔ تمـامی اجـدادت هســـتی؟ آن‌ها روی تو حســـاب می‌کنند که آن‌چه آن‌ها نتوانسته بودند در طول زندگی خود به انجام برسـانند را حاصل کـنی. تو به این‌جـایی که هسـتی رسـیده‌ای زیـرا روی استخوان‌های آن‌ها ایستاده‌ای.» اجدادم را می‌دیـدم که در جلـــوی من صف کشـــیده بودند و این من را در هیبتی فروتنانه فرو بـرده بـود. دیگر هرگز نمی‌توانسـتم احساس تنهایی کنم.

سـپس من تـوجه‌ام را به سـمت نـوری که مسـتقیماً در روبـرویم بـود معطـوف سـاختم. بی‌درنگ فهمیـدم که او مســیح است. دســتانم را به ســمت جلو دراز کــردم؛ در حالی که احساس می‌کردم باید یک پردهٔ نامریی یا مرزی در آن‌جا باشد که باید از آن عبور کنم تا بتوانم در حضـور او باشم. ولی احســـاس یک میـــدان نـــیروی پـــذیرا و استقبال کننده را کردم. وقتی این میـدان نـیرو را لمس کردم، دستانم به نوری طلایی تغیـیر کردند که (این نـور) از طریق دســـتانم به درونم حـــرکت کـــرده و قلبم از عشـــقی که به مســیح حس می‌کــردم و هم‌زمــان از او دریافت می‌نمودم به جـوش آمد. این ژرف و عمیق بـود؛ ذوب شـــدنی در نهـــایت وجد و خلسه در درون نـــوری طلایی که عـالم بر همه‌چـیز بـود و آرامشی که فراتر از هر فهم و درکی بود.

این نــور طلایی باید (نــوعی انــرژی و توانــایی را در) دست‌های من فعال کرده باشد زیرا سال‌ها بعد فهمیــدم که می‌توانم با دستانم افراد را شفا بدهم و وقــتی آن‌ها را لمس می‌کنم هرگونه آشـــفتگی یا چـــیز غیرعـــادی فیزیکی یا غیر فیزیکی را می‌تـوانم با دسـتانم تشـخیص دهم. این یکی از هــدیه‌هایی است که در ســوی دیگر به من داده شد و اکنون هر وقت از من درخواست شـود، از آن برای کم کـردن درد افـراد و بهبـود بخشـیدن به آن‌ها استفاده می‌کنم...

وقتی که نور به شـانه‌های من رسـید و نزدیک بـود که به سینه من نفوذ کند، آن صدا به من گفت: «پس فرزندانت چــه؟». من احســاس گیجی و نــاراحتی کــردم و به یــاد آوردم که یک دخــتر کوچک و یک پسر تــازه متولد شــده دارم. با خـــودم فکر کـــردم چه کسی می‌تواند از آن‌ها مـراقبت کنـد، و بعد به یـاد شـوهرم افتـادم. در آن وقت زندگی آیندهٔ فرزندانم را اگر باز نمی‌گشـتم و آن‌ها را به دست شوهرم می‌سـپردم دیـدم، و آن بـرایم قابل قبـول نبــود. من با استیصــال ســعی کــردم فکر کنم چه کس دیگری می‌تواند فرزنـدانم را بـزرگ کند. با خـودم گفتم: «مادر شوهرم چطـور؟ بهـترین دوسـتم چـه؟» ولی هیچ یک برایم قابل قبول نبودند. فرزندان من لیاقت بهـتر از این را داشتند. آن‌ها به من نیازمند بودند.

من به مسـیح نگریسـتم و می‌دانسـتم که بـاوجود این‌که ترک کـردن نـور خیلی سـخت بـود اما در برابر فرزنـدانم مسـئول بـودم. با خـود فکر کـردم که باید بـازگردم. در همان لحظه به بدنم در بیمارستان بازگشتم؛ در حالی که

احساس سـرما، دردی شـدید، و حـزنی عمیق من را فـرا گرفت. دکترها به من خون تزریق کردند....

این قـدرت اختیـار و آزادی انتخـاب است. این حق ماست که آزادی انتخاب داشـته باشـیم. ما خـود تصـمیم گیرنـده هسـتیم و این قـدرتی خارق‌العـاده بـزرگ است. چطـور می‌توانیم باوجود این حقیقت هنوز خـود را (در زنـدگی) قربانی و مظلوم بدانیم؟

من که بـرایم به هـوش بـودن خیلی دردنـاک می‌نمـود، دوباره بدنم را ترک کردم و خـود را در یک اتـاق از سـنگ مرمر که یک گنبد داشت یافتم. در اطراف آن طاق‌هـایی قوس‌دار بود و اتاق با مهی غلیظ پر شده بود. من صعود کـرده و در میـان اتـاق قـرار داده شـدم در حـالی که 24 معلم و راهنما اطـرافم حلقه زده بودند. آن‌ها رداهـایی به تن داشـتند و بعضی از آن‌ها ردای کلاه دار پوشـیده بودند و بـرخی نـیز ریش داشـتند. از گـروه آن‌ها خـرد و حکمت جهـانی می‌تابید. با خـود فکر کـردم من در میـان چـنین گـروهی چه می‌کنم؟ آن‌ها به من چیزهـایی را گفتند که دردم را کـاهش دهند و به من چیزهـایی یـاد دادند. من با اشـتیاق درس‌هـای آن‌ها را جـذب می‌کـردم؛ مانند این‌که این درس‌ها بـرای روح تشـنه من چـون آب گـوارا بودند. سـپس آن‌ها اجـازه دادند که هر سـؤالی که می‌خـواهم را از آنـان بپرسـم، تا جـایی که دیگر مطلقـاً هیچ سؤالی برایم باقی نماند. من با سکوتی باشـکوه پر شده بودم و احساس یکپارچگی و تمامیت می‌کردم.

وقتی که دوباره بهوش آمدم تعلیمات آن‌ها را برای مدت سه روز می‌توانستم به‌یاد بیـاورم، ولی زنـدگی روزمـره من را در خود غرق کرده و این تعالیم برایم کم‌رنگ شده

و به پس زمینه رفتند. می‌دانم که آن‌ها هنــوز جــزیی از من هستند و گاهی به حقیقــتی برخــورد می‌کنم و به‌یــاد می‌آورم که البته، من می‌دانم که این حقیقت است.

من تمام مدت روز بی‌هــوش بــودم. بــالاخره یک پرســتار مسن و خردمند تصمیم گــرفت که نــوزاد من را به اتــاقم بیاورد و اجــازه بدهد که در کنــار تخت من گریه کند. مثل این بــود که گریــهٔ او از زمــان و فضا عبــور کــرد و من را پیدا نمود و صدایم کرد که بــازگردم. من صــدای گــریه‌اش را شــنیدم و آن را دنبــال کــردم تا به بــدنم بــازگردم و کودکم را به سینه بچسبانم و واقعاً حس کردم که روحم با یک ضربه در بدنم فروافتاد.

این تجربه من را تغییــر داد. زنــدگی‌ام در مســیر التیــام و خــدمت به دیگــران و قــرار گــرفت و به من این آگــاهی درونی را داد که همهٔ ما امید زندهٔ اجــدادمان هســتیم. آن به من تجربه مســتقیم بقــای زنــدگی و حیــات (پس از مــرگ) را داد و ثــابت کــرد که من با انتخــاب خــود این‌جا (روی زمین) هســتم تا هــدف روحم را بــرآورده ســازم. این‌که من جزیی منحصربه‌فرد از قدرت خداوند هســتم و هرگز در تمام جهان‌ها دوباره به این شــکل و فــرم دیــده نخــواهم شد. پس من بــاارزش هســتم، به حد زیــادی باارزش هســتم. مهم نیست که چه‌کــاری می‌کنم، تنها از من خواســته شــده است که وقــتی مــورد نیــاز هســتم، عشــقی باشم که من، و تنها من، روی این زمین با خــود حمل می‌کند.

من متوجه شدم که گاهی مرگ التیام نهایی اســت، زیــرا ترس از مرگ بسیاری از مردم را از این‌که واقعاً زنــدگی کنند بــازمی‌دارد. هم‌چــنین، یــاد گــرفتم که در فــرم روح

بـــودن حقیقتـــاً خارق‌العـــاده اســـت؛ ســـبک‌بار، بـــدون محـــدودیت، با دانش و آگـــاهی کامل... ولی تنها در بـــدن است که درس‌های عشق تجلی می‌یابـد، در این مـاجرا و سرگذشت خارق‌العـــادۀ بشـــری! آن‌جا که ما به‌عنـــوان شـــریک خـــدا در خلقت، مادامی‌که با آزادی ارادۀ خـــود عشق را بر می‌گزینیم، به راســتی ضـمیر و روح الهی را گسترش می‌دهیم و متجلی می‌سازیم.

(می‌دانم که) برای هر نفس عمیقی که در بیداری ضـمیر می‌کشـــم، در آســـمان‌ها وجد و خوشـــحالی است. من ارزش و امتیاز حق زنده بودن را به یاد می‌آورم و ارتباط و اتصالم با روح الهی و روح خود را تازه می‌سازم.

تجربه NDE در بازماندگان زلزله تنگشان در چین

در ماه جولای سـال 1976 در سـاعت 4 صـبح در نزدیک دهکده‌ای به نام «تنگشان» (Tang Shan) در شمال چین زلزله ویرانگری با قدرت 7.8 ریشتر رخ داد که 240 هزار نفر قربـانی و 160 هـزار نفر زخمی به جـای گذاشت و یکی از مرگبـــارترین زلزله‌هـــای تـــاریخ چین به حســـاب می‌آید.

در ســال 1986 دکـتر فنگ زای‌اینگ (Feng Zhi-ying) سرپرست بخش روانپزشـــکی در بیمارســـتان انـــدینگ (Anding)ـــ چین به همـــراه تیم خـــود با 81 نفر از بازمانـــدگان زلزله ســال 1976 مصـاحبه کـرد. بیشـــتر بازماندگان در هنگام زلزله مورد اصابت آوار قرار گرفته یا زیر خرابه‌ها مـدفون شـده بودند. متن زیر خلاصه‌ای از نتایج این تحقیقات است.

بیشتر از نصف افراد مصاحبه شده به یاد می‌آورند که در حـــالی که زیر آوار مـــدفون بودند هیچ احســـاس ترسی نداشتند، فکر و ذهنشان شفاف بوده، احساس آرامش و راحـــتی عمیقی می‌کردند و هیچ احســـاس نگـــرانی و اضـطرابی نداشـتند. با وجـود فاجعه ویران‌گـری که رخ داده بـــود، بعضی از افـــراد احســـاس خلسه و شـــعف و نشاط می‌کردند. آن‌ها گزارش داده‌اند که تصـاویر ذهـنی سریعی که مانند یک فیلم برایشـان به نمـایش در می‌آمد خـــاطرات خـــوش و لـــذت بخش زندگی‌شـــان را به آن‌ها نشـــان می‌داده اســـت، مانند خـــاطرات خـــوش کـــودکی، خاطره ازدواج، ارتقاء شغلی، خـاطره دریـافت جـایزه، و غیره. آن‌ها پدیده تجربه مرور زندگی را توصیف کرده‌اند.

یک زن به نام خانم لو که در هنگام زلزله 23 ساله بود از ناحیه ستون فقرات مورد اصابت آوار قـرار گرفته و زیر آن مدفون شده بود. در اثر این اتفاق او بـرای بقیه عمر از دو پا فلج شـده بـود. او می‌گوید: «ضـمیر و ادراک من کـاملاً شـفاف و روشن بـود. بعضی از خـاطرات خـوش برای من مانند فانوسی چرخان نمـایش داده می‌شد. من صحنه‌هایی از بازی کردن با دوستان کودکیم را می‌دیدم، صحنه قرارهایم با دوست پسرم، و صـحنه ترفیع گـرفتن در شغلم».

جالب است که حدود نصف این افراد می‌گویند که جدایی ضـمیر یا روح خـود را از بدنشـان تجربه کردند که با این احساس همراه بوده که «خود» آن‌ها بدن فیزیکی‌شان را تـرک کـرده است. آن‌ها تاکید می‌کنند که ضـمیر و ادراک آن‌ها به جای سکنی در مغزشـان، در خـارج از بدنشـان و در بعـــدی متفـــاوت وجـــود داشت. به علاوه، آن‌ها این

احساس را داشته‌اند که کالبد آن‌ها (به خودی خـود) فاقد حیـات و توانـائی فکر کـردن است. حـتی بعضی از آن‌ها گـزارش داده‌اند که میـان هـوا شـناور بـوده یا از نزدیک ارتفاع سقف به بدنشان در پایین نگـاه می‌کردند. ضـمیر یا روح برخی از آن‌ها گاهی بارها وارد بدنشان شده و از آن خـارج شـده بـوده و بعضی دیگر نـیز نـوعی ارتبـاط و اتصـال بین روح و کالبدشـاان را مشـاهده کرده‌اند. آن‌ها گفته‌اند که در مقایسه با کالبد فیزیکی، روح آن‌ها بسیار سبک‌تر حس می‌شده ولی از نظر قد و ظاهر سنی مانند کالبدشـــــان به نظر می‌رســـــیده است. بعضی از آن‌ها گفته‌اند که با این‌که در دنیا نوعی معلـولیت مانند کـوری یا کـــری داشـــته یا فاقد دست یا پا بوده‌انـــد، روح آن‌ها کـــاملاً نرمـــال و بـــدون نقص بـــوده است. یکی از تجربه گـــران می‌گوید: «من متوجه شـــدم که دو «خـــود» وجـــود داشت. یکی خودی که مانند یک پوسـته خـالی روی زمین افتاده بود، و خود دیگری که مانند هـوا بـدون وزن بـود و به راحتی در هوا و فضا شناور می‌ماند.»

تقریباً یک سوم تجربه‌گران عبور از نوعی تونل یا چـیزی مانند آن را گزارش داده‌اند. برای برخی این همراه نوعی صدا و نویز یا نوعی احساس کشیده شـدن یا فشـار داده شدن بـوده است. آن‌ها گفته‌اند که نـوری در انتهـای این تونل نمایـان گشـته بـود که آن‌ها به طـرف آن کشـیده می‌شدند. یکی از این افراد می‌گوید: «این قسمت تجربه من شامل عبور از یک تونل بود، در حالی که به نوری در انتهای تونل نزدیک می‌شدم. در حـالی که من در تنهـایی بسر می‌بـــردم، بـــاد شـــدیدی با خـــود ماسه به همـــراه می‌آورد. من با خود فکر کردم که به کجا بروم؟ در حالی که در فکر بودم که کجا بروم یک حفره تاریک و سـیاه در

پیش روی من پدیـــدار شد. من از آن احســـاس ترسی نمی‌کردم و وارد آن حفره شدم. درون غـار قطـرات آب از همه جا می‌چکید و پخش می‌شد. من مســـــــافت بی‌انتهـایی راه رفتم تا جـایی که نـوری را از دور دیـدم. من به سـرعت به طـرف آن دویـدم تا به نـوری که مانند آفتاب روز بود رسیدم.»

حـــدود یک چهـــارم افـــرادی که در این تحقیق شـــرکت کرده‌اند موجوداتی معنوی یا غیر بشری را در تجربه خود رویت کرده‌اند. بیشتر آن‌ها دوستان یا بستگان درگذشـته بودند که بعد از مرگشـان در دنیا حیـات آن‌ها در این بعد هم‌چنان ادامه یافته بود.این افـراد می‌توانسـتند کسـانی باشـند که تجربه‌گر در زنـدگی دنیا آن‌ها را می‌شـناخته است یا این‌که کاملاً غریبه باشـند. بـرخی از تجربه‌گـران این ارواح را موجـوداتی درخشـان توصـیف کرده‌انـد، و بعضی نیز از ملاقات با شخصیت یا اسطوره‌های مـذهبی سخن گفته‌اند.

یکی از بازمانگـان به نـام آقـای لی، به یـاد می‌آورد که «من به طور کامل از کالبدم جدا شـده بـودم. (در حـالت روح) پاها و اعضاء و جوارح پـایین‌ترم ناپدید شـده بودند. سـپس من با سـرعتی بسـیار زیـاد در یک گـودی و دره تاریک و عمیق فـرو افتـادم در حـالی که با تـاریکی و سیاهی محاصره شـده بـودم. نـویزی به گوشم می‌رسـید که علت آن را نمی‌دانستم و ذهنم را گیج کـرده بـود. من آن را برای نیم ساعت متناوبا می‌شنیدم. سـپس زنـدگی من به طور خلاصه بـرایم مـرور شد. اتفاقـات (زنـدگیم) مانند جریانی از ادراک به ضمیرم جـاری می‌شـد، ولی با این حال این فرایند تحت کنترل مغزم نبود».

یک بازمانده دیگر به نام آقای ونگ می‌گوید «من به طور مبهمی به یـاد دارم که در بعـدی دیگر بـودم. یک مـرد را دیـدم که لبـاس ردا مانند بلنـدی به تن داشت و به آرامی به طـرف من آمد. با این‌که او جلـوی من بـود، من او را تار می‌دیـدم و نمی‌توانسـتم به خـوبی تشـخیص دهم. او من را با خود به یک حفره تاریک و بی‌انتها بـرد. تـاریکی آن‌جا کاملاً سیاه بود و من چاره‌ای جز این‌که به دنبال او بروم نداشتم. بعد از این‌که از این تـاریکی خـارج شـدیم، من خـــود را در یک قصر طلائی و پر زرق و بـــرق در زیر زمین یافتم.»

در خلاصه این تحقیق حـدود 40 پدیـده مختلف که توسط این افراد تجربه شده شمرده شده اسـت، از قبیل مـرور زندگی، جدایی ضمیر از بدن، احساس بی‌وزنی، احساس بی‌تفـــاوتی و غـــریبه‌گی نســـبت به کالبد فـــیزیکی، احساساتی غیر عـادی و فراطـبیعی، نـابود شـدن زمین، یکی شدن با تمامی هستی، و متوقف شدن زمان.

این تحقیق یکی از بزرگ‌ترین تعداد افــراد تجربه‌گر را در یک زمان در بین تحقیقات NDE در بر می‌گیرد. از میـان این 81 نفـر، 47 نفر بعد از این اتفـاق دچـار دگرگـونی شخصیت شده و به افرادی نرم و ملایم‌تر تبدیل گشـــتند. آن‌ها دیگر کمتر سعی در کنترل دیگـران و یا قضـاوت در مـــورد دیگـــران می‌کردند. این افـــراد بعد از دیـــدار با موجوداتی معنوی و غیر زمینی بیشتر به افرادی امیدوار و مثبت تبدیل شده و از سـخت گـیری آن‌ها کاسـته شـده بود. حتی 10 تا 20 سـال بعـد، بیشـتر این افـراد تجربه نزدیک به مرگ خود را به خوبی به یاد می‌آوردنـد، گـویی همین دیروز برایشان اتفاق افتاده است.

تجربه «ملیندا لاینز»

من 18 ساله بودم و آن روز در منزل دوست پسرم برای نهار یک ساندویچ‌هات‌داگ خورده بودم. ظاهراً چیزی در این‌هات‌داگ یا پنیر آن بود که من به آن آلرژی شدیدی داشتم. زیرا مدت زیادی نگذشت که بدن من پر از کهیرهای قرمز رنگ یکی دو سانتیمتری شد و تمام بدنم شروع به خارش کرد. من در ابتدا آن را زیاد جدی نگرفتم ولی کهیرهای من مرتب بزرگ‌تر می‌شدند و در بدنم احساس گرمای زیادی می‌کردم و به‌تدریج گلویم هم شروع به ورم کردن کرد. بالاخره ما به آمبولانس زنگ زدیم. بیمارستان به ما نزدیک بود و چند دقیقه بعد آمبولانس به درب منزل رسید. کادر اورژانس با دیدن من متوجه جدی بودن شرایط من شده و بلافاصله مشغول کار روی من شدند و به من داروهای ضد آلرژی و چیزهای دیگر تزریق کردند. تنفس من به‌سرعت سخت و سخت‌تر می‌شد. ظرف مدت چند دقیقه حالم طوری شد که دیگر نفس کشیدن برایم تقریباً غیرممکن شده بود و به‌شدت برای تنفس تقلا می‌کردم. کهیرها و تورم آن‌ها در گلوی من از داخل باعث بسته شدن مجرای تنفس من شده بود. من در حال خفه شدن بودم و ظرف چند ثانیه از حال رفتم. کادر اورژانس بلافاصله به من استروئید تزریق کردند و من دوباره به حال آمده و توانستم دوباره کمی نفس بکشم. ترس زیادی من را فرا گرفته بود و آن‌ها با سرعت من را وارد آمبولانس کردند....

در راه بیمارستان در آمبولانس دو نفر از کادر اورژانس همراهم بودند و مرتب با من حرف می‌زدند. در همان

حـــال ناگهـــان یک نـــور را دیـــدم که به‌تـــدریج در گوشه آمبولانس شکل گرفت. مانند این بـود که به‌تـدریج ذراتی نـــورانی با تلالـــویی درخشـــنده گـــرد هم آمـــده و حجمی نورانی را تشکیل دادند. این حجم نورانی که به آهستگی سوسو می‌زد از میـان هیچ‌چـیز پدیـدار شـده بـود. من با خـودم اندیشـیدم که این نـور دیگر چیست و از کجا آمـده است. فکر کـــردم شـــاید اثر داروهـــایی باشد که به من تزریق کرده‌اند. من به‌سختی می‌توانســتم تکلم کنم ولی به گوشه آمبولانس اشاره کرده و با زحمت به آن دو نفر گفتم «این نور چیست؟ این نور حـواس من را به سـمت خود پرت می‌کند». یکی از آن‌ها گفت «هیچ نـوری این‌جا نیست، نگاه کن» در حالی که به آن ناحیه اشاره می‌کـرد و دستش را در اطراف آن حرکت می‌داد. ولی همان‌طور که او این را می‌گفت من می‌توانستم نـور را در کنـار او ببینم. من به‌سـوی نـور خـیره شـده بـودم. آن دو نفر به یک‌دیگر نگـاه کردنـد، در حـالی که می‌توانسـتم احسـاس خطر را در چهره‌های‌شان ببینم، و به یک‌دیگر گفتند «نه! این خوب نیست!».

من سعی کردم که آن را جدی نگـیرم و به آن‌ها گفتم که شـــاید هم این یک تـــوهم و اثر داروهاست. ولی نـــور بزرگ‌تر می‌شد و با آن احســاس آرامشی عمیق به درون من جاری می‌گشت. گویی تمام ترس‌هـای من به‌سـرعت در حـــال ناپدید شـــدن بودند. من در حـــالی که مِن‌مِن می‌کردم به آن‌ها گفتم «نه، من واقعاً یک نـور سـفید را می‌بینم». آن‌ها گفتند «واقعـــاً جـــدی می‌گـــویی؟». من گفتم که «آیا حقیقت دارد که وقـتی می‌مـیریم یک نـور سفید می‌بینیم؟».

نور بزرگ‌تر می‌شد و چنان توجه من را به خود جلب کرد که دیگر برایم غیرممکن بود از آن چشم بردارم، و تنها از کنار چشمانم می‌توانستم کمی کادر اورژانس را ببینم. در ابتدا نور برایم کمی بیش از حد درخشان به نظر می‌رسید ولی اکنون با نگاه به آن در خلسه و آرامش بودم. ولی هنوز از کنار چشمانم می‌دیدم که کادر اورژانس در بهت و تعجب بودند. هر چیز دیگری که آن‌جا بود به‌جز نور به‌تدریج در حال ناپدید شدن بود، و اکنون دیگر تمام توجه من تنها به نور معطوف شده بود. نور مرتب بزرگ‌تر می‌شد و از درون این منبع عظیم انرژی رنگ‌های خارق‌العاده‌ای شکفته و منتشر می‌شدند. هم‌چنین از نور ملودی و صداهایی که مانند «هیم» بود به گوش می‌رسید....

برخورد با خدا برای من بسیار شخصی بود زیرا آن‌چه راجع به آن حرف زدیم بسیار شخصی بود. باید بگویم که خدا مذکر یا مؤنث نبود، بلکه تذکر و تانث هر دو را در خود داشت. بعضی‌ها از من می‌پرسند که صدای خدا چگونه است. آن‌چه من فهمیده‌ام این است که خدا با صدایی با شما صحبت می‌کند که برای شما دل‌پذیر است و انتظار آن را دارید. سخن گفتن راجع به آن بدون احساساتی شدن سخت است و حتی شرح آن من را به گریه می‌اندازد. مانند این بود که تمام عشقی که در تمامی طول زندگی سعی کرده‌ام در خود (و همه) بیابم اکنون این‌جا و در پیش رویم بود. من از کودکی هر روز به درگاه خدا دعا می‌کردم و مرتب هم به کلیسا می‌رفتم، ولی هیچ‌وقت وجود خدا را در کلیسا حس نکرده بودم. البته عیبی در کلیسا نیست ولی من نتوانسته‌ام حضور او را در آن‌جا احساس کنم. الآن

می‌فهمم که خـدا در یک مکـان خـاص نیست که او را در آن‌جا بیابید، بلکه خدا در درون خود شماست.

خدا با من سخن گفت. او به من گفت:

«سلام ملیندا.»

من گفتم «تو که هستی؟». او پاسخ داد:

«من همان هستم که او را پدر خطاب می‌کنی.»

و البته همیشه من او را پدر خوانــده‌ام. من گفتم «آیا تو واقعاً خدا هستی؟». او گفت:

«این نامی است که بســیاری من را با آن می‌خوانند. من نامهای زیادی دارم».

من پرسیدم «چـرا این‌جا هسـتی؟» چـیزی که مهم است در این‌جا درباره خـودم بگـویم این است که وقـتی من 8 ســاله بــودم توسط شــخص نــزدیکی که فکر می‌کــردم می‌توانم به او اعتماد کنم مورد سـوء اسـتفاده و تجـاوز جنسی قرار گرفتم. افراد زیاد دیگری نیز در گذشــته من بوده‌اند که به شـکل‌های متفـاوتی در زمینه‌هـای دیگر از من سوء استفاده کرده‌اند. به همین خـاطر بـرایم سـخت بــود که بتــوانم حس کنم خــدا من را دوست دارد. زیــرا تصور می‌کردم آن‌چه برای من اتفـاق افتـاده تقصـیر من بوده است. خدا در پاسخ به سؤال من گفت:

«من بــرای همه انســان‌ها این‌جا هســتم. چــرا احســاس می‌کنی که لیاقت من را نداری؟».

آن‌جا بود که من شـروع به گریسـتن کـردم و به او گفتم «زیـرا حس می‌کنم که آن‌چه اتفـاق افتـاده تقصـیر من بوده است.» او گفت:

«هیچ چـیزی تقصـیر تو نبـوده اسـت، آن‌ها تنها وقـایعی بوده‌اند که رخ داده‌اند».

من پرسیدم «منظورت چیست؟» او پاسخ داد:

«مـردم در تمـام دور و اطـراف دنیا مـورد آزار و صـدمه قرار می‌گیرند، و وقـتی به آن واکنش نشـان می‌دهند به دیگـران اذیت و صـدمه وارد می‌کنند. وقـتی انسـان‌ها صـدمه می‌بیننـد، به دیگـران صـدمه می‌زنند.» او به من گفت:

«من همیشه تو را دوست داشته‌ام. هیچ کـاری نیست که بتـوانی انجـام دهی که بـاعث شـود من تو را دوست نداشته باشم.»

من در حـالی که به‌شـدت می‌گریسـتم پاسخ دادم «نمی‌دانم، خیلی سـخت است (که این‌طـور احسـاس کنم)». او در جواب گفت:

«ملیندا، چه مشکل دیگری وجود دارد؟»

من گفتم «حس نمی‌کنم که لیـاقت بهشت و همه این چیزها (و تو) را دارم.»

او پاسـخی نـداد ولی در آن موقع از درون نـور ناگهـان پرنده کوچک من «سـویتی» که چند مـاه پیش مـرده بـود ظـاهر شد. او از درون نـور پدیـدار شـده و به سـمت من

پـــرواز کـــرد. بله پرنـــده کوچک من آن‌جا در کنـــار من و مستقیماً پیش روی من ایستاده بود.

سـویتی یک طـوطی کوچک بـود که از بچگی او را بـزرگ کرده بودم و برای سـال‌ها بهـترین دوست من بـود. ولی او اخلاق بـــدی داشت و همیشه من را گـــاز می‌گـــرفت، گازهـــایی محکم و دردآور که جـــای آن کبـــود می‌شد و پوستم را می‌کند. من هم گاهی ناخودآگـــاه در واکنش او را پرت یا رها می‌کردم. نه به شکلی خشن و بی‌رحمانـه، بلکه در اثر درد گـــازش. گـــاهی از دست او عصـــبانی می‌شدم و همیشه با او رفتار ملایم و خوبی نداشـتم. او چند ماه قبل از تجربه نزدیک به مـرگ من در دسـتان من مـرده بـود. من بعد از مـرگش تا آن روز هنـوز احسـاس گناه زیادی می‌کردم که شاید او را به‌اندازه کافی دوست نداشته یا خوب از او مراقبت نکرده‌ام و با او آن طور که باید و شـاید مهربـان نبـوده‌ام. این بـرایم در آن زمـان سخت‌ترین چیز بود و به این خاطر از خودم بدم می‌آمد.

او کـاملاً واقعی و حقیقی بـود. به یـاد دارم که او مانند یک طـوطی کوچک معمـولی به نظر نمی‌رسـید، بلکه او زنـــده‌تر و با رنگ‌هـــایی متنـــوع‌تر بـــود. در چشم‌های او می‌توانســـتم رنگین‌کمـــانی را بـــبینم و این زیبـــاترین و باحال‌ترین پرنده‌ای بود که تاکنون دیده بـودم. او شـروع به سـخن گفتن با من کـرد. من در بهت و هیجـان گفتم «وای خدای من، سویتی، آیا واقعاً اکنون می‌توانی حرف بـزنی؟». صـدای او مانند آوای فرشـتگان بـود، صـدایی خارق‌العاده زیبا. من گفتم «آخر چطور اکنـون می‌تـوانی حـرف بـزنی؟». او گفت «یک چـیز بسـیار عـالی دربـاره بهشت همین است». او ابتـدا با صـدا با من سـخن گفت

ولی سپس ساکت شده و از طریق ارتباط مستقیم با فکر من و از طریق تله‌پاتی به حرف‌های خود ادامه داد. من گفتم «صبر کن ببینم، من می‌توانم صدای تو را در فکرم بشنوم». او گفت «این روش مکالمه در بهشت است».

به یاد دارم که او با لحنی شیرین به من گفت «ملیندا، چرا اینقدر بر خودت سخت می‌گیری؟». نمی‌دانید که وقتی که چنین چیزی را از یک پرنده می‌شنوید چه احساسی دارد. من گفتم «نمی‌دانم، به خاطر کارهایی که کرده‌ام». او بسیار خردمند بود و گفت «ملیندا، هر کسی لیاقت این را دارد، حتی تو. چرا نمی‌توانی آن را قبول کنی؟». من گفتم «به خاطر تمام چیزهایی که بر من گذشته است». او گفت «ملیندا، این‌ها تمام چیزهایی بودند که برای تو اتفاق افتاده‌اند، ولی این اتفاقات تو را نمی‌سازند». من گفتم «پس چرا من هنوز چنین احساسی دارم؟ پس تمام چیزهای بدی که در حق تو کرده‌ام چه می‌شود؟» او گفت «ملیندا، هیچ چیزی برای بخشیدن وجود ندارد، زیرا تو هیچ کار اشتباهی نکرده‌ای. آن‌ها تقصیر تو نبوده‌اند.» شنیدن این حرفها از این پرنده کوچک دوست داشتنی خارق‌العاده بود. او ادامه داد «من همیشه تو را دوست داشته‌ام و هرگز حتی برای یک لحظه فکری منفی راجع به تو نکرده‌ام. من تو را بخشیده‌ام، چرا نمی‌توانی تو خودت را ببخشی؟». حرف بعدی او چنان شیرین بود که حتی به یاد آوردن آن من را به گریه می‌اندازد. او گفت «ملیندا، آیا هرگز من را به خاطر تمام گازهایی که در تمام آن سال‌ها از تو گرفتم می‌بخشی؟» وقتی که یک پرنده کوچک این حرفها را می‌زند بعضی وقتها باعث می‌شود

فکر کنم که دیوانه شده‌ام، زیرا آن‌چه من دیدم چنان ورای واقعیت این دنیا و فوق‌العاده بود (که باور نکردنی است).

او گفت «می‌خواهی ببینی من کجا زندگی می‌کنم؟» و با این حرف او نوعی روزنه و دریچه برای من گشوده شد و از میان آن در دوردست مکانی بسیار زیبا برایم پدیدار گشت، با باغ‌ها و درختانی سرسبز و آشیانه و منزل کوچک او که در آن‌جا بود. آن‌جا بسیار تمیز و بی‌عیب و منظره‌ای تماشایی بود. او گفت «من اکنون این‌جا زندگی می‌کنم و حالم خوب است و درد (و مشکلی) ندارم. من از همیشه خوشحال‌تر هستم، خوشحال‌تر از آنی که هرگز می‌توانستم باشم. ملیندا، لطفا این را بدان که من همیشه تو را دوست داشته‌ام و همیشه آن‌جا خواهم بود». با گفتن این حرف، او پرواز کرده و از من دور شد و در حالی که بازمی‌گشت گفت که اگر تصمیم گرفتم که در بهشت بمانم برای دیدن من لحظه شماری خواهد کرد. من از این حرف او تعجب کردم. او به درون چیزی که شبیه به مجرا و حفره‌ای مسطح و دو بعدی به نظر می‌رسید و یک مجرا و کانال به بعدی دیگر بود پرواز کرده و رفت. توصیف آن بسیار مشکل است زیرا چیزهایی که من دیده و تجربه کردم با زبان این دنیا قابل توضیح نیستند.

من به خدا گفتم مطمئن نیستم که (برای بازگشت به تو) آماده هستم. او گفت:

«اشکالی ندارد. هرگاه که آماده بودی می‌توانی اگر خواستی به سوی من بازگردی. من تو را مجبور به انجام کاری که با آن راحت نیستی نمی‌کنم».

من گفتم «متشکرم! آیا می‌توانم اول درباره آن فکر کنم؟» او گفت:

البته، و سپس گفت «کسی به دیدن تو خواهد آمد که می‌توانی هر سؤالی که داری را از او بپرسی».

خاطره بعدی من این است که از بدنم خارج شدم. این هیچ اتفاق خاصی نبود و احساس خاصی نداشت. من همان خودم بودم و احساس خودم را داشتم به‌جز این‌که اکنون احساس می‌کردم تمام‌تر و یکپارچه‌تر (و بیشتر خودم) هستم. من پرواز کرده و از بدنم فاصله گرفتم و این بسیار سریع اتفاق افتاد، ولی بسیار عجیب بود زیرا هم‌زمان بسیار آهسته می‌نمود. می‌توانستم کادر اورژانس را (در آمبولانس) ببینم که روی بدنم کار می‌کردند و به سینه من شک الکتریکی وارد می‌کردند. آن‌ها خیلی ترسیده بودند ولی آن موقع برایم ترس آن‌ها تعجب‌آور بود زیرا من از آن‌چه می‌دیدم و تجربه می‌کردم بسیار لذت می‌بردم و مشکلی نمی‌دیدم و حتی اهمیت و توجه چندانی به آن‌چه می‌کردند نمی‌دادم. من ارتفاع گرفتم و از بالا به آمبولانس نگاه می‌کردم و می‌دیدم که به سمت بیمارستان می‌رود و حتی مسیر آن را می‌دیدم و می‌دانستم از چه خیابان‌هایی می‌گذرد. من با خودم گفتم خیلی عجیب است، چطور من تمام این‌ها را از این بالا می‌بینم. جالب بود که من از ارتفاع می‌ترسم و ارتفاعی که داشتم برایم اندکی معذب کننده بود.

ناگهان من خودم را در پیاده‌رو جلوی دفتر پست نزدیک منزلمان یافتم. من سعی کردم با مردمی که در پیاده‌رو راه می‌رفتند حرف زده و با آن‌ها ارتباط برقرار کنم.

ولی هرچه سعی می‌کـردم هیچ‌کس متوجه من نمی‌شد و صدای من را نمی‌شنید. با خـودم گفتم این عجیب اسـت، و هنوز برایم جا نیفتاده بود که مرده‌ام. روزی آفتـابی و زیبا بـود و من از این احسـاس (سـبکی و آزادی) لـذت می‌بردم. به یاد دارم که مـردی که نمی‌دانم از کجا آمـده بـود از سـمت چپ به من نزدیک شد. گـویی او از میـان هیچ چـیز پدیـدار شـده بـود. او به من گفت «سـلام ملینـدا!». من جـواب سـلام او را دادم و با خـودم تعجب کـردم که چطـور او اسم من را می‌داند. او گفت «حـالت چطـور اسـت؟». پاسخ دادم «بد نیسـتم». او گفت «می‌دانی کجا هسـتی؟». من گفتم «نزدیک دفـتر پست در خیابان تـوت فـرنگی نزدیک مـنزل پـدر و مـادرم». او گفت «تو می‌دانی که متعلق به این‌جا نیستی، مگر نه؟». من گفتم «ام...م می‌دانم ولی خیلی مطمئن نیسـتم» و آن‌جا بـود که به یـاد آوردم و متوجه شـدم که از بـدنم بیرون آمده‌ام و خارج از آن هستم.

او گفت که هر سؤالی که دارم را می‌توانم از او بپرسم. من شـروع به تفکر کـردم و اولین سـؤال من که همیشه بـرایم مطـرح بـوده این بـود که آیا آدم‌هـای بد به جهنم می‌رونـد؟ آیا جهنم وجـود دارد؟ او به من نگـاه کـرده و گفت:

«نه!»

این بـرایم خیلی غـیرمنتظره بـود و راسـتش جـایی در درونم دوست داشتم که جهنم وجـود داشـته باشـد، زیـرا در آن زمان من هنوز عصبانیت زیـادی (از افـرادی که در گذشـته به من آسـیب و درد وارد کـرده بودند) در درونم بود و این پاسخ او را دوست نداشتم (زیـرا به این معـنی

بـــــــود که آن‌ها به جهنم نخواهند رفت). من گفتم «چه می‌گویی؟ منظورت چیست؟» او پاسخ داد:

«خدا هر انسانی را که آفریده دوست داشته است. وقتی انسان‌ها کارهای بدی انجام می‌دهند اغلب به خـــاطر این است که خـود از درون در رنج و اذیت هسـتند و به همین خاطر به دیگران اذیت و آزار می‌رسانند.»

این همان چیزی بود که خدا هم در ابتدای تجربه‌ام به من گفته بـود. ولی این پاسخ هنـوز من را راضی نمی‌کـرد و پیش خـــودم دربـــاره افـــرادی مثل هیتلر و قاتل‌هـــای زنجیره‌ای و کسانی که به کودکان تجـاوز می‌کنند و آن‌ها را به قتل می‌رسانند فکر می‌کردم و گفتم منظورت این است که آن‌ها بدون این‌که تـاوان کارهـای خـود را بدهند بعد از تمـــــام آن‌چه در حق دیگـــــران کرده‌اند قسر در می‌روند؟ او بدون این‌که آرامش و وقار خـود را از دست بدهد روی حرف خود ایستاده بـود و آن را تغیـیر نمی‌داد. ولی صادقانه بگویم من از جواب او خیلی عصبانی شـده بودم. سپس او چیزی گفت که بسیار عمیق بـود و بـاعث شد که دیدگاه من تغییر کند. او گفت:

«حتی کودکی که توسط یکنفر مورد تجاوز قرار گرفته و به قتل رسیده است بالاخره آن شـخص تجـاوزگر و قاتل را خواهد بخشید.»

من گفتم «واقعاً جدی می‌گویی؟» او گفت:

«بله. خدا آن افراد را نیز همان‌قـدر دوست دارد که تو را دوست دارد!»

من گفت «چرا؟». او پاسخ داد:

«خارق‌العادگی عشق این است که بی‌نهـایت و بـدون حد است. بسیاری از اوقات هنگامی که این افــراد می‌میرند کسانی که مورد تجاوز و ستم قـرار داده‌اند به پیشـواز و خیر مقدم گویی آن‌ها می‌آیند.»

من گفتم «واقعاً؟» او گفت:

«بله! این به روح شـــخص تجاوزکـــار کمک می‌کند. این کمک می‌کند تا او خـــود آن‌چه را که قربانیـــان او حس کرده‌اند را ببیند و حس کند! بخصـوص اگر هنـوز از ابعـاد درد و رنجی که بوجود آورده است غافل باشد. به شــرط آن‌که او آمادگی و پذیرش لازم را داشته باشد تا از آن‌چه کرده است درس فراگیرد و اثر اعمال خود را درک کند.»

این برای من کاملاً بیدار و شکه کننده بـود. اکنـون تمـام فکرم این بود که چطور می‌تـوانم من نـیز افـرادی که به من اذیت و صدمه وارد کرده‌اند را ببخشم. چـیزی که یـاد گرفتم این بود که بخشیدن به این معـنی نیست که آن‌چه شخص سـتم‌کار انجـام داده اشـکالی نداشـته است. بلکه بخشش باعث می‌شود که شما انرژی منفی آن را از خود رها کنید و نگذارید خاطره آن بیشـتر شـما را اذیت کند و به شما صدمه بزند.

من گفتم پس اگر یک روح بخواهد با (ســوء اســتفاده از این) محق بـــودن بـــرای بهشت (بـــدون اهمیت دادن به تصمیمات و اعمال خود) وارد بهشت شـود چـه؟ او گفت که هر کسی متفـاوت است و بسـتگی به این دارد که چه کسی است، دیگران را چگونه می‌بیند، و چه کـرده است. آن‌چه او به من نشـان داد و بیـان کـرد این بـود که هر انسـانی لیـاقت عشق خـدا را دارد، زیـرا از عشق خـدا

ساخته شده است. خدا همه ما را از عشق آفریـده است. عشقی که کامل و یکپارچه است.

خاطره بعـدی من این بـود که من به همـراه او شـروع به بـالا رفتن کـردیم و به سـمت ابرها اوج گرفـتیم. ما به درون ابرها رفتیم و به یاد دارم که از بـالا و درون ابر به پایین نگاه کردم و کمی از ارتفاعی که داشتیم ترسیده و گفتم «ما سـقوط نخـواهیم کـرد؟». او خندید و گفت «نترس! سقوط نخواهی کرد. دیگر جاذبه وجـود نـدارد.» احساس روح بودن کمی با احساس (شـخص در این دنیا) متفاوت است، ولی احسـاس نمی‌کنید که چـیزی از شـما کمتر شده است. هنوز هم احساس داشتن نوعی قالب و فرم را داشتم، ولی نه قالبی که در یک پوسـته (محـدود) باشد. در این دنیا مثلاً وقتی کسی به بـازوی شـما دست بزند شـما تمـاس او را در همـان عضو بـدنتان و روی پوسـتتان حس می‌کنید. در مقایسـه، آن‌جا اگر کسی بازوی شما را بگیرد شما آن را در تمام وجـود خـود حس خواهید کـرد. همه‌چـیز (و احساسـات) در آن‌جا قـوی‌تر و تشدید شده هستند. او نیز که در ابتـدا در شـکل و ظـاهر یک انسان ظاهر شده بـود گفت که این فـرم و قـالب او نیست و فقط بـرای این‌که من راحت باشم با این قـالب پدیـدار شـده است. او به من گفت می‌تواند شـکل و فرم‌هـای مختلفی را به خـود بگـیرد و از من پرسـید «چه شکل و ظاهری را دوست داری ببینی؟». من ابتدا به یک دایناسور فکر کردم ولی بعد گفتم «نـه، من نمی‌خـواهم ظـاهری به خـود بگـیری که من را بترسـانی». او گفت «من هم نمی‌خـواهم تو را بترسـانم. ولی در هر صـورت (با هر ظـاهری که باشم) خـود من خـواهم بـود و من هیچ‌وقت به تو آسـیبی نخـواهم رسـاند». من گفتم

«چطور است فقط قدت را کمی کوتاه‌تر کنی؟». قد من حـــدود 164 ســـانتیمتر است و در ابتـــدا او حـــدود 180 ســـانتیمتر به نظر می‌رســـید. ولی ناگهـــان او شـــروع به تحول و کوتاه شدن کرد. من مبهـوت و هیجـان زده به او گفتم «واقعاً؟ چقدر با حال!». گفتم «حـالا چطـور است که موهایت بلوند و چشمهایت آبی بشود؟». او چشمانش را آبی و موهـــایش را بلوند کـــرد و دوبـــاره قـــدش را افزایش داد و به‌کلی به شخص دیگری تبـدیل شـد، به یک جوان قد بلند و بلوند و جذاب. من فهمیـدم که وقـتی ما در حالت روح (خالص) هستیم این توانـایی را داریم که با هر شکل و ظاهری که می‌خواهیم به نظر برسیم.

او سپس گفت «ولی این شکل و ظـاهری است که با آن راحت‌تر هستم و خودم دوست دارم آن را داشـــته باشم» و با گفتن این حـــرف چشـــمانش را بســـته و ظـاهر او به چیزی تغییر کرد که با دیدن آن من سر جای خودم خشکم زد و نفس در سینه‌ام حبس شد. حتی از به یاد آوردن آن چشمانم پر از اشک می‌شود. او به زیباترین و جذاب‌ترین مرد (که می‌توان تصور کرد) تبدیل شد. قد او به حدود 2 متر و 10 سانتیمتر افـزایش یـافت و باید بگـویم بیشـتر فرشته‌ها (در قالب و ظاهر انسان‌گونه) در این حدود قد به نظر می‌رسند. موهای او سیاه بود و مانند یک فرشته به نظر می‌رســید. ولی مطمئن نیســتم که او لزومـاً یک فرشته بود. شاید هم او روح یک انســان متعـالی بـود که برای راهنمایی و کمک به من آمده بود. اکنون فهمیده‌ام که فرقی بین روح یک انسان والا و یک فرشـــته نیست و روح انسان‌ها می‌توانند یک فرشته نیز باشند. ولی ظاهر او چنان خارق‌العاده و باشکوه بود که مو بر تن من ســیخ شد و گفتم «وای خـــدای من!». از بس او زیبا بـــود من

کمی دست‌پاچه شــده و ســرم را پــایین انــداختم و با خجالت گفتم «تو واقعاً خیلی زیبا و جـذاب هسـتی!». او بسیار فروتنانه گفت «متشکرم! تو هم خیلی زیبا هستی ملیندا! باید آن را بدانی!». من در حالی که چندان حــرف او را جدی نگـرفتم گفتم «ممنـونم». ایسـتادن در نزدیک او خارق‌العاده بود. از او ذرات طلائی و درخشان نورانی به اطــراف پخش می‌شد. موهــای او و نــرمی و متــانت حرکات او و حرف زدن او همه فرشته‌گونه و فوق‌العــاده بود. با این حال هیچ چیز غیرعادی و فـوق انسـانی در او دیده نمی‌شـد، بلکه او خیلی طـبیعی مانند یک انسـان به نظر می‌رسید. با این وجـود من به یـاد دارم که در جـایی از تجربه‌ام او را با بال نیز دیدم. او گفت که برای حرکت به این بال‌ها احتیــاجی نــدارد ولی (او این‌گونه به نظر می‌رسد زیــرا) بســیاری انتظــار دارند که فرشــتگان را این‌گونه ببینند. حتی او با لحنی شـوخ گفت «می‌خـواهی بال‌های من را لمس کنی؟ خیلی باحال هستند!».

من گفتم «من را ببخش، ولی راســـــتش تو از تمـــــام مردهایی که تاکنون روی زمین دیده‌ام به مراتب جذاب‌تر هستی.» او گفت:

«این را در نظر داشته باش ملیندا که خیلی‌هــای دیگر در دنیا هستند که در این حد زیبا نیســتند، ولی قلب آن‌ها از طلاست.»

من با خــودم فکر کــردم که بله این حــرف درست است. من گفتم «ولی اگر این‌طـور است و زیبـایی همه‌چـیز و ملاک ارزش نیســت، پس چــرا تو تــرجیح می‌دهی تا این گونه جذاب و زیبا به نظر برسی؟» او گفت:

«این کسی است که من احســـاس می‌کنم هســـتم. هر کسی آن کسی است که دوست دارد باشد و هیچ قضاوتی هم دربارهٔ درست و غلط آن و آن چیزی که فکر می‌کنی برای تو و راجع به تو زیبا است وجود نــدارد. بله درست می‌گویی که زیبایی همه‌چـیز نیسـت، ولی وقـتی که (بعد از مــرگ) به خــدا نزدیک‌تر می‌شــویم، ظــاهر ما زیباتر از ظــاهر ما در دنیا به نظر می‌رسد. هرچه بیشــتر در قلب خــود زیبــایی و عشق داشــته باشــیم، آن زیبــایی بیشتر در ظاهر خارجی ما (در عالم معنوی) نفوذ می‌کند و درون و بیرون ما یکی می‌شود.»

او مرتب شوخی می‌کرد و جک می‌گفت و سعی می‌کــرد به من احســاس راحــتی داده و اعتمــاد من را افــزایش بدهد. بعد از مــدتی که احســاس آن مانند گذشت یکی دو ساعت می‌نمود او گفت: «ملیندا، حــالا ما از یک مجــرا و کانال عبور خواهیم کرد که ما را به دنیــای دیگــری خواهد برد، زیرا همانطور که گفتم تو به این‌جا تعلق نداری. من می‌تــوانم تو را به جــایی بــبرم که از این‌جا بســیار بهــتر است. می‌خــواهی آن‌جا را ببیــنی؟ البته من تو را به هیچ جـــایی که دربـــاره رفتن به آن راحت و مطمئن نباشی نخواهم برد». ناگهان احساس ترس و عدم اعتماد در من نفــوذ کــرد. من گفتم «از کجا بفهمم که می‌تــوانم به تو اعتمــاد کنم؟ خیلی‌ها در گذشــته من را اذیت کــرده یا از من ســـوء اســـتفاده کرده‌اند. از کجا بـــدانم تو دروغ نمی‌گــویی و من را به جــایی که قــول می‌دهی خــواهی برد؟» وقتی این را گفتم او با نگاهی که غرق صـداقت و خلوص بود به چشمان من نگاه کــرد و چشــمان او به این مکان پر از عشق تبـدیل شـدند. من می‌توانسـتم حقیقت اعتمــاد را در چشــمان او بــبینم و در حقیقت من تعریف

اعتماد را می‌دیدم و حس می‌کردم. این کمی برایم بیش از حد و معذب کننده بود زیرا من هیچ‌وقت چنین درجه‌ای از اعتمـاد و صـداقت و وفـاداری را تجربه و حس نکـرده بودم. چشمان او با من سخن می‌گفتند. او دستان من را گـرفت و من کمی با آن معـذب شـدم. او گفت «ملینـدا، می‌دانم اعتمـــــــادی که از تو درخواست می‌کنم به من داشته باشی اعتمـادی نیست که هنـوز آن را از سـوی تو بدست آورده باشم، ولی من از تو می‌خــواهم که فرصت بزرگی به من بدهی و من به تو قول می‌دهم.»

او من را در آغوش خود گـرفت و در آغـوش او احسـاس امنیت فوق‌العاده‌ای می‌کـردم. راسـتش این احسـاس را نیز داشتم که بسیار خوش شانس هستم که مردی با این زیبایی و جذابیت من را این‌چـنین در آغـوش خـود گرفته است. ما با سرعتی سرسام‌آور که احسـاس می‌کـردم از سرعت نور نـیز بیشـتر بـود صـعود کـردیم. من احسـاس کردم که ما مصافتی بسـیار عظیم را طی کـرده‌ایم ولی بعد از لحظه کوتاهی من خود را در این مکان که از نوری عالی و فوق‌العاده اشباع شده بود یافتم. این نور بسـیار درخشــان بــود و هیچ منبع واحد و مشخصی نداشت و از جایی نمی‌آمد، بلکه این مکـان از ذات خـود نـورانی بـود. من پرسیدم که این‌جا کجاست؟ او گفت به‌زودی خـواهی فهمید. سپس او من را در آن‌جا تنها گذاشته و رفت. من کمی از رفتن او نــاراحت شــدم زیــرا او در حــدی بــاور نکردنی خوش سیما و جذاب و در عین حال مهربان بــود. این مکــان فوق‌العــاده زیبا و تمــیز و بی‌عیب و نقص به نظر می‌رسید.

خـاطره بعـدی من این است که بـانویی که نـام او مـریم (مری) بـود به پیشـواز من آمد. مطمئن نیسـتم ولی فکر می‌کنم او «مری مگدالن» بـود (Mary Magdalene که نـام او در انجیل چند بـار ذکر شـده است یک زن یهـودی بود که به مسیح ایمان آورده و همـراه او سـفر کـرد). او به کنـار من آمـده و گفت «سـلام ملینـدا» من هم گفتم «سـلام». کم‌کم داشـتم می‌فهمیـدم که کجا هسـتم. او گفت «می‌دانی کجا هسـتی؟». من گفتم «آیا این‌جا بهشت اسـت؟» او گفت «تقریبـاً». او به من فهماند که من در مکـانی هسـتم که ارواح در آن (بعد از بازگشت از دنیا) مـورد اسـتقبال قـرار می‌گیرند و اعمـال خـود را بازبینی می‌کنند. او با من بسـیار ملایم و مهربـان بـود و هیچ قضاوتی از سوی او درباره من نمی‌شد. من به‌شدت شروع به گریستن کردم. همین‌طور که گریه می‌کـردم او اشک‌های من را پاک می‌کرد و شـانه‌های من را مانند یک مادر مهربان می‌مالید. انرژی و ارتعـاش آن‌جا خیلی نافذ بود و احساس کـردم که افـراد زیـاد دیگـری نـیز در آن‌جا حضـور دارند. توصـیف آن مکـان سـخت است. من نمی‌توانسـتم دور دست را بـبینم زیـرا دوردست از نـور اشباع شده بود. نمی‌دانم چطـور آن را توضـیح دهم ولی من احساس نمی‌کردم که دیوار (و حصار و مرزی) بـرای این مکان وجود دارد. با این حال به‌طور عجیبی گویی آن مکـان بر من محـاط بـود و فضـایی بـاز و ول به نظر نمی‌رسـید. گـویی نـور خـود حد و مـرز این مکـان است. تمام آن‌چه می‌دیدم بسیار واقعی بود و حقیقی بودن آن را در قلبم حس می‌کردم.

مدت کوتـاهی بعد مسـیح در آن‌جا ظـاهر شد و او نـیز به من خوش‌آمد گفت. مسـیح پوست به نسـبت تـیره‌ای

داشت و موهـای او مجعد و بلند و به رنگ قهـوه‌ای تـیره بـــود. البته او مانند بقیه کســـانی که در بهشت هســـتند می‌توانست به هر شـکل و ظـاهری که می‌خواهد پدیـدار شـود. حضـور او آرامش بسـیاری به من القـاء می‌کـرد. خـاطره بعـدی من این است که من و مسـیح بر روی یک پلکان به رنگ سفید مرواریدی نشستیم. این پله‌ها خیلی بزرگ نبودند و گویی از میان هیچ کجا پدیدار شده بودند. من چند پله پایین‌تر از او نشستم. باید خـاطر نشـان کنم که در حالی که ما مشغول صحبت بودیم افراد دیگری نیز در آن دور و اطراف بودند که رد می‌شدند یا مشغول کار خود بودند. او گفت:

«ملیندا، چرا پایین‌تر از من نشسته‌ای؟ تو از من پـایین‌تر نیستی. تو با من در یک سطح و درجه هســتی. هر کسی در همان سطح و درجه‌ای است که من هسـتم. من بهـتر از هیچ کسی نیستم.»

او دست خود را به سطح پله‌ای که روی آن نشسته بود و در کنار و سمت راسـتش مالید و از من خواست که آن‌جا در سمت راست او بنشینم. من دعوت او را قبول نکـردم و گفتم دوست دارم از همین‌جا به تو نگـــــاه کنم و این برایم تحقق یک آرزو است. نمی‌دانم چـرا ولی از وقـتی که بچه بودم همیشه دوست داشـتم که پیش پـای مسـیح بنشـینم و به حرفها و داسـتان‌ها و حکمت‌هـای او گـوش فـــرا دهم. او خواست من را می‌فهمید. مســـیح بســـیار شوخ بود و می‌خندید و حتی درباره خـودش جک می‌گفت و فرشـــتگانی که آن‌جا بودند نـــیز می‌خندیدند و صـــحنهٔ بسـیار زیبـایی بـود. نه جک گفتن و شـوخی‌ای که با آن خودش را کوچک کند، بلکه او به‌سادگی کودک درونش را

ابراز می‌کرد و سعی می‌کرد به من احساس راحتی و صمیمت بدهد. او به من گفت «ملیندا، اگر بخواهی می‌توانی این‌جا در وطن و منزلگاهت در بهشت بمانی و اگر بخواهی می‌توانی به نزد خانواده‌ات در زمین بازگردی.» من گفتم «واقعاً؟» او به نشانه تائید سرش را تکان داد. من گفتم «این‌جا فوق‌العاده است و من نمی‌خواهم این‌جا را ترک کنم. ولی اگر این‌جا بمانم خانواده‌ام بسیار غصه خواهند خورد و عزاداری زیادی خواهند کرد.» او دوباره با حرکت سرش حرف من را تائید کرد.

او گفت «ملیندا، می‌دانم که سؤال‌های زیادی (درباره من) داری که همیشه به دنبال جواب آن‌ها بوده‌ای. ولی بگذار اول بگویم که بسیاری از چیزهایی که مردم درباره من یاد گرفته‌اند درست نیست». چیزی که من از مسیح در آن‌جا یاد گرفتم این بود که او نیز یک انسان بود که به‌سادگی حداکثر سعی خود را می‌کرد که آن درجه و مرتبه از بیداری ضمیر و ادراک انسانی را به همه ما نشان بدهد تا ما با آن رشد کنیم. همه ما بر روی زمین هستیم تا ضمیر و وجدان انسانیت را گسترش دهیم و بیداری و آگاهی به وجود بیاوریم. من به مسیح گفتم «یعنی منظورت این است که هر چیزی که در انجیل است دروغ است؟» او گفت:

«نه. ولی اگر بخواهی حقیقت مطلب را بدانی هیچ دینی (تمامی) حقیقت را در خود ندارد. هیچ دین و مذهبی در تمام جنبه‌ها درست و صحیح نیست ولی هیچ مذهبی نیز در تمام موارد غلط نیست. هر دین و مذهبی یک راه به سوی اشراق و بیداری است.» او به من گفت که

بسیاری از چیزهـایی که در انجیل (امـروز) آمـده آن‌گونه که گفته یا تعبیر شده نبوده یا به آن شکل اتفاق نیفتـاده است. من پرسیدم آیا از دست مردم عصبانی نیســتی که انجیل را این‌گونه تحریف کرده‌انـــد؟ او گفت نه. البته او به هیچ وجه سعی نداشت که این پیغام را به من بدهد که انجیل و ســایر کتب ادیــان ارزشی ندارند. بلکه خوانــدن آن‌ها می‌تواند ما را به‌سوی نـور و امید هـدایت کند. ولی نباید هیچ یک از آن‌ها را کلمه به کلمه حقیقت در نظر گرفت. ملاک و جایگـاه حقیقت باید درون قلب خـود ما و عشق باشد. مـــذهب و دین ما و فلســـفه ما باید عشق باشد. اگر در قلب شــما عشق باشد شــما خــود به خــود راهنمــای طــبیعی اخلاق و درست و غلط را درون خــود دارید.

خاطره بعدی من این است که او به من گفت که می‌داند که سؤال‌های زیادی دارم، ولی باید تصمیم خود را بگیرم که آیا می‌خــواهم به نــزد خــانواده‌ام در دنیا بــازگردم یا آن‌جا بمـــانم. بااین‌که دلم نمی‌خواســـت، تصـــمیم من بازگشت بـــــود. یکی از علت‌هـــــای مهم بازگشت من خانواده‌ام و خدمت به مردم بـود. من سـؤال‌های دیگـری نـیز کـردم که بسـیاری از آن‌ها شخصی بودند و خیلی از چیزهایی که او قول داده یا به من نشان داده بـود بعد از بازگشتم به دنیا اتفاق افتاده است. مسیح گفت «ملیندا، وقت آن شــده که بــرویم و به بــدنت بــازگردی». من به همراه مسیح و مـریم و چند روح دیگر که به نظر ارواحی متعالی بودند به‌نوعی شروع به حرکت کـردیم و از ابعـاد و لایه‌های مختلفی عبور می‌نمـودیم. توصـیف آن سـخت است ولی آن حــرکت به آن معنا نبــود و بیشــتر محیط اطراف ما بود که در حال تغیـیر بـود. به یـاد دارم که من

به پایین نگاه کردم و نوعی روزنه و مجرا شبیه به آن‌چه پرنده کوچک من در ابتدا از درون آن ظاهر شده بود در پایین پدیدار شد که از درون آن بدنم را روی تخت بیمارستان می‌دیدم و خانواده‌ام که به دور و اطراف آن جمع شده بودند. به یاد دارم که وقتی بدنم را دیدم با خودم گفتم «چقدر افتضاح به نظر می‌رسم!». آن ارواح متعالی دور من حلقه زدند و همه باهم چشمان خود را بسته و شروع به درخشش با نوری ملایم و آبی رنگ کردند. من هم چشمان خودم را بستم و ناگهان صحنه‌های سریع و فلاش مانندی از تمام اتفاقاتی که قرار بود در آینده در دنیا رخ دهد را جلوی چشمانم دیدم. این صحنه‌ها پر از جنگ و تراژدی و درد بودند. هم‌چنین من صحنه‌های از آینده زندگی خودم را دیدم و آن‌ها من را خوشحال می‌کردند.

آن‌ها گفتند که یک چیز دیگر هست که قبل از بازگشت باید به تو نشان دهیم، این‌که بتوانی در دنیا و در حالی که در بدنت هستی با ما ارتباط برقرار کنی. این مهم است زیرا تو برای کمک به انسان‌ها می‌روی و باید بتوانی با من ارتباط داشته باشی. مسیح دست من را گرفت و ناگهان احساس کردم که آگاهی و هوشیاری زیادی در وجودم سرازیر شد. احساس آن خارق‌العاده بود. آن‌ها به من این توانایی را دادند که هر وقت که بخواهم بتوانم با آن‌ها ارتباط برقرار کنم و حرف بزنم. ولی این را باید بگویم که این به این معنا نیست که من بهتر از دیگران هستم. هر انسانی حقیقتاً این توانایی را درون خود دارد. آخرین چیزی که به من گفتند این بود که بعد از بازگشتم به دنیا من این تجربه را فراموش خواهم

کرد ولی بعد از 11 سال دوباره آن را به‌طور کامل به یاد خواهم آورد.

آخرین خاطره من قبل از بازگشت به بدنم این بود که در اتاق بیمارستان به همراه مسیح و بقیه ایستاده بودم در حالی که خانواده من هم آن‌جا (دور بدن من) بودند. خانواده‌ام درباره من حرف می‌زدند و من تمام حرف‌های‌شان را می‌شنیدم. به خاطر دارم که به بدنم نگاه کردم و گفتم «چطور باید به بدنم بازگردم؟» و ناگهان گویی به درون بدنم کوبیده شدم. احساس بدن مانند احساس یک لباس تنگ زیپ‌دار است که زیپ آن‌ها تا بالا بسته‌اید.

چیزی که در مورد مردن باید بدانیم این است که وقتی ما به‌سوی دیگر می‌رویم دیگر جدایی بین ما نیست، و همه ما با یک زبان سخن می‌گوییم. آن زبان زبان عشق است که تنها فرکانس و انرژی هستی است. نه قضاوتی وجود دارد، نه بالا و پایینی، و نه خوب و بدی، نه درست و غلطی، بلکه تنها عشق است. ما باید دیگران را در همان درجه‌ای از بیداری و فهم که هستند قبول کنیم و در همان سطح به آن‌ها کمک کنیم تا رشد کنند. به همین خاطر است که تجربه نزدیک به مرگ افراد مختلف متفاوت است، زیرا آن چیزی که آن‌ها تصمیم گرفته‌اند در درون و در مورد خود احساس کنند متفاوت است. من از اعماق قلب خود می‌دانم که آن‌چه تجربه کردم نه تنها واقعی و عمیق بود، بلکه یک حقیقت و واقعیت بود.

آن‌جا هیچ قضاوتی در کار نبود، بلکه خدا تنها من را در آغوش شکوفه حیات خود گرفته بود. به یاد دارم که احساس می‌کردم که هیچ چیزی نیست که باید انجام

دهم (و انتظار و توقعی از من وجـود نـدارد). هیچ کـاری نبود که می‌بایست انجام دهم تا مورد این عشق و قبـول باشم. وقتی می‌گویم که قضاوتی در کار نیسـت، واقعـاً جدی می‌گویم. خدا با مثال و نمونه بودن ما را رهـبری و هدایت می‌کند. خـدا هیچ‌گـاه کـاری را انجـام نمی‌دهد که خــود از ما خواســته است آن را انجــام نــدهیم. یکی از دوستان من چندی پیش درگذشت و من او را در ماه‌هـای آخر زنـدگی‌اش و در فرایند مـرگش حمـایت و همـراهی کرده بودم. یک‌بار او از من پرسـید «به نظر تو آیا باید به مســیح ایمــان داشــته باشــیم که به بهشت بــرویم؟» احسـاس کـردم که در آن موقع جـواب سـؤال او توسط فرشته‌ای به من الهام شد. من به او پاسخ دادم:

«تا وقـــتی که هنـــوز ذره‌ای عشق در قلب تو باشد به بهشت وارد می‌گردی».

بــرای رفتن به بهشت لازم نیست ســعی و تلاش کنید و کاری انجام دهید، تنها چــیزی که لازم است این است که این عشق را درون خـــود داشـــته باشـــید. خـــدا همه را همــان‌طور که هســتند قبـول می‌کند. (زیــرا) همه در او هســتند و در عشق و انــرژی او وجـود دارند. بعضی‌ها از من می‌پرسند که پس چرا بعضی از افـراد در تجربه خـود به جهنم رفته‌انـــد؟ آن‌چه در پاسخ به این ســؤال به من الهــام شد این است که این یک بـــاور آگاهانه (و عمیق) درون خـــــود آن‌هاست که باید این‌گونه حس کنند. جهنم مکانی است که در بـاور شـخص وجـود دارد. کسی که در عمق ضــمیر خــود را لایق جهنم بداند آن را تجربه خواهد کــرد. هر کسی در تجربه نزدیک به مــرگ خــود (یا بعد از مرگ) آن چیزی را تجربه خواهد کرد که بـاعث خواهد شد

وقـــتی به دنیا بازگشت آن کسی بشـــود که می‌بایست بشـود. تقریبـاً می‌تـوان گفت که شـاید این (تجربه‌هـای منفی یا جهنمی) مانند یک تکـــان دادن شـــدید است (که بعضی ارواح به آن نیـاز دارند تا بیـدار و متحـول شـوند). آیا من واقعاً باور داشـتم که سـزاوار جهنم هسـتم؟ نـه، صادقانه بگویم احساس من مانند این بود که من سزاوار بهشت هستم ولی در عین حـال ارزش آن را نـیز نـدارم. ولی من می‌خواستم که به بهشت بروم.

[توضیح: هر دو توصیف بالا از جهنم صـحیح و در حقیقت معادل و یکی هسـتند. جهنم هم مکـانی است که روح در باور خود خلق کرده است، و هم تجـربه‌ای است که بـرای متحـول شـدن او به مرحله بعـدی تکامل در مسـیری که انتخاب کرده لازم می‌باشد و تناقض و تفاوتی در این دو نیست. روح با بـاور خـود تجـربه‌ای را که می‌خواهد و به نوعی دنیای خـود را خلق می‌کند. درد و رنج و ترسـناکی جهنم انعکاس و احساس تجـربه‌ای است که روح انتخـاب کـرده است و روح با تجربه کـردن آن‌چه انتخـاب کـرده (منجمله جهنم) حقیقت وجود خـود که همـان خداست را جستجو می‌کند و به سوی او بـاز می‌گـردد. ولی به‌محض این‌که روح به درجه بالاتری از آگاهی و ادراک بیدار شده و پذیرای نور باشد بلافاصله تاریکی و تجربه جهنم بـرای او خاتمه می‌یابد.]

من از بچگی همیشه با دیـدی تحلیلی به زنـدگی خـود و حوادث آن نگریسته‌ام. اکنون که به زنـدگی خـود و تمـام آن‌چه برای من اتفاق افتاده است نگـاه می‌کنم، می‌بینم که همه به هم مربوط (و اجزاء یک طرح و هـدف بـالاتر) بوده‌اند و چگونه همه سؤال‌هایم جـواب داده شـده است.

چیزی که عجیب است این است که هنوز هم هر سؤالی که داشته باشم خدا به من پاسخ آن را می‌دهد. من 12 سال است که به افراد در حال مردن در فرایند مرگشان کمک می‌کنم و با ارواح درگذشتگان ارتباط برقرار می‌نمایم. من هنوز هم گاهی خدا را در خواب می‌بینم یا صدای او را می‌شنوم. درگذشتگانی از عزیزان من هستند که مرتباً به ملاقات من می‌آیند. حرف‌هایی که من می‌زنم بر اساس یک باور یا چهارچوب فکری و اعتقادی نیست، بلکه چیزهایی هستند که احساس می‌کنم و تجربه کرده‌ام و به من الهام می‌شوند یا از انرژی ارواح دریافت می‌کنم.

من نمی‌خواهم این ایده و برداشت را القا کنم که اکنون که خدا را یافته‌ام دیگر هیچ مشکلی در زندگی برای من وجود ندارد. من می‌دانم که خدا همیشه نزدیک است، ولی باز هم استرس‌ها و مشکلات خودم را دارم.

«آن‌چه برای تغییر دادن یک شخص لازم است تغییر دادن آگاهی (و دیدگاه) او به خویشتن است» آبراهام ماسلو (Abraham Maslow)

تجربه «کترین» (Katherine L)

این اتفاق در ماه فوریه سال 2001 برایم رخ داد. من که بارداری درون لوله رحمی داشتم برای آن تحت یک عمل جراحی اضطراری قرار گرفتم. عمل من با مشکلاتی مواجه شد و به خاطر یک پارگی خون زیادی از من رفت. در جایی در حین عمل جراحی احساس کردم که خارج از بدنم هستم ولی (مانند دنیا) با چشمانم نمی‌دیدم. به‌نوعی می‌دانستم که در حین جراحی اتفاقی بحرانی

رخ داده است و این فهم در من بـــــود که به‌عنـــــوان موجـودی روحـانی و معنـوی، می‌بایست خـارج از بـدنم بـاقی بمـانم و ممکن است بـدنم دیگر قابل اسـتفاده نباشد. من از دوردست و در افق مکـانی را می‌دیـدم که مانند یک شهر نورانی بود، نوری که ورای هر چیز دنیوی به نظر می‌رسید. بااین‌که نوری درخشان را در مکانی که به آن رفتم به یاد می‌آورم، رد شدن از درون یک تونل را به خاطر نمی‌آورم. به یـاد دارم که به صـورتی شـناور به سمت نور حرکت کـردم. من احسـاس آرامش و رضـایتی فوق‌العاده می‌کردم. مکـانی که به آن رفتم هم طبیعـتی بسیار زیبا داشت و هم ساختمان‌هایی باشکوه. به خـاطر ندارم که هیچ یک از بستگان درگذشته‌ام را ملاقات کـرده باشم. با این حال می‌دانستم که آن‌ها در آن‌جا هسـتند و هرگـاه که بخـواهم به آن‌ها دسترسی خـواهم داشت. با این حـــال موجـــوداتی که به پیشـــواز من آمـــده بودند احســـاس قـــرابت و آشـــنایی می‌کـــردم. یکی از این موجودات سگ دوران کودکیم بود.

دانش و اطلاعـــات در این مکـــان از طریق روش‌هـــای ارتباطـات بشـری منتقل نمی‌شد. بلکه آن را به شـکلی ترکیـــبی تجربه می‌کـــردم، به‌طـــوری که هر وقت روی موضـــوع خاصی تمرکز می‌کـــردم، به جنبه‌هـــای مختلف دانش و آگـاهی مربـوط به آن دسترسی داشـتم. از این طریق هرگاه سؤالی داشـتم جـواب آن را بلافاصـله درک می‌کردم. بهـترین شـکلی که می‌تـوانم آن را شـرح دهم این است که در آن‌جا اطلاعـات و آگـاهی به‌صـورت یک ســـــری تـــــأثیرات احساسی و درونی درک می‌شد که حقیقت آن‌ها را قبـول می‌کـردم، زیـرا در آن‌جا مفهـوم دروغ و مغلطه وجـــود نداشت و هیچ چـــیزی جز حقیقت

نبـــود. من هیچ پیکر و قـــالبی به مفهـــوم متعـــارف آن نداشـتم. اگر با خـود فکر می‌کـردم که باید بـدنی داشـته باشم یک پیکر و قـالب را بـرای خـود به وجـود می‌آوردم وگرنه تنها یک ضـمیر و جـوهره بـاقی می‌مانـدم، بـدون وزن و شاید هم از جنس نـور. احسـاس درک و هشـیاری من در آن‌جا از دنیا بیشتر بود و همه‌چیز بسیار زنـده‌تر و عمیق‌تر از دنیا حس می‌شد. ارتبـاط و انتقـال افکـار و ایده‌ها بسیار با معنی‌دارتر از زمین بود و فهمیده می‌شد که این معـانی چند وجهی و چند جانبه هسـتند. رنگ‌ها و حـتی اصـوات بسـیار زنـده‌تر و غـنی‌تر از دنیا بودند. کلاً همه‌چـیز از دنیا و زنـدگی روی زمین واقعی‌تر و زنـده‌تر بود.

دو وجـود نـورانی من را به درون یکی از سـاختمان‌های آن‌جا بردند تا زنـــدگی من را به من نشـــان بدهند. این وجودهای نورانی شکل و قالب خاصی نداشـتند ولی اگر من درباره آن فکر می‌کردم آن‌ها در هـیئت و ظـاهر کلی یک انســان به نظر می‌رســیدند، وگرنه تنها وجودهــایی نورانی بودند. این ساختمان‌ها طوری برپا شـده بودند که به‌خوبی با طبیعت اطراف ترکیب و ادغام می‌شـدند. این یک شهر معنوی و روحانی بود که با طـبیعت آن‌جا در هم بافته شـــده بـــود. ســـاختمان‌های آن‌جا مانند خانه‌هـــای تابســـــتانی رو بـــــاز بودند. اگر من راجع به آن‌ها فکر می‌کـــردم، آن‌ها شـــکل و قـــالب بیشـــتری را به خـــود می‌گرفتند و اگر فکر نمی‌کردم (جزییـات) شـکل و فـرم آن‌ها کاهش می‌یـافت. آن‌چه به یـاد می‌آورم یک صـفحه بود که گویی روی یک میز قرار داشت. زنـدگی من مانند یک فیلم روی این صـــفحه به نمـــایش درآمد. مانند یک فیلم می‌توانستم آن را متوقف کرده یا روی قسمت‌های

مختلف مهم زنـــــدگی‌ام تمرکز کنم. می‌توانســـــتم این قسـمت‌ها را از چنـدین زاویه و دیـدگاه متفـاوت مـورد بررسی قرار دهم، مثلاً دیـدگاه کسـانی که آن‌ها را تحت تأثیر قـرار داده بـودم. اگر این مـرور زنـدگی روی زمین انجـام شـده بـود زمـان بسـیار طـولانی بـرای آن صـرف می‌شد. ولی در آن‌جا زمان به شـکلی که ما می‌شناسـیم وجــود نداشت. تنها زمــان در آن‌جا زمــان حــال بــود و همه‌چیز باهم و در زمان حال اتفاق می‌افتاد. تنها علـتی که باعث می‌شود به نظر برسد که زمان به شکلی خطی پیش می‌رفت این است که من اتفاقات آن سو را اکنون با ترتیب خاصی به یـاد می‌آورم. شـرح آن بسـیار سـخت است، ولی زمـان در آن‌جا هیچ شـباهتی به زمین نداشت و معنی و خاصیت خود را از دست داده بود.

بعد از مرور زنـدگی‌ام به نـزد موجـودات نـورانی دیگـری برده شـدم که به نظر از دو موجـود نـورانی که من را به آن‌جا آورده بودند خردمندتر و پخته‌تر بودند. نــور آن‌ها با نـور موجـوداتی که من را به‌مـرور زنـدگی‌ام بـرده بودند متفـاوت بــود و خــالص‌تر به نظر می‌رســید. من با آن‌ها راجع به‌مرور زندگی‌ام و تصمیماتی که در طـول زنـدگی گرفته بــودم و جاهــایی که می‌توانســتم بهــتر عمل کنم صحبت کـردم. در حـالی که این یک فرایند مشـترک بـود، من احساس احترام و ستایش زیادی بـرای آن موجـودات قائل بــودم. احســاس می‌کــردم که آن‌ها من را به‌طــور کامل و بــدون هیچ قضــاوتی دوست داشــتند. من به این احســاس آن‌ها کــاملاً اطمینــان داشــتم و این احســاس گرمی مطبـوع یک‌هاله نـورانی را در اطـراف من داشت. نتیجه این گفتگوها راجع به‌مــرور زنــدگی‌ام با آن‌ها این بــود که بــرای من بزرگ‌تــرین مشــکلات و چالش‌ها این

نبوده که (به‌عمد) تصـمیم گرفته باشم که کـاری اشـتباه انجام دهم، بلکه زمان‌هـایی بـوده که می‌توانسـتم کـاری انجام دهم ولی هیچ کاری نکـرده بـودم. نتیجه گـیری این بود که وقتی به زمین بازگشتم، باید حرکت کردن و عمل را انتخاب کنم و از تجربه‌ها و احساساتم استفاده کنم تا من را در اعمـــالم هـــدایت کنند تا آن‌ها از روی عشق باشند.

قبل از بازگشـــتم به زمین نـــوعی توافق بین ما وجـــود داشت که من می‌توانسـتم در قسـمت‌های خاصی از این مکان باشم، ولی نمی‌توانسـتم که بیشـتر از آن داخل آن شهر و محل بشوم. برای مثال، نمی‌توانستم (به‌جاهـایی بـروم که در آن) اطلاعـات بیشـتری راجع به آینـده‌ام در زنـــدگی روی زمین کسب کنم، بااین‌که می‌دانســـتم که به‌محض بازگشت به زمین تمـــام آن آگـــاهی را از دست می‌دادم. به‌جـــای آن من در منطقه‌ای که در آن باغ‌هـــای زیبایی بود مانـدم. این باغ‌ها بسـیار سـبزتر از رنگ سـبز در زمین بودنـد، و رنگ‌ها بسـیار زنـده و غـنی بودند. در این مکـــان من بی‌وزن بـــودم. در آن‌جا به هر دانش و آگـاهی که می‌خواسـتم دسترسی داشـتم. هم‌چـنین من هیچ احساس درد (یا خستگی) نداشـتم زیـرا اصـلاً بـدنی نداشتم. تنها جایی که در طول تجـربه‌ام احسـاس کـردم پیکر و قالبی دارم وقتی بود که در باغ بـودم. موجـودات دیگری که در باغ بودند نیز بیشتر از بقیه جاهای تجربه‌ام ظـاهری انسـان گونه داشـتند. فکر کنم علت آن این بـود که در این باغ نیمکت و سـنگ‌چین‌هایی بـرای نشسـتن و قدم زدن و چیزهای دیگری وجود داشت که لذت بـردن از آن‌ها نیاز به یک بـدن داشت. دست و پا چلفـتی بـودن در آن‌جا غیرممکن بود. هم‌چنین چـیزی به‌جز این‌که حقیقتـاً

خـودم باشم غـیرممکن بـود. آن‌جا بیشـتر از روی زمین احسـاس می‌کـردم که واقعـاً خـودم هسـتم. در آن‌جا هر کسی من‌جمله خود من بیشتر از دنیا واقعاً خودش بود.

من زمانی که روی زمین بسیار طولانی می‌بود را در این باغ‌ها صرف صحبت کردن با افراد مختلف کـردم. یکی از این افراد یک معلم بزرگ (معنـوی) بـود. در آن موقع من تصمیم گرفتم که او را مسـیح خطـاب کنم. ولی حـالا که به آن فکر می‌کنم گویی او یک سخنگو از طرف خدا بـود که به اراده الهی آگاهی و اشراف خاصی داشت (و نام و عنوان او اهمیتی نداشت). ما برای مـدتی که روی زمین می‌توانست سـاعت‌ها یا روزها بـوده باشد بـاهم صـحبت کردیم. آن‌جا پیوسته هوا روشن بود، مانند این‌که همیشه بعـدازظهر است. ولی این بـرای من مشـکلی به نظر نمی‌آمد. فکر می‌کنم که آن‌جا این‌طور بود زیـرا من فکر می‌کـردم که باید این‌طـور باشد. بـرعکس روی زمین، در آن‌جا گپ زدن و مصاحبت با مـردم بـرایم احساسی پر از انرژی و نشاط به وجـود می‌آورد. من روی زمین شـخص سـاکت و در خـودی هسـتم و این بـرایم تغیـیر و اختلاف فاحشی بـود. من به یـاد نمی‌آورم که ما راجع به چه چیزهایی صحبت می‌کردیم، به‌جز این‌که می‌دانم گفتگوی ما در مورد نوعی دانش و آگاهی خاص بود که روی زمین به آن دسترسی ندارم.

آن‌چه از این تجربه قبل از بازگشت یـاد گـرفتم این بـود که باید عمل و حـرکت را به‌جـای بی‌حرکـتی و رکـود انتخـاب کنم. باید رفتـارم طـوری باشد که کمک کند تا آگاهی و عشق بیشتری به دنیا بیاورم. آن معلم بزرگ به من گفت که باید بازگردم. بااین‌که هیچ‌وقت به‌طور خاص

از من پرسیده نشد که می‌خواهم بازگردم یا نه، این فهم و توافق وجود داشت که من باز خواهم گشت. من سفر بازگشت خود به بدنم را به یاد نمی‌آورم. فکر می‌کنم من به بدنم بازگشتم ولی به‌جای این‌که ناگهان بیدار شوم، به‌تدریج و آهستگی بعد از مدتی از بی‌هوشی خارج شدم. اولین چیزی که بعد از بازگشتم به خاطر دارم این بود که در اتاق بیمارستان بودم و پدرم در کنار تختم نشسته بود. او به من گفت که خیلی خوش شانس هستم که زنده مانده‌ام زیرا در حین جراحی مشکلات جدی پیش آمده بود.

من فهمیدم که ما موجوداتی نیستیم که از دنیای مادی به جهان معنوی سفر کنیم. بلکه ما متعلق به جهان معنوی هستیم و تنها به طور موقت به روی زمین آمده‌ایم. من فهمیدم که بالاترین عمل عملی است که از روی عشق انجام شده باشد و فهمیدم که برخی از درس‌ها را تنها روی زمین می‌توان فرا گرفت، به خاطر درد و چالش‌های زندگی روی آن. به من فهمانده شد که بعد از پایان زندگی‌ام در دنیا به این مکان باز خواهم گشت و دوباره زندگی‌ام را مرور خواهم کرد و می‌توانم دوباره زندگی روی زمین را تجربه کنم، ولی در بدنی متفاوت.

تجربه «اسپیرو» (Spyro)

وقتی 4 ساله بودم یک خانواده یونانی-آمریکایی من را به فرزند خواندگی قبول کردند. من تنها فرزند بودم و تاکنون نمی‌دانستم که کس دیگری از خانواده اولیه من زنده هست یا نه. پدر و مادرم (که فرزند خوانده آن‌ها بودم) با من خیلی راستگو بودند و من را چند بار به

جزیــره‌ی محل تولــدم در یونــان بردند و حــتی ســرای کودکان بی‌سرپرستی که من را از آن گرفته بودند را نیز به من نشــان دادند. حــال زمــان را دهها ســال به جلو ببرید... من در بیمارســتان بــودم و با بیمــاری قلــبی cardio myopathy می‌جنگیــدم. این دفعه از همیشه بــدتر بــود و من از بخش آی سی یو بیمارســتان سر در آوردم. چیزی از پذیرفته شدن من در بیمارستان نگذشته بود که قلب من متوقف شد...

ظــــرف یک چشم بهم زدن دیگر روی تخت بیمارســــتان نبودم، بلکه در یک فضای بی‌نهایت سفید و آبی بــودم که در آن آرامش و زیبـائی بسـیاری وجـود داشت. پهنـاوری آن‌جا در تمام جهات و اطراف من گســترش داشت و من را در خود غرق کـرده بـود. من به سـادگی آن‌جا ایسـتاده بــودم یا حس می‌کــردم که ایســتاده‌ام و مشــغول جــذب کــردن آن آرامش و زیبــائی عظیم بــودم. ناگهــان مانند این‌که از خــواب پریــده باشم متوجه شــدم که مــرده‌ام! حزنی من را فرا گرفت زیرا به خانواده و عزیزانی که در دنیا گذاشــته بــودم فکر کــردم و این‌که چه کسی از آنــان مراقبت خواهد کرد.

در همین لحظــات احســاس حضــور شخصی را در ســمت راست خود کــردم. می‌توانســتم حــرف زدن او را بشــنوم ولی هیچ خاطره‌ای از این‌که من یا او تکلم کــرده باشــیم ندارم. بیشتر شنیدن افکار او در ذهن من و برعکس بود. او متوجه نگرانی و حــزن من شد و گفت «نگــران نبــاش. همه‌چیز درست است». با این کلمــات او احســاس کــردم که بار دنیا از روی دوشم برداشته شد. در حقیقت [مانند این‌که] دنیا از من دور شــده و آرامشی بــاور نکــردنی و

احســـاس قبـــولی کامل عمق وجـــود من را در خـــود دربرگرفت.

من به ســمت راست نگــاه کــردم تا او را بــبینم ولی او بلافاصــله گفت «به چهــره من نگــاه نکن، به مــافوق و مــاوراء بنگر». من هم همین کــار را کــردم و آن فضــای پهنــاور از نظــرم محو شــده و چشم انــدازی که عظمت خارق‌العــاده کائنــات را داشت بــرای من نمایــان شد.ای کــاش می‌توانســتم با کلمــات این صــحنه را توصــیف کنم ولی هیچ کلمه‌ای نمی‌تواند حق مطلب را ادا کند. در تمــام اطــرافم ســتاره‌ها و ســیارات و کهکشــان‌ها و جهان‌ها را می‌دیــدم که هریک از خــود درخشش حیــات را صــادر می‌کردند. نه حیــات به گــونه‌ای که ما آن را تعریف می‌کـــنیم، بلکه یک انـــرژی، یک ارتعـــاش، یک فضا و اتمسفر پر از شــادی و شــعف که همه ما بخشی از آن و در آن جــزئی از کل هســتیم. بعد از مــدتی که در مفهــوم زمــان [روی زمین] مانند چند ســاعت به نظر می‌رســد، دوباره منظره آن پهنهٔ بی‌انتهای آبی و ســفید رنگ پر از آرامش بازگشت. سپس آن وجود به طــرف عمق آن پهنه وسیع اشاره کرد و من چیزی دیدم که اصلا انتظــار آن را نداشتم.

من شــکل و شــمای کلی یک مــرد جــوان را دیــدم که در پیش روی من ایستاده بود و چــیزی که شــبیه به یک گربه بــود را در دست داشت. می‌توانســتم مهر و محبت او، و لبخند او، و زیبائی و خوشحالیش را حس کنم. نمی‌توانم توضیح بدهم چگونه، ولی می‌دانستم که او را می‌شناسم و با او مرتبط هســتم. می‌دانســتم که او جــزئی از من است. من در بــزرگی این لحظه غــرق شــده بــودم و میل

این‌که به سمت او دویده و او را در آغوش بگـیرم بر روح من غلبه کـرد. ناگهـان وجـودی که در سـمت راست من ایستاده بود دستش را جلوی من بالا آورد و من از از این کار منع کرد و گفت «باید بازگردی، هنوز کارهای زیـادی است که باید به انجام برسانی».

من نمی‌خواستم بـازگردم ولی می‌دانسـتم که باید آن‌چه او می‌گوید را انجـام دهم. سـپس او بـرای من رازی را فـاش کـرد و گفت که این راز در اعمـاق روح من مخفی خواهد بود تا وقتی که زمان مناسب آن فرا رسد. سـپس او دسـتش را جلـوی صـورت من تکـان داد و ناگهـان احسـاس کـردم که پارچه آسـتین بلنـدی که از دسـتان او حرکت می‌گرفت مانند یک ردا من را در خـود پوشـاند. از آن رنگهـائی که تـاکنون مانند آن‌را ندیـده بـودم در تمـام اطـراف من شـروع به درخشـیدن کـردد و من در یک مجموعه زیبـای رنگهـای درخشـان در بر گرفته و غـرق شدم.

چـیز بعـدی که به یـاد می‌آورم این است که در اتـاق بیمارستان ایستاده بودم و می‌دیدم که کـادر بیمارسـتان روی یک نفر که بر روی تخت خوابیده است کار می‌کنند. دو روز بعد که من چشمان خود را بـاز کـردم از پزشـکی که بـالای سـرم بـود پرسـیدم که سر هم اتـاقی من در بیمارسـتان چه آمد و به آن‌ها گفتم که می‌دیـدم که بر روی بدن او کار می‌کردند. او بقیه پزشکان و پرستارانی که بر روی من کار کرده بودند را به اتاق آورد و من تمام چیزهـایی را که در اتـاق بیمارسـتان دیـده بـودم و لباسهائی که پوشـیده بودند و هرچه می‌کردند را به آن‌ها گفتم. آن‌ها گفتند که مـریض دیگـری در این اتـاق نبـوده

است و آن بدن خود من بـوده و قلب من بـرای 5 دقیقه از کـار افتـاده بـوده است. آن‌چه دیـده بـودم مـورد تایید قــرار گــرفت که همانگونه که من تعریف کــردم اتفــاق افتاده است.

جستجو

بعد از بهبود حالم من مرتب دربـاره آن‌چه که دیـده بـودم فکر می‌کـــــردم. نمی‌دانم چـــــرا، ولی مـــــدارک فرزند خوانـدگی‌ام را پیـدا کـردم و یک حسـاب فیس بـوک بـاز کـرده و هر کسی که در جزیـره محل تولـدم می‌زیست و نام خانوادگی او با نام خانوادگی مادر تـنی من یکی بـود را به دوست شـــدن [روی فیس بـــوک] دعـــوت کـــردم. هرکس که قبـول می‌کـرد بـرای او شـرح می‌دادم که چه کسی هســـتم و داســـتان من چیست و این‌که به دنبـــال مـــادرم می‌گـــردم. چند نفر به من پاسخ دادند که این زن [مـــادر اصـــلی من] را می‌شناســـند و دربـــاره من هم شـــنیده‌اند. زیـــرا من در یک ده کوچک از مـــادرم بـــدون این‌که با پدرم ازدواج کـرده باشد متولد شـده بـودم و آن وقتها در آن ده کوچک این یک فضاحت بود.

چند روز بعد یک نفر که روی فیس بوک از اسم مســتعار استفاده می‌کرد برای من دعوت دوست شدن فرســتاد و من هم آن را قبول کردم. او یک شـماره تلفن به من داد که با او تمـــاس بگـــیرم. من که مطمئن نبـــودم قضـــیه چیست و گفتم شـاید کلکی در کـار باشد از پسر عمـوی [نـاتنی] خـودم در یونـان درخواست کـردم که به او زنگ بزند. او بعد از زنگ زدن به او با من تمـــاس گـــرفت و گفت «من همین الان پـای تلفن با بـرادرت حـرف زدم! من می‌دانم که او برادرت است زیرا او را می‌شناسم».

بعد از آشنا شدن، آن‌ها به من گفتند که من چهـار بـرادر جـــوان‌تر از خـــودم دارم و عکس‌هـــای آن‌ها را بـــرایم فرستاند ولی زیر یکی از عکسها نوشته شده بود «مـرده است». در آن عکس او یک گربه را بغل کـــرده بـــود. این برادر 17 سال بعد از این‌که من رفته بـودم به دنیا آمـده بود و چون در این 17 سال از من خبری نشده بـود همه فـرض کـرده بودند که من مـرده‌ام و اسم او را هم اسم من گذاشـــته بودند. اکنـــون [احســـاس می‌کنم] که او راهنمـــای روحی من است و به قلب من و وجـــود من بســیار نزدیک است. در ســال 2009 من به آن جزیــره بازگشــته و 3 بــرادر خــود و مــادر واقعی‌ام و بــرادر و خــواهر زاده‌هــایم را بــرای اولین بــار بعد از 47 ســال ملاقات کـردم. من هم‌چـنین به قبرسـتان و بر سر مـزار راهنمای روحی‌ام رفتم.

تجربه بولیت

زنی اهل دانمـارک به نـام بـولیت (Bolette)ـ که بعد از زایمان پسرش تجربه مرگ موقت داشت، در مورد تجربه خود می‌گوید [45]:

در تاریخ 11 فوریهٔ سال 1996 بعد از زایمان پسر آخرم دچـــــــار بیمـــــــاری پره‌اکلامپسی (postpartum preeclampsia) شدم. زایمان من به طور طبیعی انجام شد و پسـرم سـالم به دنیا آمـد، ولی از دمـاغ و دهـان و چشمان خون ریزی می‌کردم زیرا بـدنم فاقد گلبول‌هـای سفید بـود. به من آمپـولی تزریق کردند و پزشک کشـیک نـیز سـاعتی یک بـار به من سر می‌زد. در میـان شب در تختم نشسته بـودم که به پسـرم شـیر بـدهم، ولی بعد از شـیر دادن به او احسـاس سـرگیجه و ضـعف و خسـتگی

بسیار مفرط کردم، به‌طوری که فهمیدم که اگر دراز بکشم خواهم مرد. این آگاهی با آرامش به من داده شد و از آن احساس دغدغه و نگرانی نمی‌کردم. تمام سعی خود را کردم که در حالت نشسته باقی بمانم ولی به جایی رسید که باوجود این‌که می‌دانستم خواهم مرد، دیگر نمی‌توانستم بیشتر از این بنشینم. به‌محض این‌که دراز کشیدم به آرامی از ناحیهٔ پشت سرم از بدن خود خارج شدم و در فضای بالای اتاق زیر سقف و بالای بدنم معلق شدم در حالی که بدن خودم و هم‌چنین پسرم را که به آرامی در گهواره‌اش خوابیده بود را از بالا می‌دیدم. احساس خروج از بدن برایم مانند طبیعی‌ترین پدیدهٔ دنیا بود.

بعد از چند لحظه شروع به حرکت کردم و ابتدا اتاقم را، و سپس بخش بیمارستان که در آن بستری بودم و سپس کل بیمارستان را ترک کردم وارد فضائی شدم که در آن تاریکی مطبوع و نوازش کننده‌ای بود. از فاصلهٔ بسیار دور نوری را دیدم که به‌طرفم می‌آمد و هم‌زمان تاریکی ملایم و دلپذیری که در آن بودم من را به‌طرف نور می‌راند. بالاخره نوری بسیار زیبا که عشقی ماورای زمینی از آن صادر می‌شد من را احاطه کرد. در آن نور وجودی که چون مردی می‌نمود، بسیار درخشنده و زیبا و بی‌نهایت مهربان پدیدار شد. من احساس می‌کردم که او را همیشه می‌شناخته‌ام و نزد او احساس راحتی و خوشحالی کامل داشتم. او با نورش من را در آغوش خود گرفت و من را همراه خود برد تا با یک‌دیگر زندگی من را با مهربانی و بدون هیچ قضاوتی مرور و دوباره تجربه کنیم. با او تمامی این تجربه دل‌نشین بود، ولی هر جا که به طور خاص به کاری خوب می‌رسیدیم،

دوست خوب و نورانی من از شعف و عشق لبریز می‌شد و به من پیـــامی پر از مهر می‌داد. ما بـــدون کلام و از طریق فکر با هم ارتباط بر قرار می‌کـردیم. جزئیـات هر شـــرایطی را به‌دقت بررسی کـــردیم و در آن تمـــام خوبی‌هـای آن از جهـات مختلف متظـاهر شـده و مـورد تأکید قـرار گرفتند. من همه‌چـیز را با او می‌دیـدم بـدون این‌که کوچک‌ترین احسـاس منفی نسـبت به این تجربه‌ها داشـته باشم. حـالا که دربـارهٔ آن فکر می‌کنم به نظـرم عجیب می‌آید.

به من گفته شد چه چیزهایی به‌ویـژه خـوب هسـتند، و از جمله مـــوارد آن‌جاهـــایی بـــود که نیکی را از روی دل و بدون فکر و محاسبهٔ چندان انجام داده بودم.

فهمیدم آن‌چه واقعاً ارزش دارد زیستن در عشق و ابراز آن از درون قلب است.

خوشحال بـودن و تا حد تـوان با دیگـران قلـبی خـالص و بی‌غش داشتن.

دروغ نگفتن ولی از خـود مـراقبت کـردن و به خـویش و ارزش‌های خویش وفادار و صادق بودن.

بخشیدن بدون قبول کردن رفتار منفی از دیگران.

در احسـاس سـرور بـودن و تا حد امکـان در زمـان حـال زیستن.

روح خود را تغذیه کـردن و بهـترین دوست خـود بـودن. و برای دیگران نیز دوست خوبی بودن ولی توجه داشتن به این‌که هر یک از ما مســیر خـــاص خـــود را بـــرای رشد و یادگیری داریم.

مسائل و مشکلات را در ذهن خود نگاه نداشتن، و فراموش کردن آن‌ها وقتی که شرایط سخت است و رسیدگی به آن‌ها و سعی در حل کردنشان هنگامی که استقامت و توان غلبه به آن‌ها وجود دارد.

بخشودن خویش و خود را مورد فشار بیش از توان قرار ندادن.

ابراز نیکی و گرامی داشتن تمامی آن‌چه زنده است.

من یاد گرفتم که مردن بسیار زیبا و دل‌نشین است.

در تمامی مدت این تجربه احساس هشیاری، زنده بودن، و آگاهی در من در حدی بسیار این دنیا و آن‌چه در زندگی دنیوی حس می‌کنیم بود. من سرشار از انرژی و نشاط و کنجکاوی، و غرق در مشاهدهٔ آن‌چه می‌گذشت بودم. در آن‌جا مطلقاً و کاملاً در زمان حال و فارغ از تمامی دردها و نگرانی‌ها بوده، و احساس کامل بودن و امنیت مطلق در من بود. می‌توانستم هم‌زمان تمامی پیرامون خود را به‌طور کامل و 360 درجه ببینم. به‌محض این‌که به چیزی خاص توجه می‌کردم آن چیز برایم بدون هیچ مشکلی نزدیک آمده و دیدم روی آن متمرکز می‌شد، حتی بدون این‌که به آن فکر کنم. می‌توانستم به پشت و جلو بالا و پائین هم‌زمان نگاه کنم. رنگ‌ها بسیار شفاف‌تر واضح‌تر از دنیا بودند و زیبایی آن‌ها تصور بود. صدایی را می‌شنیدم که حالت ملودی بسیار زیبا و دل‌نشینی داشت و بااین‌که من در دنیا دچار ناشنوائی هستم، در آن‌جا هیچ مشکلی برای شنیدن نداشتم. احساس من در آن‌جا چیزی جز عشق سرشار و آرامش و

سپاسـگزاری و آزادی نبـود، احسـاس این‌که همه‌چـیز درست همان گونه است که باید باشد.

دوست مهربان و نورانی من به من گفت که من به طـور موقت آن‌جا هستم و باید به زندگی دنیا بـازگردم. من به حرف او توجهی نکردم زیرا محو آن‌چه می‌گذشت بـودم. به من گفته شد که من و همسرم بعد از چند سال از هم جـدا خـواهیم شـد، و من باید به آن به چشم یک مـوهبت نگاه کنم زیـرا خوشـحال‌تر و آزادتر خـواهم گشت. و من باید او رفتـار او را علی رقم اذیت‌هـایی که به من کـرده ببخشم و به دنبال زندگی خـود بـروم، بااین‌که او عمیقـاً من را خواهد آزرد. به من گفته شد که زنـدگی من کـاملاً تغییر خواهد یافت و آن‌چه انجام می‌دهم و اهدافم کاملاً دگرگـون می‌شـوند و از این به بعد تجربه‌هـای بسـیار دل‌نشـینی خـواهم داشت و مشـغول نویسـندگی خـواهم شد. من خـواهم توانست به اهـدافی که قبل از آمـدن به دنیا برای خود قـرار داده بـودم برسم و از رسـیدن به آن اهداف لذتی عمیق حس خواهم کرد. هم‌چنین چالش‌ها و موانع زیـادی سر راهم خواهند بـود که من از قبل از به دنیا آمـدن بـرای خـود برگزیـده‌ام، و نباید بگـذارم آن‌ها روحیـهٔ من را پـائین بیاورنـد، بلکه بـرعکس، باید با گام‌هایی اسـتوار و بانشـاط با آن‌ها روبـرو شـوم، و اگر جایی پیشرفت من به سرعتی که انتظار دارم نبود، خـود را ببخشم. غلبه به آن مشـکلات به من خـرد و فهم و آرامش زیـادی خواهد داد. به من گفته شد باید به خـاطر داشته باشم که دعا کنم و کمک بطلبم، که آن را دریافت خواهم کرد، و بسیار مهم است که یـاد بگـیرم که آن نـیز در زمان مناسب خود اتفاق خواهد افتاد. باید یـاد بگـیرم که هرگـاه افسـرده و نـاراحت می‌شـوم فکر خـود را به

سرور و تمامی چیزهای خوبی که در زندگی برایم اتفاق افتاده متمرکز کنم، که این باعث التیام زخم‌هـایم خواهد شد. من افراد بسیار جالب و دوسـتان خـوبی را ملاقـات خواهم کرد و باید چشم به راه آن باشم. چندین سال بعد از طلاقم بالاخره با مردی دوست داشـتنی آشـنا خـواهم شد. زندگی هر یک از ما در آن موقع مانند کویری خواهد بـــود ولی بعد از آن مهر و شـــادی بســـیاری با یک‌دیگر خواهیم داشت. در آن‌جا چهرهٔ آن مرد به من نشـــان داده شد تا وقتی او را ملاقات کردم بتوانم او را بشناسم. به من گفته شد علت این‌که این صـــحنه به من نشـــان داده شد این بود که آرامش خاطر کافی داشته باشم تا بتوانم روی خودم و زندگی که در پیش رو دارم کار کنم.

سپس من و دوستم با یک‌دیگر به سرزمینی بسیار زیبا و باشکوه و سرشار از زندگی رفتیم و در آن‌جا قـدم زدیم. در آن‌جا گـــروهی به ســـمت من آمدند که من بـــرخی از آن‌ها را در دنیا می‌شـــناختم که اکنـــون درگذشـــته بودند. پـــدر بـــزرگ و مـــادر بـــزرگ پـــدری و مـــادریم، که هر چهارتایی‌شـان را بسـیار دوست داشـتم نـیز آن‌جا بودند. آن‌ها به من لبخند زدند و از دیـــدن من بســـیار خوشـــحال شـــدند و من را بـــامحبت در آغـــوش گرفتند. آن‌ها به من گفتند که در آن‌جا جایشان خـوب است و خوشـحال‌اند، و در آن‌جا روی هر چـــیزی که بیشـــتر دوست دارند کـــار می‌کنند. هم‌چنین چنـدین نفر از دوسـتان درگذشـته‌ام را دیـدم که به اسـتقبال من آمـده بودند. همه به من گفتند که باید به دنیا بـازگردم و زمـان من هنـوز فـرا نرسـیده است. همهٔ آن‌ها سالم و خوشحال بودنـد، و آنـانی که در پیری درگذشته بودند دست کم 20 سال جوان‌تر از آن‌چه به یاد دارم به نظر می‌رسیدند. من نیز خوشحال بـودم و

می‌دانستم که هر اتفـاقی که در زنـدگی ما می‌افتد معنا و علتی دارد.

سـپس گـروهی را ملاقـات کـردم که آن‌ها را در دنیا نمی‌شـناختم، ولی وقـتی آن‌ها را دیـدم می‌دانسـتم که آن‌ها را از اعمـاق روحم می‌شناسم. در حقیقت آن‌ها را بیشـتر از هر کس دیگر می‌شـناختم و دوست داشـتم و بیش از هر کس دیگر در جهان با آن‌ها احساس ارتبـاط و نزدیکی می‌کـردم. پیش آن‌ها بـودن چنـان خوشـحالی به من داد که حس می‌کردم از شدت شعف در حال گریستن هستم. در عین حال در تعجب بودم که چـرا در این مـدت 42 سال زندگی‌ام هیچ گاه آن‌ها را به یاد نیاورده‌ام و در میان تمام انسان‌های این جهان چگونه می‌توانستم آن‌ها را فراموش کـرده باشم. اکنـون که به تجربه NDE خـود فکر می‌کنم می‌فهمم که آن‌چه در آن‌جا بر من گذشت اتفـاقی نبـود، بلکه تمـامی آن از قبل بـرای من برنامه ریزی و ترتیب داده شده بود.

ناگهـان در آن‌جا پسـری جـوان روبـروی من آمد و من فهمیـدم که او فرزند تـازه متولد شـدهٔ من است. او عمیقاً به چشـمان من خـیره شد و به من گفت «مامـان، تو به من قـول دادی که در دنیا مـادر من باشـی، وگرنه من در این‌جا نخـواهم بـود». من بلافاصـله با شـدت به‌طرف پشت کشیده شدم و در کسـری از ثانیه به بـدنم بازگشتم. احساس بازگشت به بـدن بسـیار ناخوشـایند و رنج‌آور بود.

تجربه بتی ایدای

«بتی ایدای» (Betty Eadie) در ماه نوامبر سال هزار و نهصد و هفتـــاد و سه در هنگـــامی که بر روی او عمل جــراحی بــرای برداشــتن رحم (هیســترکتومی) انجــام می‌شد موقتــاً از دنیا رفت. بعد از احیــاء، بــتی دچــار افسردگی شدید شد زیـرا جـدا شـدن از جهـانی که دیـده بــود و برگشت به دنیا بــرایش غیرقابل تحمل می‌نمــود. حــدوداً بیست ســال بعد از مــرگ مــوقتش بــتی تصــمیم گرفت شروع به بازگو کردن تجربه خود بــرای اطرافیــان و کسانی که در بستر مرگ هستند کند تا بدین وســیله در روزهای آخر زندگی به آن‌ها کمک کرده و آرامش ببخشد. بعد از شـنیدن تجربه او دیگـران او را تـرغیب می‌کنند که در این مورد کتابی بنویسد که افراد زیــادتری بتوانند این تجربه را بشـنوند. وی در کتـاب خـود به نـام «در آغـوش نـــور» [129]ــ که در لیست پرفروش‌تـــرین کتاب‌هـــای نیویورک قرار گرفت، داستان خود را با جزئیات دقیق آن بازگو می‌کند. بتی می‌گوید که از ناحیهٔ سینه از بدن خود خـــارج شـــده و آن را از بـــالا می‌دید. در آن موقع با سه موجود که ظاهری شبیه به راهبه‌ها داشتند روبرو شد که فرشته‌های نگهبان او بودند و به او گفتند که بــرای ابد با او بوده‌اند و مـــرگ فعلی او زودتر از موقع بـــوده است. بـــتی نگـــران خـــانواده‌اش شـــده و نـــزد آن‌ها رفت، ولی فهمید که آن‌ها نمی‌توانند او را ببینند. ســـپس بـــتی به نزدیک بدنش و نزد آن فرشته‌های نگهبان باز گشت. بتی ادامهٔ داستان خود را این‌گونه بازگو می‌کند:

Betty Eadie

نقطهٔ نورانی کوچکی را از دور دیدم. تاریکی اطراف من شـکلی مانند یک تونل به خــود گــرفت و من با ســرعتی

بسیار زیاد که مرتب نیز رو به افزایش بود در آن به حرکت درآمده و به‌طرف نور رفتم. من به طور غریزی مجذوب نور بودم، ولی می‌فهمیدم که شاید همه این‌طور نباشند. با نزدیک‌تر شدن من به نور به درخشندگی آن افزوده می‌شد، تا جایی که به درخشش غیرقابل توصیفی رسید، بسیار درخشنده‌تر از خورشید. می‌دانستم که هیچ چشم زمینی نمی‌تواند به این نور نگاه کند بدون این‌که کور شود. فقط چشمان معنوی هستند که توان نظر به او و درک او را دارند.

وقتی به نور نزدیک شدم متوجه فرم کلی مردی شدم که در نور ایستاده بود و تمام اطراف او پر از تشعشع نور بود. نور در نزدیک او رنگ طلائی داشت و مانندهاله‌ای اطراف او بود و با دور شدن از او نور رنگ سفید و باشکوهی پیدا می‌کرد و فاصله‌ای به نسبت طولانی را می‌پوشاند. می‌دیدم که از من نیز نوری صادر می‌شود که با نور او ادغام می‌گشت. نمی‌توانستم بگویم کجا نور او تمام شده و نور من شروع می‌شد. نور او من را به خود جذب می‌کرد و گرچه نور او به‌مراتب درخشنده‌تر از نور من بود، نور من نیز بر هر دوی ما می‌تابید. با ترکیب شدن نور ما احساس کردم که به درون او قدم نهاده‌ام و انفجاری از عشق را درونم احساس کردم.

این بی‌شائبه‌ترین و خالص‌ترین عشقی بود که هرگز حس کرده بودم. دیدم که او آغوشش را برای من باز کرده است. من به سمت او رفته و در آغوش او خود را رها کردم و چندین بار تکرار کردم «من در خانه هستم، بالاخره به وطنم بازگشتم». من روح عظیم او را حس

کـردم و می‌دانسـتم که همیشه جـزئی از او بـوده‌ام. در حقیقت هیچ‌وقت دور از او نبوده‌ام و می‌دانسـتم که من لیاقت (آغـوش و عشق) او را دارم. می‌دانسـتم که او به تمـامی گناهـان و خطاهـای من واقف است ولی در آن لحظه هیچ یک از آن‌ها اهمیـــــتی نداشـــــتند. او تنها می‌خواست که من را در آغـــوش مهر خـــود بگـــیرد و از عشق خود به من بدهد و من نیز می‌خواسـتم که از خـود به او بدهم.

در تمام زندگی‌ام از او ترسیده بودم ولی اکنون می‌دیدم که او نزدیک‌تـــرین دوست من بـــوده است. او به آرامی آغوش خود را باز کـرد تا من قـدمی به عقب نهـاده و به چشمان او خیره شـوم و به من گفت «مـرگ تو زودتر از موعد بوده، هنوز زمان تو فرا نرسیده است». هرگز هیچ کلامی درون من این‌گونه نفوذ نکرده بود. تا آن وقت من برای خود در زندگی هدفی نمی‌دیدم، من فقط در مسیر زنـدگی می‌رفتم و به دنبـال عشق و خـوبی می‌گشـتم، ولی هرگز نمی‌دانستم که آیا کارهایم خوب یا بد هستند. حـال سـخن او به من احسـاس رسـالت و هـدف می‌داد. نمی‌دانسـتم این رسـالت چیسـت، ولی مطمئن بـودم که زندگی من روی زمین بدون هـدف نیست. موعد بازگشت من وقتی بـود که مـأموریت خـود را روی زمین به اتمـام رسـانیده باشـم، ولی هنـوز آن موعد فـرا نرسـیده بـود. ولی با این حال روح من با بازگشتم به دنیا مخالفت کرد و به او گفتم «نه! دیگر هرگز نمی‌توانم تو را ترک کنم». او من را درک می‌کـرد و از عشق و پـذیرش او نسـبت به من ذره‌ای کاسته نشد. سیل افکار در من جاری شـدند... آیا او مسـیح اسـت؟ آیا او خداست که همیشه در زنـدگی از او می‌ترســـیده‌ام؟ اگر این‌گونه است که او اصـــلاً آن

گونه نیست که تصور می‌کردم، او پر از عشق و عطوفت است...

سؤالات زیادی در ذهنم نقش بستند که می‌خواستم جواب آن‌ها را بدانم. نور شروع به نفوذ در ذهن من کرد و سؤالات من حتی قبل از آن‌که آن‌ها را کامل کرده باشم جواب داده می‌شدند. نور او آگاهی بود و می‌توانست من را با تمامی حقیقت پر کند. به‌تدریج که اعتماد من افزایش می‌یافت و درون خود را بیشتر به نور می‌گشودم سؤالات با سرعت بیشتری که برایم غیرممکن به نظر می‌رسید در من شکل می‌گرفتند و آناً نیز به طور مطلق و کامل جواب داده می‌شدند. من مرگ را به‌کلی متفاوت با آن‌چه تصور کرده و فهمیده بودم یافتم. قبر تنها برای بدن ماست و هیچ‌گاه روح ما در آن‌جایی ندارد. چیزهایی که از زمان‌هایی بسیار قبل از آمدنم به زمین می‌دانستم به‌تدریج من باز می‌گشتند، چیزهایی که به‌عمد با پرده‌ای از فراموشی و از بدو تولد از من پوشانیده شده بودند. من می‌توانستم دریایی از دانش و حکمت را در لحظه‌ای جذب کنم. به‌محض این‌که جواب سؤالی را می‌فهمیدم، سؤالات بیشتری در من شکل می‌گرفتند، که هر کدام متقابلاً بر روی بقیه بنا شده بودند، گوئی تمام حقایق عالم ذاتاً به هم متصل‌اند. دانش در عمق من رخنه می‌کرد و به یک معنا با من یکی می‌شد.

می‌خواستم بدانم چرا بر روی زمین انواع پرستشگاه‌ها که باهم بسیار متفاوت هستند وجود دارند. چرا خدا به ما تنها یک مذهب نداده است. جواب آمد که هر انسانی در درجهٔ مختلفی از تکامل روحی و آگاهی است،

بنابراین هر کسی برای درجه‌ای مختلف از آگاهی معنوی آمادگی دارد. تمام مذاهب باید در جای خود باشند، زیرا کسانی هستند که به آن چیزهایی که در آن مذاهب تعلیم داده می‌شود نیازمندند. در مذهبی ممکن است فهم کاملی از خدا حاصل نشود، ولی آن مذهب نیز پله‌ای برای رسیدن به درجه‌ای بالاتر است. هر پرستشگاهی نیازی معنوی را برآورده می‌کند که شاید بقیه نتوانند برآورده کنند. هنگامی که یک نفر سطح فهم خود از خدا بالا می‌برد و روح او پیشرفت می‌کند، ممکن است تعالیم مذهب خود را ناکافی و خود را از آن‌ها منفصل بیابد و به دنبال فلسفه‌ای دیگر رود تا خلأ خود را از آن‌جا پر کند. او به مرحلهٔ جدیدی رسیده و تشنهٔ حقیقت و دانشی بالاتر و فرصتی جدید برای رشد است. در هر قدم از راه به انسان‌ها فرصت‌های جدید برای یادگرفتن داده می‌شود. من فهمیدم که نمی‌توانم هیچ مذهب و پرستشگاهی را مورد انتقاد قرار دهم. هر یک از آن‌ها در نگاه او باارزش و مخصوص هستند. برای دریافت حقیقت می‌بایست به روح خود گوش فرا دهیم و منیت خود را رها کنیم.

بتی در قسمتی دیگر از تجربه‌اش در مورد زندگی زمینی می‌گوید:

... من می‌خواستم علت زندگی روی زمین را درک کنم. نمی‌توانستم بفهمم چگونه کسی می‌تواند حیات بهشتی و لبریز از عشق و سرور را به میل خود رها کرده و به زمین بیاید. در جواب آفرینش زمین به یاد من آورده و صحنه‌های آن برای من نمایش داده شدند... تمام ارواح انسان‌ها قبل از آمدن به زمین در خلقت آن (با اجازه و

تفـویض خداوند) سـهیم بـوده و از این امر هیجـان زده بودند. ما همراه خدا بودیم و می‌دانستیم اوست که ما را آفریـــده و ما همگی فرزنـــدان اوییم و او پر از مهر و محبت به تک‌تک ما است. من به یـــــاد دارم که عیسی مسیح نیز آن‌جا بود، ولی تعجب کردم که دیدم مسیح خدا نیست و مانند ما یکی از آفریـــده‌های خداست و مانند ما او نیز هدف عالی و معنوی خود را دنبـال می‌کند. این بر خلاف آن‌چه در کلیسـای پروتسـتان از بچگی یـاد گرفته بودم بود که مسیح و پدر و خدا همه یکی هستند.

خدا به همهٔ ما گفت که آمدن به زمین برای مـدتی بـاعث پیشـرفت روح ما خواهد بـود. هر روحی که قـرار بـود به زمین بیاید در آمـاده سـازی آن نقشی داشـت، از جمله قوانین زندگی و مرگ، محدودیت‌های جسم، و انرژی‌های معنوی که می‌توانیم از آن‌ها بر روی زمین بهـره بـبریم. هر چیزی قبل از این‌که به‌صورت مادی خود خلق شود در جهان معنوی خلق گشته است، حتی سـتاره‌ها، سـیارات، حیوانات، کوه‌ها، گیاهـان، و همه و همه. به من گفته شد که خلقت مـــادی مانند فتوکـــپی شـــما در دنیاست که آفرینش معنوی مانند یک عکس شـفاف و رنگی و خلقت مادی آن مانند یک کپی نگـاتیو از آن عکس است. زمیـنی که ما در این دنیا می‌بیـــنیم تنها ســـایه‌ای از زیبـــایی و شـکوه معنـوی آن اسـت، ولی با این وجـود این دقیقـاً همان چیزی است که در دنیا برای رشد معنوی خود به آن نیـــاز داریم. بســـیاری از خلاقیت‌ها و اختراعـــات و اکتشافات انسان‌ها روی زمین نتیجهٔ الهام‌های مـاورائی هستند. من فهمیدم که ارتباط نزدیکی بین جهان معنوی و مادی وجود دارد و بسـیاری از اوقـات ما نیـاز به امـداد

ارواحی از جهـــان معنـــوی داریم تا بتـــوانیم روی زمین پیشرفتی داشته باشیم.

من دیــدم که ما قبل از آمــدن به دنیا مــأموریت خــود را روی زمین می‌دانیم و حتی خـود آن را انتخـاب می‌کـنیم. چیزهایی که در طـول زنـدگی سر راه ما قـرار می‌گیرند بسیار مرتبط به مأموریت ما هستند. از دریچهٔ علم الهی می‌دانیم که چه امتحانـــات و ســـختی‌هایی سر راه ما خواهد بــود و ما خــود را بــرای آن آمــاده کــرده و به دنیا آمــده‌ایم. ما با اطرافیــان و خــانواده و دوســتان مرتبط شده‌ام تا آن‌ها ما را برای انجام مأموریتمان در دنیا یاری کنند (و ما نـــــیز در مقابل به مـــــأموریت آن‌ها کمک می‌کنیم). تمـام ما داوطلبانه و با اشـتیاق به یـادگیری و پیشــرفت به دنیا می‌آییم....ما وکــالت و اختیــار داریم تا آن‌گونه که می‌خـــــواهیم روی زمین عمل کـــــنیم و انتخاب‌هـــای ما جریـــان زنـــدگی ما را معین می‌کند و ما می‌توانیم در هر زمان که بخواهیم جریان زندگی خــود را تغییر دهیم. فهمیدن و درک این مطلب بــرای من بســیار مهم و حیاتی بود. خداوند قــول داده است که در زنــدگی ما دخالتی نمی‌کند مگر این‌که ما از او بخواهیم. ولی اگر آن را طلب کــنیم، او که آگــاهی مطلق است به ما کمک خواهد کرد که به خواسته‌های به‌حق خود برسیم. تمــامی ما ارواح شکر گـذار بــودیم که خداوند به ما این اجـازه را داده که آزادانه انتخاب کنیم و از قدرتی که این آزادی به همراه دارد اسـتفاده کـنیم. با آن هر کـدام ما می‌تـوانیم لذتی عمیق و حقیقی، و یا آن‌چه برای ما درد و انـدوه به دنبــال خواهد داشت را انتخــاب کــنیم... من فهمیــدم که گنـــاه در طـــبیعت و فطـــرت ما نیست و گرچه از لحـــاظ تکامل روحی هر کدام از ما در درجهٔ مختلفی هستیم، به

خـاطر طـبیعت الهی و روحانی‌مـان همـهٔ ما اشـتیاق به خوب بودن داریم. ولی وجود خاکی ما همواره در تضاد با روح ماست. گرچه روح ما پر از نـــور و حقیقت و عشق اسـت، باید دائمـاً در مبـارزه با امیـال پـائین‌تر ما باشد و این باعث قوی شدن آن است. آنـانی که به درسـتی روح خود را پرورش داده‌اند به توازن کـاملی بین روح و جسم رسـیده‌اند. تـوازنی که به آن‌ها آرامش و توانـائی بـرای کمک به دیگران را می‌دهد.

به‌تدریج با هماهنگ شدن با قوانین طبیعت، یاد می‌گیریم که در توازن با نیروهای خلاق آن زندگی کنیم. خدا به هر کدام از ما اسـتعدادهای مختلفی داده، از بعضی کمـتر و از بعضی بیشـتر، بسـته به نیازمـان... هر گـامی که در دنیای مادی برداریم و به هر جا که برسیم کاملاً بی‌معنی است مگر آن‌که برای خدمت به دیگران باشد. اسـتعدادها و توانائی‌هایی که به ما داده شـده بـرای این است که به دیگـران کمک کـنیم و روی زنـدگی آنـان تـأثیر مثبـتی بگذاریم و روح ما نیز با کمک به دیگران رشد خواهد کرد.

مهم‌تـرین چـیزی که به من نشـان داده شد این بـود که عشق بالاترین چـیز در عـالم هسـتی است. من دیـدم که حقیقتاً بدون عشق ما هیچ هسـتیم. ما این‌جا هسـتیم که به یک‌دیگر کمک کنیم، مراقب و غمخوار یک‌دیگر باشـیم، و یک‌دیگر را بفهمیم و ببخشیم و به هر انسـانی که روی زمین متولد می‌شـــود محبت نشـــان دهیم. این انســـان می‌تواند سیاه یا سفید یا سرخ یا زرد پوست باشد، چـاق یا لاغر یا جذاب یا زشت یا فقـیر یا ثروتمنـد، ولی ما حق نـداریم کسی را بر اسـاس این چیزها مـورد ارزیـابی و قضاوت قـرار دهیم. هر قلـبی توانـائی این را دارد که از

عشق و انـرژی ابـدی آن لـبریز باشد. تنها خـدا به قلب انســـــان واقف است و تنها خداست که می‌تواند آن را مورد ارزیابی و قضاوت قرار دهد. به من نشان داده شد که حتی کارهای پیش پا افتاده‌ای که از روی محبت انجام می‌دهیم مهم هســتند و بــاعث رشد ما خواهند شد: یک لبخند ساده یا کلامی امید بخش یا یک از خـود گذشـتگی کوچک....من یـاد گـرفتم که ما باید حـتی به دشـمن خـود محبت کــنیم و خشــم، تنفــر، حســادت، و تلخی را دور بریــزیم و دیگــران را ببخشــیم زیــرا این چیزها روح را تخریب می‌کنند.

به من نشـــــان داده شد که چگونه ما از این‌که خـــــدا آسمان‌ها و زمین را آفرید خوشحال بودیم و هر کـدام از ما ارواحی را که قبل از ما به زمین می‌آمدند نظـــــاره می‌کــردیم. هر کــدام آن‌ها دردها و خوشی‌هایی را روی زمین تجربه می‌کردند که برای رشد روحشـان مفید بـود. من به به‌طور مبهمی به یاد دارم که مهـاجران پیش گـام در آمریکا را می‌دیـــدم که از اقلیم‌ها گـــذر کردند و از موفقیت خود بعد از تحمل مأموریت سـختی که به عهـدهٔ آن‌ها بــود به وجد در می‌آمدند. من می‌فهمیــدم که تنها آنــانی که نیــاز به چنــان تجربه و قــابلیت تحمل آن را داشـــتند در آن موقع و آن‌جا به روی زمین فرســـتاده می‌شدند. من می‌دیدم که فرشتگان نیز از موفقیت آنان خوشحال می‌شدند و برای آنـانی که در انجـام مـأموریت خود شکست خورده بودند محزون بودند. من می‌دیـدم که برخی به خاطر ضعف و کوتاهی‌های خـود، و بـرخی دیگر به خاطر ضعف‌های دیگران شکست خوردند. من احساس می‌کـردم که بسـیاری از ما که در آن موقع آن‌جا نبـودیم به این علت بود که توان روحی آن امتحان‌ها را نداشـتیم

و اگر در آن موقعیت بودیم بجای کمک، جلوی موفقیت دیگران را نیز می‌گرفتیم. البته بعضی از آن ارواح نیز تحمل آزمایش‌های امروز ما را نداشتند. هر کدام ما دقیقاً همان‌جایی هستیم که باید باشیم. با دیدن همهٔ این چیزها کامل بودن طرح الهی را درک می‌کردم. می‌دیدم که هر کدام از ما داوطلبانه جایگاه و مأموریت خود را در جهان انتخاب کرده‌ایم، و هر کدام ما بیشتر از آن‌چه تصور می‌کنیم از کمک و امداد ماورائی برخورداریم. من می‌دیدم که عشق بدون قید و شرط الهی، که ورای هر عشق زمینی است، از او به سمت تک‌تک (ما) فرزندانش جاری می‌گردد...

بتی در آن‌جا دو دوست نزدیک را می‌بیند که قبل از آمدن به دنیا آن‌ها را می‌شناخت. راهنماهای بتی به او مرد فقیر و بی‌خانمانی را روی زمین نشان می‌دهند که مست و در کنار پیاده رو دراز کشیده بود و از او می‌پرسند که چه می‌بیند. بتی تنها مردی الکلی را می‌بیند که در کثافت خود می‌غلتد. آن‌ها برای او حقیقت را آشکار می‌کنند که قلب این مرد پر از عشق و نور است و او در عالم دیگر مورد تحسین بسیار است، زیرا وجود او به آن شکل بر روی زمین به دیگران اهمیت کمک و دلسوزی برای یک‌دیگر را خاطر نشان می‌کند.

به بتی نشان داده می‌شود که چگونه هر دعا و مناجات از روی زمین مانند یک شعاع نور به آسمان می‌رود و فرشتگان با سرعت مشغول پاسخ به این دعاها و استجابت آن‌ها هستند. در نهایت به بتی گفته می‌شود که مرگ او زودتر از موعد بوده و باید برای اتمام مأموریتش به زمین برگردد. او مصرانه از قبول آن سر

بـــاز می‌زند. ولی بـــرای متقاعد کـــردن بـــتی، به او مأموریتش روی زمین نشان داده می‌شـود، با این شـرط که این صحنه بعد از برگشت او به زمین از خاطرش پـاک شـود. او بعد از دیـدن آن بلافاصـله قبـول می‌کند که به زمین بازگردد و می‌بیند که هزاران فرشـته بـرای بدرقـۀ او آواز می‌خوانند. بتی چشمان خود را باز می‌کند و خـود را روی تخت بیمارســتان می‌یابد. خــاطرۀ مــأموریت او روی زمین به‌کلی از ذهن او پاک شده بود.

تجربه آیان مکرمیک

آیان مکرمیک (Ian McCormick) در سال 1980 در سن 24 ســالگی بعد از این‌که در دانشــگاه مقــداری پــول پس‌انداز کرده بـود کشـور زادگـاه خـود، یعـنی نیوزلند را برای سـفر و دنیا گـردی و کسب تجربه تـرک کـرده بـود. آیان به آسیا و آفریقا سـفر کـرد ولی دوبـاره به نیوزلند بازگشت. گرچه در ابتدا او علاقـۀ انـدکی به فلسـفه‌های شــرقی و اشــراق داشــت، به‌تــدریج آن را رها کــرده و اعتقاد پیدا کرده بود که خدا و زندگی بعد از مرگی وجود نــدارد و زنــدگی خــود را به ســفر و خــوش گــذرانی می‌گذراند. یک شب در ســال 1982 در نیوزلند او که با چند نفر از ماهیگیران محلی دوست شده بود برای شکار خرچنگ به دریا رفت ولی بـــرای او اتفـــاقی افتـــاد که زندگی او را زیر و رو کرد [66]. آیان می‌گوید:

Ian McCormick

در سن 26 سالگی تمام زندگیم حول مسافرت و ورزش می‌چرخید. بیشــتر وقت من به مــوج ســواری و غواصی می‌گذشت. یک شب برای صـید خرچنگ به جزیـرۀ کوچک

ماریتیوس (Mauritius) رفته بودم. من که در مقایسه با افراد بومی به آب و هوای خنک‌تر عادت داشـتم، تنها یک لبـاس غواصی نـازک و آسـتین کوتـاه به تن داشـتم، با این‌که مـــاهی گـــیران توصـــیه می‌کردند که باید لبـــاس ضخیم‌تر و آستین بلندی پوشید که کاملاً بدن را بپوشاند. در آن شب من مـورد حملـۀ چنـدین چـتر دریـایی (Box Jellyfish)، که افـــراد محلی آن را مـــاهی نـــامرئی می‌نامند، قرار گرفتم و پنج بار در ناحیـۀ دسـتانم گزیـده شـدم. من تا آن موقع نمی‌دانسـتم که این مـاهی بسـیار سـمی بـوده و گزیـده شـدن توسط آن معمـولاً مرگبـار است. یک ماهی گـیر نوجـوان که حـدود 13 سـال داشت من را با قایق به ساحل رسـاند و گفت که باید بلافاصـله به بیمارستان بـروم وگرنه مـرگم حتمی است. ولی علی رقم خـــواهش من بـــرای کمک یا لااقل خـــبر کـــردن آمبولانس، خود باعجله به دریا بازگشت تا به بـرادرش در مـــاهیگیری کمک کند. من در ســـاحل افتـــاده بـــودم و احســاس خـواب آلـودگی شـدیدی بر من غلبه کـرد. من خواسـتم چشـمان خـود را ببنـدم که صـدایی به من گفت «اگر بخـوابی دیگر هرگز بیـدار نخـواهی شد». من تعجب کردم که چه کسی با من سـخن گفت و به اطـرافم نگـاه کـــردم ولی کسی را ندیـــدم. من می‌دانســـتم که اگر به‌زودی پادزهر به من تزریق نشود خواهم مـرد. جاهـایی که روی دستانم نیش زده شده بـودم بسـیار بـاد کـرده و شکلی مانند تاول سوختگی به خـود گرفته بـود. در بـدنم احســاس گرمـــای زیـــادی می‌کـــردم و تنفسم به‌تـــدریج سخت‌تر می‌شد.

Jellyfish

من به‌زحمت و کشان‌کشان خود را به کنار جاده رساندم. در آن‌جا 3 نفر مـرد به‌ظـاهر هنـدی که راننـده تاکسی بودند را دیـــــدم. من از آن‌ها خواســـــتم که من را به بیمارســـــتان برســـــانند. آن‌ها فکر کردند که من مست هستم و می‌خواستند که اول پـول کرایه را بـپردازم. من پولی همراه خود نداشتم و آن‌ها حرف من را باور نکردند که من در حال مردن هستم و بعـداً پـول آن‌ها را خـواهم داد. همـان صـدا دوبـاره به من گفت «آیا حاضـری بـرای نجات جان خـود التمـاس کـنی؟». من زانو زده و از آن‌ها التمـاس کـردم که به من کمک کنند زیـرا در حـال مـردن هستم. دو نفر از آن‌ها اهمیتی نداده و رفتنـد، ولی یکی از آن‌ها توقف کرده و من را سوار کرد. در راه او شروع به صـحبت با من کـرد و از من پرسـید که در کـدام هتل اقامت دارم زیرا فکر می‌کرد که من یک توریست هستم. وقتی فهمید که من توریست نیسـتم فکر کـرد که من به او دروغ گفته‌ام و تاکسی را متوقف کـــرده و من که در حـال فلج شـدن و نیمه اغمـاء بـودم را به‌زور به بـیرون انـداخت، زیـرا احتمـال داد که من پـولی نداشـته باشم و کرایه‌اش را دریـافت نکند. من با خـود گفتم اگر دنیا این است که انســـانی حاضر است به خـــاطر چند دلار با هم نوع خود چنین کند همین بهتر که بمیرم.

جایی که او من را بـیرون انـداخت جلـوی یک هتل کوچک چینی به نام تامارین بی(Tamarin Bay) بود و به طور اتفاقی یک ماهیگیر که می‌شناختم آن‌جا من را کف پیاده رو و بی‌حـال دید. او من را به داخل هتل بـرد و به کمک چند مرد چینی که آن‌جا بودند من را به رستوران هتل که در آن ساعت دیگر مشـتری نداشت بـرده و روی یک مـیز خواباندند. ولی بعد از چند دقیقه متوجه شـــدم که مـــرد

ماهی گیر خـود از آن‌جا رفته است. علی‌رغم توضـیح من همه فکر می‌کردند که من مست هستم یا از مـواد مخـدر استفاده کرده‌ام و حرفم را باور نمی‌کردند. من خواهش کردم که من را به بیمارستان برسانند زیرا در حال مردن هســـتم. مـــرد چیـــنی به من گفت که نمی‌تواند زیـــرا ماشینش کثیف می‌شـود و باید منتظر آمبـولانس بمـانم. من از عصـــبانیت خواســـتم که یقـــهٔ او را گرفته و به او مشتی بزنم که دوباره آن صـدا به من گفت «فرزنـد، اگر این کار را بکنی افزایش آدرنالین در بدنت بـاعث مـرگت خواهد شد زیرا زهر به قلبت بسـیار نزدیک شـده است». من از این کار صرف‌نظر کردم و سعی کـردم خشم خـود را قورت بدهم.

وقتی آمبولانس رسـید دیگر بـافت مغز اسـتخوان من در حال مـردن و بـدن من در حـال فلج شـدن به طـور کامل بود. در راه بیمارستان ناگهان در یک زمان تمـام زنـدگی من جلـــوی چشـــمم به نمـــایش در آمد. در آن زمـــان من اعتقادی به خدا نداشتم ولی آن وقت در حال مردن بودم و نمی‌دانســـتم آیا با دنیـــای دیگـــری بعد از مـــرگ روبـــرو خواهم شد یا این‌که تنها پـوچی و نـابودی در انتظـار من است. در همان حال منظرهٔ مادرم را جلوی چشمم دیـدم که در حال دعا کـردن بـرای من بـود و از من می‌خواست که از صمیم قلب به درگاه خدا دعا کنم. باید خاطر نشان کنم که مادرم تنها فرد مذهبی در تمـام خـانوادهٔ ما بـود. از آخرین باری که با مادرم دربـارهٔ خـدا حـرف زده بـودم 12 ســـال می‌گذشت. در این 12 ســـال من که پســـری سرسخت و تا حدودی یاغی بـودم، در انکـار کامل خـدا و حیـات معنـوی بسر بـردم، ولی در طـول این سـال‌ها او مرتباً برای ما دعا می‌کرد. بعدها که به منزل بازگشـتم و

با مــادرم صــحبت کــردم او به من گفت که در آن لحظه چهرهٔ من جلوی چشم او آمده و ندایی به او گفته بود که «پسرت با مرگ فاصلهٔ زیادی ندارد. همین حــالا بــرای او دعا کن».

نمی‌دانســتم که چه دعــایی بخــوانم و چه بگــویم، فکــرم کاملاً خالی بود، ولی از درون فریاد کشیدم که خدایا اگر حقیقت داری دعــای خــود را به من الهــام کن. بلافاصــله دعاهایی جلوی چشمانم نمایان شــدند: «خــدایا گناهــان و ستم‌های ما را ببخش». من پیش خود فکر کــردم که دیگر دیر شده است، چطور ممکن است حالا که در حــال مــرگ هســـتم خـــدا من را ببخشـــد؟ این خیلی منافقانه است. همـــان موقع دوبـــاره صـــحنهٔ مـــادرم را دیـــدم که از من می‌خواست تا از صمیم قلب به خــدا دعا کنم که خــدا من را اجـــابت خواهد کـــرد. من آن‌جا بـــرای اولین بـــار در زندگی‌ام از اعماق قلبم به خدا دعا کــردم و خواســتم که من را ببخشد.

فکر کنم خــدا دعــای من را اجــابت کــرد، زیــرا آن کلمــات ناپدید شده و بلافاصله کلمــات جدیــدی در پیش چشم من پدیدار شدند: «آنانی که در حق تو گناه و ستم کرده‌اند را ببخش!». پیش خــود گفتم این ســاده اســت، من فــردی کینه‌ای نیســتم و می‌تــوانم همه را ببخشــم، آنــانی که از من اســـتفاده کرده‌انـــد، یا سر من کلاه گذاشـــته‌اند یا از پشت به من خنجر زده‌اند. ولی ناگهــان چهــرهٔ آن راننــده تاکسی که من را از ماشینش بــیرون انداخته بــود جلــوی من پدیــدار شد و صــدایی به من گفت «آیا می‌تــوانی این مرد را که تو را در حال مردن در خیابــان رها کــرده است ببخشـــی؟». آن‌چه می‌دیـــدم بـــرایم بـــاور نکـــردنی بـــود.

بخشیدن او برایم خیلی سخت بود. ولی قبل از این‌که بتوانم حرفی بزنم چهرهٔ آن مرد چینی در هتل که من را به بیمارستان نرسانده بود جلوی چشمم آمد و دوباره آن صدا از من پرسید که آیا می‌توانم او را ببخشم. پیش خود گفتم این‌ها را ببخشم؟ نه نمی‌توانم این‌ها را ببخشم، آن‌ها نزدیک بود من را بکشند. ولی با خود اندیشیدم، این‌ها چیست؟ آیا خدا در حال سخن گفتن با من است؟ این واقعی است و یک توهم نیست. شاید تمام آن‌چه می‌گویند راست باشد! من در حال مردن هستم و اگر راست باشد من قمار بزرگی می‌کنم. گفتم خدایا، اگر تو بتوانی من را ببخشی و از تمام آن‌چه کرده‌ام بگذری، من نیز این مردان را می‌بخشم. قول می‌دهم هرگز به دنبال انتقام از آن‌ها نباشم. بلافاصله چهرهٔ آن مردان از پیش روی من ناپدید شدند...من گفتم که خدایا من تو را نمی‌شناسم ولی احساس می‌کنم که در حال حاضر زندگی من فقط به یک معجزه از سوی تو متصل است. اگر من را نجات بدهی من زندگی‌ام را وقف تو می‌کنم و سعی خواهم کرد که روز و شب بر طبق خواست تو زندگی کنم. با این فکر من دعاهای بیشتری در پیش روی من پدیدار شدند و من برای اولین بار توانستم که دعا را از اعماق قلبم بفهمم. با خواندن این دعاها آرامشی عمیق بر من نازل شد...

آمبولانس به بیمارستان رسید و توقف کرد. کادر آن‌جا من را روی یک صندلی چرخ‌دار قرار داده و به داخل بیمارستان بردند. در اتاق آی.سی.یو پرستار فشار خون من را دو بار اندازه گرفت ولی فشار من تقریباً صفر بود. در آن موقع دیگر بدن من به طور کامل فلج شده و دید من نیز بسیار تار شده بود. دکترها به تکاپو افتاده و

سعی کردند که با تزریق پادزهر من را نجـات دهنـد، ولی دیگر دیر شده بود. دیگر نمی‌توانسـتم بـدنم را حس کنم، و باز نگاه داشـتن چشـمانم بـرایم دیگر غـیرممکن شـده بود. سرم را نمی‌توانستم بچرخانم و دیـدم بسـیار تـار و در حال تاریک شدن بود. ظرف مـدت کمـتر از چند دقیقه من کـاملاً از دست رفتم. بعـداً فهمیـدم که به مـدت 15 دقیقه من کاملاً مرده بودم...

به‌محض این‌که چشـــمانم روی تخت بیمارســـتان بســـته شدند من خود را کاملاً بیدار و هوشیار و در مکانی کاملاً تاریک یافتم. فکر کردم باید در بیمارسـتان و در نـزدیکی تختم باشم و تعجب می‌کردم که چـرا چراغ‌ها را خـاموش کرده‌اند. تصمیم گرفتم که چراغ‌ها را روشن کنم و سعی کردم با لمس کردن یک کلید برق را بیابم، ولی هر چقدر تلاش می‌کـردم نمی‌توانسـتم دیـواری یا چـیزی را لمس کنم. سـعی کـردم که تختم را با لمس کـردن بیـابم، ولی آن‌جا هیچ چـیزی نبـود. دسـتم را نزدیک صـورتم گـرفتم ولی دســتانم را نــیز نمی‌توانســتم بــبینم. در آن موقع دستانم را به طرف صورتم بـردم تا آن را لمس کنم ولی دسـتانم به‌راحـتی و بـدون هیچ تماسی از جـایی که فکر می‌کـردم باید صـورتم باشد عبـور نمودند. خیلی بـرایم غیرعـــادی و عجیب بـــود. می‌دانســـتم که من آن‌جا ایســتاده‌ام و زنــده و هوشــیارم ولی نمی‌توانســتم هیچ قسمتی از بدنم را لمس یا حس کنم.

همان طور که آن‌جا ایسـتاده بـودم و از آن‌چه می‌گذشت بهت زده بودم، احسـاس کـردم که تـاریکی آن‌جا تنها یک تاریکی فـیزیکی نیست بلکه یک تـاریکی معنـوی و روحی است. به‌تدریج احساس کـردم چـیز یا کسـان دیگـری نـیز

آن‌جا هستند. احساس سرد و ترسناک بسیار بـدی من را فراگـرفت، مانند حس این‌که موجـوداتی شـرور و منفی در آن تـاریکی مطلق به من خـیره شـده‌اند. شـروع به شـنیدن صـداهایی خصـمانه کـردم که به من دشـنام می‌دادند و می‌گفتند «خفه شو» یا «این‌جا جایگـاه توست». احسـاس می‌کـردم نـوعی سـنگینی و شـرارت فضـای آن‌جا را پر کـرده است. پیش خـود فکر کـردم که شـاید در جهنم هسـتم و با خـود فکر کـردم که شـاید هم من لایق این‌جا باشم. در آن‌جا زمـان معنـائی نداشت و کسـانی که در آن‌جا بودند نمی‌دانسـتند آیا 10 دقیقه در آن‌جا بوده‌اند یا ده هزار سال.

ناگهـان در کمـال نابـاوری من یک شـعاع نـور بسـیار درخشنده به عمق تاریکی نفوذ کرده و من را از آن مکان بالا برده و خارج کرد. من خود را در میان یک شـعاع نـور سفید خالص و بسیار درخشـان یـافتم. به نظر می‌رسـید که این نـور از یک روزنه از بـالا و فاصـله‌ای بسـیار دور می‌تابد. من مانند یک ذرهٔ غبـار بـودم که در شـعاعی از نور خورشید معلق است. شاید بپرسید که چرا ابتدا به آن مکـان تاریک و جهنمی رفتم؟ خـدا بعـداً به من گفت که آن‌جا مکانی بود که اگر آن دعاها را در آمبـولانس نکـرده بودم در آن می‌ماندم.

من به سمت نور حرکت کـرده و وارد این حفـره شـدم و خود را درون یک تونل یا مسـیر طـولانی و باریک یـافتم. می‌دیـدم که نـور از سر دیگر تونل به درون آن و بر من می‌تابد. منبع این نور چنان درخشـنده بـود که فکر کـردم آن‌جا باید مرکز جهان باشد. احساس می‌کردم نـور تمـام وجود من را در خود گرفته است و همـان طـور که به آن

نگاه می‌کردم من را با سرعتی غیرقابل تصور به طرف خود جذب می‌کرد. موجی از نور از سرچشمهٔ آن در سر دیگر تونل جدا شده و به سمت من سرازیر شد. وقتی این نور به من رسید و از من عبور کرد موجی مطبوع از گرمی و راحتی مانند سیل به درون من جاری شد. این احساس خارق‌العاده‌ترین حسی بود که تاکنون داشتم. این تنها یک نور فیزیکی نبود بلکه در خود احساس داشت. در نیمهٔ راه تونل مجدداً موجی از نور به سمت من آمد و به درون من آرامش خالص ریخت. برای بار سوم موجی از نور بر من گذشت و من را با سرور بسیاری پر کرد. من در ابتدا در آن تاریکی هیچ چیز نمی‌دیدم ولی اکنون در این نور می‌توانستم بدن (روحانی) خود را ببینم و می‌دیدم که بدنم از جنس همان نوری بود که از تونل می‌تابید. وقتی به سر دیگر تونل رسیدم و از آن بیرون آمدم دیدم که در حضور نور و قدرتی خارق‌العاده ایستاده‌ام که زیبایی و شکوه او از تصور و فکر من خارج بود. گوئی حتی تمام ستاره‌ها نیز انرژی خود را از این سرچشمه دریافت می‌کنند.

همان‌طور که در حضور این نور ایستاده بودم با خود اندیشیدم که آیا او تنها یک منبع انرژی است یا این‌که کسی در میان این نور است؟ بلافاصله صدایی به این فکر من پاسخ داد و از من پرسید «آیان، آیا می‌خواهی برگردی؟» من با خود فکر کردم بازگشت؟ مگر من کجا هستم؟ و با این فکر نگاهی به پشت سرم انداختم و دیدم که تونل به تاریکی‌ای که از آن آمده بودم بازمی‌گردد.

با خود گفتم تاریکی، تخت بیمارستان،....آیا من خارج از بدنم هستم؟ آیا این حقیقت دارد؟ یا این‌که در حال کما هستم و این یک توهم عجیب و غریب است؟ من به سمت نور نگاه کردم و دیدم که هنوز آن‌جاست. من پاسخ دادم «من نمی‌دانم کجا هستم، ولی اگر خارج از بدنم هستم می‌خواهم بازگردم». نور پاسخ داد «اگر می‌خواهی بازگردی، می‌باید با نگاه و نور تازه‌ای (به همه‌چیز) بنگری» من پیش خود فکر کردم نوری تازه؟ من که نور را می‌بینم. آیا تو نور حقیقی هستی؟ بلافاصله کلماتی در جلوی من نقش بستند:

«خدا نور است و در او هیچ تاریکی راه ندارد».

من قبل از این هیچ‌وقت انجیل را نخوانده بودم و در آن موقع نمی‌دانستم که این در واقع آیه‌ای از آن است. با خودم فکر کردم خدا نور است، نوری خالص. این‌جا هیچ تاریکی یا سایه‌ای نمی‌بینم. من تازه از تاریکی بیرون آمده‌ام. آیا من در حضور خدا هستم؟ او نام من را می‌داند، فقط خدا می‌تواند این کار را بکند. او حتی افکار من را قبل از این‌که سخنی بگویم می‌داند. پس او تمام خطاهایی که در زندگی مرتکب شده‌ام را نیز می‌داند...ای وای، نمی‌خواهم خدا آن چیزها را ببیند. من احساس برهنگی کردم و می‌خواستم از نور دور شوم و به تاریکی بازگردم، جایی که به آن متعلق بودم. پیش خودم فکر کردم که اشتباهی شده که من را این‌جا آورده‌اند. من به طرف تاریکی حرکت کردم ولی دوباره موجی از نور بر من سرازیر شد. احساس کردم عشقی خالص و بی‌غل و غش به درون من جاری گشت. پیش خود فکر کردم چطور خدا می‌تواند من را دوست داشته

باشد؟ من از نام او برای دشنام دادن استفاده کرده‌ام، من با زنان زیادی هم‌بستر شده‌ام، من تمام حدود خدا را زیر پا گذاشته‌ام، خدایا ممکن نیست بتوانی من را دوست داشته باشی... ولی در تمام این مدت امواج نور و عشق نامشروط او یکی بعد از دیگری به درون من جاری می‌شدند. باور این‌که خدا بتواند فرد گنه کاری مانند من را دوست داشته باشد برایم غیرممکن بود. من در حضور او به طور غیرقابل کنترلی شروع به گریستن کردم. این‌که او مرا به طور کامل بخشیده و همان گونه که بودم من را قبول کرده بود برایم خارق‌العاده بود.

وقتی که سیل امواج نور بر من متوقف شد، با خود فکر کردم آیا می‌توانم به درون نور قدم بگذارم و خدا را ببینم؟ من در پاسخ به این فکرم جوابی نشنیدم ولی با خود گفتم اگر خدا این‌قدر من را دوست دارد، با این کار مشکلی نخواهد داشت...وقتی به درون نور قدم گذاشتم، نور چنان درخشنده بود که من در آن ناپدید شدم. به نظر می‌رسید که نور من را به اعماق خود جذب می‌کند. مرکز این نور بسیار درخشنده بود و من به طرف آن رفتم. می‌توانستم حضوری شفا بخش را در این نور حس کنم که قلب مجروح و شکستهٔ من را مداوا می‌کرد...این نور به عمیق‌ترین اعماق قلب من نفوذ کرد، به جایی که هیچ کس تاکنون نفوذ نکرده بود.

ناگهان در اعماق نور خارق‌العاده‌ترین صحنه پدیدار شد. مردی در پیش چشمم ظاهر شد که شبیه هیچ کس یا هیچ چیز که در زندگی دیده بودم نبود. لباس او نورهای رنگارنگی از خود ساتع می‌کرد. می‌توانستم پاهای برهنه او و دستان او که برای استقبال از من گشوده شده

بودند را ببینم. وقتی به صورت او نگریستم نور او به مراتب افزایش یافت. درخشندگی فوق‌العادهٔ او نمی‌گذاشت جزئیات چهرهٔ او را تشخیص دهم. چه تقدسی، چه خلوصی و چه زیبایی در او بود! پرسیدم آیا می‌توانم جلوتر بروم؟ و احساس کردم که این کار اشکالی ندارد. می‌خواستم چهرهٔ او را ببینم. با جلو رفتن من موج‌های بیشتری از نور بر من جاری شدند که احساس امنیت بسیار زیادی به من داد. من که فقط چند قدمی با او فاصله داشتم، سعی کردم صورت او را تشخیص دهم. با نزدیک‌تر شدن من او کنار رفت و پشت او جهانی تازه پدیدار شد: مرغزارهای سرسبز، چشمه‌های زلال، تپه‌های پر از چمن و گل و درخت، کوه‌هایی در دوردست، و آسمان آبی زیبا در بالای سر. وقتی به چمن‌های جلوی خودم نگاه کردم می‌توانستم همان نوری را که در او می‌دیدم در تمامی این آفرینش ببینم. در قلب خود می‌دانستم که ذره ذرهٔ وجود من به این مکان تعلق دارد و در خانه و وطنم هستم و آفریده شده‌ام که برای ابد در این‌جا باشم.

می‌خواستم قدم برداشته و وارد آن‌جا شوم، ولی او دوباره به جلوی من بازگشت و از من پرسید «اکنون که دیدی، آیا می‌خواهی به این‌جا وارد شوی یا این‌که می‌خواهی بازگردی؟» من پیش خود فکر کردم نمی‌خواهم بازگردم، می‌خواهم وارد شوم. من کسی را ندارم که به خاطر او بازگردم و هیچ‌کس هرگز من را دوست نداشته است، همه فقط خواسته‌اند که من را کنترل کرده یا از من استفاده کنند. ولی او از جای خود حرکت نکرد. من نگاهی به پشت سرم انداختم تا با دنیای بی‌رحمی که از آن آمده بودم خداحافظی کنم. در آن

موقع منظره مادرم را در جلوی تونل دیدم. تا او را دیدم فهمیــدم که در دنیا لااقل یک نفر هست که به من عشق ورزیــده است. او هر روز بــرای من دعا کــرده و همیشه ســعی کــرده به من نشــان دهد که این راه، راه درست است. پیش خــود فکر کــردم اگر وارد شــوم، مــادرم چه فکــری خواهد کــرد؟ آیا خواهد فهمید که من به بهشت رفته‌ام یا فکر می‌کند من به جهنم رفته‌ام، زیــــــرا او می‌دانست که من هیچ ایمــانی نــدارم. فهمیــدم که این مسئله ممکن است قلب او را بشکند زیرا راهی ندارد که بفهمد خــدا در آمبــولانس دعــای من را شــنیده و اجــابت کرده است. فکر کردم من نمی‌توانم این کار خودخواهانه را با مادرم بکنم و باید بازگردم.

وجــود نــورانی به من گفت «اگر می‌خــواهی بــازگردی، می‌باید با نگاه و نــور تــازه‌ای (به همه‌چــیز) بنگــری». من فهمیــدم که باید از درون چشــمان پر از عشق و محبت و ســــرور و آرامش و بخشش او بنگــــرم، و باید از دید آسمانی او و نه از دید محدود و موقت دنیایی به همه‌چیز نگــاه کنم. دوبــاره به عقب خــود و تونل نگــاه کــردم و تصویر تمــام خــانواده‌ام، و هــزاران هــزار انســان دیگر را دیــدم. پرســیدم این‌ها که هســتند؟ او به من گفت که اگر من به زمین بازنگردم، بســیاری از این مــردم این فرصت را نخواهند داشت که خدا را در زندگی خود بشناسند...

من به او گفتم که من بیشتر این افــراد را نمی‌شناسم و علاقهٔ خاصی به آن‌ها نــدارم، ولی مــادرم را دوست دارم و به خاطر او می‌خــواهم بــازگردم. او به من گفت که او تمــامی این مــردم را دوست دارد و می‌خواهد همه او را بشناســند. پرســیدم چطــور می‌تــوانم از این تونل به

بیمارســتان و به بــدنم بــازگردم. او گفت «ای فرزنــد، چشمانت را باز کن و بنگر»...

چشـمانم را بـاز کـردم و دیـدم که روی تخت بیمارسـتان هستم. یک دکتر هندی پای راست من را بالا نگـاه داشـته و روی بدنم کار می‌کرد. او در حـال فـرو کـردن چـاقو یا چـیز تـیزی دیگـری در پـای من بـود، غافل از این‌که من زنده شده و در حال نگاه کـردن به او هسـتم. نگـاه او به صورت من افتاد و دید که چشم راست من باز است و به او نگاه می‌کنم. رنگش پرید و احساس کردم که وجـودش از ترس و وحشت پر شد....

پیش خود غـرق تفکر دربـارهٔ آن‌چه در دنیـای دیگر بر من گذشته بود بودم. آیا از ملاقات خدا بازگشـته‌ام؟ آیا او به من زنـدگی مجـدد بخشـیده؟ همـان موقع صـدای خـدا را درون خــود شــنیدم که گفت «فرزنــد، من به تو زنــدگی مجددی بخشیده‌ام». با خود گفتم اگر این‌طـور اسـت، آیا ممکن است که به من انرژی بدهی تا سرم را بچرخانم و چشم دیگــرم را نــیز بــاز کنم؟ انــرژی به من بازگشت و سرم را چرخاندم و دیـدم که پرسـتاران و دکـتران دم در ایسـتاده و از راهـرو و بـیرون اتـاق با تعجب به من نگـاه می‌کننــد، گــوئی که مــرده‌ای را می‌بینند که زنــده شــده است. وقـتی نگـاه من به نگـاه آن‌ها دوخته شـد، آن‌ها از ترس جا خورده و عقب رفتند...

Ian McCormick Family

به من گفته شد که من برای مدت 15 دقیقه مرده بودم. من در آن شب به خــدا دعا کــردم و خواســتم که به من شـفا دهد تا بتـوانم با پـای خـودم از بیمارسـتان بـیرون

روم. روز بعد من کاملاً حالم خوب بـود و با پـای خـود از بیمارسـتان قـدم زنـان خـارج شـدم. من دیگر آدم سـابق نبودم، از آن به بعد زندگی من به‌طـور کلی زیر و رو شد و همه‌چیز در جهت مثبت تغییر یافت...

آیان مکرمیک اکنـون در چنـدین کلیسا به عنـوان کشـیش خدمت می‌کند و به بیش از 24 کشور دنیا سـفر کـرده تا پیغام نجات یافتن خود را با دیگران در میان بگذارد.

تجربه آمفیاندا (Amphianda)

وقتی که 15 ساله بودم اعتقاد و ایمانم به خدا را کـاملاً از دست داده بـودم و در وحشت و غمی نـابود کننـده به سر می‌بـردم. من در زنـدگی و خانـهٔ خـود و در کنـار والدینم خیلی احساس معذب بودن و ناراحتی می‌کردم و بسـیار افسـرده بـودم و بیشـتر مواقع به خودکشی فکر می‌کـردم. تنها چـیزی که می‌دانسـتم این بـود که می‌خواسـتم به جـایی بـروم که احسـاس خانه و مـورد عشق و پذیرش بودن داشته باشم. نمراتم در مدرسه نیز خیلی بد بودند و از مدرسه متنفر بـودم. احسـاس می‌کـردم زنـدگی بسـیار سـخت است و من یک بازنـده و شکست خورده هستم. تربیت و خانوادهٔ من چنان معیوب بود که برایم غیرممکن بـود که مدرسه را جـدی بگـیرم و حواسم را روی آن جمع کنم و در آن‌جا همواره در دلهره بسر می‌بردم.

یک روز در مدرسه احساس افسردگی و بی‌حالی شدیدی کـردم و به دفـتر پرسـتار مدرسه رفتم. او دمـای من را اندازه گرفت و معلـوم شد که تب حـدود 41 درجه دارم. بعـداً فهمیـدم که این سر حد دمـایی است که بعد از آن

سلولهای مغزی شروع به مردن می‌کنند. نامادریـام که با او اصــلاً رابطه خــوبی نداشــتم به مدرسه آمد و من را زودتر به خانه بــرد. من به اتــاقم رفتم و روی تخت دراز کشــیدم. هنــوز هم احســاس مریضی نمی‌کــردم، فقط خیلی بی‌حــال بــودم. به تــدریج چشــمهایم ســنگین شد و خوابم برد. ولی به جای این‌که به خواب بــروم به صــورت نیمه خــواب و نیمه بیــدار وارد حــالت هــذیان و آشــفتگی فکــری شــدم. همه‌چــیز خیلی گیج کننــده بــود و هیچ چــیز منطقی به نظر نمی‌رســید. به یــاد دارم که در زمــانی صــدای یک هلیکوپــتر را در فاصــلهٔ خیلی نزدیک و بــالای خانه شنیدم. ناگهان همه‌چیز ساکت شد و من خــود را در محیطی تاریک و گــرم و راحت یــافتم؛ در حــالی که از تونلی که گویی در میان آب بود رد می‌شــدم. تونل تاریک بــود و من می‌توانســتم در این آب تنفس کنم. نــوری در جلوی من پدیدار شد؛ ولی برخلاف بقیه تجربه‌ها این نور چندان درخشان نبــود، بلکه ملایم بــود. وقــتی که از تونل خارج شدم خود را ایستاده در میان یک چشمهٔ آرام یافتم که در میان یک جنگل بسیار سرســبز و زیبا قــرار داشت. در این جهان خورشــیدی نبــود و به جــای آن هر چــیزی از درون خود نوری نرم و ملایم صادر می‌کرد.

همانطور که در میان این چشمه ایستاده بــودم در یک آن بیــداری و اشــراقی عمیق به درون من جــاری شد. تمــام آن‌چه که اکنــون خــواهم گفت در یک لحظه بــرایم اتفــاق افتاد. ناگهان من این مکان را عمیقاً به یاد آوردم. این‌جا خانه و وطن من بــود و من شــکی در آن نداشــتم. گــویی زندگی زمینی‌ام تنها یک خواب و رویا بوده و این مکــان، خانه حقیقی من است و من همین الان از یک خــــواب و رویــای عجیب و طــولانی بیــدار شــده‌ام. (این بیــداری

ناگهانی) دانش و آگاهی عمیقی به همراه خود داشت؛ چیزهایی در مورد زندگی و هدف و منظور آن که من بلافاصله می‌دانستم یا می‌توانستم آن‌ها را به یاد بیاورم. من با خود مرتب تکرار می‌کردم که «وای خدای من! البته! چقدر ساده است! چطور در جهان توانسته‌ام این چیزها را حتی برای یک لحظه فراموش کرده باشم! البته که همیشه این‌طور بوده است!».

در تجربه‌ام این فهم و ادراک را دریافت کردم که زمان تنها یک توهم است. گذشته و آینده‌ای وجود ندارد و تنها زمان، ابدیت این لحظه است که در وحدت و یگانگی قرار دارد. تمام زندگی‌های ما هم زمان در حال اتفاق افتادن هستند. زندگی‌های گذشته در حقیقت زندگی‌های همهٔ ماست، زیرا ما در حقیقت یک روح هستیم.

من (در آن لحظه) می‌دانستم که چقدر پاک و بی‌گناه هستم و چقدر عمیقاً مورد عشق و عزت قرار داشته و دارم، چقدر زیبا، مهم و با ارزش هستم. هنگامی که به اتفاقات زندگیم نگاه کردم، برای تمامی این اتفاقات (و چالش‌ها) احساس سپاس‌گزاری و عشقی عمیق و قدردانی می‌کردم... چه خوب و چه بد. تمام آن کاملاً و به طرز باورنکردنی کامل و ایده‌آل بود. اگر آن‌چه را که من دیدم می‌دیدید، از احترام و شگفتی زانو زده و می‌گریستید. مطلقاً خارق‌العاده بود!

من دیدم که ترس، ریشه و علت تمامی رنجها و دردهاست. (همه‌چیز) بسیار ساده و در عین حال بسیار کامل و بی‌نقص بود. در جایی از تجربه‌ام دربارهٔ رابطه‌ام با نامادریم سؤال کردم. او از نظر روحی خیلی من را آزار می‌داد، یا این‌که تجربه من از آن بسیار آزار

دهنده بود. او از این‌که باید من را بـزرگ می‌کـرد مـنزجر بـود، و من و رابطـهٔ من با پـدرم را بـرای خـود یک تهدید می‌دانست. آناً به من نشان داده شد که او نیز در زندگی خــود مانند من آزار و بد رفتــاری زیــادی را تحمل کــرده است. در آن لحظه تنها احساسی که می‌توانســتم بــرای او داشته باشم فهمی عمیق و دلسوزی و عطـوفت بـود. همه‌چیز منطقی به نظر می‌رسـید. من (حـتی) به خـاطر تمام تقلا و کشمکش‌هایی که او در زندگی با آن‌ها دست و پنجه نرم کرده بود، خود را در حـال تحسـین او یـافتم. دیدم که بد رفتاریاش با من به خـاطر ترس‌هـای او بـود؛ ولی (دیــدم که) در حقیقت این بــدرفتاری‌ها هرگز قــادر نیستند که به من آسـیبی وارد کنند. سـپس دیـدم که این بـــرای همـــهٔ ما دقیقـــاً به همین گونه است. همـــهٔ ما ترسیده‌ایم، در حالی که همه‌چـیز درست و صـحیح است. ولی هرگـز، هرگـز، هرگز نیـازی نیست که ما هیچ ترسی داشته باشیم. ترس چنان بی‌فایده و غیر ضــروری است. همـــهٔ ما بر روی زمین احســـاس گم شـــدگی و جـــدایی می‌کـــنیم، و این بخشی از تجربه (دنیـــای مـــادی) است. ولی شـــما کـــار اشـــتباهی انجـــام نمی‌دهید. در حقیقت اشتباه و شکستی وجود ندارد و همهٔ ما همیشه در امنیت کامل قرار داریم. ما در امنیت قرار داریم زیرا همیشه و بـرای ابد مـورد عشق و محـافظت هسـتیم. ما در امـنیت قرار داریم زیرا امکان آسیب دیدن و امکان مردن نداریم (زیرا مرگی وجود ندارد). بهترین توصـیه‌ای که می‌تـوانم بکنم این است که بیشتر به حیات و زنـدگی اعتمـاد کنید. تمرین کنید که به زندگی اعتماد داشته باشید و سـعی در کنترل کـردن را رها کـرده و به خـدا اجـازه دهید تا آن‌چه بهترین است را پیش بیاورد...

احساس گناه هم از ترس ناشی می‌شود و با آن یکی است. بسیاری از ما به خاطر انواع چیزها احساس شرم و گناه بسیار زیادی را با خود حمل می‌کنیم. در تجربه‌ام به من نشان داده شد که برای هیچ یک از ما چیزی وجود ندارد که از آن شرمنده باشیم و احساس گناه کنیم. ما بار زیادی را بر دوش خود حمل می‌کنیم که هیچ نیازی به آن نیست. (هر روز) با خود تکرار کنید که بی‌گناه هستید.

منظرهٔ اطراف من بسیار زیبا بود ولی حقیقتاً توجه من بیشتر معطوف به آگاهی و ادراک‌هایی بود که به یاد می‌آوردم. من به سمت رودخانه قدم زدم و به محض این‌که پایم را روی بستر کنار آن رودخانه قرار دادم تا به طرف دیگر آن بروم صدایی به من گفت: «ن------ه»؛ و من با سرعت به سمت عقب به درون تونل کشیده شدم. چشمانم را باز کردم در حالی که روی تخت قرار داشتم.

تجربه نزدیک به مرگ من اثری روی نامادریام نداشت و به همین خاطر رابطهٔ ما بهبود چندانی نیافت. ولی دیگر (بعد از بازگشتم) رفتار و برخوردهای او را شخصی نمی‌گرفتم. گویی «کارمای» بین ما خاتمه یا التیام یافته بود. کمتر از یکسال بعد از تجربه من او و پدرم از هم طلاق گرفتند و او برای همیشه از زندگیام بیرون رفت. من برای همیشه از این‌که او بخشی از زندگیام بوده است سپاس‌گزارم، زیرا او به من چیزهای زیادی (از خودشناسی) داده است که من در خود به آن ارج می‌نهم و برای او احساس عشق و قدردانی دارم.

وقتی از تجربه‌ام بازگشته بودم دیگر هیچ ترسی از هیچ چیزی در من نبود. بلافاصله نمرات مدرسهام به طرز

چشم‌گیری افـــزایش یافتند و از کلاس دانش‌آمـــوزان ضعیف در کلاس بـالاتری قـرار داده شـدم. این مانند یک معجزه بود. من در سرور و لـذت و اعتمـاد کامل زنـدگی می‌کـردم. وقـتی که شـما با آن‌چه که هست (و واقعیت زندگی) اینچنین خوشحال باشید و احساس امـنیت کامل کنیـد، همـواره در لحظـهٔ حـال زنـدگی خواهید کـرد زیـرا حـال، احساسی خارق‌العـاده دارد. وقـتی که احسـاس امنیت کامل بکنید بیشتر در زندگی حضـور خواهید داشت و این حضـور، خارق‌العـاده است... حضـور داشـتن در زندگی‌تان برای شـما تمامـاً سـحر و جـادو می‌آفرینـد، و شـما قـادر خواهید بـود سـحرآمیز بـودن زنـدگی را حس کنید. وقـتی که بازگشـتم می‌دیـدم که چطـور زنـدگیام کاملاً زیباست. من از این‌که می‌دانسـتم که چقـدر مـورد عشق و عطوفت هستم و این‌که همهٔ ما ابدی هسـتیم در لذت و آرامشی عمیق به سر می‌بردم. من برای چند مـاه بعدی در این حالت حضور و سپاس‌گزاری و لذت و سرور عمیق بودم.. زمانی خارق‌العاده و سـحرآمیز بـود؛ تقریبا به خوبی خود تجربه‌ام.

وقـتی از تجـربه‌ام بازگشـتم همـهٔ افـراد و همه‌چـیز را بهطور یکسـان دوست داشـتم. می‌توانسـتم به صـحنه‌ای که برای دیگـران ناخوشـایند است نگـاه کنم و در آن تنها زیبـــایی عمیق و کمـــال بیـــابم. به نظر من این نکته‌ای کلیـــــدی است که همه جا و در همه کس و در تمـــــامی شرایط تنها زیبـایی ببینید زیـرا همه‌چـیز کامل و بی‌عیب است. تنها من نیسـتم، همه کسـانی که تجربه نزدیک به مـرگ داشـته‌اند می‌گویند که همه‌چـیز (همـان گونه که هست) کامل و بی‌نقص است. دیـدن کمـال موجـود در همهٔ چیزها بـرای تجربه‌گـران شـوکه کننـده اسـت، زیـرا

دیدگاه ما قبل از تجربه دیدگاهی است که تماماً مشکل و عیب را می‌بیند. ولی این حقیقت نیست و حاصل دیدگاهی معیوب (و محدود) است. کافی است قضاوت در مورد خوب و بد را رها کنیم و مانند بچگی‌مان در شادی این لحظه غرق باشیم. اگر به جای شفقت و عطوفت در درون خود احساس منفی دارید احتمالاً وقت آن شده که دیدگاه خود را تغییر دهید. فکر ما قدرت دارد و باید آن را روی زیبایی متمرکز کنیم. بگذارید این باور به درون شما رخنه کند: شما هرگز امکان آسیب دیدن ندارید.

یک نتیجهٔ قبول عمیق «آن‌چه هست»، حضور داشتن و عشق است که شما را به شخصی پر از آرامش تبدیل می‌کند، و این آرامش و حضور اطرافیان شما را نیز لمس کرده و تحت تاثیر قرار خواهد داد. وقتی به درون خود آرامش می‌آورید به تمام دنیا آرامش می‌آورید. حقیقتاً این مسئولیت تک‌تک ما و تنها خود ماست. ما نمی‌توانیم دیگران را به زور بهتر کنیم و در حقیقت از بسیاری از جهات آن‌چه دیگران می‌کنند (و طوری که از آزادی ارادهٔ خود استفاده کرده و تجربه خود را خلق می‌کنند) به ما مربوط نیست. آن‌چه به ما مربوط است این است که به درون خود نگریسته و بیشتر (در حیات و زمان حال) حضور داشته باشیم. تمام چیزهای دیگر خود به خود خواهند آمد و اینگونه ضمیر و ادراک بر روی این سیاره رشد خواهد کرد.

تجربه آرون

بعد از ساعتها مریضی، احساس می‌کردم در گیجی، مریضی، و عدم توازن کامل قرار دارم. سپس درد

شدیدی در سینه‌ام احساس کـردم، گـویی به بـدنم چـاقو فرو می‌کردند. دوسـتم به من کمک کـرد که به تختخـواب رفته و اســـتراحت کنم. (در حـــالی که روی تخت دراز کشـیده بـودم) به سـوی پنجـره نگـاه کـردم و آن‌گـاه یک مجـرا و آسـتانه چرخنـده (مانند گـرداب) را دیـدم که در پیش روی من پدیـــدار شد. این به نظر بـــرایم آشـــنا می‌رسید، ولی به یاد ندارم از کجا. شکل آن مرتباً تغیـیر می‌یافت و رنگی آبی تـیره و عمیق داشت. در اطـراف و پشت آن رنگ‌های دیگر کریستال ماننـدی دیـده می‌شـدند که آن‌ها نیز در حـرکت بودند. این آسـتانه و مجـرا مـرتب در حال بزرگ شدن بـود، تا جـایی که تنها چـیزی بـود که می‌توانستم ببینم.

ناگهان درون آن بودم. به اطراف خود نگـاه کـردم و تنها چیزی که می‌توانستم ببینم فضای بی‌انتها بود. احسـاس آن مانند این بود که من در میان جهان و در حال عبور از درون آن هستم. می‌توانسـتم تا ابـدیت را بـبینم. کلمـات مناسب بـــرای توصـــیف عظمت این مکـــان و عمقی که مشاهده می‌کردم وجود ندارد. آن از هرچه بتوانید تصـور کنید بزرگ‌تر بود. با وجود بی‌انتهایی آن، به نوعی اندازه آن برایم ارعاب‌آور و تسـخیر کننـده نبـود و من احسـاس کوچکی نمی‌کردم. احسـاس می‌کـردم تمـامی این مکـان مـراقب من اسـت، و (حضـور در آن) احسـاس آزادی به همـراه داشت. در این فضـای تاریـک، رنگ‌هـای مختلفی مانند شـهاب‌هایی در دوردست در تمـامی دور و اطـراف در پرواز بودند. بعضی از رنگ‌ها نـزدیکم بودنـد، و بعضی گـــویی در پشت ســرم قــرار داشــتند، و حس می‌کــردم بعضی دیگر درون من هستند. نمی‌توانم توضیح بدهم. به یـاد دارم که رنگ‌هـایی را دیـدم که تـاکنون مانند آن‌ها را

ندیده بودم. وقتی این رنگها را می‌دیدم به نظـرم کـاملاً منطقی و موجه می‌رسیدند. احسـاس آن مانند این بـود: «آهان، البته که این رنگ وجـود دارد. چطـور ممکن است آن را فرامـوش کـرده باشـم؟». همه‌چـیز به نظر خیلی آشـــنا و در عین حـــال خیلی عجیب و غـــریب به نظر می‌رسید.

می‌توانستم سیاره‌ها، سـتاره‌ها، و کهکشـان‌ها را بـبینم. می‌توانستم حس کنم که زمین در فاصله‌ای دور در پشت سر من قـرار دارد. من در حـال سـفر به اعمـاق هر چه بیشتری در ژرفای جهان بودم. می‌توانستم احساس کنم که چـیزی من را به سـمت خـود می‌کشد. نـیرویی که از جاذبه قویتر بـود و من را میخواند. رنگها در حـال کمرنگ شـدن بودند و سـیاره‌ها و اجـرام دیگر فضـایی کمـتر و کمتر به چشم می‌خوردند. احساس می‌کردم که اکنون در حال نزدیک شدن به مرز جهان هستم. می‌توانستم آن را حس کنم. ناگهـــان یک ســـکوت مطلق و یک آرامی و آرامش کامل حکمفرما شد.

اکنـون من از یک حد و مـرز عبـور کـرده بـودم و دیگر در این دنیا نبودم. بجـای تـاریکی، همه‌چـیز به رنگ سـفید و کِرِمی پرقدرتی بود که تـاکنون مانند آن را ندیده‌اید. این تنها یک رنگ ساده نبود، بلکه در آن نوعی بـافت و نقش خـاص دیـده می‌شد. نـوعی سـاختار کـرمی و شـیری که بافت‌هـایی مانند لاسـتیک آن را قطع می‌کـرد، ولی در عین حـال به سـبکی و رقیقی هـوا بـود. کلمـات هرگز نمی‌توانند آن را توصیف کنند. مانند این بـود که در مـوم آب شده (به رنگ سفید و کرم) شـناور بـودم. آن را روی پوستتان احساس نمی‌کنید ولی همه جا آن را می‌بینید.

دیگر زمان و مکان وجود نداشتند. زمان برایم معنی و مفهومی نداشت و برایم به‌نظر احمقانه می‌رسید که قبل از این اصلاً به چیزی به نام زمان باور داشته‌ام. می‌توانستم حس کنم که در حال حل شدن در محیط اطرافم هستم. می‌توانستم هرچه که در گذشته وجود داشته و تا میلیون‌ها سال در آینده وجود خواهد داشت را حس کنم. نمی‌توانم آن‌را توضیح بدهم، ولی گویی تمام این دانش و آگاهی ناگهان به من داده شده بود.

ناگهان دریافتم که «زندگی» تا ابد ادامه خواهد یافت، زیرا من اکنون در جایی بودم که همه‌چیز از آن‌جا آمده است. این مکان یا انرژی چنان عظیم بود که می‌دانستم هیچ چیزی نمی‌تواند آن‌را خلق کرده یا نابود سازد. این غیرممکن بود. (احساس می‌کردم) آن‌چه که در آن بودم باید «خدا» باشد. آن یک موجود نبود که بر بقیه جهان حکمفرمایی کند، بلکه یک نیروی بی‌انتها و بی‌نهایت پرقدرت بود. این کلمات حق مطلب را ادا نمی‌کنند. او (در حقیقت) خودِ «وجود» بود. او در همه‌چیز جریان داشت، و او تمامی چیزها بود! از یک سنگ گرفته تا یک قطره آب تا یک باکتری تا ستارگانی که در آسمان می‌بینیم، و حتی «پوچی»! او همه‌چیز بود و من می‌توانستم آن را حس کنم.

ناگهان من شروع به «سقوط» کردم. در حالی که پایین و پایین‌تر می‌رفتم سرعتم مرتب افزایش می‌یافت. اطرافم در حال تاریک شدن بود و هرچه بیشتر سقوط می‌کردم اطرافم تاریک‌تر می‌شد. سعی می‌کردم که سقوطم را متوقف کنم ولی کنترلی روی آن نداشتم. متوجه شدم که ظاهراً دیگر بدنی ندارم. چطور بدون یک

بدن در حال سقوط بودم؟ ناگهان حرکت من متوقف شد و من خود را در مکـانی تاریک یـافتم. این از هر تـاریکی که تاکنون دیده بودم سیاه‌تر بود. این یک تاریکی غلیظ و سـیاه بـود و به نظر بسـیار وسـیع و تقریبـاً بـدون انتها می‌رسید. ولی چـیزی راجع به آن این احسـاس را می‌داد که کوچکتر از مکانی بـود که از آن آمـده بـودم. احسـاس می‌کردم که زیر چیزی هستم ولی نمی‌دانستم چه چیز.

آن‌جا نـیز سـکوت حکمفرما بـود و هیچ کس یا چـیزی در این‌جا به چشم نمی‌خـــورد. ولی آن‌چه این‌جا احســـاس می‌کردم (با مکان قبلی) متفاوت بود. آن‌جا خوشحالی و هیجانی وجـود نداشت و محیطی کسل کننـده بـود. جـای نـــاراحتی هم نبـــود، بلکه تنها بی‌تفـــاوتی بـــود. حس می‌کـردم در آن‌جا هیچ چـیزی بـرای یـاد گـرفتن وجـود ندارد. این توصیف عجیبی اسـت، ولی این احساسی بـود که داشتم. گـویی من در مکـانی بـودم که تمامـاً هیچی و پوچی بود. (احساس می‌کردم) در آن‌جا هرگز چـیزی یـاد نخواهم گرفت و هرگز با کسی یا چـیزی ارتبـاط برقـرار نخواهم کرد.

(آن‌گاه) در دوردست یک نور درخشان را دیــدم که به من نزدیک و نزدیک‌تر می‌شد. (نمی‌دانم) یا من در حـــــــال صعود به سمت آن بودم یا آن در حال نزدیک شدن به من بـود. ولی به هر حـال اکنـون به من خیلی نزدیک‌تر شـده بود. من یک گاو نر معمولی را دیدم، ولی از آتش ساخته شده بود. اندازه او غیر قابل توصیف بـود، بزرگ‌تر از هر چــیزی که تــاکنون دیــده بــودم. شــعله‌های آتشی که به آهستگی زبانه می‌کشید او را در خــود دربر گرفته بودند. آن گاو به آهستگی ولی به شـکلی مصـمم و هـدف‌دار در

تاریکی راه می‌رفت. وقتی که او را دیدم، نمی‌دانم چــرا ولی ناگهان احساس سردی و رطوبت من را در خود فرا گرفت. گاو برگشته و به من نگاه کــرد. او به نظر آرام و با تومانینه می‌رسید. او با دیدن من سر خود را تکان داد، تقریباً در حد تعظیم کردن، و به راه رفتن خود ادامه داد. می‌توانســتم حس کنم که او واقعــاً هوشــمند و به نظر دوســتانه اســت، ولی نمی‌تواند حــرف بزند. او دوبــاره سرش را به سمت من چرخاند و با حــرکت ســرش به من اشاره کرد که به دنبال او بروم. من پشت سرش شــروع به حرکت و تعقیب او کردم. او من را به سمت و مکــانی هدایت می‌کرد، ولی نمی‌دانستم به کجا و چرا.

هنوز هم احساس کسل بودن می‌کردم و نمی‌خواستم در آن‌جا باشم. شــاید اســتفاده از «کسل بــودن» بــرای توصیف این قسـمت تجـربه‌ام عجیب به نظر برسـد، ولی آن‌جا حقیقتاً هیچ چیزی نبود و این تقریباً عذاب‌آور بــود. ناگهان احساس کردم که چـیزی من را از جـای خـود بلند کـرد. شـنیدم که صـدایی واحد به من گفت «به دنبـال او نرو». (من شروع به صعود کرده و) مرتب بالاتر و بــالاتر می‌رفتم و همه‌چــــیز به تــــدریج روشن‌تر می‌شد. من دوباره به آن مکـان سـفید بازگشـتم، جـایی که همه‌چـیز بود. این بـار چیزهـای دیگـری نـیز آن‌جا دیـده می‌شـد، و رنگهــای منظم و ســازمان داده شــده‌ای در تمــامی این ســفیدی به چشم می‌خــورد. شــاید آن را کمی بتــوان به کالیدوسکوپ (Kaleidoscope – نوعی لوله شیشه‌ای که درون آن آینه است و در آن اشکال و رنگها به شـکی زیبا بارها منعکس و تکرار می‌شوند) تشبیه کـرد، ولی بسـیار بیشـتر از آن بـود. ابعـاد بسـیار بزرگ‌تر و الگوها بسـیار پیچیـده‌تر بودند. هنـوز هم سـفید رنگ اصـلی بـود، ولی

هـزاران رنگ دیگر در همه جا به چشم می‌خـورد که مانند نقـاطی در اشـکال و الگوهـای ریاضی تـرتیب داده شـده بودند. اشکال و رنگها (در پیش رویم) پدیدار می‌گشـــتند، بزرگ می‌شدند، و می‌درخشیدند. بعضی دیگر می‌تپیدند و بــرخی نــیز تنها در دور و اطـراف معلق بــوده و حــرکت می‌کردند.

«اکنون تو در وطن و منزلگاه (خود) هستی.»

ظــاهراً هــزاران صــدا یک‌صــدا و هماهنگ به من گفتند. آن‌ها همه همزمـــان و هم‌صـــدا صـــحبت می‌کردند. ولی این‌طـور نبـود که من این صـدا را با گوش‌هـایم بشـنوم. گویی آن مستقیماً به روح من فرا فرسـتاده می‌شد. من پاسخ دادم که نمی‌دانم کجا هســـــــتم. گرچه (در عمق وجودم) می‌دانستم، ولی نمی‌خواستم به خـودم اعـتراف کنم که کجا هستم. آن‌ها پاسخ دادند:

«این‌جایی است که تو از آن آمده‌ای و جــایی است که در نهایت در آن خواهی بود.»

آن‌ها این را مــرتب تکــرار کردند. رنگ‌ها با صــدای آن‌ها می‌تپیدند. همانطور که آن‌ها حـرف می‌زدند می‌توانسـتم زمان‌بندی تمـامی هسـتی را حس کـرده و بـبینم، گـویی آن‌ها آن را به من نشـان می‌دادند. می‌توانسـتم همه‌چـیز را بــبینم، نه تنها کهکشــان خودمــان، بلکه تمــامی دنیا. می‌توانســتم مهبانگ (Big Bang)ـ را بــبینم. گرچه آن مانند یک انفجـار نبـود، بلکه تراوشی آهسـته بـود. مانند این بـــود که مـــواد منبسط و کشـــیده می‌شـــدند و به آهستگی یک حفـره در آن میـان شـکل گـرفت. ما در این حفـره قـرار داریم. من شـروع به فهم این مطلب کـردم

که این «انرژی / خدا» است که خود را به وجـود (هسـتی و خلقت) تبدیل کرده است. او حکم و قـانونی قـرار داد، مانند این‌که یک بـازی را بوجـود آورده باشـد، و آن را به جریان انداخت. همه‌چیز از یک نقطه کوچک شـروع شـده و از آن‌جا گسترش یافت. جهان هستی پدیده (و حقیقت و نـــیرویی) است که خـــود خویشـــتن را خلق کـــرده و خویشـتن را (درک و) مشـاهده می‌کند. همه ما جـزئی از آن هسـتیم. این «مکـان / وجـود / پدیـده» که ما را خلق کـرده و خـود ماسـت، نمی‌داند که حیـات به کجا خواهد رفت و این همان چیزی است که از آن لذت می‌برد.

[توضـــیح: این به این معنا نیست که کنـــترل و تســـلط خداوند بر روی جهـان و فرایند حیـات و هسـتی کمـتر از کامل و مطلق است. با این حـــال اراده ذات الهی بر این قـرار گرفته که ما آزادی مطلق انتخـاب داشـته باشـیم و این‌که ما به صورت فـردی و جمعی چگونه از آزادی اراده خود استفاده می‌کنیم و چه تصمیماتی می‌گیریم آینده را تغییر خواهد داد، و این آینده از پیش تعـیین شـده نیست. ولی با این وجـود همه‌چـیز در چهـارچوب قـوانین الهی صورت می‌گیرد و بالاترین قانون این است که در نهـایت و فرجام، تمامی هستی به سرچشمه خود که ذات ایزدی است بازمی‌گردد. با این حال خداوند عاری از هر انتظـار و تـوقعی در این فرایند و مسـیر است و همین است که لذت و شعف خداوند را از خلقت و خلق کردن صد چندان می‌کند. این مفهـــومی بســـیار عمیق است و در کتـــاب «گفتگوی با خدا» اثر نیل دونالد والش به خـوبی توضـیح داده شده است.]

صـداها به من گفتند که خـود را رها کن. آن‌ها گفتند که فکر می‌کنند که من هنـــوز به بشر بـــودن خـــود دست آویخته‌ام. من گفتم که هنـوز بـرای ملحق شـدن به آن‌ها آمـــادگی نـــدارم. آن‌ها گفتند که این حـــرف من منطقی نیسـت، زیـرا من آن‌ها هسـتم. آن‌ها گفتند که زمـان آن فـرا رسـیده که به خانه بـازگردی. آن‌ها به من اطمینـان دادند که این موقـتی خواهد بـود زیـرا انـرژی همـواره نیازمند این است که دوباره و دوبـاره متولد گـردد، و من روزی به چـیز دیگـری تغیـیر خـواهم یـافت. ناگهـان خاطراتی از گذشته در ذهن من جلوه‌گر شـدند. من خـود را در قـالب هـزاران حشـره در آن واحد به یـاد آوردم. زمان دیگری را به یاد آوردم که توسط چیز دیگری خورده شـــدم. به یـــاد آوردم که من قبلاً متولد شـــده و این‌جا بوده‌ام...

من به آن‌ها پاسخ دادم که می‌فهمم، ولی هنـوز کـارم با زنـــدگی به عنـــوان یک بشر خاتمه نیافته است و هنـــوز چیزهای زیادی برای یـادگیری و دیـدن دارم و می‌خـواهم یک بار دیگر کسانی که در دنیا دوستشان دارم را ببینم و به آن‌ها بگـــویم چقـــدر به آن‌ها اهمیت می‌دهم. وجـــود / انـــرژی به من پاسخ داد که من هنـــوز هم (از جهـــان معنـوی) می‌تـوانم آن‌ها را بـبینم. آن‌ها گفتند که به من نشـــان خواهند داد و از من خواســـتند که دســـتم را دراز کنم. با این‌که من بـدنی نداشـتم، به نـوعی سـعی کـردم دسـتم را دراز کنم. نمی‌توانسـتم بـبینم که دسـتی دراز شـده اسـت، و تنها حس آن را داشـتم. ناگهـان احسـاس کردم که سفیدی آن‌جا در حـال همجوشی و ادغـام با من است. این (انـــرژی) گـــرم بـــود و در درون من جـــاری می‌گشت و من در حـــال یکی شـــدن با آن بـــودم. این

هزاران صـدا به من گفت که هر آن‌چه وجـود دارد از این انرژی سـاخته شـده اسـت، که دائمـاً درون همه‌چیزها در جریان است. به همین خـاطر همه‌چیزها و همه افـراد به هم متصل و مرتبط هســتند. آن‌ها گفتند که این انــرژی سفید و درخشان حتی در هوا یا فضا یا فضای خالی بین چیزها (و اتم‌ها) هم وجـود دارد. حـتی جاهـایی که ما در آن هیچ چیزی نمی‌بیــنیم مملو از این انــرژی است. آن‌ها به من گفتند که چـون من اکنـون به انـرژی سرچشـمه و مبدا بازگشـته‌ام، می‌تـوانم در هر جا (و درون هرچـیزی) که بخواهم جریان داشـته باشم. من به ملاقـات عزیـزانم (در دنیا) رفتم، ولی در واقع نمی‌توانستم آن‌ها را ببینم، بلکه تنها می‌توانستم آن‌ها را حس کنم.

سپس نیروی حیات به من جهان‌ها و مکان‌هایی را نشـان داد که هرگز تصور آن‌ها را هم نمی‌کردم. جاهــایی که از زمین بسیار دور بودند ولی در آن‌ها حیات وجود داشت و جاهای دیگری که کاملاً خالی بودند. من به طور واضح به یاد دارم که سیاره دیگری را دیـدم که در آن دشت وسـیع سرســبزی بــود که در اطــراف آن درختــانی به چشم می‌خـورد. آن‌جا شـبیه به زمین به نظر نمی‌رسـید زیـرا ارتفاع چمن‌ها تقریباً اندازه درختان بود. از میان درختان حیـوانی عضـلانی و عظیم‌الجسه‌ای به سـرعت در حـال دویدن بود که چیزی بین اوران‌گوتـان و گـاو نر تنومند به نظر می‌رسید. به من مکانهای متعدد بیشتری نشان داده شد. بعضی از آن‌ها قابل توجه بودند و بعضی دیگر چــیز خاصی بـرای دیـدن نداشـتند. من متوجه شـدم که چقـدر جهان عظیم است و زمین تنها یک ذره کوچک از جهــانی بی‌انتها می‌باشد.

سپس در یک چشم به هم زدن من دوباره در انرژی سفید بودم. من به انرژی گفتم که تنها دیدن کسانی که دوستشان دارم کافی نیست، من می‌خواهم که آن‌ها هم من را ببینند و به همین خاطر باید به بدنم بازگردم. نمی‌خواهم کسانی که برایم اهمیت دارند احساس تنهایی کنند و می‌خواهم حداقل بتوانم با آن‌ها خداحافظی کنم. آن‌ها گفتند که نگران نباشم، همه من را به خاطر خواهند داشت زیرا من روی زندگی آن‌ها اثر گذاشته‌ام. آن‌ها گفتند که من در خاطر آن‌ها خواهم زیست، و گرچه آن‌ها برای مدتی (از مرگ من) محزون خواهند بود، بالاخره آن‌را پشت سر گذاشته و به زندگی عادی باز خواهند گشت. در نهایت نیز کسانی که دوستشان دارم (مانند من) به خانه و منزلگاه باز خواهند گشت، پس نباید نگران (ملاقات آن‌ها) باشم.

می‌توانستم احساس کنم که در حال محزون شدن بودم. با این‌که احساس می‌کردم که در خانه و منزل هستم و کاملاً در راحتی قرار داشته و به این موجودات و به این مکان اطمینان کامل حس می‌کردم، هنوز هم این احساس در من بود که برای بازگشت به این مکان هنوز آماده نیستم و نمی‌توانستم از شر این احساس خلاص شوم.

آن‌ها می‌توانستند احساس من را حس کنند و باز هم تاکید کردند که هویت خود را به عنوان یک شخص (و انسان) رها کن، زیرا من تنها یک فرم و قالب بودم که این انرژی به خود گرفته بود و اکنون وقت آن است که دوباره توسط این انرژی جذب شوم (و به آن بازگردم). شنیدم که این اصوات گفتند «نگاه کن، ما به تو نشان

خـواهیم داد». ناگهـان احسـاس کـردم که به درون بـدن بشـری‌ام بـاز گشـته‌ام ولی آن را از درون مغـزم نظـاره می‌کنم. من در نقطه میـانی مغـزم، و بی‌نهـایت کوچک بـودم و اطـراف من میلیون‌ها سـاختار شش ضـلعی به چشم می‌خورد که به شکل شانه عسل بودند. من توسط شکاف‌هایی بـزرگ به قسـمت‌های مختلف تقسـیم شـده بودم. می‌توانستم کـارکرد مغـزم را بـبینم. تنها سه رنگ آن‌جا بـود، قرمـز، زرد، و سـفید. هر سـاختار منفـرد، که من فرض کردم سلول یا سلول‌هایی است، بین رنگ‌های مختلف می‌درخشید و چشمک می‌زد، بسـته به این‌که کی از آن استفاده می‌شد.

انرژی من را با مغزم آشنا کرد. به نظر می‌رسید که مغز من یک چـیز (منفـرد) نیسـت، بلکه به چنـدین قسـمت مختلف تقسـیم شـده است. آن‌ها به من نشـان دادند که شخصـیت من در کجا نگهـداری می‌شـود. من دیـدم که چطـور من هیچ چـیزی نیسـتم به جز مشـتی خاطره‌ها و چیزهایی که یادگرفته‌ام که باعث شده به خـود به عنـوان یک بشر نگاه کنم. در حالی که به قسمت دیگری از مغزم منتقل می‌شـدم، به من گفته شد که «بنگر». دیـدم که پالس‌هـای الکـتریکی از مغـزم به سـوی قلبم فرسـتاده می‌شـدند. بسـیار سـاده به نظر می‌رسـید، مانند یک دسـتگاه. به خصـوص در مقایسه با جهـان بی‌انتهـایی که قبل از این دیده بودم.

انـرژی بـرایم توضـیح داد که بـدن من تنها یک ماشـین و دستگاه است. شخصیت من تنها یک تصور است و توسط چیزهـایی که دیـده‌ام (و یـاد گـرفته‌ام) شـکل داده شـده است. آن‌ها گفتند که تنها علـتی که من (به شـکل یک

بشر) وجود دارم این است که چیزها را دیده و به عنـوان یک انســـان زنـــدگی را تجربه کنم. آن‌ها گفتند تمـــام چیزهـــایی که من دیـــده و تجربه می‌کنم به جهـــان بـــاز فرســـتاده خواهند شد. آن‌ها گفتند که جهـــان هســـتی همواره در حال یادگیری است، با مشاهده خود از دیـدگاه تمامی ما.

[توضـــیح: این‌جا یـــادگیری به معنـــای این است که این انرژی از طریق تک‌تک ما مخلوقات حقیقت وجود خود را تجربه می‌کند و بسط می‌یابد.]

آن‌ها هم‌چـــنین به من گفتند که فـــرقی بین انســـان‌ها و حیوانـــات نیست و آن‌ها مســـاوی و برابر خلق شـــده‌اند. جهـــان هســـتی می‌خواهد که تجربیـــات مختلف هرچه بیشـتری را بوجـود آورد، و به همین خـاطر است که این همه تنوع در قالب‌ها و اشکال زندگی و حیات وجود دارد.

[توضـــیح: از دید الهی و در گســـتره خلقت، تمـــامی موجودات دارای ارزشی برابر هستند. با این وجود قالب، تجربه، و حیات انسانی درجه کـامل‌تر و پیشـرفته‌تری در مقایسه با تجربه و حیات حیوانی می‌باشد. به این معـنی که در قالب حیات بشری امکان بالاتری برای ابراز انرژی و روح الهی در بعـدی فـیزیکی و تجربه کـردن آن مهیا است.]

آن‌ها گفتند که «دوره زنـدگی» و برنامه (از پیش تعـیین شـــده‌ای) وجـــود نـــدارد و من باید این را بفهمم که من زندگی کرده‌ام و این تنها چیزی است که نیاز بوده انجام دهم. آن‌ها توضیح دادند که اهمیتی ندارد که کی و چگونه بمـــیری و گفتند که زنـــدگی یک رقـــابت بـــرای این‌که

طولانی‌ترین زندگی را داشته باشی نیست. اگر قرار شد که بمیرم، نباید نگران این باشم که زیاد زندگی نکرده‌ام. من در حقیقت هرگز نخواهم مرد، بلکه تنها تغییر خواهم کرد و این تنها بدن من است که می‌میرد.

همانطور که آن‌ها این چیزها را به من می‌گفتند می‌توانستم ارتعاش سنگینی را در انگشتان پاهایم حس کنم که حرکت کرده و در تمامی بدنم منتشر می‌شد. مانند این بود که بدنم از هزاران دانه ماسه تشکیل شده بود که هر کدام با فرکانس خود در ارتعاش بودند. می‌توانستم حس کنم که در حال کنده و جدا شدن از بدنم هستم و این به آهستگی صورت می‌گرفت. من اکنون دو چیز بودم، یک بدن و یک «وجود». در بدنم احساس می‌کردم تمام ماهیچه‌هایم در حال شل و راحت شدن هستند و سر و شانه‌هایم به عقب افتادند. احساس کردم که آرواره‌ام کاملاً باز شد و زبانم شل شده و یک صدای قرچ‌قرچ شنیدم. ناگهان دیگر هیچ وزنی نداشتم، زیرا خود را (از بدنم) آزاد نموده و آن‌را پشت سر رها کرده بودم. دیگر بدنم متعلق به من نبود، زیرا دیگر من در آن نبودم. من خود را آزاد کرده و به آن‌ها ملحق شده بودم، همانطور که از من خواسته بودند. بالاخره من آن‌چه را که در حال رخ دادن بود پذیرفتم. آن ساختارهای شش ضلعی که مانند شانه عسل بودند ناپدید شده بودند و دیگر در مغزم نبودم. من با آن‌ها بودم، در جایی که که همه‌چیز از آن‌جا آغاز شده بود.

آن هزار صدا شروع به حرف زدن با من کرد، به من داستان‌هایی را تعریف می‌کرد، شعر و آواز و سرود می‌خواند، و به من درباره گذشته و آینده خودم می‌گفت.

اکنون به جای آن‌که همه‌چیز آهسته و آرام به نظر برسد، احساس می‌کردم همه‌چیز سریع اتفاق می‌افتاد. تقریباً سریع‌تر از آنی که بتوان درک کرد. ناگهان من دوباره احساس حزن کردم. دوباره به آن‌ها گفتم که نمی‌خواهم این‌جا باشم. می‌خواهم به عنوان یک شخص (و انسان) چیزهای بیشتری یاد بگیرم. آن‌ها پرسیدند «چرا؟»، گویی من احمقانه‌ترین حرفی که تاکنون شنیده بودند را به آن‌ها گفته بودم. من جوابی ندادم. آن‌گاه آن‌ها گفتند که چند نفر آن‌جا هستند که من آن‌ها را می‌شناسم.

من به بالا نگاه کردم. بالا و بر فراز من زنی ایستاده بود که به تازگی درگذشته بود. او به پایین و به سمت من نگاه کرد و و تمام چیزهایی که به من گفته شده بود را تکرار کرد، بدون حرکت دادن لبهایش. او گفت که ما همگی انرژی هستیم، و همه‌چیزها به هم متصل هستند و نباید ترسی داشته باشم. او گفت که هیچ کس نمی‌خواهد این‌جا باشد ولی همه ما باید در نهایت برویم. او گفت که از من مراقبت خواهد و نباید نگران باشم.

من از او پرسیدم «ولی اگر تو اکنون انرژی هستی، پس چطور من می‌توانم تو را ببینم؟ چرا هنوز مانند یک انسان به نظر می‌رسی؟ چرا تبدیل به موجودی نشده‌ای و جایی بر روی یک سیاره‌ای نیستی؟» او به سؤال من مستقیماً پاسخ نداد. به جای آن او توضیح داد که جهان بسیار عظیم و پهناور است و انرژی بسیاری در همه جا هست، حتی بیشتر از آنی که بتوان آن را در تمام جهان جا داد. او گفت که ممکن است میلیون‌ها سال طول بکشد تا برای تو دوباره زمان آن فرارسد که به صورت یک «موجود» ظاهر شوی، ولی اهمیتی ندارد زیرا وقتی

در حالت انرژی هستی نمی‌توانی گذشت زمان را حس کنی.

من یکبار دیگر توضیح دادم که آمادگی آن را ندارم (که به شما ملحق شوم). او جوابی داد که تقریباً این بود: «پس بهتر است برای آ«کاری انجام دهی». ناگهان من از جای خودم در رختخواب پریدم در حالی که گلویم پر از استفراغ شده بود. مقدار کمی هم در سینه‌ام بود که آن‌را با سرفه بالا آوردم. نور خورشید از میان پنجره به داخل اتاق می‌تابید و احساس می‌کردم که واقعاً مریض هستم. سینه‌ام به شدت می‌تپید و اتاق دور سرم می‌چرخید. بلافاصله متوجه شدم که هرچه که در حال تجربه کردن آن بودم دیگر تمام شده است. با خودم گفتم «من نمرده‌ام!». احساس بی‌حسی می‌کردم و در شُک و نگرانی و ترس بودم و نمی‌توانستم آن‌چه اتفاق افتاده بود را هضم و پردازش کنم. چیزهای زیادی بود که بایدآن‌ها را درک کرده و می‌فهمیدم و این مهمترین چیزی بود که تاکنون در زندگی من اتفاق افتاده است.

تجربه ایمی

دختری به نام ایمی در بازگوئی تجربه خود می‌گوید [30]:

من از وقتی 17 ساله بودم از بیماری مضمنی به نام فیبرومیلاگیا رنج می‌بردم که بسیار آزار دهنده بود و حتی خوابیدن را برایم بسیار مشکل می‌کرد... من یک بار در اثر درد فراوان قبل از به رخت خواب رفتن تعداد به نسبت زیادی قرص خواب‌آور خوردم. ظاهراً من به این قرص حساسیت زیادی داشتم و این باعث شد که

تنفس بـرایم غـیر ممکن شـود. بیش از دو دقیقه طـول نکشید که مکش فوق‌العاده‌ای از بالای سـرم حس کـردم تا این‌که ناگهـان راحـتی کـاملی من را فـرا گـرفت و احســاس گیجی و تنگی نفس که در اثر قــرص خــواب داشتم بکلی ناپدید شد و دیگر احساس بـدنم را کـاملاً از دست دادم.

به یاد می‌آورم که به درون مدخلی کشیده شدم که در آن افـــراد دیگـــری نـــیز بودند و من ورود آن‌ها را تماشا می‌کردم. در آن‌جا 3 نوجوان را دیدم که به نظر گزندآور و ناخوشـایند می‌آمدند. با نگـاه به آن‌ها به من الهـام شد که آن‌ها در حال مستی تصـادف کـرده و کشـته شـده‌اند. زن دیگری را دیـدم که حـدود 50 سـال داشت و به طـور مداوم حرف می‌زد. من کمی به او گـوش دادم و شـنیدم که می‌گفت چقــدر زیباست و چه انــدام مــوزونی دارد. پوست او رنگی غیر عـادی داشـت، مانند این‌که به شـدت برنـــزه است. به من الهـــام شد که او در اثر ســـرطان پوست درگذشـته است. و به همین گونه تعـداد زیـادی به آن‌جا آمدند. آن‌جا زیـــاد روشن به نظر نمی‌آمد. نمی‌دانم چــرا با وجــود این‌که به من الهــام می‌شد که این‌ها همه مرده‌اند، متوجه واقعیت نمی‌شدم و نمی‌فهمیدم که خود نــیز مــرده‌ام. همه‌چــیز بســیار زنــده و طــبیعی به نظر می‌رسـید، و هیچ چـیز بـرایم شـگفت‌آور نبـود. من فقط راجع به تمام این اتفاقات خیلی کنجکاو بودم.

زن جوان و زیبـائی با چشـمانی سـبز و موهـائی تقریبـاً قرمز رنگ به ســوی من آمد. او گفت که در اثر خفگی یا چیزی شبیه غرق شدن مـرده است. وقـتی او این چیزها را برایم توضیح می‌داد، به نوعی می‌توانستم احساس او

را حس کنم و به موازات فکر او فکر کنم و اتفاقـاتی که بــرای او رخ داده را به یــاد بیــاورم. او گفت که علاقــهٔ زیادی به خوانندگی دارد و بـرایم شـروع به آواز خوانـدن کرد. برایم بسیار جالب بود که در هنگـام آواز خوانـدن او می‌توانست آزادانه از ســطح زمین کمی بــالا رفته و در حـالتی معلق با ریتم آوازش حـرکت کند. او در حـالی که آواز می‌خواند می‌توانست موهای خـود را به دلخـواه آنـاً بلندتر یا کوتاه‌تر کند! نمی‌دانم چرا دیدن همـهٔ این‌ها من را هراسان و متعجب نکرد و به راحتی همه‌چـیز را قبـول می‌کردم. سپس آن زن به من گفت که پشیمان است که چـرا در همان‌جا (دنیا) نمانـده و بهـتر بـود که می‌ماند و روی مشـکلات (روحیش) کـار می‌کـرد، ولی به هر شـکل اکنون دیگر رها است.

باید این نکته را بگـویم که تمـام این مکالمـات از طریق فکر و الهـام درونی و بسـیار سـریع انجـام می‌گـرفت و کلمـاتی رد و بـدل نمی‌شد. اکنـون دیگر گـروه زیـادی از افراد آن‌جا جمع شده بودند و هر کس سعی می‌کرد فـرد یا گروهی که به او شـباهت بیشـتری داشـتند را بیابـد، و کم کم دسته‌هائی از افراد در حال شکل گـیری بودند. در این‌جا ورود مــردی را دیــدم که حس خــوبی در مــورد او داشــتم. او به نظر متعـادل و قابل اطمینـان می‌رسـید. هنوز برایم جا نیفتـاده بـود که ممکن است من هم مـرده باشم. به طــرف آن مــرد رفته و از او پرســیدم "تو که هستی؟". حـرکت من با راه رفتن همـراه نبـود بلکه تنها ارادهٔ به حــرکت ســبب آن می‌شد. با نگــاه به او به من الهـام شد که او نــوعی معلم یا راهنما بــرای این گــروه است. او به من گفت که در دنیا یک رانندهٔ کـامیون بـوده و در یک تصادف کشـته شـده است. او به من گفت که او

یک انسان کامل نیست، ولی تواضع را ملکهٔ وجود خود کرده است. می‌دانم که به نظر عجیب می‌آید ولی من احساس می‌کردم که ذره‌ای از خود خواهی و تکبر در وجود او نیست. او گفت که آمده تا اهمیت فروتنی را به این گروه بیاموزد زیرا تمام این افراد به نوعی در خود غرق بوده و به همین خاطر نتوانسته‌اند درسهای مهم زندگی را فرا گیرند و به نوعی حیات دنیوی خود را نیمه کاره رها کرده‌اند...

او به من گفت که با ناتمام رها کردن زندگیشان، به این افراد در ابتدا یک دورهٔ استراحت داده خواهد شد، ولی برای آن‌ها یادگیری آن‌چه باید یاد بگیرند (در عالم روحانی) مشکل و بعید خواهد بود. من درک کردم که هرچه به آن‌ها دانش و اطلاعات مفید داده شود، حتی اگر از صمیم قلب آن دانش را قبول کنند، هنوز یادگیری بدون یک بدن مانند اینست که کسی بخواهد ترک اعتیاد را یاد بگیرد در حالی که امکان معتاد شدن را به هیچ وجه ندارد یا بخشیدن و محبت به دشمنان خود را یاد بگیرد در حالی که هیچ‌وقت دشمنی نداشته است. او گفت که باید به آن‌ها یاد بدهد که از خود و مشغولیت و جذابیت بیش از حد به خود بیرون بیایند. در این حال او سرش را با تأسف تکان داد و با لبخند سردی گفت که با نبودن در بدنشان کار زیادی برای آن‌ها از دستش برنمی آید. او بیشتر امیدوار بود که بتواند نوعی علاقه و میل را در آن‌ها بوجود بیآورد که شاید در طول توقفشان در عالم روحانی (و تا هنگام برگشت مجددشان به دنیا) با آن‌ها باقی بماند.

در این موقع ناگهـــان مـــوجی از هـــراس درونم را فـــرا گـــرفت و از او پرســـیدم "اینها که هســـتند؟" او گفت "آن‌ها درگذشـته و مـرده اند" بلافاصـله با نگـرانی گفتم "اگر این‌ها مرده‌اند، پس من چه هستم؟". نمی‌دانم چـرا اینقـدر طـول کشـید که حقیقت موقعیـتی را که در آن بـــودم درک کنم. او به آرامی پاسخ داد: "آن‌ها مرده‌اند. تو در میانه هســـتی، چـــیزی مانند حـــالت کما. تو مانند این‌ها نیســتی". با شـنیدن این حـرف گفتم "من باید از این‌جا خارج شوم!". در حالی که حرکت می‌کردم یکی از آن جوانان که در حال مستی تصادف کرده بـود گفت "او زنده است، بیایید لمسش کنیم!" و آن‌ها سعی کردند من را بگیرند. این صحنه برایم بسیار مور مور کننده و معذب بود. من فهمیـدم که بعضی از مردگـان هنـوز تمـایلات و وابستگی‌های دنیائی دارند.

بعد از خارج شدن از آن محل احساس امنیت و عشق مرا فـرا گـرفت. کسی را در همـراهی خـود یـافتم که به من توجه زیـــادی داشت و از من مـــراقبت می‌کـــرد و من از همراهی با او احسـاس آرامش مطلق می‌کـردم. صـورت او با نور بسـیار زیـادی می‌درخشـید به طـوری که من به سختی می‌توانستم جزئیـات صـورتش را بـبینم. من فکر می‌کنم که راهنمای من مـذکر بـود ولی با این حـال حس می‌کردم مانند یک مادر بسیار مهربـان مـرا دوست دارد. احساس می‌کردم ما در حال صعود به سمت بـالا هسـتیم و با این صعود، فرکانس ارتعاش انـرژی من به شـدت در حـــال افـــزایش است. به خـــاطر دارم که در این حین اطلاعـات و آگـاهی بسـیار وسـیعی به درون من الهـام می‌شد و من حس می‌کـــــردم که حقیقت کامل تمـــــام قـــوانین و نظـــام هســـتی و زیبـــائی و نظم مطلق در

همه‌چیز را کاملاً می‌فهمم. من در تمام طول زنـدگیم از آن‌چه که فکر می‌کردم بی‌علت بودن اتفاقـات و دردها و سختی‌هاست سـرخورده و دلسـرد بـودم و هر چه را که علت آن را نمی‌فهمیـدم به آشـفتگی در جهـان نسـبت می‌دادم. من شگفت زده بـودم که چـرا خـدائی که به من گفته شده که باید به او اعتماد کنم نمی‌توانست بهـتر از این بیافریند و جهـان را اداره کند. (در دنیا) به من یـاد داده شده بود که ما تنها یک بار زندگی می‌کنیم و بعضی خـوش شـانس شـده و در نـاز و نعمت غـرق هسـتیم، و بعضی هم مـورد سـخت‌ترین امتحانـات قـرار گرفته و در بدبختی و درد زندگی را می‌گذرانیم، یا بخـاطر بخت بد و یا بخاطر سـیاهی روح یا بـرای این‌که اسـتقامت خـود را ثـابت کـنیم. مانند کودکـانی که از قحطی و مریضی و جنگ می‌میرند تا شاید اجر خـود را بعد از مـرگ دریـافت کنند. من هیچ گاه نتوانسـته بـودم جـواب صـحیحی بـرای این سؤال‌ها دریافت کنم.

ولی در NDE خود فهمیدم که بیشتر ما بسیار طولانی‌تر از آن‌چه حـتی بتـوانیم تصـور کـنیم زنـدگی کـرده ایم و زندگی دنیائی ما که فکر می‌کنیم طولانی است چقدر در برابر تصویر کلی ناچیز است. من فهمیدم که هر کدام از ما با آزادی اراده مسـیر خـود را بـرای پیشـرفت انتخـاب می‌کنیم و هیچ اتفاقی در زندگی ما بی‌هدف و تصـادفی نیست. به نوعی می‌توان گفت که ما خود جهـان خـود را انتخاب کرده و می‌سازیم و اگر کسی را دیدیم که زندگی بسـیار پر رنج و دردی دارد هیچ گـاه نمی‌تـوانیم فـرض کـنیم که این تـاوان گناهـان اوست. بسـیاری (از ارواح انسان‌ها) خود زنـدگی پر مشـقتی را روی زمین انتخـاب می‌کنند تا درس خاصی را از آن نوع زنـدگی بیاموزند. ما

هیچ گـاه نمی‌تـوانیم قضـاوت کـنیم که چـرا زنـدگی یک انســان به گونــهٔ خاصی که می‌بیــنیم است. نمی‌تــوانم توصیف کنم که از دریافت این آگاهی چه احساس راحتی و سبکی به من دست داد، از دریــافتن این حقیقت که در نهایت همه‌چـیز خـوب است و در هر چـیزی معـنی وجـود دارد و خدا با ما و سرنوشت ما بازی نمی‌کند.

در این هنگام راهنمای من در کنارم ایستاد و زنـدگی من بـرای من نمـایش داده شد. من در زنـدگیم اخلاق بسـیار بدی داشتم و با بخشیدن مشکل زیادی داشتم ولی با این حــال تنها چـیزی که در هنگــام مـرور زنـدگیم از طـرف راهنمــایم حس کــردم حمــایت و محبت بی‌دریغ و درک کردن من بـود. مـرور زنـدگیم بـرای من مانند یک هدیه و فرصت بود تا بتوانم گامی به عقب برداشـته و زنـدگی و عملکــرد خــود را بفهمم. من می‌توانســتم هر چه را که دیگران در اثر عملکرد من حس کرده‌اند را کاملاً احساس کنم و بــبینم که هر چه کــرده‌ام و گفته‌ام و حــتی شــاید فکر کــرده‌ام زنــدگی فــرد یا افــرادی را به نــوعی لمس کــــرده است. من می‌توانســــتم در احســــاس و فکر اطرافیــانم وارد شــوم و بــبینم که چگونه نحــوهٔ فکر و دیدشان و زمینـهٔ قبلی و عوامل دیگر در انگـیزه و رفتـار آن‌ها مــؤثر بــوده است. من کشــمکش‌های درونیشــان و نگرانی‌ها و ترس‌ها و تقلای آن‌ها را برای کسب محبت و احسـاس مقبـول بـودن و احـترام داشـتن را می‌دیـدم و می‌دیــدم که همه (منجمله خــود من) به نــوعی مانند یک کودک هستیم. من تمام این‌ها را از دیدی بالاترمی دیــدم و احساس من برای هر یک مانند احساس مادری مهربان برای کودک خردسال خود بود.

این برای من لحظهٔ بسیار درخشان بود. من در تمامی زندگی بر این باور تاریک بودم که کوچک‌ترین خطا و اشتباه من در زیر ذره بین خدا قرار دارد و من دائماً توسط او مورد قضاوت قرار می‌گیرم و این در وجود من احساسی از خشم و نگرانی ایجاد کرده بود. من پیوسته احساس گناه می‌کردم و از این که دائماً زیر نگاه جدی و شاید خشمناک خدا هستم خسته و مستأسل بودم. حال که از دیدی بالاتر به دیگران می‌نگریستم، می‌دیدم که چقدر نسبت به آن‌ها احساس عشق و عطوفت می‌کنم و می‌توانم آن‌ها را درک کنم و این من را تشنهٔ آن می‌کرد که زندگی را به جای نگرانی و احساس گناه مداوم در سرور بگذرانم، زیرا هیچ کس از دست من عصبانی نیست.

من در آن‌جا توانستم افکار یکی از بدترین دشمنانم، کسی که حتی تصور بخشیدن او بخاطر آن‌چه از او دیده بودم به ذهنم خطور نمی‌کرد را ببینم. بعد از برگشت به دنیا، چیزی جز محبت و عطوفت خالص نسبت به او حس نمی‌کردم، مانند محبت یک مادر به فرزندش. من به او نامه‌ای نوشتم و به او گفتم که چقدر او را دوست دارم و از او برای انرژی منفی که نسبت به او در خود نگاه داشته بودم بخشش خواستم. زیرا من عشق و عطوفت الهی را نسبت به او دیده بودم و نمی‌توانستم چیزی جز همان عطوفت را نسبت به او حس کنم. احساس رها کردن بار سنگین خشم و قضاوت نسبت به او، که بسیاری از آن را حتی آگاهانه حمل نمی‌کردم، فوق‌العاده بود.

هم‌چنین من در آن‌جا در مورد دین و مذهب کنجکاو شدم و بلافاصله این پاسخ را دریافت کردم که دین افراد دربارهٔ قلب آن‌هاست و نه دربارهٔ برچسبی که به خود می‌زنند. من فهمیدم که ما بر روی زمین هستیم تا یاد بگیریم که خداگونه عشق بورزیم و حاکم بر طبیعت پائین ترمان گردیم و خود بالاترمان را رشد دهیم و همگی در حال تلاش برای یکی شدن و وحدت مجدد هستیم. من دریافتم که خدا در ماهیت همه جا و همه‌چیز است. من تمایل خود را برای این‌که مانند سابق همه‌چیز را تجزیه و تحلیل کنم و به آن عنوان "خوب" و "بد" را بدهم از دست دادم. ما ضمیری هستیم که زندگی را نظاره می‌کنیم و یاد می‌گیریم که چگونه عشق بورزیم و خلاق باشیم و بالاترین جنبه‌هایمان را توسعه دهیم. من یاد گرفتم که هرگاه به چیزی نادرست یا نا عادلانه برخورد کردم، آن‌چه از دستم برای ایجادهارمونی و درستی ساخته است را انجام دهم ولی نگران آن‌چه که نمی‌توانم کنترل کنم نباشم، زیرا جهان در نهایت همیشه راهی را برای توازن کامل پیدا می‌کند.

در این‌جا راهنمای من از من خواست که به زندگی دنیا بازگردم و به من گفت که منتظر بازگشت مجدد من (به عالم روحانی) خواهد ماند. این خواستهٔ او درد عاطفی عمیقی را در من ایجاد کرد که قابل بیان نیست، مانند این‌که درون من را شکافته و قسمتی از من را جدا کرده‌اند. من با تمام وجود خود فریاد زدم "نه". من نمی‌توانم این قسمت تجربه خود را بدون گریه شرح دهم. او به من نزدیک‌تر شده و به آرامی به من قوت قلب داد و از من خواست که قوی باشم و به من گفت که به سمت چپ نگاه کنم. در آن‌جا کودکی را دیدم که به

طـرف من آورده می‌شد. من متوجه شـدم که او دخـتر خردسـالم است که در حـالی که خـواب بـود از روح او خواسته شده بـود که به این‌جا بیاید. او من را بقل کـرده و با زبـانی شـیرین گفت "ولی مامـان، آخر چه کسی از من مراقبت خواهد کرد؟". محبت و عشق در سرای دیگر صد چنـدان بیشـتر از این دنیاست. من نمی‌توانسـتم به دخـترم در آن شـرایط نه بگـویم. بـدون هیچ گونه تأمل گفتم "عزیز دلم، البته که من از تو مـراقبت خـواهم کرد". با دیدن این صحنه راهنمـایم به من لبخنـدی از سر رضـایت زد. در این حـال من نگـاهی به سـوی زمین انـداختم ولی هنـوز هم فکر برگشـتن به آن و جـدائی از راهنمایم به من احساس تـرس می‌داد. او به من گفت به سـمت راسـتم نگـاه کنم. به سـمت راست نگـاه کـردم و تصویر مادرم را در آینده دیدم که پیر و ناتوان شده بود و به کمک من نیاز داشت و من در حال مراقبت از او بودم. با این‌که این تصاویر آینـده را نشـان می‌دادنـد، بـرای من بسـیار زنـده می‌نمودند. تصـاویر به تـدریج از جلـوی من محو شدند و راهنمایم به من گفت "دیدی؟ دیگر وقت آن رسیده که بروی". من می‌دانستم باید برگردم ولی هنوز ترس برگشـتن و فکر جـدائی از این عشق بـرایم بسـیار سخت بـود و گفتم "من نمی‌تـوانم بـدون تو بـروم!". او لحظه‌ای مکث کـرد و گفت "بسـیار خـوب" و ناگهـان احساس کردم با او یکی شده‌ام و ما یک موجود هسـتیم. می‌دانم که به نظر عجیب می‌آیـد، من انگشت خـود را بسـوی زمین دراز کـردم و ناگهـان احسـاس کـردم که ارتعاشی مانند یک جریـان الکتریسـته از انگشـتم شـروع شده و تمـام وجـود من را فـرا گـرفت. ناگهـان احسـاس

می‌کشـــید و در یک آن خـــود را در خانه و اتـــاق تـــاریکم یافتم.

تجربه انکه

سـپتامبر سـال 2009 بـود. من بـرای ورزش و دویـدن بیرون رفته و تازه به خانه بازگشته بـودم. هـوای بـیرون خیلی سرد بود و داشتم از سرما یخ می‌زدم. من مشغول روشن کـردن آتش در شـومینه شـدم که ناگهـان شـلوار ورزشی به نســـبت گشـــاد من آتش گـــرفت. من که از حواس پرتی خودم کمی ناراحت شده بـودم سـعی کـردم که با دستانم آتش آن را خاموش کنم، ولی موفق نشدم. آتش روی لباس من به سمت بالا صعود می‌کرد و قوی‌تر و ســـریع‌تر می‌شد. چـــیزی طـــول نکشـــید که نه تنها شلوارم، بلکه جلیقه‌ام نیز آتش گرفت.

وقـــتی که برگشـــته و به آن لحظه نگـــاه می‌کنم، بـــرایم جـــالب است که من در آن موقع هیچ ترسی احســـاس نکردم. این به‌سادگی یک اتفـاق بـود که رخ می‌داد و من هم یک نـــاظر خـــاموش بر آن‌چه می‌گذشت بـــودم، ولی هنوز سـعی داشـتم که آتش را با دسـتانم خـاموش کنم. من فریـاد نکشـیدم و کمک نخواسـتم. تمـام این اتفـاق به‌نـوعی مانند یک خـواب و بسـیار سـورئال بـود، مانند این‌که از دور کنـــترل می‌شـــود. هنـــوز هم لحظه‌ای که متوجه شـــدم نمی‌تـــوانم این آتش را کنـــترل کنم را به‌وضوح به یاد می‌آورم. آتش در حال بلعیـدن لبـاس من بود و تقریباً به صورتم رسیده بود. سپس موهـای بلنـدم آتش گرفتند و دیگر نمی‌توانستم نفس بکشم.

ناگهـان همه‌چـیز (از دید من) تغیـیر کـرد. در یک لحظه متوجه شدم که کار تمام است و با خـودم گفتم «تسـلیم شو! الان خواهی مرد!». از آن‌جایی که تنفس غـیرممکن بود دیگر امکان فریاد کشیدن و کمک خواستن هم بـرایم وجود نداشت. دیگر کنترلی روی زندگی خودم نداشـتم و کار دیگری از دستم ساخته نبود.

چشم‌گیرترین چیز راجع به این لحظه این بود که من هیچ درد یا ترسی حس نمی‌کـــردم. تنها احساسی که در این لحظه بـود یک فهم گسـترده و کامل از این حقیقت بـود که من در حـــال مـــرگ هســـتم و این نتیجه‌گـــیری که «مســـــئله‌ای نیست». از دید امـــــروز من آن لحظه بزرگ‌ترین هدیه زندگی‌ام بود. من تسلیم شدم و مبـارزه (برای زنده ماندن) را متوقف ساختم و یکی از مهم‌ترین تصـمیمات زنـدگی‌ام را گـرفتم: «تسـلیم شو و قبـول کن!».

اکنون که 8 سال از این اتفاق می‌گذرد برایم فوق‌العاده سخت است که کلمات کافی را برای شرح آن احساسـات و بصیرت‌ها پیدا کنم. آن‌ها چیزهـایی هسـتند که حـتی به شکلی دوردست نمی‌توانند توسط کلمات بشری توصیف گردند. آن لحظه‌ای بود که در خود همه‌چیز را داشت ولی هیچ چـیز نداشت. یک سـکوت کامل درونی و یک نگـرشِ «صبر کن تا ببینی چه رخ می‌دهد» بر من حکم‌فرما بـود. هم‌زمان، خارق‌العاده‌ترین آگاهی بر مطلق (و بی‌نهـایت) بود.

من بـرخلاف بسـیاری از تجربه‌گـران NDE شـاهد نـوعی مرور زندگی با دور آهسته نبودم. (برای من) این بیشـتر یک دریافت و آگـاهی درونی بـود که زنـدگی گذشـته من

همان‌طور که بوده دقیقاً درست و خوب بوده است، و این آگاهی بدون هرگونه اندوه و نگرانی بود. هیچ تعهدی و چیزی برای تمام کردن وجود نداشت و تنها یک نقطه بود. من از احساس گذشت زمان کاملاً رها شده بودم. تمام این دریافت‌های عمیق در زمانی که بیشتر از چند ثانیه به نظر نمی‌رسید برای من متبلور شدند. ولی به‌طور هم‌زمان این برایم مانند یک ابدیت کامل و خارق‌العاده بود.

من می‌توانم صفحات زیادی را تنها به نوشتن درباره آن‌چه در این «لحظه» بر من گذشت اختصاص دهم. با این حال، آن تنها یک لحظه بود که در آن مطمئناً باید خود را به‌طور کامل و آگاهانه به خویشتن بالاتر خود تحویل می‌دادم. مطلقاً هیچ انتخاب دیگری نداشتم. من هر گونه کنترل انسانی را رها کرده و تسلیم شدم. آن‌چه به دنبال آن رخ داد احساسی آرام به همراه انتظاری کنجکاوانه برای رخدادهای بعد بود.

اکنون به بدن زمینی خودم که در حال تلوتلو خوردن بود و با بیچارگی دست و پا می‌زد از دید یک ناظر بی‌طرف می‌نگریستم. این صحنه مدت زیادی طول نکشید که ناگهان از دیدن پسرم که دم در اتاق ایستاده بود پر از ذوق و خوشحالی شدم. او که 14 سال داشت بلافاصله متوجه وضعیت خطرناک من شد و با حضور ذهنی عالی به‌طرف بدنم دوید و آن را روی کف اتاق کشیده و بالاخره توانست که شعله‌ها را با یک قالی که در آن نزدیکی بود خاموش کند. هنوز هم من به‌نوعی احساس می‌کردم از این صحنه و تمام اتفاقات دور (و مجزا) هستم و تلاش او را از دیدی کاملاً بی‌طرف تماشا

می‌کردم، گـویی من یک رهگـذر هسـتم و هیچ نقشی در این اتفاقـــات نـــدارم. من او را تماشا می‌کـــردم که به سـمت تلفن دوید و سـپس (بعد از مـدتی) ورود کـادر اورژانس و هلیکوپتر بیمارستان را دیدم.

ضمیر من از بـدنم جـدا شـده بـود و به نظر می‌رسـید که من در کنـار آن (بـدن) هسـتم. هیچ چـیزی نبـود که توجه من را از این صحنه‌ها منحـرف کند. نه عزیز درگذشـته‌ای را دیـدم که به پیشـواز من بیایـد، نه نـور درخشـانی، نه تونلی، و نه هیچ تغییر دیگری. من خانم دکتر خوبی که با دلسوزی روی بدنم کار می‌کرد را نگـاه می‌کـردم. وقـتی بـدنم با برانکـارد چـرخ‌دار وارد بیمارسـتان شد تکـاپو و فعالیت شـروع شد. کـادر بیمارسـتان آن را به‌سـرعت به بخش اورژانس بردند. لوله‌ها و چیزهـای دیگـری به بـدنم وصل بود یا روی آن قـرار داده شـده بـود که از نظر من مسئله‌ای نبـود. بـرای من گـویی بـدنم آرام و در خـوابی عمیق فرو رفته است و تمـام این تکـاپو بـرایم تعجب‌آور بود.

من دیـــدم که امـــدادگران با پزشـــکان حـــرف می‌زدند و کارهایی روی بدنم انجام می‌دادند و سپس آن‌ها بـدنم را به اتـــــاق عمل بردند. به نظر نمی‌رســـــید که هیچ کس متوجه حضـور من در آن‌جا شـده است و این بـرایم گیج کننـده بـود. هیچ کسی بر روی این اقلیم بشـری متوجه من نمی‌شد و صـدای من را نمی‌شـنید و به من جـواب نمی‌داد، نه پسرم، نه امدادگران و نه پزشکان. هر چقـدر که سعی کـردم با دیگـران ارتبـاط برقـرار کنم بی‌فایـده بـود. این تنها چـیزی بـود که در آن موقع به خـاطر آن معذب بودم.

بـدن من را (بعد از جـراحی) به اتـاق مراقبت‌هـای ویـژه انتقال دادند. بدنم آرام روی تخت دراز کشـیده بـود. این اولین باری بود که در دور و اطـراف آن تکـاپو و ازدحـام نبود و می‌توانسـتم بـدون تشـویش به آن نگـاه کنم. تنها صـدا آن‌جا صـدای «بیپ» چند دسـتگاه بـود که به بـدنم وصل بـود. سـینه بـدنم توسط دسـتگاه تنفسی که با لوله‌ای به دهانم متصل بود بالا و پـایین می‌رفت و سر و دسـتانش کـاملاً باند پیچی شـده بـود. این بـرایم صـحنه عجیبی بود. او مانند یک پوسته بی‌جان و توخالی در جای خود دراز کشـیده بـود و به نـوع و طریق خـودش انتظـار (سرنوشتش را) می‌کشید. از طرف دیگر، من نزدیک پای تخت «نشسـته» بـودم و افکـار زیـادی به ذهنم خطـور می‌کـرد... «آخر تو را به خـدا، این دیگر چه معـنی دارد؟ من این‌جا هسـتم و خیلی احسـاس زنـده بـودن می‌کنم! چرا من هیچ یک از چیزهایی که بر بدنم می‌گـذرد را حس نمی‌کنم؟ از همه مهمـتر، الان که مـرده‌ام چـرا هنـوز این‌جا هسـتم؟ چـرا من خـودم را از بـدنم منفصل نمی‌کنم؟ دیگر منتظر چه چیزی هستم؟...»

بعد از مدتی که دیگر تقریبـاً داشـتم به این حـالت عجیب منفصل و جدا از بـدنم عـادت می‌کـردم، ناگهـان صـدایی گـرم و آرام از پشت سـرم شـنیدم. به نظر می‌رسـید که کسی وارد اتاق شده بود. با حضور این شخص، انرژی در این اتـاق به نسـبت تاریک ناگهـان تغیـیر پیـدا کـرد. او از پشت سر به من گفت: «تو هنوز نمـرده‌ای انکه». وقـتی برگشتم، چشمانم به نگاه پر از عشق و محبت مـردی قد بلند افتاد که نوری درخشان داشت. به نظر می‌رسـید که حضـور او تمـام اتـاق را پر کـرده است. او گفت «ترسی نداشـته بـاش عزیز من... تو پاسخ تمـام سـؤال‌هایت را

دریافت خواهی کرد. در حال حاضر هیچ چیز مهمی برای تو در این‌جا وجــود نــدارد. بنــابراین اگر دوست داشــته باشی می‌خواهم که چند چیز را به تو نشان بـدهم».آن‌جا بود که پرماجراترین سفر زندگی من آغاز گشت.

این وجود نـورانی من را از بـدنم دور کـرد. به من نشـان داده شد که ضـمیر و روان و وجـود داشـتن در آگـاهی و بیـــداری ضـــمیر چیست (Consciousness/Conscious Existance). و از چه چیزی تشکیل می‌شود. من هزاران سؤال پرسیدم و ده‌ها هزار جواب دریافت کردم و به من چیزهـای زیـادی یـاد داده شد. من به انسـجام و سـامان بندی‌هایی (در زندگی و آفرینش) آگـاه شـدم که تـاکنون کوچک‌ترین تصوری از وجود آن‌ها نداشتم. معلم صــبورم من را به تمــام اقلیم‌هــایی که بــرایم مهم بــود هــدایت می‌کرد.

یـاد گـرفتم که چطـور بـدن بشـری ما به سـطوح بـالاتر ارتعــاش و انــرژی متصل اســت، و معنــای متحد کــردن قسمت‌های روح و باز کردن مجراهای بسته شــده روحی چیســـــت، و چطـــــور روح‌هـــــای هم دل و هم نفس (soulmates)ـ به هم متصل هسـتند. او به من یـاد داد که گسـترش دادن ضـمیرم واقعـاً چه معنـایی دارد و چطـور خود انسـانی (همه) ما از این طریق به هم متصل اسـت، و چیزهــای بســیار دیگر... به من این فرصت داده می‌شد که همه‌چیز را تجربه کنم.

سپس ما به اتاقی که بدن من در آن بود بازگشتیم. معلم من به من یاد داد که معنی قبول کردن بدن فیزیکی‌مــان همان‌طور که هست به معنای واقعی چیست: یک قالب و وسـیله که به ما این تــوان را می‌دهد که اقلیم ثنــویت و

دوگانگی (duality)ـ (و نسـبیت) را به‌عنـوان یک انسـان تجربه کنیم، یک قالب که طلب می‌کند که ضمیر بالاتر ما در آن سکنی گزیند و تشنه متصل شدن است.

در یکی از این بازدیدها به اتاق بیمارستان، معلم معنـوی من از من خواست که خـــود را با بـــدنم هم‌آوا و مرتبط کنم. او می‌خواست که من داخل آن را حس کنم و یک اتصـــال روشن و شـــفاف با آن برقـــرار ســـازم. من محدودیت‌های آن را احساس کردم و این‌که آن یک فضای تنگ و سنگین است. ولی من هم‌چنین متوجه خلاقیت آن شدم و این‌که چطور خـود را همـواره از نو می‌سـازد. آن امکان‌های باور نکردنی داشت و راه و روش‌هـای خـود را برای ارتباط برقرار کـردن با من دارا بـود. به من اجـازه داده شد که در آن سیاحت کنم و برای اولین بـار بگـذارم که «داســـتان‌هایش» را بـــرایم بگوید. بعد از این تجربه خارق‌العـاده، مهم‌تـرین سـؤالی که تـاکنون در زنـدگی شنیده بودم از من پرسیده شد:

«حالا تو اختیار داری که تصمیم بگیری. انتخـاب متعلق به خـــود توست! آیا می‌خـــواهی به این بـــدن بـــازگردی، یا می‌خـــــواهی همین جا و همین الان با آن خـــــداحافظی کنی؟»

وقتی از دید امروز به آن لحظه می‌نگرم، بـاور نـدارم که این سؤال اصلاً راجع به این بود که بمیرم و این سطح و اقلیم را ترک کنم، بلکه درباره این آگاهی و بصـیرت‌های باور نکردنی بود، فهم این تصمیم، این ارتباط و اتصـال، این اثر، و حقیقت.

به من اجــازه شد که آگاهانه به خــودم «بله» بگــویم، به «بشر بودنم»، و به بدنم بازگردم. به من اجــازه داده شد که آگاهانه با آن ممـزوج و تـرکیب شـوم و دوبـاره به آن متصل گردم. من در سلول‌های آن جریان پیـدا کـردم، در حـــالی که محـــدودیت‌های آن و مقصد و فرجـــام آن را می‌دانستم. این یک احساس بسـیار عظیم بـود. من آن‌را همان‌طور که بـود درک و حس کـردم، گرچه در آن لحظه (بـدنم) کمـتر از «کامل و ایـده‌آل» می‌نمـود. من آن را قبـــول کـــردم، و هر قســـمت و جـــزء بـــدنم من را با خـــالص‌ترین ســـپاس‌گزاری‌ها پر کـــرد. ســـپاس‌گزاری از این‌که بدنم هنوز بـرای من در دسـترس و قابل اسـتفاده بـود، و می‌توانسـتم در آن بمـانم. سـپاس‌گزاری از این تعلیم و یـادگیری، و سـپاس‌گزاری از خویشـتن به خـاطر داشتن جرئت و قـدرت (که دوبـاره به بـدنم بـازگردم). و بـالاتر از همــه، ســپاس‌گزاری به خــاطر اعتمــاد خدشه ناپذیرم.

از زمانی که آن تجربه را داشتم همه‌چیز بـرایم متفـاوت شـــده است. من تغیـــیر کـــرده‌ام و توجه و تمرکز من در زندگی تغییر یافته است! من دیگر جستجو نمی‌کنم، بلکه تنها پیدا می‌کنم! دیگر احساس فشار و بایـدی و لـزومی نـدارم، بلکه یک «بله» بـدون قید و شـرط به خـود و به جهــان در برابر تمــام راه‌هــای فوق‌العــاده‌ای که به من اجازه داده شده که آن‌ها را تجربه کنم.

این تجربه غیرقابل وصف همه‌چیز را تغییر داد!

تجربه افراد مشهور و بازیگران‌هالیود

تجربه نزدیک به مـرگ افـراد ثروتمند و مشـهور جایگـاه خاصی دارد. این افراد شناخته شده و ملموس هسـتند و گزارش آن‌ها داسـتان شخصی ناشـناس و گمنـام نیست. آن‌ها نیـازی ندارند که با بـازگو کـردن تجربه نزدیک به مرگ خود شهرت یا پول کسب کنند، زیرا آن را به مقدار زیاد دارند. در حقیقت با این کار آن‌ها شهرت و موقعیت خود را نـیز به خطر می‌افکنند. بـرای چـنین افـرادی هیچ دلیل دیگـری نمی‌تـوان تصـور کـرد جز این‌که آن‌چه که بازگو می‌کنند واقعاً بـرای آن‌ها اتفـاق افتـاده و آن‌ها به حقیقی بودن آن اطمینان دارند. جنبه دیگری که در مورد این تجربه‌ها جـالب است این است که آیا تفـاوتی بین تجربه آن‌ها و افراد عادی وجـود دارد؟ آیا آن‌ها به خـاطر ثروت و شهرتشان در دنیا تجربه بهتر یا بدتری نسـبت به بقیه خواهند داشت؟ جواب این است که به نظر می‌رسد تجربه این افـراد بسـیار شـبیه به بقیـهٔ تجربه‌هاست. در این‌جا چندین تجربه از این دسته آورده شده است.

پیتر سلرز

Peter Sellers

پیتر سلرز (Peter Sellers) بازیگر نابغهٔ فیلم‌های کمدی بود که مشهورترین فیلم‌های او شامل "پلنگ صورتی" (The Pink Panther) در سال 1964، "ماشین بمب اتم" (Dr. Strangelove) در سـال 1964، "موشی که می‌غرید" (The Mouse That Roared) در سال 1959، و "آن‌جا بودن" (Being There) در سـال 1979 است. سـلرز به این مشـهور بـود که با انـرژی و علاقـهٔ زیـاد و بطـور کامل در نقش خـود حل می‌شـود و حـتی کـاراکتر نقش خود را خارج از صحنه با خود به همراه می‌آورد. او

گاهی در فاصلهٔ بین فیلم‌هایش دچـار حالت‌هـای حـزن و افسـردگی می‌شد و گـاهی از مـواد مخـدر نـیز اسـتفاده میکـــرد. با این‌که او کـــاراکتر نقش خـــود را به خـــوبی می‌شناخت، همیشه می‌گفت نمی‌دانم خودم که هستم.

Peter Sellers-Dr Strange Love

یک بار هنگامی که سـلرز روی صـحنه بـود و روی یکی از آخرین فیلم‌های مهم خود، "آن‌جا بودن"، کار می‌کـرد در مورد تجربه خود به شرلی مکلین (Shirley MacLaine) گفت. پیـتر سـلرز که نـاراحتی قلـبی داشـت، در سـال 1964 بـرای اولین بـار در سن 39 سـالگی دچـار حملـهٔ قلبی شد. در حالی که قلب او متوقف بـود او بـدن خـود را از خـارج دید و نـوری بسـیار درخشـان و پر از عشق و محبت را مشـاهده کـرد: "احسـاس کـردم بـدنم را تـرک می‌کنم. من در هوا شناور بـودم و بـدن فـیزیکی خـود را که روی برانکارد به بیمارستان منتقل می‌شد دیدم و من نیز آن را دنبـال کـردم....تـرس و واهمه‌ای نداشـتم زیـرا احساس می‌کردم حـال خـودم کـاملاً خـوب اسـت، گرچه بدنم دچار مشکل بود. من به اطرافم نگاه کردم و بـالای سرم نور سفید بسیار درخشنده و زیبـائی را دیـدم که پر از مهر و عشق بـود. من با تمـام وجـود می‌خواسـتم به سمت آن نور سـفید بـروم، بیش از هر خواسـتهٔ دیگر که هرگز در عمرم آرزو کرده بودم. می‌دانستم که در سـوی دیگر نـور عشق واقعی وجـود دارد که چـنین من را به سوی خود جذب می‌کند. این نـور پر از مهر و محبت بـود و من پیش خود فکر کـردم که این نـور خداست." در این حـال پزشـکان مشـغول دادن ماسـاژ و شک الکـتریکی به قلب پیـــتر ســـلرز بودند. پیـــتر می‌گوید که روح او

می‌خواست به سمت نور صعود کند ولی به آن نرسید: “در آن موقع دستی از درون نور به سمت من آمد. من سعی کردم که به آن برسم و آن را بگیرم یا لااقل لمس کنم، تا من را با خود به درون نور ببرد. ولی صدائی از سوی نور به من گفت هنوز زمان آن نرسیده است. برگرد، و کارت را تمام کن. هنوز وقت آن نشده” در همین موقع قلب پیتر سلرز دوباره شروع به طپیدن می‌کند و احساس می‌کند که به سمت بدن خود نزول می‌کند و بالاخره با احساس سرخوردگی و ناراحتی چشمان خود را باز می‌کند.

پیتر سلرز چندین سکته و تجربه نزدیک به مرگ دیگر را نیز تجربه کرد. این تجربه‌ها اثر ملموسی در زندگی پیترسلرز گذاشتند. واکر (Walker)ـ در کتاب بیوگرافی زندگی سلرز می‌گوید: “برای پیتر، این مردن‌های مکرر مهمترین تجربه زندگی او شده بود. او می‌گفت دیگر از مردن هیچ ترسی ندارم. دوستان و خویشاوندانش می‌گفتند که او بیش از پیش به فکر فرو می‌رود و روحانی‌تر شده است. بعضی وقتها مانند این بود که جسم پیتر این‌جاست ولی روح و فکرش جای دیگری است.

برای همسر پیتر سلرز، بریت اکلاند (Britt Ekland)، کمی نگران کننده و عجیب بود که همسر پر تحرک و پر کارش اکنون این قدر ساکت شده است. گاهی پیتر بدون حرکت برای مدت طولانی به همسرش نگاه می‌کرد بدون این‌که چیزی بگوید، در حالی که در افکار خود غرق بود. پیتر بعد از سکتهٔ خود برای بازپروری به انگلستان بازگشت، ولی دوباره به عادتهای قدیمی خود بازگشت و

 امین ماشین خود را که یک فراری گران قیمت بود خریداری کرد. چند سال قبل از این تجربه، پیتردر فیلم "آسمان بالا" نقش یک کشیش با ایمان را بازی کرده بود و در اثر آن خود به مسیحیت علاقه‌مند شده بود، با این‌که اصلیت او یهودی بود. در همان ایام در سال 1962 پدر او فوت کرد و او معمولاً با یکی از همسایه‌هایش که کشیش بود وارد بحثهای طولانی می‌شد و سعی می‌کرد تا بین وفور زندگی مادی و خلأ روحیش سازش ایجاد کند. ولی بعد از تجربه نزدیک به مرگش، پیتر جستجوی خود را برای معنی در زندگی بیشتر کرد و به گفتگوهایش با کشیش هستر (Hester) ادامه داد تا جائی که نزدیک بود به مسیحیت بگراید. بعدها او شروع به تمرین مرتب یوگا کرد و می‌گفت که یوگا به او آرامشی بخشیده که فکر نمی‌کرد امکان آن باشد. او اعتقاد داشت که استعداد فوق‌العاده او برای تقلید و بازی‌گری بخاطر خاطراتی است که روح او از زندگی‌های قبلی (تناسخ) به همراه آورده است. ولی در این آخرین زندگیش او خود را گم شده حس می‌کرد و همیشه می‌گفت نمی‌داند چه کسی است و چرا روی زمین آمده. او به شرلی مکلین می‌گفت: می‌دانم که زندگی‌های زیادی در قبل داشته‌ام... تجربه‌ای که داشتم آن را برایم محرز کرد. در این زندگی دیدم که احساس جدا و خارج بودن از بدنم چگونه است ولی از وقتی که (به بدنم) بازگشته‌ام نمی‌دانم چرا نمی‌توانم به یاد بیاورم که چه کاری قرار است انجام دهم و چرا برگشته‌ام."

تجربه نزدیک به مرگ پیتر سلرز او را به درجهٔ عمیق‌تری از جستجوی معنوی برد، ولی باعث تغییر عظیم و

عمـده‌ای در نحـوهٔ زنـدگی او نشد. ولی وقـتی در سـال 1980 در انگلستان آخرین حملهٔ قلبی پیتر اتفاق افتـاد، دیگر موعد او بود که برود.

الیزابت تیلور

Elizabeth Taylor

هنرپیشه مشـهور انگلیسی الـیزابت تیلـور (Elizabeth Taylor)ـ در شـوی مشـهور اپـرا وینفـری و هم‌چـنین در مصـــاحبه با لـــری کینگ در شـــبکه سی آن ان آمریکا تجربه‌ای که در حین عمل جراحی داشته را بازگو کرد. او گفت که چگونه به مدت 5 دقیقه در حین عمل مرده بـود و در این حـال از یک تونل عبـور کـرده و به سـمت نـور سـفید درخشـانی که پر از عشق و گـرمی و آرامش بـود رفت. او می‌گفت که روح همسر ســابقش مایکل تـــاد (Michael Todd) که بسیار دوستش داشت را دیده بود و بیش از هر چـیز دیگر می‌خواست به سـمت او بـرود و به او ملحق شود. ولی مایکل تاد به او گفته بـود که زنـدگی او هنوز پایان نیافته و باید به دنیا بازگردد و کارهایش را تمـام کند. مایکل او را به ســمت عقب و دنیا هل داده و در همـان هنگـام قلب او دوبـاره بکـار افتـاده بـود. او می‌گوید "مرگ من رسماً اعلام شده بود ولی من نـور را دیـدم. حـرف زنـدن راجع به آن خیلی سـخت است زیـرا ممکن است حرفهایم به نظر چرند برسـند. این در اواخر دههٔ 1950 اتفاق افتـاد و من مایکل را دیـدم که قبلاً در سقوط هواپیما در سال 1958 کشته شده بود. وقتی که به زندگی برگشتم دیدم که 11 نفر پزشک و پرستار دور من هستند و مرگ من را روی بّـرد اتـاق اعلام کرده‌اند... برای مدت طولانی من راجع به آن صحبت نکردم و هنـوز

هم برایم سخت است....من از مردن هراسی ندارم زیــرا قبلاً آن‌جا بوده‌ام.”

شارون استون

Sharon Stone

شــارون اســتون (Sharon Stone)ـ هنرپیشه فیلم‌هــای مشهوری مانند غریزهٔ طبیعی (Basic Instinct)، کازینو (Casino)، کــره (Shpere)ـ و فیلم‌هــای متعــدد دیگر در سال 2001 در اثر پارگی یکی از شریان‌هایش دچار خون ریزی داخلی شدید در قسمت پائینی مغزش شده بــود که به مــرگ او منجر شد. او در مــورد تجربه خــود می‌گوید “وقــتی رگ من پــاره شد انگــار به ســرم گلوله اصــابت کــرده است. آن‌چنــان با شــدت بــود که من روی کاناپه افتادم....این خون ریزی مغزی من را به ســفری حقیقی و چنان عمیق و به جاهائی در این دنیا و دنیــای دیگر بــرد که من را برای همیشه تحت تأثیر قــرار داد و زنــدگی من دیگر هرگز مانند ســابق نخواهد بــود. من الان می‌تــوانم بگویم که از مرگ ترسی ندارم و می‌توانم به همه بگــویم که مــردن یک هدیه است و چیزیست شــگفت آور. نه این که خودکشی کنید، ولی هنگامی که زمان مــردن آمــد، که حتماً نیزخواهد آمد، مــردن بســیار زیبا و با شــکوه خواهد بــود. این گــرداب عظیم از نــور ســفید بســیار بســیار درخشــنده در پیش روی من بــود که من درون آن رفتم و چند نفر از دوستانم را دیــدم. ولی همه‌چــیز خیلی ســریع اتفاق افتاد و در زمان اندکی من دوباره به بدنم و اتاقی که در آن بودم بازگشتم.”

تونی بنت

Tony Bennett

تـونی بنت (Tony Bennett)، آواز خـان و موزیسـین آمریکـائی که روزگـاری در شـهرت و مـوفقیت و پـول غوطه می‌خورد، در اواخر دهۀ 70 مـوفقیت و شـهرتش رو به نـزول گذاشت. در آن موقع او در شـهر لس‌آنجلس در آمریکا زنـــدگی می‌کـــرد، ازدواج او در حـــال از هم پاشیدن بود، بدهی‌های او بیشتر و بیشـتر می‌شـدند و به اعتیاد نیز روی آورده بود. اداره مالیـات آمریکا به خـاطر بـدهی‌های مالیـاتیش خانـۀ او را تصـرف کـرده بـود و در نتیجه تونی بنت بیشتر از پیش به الکل و مواد مخدر پناه آورده و یک بار در اثر استفاده زیاد از آن‌ها جـان خـود را از دست داد. او در کتاب بیوگرافی خود می‌گوید: "نـوری طلائی و گـرم و مطبـوع من را در آغـوش خـود گـرفت. احســاس کــردم که به ســوی ســفر و مقصــدی بســیار خواســتنی ره ســپار هســتم، ولی ناگهـان دید من تغیـیر یافت و به بدنم برگشتم و دیدم که همسـرم بـالای سـرم ایستاده است... در راه بیمارستان به یاد چیزی که یک بار مدیر من به من گفته بود افتادم. وقتی یکی از همکارانم در اثر استفاده از مواد مخـدر درگذشـته بـود به من گفت که او در برابراســتعدادهای خــودش (که آن‌ها را نــابود کرده) گناه کـار و مقصر است. الان این سـخن کـاملاً به قلب من نفوذ کـرد. دانسـتم که باید تغیـیرات اساسی در زندگی خود بوجود بیاورم."

بعد از این تجربه تونی بنت تغییراتی را که باید را بوجـود آورد و نحـوۀ زنـدگی کـردنش بکلی تغیـیر کـرده و کـار حرفه‌ایش نیز جان تازه‌ای گرفت. او شروع به خواندن و نواختن برای نسلهای جوانتر کرد و در کالج‌ها و تئاترهای

کوچک اجــرای برنامه می‌کــرد تا بــالاخره قــراردادی با کلمبیا رکــوردز بــرای اجــرای یک آلبــوم امضــاء کــرد، با این‌که 11 سال بود که هیچ آلبــوم جدیــدی بــیرون نــداده بود. در نهایت تــونی بنت یک جــائزۀ پر پرســتیژ گــرمی (Grammy Award) را نصیب خود کرد.

ارنست همینگوی

چهرۀ ادبی و نویســندۀ معــروف قــرن بیســتم آمریکــائی، ارنست همینگـــوی (Ernest Hemingway)، در جنگ جهــانی اول در ســال 1918 در کنــار رودخانــۀ «پیــاو» نزدیک «فوســالتا» در ایتالیا مــورد اصــابت تــرکش بمب قرار گرفت. او به یک بیمارســتان در شــهر میلان منتقل شد و در نامه‌ای برای خانواده‌اش نوشت: «مــردن بســیار ساده است. من مردن را تجربه کرده‌ام و آن را به خــوبی می‌دانم». سال‌ها بعد همینگوی بــرای یکی از دوســتانش اتفــاقی را که در آن شب بــرایش افتــاده بــود شــرح داد: «یک بمب بزرگ ایتالیائی از نوعی که به قوطی خاکستر معـــروف بـــود در تـــاریکی منفجر شد و من در آن موقع مردم. من احســاس کــردم که روح من یا چــیزی مانند آن به راحتی از بدنم خارج شد، مانند وقتی که یک دســتمال ابریشمی را از جیب خود بیروی می‌آوری. روح من بــرای مدتی در اطراف (بدنم) معلق و در پرواز بود ولی دوباره به آن بازگشت و در آن موقع دوباره زنده شدم.»

Earnest Hemingway

این تجربه تـــأثیر محسوسی در شخصـــیت همینگـــوی گذاشت. او دیگر آدم سرســخت و غــیر قابل نفــوذ قبلی نبــوده و بســیار انعطــاف پــذیرتر شــده بــود. اســتفاده از

مفهوم مردن و مرگ در نوشته‌های همینگوی بعد از جنگ به خـوبی دیـده می‌شـود و می‌تـوان دید که او مـردن را کاری بسیار ساده و پیش پا افتاده می‌دانست. همینگـوی در کتاب خـود «وداع با اسـلحه» که آن را در سـال 1929 نوشت، مردن را از زبان شخصیت داستان خود همـانطور که خودش تجربه کرده بود برای خوانندگان شرح می‌دهد.

جرج لوکاس

George Lucas 1

جرج لوکاس (George Lucas)، کارگردان و فیلم سـاز مشـهورهالیوود که از جمله فیلم‌هـای او می‌تـوان جنگ سـتارگان (فیلم سـاز و کـارگردان) و اینـدیانا جـونز (جلوه‌های ویژه) را نام برد، در سن 18 سالگی برخـورد بسـیار نـزدیکی با مـرگ داشت. درست سه روز قبل از فارق‌التحصـیلی از دبیرسـتان، او یک تصـادف راننـدگی بسیار شدید داشت.

او می‌گوید: «هیچ کس نمی‌باید از چنـان تصـادفی جـان سالم بدر ببرد. می‌دانستم که علت و منظوری داشت که من زنـده مانـده‌ام و تصـمیم گـرفتم که بقیـهٔ عمـرم را صرف این کنم که این علت و منظور را پیـدا کنم. من در اثر تصادف مرده اعلام شـدم ولی در بیمارسـتان دوبـاره توانستند من را احیـاء کنند... چـنین اتفاقـاتی اعتقـادات مردم را تغییر می‌دهد ولی من فهمیدم که بیشتر دید من با مشاهدهٔ زندگی از آن زمان به بعد شکل گرفته است... فلاسـفه و عقلا و اهل حکمت در طـول اعصـار سـعی کرده‌اند معمـای زنـدگی و ادراک را شـرح دهند و هر یک تئوری‌های خود را دارند. ولی این در همـهٔ آن‌ها مشـترک

است که حیات و بودن قابل توضیح و تشریح نیست. علت و عامل حیات، حیات است. چرائی وجود ندارد و حیات ماوراء علت و چرا است. به نظر می‌رسد در سطحی روحانی تمام ما صرفنظر از شکل‌ها و قالب‌های گذرا و مختلفی که حیات در آن‌ها تجلی می‌یابد به هم متصلیم. به نظر من همهٔ ما در یک نیروی واحد یا روح و ادراک جمعی مشترک که تبلورهای منفرد زندگی در افراد و موجودات است مشترکیم. قسمتی از وجود ما به تمام شکل‌های مختلف حیات و به سایر موجودات و حتی سیارات و تمامی جهان هستی متصل است. آن را نمی‌توان با هیچ کلام یا تئوری یا پروسهٔ فکری توضیح داد یا فهمید. من اعتقاد دارم همهٔ ما در اعماق خود این حقیقت را می‌دانیم، حتی اگر ضمیر خودآگاه و فکر ما متوجه آن نباشد. هر موجودی در نهایت سعی دارد که به‌هارمونی و هماهنگی با این نیروی واحد حیات دست یابد. و برای فهمیدن این‌که تمام زندگی راجع به چیست، ما به عشق و شفقت به تمامی حیات و کمک و دست گیری بدون هیچ چشم داشت و شائبه به هر آن‌چه که زنده است می‌رسیم. این پیام تمامی ادیان و پیامبران است.»

تجربه ترسناک هوارد استرم

تجربه نزدیک به مرگ هوارد استرم (Howard Storm)، رئیس سابق دانشکدهٔ هنر دانشگاه کنتاکی آمریکا، یکی از مشهورترین تجربه‌ها است. او شخصی کاملاً علم گرا بود و هرگونه اعتقاد دینی و معنوی را زاییدهٔ تخیل و حماقت می‌دانست. او که در سال 1985 در سن 38 سالگی با تعدادی از دانشجویان خود از آمریکا برای

سـفری علمی-تحقیقی به فرانسه رفته بـود، در آن‌جا دچار خونریزی شدید داخلی شده و در بیمارستان بستری گردید. بعلت در دسـترس نبـودن پزشک متخصص در آن شـب، عمل جـراحی او به روز بعد موکـول گشت و او در آن شب در حالی که همسرش در بیمارستان بر بـالین او بود جان داد. او خاطرهٔ خود را اینگونه بازگو می‌کند [7]:

Howard Storm-B&W

...من که احساس می‌کردم مرگم نزدیک اسـت، با زحمت زیـاد و در حـالی که با احساسـاتم کلنجـار می‌رفتم با همسرم خداحافظی کردم و سـپس چشـمانم را بسـته و سعی کردم کمی استراحت کنم. من منتظر پایـان بـودم، منتظر خاموشی و سکوت ابدی. من که خود را باهوش و اهل علم می‌دانسـتم، اطمینـان کامل داشـتم که زنـدگی بعد از مرگ وجود ندارد. با خود فکر می‌کـردم این خـواب ابـدی خواهد بـود، همـان خـوابی که بیـداری از آن وجـود نخواهد داشت. وقـتی در این حـال بـودم حـتی بـرای یک لحظه هم دعا و خواندن نام خدا به ذهن من خطور نکرد.

من چشمانم را بسـتم و در حـالتی که نمی‌دانم خـواب یا بی‌هوشی بود فرو رفتم. نمی‌دانم چقدر زمـان گذشـت، ولی بعد از مدتی احساس خـاص و عجیـبی پیـدا کـردم و چشـمانم را بـاز کـرده و دیـدم که در کنـار بـدنم که روی تخت بـود ایسـتاده ام. بسـیار تعجب کـردم، این اصـلاً منطقی به نظر نمی‌رسـید و نمی‌توانسـتم بفهمم که چطور ممکن است از خارج از بدنم به بدنم نگاه کنم. من سـعی کـردم توجه همسـرم را به خـودم جلب کنم، و به طرف او فریاد کشیدم ولی او نه صدای من را شنید و نه من را دید. من همین کار را با مریض دیگری کـردم که در

اتاق من روی تخت دیگری خوابیده بـود، ولی او نـیز هیچ عکس‌العملی نشـان نـداد. این مسـئله من را عصـبانی و نـاراحت کـرد. پیش خـود گفتم که این باید یک خـواب و رؤیا باشد و نمی‌تواند حقیقت داشته باشد. ولی واقعیت این بـود که می‌دانسـتم خـواب نمی‌بینم. همه‌چـیز کـاملاً واقعی و ملمـوس و زنـده بـود و حـواس من از زنـدگی عادی به مراتب قوی‌تر و دقیق‌تر بود و بیش از هر موقع دیگر احساس زنده بودن می‌کردم.

Howard Storm-Out of Body

در آن موقع از بیرون اتاق و از سمت در صـدائی شـنیدم که اسم من را می‌خواند «هـوارد، هـوارد، بیا». چنـدین صدای مختلف من را می‌خواندند. من کمی ترسیدم، ولی صدا به نظر دوستانه می‌رسید و از آن‌جائی که نتوانسـته بودم توجه همسر یا هم اتـاقی‌ام را جلب کنم، به طـرف صدا رفتم. وقتی از در اتاق خارج شدم در یک فضـای مه آلود حدود 15 یا 20 نفر را دیدم که در فاصلهٔ چند متری از من ایستاده بودند. آن‌ها فرم کلی آدم گونه‌ای داشتند، ولی در آن فضا جزییـات آن‌ها مبهم و صـورت آن‌ها غـیر قابل تشـخیص بـود. از آن‌ها خواسـتم نزدیک‌تر بیایند تا بتوانم آن‌ها را به درستی ببینم. آن‌ها بدون توجه دوبـاره تکرار کردند که عجله کرده و به همراه آن‌ها بروم و آن‌ها بـدن من را درست خواهند کـرد. من از آن‌ها سـؤالات متعـددی کـردم که آن‌ها همه را بی‌جـواب گذاشـتند یا جواب‌هـای مبهم و کلی می‌دادند و بـاز اصـرار می‌کردند که همراه آن‌ها بروم.

من نـیز با اکـراه به دنبـال آن‌ها به راه افتـادم. من می‌پرسـیدم که کجا می‌رویم و آن‌ها پاسخ می‌دادند که

خــواهم دید و بهــتر است عجله کنم. پرســیدم آن‌ها که هســتند و جــواب دادند که آن‌ها آمده‌اند تا من را ببرند. آن‌ها می‌گفتند که درد من چــیزی بی‌معــنی و مزخــرف است. من نمی‌دانم چقدر همـراه آن‌ها رفتم ولی به نظر مسافت خیلی زیادی می‌رسید. هیچ منظره یا ساختمانی در راه ما نبـود، تنها یک مه که مـرتب غلیظ‌تر و تـاریک‌تر می‌شد. آن‌ها طوری حرف می‌زدند که گـوئی دلسـوز من هستند و مراقب من خواهند بود و چـیز خـوبی بـرای من دارند و من نیز کنجکاو بودم بدانم چه چیزی.

آن‌ها که در ابتدا شـوخ و مهربـان به نظر می‌رسـیدند، با جلوتر رفتن ما به تدریج بد خوتر و بد رفتارتر می‌شدند و چند نفر از آن‌ها شــروع به مســخره کــردن من و گفتن جک‌های رکیک و زننده در مـورد من کردند. دیگـران آن‌ها را از این رفتــار منع می‌کردند و می‌گفتند «هنــوز بــرای این کارها زود است» یا «مــواظب بــاش و او را فــراری نــده» یا «مــواظب بــاش، او می‌تواند حرفهــای ما را بشــنود». در ابتــدا تعــداد آن‌ها به نظــرم به 10 یا 15 می‌رسید ولی الان حدود 40 تا 50 نفر آن‌ها را می‌دیدم. بعــداً تعــداد آن‌ها به نظــرم چنــدین صد نفر آمد. من که می‌دیدم رفتار آن‌ها بسـیار مشـکوک اسـت، با خـود فکر می‌کردم که بهتر است برگردم، ولی نمی‌دانســتم چگونه و از چه راهی. من کـاملاً گم شـده بـودم و هیچ علامت و نشانه‌ای در مسیر نبود. ما آنقـدر آمـده بـودیم و دیگر آن قدر تاریک شده بود که من به هیچ وجه نمی‌توانسـتم راه برگشت را پیــــدا کنم. به نظر می‌آمد که ارتبــــاط ما از طریق کلام بــــــود و نه از طریق فکــــــر، زیــــــرا آن‌ها نمی‌توانستند بفهمند من چه فکری می‌کنم.

من به آن‌ها گفتم که دیگر حتی یک قدم هم با شما نخواهم آمد تا به من بگویید کجا می‌رویم. آن‌ها در پاسخ تغییر یافته و بطور کامل خصمانه و شرور شدند و شروع به هل دادن من به طرف یک‌دیگر کردند. من سعی کردم از خود دفاع کرده با آن‌ها بجنگم ولی قادر نبودم هیچ صدمه‌ای به آن‌ها وارد کنم. آن‌ها همگی به من هجوم آوردند و اگر یکی از آن‌ها را به زحمت از خود دور می‌کردم چند نفر دیگر جای آن را می‌گرفتند و بر سر من می‌ریختند. آن‌ها تنها قهقهه‌ای خبیثانه می‌زدند و با ناخن‌ها و دندان‌های خود قسمت‌های بدن (روحی) من را می‌کندند و در کمال ترس و ناباوری من آن را در جلوی چشمان من به آرامی می‌خوردند. من درد بسیار شدیدی حس می‌کردم و این اذیت و شکنجه باعث تفریح و لذت آن‌ها بود. هرچه من بیشتر برای خلاص خود و عقب راندن آن‌ها تلاش و تقلا می‌کردم، آن‌ها از اذیت من بیشتر لذت می‌بردند. صدای خندهٔ آنان و فریادشان بسیار گوش خراش بود و به درد این شکنجه‌ها می‌افزود. آن‌ها از این هم فراتر رفتند و به من و حریم من طوری تجاوز کردند که از بازگوئی آن شرم دارم. واضح بود که آن‌ها عجله‌ای برای پیروز شدن و از پای در آوردن من نداشتند بلکه ترجیح می‌دادند که شکنجهٔ من هر چه ممکن است طولانی‌تر شود. زجر من وسیلهٔ سرگرمی آن‌ها شده بود و این برای مدت بسیار زیادی ادامه یافت.

Howard Storm-Hell

باید اضافه کنم که در تمام این مدت من احساس نمی‌کردم که آن‌ها موجودی غیر از آدم هستند، با فرق

این‌که بسیار بی‌رحم و شرور و فاقد هر گونه احساس و خــوبی و رحم بودند. هم‌چــنین توانــائی خاصی در آن‌ها ماورای یک آدم معمـولی نمی‌دیـدم، به جز این‌که به نظر می‌آمد آن‌ها هیچ گونه دردی حس نمی‌کردند. به نظر نمی‌رسید که آن‌ها از جائی رهبری می‌شدند یا کسی سر گروه آن‌ها بود. بلاخره من از مقاومت و جنگیدن با آن‌ها خســته شــدم و به روی زمین افتــادم. آن‌ها از این‌که من دیگر برای رهائی خود تقلا نمی‌کنم کمی مأیوس شــده و علاقــۀ خــود را بــرای اذیت من تا حــدودی از دست دادند. هنوز گاه گاهی یکی از آن‌ها به من که نــاتوان و شکست خورده روی زمین افتاده بودم حمله می‌کرد، بدون این‌که من دیگر کوچک‌ترین توانی بــرای مقابله و دفــاع از خــود داشته باشم.

ناگهان در حالی که روی زمین افتاده بودم اتفـاق بسـیار عجیبی افتاد. توضیح آن بسیار سخت است، ولی صــدائی که به نظر می‌رسید از درون خــود من و صــدای خــود من بود در فکر من به من گفت به درگاه خــدا دعا کن. من با صــدا جــدل کــردم که من به خــدا اعتقــاد نــدارم، چگونه می‌توانم به او دعا کنم. صدا دوبــاره به من گفت به خــدا دعا کن. من گفتم دعا کردن بلد نیستم. بــرای بــار ســوم صدا به من گفت به سوی خدا دعا کن. من پیش خود فکر کردم که امتحــان آن ضــرری نــدارد و ســعی کــردم دعا یا مناجاتی را به یاد بیاورم. به تدریج توانستم اندک دعــائی را از دهها سال پیش و ایــام بچگی که به کلیسا می‌رفتم به یــاد بیــاورم و شــروع به زمزمــۀ آن کــردم. با این کــار موجوداتی که اطراف من بودند به تلاطم افتاده و فریــاد زدند که خدائی وجود ندارد و من بدترین موجودات هستم و کسی این‌جا صــدای من را نمی‌شــنود. شــکایت و عکس

العمل آن‌ها من را تشویق کرد که به دعاهـای خـود ادامه دهم. من به طـرف آن‌ها فریـاد کشـیدم که خـدا من را دوست دارد و به نام خدا از من دور شوید. آن‌ها به فریاد خود بر سر من ادامه دادند ولی از من دورتر شده بودند. من هنوز هم در حال فریاد زدن نام خدا بـودم و هر چـیز مـذهبی یا مقدسی که به ذهنم می‌رسـید را به زبـان می‌آوردم، تا جـائی که بلاخـره دیگر اثـری از آن‌ها بـاقی نماند. در این موقع دیگر من کـاملاً در تـاریکی تنها شـده بـودم. من در اعمـاق قلبم به این دعاها اعتقـاد نداشـتم ولی می‌دیدم که دعاهای من روی این موجودات ترسناک چه اثری دارد و مانند آب روی آتش آن‌ها را می‌راند، و به همین خاطر به دعاهایم ادامه دادم.

من نمی‌دانسـتم کجا هسـتم ولی می‌دانسـتم که آن‌جا بـودم، و تمـام احساسـات و افکـار من به خـوبی کـار می‌کردند و تمـام آن‌چه اتفـاق می‌افتـاد کـاملاً واقعی و ملموس بـود. من نـاتوان و به شـدت مجـروح و تکه پـاره شـده بر روی زمین افتـاده بـودم بـدون این‌که تـوان هیچ حرکـتی را داشـته باشم. درد و شـکنجه‌ای که تحمل می‌کردم بیشتر از هرچه که بتوان تصـور کـرد بـود و من می‌دانستم که این پایان وجود من است. نمی‌دانم که چه مدت در تاریکی تنها بودم ولی در اثر تنهایی کامل در آن تاریکی مطلق به تدریج در حرمـان و افسـردگی شـدیدی فرو رفتم، بیشـتر از آن‌چه بتـوان آن را تصـور کـرد. من می‌دانستم که جایی در آن تاریکی آن موجـودات هولنـاک هستند و من نه می‌توانستم از جای خود حرکت کنم و نه می‌دانستم چه باید کرد. در حقیقت من به جـایی رسـیدم که دیگر نمی‌خواستم اصلاً وجود داشته باشم.

در آن حضیض ناامیدی و نابودی نوائی از دوران بچگی، از زمانی که به کلیسا می‌رفتم، شروع به نواختن در فکر من کرد «می‌دانم که مسیح من را دوست دارد». من واقعاً می‌خواستم این حرف حقیقت داشته باشد، بیشتر از هر چیز دیگر در زندگیم. من با تمام توانم و ذره ذرهٔ وجودم در تاریکی فریاد زدم «ای مسیحا، خواهش می‌کنم من را نجات بده!» و اکنون دیگر من با تمام وجودم و با صداقت این حرف را می‌گفتم و به آن ایمان داشتم. ناگهان یک نقطهٔ کوچک نورانی را از دور دیدم که به سرعت به من نزدیک شد، و در مدت اندکی تبدیل به نوری فوق‌العاده درخشان با زیبائی غیر قابل وصف گشت و من را در خود گرفت. در درخشندگی این نور من برای اولین بار توانستم خود و هولناکی تمام زخم‌ها و پارگی‌ها و تکه‌های کنده شدهٔ بدنم را ببینم. ولی تمام این جراحات به سرعت در نور او ترمیم شدند و با بالا رفتن من در نور او، من به تدریج دوباره کامل و یکپارچه شدم. به محض این‌که نور او بر من افتاد، دانش و آگاهی زیادی در من رخنه کرد. من فهمیدم که نور من را عمیقاً می‌شناسد، بهتر از هر کس دیگر. من هم‌چنین فهمیدم که نور من را بطور کامل و نامشروط دوست دارد، به شکلی که هرگز آن را تجربه نکرده بودم و حتی نمی‌توانم شروع به شرح آن کنم. من حتی نمی‌دانستم که اینگونه محبت و عشقی می‌تواند در جهان وجود داشته باشد. این نور مانند یک میدان انرژی فشرده و قدرتمند بود که از خود تنها خوبی و عشق صادر می‌کرد. بعد از آن‌چه که بر من گذشته بود، این‌که چنین مورد مهر و عطوفت و قبول قرار بگیرم از درک و تصور من خارج بود. من به طرز شدید و غیر قابل کنترلی شروع

به گریستن کردم و خود را از هر آن‌چه بر من گذشته بود خالی نمودم.

در یک لحظه من یک منکر و کـــافر به تمـــام عیـــار و لحظه‌ای بعد با تمـام وجـود عاشق خداوند بـودم. تمـامی آن غرور و تکبر و منیت و تکیه بر خـود و هـوش خـود که همـهٔ عمر با آن زنـدگی کـرده بـودم در من کـاملاً از بین رفت. آن‌ها نه تنها خدمتی به من نکـرده بودنـد، بلکه من را شکست دادند. تنها چیزی که آخرین دست آویز و نجات من در آن عمق تاریکی بـود کورسـوئی از امید بـود که از سالیانی بسیار قبل در دوران کودکی در قلب من کاشته شده بود.

Light Tunnel 2

در حالی که آن فرشتهٔ نورانی من را نگاه داشـته بـود ما شــروع به حــرکت در فضا کــردیم و ســرعت ما مــرتب افزایش می‌یافت. در دوردست می‌توانستم منظـره‌ای را بــبینم که مانند آســمان پر ســتاره بــود. وقــتی نزدیک‌تر رفــتیم متوجه شــدم که این نقــاط نــورانی در حــرکت و ترددند و به سمت نقطهٔ مرکزی بسیار درخشانی رفته یا از آن دور می‌شــوند. آن‌جا مانند نمــای یک کهکشــان با درخشندگی و ستارگان بسیار بود. در مرکز این مجموعهٔ نورانی، آن نقاط شبیه به ستاره دیگر بطـور مجـزا قابل تفکیک نبودند بلکه با آن مرکز یکی شده بودند.

دوست نورانی من با صدای خـوش آوائی چند فرشــته را صـــدا زد که نـــزد ما آمدند. فرشـــتگانی که با من بودند می‌خواستند زندگی من را به من نشان دهند. من در فکر خـود خواسـتم که به همـان تـاریکی که از آن آمـده بـودم

بـــازگردم، زیـــرا از آن‌چه در زنـــدگی انجـــام داده بـــودم شـــرمنده بـــودم و خـــود را لایق آن‌جا بـــودن نمی‌دیـــدم و می‌خواستم در تاریکی از اعمال خود پنهان شوم. دوست نـورانی من احسـاس من را فهمید و بـرای اولین بـار با صـدائی که مـذکر بـود از طریق فکر به من گفت که اگر راحت نیســتم، لازم نیست که بیشــتر از این به آن مرکز نـورانی نزدیک شـویم، و با این گفته ما همان‌جا متوقف شـــــدیم. او به من گفت که من به آن‌جا (آن فضـــــای نـــورانی) تعلق دارم. من به او گفتم که نـــه، تو اشـــتباه می‌کـــــنی. او پاسخ داد که ما در این‌جا هرگز اشـــــتباه نمی‌کـنیم. آن فرشـتگان از من پرسـیدند که آیا از آن‌ها می‌ترسـم؟ آن‌ها گفتند اگر بخـواهم آن‌ها می‌توانند نـور خود را کم کرده و مانند انسـان‌های عـادی ظـاهر شـوند. من گفتم که نـه، شـما زیبـاترین چـیزی هسـتید که من تـــاکنون دیـــده ام. من در درخشـــندگی آن‌ها رنگهـــائی می‌دیدم که هرگز ندیده بـودم. آن‌ها همگی از طریق فکر با من مکالمه می‌کردنـــــد، و تمـــــامی آن‌چه را من فکر می‌کـــردم بلافاصـــله درک می‌کردند. این کمی بـــاعث تشویش من بود، زیرا از این‌که ممکن است نتوانم فکـرم را کنترل کنم و چیزی نامناسب از فکر من بگـذرد نگـران بودم.

سـپس آن‌ها زنـدگی من را بـرایم به نمـایش در آوردند. مـرور زنـدگی من تنها به منظـور آگـاه سـاختن من بـود. بســـیاری از آن‌چه در زنـــدگی کـــرده بـــودم، تمـــامی موفقیت‌هـای تحصـیلی و شـغلی و مـالی و جـوایزی که دریافت کـرده بـودم و مـدارکی که کسب کـرده بـودم در آن‌جا هیچ ارزشی نداشـتند. تقریبـاً تنها چـیزی که از دید آن فرشتگان مهم بود رفتار و برخوردهای من با دیگـران

بود. من در تمام زندگی خود حقیقت را انکار کرده بـودم ولی اکنـون باید با آن روبـرو می‌شـدم. من بـار سـنگین تمام انسان‌هایی را که در زندگی مورد تمسخر یا اهـانت قـرار داده بـودم یا در اثر خودپرسـتی‌ام به آن‌ها آسـیب زده بـودم را حس می‌کـردم و حـتی تصـور سـنگینی آن بـرایم ممکن نبـود. زنـدگی من از تولد تا مـرگ بـرایم به نمـــایش درآمد. قســـمت‌هائی از آن بســـیار ســـریع و قسـمت‌هایی دیگر خیلی کند می‌گذشـتند و قسـمت‌هایی نیز چندین بـار مـرور می‌شـدند. در این صـحنه‌ها تأکید بر روی انسان‌ها بود. بسـیاری از تلاش‌هـای من در زنـدگی در جهت بدست آوردن تأیید یا تحسـین دیگـران بـود و آن تلاش‌ها از دید فرشـــتگان بی‌اهمیت بودند. اگر به عملی می‌رسیدیم که به طور خاص بد (یا خوب) بود آن‌ها مرور زندگی‌ام را کند می‌کردند تا به دقت به آن بنگرم. یکی از جنبه‌هـایی که در زنـدگیم در آن اشـتباهات زیـادی کـرده بودم در ارتباطم با انسـان‌ها بـود. من به آدمها به شـکل وسـیله‌ای بـــرای بدست آوردن آن‌چه می‌خواســـتم نگـــاه می‌کـردم. مثلاً به یـاد دارم که در نوجـوانی برخـوردم با پـدرم با سـردی و بی‌محلی بـود زیـرا فکر می‌کـردم که بیش از حد به کارش اهمیت می‌دهد. در مـرور زنـدگی‌ام می‌دیدم که برخوردهای من چه احساسـاتی در او بوجـود آورده است. برخورد من باعث می‌شد که او از دست من عصـبانی باشد و ما مـرتب دعـوا می‌کـردیم. من همیشه تصور می‌کردم که تمـام این‌ها تقصـیر پـدرم است و من مظلوم واقع شده ام. اکنون می‌دیـدم که من خـود نقش زیادی در آن داشتم.

دیـدم که هنگـامی که اسـتاد دانشـگاه بـودم یک دانشـجو برای درد و دل در مورد مشکلاتش به دفتر من آمده بـود.

من تظاهر می‌کردم که به حرف او گوش کرده و توجه می‌کنم، ولی در حقیقت از حرفهایش خیلی کسل شده بودم و زیر میز مرتب ساعتم را نگاه می‌کردم و منتظر بودم که زودتر برود. من تمام این ریزه کاری‌های رفتارم را در حضور این فرشتگان دوباره دیدم. دیدم هنگامی که 8 ساله بودم یک شب خواهرم که با او روابط خوبی نداشتم به شدت مریض بود و با تب شدیدی به خواب رفته بود. من در نیمهٔ شب وقتی همه خواب بودند به اتاقش رفته و او را از صمیم قلب در آغوش گرفتم و در حالی که خواب بود برای مدتی نوازش کردم. اکنون می‌دیدم که این یکی از بهترین کارهائی بود که من در تمام طول زندگیم انجام داده بودم. یا مثلاً هنگامی را دیدم که یک زن جوان و زیبا به زندگی من آمده و به من عطوفت و مهر زیادی نشان داد و از خود و قلب خود برای من مایه گذاشت. من روح و روان او را آزردم و عشق او که هدیه‌ای از طرف خدا به من بود را بی‌ارزش گرفتم. دیدم که بچه‌هایی که خدا به من داده بود را جزیی از منیت خود گرفته بودم. اگر آن‌ها آن طوری بودند که من می‌خواستم از آن‌ها خوشحال بودم، واگر به میل من نبودند من با آن‌ها عصبانی و بد خو بودم. من پول زیادی درمی‌آوردم و به نظر همه مرد فوق‌العاده‌ای بودم و با این که به ظاهر بسیار موفق بودم و با مردم نیز مشکلی نداشتم، از درون مرتب خودخواه‌تر می‌شدم و بیشتر در خود غرق می‌گشتم.

من احساسات آن فرشتگان، و خوشحالی و حزنشان را در حین مرور زندگیم حس می‌کردم. با این حال آن‌ها من را مورد قضاوت قرار نمی‌دادند و به من نمی‌گفتند که اعمالم بد یا خوب بوده‌اند. بسیاری از اوقات

فرشـــتگان مـــرور زنـــدگی من را متوقف می‌کردند تنها بـــرای این‌که به من عشق و آرامش دهنـــد، زیـــرا آن‌چه می‌دیـــدم بـــرایم غـــیر قابل تحمل می‌شد. می‌دیـــدم که وقتی بچه بـودم به من یـاد داده شـده بـود که مهربـان و بخشـــنده باشم ولی به تـــدریج با بزرگ‌تر شـــدن از آن روحیه دور شـده بـودم و مـرتب خـود خـواه‌تر و مغرورتر شده بودم. تمام این‌ها در حالی بـود که من به ظـاهر یک شوهر خوب، یک پدر خوب، و یک شهروند خوب بـودم. به من نشـــان داده شد چگونه با غـــرورم از خداوند روی برگردانـده بـودم... می‌دیـدم که چطـور خـدا بارها سـعی کرده بود از طـرق مختلفی با من حـرف بزنـد، از راه یک آواز که در رادیو پخش می‌شـــد، از درون یک کتـــاب که می‌خوانـدم، یک رمـان، یک فیلم، و یا روشـهای دیگر. او هم‌چنین از طریق انسان‌های خوبی که سر راه من قـرار داده بود تا به من محبت کنند، سـعی کـرده بـود تا پلی به قلب من بزنند. به نظر می‌رسـید او در هر روز زنـدگی‌ام سـعی کـرده بـود با من ارتبـاط بر قـرار کند. قبل از این اگر از من می‌پرسـیدند آیا خـدا خـوب است با تمسـخر می‌خندیدم. اکنون می‌دیدم که خـدا بسـیار از آن‌چه آن را خوب می‌نامیم بهتر است. خوبی تنها یک قسـمت کوچک از انعکاس خداست...

دین و مذهب

وقتی که مرور زندگی من به پایان رسـید آن‌ها گفتند آیا ســـؤالی دارم؟ من گفتم بله و پرســـیدم که چه دیـــنی بهترین دین است؟ من انتظار داشـتم به عنـوان مثـال به من بگویند کاتولیک یا چیز دیگر. به من گفته شد بهـترین دین بـرای تو دیـنی است که تو را به خـدا نزدیکـتر کند.

سؤال کـردم آیا انجیل حقیقت دارد؟ گفته شد بله. گفتم اگر این گونه اسـت، چـرا وقـتی آن را می‌خـوانم در آن عیب و اشتباه می‌یابم؟ آن‌ها در جـواب من را دوبـاره به باز بینی اعمالم بردند و به من نشان دادند که چگونه چند دفعهٔ اولی که به سراغ انجیل رفتم، همواره به قصد پیدا کردن عیب و تناقض در آن بوده و همواره می‌خواستم به خود ثابت کنم که این کتاب ارزش خواندن ندارد. به آن‌ها گفتم که گفته‌هـای انجیل بـرای من مبهم و غـیر قابل فهم بودند. آن‌ها گفتند که انجیل مانند کتابهـای دیگر نیست و شامل حقـایق معنـوی است و بـرای این‌که آن‌را بفهمم باید آن را با دیدی روحـانی بخـوانم، مانند یک دعا و مناجـات. آن‌ها به من گفتنـد، و من نـیز بعـداً (بعد از بازگشت به دنیا) خـود دریـافتم، که اگر آن‌را با دلی معنوی و مانند یک دعا وعبادت بخـوانم، این کتـاب با من سخن می‌گوید و حقایق خـود را به من می‌نمایاند و فهم آن مشکل نخواهد بود.

آیندهٔ زمین

من پرسـیدم آیا روی زمین جنگ هسـته‌ای اتفـاق خواهد افتاد. آن‌ها گفتند خدا مهربـان‌تر از آنیست که اجـازهٔ آن را بدهد. حـداکثر ممکن است یک یا دو بمب هسـته‌ای به اشتباه منفجر شود. من پرسیدم پس چرا خدا اجـازهٔ این همه جنگ وخون ریزی روی زمین را در طول تـاریخ داده اسـت؟ آن‌ها گفتند از میـان تمـام جنگهـای متعـددی که بشریت سعی در براه انداختن آن‌ها داشـته، اجـازهٔ فقط چندتای آن‌ها داده شده است تا شاید بشریت متنبه شـده و سر عقل بیاید (و زشـتی و ترسـناکی خصـومت را ببیند). علم و تکنولـوژی و دست آوردهـای دیگر بشـریت

تمـــام هـــدیه‌هائی از عـــالم بـــالاتر هســـتند که در موقع مناسب به انسان‌ها الهام و یاد داده شده‌اند. دانشـــمندان و مخترعان از عالم بالاتر به سمت اکتشاف خـود هـدایت شـــده‌اند، ولی بســـیاری از این دســـتاوردها بعـــداً توسط بشریت برای مقاصد خودخواهانه و خصـمانه مـورد سـوء اســـتفاده قـــرار گرفته است. آن‌ها گفتند که بشـــریت در حـــدی از تـــوان و تکنولـــوژی است که می‌تواند صـــدمات بسیاری به این سیاره و ساکنان آن وارد کند. و منظـورم از ساکنان تنها انسان‌ها نیستند، بلکه حیوانـات، گیاهـان، و همه‌چیز.

آن‌ها به من گفتند که نگـــرانی و دلســـوزی آن‌ها بـــرای تمـامی بشـریت و مخلوقـات خـدا بر روی زمین است و آن‌ها به دنبـــال یک گـــروه یا ملت خـــاص نیســـتند. آن‌ها می‌خواهند هر انسانی انسان‌های دیگر را بیشتر از رگ و پی خود دوست داشته باشد. اگر یک نفر در جـائی از دنیا آسـیب و دردی دیـد، این باید درد تمـام انسـان‌ها باشد و کمک به او باید برای همه مهم باشد. بشریت برای اولین بار در تاریخ این سیاره به درجه‌ای از تکنولوژی و ارتباط رسیده است که چنین چیزی مقـدور است و تمـام مـردم روی زمین می‌توانند با هم یکی شوند.

من از آن‌ها پرسـیدم که چگونه می‌تـوان رفتـار مـردم را روی زمین تغیـیر داد؟ چـنین چـیزی بی‌نهـایت مشـکل، اگرنه غـــیر ممکن است! آن‌ها بطـــور خیلی واضح گفتند تنها چـیزی که نیـاز است تغیـیر یک نفر است! یک نفر با تلاش خود برای تغییر یافتن به دیگران و اطرافیان الهام می‌بخشد و آن‌ها نیز به نوبـهٔ خـود سـعی در بهـتر شـدن کرده و باعث تشـویق و الهـام کسـان دیگـری می‌شـوند.

تنها راه تغییر رفتار مـردم این است که این تغیـیر از یک نفر شروع شود!

(هوارد استرم اتفاقـاتی از آینـدهٔ زمین را در تجربه خـود دیده بود که در بحث اتفاقات آینده درج شده است)

من از آن‌ها پرسـیدم که اگر تغیـیراتی که شـما می‌گویید اتفاق بیافتد و مردم آن طوری که شـما می‌گویید رفتـار کنند، آینده زمین چطـور خواهد بـود؟ آن‌ها آینـده‌ای را به من نشـــان دادند که با آن‌چه من انتظـــار داشـــتم خیلی تفاوت داشت. من انتظار داشتم دنیـائی بسـیار مـدرن و پر از دســـتگاه و تکنولـــوژی و الکترونیک را بـــبینم. ولی تکنولوژی و ابزار زیادی در این دنیا وجـود نداشت. مـردم بیشتر وقت خود را با کودکان صرف می‌کردند و کودکـان با ارزش‌تـری چـیز بـرای مـردم بودند. هنگـامی که این کودکـان بـزرگ می‌شـدند، در آن‌ها کـوچک‌ترین اثـری از نگرانی، رقابت، دشمنی، و احساس کمبود یا عقده نبود. بین مردم احساس عمیق احترام و اعتمـاد متقابل وجـود داشت. اگر کسی مریض یا ناراحت می‌شد، تمـام اجتمـاع و گروه نگران او می‌شدند و برایش دلسوزی می‌کردند و بـــرای بهبـــود او دعا کـــرده و به او محبت می‌ورزیدند. هم‌چـــنین مـــردم وقت زیـــادی را با گل و گیاهـــان می‌گذراندند. مـــردم بـــرای رشد گیاهـــان و درختـــان و باغبـــانی یا کشـــاورزی تقریبـــاً نیـــازی به هیچ تلاشی نداشتند. تنها دعای آن‌ها کافی بود که میوه‌های بـزرگ و خوبی به بار آید. مردم می‌توانستند به طور گـروهی و با دعـای دسـته جمعی آب و هـوا را کنـترل کنند و تقاضـای بـــاران یا آفتـــاب نمایند. حیوانـــات نـــیز در این آینـــده درهارمونی و هم زیستی با انسان‌ها بودند.

در آینده‌ای که به من نشان دادند مردم بیشتر از دانش به حکمت علاقه داشـــتند. زیـــرا آن‌چه که از علم و دانش علمی نیاز داشتند را می‌توانستند به راحتی و تنها با دعا کردن دریافت کنند. برای این مردم مشکل غیر قابل حل و درد لاعلاج وجـود نداشت. این مـردم تقریبـاً قـادر به انجـام هر کـاری که می‌خواسـتند بودند. آن‌ها به نـدرت دلتنگ می‌شـــدند و احســـاس غـــربت می‌کردند و می‌توانسـتند از طریق روحی با یک‌دیگر از هر فاصـله‌ای ارتباط برقـرار کنند. در آن زمـان کسی نیـاز به تعطیلات نداشـت، زیـرا هر کس از آن‌چه می‌کـرد و از جـائی که زنـدگی می‌کـرد و مـردمی که با آن‌ها بـود بسـیار لـذت می‌برد.

مـردن در این دنیا بسـیار سـاده بـود و هنگـامی اتفـاق می‌افتاد که شخص آن‌چه را که باید در زنـدگی دنیا تجربه کرده و یاد گرفته باشد را تجربه کرده بود. در این هنگـام کافی بـود که او دراز کشـیده و اجـازه دهد که روحش از کالبد او خـارج شـود. در آن حـال مـردم به دور کالبد او جمع شـده وشـادی می‌کردنـد، زیـرا همه می‌دانسـتند که روح او به جـائی بسـیار زیبا می‌رود. این دنیا بـرای من چـیزی مانند بـاغ خـدا را تـداعی می‌کـرد که در آن مـردم گلهـــای این بـــاغ بودند و به این دنیا می‌آمدند که در شناخت خالق خود و عشق ورزیدن رشد کنند.

Howard Storm-My Descent Into Death

این تجربه زندگی من را به کلی دگرگون کرد. من نه تنها از شغل استادی در دانشگاه اسـتئفا داده و در کلیسا یک کشیش تمام وقت شـدم، بلکه احساسـات من نـیز تغیـیر یافتند. قبل از آن من عیب جو و بد گمـــان و نـــاراحت

بودم، ولی اکنون همیشه و حقیقتاً از درون خوشحال و مسرورم. نه به این معنی که روزهای ابری و بالا و پایین‌های خودم را ندارم، بلکه در پس هر روزم بالاخره لذتی درونی است. من تمام سعی خود را می‌کنم که این لذت و سرور را بین بقیه پخش کنم...

نمی‌دانم چرا خدا من را برای این اتفاق برگزید. شاید به خاطر این بود که من یک معلم بودم و قدرت بیان خوبی داشتم. شاید به این علت بود که من مشهور بودم و یک منکر شناخته شده و مسلم به شمار می‌رفتم. شاید خدا می‌خواست با این کار قدرت خود را نشان دهد.

تجربه ترسناک در اثر خودکشی

مردی که در اثر فشارهای زیاد زندگی دست به خودکشی زده بود، تجربه خود را این‌طور بازگو می‌کند [14]:

در سال 1948 من به تازگی با زنی بسیار زیبا که همه خواهان او بودند ازدواج کرده بودم و خود را بسیار خوش شانس می‌دیدم. ولی تنها 7 ماه بعد از ازدواج دریافتم که او به من خیانت می‌کند و با مرد دیگری ارتباط دارد. تمامی کاخ آرزوها و شادی من از هم فرو پاشید و بالاخره در اثر فشار روانی به الکل پناه آوردم و به تدریج به طور کامل الکلی شدم. من ایمان و شوق خود را به زندگی کاملاً از دست داده بودم، و احساس ضعف، ترس، و خود را بدبخت دیدن مرا فرا گرفته بود. دعا و راز و نیاز با خدا برایم ظاهری و بدون عمق به نظر می‌رسید و به طور کامل از اعتقاد به خدا و دعا کردن دست کشیده بودم.

بلاخــره یک شب بعد از این‌که همه به خــواب رفته بودند من لوازم مورد نیاز خود را برای خودکشی آمـاده کـردم، دو شیشه قـــرص خـــواب‌آور و یک شیشه از داروی دیگر تجــویزی و سه بطــری مشــروب! چند دقیقه بعد از سر کشیدن همهٔ این چیزها احساس لختی در انگشتهای پـایم شروع شده و به تدرج حالت گیجی و سبکی در سرم مـرا فرا گرفت. بعد از چند دقیقه شروع به دیـدن ابر تـاریکی کردم که به تدریج شکل می‌گرفت و به طرف من حـرکت می‌کرد. این ابر از سقف آشپزخانه که در آن بودم عبــور کرده و کاملاً مرا احاطه نمود. ناگهان احساس کــردم که با سـرعت بسـیار زیـادی در حـال عبـور از درون تـونلی تاریک هســـتم. من در آن حـــال متوجه نبـــودم که کجا می‌روم و آیا زنده یا مـرده هسـتم. به یـاد می‌آورم که به عقب نگـــاه کـــردم و بـــدنم را که بـــدون جـــان در کف آشپزخانه افتاده بود دیدم.

پیش خود فکر کردم "آیا مردن این اسـت؟"، و بلافاصـله پاســخی به من آمد که "نه". ناگهـــان با تعجب وجـــودی نورانی و بسیار زیبا را در پیش روی خـود دیـدم که از او عشق، مهربانی، و گرمی بسیار زیادی متشعشع می‌شد. من از این‌که چیزی بگویم تردید کردم، ولی متوجه شـــدم که او تمـام افکـار من را می‌بیند. او دوبـاره تکـرار کـرد: "نـــه، این مـــردن نیســـت، با من بیا تا به تو نشـــان دهم مردن چگونه است". من به همـراه او حـرکت کـردم و او من را به سرزمینی تیره وبسیار افسرده برد که خالی از هر گونه زیبـــائی و هر نشـــانی از زنـــدگی و گـــرمی و احساس بود. مردم در آن‌جا بطور بی‌هـدف و پراکنـده در حالی که سرهای‌شان پائین و شانه‌های‌شـان افتـاده بـود به شـکلی به شـدت افسـرده و نا امید و شکست خـورده

راه می‌رفتند، و فقط به پایین و پای خود نگاه می‌کردند، بدون این‌که هیچ توجهی به یک‌دیگر و اطراف خود داشته باشند. گاهی دو نفر به طور اتفاقی به هم برخورد می‌کردند، ولی بدون هیچ توجهی به یک‌دیگر به حرکت کاملاً بی‌هدف خود ادامه می‌دادند. فکر پیوستن به جمع این ارواح گم و فراموش شده من را شدیداً به وحشت انداخت. ولی وجودی که با من بود بلافاصله ترس من را احساس کرد و به من گفت: "این جهنم ساختهٔ خود تو است. تو در نهایت دوباره به زمین برگردانده خواهی شد و می‌بایست زندگی را از ابتدا تا انتها و با تمام سختی‌هایی که در زندگی قبلی داشتی بگذرانی، ولی تا آن موقع در میان این گم شدگان خواهی بود. خودکشی یک راه فرار نیست!"

در آن موقع زندگی من به من نشان داده شد. پنج سال آخر که من افسرده و الکلی شده بودم دردناکترین قسمت بود، دردناکترین چیزی که می‌توان آن را تصور کرد. اثری که الکلی شدن من روی زندگی فرزندان جوانم تاکنون داشته و در آینده خواهد گذاشت به من نشان داده شد. دیدم که چگونه با از دست دادن من و پایگاه خانوادگی خود افسرده خواهند شد و چگونه همسرم مادر خوبی برای آن‌ها نخواهد بود و آن‌ها به سرای کودکان بی‌سرپرست سپرده خواهند شد. دیدم که اگر به زندگیم به همان شکل سابق ادامه دهم، به جائی خواهم رسید که دیگر نخواهم توانست از دست افسردگی و ضعف و الکل فرار کنم. به من نشان داده شد که با ادامه دادن به عادت می‌خوارگیم، کودکان من نیز نهایتاً برای فرار از مشکلات زندگی به الکل پناه خواهند آورد و مانند من الکلی خواهند شد. من مشاهده

کـردم که پسر بـزرگم معتـاد به مـواد مخـدر خواهد شد و بـالاخره بـرای تهیـهٔ پـول لازم بـرای خرید این مـواد به کارهای خلاف قانون روی آورده و به زندان خواهد افتاد. دیدم که دختر من نـیز با مـردی می‌خـواره ازدواج خواهد کــرد که او را کتک خواهد زد. آن‌ها چهــار دخــتر خواهند داشت که آنان نیز با مشکلات بسیار زیادی روبرو خواهند بود. این برایم صحنه‌ای غیر قابل تحمل بــود، و مانند یک سیلی بر صورت من. هم‌چـنین به من نشـان داده شد که اگر من رفتار خود را تغییر دهم و پدری مسئول و ســالم باشم چگونه هر سه فرزندم با وجود بـرخی مشـکلات که خواهند داشت به نسبت خـوب بـزرگ شـده و افـرادی به نســبت مولد و ســالم خواهند بـــود، و دیـــدم که پسر بزرگ‌ترم مردی مهم و موفق خواهد شد.

وجود نور می‌فهمید که احساس پشـیمانی و مهربـانی و محبت وجـود من را پر کـرده اسـت، و با لحـنی محکم و مانند پــدری که فرزند خــود را نصــیحت می‌کنــد، به من گفت: "تو نمی‌توانی با زندگی خـود هر گونه می‌خـواهی بازی کنی. مگر تو خود، خودت را خلق کرده‌ای و به خــود حیات بخشـیده‌ای؟ نه! همین طـور تو حق نـداری به میل خــودت مــرگ را انتخــاب کــنی". من ســاکت و مبهــوت ایستاده بـودم و گریه می‌کـردم. وجـود نـورانی با لحـنی ملایم‌تر ادامه داد: "کار تو هنوز تمام نشده است، برگـرد و آن‌چه را که می‌بایست انجـام دهی تمـام کن!". در این لحظه من چشمانم را باز کردم و چهـرهٔ دخـترم ننسی را دیـدم که در نیمـهٔ شب بیـدار شـده بـود و بـدن مـرا در آشپزخانه یافته بود و سعی داشت با من حرف بزند.

تجربه پیتر آنتونی

در سال 1987 من یک تجربه نزدیک به مرگ داشتم که زندگی من را کاملاً زیر و رو کرد. من در اوج حرفه خود به عنوان یک مشاور تصویری برای شبکه خبری سی.بی.اس (CBS) بودم. 11 نوامبر سال 1987 بود و من در یک پارتی، مهمان یک شخص مشهور بودم و ضمنا سالگرد تولد من نیز بود و ما در حال جشن گرفتن بودیم. من در میان پارتی حالم خیلی بد شد و دچار انقباض و درد شدید معده شده و شروع به خون ریزی کردم. تقصیر خودم بود که با بیتوجهی اجازه داده بودم یک زخم معده ساده به این‌جا برسد....

من معذرت خواهی کرده و پارتی را ترک کردم و خودم را به زحمت به خانه رساندم. تا وارد خانه شدم، نزدیک درب ورودی روی زمین افتاده و از حال رفتم، در حالی که روی موکت خون ریزی می‌کردم. وقتی بهحال آمدم به یکی از دوستانم تلفن کردم و او به منزل من آمده و من را به اورژانس رساند. در بیمارستان فکر کردند که دچار ایدز هستم و در ابتدا از قبول من اجتناب میکردند. آنوقتها دهه هشتاد بود و ترس از اپیدمی ایدز در مردم بسیار قوی بود. من را در بیمارستان در یک گوشه رها کردند. نمیدانم چه مدت آن‌جا به حال خودم بودم، شاید یک ساعت یا بیشتر شد تا یک پرستار بسیار مهربان که آن شب ناجی من شد به دادم رسید. او من را به بخش اورژانس برده و مطمئن شد که دکترها من را معاینه خواهند کرد. من خون زیادی از دست داده بودم و شروع کردم که مرتب از هوش رفته و بههوش بیایم...

بلاخره من را به اتاق عمل بردند. در اتاق عمل من در مرز مرگ و زندگی بودم و همه‌چیز به نظر آهسته شده

بود و صداها برایم مبهم و غیرقابل فهم شــده بودند. در آن زمان دنیـای بعد از مـرگ و وجـود فرشـتهها و خـدا و مسیح را باور نداشتم. زندگی برای من همین کار و خانه و خــانواده و تفــریح و این چیزها بــود، و دین و مــذهب جایی در برنامه من نداشت. در همـان حـال من در گوشه سقف شروع به دیـدن یک حلقه چرخنـده کـردم که مانند دهانه یک تونل بود و همچون یک گرداب در خود میپیچید. نمی‌دانستم چه اتفاقی در حال رخ دادن است و چـرا من چـــــنین چـــــیزی می‌بینم، با این‌که خیلی به نظر واقعی میرسید. در همین وقتها بود که خود را در حال مشــاهده بدن خـود از بـالا یـافتم و دکترها و متخصص بیهوشی که روی آن کــار میکردند. دکترها را دیــدم که من را به پهلو چرخاندند و ســعی داشــتند یک ســرم به پشت من وصل کنند.

در آن لحظه من کاملاً رفتم. برایم تعجبـآور بـود که چـرا همه‌چــیز اینگونه اســت، همه‌چــیز خیلی ســورئال بــود. احساس کـردم که بند یا چـیزی به ناحیه زیر جنـاغ سـینه من وصل است و ناگهان با سـرعت به داخل تونل مکیـده شدم. در همین حـال می‌توانسـتم به عقب نگـاه کـرده و دکترها را ببینم که در حال وارد کـردن شک الکـتریکی به سـینههایم بودند. در ابتـدا تونل سـیاه به نظر میرسـید، ولی چـیزی طـول نکشـید که آن‌را پر از نـور و رنگهـای گوناگون یافتم.

در آن‌جا ارواحی را دیدم که برایم آشنا بودند. آن‌ها افراد درگذشــته از بســتگان و دوســتان و خانوادهـام بودند که برای خیر مقدم گویی به من آمده بودند. متوجه شدم که بسـیاری از آن‌ها را از زنـدگی آخـرم در دنیا نمیشناسـم،

بلکه آن‌ها دوست یا خویشـــاوندی در یکی از زنـــدگیهای قبلی من بودهاند. به یـــاد دارم که معلم ســـال ســـوم دبستانم، خـانم بـالامی، هم آن‌جا بـود. ولی او اکنـون با آن‌چه از دبستان به یاد داشتم خیلی فرق میکرد و بسـیار زیبا و جوان و سرزنده و پر از نشاط بهنظر میرسـید. در دنیا او به نظر بی‌روحیه و دل مـــرده مینمـــود، ولی در این‌جا سرشار از انرژی و شور زندگی بود. او نـیز به من خوشـآمد گفت. ما با یک‌دیگر از طریق کلمـات و حـرف زدن ارتبـــاط برقـــرار نمیکـــردیم، بلکه از طریق فکر و تله‌پاتی بود.

من در این تونل چرخان خود نیز میچرخیدم و در این حال شـروع به دیـدن معـادلات ریاضی و اعـدادی کـردم که با رنگهایی گوناگون و موسـیقیهایی که نمی‌تـوانم آن‌ها را شرح دهم ترکیب شـده بودنـد، و روابط فیزیک پیشـرفته کـــوانتم و کـــدها و معـــادلات هندسی در پیش روی من پدیدار گشتند. می‌توانستم تمام این اطلاعات و علـوم را کـاملاً هضم کـرده و بفهمم. در صـورتی که در دنیا من بیشـتر روحیه هـنری دارم و در ریاضـیات و فیزیک اصـلاً قـوی نیسـتم. در این‌جا کـاملاً میفهمیـدم که هر یک از آن‌ها دقیقا چه معنی میدهد.

وقتی که به انتهای تونل رسیدم در بـالای یک درخت سر در آوردم. حتی نمیدانم از کجا شروع به توصیف آن کنم. ولی روی این درخت بودم و یک فرشته یا روح متعالی به من خیرمقدم گفت. من روی این درخت نشسـته بـودم و در فضای پیش رویام زندگی من از بـدو تولد تا لحظهـای که در بیمارسـتان مـردم، بـرایم به نمـایش درآمد. هر لحظهی زنـدگی خـود را دوبـاره میدیـدم، لحظـاتی که در

دنیا بسیاری از آن‌ها به نظرم پیش پا افتاده و بیاهمیت میرسیدند و خیلی از آن‌ها را کاملاً فراموش کرده بودم. مثلاً لحظهای که به یک بچه که در پارک بازی میکرد توجه کرده بودم. تمام جزئیات زندگی من مانند یک ماتریس ضبط شده بود و همه‌چیز همزمان نشان داده می‌شد. هر گفتگویی که با هر کسی داشتم، تمام برخوردهایم با افراد، هر فکر و نیت من و همه‌چیز، همه‌چیزهایی که فکر میکنید کسی آن‌ها را ندیده و نمیداند.

در مرور زندگی خود صحنه یک روز در دبیرستان را دیدم. من و خواهرم با هم خیلی نزدیک و صمیمی بودیم و به یک دبیرستان میرفتیم. یک روز وقتی در دبیرستان بودم و دوستانم در کنارم بودند، خواهرم آن‌جا آمده و جلوی دوستانم گفت: «امروز روز تولدت است، مگر نه؟ نمیخواهی به همه بگویی که چقدر من را دوست داری و چقدر برایت اهمیت دارم؟ من بهترین دوست تو هستم!». من در مرور زندگی خود آن صحنه را دوباره میدیدم و می‌توانستم افکار خود را نیز در آن لحظه ببینم. من چیزی نگفتم، ولی جلوی دوستانم خیلی خجالت کشیدم و در دلم به خواهرم گفتم که «لطفاً این کار را نکن، تمامش کن و زودتر از این‌جا برو، دوستانم این‌جا هستند.» بلاخره بدون این‌که چیزی بگویم، خودم از آن‌جا رفتم. آن شب یک راننده مست به خواهرم زد و او کشته شد، بدون این‌که به او گفته باشم که دوستت دارم. مرگ او برایم خیلی سخت بود زیرا ما هر دو در یتیم خانه بزرگ شده بودیم و او تنها خانواده من بود و ما از هم مراقبت میکردیم و با هم رابطه خیلی نزدیکی داشتیم.

این یک دیدگاه قضاوت و توبیخ نبود، بلکه منظور از آن تنها آگاه سازی و یادگیری بود و در فضایی پر از محبت و شفقت انجام میگرفت. آن‌جا کسی نبود که به من بگوید ببین چقدر کارت بد بود، بلکه من در قلب خود حس می‌کردم که می‌توانستم بهتر عمل کنم. لحظاتی که در زندگی محبت و عشق خود را با دیگران تقسیم نکرده بودم. لحظات زیادی مانند این به من نشان داده شد. لحظاتی را دیدم که می‌توانستم به کسی کمک یا محبتی بکنم و به عنوان یک انسان بدرخشم. ولی بسیاری از اوقات ما در زندگی به خاطر خجالت یا غرور یا منیت یا یک دلخوری، عطوفت و عشق خود را به دیگری ابراز نمیکنیم.

صحنه دیگر روزی بود که در دبیرستان داشتم سر کلاس میرفتم. در راه یکی از دوستانم که با او فوتبال بازی می‌کردم را دیدم که در حال اذیت کردن و قلدری برای یک پسر به نام مایکی بود. مایکی کمی عقب افتاده بود و در مرور زندگیام دیدم که از من خواهش کرد که به او کمک کنم و با چشمانی محزون به من نگاه میکرد. ولی من دیرم شده بود و بدون این‌که هیچ عکس العملی نشان دهم از آن‌جا رد شده و به سر کلاس رفتم. در مرور زندگی خود مایکی را دیدم که بعداً پیش مادرش گریه میکرد که چرا بچههای دیگر اینقدر برای او قلدری کرده و او را اذیت می‌کنند. مادرش به او گفت که زیرا تو مخصوص و منحصر بفرد هستی.

در صحنه دیگر روزی را دیدم که برای مصاحبه برای کارم میرفتم. من در حال رانندگی بودم و از یک پل عبور می‌کردم. یک آدامس را باز کرده و در دهان گذاشتم و

کاغذ آن‌را از ماشین به بیرون پرت کردم. در مرور زندگی خود این صحنه را میدیدم و دیدم که کاغذ آدامس من در رودخانه زیر پل فرود آمد و با جریان آب به پایین رودخانه برده شده و در آن‌جا به یک مقدار آشغال که در رودخانه شناور بود ملحق شد. انواع زباله آن‌جا بود، بطری، سوزن، پلاستیک و چیزهای دیگر. آن رودخانه از نزدیک چند پالایشگاه و کارخانه عبور میکرد و این آشغالها به مواد سمی و زبالههای آن کارخانهها پیوستند. تمام این زبالهها به همراه کاغذ آدامس من از طریق رودخانه وارد یک دریاچه شد. در آن دریاچه کودکان شنا میکردند و به من نشان داده شد که بعضی از آن‌ها بعدها در اثر این آلودگیها دچار مسمومیت و بیماری شدند. با این‌که این کارخانهها خطر و مضرات آلودگیهای خود را برای انسان‌ها و حیوانات و محیط زیست می‌دانستند، اهمیتی به آن نمیدادند و آن‌را نادیده میگرفتند. فهمیدم که کاغذ آدامس به نظر بیاهمیت من همه را تحت تاثیر قرار میدهد. وقتی که به دنیا بازگشتم خیلی بیشتر برای محیط زیست اهمیت قائل شدم. اکنون سعی می‌کنم رفتارم در جهت بهبود و کمک به آن باشد.

بله من در زندگی کسی را نکشته و مال کسی را ندزدیده بودم و در حق کسی نیز پستی نکرده بودم. ولی مرتباً لحظههایی را میدیدم که باید حرف میزدم ولی ساکت بودم، باید به کسی کمک می‌کردم ولی به خاطر وقت نداشتن یا چیز دیگر به آن اهمیتی ندادم، می‌توانستم به کسی محبتی بکنم ولی نکردم. دیدم که چقدر هر لحظه از زندگی ما روی زمین ارزشمند است، ولی ما اغلب آن‌را فراموش میکنیم....

مرور زندگی من به پایان رسید و نمیدانم چگونه، ولی در محیطی بودم که مانند فضا به نظر میرسید و آن‌جا پر از ستارهها و سیارهها بود. مانند این بود که در یک کهکشان بودم و از بالا به زمین مینگریستم. در این‌جا من یک روح بودم و هیچ شکل و قالبی نداشتم، ولی با این حال بودم و فکر می‌کردم و می‌توانستم همه‌چیز را حس و درک کنم. در حقیقت تمام حسهای من بسیار حساس و تیز شده بودند. در پیش رویم نوری بود که بارقههای درخشانی مانند رشتههای طلایی رنگی از انرژی از او به اطراف صادر می‌شد و تمام دور و اطراف من را پر کرده بود و با من ارتباط برقرار میکرد. از سوی او کاملترین عشق و عطوفت و شفقت را حس می‌کردم که به وجود من سرازیر می‌شد. این وجود شروع به صحبت با من کرد. او یک شخص نبود، بلکه انرژی بود، عشق و شفقت بود.

در آن‌جا از بالا زمین را میدیدم و گویی یک لنز داشتم که می‌توانستم روی هر چیزی بخواهم تمرکز و بزرگ نمایی کنم. می‌توانستم تمام جنایاتی که بشر در حق این سیاره و موجودات آن مرتکب می‌شود را ببینم. از تراژدیهایی که بشر بوجود آورده، تا جنگ و ستیزها، تا دولتها و دولتمردان که در تمام دنیا مردم به آن‌ها قدرت بخشیدهاند و آن‌ها از این قدرت سوء استفاده می‌کنند. ما با اشتیاق زیاد قدرت خود را به کسانی میدهیم که از آن قدرت برعلیه خود ما استفاده می‌کنند. شرکتهای داروسازی که داروی آن‌ها یک مریضی را درمان می‌کند ولی چند مریضی جدید دیگر بوجود میآورد. شکار بیش از حد و انقراض نسل حیوانات گوناگون و نابودی محیط زیست را میدیدم.... هیچ قضاوتی در این‌ها نبود، تنها

درس این صـــــحنهها این بـــــود که چه نقش مثبـــــتی می‌توانستم [و همه ما می‌توانیم] در تمـام این رویـدادها بازی کنیم.

وجـــود نـــورانی از من پرســـید آیا میخـــواهی به زمین بازگردی. من آن‌جا احساس بسیار عـالی داشـتم و آن‌چه از زمین میدیدم پر از تراژدی و درد و حـزن بـود. ولی در آن وقت اتفـاق خارقالعادهـای افتـاد. توانسـتم آن‌چه که آن‌را قهرمانان گمنام روی زمین مینـامم را بـبینم. تمـام مـــــردمی که آن‌چه درست است را انجـــــام می‌دهنـــــد، صـــرفنظر از این‌که کسی متوجه بشـــود یا نـــه، از دکـــتر گرفته تا معلم و پرستار و پلیس و کارگر تا زن خانهـدار. هم‌چنین مقداری از زندگی آیندهام، اگر تصمیم میگرفتم به زمین بازگردم، به من نشان داده شد. در آن سـختی و گشـایش هر دو بـود. دیـدم که در آینـده دچـار تنهـایی و افسـردگی خـواهم شد و به خودکشی فکر خـواهم کـرد. ولی هم‌چـنین دیـدم که به تمـام اقصی نقـاط دنیا سـفر خـــواهم کـــرد و کتـــاب خـــواهم نوشت و بـــرای مـــردم سـخنرانی خـواهم زد. این بـرایم عجیب و بـاور نکـردنی بود. زیرا من اصلاً در سخنرانی برای جمع خوب نبـودم و در حـــرف زدن هم کمی لکنت زبـــان داشـــتم. به همین خاطر برایم سـخت بـود که خـودم را اینگونه بـبینم. ولی هیجـان زده بـودم که آن‌چه از دسـتم برمی‌آید را بر روی زمین و بـرای انسـان‌ها انجـام دهم. نـور دوبـاره از من پرسید که آیا میخواهی بازگردی. من اینبار قبول کردم و گفتم بله. من آن لحظهی انتخاب را به خوبی بهیاد دارم. همه ما آزادی انتخـــاب داریم. در هر روز و هر ســـاعت و هر دقیقه و هر لحظه ما انتخـــاب میکـــنیم [که چه کسی باشـــیم]. مســـئولیت انتخابهـــای ما کـــاملاً بر دوش خـــود

ماست، زیرا انتخاب مطلقاً با ماست... به یــاد دارم که با قدرت به بدنم کوبانـده شـده و به زنـدگی دنیا بازگشـتم. وقــتی به زنـدگی بازگشــتم هنــوز بــرای سه هفته و نیم بیهوش بودم.

تجربه پنی

در سال 2014 دکترها تشخیص دادند که سیسـتم ایمـنی بـــدن من دچـــار بیمـــاری «آیـــدیوپاتیک آنافیلکســـیز» (idiopathic anaphylaxis) است. توضیح سادهٔ آن این است که بـــدن من بـــدون این‌که به چـــیز خاصی آلـــرژی داشته باشد خود به خود وارد شوک آلـرژی می‌شـود. این باعث شده بود که من چندین بار به‌شدت بیمار شــوم. در سال 2014 بدن من سه بار وارد شوک شدید آلرژی شده و سه تجربه نزدیک به مرگ داشــتم که هریک ادامه قبلی بود. اولین دفعه وقتی بود که در اثر این شوک، وارد کما شـــده بـــودم و در بخش آی سی یو در بیمارســـتان به دستگاه تنفس وصل بودم...

به طرز عجیـبی احسـاس سـبکی می‌کـردم... و احسـاس کردم که به درون یک تاریکی مکیـده شـدم. بعد از مـدتی که به نظر می‌رسید در خوابی عمیق به سر برده‌ام فکرم شروع به بیدار و فعال شدن کرد. وقتی چشـمانم را بـاز کـردم در تمـام دور و اطـراف خـود تنها تـاریکی کامل و عمیقی می‌دیـدم و احسـاس کـردم که در بـالا و پـایین و جلو و عقب من تنها این تــاریکی بی‌انتها وجــود دارد که در آن برایم جهت‌یابی ممکن نیست. احساس له شــدن و فشرده شدن می‌کردم؛ بااین‌که وقتی دسـتانم را حـرکت می‌دادم در اطـرافم هیچ چـیزی جز فضـای تهی و تاریک نبود. با خود فکر کردم که این فشار هولناک از کجا منشأ

می‌شـــــــود؟ این محیط بی‌رحم، من را مانند یک پارچه خیس مچاله می‌کـرد، و هر نفس بـرایم یک تلاش عظیم بود. نوعی انرژی معنوی بسیار منفی و سنگین در تمـام محیط اطرافم حس می‌کردم.

من در این مکان تنها بودم؛ گـویی هرگز (در جهـان) هیچ کس دیگـری به‌جز من وجـود نداشـته است. با خـود فکر کردم شاید من همیشه در این برزخ روح-آزار زیسـته‌ام و دنیا و زندگی و خانواده و تمام آن چیزها تنها رؤیایی بود که من در ذهن خود سـاخته بـودم تا بـرای درد و تـاریکی این مکان تسـکینی باشد. احسـاس خسـتگی مفـرط و به دنبال آن خوابی عمیق، در حال غلبه بر من بود. امیـدوار بودم که این خواب من را تا ابد در خود غرق کند تا بـرای همیشه این مکـان مهیب و ناخوشـایند را فرامـوش کنم. گویی این خـواب خواهشم را شـنیده و به من رحم کـرد، چرا که به تدریج ذهن و احساس من سـاکت و آرام شـده و کاملاً از محیط اطرافم غافل شدم.

به نظر رسـید که این غفلت و تسـکین مـدت کوتـاهی بیشتر دوام نیاورد و من دوباره متوجه این مکان مخـوف گشـتم. من محتـاج و مستأصل بـرای یـافتن یک ذره و شعاع نور بودم؛ هر چیزی که بتواند کمک کند بفهمم کجا هسـتم. می‌دانسـتم که این‌جا جهنم نیسـت، ولی این آگـاهی احسـاس ناامیـدی و استیصـال من را کـاهش نمی‌داد. با خـود فکر کـردم که چه مـدت در این تـاریکی ژرف و بی‌انتها به سر بـرده‌ام؟ هر لحظه در آن‌جا مانند یک ثانیه و در عین حال یک ابدیت بـود. با خـود گفتم اگر زنـدگی‌ای که به یـاد می‌آورم واقعی بـوده باشـد، و اگر بتـوانم روزی به آن زنـدگی بـازگردم، به‌طـور متفـاوتی

زنـدگی خـواهم کـرد. من قـدر هر روز خـود را خـواهم دانست و با اشتیاق و سرور زندگی خواهم کرد؛ نه مانند ســابق که عمــرم بگــذرد و تنها روزها را ســپری کنم؛ بی‌توجه به این‌که هر روز از زنـــــدگی یک هدیه و نعمت گرانبهاست ...

هر دفعه که از خـواب و غفلت کوتـاه بازگشـته و متوجه مکــان اطــرافم می‌شــدم، همــان ســؤال‌ها را از خــود می‌پرسیدم: این‌جا کجاست؟ چرا این‌جا هستم؟ بقیه کجا هستند؟ سـعی می‌کـردم که شـرایطم را بفهمم. با خـود گفتم شاید باید سعی کـرده و حـرکت کنم، ولی چطـور؟ به کـدام سـمت؟ من تقلا می‌کـردم که خـود را به سـمت جلو هل بــدهم. ولی هر حــرکت کوچک یک تلاش عظیم بود، مانند این‌که سعی می‌کـردم در سـیمانی که در حـال خشک شـــدن است حـــرکت کنم. به نظر می‌رســـید که نیروهایی نامرئی من را در جای خودم نگاه داشته بودند. این تلاش آن‌چنان خسته کننده بود که رمقی بـرایم نماند و آن خــواب عمیق دوبــاره به من رحم کــرده و من را در خود فرو برد.

بالاخره بعد از زمانی که به نظر ابـدیت می‌رسـید چـیزی تغییر کرد. من در این سـیاهی شـروع به حـرکت کـردم و (بالاخره) خود را نزدیک به دیواری نامرئی که به نظر یک مـرز بـود یـافتم. من که احسـاس شـناور و معلق بـودن می‌کردم به‌سوی دیگر این مرز نامرئی نگاه کردم و بــدن خود را دیدم که بر روی تخت بیمارستان افتــاده است. با خــود گفتم چطــور می‌تــوانم در آن واحد هم آن‌جا و هم این‌جا باشم؟ آن مرز نامرئی به من اجازهٔ عبور به سمت دیگر را نمی‌داد ولی با نزدیک شدن به آن صـحنه، طـرف

دیگر شفاف‌تر و واضح‌تر می‌شد. می‌دیـدم که دسـتگاه‌ها و لوله‌هـایی به بـدنم روی تخت متصل هسـتند. با خـود اندیشیدم که چه مشکلی (برای بدنم) رخ داده است؟ چرا در آی سی یو هسـتم؟ باید حـالم خیلی بد باشد. این به من امید داد که پس تمام زندگی تنها یک فانتزی و تصور نبوده است. پس من خواب نمی‌دیده‌ام! با دقت بیشـتری نگـاه کـردم و دخـترم را دیـدم که در کنـار تخت من در بیمارستان ایستاده است. وقتی دخترم را دیدم احسـاس نیاز و اشتیاقی وافر و عمیق من را پر کرد. نیـاز داشـتم که او را لمس و حس کنم و در آغوش بگیرم و تمـام این سـیاهی را فرامـوش کـرده و از بین بـبرم. من افکـار و احساسات او را می‌شنیدم و می‌دانستم باوجود این‌که او در ظاهر از خود استقامت و صبر نشـان می‌داد، از درون ترسیده و نگران بـود. ناخودآگـاه دسـتانم را به سـمت او دراز کـردم ولی دیـوار نـامرئی و بی‌رحم جلـوی من را گـرفت. من با مشت به این پـرده نـامرئی کوبیـدم ولی فایده‌ای نداشت. با خود گفتم چرا؟ چرا من در این مکان و خـارج از بـدنم گـیر کـرده‌ام؟ چـرا نمی‌تـوانم به بـدنم بـازگردم؟ آن‌گـاه بـود که در فکـرم چـیزی جرقه زد. فهمیدم چه‌کار باید بکنم! برای اولین بار بارقه‌ای از امید در فکرم جریـان یـافت. سـاده اسـت، باید بـدنم را بیـدار کنم. چرا زودتر به فکرم نرسیده بود؟

من تمـام انـرژی خـودم را روی بـدنم که روی تخت بـود متمرکز کـردم و سـعی کـردم که آن را بیـدار کنم یا چشمانش را باز کنم... ولی هیچ اتفاقی نیفتاد. او هنـوز بی‌حـرکت بر روی تخت دراز کشـیده بـود. فکر کـردم که آخر چرا نمی‌توانم؟ شاید باید روی چیز کوچک‌تری تمرکز کنم و سـعی کـردم که فقط یکی از انگشـتان بـدنم را

کمی بجنبانم، ولی فایده‌ای نداشت. با خود گفتم سعی خودت را بکن پنی، تو می‌توانی. ولی هیچ فایده‌ای نداشت... چرا این‌قدر سخت بود؟ من بارها سعی کردم ولی هیچ اتفاقی رخ نداد.

ناگهان در یک لحظه روح من با نیرویی بسیار بزرگ به سمت عقب مکیده شد؛ مانند این‌که تمام بادهای روی زمین جمع شدند تا من را از بیمارستان و بدن زمینی‌ام که مانند یک سنگ در کنار دخترم افتاده بود دور کنند. من دست و پا زده و تقلا کردم که در آن‌جا نزدیک بدنم بمانم ولی بی‌فایده بود. من به عقب مکیده شدم و به حرکتم به سمت عقب ادامه دادم و به سیاهی بی‌رحم و بدون احساس بازگشتم.

زمان بدون هیچ اتفاق و نشانی می‌گذشت. با خود گفتم چه مدت در این‌جا بوده‌ام؟ یک روز؟ یک هفته؟ سیاهی هیچ رحم و انعطافی از خود نشان نمی‌داد و من را در چنگال خود اسیر نگاه داشته بود. من چشمانم را خیلی محکم بستم و وقتی آن را باز کردم خودم را دوباره نزدیک آن مرز نامرئی بین سیاهی و بیمارستان یافتم. این‌که دوباره نزدیک دنیای فیزیکی بودم برایم تسکین بسیار بزرگی بود. ولی این دفعه اوضاع متفاوت بود. دیوار نامرئی در حال تپیدن بود؛ مانند این‌که نفس می‌کشد. وقتی به آن نزدیک شدم ناگهان به‌طرف دیگر آن جهیدم و اکنون بالای بدنم معلق بودم. بدنم بی‌حرکت بود و همان‌قدر از خود علائم حیات را نشان می‌داد که پتویی که بر روی آن کشیده شده بود.

چند ثانیه بیشتر نگذشته بود که صحنهٔ بیمارستان شروع به تاریک شدن کرده و من دوباره با قدرت به درون

تاریکی مکیده شدم. تاریکی به نظر سنگین‌تر (از قبل) می‌رسید و فشاری که بر روی سینهٔ من می‌آورد تنفس را برایم خیلی دشوار کرده بود. ولی به‌یاد آوردم که من نیازی به تنفس ندارم. با این حال چیزی من را مجبور به دم و بازدم می‌کرد تا روحم به بدنی که روی تخت است متصل باقی بماند. این تلاش طاقت فرسا بود، مانند این‌که می‌خواستم در حالی که بلوک‌های سیمانی به دست و پایم بسته‌اند شنا کنم. با خود گفتم نگاه کردن به بدنم کافی نیست. یا باید بدنم را بیدار کنم، یا این‌که به خوابی عمیق فرو رفته و هرگز دیگر آن سیاهی را به یاد نیاورم و نبینم. آخر این چرخهٔ دردآور چند بار باید تکرار شود؟

در حالی که برای شرایط خودم متأسف و عزادار بودم و التماس می‌کردم که یک بار دیگر فرصت زندگی کردن داشته باشم، فکرم با این آگاهی روشن شد که من خود خالق این سیاهی بوده‌ام! این سیاهی انعکاس و تجلی روحیهٔ بی‌عاطفهٔ من بود؛ سمبلی از دیواری که زندگی خود را صرف ساختن آن به دور (قلب) خود کرده بودم! آجرهای آن را من خود یک به یک بر روی هم قرار داده بودم تا مردم و انسان‌ها را بیرون و احساسات خودم را درون آن نگاه دارم. یک دیوار که ساختهٔ خود من بود، و هر دفعه که آسیب و اذیتی دیده بودم آن را بلندتر کرده بودم. تلاش من برای این‌که از خودم محافظت و مراقبت کنم من را به‌تدریج به انسانی بسته و بدون سرور و شعف و غیرقابل نفوذ تبدیل کرده بود. بدن فیزیکی من که روی تخت بود هیچ ایده‌ای نداشت که چقدر نزدیک بود که همه‌چیز را از دست بدهد.

وقتی بالاخره متوجه شدم که آن تـاریکی و سـیاهی تنها یک زنـدان سـاخته شـده به دست خـود من بـود، ناگهـان سیاهی با صدای رعد مانندی از هم گشـوده شـده و نـور درخشانی از پیش رو بر من تابید. تاریکی هنوز آن‌جا بود ولی اکنــون پشت سر و زیر من بــود و توسط این نــور درخشــان به عقب رانــده می‌شد. من توسط نــیروی پر قدرتی مانند یک آهنربا به سمت آغـوش یک روح متعـالی و باشکوه کشـیده می‌شـدم. با خـود گفتم آیا بـالاخره از این مکان مزخرف و ناگوار نجات داده می‌شوم؟ خـدا کند این‌طور باشد.

این روح که (در برابر تــاریکی) بی‌بــاک بــود و در نــور، مزین و باشـکوه به نظر می‌رسـید، من را به سـینهٔ خـود فشـرد. انـرژی او را حس می‌کـردم که در دور و اطـراف من جریـان داشت و مانند یک ابر بـزرگ به‌راحـتی من را در میان گرفته بـود. او من را با یک دست به سـمت خـود کشید و با دست دیگرش مشتی به سـمت تـاریکی پرتـاب کـرد که از کنـار سـرم گذشت و به این مکـان بـدون روح اصابت کرد. سیاهی منفجر شده و ذرات آن به تمـام دور و اطــراف پراکنــده شــدند در حــالی که بعضی از ذرات سعی می‌کردند که به ابر انرژی او که در اطـراف ما بـود وارد شـوند، ولی نمی‌توانسـتند به آن نفـوذ کنند. وقـتی این ذرات تاریکی به‌هاله انرژی او برخورد می‌کردند، نـور درخشــانی از آن‌جا صــادر شــده و درخشــندگی این نــور تاریکی را به‌جـایی می‌فرسـتاد که خوشـحالم هیچ چـیزی راجع به آن نمی‌دانم. آن فشار بیمار کننـده اکنـون مانند قطــرهٔ آب بر روی چمن از من فــرو می‌افتــاد و ذره‌ذره احساسم سـبک‌تر می‌شد و من در حـال غـرق و ممـزوج شدن در نور باشکوه این منجی بودم.

به بالا نگاه کردم (و برای اولین بـار) صـورت منجی خـود را دیــدم. مشخصــات صــورت او لطیف و زنانه بــود و با چشمان سبز و درخشانش به چشـمان من نگـاه می‌کـرد؛ در حـــالی که (می‌فهمیـــدم که او) من را به‌طـــور کامل می‌شناخت. روح‌های ما مانند دو رودخانه که باهم تلاقی کـرده و یکی می‌شـوند یکی و متحد شـدند. او به نظـرم آشنا می‌رسید، ولی هرچه سعی می‌کـردم نمی‌توانسـتم او را به خـاطر بیـاورم. مانند وقـتی که خـواب دیده‌اید و ســـعی می‌کنید خـــواب خـــود را به خـــاطر بیاورید و نمی‌توانید. من تلاش بیشـــتری کـــردم و از درون نیـــاز شدیدی حس می‌کردم که هر طور شده باید به‌یاد بیـاورم او را از کجا می‌شناسم. چشـــمانم بـــالاتر رفت و به موهای او خیره شدم؛ موهـای قرمز درخشـانش که مانند آن را قبلاً ندیده بـودم. این‌که رنگ موهـای او را با کلمـۀ محدود قرمز توصیف کنم مانند این است که خورشـید را با یک نور ضعیف (مانند نور شمع) توصیف نمایم. موهای او مانند آتشـین بـود و انـرژی‌ای داشت که او را تعریف می‌کرد؛ قدرت او و شجاعتش. ....

ناگهـــان در یک لحظه من او را به یـــاد آوردم! او مـــادر مادرم بود! چشمانم پر از اشک شد و قلبم در سینه فـرو ریخت. او در زندگی دنیا یک زن فوق‌العاده بـود و روشن بود که همین روحیه را با خـود به این‌جا نـیز آورده است. خندۀ من هم‌زمان با اشکهایم که مانند باران سرازیر بود غصـۀ فقـدان او را، که نمی‌دانسـتم هنـوز در خـود نگـاه داشته بودم، از سینه‌ام برمی‌داشت. او نمـرده بـود! بلکه او این‌جا از وقـتی که در بـدنش بـود زنـده‌تر بـود. این آگاهی و فهم، نفس را در سینه‌ام حبس کرد! نگاه عمیق او که لطیف و شیرین بود به من احساس راحتی کـاملی

می‌داد. من در گرمای آغوشش ذوب شدم و برای اولین بار بعد از زمانی بسیار طولانی احساس امنیت می‌کردم. آخرین باری که چنین احساس امنیت و مصونیتی کرده بودم کی بود؟ (او) چه مرهمی بر روح من بود!

در حالی که در آغوشش بودم اجازه دادم که ارتعاش و انرژی من با او ممزوج و یکی شده و انرژی ما درهم تابیده شود و هر دوی ما را در خود بگیرد. با این حال هنوز هم هر روح هویتی مجزا داشت. چطور ممکن بود که چنین اتحاد و یکی بودنی را تجربه کرده و در عین حال هنوز هم منحصر به فرد بودن و هویت مستقل تمام آن‌چه «من» بودم را حس کنم؟ انرژی او من را در خود حل نمی‌کرد، بلکه در حقیقت نیرو و انرژی هر دوی ما در اطرافمان در رقص و حرکت بود. احساس می‌کردم که انرژی و تمامیت من گسترش یافته و به چیزی چنان ژرف و عظیم رشد کرد که ورای هر تعریف و توصیف زمینی است.

بالاخره او شروع صحبت با من کرد، ولی نه آن‌طوری که ما در دنیا باهم تکلم می‌کنیم. هیچ صدایی در کار نبود، ولی با این حال حرف‌هایش قابل شنیدن بودند. کلمات بودند ولی از زبان او به سمت گوش‌های من صادر نمی‌شدند. بلکه روح او مستقیماً با روح من ارتباط برقرار کرده و مکالمه می‌کرد. او گفت:

«ای عزیز دل، خود را آرام کن.»

من هم آن‌چه گفته بود را اجرا کردم. انرژی هر کلام او همان تأثیری که مقصود او بود را در خود و به همراه

داشت. (با این حــرفش) من احســاس آرامش و ســیال بودن کردم. کلمهٔ «عزیز دل» او به جزءهای کـوچک‌تر آن تجزیه شــد؛ ولی نه این‌که خــرد و نــابود شــود. هر جــزء کوچک آن تمام معنی و نقش خود را داشت و مانند خون در رگ‌هایم در درون من جــاری می‌شد. من کلمــات او را به‌طور فیزیکی، احساسـی، و معنـوی حس می‌کـردم. در آن لحظه می‌توانســـتم عمق احســـاس و عشق او را در کلامش نسبت به خودم احســاس کنم. عشق و کلام او در من نفـوذ کـرده و من را بیشـتر از آن‌چه بـودم می‌کـرد. بالاخره می‌توانستم ببینم که من واقعاً چه کسی هستم، و واضح بود که من از هر آن‌چه تـاکنون فکر کـرده بـودم می‌توانم باشم بسیار بیشتر و بزرگ‌تر بودم.

من تمام این‌ها را به شکلی عمیق می‌فهمیـدم که بـرایم تــازگی داشت. فهمیــدن این (حقــایق) به شــکلی چــنین کامل بـرایم بیش از حد بـود و من در آغـوش او به‌شـدت شروع به گریستن کردم؛ گریســتنی پر از درد و شــادی و حزن. من برای تمام دردهایی که در زندگی با آن‌ها آشـنا شده بودم و تمام سختی‌هایی که دیـده بـودم و احســاس می‌کردم که امکان تغییر آن‌ها را نـدارم می‌گریسـتم. من برای دیواری که به دور خود کشـیده بـودم و انـزوایی که به دست و ارادهٔ خــود در زنــدگی دنیا بر خــویش تحمیل کرده بودم می‌گریستم. من برای تمام آن‌هـایی که هنـوز در اقلیم زمیـنی هســتند، و تمــام آن‌هــایی که امید را از دست داده و بـــــاور دارند که چـــــیزی جز همین روز و همین‌جا (در دنیا) وجود ندارد می‌گریسـتم. قلبم از حــزن بـــرای تمـــام آن‌ها ذوب می‌شد. اگر آن ســیاهی بی‌انتها وجود ابدی من می‌شد چـه؟ مانـدن در آن حــالت پـوچی؟ من به‌شدت گریه می‌کـردم و تصـور مصـرف شـدن با آن

خواب و بی‌هوشی عمیق (در میان آن سـیاهی تهی)، که آن را زمانی برای خود تسکین و تسلا می‌دانسـتم، من را به رعشه می‌انداخت. او گفت:

«شششش! عزیز دل، همه‌چیز درست است!»

کلمـات او من را از خـاطرهٔ مهیب آن مکـان تهی و تنها بیرون کشید...

همین‌طور که در آغوشش استراحت می‌کردم سـؤالی در ذهنم شکل گرفت. ولی به محض این‌که سـؤال در فکـرم شـکل گـرفت و خواسـتم آن را با کلمـات از او بپرسم پاسخ او پدیدار شد؛ از سوی ضمیر او به ضمیر من:

«تو نمـرده‌ای. مـرگی وجـود نـدارد، بجز این‌که بـدن تو غیرقابل اسـتفاده شـده و به دور انداخته می‌شـود. تو یا در بـدنت در اقلیم زمیـنی زنـده هسـتی و یا در این‌جا اَبَرزنده‌ای، و یا آمیزه‌ای از هر دو. همانطور که اکنون تو در این حال (میانه) هستی. قسمتی از تو هنوز آن‌جا (در بیمارستان) است و قسـمتی از تو این‌جا در جهـان ارواح است. بـدن تو در بیمارسـتان در حـال نیمه مـرگ بـوده و روح تو آن را تـرک کـرده اسـت؛ ولی نه به‌طـور کامل. چـیزی مانند بند نـاف هنـوز تو را به بـدنت متصل نگـاه داشته است. اگر آن نبود، تو تماماً این‌جا بودی.»

سؤال دیگری در ذهنم جرقه زد و مانند سؤال قبل بدون این‌که لازم باشد آن را بپرسم جوابم داده شد:

«ضمیر و ادراک تو خارج از بدنت وجود دارد، و در مغز تو خانه ندارد و در آن محـدود نیست. آن ابـدی و ازلی است و نمی‌تـوان آن را در داخل چـیزی محـدود کـرد و دربر

گـــرفت. آن (همیشه) وجـــود دارد، چه بـــدن فـــیزیکی تو وجود داشـــته باشد یا نه. تو می‌تـــوانی توسط مغـــزت (در حالی که در بـــدنت هســـتی) به آن دسترسی پیـــدا کـــنی، و آن مانند یک جزء در مغزت نگاهداری نمی‌شـــود. ضـــمیر و روان ورای بـــدن بـــاقی است.ای عزیز دل، شـــنیده‌ای که انرژی خلق نمی‌شود و نابود نمی‌گـــردد، بلکه تنها فـــرم و حـــــالت آن تغیـــــیر می‌یابد. این اصل هم در دنیا و هم در این‌جا صادق است. این یک قانون است.»

ضمیر من ابدی اســـت؟ وجـــود آن ربطی به زنـــده بـــودن و نبـــودن بـــدنم نـــدارد؟ من هرگز چـــنین چـــیزی را تصـــور نمی‌کـــردم. من فکر می‌کـــردم که وقـــتی می‌مـــیرم هنـــوز نوعی قالب و شـــکل فـــیزیکی من را تعریف می‌کند. درک این‌که من بـــدنم نیســـتم بـــرایم مشـــکل بـــود. (ولی) این اطلاعـــات و آگـــاهی در من جریـــان می‌یـــافت و من را پر می‌کـــرد و متوجه شـــدم که آن‌گونه که این‌جا هســـتم من واقعی‌تر و حقیقی‌تـــری هســـتم، نســـبت به کسی که در سوی دیگر در بیمارستان زنده نگاه داشته شده است.

بـــالاخره می‌فهمیـــدم که من قـــرار است چه کسی باشم. من چنـــان در تفکر پیچیـــدگی و در عین حـــال ســـادگی آن غرق شدم که متوجه نشـــدم که مـــادربزرگم از آن‌جا رفته و من را در نـــور ســـفید درخشـــان تنها و شـــناور گذاشـــته است. ناگهان موج یک انرژی تمامـــاً پرقـــدرت حـــواس من را از این افکارم بـــیرون آورد و مکالمـــهٔ درونیـــام متوقف شد. برای من این‌که صدای درونی و تفکرم ساکت شـــــده و متوقف شود مخصوصاً ناآشنا و خـــارجی بـــود. ذهن من فکر کـــردن همیشـــگی خـــود را متوقف کـــرد. در آن لحظه

(فهمیدم و) می‌دانستم که با چه کسی بودم. دو کلمه در ذهنم شکل گرفت:

«م----ن هس-----تم.»

من به همراه روح الهی بودم و او را عمیقاً می‌شناختم، به شکل فیزیکی، روحانی، و ذهنی. او هیچ شکل و فرمی نداشت، و نه هیچ قالبی. چه قالب و تجسمی می‌تواند او را در خود محدود کند؟ چه چیزی می‌تواند ابدیت را دربر گیرد؟

نور سفید انرژی نافذ او غیرقابل توقف و کاهش بود. آن مرا لمس کرده و به اعماق بیشتری از من نفوذ می‌کرد؛ عمیق‌تر از (قالب و) من فیزیکی که اکنون از آن فقط یک خاطره و تصور در ذهنم باقی مانده بود. حضور گسترده و سفید او در ذره‌ذرهٔ وجودم نفوذ می‌کرد و به اعماق من رخنه می‌نمود و نفس در سینه‌ام حبس می‌گشت؛ نفسی که به آن دیگر احتیاجی نداشتم زیرا از نور او پر شده بودم. من خود را کاملاً در این انرژی رها کردم و اجازه دادم که تمام حفره‌های خالی وجودم را پر کند. آن (انرژی) تمام فقدان‌های من را پر می‌کرد؛ بدون این‌که به هیچ شکلی از (هویت شخصی) من چیزی بکاهد. زیرا انرژی سفید خدا هیچ چیزی از ما نمی‌گیرد، بلکه تنها به ما می‌دهد و اضافه می‌کند، تا جایی که از او لبریز شویم.

نور درخشان او با هدفی قدرتمند بر تمام وجود من می‌تابید و در هر ذرهٔ آن نفوذ می‌کرد و آن را در خود غرق می‌ساخت، و من با گرما و ارتعاشی پرقدرت پر می‌شدم که لذتی ورای توصیف را به تمام ابعاد وجودم

القا می‌نمود. در این نور من یکپارچه بودم و وجـودم هر آن‌چه از این نور برایم بهره‌مند بود را دریافت می‌کـرد و چـیزی که بهره‌مند نبـود در آن هرگز وجـود نداشت. دیگر نمی‌توانستم دردها، جراحات، و احسـاس گنـاه و شـرمی که روزگاری همدم نزدیکم من بود را به یاد بیـاورم، و نه این‌که میلی به یادآوری آن‌ها داشتم.

من زنـدگی خـود را مانند یک فیلم در جلـوی چشـمانم دوبـاره دیـدم. دیـدن اثر زنجـیره‌ای خوبی‌هـایی که در زندگی (دیگران) به‌جای گذاشـته بـودم من را با سـرور و خوشحالی پر می‌کرد؛ کسـانی که به آن‌ها عشق ورزیـده بـودم و کسـانی که محبت و مهر من به‌نـوعی بر روی آن‌ها اثر گذاشته بود، گاهی بدون این‌که حـتی متوجه آن شـده باشم. تـأثیری که مهر و محبت من در اعمـال و رفتار دیگـران گذاشـته بـود اشک شـوقم را مانند سـیلی روان کـرد. من هیچ تصـوری نداشـتم که چـنین کارهـای کوچکی می‌توانند (در نهایت) بـاعث چنـان تجلی و ابـراز عمیقی از عشق بشـوند. خـدا به من اجـازه داد که این صحنه‌ها را دوباره و دوباره تماشا کنم.

(بعد از مـرور زنـدگی‌ام) توجه من دوبـاره به نـور سـفید درخشان معطوف شد که تمام وجودم را پر کـرده و دربر گرفته بود. من برای راحت‌تر بودن، سرم را به عقب خم کـردم و در آن لحظه نـور گـردن من را با چنـان گرما (و احساس مطبوعی) پر کرد که به سـمت جلو چمپـاده زدم تا آن را حـتی بیش از پیش دریـافت کنم. نـور و گرما از گردن به فکم و دهانم و سپس زبانم وارد شـده و زبـانم سرشار از لذت‌بخش‌ترین ملودی‌ها شد. من می‌خواسـتم چشمانم را ببندم که نوری که درونم من را پر کـرده بـود

را در خـــود نگـــاه دارم، ولی امکـــان نداشت. پلک‌هـــای چشـــمان در برابر قـــدرت خـــالق بی‌اثر بودند و نـــور مســـتقیماً از میـــان آن‌ها به بـــیرون می‌تابید و در برابر نوری که در اطرافم بود منعکس شده و دوبـــاره به درون من بازمی‌گشت.

این انرژی سفید صـورت من را گـرم می‌کـرد و به درون مغزم جاری می‌شد. این نـور در هر گوشه و حفـره ذهنم وارد می‌شد و مانند یک رودخانـــهٔ پیچ و خم دار، در درون آن سفر می‌کـرد و با خـود بخش‌هـای اسـتفاده نشـده از ذهـنیت و تفکر من را زنـده کـرده و در درونم آگـاهی و دانشی خلق می‌کـــــرد که همه‌چـــــیز را روشن و واضح می‌ساخت.

شرایط و موقعیت‌هـایی که در دنیا آن‌ها را دردآور و آزار دهنده یافته بودم دوباره به یاد من آمدند. ترس و حـــزنی که من را در درد و جـــراحت این آزار و تجاوزها زنـــدانی نگـاه داشـته بـود حل و ناپدید شد و هر حقیقت در ذهنم واضح و پر از آرامش گشت. بـــــرای پـــــاک کـــــردن این جراحـات و ناامیـدی‌ها هیچ توضـیحی داده نشد و کلمه‌ای ادا نگشت. تنها یک فهم و درک عمیق که واقعیت آن شرایط و اتفاقات طـوری نبوده‌اند که در بـاور من بـوده است. من بـرای مـدتی طـولانی تلاش کـرده بـودم تا آن اتفاقات و آزمایش‌ها را در یک بـاور و چهـارچوب فکـری قـرار دهم تا بتـوانم آن‌ها را بفهمم. (ولی) نمی‌دانسـتم که حقیقت از باور و فکر من نخواهد جوشید، بلکه انرژی پرقدرت الهی که من را در این سوی پر کـرده بـود آن را به همـــــراه خواهد آورد. ســـــنگینی تک‌تک آن دردها و جراحـــات از روی شـــانه‌ام برداشـــته شد و جـــای آن را

آرامش او پر کرد که مانند یک آغـوش گـرم و صـمیمی از سوی یک پدر برای فرزند خود این اطمینـان را می‌داد که همه‌چیز درست و صحیح است.

من خود را به‌طور کامل به خدا تسـلیم کـردم. او تمـامی هستیام را در خود گرفته و نور او مانند سیلی وجودم را لبریز کـرد. نـور او از تمـام بـدن من به بـیرون می‌تابیـد، حتی هر تار مو و دانه ابروی من می‌درخشـید و احسـاس نور و عشق او را داشت. خدا من را به ذات خود نزدیک‌تر می‌ساخت؛ جایی که همیشه به آن متعلق بـوده‌ام. من به خود اجـازه دادم که به درون او نزدیک و نزدیک‌تر بشـوم. آن‌گاه ناگهان دیگر او برایم چـیزی خـارجی نبـود، بلکه از درون خـــود من بـــود. منبع و سرچشـــمهٔ این نـــور در عمیق‌تـرین جـای وجـود من مسـکن داشت. روح الهی در درون خود من می‌زیسـت، در قلب من سـکنی داشـت، و در روح و روانم بـود. بـرای اولین بـار فهمیـدم که خـدا وســـیع و (در عین حـــال) شخصی است... احســـاس می‌کردم نزدیک است که از شـعف و سـرور انفجـار نـور شـوم و انفجـار نـور من به دورتـرین نقـاط این هسـتی پهناور برسد. من در اعماق نـور فـرو رفتم و دیگر هرگز نمی‌خواستم به زندگی زمینی بازگردم.

ولی ناگهان متوقف شـدم. فهمیـدم که هنـوز نمی‌تـوانم پیش‌تر از این بروم. من اشـتیاق داشـتم که بمـانم، تا به جرقهٔ هستی‌ام برسم، ولی برنامه چیز دیگـری بـود. نـور شـروع به کم و دور شـدن کـرد و من نـاراحت شـده و به درگاه خدا ضجه کشیدم که «خواهش می‌کنم! حـــداقل به من اجازه بده که خـاطرهٔ این دیـدار را با خـود به همـراه

داشــته باشم. احســاس می‌کنم که اگر لااقل آن‌قــدر را برای من باقی نگذاری هیچ امیدی در من نخواهد ماند.»

من در بیمارستان بر روی تخت بیـدار شـدم در حـالی که خـاطرهٔ سـوی دیگر عمیقـاً در من بـود. من از وقـتی که NDE داشته‌ام بسیار تغییر کرده‌ام و اکنون زندگی را به شـکلی کـاملاً متفـاوت می‌بینم. مهم‌تـرین درسی که از زمان تجربه‌ام یاد گرفته‌ام و باید پیغام آن را با بقیهٔ دنیا در میان بگذارم این بود که همهٔ ما به هم متصل هستیم. زنـــدگی، حـــداقل در غـــرب، به ما یـــاد می‌دهد که باید مســـتقل و خودکفا باشـــیم. از اولین نفس ما را در یک جامعه که همه‌چـــیز آن دربـــارهٔ جـــدایی و مرزهاست می‌اندازند. ما دور خـــود دیـــوار می‌کشـــیم، به معنـــای تلـویحی و واقعی کلمه هر دو، تا دیگـران را از خـود دور نگـاه داریم. وقـتی که بزرگ‌تر می‌شـویم این جـدایی‌ها تبدیل به میدان‌های جنگ و ستیز می‌شوند و ما را بیشـتر از پیش از هم جدا می‌کنند؛ حتی از خـدایی که ما را خلق کـرده است. جـدایی و اسـتقلال، گیج کننـده و مغـایر با آن‌چه روح نیـاز دارد و طلب می‌کند اسـت، و ما را در یک کشـمکش مـادام‌العمر با ذات و جـوهرهٔ خودمـان قـرار می‌دهد و ریشـــهٔ تمـــام ستیزهاست. اگر ما به‌عنـــوان فرزنـــدان خـــدا بخـــواهیم پیشـــرفتی حقیقی به وجـــود بیاوریم، باید قبل از هر چیز به این فهم برســـیم که همه ما از طریق خالق به یک‌دیگر متصلیم. روح من به روح آن شخص تبه‌کـار، شـخص نیازمنـد، و شـخص نـاتوان متصل است. با فهمیـــدن این حقیقت است که درمی‌یـــابم که می‌توانستم من به راه آن دزد یا فقـیر یا معلـول یا مبتلا رفته و من به‌جای آن‌ها باشم.

من از تجربه خود با فهم درست‌تری از قدرت و توانی که خالق در هر یک از ما قـرار داده است بازگشـتم. ما نباید بی‌کار نشسـته و به آسـمان چشم بـدوزیم و منتظر خـدا باشـیم که مشـکلات ما را این‌جا روی زمین برایمـان حل کند. او همین‌جا پیش ما روی زمین است! او ما را با عشق خویش قدرتمند ساخته تا با یک‌دیگر همکاری کـنیم و وظیفه و مسئولیت مـراقبت و دلسـوزی بـرای یک‌دیگر را به انجام رسانیم.

این فهم و آگاهی به من احساس آرامش بخشـیده است. نگرانی دیگر معنی ندارد، زیـرا می‌دانم که همـهٔ چیزها با هم در جهت خــوبی کــار می‌کننــد؛ اگر ما عشق خــدا را انتخاب کنیم. امروز دیگر به‌سرعت عصـبانی نمی‌شـوم و به‌راحتی نمی‌رنجم. چرا عصبانی یا رنجیده باشم؟ وقتی کسی در حق من جفــایی می‌کند من بــرای او احســاس دلسوزی می‌کنم و به خاطر میآورم که من نــیز روزی در زندگی غرق خود بودم و به همین دلیل کســان دیگـری را رنجانــده و مجــروح ســاخته‌ام. دیگر ســرم را بــالا نگــاه می‌دارم و لبخنـدم حقیقی و خالصـانه است و نقـابی به صورت ندارم. من تلاش می‌کنم که وقتی چیزی می‌گویم عشق خــدا را در نظر داشــته باشم و مــراقب باشم که باعث ایجاد دردی برای کسی نشوم.

خـدایا! از تو به خـاطر زمـانی که در نـور و زمـانی که در تــاریکی به من دادی ســپاس گــزارم! اکنــون احســاس می‌کنم «واقعی» هســتم و به ســوی عشق می‌روم و به ترس «نه» می‌گویم. دیوارهای دور من فـرو ریخته و من بر روی خرابه آن‌ها ایستادهام و آماده‌ام که هدف بــزرگ و باشکوه الهی را در زندگی‌ام محقق سازم.

«هیچ چیزی در زندگی نیست که باید از آن بترسیم، بلکه تنها باید آن را بفهمیم. اکنون زمان آن فرا رسیده که بیشتر بفهمیم تا کمتر بترسیم.» ماری کوری

تجربه دافن

من بهخاطر ذاتالریه و از کار افتادن کلیههایم در بیمارستان بستری شده بودم. در یک اتاق تنها بودم، که چون جزء قسمت مراقبتهای ویژه نبود، همیشه کنترل نمی‌شد. به من اکسیژن وصل کرده بودند و ضربان قلب من حدود 125 تا 145 بود. حالم وخیم بود و وقتی که میخوابیدم احساس می‌کردم که از بدنم خارج می‌شوم. خواب شدیدی بر من غلبه کرد و وقتی چشمانم را بستم، احساس کردم در کنار برانکاردی که بدنم روی آن بود ایستاده بودم. چشمانم را باز کردم و سعی کردم که کلید زنگ پرستار را فشار بدهم، ولی کار نکرد. می‌دانستم که خیلی نزدیک به مردن هستم...

آن‌گاه بود که یک تونل سفید را دیدم و بهسرعت وارد آن شده و از آن عبور کردم و خود را در نور سفیدی یافتم. در سمت چپ خود وجودهای گوناگونی را میدیدم. به آن‌ها گفتم که قصد ندارم در این‌جا متوقف شوم و به حرکت خود ادامه خواهم داد. به سمت راست خود نگریستم و ناگهان خود را در یک تاریکی مطلق یافتم. ولی من آرام بودم و با خود گفتم: «فکر کنم مردهام». با خود اندیشیدم که باید به کسی خبر بدهم که مردهام. با این فکر به سمت اتاق پرستارها رفتم تا به آن‌ها بگویم که به اتاق شماره 16 (که من در آن بودم) سر بزنند. چند پرستار آن‌جا بودند و به آن‌ها گفتم. ولی

متوجه شدم که کاری احمقانه است، زیرا من بدنی ندارم (و آن‌ها نمی‌توانند صدای من را بشنوند).

من یک گوی از جنس نور بودم. وقـتی متوجه این مطلب شدم، دوباره به فضای تاریکی و تهی (Void)ـ بازگشـتم. دوبـاره به این فکر افتـادم که به چه کسی باید مـرگم را اطلاع بدهم. به یاد مـادرم افتـادم که در تگـزاس زنـدگی میکـــرد. به محض این‌که این فکر از ســـرم گذشـــت، پنجره‌ای در پیش روی من گشـوده شد و از درون آن یک مرد و زن (مادرم) را دیـدم که روی تخت خوابیـده بودند. از پنجـره وارد شـدم و به پـایین و به سـوی آن‌ها خـیره شـــدم. هیچ احساسی در من نبـــود و هیچ اتصـــال و وابسـتگی به آن‌ها حس نمی‌کـردم. به زنی که روی تخت خوابیده بود گفتم: «راستش فکر کـردم بهـتر است به تو بگویم که من مرده‌ام و خـواهم رفت.» سـپس از پنجـره بیرون آمده و به فضای تهی بازگشتم.

در فضـای تهی با خـود اندیشـیدم که اکنـون چهکـار کنم. می‌خواســـتم مطمئن شـــوم که این فضا واقعا تهی و خـــالی است. به ســـمت چپ و ســـپس به ســـمت راست رفتم، بـــالا و پـــایین رفتم، ولی هرجا که مـــیرفتم آن‌جا بـودم (و هیچ چـیز دیگـری آن‌جا نبـود). هیچ راهی وجـود نداشت که جهتیابی کنم و بفهمم که کجا هستم. در تمام اطراف من تنها تاریکی بود که با آن محـاط شـده بـودم. وقـتی که به عمق تـاریکی مینگریسـتم، این احسـاس را داشـتم که من خـود میدرخشـم، ولی از این امر مطمئن نبـودم. وقـتی با دقت زیـاد به سـیاهی نگـاه می‌کـردم، بهطور خفیفی یک شـبکه آبی رنگ را میدیـدم، ولی رنگ آبی آن آنقدر تیره بود که با تاریکی اطـراف ادغـام شـده

بود و به زحمت قابل تشخیص بـود. من به تمـام جاهـایی که می‌توانستم بـروم و کارهـایی که می‌توانسـتم انجـام دهم فکر کـردم. به هر یک از آن‌ها که فکر می‌کـردم، در جلـوی من در یک پنجـره کوچک مانند صـفحه تلویزیـون ظـاهر حاضر می‌شد که تقریبا هلوگرافیک و سه بعـدی بود. تصاویر حرکت میکردند و زنده بودند.

من درک می‌کردم که فضـای تهی، بـالقوه تمـامی چیزها بـود، ولی تجسم و عیـنیت هیچ چـیزی نبـود. به محض این‌که به این فکر کـردم، ناگهـان منظـره اطـراف من با پنجرههای بیشـماری به سـوی بینهـایت پر و اشـباع شد. این بیش از حد بود و من با خود فکر کـردم که بلافاصـله تصـمیمی (در مـورد این‌که کـدام پنجـره را انتخـاب کنم) نخواهم گرفت و تا وقتی که بتـوانم با اطمینـان تصـمیم بگیرم منتظر خواهم ماند.

آن‌گاه در فکر فرو رفتم که من که هستم؟ آیا من ضـمیر ثانویه خویش، یعنی خود (محدود) هستم، یا ضمیر بنیادی و اولیه خویش، که همان خود بـالاتر اسـت؟ در حـالی که این سوال در در فکر من شکل گـرفت، نـدایی در سـمت راست خود شنیدم. این صدا تقریبا از جـایی که اگر بـدن داشـتم گـوش سـمت راست من بـود، میآمد. صـدا به من گفت:

«چه کسی [و کدامین ضمیر] میخواهی که باشی؟»

من بلافاصله به جلو قدم برداشتم و گفتم: «من همواره رهـرو و دانش آمـوز مکتب رمسا (Ramtha)، وجـود به اشـراق رسـیده، خـواهم بـود.» وقـتی که این را گفتم،

متوجه شدم که تعـداد پنجرهها به طـرز قابل تـوجهی در تمام اطراف من کاهش یافت.

با خود اندیشیدم که آیا کسی بدن من را پیدا کــرده است و آیا آماده این هستم که به مکان و بعـدی دیگر بـروم. به پـایین و به بـدنم نگریسـتم. همینطـور که به بـدنم نگـاه می‌کردم، دیدم که خانواده و دوستان من باید به مسـائل خانه و املاک من رسـیدگی کنند و این چقـدر بـرای آن‌ها مشـقتآور است. می‌دانسـتم که مسـئول این هسـتم که بازگشته و کارهای نیمه تمامم را تمام کنم. نمی‌خواستم بـــازگردم، ولی آه عمیقی کشـــیده و گفتم: «باشـــد، بازمی‌گردم.»

چشمانم را بـاز کـردم و دیـدم که در بـدنم هسـتم. حـالم خیلی وخیم بـود، ولی این دفعه که دگمه زنگ پرسـتار را فشار دادم، کار کـرد و پرسـتار به سـرعت به اتـاقم آمد. من به بخش مراقبتهـای ویـژه منتقل شـدم و ده روز در آن‌جا زیر دستگاه تنفس مصنوعی به سر بردم.

تجربه داگ

در ماه دسامبر سال 1979 بعد از گذراندن چهار مـاه در هند به مریضی سـخت اسـهال آمیـبی و تب سـختی که ناشی از هپاتایتس (Hepatitis A)ـ و غـذا منشأ آن بـود مبتلا شدم. بدن من به حدی ضعیف شد که تنها کـاری که می‌توانستم بکنم این بـود که در تختخـوابم در اتـاق هتل دراز بکشم. هیچ نیرویی برای من بـاقی نمانـده بـود. (با این وجـود) حـالت ضـعف من به همـراه آرامش زیـاد و آگاهی به این‌که مرگ من به زودی فرا خواهد رسید بود. ترسی نداشـتم ولی بـرایم جـالب بـود که چه چـیزی در

انتظار من است. با فکری آرام، تمام اتفاقات زندگی که (تا قبل از این) بـرایم به نظر خیلی مهم می‌رسـیدند از ذهن من گریختند. من متوجه شـــدم که بـــدن و فکر یک سیستم کامل و یکی هستند و از هم جدا نیسـتند. افکـار من به خاطر حـالت ضـعفی که داشـتم متوقف شـدند. با ناپدید شـدن فیلـتر افکـارم، درجه بـالاتری از بیـداری و ادراک درونی از قلب من برخواست. حس ششم من و هم‌چنین بینـایی و شـنوایی و حس‌هـای من همه تقـویت شده بودند. با این‌که بدن من مریض و تب‌دار و پر از درد و ضعف بود، احساس سعادتی خارق‌العـاده در من بـود و هر نفس چـــیزی پویا را بـــرای من به همـــراه می‌آورد. همه‌چیز در سکون بود. هر نفس (برای من) لذت بخش‌تر و گشایش بخش‌تر می‌شد.

به تـدریج یک لـرزش آرام (در من) شـروع شـد، با این‌که بدنم ساکن بود. خـاطره این‌که من قبلاً بارها این کـار را کـــرده‌ام (و مـــرده‌ام) در ذهن من خطـــور کـــرد، و این (فرایند مرگ) بـرایم چنـان آشـنا بـود! احساسـاتی پر از عشق و لذت مانند سیل به وجـود من سـرازیر شـدند، در حالی که لرزش من ادامه یافت...

من خـود را (معلق بـالای بـدنم) و در حـال نگریسـتن به پایین و به بدن مریضم یافتم و شروع به خندیـدن کـردم. (می‌دانستم که) به زودی این بدن به پایان خود می‌رسد. فکر رها کـردن (ّبـدن و زنـدگی دنیا) لـذت بخش بـود، در حالی که رهایی از تمامی اتصالات و تعلقات این زنـدگی نزدیک‌تر می‌شد. بدن من خیلی سرد و سنگین و فشـرده می‌نمود و خوب بـود که از آن رها شـوم. ضـمیر و ادراک من مانند یک گل نیلوفر آبی شکفت و همه‌چیز به پهنایی

ورای ابعاد این جهان تبدیل گشت. هر قسمتی از جهان هستی پاره‌ای از من بود، و هر قسمت از من بخشی از جهان هستی بود. یک پذیرش و شمول کامل وجود داشت. این ورای هر انتظار و توقع من بود، ولی با این حال برایم آشنا بود و بیش از حد نبود.

ادراک و اگاهی دیگری بر من فرود آمد: هیچ چیزی برای یاد گرفتن (در زندگی) نیست، و همه‌چیز دانسته و معلوم است. به وضوح فهمیدم که بهشت و جهنمی وجود ندارد. زندگی بر روی زمین مانند یک مدرسه نیست، و چیزی برای یادگرفتن وجود ندارد. زندگی روی زمین تنها یک تجربه است، و نه چیزی بیشتر.

[توضیح: در حقیقت روح انسان در عمق خود بر تمام حقایق آگاه است و نیازی به یادگیری هیچ چیزی ندارد. ولی زندگی دنیوی فرصتی است که در آن روح خود را آن‌گونه که می‌خواهد ابراز می‌کند و با این کار تجربه خود را شکل می‌دهد و جنبه‌ای از الوهیت را تجربه می‌کند و به این معنا دنیا در حقیقت مکانی برای یادگیری است.]

ناگهان چنگال ترس با قدرت من را فرا گرفت. احساس آن خفه کننده، چسبناک، اعتیاد آور، خواستنی، متقاعد کننده، و کاملاً تحلیل برنده بود. ترس شروع به کشیدن من به درون چرخه تناسخ و دور کردن من از تمامی پذیرش و شمول و انبساط ضمیری که در آن بودم کرد. جنبه‌هایی از این ترس شامل خواستن، رنج، و جدایی بود. هویت یابی با ترس من را دوباره به سوی حالت غفلت و بی‌هوشی ضمیر می‌کشید. با نظاره به آن‌چه اتفاق می‌افتاد کلمات «اشو» (Osho Rajaneesh)ـ به

یاد من آمد: «اگر می‌توانی به ترس بنگری، چطور ممکن است که ترس بتواند پاره‌ای از تو باشد؟». با نگریستن و مشاهده ترس، توانستم که جدایی بین خودم و ترس را ببینم. به محض این‌که شروع به مشاهده ترس (به عنوان چیزی خارج و جدای از خود) کردم، قدرت چنگال آن بر من ضعیف شده و از بین رفت. با رها شدن ترس، احساسات منفی دیگری مانند یاس و فروماندگی، احساس گناه، طمع، حسادت، و علاقه و میل به یک بدن فیزیکی دیگر به دنبال آن از بین رفتند. به این احساسات نیز می‌توانست به عنوان تاثیرات اعتیاد و عادت‌آور خارجی نگریست. چیزی طول نکشید که تاثیرات تمامی انرژی‌های خارجی (بر روی من) متوقف شدند. احساس آگاهی و اشراق کامل به مرکز به من بازگشت.

در آن موقع هم اتاقی من در هتل یک پرستار بود که وقتی بدن من می‌مرد در کنار من بود. من او را از نقطه نگاه خارج از بدنم می‌دیدم. او نبض من را اندازه گرفت و سپس مچ من را با ناامیدی رها کرد. هم‌چنین می‌توانستم افکار او را حس کنم. او در استرس بود، نه به خاطر مرگ من، بلکه به خاطر دردسر این‌که با بدن من چکار کند.

با نگاه به بدنم آن‌چه برایم روشن شد کامل و بی‌نقص بودن زندگی دنیایی من بود. این زندگی برای من لذت بخش نبود. در حقیقت، زندگی من پر از رنج و مشقت بود. با این حال به نظر می‌رسید که از این دیدگاه این زندگی همانگونه که بود ایده‌آل بود. سپس تصاویری از زندگی‌های دیگری که زیسته بودم در جلوی چشمانم ظاهر شدند. هر زندگی در یک حباب ظاهر می‌شد، تمام

زنـدگی از ابتـدا تا به انتها در یک لحظه با آگـاهی به هر لحظهٔ آن زندگی از تولد تا مرگ. زندگی‌های زیـادی بـود، بیشتر از آن‌که بتوان آن‌ها را شـمرد. هر زنـدگی کامل و بی‌نقص بود. تناسخ بخشی از تجربه انسانی اسـت، ولی اجباری در آن نیست.

وقـتی که متوجه عـادات و وابسـتگی‌هایی که من را به زنـدگی دنیا بازمی‌گرداند شـدم، بـرای آن‌چه که در پیش رو بود (و مرحله بعدی سفرم) آماده گشتم. یک انتقال و حرکت خفیف بود. من به جایی نرفتم و سـفر چند هـزار کیلومتری نداشتم. هنوز در همان مکان قبلی بودم، ولی اکنـون این مکـان متفـاوت بـود، با فشـردگی کمـتر و با گسـتره‌ای بزرگ‌تر. هر چـیز در نـوری طلائی غـرق بـود. افـراد زیـاد دیگـری در دور و اطـراف من بودند. من همه آن‌ها و همه آن‌ها من را می‌شـــناختند. بازگشت من به همراه وجد و شادی بیش از حد بـود. من در خانه و وطن بودم.

در آن زمـان من کلمـات مناسب را بـرای توصـیف این فرایند به شکل انتقال ابعاد نداشـتم. هنگـامی که حیـات بدن خـاکی من را تـرک می‌کـرد، من از بعد سـوم به بعد چهارم منتقل شدم، با ضمیر و ادراکی در حال گسـترش که به سـرحد جهـان می‌رسـید. به نظر می‌رسـید که همه‌چیز در آن واحد اتفـاق می‌افتد. زمـان متوقف شـده بود یا معنی خـود را از دست داده بـود. سـپس من از بعد چهـارم به بعد پنجم حـرکت کـردم، جـایی که همه‌چـیز نورانی و طلائی بـود. بعـداً شـنیدم که این همـان چـیزی است که در تبت آن را «سـرزمین نـور طلائی» می‌نامند. هر چیزی در کمال مطلق بود.

یک وجود به نزد من آمده واز من خواست که به بـدنم در اتـاق هتل بـازگردم. پاسخ من این بـود «نـه، نمی‌خـواهم این مکان خارق‌العاده را ترک کنم.» سپس وجـود دیگـری که به شـکل یک مـرد بـود و بر روی یک صـندلی در یک کافی‌شـاپ نشسـته بـود به من اشـاره کـرد که کنـار او بنشـینم. او خـود را به من معـرفی کـرد: «در آخـرین زنـدگی‌ام روی زمین من را به اسم جـورج گوردیجف (George Gurdjieff)ـ می‌شناختند» (جـرج گوردیجف یک فیلسوف و عارف و موسیقی دان یونانی-ارمنی بـود که در سال 1949 درگذشته است). من در آن موقع این نام را نمی‌شـناختم. او ادامه داد «ما نیـاز داریم که تو بـاز گـردی» بعد از این تجدید دیـدار در این سـطح و سـرای خارق‌العـاده، من علاقه‌ای به بازگشت نداشـتم. ولی او طوری از من خواست که نمی‌توانستم از آن امتنـاع کنم. تمام ارتباطات بدون کلام بود. فکری از سـوی یکی دیگر از وجودهـایی که به من خوش‌آمد گفته بودند به من فرستاده شد: «اگر بازگردی، تمام خاطره این ملاقات را فرامـوش خـواهی کـرد». من شـروع به چانه زدن با گوردیجف کردم و گفتم «تنها به یک شـرط بـازمی‌گردم، این‌که این خاطره را از من نگیرید و من تمـام این تجربه را به یاد بیاورم». او هم نتوانست خواسـته من را رد کند و پذیرفته شد که من خاطره این تجربه مـردن را با خـود بـازخواهم گرداند. سـپس او اضـافه کـرد «قـول می‌دهم این آخرین بـاری است که باید بـازگردی». من از شـنیدن این حرف نفس راحتی کشیدم.

همانطور که در جهت بازگشت هدایت می‌شـدم، ابتـدا به بعد چهارم وارد شدم. می‌توانستم حس کنم که ضـمیر و ادراک گسترش یافته من در حال محدود و خاموش شدن

است. سپس احساس کردم که وارد آن بدن سرد و سنگین شدم. هم اتاقی من وقتی حرکت مجدد من را دید کاملاً ترسیده و جا خورد. خاطره بعدی من این است که یک دکتر هندی بالای سرم بود. او خود بدون هیچ علتی به آن‌جا آمده بود و گفت که اکنون از من مراقبت خواهد کرد. او هرگز از ما پولی نخواست و من بعد از آن دیگر هیچ‌وقت او را ندیدم.

تجربه خودکشی انجی فنیمور

انجی فنیمور (Angie Fenimore) در بچگی دچار اذیت و آزار فراوان شده بود. هنگامی که او یک کودک خردسال بود مادر او پدرش و بقیهٔ بچه‌ها را ترک کرده و از منزل رفته بود. اکنون او که خود یک کودک بود باید از برادر و خواهرهای کوچکترش مراقبت می‌کرد. اگر این کافی نبود، به همهٔ این‌ها آزار و اذیت‌های مختلف فیزیکی و جنسی نیز اضافه شد. تمامی این‌ها احساس بی‌ارزشی و تهی بودن عمیقی به انجی دادند که در سنین بالاتر و حتی بعد از ازدواج و مادر شدن او نیز از بین نرفتند. تا بالاخره انجی در اثر ناراحتی و افسردگی شدید در سال 1991 با خردن قرص دست به خودکشی زد. ولی خود کشی انجی را از دردهائی که سعی می‌کرد از آن بگریزد رها نکرد. او به سرائی تاریک و تنها و افسرده رفت که درد ماندن در آن‌جا به مراتب از دردی که در زندگی تجربه کرده بود سخت‌تر بود. ولی او به طور معجزه آسائی با نگرشی متفاوت به خود و ایمانی تجدید شده به زندگی بازگشت، در حالی که خود را فرزند خدا و تحت ارادهٔ او می‌دید. او در کتاب خود به نام ماوراء تاریکی (Beyond the Darkness) چنین می‌گوید [23]:

“... من در حال حرکت به سطح دیگری بودم و احساس می‌کردم از بدنم جدا می‌شوم. در این حال صدای وزوزی می‌شنیدم که در حال بلندتر شدن بود و به تدریج به صدای یک سوت تبدیل می‌شد. متوجه شدم که در پیش روی من صفحهٔ بزرگی گسترده شد و بر روی آن زندگی من از زمان بچگی تا موقعی که روی صندلی در حال مردن بودم به صورت سه بعدی به نمایش درآمد. من هر عمل خود را از زاویه‌های مختلف می‌دیدم و از تمام جهات آن را درک می‌کردم. من دقیقاً حس می‌کردم که چگونه عمل من روی هر کسی که با من تماس یا ارتباطی داشته اثر گذاشته و چه احساسی در او بوجود آورده است. هرچه به آخر زندگیم نزدیکتر می‌شد، صحنه‌ها سریعتر می‌گذشتند، ولی با این حال من تمام آن‌ها را کاملاً جذب می‌کردم.

ناگهان مرور زندگی من متوقف شد و من خود را در تاریکی عمیقی یافتم که در تمام جهات ادامه داشت و انتهائی در آن نبود. آن تنها یک تاریکی نبود، بلکه تهی بودن و نبود نور و کاملاً فراگیر بود. با این‌که تاریکی عمیقی در آن‌جا بود می‌توانستم ببینم. در سمت راست من گروهی از جوانان بودند. پیش خود فکر کردم که ما باید خودکشی کرده‌ها باشیم. صدای فکر من در آن‌جا منعکس می‌شد ولی من مطمئن نبودم که آیا کسی آن را شنید یا نه. تا برگشتم و در کنار خود مردی را دیدم که به کندی و سردی نگاهی به من انداخت و سپس به جلو نگاه کرد و به راه رفتن بی‌هدف و افسردهٔ خود ادامه داد. در نگاه او هیچ اثری از احساس و گرمی و هوشمندی نبود. او و تمام کسانی که در تاریکی آن‌جا معلق بودند، در بهتی خالی و بدون اندیشه به سر

می‌بردند. سپس به دختر جوانی برخورد کـردم که او نـیز بی‌تفاوت از کنار من عبور کرده و به مسیر بی‌هدف خود ادامه داد. مانند بقیه آن‌ها، نگاه خیره ولی خالی و بـدون احساس او به هیچ نقطهٔ خاصی نبـود. می‌دانسـتم که در سـطح و مـرحله‌ای از جهنم هسـتم، ولی این‌جا مانند جهنمی که فکر می‌کردم پر از آتش نبود. مـردان و زنـان از سنین مختلف، به استثناء کودکان را در آن‌جا می‌دیدم. می‌توانستم حس کنم که این تاریکی از عمق درون آن‌ها منشأ شـده و آن‌ها را احاطه کـرده است. آن‌ها امکـان ارتبـاط برقـرار کـردن با یک‌دیگر را داشـتند، ولی غـرق بودن در دنیای بدبختی و نکبت خود، و تاریکی که آن‌ها را احاطه کرده بود، آن‌ها را از این کار عاجز نموده بـود. به مـرد مسـنی برخـورد کـردم که به نظر حـدود 60 سـاله می‌آمد و به طـور رقت انگـیزی روی زمین نشسـته بـود. چشمان او مطلقاً از احساس و ادراک خـالی بودند. از او هیچ گـرمی و احساسی صـادر نمی‌شـد، حـتی احسـاس ترحم به خود. من این‌طور فهمیـدم که او هر آن‌چه را که آن‌جا بـرای دانسـتن بـوده جـذب نمـوده، و دیگر فکر او متوقف شده است. او کاملاً از درون خشک شده بود و نا امیدانه و بی‌هـدف انتظـار می‌کشـید. من می‌دانسـتم که روح او برای ابدیت در آن‌جا پوسـیده است و من مطمئن بودم که او نیز مرتکب خود کشی شده است.

احسـاس کامل تنهـائی در من رو به فـزونی بـود. حـتی دریـافت خشم یا شـنیدن دشـنام از کسـی، هر چند ناخوشایند، نوعی از ارتباط است. ولی در این مکان تنها و خـالی امکـان برقـراری هیچ ارتبـاطی نبـود و وحشت تنهائی غیر قابل تحمل می‌نمود.

ناگهان من صدائی بسیار قدرتمند را شـنیدم که خشـمی در آن بود که می‌توانست جهانی را نابود کند. صدا به من گفت: “آیا این همان چیزی است که واقعاً می‌خـواهی؟” این صـــدا از نقطه‌ای دور دست و نـــورانی می‌آمد و به تدریج بزرگ‌تر می‌شد تا به جـائی که مانند خورشـیدی در پشت قفــای تــاریکی که ما را احاطه کــرده بــود قــرار گــرفت. با این‌که درخشــندگی آن از خورشــید به مــراتب بیشتر بــود، نه تنها چشم من را آزار نمی‌داد، بلکه به من آرامش می‌داد. او وجــودی از جنس نــور بــود، نه این‌که تنها از خود نـور متشعشع کند یا از درون نـورانی باشـد، بلکه نــوری که دارای جــوهره و بعد بــود، زیبــاترین و با شکوه‌ترین و عاشقانه‌ترین جوهره‌ای که می‌تـوان تصـور آن را کرد. تمامی زیبائی، عشق و خوبی در نور او بود.

من می‌توانستم ببینم که کسان دیگـری که در آن‌جا بودند نمی‌توانســتند این نــور را ببینند. نــور به من (از طریق فکر) گفت: “آیا واقعاً همین را می‌خواهی؟ آیا نمی‌دانی که این بــدترین کــاری است که می‌توانســتی مــرتکب شـــــوی؟”. من می‌توانســـــتم حس کنم که او از من خشمگین است، نه تنها به خـاطر این‌که تسـلیم سـختیها شده و خود کشی کـرده بـودم، بلکه به این علت که خـود را از او و هدایت او بریـده بـودم. من جـواب دادم که آخر زندگی من خیلی سخت بود. ارتبـاط ما چنـان سـریع بـود که قبل از این‌که کلام در فکر من کــاملاً شــکل بگــیرد جواب آن را از او آناً دریافت می‌کردم. او گفت: “تو فکر می‌کنی زندگیت سـخت بـود؟ آن سـختی در مقابل آن‌چه که به خـــاطر خودکشی در انتظـــار توست هیچ است! زندگی سخت است و تو نمی‌توانی از آن قسمت‌هائی که نمی‌خواهی صرفنظر کنی. همهٔ ما آن را تجربه کرده‌ایم.

تو باید لیاقت آن‌چه را که دریافت می‌کنی در خود بوجود آوری”.

به تـدریج من متوجـهٔ حضـور وجـود دیگـری که بسـیار پر قدرت ولی آرام و مهربان بـود در کنـار خـود شـدم که او نــیز از جنس نــور بــود. این‌طــور احســاس کــردم که او همــواره آن‌جا بــوده، ولی من تــازه توانــائی دیــدن او را کسب کرده بودم. توانائی من برای دیــدن به خواست من برای باور کردن بستگی داشت. من احساس کــردم که او نه تنها تمـام زنـدگی و دردهـای من را دقیقـاً می‌فهمـد، مانند آن‌که خود آن‌ها را تجربه کرده است، بلکه او دقیقاً هـــــدایت من و نتـــــایج اعمـــــال من را می‌دانست. من می‌فهمیدم که کجا را به اشتباه رفته‌ام، من در وجــود او شک کرده بودم، و کتب الهی را حقیقت نمی‌دانســتم. او می‌خواست که مـــرا در آغـــوش بگـــیرد و به من آرامش ببخشــد، ولی پاسخ من به درســهای زنــدگی ما را از هم جدا کرده بود. او در تمـام طـول زنـدگی با من بـود، ولی من از این‌که او را باور کنم و به او اعتمـاد کنم ممـانعت ورزیده بودم. حال می‌دیـدم که تمـامی سـختیهائی که در زندگی تحمل کـرده بـودم بسـیار موقـتی و بـرای خـیری بزرگ‌تر بـوده است. از بسـتر سـخت‌ترین تراژدی‌ها رشد انسانی می‌تواند جوانه بزند.

من متوجه شدم که چطور با ضعفهای خودم بـاعث درد و سختی نزدیکان و عزیـزانم شـده بـودم. ولی بـدتر از آن، اکنـون با خودکشی شـبکه‌ای از ارتبـاط بین انسـان‌ها را نابود کرده بودم و شـاید روی زنـدگی بسـیاری اثر منفی گذاشته بودم، چرا که همهٔ ما به هم متصلیم. شــمه‌ای از آیندهٔ فرزنـدانم به من نشـان داده شد و دیـدم که چگونه

خودکشی من بخصـــوص روی زنـــدگی آن‌ها اثر منفی زیادی خواهد داشت. به ویژه پسر بزرگ‌تـرم که در آینـده بخـاطر اثـری که خودکشی من روی زنـدگی او داشـته، تصـمیماتی خواهد گـرفت که او را از منظـور الهی او برای زندگیش دور خواهد کرد. برای من شمه‌ای از عشق خـدا به فرزنـدانم آشـکار شـد، و این‌که با بی‌اهمیت شـمردن زنـدگیم و سرنوشت آن‌هـا، در حقیقت با ارادهٔ مقـدس الهی بـازی می‌کنم. فهمیـدم که خودکشی من روی زنـدگی بسـیاری که حـتی آن‌ها را نمی‌شناسم و ملاقات نکـرده و نخـواهم کـرد بصـورت مسـتقیم یا غـیر مسـتقیم اثر منفی خواهد داشت. دیـدم که با خودکشی کـردن، من درد و خشـمی را به درون وجـود عزیـزان و اطرافیـانم تزریق می‌کنم که توانـائی آن‌ها بـرای عشق ورزیدن و خوبی کـردن به دیگـران را محـدود خواهد کـرد که می‌بایست پاسخ گوی این رفتار خودخواهانه‌ام باشم.

فهمیدم که علت حضـور من در آن تـاریکی و تنهـائی این بود که بزرگی اشتباه خود را کاملاً درک کنم و تا موقعی که حقیقتاً اراده کنم که نور را ببینم و قلب خود را برای آن بـــاز کنم آن تـــاریکی ادامه خواهد داشت. ولی این سـؤال بـرای من پیش آمد که چـرا من؟ چـرا به من این امکان داده شده بود که نور خدا را ببینم و جـذب کنم، در حـالی که مـردی که در کنـار من بـود این توانـائی را نداشـــت؟ به من پاسخ داده شد که علت آن خواســـتن است! به محض این‌که خواستم وجود خـدا را قبـول کنم، توانسـتم نـور را بـبینم. خواسـتن و توانسـتن یک چـیز هسـتند. تمـام کسـانی که دور و اطـراف من بودند در درجـات مختلفی از خواسـتن بودنـد، و شـاید بعضی از آن‌ها نیز مانند من با نـور سـخن می‌گفتند. توقف من در

تاریکی می‌توانست تنها یک لحظه، یا هزاران هزار سال به طول انجامد، بسته به این‌که چقدر طول می‌کشید که به نقطهٔ خواستنم برای دیدن نور برسم.

اکنون با دریافت نور بیشتر چشمان معنوی من بیناتر گشتند و می‌توانستم بعد دیگری را در آن فضای تاریک رؤیت کنم و دیدم که موجودات نورانی بی‌شماری در اطراف من هستند.

جهنم گرچه یک بعد است، بیشتر حالتی از ضمیر است. وقتی می‌میریم، به آن‌جائی می‌رویم که ضمیر ما آن‌جاست و با آنانی خواهیم بود که مانند ما فکر می‌کنند. من در حقیقت قبل از مرگم هم در جهنم درون خود بودم بدون این‌که متوجه آن باشم. توقف ما روی زمین در مقابل ابدیت حقیقت تنها مانند یک لحظه کوتاه و یک چشم به هم زدن است، ولی با وجود آن، این لحظه بسیار حیاتی و برای رشد روحی ما سرنوشت ساز است. به تدریج من از سطح آن مکان تاریک بالاتر آمده و می‌توانستم آن‌جا را از بالا ببینم. من دیگر مانند آن ارواح تاریک و گم شده فکر نمی‌کردم و می‌خواستم زندگی کنم.

دوباره همان انرژی پرقدرتی که من را به آن مکان آورده بود برای نجات من از آن‌جا به سراغم آمد و من را با خود برد. با احساس سرعتی بسیار زیاد از تاریکی دور شده و به بدنم که روی کاناپه افتاده بود بازگشتم.”

«دنیای پس از مرگ مانند یک گرامافون، و فکر و ضمیر ما صفحهٔ این گرامافون است. اگر ضمیر ما زیبا باشد آهنگی زیبا و لذت بخش، و اگر ضمیر ما سخت و

ناخوشایند باشد آهنگی زمخت و دردناک برای ما نواخته خواهد شد.» عنایت خان

تجربه خانم بنفشه

اواخر سال 1382 بود و من 25 ساله بودم. من و همسرم در حال رانندگی در جاده آبعلی بودیم. ناگهان کوه در جایی که ما بودیم شروع به ریزش کرد. متوجه شدم که یک سنگ بزرگ از بالای کوه در حال پایین آمدن به سمت ما است. به همسرم که پشت فرمان بودم گفتم مواظب باش، ولی فرصتی نبود. ناگهان احساس ضربهای به سرم کردم و همه جا تاریک شد. سنگی که روی ماشین ما افتاد چنان بزرگ بود که با جرثقیل آن‌را برداشتند. تمام شیشههای ماشین خورد شده و سقف ماشین تقریبا به کف آن چسبیده بود. ولی به طور معجزه آسایی همسرم هیچ آسیبی ندید و من هم بالاخره زنده ماندم.

بعد از تاریک شدن همه جا احساس سبکی و هیجان خیلی زیادی کردم و حس کردم که در فضایی به رنگ آبی هستم. از احساسات منفی دنیا مانند غم و خشم و حسرت و بقیه منفیها هیچ چیزی در من نمانده بود. تنها احساس من خوشحالی و شوق و آرامش بود. هیچ چیزی از اتفاقی که افتاده بود را به یاد نمیآوردم و برایم نیز اهمیتی نیز نداشت که چطور به آن‌جا آورده شدهام. دو نفر مرد را دیدم که به نظر برایم خیلی آشنا میآمدند، ولی نمی‌توانم بگویم قبلاً آن‌ها را جایی دیده بودم. به یاد دارم که یکی از آن‌ها قد بلند و سبزه بود ولی ظاهر دیگری را به یاد نمیآورم. احساس نزدیکی و قرابت زیادی با آن‌ها می‌کردم. گویی آن‌ها خویشاوندی بسیار

نزدیک یا دوستانی بسیار صـمیمی بودند که می‌توانسـتم به آن‌ها اعتمـاد کنم و خـیرخواه من هسـتند. احسـاس می‌کـردم که آن‌ها را همیشه میشـناختهام و نـوعی حس به من میگفت که خیلی در گذشته با آن‌ها حـرف زدهـام. نمیدانم، شاید هم فرشتههای راهنمای من بودند.

من خـود را در جـایی که مثل تونل قطـار بـود یـافتم، و سـوار چـیزی مثل یک مـترو یا قطـار بـودم. این تونل انشـعابات متعـددی داشت و نقـاطی که مانند ایسـتگاه بودند. در هر انشعاب تونل کسی بـود که وضـعیت افـراد را چک میکرد و آن‌ها را به مسیرهای مناسب میفرسـتاد. رنگ فضای آن‌جا آبی لاجوردی بود. احساس می‌کردم که حرکت من در تونل به سـمت مقصد و منتهـایی است که من را به شـدت به سـمت خـود جـذب می‌کند. احسـاس عشق فوقالعـاده زیـادی از این منبع می‌کـردم و با تمـام وجود می‌خواسـتم زودتر به او برسم. احسـاس بازگشت به خانه را داشـتم و خیلی خوشـحال بـودم. گـویی که از چیزی که فوقالعاده دوستش داشـتم مـدتی جـدا بودهـام ولی اکنون به سوی آن بازمی‌گردم.

دو همراه من بهطور پیوسته با من نبودند و گـاهی آن‌ها را در تونل میدیـدم و گـاهی نـیز تنها بـودم. احسـاس می‌کردم که آن‌ها در انتخـاب مسـیر درست در انشـعابات تونل به من کمک میکردند و در آن‌جاها حضـور داشـتند و من را راهنمـایی میکردند. هم‌چـنین من به طـور مبهم افـرادی را به یـاد میـآوردم که در تونل بودند ولی خیلی آهسته حرکت میکردند و برای من جای تعجب بود که چرا آن‌ها اینگونه کند پیش میروند.

در یکی از این انشـــــعابات شخصی که آن‌جا بـــــود به راهنماهـــای من چـــیزی گفت و ســـپس به من گفت که نمی‌توانم از این جلوتر بروم. این برای من کمی ناراحت کننده بود. ناگهان خود را در خارج از تونل و در جایی که مانند قله یک کوهســتان بســیار بلند بــود یــافتم. هنــوز بیشتر رنگها حالت آبی داشتند و هوا تاریک و روشن بود، و احســاس می‌کـردم مهی غلیظ در هـوا است و آفتـابی نمیدیدم.

در آن‌جا چند نفر مــرد را دیــدم که گــویی یک هیــات یا جلسه را تشکیل داده بودند. آن‌ها همه به نظر مهربـان و دلســوز میرســیدند و احســاس می‌کــردم که فقط قصد کمک و راهنمایی به من را داشتند و همه به نـوعی روان و درون من را بهخــوبی میشــناختند. در این گــروه دو یا سه نفر به نظر مهمتر یا خردمنـدتر از بقیه میرسـیدند و یک شخص که گویی از همه مهمتر بود و حـالت سـرگروه یا قاضی را داشت. آن‌ها لباســهایی ردا مانند با رنگهــای روشن به تن داشـــتند و یک شـــال که به دور کمر خـــود بسته بودند. در این فضا چـیزی مانند یک صـفحه نمـایش بزرگ در پیش روی من پدیـدار شد و در آن من اتفاقــات گذشته و بعضی از اتفاقات آینده را دیـدم. تـازه با دیـدن اتفاقـات گذشـته متوجه سـقوط سـنگ و ضـربهای که به سـرم خـورد شـدم و به یـاد آوردم که چه رخ داده است. حرفهـای زیـادی به من زدند و چیزهـای زیـادی را به من نشان دادند ولی متاسـفانه چـیز زیـادی به یـاد نمیـآورم. یکی از چیزهـایی که بهیـاد میـآورم این بـود که آن‌ها در مورد همسرم که راننـده ماشـین بـود به من گفتند که او مدت زیـادی در زنـدگی تو نخواهد بـود. من مـدتی بعد از

بازگشت به دنیا با او ازدواج کـــــردم، ولی او بعد از چند سال فوت کرد.

آن‌ها به من گفتند که هنــوز کارهــای نیمه تمــام زیــادی روی زمین داری و بهـــتر است بـــازگردی. آن‌ها به من نشان دادند که اگر باز نمی‌گشتم چقدر برای عزیزان من ناراحت کننده بود و واکنش آن‌ها چطور میبود. تصمیم با خود من بود و من هم قبول کردم که بازگردم. تا قبل از این لحظه بهیــاد نــدارم که راهنماهــایم را در آن‌جا دیــده باشم ولی به محض این‌که تصـــمیم به بازگشت گـــرفتم آن‌ها دوباره ظاهر شدند. من خواهش کردم که من را در دنیا تنها نگذارید و آن‌ها هم قـــــــول دادند که من را یک لحظه در دنیا تنها نخواهند گذاشت. آن‌ها من را از همــان مسیر تونلی که آمده بودم باز گرداندند.

ناگهان چشمانم را باز کردم و دیدم که دو خــانم در حــال بیرون آوردن بدن من از ماشین هستند و بدن من تقریبا کامل از ماشــین خــارج شــده و فقط پاهــایم هنــوز در ماشـــین بودند. آن‌ها فکر میکردند که من مردهـــام، و وقـــتی که دیدند که چشـــمانم را بـــاز کـــردم شـــروع به گریستن کردند. به محض برگشت به دنیا من آن احســاس خوشحالی مطلق را که تا آن لحظه داشــتم از دست دادم و دوباره احساسات عــادی دنیــایی که غم و انــدوه نــیز با آن آمیخته است به من بازگشت. هم‌چنین احســاس خشم خیلی زیادی کردم که چرا بازگشــتهام، گــویی ســرم کلاه رفته است.

احســاس می‌کــردم تجربه من ســاعتها بهطــول انجامیــده است، گرچه ظــاهرا در دنیا فقط بــرای مــدت چند دقیقه طــول کشــیده بــود. از وقــتی که این تجربه را داشــتم به

مسائل ماوراء طبیعه و معنوی خیلی علاقهمندتر شدهام. حافظه و حس ششم من خیلی قویتر شدهاند. گاهی اتفاقات را یک لحظه قبل از رخ دادن حس می‌کنم و گاهی نیز بعد از رخ دادن آن‌ها تازه بهیاد میآورم که در تجربهام این اتفاق را دیده بودم، ولی آن‌را فراموش کرده بودم. برای چند سال احساس انرژی زیاد در خود می‌کردم، به حدی که شبها به زحمت می‌توانستم بخوابم. هم‌چنین دید من نسبت به زندگی خیلی وسیعتر شده است. چیزی که در سوی دیگر یاد گرفتم این است که این دنیا مانند یک ماکت است و ما آن را خیلی جدی میگیریم.

در تجربه من به من گفته شد که همسرم فقط به طور موقت با من خواهد بود. من حدود 5 سال بعد از این تجربه از همسرم جدا شدم و حدود 6 سال بعد از آن او در اثر سکته قلبی فوت کرد. اکنون پشیمان هستم که چرا بازگشت را انتخاب کردم و همیشه با خود میگویم‌ای کاش در سوی دیگر مانده بودم و آخر با خود چه فکری می‌کردم که تصمیم به برگشت به دنیا گرفتم.

تجربه جین

من به همراه بچه‌هایم برای اسکی به کوهستان رفته بودیم. تصور آن را هم نمی‌کردم که این روز زندگی من را تغییر خواهد داد...

روزی آفتابی و زیبا و پر برفی برای اسکی کردن بود و افراد زیادی روی پیست اسکی بودند. پسرهای من جلوتر از من رفته بودند و من پشت سر آن‌ها در حال اسکی کردن و پایین آمدن از تپه بودم. یک لحظه به

پشت سرم و به سمت بالای شیب نگاه کـردم و دیـدم که یک پسر جوان با سـرعت به طـرف من می‌آیـد، در حـالی که تـرس را در چشـمانش می‌دیـدم. او می‌دانست که به من برخـورد خواهد کـرد و من نـیز آن را می‌دانسـتم. در لحظه بعد (من روی زمین و) او روی من افتـاده بـود در حالی که من در دردی مطلق به سر می‌بـردم و دیگر هیچ چیز در دنیا (جز این درد) برایم مهم نبـود. تنها کـاری که از دستم برمی‌آمد فحش و ناسزا دادن بود!

بـالاخره فکر من دوبـاره به افـرادی که دور و اطـرافم بودند بازگشت و برای جوانی که به من برخورد کرده بود احسـاس تاسف کـردم. او هم‌سن پسر خـودم بـود و در چشمانش تنها اشک و تاسف می‌دیدم. قلب من با دیـدن او به درد آمد. سـعی کـردم پاهـایم را حـرکت بـدهم ولی متوجه شـدم که امکـان آن وجـود نـدارد. هر دو پـای من شکسـته بودند. من سـعی کـردم که به آن مـرد جـوان دلداری بدهم و به او گفتم که مهم نیست، احتمـالاً فقط کمی ضـرب دیـدگی دارم. البته ما هر دو می‌دانسـتیم که این حقیقت ندارد...

من را از تپه پایین برده و به بیمارسـتان رسـاندند... و به اتاق عمل منتقل کردند. در پـای من یک میله قـرار دادند و از طریق سـرم به من مسـکن قـوی تزریق نمودند. در شب دوم من به خـوابی عمیق فـرو رفتم... در مـوقعی احساس کـردم که از بـدنم جـدا هسـتم و بـالای آن قـرار دارم. من یک حضور و انرژی گـرم بـودم که بـالای سـینه بدنم قرار داشتم و این حضور چیزی جز آرامش و سکون نبود. هیچ چیزی نمی‌توانست من را تحت تاثیر قرار دهد. هیچ چـیزی در جهـان فـیزیکی اهمیت نداشت. هر چـیزی

چه «خـــوب» و چه «بد» (همـــانطور که بـــود) کامل و بی‌عیب بود، و تنها وجود داشت. آینده در دست خـدا بـود و جایی برای نگرانی وجود نداشت. در جایی که من بودم هیچ چیزی برای ترسـیدن نبـود. حـتی خـود تـرس چـیزی کامل و بی‌عیب بـــود، زیـــرا یک دانش و آگـــاهی بـــدون قضـاوت وجـود داشت که تـرس هم دلیل و علت خـود را (در جهان) دارد.

وقـتی خـارج از بـدنم بـودم بـرای هیچ کسی روی زمین نگران نبودم، زیرا می‌دانسـتم که آن‌ها هم هر یک همـان چـــیزی که من حس می‌کـــردم، یعـــنی آرامش و عشق نامشـــروط الهی را درون خـــود دارند. هر یک در عشق خداوند در بر گرفته شـده بودند و این بهـتر از هر چـیزی بود که من بتوانم برای آن‌ها فراهم کنم. زندگی آن‌ها به شـکلی ایـده‌آل شـکل می‌گـرفت، درست همـانطوری که می‌بایست و آن‌ها (بـــرای رشد و یـــادگیری) به آن نیـــاز داشتند. همه‌چیز بی‌نقص بود.

هیچ چیزی برای ترسیدن وجود ندارد زیـرا تـرس حقیقت ندارد. ترس نتیجه افکاری است که کمال را نمی‌بینـد، در حالی که (در حقیقت) همه‌چیز در اوج کمـال است. علت تـرس این است که بتـوانیم نـور را ببیـنیم و بفهمیم و آرامش را درک کنیم. اگر ما ترس را نمی‌شـناختیم قـادر نبـودیم که آرامش را درک کـرده و بفهمیم و قـدر آن را بدانیم. من به خاطر این تمایز سـپاس‌گزارم، ولی با این حـــال آرامش را انتخـــاب می‌کنم. این اختیـــار و آزادی انتخـاب است: که تـرس را انتخـاب کـنیم یا آرامش را. چگونه می‌توانیم آرامش را انتخاب کنیم؟ چطور تـرس را انتخاب نکنیم؟ با آگاه بودن به آن‌چه که احساس می‌کنیم

و پرسیدن این سؤال که «آیا اکنون احساس ترس می‌کنم یا در آرامش و سرور قرار دارم؟». اگر می‌خواهید رشد کرده و کمتر بترسید از خودتان بپرسید «ترس من از کجا ناشی می‌شود و چطور می‌توانم آن را فهمیده و از خود دفع کنم تا قوی‌تر شده و در آرامش بیشتری زندگی کنم؟». وقتی که بتوانیم بفهمیم که ترس ما از کجا منشا می‌شود این راه به سوی ناپدید شدن ترس است. زیرا به یک معنا شما متوجه می‌شوید که ترس حقیقی نیست و تنها یک فکر است که شما در ذهن خود ساخته‌اید. آن‌گاه می‌توانید به خود بازگشته و درون خود راضی و خوشنود باشید.

گاهی وقتی احساس ترس می‌کنم تنها کاری که انجام می‌دهم این است که به سادگی تمرکز کرده و تا پنج می‌شمارم و به یاد می‌آورم که همه‌چیز درست است و ترس قدرت خود را از دست می‌دهد. آن‌گاه من به زمان حال باز می‌گردم و به کار روزمره خود ادامه خواهم داد. وقتی به بدنم بازگشتم چشمانم را باز کردم و احساس می‌کردم گویی زیر چندین سانتیمتر آب هستم. من صدای کسانی که در اتاق بودند را شنیدم و سعی کردم به آن‌ها بفهمانم که به هوش آمده‌ام زیرا می‌توانستم انرژی ترس را در آن‌ها حس کنم...

اکنون من با این آگاهی زندگی می‌کنم که هر اتفاقی کامل و درست است. حتی اتفاقات سخت و دردناک، مثل شکستگی پای من (و مردنم)، بی‌عیب و عالی هستند. به زیبایی که از آن بوجود آمد نگاه کنید. اکنون من هیچ نگرانی ندارم. همه‌چیزها در جهت خوبی کار می‌کنند. هر اتفاقی که رخ می‌دهد برای علتی است و

هیچ چیزی تصادفی (و بی‌هـدف) نیست. همه ما به طـور نامشروط مورد عشق (و محافظت) هستیم.

تجربه جولیان در سال 1373 میلادی

جولیـان اهل نـورویچ (Julian of Norwich)ـ راهبه‌ای انگلیسی بـود که در حـدود 6 قـرن پیش، در آخـرین دوره‌هـای قـرون وسـطا می‌زیست. به نظر می‌رسد جولیان در سن 30 سالگی، در تاریخ 13 ماه می‌در سال 1373 میلادی، یعنی حدود 640 سـال قبل تجربه نزدیک به مرگ داشته است. زندگی جولیان در عـزلت و تنهـائی نسبی بوده و نـام حقیقی او معلـوم نیست. از آن زمـان کتب انگلیسی زیـادی بـاقی نمانـده اسـت، به خصـوص کتابی که توسط یک زن نوشته شده باشد. با این وجـود، کتاب او به نام «الهامات عشق الهی» (Revelations of Divine Love)ـ یکی از معـدود کتب بـاقی مانـده از این دوره است و بـاور بر این است که این اولین کتـاب انگلیسی نوشـته شـده توسط یک زن است. اگر این فرضـیه درست باشـد، جـالب است که اولین کتـاب انگلیسی نوشته شده توسط یک زن دربـارهٔ تجربه نزدیک به مرگ است. پژوهشگران دربـارهٔ کتـاب او می‌گویند که یکی از غـامض‌ترین و عمیق‌تـرین کتب معنـوی از دوران قرون وسطا می‌باشد. گرچه متون مذهبی و عرفـانی در آن وقت اکـثراً به زبـان لاتین نوشـته می‌شـدند، جولیـان کتاب خود را به زبان انگلیسی نوشت.

تجربه جولیان از زبان خود او اینگونه است:

«قسمت بالای بدن من شروع به مردن کـرد، تا جـائی که دیگر احساس چندانی در این قسمت نداشتم. بزرگ‌تـرین

درد من تنگی نفس و افول احساس زنـدگی در من بـود، تا آن که به نقطه‌ای رسیدم که مطمئن بودم دیگر زمـان مـرگ من رسـیده است. سر من از شـدت ضـعف به یک طرف افتاده و دست‌های من نیز از دو طـرف تخت فـرو افتاده و آویزان شدند. دید من به تدریج تاریک شـد، مانند این‌که شب شده است، ولی صلیبی که در اتـاق بـود و به آن می‌نگریسـتم هنـوز می‌درخشـید، آن هم با نـوری که نمی‌دانم از کجا می‌آمد و به نظر عادی نبـود. ناگهـان در آن لحظه تمـامی دردهـای من ناپدید شـده و من دوبـاره احساس سقم و سـلامت کامل نمـودم. من از این تغیـیر ناگهـانی تعجب کـردم و به نظـرم رسـید که این معجـزهٔ خداست، نه چیزی عادی...»

در این‌جا جولیان ادعا می‌کند که مسیح بر او ظاهر گشته و الهاماتی را بر او فاش کرده است که جولیان در کتـاب خود بـازگو می‌نماید. می‌تـوان همـاهنگی زیـادی بین این الهامـــات با آن‌چه در تجربه‌هـــای نزدیک به مـــرگ جدید می‌خوانیم دید. هم‌چـنین باید توجه داشت که جولیـان یک راهبه بوده و تمامی عمر خود را تحت چهـارچوب تعـالیم اکید و سخت گیرانهٔ کلیسـای کاتولیک قـرن 14 گذرانـده بود. با این حال بسیاری از چیزهائی که او در کتـاب خـود بیان می‌کند با تعـالیم آنـوقت کلیسا منافـات دارد. با این وجـود جولیـان مـورد تعقیب و شـکنجهٔ کلیسـای قـرون وسطا قـرار نگـرفت، شـاید به خـاطر این‌که کمـتر کسی کتاب او را که یک زن نوشته بود جـدی گرفته و در زمـان حیات او خوانده بود، به خصوص که جولیان کتـابش را در اواخر زنـدگیش نوشـته است. به هر صـورت قضـاوت در مـورد صـحت یا عـدم صـحت ادعـای جولیـان را باید به خواننده واگذار نمود.

اینها قسـمت‌هائی از الهامـاتی است که به جولیـان داده شده است:

«خـدا تمـامی خوبی‌هاست و هر خـوبی که در هرچـیزی هست از خداست»

«خـدا در انسـان است و در همه‌چـیز است و همه کس و همه‌چیز را دوست دارد»

«بزرگ‌ترین تکریم خداوند این است که به خـاطر آگـاهی و ایمـــان به عشق او نســـبت به خودمـــان، در آرامش و شادی زندگی کنیم»

«خدا روح انسان را خلق کرده است و این روح در لحظـهٔ خلقت خود به خدا ملحق گردیده است»

«روح ما با او که خـوبی مطلق و تغیـیر ناپـذیر است یکی است. از دید خداونـد، بین او و روح انسـان نه خشم و نه قهری و نه بخششی قرار دارد. روح ما چنان با خداوند و خوبی او یکی است که هیچ چیز نمی‌تواند بین خدا و روح ما فاصله بیاندازد»

«از دیدگاه الهی، تمام انسان‌ها یکی هستند»

«من فرقی بین خداوند و جوهرهٔ وجودی انسـان ندیـدم. ولی با این حال می‌فهمم که جوهرهٔ ما مخلـوقی از خـدا و در خداست»

«دیدم که بـرای ما راحت‌تر است که سـعی کـنیم که اول خدا را بشناسـیم تا این‌که حقیقت روح خـود را دریـابیم. زیرا اعماق روح ما آن‌چنان در الوهیت ریشه دارد و چنان ارزش بی‌نهایتی داراست که ما (به سـادگی) نمی‌تـوانیم

آن را بفهمیم تا وقتی که خدایی که آفریننـده آن است و روح ما با او متحد است را بشناسیم»

«کارهای زیادی هستند که از دید ما آن‌چنـان شـرورانه و پلید هستند و چنان گزند آورند که بـرای ما غـیر ممکن به نظر می‌رسد که هیچ خـوبی بتواند از آن‌ها نتیجه شـود... و ما چندان به تأسف و عزاداری از بدی آن‌ها مشغولیم و بر روی آن تمرکز می‌کنیم که نمی‌تـوانیم آن‌گونه که باید در آرامش و سکون الهی باشیم. علت این امر محدودیت دید ماست. ولی خداوند همـــهٔ چیزها را از هیچ آفریـــده است و همـان خـدا همـهٔ چیزهـایی را که درست نیسـتند درست خواهد کرد»

«انسـان بعضی از کارها را خـوب و بعضی را بد می‌بیند. ولی خدا اینگونه نمی‌بیند، زیـرا هر آن‌چه در جهـان است آفریدهٔ خداست و خاصیت فعل خدا را داراست.»

توضـیح: این سـخن جولیـان با آن‌چه در تعـداد دیگـری از تجربه‌ها گفته شده سـازگاری دارد. منظـور این است که گنـاه و ثـواب از سـطح دید بشـری مفهـوم دارد و از دید ذات الهی گناهی وجود نـدارد. ولی با این حـال ما آزادی انتخاب داریم و اعمال و تصمیات ما نتایج طبیعی خود را دارا هســتند، که بســته به عمل ما این نتــایج می‌توانند بسیار دردناک و عذاب‌آور باشند. همانطور که بی‌توجهی به قانون جاذبه که جزو قوانین طبیعت است، و پریدن از بلندی نتیجهٔ دردناکی به همراه دارد.

«پروردگار ما آن‌چه را که خـوب است را انجـام می‌دهد و در مقابل بدی صبور است.»

«ما همه گناه کـاریم ولی با وجـود آن، دیـدم که حقیقتـاً خـدا هیچ‌وقت از دست ما عصـبانی نبـوده و نخواهد بـود. زیــرا او خداســت، او خــوب اســت، او حقیقت اســت، او عشق اســت، او آرامش اســت، و قـدرت او و حکمت او و نیکـــوئی و خـــیرخواهی او و یگـــانگی او جـــائی بـــرای عصبانیت باقی نمی‌گذارد»

«برای خدا آغازی برای دوست داشــتن انســان‌ها و عشق ورزیدن به آن‌ها وجود نداشته است. همانگونه که انســان در برکت و مهر بی‌نهـایت الهی تا ابد غوطه می‌خـورد تا ارادهٔ الهی را با آن‌چه می‌کند بـــــراورده ســـــازد، همین بشریت نیز از ازلیت در عشق و آگاهی خدا قــرار داشــته است»

تجربه جو

جو که در سال 2003 در اثر سکتهٔ قلبی بطور موقت در گذشته بود می‌گوید [104]:

در ابتــدا باید بگــویم که حــدود 3 مــاه قبل از این‌که این اتفاق برای من بیافتد دختری که دوستم بــود در ســقوط هواپیما کشته شده بود و چند روز بعد از آن نیز مادرم در یک تصادف رانـندگی درگذشت. هم‌چـنین خـواهر من چند سال پیش خود نیز یک تجربه نزدیک به مرگ داشت. ولی تجربه خــود من اینگونه شــروع شد...من ســرطان معــده داشتم و به من گفته شــده بــود که یکی از قرصـهائی که برای ســرطانم می‌خــورم می‌تواند به ســکتهٔ قلــبی منجر شود ولی احتمــال آن یک در میلیــون اســت، ولی ظــاهراً من یک در میلیـــــون بـــــودم و چند هفته بعد از شـــــروع استفاده از قرصها دقیقاً همین اتفاق برایم افتاد...

وقــتی در بخش اورژانس بیمارســتان بــودم احســاس سنگینی زیادی در سینه‌ام می‌کردم و ناگهان حس کــردم که اتاق در حال تاریک شدن است و شنیدن صدای افــراد در آن‌جا برایم مشکل‌تر می‌شد. آخرین چـیزی که شـنیدم صــدای دکــترم بــود که می‌گفت «ما نمی‌تــوانیم او را از دست بــدهیم، او هنــوز جــوان است. به من یک ســری ای.پی.آی دیگر بدهید و آن را تا 360 شــارژ کنید...» و سپس همه‌چیز کاملاً ساکت و تاریک شد.

من خود را در اتاق انتظـار بیمارسـتان یـافتم و دیـدم که دکترم در حال صحبت با پدر و بـرادرم و دادن خـبر مـرگ من به آن‌ها می‌باشد. من سعی کـردم به آن‌ها بگـویم که حالم خوب است و نگـران من نباشـید ولی هر چه سـعی کـــردم آن‌ها نمی‌توانســـتند من را ببینند و صـــدایم را بشـنوند. من پیش خـود گفتم «خـدای من، من باید مـرده باشم، پس مردن اینگونه است. ولی مادر و مـادر بـزرگم کجا هستند؟ پس نـور درخشـانی که دیگـران از آن حـرف می‌زنند کجاست؟» و ناگهان همه‌چـیز تاریک شد و افکـار من به خــودم بــاز تابیــده و اکو می‌شــدند. نمی‌دانم کجا بودم ولی فضای آن‌جا در حال پر شدن با نوعی مه بود و من حس می‌کردم که در طول راهـروی تـاریکی در حـال حرکت هستم. صدائی را شنیدم که اسم من را می‌خواند و می‌گفت که همراه او بــروم و همه‌چــیز درست است و آن‌جائی که می‌روم خانه‌ام خواهد بود. او می‌گفت که او آمده تا من را راهنمائی کند.

به نوعی حس می‌کردم که یک جـای کـار درست نیست و می‌خواســتم برگــردم ولی او به من می‌گفت که فرصت من روی زمین پایان یافته و نمی‌توانم به عقب بازگردم.

چنــدین صــدا به من می‌گفتند که حــرکت کنم و با آن‌ها بروم. هر دفعه که به عقب خود نگـاه می‌کـردم احسـاس بدی داشتم و حس می‌کردم که اتفاق بـدی در شـرف رخ دادن است و باید برگـردم. بـالاخره من به آن‌ها گفتم که دیگر کـافی است و من حـتی یک قـدم دیگر بر نخـواهم داشت تا وقـــتی که به من بگویند کجا هســـتیم و کجا می‌رویم. آن‌ها در پاسخ گفتند که ما به نقطه‌ای که باید برسـیم رسـیده‌ایم و من جـائی هسـتم که باید باشم. در آن‌جا بوی گندیـدگی و تعفن مـرگ به مشـامم می‌رسـید. صداهائی که من را می‌خواندند تبدیل به خندهٔ خبیثـانه‌ای شدند و گفتند که نحـوهٔ زنـدگی کـردن من مـرا به این‌جا آورده است. من پرســیدم کجا هســتم و قــرار است چه اتفـاقی بیافتـد؟ در پاسخ آن‌ها تنها به قهقـهٔ خـود ادامه دادند. من پیش خـــود فکر کـــردم که باید در جهنم باشم زیرا این شبیه آن‌چه خواهر من از تجربه نزدیک به مرگی که چند ســـال پیش داشت و بـــرایم تعریف کـــرده بـــود نیست. افکار من با صدای بلند به من منعکس می‌شـــدند. صداها به من گفتند که برای من بهشـتی نیست و بهشت من همین جا است و یکی از آن‌ها گفت که دیگر وقت خوردن است.

در آن موقع حس کـــردم که به ســـمت دیـــواری در پشت ســـرم هل داده شـــده و دست‌های من به آن میخکـــوب شدند. من کاملاً برای دفاع از خـود نـاتوان بـودم. من به سمت راستم نگاه کردم و دیدم که صـداها از موجـوداتی می‌آمدند که بین شـکل یک هیـولا و یک کُـره از جنس مو مرتب تغییر شـکل می‌دادند و زشت‌ترین چـیزی بودند که من به زنـدگی خـود دیـده بـودم. آن‌ها شـباهت به چـیزی داشتند که می‌توان به پیوند مار و خفاش تشبیه کـرد، به

اضافهٔ این‌که شاخ دار نیز بودند. بدن آن‌ها مانند مار بود ولی بال داشتند. دست و بازوی آن‌ها مانند خفاش می‌نمود و صورت آن‌ها نیز مانند مار بود و نیش داشتند. شاخ آن‌ها تیز بود ولی شبیه هیچ چیز دنیائی نبود. من دوباره سؤال کردم که چه خبراست. آن‌ها در جواب خنده‌ای خبیثانه سر دادند و گفتند که خفه شو، و ناگهان شروع به حمله به طرف من کردند. ناگهان چیزی که شبیه به یک توپ از جنس مو بود به سمت من آمد. من پیش خود می‌گفتم که چرا؟ مادرم کجاست؟ خدا کجاست؟ و در این حال حس می‌کردم که تکه‌های بدن من را جدا کرده و در دهان خود می‌برند. یکی از آن‌ها گفت «ما به تو گفتیم این‌جا بهشت توست و ما خدای توئیم!».

نمی‌دانم چرا و از کجا، ولی ناگهان شروع به خواندن آیهٔ 23 کتاب سرودهای تورات کردم و این باعث شد که آن‌ها متوقف شوند. یکی از آن‌ها گفت که این چیزها به من کمکی نخواهد کرد. من باز هم آیه‌ها را تکرار کردم: «خداوند شبان من است...». با شنیدن این آیه‌ها آن‌ها به هم چسبیده و داد زدند «این‌جا کسی برای کمک به تو نیست» ولی من به خواندن آیات ادامه دادم «من در درهٔ تاریکی مرگ قدم بر می‌دارم ولی از هیچ اهریمنی نمی‌ترسم زیرا تو با من هستی...». در این موقع احساس کردم که دستانم آزاد شدند... من با تمام توان سعی کردم که آیات را تا آخر به یاد بیاورم و بلند بخوانم «...تو روغن شفا بر سر من می‌ریزی و روح من را با آن اشباع می‌کنی. محبت و مهربانی تو همیشه با من بوده است...».

در آن موقع حس خارق العاده‌ای تمام وجودم را پر کـرد. من چشمانم را بسته بودم و بعد از مدتی سکوت صـدائی را شـــنیدم که گفت «جـــو، منم، چشـــمانت را بـــاز کن. همه‌چـیز درست است» می‌دانسـتم که این صـدای همـان دوسـتم بـود که 3 مـاه پیش کشـته شـده بـود. او گفت «سندی (نام مـادر جو که قبلاً درگذشـته بـود)، جو خیلی ترسیده است و نمی‌خواهد چشمانش را باز کند. شاید تو بتوانی او را متقاعد کنی». من صـدای مـادرم را شـنیدم که گفت «جـو، فرزند شـیرینم. همه‌چـیز درست اسـت، بدترین قسمت تمـام شـده اسـت، چشـمانت را به خـاطر من باز کن».

وقتی چشـمانم را بـاز کـردم دیـدم که مـادرم جلـوی من ایسـتاده و من را در آغـوش گرفته است. او به من گفت که به پائین نگاه کن، وقتی نگاه کردم دیـدم بـدن روحیم دوباره کامل شده و تکه‌هائی که گاز گرفته و کنـده شـده بودند ترمیم گشـتند. مـادرم گفت که اکنـون انتخـابی در پیش روی من است ولی ابتـدا می‌خواهد چند چـیز را به من نشان دهد. او دستان مـرا گـرفت و به جـائی بـرد که یک قلعـهٔ قـدیمی با شـکوه و زیبـایی در آن‌جا بـود. من ســوار کــارانی را با لباســهائی مانند شــوالیه‌ها از دور می‌دیدم. قلعه در دامنهٔ تپـهٔ سـبز و بسـیار زیبـائی قـرار داشت که گوسـفندانی نـیز در حـال چـرا در آن مرغـزار بودند. من می‌توانسـتم بـوی معطر تـازگی آن چمن‌هـای سبز را که مانند بـوی هنـدوانه‌ای شـیرین بـود حس کنم. این بو آنقدر شیرین و دلنشین بـود که وجـودم را اشـباع کــرده بــود و می‌خواســتم از آن چمنها تنــاول کنم ولی مـــادرم گفت که نمی‌تـــوانم و آن‌ها بـــرای گوســـفندان هســـتند. دومین چـــیزی که مـــادرم به من نشـــان داد یک

اقیانوس بود که شباهتی به هیچ چیز روی زمین نداشت. آب آن آبی تقریباً تیره بود و من مقداری از آن آب را نوشیدم. مزهٔ آن چیزی بین تمشک و بستنی میوه‌ای و آدامس بود. مادرم گفت که آخرین چیزی که باید به من نشان دهد زیاد خوشایند نخواهد بود. او من را به خانه برد و در آن‌جا من افراد خانواده و احساس تک تک آن‌ها را در مورد خودم دیدم. احساس اندوهی سنگین و حیرت از این‌که زندگی من چگونه می‌توانست باشد. من پرسیدم آیا مَندی (خواهرجو که تجربه نزدیک به مرگ داشته) همین چیزها را دیده بود؟ مادرم گفت نه، اشخاص با هم فرق می‌کنند و بنابراین آن‌چه می‌بینند نیز متفاوت است. مندی بعضی از کارهائی را که من کرده‌ام انجام نداده و بعضی از وظائفی که از او خواسته شده را نیز به اتمام نرسانده است...

تجربه جزیان آنتونت

جزیان آنتونت (Josiane Antonette)، که اهل فرانسه و خود یک پرستار بود، در سال 1966 در سن 24 سالگی هنگامی که سعی کرد در یک درمانگاه زیر زمینی و غیراستاندارد سقط جنین کند (زیرا سقط جنین در آن موقع در فرانسه غیرقانونی بود)، دچار مرگ موقت شد. بعد از تجربه‌اش جزیان متوجه شد که می‌تواند با ارواح و عالم دیگر ارتباط برقرار کند و توانائی‌هایی برای شفا دادن به دست آورده است. او برای 30 سال بعد از این تجربه به مشاوره و کمک به دیگران، بخصوص به افراد در حال احتضار پرداخت. جزیان در کتاب خود به نام «نجواهای روح: سفر به‌سوی دیگر زندگی» [131] این‌گونه می‌گوید:

Josiane Antonette

تجربه من دنیای من را تکان داد و من را به یاد عالم دیگر و ابعاد روحانی زندگی انداخت، چیزی که در کودکی با آن کمی آشنا بودم ولی در بزرگ‌سالی آن را کاملاً فراموش کرده بودم تا بتوانم در جامعه مانند بقیه زندگی کنم...من در آمبولانس بودم و در تمام بدنم درد شدیدی احساس می‌کردم...بعد از مدت زمانی در آمبولانس متوجه شدم که از بیرون به بدن خود نگاه می‌کنم که رنگ آن پریده و بی‌حرکت و بدون حیات است. دیوارهای آمبولانس برایم محو شده و می‌توانستم شهر و چراغ‌های آن و آسمان و ستاره‌ها را ببینم. تعجب کردم که من این بالا و در این ارتفاع چه‌کار می‌کنم؟ چرا همه‌چیز ناگهان این‌قدر کوچک به نظر می‌رسد؟

صورت‌هایی را می‌دیدم که با سرعت به سمت من آمده و بزرگ‌تر شده و سپس محو می‌شدند. بعضی از آن‌ها کسانی بودند که می‌شناختم و مرده بودند، و بعضی را نیز نمی‌شناختم. آن‌جا پر از ارواح شده بود که دور و بر من را احاطه کرده بودند و به چشمان من خیره شده بودند. آن‌ها معذب و سرگردان به نظر می‌آمدند و صورت‌های آن‌ها از درد به هم پیچیده شده بود. این‌که آن‌ها در اطراف من بودند برایم ترس‌آور بود و سعی کردم که آن‌ها را از خود دور کنم. گوئی این صحنه به‌اندازهٔ یک ابدیت طول کشید. بالاخره آن‌ها ناپدید شدند و ارواحی به‌سوی من آمدند که صورت‌های آن‌ها آرامش و درخشندگی دل‌نشین ولی پرقدرتی داشت. آن‌ها من را به یاد فرشتگان می‌انداختند. از جانب آن‌ها احساس محبت و گرمی زیادی می‌کردم و نور آن‌ها من را در خود

فرا گرفته بود. اکنون دیگر هر ذرهٔ وجود من نیز با عشق و شفقت پر شده بود. هیچ گـاه تا به حـال چـنین عمق و قــدرتی سرچشــمه گرفته از عشق را درون خـــود حس نکـرده بـودم. احسـاس می‌کـردم مرزهـای بین من و این وجودهای پر از مهر و شفقت در حال از بین رفتن است و گوئی با آن‌ها یکی می‌شوم.

به من از طریق فکر گفته شد «تو در حال مردن درعــالم انسان‌ها هستی، ولی در عالم ما در حـال تولـدی. واهمه نداشته بـاش. تو همیشه با ما بـوده‌ای و ما همیشه به تو بــوده‌ایم. ما تو را بخــوبی می‌شناســیم. فقط درطــول زندگیت روی زمین در خواب بودی و فرامـوش کـردی که چه کسی هستی. ولی اکنون به‌تـدریج به یـاد می‌آوری.» کم‌کم الهام‌هـایی در ضـمیر من شـکل می‌گرفتند: البته! من از این موجـــودات نـــورانی و آن‌ها از من هســـتند. ناگهان مـوجی از انـرژی را درون خـود حس کـردم که از ارتعاشی آرام شروع شده و به‌تـدریج تمـام وجـود من را فرا گرفت و من نیز با آن به ارتعاش درآمدم. من صـدای وزوزی را می‌شــنوم که به‌تــدریج بلنــدتر شــده و با آن ارتعـــاش یکی می‌شد. احســـاس رهـــایی و آزادی خارق‌العاده‌ای حس کردم.

اکنون در اتاق بیمارستان نزدیک سقف بـودم و به پـائین و بدن خود نگـاه می‌کـردم. همه‌چـیز خیلی کوچک به نظر می‌رسید، تخت، بـدن من، و کسـانی که در اطـراف تخت دور (بدن) من را گرفته بودند. احساسی از حزن و اندوه اتاق را پر کرده بود ولی من از این احساس کاملاً جـدا و آزاد بـــودم. من بـــرای تک‌تک کســـانی که آن‌جا بودند احساس شفقت و محبت بسیار زیـادی می‌کـردم ولی به

هیچ کس احساس وابستگی و الصاق نداشتم. می‌خواستم به آن‌ها بگویم که حالم خوب است، نگران من نباشید. نگاه کنید، من این بالا هستم و کاملاً خوبم، ولی آن‌ها نمی‌توانستند صدای من را بشنوند. احساس می‌کردم وجودم تمام آن اتاق بیمارستان، و به‌تدریج تمامی بیمارستان را پر می‌کند. احساس می‌کردم در ذره ذرهٔ فضای بیمارستان حضور دارم. به‌تدریج وجود من ماورای بیمارستان رفته و تمامی شهر و حتی تمامی زمین را در بر گرفت. من در حال حل شدن در تمامی جهان هستی بودم. من در آن واحد همه جا بودم و ضربانی از نور را در همه جای هستی حس می‌کردم.

صدایی به من گفت «زندگی هدیهٔ گران بهائی است: برای مهر ورزیدن، برای مراقبت و دلسوزی کردن، و برای بخشیدن و تقسیم کردن». سؤالات زیادی به ذهنم می‌رسیدند: چرا این‌قدر درد در دنیا وجود دارد؟ چرا انسان‌ها متفاوت‌اند؟ ... در همان موقع منظره‌ای در جلوی من شکل گرفت. من دنیای زمینی ما را از خارج و دوردست می‌دیدم. زمین مانند یک کره که به دو نیم تقسیم شده بود ظاهر گردید. سطح سیاره مسطح و بی‌رنگ و آب، و زمین آن بدون هر گل و گیاه بود. مکانی بود بدون هر احساس و گرمی که در آن آدمک‌هایی برهنه ایستاده بودند و همگی با نیرویی نامرئی و بدون کنترل خود هم زمان به حرکت در می‌آمدند و هم زمان نیز متوقف می‌شدند. تاریکی از طرف دیگر این نیمکره به‌تدریج گسترش یافته و تمامی سطح سیاره را فرا گرفت...به من گفته شد «این جهان بدون نور، و بدون عشق، است... انسان‌ها با انتخاب خود چنین دنیایی را بوجود می‌آورند.» با این کلمات دنیای تاریک به‌تدریج

محو شده و دنیایی شفاف با زیبایی شگرف انگیز جای آن را گرفت...می‌دیدم که در این دنیا همهٔ چیزها به هم وابسته و متصل هستند، سیارات، ستاره‌ها، گیاهان، حیوانات، و مردم و همه‌چیز زیرا آن‌ها همه از یک سرچشمه می‌آیند و همهٔ چیزها با درخشندگی خیره کننده‌ای در حال تپش هستند. همان صدا به من گفت «همهٔ ما از نور آمده‌ایم، و همهٔ ما به نور باز می‌گردیم».

من تازه متوجه شدم که در میان دو جهان ایستاده‌ام، و بلافاصله تصویری از یک راه در پیش روی من پدیدار گردید که من در حال راه رفتن بر روی آن بودم. این راه باریک و پر از صخره و فراز و نشیب بود و احساس می‌کردم که در هر لحظه ممکن است پایم بلغزد و تعادل خود را از دست بدهم، و این باعث می‌شد که ترس من از فرو افتادن در آن جهان تاریک افزایش یابد. ناگهان «آزادی انتخاب» (اختیار) را به یاد آوردم، و به سمت پاهای نامرئی خود نگاه کردم و دیدم که آن راه باریک به جاده‌ای پهن مبدل گشت و تاریکی با نور جایگزین شد و همان صدا به من گفت «هرگز این را فراموش نکن». من با نور یکی شدم و چنان احساسی از سپاس و عشق من را فرا گرفت که به گریه افتادم، زیرا حس می‌کردم که من نور هستم و نور من است. دوباره آن صدا را شنیدم که تکرار کرد «همه از نور آمده‌ایم، و همه به نور باز خواهیم گشت». سرور من غیرقابل وصف بود، احساس غوطه خوردن در این اقیانوس عشق و آگاهی و... من می‌توانستم از میان دیوارها و سقف‌ها بدون هیچ مشکلی با سرعتی سرسام‌آور عبور کنم. بدون حد و مرز و بدون هیچ شکل و فرمی بودم، دیگر احساساتم من را کنترل نمی‌کردند و با همه‌چیز یکی بودم.

با این توانـــائی به دیـــدار پســـرم فیلیپ رفتم که در آن موقع چهــار ســاله بــود و بــالاخره به اتــاق بیمارســتان برگشـــتم. در آن موقع یک تـــودهٔ مانند مه در جلـــوی من ظاهر شد که توجه من را به خود جلب کرد و از میــان آن جین پیــیر، پســرعموی من که 2 ســال پیش در سن 22 سالگی بعد از نبردی طولانی و سـخت با سـرطان ریه از دنیا رفته بـود ظـاهر شد. من هنـوز از مـرگ او محـزون بــودم. جــیین لبخنــدی بســیار زیبا به لب داشت و من از دیدار او غرق خوشـحالی شـدم. چشـمان من به او خـیره شـدند و با نگـاه به او، در و دیـوار و فضـای بیمارسـتان ناپدید شدند، گـوئی ما در میـان زمین و هـوا معلق قـرار گرفتیم. چقدر فوق‌العاده بود که می‌توانسـتم دوبـاره او را ببینم. چیزی که برایم جالب بـود این بـود که او همـان کاپشن زرد همیشـــــگی که خیلی دوست داشت را به تن داشت. من به او گفتم «از کجا می‌دانستی که من این‌جا هســـتم؟». ســـؤال من به‌صـــورت یک فکر بـــود و کلام و صدایی بین ما رد و بدل نمی‌شد. جـیین به من جـواب داد «ما همه‌چیز را در مورد تو می‌دانیم، و ما ورود تو را خیر مقدم می‌گوئیم».

احسـاس کامل بـودن، فـراق از گذشـته و آینـده و از هر ترس و درد، و احساس سـلامت و سـعادتی وصف ناپـذیر در من بـود و احسـاس می‌کـردم که همه‌چـیز در جهـان درست و دقیقاً در جـای خـود است و من در لـذتی ورای زمـــان و مکـــان غوطه می‌خـــوردم. به‌علاوه از این که می‌توانســـتم آزادانه و با ســـرعتی زیـــاد به هر جا که می‌خواهم پـرواز کنم غـرق در شـعف و سـرور بـودم. با استفاده از این توانائی‌ام باحالت بازی و خوشـحالی و با سـرعت به دور پسر عمـویتم می‌چرخیـدم تا خوشـحالی

خـودم را از دیـدارش نمـایش دهم. وجودهـای نـورانی دیگری هم در اطراف ما بودند که من از آن‌ها نـیز نـور و عشق دریافت می‌کـردم و احسـاس می‌کـردم همـهٔ ما به هم مرتبط هســـتیم. آن‌ها یکی‌یکی شـــروع به رفتن از آن‌جا کردند و جیین که با چشمان تیره‌اش که از خلوص و لطافتی عمیق پر بود به چشمان من خیره شده بـود نـیز برگشت تا با بقیه برود. من از او التماس کردم که من را نیز با خود ببرند. اندوه در چشمان او نمایـان شد و گفت «هنوز نه، کارهـای زیـادی است که باید انجـام دهی. باید برگردی و به همه بگوئی. زندگی هدیه‌ای گران بهاست و هر لحظهٔ آن از فرصـتهای بـزرگ پر است. وقت خـود را روی زمین تلف نکنید. محبت و آگـــاهی را بین دیگـــران پخش کنید. ما همیشه برای راهنمـائی و محـافظت از تو با تو خواهیم بود و در انتظار روزی هستیم که مـاموریت تو روی زمین پایان یابد و تو نیز به ما ملحق شوی».

در جلوی چشمان من جیین پییر در همان نـور درخشـانی که از آن ظاهر شده بود به‌تدریج محو شد، و آن نـور نـیز کمتر و بالاخره ناپدید گردید. الآن دیگر اتاق خـالی بـود و غمی شدید من را فرا گرفته بود. من از احساس تنهائی و دل‌تنگی شـروع به گریسـتن کـردم و خـود را بر روی تخت بیمارستان یافتم. دستگاه‌ها و لوله‌هـای متعـددی به من وصل بودند و چنـــدین دکـــتر دور و بر من را گرفته بودند و تنها کاری که من می‌کردم گریه کردن بـود. بـدن من بـرایم مانند یک لبـاس بسـیار تنگ و معـذب، و اتـاق بسـته و کـوچکی می‌نمـود و بـوی مریضی مشـامم را می‌آزرد. محـدودیت‌های جسم من را افسـرده می‌کـرد. صـدای خـواهرم را شـنیدم که گفت «جزیـان، بـالاخره

بازگشتی، تو سه روز در کما بودی! ما مطمئن نبودیم که آیا باز می‌گردی یا نه!»

تجربه جاستین

من به مدت یک هفته بعد از یک سانحهٔ رانندگی در بیمارستان بودم که بیشتر این زمان را یا در اتاق عمل و یا در حالت کما به سر می‌بردم. در حالی که در کما بودم برای انجام یک عمل مشکل از بیمارستان اول به یک بیمارستان مخصوص منتقل شدم. بعد از بیدار شدن از کما، به وضوح به یاد دارم که در حال پرواز بر فراز آمبولانس بودم و آن را تعقیب می‌کردم. در این حال یکی از افراد خانواده که در آمبولانس بود را دیدم که دچار حالت تهوع شد که او بعدا این اتفاق را تائید کرد.

در قسمتی از تجربه‌ام که دقیقاً به یاد ندارم قبل و یا بعد از این انتقال [به بیمارستان دیگر] بود، خود را در یک فضای بزرگ کاملاً تاریک و تهی یافتم. احساس می‌کردم در آن‌جا خطر یا موجوداتی منفی و ترسناک وجود دارند، بدون این‌که بتوانم آن‌ها را ببینم. سپس به‌سرعت به محیطی پر از احساس امنیت و گرمی و نور حرکت کردم. تعدادی از درگذشتگان اقوام را در آن‌جا دیدم که پیش روی من حلقه زده بودند، ازجمله عمه‌ام که وقتی یک ساله بودم در گذشته بود. من بعد از برگشت به دنیا، ظاهر و لباس عمه‌ام را برای بقیه توصیف کردم که آن نیز مورد تأیید قرار گرفت [ارواح لباسی به معنای مادی و از جنس پارچه ندارند، ولی آن‌گونه که تمایل دارند دیده شوند برای ارواح دیگر به نظر خواهند رسید که گاهی با همان هیئت دنیایی و بعضاً به آخرین شکلی که در دنیا بوده‌اند می‌باشد]. برای

من [که عمه‌ام را ملاقات نکرده بودم] دانستن این جزئیات غیرممکن بود. چندین وجود نورانی دیگر نیز در آن‌جا بودند که به نظر می‌رسید هرگز در زندگی دنیوی آن‌ها را ملاقات نکرده بودم.

من به سمت وجودی از نور که از جنس عشقی یک‌پارچه و بدون قید و شرط و قضاوت بود و بالای سر همهٔ آن‌ها قرار داشت، حرکت کردم. در آن‌جا اتفاقات زندگی‌ام را دوباره دیدم؛ نه تنها از دید خودم، بلکه از دید دیگران و حتی طبیعت و حیوانات و اثری که زندگی من روی همهٔ آن‌ها گذاشته است. بسیار واضح بود که هر عمل، سخن، و فکر ما روی دنیای اطراف‌مان، و نهایتاً روی همهٔ جهان تأثیر می‌گذارد. من از هجده سالگی گیاه خوار بودم و این مسئله در آن‌جا مورد قدردانی و تشویق قرار گرفت و به‌عنوان انتخابی خوب در نظر گرفته شد و حتی اثر بعضی از کارهای منفی را در اعمال من از بین برد. در مرور زندگی، ما خود قاضی خود هستیم و کسی ما را مورد قضاوت قرار نمی‌دهد. ولی با از بین رفتن منیت و دروغ و تظاهر، جایی برای پنهان شدن از شرمندگی و پشیمانی اشتباهات باقی نمی‌ماند. برخی از پیش پا افتاده‌ترین چیزها از دید بشری ما در آن‌جا فوق‌العاده مهم هستند، و برخی چیزها که ما بسیار مهم می‌دانیم کاملاً بی‌اهمیت می‌باشند.

بعد از این مرور زندگی صادقانه از اشتباهاتی که کرده بودم متأسف بودم. سپس شروع به نزدیک‌تر شدن به نور کردم. احساس عشق، پذیرش، و یکی شدن با همه‌چیز بسیار عمیق و ورای توصیف بود. به یاد دارم که در قسمتی از تجربه‌ام که نمی‌دانم آیا بلافاصله بعد از

این مرور زندگی بود یا نـه، به حلقـهٔ فامیل درگذشـته‌ام برگشتم ولی دوباره به سمت نـور بازگشـتم. آن‌چنـان به نور نزدیک بودم که در شرف یکی شدن با آن بـودم، ولی نه به‌طـور کامل. احسـاس یگـانگی، عشـق، آگـاهی، و سـعادت در آن‌جا خارق‌العـاده بـود و امکـان شـرح آن با کلمات وجود ندارد. آگاه بودم که اگر به‌طور کامل با نـور یکی می‌شـدم، «من» ناپدید شـده و با او و همـهٔ هسـتی یکی می‌شـدم. تمـام سـؤالاتم به‌طـور واضح پاسخ داده شـدند، ولی بعد از بازگشت به زمین، نمی‌توانسـتم این آگاهی‌ها را به خاطر بیاورم.

من متوجه زمین شـدم، و بسـیاری از ارواح را دیـدم که آن‌ها نیز در حال ترک کردن بدن خود و فاصله گـرفتن از زمین بودند. ولی به نظر می‌آمد که برخی از ارواح قـادر به دیدن نور و عشق نبودند. مانند این بود که آن‌ها ابـری بالای سر خود داشـتند که جلـوی دید آن‌ها را می‌گـرفت. آگاه بودم که این ابر، همان افکار و احساسـات آن‌هـا، از جمله خشم، تنفر، و تلخی درونشان است که جلـوی نـور را گرفته است. بعضی از آن‌ها که بسـیار منفی بودند فقط به پـایین نگـاه می‌کردند و حـتی به بـالا نظـری نمی‌انداختند. من احسـاس منفی را در آن‌ها می‌دیـدم و می‌خواسـتم که به بـالا نظر کنند و به‌سـوی نـور و عشق بیایند، ولی آن‌ها به سمت تاریکی و رنج نـزول می‌کردند و یا در حلقـهٔ منفی خـود بـرای همیشه محصـور بودند و تلاش و خواست من بی‌فایـده بـود. می‌دانسـتم که آن‌ها به‌سوی مکانی جهنمی یا تاریک نـزول می‌کننـد، ولی من اجـازهٔ رؤیت آن مکـان را نداشـتم. نـور نمی‌خواست که آن‌ها این گونه باشند و سعی می‌کرد که آن‌ها را به‌سوی خود جذب کنـد، ولی آن‌ها نمی‌خواسـتند یا نمی‌توانسـتند

نور را قبـول کنند. واضح بـود که آن‌ها خـود این تجربه و مسیر را برای خود ساخته بودند، نه شیطان و یا مجازات الهی. فکر و قلب آن‌ها با افکار و عادات و احساساتشان بسته شده بود. علاوه بر این، از آن‌جا تعـداد بسـیار کمی از افرادی که بر روی زمین و هنوز در قالب جسم مـادی بودند را دیدم که می‌توانسـتند در حـالی که در بـدن خـود هستند نیز نور را ببینند، ولی تعـداد این انسـان‌ها بسـیار اندک بود. بقیهٔ انسان‌ها ترکیبی از هر دو نوع بودند.

در آن‌جا متوجه شـــدم که ما ســـاکنان زمین در زمـــان حساسی به سر می‌بـــریم. گرچه ســـیارات و موجـــودات بسـیار دیگـری خـارج از زمین وجـود دارد، ما در مرحلـهٔ حساسی از تکامل خود هستیم و روی لبـهٔ بـاریکی قـرار داریم که یک ســـوی آن نـــابودی کامل و ســـوی دیگر آن حیاتی بسیار بهتر است. نور ما را مجازات نمی‌کند، بلکه ما با انتخـاب خـود بین مهربـانی و کمک به یک‌دیگـر، و یا خودخـــواهی، سرنوشت خـــود را رقم خـــواهیم زد. من سرنوشت زمین در هر دو حـــالت را دیـــدم، ولی به من اجـــازه داده نشد که جزئیـــات این خـــاطره را با خـــود به همـراه بیـاورم. تنها به یـاد دارم که یکی از آن‌ها بسـیار حزنانگیز و دیگری بسیار شاد و خوشـحال کننـده بـود. در این حـــال من احســـاس محبت و شـــفقت فوق‌العـــاده‌ای نســـبت به تمـــام مخلوقـــات حس می‌کـــردم و درد و رنج کسانی که نور را نمی‌دیدند برایم بسیار حزناور بود. این احساســـات با هر چـــیزی که تا کنـــون تجربه کـــرده بـــودم بسیار متفاوت، و به‌مراتب قوی‌تر بود.

پی بردم که آن‌چه تمـام هسـتی را به هم پیوند می‌دهد و پایدار نگاه می‌دارد عشق است، که در تمام ذرات هسـتی

نفــوذ کــرده است. از صــمیم قلب می‌خواســتم که به کســانی که در تــاریکی هســتند کمک کنم و از رنج آن‌ها بکاهم تا همه، مانند من، در آن احساس عشق و ســعادت غوطه‌ور باشند. با این فکر، ناگهان تجربه من تغییر پیــدا کرد و مانند یک قطار هـوایی در شـهر بـازی به سـرعتی که از سرعت نور هم بالاتر می‌نمـود سـقوط کـردم. این آخرین خاطرهٔ من از تجربه‌ام بود. من در دســامبر 2004 از حالت کما بیـدار شـدم. پزشـکان در تـاریخ 3 دسـامبر گفته بودند که حــتی اگر زنــده بمــانم، هرگز نخــواهم توانست دوبــاره راه بــروم و تکلم کنم، ولی من در 23 دسامبر با پـای خـود از بیمارسـتان بـیرون رفتم. به نظر تمام پزشـکان و نـاظران، بهبـودی من کـاملاً یک معجـزه بود. برای مدت چند روز بعد از تجربه NDE و بیدار شدن از کما، هنوز می‌توانستم حضـور موجـودات غیرمـادی را در اطراف خود حس کنم ولی به‌تـدریج این توانـایی را از دست دادم. بزرگ‌تــرین مشــکل من بــرای توصــیف این تجربه این است که کلمــات بــرای بیــان تمایزها و مرزها ساخته شـده‌اند، در حـالی که بزرگ‌تـرین عنصر در تجربه من، احساس یکی بودن و یگانگی بود.

تجربه تمی

من در تجربه نزدیک به مــرگم هم با مــوارد مثبت روبــرو شـدم و هم با مـوارد منفی. مـرور زنـدگی هم داشـتم و توانستم رویدادهای آینده زندگیام را نـیز بـبینم. در NDE من اعــداد نقش مهمی ایفا میکردند. بــرای شــروع باید بگـویم که من روی چـیزی که شـبیه به یک خط کش بـود ایستاده بودم. من روی صفر مطلق این خط مـدرج قـرار داشتم. میتوانستم تمام بدنم را در قالب فیزیکی بــبینم.

سـمت راست خط مـدرج رنگ آبی و سـمت چپ آن قرمز رنگ بود. پوشش من همانی بود که هنگـام عمل جـراحی بر تن داشتم.

یک دامن مشـکی و یک پـیراهن بـدون آسـتین سـفید با نقش گل رزهای سیاه رنگ پوشیده بـودم. متوجه چـیزی روح-مانند از خودم شدم که مستقیماً در میـان جـایی که در قالب فیزیکی ایستاده بودم، قرار گرفته بـود. از کمر به بالا من بود و همان پوششی را داشت که بدن فیزیکی-ام داشت. این من روحی در نور مهتـابی آبی و سـفیدی احاطه شـــده بـــود. یک علامت ســـوال قرمز در وسط پیشانیام قرار داشت. خط مدرج از هر دو طـرف به عـدد 104 میرسـید. میدیـدم که عـدد 104 در سـمت چپم در شعلههای آتش میسوزد. اعداد 72 و 22 در سمت راستم روشن بودند. اینها تنها اعــدادی بودند که به وضــوح می-دیـدم. این سه عـدد بیش از اعـداد دیگر برجسـته بودند. هیچ نشانی در سمت چپم ندیدم. در طـول مـرور زنـدگی وقتی به سمت چپ خط مدرج نگاه میکردم، بـوی گوشت و موی سوخته به مشامم میرسید.

آن‌جا یک در خاکستری و سیاه بود. این در صدای جیرجیر میداد و باید روغنکـاری میشد. به نظر میرسـید باید وزن زیـادی داشـته باشد. خـارج از در، دو موجـود روح-مانند زنـده زنـده در حـال سـوختن بودند. آن‌ها شـوهرم که به زودی قرار بود از او جدا شـوم و پـدرش بودند که جلـوی چشم من زنده زنده میسوختند. آن دو با زاویه 45 درجه در سـمت چپ من بودند و از درد و احسـاس پشـیمانی و افسوس فریاد میزدند. درک این وضعیت برای من بسیار دشـوار بـود. با هر شـعلهای که سر میکشـید، روح آن‌ها

بیشتر و بیشتر نـادم، عصـبانی، پر افسـوس و دیوانه می-
شد. مـرور کامل زنـدگی در سـمت چپ نشـان میداد که
چگونه با دیگـران رفتـار کـردهام. لحظـات زنـدگی من به
سرعت از جلوی چشـمم میگذشت. سـرعتی که در زمین
قابل انـدازهگـیری نبـود. اگر بخـواهم مقایسه کنم، باید
بگویم که این سرعت بسیار بیشتر از سرعت عقب بردن
فیلم در DVD بود. درد و رنج حاصل از رفتـار نـامطلوب
من با دیگـران در تمـام سـطوح بـرایم شـکه کننـده بـود.
دروغهایم و خیانت و دزدیام به وضوح نشـان داده میشد.
روزهایی که مواد مخدر مصرف میکردم را دیدم و اهـانت-
هایی که به مردم کـرده بـودم، حـتی کسـانی که ادعا می-
کردم دوستشـان دارم. یکی از بـزرگتـرین قربانیهـای بی-
احترامیهای من مادرم بود. انگار داشـتم نسـخه معکـوس
زندگیم را با عینک سه بعدی میدیدم.

در مدت مرور زندگی گرمـای شـدیدی احسـاس میکـردم،
بسـیار گـرمتر از هر کورهـای. اشـتباهات (گناهـان) من
همگـام و هم شـدت با این گرما بـود. وقـتی که ارتبـاط
نامشروع من به من نشان داده شد، گرما شدت بیشـتری
یـافت. دروغ بـاعث شد که گرما به مـیزان مشـابهی
شدیدتر شـود. بر اسـاس دمـای این گرمـا، بلافاصـله این
پیـام بـرایم آشـکار شد که باید در تمـام اعمـالم صـادق
باشم. همچنین از طریق تلهپاتی فهمیدم که نباید اینقدر
قلـدر و تهـاجمی باشم. یک ارتبـاط تلهپاتیک الهی که به
من میگفت باید بیشـتر مهر بـورزم و قلبم را بـاز کنم.
پس از تمام شدن مرور زندگی، برای مدت کوتـاهی همه
جا تاریک شد.

مستقیماً بعد از آن تاریکی کوتاه، در قسمت راست خط مدرج قرار گرفتم. در آن‌جا حضوری الهی با انرژی مثبت و ارتباط تلهپاتیک از عالم روحانی بود. سمت راست سمتی پر از معنا بود. در این سمت، احساسات واقعاً در من بروز میکردند. در این امکان عشقی بیریا درونم جریان مییافت. این عشق که مرا در خود غرق میکرد سروری خالص بود که روحم را در خود فرا میگرفت، چیزی که قبلاً مانند آن‌را حس نکرده بودم. همینطور که به نور شدید و درخشان خیره شده بودم، احساس آرامش و رضایت می‌کردم. در این سمت هیچ ترس، گرما یا بوی زنندهای نبود. به خاطر انرژی بسیار مثبت در این سمت، هیچ چیز منفی وجود نداشت. برخلاف ترس در سمت چپ، در این‌جا احساس عشق غالب بود.

از میان پرتو دود مانند نور آبی و سفید، نشانی دیدم که شبیه به یک کره اطلس برنجی به رنگ طلایی بود. خطوطی موجدار با سه حرف در کنار آن دیده می‌شد. به دلیل شدت درخشش نور، تنها توانستم یکی از حروف را تشخیص بدهم که شبیه به M کج بود. من ارتباط با یک دختر بچه فوت شده را نیز تجربه کردم که بعدها فهمیدم دختر خودم بوده است. من این امکان را یافتم که با این دختر کوچولو در مورد بوجود آوردن تغییراتی صحبت کنم.

وقتی به سیمای او نگاه کردم، بخش زیادی از خودم را در او دیدم. او موهای بلند مشکی و چشمان زیبای قهوهای داشت. رنگ پوستش بسیار زیبا بود و چشمان پدرش را داشت. حدود 5 سالش بود. فوراً و به طور غریزی قبل از این که بپرسم فهمیدم کیست. من در

هیبت این شـباهت بـودم و پرسـیدم «آیا تو...؟» قبل از این‌که جملهام تمام شود گفت: «بله مامـان، من دخـترت هستم.» از ظاهر و حدود سنی او فهمیدم که راست می‌گوید. او گفت «مامان چرا منو نگه نداشتی؟» من گفتم: «عزیزم، مامان کـاری کـرد که بهش سـقط جـنین میگن. هیچ روزی نیست که به تو فکر نکنم. من خیلی متاسـفم چون من با مرد دیگهای ازدواج کرده بودم و پـدرت هم با زن دیگـری ازدواج کـرده بـود.» از او پرسـیدم «منو می‌بخشـی؟» او گفت «بله مامـان! اما تو باید تغیـیر کـنی. مامان تو نباید نسبت به مردم بد باشی.»

در کنار او مردی بلند قد و خـوش قیافه ایسـتاده بـود که پیراهـــنی به رنگ آبی یخی بر تن داشت. او با زاویه 45 درجه زیر نشـــان اطلس زمین که قبلاً توضـــیح دادم ایستاده بود. در دسـتش دسـتگاهی به انـدازه یک موبایل بود. قبل از NDE کسی را ندیده بودم که مانند او باشد. در آن لحظه به نظرم او «مـردی اسـرار آمـیز» آمد و من میتوانسـتم انـرژی او را حس کنم. او ارتعاشی مثبت و احساس تعلق از خود ساطع میکرد. احسـاس میکـردم که او را در عـالم روحـانی در زمـانی دیـدهام یا بعـدها با حضـور او مواجه خـواهم شد. ما صـحبت کلامی نکـردیم. ارتباط ما به صورت تلهپاتی بـود. میتوانسـتم درون روح او را ببینم، انگار که همان‌قدر در من غرق بود که من در او بـودم. من که مبهـوت و خـیره به این مـرد بلند قـامت بودم، قلبم برای اولین بار لرزید. تصاویری از ما را دیدم که در اتوبـوس با یک‌دیگر میخنـدیم. این تصـاویر جلـوی چشمانم ظـاهر می‌شـدند، درست مثل مـرور زنـدگیم در سمت چپ. هنگام حرکت اتوبوس، منظره پرندگان سفید رنگ در دریاچه دیـده میشد. او در حـالی که آن دسـتگاه

الکترونیکی در دستش بود، عشق کاملی به من داشت. همانطور که به درخشش اطراف او بشدت خیره بودم، احساس عشق خالصی به من وارد میشد. روی این دستگاه دو دکمه قرار داشت. یک دکمه قرمز در سمت چپ که خطوط موجدار کمی داشت. البته به نظر نمی‌رسید که این خطوط کلمهای را شکل بدهند. دکمه آبی در سمت راست به طور قابل توجهی بزرگتر از دکمه قرمز سمت چپ بود. در زیر دکمه آبی با حروف سیاه پر رنگ نوشته شده بود «برگرداندن.»

من و دخترم گفتگویی داشتیم و او گفت که باید تغییر کنم. ما با هم درباره تغییراتی که باید در من رخ میداد صحبت کردیم. همه تغییرات پیرامون چیزی بود که در مرور زندگیم به من نشان داده شده بود. من باید روحیه تهاجمی و پرخاشگریام را برطرف میکردم و نباید تا این حد منفی میماندم. دخترم به من اخطار داد که اگر عشق را دوباره یافتم، به آن خیانت نکنم. او یادآوری کرد که در کارهایم درستکار، صادق و بیریا باشم. او گفت «مامان اینقدر سرد و بدخلق و خودخواه نباش.» من یک پیام تلهپاتی از خدا هم دریافت کردم که یادآوری کرد که باید دوباره تعمید داده شوم. این پیام تلهپاتی این چنین بود: «برو و چشمههای ایمان را پیدا کن.» قبل از این که برگردانده شوم، دخترم از من پرسید که آیا من با انجام این تغییرات موافقم. او گفت «مامان، اگر بگویی که تغییر خواهی کرد میتوانیم تو را برگردانیم.» من با آن تغییرات موافق بودم و به او پاسخ مثبت دادم. هم‌چنین به طور تلهپاتیک از طریق ذهنم به خداوند چنین گفتم «بله، من تعهد میدهم که این تغییرات را ایجاد کنم.»

انرژی سمت دیگر بسیار شدید بود. سپس احساس کردم که الکتریسته به شکل زمینی درون رگهایم جریـــان دارد. عشـــــقی قدرتمند آن‌جا بـــــود که من را مانند یک آهنربا بیشتر و بیشتر به درون نور میکشید. به محض برقـــراری ارتباط تلهپاتیک الهی، احساس کردم که انرژی بینهـــایت مثبـــتی در روحم تعبیه شـــده است. بخش کـــوچکی از این انـــرژی در طـــول ســـفر بازگشـــتم به زمین در من بـــاقی ماند.

درست قبل از بازگردانده شدن، قطعـــاتی از آهنگ Ozzy Osbourne به گوشم خـــورد، «تو را در ســـوی دیگر می-بینم.» داشتم به هوش میآمـــدم. این ترانه به طـــور دقیق بـــود ... «ما با هم خـــواهیم بـــود حک شـــده در ســـنگ، حک شده در سنگ، حک شده در سنگ.» من به وضوح آخـــرین فکرم را به یاد آوردم، باید آن مرد مرمـــوز را در بازگشت به زمین میبیـــــافتم. تصـــــاویر رومانتیک ما در NDE به صورت بصـــری محســـوس نبـــود، اما مســـتقیماً آن را درک کرده بـــودم. من قـــادر بـــودم که آغـــوش او را «احســـاس» کنم، بـــدون این‌که او واقعـــاً مـــرا در آغـــوش گرفته باشد. تنها نگاهی به او مرا فراتر از مرز شـــیفتگی بـــرده بـــود و احساس گرمی و عشق مطلق و کامل روح مرا در بر می-گرفت. در آن لحظه احساسم شبیه چیزهایی که تا کنـــون درک کرده بودم نبود. این عشق قـــویتر از مـــرگ بـــود. می-دانستم که دیدن او در NDE یک نشانه بود. متقاعد شده بـــــودم که خداوند میخواهد از طریق او چـــــیزی را به من بگوید یا به من نشـــــان دهد. با این همه در مـــــدت NDE نتوانستم همه پیام را کشف کنم. این احساس را داشـــتم که ما در زمانی عاشقانه با هم خواهیم بود. هر آن‌چه که به صورت تلهپاتیک از سوی خدا به ذهنم وارد میشد، این

بود: «برو و او را پیدا کن تمی.» تصاویر او در لباس آبی یخی و ظاهر فیزیکی او شروع به تغییر کرد. هنگام تغییر شکل و رنگ لباس او، به نوعی احساس فقدان میکـردم. انگـار که او بیمـار شـده و تمـاس ما روی زمین به اتمـام رسیده است.

ناگهان شکلی دگرگون شده از او ایجـاد شد. لبـاس او از آبی یخی به پـیراهن سـفید و کـراوات قرمز تـیره تغیـیر کـرد. من به طـور مختصر چـیزی شـبیه به فلاش دوربین روی خودم در لباس عروسی دیـدم که در کنـار او بـودم. ما در ایســـتگاه اتوبوسی که نزدیک ســـاختمان اســـناد رســمی ازدواج بــود ایســتاده بــودیم. ظــاهر او در آن‌جا بسیار جوانتر بود. با اینهمه هنوز همان مرد مرمـوز بـود. گــویی که این ارتبــاط در بعد روحــانی هرگز از بین نمی‌رفت. او در ســیمای «جدید»، چشــمانی تــیرهتر و ریش داشت اما قـدش همـان بـود. شـاید این نشـانه تناسخ در جسم تــازه بــود و ما باید دوبــاره یک‌دیگر را مییــافتیم؟ صادقانه بگویم که پاسخ را نمیدانم. چیزی که میدانم این است که «احســاس روحــانی» همــان بــود. همه تصــاویر کمرنگ شـــدند و من به واقعیت بازگشـــتم. به معنـــای حقیقی کلمـــه، روحم را احســـاس میکـــردم که با جسم فیزیکیام پیوند میخورد.

در زمین احساس اشراق و بیداری کامل در سطحی دیگر داشتم. در بیمارسـتان و در اتـاق ریکـاوری بیـدار شـدم. کلی عرق کرده بـودم. لبـاس شـبم ناپدید شـده بـود و به پرســـتاران از شـــدت گرما شـــکایت میکـــردم. از آن‌ها پرسیدم «لباس خواب بنفشم کجاست؟» پرسـتاری گفت «آن را در آوردی.» گفتم «من این کـــار را کـــردم؟» او

پاسخ داد «بله خـــانم و ما تلاش کـــردیم لبـــاس نخی نازکتری به شما بپوشانیم اما با ما دعـوا کردید.» لازم به گفتن نیست که من با بـدن برهنهام راحت بـودم. مـرتب تکـرار میکـردم، «گرما خیلی شـدیده، خیلی شـدید، من زندهام، من زندهام!»

با پدر همسرم، که در حال جدا شـدن از او بـودم، تمـاس گرفتم تا ساعت را تنظیم کـنیم. آن‌چه را که دیـده بـودم به او گفتم. او با لحـنی بسـیار جـدی گفت، «به نظر می‌رسه که تجربه نزدیک به مـرگ داشـتی.» شـوکه شـدم و نمیخواستم بپذیرم. گیج شده بـودم. تلفـنی مـردی را که در NDE خـود دیـده بـودم بـرایش توصـیف کـردم. او هم‌چنـــان اصـــرار داشت که من تجربه نزدیک به مـــرگ داشـتهام و این فرصت به من داده شـده که آینـدهام را بـبینم. هنـوز میتوانسـتم انـرژی آن «مـرد مرمـوز» را «احسـاس» کنم. این انـرژی بسـیار غـالب بـود و قابل چشمپوشی نبود.

عصر آن روز با گوشی موبـــایلم چند عکس از خـــودم گرفتم و چند فایل ویدیویی درست کردم. چنـدین کاغذ و یک خودکار برداشتم تا اگر نیاز بود اطلاعات مهم مربوط به جراحی را بنویسم. چند ساعت بعد، شرح مختصـری از تصـاویری که آن‌جا دیـدم را نوشـتم. روز بعـد، قبل از ترخیص از بیمارستان سـاختن چند ویـدیو از خـودم را در اولویت قـرار دادم. با خـود فکر کـردم که این ویـدیو باید ساخته شود تا زمـانی که سرنوشت راهمـان را به سـوی یک‌دیگر سوق دهد. بدون این‌که نام او را بدانم در ویـدیو از او با عنـوان «عزیـزم» نـام بـردم. هنگـام بازگشت به خانه مـدام دعا میکـردم که این مـرد مرمـوز را پیـدا کنم.

عصرها به این میاندیشیدم که او که بود و چرا او را دیده بودم؟ عاقبت به یک آپارتمان در کنـار دریاچه نقل مکـان کردم. مجموعهای که به آن رفته بودم در محل بدی بـود. اما دوست داشتم به آن‌جا نقل مکـان کنم. هرچند چـیزی هم‌چنان مرا از درون میخـورد و این نشـانگر این بـود که دلیل عمیقتری پشت این‌جابجایی است.

با این حال نقل مکان به آن‌جا بخشی از سرنوشـتم بـود. کمتر از یک سـال بعـد، سرنوشت مـرا به «مـرد مرمـوز» NDEام (جـــان) رســـاند. ما چند مـــاه پس از NDEام در ششم آوریل 2016، در اتوبـــوس با هم آشـــنا شـــدیم. صبحی که او پا به اتوبوس گذاشت، فوراً او را شناختم و شـوکه شـدم. همه منـاظر در اتوبـوس در حـال حـرکت دقیقاً همانهایی بود که در NDEام دیـده بـودم. لبـاس او همان خطوط موجدار را داشت و نشـان اطلس که آن را هم در NDE دیــده بــودم. ما در اتوبــوس گــاهی با هم صحبت میکردیم و بیشتر در مـورد مسـائل روزمـره بـود. همـواره درخششی تابنـاک در اطـراف او بـود، خصوصـاً هنگامی که به من چشـمک میزد. در آگوست 2016 ما به طـور رسـمی خودمـان را به هم معـرفی کـردیم و دست دادیم. تنها لمس دست او زانوهایم را سست کرد. امواج خروشان انرژی به بدنم وارد شدند و بیحـرکت مانـدم. به خانه رفتم و با خـودم گفتم، «بـدون شک بـاور نکـردنی است. من مرد مرموز را ملاقات کردهام!» با لمس دست او همان انرژی که در NDE حس کرده بودم، از نو پدیدار شد. مـــاه بعد در دوم ســـپتامبر همـــدیگر را در آغـــوش گرفـتیم. در آن روز او دقیقـاً همـان لبـاس آبی یخی را پوشیده بود، درست مثل NDEام. ما ایمیلهایمـان را رد و بدل کردیم و همه‌چیز در حـال آغـاز بـود. اولین ایمیل را

در سوم اکتبر 2016 برایاش فرستادم و مشتاقانه می‌خواستم بدانم که گفتگوهای ما به کجا میرسد. من به این فکر افتادم که در زمان مناسب ویدیوها را به او نشان دهم. هرچیزی که از مغزم میگذشت، همان متن مختصری بود که در 24 جولای 2015 هنگامی که در Chesapeake بودم، نوشته بودم. در لحظات گفتگو احساس میکردم که قرنهاست که او را میشناسم. زمان بی‌حرکت بود. گویی بدنم را ترک میکردم تا با گرمای ناب مرتعش شوم. گرمایی که در هر یک از رگهایم نفوذ میکرد. بعد از گذشت چند ماه، فراز و نشیبها را از سر گذرانده بودیم. ارتباطمان به قدری عمیق شد که از بین رفتنی نبود. ما قادریم که ذهن یک‌دیگر را بخوانیم و یک‌دیگر را احساس کنیم، چیزی که قابل توصیف نیست، حتی تا امروز.

تجربه در سن 14 سالگی

این اتفاق درست در سالگرد تولد 14 سالگی‌ام در تاریخ 10 آگوست برای من رخ داد. من به منزل دو برادر که هر دو از دوستانم بودند و نزدیک خانهٔ ما زندگی می‌کردند رفته بودم تا سری به آن‌ها بزنم. وقتی آن‌جا بودم یکی از آن‌ها که بیرون از منزل بود سراسیمه به داخل آمده و گفت که اسبشان فرار کرده و بیرون و در فضای پشت خانه است. آن وقتها می‌شد گاو و گوسفند یا اسب را را در خانه‌های غیر مزروعی نگاهداری کرد. دهی که ما در آن زندگی می‌کردیم تنها 1200 نفر و کل آن منطقه 8000 نفر جمعیت داشت.

همهٔ ما بیرون رفتیم تا آن اسب را به منزل بازگردانیم. اسب دوستم از پشت منزلشان دورتر شده و به یک

زمین خـالی نزدیک رفته بـود که پر از علفها و بوته‌هـای بلند بــود. ارتفــاع این بوته‌ها از قد من بلنــدتر بــود. ما شروع به کنار زدن بوته‌ها و جلو رفتن کردیم. همــانطور که پیش می‌رفتم، به بوته‌های انبوه و فشرده‌ای رســیدم و آن‌ها را کنــار زده و ناگهــان دیــدم که درست پشت سر آن اسب هستم.

اسب دوســتم با دیــدن من شــیحه‌ای کشــید، کمی به جلو خم شده و آماده شد که به من لگد بزند. من سعی کــردم که دمش را محکم بگـــــیرم زیـــــرا اگر دم اسب را محکم بگیرید به شـــما لگد نمی‌زند. ولی نتوانســـتم و دمش در دستم نیامد. لگد بسیار محکمی بر من اصـابت کـرد و من به هوا پرتــاب شــده و چند مــتر عقب‌تر از پشت به زمین خوردم. من بلافاصله از جای خود بلند شــدم و پیش خــود فکر کردم «عجیب است، چرا اصلاً دردی حس نمی‌کنم؟» لگد اسب درست در وسط شکم من اصابت کرده بود.

دوستان من به سرعت از میان علفها دویده و بــالای سر یک بــدن که در آن‌جا روی زمین افتــاده بــود جمع شــدند. آن‌ها آن بدن را که نمی‌دانستم متعلق به چه کسی بود با خود برداشــته و به ســرعت به طــرف مــنزل حمل کردند. من هم به همـــراه آن‌ها رفتم و ســـعی کـــردم با آن‌ها صـــحبت کنم، ولی آن‌ها هیچ تـــوجهی به من نکردند. این مسئله من را عصبانی کرد که چرا دوستانم جــواب من را نمی‌دهند و به من توجه نمی‌کنند. سعی کردم شــانهٔ یکی از آن‌ها را بگیرم تا به طــرف من برگــردد، ولی دست من بدون هیچ مقاومتی از میان شانهٔ او عبور کرد. او اندکی تامل کـــرده و برگشت و نگـــاهی به اطـــراف انـــداخت و دوباره به مسیر خود ادامه داد.

آن‌ها به منزل رسیدند و آن بدن را با خود از پله‌ها بالا برده و به داخل آشپزخانه بردند. من آن‌ها را دنبال کردم ولی دوستم درِ آشپزخانه را درست وقتی که داشتم از آن رد می‌شدم روی من بست! ولی عجیب بود که من بدون هیچ مشکلی از میان در عبور کردم! این برای من خیلی شگفت انگیز و تکان دهنده بود. کم کم احساس می‌کردم که چیزها مانند صبح هنگامی که از خانه بیرون آمدم عادی نیستند.

قبل از این‌که بتوانم راجع به آن فکر زیادی کنم، دیدم در اتاق نشیمنی هستم که در آن دوستانم آن بدن بی‌حرکت را روی کاناپه گذاشتند. وقتی به آن بدن نگاه کردم دیدم که کمربندی که پوشیده شبیه به کمربند من است و وقتی از نزدیک‌تر به قفل کمربند او نگاه کردم دیدم که دقیقاً همان قفل کمربند من است. پیش خود فکر کردم کمربند من به تن این شخص چکار می‌کند؟ من او را نمی‌شناسم و هرگز قبلاً ندیده‌ام.

وقتی نزدیک‌تر شدم و با دقت به او نگاه کردم دیدم که او خود من هستم! ما هرگز خود را از بیرون و طوری که دیگران ما را می‌بینند نمی‌بینیم، حتی در عکس‌ها. حداقل من هرگز خودم را از این زاویه و خارج از بدنم ندیده بودم. مادر دوستم بدن را چک کرد و گفت «نفس نمی‌کشد!». دوستم بلافاصله تلفن را برداشت و به دکتر زنگ زد. هیچ کس در خانه تنفس مصنوعی و کمک‌های اولیه بلد نبود. در آن موقع بود که اتفاقات عجیبی شروع به رخ دادن کردند.

من یک ریسمان یا رشتهٔ نقره‌ای رنگ را دیدم که از ناحیهٔ شکم این بدن به ناحیهٔ میانی شکم من وصل بود.

می‌توانستم تنها با فکر کـردن خـودم را به خـارج از خانه یا هرجا که می‌خواهم منتقل کنم. به مادرم فکر کـردم و بلافاصله در آشپزخانه منزلمان جلوی او قرار گـرفتم. او در حال درست کردن کیک بـرای مهمـانی تولد من که آن شب قرار بود در مـنزل ما برگـزار شـود بـود. پیش خـود فکر کردم «چقدر بد شد، دیگر نمی‌توانم در این مهمـانی شرکت کنم و مادر هم از این‌که من پیش او نیستم خیلی ناراحت خواهد شد»

سپس به پـدرم فکر کـردم و ناگهـان خـود را در ایسـتگاه قطار که حدود 3 کیلومتر دورتر از منزلمان بود و پـدرم در آن‌جا کار می‌کرد یافتم. پدرم تکانی خورد و نگـاهی با تعجب و کنجکاوی به اطراف خـود انداخته و با خـود گفت «عجیب است» و دوباره به کار خود ادامه داد. من متوجه شـدم که در اطـراف راه آهن آن‌جا و مسـافرخانه‌ای که آن‌جا بـود و کارکنـان راه آهن (از مسـیر شـهرهای دیگر) در آن‌جا توقف و اسـتراحت می‌کردنـد، ارواحی به رنگ خاکستری دیده می‌شدند. آن‌ها بـدون هـدف و به شـکلی گم گشـته راه می‌رفتند و از میـان مـردم و چیزها عبـور می‌کردند بـدون این‌که تـوجهی به کسی بکنند. این ارواح صـورتی نداشـتند و به نظر می‌آمد هیچ کـاری به جز سرگردانی ندارند، گویی گم شده‌اند.

من دوباره به منزل دوسـتم به همـان اتـاقی که بـدنم در آن بود بازگشتم. دوستم پای تلفن بود و به دیگران گفت که دکتر در راه است. ولی احساس می‌کـردم که از آن‌جا در حال بیرون کشیده شدن هستم و اتـاق شـروع به دور شدن و کوچک شدن کـرد. من خـودم را در مکـانی تاریک یافتم که مرتباً نیز تـاریک‌تر می‌شد. با تعجب به اطـرافم

نگاهی انداختم. در همان حال بودم که احساس ارتعاش شدیدی در وجودم کردم. این ارتعاش چنان شدید بود که فکر کردم منفجر خواهم شد.

درست در زمانی که این ارتعاش به اوج خود رسیده بود، من به انتهای «تونلی» که ظاهراً از آن عبور می‌کردم رسیدم (اگر بتوان آن را تونل نامید). من دست خودم را نزدیک چشمانم گرفتم و فکر کردم این‌جا اینقدر تاریک است که حتی نمی‌توانم دستانم را ببینم. با خود اندیشیدم این‌جا کجاست؟ احساس می‌کردم روی سطحی محکم و استوار ایستاده‌ام ولی نمی‌دانستم روی چه چیزی. من هم‌چنین بدن (روحی) خودم را حس می‌کردم و احساس می‌کردم که لباسی به تن دارم، ولی پارچه و جنس این لباس به نظر خیلی لطیف‌تر از شلوار جین و تی‌شرتی بود که صبح هنگام خروج از خانه به تن کرده بودم.

پیش خود گفتم «به نظر می‌آید که کارم تمام است و مرده‌ام. پس مردن اینگونه است. تاریکی کامل در مکانی تهی!» ناگهان نقطهٔ نورانی درخشانی را از دور دیدم که به تدریج بزرگ‌تر می‌شد، بدون این‌که درخشان‌تر شود. در زمان کوتاهی نور نزدیک من شد. ابعاد آن کمی از اندازهٔ یک انسان بزرگ‌تر می‌نمود. می‌توانستم درون این نور شخصی را ببینم. نور درخشان بود ولی خیره کننده نبود و چشم من را آزار نمی‌داد. نور به اندازه‌ای به من نزدیک شده بود که می‌توانستم درون آن را ببینم. این وجود نورانی قدی حدود 2.5 متر داشت و از او احساس قبول کامل و بدون قید و شرط منعکس می‌شد. این وجود در اطراف من و درون من بود. به

نظر می‌آمد که در او در آن واحد هر دو جنبه و شخصیت مؤنث و مذکر که با یک‌دیگر در تعادل کامل بودند وجود داشت.

در ذهن من فکری که آرام بخش و قوی بود بدون این‌که معذب و فشار آورنده باشد گفت «چایلدینگ (Childing)، نترس. ما به تو هیچ آسیب و اذیتی نخواهیم رساند». من فکر کردم که این خیلی عجیب است. چایلدینگ کیست؟ آن‌ها بلافاصله جواب دادند «یک لحظه (به زودی خواهی فهمید). چه چیزی برای نشان دادن به ما داری؟». با انتقال این فکر ناگهان صدها تصویر در 360 درجه اطراف ما به نمایش درآمدند. من باید آن‌ها را تصویر بنامم زیرا آن‌چه را که من تجربه کردم را نمی‌توان شرح داد. به نظر می‌آمد که هر فکر، احساس، عملی که هرگز کرده بودم یا کلامی که از خود صادر کرده بودم در این «تصاویر» بودند. می‌توانستم ارتباط بین افکار و گفتارم که در یک جا کرده‌ام و جای دیگری دور از آن را ببینم که انعکاس آن بود. من یک یک این ارتباطات و انعکاسات اعمالم و شرایطی که در آن اعمالم را انجام داده بودم را دیدم. چیزی که باید بگویم این است که تمام این‌ها به طور موازی و هم زمان اتفاق می‌افتادند. بر خلاف روی زمین که مغز ما تنها می‌تواند یک فکر و احساس را در آن واحد ادراک کند.

می‌دیدم که بسیاری از افکار من پدیده‌هایی حقیقی و ملموس ایجاد کرده‌اند. دیدم بسیاری از آن‌چه انجام داده یا فکر یا احساس کرده بودم و هیچ ایده‌ای راجع به نتیجه و عاقبت آن‌ها نداشتم اشتباهاتی فاحش در قضاوت و تصمیم گیری من بوده‌اند. نه بدی، بلکه اشتباه! چیزهای

دیگری نیز بودند که دیدم بسیار برای خودم و دیگران مفید بوده‌اند. و چیزهای دیگری که فکر می‌کردم که بلیط یک سره به سمت جهنم هستند ولی به سادگی و با نگاهی پر از سرگرمی از کنار آن‌ها رد شدند. گرچه این پروسه به نظر خیلی طولانی می‌آمد در همان حال به سرعت نیز تمام شد.

بعد از پایان مرور زندگیم، پرسیدم «تو که هستی؟ مسیح که نمی‌توانی باشی چون فکر نمی‌کنم مسیح اینگونه به نظر برسد». آن‌ها گفتند «چایلدینگ، ما خود تو و از تو هستیم، در آینده‌ای بسیار دور! ما همان کسی هستیم که تو سعی می‌کنی یاد بگیری که او شوی. بدون ما، تو نمی‌توانی وجود داشته باشی. بدون تو، ما نخواهیم بود. ما همانیم که مسیح او را پدر خواند.» من فکر کردم که این خیلی عجیب است. گفتم «قضیه چیست؟ این‌جا چه خبر است؟» آن‌ها گفتند «تو قبل از زمان و موعدت به این‌جا آمده‌ای و این یک اتفاق بوده است. این‌که تمام این‌ها راجع به چیست، تو در بدنی فیزیکی رفتی تا یاد بگیری که به دیگران محبت و شفقت نشان دهی و حکمت و معرفت بیاموزی. این خلاصه و شیرازهٔ زندگی مادی است»

من گفتم «دیدم که بسیاری از افکار من به پدیده‌های واقعی فیزیکی تبدیل شدند. چگونه چنین چیزی ممکن است؟» آن‌ها گفتند «افکار هم چیزها (و پدیده‌هایی واقعی) هستند. آن چیزی که تو در ذهن خودت تصویر می‌کنی و به آن احساس می‌دهی را ما باید به تو بدهیم تا یاد بگیری که ما بشوی. هنگامی که یاد گرفتی که تصویری پایدار خلق کنی و احساسی ثابت را با آن

همراه سازی ما ناچار خواهیم بود که آن را برای تو خلق کنیم و به دنیا بیاوریم. ولی به یاد داشته باش، مسائلی برای داشتن آن وجود خواهد داشت.». من گفتم «مثلاً چه مسائلی؟» آن‌ها پاسخ دادند «مثلاً آیا امکان و توان آن را داری که آن‌چه را که بوجود آمده نگاه داری؟ بعنوان مثال نمی‌توانی چیزهای نامشهود را تصور کنی. آیا می‌توانی مورد قبول بودن را تصور کنی، یا تنها می‌توانی آن را حس کنی؟ آیا می‌توانی عشق را تصور کنی یا این‌که تنها می‌توانی آن را تجربه کنی؟ تو چیزهای زیادی برای یادگیری داری چایلدینگ. آیا می‌خواهی این‌جا بمانی یا به زمین بازگردی؟»

آن مکان قبول و پذیرش کامل و عشق تمام و کمال بود. من نمی‌دانستم چه چیزهای دیگری در آن‌جا هستند، ولی این احساس را داشتم که اگر تصمیم می‌گرفتم بمانم همه‌چیز در آن‌جا به شکلی خارق‌العاده کاملاً تغییر می‌یافت. می‌دانستم که اگر می‌خواستم می‌توانستم بمانم ولی می‌بایست بعداً دوباره در بدنی فیزیکی متولد می‌شدم (و به دنیا باز می‌گشتم). من گفتم «آخر من تنها 14 سال دارم!»

ناگهان من در گوشهٔ اتاق منزل دوستم بودم و دکتر را تماشا می‌کردم که یک آمپول بلند را برای تزریق به من آماده می‌کرد. دکتر آن آمپول را زیر سینه من پایین دیافراگمم فرو کرد و تمام محلول آن را در من خالی کرد. بدن من تکانی خورد و من با سرعت به طرف بدنم کشیده شدم به طوری که به آن برخورد کرده و دوباره از آن بیرون جهیدم و دوباره وارد آن شدم. من شروع به تنفس کردم و قلبم شروع به کار کرد و جریان خون را

در تمام بدنم تا انگشتان پاهایم احساس کـردم. در تمـام بدنم احساس درد داشتم. چشمانم را بـاز کـردم و سـعی کـردم با دکـترم حـرف بـزنم و بگـویم که چه شـده. او به همه گفت که از اتـــاق بـــیرون بروند و دوبـــاره به من آمپـولی تزریق کـرده و من از هـوش رفتم. وقـتی بیـدار شدم تنها به یاد می‌آوردم که اسب به من لگد زده و الان بیدار شده ام.

من هرگز دیگر آدم قبلی نبـــودم. من به دین و مـــذهب علاقه پیـــدا کـــردم و به دنبـــال آن رفتم ولی هیچ یک از آن‌ها من را ارضـــاء نکردند و چـــیزی که من به دنبـــال آن بودم نبودند. من سال‌ها در نیروی هـوائی آمریکا خـدمت کـردم و در آن دوران به تمـام دنیا سـفر کـردم و تمـام مذاهب و فلسـفه‌هائی را که می‌توانسـتم به آن‌ها دست بیـاویزم را امتحـان کـردم. دیـدم که صـرفنظر از دین و مـذهب، بعضی از مـردم همـواره دعاهای‌شـان بـرآورده می‌شود و من می‌خواستم بدانم چرا. در سال 1971 بعد از شرکت در کلاسـهای کنـترل فکر سـیلوا و آموزشـهای پیشـرفتهٔ آن دکـتری که متخصص هیپنوتـیزم بـود به من کمک کرد که خـاطرهٔ آن تجربه نزدیک به مـرگم را به یـاد بیاورم...

خلاصـهٔ همه‌چـیز این است که آن‌چه که فکر و احســاس می‌کنید را دریـافت خواهید کـرد. این حـتی در انجیل هم هســت، آن‌جا که می‌گوید «آن‌چه که از آن ترســیده‌ام به تحقق پیوسته و گذر کرده است». بیشـتر مـردم به کلمـهٔ کلیـدی در این‌جا توجه نمی‌کنند و آن کلمه «گـذر کـرده» است. اگر یـاد بگـیریم که ما هسـتیم که شـرایط خـود را خلق کـرده‌ایم و به دنبـال راهی بـرای خـروج باشـیم، آن

شرایط نیز گذر کرده و تغییر می‌کنند. من حرفهـای زیـاد دیگـری بـرای گفتن دارم، تمـام آن‌چه که در این سـال‌ها یـاد گرفته و مطالعه کـرده‌ام، تمـام مدیتیشن و مناجـات نیمه شبهای من، و ... ولی این‌ها شخصی هستند و شـما راه و مسیر خود را (برای تکامل) در پیش رو دارید.

به یـاد داشـته باشـید، آن چـیزی که به آن تمرکز کـرده و فکر می‌کنید را دریافت خواهید کرد

تجربه در اثر سانحهٔ هوایی

در تاریخ 24 دسامبر 1968 پرواز شمارهٔ 736 از خطوط هـوایی الگـنی (Allegheny)ـ که از شـهر دیـترویت به سمت شهر بردفـورد در پنسـیلوانیا در پـرواز بـود در اثر برف و بوران شدید و محـدودیت میـدان دید و اشـتباه در دستگاه ناوبری هواپیما قبل از نشستن در 4 کیلومـتری باند فرودگاه سقوط کرد. در این حادثه 20 نفر جان خود را از دست داده و 27 نفر زنده ماندند. تجربه زیر متعلق به دخـتری به نـام کریسـتین کینگ (Christine King) است که یکی از بازماندگان این حادثه می‌باشد [76]:

Plane crash-1968-1

در آن موقع من 17 ساله بودم و به همراه پدرم در حال پرواز از شهر دیترویت در ایالت میشـیگان (در آمریکا) به سمت پنسیلوانیا بودیم. ساعت حدود 8:40 شب بود و ما در حال نزدیک شدن به فرودگـاه بـودیم و داشـتیم بـرای فـرود آمـاده می‌شـدیم. هیچ نشـان و اخطـاری از نقص فنی یا مشکل خاصی نبود. ناگهان در چند کلیومتری باند بالهـای هواپیما به درختـان برخـورد کـرده و هواپیما سقوط کرد. بالهای هواپیما کنده شدند و بدنه و قسـمت

سرنشینان بصورت وارونه در جائی که مرداب مانند بود متوقف گشت. شدت برخورد و شکسته‌گی و رخنه‌هائی که در اثر سقوط و برخورد به زمین در بدنه ایجاد شده بود و سرعت هواپیما باعث شده بود که برف و گل و لای از بیرون با شدت به داخل هواپیما آمده و فضای داخل آن را پر کرده و مسافران را بپوشاند.

من هنوز بهوش بودم و فکر من سعی در تحلیل اوضاع و آن‌چه اتفاق افتاده را داشت. ابتدا فکر کردم که از پنجره به بیرون پرتاب شده‌ام، زیرا کاملاً در برف محبوس بودم. پیش خودم تصور کردم که ما جائی نزدیک به باند فرودگاه هستیم و فکر کردم صدای آژیر ماشین‌های امداد را از دور می‌شنوم و خوشحال شدم که چیزی به نجات من نمانده است. ولی حقیقت این است که ما اصلاً نزدیک باند نبودیم (هواپیما در حدود 4 کیلومتری باند سقوط کرده بود) و صدای آژیری هم در کار نبود. جالب است که چطور فکر ما برای محافظت از خود ما را بازی می‌دهد.

فکر بعدی من این بود که دماغم شکسته است زیرا حس می‌کردم از صورتم خون می‌چکد. ولی دماغ من نشکسته بود بلکه این حادثه باعث ایجاد جراحت بزرگی در قسمتی از صورت من شده بود که خون ریزی می‌کرد. نمی‌توانستم هیچ چیزی ببینم و اطرافم کاملاً تاریک بود. بازوی راستم زیر من گیر کرده بود ولی می‌توانستم دست چپم را حرکت دهم و سعی کردم با آن برفها را کنده و راهی به بیرون ایجاد کنم. هرچه تلاش می‌کردم برفها تمامی نداشتند و نمی‌توانستم راهی باز کنم. سپس سعی کردم با فشار آوردن به پاهایم از جای

خــود حرکــتی کنم و خــود را آزاد کنم. من روی شــکم افتاده بودم و فقط چند سانتیمتری جای حــرکت و تکــان خوردم داشتم. من نمی‌دانستم که هواپیما واژگون است و من روی صــندلی خــود گــیر کــرده‌ام و کمربند صــندلیم بسته است. من بین پنجره و مردی که در طرف دیگر من بود زندانی شده بودم. در دماغ و دهن من مقــدار زیــادی گل و لجن و برف رفته بــود. بعــداً کسی که من را نجــات داده بود به من گفت که من آخرین کسی بودم که نجــات داده شده و زنده مانــدم. آن تقریبــاً چهــار ســاعت بعد از سقوط هواپیما بود (به علت سرمای بسیار شدید و بــرف و یخبندان عملیات نجات بسیار کند انجام شده بود).

من شروع به شنیدن سر و صدای داد و فریاد مردم کردم و شنیدم که پدرم چندین بار فریاد کشید «خدا به ما کمک کند». من روی خــودم فشــار احســاس کــردم، به نظر می‌رسید که مردم روی من راه می‌رفتند. فریــاد کشــیدم که روی من راه نروید و احساس کردم نمی‌تــوانم تنفس کنم و وحشت من را فــرا گــرفت. من دست پــدرم یا دســتی که تصــور می‌کــردم دست پــدرم است را گرفته و گفتم «بابــا، من دارم می‌مــیرم». دست‌های او به شــکل غــیر قابل کنــترلی مانند بید می‌لرزیدند و این امر تــرس من را بسیار بیشتر کرد. من دستم را عقب کشــیدم ولی نمی‌توانســتم نفس بکشم و می‌دانســتم که به زودی خواهم مرد. من در خانواده‌ای کاتلیک تربیت شده بودم و سعی کردم که خطاها و گناهانم را به یاد بیاورم و بــابت آن‌ها مغفــرت بطلبم. من یکی یکی کارهــای اشــتباهم را به یاد آوردم ولی وسط کار متوقف شده و با خــود گفتم "آن‌چه کرده‌ام، کــرده‌ام. به درک!". حــالا که به آن موقع

فکر می‌کنم برایم جالب و خنده دار است که این چیزی بوده که فکر کرده بودم.

احساس بعدی من احساس سکوت و آرامشی بسیار عمیق بود. احساس می‌کردم که در یک پتوی گرم مخملی پیچیده شده (و محافظت می‌شوم). احساس بسیار راحتی داشتم. هیچ گاه در زندگی خود چنین آرامشی را حس نکرده بودم. ناگهان من در میان هوا معلق بودم و از بالا و خارج از هواپیما ولی فاصله‌ای نزدیک تمام صحنه را مشاهده می‌کردم. من بدن خودم و بدن پدرم را دیدم. دیدم که یک نور یا انرژی به رنگ آبی و خاکستری از بدن پدرم خارج شد. من بدون هیچ احساسی به آن می‌نگریستم و آن را تنها یک واقعیت می‌دیدم و پیش خودم گفتم «پدر مرد!». بدن خودم را می‌دیدم و دیدم که نوری آبی و خاکستری وارد بدن من شد. بدون این‌که هیچ ایده‌ای داشته باشم یا برایم جای سؤالی باشد به این صحنه نگاه می‌کردم، مانند یک مشاهده‌گر بی‌طرف. فکر بعدی من این بود که «هواپیما در زمینی که قبرستان سرخپوستان بوده سقوط کرده است.» من این را نمی‌دیدم بلکه احساس می‌کردم، ولی می‌دانستم که حقیقت دارد.

سپس خودم را در مکانی یافتم که می‌توانم آن را به ایستگاه مرکزی مترو در شهر نیویورک تشبیه کنم. این مکان به نسبت تیره و خاکستری رنگ بود، نه روشن و نه تاریک. رفت و آمد زیادی در آن‌جا می‌دیدم و در هر گوشه‌ای مردم بودند و سر و صدا و همهمهٔ زیادی به گوش می‌رسید. دو گروه از مردم در دو طرف من بودند. در سمت چپ من آدمهائی را می‌دیدم که دو به دو حرکت

می‌کردند، در هر دو نفر یکی کسی بود که در حال مردن بود و دیگری راهنمای او بود (که او را در این گذر همراهی می‌کرد). احساس می‌کردم که آن‌ها آرامش داشته و حمایت می‌شوند و حالشان خوب است. وقتی به سمت راستم نگاه کردم، مردم را دیدم که در گروههایی دور هم حلقه زده‌اند. سرهای‌شان پایین بود و من از سوی آن‌ها بد یمنی و بیچارگی و گیجی و تنهائی حس می‌کردم. من فهمیدم که هر دو گروه متعلق به این سانحهٔ هواپیما هستند. راهنماهایی برای گروه سمت چپ می‌آمدند و کسانی از سمت راست برای انتقال خود دچار مشکل بودند. نمی‌دانم چرا.

سپس شروع به حرکتی بسیار سریع کردم و از تمام کسانی که آن‌جا بودند عبور کرده و با سرعت رد شدم. از خود پرسیدم «چرا من اینقدر سریع حرکت می‌کنم در حالی که آن‌ها خیلی کند حرکت می‌کردند». من با سرعتی مانند نور از جایی تونل مانند عبور کردم. تونل روشن و درخشان بود ولی می‌دیدم که ورای آن یک تاریکی کاملاً سیاه و بی‌پایان است.

با وجود سرعت زیادم ناگهان متوقف شدم، و دیدم که در جائی شبیه به ساحل یک دریاچه ایستاده‌ام. این‌جا جای روشنی نبود، بلکه کم نور بود و من می‌توانستم صدای امواج ملایم آب را بشنوم، درست مانند ساحل یک دریاچه. صدا آرامش بخش و ملودیک بود. من در آن‌جا تنها بودم و به جز صدای آب همه جا کاملاً ساکت بود. ناگهان صدای خنده و قهقه‌ای شنیدم. به بالا نگاه کردم و دیدم که در سوی دیگر این دریاچه یا رودخانه یا هرچیزی که بود، سه کره در سمت چپ شناور بودند.

آن‌ها مانند یک توپ بـزرگ پنبه‌ای به نظر می‌رسـیدند، با این تفاوت که مانند پنبه متراکم نبوده بلکه بسیار لطیف و روحانی بودند. می‌دانستم که آن‌ها از دیـدن من بسـیار هیجـان زده بودنـد، آن را می‌توانسـتم حس کنم. مکالمـهٔ من با آن‌ها با تله پـــاتی بـــود، مانند این‌که افکـــار ما به شـکل انـرژی بین ما رد و بـدل می‌شد. ارتبـاط ما خیلی سریع بود. نیازی نبود که من برای (جـواب) آن صـبر کنم و یا (بـــرای فهمیـــدن آن) راجع به آن فکر کنم. خنـــده و هیجـــان آن‌ها خیلی مســـری بـــود و من را به خـــود جلب می‌کردند. من به سوی آن‌ها کشیده می‌شـدم و خواسـتهٔ من تنها این بـــود که پیش آن‌ها بـــروم. به محض این‌که خواستم به سوی آن‌ها بروم آن‌ها من را متوقف کـرده و گفتند «نه صـبر کن! ما پیش تو خـواهیم آمد». بلافاصـله آن‌ها در کنار من بودند. آن‌ها در من ادغام شدند...

خاطرهٔ بعدی من این است که در هواپیما بودم و صـدائی را شـــــنیدم که گفت «خـــــدای من، یک نفر دیگر هم این‌جاست». من با صـــــدای بلند اســـــمم را داد زدم... هواپیما در ساعت 8:40 شب سقوط کرده بود. من حدود ساعت 1 صبح نجات داده شده بودم. دمای هـوا منفی 5 درجه فارنهـایت بـود و بـرف می‌آمد. از زمـانی که این اتفاق افتاد 40 سال می‌گذرد.

تجربه در اثر تصادف

اولین تجربه نزدیک به مـرگ من در سـال 1991 و طی تصـــادفی که در «ریورســـاید کالیفرنیا» با یک کـــامیون داشتم، اتفاق افتاد. [در لحظـهٔ تصـادف] احسـاس کـردم که همچون روحی از سقف ماشـینم رد شـدم. زمـان کند شد و من ناگهـــان دیگر نگـــران بـــدنم و هر آن‌چه بعد از

مــرگم رخ می‌داد نبــودم، بجز زمــزمه‌ای که می‌گفت از نــامزد جدیــدم مــراقبت کنم. [ســپس] به ســوی نــوری درخشان پرتاب شدم. این نور چشـمانم را نمی‌آزرد. تنها چـیزی که حس می‌کـردم عشـقی عظیم بـود. تـونلی در آن‌جا نبود و من مستقیم به سمت نور هدایت شدم.

ناگهــان با چهــره‌ای خون‌آلــود و بــدنی دردنــاک چشم گشــودم. با این حــال، در سرتاسر این تجربــه، از طریق تله‌پاتی به من گفته شد که همهٔ ما بخشی از عشق الهی هسـتیم و این مسـاله، نه درمـورد گـروهی خـاص، که در مورد همه صدق می‌کند. من خوش شـانس بـودم که تنها چند بخیه بین ابروهـایم (در ناحیـهٔ چشم سـوم) خـورد و معتقدم که این، به وضعیت بدنی عالی‌ام در آن زمان باز می‌گردد، زیرا [به هنگام تصادف]، دوندهٔ ماراتن بودم.

از ســال 1991 شــروع به پــرس و جو و تعمق دربــارهٔ تجـربه‌ام کـرده بـودم و حـال من به عنـوان یک مـددکار اجتماعی بالینی، روان درمانی کار می‌کنم. توجه داشــته باشید که دیگر به عقاید محافظه‌کارانـهٔ خـود بازنگشـتم، زیــرا فهمیــده‌ام عشــقی که تجربه کــردم، مشــمول و فراگیر اسـت، نه مختص بـرخی افـراد. دومین رویـداد در سـال 2013 اتفـاق افتـاد. در اکتـبر همین سـال، در یک حــوزهٔ علمیــهٔ بین‌الادیــانی و جلســهٔ ســخنرانی شخصی حضــور داشــتم، که به ما کمک می‌کــرد تا در ســطحی عمیق‌تر به غــور و اندیشه بــپردازیم (از [حــوزهٔ] سر به قلب). من در کلاسی بـودم که حـداقل 60 نفر دیگر هم در آن حضـور داشـتند. نه خطـری، نه تهدیـدی و نه هیچ چیزی که بخواهد در ما حس مرگ و مخاطره را برانگیزد؛ تنها گـروهی طلبـه، در اتـاقی مملو از عشق و پـذیرش

بـودیم. هنگـامی که به ژرفـای قلب خـود رجـوع نمـودم، ناگهــان احســاس کــردم که همــان نــور پــیرامونم را فراگرفت و گفتم: «این تو هستی!!» نمی‌توانم این نـور را با هیچ شـــــرح و تفصـــــیلی وصف کنم، الا این‌که می‌دانســتم کیست و این‌که او همــان نــوری است که در ســال 1991 و احتمــالا قبل از آن نــیز بــوده است. این بخش [از تجربه همــواره] تا حــدودی به صــورت یک معما باقی ماند. اما آن نور برایم بسـیار مـانوس و آشـنا بـود؛ مانند چیزی که همیشه می‌شناخته‌ام و تنها از نظر غایب بوده است؛ مثل یک خلاء، اما خلائی فروزان. نور مــرا به طـــور کامل در عشق احاطه کـــرد، عشـــقی که ورای توصیف است و هر تلاشی در جهت توصیف آن بی‌انـدازه مبهم و تقریبا گمراه کننـده به نظر می‌رسد. او از طریق تله‌پـــــاتی به من گفت که می‌تـــــوانم به هر آن‌چه می‌خواستم برسم و من تنها توانستم گریه کنم و بگـویم که بیش از این عشقِ باورنکردنی چه می‌توانم بخواهم.

اکنون، من که هنوز از محیط اطرافم آگـاه بـودم، وقـتی رهبر گروه از ما خواست از حالت مراقبه به مکـان فعلی خــود بــازگردیم، مثل همــهٔ افــراد دیگر از مراقبه خــارج شـــدم. با این حـــال جـــوری که حـــتی تصـــورش را هم نمی‌توانید بکنید می‌گریسـتم. نمی‌توانسـتم بـاور کنم که چطور و تا چه حد در آن‌همه عشقی که تجربه کردم غرق شده بودم. هیچ چیز در این سو وجود ندارد که حتی قابل قیاس با آن باشد. من بــرای توصـیف آن، از مثـالِ اولین باری که والدین شـدن را تجربه می‌کـنیم کمک می‌گـیرم؛ [تصـور کنید] فرزنـدتان را به خانه می‌آورید و همــانطور که او را بــرای بــار اول در گهــواره می‌گذاریــد، نگــاهش می‌کنید. [حالا این احساس را] تا بی‌نهـایت چنـدین برابر

کنید [با این حال هنـوز هم] شـاید فقط بتوانید گوشه‌ای از آن عشق خارق‌العـاده را تصـور کنید. شخصی که کنـار من بــود، بعــدها گفت که آن‌ها (افــراد حاضر در جلسه) انــرژی را احســاس کردنــد، اما خــود تجربه را نه. تقریبا حدود 3 ماه طول کشید تا گریه‌هایم، حتی وقت‌هایی که بحث آن به میان می‌آید، تمام شود. من هنـوز هم گـاهی اوقات به یاد آن‌چه تجربه کردم اشک می‌ریـزم. باید درک کرد که این عشق بدون هیچ‌گونه استثناء و بـرای همگـان است. از آن آخـــرین تجربه تا کنـــون، تجـــارب متوسط دیگـــری نـــیز داشـــته‌ام. از ســـال 1991 تجربه‌هـــای روانشـــناختی و تجـــارب بـــاورنکردنی از رویـــدادهای هم‌زمـــانی بـــرایم پیش می‌آید. به تـــازگی در یک حـــوزۀ علمیه، به عنـوان سرپرست منصـوب شـده‌ام؛ هـدف من کمک به افرادی است که تجربه نزدیک به مرگ، یا تجارب عرفـــانی دیگر داشـــته‌اند، تا بتوانند آن را درک کـــرده (مطابق با شرایط زندگی خود)، بار دیگر به آن بازگشـــته و سعی کنند [زندگی خود را مجددا با معانی و درس‌هـای برآمـده از آن ادغـام نمایند]. احســاس می‌کنم دانشم به عنـوان فـردی با تجربه کـار بـالینی، در این راه به کمکم خواهد آمد.

من اطلاعاتی دارم و معتقدم از سوی چیزیست که آن را «راهنمای» خود می‌نـامم؛ اما این اطلاعـات، تفاوت‌هـای قابل توجهی با مـذاهب اصـلی دارد: جهنمی [آن‌گونه که ما تصور می‌کنیم] وجود ندارد، سرزنش و محکومیتی [از سوی خدا] در انتظار ما نیست و عشق الهی شامل حـال همه می‌شود. این ما هسـتیم که مشـکل داریم. بنـابراین عقاید بـــودا و مســـیحیت درست است و به نظر می‌رسد تائو همه‌چـیز را در یک جمله خلاصه کـرده است که: «اگر

سعی کنید تائو را توصیف کنید، [آن‌چه به وصف درمی‌آورید] تائو نخواهد بود.» [به همین صورت] اگر سعی کنید این مطلب را با چیزی غیر از کلمهٔ «فقط عشق» توصیف کنید، نیروی الهی را خدشه‌دار کرده‌اید زیرا با هر وصف دیگر، آن عشق و نوری که من تجربه کردم، به چیزی بسیار حقیر و نابسنده تنزل می‌کند.

من افراد و متخصصانی را سراغ دارم که فکر می‌کنند همهٔ این‌ها تصورات خودم بوده است و احتمالا تجربه نزدیک به مرگ، [به سادگی] می‌تواند پاسخی عصبی به منظور تفسیر مرگ قریب الوقوع بوده باشد. با این حال، این همان روح قبلی بود که در سال 2013 به ملاقات من آمد، او به همان شکل قبل برایم تکرار شد و شمه‌ای از عشق الهی را که متعلق به همهٔ ماست به من عرضه کرد. گریه می‌کنم، زیرا نمی‌توانم این عشق را آنطور که شایسته است بیان نمایم. گریه می‌کنم، زیرا کلماتی در خور برای شرح آن در دسترس نیست. گریه می‌کنم، زیرا تنها یک انسانم و با همهٔ تلاش عاجزانه‌ای که برای وصف آن دارم، وجودم از بازتاب دادن عشقی در این سطح قاصر و ناتوان است. متشکرم.

تجربه در 5 سالگی در اثر غرق شدن

وقتی 5 ساله بودم یک روز مادرم به من و برادران بزرگ‌ترم گفت که می‌توانیم برویم در آبگیری که در نزدیک خانه ما بود شنا کنیم و او بعداً به ما ملحق خواهد شد. من و برادرم «جان» به‌سرعت مایو پوشیده و به‌طرف آبگیر از تپه پایین دویدیم. جان اول در آب شیرجه رفت و به دورترین قسمت آبگیر شنا کرد. من فقط بلد بودم که پادوچرخه بزنم. این اولین باری بود

که به ما اجـازه داده شـده بـود تنهـایی شـنا کـنیم. ما می‌دانستیم که اگر پدرم خانه بـود هرگز اجـازه این را به ما نمی‌داد و به همین خـاطر احسـاس یک آزادی وحشی داشتیم.

همان‌طور که پادوچرخه می‌زدم مراقبت بـودم که جـایی نـروم که زیر پـایم خـالی بشـود و عمق بیشـتر از قـدم باشد. ولی یک تکه چوب که روی آب شناور بود توجه من را به خود جلب کرد. من آن را گرفته و دیدم که می‌توانم روی آن دراز کشـــیده از آن مانند یک قـــایق کوچک استفاده کنم. من توسط آن به وسط آبگیر رفته و فریاد کشیده و به جان گفتم که «من را ببین!». جان به‌سرعت به‌طرف من شنا کرد. وقتی با آن‌جا رسید، جان چـوب را از زیر پای من کشیده و آن را زیر سینه خـود قـرار داد و شنا کرده و از من دور شد.

من تقلا می‌کـردم که سـرم را از آب بـالا نگـاه دارم ولی در حال غرق شـدن بـودم. چشم‌های من فقط بـرای چند ثـانیه‌ای بـالای آب بودند تا این‌که من در عمق آب پـایین رفتم، در حالی که دست و پا می‌زدم و فریاد می‌کشـیدم و آب می‌خوردم. احساس بسیار ترسـناک و مهیـبی بـود، زیـــرا می‌دانســـتم که جـــایی هســـتم که نه کسی من را می‌بیند و نه صدای من را می‌شنود، و یا حتی می‌داند که من نیـــاز به کمک دارم. آب تـــیره بـــود و نمی‌توانســـتم تشخیص دهم کدام سمت بالا و کدام سمت پایین است و می‌ترسـیدم جهت پا زدنم اشـتباه باشد. گلـویم از فریـاد زدن درد می‌کرد و می‌خواسـتم گریه کنم ولی می‌بایست فکـرم را بکـار می‌گـرفتم... ولی بعد از مـدت کوتـاهی متوجه شدم که دیگر احساس درد و تـرس و غـرق شـدن

نـدارم. دیگر دست و پا نمی‌زدم و فریـاد نمی‌کشـیدم و گریه نمی‌کردم. با خودم فکر کردم که حـالم خـوب است و فکر کـردم که پـدر و مـادرم به من دروغ گفته بودند. آن‌ها همیشه می‌گفتند که به قسـمت عمیق آبگـیر نروید وگرنه غـرق می‌شـوید. ولی من (حـالم خـوب بـود و) احساس غرق شدن نداشتم. نمی‌توانستم صـبر کنم تا به برادر و خواهران بزرگ‌ترم بگویم که ما غرق نمی‌شویم، بلکه ما می‌توانیم درون آب نفس بکشیم!

سپس متوجه شـدم که آب گل‌آلـود و تـیره و قهـوه‌ای به رنگی سـبز و درخشـان و شـفاف می‌درخشد. من خیلی خوشحال و ذوق زده بودم و احساس می‌کردم که چـیزی را کشف کـرده‌ام که هیچ کس دیگر قبلاً آن را ندیـده است. احساس می‌کردم که در حـال پـایین رفتن به عمق بیشتر و به سمت کف آبگیر هستم. بـرایم جـالب بـود که در آن حـال ماهی‌ها به من می‌خوردند و به من نـوکی می‌زدند. دیدن صـحنه شـنای ماهی‌ها و حـرکت بالک‌ها و دمشان و باز و بسـته شـدن دهانشـان درست جلـوی من برایم جالب و مسحور کننده بود.

کم‌کم کنجکاو شـدم که چـرا همه‌چـیز اکنـون متفـاوت به نظر می‌رسد. قبلاً گـاهی با پـدرم بـرای مـاهی‌گیری می‌رفـتیم و ما که بچه بـودیم گـاهی سـعی می‌کـردیم ماهی‌ها را با دست بگـیریم. ولی آن‌ها به‌سـرعت فـرار می‌کردند و از ما می‌ترسـیدند. چـرا اکنـون این‌طـور نیست؟ من به یـاد یک شـیء پلاسـتیکی دکـور که در تنگ ماهی ما در خانه بـود افتـادم و به‌نـوعی دانسـتم که من نیز اکنون یک شیء مانند آن هستم. متوجه شـدم که من مرده‌ام!

من به این‌که بـــرای همیشه یک دخـــتر بچه مـــرده در کف آبگیر باشم فکر می‌کردم. فکر کردم مردم کمی به دنبال من خواهند گشت ولی کسی نمی‌توانند این‌جا و در این عمق من را پیدا کند. من در عمیق‌ترین جای آبگیر بـــودم. خانواده‌هایی که بعداً بـرای شـنا خواهند آمد از این‌که یک دخـــتر بچه مـــرده جـــایی در کف این آبگـــیر افتـــاده است حالشان به هم خواهد خورد. خـانواده من همیشه خواهند دانست که من در کف این آبگیر هستم. من نمی‌خواستم که این‌قدر حال همه را بگیرم.

سپس احساس کردم که دیدگاه من به سمت بالا در حـال صـــعود کـــردن است. مانند این بـــود که من تنها چشم هسـتم. بـرای مـدتی دید من در سـطح آب بـاقی ماند و متوجه شـــدم که دید من با گذشـــته متفـــاوت است. من می‌توانسـتم زیر و بـالای آب را هم‌زمـان بـبینم. تصـمیم گـــرفتم که دیگر به‌انـــدازه کـــافی زیر آب و ماهی‌ها را تماشا کـرده‌ام و چـیز زیـاد دیگـری آن زیر بـرای دیـدن نیست. بالای آب جالب‌تر بـود، آفتـاب درخشـان، درختـان سرســـبز و زیبا و آســـمان زیبـــای آبی رنگ در این روز قشنگ تابستانی. من کمی از سطح آب بالاتر رفتم، ولی هنوز هم کمی از ارتفاع ترس داشتم. تصمیم گـرفتم که خیلی آهسـته صـعود کنم و هر وقت که ترسـیدم متوقف شوم. من به‌اندازه قد درختان بالا رفتم و با خـودم گفتم که فعلاً همین‌قدر کافی است. چشم‌اندازی که داشتم را هیچ‌وقت فرامـــوش نمی‌کنم. من می‌توانســـتم بر فـــراز آبگیر، بر فراز جاده، رودخانه، حتی خانه‌مان در بالای تپه و ریل قطـــار را در فاصـــله‌ای دورتر بـــبینم. تـــاکنون نمی‌دانسـتم که نگـاه کـردن از این ارتفـاع چقـدر باحـال است.

در آن موقع من خـانواده‌ام را دیـدم. دیـدم که مـادرم و خواهرم «تری» به آبگیر آمده بودند. آن‌ها روی یک پارچه دراز کشیده و در کنار آبگیر مشغول آفتاب گرفتن بودند. آن‌ها همین‌طـــور که بـــاهم حـــرف می‌زدند به دست و پایشـــان کـــرم می‌مالیدند و به پوست‌های‌شـــان نگـــاه می‌کردند. آن‌ها هنـــوز حـــتی متوجه نشـــده بودند که من نیستم. من از دست آن‌ها عصبانی بودم که چرا به دنبـال من نمی‌گردند. من از مکالمه آن‌ها احساس یک گفتگـوی زنانه نزدیک را می‌گرفتم و می‌دانستم که حرف‌های‌شان حرف‌های بزرگ‌ترهاست که به درد من که یک بچه هستم نمی‌خـــورد. من به‌تـــری حســـودیم می‌شد که می‌تواند با مامان آن‌طور حرف بزند. من به‌طرف مقابل آبگـیر نگـاه کردم و جـان آن‌جا بـود، روی تخته چـوبی من! خشم من شـعله‌ور شد زیـرا او را بـرای مـرگم مقصر می‌دانسـتم. جان نیازی به آن تخته نداشت، ولی من بدون آن مردم!

من در آن موقع دانش و آگـــاهی به دست آوردم که قبلاً آن را نداشتم و هرچه بیشتر از عمـرم می‌گـذرد درسـتی آن بیشـــتر بـــرای ثـــابت می‌شـــود. (من فهمیـــدم که) خانواده‌ام من را دوست ندارند. اول خشم شـعله‌وری در من زبانه کشید ولی با قبول و پـذیرفتن (این واقعیت که آن‌ها من را دوست ندارند) به‌ســـــرعت از درونم ناپدید شد. حالم خوب بود و اکنون می‌توانستم مزایای مردن را ببینم! دیگر مجبور نبودم به دستورات پدر و مادرم گوش کنم. من می‌توانستم به هر جا که می‌خواهم بروم، بدون این‌که در دردسر بیافتم. چون بـالای آب معلق بـودم فکر کردم که باید بتوانم پرواز کنم. تصمیم گرفتم که بروم و هر کـاری که معمـولاً روح‌ها می‌کنند را بکنم. من وقـتی به مردگان و روح‌ها فکر می‌کردم همیشه آدم‌های پـیر به

نظـرم می‌آمدند ولی الآن می‌دیـدم که بچه‌ها هم گـاهی می‌میرند. با خودم گفتم پس بروم و چند روح بچه را پیدا کنم و با آن‌ها بازی کنم. با خـودم تصـور می‌کـردم که به همراه آن‌ها دست جمعی به این‌جا و آن‌جا پرواز خـواهیم کرد. من خوشحال و چشم انتظار اسـتفاده از این آزادی بـدون بـدن و ماجراهـایی که در انتظـارم بـود بـودم. خوشـحال بـودم که از دست آن خـانواده نجـات پیـدا کرده‌ام. آن‌ها من را دوست نداشـتند و این درست نبـود. زندگی نباید این‌طور باشد. در آن لحظه من یک احسـاس قوی درباره عدالت و درست و غلط در خودم حس کردم.

همان موقع که می‌خواستم پروازم را شروع کنم ناگهان یک صدای مـؤنث به من گفت که صـبر کن، و هنـوز نـرو. من پرسیدم چرا؟ او گفت اگر (بـدن) من را به‌زودی پیـدا کنند ممکن است بتـوانم (به دنیا) بـازگردم. من گفتم که آن‌ها هنوز حتی متوجه غرق شدن من نشده‌اند. حتی من نمی‌توانسـتم بـدن خـودم را در عمق آب بـبینم. چطـور آن‌ها قرار است من را در این آبگـیر بـزرگ و عمیق پیـدا کننـد؟ ولی او دوبـاره گفت که کمی صـبر کنم. با خـودم فکر کـــردم که چند دقیقه دیگر هم صـــبر می‌کنم و بعد خواهم رفت. من در این‌جا چند خاطره غیر شفاف دارم. به یاد دارم که سه پسر را دیدم که چـوب مـاهی‌گیری در دستشان بود و در کنار جاده راه می‌رفتند. من نـزد آن‌ها رفته و سعی کردم که با آن‌ها حرف زده و حتی به شـانه آن‌ها دست بـــزدم که به من توجه کنند ولی فایـــده‌ای نداشت. به یـــاد دارم که به درون چند خانه نزدیک خانه مـادربزرگم رفتم که بـبینم داخل آن خانه‌ها چه شـکلی است...

خـاطره شـفاف بعـدی من این است که چشـمانم را بـاز کردم در حالی که روی شانه برادرم جان بـودم در حـالی که به اسـفالت کف جـاده نگـاه می‌کـردم و از دهـانم آب بـیرون می‌ریخت. جـان غرغر کـرده و به مـادرم گفت «می‌تـوانم الان او را پـایین بیـاورم؟». مـادرم و خواهرم‌تری جلـوتر راه می‌رفتند. آن‌ها هـردو برگشـته و به عقب و به‌طـرف ما نگـاه کردند و دیدند که این بـدن مـرده اکنـون زنـده شـده است. مـادرم دسـتش را روی سـینه‌اش قـرار داده و آهی از راحـتی کشـید (که من نمرده‌ام) و به علامت تائید سرش را برای جـان تکـان داد و او وتری هـردو به راه خـود به سـمت خانه ادامه دادند. آن‌ها به هم چـیزی پچ‌پچ می‌کردند. به نظر می‌رسـید که می‌خواستند این اتفاق را از پدرم پنهان کنند زیرا مـادرم نمی‌خواست با پـدرم به دردسر بیافتد. جـان هم من را همان‌جا انداخت و به‌طرف مادرم وتری دوید.

من سر جایم ایستادم در حالی که حالم بد بـود و شـکمم پر از آب آبگـیر شـده بـود و اکنـون با این واقعیت نـیز مواجه بـودم که خـانواده‌ام من را دوست ندارند و می‌دانسـتم که این منصـفانه نیست. نمی‌خواسـتم این‌جا باشم. می‌خواسـتم به «آن‌جا» بـازگردم! همـان‌طور که ایستاده بودم به‌طـور جـدی پیش خـودم فکر کـردم که به آبگیر برگردم و خودم را در آن غـرق کنم. به من زنـدگی جدیدی نشان داده شده بود و دیگر این زندگی قـدیمی را نمی‌خواستم. در آن موقع یک فرشته جلوی چشـمان من ظـاهر شد که در بـالای جـاده معلق بـود. این همـان فرشته‌ای بود که با من حرف زده بـود (و گفته بـود صـبر کن) ولی تا قبل از این هنـوز او را ندیـده بـودم و فقط صدایش را شنیده بودم. لباس‌های او مانند یک نور سیال

سفیدرنگ بود. تمام وجود او یک نور سفید بود، موهایش، صورتش، دستانش، و همه‌چیز. او به من گفت «نه». من گفتم «ولی آن‌ها من را دوست ندارند». او قبول کرد که این حقیقت دارد ولی گفت من روزی عشق و محبت را در زندگی‌ام خواهم یافت. من پرسیدم کی؟ او گفت مدتی طول خواهد کشید. می‌دانستم که من بدون آن (عشق و محبت) بزرگ خواهم شد. می‌دانستم تا روزی که خانواده خودم را داشته باشم آن را نخواهم یافت. او گفت در آن وقت (که خانواده خودت را تشکیل دهی) عشق زیادی در زندگی خواهی داشت. من گفتم کجا آن را پیدا کنم؟ او به‌طرف شهر کوچک آن‌جا اشاره کرد و ناپدید شد. من به‌طرف خانه قدم زدم.

فکر کنم آن شب بود که در میان کتاب داستان‌هایم چشمم به داستان «زن پیری که در یک کفش زندگی می‌کرد» افتاد. من فهمیدم که روزی من هم مانند این پیر زن رختخواب‌های زیادی را به‌ردیف برای بچه‌هایم پهن خواهم کرد و احساس کردم که به من شمه‌ای از آینده‌ام نشان داده شده است...

40 سال بعد، در یک صبح کریسمس من ایستاده بودم و به رختخواب‌های تازه هفت دختربچه‌مان که آن‌ها را به فرزند خواندگی قبول کرده بودیم نگاه می‌کردم. آن‌ها به‌ردیف در کنار هم در کف یک اتاق بزرگ پهن شده بودند. ناگهان خاطره آن شب وقتی که 5 سالم بود و به آن کتاب داستان نگاه می‌کردم به یادم آمد.

چند چیز دیگر هم بعد از آن حادثه غرق شدن برایم اتفاق افتادند. یک‌بار یک روح را دیدم که از درون من بیرون

آمد و از پنجــره اتــاق بــیرون رفت. یک‌بــار در مدرسه مذهبی یکشنبه‌ها مشغول نقاشی بــودم و یک نقاشی از کودکانی را کشیدم که در یک صف به‌نوبت منتظر هستند که روی پاهــای مســیح بنشــینند. احســاس کــردم که نفر بعدی من هستم و نوبت من است که روی پای او بنشینم و ناگهان شروع به خواندن ســرود «مســیح من را دوست دارد» با چنان صدای بلندی کردم که همه گوش‌های‌شــان را گرفتند. این احساس به نظر خیلی واقعی بود. گــویی من هم‌زمان در دو عالم بودم.

یک‌بــار با پــدرم به مــاهی‌گیری رفته بــودیم و من بــرای خودم به میان درختــان رفتم و در حــالی که قــدم می‌زدم یک گل وحشی را دیــدم که از زیر یک ســنگ بــیرون زده بــود. من مبهــوت و مســحور این گل شــدم که در چــنین محیط خشک و ترک خورده‌ای چطــور رشد کــرده است و با آزادی در باد می‌رقصد. این گل به‌نوعی آینده من را به من نشــان می‌داد، مانند آن فرشــته، ولی نه با کلمــات، بلکه با نمــایش زنــدگی خــود (که چطــور در چــنین محیط ناسازگاری رشد کرده است). من به بچه‌های مدرسه فکر کــردم که با لباس‌هــای قشــنگ و مــرتب و موهــای بلند و شانه کرده و ربان دار و کفش‌های تمیز و زیبا به مدرسه می‌آیند. در مقابل من نحیف و فقیر بــودم، با لباس‌هــای ارزان و موهــــایی که زیبا نبودند. من به یــــاد گل‌هــــای گــران‌قیمت گل فروشی‌ها افتــادم که به خــوبی از آنــان مــــراقبت می‌شد و نــــور و آب و تغذیه کــــافی و توجه می‌گرفتند. آن گلها مانند آن دختران با لباس‌های قشــنگ در مدرسه بودند. ولی این گل وحشی (و تنها) مثل من بود، تنها چیزی که در دنیا نیاز داشت این بود که از زنــده بودن خــود خوشــحال باشد. او نیــازی به عشق و محبت و

مراقبت دیگران نداشت، زیرا خود قوی بود و می‌رقصید تا نشان بدهد که می‌تواند بدون توجه و مراقبت کسی زنده و پایدار باشد. دیدن این گل به من این احساس را داد که حال من خوب خواهد بود، صرف‌نظر از این‌که دیگران با من چطور رفتار کنند. روزی من هم در باد خواهم رقصید تا پیروزی باقی ماندنم را جشن بگیرم.

وقتی که 35 سالم بود و بعد از 16 سال ازدواج داشتم طلاق می‌گرفتم این خاطره دوباره به یادم آمد و من یک شب 6 ساعت بدون توقف در کنار رودخانه برای خودم رقصیدم، با این‌که مردم زیادی آن‌جا بودند (و تعجب کرده بودند). من به‌تنهایی با پای برهنه می‌رقصیدم و پیروزیم را جشن می‌گرفتم. من در تمام زندگی در میان جهنم قرار داده شده بودم ولی هنوز هم این‌جا (سرپا و باقی) بودم. اهمیتی نمی‌دادم که چه کسی چه فکری راجع به من می‌کند. من در میان بدترین شرایط زندگی کرده بودم. من در تمام دوران بچگی به هر شکل ممکن مورد آزار و بد رفتاری قرار گرفته بودم. با من با نفرت و تمسخر رفتار می‌کردند و من را به‌شدت کتک می‌زدند. شوهرم و خانواده‌اش هم تقریباً به همان بدی با من رفتار می‌کردند. ولی من دعا کرده و از خدا پرسیدم که چرا؟ خدا پاسخ من را داد و گفت «فرزندم!». گریه ناراحتی من بلافاصله به گریه شوق تبدیل شد. زیرا می‌دانستم که خدا می‌گوید که من فرزند او هستم، خانواده او هستم. می‌دانستم که به کس دیگری نیاز ندارم. من سه پسر داشتم که من را دوست داشتند، و خدا را داشتم.

بعدها از مادرم وتری و جـان در مـورد آن روزی که غـرق شـدم سـؤال کـردم. آن‌ها تقریبـاً آن را فرامـوش کـرده بودند. مــادرم گفت که او به جــان گفته بــود که بــرود همان‌جایی که آخرین بار من را دیده است را بگردد. جان هم به آن نقطه در آبگیر آمده بود و سعی کرده بــود کف آبگــیر را لمس کند تا احســاس کــرده بــود که بــدن من آن‌جاست. 20 سال بعد از حادثه غرق شدنم سعی کردم که تمـام خـاطرات دروان بچگی خـودم و بـدرفتاری‌هایی که دیــده بــودم را بنویسم تا شــاید تلخی آن‌ها را بــرای همیشه در میان کاغـذها محبـوس کنم. من نمی‌توانسـتم آن‌ها را بفهمم و هضم کنم و آن‌ها من را می‌ترســاندند. چندین دفتر را با نوشته‌هایم پر کردم. وقتی که تمام شد آن‌ها را از اول خواندم و دیـدم علی‌رغم تمـام سـختی و تلخی‌های دوران کودکیم، نقاط نورانی هم این‌جا و آن‌جا در آن بوده‌اند. غــرق شــدنم و تمــام اثــراتی که آن در زنـدگی من گذاشــت، تجربه‌هــای روحــانی و معنــوی که داشتم، احساس نزدیکی زیادم با طبیعت، و قـدرت شـفا دادن به مــردم که با حس ششم به ســمت آن‌ها کشــیده می‌شدم، تجربه‌های خروج از بدن، و ارتباط با ارواح قبل از این‌که حتی بدانم این اصـطلاحات چه معـنی می‌دهند. اکنون تحقیق و مطالعه روی اینترنت و خواندن کتــاب به من این توانائی را می‌دهد که بــرای آن‌چه فکر می‌کــردم تجربه‌هـــــایی غیرقابل توضـــــیح و عجیب متعلق به من هستند اسم بگذارم. وقتی شروع کـردم که دربـاره آن‌ها با مردم حـرف بـزنم، احسـاس تشـویش و دردهـای کهنه دوران سخت بچگی‌ام درون من التیام یافتند.

من یاد گرفتم که هر وقت که نیـاز داشـته باشـیم خـدا و فرشـــتگان آن‌جا بـــرای کمک به ما حاضـــرند. من باید

همیشه به حس ششم خودم اعتماد کنم و اگر گوش فـرا دهم خواهم شنید. باید عشق درون من همیشه از خشمم بیشتر باشد. وقتی که بـرایم معجـزه‌ای رخ می‌دهد آن را ارج می‌نهم و دیگر به‌سادگی از کنار آن نمی‌گـذرم. ولی من احساس نمی‌کنم که شخص خـاص و منحصـربه‌فردی هسـتم. فقط این‌که من دو بـار به‌طـرف دیگر رفته‌ام و خدا می‌خواهد که همه ما شاهد عشق او باشیم. من دِین زیـادی به خـدا دارم و باید پیغـام عشق او را پخش کنم. مردم می‌توانند من را دیوانه یا دروغ گو یا احمق خطـاب کنند یا بگویند که به دنبال توجه هستم یا هر چـیز دیگـری که می‌خواهند. من تنها خـــدا را ســـتایش می‌کنم، فقط همین، و تا آخرین نفس همین کار را خواهم کرد.

تجربه رونالد کروگر

رونالد کروگر (Ronald Kruger) در کتاب «خیری بالاتر» [19]ـ در مورد تجربه خـود که در سن 15 سـالگی در اثر تصادف رانندگی اتفـاق افتـاد می‌گوید. تجربه او در دهـهٔ 1950، قبل از این‌که اصطلاح تجربه نزدیک به مرگ برای این پدیده استفاده شود اتفاق افتاده بود. او می‌گوید که 20 سال طول کشید تا این شهامت را پیـدا کند که راجع به تجربه خود برای عموم بگوید. وی این‌گونه می‌نویسد:

ناگهان من خـود را شـناور در هـوا و نزدیک سـقف اتـاق عمل و فوق‌العـــاده هوشـــیار یـــافتم، بیش از آن که در زنـدگی هوشـیار بـودم. من کـاملاً از تردید و نگرانی‌ها و مزاحمت‌هـای حـواس پنج‌گانه و محـدودیت‌های فـیزیکی رها شـده بـودم. در آن موقع این بـرای من کـاملاً عـادی می‌نمود. من دکـتر کِتِر و دو پرسـتار که با تلاش زیـاد بر روی یک بـدن مجـروح و خـونین کـار می‌کردند را از بـالا

می‌دیــدم....نزدیک‌تر رفتم و متوجه شــدم که بــدنی که روی آن کــار می‌کنند بــدن من است. در آن موقع تــازه متوجه شــدم که مــرده‌ام و واقعیت این است که از این مســئله خوشــحال شــدم. من فقط بعد از دقت کــردن توانستم بدنم را بشناسم، زیرا بدنی مــرده و بــدون روح خصائص منحصر به فرد چندانی ندارد. در حقیقت بیشــتر خصائصی که ما در چهره و بدن انسان‌ها می‌بینیم اغراق ذهن ما است که عـادت آن ایجـاد جـدائی و مـرز کشـیدن بین ما و جهــان اطــراف ماست. وقــتی ما می‌مــیریم و متوجه ارتبـاط جهـانی خـود با تمـام انسـان‌ها و نـیروی حیات واحـدی که در همـهٔ ما جریـان دارد می‌شـویم، این خصائص منحصر به فرد کمرنگ‌تر شده و جـای خـود را به فرم کلی یک آدم می‌دهند.

من از آن‌چه می‌دیـدم خوشـحال بـودم و بـدن روی تخت افتـاده بـرای من هیچ اهمیـتی نداشت. من می‌توانسـتم همان‌طور که یک ابـزار شکسـته را دور می‌انـدازم، آن‌ها فراموش کنم. در 15 سال زندگی‌ام، من همیشه از نظر بدنی فعال و سـالم بـودم ولی تا کنـون احساسی به این خـوبی نداشـتم. هیچ احساسی روی زمین، حـتی با کمک مـواد شـیمیائی و مخـدر، معـادل با این احسـاس نیست. بهترین شـکلی که می‌تـوانم آن‌ها توضـیح دهم این است که احســاس بهــترین روز زنــدگی‌تان در مقابل آن مانند دردی غیرقابل تحمل است. احساسم آرامشی فوق‌العاده و عدم هر گونه ترس و نگرانی به طور مطلق بود، و یک پارچگی و خلوصی عمیق در ذره ذرهٔ وجود من جریان داشت. گوئی هر چیز تاریک، نگـران کننـده، تـرس آور، و مغشوش در آن تکه گوشـتی که روی تخت بـود جا مانــده بــود. از بین رفتن حــواس پنج‌گانــهٔ ما در مــردن

رحمتی است، زیرا ما را بااحساس و ضـمیر حقیقی‌مـان تنها می‌گذارد، بدون دخـالت و اغتشـاش مـنیت ما و میل آن برای بقا، و در هم ریختگی افکارمان. عجیب است که همـان چیزهـایی که زنـدگی در دنیا را ممکن می‌سـازند، زنـــــدگی را دردآور می‌کنند. بـــــودا راست می‌گفت که زندگی رنج کشیدن است. تا وقـتی که ما در دنیا هسـتیم اسیر دردها و لذت‌ها و تحریکات درون خود هستیم. شاید طـــوری که من در این بـــاره توضـــیح دادم آن را مانند احسـاس نبـودن و عـدم تـداعی کنـد، در حـالی که این احساس آرامش، امنیت، و درکی بسـیار عمیق و جهـانی است. دید مـنیت ما از دنیـای پـیرامون ما در حقیقت یک تـوهم جمعی و مشـترک بین ما است. بـدون خواسـته و میل بودن، نبـودن نیسـت، بلکه احساسی است که در آن به تمام خواسته‌های خود رسیده‌ایم.

من در آن لحظه به خواهر و برادرانم و پدر و مـادرم فکر کردم و می‌توانستم تمام دردها و مشـکلات آن‌ها را درک کنم و می‌فهمیـــدم که تمـــامی آن راه حلی ســـاده دارد، ولی هم‌چنین می‌فهمیـدم که آن‌ها باید خـود راه خـود را پیـــــدا کنند. اگر کسی خوشـــــحالی را مانند یک هدیه و کورکورانه به شما بدهد، خالی و بی‌مفهـوم خواهد بـود. در همان حـال که من بـالای بـدنم معلق بـودم، احسـاس کـردم نـیرویی خارق‌العـاده از بـالا من را به‌سـوی خـود می‌خواند. کافی بود که اراده کنم و خـود را به دست این نـیرو بسـپارم و بگـذارم مـرا به‌سـوی خـود جـذب کند. به‌محض این که تـوجهم را به این نـیرو معطـوف کـردم، شروع به صعود نمودم و سقف اتـاق از جلـوی من ناپدید شد. صدایی کوتاهی شنیدم، مانند آزاد شـدن هـوا در یک خلأ، و بلافاصـله خـودم را در بعـدی دیگر یـافتم. من این

بعد را "بعد آسمانی" می‌نامم. در این بعد، وسعت بی‌انتهائی از نوری زیبا و باشکوه هر چیزی را احاطه و پر کرده بود. این نور به طور یکسان در همه جا بود و با آن میدان نیرو که مرا به این سوی کشید، یکی شده بود.

در جلوی من گروهی از ارواح، حدوداً بین 50 تا 100، ایستاده بودند. هر کدام به‌نوعی هویت خود را داشتند، ولی درعین‌حال همه بخشی از یک‌دیگر بودند و مجموعاً وجودی واحد را تشکیل می‌دادند. من درک کردم که این‌ها همگی زندگی‌های قبلی من هستند. صورت‌های آن‌ها آدم گونه بود، ولی از شانه به پائین فرم آن‌ها به‌تدریج محو می‌شد. هر دو جنس مرد و زن، و ملیت‌های مختلف را می‌توانستم در آن‌ها ببینم. هر روح یک‌بار زندگی کرده بود، ولی تجربه و معرفت حاصل از هر زندگی برای تمام گروه حیاتی و مهم بود و توسط همه جذب می‌شد و هیچ تمایزی در افکار و منش بین آن‌ها وجود نداشت. هر روح تمام تجربه و دانش حاصل از زندگی خود را با همه به اشتراک می‌گذاشت که در کل جزو ضمیری واحد می‌شد. من آن‌ها بودم و آن‌ها من بودند. آن‌ها با من به‌طور واحد مکالمه می‌کردند و نه مجزا، و آن هم از طریق فکر و نه کلام. مکالمهٔ ما بافهمی کامل و بدون امکان اشتباه در درک و بیان و یا اختلاف سطح فهم صورت می‌گرفت.

کلمات برای بیان حقیقت ابتدائی و غیرقابل اطمینان هستند. ما کلمات را برای این اختراع کرده‌ایم که هر چیز را نام گذاری کنیم و تمایز و فاصله‌ها را شرح دهیم. به خاطر همین هم کلمات برای بیان حقیقت در بعدی بالاتر غیرقابل استفاده هستند. ما در روی زمین سعی

می‌کنیم مفاهیمی مانند یگانگی و وحدت را با کلماتی که برای شرح تمایزها درست شده‌اند توضیح دهیم که امری غیرممکن است. جدائی موقتی ما روی زمین از ارتباط با عشق منتهی و جهانی، علت تنهائی و ترس‌ها و قضاوت‌های ما در این‌جاست. از آن‌جائی که ما تمام اعتماد خود را روی زمین به حواس فیزیکی و پدیدههای که از طریق آن‌ها حس می‌کنیم و هوش فکری خود و علمی که با آن ایجاد کرده‌ایم می‌دهیم، محکوم به این هستیم که واقعیت زندگی زمین را آن‌گونه که ساخته و پرداخته‌ایم تجربه کنیم. ولی آگاهی به این که در بعد بالاتر همه‌چیز بینهایت است و آگاهی به جایگاه خود در این عرصهٔ بینهایت به آدمی احساس امنیتی غیرقابل خدشه و تردید می‌دهد. در این بعد، نیازی به استراحت و غذا و چیزهای دیگر نیست زیرا تمام نیازها با نیروی خارق‌العادهٔ عشق تأمین می‌شود. این عشق چنان قدرتمند است که هر چیز دیگر در برابر آن بی‌اهمیت است. نیروی این عشق به‌مراتب بالاتر از تعریفات خودمحورانهٔ ما از احساسات است، بلکه خودِ نیروی حیات و تمامی آفرینش است. تنها هدف زندگی رشد روحی است، درک عشق بی‌نهایت و بی‌قید و شرط جهانی... و جواب به اسرارآمیزترین سؤال در جهان این است: «خدا عشق است، و عشق خداست»...

در آن‌جا زندگی من برای من باز بینی و مرور شد. در باز بینی زندگی، ما صحنه‌های مهم از زندگی خود را می‌بینیم و آن‌گونه که عملکرد ما دیگران را تحت تأثیر قرار داده است و درد و ناراحتی یا خوشحالی و مهری که در دیگران ایجاد کرده است را حقیقتاً حس می‌کنیم و خود مفعول اعمال خود می‌شویم. منظور از باز بینی

زنـدگی تنبیه نیسـت، بلکه ایجـاد بصـیرت و دید در مـورد نتـایج تصـمیمات و اعمـال ماست تا بتـوانیم نسـبت به دیگـران شـفقت بیشـتری حس کـنیم... هم‌چـنین به من بعضی از اتفاقات ممکن در آینده نشـان داده شـدند. باید بگویم که تمامی اتفاقات آینـده از قبل توسط خـدا معین نشده‌اند و حقیقتـاً آینـده به تصـمیم و عملکـرد فـردی و گروهی ما بستگی دارد. البته کلیت آینـده تعـیین و ثـابت شده است که در هر صورت خوبی پیروز خواهد بود، ولی آن‌چه در این مسیر رخ می‌دهد به انتخاب فـردی و جمعی ما وابسته است. با این حال، ما آگاهی بسیار کـوچکی از قوانین علت و معلول در جهـان داریم، در حـالی که خـدا که خود خالق این قوانین است بالاترین آگاهی را نسـبت به آن دارد.»

رونالد کروگر در ادامه می‌افزاید که چگونه به او گفته شـده که هر یک انسـان نقش بسـیار مهم و منحصر به فردی در شکل دادن آفرینش و برنامه و هدف خـدا بـرای انسانیت دارد. هم‌چنین به او گفته شده که وی مأموریت بسیار مهمی به عهده دارد و برای انجام آن باید به زمین برگردد. او در ابتدا در پذیرش این مسئولیت سـخت تردید نمـوده، ولی در نهـایت قبـول کـرده که به بـدن خـود بـازگردد. او می‌گوید که من بعد از برگشت به بـدنم نمی‌تـوانم به یـاد بیـاورم که وظیفـهٔ من چیست و چه چـیزی از من خواسـته شـده بـود. این نکته را باید خـاطر نشـان کـرد که چـنین حـالتی را در بسـیاری از تجربه‌ها می‌توان یافت که شـخص تجربه کننـده بعد از برگشت به بـدن نمی‌تواند آن‌چه را که به او محـول شـده به یـاد بیـاورد. علت این امر زیـاد روشن نیسـت، ولی به نظر مؤلف، ممکن است این‌گونه باشد که ما خود با کوشش و

انجام آن‌چه در عمق ضـمیر خـود درست می‌دانیم و پـاک کردن قلب خود و توجه به جنبهٔ عالی وجودمان، به‌تـدریج در مسیر خواسته شده قـرار خـواهیم گـرفت و در زمـان مناسب اسباب و سر نخ‌های آن‌چه می‌بایست انجام دهیم در زندگی ما پدیدار خواهند شد. شاید این برای تعالی ما و در راستای آزادی انتخاب و اراده‌ای باشد که خداوند در این جهان به ما عطا کرده تا به رشد عالی خود برسیم.

تجربه رانل والاس

در 9 اکتبر 1985 «رانل والاس» (RaNelle Wallace) و همسرش در حالی که سعی داشتند با هواپیمـای شخصی یک موتوره خـود از میـان یک بـوران در قسـمت مرکـزی ایـالت یوتا در آمریکا عبـور کننـد، به یک کـوه برخـورد کردند. هواپیمـــای آن‌ها آتش گرفته و رانل به‌شـــدت سوخته و مجروح شد. او باوجود جراحات خود مجبور شد برای یافتن کمک از مسیر سخت کوهسـتان پـایین بیایـد، ولی بـالاخره بعد از 6 سـاعت تلاش، تـوان مقـاومت و مبارزه برای زنده ماندن را از دست داد. او خـاطرهٔ خـود را این‌گونه نقل می‌کند [26]:

...در آن لحظه من با سـرعتی بـاور نکـردنی شـروع به پرواز در یک حفرهٔ بسیار طولانی و تنگ کـردم در حـالی که پاهـایم به‌طـرف جلو بودند. ناگهـان صـحنه‌هایی در جلوی من پدیدار شدند که تنها تصویر نبودند، بلکه هر یک احسـاس، اندیشه و ادراکی کامل بودند. آن‌ها صـحنه‌های زنـدگی من بودند که با سـرعت زیـادی در جلـوی من منعکس می‌شـــدند و من نه تنها هر یک را کـــاملاً می‌فهمیـــدم، بلکه هر عمل و اتفـاق را دوبـاره تجربه می‌کردم و برای اولین بار نیت و علت هر رفتارم و اثری

که روی دیگران گذاشته است را عمیقاً درک می‌کردم. کلمهٔ «کامل» نمی‌تواند حق مطلب را در مورد تمامیت و عمق تجربه مرور زندگی‌ام ادا کند. آگاهی‌ای که در مورد خودم کسب می‌کردم را نمی‌توان در تمام کتاب‌های دنیا گنجاند. با نگرانی انتظار فرا رسیدن صحنه‌هایی از زندگی‌ام را داشتم که از دیدن آن‌ها بیم داشتم. ولی بسیاری از آن‌ها هیچ‌وقت در جلوی من ظاهر نشدند و من فهمیدم که به این علت است که من در دنیا اشتباه بودن آن‌ها را فهمیده و صادقانه مسئولیت آن‌ها را به گردن گرفته بودم. من خودم را دیدم که خالصانه از خدا خواسته بودم که مرا ببخشد و او نیز بخشیده بود. من از رفعت و مهربانی او به شگفت آمدم که چگونه بسیاری از اشتباهات من را به‌سادگی بخشیده و پاک نموده است.

ولی در مقابل، صحنه‌هایی را دیدم که انتظار آن‌ها را نداشتم، چیزهایی که به همان اندازه مهیب بودند و من آن‌ها را با جزئیات کامل و وحشتناکشان می‌دیدم. دیدم که چگونه در زندگی‌ام بسیاری را رنجانده و به آن‌ها آسیب زده بودم، یا در انجام مسئولیت‌هایم در قبال آن‌ها اهمال ورزیده بودم تا جایی که اهمال من بالاخره به‌طور برگشت ناپذیری در زندگی آن‌ها اثر منفی گذاشته بود. کسانی که به من نیاز داشته یا به‌نوعی به من وابسته بودند و من به بهانهٔ این که سرم شلوغ است یا این مشکل، مشکل من نیست یا با بی‌اهمیتی و تنبلی از کنار آن رد شده بودم. بی‌خیالی‌های من دردهایی حقیقی در دیگران ایجاد کرده بود که من از آن‌ها کاملاً بی‌خبر بودم.

یکی از دوستانم را دیـدم که در زنـدگی‌اش به خـاطر من ضـربه‌ی بـزرگی دیـده بـود. دیـدم که من یکی از افـراد کلیدیای بودم که برای کمک و راهنماییـاش به زنـدگی او فرســتاده شــده بــود. ولی به‌جــای کمک به او، من با اشـتباهات متعـدد و خودخواهی‌هـایم در نهـایت بر روی زندگی او اثر منفی گذاشته بودم و باعث شـده بـودم که او به سـمت تصـمیماتی اشـتباه و رنجی بیشـتر هـدایت شـود. من بـدون اهمیت دادن به نتـایج اعمـالم، زنـدگی خودم را خراب کرده بودم و هم‌چنین به او نیز آسیب زده بودم. من تا آن موقع نمی‌دانسـتم که بی‌تفـاوتی نسـبت به مســئولیتی که در برابر دیگــران داریم چــنین گنــاه بزرگی است.

بعد از آن زن مسـنی را دیـدم که تنها زنـدگی می‌کـرد و کشیش کلیسا از من خواسته بـود که گـاهی به او سـری بــزنم و بــبینم که آیا چــیزی احتیــاج دارد. من آن زن را به‌خوبی می‌شناختم ولی برای این‌که او پر از احساسـات منفی و افسردگی بود، هیچ‌وقت به دیدن او نرفتم زیــرا فکر می‌کــردم نمی‌تــوانم اثر منفی او را روی احساسم تحمل کنم. ولی اکنــــون می‌دیــــدم که این فرصت و مـوقعیت بـرای کمک به او از عـالمی بـالاتر تـرتیب داده شــده بــود و من دقیقــاً همــان کسی بــودم که آن زن سالخورده در زندگی‌اش در آن موقع نیـاز داشت. اکنـون من افســردگی و تنهــائی این زن را حس می‌کــردم و می‌دانستم که من مقصر بـودم. من در انجـام مـأموریتی خاص که به‌مرور زمان بـاعث قـوی‌تر شـدن و رشد من و او، هر دو، می‌شد کوتــاهی کــرده بــودم. زیــرا در من دلسوزی کافی برای این‌که با ترس احمقانه و تنبلی خود مقابله کنم نبــود. ولی بهانــهٔ من دیگر هیچ اهمیــتی

نداشت، من می‌دیدم که حتی هم اکنون نیز هنوز این زن در تنهائی و افسردگی زندگی سختی را می‌گذراند و دیگر برای برگشتن و کمک به او از دست من هیچ کاری ساخته نبود.

من هم‌چنین کارهای خوبی را که کرده بودم دوباره تجربه کردم، ولی آن‌ها کمتر و کوچک‌تر از آن بودند که من تصور و انتظار آن را داشتم. بیشتر کارهایم که فکر می‌کردم بزرگ بودند، در حقیقت بی‌اهمیت بودند. اگر خدمت و کمکی به دیگران کرده بودم در جایی بود که انتظار نفعی برای خودم داشتم، ولو این نفع به‌سادگی ارضاء غرورم بوده باشد. ولی برخی دیگر نیز بودند که محبت‌های کوچک و سادهٔ من مانند یک لبخند یا سخنی خوش یا رفتاری گرم، به آن‌ها کمک کرده بود. من می‌دیدم که چگونه عمل کوچک و سادهٔ من آن‌ها را کمی خوشحال‌تر و مهربان‌تر کرده و باعث شده که آن‌ها نیز به‌نوبهٔ خود در جایی دیگر به انسانی دیگر نرمی و مهربانی بیشتری نشان دهند. دیدم که با بعضی از این کارهای به‌ظاهر پیش پا افتاده، موجی از خوبی و مهر و امید را منتشر کرده‌ام. ولی من از این‌که چقدر خوبی‌هایم کم بودند متأسف بودم. آن‌قدری که فکر می‌کردم به دیگران خوبی و کمک نکرده بودم. وقتی مرور زندگیام به پایان رسید من بی‌قرار و سرخورده بودم. من همهٔ کارهایی که کرده بودم را با شفافیت و جزئیات کامل دیده بودم، بدی‌ها و نهایت تاریکی و ترسناکی‌شان، و خوبی‌ها که خوشحالی و پاداش آن‌ها ورای هر گونه تصور من بود. ولی در پایان، من خود را نالایق و ناکافی یافتم. در آن‌جا هیچ کس برای قضاوت در مورد من نبود. در حقیقت نیازی هم به حضور کس

دیگری نبود. من خود می‌خواستم در درد عذاب وجـدان و محکومیت خود ذوب شوم. آتش حسرت و ندامت در حـال سـوزاندن من از درون بـود، ولی از دسـتم هیچ کـاری برنمی‌آمد.

ناگهان یک نقطهٔ نورانی کوچک از دور نمایـان شد و من ناخودآگاه به‌طرف آن حـرکت کـردم. از این نـور عشق و آرامش و امیدی می‌تابید که من به‌شدت تشـنهٔ آن بـودم. به‌تدریج حفرهٔ تنگ و تاریکی که در آن بودم بازتر شـده و شـکل یک تونل را به خـود گـرفت که در انتها کـاملاً بـاز بود. با رسیدن به انتهـای تونل ناگهـان فـوران و انفجـار نور همه جا را پر کرد؛ مانند این‌که خورشید در پیش روی من بـود. می‌خواسـتم چشـمان خـودم را ببنـدم، ولی چشمانم بسته نمی‌شدند. من با نیروی خارق‌العاده‌ای که برایم غیرقابل کنترل بود به سمت نور جـذب می‌شـدم تا جایی که تشعشع نور در تمام وجود من نفوذ کرد. من در نور شناور بودم و عشقی که مـرا احاطه و درون مـرا پر کرده بـود شـیرین‌تر و عـالی‌تر از هر چه که بتـوان آن را تصور کرد بـود. نـور من را عـوض کـرد، من با آن پـاک و تصـفیه شـدم و درد درونم و هولنـاکی گذشـته‌ام مانند چیزی دوردست به‌کلی فراموش شد. من در شـیرینی آن غـرق شـدم و زخم‌ها و آسـیب‌های گذشـته در فاصـله‌ای دوردست پشت سـرم فرامـوش شـده و جـای خـود را به آرامش دادند. سـپس من تصـویری را در دوردست دیـدم؛ زنی که لباس سفیدی دربر داشت و به‌طرف من می‌آمد. موهای او درخشندگی سـفیدی داشت و چهـرهٔ او نـیز از نور می‌درخشید. او به من رسـیده و لبخنـدی زد که پر از محبت بود و گفت: «رانل»، ولی لبان او حرکت نکردند و متوجه شـدم که صـدای او را در سـرم می‌شـنوم و نه در

گوشم. او تکرار کرد «رانل، منم مادر بزرگ». ناگهـان او را شــناختم، او مــادر مــادرم بــود ولی با زنی مــریض و ضعیف که من از دنیا به یاد داشتم بسیار متفاوت به نظر می‌رســید. این‌جا او ســرزنده و بشــاش و با ظــاهری باشکوه و حدود 25 ساله به نظر می‌رسـید. مـادربزرگم حــدود دو ســال پیش مــرده بــود، و تا این فکر از ســرم گذشت ناگهــان با خــود گفتم «من این‌جا چکــار می‌کنم؟ پس من هم مرده ام!» ناگهــان همه‌چــیز منطقی به نظر آمــد، مــرور زنــدگی، تونــل، نــور، همه به نظر طــبیعی می‌آمدند و باید خاطر نشان کـرد که هوشـیاری و آگـاهی من به‌مراتب قوی‌تر و شفاف‌تر از دنیا بود.

مادر بزرگم دستش را به‌طرف من دراز کــرد و گفت: «با من بیا، چیزهای زیــادی هست که باید ببیــنی». من گفتم «جیم کجاســت؟» جیم یکی از دوســتانم بــود که چند مــاه پیش در یک تصادف اتومبیل کشته شده بــود. ناگهــان من جیم را دیدم که از دور به طرفم می‌آید. من می‌خواســتم به‌طــــرف او دویـــده و او را بغل کنم، ولی مـــادربزرگم دستش را جلوی من گرفت و گفت «نه نمی‌توانی!». من متعجب شـــدم ولی در گفتـــهٔ او قـــدرت خاصی بـــود و می‌دانستم که نمی‌توانم سرپیچی کنم. پرسیدم «چرا؟». مــادربزرگم گفت: «به خــاطر نحــوهٔ زنــدگی کــردن او در دنیا.» جیم به ما نزدیک‌تر شد و در فاصـــلهٔ حـــدود سه مـتری ما ایسـتاد در حـالی که یک شـلوار جین و پـیراهن آبی پوشیده بود که دگمه‌های بالای آن باز بود؛ این همان طوری بود که معمولاً در دنیا لباس می‌پوشید. او لبخندی زد و من می‌توانستم رضــایت را در او حس کنم، ولی آن نور و قدرتی که در مـادربزرگم وجـود داشت در او نبـود. جیم به من گفت که به مــادرش این پیغــام را بــدهم که

بیش از این برای مرگش ناله و عزا داری نکند؛ زیرا او از جایش راضی و در حال پیشـرفت است. جیم به من گفت که در زنـدگی‌اش در دنیا تصـمیم‌هایی گرفته بـود که در رشـدش وقفه ایجـاد کردند. او آن تصـمیم‌ها را بـاوجود آگاهی به‌اشتباه بودن آن‌ها گرفته بود و اکنون نیز نتیجـهٔ آن را قبول می‌کند. وقـتی در اثر سـانحهٔ تصـادف مـرده بود، به جیم این انتخـاب داده شـده که در عـالم روحـانی باقی مانده یا به دنیا بـازگردد. او دیـده بـوده که رشـدش در دنیا متوقف شـــده و اگر به دنیا بـــازگردد ممکن است همین مقــدار نــوری را که دارد نــیز از دست بدهد. او از من خواست این چیزها را بـرای مـادرش توضـیح بـدهم و من نیز قبول کردم، بدون این‌که به این توجه کنم که من که خـود در این سـوی هسـتم چگونه این کـار را خـواهم کــرد. جیم به من گفت که کارهــای زیــادی است که باید انجام بدهد و آن‌جا را ترک کرد.

من به مادر بزرگم نگاه کردم و پرسیدم چرا نگذاشت من جیم را بغل کنم؟ او به من گفت: «این قســـــــمتی از عاقبت اوست.» من تعجب کردم و مـادربزرگم ادامه داد: «قـــــدرتی که به ما داده شـــــده از خـــــود ما به ما داده می‌شود. ما با نیروی اشتیاق به دانسـتن، عشق ورزیـدن و بـــاور به آن‌چه نمی‌تـــوان با چشم دید رشد می‌کـــنیم. توانائی ما برای قبول کردن حقیقت و زندگی بر اســاس آن، پیشــرفت ما را در عــالم معنــوی معین می‌کند. هیچ کس نـور و حقیقت را به ما تحمیل نمی‌کنـد، و هیچ کس نیز آن را از ما نمی‌گیرد؛ مگر این‌که ما خود این اجازه را بدهیم. ما خود بر خود حکومت می‌کـنیم و در مـورد خـود قضـاوت خـواهیم کـرد و ما وکـالت کامل داریم. جیم در دنیا تصـــــمیم گـــــرفت که با قبـــــول نکـــــردن آن‌چه که

می‌دانست درست است رشد خـــود را محـــدود کند. او با استفاده و فروش مواد مخدر به خود و دیگران آسـیب زد و عـده‌ای به خـاطر این کـار او بشـدت آسـیب دیدند. او برای رو آوردن به مـواد مخـدر عـذر و علت‌هـای مختلفی داشـــت، ولی این بهانه‌ها در واقعیتِ این که می‌دانست این کار اشـتباه است تـاثیری نـدارد. جیم در زنـدگی دنیا آنقدر مکرراً تاریکی را بر نور انتخاب کـرده بـود که دیگر نـور را انتخـاب نمی‌کـرد. اکنـون به مقـداری که روح او تاریک شده است، محکوم به تاریکی در این‌جا است. ولی هنـــــوز هم او توانـــــائی دارد و می‌تواند رشد کند. او می‌تواند به همان مقدار که خواهان پذیرش و مسـتعد آن اسـت، مسـرت و لـذت دریـافت کند. ولی او می‌داند که توانائی او برای پیشرفت و خوشـحالی کمـتر از آن‌هـائی است که نـــــور بیشـــــتری از او دارند. این بخشی از محکـومیت اوسـت، زیـرا رشد او محـدودتر است. با این حال، او اکنـون رشد را انتخـاب کـرده و از وضـعیت خـود راضی است. خداوند در زنـــدگی ما هیچ گـــاه آزمـــایش و مانعی بزرگ‌تر از آن‌چه توانـائی تحمل آن را داریم قـرار نمی‌دهد. به‌جـای آن‌که رشد روحی کسی را به مخـاطره بیفکند، خدا او را به خانه برمی‌گرداند تا بتواند رشد خـود را در این‌جا ادامه دهد.»

من عمق حقیقت تمـــام این حرف‌ها را حس می‌کـــردم. سرعت مکالمـهٔ او با من مانند نـور سـریع بـود، مانند یک لحظـــه، و این مکالمه فهم و آگـــاهی کامل بـــود. ما می‌توانستیم در آن واحد در چندین سطح و کانال مختلف بـاهم مکالمه کـنیم. هر مفهـوم و موضـوع را با تمـام زمینه‌ها و جنبه‌هـــای آن، علت‌هـــای آن و هر موضـــوع مرتبـــــط، که به فهم آن کمک می‌کـــــرد، در آن واحد

می‌دیدم. ما روی زمین چیزی شبیه و حتی نزدیک به این نداریم. در مقایسه، مکالمهٔ ما روی زمین با یک‌دیگر مانند کودکی است که هنوز تکلم را نیاموخته است. مادربزرگم به من گفت که همراه من بیا. من دستم را به‌سوی او دراز کردم و دیدم که دستم مانند یک ژلهٔ شفاف است و می‌درخشد. در حقیقت، تمام بدن من این گونه بود. وقتی به مادر بزرگم نگریستم دیدم که نور او از من درخشان‌تر است. حتی لباس او نیز با نوری سفید می‌درخشید. متوجه شدم که لباس او همانی بود که مادرم برای تشیع و به خاک سپاریاش برای او خریده بود و فهمیدم که این‌جا، هر کس می‌تواند با لباسی که بخواهد برای دیگران متجلی شود.

چند لحظهٔ بعد ما در مقابل زیباترین منظرهٔ پانورامیک بودیم که زیباترین مناظر طبیعت روی زمین در برابر آن مانند خرابه‌ای به نظر می‌آیند. میدان بزرگی از گل و چمن، با رنگ سبز درخشنده و عمیق، در پیش روی ما بود که تا دوردست امتداد یافته و به تپه‌های زیبایی که می‌درخشیدند می‌رسید. هر برگ و ساقه، نورانی و در نهایت کمال بود و به حضور من در این مکان باشکوه و خارق‌العاده خوش آمد می‌گفت. یک ملودی و ریتم زیبا در تمام این باغ، گل‌ها، چمن‌ها، و درختان آن جریان داشت. من نمی‌توانستم این موزیک را بشنوم ولی به‌طور عجیبی آن را در سطحی ورای شنیدن کاملاً حس می‌کردم. من احساس عجیبی در مورد گل‌هایی که نزدیک ما بودند داشتم. مادر بزرگم دستش را تکان داد و بدون کلام به آن‌ها امر کرد که به سمت ما بیایند. با این‌که این یک فرمان بود، گل‌ها از انجام آن خوشحال شدند. گل‌ها در هوا معلق شدند و به سمت او آمدند و

جلــوی او معلق ماندند و دور دست او تشــکیل یک حلقه دادند. این دســتهٔ گل زنــده بــود؛ هر گل می‌توانست با دیگران ارتباط بر قرار کند، پاسخ دهد و حتی به گل‌هــای دیگر آگــاهی دهد. من به مــادر بــزرگم گفتم این گل‌ها ساقه ندارند. او گفت «چرا ساقه داشته باشــند؟ در روی زمین گل‌ها بــرای دریــافت آب و مــواد غــذایی از زمین، ساقه دارند. هر چــیزی که خــدا آفریــده بــرای رســیدن به توانــائی و کمــال معنــویش در حــرکت است. این‌جا هر چــیزدر کــامل‌ترین شــکل خــود می‌باشد.» دســتهٔ گل با رنگ‌هــای مختلف می‌درخشــید و زیبــایی آن خارق‌العــاده بــود. در این‌جا یک گل با من یکی شــد، و هر آن‌چه را که من تا به حــال احســاس کــرده بــودم یا می‌کــردم را حس کــرد. این گل کــاملاً به درون من آگــاه شــد، و با روح و وجــود لطیف خــود روی من تــأثیر گذاشــت، روی فکــرم، احساسم و هــویتم. من آن گل شــدم و آن گل من شد. سروری که از این یکی شدن حس می‌کــردم مطبــوع‌تر و ارضــاء کننــده‌تر از هر احساسی بــود که تا آن لحظه می‌شــناختم، به‌طــوری که می‌خواســتم گریه کنم. مــادربزرگم به گل‌ها امر کــرد که برگردند و همه به‌جــای خود و بالای سطح زمین برگشتند؛ ولی جــوهره و اثر آن یک گل در من باقی ماند. مادربزرگم گفت: «همهٔ این‌ها، و نــیروئی که آن‌ها را پایــدار نگــاه می‌دارد از خداســت، نیروی عشق او. همان گونه که گیاهان زمین به نــور، آب و مــواد غــذایی خــاک بــرای رشد و نمو خــود نیــاز دارنــد، حیــات معنــوی نــیز به عشق نیــاز دارد. تمــامی خلقت از عشق خداوند منشعب و تغذیه می‌شود و هر چــیزی که او آفریــده این توانــائی را دارد که در مقابــل، عشق بــورزد. نور، حقیقت و حیات در عشق هستند و به عشق بــاقی و

پایدارند. خـــــدا به آن عشق می‌دهـــــد، ما به آن عشق می‌دهیم، تو به آن عشق می‌دهی و این‌گونه خلقت گسـترش می‌یابـد، و رانـل، من دوسـتت دارم!» با گفتن این ســخن، من احســاس کــردم که مهر و عشق مــادر بزرگم مانند سیلی به درون من ریخت و من را با گــرمی و سروری وصف نشدنی پر کرد. این زنـدگی بـود، وجـود داشتن حقیقی بود، و هیچ چیز روی زمین مانند آن وجود ندارد. احساس می‌کردم تمامی آن باغ و زمین و آســمان و همه‌چـیز من را دوست دارند. وقـتی من سـخنان مـادر بزرگم را شنیدم و این عشق خارق‌العـاده را حس کـردم، فهمیـدم که اکنـون من وظیفه دارم که عشق و محبت را در اطــراف و حلقــهٔ خــودم افــزایش و گســترش دهم، صــرف‌نظر از این‌که شــرایط من چگونه باشد. او به من معنا و قـدرت عشق را می‌آمـوخت، نه تنها بـرای این که خود از دریافت آن لذت بـبرم، بلکه بـرای این که آن را به دیگران نیز ابراز کنم. من با عشق پر شـده بـودم تا خـود بتوانم سرچشمه‌ای از عشق باشم.

مادر بزرگم دست من را گـرفت و در حـالی که ما در این باغ قدم می‌زدیم، او از بعضی از اصول و علت‌های آمدن ما به زمین برای من سـخن گفت: کمک به یک‌دیگـر؛ نیـاز به منجی؛ نیاز به ایمـان؛ خـوب بـودن؛ توبه. او گفت باید از قانون طلایی پیروی کنیم: «با دیگـران آن گونه رفتـار کـنیم که می‌خـواهیم با ما رفتـار شـود»... ما با سـرعت بســیار زیــادی بر فــراز این چشم انــداز زیبا در حــرکت بـودیم و سـیلی از معـرفت و آگـاهی به درون من ریخته می‌شد. من ایســتاده و به او گفتم: «مــادر بــزرگ، من نمی‌توانم همـهٔ این دانش را جـذب کـرده و حمل کنم. او گفت «نگران نباش و ترس را کنار بگذار! به خــودت شک

نداشته باش، آن وقت که چیزی را نیاز داشته باشی آن را به یاد خواهی آورد. ایمان داشته باش و به قدرت خدا اعتماد کن!» من در آن لحظه فهمیدم که چه چیزی بزرگ‌ترین مانع رشد من در زندگی بوده، ترس! ترس، تمامی این سال‌ها را آلوده کرده و من را از تلاش برای غلبه بر مشکلات و ضعف‌هایم بر حذر داشته بود. من به خودم گفتم: «نترس» و ما دوباره به حرکت در آمدیم و دریایی از آگاهی و معرفت به درون من ریخته شد، از تاریخ زمین گرفته تا وجود ما قبل از آمدن به زمین و حقایق و اصولی که من ذهنیتی از آن‌ها نداشتم. من دیدم که همهٔ ما قبل از آمدن به زمین در پیشگاه پدر آسمانی‌مان (خداوند) ایستاده بودیم و خود داوطلب شدیم تا به زمین بیاییم تا با آزمایش‌های آن روبرو شویم و متعاقباً درس‌ها و تجربه‌های آن را بیاموزیم. ما باخدا عهد بستیم که آن‌چه در توان داریم را برای انجام وظیفهٔ خود بر روی زمین انجام خواهیم داد و به‌نوعی یار و یاور خدا در برپایی نیکی بر روی زمین خواهیم بود. من احساس افتخار و شادی زیادی از این عهدی که ما باخدا بسته بودیم کردم. خدا تک‌تک ما را عمیقاً می‌شناخت و به‌طور نامشروطی دوست داشت.

دیدم کسانی که در پیشگاه الهی در اطراف من ایستاده بودند همان کسانی بودند که بعداً نقش مهمی را در زندگی من روی زمین ایفاء می‌کردند. ما با یک‌دیگر ارتباط مهمی داشتیم و اگر یکی از ما در انجام مأموریتش روی زمین شکست می‌خورد، همهٔ ما به‌نوعی آسیب می‌دیدیم و اگر یکی از ما موفق می‌شد، همه از موفقیت او به‌نوعی بهره می‌بردیم.

من از مادر بزرگم پرسیدم که آیا می‌توانم دوستانم که در تمام ابدیت با آن‌ها دوست بوده‌ام را ملاقات کنم. او گفت بعضی از آن‌ها هنوز روی زمین هستند و نمی‌توانم آن‌ها را ببینم. من درخواست کردم که بقیه را ملاقات کنم. بلافاصله همهٔ آن‌ها در پیش روی من بودند. بعضی از آن‌ها قبلاً به زمین آمده بودند و بعضی قرار بود در آینده بیایند. خاطرات من قبل از آمدن به زمین به یاد من آمدند و من دوستان خود را در آغوش گرفتم، ولی به من گفته شد که هنگامی که به زمین بازگردم این خاطرات از ذهن من پاک خواهند شد زیرا این‌ها تنها برای این‌جا هستند.

ناگهان مادر بزرگم دستش را تکان داد و زمین زیر پای ما باز شد. من از آن شکاف به پائین نگریستم و بدنی باند پیچی شده را روی تخت بیمارستان دیدم که دکتر و پرستاران مشغول کار روی آن بودند. مادر بزرگم گفت: «رانل، تو دیگر مانند سابق نخواهی بود. صورت تو (در اثر سوختگی شدید) تغییر کرده و بدنت پر از درد خواهد بود. وقتی که به زمین برگردی، چندین سال را به مداوا و بازپروری خواهی گذراند.» من به او گفتم: «وقتی برگردم؟ تو از من می‌خواهی که برگردم؟» ناگهان فهمیدم که بدن به‌شدت مجروح و سوختهٔ روی تخت، بدن من است. من با وحشت پرسیدم: «آیا این بدن من است؟» مادربزرگم جواب داد: «بله، این بدن توست، تو جراحات دائمی‌شدیدی خواهی داشت». من هراسان بودم و گفتم: «مادربزرگ، من بر نمی‌گردم!». او گفت: «رانل، بچه‌های تو به تو نیاز دارند». گفتم: «نه، ندارند. برایشان بهتر است که کس دیگری از آن‌ها سرپرستی کند. من نخواهم توانست نیاز آن‌ها را برآورده کنم».

گفت: «فقط فرزندانت نیستند، تو کارهـای تمـام نشـدهٔ زیـادی بـرای انجـام دادن داری». گفتم: «نـه، بهـتر است این‌جا بمانم. من قبول نمی‌کنم که برگردم!»

مادر بزرگم دستش را تکـان داد و شـکافی جلـوی ما بـاز شد و جوانی از آن میان به‌طرف ما آمد. در ابتـدا به نظر می‌آمد که این جــوان نمی‌داند چــرا آن‌جا اســت، ولی با دیدن من ناگهان با حالتی بهت زده به من گفت: «تو چرا این‌جا هستی؟» من ساکت ایستادم ولی دیدم که بهت او به تأسف و حزن تبدیل شـده و شـروع به گریه کـرد. من احساس حزن او را حس می‌کردم و از گریهٔ او شـروع به گریسـتن کـردم و از او پرسـیدم: «چه شـده؟ چـرا گریه می‌کــنی؟». او تکــرار کــرد: «تو چــرا این‌جــایی؟» من ناگهــان فهمیــدم که اسم او ناتانیل است و او هنــوز به زمین نیامـــــده است. او به من گفت که اگر من به زمین بـاز نگـردم، مـأموریت او نـاقص خواهد ماند. او آینـده و مأموریت خود را در زمین به من نشان داد و من فهمیدم که وظیفه دارم که در زنـــــدگی او باشم و درهـــــایی را برایش بـاز کنم و به او دلگـرمی داده و کمک کنم. من از خودخـواهی خـودم احسـاس گنـاه کـردم. من جـزئی از زندگی او بودم و با ممـانعت از برگشت به زمین، به او و تمــامی کســانی که او به آن‌ها کمک خواهد کــرد لطمه می‌زدم. من عشق زیادی نسبت به او حس می‌کردم و به او گفتم: «ناتانیل عزیــزم، من قسم می‌خــورم که به تو کمک کنم. من به زمین بر می‌گردم و هر کاری که از من سـاخته است بـرای ایفـای وظیفه‌ام در مـورد تو انجـام خواهم داد. من آن درها را برایت باز خواهم کـرد و به تو دلگـرمی خـواهم داد. من هر چه در تـوان دارم را بـرای کمک به تو انجام خواهم داد. تو مـأموریتت را روی زمین

کامل خـواهی کـرد. من دوسـتت دارم». صـورت ناتانیل شـکفت و حـزنش به سـرور تبـدیل شد و اکنـون دیگر از شدت سپاس گـذاری و خوشـحالی گریه می‌کـرد و به من گفت: «سپاس گذارم و دوستت دارم».

مادر بزرگم دست من را گرفت و با خود برد، در حالی که ناتانیل ما را می‌نگریست و لبخند می‌زد و در حـــالی که دور می‌شدیم من به‌طور محوی از دور شــنیدم که گفت: «دوستت دارم مادر.» من پر از شعف شــدم ولی قبل از این‌که بتــوانم پاســخی به او بــدهم مــادر بــزرگم گفت: «رانــل، یک چــیز دیگر است که باید به تو بگــویم. به همه بگو که کلیـــد، محبت و عشق ورزیـــدن است» و دوبـــاره تکرار کرد: «کلید، عشق است» و بـرای بـار سـوم گفت: «کلیـــــد، عشق است» و دست من را رها کـــــرد و من با ســـرعت در تـــاریکی عمیقی ســـقوط کـــرده و از او دور شدم، در حالی که آخـرین کلام او، «عشق»، هم‌چنـان در گوش من می‌پیچید. من از این‌که عالم شکوه و زیبایی و عشق را ترک می‌کردم می‌گریستم. آخـرین چـیزی که به یاد دارم دست او بود که به‌سوی من دراز بود.

رانل والاس به بـدن به‌شـدت سـوخته و مجـروح خـود در بیمارستان برگشت و حدود هفت سال بعد پسری به دنیا آورد که نـــــــام او را ناتانیل گذاشت. می‌گوید که خیلی وقت‌ها در چهرهٔ ناتانیل حالت‌هـایی را می‌بیند که بسـیار شبیه به آن‌چه در چهرهٔ آن جوان در دنیای روحـانی دیـده بود می‌باشد.

تجربه راجیو پارتی

راجیو پارتی (Rajiv Parti)، دکتر و رئیس بخش بیهوشی بیمارســـتان قلب بیکرزفیلد (Bakersfield’s Heart Hospital) در ایــالت کالیفرنیا در آمریکا و بنیــان گــزار انستیتوی کنترل و بهبود درد کالیفرنیا بــود. او در حرفــهٔ خــود بســیار موفق و از نظر مــالی در وفــور و ثــروت زنــدگی می‌کــرد. ولی زنــدگی او در ســال 2008 در اثر برخــورد نزدیک او با مــرگ به کلی دگرگــون شد. او در تجربه خــود دید که گرچه او صــاحب تحصــیلات عــالی و موفقیت کاری و ثروت و سایر جنبه‌های مــوفقیت از دید جامعه بــوده، زنــدگی او از آن‌چه که از دیــدگاه حقیقت اهمیت دارد، یعنی عشق و شفقت به دیگران خالی بــوده است [37]:

Rajiv Parti

در ســـــال 2008 من متخصص بیهوشی ارشد در یک بیمارستان قلب و عروق بودم. من خوشـحالی و رضـایت و احساس هویت خود را از شغل و خانواده‌ام می‌گرفتم. ولی در ماه آگوست آن سال دنیای من زیر و رو شد. من مبتلا به سرطان پروستات شدم و برای مــداوای آن تحت عمل جــراحی قــرار گــرفتم. ظــاهراً ســرطان بــرای من کافی نبود، زیــرا اکنــون به خــاطر عــوارض بعد از عمــل، دردی غیر قابل تحمل و ناتوانی جنسی نیز به آن اضــافه شــده بــود. بین آگوست تا دســامبر 2008 دو مــورد دیگر عمل جـــراحی روی من انجـــام شد. اکنـــون باید پوشک می‌پوشــیدم زیــرا کنــترل ادرار خــود را نــیز از دست داده بودم. به عنوان یک دکــتر، من خــود طرفــدار اســتفاده از داروهای مســکن بــرای تســکین درد بــودم، ولی به زودی دریــافتم که اســتفاده مکــرر از این داروها بــاعث اعتیــاد

کامل بدن من به آن‌ها شده است. ظرف مـدت یک سـال به تمام این‌ها افسردگی نیز اضافه شد.

در تاریخ 14 دسامبر 2010 من برای قرار دادن یک حلقهٔ کنترل ادرار مصنوعی دوباره تحت جراحی قـرار گـرفتم. در روزهای بعد از جراحی تب شدید 105 درجهٔ فارنهایت داشتم. تمام منطقهٔ لگن خاسرهٔ من به طرز بدی متـورم و قرمز بـود و نمی‌توانسـتم ادرار کنم. من را تحت آنـتی بیوتیک بسـیار قـوی و سـرم قـرار دادنـد، ولی حـال من بهبـودی نیـافت. 10 روز بعد در صـبح کریسـمس سـال 2010 بخـاطر عفـونت شـدید و برداشـتن حلقـهٔ کنـترل ادرار مصـنوعی مجـدداً تحت یک عمل جـراحی اورژانس قرار گـرفتم. آخـرین چـیزی که به یـاد دارم این است که کادر پزشکی برای تخلیهٔ مثانهٔ من یک سـوند به من فـرو کردند. درد آن‌چنـان عمیق و سـوزاننده بـود که خـاطرهٔ بعدی من این بود که دیگر در بـدنم نبـودم، ولی هـوش و آگاهی من کاملاً در جای خود بود.

من بدن خود را از بالا و ارتفاع 3 تا 4 متری می‌دیـدم و گفتگوی افراد را در اتاق عمل می‌شـنیدم. حـتی شـنیدم که متخصص بی‌هوشی یک جک برای بقیه تعریف کـرد که او بعداً تأیید کـرد که این جک را در اتـاق عمل گفته بـود. نه تنها می‌توانستم تمام چیزها را در اتـاق عمل بـبینم و بشنوم و حتی بوها را نـیز استشـمام می‌کـردم، بلکه اگر می‌خواستم می‌توانستم چیزهای دوردست را نیز دیـده و حس کنم، در حـالی که هنـوز به اتفاقـات اتـاق عمل نـیز مشرف بودم. بعنوان مثال گفتگوی بین خـواهر و مـادرم را می‌شـنیدم که دربـارهٔ این‌که بـرای شـام چه چـیزی درست کنند حرف می‌زدند، که قرار شد بـرنج و ماست و

سبزیجات باشد. آن‌ها در هند بودند در حالی که بیمارستانی که من در آن بستری بودم در آمریکا بود. می‌دیدم که در جائی که آن‌ها بودند شبی سرد و مه گرفته بود.

خیلی دوست داشتم بتوانم بگویم که ضمیر من به مکانی پر از عشق و مهربانی منتقل شد، ولی متأسفانه این طور نبود. من به جائی رفتم که در آن آتشی بزرگ و وحشی زبانه می‌کشید و پر از موجوداتی تاریک بود که دو شاخ و دندانهائی ترسناک داشتند. من در حالی که در حال فریاد و مبارزه بودم به زور به این مکان آورده شدم. در ابرهای تاریکی که تمام آسمان آن‌جا را پوشانده بودند مرتباً رعد و برق می‌زد و طوفانی شدید و آزار دهنده دائماً در آن‌جا می‌غرید. بوی گوشت در حال سوختن فضای آن‌جا را پر کرده بود. من در جهنم بودم و صدای ارواح دیگر را نیز می‌شنیدم که از درد و شکنجه زجه می‌زدند. در بدن من میخ فرو می‌کردند و من به شدت شکنجه می‌شدم. من را روی تختی که پر از میخ بود خواباندند و زخمهای متعدد بدنم در حال خون ریزی بودند. من با خود فکر کردم مگر من چه گناهی مرتکب شده‌ام که سزاوار چنین شکنجه‌هایی هستم؟

همانطور که من در حال چشیدن طعم عذاب بودم آگاهی عمیقی به من داده شد که زندگی من در مادی گرائی کامل و خودخواهی خلاصه می‌شد. همه‌چیز همیشه راجع به من بود، حتی اگر کسی را ملاقات می‌کردم تنها سؤالی که از خود می‌پرسیدم این بود که از او چه فایده‌ای می‌توانم ببرم. این حقیقت که حیاتی که زیسته بودم خالی از عشق و محبت بود، مانند پتکی بر سر من

فــرود آمد. من با دیگــران و خــود با بخشش و شــفقت رفتار نکرده بودم و با آنـانی که به نـوعی از من پـائین‌تر بودند، چه از نظر رتبهٔ اجتماعی یا مـالی یا شـغلی یا هر چیز دیگر، رفتـاری ناخوشـایند و خشن داشـتم. احسـاس تأسف عمیقی از این‌که اینگونه با دیگــران نامهربــان و بدون شفقت بودم مرا فراگـرفت و آرزو کـردم‌ای کـاش می‌توانستم آن‌چه را که انجام داده‌ام تغییر دهم.

به محض این‌که این ادراک در عمق من نفــوذ کــرد و اشتباهاتم برایم مانند روز روشن شدند مکان جهنمی که در آن بودم شروع به محو شدن نمود و پدرم را دیــدم که به همراه پدر خویش به اسـتقبال من آمدند. پـدرم دست من را گــرفت و با خــود به ســمت یک تونل بــرد که در انتهای آن نور درخشانی بـود. با حـرکت من در این تونل به سمت نور گوئی زمـان و مکـان ناپدید شـدند. به طـور عجیــبی مانند این که من در آن واحد در جهــانی مــوازی هستم، آگاهی من آناً به مکان دیگری معطوف شد. جائی که در آن آرامشی به عمق تمــامی جهــان را احســاس می‌کردم، و حال من‌هارمونی و تطـابق کامل و خـالص با همهٔ هسـتی بـود، بـدون هیچ گونه مـزاحمت و تشـویش. احسـاس خوشی و سـعادت در آن‌جا کامل و در اوج خـود بـود، احساسی که تمـامی موجـودات و چیزهـای جهـان هستی را با هم یکی می‌کرد.

آن فضا که می‌دانســتم بهشت اســت، بســیار شــفاف و خـالص و روشن بـود و من در حضـور نـوری آبی و بـدون فرم و شکل بودم که مملو از عشق و آرامش بود. من به نوعی می‌دانستم این نور عشق مطلق و آگاهی و هـوش بی‌انتها بود که به شـکل نـور متجلی شـده است. کلمـات

برای توصیف آن کافی نیستند. ناگهان آگاهی من دوباره به تونل برگشت که در آن پشت سر پدرم در حال حرکت بودم. در آن‌جا می‌توانستم گذشته و حال و آیندهٔ خود را ببینم. در یکی از زندگی‌های قبلی، خود را دیدم که یک شاهزادهٔ هندی در قرون وسطی بودم و بدون هیچ ترحمی افراد ضعیف و فقیر را شلاق می‌زدم. در صحنهٔ دیگری زندگی خود را حدود 200 سال قبل دیدم که یک کشاورز خشخاش در افغانستان بودم و به تریاک حاصل از محصولات خشخاش خود اعتیاد داشتم. همانطور که پدرم من را در تونل هدایت می‌کرد، این بصیرت در من نفوذ کرد که در زندگی فعلیِ من نیز همان رفتار و عادات زندگی‌های قبلی‌ام منعکس هستند: فقدان نرمی و شفقت به آنانی که پائین‌تر یا ضعیف‌تر از من هستند، سوء استفاده از توانائی مالی و موقعیت اجتماعی‌ام، و اعتیاد به مسکن‌های ضد درد. با دریافت این بصیرت، موجی از آگاهی بر درون من جاری شد: اگر دوباره به دنیا بازگشتم، باید این عادات و الگوهای رفتاری را برای همیشه شکسته و بطور کامل از خود دور نمایم، و به شکل متفاوتی زندگی کنم.

در حالی که در تونل زمان در حرکت بودم و این حقایق بیدار کننده خود را به من نشان می‌دادند، پدرم از طریق فکر با من صحبت کرد. او گفت «اگر ضمیر خود را روشن و پاک نگاه داری، و به حقیقت خود وفادار باشی، جهان هستی و خداوند از تو مراقبت خواهد کرد». این کلمات برای من از قبل از این هم معنای خاصی داشتند، زیرا این‌ها آخرین کلماتی بودند که پدرم قبل از مرگش به من گفته بود. او حدود 20 سال پیش در اثر عوارض عمل جراحی قلب مرده بود، ولی اکنون دوباره دست

من را مانند یک کودک گرفته و وجود من را با این کلمات پر می‌کـرد. به نـوعی می‌فهمیـدم که زنـدگی من از هم اکنون به مسیر دیگری هدایت خواهد شد.

با کمک پـدرم از تونل عبـور کـردیم و با خـروج از آن من خود را در مکانی پر از آرامش، نـور، و سـرور یـافتم. دو وجود نورانی که به شکل مردان جوانی بودند بـرای خـیر مقدم گفتن آن‌جا بودند. آن‌ها پر از انرژی، نـور، قـدرت، و عشق بودند و به من گفتند که فرشـته هسـتند و نـام یکی از آن‌ها مایکل (میخائیل) و نـام یکی رافائل است. آن‌ها گفتند که فرشتهٔ نگهبان من هستند و من را با خود به سطوح و جنبه‌های مختلف این مکان راهنمائی کردند. من به مرغزار زیبـائی رفتم که پر از گلهـای رز رنگارنگ بود و کوه‌هائی زیبا و چشمه‌ای زلال آن را آراسته بودند. هوا بسیار سبک و دل نشین بود و رایحهٔ عطـری شـیرین در نسیم ملایم آن به مشام می‌رسید. من صدای سرود و مناجاتی را می‌شـنیدم که از فاصـله‌ای دور می‌آمـد، ولی با این حـال کـاملاً قابل تشـخیص بـود. به نظر می‌رسـید فرشتگان سعی داشتند سطح بالاتری از آگاهی و بیداری را به من نشـان دهند. در سـطح آگـاهی خـود آن‌هـا، که بسیار از سطح من بالاتر بود، هنـوز فـرم و شـکل وجـود داشت. آن‌ها به من فهماندند که در بـالاترین سـطح آگـاهی، هیچ شـکل و فـرمی وجـود نـدارد. در این سـطح اعلی، تنها یک نـیروی جهـان شـمول و مطلقـاً نافـذ، و انـرژی پر قـدرت عشق خـالص وجـود دارد. این ضـمیر بی‌نهایت و خـالص، حقیقت بنیـادی و تـاروپود هسـتی و تمام موجودات است. سرچشـمهٔ تمـامی خلقت و نـیروی خلاق تمامی هستی و بالاترین سطح آگاهی انرژی عشق خالص و مطلق است.

به محض این‌که ضـمیر من این حقیقت را درک کـرد، من خـود را غـرق و ممـزوج در آن نـور آبی و بـدون شـکل و فرم یافتم. توصیف آن بسیار سـخت اسـت، گـوئی تمـام حواس من و ذره ذرهٔ وجود من با عشق خـالص او اشـباء شده بود. نـور از درون شـروع به صـحبت با من کـرد. به من گفته شد که هنـوز وقت آن نرسـیده که من زمین را تـــرک کنم، و این‌که همه‌چـــیز درست خواهد بـــود، ولی مسـیر زنـدگی من از این به بعد مسـیر یک شـفا دهنـده خواهد بـــود. به من گفته شد که باید شـــغل فعلی‌ام به عنـــوان یک متخصص بیهوشی را تـــرک کنم و از تعقیب مادیات دست بـردارم. به من گفته شد: «اکنـون وقت آن است که شــفا دهنــدهٔ روح باشــی، به خصــوص امــراض مربــوط به روح و انــرژی، اعتیــاد، افســردگی، دردهــای مـزمن، و سـرطان». به من گفته شد علت داشت که من می‌بایست خود مبتلای به آن امراض می‌شـدم، تا بتـوانم بــرای آنــانی که مبتلا به آن هســتند احســاس همــدردی داشته باشم و بفهمم چه می‌کشند.

وجود نور به من شمه‌ای از آینده‌ام را نشان داد: نوشــتن کتابهای با ارزش برای کمک به دیگران، سـخنرانی بـرای گروه‌های بزرگ، و کمک به بسـیاری از مـردم. این بـرایم عجیب و بـــاور آن بـــرایم ســـخت بـــود. من یک متخصص بیهوشی بودم که به ندرت با مریضانم صحبت می‌کردم و سخنرانی برای عمـوم بـرایم بسـیار اضـطراب‌آور بـود و همیشه از آن اجتنــاب می‌کــردم. اگر به خــودم بــود، من همان شـغل سـابقم را ادامه می‌دادم زیـرا بسـیار به آن علاقه داشـتم و در آن خیلی مـاهر و موفق بـودم، درآمد زیــادی از آن داشــتم، و ارتبــاط زیــادی در آن با مــردم نداشتم. ولی در آن‌جا به من دستور مسـتقیم داده شـده

بـود که شـغلم را کنـار بگـذارم. من این دسـتور را بـدون هیچ مقــاومتی قبــول کــردم. با قبــول من، کلمــاتی در آسمان در پیش روی من شکل گرفتند «یک درس دربــارۀ معجزه‌ها» (A Course in Miracles)ـ من بعداً فهمیدم که این نـام یک کتـاب است. خـاطرۀ بعـدی من این است که در اتـاق مراقبت‌هـای بعد از عمل به هـوش آمـدم. در روزهایی که آمدند، سرعت بهبـود من کـاملاً معجـزه آسا بود. در کمـال نابـاوری پزشـکان، در ظـرف مـدت 3 روز تمامی عفونت‌هـای من از بین رفتند. تـورم و درد ناحیـۀ لگن من به سرعت کاهش یافته و بسیار کم شد و ظـرف چنـدین مـاه کـاملاً ناپدید گشت. در مـدت 3 هفته بعد از ترک بیمارستان، من از شـغل خـود اسـتئفا دادم و از آن روز به بعد هرگز به محیط بیمارستان باز نگشتم.

زندگی من به سرعت زیر و رو شد و روی زندگی تمـامی خــانواده‌ام نــیز اثر گذاشت. ما از یک خانــۀ مجلل 1000 متری به یک خانۀ سـاده رفـتیم و من شـروع به کارهـای داوطلبانه برای کمک به دیگران کردم. ماشــین من از یک مرســدس بــنز و یک‌هــامر به یک تویوتــای کوچک تغیــیر یافت. در نتیجۀ ملاقات من با سرای دیگر، افسردگی من که ســال‌ها زنــدگی من را تلخ کــرده بــود ناپدید شــده و اعتیــاد من به قرصــهای ضد درد کــاملاً از بین رفت. این برای روان پزشک من و چندین متخصص اعتیــاد که با من کار می‌کردند بسیار تعجب‌آور بود، که چگونه من ســال‌ها اعتیاد را به راحتی کنار گذاشته بودم. ظـرف 8 مـاه من دوباره توانائی کنترل ادرار خود را پیدا کــردم و نیــاز من برای پوشـیدن پوشک بـرای اولین بـار بعد از 4 سـال از بین رفت. یک ســـال بعد از تجـــربه‌ام، زنـــدگی من در مقایسه با ســابق دیگر قابل تشــخیص نبــود و روحیه و

منش من نیز بسیار تغییر یافته بود. اکنون با دیگران بسیار دلسوزتر و مهربان‌تر بودم و با آن‌ها احساس هم دردی داشتم. من شروع به نوشتن کردم و در مورد موضوعات سلامتی روانی و معنوی سمینار می‌دادم. به عنوان کسی که خود در درد و داروهای شیمیائی تخصص داشت، و خود نیز سال‌ها قربانی درد و اعتیاد هر دو بود، من مردم را تشویق می‌کنم که برای شفای خود ابتدا به روشهای سنتی و داروهای گیاهی روی بیاورند. من دیگران را ترغیب می‌کنم که برای شفا، از مداوای ضمیر و روان خود شروع کنند و ارتباط خود را با ضمیر الهی ارتقاء دهند.

در اکتبر 2012، بیست و دو ماه بعد از ملاقات من با عالم دیگر، اولین کتاب خود به نام «روح سلامتی» (The Soul of Wellness) را منتشر کردم [38]. کلمات «یک درس در مورد معجزات» که در آسمان عالم دیگر پیش رویم نقش بسته بودند، پایه و اساس پیغام معنوی من شد که شیرازهٔ آن بخشیدن، عشق ورزیدن، و شفا دادن است. به جای آن‌که گذشتهٔ تاریک خود را مخفی یا انکار کنم، آن را به قصد کمک و ترغیب بطور باز با همه در میان می‌گذارم و به آن‌ها می‌گویم که چطور لازم بود که آن چیزها را ببینم و تجربه کنم و بعنوان بخشی از خود قبول نمایم، تا آن‌ها نطفهٔ تغییر و شفای من گردند. اکنون دید من به زندگی به طور کامل متحول شده است و پر از احساس کمک به دیگران و خدمت به مردم هستم. حس می‌کنم معنای تمام چیزهائی که تجربه کردم با گذشت زمان برایم به تدریج آشکارتر می‌گردد. تا امروز هنوز با وجود نور خود را مرتبط حس می‌کنم و صحنهٔ جهنم و بهشت و پدرم و تونل زمان را به وضوح

به یـــاد می‌آورم. قبل از این تجربه من مـــردم را خـــواب (بیهـوش) می‌کـردم، ولی اکنـون سـعی می‌کنم آن‌ها را بیدار کنم، و خود نیز بیدار شده‌ام.

تجربه راجر

راجر که در اثر تصـادف رانـنـدگی جـان خـود را از دست داده بـــود، در تجربه خـــود به ســـیارات دیگر رفته و با موجودات روی آن صحبت کرد [40]. تجربه راجر از زبان خود او اینگونه است:

از حدود دو مـاه قبل از تصـادف، اتفاقـات عجیـبی بـرای من رخ می‌دادند. گاهی وقتی به رختخواب می‌رفتم قبل از خوابیـــدن درگذشـــتگان را می‌دیـــدم و صـــداهائی می‌شـنیدم. در شب 3 سـپتامبر 1990 من و دوسـتم در مسیر برگشت از شهر کوبک (Quebec City)ـ رانـنـدگی می‌کـــردیم. او که پشت فرمـــان بـــود، در یک جا کنـــترل ماشـــین را از دست داد و ما با ماشـــینی که از روبـــرو می‌آمد به شدت تصـادف کـردیم. من بلافاصـله خـودم را بیرون از بدنم یافتم در حـالی که به ماشـین، دوسـتم، و بدنم که در ماشین بود نگاه می‌کردم. موتور ماشین آتش گرفته بود ولی شعله‌ها چندان زیاد به نظر نمی‌رسـیدند. من بدن دوسـتم را می‌دیـدم ولی روح او را در آن دور و اطراف نمی‌دیدم.

می‌خواســـتم از خـــانواده‌ام خـــداحافظی کنم زیـــرا می‌دانستم در حال مردن هسـتم، و با این فکر بلافاصـله جلوی آن‌ها قـرار گـرفتم، ولی خـانواده‌ام نمی‌توانسـتند من را ببینند یا صدایم را بشنوند. متوجه شـدم که اکنـون روز اســـت، و نه تنها آن، بلکه روز دیگـــری است! من

می‌توانستم در زمان سفر کنم! احساس کردم چیز دیگر و مهم‌تری منتظر من است، و من خود را رها کرده و به دست جریان حوادث سپردم. بر خلاف بقیهٔ تجربه‌های NDE من تونلی ندیدم، در عوض به جائی تاریک رفتم که هیچ چیزی در اطراف من نبود. با این حال در این مکان احساس آرامشی کامل داشتم. در آن موقع زندگی من مانند یک فیلم سه بعدی جلوی من به نمایش درآمد، در حالی که می‌توانستم احساسات تمام کسانی را که در هر صحنه از زندگی من بودند را به طور کامل حس کنم. می‌توانستم ببینم که آن‌جائی که کسی را خوشحال کرده بودم برایم کارمای (Karma)ـ مثبت بوجود آورده بود و آن‌جا که کسی را آزرده بودم از کارمای من کاسته شده بود. می‌فهمیدم که کارمای مثبت بیشتر به من امکان دسترسی به مکانی متعالی‌تر و بهتر را در دنیای دیگر می‌داد.

بعد از پایان نمایش زندگیم، همه‌چیز دوباره برای مدتی تاریک شد. ولی فهمیدم که با توجه به مرور زندگیم، من لیاقت منزلگاهی در بهشت را دارم، بدون این‌که بدانم این منزلگاه چگونه و به چه شکل است. از فاصلهٔ دور نقطهٔ نوری را دیدم که مرا به خود جذب می‌کرد. من این امکان را داشتم که به طرف آن نروم ولی البته که این هرگز خواست من نبود. من به طرف آن حرکت کردم و با نزدیک شدن به آن احساس آرامش من مرتباً افزایش می‌یافت. من نزدیک نور رفتم ولی وارد آن نشدم، بلکه در مداری در حول آن قرار گرفتم. نور شکلی مخروطی و بسیار با عظمت داشت و من در روبروی قسمت باریک‌تر مخروط بودم که به سمت بالا گسترش می‌یافت. در حالی که در این مدار بودم پنج کلمه را

ادراک کردم: آرامش، لذت، خوشحالی، عشق، ابـدیت. به یاد دارم که ترکیب این پنج کلمه با هم تنها چیزی شد که در این جهان برایم اهمیت داشت. من باید تمام چیزهـای دیگر را از درونم دور می‌ریختم تا بتوانم درون نـور وارد شـوم. جزئیـات دیگـری نـیز وجـود دارد که من وارد آن نمی‌شوم.

احساس آرامش من جـای خـود را به احسـاس عشق داد، ولی چـیزی بـود که نمی‌گذاشت من وارد نـور شـوم. فهمیدم که آن چـیز احساسـات منفی و کینه‌هـائی است که از چند نفر درون خود نگاه داشـته بـودم. باید آن‌ها را می‌بخشیدم تا بتوانم خود را از تمام افکـار و احساسـات منفی پاک کنم. با بخشیدن آن‌ها، ناگهان با احساسی که مانند انفجار عشق بـود وارد نـور شـدم. گرچه احساسی که قبل از ورود به نـور داشـتم فوق‌العـاده بـود، هنـوز چیزی بـود که شـاید بتـوان آن را با کلمـات کمی توضـیح داد. ولی کلمه‌ای بـرای وصف احسـاس من درون نـور نیست. تنها می‌توانم بگویم که فکر کردم از شـدت عشق خـواهم مـرد! من تعجب می‌کـردم که هنـوز می‌توانسـتم مانند وقتی که در دنیا بـودم فکر کنم. پیش خـود شـروع به خندیـدن به فکـرم کـردم که چطـور ممکن است در این‌جا بمیرم در حالی که هم اکنون نیز مرده‌ام!

پیش خود فکر کردم که نمی‌توانم درجهٔ عشقی بـالاتر از این را تحمل کنم. این‌جا از آن‌چه من از انتظار داشتم به مراتب بهتر بود! ولی بعد از مـدتی طلب عشـقی بیشـتر کردم و با این طلب احساس عشـقی غـیر قابل تصـوری که وجـود داشت افـزایش یـافت! فهمیـدم که در نـور مراتـبی هست. در آن موقع دریـافتم که من به تمـام

دانش جهان هستی دسترسی دارم و کافیست چیزی را بخواهم بدانم تا آناً آن را درک کنم.

اولین سؤال من این بود که آیا در جائی غیر از زمین حیات وجود دارد؟ جواب یک بلهٔ بزرگ است! سؤال دوم این بود که آیا سیارات زیادی با حیاتی پیشرفته‌تر از زمین وجود دارند؟ بله، هزاران هزار سیاره با موجوداتی کامل‌تر و پیشرفته‌تر از انسان‌ها. سؤال بعدی من این بود که سیاراتی با حیاتی بدوی و ابتدائی‌تر چطور؟ جواب آن نیز مثبت است. می‌خواستم حیات‌های پیشرفته‌تر را ببینم. با این خواست بلافاصله خود را روی یک سیاره یافتم. در آن‌جا بدنی داشتم، در حالی که وقتی در نور بودم بدنی نداشتم. می‌توانستم با ساکنان این سیاره مکالمه کنم. چند نفر آن‌جا بودند که از دیدن من بسیار تعجب کردند. چیزی مانند یک شهر در آن‌جا بود که زمینی مسطح داشت. ساختمانهای آن‌جا پنجره یا دری نداشتند بلکه راه خاصی برای ورود به این ساختمان‌ها بود که برای من دانستن آن چندان مهم نمی‌نمود.

آن‌ها از من پرسیدند از کجا آمده‌ام و می‌خواستند تصویر آسمان شب و ترکیب ستارگان را از دیدی که ما در زمین می‌بینم در ذهن من ببینند. آن‌ها هم‌چنین در مورد محل زندگی من روی زمین و چیزهای دیگر سؤال کردند. من می‌توانستم بصورت ذهنی تصویری از نقشهٔ زمین و جائی که روی آن متولد شده بودم را به آن‌ها نشان دهم. آن‌ها تعجب کردند که ما روی زمین آن‌چه را که قبلاً زنده بوده می‌خوریم و به نظر آن‌ها عجیب بود که کسی که از سیاره‌ای با چنین حیات بدوی آمده بتواند به سیاره آن‌ها

آمده و با آن‌ها دیدار کند. آن‌ها گفتند که انرژی مورد نیاز خود را از انرژی کیهانی و بدون واسطه‌های طبیعی که ما در زمین استفاده می‌کنیم بدست می‌آورند. از آن‌ها پرسیدم آیا شما به سیارات دیگر سفر می‌کنید؟ گفتند بله و به من سفینه‌ای را نشان دادند که تقریباً شبیه یک هواپیمای بدون بال بود. آن‌ها گفتند که با ایجاد نیروی جاذبه این سفینه تقریباً می‌تواند به هر سرعتی برسد. من به آن‌ها گفتم که روی زمین رسیدن به سرعت خیلی بالا مستلزم شتاب زیاد و در نتیجه احساس نیروی زیاد و غیر قابل تحمل است. آن‌ها گفتند که نیروی جاذبه ایجاد شده در این سفینه بطور مساوی روی سفینه و سرنشینان آن اثر می‌گذارد و باعث می‌شود که آن‌ها هیچ احساس شتابی نداشته باشند.

ضمناً من به یاد می‌آورم که از نظر فیزیکی آن‌ها از ما قد کوتاه‌تر بودند و به آهستگی راه می‌رفتند. به علاوه هیچ موئی در بدن آن‌ها نبود و لباس آن‌ها به نوعی جزئی از بدن آن‌ها به نظر می‌آمد و من نمی‌توانستم به خوبی تشخیص دهم که لباس آن‌ها کجا شروع شده و کجا تمام می‌شود.

بعد از دیدار از این سیاره، تصمیم گرفتم که به سرچشمهٔ آن‌ها و ما و همه‌چیز بازگردم، به نور. دوباره در نور خواستم که سیاره‌ای با حیاتی بدوی‌تر از زمین را ببینم. به سیاره‌ای رفتم که موجوداتی پرمو در آن در حال تعقیب حیوان یا موجودی بزرگ بودند. آن‌ها نمی‌توانستند من را ببینند یا صدای من را بشنوند. فهمیدم که ما نباید و نمی‌توانیم در روند تکامل حیات در این سیارات بدوی‌تر دخالت کنیم، زیرا آن‌ها باید مراحل

رشد خـاص خـود را طی کنند همانگونه که ما نـیز مراحل رشد خـود را روی زمین طی کـرده و می‌کـنیم. یک علت فاصلهٔ عظیم بین سیارات نیز همین است...

من به درجـهٔ بـالاتری در نـور رفتم، مـرحله‌ای بـالاتر از مرحلـهٔ دانش که آن را مرحلـهٔ خلقت می‌نـامم. در این درجه می‌تـوان تنها با اراده کـردن مانند خـدا پدیـده‌های فـیزیکی را خلق کـرد. می‌دانم که بـاور آن سـخت است ولی در آن‌جا در خلقت با خدا سهیم بـودم. هر چـیزی در این درجه ممکن است. گرچه دوست نداشـــتم به زمین برگـــردم زیـــرا این‌جا مکـــان عشق بی‌نهـــایت بـــود، می‌خواستم آن‌چه را دیده و یادگرفته بودم به مردم روی زمین بگـــویم. البته در آن مرحلـــه، آن‌چه که اراده شـــود بلافاصـــــــله تحقق می‌یابد و به محض این‌که من این خواسته را در خود شکل دادم، از سـمت عقب با سـرعت به طرف پایین کشیده شـدم و در یک آن متوجه شـدم که اکنـون دیگر خـارج آن مخـروط عظیم نـورانی هسـتم و می‌توانم دوباره بدن (روحانی) خود را ببینم.

در آن‌جا دوســـتم که در ماشـــین با هم بـــودیم و پشت فرمان بود را دیـدم. من پشت به نـور و رو به او بـودم و او به سمت نور و من می‌آمد. لباس یک پارچه سفیدی به تن داشت و حرکت او با راه رفتن نبود، بلکه شناور بـود. من در مسیر او بودم و وقـتی به هم نزدیک شـدیم دست من دست او را لمس کرد. تعجب کردم که دیـدم شـعاع و پرتوهـای درخشـانی از نـور از دست‌های ما خـارج شد و دست‌های ما در هم ادغـــام شـــدند. در آن‌جا فکر ما نـــیز ادغام و یکی شد و می‌توانستیم فکر یک‌دیگر را ببیـنیم و از آن طریق بـــدون امکـــان خطا و اشـــتباه با یک‌دیگر با

سـرعت بسـیار زیـاد مکالمه کـنیم. من کنجکـاو شـدم و خواستم که این نحوهٔ مکالمه را با مکالمهٔ معمـولی که ما در دنیا از طریق کلمـات داریم مقایسه کنم. دیـدم که در این حالت من با کلمـات خـود او با او حـرف می‌زنم ولی سـرعت و عمق و تمـامیت احساسی این مکالمه قابل مقایسه با مکالمه قبلی ما از طریق فکر نبود.

او به من گفت که وقت او روی زمین تمام شـده و او در نـور خواهد ماند. او گفت که من به زمین بـاز خـواهم گشت ولی هرگز این تجربه را که از هر تجربه فـیزیکی بالاتر است فراموش نخواهم کـرد. احسـاس عشـقی که حس می‌کـردم به تـدریج ضـعیف‌تر و ضـعیف‌تر می‌شد و اکنـون می‌توانسـتم دوبـاره زمین را با تمـام خشم‌ها، جنگ‌هـا، حرص‌ها و خودخواهی‌ها و بقیـهٔ چیزهـای ناخوشـایند روی آن بـبینم و با نزدیک شـدن به زمین به نـاراحتی و غم من افـزوده می‌شد. ناگهـان به بـدنم در ماشین که در حال آتش گـرفتن بـود بازگشـتم. دیـدم که بدن دوستم هم که می‌دانستم خالی از وجـود او است در کنـار من است. توانسـتم درست یک لحظه قبل از این‌که شـعله‌ها به من برسـند خـود را از ماشـین بـیرون بکشم. کالبد شـکافی روی دوسـتم بعـداً ثـابت کـرد که قبل از این‌که شعله‌ها به او برسند مـرده بـوده است. بهبـود من کمـتر از معجـزه نبـود، علی‌رقم شکسـتگی‌های متعـدد استخوانهایم و جراحات زیاد دیگر، دکترم از سرعت خوب شـدن من در تعجب بـود. بعد از این اتفـاق چند توانـائی خاص فوق مادی به من داده شد.

تجربه دیوید آکفرد

دیوید آکفرد (David Oakford) کودکی به نسبت سختی را تجربه کرده بود و این باعث شده بود که اعتماد به نفس ضعیفی داشته باشد. او که هیچ گاه نتوانسته بود در طول زندگی آرامش را در درون خود پیدا کند، به الکل و مواد مخدر روی آورده بود و در سال 1979 در سن 20 سالگی در یک مهمانی در اثر زیادی روی در استفاده از این مواد افیونی از حال رفته و دچار مرگ موقت شد. دوستانش به خیال این‌که او تنها از حال رفته و نیاز به کمی استراحت دارد، او را روی یک صندلی در گوشه‌ای تنها رها کرده بودند. خلاصهٔ قسمت‌هایی از تجربه دیوید آکفرد از زبان خود او در این‌جا آورده شده است [48]:

David Oakford

من از روی صندلیم که دوستانم مرا روی آن گذاشته بودند بلند شدم و سعی کردم دوستانم را صدا کنم ولی پاسخی نشنیدم...من به سمت یک آینه که در اتاق بود رفتم ولی هنگامی که جلوی آینه قرار گرفتم و به آن نگاه کردم، وحشت کردم، زیرا تصویر من در آینه نبود. من به‌طرف صندلی که ابتدا روی آن نشسته بودم برگشتم ولی دیدم که بدن من آن‌جا است. تعجب من را فرا گرفت که چطور ممکن است که بدن من آن‌جا باشد ولی من از این‌جا همه‌چیز را ببینم و چرا من خود را از بیرون خود می‌بینم نه مانند همیشه و از زاویهٔ درون بدنم. من تنها و گیج و وحشت زده بودم، و از خدا کمک خواستم. من در آن روزها به وجود خدا باور داشتم ولی از او به خاطر زندگی پر از مشکل و معیوبی که داشتم عصبانی بودم. با خود گفتم اگر در زندگی یک جا باشد

که من به کمک خـدا نیـاز دارم همین جا و الآن اسـت، و باید بگویم که او مرا نامید نکرد.

در همان موقع به بیرون نگریستم و موجودی بسـیار زیبا را دیدم که نمی‌توانستم بگویم زن یا مرد است. پاهـایش از سـطح زمین بـالاتر بـود و زمین را لمس نمی‌کـرد، و پیرامون او را درخششی فرا گرفته بود که در نزدیکی او به رنگ سـبز و با فاصـلهٔ بیشـتر از او به تـدریج آبی و سپس سـفید می‌شد. او به من گفت: «من این‌جا هسـتم تا به تو کمک کنم». این را با گوش‌هایم نشنیدم، بلکه آن را احساس کردم. در این هنگام تـرس من از بین رفت و آرامش و راحـتی وجـود من را فـرا گـرفت، آرامشی که هرگز مانند آن را تجربه نکرده بودم و همـان آرامشی که همیشه در زنـدگی به دنبـال آن بـودم. با این حـال این احسـاس خیلی آشـنا به نظر می‌رسـید، مانند آن‌که قبلاً آن را حس کـرده‌ام، اما نه در این دنیا. او به من گفت که در طول تمام زنـدگی من با من بـوده است و می‌داند که من زندگی سـختی داشـته‌ام، ولی اگر واقعـاً بخـواهم به من کمک خواهد کرد علت و هـدف آن را بفهمم و به یـاد بیـاورم که چه کسی هسـتم. او از زمـان بچگی من چیزهـایی را بـرایم تعریف کـرد که به من ثـابت کند که واقعاً همیشه با من بوده است. او حتی دربارهٔ چیزهـایی که تنها به آن‌ها فکر کـرده بـودم بـرایم گفت. او به من گفت که می‌تـوانم به هر جا می‌خـواهم بـروم و هر وقت که بخواهم می‌توانم برگـردم به سـراغ بـدنم و من هنـوز هم به‌نـوعی به بـدنم متصل هسـتم. ارتبـاط ما از طریق فکر بود و نه کلام، و چهرهٔ او همیشه بشاش و خوشحال بود.

من به او گفتم که می‌خـــواهم اهـــرام مصر را بـــبینم. نمی‌دانم چـرا اهـرام را انتخـاب کـردم، چـیزی بـود که از فکـرم گذشت و من نـیز همـان را برگزیـدم. او گفت که کـافی است که به‌جـایی که می‌خـواهم فکر کنم و آن‌جا خواهم بود، و ما بلافاصله در کنار اهـرام مصر بـودیم. او چند چیز مهم در مـورد اهـرام به من گفت که متأسـفانه اکنـون نمی‌تـوانم به یـاد بیـاورم. بعد از آن ما به سـمت جنـــوب غـــربی آمریکا حـــرکت کـــردیم ولی این دفعه با سرعتی کم، تا بتوانیم سرزمین‌های مختلف را در مســیر خود ببینم، از جمله کشورهای خاور دور و اقیانوسیه.

من می‌دیـدم که تقریبـاً هر چـیزی از خـود انـرژی سـاتع می‌کند، به‌خصوص گیاهان و تمام اشکال حیـات جـانوری (شامل انسـان‌ها). انـرژی در شـهرها و قسـمت‌هایی که مردم حضور داشتند کمترین بود. این انـرژی از انسـان‌ها ساتع می‌شد ولی به خاطر سطح ارتعاش نسبتاً پـائین‌تر آن‌ها در کـل، این انـرژی ضـعیف‌تر بـود. تعـداد بسـیار کمتری از انسـان‌ها را نـیز می‌توانسـتم بـبینم که انـرژی بسیار زیادتری داشتند و حتی می‌توانسـتند بـاوجودی که همـراه من بـود مکالمه کنند. من ارواح تـاریکی را نـیز دیـدم. این ارواح سـیاه محصـور به زمین بودند و سـعی می‌کردند که از انـــرژی بعضی از انســـان‌هایی که روی زمین هستند تغذیه کـرده و از روح آن‌ها اسـتفاده کنند تا در سـیر تکـاملی ارواح وقفه ایجـاد نمایند. به من گفته شد که من از شر این ارواح تاریک در امـان خـواهم بـود اگر به عشـــقی که درونم است تمرکز و توجه کنم. این ارواح روی ما تـــأثیری نداشـــتند و تنها به ما نگـــاهی عصبانی کرده و از ما دور می‌شدند.

من می‌توانستم سطح انرژی در هر فرد را ببینم. وجود نور به من توضیح داد که درخشش و انرژی هر روحی بستگی به پیشرفت و تکامل آن روح دارد. هر چه روح یک انسان پیشرفته‌تر باشد، نورانی‌تر بوده و رنگ‌های درخشنده‌تری را داراست. او گفت که موجودات والاتر می‌دانند که چگونه به ارواحی که در حول زمین محدود مانده‌اند کمک کنند تا آن‌ها نیز اگر انتخاب کنند، بتوانند پیشرفت کنند و خود را بالا ببرند. او به من گفت که تمامی ارواح (به مقادیر متفاوت) دارای این انرژی هستند. او به من گفت که نوع انرژی من و او یکسان است ولی تا زمانی که من در قالب بشری هستم ارتعاش انرژی من از او پائین‌تر است ولی بازمان سطح انرژی من می‌تواند به او برسد، به‌شرط این‌که خود آگاهانه برای پیش برد و تعالی روحم قدم بردارم.

او گفت که این سیاره بسیاری چیزهای پنهان دارد که انسان‌ها نمی‌توانند آن‌ها را با چشمان ببینند ولی ارواح می‌توانند. او به من حیات را در درختان نشان داد که من فقط در این حالت می‌توانستم ببینم... او به من توضیح داد که سیارهٔ زمین حقیقتاً زنده است و حیات و انرژی خاص خود را داراست و بشریت با انتخاب‌های خود می‌تواند روی انرژی آن اثر بگذارد. اگر این انتخاب‌ها هم سو و هماهنگ با انرژی زمین باشند، خوب است وگرنه می‌تواند به زمین و ساختار انرژی آن لطمه وارد کند. به‌عنوان نمونه او به من نشان داد که چگونه بشریت با نابود کردن سریع جنگل‌ها انرژی زمین را کاهش داده و به آن آسیب زده است. او گفت که زمین بسیار قوی است ولی از وقتی که انسان‌ها تصمیم گرفته‌اند تا از منابع آن به شکلی که با قوانین جهان هم سو نیست

استفاده کنند، بسیار ضعیف شده است. انسان‌ها از روش زندگی هماهنگ و هم سو با طبیعت خارج شده‌اند ولی برای این‌که نسل بشر بتواند روی زمین باقی بماند باید یاد بگیرد که با طبیعت هماهنگ شود.

من از او پرسیدم آیا می‌توانیم به فضا برویم و زمین را از دور مشاهده کنیم. او گفت حد و مرزی برای این‌که کجا می‌توانیم برویم وجود ندارد، و ما به فضا رفتیم. من می‌توانستم زمین وهالهٔ انرژی دور آن را از دور ببینم. این صحنه اثر عمیقی روی من گذاشت و من در آن لحظه احساس عطوفت عمیقی نسبت به این مکان زیبا کردم.

دیوید آکفرد در ادامه می‌افزاید:

او برای من توضیح داد که چگونه ما (قبل از به دنیا آمدن) زندگی فیزیکی و والدین خود را به میل خود انتخاب می‌کنیم، تا بتوانیم درس‌های خاصی را که نیاز داریم یاد بگیریم و رشد کنیم. او به من گفت که روح انسان روی زمین می‌تواند بسیار سریع‌تر از هر جای دیگر پیشرفت کند. بسیاری از درس‌هایی که روح انسان باید فرا گیرد نیاز به زندگی در عالم فیزیکی و فرم را دارد. او گفت که همهٔ این چیزها با برای من شرح داده است تا وقتی بازگشتم بتوانم به دیگران روی کرهٔ زمین کمک کنم که دست به دست هم دهند و زمین را به‌هارمونی و آرامش بازگردانند، و آن‌چه انسان‌ها برای محقق شدن این هدف باید انجام دهند مهربانی و محبت در حق یک دیگر است... او اضافه کرد که خدا را نمی‌توان با چشم دید زیرا او همه جا و در درون همه‌چیز است. او گفت خداوند زمین را بسیار دوست دارد و در

جهان هستی سلسله مراتبی بر قرار است که توسط آن نظم و تـــرتیب در جهـــان برپاست. او گفت مســـیح یک مربی بزرگ بود که خـدا به زمین فرسـتاد تا به انسـان‌ها یـاد دهد که چگونه با یک‌دیگر و با زمین رفتـار کنند و راه خود را به‌سوی‌هارمونی و آرامش پیـدا کنند. به من گفته شد انسـان‌ها نقش مهمی در این‌هـارمونی ایفا می‌کنند. با داشتن آزادی انتخاب، انسـان‌ها این امکـان را دارند که به جهان هستی خدمت کنند. در حالی که او این چیزها را شـــرح می‌داد من می‌توانســـتم منظومه شمسی و تمـــام ســـیارات آن را بـــبینم. من احســـاس اهمیت و مـــوهبت زیـــادی می‌کـــردم. مـــنی که حاضر بـــودم مســـیر خـــود را طـــولانی کنم تا تنها درد و اذیـــتی به دیگـــران وارد کـــرده باشم. ولی اکنـــون در این‌جا کسی به خـــاطر رفتـــارم من را مورد مؤاخذه و توبیخ قرار نمی‌داد و به‌جـــای آن به من جـــواب ســـؤالاتی داده می‌شد که بســـیاری از مـــردم عمر خود را صرف یافتن پاسخ آن‌ها می‌کنند.

بعد از گذشت چند مرحلۀ دیگر، به دیوید گفته می‌شود که وقت آن رسیده که به بدن خود بازگردد:

من به آن‌ها گفتم که می‌خـــواهم همین جا بمـــانم، چـــون زندگی روی زمین سخت و بدون تـــرحم اســـت، و برگشت من نیز چندان فایده‌ای ندارد زیرا روح من به‌اندازۀ کافی پیشـــرفته نیست. آن‌ها گفتند که دقیقـــاً به همین علت به نفع خودم است که به زمین برگـــردم، و من از آن‌چه فکر می‌کنم پیشـــــــرفته‌تر هســـــــتم. به من گفته شد که اگر بخـــــواهم می‌تـــــوانم این‌جا بمـــــانم، ولی دیر یا زود باید دوباره به زمین برگشته و مأموریتم را انجـــام دهم و این کار فقط باعث به وقفه افتادن کاری که باید برای جهان

انجام دهم می‌شود. من سـعی کـردم با آن‌ها چانه زده و مجادله کنم، ولی هیچ فایـــــــده‌ای نداشت. آن‌ها من را به‌خوبی درک می‌کردند، ولی در عین حال محکم و بـدون انعطاف بودند.

در نهایت دیوید به زندگی دنیا بازگشته و تجربه خود را با بقیه در میان گذاشت.

تجربه دیوید

دیوید که در سن 32 ســالگی در اثر ذات الریه به مــرز مرگ و زندگی رفته بود می‌گوید [127]:

...در زمستان سال 1990 من در شمال کالیفرنیا زندگی می‌کـردم و هـوا بسـیار سـرد بـود. من یک شب بعد از اسکی کردن به خانه برگشته بودم و کسی در خانه نبـود. نمی‌دانســـتم به چه علت، ولی چنـــدین روز بـــود که سـرفه‌های شـدیدی می‌کـردم. من مـرد جـوان بسـیار خشمگینی بودم. از خدا خشمگین بودم که چرا من را هم جنس باز آفریده است، و این احساس منفی را با خود به ســوی دیگر بـــردم. ولی اکنـــون می‌بینم که نباید هرگز چنین خشـمگین بـود. سـرفه‌هایم در آن شب خیلی بـدتر شده بود و به خاطر دارم که تنگی نفس شدیدی مرا آزار می‌داد...

من به زحمت خود را به اتاقم کشــاندم و روی تختم دراز کشـیدم و بـالاخره خـوابم بـرد تا این‌که ناگهـان در نیمـهٔ شب از دردی بسیار شدید در ناحیهٔ قفسهٔ سینه از خواب بیدار شـدم، مانند این‌که کسی چـاقوئی را در قلبم فـرو برده بود. دهانم باز مانده بود و قـادر نبـودم نفس بعـدی را به درون بکشم و در حـــال خفه شـــدن بـــودم و درد

سینه‌ام غـیر قابل تحمل می‌نمـود. به تـدریج دید من تـار شـده و شـروع به محو شـدن کـرد، و در عین حـال حس کردم که دردم در حال کـاهش است تا جـائی که بـالاخره همه‌چیز خاموش شد...

من هنوز می‌توانستم فکر کنم و با خود گفتم بروم ببینم چه خبر است زیرا سر و صداهائی از بـیرون می‌شـنیدم. در اطـرافم می‌دیـدم که نـوعی درخشـندگی آبی و سـبز خفیف تمام اشیاء اتـاق را فـرا گرفته است. این منظـره برایم آنقـدر جـالب بـود که بـرای مـدتی آن‌چه که اتفـاق افتاده بود را به کلی فراموش کردم. به طـرف در اتـاقم رفتم تا آن را باز کنم ولی دستم تا آرنج از در اتاق عبور کرده و وارد آن شد. در این حال احسـاس کـردم کسـانی در بـیرون هسـتند که در غم و اضـطرابی عمیق غرقند. این احساس من را ترسانده و بـاعث شد از تصـمیم خـود بـرای بـاز کـردن در صـرفنظر کنم و دسـتم را به عقب کشـیدم. تصـمیم گـرفتم به بـدنم بـاز گـردم ولی به نظر می‌آمد که این انتخاب دیگر برایم ممکن نیست.

یک چـراغ را قبل از خـواب بـالای سـرم روشن گذاشـته بودم که هنوز نـیز روشن بـود و درخشـندگی آن در حـال افزایش بود. با خودم گفتم که باید به سمت آن بـروم، و ناگهان با سرعتی سرسام‌آور شروع به حرکت کـردم. در همین حال در پیش رویم تمام زندگی‌ام را دیـدم، از بـدو خردسالی تا لحظهٔ مرگ. وقتی حـرکتم متوقف شد خـود را در سرزمینی یافتم که طوفـانی و ناخوشـایند بـود. در آن‌جا فکر من به سوی خودم منعکس می‌شد، مانند اِکوی صـدا در برابر یک کـوه. فکـرم به سـوی افق پیش رویم منعکس شده و از افق پشت سرم دوباره به سمت خودم

بازمی‌گشت و این برایم بسیار آزار دهنده بود. طوفانهای عظیمی که مانند آن را هرگز روی زمین ندیده بودم در پیش چشمم در آسمان و زمین آن‌جا شکل می‌گرفتند. شاید این‌جا مقصدی بود که با گذراندم عمرم در خشم و عصبانیت برای خود ساخته بودم، زیرا من هیچگاه در زندگی خود آرامش زیادی در قلبم نداشتم. دهانه‌های آتشفشانهای متعددی با اندازه‌های مختلف در اطراف آن‌جا بودند که گاهی بخار و دود از هر کدام آن‌ها به بیرون می‌جهید و بعضی وقتها ارواحی گم شده با آن از دهانهٔ آتشفشان‌ها به بیرون پرت می‌شدند. آن‌ها سرگردان بودند و گوئی به دنبال چیزی می‌گشتند که هیچ‌وقت پیدا نخواهد کرد و بالاخره از دیده محو می‌شدند.

یکی از این ارواح که از حفره‌ای نزدیک من به بیرون جهید یک زن بود. او ترسناک بوده و لباسی ژنده و کثیف به تن داشت. دیدم که او پائی ندارد و به نوعی در هوا ولی نزدیک به سطح زمین بصورت معلق حرکت می‌کند. او به سمت من آمد و وقتی که به من نزدیک شد از او پرسیدم این‌جا کجاست و نام این سرزمین چیست. او بدون این‌که به سؤالم توجهی کند باز هم به من نزدیک‌تر شد تا جائی که از او احساس نا امنی کردم. من با فریاد پرسیدم تو که هستی؟ در آن موقع او قسمتی از ردای ژنده‌اش که صورتش را پوشانیده بود را پاره کرد و آرواره‌اش به طرز غیر عادی به اندازهٔ زیادی باز شد. او کاملاً از جای خود بالا آمده و به سوی من حمله کرد و گازی از شانهٔ چپم گرفت که درد آن از مرگ بدتر بود. او درهوا چرخیده و آماده شد که دوباره به سمت من حمله کند که من بلافاصله زانو زده و به درگاه خدا دعا نمودم

و کمک خواستم. همان موقع آن زن ژنده پوش دستانش را بر روی سرش گذاشته و به همان دهانهٔ آتشفشان که از آن آمده بود بازگشت. من متوجه شدم که بقیهٔ ارواح سرگردان آن‌جا نیز همین کار را کردند. من به دعای خود ادامه دادم و از خدا خواستم که من را ببخشد و به خانه و دور از این مکان خشن و ترسناک بازگرداند. در آن موقع متوجه شدم که افکارم دیگر به سویم باز تابیده نمی‌شوند. به جای آن وقتی که نام خدا را می‌خواندم انفجاری از نور و صدائی زیبا در افق پدیدار می‌گردد. ارواح سرگردان آن‌جا با ترس می‌گریختند، مانند آن که شنیدن نام خدا برایشان بسیار دردآور بود. دیدن عکس العمل آن‌ها برایم متاسف کننده ولی در عین حال لذت بخش بود و خوشحال بودم که می‌دیدم خدا معذرت خواهی من را قبول کرده است.

نوری که در افق بود به سمت من گسترش می‌یافت. این نور چندان زیبا بود که کلمات توان توصیف آن را ندارند، و مانند خورشیدی با عظمت از پشت کوهها بالا می‌آمد. گرمی عشق به درون من سرازیر می‌شد و هر نقطه و گوشهٔ درونم را پر می‌کرد و آن را دوباره نو می‌نمود. با گسترش نور، چشم انداز آن سر زمین نیز تغییر می‌کرد. دیدم که قسمتی از کوهستان باز شده و چندین آبشار زیبا از بین آن فوران کرد. ابرهای تاریکی که آسمان را پر کرده بودند با سرعت زیاد به عقب رفتند و ناپدید شدند و چمنزار و گل در حال پوشاندن زمین بود. درختان بزرگ و زیبائی در جلوی چشم من یکی بعد از دیگری از زمین بیرون می‌آمدند و پرندگان را دیدم که در آسمان اطراف پرواز می‌کنند و با حیوانات زیبای دیگری به طرف من آیند تا به من خیر مقدم بگویند. این

باشکوه‌ترین و گرمـترین اسـتقبالی بـود که می‌توانسـتم تصور کنم. خداوند با گرمی و نور خود آن‌جا را پر می‌کرد و آرامشی عمیق من را فراگرفت. من از شـدت شـوق و شعف در حال گریستن بـودم. درخشـندگی نـور او در آن مکان افزایش می‌یافت و برای مـدتی به حـدی رسـید که تنها چیزی که می‌توانستم ببینم نور او بـود که در گـرمی و عشق آن غرق شده بودم.

احساس کردم زمان آن رسـیده که به زمین برگـردم. من می‌خواسـتم بـرای همیشه آن‌جا بمـانم ولی به من گفته شد که زمان تو روی زمین هنوز به پایان نرسـیده اسـت، برگرد و به درستی زندگی کن زیرا چیزهای زیـادی است که باید یاد بگیری. ناگهان من در بدنم بودم. چشـمانم را باز کردم و بدنم را حس کردم، دیگر هیچ گونه نشـانی از تنگی نفس و سرفه در من نبـود، ولی هنـوز کمی گیج و مبهوت بودم. به تدریج خود را پیدا کـردم و منتظر طلـوع خورشید نشستم. این زیباترین صبحی بـود که در زنـدگی خـود تجربه کـرده بـودم. تشعشع صـورتی و طلائی رنگ خورشید از افق به صورت من می‌تابید، گوئی که خـدا از میـان خورشـید به من لبخند می‌زند. این و آگـاهی به این‌که ما وطنی داریم که بعد از پایان حیات روی زمین و یـادگرفتن درسـهائی که باید یـاد بگـیریم به آن بـاز می‌گردیم برایم بسیار آرامش دهنده بود.

تجربه دیگو والنسیا

من در شـرف به خـواب رفتن بـودم که ناگهـان خـود را معلق در نـزدیکی سـقف یـافتم، در حـالی که به سـمت پایین و بدنم نگاه می‌کردم. در ابتدا متوجه نشـدم که این بـدن من است و با خـودم گفتم: «این بـدن چه کسی

می‌تواند باشد؟» تا بالاخره متوجه شدم که بدن خـود من است. در آن موقع صـدایی به من گفت: «رها کن و بیا». من احساس کردم صدا از سـوی شخصی در نـزدیکی من می‌آید که نمی‌توانستم او را ببینم.

ما شـروع به بـالا رفتن کـردیم و از یک پل یا رهگـذر که حـالتی مه گرفته و مرطـوب داشت رد شـدیم که بـرایم طراوت بخش بود. راهنمای من گفت که در شرف مـردن هستم. ارواح دیگری را دیدم که از گـذرگاه‌های مشـابهی در حال صعود (و تـرک بـدن خـود) بودند. با خـودم گفتم: «من در حـال تـرک زنـدگی زمیـنی هسـتم. آیا واقعا زنـدگیام تمـام شـد؟». صـدا به من گفت: «ممکن است این‌طور باشد». من به صعود خود ادامه دادم تا جـایی که به دو نفر (فرشته راهنما) رسیدم و از آن‌ها پرسـیدم آیا من به طور قطعی در حـال تـرک کـردن بـدنم هسـتم؟ و آن‌ها گفتند بله. من با خـودم گفتم: «آیا من در حـال خـواب دیـدن یا تـوهم هسـتم؟»، آن‌ها گفتند: «نـه، به خانواده‌ات نگاه کن!» و آن‌گاه در جلوی خود تمـام افـراد درگذشتهٔ خانواده‌ام را دیدم که پدرم نیز جـزو آن‌ها بـود. هم‌چـنین تعـداد بسـیار زیـادی کـودک و افـراد دیگـری در آن‌جا بودند که آن‌ها را نمی‌شـناختم. تمـام آن‌ها لبخند می‌زدند و از دیـدن من خیلی خوشـحال بودند. وقـتی سعی کردم به آن‌ها نزدیک شوم به من گفتند که این کار را نکنم زیرا آن‌ها مرا در آغوش خواهند گرفت و عشق و محبتی که از جـانب آنـان حس خـواهم کـرد چنـان شـدید خواهد بود که برایم ممکن نخواهد بود بازگردم.

مکانی که در آن بودم کم نور بود و فضایی قهوه‌ای رنگ داشـت؛ بین مشـکی و قهـوه‌ای و سـفید. در آن‌جا طیف

رنگ چندانی دیده نمی‌شد. من این احساس را داشتم که هنوز در مکـانی تـیره و تـار در نـزدیکی زمین هسـتم. در آن‌جا موجــودات زیــادی در حــال حــرف زدن با یک‌دیگر بودند. در فاصـله‌ای دورتر موجـوداتی خاکسـتری رنگ را می‌دیـدم که راهنماها سـعی می‌کردند به آن‌ها کمک کنند که بدن خاکیشان را برای همیشه ترک کنند.

وجودی در آن‌جا با من صحبت کـرده و به من گفت که در شرف عبور کامل (به سرای دیگر) هستم، ولی می‌تـوانم بیشــتر صــعود کــرده و در آن‌جا با کسی صــحبت کنم که می‌تواند تصمیم بگـیرد آیا به بـدنم بـازگردم یا نه. به من گفته شد که هرچه بیشــتر صــعود کنم تجــربه‌ام عظیم‌تر خواهد بود ولی امکان بازگشت من کاهش خواهد یــافت. راهنمایانی که من را همــراهی می‌کردند خیلی مهربــان، با تدبیر، و بسیار خوشخو بودند، ولی با این حال در برابر بعضی از ســؤالها غــیر قابل نفــوذ بــوده و در پاسخ تنها لبخند می‌زدند. ارتبـاط ما از طریق تله پـاتی بـود و آن‌ها هر فکر من را بلافاصله می‌دانستند و پاسخ آن‌ها همیشه اساسی، بـدون حاشـیه، و قطعی بـود. آن‌ها آرام و کمی شوخ طبع و بدون زرق و برق و تظاهر بودند.

در آن‌جا مرور زندگیام شروع شد و می‌توانستم به طــور همزمان تمام زندگیم را بـبینم. زنـدگیم مانند یک فیلم با سرعت بسیار زیادی در جلوی چشمانم به نمـایش درآمد. من از راهنمایانم درخواست کــردم که آیا ممکن است که سرعت نمایش زندگیم را آهسته‌تر کنند تا بتوانم راجع به بعضی از اتفاقــات آن ســوالاتی بپرسم. آن‌ها گفتند که این اتفاقــات آنقــدر که من فکر می‌کنم مهم نیســتند. بعضی از چیزهایی که من در زنـدگیم بسـیار مهم فـرض

کـرده بـودم از دید آن‌ها کـاملا بی‌اهمیت بودند. آن‌ها به من گفتند که نگـــــران تجزیه و تحلیل‌هـــــای شخصی از زنـدگیت نبـاش زیـرا مطلقا هیچ قضـاوتی وجـود نخواهد داشت. تنها کسی که در مورد من قضـاوت می‌کـرد خـود من بودم. زندگی و تصمیماتم از دید آن‌ها واضح و آشکار بود، با اینحال آن‌ها به من اجازه دادند تا ریشهٔ تناقضـات در اعمـالم و وجـود یا عـدم احسـاس گنـاه در رابطه با اتفاقـات زنـدگیم را بفهمم و درک کنم. آن‌ها با کلمـات رسای خـود به من آرامش می‌دادند و هرگـاه که از درون با خـــودم بحث و جـــدل کـــرده و خـــود را مقصر یا تبرئه می‌کردم، آن‌ها به من می‌فهماندند که تمام این‌ها جزئی از بازی تکامل هستند و در عمق حقیقت، همـهٔ اتفاقـات زندگی من در جهت اشراق و تعالی می‌باشند.

آن‌ها به من گفتند که تصمیم این‌که (به این سـفر) ادامه دهم متعلق به خود من است، ولی خطر زیادی برای بدنم و بازگشـتم به دنیا به دنبـال خواهد داشت. من تصـمیم گـــرفتم به صـــعود خـــود ادامه بـــدهم، به خصـــوص که راهنماهایم نیز حاضر بودند به همـراه من بیایند... آن‌گـاه ما با سرعتی بسیار زیاد شـروع به صـعود کـردیم؛ بـدون این‌که هیچ اصطکاک یا نیازی به تلاش وجود داشته باشد. مانند وقتی که در حال سقوط هسـتید، با این تفـاوت که صعود بود. من به خاطر سرعت زیاد صـدای نـوعی وز وز یا هیس شنیده و کمی احساس گیجی می‌کـردم. ناگهـان فکـــرم آرام شد و من در یک تونل شـــفاف با نـــوری که تقریبا زرد به نظر می‌رسـید حـرکت می‌کـردم. در آن‌جا وجودهای زیادی را دیدم که بعضی در حال اوج گـرفتن و بـــرخی در حـــال نـــزول بودند. دو نفر از آن‌ها را از روی زمین می‌شـناختم ولی 20 سـال بـود که آن‌ها را ندیـده

بـودم. بعضی از آن‌ها را نـیز نمی‌شـناختم ولی بعـدها بر روی زمین و در بدن فیزیکی آن‌ها را ملاقـات کـردم. من از یکی از آن دو نفر که می‌شناختم پرسـیدم آن‌جا چکـار می‌کند. او گفت که او یک بیماری جدی داشته که (بـاعث مـرگ مـوقت او شـده، ولی) اکنـون آن مشـکل برطـرف شــده و او به بــدنش بــازمی‌گردد. یک دوست دیگــرم را دیـدم که در حقیقت بـرای سـال‌ها دوست خـانوادگی ما بود و به من گفته شد که او به طور قطعی در حال تـرک کردن زمین است.

سپس یک راهنما برای دوسـتم که بیمـار بـود آمد تا او را از طریق یک مجـــرای تونل مانند به زمین بازگرداند. من مجراهای مشـابه دیگـری را دیـدم که ارواح دیگر در آن‌ها صـعود می‌کردند. یکی از آن‌ها هم همـان خـانمی بـود که دوست خـانوادگی ما بـود. من پرسـیدم آیا او می‌تواند به بـدنش بـازگردد. به من گفتند که زمـان او روی زمین به پایان رسیده و او به طـور قطعی بـدنش را تـرک نمـوده است. من در انــرژی او کمی آشــفتگی و نگــرانی حس کـردم که علتش این بـود که هنـوز نمی‌دانست که مـرده است، ولی من از دیدار با او اجتناب کردم.

در آن لحظه راهنمایــانم لبخند زدند. قســمت جدیــدی از مسـیر من شـروع شـده بـود که شـفاف و آرام و همـوار بـــود. آرامش کـــاملی که در ضـــمیرم حکمفرما بـــود و همـراهی دورادور ولی لطیف و مشـوقانه راهنمایـانم و وجودهای دیگـری که آن‌ها را نمی‌دیـدم بـرایم لـذت‌بخش بـــود. ســـپس ما از ابر عظیمی که درون آن بـــودیم با سرعت خارج شدیم. صداهای کیهانی و تیز و پژواک‌هایی خـالص و عمیق را می‌شـنیدم. نـوری بسـیار درخشـان و

سفید در مسیر ما بود که تقریبا رنگ براق متالیک داشت. نسیم ملایم و مطبوعی را درون خود حس می‌نمودم و رایحههای دل انگیز و معطری به مشامم می‌رسید.

سپس به مرحله و سطح دیگری وارد شدم که در ابتدا در آن بدون هشیاری بودم ولی به سرعت بهوش آمدم. مانند این بود که از یک مرحلهٔ پاک و خالص سازی عبور کرده بودم که در آن ابتدا هوشیاری خود را از دست دادم ولی به سرعت آن را باز یافتم. می‌دانستم که از مرز مردن عبور کرده بودم و ریسک این را می‌کردم که دیگر نتوانم بازگردم. من به مکانی وارد شدم که درخشندگی زیادی در زمینهٔ آن وجود داشت. به نظر رسید که راهنماهای من در آن‌جا ناپدید شدند.

از درون آن مه سفید یک وجود فوق‌العاده درخشان به رنگ طلائی پدیدار شد. او من را با بالاترین خوشحالی و سروری که تاکنون حس کرده بودم در بر گرفت. این وجود هم زن و هم مرد بود و مانند خورشید می‌درخشید ولی با این حال درخشش او چشم من را آزار نمی‌داد. مرزهای او به خوبی مشخص بودند. او شروع به نزدیک شدن به من کرد و با نزدیک شدن به من بزرگ‌تر می‌شد. هنگامی که او به من کاملا نزدیک شد دیدم که از من کمی بزرگ‌تر است. من با چنان احساس آزادی و شگفتی از زیبایی وجود او لبریز شدم که فکرم قادر به درک آن نبود و تقریبا احساس هویت و آگاهی شخصی‌ام را از دست دادم و در این احساس بی‌کران و عالی با او یکی شدم. این وجود پر از شفقت، به من دلگرمی می‌داد. من با افتخار در نزد این وجود خارق‌العاده که از

من فراتر بود و او را جزئی از خود حس می‌کردم و منتظر پاسخ‌های خردمندانه و با محبتش بودم باقی ماندم. من حدودا نیم متر از او فاصله داشتم و برگشته و مستقیما به او نگریستم. او وجودی پر از قدرت، زیبایی، و انرژی خارق‌العاده بود ولی نمی‌توانستم صورت او را ببینم. من این احساس را داشتم که اگر صورت او را ببینم در آن‌جا خواهم ماند.

ناگهان این وجود به من احساس بی‌نهایت نرمی و درآغوش گرفته شدنی را داد که شرح آن غیر ممکن است. با تعجب دیدم که او دست راست خودش را به سوی من دراز کرد. بین ما یک حفرهٔ ژرف تاریک بود که می‌توانستم اگر بخواهم با گرفتن دست او و پریدن از روی آن عبور کنم و به آن وجود نور بپیوندم. ولی نمی‌دانستم که این کار را بکنم یا نه زیرا (اگر این کار را می‌کردم) دیگر بازگشت امکان نداشت. عشق و نور و سروری که از او می‌تابید به حدی بود که تقریبا ورای طاقت و تحمل بود. او به من گفت که می‌توانم بمانم یا بازگردم، تصمیم متعلق به خود من است. آن‌جا بود که دربارهٔ خانواده‌ام فکر کردم و کارهای کوچکی که روی زمین باید تمام می‌کردم. هم‌چنین پیش خودم فکر کردم که می‌توانم این‌جا نزد نور بمانم ولی این به آن معنا است که هویت و شخصیت زمینی‌ام را از دست داده و به بعدی کاملا جدید و ناشناخته وارد خواهم شد. من تصمیم گرفتم که به زمین بازگردم. وجود نور با عشقی بدون پایان به من گفت که می‌توانم بازگردم. او به من گفت که آزادم که خود تصمیم بگیرم. من با قدردانی و رضایت به او نگریستم و سرم را پایین انداخته و نفسی عمیق کشیدم. وجود نورانی به من با مدارا و پذیرش نگریسته

و به آرامی دستش را پایین آورد و به تدریج از من دورتر و کوچکتر شد. او وجـودی از جنس عشق خـالص، خـرد و حکمت، و نور و انرژی بود.

من شروع به نزول کـردم و در راه، ارواح دیگـری را نـیز ملاقات کردم تا بـالاخره دو راهنمـای من دوبـاره پدیـدار شدند. آن‌ها از دیدن من که در حال بازگشت بـودم خیلی تعجب کردند و به یک‌دیگر نگـــاه کـــرده و پرســـیدند چه اتفاقی افتاد. در عمق این خوشحالی غیر قابل کنـترل و در حـالی که تنها انـدکی از هـویت و ضـمیر شخصی من باقی مانده بود من به سوی راهنمایانم برگشـــته و گفتم که از آن‌ها ســـپاس‌گزارم ولی باید به زمین بـــازگردم تا کارهـای کـوچکی را که نیمه تمـام گذاشـته‌ام به اتمـام برســـانم. آن‌ها به من گفتند که زنـــدگیام کما بیش مانند گذشته با همان درد و سختی‌ها ادامه خواهد یافت و تنها چند گشایش کوچک در آن خواهد بود. آن‌ها گفتند که باید آن‌را با تحمل و بردبـــاری قبـــول کنم و من قـــدرت و اسـتقامت این که با سـخت‌ترین و غـیر قابل تحمل‌تـرین چیزها دست و پنجه نـــرم کنم را خـــواهم داشت و این بـــاعث رشد ضـــمیر و روحم خواهد شد. آن‌ها گفتند که زندگیام تنها تا زمانی ادامه خواهد یـافت که سرنوشت و تقـــدیر است و تقریبا هیچ قســـمتی از آن قابل تغیـــیر نیست.

در آن لحظه یک در را دیدم که چند پله جلوی آن بـود. من به همراه راهنمایانم از این در وارد شدیم. ما وارد نوعی سالن بزرگ کـاملا تاریک شـدیم. تـاریکی آن فراتر از هر تاریکی بـود که می‌تـوان تصـور کـرد. من پرسـیدم که آیا باید در این تـــاریکی پریـــده و ســـقوط کنم و آن‌ها تایید

کردند. من پریده و با سرعتی سرسام‌آور سقوط کردم تا وقتی که وارد فضایی شدم که بسیار فشرده بود و فشار زیادی در آن‌جا حس می‌کردم. سرعت سقوط من غیر قابل تصور بود و فکر می‌کردم اکنون از این فشار و سرعت منفجر خواهم شد و احساسی مانند یک گوی آتشین داشتم. اصطکاک و سر و صدای آزار دهنده خش خش برایم غیر قابل تحمل بود. در اوج این سر و صدا و احساس سوزش، حاضر بودم که به جای تحمل کردن این احساس، مردن را بپذیرم. ولی راهنماهای من گفتند که آرام باش که به زودی به مقصد خواهی رسید. ناگهان وارد یک بعد لطیف شدم؛ مانند وقتی که وارد یک استخر آب گرم و مطبوع می‌شوید. من به سقوط خود ادامه دادم در حالی که صدای زیبای سمفونی مانندی از کریستال‌ها و زنگ‌های کوچک را می‌شنیدم. ناگهان دیدم که بالای بدنم معلق هستم. وجودی در جلوی من پدیدار شده و گفت که باید به درون بدنم بروم. من مانند یک وزنه چند تنی با یک سقوط بسیار خشک و سنگین (به سمت بدنم فرو افتاده و خودم را در بدنم یافتم) و چشمانم را که می‌سوخت بازکردم و بر روی تختم نشستم. در اطراف قلبم احساس دردی عمیق که تقریبا غیر قابل تحمل بود می‌کردم و نفس کشیدن برایم خیلی سخت بود. نمی‌توانستم دست‌هایم را حرکت دهم و پاهایم هم از سرما گویی یخ زده بودند و قادر به حرکت دادن آن‌ها نیز نبودم. من تنها می‌توانستم نفس‌های کوتاه و سطحی بکشم وگرنه تنفس برایم خیلی دردناک می‌شد. من هنوز گیج و منگ بودم و درد سینه‌ام بسیار شدید بود. بعد از مدتی که توانستم کمی خودم را حرکت دهم بر روی تخت دراز کشیده و چشمانم

را بستم. هنوز هم سر و صـدای آزار دهنـده‌ای در گـوش من بود. درد شدید ققسه سینهام برای یک سـاعت و نیم ادامه داشت. احســـاس می‌کـــردم هیچ‌وقت در عمـــرم اینقدر خسته نبودم. من برای 12 ساعت بعدی خوابیدم. وقتی که بیدار شـدم آن‌چه را که راهنماها راجع به آینـدهٔ من و دخـــترم می‌گفتند به یـــاد آوردم. آن‌ها به من گفته بودند که من و همسرم و دخـترم چطـور خـواهیم مـرد و گفته بودند که من تنها قسمت‌هایی از آن را در مـواقعی خـــاص به یـــاد خـــواهم آورد. آن‌ها به من گفته بودند که زنـــــــدگیام با درد و اذیت ادامه خواهد یـــــــافت و تنها خوشی‌های کـوچکی در آن خواهد بـود. آن می‌بایست که این گونه باشد زیرا این طور طـراحی شـده بـود و گرچه دردناک بود، هدف آن (دردها) بسـیار سـازنده و در جهت تکامل بود.

من در تجربه خود تمام آینـدهٔ خـود را دیـده بـودم ولی از وقتی که به بدنم بازگشتم نمی‌توانم آن را به یاد بیاورم. ولی وقتی که اتفاقی در حال رخ دادن است آن را به یاد می‌آورم و می‌بینم که دقیقا همـــانطور که دیـــده بـــودم اتفـــاق می‌افتد. ولی حافظـــهٔ من تنها چند لحظه قبل از وقوع آن اتفاق به من بازمی‌گردد و فرصتی بـرای تغیـیر چیزی نیست.

تجربه دکتر ایبن الگزاندر

دکـتر «ایبن الگزانـدر» (Eben Alexander)ـ متخصص و جـــراح مغز در آمریکا و اســـتاد دانشـــگاه‌های مشـــهوری چون‌هاروارد، ماساچوســت، و دانشـگاه ویرجینیا بـود. او عضو انجمن جراحان مغز آمریکا و کالج جراحان و انجمن پزشـکان آمریکا و دکـتر جـراح در بیمارسـتان دانشـگاه

دیـوک (Duke)ـ بـود. او در انجمن چنـدین مجله علمی پر پرستیژ مربوط به پزشکی و جـراحی نـیز حضـور داشت. البته که او به‌عنــوان یک جــراح مغز دربــاره تجربه‌هــای نزدیک به مرگ شنیده بود، ولی مانند بسیاری از پزشکان با دیدی کاملاً علمی آن‌ها را توجیه می‌کــرد. از دید او که یک دانشـمند بـود تمـام این تجربه‌ها زاییـده فعالیت‌هـای غیرعــادی مغز در شــرایط بحــرانی مــرگ یا اثر داروها بودند. در سـال 2008 دکـتر االگزانـدر خـود یک تجربه‌گر نزدیک به مـــــرگ شد. این تجربه تمـــــامی دیـــــدگاه و جهان‌بینی او و در نهایت زنـدگی او را زیر و رو کـرد. در ابتـدا او از بـازگو کـردن تجـربه‌اش بـرای عمـوم اجتنـاب می‌ورزید، زیرا می‌دانست که شهرت علمی و حـرفه‌ایش و اعتبــار او زیر ســؤال خواهد رفت و جامعه پزشــکی و علمی روی خوشی به آن نشان نخواهد داد. ولی بالاخره در سـال 2012 او تجـربه‌اش را در کتـاب «اثبـات وجـود بهشت» (Proof of Heaven)ـ منتشر کــرد. کتــاب او اکنون به 46 زبان ترجمه شده است. او در چندین برنامهٔ تلویزیـونی در آمریکا مانند شـوی مشـهور اپـرا (Oprah Winfrey)ـ و شـوی دکـتر اوز در مـورد تجـربه‌اش گفتگو کرده است و اتفـاقی که بـرای او افتـاد و تحـولی که در زندگی او به وجود آورد در مجلاتی مانند نیویورک تایمز (25 نوامبر 2012) درج شده است. متن زیر خلاصه‌ای از تجربه او و توضـیح او از دید یک دانشـمند و جـراح مغز و هم‌چنین یک تجربه‌گر می‌باشد:

تاریخ 8 نوامبر سال 2008 بود. ساعت 4:30 صبح من از درد شــدید کمر از خــواب بیــدار شــدم. این بــرایم خیلی غیرعادی بود. بعد از مدتی کلنجـار رفتن با درد، با خـودم گفتم اگر بتوانم خودم را به حمـام برسـانم و در وان آب

گـرم کمی اسـتراحت کنم دردم از بین خواهد رفت. من به حمام رفته و وان را از آب گرم پر کـردم و در آن دراز کشـیدم، ولی دردم به‌جـای کم شـدن مـرتب افـزایش می‌یافت. من به‌زحمت خودم را از وان بـیرون کشـیده و حوله‌ای به دور خود پیچیدم و با تلاش زیـاد و با قـدم‌های کوچک خودم را به اتاق خوابم رساندم. به‌محض این‌که به اتـاق رسـیدم همان‌جا روی تخت فروافتـادم، با عـرقی سرد و دردی بسیار شدید. پسر کـوچک‌ترم که آن‌وقت ده ساله بود از سرو صـدا بیـدار شـده و به اتـاق من آمد. او متوجه درد شـــدید من شد و بـــرای این‌که من را کمی تسکین دهد شروع به مالیدن شقیقه‌های من کرد. وقتی این کـــار را می‌کـــرد گـــویی یک نـــیزه به سر من فـــرو می‌کردند.

بعداً معلوم شد که من به یک نـوع عفـونت شـدید بسـیار نـادر و مرگبـار مغـزی به نـام «منیـنژو انسـفلایتیس» (meningoencephalitis) مبتلا شده‌ام که باید قطعاً من را می‌کشت. من در آن موقع نمی‌دانســـتم که چقـــدر شـرایطم خطرنـاک است و چه وقـایعی در حـال شـکل گیری هسـتند. پیش خـودم فکر می‌کـردم که اگر این درد بدتر شود مجبور خواهم شد به بخش مراقبت‌های فـوری بیمارسـتان بـروم و آن‌جا معطلی زیـاد است و تـازه باید تعداد زیادی فرم پر کنم. ولی احتمالاً بعد از چند سـاعت حـــالم خـــود به خـــود بهـــتر خواهد شد و تا بعد از ظهر مرخص می‌شـوم. ولی فکر می‌کـردم که آن‌جا همکـارانم را خواهم دید و جلوی آن‌ها کمی خجـالت خـواهم کشـید. در این حین پسـرم در حـال حاضر شـدن بـرای رفتن به مدرسه بـــود و من به هر زحمـــتی بـــود به او گفتم در مدرسه روز خوبی داشته باشی. این جمله آخرین خاطره

من از دنیا است و بعد از آن هیچ چیز دیگری به‌یاد نمی‌آورم. من هفت روز بعدی را در کما به سر بردم. خانواده من دیدند که من روی تخت افتاده و چشمانم بسته است و تصور کردند که در حال استراحت هستم و در اتاق را بستند. دو ساعت بعد که دوباره به اتاق من سر زدند من را در حال صرع بسیار شدید یافتند و بلافاصله آمبولانس خبر کردند. من به بیمارستان منتقل شدم. باید دوباره خاطر نشان کنم که من هیچ‌یک از این وقایع را به خاطر نمی‌آورم.

وقتی در بیمارستان مایع مغزی (CSF)ـ من را برای نمونه برداری از نخاعم بیرون کشیدند به‌جای مایع مغزی یک مایع سفید رنگ پر از عفونت از آن خارج شد. این واقعیت و این‌که من در کما بودم به این معنی بود که احتمال زنده ماندن من حداکثر 10 درصد بود. تازه این هنوز تشخیصی خوش‌بینانه بود. من را روی سه آنتی‌بیوتیک بسیار قوی قرار دادند ولی فردای آن روز که دوباره مایع نخاعی من را آزمایش کردند، دیدند که من به ای‌کولای (E. Coli)ـ مغزی هم مبتلا هستم که بسیار نادر و کشنده است و تنها 1 در 10 میلیون به آن مبتلا می‌شوند. عفونت شدید تمام قسمت نئوکورتکس (neocortex) مغز من را فرا گرفته بود. وقتی که من را به بیمارستان بردند در ابتدا نوار مغزی من اندکی فعالیت‌های غیرعادی و سیگنال‌های پراکنده و نامنظم از خود نشان می‌داد، ولی بعد از یکی دو ساعت آن هم کاملاً خاموش شد و دیگر هیچ سیگنال و فعالیتی از مغز من صادر نمی‌شد. حتی ساقه مغزی (brainstem)ـ من نیز به‌شدت عفونت کرده و از کار افتاده بود. من در حالت کما بودم و شرایط من روز به روز بدتر می‌شد. از

طرفی هم عفـونت من به هیچ‌یک از آنتی‌بیوتیک‌ها پاسخ نمی‌داد. روز هفتم پزشـــکان با خـــانواده من یک جلسه گذاشـتند و وضـعیت من را بـرای آن‌ها شـرح دادند. آن‌ها گفتند که احتمـال مـرگ من حـدود 98 درصد است و اگر هم معجزه‌ای شـده و زنـده بمـانم، با فلج دائمی و کامل بدن و به طور دائم یک گیاه خـواهم بـود (بـدون هیچ‌گونه قدرت تکلم یا حرکت یا ابراز احساس یا فهم یا ارتباط با دنیـای خـارج)، و بعد از چند مـاه نـیز خـواهم مـرد. آن‌ها توصیه کردند که تزریق آنتی‌بیوتیک‌ها و بقیه مراقبت‌های پزشـکی متوقف شـود تا من خـود به خـود بمـیرم. این تصمیم گرفته شد و دکترها هم همین کار را کردند! تمام آنتی‌بیوتیک‌های من قطع شد! جالب است که چند ساعت بعد از آن من شـروع به بیـدار شـدن از کما کـردم! البته دکترهـــــای من حق داشـــــتند و راست می‌گفتند. من نمی‌بایست زنده می‌ماندم، چه برسد که تجربه‌ای داشـته باشم و بیشـتر از آن حـتی بتـوانم این تجربه را به یـاد بیاورم! به‌خصوص که بر طبق علم پزشکی قـدرت تصـور و تجسم مـــــــا، و تکلم و فکر ما و کلاً تجربه و ادراک انسانی ما وابسته به قسمت نئوکورتکس مغز ما است و نئوکورتکس مغز من کـاملاً از کـار افتـاده بـود. به همین علت است که داســـتان من این‌چـــنین دنیـــای علمی و پزشکی را متحیر کرده است. زیرا آن‌چه برای من اتفـاق افتـاد از دیـدگاه علمی غـیرممکن است و نمی‌توانست اتفاق بیافتد. بر روی من تست‌های متعددی انجـام شـده و تصـاویر زیـادی از مغـزم گرفته شد. تمـام آن‌ها نشـان می‌دادند که تمـام لایه‌هـای نئوکـورتکس مغز من به‌طـور کامل در اثر عفونت از بین رفته‌اند.

سفر (نزدیک به مرگ) من از مکانی که خشن و ناخوشایند و بدوی و بدون ارتباط بود شروع شد. جایی که احساسی مانند زیر زمین و خاک را داشت. به یاد دارم که چیزهایی مانند ریشه درخت و رگ‌های خون را در اطراف خود حس می‌کردم. من در هیچ جای این تجربه احساس یک بدن و فرم و قالب را برای خود نداشتم، بلکه تنها یک نقطه ادراک و ضمیری خالص بودم که تمام این چیزها را تجربه می‌کردم. در این مکان خشن و زشت زیر زمینی حیران بودم که این‌جا کجاست و من این‌جا چه‌کار می‌کنم. ولی هیچ پاسخی به این فکر من داده نشد و هیچ ارتباطی وجود نداشت. ضمناً صدایی بسیار ناخوشایند را می‌شنیدم که مانند ضربات چکش بود، همچون صدای کوبیده شدن.

خاطره بعدی من این نور سفید گرداب مانند بود که در خود می‌پیچید و به سمت من می‌آمد، در حالی که زیباترین و خارق‌العاده‌ترین ملودی و موسیقی را به همراه داشت. با نزدیک‌تر شدن، این نور سفید از هم باز شده و از درون آن دره‌ای نمایان شد که زیبایی آن ورای هر واقعیتی بود که من با آن آشنا بودم. من از درون نور به سمت این دره اعجاب برانگیز صعود کردم که پر از سرسبزی و زیبایی و مملو از حیات و زندگی و انرژی بود. میلیون‌ها پروانه در آن‌جا در پرواز بودند و من که هنوز هیچ بدنی نداشتم و تنها یک نقطه (ضمیر) بودم بر بال یک پروانه بسیار زیبا سوار بودم و با او در این دره حرکت می‌کردم. این پروانه‌ها به دور چشمه‌ای از عشق و حیات با زیبایی غیرقابل توصیف و پر از انواع رنگ‌ها در چرخش و پرواز بودند. به یاد دارم که ما از ارتفاع خود کاستیم و در درون آن سرسبزی انبوه فرو رفتیم.

همه جا پر از گل و غنچه بود و با نزدیک شدن ما این غنچه‌ها سر راه ما می‌شکفتند. بافت گل‌ها و رنگ‌های آن‌ها فوق‌العاده زیبا و غنی و متنوع بودند. ما دوباره ارتفاع گرفتیم و من از بالا صدها روح را دیدم که مشغول رقص بودند. آن‌ها لباس‌هایی ساده و ردا گونه به تن داشتند ولی با رنگ‌هایی بسیار زیبا، در حالی که شور و سروری فوق‌العاده در آن‌ها بود. کودکان بسیاری نیز در میان گل‌ها و چمن‌ها مشغول بازی و شادی بودند و سگ‌هایی که با آن‌ها جست و خیز و بازی می‌کردند. این منظره یک جشن و فستیوال بزرگ و خارق‌العاده بود. در آسمان بالا که رنگ مخملی سیاه داشت موجوداتی مطلقاً معنوی به شکل گوی‌های طلایی درخشانی شناور بودند. آن‌ها در شکل و الگوهای زیبایی صف‌آرائی و حرکت می‌کردند و در پشت سر دنباله‌ای از جرقه و تلالوهای طلایی به‌جای می‌گذاشتند. از آن‌ها زیباترین و مسحور کننده‌ترین سرود و آوای روحانی به گوش می‌رسید که مانند موج‌های پرقدرتی یکی بعد از دیگری به درون وجود من سرازیر می‌شدند. آن‌ها به تمام کسانی که در آن دره زیبا بودند انرژی و سرور می‌فرستادند. در آن‌جا مفهوم زمان با دنیا بسیار متفاوت بود. آن‌چه ما آن را ترتیب اتفاقات و علت و معلول می‌نامیم به این شکل وجود نداشت.

مهم است که بگویم تمام این دره و مناظر بسیار واقعی‌تر، شفاف‌تر، و ملموس‌تر از این دنیا بود. در حقیقت این دنیا در مقایسه با آن مانند یک خواب و رؤیا است. بعضی از من می‌پرسند که چطور آن جهان واقعی‌تر از این دنیاست؟ آیا صحنه‌ها شفاف‌تر و با کیفیت بالاتری هستند؟ باید بگویم خیلی بیشتر از آن.

شـما در آن‌جا تنها افـراد و چیزهـای دیگر را نمی‌بینیـد، بلکه وجود آن‌ها را حس می‌کنید و با آن‌ها یکی می‌شـوید تا قدرت احساس بودن را حس کنید. مرور زندگی نـیز به همین شـکل است. شـما با افـرادی که در زنـدگی تحت تأثیر قرار داده‌اید یکی می‌شوید تا تمام احساسـات آن‌ها و اثـرات رفتارتـان بر رویشـان را خـود حس کنیـد، تا درس‌هـای مهم زنـدگی را که هنـوز یـاد نگرفته‌اید یـاد بگیرید. این باعث رشد و تکامل خود شما و خود بالاترتان و خـانواده ارواحی (soul group)ـــ که از آن آمده‌اید می‌شـود. در آن‌جا کسی در بـاره شـما هیچ قضـاوتی نمی‌کند و این تنها خـود حقیقی و بـالاتر شماست که در مورد اعمال شما قضاوت می‌کند. مرور زندگی یک عبـور سـریع و سـطحی بر روی یک سـری خـاطرات و تصـاویر نیستند، بلکه زندگی کردن دوباره لحظات مهم زنـدگی با قدرتی بیشتر و به شکلی واقعی‌تر و دیدی گسـترده‌تر از زمانی که در دنیا آن لحظات را زندگی کرده‌ایم است، که در آن قـدرت تصـمیماتمان را و اثـرات آن‌ها را بر روی زندگی و احساس دیگران تجربه می‌کـنیم. اگر در زنـدگی خود به دیگـران درد و اذیت داده‌ایم باید خـود تمـام آن را حس و تجربه کـنیم، ولی با قـدرت و شـفافیتی بسـیار بیشتر. ما نیاز داریم که قبل از این‌که بتـوانیم دوبـاره به طور کامل با خود حقیقی‌مـان متحد شـویم، این درس‌ها را از زندگی و رفتار خود یاد بگیریم.

در آن‌جا و بر روی بـال آن پروانه من تنها نبـودم و دخـتر بسـیار زیبـایی همـراه من بـود. چشـمان او آبی بـود و لبخندی چنان زیبا به لب داشت که اگر تمـام عمر خـود را در درد و رنج سـپری کنید تا تنها یک دقیقه این لبخند را تجربه کنید ارزش آن را دارد. عشقی در لبخند او بـود که

از تمام جلوه‌های دنیایی عشق که ما می‌شناسیم بالاتر بود. همه ما در عمق درون خود این عشق را می‌شناسیم، زیرا این عشق سرچشمه همه ماست. ارتباط ما از طریق فکر بود و نه کلمات. بعد از این‌که به دنیا بازگشتم سعی کردم شیرازه و عصاره آن‌چه به من گفته بود را بنویسم. پیام اصلی او به من این بود:

«تو برای همیشه مورد عشق و عزت هستی. هیچ چیزی برای ترسیدن وجود ندارد و تا ابد از تو مراقبت خواهد شد.»

درک این‌که هیچ چیزی برای ترسیدن وجود ندارد کلیدی است. اگر این را بفهمیم، می‌بینیم که جنگی بین خوبی و بدی و خیر و شر وجود ندارد. اگر حقیقتاً ببینیم که ما موجوداتی کاملاً الهی هستیم، می‌فهمیم که ما به سادگی به این دنیا می‌آییم تنها برای این‌که نور الهی را به تاریکی این دنیا بیاوریم و تاریکی در برابر نور هیچ قدرتی ندارد. این تنها چیزی است که نیاز داریم در زندگی بدانیم و بفهمیم. پیغام دیگر او که به خاطر بازگو کردن آن معمولاً مورد انتقاد قرار می‌گیرم این بود:

«نمی‌توانی هیچ کار اشتباهی انجام دهی.»

بله او واقعاً این را جدی می‌گفت. اگر به یاد بیاوریم که ما موجوداتی الهی هستیم می‌بینیم که آن‌چه آن را اشتباه می‌نامیم نیز راهی برای یادگیری درسی است، گرچه ما می‌توانیم گاهی راه‌های بسیار سخت و دردناکی را برای یادگیری درس‌های خود انتخاب کنیم....

سپس من وارد اقلیمی جدید شدم. تمام آن دره زیبا و آن فرشته‌های گوی مانند که در بالای سر بودند جای

خود را به این بعد جدید دادند که فضایی کاملاً تاریک بود. این اقلیم سرشار از عشق نامحدود و ابدی و نامشـــروط آفریدگار بود. عشقی که بی‌نهایت زیبا و فراگیر بود و از ازلیت تا ابـدیت با نـیرویی بی‌انتها می‌تابید. در آن‌جا یک گــوی بســیار درخشــان وجــود داشت که درخشش آن از میلیون‌ها خورشید بیشتر بود و من پیش خـود فکر کـردم که باید واســطه و مــترجمی باشد بین من و این قــدرت نامحدود و بی‌نهایت خلاق که مملو از عشق خالص است. قدرتی که بسیار فراتر از هر نام و نام‌گذاری و هر شـرح و توصیفی است. این نـیرو مـذکر یا مـؤنث نبـود و از هر کلام و سخنی بالاتر بود. احساسی بسیار قوی داشتم که هر سه ما آن‌جا هستیم. آن گوی نورانی از طریق فکر به من گفت:

«تو این‌جا نیامده‌ای که بمانی. ما چیزهای بســیاری را به تو خواهیم آموخت. باید بازگردی.»

باید متوجه باشــید که ضــمیر و آگــاهی من که آن‌جا بــود ضـمیر و آگـاهی این «ایبن الگزانـدر» (در دنیـای مـادی) نبــود، بلکه ضــمیری به‌مــراتب گســترش یافته و بســیار بزرگ‌تر و عمیق‌تر بود که تمام ما در آن مشترک هســتیم و در تک‌تک ما وجـود دارد و پیونـدی مسـتقیم با الـوهیت است. نیـازی نیست که یک تجربه نزدیک به مـرگ داشــته باشـــید که این ضـــمیر و ادراک را حس کنید. مراقبه و مدیتیشن خیلی عمیق به همراه مناجات می‌تواند شـما را به آن نزدیک کند و یا در آن درجه قرار دهد.

ناگهان من دوباره خود را در همان مکـان زیر خـاک مانند که تجربه من از آن‌جا شروع شده بـود یـافتم. این بـرایم شــکه کننــده بــود. چطــور من دوبــاره از این‌جا سر در

آوردم؟ ولی در آن‌جا متوجه شـدم که با تکـرار سـرود و موسـیقی روحـانی که در آن دره زیبا شـنیده بـودم و تمرکز بر روی آن، دوبـاره آن نـور چرخـان به سـمت من آمد و می‌توانم دوباره وارد آن دره زیبا شوم. دوباره من بر روی بال یک پروانه و به همـراه آن دخـتر زیبا بـودم و تمام ارواحی که در پایین با سرور و خوشـحالی مشـغول آواز خوانـدن بودند و همـان اطمینـان قبلی از عشـقی نامشروط که برای ابد از من مـراقبت خواهد کـرد. تمـام آن فرشته‌های زیبای بـالای سر ما با موسـیقی و سـرود زیبایشان نیز آن‌جا بودند. بـار دیگر انـرژی و سـرود آنـان من را به بعد بالاتری برد و من وارد همـان فضـای تاریک مملو از عشق الهی شـدم و دوبـاره به من گفته شد که باید بازگردم و من دوباره به فضای زیر خـاک مانند اولی بازگشتم.... این چرخه چندین بـار تکـرار شـد، تا بـالاخره زمانی رسید که دیگر نتوانستم با تکرار آن سرود و آوا و تمرکز بر روی آن به نور و آن دره بازگردم.

این‌که بگـویم بسـیار محـزون شـدم حق مطلب را ادا نمی‌کند. احساسـات در آن‌طـرف به‌مـراتب قـوی‌تر و عمیق‌تر از این دنیا هسـتند. ولی آن‌چه به من دل‌خوشی می‌داد این بود که می‌دانسـتم بـرای همیشه مـورد عشق بی‌نهـایت الهی و مـراقبت کامل او هسـتم و هیچ اشتباهی نمی‌توانم مرتکب شوم...

وقـتی که دیگر نمی‌توانسـتم به نـور بـازگردم، در آن فضـای زیر خـاک مانند متوجه حضـور هـزاران وجـود در اطـراف خـود شـدم که در فضـایی تـیره و مه آلـود راه می‌رفتند. آن‌ها رداهایی کلاه‌دار به تن داشـتند و کلاه آن را بر سر خود کشـیده بودند و در حـالی که سرهای‌شـان

پایین بود و شمع‌هایی به دست داشتند، نوعی انرژی مانند زمزمه از آن‌ها صادر می‌شد. جالب است که این انرژی همان احساس عشق نامشروطی را که در آن دره زیبا حس می‌کردم به من می‌داد. احساس من این بود که این موجودات مشغول مناجات و دعا (برای من) هستند. این برای من درسی بود که دعا و مناجات این قدرت را دارد که احساس عشق بی‌انتهای الهی و نیروی نامحدود شفا بخش آن را بر ما فرود آورد. بعضی مریضی‌ها و معلولیت‌های جسمی ما در این دنیا که تقدیر الهی اجازه می‌دهد نیز می‌توانند با همین نیرو و مناجات شفا داده شوند، همان‌گونه که من خود یک نمونه و مثال آن هستم. این موجودات آن‌جا بودند که به بازگشت من کمک کنند و آن را راحت‌تر نمایند. ولی من نمی‌دانستم که به کجا بازمی‌گردم.

سپس 6 صورت را دیدم که یک به یک جلوی من ظاهر می‌شدند و کلماتی را ادا کرده و دوباره ناپدید می‌شدند. من در آن حال و فضا هیچ‌یک از این کلمات را نمی‌فهمیدم و این چهره‌ها را نمی‌شناختم. ولی جالب است که بعد از بیدار شدن از حالت کما ظرف چند ساعت توانستم تمام آن‌ها را به‌جا بیاورم. 5 نفر از آن‌ها دوستان و آشنایانی بودند که در طول 18 ساعت آخر کمای من در بیمارستان حضور داشتند. این نکته مهمی است زیرا این در آخرین قسمت تجربه من که احساس می‌کردم ماه‌ها یا سال‌ها طول کشیده است اتفاق افتاد، در حالی که روی زمین تنها 7 روز در کما بودم. بسیاری افراد دیگر نیز از دوستان و فامیل در روزهای قبل از آن به بیمارستان آمده بودند که آن‌ها را اصلاً به یاد نمی‌آورم. هم‌چنین به یاد آوردم که صورت نفر ششم

متعلق به چه کسی بـــود. او صـــورت شخصی به نـــام «ســوزان رنجز» (Susan Reintjes)ـ بــود که یکی از دوســـتان خـــانوادگی ما بـــود. ده‌ها ســـال بـــود او را می‌شناختیم ولی او خودش شخصاً به بیمارستان نیامـده بود. ولی سوزان کتابی به نام «باز کردن چشم سـوم» (Third Eye Open)ـ نوشته است که درباره متصل شدن به انسان‌ها (channel to people)، من‌جمله افرادی که در کما هستند، و شـفا بخشـیدن به آن‌ها است. به همین خـاطر خـانواده‌ام در روزهـای آخر کمـای من از او کمک خواسته بودند تا با روش‌هایی که می‌داند و دربـاره آن‌ها نوشته است سعی خود را در مورد من بکند. من چهره او را به‌وضوح در میان آن 6 چهره‌ای که دیـده بـودم به یـاد می‌آوردم، قبل از این‌که بدانم که با او درباره من حـــرف زده بودند و او برای شفای من تلاش کرده بود.

ولی در میـان این صـورت‌ها، چهـره‌ای که بیشـتر از همه توجه من را به خود جلب کرد چهره یک پسر بچه ده ساله بـــود. من وقـــتی در تجـــربه‌ام چهـــره او را دیـــدم او را نمی‌شـــناختم زیـــرا هیچ خـــاطره‌ای از این دنیا و زنـــدگی روی آن و این‌که چه کسی هســـتم نداشـــتم. ولی بعد از آن‌که از کما بیـدار شـدم و خـاطرات من به‌تـدریج به من بازگشتند متوجه شدم که آن‌چهـره پسر ده سـاله‌ام بـود. وقـــتی که دکترها می‌خواســـتند به خـــانواده‌ام بگویند که امیدی برای من نیست و توصیه کرده بودند که مداواها و داروها متوقف شوند، او از بیرون اتـاق دکـتر حرف‌هـای آن‌ها را شنیده بود و به طرف اتاق من دویده بود. او من را بغل کـرده و با خـواهش چنـدین بـار تکـرار کـرده بـود «بابـا، حـالت خـوب می‌شه». وقـتی که چهـره او را در سوی دیگر دیـدم اصـلاً او را نمی‌شـناختم، ولی احسـاس

کردم که عشـقی بسـیار پر قـدرت و عمیق بین ما حـاکم است و باید به خـــاطر این عشق به دنیا بـــازگردم. این سخت‌ترین کاری بود که تاکنون در زندگی انجــام داده‌ام. من تقلای بسیار زیـادی بـرای بازگشت می‌کـردم ولی به نظر برایم غـیرممکن می‌نمـود. ولی در عین حـال بـرایم غیرممکن بود که بـاز نگـردم و می‌دانسـتم باید به خـاطر عشقی که به این انسان حس می‌کردم هر طـور شـده و به هر قیمتی بود بازمی‌گشتم....

وقتی که من از کما بازگشتم مغز من یک ویرانه بـود. در ابتدا هیچ خاطره دنیایی نداشتم و قـادر به تکلم نبـودم و هیچ کس حتی همسر و مادر و فرزندانم را نمی‌شـناختم و تمام چیزهـای دور و اطـراف بـرایم غریبه و ناشـناخته بود. تمام اطلاعات پزشکی من از ذهنم پاک شـده بـود و حتی هیچ چیزی از زندگی خــودم قبل از کما و این‌که چه کسی هستم به یاد نمی‌آوردم. با این وجـود تجربه نزدیک به مــرگ من به‌طــور کــاملاً واضح و شــفاف و با تمــام جزئیات مفصل آن در ذهنم حک شده بود...

سرعت بهبودی من معجزه آسا و غیرقابل بـاور بـود. من ظرف چند سـاعت شـروع به به‌یـاد آوردن چیزها و افـراد کردم و ظرف چند روز بسیاری از کلمات را به‌یاد آوردم. خاطرات گذشـته و بچگی من ظـرف حـدود یکی دو هفته به من بازگشــتند و تمــام تجربه پزشــکی و دانش من در جـراحی مغز بعد از حـدود 8 هفته به من بازگشت. چـیز عجیب در مـــورد همه این‌ها و بازگشت حـــافظه‌ام این است که به‌تدریج متوجه شـدم که خـاطراتم کـامل‌تر و با جزئیـــات بیشـــتری از آن‌چه حـــتی قبل از کما به یـــاد می‌آوردم به من بازگشــته‌اند! این بــرایم خیلی عجیب و

اسرار آمیز بود و به نظر من چیز زیادی را به ما در مورد حافظه، ضمیر و روح، و تجربه‌های ما و ارتباط همه آن‌ها می‌گوید.

وقتی که با پزشکان در مورد آن‌چه دیده بودم صحبت کردم، آن‌ها در ابتدا فقط می‌گفتند که باور نکردنی است که تو زنده مانده‌ای و آسیب دائمی مغزی ندیده‌ای، ولی آن چیزهایی که دیده‌ای همه بازی فکر تو و مغز در حال مرگ تو بوده‌اند که آن‌ها را تصور کرده است. بعد که من خود با دقت تمام تصاویر مغزی و نتایج آزمایش‌هایم را مرور کردم دیدم که چنین چیزی غیرممکن است. من این را با آن‌ها در میان گذاشتند، ولی جواب آن‌ها این بود که ما هیچ توضیحی برای آن نداریم.

یکی از چیزهایی که در مورد تجربه‌ام برایم سؤال بود این بود که چرا راهنمای من آن دختر جوان بود؟ او که بود و چرا پدرم را که 4 سال پیش درگذشته بود ملاقات نکردم. پدرم نیز یک جراح مغز بود و من با او رابطه بسیار نزدیکی داشتم. من از خردسالگی توسط خانواده‌ای به فرزندی قبول شده و با آن‌ها بزرگ شده بودم. 4 ماه بعد از این اتفاق به سراغ خانوادهٔ اولیه‌ام رفتم و بعد از کمی تحقیق دریافتم که من خواهری داشته‌ام که پیش از تولد من در سن 36 سالگی فوت کرده بود. من او را هرگز ندیده بودم. وقتی که برای اولین بار عکس او را دیدم به‌کلی جا خوردم! من با شگفتی مطلق دیدم که او همان دختر جوانی بود که در تجربه‌ام همراه من و با من سوار بر بال آن پروانه بود! کوچک‌تری شکی نداشتم که این عکس همان دختر است

و هیچ تردیـدی بـرایم نبـود. نمی‌تـوانم بگـویم چقـدر این برایم پر قدرت و تکان دهنـده بـود، گـویی خـواهرم آن‌جا بود و می‌گفت آیا می‌بینی؟ حالا باور می‌کنی یا نه؟

پدر من و پـدر بـزرگ من هر دو جـراح مغز بودند. قبل از تجربه‌ام من هم که یک جراح مغز و دانشـمند بـودم بـاور داشتم که همه‌چـیز در نهـایت با علم قابل توضـیح است. از دیدگاه علمی من تمام پدیده‌ها با اتم‌ها و مولکول‌ها و روابط شیمیایی و فیزیکی بین آن‌ها به وجود آمده بـود و از چنین دیدگاهی که علوم مادی ترسیم می‌کنند ضمیر و آگاهی ما نیز در حقیقت مخلوق واکنش بین اتم‌هاست و چیزی حقیقی نیست. در صورتی که در واقع تنها چـیزی که بـرای شـما حقیقت دارد و حقیقت آن بـدون واسـطه است و وابسته به هیچ چیز دیگـری نیست همین ضـمیر و ادراک شماست. اگر دقت کنید می‌بینید که هر چـیز دیگـری در جهـان بـرای شـما تنها برداشت و حسی است که ادراک و ضمیر شما از آن چیز دارد، وگرنه شما هرگز به طور مسـتقیم به آن اشـراف ندارید. در واقع ادراک و ضـمیر ما بنیـادی‌ترین حقیقت و در اصل تنها حقیقت اساسی و بدون واسطه بـرای ماست. هر چـیز دیگر تنها از طریق اثـری که بر روی ادراک ما می‌گـذارد بـرای ما وجود و معنی دارد و حقیقت آن برای ما ثانوی است. در صورتی که در جهان‌بینی علمی این تصویر کـاملاً وارونه و برعکس ترسیم شده است. جهان بینی علمی ادراک را یک چـیز مجـازی می‌داند که سـاخته دنیـای خـارج ماست. البته دانش فیزیک مدرن و کوانتم به‌تدریج در حال تغیـیر دادن این دیـدگاه است و نقش ادراک را در شـکل دادن پدیده‌ها تائید می‌کند.

آن‌چه در تجربه‌ام یاد گرفتم این بـود که نقـدینگی جهـان دیگر عشق اسـت، عشـقی که بسـیار فراتر از کلمـات و آن‌چه تصـــور می‌کـــنیم می‌باشد. این عشق نامشـــروط قدرت نامحدودی برای شفا دادن دارد. من از سـفر خـود با این درس بازگشتم که سـختی و دردهـای این دنیـا، که به‌عنـــوان یک پزشک و جـــراح باید بگـــویم مریضی‌ها و جراحـات بـدنی نـیز جـزئی از آن‌هاسـت، همه هـدیه‌ها و فرصت‌هایی بـــرای رشد روحی ما و خـــانواده روحی ما هستند. من یاد گرفتم که بسـیاری از اوقـات کسـانی که در زنـــدگی آن‌ها را سد راه خـــود یا رقیب و حریف خـــود می‌دانســـتم یک جـــزو بســـیار نزدیک و عزیز از خـــانواده روحی من هستند که با رفتـار خـود در دنیا کمک می‌کنند که من درسی را راجع به خودم و زندگی فـرا گـیرم. من نـــیروی عشق نامشـــروط را دیـــدم که می‌تواند روح یک فرد، یک گروه، تمام بشریت، و ضمیر تمـام موجـودات را شفا دهد. موجودات و تمدن‌های بسیار زیاد و متنوعی در سرتاسر این جهـــان هســـتی وجـــود دارد و این مهمـــانی جهـــانی بســـیار عظیم‌تر از آنی است که ما تصـــور آن را می‌کنیم.

«من ضـــمیر و ادراک (consciousness)ـــ را اساسی و بنیادین می‌دانم. از دید من ماده مشتق شـده از ضـمیر و ادراک است. ما نمی‌توانیم به چـیزی اساسی‌تر از ضـمیر و ادراک برسـیم. ضـمیر و ادراک بنیـادی‌تر از هر چـیزی است که وجـود دارد و هر چـیزی که ما راجع به آن حـرف می‌زنیم» ماکس پلانک (دانشـمند و برنـده جـایزه نوبل و بنیان گـذار تئـوری فیزیک کـوانتم که بسـیاری او را پـدر فیزیک مدرن می‌دانند)

تجربه در هفت سالگی در اثر آسم

من هفت ساله بودم و ما در حومهٔ شهر شیکاگو زندگی میکردیم. یک سال بود که فهمیده بودیم من به بیماری آسم دچار هستم. به یاد دارم که یک شب آسم من خیلی عود کرده بود و داروها و اسپری تنفس آسم هم کمکی نمیکرد. من در تمام طول شب برای هر نفس تقلا می‌کردم و هنوز صبح نشده بود که پدرم من را به بیمارستان برد. آنقدر بیحال شده بودم که او من را بغل کرده و به داخل بیمارستان حمل کرد. به من چیزی تزریق کردند که نمیدانم چه بود، ولی احساسی مانند ماده بیهوشی را به من میداد، احساس لرزیدن و سرما که بهدنبال آن احساسی گرم و مطبوع، و توانایی تنفس به من بازگشت. احساس خستگی مفرطی داشتم و گرچه پرستارها به من اصرار میکردند که نخوابم، من نتوانستم مقاومت کنم و به خواب رفتم. ولی بعداً فهمیدم که بعد از مدتی تنفس من بکلی متوقف شده بود.

نمیدانم قلبم ایستاد یا نه، ولی احساس کردم که مدتی گذشت و من وارد حالتی که مانند خواب یا رویا بود شدم. این حالت تبدیل به یک کابوس شد که از آن نمی‌توانستم خارج شوم. حس عجیبی داشتم، در حالی که به یک نفر نگاه می‌کردم که روی تخت بیمارستان خوابیده بود و دکترها دور او را گرفته و بر روی بدن او کار میکردند. بهنظر میرسید که شب است. احساس آرامش داشتم، ولی با این حال می‌خواستم از خواب برخیزم. نوعی گیجی در من بود و هنوز متوجه نشده بودم که شخصی که روی تخت قرار دارد کیست.

می‌خواستم به خانه و نزد خانوادهام بازگردم. با این فکر بلافاصله خود را در جلوی دری که بین حیاط و آشپزخانه منزلمان قرار داشت یافتم. خانوادهام مشغول خوردن شام بودند. من داخل شدم و سعی کردم که توجه آن‌ها را به خود جلب کنم، ولی بهنظر میرسید که آن‌ها اصلاً متوجه حضور من نشدهاند. این برایم وحشتآور بود. کمی به اطراف چرخیدم تا بفهمم چه خبر است و چطور می‌توانم بازگردم، ولی در عینحال، احساس انفصال و آرامش داشتم. ادراک و احساس ضمیر من مانند همین الان بود که دارم این مطالب را مینویسم...

در جایی از تجربهام خود را در مکانی تاریک و تهی یافتم. افراد دیگری نیز مانند من در این فضا حضور داشتند. تصور کنید که در یک سالن بسیار بزرگ که مطلقاً تاریک است باشید و در آن‌جا به افراد دیگری برخورد کنید که مثل شما گیج شدهاند و سعی کنید که با کمک یک‌دیگر بفهمید که چه شده است و چرا آن‌جا هستید. این تقریبا تنها چیزی است که از این قسمت تجربهام به خاطر میآورم...

خاطرهٔ بعدی من این است که در فاصلهٔ دور نوری را دیدم و شروع به حرکت به سوی آن کردم. ولی همینطور که به سمت نور رفته و از بقیه دور می‌شدم، خیلی دلم میخواست که راهی پیدا کنم تا دیگران که در تاریکی بودند را نیز همراه خود به سوی نور ببرم. من تونل یا چیزی مثل آن را به طور مشخص بهیاد نمیآورم، ولی به یاد دارم که به نور رسیده و خود را جزئی از آن یافتم. در نور احساس عشقی پرقدرت وجود داشت. این احساس چنان قوی بود... احساس عشق و پذیرش و

قبول کامل که به سوی من، بر من، و به درون من جاری می‌گشت. من به خانه و وطن بازگشته بـودم و در این‌جا مورد ارزش و عـزت بـودم. احسـاس آن بسـیار قویـتر از آنی است که بتــوان آن‌را شــرح داده و به کسی فهماند. خیلی می‌خواستم که برگردم و دیگــران را هم با خــود به این‌جا بیاورم.ای کاش می‌توانستید این احســاس را حس کنید.ای کــاش کلمــات من این قــدرت را داشــتند که این احســاس را در شــما بوجــود بیاورند. همینطــور که الان این‌ها را مینویســـم، می‌تـــوانم آن‌را تماما دوبـــاره حس کنم، عشق خالص!

مفهــوم زمــان آن‌گونه که روی زمین است نبــود و دیگر زمـان وجـود نداشت. می‌توانسـتم یک حضـور را در آن‌جا حس کنم، گرچه شـــاید وجودهـــای دیگـــری هم بودند. با آن‌ها احساس اتصال و ارتباط می‌کردم، و نوعی معرفی بین ما انجـام شد که به زبـان عجیـبی بـود، بهطـوری که بخشی از من این ارتباط و مکالمه را انجام میداد، بـــدون این‌که بهطــور مســتقیم از طــرف من باشد. این نــوعی معرفی و آشنایی بود، که شاید برای آن‌ها هم همان‌قــدر جنبه معرفی داشت که برای من. این احساس را گـــرفتم که اطلاعـــات و دانش زیـــادی راجع به زنـــدگیهای قبلی دیگـــری که داشـــتهام و این‌که چگونه آن‌ها من را به این نقطه و این زندگی فعلی رساندهاند به من داده شد.

بهیاد دارم که تمام این زندگیها برایم مرور شدند، بیشتر از آنی که بتـــــوانم در حـــــال حاضر (و در دنیا) آن‌ها را فهمیده یا شـرح دهم. در جـایی از این مـرور زنـدگی، به زندگی فعلیام رسیدیم و قسمت‌های خاصی از آن بـــرایم دوباره به نمایش درآمد. من دوباره آن لحظات را زنـدگی

و تجربه می‌کردم، ولی با شفافیت و آگاهی کامل؛ هم از دیدگاه خودم و هم از دیدگاه تمام کسانی که تحت تاثیر قرار گرفته بودند. این‌ها تماما حرفهای من، افکار من و رفتار من بودند که دوباره تکرار می‌شدند، ولی آن‌ها را از تمام دیدگاههای مختلف همزمان میدیدم. این تجربه انسان را خیلی متواضع میساخت و چیزی است که سعی می‌کنم اکنون در زندگی در برخوردها و ارتباط خود با دیگران همواره آن‌را در نظر داشته باشم. ولی الان که راجع به آن فکر می‌کنم، می‌بینم که بعضی وقتها خیلی سخت است که آدم منیت خود را کنار گذاشته و آن‌چه درست است را انجام دهد و احساس می‌کنم که مرور زندگی بعدیام هم به اندازه قبلیها سخت و متواضع کننده خواهد بود. ما این‌جا بسیار محدود هستیم ولی در سوی دیگر همه‌چیز بسیار شفاف است و یک دانستن و آگاهی آنی و کامل راجع به هر چیزی وجود دارد. در آن‌جا احساسات بسیار قویتر هستند و ضمیر من می‌توانست آناً به هر کجا که میخواهد برود.

در جایی از تجربهام یک وجود را ملاقات کردم که انرژی مونث داشت. او یک راهنما بود، مانند وقتی که نزد یک مشاور میروید، منتهی نه تنها با کلام و سخن، بلکه با فهم و تجربه کامل و آنی. باید تصمیم میگرفتم که آیا میخواهم به زندگی فعلیام بازگردم یا این‌که میخواهم این‌جا بمانم و بعداً یک زندگی جدید را از ابتدا شروع کنم. به من گفته شد که اگر بازگردم ممکن است به تمام پتانسیلهای خود نرسم و در این زندگی خیلی تنهایی خواهم کشید و شاید بهتر باشد که یک زندگی جدید را از اول شروع کنم. به من قسمت‌هایی از آینده

نشـان داده شد تا به تصـمیم گـیری من کمک کند. این‌ها زمانهـــایی در آینـــده بودند که باید تصـــمیم (مهمی) میگرفتم، ولی مطمئن نبـودم که راه درست کـدام است. باید بگـویم تصـمیماتی نـیز بودند که در آن‌ها انتخابهـای زیـادی در پیش رویم نبودند و شـاید من منتظر بـودم تا انتخاب بهتری فـراهم شـود... به من هم‌چـنین شـغلم در آینده و جایی که اکنون در آن زنـدگی می‌کنم نشـان داده شد. هم منزلم وهم محله و شـهر سـکونتم که یک شـهر کوچک و آرام است...

به من پارهـای از چالشـها و مشـکلاتی که در زنـدگی با آن‌ها مواجه خـواهم شد نشـان داده شـدند. احسـاس می‌کنم که بیشـتر زنـدگیام توسط خـود من و بههمـراه دیگـران، قبل از آمـدن من به دنیا انتخـاب شـده بـود. مطمئن هستم که مکان زندگی و بیماری آسـم، هر دو را خود انتخاب کرده‌ام تا کمک کند که هـدف و منظـور خـود را در زندگی به انجام رسـانم. با این حـال جزئیـات آن را نمی‌تـوانم در این بعد فـیزیکی به خـاطر بیـاورم... بهیـاد آوردم که من خـود پـدر و مـادر خـود را در میـان همه انتخاب کرده‌ام، بهخاطر شخصیت خاص و مهربـانی آن‌ها و بهیاد دارم که منتظر آمدن به دنیا بودم...

از راهنمـایم سـؤالاتی پرسـیدم که به تصـمیم گـیری من برای بازگشت به دنیا کمک کند. شروع کـردن یک زنـدگی دیگر از ابتـــدا بهنظر کمی بیمحابا و نتیجه آن غیرقابل پیشبینی بهنظر میرسید. با وجود مشکلاتی که در زندگی فعلی در پیش روی من بود، وابستگی به عزیزانم در دنیا من را متقاعد کـرد که بـازگردم. بهیـاد دارم که دربـاره تنهایی که در زندگی انتظارم را میکشـید سـوال کـردم و

پرسیدم که آیا می‌توانم بالاخره یک همسر برای خود پیدا کنم. وجود نورانی به من یک زن با موهای بلوند را نشان داد در حالی که ما سوار هواپیما بودیم و با هم به جایی میرفتیم... (اکنون که بهدنیا بازگشتهام) نمیدانم این زن کیست و بارها سعی کرده‌ام حدس بزنم. ولی در زندگی خود به نقطهای رسیدهام که دیگر سعی نخواهم کرد که او را پیدا کنم و منتظر خواهم ماند تا ببینم چه رخ میدهد...

وقتی به دنیا بازگشتم دوباره در محدودیت یک بدن فیزیکی محبوس بودم. شب بود و به من لولههایی برای تنفس وصل کرده بودند. من دوست داشتم که به بعد دیگر بازگردم، ولی می‌دانستم که این تصمیمی بوده که خود گرفتهام و تصمیم درستی بوده است. بعد از چند روز از بیمارستان مرخص شدم. بهیاد دارم که وقتی به خانه بازگشتم و به اتاقم وارد شدم، خورشید از پنجره به داخل میتابید و من احساس بسیار مثبتی درباره آینده داشتم و پر از امید و خوشحالی بودم. من از خود زندگی بالا و در نشئه بودم.

سه یا چهار سال بعد از این حادثه یک روز که با همکلاسی و دوست دوران کودکیام از مدرسه به خانه باز می‌گشتیم، او از من پرسید: «وقتی که بهخاطر مریضی به بیمارستان رفتی چه اتفاقی برای تو افتاد؟» او از حالت سابق من بیشتر خوشش میآمد. فکر کنم در اثر این تجربه من در مورد بعضی چیزها ملاحظه بیشتری پیدا کرده‌ام و جدیتر شدهام، در حالی که قبلاً بیخیالتر و در نتیجه برای دوستانم باحالتر بودم. این اولین باری بود

که یک نفر به من گوشزد میکرد که در اثر تجربهام تغییر یافتهام.

من سعی کردم که با خانواده و اقوام و دوستانم در مورد تجربهام صحبت کنم، ولی واکنش آن‌ها در طول سال‌ها به من یاد داد که بهتر است ساکت بمانم. فکر کنم که داستان من خیلی بهنظر عجیب و غریب می‌رسد و شاید اگر خود من هم شخصاً آن‌را تجربه نکرده بودم، آن‌را براحتی باور نمی‌کردم. اکنون فقط گاهی این‌جا و آن‌جا دربارهٔ آن مینویسم، شاید برای کسی مفید باشد. 30 سال طول کشید که یک نفر را پیدا کردم که تجربه من را پذیرفته و درک کرد، و این برای من کمک بزرگی بود. من و او با هم دوستان نزدیکی شدیم، با این‌که او در یک ایالت دیگر زندگی میکرد و با من فاصلهٔ زیادی داشت. او در سال 2016 درگذشت و شبی که درگذشت من او را در خواب دیدم. خواب شیرینی بود، او خوشحال بود و گویی میگفت «راست گفتی!» و به گونهای من برای چند لحظه احساس برگشتن به سوی دیگر را به همراه او حس کردم. توصیف آن سخت است.

من اکنون گاهی به کنفرانسهای ان.دی.ای میروم و هنوز با امید و کنجکاوی چشم به آینده دوختهام.

تجربه در سن یک سالگی

هنگامی که این اتفاق برای من افتاد سال 1965 بود و من کمتر از یک سال سن داشتم. من تنها در اتاق نشیمن روبروی کاناپه نشسته بودم و پدر و مادرم هم جایی در خانه بودند، ولی نمی‌دانم کجا. من تصمیم گرفتم که چهار دست و پا راه رفته و در اطراف اتاق

کاوش کنم. وقتی به کنار کاناپه رسیدم متوجه شدم که بین پشت کاناپه و دیوار فضایی وجود دارد که می‌توانم در آن بروم. من هم چهار دست و پا رفته و خود را در آن‌جا جا دادم. در آن‌جا دیدم که در پارچه و ابرهای زیر کاناپه یک پارگی و حفره وجود دارد و با خود گفتم «چه خوب، یک مکان مخفی که می‌توانم در آن وقت صرف کنم بدون این‌که پدر و مادرم بفهمند که کجا هستم». من هم شروع به رفتن در آن حفره کردم ولی متوجه شدم که فضای تنگی است و پر از مواد ابری تشک کاناپه می‌باشد. من به زحمت خودم را جلوتر کشیدم تا جایی که عمیقا درون این حفره قرار گرفتم. چیزی نگذشت که احساس کردم که مشکل بزرگی وجود دارد، در آن‌جا هوای زیادی نبود و نفس کشیدن من مرتب سخت‌تر می‌شد. سعی کردم که از آن‌جا خارج شوم ولی نمی‌دانستم چطور بچرخم و یا عقب عقب بروم زیرا فضا خیلی تنگ و فشرده بود. من تلاش زیادی کردم ولی هیچ فایده‌ای نداشت و باعث می‌شد که اکسیژن بیشتری نیاز داشته باشم. کمبود هوا من را ضعیف کرده و دیگر نمی‌توانستم کاری بکنم و من هم تسلیم شده و شروع به خفه شدن کردم.

نمی‌دانم که کلمات بتوانند مهیب بودن و ترس خفه شدن را توصیف کنند. ولی ناگهان احساس پذیرش و قبول من را فرا گرفت و گرچه خفه شدن هنوز رنج‌آور بود، این پذیرش و قبول به من نوعی راحتی و آرامش می‌داد. رنج خفگی به سرعت کاهش یافت تا کاملا از بین رفت. متوجه شدم که دیگر به اکسیژن نیازی ندارم و خیلی خیالم راحت شد. من دیگر به هوای زمین نیازی نداشتم و محدود به بدن فیزیکی‌ام نبودم، ولی با این

حال فکر و احساس من کاملا منسجم بود. در تمام طول این فرایند یک لحظه هم هوش خـود را از دست نـدادم یا به خـواب یا فـرو نـرفتم و احسـاس خـودیتم را از دست ندادم. من احساس بسیار خوبی پیدا کرده بودم، بهـتر از هر احساسی که آن را بتـوان در بـدن مـادی تجربه کـرد. من کمی به سمت راست حرکت کـردم و جهت نگـاهم را به سمت راست چرخاندم. ناگهان همه‌چیز باز شد.

به نظر می‌رســـید که من دیگر در کاناپه نبـــودم، با این وجود می‌دانستم که هستم و می‌توانستم اتاق نشیمن را بـبینم. من به اطـراف نگـاه کـردم و دیـدم که تمـام در و دیوار و مبلمان و اشیاء سر جای خود هسـتند، ولی اتـاق بسیار درخشان شده اسـت، مانند این که صـدها لامپ در آن روشن است. من تصــمیم گــرفتم که به ســمت بــالا بروم تا دید بهـتری نسـبت به اتـاق داشـته باشم. سـپس متوجه شدم که من در بالای کاناپه در حـالتی مسـتقیم و ایستاده شـناور هسـتم. متوجه شـدم که دوست دارم که تنها روی چیزهـایی که جلو و سـمت راست من هسـتند تمرکز کنم. زیـرا وقـتی به سـمت چپ می‌نگریسـتم هیچ چـیزی جز دیـواری از تـاریکی که در فاصـله‌ای نزدیک به من قرار داشت نبود و من نمی‌خواستم هیچ کاری با این تاریکی داشـته باشم. سـپس همه‌چـیز ناگهـان شـروع به تغییر کرد. همه جا شروع به پر شدن با گل‌هـایی کـرد که به ســرعت روی همه‌چــیز می‌روییدند و اتــاق در زمــان کوتاهی تبدیل به نوعی باغ زیبای کوچک شد. خوشـحالی که داشـــتم ورای هر چیزیست که هرگز بتوانید در جسم خــاکی تجربه کنید. خوشــحالی وقــتی که می‌فهمید یک جــایزه بــزرگ لاتــاری را برده‌اید را در نظر بگیریــد، آن خوشـحالی در مقابل خوشـحالی که من داشـتم مانند یک

ذره کوچک است. هم‌چـــنین من هیچ احساسی از زمـــان نداشتم، تنها یک حس پایـدار از ابـدیت. من با خـود گفتم «نمی‌دانم این چیست و چه اتفـــاقی در حـــال رخ دادن است، ولی من آن را خیلی دوست دارم».

ناگهان مانند این‌که یک کلید برق را خاموش کرده باشـند همه جا مطلقا تاریک شد. با خود فکر کـردم چه اتفـاقی افتاد؟ فکر کـردم شـاید پـدر یا مـادرم وارد اتـاق شـده و کلید برق را خـاموش کـرده است. ولی بعد اندیشـیدم که نمی‌تواند این‌طـــور باشد زیـــرا می‌دانســـتم که الان روز است. در اطراف من تنها تـاریکی مطلق بـود و احسـاس آن متضاد احساس خوشایندی بود که قبل از این و در آن بـــاغ زیبـــای کوچک داشـــتم. من هنـــوز هم هیچ حسی از زمان نداشتم، و تنها ابدیت بـود. خیلی نگـران شـدم و با خود گفتم «دیگر تمام شد، حالا من تا ابد در این تـاریکی گیر خواهم کرد» و این فکر من را خیلی محزون می‌کرد. آن‌گاه من شروع به شـنیدن صـداهایی در پشت و سـمت چپم از فاصله دور کردم. در ابتـدا از شـنیدن این صـداها خوشحال شدم، زیرا فکر کردم که دیگر تنها نیستم. ولی بعد متوجه شدم که صداها از سوی موجـوداتی که در رنج و عـذاب هسـتند می‌آید. آن‌ها تنها در حـال رنج کشـیدن نبودنـد، بلکه صـدای آن‌ها خیلی خـبیث و شـرور به نظر می‌رسـید. شـرح دادن این صـداها مشـکل است ولی من ترس بسیار زیـادی حس می‌کـردم. تنها خواسـته من این بـــــود که از آن‌جا دور شـــــوم. من هیچ حسی از جهت نداشتم زیرا مقصدی در کار نبـود. با خـود فکر کـردم که اگر به جایی که بدنم بوده بروم شـاید بتـوانم بـازگردم و از این مکـان مهیب خـارج شـوم، و من هم همین کـار را کردم.

نمی‌دانم چطور، ولی من می‌توانستم حس کنم که بـدنم کجاست و به آن‌جا رفته و در حالتی ایسـتاده در کنـار آن قـرار گـرفتم. با خـود گفتم این بهـترین کـاری است که می‌توانم انجام دهم. ولی صداهای شرور مرتب نزدیک‌تر و بلندتر می‌شدند. هنـوز هم آن‌ها را از پشت شـانه چپم می‌شنیدم. این صـداها نزدیک و نزدیک‌تر شـدند تا جـایی که من را کاملا محاصره کردند. فهمیدم که توانایی فـرار را ندارم و تنها کاری که از من سـاخته است این بـود که کمک بخواهم. به نـوعی می‌دانسـتم که کسی صـدای من را خواهد شـنید، ولی نمی‌خواسـتم فریـاد بکشم زیـرا می‌ترسیدم که این موجودات شرور صدای من را بشنوند (و بفهمند من کجا هستم). چشمانم را بستم و به آرامی نجوا کردم «لطفا یک نفر به من کمک کند». آن صـداهای شرور ناگهان ساکت شدند. من چشـمانم را بـاز کـردم و گفتم «نه، پس صـدای من را شـنیدند. آیا از این‌جا رفتند یا این‌که تنها ساکت شده‌اند؟». من که نمی‌دانستم کـدام یک اتفاق افتاده است، هنوز خیلی ترسیده بودم.

ناگهان نوری از پشت من شـروع به درخشـیدن کـرد. من بیش از آنی ترسیده بودم که بتوانم حـرکت کنم یا سـرم را بچرخـانم. نـور مـرتب درخشـنده‌تر می‌شد تا ناگهـان حس کردم دسـتی از پشت شـانه‌ام من را لمس کـرد. در ابتدا در جای خـود خشـکم زد زیـرا فکر کـردم یکی از آن موجـودات شـرور است. من نگـاهم را به سـمت راست چرخاندم و مردی را دیدم که سر تا پا سفید بـود. اول از او ترسـیدم ولی متوجه شـدم که او مـرا به نـرمی در بر گرفته است و به من آرامش می‌بخشد و خیلی زود خـود را معرفی کرد. او با من با زبانی معنوی صـحبت می‌کـرد که من به خـوبی می‌فهمیـدم ولی اکنـون که روی زمین

هســتم ســعی می‌کنم حرفهــای او را با زبــان انگلیسی بازگو کنم. او چیزی شبیه به این گفت: «من مسیح ناجی تو هســتم، نــاجی انســان‌ها، و امــروز تو را با خــود به بهشت خواهم برد». خیالم خیلی راحت‌تر شد که او آن‌جا با من بود. می‌دانستم که دیگر چیزی برای ترسیدن وجود ندارد و مقصد من بسیار عالی خواهد بود.

ما شروع به حرکت کردیم و ابتدا مانند آن بود که شــناور بودیم. مسیح هنوز من را در سمت چپ خود نگـاه داشـته بـــود و به من آرامش می‌داد و با من حـــرف می‌زد. ما مسـافت کوتـاهی را طی کـردیم تا این‌که من چند صد یا شاید چند هـزار نـور را در پیش روی خـود دیـدم که به ما نزدیک می‌شدند. آن‌ها تنها نور نبودنـد، هر کـدام از آن‌ها یک فرم انسان گونه نیز داشـت، ولی جزییـات صـورت و بـدن آن‌ها مشـخص نبـود. آن‌ها تنها موجـوداتی بودند که مانند ســایه یک انســان به نظر می‌رســیدند ولی نــور درخشانی در مرکز هر یک از آن‌ها دیده می‌شد. همه‌چـیز مطلقا تاریک بود، بجز مسیح و آن افراد. بین نور مســیح و نور آن افراد تفاوت بود. مسیح کاملا نـورانی بـود ولی می‌شد جزئیات او را تشخیص داد. چهره و موهای بلند او شبیه نقاشی‌هایی که روی زمین از او کشـیده‌اند به نظر می‌رسید. طوری که می‌توان آن را توضیح داد، وقـتی که بعد از مرگتان مسیح را ملاقـات می‌کنید او (بـرای شـما) شـبیه آن‌چه مـردم روی زمین به یـاد می‌آورند (و تصـور می‌کنند) به نظر خواهد رسید.

ما در حال حـرکت به سـمت آن جمعیت نـورانی بـودیم و وقـــتی به آن‌ها رســـیدیم مســـیرمان را به ســـمت چپ منحـرف کـردیم تا از کنـار آن‌ها عبـور کـنیم. من متوجه

شـدم که تـاریکی فضا در حـال کم شـدن اسـت، و فضا مانند حـالت طلـوع آفتـاب به نظر می‌رسد. اکنـون ما به جای حرکت شناور قـدم می‌زدیم. قـدم زدن از راه رفتن در بدن فیزیکی هم طبیعی‌تر به نظر می‌رسید. وقتی که از کنار مردم رد می‌شدیم آن‌ها پشت سر ما جمع شده و به دنبال ما حرکت می‌کردند. هوا مرتب روشن‌تر می‌شد. من متوجه شـدم که هرچه فضا نـورانی‌تر می‌شـود من کمـتر می‌تـوانم نـور آن افـراد را بـبینم ولی بیشـتر می‌توانم جزئیات آن‌ها را تشـخیص دهم. من و مسـیح در حـالی که با هم حـرف می‌زدیم به راه رفتن خـود بـرای مسـیری طـولانی ادامه دادیم. من به یـاد نمی‌آورم که راجع به چه چـیزی با هم حـرف می‌زدیم. ولی به خـاطر دارم که مسـیح راجع به رفتن به مکـانی عـالی به من می‌گفت. به یاد دارم که زمانی بود که من و مسیح با هم از خوشحالی می‌خندیدیم. من شگرف‌ترین خوشـحالی را تجربه می‌کـردم که ورای تصـور بـود. من مطلقا با همروحان خود بودم و به منزل و وطنم باز می‌گشتم.

در یک آن ما ایستادیم و مسیح در مقابل من قرار گرفت و مسـتقیما به من نگـاه کـرد. او گفت «وضـعیت تغیـیر کـرده است و تو باید بـازگردی». من گفتم «منظـورت چیست که من باید بـازگردم؟». مسـیح گفت «تو باید به بـدن دیگـرت بـازگردی و در دنیا زنـدگی کـنی». من با او جـدل کـردم و گفتم «محـال است. من بـاز نمی‌گـردم. می‌خـواهم جلـوتر بـروم. می‌خـواهم به بهشت بـروم. ممکن نیست که من به آن‌جا بـازگردم». من در حـالی که اشک می‌ریختم از او التماس کردم که من را باز نگرداند. مسیح با صـدای بلنـدی گفت «لطفا (دیگر بس است)» و (بحث و التماس) من را متوقف کرد. سـپس شـروع کـرد

که به من توضیح بدهد که چرا باید بازگردم. من چیز زیادی از توضیحات او را به یاد نمی‌آورم ولی به خاطر دارم که گفت که پدر و مادرم فقدان من را حس خواهند کرد و به من نیاز دارند و از مردن من خیلی ناراحت خواهند شد. هم‌چنین به یاد دارم که به من می‌گفت که باید روی زمین برای خودم یک زندگی درست کنم. او چیزهای بسیار دیگری را نیز برایم شرح داد که اکنون نمی‌توانم به یاد بیاورم ولی فهمیدم که واقعا باید بازگردم. در حالی که او این‌ها را برایم می‌گفت ما در جهت مخالف یک‌دیگر به صورت شناور در حرکت بودیم. من در جهت عقب حرکت می‌کردم و او در جهت جلو در حالی که رو به من بود. تمام آن جمعیت پشت سر مسیح جمع شده بودند و به من نگاه می‌کردند که در حال برگشتن بودم.

وقتی به جایی رسیدیم که از آن من به دنیا بازمی‌گشتم مسیح پرسید «آیا قبل از رفتن سؤال دیگری هست که بخواهی جواب آن را بدانی؟». تنها یک چیز به ذهن من رسید و پرسیدم «دفعه بعد که به این‌جا بیایم آیا به بهشت خواهم رفت؟». او پاسخ داد «نه». من پرسیدم چرا؟ او گفت «به تو نشان خواهم داد چرا». نمی‌دانم چطور، ولی او زندگی من را جلوی من به من نشان داد. می‌توانستم تمامی زندگیم یا حداقل قسمت‌های بزرگی از آن را که هنوز زندگی نکرده بودم را ببینم. من اصلا به یاد نمی‌آورم که این صحنه‌ها چه بودند. در آن‌جا آن‌ها را می‌فهمیدم، ولی اکنون که در جسم خاکی هستم هیچ یک از آن‌ها را به خاطر نمی‌آورم. من می‌توانستم از آن استفاده کنم و تاریخچه زندگیم را تغییر دهم، ولی نه این‌که عمرم را حقیقتا زندگی کرده باشم. در حالی که

این صحنه‌ها را تماشا می‌کردیم مسیح به چیزهایی در مورد زندگی‌ام (در آینده) اشاره کرد و برایم توضیح داد که چرا دفعه دیگر نخواهم توانست به بهشت بروم. ولی او به من فهماند که که از مکانی که به آن خواهم رفت راضی خواهم بود. به عبارت دیگر نیازی نبود که نگران رفتن به جهنم باشم. بعد از تمام این گفتگو من کاملا متقاعد شده بودم که به زمین بازگردم.

خاطره بعدی من این است که در بدن فیزیکی خود بودم و داشتم خفه می‌شدم. دستی مچ پای چپ من را از پشت گرفته و من را از کاناپه بیرون کشید. آن دست پدرم بود. او من را در آغوش گرفت و گفت خدایا شکر. مادرم نیز من را بقل کرد و حرفهای محبت آمیزی مانند پدرم به من گفت. من از این‌که بازگشته و در کنار پدر و مادرم بودم خیلی خوشحال بودم.

تجربه ریچارد در 8 سالگی

ریچارد در سن 8 سالگی خود در حالی که سوار دوچرخه‌اش بود با یک ماشین که سرعت زیادی داشت تصادف می‌کند. او ادامهٔ داستان خود را اینگونه می‌گوید:

من خود را درارتفاع حدود 7 متری معلق یافتم و از بالا بدن کودکی را می‌دیدم که بی‌حرکت و بی‌جان کف خیابان افتاده است. چند نفر به طرف او دویدند و یکی از آن‌ها فریاد کشید که آمبولانس خبر کنید. من هم‌چنین می‌توانستم صدای متفاوتی از همان شخص بشنوم که می‌گفت خواهش می‌کنم نمیر! این امر برایم عجیب بود ولی به سرعت دریافتم که من در حقیقت می‌توانم

افکار دیگران را نیز بشنوم، و در آن واحد افکار تک تک آن‌ها برایم به راحتی قابل تمیز بودند.

من برای چند دقیقه‌ای مشغول تماشای این صحنه بودم که ناگهان متوجه شدم نوری درخشنده بالای سرم در حال تابیدن است و به نظر می‌آید که این نور از درون حفرهٔ کوچکی می‌تابد. نور رنگهای آبی، صورتی، سبز، و طلائی را در خود داشت. این حفره به تدریج بزرگ‌تر می‌شد و باعث می‌شد که چیزهای اطراف آن به حالتی معوج دیده شوند، مانند تصویر آینه‌ای که سطح آن معوج و ناصاف است. نور بسیار درخشنده و زیبا بود ولی با این حال چشم من را آزار نمی‌داد. من شروع به شنیدن صدای همهمه و وزوز خاصی کردم که به تدریج بلندتر می‌شد، و هم زمان حفرهٔ بالای سرم نیز بزرگ‌تر و نوری که از آن می‌آمد درخشنده‌تر می‌گشت و کشش من به سمت آن شدیدتر می‌شد. با وارد شدن من به آن حفره، صدای وزوز به نوعی صدای صفیر تبدیل شده و من مانند نور با سرعتی سرسام‌آور شروع به حرکت در یک تونل کردم، در حالی که احساس می‌کردم در فضای تنگی فشرده شده‌ام. من در آن تونل تنها نبودم و می‌توانستم حضور کسان دیگری را نیز در آن‌جا حس کنم، گرچه نمی‌توانستم کسی را ببینم.

من از نوعی سد یا مرز رد شدم که توضیح آن مشکل است، و نور سرتاسر اطراف من را فرا گرفت. من به اطراف خود نگاه کردم و اشکال مبهمی را دیدم که در حال شکل گرفتن بودند. آن‌ها در ابتدا حالت یک گوی نورانی را داشتند ولی به سرعت به فرم و هیأت آدمی درآمدند. تعداد زیادی از آن‌ها در آن‌جا بودند و من صدای

همهمهٔ آرامی را ازصحبت بین آن‌ها می‌شـــنیدم. سه نفر از آن‌ها به طـــرف من جلو آمدند و با نزدیک شـــدن آن‌ها من بهـتر می‌توانسـتم جزئیـات ظـاهر آن‌ها را تشـخیص دهم. آن‌ها قد بلند بوده و ردائی که حـالتی سـیال داشت به تن داشتند و همه موهائی بلند تا شانه، و یکی از آن‌ها ریش داشت. یکی از آن‌ها به من گفت: «تو نباید این‌جا باشی و باید بازگردی. تو خود میدانی که چه چیزهائی را قبول کرده‌ای». من به او گفتم که این‌جا مانند خانـهٔ من است و این‌جا را دوست دارم ونمی خـــواهم برگـــردم. احساس کردم که پاسخ من برای آن‌ها جالب بود و گفتند «باید برگردی، هنوز کار تو تمـام نشـده است. ما بـزودی تو را باز خواهیم گرداند».

من به اطراف خود نگاه کردم و چهره‌های آشـنای زیـادی را در آن‌جا دیـــدم، دوســـتان، اقـــوام، کســـانی که قبلاً می‌شناختم ولی نمی‌توانستم به یاد بیاورم از کجا و کی. می‌دانستم که بعضی از آن‌ها را برای مدت بسیار زیـــادی می‌شناخته ام، در طـول زنـدگی‌های زیـاد و در مکانهـای متفاوت. صحنه‌های کوتاهی از این زندگی‌های گذشـــته و اتفاقات آن در نظرم می‌آمد. در این زنـدگی‌های متعـدد، که در طول قرنهای زیـادی اتفـاق افتـاده بودنـد، نـوعی پیوستگی و هدف دار بـودن را حس می‌کـردم. به آن سه نفری که جلوی من بودند نگـاه کـردم و نمی‌دانم چگونـه، ولی می‌دانستم که آن‌ها ارواحی بسـیار کهن هسـتند که ناظر و راهنمای گـروه ما هسـتند. ما همگی به نـوعی از آن‌ها منشـــعب شـــده بـــودیم و به یک‌دیگر و آن‌ها متصل بودیم. من هیچ نوع قضـاوتی را از جـانب آن‌ها در مـورد اعمالمان، حتی بدترین آن‌ها، حس نکردم.

یکی از آن‌ها به من گفت «می تـــــوانی هر ســـــؤالی می‌خواهی بپرسـی، و ما آن را جـواب خـواهیم داد. مهم است که این کـار را انجـام دهی». اولین سـؤال من این بود که آیا این‌جا بهشت است؟ آن‌ها گفتند:

«می‌تواند بهشت باشـــد، اگر تو بخـــواهی. می‌تواند هم جهنم باشد، اگر آن چیزی است که به آن بـاور داری. این واقعیت گسـتره‌ای از وجـود خـود توسـت، که آنـاً تحقق یافته و شکل می‌گـیرد. تو همـواره واقعیت خـود را خلق می‌کـنی، صـرفنظر از این‌که خـود را کجا و در چه حـالی بیابی، که حقیقتاً ما همگی در آفرینش سهیم هستیم».

من پرسیدم «خدا کجاست؟ او را نمی‌بینم!»، جواب آمد:

«چگونه می‌توانی آن‌چه را که خود جـزئی از آنی ببیـنی؟ ما همگی بیان و تجلی خدائیم. وقتی که با چشـمان خـود نگاه می‌کنی، در حقیقت از درون چشمان خـدا می‌نگـری و او واقعیت را از دید تو تجربه می‌کند. هنگـــــامی که با خدا حرف می‌زنی، در حقیقت با خود سخن می‌گوئی. ما همگی یکی هســـتیم، و مـــرز و جـــدائی وجـــود نـــدارد. همانگونه که دست تو نمی‌تواند تو را ببینـــــد، تو نـــــیز نمی‌تـــوانی خـــدا را ببیـــنی. زیـــرا که دست تو جـــزئی از توست و بـــرای تو و هـــدف تو انجـــام وظیفه می‌کنـــد، و هم‌چنین برای خودش. انفصـالی وجـود نـدارد و آن‌چه که به نظر (مرز و حدایی) می‌آید توهمی بیش نیست. نوری که تمـام این‌جا را فـرا گرفته خداسـت، که منشأ وجـود همهٔ ماست و آزادانه به همه داده می‌شود».

سؤال بعدی من این بـود چـرا حس می‌کنم این‌جا خانه و وطن من است؟ آن‌ها گفتند:

«زیرا این‌جا خانه است. همه‌چیز از این‌جا آغاز می‌شود و به این‌جا باز می‌گردد. این‌جا نقطهٔ شروع تمامی سفرها و درسهاست.»

سؤال دیگر من که برای خودم عجیب بود و نمی‌دانم چرا آن را پرسیدم این بـود که روزی که دوبـاره به این‌جا بـاز گردم، آیا می‌توانم همینجا بمانم؟ ولی جوابی که گـرفتم عجیب‌تر بود:

«ما فکر نمی‌کـنیم که بخـواهی مـدت زیـادی بمـانی، تو هرگز زیاد نمی‌مانی. تو درسهایت را خیلی دوست داری، بخصوص آن‌هائی که سخت هسـتند. (ولی) می‌تـوانی هر آن‌چه را می‌خـواهی انجـام دهی، انتخـاب متعلق به خـود توست».

من سؤالهای دیگری نیز پرسیدم که جنبـهٔ شخصی دارد و آن‌ها را بـــازگو نمی‌کنم. بعد از پایـــان ســـؤالهایم به من گفته شد که وقت آن رسـیده که بـازگردم. من چشـمان خود را باز کردم و در آمبولانس بودم...

تجربه لئونارد

در سال 1963 وقتی 8 ساله بودم آپاندیس من عود کرد. من شروع به تب و استفراغ کـردم و من را از مدرسه به خانه فرستادند. ابتـدا همه فکر می‌کردند یک آنفـولانزا یا سرما خوردگی است. من در منزل استراحت می‌کـردم و مـادرم مـراقب من بـود. ولی بعد از گذشت چند روز نه تنها حـال من هیچ بهبـودی نیـافت، بلکه رو به وخـامت شـــــدیدی گذاشت و من را به بیمارســـــتان بردند. در بیمارسـتان من را معاینه کردند ولی وقـتی دیـدم من را برای بردن به اتاق عمل آماده می‌کنند، ترسیدم و شـروع

به گریستن کردم... من به اتاق عمل برده شـدم و من را با استفاده از گـاز اتر بیهـوش کردند. بعـداً فهمیـدیم که آپاندیس من قبل از این‌که به بیمارستان برسـیم ترکیـده بود.

در حـالی که به من داروی بیهوشی داده می‌شد ناگهـان متوجه ریشه هستی خود شدم. گـویی با خـود (آن سـخن مشهور دکارت را) تکـرار می‌کـردم که «من فکر می‌کنم، پس هستم» و با خود گفتم «اکنون باید بروم». به نوعی می‌دانستم که هنـوز زنـده هسـتم ولی در مکـانی بسـیار تاریک بودم. تمام آن اتفاقاتی که باعث شـده بـود از این مکـان تاریک سر در بیـاورم دیگر هیچ اهمیـتی بـرایم نداشتند. نمی‌توانستم بـدنم را حس کنم زیـرا از آن جـدا شده بـودم. بـالاخره من دربـاره محیط اطـرافم کنجکـاو شدم و دید من به تدریج به من بازگشت. دیـدم که نـوعی بند بسیار طولانی از پیکر سـفید و مبهمی که داشـتم به پـایین آویـزان است و به بـدنم روی تخت بیمارسـتان متصل می‌باشد. به خـاطر آن نمی‌توانسـتم از جـای خـود بالاتر بروم. سپس متوجه (ارواح) افراد دیگـری شـدم که از من بسیار مسن‌تر بودند و خیلی خوشحال بودند که به سـمت بـالا حـرکت می‌کنند. آن‌ها مانند من به بدنشـان متصل نبودند و به نوعی می‌دانستم که آن‌ها (به تـازگی) مرده‌اند. من یک گـروه ارواح را دیـدم که بعد از یک تصادف به صورت دسـته جمعی به بـالا حـرکت می‌کردند. آن‌ها اوج می‌گرفتند زیرا خوشـحال بودند که از قید بـدن آزاد شده‌اند. ولی من نمی‌دانسـتم آن‌ها به کجا می‌روند. یکی از آن‌ها مـرد مسـنی بـود که نگـران من بـود زیـرا می‌دید که نمی‌توانم صـعود کنم. او نـزد من آمد تا به من کمک کند، ولی حـتی با کمک او نتوانسـتم به بـالا حـرکت

کنم. من تنها بودم ولی در ابتدا ترسی نداشتم، زیرا هیچ چیزی (که منفی باشد) حس نمی‌کردم.

سپس در فاصله‌ای دور چشمانی را دیدم که چشمک می‌زدند. ابتدا فقط چندتا بودند، ولی به تدریج من با تعداد زیادی از آن‌ها محاصره شدم. آن‌ها شرور و از من متنفر بودند، ولی نمی‌دانستم چرا. وقتی احساس کردند که نمی‌توانم از جایم حرکت کنم به من حمله کردند. آن‌ها می‌توانستند فکر من را بخوانند و ترس من آن‌ها را جسورتر می‌کرد. چیزی طول نکشید که آن‌ها با سرعت زیادی به سمت من یورش آوردند. این یک شکنجه مطلق بود و آن‌ها طوری من را مسخره می‌کردند که گویی من برایشان یک جُک هستم. آن‌ها تنها مشتاق درد کشیدن و ناراحتی و غصه من بودند. بالاخره به نوعی توانستم صدای خودم را پیدا کنم و با اضطراب و تشویش فریاد کشیدم «خدایا، خواهش می‌کنم جلوی‌شان را بگیر». من تنها کلماتی را که در زندگی در دنیا یاد گرفته بودم تکرار می‌کردم. مفهوم کامل خدا در آن سن هنوز در ذهن من شکل نگرفته بود.

سپس صدای یک مرد آمد و آن ارواح پر تنفر بلافاصله از آن‌جا فرار کردند. آن صدا به نظر خیلی مهربان می‌رسید و به من گفت که صدای من را شنیده است و من تنهایی آن‌جا چکار می‌کنم. او به صحبت کردن با من ادامه داد و من کم کم از او خیلی خوشم آمد زیرا به نظر می‌رسید که او دلسوز و مراقب من است. من بندی که از من آویزان بود را به او نشان دادم، و او شرایط من را درک کرد. او به سمت پایین و اتاق عمل نگاهی انداخت، در حالی که می‌دانست که (بدن) من خیلی بیمار است.

همانطور که با هم حرف می‌زدیم به تدریج توانستم او را واضح‌تر ببینم، و او درخشنده‌تر شد تا بتـوانم او را بهـتر مشـــــــاهده کنم. او پیش من ماند تا من را از آن ارواح شـرور حفظ کنـد، و من فهمیـدم که تا وقـتی که نـزد او هستم در امنیت خواهم بود. فکر کنم او یک فرشته بـود. او خیلی فروتن بود و لباس سفید گشادی پوشـیده بـود. من متوجه شدم که او چیزی یک شمشیر یا شیپور بلند یا هر دو را به همراه دارد. وقـتی از او دربـاره آن پرسـیدم گفت که در آینـــــــده از او تقاضا خواهد شد که از آن‌ها استفاده کند، ولی اکنون نه. او این توانـایی را داشت که اتفاقاتی را در گذشته زندگی من ببیند و وقتی که به یک لحظه شـــاد رســـیدیم او خوشـــحال شد. من یک کـــودک خردسال بودم و به همراه تعـدادی کـودک دیگر در کلیسا ســـرود می‌خوانـــدیم: «مســـیح من را دوست دارد». من تمام سرود را بلد نبودم و یک کـودک دیگر سـعی کـرد در خوانـــدن ســـرود به من کمک کند و با دیـــدن آن صـــحنه حاضران در کلیسا شروع به خندیدن کردند.

به نظر می‌رســـید که این فرشـــته با قـــدرتی بـــالاتر در ارتباط بود. گاهی او سـاکت می‌شد و مکث می‌کـرد تا با آن قدرت بالاتر حرف بزند یا به آن گـوش کند. تصـمیمی گرفته شد. او برای رفتن به جایی دیگر خوانده شده بـود و باید می‌رفت. عمل جراحی من در آن پایین زیـاد خـوب پیش نمی‌رفت و او من را در یک حباب محافظ قرار داد. او گفت که این حبـــاب من را به بـــالا و جـــایی که ارواح دیگر رفتند هـــدایت خواهد کـــرد و من درون این حبـــاب آسـیبی نخـواهم دید. من او را دوست داشـتم زیـرا او از من مـــراقبت می‌کـــرد. ولی او هرگز اســـمش را به من نگفت. دوباره من در تـاریکی تنها بـودم ولی حس کـردم

که به آهستگی بالا می‌روم. من از داخل حباب بیرون را تماشا می‌کردم و میلیون‌ها ستاره را دیدم. من (اکنون) بالای کره زمین بودم و درخشندگی کهکشان‌ها را مشاهده می‌کردم. سپس یک ساختار دوار، مانند یک گرداب یا تونل چرخنده در بالای سرم پدیدار شد. در ابتدا این ساختار به نظر عظیم می‌رسید، و در محیط خارجی آن ستاره‌هایی را می‌دیدم که آن‌ها را از جهان به سمت مرکز دوار خود می‌کشید. وقتی به آن نزدیک‌تر شدم دیدم که آن ستاره‌ها در حقیقت ارواح دیگری مانند من هستند. بعضی از آن‌ها همانطور که به طرف آن جذب می‌شدند به نظر هیجان زده و خوشحال می‌رسیدند و این باعث شد من هم خوشحال بشوم. وقتی که ما وارد مرکز تونل شدیم حرکت ما به سمت بالا فوق‌العاده سرعت گرفت. فلاش‌هایی از نورهای رنگارنگ که بسیار زیبا بودند دیده می‌شد. سپس حرکت من متوقف شد، زیرا حبابی که در آن بودم به نوعی مرز لطیف ابر مانند در بالا برخورد کرد. این مرز از حرکت بیشتر من به سمت بالا جلوگیری می‌کرد.

ناگهان دو دست از این ابر عبور کرده و شانه‌های من را گرفته و من را به بالا کشیدند. وقتی بالاتر رفتم در پیش رویم مردی ایستاده بود که چهره‌ای خوشحال و خندان داشت، ولی من او را نمی‌شناختم. او یک شلوار و کاپشن چرمی مانند لباسهای معمولی امروزه به تن داشت. من او را هم دوست داشتم زیرا او با من مهربان بود. ما یک‌دیگر را نمی‌شناختیم، ولی او من را کمی جلوتر برد و به جایی رساند که افراد زیادی برای خیرمقدم گویی به ما جمع شده و منتظر بودند. من گیج شده بودم، ولی اصلاً ترسی نداشتم زیرا آن‌ها همه

مهربـــان بودند و منتظر فرصت بودند تا خـــود را به من معرفی کنند. سپس آن‌ها از من پرسیدند من که هسـتم؟ من گفتم «من لئونـارد هسـتم». وقـتی نـامم را گفتم خیلی احسـاس کوچک بـودن و دسـتپاچگی می‌کـردم. به نظر می‌رسـید که هیچ یک از آن‌ها من را نمی‌شـناخت و کمی بین خودشـــان پچ‌پچ کردند. ســـپس یکی از آن‌ها پرسید پدر من کیست. من گفتم اسم پدرم «لایل» است و وقتی این را گفتم، خیلی از آن‌ها تعجب و مکث کردند، زیرا به نظر می‌رسید پـدرم را می‌شـناختند. من یک پسر بچه بـــــــــــودم و آن‌ها از من خیلی مسن‌تر بودند و نمی‌توانستم تمـام مکالمـات بین آن‌ها و آن‌چه به سـمت من می‌فرسـتادند را بفهمم. سـپس دو زن جلو آمـده و خـود را به عنـوان مادربزرگ‌هـای پـدرم معـرفی کردند. می‌دانستم که پدرم خود پـدر و مـادر داشـت، ولی مـدتی طـــول کشـــید که بـــرایم جا بیافتد که او پـــدربزرگ و مـادربزرگ هم داشـته اسـت، زیـرا او هیچ‌وقت راجع به آن‌ها حرفی نـزده بـود. من بچه‌تر از آن بـودم که بفهمم که پـدر و مـادربزرگم که در دنیا زنـده بودند نـیز زمـانی مثل من جوان بوده‌اند و خود پدر و مادر داشتند.

وقـتی که این مفهـوم بـرایم جا افتـاد مانند یک جشن بـزرگ بـود. من به افـراد زیـاد دیگـری معـرفی شـدم. مادربزرگ‌هـــای پـــدرم همـــراه من ماندند و من را به پـدربزرگ‌های پـدرم نـیز معـرفی کردند. همه آن‌ها با من خیلی مهربان بودند و عشق و عطوفتی که بین ما بود را نمی‌توان با کلمات به سادگی شرح داد. این عشق شـدید و خودجوش بود. یک نکته جانبی که باید بگـویم این است که اهمیت ارتباطـات خـانوادگی و این‌که به چه کسـانی مرتبط هستیم چیزی است که از آن روز درون من نفـوذ

کرده است. اکنون عکس‌های پدر و مادربزرگ‌های پدرم که در سال 1963 در بهشت ملاقات کردم در اتاق من به دیوار آویزان هستند. این عکسها در حدود سال 1900 گرفته شده بودند و من سال‌ها بعد با دیدن این عکسها بلافاصله آن‌ها را شناختم، زیرا در بهشت آن‌ها را ملاقات کرده بودم.

بعد از آشنا شدن با افراد آن‌جا، مدتی را صرف خوش و بش با پدر و مادر مادربزرگم که خود هنوز در دنیا زنده است کردم. آن‌ها هر دو گفتند که شخص خاصی به آن‌جا می‌آید تا به من خوش‌آمد بگوید. چیزی نگذشت که یک زن بسیار بدل بچسب و خوش برخورد به ما ملحق شد. او لباس گشادی و بلندی به تن داشت که بافت موج گونه و شل آن شباهت به پارچه یک گونی داشت. موهای جوگندمی او پستی و بلندی داشت و نامنظم به نظر می‌رسید. به غیر از این زن، ظاهر لباس‌هایی که اقوام من در آن‌جا به تن داشتند همه مربوط به دوره و زمانهایی بود که آن‌ها در آن در دنیا زندگی می‌کردند. این زن به من گفت که مرا به جایی خواهد برد که در آن‌جا می‌تواند چیزی بسیار مهم را به من نشان بدهد. از این‌جا به بعد فکر کنم بهتر است او را مادر بنامم، زیرا این دقیقا احساسی بود که نسبت به او داشتم. گویی او درباره من بیشتر از خود من می‌دانست. او در خود چنان عشقی داشت که من بلافاصله در دیدار اول مجذوب او گشتم. بقیه اقوامم در آن‌جا نیز در خود همین عشق را داشتند، ولی عشق او قوی‌تر بود. وقتی من به همراه او شروع به حرکت کردیم او شروع به درخشش کرد. در مدت کوتاهی ما به جایی وارد شدیم و مادر به من توضیح داد که من متعلق به خانواده‌ای هستم که چندین

نسل در پشت سر دارد. مادر به سادگی دستش را حرکت داد و یک تونل گرد و خاکستری رنگ در جلوی ما شکل گرفت. این تونل (به نظر) خیلی عمیق می‌رسید و اگر می‌خواستیم می‌توانستیم به راحتی وارد آن بشویم. او به من گفت که با وارد شدن به این مجرا من می‌توانم نسل‌های زیادی را از اجداد خود ببینم. می‌توانستم افراد (زیادی) را ببینم که بیشتر آن‌ها زوج بودند. آن‌ها با گام‌هایی که نماینده سلسله و ترتیب هر نسل قبل از من بود وارد تونل شده بودند.

اولین کسی که به چشمم آمد زنی بود که در حال جارو کردن درگاه منزل خود بود. به نوعی می‌دانستم که او هیچ‌وقت ازدواج نکرده است. به نظر می‌رسید که بعضی از اجداد من می‌دانستند که ما می‌توانیم آن‌ها را ببینیم و ما را نیز می‌شناختند. به یاد دارم که زوجی را دیدم که روی صندلی نشسته بودند. آن‌ها جد جد جد من و اهل دانمارک بودند. من تاریخ نامه‌ای بهشتی را از نسل و خانواده خود مشاهده می‌کردم که خیلی به عقب و زمانهای گذشته بازمی‌گشت. سپس مادر به مرکز تونل اشاره کرد و همانطور که با من حرف می‌زد نوری پرقدرت در سوی دیگر تونل دیده می‌شد. ناگهان نور در پیش روی ما بود. مادر گذاشت که من به تنهایی در جلوی نور بایستم و نور در جزء جزء وجودم نفوذ کرد. من احساس می‌کردم که ذره ذره ولی همزمان یکپارچه و کامل شده‌ام. نسیم گرم خارق‌العاده‌ای که گویی خود حیات بود در من رخنه می‌کرد. اکنون من به همراه نور می‌درخشیدم و فوق‌العاده خوش‌حال بودم. من در فرم یک نوزاد بودم و همینطور که مادر من را درآغوش گرفته بود ما با هم می‌خندیدیم.

ناگهـان یک تصـویر در پیش روی ما پدیـدار شد که مانند فیلمی از زنــدگی من بر روی زمین بــود. نه تنها من آن لحظات را می‌دیـدم، بلکه آن‌ها را حس می‌کـردم، گـویی که آن‌جا بـودم. من خیلی مـورد مهر و محبت خـانواده‌ام که در دنیا بود قرار داشتم و آن‌ها با من بازی می‌کردنـد، و من از نعمت داشــتن یک خــانواده بــزرگ که از وقت گذرانـدن با هم لـذت می‌بردند برخـوردار بـودم. او و من می‌توانســتیم هر نقطه زمــانی را که می‌خواســتیم در طـول زنـدگی من انتخـاب کـنیم. من دوبـاره شـاهد تولد خودم بـود. هیچ نکته‌ای در مـورد تولد من گفته نشد ولی به یاد دارم که چیزی دربـاره آن وجـود داشت که در ذهن من ماند و آن را بعدا توضیح خـواهم داد. دیـدم که من را به این دنیا کشیدند و طوری که دکتر من را گرفته بــود و حرکت می‌داد را دوست نداشـتم. یک صـحنه مـورد علاقه من وقتی بود که همه افراد خانواده دور هم بودیم و من در بغل مادرم بودم و احساس امنیت و راحـتی می‌کـردم در حالی که پدربزرگم با من بازی می‌کرد. من انگشــتانم را به طرف صورت پدربزرگم بردم و او برای من شــکلک درمی‌آورد، طوری که انگار می‌خواهد انگشـتانم را ببلعد. او با حالت شوخی و بازی این کـار را کـرد و به یـاد دارم که احساس شادی زیـادی می‌کـردم و انگشـتانم را عقب کشیدم، در آغوش امن مادرم... تمام خانواده می‌خندیدند و تجربه دوباره آن خیلی دلنشین بود...

در حالی که شاهد دیدن قسمت‌هایی از زندگی کوتاه من بــودیم، مــادر و من یک‌دیگر را در آغــوش گرفته بــودیم. ســپس به صـحنه‌ای رســیدیم که مهم بــود و مــادر به آن اشــاره کــرد. من آرامشم را در برابر بــرادر بزرگ‌تــرم استیو از دست داده و عصبانی شده بودم. به یاد دارم که

عصبانیت زیادی که از درون از او داشتم باعث شده بود که براحتی به او بپرم و با یک راکت بیسبال اسباب بازی بر سر او کوبیدم. این راکت چوبی بود و بیشتر از آنی که من آنوقت فکر می‌کردم برای او درد داشت. مادر به من گفت که عصبانی شدن در حدی که باعث آسیب وارد کردن به دیگری شود اشتباه است و نباید اینکار را بکنم. من به خوبی فهمیدم و از آن روز تا کنون دیگر دست روی کسی دراز نکرده‌ام، یا حداقل از روی عمد نبوده است.

اکنون به جایی از تجربه خود رسیده‌ام که هنوز برایم کاملاً واضح نیست. شفاف‌ترین خاطره من از تجربه‌ام شامل خاطرات من با خانواده‌ام و عشق و گرمایی که با آن‌ها حس می‌کردم بود. من تصور درستی از ترتیب زمانی صحنه‌هایی که از این‌جا به بعد توضیح می‌دهم را ندارم و نمی‌دانم کی و چگونه اتفاق افتادند.

یک صحنه مربوط به دیدن انجیل بود در حالی که صدایی به من در مورد بعضی از اشتباهاتی که در آن وجود دارد می‌گفت. فکر می‌کنم نکات خیلی خاصی در مورد انجیل به من گفته شد ولی نمی‌توانم جزئیات آن را به یاد بیاورم. تنها چیزی که می‌توانم این‌جا اضافه کنم این است که بسیاری از این مسائل مربوط به نحوه‌ای است که انسان‌ها برای مدت زیادی قسمت‌هایی از آن را تعبیر کرده و دولتمردان از آن استفاده کرده‌اند. خدا عشق است و همه ما فرزندان او هستیم. هیچ دین و مذهب و اعتقاد و حکومت و سازمانی که ما روی زمین خلق کرده‌ایم حق این را ندارد که ادعا کند که قدرت و اعتبار آن از طرف خدا می‌آید. بخصوص اگر باعث جراحت و

صدمه به انسان‌های دیگر شود. البته سخت است که وقتی در باره تجربه خود صحبت می‌کنم این به نظر افراد موعظه نرسد. حقیقت دیگری که مهم است بدانید این است که افراد برای خدا بسیار مهم‌تر از (دین و مذهب و) سازمان و گروهی هستند که به آن متعلق می‌باشند. هر یک از ما مسئول رفتار شخصی خود هستیم. هیچ کلیسا و حکومت و نهاد (و دین و مذهبی) یا چیزی کلید بهشت را در دست ندارد. شما همین الان هم کلید بهشت را در قلب خود دارید زیرا فرزند خدا هستید. هر نهاد دینی در این دنیا به نوعی ناقص است و بدون مشکل نیست. اگر واقعاً می‌خواهید خدا صدای شما را بشنود در جایی خلوت رفته و غرور خود را کنار گذاشته و در تنهایی و با قلبی باز به درگاه او دعا کنید. عشق و محبتی که از دیگران دریافت کرده‌اید را به یاد بیاورید و آن را در قلب خود حفظ کنید. این با ارزش‌ترین دارائی شماست.

خاطره دیگر من تصویر و دیدی بود که من را مبهوت گذاشته است. من به جایی برده شدم که می‌توانستم یک ماکت بزرگ زمین را ببینم که به نظر روی یک پایه قرار دارد، مانند این‌که یک دستگاه است. جزئیات زیادی داشت و نقاطی نورانی در جاهای مختلف روی سطح آن می‌درخشیدند. وجود دیگری غیر از مادر به من گفت که تمام چیزهای روی زمین می‌تواند از این ماکت دیده شود، مانند این‌که این یک کپسول زمان است. به یاد دارم که برایم خیلی جالب بود... و این احساس را گرفتم که آینده نیز این‌جا قابل رویت است... ولی جزئیات اتفاقات آینده را به خاطر ندارم. ولی به یاد دارم که پرسیدم چرا چنین اتفاقاتی رخ خواهد دارد و چرا جلوی

آن گرفته نمی‌شود. به سادگی به من گفته شد «تو نباید نگران اتفاقات (آینده) دنیا باشی. آن‌چه دیـدی رخ خواهد داد، و رخ خواهد داد زیــرا باید اینگونه باشد.» به عبــارت دیگر آن‌ها به من می‌گفتند که من نقشی در این اتفاقــات بــازی نمی‌کنم و امکــانی بــرای متوقف کــردن آن‌ها نخـــواهم داشت... به من گفته شد که بیشـــتر این چیزها را در دوران جوانی خود به یــاد نخـواهی آورد ولی وقــتی سن تو بیشــتر شــود به تــدریج دوبــاره بعضی از خـــاطرات به تو بـــاز خواهند گشت و آن‌ها را خـــواهی فهمید. آن‌ها به من حقیقت را گفتنـــــد، ولی مثل بقیه مـردم، بـرای من راحت‌تر است که بگـویم دیگـران چکـار باید بکنند تا این‌که فکر کنم خـودم چه کـاری باید انجـام دهم. من هم مانند بقیه انسان‌ها بی‌نقص نیستم. اکنون من خیلی مسن‌تر هســتم و گــاهی رویاهــای پرقــدرتی دربــاره حــوادثی که قــرار است اتفــاق بیافتد می‌بینم. همیشه آن‌ها را نمی‌فهمم، و گـــــاهی تنها بعد از این‌که اتفـــاق رخ می‌دهد متوجه می‌شـــوم که رویـــای من چه معنی داشت....

مــادر و من دوبــاره به هم ملحق شــدیم و او من را نــزد خویشـــاوندانم بازگرداند. من از دیـــدار آن‌ها خیلی ذوق زده بودم. مـادر دوبـاره به کنـار من آمد و توضـیح داد که باید به زودی تصمیمی بگیری، آیا می‌خـواهی به زنـدگیت روی زمین بـازگردی یا این‌که می‌خـواهی این‌جا بمـانی؟ ...

من دربـــــاره مـــــادرم روی زمین پرســـــیدم و گفتم آیا می‌تـــوانم با او صـــحبت کنم و به او دربـــاره این مکـــان خارق‌العاده بگویم؟ مادر گفت که اگر خواستی در بهشت

بمـانی مـادرت روی زمین خیلی محـزون خواهد شد. من مادرم را خیلی دوست داشـتم و به همین خـاطر تصـمیم گرفتم بازگردم. (یکی از اقوامم به نـام) هنسـین دوست نداشت که من بـــازگردم و به من گفت که اگر بـــازگردی زنـدگی تو روی زمین خیلی سـخت خواهد بـود. فکر کنم منظـور او این بـود که زنـدگی روی زمین در مقایسه با بهشت خیلی سـخت است. او به مـادر اعـتراض کـرده و گفت که اگر من به زمین بـــــازگردم این می‌تواند من را خراب کند. مادر از اقتدار بیشتری برخـوردار بـود و گفت که او تصمیم خود را گرفته است. پدر و مادر مـادربزرگم به من آخـــرین حرفهای‌شـــان را گفتند: «بـــرو مدرســـه، کتابها و درسهایت را بخـوان، پسر خـوبی بـاش. ما تو را دوست داریم.» جیمی دوباره با من بود و من را به همان توده ابرمانندی که من را از آن بالا کشـیده بـود بـرد. من از همه خـــداحافظی کـــردم و جیمی من را به پـــایین هل داد. من خـــــود را درون یک تونل تنگ و پر از نورهـــــای رنگارنگ یـافتم که در آن با سـرعت پـایین می‌رفتم. این دفعه حرکت در تونل لـذت بخش نبـود، و رفتن به سـمت پایین در تونل بر خلاف بالا رفتن احساسی غـیر طـبیعی داشت. چـیزی طـول نکشـید که من خـود را بـالای بـدنم معلق یافتم...

اکنـــون بـــدن من در روی تخت بیمارســـتان بـــود و من به بدنم بازگشـتم. ولی بلافاصـله در مـورد تصـمیم خـود به بازگشتن شک کردم زیرا بدنم هنـوز خیلی مـریض بـود و تقریبـــاً غـــیر قابل تحمل می‌نمـــود. من از حـــال رفتم و وقـتی دوبـاره به هـوش آمـدم خیلی بـدنم بی‌حـرکت و خشک بـود. به زحمت می‌توانسـتم صـدای خـانواده‌ام را تشـخیص بـدهم و چـیزی از حرفهای‌شـان نمی‌فهمیـدم.

وقتی که دوباره انرژی کافی برای حرف زدن پیدا کـردم به مادربزرگم که آن‌جا بود گفتم «مامان بزرگ، من مادر تو را ملاقات کـردم!». او در جـای خـودش خشـکش زد و تمـام کسـانی که در اتـاق بودند شـروع به پچ پچ با هم کردند و بعد به من گفتند که «تو خیلی مریض بـودی، این تنها باید یک توهم باشد». من از دستشان نـاراحت شـدم ولی خیلی ضـعیف‌تر از آنی بـودم که با آن‌ها بحث کنم. بعد از چند روز من را به خانه بردند ولی من بـرای مـدت زیادی بسیار مریض و بدحال بودم...

حدود 50 سال از تجربه من گذشت. سـال 2012 بـود و مادر دنیایی‌ام در بستر مرگ بـود. مـدت کوتـاهی قبل از مـرگش مـادرم بـرایم تعریف کـرد که هنگـام تولد من مشکلات زیادی پیش آمده بوده و من تقریباً مرده بـودم. او هم‌چـنین گفت که قبل از من یک سـقط جـنین داشت که به کسی نگفته بـوده و به همین علت او خیلی از من محـافظت می‌کـرد و به من توجه می‌داد که همین کمی باعث رنجش و حسادت برادر و خواهرانم شده بـود. ولی وقتی که این را بـرایم تعریف کـرد ناگهـان به یـاد آوردم که در تجربه NDEام تولد خـود را دوبـاره دیـده و تجربه کرده بودم. به یاد آوردم که در تجربه‌ام خودم را دیدم که از سر وارد مجـرای تولد شـدم، ولی حـرکت طـبیعی این فرایند به طور ناگهـانی متوقف شد. ماهیچه‌هـای مـادرم منبسط و شل شدند و من بدن جنینی خود را ترک کـردم و ناگهان یک گـوی درخشـان انـرژی بـودم. من یک گـوی درخشـان دیگر را ملاقـات کـردم که می‌خواست با من بـازی کند. ما یک‌دیگر را دوست داشـتیم، و با هم به اطراف پرواز می‌کردیم و با پرواز خود در هـوا الگوهـای مختلفی بوجـود می‌آوردیم، در حـالی که فلاش‌هـای

نورانی رنگارنگی جلوی ما به سرعت گسترده می‌شد. منظره خیلی زیبایی بود و احساس پرواز کردن خیلی واقعی بود. به نوعی می‌دانستم که این گوی دیگر انرژی یک دختر است. ما دوستان نزدیکی شده بودیم. او در پرواز کردنش خیلی بی‌باک‌تر و ماجراجوتر از آنی بود که من با آن راحت بودم. من از این‌که پا به پای او به سرعت پرواز کنم اجتناب کردم زیرا احساس کردم اتفاق خاصی در شرف رخ دادن است. آن‌جا بود که یک مرد به ما ملحق شد و ما شروع به حرف زدن کردیم. او به آن دختر گفت که من باید بروم. فکر کنم منظور او این بود که من هنوز قرار است که متولد شوم، ولی برای آن دختر این‌طور نبود. آن دختر اعتراض کرد، زیرا من را دوست داشت و می‌خواست به بازی با من ادامه دهد. من به حرف آن مرد گوش کردم و به بدن نوزادم فرستاده شدم. آن دختر هم بدون من به پرواز خود در اطراف ادامه داد. من بالاخره متولد شدم، ولی فکر می‌کنم که آن گوی انرژی دیگر که دیدم همان خواهرم بود که سال‌ها قبل از من سقط شده بود. او خیلی باحال و خوشحال بود، ولی به نظر کمی ماجراجو و بی‌کله می‌آمد.

بعد از تولدم من برای دو هفته هیچ پاسخی به محیط اطراف و افراد از خود نشان نمی‌دادم و همه فکر می‌کردند که باید به خاطر مشکلی که در حین تولد برایم پیش آمد، مشکل مغزی پیدا کرده باشم. به همین علت بود که مادرم در مورد من کمی احساس گناه می‌کرد و به من توجه بیشتری نشان می‌داد.

تجربه لیندا استوارت

لیندا استوارت (Linda Stewart)ـ کودکی خود را در تگزاس در شهر و خانواده‌ای بسیار مذهبی با گرایش‌های بپتیست (Baptist)ـ گذرانده بود. اولین آشنایی و تصور او از خدا، خدایی انتقام‌جو و جهنم و آتش بود. این دیدگاه که مذهب به او آموخته بود از بچگی ترسی عمیق از خدا و مرگ و زندگی پس از مرگ در دل لیندا ایجاد کرده بود. لیندا که در تمام عمر خود در جستجوی خدایی مهربان و رهایی از ترس فلج کننده مرگ بود، در نهایت به دنبال یک بیماری طولانی و بسیار شدید ملاقاتی کوتاه در بهشت داشت. تجربه لیندا به او نشان داد که خدا تنها خدایی پر از عطوفت و مهر است که هیچ قضاوت و تنبیهی نمی‌کند. او در اثر تجربه خود به درک یکی بودن و وحدت تمامی هستی دست یافت که زندگی او را از آرامش و آگاهی غیر قابل تردید به خوب بودن خدا پر نمود. این قسمت‌هایی از تجربه لیندا است:

وقتی که (بعد از بیماری طولانی‌ام) بالاخره اراده و خواست خود را برای زنده ماندن رها کردم، سپردن زندگی‌ام به دست مرگ بعد از مبارزه طولانی با مریضی و از دست دادن هر چیزی که برایم ارزش داشت بسیار راحت بود. تصمیم من برای ترک کردن دنیا در یک لحظه بسیار طولانی از سکوت مطلق معلق مانده بود. من بدون هیچ اشتیاقی نظاره‌گر بودم در حالی که روحم بدنم را ترک کرد، و در حالی که احساس «دیگر بودن» من را فرا می‌گرفت. احساس عجیبی از انفصال و بی‌ارتباطی با کالبد فیزیکی‌ام و زندگی که خود خلق کرده بودم داشتم. دیگر به یک مشت گوشت و استخوان بیچاره و دردمند وابسته و متصل نبودم. من آن بدن نبودم، با این حال هنوز وجود داشتم، ولی در حالت و

شکل جدیـدی از بـودن. دیگر از آن درد آزار دهنـده که در هر لحظه بیداری همراه من بـود خـبری نبـود. تقلا بـرای بـاز کـردن ریه‌هـایم بـرای هر نفس پر از مشـقت ناپدید شده بود و احساس خستگی مفرطی که برای سال‌ها در زندگی من سنگینی کـرده بـود برداشـته شـده بـود. دیگر افسردگی ذهن من را با ناامیدی پر نمی‌کرد. منظره‌ها و صـداها دیگر سـرم را به درد نمی‌آوردند. با این حـال من هنــوز وجــود داشــته و احســاس بی‌وزنی و آرام بــودن داشتم.

با این‌که می‌دانســتم که در بــدن بی‌جــانم که روی تخت افتــاده است نیســتم، و آن چشــمان و مغــزی که فکر می‌کــردم مــال من هســتند اکنــون جــزئی از آن کالبد بی‌حـرکت هسـتند که دیگر مربـوط به خـود نمی‌دانسـتم، هنوز هم می‌دیدم و فکر و احسـاس داشـتم. من واقعیت جدید خود را با راحتی و آسـودگی می‌دیـدم. به آرامی به پایین نگاه کردم و زیر خود یک سیاهی و تاریکی وسیع و بی‌پایان دیدم. به طور غیر قابل مقـاومتی به سـمت این تاریکی جذب می‌شـدم و به تـدریج احسـاس کـردم که به سمت آن در حال پایین رفتن هستم. بـدون هیچ تـرس یا عکس‌العمل احساسی فکر کـردم «عجیب نیســت؟». من می‌ترسیدم که مـورد قضـاوت قـرار خـواهم گـرفت و به جهنم یا بهشت فرســـــتاده خـــــواهم شد. ولی به نظر می‌رسید که به سادگی در تاریکی و پوچی ناپدید خـواهم گشت. در حالی که حتی آگاهی و ادراک تازه یافته‌ام نـیز رو به افول و پایان می‌گذاشت، خود را به دست سنگینی که در حال غلبه بر من بود سـپردم و تـاریکی ذهن من را پر نمود. دید من سد و بسته شده بـود و شـروع به ملحق و یکی شــدن با تــاریکی کــردم. بــدون این‌که از خــود

مقاومتی نشان بـدهم، از آخـرین ذرات ضـمیر و ادراک و احساس هـویت شخصی خـود دست برداشـتم. دقیقـاً در همــان لحظه‌ای که احســاس کــردم آخــرین ذره من در شــرف ناپدید شــدن در پــوچی اســت، ناگهــان انــرژی و نــیرویی پرقــدرت به‌ســرعت من را از زیر درربــود و بلند کرد و به سمت بالا سوق داد.

من که تنها اندکی هوشیاری و ادراک برایم بــاقی مانــده بود احساس بالا رفتن داشتم. به نظر می‌رســید که ما با سرعتی غیر قابل تصور به سمت بــالا صــعود می‌کــردیم. به طــور واضــحی احســاس می‌کــردم که بــاد با شــدت به صــورت و بــدنم می‌وزیــد، ولی با این حــال من را اصــلاً اذیت نمی‌کرد. به نظر می‌رســید که مســافت‌هایی عظیم با ســرعت طی می‌شــدند و هرچه بــالاتر می‌رفتم ذهن و ادراکم روشن‌تر می‌شد. متوجه احســــــاس عمیقی از آرامش و گرمای مطبوع شــدم که در تمــام حس‌هــای من رخنه کرده بود. من حــیران و گیج بــودم، زیــرا انــرژی که من را دربر گرفته بــود بــدون تردید حضــوری را در خــود داشت و ســعی کــردم بــبینم چه چــیزی در حــال رخ دادن است و چه کسی من را گرفته و بالا می‌برد؟ چه کسی یا چــیزی اینچــنین دلســوز من اســت؟ احســاس آرامش و دریافت عشقی بدون حد و اندازه داشتم. می‌دانســتم که در آغوش وجودی هستم که با عشــقی کامل من را عزیز و گرامی می‌دارد و من را از تاریکی پــوچی و نیســتی به واقعیتی جدیدی صعود داده است.

در حــالی که ذهنم روشن‌تر می‌شد و از بقایــای تمــامی اتصــالات به گذشــته و دنیــای فــانی زدوده می‌گشــت، بالاخره به این توانایی رسیدم که وجودم را کاملاً به روح

و معنا بـاز کنم و دید من شـفاف شد. با چشـمان بـدن روحیم نگـاه کـردم تا بـبینم چه چـیزی من را در چنـان عشقی نگاه داشته است. وجـودی نـورانی و روحـانی را دیـدم که چنـان پرشـکوه و سرشـار از عشق بـود که می‌دانسـتم (در کنـار او) دیگر هرگز احسـاس کمبـود و فقـدانی نخـواهم داشت. نمی‌دانم چطـور، ولی می‌دانستم که این روح مسیح بود. این یک اعتقاد و بـاور یا فهم یا اسـتنباط نبـود، بلکه شـناختن مسـیح از سـوی دیدگاه جدید من از روح القـدس بـود. من او را در شـکل مسیح به گونه‌ای که در نقاشی‌ها ترسیم می‌کنند ندیـدم، ولی آگـاهی درونی قلبم او را به یـاد آورد و شـناخت. دیگـران ممکن است او را بـودا یا یهـوه یا روح بـزرگ یا چیز دیگری بنامند. ولی نام‌گذاری تفـاوتی نمی‌کـرد، تنها شناختن عشق مطلق و حقیقت اهمیت داشت. در حـالی که در آغـوش عشق او احسـاس امـنیت و قـدرت و تـوان می‌کردم، خیالم آسوده بـود که همه‌چـیز درست و صـحیح خواهد بود، همانطور که قرار بوده است که باشد.

در حـالی که به صـعود خـود ادامه می‌دادم، سـرم را بلند کردم و در فاصله‌ای بسیار دور نور بـزرگی را دیـدم. من به همـراه مسـیح که راهنمـای من بـود به سـرعت به این نور نزدیک می‌شـدیم. با نگـاه به این تشعشع که بارها از خورشـید درخشـنده‌تر بـود، وجد و خلسه روح من را پر کرد. نور همه جا و همه‌چـیز بـود، با درخششی بیشـتر از هرآن‌چه که تـاکنون دیـده بـودم و با خـیره کننـدگی و شکوهی ورای شرح و توصیف. درخشش آن به انـدازه‌ای بـود که باید من را کـور می‌کـرد یا می‌سـوزاند، ولی من هیچ اذیت و آسیبی نمی‌دیدم.

نـــور به من و درون من حـــرکت کـــرد، تمـــام روزنه و گوشه‌های مخفی قلب من را شستشو داد، و با این کـــار تمـــامی ترس‌ها و آســیب‌های درون من را از بین بـــرد و بودن من را به سرودی از سرور و شعف تبدیل کـرد. من تصور می‌کردم عشـقی که از سـوی مسـیح حس می‌کنم کامل اســت، ولی این نــور که به ســمت آن در حــرکت بـــودیم پاسخ تمـــام جســـتجوها و ســـؤال‌های من بـــود، سرچشـمه پر از عشق تمـامی هسـتی، خداوند حقیقت و عشق نامشروط، و بنیاد و مبدا خلقت.

درک من از عشق بـــرای همیشه تغیـــیر یـــافت. عظمت و شـکوه این منظـره لحظه‌ای نـاگفتنی بـود که بـرای ابد مسیر حقیقت را برای من تعریف می‌کـرد. من در خانه و منزلگـاه (واقعی خـود) بـودم و هیچ چـیزی را به انـدازه این‌که بـرای ابد در نـور خـدا بـاقی بمـانم نمی‌خواسـتم. مسیح من را به نور رسانده بود و من در حضور پروردگار ایستاده بودم. من با دانستن و آگاهی کامل پر شدم: نور عشق بود و عشق خدا بود!

امواج عشق تمام عیاری که از سوی نور صـادر می‌شـدند هر سنگینی و باری که بر دوشم بـود و هر فکـری که من را از شناختن خدا بازمی‌داشت را زدود و نـابود کـرد. من به خلوص و پاکی خود دوباره واقف و آگاه گشتم. در این شفافیت تازه یافتـه، فهمیـدم که من در تمـام عمر خـود مانند یک شـــبح بر روی زمین راه رفته‌ام، پیچیـــــده در پرده‌ای از ترس، و آمیخته و غرق در تـوهم. من مانند یک عاشق برای جریان نور طلائی و سیالی که پوسته خـــالی من را از خود سرشار می‌ساخت باز و پذیرا بـودم. بـرای این سیل عشق حد و مرزی نبـود، و من به درکی هیجـان

انگیز از طبیعت بی‌نهایت و بی‌انتهای عشق الهی رسیدم. هیچ جایی نبود که خدا در آن‌جا نباشد و من در خدا بودم. من جزئی لاینفک از نور هستم. حقیقت آن‌چه که من هستم، و در واقع همه ما هستیم، عشقی کامل است که از خدا منشا شده است. تمام خلقت خدا یکی است و من نیز با تمام خلقت یکی هستم. من و خدا یکی هستیم، خالق و مخلوق.

من عمری را به ترس و قضاوت گذرانده بودم، ولی اکنون در حضور خداوند، من کاملاً شناخته شده بودم و بی‌عیب و بی‌گناه به حساب می‌آمدم. می‌دانستم که خدا من را کامل و بی‌عیب می‌داند. خدا به من عشق می‌ورزید زیرا عشق تمامیت خدا بود. خدا بدون حد و مرز (و شرایط و قضاوت) عشق می‌ورزد. اکنون بالاخره همه‌چیز برایم روشن شده بود. خدا تنها می‌توانست من را دوست داشته باشد زیرا خدا تنها عشق است، و هیچ چیزی جز عشق نیست. تنها حقیقت خداست، حقیقت دیگری امکان وجود ندارد و خدا عشق است.

من به خانه و وطن حقیقی خود بازگشته بودم. من به سوی مسیح برگشته و گفتم، «این زیباست! من در خانه هستم. این‌جا جایی است که می‌خواهم باشم. می‌خواهم این‌جا بمانم.» مسیح پاسخ داد، «تو می‌توانی برای مدت کوتاهی بمانی، سپس باید بازگردی.»

باورم نمی‌شد که باید دوباره به دنیای فیزیکی بازگردم. بعد از عمری گیجی و گمی و ترس، بالاخره در حضور بدون قضاوت، پذیرا، باز، و پر از عشق خدا ایستاده بودم. هیچ چیزی را بیشتر از ماندن در آن‌جا و در حضور

او نمی‌خواســـتم، ولی به من گفته شـــده بـــود که باید بازگردم...

بعد از بازگشـــــتم به دنیا من افســـــرده، عصـــــبانی، و سرسخت شده بـودم. من گیج و نـاراحت بـودم که بعد از عمـــری تـــرس بـــالاخره به بهشت رســـیده بـــودم ولی بازگردانده شده بودم. پرسیدم «چرا؟ یعنی من بـــرای در بهشت مانـدن خیلی کوچک بـودم؟». به مـدت یک سـال شبها در رختخوابم دراز کشیده و گریه می‌کردم و در هق هق گریه خود از خدا التماس می‌کـردم که اجـازه بدهد به خانه بـــازگردم. من یکی از آن تجربه کننـــده‌های خـــوش شـانس نبـودم که مریضی آن‌ها بعد از تجربه NDEشـان ناگهان بهبود می‌یابد. من هنوز هم خیلی مریض بـــودم و نمی‌توانستم بفهمم فایده بـودن من روی زمین چیسـت، در حـالی که نه می‌تـوانم در کـار و فعـالیتی مشـارکت داشته باشم و تقریبا مصاحبتی با خانواده و دیگـران نـیز ندارم. من خود را در حال شکایت و سـؤال و التمـاس از خدا یافتم «خـواهش می‌کنم، خـواهش می‌کنم، خـواهش می‌کنم بگذار به خانه بازگردم».

من سعی کردم با خدا چانه بزنم و گفتم «اگر قرار است در این‌جا بمانم، چرا لااقل مریضی من را خوب نمی‌کنی تا بتوانم کاری مثبت انجام دهم؟» و در حـالی که از خـدا خـــواهش می‌کـــردم گریه کنـــان گفتم «اگر نمی‌خـــواهی مریضی من را یک شـــبه خـــوب کـــنی، چطـــور است که حـداقل آنقـدر حـالم را خـوب کـنی که بتـوانم روزی یک ساعت نقاشی کنم؟ اگر هم قرار است هیچ کـاری نکنم،

چــرا نمی‌تــوانم به طــریقی با مــردم باشــم؟ من تنها هستم!»

با این‌که هرگاه به اندازه کافی گله و شـکایتم را متوقف می‌کردم که بتـوانم تجـربه‌ام را به یـاد بیـاورم، موجهـای عشق بر من سرازیر می‌شدند، هیچ‌گـاه پاسخ سـؤال‌ها و خواهش‌هایم را نگرفتم. حــداقل نه آن پاسخ‌هایی که من می‌خواســـتم. بعد از یک ســـال شـــروع به گفتن دعا و مناجــاتی تــازه و از صــمیمی‌ترین و خــالص‌ترین اعمــاق قلبم کــردم. بــار دیگر من اراده و تلاشم را بــرای جهت دادن به زنـدگیم رها کـردم، به همـان کـاملی و تمـامیت شبی که دست از زندگی برداشتم (و آن را به دست خــدا سپردم و مردم). به خدا گفتم:

«خدای عزیز من، من تسلیم هســتم. نمی‌دانم چه چــیزی برای من خوب است. نمی‌دانم چه کاری قرار است انجام دهم، چه کسی را باید ملاقــات کنم، یا چه چــیزی را باید بگــویم. حــتی نمی‌دانم چه فکــری بکنم. من همیشه آن چـــیزی که فکر می‌کنم بـــرایم بهـــترین است را تقاضا می‌کنم. خــدایا، نمی‌دانم بــرای من چه چــیزی بهــترین است. زندگی من متعلق به توست. هرچه که تو برای من بخواهی خوب است. اگر قرار است بـرای بقیه عمـرم بر روی این تخت اینگونه مــریض و نــاتوان افتــاده باشــم، می‌خواهد 20 دقیقه باشد یا 20 ســال، اشـکالی نـدارد. هرچه که پیش بیاید اشکالی نــدارد. می‌دانم که تو من را دوست داری. تنها یک خواهش دارم. اگر قرار است زنده باشم، به من اجازه بده تا به طریقی مفید باشم - بــرای تو!»

یک ظهـور عجیب بعد از تجـربه‌ام این بـود که شـروع به دیدن‌هاله سـفید و تلالو نـور در اطـراف مـردم و اشـیاء کردم. چون در دوران مریضی‌ام دردها و مشکلات زیـادی داشتم، در ابتدا تصور می‌کردم که این باید یکی از اثرات جانبی مریضی‌های متعددم باشد. بعداً به من نشـان داده شد که نورها بسـیار بیشـتر از آن هسـتند. همـانطور که حالم به کندی بهبود می‌یافت، گـاهی بـرای مسـافت‌های کوتـاه راننـدگی می‌کـردم. یک روز در یک خیابـان شـلوغ راننـدگی می‌کـردم و در پشت چـراغ قرمز متوقف بـودم که صـحنه‌ای غـریب در پیش رویم شـکل گـرفت. یک کـامیون از نـوعی که در قسـمت بـار آن‌ها در کنـار است جلـوتر در کنـار خیابـان ایسـتاده بـود. راننـده کـامیون به سـمت در قسـمت بـار که به سـمت خیابـان بـود رفته و مشغول خالی کرد بار شد. من با خودم گفتم «عزیز دل، بهـتره این کـار را نکـنی، خطرناکه!». در آن لحظه در کمال بهت من نورهای رقصانی را دیدم که در اطراف او می‌چرخیدند و با یک‌دیگر تلفیق شـده و پیکر شـفاف و زیبای زنی روحانی را شکل دادند که زیبایی او نفس گیر بود.

آن روح زن نگـاه پر از عطـوفت خـود را به سـمت من چرخاند. شاید این به خاطر این بـود که من لحظه‌ای قبل نگران این مرد بودم و به سمت او افکار مهر و دلسـوزی فرستاده بـودم. بـرای لحظه‌ای کوتـاه چشـمان ما به هم دوخته شد. او به من لبخند زد و سـپس در حـالی که بر فراز آن راننده معلق بود، توجه خود را دوبـاره به سـمت او معطوف کرد، در حالی که آن راننده مشغول کار خـود بود و حضور این وجود بهشتی را نمی‌دید. من‌هـاج و واج مانده بودم. من که مسحور این صحنه زیبا و کـاملاً به آن

خیره شده بودم، از کناره چشمانم نورهای بسیار جذاب و گیرای دیگری را دیدم. وقتی توانستم بالاخره روی خودم را از سوی آن زن روحانی بچرخانم، به چشم انداز پیش رویم (در شهر) نگاه کردم و به هر طرف که می‌نگریستم هر شخص بدون استثنا به همراه خود روح‌های زیبا و پر از عشق و عطوفتی داشت که به او توجه می‌کردند. کسانی که در پیاده رو برای خودشان قدم می‌زدند به همراه این روح‌ها بودند. حتی در ماشین‌ها، بدون محدودیت موانع فیزیکی، نور و فرم وجودهایی را می‌دیدم که سرنشینان ماشین‌ها را همراهی می‌کردند. کسانی که برای ورزش می‌دویدند و اهتزازهایی از نور پشت آن‌ها حرکت می‌کرد، در حالی که ارواح همراهشان آن‌ها را تعقیب می‌کردند. همانطور که مردم به ساختمان‌ها وارد و از آن‌ها خارج می‌شدند وجودهایی نورانی به دنبال آن‌ها حرکت می‌کردند. صحنه پیش روی من با نوری سفید و درخشان پر شده بود.

من با فهم محدود و بشری خود تقلا می‌کردم که معنی آن‌چه را که می‌دیدم بفهمم. می‌دانستم که نورها به هر شخص متصل بودند، گرچه بیشتر «از او» تا «به او»، گویی تقریباً نور گستره و ضمیمه‌ای از وجود خود آن شخص بود، یک ارتباط نورانی به جنبه‌ای از خود بالاتر (و حقیقی) او. نور و اتصال و ارتباط آن با انسان‌ها بسیار درخشان و وسیع و در هم مرتبط بود و نوعی شبکه نورانی را تشکیل می‌داد. من گزارشات مشابهی را در تجربه بعضی افراد دیگر خوانده‌ام...

با نگاه به شبکه نورانی که جلوی من بود احساس کردم عشق بسیار پرقدرتی از این وجودهای نورانی صادر

می‌شود. فهمیـدم که ارتبـاط آن‌ها با انسـان‌ها از طریق عشق است و عشق خــود در این شــبکه متصل و مرتبط بود. نماد و پیغامی که دریافت می‌کردم مطلقاً شفاف و روشن بود و این آگاهی و فهم را در من لبریز و در خـود غرق کرد که همه ما یکی هستیم. من درک کردم که یکی بودن ما در عشق به هم متصل است و روش‌هـایی بـرای ارتبـــاط و مکالمه با یک‌دیگر را در دســـترس ما قـــرار می‌می‌دهد که در ســطحی بســیار بــالاتر از روش‌هــای ارتبـــاطی معمـــول و روزمـــره ماست. این عشق در دسترس هر کسی قرار دارد که حاضر به انجام کارهـایی باشد که نیاز است برای باز کردن قلب و فکر و روحمـان انجام دهیم. من عشقی که (در تجربه‌ام) در حضـور خـدا حس کرده بـودم را به یـاد آوردم و احسـاس کامل عشق نسبت به تمامی هستی که وحدتی در هم تابیده و به هم پیوسته و تجلی و ظهـور خداست کـردم. این یک حقیقت بارها و بارها به من تاکید شد:

تنها خداست که وجود دارد، و خدا همه‌چیز است!

هر آن‌چه که من بر آن چشم می‌اندازم تجلی و نمـایی از خداست، نه سراب فیزیکی آن، بلکه تـابش درخشـانی که در پشت این نقاب است.

من ناگهان با صـدای بـوق ماشـین پشت سـرم به سـطح هوشــیاری زنــدگی روزمــره بازگشــتم. ســیل اشک از چشــمان من بر روی صــورتم جــاری شد و چشــمانم از شــدت قلیــان احساســات و عواطف به زحمت جــایی را می‌دید. من به زحمت ماشین را به کنار کشیدم تا بتـوانم تمــام آن‌چه که شــاهد آن بــودم را هضم کنم و بتــوانم خودم را دوباره جمع و جور کنم. نمی‌دانم چه مدت آن‌جا

متوقف بـودم و این اتفـاق حیرت‌انگـیز را می‌نگریسـتم، ولی به تدریج این صحنه به آهستگی محو شد و به صـحنه همیشگی دیدن‌هاله نور در اطراف مردم بازگشت...

من این اتفاق را برای همسرم تعریف کـردم و به تـدریج افراد خانواده و فامیل فهمیدند که من توانایی دیدن‌هاله انرژی و نـور اطـراف انسـان‌ها را دارم. کم کم خـبر این توانایی من به دوستان و آشنایان و بالاخره به مقاله‌های روزنامه و تلویزیون هم کشـید. امـروز تمـام وقت من به درس و ســخنرانی در کالج‌هــا، مشــاوره با افــراد، و خواندن‌هاله آن‌ها اختصـــــــاص یافته است. من همیشه همـان چـیزی که را می‌بینم باید بـرای اشـخاص بگـویم. یکبـــار به یک زن گفتم که روح مـــــردی مسن‌تر را در اطراف او می‌بینم که گوش‌هـایی کمی کشـیده و عینکی بر چشم و یک خنـدهٔ گـوفی بر لب دارد که دنـدان‌های از هم فاصله‌دار او را نشان می‌دهد. آن زن با بهت و حیرت نگریسته و در چشمانش اشک حلقه زد و گفت «آه خدای من، او را می‌شناسم. او عمـوی من است که قبلاً کشـته شده بود. همیشه از خود می‌پرسیدم که آیا حـالش خـوب است.» وقتی که این حرفها را می‌زدیم آن روح لبخنــدی زده و از طریق تله‌پــاتی با من ارتبــاط برقــرار کــرد. او گفت که حالش خـوب است و همیشه بـرادر زاده خـود را که از وجود او غافل بود همراهی کرده است.

مــرگی وجــود نــدارد، ولی با این حــال من می‌تــوانم حضـورهایی از اقلیم دیگـر، جـایی که ارواح بعد از تـرک کردن وجود خاکی خود به آن‌جا می‌روند را حس کنم. من متوجه شده‌ام که حـتی گـاهی می‌تـوانم روح افـرادی که هنـوز در اقلیم زمیـنی هسـتند را نـیز بـبینم. در ابتـدا در

حــرف زدن در مــورد آن تامل داشــتم ولی بعد دیــدم که شــنیدن داســتان عشق و عطــوفت از ســوی کســانی که درگذشته‌اند برای مردم امید بخش است.

تجربه لورلین مارتین

در سال 1982 لورلین مارتین (Laurelynn Martin)، که 21 ســال داشت به‌عنــوان یک ورزش کــار حــرفه‌ای در تــنیس آینــده‌ای روشن را در پیش روی خــود می‌دید و به‌سرعت در حال پیشرفت بود. ولی او که برای یک عمل جراحی ساده تحت مداوا قرار گرفته بود چــیزی را تجربه کــرد که مســیر زنــدگی او را بــرای همیشه تغیــیر داد. سال‌ها بعد لــورلین تجربه خــود را در کتــابش به نــام «در جســتجوی وطن» (Searching for Home)ــ این‌گونه شرح می‌دهد [76]:

... من به اتــاق عمل بــرده شــده و به‌تــدریج با اثر کــردن داروی بیهوشی به خواب رفتم. بعد از مدتی بیــدار شــده و متوجه شــدم که در بــالا و ســمت راست بــدنی که روی تخت بیمارســتان است معلق هســتم. من تلاش کــادر پزشکی را برای احیاء این بدن بدون جــان می‌دیــدم، ولی هیچ احساسی نســبت به این صــحنه نداشــتم. من حــتی متوجه نبــودم که این بــدن متعلق به خــود من است. رنگ قرمز خــون که بر روی روپــوش پزشــکان و پرســتاران و کف اتاق عمل پاشیده شده بود و مقدار زیــادی از آن هم در حفره‌ای که در وسط شکم بــاز شــدۀ این بــدن بــود را می‌دیدم. من هیچ درد و اذیــتی احســاس نمی‌کــردم، بلکه برعکس احساسم آزادی و بی‌وزنی بــود. می‌خواســتم به کســانی که در اتــاق بودند و نگــران و مضــطرب به نظر

می‌رسیدند فریاد کشیده و بگویم که حالم خوب است و این بالا چقدر عالی است. ولی آن‌ها متوجه من نشدند.

من از فضائی که تاریک بود به سمت بالا کشیده شدم، بدون این‌که احساس ترس یا درد یا گیجی و گمی بکنم، و به دنیایی دیگر که سرتاسر آرامش مطلق بود رفتم و در فضائی از خلسه و شعف کامل و عشق و قبول نامشروط غرق گشتم... در آن‌جا کانال حرکت فکر بود و بدون محدودیت‌های بدن فیزیکی، حرکات من روان و سریع بودند. تاریکی آن‌جا گرمائی مطبوع و احساسی دل‌نشین داشت و به نظر می‌رسید که انتهائی ندارد. در دوردست نوری به رنگ سفید و طلائی و بسیار باشکوه را دیدم که من را به‌سوی خود می‌خواند.

من به‌سوی نور حرکت کردم و با نزدیک شدن به نور شعاع‌های آن به سمت من گسترده شدند تا به من خیر مقدم بگویند و من برای اولین بار متوجه شدم که زمان به معنائی که ما می‌شناسیم وجود ندارد. زمان و بودن ترکیبی بود که گذشته، حال، و آینده را در همین لحظه در خود داشت. احساسی از درک و دانش کامل در من نفوذ کرد و ذره‌ذره وجود من از عشق نامشروطی که ورای توصیف بود پر گشت و تمام سؤال‌های من جواب داده شدند.

در حالی که گرم ستایش زیبایی نور بودم بیشتر به‌سوی آن کشیده می‌شدم و احساس گرمی، و عشق و آرامش بی‌پایان را از سوی آن حس می‌کردم. احساس می‌کردم که به خانه و وطنم در نور بازمی‌گردم. قبل از این‌که بیشتر با نور ادغام شوم متوجه ارواح زیادی شدم. آن‌ها من را در بر گرفتند و با نرمی و دانش و هدایتشان در

سفرم من را یاری کردند. یکی از این ارواح از سمت بالا و راست به من نزدیک شد. با نزدیک شـــدن او من او را شناختم و از خوشحالی و شـعف لـبریز شـدم. او شـوهر خواهر من «ویلیس» بود که 7 مـاه قبل در اثر سـرطان درگذشته بود. من نمی‌توانستم مانند دنیا ببینم و بشـنوم ولی به طـــور غریـــزی ادراک می‌کـــردم که اوست که آن‌جاست. گـویی ما جـدا ولی در عین حـال یکی بـودیم. من پیش خـــود خوشـــحال بـــودم که او را دیـــده‌ام و فکر کردم الآن می‌توانم جبران آخـرین بـاری که او را قبل از مرگش دیده بودم بکنم. من کمی در حق او احساس گناه و حزن می‌کردم زیرا او آخرین بار از من خواسته بود که پیش او رفته و کمی با او وقت صـــــرف کنم زیـــــرا می‌خواست با من حرف زده و درد و دل کند. ولی من آن روز خیلی سرم شلوغ بـود و آن را پشت گـوش انـداختم (و وقت زیادی با او صـرف نکـردم). من متوجه شـدم که او (در این‌جا) من را به خـاطر این کـارم مـورد قضـاوت قرار نداده است، بلکه من خودم هستم که خود را ملامت می‌کنم. من خودم را در موقعیت او دیدم: در حال مردن، و در حـالی که می‌خـواهم با دیگـران خـداحافظی کنم و بـرای آخـرین بـار آن‌ها را بـبینم...آن‌گـاه کسی مانند من پیـــدا می‌شـــود که نمی‌فهمد که تمـــام پـــول و مقـــام و دستاوردهای دنیا در همان دنیا خواهند ماند و تنها چـیزی که می‌توانیم بعد از مرگ به همـراه خـود بیـاوریم مهر و عطوفـــتی است که به دیگـــران داده‌ایم. من بلافاصـــله فهمیـــــدم که زنـــــدگی راجع به انســـــان‌ها است نه موفقیت‌هـای دنیـایی. من موفقیت‌هـای دنیا را در رأس امورم قرار داده بودم، زیرا فکر می‌کردم با داشتن آن‌ها احترام و محبت مردم را به دست خواهم آورد. وقـتی که

(حقیقت را) فهمیـدم، خـودم را بخشـیدم و با بخشـیدن خودم عشق وافری دریافت کردم. وقتی که کسی محبت و عشق می‌دهد، عشق فوق‌العاده زیادی از جهان هستی پس می‌گیرد.

به من زنـدگی‌ام نشـان داده شد و با مـرور زنـدگی‌ام به نکته‌هـای جدیـدی راجع به خـودم پی بـردم. بسـیاری از اتفاقات زندگی من به طور هم زمـان به من نشـان داده شدند. دو مثـال آن را اکنـون به خـاطر دارم. یکی وقـتی که 5 ساله بودم، دختر دیگـری که اسـمش «تمی فـولر» بود و او هم 5 سال داشت را آن قـدر اذیت کـردم که به گریه افتاد. اکنـون آن‌چه را که او احسـاس کـرده بـود را من خـود حس می‌کـردم، استیصـال، گریـه، و احسـاس تنهائی و جدائی. اکنون احساس شفقت زیادی نسبت به این کـودک می‌کـردم. من خـود او شـده بـودم و نیـاز به محبت و تغذیه روحی و بخشش داشتم. جوهرۀ من به هر دوی ما عشق و محبت داد، عشـــقی که چنـــان عمیق و لطیف بـــود که مانند عشق بین یک مـــادر و کـــودک خردسالش بـود. من فهمیـدم که با آسـیب وارد کـردن به دیگری، در حقیقت به خود آسیب وارد کرده بودم.

اتفـاق دوم هم مشـابه قبلی بـود. من کـودک دیگـری که اسم او بیلی بردلی بود را مورد تمسخر قرار داده بـودم. بیلی بسـیار لاغر و نحیف بـود و از بیمـاری آسم هم رنج می‌برد. او در سن 17 سالگی در اثر گرفتگی رگ مغـزی درگذشـته بـود. به نظر می‌رسـید که او در همـان سـرای وجـــودی که من بـــودم حضـــور داشت. ولی من مطمئن نبـودم که کجا هسـتم. وقـتی بیلی 12 سـاله بـود بـرایم نـــامه‌ای عاشـــقانه نوشـــته بـــود ولی من عشق او را (با

تمسخر) رد کرده بودم. اکنون من خود درد و نـاراحتی او را حس می‌کـردم. ولی هم زمـان، من احسـاس عشق و شـفقت زیـادی نسـبت به این پسر و خـودم داشـتم. من روح او را حس کـــردم. در درون او نـــور درخشـــان آبی رنگی می‌تپید. حس کردن حیـات معنـوی و قـدرت روحی او فوق‌العاده بود، به‌خصوص که می‌دانسـتم چقـدر او در دنیا متحمل رنج و سختی شده است.

پیغـام تمـامی این‌ها واضح بـود، همه‌چـیز راجع به عشق است. بالاتر و قبل از همه‌چیز، باید یاد بگیریم که خود را بدون قضاوت و بدون قید و شرط دوست داشته باشـیم. با عشق به خود، در حقیقت می‌توانیم تمامی انسان‌ها و چیزهـای دیگر را نـیز به طـور مشـابهی دوست داشـته باشیم. من فهمیدم که چقدر انسان‌ها در زندگی ما مهم هستند و چقدر مهم است که دیگران را قبول کـرده و به آن‌ها محبت کنیم. من بالاخره این گفتهٔ سرخ پوسـتان را فهمیـدم که می‌گوید «هیچ گـاه کسی را مـورد قضـاوت قرار نده مگر این‌که تو خـود با کفشـهای او یک کیلومـتر راه رفته باشی (و آن‌چه در زندگی بر او گذشته را تجربه کرده باشی)».

من فهمیدم که تمام اتفاقـات کوچک و بـزرگ زنـدگی ما مهم و قابل توجه هسـتند. با درک کـردن همه‌چـیز، حـتی تجربه‌هـایی که به‌ظـاهر کوچک و پیش پا افتـاده به نظر می‌رســند، به مرحلــهٔ بــالاتری از شــفقت و شــناخت می‌رسیم. هنگامی که مـرور زنـدگی من به پایـان رسـید من به فهم بسـیار بـالاتری دست یافته بـودم و احسـاس می‌کـــردم که آزاد و تصـــفیه شـــده‌ام... من قبل از این هیچ‌وقت به اثری که اعمـالم روی دیگـران و خـودم دارند

توجه نکرده بودم. ولی اکنون بـرای تمـام کارهـایی که با بی‌توجهی انجام داده بودم متأسف بــودم. ولی با درک و فهمیدن حالات و رفتار ناآگاهانه‌ام، تمـامی این انـدوه و پشیمانی را رها کرده و (با بخشیدن خـودم) پر از شـعف شدم.

به یاد دارم که با خود گفتم «آه، اکنون می‌فهمم! اکنـون همه‌چــیز راجع به بــودن ما معــنی دار و منطقی به نظر می‌رسد». من ســؤالات بیشــتری بــرای ویلیس داشــتم. انتقال اطلاعات بین ما بسـیار عمیق و با اطمینـان بـود. ویلیس مکرراً به من گفت که «همه‌چیز دانسته و معلــوم است. تو تنها آن‌ها را فراموش کرده بودی».

من احساس نمی‌کردم چــیزی می‌دانم، ولی جـایی درون من بود که همه‌چیز را می‌دانست. من از ویلیس پرسیدم آیا می‌تـوانم این‌جا بمـانم. او پاسخ داد «هنـوز زمـان تو فــرا نرســیده است و این یک اشــتباه بــوده است. باید بازگردی». به یـاد دارم که پیش خـود فکر کـردم «باشـد، من برمی‌گردم. ولی می‌تـوانم هر وقت بخـواهم دوبـاره به این‌جا بیایم.»

در همــان موقع ویلیس از طریق افکــار به من گفت «تو نمی‌توانی جـان خـود را بگـیری. خـود کشی بـرای تو یک پاسخ نیست و گـره‌ای را نمی‌گشـاید. تو باید بـازگردی و منظور زندگیت را به انجام رسانی». او ادامه داد «نگران نبــاش، ما هیچ جا نخــواهیم رفت و منتظر تو خــواهیم ماند.». آخرین حرف ویلیس به من این بود «به خــواهرت بگو حال من خوب است».

من بلافاصله به سـمت عقب کشـیده شـده و از پشت در تاریکی سقوط کردم. من ترسی نداشــتم و در یک لحظه با شدت به داخل بدنم کوبیده شدم.

تجربه لورا

زنی به نـام لـورا که بعد از زایمـان پسر چهـارمش دچـار خون ریزی داخلی شدید و سپس ایست قلبی شده بود از تجربه NDE خود چنین می‌گوید [21]:

...من در حال مردن از این‌که بدون خداحافظی از شوهر و فرزندانم آن‌ها را ترک می‌کنم احساس انـدوه شـدیدی کردم، و ناگهان مردم. اولین چیزی که حس کردم فقدان هرگونه درد بـــود، و بعد از آن احســـاس حضـــور در یک فضای بسیار تاریک که در عین حال انرژی زیادی در خـود داشت. من از این تـــاریکی هیچ ترسی حس نمی‌کـــردم. گوئی این تاریکی من را با آرامش و نرمی در خـود حفظ می‌کرد. من می‌دانسـتم که مـرده بـودم ولی حـتی بـرای یک لحظه ضـمیر خـود را از دست نـدادم و هنـوز همـان «من» بودم. ناگهـان من خـود را با او یـافتم، و در چنـان نور خارق‌العاده و عشقی احاطه شـدم که ورای توصـیف و توضـیح است. او به من گفت که هنــوز موعد من فــرا نرســیده و باید به بــدنم برگــردم و مــأموریتم را در دنیا تمـــام کنم. ارتبـــاط ما از طریق کلام نبـــود، ولی من همه‌چـیز را به‌وضـوح می‌فهمیـدم. او به من گفت من در دنیای دیگری هستم، و در این‌جا مفـاهیم و ارتباطـات به طور کامل و خالص رد و بدل می‌شوند و این زبـان عشق اســـت، زیـــرا قلب‌ها و روح‌ها مســـتقیماً بـــاهم مکالمه می‌کنند...

او دوبـاره به من یـاد آوری کـرد که موعد من هنـوز فـرا نرســـیده و باید برگـــردم. من به او گفتم که او به من آزادی انتخاب داده است و قـول داده این آزادی را از من نگیرد. او با شـعف به سرسـختی من خندید و گفت: «بله لورا، من تعجب نمی‌کنم که تو سعی در اقامهٔ دعوی خود داری ولی بگـذار اول چـیزی را به تو نشـان بـدهم». من ناگهان از عمق آگاهی او راجع به من و هر چــیز راجع به من بسیار متحیر شدم، من قسمتی از خلقت او بـودم، و او آگـــاهی و دانش مطلق و عشق کامل است و من هم جـــرقه‌ای از او هســـتم. ناگهـــان در پیش روی من یک ساحل زیبای سفید پدیدار شد و هر سه پسر بزرگ‌تر من در کنـــار هم روی ماسه‌های ســـاحل نشســـته بودند. من مقـــدار زیـــادی از زنـــدگی آینـــدهٔ آن‌ها و کشـــمکش‌ها و سختی‌هایی که پیش رو داشتند را دیدم. دیـــدم که چگونه مرگ من به سـختی‌ها و تنهائی‌ها و غم‌هـای آن‌ها خواهد افزود، و بسیاری از اوقات احساسی از خشم (نسبت به زندگی) را در خـود خواهند داشت. سـپس تمـایزی که در زندگی آن‌ها در اثر حضور من به‌عنـوان مادرشـان خواهد بود و اثری که عشق و محبت مادرانهٔ من در سبک کـردن مسیر آن‌ها خواهد داشت را دیـدم. با این حـال من هنـوز حـــتی نمی‌توانســـتم تصـــور کنم که او را تـــرک کنم. من به‌ســـوی ماسه‌های ســـاحل اشـــاره کـــردم و به او گفتم چگونه میلیون‌ها میلیـــون از این دانه‌هـــای ماسه در این ســـاحل هســـتند و نبـــود یک دانـــهٔ کوچک فقـــدان مهمی نخواهد بود. به‌علاوه، پدر آن‌ها بسـیار مهربـان و فـداکار است و از آن‌ها به‌خوبی مراقبت خواهد کرد.

من در آن لحظه متوجه شـدم که زمـان متفـاوت است و در حقیقت اهمیتی نـدارد. واقعیت این است که عمر دنیا

ممکن است طولانی و خسته کننده به نظر برسد، ولی در پهنهٔ بی‌نهایت مانند یک دانهٔ ماسه در برابر تمامی ساحل پهناور است. او دوباره توجه من را به ساحل برد و گفت: «به این ساحل دقت کن و به یک دانهٔ ماسه بنگر. ببین که چگونه هر دانهٔ ماسه دانه‌های دیگر را لمس می‌کند. اگر هر دانهٔ ماسه بخواهد جای خود را ترک کند دیگر ساحلی نخواهد بود.» من در تمامی ابعاد و سطوح این مفهوم را می‌فهمیدم: هیچ کس نمی‌تواند جای کس دیگر را در آفرینش بگیرد، هرگز هیچ کسی قابل جای گزینی نیست. هر کس باید نقش منحصر به فرد خود را در این ساحل داشته باشد. من ناگهان متوجه شدم که فقط زندگی سه پسر بزرگ‌ترم را دیده‌ام. پرسیدم، پسر چهارمم کجاست و چرا او را نمی‌بینم. به من جواب داده شد که او از همه کوچک‌تر است و به طور مختلفی بزرگ خواهد شد. من گفتم این محال است، پدرش اجازه نخواهد داد. پاسخ داده شد که پدرش برای مدت زیادی با او نخواهد بود و نفوذ و اثری را که روی زندگی سه پسر بزرگ‌ترت دارد روی زندگی او نخواهد داشت. در آن لحظه به من نشان داده شد که چگونه شوهر من در اثر یک حادثه جان خود را از دست خواهد داد. ولی من خاطرهٔ این قسمت را با خود به دنیا برنگرداندم و فقط 4 سال بعد هنگامی که شوهرم فوت کرد آن‌را ناگهان به‌وضوح به یاد آوردم.

ولی هنوز چیزهایی بیشتری برای فهم من ارائه شد. توجه من دوباره به پسر خردسالم و هزاران نفر از اجدادم منعطف شد، آن‌ها را می‌دیدم و محبت بسیار زیادی نسبت به آن‌ها حس می‌کردم. من متوجه شدم که بسیاری از آن‌ها درهاله‌ای از نور هستند. او به من گفت

«تمـــام این‌ها بـــرای تو جمع شـــده‌اند، تا تو را به طـــور منحصر به فردی که هستی بوجود بیاورند. تو خواستی تا به زمین بیائی تا بیاموزی و پیشـرفت کـنی، و تمـام این ارواح بـــــرای ممکن ســـــاختن آن و کمک به تو دست به دست هم دادند». ســـــپس توجه من به پسر خردســـــالم معطـــــوف شد و به من گفته شد: «در میـــــان تمـــــامی آفرینش فرزند خردسالت تو را به عنوان مادر برای خـــود انتخاب کـرده! نه هیچ کس دیگـری را! تو و او بـاهم عهد بســـــتید که این نقش را در زنـــــدگی یک‌دیگر روی زمین ایفاء کنید. این عهد و پیمان بسیار مقدس بـوده و هست و نباید سبک شـمرده شـود!» ناگهـان دیگر نمی‌توانسـتم برای برگشت به زمین صـبر کنم، بـرای برگشت به‌سـوی هر 4 فرزندم، خانواده‌ام، و به زنـدگی دنیا. ولی قبل از این‌که برگردانده شوم، به سـطح دیگـری از آگـاهی بـرده شدم. گوئی هنگامی که توجه من به‌سوی او بـود، او تنها و تمامی آگاهی و توجه من بود و چیز دیگـری نمی‌دیـدم، ولی وقـــتی تـــوجهم به چـــیزی دیگـــر، مثلاً آن ســـاحل، منعطف می‌شد چیزهای زیادی را می‌دیدم.

در آن‌جا زندگی و اعمال من جلـوی چشـمم نمـایش داده شدند. آن‌چه دیدم باعث شد سرم را از شـدت خجـالت به زیر بیفکنم، زیـرا او نـیز همـۀ آن‌ها را دیـده بـود. من در مورد بسیاری از آن‌چه کرده بودم خوشحال نبودم، و این باعث شد که با حیرت از او بپرسم «چگونه می‌توانی بعد از این‌که شاهد این همه گناهان من بودی هنوز این گونه تمام و کمال من را دوست داشـته باشـی؟» او گفت «تو فرزند خدائی، و خدا عشق است، و من تو را تنها عشقی خالص می‌بینم.» از سـوی او هیچ قضـاوتی نبـود و فقط عشق متشعشع می‌شد. ولی بـــــــرای این‌که من این را

بفهمم، می‌بایست خـــــــودم را ببخشم و بفهمم که من پـاره‌ای از عشق الهی هسـتم. در این موقع توجه من به پـیرامون من برگردانـده شد و متوجه یک گل بسـیار زیبا شدم که شـبیه به گل آفتـابگردان بـود و در یک‌هالـۀ نـور نـارنجی رنگ می‌درخشـید. این گل زنـده بـود و احسـاس می‌کـردم که مـرا دوست دارد. من دوبـاره در حـیرت و تعظیم به‌سوی او برگشـته و گفتم این گل من را دوست دارد، من می‌توانم محبت او را حس کنم! او گفت: «همۀ چیزها بـرای تو از جنس عشق آفریـده شـده‌اند.» در آن موقع من همۀ آن را حس کـردم... من آن گل بـودم و آن گل من بود! آن گل مانند افلاکی بود با رنگ‌هایی زنـده و پر از احساس، و هر قطـرۀ آب روی آن نـیز زنـده بـود و عشق می‌ورزید...کلمات یارای توصیف آن را ندارند.

دیگر واقعاً وقت آن شده بـود که برگـردم ولی هنـوز یک سؤال دیگر داشتم. پرسیدم چرا من؟ چه چیز من این‌قدر مخصوص و منحصر به فرد است که این اتفـاق بـرای من افتاده و به من اجـازه داده شد این‌ها را بـبینم؟ او گفت: «هیچ چیز! عشق بطور مساوی شامل همه می‌شـود! هر کسی مخصوص و منحصر به فرد است! فقط این اتفـاق چیزی بود که تو نیـاز داشـتی تا بتـوانی مـأموریت خـاص خود را در زندگی به انجام برسانی!» در این‌جا من بـرای برگشت آمـاده بـودم، ولی قبل از رفتن باید از او قـول می‌گـــرفتم که به‌زودی خـــواهم توانست دوبـــاره به او برگردم. مجدداً احساس شـعف و عشق خارق‌العـادۀ او و آگاهی کامل او را به خودم حس کـردم. و باید دانست که راه و انتخاب دیگری وجود ندارد، ما همگی بدون تردید به او باز خـواهیم گشت. او به من یـاد آوری کـرد که وقـتی به‌سوی او برمی گردم، تنها چیزی که خـواهم توانست با

خود به همراه بیاورم عشق و محبتی است که به دیگـران داده‌ام. من می‌دانم که از لحظه‌ای که بدنم را ترک کردم تا وقتی که به آن برگشتم در سطح بـالاتری از آگـاهی و ادراک بودم.

تجربه گریس

من شــوهرم را می‌دیــدیم در حــالی که گریه می‌کــرد و صدایش را هم میشنیدم ولی علتش را متوجه نمی‌شـدم. برای من همه‌چیز در حال گذر بود و من احسـاس خـوبی داشتم. به شوهرم گفتم: «مانوئل، من خوبم دیگه تمـوم شد». من به او التمـاس می‌کـردم ولی او صـدای من را نمی‌شـنید. او رفت و فشـار سـنج را برداشت تا فشـار خـون من را انـدازه بگـیرد. دسـتگاه را روی بـازوی من گذاشت و بعد از دیدن نتیجه نـاله‌ای کـرد. او چند بـار این کـار را تکـرار کـرد چـون دسـتگاه هیچ نـتیجه‌ای نشـان نمی‌داد.

من در حالی که به او نگاه می‌کـردم میگفتم که حـال من خـوب است. اما او صـدای مـرا نمی‌شـنید. دیـدم که آینه کـوچکی را آورد و جلـوی بیـنی و دهـان من گذاشت ولی هیچ اثری از بخار روی آینه نبود. این کار را دوباره تکـرار کــرد. من به تلاشم ادامه دادم تا به او بگــویم که کــاملا خوب هستم و هیچ دردی ندارم. من نمی‌دانستم چرا هیچ بخــاری روی آینه نبــود ولی بیشــتر نگــران آرام کــردن شوهرم بودم.

او به آرامی به من می‌گفت: گارسینیا (اسم خودمــانی‌تر نــام واقعی من)، لطفا منو تــرک نکن! برگــرد، من به تو

احتیاج دارم! و من به او میگفتم: گوش کن مانوئل، حال من خوب است دیگه تمام شد.

ناگهان متوجه شدم از نقطه‌ای بالاتر از محلی که در تختم خوابیده بودم به او نگاه می‌کنم. او از آینه و فشار سنج با نگرانی استفاده میکرد و من علتش را نمی‌فهمیدم. من به او می‌گفتم که هیچ دردی ندارم همه‌چیز تمام شده ولی او صدای مرا نمی‌شنید. بالاخره دست از تلاش کشید و بطرف من خم شد و با گریه گفت: «گارسینیا! لطفا منو ترک نکن! خدای من، پسرمان چه می‌شود!». برخلاف من، شوهرم با این‌که تردیدهایی داشت ولی یک کاتولیک بود و این اعتقاد را سال‌های زیادی هم ادامه داد.

در آن لحظه فهمیدم که یک اتفاق بی‌معنی در حال وقوع بود. من متوجه شدم از نقطه‌ای نزدیک سقف، صحنه را مشاهده می‌کنم و این خیلی عجیب بود. من چطور می‌توانستم شوهرم را در حالی که بطرف من خم شده و در حال گریه کردن بود، ببینم. من بدقت نگاه کردم تا یقین حاصل کنم شخصی که روی تخت دراز کشیده من هستم. او واقعا من بودم! ولی این چطور ممکن بود؟ چه اتفاقی در حال وقوع بود؟

من نمی‌ترسیدم، و بیشتر شیفته این صحنه شده بودم. تلاش کردم توضیحی پیدا کنم ولی نتوانستم. با حیرت به اطراف نگاه می‌کردم. فکر می‌کنم دیگر به صدای شوهرم گوش نمی‌کردم ولی در عین حال میدیدم که روی من خم شده بود تا گریه کند.

از نزدیک سقف به دقت به اطراف نگـاه می‌کـردم. لامپ سقف و گچبری‌های اطراف کمد لباس را می‌دیــدم. الان دیگر کـــاملا نزدیک ســـقف بـــودم و حـــیرت‌زده از این مــوقعیت. ســمت راست من کمد لبــاس با سه در قــرار داشت. من می‌توانســتم ســطح بــالای کمد را بــبینم که پوشیده از گرد و خـاک بـود. بیـاد دارم با خـود گفتم اوه! فرامـوش کـرده‌ام این‌جا را تمـیز کنم. در آن‌جا یک بـرگ کاغذ آبی رنگ با بیست و پنج ســطر را دیـــدم که رویش گرد وخاک نشسته بود. این سندی بود که دنبـالش گشـته بودم ولی نتواسته بودم پیـدایش کنم. با خـود فکر کـردم «اون این‌جاست. آنهمه جســـــتجو کـــــردم و الان اون این‌جاست». من باید با دقت بیشتری به نظافت برسم.

آگاه بودم که این یک رویا نیست. در سمت پایین شوهرم در حـال تکـان دادن بـدن من بـود و من به حـالش تاسف می‌خوردم. فکر نمی‌کردم مـرده باشم. من نمـرده بـودم چـون می‌توانسـتم صـحنه را از یک نقطه‌ای که از لحـاظ فـــیزیکی غـــیر ممکن بـــود تماشا کنم. هیچ چـــیز را نمی‌توانســتم درک کنم. به دیــوار پشــتم نگــاه کــردم و ساعت را دیدم. وقتی خواستم بـدانم سـاعت چند اسـت، متوجه یک حالت مکش شدم و آن فضا را ترک کردم.

بلافاصله در محلی بودم با تاریکی مطلق. بسیار ترسـیده و گیج بودم. دست‌هایم را دراز کـردم تا بلکه یک دیـوار یا یک مبل را پیدا بکنم. ولی چیزی پیدا نکردم. بخاطر دارم در حــالی که دســتانم را دراز کــرده بــودم به هر طــرف حرکت می‌کردم تا چیزی را پیدا بکنم. ولی چیزی نبــود و من ترســـیده بـــودم. من کجا بـــودم؟ من آن‌جا چکـــار می‌کردم؟

من خدا را برای موجودات مقدس صدا نکردم. از نظر من آن‌ها وجود نداشتند. در واقع من هیچکس را صدا نکردم.

تصمیم گرفتم در یک جهت حرکت کنم. دستانم را به جلو دراز کرده و حرکت کردم. آن زمان بود که صدایی شنیدم: «نترس! ما این‌جا هستیم که به تو کمک بکنیم.»

دست‌هایم را در جهت صدا دراز کردم ولی چیزی پیدا نکردم. صدایی دیگر، و باز یکی دیگر، همان مطلب را به من گفتند. نمی‌توانم بگویم چند نفر آن‌جا بودند. حضور آن‌ها را احساس می‌کردم ولی نمی‌توانستم آن‌ها را لمس بکنم.

در یک لحظه خاص متوجه شدم که من صدای آن‌ها را نه با گوش‌هایم، بلکه با فکرم می‌شنوم. ولی چطور چنین چیزی ممکن بود؟

متوجه شدم چاره دیگری ندارم. من در تاریکی بودم بدون آن‌که بدانم کجا هستم و چه چیزهایی آن‌جا هست. کسی را نداشتم که از او کمک بخواهم. این صداها بنظرم افرادی مثل خودم می‌آمدند چون آن‌چه را که به من می‌گفتند، میفهمیدم. دلم می‌خواست بدانم که کجا هستم. وقتی من آن‌ها را نمی‌بینم آیا من نابینا هستم؟ جوابی را در درونم شنیدم، «نه تو نابینا نیستی» از تلاش برای لمس کردن آن‌ها دست کشیدم. بطور ذهنی کمک آن‌ها را قبول کردم. من میترسیدم، حتی می‌توانم بگویم وحشتزده بودم. تاریکی مطلق من را سر در گم کرده بود.

- بیا

- کجا؟

- بیا ما را دنبال کن

- چطور؟ من شما را نمی‌بینم

- خودت را رها کن

هر کسی که با من ارتباط بر قرار میکرد در سمت راست من قرار داشت. چیزی مثل یک انرژی را احساس کردم، مثل الکتریسیته ساکن یا مغناطیس، که نمی‌توانم توصیفش بکنم. هم‌چنین احساس کردم که انرژی‌های دیگری نیز اطراف من هستند. دیگر سوال نپرسیدم و خودم را رها کردم. احساس کردم بدنم حالت رو با پایین، مثل این‌که روی شکمم دراز کشیده باشم به خودش گرفته است. احساس اضطراب می‌کردم ولی کسی که مرا همراهی میکرد گفت قرار نیست من بیافتم. ما به آرامی در تاریکی حرکت می‌کردیم، یا این‌که چنین بنظرم می‌رسید. بدون هیچ نقطه مرجع نمی‌توانستم بدانم با چه سرعت در حال حرکت بودیم. احساس می‌کردم در حال سر خوردن هستم. پرسیدم کجا میرویم؟ آن‌ها پاسخ دادند که باید آرام باشم و به راهم ادامه بدهم. ترسم داشت از بین می‌رفت. در یک محل خاص نقطه‌ای کوچک از نور ظاهر شد. آن‌ها به من گفتند «نگاه کن! ما به آن‌جا میرویم.»

بتدریج که به سمت نور حرکت میکردیم تاریکی به آرامی در حال محو شدن بود. احساس حرکت درداخل یک تونل را نداشتم. بنظرم می‌رسید در داخل مخروطی از نور حرکت می‌کنم، مثل حالتی که شما در تاریکی بایک فانوس، مخروطی از نور ایجاد می‌کنید. من آن لحظه را

اینچنین می‌توانم توصیف بکنم. من احساس اشتیاق داشتم. می‌خواستم آن‌جا باشم، نزدیک نور. برای من آن یک ستاره‌ای بود که وقتی به آن نزدیکتر می‌شدیم همه جا روشن‌تر می‌شد. وقتی اطراف من وضوح بیشتری پیدا کرد خواستم همراهانم را ببینم. آن‌ها را نتوانستم ببینم ولی حضورشان را هم‌چنان کنارم احساس می‌کردم. من آرام بودم انگار همه اتفاقاتی که افتاده طبیعی بوده‌اند.

ما به نقطه‌ای رسیدیم که وضوح و شفافیت، همه‌چیز را نورانی میکرد و من منظره‌ای را دیدم. ولی زمان کافی نداشتم تا در جزئیات دقیقتر شوم چون ما با یک سرعت غیر قابل تصور در حرکت بودیم. من زمین و ماه را در فاصله دور دیدم. خورشید را دیدم که دور می‌شد، من بسیار شگفت زده شده بودم.

رنگ‌هائی آن‌جا وجود داشت که نمی‌توانم توصیف‌شان کنم چون آن‌ها در پالت رنگی که ما در زمین داریم جائی ندارند. تن صداهائی وجود داشت که انگار لایه‌های شفاف و بدقت روی هم چیده شده را ایجاد میکردند. از زیبایی آن‌ها من بسیار مسرور بودم. من خودم را رها کردم تا به هر طرف بدون ترس حرکت کنم. ما تن‌ها خاک را با خود بردیم و سپس ستاره‌های بیشتر و بیشتری بوجود آمدند و همینکه ما پیش میرفتیم آن‌ها از ما دور می‌شدند. من نور ستارگان را بدون هیچ مشکلی میدیدم. آن منظره فضایی، بسیار تماشایی بود. با این‌که سرعتمان آنقدر زیاد بود که نمی‌توانستم به جزئیات دقیق شوم ولی شبیه یک مسافر بهت زده، همه‌چیز را مشاهده می‌کردم.

بنظر من چـنین میرسـید که سـتاره‌ها را در گسـتره‌های مـوازی و بی‌پایـان می‌بینم. همه‌چـیز را می‌دانسـتم، به همین علت دیگر سوالی نمی‌پرسیدم. من به منظره نگاه می‌کردم. منظره از رنگها و ستارگانی تشکیل شـده بـود که ما از کنارشان می‌گذشتیم. آنقدر مجذوب شده بـودم که دیگر به نور اولی نگـاه نمی‌کـردم. همراهـان نـامرئی من هم‌چنان با من بودند ولی این احسـاس را داشـتم که آن‌ها کم کم عقب می‌مانند. این مسـئله بـرای من یک مـورد عـادی بنظر می‌رسـید. نخسـتین همـراه من که در سـمت راست من قـرار داشت هم‌چنـان کنـار من بـود. و من می‌توانستم احساسش کنم.

به نوری که به طرفش حرکت میکـردیم نگـاه کـردم. مثل خورشـید قدرتمند بـود ولی آسـیبی نمیرسـاند. همین مسـئله وقـتی از کنـار سـتاره‌ها می‌گذشـتیم هم اتفـاق افتـاد هیچکـدام از آن‌ها آزار دهنـده نبودند. رنگها خیلی زیبا بودند و با رنگهـایی که من می‌شـناختم متفـاوت بودند.

من حرکت می‌کردم ولی بخـاطر نمی‌آورم بـدنم را دیـده باشم، و در آن لحظات این مسئله خیلی مهم نبود. شـاید عجیب بنظر برسد ولی هر چقـدر از زمین دورتر می‌شدیم اهمیت خـانواده‌ام بـرای من کمـتر می‌شد. من به پسرم فکر نمی‌کردم و این خیلی عجیب بود. بیاد دارم احساس لحظه‌ای را داشتم که گویا بعد از مدت طـولانی دور بـودن به خانه برگشـته ام. فکر می‌کـردم در حـال برگشتن به خانه اصلی‌ام هستم. در آرامش و صلح بـودم و به اندازه‌ای شاد بودم که هرگز قبل از آن چنین شـادی را تجربه نکرده بودم.

در لحظه‌ای خـــاص، از نـــور اول صـــداهائی رســـید که نمی‌تـوانم توصـیف شـان بکنم. صـداها به صـورت مـوج آمدند. من آن‌ها را مـوج می‌نـامم چـون مثل امـواج دریا حرکت می‌کردند. تصـور من این بـود که آن‌ها به اطـراف عشق می‌پراکنند. آن عشق به انـــدازه‌ای عظیم بـــود که اگر عشق پـدر و مـادرم به من، عشق پسـرم و هم‌چـنین آشـــنایان و آن‌چه من به آن‌ها احســـاس می‌کـــردم، در مقابل این‌ها شاید مثل دانه‌ای شن در صحرا باشد. هرگز چـنین چـیزی را تجربه نکـرده بـودم. مـوجی جدید شـکل گرفت و و قـتی به من رسـید دوبـاره عشـقی غـیر قابل توصیف احساس کردم.

می خواستم به سر منشا این عشق بـروم. تـوجه‌ام را از آن‌چه که در اطـــرافم بـــود تنها به آن ســـتاره معطـــوف کـردم. می‌خواسـتم سـریعتر به آن برسم و با هر مـوجی که از آن به من می‌رسـید بـاز هم شـادتر می‌شـدم گویا همیشه قســمتی از آن ســتاره بــودم. وقــتی ســتاره از طریق ذهنی به من گفت: بایست! متوجه شـدم که خیلی به ســتاره نزدیک شـــده ام. حـــتی بـــدون آن‌که فکر کنم توقف کردم.

- تو باید برگردی.

- برگردم؟

- تو باید برگردی شوهرت و پسرت به تو نیاز دارند.

- نه! من میخواهم این‌جا بمانم.

- تو نمی‌توانی تو باید برگردی.

- شوهر من با یک زن دیگر ازدواج می‌کند و پسرم، پدر، پـدر بـزرگ و مـادر بـزرگش را دارد! آن‌ها به من احتیـاج ندارند! بگذارید بمانم.

- توباید برگردی. تو وظـایفی داری که باید آن‌ها را تمـام کنی.

- ولی من می‌خواهم بمانم، من هرگز در زندگی‌ام چنین عشقی را تجربه نکرده ام، لطفا مرا برنگردانید.

- توباید برگردی. تو وظـایفی داری که باید آن‌ها را تمـام کنی، ماموریت تو هنوز تمام نشده است.

- ماموریت؟ کدام ماموریت؟ من زجر زیادی کشـیده‌ام و هیچـــوت آدم بـــدی نبـــوده ام. خـــواهش می‌کنم من می‌خواهم این‌جا بمانم.

- تو نمی‌توانی! برگرد.

یک لحظه بعد همه‌چیز ناپدید شد. درد برگشت. من نفس میکشـــیدم و روی تختم بـــودم و شـــوهرم کنـــار من با خوشـهالی و در حـال گریه کـردن بـود. من هم با غم و اندوه برگشتنم، گریه می‌کـردم. در آن زمـان نزدیکـترین بیمارسـتان 13 کیلومـتر با ما فاصـله داشت که کیفیت خدماتش بسیاربد بود و افرادی که مجبور بودند، با تـرس به آن بیمارسـتان می‌رفتند. من آنقـدر خسـته بـودم که فقط می‌خواستم استراحت بکنم. شـوهرم به یک پزشک زنگ زد که جـواب نـداد. در آن لحظه من تجـربه‌ای را که داشـتم به شـوهرم نقل کـردم و هر دو تحت تـاثیر این تجربه اشک ریختیم. شـوهرم نهـایت تلاشش را میکـرد تا

من زنـده و سـالم بمـانم و من از برگشـتنم احسـاس نا امیدی می‌کردم.

شوهرم تایید کرد که بعد از این‌که دستم را روی سـینه‌ام گذاشـتم و سـعی کـردم نفس بکشم دیگر چشـمم را بـاز نکردم. پس من چگونه توانسته‌ام همه آن چیزهایی را که اتفاق افتاده بود را ببینم؟ به همسرم گفتم: «منو ببخش ولی من دلم نمی‌خواست که برگـردم. همه‌چـیز در آن‌جا بسـیار زیبا بـود و عشق بسـیار زیـادی در آن‌جا وجـود داشت.»

وقتی پسر چهار ساله مـان به همـراه پـدر و مـادر من از مسـافرت برگشـتند، آمد تا ما را بغل کنـد، من احسـاس گناه کردم که می‌خواستم او یتیم شـود. ولی درد جـدایی از آن فضـای پر از عشق هم‌چنـان با من بـود. شـوهرم رفت تا سندی که من گفته بـودم را از روی کمد بـردارد. او یک صـندلی گذاشت و سـند را برداشـت، پر از گـرد و غبار همانطور که من دیده بـودم. ما هر گز چـنین چـیزی را نشنیده بودیم.

صبح فردای آن‌روز شوهرم مـرا پیش دکـتری که شـهرت خوبی داشت، بـرد. بعد از یک معاینه طـولانی، برداشـتن نوار قلبی و رادیولوژی کل بـدن، آزمایشـات دیگـری نـیز انجـــام داد. او به ما گفت من در اثر آلـــرژی به یکی از ترکیبات شیمیایی آسپیرین ایست قلـبی - تنفسی کـرده بودم. و گفت بسیار خوش شـانس بـودم که زنـده مانـده ام. شـوهرم از او پرسـید آیا لازم بـود که به بیمارسـتان برویم. و او گفت در آن صورت هرگز زنده به بیمارستان نمی‌رسیدم. نظر دکتر این بود که احتمالا زخمهای جزئی در قلب و ریه‌ام داشـــته باشم ولی گفت با این وجـــود

سال‌های زیادی زنده خـواهم بـود. من خواسـتم در بـاره تجربه‌ام به او بگویم ولی او اجازه نـداد و بجـایش به من گفت: «چرا، گریس! تو بیهوش بودی و یک قـدم با مـرگ فاصـله داشـتی! من کـاملا اطمینـان دارم تو نه چـیزی دیـده‌ای و نه چـیزی شـنیده ای. من یک نـوار مغـزی هم انجام خواهم داد تا مطمئن شوم همه‌چیز درست است».

در مسیر برگشت به خانه من و همسرم تصـمیم گرفـتیم اتفاقـاتی که افتـاده بـود را از تـرس این که کسی ما را دیوانه خطاب نکند، مثل یک راز پیش خودمان نگه‌داریم.

وقتی نوار مغزی انجـام شد نـتیجه‌اش این بـود که بـرای سن من نرمال است.

تجربه گری

پاییز سال 1972 بود و من 17 ساله بودم. به تازگی یک کلاس آموزشی غواصی را گذرانده بودم و من و چند نفر از دوسـتان دبیرسـتان گـاهی بـرای غواصی میرفـتیم. ساحلی که در آن بـرای غواصی میرفـتیم در «کورونا دل مـار» در کالیفرنیا بـود. به یـاد دارم که آن روز به طـور خاصی مادرم اصـرار داشت که نـروم و میگفت که اصـلاً بهتر است غواصی را کلاً کنار بگذارم. ولی من 17 ساله بـودم و فکر می‌کـردم ضد ضـربه هسـتم. به او گفتم که نگران نباشد و به همراه دوسـتانم رفتم. آن روز سه نفر بودیم و در عمق بین 7 تا 20 متری غواصی میکردیم.

در حالی که در زیر آب بـودم اکسـیژن اصـلی من از کـار افتـاد و هرچه تلاش کـردم نتوانسـتم آن‌را راه بیانـدازم. این مشـکل چنـدان بـزرگی نبـود، چـون عمق آب تنها 13 متر بود و یک اکسیژن یدک به همراه داشـتم. من ضـامن

مخزن یدکی را کشیدم و شـروع به تنفس کـردم، ولی از آن نـیز هیچ هـوایی نیامد. نمیـدانم مشـکل چه بـود، ولی آن‌را نیز نتوانستم بکار بیاندازم. به خاطر وقتی که روی مخزنهای اکسیژن صرف کرده بودم، اکنـون از دوسـتانم عقب افتاده بودم و ترس من را فرا گـرفت. هیچ هـوایی داخل ریههـای من نمانـده بـود و سـعی در بـالا رفتن به طور آزاد، بدون وجـود هـوا در ریهـام، انتخـاب خـوبی به نظر نمیرسید. من همیشه در این بـالا رفتن آزاد مشـکل داشتم و در امتحان کلاس غواصی هم تایید شده بـود که این بزرگ‌ترین ضعف من است.

سـعی کـردم توجه دوسـتانم را به خـود جلب کنم، ولی آن‌ها به من تـوجهی نکردند. ما تا حـالا اینقـدر با هم شوخی کرده بودیم که فکر میکردند بـاز هم دارم با آن‌ها شـوخی می‌کنم. من به آن‌ها علامت غواصی فقـدان اکسیژن را در زیر آب نشـان دادم، ولی آن‌ها آن را جـدی نگرفتند و به مسـیر خـود ادامه دادند. اکنـون دیگر تمـام سعیام این بود که قبل از این‌که بیهوش بشـوم، رگلاتـور را در دهـانم نگـاه دارم. می‌توانسـتم بـبینم که لحظه از هوش رفتن به سرعت در حال نزدیک شـدن است و دیگر کاملاً ترسیده بودم. به این فکر می‌کـردم که کـارم تمـام است، در حالی که فقط 17 ساله هستم و زندگی زیادی نکـرده‌ام. با خـودم فکر می‌کـردم که چقـدر والـدینام، بهخصـوص مـادرم، نـاراحت خواهند شد. او هیچـوقت در مـورد غواصی کـردن من رضـایت نداشت و مخصوصا امروز خیلی اصرار کرده بود که نـروم. در طـول سـال‌ها متوجه ارتبـاط نزدیک روانی با مـادرم شـدهام و به آن احترام میگذارم.

بهیاد دارم که وقتی نزدیک بود از حال بروم، ترس و نگرانی بسیار زیادی در من بود. ولی درست در لحظه آخر، ناگهان احساس عمیقی از رضایت و شادی بر من غلبه کرد. دیگر هیچ ترس یا درد یا حس بدی نداشتم. واقعاً عجیب بود، ولی احساس خوشحالی و آزادی می‌کردم. سپس خود را معلق در بالای ساحل یافتم، در حالی که به پایین و جایی که وسایل شخصی و لباسهای ما روی ماسهها قرار داشت مینگریستم. می‌توانستم به فاصله دورتر در دریا بنگرم و علامت شناوری که در محل غواصی ما بود را ببینم. می‌دانستم دوستانم هنوز زیر آب هستند. احساس می‌کردم خیلی زنده و سالم هستم. تنها چیزی که نگرانم کرد این بود که متوجه شدم که وسایل غواصیام همراهم نیستند. آن‌ها را اجاره کرده بودیم و اگر گم می‌شدند باید پولشان را میپرداختیم. ولی هر وقت می‌خواستم درباره چیزی نگران بشوم، بلافاصله آرامش بر من غلبه میکرد و جلوی نگرانی من را میگرفت. من همیشه از ارتفاع میترسیدم، و توجهام بلافاصله از نگرانی درباره وسایل غواصیام به این جلب شد که چطور در این ارتفاع قرار دارم و می‌توانم در هوا معلق بمانم. ولی دوباره آن آرامش من را فرا گرفت، همان آرامشی که قبل از این‌که از حال بروم بر من غلبه کرده بود.

من شروع به نگاه کردن به دور و اطرافم کردم و متوجه شدم که در جهت شمال غربی در حال حرکت هستم. اکنون دیگر خیلی کنجکاو شده بودم که چرا همه‌چیز اینگونه است و با دقت خیلی زیادی به اتفاقاتی که برایم رخ میدادند توجه می‌کردم. نمی‌توانستم بگویم که روح یا چیز دیگری هستم ولی احساس تمامیت می‌کردم. متوجه

شدم که می‌توانم در حال پرواز، حرکتم را کنترل کنم و اگر روی متوقف شدن تمرکز می‌کردم، متوقف می‌شدم. ولی اگر برای مدت زیادی در یک جا متوقف میماندم، شروع به ارتعاش شدیدی می‌کردم که برایم معذب بود. به خاطر ترسم از ارتفاع، نگران بودم که از آسمان سقوط کنم. اگر به تمرکزم بر روی توقف ادامه نمیدادم، خود به خود به حرکت در میآمدم، گویی کسی من را به حرکت در میآورد. من در حد غیر قابل تصوری احساس بی‌فکر و خیال بودن و آسودگی داشتم. هر دفعه که میترسیدم، بلافاصله ترسم با خوشحالی کاملی جایگزین می‌شد که احساسی خارقالعاده بود.

متوجه شدم که جهتی که به طور خودکار در آن حرکت می‌کنم من را به سمت برگشت به شهر هدایت می‌کند. به خوبی بهیاد دارم که از بالای پارک والت دیزنی رد شدم. خیلی عجیب بود. احساس واضحی در من بود که توسط یک نیروی نامرئی هدایت می‌شوم. ولی نمی‌توانستم کسی را در اطراف خود ببینم. یک حس ششم عمیق از ابتدای این تجربه با من بود که به من میگفت اوضاع عادی نیست.

سعی کردم که بترسم، ولی نمی‌توانستم! هرچه می‌کردم ترس در من پا نمیگرفت. از سمت جنوب شرقی وارد شهری که در آن زندگی می‌کردم شدم. تعجبی هم نداشت، زیرا این از ابتدا جهت حرکت من بود. بالاخره به بالای منزلمان رسیدم و بسیار مشتاق بودم که پایین آمده و داخل خانه بشوم، ولی نمی‌توانستم. من خودم را بالای خانه متوقف کردم و آن‌جا برای مدتی شناور باقی ماندم. می‌توانستم حس

کنم که مـــادرم در آشـــپزخانه است و جـــای دقیقی که ایستاده بود را حس می‌کردم. هم‌چنین حس می‌کردم که یک احساس حزن و اندوه پرقـدرت بر او غلبه کـرده و به شدت نگران چیزی است، ولی نمی‌توانسـتم بفهمم چـرا و چه چیزی. دوباره شروع به ارتعـاش نمـودم و از تـرس این‌که مبادا سقوط کنم و از بـالا روی بـام خانه بیـافتم، دوباره خود را رها کرده و شروع به حرکت کردم.

اکنون مسیر حرکت من که تا حالا به سمت شمال غـربی بود، بیشـتر به شـمال و انـدکی به شـرق متمایل شد. به تمـام جزئیـات این تجربه دقت خیلی زیـادی می‌کـردم و می‌خواستم مطمئن شوم همه‌چیز را به خاطر میسـپارم. نگاهی به سمت جلو انداختم و از دور دیـدم که به سـمت قبرستان رزهیل (Rose Hill) در حرکت هستم. به طور غریزی می‌دانسـتم که با این جهت حـرکت، از بـالای این قبرسـتان رد خـواهم شد. چـیزی طـول نکشـید که وارد فضـای قبرسـتان شـدم. در میـان قبرسـتان ناگهـان یک نیروی نامریی من را متوقف کـرد. تا قبل از این لحظـه، همیشه من خـــودم را با تمرکز متوقف می‌کـــردم. لااقل این طـور به آن نگـاه می‌کـردم و یک احسـاس غریـزی بسیار پر قـدرت به من میگفت که این فـرض من درست است.

وقتی به پایین نگریستم، به طور وضـوح دیـدم که بـالای مرقد خـانوادگی خودمـان هسـتم که در آن پـدربزرگ و مادر مادربزرگم دفن شده بودند. چند قبر خالی دیگر نیز در این مرقد خانوادگی برای آینده وجـود داشت. ناگهـان صدایی به من گفت: «دربـاره آن‌چه در آن پـایین در حـال رخ دادن است چه فکر میکنی؟» من نگاه کرده و دیدم که

در افق در جلوی من یک مرد پدیدار شد، که فقط سر او را میدیدم. او یک سبیل بزرگ و به نظر قیافه آمریکای لاتینی داشت. وقتی حرف میزد می‌توانستم ببینم که دهان او حرکت می‌کند. او گاهی محوتر و گاهی واضحتر می‌شد و گاهی شفاف و گاهی نیمه شفاف مینمود، ولی هیچ‌وقت کاملا جامد به نظر نمیرسید. حس ششم من به من میگفت که او کسی بود که من را تا این لحظه هدایت کرده بود. احساس می‌کردم او را میشناسم، ولی نمی‌توانستم به یاد بیاورم که تاکنون او را جایی دیده باشم. در طول سال‌های بعد از این تجربه، نام او را راهنما گذاشتهام. او دوباره به من گفت: «درباره آن‌چه در آن پایین در حال رخ دادن است چه فکری میکنی؟» من دوباره به پایین نگاه کردم و انتظار نداشتم چیز جدیدی ببینم. زیرا تا همین یک لحظه قبل برای مدت به نسبت طولانی پایین را نگاه کرده بودم.

ولی وقتی این دفعه به پایین نگاه کردم دیدم که یک تشیع جنازه در حال انجام است. ولی مطمئن بودم که این تشیع جنازه یک لحظه پیش آن‌جا نبود. ارتفاع من خیلی زیاد بود و نمی‌توانستم جزییات را از آن‌جا تشخیص دهم. می‌توانستم یک تابوت را ببینم ولی نمی‌توانستم صورت مردم را بشناسم. از ابتدای تجربهام این اولین باری بود که مردم را روی زمین میدیدم. به طرف راهنما نگریسته و گفتم: «می‌توانی من را نزدیکتر ببری تا بتوانم چهره مردم را تشخیص دهم؟» او با مهربانی پاسخ داد «نه». مجبور شدم دوباره به پایین بنگرم و سعی کنم که خودم سر در بیاورم که چه خبر است. روی افرادی که به تابوت نزدیک بودند تمرکز کردم و دیدم که زنی که توسط مردی بغل شده

بـود، از بغل او با زور خـارج شـده و خـود را روی تـابوت انداخت و شروع به شیون و گفتن چیزهـایی کـرد که یک مـــادر که پســـرش را از دست داده باشد می‌گوید. این تجربه اکنون خیلی غمناک و خیلی جدی شده بود. ســعی کــردم که خیلی محــزون و شــکه و نگــران باشــم، ولی نمی‌توانستم. این کمک بـزرگی بـود، زیـرا اگر امکـان آن بود، ترس کاملاً بر من غلبه میکرد.

من به راهنمایم نگریسته و گفتم: «این تشـیع جنـازه من است، مگر نه؟» او پاسخ داد: «بله». دوباره به پایین نگاه کردم و اکنـون می‌توانسـتم دوسـتان و اقـوام زیـادی را آن‌جا بـبینم. پـدر و مـادرم و خـواهرم با دوست پسـرش نزدیک تـــابوت من ایســـتاده بودند. دوست دخـــترم که سـال‌ها بعد با او ازدواج کـردم هم نزدیک ایسـتاده بـود. اگر امکــان داشت افســرده می‌شــدم، ولی امکــان حس کردن غم، تنفر، درد، ترس و هیچ احساس منفی دیگــری را نداشــتم. (می‌دانســتم که) همه‌چــیز درست و خــوب اســـت، صـــرفنظر از این‌که من چه میدیـــدم و چه حس می‌کــردم. اگر تنها همه در دنیا می‌توانســتیم این‌طــور حس کـــنیم، دنیا مکـــان بســـیار متفـــاوت و مخصوصی می‌شد.

آن‌گـــاه راهنما به من گفت: «باید تصـــمیم بگـــیری که میخواهی بروی یا این‌که با ما بیـایی.» ولی من سـرگرم تماشای تشیع جنازهام بودم و سـعی داشـتم که راجع به آن احساسی داشـــته باشـــم، ولی نمی‌توانســـتم. راهنما دوبـاره به من گفت: «باید تصـمیم بگـیری که میخـواهی بــروی یا این‌که با ما بیــایی.» از آن‌جــایی که هیچ ترسی راجع به هیچ چیزی حس نمی‌کردم، با لحــنی که کمی تند

بود به او گفتم: «این را دو بار گفتی و هر دو بار گفتی ما. این‌جا فقط من و تو هستیم. منظورت چیست که میگویی ما؟»

دقیقاً همان موقع یک چشمانداز در پشت او پدیدار گشت. منظرهای بسیار زیبا از سرزمینی بود که تاکنون مانند آن را در زندگی ندیده بودم. من به خیلی جاها روی زمین سفر کرده‌ام، ولی هنوز چنین جایی را ندیده‌ام. مانند یک جنگل زیبای حارهای بود. پرندگانی را میدیدم که سه دم مجزا داشتند و مانند پرندگان زمینی نبودند. درختان و گیاهانی را میدیدم که آن‌ها را نمیشناختم. آن‌جا بسیار زیبا و آرامش بخش و درخشان بود. همه‌چیزها با رنگهای بسیار زیبا و عمیقی میدرخشیدند و زنده بودند، درختان، چمنها، سنگها، زمین، حیوانات. اکنون کم کم داشتم میفهمیدم که کل ماجرا چیست. میفهمیدم که سرزمینی که به آن نگاه می‌کنم یک مکان زمینی نیست.

متوجه شدم که این سرزمین توسط درهای عمیق از جایی که من هستم جدا شده است. من و راهنما در یک طرف، و این چشم انداز در طرف دیگر دره بود. می‌توانستم حس کنم که این مکان زیبا ذره ذره وجود من را به سمت خود میخواند. گویی تمام اتمهای وجودم به سمت این مکان کشیده و جذب می‌شدند. به طور غریزی می‌دانستم که اگر از آن دره عبور کنم، دیگر نمی‌توانم بازگردم. با این حال، این مکان عمق وجود من را به سوی خود میخواند. به شدت می‌خواستم به آن‌جا بروم، ولی می‌دانستم که اگر بروم دیگر نمی‌توانم برگردم. با خودم فکر کردم که اگر از دره عبور کنم، پدر

و مادر و خواهر و دوست دختر و دوستان دیگرم چطور تحت تاثیر قرار خواهند گرفت. فکر کردم که هرگز پدر نخواهم شد. من فقط 17 سال داشتم و می‌خواستم چیزهای بیشتری را در زندگی تجربه کنم. به همین خاطر به تمرکز خود روی رد نشدن از دره ادامه دادم. با این حال، این احساسی به من میداد که راحت نبود. زیرا حس می‌کردم که متعلق به این سرزمین زیبا هستم و از آن‌جا آمده‌ام. این مکان خانه و وطن من بود و همه‌چیز، چه مرئی و چه نامرئی، از این‌جا منشا شده بود. واقعاً می‌خواستم که آن‌جا باشم، ولی می‌دانستم که این تصمیم نتایج خود را بدنبال خواهد داشت. تنها راهنمای من در طول تمام این تجربه حس ششم من بود. با این حال در تمام مدت این حس را داشتم که قبلاً آن‌جا بوده‌ام.

راهنما دوباره گفت: «باید تصمیم بگیری که میخواهی بروی یا میخواهی با ما بیایی.» من به او نگاه کرده و گفتم: «چرا مرتب میگویی ما؟ این‌جا فقط من و تو هستیم!» همان موقع در پشت این سرزمین باشکوه مردی از آسمان نزول کرد، گویی از یک پله نامرئی پایین می‌آید. او هیچ‌وقت جایی که من سطح زمین آن مکان در نظر میگرفتم را لمس نکرد. حرکات او به این شکل به نظر من خیلی طبیعی نمیرسیدند و برعکس آن راهنما، او شفاف نبوده و حالت جامد داشت و نمی‌توانستم پشت سر او را از میان او ببینم.

با این‌که در طول این تجربه گاهی برای درک مولفه‌های مختلف آن باید تقلا می‌کردم تا آن‌ها را کم کم بفهمم، مدت زیادی طول نکشید که فهمیدم چه کسی بود که از

آسـمان پـایین آمد. او عیسی مسـیح بـود. امـروزه او را «مـرد الهی» مینـامم و سـعی می‌کنم او را به یک دین و مـــذهب خـــاص مربـــوط نکنم. این را خـــود به خـــود می‌دانسـتم. او کمی به نقاشـیهایی که از او کشـیده‌اند شـــباهت داشـــت، ولی نه خیلی. خارقالعـــاده بـــود که می‌توانستم به چهره مسیح بنگـرم. او یک ردای بلند آبی به تن داشت و لاغر و قد بلند و بسیار زیبـاتر از آن‌چه در زمین او را ترسیم کرده‌اند بود. موهای او نرم و موج دار و طلایی و بلوند و کمی بلند بـود. با نگـاه اول احسـاس میکردید که او پـدر شـما یا یکی از افـراد خـانواده شـما است. تمام سلولهای وجودم تشنه این بودند که به سمت او پـرواز کـرده و او را بغل کنم. ولی می‌دانسـتم که اگر از آن دره عبور کنم دیگر بازگشتی در کار نبـوده و سـفر من یک طرفه و همیشگی خواهد بود.

در طول سی سـالی که از این اتفـاق گذشـته، بارها فکر کرده‌ام که اگر دوبـاره چـنین فرصـتی به من داده شـود، بلافاصله خواهم پرید. خیلی خـودم را ملامت کـرده‌ام که مرد حسابی، تو چه فرصتی را در زنـدگی از دست دادی؟ آخر چرا نرفتی؟

توصیف آن سـخت است ولی گـویی ما بـرای سـاعتها به هم نگریستیم. تا او را دیدم می‌دانستم که او همه‌چـیز را راجع به من و گذشته و حال و آینده من میداند. احسـاس می‌کـــــردم که در برابر او کم ارزش و کوچک هســـــتم. احساس می‌کـردم چـیزی نیست که بتـوانم به این وجـود بگـویم که خـود آن‌را نداند. می‌توانسـتم فکر او را کمی قبل از هر احساس و فکـری که داشـتم درون ذهنم حس کنم. حقیقتاً با تمام وجود می‌خواسـتم با او بـروم، ولی

در همان حال به عـذر و بهانهـای بـرای نـرفتن با او فکر می‌کردم. احساس معذبی می‌کردم، زیـرا وجـود او را در سرم حس می‌کردم و می‌دانسـتم که امکـان نـدارد که به هیچ شـکلی او را فـریب داد. او همه‌چـیز را می‌دانست و همه‌چیز را میدید و می‌توانسـتید آن را حس کنید. ولی او هم‌چنین بسیار راحت و آرام و بخشنده بود. همینطور که به هم نگاه میکردیم، احساسات زیادی در وجودم بود.

آن‌گـــاه مســـیح به من گفت: «باید تصـــمیم بگـــیری که میخواهی با ما بیایی یا میخـواهی بـازگردی.» آن‌گـاه من متوجه خارقالعادهترین چیزی که تاکنون در زنـدگی دیـده بـودم شـدم. او مسـتقیما در فکر من صـحبت میکـرد و لبهـــای او حـــرکت نمیکردند. می‌توانســـتم حس کنم که حـــرف زدن ما از طریق ارتبـــاط مســـتقیم فکر بـــود و گوشـــهای من و لبهـــای او نقشی در آن نداشـــتند. این بـرایم خیلی غـیر منتظـره بـود و احسـاس مخصـوص و متفاوت بودن به من میداد. عجیب بـود، ولی با این حـال این نحـوه ارتبـاط بـرایم طـبیعی به نظر میرسـید. پیش خودم فکر کـردم چـرا نمی‌تـوانم در دنیا با همه این‌طـور ارتباط برقرار سـازم؟ به طـور مشخصی می‌دانسـتم که او آن‌چه می‌خواستم بگویم را خود می‌دانست، حتی قبل از این‌که به آن فکر کنم. هنـــوز هم خیلی احســـاس بشر بـــودن می‌کـــردم. من فکر کـــردم که دلایل خـــوبی بـــرای برگشتن دارم و سعی کردم که به شکلی محترمانه که به احســـاس کسی بر نخـــورد به آن‌ها بگـــویم که میخـــواهم بازگردم. تعجب کردم وقتی ناگهـان مسـیح به من گفت: «می‌دانستم که این تصمیم را خواهی گرفت.»

او سرش را به نشانه تایید تکان داد و به من لبخنـدی زد. من به طور غریزی همان‌جا در حالت معلق منتظر مانـدم تا برگردانـده شـوم. مسـیح دوبـاره از طریق فکر با من حــرف زد و گفت: «روزی از طریق تو کارهــایی بــرای انجــام خــواهم داشت.» من با فکــرم به او گفتم: «هر وقت هر چـیزی که خواسـتی بـرایت انجـام میـدهم.» او گفت: «زندگی طولانی خـواهی داشت.» من پاسخ دادم: «متشکرم!» همانطور که او بـاز می‌گشـت، متوجه شـدم که زمین را لمس نکرد.

ناگهـان من دوبـاره در آب بـودم و دو دوسـتم نزدیک من بودند. تـرس زیـادی در چهـره آن‌ها دیـده می‌شد. من با قدرت رگلاتـور اکسـیژن را از دهـان دوسـتم ربـوده و بر دهــان خــودم گذاشــته و نفس پشت نفس کشــیدم. ما اکســیژن را با هم تقســیم کــردیم و به نــوبت نفس میکشیدیم تا وقـتی که به سـطح آب رسـیدیم. وقـتی به ساحل رسیدیم من فقط روی ماسـهها دراز کشـیدم، در حالی که کاملاً مسحور و غرق این تجربه شـده و در بهت و ناباوری بودم. احساساتام بسیار منقلب بودنـد، ولی با این حــال آرامش داشــتم و احســاس می‌کــردم که خیلی خــوش شــانس بودهــام. من از دوســتانم پرســیدم چه اتفاقی افتاد و آن‌ها گفتند که چون من دیر کـرده بـودم، به دنبـال من برگشـته بودند. ولی وقـتی که من را دیـده بودند، شروع به تغییر رنگ داده بودم، از قهوهای روشن به آبی به آبی تـیره و سـپس خاکسـتری. من به صـورت بیجان در آب شناور بـودم. آن‌ها گفتند که میترسـیدند که به من دست بزنند یا من را حــرکت دهند. آن‌ها گفتند که بعد از حدود 5 تا 10 دقیقه، رنگ من دوباره تغییر یافت و از خاکســتری به آبی تــیره و ســپس آبی و قهوهــای

روشن مبدل شد. وقتی چشمانم را بـاز کـرده و به آن‌ها نگـاه کـردم، کـاملاً ترسـیده بودند. آنـوقت بـود که من رگلاتور اکسـیژن دوسـتم را از دهـانش کنـده و در دهـان خود گذاشتم. ظاهرا من برای 5 تا 10 دقیقه مرده بودم ولی طول تجربه من به نظرم ساعتها بود.

وقـتی که به سـاحل رسـیدیم هر دوی آن‌ها احسـاس میکردند اتفـاق خاصی بـرای من افتـاده و از من توضـیح می‌خواستند. ولی من در حالی نبودم که به آن‌ها توضـیح بدهم، زیرا خودم هم هنوز باورم نمی‌شد. داشـتم سـعی می‌کردم آن‌را بفهمم ولی برایم سخت بود. ما برگشته و وسـایل غواصی را پس دادیم. در راه دوبـاره از من پرسـیدند: «چـیزی بـرای تو اتفـاق افتـاده، به ما بگو چه شـده است.» من خیلی احسـاس ضـعف می‌کـردم و به زحمت می‌توانسـتم مسـتقیم بنشـینم. به آن‌ها گفتم که بله، برایم اتفـاق خاصی افتـاده ولی آمـادگی حـرف زدن راجع به آن‌را نـدارم. به آن‌ها گفتم اگر هم برایتـان تعریف کنم باور نخواهید کرد...

اکنـون دیـدگاه و اعتقـادات من خیلی تغیـیر یافتهاند و بیش از این‌که مذهبی باشـم، معنـوی و روحـانی هسـتم. برای من مسخره است که ما چقـدر ادیـان مختلف داریم که هر یک تعبـیر و دیـدگاه متفـاوتی دارند. بـاور من این است که انـرژی حیـات (که در ماست) همـواره وجـود داشته و تا ابد وجود خواهد داشت. ما نمی‌توانیم بمیریم، تنها به زنـدگی خـود به شـکل متفـاوتی نسـبت به آن‌چه روی زمین داشتیم ادامه خواهیم داد.

تجربه گروهی «جان هرناندز» (John Hernandez)

این اتفاق در سال 1989 رخ داد. من مسئول یک گروه ویژه آتش نشانی بودم. ما معمولا برای آتش سوزی‌های خیلی مشکل یا مهار آتش سوزی در جنگل‌ها فرستاده می‌شدیم. آن روز من از ابتدای روز احساس دلشوره و نگرانی می‌کردم. توضیح آن کمی سخت است ولی آن روز بطور خاصی خداحافظی با خانواده و ترک کردن خانه مشکل بود. احساس خاصی از درون به من می‌گفت که اتفاق ناگواری رخ خواهد داد.

آن روز بعد از این‌که سر کار رفتم ما برای مهار یک آتش سوزی در جنگل اعزام شدیم. من و دو گروه حدود 20 نفری (جمعا حدود 40 نفر) که از زن و مرد هر دو تشکیل شده بودند توسط هلیکوپتر برای مهار کردن آتش به بالای یک کوه با شیب به نسبت تند منتقل شدیم. آتش در زیر ما در میان درختان بلوط و کاج در ارتفاعات پایین‌تر کوه زبانه می‌کشید. جهت باد از قله به سمت دامنه کوه بود و آتش را در جهت مخالف مکانی که در آن بودیم حرکت و گسترش می‌داد. تصمیم بر این شد که گروه اول به پایین کوه و جایی که آتش بود رفته و یک خط آتش در آن‌جا ایجاد کنند و گروه دوم یک خط به سمت آتش اصلی بوجود بیاورند. برای ایجاد این خط آتش می‌بایست یک راه به عرض 2 متر در پایین جنگل ایجاد می‌شد و تمام درختان و بوته‌ها تا رسیدن به خود خاک در آن توسط اره برقی و وسائل دیگر برداشته می‌شدند. من به همراه گروه دوم شروع به آتش زدن هر بوته و درختی که در جلوی این راه بود کردیم. با توجه به جهت باد، این آتش می‌بایست در جهت دور شدن از ما و به طرف آتش اصلی گسترش می‌یافت تا از پیشرفت و گسترش آن جلوگیری کند.

شیب کوهی که ما روی آن بودیم تقریبا 40 درجه بود. ما در حال فعالیت و حرکت به سمت پایین دامنه کوه بودیم که ناگهان در کمال وحشت دیدیم که ناگهان جهت باد کاملا برعکس شده و به سمت بالای کوه تغییر یافت. درختانی که جلوی ما بودند به سرعت و با قدرتی انفجاری شعله ور شدند. برای مواقع اضطراری مانند این پرسنل آتش نشانی یک روکش آلومینیوم به همراه دارند که می‌توانند آن‌را روی خود انداخته و روی زمین چمپاده بزنند. ولی این روکش‌ها فقط وقتی موثرند که قبل از استفاده از آن‌ها زمین زیر پا از شاخ و برگ و بوته و بقیه مواد قابل اشتعال پاک شده باشد. تغییر ناگهانی جهت باد باعث شده بود که ما از هر طرف با شعله‌های آتش محاصره شویم و زمان کافی برای آماده کردن زمین نبود و روکش‌ها بی‌فایده بودند. ما که انتخاب چندانی نداشتیم تصمیم گرفتیم فرار کرده و به طرف ارتفاعات بالاتر برویم، ولی شعله‌های آتش به سرعت اطراف ما را فرا گرفتند. این آتش عظیم اکسیژن را در نزدیکی سطح کف جنگل به سرعت می‌بلعید. ما در حالی که برای تنفس به شدت تقلا می‌کردیم به خاطر کمبود اکسیژن بر روی زمین چهار دست و پا راه می‌رفتیم، ولی با این حال به تلاش خود برای صعود ادامه می‌دادیم.

ناگهان این فکر از ذهن من گذشت که این پایان است و من این‌جا خواهم مرد. با این فکر ناگهان متوجه شدم که ایستاده‌ام و دیگر از دود، حرارت، سر و صدا، و گیجی و نگرانی حاصل از آن آتش جهنمی خبری نیست و تنها احساسم آرامش بود. آنوقت بود که یک نور خارق‌العاده و درخشان نمایان شد که از هر نور و درخششی که

تـاکنون روی زمین دیـده بـودم درخشـنده‌تر بـود. نـور از آفتاب شدیدی که بر روی برفها می‌تابد تابان‌تر بود. ولی با این حــال می‌توانســتم به آن نگــاه کنم و چشم من را نمی‌آزرد. نور بـاز شـده و از درون آن شخصی به طـرف من آمد. من احســاس کــردم که باید به ســمت او بــروم. وقــتی که او به من نزدیک‌تر شـدم دیـدم که او پـدر پـدر بـزرگم است. او تا موقع مـرگش با ما زنـدگی می‌کـرد و وقتی که من 9 ساله بـودم دراثر حمله قلـبی درگذشـته بود. او به من گفت که من در عالم روح هســتم. من گیج شده بودم و از او پرسیدم منظورت چیســت؟ او گفت به پشت سر خود نگاه کن. وقتی به پشت سرم نگـاه کـردم دیـدم که بـدنم روی زمین افتـاده است. حـدود 10 تا 15 بـــدن دیگر هم آن‌جا روی زمین افتـــاده بودند. من گفتم «یعـنی چـه؟ پس من مـرده‌ام!». او گفت که ما این‌جا از عبارت «مردن» استفاده نمی‌کـنیم. تو از حجـاب و پـرده عبور کرده‌ای و من این‌جا هستم که راهنمــای تو باشم و به تو تجربه‌های متفاوت را نشان دهم.

وقتی که به دور و اطراف خود نگاه کردم، افـراد دیگـری از گروه را دیدم که آن‌ها نیز ایستاده‌اند و از بـالا به بـدن خود روی زمین می‌نگریستند. یکی از آن‌ها به نــام لــویی با یک پـــای نـــاقص به دنیا آمـــده بـــود. وقـــتی به (پیکر روحانی) او نگاه کردم دیـدم پـایش سـالم است و گفتم: «لویی، نگاه کن، پایت دیگر کج نیست!»

این مکالمات از طریق حـرف زدن و تکلم نبودنـد، بلکه از طریق القاء فکری بودند، مانند تله پاتی. پدر پـدر بـزرگم در ابتدا به شکل یک پیرمرد ظـاهر شد تا بتـوانم او را به راحتی بشناسـم، و سـپس به سـیمایی جـوان و ظـاهری

حــدود 30 ســاله مبــدل گشت. او گفت که (ارواح) این توانائی را دارند که در فرم و قالب ظـاهر شـوند تا قابل شناختن باشند. وقتی من به خـودم نگـاه کـردم دیـدم که ظاهر من مانند سابق است و حـتی همـان روپـوش آتش نشـانی را به تن دارم. پـدر بـزرگم به من گفت که به او ماموریت داده شده تا در طول زندگی من در دنیا مراقب من باشد و هر کسی یک راهنما دارد که همیشه مــراقب اوست. پــدر پــدربزرگم گفت که تو در طــول زنــدگیت سؤالات متعددی داشتی و ما سؤالات تو را پاسخ خواهیم داد. هم‌چـنین زمـان معنـایی نداشت و من نمی‌توانسـتم گذشت آن را حس کنم و هیچ ایــده‌ای از ابعــاد زمــانی تجربه‌ام ندارم.

دیدم که در آن‌جا ارواح مانند مردم دنیا بخـاطر فقـدان و دور بـودن از عزیـزانی که نـزد آن‌ها نیسـتند (و هنـوز در دنیا هستند) داغـدار و محـزون نمی‌شـوند، گرچه دلشـان بــرای آن‌ها تنگ می‌شــود. هم‌چــنین به من گفته شد که ارواح معمولا در مراسم تشیع جنازه و سـوگواری و دفن خود حضـور دارند و احساسـات حاضـران را می‌بینند و از دیــدن ســوگواری و داغــداری آن‌ها محــزون می‌گردند. معمـولا ارواح شـاهد به خـاک سـپاری بـدن خـویش نـیز هستند و برای برخی از ارواح این آخـرین صـحنه‌ای است که شاهد آن هستند و سپس زمین را ترک می‌کنند.

من مسیر و راهرویی را می‌دیـدم که یک طـرف آن پر از آرامش و طرف دیگر پر از اضـطراب بـود و در آن طـرف بعضی از ارواح که بدن خـویش را تـرک می‌کردند توسط ارواح شروری به سمت تاریکی عمیقی هدایت می‌شدند. من ســؤال کــردم وقــتی که یک بچه یا طفل خردســال

می‌مـیرد چه اتفـاقی می‌افتـد؟ آیا ممکن است روح یک بچه به آن مکـان تاریک بـرده شـود؟ جـواب این بـود که کســانی که در بچگی می‌میرند ارواح خاصی هســتند که نیـازی به تجربه طـولانی مـدت و چند ده سـاله در دنیا را ندارند. آن‌ها بلافاصـله بعد از مرگشـان به بهشت و نـزد خداوند باز می‌گردند.

ما با یک‌دیگر حرکت می‌کردیم و حرکت ما بـدون تلاش و تنها با فکر کـــردن بـــود. مثلا اگر به مکـــان خاصی فکر می‌کردم بلافاصله آن‌جا بودم. ما به مکان زیبـایی رفـتیم که در آن‌جا پر از گل و چمن و چشـــــــمه و رودخانه و کوههـایی در پس زمینه بـود. آن‌جا مـردم زیـادی بودند و هر یک به کاری مشـغول بودند. بعضی مشـغول گپ زدن و گفتگو بودند، بعضی در حال ساختن ساختمان بودند، و کارهـای دیگر. احسـاس بسـیار غـالب در آن‌جا احسـاس اطمینان و صحت و آرامش بـود و این‌که همه‌چـیز درست و صـــحیح است. درک می‌کـــردم که در آن‌جا هر کس در درجه و موقعیـتی قـرار دارد که انتخـاب کـرده و در آن راحت است. عـده‌ای در حـال تلاش بـرای صـعود و رشد بـالاتری بودند و عـده‌ای دیگر در همـان مقـام و مـنزل راضی بودند. اینگونه نبود که هر کس در آن‌جا محـدود به درجه‌ای که در آن است باشد.

در همسایگی منزل ما یک پیرمرد به نـام جک و همسر او به نـام انی زنـدگی می‌کردند که سـال‌ها پیش درگذشـته بودند. جک در سن 95 سالگی فوت کرده بود و انی تنها یک ماه بعد از مرگ شوهرش فوت کرده بود. این همیشه برایم یک معما بـود که چـرا انی که از نظر سـلامتی هیچ مشـکلی نداشت مـدت کوتـاهی بعد از مـرگ شـوهرش

ناگهــان درگذشت. من آن‌جا هر دوی آن‌ها را دیــدم و از انی علت آن را پرسیدم. او گفت که ما با خدا عهد بســته و از او خواسته بودیم که هیچ‌وقت برای مدت طولانی از یک‌دیگر جـدا نباشـیم. وقـتی که جک درگذشت نـوبت من بود که بروم و به او بپیوندم.

سؤال دیگری که همیشه در ذهنم بود این بود که چرا من در این خـــانواده و کشـــور و نـــژادی که هســـتم متولد شده‌ام؟ به من صحنه‌ای نشـان داده شد که من نـام آن‌را مرحله قبل از تولد می‌نامم و در آن افراد دربـاره نقشی که در دنیا خواهند داشت و شـــرایطی که در آن قـــرار خواهند گــرفت صــحبت و مــذاکره می‌کردند. به عنــوان مثال دو نفر را دیدم که به هم قــول دادند که روی زمین یک‌دیگر را پیدا خواهند کرد. نمی‌دانم چطـور آن را شـرح دهم ولی گاهی در دنیا کسی را برای اولین بـار ملاقـات می‌کنید یا با او دست می‌دهید ولی حس می‌کنید که با او ارتباطی نزدیک دارید و او را می‌شناسید. این‌ها ارواحی هستند که در سـوی دیگر به هم نزدیک بوده‌اند. هم‌چـنین می‌دیــدم که مثلا کسی قبــول می‌کــرد که در دنیا پــدر یا مــادر دیگــری باشد یا چند نفر تصــمیم می‌گرفتند که در دنیا یک خـــانواده را تشــکیل دهند. هم‌چـــنین ارواحی را می‌دیــدم که قبــول می‌کردند که در یک بــدن معیــوب و علیل به دنیا بیایند. همه این‌ها بـرای این بـود که هر کس تجـربه‌ای که بـرای خـود انتخـاب کـرده را در دنیا داشـته باشـــند. هیچ کس به هیچ چـــیزی مجبـــور نمی‌شد و هیچ چـیزی تصـادفی و اتفـاقی و حسـاب نشـده نبـود. همه تجربه خود را در دنیا آزادانه انتخـاب می‌کردند. به عنـوان نمونه مثلا این‌که ما امروزه در دنیـایی هسـتیم که در آن مبایل و کـامپیوتر و دیگر دسـتاوردهای علمی وجـود دارد

در حـــالی که بســـیاری قبل از ما به چـــنین چیزهـــایی دسترسی نداشـــتند اتفـــاقی نیست. افـــرادی که قبلا می‌زیسته‌اند انتخاب کرده‌اند که در زمـــانی بر روی زمین بیایند که چـــنین چیزهـــایی نبـــوده و بـــرعکس ارواحی که امـــروز روی زمین هســـتند با آگـــاهی به شـــرایط فعلی زنـــدگی روی زمین و آن‌چه روی زمین در دســـترس آن‌ها خواهد بود (و هم‌چـــنین چالش‌ها و ســـختی‌های خاصی که بـــرای این زمـــان منحصر به فـــرد است) متولد شـــده‌اند. افـــرادی به دنیا می‌آیند با آگـــاهی به این‌که آن‌ها در دنیا اخـــتراع یا کشـــفی خواهند کـــرد زیـــرا زمـــان و شـــرایط مناسب آن برای بشریت فرا رسیده است.

سؤال دیگر من دربـــاره حیوانـــات خـــانگی من بـــود. من از بچگی با حیوانات مختلف بزرگ شده بودم، اسب، سگ، و گربه و .... و می‌خواستم بدانم آن‌ها کجا هستند. بسیاری از حیواناتی که داشـــتم در آن‌جا ظـــاهر شـــدند و من آن‌ها را دوباره ملاقات کردم. آن‌ها نمی‌توانســـتند با من حـــرف بزنند ولی وقتی نام آن‌ها را صدا می‌زدم به آن با گرمی پاسخ می‌دادند.

ارواحی را دیدم که اعتیاد یا وابســـتگی شـــدیدی به چـــیزی در دنیا داشتند، سیگار، مـــواد مخـــدر، الکل.... به من گفته شد که نه تنها روح آن‌ها اکنـــون از این وابســـتگی و نیـــاز غیر قابل ارضا شدن در رنج است، بلکه وقتی که دوبـــاره به دنیا بازگردند بـــــدن دنیـــــوی آن‌ها همین وابســـــتگی و اعتیاد را متظاهر خواهد کرد و آن‌ها رنج مضـــاعفی را در دنیا از این وابســـتگی بـــرای خـــود بوجـــود می‌آوردند (تا روزی که از شر وابستگی خود رها شوند).

پـدر بـزرگم به من گفت که زمـان تو هنـوز فـرا نرسـیده است. من گفتم که منظــورت چیســت؟ او به من همــان صحنه قبل از تولدم را نشان داد که قبول کرده بــودم که یک روح دیگر را نیز به زمین بیــاورم. من که کــوچک‌ترین بچه‌ام 9 یا 10 ساله بود و زنم نــیز لوله‌هــای تولید مثل خود را بسته بود برایم چیزی غیر ممکن به نظر می‌رسید و دوباره پرسیدم منظورت چیست؟ او گفت که انتخاب با خــود تو است که به زمین بــازگردی یا نه و در این‌جا هیچ کسی به هیچ کـــاری مجبـــور نمی‌شـــود. اگر بخـــواهی می‌توانی بمانی یا بــازگردی، ولی من به تو می‌گــویم که زمان تو هنوز فرا نرسیده است.

من به او گفتم که من جرات و شهامت این‌که به آن بــدن به شدت سوخته و تخریب شــده بــازگردم را نــدارم. او به من گفت که خداوند می‌خواهد قـــدرت خـــود را بر روی طــبیعت نشـــان دهد و من و هر یک از افـــراد گـــروه که تصــمیم به بازگشت بگــیریم دچــار هیچ مشــکل جــدی و طولانی مدتی در اثر آتش و سوختگی نخواهیم شد.

توضـیح دربــاره بازگشت به بــدنم مشـکل است زیــرا این یکی از دردنــاک‌ترین تجربه‌هــای زنــدگی من بــود. من در زندگی حادثه‌ها و دردهای زیادی را تجربه کرده‌ام. من در حین اسب ســواری حـــادثه‌ای داشـــته‌ام که در آن تمـــام استخوان لگن من خورد شده و معده و روده من از جـــای خــود جابجا شــدند و من دردی کشــنده داشــتم و حــوادث دیگر. ولی هیچ یک به انـــــدازه درد بازگشت به بـــــدن و محـــدود بـــودن در آن نبـــود. وقـــتی که من آن‌جا بـــودم همه‌چیز ایــده‌آل و بی‌نقص بــود. بــدن روحی من... چنــان آزاد بـــود. احســـاس می‌کـــردی که همه‌چـــیز بـــدون حد و

محـــدودیت است. بازگشت به بـــدنم احســـاس تنگی و فشردگی داشت و احساس درد و محدودیت می‌کـردم که مـدتی طـول کشـید تا بتـوانم به آن عـادت کنم. ما فکر می‌کـنیم که بر روی زمین بـرای حـرکت آزادی داریم و می‌توانیم به هرجا که بخواهیم برویم. ولی آزادی حرکت ما در این‌جا با سوی دیگر حتی قابل مقایسه نیست.

وقتی که به بدنم بازگشـتم آتش هنـوز شـعله می‌کشـید. من به دور و اطراف خـود نگـاه کـردم و متوجه شـدم که حـتی بعضی از لـوازم و ابـزار فلـزی که با خـود داشـتیم مانند اره بـرقی در اثر حـرارت آتش ذوب شـده بودند و دسـته و بقیه قسـمت‌های آن‌ها کـاملا سـوخته بـود. من صـــدای زبانه کشـــیدن شـــعله‌ها را در اطـــراف خـــود نمی‌شـنیدم و حـرارت آن‌ها را حس نمی‌کـردم. بـدن من سالم و بدون هیچ گونه سـوختگی بـود. با وجـود حـرارت شدید و آتشی که هنـوز در اطـراف آن‌جا زبانه می‌کشـید توانستم خودم را به بالای تپه برسانم. وقتی که به بالای تپه رسیدم، دوباره سر و صدای آتش سوزی به گوش من رسید. من اعضای دیگـری از گـروه را دیـدم که آن‌ها نـیز خـود را به بـالای تپه رسـانده بودند. بـدون این‌که کسی چیزی بگوید افـراد یک به یک زانو زده و هریک با زبـان و روش خود شروع به دعا کردن و شکر و سپاس کردند.

مردم از من می‌پرسـند که آیا در آن‌جا با یک‌دیگر راجع به تجربه خـود صـحبت کـردیم. واقعیت این است که من در ابتـــدا از این‌که راجع به آن با کسی حـــرف بـــزنم کمی واهمه داشـتم و محتـاط بـودم. دیگـران نـیز همین طـور بودند. آن‌ها از زمینه‌ها و مـــــذاهب مختلفی بودنـــــد، کاتولیـک، یهـودی، بی‌ایمـان، .... و هر یک باید به شـکل

متفاوتی با تجربه خود کنـار آمـده و آن را هضم می‌کـرد. حدود دو سه سال قبل من یکی از افراد گروه را دیـدم و ما شــروع به صــحبت راجع به آن روز کــردیم. او به من گفت که یکی از همکارانمـــان که آن روز در آن‌جا بـــود کاملا الکلی و افسرده شده و بالاخره خودکشی کرد. من شخصا می‌دانم که این تجربه اســترس‌های زیــادی را بر روی من، اعتقـادات مـذهبی من، و هم‌چـنین خـانواده‌ام گذاشت. من و همسرم نـیز بعد از مـدتی از یک‌دیگر جـدا شـدیم. من مـدت چند سـال بعد از طلاقم مجـرد بـودم تا وقتی که حدود 45 ساله بـودم با یک خـانم که حـدود 30 سال داشت آشنا شدم و در نهـایت با هم ازدواج کـردیم. ما هیچ‌وقت قصد بچه دار شـــدن نداشـــتیم و من هم به خاطر حادثه اسب سواریم فکر نمی‌کردم هیچ‌وقت حــتی امکان آن باشد. تا یک روز که همسر جدیــدم به من گفت که حامله است و دختر آخرم مدتی بعد به دنیا آمد.

به نظر من علــتی دارد که خداوند این تجربه‌ها را بـــرای انســـان‌ها آشـــکار می‌کند. من فکر نمی‌کنم که شـــخص خاصی هســـتم یا به هیچ وجه منحصر به فـــرد می‌باشم. همه‌چـــیز در زنـــدگی علت و هـــدفی دارد. بارها به من گفته‌اند که دربـاره تجربه خـود کتـابی بنـویس، ولی من علاقه‌ای به این جـور چیزها نـدارم ولی اکنـون احسـاس می‌کنم که شاید بازگو کـردن تجـربه‌ام بتواند به افـرادی کمک کند و دردهای آن‌ها را کاهش دهد.

تجربه کارن شیفر

کـارن شـیفر (Karen Schaeffer)ـ در دوران نوجـوانی گـاهی در خـواب خـود رؤیاهـای صـادقه‌ای می‌دید که به تحقق می‌پیوسـتند. به‌تـدریج با گذشت زمـان و افـزایش

مشغله‌های زندگی او، کارن این توانائی خـود را از دست داد. ولی مـــدت کوتـــاهی بعد از تولد فرزند اولش، در خواب دید که در یک سانحه بسیار شـدید رانندگی خواهد مرد. کارن می‌گوید [103]:

...این خواب من را بسیار ترساند و برای مدت چندین ماه بعد بسیار محتاط شده بودم. تا وقتی که پسـرم 7 ماهه شد و من دیگر قانع شده بودم که خوابم تنها یک کابوس بوده و باید ترسم را کنار بگـذارم و فکـرم را روی شـغل جدیدم که معلمی بود و فرزند و شـوهرم متمرکز کنم. تا یک روز که بعد از کار به دنبـال پسـرم می‌رفتم که خانـهٔ مادر بزرگش بود. من از خروجی اتوبان که چـراغ آن نـیز سبز بود در حال گردش به چپ بـودم که ناگهـان خـود را دریک فضای بسیار زیبا و دل‌نشین یافتم. مادر بـزرگم و یک شخص دیگر که او را از یک زندگی قبلی می‌شناختم، و یک فرشـتهٔ نگهبـان در آن‌جا بودند که بـرای کمک به انتقـال من آمـده بودند. آن‌ها به من صـحنهٔ تصـادف را نشـان دادند و گفتند که وقت آن شـده که به مـنزل و وطن خود برگـردم. جـذابیت عشق و خوشـحالی در آن‌جا غیرقابل وصف بـود و من هر لحظه احسـاس سـبکی بیشتری را در خود حس می‌کردم.

ناگهان احساسی از ترس و نگـرانی من را فـرا گـرفت و شروع به گریه کـردن کـردم و گفتم «نـه، من نمی‌تـوانم مرده باشم! بر سر پسرم چه خواهد آمـد؟ او تنها 7 مـاه دارد و من را هرگز به یـاد نخواهد آورد. پـدرش نـیز نمی‌تواند از او نگاه داری کند. من نمی‌خـواهم او توسط والدین پدرش بـزرگ شـود. نـه، نـه، نه...» آن‌ها من را با گـرمی و محبت در آغـوش گرفتند و آرام کردند و به من

نشان دادند که خانواده‌ام بالاخره با مرگ من کنار آمده و عادی خواهند شد. شوهرم در ابتدا تنها و محزون و دل شکسته می‌گردد ولی در نهایت التیام یافته و همسر دیگری پیدا خواهد کرد. مادرم نیز به مادر بزرگم تکیه خواهد کرد. مرگ عزیزان قسمتی از درس ما در زندگی روی زمین است، و به همین گونه مرگ من درس مهمی برای نزدیکان من به شمار می‌آمد. به من مراسم خاک سپاری و سوگواریم نشان داده شد و به من یاد داده شد که چگونه می‌توانم در نزدیکی آنانی که برایم عزیز بودند بمانم و بالاخره با بعضی از آن‌ها که روحشان پذیرا و باز است ارتباط‌هایی برقرار کنم. من کم‌کم متقاعد می‌شدم و احساس سبکی بیشتری می‌کردم، ولی ناگهان دوباره به یاد پسرم افتادم! نه، نمی‌توانم او را ترک کنم. بچه‌های خردسال به مادر نیاز دارند. آن‌ها به من مهر و محبت بسیار زیادی نشان دادند و در مقابل من بسیار صبور بودند. راهنماهای من به من توضیح دادند که این احساسات من به خاطر این است که هنوز به دنیا متصل هستم و به‌تدریج که جنبهٔ بشری من محو گردد مانند هوا احساس سبکی خواهم کرد و عشق و خوشحالی را در درجهٔ اعلی تجربه خواهم نمود. کلمات نمی‌توانند حق مطلب را در مورد آن‌چه گذشت ادا کنند.

آن‌ها نهایت سعی خود را کردند که من بار بشر بودنم را از دوش بردارم و احساساتی که بر من می‌گذشتند بسیار قوی بودند و من را بیشتر و بیشتر به آن سوی می‌کشاندند، ولی اتصال من به فرزندم هنوز بسیار قوی بود. به نظر می‌رسید که ما به اندازهٔ ابدیت در آن مکان زیبا ماندیم و دربارهٔ زندگی من، مذهب، و دربارهٔ اسراری که روح آدمی باید فراموش کند تا بتواند در

زندگی دنیا پیشرفت کند صحبت کـردیم. من پرسـیدم که بقیــهٔ بســتگان من کجا هســتند؟ آن‌ها گفتنــد، آن‌ها در سطحی دیگر هستند و هنگـامی که انتقـال من کامل شد خــواهم توانست به آن ســطوح رفته و آن‌ها را ملاقــات کنم. من از تمام این‌ها در شگرف بودم ولی بـاز هم گـاه گــاهی به فکر پســرم می‌افتــادم و احســاس ســنگینی دوباره مرا فرا می‌گرفت. آن‌ها زندگی پســرم که نــامش جییک بود را به من نشان دادند. پسر زیبایی بود و در کل شاد و سرحال، ولی به خـاطر فقـدان مـادر، همـواره در زنـدگی رگه‌ای از غم در اعمـاق روح او بـود. این از قبل تعـیین شـده و یکی از درس‌هـای او در زنـدگی بـود. او (قبل از آمـــدن به دنیا) خـــود می‌دانست که درس‌هـــای اصلی او در زنـدگی روی زمین چه خواهند بـود. دیـدم که هنگامی که جییک 7 یا 8 سال دارد شوهرم با زنی زیبا و خـــوش قلب ازدواج خواهد کـــرد و او با جییک بســـیار مهربان خواهد بود. ولی بعد از این‌که او از همســرم بچه دار شود، محبتش به فرزند خود بیشــتر از آن‌چه به جییک نشان می‌دهد خواهد بود. این برای من قابل قبـول نبـود و درست در لحظه‌ای که نزدیک بود مرگ خود را به طــور کامل قبــول کنم، دوبــاره غم عشق به جییک من را فــرا گـرفت. راهنماهـایم تلاش خسـتگی ناپـذیری بـرای قـانع کــردن من کردند. درجــهٔ شــکیبایی و ابــراز محبت آن‌ها غیرقابل باور بود.

بالاخره یک روح بالاتر به آن‌جا آمـده و من را با محبت در آغوش خود گرفت و به راهنماهایم گفت که به من اجازه دهند که به دنیا برگـردم. آن‌ها از آن روح خواسـتند که به آن‌ها فرصت بیشتری برای متقاعد کــردن من بدهد. ولی به آن‌ها گفته شد که با این وضع روح من آرامش نخواهد

داشت و باید به من اجازهٔ برگشت داده شود تا روح من آرام شده و ضمناً بتوانم درس‌های بیشتری را در دنیا فرا گیرم. به من گفته شد که این تصمیم درس‌هایی که عزیزان و دوستانم قرار بود در اثر مرگ من یاد بگیرند را به تعویق خواهد انداخت، ولی بالاخره روزی آن‌ها باید این درس‌ها را به طریق دیگری یاد بگیرند. ترتیبات لازم برای برگشت من فراهم آورده شد. درس‌های جدیدی که باید اکنون یاد می‌گرفتم و آن‌چه از تجربه خود در آن سو باید فراموش می‌کردم تا بتوانم در دنیا زندگی کنم همه معین شدند. آخرین چیزی که به یاد دارم این است که من را به محل تصادف باز گرداندند، و بلافاصله قبل از پائین رفتنم به من گفتند هنگامی که فرزندانم بزرگ‌تر شدند زمان خوبی برای برگشتم خواهد بود.

پزشکان بعداً به من گفتند که بسیار خوش شانس بوده‌ام که زنده مانده‌ام. یک کامیون با رد کردن چراغ قرمز به ماشین من زده بود و اگر کیسه‌های هوا باز نمی‌شدند هرگز نجات نمی‌یافتم. در طول اولین سال بعد از تصادف سعی کردم تا آن‌جائی که می‌توانم خوشحال زندگی کنم. ولی به خاطر شکستگی دنده و ترک خوردگی شانه و استخوان لگن دردهای شدیدی را تحمل می‌کردم. به من گفته شده بود که دردها باید ظرف مدت 6 ماه از بین بروند. از آن زمان سه سال گذشته و هنوز هم من از این دردها رنج می‌برم. سال دوم از همه بدتر بود. من مرتب به فکر خودکشی می‌افتادم و تنها می‌خواستم به آن محل بازگردم، به آن حیات خارق‌العاده که مملو از عشق و سرور بود. تنها چیزهایی که به من توانائی آن را می‌دادند تا به زندگی ادامه دهم پسرم و چند سال بعد دخترم بودند، زیرا من

برای آن‌ها این‌جا بودم. بعد از سه سال از آن واقعه من بالاخره با تصمیم خود برای برگشت به دنیا کنار آمده‌ام، ولی مشتاق و تشنهٔ برگشت به خانه‌ام در جهانی دیگر هستم، و یافتن آرامش و خوشحالی در این دنیا تا زمانی که وقتم در آن به پایان رسد یک کشاکش خواهد بود.

تجربه کارن

این تجربه در سال 1974 برایم رخ داد. چند روزی بود که آپاندیس من ترکیده بود ولی با این وجود چند دکتر که من را معاینه کرده بودند نتوانستند آن را تشخیص دهند. حال من خیلی بد شد و مادرم بالاخره من را به بخش آورژانس بیمارستان برد. در آن‌جا یک دکتر هندی برای اولین بار توانست مشکل من را بفهمد. من را بلافاصله برای جراحی به اتاق عمل منتقل کردند. آپاندیس من چند هفته قبل از این ترکیده بود و در اثر آن در بدنم قانقاریا و مشکلات بسیار دیگری بوجود آمده بود. من بر روی تخت اتاق عمل جان سپردم. آخرین چیزی که به یاد دارم این بود که متخصص بیهوشی از من خواست که از 10 تا 1 برعکس بشمارم...

خاطره بعدی من این است که از بدنم خارج شدم. من در هوا شناور بودم و به طرف سقف و چراغ اتاق عمل حرکت کردم. به پایین نگاه کردم و بدنم را دیدم که چندین نفر بر روی آن کار می‌کردند. هیچ احساس اتصال و وابستگی به بدنم یا احساس تاسف و پشیمانی به خاطر ترک آن نمی‌کردم. تنها کمی کنجکاو بودم که بدانم این افراد مشغول چه کاری هستند. ولی تصمیم گرفتم که به من ارتباطی ندارد که چکار می‌کنند. من چنان احساس سبکی و آزادی می‌کردم، آزادی از دردهای

بدنم در چند هفته اخیر، و آزادی از تمام دردهای زنـدگی که تا آن لحظه حس کـرده بـودم. من احسـاس می‌کـردم هیچ چیز یا کـار مهمی نـدارم که بـاعث شـود بخـواهم به بدنم بازگردم، بخصوص که بـدنم هم تنها بـرایم یک منبع درد و اذیت بود. من برای رفتن کاملا آماده بودم.

من به حرکت شـناور خـود به سـمت بـالا ادامه دادم و از (سقف) بیمارستان خارج شدم. من شـهر و مـردم که به دنبال امور روزمره خود بودند را از بـالا می‌دیـدم. من در دنیا از عینک استفاده می‌کنم ولی در آن‌جا همه‌چیز را به وضـوح می‌دیـدم. هرچه بـالاتر می‌رفتم، سـاختمان‌ها و مـردم کـوچک‌تر به نظر می‌آمدند. من به درون ابرها حـرکت کـردم و تصـمیم گـرفتم که کمی در ابرها مکث کنم. نمی‌دانم چرا این تصـمیم را گـرفتم، و فکر می‌کنم علت آن هم اهمیتی نداشت. من فقط بـرای لـذت بـردن درون ابرها توقف کردم. به یاد دارم که مـرتب کـوچک‌تر می‌شدم تا جـایی که بخشی از آن ابر شـدم. من یک ذره بخـار آب در ابر شـده بـودم و سـپس از آن هم کـوچک‌تر شـدم تا بـالاخره شـاید به چـیزی مانند یک اتم یا چـیزی شبیه به آن تبـدیل گشـتم. می‌توانسـتم هر ذره را در ابر بـبینم و این‌که حـتی کـوچک‌ترین ذرات چطـور به نظر می‌رسد. منظـره بسـیار زیبـایی بـود. ما زیبا بـودیم. من احساس بدنم را به سرعت از دست داده و کنـار گذاشـته بـودم. من به سـادگی به طـور هم زمـان هیچ چـیز و همه‌چیز بودم. بـالاخره ابرها را تـرک کـردم و به حـرکتم ادامه دادم، در حـالی که هنـوز هم هیچ حسی از یک بـدن نداشتم. من «من» بودم، انرژی خـالص، زیبـایی مطلق و کامل. من عشق خالص بودم ولی هنوز هم من بودم.

من به صعود خود ادامه می‌دادم تا جایی که کره زمین را از بالا می‌دیدم و آن هم مرتب کوچک‌تر می‌شد. من شروع کردم که ارتباط و اتصالی کامل را به تمامی موجودات و مخلوقات حس کنم، به تمامی مردم، همه گیاهان، همه سنگ‌ها و صخره‌ها، و همه‌چیز.... می‌توانستم ببینم که چطور همه ما به هم متصلیم، و بخشی از یک‌دیگر هستیم، و بخشی از خداییم. احساس عشق بسیار زیادی می‌کردم و لذت و سروری را حس می‌نمودم که قابل شرح و توصیف نیست. من حقیقتا واژه‌های مناسب را پیدا نمی‌کنم که توضیح دهم چقدر کاملا در سرور و خوشحالی، در کمال و بی‌نقصی، در تمامیت، و بخشی از همه‌چیزهایی که حس می‌کردم و می‌دانستم بودم. قبل از مرگم من همه‌چیز را مورد سؤال قرار می‌دادم، ولی در این‌جا من همه‌چیز را می‌دانستم و دیگر سؤالی برایم وجود نداشت.

من زمین را ترک کردم و از آن‌جا به بعد به سرعت به طرف نور حرکت کردم. من جزئی از نور شده بودم. می‌توانستم برای ابد در نور بمانم و شاید هم ماندم، زیرا در آن‌جا زمان وجود نداشت و همه‌چیز به طور همزمان اتفاق می‌افتاد. سپس من متوجه حضور سه وجود شدم که از نور طلایی و زیبایی ساخته شده بودند. ما با هم یکی بودیم، ولی به نوعی در عین حال از هم جدا بودیم. آن‌ها گاهی شکل و قالبی داشتند و گاهی هم تنها یک نورطلایی خارق‌العاده دیده می‌شدند. در آن‌جا موسیقی زیبایی به گوشم می‌رسید، ولی نه مانند صدای موسیقی در دنیا، بلکه این ندا و آوا جزیی از همه‌چیز بود. به من مرور زندگیم نشان داده شد و

فهمیدم که من در زندگی‌های متعددی در گذشته بـوده‌ام که همه آن‌ها زندگی انسانی نبوده‌اند.

به نـــوعی من این سه (وجـــود که پیش رویم بودند) را می‌شناختم، ولی نه از زنـدگی آخـرم روی زمین که آن‌را تازه ترک کرده بودم. آن‌ها من را دختر عزیزشان خطـاب کردند و گفتند که من انتخـــــــــابی در پیش رو دارم. می‌توانستم به همراه آن‌ها بروم و تا ابد در نور بمانم، یا می‌توانســـــتم به زمین و زنـــــدگی دنیا بـــــازگردم. نمی‌توانستم بفهمم که چرا آن‌ها فکر می‌کردند که شاید بخـواهم به زمین برگـردم. در آن‌جا بـودن در کنـار آن‌ها بسیار زیبا بـود. ولی آن‌ها به من گفتند که درسـهای من هنــوز کامل نشــده‌اند و هنــوز چیزهــای زیــادی بــرای یـادگرفتن و یـاد دادن به دیگـران دارم. آن‌ها گفتند که به وجـود من (روی زمین) نیـاز است. به من صـحنه‌هایی از سه فرزنـدم که در آینـده به دنیا خـواهم آورد نشـان داده شد. آن‌ها به من گفتند که همیشه در کنـار من هسـتند و باید به خاطر داشته باشم که من هیچ‌وقت تنها نیسـتم و نخواهم بود. هیچ یک از ما هیچگاه تنها نیست، صــرفنظر از این‌که گاهی چقدر احساس تنهـایی می‌کـنیم. زنـدگی زیباست، حتی وقتی که در آن چیزی جز درد نمی‌بینیم.

انتخـاب من در نهـایت در عشق و احسـاس مسـئولیت در برابر دیگران خلاصه می‌شد. من با اکراه زیـادی بازگشت را انتخاب کردم. برگشتن به بدنم به راحـتی تـرک کـردن آن نبود. من در اتاق بهبود بعد از عمل به هـوش آمـدم و شـروع به اسـتفراغ کـردم در حـالی که دردی غـیر قابل بـــاور حس می‌کـــردم، چه از نظر بـــدنی و چه از لحـــاظ احساسی و روانی. حـــتی فکر کـــردن به آن حـــالم را بد

می‌کند. بعـــدا به من گفتند که من واقعا روی تخت عمل مرده بودم. بعد از بازگشت به بدنم تمام دانش و حکمتی را که در سوی دیگر می‌دانستم فراموش کردم. شاید هم این یک موهبت است که آن‌ها را از یاد برده‌ام.

گاهی با خود فکر می‌کنم که آیا انتخابم درست بوده و آیا به هیچ شکلی توانسته‌ام چـیزی یـاد بگـیرم یا به دیگـران دربـــاره عشق ورزیـــدن بیـــاموزم. می‌دانم که وظیفه و هـدف من در دنیا یـادگرفتن و یـاد دادن اسـت، ولی فعلا بیشتر به یادگیری مشغول هستم... بچه‌های من خیلی به من درباره عشق و محبت آموخته‌اند و این همیشه بـــرایم راحت نبـوده است. بـرای من عشق ورزیـدن کـار خیلی راحتی نیست زیرا من کمی مغرور هستم. من هنـوز باید روی عشق ورزیدن به کسانی که به نظر دوست داشتنی نمی‌رسند کار کنم و این شامل دوست داشـتن جنبه‌هـای ناخوشـایند خـودم نـیز می‌شـود. من یـاد گـرفتم که باید بخشـید و بخشـید و بخشـید. باید بگـذاریم عشق هـدایت زنـدگی ما را بدست گـیرد و سـعی کـنیم که به دیگـران خدمت کنیم، چه بزرگ و چه کوچک.

تجربه شریل

شریل (Cheryl G). در طول زندگی خود دوبار از نزدیک مرگ را لمس کرده بـود: یکبـار در سن 3 سـالگی در اثر غرق شدن، و دفعه دوم در سن 48 سالگی در اثر آلرژی شدید غذایی. گزارش زیر تجربه دوم شریل است:

این اتفاق در دوم سپتامبر سال 2015 برایم رخ داد. من برای شام به همراه دوستم به یک رستوران رفته بودیم. او از من پرســید آیا هرگز ســالاد خــزه دریــایی خــام (

(Seaweed)ــ خــورده‌ام؟ من گفتم نه ولی خیلی دوست دارم آن را امتحان کنم و من هم آن را به همراه مقداری «سوشی» (غذای معروف ژاپنی که معمولا از ماهی خام و برنج و گاهی سبزیجات تهیه می‌شــود) ســفارش دادم. سالاد قبل از غذا سر مــیز آورده شد و من هم شــروع به خوردن کــردم. وقــتی غــذای اصــلی یعــنی سوشی آورده شد من هنوز یکی دو لقمه بیشتر از آن نخورده بــودم که ناگهان احساس سیری زیادی کردم که برایم عجیب بــود. چیزی نگذشت که شروع به احساس گیجی کردم و صدای دوستم به نظرم معوج و تغییر یافته می‌رســید. هم‌چــنین منظــره ســالن رســتوران به نظر کمی کشــیده شــده و زاویه دار می‌آمد. هنوز شــروع به خــوردن سوشی ســوم نکرده بودم که احساس تهوع خیلی شدید و سیری و پری غــیر قابل تحملی به من هجــوم آورد. ســرم فوق‌العــاده سنگین شده بود و به سمت جلو افتــاد. من با تلاش زیــاد ســرم را بلند کــرده و به ســختی گفتم «فکر کنم به کمک نیاز دارم» و بلافاصله سرم دوبــاره به ســمت جلو افتــاد. من دچار آلــرژی شــدید غــذایی (anaphylactic shock) شده بودم.

صــدای دوســتم از فاصــله‌ای دور به گوشم می‌رســید، با این‌که او به من نزدیک بود. دیگر نمی‌توانســتم بفهمم او و یک شــخص دیگر که بــرای کمک به آن‌جا آمــده بــود چه می‌گفتند. یــادم می‌آید با خــودم فکر کــردم که قضــیه از چیزی که فکر می‌کردم جدی‌تر است و باید قبل از این‌که از حال بروم به آن‌ها بگــویم. من دوبــاره با زحمت ســرم را بلند کرده و گفتم «اورژانس خبر کنید» و ســرم بــرای آخرین بار دوباره پــایین افتــاد. گیجی و منگی من از بین رفت و خــود را در حــالتی شــناور یــافتم. خیلی احســاس

خوبی داشتم و راحت بودم و خود را در گرمـایی مطبـوع و درخشنده‌ترین نوری که در عین حال چشم نواز نیز بود یافتم. من با عشق، آرامش، دیروز، فردا، امروز، با تمام زمانها، با هیچ چیز، و با همه‌چـیز محـاط شـده بـودم. (با خـود گفتم) آهـان، من این مکـان را می‌شناسم. من قبلا این‌جا بوده‌ام. وقتی که 3 ساله بـودم به این‌جا آمـده‌ام. این‌جا خانه و وطن من است!

سـپس متوجه شـدم که این‌جا درست مانند دفعه قبل (و تجربه 3 سـالگیم) نیست. وقـتی که دفعه قبل به این‌جا آمده بـودم این گنبد زیبا و طلایی که اکنـون می‌دیـدم در این‌جا نبـود. آن از رشـته‌های نـازک طلایی که به صـورت یک پـرده در هم پیچیـده شـده بودند درست شـده بـود. وقتی متوجه این تفـاوت شـدم، صـحنه پیش روی من به تدریج محو شده و تغییر یافت و هم زمان صدای گـروهی از کودکـان کم سن و سـال را شـنیدم که هیچ یک را نمی‌شـناختم. آن‌ها با هم به صـورت سـرود خوانـدن می‌گفتند «با ما بمـان، با ما بمـان». من سـعی کـردم بفهمم صـدا از کـدام طـرف می‌آیـد؟ آیا از سـوی دنیـای فـیزیکی است یا جهـان معنـوی؟ به عبـارت دیگـر، این بچه‌ها دوست دارند من کدام طرف بمانم؟ من نتوانسـتم جواب این سؤال را دریابم زیـرا بلافاصـله من در (چـیزی شبیه به) یک مه غلیظ که در نور سوسو می‌زد غـوطه‌ور شدم.

این مه که اکنـون خـود من بـودم به صـورتی بسـیار آرام حرکت می‌کرد. می‌دانسـتم و می‌توانسـتم احسـاس کنم که من بر فراز مرز و محـدوده بـدون بازگشت هسـتم، با این‌که هیچ خط و مـرز قابل رویـتی در آن‌جا نبـود.

می‌توانستم همین الان (از مرز عبـور کـرده و) به خانه و وطنم (در جهان معنوی) بازگردم. انتخـاب به طـور کامل با خود من بود. من این مکـان را می‌شـناختم، «وحـدت»، مکـان عشـق، آرامش، فهم، دانش، و هم‌چـنین جـایی که زمان در آن وجود نداشت. تمام آن‌چه که ما انسـان‌ها آن را «زمـان» می‌نـامیم در این «وحـدت» بـود. در آن‌جا همه‌چیز با هم و در یک زمان اتفـاق می‌افتـاد. «وحـدت» بسـیار بیشـتر از جهـان دیگر یا سـرای آخـرت اسـت، «وحدت» همه‌چیز و هر چیز را در خود دارد. من احسـاس کردم که در حال یکی شدن با تمامی جهان هستی هستم و هرچیزی را در جهان می‌دانم و می‌فهمم.

با این‌که در دنیا دید چشم من ضـعیف اسـت، در آن‌جا همه‌چـیز فوق‌العـاده شـفاف بـود و رنگها فوق‌العـاده شفاف و زنده بودند. هم‌چنین شنوایی من در دنیا 100% نیست ولی آن‌جا بدون هیچ تلاشی و به وضوح صـداها را تشخیص می‌دادم. من در حال نزدیک شـدن به آن مـرز و عبور از آن بـودم که ناگهـان به یـاد حـرفی که چند هفته پیش به پدر و مادرم زده بودم افتـادم. من به آن‌ها گفته بودم «قصد ندارم که شما را ترک کنم». من می‌توانستم صـدای خـودم را که این کلمـات را (به پـدر و مـادرم) می‌گفتم بشنوم. من متوجه شدم که اگر به حـرکت خـود به سمت منزل ادامه دهم (و از مرز عبـور کنم) انتخـابی کرده‌ام که مغایر قـولی که داده‌ام خواهد بـود. در همـان لحظه که تصمیم گرفتم که قول خود را به پـدر و مـادرم نگاه دارم از «وحدت» خارج شدم.

الان من دوباره بازگشـته و در بـدنم بـودم که تقریبا فلج شده بود. من قادر به هیچ حرکتی نبودم و از نظر فکـری

هم در یک فضـــــای تهی و خنـــــثی به سر می‌بـــــردم. می‌توانســتم صـدای افـرادی که دور و اطـرافم بودند را بشنوم. ولی به نظر می‌رسـید صـدای آن‌ها از فاصـله‌ای بسیار دور شنیده می‌شود. آن‌ها گاهی سعی می‌کردند با من هم حرف بزنند و از من سـؤالاتی می‌پرسـیدند. ولی من قادر به حرکت دادن دهانم و پاسخ گویی نبودم....

در تجربه خـود و وقـتی در «وحـدت» بـودم تمـام آن‌چه دراین زندگی و زندگی‌های متعدد قبلی حس کـرده بـودم یا بر من گذشـته بـود را دوبـاره در نـزد خـود یـافتم. از درون این آگـاهی و اشـراق ناگهـانی شـروع به فهمیـدن تمــامی آن‌چه هرگز بر من گذشــته بــود کــردم، منجمله بی‌توجهی‌ها و آزارهای فـیزیکی و فکـری و احساسی در دوران کـودکی‌ام، مـورد سـوء اسـتفاده جنسی و تجـاوز قرار گرفتن توسط یکی از نزدیکـان، غـرق شـدن بسـیار سخت (در سن 3 سالگی)، تمام سختی‌هایی که در ارتش تحمل کــرده بــودم، ســرطان، و هم‌چــنین انســان‌های خارق‌العــاده‌ای که در زنــدگی سر راه من قــرار گرفته بودند، همه و همه را می‌دیدم و می‌دیدم که زندگی خوب و زیبا است و هر چـــیزی دقیقا همـــانطور است که باید باشد. ما این‌جا هسـتیم که تجربه کـنیم و ادراک و ضـمیر جمعی را گسترش دهیم.

تجربه فیلیس آتواتر

سال 1975 بود و من 39 سال داشتم. ما در شهر بویزی در ایالت آیداهو زنـدگی می‌کـردیم. این جـزو تـاریک‌ترین سال‌های زنـدگی من بـود. مـرگ کـوچک‌ترین فرزنـدم به اختلاف من و همســرم که 20 ســال زنــدگی مشــترک

داشـتیم افـزوده بـود ... حقیقت این بـود که ما در حـال نابود کردن یک‌دیگر بودیم.

بعد از یک حملهٔ عصبی شدید در اثر مشکلات متعـددی که در زندگیم بود، من به مطالعه‌ی زیـاد دربـارهٔ متافیزیـک، روانشناسـی، مـذاهب شـرقی، و حـالات ثـانوی ضـمیر و هوشـیاری پـرداختم. هرچه بیشـتر راجع به سـطوح و درجات فکر یاد می‌گرفتم بهتر می‌توانستم از فکر خودم اسـتفاده کنم، و چـون شـخص عملی هسـتم آن‌چه را که یـاد می‌گـرفتم در عمل اسـتفاده می‌کـردم. در مـدت کوتاهی از یک منشی ساده به یک نویسنده متون تکنیکی بـرای ایـالت آیـداهو تبـدیل شـدم و چنـدین جـایزه و تقدیرنامه دریـافت کـردم. بـرای من تقریبـاً به طـور روزمره معجـزات رخ می‌دادند و من خداوند را به عنـوان منبعِ حیاتیِ نیرو و انرژی در زندگیم دوبـاره کشف کـرده بـودم. من با دقت و توجه بـالایی مـدیتیت و مراقبه می‌کـردم. موفقیت‌هـای من به فاصـله من و شـوهرم می‌افزود. بالاخره شوهرم به بهانه کار پیـدا کـردن ما را ترک کرده و به واشنگتن رفت و بعد از مـدتی از یک‌دیگر طلاق گرفتیم و خانواده ما شروع به از هم پاشیدن کـرد. فکر دوبـاره تنها شـدن بعد از این همه سـال زنـدگی مشترک من را می‌ترساند. من مانند بمبی شده بـودم که با انفجار فاصله چندانی نداشت.

بعد از مـدتی با یک مـرد آشـنا شـدم که آشـنایی با او زندگی من را تغییر داد... من بعد از یک سری اتفاقـات و ماجراها یک شب با او همبستر شده و از او حامله شـدم. او شدیداً اصـرار داشت که من جـنین را سـقط کنم و در این مورد خیلی داد و فریاد و دعـوا می‌کـرد. ولی من که

خیلی بچه دوست بودم مایل به این کـار نبـودم. بـالاخره بعد از راز و نیاز و درخواست برای هدایت از طـرف خـدا تصمیم گرفتم که بچه را نگاه دارم. ولی چند روز بعد، در یک یکشـنبه سـرد و بـرفی در دوم ژانویه سـال 1977 ناگهـان درد شـدیدی که به علت خـونریزی داخلی بـود به من حمله کـرده و من را از پا درآورد... من خـود را به دستشویی رساندم و آن را با خـون و جسم لخته مانـدی که از من خـارج شد پر کـردم... جـنین من خـود به خـود سـقط شـده بـود. من به آن صـحنه نگـاهی انداخته و فریادی کشیدم و از حال رفتم.

شما لزوماً متوجه مرگ خـود نخواهید شد. بـرای من این اتفـاق این قـدر سـریع رخ داد که حـتی متوجه نشـدم که مرده‌ام. فقط متوجه شدم که در هوا و نزدیک به سـقف و لامپ دستشویی شـناور هسـتم. شـاید بتـوان گفت که محیط اطـرافم کمی نسـبت به حـالت معمـول متمـایز و روشن‌تر بود.

وقـتی به اطـرافم نگـاه می‌کـردم فاصـله‌ها کمی معـوج شده به نظر می‌رسیدند. وقـتی به پـایین نگـاه می‌کـردم فاصـلهٔ زیـادی (که بیش از حد منطقی بـود) تا زمین و دستشـویی می‌دیـدم. این تغیـیر ابعـاد و فاصـله‌ها کمی بـرایم گیج کننـده بودنـد، ولی من نـاراحت و مشـوش نبـودم. من به لامپ برخـورد کـردم ولی وقـتی که آن را لمس کـردم داغ نبـود. من این بـالا نزدیک لامپ چه کـار می‌کردم؟ چطور ممکن بود؟ بـدنی که روی زمین افتـاده بـود خیلی به هم ریخته و خـراب بـود، و به همین خـاطر من به آن توجه زیـادی نکـردم. بـرای من تغیـیرات و

تفاوت‌های فاصله‌ای و ابعادی (که مشاهده می‌کردم) تنها مسئله مهم شده بود.

با شروع افکار و سؤالاتم، یک تودهٔ شناور به رنگ خاکستری تیره در کنار من پدیدار شد. با هر فکر تازه، یک تودهٔ جدید پدیدار می‌شد. طور دیگری نمی‌توانم آن را توصیف کنم. آن‌ها توده‌هایی بودند مانند یک لکه ولی دارای سه بعد. آن‌ها فرا-زمان بودند و شکل و قالب خاصی نداشتند. هرچه بیشتر فکر می‌کردم توده‌های بیشتری پدیدار می‌شدند تا جایی که حاشیه‌ی دید من از آن‌ها پر شد. آن‌ها چه بودند؟ از کجا آمده بودند؟ من جوابی برای این سؤال‌ها نداشتم و از آن‌ها خوشم نمی‌آمد.

یک صدای «تق» شنیدم و ناگهان مانند یک کش پلاستیکی که بسیار کش آمده و ناگهان رها شده باشد به داخل بدن خونین و مچاله شده‌ای که روی زمین بود پرتاب شدم. من از ناحیهٔ بالای سرم وارد بدنم شدم. از همان قسمتی که در دوران طفولیت هنوز نرم است. من احساس کردم که برای این‌که (دوباره بتوانم در فضای بدنم جا بگیرم) باید خودم را کوچک و بزرگ کنم.

من چشمان خود را به درد و خونی که در آن بودم باز کردم و سعی کردم تا حد توانم مقاوم باشم. من خودم را تمیز کردم، لباس‌هایم را عوض کردم... و بالاخره به خواب رفتم... من مقداری از این که جنینم را انداخته بودم احساس راحتی می‌کردم زیرا دیگر نیازی نبود که (در مورد ارتباطم با آن مرد) دروغ و پنهان کاری بکنم و این یک مسئله خصوصی باقی می‌ماند.

دوشنبه صبح من هنوز خون ریزی شدیدی داشـتم. بچه‌ها مدرسه بودند ولی من توانستم با هر زحمـتی بـود لبـاس پوشیده و ماشینم را روشن کنم. با این‌که مطب دکـتر از ما بیشتر از چند خیابان فاصله نداشت، حدود نیم سـاعت طـول کشـید تا به آن‌جا رسـیدم. جـاده جلـوی چشـمانم مرتب جرکت می‌کرد و صداها عوض شده بودند. شکلهای هندسی عجیـبی جلـویم پدیـدار شـده و ناپدید می‌شـدند. خانه‌ها در دو طرف جاده تغییر شـکل می‌دادند... دکـتر به من یک آمپـول تزریق کـرد ولی با وجـود درد شـدید من نظر او این بـود که نیـازی به بسـتری شـدن من نیست و من را به خانه فرستاد...

روز بعد خون ریزی من قطع شده بود ولی درد غیر قابل تحملی در پـای من بـود. وقـتی به آن نگـاه کـردم یک برجستگی در روی پایم دیدم که بسـیار دردنـاک بـود. من به خـاطر درد طـاقت فرسـای آن دیگر منطقی فکر نمی‌کردم و بدترین کاری که می‌شد کرد را کردم. به این برجستگی به عنـوان یک دشـمن نگـاه کـردم و شـروع به جنگیـدن با آن کـردم. به آن مشت می‌زدم، آن را فشـار می‌دادم، ولی در نهایت این برآمدگی پیروز شد ...

دوبـاره از بـدنم که به پشت خوابیـده بـود خـارج شـدم و مستقیماً به بالا رفتم در حالی که از میان امـواج درد که مانند موج‌های گرما در یک تابستان داغ در روی پیـاده رو بودند عبور می‌کردم. امواج درد در خارج از بدن من قرار داشـتند، و همین طـور که از میـان آن‌ها عبـور می‌کـردم نفوذ و قدرت پـاره کننـده آن‌ها را حس می‌کـردم، با این حال اثری روی من نداشتند. من از این امواج عبور کردم

و به سقف رسیدم و وقتی به لامپ برخورد کردم صعود من متوقف شد.

با وجود همهٔ این اتفاقات جدی، این صحنه برایم مسخره بود و پیش خودم خندیدم و جک می‌گفتم که خوشحالم که این دفعه به لامپ اتاق نشیمن برخورد کردم و نه به لامپ دستشویی، و لامپ هم که خاموش است. حس شوخی و جک گفتن من همانطور سر جای خودش بود. من برای مدتی که چندین دقیقه به نظر می‌آمد دور و اطراف لامپ شناور بودم و به بدنم که روی زمین افتاده بود خیره شده بودم. من منتظر بودم و نگاه می‌کردم. این دفعه به خوبی می‌دانستم که چه اتفاقی افتاده، ولی هنوز مطمئن نبودم که آیا بدنم کاملاً مرده است یا نه. من با دقت به بدنم نگریستم و به دنبال نشانه‌ای (برای زنده بودن آن) می‌گشتم، حرکتی، تنفسی، اخمی، یا هر چیزی، ولی چیزی جز سکوت نبود. مدتی منتظر ماندم ولی وقتی مطمئن شدم که بدن روی زمین کاملاً مرده است و کار دیگری برای آن نمی‌توان کرد احساس خارق‌العاده‌ای از رهایی و راحتی من را فرا گرفت، احساس راحتی از بار سنگین و گرانبار بدن، احساس رهایی از یک زندان. من بدنم نبودم، من «من» بودم. بدنم مانند یک ژاکت یا کت کهنه بود که مدتی پوشیده بودم و اکنون دیگر از شر آن خلاص شده بودم و آزاد بودم. با خودم فریاد زدم «من مرده‌ام! خدایا شکرت! من مرده‌ام!»

هیچ تاسف و اندوهی، و هیچ نگرانی برای هیچ کس یا هیچ چیز نداشتم، حتی برای حال فرزندانم. هیچ گونه فکر و تصوری درباره نیاز به دوباره زندگی کردن (در

دنیا) و یا تمام کردن کار نیمه تمامی، یا حل کـردن خشم یا دردی وجود نداشت. عدم نیاز به تنفس کاملاً طبیعی و راحت به نظر می‌رسید، و من می‌توانستم همه‌چـیز را به طـــور متمـــایزی بـــبینم، با رنگها و همه‌چـــیز آن. من می‌توانسـتم بشـنوم، حس کنم، به اطـراف حـرکت کنم، فکر کنم، به یاد بیاورم، تجزیه و تحلیل کنم و احساسـات را تجربه کنم، تنها با این تفـــــــاوت که دیگر یک کالبد فیزیکی نداشتم که حس‌هـای من را فیلـتر کـرده یا آن‌ها را بزرگ و کوچک کند. من دیگر نیازی به آن بدن نداشـتم و آزاد بودم! آزاد!

لذت و سرور من از این آزادی تازه یافته‌ام به حـدی بـود که شـروع به رقصـیدن به دور لامپ کـردم، مانند این‌که یک میله رقص است. با شـــادمانی مهـــار نشـــدنیم می‌خوانـدم «من آزادم، من آزادم، من آزادم». همه‌چـیز درخشـنده بـود و هیچ ترسی وجـود نداشت. بـالاخره من خـود حقیقی‌ام بـودم. من خـودم بـودم و هیچ چـیز دیگر مهم نبود. تمام مسـئولیت‌های من، تعهـداتم، و وظـایفم پایان یافته بودند. همه‌چیز تمام شده بود.

چـــیزی نگذشت که از دور خـــود چرخیـــدن و پرسه زدن خسـته شـدم و شـروع به پرسـیدن کـردم. هر سـؤالم را باصـــــدای بلند می‌گفتم به امید این‌که توجه «کسی» را جلب کند: بعد از این چطـور خواهد شـد؟ آیا فرشـته یا موجودی قرار است بیاید و من را با خود به جـایی بـبرد؟ چـرا کسی این‌جا نیسـت؟ آیا باید چـیزی بگـویم یا کـار خاصی انجام دهم؟ آهای، کسی صـدای من را می‌شـنود؟ کجا باید بروم؟ آهای...

همانطور که افکـار من این سـؤال‌ها را بوجـود می‌آورد، توده‌هایی در اطراف من شـروع به شـکل گـرفتن کردند. بله، دوباره توده‌ها، فقط این دفعه آن‌ها بیشتر شـبیه به حباب‌هـایی از جنس پاسـتل بودند که سوسو می‌زدنـد، شـفاف، و درخشـنده. این دفعه آن‌ها زیبا بودند و من آن‌ها را دوست داشـتم. من بـالاخره متوجه شـدم که این توده‌ها افکـار من هسـتند که مجسم شـده‌اند، ولی هیچ جهت، انـدازه، و شـکل خاصی ندارند. به همین خـاطر تصـمیم گـرفتم که با آن‌ها آزمایشی انجـام دهم. من همیشه به آزمایش کردن علاقه داشتم. کنجکـاو بـودم که چه اتفـاقی خواهد افتـاد اگر بتـوانم به انـدازه‌ای تمرکز کنم که تمام افکارم را با هم جمع کـرده و آن‌ها را به یک نقطه خـاص معطـوف کنم و آن نقطه را به سـمت جلو متمرکز نمایم، مانند یک اشـعه لـیزر. آیا خـواهم توانست عمداً با استفاده از فکرم تجسمی پایـدار و محکم بوجـود بیـاورم؟ آیا خـواهم توانست از این طریق چـیزی خلق کنم؟ آیا آن‌چه خلق می‌کنم بعد از اتمـام کـار من پایـدار باقی خواهد ماند یا این‌که ناپدید خواهد گشت؟

من در حـالی که مشـتاق انجـام این آزمـایش بـودم و جزئیات آن را در فکرم در کنـار هم قـرار می‌دادم متوجه یک تغیـیر خـاص و عجیب در محیط اطـرافم شـدم. اتـاق غـذاخوری در زیر من به آهسـتگی ولی مطمئنـاً در حـال ادغـام شـدن در نـوع دیگـری از فضا (و بعد) بـود که از منبعی ورای سقف می‌آمد. این دو فضـا، یا بُعد فضـا، در حـال ادغـام شـدن در یک‌دیگر بودنـد، ولی من در حـال حرکت نبودم. من موقعیت و مکانم را به هیچ وجه تغیـیر ندادم و همان‌جایی که قبلاً بودم قرار داشتم، ولی جهان اطـراف من در حـال تغیـیر و دگردیسی بـود. اتـاق

غـذاخوری به تـدریج از دید محو می‌شد در حـالی که این فضا (یا بعد) جدید آشکارتر و واقعی‌تر می‌گشت و من را در خود دربر می‌گرفت. هرگز نظـیر این صـحنه را ندیـده بودم.

این فضای جدید در آن واحد هم روشن و هم تاریک بـود، ولی بدون هیچ شکل، قالب، صدا، رنگ، مـاده، یا حـرکت. این فضا بـــدون این‌که هیچ منبع نـــوری داشـــته باشد فروزان بود. تاریک بود ولی در آن تاریکی وجود نداشت. به طـریقی در این محیط عجیب تمـام اشـکال، قالب‌هـا، اصوات، رنگ‌ها، ماده‌ها، و تمام حرکت‌ها حضور داشـتند. هر چیزی که هرگز وجود داشته، دارد، یا خواهد داشت در آن‌جا بـود، ولی با این حـال اصـلاً هیچ چـیزی آن‌جا نبـود. آن‌جا همه‌چیز بود ولی هیچ چیز نبود، ولی با این حال در آن یک احســاس وجــود داشــت، یک تپش، یک جــوش و خـروش انـرژی که مانند چشـمک زدن روشن و خـاموش می‌شد، یک نیروی پتانسیل با تلالو سوسو زننـده. من آن را «خلاء» (VOID)ـ نامیدم زیرا نام یا ایـده بهـتری بـرای توصـیف آن نداشـتم. در این فضا به انـدازه کـافی راحت بودم، و من هم در خلأ و تهی بـودن فشـرده شـده در آن به آزمایش خود ادامه دادم.

من تصــمیم گــرفتم که یک خانه را (با فکر خــود) شــکل دهم، خـانه‌ای خـاص. من تمـام جزئیـات آن و ابعـاد آن را (در فکــرم) مشــخص کــردم، و هر قســمت از آن را به وضوح در ذهنم مجسم و تصور نمودم، با توجه به تمـامی نسبت‌ها و ابعاد آن. سـپس روی تمـام آن‌چه که در ذهنم می‌دیـدم تمرکز کـرده و آن را روی نقطه‌ای مشـخص در جلوی خودم متمرکز کردم. به یاد دارم که انجام این کــار

برایم نوعی درد و زحمت داشت. مانند یک درد تیر کشیدن، مانند به کار گرفتن یک ماهیچه که برای مدت زیادی از آن استفاده نکرده‌اید. درد و زحمتی که احساس کردم مانند اسکی بازی بود که برای اولین بار اسکی می‌کند و باید از ماهیچه‌ها و قسمت‌هایی از بدن خود استفاده کند که تا کنون از آن‌ها این گونه استفاده نکرده است. با این حال من تمرکز خود را نگاه داشتم، و در پیش روی من یک تصویر نقش بست. این اتفاق به نسبت سریع رخ داد و وقتی که این کار انجام شد، من (از آن‌چه می‌دیدم) مات و مبهوت بودم. آن آن‌جا بود! یک خانه در پیش روی من!

من جلو رفته و به یکی از پنجره‌ها دست زدم. به نظر از جنس شیشه بود. سپس تمام درها و پنجره‌ها را باز و بسته کردم و رقص کنان از فضای سبز جلوی ایوان جلوی خانه عبور کرده و با انگشتم دستگیره بزرگ برنجی درب اصلی را گرفتم. من فونداسیون آن، سقف آن، و دودکش آن را مورد بررسی قرار دادم و به سه ستون سفید ایوان دست زدم. این خانه مربعی سفید رنگ با بام شیب دار آن به محکمی هر خانه‌ای بود که تا کنون دیده بودم. خانه خوبی بود و به نظر خیلی واقعی می‌رسید.

این نمایش تنها به عطش من برای امتحان کردن مجدد این توانائی افزود. خانه‌ای که درست کرده بودم ثابت و بی‌حرکت بود. ولی من می‌خواستم این دفعه چیزی که جنبنده باشد خلق کنم، چیزی زنده. تصمیم گرفتم خلق کردن یک درخت بلوط را امتحان کنم. می‌خواستم این درخت ساقه‌ای بسیار تنومند و ریشه‌هایی ضخیم و

قطور و شـاخه‌های بی‌شـمار و پر از بـرگ داشـته باشد. دوباره من همان فرایند دفعه قبل را تکرار کردم. درخت را با تمام جزئیات آن در ذهنم مجسم کرده و سـپس این تصویر را در نقطه‌ای خاص در سمت راست خانه متمرکز کردم، مانند این‌که ذهنم یک اشـعه لـیزر است. این دفعه آن درد و مشـقت دفعه قبل را در آن حد حس نکـردم و متمرکز کـردن فکـرم روی یک چـیز بـرایم راحت‌تر شـده بود. و آن‌جا یک درخت بـود! در پیش روی من، و با تمـام جزئیـات آن! حـتی سـوراخ‌هایی که حشـرات روی تنه درخت ایجـاد می‌کننـد، و برگ‌هـای زیبا و سـرزنده همه دیده می‌شدند.

کار کرد! امکان آن وجود داشت! این کار قابل انجام بود! یک بشر مانند من می‌تواند از هیچ چـیز خلق کند! من قادر بودم کوچک‌ترین انرژی فکری را گـردآوری کـرده و آن را به سمت (تصویر) یک شیئ خـاص متمرکز کنم، چه جنبنـده یا غـیر جنبنـده. فکرها واقعا «چـیز» هسـتند و بسـیار قدرتمندند! تمـام داسـتانهای قـدیمی (راجع به قدرت فکر) همه حقیقت دارد. فکر خـود «پیش - مـاده» است و حـاوی مایه و تـوده (انـرژی) است و می‌تواند با خواستن شـکل و قـالب بیابد. این کـار عملی است و من آن را انجام دادم. من غرق در شعف بودم و از هیجان در پوست خود نمی‌گنجیدم.

من به صـورت عنـان گسـیخته‌ای شـروع به خلق کـردن کـردم، در کنـار هم قـرار دادن چیزهـا، شـکل و قـالب بخشـیدن به آن‌هـا، و زنـدگی بخشـیدن به هر چـیزی که می‌توانستم تصور کنم. من شهرهای متعددی خلق کردم، مـردم آن شـهرها، سگ و گربـه، سـطل زبالـه، کوچه و

خیابان، باجه تلفن، مدرسه، کتاب، مداد، ماشین، خیابان، چمن و فضای سبز، پرنده، گل، باران، خورشید، ابر، رودخانه،.... همه‌چیز زنده بود و هرچیز (جنبنده‌ای) از خود حرکت می‌کرد. تنفس بود، سر و صدا بود، صحبت و زبان وجود داشت، و تمام این فعالیت و تکاپوها خود به خود و جدای از من اتفاق می‌افتادند.

هر چیز و همه‌چیز مایه و ماده و حجم و واقعیت داشت و هرکس به دنبال کار و هدف خود بر اساس لذت خود و درک و استنباط خود بود. این منظره آن‌چنان خارق‌العاده و باورنکردنی بود که من برای مدت بسیار زیادی شیدا و مسحور آن بودم و به آن خیره شده بودم. من هرگز فکر نکردم که به نوعی خدا هستم، بلکه از این‌که که کاری را توانستم انجام دهم که برایم کاملاً طبیعی و نرمال بود احساس رضایت و خشنودی می‌کردم. سپس استراحت کردم...

سپس به فکرم خطور کرد که افراد خانواده و عزیزانی که قبل از من فوت کرده بودند را ملاقات کنم، و به محض خطور این فکر در ذهنم آن‌ها در پیش روی من بودند: خانم استینسون، پدرم سوگن، و افراد زیاد دیگری از گذشته من، منجمله پدربزرگم که در اثر دیابت درگذشته بود ولی من هرگز او را در دنیا ملاقات نکرده بودم.

هر کس به شکل آخرین باری که او را در دنیا دیده بودم به نظر می‌آمد، فقط زنده و بشاش‌تر، سالم‌تر، و درخشان‌تر. پدربزرگم که قبلا او را ندیده بودم شباهت خیره کننده‌ای به عکسهایی که از عمه‌ی تنی‌ام در ایالت مونتانا دیده بودم داشت. سپس خواستم که مسیح را

ببینم، زیرا همیشه دوست داشتم که از او به خاطر نقشی که در تاریخ ایفا کرده و نمونه‌ای که برای انسان‌ها بوده تشکر کنم. او آناً در پیش روی من پدیدار شد، بدون هیچ زحمت و تلاشی از جانب من. هنگامی که او جلوی من ایستاده بود، هیچ احساس این‌که به پایین خم شده و به نوعی او را پرستش کنم نداشتم. بلکه او بیشتر احساس یک برادر بزرگ‌تر را به من می‌داد که برای مدت زیادی او را ندیده‌ام و بازگشت او پر از شادی و شعف و مناسبتی برای جشن‌گرفتن بود. ما برای مدت طولانی با هم صحبت کردیم و من توانستم تشکر خود را به او ابراز کنم. بین ما محبتی بزرگ و گپ زدنی پر از خوشحالی بود. سپس او ناگهان ناپدید شد، همانطور که ناگهانی و آنا آمده بود، و با ناپدید شدن او تمام عزیزان و خویشان من که آن‌جا بودند نیز ناپدید شدند و من دوباره با آن‌چه که خلق کرده بودم تنها شدم. آن‌ها را نیز من با تفکر خود حل و ناپدید کردم. به نظر کار درستی می‌آمد که همه‌چیز باید ناپدید می‌شد.

حال من در این مکان بی‌مکان تنها بودم و هیچ چیزی آن‌جا نبود. برای اولین بار به خودم نگریستم تا ببینم چه شکل و فرمی دارم. در کمال شگفتی و خوشحالی دیدم که من اصلاً هیچ شکل و قالبی ندارم. من هیچ چیزی جز یک نقطه خالص ضمیر و ادراک نبودم، کوچک‌ترین و ریزترین جرقه نور که می‌توان آن را تصور کرد. این تمام چیزی بود که من بودم و من از آن‌چه بودم راضی بودم، بدون هیچ منیت و هویت، خالص، تمام و کامل، و بدون هیچ پیچیدگی. در این تهی و خلا من بوجود آمده بودم، و به سادگی وجود داشتم، من در خلسه و وجد و آرامش کامل به سر می‌بردم، مانند خودِ کمال و عشق

کامل. در تمـام اطـراف من جرقه‌هـایی مانند خـود من بودنـــد، بیلیون‌ها و ترلیون‌ها از آن‌ها که مانند چـــراغِ سوسو زننده چشمک می‌زدند، نبضی که از سـوی منبعی نامعلوم می‌تپید.

من برای ابدیت در آن حالت وجد و خلسه می‌زیستم، اگر یک آزردگی و ناراحتی خـاص خـود را به من نمی‌نمایانـد، مانند یک زخم کهنه و عمیق درونی. سـپس امـواجی از انرژی از آن زخم کهنه و عمیق منتشر شدند و به همـراه آن‌ها زنـدگی «فیلیس» نواخته و متجلی شـد، از تولد تا مـرگ. من داسـتان‌هایی که راجع به مـرور زنـدگی‌های گذشته که تقریباً وجه مشترکی برای تمام کسـانی است که می‌میرند را به یـاد آوردم، که در آن زنـدگی شـما با سرعت بسیار زیاد در پیش رویتـان به نمـایش در می‌آید. به خاطر همین هم انتظار داشتم که نمایش زندگیم را به شـکلی مانند یک صـفحه سـینما یا فیلم بـبینم، ولی این طور نبود. برای من یک مرور زنـدگی نبـود، بلکه دوبـاره زیسـتن تمـام زنـدگیم بـود، هر فکر که هرگز از سـرم گذشـته بـود، هر کلمه که هرگز گفته بـودم، و هر عملی که هرگز انجام داده بودم. به علاوه اثر و نتیجه هر فکـر، هر سـخن، و هر عمل بر روی همه و هر کسی که هرگز در محیط و حیطه تـاثیر گـذاری من قـرار گرفته بـود را تجربه کـردم، چه آن‌ها را می‌شـناختم چه نمی‌شـناختم، حتی غریبه‌ای که در خیابان از کنار من عبور کرده بود، و هم‌چـنین اثر هر فکر و گفتـار و کـردار من بر روی آب و هوا، گیاهان و درختان، حیوانات، خاک، هوا، ....

این دوباره زیسـتن تمـامی زنـدگی من به عنـوان فیلیس بـود، کامل و با تمـام جزئیـات و عـواقب آن. از هیچ

ریزه‌کاریی صرفنظر نشده بود، حتی کوچک‌ترین حرف نابجا و اشتباه لپی. هیچ خطا و اتفاقی نادیده گرفته نشده بود. اگر چیزی به نام جهنم وجود دارد، به نظر من همین بود.

من اصلاً باور نمی‌کردم و ایده‌ای نداشتم که حتی کوچک‌ترین فکر و تصور من، کوچک‌ترین سخن و عمل من حفظ شده و به حساب آمده است، و هنگامی که من آن را صادر کرده‌ام، در جهان منتشر شده و حیات مستقل خود را پیدا کرده است. نه هیچ ایده‌ای داشتم که انرژی این حیات (اعمال و افکارم) بر روی تمام کسانی که آن‌ها را لمس کرده یا نزدیک آن‌ها آمده اثر گذاشته است. مانند این است که ما در یک نوع دریای بزرگ از انرژی و افکار همه‌ی ما زندگی می‌کنیم و هریک از ما در مورد آن‌چه که به این دریا اضافه می‌کنیم و کیفیت آن (و اثری که روی آن می‌گذاریم) مسئول هستیم.

این آگاهی و دانش برایم طاقت فرسا و بیش از حد توان من بود. آن گفته قدیمی که «هیچ انسانی یک جزیره تنها نیست» برایم در ابعادی عظیم کاملاً تصویر شده بود. در آن‌جا هیچ «پیتر مقدسی» (Saint Peters) نایستاده بود (تا من را مورد قضاوت قرار دهد). من خود قاضی خود بودم، و قضاوت من در مورد خودم از همه خشن‌تر و سخت‌گیرانه‌تر بود. همانطور که قبلا فهمیده بودم که من بدنم نیستم، آن‌جا فهمیدم که من فیلیس هم نیستم! فیلیس یک شخصیت یا نماد بود که من یکبار آن را به تصویر در آورده بودم. او یک ضمیمه از من بود، یک نقش که من آن را بازی کرده بودم. او یک رشد و بالندگی بود که من در آن شرکت کرده بودم، یک کانون

فعالیت که در آن متمرکز شده بودم. ولی این کـانون آن طور که باید و قرار بود رشد نکرده و توسعه نیافته بـود. این امر من را ناراحت و دلخـور کـرد، ولی یک صـفت که او مکرراً در خود نشان داده بود به من احساس رضایت و رقبت می‌داد. آن صفت علاقه‌ی او برای سـعی دوبـاره و دوباره بود. او همیشه سـعی می‌کـرد که کـاری (سـعی و تلاشی) انجام دهـد، حـتی اگر عاقلانه (و بهینه) نبـود. او کسی نبـــود که عقب نشســـته و منتظر دیگـــران یا سرنوشت شــود. او در تلاش خــود بــرای این‌که انســان بهـتری شـود و هرچه ممکن است را یـاد بگـیرد خسـتگی ناپــذیر و بــدون توقف بــود. او یک عمل کننــده بــود که می‌خواست و می‌توانســت، کسی که حاضر بــود خــود را تحت فشـار قـرار دهد. این من را خشـنود کـرد و من در نهایت شخصیت او را خوب خواندم و به نظرم زندگی که کرده بود ارزش آن را داشت.

در حین این فرایند (زیستن دوباره)، فضـای تهی (Void) که در آن بودم شروع به جدا شـدن و دور شـدن از مکـان آن اتاق غذا خوری در شهر بویزی کـرده و این دو جهـان همانطور که در هم ادغام شده بودند بار دیگر از هم جـدا شــدند. من هنــوز نزدیک لامپ بــودم و از جــای خــودم و فضـایی که در آن بـودم هرگز حرکـتی نکـرده بـودم. تنها محیط من تغییر کـرده بـود، و نه من. من به بـدن فیلیس که روی زمین افتــاده بــود نگــاهی کــردم و از عشق و بخشش پر شدم. من در حـالی که در هـوا معلق بـودم به آرامی به درون بـــدن او بازگشـــتم، با حرکـــتی که بر سطحی از جرقه‌هـای بـزرگ درخشـان، مانند آن‌ها که در آتش بازی و فشفشه‌های روز اسـتقلال آمریکا می‌بیـنیم بود. من باز هم از بـالای سر وارد بـدن شـدم و احسـاس

کردم که باید خود را جمع و فشرده کنم تا در فضای بدن فیلیس جا شوم.

هنگامی که به هوش آمدم و دوباره فیلیس بودم، من آن‌چنان مبهوت و شکه بودم که نمی‌توانستم با هیچ چیزی (از دنیای اطرافم) ارتباط برقرار کنم، حتی با درد کرخ کننده پای راستم. به جای این‌که چهار پنج قدمی بروم تا خودم را به تلفن آشپزخانه برسانم (و کمک بگیرم)، غلت زنان خودم را به اتاق خوابم رسانده و به تختخواب رفتم و برای مدت دو روز آن‌جا ماندم، گم شده و در بهت و نشئه (آن‌چه که دیده بودم).

(گویی دیگر) من دو دوختر خودم را نمی‌شناختم، غذاها را تشخیص نمی‌دادم، و نمی‌دانستم چگونه غذا بخورم. تمام چیزهای اطراف من، لباس‌ها، ملافه، روزنامه، لامپ، ...همه‌چیز معنی خود را از دست داده بود... من بین دو جهان گم شده بودم و در هیچ یک حضور نداشتم... ولی به تدریج خاطرات من به من بازگشتند...

بدن من دیگر به طور مفرط ضعیف و مریض بود و من علاقه‌ای به زنده ماندن نداشتم. بهبود یافتن به نظر یک امر شاق و طاقت فرسا می‌رسید، زندگی معنایش را برایم از دست داده بود، دیگر بچه‌های خودم را هم نمی‌فهمیدم، و از بدن و ظاهر خودم هم به شدت منزجز بودم و همواره احساس می‌کردم چاق و زشت و پیر هستم. می‌دانستم که طرف دیگر بهتر از این دنیا است و به خاطر همین اراده من رفتن بود و بدنم نیز که دیگر کاملاً خسته و فرطوت بود مقاومتی نکرد. راهی ندارم

که بدانم واقعا مرده بودم یا نه، ولی می‌دانم که بدن من روی یک صندلی بزرگ فرو افتاد...

این دفعه من حرکت کـردم، نه محیط اطـرافم، و بسـیار هم سـریع حـرکت کـردم. در ابتـدا از ناحیه بـالای سـرم (ملاجم) بیرون آمدم و به حرکت خود به سـمت سـقف و بـالا ادامه دادم و از آن عبـور کـرده و به سـمت آسـمان شب و دنیـــایی از ســـتارگان که من را تماشا می‌کردند صعود کـردم. به سـرعت من همینطـور اضـافه می‌شد تا جـایی که متوجه شـدم که نـور درخشـان عریضی که لبه باریکی داشت در پیش روی من است، مانند یک شکاف یا یک دهانه در فضا، با درخشـندگی بسـیار شـدید. ولی من می‌توانسـتم به آن نگـاه کنم بـدون این‌که معـذب شـوم. هرچه به این دهانه نزدیک‌تر می‌شـــدم بـــازتر می‌شد تا جـایی که به لبـهٔ آن رسـیدم و مـرا درخـود دربر گـرفت، گـویی من را با یک میـدان نـیرو محـاط کـرد. نمی‌تـوانم احساس آن را توصیف کنم، تنها می‌تـوانم بگـویم که این احساس ملکوتی بود!

من موفق شـــده بـــودم! من همان‌جـــایی بـــودم که می‌خواســتم! من در اقیــانوس خلسه شــناور بــودم! با دیـدن صـحنه‌ای که در پیش رویم شـکل گـرفت در جـایم خشـکم زد. در جلـوی من دو تـوده با بـزرگی و عظمـتی ناممکن که با سرعت زیادی می‌چرخیدند پدیدار شـدند که مانند دو گردباد بسیار عظیم به نظر می‌رسـیدند. یکی از آن‌ها به طور واژگون بر روی دیگری بود و شـکلی شـبیه به فرم یک ساعت شنی را پدید آورده بود. ولی در جایی که این دو توده به هم می‌رسیدند اشعه‌های بـاورنکردنی پرقـدرتی به تمـام جهـات صـادر می‌شد. تـوده بـالایی در

جهت ساعتگرد و توده زیرین برخلاف آن می‌چرخید. اطراف و دیواره‌های آن کمی برجسته بودند، به جای آن‌که نرم و سیقلی باشند، با توجه به سرعت سرسام آوری که می‌چرخیدند. ارتفاع من تقریبا در وسط این دو توده بود، ولی فاصله من زیاد بود. من با ناوری به این صحنه خارق‌العاده می‌نگریستم. بسیار بزرگ بود و دیدن آن برایم خیلی غیر منتظره بود.

همانطور که به این منظره خیره شده بودم متوجه منِ قبلی خودم، یعنی فیلیس، شدم که در ناحیه میانه سمت چپ بالای توده بالایی بود. با این‌که او تنها یک نقطه بود، می‌توانستم منِ فیلیس را به خوبی تشخیص دهم که بر روی او تمام زندگی‌های قبلی‌اش و تمام زندگی‌های آینده‌اش قرار گرفته بود که به طور همزمان با زندگی کنونی‌اش اتفاق می‌افتادند. همه‌چیز در آن واحد اتفاق می‌افتاد! در اطراف فیلیس تمام کسانی که او هرگز می‌شناخت بودند و در اطراف آن‌ها افراد بی‌شمار دیگر. به طور مشابهی این (اتفاق افتادن تمام زندگی‌های گذشته و حال و آینده به طور همزمان) برای تمام کسانی که دور و اطراف فیلیس بودند نیز رخ می‌داد. آن توده گردباد مانند پر از انسان‌ها بود و من احساس می‌کردم که در حال دیدن تمامی حیات هستم. همین پدیده برای هر کس و همه کس رخ می‌داد. گذشته، حال، و آینده از یک‌دیگر جدا نبودند، بلکه در هم رخنه کرده بودند، مانند یک هولوگرام چند وجهی که با انعکاس خود ادغام شده است.

تنها حرکت فیزیکی که کسی یا چیزی انجام می‌داد منبسط شدن یا منقبض شدن بود. بالا و پایین، و چپ و

راست، و جلو و عقبی وجود نداشت. تنها بیرون و درون بـــود، مانند تنفس، مانند این بـــود که جهـــان هســـتی و تمـامی مخلوقـات در حـال تنفس هسـتند، دم و بـازدم، انقباض و انبساط، داخل و خارج، روشن و خاموش.

گرباد پایینی انعکاسی از گردباد بالایی بود. منِ فیلیس و همه افراد دیگر آن‌جا (گردبار پایین) هم بودند، در همـــان فضای کلی و در حالی که همان پدیـده و به همـان شـکل گردباد بالایی برایشان در گردباد پـایین در حـال رخ دادن بود. صادقانه باید بگویم که احساس می‌کردم که در حال مشاهده الگوی موج یک انعکاس و طنین عظیم هستم، و شـــروع به تفکر و شـــگفتی دربـــاره حیـــات و معنـــای آن کردم. آیا وجـود داشـتن واقعا تنها یک سـری انعکـاس بر خود است که از یک صـدا یا انفجـار اولیه تا بی‌نهـایت در حال حرکتی مارپیچی به طرف خارج است؟

با این‌که این صحنه خیلی جالب بود، چیزی طـول نکشـید که من علاقه‌ام را به تماشـای آن از دست دادم زیـرا من از زندگی و تمام کشمکش‌های آن خسته شده بـودم و از این‌که به دنبال هرگونه جستجویی بـرای جایگـاه خـود در آن باشم نیز دیگر خسـته شـده بـودم. علاقه و کنجکـاوی من ناحیهٔ میانی در این توده بـود، جـایی که این دو تـوده در آن به هم می‌رسـیدند ولی یک‌دیگر را لمس نمی‌کردند و در آن انفجـار انـرژی بسـیار پرقـدرتی وجـود داشت و تشعشع پرتوها از آن صادر می‌شد. نیروی آن مکان چنان پرقدرت بود، و تشعشع‌های آن‌چنـان توانا و شـدید بودند که نگـاه مسـتقیم به آن اذیت کننـده و دردنـاک بـود. من بـرای اجتنـاب از این درد و اذیت دیـدم، تنها با نگاه‌هـای سریع و کوتاه از کنار دیدم می‌توانسـتم به آن نگـاه کنم.

من دوست داشتم به آن‌جا بروم، صـرفنظر از این‌که این انتخاب چه معنی و عاقبتی دارد. احساسی داشـتم که آن مکان و فضا به نوعی من را به سمت خدا هـدایت خواهد کرد. می‌خواستم خدا را بشناسم، می‌خواستم بدانم خـدا چیست و کیست، و من هم به سمت آن‌جا حرکت کردم.

در این اثنـاء (بر روی زمین) پسـرم مشـغول گپ زدن و خندیـدن با دوسـتانش و نوشـیدن بـود، ولی ناگهـان او لیوان نوشیدنی‌اش را که تا نصفه به سمت دهانش بـرده بـود در هـوا متوقف کـرده و بر زمین گذاشـته و به همه گفته بود که «مادرم به من نیاز دارد. باید به کمک مـادرم بروم»، و به سرعت مجلس را ترک کرده بود. این کـار او همه، و منجمله خـودش را تعجب زده کـرده بـود. سـال‌ها بعد که من و پسرم «کلی» با هم راجع به آن شب حـرف زدیم او برایم آن صـحنه را توصـیف کـرد و این‌که چقـدر همه از رفتار او تعجب کرده بودند، و چقـدر او وقـتی که وارد اتاق نشیمن شده و بدن (بی جان) من را دیـده بـود تعجب کرده بود.

او گفت که وقـتی بـدن من را دید و اوضـاع را محک زد، اولین حس او این بود که به جای تلفن کـردن و تقاضـای کمک، یک صـندلی برداشـته و جلـوی من بنشـیند و با من حـرف بزند. موضـوع آن زیـاد مهم نبـود، بلکه تنها بـرای این‌که یک صدا و گفتگوی پیوسته وجود داشته باشد. این حس او بسیار قوی بود و او هم از آن حس پـیروی کـرده و با صدای بلند شروع به حرف زدن با بدن من کـرد. باید این‌جا توضیح بدهم که من از بچگی به هر 3 فرزندم یـاد داده بودم که همیشه به حس ششم خود اعتماد داشـته و از آن پـیروی کنند. در این مـورد خـاص حس ششم کلی

کاملاً درست بود، زیرا ظاهرا حس شنوایی آخرین حسی است که موقع مـردن از کـار می‌افتد. اگر کلی به دنبـال کمک رفته بـود، احتمـالاً دیگر من از مـرحله‌ای که قابل بازگردانـــدن باشم می‌گذشـــتم. ولی او به آن‌چه که از درون خود حس کرده بود وفادار باقی مانده بود.

من درست هنگـامی که نزدیک به مرکز آن تـوده گردبـاد مانند بودم و شدت هر اشعه بسیار نافذ و پرقدرت را که تقریبا کـور کننـده بـود را حس می‌کـردم، صـدای کلی را شنیدم و توجه من را به خود جلب کـرد. من بـرای این‌که بهتر صدای او را بشنوم کمی بازگشتم، ولی تامل کردم. با این‌که نمی‌توانسـتم کلمـاتی را از صـدای او تشـخیص دهم، چـیز غـیر عـادیی در صـدای او بـود. من صـدای یک پسر که مادرش را دوست دارد را نشنیدم. من صدای یک انسـان را شـنیدم که آزادانه به یک انسـان دیگر عشق و محبت می‌بخشد، زیـرا می‌خواست این کـار را بکنـد، والا نه به آن مجبـــور بـــود و نه این‌که کسی از او تـــوقعی داشت. این صدای یک انسان بود که آزادانه و بطور کامل می‌داد و می‌بخشـید، بـدون تامـل، بـدون دودلی، بـدون توقع یا نیاز، و بدون قید و شرط. در صـدای او خواهشی (برای بازگشت و زنده شدن من) نبود، و تنها عشق بـود. عشقی که چنان پر و غنی بـود، چنـان گـرم و تـازه بـود، چنان پر از شـعف و بخشـندگی بـود، که کـاملاً فراگـیر و بالاترین و پرارزش‌ترین هدیه می‌نمود.

من از آن توده‌ها دور شدم و از لبه دنیای نـورانی که من را در خـود فـرا گرفته بـود گذشـتم و به آسـمان شب بر روی زمین بازگشتم. من با سرعت نـزول می‌کـردم و به سقف خانه رسیده و از آن عبور کرده و دوباره از سـمت

بالای سرم وارد بدنم شدم و خود را جمع و جور کـردم تا بتوانم داخل بدنم جا شوم...

بعد از بازگشت به دنیا ســعی کــردم که ریشه مریضی و مشـکلات خـود را کشف کـرده و بهبـود یـابم. این دفعه می‌خواستم زندگی کنم. درمان از روش‌های طبیعی و با گیـــاه داروئی انتخـــاب اول من بـــود. من همیشه فکر می‌کردم که سلامت یعـنی فقـدان هرگونه مریضی. ولی فهمیدم که سلامتی یعنی در تـوازن وهـارمونی زیسـتن، توازن بین نیروهای فیزیکی، فکری، احساسی، و معنوی خودمـان. هر حـالت دیگـری به نـوعی مریضی است. من یادگرفتم که بهبود طـبیعی بر اسـاس این اصل است که تمـــام بخش‌ها و اجـــزاء ما در هرگونه به هم ریختگی و مرض درگیر هستند و بنابر این همه باید در بهبود ســهیم باشند. هیچ عضو و بخشی نمی‌باید بدون در نظر گـرفتن کل و زمینه و به طـور مجـزا درمـان شـود. شـاید درمـان طــبیعی ســریع‌ترین راه (بــرای از بین بــردن عــوراض بیماری) نباشـد، ولی کـامل‌ترین راه است. گـاهی ممکن است در ابتدای درمان طـبیعی درد و مـرض به نظر بـدتر شود، قبل از این‌که بهبـود یابد... راه بهبـود من سـخت و پر فراز و نشیب بود...

از نوامبر سال 1978 من شروع به تحقیق بر روی پدیده تجربه‌های نزدیک به مرگ کردم که این تحقیقات به طور تمام وقت تا کنون ادامه دارد. من خود با بیشتر از 3000 تجربه کننده مرگ موقت مصـاحبه داشـته‌ام که 700 نفر از آن‌ها با جزئیات عمیق‌تری بوده است. در کتاب‌های من نتایج این تحقیقـات منتشر شـده است که از آن زمـان تا

کنـون، بسـیاری از این نتـایج توسط تحقیقـات مسـتقل دیگران نیز تایید شده‌اند.

PMH Atwater

فیلیس آتـواتر هم اکنـون یکی از برجسـته‌ترین محققین در زمینه تجربه‌هـای نزدیک به مـرگ است که خـود نـیز 3 تجربه نزدیک به مرگ داشـته است و کتاب‌ها و تحقیقـات او در این زمینه امروزه مـورد توجه و اسـتفاده عمـوم و محققین در این زمینه می‌باشد.

تجربه شبه NDE در اثر تمرکز

یک شب در سال 1968 تصمیم گرفتم چیزی را که استاد فلسفه کالجم گفته بود امتحـان کنم. او گفته بـود که ما هرگز نمی‌توانیم روحمان را ببینیم زیرا مشاهده شـونده خـود مشـاهده گر است. من آدمی بـودم که تا این را به خودم ثابت نمی‌کردم متقاعد نمی‌شدم. من مصمم شـده بـودم که بـبینم آیا می‌تـوانم روح خـود را بـبینم یا آن را درون خودم پیدا کنم. من در اتاقم را بسـتم و روی تخت دراز کشـیده و یک به یک شـروع به آرام و شل کـردن عضلات و قسـمت‌های مختلف بـدنم کـردم. من هیچ‌وقت مطالعه قبلی و آموزشی درباره روش‌های تمرکز حواس و مدیتیشن نداشتم، ولی با این حال به طور غریـزی این کارها را انجـام می‌دادم. من به درون خـودم نگـاه (و تمرکز) می‌کـردم و نمی‌دانسـتم چه چـیزی ممکن است ببینم. هر طـور بـود موفق شـدم که به جز تمـایلم بـرای دیدن روح خودم، تمام افکارم را خاموش و ساکت کنم.

بعد از مدتی نقطه سفید روشـنی را در زمینه بـزرگی از تـاریکی دیـدم. من با خـود فکر کـردم شـاید این همـان

روحم است و روی آن تمرکز کـــردم. من تمـــام ســـعی خــودم را کــردم که به آن نزدیک‌تر شــوم. در نقطه‌ای از زمان متوجه چــیزی خیلی عجیب شــدم. من به این نقطه نزدیک‌تر می‌شــدم ولی در عین حــال بــدن خــودم را روی تخت خــواب می‌دیــدم. می‌دانســتم که این من هســتم که روی تخت افتاده‌ام، ولی هم‌چــنین به نــوعی می‌دانســتم که «من» این است که در حـــال مشـــاهده و نگریســـتن است. من احساس نمی‌کــردم که یک روح یا چــیزی مانند آن هســـــتم. بلکه من (مانند همیشه) به ســـــادگی حس می‌کــردم که من هســتم، همــان فکر (و ادراک) من، که تنها بدون بدنم وجود داشت.

آن‌گاه ناگهان به فکرم رسید که اگر کسی الان وارد اتاق من شود با خــود فکر خواهد کــرد که من مــرده‌ام. به یــاد دارم که امیدوار بودم که کسی به اتاق من نیاید و ســعی نکند که بدن من را جابجا کند، چون مطمئن نبــودم که در آن صورت بتوانم بدنم را پیــدا کنم. من مطمئن بــودم که بدنم باید در همان مکان بی‌حرکت باقی بماند. این برایم کمی نگــران کننــده بــود ولی من هنــوز میل شــدیدی به این‌که روحم را ببینم داشت. نمی‌دانســتم که توانســته‌ام ثابت کنم که حرف استاد کالجم اشــتباه است یا نه. زیــرا من همزمان در دوجا بودم و می‌توانستم حداقل بــدنم را ببینم، و آیا روح من همان مــاهیتی بــود که به بــدنم نگــاه می‌کرد؟ من احساسی داشــتم که آن نقطه نــورانی روح من اســت، یا چــیزی بیشــتر از من، شــاید ذات و جــوهره من. من هنــوز می‌خواســتم ثــابت کنم که اگر (به انــدازه کافی تمرکز به خرج دهیم) می‌توانیم مشــاهده کننــده را مشاهده کنیم. به خــاطر همین حــتی دیــدن منظــره بــدن بی‌جـــانم روی تخت من را از تعقیب و نزدیک شـــدن به

طـرف نقطه نـورانی بـاز نداشت. من دوبـاره روی آن تمرکز کـردم و چیزها شـروع به تغیـیر یـافتن کردند. احسـاس کـردم که با سـرعت بیشـتری حـرکت می‌کنم، بسیار سریع. من صداهایی را می‌شـنیدم، مانند این‌که با سرعت از هوا عبـور می‌کنم. این احسـاس را گـرفتم که اکنـون دیگر تنها بـدنم نیست که زیر من است. تمـامی کـره زمین در پـایین من قـرار داشت و من در فضا یا چیزی شبیه به آن بودم و با سرعت نور حرکت می‌کـردم در حـالی که از آن نقطه سـفید که مـرتب بزرگ‌تر و درخشان‌تر می‌شد چشم بر نمی‌داشتم.

وقـتی که به نـور نزدیک‌تر شـدم، احسـاس عظیمی از عشق و چیزی خارق‌العاده را حس کردم و احساس کردم که مکانی بسـیار خـوب و دلپـذیر است که می‌تـوانم وارد آن شوم. ولی ترس و نگرانی جدیدی من را فـرا گـرفت. من فهمیدم که بدون شک اگر وارد نـور شـوم بـدن روی تخت یک جنـازه مـرده بی‌حـرکت بـاقی خواهد ماند و من خواهم مرد. من از مـردن نمی‌ترسـیدم، ولی از آن‌جـایی که در یک خانواده کاتولیک بزرگ شده بودم نگـران بـودم که این کار یک خودکشی به حساب بیاید زیرا من با اراده خـود آن‌را انجـام می‌دهم. پیش خـود فکر می‌کـردم که خودکشی یک گناه بسـیار بـزرگ است و من از جهنم سر در خواهم آورد. من درک کـردم که هنـوز زمـان من فـرا نرسیده است و من نباید کـاملا وارد نـور شـوم. کسی با من صحبت نکرد، ولی من (به نوعی) می‌دانستم که هنوز موعد من نشده است و اگر وارد نور شوم خواهم مـرد و این اشتباه است.

به محض این‌که تصـــمیم گـــرفتم که این تجربه را پایـــان دهم و به بـــدنم بـــازگردم خـــودم را در بـــدنم روی تخت یـــافتم. هیچ انتقـــال و حرکـــتی بـــرای بازگشت صـــورت نگـرفت. من بازگشـته و بیـدار بـودم. فکر نمی‌کـردم که دانش یا چیز جدیدی را از این تجربه با خود بازگردانده‌ام. ولی چیزی از زمانی که این تجربه را داشتم نگذشته بـود که فهمیـدم دیـدگاه من نسـبت به جهـان (عمیقا) تغیـیر یافته است. من شروع کردم که به دوسـتانم بگـویم همه ما یکی هســـــتیم و نباید هیچ‌وقت کس دیگـــــری را آزار دهیم، زیـرا هر چه که در حق یک نفر انجـام شـود در حق همه انجـــام شـــده است. بعضی از دوســـتان من به من می‌خندیدند و بعضی دیگر هم توضـــــــیح بیشـــــــتری می‌خواستند و برخی هم فکر می‌کردند که من به سادگی یک پرنده صلح طلب شده‌ام. وقتی که این تجربه را برای اسـتاد فلسـفه‌ام گفتم او لبخنـدی تمسـخر آمـیز زده و گفت «بله تو درست می‌گویی!» و با نگاهی تحقـیر آمـیز به من نگریسـت، و این‌که این تجربه من قابل آزمـایش و تکرار و اثبات نیست و احتمالا من کمی دیوانه شده‌ام!

من بـرای کلاس زبـان انگلیسی یک مقاله نوشـتم که به نظر خودم عالی بـود. من آن‌چه که اتفـاق افتـاده بـود را توضـیح دادم و این‌که اگر تجربه من واقعی باشد مـردن هیچ ترسی ندارد بلکه می‌تواند بسـیاری چیزها را دربـاره زندگی به ما یاد بدهد. هنوز هم نمره C که به خاطر این مقاله گـــرفتم را به یـــاد می‌آورم، در حـــالی که تمـــام نمره‌هـای دیگر من A بـود. اسـتاد زبـانم اعتقـاد داشت آن‌چه نوشته‌ام یک زباله بی‌ارزش است که هیچ پایگـاهی در واقعیت نـــدارد. از آن به بعد من در بـــازگو کـــردن تجربه‌ام خیلی محتاط‌تر شدم...

من به یاد نمی‌آورم که (تا آن روز) جایی چیزی خوانده یا شنیده بودم که راجع به این پدیده‌ها و مفاهیم حرف زده باشد و این برای من یک دیدگاه کاملا نو و جدید از جهان و مردم بود. چیزی که به من داده شده بود، نه چیزی که آن را یاد گرفته باشم. این اتفاق هم‌چنین باعث تغییر دیدگاه من نسبت به جنگ آمریکا در ویتنام شد. من از آن به بعد و برای تمامی عمرم طرفدار صلح و رفع خشونت و جنگ شدم. من متوجه شدم که دیدگاه بسیار کاتولیک من نسبت به زندگی و جهان به دیدگاهی که بیشتر وحدت گرا بود تغییر یافته است. نه تنها این‌که خدا بر تمام خلقتش حلول و تسلط دارد، بلکه تمام آفرینش جزئی از خدا و شاید با خدا یکیست.

باید در نظر داشته باشید که آنوقت سال‌های 1968 و 1969 بود و خیلی قبل از این بود که نظریه‌های الهیات جدید مطرح شده باشند و تقریبا هیچ کس راجع به تجربه‌های نزدیک به مرگ چیزی نشنیده بود. من خود حدود ده سال بعد با خواندن کتاب دکتر مودی به عنوان «حیات پس از زندگی» برای اولین بار با پدیده تجربه نزدیک به مرگ آشنا شدم. من با خواندن این کتاب کاملا شکه شدم، ولی خیلی خوشحال شدم که من تنها کسی نیستم که چنین تجربه عجیبی داشته است. مو بر تن من سیخ شد و به سرعت به طبقه پایین دویدم که به دوستم درباره تجربه‌ای که سال‌ها پیش داشتم بگویم. من فهمیدم که دیوانه نشده بودم و این تجربه واقعا اتفاق افتاده بوده است. ولی چیزی که برایم عجیب بود این بود که بر خلاف افرادی که تجربه نزدیک به مرگ داشته‌اند، تجربه من هیچ ارتباطی با مردن نداشت. بلکه من با اراده خودم این تجربه را بوجود آورده بودم در

حالی که از نظر بدنی کاملا سالم بودم. ولی همیشه این سؤال برایم مطرح بود که آیا کسان دیگری مانند من هستند که در ایجاد تجربه خود نقش داشته‌اند.

در طی سال‌ها من به این‌که دوباره سعی کرده و آن تجربه را تکرار کنم فکر کرده‌ام، ولی تاکنون آن را دوباره انجام ندادم. نه به خاطر این‌که از مرگ می‌ترسم، زیرا ترس من از مرگ بعد از تجربه‌ام از بین رفت. من هیچوقت برای مرگ یا در مراسم سوگواری کسی گریه نمی‌کنم و محزون نمی‌شوم، مگر برای بازماندگان، زیرا آن‌ها هستند که درد جدایی را حس می‌کنند. از آن روز باور من به این‌که جهانی دیگر وجود دارد که ما بعد از مرگ به آن می‌رویم هیچوقت از بین نرفته و ذره‌ای کمرنگ نشده است. ولی با این وجود کمی می‌ترسم که باعث مرگ خودم بشوم (که آن‌را درست نمی‌دانم) و می‌دانم که در آن تجربه خوش شانس بودم که این اتفاق نیافتاد و این چیزها بازیچه نیستند.

از وقتی این تجربه را داشتم نوعی زندگی آمیخته با دعا و مناجات به همراه مراقبه و تمرکز را دنبال کرده‌ام. ولی هرگز سعی نکرده‌ام که در تمرکز و مراقبه‌هایم دوباره از «مرز» عبور کرده و به آن طرف بروم. ولی من یک بار بعد از آن تجربه دیگری داشتم که بعضی آن را «تجربه ناپدید شدن مرزها» می‌نامند که شباهتهای زیادی به جوهره تجربه اولم داشت. در این تجربه دوم من نه تونلی دیدم نه نوری و نه جدایی از بدنم را تجربه کردم. ولی در تجربه‌ام فهم و درک کاملی داشتم که من «آزادی» هستم، من «عشق» هستم، که همان طبیعت و

ذات خداست. نه این‌که من تنها این مفـــــــــــاهیم را می‌فهمیدم، بلکه به مدت کوتـاهی من خـود این مفـاهیم شده بودم و هویت من «آزادی» و «عشق» بود.

من از آن تجربه این فهم را با خـــود بازگردانـــدم که من خدا نیسـتم، ولی خـدا من است. به همین خـاطر اعتقـاد دارم که این دو تجربه به هم مرتبط هســـــــتند. دومین تجربه در حقیقت اولین تجربه را شـــفاف‌تر می‌ســـازد. فکر می‌کنم که در آن نقطه جسـتجوی من بـرای خـدا به پایـان رسـید. من او را یافته بـودم و بقیه زنـدگی من از آن روز به بعد تنها راجع به این بـــوده و خواهد بـــود که چطور بر پایه این دانش و آگاهی زندگی کنم.

تجربه شبیه به NDE دبورا

من در شرایط خیلی سختی بزرگ شـدم، در یک خـانواده الکلی که همیشه من را نادیـده می‌گرفتند. ولی بـرادرم که 10 سـال از من بزرگ‌تر بـود در زنـدگی و رشد من نقش کلیـدی را بـازی کـرد. او مهربـان، دست و دل بـاز، شوخ، و پرورش دهنـده بـود. من در طـول زنـدگیم به او خیلی نزدیک بـودم. او تمـام احسـاس هـویت و عشق و خانواده من بود. در سال‌های نوجـوانیم من کمی دست و پا چلفـــتی بـــودم ولی او همیشه به من می‌گفت که من باهوش و زیبا هستم و ما با هم اوقات خوشی داشتیم.

متاسفانه در سال 1992 وقتی که برادرم 40 ساله بود معلوم شد که به بیماری ایدز دچـار است. این خـبر بـرای من ویران کننده بـود. من در طـول بیمـاریش در کنـار او ایستاده و از او پشتیبانی می‌کردم. مـادر و مـادر بـزرگم هم از او حمایت می‌کردند. ولی فامیل دورتر، مانند عمو

و خاله و عمه و دایی و بچه‌های آن‌ها که با ما مانند برادر و خواهر بودند او را از زنـدگی خـود بـیرون کـرده بودند. من و مادر و برادرم دیگر به مهمانی‌های فـامیلی دعـوت نمی‌شدیم و این مسئله برادرم را عمیقا می‌آزرد. من به شدت از دست اقوامم عصبانی بودم و با خود قــول دادم که دیگر هرگز با آن‌ها حـرف نخـواهم زد و این عصـبانیت را با خود به گور خواهم برد.

در 16 ماه جون سال 1997 بعد از 5 سال دست و پنجه نرم کـردن با بیمـاری ایـدز بـرادرم در سن 44 سـالگلی درگذشت. من چنان ویران شده بودم که در روزهــای بعد از آن حــتی نمی‌توانســتم غــذایی را بچشم. ولی با این حال هر طوری بود در کارها و مراسم به خاک ســپاری و سـوگواریش شـرکت و کمک کـردم. من کـاملا بی‌حس و منگ شـده بـودم ولی با این حـال بعد از مراسم بـرادرم سر کار رفتم زیـرا پیش خـود گفتم بهـتر است مشـغول باشم تا به تنهایی در خانه بنشینم.

من تــاریخ دقیق تجــربه‌ام را به یــاد نمی‌آورم ولی چند هفته بعد از فوت بـرادرم بـود. این تجربه مـدت کوتـاهی قبل از روزی که تولد 45 سالگی بـرادرم می‌بـود اتفـاق افتاد. به یاد دارم که شـنبه شب بـود و من مانند شـبهای دیگر به رختخـواب رفتم. من خوابیـده و در حــال خــواب دیدن بودم که ناگهان رویایی که در خـواب می‌دیـدم محو شده و چـیزی من را لمس یا به من اشـاره کـرد که روی خود را برگردانم. چیزهایی که از آن لحظه به بعد دیدم با یک خواب یا رویا تفاوت بسیاری داشتند.

من روی خــود را چرخانــدم و بــرادرم را دیــدم که آن‌جا ایستاده است. او خارق‌العاده به نظر می‌رسید، درخشش

و نوری از او صادر می‌شد و صـورتش پر از آرامش بـود. او به نظر کاملا سالم و سلامت می‌رسید و لباسی به تن داشت که حدود یکسـال قبل از مـردنش تنها یکبـار آن را پوشیده بود، یک شِـرت یقه اسـکی به رنگ مشـکی، جین سفید، و کتانی سیاه و سفید. موهایش کوتـاه بـود و یک ریش پرفسوری مرتب و کوتاه داشت. جـالب بـود که من این لبـاس او را خیلی دوست داشـتم و به نظـرم در آن خیلی جذاب بود، ولی به او چیزی نگفته بودم و بعـدا هم آن را فراموش کردم. برایم خیلی تعجب انگیز بـود که او با همان لباس برایم ظاهر شده است.

بـرادرم به صـورت تله پـاتی و از طریق فکر شـروع به مکالمه با من کـرد. او مسـتقیما با فکر من سـخن می‌گفت. بـرایم تعجب انگـیز بـود که چقـدر این نحـوه مکالمه سریع و مؤثر است و بـرای من هم به نظر کـاملا طبیعی می‌رسید.

او گفت «از من پرسـیده‌اند که از طریق چه کسی می‌خـواهی (با دیگـران) مکالمه کـنی و من هم گفتم از طریق خـواهرم. متاسـفم که بیمـاری من تو را هم تحت تاثیر قرار داد، ولی این (مریضی و تجربه آن) چیزی بـود که می‌بایست برای خود انجام می‌دادم (تا درسهای آن را فرا گیرم).»

من درست منظور او را نمی‌فهمیـدم ولی از او پرسـیدم آیا می‌تـوانم به همـراه او بـروم. بـرادرم گفت که من سـال‌های زیـادی را در پیش رو دارم و در برابر خـودم مسئولم که بازگشته و به زندگیم ادامه بدهم. ظاهرا من هدف و وظیفه‌ای داشتم که باید به آن عمل می‌کردم.

او گفت «گرچه ما در زنـــــدگی دنیا به هم خیلی متصل بودیم، هر یک از ما مسیر بسـیار متفـاوتی را بـرای طی کـردن داریم. هیچ کـاری نبـود که بتـوانی انجـام دهی تا آن‌چه برای من اتفاق افتاد را تغیـیر دهی و هر کـاری که می‌کردی در نتیجه تاثیری نداشت.»

من ناگهان متوجه شـدم که در نـوعی اتـاق هسـتم که در آن همه‌چـیز به رنگ طیف‌هـای مختلف خاکسـتری است. من احساس می‌کردم دیوارهایی وجود دارد ولی آن‌ها را نمی‌دیـــدم. ولی می‌دانســـتم که من ورای این دیوارها نخواهم رفت. برادرم به سمت یک مجسمه نیم تنه مرمر که در آن‌جا روی یک سکو بود اشاره کـرد که دست و سر و پا نداشت و فقط میانه یک هیکل بود. او گفت:

«چیزی که در مورد افراد فامیل باید درک کـنی این است که آن‌ها در درون خود جوهر و مایه این‌که طور دیگری با بیماری من برخورد کنند را نداشتند. به این مجسمه نگـاه کن، هیچ دست و بـــازویی نـــدارد. تو از کسی که دست ندارد انتظار نداری که پیانو بنـوازد یا یک تـوپ را بگـیرد. همین مفهـوم در مـورد اقـوام ما صـادق است. آن‌ها هم آن‌چه که نیـــاز بـــود تا متفـــاوت عمل کنند را در خـــود نداشتند.»

من به مجسـمه نگریسـتم و با حـرکت سـرم حـرف او را تایید کردم. حـرف او به نظر منطقی می‌رسـید. او ادامه داد:

«اگر تو در قلبت نسبت به آن‌ها تلخی و تنفر نگاه داری، تنها زندگی خودت را مسموم می‌سـازی. به آن‌ها باید به

چشم ارواحی بنگری که از نظر معنوی معلـول و نـاتوان هستند»

سپس در عرض یک چشم به هم زدن دیگر من در اتـاق و در کنار برادرم نبودم. من خودم را در میـان کائنـات و در بین یک فضـــای عظیم و پهنـــاور از ســـتارگانی زیبا و درخشـــان یـــافتم. این منظـــره مطلقا نفس گـــیر بـــود. می‌توانســـتم ســـیارات را بـــبینم که (از نـــور ســـتارگان) می‌درخشیدند و با سـکوت به دور سـتارگان می‌چرخیدند. ناگهـان این اطلاع و آگـاهی در من نفـوذ کـرد که جهـان اصلا آشـــفته و بی‌نظم نیست. بلکه در حقیقت یک اقلیم بســـیار تـــدبیر شـــده و هماهنگ است که با دقت بســـیار توسط خالقی مهربان و هوشمند بوجود آمـده است. این ادراک عمق روح من را لمس کـــرد. ناگهـــان اطلاعـــات و حکمت زیادی به من القا شد. این‌ها با سرعت خیلی زیاد به فکر من سرازیر می‌شدند و من می‌توانسـتم همه‌چـیز را راجع به علم، موســـیقی، هـــنر، تـــاریخ، فیزیـــک، و ریاضـــیات بفهمم و هضم کنم. این یک ســـیل عظیم از اطلاعات و دانش بـود، ولی من همه را با وجـود سـرعت بسیار زیاد آن جذب می‌کـردم. من هیچ گـاه در ریاضـیات خوب نبودم ولی در آن‌جا می‌توانسـتم بعضی از مفـاهیم و فرمول‌هـــای بســـیار پیچیـــده ریاضی را درک کنم. می‌فهمیدم که این محاسـبات به نـوعی در جهـان اهمیت دارند. به یاد دارم که با خود فکر کردم که همه‌چـیز راجع به زندگی و جهان کاملا معنی دارد و منطقی است و من بالاخره جواب هر سـؤالی که هرگز داشـته‌ام را دریـافت نمودم. این یک احسـاس خارق‌العـاده از دانشی بی‌پایـان بود که خارق‌العادگی و اعجاب آن ورای توصیف است.

در یک لحظه من برگشته و دوباره نـزد بـرادرم بـودم. ما یک گفتگـوی طـولانی راجع به هـدف و مسـئولیت من در زندگی داشتیم ولی متاسفانه بعد از بازگشت هیچ یک از این حرفهــایش را به یــاد نمی‌آورم. فکر کنم هنــوز هم سـعی می‌کـردم قبـول کند که من پیش او بمـانم، ولی هرچه به من گفته بـود باید من را متقاعد و راضی کـرده باشد که بـازگردم. من متوجه شـدم که بـرادرم در حـال محو شدن است و صدای او هم لحـنی فـوری و مـبرم به خود گرفت و گفت:

«وقتی بازمی‌گردی، باید به خاطر بسپاری که در زنـدگی اشتباهی وجود ندارد. چیزی به نام خطا و اشـتباه وجـود نـدارد. پـول و دارائی و املاک و عنـوان شـغلی اهمیـتی ندارند. تنها چیزهایی که در زنـدگی مهم هسـتند عشق و آگـاهی است. هیچ چـیز دیگـری نیست. تو باید این را به خاطر بسپاری.»

آخرین چـیزی که به من گفت این بـود که مـراقب مـادرم باشم.

چشمانم باز شد و من دوباره روی تخت خواب بـودم. یک صبح یکشنبه آفتابی و زیبا بـود و من خیلی دیر از خـواب بیدار شدم، حـدود سـاعت 11ـ من روی تختم نشسـتم و متوجه شـدم که حس‌هـای من بسـیار قـوی‌تر شـده‌اند. می‌توانسـتم هر صـدایی که از بـیرون می‌آمد را بشـنوم، صـدای ترافیـک، صـدای آواز پرنـدگان، صـدای یک کـرم ابریشم که یک بـرگ را می‌جوید. تقریبا بیش از حد بـود. یک انــرژی خارق‌العــاده در من در جریــان بــود که نمی‌توانستم آن را توضیح بدهم (که از کجا آمـده است). من انرژی خالص بودم، مانند یک جریان الکتریسـیته. من

احساسی خارق‌العاده داشتم که پر از شفا و التیـام بـود. من فهمیــدم که حــال بــرادرم خــوب است و همه‌چــیز همانطوری است که باید باشد.

عصر آن روز به باغچه حیــاط منزلمــان ســری زدم و از زنـده بـودن گلها و رنگهـای آن‌ها در بهت و حـیرت قـرار گرفتم. گویی تمام دنیا را از درون چشـمانی نو و تحـول یافته مشاهده می‌کنم. سپس برای قـدم زدن در محله از خانه بـیرون رفتم و وقـتی مـردم از کنـارم می‌گذشـتند، روح آن‌ها را حس می‌کردم. من درک کردم که همه ما به هم متصل هستیم و این حس من را عمیقا لمس کرد.

متاسفانه من بسیاری از اطلاعاتی که به من داده شد را به یاد نمی‌آورم، ولی می‌دانم که در زمـانی من همه‌چـیز را می‌دانسته‌ام. متاسفانه، این انـرژی شـفا بخش که به من داده شده بود با گذشت هر ساعت کمـتر و ضـعیف‌تر شد تا جایی که کاملا از بین رفت. تا امروز هنـوز هم من مشتاق آن احساس هستم.

تجربه ریموند کینمن

این اتفاق در سال 1966 وقتی که نه ساله بـودم بـرایم رخ داد. عجیب اســت، چــون من خــاطرات زیــادی از آن ســنین نـدارم، ولی این تجربه و جزییـات آن‌را به خـوبی بهیاد میـآورم. یکی از دوسـتانم در مدرسه سـعی داشت یک تکنیک جدو را روی من نمایش بدهد. دوستم من را از جا بلند کـرده و از بـالای شـانه خـود مسـتقیماً با سر بر روی زمین فرود آورد و سر من ضربه شدیدی خورد. درد شدیدی از بالای سر وارد ستون فقراتم شد. تلاش کرده و از جای خود بلند شدم، در حالی که همه‌چـیز دور سـرم

می‌چرخید. سعی کردم به سمت دفتر پرستار مدرسه بروم و این آخرین خاطرهام بود. من از حال رفته و با صورت روی کف سالن سقوط کردم و این ضربه دومی بود که به سرم وارد شد. من وارد تشنج شده و زبانم در حلقم گیر کرد و راه تنفس من بسته شد.

ناگهان خود را معلق در یک فضای کاملاً تهی یافتم. آن‌جا هیچ رنگ یا نوری نبود، ولی تاریک هم نبود، نه جاذبهای، نه جهتی و نه هیچ حسی وجود داشت. کاملاً گیج بودم که کجا هستم و چه شده است. هنوز هم قدرت تفکر و استدلال داشتم، ولی هرچه سعی می‌کردم توضیحی منطقی برای این‌که این‌جا کجاست و چرا این‌جا هستم بیابم، بیشتر گیج می‌شدم. بعضی تجربه کنندگان درباره عبور از تونل صحبت می‌کنند، ولی من هیچ تونلی ندیدم. آن‌جا هیچ جهتی وجود نداشت و نه چیزی که بتوانم لمس کرده و برای درک موقعیتم از آن استفاده نمایم. ترس در من شروع شده و مرتب افزایش مییافت. اتفاقی که افتاده بود و ضربه به سرم را اصلا به یاد نمیآوردم. این فکر در من بوجود آمد که حتماً عقلم را از دست داده و دیوانه شدهام. پیش خود مرتب فریاد میزدم «دارم عقلم را از دست میدهم.» فکر بعدی من این بود که اگر واقعاً دارم دیوانه می‌شوم، کاری از دست من ساخته نیست بجز پذیرفتن و من [اراده خود و سعی در کنترل وضعیت] رها کردم.

بلافاصله گیجی من از بین رفت و احساسی لذتبخش در من شروع به شکل گیری کرد. این در ابتدا احساس سادهٔ رضایت و آرامش بود، ولی این احساسات به تدریج شدت مییافتند و غنیتر و کاملتر می‌شدند. من یک کرهٔ

معلق آگـاهی و ادراک بـودم که در ابـدیت لحظـهٔ حـال میزیستم.

آن‌گاه یک نقطهٔ نـور بسـیار درخشـان را از دور دیـدم که میلیونها بار از خورشید درخشندهتر بود. این نور مطلقـاً زیبا و زنده و آگـاه بـود. به نـوعی می‌دانسـتم که باید به سمت نـور بـروم. ولی هنـوز نمی‌دانسـتم که مردهـام و چیزی از اتفاقی که برایم افتاده بود را به یاد نمیـآوردم. من به نــور نزدیکــتر می‌شــدم و نقطه نــورانی مــرتب بزرگ‌تر و درخشــندهتر می‌شد و زیبــاتر و سرشــارتر از عشق می‌گشت. نــور من را به ســمت خــود میکشــید. احساســات عشق و آرامش و خوشــحالی چنــان در من شدت گرفتند که به خالصـترین احسـاس خلسـهٔ مطلق و شعف تبدیل شدند. نور مطلقاً زیبا و غـیر قابل توصـیف بود. نور من را در خود جذب کرد. شدت عشــقی که حس می‌کـردم را نمی‌تـوان با کلمـات شـرح داد. این عشـقی خالص و نامشروط و قدرتمند بود. تنها کلمهای که بـرای توصــیف آن به ذهنم می‌رسد کلمــهٔ بینهــایت است. این عشق قویــتر از بــالاترین عشــقی که به عزیزتــرین کس خود دارید بود. موجهـای این عشق یکی بعد از دیگـری بر وجود من سرازیر می‌شد و وجود من را با این نور سفید شستشو میداد. من با نور یکی گشتم. من بدنی نداشتم، ولی بهترین توصیفی که می‌توانم بکنم این است که من یک کرهٔ معلق انرژی و ادرک بودم.

وقتی که نه سال داشتم، سگی به نام اسکیپی داشتم که مرده بود. آن‌جا سـگم اسـکیپی را دیـدم. او هم مانند من یک گــوی شــناور از انــرژی و ادراک بــود. ما به ســمت یک‌دیگر جـذب شـدیم. ما با یک‌دیگر از طریق فکر حــرف

میزدیم، مکالمهای که کامل و بدون امکان اشتباه یا سوء تفاهم بود. ما به یک‌دیگر عشق میدادیم. نه تنها عزیــزان درگذشــته شــما، بلکه حیوانــات شــما نــیز در ســوی دیگر منتظر شما خواهند بود و آن‌ها را ملاقات خواهید کرد.

ســپس موجــودی معنــوی که نمیــدانم فرشــته یا روح یک انسان یا چیز دیگری بود، و مانند من یک کــرهٔ معلق بــود، به من خوشــآمد گفت. او مــرا بهخــوبی میشــناخت و حضــوری مــذکر داشت. از ســوی او عشــقی خارقالعــاده حس می‌کردم. او مرا به اسم صدا زده و گفت: «ریموند، بیا این‌جا پیش من. میخــواهم چیزهــایی را به تو نشــان دهم.» ما به ســمت یک‌دیگر جــذب شــدیم و با هم ادغــام شــده و یکی گشــتیم. بین ما عشــقی بــود که غــیر قابل توصیف و بی‌انتها بود. شرح دادن آن‌چه بعد از آن اتفــاق افتاد سخت است. گــویی جــواب میلیونها میلیــون ســوال همزمــان در یک آن به ذهن من فرســتاده شد. تمــامی آفــرینش در پیش روی من بــاز شــده و میدرخشــید. من همه‌چیز را میفهمیدم، ولی جالب این‌جا بــود که این‌ها را از او یــاد نمیگــرفتم، بلکه این‌ها چیزهــایی بودند که خــود می‌دانستم و تنها آن‌ها را فراموش کرده بــودم و اکنــون دوباره بهیاد میآوردم. جواب تمامی این سوالها در درون خــود من بــود! میفهمیــدم که تمــام جهــان چگونه کــار می‌کنند و همه‌چیز به نظر منطقی میرســید. ولی اکنــون که به دنیا بازگشتهام، هیچ یک از آن‌ها را بهیاد نمیآورم.

این وجود به من نشان داد که چقدر نقش و هدف من در خلقت مهم و خطــیر است. میگــویم «من»، ولی منظــور هر یک از ما هســتیم. وجــود تک تک ما در خلقت لازم است. میــدانم که بســیاری از مــردم با این نکته دچــار

چالش هستند. آن‌ها میپرسند که مسئولیت و ماموریت ما چیست؟ زندگی ما که تنها شامل کار و خانه و امور عادی است. بسیاری را شنیده‌ام که در اینباره سخنرانی می‌کنند و فکر می‌کنند که جواب این سوال را میدانند، از کشیش گرفته تا معلم تا فیلسوف. بعضی می‌گویند هدف ما این است که در این دنیا مورد امتحان قرار بگیریم. ولی به من نشان داده شد که منظور و ماموریت تمام ما در این دنیا چیست. ماموریت هر یک از ما این است که عشق بورزیم، به همین سادگی. البته این همیشه کار راحتی نیست. این‌جا منظورم تنها آن احساس گرمی که مردم از کلمه عشق تصور دارند نیست. عشق بسیار گسترده‌تر و چند بعدیتر و پیچیده‌تر از آن است. آن‌جا واضح بود که همه‌چیز از عشق ساخته شده است و از جنس عشق است. حتی تمام دنیای فیزیکی و چیزهای آن نیز از عشق ساخته شده‌اند. هر چیزی در خلقت یک تجلی و ابراز عشق الهی است.

وقتی تجربه‌هام را تعریف می‌کنم، به نظر مانند یک سری اتفاقات می‌رسد که در طول زمان و در مکانهای مختلف رخ داده است. ولی حقیقت این است که در سوی دیگر زمان و مکانی وجود ندارد. بالا و پایین و چپ و راست و دور و نزدیکی در کار نیست. زمانی نیز وجود ندارد و گذشته و آینده‌ای نیست، بلکه تنها شکوفایی ابدی این لحظه است. بیشتر مردم در جاهایی از زندگی، لااقل برای لحظاتی کوتاه چنین بیزمانی و ابدیتی را تجربه کرده‌اند. وقتی که تمام احساس این‌که که هستید را از دست میدهید و در این لحظه غرق میشوید. این احساس در آن‌جا به مراتب قویتر بود. این حال ابدیت از محقق

شدن ابدی لحظهٔ حال، احساسی مطلقاً رهایی بخش و پرقدرت داشت.

یک چیز را باید بگویم. آن‌جا هیچ قضاوتی نبود، هیچ توبهای نبود، هیچ کاری نبود که انجام داده بودم که کاملاً بخشیده نشده باشد. خداوند با وجود تمام خطاها و کارهای احمقانهای که در طول زندگی انجام داده بودم، هنوز من را همانطور دوست داشت. میدانم که بعضی تجربه کنندگان دیگر دربارهٔ جهنم و تجربههای جهنمی حرف زدهاند. ولی من اصلاً چنین چیزی را تجربه نکردم. البته اگر در قسمت اول تجربهام، وقتی که در فضای تهی بودم، به بدنم باز می‌گشتم، احساس می‌کردم تجربهام منفی بوده است.

من نگاه کردم و منظرهای شبیه به یک کهکشان پر از ستاره در پیش روی من بود. بینهایت نقطه درخشان و نورانی که من هم یکی از آن‌ها بودم. ما همه در آن‌جا حضور داشتیم و همه به هم متصل بودیم. روح هر انسان، هر حیوان، و حتی هر صخره و سنگی در آن‌جا بود. بله، یک تکه سنگ هم دارای حیات و روح است. همه‌چیز از عشق ساخته شده است و دارای روح و حیات است. همه ما به هم متصلیم و در حقیقت همه ما با هم یکی هستیم. من هنوز من بودم، ولی با این حال ما و جمع بودم و همه ما خدا بودیم. نه این‌که من خدا باشم، بلکه من از جوهره خدا هستم و قدرت و توانایی او را درون خودم دارم. من به تنهایی خدا نبودم، ولی به نوعی با اتصالی که به همه داشتم جزیی از خدا بودم. همهٔ ما با هم آوازی میخواندیم که در حقیقت مناجات و ستایش الهی بود. این سرود و نجوا دربارهی عشق بود

و چنان زیبا بـود که زیبـاترین موسـیقیهای روی زمین در برابر آن ناشیانه بهنظر میرسند. گویی می‌توانسـتی این موسـیقی و آوا را لمس کـرده و بچشی و حس کـنی. آن به درون من وارد می‌شد و به آن معنـــایی کـــاملاً جدید میبخشید. هرگز آن‌را فراموش نمی‌کنم، صحنهای مطلقاً زیبـــایی بـــود. ما با یک‌دیگر یک ضـــمیر و ادراک واحد را تشکیل داده بودیم، به همراه عشقی خالص و بینهایت.

به من گفته شد که هنـوز زمـان تو فـرا نرسـیده است و باید بازگردی. من فریاد زدم و مخالفت کـردم و گفتم که نمیخـــواهم بـــازگردم. بـــار دیگر به من گفته شد که باید بازگردم و زمان من فرا نرسـیده است. ولی به من گفته شد که بعد از این‌که ماموریت خود را به انجـام رسـاندی، هر وقت که اراده کنی می‌توانی به این‌جا بازگردی...

بازگشت به بدن برایم بسـیار دردنـاک و ناخوشـایند بـود. تـــرک آن آزادی مطلق و ســـبک بـــالی، و وارد شـــدن به فضای محدود بدن، مانند پوشیدن یک لباس بسـیار تنگ و کهنه و کـثیف مینمـود. اولین چـیزی که بهیـاد آوردم این بـود که حادثهـای بـرای من اتفـاق افتـاد و از حـال رفته بـودم. من بـرای 12 دقیقه مـرده بـودم و هیچ تنفس و ضربان قلبی نداشتم.

مـــادر من یک پرســـتار و شخصی بســـیار مـــذهبی و مقید است. ولی وقتی که این داستان را برای او گفتم به من گفت که حتما اثر ضربه مغزی یا داروها بـوده است. ولی برای من هیچ شک و تردیدی وجـود نداشت که این تجربه کـاملاً واقعی بـوده است. بـرای من، آن‌چه در تجربهـام دیـده بـودم با بسـیاری از تعـالیم مـذهبی و آن‌چه کلیسا

می‌گوید فــرق زیــادی داشت و با آن منطبق نبــود. این باعث درد و گیجی زیادی در من گشت...

با من از طرف کانال بیوگرافی تلویزیون مصـاحبه کردند و بــرای این‌که در برنامــۀ شــبکه بیــوگرافی باشــید، باید مورد پزشکی شما با مدارک محکم و شواهد متعدد ثــابت شده باشد.

در آن زمانها کمــتر کسی دربــاره این پدیــده و تجربیــات چــیزی می‌دانســت، و من خیلی زود یــاد گــرفتم که نباید درباره تجربهام با دیگران حرف بــزنم، زیــرا مــردم من را مسخره کرده یا دیوانه فــرض می‌کنند. ولی در تمــام این سال‌ها یک میل شــدید در من بــود که آن‌را بــرای دیگــران بازگو کنم. ولی اکنون جو بــرای این مبــاحث بــازتر شــده است و می‌تــوانم آن‌را با دیگــران در میــان بگــزارم. ولی من تنها یک پیغامآور هستم و یک معلم معنــوی یا چــیزی مثل آن نیستم.

تجربه مایکل

در سال 2010 من دچار یک سکته مغزی شدم. تجربه من با یک نوع بی‌هوشی مطلق شروع شد. من چنان کامل و تمام در نور احاطه شده بودم که حتی نمی‌دانستم وجــود دارم. همه‌چیز در اطــراف من ســفید بــود. ســپس نــوعی سقوط یا پایین رفتن ضمنی از این جــذب شــدن کامل را حس کــردم. من به جنبه مــذکر و مــؤنث انــرژی الــوهیت آگــاه شــدم. من خــود آن‌جا نبــودم، ولی (در) محیط و فضــایی وجــود داشــتم که این دو انــرژی در آن‌جا به یک‌دیگر می‌رسیدند.

من احســاس عشــقی کــردم که با شــدتی دیــوانه‌وار شعله‌ور بـود، و احسـاس خلسه و شـعفی آسـمانی را به من می‌داد. مقایسه عجیـــبی است ولی (توصـــیف آن) تصویر (درخشندگی غـیر قابل تصـور) لحظه اول انفجـار یک بمب اتمی را تـــداعی می‌کند. عشق هم شـــامل من بود، و هم بین این دو وجود جریـان داشت. این دو وجـود تجسم قطب‌های مذکر و مؤنث انرژی الهی بودند. سعی کنید که این را در خـــالص‌ترین شـــکل ممکن تجسم کنید. عشق وجـــود مـــؤنث به وجـــود مـــذکر نـــوعی تســـلیم و دلبستگی و سرسپردگی کامل بـود. نه به معنـای ارتبـاط یک شخصیت با شخصیت دیگر، بلکه نوعی انـرژی خـالص شکل یافته. وجود مؤنث با مشـاهده شـدن توسط وجـود مـــذکر، زیبـــایی مطلق به خـــود می‌گـــرفت، و دادن این (زیبـایی) به وجـود مـذکر عملی از روی عشق و شـعف خالص بود. هم زمان، عشق وجود مـذکر به وجـود مـؤنث زیبـــایی مطلق وجـــود مـــؤنث را تحقق می‌بخشـــید، و به نوعی تسلیم مطلق وجود مذکر به وجود مـؤنث بـود. این مانند عشق بازی و ارتباط جنسی در نوع ایده‌آل و مطلق خود و به شکل انرژی خـالص بـود. هر دو قطب مـؤنث و مـــــذکر به طـــــور همزمـــــان حس می‌شـــــدند. این خارق‌العاده‌ترین چیزی بود که تاکنون حس کرده بودم.

عشق بی‌نهایت بود و به خـود بازگشـته و خـود را تشـدید می‌کرد و با خود بـازآوا می‌شد. واقعـاً عشق مطلق بـود. الوهیت مذکر از دیدگاه عشق فرم زیبای الـوهیت مـونث را مشـاهده می‌کـرد. با فـرق این‌که در تجربه من این در هر دو جهت جریان داشت و الوهیت مونث عشق الوهیت مـــذکر را دریـــافت می‌نمـــود. این درک و مشـــاهده مانند اتحـاد و یکی شـدن احساسـات، دیـدگاه، و آگـاهی بـالاتر

بود. مقیاس آن مانند یک فراکتال [اشکال خاص هندسی که خود را از مقیاس بی‌نهایت کوچک تا بی‌نهایت بزرگ تکرار می‌کنند] بود. شروع آن با شدتی بسیار عمیق بود، گرچه نمی‌توانستید بگویید که این بالاترین درجه است، ولی همیشه احساس نوعی فرم فراکتال وجود داشت. مقیاس‌هایی به مراتب بزرگ‌تر و کوچکتر در بالا و پایین بودند که تا بی‌نهایت ادامه می‌یافتند.

به طور ضمنی در این تحقق عشق بین جنبه‌های تذکیر و تانیث الوهیت نوعی آگاهی ذاتی وجود داشت، یا دانشی که در بازآوایی و طنین این عشق بود. تنیدگی و کشش بین جنبه‌های مذکر و مؤنث الوهیت یا ادغام آن‌ها بود که جهان ظاهر را خلق کرده بود. تمامی جهان یک ابراز عشق برای جنبه مؤنث الوهیت بود که به انرژی مذکر الوهیت بازگردد. در پشت تمام جهان هویدا، این عمیق‌ترین کشش و جذابیت برای بازگشتن به یک‌دیگر وجود داشت. زمان این است. وجود داشتن محدود این است. این چیزی است که هر موجود دارای ادراک به نوعی مجسم می‌کند. «جدایی» این کشش و تنیدگی را بوجود آورده بود. ولی در عین حال، یک واقعیت همزمان از یکی بودن و اتحاد همیشگی بین آن‌ها وجود داشت. این اتحاد همواره در حال رخ دادن بود و برای ابدیت وجود داشت. تحقق این عشق به نوعی ابدیت بود. پس به نوعی این برداشت که آن‌ها بعد از غرق و مجذوب یک‌دیگر گشتن به یک‌دیگر بازگشته و متحد شده بودند از ازلیت در حال تحقق بوده است.

همانطور که من به تدریج از این سطح و بعد بالاتر پایین رفته و دور می‌شدم، به کرات شنیدم که بدنم گفت «من

همیشه تو را دوست داشـــته‌ام. من همیشه تو را دوست داشته‌ام، ...». و این کاملاً غیر ارادی بود. هنوز هم حس خلسه و شعف در من بود. من هنـوز به بشـریت خـودم و این‌که یک شخص هستم احساس و آگاهی نداشتم. به یاد دارم که به نوری که از سقف اتـاق می‌آمد خـیره شـده و در آن گم شده بودم. نور این درخشندگی درونی ابدی را در خــود داشت. به تــدریج به احســاس و ضــمیری که به احساس یک شخص و بشر شباهت کمی داشت بازگشتم. این تجربه ژرف‌تــرین چــیزی بــود که تــاکنون بــرای من اتفاق افتاده است.

تجربه ماورا - دوران تسخیر شدگی (نوشته سجاد)

تســخیر شــدگی یا همــون دوران ازار و اذیت توسط جن بــدترین دوران زنــدگی هر ادمی میتونه باشه میــدونین فقط این نیست که شب بترســـین یا بیخـــواب شـــین بی‌انگــیزه میشــین بی‌هــدف و ســرگردون راحت گنــاه میکنین کابوس میبینین و...

من یه زمـانی این اتفاق‌ها بـرام افتـاده ولی خداروشـکر نجــات پیــدا کــردم میخــوام شــرح خودمو در اون زمــان بنویسم

دور ازمعنویت بودم نماز نمیخوندم خدارو انکار می‌کـردم میگفتم وجـود نـداره غیبت و تحمت و یه سـری کارهـای دیگه انجام میدادم خیلی به نماز بی‌میل بودم

یادم میاد یکی از شب‌ها تو اتاقم خواب بـودم میترسـیدم خیلی با هنزفری اهنگ گذاشته بـودم تا خـوابم بـبره هی صدا میومد صداها انگار خیلی نزدیک بـودن من مقـاومت می‌کردم و نیگفتم سـاخته‌ی ذهنم هسـتش ولی اخر بـار

انگاری دوتا قابلمه محکم خوردن بهم در گوش من و من فرار کردم به سمت پایین کنار بقیه خوابیدم

نمازم رو از روی ترس از فرداش شروع کردم به خوندن ولی خب ول کردم و بعد چند وقت شروع می‌شد دوبـاره مثلا یه شب یوهو دیـدم تو راهـرو هونه هسـتم نمیتـونم تکـون بخـورم یه چـیزی داخلمه خـودم یا یکی از اعضـای خانوادم از پشت گفت یاعلی و من بیدار شدم

بعضی شبا بلند می‌شدم سـنگین بـودم میتونسـتم تکـون بخـورم می‌خواسـتم به پـدرم بگم دارن اذیتم میکنن ولی هی میگفتم ولش کن و اخر سر هم نگفتم دوبـاره نمـاز میخوندم دست و پا شکسته و مدتی خوب بودم و بعـدش شروع می‌شد

همینحوری اواخر تابستون بود که در اینترنت سرچ کـردم موجـودات مـاورا طبیعه چنـدتا سـایت اول خونـدم چـرت پرت بـودن تا این سـایت پیـدا کـردم نمیـدونم چـرا اولین سایت این سایت نبود چون این سایت کاملتر و بهتر بود

به هر حال خوندم و از مطـالب خوشم اومد تو بحث کتابا دانلود کردم جـزوه‌ی چاکراها رو خونـدم دربـاره چاکراها قبلا بلد بودم ولی بلد نبـودم چطـوری روشـون کـار کنم تمرینات رو شروع کردم

یه روزی داشـتم می‌گشـتم دیـدم نوشـته گـاهی اوقـات خـودبرتر ما اجـازه ازار و اذیت شـدن توسط جن را بهما میدهد یا خودمون نا خوداگاه این اجـازه رو میـدیم من با خودم تکرار کردم که من هرچی اجازه دادم لغو می‌کنم

توی جزوه‌هاله بنفش رو خونده بودم هر شب دور خـودم میکشیدم ازار. و اذیتها کم شده بـود تا این‌که یه شب که در حـال خـواب بـودم یوهو حس خفگی عجیـبی کـردم نمیتونسـتم نفس بکشم میدونسـتم کـار جنهاست‌هاله بنفش کشـیدم ب خـدا اطمینـان کـردم و بعد چند ثانیه رفت و دیگه خـبری نیست بجز چنـدمورد ک قبلا نوشـتم اونم تخسیر خودم بده

واقعا کسـایی که اذیت میشن میـدونم میلی به نمـاز ندارین ولی میخوام ازتون نمـاز بخـونین و تو خونه صـدا قران بذارید من یه شب نمـاز میخونـدم تا چند وقت بیمه بودم یجورایی البته نمـاز نباید به این نیت خوانـده بشه و در اخر هم از خدا میخوام بهتون صبر بده.

تجربه ماریون رم

در تـاریخ 16 مـاه ژوئن سـال 2011 بعد از مـدت‌ها درد کشیدن، بـالاخره یک وقت دندان‌پزشک گرفته بـودم. من برای سال‌ها معتاد به گاز زدن و مکیدن لیموترش بودم و این دندان‌های من را خراب کـرده بـود. دندان‌پزشک روی یکی از دنـدان‌هایم که مـدت‌ها بـود آزارم می‌داد عصب‌کشی انجـام داد. ولی بعد از ظهر همـان روز احساس کردم دردم بیشـتر شـده است. دندان‌پزشـکم به من گفت که این طـبیعی است و فقط چند مسـکن بخـورم. ولی در چند روز آینـده درد من مرتبـاً افـزایش یـافت. متأسـفانه به‌خـاطر بی‌مبـالاتی و عـدم دقت دندان‌پزشک، ظاهراً عفـونت وارد لثه و بـدنم شـده بـود. من مرتب مسکن و آنتی‌بیوتیک مصرف می‌کردم و ظرف مدت 2 هفته 8 کیلوگرم وزن کم کردم. در صـبح روز 5 جـولای متوجه شـدم که دیگر نمی‌تـوانم چـیزی قـورت

بدهم، حتی آب. خیلی ضعیف شده بودم و تب داشتم و دردم که اکنون در تمام سر و فکم پخش شده بود غیرقابل تحمل بود. ما به بخش اورژانس بیمارستان رفتیم ولی من در آستانهٔ ورود به بیمارستان از حال رفته و بی‌هوش شدم. بعداً فهمیدم که من به مدت 7 دقیقه مرده بودم. خاطرهٔ تجربه‌ام را با تمام جزئیات آن هنوز به یاد می‌آورم، زیرا احساس آن به‌مراتب واقعی‌تر از واقعیت زندگی این دنیاست و خارق‌العاده‌ترین چیزی است که تاکنون تجربه کرده‌ام ...

اولین چیزی که حس کردم این بود که تمام دردهایم کاملاً از بین رفته‌اند. می‌توانستم ببینم که تعدادی از کارکنان بیمارستان و چند نفر دیگر به دور یک شخص که روی زمین افتاده است جمع شده و به تکاپو افتاده‌اند. نمی‌دانستم که آن شخص کیست، ولی چیزی که واقعاً برایم تعجب‌آور بود این بود که من این صحنه را از نزدیک سقف تماشا می‌کردم. متوجه شدم که یکی از آن افراد دوست پسر من است. او به نظر بسیار ناراحت و نگران و گریان می‌رسید. تعجب کردم که او این‌جا چه‌کار می‌کند و چرا ناراحت است. نزدیک رفتم که از او سؤال کنم ولی هرچه سعی کردم به نظر می‌رسید که او من را نمی‌بیند و صدایم را نمی‌شنود. سعی کردم به شانه او دست بزنم تا متوجه من بشود، ولی متوجه شدم که نه تنها دست، بلکه اصلاً بدنی ندارم! هم‌چنین اکنون دید من 360 درجه شده بود و تمام جهات را هم‌زمان می‌دیدم. این برایم خیلی عجیب بود، ولی من از این حالت و توانائی لذت می‌بردم. هنوز هم متوجه نشده بودم که مرده‌ام!

در آن موقع صدای گریهٔ یک دختر بچه که بغل پدرش بـود حواسم را پرت کرد. پدرش به نظر نگران می‌رسید و من می‌دانستم چرا. من شـنیدم که او پشت تلفن به یک نفر گفت که دختر دیگرش به خاطر ناراحتی آپانـدیس در این بیمارستان بستری است. من کنجکاو شده و به اتاقی که دخـتر او در آن بـود رفتم. متوجه شـدم که به‌راحـتی می‌توانم از میـان دیـوار و درهـای بسـته عبـور کنم. این دیگر چه معنی داشـت؟ به‌محض این‌که آن دخـتر را دیـدم فهمیدم که بیماری او هیچ ربطی به آپاندیس نـدارد، بلکه او یک مشکل جدی سیستم گوارشی دارد. من صد در صد به این امر مطمئن بـودم ولی تعجب کـردم که من از کجا بیماری این دختر را با این اطمینـان می‌دانم! به‌خصـوص که من هیچ‌گونه تحصیلات پزشکی نداشـتم. آن‌جا بـود که متوجه شـدم که می‌تـوانم افکـار او را که سه سـاله بـود بخوانم. من سعی کردم مشکل او را برای دکترش شـرح بـدهم ولی او هم مانند دوست پسـرم علی‌رغم تلاشم متوجه من نشد و این برایم مستأصل کننـده بـود. متوجه شدم که من افکار آن دکتر را هم می‌دانم. او به این فکر می‌کـرد که دو روز دیگر بـرای تعطیلات بـرود... با خـودم گفتم چطور من می‌توانم تمام چیزهایی که این افراد به آن فکر می‌کنند را بدانم!

من به نـزد پـدر آن دخـتر بازگشـتم تا بـرایش مریضی دخترش را شرح بدهم، ولی او هم من را ندیده و نشنیده گرفت. همـان‌طور که با او حـرف می‌زدم او به سـاعتش نگـاه می‌کـرد. من هم نگـاهی به سـاعت او انـداختم و متوجه شـدم که می‌تـوانم درون سـاعت او را بـبینم، و حتی بیشتر، من کارکرد تک‌تک قسمت‌های داخلی ساعت و نقش تمـام چرخ‌دنـده‌های آن را می‌دانسـتم و مفهـوم

مادی زمان را عمیقاً درک می‌کردم. من دوباره از خـودم پرسیدم: «چطور است که من همه‌چـیز را می‌دانم؟». آن وقت بود که متوجه شـدم صـدای یک آهنگ قـدیمی که با آن آشـنا بـودم از پشت کافی‌شـاپ بیمارسـتان به گـوش می‌رسد. من به‌ســرعت به آن‌جا رفتم زیــرا عاشق این آهنگ بــودم. در آن‌جا مــردی که مشــغول درست کــردن ساندویچ بـود یک رادیو روشن کـرده بـود. با خـودم گفتم که‌ای کـاش صـدای آن را بلنـدتر می‌کـرد. به‌محض این‌که این فکر از ذهنم گذشت صدای موسیقی بـرایم بلند شد. برایم خیلی عجیب بود. آیا من صدای آن را بلند کـرده‌ام؟ نمی‌تواند کار آن مرد باشد زیرا او مشغول درست کـردن ســاندویچ بــود. از خــودم پرســیدم که آیا او هم صــدای موسیقی را بلندتر می‌شنود؟ پاسخ آن بلافاصله در ذهنم شکل گرفت، نه. من تنها کسی بودم که صدای موسیقی را به این بلندی می‌شنیدم. هم‌چنین من تمـامی نت‌هـای این موسیقی و تک‌تک سازهایی که در آن بکار رفته بــود را می‌دانستم! برای من که استعداد چندانی در موسیقی نداشـتم این خیلی عجیب بـود. من هیجـان زده بـودم که این اســتعداد تــازه یــافته‌ام در موســیقی را به دوست پسـرم بگـویم. به‌محض این‌که به او فکر کـردم به نـزد او بازگشتم. دیدم که او هنوز بسیار نـاراحت و نگـران است و با خــود فکر می‌کند: «مــاریون، لطفــاً نمــیر. قــول می‌دهم دیگر به تو نگـویم که خیلی حـرف می‌زنی و آواز خواندنت زیر دوش ریتم ندارد. خیلی غیر منصفانه است. چطــور یک دنــدان می‌تواند بــاعث مــرگ شــود؟ آخر خانواده‌اش چه‌کار می‌کنند؟...»

بـرایم خیلی گیج کننـده بـود. چـرا در حـالی که حـال من کـاملاً خـوب بـود او راجع به مـرگ من فکر می‌کـرد؟ من

دوبــاره ســعی کــردم که با او حــرف بــزنم ولی تلاشم بی‌فایــده بــود. دیــدم که توجه او به یک اتــاق خــاص در بیمارستان معطوف شده است. من کنجکاو شده و به آن اتاق رفتم. وقــتی وارد آن اتــاق شــدم با تعجب دیــدم که شخصی که روی تخت دراز کشیده است من هستم! البته خود من این بالا نزدیک سقف بودم، ولی بدنم روی تخت بود. من از خــودم پرســیدم: «چطــور من این بــالا هســتم ولی بــدنم روی تخت اســت؟». با این حــال من احســاس انفصال و بی‌تفــاوتی کامل نســبت به بــدنم داشــتم. این احســاس واقعی و صــادقانه بــود. آن شــیء بی‌جــان و بی‌خاصـــیتِ روی تخت افتـــاده دیگر هیچ ربطی به من نداشت. به‌یــاد نمی‌آوردم که چــرا در بیمارســتان بــودم و تمام درد و اذیت دندانم چیزی دوردست و فراموش شده می‌نمود. حالی که داشتم چنان خوب بود که به‌یــاد آوردن آن دردها برایم غیرممکن شده بود.

در آن موقع با خودم فکر کردم: «آیا من مــرده‌ام؟ یعــنی مرگ این است؟». اگر مرگ این بــود که من از زنــدگی و حیــات تــازه‌ام راضی بــودم و دوست داشــتم که بــرای همیشه مــرده بــاقی بمــانم! احســاس آن عــالی بــود. می‌توانســتم همه‌چــیز را بــبینم، (آنــاً) به هرکجا بــروم، و دیگر دردی نداشــتم. ضــمناً من راجع به همه‌چــیز دانش و آگـــاهی مطلق داشـــتم. واقعـــاً خارق‌العـــاده بـــود! من نمی‌خواستم دیگر به آن بــدن پر از درد و نحیف بــازگردم و خیلی ســعی کــردم به پرســتارها و دکترها بگــویم که ســعی در درمــان بــدنم نکنند. ولی کسی صــدای من را نمی‌شنید. این بــاعث شد که احســاس تنهــایی کنم، زیــرا نمی‌توانستم با کسی ارتباط برقرار سازم.

دیگر محیط بیمارستان برایم کسل کننده شده بود و تصمیم گرفتم که از آن خارج شوم. من با عبور از چندین دیوار از بیمارستان بیرون رفتم. اولین چیزی که متوجه شدم این بود که سرمای هوای بیرون را حس نمی‌کنم. وقتی که به بیمارستان می‌آمدیم واقعاً سرد بود و من یک پتو دور خودم پیچیده بودم، ولی اکنون دمایی که حس می‌کردم ایده‌آل بود. علاوه بر آن می‌دانستم که همیشه (صرف‌نظر از این‌که کجا باشم) این احساس دمای ایده‌آل را خواهم داشت. اکنون سؤال این بود که آیا برای همیشه تنها خواهم بود؟ به یاد آوردم که در نزدیکی بیمارستان یک قبرستان کوچک است و با خودم فکر کردم که به آن‌جا بروم تا شاید بتوانم ارواح مردگان دیگر را ببینم و با کسی حرف بزنم. در راه قبرستان به یک خانه با باغچه‌ای بسیار سرسبز برخورد کردم و متوجه چیزی شدم که قبلاً نمی‌دانستم: گل‌ها زنده هستند! قبلاً می‌دانستم که اگر به گل‌ها آب و نور کافی بدهی زنده می‌مانند و رشد می‌کنند. ولی اکنون می‌دیدم که گل‌ها نیز حقیقتاً روح دارند! دیگر هرگز حاضر نبودم یک گل را از جای خود بچینم. این منظره مسحور کننده بود. گویی من دنیا را برای اولین بار کشف می‌کردم. سرور و خوشحالیای که در آن لحظه حس کردم خارق‌العاده بود. با خودم فکر کردم پس مردن راجع به این است: دیدن چیزهایی که در بدن مادی نمی‌توانیم ببینیم!

وقتی وارد قبرستان شدم کسی آن‌جا نبود. تنها چیز زنده در آن اطراف چمن‌ها، درختان و گل‌ها بودند. این دوباره به من ثابت کرد که ما بدنمان نیستیم. با خودم فکر کردم که چرا بی‌جهت از قبرستان در شب

می‌ترسیدم. مانده بودم که اکنـون چه‌کـار کنم و تصـمیم گرفتم که به بیمارستان بازگردم. شاید آن‌جا افــرادی که در حـال مـردن هسـتند را پیـدا کنم و با روحشـان حـرف بزنم. در بیمارستان یک مرد را دیـدم که به خـون آغشـته بود. جالب بود که این صحنه اصلاً من را اذیت نمیکـرد، با این‌که قبلاً از دیدن خـون خیلی بـدم می‌آمد. وقـتی وارد اتاقم شدم دیدم که دکترها سعی در احیاء من دارند. من فریاد زدم: «نه! خواهش می‌کنم! من را دوبــاره وارد آن بدن نکنید!» ولی کسی صـدای من را نمی‌شـنید. من هم تلاش را متوقف کردم، زیرا بی‌فایده بود...

در آن موقع ناگهان همه‌چیز در اتاق کاملاً سـیاه و تاریک شد. این تاریکیـای بـود که در دنیـای فـیزیکی نمی‌توانید حتی تصور آن را بکنید. اگر در اتاقی بدون پنجـره باشـید و تمام چراغ‌ها را خاموش کنید بـاز حـتی به این تـاریکی نزدیک هم نمی‌شـوید. این تـاریکی از آن یک میلیـون بـار تــاریک‌تر بـــود. نه تنها می‌توانســتم آن را بـــبینم، بلکه می‌توانستم عمق نامحـدود آن و تهی بـودن مطلق آن را حس کنم. این یک پـوچی مطلق و ابـدی و نامحـدود بـود. نمی‌توانســتم بگـویم چه مـدت در این تـاریکی بـوده‌ام. زمــان و مکــان دیگر در این بعد وجـود نداشــتند. به نظر می‌رســید که بــرای ابد در این تــاریکی به سر بــرده‌ام، گرچه می‌توانست فقط کسری از ثانیه بوده باشد...

ناگهان در میان آن تاریکی بی‌نهایت در سمت راستم یک نقطه خیلی کوچک ولی بســیار درخشــان را دیــدم. این درخشان‌ترین و مخملی‌ترین چیزی بـود که تـاکنون دیـده بودم. می‌توانستم لطافت خالص و حیات در شکلی بالاتر را در آن احســـاس کنم. این نـــوری ســـفید و زرد و

فوق‌العـــــاده درخشـــــان و در حد غیرقابل بـــــاوری تســـکین‌بخش و ارضا کننـــده بـــود. درخشـــندگی آن از خورشید به‌مراتب بیشتر بود، ولی با این حـال چشـمم را آزار نمی‌داد، بلکه به من راحتی و تسکین می‌بخشـید. در نـور میلیون‌ها جنبش پر از انـرژی وجـود داشت. دیگر به هیچ چـیزی جز آن نـور نمی‌توانسـتم توجه کنم و هرچه بیشتر به آن می‌نگریسـتم، سـریع‌تر می‌چرخید و بزرگ‌تر می‌شد. در ابتـدا فکر کـردم که نـور به‌طـرف من می‌آید ولی بعد متوجه شـدم که این من هسـتم که با سـرعتی غیرقابل باور که به‌مراتب از سرعت نور بیشتر می‌نمـود از درون تاریکی به‌طرف نور حرکت می‌کنم. به‌تدریج این نور من را در خود احاطه کرد. احساس می‌کـردم سـفرم به سمت نور میلیون‌ها سال طول کشیده که در یک ثانیه جمع شده است.

اولین احساس من در نور، احساس بازگشت به خانه بود. تمام وجود من از همین مکان منشأ شده بود و بلافاصـله فهمیدم که برای ابد در این مکان خـواهم بـود. هم‌چـنین احسـاس آرامشی غیرقابل توصـیف و عظیم و عشـقی نامشـروط و صـحت و سـلامت کامل داشـتم. در دنیـای مادی شـما حـتی نمی‌توانید تصـوری از این عشق داشـته باشید. این عشق عشقی بود که زنده بود، بسـیار بسـیار زنده‌تر از من و شما. واقعاً کلمـات نمی‌توانند این تجربه را توصیف کنند. این عشق چنان قدرتمند بود که احساس می‌کـــردم من خـــود تبـــدیل به این عشق و این آرامش شده‌ام. من خود نور گشته و عشق نامشروط شده بودم. واقعـاً احسـاس عجیـبی بـود. من احسـاس می‌کـردم که خودم هستم، روحم. ولی با این حال من تمام احساسات و عواطف دور و اطـرافم بـودم. من یک وجـود منفـرد

بودم ولی هم‌زمـان تمـام چیزهـایی بـودم که در اطـراف من بود. من یک چیز، ولی همه‌چـیز بـودم! مانند این بـود که نور همـزاد من بـود، همسر و هم‌روح من. در حقیقت احسـاس می‌کـردم که من با آن نـور و عشق همسـان و برابرم! بـرای من قطعـاً نـور چـیزی بـالاتر (و دوردست) مانند آن‌چه مذاهب القاء می‌کنند نبـود. بسـیار بیشـتر از آن، نور خـود من بـودم، خـود روح من! نـور، تمـام آن‌چه تـاکنون حس کـرده بـودم و احساسی که در دیگـران به وجود آورده بـودم بـود. خوشـحالی و نـاراحتی، سـرور و درد، عشق و گناه.... نور همهٔ جهـان بـود در تمـامیتش و نور، حقیقت بود. نـور جـزئی از من و من جـزئی از نـور بودم.

نـور همه‌چـیز را عمیقـاً راجع به من و اعمـاق روحم می‌دانست. نـور به تمـام خوبی‌ها و بـدی‌هایی که من در حق خود و دیگران انجام داده بودم آگاهی داشت. زندگی من از تولد تا مـرگ و تمـام تـأثیراتی که بر روی دیگـران گذاشـته بـودم به من نشـان داده شد. در حقیقت در معرض جنبه‌های تاریک وجودم قرار گرفتن و دیدن نتـایج تصـمیماتم، زنـدگی من را (بعد از بازگشت به دنیا) به طـرز چشم‌گیری تغیـیر داد. با این حـال هیچ قضـاوتی از سـوی نـور نبـود. نـور از هر گونه قضـاوتی فرسـنگ‌ها فاصـله داشت. او خردمندترین، بخشـنده‌ترین و دلسوزترین انرژی و موجودی بود که تاکنون دیـده بـودم. بعضی او را «خدا» می‌نامند. من او را ابر قـدرت عشـق، آرامش، شفقت و خرد می‌نامم. به من اشتباهاتم نشـان داده شـدند، ولی احسـاس می‌کـردم که کـاملاً بخشـیده شده و هنوز هم مورد عشقی عظیم هستم.

ارتبـاط در آن‌جا مسـتقیماً از طریق فکر بـود و کلمـاتی وجـود نداشـتند. هر سـؤالی که داشـتم آنـاً جـواب داده می‌شد. کـافی بـود که تنها راجع به چـیزی فکر کنم تا همه‌چـیز را راجع به آن و هر چـیز مربـوط به آن بـدانم. هیچ جـایی بـرای سـوء تفـاهم و اشـتباه و ابهـام وجـود نداشت.

اولین کسی که در نـور دیـدم یکی از هم‌کلاسی‌های سـابقم به نـام «اولیـور» بـود که من او را از 7 سـالگی می‌شناختم ولی او در سال 1989 در یک تصادف کشـته شـده بـود. من بعد از مـرگ او چنـدان به او فکر نکـرده بودم. مطمئن بودم که خود اوست، گرچه ظاهر او اکنون بدون سن و بدون جنسیت بود. او به یک انـرژی از جنس عشق خالص تبدیل شده بـود. می‌توانسـتم عشق ابـدی و نامشـروط را در او حس کنم. او گفت که این‌جا را خیلی دوست دارد. کسی در این‌جا او را مسـخره نمی‌کند. در مدرسه او چـاق بـود و مـرتب دیگـران او را مسـخره می‌کردند. من زمانی را دیـدم که در یک مهمـانی یکی از بچه‌هـای مدرسه یک لبـاس سـوپرمن با خـود آورده بـود. همه می‌خواستند آن را امتحـان کننـد، ولی وقـتی نـوبت الیور شد و آن را پوشـید از بس چـاق بـود نتوانست زیپ آن را ببنـدد. همه به او خندیدند و من گفتم: «اون سوپرمن نیسـت، سـوپر چاقه» و به تکـرار آن ادامه دادم در حـالی که همه به او می‌خندیدند و آن را با من تکـرار می‌کردند. اکنـون روحم تمـام درد، انـدوه، خجـالت، پریشـانی و خشم او که من مسـبب آن بـودم را حس می‌کرد. می‌توانستم بـبینم که او بعد از مهمـانی تنها در اتاق خود نشسته و می‌گریست و با خود می‌اندیشید چـرا بچه‌های دیگر همیشه او را مسخره می‌کنند.

دیــدن این صــحنه قلب من را طــوری شکست که حــتی نمی‌توانم شروع به شرح آن کنم. با خود اندیشیدم «چرا، چرا، چرا من چنین چیزی به او گفتم؟ چرا به او خندیدم؟ این کــار من خیلی او را مجــروح کــرد و من تحمل آن را ندارم.» او به من گفت: «نگران نباش. مســئله‌ای نیست. من تو را بخشـــیده‌ام و با تمـــام وجـــودم تو را دوست دارم.» احساسی خارق‌العاده بود، ورای هر چــیزی که در دنیا با آن آشــنا هســتیم. هر دفعه که به یــاد آن می‌افتم نمی‌توانم جلوی گریهٔ خودم را بگیرم.

صــحنهٔ دیگــری که دیــدم چــیزی است که اکنــون در دنیا بیشتر از همه روی آن کار می‌کنم. بلافاصله بعد از دیدار با الیــور، وجــود شخصی را نزدیک خــود حس کــردم. او شخصی بود که من با او با بی‌مهـری رفتـار کـرده بـودم. شـکی نداشـتم که خـود اوست. صـحنه مربـوط به سـال 2002 بود که در سـوپرمارکت خرید کـرده بـودم. هنگـام پرداخت با کارت اعتباری، دستگاه کـارت‌خوان کـار نکـرد. صندوق‌دار که یک زن بود به من گفت که دوباره امتحــان کنم. من تردید کردم زیرا می‌ترسیدم که دوبار از حسابم پــول برداشــته شــود. ولی او اصــرار کــرد و من بــالاخره علی‌رغم میلم همین کـــار را کـــردم، ولی دفعه دوم هم دستگاه کار نکرد. من به سراغ دستگاه خــودپرداز رفتم تا از آن پول نقد بگیرم و پول خریــدم را بــدهم، ولی دیــدم که از حســابم دوبــار پــول کم شــده و اکنــون دیگر پــول کافی برای خرید در حسابم ندارم. من دانشجو و کم‌پــول بودم و اکنون برای آخر هفته مواد غذایی کافی نداشتم. من برگشتم و با آن زن دعوای شدیدی کردم؛ با لحنی که تقریباً در حد توهین بود. اکنون می‌دیدم که چه احساسی در او به وجــود آورده بــودم و چطــور او نزدیک بــود به

خاطر من شغل خود را از دست بدهد. اکنون می‌دیدم که او در زندگی خود چه مشکلات جدی داشت، مشکلاتی که مسائل من در برابر آن هیچ بودند. او از یک بچه بسیار مریض و معلول و هم‌چنین از نظر ذهنی عقب‌مانده مراقبت می‌کرد و نیاز شدیدی به درآمد این شغل داشت. دیدم که برخورد من در او چه احساس درد و پریشانی و اشکی به وجود آورده بود. دیدم که او چه زندگی سختی در دنیا داشت و بالاخره با سرطان از دنیا رفته و کودک معلولش را یتیم گذاشته بود. دیدن این صحنه چنان وجود من را به درد آورد که تاکنون در زندگی خود چنین دردی را حس نکرده بودم. اگر احساس بدترین روز زندگی‌تان را ضرب در یک میلیون کنید هنوز به دردی که حس می‌کردم نزدیک هم نیستید. دیدم که واکنش من به‌خاطر یک چیز بی‌اهمیت بر روی او اثری عمیق گذاشته بود.

با این حال در این سرای زیبایی، عشق نامحدود و نامشروط او در ذره‌ذرهٔ وجودم نفوذ می‌کرد و از جانب او شفقتی بسیار دریافت می‌کردم. گویی او به من می‌گفت: «گاهی مشکلات و دردهای ریز و درشت ما جلوی ما را می‌گیرد که درد و مشکلات دیگران را ببینیم. مسئله‌ای نیست، در نهایت عشق تنها چیزی است که اهمیت دارد.» و من این عشق را حس می‌کردم. او عشقی نامشروط و نامحدود و خالص بود.

صحنهٔ دیگر درباره دوست‌پسر سابقم بود که به من خیانت کرده بود. او از من صادقانه بخشش خواسته بود ولی من تصمیم گرفته بودم که باید از او انتقام بگیرم. مدت زیادی از خیانت او نگذشته بود که در شغلش ارتقاء بزرگی گرفت. او هم برای جشن، یک رستوران مجلل را

دربست رزرو کرده و دوستان زیادی را دعوت کرده بـود. او فوق‌العـاده خوشـحال بـود و مـرتب دربـارهٔ آن حـرف می‌زد و می‌گفت که چقـــــــــدر دوست که با من جشن می‌گیرد. من آن روز به‌جـای رفتن به رسـتوران به خانـهٔ دوســتم در یک شــهر دیگر رفتم. او مــرتب به من زنگ می‌زد ولی من جواب او را ندادم. سـاعت 10 شب به او زنگ زدم و گفتم که متأسفانه نمی‌تـوانم به جشن بیـایم زیرا امشب خانه یکی از دوستانم هستم. دوستی که نـام بـردم مـردی بـود که همه می‌دانسـتند به من علاقه دارد. دوست‌پسرم با شنیدن این حرف کاملاً ویران شد.

تا قبل از INDEام فکر می‌کردم که او تظاهر می‌کند و ته قلبش واقعـاً خیلی نـاراحت نیست. به‌هرحـال او به من خیـانت کـرده بـود. اکنـون در میـان این نـور خارق‌العـاده دیـدم که اشـتباه می‌کـردم. دیـدم که آن یکی از بـدترین روزهای زندگی‌اش بود که من باعث آن شده بودم. دیـدم که بعد از تلفن من با سرعت به سمت ماشـینش رفت تا در آن نشسته و گریه کند و از مهمانان پنهـان شـود. من تمام افکـار او را می‌شـنیدم، گـویی افکـار خـودم بودند: «چطـور توانست در روز به این مهمی با من این کـار را بکند؟ یعنی زندگی کردن با شـرم بـرایم کـافی نبـود؟ او می‌داند که من چقـدر پشـیمانم و چقـدر دوسـتش دارم؟ من را باش که می‌خواسـتم امشب پیشـنهاد کنم که بیاید و با من زنـــدگی کند. دیگر نمی‌خـــواهم به رســـتوران برگـردم. دوست دارم همین‌جا بمـیرم.» من هم‌چـنین دو روز بعد از این مهمـــانی رابطه‌ام را با او تمـــام کـــردم. البته او هم از توهین به من کم نگذاشت.

اکنـون من تمـام درد او را یک میلیـون برابـر، خـود حس می‌کردم و پشیمانی و حسـرت او را واقعـاً می‌دیـدم. در این جهان که عشق و بخشش پادشاهی می‌کنـد، مـنیت و غرور جایی نـدارد. فهمیـدم که در دنیا این مـنیت ما بـود که بـاهم حـرف می‌زد (و کشـمکش داشت). ما حقیقتـاً یک‌دیگر را دوست داشتیم ولی منیت ما اجازه نمی‌داد که جراحات گذشته را پشت سر بگذاریم.

مـدتی بعد از بازگشـتم به دنیا به او تلفن کـردم و از او معذرت خواستم و گفتم که من در حق او بد کرده بـودم. 5 سال از رابطه ما گذشته بود و او خیلی تعجب کـرد که با او تمـاس گـرفتم. هنـوز هم تلخی گذشـته در او بـود، ولی من آن را به‌خود نگرفتم، زیـرا می‌دانسـتم تا وقـتی که ما در دنیا هستیم در معرض منیت خـود قـرار داریم و از شر آن در امـان نیسـتیم. ولی خوشـحال بـودم که می‌دانستم منیت ما با مردن بدن کاملاً نابود خواهد شد.

من هم‌چنین خوشحالی و سروری که در دیگران به وجود آورده بـودم را دیـدم. یک‌بـار وقـتی بـود که به یک زن سالمند کمک کرده بودم که از پله‌های یک ایسـتگاه مـترو بالا برود. من خود بار و بسته‌های زیادی به همراه داشتم و یک کوله‌پشـتی بـزرگ و سـنگین هم پشـتم بـود. ولی وقتی دیدم که او برای بالا رفتن به‌شـدت تقلا می‌کند به او گفتم که صـبر کند تا من بسـته‌هایم را بـالا بـرده و برگـردم و به او کمک کنم. او به من لبخند زد و در راه بـالا رفتن با من خیلی صـحبت کـرد. اکنـون در مـرور زندگی‌ام نه تنها لبخند او را دوبـاره می‌دیـدم، بلکه آن را به شکلی جادویی و خارق‌العاده حس می‌کردم و می‌دیدم که در قلب او یک دنیا سـپاس‌گزاری بـود. او به من گفت

که بـــرای سر زدن به دوســـتش که در خانه ســـالمندان زندگی می‌کند می‌رود، وای کاش دخترش آن‌جا بـود تا به او کمک کند. او گفت: دخترش یک مدیر عـالی رتبه است و وقت زیادی بـرای او نـدارد و فقط مـاهی یک‌بـار به او سر می‌زد. او گفت که چطــور مــردم در این زمانه دیگر برای هم وقت ندارند، ولی برای اینترنت و چیزهای دیگر وقت دارند... وقـتی به او کمک می‌کـردم به نظـرم کـار خاص و مهمی انجـام نمی‌دادم. ولی اکنـون می‌دیـدم که این کار من وجـود او را پر از سـرور کـرده بـود و اکنـون من نــیز آن ســرور را به‌مــراتب بیشــتر حس می‌کــردم. حاضـرم هر چـیزی دارم بـدهم تا آن احسـاس را دوبـاره تجربه کنم.

سپس حضور مادر بزرگم را در آن‌جا احساس کــردم. من تمـام لحظـاتی را که از بچگی تا مـرگ او بـاهم گذرانـده بـودیم را دوبـاره دیـدم. دیـدم که آخـرین بـاری که بـرای دیدار او به بلژیک رفته بودم، او از من خواست که مــدت بیشتری پیش او بمـانم. ولی من به خـاطر کـارم مجبـور شدم این درخواست او را رد کنم. دیدم که به این خــاطر چقدر در آن روز افسرده شده بـود و مـرتب با خـود فکر می‌کرد: «چطور ماریون حاضر شد که به این زودی برای کارش بـازگردد و کمی بیشـتر پیش من نماند. من واقعـاً دلم بـــرایش تنگ می‌شـــود و ما به نـــدرت یک‌دیگر را می‌بیـنیم. او حـتی این کـار را دوست نـدارد. آیا پـولش بــرایش از من مهمــتر است...» با این حــال در آن‌سو او یکپارچه بخشش بود و این خاطرات بلافاصله با خاطراتی خوش جایگزین شدند. خودم را دیـدم که وقـتی 5 سـالم بود از شـیرینی‌های خـوش‌مزه‌ای که بـرایم درست کـرده بــود می‌خــوردم. ســرور و شــادی او را، وقــتی که آن

لحظات را با من می‌گذراند، می‌دیدم و حس می‌کردم که او نیز خوشحالی و لذت من را احساس می‌کرد و من نیز خوشحالی و لذت او را حس می‌کردم... من هزاران لحظه شاد دیگر که با او گذرانده بودم را دیدم. من مرگ او را نیز دیدم و خودم را که چقدر گریستم، در حالی که روی تختم دراز کشیده بودم و به دستبندی که به من داده بود نگاه می‌کردم. او مرده بود، ولی اکنون در این مکان باشکوه در پیش روی من او از همیشه زنده‌تر بود.

در تجربه‌ام هم‌چنین مادرم را (که هنوز در دنیا بود) دیدم. وقتی که تجربه من اتفاق افتاد 7 سال می‌شد که با مادرم حرف نزده بودم؛ به‌جز وقتی که مادر بزرگم فوت کرد و به او تسلیت گفتم. من به‌شدت از مادرم متنفر بودم و حتی یک دقیقه نمی‌توانستم با او در یک اتاق بمانم. با این حال در آن جهان خارق‌العاده من احساس بخششی آنی برای تمام کارهای سهمناکی که در حق من انجام داده بود کردم. اکنون می‌دانستم که چرا او آن‌قدر به من درد و شکنجه وارد کرده بود. او خود یک روح معذب و در شکنجه بود و در جهان فیزیکیِ منیت‌محور، او با وارد کردن درد به دیگران سعی می‌کرد درد خود را کمتر حس کند. می‌توانستم تمام درد و تشویش عظیم درونی او و ترس‌هایش، همه را حس کنم و می‌دانستم که این‌ها باعث شده بودند که او با من این‌چنین رفتار کند؛ همان‌طور که پدر او در بچگی‌اش با او بد رفتاری کرده بود. بعد از بازگشت به دنیا نحوه پاسخ من به رفتار بد او کاملاً تغییر یافت. قبلاً من با او می‌جنگیدم و دشنام‌هایش را جواب می‌دادم و کارهایش را تلافی می‌کردم. ولی اکنون دیگر این‌طور نیست. گرچه رابطهٔ من با مادرم تا وقتی که در دنیا هستیم

برای همیشه یک رابطهٔ شکسته خواهد بود، ولی الآن من تا حد ممکن آرامش را حفظ می‌کنم. دیگر نمی‌تـــــوانم بجنگم؛ بعد از بخشش حقیقی که برای او در ســوی دیگر حس کردم.

در سال 2004 من یک گربـهٔ خیلی بانمک و زیبا داشـتم. او خیلی مهربان بود ولی یک روز ناگهـان ناپدید شد. من سه روز به دنبـالش می‌گشـتم و بـدون فایـده در کوچه و خیابان‌هـای محله راه می‌رفتم و نـام او را صـدا می‌زدم. شش روز پس از ناپدید شـــدنش، لاشـــهٔ او، که در حـــال گندیـــدن بـــود، را در پشت بوته‌هـــای حیـــاط همســـایه‌مان یافتم. من بیشـتر از 10 بـار آن نـزدیکی را گشـته بـودم ولی او را ندیده بودم. این‌جا او از همیشه زنـده‌تر بـود و با من حـــرف می‌زد. حـــرف زدن ما با یک‌دیگر تفـــاوتی با حـــــرف زدن من با ارواح موجـــــوداتی که انســـــان بودند نداشت. من افکـــار او را همـــان‌طور (مانند افکـــار ارواح انسان‌ها) دریافت می‌کـردم. فهمیـدم وقـتی ناپدید شـد، یک ماشـــین به او زده بـــود و بشـــدت مجـــروح شـــده و نمی‌توانست حرکت کرده یا صدایی بـــروز دهد. او در روز دوم مرده بود. ولی اکنون می‌دانستم که وقـتی در کوچه اســمش را صـــدا می‌زدم صـــدای من را می‌شـــنیده است (گرچه نمی‌توانست حرکت کرده یا پاسخ دهد). این خیلی باعث التیام دردش شده بود و به او کمک کرده بود که در آرامش و در حالی که احساس می‌کرد عمیقاً مورد عشق و محبت است بمیرد. من تمام لحظه‌هـایی که در زنـدگی کوتاه دنیایی او باهم صرف کرده بـودیم را دیـدم؛ وقـتی که روی پاهـــــــایم می‌نشســـــــت، وقـــــــتی که با اسباب‌بازی‌هایش بازی می‌کردیم... می‌توانستم بـبینم از این‌که من صـاحب او هسـتم چه شـادی و لـذت عمیقی

حس می‌کند. اکنـون در این‌جا گـویی من دوبـاره او را در آغوش گرفته بودم. احساس آن سحرآمیز بود.

بلافاصله بعد از پایان مـرور زنـدگی‌ام دوبـاره خـود را در پیش روی نـور و در درون آن یـافتم. نـوری که به طـرز بـاورنکردنی خردمند و مهربـان بـود. هنـوز نمی‌تـوانم کلمات کافی را برای توصـیف قـدرت عشق او پیـدا کنم. عشق او عظیم، قـوی، مـؤثر، قـدرت‌بخش، ابـدی و نامشروط بـود. نـور به من گفت که باید تصـمیم خـود را بگیرم که آیا می‌خواهم بمانم یا بازگردم. البته که به هیچ وجه حاضر نبودم بازگردم، چراکه این مکـان بهغـایت زیبا بـود و عشـقی غیرقابل تصـور در سرتاسر آن و در همه‌چیز جریان داشت. می‌دانستم که این حیات تـازهٔ من ابـدی اسـت، و این حیـاتی کامل و ایـده‌آل بـود. هر موجودی در این بعد کامل و بی‌عیب بود. حتی کسانی که در دنیا آن‌ها را بسیار معیـوب می‌دانسـتم اکنـون در این انـرژی خارق‌العـاده، از هر لحـاظ و جنبه کامل و بی‌عیب بودند. ولی به من نشـان داده شد که اگر تصـمیم به ماندن می‌گرفتم چه می‌شد. تمام خانواده و دوسـتانم در حالی که خاکسترهای من را در دریـای شـمال می‌ریختند می‌گریستند. من درد و حزنی که مرگم در دیگـران ایجـاد می‌کـرد را می‌دیـدم، حـتی در کسـانی که فکر می‌کـردم برایشـان اهمیـتی نـدارم، و این من را متعجب کـرد. من فکر تک‌تک افراد را می‌دانستم. عجیب بـود ولی در آن‌جا می‌توانسـتم به هـزاران چـیز هم‌زمـان فکر کنم؛ بـدون این‌که بـرایم گیج کننـده باشد. وقـتی صـحنهٔ مراسم سـوگواری خـود را در کنـار دریا می‌دیـدم، نه تنها به فکر تمام افراد، بلکه به تمـام محیط اطـراف دانش و آگـاهی کامل داشتم: به دریا، ماسه‌ها، صدف‌ها، ماهی‌ها و تمـام

بیولوژی این حیوانات، و حتی نقش تک‌تک سلول‌های هر یک. می‌توانستم هرچقدر که می‌خواهم بر روی یک چیز خاص بزرگ‌نمایی کنم و آن را طوری ببینم که در دنیا فقط با میکروسکوپ امکان آن هست. من نقش هر اتم را در هر قطرهٔ آب می‌دانستم، و این در حالی بود که هم‌زمان حزن و عزاداری آن افراد را حس می‌کردم. من هم‌زمان همه‌جا بودم. من تمامی جهان هستی بودم! من و جهان هستی پاره‌ای از یک‌دیگر بودیم. باوجود تمام چیزهایی که می‌دیدم باز هم نمی‌خواستم بازگردم. حتی به من نشان داده شد که مدت کوتاهی بعد از مرگم، پدرم در اثر غصه درخواهد گذشت و مرگ او اثر ویران کننده‌ای بر روی برادر و خواهرانم خواهد داشت. ولی با این حال هنوز هم می‌خواستم در سوی دیگر بمانم. بله، عشقی که در سوی دیگر دریافت می‌کنید این‌قدر عظیم است!

در آن موقع صحنه‌ای از آینده به من نشان داده شد. من دختر بچه‌ای را دیدم که بر روی ماسه‌های کنار دریا بازی می‌کرد. آناً فهمیدم که باید به‌خاطر این بچه بازگردم؛ صرف‌نظر از این‌که او در دنیا با من چه رابطه‌ای خواهد داشت. او ممکن است دخترم باشد یا خواهر زاده‌ام یا کس دیگر. فهمیدم که او در اقلیم زمینی به من کمک خواهد کرد که بیشتر عشق بورزم، و من نیز به‌نوعی در زندگیاش به او کمک خواهم کرد. من تصمیم خود را گرفتم: «به آن دنیای پر از درد باز خواهم گشت. به هر حال دیگر ترسی در من نیست. دیگر هرگز از هیچ چیزی نخواهم ترسید، به‌خصوص مرگ.»

به‌محض این‌که فکر بازگشت به دنیا از سـرم گذشـت، با همـان سـرعتی که از تونل به این سـوی آمـده بـودم به بـــدنم بازگشـــتم. بازگشت و وارد شـــدن به بـــدنم دردناک‌ترین چیزی بود که تاکنون تجربه کرده‌ام. احساس بدن بسیار تنگ و معذب بود. وقتی چشمانم را باز کـردم در تمام بدنم درد شدید عفونت و هم‌چـنین درد حاصل از کارهایی که به‌خـاطر احیـاء من انجـام داده بودند را حس می‌کـردم. من بیـدار شـدم ولی همه‌چـیز در اطـراف من مانند یک تـوهم و سـراب بـود. بعد از دیـدن آن جهـان که واقعیتی بسـیار والاتر بـود، دیگر این دنیا به نظر واقعی نمی‌رسید.

دکـترم به من گفت که بـرای 7 دقیقه رفته بـودم ولی برای من گویی یک ابدیت بود. من (از این‌که احیـاء شـده بـودم) عصـبانی و بسـیار سـرخورده بـودم و به او گفتم چرا این کار را کردید؟ من به او توضـیح دادم که بارها از شما خواستم که من را به حال خود بگذارید زیرا حال من خوب است و چند بار فریـاد زدم و گفتم که احیـاء من را متوقف کنید. گفتم اگر بـــاور نـــداری از پرســـتاری که تی‌شرت من را مسخره می‌کرد و دربارهٔ آن به همه جوک می‌گفت بپرسید. ناگهان رنگ او کـاملاً پریـده و چشـمان او از بهت و نابـاوری درشت شد و گفت: «تو نمی‌تـوانی آن جوک را شنیده باشی! تو مرده بـودی!». او به سـمت آن پرستار نگـاه کـرد و من گفتم: «بلـه، خـود اوست. او بود که درباره تی‌شرت من جوک می‌گفت.» دکترم بـرای اطمینان از پرستار پرسید که آیا او دوباره از وقتی احیاء شده‌ام دربارهٔ تی‌شـرت من چـیزی گفته اسـت؟ او گفت که گمان نمی‌کند و مانند آن دکتر در جـای خـود خشـکش

زده و در بهت و ناباوری بود. من احساس کـردم که نباید بیشتر از این به آن‌ها چیزی بگویم.

من به‌خاطر عشق بازگشـتم. می‌بایست به دیگـران کمک کنم که عشق و محبت بیشـــتری ابـــراز کنند تا بهـــترین تجربه حیات پس از مرگ را داشته باشند و مجبور نباشند دردهـایی را که بر دیگـران وارد سـاخته‌اند را خـود تجربه کنند. این تجربه زنــدگی من را تغیــیر داد. من معنــوی‌تر شده‌ام ولی مذهبی‌تر نشـده‌ام. من یقین دارم نـوری که در ســـوی دیگر دیـــدم، که عشق مطلق و بی‌نهـــایت و سرتاسر شفقت بود، محال است بتواند کسی را به‌جایی بفرستد که تا ابدیت مورد عـذاب و شـکنجه قـرار بگـیرد. نـــور، تمامـــاً بخشش است و هیچ چـــیزی جز بهـــترین خوبی‌ها را برای شما نمی‌خواهد.

در تجربه خود فهمیدم که هرچه ما در حق دیگـران انجـام می‌دهیم، در نهایت در حق خود انجـام داده‌ایم و آن را در سوی دیگر با قدرتی بسیار بیشتر تجربه خواهیم کـرد. ما (از جهـان هسـتی) همـان را دریـافت خـواهیم کـرد که می‌دهیم. پس چه بهـــتر که آن‌چه می‌دهیم عشق باشد. من اکنون سعی نمی‌کنم که بـاور خـود را به کسی ثـابت کنم، اگر در آن استرس و تشویشی باشد. من آرامش را به ستیز و کشمکش‌هایی که از مـنیت برمی‌خیزند تـرجیح می‌دهم. من فهمیـــدم که عشق تنها چـــیزی است که اهمیت دارد و عشق همه جاسـت؛ یک لبخند به غـریبه‌ای که محزون به نظر می‌رسد، یک سخن خوش به همکـار یا دوسـتتان که با سـختی و چالشی در زنـدگی خـود مواجه است، و یا حتی بدون علت. این‌ها در زنـدگی روزمـرهٔ ما

به نظر هیچ و پیش پا افتــاده می‌رســند، ولی این به این خاطر است که ما هنوز حقیقت زندگی را نمی‌بینیم.

من هم‌چنین فهمیدم که هر وقت دربارهٔ یکی از عزیــزان درگذشته فکر کنیم، او نــیز در بعد ابــدیت دربــارهٔ ما فکر می‌کند (و فکر کردن ما را حس می‌کند). من هیچ تردیدی در حقیقی بودن تجــربه‌ام نــدارم. آن‌چه من تجربه کــردم یک میلیون بار از این دنیا حقیقی‌تر بود.

تجربه مارک هورتن

وقتی که تجربه NDE من اتفاق افتــاد در کما بــودم و به همین خاطر نمی‌دانم دقیقاً کی اتفاق افتــاد. با دقت در پرونــده بیمارســتان و اطلاعــات دیگر حــدس می‌زنم که شب سال نو در ســال 1992 بــود. کلیه و کبد من از کــار افتاده بودند و دکترها به پدر و مادر من گفتند که به نظر می‌رسد که باید بــرای کفن و دفن و مراسم ســوگواری من آماده شوند. زیرا احتمال این‌که من بتوانم شب را به صــبح برســانم خیلی انــدک است و اگر هم بتــوانم، صــبح باید من را به دستگاه دیالیز وصل کنند و شک آن احتمالاً من را خواهد کشت. همان شب تنفس من متوقف شد و من را به دســـــتگاه تنفس مصـــــنوعی وصل کردند. در شش‌های من مایعات جمع شده و در حال افزایش بودند، در حــالی که کبد و کلیه من از کــار افتــاده بــود و تنفسم هم توسط دستگاه صورت می‌گرفت...

من به صــورت بســیار تــار و مبهمی به خــاطر دارم که از بـــــالا به بـــــدن خـــــودم که روی تخت بـــــود و لوله‌ها و دستگاههای زیادی به آن متصل بود نگــاه می‌کــردم. ولی نمی‌دانســتم که این بــدن من است. من در نــوعی فضا و

محیط خشک و گـرم شـناور و گرفته شـده بـودم، ولی احساس محصور بودن و فشـار نمی‌کـردم. احسـاس من امنیت و آرامش بود، بدون درد یا گیجی، و کـاملاً هشـیار و بیدار بودم.

ناگهان فضای به نسبت تیره‌ای که در آن بـودم مانند روز روشن شـــد، با این تفـــاوت که روشن‌تر از یک روز معمـــولی به نظر می‌رســـید. در حـــالی که همه‌چـــیز درخشـــنده به نظر می‌آمـــد، من بـــدون هیچ فشـــاری به سمت بالا حرکت داده شدم. من متوجه داشـتن هیچ گونه بـدنی نبـودم و احسـاس خـارق العـاده‌ای داشـتم و فکر می‌کنم که تنها یک هـوش و ادراک خـالص هسـتم که به نوعی اطلاعات و آگاهی را جذب می‌کنم. کلمات مناسب برای توضیح آن وجود ندارد. از این نقطه نگاه بالا، کافی بـود که به زمـان یا مکـان خاصی فکر کنم و آنـاً در آن‌جا بـودم و همه‌چـیز را راجع به آن مکـان و زمـان و مـردم آن‌جا تجربه می‌کـــردم. نمی‌دانم چـــرا ولی من همیشه علاقه خاصی به اســـکاتلند داشـــته ام. اجـــداد من از اســـکاتلند و هم‌چـــنین از انگلســـتان، ســـوئد، و پـــروس هستند. ولی نمی‌دانم چرا همیشه نزدیکی و جـاذبه‌ای به سوی سـرزمین، تـاریخ، و فرهنگ و موسـیقی اسـکاتلند داشته ام.

اولین «سـفرم» (بعد از مـرگ) به اسـکاتلند بـود! من بر روی یک صخره مرتفع بودم و از بالا دریـای خاکسـتری و به شدت طوفانی را می‌دیدم که زیر پای من موجهای آن با قـــدرت به صـــخره‌های پـــایین‌تر برخـــورد می‌کردند. می‌توانستم باد را که با شـدت می‌وزید و به من برخـورد می‌کرد و نیروی بـاران را حس کنم، در حـالی که صـدای

غرش رعد و و غرش دریای طوفـانی را می‌شـنیدم. تنها کاری که کرده بودم این بود که فکر این سرزمین از ذهن من عبور کرده بود و اکنون من این‌جا بودم.

سپس به آفتاب گرم فکر کـردم و بلافاصـله در مکـانی با نور گرم و مطبوع بودم. نمی‌توانستم هیچ چیزی بجز نور تسـکین بخشی که دراطـرافم بـود را تشـخیص دهم. این حالت بسیار دلپذیر و راحت بخش بود و بـرای یک هـزارم ثانیه یا یک میلیارد سال طـول کشـید، نمی‌دانم، زیـرا در آن‌جا زمـــان معـــنی و ارزشی نداشت. من عینـــاً این احساس را داشتم که هم زمان در تمـامی جهـان هسـتی حضور دارم.

درخشـــندگی متوقف شد و جـــای آن را چشم انـــدازی از سیاره زمین گـرفت که به سـرعت در حـال دور شـدن از من بود. من هنوز هم در احسـاس گـرمی و راحـتی دربر گرفته شـده بـودم، ولی با سـرعتی که در حـال افـزایش بـود از زمین دور می‌شـدم. تقریبا بلافاصـله چشم انـداز کـــره زمین جـــای خـــود را به چشم انـــدازی از منظومه شمسی داد (که آن هم به سرعت از من دور می‌شد). به ســـرعت این منظـــره هم با چشم انـــداز خوشه‌ای از ســتارگان جـای گـزین شد که ظـاهراً یکی از بازوهـای کهکشـــان راه شـــیری بـــود (که منظومه ما در آن قـــرار دارد). همانگونه که با ســرعت به طــرف خـــارج حـــرکت می‌کـــردم، تمـــامی این را در ســـطوح مختلفی جـــذب و دریـافت می‌نمـودم که منحصر به دیـدن نبـود. هنـوز هم می‌توانســـتم محل ســـیاره زمین را در فضا حس کنم، گرچه اکنـون دیگر فاصـله زیـادی از آن داشـتم و چـنین چـــیزی نمی‌بایست امکـــان داشـــته باشد. حـــال کلی من

راحـتی، شـگفت زدگی، بهت و حـیرت، تعلق داشـتن، و نوعی احسـاس «درست و راست» بـودن بـود، و مـافوق تمـام این احساسـات چـیزی بـود که تنها می‌تـوانم آن‌را احسـاس عشـقی ورای تحمل بنـامم، گرچه این کلمـات برای توصیف آن احساسات بسیار نارسا می‌باشند.

همانطور که به سرعت حرکت می‌کردم کاملاً خود را رها کردم و اجازه دادم که در وحـدتی که من را احاطه کـرده بود حل و ممزوج شـوم. انفجـار احساسـاتی که از عشق ورای تحمل در من بوجـــــود آمد و اکنـــــون آن را حس می‌کـردم چنـان قـوی بـود که احساسـاتی که حـتی در مرحله قبلی حس می‌کـــــــردم دیگر چـــــــیزی به نظر نمی‌رسـیدند. من این احساسـات را با هیچ زبـان و کلام بشری نمی‌تـوانم توصـیف کنم. من همه‌چـیز بـودم، ولی هیچ چـیز نبـودم! من همه جا بـودم، ولی هیچ جا نبـودم! من در تمامی زمان‌ها حضور داشتم، ولی در هیچ زمـانی نبــودم! قــدرت تفکر و درک من گســترش یافته بــود تا تمـامی چیزهـا، زمانهـا، مکانهـا، و بوده‌ها را در گذشـته، حال، و آینـده در بر گـیرد. من منحصر به فـرد بـودم ولی در عین حال کوچک‌ترین ذره و جـزء تمـامیت (و هسـتی) بـودم. می‌دانم که حرفهـایم به نظر بی‌معـنی می‌رسـند، گاهی وقتی آن‌ها را می‌خوانم بـرای خـودم هم این‌طـور است. ولی این تجربه من بود. کلماتی بـرای توصـیف آن عشـق، گرمـا، و سـرور وجـود نـدارد. واقعـاً غـیر قابل توصیف بود!

هنوز هم در حال شـتاب گـرفتن و جـذب کـردن و بیشـتر شدن بودم! کهکشان‌ها (در اثر فاصله من) به انـدازه یک دانه ماسه شـــــده بودند. من کهکشـــــان‌های عظیمی را

می‌دیدم که در حال برخورد به یک‌دیگر بودند. حفره‌هایی را در فضا می‌دیدم که واقعاً حفره و خـالی نبودنـد، بلکه با چـــیزی پر شـــده بودند که حـــتی در آن ســـطح درک نمی‌توانســتم بفهمم چیست. کهکشــان‌های بســیاری در پیش روی من وجود داشتند که می‌توانستم آن‌ها را حس کرده و ببینم. ولی هنوز می‌توانستم حس کنم که سیاره ما کجاست. می‌گــویم حس کــردن، زیــرا کهکشـــان راه شیری اکنون ناپدید شده بود و من نمی‌توانســتم دیگر آن را ببینم، ولی می‌توانستم آن را نیز حس کنم.

من به حـــــرکت خـــــود به ســـــمت خـــــارج ادامه دادم. می‌توانســتم یک انحنـاء را در صـحنه پیش رویم تشـخیص دهم و متوجه شـدم که تمـام (این) جهـان (فـیزیکی) در واقع یک کــره عظیم است که تمــامی کهکشــان‌ها را در خود دارد. با حرکت من به سمت عقب و تاریکی که ورای این کره بود این بیشتر هویـدا می‌شد. ولی هنـوز هم گه گاهی یک کهکشان در حالی که به سـمت خـارج می‌رفتم با سرعت از کنارم عبور می‌کرد. سپس احســاس حضـور چیز یا وجودی بزرگ را پشت سرم کـردم. به نظر رسـید که سرعت من کمی آهسـته‌تر شد و کمی توقف کـرده و سپس از حد و مرزی عبور نمودم و (اکنـون از خـارج) به این کره که تمامی جهان (فـیزیکی) ما را در خـود داشت می‌نگریسـتم. به نظر می‌رسـید که آن همزمـان شـفاف ولی انـــدکی غـــیر شـــفاف بـــود، مانند این‌که من به میـــدان‌های انـــرژی که جهـــان ما را در بر دارد نگـــاه می‌کــردم. آن‌را می‌تــوان به پوســته الکــترون که اتم را دربر گرفته است تشبیه کرد.

من هنـــوز هم به ســـمت بـــیرون در حـــرکت بـــودم و می‌توانســتم کــره دنیــای فــیزیکی ما که در حــال کوچک شــدن بــود را بــبینم، و کره‌هــای متعــدد دیگــری که فقط می‌توانستند جهان‌های دیگر باشــند. به نظر می‌رســید که آن‌ها در نــوعی نظم و تــرتیب چیــده و قــرار داده شــده بودند، یک پوســته کــروی از جهان‌ها که به دور یک نقطه مرکزی بودند که نمی‌توانســتم آن را بــبینم. مــاورای این پوسته، پوسته دیگری بــود که اکنــون من به ســوی آن در حرکت بودم.

من هرگز به پوسته بعدی نرسیدم. همــانطور که در حــال حرکت به سمت آن و لایه بعدی جهان بودم، چیزی شروع به کشیدن من به سمت جلو کرد و ناگهان من با ســرعت به جلو و به ســـمت داخل جهـــان حـــرکت کـــردم. من به سرعت وارد کره جهان خودمان شــدم و در انــدکی زمــان در جلــوی خوشه ســتارگان که یک بــازوی کهکشــان راه شیری بود قــرار داشــتم و بــرای آخــرین بــار آن را تماشا کردم و آن‌گاه بازگشتم...

من گیج و حیرت زده بــوده و در جــای خــود خشــکم زده و ناراحت بودم و احساس فقدانی عظیم داشتم. احســاس فقدان بــرای از دست دادن تمــامی آن دانش و آگــاهی و عشق و یکی بودن که آن‌را دیده و تجربه کرده بــودم. من برای مــدتی که نمی‌دانم چقــدر طــول کشــید مرتبــاً وارد کما و از آن خارج می‌شدم ... به تدریج شروع به انطبــاق با دنیا کردم و سعی ناخودآگــاه من بــرای نادیــده گــرفتن آن‌چه تجربه کرده بودم و بازگشت به زندگی عــادی آغــاز شد. ولی یک جــای کــار درست نبــود. درون من حفــره‌ای وجود داشت که فکر من را بــدرد می‌آورد. بــالاخره بعد از

یکسال یک روز در حالت مراقبه و مدیتیشن نشسته و گذاشتم که فکرم راحت شود. آن‌گاه همه‌چیز به ضمیر آگاه من بازگشت. دیگر نمی‌توانستم این خاطرات را سرکوب کنم و این را خوب می‌دانستم. بیشتر از پیش متقاعد شدم که آن‌چه من تجربه کرده بودم حقیقی بود و یک توهم و رویا نبود. این‌که همه ما با هم یکی هستیم و تنها چیزی که از ازل تا ابد ارزش دارد عشق است. عشقی کامل، باز، دهنده، و به طرز خارق العاده‌ای پر (و ارضاء) کننده. این تنها چیزی است که اهمیت دارد. هر چیز دیگری ظاهری (و دروغین) است.

من برای همیشه تغییر کرده ام. همه ما با هم یکی هستیم، همه ما خدا هستیم یا شاید خدا همه ماست. من خیلی روی این جمله انجیل که «خدا انسان را در تصویر خود ساخت» فکر کرده ام. شاید معنی واقعی آن این است که انسان در تصور خدا خلق شده و وجود دارد، و تصور خدا همان واقعیت ماست. من به هیچ وجه به هیچ مذهب خاصی پایبند نیستم، هرگز نبوده ام، و اکنون دیگر قطعاً نخواهم بود. همه آن‌ها هم چیزهای درست و هم چیزهای غلط در خود دارند. مذهب تلاش انسان برای سامان دهی و کنترل معنویت شخصی افراد است. اکنون می‌دانم که تنها دین حقیقی این است که با مهربانی زندگی کرده و یک‌دیگر را دوست بداریم. وقتی با کسان دیگری که NDE داشته‌اند صحبت می‌کنم، به نظر می‌رسد که تقریبا همه در این دید مشترک هستند.

متعاقبات تجربه من هنوز هم ادامه دارند و هر روز بیشتر می‌شوند. اگر بگویم که بکلی زندگی من را زیر و رو کرد حق مطلب را ادا نمی‌کند. من هنوز هم به

سیســتم‌های کــامپیوتری که حــرفه‌ام است علاقه دارم. ولی اکنون بیشتر برایم جــالب است که چگونه می‌تــوانم با آن به مردم کمک کنم تا این‌که برایم یک اســباب بــازی پیشرفته یا وسیله پول درآوردن باشد. من قبلاً هم بیش از حد مــادی نبــوده ام، ولی بعضی وقتها چیزهــایی را دوست داشته و به آن‌ها ارج می‌نهادم و ممکن بود نگران (از دست دادن یا بدست آوردن آن‌ها) بشــوم. اکنــون با این‌که بــرای زیبــایی در چیزهــای مختلف ارزش قــائلم، دیگر داشتن یا نداشتن چیزها برایم اهمیتی ندارد. اکنون خیلی وقتها وقـــتی کسی از من چـــیزی می‌خواهد یا علاقه‌ای به چیزی که من دارم نشــان می‌دهد آن را به او می‌دهم. من (بسیاری اوقات) خود را در حال گریه کردن بــرای انــدوه و دردی که در دنیا و زنــدگی مــردم است می‌یابم. حتماً مردم من را نــازک نــارنجی می‌داننــد، ولی اهمیتی نــدارد... دیگر از مــرگ ترسی نــدارم. در حقیقت فکر کردن به آن به من تسکین می‌دهد، زیــرا بازگشت به حــالتی است که آن را تجربه کــرده ام... احســاس ورای طـــاقت عشق و محبت بـــرای همه کس و همه‌چـــیز در اطـــراف من، آرامشی که می‌تـــوانم آن را حس کنم، و حــتی گــاهی احســاس همــدردی‌هایی که بــرایم دردآور است. اگر بتوانم رنج و درد کسی را با انتقال مقداری از آن به درون خــودم کــاهش دهم، با خوشــحالی آن کــار را خواهم کرد.

تجربه مارتین ونتزل (Martin Wentzel)

در اکتبر سال 1986 من با دوچــرخه‌ام در حــال بازگشت از سرکار به سمت خانه بودم. دیروقت بود و هوا در حال تاریک شدن بود. من در حال پایین رفتن از یک سرازیری

طـــولانی بـــودم در حـــالی که جـــاده به ســـمت راست می‌پیچید. ناگهـــان ســـرم را بـــالا کـــردم و دیـــدم که یک ماشین از جهت مقابل با سرعت در حال نزدیک شـدن به سمت من است. او برای راحت‌تر کـردن پیچ جـاده کـاملاً وارد خط من شده بود و باد شدید پاییزی باعث شده بـود که من صـدای نزدیک شـدن او را به موقع نشـنوم. دیگر فرصتی برای مانور نداشـتم و تصـادف غیرقابل اجتنـاب بود...

اولین چـــیزی که تجربه کـــردم این بـــود که همه‌چـــیز فوق‌العـاده درخشـان است. من احسـاس کامل بی‌وزنی داشـــتم و در یک دریـــای نـــور گـــرم و لطیف که از کریستال‌هایی با رنگهای مرتعش و اکرلیک مانند تشـکیل شده بود شناور بودم. من خود را سبک و در ارتفاع حس می‌کردم ولی در عین حال کاملاً آرام و در تـوازن بـودم. من در حـــالتی از «بـــودن» بـــودم که هرگز آن را تجربه نکرده بودم. تجربه‌ای خارق العاده و نشاط بخش بود.

وقـتی که به بـالا و اطـرافم نگـاه کـردم تنها چـیزی که می‌دیدم نور بود. هیچ چیز دیگـری نبـود که به آن نگـاهی بیاندازم. من به دنبال نقاط مرجعی می‌گشـتم تا بتـوانم تشخیص دهم کدام سمت بالا و کدام پـایین است. وقـتی به پـایین نگـاه کـردم بـدن (روحیم) را دیـدم که در اوج تعجب من کـاملاً شـفاف بـود و مانند یک لامپ پرقـدرت می‌درخشید. با وجود این‌که من در نوری بودم که به طرز باور نکردنی از خورشید درخشان‌تر بود، متوجه شـدم که من خود نوری صادر می‌کنم که از نوری که در آن هسـتم قـوی‌تر است. ولی چطـور این ممکن بـود؟ بعـدها یـاد گـرفتم که علت آن این بـود که من تمـام نـوری که در

اطرافم به سمت بدن شفاف غیر فیزیکی من می‌تابید را منعکس می‌کردم. من از این‌که نور اطرافم با وجود درخشندگی آن‌چنانی که داشت کور کننده نبود در تعجب بودم. نور کریستالی بسیار لطیف و زیبا بود و به آرامی در زیباترین رنگهای رنگین کمان سوسو می‌زد.

برای این‌که نگاهم را به سمت پایین انداخته باشم به پاهایم نگاه کردم. آن‌گاه حرکت موج گونه و شناور کاهش یافت و توانستم ببینم که من روی یک سکوی نور ایستاده‌ام که با حجمی از نور اکرلیک مانند احاطه شده که تنها از ارتعاشات بالا و گرم تشکیل گشته است. من در نور به اطرافم نگاه کرده و شروع به شنیدن صداها و اصواتی کردم. کنجکاو شدم که بدانم کجا هستم. من توسط نیروی فکر و اراده در نور کشیده شده و در فاصله حدود 30 متری بالای صحنه تصادف متوقف گشتم. از زمانی که تصادف رخ داده بود مدتی گذشته بود و اکنون افراد زیادی به دور یک جوان که کف جاده افتاده بود جمع شده بودند. وقتی از نزدیک‌تر به آن جوان نگاه کردم او به نوعی برایم آشنا به نظر می‌رسید. کسانی که دور او بودند سعی در احیاء او داشتند و من می‌توانستم ناچاری و هراس را در آن‌ها حس کنم. شنیدم که یک نفر فریاد می‌زد: «او مرده است! او مرده است! کار دیگری از دست ما ساخته نیست».

وقتی که به سمت پایین و (با دقت) به او نگاه کردم، درونم به درد آمد. وقتی که احساسات خودم را دیدم، حس کردم که تمرکزم از مغزم به قلبم و سپس تمامی بدنم منتقل شد و اطرافم شعله ور شد. مانند این‌که

کسی یک جریـان الکـتریکی قـوی را به درون من منتقل کـرده و من به یک سیسـتم انـرژی جدید و بسـیار بـالاتر متصل شـــده‌ام. من این را خیلی قـــوی حس کـــردم. هم‌چنین حس می‌کردم که با قدرتی غیرقابل توصـیف پر شده‌ام و برای اولین بار احساس کـردم که کـاملاً خـودم هستم. متوجه شـدم که من پـاره‌ای از روح الهی هسـتم که در ابعاد بسیاری به طـور همزمـان وجـود دارد. در آن موقع هـزاران اشـعه نـور را دیـدم که در زیبـاترین رنگها مانند یک رنگین کمان از درون من می‌درخشید. احسـاس می‌کردم که گویی من با همه‌چیز یکی شده‌ام.

از میان این اشعه‌های نور توانستم تمام آن‌چه در صـحنه تصادف اتفاق می‌افتـاد را بـبینم و همه‌چـیز را در یک آن بدانم. می‌توانسـتم از میـان مـواد جامد عبـور کنم، مانند این‌که هــوا هســتند. می‌توانســتم از میــان ماشــین‌ها، درختــان، و هر چــیز دیگــری که در محل تصــادف بــود به راحتی عبـور کنم بـدون این‌که حـتی سـرم را برگـردانم. این به خـاطر این است که تمـامی مـاده انـرژی است که ارتعاش آن آهسته شده و به ذرات در حال حـرکت تبـدیل یافته است.

می‌توانســتم مــرد جــوان مجــروح کف خیابــان را از هر جهتی همزمان بـبینم. می‌توانسـتم مسـتقیماً داخل بـدن فــیزیکی او را بــبینم و بــبینم که چطــور انــرژی درون قســمت‌های مختلف بــدن او می‌تپد. می‌توانســتم عــدم توازن‌های فـیزیکی و احساسی او و دردها و جراحـات او را نیز ببینم. هم‌چنین می‌توانسـتم بـبینم که این‌ها کجـا، چرا، و کی به وجود آمده‌اند.

وقـتی به کسـانی که سـعی در کمک به این مـرد جـوان داشتند می‌نگریستم، می‌توانسـتم بـبینم که چطـور آن‌ها یک نــور رنگی سوسو زننــده در رنگهــای گــرم و زیبا و پاستل مانند در اطراف خود دارند. انرژی مهربانی کـاملاً دلپذیر و گوش دادن به صدای آن خارق العاده اسـت، اگر بتوانید با مــــوج آن هم آوا شــــوید. آن زیبــــاترین سمفونی‌هاست. کسانی که در اثر دیدن تصادف نگران و ترسـیده بودنـد، تـاریک‌تر به‌نظر می‌رسـیدند، با انـرژی منقبض شـده و رنگهـایی که اطـراف آن‌ها سـایه ایجـاد کرده بود. احساس آن‌ها سرد، ترسیده، و دور از بدنشان بود، در حـالی که با ارتعاشـات پـایین و ناهماهنگ احاطه شده بودند.

وقتی روی مرد جـوانی که روی زمین افتـاده بـود تمرکز کـردم، متوجه شـدم که او هنـوز هم انـرژی پرقـدرتی از خود صادر می‌کرد، با این‌که روح او بـدنش را تـرک کـرده بـود. وقـتی انـرژی او به انـرژی که از من صـادر می‌شد رسـید، جـرقه‌ای بوجـود آمـده و من توانسـتم مسـتقیماً تمـامی افکـار، احساسـات، و تجربه‌هـای قبلی او را در زندگی بدانم. آن‌گاه در کمـال تعجب دریـافتم که این من هستم که کف خیابان افتاده‌ام!

در آن لحظه من دوباره همه‌چـیز را از اول تجربه کـردم! ناگهــان من روی دوچــرخه‌ام بــودم و به ســمت خانه می‌رفتم. یک ماشین را دیـدم که از روبـرو با سـرعت به من نزدیک می‌شـود. من تصـادف و به هـوا پـرت شـدن خودم را دیدم و دیدم که چطور از بدن فیزیکی‌ام بـیرون کشیده شدم و چطـور به بعد دیگر حیـات وارد گشـتم. از آن‌جا بـدن فـیزیکی خـودم که اکنـون از آن جـدا بـودم را

دیـــدم که کمی دورتر روی زمین فـــرود آمد. من متوجه شدم که من کالبد فـیزیکی‌ام نیسـتم، بلکه من پیکـری از جنس انرژی هسـتم. روح، که خـود حقیقی من اسـت، به طور موقت در بـدن فـیزیکی من سـاکن شـده و زنـدگی می‌کرد. ما به طور موقت با کالبـدی فـیزیکی روی زمین زنـدگی می‌کـنیم، ولی ما آن کالبد نیسـتیم. من فهمیـدم که با دادن تمـام توجه خـود به بـدن (و بعد) فـیزیکی، و فرامـوش کـردن روحم، من از نکته اصـلی زنـدگی غافل مانـــده بـــودم. وقـــتی که کالبد مـــادی‌ام را رها کـــردم، احساس کردم که به طور غیرقابل توصیفی آزاد و رها و فـارغ از هر بـاری هسـتم. فهمیـدم که تمـامی دردهـا، نگرانی‌هـا، اشـتباهات، و ترسـهایم را در کالبـدم به جا گذاشته‌ام و اکنون آن‌ها ناپدید شده‌اند. احسـاس خـدایی بودن می‌کردم، والا، و رها.

بعد از مـدت کوتـاهی احسـاس کششی قـوی به سـمت سکوی نوری که از آن آمده بـودم کـردم. من خـود را رها کردم و دوباره به درون نور کشیده شدم. نـور شـروع به تابش ارتعاشاتی گرم به سمت من کرد و احساس کـردم که تنها نیستم. نیروی ارتعاشات افزایش یافتند و وقـتی به بالا نگاه کردم، پنج شبح را دیدم که به آهستگی جلوی من به صورت موجوداتی نورانی و شفاف شـکل گرفتند. گویی آن‌ها از بعدی دیگر می‌آمدند. این موجودات نورانی با نوری کریسـتال مانند و خـالص و شـفاف احاطه شـده بودند. من احســـاس ارتبـــاطی نزدیک با آن‌ها کـــردم. ملاقات آن‌ها مانند ملاقات دوستانی خوب و قدیمی بود، گویی من از مسافرتی طولانی بازگشته بودم. نـور ما با هم مخلـوط شد و احســاس می‌کــردم که ما با هم یکی شدیم. نورها و بارقه‌هـایی رنگی و تپنـده و تلئلئو دار در

اطراف ما در جریان بود. احساس کردم که چطور انرژی من به سمت انرژی‌های بالاتر تحول یافت و به ارتعاشات بالاتری از نور رسیدم. احساس من غیرقابل توصیف بود و حس می‌کردم که حقیقتاً بالا و در خلسه هستم.

وجودهای نورانی خودشان را معرفی کردند و توضیح دادند که آن‌ها راهنماهای من هستند، کسانی که در زندگی راه را به من نشان می‌دهند و به من کمک می‌کنند. ما بدون استفاده از کلمات، از درون این درخشش زیبا و ترکیب رنگهای تپنده و شفاف با هم صحبت می‌کردیم. ارتباط ما به طرز باور نکردنی سریع بود و به خالص‌ترین شکل مستقیماً به درون ضمیر (شخص مقابل) وارد می‌شد. انرژی‌ها در یک هزارم ثانیه فروزش می‌یافتند و می‌تپیدند. ما فقط «بودیم» و از ارتعاشات بالای عشق مشترک لذت می‌بردیم. تجربه و احساسی کاملاً غیرقابل وصف بود.

بعد از مدتی یکی از وجودهای نورانی به من گفت: «اکنون تو خواهی رفت، زیرا می‌بایست آن‌چه که از قبل تصمیم گرفته شده است را تجربه کنی.» آن‌ها با هم شروع به متمرکز کردن انرژی روی من کردند، گویی من را برای سفری که در این بعد بالاتر در شرف آغاز کردن آن بودم آماده می‌کردند. من احساس ارتعاشاتی خفیف و مبهم با فرکانس پایین کردم. احساس کردم که به آهستگی پایین رفتم تا جایی که حس می‌کردم به‌صورت نیمه دراز کشیده در موقعیتی راحت قرار گرفتم. ارتعاشات مرتباً قوی‌تر می‌شدند تا جایی که من با یک تاریکی با فرکانس پایین احاطه شدم. اکنون دیگر دوستان من دوباره ناپدید شده بودند.

من کاملاً آرام بودم و کنجکاو بودم که اکنون چه اتفاقی خواهد افتاد. ناگهان احساس کردم که قدرتی خارق العاده من را به درون تاریکی کشید. من با سرعتی که چندین برابر سرعت نور بود به درون تونلی در ابعاد بالاتر کشیده شدم. نمی‌توانم توضیح بدهم که چقدر طول کشید...

(من موجوداتی را دیدم) که با ارتعاشاتی بالاتر که از درون آن‌ها به بیرون تراوش می‌کرد و می‌تابید دربر گرفته شده بودند. آن‌ها مانند خورشیدهایی زیبا بودند که نور و انرژی مثبت خود را به سوی مرد جوان متشعشع می‌کردند. آوای این ارتعاشات را می‌شنیدم که می‌توان آن را به یک موسیقی خارق العاده تشبیه کرد. دیدن آن‌ها و این تجربه به طرز غیرقابل باوری زیبا بود. من تنها خود را رها کردم و گذاشتم که به هرجا که قرار است برده شوم.

اکنون یک احساس و آگاهی پرقدرت داشتم که مرگی وجود ندارد. مرگ تنها یک انتقال به ابعاد بالاتر حیات است. من به سمت منبع درخشان نور منتقل شدم. مانند این بود که از درون فضا به جهان هستی منتقل شده‌ام. هرچه به منبع نور نزدیک‌تر می‌شدم فرکانس و قدرت ارتعاشات افزایش می‌یافتند. وقتی که روی سرچشمه نور تمرکز کردم، دیدم که انرژی‌ها در جهت چرخش عقربه‌های ساعت (مانند گرداب) در خود پیچیده و به سمت نور می‌رفتند. هرچه نزدیک‌تر می‌شدم، اشعه‌های پرقدرت نور در پیش رویم شکل گرفته و ریتم می‌یافتند و تمامی آسمان را پر می‌کردند. هر چیزی با نوری بی‌انتها و کریستالی پر و احاطه شده بود.

من سعی کرده‌ام نقاشی این بهشت را در کـار هـنری‌ام به نـام «نـور ابـدی» (Eternal Light)ـ که در کلیسـای «استالا» (Stala) در جزیره «اروست» (Orust) واقع در ساحل غربی سوئد قرار دارد ترسیم کنم...

تمام این نـور از یک وجـود نـورانی درخشـان می‌تابید که لبخندی بزرگ بر لب داشت و آغـوش او بـرای خیرمقـدم گویی به من گشاده بود. سرعت من کم شد و در فاصـله چند متری او متوقف شدم. احساس آن مانند دیدار مجدد بهـترین دوسـتم بـود. وقـتی تشعشع او به من رسـید احسـاس خلسه و شـعفی از آزادی و عشق و خوشـحالی پیدا کردم که غیرقابل توصیف است. مانند این بود که به خانه و وطنم باز گشته‌ام. ما بر روی این سـطح متعـالی در طبیعت زیبای بهشتی ایسـتاده بـودیم. در پـایین‌تر در سمت چپ دره‌ای بود که رودخانه‌ای در آن جریان داشت. در فاصله‌ای دورتر در دره نوری بسیار قدرتمند و شفاف را می‌دیـدم که آن را با کلمـات نمی‌تـوان تشـریح کـرد. محیط آن‌جا چنـان زیبا بـود که در فهم و درک انسـانی نمی‌گنجد. وجود نورانی من را با قدرت و نیرو پر کـرد و من احساس کردم که در این جهان نور همه‌چـیز یک چـیز است. تمام چیزها به هم متصل و پیوسته بودند. خیلی‌ها از من پرسیده‌اند که آیا او مسیح بود، ولی این‌طور نبود.

نور به من خـوش آمد گفت و ما از طریق تله‌پـاتی با هم صحبت کردیم. او پرسید:

«سـیل عشق بین شـما کسـانی که روی زمین زنـدگی می‌کنید کجاسـت؟ خـود جوشـی، خوشـحالی، خنـده، و شعف کجاسـت؟ شـما غافل از این هسـتید که در انـرژی کاملاً اشتباهی زندگی می‌کنید. شما بیشتر توجه خـود را

به تاریکی محدود به دنیای فیزیکی معطوف کرده‌اید و در جدایی و ستیز با خود و یک‌دیگر زنــدگی می‌کنید. آیا فکر می‌کنید که در زمــان کوتــاهی که در زنــدگی خــود روی زمین دارید فرصت برای چنین چیزهایی هست؟»

برای این‌که بهتر بفهمم، او به من تصـاویری نمـایش داد که نشـــان می‌دادند ما چطـــور از ابتـــدا می‌بایست روی زمین زندگی کرده و با یک‌دیگر ارتباط برقرار می‌کردیم. پیغام این بود که ما باید در اتحاد، فهم متقابل، و تــوازن در کنـار یک‌دیگر زنـدگی کـنیم. زنـدگی روی زمین باید با خالص‌ترین رنگها و عشق نامشـروط و متحد کننـده بتپد. به من اجـازه داده شد که زنـدگی روی زمین را از بعـدی غیر فـیزیکی بـبینم. واقعیـتی که دیـدم از لحـاظ فـرم و شکل کاملاً عادی بود، ولی کاملاً غـیر مـادی بـوده و تنها از یک انرژی شفاف ساخته شده بـود. به من اجـازه داده شد بـــبینم که چطـــور تمـــام پیکر انرژی‌هـــای انســـان‌ها، حیوانات، گیاهان، و انرژی‌هـای مـاده فـیزیکی و مـادر ما زمین، و تمامی جهان توسط شعاع‌های نور به هم متصل و آمیخته‌اند. تمـــامی ما این درخشش و تپش را هرجا که باشیم همراه خود داریم. وقتی که این انرژی‌ها را تجربه کردم، احساس آن مانند شناور بودن در بالاترین خلسه و هیجان ممکن و گرمای مطبـوع و شـفا بخش و احســاس اتحـــاد بـــود. من این آگـــاهی را دریـــافت کـــردم که ما می‌بایست یاد بگیریم که خود و دیگـران را دوست داشـته باشیم، این عشق را داده و دریافت کنیم، خود و دیگـــران را ببخشـــیم، و بتـــوانیم یک‌دیگر را بفهمیم و به توافق برسیم...

تمام آن‌چه من می‌گویم حکمـتی است که در سـوی دیگر به من داده شــده است. من هنــوز هم (بعد از بازگشت) توانایی دیدن زندگی از دیدی غیر مادی را حفظ کرده‌ام. باید این نکته را خـاطر نشـان کنم که من به هیچ وجه یک معلم و استاد معنـوی نیسـتم. من تنها یک شـخص عـادی هسـتم که به سـادگی آن‌چه که در سـوی دیگر یـاد گرفته است را با دیگران به اشتراک می‌گذارد. واقعـاً امیـدوارم که این بتواند زنــدگی شــما را به نــوعی غــنی‌تر ســازد، همانطور که زندگی من را پربارتر کرده است.

من بــرای 8 دقیقه مــرده بــودم. زمــان روی زمین به صورت خطی حس و اندازه گیری می‌شود. در سوی دیگر زمــان به این گونه نیست. فــرد در ســوی دیگر درجــات مختلف ارتعــاش را تجربه می‌کند. در شــرایط خــالص و الهی ما به تمام آن‌چه که وجود دارد دسترسی داریم.

تجربه لئونارد

احساس کردم که در حال خـارج شـدن از بـدنم هسـتم و دیـدم که کارکنـان بیمارسـتان بـرای احیـاء بـدن من کـار می‌کنند. من از توانائی‌هـــای خارق‌العـــاده‌ای که در این حالت داشتم شگفت زده شده بــودم. دید من 360 درجه بود و قادر بودم چپ و راست و بالا و پایین و همه‌چیز را هم زمان ببینم. می‌توانستم روی یک نقطه خـاص تمرکز کرده و آن‌را بزرگنمائی کنم. هم‌چنین من با سرعت فکر حرکت می‌کردم. بــرای رفتن به محلی یا پیش کسی تنها به فکر کردن نیاز داشتم و به محض فکر کــردن فــورا در همان‌جا بودم. رد شدن از میان دیوارها و عبور و حــرکت در مـاده خیلی بـرایم هیجـان انگـیز بـود. افکـار افـراد را حتی قبل از این که دهانشان را باز کنند می‌شـنیدم. تنها

کافی بود روی کسی تمرکز کنم و افکارش را بخوانم. با این‌که در اتاق (به خاطر وجود افراد متعدد) ازدحام و شلوغی بود، کافی بود که روی یک شخص خاص تمرکز کنم و تنها او را می‌شنیدم. این‌ها نیروهای خارق العاده‌ای هستند که وقتی که خارج از بدنتان هستید می‌توانید داشته باشید.

من کمی در اطراف قدم زدم، به دیدارمادرم در خانه رفتم، ... من به ارتفاعی بسیار عظیم در فضا صعود کردم و منظره آن خارق العاده بود... در زمانی احساس کردم که با سرعتی باور نکردنی به درون یک تونل تاریک و طولانی مکیده شدم. در آخر تونل یک نقطه نورانی درخشان وجود داشت. درون تونل موجوداتی مانند من بودند و ما به یک‌دیگر نگاه می‌کردیم و با خودم می‌گفتیم: «فکر کنم ما مردگان هستیم». هر چه قدر که جلوتر می‌رفتم نور بزرگ‌تر می‌شد. در انتهای تونل به داخل نوری رفتم که خیلی درخشان و شگفت انگیز بود. ولی آن‌چه که بیشتر از هرچیزی در مورد این نور من را تحت تاثیر قرار داد این بود که در این نور احساس آرامش و سرور، و بیشتر و مهمتر از همه احساس عشقی خارق العاده می‌کردم! نور مرا خیلی دوست داشت! نور با من صحبت می‌کرد! من از نور پرسیدم: «آیا تو خدا هستی؟». نور پاسخ داد: «بله، من نور هستم». این وجود نور که من او را نمی‌دیدم همه‌چیز زندگی من، از شروع تا پایان را می‌دانست. وقتی که در نور بودم به یاد آوردم که (در حقیقت) چه کسی هستم و هم‌چنین جواب تمام سؤالاتی که در تمام زندگی داشتم را دریافت نمودم، مثل این‌که چه کسی جهان را خلق کرده و چگونه، کیهان و قوانین فیزیک چطور کار

می‌کنند، ... من این‌ها را یاد نگرفتم، بلکه آن‌ها را به یـاد آوردم! ولی این دانش و آگاهی‌ها حالتی الهی داشتند.

سپس خداوند تمام زنـدگی مـرا از لحظه تولد تا مـرگ به من نشان داد. من دوباره تمام اتفاقات زنـدگیم را تجربه کردم و در آن هر احساسی که در هر کسی بوجـود آورده بودم را خود حس کـردم. تنها قاضی من خـود من بـودم! این تجربه (مرور زندگی) بسیار دردنـاک بـود! من جـرات نمی‌کنم که تصور کنم هیتلر در حین مرور زندگی خـود و احساس کردن دردی که بـرای میلیون‌ها نفر ایجـاد کـرده بـود چه کشـیده است. خداوند به من زمانهـایی را نشـان داد که از روی قلبی سخاوتمند کارهـایی را بـدون فکر و محاسبه قبلی انجام داده بودم، و هم‌چـنین زمانهـائی که اعمالی که محبت آمیز نبودند در مورد دیگـران از من سر زده بـود. من خـودم را دیـدم که داشـتم از یک مغـازه شـیرینی می‌دزدیـدم و با خـودم فکر می‌کـردم که کسی مرا نمی‌بیند. ولی در حقیقت یک نفر مرا دیـد، و او خـدا بود. ولی او مرا مـورد قضـاوت قـرار نمی‌داد. واقعا این چیزی بود که بیشتر از هرچیزی (در مرور زندگیم) من را تحت تاثیر قرار داد. این‌که خدا هرگز در مورد ما قضاوت نمی‌کنـد، بلکه او ما را بـدون قید و شـرط دوست دارد، دوست داشتنی که ورای توصیف است. نه مانند آن‌چه که روی زمین حس می‌کنیم، بلکه این «نیروی عشق» بود.

خدا و من برای مدتی طولانی صـحبت کـردیم. ارتبـاط ما از طریق تلپـاتی و فکر بـود. باید به شـما بگـویم که خـدا حس شـوخ طبعیه خـارق العـاده‌ای دارد. من در تمـام زنـدگی‌ام این قـدر نخندیـده بـودم. ما به واکنش من در برابر یک اتفـاق خـاص که در زنـدگی آن‌را بسـیار جـدی

گرفته بودم خندیـدیم. زنـدگی روی زمین یک نمایشـنامه بزرگ است و نباید زیاد جدی گرفته شود...

درباره دانش و حکمت جهـانی که دریـافت کـردم، به من اجازه داده نشد که آن‌ها را با خود بـازگردانم. (ولی) من قسـمت‌های جسـته و گـریخته‌ای را به یـاد می‌آورم، مثلا این حقیقت که ما همیشه وجـود داشـته‌ایم و بـرای ابد وجـود خـواهیم داشت! ما «انسـان-خـدا» هسـتیم که بر روی زمین آمده‌ایم که در جهانی مادی خلق کنیم. هر بار که ما به دنیای فیزیکی می‌آییم، حافظه و آگاهی خـود به این‌که چه کسی هستیم را از دست می‌دهیم.

قبل از خلقت جهان (کائنـات) تنها ما وجـود داشـتیم، که همه با هم متحد و یک ضـمیر و ادراک واحد بـودیم. این ادراک و ضمیر (بر خود) آگاهی داشت، ولی نمی‌توانست آن‌را تجربه کند. این بود که ما به بیلیونها بیلیون وجود و ضـمیر منفـرد تبـدیل شـدیم و جهـان (کائنـات) را خلق کردیم تا در آن بـازی کـرده (و خـود را تجربه کـنیم)! یک روز دوباره همه به وحـدت بـاز خـواهیم گشـت، و سـپس دوباره «منفجر» شده (و به بیلیونها بیلیون ضمیر منفرد تبدیل) خواهیم شد و همه‌چیز از اول آغـاز خواهد گشت. این یک چرخه بـدون پایـان است! هر آن‌چه که بتواند تصور شود می‌تواند وجـود داشـته باشد زیـرا از ادراک و ضـمیر جهـانی منشا شـده است و فکر خلاق است! در دنیای فیزیکی پدیده‌ها با تـاخیر (از زمـانی که فکـری که منشا آن‌ها بـوده) پدیـدار می‌شـوند، ولی در سـوی دیگر این اتفـاق آنا رخ می‌دهد. ما با ارتعـاش خـود نـور صـادر می‌کـنیم و هرچه عشق و محبت بیشـتری ابـراز کـنیم سـطح ارتعـاش ما بـالاتر رفته و نـور بیشـتری خلق

می‌کنیم. حیـات واقعی و واقعیت حقیقی در جهـان دیگر است. به یـــــاد دارم که نـــــور به من گفت که بیلیون‌ها بیلیون جهـان وجـود دارد و سـیاره زمین تنها انتخـاب ما برای تناسخ و بازگشت به زندگی فیزیکی نیست.

به یاد دارم که وقتی خارج از بدنم بودم، کنجکاو بودم که بدانم بـدون بـدنم چطـور به نظر می‌رسم. من به خـودم نگاه کردم و من نور بـودم و از نـور سـاخته شـده بـودم! ولی در جــائی از تجــربه‌ام دیگر این پیکر نــورانی را هم نداشتم و تنها یک نقطه ادراک و یک ضمیر در این جهـان هستی بودم.

مــوقعی رسـید که خداوند به من گفت: «تو باید به زمین برگردی». من نپـذیرفتم. ممکن نبـود مجبـور باشم به آن بدن مریض برگردم. در آن‌جا خداوند به من صحنه‌هایی از مادرم را نشان داد که به خـاطر مـرگ من گریه می‌کـرد. این بــاعث شد که من بــازگردم. من از درون همین تونل بازگشتم و می‌بایست از طریق سر وارد بـدنم می‌شـدم. احساس آن بسیار ناخوشایند بود، مانند این‌که یک لبــاس قواصی که برایتـــــان خیلی کوچک و تنگ است را به تن کرده‌اید.

تجربه لئونارد +

در سال 1963 وقتی 8 ساله بودم آپاندیس من عود کرد. من شروع به تب و استفراغ کـردم و من را از مدرسه به خانه فرستادند. ابتـدا همه فکر می‌کردند یک آنفـولانزا یا سرما خوردگی است. من در منزل استراحت می‌کـردم و مــادرم مــراقب من بــود. ولی بعد از گذشت چند روز نه تنها حــال من هیچ بهبــودی نیــافت، بلکه رو به وخــامت

شـــــدیدی گذاشت و من را به بیمارســـــتان بردند. در بیمارســتان من را معاینه کردند ولی وقــتی دیــدم من را برای بردن به اتاق عمل آماده می‌کنند، ترسیدم و شــروع به گریستن کردم... من به اتاق عمل برده شــدم و من را با استفاده از گــاز اتر بیهــوش کردند. بعــداً فهمیــدیم که آپاندیس من قبل از این‌که به بیمارستان برســیم ترکیــده بود.

در حــالی که به من داروی بیهوشی داده می‌شد ناگهــان متوجه ریشه هستی خود شدم. گــویی با خــود (آن ســخن مشهور دکارت را) تکــرار می‌کــردم که «من فکر می‌کنم، پس هستم» و با خود گفتم «اکنون باید بروم». به نوعی می‌دانستم که هنــوز زنــده هســتم ولی در مکــانی بســیار تاریک بودم. تمام آن اتفاقاتی که باعث شــده بــود از این مکـــان تاریک سر در بیـــاورم دیگر هیچ اهمیـــتی بـــرایم نداشتند. نمی‌توانستم بــدنم را حس کنم زیــرا از آن جــدا شده بــودم. بــالاخره من دربــاره محیط اطــرافم کنجکــاو شدم و دید من به تدریج به من بازگشت. دیــدم که نــوعی بند بسیار طولانی از پیکر ســفید و مبهمی که داشــتم به پـــایین آویـــزان است و به بـــدنم روی تخت بیمارســـتان متصل می‌باشد. به خــاطر آن نمی‌توانســتم از جــای خــود بالاتر بروم. سپس متوجه (ارواح) افراد دیگــری شــدم که از من بسیار مسن‌تر بودند و خیلی خوشحال بودند که به ســمت بـــالا حـــرکت می‌کنند. آن‌ها مانند من به بدنشـــان متصل نبودند و به نوعی می‌دانستم که آن‌ها (به تــازگی) مرده‌اند. من یک گـــــروه ارواح را دیـــــدم که بعد از یک تصادف به صورت دســته جمعی به بــالا حــرکت می‌کردند. آن‌ها اوج می‌گرفتند زیرا خوشــحال بودند که از قید بــدن آزاد شده‌اند. ولی من نمی‌دانســتم آن‌ها به کجا می‌روند.

یکی از آن‌ها مـرد مسـنی بـود که نگـران من بـود زیـرا می‌دید که نمی‌توانم صـعود کنم. او نـزد من آمد تا به من کمک کند، ولی حـتی با کمک او نتوانسـتم به بـالا حـرکت کنم. من تنها بودم ولی در ابتدا ترسی نداشتم، زیرا هیچ چیزی (که منفی باشد) حس نمی‌کردم.

سـپس در فاصـله‌ای دور چشـمانی را دیـدم که چشـمک می‌زدند. ابتـدا فقط چنـدتا بودنـد، ولی به تـدریج من با تعداد زیادی از آن‌ها محاصره شدم. آن‌ها شـرور و از من متنفر بودند، ولی نمی‌دانستم چرا. وقتی احساس کردند که نمی‌تـوانم از جـایم حـرکت کنم به من حمله کردند. آن‌ها می‌توانستند فکر من را بخوانند و ترس من آن‌ها را جسورتر می‌کرد. چیزی طول نکشـید که آن‌ها با سـرعت زیادی به سمت من یورش آوردند. این یک شکنجه مطلق بود و آن‌ها طوری من را مسخره می‌کردند که گـویی من برایشان یک جُک هستم. آن‌ها تنها مشتاق درد کشـیدن و نـاراحتی و غصه من بودند. بـالاخره به نـوعی توانسـتم صدای خودم را پیدا کنم و با اضـطراب و تشـویش فریـاد کشیدم «خدایا، خواهش می‌کنم جلوی‌شان را بگیر». من تنها کلمـاتی را که در زنـدگی در دنیا یـاد گرفته بـودم تکـرار می‌کـردم. مفهـوم کامل خـدا در آن سن هنـوز در ذهن من شکل نگرفته بود.

سپس صدای یک مرد آمد و آن ارواح پر تنفر بلافاصله از آن‌جا فرار کردند. آن صدا به نظر خیلی مهربان می‌رسید و به من گفت که صدای من را شنیده است و من تنهایی آن‌جا چکار می‌کنم. او به صحبت کـردن با من ادامه داد و من کم کم از او خیلی خوشم آمد زیـرا به نظر می‌رسـید که او دلسـوز و مـراقب من است. من بنـدی که از من

آویزان بود را به او نشان دادم، و او شـرایط من را درک کرد. او به سمت پـایین و اتـاق عمل نگـاهی انـداخت، در حـــالی که می‌دانست که (بـــدن) من خیلی بیمـــار است. همانطور که با هم حرف می‌زدیم به تدریج توانستم او را واضح‌تر ببینم، و او درخشنده‌تر شد تا بتـوانم او را بهـتر مشـــــــاهده کنم. او پیش من ماند تا من را از آن ارواح شـرور حفظ کنـد، و من فهمیـدم که تا وقـتی که نـزد او هستم در امنیت خواهم بود. فکر کنم او یک فرشته بـود. او خیلی فروتن بود و لباس سفید گشادی پوشـیده بـود. من متوجه شدم که او چیزی یک شمشیر یا شیپور بلند یا هر دو را به همراه دارد. وقـتی از او دربـاره آن پرسـیدم گفت که در آینـــــــده از او تقاضا خواهد شد که از آن‌ها استفاده کند، ولی اکنون نه. او این توانـایی را داشت که اتفاقاتی را در گذشته زندگی من ببیند و وقتی که به یک لحظه شـــاد رســـیدیم او خوشـــحال شد. من یک کـــودک خردسال بودم و به همراه تعـدادی کـودک دیگر در کلیسا ســـرود می‌خوانـــدیم: «مســـیح من را دوست دارد». من تمام سرود را بلد نبودم و یک کـودک دیگر سـعی کـرد در خوانـــدن ســـرود به من کمک کند و با دیـــدن آن صـــحنه حاضران در کلیسا شروع به خندیدن کردند.

به نظر می‌رســـید که این فرشـــته با قـــدرتی بـــالاتر در ارتباط بود. گاهی او ســاکت می‌شد و مکث می‌کـرد تا با آن قدرت بالاتر حرف بزند یا به آن گـوش کند. تصـمیمی گرفته شد. او برای رفتن به جایی دیگر خوانده شده بـود و باید می‌رفت. عمل جراحی من در آن پایین زیـاد خـوب پیش نمی‌رفت و او من را در یک حباب محافظ قرار داد. او گفت که این حبـــاب من را به بـــالا و جـــایی که ارواح دیگر رفتند هـــدایت خواهد کـــرد و من درون این حبـــاب

آسیبی نخواهم دید. من او را دوست داشتم زیرا او از من مراقبت می‌کرد. ولی او هرگز اسمش را به من نگفت. دوباره من در تاریکی تنها بودم ولی حس کردم که به آهستگی بالا می‌روم. من از داخل حباب بیرون را تماشا می‌کردم و میلیون‌ها ستاره را دیدم. من (اکنون) بالای کره زمین بودم و درخشندگی کهکشان‌ها را مشاهده می‌کردم. سپس یک ساختار دوار، مانند یک گرداب یا تونل چرخنده در بالای سرم پدیدار شد. در ابتدا این ساختار به نظر عظیم می‌رسید، و در محیط خارجی آن ستاره‌هایی را می‌دیدم که آن‌ها را از جهان به سمت مرکز دوار خود می‌کشید. وقتی به آن نزدیک‌تر شدم دیدم که آن ستاره‌ها در حقیقت ارواح دیگری مانند من هستند. بعضی از آن‌ها همانطور که به طرف آن جذب می‌شدند به نظر هیجان زده و خوشحال می‌رسیدند و این باعث شد من هم خوشحال بشوم. وقتی که ما وارد مرکز تونل شدیم حرکت ما به سمت بالا فوق‌العاده سرعت گرفت. فلاش‌هایی از نورهای رنگارنگ که بسیار زیبا بودند دیده می‌شد. سپس حرکت من متوقف شد، زیرا حبابی که در آن بودم به نوعی مرز لطیف ابر مانند در بالا برخورد کرد. این مرز از حرکت بیشتر من به سمت بالا جلوگیری می‌کرد.

ناگهان دو دست از این ابر عبور کرده و شانه‌های من را گرفته و من را به بالا کشیدند. وقتی بالاتر رفتم در پیش رویم مردی ایستاده بود که چهره‌ای خوشحال و خندان داشت، ولی من او را نمی‌شناختم. او یک شلوار و کاپشن چرمی مانند لباسهای معمولی امروزه به تن داشت. من او را هم دوست داشتم زیرا او با من مهربان بود. ما یک‌دیگر را نمی‌شناختیم، ولی او من را کمی

جلـوتر بـرد و به جـایی رسـاند که افـراد زیـادی بـرای خیرمقدم گویی به ما جمع شـده و منتظر بودند. من گیج شـده بـودم، ولی اصـلاً ترسی نداشـتم زیـرا آن‌ها همه مهربـــان بودند و منتظر فرصت بودند تا خـــود را به من معرفی کنند. سپس آن‌ها از من پرسیدند من که هسـتم؟ من گفتم «من لئونـارد هسـتم». وقـتی نـامم را گفتم خیلی احسـاس کوچک بـودن و دسـتپاچگی می‌کـردم. به نظر می‌رسـید که هیچ یک از آن‌ها من را نمی‌شـناخت و کمی بین خودشـــان پچ‌پچ کردند. ســـپس یکی از آن‌ها پرسید پدر من کیست. من گفتم اسم پدرم «لایل» است و وقتی این را گفتم، خیلی از آن‌ها تعجب و مکث کردند، زیرا به نظر می‌رسید پـدرم را می‌شـناختند. من یک پسر بچه بـــــــــــودم و آن‌ها از من خیلی مسن‌تر بودند و نمی‌توانستم تمـام مکالمـات بین آن‌ها و آن‌چه به سـمت من می‌فرسـتادند را بفهمم. سـپس دو زن جلو آمـده و خـود را به عنـوان مادربزرگ‌هـای پـدرم معـرفی کردند. می‌دانستم که پدرم خود پـدر و مـادر داشـت، ولی مـدتی طـــول کشـــید که بـــرایم جا بیافتد که او پـــدربزرگ و مـادربزرگ هم داشـته اسـت، زیـرا او هیچ‌وقت راجع به آن‌ها حرفی نـزده بـود. من بچه‌تر از آن بـودم که بفهمم که پـدر و مـادربزرگم که در دنیا زنـده بودند نـیز زمـانی مثل من جوان بوده‌اند و خود پدر و مادر داشتند.

وقـتی که این مفهـوم بـرایم جا افتـاد مانند یک جشن بـزرگ بـود. من به افـراد زیـاد دیگـری معـرفی شـدم. مادربزرگ‌هـــای پـــدرم همـــراه من ماندند و من را به پـدربزرگ‌های پـدرم نـیز معـرفی کردند. همه آن‌ها با من خیلی مهربان بودند و عشق و عطوفتی که بین ما بود را نمی‌توان با کلمات به سادگی شرح داد. این عشق شـدید

و خودجوش بود. یک نکته جانبی که باید بگـویم این است که اهمیت ارتباطـات خـانوادگی و این‌که به چه کسـانی مرتبط هستیم چیزی است که از آن روز درون من نفـوذ کرده است. اکنون عکس‌های پدر و مادربزرگ‌هـای پـدرم که در سال 1963 در بهشت ملاقات کردم در اتاق من به دیوار آویزان هسـتند. این عکسـها در حـدود سـال 1900 گرفته شده بودند و من سـال‌ها بعد با دیـدن این عکسـها بلافاصـله آن‌ها را شـناختم، زیـرا در بهشت آن‌ها را ملاقات کرده بودم.

بعد از آشنا شدن با افراد آن‌جا، مدتی را صـرف خـوش و بش با پدر و مادر مادربزرگم که خـود هنـوز در دنیا زنـده است کردم. آن‌ها هر دو گفتند که شخص خاصی به آن‌جا می‌آید تا به من خوش‌آمد بگوید. چـیزی نگذشت که یک زن بسیار بدل بچسب و خـوش برخـورد به ما ملحق شد. او لبـاس گشـادی و بلنـدی به تن داشت که بـافت مـوج گونه و شل آن شـباهت به پارچه یک گـونی داشت. موهای جوگندمی او پستی و بلنـدی داشت و نـامنظم به نظر می‌رسـید. به غـیر از این زن، ظـاهر لباس‌هـایی که اقوام من در آن‌جا به تن داشـتند همه مربـوط به دوره و زمانهـایی بـود که آن‌ها در آن در دنیا زنـدگی می‌کردند. این زن به من گفت که مـرا به جـایی خواهد بـرد که در آن‌جا می‌تواند چیزی بسیار مهم را به من نشان بدهد. از این‌جا به بعد فکر کنم بهتر است او را مـادر بنـامم، زیـرا این دقیقا احساسی بود که نسبت به او داشتم. گویی او درباره من بیشتر از خود من می‌دانست. او در خود چنان عشقی داشت که من بلافاصله در دیـدار اول مجـذوب او گشتم. بقیه اقوامم در آن‌جا نـیز در خـود همین عشق را داشتند، ولی عشق او قوی‌تر بود. وقتی من به همراه او

شروع به حرکت کردیم او شروع به درخشش کرد. در مدت کوتاهی ما به جایی وارد شدیم و مادر به من توضیح داد که من متعلق به خانواده‌ای هستم که چندین نسل در پشت سر دارد. مادر به سادگی دستش را حرکت داد و یک تونل گرد و خاکستری رنگ در جلوی ما شکل گرفت. این تونل (به نظر) خیلی عمیق می‌رسید و اگر می‌خواستیم می‌توانستیم به راحتی وارد آن بشویم. او به من گفت که با وارد شدن به این مجرا من می‌توانم نسل‌های زیادی را از اجداد خود ببینم. می‌توانستم افراد (زیادی) را ببینم که بیشتر آن‌ها زوج بودند. آن‌ها با گام‌هایی که نماینده سلسله و ترتیب هر نسل قبل از من بود وارد تونل شده بودند.

اولین کسی که به چشمم آمد زنی بود که در حال جارو کردن درگاه منزل خود بود. به نوعی می‌دانستم که او هیچ‌وقت ازدواج نکرده است. به نظر می‌رسید که بعضی از اجداد من می‌دانستند که ما می‌توانیم آن‌ها را ببینیم و ما را نیز می‌شناختند. به یاد دارم که زوجی را دیدم که روی صندلی نشسته بودند. آن‌ها جد جد جد من و اهل دانمارک بودند. من تاریخ نامه‌ای بهشتی را از نسل و خانواده خود مشاهده می‌کردم که خیلی به عقب و زمانهای گذشته بازمی‌گشت. سپس مادر به مرکز تونل اشاره کرد و همانطور که با من حرف می‌زد نوری پرقدرت در سوی دیگر تونل دیده می‌شد. ناگهان نور در پیش روی ما بود. مادر گذاشت که من به تنهایی در جلوی نور بایستم و نور در جزء جزء وجودم نفوذ کرد. من احساس می‌کردم که ذره ذره ولی همزمان یکپارچه و کامل شده‌ام. نسیم گرم خارق‌العاده‌ای که گویی خود حیات بود در من رخنه می‌کرد. اکنون من به همراه نور

می‌درخشیدم و فوق‌العاده خوش‌حال بـودم. من در فـرم یک نـوزاد بـودم و همینطـور که مـادر من را درآغـوش گرفته بود ما با هم می‌خندیدیم.

ناگهـان یک تصـویر در پیش روی ما پدیـدار شد که مانند فیلمی از زنـدگی من بر روی زمین بـود. نه تنها من آن لحظات را می‌دیـدم، بلکه آن‌ها را حس می‌کـردم، گـویی که آن‌جا بـودم. من خیلی مـورد مهر و محبت خـانواده‌ام که در دنیا بود قرار داشتم و آن‌ها با من بازی می‌کردنـد، و من از نعمت داشـتن یک خـانواده بـزرگ که از وقت گذرانـدن با هم لـذت می‌بردند برخـوردار بـودم. او و من می‌توانسـتیم هر نقطه زمـانی را که می‌خواسـتیم در طـول زنـدگی من انتخـاب کـنیم. من دوبـاره شـاهد تولد خودم بـود. هیچ نکته‌ای در مـورد تولد من گفته نشد ولی به یاد دارم که چیزی دربـاره آن وجـود داشت که در ذهن من ماند و آن را بعدا توضیح خـواهم داد. دیـدم که من را به این دنیا کشیدند و طوری که دکتر من را گرفته بـود و حرکت می‌داد را دوست نداشـتم. یک صـحنه مـورد علاقه من وقتی بود که همه افراد خانواده دور هم بودیم و من در بغل مادرم بودم و احساس امنیت و راحـتی می‌کـردم در حالی که پدربزرگم با من بازی می‌کرد. من انگشـتانم را به طرف صورت پدربزرگم بردم و او برای من شـکلک درمی‌آورد، طوری که انگار می‌خواهد انگشـتانم را ببلعد. او با حالت شوخی و بازی این کـار را کـرد و به یـاد دارم که احساس شادی زیـادی می‌کـردم و انگشـتانم را عقب کشیدم، در آغوش امن مادرم... تمام خانواده می‌خندیدند و تجربه دوباره آن خیلی دلنشین بود...

در حالی که شاهد دیدن قسمت‌هایی از زندگی کوتاه من بـودیم، مـادر و من یک‌دیگر را در آغـوش گرفته بـودیم. سـپس به صـحنه‌ای رسـیدیم که مهم بـود و مـادر به آن اشـاره کـرد. من آرامشم را در برابر بـرادر بزرگ‌تـرم استیو از دست داده و عصبانی شده بودم. به یاد دارم که عصبانیت زیادی که از درون از او داشتم باعث شـده بـود که براحتی به او بپرم و با یک راکت بیسبال اسباب بازی بر سر او کوبیـدم. این راکت چـوبی بـود و بیشـتر از آنی که من آنوقت فکر می‌کردم برای او درد داشت. مـادر به من گفت که عصبانی شدن در حدی که باعث آسـیب وارد کردن به دیگری شود اشتباه است و نباید اینکـار را بکنم. من به خـوبی فهمیـدم و از آن روز تا کنـون دیگر دست روی کسی دراز نکـرده‌ام، یا حـداقل از روی عمد نبـوده است.

اکنون به جـایی از تجربه خـود رسـیده‌ام که هنـوز بـرایم کاملاً واضح نیست. شـفاف‌ترین خـاطره من از تجـربه‌ام شامل خاطرات من با خانواده‌ام و عشق و گرمـایی که با آن‌ها حس می‌کـردم بـود. من تصـور درسـتی از تـرتیب زمانی صـحنه‌هایی که از این‌جا به بعد توضـیح می‌دهم را ندارم و نمی‌دانم کی و چگونه اتفاق افتادند.

یک صحنه مربوط به دیدن انجیل بود در حالی که صـدایی به من در مورد بعضی از اشتباهاتی که در آن وجـود دارد می‌گفت. فکر می‌کنم نکات خیلی خاصی در مـورد انجیل به من گفته شد ولی نمی‌تـوانم جزئیـات آن را به یـاد بیـاورم. تنها چـیزی که می‌تـوانم این‌جا اضـافه کنم این است که بسیاری از این مسائل مربوط به نحـوه‌ای است که انسان‌ها برای مدت زیادی قسمت‌هایی از آن را تعبیر

کـرده و دولتمـردان از آن اسـتفاده کرده‌اند. خـدا عشق است و همه ما فرزندان او هسـتیم. هیچ دین و مـذهب و اعتقـاد و حکـومت و سـازمانی که ما روی زمین خلق کرده‌ایم حق این را ندارد که ادعا کند که قـدرت و اعتبـار آن از طـرف خـدا می‌آید. بخصـوص اگر بـاعث جـراحت و صـدمه به انسـان‌های دیگر شـود. البته سـخت است که وقـتی در بـاره تجربه خـود صـحبت می‌کنم این به نظر افراد موعظه نرسد. حقیقت دیگـری که مهم است بدانید این است که افـراد بـرای خـدا بسـیار مهم‌تر از (دین و مـذهب و) سـازمان و گـروهی هسـتند که به آن متعلق می‌باشـند. هر یک از ما مسـئول رفتـار شخصی خـود هستیم. هیچ کلیسا و حکومت و نهاد (و دین و مذهبی) یا چیزی کلید بهشت را در دست ندارد. شما همین الان هم کلید بهشت را در قلب خود دارید زیرا فرزند خدا هستید. هر نهاد دیـنی در این دنیا به نـوعی نـاقص است و بـدون مشکل نیست. اگر واقعاً می‌خواهید خـدا صـدای شـما را بشنود در جایی خلوت رفته و غرور خود را کنار گذاشـته و در تنهایی و با قلبی باز به درگـاه او دعا کنید. عشق و محبتی که از دیگران دریـافت کرده‌اید را به یـاد بیاورید و آن را در قلب خـود حفظ کنید. این با ارزش‌تـرین دارائی شماست.

خـاطره دیگر من تصـویر و دیـدی بـود که من را مبهـوت گذاشته است. من به جایی برده شدم که می‌توانستم یک ماکت بزرگ زمین را ببینم که به نظر روی یک پایه قـرار دارد، مانند این‌که یک دسـتگاه است. جزئیـات زیـادی داشت و نقاطی نورانی در جاهای مختلف روی سطح آن می‌درخشیدند. وجود دیگری غـیر از مـادر به من گفت که تمـام چیزهـای روی زمین می‌تواند از این مـاکت دیـده

شـود، مانند این‌که این یک کپسـول زمـان است. به یـاد دارم که برایم خیلی جالب بود... و این احساس را گرفتم که آینـده نـیز این‌جا قابل رویت است... ولی جزئیـات اتفاقـات آینـده را به خـاطر نـدارم. ولی به یـاد دارم که پرسیدم چرا چنین اتفاقاتی رخ خواهد دارد و چرا جلـوی آن گرفته نمی‌شود. به سادگی به من گفته شد «تو نباید نگران اتفاقات (آینده) دنیا باشی. آن‌چه دیـدی رخ خواهد داد، و رخ خواهد داد زیـرا باید اینگونه باشد.» به عبـارت دیگر آن‌ها به من می‌گفتند که من نقشی در این اتفاقـات بـازی نمی‌کنم و امکـانی بـرای متوقف کـردن آن‌ها نخـواهم داشت... به من گفته شد که بیشـتر این چیزها را در دوران جوانی خود به یـاد نخـواهی آورد ولی وقـتی سن تو بیشـتر شـود به تـدریج دوبـاره بعضی از خـاطرات به تو بـاز خواهند گشت و آن‌ها را خـواهی فهمید. آن‌ها به من حقیقت را گفتنـد، ولی مثل بقیه مـردم، بـرای من راحت‌تر است که بگـویم دیگـران چکـار باید بکنند تا این‌که فکر کنم خـودم چه کـاری باید انجـام دهم. من هم مانند بقیه انسان‌ها بی‌نقص نیستم. اکنون من خیلی مسن‌تر هسـتم و گـاهی رویاهـای پرقـدرتی دربـاره حـوادثی که قـرار است اتفـاق بیافتد می‌بینم. همیشه آن‌ها را نمی‌فهمم، و گـاهی تنها بعد از این‌که اتفـاق رخ می‌دهد متوجه می‌شـوم که رویـای من چه معنی داشت....

مـادر و من دوبـاره به هم ملحق شـدیم و او من را نـزد خویشـاوندانم بازگرداند. من از دیـدار آن‌ها خیلی ذوق زده بودم. مـادر دوبـاره به کنـار من آمد و توضـیح داد که باید به زودی تصمیمی بگیری، آیا می‌خـواهی به زنـدگیت

روی زمین بـازگردی یا این‌که می‌خـواهی این‌جا بمـانی؟ ...

من دربـــاره مـــادرم روی زمین پرســـیدم و گفتم آیا می‌تــوانم با او صــحبت کنم و به او دربــاره این مکــان خارق‌العاده بگویم؟ مادر گفت که اگر خواستی در بهشت بمـانی مـادرت روی زمین خیلی محـزون خواهد شد. من مادرم را خیلی دوست داشـتم و به همین خـاطر تصـمیم گرفتم بازگردم. (یکی از اقوامم به نـام) هنسـین دوست نداشت که من بــازگردم و به من گفت که اگر بــازگردی زنـدگی تو روی زمین خیلی سـخت خواهد بـود. فکر کنم منظـور او این بـود که زنـدگی روی زمین در مقایسه با بهشت خیلی سـخت است. او به مـادر اعـتراض کـرده و گفت که اگر من به زمین بـــازگردم این می‌تواند من را خراب کند. مادر از اقتدار بیشتری برخـوردار بـود و گفت که او تصمیم خود را گرفته است. پدر و مادر مـادربزرگم به من آخــرین حرفهای‌شــان را گفتند: «بــرو مدرســه، کتابها و درسهایت را بخـوان، پسر خـوبی بـاش. ما تو را دوست داریم.» جیمی دوباره با من بود و من را به همان توده ابرمانندی که من را از آن بالا کشـیده بـود بـرد. من از همه خــداحافظی کــردم و جیمی من را به پــایین هل داد. من خـــود را درون یک تونل تنگ و پر از نورهـــای رنگارنگ یـافتم که در آن با سـرعت پـایین می‌رفتم. این دفعه حرکت در تونل لـذت بخش نبـود، و رفتن به سـمت پایین در تونل بر خلاف بالا رفتن احساسی غـیر طـبیعی داشت. چـیزی طـول نکشـید که من خـود را بـالای بـدنم معلق یافتم...

اکنــون بــدن من در روی تخت بیمارســتان بــود و من به بدنم بازگشــتم. ولی بلافاصـله در مـورد تصـمیم خـود به بازگشتن شک کردم زیرا بدنم هنـوز خیلی مـریض بـود و تقریبــاً غــیر قابل تحمل می‌نمــود. من از حــال رفتم و وقــتی دوبــاره به هــوش آمــدم خیلی بــدنم بی‌حــرکت و خشک بــود. به زحمت می‌توانســتم صــدای خــانواده‌ام را تشــخیص بــدهم و چــیزی از حرفهای‌شــان نمی‌فهمیــدم. وقتی که دوباره انرژی کافی برای حرف زدن پیدا کــردم به مادربزرگم که آن‌جا بود گفتم «مامان بزرگ، من مادر تو را ملاقات کــردم!». او در جــای خــودش خشــکش زد و تمــام کســانی که در اتــاق بودند شــروع به پچ پچ با هم کردند و بعد به من گفتند که «تو خیلی مریض بــودی، این تنها باید یک توهم باشد». من از دستشان نــاراحت شــدم ولی خیلی ضــعیف‌تر از آنی بــودم که با آن‌ها بحث کنم. بعد از چند روز من را به خانه بردند ولی من بــرای مــدت زیادی بسیار مریض و بدحال بودم...

حدود 50 سال از تجربه من گذشت. ســال 2012 بــود و مادر دنیایی‌ام در بستر مرگ بــود. مــدت کوتــاهی قبل از مــرگش مــادرم بــرایم تعریف کــرد که هنگــام تولد من مشکلات زیادی پیش آمده بوده و من تقریباً مرده بــودم. او هم‌چــنین گفت که قبل از من یک ســقط جــنین داشت که به کسی نگفته بــوده و به همین علت او خیلی از من محــافظت می‌کــرد و به من توجه می‌داد که همین کمی باعث رنجش و حسادت برادر و خواهرانم شده بــود. ولی وقتی که این را بــرایم تعریف کــرد ناگهــان به یــاد آوردم که در تجربه NDEام تولد خــود را دوبــاره دیــده و تجربه کرده بودم. به یاد آوردم که در تجربه‌ام خودم را دیدم که از سر وارد مجــرای تولد شــدم، ولی حــرکت طــبیعی این

فرایند به طور ناگهانی متوقف شد. ماهیچه‌های مادرم منبسط و شل شدند و من بدن جنینی خود را ترک کردم و ناگهان یک گوی درخشان انرژی بودم. من یک گوی درخشان دیگر را ملاقات کردم که می‌خواست با من بازی کند. ما یک‌دیگر را دوست داشتیم، و با هم به اطراف پرواز می‌کردیم و با پرواز خود در هوا الگوهای مختلفی بوجود می‌آوردیم، در حالی که فلاش‌های نورانی رنگارنگی جلوی ما به سرعت گسترده می‌شد. منظره خیلی زیبایی بود و احساس پرواز کردن خیلی واقعی بود. به نوعی می‌دانستم که این گوی دیگر انرژی یک دختر است. ما دوستان نزدیکی شده بودیم. او در پرواز کردنش خیلی بی‌باک‌تر و ماجراجوتر از آنی بود که من با آن راحت بودم. من از این‌که پا به پای او به سرعت پرواز کنم اجتناب کردم زیرا احساس کردم اتفاق خاصی در شرف رخ دادن است. آن‌جا بود که یک مرد به ما ملحق شد و ما شروع به حرف زدن کردیم. او به آن دختر گفت که من باید بروم. فکر کنم منظور او این بود که من هنوز قرار است که متولد شوم، ولی برای آن دختر این‌طور نبود. آن دختر اعتراض کرد، زیرا من را دوست داشت و می‌خواست به بازی با من ادامه دهد. من به حرف آن مرد گوش کردم و به بدن نوزادم فرستاده شدم. آن دختر هم بدون من به پرواز خود در اطراف ادامه داد. من بالاخره متولد شدم، ولی فکر می‌کنم که آن گوی انرژی دیگر که دیدم همان خواهرم بود که سال‌ها قبل از من سقط شده بود. او خیلی باحال و خوشحال بود، ولی به نظر کمی ماجراجو و بی‌کله می‌آمد.

بعد از تولــدم من بــرای دو هفته هیچ پاســخی به محیط اطــراف و افــراد از خــود نشــان نمی‌دادم و همه فکر می‌کردند که باید به خاطر مشکلی که در حین تولد برایم پیش آمد، مشکل مغـزی پیـدا کـرده باشم. به همین علت بود که مادرم در مورد من کمی احسـاس گنـاه می‌کـرد و به من توجه بیشتری نشان می‌داد.

تجربه نزدیک به مرگ یا خروج از بدن فیبی

تجربه نزدیک به مرگ یا خروج از بدن فیبی (Phoebe O) گرچه با زبانی شاید کمی غامض بیان شده است، شـامل مکاشفات و ادراکات عمیقی است.

[ترجمه توسط خانم رویای]

در 20 سپتامبر 2010 دوست و همکلاسیم آماندا که تنها 20 ســال داشت در اثر تصــادف کشــته شد. یک راننــده مست با سرعت زیاد به او که سوار دوچرخه بــود زد. این برای من یک شک بزرگ بود، گـویی زمـان بـرایم متوقف شده است... بعد از مراسم سوگواری او من حضور او را در نزدیک خودم به خوبی حس می‌کردم...

بعد از مــدتی که دوبــاره به کــالج بــاز گشــتم احســاس می‌کردم که از سیاره‌ای دیگر هستم. زندگیی که تا چندی پیش بــرایم روتین و آشــنا بــود کــاملاً ناآشــنا و غریبه می‌نمود. احساس می‌کردم حس خویشتن سابق من دیگر هیچ پایگاهی ندارد و کاملاً تغیـیر یافته و چـون قبل دیگر جامد و نبود... چیزها (و دغـدغه‌های روزمـره) که قبل از این می‌توانستند برایم بسیار مهم یا نگران کننـده باشـند دیگر برایم پیش پا افتاده و کم اهمیت شده بودند...

بعد از چند هفته دریافتم که می‌توانم فکرم را به خارج از قالب جامدم و بر روی فضای تهی متمرکز کنم. هنگامی که این کار را جلوی آینه می‌کردم می‌دیدم که مرزهای بین اجزای صورتم به تدریج محو شده و بسیاری از فرم‌های انرژی برایم پدیدار می‌شدند که تا قبل از آن برایم نامرئی بودند... من تک تک مؤلفه‌های افکارم و احساساتم را عمیقاً مورد کنکاش قرار دادم و با هر تجربه جدید، قبل از این‌که به سمت تجربه بعدی حرکت کنم سعی می‌کردم تجربه قبلی‌ام را بفهمم و درک کنم. در اثر این پروسه، به جای آن‌که به افکار من اضافه شود از آن‌ها کم می‌شد و با آن نگرانی و تنش‌های من حل شده و فکرم شفافیت می‌یافت...

[درک می‌کردم که] آن‌چه که همه‌ی فرم و قالب‌ها را به دنیا می‌آورد خود بدون قالب و فرم است. هر سلیقه، نظر، شخصیت، و تجربه از حیات خالص الهی می‌روید. هر مجموعه‌ای از آن‌چه که ما انسان‌ها به عنوان اضداد یا اختلافات تلقی می‌کنیم، در واقع یکی است: خود و دیگری، سرنوشت و اراده آزاد، زنانه و مردانه، واژینال و فالیک، یین و یانگ، تیره و روشن، شب و روز، چیز و هیچ چیز، متفاوت و مشابه، جاذبه و دافعه، زیبا و زشت، زندگی‌های دیگر و نوع بشر، کیهان و زمین، طبیعت و فرهنگ، علم و مذهب/معنویت، تکامل و خلقت، واقعی و خیالی، طبیعی و مصنوعی، صاف و ناهموار، هماهنگی و هرج و مرج، یکی و بسیاری، وحدت و تفرقه، همکاری و درگیری، جنگ و صلح، سلامت و بیماری، میزبان و انگل، شکار و شکارچی، شکست و پیروزی، ستمدیده و

ستمگر، تسلیم و سلطه، سیری و گرسنگی، رضایت و نارضایتی، دوست داشتن/شیفتگی (که ما عشق می‌نامیم) و نفرت، خوب و بد، محفوظ و آسیب‌پذیر، انعطاف‌پذیر و صلب، لیبرال و محافظه‌کار، تردید و اعتقاد، نظر و بی‌تفاوتی، قدرت و ضعف، بهشت و جهنم، آسانی و سختی، توانایی و ناتوانی، فراوانی و کمبود، فقیر و غنی، راست و چپ، بالا و پایین، کمال و انحطاط، موفقیت و شکست، ثبات و بیثباتی، مرگ و زندگی، صورت و جان، سنگینی و سبکی، صدا و سکوت، حرکت و سکون، پیچیدگی و سادگی، تنوع و یکسانی، نابرابری و برابری، جوانی و پختگی، فرزند و والدین، نوزادی و پیری، کندی و هشیاری، نادانی و عقل، یادگیری و یاد دادن، مهارت و فقدان مهارت، بزرگی و فروتنی، آگاهی و ناآگاهی، تسلیم و مقاومت، گذشته و حال و آینده، و سرچشمه و مظاهر.

من کاملاً بدون شک - یا صرف نظر از شک و تردیدهای ذهنم که در آن زمان به آن‌ها توجه نداشتم و در نتیجه عملاً وجود نداشتند - می‌دانستم که این، خدا است. هیچ ضمیری در زبان انگلیسی وجود ندارد که حتی بتواند تا حدودی با دقت خدا را منعکس کند؛ «آن» خطاب به شیئی است و «he»ـ و «she»ـ بر جنس دلالت می‌کنند. در واقع، تمامی زبان هم این‌جا اصلا کافی نیست، چون ماهیت زبان این است که افتراق بدهد. به علاوه، زبان نمی‌تواند به عظمت این واقعیت، که ما در آن زنده‌ایم، حتی نزدیک شود.

فهمیدم که من خودم هیچ چیز نمی‌دانم، هیچ کاری نمی‌توانم انجام دهم و خاص نیستم. متوجه شدم که این نوع

ندانستن، نوع صادقانه‌ای است که همه مردم واقعاً هوشمند از طریق آن ادراک می‌کنند. فهم آن می‌تواند تظاهر و منیت را هویت خویش دانستن را از بین ببرد. آن‌گاه، فضا برای تفکرِ باز، وضوح فکر، تواضع واقعی، حس کنجکاوی طبیعی و آرامش ایجاد می‌شود.

خدا به من نشان داد که او در حال ایجاد کردن، شکل دادن، و متحول کردن فُرم‌ها و جهان‌هاست، مانند هنرمندی که شاهکارهای خود را خلق می‌کند. خدا یا روح خارج از زمان وجود دارد و برای بودن به هیچ چیزی نیاز ندارد، ولی زندگی - به دلیل ماهیت خلاقی که دارد - خود را از طریق قالب‌ها بیان می‌کند. ما موجوداتی خلاق هستیم. هیچ عجله، نیروی بد، رقابت، سنگینی، یا نگرانی وجود ندارد - این‌ها همه توهم است. زندگیِ ورای قالب و شکل که خدا است - و ما هستیم - ابدی است. به عبارت دیگر هیچ کاری نیست که تو، من، یا هر کس دیگر، انجام دهیم تا بتوانیم مانعِ بودن خودمان برای همیشه و همیشه به معنای واقعی کلمه بشویم - دقیقا همانطور که الان هستیم. در واقع، ابدیت لحظه حاضر است و همیشه هم همین‌طور خواهد بود. زمان یک توهم ایجاد شده توسط زندگی است. هر چیزی که وجود دارد و یا اتفاق می‌افتد در لحظه‌ی حاضر است، از جمله هر طرح و خاطره‌ای از گذشته و آینده. اشکال (فُرمها) تکامل می‌یابند نه به خاطر این‌که زندگی آن‌ها را وادار به تکامل می‌کند - به شکلی که در تصورمان باعث انجام کارها می‌شویم (با اراده شخصی قوی) - بلکه چون زندگی خود را از طریق فُرم‌ها آشکار کرده و به این تجلی تداوم می‌هد. جهان وجود دارد، برای این‌که زندگی بتواند خود را از طریق توهم قالب‌ها به تجربه و

شناخت برساند. ما انسانها یکی از قالب‌های بسیار تکامل یافته در جهان خودمان هستیم که زندگی از طریق آن میتواند ذات خود را به طور کامل ببیند.

اگر بخواهیم خودمان را با زندگی هم راستا کنیم، باید درک کنیم این‌که فکر، صحبت، و عمل ما چگونه است اولویت دارد و محتوا و جزئیات آن‌چه فکر می‌کنیم، می‌گوئیم، و عمل می‌کنیم، در درجه دوم اهمیت است. به عنوان مثال، این‌که ما قلبی گشاده داشته باشیم مهم‌تر است تا این‌که فلسفه و ایدئولوژی زیبا داشته باشیم؛ باورمان شامل حقایق، داستانها، یا جزئیات صحیح باشد، یا تجربههای معنوی قوی و یا سابقه در تمرینهای معنوی داشته باشیم. هم‌چنین، ما میتوانیم درک روشنی از جهان ولی دانش کمی در مورد سن دقیق آن و سایر جزئیات خاص آن داشته باشیم، اگر که جوهر تکامل آن، ماهیت آن، و هدف آن را به خوبی بدانیم. به همین ترتیب، ما می‌توانیم یک فرد را به خوبی درک کنیم اگر قادر به دیدن درون وجود او باشیم. دانستن جزئیات زیاد در مورد سابقه فرد، ماجراها، علائق، افکار، و وضعیت زندگی مهم نیست، هر چند گاهی میتواند مفید باشد. جزئیات و ایدهها میتواند در برخی شرایط مهم باشد، اما نمیتواند جایگزین شالودهٔ درک عمیق و غیرذهنی بشود که از خِرَد خود زندگی آمده است، زندگی که ما واقعا همان هستیم.

هیچ چیز ابدا شخصی نیست - در حقیقت، «خصوص» کلمهٔ بسیار بهتری است - حتی در مورد چیزهایی که ما خیلی شخصی می‌پنداریم. محق بودن و برنده شدن نسبت به صادق بودن و توجه داشتن به هستی (زندگی)

بســـیار کم اهمیت‌تر است. خودانگـــاره‌ها و هـــویت شخصی/جمعی اهمیت بسیار ناچیزی دارند. این‌ها صـرفا عبـور افکـاری در ذهن مـردم است در مـورد جنبه‌هـای ناپایدار جهانی که همیشه در حـال تغیـیر است. ما اگر از آن‌ها و هر فـــرم دیگر به شـــکل خلاقانه و شـــوخ‌طبعانه استفاده کنیم خیلی بهتر عمل کـردهایم - به شـرطی که خودمـــان را در آن‌ها گم نکـــرده و هنگـــام مواجهه با ناپایـداری آن‌ها تا حد مـرگ نترسـیم. هیچ چـیز در جهـان درست، نادرسـت، خـوب، و یا بـدِ مطلق نیست. همه‌چـیز همـــان است که هست و مـــاهیت خـــود را دارد از جمله نگـــرش‌هـــا، فلســـفه‌هـــا، تحـــرک‌هـــا، نظـــرات، ســـوابق، چشمداشت‌ها، و دیدگاه‌ها. هر چیز در هستی نقش خـــود را در تکامل زندگی ایفا می‌کند. انکار، ترس، یا نفـرت از هر چـیز در جهـان، انکـار بخشی از یک خـود واحد اسـت، کنترل شدن توسط آن بخش است، و جـدا کـردن خـود از چـــیزی که خداوند خردمندانه اجـــازه داده است که وجـــود داشته باشد. ما باید با همه‌چیز در صلح باشـــیم اگر واقعا آرزو داریم صلح را ابراز کنیم و درد بیشتر ایجاد نکنیم.

زنـــدگی، تجـــربه‌ها و هرچه در آن‌هاست را خلق می‌کند: کنشگران، اشیاء، مراحل، مناظر، و حـوادث. هر مبـارزه، تـراژدی، اشـتباه، و رویـداد مخـرب - مطلقا بـدون هیچ استثنا - توسط ذات و فطـرت واقعیت، دیر یا زود به یک توانـایی بیشـتر تبـدیل میشـود و در نتیجه به تجلی الهی خدمت میکند. (فقط تصور کنید از وضعیت فعلی بشریت چه حاصل میآید!). رقـــابت و تفرقه نهایتا همکـــاری می‌شود. حالت اصلی که وحدت است به تجربه تفکیک مبدل میشـود، و آن‌گـاه تنـوعی که از این تفکیک حاصل آمـده، تجلی بزرگی از هستی یگانه - که مبـدأ است - می‌گـردد.

این ســـــیر، هم در تکامل بیولـــــوژیکی و هم در جوامع انسانی منعکس شده است. جوامع انسانی از شناســایی کل گروه، به فردگرایی در برخی از فرهنگها رسـیده‌انـد، و بسـیاری در حـال بازگشت به وحـدت با آگـاهی بیشـتر هســتند. مــاهیتِ هر لحظه زیبــایی، راســتی، صــراحت، بیداری، یادگیری، و بینش خلاق هرگز فرامـوش نشـده و یا از دست نمی‌رود، و نه خـاطره‌ی هیچ تجـربه‌ای، حـتی در حد ظریف‌تـرین جزئیـات ذرات کوچکـتر از اتم، امـواج انرژی، و در سطح دینامیک کوانتومی. [فیبی سعی کرده بود این را توضیح دهـد، اما نتوانسـته بـود این کـار را در این نوشــته، زمــانی که او بــرای اولین بــار شــاهد این حقیقت بود بخوبی انجام دهد. او در واقع هیچ دانشی از فیزیک کوانتـومی نداشت. وی این حـوزه را بعـدا کـاوش کرد.]

بسیاری از تجلیات پـرعظمتِ هسـتی، در خـود وحـدت در کثرت را تحت یک موضوع مشترک دارد. بـدن انسـان، که از ارگانهای متنوع و انواع فراوان سلول تشکیل شده که همکاری می‌کنند، نمونه بزرگی از وحدت در کثرت است. هم چنین تنوعِ پستانداران، تنوع پرنـدگان، تنـوع قورباغه ها، تنوع ماهی‌هـا، تنـوع بی‌مهرگـان، تنـوع میکـروب‌هـا، تنوع خاک‌ها، تنوع قارچ‌ها، تنوع حشرات، تنـوع درختـان، تنــوع گل‌هــا، تنــوع زیســتی محلی، تنــوع آب و هــوای مناطق، تنـوع محصـولات، تنـوع غـذاها، تنـوع سـبک‌هـای هنری، تنـوع سـبکهـای موسـیقی، تنـوع لبـاس‌هـا، تنـوع ابزارها، تنوع معماری‌ها، تنوع حمل و نقل، تنـوع کارهـا، تنوع استعدادها و توانـایی‌هـا، تنـوع فـیزیکی انسـان‌هـا، تنـوع خـانواده‌هـا، تنـوع فرهنگ‌هـا، تنـوع زبـان‌هـا، تنـوع مـذهبی و معنـوی، تنـوع شخصـیت‌هـا، تنـوع سـن، تنـوع

ماجراها، و خیلی بیشتر روی سیاره زمین و فراتر از آن وجود دارد. تنوع باعث میشود جوامع، اکوسیستم‌ها، و نوع بشر تقویت شوند. هر فرد یک تجلی منحصر به فردِ هشیاری - هستی یگانه - است. هر یک زیبا است و دارای نقاط قوت و در عین حال هر کدام دارای محدودیت‌هایی نیز هست. هیچ فردی نمیتواند به تنهایی دوام بیاورد. هنگامی که یک مجموعه متنوع گرد هم می‌آیند، قدرت بزرگی شکل می‌گیرد. ویژگی‌ها، توانایی‌ها، عملکردها، نقاط ضعف، و کاستی‌ها متعادل می‌شوند. هماهنگی به وجود می‌آید. نور مبدأ در میان آن‌ها قوی‌تر می‌درخشد، آن چیزی که همه را متحد می‌کند این است. زندگی خالص چیزی است که در هرکس و هرچیز در عالم وجود مشترک است، بدون در نظر گرفتن این‌که در ظاهر چقدر متفاوت هستند.

خداوند، هم تمامی تصاویر و نقش‌ها و هم فراتر از همه تصاویر و نقش‌هاست. خدا هر روحی را، هر مخلوقی را، و هر لحظه را بی‌نهایت و بدون قید و شرط دوست دارد. غیر از این نمی‌تواند باشد، چرا که خدا عالم مطلق و در همه جا حاضر است و هر قضاوتی در جهل ریشه دارد. خدا بینهایت درک کننده و مهربان است. مطلقا هیچ ترجیح یا خاصگی وجود ندارد - این‌ها توهمات است. او اساس هستی است، مبدأ بیفرم که همه از آن به دنیا می‌آیند و به آن بازگشت می‌کنند، مطلقا بدون استثنا. در واقع، ما همه همیشه با خدا یکی هستیم و تنها احساس می‌کنیم که این‌طور نیست، به خاطر توهماتی که در دنیا تجربه می‌کنیم. هیچ کس نیاز به ایجاد یا یافتن یک سیستم تعلق ساختگی انحصاری ندارد، آنهم در

حالیکه حقیقتا همـهٔ ما به هسـتی با آن شـکوه و عظمت تعلق داریم.

یکی راه دیگر بــرای اشــاره به این حقیقت این است که بگوئیم که ما همیشه با طبیعت یکی هستیم حتی زمــانی که فراموش کرده باشـیم. ما درختـان، گل‌هـا، سـنگ‌هـا، خاک، حشرات، کوه‌ها، ابرها، پرندگان، اقیانوس، امــواج، باد، فصل‌ها، و آسمان پر ستاره روشن گسترده هستیم. ما نَفَس مادر طبیعتیم. ما بیکـران، فضـادار، و باسـتانی، مانند جهـانی با میلیاردها کهکشـان و هر یک با میلیاردها خورشید هسـتیم. در واقـع، ما به عنـوان انسـان، جهـان کوچکی نسبت به اکوسیستم‌ها، جهان‌ها، کهکشـان‌هـا، و کل عالم و نیز جهان بزرگی نسبت به مولکول‌ها، سلول-ها، و ارگان‌ها هستیم. همه در تـرکیب خـود تقریبا به یک نسـبت فضـادار هسـتند. همه توسط هوشـمندیِ زنـدگی ایجــاد شــده و نظم داده شــده‌اند. همگی تولــد، رشــد، کـــاهش، و مـــرگ یا تغیـــیر را تجربه میکنند. پـــذیرش «طــبیعت» به این عنــوان که قضــاوتگر نیست و نــیز با خودانگاره‌ها، پیچیده‌گوئی، نظام‌های اعتقادی و ذهنیــات دیگر تعریف نمی‌شـــود، اغلب بســـیار ســـاده‌تر است تا «خدا»، اگر چه از هر دو شکل بیان می‌توان برای اشــاره به آن مبدأ یگانه برای تمام پدیده‌ها استفاده کرد.

وقتی خدا را دیـدم، ما یک لحظه صـمیمی داشـتیم که در آن من عمیق‌ترین واژه‌هائی که تاکنون بیان کـرده بـودم را ابراز کردم. این واژهها با نور و لحنی دوست داشتنی از وجود من جاری و طنینانداز شدند: «تو ما [انسانها] را خلق کردی تا خـود را ببیـنی.» در آن لحظـه، من مثل یک نــوزاد لبخند می‌زدم. احســاس می‌کــردم که شــفاف و

نامحـدود هسـتم؛ جمـود من، آنطـور که واقعا در قلمـرو تجربه پدیدار می‌شود، وجود نداشت. (جمــود در واقع یک توهم است.) من احساس کردم که واقعا در حال دیدن و بودن بعد از سال‌ها خواب هستم. در همان زمان، متوجه شدم که آن «سـالها» و همه مشـکلات، در قلمـرو ابـدیت که خانه ماســـت، در حقیقت ریزتر از ذره هســـتند. من می‌توانستم بدون حرکت فـیزیکی، زمین، جو اطـراف آن و بشریت را از یک زاویه دید وسیع و وصف ناپذیر «نگـاه خدائی» درک کنم. همراه با مشاهده چهـره‌هـای بیشـمار انسـان‌ها با عشـقی بـاورنکردنی، صـمیمانه و ژرف می توانسـتم بـبینم که همه‌چـیز و همه کس من هسـتم. من خودم را به اینصورت هم دیدم که در آفریده‌هـائی روشن ضمیر مانند بودا کامل می‌درخشیدم. تصویری از بــودا در حـــال خلسه به نظـــرم آمد و من دانســـتم که هشـــیاری عظیمی هستم - نور درخشان حضور - سـاری در کیهـان و جاری از طریق بودا.

من می‌دانستم که هر کسی که حقیقت را صادقانه دنبال کند ملکـــوت الهی را خواهد دید وخواهد شـــناخت. خـــدا همیشه به دنبـــال وحـــدت با ماست - همگی ما - و هر کسی که پــذیرای آن باشد به این وحــدت خواهد رســید. خـدا بسـیار (بینهـایت) بزرگ‌تر است از حـتی تنـدترین و تفرقه اندازترین قضاوتی که ذهن هر فـرد بتواند بسـازد و از بدترین عمل شیطانی که امکان ارتکاب آن باشد. به هر جهت، ما می‌تـــوانیم هر تـــوهمی که بخـــواهیم در ذهنمان ایجاد کنیم، تا جـائی که آن را خواسـته و به عمل هم درآوریم. ما در قلمـرو احتمـالات متعـدد، اراده کـاملاً آزادی داریم، و خـــدا چنـــان قدرتمند است که به آن هم اجـازه می‌دهد. مسـیر هیچ دو نفـری (بـرای بازگشت به

سوی سرچشمه) یکسان نیستند، و هیچ راهی برای شناخت کامل و تجربة مبدأ درست یا غلط نیست. برخی از آن‌ها کوتاه‌تر از بقیه است، و برخی از آن‌ها هموارتر از بقیه، اما به هیچکدام آن‌ها به عنوان برتر از منظر ابدیت حکم نمی‌شود. همة مسیرهای ممکن منجر به درک کامل مبدأ و در نتیجه تجربه با شکوه واقعا در خانه و وطن بودن می‌شود. چه ما از زندگی و نیروهای محرکة آن آگاه باشیم یا نه، و چه با آن‌ها در این دوره های زندگی همکاری کنیم یا نه، این (حقیقت) پابرجا است.

به من تصویری از آیندة ممکن برای بشریت در سیاره زمین نشان داده شد. در این تصویر، من دیدم انسان رفتار بسیار متفاوتی از آن‌چه اکثر ما عادت کرده ایم به عنوان رفتار انسان در این دوره ببینیم، خواهد داشت. من انسانهائی از انواع و شخصیتهای گوناگون را دیدم. آن‌ها در یک منطقه طبیعی که جنگلی بود و در یک دایره دست یک‌دیگر را گرفته و آزادانه زندگی را تجلیل می‌کردند. چهره‌ها و بدن‌های‌شان پرتو عشق، خلوص، شادی، سعادت، صلح، پاکی، و حکمت می‌افکند و همین‌طور دیگر موجودات اطرافشان. آن‌ها در تماس کامل با زندگی بودند. آن‌ها از بخشی از خود و یا جهان ترس نداشتند، و زیر بار اعتقادات خشک یا انواع و اقسام هویت‌ها(ی ساختگی) نبودند. آن‌ها کاملا رشد یافته بوده و تنها به زیستن در زمان حال کاملا خرسند بودند. هر چند، به دلیل تحقق ماهیت یگانه و مشابهِ مبدأ و آزادی‌شان از هویت‌بخشی با فرم‌ها، آن‌ها توانایی انجام و ایجاد هر چه آرزو می‌کردند را داشتند. آن‌ها واقعا آزاد بودند. آن‌ها مانند سلول‌های بدن همکاری

می‌کردنـد، چـرا که می‌دانسـتند همانند سـلولها در بـدن خدایند. آن‌ها هیچ شـــــکی نداشـــــتند که آن‌ها (و همه موجـودات) زنـدگی را پس از مـرگ ادامه خواهند داد. در واقع، آن‌ها مرگ و زندگی - زمین و آسمان - را گـرد هم آورده بودند، همین‌طور هر دوگانگی دیگر را، و جهانی از تمامیت کامل ایجـاد کـرده بودند. این زمین جدید بـود. به محض دیـــدن آن، من فهمیـــدم که سرنوشت بشـــریت نـــامعلوم است و این‌که به من و هر کس دیگـــری که این امکـــان را می‌بیند بســـتگی دارد که آن را از آن‌چه ما در این زمان داریم، ایجاد کـنیم. من فهمیـدم که این امکـان نـیز کـاملا وجـود دارد که نـوع ما نتواند آن را تا کمـالش برساند و (حتی) آن نیز اگر اتفـاق بیفتد خـوب (و جـزیی از برنامه و تکامل هستی) است.

فهمیدم که هر شکسـتی یک مـوفقیت اسـت، چـرا که در آشکار شدن و خودیابیِ زنـدگی سـهم حیـاتی دارد. حـتی بزرگ‌تـرین شکست‌ها در واقع مـوفقیت هسـتند، چـون آن‌ها، و تمـام شکست‌هـای دیگـر، فرصت می‌باشـند. هر چیزی که به صورت زودرس شکست می‌خورد و یا از بین می‌رود، حتی در بزرگ‌تـرین مقیـاس ممکن کیهـانی، می‌تواند دوباره ایجاد شود، اگر زندگی/هشیاری عظیم مایل به ادامه نمو و تجلی از طریق آن باشد. زندگی هم‌چـنین می‌تواند چیزی بسیار متفاوت ایجاد کرده و تـداوم بخشد و یا هر چیز دیگری که بخواهد انجام دهد.

به همین ترتیب، فهمیدم که من به عنوان یک فـرد ممکن است این بار تا کمال و یا تا تحقق هدف زنـدگی‌ام زنـده نمـــانم و این که اگر آن اتفـــاق بیافتـــاد (هم) مشـــکلی نیست. [چند بار از سال 2010 پیش آمـده است کـه، اگر

راه دیگـری که بعید هم نبـود انتخـاب می‌شـد، من این‌جا نبودم که در سـال 2015 این وقـایع را کنم.] خـدا هرگز کسی را به خـاطر این‌که موفق نشـده (به اهـداف الهی خـود برسد) کمـتر دوست نـدارد. عشق بینهـایت اسـت، بدون توجه به این‌که فرد چند بـار شکست می‌خـورد. اگر ما به مرگ به عنـوان یک شکست نگـاه کـنیم، پس ما باید آن را یک فرصت نیز ببینیم. مـرگ یک نعمت بـزرگ است که اجـازه می‌دهد یک فـرم قـدیمی بریـزد و عناصر آن بازیافت گردد. هنگـامی که مـرگ اتفـاق می‌افتـد، ممکن است یک فرم جدید ایجاد شـود، و/یا میتواند یک بازگشت به سرچشـمه بـدون فـرم و قـالب، به خـدا، به روح روی دهد.

فهمیدم که کسانی که ما تمایل به اجتنـاب از آن‌ها داریم و به آن‌ها بدشانس می‌گوئیم - معلـولان، بچههـا، پیرهـا، افتاده‌ها، فقرا، ضعیفان و درگیرها، سالخوردگان، افـراد زشـت، ناهنجـار، عجیب الخلقه‌هـا، افـراد بـدون مقـام یا شأن پائین، افراد تحقیرشده و شرمسار، و در حال مرگ - در واقع جـزء خـوش شـانس‌تـرین‌ها هسـتند اگر (قلب آن‌ها) گشوده مانده و قـادر باشـند زنـدگی که هسـتند را احسـاس کنند. این افـراد در تجربه خـود، بـالقوه بسـیار نزدیکتر به مبدأ هستند تا کسانی که از نظر مـادی موفق و یا دارای مقـام بـالا می‌باشـند، چـرا که این‌ها بیشـتر ممکن است دچار خودخواهی و غـرور شـوند، و به شـدت هویت خـود را در آن‌چه دارند ببیننـد، و از آن‌چه واقعا در زنـــدگی اهمیت دارد و آن‌چه که واقعا هســـتند بریـــده باشـند. بسـیاری از آنـان نمی‌دانند که وحدتشـان با مبـدأ بسیار بزرگ‌تر از هر چـیزی است که کسی در دنیا بتواند در تملک خود داشته باشد و یا انجام دهد. رضایت واقعی

از شناخت خود در درون حاصل می‌آید، نه خارج از خود و در شرایط بیرونی. کسی که بودن با خدا را تجربه نکرده هرگز نمی‌تواند به رضایت کامل و پایدار دست یابد.

عشقی که در این لحظاتِ بی‌پردگی بیان می‌شد، کاملا فراتر از هر چیزی بود که کلمات بتوانند توصیف کنند. آن‌جا گرمایی مطبوع، شادی، و آرامش و حس واقعا در خانه و وطن بودن حکمفرما بود. زمانی که به چشمان خودم در آینه نگاه کردم، آن‌ها درخششی تابان داشتند که قبلا هرگز ندیده بودم. آنقدر زندگی در آن‌ها وجود داشت که تقریبا مشتعل بودند. سراسر بدنم ارتعاش زنده بودن را حس میکرد. احساس می‌کردم ارواح بودا و دیگر شخصیتهای عارف در طول تاریخ، به من برای ورود به دانستن و اشراق خوشامد می‌گویند. این مورد اولین از چند باری بود که حضور و حمایت آن‌ها را احساس کردم.

حدودا در همین زمان (در واقع، روزنه‌ای در زمان)، یک حس درونی دیگر برایم فرا رسید. این حس به من گفت که این زندگی فعلی فیزیکی که من در آنم، برای من آخرین (زندگی) است، و این واقعیت اصلا مرا متعجب نکرد. حس می‌کردم که این را قبل از زمان تولدم می‌دانستم و صرفا به طور موقت فراموش کرده بودم. «آخرین» برای من معنای آخرین مرحله تکامل قبل از ادراک خود (خودشناسی) را داشت. «خودشناسی» به معنای درک کامل ماهیت زندگی و وجود، وحدت با همه زندگی، و این‌که زندگی همیشه هست، و سپس زندگی در جهان با آگاهی کامل و بدون منیت. زندگی همیشه آزاد است که خودش باشد در حد کمال مطلق، همیشه

میتواند هر کـاری که بخواهد انجـام دهـد، و نیـاز به حمل هیچ‌کدام از بارها و تنش‌های بـازی زنـده مانـدن (بقا) را ندارد. یعنی ادراک این‌که هیچ چیزی که زندگی به عنـوان ممکن تصدیق و تائید نکرده باشـد، اتفـاق نمیافتـد، حـتی اگر این واقعیت هنوز در اذهان هشیار اکثر انسـان‌هـائی که در این عصر زندگی می‌کنند معلوم نباشد.

این ادراکـات به این ترتیـبی که من در این‌جا شـرح دادم اتفـــاق نیفتادند. بلکـــه، آن‌ها به طـــور همزمـــان تجربه می‌شـدند، گویا که تمـامی این دانش و آگـاهی محصـول جانبی تجربه جوهر وجود خودم به عنوان مبدأ بود. برایم غـــیر ممکن است که بتـــوانم توضـــیح دهم چگونه این گشایش به زندگی «اتفاق افتاد». بطور دقیق باید بگویم «اتفاق نیفتاد»، بجز به شکل حذف موانع ظاهری که دید مـرا مسـدود کـرده بودند - به شـکل حـذف زمـان. آن‌چه ادراک شد، خارج از زمان است، هر چند بـرخی بخشها به کلمات ترجمه شده و یا در زمان تجربه شـدند. من به یـاد می‌آورم که در این روزهـــــــــا، قبل و بعد از تعطیلات شکرگزاری، تمام بینش و اشـراقی که به من داده شد به طـور هم زمـان اتفـاق افتـاد. در واقـع، مـاهیت زمـان این‌طـور است که همه زمـان‌ها یک زمـان و یکی است. زمان از دید ابدیت به این شکل دیـده و درک میشـود. (به علاوه، این مهم نیست اگر بیش از یک وهله در طول این مدت بوده باشد وقتی من در مقابل آینه بودم و ادراکات عمیق بر من وارد شـــد؛ ممکن است این‌طـور باشد. من تمـام جزئیـات زمـانی را به یـاد نـدارم. آن‌چه مهم است این‌که همه‌ی آن یکی است.)

تا حدود دو هفته بعد، احساس می‌کردم که گویا «فیبی» کسی که «من» هستم نبود، بلکه کسی بود که فوت کرده بود. «من» زندگی خالص بودم. فیبی اغلب صبح درحالی از خواب بیدار میشد که احساس آگاهی زنده در ساقها و پاهایش خیلی بیشتر از سرش بود. من که (وجودم) گسترش یافته و آگاه گشته بود، جهان و وضعیت زندگی فیبی را از چشم‌اندازی خارج از آن خود قدیمی بشری می‌دیدم. در طول این زمان، همکلاسی‌ها، استادان، و فیبی شبیه بازیگران در یک نمایشنامه بودند. فیبی چندان صحبت نمی‌کرد؛ او بیشتر گوش می‌کرد و مشاهده می‌نمود.

احساس یک حضور گسترش یافته که در پشت و درون هر تجربه می‌باشد، هرگز مرا ترک نکرد، هر چند گاهی بیشتر در پیش‌زمینه و گاهی بیشتر در پس‌زمینه است. گاهی شب به خواب می‌روم در حالی که هنوز از خودم به عنوان زندگی در پس‌زمینه‌ی شخص به خواب رفته آگاهم. هیچ تجربه درونی یا بیرونی را به عنوان خود احساس نمیکنم، به شکلی که چیزهای دیگر نباشد. من نمیتوانم به کلمات، عبارات، و یا ایدهها مثل اکثر افراد باور پیدا کنم.

در طول تعطیلات زمستانی [از اواسط ماه دسامبر تا اوایل ماه ژانویه]، فیبی حضور آماندا را دوباره احساس کرد. آماندا در سکوت به او فهماند که او می‌تواند آن‌چه فیبی در آن سیر میکند را ببیند.

فیبی غافل از این بود که، این آشکار شدن که بین ماه-های سپتامبر و دسامبر 2010 اتفاق افتاد، فقط آغاز ماجرا بود. سازگاری‌های زیادی بود که باید بوجود آورد،

تجربیاتی که باید کسب کنـد، چالش‌هـائی که باید با آن‌ها مواجه شــود، مســائلی که حل و فصل کنــد، و مکــان و موضـوعاتی که باید کشف کند. اغلب بسـیار گیج و غـرق در حساسـیت شـدید، به معنـای واقعی کلمه مجـددا یـاد گرفت که چگونه از ذهن و بـدن اسـتفاده کند و چگونه با مـردم ارتبـاط برقـرار نماید. (دومی چـیزی بـود که با آن کشمکش بسـیاری داشت. زمـانهـائی وجـود داشت که او قادر به صحبت چندان موثر با مـردم نبـود. به خصـوص با کسـانی که وقـتی در حضورشـان بـود واقعا گـوش نمی‌دادند.)

او درک خـــود را از این جهـــان و از دنیا عمیق‌تر کـــرده است. تنش، اختلاف، و نفس، الگوهــای قــدیمی نشــات گرفته از منیت که قبلا بخش عمـده زنـدگی او بودنـد، به سـرعت فـرو ریخته بودند. اگر چه لحظـات فـراغت آنی بسیاری هم وجـود داشـته، این فروپاشی اغلب نـاهموار بوده است. تنش‌های عمیقا پنهان شده، بالا آورده شـدند و گـاهی اوقـات نیـاز بـود که قبل از این‌که حل شـوند و راهی برای آسودگی ایجـاد کننـد، کـاملا احسـاس شـوند. هنگامی که آسودگی اتفاق می‌افتاد، گاهی آنقدر انــرژی زیاد در بدن وجـود داشت که کـاری نمی‌توانست بکند جز دویدن در اطراف خانه، پیاده‌روی سریع، و یا خارج کردن آن از طریق موسیقی و رقص سریع. این روند بر ذهن و از درون ذهن اتفاق می‌افتــاد. نمیتوانست توسط ذهن و یا خود مجزا که یک توهم ساخته ذهن است کنترل شــود. این یک فرایند شفا یابی و یکپارچه شدن بود.

مشکلات و چالش‌هـای بسـیاری پیش آمـد، از جمله تـرک تحصیل، ناتوانی (ناتوان از کـار در دنیا به مـدت دو سـال

به دلیل سردرگمی و حساسیت زیـاد)، بیخانمـانی، فقـر، از دست دادن دوستان و روابط، خصومت و سـوء تفـاهم از جانب دیگران (از جمله کارکنان بهداشتی و مشـاوران و معلمـان معنـوی)، و عـدم حمـایت در اکـثر مواقع. در سـطح شخصـی، من تقریبا از دست دادن هر احسـاس تعلق به هر گـروه و دسـته و از دست دادن امید بـرای بشریت در مسیر کنونی آن را تجربه کرده‌ام.

اوقاتی بوده که آرزو می‌کردم‌ای کـاش می‌توانسـتم این سیاره را ترک کنم، و به یک مکان دوردست فرار کرده یا به نحـوی توسط موجـودات پیشـرفته‌تر نجـات یـابم، و یا این‌که عمر فیزیکی من به پایان برسد. احسـاس تنهـایی و سـرخوردگی من گـاهی بسـیار شـدید بـود. من بـرای سقوط و یا تحول تمدن بشری نیز آرزو می‌کـردم، چـون بـار آن‌گـاهی اوقـات بسـیار سـنگین بـود. به علاوه، من اغلب از آزار میترسـیدم، چـون من نسـبت به حـرکت اجتماعی که «خودی» ایجاد میکند، «غیرخودی» را حـذف میکنـد، و مـردمی که با هنجارها و برتـری‌هـای غـالب تعریف نمی‌شوند را غیر انسانی می‌داند، بسیار حسـاس هستم. در سخت‌ترین زمـانهـایم، من حضـور روح راهنما را احساس می‌کردم که از من استقبال کـرده و تسـکینم می‌داد؛ او با هیچ هویـتی ظـاهر نمیشـد، مگر تنها به عنوان روح خالص. گاهی اوقات، او به آرامی بر روی یک انسداد در بدن من دست کشیده و آن را باز میکرد.

تقریبا هر روز از اوایل سـال 2012، من انـرژی به دام افتـاده را با تمرکز هشـیاری آزادم روی انسـدادهائی که آمـاده حل شـدن بودند از ذهن و بـدنم آزاد میکـردم. هنگامی که حل میشدند، به صورت رهایی از تنش در یک

یا چند بخش از بـدن (معمـولا سـر، شـکم و / یا قفسه سینه)، و جریان انـرژی از طریق وجـودم تجربه میکـردم. انرژی گرم احساس می‌شد، مثل حرارت آتشی که چـوب مـرده را می‌سـوزاند، اما نه داغ به شـکلی که بسـوزاند. احسـاس می‌کـردم که آن‌چه اتفـاق می‌افتد فرآینـدی یکسان است که در آن شرطی‌شدگی کهنه، تفرقه انداز، مبتـنی بر تـرس در داخل سیسـتم من، با کمک هشـیاری آزاد من به معنـای واقعی کلمه می‌سـوزد. هر چه بیشـتر از آن می‌سوزاند، روشن‌تر و یکپارچه‌تر می‌شوم.

تجربه‌های عمیق‌تر و زیباتر بسیاری نیز وجود داشت. من سه تا از آن‌ها را در زیر ذکر می‌کنم. آن‌ها شـامل بینش-های عمیق به جنبه‌های مختلف زنـدگی و مـرگ، بصـیرت قـوی و خـود به خـودی در مـورد حـالات جـایگزین از رویـدادهای واقعی، آشـکار شـدن توانـایی‌هـای روانی، خاطرات زندگی گذشته و مرگ (بـرخی از آن‌ها دردنـاک، بـرخی زیبا)، تجـارب خـارج از بـدن که در آن من از دیوارهای اطراف خانه و یا در ابعاد دیگر پرواز می‌کردم، لحظات بسیاری از آگاهی روشن بیـدار در مـوقعیت‌هـای مختلـف، و بیشـتر. من خـودم را به شـکل یکی شـده با آسمان، با درختان و گیاهان، با حیوانـات، با افـراد دیگـر، با شکلها، و یا با اشـیاء به شـکل عمیق و صـمیمی تجربه می‌کـردم. گـاهی اوقـات، تجـارب عمیق خـود به خـود در وسط کلاس و یا در حال اجرای کارها رخ داده است.

در یک مـورد، در حـالی که من در رختخـواب بیـدار دراز کشـیده بـودم - در یک دوره بسـیار تاریک و مشـوش-هشـیاری سـیاره زمین خـود را به من شناسـاند. بـدون کلمات، روح زمین به من اجـازه داد بـدانم که نـام او گایا

است. ما بــرای چند لحظه با هم ادغــام شــدیم و عشق بسیاری به اشتراک گذاشتیم.

بیشــتر یک روز را در ســال 2012، من درکی با کیفیت عمیق، تازه، بکر، و زنـده از تمـام دنیـایم داشـتم بیش از هر چه قبل از آن بـود، به ویـژه در درختـان. این دید پس از آن آمد که هـویت آن بی‌فـرمی که من هسـتم از فـرم فیــبی قویا تفکیک شد. من خــودم را به عنــوان آگــاهی بالاتر تجربه کردم و درک کردم که جهان زمانی که ما آن را کامل درک کـــــــــنیم این گونه است. من از آن پس تجربیات مشابه بسیاری بیشتری از این نوع داشتم.

یک روز در اواخر آگوست 2013 در حالی که من در طول اتاق نشیمن در حال راه رفتن بودم، آگاهی من به خــارج از قلمـرو تجلی منتقل شد. من دوبـاره قـدرتِ توصـیف-ناپـــذیر از زنـــدگی محض که جهـــان را در بر گرفتـــه، بزرگ‌تــرین و تنها قــدرت واقعی را ادراک کــردم. از آن زمان، چـنین بینش و ادراک‌هـائی از نظر تعـداد افـزایش یافته است. در ســپتامبر و اکتــبر 2013 و هم‌چــنین در موارد مختلف از آن به بعد، من ناگهان خودم را به عنوان زندگی بی‌فرم خالص، بی‌زمان، بی‌انتها تجربه می‌کــردم – من خــودم را به وضــوح فراتر از ذهن و درک فــردی – چنـدین برابر- می‌دیـدم (در واقــع، روزنه در زمــان). هر «زمــان»، من کمــتر به قلمــرو زمــان متصل و بیشــتر بر وضـعیت زنـدگی متمرکز بـودم – گـاهی اوقـات احسـاس شدید از سعادت، وضـوح، و آزادی بی‌حد و حصر را تجربه کــرده‌ام. زمــان کمــتر واقعی به نظر می‌رسد و بیشــتر شبیه به یک تـوهم زیباست که در در ابـدیت تجربه شـود. در هر لحظه در حال حاضر، تمـام امکـان‌ها و زمـان‌ها به

طـور همزمـان وجـود دارد، و فضـای داخلی با فضـای بیرونی یکی و همان است. ذهن انسانیِ محدود به زمـان نمی‌تواند این حقیقت را درک کند.

هم‌چـنین، همزمـانی‌ها مکـرر شـده‌اند. آن‌ها به طـور طبیعی وقتی که زنـدگی از طریق تجربه به مـاهیت خـود هشیار می‌شود، روی می‌دهد. هنگامی که باز بودن وجود دارد، برای زندگی همکاری با خود بسیار آسان‌تر میشود. من در چند سـال گذشـته با بخششها زنـدگی کـرده‌ام، و زنـدگی اغلب به من بیش از آن‌چه در جهت مـورد نیـاز بـرای بقا و ادامه یکپـارچه‌سـازی است نـداده است. من اغلب به انجام کارهای داوطلبانه و مشاغل بدون حقـوق کشیده می‌شـوم چـون می‌بینم که کـار داوطلبانه چـیزی است که جهـان واقعا نیـاز دارد. هم‌چـنین، یکی از بزرگ‌ترین شادی‌های من ملاقات با مردم دیگر در ماوراء است. زیبـایی و شـادی که در این تجربه اسـت، وصف ناپـذیر است. من دوست دارم دیگـران را به خودشـان برگـردانم، که در واقع به معنـای برگردانـدن خـودم به خودم اسـت، زمـانی که افـراد آمـاده و پـذیرا را ملاقـات می‌کنم. چنین جلساتی متقابلا سودمند است. متاسفانه، من دفعات کمی چنین افرادی را ملاقات کردهام.

این و پدیـده‌هـای دیگر که ما اغلب عرفـانی می‌نـامیم، شخصی نیستند. آن‌ها در زندگی، طبیعی هستند. همه ما این امکـان را در خـود داریم که تجـربه‌هـای عرفـانی و بینش عمیق داشته باشیم. هرچند، برای اغلب ما داشـتن آن‌ها بهـترین نیست. هر یک از ما در حـال تجربه چـیزی است که دقیقا نیـاز به تجربه آن را دارد. هر یک از ما هشیاری است که این تجربه منحصر به فـرد را به عنـوان

شخص/ وجود منحصر به فرد و در این نقطه منحصر به فرد در عرصه زمان دارد. هیچ تجربهی درست، نادرست، برتر یا پست‌تر وجود ندارد. تمام تجربیات بخش‌هائی از آشکار شدن زندگی هستند - دایره بزرگ تجربه از مبدأ، به تجلی غیرهشیار، به تجلی هشیار، و بازگشت به مبدأ. این طبیعی و کاملا برای ما و دیگر موجودات خوب است که در مکان‌های بسیار متفاوتی از آگاهی و تجربه باشیم. ما می‌توانیم به بهترین شکل عمل کنیم، و یا می‌توانیم در برابر آن‌چه زندگی به ما نشان دهد مقاومت نمائیم، چالش را تکرار و تکرار کنیم، و مسیر را مشکل‌تر کنیم. آگاه بودن از این روند که در آن هستیم قطعا آن را بسیار آسان‌تر میکند.

هیچ چیز ویژه‌ای در مورد من یا هر کس دیگری وجود ندارد. باور به خاص بودن، هویت گرفتن از شرایط بیرونی است و در نتیجه فراموش کردن این‌که ما واقعا که هستیم. من جائی که باید هستم تا حد زیادی به دلیل این‌که طول عمر گذشته‌ام مرا برای آن آماده کرده است. شاید دلیل بزرگ‌تر، تمایل واقعی برای شناختن خودم باشد، برای کشف اعماق زندگی، و برای زندگی در صلح و صداقت. این تمایل در من قوی‌تر از نیروهای دیگر در زندگیام (مثل، خواست موفقیت مادی و متناسب بودن در جامعه) است. این در همه ما هست که چنین تمایلی ابراز کنیم، همانطور که همه ما بذر روشنی را در درون داریم. به هر کدام از ما است که اعماق زندگی و خودمان را کشف کنیم - که یکی است و همان است. به هر یک از ماست که درک کنیم کمال نهایی در گذشته و یا آینده نیست، بلکه در حال حاضر است صرف نظر از شرایط خارجی. فضای لحظه حال -

خود زندگی - فراتر از تمام پدیده‌ها، تجارب، و شرایط است. نور بی‌نهایت بیشتر و قویتر از هر سنگینی، تاریکی، و درد و رنج است. خدا همه‌چیزی است که وجود دارد.

تجربه نزدیک به مرگ رِی

من درآن زمان به مدرسه کاتولیک می‌رفتم و پس از مدرسه با دوستم در زمین بازی، بازی میکردم. دوستم داشت فن جودویی که در کلاس هنرهای رزمیاش آموخته بود به من نشان میداد. او میخواست مرا (بلند کرده) و از روی شانه هایش به زمین بیندازد. اما اشتباهی رخ داد و من مستقیماً با سر به زمین خوردم.

با درد شدید در سر و ستون فقرات از زمین برخاستم. داشتم بی‌حس میشدم. یادم میآید که در حال بلند شدن از روی زمین زنی را دیدم که با چهرهای حاکی از ترس از ماشینش خارج شد... او این اتفاق را دیده بود. من خواستم به سمت دستشویی بدوم اما هنوز چند قدم برنداشته بودم که حس کردم (که افتادم) و صورتم روی سطح سیمان قرار گرفت... و سپس به سرعت همه جا تاریک شد.

گمان میکردم که تجربه نزدیک به مرگ من یک رویا بوده و من در آن هنگام هوشیاری خود را از دست دادهام. یک بچه ده ساله چه برداشت دیگری از چنین تجربه‌ای می‌تواند داشته باشد. نمیدانستم واقعاً چه شده است تا این‌که چندین سال بعد، پس از این که تجربه نزدیک به مرگ دیگری داشتم، آغاز به شنیدن تجارب بقیه افراد کردم.

احساسم این بود که بدنم از هم متلاشی شده و دیـدم از کنترلم خارج است. رنگها به صورت چرخشی در نقطه‌ای شـبیه یک قیف یا چـیزی مثل آن ناپدید میشـدند. نه تونل بلکه یک قیف. واقعاً ترسـیدم چـرا که احسـاس میکـردم کنترلم را روی همه‌چیز از دست داده ام.

به نـوعی میدانسـتم که باید بر ترسم غلبه کـرده و وارد این قیف پر از نور گردان شوم. بدنم دیگر نبود... انگار با مخلوط کن پاره پاره شده بود و من در آن قیف به سوی نقطه‌ای محو کشیده میشـدم. همه‌چـیز را رها کـردم. به محض این که ترسم از بین رفت احساسی خوشـــــــایند شروع شد.

هنوز بدن داشتم اما بدنی که کـاملاً متفـاوت بـود. دیـدم سه بعدی شده بود، انگـار دیگر کسی نبـودم جز یک کـره چشم متحرک، چون امکان توضیحی بهتر وجود نـدارد. در یک لحظه قادر بودم تمام ابعاد را ببینم اما نه به صورتی که قبلاً فکر میکردم. (نکته: چیزی که مرا واقعاً نـاراحت میکند هنگامی است که در تجربه نزدیک به مـرگی که می-خوانم یا میشنوم یک محل توصیف میشـود - چـیزی مثل رودخانه ها و دره ها و گلها - در حـالی که مکـانی مانند مکـــان دنیـــوی نیست. چـــرا باید تجربه من تا این حد از تجربه بقیه متفاوت باشد؟)

موجودی از نور و عشق به من سلام کرد اما کس دیگـری نبود که قابل شناسـایی باشد. او به نظر نـور تابـانی می-رسید که مرا به درون خود جذب میکرد. کلمه عشق برای بیان چنین تجربه ای بسیار ضعیف است. من عشق شدم، تمـام موجـودیت من، هر لایه روحم که در تمـام جهـان

این نقطه‌ای است که با گفته قبلی ام تناقض دارد. قبلا گفته بودم که در آن‌جا مکانی مشابه آن‌چه در زمین تجربه میکنیم، وجود ندارد.

خود را در جلوی دروازه‌های طلایی بزرگی یا چیزی شبیه آن یافتم... این دروازه برای من یادآور شکل دگرگون شده‌ای از کلیسای کاتولیک بود. چیزی مثل مه که مناظر دور دست را تیره و تار میکرد وجود داشت، اما سگ خانگی ام «اسکیپی» در آن‌جا بود. اسکیپی چند سال پیش مرده بود و تنها چیزی بود که با او ارتباط خانوادگی واقعی داشتم. از شور و عشق لبریز شدم و سگم را با روحم در آغوش گرفتم. گرچه به یاد نمی‌آورم که اسکیپی با من صحبت کند اما دوباره با هم بسیار شاد بودیم!

در این هنگام بود که به من گفته شد باید برگردم... هنوز زمان من فرا نرسیده بود. برایم کمی مبهم است اما به یاد میآورم که دچار حسرتی شدید شدم و لبریز بودم از این احساس که «نه، نه، لطفاً اجازه بده بمانم». اما صدایی که با من صحبت میکرد تزلزل ناپذیر بود... اکنون زمان من نیست و باید برگردم. انتخاب دیگری نداشتم. من به هیچ وجه زندگی خود را مرور نکردم.

اگر بشود تجربه قیف را به طور معکوس شرح دهم، احساس من هنگام برگشت به زمین این گونه بود. حس کردم که روحم در ظرفی بسیار کوچک چپانده شد و حفظ آن وضعیت دردناک بود. من در حال مبارزه برای بازگشت بودم...«نه، نه، نمیخواهم برگردم.» اما این فرایند متوقف نشد- داشتم بر میگشتم.

صداهایی شنیدم. اصواتی واقعی. چشمانم را باز کردم و دیدم مردم دور بدنم جمع شده‌اند (به خصوص صورتم). پرستارانی که با آمبولانس آمده بودند تمام صورتم را با یخ میمالیدند. یکی از آن‌ها (با شادی) گفت «چشمهایش را باز کرد». من چشمانم را محکم بستم و تلاش کردم بازگردم، برگرد، برگرد- اما پرستاران فریاد میزدند و از من میخواستند که چشمانم را باز کنم و ضربه‌های آرامی به صورتم میزدند. درد فیزیکی شدیدی داشتم و مملو از خستگی بودم.

تجربه نزدیک به مرگ دوم:

سنم کمی بیشتر شده بود (16 ساله بودم) و دوران بلوغ و حرکت به سمت بزرگسالی را طی میکردم، بنابراین این تجربه نزدیک به مرگم از تجربه اول شخصی‌تر بود. از جزئیات مرگم میگذرم... باعث شرمساری است که بگویم مرگم در اثر مصرف بیش از حد مواد مخدر بود.

به خاطر می‌آورم که در یک مهمانی بودم و در کنار دیوار برای خودم افتاده و چشمانم را بسته بودم. این آخرین خاطره هوشیارانه من بود. چند ساعت بعد بیدار شدم و مهمانی تمام شده بود... همه خوابیده بودند بجز من!

ترک کردن بدنم مثل دفعه گذشته بود اما ترسناکتر. احساس میکردم دارم دیوانه میشوم... باید عقلم را از دست داده باشم. دوباره همان «قیفی» را دیدم که سال‌ها قبل دیده بودم. احساس متلاشی شدن این بار شدیدتر بود و نوعی حس «قصور» هنگام فرو ریختن ضمیرم در من بود. ترسیده بودم و هیچ ایده‌ای از آن‌چه

در حـــال رخ دادن بـــود، نداشـــتم، تنها میدیـــدم که هیچ کنترلی روی هیچ چیز ندارم.

بار دیگر در نهایت متوجه شدم که هیچگونه کنترلی ندارم و باید ادامه دهم، مهم نیست چقدر ترسـناک است. قیف مارپیچی به سمت بالا و به سـمت همـان نقطه نـامعلوم در چـرخش بـود... تا این که روح مـرا از این جهـان و از بدنم بیرون کشید.

بعد از آن بود که عشق شدید، آرامش و خوشی آغـاز شد و بـار دیگر مـرا در برگـرفت. من دیگر رِی نبـودم. ضـمیر من منحل شـده بـود اما از جنبه دیگر هنـوز رِی بـودم، با همـان حس شـوخ طبعی و معلق بـودن. بـار دیگر توسط موجودی مملو از نـور و عشق و تقـدس بدرقه شـدم اما این بـار موجـود مـذکور مـرا به سـفر یا سـیاحت بـرد. چیزهایی بود که باید نشانم میداد.

اکنون شـرح آن بـرایم بسـیار دشـوار اسـت، زمـان دیگر وجـود نداشت و فاقد ارزش بـود... گذشـته و آیند کـاملاً بدون مفهوم بودند. من با شدت زیاد در «حال» سفر مي-کـردم. «حـال» همه‌چـیز بـود. من دیگر یک اسم نبـودم (فرد، مکان یا شی) بلکه یک فعل شده بودم (یک فعالیت و حـرکت). من بجـای «رِی» در حـال «رِی بـودن» بـودم. این بهترین توصیفی است که میتوانم از بی‌زمـانی ارائه دهم. «حال» بسیار زیباست.

در این نقطه بـــود که پیـــام بـــزرگی به من داده شد. در حالی که جهـان به روی من گشـوده میشـد، موجـودی به من گفت: «این خـــــود واقعی توست». نمیتوانســـــتم تفاوتی میان خـودم و کهکشـانهـای بیکـران قائل شـوم.

من همه قدرت و دانش شده بودم و هنوز هم رِی بودم. شرح بهتری برای بیان این مطالب ندارم اما این داستان در مقابل واقعیت انجام شده بسیار ناکافی است.

سپس آن موجودیت مرا راهنمایی کرده و به موجود دیگری معرفی نمود که به طور باور نکردنی زیبایی و عشق داشت به حدی که کسی قادر به درک آن نیست. او موجودی بزرگ‌تر با نوری درخشنده تر بود. او خدا بود. موجود اول مرا به این نور هدایت کرد و اجازه داد که آن نور مرا در برگرفته و فرو برد. من و عشق برای همیشه و تا ابد یکی شدیم. ما از یک چیز ساخته شده بودیم! هر موجودی که در هر آفرینشی وجود داشته بود اکنون بخشی از یک کل بزرگ‌تر بود که خدا گفته میشد. من با همه آن‌ها یکی بودم و هنوز رِی بودم!

نور با صدایی مانند صاعقه گفت «این چیزی است که تو واقعاً هستی».

همه‌چیز مانند یک کهکشان بود با این تفاوت که نقاط نورانی ستاره نبودند، موجودیت بودند. همه آن موجودات آوازی بینهایت زیبا میخواندند و خدا را ستایش میکردند.

پس از طی زمان نا محدودی در «حال»، به من گفته شدم که باید برگردم... هنوز زمان من فرا نرسیده است. اکنون میتوانستم با این مساله کنار بیایم...من هدف بزرگی داشتم و دلایل بسیار قوی برای موجود بودن. پیام دیگری به من داده شد که بسیار مهم بود... به اهمیت این که من واقعاً که هستم... به من گفته شد که هر زمان که بخواهم میتوانم برگردم. اکنون معنای آن را نمیدانم اما آن هم یک پیام بزرگ دیگر بود!

دوباره به بدنم برگشتم و حس کردم در ظـرفی از درد و خستگی چپانده شدهام.

زمـان بسـیار سـختی را سـپری کـردم تا تجـارب پس از مــرگم را با زنــدگی روزمــره ادغــام کنم. من لــبریز از احساس «هدفدار بودن» و «اهمیت و ارزش» شده بودم اما نتوانستم تجربه پس از مرگم را با زنـدگی روی زمین تطــبیق دهم. بــرخی اوقــات فکر میکنم چه میشــود اگر بخواهم این‌جا را ترک کنم و به خانه پیش خدا بازگردم... میدانم که خودکشی جـــــواب مناســـــبی نیست. هرگز دوســـتدارانم را با این عمل خودخواهانه مواجه نخــواهم کرد. حدس میزنم که خدا، وقتی که برای همیشه به خانه برمیگردم، برایم توضیحاتی داشته باشد!

تجربه نزدیک به مرگ در حین زایمان

ســاعت 6 بعد از ظهر روز دوشــنبه بــود. من در هنگــام زایمان دچـار مشـکل پـارگی رحم (ruptured ectopic) شدم. پزشکان معتقد بودند شانس بهبودی من 50 درصد است و تنها چـیزی که مـانع از مـرگم در برابر خـونریزی شدید می‌شد،فشار خون بسیار پایین من بود...

به یاد دارم که صدایی مانند شکستن در گوشم شنیدم که آن‌چنان بلند بود که نزدیک بود کر بشوم. ناگهان دیدم که در فضای بالای تختم، در نزدیکی سقف اتاق بیمارستان، شناور هسـتم و از آن‌جا عمل را تماشا می‌کنم. تماشـای این صــحنه بــرایم ســرگرم کننــده بــود، مانند تماشــای تلویزیون. می‌دیدم که کادر پزشـکی در اطـراف تخت یک بیمـار در تکـاپو هسـتند و می‌دانسـتم که حـال این بیمـار وخیم است. من با او احساس همدردی عمیقی می‌کردم

و مشکلش را حس می‌کردم. نمی‌توانستم واقعاً صورت او یا کادر پزشکی را از آن زاویه ببینم. با این حال ناگهان به‌نوعی به فکرم خطور کرد که این مریض باید من باشم. ولی این فکر اصلاً من را نگران نمیکرد و چیز مهمی برایم به شمار نمی‌آمد، و تنها یک اطلاع و آگاهی ساده بود.

از سمت راست، نور سفید و بسیار درخشانی شروع به تابیدن کرد، به همین خاطر نمی‌توانستم به‌راحتی صحنهٔ عمل را مشاهده کنم. من می‌خواستم این نور کنار برود زیرا دیدن صحنهٔ عمل برایم بسیار جالب بود و نمی‌خواستم از آن چشم بردارم. ولی نور مرتب توجه من را به خود می‌خواند و من هم چند مرتبه نگاهی سریع به آن انداختم و دوباره روی خود را به‌سوی صحنهٔ عمل چرخاندم. دیدم که پزشکان سوزن بلندی را در سینهٔ مریض روی تخت فرو کردند که کمی دل من را ریش‌ریش میکرد و باعث شد من نگاهم را برگردانم و به نور نگاه کنم. ولی این بار نور من را به‌طرف خود کشید و شروع به حرکت در آن و به‌سوی آن کردم.

من وارد تونلی تاریک و بلند شدم؛ چیزی مثل یک راهرو یا یک کانال طولانی. پیش خود فکر کردم این همان کانال تولد و آمدن به دنیا است و با خود گفتم نه، دیگر هرگز نمی‌خواهم دوباره متولد شوم. ولی متوجه شدم که اشتباه می‌کردم و در حال تولد نیستم. ولی به‌نوعی این پروسه شبیه به تولد بود. من در فضایی مطبوع و گرم و تاریک و در حال دوران به سمت این نور درخشان حرکت می‌کردم. ناگهان لحظهٔ تولدم، و پس از آن صحنه به صحنهٔ زندگیام در مقابلم به نمایش درآمد. این

صحنه‌ها آن‌قدر زنـده بودند که گـویی آن اتفاقـات همـان موقع در حـــال رخ دادن بودند. بیشـــتر صـــحنه‌ها بـــرایم خوش‌آیند بودند، ولی دیـدن بعضی از آن‌ها بـرایم بسـیار شرم‌آور بود. احساس شـرم و گنـاه آن‌چنـان بر من غلبه کرد که لذت صحنه‌های خوش‌آیند را نیز از میان بـــرد. من بـــرای پـــاره‌ای از آن‌چه کـــرده بـــودم احســـاس تأسف و پشیمانی زیادی می‌کردم. دیدم و حس کردم که چطور با رفتـــار خودخواهانه و نامناســـبم مـــوجب جـــراحت و درد دیگران شده بودم.

به‌عنوان مثال 4 سال قبل، شبی من و یکی از دوستانم به یک کلوپ شبانه رفته بودیم. بعد از مـدتی رقصـیدن و مشـروب خـوردن، دوسـتم آن‌جا را تـرک کـرد و من تنها ماندم، ولی چون زیاد مشروب خورده بودم نمی‌توانستم خودم رانندگی کنم. حدود ساعت2:30 بامداد، پسـری را آن‌جا دیدم و شـروع به صـحبت با او کـردم. او حـدود 23 سال داشت و مؤدب و خوش برخورد بود و از سر کارش که تازه تمام شده بود به آن‌جا آمده بود تا چـیزی بخـورد. هدفم این بود که او من را به مـنزلم برسـاند و به همین خـــاطر عمـــداً طـــوری با او صـــحبت کـــردم که او دوست داشت. من به‌دروغ به او گفتم که در منزل دوستم پارتی است و از او دعـوت کـردم که بـاهم به آن‌جا بـرویم. او قبول کرد و من را با ماشین خودم به آن‌جا که حـدود 50 کیلومـتر با کلـوپ فاصـله داشت رسـاند. وقـتی به خانـۀ دوستم رسـیدیم به او گفتم که بـیرون منتظر بماند و او هم قبول کرد. من وارد خانه شدم و در آن مانـده و دیگر بـــیرون نیامـــدم، در حـــالی که او تنها و غـــریب و دور از منزل خود در نیمۀ شب بـیرون منتظر بـود. بعد از مـدتی چند بـار در را زد و خـواهش کـرد که با من صـحبت کند.

دوســـــتم دم در رفت و ســـــعی کـــــرد او را دک کند. خوشـبختانه چند دقیقـهٔ بعـد، دوست دیگـرم که من را در کلوپ شبانه تـرک کـرده بـود به آن‌جا آمد و حاضر شد که او را بازگرداند.

من در آن زمان به آن‌چه اتفاق افتاده بـود اهمیت زیـادی نداده و به‌سادگی از کنار آن گذشته بودم. ولی در مــرور زنــدگی‌ام دریــافتم که رفتــارم کــاملاً خودخواهانه و با بی‌رحمی و بی‌تفاوتی نسبت به انسانی دیگر بوده است. از تماشای آن‌چه می‌دیدم احساس انـدوه و تنفر شـدیدی کردم. من احساس ترس و نگرانی آن پسر را حس کردم و دیدم که چطور در اثر این عمل من او تغییر کــرده و از اعتمادش به انسان‌ها کاسـته شـده بـود. چنـان احسـاس گناه می‌کردم که نمی‌خواستم دیگر این صحنه را بـبینم و سعی کردم رویم را برگردانم. ترس‌ها، دردها، و جراحات و خشمی که در دیگران به وجود آورده بودم و عــواقب و نتایج آن بر سر خود من فــرو می‌ریختند. من از یک دورهٔ پاک‌سازی عبور کردم و به درون خود رفتم و پاک شدم و دوبــاره بــیرون آمــدم. تمــام این‌ها دیگر پشت سر من بودند، ولی دانش و آگاهی (به آن‌چه کرده بــودم و نتــایج آن‌ها) برای همیشه با من باقی می‌ماند.

در پیش رویم چشم انــداز منظــره‌ای ســفید و نــورانی پدیدار شد و یک میز خطابه نیز آن‌جا بــود که جزئیــات آن را نمی‌توانم شرح دهم. می‌دانم که ساختمان بــزرگی در سمت راستم بود و تمام دانش، در این بنای بسیار عظیم بــود که پلکــان آن تا چشم کــار می‌کــرد ادامه داشت و تا ســمت چپ من می‌آمد. می‌دانســتم که افــراد یا بناهــای دیگری هســتند که خــارج از محــدودهٔ دید من قــرار دارند.

همان‌طور که آن‌جا ایستاده بودم تمام آن‌چه را که از یـاد بـرده بـودم به خـاطر آوردم، و آن همه‌چـیز بـود! من از سادگی آن به حیرت افتادم. من خـود همـهٔ این حکمت‌ها را از قبل می‌دانسـتم. پیش خـود فکر کـردم که عجیب است که ما هیچ یک از این‌ها را روی زمین به یـاد نمی‌آوریم. همه‌چـیز بسـیار واضح است ولی با این حـال وقتی در سرای دنیوی هسـتیم نمی‌تـوانیم آن را ببیـنیم. مانند مـورچه‌ای که نمی‌تواند یک انسـان را به‌طـور کامل ببیند و درک کند. با این حـال آن انسـان آن‌جا مسـتقیماً جلوی چشم آن مورچه اسـت، اگر مورچه ظـرفیت رؤیت او را داشته باشد.

همـان‌طور که آن‌جا منتظر ایسـتاده بـودم به یـاد 3 روح دیگر در عالم روحـانی افتـادم که با آن‌ها وقت زیـادی را صـرف کـرده بـودم. به خـاطر دارم که هنگـامی که می‌خواسـتم به دنیا بیـایم آن‌ها از این تصـمیم من بـرای آمدن به دنیا نگران بودند؛ زیـرا بهنـوعی بـرایم احسـاس خطرمی‌کردند. اما اکنـون نمی‌تـوانم به یـاد بیـاورم علت آن‌چه بود. من به آن‌ها فکر کـردم و می‌خواسـتم آن‌ها را ببینم و بگویم که همه‌چیز درست است و نگـران نباشـید. ولی میل به بازگشت به دنیا برایم مرتباً شدیدتر می‌شد. به یـاد آوردم که یک دخـتر کوچک دارم و قبل از این‌که تقاضـای بازگشت کنم، از طریق فکر به من گفته شد که اجازه ماندن در این‌جا را ندارم.

از این‌که بازمی‌گشتم هیجان زده بـودم و پیش خـود فکر کردم که چقدر می‌خواهم تمام این دانش و آگـاهی را به خاطر بسپارم تا بتوانم آن را بـرای دیگـران بـازگو کنم و ترسشـان را از مـرگ تخفیف دهم و آن‌ها را به خـوب

بودن تشویق نمـایم. (می‌دانسـتم که با بازگشـتن به دنیا این دانش از من گرفته خواهد شد ولی) فکر کردم شـاید بتوانم ترفندی برای به خاطر سپردن آن‌ها به کـار بـبرم. فکر کردم اگر بتوانم چند کلمه سـاده بیـابم که تمـام این دانش و آگاهی را به صـورتی سـاده توصـیف کند و به آن مرتبط باشـــد، و بتـــوانم این کلمـــات را با خـــود به دنیا بـــازگردانم، با به یـــاد آوردن آن کلمـــات خـــواهم توانست تمـام این حکمت را به یـاد بیـاورم. این کلمـات به نظـرم ایـده‌آل آمدند: «جهـان هسـتی همه‌چـیز است و همه‌چـیز یک چـیز است.» از انتخـاب این کلمـات خیلی خوشـحال بودم. سپس از آن‌جا دور شدم و از تونل نزول کردم و با نیرویی بسیار زیاد وارد بدن خود گشتم و اولین کاری که کردم این بود که نفس عمیقی کشیدم.

دو روز بعد روی تخت بیمارســـتان به هـــوش آمـــدم. به خـــاطر چیزهـــایی که دیـــده بـــودم و یـــاد گرفته بـــودم از خوشحالی در پوست خـود نمی‌گنجیـدم. این تجربه بـرایم حـتی از زنـدگی روزمـره در دنیا شـفاف‌تر، واقعی‌تـر، و ملموس‌تر بود. من کمی از آن را برای یکی از پرسـتاران بازگو کردم ولی او گفت که داروهای بیهوشی می‌توانند بـاعث توهمـات غیرعـادی شـوند. من آن را به دیگـران و من‌جمله خانواده‌ام تعریف کردم ولی حتی یک نفر حرفم بـاور نکـرد. همه به من طـوری نگـاه می‌کردند که گـوئی دیوانه شـــده‌ام. حـــتی یک نفر هم نمی‌خواست دربـــارهٔ آن‌چه دیده بودم بشنود. بعد از چند مـاه شـوهرم تهدیـدم کـــرد که اگر از تکـــرار و حـــرف زدن راجع به آن دست برنـــدارم من را تـــرک خواهد کـــرد. او گفت همه فکر می‌کنند که دیوانه شده‌ام و من باعث خجالت او و معـذب شدن دیگران می‌شوم.

بالاخره مدت‌ها بعد روزی در اتاق انتظار دندانپزشکی در حالی که مجلات روی میز را ورق می‌زدم به‌طور اتفاقی به نوشته‌ای راجع به کتاب مشهور دکتر مودی به نام «حیات بعد از مرگ» برخوردم. قلبم از هیجان برای لحظه‌ای متوقف شد، زیرا برای اولین بار می‌دیدم شخص دیگری تجربه‌ای شبیه به تجربه من داشته است. من کتاب را خریدم و تمام آن را همان شب خواندم و یک نامه برای دکتر مودی نوشتم و تمام تجربه خود را برای او شرح دادم. تجربه من بدون ذکر نام من در کتاب دوم دکتر مودی آورده شده است.

تجربه مِی ایولت

در پائیز سال 1971 وقتی 22 ساله بودم یک تجربه نزدیک به مرگ مشترک برای من و پسر عمویم «جیمز» (James) و بهترین دوست او «رشاد» (Rashad) که یک پسر هندی بود اتفاق افتاد. آنوقت ایام تعطیلات دانشگاه بود و هر دوی آن‌ها نزد من و خانواده من در مزرعه ما به سر می‌بردند. یک روز بعد از ظهر هر سه ما به یک مزرعه ذرت رفته بودیم تا برای احشام علوفه تهیه کنیم. برای رفتن به آن مزرعه ذرت باید از یک دروازه فلزی رد می‌شدیم. معمولا هر دفعه نوبت یکی از ما بود که از آن دروازه بالا رفته و آن طرف پایین پریده و در را برای بقیه باز کند. حدود عصر بود که دیدیم یک طوفان و هوای بارانی از سمت غرب در حال نزدیک شدن به آن‌جا است و تصمیم گرفتیم که به خانه بازگردیم. این دفعه نوبت جیمز بود که دروازه را باز کند. او دست من را گرفت که از واگنی که من روی آن ایستاده بودم بالا بیاید. من به شکل و جهت نامناسبی

خم شـده بـودم و وزن او داشت من را پـایین می‌کشـید. رشاد بازوی دیگر من را گـرفت که من تعـادل خـود را از دست ندهم. در این حالت بودیم که ناگهان یک صاعقه به ما اصابت کرد.

من صاعقه را دیـدم که به بـالای دروازه برخـورد کـرده و جرقه زده و درخشید. در لحظه بعد هر سه ما خــود را در یک سالن بزرگ یافتیم که از سنگهایی سیاه ساخته شده بود. ارتفاع سقف آن‌چنان زیاد بود که در نــور کم ســوی آن‌جا نمی‌توانستیم آن را ببینیم. هیچ مبل یا چیز دیگــری در اتــاق یا به دیوارها نبــود، و فقط ســنگ‌های ســیاه و ســـرد اطـــراف ما بودند. می‌دانســـتم که (منطقا) باید می‌ترســـیدم، ولی من به همـــراه آن دو دوســـتم در آن ســالن وســیع و کم نــور تنها احســاس آرامش و شــناور بــودن می‌کــردیم. دیوارهــای عظیم آن مکــان در جلو و برفراز ما برافراشـته بودند و از خـود احسـاس قـدرت و هیبت زیادی را صادر می‌کردند. به خاطر دارم که با خــود فکر کـــردم هیبت این مکـــان درخـــور کسی مانند کینگ (پادشاه) آرتور (King Arthur)ـ است. آن موقع بـود که دریـــافتم که هر سه ما در فکر و بـــدن با یک‌دیگر متحد هستیم. تصاویری از کینگ آرتور را از ســوی (فکر) جیمز و رشـــاد دریـــافت می‌کـــردم. جیمز بیشـــتر به صـــورتی مسـخره دربـاره کینگ آرتـور فکر می‌کـرد، در حـالی که رشـاد خـود را در زمـان کینگ آرتـور تصـور می‌نمـود. به محض این‌که ما به افکار یک‌دیگر آگاه شدیم، ناگهــان من جیمز و رشـــــاد را بهـــــتر از هر کس دیگـــــری در دنیا می‌شناختم.

ما متوجه شدیم که نوری طلائی از انتهـای یک راهـرو به درون سـالن می‌تابد. این تنها نـور نبـود، بلکه احسـاس گـرمی در آغـوش گـرفتن و آرامش و رضـایتی در خـود داشت که از هرچه ما تـاکنون حس کـرده بـودیم قـوی‌تر بود و ما را به سوی خـود جـذب می‌کـرد. ما با هم حـرف نمی‌زدیم، بلکه در درجه و سـطح دیگـری با هم ارتبـاط داشـتیم و از درون چشـمان یک‌دیگر می‌نگریسـتیم. ما وارد راهرو شـده و تا از آن عبـور کـردیم، خـود را در یک دره زیبا یـافتیم. آن‌جا مرغزارهـایی بـود و تپه‌هـای سرسـبزی که به کوه‌هـایی مرتفع در دوردست منتهی می‌شدند.

همه‌چـیز با یک نـور طلائی نقطه نقطه (مانند رنگ اکریلیک) می‌درخشـید. من می‌دیـدم که این نقطه‌هـای درخشنده حبابهای بسیار کوچک و شفافی هسـتند که در هـوا شـناورند و بر روی چمن‌ها بـرق می‌زنند و متوجه شـدم که هر نقطه کوچک یک روح است. بـرای من این دره به نظر بهشت می‌آمـد، ولی می‌دانسـتم که به طـور هم زمـان جیمز و رشـاد آن‌جا را به طـور متفـاوتی می‌بینند. جیمز آن‌جا را دریـایی از ارواح می‌دید و از دید رشـاد آن‌جا «نیروانا» (Nirvana)ـ [بازگشت به وحـدت] بود. به نـوعی هر سه‌ی ما بـدون نیـاز به تکلم این چیزها را می‌دانستیم. نور در انتهای دورتر دره شروع به تـراکم نمود و به آهستگی از درون یک فضای مه مانند یک وجود که از جنس نور سفید خالص بود شروع به شـکل گـرفتن کرد. من (این وجود را) یک فرشـته می‌دیـدم که صـورتی قـوی و روشن داشت ولی نه ظـاهری که شـما از یک فرشـته تصـور می‌کنید. او بیشـتر حـالتی قـوی داشت. می‌دانستم که او یک فرشـته مخصـوص است که مـراقب

زنـان در خـانواده و فامیل من است و من این‌طـور درک کــردم که اسم او «هلنا» (Hellena)ـ است. جیمز همین وجود را پدر در گذشـته خـود می‌دید که یک افسر نـیروی دریـایی بـود و یـونیفرم ملبـانی سـفیدی به تن داشت. رشاد وجود به اشراق رسیده، یعنی بودا را در این وجــود نور می‌دید.

وجود نـور ابتـدا با رشـاد صـحبت کـرد و به او خـوش آمد گفت. او گفت که زمان رشاد روی زمین به پایان رسیده است و اکنـــون او لایق بازگشت به نیروانا است. رشـــاد پرسید چـرا جیمز و من آن‌جا هسـتیم. به او گفته شد که ما بخشی از علت لیاقت داشتن او برای نیروانا هســتیم. دو دوست نزدیک او، یعـنی مـا، چنـان او را دوست داریم که داوطلبانه حاضر شـــده بـــودیم که او را در آخـــرین سفرش همراهی و بدرقه کـنیم. به طـور همزمـان جیمز پیغام متفاوتی دریافت کرد. او نگران بود که پــدرش (که یک نظـــامی بـــود) دربـــاره فعالیت‌هـــای ضد جنگ او چه فکری می‌کند. پدرش به او گفت که به او افتخـار می‌کند که برای آن‌چه بـاور دارد ایسـتاده است. پـدرش گفت که می‌داند که او یک ترسو نیست زیـــــــرا یک ترسو حاضر نمی‌شد بـــرای بدرقه رشـــاد به چـــنین ســـفری بیاید. من پیغـــام دیگـــری دریـــافت کـــردم. هلنا به من گفت که خوشحال است که من الگوی پایداری و صداقت و خـرد و وفاداری را از خانواده خود فرا گرفته‌ام.

ما زمـــانی که به نظر ابـــدیت می‌رســـید را در این مکـــان صرف کردیم و با (این) هویت‌های (به ظـاهر) مجـزا ولی متصل به هم (و در حقیقت واحد) صـــحبت می‌کـــردیم. آن‌ها گفتند که به این شکل ظاهر شده‌اند زیرا در دنیـــای

فـیزیکی وقـتی که صـاعقه به ما اصـابت کـرد ما به هم متصل بـــودیم. آن‌ها گفتند که هم‌چـــنین این ســـمبول و نشانه‌ای است از متصل (و یکی) شدن تمامی ادیان و تز و نظرها. آن‌ها گفتند که من (در دنیا) عصر جدیـــــدی از مدارا و پذیرش را خواهم دید که در آن روح‌ها و قلب‌های بشریت به هم ملحق خواهند گشت، همـانطور که هر سه ما این‌جا به هم ملحق شـــده‌ایم. این راهنماها به ما یـــاد دادند که تز و نظریه و دین و مـذهب و نـژاد هیچ معنـائی ندارند. صـــرفنظر از این‌که ما به چه چـــیزی بـــاور داریم، همه ما فرزندان یک خدا هسـتیم و به هم متصـلیم و تنها قـــانون (اخلاقی) قـــانون حقیقی خداست که با دیگـــران آن‌گونه رفتـار کن که دوست داری با تو رفتـار شـود. ما باید با دیگران طوری برخورد کنیم که گویی آن‌ها پاره‌ای از روح ما هستند، زیـرا (واقعا) هسـتند. تمـام موجـودات زنده در تمـامی هسـتی به یک‌دیگر متصل‌اند. آن‌ها گفتند که به زودی بشریت به اندازه کافی (رشد) خواهد داشت تا بتواند جایگاه بالاتری را در نظام هستی بگـیرد. ولی تا آن موقع ما باید قبول کردن و مدارا و محبت و عطـوفت به یک‌دیگر را یاد بگیریم. آن‌ها گفتند که عصر جدیدی فرا خواهد رسید که در آن انسـان‌ها نمی‌توانند دیـدن یک هم نوع خود که بی‌خانمان یا گرسنه است را تحمل کنند و ما خـــــواهیم فهمید که تنها با کمک به یک‌دیگر می‌تـــــوانیم حقیقتا به خودمان کمک کنیم.

بـــالاخره به ما گفته شد که زمـــان آن فـــرا رســـیده که بـازگردیم. به ما اجـازه داده نشـده بـود که بیشـتر از آن آن‌جا باشیم زیرا موعد من یا جیمز فرا نرسیده بود، بلکه تنها موعد رشاد بـود. وجـود به اشـراق رسـیده به رشـاد گفت که به او زمان اندکی (بـرای بازگشت و توقف روی

زمین) داده می‌شود تا بتواند امـور دنیـایی خـود را سر و سامان داده و به پایان برسـاند. پـدر جیمز به او گفت که او نـیز مـدت کوتـاهی بعد از رشـاد به این‌جا بـاز خواهد گشت ولی فعلا هر دوی آن‌ها باید به همـــراه من به دنیا بازگردند. من گفتم که با کمال میل حاضرم که به همراه آن‌ها در همین دره زیبا بمانم (و به دنیا باز نگـردم). ولی هلنا گفت که من به اهداف زندگی دنیوی خود نرسـیده‌ام و فرزندانی خواهم داشت که هنوز متولد نشـده‌اند و باید بازگردم.

ما به آرامی با حـالتی شـناور به سـمت همـان راهـرو کشیده شدیم. کشش به تدریج افزایش یافت و می‌تـوان گفت که به درون دنیا پرت شـدیم. ما بـرای مـدتی بـالای بدنمان (روی زمین) شناور بودیم. چندتا از پسر عموهای من در مزرعه کنـاری بودند و آن‌چه رخ داده بـود را دیـده بودند. ما دیـــدیم که آن‌ها به ســـمت (بـــدن) ما دویدند. دست‌های جیمز و رشـــاد هنـــوز در دست یک‌دیگر بـــود و دست رشاد بازوی من را چسبیده بـود. پسـرعموهای من به زحمت انگشـــتان رشـــاد را از دست من آزاد کردند تا بتوانند بدن او را چرخانده و به او کمک کنند...

من و جیمز اول از همه به بـدنمان بازگشـتیم. احسـاس می‌کردیم که بدنمان در آتش می‌سوزد ولی با این وجـود در نهـایت جراحـات ما جـدی نبـود. رشـاد که در انتهـای زنجـیره بـود بیشـترین صـدمه را از صـاعقه دیـده بـود. دکترها گفتند که صـــاعقه به قلب و ریه و کبد او صـــدمه زده است. او به مـــدت چند هفته در بیمارســـتان به سر برد. در همان زمانها بود که معلوم شد جیمز به ســرطان مغز مبتلا است.

به محض این‌که رشـــاد کمی بهـــتر شـــده و می‌توانست مســافرت کنــد، جیمز او را به وطنش، یعــنی هند بــرد. جیمز پیشنهاد کرد که (برای کمک) در کنـار رشـاد بمانـد، ولی رشـــاد گفت که می‌خواهد در آخـــرین روزهـــای زنـــدگیش در تنهـــایی و خلـــوت باشد. رشـــاد زنـــدگی زاهـــدانه‌ای را به ســـبک «ودیک» (Vedic)ـ (یکی از آیین‌های مقدس هندی) در پیش گـرفت. او از همسـرش نـــیز خواست که نـــزد خـــانواده خـــودش بماند زیـــرا می‌خواست آخـــرین روزهـــایش را به بیـــداری معنـــوی اختصـاص دهد. حـدود یکسـال و نیم بعد در یک روز سـرد زمســـتانی در مـــاه ژانویه رشـــاد بـــالاخره به نیروانا بازگشت. من و جیمز وقــتی که روح او این دنیا را تــرک کرد می‌دانستیم، بدون این‌که کسی به ما بگوید.

جیمز سه سـال بعد از یـافتن غـده سـرطانی در مغـزش درگذشت. او بیشــتر ارثیه قابل تــوجهش را به یک بنیــاد خیریه بخشــید که بــرای گســترش خوانــدن و نوشــتن و تحصــیلات در هند فعــالیت می‌کــرد. از طــرف دیگر من تاکنون که 30 سال از این اتفاق می‌گذرد زنده بوده‌ام و می‌دانم که این تجربه که من با نزدیک‌تـرین دوسـتانم در زندگی مشترکا داشتیم نیروی هـدایت کننـده زنـدگی من بــوده است. من هر روز تمــام تلاش خــود را می‌کنم (که طـوری زنـدگی کنم) که فرجـام خـود (یعـنی مـرگ) را با همــان عــزت و عــزمی ملاقــات کنم که دوســتان من در هنگــام ملاقــات فرجــام خــود نشــان دادند. آن‌ها حقیقتا راهنمـای من بوده‌اند و من می‌دانم که اتصـالی که من با آن‌ها در آن همه سال قبل داشـتم اتصـالی است که همه ما به هم داریم ولی تنها متوجه آن نیســـــتیم. ولی آن

ارزش تمـام کـار و تلاشی که نیـاز است ما و آینـدگان ما روی آن بگذاریم را دارد تا بتوانیم آن را درست کنیم.

تجربه منفی فرانساین

این تجربه در سـال 1973 بـرایم اتفـاق افتـاد. من در نقطه بـدی از زنـدگیم قـرار داشـتم. پسـری که بسـیار دوستش داشتم با من قطع رابطه کرده بود. من هم (که افسرده بودم) با چند نفر از دوستانم در حال استفاده از ماده مخدر «اسید» بـودیم. من سه پک زدم و بسـیار بـالا رفتم... ولی بـاز هم به اسـتفاده‌ام از مـاده مخـدر ادامه دادم.... و بـالاخره از حـال رفتم. من را به بیمارسـتان بردند. در آن‌جا کادر بیمارسـتان سـعی در بهـوش آوردن من داشتند ولی موفق نمی‌شدند.

در آن موقع بود که احساس کردم که بالای بدنم هستم و تلاش کادر بیمارستان برای احیاء بدنم را از بالا می‌بینم. ناگهان دیدم موجوداتی بسیار مخـوف که من نامشـان را «فرشـتگان تـاریکی» می‌نـامم دور من را محاصـره کرده‌اند. آن‌ها با یک ریتم هماهنگ می‌خواندند: «بـیرون از نور و به درون تـاریکی...» من ادامه ریتم آن‌ها به یـاد نمی‌آوردم. آن‌ها در حـال پـاره کـردن و جر دادن من بودنـد، که دردنـاک بـود. آن‌ها من را تکه تکه می‌کردند تا جایی که دیگر چیزی از من باقی نماند. در این حال ما در حال پـرواز در راهروهـای بیمارسـتان و به سـمت بـالا و سقف بودیم.

در لحظه‌ای بعد من در جهنم بـودم و به پشـتم خوابیـده بودم در حالی که میله‌هـایی بر روی من گذاشـته شـده و به من فشـار می‌آوردند. می‌توانسـتم ناله و فریـاد پر از

اضــطراب و درد روح‌هــای دیگر را در آن‌جا بشــنوم. یک وجود شیطانی من را برای مدتی که چون ابدیت می‌نمود مــورد ســؤال و پرسش قــرار داد. او می‌خواست بداند اعتقاد معنوی من چیست و من که را می‌پرستم. در ابتدا خیلی ترسیده بودم، ولی بعد از مدتی با آن‌ها ستیزه جو شـــــدم و گفتم که چه کسی به آن‌ها حق این را داده که من را اسـیر نگـاه دارند. به آن‌ها گفتم که من به مسـیح ایمــان دارم و فکر نمی‌کنم که او به من صــدمه‌ای بزند. ناگهان من از جهنم خارج شدم.

خاطره بعـدی من این است که زنـدگی‌ام را عمیقا مـرور کـــردم. موجـــوداتی که با من بودند به من جزئیـــات هر اشــتباهم را نشــان دادند. این مــرور زنــدگی چنــان با ریزتــرین جزئیــات آن همــراه بــود که حــتی نگاه‌هــای نادرســتی که به کسی کــرده بــودم به من نشــان داده می‌شدند. به من نشان داده شد که چطور رفتـارم بـاعث رنجش دیگــران شــده است و این‌که این مســئولیت من است که مـــــراقب پاسخ‌هایی که (در مقابل مشـــکلات زندگی و یا بدرفتاری دیگران) از خود صادر می‌کنم باشم و دیگران را به طور کامل دوست داشته باشم.

بعد من در رحم یک زن بودم که بسیار آرامش بخش بــود تا وقتی که متولد شـدم. دکـتری که من را به دنیا آورد با خود فکر کـرد «این هم یک فاحشه دیگر»، و با آن شـرور این دنیا دوبـــــاره به من یـــــادآوری شد. من فکر او را می‌شنیدم و برایم تاسف‌آور بـود. بعد از این خـاطره من هزاران زندگی را گذراندم، مردم، و دوبـاره متولد شـدم. این ابــدیت یک جهنم خــالص بــود و من می‌خواســتم که متوقف شود.

سپس در یک اتاق بهوش آمدم. پدرم و یک دکـتر دیگر در آن‌جا بـود و من به دکـترم آن‌چه دیـده بـودم را گفتم. او گفت که داستانهایی مشابه این را قبلا شنیده است.

تجربه متیو داول

این اتفاق در سال 1974 برایم رخ داد. من در خانواده‌ای که چندان مذهبی نبود بزرگ شـده بـودم. شـاید تنها یکی دو دفعه در کودکی و نوجوانی به کلیسا رفته بـودم ولی کلیسا و تعلیمـات آن هیچ‌وقت بـرای من و یا خـانواده‌ام جـذاب نبودند. این را از این نظر می‌گـویم که بدانید من قبل از تجربه‌ام زمینه و اعتقاد مذهبی و معنوی چنـدانی نداشـتم. اولین تجربه نزدیک به مـرگ من وقـتی که 12 سـاله بـودم بـرایم اتفـاق افتـاد. من به خانه یکی از دوسـتانم که در محله ما زنـدگی می‌کردند رفته بـودم. خانه آن‌ها اسـتخر داشت و من هم که یک نوجـوان بـودم برای جلب توجه دخترانی که آن‌جا بودند سـعی کـردم که تمام طول استخر را با یک نفس و بدون توقف شنا کنم. ولی این ورای توانائی و مهـارت شـنای من در آن زمـان بود. من با شنای زیر آبی به وسط اسـتخر رسـیده بـودم ولی نیـاز به تنفس داشـتم. ولی به خـاطر غـرور و خودنمـایی تصـمیم گـرفتم که به شـنای زیر آبی خـود تا رسـیدن به طـرف دیگر ادامه دهم تا بـرای همه مانند یک قهرمـان به نظر برسم. بعد از کمی جلـوتر رفتن دیگر نیازم به تنفس اجازه نمی‌داد که زیر آب بمـانم و مجبـور شدم به طرف کنار استخر بروم تا از آب بالا بیـایم. ولی دوستانم که در کنار اسـتخر نشسـته بودند و متوجه حـال من نبودند برای شوخی با پای خود شروع به فشـار دادن من به زیر آب کردند.

ترس من را فرا گرفت و تمام سعی خود را کـردم که هر طـوری شـده سـرم را از آب بـالا بیـاورم ولی آن‌ها به شـوخی احمقانه خـود ادامه داده و من را به زیر آب هل می‌دادند. ترسی غیرقابل توصیف من را فـرا گرفته بـود و من که در حال خفه شـدن و بشـدت محتـاج هـوا بـودم ناخودآگاه در زیر آب سعی کردم تنفس کنم ولی به‌جـای هوا مقدار زیادی آب وارد ریه من شد. صـورت من رو به پـایین و کف اسـتخر بـود و در همـان لحظه ناگهـان نـور سـفید و درخشـانی من را در خـود فـرا گـرفت. من وارد نـور شـدم و زنـدگی من به من نشـان داده شد. مـرور زنـدگی من به نسـبت کوتـاه بـود زیـرا فقط 12 سـال داشـتم. بسـیاری از جزئیـات زنـدگی‌ام که آن‌ها را فرامـوش کـرده بـودم را دوبـاره دیـدم. بعض از آن‌ها لحظات کوتاه ولی بسیار پر ارزشی بودند مثل وقـتی که بچه بودم و در حال خوردن یک کیک بودم و مادرم به من نگاه می‌کرد. اکنون می‌توانستم عشق و عطوفتی که در نگـاه او بـود و نسـبت به من حس می‌کـرد را بـبینم. یا وقتی که 3 یا 4 ساله بـودم و در چمن‌هـای حیـاط خانه بازی می‌کردم و شادی و شعفی که در آن بـود. درختـان، ابرهـا، چمن‌ها و همه‌چـیز را با جزئیـات و شـفافیت فوق‌العاده‌ای می‌دیدم.....

بعد از مرور زندگی‌ام با سرعت بسـیار زیـادی شـروع به حرکت کـردم. من از فضا عبـور می‌کـردم و می‌توانسـتم ستاره‌ها و کهکشان‌ها را ببینم که با سرعت از کنـارم رد می‌شـدند. آرامش زیـادی در من حکم‌فرما بـود و در فضا نیـازی به تنفس نداشـتم. از منبع نـوری که به‌سـوی آن می‌رفتم ذراتی نـورانی به اطـراف صـادر می‌شـدند و بعضی از آن‌ها به من برخـورد کـرده و در روح من نفـوذ

می‌کردند و تمــام کاســتی‌ها و کمبودهــای روح مــرا پر می‌کردند. وقتی به نور نزدیک‌تر شـدم متوجه حضـور 12 وجــود نــورانی شــدم که در سر راه من و پیش روی من قرار گرفته بودند و راه من را بـرای رسـیدن به نـور سد کرده بودند. ولی این مسئله من را ناراحت نمی‌کرد زیــرا همان‌جا که بودم نیز مکانی بسیار زیبا و دلپذیر بود و من خوشحال بودم که برای ابد همان‌جا بمانم. وجودی که در میـان این 12 نفر بـود جلو آمـده و بـازوی من را محکم گــرفت. او مســیح بــود و به من گفت که باید بــازگردی، هنوز زمان تو فرا نرسیده است.

من چشمانم را باز کردم در حـالی که در کنـار اسـتخر به پشت دراز کشیده بودم. اشعه آفتاب به صــورتم می‌تابید و دوسـتانم با چهرههـای ترسـیده و نگـران بـالای سـرم حلقه زده بودند. در آن لحظه چنان خشم و عصـبانیتی بر من غلبه کـرد که تـاکنون مانند آن را حس نکـرده بـودم. من از این‌که از آن مکـان زیبا بازگشـته و دوبـاره در این دنیا بـودم به‌شـدت عصـبانی بـودم و سـعی کـردم فریـاد بکشم «نه»، ولی به‌جای صدا تنها آب از دهانم خارج شد. من از جای خود بلند شـده و بـدون این‌که سـخنی بگـویم به‌طرف خانه دویـدم. من از شک این تجربه و نـاراحتی و عصـبانیت بازگشت به دنیا تا 3 روز نتوانسـتم حـتی یک کلمه باکسی حــرف بــزنم. من می‌دانســتم که هیچ کس حرف من در مورد آن‌چه دیده و تجربه کرده بودم را بـاور نخواهد کرد و فکر می‌کردم اگر به دیگـران بگـویم من را به تیمارسـتان خواهند فرسـتاد. ولی احسـاس و نگـرش من به دنیا عمیقـاً تغیـیر یافته بـود. وقـتی تلویزیـون را روشن می‌کردم یا به اخبـار گـوش می‌دادم و انرژی‌هـای منفی را حس می‌کـردم می‌دیـدم که چقـدر این دنیا (در

مقایسه با سـرای دیگر) پر از تـاریکی و درد است و این بـرایم آزار دهنـده بـود. من حساسـیت فوق‌العـاده‌ای به انرژی‌های دیگران پیدا کرده بودم و دردها و ناراحتی‌های آن‌ها را به‌وضوح حس می‌کـردم. این حساسـیت فکر من بزرگ‌ترین اثر جانبی تجربه‌ام بـود که آن را اصـلاً دوست نداشتم و واقعاً بـرایم یک جهنم بـود. کلاً سـازگار شـدن مجدد با دنیا و زندگی در آن برایم چالش بزرگی بود.

در سن 15 سـالگی من چـیزی پیـدا کـردم که با آن می‌توانسـتم این احسـاس را از بین بـبرم. آن چـیز الکل بـود و بـاعث می‌شد که این حساسـیت من به انرژی‌هـای اطراف کمرنگ شده یا از بین بـرود. ولی چـیزی نگذشت که من معتاد به می‌خوارگی شده و به‌تدریج به‌سوی مواد مخدر دیگر نیز روی آوردم. وقتی که به سن 25 سـالگی رسیدم دیگر به مواد مختلفی چون کوکائین و بیسین نـیز معتـاد شـده بـودم و مصـرف کوکـائین من به تنهـایی به هفته‌ای هزار دلار می‌رسید. بگذارید بگویم که من در کل انسـان خـوب و جـالبی نبـودم و کارهـایی می‌کـردم که نمی‌بایست می‌کـردم. ولی من پیش خـودم تصـور می‌کـردم که نجـات داده شـده هسـتم پس می‌تـوانم هر کـاری که می‌خـواهم انجـام دهم و در نهـایت دردسـری نخواهم داشت. اکنـون می‌بینم که این اعتقـاد مسـیحیت که مسیح همه ما را نجات داده است و تنها اگر به مسـیح بـاور و علاقه داشـته باشـیم هر کـاری که بخـواهیم می‌تـوانیم انجـام دهیم به هیچ وجه خـدمتی به مسـیحیت نکرده است و منصفانه نیست.

اعتیـاد و بـدی رفتـار من به حـدی رسـید که دیگر نمی‌خواستم زنده باشم و فکر خود کشی مرتب در سرم

رشد می‌کرد. از طرفی هم دوست داشـتم که از این دنیا رفته و به آن مکان زیبا و پر از عشق و آرامش بـازگردم. بـــالاخره تصـــمیم به خودکشی گـــرفتم. من در یک روز آفتابی با ماشین به یک خیابان فـرعی خـارج از شـهر در مکانی خلوت رفته و در ماشین خود نشسـته و شـروع به خوردن انواع قرص‌ها به تعداد زیاد و نوشـیدن پی در پی ویسکی کـردم. به تـدریج بـدنم لَخت و چشـمانم تـار شد. سرم سنگین شده بـود و تقریبا هیچ قسـمتی از بـدنم را نمی‌توانستم حرکت دهم. می‌دانسـتم که قرصـها و الکل در حـال اثر گـذاری روی بـدنم هسـتند. من هم به عقب تکیه داده و همینطـور که به بـیرون مینگریسـتم اجـازه دادم که کار تمام شود. ناگهـان یک فلاش نـور در جلـوی چشمانم برق زد...

ناگهان خود را در حالی که به آسمان خیره بـودم یـافتم. صحنه بسیار عجیـبی بـود. ابرهـای بسـیار تـیره و در هم پیچیـدهای تمـام آسـمان را فـرا گرفته بودند. گـویی یک طوفان شدید در شـرف شـکل گـرفتن بـود. به علـتی که برایم معلـوم نبـود فقط می‌خواسـتم به آسـمان بنگـرم. احساس می‌کـردم پاهـایم در چـیزی گـیر کـرده است. به زحمت سرم را پایین آوردم و در کمال نابـاوری دیـدم که در میان یک دریاچه هستم که تا کمر عمق داشت. پاهــای من تا قوزک پا در گل و لای کف دریاچه فر رفته و در آن گیر کرده بودند و حرکت کردن برایم بسـیار مشـکل بـود. به اطـراف خـود نگـاه کـردم. یک مه رقیق بـالای سـطح دریاچه را فـرا گرفته بـود. یک اتوبـان را دیـدم که حـدود 300 مـتر دورتر بـود و ماشـینها در آن در حـرکت بودند. هیچ تصـوری از این‌که چطـور از این‌جا سر در آوردهـام نداشتم. ناگهان به یـاد آوردم که من در ماشـینم بـودم و

سـعی داشـتم خودکشی کنم. ولی چطـور از وسط این دریاچه سر در آورده بودم؟ چطـور آن آسـمان آفتـابی به این آسمان پر از ابرهای عجیب و تیره تبدیل شده بود؟

تنها صدایی که میشنیدم صـدای بـاد بـود و فضا احسـاس خیلی سنگینی داشت. سعی کردم به طرف اتوبـان قـدم بردارم ولی برای حرکت کردن تقلای بسـیار زیـادی نیـاز بود. احساس کردم یک جای کار اشتباه است، زیرا وقتی اراده می‌کردم که پـایم را حـرکت دهم، پـایم با چند ثانیه تاخیر به حـرکت در میآمد. بعد از مـدت زیـادی تقلا خیلی خسـته شـدم و کمی مکث کـردم تا اسـتراحت کنم. ولی من فقط حدود 6 متر جلو آمده بودم. به یاد آوردم که در ماشین خیلی الکل خورده بودم و پیش خـودم فکر کـردم که حتما این تـاخیر باید اثر الکل باشد. دوبـاره یک فلاش نور را دیدم و ناگهان خود را روی آسفالت اتوبان یافتم. مبهوت شدم که چطور ناگهان از این‌جا سر در آوردهام؟ پس دریاچه چه شد؟ به بالا نگریستم و آسمان همـانطور ترسـناک و پر از ابرهـای بسـیار تـیره بـود. در حقیقت همه‌چیز رنگ خاکستری و تیره داشت، حتی چمنهای کنار اتوبان خاکسـتری بودند. هنـوز سـعی می‌کـردم در ذهنم یک توجیه منطقی برای تمام این‌ها بیـابم. چـرا همه‌چـیز خاکستری است؟ چرا آسمان این‌طـور به نظر می‌رسـد؟ چـرا من در این‌جا هسـتم؟ چـرا نمی‌تـوانم بـدنم را به راحتی حرکت دهم؟ احساس خستگی مفرطی می‌کـردم، احساس یک خسـتگی دائمی و نیـاز شـدید به اسـتراحت. ولی در این مکان هیچ جا و امکانی برای استراحت نبود.

فکر کنم حدود 15 دقیقه در کنار اتوبان ایسـتاده بـودم، ولی با تعجب متوجه شـدم که در این مـدت حـتی یک

ماشین ندیـدهام. خیلی غـیر عـادی بـود، چـون وقـتی در دریاچه بودم به نظر ماشـینهای زیـادی در این اتوبـان در رفت و آمد بودند. وقتی جاده را با چشمانم دنبال کـردم، دیـــدم که انتهـــای آن از هر دو سو در مهی غلیظ ناپدید می‌شـــود و بیشـــتر از حـــدود یکی دو کیلومـــتر آن‌را نمی‌تـوانم بـبینم. گیجی و تـرس من هر دقیقه افـزایش مییافت و همه‌چیز به نظر غیر عادی میرسید. ناگهان یک ماشـین جلـوی پـای من متوقف شد. من اصلا متوجه آن نشده بودم و حتی صـدای آن‌را نـیز نشـنیدم. ماشـین یک تاکسی بسـیار کـثیف و گِلی و به رنگ خاکسـتری بـود. شیشه سمت من که بسیار کثیف بود به آهسـتگی تا نیمه پـایین آمد و راننـده تاکسی با صـدایی خراشـیده و آزار دهنـده گفت: «میخـواهی سـوار شـوی؟». من سـرم را داخل ماشین کـردم که جـواب او را بـدهم، ولی با دیـدن چهره او نفس در سینهام حبس شد.

او یک مـرد حـدود شصت سـاله بـود که چهرهـای غـیر طـبیعی و در هم پیچیـده و معـوج داشت. در صـورت او شـــیارها و چروکهـــای بـــزرگی دیـــده می‌شد که از یک استرس طولانی و عمیق حکایت میکرد. لباس او ژنـــده و کـــثیف بـــود. او نگـــاهی خـــیره و تهی داشت و یکی از چشماناش نیمه بسـته بـود. موهـای او در هم و نـامنظم بود. با این حال من اهمیتی نداده و در عقب را باز کـرده و سـوار شـدم. فقط می‌خواسـتم در جـایی نشسـته و چشـمانم را ببنـدم و کمی اسـتراحت کنم. به نظـرم این تاکسی بهتر از جایی بود که در آن بودم. حداقل امیـدوار بودم این‌طور باشد. فعلاً تنها چـیزی که بـرایم مهم بـود این بـود که چـرتی بـزنم و کمی اسـتراحت کنم. قبل از این‌که بتوانم چشمانم را ببندم، دوباره یک فلاش نـور را

دیـدم و ناگهـان خـود را در یک تونل تاریک و طـولانی در حال سقوط آزاد یافتم. گویی در چاهی افتـاده بـودم که ته نداشت. هرچه پـایینتر مـیرفتم تـاریکتر می‌شد و به سـرعت سـقوط و تـرس من هر دو افـزوده می‌گشت. اکنون دیگر وحشتی فلج کننده من را فرا گرفته بود.

با هر فلاش نـور چیزها عجیبـتر می‌شـدند و من اصـلاً آمادگی آن‌چه در انتظارم بود را نداشـتم. من خـود را در فضـایی پر از تـاریکی مطلق یـافتم. سـکوت کـاملی حکمفرما بود و تاریکی من را در خود بلعیـده و احسـاس مطلق تنهـایی می‌کـردم. چند دقیقه بیشـتر نگذشت که من از تاریکی به بیرون و فضایی بزرگ پرتاب شدم و در آن‌جا به هفت نفر تقسـیم شـدم. من همزمـان هفت زنـدگی و ضـمیر مجـزا را تجربه می‌کـردم، ولی در هر زندگی و هر یک از این هفت نفر حضـور و آگـاهی کامل داشتم. در ششتا از این هفت نفـر، زنـدگیهای گذشـته و حال و آینده را تجربه می‌کردم. دوتای من در حال زندگی کردن مجدد حوادث و اتفاقات گذشـته بودنـد، دوتـای من در حـال زنـدگی و تجربه حـوادث آینـده، و دوتـای من در زمـان حـال می‌زیست. در هر هفت نفـر، گـویی بر روی زمین بـودم ولی با تفاوتهـای بسـیار زیـاد. هـوا بسـیار سـنگین و نفس کشـیدن یک تقلای دائمی بـود. تنها می‌توانسـتم چیزهـایی که نزدیک و درست جلـوی من بودند را ببینم و به نظر میرسید که صـدا نمی‌توانست به فاصله چندان دوری منتشر شود. زمین حـالت خـاک رس سـفت داشت و وقـتی آن‌را لمس می‌کـردم داغ بـود. به نـوعی مـواد این زمین روی دست و لبـاس من نشست و نمی‌توانستم از شر آن خلاص شوم.

وقتی به آسمان نگریستم ابرهای تیره و درهم پیچیده آن از ابرهای بالای دریاچه هم تیرهتر و ترسناکتر بودند. هر چند ثانیه یکبار یک رعد و بـرق در دوردست دیـده می‌شد ولی صدایی نداشت. این سرزمین افتضاح و تمـام این‌ها هنـــوز در برابر آن‌چه در انتظـــارم بـــود چـــیزی نبـــود. احساسـات منفی تـرس، تنفـر، حسـادت، طمع و انزجـار مانند حیوانـــات وحشی به درون من هجـــوم آوردند. این شکنجه احساسی بدون ترحم و ابـدی بـود. هیچ جا رنگی دیده نمی‌شد و همه‌چیز خاکستری بود.

به اولین کسی که در آن‌جا برخورد کـردم یک زن بـود که لباسها و پوست و موی او همه خاکستری بـود. هر کسی را میدیدم به سمت من جذب می‌شـد، ولی من جنگیـده و فریاد میکشیدم و سـعی می‌کـردم آن‌ها را از خـودم دور کنم. هر کسی که در زندگی به او برخورد کـردم بـودم را این‌جا میدیدم. ولی نه خود آن‌ها، بلکه گویی نیمه شـرور آن‌ها بـود. حـتی کسـانی را میدیـدم که آن‌ها را در دنیا نمیشـــناختم، ولی می‌دانســـتم که رفتـــار من در دنیا به نـوعی اثر احساسی بسـیار دردنـاکی روی آن‌ها گذاشـته است. این‌جا هیچ چـیز خـوبی نبـود. گنـاه هر کسی به نـوعی در صـورت او هویـدا بـود و تنها با نگریسـتن در چهره هر کسی می‌شد گفت که گناه او چیسـت، از طمع گرفته تا هوسـرانی، خودخـواهی، تلخی و تنفـر، قـدرت طلبی، شکمپرستی یا هر چیز دیگر.

وقتی کسی به من نزدیک می‌شد، تمام احساسات منفی که در زنـــدگی در او بوجـــود آورده بـــودم را خـــود حس می‌کـردم. هرچه کسی به من نزدیکـتر می‌شـد، زخمهـای احساسی و عـــاطفی که در او بوجـــود آورده بـــودم را

بیشتر حس می‌کردم و به طبیعت آن آگاهی بیشتری مییافتم. آن‌ها هر یک به من نزدیک شده و میگفتند که چه انسان بدی هستم. خشم و تنفری که دریافت می‌کردم بیشتر از حد طاقت بود. در هر مرور زندگی، من تمام دردی که در دیگران ایجاد کرده بودم را خود تجربه می‌کردم. تجربه مرور یک زندگی بیشتر از آنی بود که بتوانم از عهده آن برآیم. ولی من شش زندگی را همزمان مرور کردم. چیزی جز تنفر، جراحت و درد حس نمی‌کردم.

مثلاً در گذشته خودم را دیدم که 5 ساله بودم و چیزی که متعلق به عمه‌ام بود را برداشته بودم. این آخرین هدیه‌ای بود که شوهر عمه‌ام قبل از مرگش به او داده بود. اکنون درد روحی و احساس عمه‌ام را خود تجربه می‌کردم و می‌دیدم که او چند روز با نگرانی زیاد در تمام خانه به دنبال آن هدیه گشته بود و چقدر گریه کرده بود. من 5 ساله بودم و فکر می‌کردم که در چنین سن و سالی مسئول آن‌چه می‌کنم نیستم، ولی اشتباه می‌کردم. در زمان حال مادرم را می‌دیدم که با دیدن بدن بی‌جان من غش کرده و روی زمین می‌افتد. من تمام درد و آسیب روحی او را در مواجه شدن با کالبد مرده‌ام خود حس می‌کردم. در آینده اثر خودکشیام را بر روی دیگران و زندگی آن‌ها و دردهایی که در آن‌ها ایجاد کرده می‌دیدم و تجربه می‌کردم. همسر و دخترم را میدیدم که من را مقصر تمام مشکلاتشان از زمان خودکشی میدیدند.

برای من هیچ استراحت و توقفی نبود. مردم یکی بعد از دیگری میآمدند و گاهی یک نفر را چندین بار میدیدم،

برای هر دفعه که او را آزرده بودم. حتی گـاهی کسی را در هر شش مرور زندگیام همزمان میدیدم. واضح بود که این‌جا زمین نبود و این خیلی به تجربهای که با خودکشی انتظار آن‌را داشتم فرق میکرد. همه‌چیز در نقطه مقابل آن‌چه من انتظـار داشـتم بـود. این‌جا مکـانی عـاری از حضور خدا بود.

یادتان هست که گفتم من تبدیل به هفت نفر شده بودم، ولی تا حالا فقط درباره شش نفر صـحبت کـردم. وقـتی که در آن مکان بودم تنها چیزی که هر وقت از میـان درد و شکنجه‌ای که حس می‌کردم و انـدک مجـالی بـرای فکر کردن داشـتم به آن فکر می‌کـردم این بـود که چطـور از این‌جا خارج شوم. نفر هفتم که آن هم خود من بـودم در روی یک زمین سفالی بسیار داغ چهار دست و پا افتـاده و به‌شدت در حال گریستن بودم در حـالی که صـورتم در زیر خاک بود. اتمسفر بسیار سنگین و داغ و مرطوب بود و صـدایی به گـوش نمی‌رسـید و سـکوت کامل حکم‌فرما بود. در فاصله چند متری یک مه در اطراف من حلقه زده و من را احاطه کـرده بـود و نمی‌توانسـتم ورای آن را ببینم. در این حال تنها کاری که می‌توانسـتم انجـام دهم گریستن بـود. من به شـدت در حـال گریسـتن بـودم و از مسیح التماس می‌کردم که من را از این مکـان مخـوف و هولناک نجات دهد.

این‌جا حقیقتا جهنم بـود و من تمـام گناهـانی که در حق دیگران انجام داده بودم را خـود دوبـاره تجربه می‌کـردم. چطور می‌توانستم بدانم که اینهمه گناه کـرده‌ام؟ گـاهی در حق کسـانی که اصـلاً نمیشـناختم و به آن‌ها برخـورد نکرده بودم؟ به نظر خـودم عادلانه نبـود. ولی مهم نبـود

که نظر من چیست. من این‌جا بودم و قرار بود بـرای ابد در این‌جا بمانم. از این مکان راه فراری وجود نداشت.

من یک احساس روشن و مشـخص داشـتم که به مـدت 3 روز و سه شب در این مکان -که نام آن‌را دنیـای هولنـاک و خاکستری بدون خدا مینامم- بودهـام، بـدون این‌که یک لحظه اسـتراحت کـرده باشم. من سه روز بـدون توقف ضرب در شش شکنجه شدم. اگر در دنیا یک جای بدن من دردی که در آن سو حس کـردم را حس کنـد، بـدون درنگ خود آن‌را با یک چاقو، حتی اگر کند باشد، میـبرم و بـدور میانـدازم. ولی درد احساسی و عـاطفی می‌تواند بسـیار بـدتر از درد فـیزیکی باشد. من بـرای فـرار از دردهـای احساسـیام در دنیا خودکشی کـردم و فکر کـردم که با مـردن، تمـام دردهـایم را در بـدنم جا خـواهم گذاشت و آن‌ها همراه من به سـوی دیگر نخواهند آمد. ولی اشـتباه می‌کـردم. چـیز عجیب راجع به جهنم این است که آن‌چه برای فرار از آن خودکشی کرده بودم، خود تجربهی ابدی و دائمی من در سوی دیگر شده بود.

بعد از سه روز بتدریج تمام 7 ضمیری که داشتم دوبـاره در یک ضمیر به هم ملحق شـدند و آنهم کسی بـود که بر روی خـاک زانو زده و گریه میکـرد. گریه من سـختتر و شـدیدتر شد. آن‌گـاه از دور صـدایی را شـنیدم که گفت: «تو هنـوز کارهـای زیـادی بـرای انجـام دادن داری. اگر بخـواهی در دام الکل و مـواد مخـدر بـاقی بمـانی نمی‌توانی کارهایت را تمام کنی.»

سپس به من صـحنه‌ای نشـان داده شد که از تمـام آن‌چه تاکنون دیده بودم وحشتناک‌تر و مضـطرب کننـدهتر بـود. در این صحنه خـودم را دیـدم که (اگر به رفتـار کنـونی‌ام

ادامه می‌دادم) تا ابـــدیت در جهنم بـــاقی می‌مانـــدم. توصـیف این جهنم ابـدی بـرای شـما مانند این است که بخـواهم بـرای کسی که کـور مـادرزاد است یک رنگ را توصـیف کنم. کلمـات بـرای شـرح بـدی و ترسـناکی این تجربه کافی نیستند...

آن‌گاه نوری را در دوردست دیـدم که بتـدریج بزرگ‌تر شد و سپس صـدای دومی که از دور میآمد و میگفت «مـتیو، مـــتیو». من با خـــودم گفتم «این نـــام من است!». نمی‌دانستم صدا از کجا میآمد ولی مرتب به من نزدیکـتر می‌شد. تا جایی که احساس کردم منبع صـدا در کنـار من است. احسـاس کـردم کسی من را لمس کـرده و تکـان میدهد. چشمانم را باز کردم و دیدم که دوستم «اسـتیو» است. او نـام من را فریـاد میکشـید و میگفت که او را ترساندهام...

وقـــتی که به زنـــدگی برگشـــتم بـــرای چند هفته گریه می‌کـردم. من بسـیار ترسـیده بـودم و می‌دانسـتم که نمی‌توانم به رفتـار و نحـوه زنـدگی‌ام مانند سـابق ادامه بدهم. برای مدت شش مـاه با حـرکت دادن اعضـاء بـدنم مشکل داشتم، ولی برایم مهم نبود. تنها خوشحال بـودم که دیگر در جهنم نیستم و به من یک فرصت دوبـاره داده شـده است. ولی می‌دانسـتم که فرصت دیگـری در کـار نخواهد بود. گرچه هنوز هم شر و بدی را میدیدم، حضـور خدا را نـیز حس می‌کـردم و میدیـدم که او همیشه با من بـوده و هست. باید در محیطی کـاملاً فاقد حضـور خـدا باشم تا بتـوانم بـبینم که خـدا در زنـدگی من همـواره در همه جا حضـور دارد. بلافاصـله تمـام اعتیـاداتم را کنـار گذاشتم و از آن روز که 21ام ماه می‌سال 1987 بـود تا

الآن که 25 سال از آن می‌گذرد حتی یک بار لب به الکل یا مواد مخدر نزده‌ام.

یک بار شـنیدم کسی گفت که خودکشی یک راه حل غـیر قابل برگشت و ابدی برای یک مشکل موقت است. نتیجه آن جهنمی ابدی از تمام احساسات منفی است که سعی داشتید با خودکشی از آن‌ها فرار کنید. زندگی برای همه سـختیهای خـود را دارد و هیچ کس به طـور کامل از آن مستثنی نیست. عزیزان میمیرند، روابط عشقی شکسته میشـوند، دوسـتان ما را رها می‌کننـد، مـال و امـوال از دست مـیرود. حـتی گـاهی به جـایی میرسـیم که از خـدا میخـواهیم مـرگ ما را زودتر برسـاند. این چـنین دردی خیلی سهمناک است. ولی به شما اطمینان میـدهم که تا وقـتی که زنـده بمانید (و با خودکشی سـعی در فـرار نداشته باشید) موقتی خواهد بود. قبل از این‌که تصـمیم به خودکشی بگیرید درباره آن خوب فکر کنید. زمانی بود که فکر می‌کـردم زنـدگی من روی زمین جهنم اسـت، تا وقـتی که جهنم واقعی را دیـدم! اکنـون می‌بینم که سختترین روزهای زندگی من روی زمین به درد و ترسی که در جهنم حس می‌کردم حتی نزدیک هم نیستند. وقتی کسی خـود کشی می‌کند این تنها چـیزی است که بازماندگان درباره او بهیـاد میآورند. این‌که او کسی بـود که خودکشی کرد!

دانشگاه تگزاس به‌تـازگی در طـول یک تحقیق 20 سـاله افـرادی که در اثر خودکشی تجربه نزدیک به مـرگ داشـته‌اند را مـورد مطالعه قـرار داده است. یکی از یافته‌هـای این تحقیق این است که حـدود 50 درصد این افراد تجـربه‌ای منفی یا ترسـناک داشـته‌اند. ممکن است

بگویید که پس لزوماً در اثر خودکشی به جهنم نخواهم رفت. ولی من حاضر نیستم با ابدیت خود چنین قماری که شانس باختن در آن 50 درصد است بکنم. چیز جالب دیگری که در این مطالعه روشن شد این بود که هیچ یک از این افراد در طول این بیست سال دیگر دست به خودکشی نزده بودند و برعکس تغییرات عمیقی در زندگی خود به وجود آورده‌اند.

به من نشان داده شده که تک تک ما نقش مهمی در زندگی بسیاری از افراد دیگر و موفقیتشان داریم. گاهی حتی خبر نداریم که روی زندگی چه فرد یا افرادی در دنیا قرار است تاثیر عمیقی بگذاریم و تنها بعد از مرگ آن‌را خواهیم دید. ممکن است یک فرد در خانواده یا اقوام، یا منشی که پشت میز نشسته، یا گدایی که دست نیاز به سوی شما دراز کرده است باشد. گاهی مردم بدون این‌که متوجه باشند از کنار کسی که قرار بوده زندگی او را تحت تاثیر قرار دهند بیخبر میگذرند.

به من نشان داده شد که هر یک از ما در زندگی یک رهبر هستیم، چه به آن آگاه باشیم یا نه. ما ناخودآگاه یا خودآگاه با گفتار و رفتار و افکار خود اطرافیانمان و دیگران را به سوی خدا یا به دور از مسیر خدا هدایت میکنیم. من هیچ تصوری نداشتم که خود یک رهبر هستم و در مورد بسیاری افراد دیگر در زندگی مسئولام.

همه ما نقطه ضعفهایی داریم که ما را کنترل می‌کنند و اگر به آن‌ها رسیدگی نکنیم، می‌تواند زندگی ما و بسیاری دیگر را که تحت تاثیر ما هستند خراب کند. ممکن است نام آن غرور، الکل، مواد مخدر، سکس، مال پرستی، قدرت پرستی، قمار، آرزو و جاهطلبی، میل به

کنترل کردن، حسادت و بسیاری از چیزهای دیگر باشد. تک تک ما به یک یا چندتا از این نقاط ضعف مبتلا هستیم. اگر فکر میکنید شما هیچ نقطه ضعفی ندارید، کافیست که از چند نفر که صادق بوده و به شما خیلی نزدیک هستند سؤال کنید. شیطان از این نقاط ضعف مانند ریسمانهایی که به یک عروسک خیمهشب بازی وصل است استفاده می‌کند و با آن‌ها زندگی ما را کنترل مینماید.

اگر میخواهید زندگی شما، به جای این امراض روحی در کنترل خود شما باشد، گام نخست این است که پیش خود اقرار و تصدیق نمایید که چه نقاط ضعفی دارید. تا وقتی که افراد نقطه ضعف خود را انکار کرده و آن‌را نادیده میگیرند، زندگیشان را کنترل خواهد کرد. سپس می‌توانید از کسی که خود چنین نقطه ضعفی داشته ولی بر آن فائق آمده است کمک بگیرید و با او صحبت کنید.

با نوشیدن الکل ما اجازه میدهیم که ارواح شرور و سرگردانی که در نزدیکی زمین هستند به طور موقت به بدن ما وارد شوند. هرگز شنیدهاید که کسی در حال مستی مرتکب عمل زشت یا جنایتی که در حالت عادی در شخصیت او نمیگنجد شده و بعد می‌گوید که آن من نبودم که این کار را کرد، بلکه الکل بود. [این مطلب با آن‌چه جرج ریچی در تجربه خود گزارش میدهد که در این سایت نیز آمده است همخوانی دارد].

از وقتی که از تجربهام بازگشتم، حضور خدا را خیلی بهتر در زندگی خود حس می‌کنم. اکنون هر روز از حرف زدن با خدا و مناجات به درگاهاش لذت میبرم. او نیز هر

روز با من حـــــرف میزنـــــد، از درون دل من و از راه خواســـتههایی که درون من قـــرار میدهد. منظـــور من خواسـتههای لـذت طلبانه نیسـتند، بلکه آن خواسـتههای قلبی که مرتب شما را به خود میخوانند هسـتند. مثلاً بعد از بازگشت از تجربهـام احسـاس کـردم که دوست دارم ارتش را ترک کرده و به دانشگاه بروم و مدرک مهندسی کامپیوتر بگیرم و شـرکت خـودم را تاسـیس کنم. من هم همین کـار را کـردم. هم‌چـنین این میل در درونم بوجـود آمد که با دیگران درباره تجربهـام صـحبت کنم، صـرفنظر از این‌که واکنش آن‌ها چه باشد. میل دیگری که بلافاصله بعد از بازگشتم در من بوجود آمد این بـود که دیگر هرگز سراغ الکل و مواد مخدر نـروم. تا امـروز این میل در من بوده است و امیدوارم هیچ‌وقت من را تـرک نکند. اکنـون می‌بینم که حضور خدا در زندگی انسان چقدر فوقالعـاده است. من یاد گرفتهـام که همیشه به خـدا اعتمـاد کنم و حتی برای نیازهای اولیه و ساده زندگی به او امید داشته باشم. میـدانم که او همـواره نیازهـای من را بـرآورده خواهد سـاخت. شـما هم می‌توانید حضـور خـدا را در زنـدگی خـود داشـته باشـید. من به هیچ وجه خـاص و منحصر بفرد نیستم. کافیست که دیوارهایی که بین قلب خود و خدا قـرار دادهاید را پـایین بیاورید و از ته قلب او را بخوانید. مطمئن باشید که به شما کمک خواهد کرد.

ندای خدا تنها صدای درون من نیسـت، نـدای دیگـری نـیز درون من است که چندان خوب نیست. ولی یاد گرفتهـام که فرق آن را با ندای خدا بدانم. پیروی از نـدا و خواست قلبیتـان همیشه راحت نیست. ولی بـرای این‌که آرامش داشته باشید، باید آن‌ها را شناخته و از آن‌ها پیروی کنید. نگذارید شکستهای موقـتی شـما را دلسـرد کند. تومـاس

ادیسون هزار بار برای اختراع لامپ سعی کرد و شکست خـــورد، تا بـــالاخره موفق شد. وقـــتی از او پرســـیدند احساس تو بهخاطر هزار بار شکست خوردن چیســـت، او گفت که من هزار بار شکست نخوردم، بلکه اختراع لامپ به هزار مرحله نیاز داشت.

تجربه متیو

جوانی به نام مـتیو که در سن حـدوداً 23 سـالگی در اثر مسمومیت دچار مرگ موقت شده بود دربارهٔ NDE خـود این‌گونه می‌گوید [20]:

...من در زانوهایم احساس ضـعف شـدیدی کـردم و روی زمین افتادم. در لحظهٔ افتـادن، زمـان بـرای من متوقف شد و من خـــــود را معلق در فضا یـــــافتم، مانند یک فضانورد. تمام دردهـای من کـاملاً از بین رفته بودند. در این لحظه تمـــام جهـــان در پیش روی من از نـــوری خارق‌العـــاده پر شد و شـــکفت که من نمی‌تـــوانم وصف زیبایی آن را کنم. رنگ‌های غیرقابل وصفی که می‌دیـدم برایم تازگی داشتند. من در طول زنـدگی همـواره دچـار افســردگی مــزمن بــودم ولی در آن لحظه احساسی جز شادی مطلق در من نبـود، و افسـردگی من کـاملاً ناپدید شــده بــود. این احســاس لــذت به‌مــراتب بــالاتر از هر احســاس دنیــایی بــود. من در این لحظــهٔ توقف زمــان، همه‌چــیز را فهمیــدم. نه مانند یــاد گــیری یک تئــوری یا موضوع جدید، بلکه به یاد آوردن حکمتی عمیق و ابدی که همـــهٔ ما همیشه می‌دانســـته‌ایم ولی آن را فرامـــوش کـرده‌ایم. من متوجه الهی بـودن تمـام حیـات و هسـتی شدم. ما در حـالی که سـاکن این بـدن خـاکی هسـتیم از یک‌دیگر جدا به نظر می‌رسیم، در حالی که همـهٔ ما جـزو

نیرویی هستیم که مسیحیان آن را خدا، مسلمانان الله، یهودیان یهوه، هندوها برهمن، تاؤیست‌ها تاؤ، و بودائی‌ها نیروانا می‌خوانند. من بالاخره متوجه شدم که تمام ادیان در نهایت سعی دارند به این حقیقت که در مرکز وجود ماست اشاره کنند. من فهمیدم که خدا یک قاضی خشمگین نیست که جایی دوردست در آسمان‌ها نشسته و منتظر تنبیه ماست. خدا عشق و سرچشمه‌ای است که تمام حیات و هستی از او منشأ شده و به او باز می‌گردد. آن‌چه «خود» می‌نامیدم، منیت متمایز من که نامی داشت و در فکر من می‌زیست، به‌کلی نابود شده بود و اکنون خود حقیقی‌ام را به یاد می‌آوردم، یکی بودن من با الوهیت. من فهمیدم که این حال اصلی و واقعی ماست، و هر کسی که پذیرای آن باشد صرف نظر از دین و مذهب، روزی به آن برمی‌گردد. مهم نیست یک نفر تا چه حد در عمق تاریکی سقوط کرده، نور همیشه و بدون قضاوت و با آغوشی باز پذیرای برگشت اوست.

احساس یکی بودن باخدا خارق‌العاده و غیرقابل وصف است. باخدا هر چیزی بسیار شفاف‌تر، زنده‌تر، عمیق‌تر، و نشاط آفرین‌تر است، در این پویائی سرشار از انرژی و زندگی الوهیت که پیچیدگی و عمق آن ورای درک، ولی در عین حال سادگی آن ماوراء فهم است.... عشق خدا از دوستی نزدیک‌ترین دوست، از عشق بهترین همسر، از محبت بهترین مادر، و از رضایت بهترین عشق به خود کامل‌تر است. مانند زیباترین موسیقی است که در عین حال عمیق‌ترین آرامش سکوت را به همراه دارد. در خدا آینده و گذشته و حال باهم یکی می‌شوند و به ابدیت این لحظه تبدیل می‌گردند. در آن حال انسان به

ابدی بودن خود پی می‌برد. نه ابـدی بـودن این «من» که خـویش را مجـزا می‌بیند و زنـدگی در بهشـتی که در آن تمـــایلات «من» بیشـــتر از دنیا ارضـــاء می‌شـــود. بلکه واقعیت ابدی بودن خـود حقیقی و الهی، خـودی که جـدا نیست و ورای تفاوت‌ها و دوگانگی‌ها است. من درک کردم که دوگانگی یک تظـاهر و تـوهم مـوقت است و در نهـایت به سرچشـمهٔ یگـانگی یـزدان برگشـته و ناپدید می‌گردد. دوگانگی و تمایزهایی که ما می‌بینیم مانند آینهٔ تـــرک خـــورده‌ای است که از یک شی واحد چند تصـــویر می‌سازد.

ای کـاش می‌توانسـتم آن‌چه را که آن شب بر من گذشت به درسـتی بیـان کنم.... ناگهـان من به بـدنم برگشـتم و خـــود را روی زمین یـــافتم. من فـــردای آن روز هنـــوز رایحه‌ای از آن‌چه را تجربه کرده بودم حس می‌کردم ولی اصـلیت آن از میـان انگشـتان من می‌گـریخت و همـان احساس منیت و خود (مجزا)، دوباره به من باز می‌گشت و من از این امر و از این‌که به این دنیا برگشته‌ام بسـیار خشـمگین بـودم. من احسـاس می‌کـردم به نـوعی سـرم کلاه رفته که آن خوشـــحالی غیرقابل وصف را از دست داده‌ام و تصمیم به خودکشی گـرفتم. می‌خواسـتم بـرای آخرین بار این دنیا را ببینم و از خانه بیرون رفتم. مـردم را می‌دیـدم که در پی زنـدگی بی‌معـنی خـود می‌رونـد، و دربارهٔ چیزهایی که هیچ ارزشی نـدارد سـخن می‌گوینـد، در حـالی که بـاور دارند مـنیت آن‌ها تا ابد بـاقی خواهد ماند. از چیزهـای پیش پا افتـادهٔ مـادی و دنیـایی لـذت می‌برند گـوئی این چیزها ذره‌ای اهمیت دارنـد، و با این سـرگرمی‌ها حقیقت و نیـاز غیرقابل اجتنـاب رو در رو شدن با مرگ را درون خود سرکوب می‌کنند.

آن روز تاریک‌ترین روز زندگی من بود، من مانند مرده‌ای در میان زندگان (که در حقیقت مـردهٔ معنـوی بودند) راه می‌رفتم. افکـــــار من تاریک بودند. من با خـــــود فکر می‌کردم فایـدهٔ زنـدگی چیسـت، حـال که من دریـافته‌ام بالاترین لذت‌ها ماورای مرگ و زنـدگی است. در این روز من فقط تـــاریک‌ترین جنبه‌هـــای انســـان‌ها را همه جا می‌دیـــدم: عشق به مادیـات و مـــنیت، تنش و اختلافـات بی‌معنی با یک‌دیگـر، رقـابت و چشم و هم چشـمی، و به طـــــور کلی مهم شـــــمردن آن‌چه بی‌اهمیت است و بی‌اهمیت دیـــدن یا فرامـــوش کـــردن گنج‌هـــای حقیقی زندگی...

مـــتیو بعد از رفتن به خانه و قبل از دست زدن به خـــود کشی صـــحنهٔ مـــرگ خـــود را در ذهنش می‌بیند و از خودکشی منصرف می‌شود. وی می‌افزاید:

بعد از این اتفـاق من به جـای این‌که زنـدگی مـردم را تعقیب چیزهـای بی‌ارزش بـبینم، زنـدگی آن‌ها را آمـاده سازی برای دریافت حقیقت دیـدم. از NDE خـود به یـاد آوردم که حقیقت، غـایت سرنوشت همـهٔ ما خواهد بـود. مهم نیست چقدر از حقیقت دور شـده باشـیم، نـور خـدا بازگشت ما را در یک آن می‌پـــــذیرد. من زنـــــدگی را صـحنه‌ای بـرای یـادگیری دیـدم و به افکـار خـود بـرای خودکشی خندیـدم. دیگر دردهـای زنـدگی بـرایم اهمیت نداشـــتند، رســـیدن به حقیقت ارزش آن‌ها را به خـــوبی دارد. من بعد از این هر انســـانی را یک بـــودای زنـــده می‌دیدم، یک وجـود بیـدار شـده. تنها چـیزی که در ادراک کامل حقیقت بین ما انسان‌ها متفاوت است پـردهٔ نـازک توهم زمان است.

من در نتیجهٔ آگاهی جدیدی که پیدا کرده بودم تصمیم گرفتم رشتهٔ تحصیلی خودم را بلافاصله به موسیقی تغییر دهم. من دریافتم که توانائی جدیدی به من اعطاء شده، ترکیب و نوشتن موسیقی. من می‌توانستم موسیقی را از دید جدیدی بفهمم و بسیار خلاق شده بودم (قبل از این من اصلاً آدم خلاقی نبودم). من بعد از این اتفاق با اشتیاق زیاد شروع به مطالعه راجع به ادیان و معنویت نمودم و یکی بودن پیام پیشوایان را دیدم. تعلیمات آن‌ها به من کمک می‌کنند آن‌چه را در NDE درک کرده‌ام به یاد بیاورم. من در تمام زندگی فکر می‌کردم سعادت و خوشی چیزی است در خارج من که باید آن را پیدا کنم: اگر بتوانم همسر مورد علاقه‌ام را بیابم، اگر بتوانم پولدار شوم، اگر بتوانم محبت و احترام مردم را داشته باشم... خوشحال خواهم بود. ولی فهمیدم که خوشبختی در عوامل خارج از من نیست، خوشبختی یک آگاهی و بیداری است، بیداری به خوشحالی و خوشبختی که در لحظهٔ حال است: سعادت کامل، حقیقت تمام، و عشق بی‌نهایت. این سعادت وابسته به هیچ چیز نیست، کافی است که ما سعی برای یافتن خوشی را متوقف کنیم و آن را درون خود بیابیم. من بالاخره حکمت پیشوایان و بزرگان حکمت را درک کردم: بودا می‌گوید «آرامش از درون تو می‌آید، بدنبال آن در برون مگرد»، مسیح می‌گوید «قصر بهشت در درون خود توست»...

از سال 2005 که این اتفاق برای من افتاد به بعد بهترین سال‌های زندگی من بوده است. راه من برای بهبود جسمی و رشد معنوی در این سال‌ها سخت و در عین حال بسیار پر ثمر بوده. برای دو سال من از سر درد دائمی و مریضی‌های دیگر جسمی رنج

می‌بردم....من قبل از این اتفاق هیچ اعتقـادی به خـدا و زندگی بعد از مرگ نداشتم ولی اکنون مطلقاً معنویت و آگاهی معنوی و روحی مهم‌تـرین چـیز زنـدگی من شـده است. من بـــالاخره یـــاد گـــرفتم که احســـاس تاریک افسـردگی را رها کنم و عاشق زمـان حـال و این لحظه باشم. من چشم به راه روزی هستم که بار سـنگین بـدن و زندگی در این دنیا را بـدور انـدازم و دوبـاره به خداوند ملحق شـــوم. هر وقت احســـاس می‌کنم که دیگـــران حرف‌هـایم را نمی‌فهمند یا من را به مسـخره می‌گیرنـد، به خود یاد آوری می‌کنم که درون تک‌تک ما بذر اشراق و آگـاهی نهفته اسـت، و روزی مانند گلی شـکوفا خواهد شد. امیدوارم که بیداری شـما مانند من نیازمند به تحمل این همه سـختی نباشـد، ولی بـرخی از ما سرسـخت و لجبازتر هستیم، و برخی فقط نیاز به یک فشـار ملایم یا محرک کوچک داریم.

تجربه مایکل جوزف

مایکل جـوزف (Michael Joseph)ـ در نوجـوانی در اثر افتادن زیر یک سنگ با مرگ روبرو شد. به او این انتخاب داده شد که در ســوی دیگر بـاقی مانــده یا به زنــدگی بـازگردد و نتیجه و پیامـدهای هر دو انتخـاب به او نشـان داده شدند [59]:

در آن زمــان من یک نوجــوان بــودم. یک روز که مدرسه تعطیل بود من بـرای کمک به پـدرم به پمپ بـنزین او که آن را خـــانوادگی اداره می‌کـــردیم رفتم. من گـــاهی در تعطیلات آخر هفته یا بعد از مدرسه به آن‌جا می‌رفتم و در بنزین زدن به ماشین‌ها، پول گرفتن از مشتری، تمـیز کاری، و چیزهـای دیگر به پـدرم کمک می‌کـردم. پـدرم به

من ساعتی 50 سنت می‌داد که در سال 1966 پول زیادی بود، زیرا به عنوان مثال بلیط سینما فقط 1 دلار بود.

در نزدیک پمپ بنزین ما یک صخره بزرگ بود که حدوداً 6 متر ارتفاع داشت. یادم می‌آید که آن روز هوا سرد بود و زمین با لایه‌ای از یخ پوشیده شده بود. آن روز مشتری زیادی نداشتیم و حوصلهٔ من بعد از مدتی سررفت و بالاخره از پدرم اجازه گرفتم که از پمپ بنزین بروم. من به سمت آن صخرهٔ بزرگ رفتم تا از آن بالا بروم. قبلاً هم چندین بار از آن صعود کرده بودم. ولی در آن روز به خاطر یخ زدن آبهائی که در بین ترک‌های صخره بود قسمت بزرگی از آن که مانند یک سکو به سمت جلو آمده بود ناپایدار شده بود. من مانند همیشه از این قسمت بالا رفتم ولی در این حین این قسمت که ابعاد آن حدود 1 تا 1.5 متر بود شکسته و از جای خود جدا شده و من با آن و به همراه آن به سمت پائین سقوط کرده در حالی که زیر آن قرار داشتم با آن به زمین خوردم.

خاطرهٔ بعدی من این است که در هوا شناور بودم، گیج و مبهوت از این‌که کجا هستم و این بالا چه می‌کنم. حتی نمی‌توانستم به یاد بیاورم چه کسی و حتی چه چیزی هستم. سعی کردم به دقت اطرافم را نگاه کنم، شاید بتوانم موقعیتم را ارزیابی کنم و اوضاع را درک نمایم. ناگهان سیلی از دانش و آگاهی به درون من جاری شد. دیگر وقتی به آن صخره خیره می‌شدم، می‌توانستم تمام ترکیبات شیمیائی آن را بفهمم و تمام انحناءها و اشکال هندسی آن را با معادلات ریاضی شرح دهم.

برایم باور کـردنی نبـود که چقـدر فکر من شـفاف شـده است.

من متوجه بدنی بی‌حـرکت شـدم که روی زمین افتـاده و دیگر کار نمی‌کرد. مانند این بود که به یک ماشـین خـراب شده نگاه می‌کنم. این بدن زیر صخره بود و می‌دیــدم که فشار وزن صخره به شدت آن را له کرده و فاصلهٔ زیادی بین صخره و سطح زمین و فضـائی که بـدن در آن قـرار دارد نیست. صــورت آن خاکســتری رنگ شــده و در هم پیچیده بود. دهـان آن بـاز بـوده و خـون و گل در آن و در دمــاغ و قســمت‌های دیگر صــورت دیــده می‌شــدند. این چهــره به نظــرم آشــنا می‌آمد ولی مطمئن نبــودم که کیست. ناگهـان حقیقت مثل پتکی بر سر من فـرود آمد: این بدن من است! علت این‌که این چهره با آن‌چه انتظار داشتم متفـاوت بـود یکی این بـود که مـرده بـود، و دیگر این‌که این اولین بـــاری بـــود که آن را از این زاویه و از خــارج می‌دیـدم. در آن موقع بـود که تمـام خـاطرات من دوبــاره به ذهنم آمدنــد، این‌که من که بــودم، خــانواده و دوستانم چه کسانی بودند، چه کارهائی کرده بـودم و چه اتفاقی افتاده بود...

هضم آن‌چه می‌دیدم برایم دشـوار بـود. من مـرده بـودم! ولی با این حال من آن‌جا بودم و هنوز زنده و کاملاً آگـاه و هوشــیار بــودم! چگونه چــنین چــیزی ممکن بــود؟ من همیشه منکر خدا و زندگی بعد از مـرگ بـودم ولی در آن لحظه انکار من کـاملاً از بین رفت. ولی نمی‌دانسـتم چه چیزی در انتظارم است. من ترسیده بـودم، و فکر کـردم پدرم به خاطر بلائی که سر خود آورده‌ام از دستم بسـیار ناراحت و عصبانی خواهد شد. ولی بلافاصله با خـود فکر

کردم که نه، عصبانی نخواهد شد زیرا من مرده‌ام! مرده! خـدای من، بـرای من چه اتفـاقی خواهد افتـاد؟ من به جهنم خواهم رفت زیرا هیچ‌وقت به خدا و مسیح اعتقـاد نداشـته‌ام.ای کـاش قبل از رد تمـام اعتقـادات و ادیـان، کمی بیشتر فکر می‌کردم...

ناگهـان تمـام آن تـرس و نگـرانی از من پـاک شـد، مانند کسی که در حال لرزیـدن از سـرمای شـدید بـوده و او را در جلـوی آتشی گـرم و مطبـوع قـرار می‌دهند. من احسـاس کـردم این گـرمی و آرامش از پشت سر من می‌آید. من برگشتم و مردی را دیـدم که موهـای مشـکی مجعد و ریشی مشـکی و کوتـاه داشت. پوست او کمی برنـزه بـود و چشـمهای او مانند المـاس می‌درخشـیدند. ردای بلند او نـورانی بـوده و آن نـیز می‌درخشـید. در اطـراف او حـالتی از انـرژی و جریـان مغناطیسی وجـود داشت. او به من لبخنـدی زد و من از عشق لـبریز شـدم. آنقدر که احساس می‌کردم از شدت عشق منفجر خواهم شد. هیچگاه اینقدر احساس ستوده شدن در زندگی خـود نکـرده بـودم. این وجـود با من از طریق فکر ارتبـاط برقرار کرد، بدون نیاز به سخن و کلمات.

او به من گفت آن‌چه رخ داده یک اتفـاق بـوده و اگر بخواهم می‌توانم به بدنم بازگردم. من به او گفتم محـال است که بتـوان آن بـدن را که کـاملاً زیر وزن صـخره له شـده است دوبـاره به کـار انـداخت. او گفت که می‌تواند آن را دوبـاره به کـار بیانـدازد و آیا می‌خـواهم بـازگردم؟ من می‌خواسـتم که انتخابهـای ممکن و نتیجـهٔ آن‌ها را بدانم. تا این فکر از ذهنم گذشت ناگهان صدها تصویر به ذهن من هجوم آوردند. به طور اجمالی به من نشان داده

شد که اگر باز نگـردم (مـردن را انتخـاب کنم) چه خواهد شد. دیـدم که خـواهرم در اثر مـرگ من به الکل و مـواد مخدر روی خواهد آورد و زندگی او از کنترل خارج خواهد شد. دیـدم که پـدرم در اثر مـرگ من دست به خودکشی خواهد زد زیرا بعد از مدتی مـادرم به خـاطر مـرگم از او جدا خواهد شد. دیدم که پـدر بـزرگم نـیز در اثر فشـار و غصه در اثر مـرگ من و مـرگ پسـرش (پـدرم) هر دو، به زودی خواهد مرد. دیدم مادرم برای بقیهٔ زندگی با قلـبی شکســته و تنها خواهد زیست. من قطــاری از تصــاویر صـــورتهائی را دیـــدم که متعلق به کســـانی بودند که می‌توانستیم روی زندگی یک‌دیگر متقـابلاً تـأثیر بگـذاریم ولی اگر مردن را انتخاب کنم دیگر هرگز آن‌ها را ملاقات نخواهم کرد. با دیدن تمام این صحنه‌ها و دردی که مردن من برای دیگران سبب خواهد شد، هیچ جائی برای ماندن من نبود و باید باز می‌گشتم.

سپس صـدها تصـویر دیگر به ذهن من سـرازیر شـدند که نشان می‌دادند اگر به زمین بازگردم چه اتفاقاتی خواهد افتاد. دیـدم که پـدرم خودکشی نکـرده و و خـواهرم نـیز الکلی نخواهد شد. مادرم خوشحال خواهد بود و هنگامی که من وارد دانشگاه بشـوم، پـدر بـزرگم از این‌که اولین نوه‌اش به دانشگاه رفته احساس سرافرازی خواهد کرد. پـــدر بـــزرگ من اصـــالتاً اهل ایتالیا بـــود که به آمریکا مهـاجرت کـرده بـود و خـود فقط تا کلاس چهـارم درس خوانده بود، و به خاطر همین به تحصیلات برای فرزندان و نوه‌هـایش خیلی اهمیت می‌داد. به من نشـان داده شد که تمام مشکلات بدن من برای چند سـال مرتفع خواهند گشت و من خواهم توانست دوباره راه بروم. البته دیـدم که بـالاخره بعد از حـدود 15 سـال دوبـاره دردهـائی که

مربوط به این حادثه است در من عود خواهند کـرد و من از آن‌ها رنج بسیاری خواهم برد و بعد از آن این دردها تا پایان عمر با من خواهند ماند.

انتخاب من بازگشتن بـود. این راه سـخت‌تر بـود ولی من به خـاطر خـانواده‌ام آن را انتخـاب کـردم. احسـاس یک ضـربه شـدید کـرده و بلافاصـله در بـدنم بـودم. احسـاس می‌کردم نوعی نیرو و جریان الکترومغناطیسی در تمـام بدنم در حرکت است. نمی‌توانستم نفس بکشم، زیرا این صخره سنگین روی من بود. یک شـیار نزدیک من بـود که آن را با دست چپم گرفته (دست راسـتم زیر صـخره گـیر کرده بود) و با یک فشار (به طرز عجیـبی) این صـخره از روی من غل خـورده و کنـار رفت، مانند این‌که از کاغذ ساخته شده بود.

من نفس دردناکی از هـوا به درون کشـیدم. احسـاس آن مانند این بـود که یک شمشـیر به سـمت راست من فـرو کرده‌اند. این تنفس آنقـدر دردنـاک بـود که من از حـال رفتم و بـدنم شـروع به غلتیـدن در جهت سـرازیری به سـمت یک گـودی که آن‌جا در زمین بـود کـرد. من در آن واحد بطور نیمه در بـدنم و نیمه از آن خـارج بـودم و این صحنه‌ها را از بالای سرم می‌دیدم. من در کف این گودی و در میان چند بوته فرود آمـدم. نمی‌توانسـتم پاهـایم را حس کـرده یا آن‌ها را حـرکت دهم. من از کمر به پـائین کاملاً فلج بودم و به سختی تنفس می‌کـردم. هر نفس با درد فراوان در قسمت راستم همـراه بـود. نمی‌توانسـتم بـاور کنم ولی من زنـده بـودم، همـانطور که آن موجـود نورانی به من قول داده بود. نمی‌دانستم چطور این کـار را انجـام داده است. من هنـوز می‌توانسـتم یک جریـان

الکــتریکی را در بــدنم حس کنم. می‌دانســتم که باید به ســرعت کمک خــبر کنم، ولی چگونــه؟ با حــالی که من داشتم صعود از آن گودی برایم غیر ممکن بود.

همــان موقع دو پسر بچه از بــالای گــودی خم شــده و با کنجکــاوی به داخل آن نگــاهی انداختند. یکی از آن‌ها را می‌شناختم، نام او جانی بود. من با صدائی ضـعیف آن‌ها را صدا کردم و جـانی آمد پـائین پیش من. به او گفتم که پدرم را صدا کند و من به شدت آسیب دیــده‌ام. بعد از آن همه‌چیز به سرعت اتفاق افتاد...

در بیمارســتان بلافاصـله من را بـرای عمل آمـاده کردند. من روی تخت عمل دوباره از بدنم خـارج شـده و عمل را از بیرون مشاهده کردم. هنگامی که دکتر جراح بــدن من را شکافت و برای اولین بار به درون آن نگــاه کــرد گفت «آه خدای من». قلب من از جـای خـود خـارج شـده بـود. معده و کبد من به سمت ریهٔ سمت راستم که در هم فرو ریخته بود حرکت کـرده بودند. دیـافراگم من از بین رفته بود و روده‌های من به سمت پـائین هل داده شـده بودند. در حقیقت در ناحیـهٔ میـانی بـدن من چـیز زیـادی بـاقی نمانـده بـود و وزن آن سـنگ همه‌چـیز را به اطـراف هل داده بود. آسیب و جراحات درونی من بسیار شـدید بودند و من به هیچ وجه نباید زنده می‌ماندم و با ضـربهٔ اول آن تخته سـنگ باید مـرده بـودم. شـنیدم که دکـترم گفت او افــرادی را دیــده که در تصــادفات راننــدگی با جراحــات بسیار کمتر از من مرده‌اند و زنـده بـودن من یک معجـزه است. صحنهٔ بعدی که دیدم دکترم بود که در اتاق انتظــار به همــراه خــانواده‌ام زانو زده‌اند و همگی در حــال دعا کردن برای من بودند. صحنهٔ بعدی که دیدم در اتــاق عمل

بود و پزشکام مشغول ماساژ قلب من بودند. من خود را در ارتفاعی بالا و بر فراز اتاق عمل یافتم و دیـدم که در مجرای ورودی چیزی شبیه به یک تونل یا گرداب هســتم. من با شــدت به درون این تونل کشــیده شــدم و به من تمـامی زنـدگیم نشـان داده شد. من به همـراه فرشـتهٔ راهنمــایم به ســراهای متعــددی رفته و آن‌ها را دیــدار کـردیم که تکـرار همـهٔ آن‌ها این‌جا وقت زیـادی را خواهد گرفت. بعد از بازگشتم به دنیا هنگامی که اتفاقات اتــاق عمل و سالن انتظار را برای دکترم بازگو کردم از تعجب مبهوت شد. من حوادث متعددی از آینده را دیدم که همـهٔ آن‌ها به جز یکی به تحقق پیوسته‌اند.

تجربه وین

“یک روز در ســال 1996 در حــالی که یک ماشــین که خراب شده بود را از پشت هل می‌دادم ماشین دیگـری از عقب به من زد. شدت تصادف به حدی بود که بدنهٔ هر دو ماشـین آسـیب دیدند و این در حـالی بـود که من بین دو ماشین قرار گرفته بودم. من بلافاصله از هـوش رفتم و وقـتی دوبـاره به هـوش آمـدم روی تخت بیمارسـتان در بخش آی.سی.یو بودم. می‌دانسـتم که خـواهم مـرد ولی چشم به راه آن بـودم، زیـرا دردهـای شـدیدی داشـتم و مرگ من را از تمام این دردها و جراحات رها می‌کـرد. به خاطر زمینه و تربیت مـذهبی که داشـتم، انتظـار داشـتم که (خـدا را به‌صـورت) مـردی با لبـاس سـفید و روی یک تخت طلائی ببینم. با مردن من تمـام احساسـاتم متوقف شدند و تاریکی من را فرا گـرفت. احسـاس کـردم که از پشت در حال سقوط در تاریکی هستم در حالی که نسیم ملایم و خنکی بر من می‌وزید. احساس کردم که چرخیدم

و نقطــهٔ نــورانی در آن تــاریکی پدیــدار گشت. من از مجرای آن نور از تاریکی بیرون آمدم و خــود را در گوشه و بالای اتاق بیمارستان یافتم در حــالی که به بــدنم روی تخت نگاه می‌کردم. دیدن بدنم و آگاهی به این‌که مرده‌ام من را اصلاً مشوش نکرد. برعکس، من در حالت خلسه و نشاط و آرامش کامل بسر می‌بردم. هیچ دردی یا نیــاز و خواسته‌ای نداشتم و احساس می‌کردم در منزل و وطنم هستم. احساس کردم که وجودی در پشت سر من حضور دارد و شــروع به مکالمه با او نمــودم. این مکالمه ورای (سخن گفتن و یا حتی) تله‌پاتی بود. این‌طور نبود که من کلمــات او را در ذهنم بشــنوم و آن‌ها را تبــدیل به فکر کنم. بلکه مکالمـهٔ ما انتقـال آنی آگـاهی بـود، آگـاهی به همان چـیزی که طـرف مقابل به آن آگـاه است. من هیچ علاقه‌ای به پرسیدن سؤالی یا دیدن چیزی نداشتم، زیــرا در آرامش و رضـــایت مطلق بـــودم. در آن‌جا بـــود که فهمیدم که باید به دنیا بازگردم و با این فهم برای اولین بار خواســته‌ای در من به وجـود آمـد، این خواســته که در آن‌جا باقی بمانم و بدانم که چرا باید بازگردم.

در آن موقع دیوار اتاق بیمارستان برای من شفاف شـده و به من چـــیزی نشـــان داده شد که مانند یک رودخانـــهٔ سیال بود. رنگ جریان آن نقره‌ای و کمی درخشنده بـود. قطــرات یا ذرات آن هر یک رنگ متفــاوتی داشــتند ولی همه با هم یک جریان را تشکیل داده و چیزی واحد بودند. این به هیچ وجه یک رودخانه یا آب نبود، ولی این بهترین مثالی است که می‌تـوانم بـرای توصـیف آن‌چه دیـدم و با کلمـات نمی‌تـوان شـرحش داد بـزنم. من درک کـردم که قطرات این جریان سیال تجربه‌های تمام کسانی هســتند که از ازل تا ابد زیسته‌اند. این تجربه‌ها به‌صورت مجــزای

از یکدیگر وجـود داشـتند ولی با این حـال متعلق به همه بودند. «کل»، مجموع تمـام این آگاهی‌ها و تجربه‌ها بـود. من درک کـردم که فـردیت مجـزایی وجـود نـدارد، و تنها وحـدت و یکی بـودن است. با این حـال هر تجربه منفـرد بـــود و جـــزئی از کل محســـوب می‌شد. این مفهـــوم «وحدانیت» چنان نسبت به هر آن‌چه بتوانم توصـیف کنم غریبه است که به نظر نمی‌رسد قـــادر به توضـــیح آن باشم. درک قبلی من از «وحـدانیت» یک مجـزای منحصر به فرد بود. ولی آن‌چه از «وحـدانیت» دیـدم چـیز دیگـری بود: کثرت در وحدت و وحدت در کثرت. هر دو مفهوم در آن واحد و یکجا وجود دارند.

من هم‌چنین درک کردم که تجربه جمعی یک آگاهی جهان شـــمول (omniscient)ــ است و هر آن‌چه تا ابد گفته یا شـــنیده یا تجربه شـــده است در آن است. این قطـــرات رنگارنگ کـــوچک‌ترین زیرمجموعـــۀ هر تجربه و فکر را تا کـوچک‌ترین زیر سـاختار آن در خـود داشـتند. تمـام این آگـاهی و تجربه‌ها در آن واحد بـرای ضـمیر جمعی که آن جریان بود دانسته و معلوم بودند. هر تجربه‌ای به‌صـورت تجربه خود شخص اول تجربه کننده در همان زمـان اولیـۀ رخ دادن آن قابل دسترسی بود...

هیچ تـرس یا لـذت آنی در این جریـان حیـات نبـود، تنها ادراک و آرامش و خوشـــحالی و خوشـــبختی و رضـــایتی مطلق و بدون هیچ نیاز یا خواسته از آن منعکس می‌شد. من میل شدیدی به ملحق شدن به جریان حیات داشـتم و احســـاس می‌کـــردم که این‌جا خانه و وطن حقیقی من است و جایی است که از آن آمده‌ام. لمس کـردن جریـان حیـــات، به من بصـــیرتی به ابعـــادی مـــاوراء ابعـــاد و

جهان‌هـایی مـاوراء جهان‌ها داد و من بی‌نهـایت را تجربه کردم. به من مجموعه‌ای طولانی از تجربیـات در جهان‌ها و قلمروها و ابعاد دیگر واقعیت نشان داده شد. فهمیـدم که مرور تمـام تجربیـات زنـدگی‌های قبلی که من بخشی از آن بوده‌ام نیز در آن بوده است.

چیزها و موجوداتی وجود داشتند که هرگز نظـیر آن‌ها را حتی در کتاب‌ها و فیلم‌های علمی تخیلی ندیده و نشنیده بـــودم. به من این ادراک داده شد که تعـــداد بی‌نهـــایتی جهـــان و اقلیم دیگر وجـــود دارد که همگی جـــزئی از وحدانیت، که همان سرچشمه (هستی) است هستند. این جریـان سـیال لایه‌هـای مختلفی داشت که با هیچ مـرز خاصی از هم جدا نشده بودند، ولی به نظر می‌رسـید که هر یک چگالی متفاوتی داشـتند. آنی که من تجربه کـردم بالاترین بـود، در حـالی که بعد از مـردن وارد پـایین‌ترین شـدم که آن را «بـرزخ» یا «پـائین‌ترین سـطح انتقـال» می‌نامم.

این جریـان ادراک و ضـمیر را شـاید بتـوان «فکر خـدا» نامید. من فهمیدم که هنوز زمان آن نشده که من به این جریان ملحق شوم و باید بازگردم. این فهم بـاعث ایجـاد سؤالات و نگرانی‌هایی برای من شد. من اصرار کردم که نمی‌خـواهم به دنیا بـازگردم. به من این آگـاهی داده شد که با بازگشتم به دنیا درد بسـیاری در انتظـار من خواهد بـــود که من نمی‌خواســـتم با آن روبـــرو شـــوم. من می‌دانسـتم که این درد بـزرگ خواهد بـود و وجـود من را شـکل خواهد داد. می‌خواسـتم بـدانم چـرا و (در دنیا) چه باید انجـام دهم. در آن موقع دو احسـاس در من قلیـان کرد، یکی بعد از دیگری. اولی احساس عملی درست بـود

که لحظه‌ای از آرامش و رهـایی کامل را در من به وجـود آورد. دومی احساس عملی اشتباه بود که احساس تاریک شدن نور و سردی را در من ایجاد کـرد. در آن موقع نـور کم شـده و من احسـاس کـردم که به سـمت عقب و در تـاریکی سـقوط می‌کنم. نسـیم خنکی حس می‌کـردم و احساس کردم که چرخیدم. نقطهٔ نورانی در تاریکی دیده می‌شد و من به آن نقطـهٔ نـورانی و بـدنم که روی تخت بیمارستان بود وارد شدم.

من برای 30 ساعت بی‌هوش بودم. بعداً خـانواده به من گفتند که من برای یک بار دیگر (بار دوم) نـیز مـردم ولی تجربه نزدیک به مرگ دومی نداشتم.

تجربه ویکی اومیپگ

دکتر کنس رینگ (Kenneth Ring) در تحقیقات خود در مـورد تجربه افـراد کـور در طی دو سـال با 30 نفر که تجربه نزدیک به مـرگ داشـته ولی در دنیا کـور بوده‌اند مصاحبه کرده است. یکی از این افراد «ویکی اومیپگ» (Vicki Umipeg)، زنی 45 ساله و یک کور مادرزاد است. ویکی نارس به دنیا آمـده بـود و بلافاصـله بعد از تولد در دستگاه مخصوص کودکان نارس قرار داده شده بود. ولی به علت اشکال فنی دستگاه و دریـافت اکسـیژن بیش از حـد، عصب بینـائی ویکی آسـیب دائمی دیـده و ویکی بینـائی خـود را بـرای همیشه از دست داد. با این حـال ویکی در تجربه خـود توانسـته بـود مانند بقیه ببیند و محتویـات تجربه او کـاملاً شـبیه کسـانی که بینا هسـتند می‌باشد و هیچ تفـاوت خاصی در آن نمی‌تـوان دید. این نشان دهندهٔ این است که این تجربیات نمی‌توانند زائیـدهٔ تـوهم و تخیلات ذهـنی باشـند. زیـرا محتویـات و تصـاویر

موجـود در ذهن از خـاطرات و اتفاقـات گذشـته معمـولاً نقش زیادی در تصـویراتی که انسـان در توهمـات ذهـنی خود می‌بیند بازی می‌کند. در زیر قسمتی از کتـاب دکـتر رینگ در این باره بازگو شده است.

ویکی که در اثر تصـــادف راننـــدگی جـــان داده بـــود، در مصـاحبه خـود به دکـتر رینگ گفت که در حـالی که بـالای بدنش در بخش اورژانس بیمارستان شناور بود بدن خـود را پایین روی تخت دیده بود و دید که یک دکـتر مـرد و یک پرستار زن مشغول کار روی بدن او هستند. چگونه ویکی که کور بوده و هیچ‌وقت خود را در آینه رؤیت نکـرده بـود فهمید که این بدن اوست؟ او می‌گوید:

Vicki Umipeg

«من آن وقتها خیلی لاغر و قد بلند بـودم. ابتـدا که نگـاه کـردم تنها یک بـدن دیـدم و نمی‌دانسـتم بـدن من است. ولی بعد متوجه شدم که من این بالا نزدیک سقف هستم و فکر کردم که عجیب است که این‌جا باشم. من این بـالا چه می‌کنم؟ آیا من مرده‌ام؟ فهمیـدم که بله من مـرده‌ام و در بدنم نیستم و بـــدنی که روی تخت است (که از نظر لاغری و قد بلنـدی به من شـباهت دارد) در حقیقت بـدن من است. من هم‌چنین یک حلقهٔ طلای ساده و یک حلقـهٔ دیگر که پـــدرم به من داده بـــود به انگشت دست راســـتم داشتم که آن‌ها را نیز در بدنم دیدم...این اولین باری بود که توانســتم دیـدن و نـور را حس کنم، زیـرا آن را خـود شخصاً تجربه کردم»

ویکی می‌گوید که بعد از مـدت کوتـاهی متوجه شد که در حـال صـعود به سـمت بـالا است و از سـقف بیمارسـتان

عبــور کــرده و از بــالای ســاختمان با دیــدی پانورامیک می‌تواند تمــام منظــرۀ اطــراف را ببیند. این بی‌وزنی و آزادی حرکت و توانـائی دیـدن احسـاس نشـاط و هیجـان خارق‌العــاده‌ای به ویکی داد. در آن موقع بـــود که ویکی شروع به شنیدن نوعی موسیقی و ملودی بسـیار خـوش نوا، شبیه به صدای سنج بادی کرد. او سپس تونلی را در مقابل خــود دید و با شــدت و از ناحیــۀ سر به درون این تونل کشیده شد. ویکی می‌گوید که تونل تاریک بـود ولی می‌توانست حس کند که به سمت نـوری در انتهـای تونل حرکت می‌کند. هنگامی که ویکی به نور رسـید، احسـاس کـرد که صـدای ملـودی که می‌شـنید به نـوعی مناجـات و سرود روحانی تبدیل شد.

ویکی خود را در فضـائی بسـیار زیبا و منظـره‌ای بسـیار سرســبز و پر از گلها و درختــان و چمن یــافت. در آن‌جا افراد زیاد دیگری نیز حضور داشتند و فضای آن‌جا بسـیار نورانی بـود. ویکی می‌گوید نـور نه تنها قابل دیـدن بلکه قابل حس کـــردن بـــود. حـــتی کســـانی که آن‌جا بودند می‌درخشیدند:

«آن‌جا همه کس و همه‌چیز از جنس نـور بـود. من نـیز از نور ساخته شده بودم. از نـور عشق صـادر می‌شد و همه جا پر از عشق بـود. حـتی چمن‌هـا، پرنـدگان، درختـان، و همه‌چیز از خود عشق و محبت صادر می‌کرد.»

ویکی در آن‌جا با پنج نفر که از قبل و در دنیا می‌شناخت ملاقات کرد که بـرای اسـتقبال از او آن‌جا بودند. دو نفر از آن‌ها همکلاسی‌های دوران کــودکی ویکی در مدرســۀ نابینایــان بودند که ســال‌ها قبل مــرده بودنــد، یکی در 6 ســالگی و یکی در 11 ســالگی. در دنیا آن‌ها هر دو کـور

بوده و از نظر ذهنی نیز شدیداً عقب مانده بودند. ولی آن‌جا آن‌ها می‌درخشیدند و زیبا و سالم و سرشار از زندگی و انرژی به نظر می‌رسیدند. آن‌ها دیگر در شکل و هیأت یک کودک نبوده و بلکه به قول ویکی آن‌ها در «سن ایده‌آل خود بودند».

ویکی هم‌چنین زن و شوهری که در کودکی گاهی از او مراقبت می‌کردند را دید. اسم آن‌ها خانم و آقای زیلک (Zilk)ـ بود و هر دو درگذشته بودند. نفر پنجم نیز در این گروه مادربزرگ ویکی بود که نقش زیادی در بزرگ کردن او بازی کرده بود و خود دو سال پیش درگذشته بود. ویکی می‌گوید در این ملاقات‌ها هیچ کلامی بین ما رد و بدل نشد، و تنها ارتباط ما از طریق احساس بود، احساس محبت و استقبال.

در آن‌جا ناگهان ویکی احساس کرد که دانش و حکمتی کامل و بی‌انتها به درون او جاری گشت:

«احساس می‌کردم که همه‌چیز را می‌دانم...و معنی و علت همه‌چیز را درک می‌کنم. می‌دانستم که پاسخ تمام سؤالها راجع به زندگی، راجع به سیارات دیگر، راجع به خدا، راجع به هرچیزی این‌جاست...گوئی این مکان خود از جنس علم و آگاهی بود.»

در حالی که ویکی این آگاهی‌ها را دریافت می‌کرد متوجه شد که وجودی بسیار درخشان در کنار او ایستاده است که نور او به مراتب از نور بقیهٔ کسانی که آن‌جا بودند بیشتر است. او متوجه می‌شود که این وجود عیسی مسیح است. این وجود به نرمی به ویکی خیر مقدم گفت و ویکی با ذوق و هیجان دربارهٔ تمام آگاهی‌ها و

توانائی‌هائی که آن‌جا بدست آورده بود بـرای او گفت. او در جواب به ویکی می‌گوید:

«فوق‌العــاده است مگر نــه؟ این‌جا همــهٔ چیزها زیبا و با یک‌دیگر متناسب و هماهنگ هستند. تو خود آن را خواهی دید، ولی تو اکنون نمی‌توانی این‌جا بمـانی. هنـوز زمـان تو فرا نرسیده و باید بازگردی»

ویکی با سرخوردگی و ناراحتی شدید اعتراض کرده و به او گفت که می‌خواهد آن‌جا و پیش او بماند. ولی وجـــود نـورانی به او اطمینـان داد که او روزی به آن مکـان بـاز خواهد گشت، ولی فعلاً باید به زمین بازگشته و در مورد عشق و محبت و بخشیدن بیشـتر یـاد بگـیرد و به دیگـران نـیز یـاد بدهد. ویکی هنـوز راضی نشـده بـود ولی به او گفته شد که باید بـــازگردد تا بتواند بچه‌هـــایش را به دنیا بیـــاورد. ویکی علی‌رقم این‌که بچه‌ای نداشـــت، تشـــنهٔ بچه‌دار شــدن بــود و با شــنیدن این حــرف دیگر تقریبــاً مشــتاق بازگشت می‌شــود. ولی قبل از بازگشت وجــود نورانی به او می‌گوید: «ولی اول این را بـبین». به ویکی تمام زنـدگی او از بـدو تولد نشـان داده می‌شـود. وجـود نــورانی با نــرمی در مــورد قســمت‌های مختلف زنــدگی ویکی به او توضــیحاتی می‌دهد تا اهمیت و اثر رفتــارش را درک کند. آخرین خاطرهٔ ویکی از تجربه‌اش این بود که بعد از پایان مرور زندگیش وجود نور به او گفت «اکنــون باید بازگردی». ویکی کششی بسیار شدید در جهت عقب حس کرده و با سرعت به بدنش بازگشت.

80% بقیهٔ افـراد کـوری که دکـتر رینگ با آن‌ها مصـاحبه نموده بود تجربه‌هائی مشابهی از لحاظ وفور مؤلفه‌های تصویری و دیداری را گزارش داده‌اند. گاهی برای افرادی

که کور مادرزاد هستند در ابتدا توانـائی دیـدن و دریـافت تصاویر از جهـان اطـراف کمی گیج کننـده است و مـدتی طـول می‌کشد که بتوانند با آن راحت باشـند. به عنـوان مثال ویکی به دکتر رینگ گفته بود:

«برای من درک و هضم دیـدن در ابتـدا کمی مشـکل بـود زیرا هرگز آن را تجربه نکرده بودم و بـرایم حسی غـریب و خارجی بود...چطور بگویم؟ مانند شـنیدن کلمـاتی بـود که می‌دانید کلمه هسـتند ولی نمی‌توانید بفهمید معنـای آن‌ها چیست. بـرای من این تصـاویر چـیزی جدید بودنـد، چیزهائی که قبل از آن ندیده بودم و معنائی نداشتند.»

تجربه اسکات

اسکات در 23 جولای سال 2007 در سن 42 سالگی در اثر گـرفتگی رگها (traumatic acute myocardial infarction)ـ دچار سکتهٔ قلـبی آنفـارکتوس شد. قلب و تنفس او به مدت 18 دقیقه متوقف بود تا این‌که توسط شک قلـبی دوبـاره به زنـدگی بازگشت. قسـمت‌هائی از تجربه نزدیک به مـرگ اسـکات در زیر آورده شـده است [79]:

...من مشغول دعا کـردن شـدم و متوجه شـدم که چـیزی راجع به دعـای من با همیشه متفـاوت است و دعـای من بسیار متصل و نزدیک است...چشـمانم را بسـتم و بـرای اولین بـار احسـاس کـردم که همه‌چـیز درست و صـحیح است. من مقاومت و مبارزه برای زنده ماندن را متوقف کردم و تاریکی من را فراگـرفت. احسـاس تکـان ملایمی کردم و کاملاً خود را در تاریکی یافتم. احساس کـردم در راهروی بیمارستان در حال حرکت هستم. در تعجب بودم

و با خـودم فکر کـردم «چه اتفـاقی افتـاده اسـت؟ آیا دکترها به همین سـرعت بـدن من را درست کردنـد؟». می‌خواسـتم چشـمانم را بـاز کنم ولی نمی‌توانسـتم. می‌توانستم حس کنم که خانواده‌ام به بیمارسـتان نزدیک می‌شـوند، گرچه نمی‌توانسـتم آن‌ها را بـبینم. تنها می‌توانسـتم جـائی که به نظر شـبیه به یک اتـاق نیمه روشن بود را ببینم و احساس تنهائی و سرما می‌کـردم. به اطـراف نگـاه کـردم و همه‌چـیز به نظر کمی عجیب می‌آمد. با خـودم فکر کـردم «آیا مـرده‌ام؟ نـه، حتمـاً در حال خواب دیدن هستم».

من از فضائی خالی عبور کردم ولی معلق و شناور بودم و پایم روی هیچ سطحی نبود. در ابتـدا به نظر می‌رسـید که زمین و آسـمانی آن‌جا نبـود. فقط نوری‌هاله مانند بود، کم سو، گرم، و طلائی. سـپس توجه و احسـاس من تغییر یافته و احساس کردم روی سطحی مـدور و عظیم ایستاده‌ام. این مکـان و وجـود من در آن‌جا به نظر خیلی واقعی می‌رسـید. من احسـاس تنهـائی، تـرس، و سـرما می‌کـردم. ولی به سـرعت جزئیـات بیشـتری به نظر من رسـیدند و چمن زار بـزرگی در پیش رویم پدیـدار شد که در آن نسیم ملایم و مطبوعی می‌وزید. صدای زیبائی که تقریباً مانند یک موسـیقی بـود را از عبـور این نسـیم از میان چمنها می‌شـندیم. حـرکت چمنها مانند رقص بـود و حس می‌کـردم چمنها از طریق این رقص در حـال سـخن گفتن هستند. من به اطـراف نگـاه کـردم و در دور دست سـایه و شـبح‌هائی انسـان گونه ولی مبهم را می‌دیـدم. منظرهٔ زیبـائی بـود، مانند یک تـابلوی نقاشی. مانند این بـود که این مکـان را بـرای من آمـاده کرده‌اند. احسـاس کردم جائی هستم که قبلاً در آن‌جا بـوده‌ام و در آن قـدم

زده‌ام. نمی‌دانم چـــرا، ولی احســـاس من به تـــدریج به احساس امنیت و آرامش و راحتی تبدیل شد.

فکر دیگر من این بود که حس می‌کـردم لیـاقت بـودن در این‌جا را نـــدارم. من فکر می‌کـــردم که می‌دانم جهنم چیست و بهشت چگونه اســـت، ولی این تجربه (با آن‌چه تصـور آن را داشـتم خیلی متفـاوت بـود و) به تـدریج از طـاقت و تحمل من بزرگ‌تر می‌شد. آســمان آن‌جا مانند خورشید هنگام غروب بـود و گرمـائی که از آن متشعشع می‌شد به من احســاس امــنیت و راحــتی می‌داد. هرگز چیزی شبیه به این را در زندگی احساس نکرده بودم. من هنوز هم با احساس این‌که لیاقت این مکـان را نـدارم در کشـــمکش بـــودم. هر دفعه که این کشـــمکش را حس می‌کردم، به یاد می‌آوردم که این‌ها چیزهائی نیســتند که من تنها آن‌ها را می‌بینم. بلکه تمامی این‌ها جزئی از من و من جزئی از آن‌ها هستم. هرچه بیشتر تسـلیم شـده و احســاس خــود را رها می‌کــردم، بیشــتر می‌توانســتم ارتعاشی که آن‌جا در جریـان بـود و درون من نـیز نفـوذ کرده بود را حس کنم. به بدن (روحیم) نگاه کردم و دیدم که می‌درخشـید. به نظر می‌رسـید حـواس من سر جـای خودشـان بودنـد، فقط خیلی قــوی‌تر و عمیق‌تر شــده بودند. این ارتعاش ملایم بود ولی همواره حضـور داشت. گـاهی به صـورت اصـوات و ملـودی موسـیقی مانند یا صدای آواز پرندگان و چیزهائی شـبیه آن متجلی می‌شد. پیش خودم فکر کردم که الان تـازه می‌فهمم چـرا بعضی وقتها مـــردم فکر می‌کنند که در حـــال شـــنیدن آواز فرشتگان هستند. این ملودی مرتب تغییر می‌کرد و ورای آن چیزی بود که من به عنوان موسیقی می‌شناختم. این اصوات به طور مجزا مانند نت‌های موسـیقی یا اصـواتی

منفــرد بودنــد، ولی با هم جریــان و انــرژی را تشــکیل می‌دادند که به درون من نفـــوذ کـــرده و در آن نواخته می‌شد. چه احســـاس آرامش و ســـکونی داشـــتم. تنها کلماتی که می‌توانم برای آن بیابم (احساس) کامل بودن و مورد قبول بودن تمام و کمال بود.

همان طور که آن‌جا ایســتاده بــودم متوجه شــدم که دیگر تنها نیستم. می‌دانستم در حضور آفریدگار هستم. نور به تدریج روشن‌تر می‌شد. احســاس حضــور چــیز یا کسی را کردم که از من بســیار بزرگ‌تر بــود. من در بهت و هیبت آن بودم و ترس من از احساس عدم لیــاقت خــودم بــرای آن‌جا بــودن بــود. پیش خــودم مــرتب تکــرار می‌کــردم «می‌دانم که باور نداشتم! می‌دانم که لیــاقت نداشــتم!» با این حال آن وجود به حضــور من در آن‌جا ارج می‌نهــاد. احســاس می‌کــردم ما همه به هم متصل هســتیم. من به منزل و وطن خود بازگشته بودم ولی از این‌که نتوانسته بــودم از خــانواده‌ام خــداحافظی کنم محــزون بــودم. با وجــود زیبــائیی که در آن‌جا می‌دیــدم و حس می‌کــردم، هنوز احساس گناه و خشم درون من بود.

از دور ســایه و فــرمی را دیــدم که به ســمت من می‌آمد. احساس کردم که او را به خــوبی می‌شناسم و او نــیز به خوبی من را می‌شناسد. چــیزی نگذشت که دیــدم او زنی است که لباسی گل‌دار و زیبا و درخشنده پوشــیده است. وقتی که نزدیک‌تر شد با خــودم گفتم «بــاورم نمی‌شــود، او مادر بزرگ است که این لبــاس را پوشــیده است!». او بســیار جــوان‌تر از قبل و بســیار زیبا به نظر می‌رســید و یک گل ارکیده به سرش زده بود. در کنــار او پــدر بــزرگم بود که یک پیراهن سفید و شــلوار کــرمی به تن داشت و

کلاهی لبه دار به سر گذاشــته بــود که کمی به پــایین و روی چشمهایش کشیده شده بود. پیش خـودم خندیـدم و گفتم بله خودشـان هسـتند. به یـاد آوردم که مـادربزرگم همیشه دربارهٔ مسـافرت‌هایش به‌هـاوائی و علاقه‌اش به لباسهای گل‌دار آن‌جا حرف می‌زد. ولی پدر بزرگ دوست داشت که لباسـهای شـیک و مـرتب بپوشد. مـادر بـزرگم دست پدر بـزرگم را رها کـرد و آغوشش را به سـوی من گشود. ما با هم خندیدم، گریه کردیم و ... نمی‌توانم تمام احساســاتی که بر ما گذشت را توصــیف کنم. احســاس ارتبـــاط و متصل بـــودنی به آن‌ها می‌کـــردم که هرگز نمی‌دانسـتم می‌تواند وجـود داشـته باشد. من در دوران جـوانی خیلی به پـدر و مـادر بـزرگم نزدیک بـودم. پـدر بزرگم سال‌ها قبل از مادر بزرگم (فوت کرده و) به خانه بازگشـــت، ولی از علاقـــهٔ مـــادر بـــزرگم به او هیچ‌وقت کاسته نشد. ولی در سـال‌های آخر عمر مـادر بـزرگم بعد از تغییر محل زندگیم به میانهٔ غربی آمریکـا، تماسم را با او از دست داده بـــودم. من از شـــوق و حـــزن هر دو می‌گریستم. دوباره حضور پـدربزرگم را حس کـردم ولی او بیشتر یک ناظر ساکت در کنار بود.

من قـدمی به عقب گذاشـته و به او نگـاه کـردم و گفتم من مــرده‌ام، مگر نــه؟ او لبخنــدی زده و دســتش را به سمت پـایین حـرکت داد. من دست او را با نگـاهم دنبـال کردم. ناگهان ما در بـالای اتـاق مراقبت‌هـای اضـطراری بیمارستان معلق بودیم و من به بـدنم نگـاه می‌کـردم که کـادر پزشـکی روی آن کـار می‌کردند. یک نفر نزدیک به سرم ایستاده بود و سر من را به سمت عقب خم کرده و سعی داشت که لوله‌ای را وارد دهـان و حلق من کند. یک پرستار دیگر نزدیک به کمرم ایستاده بـود و داشت به من

سرم وصل می‌کرد. یک نفر داشت روی من تنفس مصنوعی و احیاء انجام می‌داد و می‌گفت «اسکات! اسکات! برگرد...برگرد». دو نفر دیگر نزدیک پاهای من ایستاده بودند و داشتند روی ناحیهٔ زیر کمر من چیزهائی متصل می‌کردند. بعداً فهمیدم که آن‌ها دکتر قلب و آنژیوپلاستی بودند که در حال وارد کردند استنت به رگهای من بودند. من نمی‌خواستم این صحنه را ببینم. به مادر بزرگم نگاهی کردم و گفتم «من از سوزن بدم می‌آید و نمی‌خواهم این صحنه‌ها را تماشا کنم. می‌دانم اوضاع بدنم خراب است، ولی به اندازهٔ کافی دیدم». خیلی ناراحت و محزون بودم چون می‌دانستم خانواده‌ام در راه بیمارستان هستند و به زودی با این صحنه مواجه خواهند شد. همانطور که به بالا و ورای سقف بیمارستان صعود می‌کردم می‌توانستم آن‌ها را ببینم. همسر سابقم و فرزندانم داشتند من را صدا می‌زدند و می‌گفتند که دوستم دارند و مقاومت کنم تا برسند... خیلی محزون بودم که نمی‌توانستم در زندگی پسرم باشم و از کسی خداحافظی نکرده بودم....

ما به همان فضای نورانی که از آن آمده بودیم بازگشتیم. من از مادربزرگم پرسیدم «این‌جا کجاست؟» او گفت «پسرم، این‌جا جائیست که همهٔ ما بعد از مردن به آن می‌رویم». هیچ ترس و واهمه‌ای نداشتم و برعکس، آرامش زیادی داشتم. به اطرافم نگاهی انداختم. می‌توانستم صدای موسیقی زیبائی را بشنوم و کوههائی را در دوردست ببینم. آسمان رنگی قرمز ارغوانی داشت که در نزدیکی افق با آبی ادغام شده و در نهایت تاریک‌تر می‌شد. این زیباترین آسمان غروبی بود که هرگز دیده بودم. پشت سر من تاریکی عمیقی

مانند تـــاریکی فضا بـــود. چـــیز عجیب این بـــود که حس می‌کردم من هم جزئی از تمـام این‌ها هسـتم و به این‌ها متصـلم. این‌جا بهشت بـود. می‌دانسـتم که بـرای تغیـیر زنـــدگیم خیلی تلاش کـــرده بـــودم. ســـال‌ها قبل من به نیروئی بالاتر از خودم ایمان آورده بودم. اکنون احساس می‌کـردم که باید آن را عشق بنـامم که بـدون محـدوده و مرز زمان و مکان و فکر است و هرچه را که هرگز بـــوده یا خواهد بـــود را شـــامل می‌شـــود. من این واقعیت را از نظر فکری می‌دانستم و دربارهٔ آن خوانده و شنیده بودم و آن را باور می‌کردم، ولی تا قبل از این هیچ‌وقت آن را با وجودم حس نکرده بودم. نه بـرای این‌که ما می‌تـوانیم عشق را کنترل کنیم، چه با اعمالمان یا افکارمان یا حتی با ایمانمـان. بلکه صـرفاً به خـاطر این‌که وجـود داریم و عشق همهٔ ما را دوست دارد (و شامل همهٔ ما می‌شـود)، صرفنظر از (این‌که چه کرده‌ایم و) هر چیز دیگر.

من از مادربزرگم پرسـیدم «پس تکلیف آنـانی که در حق کودکان یا بقیهٔ انسان‌های بی‌گناه جنایات فجیعی مرتکب شـده‌اند چه می‌شـود؟ یا آنـانی که قلب شـروری دارنـد، دروغ می‌گوینـد، دزدی می‌کننـد، خیـانت می‌کننـد، همـان لیاقت کسانی را دارند که سعی می‌کنند خوب باشـــند؟». من ادامه دادم «پس دیگر چـرا (کسی بـرای خـوب بـودن تلاش کند)؟ اگر مـــردم این را می‌دانســـتند چگونه عمل می‌کردند؟» مادر بزرگ من فـرد بسـیار با ایمـانی بـود و مـــــــــرتب به کلیسا می‌رفت. ما هر دو به یک کلیسا می‌رفـتیم و تمـام خـانواده من هم در آن کلیسا بسـیار فعال بودند....حتی من قرار بود خود وارد دورهٔ کشیشی بشوم. گرچه من مسـیر خـود را سـال‌ها پیش تغیـیر داده بودم، هنوز هسـتهٔ تعـالیم و ارزش‌هـای کلیسا درون من

بودند. می‌دانستم که مادربزرگم به من دروغ نمی‌گوید. او یکی از معدود افرادی بود که در زندگی از او هیچ دلخوری نداشتم و هیچ‌وقت اذیتی ندیده بودم. او همیشه من را بطور نامشروط و بدون هیچ شائبه‌ای دوست داشت. ولی من با دردها و جراحات زیاد دیگری که در توهم و تصور من بودند مشکل داشتم و باید از آن‌ها آزاد می‌شدم.

من به او نزدیک‌تر شده و در گوش او نجوا کردم «آیا این راست است یا این‌که ما به خاطر فعال بودن در کلیسا و ایمان و اعتقادمان این‌جا هستیم؟» او نگاهی به من انداخته و لبخندی شیرین زد و گفت «پسرم، موضوع این مکان نیست. تنها یک زمان در نزد ماست و واقعیت ما است، و این آن زمان است. تو خودت هستی. ما به خاطر آن‌چه انجام می‌دهیم در این‌جا رنج (یا لذت) می‌بینیم. ما نتایج اعمالی که در زندگی دنیا انجام داده‌ایم را خواهیم گرفت. (ولی) ما همواره مورد محبت و عشق هستیم و مورد قضاوت قرار نمی‌گیریم. زمانی (که در دنیا به ما داده شده) یک هدیه است.»

من از مادربزرگم پرسیدم «پس بقیه کجا هستند؟» هنوز جمله‌ام تمام نشده بود که از دور افرادی را دیدم که به سوی ما می‌آیند و با نزدیک‌تر شدن آن‌ها می‌توانستم حضور زنده و محسوس بسیاری را در آن‌جا حس کنم. آن‌ها در ابتدا شکل و فرمی نداشتند و تنها حضورشان را حس می‌کردم، ولی به تدریج آن‌ها فرم‌های انسان مانند درخشانی به خود گرفتند. صورتهایی را می‌توانستم ببینم ولی آن‌ها را نمی‌شناختم. هیچ ارتباط فیزیکی یا احساسی با آن‌ها حس نمی‌کردم، ولی با این

حال احساس می‌کردم آن‌ها جزئی از من و من جـزئی از آن‌ها هستم. آن‌ها برایم دست تکـان می‌دادنـد، گـویی به من سلام و خیر مقـدم می‌گویند که به خانه بازگشـته‌ام. سپس آن‌ها از این فرم تغییر یافته و به رشته‌هایی مجزا از نور درخشان تبدیل شدند. هر روح و ضـمیر یک رشـتهٔ مجزای نور بود که ورای دید ادراکی من و مـاورای زمـان و مکـان ادامه داشت. هر رشـتهٔ نـور در اطـراف من و درون من در حـرکت بـود و مانند وزش نسـیمی ملایم در جای خود به اطراف حرکت می‌کرد. سپس آسمان از این رشـته‌های نـور پر شد. من می‌توانسـتم درون آن‌ها را بـبینم. هریک ریسـمان بلند و بـاریکی که مانند پیچش DNA بـود را در خـود داشت. درون هر پیچش خـاطرات بودنـد، از بـدو شـکل گـرفتن آن هنگـامی که اتمها یکی شـدند تا هنگـامی که ما تبـدیل به انسـان شـدیم. هریک واقعیت، ضمیر، و زمان و مکان خود را داشت. هر رشـتهٔ نور در مرحله و جـائی از مسـیر به رشـتهٔ دیگـری از نـور رسیده و با آن یکی شده و رشتهٔ نورانی جدیـدی از آن‌ها شـکل گرفته بـود و رشـته‌های دیگر و دیگر... هر یک با ضـمیر خـود، واقعیت خـود، و زمـان و مکـان خـود....همه مانند خاطره‌ای بود از گذشته، حال و آینده. همه با هم و هم زمـان و هر یک در زمـان و حقیقت خـود. ولی به نـوعی هر یک به کسی که هنـوز در دنیا زنـده بـود متصل بود. من به مادربزرگم متصل بودم و او نیز در یک رشـتهٔ نـور جریـان داشت. ولی مـادربزرگم به شـکل و فـرم انسانی برای من ظاهر شده بود تا بتوانم او را بـبینم (و با او راحت باشم و ارتبـاط برقـرار کنم). مـادربزرگم دسـتش را به سـوی من دراز کـرد. ما رشـته‌های نـور را دنبال کردیم و من خود یک رشتهٔ نور شدم.

می‌دانستم که ما با سرعتی بسیار زیاد در حال حرکت بودیم با این‌که من احساس حرکت نمی‌کردم. ولی همانطور که در حال حرکت بودیم می‌توانستم پشت سرم، اطرافم و پیش رویم را ببینم... وقتی به عقب نگاه می‌کردم می‌توانستم رشته‌های نور را ببینم که از موجودات زندهٔ روی سیاره (زمین) و حتی از خود سیاره به خارج می‌تابیدند. همانطور که از زمین دور می‌شدیم می‌توانستم زمین را در مدار خودش به دور خورشید ببینم، و سپس منظومهٔ شمسی، کهکشان ... یک ستاره را دیدم که در حال انفجار بود و از کنار ستاره‌ای دیگر گذشتم که تازه در حال شکل گرفتن بود، هر کدام در زمان واقعی خود. همه در فضای پهناور و همه متصل به نور. آن‌ها زنده بودند، و اشکال جدید و گوناگونی از حیات و واقعیت و تجربه‌هائی جدید را به وجود می‌آوردند که همه در عشق بود. هیچ وجودی نمی‌تواند به وجودی جدیدی تبدیل شود مگر آن که دورهٔ خود را که در آن است طی کرده باشد. برای ما این سفر و حرکت مانند سفرهای دنیا به منظور رسیدن به نقطه و مقصدی نبود، بلکه حرکتی کاملاً آزادانه و داوطلبانه بود و احساسی از زمان وجود نداشت...

من احساس می‌کردم که ادراک (consciousness)ـ در حال شکل گرفتن است، ولی نه به نوعی که ما می‌فهمیم و می‌شناسیم. ادراک آن‌چه را انجام می‌داد که می‌بایست. سپس همه‌چیز روشن شد، هر چیزی می‌دانست که چه کاری باید انجام دهد. چیزی این ادراک را هدایت می‌کرد. با این‌که ادراک هوشمند بود ارادهٔ خود را تسلیم خالق نموده بود و حقیقت خود را قبول کرده بود.... سپس مادربزرگم دستان من را گرفت و ما شروع

به بازگشت به عقب کـــردیم. جهـــان مطلقـــاً مملو از رشته‌های نور و انـرژی بـود. آن‌ها می‌تپیدند و در حـرکت بودند و ما هم پـــــاره‌ای از آن‌ها و آن‌ها پـــــاره‌ای از ما بودند.... من می‌توانستم اتم‌ها و ملکول‌ها را ببینم که به یک‌دیگر متصل می‌شـدند و شـکل‌های جدیـدی از حیـات و آگاهی را ایجاد می‌کردند... سپس ما به فضـائی که از آن آمده بودیم بازگشـتیم. من به نـور و به مـادربزرگم نگـاه کردم. همه‌چـیز بـاز شد و درخشـید و به درون من جـاری شد و از من گذشت و ...این قابل تغیـــیر و صـــدمه زدن نیست. آن را نمی‌تـوان کنـترل یا معـوج کـرد. تـوهم و تصوری راجع به آن وجود ندارد. او این‌جاست و ما جزئی از اوییم و ... حقیقتـاً هیچ چـیزی بـرای ترسـیدن وجـود نـدارد که همانا ما مـورد عشق و علاقـۀ او هسـتیم. این قـــدرت چنـــان بـــزرگ است که تنها می‌تـــوان او را خـــدا نامید.... ما بخشی از این آفرینش شگفت‌آور و با شـکوه هستیم که هیچ کلامی برای توصیف آن وجود ندارد.

مادر بزرگم به من نگریست و گفت «علت ابتلا و دردهای ما به خـــاطر این است که روح و ضـــمیرمان را از این قدرت (جهانی) جدا کرده‌ایم. درد ما مستقیماً متناسب با مقدار جدائی و فاصـلۀ ما از اوست. همـۀ ما آن را داریم و همۀ ما با آن ساخته شده‌ایم...» ارواح دوبـاره اطـراف من را پر کردند و ارتعاش آن‌جا شروع به قوی و قـــوی‌تر شدن کرد. تصویرهائی از زندگی من و بقیه نمایـــان شد. دیدم که چطور ما با مسائل بی‌ارزش، خشم، جنگ، ستم و قـــدرت طلـــبی، دروغ، و آزار دیگـــران خـــود را از او بریـده‌ایم و زنـدگی خـود را تلف کـرده‌ایم. با جـدا کـردن خـــود از عشق (جهـــانی) ما به (خـــود و) دیگـــران آزار می‌رسانیم... ما برای خود واقعیتی دروغین سـاخته‌ایم و

از حقیقت رو گردان شده‌ایم و دیدم که چطور ما زندگی و قلب و ضمیر و فکر و روح خـود را تخـریب کـرده‌ایم تا این توهم خود ساخته را تغذیه کنیم. اگر اشـتباهات خـود را قبول نکرده و باز نگردیم و خـود را تـرمیم نکـنیم، این جـدائی و فاصـله ادامه خواهد یـافت و به درد ما افـزوده خواهد شد و ما بـــرای پوشـــاندن (ظـــاهری) آن درد مستاصل‌تر و نیازمندتر خواهیم گشت.

با این حـال می‌دیـدم که بـرای همـهٔ مـا، اگر بخـواهیم به سرچشـــمه و مبـــدأ عشق و نقطـــهٔ آغـــازین بـــازگردیم، می‌بایست که با واقعیت این‌که این جدائی از کجا شـروع شده روبرو شویم. باید سلسـلهٔ آن‌چه که در پشت تصـور ما در مـورد حقیقت است را ببیـنیم. من دیـدم که تـرس زیـــادی در ماست و با روشن شـــدن این حقیقت بـــرایم خورشـــیدی که در پشت مـــادربزرگم بـــود گرمـــتر و درخشـان‌تر شد. عشق و آرامشی از آن متشعشع می‌شد و چنان شکوه و نزدیکی از آن صادر می‌شد که نمی‌تـوان آن را با کلمـات توصـیف کـرد. من بخشـیده شـده بـودم. تمام رشته‌های نور به سمت این سرچشمهٔ نور بازگشتند و درخشش آن به حدی رسید که دیگر نمی‌توانستم به آن نگـــاه کنم. هرچه این نـــور درخشـــان‌تر می‌شد احســـاس کشش بیشـــتری به ســـمت آن می‌کـــردم. می‌دانســـتم که فراســـوی این نـــور تجربه و حیـــات جدیـــدی منتظر من می‌باشد و آن‌جا خانه و وطن من است...

سپس مادر بزرگم در جلوی من ایستاده و گفت «پسـرم، تو باید بازگردی. زمان تو هنوز فـرا نرسـیده است». من گفتم «نه مـــادربزرگ، من می‌خـــواهم این‌جا پیش تو بمانم. دلم برایت تنگ می‌شـود و این‌جا خانه و وطن من

است.» او لبخندی زده و گفت «پسرم، تو هنوز دردهائی در پیش رو داری که باید آن‌ها را تحمل کـــــنی. هنـــــوز نمی‌تـوانی بیـائی.». می‌توانسـتم حـزن او را در هنگـام گفتن این کلمات حس کنم. به من صحنه‌هائی نشان داده شد که برخی از آن‌ها به بدن و سلامتی من مربوط بـود. من سعی کردم که از مادر بزرگم عبور کنم ولی او آن‌جا (محکم) و دست به سـینه ایسـتاده بـود. من او را بغل کـرده و به او گفتم دلم بـرایش تنگ می‌شـود. او گفت «می‌دانم پسرم. ما هم دلمان برای تو تنگ می‌شـود ولی ما دوباره یک‌دیگر را ملاقات خواهیم کرد.» آن موقع بـود که پدر بـزرگم دوبـاره ظـاهر شد و هر دوی ما را در بغل گرفت. من فهمیدم که ما می‌توانیم ارتبـاط و دلبسـتگی به یک‌دیگر را با خود (به دنیای دیگر) ببریم. شـدت علاقـۀ آن‌ها به یک‌دیگر و به من بـرایم فوق‌العـاده بـود. من تا جائی که می‌توانستم به نور که درخششی شـگفت انگـیز داشت نگریستم، تا جائی که دیگر نمی‌توانستم شـدت آن را تحمل کنم و نگاهم را کمی برگرداندم.

این نـور در درون من مـرتعش بـود و من از سـوی او احسـاس دوست داشـتنی بـودن و آرامش می‌کـردم. من گفتم «می‌دانم تو که هسـتی. من با تمـام وجـودم تو را دوست دارم و در همـۀ زنـدگیم دلم هـوای تو را داشـته است. زندگی من متعلق به توست». از درون نور صدائی شنیدم که گفت «پسـرم! ترسی نداشـته بـاش! تو هرگز تنها نیستی! من مراقب تو خواهم بود!» و با آن احساس کردم که امواج نور یکی بعد از دیگری به درون من جاری شدند، مانند این‌که نور من را در آغوش خود گرفته است ولی با این حال نور من را به سمت خـود نـبرد و گذاشت که بازگردم. پدر و مـادر بـزرگم از نظر محو شـدند و من

احساس کردم در حال سقوط هستم. به یاد دارم که سپس پشت بام بیمارستان و درختان اطراف آن را از بالا دیدم.

من در بیمارستان به هوش آمدم در حالی که به طور کامل با دستگاه زنده بودم. در مغز من یک پمپ (برای تخلیه مایع مغزی اضافی) گذاشته بودند. در حلق و معده من لوله فرو کرده بودند و تنفس من از طریق دستگاه بود و به من چند سرم و دستگاه دیگر نیز متصل بود....پرستار من از اتاق خارج شد و چند لحظه بعد با دکترم به اتاق بازگشت. من بعد از بهوش آمدن تمام اتفاقات و فعالیت‌های کادر پزشکی را بر روی خودم برای او تعریف کردم. در حالی که من این‌ها را می‌گفتم او شگفت زده و با دهانی باز به من نگاه می‌کرد و از چشمانش اشک سرازیر شده بود و پرسید که این‌ها را از کجا می‌دانم؟ او گفت هیچ کسس از آن سکته‌ای که برای تو اتفاق افتاده جان سالم به در نمی‌برد، هیچ کس!

من به مدت 12 روز در بیمارستان بودم و بعد از 8 هفته توانستم دوباره سر کار بروم. هم اکنون من در لیست انتظار برای پیوند قلب هستم. من (از نظر سلامتی) بالا و پایین‌هایی داشته‌ام ولی موهبتی که دریافت نموده‌ام خارق‌العاده است. من این انرژی و ارتعاش را از خود صادر می‌کنم و به سمت افرادی جذب می‌شوم که نیاز به التیام دارند. گاهی ارواحی من را ملاقات می‌کنند و من آن‌ها را می‌بینم. هم‌چنین من انرژی و ارتعاش بقیه را به راحتی حس می‌کنم. من نمی‌توانم ساعت دست کنم یا جواهرات بپوشم.

تجربه استیو گاردیپی

از کودکی آموخته بودم که خداوند انتقامگیر و خشـمگین است و این احساس بدی از خدا به من داده بود. تصـورم از خدا کسی بود که به ما بندگان، وعده‌هایی مبهم و دور و دراز داده، بی‌آن‌که حـــتی بتـــوانیم آن‌ها را درست بفهمیم. با خود میگفتم این چگونه خـدایی است که ما را اینگونه [در مقابل گنـــاه] ضـــعیف آفریـــده و این همه وسوسه در برابرمـان قـرار داده اسـت، ولی انتظـارات زیـــادی دارد که اگر آن‌ها را بـــرآورده نســـازیم ما را به جهنم خواهد فرسـتاد. بعد از تجربهـام فهمیـدم که خـدا همـهٔ چیزها را به ما عطا کـرده است و در مقابل مطلقا هیچ انتظـــاری از ما نـــدارد [ولی اجـــازه داده است که آن‌گونه که میخواهیم تجربه خویش را - چه دردنـاک و چه لذتبخش - خلق کنیم.]

28ام جـولای سـال 1970 بـود و من در ارتش آمریکا به عنـوان خلبـان هلیکوپـتر و متخصص شناسـایی نیروهـای مخفی دشـــمن، در جنگ ویتنـــام خـــدمت می‌کـــردم. در ماموریت آن روز بیش از 100 گلوله از طـرف نیروهـای دشمن به هلیکوپتر ما اصابت کرد و تعـدادی از آن‌ها نـیز به خـود من خـورد. در آن لحظه همه‌چـیز شـروع به تـار شـــدن کـــرد. با این حـــال، خـــاطره‌ای مبهم از ســـقوط هلیکوپتر را به یاد دارم... به طور مبهمی به یـــاد دارم که متصدی مسلسل من را از لاشهٔ هلیکوپـتر بـیرون کشـید. به یاد دارم که روی زمین افتاده بـودم و خـون زیـادی از دست داده بودم و نمی‌توانستم از جای خـود کـوچک‌ترین حرکتی بکنم. همه‌چـیز شـروع به تـار و خاکسـتری شـدن کرد. من به خدا التماس می‌کردم نگذارد که بمـیرم. ولی چند لحظه بعد همه‌چیز کاملا تاریک شد. ناگهان چیز غـیر منتظرهای برایم اتفـاق افتـاد. ترسم ناپدید شـده بـود و

احســـاس خـــوبی در من بوجـــود آمد. پیش از آن فکر می‌کـردم مـردن بسـیار وحشـتانگیز و دردنـاک اسـت، در حــالی که تجربه فوقالعــاده لذتبخشی بــود. من تســلیم شدم و مرگ خود را پـذیرفتم و گفتم خـدایا، واضح است که اراده تو بر این است که من بمـــیرم. دیگر با تو چانه نمیزنم و مرگم را قبول می‌کنم...

خاطرهٔ بعدی‌ام این است که بدن خود را از بـالا میدیـدم. روی زمین افتــاده بــودم و ســرم نزدیک یک بوته بــود. می‌توانســتم هر ذره و مولکــول آب و تمــام ســلولهای گیــاهی را در آن بوته و ریشــههایش بــبینم، از درون و بیرون و از بالا تا پایین. من چند بار به بدنم وارد شـده و از آن خـارج شـدم، ولی هر دفعه که وارد بـدنم می‌شـدم تنگی، معـذب بـودن، و سـنگینی آن را حس می‌کـردم و می‌خواستم دوبـاره از آن خـارج شـوم و احسـاس آزادی کنم...

سـپس یک نقطـهٔ نـورانی را دیـدم که به سـرعت بـزرگ می‌شد و به یک نـــــور درخشـــــان تبـــــدیل گشت. درخشندهترین نوری که می‌توانید تصور کنید در برابر آن مانند یک حفــرهٔ تاریک است. با دیــدن این نــور چنــان احسـاس خـوبی به من دست داد که هیچ مـادهٔ مخـدر یا لـذتی در دنیا نمی‌تواند انسـان را به این احسـاس حـتی نزدیک کند. در نور احساس می‌کردم که در حال گسترش یافتن هستم و کنجکاو و متعجب بودم که چه اتفـاقی در انتظارم است.

در نور، احساسی از«حضور خدا» وجـود داشت. من خـود را محـــاط با عشق خـــدا حس می‌کـــردم و او به من میفهماند که مـــنرا در برگرفته است و از من حفـــاظت

می‌کند. احساس می‌کردم که خدا عشق است... خداوند با کلمات با من حرف نمیزد، بلکه ارتباط ما از طریق فکر بود...

احساس می‌کردم در حال گسترش یافتن هستم. در همان حال، خدا به من گفت که تو به تمامی جهان گسترش خواهی یافت و همهٔ چیزها را خواهی دانست. من چنان وسعت و گسترشی یافتم، و چنان قدرت عظیمی به من داده شد که احساس می‌کردم این قدرت به طرز بیحسابی حتی از قدرت خدا هم، آن طور که پیش از آن در ذهن خود تصور آن را داشتم، بیشتر است. می‌توانستم هرجا که بخواهم، در هر جایی از آفرینش، باشم و روی هرچیزی که بخواهم تمرکز کنم. ولی در عین حال هنوز خودم بودم و غرور داشتم و پیش خود گفتم من اَبَرخدا (Super God)ـ شدهام. ما نمی‌توانیم حتی تصور کنیم که به چه درجهای خواهیم رسید. همانطور که در لذت و این احساس قدرت عظیم غرق شده بودم، او دریچه‌ای به رویم گشود که در آن خود را می‌دیدم که در دستان او مانند یک نوزاد در برگرفته شده بودم. او به من نشان میداد که تو «این» هستی. مانند این‌که دوباره و در بهشت متولد شده بودم. احساس خداوند را حس می‌کردم؛ احساس خوشحالی، مانند پدری که به کودک تازه متولد شدهٔ خود مینگرد و به او میبالد و از دیدن او خوشحال است. ولی من هنوز خود را ابرخدا میدیدم. آن‌گاه احساس کردم که خداوند به من لبخند زد. احساس می‌کردم که این غرور و احساس بزرگی‌ام برای او به نوعی جالب و سرگرم کننده بود. او گفت:

«حتی در این حال که احساس میکنی یک ابرخدا هستی، نمی‌توانی به درک این که من چه هستم حتی نزدیک شوی!»

این روشنگری من را سر جای خودم نشاند. ما نمی‌توانیم تصور کنیم که به چه قدرت و جایگاه والایی می‌توانیم برسیم، ولی با این حال او بینهایت از آن بزرگ‌تر و قویتر و در عین حال پرعشقتر و دلسوزتر است.

وقتی در نور خدا بودم غالبترین احساسی که وجود داشت احساس عشق خدا بود. در نزد خدا دیگر ناراحتی، تاسف، ترس، خجالت، درد، آزار، ناامیدی، غم، دشمنی، حسادت، کینه، ... هیچ معنایی نداشت. گویی تمام کلمات منفی [از صحنهٔ وجود] حذف شده بودند. در بهشت مطلقا هیچ چیزی وجود ندارد که بد و ناخوشایند باشد. همه‌چیز صد در صد عشق و سرور خالص است. تمام خطاهای گذشته‌ام را می‌توانستم بهیاد بیاورم، ولی همهٔ آن‌ها بخشیده شده بودند. خدا میگفت که علتی وجود داشته که من تو را اینگونه خلق کرده‌ام؛ علتی که برای من آشکار نشد. عشق او چنان قوی بود که می‌توانستی آن‌را در ذرات هوا هم حس کنی. مانند وقتی که در یک آب گرم و مطبوع شنا میکنید و احساس لذت‌بخش گرمی آن‌را در تمام پیرامون خود حس میکنید...

با خود گفتم این خدای خشمگین و انتقامگیری که تصور آن را داشتم نیست. یادم می‌آید که وقتی بچه بودم و به کلیسا میرفتم ما باید عقب کلیسا مینشستیم و لیاقت آن را نداشتیم که جلو بنشینیم و به «خدای آن‌ها» نزدیکتر باشیم. ولی این‌جا میدیدم که خدا مانند یک پدر

مهربـان بـود که من را در آغـوش خـود میفشـرد و هیچ فاصلهای بین من و خود قرار نمیداد.

میدیدم که خداوند همهٔ ما و تمامی جهان را آفریـده تا به ما عشق بـورزد. گـویی خداوند تنها یک نیـاز دارد، و آن عشق ورزیـدن است. خـدا ما را بـرای قضـاوت و تنبیه و احساس سلطه و قدرت بر ما و به معنـای مـترادف کلمه «خدایی کردن» بر سر ما نیافریده است. خـدا منتظر این نیست که مـرتکب اشـتباهی بشـویم تا به ما احسـاس کـوچکی بدهد. تنها چـیزی که خـدا میخواهد این است که ما را دوست داشـته باشد. این خـدایی نبـود که وقـتی بـزرگ می‌شـدم به من یـاد داده شـده بـود. با این حـال فهمیـدم که خـدا به زور کسی را وارد بهشت نمی‌کند. بلکه باید بخواهید که شـما را ببخشد و وارد بهشت بکند. ولی اگر از او بخشش بخواهیـد، صـرف‌نظر از این‌که چقدر بـدی کردهایـد، چقـدر احسـاس شـرمندگی و گنـاه میکنیـد، و گذشـتهٔ شـما چه بـوده اسـت، او شـما را میبخشد...

ناگهـان خداوند گفت که تو هنـوز آمـاده [این‌جا مانـدن] نیستی. من گفتم که البته که آمادهام! تو نمی‌توانی این کـار را با من انجـام بـدهی و من را پس بفرسـتی! نمی‌تـوانی به من این همه عشق و آرامش مطلق و بزرگی و عظمت را نشان بدهی و سپس من را به دنیا و به آن بدن سوراخ سوراخ شده بـازگردانی! برنمی‌گـردم، و اگر من را برگردانی مطمئنا در آن بدن نخـواهم ماند و خواهم مرد [و جان خود را خـواهم گـرفت]! در آن موقع احساس خدا را حس کردم که با احساس و لحنی جـدی و محکم، ولی نه خشمناک، به من گفت:

«نه! تو نمی‌توانی جان خود را بگیری! تنها من هستم که جان میبخشم و جـان میسـتانم! اگر جـان خـود را بگـیری دیگر هرگز آن را نخواهی داشت!»

به یاد دارم که بلافاصـله گفتم «پـدر! خواست و ارادهٔ تو انجام خواهد شد!»

بلافاصله وارد یک تونل شدم و با سرعت در آن به حرکت درآمـدم. در حـالی که از تونل میگذشـتم در سـوی دیگر دیوارهٔ تونل دیوها و شیاطین و ارواح خبیـثی را میدیـدم که سعی میکردند من را ربـوده و به سـمت خـود بکشـند. ولی من ترسی از آن‌ها نداشـتم، مانند وقـتی که در یک بـاغ وحش از سـوی دیگر حصـار، یک حیـوان وحشی و خطرنـاک را می‌بینید که سـعی دارد به سـوی شـما حمله کند. شـما از آن ترسی ندارید بلکه دربـارهٔ آن کنجکـاو میشوید. احساس نمی‌کردم آن‌ها ارواح انسان‌ها هستند، بلکه ارواح شـیاطینی بودند که از بهشت رانـده شـده بودند. من درک کردم که جهنم، مملو از زجر و شکنجه‌ای غیرقابل تصور است و این اهریمنها و شیاطین در درد و عـذابی غـیر قابل بـاور به سر میبرند. آن‌ها بـرای بدست آوردن روح من تقلا کـرده و میجنگیدنـد، ولی حـتی این توانـایی را نداشـتند که بفهمند آیا روحی را گرفتهاند یا نه. به همین خاطر باید به طـور کورکورانهـای میجنگیدند و تلاش میکردند. در حقیقت آن‌ها هیچ‌وقت به طـور کامل نمی‌توانند روح شما را داشته باشند زیرا روح شما در نهایت تنها متعلق به خداست...

من به بـدنم بازگشـتم و بـالاخره بعد از چند سـاعت نیروهای آمریکایی ما را نجـات دادند... امـروز من سـعی می‌کنم که مراقب اعمال و رفتار خـود باشم. میـدانم که

در نهــایت خداوند همه‌چــیز را میبخشــد، ولی من آن را سبک نمیگـیرم و میـدانم که باید در خواست خـود صـادق باشم. تنها چــیزی که خــدا را نــاراحت می‌کند و بــاعث تاسف خـدا می‌شـود ظلمی است که ما انسـان‌ها در حق یک‌دیگر روا می‌داریم. خدا به من فهماند که وقــتی ما در حق یک‌دیگر بدی میکنیم، در حقیقت در حق خداوند سـتم کردهـایم و مسـتقیما به او درد وارد نمودهـایم و او این درد را حس می‌کند.

این تجربه زنــدگی‌ام را تغیــیر داد. بله من هنــوز هم یک انسان هستم و مرتکب خطا و اشتباه می‌شــوم. ولی هر روز از خـدا میخـواهم که به من قـدرت ببخشد که درست عمل کنم و آن‌چه که به من نشان داد و یـادآوری کـرد را حفظ کنم، زیــرا میخــواهم روزی دوبــاره به نــزد او و آغـوش پرمهـرش بـازگردم. من چشم به راه رسـیدن آن روز و بازگشت به خانه و وطن هستم.

تجربه استیو

من در حـال رانندگی بـودم که به یک تقـاطع رسـیدم در حالی که چراغ سمت من سبز بود. من به دو طـرف نگـاه کردم ولی ماشینی ندیدم و وارد تقاطع شـدم. حـدود یک چهارم عرض تقاطع را طی کرده بودم که ناگهان از کنار چشـمم یک ماشـین را دیـدم که با سـرعت خیلی زیـاد به طـرف من می‌آید. بعـداً سـرعت آن ماشـین حـدود 120 کیلومـتر تخمین زده شـده بـود. آن ماشـین به در سـمت راننده من برخورد کرد و ماشین من لیز خـورده و به تـیر تلفنی که حدود 4 مـتر دورتر بـود خـورده و ماشـین من دور آن چرخید...

بعد از مـدتی آمبـولانس و تیم اوژانس به آن‌جا رسـیده و من را در آمبـولانس قـرار دادند. خـاطره بعـدی من این است که خودم را بالای آمبولانس دیدم. من محل تصادف و ماشـین‌های پلیس و آتش‌نشـانی و کسـانی که صـحنه تصادف را تمیز می‌کردند را (از بالا) می‌دیدم...

ناگهان مانند یک سفینه فضایی با سرعتی مانند سـرعت نور به پـرواز درآمـدم و به درون نـور رفتم. من به درون اتاقی منتقل شدم که هیچ بعدی نداشت ولی 360 درجه دور تا دور من مانند یک صـــفحه نمـــایش فیلم بـــود. موجـــودات نـــورانی به نزدیک من آمدند. یکی از آن‌ها نزدیک‌تر شـده و به من نگـاه کـرد و یک سـؤال خـاص را چهار بار تکرار کرد.

در تمـام این مـدت من در حـال مشـاهده و مـرور تمـام زندگیم بودم که در دور تا دور من به نمایش در آمده بود. من پیش خـودم فکر می‌کـردم «که این‌طـور. این زیـاد خوب نیست. من تمام کسـانی را که اذیت کـرده یا زده‌ام را می‌بینم. من تمـــام افـــرادی را می‌بینم که هرگز بر سرشـان فریـاد کشـیده‌ام یا به آن‌ها دروغ گفته‌ام. من صورت‌های‌شان را می‌بینم و صورت آنـان به صـورت من تغیـــیر می‌یابـــد، پس من (در حقیقت) به خـــودم دروغ گفته‌ام و خودم را زده‌ام و از خودم دزدی کرده‌ام.»

این وجود نـورانی که نزدیک‌تر بـود از من پرسـید «تو که هســـتی؟». من به او گفتم که هســـتم، مســـتقیماً به او گفتم «من استیو هستم.»

وجود نورانی سـرش را تکـان داده و دوبـاره پرسـید «چه کسی هستی؟». من هنگامی که مُردم عصـبانی بـودم که

چرا (به این زودی) مرده‌ام. پیش خودم فکر می‌کردم که کارهـای زیـادی بـاقی مانـده که باید روی زمین آن‌ها را تمام کنم. من واقعاً عصـبانی بـودم و به همین خـاطر به وجـــود نـــورانی (با لحـــنی عصـــبانی) گفتم «تو واقعا نمی‌دانی اسم لعنـــتی من چیست و من که هســـتم؟» و دوباره به او اسمم را گفتم.

او دوباره پرسید «چه کسی هسـتی»؟ این در حـالی بـود که من در حال مشـاهده تمـام زنـدگیم بـودم و به تـدریج مطلب داشت بــرایم جا می‌افتد. من ســعی کــردم به او توضـــیح بـــدهم که شـــغل من چیست (و از این قبیل توضیح‌ها).

بــرای بــار چهــار وجــود نــورانی از من پرســید «تو که هستی؟». من باهوش‌ترین جـوابی که در دنیا ممکن بـود را به او داده به او گفتم «نمی‌دانم. نمی‌دانم چه کسی هستم.»

وجود نورانی سرش را تکان داد و گفت:

«تو عشق هستی! عشق تمام چیزیست که تو هستی! تو هیچ چیزی نیستی جز عشق!»

عصـبانیت من کـاملاً شسـته شـده و از بین رفت. من به تصـاویر زنـدگیم نگـاه کـردم و این‌طـور در مـورد خـودم قضــاوت کــردم که لیــاقت آن‌جا بــودن را نــدارم. ولی درخواست کرده و گفتم «دوست دارم همین‌جا بمانم».

آن‌ها گفتند «شـــاید یک موقع دیگـــر، ولی اکنـــون نه. تو ماموریتی روی زمین داری که باید انجـام دهی. هیچ کس دیگر نمی‌تواند آن را انجـام دهم بجز تو». من کمی راجع

به آن فکر کـرده و گفتم «خیلی خـوب، من آن را انجـام می‌دهم».

مـاموریت من اساسا این است که داسـتان تجربه نزدیک به مرگم را روی زمین به مـردم بگـویم، و به همه بگـویم که شما هم (فقط) عشق هستید. من به وجود نور گفتم که ماموریتم را به انجام خـواهم رسـاند. او گفت که «ما دوباره با هم تماس خواهیم داشت».

خـــاطره بعـــدی من این است که یک فلز ســـرد را پشت خودم حس کردم.... من در اتاق عمل بیمارستان بـودم و بعـدا فهمیـدم که آن‌ها در حـال بسـتن مجـدد جمجمه من بودند...

زنـــدگی من از بعد از این تجربه در مقایسه با قبل از آن کـاملا تغیـیر یافته است. در سـال 2011 من در حـال مدیتیشن بودم که ناگهان صدایی را در مغز خود شـنیدم. ابتـدا فکر کـردم که دیوانه شـده‌ام. صـدا گفت «اکنـون زمان آن شده است. مـاموریت تو اکنـون است!» و تـازه آن موقع همه‌چـیز را به یـاد آوردم، تمـام آن‌چه که در آن حادثه تصادف دیده بودم. به خاطر آوردم چه کـاری قـرار بـود انجـام دهم. من از آن موقع تجربه خـودم را با هر کسی که توانسته‌ام در میان گذاشته‌ام.

تجربه «جفری اولسن»

سـال 1997 بـود و من به همـراه خـانواده با اتومبیل در حـال بازگشت از یک مسـافرت به ایـالت یوتا بـودیم. من رانندگی می‌کردم و همسـرم در صـندلی جلو کنـار من و دو پسر 7 ساله و 14 ماهه‌ام در صـندلی عقب نشسـته بودند. تقریبا یک سـاعت بـود که راه افتـاده بـودیم و با

سـرعت 120 کیلومـتر میرفـتیم. خیلی خسـته بـودم و متاسـفانه فقط بـرای چند ثانیه پشت فرمـان چشـمانم بسته شد و چرتم برد. درست نمی‌دانم چه اتفاقی افتـاد زیرا همه‌چیز بسیار سریع رخ داد و سپس همه‌چـیز بـرای من تاریک شد. وقـتی دوبـاره بهـوش آمـدم ماشـین واژگونه بود و من در صندلی خود زیر فرمـان گـیر کـرده بودم. ماشین از جاده خارج شده و 8 بـار دور خـود غلت زده بود. من نمی‌توانستم هیچ حرکـتی بکنم. هر دو پـای من در اثر تصادف خرد شـده بودند و پـای چپم در نهـایت از زیر زانو قطع شد. سـتون فقـرات و قفسه سـینهٔ من شکسـته و به ریه‌ام فشـار می‌آورد. دست راسـتم تقریبا قطع شده بـود و به انـدکی پوست و گوشت متصل بـود. کمربند ایمنی، قسـمت پـایین بـدن و شـکم من را بریـده بود و در گوشتم فرو رفته بود. در آن حـال صـدای گریـهٔ پسر 7 ساله‌ام را از صندلی عقب شنیدم. این مـرا کمی خوشحال کرد زیرا فهمیدم او هنوز زنـده است. آن‌چه که مـرا وحشت زده کـرد این بـود که هیچ صـدایی از سـوی همسرم و پسر 14 ماهه‌ام نمی‌شنیدم. آن‌ها مرده بودند و من آن را به نوعی می‌دانستم و حس می‌کـردم. سـعی کـردم که به طـرف پسـرم در صـندلی عقب بـروم ولی بـــرایم ممکن نبـــود. او گریه می‌کـــرد ولی من نه می‌توانســـتم کمکی به او بکنم، و نه می‌توانســـتم مثل همیشه به او بگویم که گریه نکن، همه‌چـیز درست است. هیچ چـیز درست نبـود زیـرا او مـادر و بـرادر خـود را یک لحظه پیش از دست داده بـود و حـال من هم به سـرعت رو به وخامت می‌رفت و در حال از دست رفتن بودم.

ناگهان آرامش عمیقی بر من غلبه کرد و احساس کـردم که از بدنم خـارج شـده و در بـالای صـحنهٔ تصـادف قـرار

گرفتم. به نظر می‌رسید که نوری اطرافم را فرا گرفت. متوجه شدم که همسرم نیز در آن‌جا در کنار من قرار دارد. اما او از این‌که باید باز می‌گشتم و نمی‌توانستم پیش او در سوی دیگر بمانم محزون بود. من نمی‌توانستم اجازه بدهم که پسر خردسالم پدر و مادر خود هر دو را با هم از دست بدهد.

به محض این‌که تصمیم گرفتم که به دنیا بازگردم خود را در راهروهای یک بیمارستان یافتم که در آن‌جا آزادانه به اطراف حرکت می‌کردم. هر فرد غریبه‌ای را که در بیمارستان می‌دیدم احساس می‌کردم که همه‌چیز را راجع به او و احساسات و زندگی او می‌دانم و محبتی عمیق نسبت به او حس می‌کردم. از بچه تا مرد تا پیر زن تا معتاد تا .... من احساس اتصالی عمیق نسبت به او حس می‌کردم و به نوعی با او یکی می‌شدم. احساس عشقی عمیق حاکم بود. همینطور که در بیمارستان حرکت می‌کردم به یک نفر که روی تخت خوابیده بود برخوردم که هیچ احساسی از سوی او دریافت نکردم. این برایم عجیب بود و به همین خاطر نزدیک‌تر رفتم تا بفهمم علت آن چیست. وقتی با دقت نگاه کردم دیدم که این خود من هستم که روی تخت افتاده‌ام! این بدن و کالبد بی‌جان من بود! وقتی بدنم را دیدم فکر آگاهانهٔ بازگشت به بدنم دوباره از ذهنم گذشت و در لحظهٔ بعد من در بدنم بودم. درد شدیدی در تمام بدنم حس می‌کردم و احساس حزن و فقدان و گناه من را فرا گرفت؛ بدون این‌که هیچ امکانی برای ابراز آن یا حرکتی فیزیکی داشته باشم، و این بسیار سخت بود.

من 6 ماه بعد را در بیمارستان گذراندم و برای 3 ماه در بخش مراقبت‌های ویژه بودم. در دهانم لولـهٔ تنفس بـود و نمی‌توانســتم با بــرادرانم و بقیه افــراد خــانواده که اطـــراف من را گرفته بودند ارتبـــاط برقـــرار کنم. در مجموع روی من 18 عمل جراحی انجام شد. یک پای من در این دنیا و پای دیگرم در دنیای دیگری بـود. در این اثنا همسر درگذشته‌ام با من ارتباط برقرار می‌کـرد و به من می‌گفت که می‌خواهد انگشــترش به دخــتر خــواهرش و لباسهای مهمانی‌اش به خـواهر شـوهرش داده شـود. او به من گفت که دوست دارد بـــدنش به همـــراه نـــوزاد خردســالمان در یک قــبر مشــترک در یک قبرســتان در نزدیکی خانه دفن گردد. من که در تمام مدت لولهٔ تنفس به دهانم وصل بود نمی‌توانسـتم حـرف بـزنم و این‌ها را به کسی بگـویم. ولی چند روز بعد تصـمیم گرفته شد که من را به یک بیمارسـتان دیگر منتقل کنند. در حین جابجا کردن، برای مدت کوتاهی لوله تنفس را از دهـانم خـارج کردند و برای اولین بار توانسـتم به زحمت کمی صـحبت کنم و خواسته‌های همسرم را به اطرافیان بفهمانم.

یکی از پرستاران وقتی من را دید چشــمانش پر از اشک شد و گفت که او اولین پرســتاری بــوده که به اتــاق من آمده بود و دیده بود که اتاق با نوری پر شـده و احسـاس عشقی پر قدرت در فضای اتاق حکمفرما است. او گفت که روح یک زن را دیده بود که در کنـار تخت من ایسـتاده است و به سرعت یک دکـتر را به اتـاقم آورده بـود که به او این صحنه را نشان دهد. آن دکتر که او نیز در اتاق بود گفت که وقتی به اتاق من آمده بود نتوانسته بـود نـوری که پرسـتار می‌گفت یا همسر من را ببینـد، ولی عشـقی که فضـای اتـاق را پر کـرده بـود را به وضـوح حس کـرده

بـود. این حرفها بـرای من تایید مضـاعف بر آن‌چه تجربه کردم بود.

در اواخر دوران بستری بـودنم، وقـتی که حـالم تا حـدود زیـــادی بهـــتر شـــده بـــود و دیگر به بخش بـــازپروری بیمارســـتان منتقل شـــده بـــودم و می‌توانســـتم گـــاهی نشسته یا اندکی بایستم، تجربه دیگری برایم رخ داد. من خوابیده بـودم که احسـاس کـردم از بـدنم خـارج شـدم و دوباره در آن نور درخشان قرار گرفتم و همان احســاس عشق و ســـــــرور و آزادی و بازگشت به خانه و وطن را حس نمودم. من آزاد بودم و به راحتی به اطراف حـرکت می‌کردم. در آن‌جا یک راهرو را دیـدم که احسـاس کـردم به طـــرف آن جـــذب می‌شـــوم و می‌خـــواهم به آن وارد شـوم. در انتهـای راهـرو یک گهـواره بـود. من به سـمت گهـواره رفتم و به داخل آن نگریسـتم. پسر 14 مـاهه‌ام که در تصـادف کشـته شـده بـود به آرامی در آن خوابیـده بود. او به همان زیبایی که من آخرین بار قبل از تصادف او را روی صندلی عقب در آینهٔ ماشین دیده بودم به نظر می‌رسید. او را از جایش برداشته و در آغـوش گـرفتم و به شدت شروع به گریستن کـردم. این تجربه خیلی زنـده و ملمـوس بـود. بـدن او را مانند دنیا و سر او را بر روی شانه‌ام و تنفسش را بر روی گردنم حس می‌کردم. حتی انبساط و انقباض قفســهٔ ســینهٔ او را در اثر تنفس حس می‌نمودم. در بهت و حیرت بودم که چطور چـنین چـیزی ممکن است، در حالی که من هنوز در دنیا هسـتم و او در تصـادف کشـته شـده است. این صـحنه بسـیار واقعی و زنده بود و اصلا حـالت خـواب و رویا نداشت. در حقیقت از دنیا و اتفاقـــات روزمـــرهٔ زنـــدگی بســـیار واقعی‌تر و زنده‌تر بود. می‌تـوانم بگـویم که این دنیا و زنـدگی ما در

آن است که در مقایسهٔ با سوی دیگر حالت رویا و تــوهم را دارد. در آن موقع بود که احساس کــردم چــیز یا کسی از پشت سر به من نزدیک می‌شـــــــــود. آن‌چه که حس می‌کــردم بســیار عظیم و جهــانی و پرقــدرت و در عین حال کاملا شخصی بود. احساس عشقی بســیار پرقــدرت من را در خود غرق کرد، و بدون این‌که به عقب نگاه کنم از پشت سر در آغـــوش گرفته شـــدم. من از عظمت و عمق این تجربه و شــدت و قــدرت این احســاس بشــدت می‌گریستم. من احســاس کــردم که با همــان عشــقی که من نوزاد خردسالم را در آغوش گرفته‌ام، خود در آغوش گرفته شــده‌ام. کلمــات بــرای توضــیح این تجربه کــافی نیستند.

در همان حال سیلی از اطلاعات و آگاهی بر من ســرازیر شد و تمــام زنــدگی خــود را از ابتــدا دوبــاره دیــده و حس کــردم. تمــام آن‌چه انجــام داده بــودم و اشــتباهاتی که مرتکب شده بودم و مواقعی که کار خطایی را علی رغم آگاهی به خطا بــودن آن انجــام داده بــودم، به من نشــان داده شدند. ولی در آن فضا چیزی جز عشق حاکم نبــود و هیچ قضاوتی وجود نداشت. این من بودم که اعمال خــود را مورد قضاوت قرار می‌دادم. پیغام تمام این‌ها این بود که بــبین چطــور مــورد عشق و عــزت قــرار گــرفته‌ای و چطور به تو این فرصت داده شــده است که آزادانه آن‌چه را که می‌خواهی (در دنیا) تجربه کرده و با آن یــاد گرفته و رشد کنی.

من در مورد آزادی انتخاب و اراده یاد گرفتم. فهمیدم که این انتخاب و آزادی را دارم که برای بقیهٔ عمرم احساس قربــانی بــودن و بــدبختی کنم که همسر جــوان و کــودک

خردسالم از من گرفته شده است. دیدم می‌توانم همواره احساس گناه از این‌که من رانندهٔ ماشین و عامل تصادف بودم را با خود حمل کنم. ولی در آن لحظهٔ باشکوه دیدم من این انتخاب و فرصت را نیز دارم که (به جای آن) همسر و فرزندم را به خدا داده و به دست او بسپارم و به زندگی ادامه دهم. من هم همین کار را کردم. این انتخاب برایم بسیار شفا دهنده و آرامش بخش بود. من کودکم را بوسیده و در گهواره قرار دادم. با این کار بلافاصله چشمانم را بازکرده و خود را دوباره روی تخت بیمارستان یافتم؛ با تمام دردها و جراحت‌ها و یک پای قطع شده.

من در آن فضای مملو از عشق و آرامش دو چیز را فهمیدم. مدت زیادی طول کشید تا بتوانم این‌ها را به دیگران بگویم زیرا برای 7 سال تجربه‌ام را در قلبم نگاه داشته بودم و دربارهٔ آن با کسی حرف نمی‌زدم. اولین چیزی که فهمیدم این بود که در این آغوش پر از عشق من همینطور که هستم کامل و بی‌نقصم؛ همانطور که نوزاد من در آغوشم کامل و بی‌نقص بود.

دومین چیزی که فهمیدم این بود که من موجودی الهی هستم و جزیی از الوهیتم و آن جمله (انجیل از زبان خدا) که «من آن هستم که من هستم» (I Am That I Am) برایم تداعی شد. احساس می‌کردم که تمام جهان هستی من را در آغوش خود گرفته و با من زندگی و حیات مرا جشن می‌گیرد. همه‌چیز به طور ایده‌آلی ترتیب داده شده بود تا من با آن رشد کنم. فهمیدم که من تمام زندگی خود و اتفاقات آن و حتی آن تصادف را برای خود بوجود آورده‌ام تا درسهای مربوط به آن را فرا گیرم.

من با تعلیمات مسیحیت و کلیسا بزرگ شده‌ام و همیشه تصور می‌کردم که به خاطر اعمالم مورد قضاوت قرار خواهم گرفت و باید به خدا ثابت کنم که خوب هستم و لیاقت دارم وگرنه با او در دردسر خواهم افتاد. ولی دیدم که نیازی نیست چیزی را به خدا ثابت کنم، زیرا او من را به طور کامل می‌شناسد و همه‌چیز را راجع به من می‌داند و درست همانطور که هستم من را به طور کامل دوست دارد؛ بدون هیچ قضاوتی. تمامی جهان هستی من را همانطور که بودم به طور کامل دوست داشت و به وجودم عشق سرازیر می‌کرد. تنها کسی که (تا قبل از این هنوز) این را نمی‌دانست خود من بودم.

مدتی بعد بالاخره از بیمارستان مرخص شدم. هنوز بدنم پر از جراحت و درد بود و نمی‌توانستم پاهایم را حرکت دهم. از دست‌هایم نیز فقط انگشتان دست چپم اندکی کار می‌کردند که با آن صندلی چرخ‌دار الکتریکی خودم را هدایت می‌کردم. برای اولین بار بعد از تصادف من را از بیمارستان به خانه آوردند. همینطور که برادرانم کمک می‌کردند من را از ماشین بیرون آورده و روی صندلی چرخ‌دار قرار دهند، دیدم که پسر 7 ساله‌ام از داخل خانه از پنجره این صحنه را تماشا می‌کند. وقتی من را به داخل خانه می‌بردند، او به طرفم دوید. می‌دانستم که برایش بسیار سخت است درحالیکه مادر و برادرش را بتازگی از دست داده اکنون پدرش را نیز که تنها بازماندهٔ اوست در این وضع و حال ببیند. پدری که قبل از این ورزشکار و قوی بود و با او می‌دوید و بازی می‌کرد و او را به هوا پرت می‌کرد و قلقلک می‌داد و به مدرسهٔ او می‌آمد... می‌دانستم که تمام این‌ها برای یک کودک خیلی سخت و سنگین است و باید او را درک کنم.

ولی دیـدم او به سـرعت به در خانـهٔ همسـایگان رفته و درها را زد و به همه گفت که بیایید و ببینید که پـدرش به خانه بـاز گشـته است. او برگشت و در بغل من پرید. او من را در آغوش خود گرفت و فشـرد و گفت که اگر تنها یک مشت گوشت و خـون هم باشی بـاز هم تو را همـانطور دوست خـواهم داشت. من او را در آغـوش گرفتم و همان احساس عشقی که در سـوی دیگر با بغل کردن نوزاد خردسالم حس کـرده بـودم را حس نمـودم و هر دوی ما شـروع به گریسـتن کـردیم. این احسـاس و تجربه همـان قـدر الهی و معنـوی بـود که احسـاس و تجربهام در سوی دیگر. این تجربه از بعد معنویت و الهی بودن هیچ چیزی کمـتر از آن تجربه نداشت. من فهمیـدم که بهشت همینجاست. بهشت آن‌جا و در دنیـایی دیگر و در مکانی دوردست نیست که به آن برسیم. نیازی نیست که به جا و مقصـدی بـرویم یا کـاری کـنیم تا به بهشت برسـیم، بلکه بهشت همینجاست (و تنها باید آن‌را در درون خود دریابیم).

یکی دو سال بعد از تصادف، یک شب بعد از این‌که پسرم به خـواب رفته بـود، من تنها با خـود نشسـته بـودم و در خلوت خـود فکر می‌کـردم. مـوجی از حـزن و افسـردگی من را فرا گرفت. شروع به گریستن کـردم و با خـدا درد و دل کردم که آیا دیگر خـواهم توانست به زنـدگی عـادی بازگردم، و چگونه می‌توانم کودکم را بـدون مـادر بـزرگ کنم. او هیچ‌وقت مـادرش را بیـاد نخواهد آورد. ناگهـان صدایی از پشت سر با من سخن گفت. این به وضـوح یک صدا بود و تنها یک حس یا الهام نبـود. این همـان صـدا و عشـقی بـود که در سـوی دیگر حس کـرده بـودم و فقط چند کلمه به من گفت:

«سرور را انتخاب کن!»

ناگهان دوباره آن‌چه دربارهٔ آزادی انتخاب فهمیده بودم به یادم آمد. به یاد آوردم که بله، من آزاد هستم که آن‌چه را که می‌خواهم انتخاب کنم و تجربه خود را شکل دهم. من خود خالق دنیا و زندگی و تجربه خود هستم. می‌توانستم قربانی بودن را انتخاب کنم یا سرور را. ادعا نمی‌کنم که این کار راحتی بود، ولی این ندا برای من یک یادآوری بود.

بعد از آن اتفاقات مختلفی در زندگیم شروع به رخ دادن کرد. چیزی نگذشته بود که با یک خانم زیبا به نام تانیا آشنا شدم. من اصلا به دنبال رابطه یا همسر یا کسی نمی‌گشتم و این خیلی تصادفی اتفاق افتاد. اولین باری که او را دیدم با نگاه اول قلبم فرو ریخت و احساس جذابیت شدیدی به او کردم. من همین احساسات و تجربه را وقتی که همسر اولم را برای اولین بار ملاقات کرده بودم داشتم. احساس می‌کردم که این صحنه قبلا اتفاق افتاده است و من تنها گذشته را به یاد می‌آورم و موجی از احساسات در من قلیان کرد.

مدتی از ارتباط من با تانیا گذشت و من در یک کشاکش فکری بزرگ قرار گرفتم. از طرفی نسبت به تانیا علاقهٔ زیادی حس می‌کردم و از طرف دیگر هم هنوز به همسر درگذشته‌ام احساس عشق و وفاداری داشتم و از این‌که کس دیگری جای او را در زندگیام بگیرد احساس گناه می‌کردم. مرتب از خودم می‌پرسیدم که این چه کاری است که من می‌کنم و آیا این کار درست است. یک روز که بر سر مزار همسرم رفته بودم، شروع به درد و دل با او نمودم. من روی قبر او بر روی زمین افتاده و از ته

دل می‌گریســـتم و می‌گفتم نمی‌دانم چکـــار باید بکنم. ناگهان حضور همســرم را در آن‌جا حس کـردم. من او را نمی‌دیـدم ولی حضـور او در آن‌جا قـوی و کـاملا مشـهود بود. او می‌خندید و به من با شوخی گفت:ای دیوانه، چرا فکر می‌کـنی وقــتی تانیا را دیــدی چنــان احساســات پر قدرتی در وجودت قلیان کرد؟ فکر می‌کنی چرا احســاس می‌کردی قبلا او را دیده بــودی و می‌شــناختی؟ تو آزادی که هر که را که می‌خواهی انتخاب کنی. من خــود تانیا را به زنــدگی تو فرســتادم (تا جــای خــالی من را بــرایت پر کند)، زیرا حقیقت این است که تا وقــتی که تو هنــوز در این حــال هســتی و دائم در حــال عــزاداری و غصه و درد کشیدنی و به من فکر می‌کنی من هم نمی‌توانم به سفر (معنــوی و صــعود) خــود ادامه بــدهم. تا وقــتی که تو در آرامش و خوشحالی نباشی من هم نخواهم بود.

این اتفــاق دیــدگاهم را تغیــیر داد و من مــدتی بعد با تانیا ازدواج کردم. وقــتی که با تانیا ازدواج کــردم او گفت که نمی‌تواند بچه دار شود و من هم مشکلی با آن نداشتم و گفتم مســئله‌ای نیســت، من یک پسر دارم که او را با هم بــزرگ می‌کــنیم. ولی کمــتر از یکســال از ازدواجمــان گذشته بود که تانیا به من گفت که فکر و احساسی قوی مرتبا به او می‌گوید که باید بچه‌ای را به فرزند خوانــدگی قبول کنیم. من نسبت به این کار تردید داشتم و راستش می‌ترســیدم که نتــوانم با بچه‌ای که به فرزند خوانــدگی قبول می‌کنیم همان محبت و رفتاری را داشــته باشم که با فرزند خودم دارم و ناخودآگاه بین آن‌ها فــرق بگــذارم. ولی تانیا به این کــار اصــرار داشت. یک روز تانیا به من گفت که یک وقت گرفته است که به آژانسی که متخصص پیدا کردن فرزند خوانده بود بــرویم و با مراحل

مختلف و جنبه‌هـای قـانونی آن آشـنا شـویم. ما هم به آن‌جا رفتیم و زوج‌های زیاد دیگری نیز آن‌جا بودند. وقتی که آن‌جا را ترک کردیم با هم گفتیم که شـاید بهـتر باشد بگذاریم آن زوجها این کار را بکنند و ما همان پسرم را با هم بزرگ کنیم. ولی یک هفته بعد از آژانس به من تلفن کردند. به من گفتند که یک مـادر بـاردار قصد دارد پسر 14 ماهه خـود و پسـری را که با آن حامله است را بـرای فرزند خوانـدگی بدهد و می‌خواهد که هر دو بـرادر با هم باشند و به یک خانه بروند. 14 مـاه سن فرزند خردسـال من در هنگـام تصـادف بـود و وقـتی که او گفت که می‌خواهند دو بـرادر در کنـار هم بـاقی بمانند من به یـاد بـرادران خـود افتـادم و اشک از چشـمانم سـرازیر شد و نجوایی به من گفت که این کار را بکنم. بعدا فهمیدم که وقتی به مادر این دو پسر آلبومی از عکسهای زوجهـایی که برای فرزند قبول کـردن درخواست داده بودند نشـان داده شـده بـود، به محض این‌که به عکس من و تانیا رسـیده بـود نجـوایی با او سـخن گفته بـود و او نـیز بلافاصله ما را انتخاب کرده بود؛ بـدون این‌که عکس بقیه زوجها را ببیند. ما یک جلسه 6 سـاعته با مـادر این دو پسر داشـتیم. وقـتی که جلسه تمـام شد پسـرش که 14 ماه داشت به خـواب رفته بـود. او پسـرش را به من داد. وقتی که او را برای اولین بار در آغوش گرفتم آن صحنه که در سوی دیگر فرزند 14 ماه‌ام را به دست خدا سپرده بودم جلوی چشمانم آمد. احساس آن تکان دهنـده بـود و مرا منقلب کرد. چند سال بعد وقـتی که او حـدود 4 یا 5 ساله بود یکبار به من گفت که او صحنهٔ تصـادف را (قبل از تولد خود) دیده بوده و قسمتی از گـریفین (فرزند 14 ماه‌ام که کشته شد) در اوست...

بعد از این تجربه برایم در فکرم سوالات بی‌جواب زیادی وجود داشت، زیرا این تجربه از طریق دین و مذهب برایم قابل هضم و درک کردن نبود. این باعث شد که برای سال‌ها در جستجو باشم. من به دنبال مذاهب و فلسفه‌های شرقی رفتم، نظریه‌های گوناگونی را امتحان کردم، و با سرخ پوستان و معلمان معنوی آن‌ها آشنا شدم که تا حد بسیار زیادی منطبق و هم آوا با روحم بود.

آن‌چه که جدای از تمام این خاطرات و سرگذشت می‌خواهم به همه بگویم این است که من از تمام این تجربه‌ها و اتفاقات سه چیز را فهمیدم. یکی این‌که ما کاملا موجوداتی معنوی و الهی هستیم و مطلقا هیچ چیز نمی‌تواند آن‌را تغییر دهد. هیچ کاری نیست که بتوانید انجام دهید و هیچ اتفاقی نیست که بتواند برای شما رخ دهد که بتواند این حقیقت را عوض کند.

دوم این‌که فهمیدم همه‌چیز به ما بستگی دارد. من قبلا تصور می‌کردم که بالاخره یک منجی پیدا خواهد شد و دنیا را درست خواهد کرد و آن‌را خراب کرده و از نو خواهد ساخت. ولی اکنون می‌دانم که این ما هستیم که باید آن‌را درست کنیم؛ خود ما. وقتی که بزرگان و پیشوایان به زمین آمدند، برای این نبود که به ما نشان دهند که آن‌ها چقدر بزرگ و والا هستند. بلکه برای این بود که به ما نشان دهند که ما خود چقدر بزرگ و والا هستیم و تنها آن‌را فراموش کرده‌ایم. آن‌ها با زندگی خود به ما می‌گفتند که آیا به یاد نمی‌آوریم که چه کسی هستیم و در چه مرتبه‌ای قرار داریم؟ مسیح گفت که

شـــما هم می‌توانید تمـــام معجـــزاتی که من می‌کنم و بزرگ‌تر از آن را انجام دهید، اگر ایمان داشته باشید.

سومین چیزی که فهمیدم این است که همه‌چـیز راجع به عشق است و درست کـــردن این دنیا تنها با عشق ممکن است؛ عشقی نامشـروط. فهمیـدم که هیچ کس از دست ما عصــبانی نیست و در هیچ دردســری نیســتیم، بلکه به ســادگی در این دنیا هســتیم که تجربه کــنیم و با آن یــاد بگـیریم و به یک‌دیگر عشق بـورزیم؛ عشـقی نامشـروط. اگر این کار را بکـنیم حقیقتا دنیا را تغیـیر خـواهیم داد و بهشت را به زمین خواهیم آورد. من فهمیدم که بسیاری از اوقات افرادی که در زندگی باعث رنجش ما می‌شـوند در حقیقت معلمــانی هســتند که به زنــدگی ما آمده‌اند تا درسی را در مورد خود ما به ما نشـان بدهند. هیچ اتفـاق بی‌هدفی وجود ندارد و هیچ چیزی تصادفی نیست.

مانند داستان آن کوزه‌گر که کوزه‌های خود را می‌شکست و سپس تکه‌هـای آن‌ها را به هم چسـبانده و در ترک‌هـای آن نخ‌های طلا قرار می‌داد. وقتی از او پرسیدند که چــرا این کوزه‌های سالم را می‌شکنی گفت که برای این‌که به آن‌ها جلـــوه و شخصـــیت بدهد. گـــاهی باید در زنـــدگی شکسـته و خـرد شـویم تا عمق خـود و جلـوه و شخصـیت حقیقیمان را بیابیم. راسـتش من خـود تا مـدتی از دست همسر اولم عصبانی بـودم و می‌گفتم که تو به آن مکـان زیبا و پر از آرامش رفـــــــــتی و من را در این دنیا رها کرده‌ای که با یک بدن معلول به تنهایی پسرمان را بزرگ کنم. او به من پاسخ داد که من تو را آنقـــــــــدر دوست داشتم که به تو کمک کردم که تمام این‌ها را تجربه کــنی و با آن رشد کــنی و عمق خــود را بیــابی. اگر من زنــده

مانده بودم تو به جایی که باید، نمی‌رسیدی و رشدی را که می‌باید نمی‌داشتی. این عشق نامشروط من به تو بود که باعث شد من تو را تنها بگذارم.

یک روز تانیا سر کار دنبال من آمد که با هم به یک مهمانی برویم. من هم چون کمی دیر شده بود با عجله از دفتر بیرون آمدم و به طرف ماشین می‌رفتم که یک گدا جلوی من آمد و درخواست کمی پول کرد. من عجله داشتم که به سمت ماشین بروم ولی ندایی از درون به من گفت که تنها کمی به او نگاه کن. من هم مکث کرده و برای چند لحظه به چشمانش خیره شدم. پرده از جلوی چشمان من کنار رفت و دیدم که او من است و من او هستم. دیدم که حقیقتا ما با هم یکی هستیم گرچه در دو قالب و کالبد متفاوت متجلی شده‌ایم. من او را حس می‌کردم و می‌دیدم که چه روح زیبا و باشکوهی در پشت این کالبد ژنده پوش و مفلوک می‌درخشد. من او را بغل کرده و هر دوی ما شروع به گریستن کردیم. من در گوش او نجوا کردم که می‌دانم تو چه کسی هستی. او پاسخ داد که می‌دانم که می‌دانی. ما باید بفهمیم که هیچ اتفاق تصادفی وجود ندارد و نظم و هدف‌داری کاملی در همه‌چیز حاکم است. هر لحظه مقدس و بی‌نهایت با ارزش است و در هر لحظه ما آزادی انتخاب داریم؛ آزادی انتخاب در مورد فکرمان، رفتارمان، و برداشتمان از اتفاقات.

بعضی‌ها فکر می‌کنند که تجربه نزدیک به مرگم بلافاصله من را کاملا تغییر داد و تمام چالش‌های روحی و فکریام با آن از ناپدید شدند. ولی این‌طور نبود و سال‌ها طول کشید. من یاد گرفتم گاهی بخشیدن خود سخت‌ترین کار

و مشکل‌ترین قسمت رشد کردن است. من برای سال‌ها خودم را به خاطر تصادف گناه‌کار می‌دانستم تا بالاخره توانستم خودم را ببخشم. من مدتها به دنبال چیزی خارج از خود برای التیام جراحات و دردهای درونیم می‌گشتم. اگر بتوانم از تانیا عشق کافی دریافت کنم تا با آن احساس ارزش کنم، اگر پسرهایم خوب و موفق باشند تا من احساس کنم پدر خوبی بوده‌ام، .... حتی تجربه من در سوی دیگر نیز به نوعی یک تایید خارجی بود؛ این‌که عشق الهی شامل من شده است پس من با ارزش هستم. تا بالاخره یاد گرفتم که این تنها خود من هستم که می‌توانم خویشتن را شفا دهم و التیام ببخشم. این چیزی نیست که حتی قرار باشد از عالم بالاتر برایم فرستاده شود، بلکه تنها از سوی خود من می‌تواند به من داده شود. برای من حدود 12 سال طول کشید تا بتوانم به آن برسم.

تجربه «پنی»

بسیاری از ما کنجکاو هستیم که وقتی کسی در کما است چه احساسی دارد. «پنی» (Penny W)ـ در اثر آلرژی شدید 3 روز را در کما گذراند. توصیفات او از حالت کمایش جالب و با جزئیات قابل ملاحظه است که در زیر بازگو شده است.

این اتفاق در آگوست 2014 برای من رخ داد. قبل از این اتفاق‌ها من به خاطر آنافیلاکسی در اثر آلرژی به مصرف ماهی به بخش اضطراری بیمارستان آورده شده بودم. در آن‌جا من را به دستگاه تنفس مصنوعی و سرم وصل کردند. سپس من را به بیمارستان بزرگ‌تری منتقل کردند و در آن‌جا برای 3 روز در کمای مصنوعی

قرار دادند. این تجربه برای من در طی این 3 روز اتفاق افتاد. من هیچ احساس و فهمی از زمان نداشتم. در جایی که من به آن رفتم زمان معنایی نداشت. در آن‌جا همه‌چیز در آن واحد اتفاق می‌افتاد، بدون وجود آشفتگی و شلوغی. و این تجربه من است:

من در کما هستم. همه جا خیلی تاریک است، یک تاریکی تهی. فشار بسیار زیادی از تمام اطراف به سمت خود حس می‌کنم. من کاملاً تنها هستم. خیلی تاریک است و سپس من در خواب هستم و غافل از دنیای اطراف. دوباره در همان فضای تاریک و تهی از خواب بیدار می‌شوم. من به سختی تلاش می‌کنم که در آن فضا حرکت کنم. این خیلی خسته کننده است و مرتباً به خواب عمیقی فرو می‌روم. نمی‌دانم چه مدتی در این حال و فضا بوده‌ام، زیرا این‌جا زمان به گونه‌ای که ما می‌دانیم وجود ندارد، فقط یک زمان است که در آن همه‌چیز (و تمام اتفاقات) در آن واحد وجود دارند. ولی این هیچ آشفتگی و هرج و مرجی به دنبال ندارد، زیرا همان گونه است که باید باشد.

من در طرف دیگر چیزی هستم که بهترین تعبیری که می‌توانم از آن بکنم یک غشاء یا پرده است. مانند یک عکس که در زیر سطح یک دریاچه یخ زده باشد. من در زیر این غشاء معلق هستم و فهمیدم که اتاقی که بدنم در آن قرار دارد در طرف دیگر این غشاء است. می‌توانم حرف زدن مردم را بشنوم. دخترم در سمت راست بدن من ایستاده است، کمی عقب‌تر و جلوی ماشین تنفس مصنوعی، و یک پیراهن قرمز به تن دارد. او ساکت و از درون بسیار نگران است، بدون این‌که آن را نشان بدهد.

من خودم بدنم را می‌بینم، و سعی دارم که بدنم را بیدار کنم، ولی بدنم روی تخت بی‌حرکت افتاده است. هنوز هم زیر آن غشاء هستم و نه در اتاق، با این‌که می‌توانم اتاق را ببینم، مانند دیدن آن از طرف دیگر یخ. من عمیقاً برای خانواده‌ام متأسف هستم، ولی برای بدنم و شرایطی که در آن قرار دارد بی‌تفاوت می‌باشم.

سپس دوباره در فضای تاریک هستم، در آن فضای تهی، با تمام فشار آن، و سپس خوابی عمیق. این خواب عمیق استراحت چندانی در خود ندارد، بلکه یک پوچی و عدم است که بدون اختیار به من القاء می‌شود. هر وقت که حس می‌کنم نزدیک است دوباره به این خواب فرو روم، سعی می‌کنم در برابر آن مقاومت کنم.

سپس من در این نور هستم، ولی نور کلمهٔ مناسبی نیست. نور سفید است و پر از ارتعاش (و انرژی) می‌باشد، ولی ناخوشایند نیست. نور تمام اطراف من، و روی من، و درون من را پر کرده است. نور در خود امنیت دارد. من هیچ کس دیگری را آن‌جا نمی‌بینم ولی کاملاً آگاه هستم که همه آن‌جا هستند، تمام کسانی که می‌شناسم و نمی‌شناسم، تمام کسانی که هرگز وجود داشته‌اند. تمام ما به هم متصل و مربوط هستیم، با این‌که من کسی را نمی‌بینم. تنها لباس من در آن‌جا نور است. من در حقیقت شکل و فرم مشخصی مانند یک بدن ندارم، و تنها وجودی از جنس نور هستم. بعضی از افراد در آن‌جا لباس دارند، برخی ردائی به تن داشته و برخی هم لباسی که در ذهنشان تصور می‌کردند در این فضا خواهند داشت را پوشیده‌اند، ظاهری که در زندگی دنیوی فکر می‌کردند بعد از مرگ خواهند داشت.

شرح آن سخت اســت، من این مــردم را «می‌بینم»، ولی نه دیدنی مانند دیدن فیزیکی. دیدن در سرای دیگر با این دنیا کــاملاً متفــاوت بــوده و با تمــامیت همــراه است. تصاویر توسط ارتعاشات انــرژی با فرکانس‌هــای مختلف در ادراک من نقش می‌بندند. ولی این تصــاویر در جلــوی چشمان من نیستند، بلکه در ذهن من هستند، گویی آن‌ها را دیده‌ام.

من در بالا کلمـهٔ زنـده و زنـدگی را بکـار بـردم، ولی این کمی گمراه کننده است، زیرا این طور تـداعی می‌کند که مرگی وجود دارد. مـرگ وجـود نـدارد، بلکه ما می‌تـوانیم انتخاب کـنیم که (بـرای مـدتی) در یک بـدن باشـیم، ولی ترک کردن این بـدن به هیچ وجه به معنـای مـردن نیست. انرژی نمی‌تواند خلق یا نـابود شـود، تنها می‌تواند تغیـیر شکل بدهد. این حقیقت (در آن‌جا) به من گفته شد، ولی نه از طریق کلمــات، بلکه این حکمت به ســادگی در آن‌جا وجود داشت. می‌دانم که وقتی در بدنم می‌زیســتم و یک دختر جوان بـودم این اصل را یـاد گرفته بـودم. در این‌جا این یک حقیقت است در زمان حال، و در این مکان و هر جای دیگر.

من در این‌جا نوری بسیار درخشان هســتم، و موجـوداتی که بسیار درخشان هستند در خطرند. دزدان (و موجودات شـروری) که در فضـای تهی وجـود دارند با کمک یک‌دیگر ســعی می‌کنند که نورهــای درخشــان را خــاموش کنند. می‌دانم که این دزدها هم در دنیــای فــیزیکی که اکنــون است و هم در این دنیای معنوی سـعی در این کـار دارند. این‌جا هیچ مـــذهبی وجـــود نـــدارد، هیچ. فقط روح (و معنـویت) و دانش و نـور و آگـاهی است که وجـود دارد.

دانش آن وقت که نیـاز است داده می‌شـود، و به صـورت یک سـری حقـایق و اصـول و (تئـوری) نیست. وقـتی که داده شــد، نیــازی نیست که دیگر آن را به یــاد بیــاوری، جـوهر و نقش آن در وجـودت نقش می‌بنـدد و تـوده آن می‌رود. تنها چـیزی که بـرای به یـاد آوردن آن نیـاز داری جوهره آن است.

من هیچ یک از عزیـــــزانم یا شـــــخص خاصی را این‌جا نمی‌بینم. به دنبال کسی هم نگشتم. تنها از نور سـفیدی که در آن بودم و ارتعاش آن که درون من رخنه کرده بود لــذت می‌بــردم و بســیار خوشــنود بــودم، بــدون هیچ کشــمکش و مناقشه‌ای. ســپس من با شــدت به ســمت عقب کشـیده شـدم و به مکـان تاریک و تهی بازگشـتم. سپس من نزدیک همان غشاء هسـتم که بین فضـای تهی و زمان حال است. خود را حس می‌کنم که به ســرعت از درون آن عبــور می‌کنم. خــودم را می‌بینم که روی تخت دراز کشـیده‌ام. من بـالای سر بـدن خـودم هسـتم، ولی شناور نیستم.ای کـاش می‌توانسـتم آن را توصـیف کنم. وجود من در نزدیک جائی که سقف اتاق است قرار دارد. من بدنم و تمـام دسـتگاه‌هایی که به آن وصل هسـتند را می‌بینم. بهــترین دوســتم «مگــان» هم آن‌جاست و او و پسرم «دیوید» هر دو در حال گریه کردن هسـتند. صـدای زنگ خطر بلند می‌شود و اعـداد و چراغهـای روی بعضی از دستگاه‌ها (بصورت هشـدار دهنـده) خـاموش و روشن می‌شـوند. پرسـتار و متخصص تنفس با سـرعت به داخل اتــاق می‌آید. ولی من هیچ ترسی حس نمی‌کنم و کــاملاً نسـبت به این منظـره بی‌تفـاوت هسـتم. بـدن من روی تخت کاملاً بی‌حرکت است. اکنـون دیگر مگـان و دیوید به اتاق انتظـار رفته و آن‌جا منتظر هسـتند. من در آن واحد

هم در اتــاق خــودم و هم در اتــاق انتظــار حضــور دارم. مگــان و دیوید در حــال گفتگو هســتند که اگر من احیــاء شوم، نیاز به کسی هست که بتواند برای مسائل پزشکی من تصمیم بگیرد. بعداً آن‌ها صـحت این گفتگو و زمـان و مکان آن را تأیید کردند.

توجه من دوباره به اتاق خودم معطوف شد. تمــام این‌ها هم زمان اتفاق می‌افتادند، ولی من می‌توانستم تـوجهم را به هر جا یا هر چیزی که بخـواهم متمرکز کنم. زمـانی وجود نداشـت، گرچه اتفاقـات به تـرتیب صـحیح خـود رخ می‌دادند. کادر پزشکی در اتاق من در عجله بــوده و روی بـدن من کـار می‌کردند. دکـتر وارد اتـاق شـده و کـرش کــارت را بــاز کــرده و به لوله ســرم من داروئی تزریق می‌کند. کمی منتظر مانــده و دوبــاره داروی دیگــری و سپس یک پرستار جناغ سـینهٔ من را با مشت خـود محکم ماسـاژ می‌دهد. صـحت این وقـایع نـیز بعـداً تأیید شـدند. سـپس ناگهـان من دوبـاره به درون فضـای تاریک و تهی مکیده شـدم. فشـار بسـیار زیـادی روی سـینهٔ خـود حس می‌کنم. برای تنفس تمام سعی خود را می‌کنم، با این‌که من هیچ تنفس یا نیــــاز به هــــوائی درون ریه‌ام حس نمی‌کنم. گـویی این تقلا را بـرای خـارج خـودم که بـدنم است انجام می‌دهم. سپس دوباره خوابی عمیق. دوبــاره با تلاش زیــادی که از قبل هم بیشــتر است در فضــای تاریک حرکت می‌کنم. تقلا می‌کنم که آن غشاء یا نــور را پیدا کنم. سپی دوباره خواب عمیق و ســپس نــور. من به مرکز نــور ســفید می‌روم و نــور لبــاس من می‌شــود، با این‌که من در آن‌جا بدنی ندارم.

احساس می‌کنم که خودم را هر چه بیشتر به درون نور فشار می‌دهم. من خودم را به این جنبهٔ بودنم فشار می‌دهم، گویی می‌خواهم مطمئن شوم که آن‌جا خواهم ماند. نمی‌خواهم دوباره به آن فضای تاریک و تهی یا فضای فیزیکی اکنون مکیده شوم. در آن‌جا تنها تاریکی نیست که من را محاصره کرده، تنها نبود نور نیست، بلکه حضور چیزهایی که می‌توان آن‌ها را ارواح بد و شرور نامید، با این‌که این توصیف خیلی تو خالی و کم عمق به نظر می‌رسد. آن‌ها در تمام اطراف من هستند و به من نزدیک شده و به فضا و حریم من تجاوز می‌کنند، گویی قصد آزار و صدمه رساندن به من را دارند. احساس می‌کنم که خیلی ضعیف هستم و قدرت خودم را به سرعت از دست می‌دهم.

ناگهان زنی بلند قد که مانند یک جنگجو ایستاده بود و لباس نورانی سفیدی به تن داشت ظاهر شد. من با قدرت زیادی به سمت او جذب شدم و به سینه او نزدیک گشتم. او مشت خود را بیرون آورده و با قدرت به جایی که سر این موجود شرور بود ضربه‌ای وارد کرد. این‌جا تاریک است و من تنها می‌توانم او را ببینم، ولی در عمق درونم می‌دانم که این اتفاق رخ می‌دهد. موجود شرور منفجر شده و ذرات آن به سرعت پرتاب شده و از ما دور می‌شوند. من نزد این روح درخشنده هستم، نزدیک به او و در امنیت و گرمای مطبوعش. احساس می‌کنم حضور او من را احاطه کرده است و درون و اطراف من را پر نموده است. مشکل است که بتوان گفت که مرز وجود او کجا خاتمه یافته و وجود من شروع می‌شود، ولی او به نوعی هنوز هم وجود خود را به شکل یک زن بلند قد و قدرتمند که در نور پیچیده شده

و روحی جســـور و متهـــور و مـــراقب من است حفظ می‌کند. من نمی‌خواهم که از نزد او بروم ولی به نــوعی (می‌فهمم و) تصـــمیم می‌گـــیرم که در حـــال حاضر نمی‌تـوانم آن‌جا بمـانم. من باید به بـدنم بـازگردم، گرچه ترجیح می‌دهم که بازنگردم. من نسـبت به همـه، منجمله بچه‌هایم احساس بی‌تفـاوتی می‌کنم، ولی با این حـال با تصمیم خود کنار آمده و به بدنم باز می‌گردم.

از وقتی که آن اتفاقات برایم افتـاده من انسـان دیگـری شده‌ام. وقتی مـردم را ملاقـات می‌کنم، چیزهـایی راجع به آن‌ها درمی‌یابم که نمی‌بایست بتوانم بدانم. یکبـار یک پرستار که هرگز قبل از آن او را ندیـده بـودم را ملاقـات کردم و به او دربارهٔ نوه‌اش گفتم و گفتم که نام نوه‌اش چیست. به او گفتم که می‌دانم که تو و شـــــــوهرت به تــازگی خــانه‌ای خریده‌اید و به خــاطر همین هم تصــمیم گرفته‌ای که بازنشسـته نشـوی تا بتـوانی قسط خانه ات را بدهی. به او گفتم که این تصمیمت اشتباه بوده است. زیرا به جای این‌که به ایالتی که نوه‌ها و بقیهٔ خــانواده‌ات آن‌جا هسـتند رفته و زنـدگی آن‌ها را غـنی‌تر کنیـد، روی خود و راحتی خود تمرکز کرده‌اید.

من دیگر ترسی از مرگ ندارم زیـرا مـرگی وجـود نـدارد. فقط زمانی می‌رسد که بدن ما دیگر بدردمان نمی‌خــورد و باید آن را دور بیاندازیم. من دلم برای سرای دیگر تنگ می‌شـــــود و چشم به راه روزی هســـــتم که به آن‌جا بـــازگردم. من می‌دانم که به کـــرات در دنیـــای فـــیزیکی زندگی کرده‌ام. می‌دانم که ارتباط بین انسـان‌ها روی در همین دنیا به پایان نمی‌رسد و آگــاهی و ادراک از مغز ما ناشی نمی‌شود.

تجربیات نزدیک به مرگ در کودکان

طبق تحقیقات انجمن بین المللی مطالعات NDE، حدود 85% کودکانی که دچار ایست قلبی شده و سپس احیاء می‌شوند تجربه نزدیک به مرگ دارند. به خاطر پیشرفت روشهای احیاء، امروزه بیش از هر زمان دیگر کودکان NDE را تجربه می‌کنند. گاهی کودکان وقتی به سنی می‌رسند که قادر به تکلم هستند از تجربه‌ای که در سنین بسیار خردسالی داشته‌اند سخن می‌گویند. اکثریت قریب به اتفاق تجربه‌هائی که کودکان نقل کرده‌اند مثبت است. بر طبق همین تحقیقات، در مقایسه با بزرگسالان، تجربه‌های کودکان معمولاً ساده‌تر بوده و پیچیدگی کمتری دارد. تجربه نزدیک به مرگ در کودکان همانند بزرگسالان اکثراً باعث تحولات عمیق و طولانی مدت یا دائمی در زندگی شخص می‌گردد. این تحقیقات اینگونه بیان می‌کنند که این کودکان معمولاً:

مهربان‌تر شده و به خدمت به دیگران گرایش نشان می‌دهند.

کنجکاوتر شده وعلاقه بیشتری به یادگیری علم پیدا می‌کنند.

اخبار منفی مانند جنگ و خشونت آن‌ها را بیشتر از سایر کودکان آزار می‌دهد.

مقدار خواب یا اشتهای آن‌ها می‌تواند تغییر یابد.

ممکن است وابستگی عاطفی آن‌ها به پدر و مادر کاهش یابد (این ممکن است به خاطر توجه عاطفی بیشتر آن‌ها به افراد دیگر باشد.)

علاقۀ آن‌ها به معنویت افزایش می‌یابد.

نسبت به بچه‌های هم سن و سال خود بالغ‌تر و پخته‌تر رفتار می‌کنند. به همین علت گاهی این کودکان برای برقراری ارتباط با کودکان هم سن خود دچار مشکل می‌شوند.

ممکن است به داروها، نور شدید، و یا صدای بلند حساس شوند.

در تحقیقات دکتر اتواتر (P.M.H. Atwater)ـ که در آن 270 کودک را تحت بررسی قرار داده است، تنها 3% آن‌ها تجربه منفی یا ناخوشایند داشته‌اند. تحقیقات دکتر جفری لانگ (Jeffrey Long)، که در آن تجربه‌های 133 کودک (زیر 16 سال) را با تجربه‌های 478 بزرگسال مقایسه کرده است، اینگونه پیشنهاد می‌کند که فرق بارزی بین مؤلفه‌ها و اجزاء اصلی تجربه‌های کودکان و بزرگسالان نیست.

دکتر ملوین مرس (Melvin Morse)، استادیار و پزشک بخش کودکان بیمارستان واشینگتن آمریکا، که خود در ابتدا هیچ اعتقادی به زندگی بعد از مرگ نداشت، در سال 1982 با اولین مورد NDE یک کودک در کار خود روبرو شد [4]ـ که آن را در جورنال علمی مشهور "جورنال انجمن پزشکی کودکان آمریکا" بعنوان یک مقاله منتشر کرد. وی سپس تصمیم به تصمیم به تحقیق جدی در این زمینه گرفته و در یک بررسی تجربه 23 کودک و تأثیر آن را در سال‌های آتی روی زندگی این کودکان مورد مطالعه قرار داد و دریافت که در اثر این تجربیات در این کودکان خصائصی مانند مهربانی و

گذشت به طـور بـارزی افـزایش یافته است. هم‌چـنین تحقیقـات دیگر نشـان داده که این کودکـان معمـولاً در بزرگسالی علاقهٔ بیشتری به معنویت و جنبه‌های روحانی زندگی، کمک و خدمت به دیگران، و دلسوز بـودن نسـبت به دیگران را دارند

تجربه یزمین

یزمین در اثر خون ریزی شدید در حالی که 5 ماهه حامله بود نه تنها جنین در رحم خـود، بلکه جـان خـود را نـیز به طور موقت از دست می‌دهد. تجربه او به شرح زیر است [35]:

همگامی که 5 ماهه حامله بودم، در اثر خون ریزی شدید در تمـام طـول شب جـنین در رحم من درگذشت. من خیلی نـاراحت شـدم ولی احسـاس کـردم حکمـتی در آن بوده است. دو پرستار بالای سر من آمدند ولی در همـان موقع احسـاس کـردم که از عقب کشـیده شـده و به دور خـود چرخیـدم و سـپس در فضا و به‌سـوی سـیارات و سـتارگان به پـرواز درآمـدم. در آن‌جا حلقه‌هـای سـیارهٔ زحل و ذرات غبار و سـنگ را در آن دیـدم. من از زیبـایی آن در حـیرت بـودم ولی با خـود می‌خندیـدم که هیچ کس روی زمین حـرف من را بـاور نخواهد کـرد. احسـاس می‌کردم که پر از شوق و عشق به تمام آفرینش هسـتم، از بزرگ‌ترین اجرام آسمانی تا کوچک‌ترین ذره.

ناگهان بالای بدنم که روی برانکـارد افتـاده و با روپـوش سفید بیمارستان پوشیده شده بود قرار گـرفتم. به کالبد خود نگاهی انـداختم ولی می‌دانسـتم که این من نیسـت، بلکه چـیزی است که من در آن محبـوس بـوده‌ام. اکنـون

احساس آزادی می‌کردم و این آزادی حقیقی بود، بر خلاف دردها، محرومیت‌ها، و محنت‌های دنیایی که توهم هستند. پرستارها اسم من را صدا می‌زدند و یکی از آنان حتی گریه می‌کرد، ولی من از بالا آن‌ها را می‌دیدم و فکر می‌کردم چقدر احمقانه، چرا بی‌خود جزع می‌کنند؟ همه‌چیز خوب و مرتب است، چرا من را این بالا نمی‌بینند؟ در آن موقع یک پنجره دیدم که حدود 20 سانتیمتر لای آن باز بود و پیش خود فکر کردم که آیا می‌توانم از آن عبور کنم؟ با این فکر آناً وارد بعدی جدید شدم. من درون نور، آرامش، لذت، و خوبی غوطه‌ور شدم، و برای مدتی بسیار طولانی در آن بودم. این نور درون من و من درون او و با او یکی بودم. در حقیقت او درون همهٔ انسان‌ها و همه‌چیز بود و هست. او همان عشق و حقیقت و لذت و شفقت و همه‌چیز است و تمام دانش و آگاهی و آفرینش در اوست.

من هر آن‌چه وجود داشته و خواهد داشت را آناً تجربه و حس کردم. همه‌چیز در آن واحد است و گذشته و آینده‌ای وجود ندارد. امکان توصیف زیبایی مطلق این تجربه را ندارم، گرچه در 35 سال گذشته روزی نبوده که سعی بر آن نکرده باشم. من تمام جزئیات زندگی فعلی خود را از تولد تا آن لحظه مانند یک فیلم مرور کردم. من هم زمان هم خود بازیگر اصلی این فیلم و هم تماشاگر آن بودم. دیدن زندگی‌ام من را خیلی محزون کرد، زیرا من زندگی خود را در سرور حقیقی نگذرانده بودم و از این بابت احساس شرم می‌کردم. شرمنده از این‌که متوجه نشده بودم که چقدر مهم است که ما زندگی خود را با سرور و خوشحالی واقعی بگذرانیم، صرف‌نظر از این‌که شرایط خارجی چگونه است. تمام

کشـــــمکش‌های جسم و فکر ما در مقابل آزادی مطلقی که همه روزی به آن بـــاز خـــواهیم گشت پیش پا افتـــاده است. من احســـاس کـــردم که به وجـــود والایی که پیش روی من و مانند مادری مهربان بود وفادار نبـــوده‌ام. من در آن واحد هم قاضی خود و هم عشق هر دو بـــودم. من می‌دیدم که چگونه بشریت سر خود را به پائین افکنـــده و چشـــمان خـــود را به زمین و دنیا دوختـــه، و از زیبـــایی و حضـــــور آن یگانـــــهٔ آرامش بخش که در حقیقت ما در او هستیم غافل است. من می‌دیدم که چگونه حزن و انـــدوه دامن آنـــانی را که نمی‌توانند خـــود و دیگـــران را ببخشـــند می‌گـــــیرد، و در روز بیداری‌شـــــان آنـــــان نـــــیز مانند من شرمنده و سرافکنده خواهند بود.

من دیدم که باروحیهٔ والا داشـــتن همـــهٔ ما با هم مانند یک خـــانواده می‌تـــوانیم از چیزهـــای پست گذشـــته و به‌ســـوی لـــذت حقیقی صـــعود کـــنیم. می‌دیـــدم که چگونه تـــرس در درون بعضی از انسان‌ها چنان بزرگ است که حـــتی نگـــاه به آن‌ها سخت است، ولی حـــتی بـــرای آنـــان نـــیز به‌ســـوی آرامش راهی است. دیدم که چگونه بالاخره بعد از مهنت و دردها همه‌چیز تغییر خواهد کرد، ولی هم‌چنین می‌دیدم که می‌تـــوان به مهنت و درد پایـــان بخشـــید. می‌دیـــدم که وجود من و تمام موجودات هدفمند است و همهٔ ما با هم یکی هستیم و جدائی وجود ندارد.

من تمام آفرینش را یک جا و با هم تجربه کردم، و زمـــان جزئی از این تجربه نبود. همه‌چـــیز آن قـــدر ســـاده بـــود که نمی‌توان توضیح داد. بهتر این است که بگذاریم فکرمـــان سکون یابد تا حقیقت خـــود را به ما بنمایاند. در دوردست وجود بسیار مقدس و باشکوهی را دیـــدم که درخشـــندگی

خارق‌العاده‌ای داشت. من سعی کـردم به‌سـوی او پـرواز کنم. رنگین کمــانی از رنگ‌هــای مختلف را می‌دیــدم که خود نیز جزئی از آن بودم. از صمیم قلب می‌خواستم که به‌سوی او پرواز کنم و با او و خلوص و پاکی او و هر چه هست یکی شوم. نمی‌توانم نامی برای او که ماورای نام و القــاب است بگــذارم. با نزدیک شــدن به او احســاس کردم که او تمام وجود من را پر می‌کند، گوئی وجود من در شرف انفجار در عشق است. در همــان موقع صــدایی که از تمــام جهــات می‌آمد و از درون روح من مــرتعش می‌شد به من گفت "هنـــــوز موعد تو نیست". چنـــــان احســاس حــزنی من را فــرا گــرفت و گفتم «نه نه نــه، خـــــواهش می‌کنم من را برنگـــــردان»، زیـــــرا هرگز نمی‌خواستم دوباره به زمین بازگردم.

من در بیمارستان چشمان خود را باز کـردم در حــالی که قلبم شکسته بود و به‌شدت می‌گریســتم که دوبــاره روی زمین هســتم. من هیچ گــاه این‌جا احســاس تعلق و وطن نکرده‌ام و با این تجربه خود و بســیاری تجربه‌هــای عمیق و فوق‌العاده دیگر تنها بوده‌ام، بدون این‌که بتــوانم کسی را پیــدا کنم که من را درک کند و با او متصل شــوم. من به مدت 6 دقیقه مرده بودم و بــرای 2 روز در بیهوشی بسر بردم.

تجربه‌های کارمن در 5 و 15 سالگی

دختری به نام «کارمَن» (Carman) دو بار در زندگی خود برخوردی نزدیک به مرگ را تجربه کــرد، یک بــار در ســال 1960 در سن 5 سالگی و یک بار در سال 1971 سن 15 سالگی. تجربه او از زبان خودش اینگونه است:

من یک بار در 5 سالگی و بار دیگر در 15 سالگی تجربه نزدیک به مـرگ داشـتم. اولین تجـربه‌ام در5 سـالگی‌ام اتفـاق افتـاد. زمـانی بـود که من در آپارتمـان به همـراه مادر و برادر و خواهرم در شیکاگو زندگی می‌کردم. دکتر برای مادرم که دچـار افسـردگی بـود داروهـای کپسـولی شـکل سـبز و سـیاه رنگی را تجـویز کـرده بـود. مـادرم شـیرینی‌ها را از ما قـایم می‌کـرد و تنها پس از خـوردن شام به ما می‌داد. وقتی که او بـرای خـوردن داروهـایش به سـراغ کـابینت رفته بـود، دیـدم که دارد چیزهـایی می‌خـورد و من فکر می‌کـردم که همـان شـیرینی‌ها را می‌خـورد. پس از این که داروهـایش را خـورد، او به نـزد خـواهر و بـرادرم رفت. من از ظرفشـویی بـالا رفته و کابینت را باز کرده و قرص‌هـایش را برداشـته و خـوردم. سـپس مـادرم مـرا صـدا زد. وقـتی که داشـتم پیش او می‌رفتم ناگهـان تمـام دنیـای اطـراف من تاریک شد. مـادرم با پـدرم که سر کـار بـود تمـاس گـرفت و مـرا به بیمارسـتان بردند و تجربه نزدیک به مـرگ من این گونه شروع شد:

من در حال بالا رفتن از ابرها با یک نردبان طلایی بودم. وقتی که به آخر نردبان رسیدم، یک مرد که شانه و ریش سفیدی داشت و لباسی گشاد پوشیده بود با من ملاقـات کرد. او دستم را گـرفت و با من روی یک نیکمت مرمـری نشست. من به خـاطر سـفر طـولانی خسـته بـودم. در حالی که که او نشسته بود، من بلند شـدم و ریشش را با دسـتم لمس کـردم و بزرگ‌تـرین حس عشق را احسـاس کردم که حتی تا به امروز نیز این حس از من جـدا نشـده است. سپس او بلند شد و دستم را گرفت و ما در حـالی که قدم می‌زدیم، به اتاق سفید مرمری رفتیم؛ جـایی که

صحنه‌ها و تصاویر زیادی از زندگی من وجـود داشت و به سـرعت می‌گذشت. هیجـان انگـیزترین صـحنه‌ها را از زندگی گذشته‌ام هیچ‌وقت فرامـوش نمی‌کنم. من خـودم را به عنوان یک جوان مو طلایی دیـدم که در یک تصـادف کشـته شـده ام. دیـدم که در حومه شـهر در یک خانه مزرعه‌ای رنگی با دری بـزرگ زنـدگی می‌کنم. بـیرون از خانه و در کنار ماشین، من با همسرم و دخـتر دوسـاله و پسر چهارساله ام، خـداحافظی می‌کنم و بـرای رفتن به سرکار با کیفم سوار ماشین می‌شـوم. پس از مـرور، به اتاق مرمری دیگری بـرده شـدم که یک کتـاب بـزرگ روی یک میز مرمری وجود داشت. راهنمایم پشت میز نشست و با انگشتش به کتاب اشـاره کـرد. او از طریق صـفحات جست و جو می‌کـرد تا ببیند که می‌تواند اسم مـرا در کتاب پیدا کند. او سرش را بلند کرده و به من نگـاه کـرد. یک موج از گناهـان که بـرای من نوشـته شـده بودند. من کارهای اشتباه زیادی را مرتکب شـده بـودم. آن‌جا کسی مـرا قضـاوت نمی‌کـرد و من بـودم که خـودم را مـورد قضاوت قرار می‌دادم و می‌فهمیدم که کارهای اشتباهی را مـرتکب شـده ام. راهنمـای من از طریق ذهن با من صحبت می‌کرد. به من صحنه‌هایی نشان داده شد که پـدر و مادر و برادر و خواهرم دور بدن مرده‌ام گریه می‌کنند. او به من گفت که زمان من فرا نرسـیده و باید به خـاطر آنـان برگـردم. بعد از چیزی‌هـایی که به من نشـان داده شـد، من خیلی سـریع خـودم را در بیمارسـتان یـافتم که دکترها و پرستارها روی من کـار می‌کردند. روی بیـنی‌ام لوله‌هـای پلاسـتیکی بسـته شـده بـود. من دو هفته در بیمارسـتان مانـدم و تا به این روز پس از مـرور زنـدگی گذشـته‌ام ماشـینی نرانـده ام. از زمـان این تجربـه، من

احساس می‌کنم که یک پایم در بهشت و پای دیگـرم روی زمین است.

دومین تجربه‌ام زمانی بود که من پـانزده سـال داشـتم و در شهرهاتفورد زندگی می‌کـردم. من یک روز به بـیرون از کلاس مدرسه رفتم و به تنهـایی به یک دنـدان پزشک برای کشیدن دنـدانم مراجعه کـردم. دنـدان پزشک به من یک ماسک برای تنفس داد که ناگهان خـودم را بـیرون از بدن دیدم. من نقاط سفید و سیاه رنگی مشـاهده کـردم که در حال چرخیـدن بودند و کـاملا احسـاس کـردم که در حـال جـذب شـدن به آن هسـتم. من در داخل یک نقطه وسیع سیاه و سفید رنگی بودم که در حـال تبـدیل شـدن به یک تونل بود که مـرا به داخل خـود جـذب می‌کـرد. من در حالی که از طریق تونل می‌رفتم، صدایی شـبیه سر و صـدای قطـار شـنیدم. من سـریع از طریق تونل مه آلـود بالا رفتم و ناگهان خودم را در یک ورودی بـزرگی یـافتم که سه درخت بلوط بزرگی در آن‌جا وجود داشت. یکی به سـمت چپ، دیگـری به سـمت راست و آن یکی مسـتقیم می‌رفت. من از در سمت چپ وارد شـدم و وقـتی که به داخل رفتم، در پشت سـرم بسـته شد و من در تـاریکی مطلق بـــودم. می‌دانســـتم که کجا هســـتم و به نظر می‌رسـید که افـرادی دیگـری هم آن‌جا بودند که زیر لب سخن می‌گفتند. نمی‌دانستم که چـرا آن‌جا بـودم و خیلی احساس ناراحتی می‌کردم و در ذهن خودم گفتم: مسیح، من به این‌جا تعلق ندارم و احساس ناراحتی می‌کنم. من داشتم برای کمک گرفتن از مسـیح راز و نیـاز می‌کـرم و در حالی که در حال راز و نیاز با مسـیح بـودم، یک نقطه نـورانی را دیـدم که نزدیک و نزدیک‌تر می‌شد که ناگهـان خودم را در اتاق دندان پزشـکی یـافتم. من بـدنم را روی

میز دنـدان پزشک دیـدم که دنـدان پزشک و پرسـتار مـرا برای بلند شدن تکـان می‌دادند. دیـدم که دکـتر و پرسـتار خیلی ناراحت و پریشـان‌اند. در حـال دیـدن این صـحنه‌ها بـودم که به داخل بـدنم کشـیده شـدم و پس از رفتن به بدنم، خیلی احساس ضعف کردم. مثل این بود که یک تن آجر روی بـدنم ریخته بودند. پرسـتار با زانـویش سر مـرا پـایین نگه داشت تا خـون در سـرم به جریـان بیفتد. من حدود یک سـاعت به خاطرضـعف به خانه نـرفتم. این یک تجربه واقعی بود و هیچ‌وقت از من جدا نشـده است. من می‌دانم وقتی که شما از دنیا می‌روید، وابستگی تـان در زمین را از دست می‌دهید و از شـما مـراقبت می‌شـود و هیچ انـدوهی نیست. بـرای من مـاموریتی است که چـرا این‌جا هستم. آن‌جا احساسـات جـداگانه‌ای وجـود داشت. نه غم و انــدوه ولی قــدرت بــالاتری هست که ما به آن کنترل نداریم.

تجربه‌های خروج از بدن یا شبه NDE از ایران

اینها سـایر تجربیـاتی هسـتند که توسط هموطنـان عزیز برای ما ارسال شده‌اند ولی مشخص نیست که یک تجربه نزدیک به مــرگ هســتند یا شــبه تجربه یا خــواب و رویا. ضمنا بر روی نوشتار این تجربیات چندانی انجام نشده و با زبان خود شخص تجربه کننده بازگو شده است.

تجربه آقای محمدرضا

(ارسال اسفند 1398)

حدود سـال 1375بـود،از مسـیر گرگـان به سـمت مشـهد میرفتم جاده بجنورد ،دوستم امیر همراهم بـود،شب بـود و من بشدت خسته،چراغ روشن کنار جاده باعث شد بیام

کنار وپارک کنم،آبادی کوچکی بـود،امـیر خـواب بـود ،من هم از شـدت خسـتگی بلافاصـله خـوابم بـرد،چند دقیقه نگذشته بود که احساس کردم امیر برگشـته وبا چهـره‌ای ترسـناک را زده به من،بسـختی تکـانی به خـودم دادم،و امـــــیر را هل دادم و گفتم امـــــیر این چه بازیه که در میاری،امیر انگار یهو از خواب پرید و با تعجب نگاهم کرد و اظهار تعجب کرد و گفت که من خـواب بـودم،توروخـدا بذار بخوابم

مرتبه دیگر تکرار شد،بـاز همـان چهـره ترسـناک و من با ضربه‌ای محکم امیر رو بیدار کردم،طوری که آه وناله‌اش در آمد،و قسم خورد که خواب بوده،

بـار سـوم تکـرار شد ولی اینبـار فرصت نکـردم امـیر را بیــدار کنم،چــرا که مــرا با خشــونت از ماشــین کشــید بیرون،تا این لحظه بشـدت ترسـیده بـودم،اما ازلحظه‌ای که مرا بیرون کشـید ترسم ناپدید شـد،ناگـاه خـودم را در ارتفاع پنج شش متری ماشین دیدم و خــودم را دیــدم که در ماین روی صندلی قرار دارم،

آن موجود که حالا می‌دانستم امـیر نیست مـرا با خـود از روی روستا عبور داد،قسـمتی از روسـتا روی تپه بـود از روی خانه‌ها رد شــدیم،مــردی را دیــدم که آفتابه بدست قسمت دستشویی می‌رفت چراغهای کم سو را می‌دیدم که روشنی بخش محیط بودند،سعی می‌کردم همه‌چیز را بخـاطر بسـپارم آغـاز واقعی بـودن آن اطمینـان حاصل کنم،قسمتی از تپه ساختمان مخـروبه‌ای بـود قـدیمی،در این لحظه احســاس کــردم به محیط پر ازدحــامی وارد شدم موجودات زیاد که نشان از مراسمی میداد

چهره‌ها همه آشنا بودنـد،چهـره شـوهر خاله‌هـام که یکی شـأن فـوت کـرده بـود ،درعین حـال می‌دانسـتم این‌ها فامیلهـــــــــای من نیســـــــــتند فقط اینگونه بنظر میرسند،احساسم می‌گوید آن‌ها جن بودند،

مرا با آغوش بـاز پـذیرا شـدند،در مهمـانی شـان شـرکت کردم

ولحظاتی با آن‌ها بودم

چند لحظه بعد خودم را بالای ماشین دیـدم،ناگهـان انگـار با حلت مکش مانند به درون تنم کشیده شدم،چشمانم را گشودم،بلافاصله آن تـرس شـدید دوبـاره به وجـودم بـاز گشت،با این وجود ،ماشـین را روشن کـردم و با سـرعت به سمت بجنورد حرکت کردم.

تجربه آقای هومن

(ارسال دیماه 1398)

در سـال 2012 بـرای دیـدار از فامیل سـفری به ایـران داشـتم به همـراه همسـرم، همسـرم قـرار بـود 15 روز بماند و من یکماه بعد از ظهر روزی که قـرار بـود همسر برگـــــردد من به او گفتم که هر چه شـــــریعتی مـــــرا به بیمارستان ببر وقـتی به بیمارسـتان رسـیدیم و همسـرم داشت با پرسـتار بـرای دیـدن هرچه زودتر دکـتر صـحبت می‌کردند من دیگر چـــــیزی نفهمیـــــدم و همـــــانطور که ایسـتاده بـودم ظـاهرا نقش زمین شـدم و خـودم را در حالیکه همراه دو تن از برادرانم (که در جنگ شهید شـــده بودند) در حال بـازی فوتبـال دیـدم که هر سه نفر لبـاس یک تیم را بر تن داشتیم.

نکته جالب این‌جا بود که تماشا گران پـایین‌تر از ما بودند و سـطح چمن از جایگـاه تماشا گـران بـالاتر بـود من که تــوپ در اختیــارم بــود و از جــانب دو بــرادرم حمــایت می‌شدم از یکی از آن‌ها پرسیدم که این‌ها (تماشــاچیان) چگونه بـازی را میبینند و او گفت قـانون این‌جا اینچـنین است، و جالب بود صدای تشویقشان به صورت موهوم و غیر مفهـوم بـود که وقـتی احیا شـدم و برگشـتم متوجه شدم که صداها مربوط به همسرم و دکترها و پرسـتاران بـوده دیـدار و صـحبت با بـرادرانم هر چند کوتـاه آنقـدر برایم خوشایند بود که تمام وجودم را یک آرامش غریـبی پر کرده بود و هنوز هم اپرا حس می‌کنم.

تجربه خانم مریم

(ارسال آبان 1398)

تقریبا،8،9مـاه پیش بـود که از خـواب بیـدار شـدم،کـاملا هوشـیارو با درک کـافی شـبیه تمـام روزهـای زنـدگیم بــودم..وقــتی از جــام بلند شــدم بــرم ســمت ایینــه،که موهـامو ببنـدم برگشـتم سـرجامو نگـاه کـردم دیـدم که جسمم هنور خوابه،وحشت کردم و پریدم روی جســمم و یهو بیــدار شــدم. از اون روز3،4مــاه بی‌هیچ حــادثه‌ای گذشت اما الان4مـــــــاهی هست که من تقریبا در هفته چندین باذ دچار خروج روح از بدن میشم.

وقتی بیدار میشم،روحم سنگین و نمیتونم درست حرکت کنم اما کامل جشمم رو می‌بینم ک خوابه.

و به البته گاهی،دو ساعت بعد از بیـدار شـدنم وقـتی در حـال اسـتراحت هسـتم،به یک حـالت خالسه و سـنگین و سپس خروج روح از بدن میرم..

تجربه خانم الهام

(ارسال آبان 1398)

سلام من حدود دو سال پیش چیزی رو تجربه کردم که الانم یادش میفتم واقعا مو به تنم سیخ میشه شاید یه حس ترس بوده و یا حس خوب نمی‌دونم.با یکی از دوستانم بیرون بودیم و منم پشت رول یک لحظه یه حاله عجیبی بهم دست داد کشیدم کنار ماشینو همین که خواستم ترمز دستی ماشینو بکشم احساس کردم که دستم داره ازش رد میشه چند باری تکرار کردم دیدم هیچ نیرویی ندارم که بتونم ترمز دستی رو بکشم یک لحظه چشام بسته شد و احساس سبکی و بی‌وزنی کامل بهم دست داد و دیدم از پاهام و دستام روحم داره در میاد یه لحظه احساس کردم سقف ماشین نیست و دارم به سمت بالا میرم نور افتاب خیلی شدیدی به صورت و تنم می‌خورد ولی اصلا با وجود نور شدید اذیت نمی‌شدم و خیلی ازش لذت می‌بردم هی بالا و بالاتر می‌رفتم یه جاده باریک و طولانی میدیدم که انتها نداشت و من باز هم بالاتر میرفتم و دورتر و به سوی نور من در حرکت بودم.هم حس ترسناکی بود و هم ارام بخش. یه لحظه چیزی به صورتم خورد دوستم یه سیلی محکم زد به صورتم و من به خودم اومدم پیاده شدم کمی قدم بزنم ولی بازم احساس می‌کردم که روحم داره از بدنم جدا میشه بعد از اون قضیه یه چند بارم این حالت بهم دست داد ولی به طور کاملا خفیف.

تجربه آقای ابوذر

(ارسال مهرماه 1398)

در یک شب که خواب بودم، ناگهان بـدون هیچ مقـدمه‌ای و دلیل خاصی خـود را در فضـایی نـورانی به رنگ شـیر یافتم. از خود می‌پرسـیدم من در اتـاق خـودم اکنـون در خواب هستم چطـور ممکن است این همه هوشـیار باشم که ناگهـان متوجه شـدم مقابل تـاریکی قـرار دارم و خواستم بدرون تاریکی بروم تا ببینم چه خبر است اما به محض این‌که وارد تـاریکی شـدم خـود را نـیز که در نـور بودم و خود را جزئی از نـور می‌دانسـتم، تاریک یـافتم و پس از آن از خواب بیدار شدم.

این تجربه شاید حاصل آشنایی با تجـارب نزدیک به مـرگ و مطالعه موارد بسیاری از تجربه‌کننـدگان باشـد، دوست دارم که باز به آن‌جا بازگردم اما حکمت خـدا بر این است که صبر کنم تا به زمان و مکان خود برسم.

تجربه آقای متین

(ارسال آبان 1398)

من مطمتن نیستم که این تجربه نزدیک به مرگ هست یا نه‌رالان من حـدود سی و دو سـالم هست و این اتفـاق زمانی که دبیرستانی بودم افتاد. اون زمان باب شده بود با ورق و پاسـور جوون‌ها فـال میگـرفتن و یادمه کل تابسـتون رو با بچه‌هـای فامیل ورق بـازی میکـردیم. تا این‌که یک شب حس کردم وسط تـاریکی اتـاقم معلقم و به این طرف و اون طرف توسط چـیزی پرتـاب میشم یه حـالتی مثل این‌که چـیز بی‌ارزشی مثل جـوراب رو بی‌هـدف با پا به این ور و اونـور شـوت کـنی.حسی که ازین پرتاب‌ها داشتم این بود و تاریکی شدید به حـدی که من میدونسـتم اتـاقم هسـتم ولی اتـاقم هرگز اینقـدر

تاریک نبوده.میتونم اینجوری تاریکی رو تشبیه کنم که از شـــدت غلظت و تـــراکم انگـــار پـــودر جامـــدی بـــود مثل مرکب‌های خشک یا سـورمه‌ی چشم و حـتی ازونم سـیاه تر. چیزی که جالب بود این بود که گفتاری وجـود نداشت ولی همه‌چیز خیلی صاف و پوست کنده و مستقیم بدون حاشـــیه و لفافه و پیچونـــدن مغز بهم القا می‌شد.و اون کلام این بـــــــــــود که تا کی میخـــــــــــوای به این آشـغال‌ها[منظورشـون پاسـور بـود]دست بـزنی و این کارها رو واسه چی میکـنین؟[فال‌ها منظـورش بـود] بعد من دقیقا یادمه شاه ورق رو زنده و به صـورت موجـودی خبیث دیدم ولی کاری با من نداشت فقط دیـدمش واسه یه لحظه. انگار ماهیت این تکه‌های کاغذ رو بخوان نشون بـدن. بعد همین طـور اون حس پرتـاب کم و کمـتر شد و لحن خشن کم‌تر شد و یجـوری شد که انگـار پـدری داره بچه‌اش رو بعد از دعـوا با لحن ملایمـتری ارشـاد میکنه و دلیل خشونشو میگه.این‌طور القا میکردن که کار درستی نیست و این آخه چه کاریه یا یه همچین چـیزی و آخـرین چـیزی که با مهربونـترین لحنشـون گفتن [هنـوز ابهت و ســـفتی داشت لحن]این بـــود که تو بـــرای ما هســـتی منظورشون این بود که دست بکش از ورق بازی و خیلی ملایم یهو پرتاب‌ها متوقف شدن.من تـوی تـاریکی هیچی نمیدیدم حـتی بـدنمو نمیدیـدم که بگم بـدنمو دیـدم واسه همین شک دارم که مـرگ بـوده یا نه.فقط مطمعنم این هشـدار خـواب یا خـواب عمیق نبـوده انقـدر که همه‌چـیز رئال بود و صحبت‌ها واضح و به یاد موندنی. واسه همین هنوز که هنوزه از ورق و پاسور بدم میاد. خـدایا عـاقبت به خیری همه رو ازت خواهانم ممنونم که هوامونو داری راه همه رو منتهی به خودت کن.

تجربه خانم شکوفه

(ارسال مرداد 1398)

استان برمیگـردد به زمـانی که دانشـجوی رشـته مامـایی بـودم به گمـانم سـال 90 بـود آن شب بخـاطر مشـکلی بسـیار نـاراحت بـودم و مـدام احسـاس درد در قفسه سینه‌ام داشتم.چون در خوابگـاه بـودم بعد از سـاعت 12 شب خوابیدم.نمیـدانم چه مـدت از خـوابم گذشـته بـود و چند سـاعت خوابیـده بـودم که ناگهـان احسـاس کـردم نمی‌توانم مفس بکشم و برای نفس کشـیدن تقلا کـردم اما بی‌فایـده بـود احسـاس می‌کـردم هیچ هـوایی در ریه‌هایم نمانده و ریه‌هـایم کامل روی هم خوابیـده بودند همزمان احساس کـردم دارم به سـمت بـالا مـیروم و در بالای تختم که تخت طبقه‌ی پایین بـود (تختهـای خوابگـاه دو طبقه‌ای بودند)غوطه ور بودم و بدنم را که روی تخت بود میدیدم و احسـاس کـردم که به تخت طبقه‌ی بـالایی خـوردم و ناگهـان حس وحشت و تـرس شـدیدی بر من مستولی شدو احساس کردم نیروی با قدرت تمام مرا به سمت تونلی تارک میکشید سرعتی که داشـتم وارد تونل می‌شدم بشدت زیـاد بـود احسـاس می‌کـردم جـاروبرقی بزرگی مرا به سمت خـود میکشد انتهـای تونل نـور خـیر کننده‌ای وجـود داشـتی نـوری سـفید و بسـیار روشن در حال کشیده شدن به سمت نـور بـودم که ناگهـان صـدای وحشتناکی مرا به جلو هـول داد و گفت: تو مـردی و من خیلی ترسـیده بـودم خـود را در بیابـانی تاریک و خشک دیدم که بوته‌هایی خشک در آن‌جا بودند و بـاد این طـرف و آنطرفشان میبرد و کف بیابان از خشکی ترک برداشته بـود.من بشـدت ترسـیده بـودم حس وحشـتی که در آن

لحظه داشتم بی‌سابقه بود تمام کارهای اشتباهی که کرده بود بخاطرم آمد از جمله غیبت کردنم پشت سر دیگران و این‌که مدام با خودم تکرار می‌کردم دیدی مردی و هیچ کاری نکردی؛دیدی مردی و نماز نخوندی ،روزه نگرفتی؛دیدی مردی هیچ کاری نکردی و به ناخونهایم نگاه کردم که لاک داشتند.احساس ترس،پشیمانی و وحشت و تاریکی بصورت یکجا در من بودند فکر کردن به اعمالم را می‌توانستم ببینم مثل فیلمی بسیار زنده بود ولی در آن‌جا همه‌چیز تاریک بود و پر از حسرت احساس کردم برای یک ثانیه بدنم توانست نفس بکشد و به سرعت مسیری را که رفته بودم برگشتم و از تونل گذشتم و خود بالای بدنم روی تخت دیدم و واردش شدم.ولی دوباره نفسم قطع شد و آن صدای ترسناک که احساس می‌کردم لباس سراسر سیاه پوشیده دوباره مرا هول داد و گفت نه بهت میگم تو مردی و دوباره به داخل تونل هولم داد ولی ناگهان دوباره به توانستم نفس بکشم نفس بسیار عمیقی کشیدم و به بدنم برگشتم.و از جایم بلند شدم موذن داشت اذان صبح را میفرمود و من با صدای بلند گریه کردم و هم اتاقی‌هایم بیدار شدند شک ندارم که دعای پدر و مادرم که همیشه با اذان صبح برایم میکردند مرا به دنیا بازگرداند تا فرصتی دوباره داشته باشم برای انسان بودن.این چند سال خیلی دنبال تجربه‌هایی مشابه تجربه خود رفتم ولی اکثر تجربیات بسیار شیرین و دلچسپ بود و نمیدانم چرا تجربه من انقدر تلخ بود.

تجربه عمه صغرا

(ارسال شهریور 1398)

این تجربه برای من نیست بلکه بـرای عمه من است ولی به دلیل نــاتوانی اون و علاقه من به موضــوعات تجربیه نزدیک به مــرگ بــاعث شد من این تجربه را شــرح دهم عمه‌ی من خیلی به دین معتقد و پایبند بـوده اون مشـکل قلبی داشت و قبلا در سنین پــایینتر تجربه عمل قلب رو داشــته چند مــدت قبل از تجربه نزدیک به مــرگ مشـکل قلبی پیدا میکنه و دکترش میگه شما باید عمل کنید عمل انجــام میشه و همه چی خــوب پیش مــیره ولی بعد عمه من دچار سکته قلبی شـدید میشه سـکته به حـدی شـدید بوده باعث میشه مغزش تکون بخوره مدت زیـادی در کما بود وقتی به هوش اومد توان حرکت کردن صحبت کـردن رو نداشت خیلی چـــیزا و آدما رو به جا نمیـــاورد بعد یه مدت که حالش بهتر شد میگفت من از بدنم جـدا شـدم و به سمت پایین درون یک قـبر یا تونل یا لوله پـایین رفتم که آخرش نور بود حس خـوبی داشـته و گفت روی سـرم یک سبد نان بود گفت وقتی به اونجا رسـیدم یک در بـود دو نگهبان بود که به من اجـازه ورود نـدادن و گفتند الآن وقت تو فرا نرسیده برو و بعدا بیا میگه من یادم میاد که لباس سفیدی بر تن داشتم و در مورد آینـده صـحبت‌هایه عجیبی میکنه در مورد کشـور خودمـون و از منجی حـرف میزنه ولی کامل صـــــحبت نمیکنه می‌گوید من اجـــــازه صحبت کردن ندارم. وقـتی او درخواسـتی دارد که بـرای او انجامش نمی‌دهند می‌گوید شما من را از آن‌جای خوب بیرون آوردید چرا؟ یادمه ما بسیار برای او دعا کردیم. او الآن بهتر شده ولی هنوز توان صحبت کـردنش به 100% نرسیده سخت صحبت می‌کند بعضی کلمـات را به خـاطر نمی‌آورد ولی این جریان را کامل به یاد می‌آورد بسیار با شوق تعریف میکنه و انگار واقعا براش اتفاق افتاده.

تجربه خانم آزاده

(ارسال شهریور 1398)

از کـودکی آرزوی داشـتن یک پسر رو داشـتم. نمی‌دونم چرا عاشق مادرشـدن بـودم وهمیشه در تصـورات خـودم مادریک پسـرخیلی مهربـان بـودم نه سـال بعـدازازدواج زمانی که دخترم سه سـاله بودمارکوبه دنیاامد زیبـاترین کودک نوزادپسری بودکه تابحال دیـده بـودم نمیـدانم من باچهره کمتراز معمولی وهمسرم نسبتازیباترامامعمولی چطور می‌توانستم صاحب چنین فرزندزیبایی شده باشم زیبـایی پسـرم به گـونه‌ای بودکه هرکسی رامتوجه خـود میسـاخت گـاهی حـتی کسـانی بودندکه به من میگفتنـدکاش مـارکودختربود خلاصه کم کم که بزرگ‌ترشدعلاوه برزیبـایی غیرطـبیعی اخلاق هم اضـافه شدشـیرین زبـانترین ومهربـان‌ترین کـودک زنـدگیم که تابحال دیده‌ام بـود همه‌چیزدرمارکودرحد اعلابـود ومن از داشـتنش برخـود میبالیـدم وقـتی دوسـاله شد یک شب وقـتی خوابیـدم اتفـاق عجیـبی افتـاد ناگهـان خـود رادر فضای خیلی تاریک ومطلق یـافتم تـاریکی آن‌جا در نبـود نـور نبـود بلکه ذاتاوابـدا تاریک بـود من ناگهـان متوجه پسـرم شـدم چـون خـودش رابیش از انـدازه شـیک وزیباکرده بود دیدم که من واو منتظـردران فضاایسـتاده ایم انگارپسرم میخاست به یک جـای خیلی مهم بـرود در چهـره اوارامش بـود موهـایش از شـدت آراسـتگی بـرق میزد ناگهان یک نور خیلی خیلی بزرگ به شـکل مثلث از آسمان درست مقابل ماپایین آمد نوراحسـاس غـروروبی منت بودن وبی نیازی خود برتربیـنی به من میدادمیدیـدم که نـور ازهرچه که تاحـالا به وجـود آمـده بزرگ‌تراست

ناگهان پسرم ازاغوش من پیش اورفت انچنان دراغـوش نورراضی بود که انگارمنتظرامدنش بود نورباتمام وجــود اورادراغـــوش خودفشـــرد من گفتم مارکومارکوپســـرم خیلی آرام وراضی گفت مامـــان هیچی نیست نـــورگفت من شـــاهدزمین واسمانهاهســـتم واورابـــرد درست سه ســال بعدپســرم فــوت شد بله نــور اورا باکمــال آرامش برای همیشه برد.

تجربه آقای شهریار

(ارسال شهریور 1396)

در سال 1395، به علت اتفاقی کف دستم بریده شد (که نیاز به بخیه داشت) و به ناچـار به دلیل عمق جراحـات به بیمارســتان مراجعه کــردم و کارهــایی آن‌جا انجــام شد نهایتا اعلام شد که باید چند ســاعت آینــده دســتت بعلت پــاره شــدن احتمــالی تانــدوم باید مــورد جــراحی قــرار گــیرد.قبلا یکبــار دیگر عمل جــراحی انجــام داده بــودم و بیهوش شده بــودم ولی هیچ چــیزی جز بعد از عمل یــادم نبود.

اینبار اتاق عمل شلوغ بود از دانشجویان دخـتر پزشک که برای آموزش انجا بــودن چند نفــری دیگر خــانم هم بــرای عمل بودن من فقط اذکــاری را میگفتم با آیه الکرسی و آیه‌هایی که برروی دســتم میخوانــدم و به دلیلی (بین من و او) به اطراف نگاه نکردم چــون همه نــامحرمم بــودن و نوبتم که شد آمپــولی بیهوشی را که تزریق کردند همــان اذکار و .... می‌خواندم.

به نگاه یه طوفان بسیار شدید از قسمت پاهایم احساس کردم و در همان حال داخل تونلی زیبا، آرام. راحت شدم

تقریبا شکل همان که در تلگـرامم هست اما در این تونل که آبی رنگ و سـفید هم با هم قـاطی بـود به سـرعت داخل شدم و سـرعت زیـادی از این تونل رد می‌شـدم در همان حـال احسـاس می‌کـردم کسی یا چـیزی یا قـدرتی مثل الله وجود دارد و درهمـان حـال اذکـار را میگفتم و" گفتم جـای خـوبی است و دوست دارم این‌جا بمـانم "که یه صـدایی شـنیدم صـدای .... بـود و گفت "..... "که در همین حال متاسفانه برگشتم و دیدم اتـاق عملم و دکـتر دستم را روی سـینه‌ام گذاشت و گفت ببریـدش بخش در آن حال میشـنیدم ولی نمی‌توانسـتم پاسخ بـدم. سن 38 سال

تجربه خانم لادن

(ارسال شهریور 1396)

من لادن هسـتم 22 سـاله پـدرم درسن57سـالگی درپی سکته مغزی فوت شد و امامن هم چندین ماه قبل از این حادثه غم انگیز مرگ راتجربه کردم چندین بارپیش درسن پایین ترملک الموت را حس کرده بودم من بیماری قلـبی دارم که به صورت مادرزاد دروجودمن بوده درهنگام اذان صبح حس کردم شخصی مرا صدا میزند

بانـام کـوچکم...لاددن گـویی صـدای مـادرم بـود اما من نمی‌توانسـتم چشـمانم رابـاز کنم انگارکه می‌خواسـتم گوشم را تکـان بـدهم سـعی کـردم دسـتانم را به سـمت چشمانم هدایت کنم تا با کمک دستانم موفق به بازکردن چشـمانم شـوم امـادریغ از توانسـتن دسـتانمم همانند گوش‌هایم نمی‌شد تکان دهم آن شخص را حس می‌کردم کنارتختم ایستاده بود دسـتش را زیر سـرم بـرد مـرا بلند

کرد نشسته بودم بادستان مخـالف چشم سـمت چپ مـرا بـــازکرد و ســـرم را چرخاند چـــون چشم چپم بو و او درسمت راستم ایساده بود نمی‌توانسـتم بـبینمش سـرم راچرخاند خانمی رادیدم که سفیدپوش بودند و رحل‌هـای بــزرگ جلویشــان بــود بلند بلند ســوره انعــام را تلاوت میکردند این‌که ازکجا می‌دانستم آن‌ها 40 نفرند یا این‌که چطـور می‌دانسـتم که سـوره شـریفه‌ی انعـام را تلاوت می‌کنند نمیـدانم سـرم را بیشـتر چرخاند بـدن خـودم که دراز کشـیده بـود را دیـدم انگاراحساسـات فـرق میکـرد غمگین نبــودم حس خــوبی بــود. من داشــتم قبض روح می‌شدم مدتی پیش ازاین درسن 12 سالگی از سرسره بلندی به پایین سقوط کردم من کودکیم رادرشهرستانی بدون امکانات و کوهستانی بـودم آنـوقت در زمین بـازی کودکان تاتـامی فـرش نشـده بـود و سـرم به سـنگ کف برخورد کرد پیکرمـرا انتقـال به بیمارسـتان دادند اما من تجربه دیگـری داشـتم بـرای چند ثانیه جـایی را دیـدم که همانــدش هیچ کجا ندیــدم هربــار در شــمال یا... پــدرم میگفت چه منظره زیبایی میگفتم این‌جا زیبا نیست آن‌جا درختانش آنقـدر درهم تنیـده بـود که نورخورشـید از بین شاخ و برگانش عبور نمیکرد درهم تنیده بودند همه جــارا نـوری سـبزمطلق فـرا گرفته بـود قـامت درختـان سر به فلک کشـیده‌اش بی‌انتها بـود گـویی در اعمـاق دره‌ای به بــذجی بــالای تپه مینگــری. توصــیفی ســخت است کف پرازچمن‌هایی بود که عاشقانه لذت میبردم ازپیاده رفتن رویشــان آرام بــودم فــارق ازهــردرد فــارق از نگــرانی ازدوری پــــدرومادرم و... ازدور دومــــرد بلند قـــامت ســفیدپوش نــزدم آمدند دســتم را دراز کــردم دســتم را نگرفتند ئ برگشــتند من فریــاد زدم که تنهــام میترسم

گفتند برمیگردی چشمانم را که باز کردم چهره‌ی محزون و نگران پدرم را دیدم.

تجربه خانم فاطمه

(ارسال بهمن 1397)

من اوضاع زندگیم به مدت بیست سال یعنی از چهارده سالگی تا الان داغون شیش سال پیش از سرناچاری و درموندگی به خدا گفتم خدایا شیش ساله که ازدواج کردم اوضام بد بود بدتر شد بهم فرصتی بده بزار شش سال ارامش داشته باشم از قضا دعام مستجاب شد و من از لجنزاری که بودم انگار توسط یه قدرت عجیب در عرض یک ماه شدم کاخ نشین اوضاع زندگیم انقدر خوب و ارامش بخش شد و خونم انقدر لوکس که روزای اول می‌گفتم خدایا به دیوارای خونه دست نمی‌زنم می‌ترسم بهش وابسته شدم مهلتم که تموم شد نتونم برگردم به اوضاعی که لیاقتمه اخه من بدون قرونی پول تو جیبم به اون تجملات و ارامش دست پیدا کردم گذشت شیش سال تموم شد و من هنوز تو همون خونم امااا یه مشکلاتی پیش اومد که تازه قرارم با خدا یادم اومد شبی که یاد قرارمون افتادم خیلی زار زدم به خدا گفتم نخواه که برگردم به شرایط سابق دو تا بچه دارم به بچه‌هام رحم کن نمی‌تونم چراااا باید همچین اوضاعی امتحانم باشه اخه من چه گناهی کردم همینطور زار می‌زدم می‌گفتم دلم خدا تورو می‌خواد دلم اغوشتو می‌خواد دلم می‌خواد سر رو شونت بزار زاررر بزنم به بدبختیام همینطور که عصبانی گله می‌کردم صحنه جلوی چشمم عوض شد نمی‌دونم چطور اما این اتفاق افتاد من خدارو خشن و مستبد نام

بـــــردم و می‌گفتم حس می‌کنم پیش درگـــــاهت مثل یه قربـانی در مقابل تو هسـتم اما همونطـور که عصـبانی بودم دیدم مردی روی کنـده درخـتی که صـحنه روبـروش چمن زار وسـیعیه نشسـته بهم گفت بیا بشـین فهمیـدم خداست امـاا هم‌چنـان شـاکی و عصـبانی بـودم دستشو بـدون این‌که خـودش حـرفی بزنه گـرفتم برگشت و بهم نگاه کرد چشماش نـور بـود ترسـیدم یک لحظه اما خیلی زود حسم عوض شد خیلی باهـام صـمیمی بـود انگـار که خـاکی‌ترین دوسـتم کنـارم باشه همچـون حسی داشـتم هنوزم عصـبانیتم بـود رفتم سـمتش من خـودم زنم ولی اوضاع روحیم انقـدر داغـون بـود اهمیت نـدادم و سر رو شونه خدا گذاشتم اونجا فهمیدم خدا جنسیت نداره انگار هم زن بـود هم مـرد هم بچه هم بـزرگ انگـار هر لحظه بسته به حال طرف مقابلش می‌تونست تبدیل به بهترین ارامش بخش مخاطبش بشه خدا حـرفی نـزد فقط بهش گفتم کمکم کن کمکم کن و تمـوم شد دوبـاره تو همـون اطاق تاریک بودم اما دیگه ادم سابق نشدم خدا خییلیـیی مهربون بود من فقط چندبار ازش خواستم کـاش بـودی کنارم سر رو شونت می‌زاشتم این‌طور بهم القا کرد که کنارمه هوامو داره و خیلی راحت اجـــــــازه داد سر رو شونش بـزارم تو رویـام خـودم خجـالت می‌کشـیدم بـرم سمتش اما انگار با نیرویی سر خوردم سـمتش نمی‌دونم سرنوشـــــتم چی بشه فقط می‌دونم که خـــــداااا خیلی مهربـــون‌تر از اون چیزیه که تصورشو می‌کـنیم البته من ادمیم که تو طول عمرم سعی کردم گناه نکنم و بی‌گنـاه دچار بدترین مصیبتا شدم و تمام شکایتم از خدا این بـــود که اخه چراااا راستی به خدا گفته بودم دلم می‌خواد سر رو شـونت بـزارم زار بـزنم لحظه‌ای که سر رو شـونش

گذاشتم نه تنها گریم نیومد بلکه حـالم بهـترین حـال دنیا شد.

تجربه خانم بهار

(ارسال در اردیبهشت 1398)

خیلی آدم حساسی بـــودم حتا وقـــتی با کسی صـــحبت می‌کردم انگار تمام انرژی‌هــای منفی در کلامش را حس می‌کــردم همین موضــوع بــاعث می‌شد با کمــتر کسی ارتباط برقرار کنم اما مجبور بـودم با همکـارانم ارتبـاط داشــته باشم همیشه تلاش می‌کـردم که زیـاد باهاشـون صحبت نکنم اما یک روز نمیدانم چـرا چند نفـری از آنـان کنار میزم جمع شدن و شروع کردن به تخریب شخصــیت من چنان حرفهای‌شـان بـرام سـنگین بـودم که احسـاس خفگی و تــرس شــدیدی داشــتم تا این‌که به دلیل آمــدن ارباب رجوع مجبور شدن برگـردن سر میزهـای خودشـان فشـــار ســـنگینی در قلبم احســـاس می‌کـــردم، انگـــار نمی‌توانســـتم نفس بکشم میدونســـتم تحمل اینهمه بد شنیدن رو نداشتم و بخاطر همین موضوع این احساسات رو دارم تصمیم گرفتم برم اتاق رئیس و استعفا بــدم که متوجه شدم دست و پاهام بی‌حس هستن و سرم سنگین شده مجبور شدم سرم را روی مـیز بـذارم همینکه سـرم را روی میز گذاشتم احساس سـبکی زیـادی کـردم حـالم خوب شده بـود با عجله خـودم را به اتـاق رئیس رسـاندم که چیزی عجب نظرم را جلب کرد و دیدم که آقای رئیس دارد به چی فکر میکنه حتا می‌توانســتم وارد صــحنه ایی که به آن فکر میکنه بشم فکر کــردم دچــار تــوهم شــدم برگشتم به بقیه نگاه کـردم، افکـار بقیه را هم میـدیم تا این‌که متوجه میز خودم شدم دیدم هنوز سـرم روی مـیز

هست به شدت ترسیدم بلافاصله دیدم پرده‌های سالن تکان شدیدی میخورن و با سرعت زیادی از پنجره به بیرون کشیده شدم خیلی سبک شده بودم یه راه تنگ و تار را طی کردم تا این‌که متوجه شدم محیط تنگ خیلی بزرگ‌تر شده و از آن خارج شدم انگار در فضایی قرار گرفتم که پر از کاخ‌های معلق بود و بسیار زیبا و غیرقابل توصیف حتا شک دارم به چیزهایی که دیدم کاخ گفته میشه در همین حین بود که چندین نور بهم نزدیک شدن که ناگهان صدای همکارانم را شنیدم که مرا صدا میزدن دوباره داشتم سنگین می‌شدم طوری که فشار زیادی انگار باعث شد کوچکتر بشوم و به سختی زیاد وارد جسمم شدم همکارانم داشتن من را صدا میزدند و شانه‌هایم را به شدت تکان میدادن بعد متوجه شدم از بینی‌ام خون زیادی اومده بود. خیلی ناراحت شدم که دوباره به جسمم برگشته بودم فکر می‌کردم بخاطر صدا و تکان دادن آن‌ها بود که بازگشتم هرگز تا به الان این اتفاق را برای کسی تعریف نکردم چون می‌دانستم قابل باور برای کسی نیست و ممکن بود بیشتر تحت تاثیر حرفای بقیه قرار بگیرم. از آن موقع به بعد زیاد به حرفای دیگران اهمیت نمیدم انگار همه‌چیز شبیه یک بازی هست.

تجربه عمهٔ آقای علی

(ارسال در اردیبهشت 1398)

داستان مربوط به سال 1395 عمه من قبلا هم سابقیه عمل قلب داشت در نوجوانی، ولی این سری انگار اوضا فرق میکرد خیلی از پزشک‌ها زیر بار این عمل نمیرفتن و میگفتن سنشون بالاست(اون موقع 55 سال) خلاصه

یه پزشک پیـدا شد که قبـول کـرد عمه رو عمل کنه همه چی هم تا چند سـاعت بعد عمل عـالی بـود ولی فقط تا چند ساعت بعـدش عمه سـکته میکنه و یک رگ تو سـرش پاره میشه و باعث میشه خون بره اطراف مغـزش حـدود دو ماه تو کما بود بعد از کما توانـایی صـحبت کـردن، راه رفتن و... رو نداشت با کمک ما تونست کم کم بهتر بشه خوب نه، فقط بهـتر وقـتی سر صـحبت می‌شد حرفـایی عجیـــبی مـــیزد میگفت یه جـــای خـــوب رفتم خیلی حس خوبی داشتم وقتی ازش درست سئوال کردم گفت یادم میاد از بدنم جـدا شـدم و به سـمت پـایین رفتم داخل یه قبر خودش میگه قـبر ولی من میگم چـون کلمـات رو به خاطر نمیـاره میگه قـبر گفت آخر اون نـور بـود و من به سمت پایین و به سمت اون نـور مـیرفتم روی سـرم یک سـبد نـان بـود لباسی به من پوشـانده شـده بـود و حس خیلی خوبی داشتم.میگه وقـتی به اون نـور رسـیدم جلو یک در بودم که دوتا نگهبان اونجا بود انگار مؤنث بودن و حس خیلی خوبی به آن‌ها داشـــته گفت همه چی واضح و شفاف بود گفت به من اجازه وارد شدن به در رو نـــدادن و گفتن برگـرد الآن وقت تو نرسـیده بـرو و بعـدا بیا. یه چیزهایه عجیبی در مورد آینـده میگه وقـتی ازش سـئوال بیشـــــتر می‌کنم بهم میگه به من گفتن چـــــیزی نگم ولی میگه وضعیت بهتر خواهد شد! وقتی هم چـیزی میخواهد که براش فراهم نمیکنیم میگه شما منو از اونجـای خـوب بـیرون آوردین چـرا؟ چـون ما خیلی بـراش دعا کـردیم وقتی تویه کما بود یکم عجیبه...

تجربه آقای رسول یوسفی

(ارسال اسفند 1397)

بنـــام خداوند و با ســـلام به آ نها که ســـال‌ها در زمینه تجربیات نزدیک به مرگ، تحقیق کرده‌اند. این‌جانب آقــای ر. یوسـفی هسـتم. و میخـواهم گزارشی از یکبـار تلاش عمدی برای رسیدن به مرگ را برایتان بنویسم.

دی ماه 96 بود و از خیلی از اطرافیانم بشـدت نـاراحت بودم و دلشکسته. دوست داشتم برای مدت کوتــاهی هم که شـده روح از تنم خـارج شـود و به نـزد خـدا بـروم تا بجـای دوسـتی با آ دمها با او یکی و سـپس خـودم را به اراده او بگذارم و کاملا تسلیم باشم. اگر خدا خواست که برای همیشه در عـالم ارواح باشـم، قبـول می‌کنم و اگر خواست که هم‌چنان در کره خـاکی بـاقی بمـانم نـیز بـاز هم قبول می‌کنم..

صبح بود خانه را خلـوت کـردم، همه وسـایل بـرقی را از کار انداختم و دراز کشـیدم و ازخـدا خواسـتم تا روحم را جدا کند. حدود یکی دو ساعت دعا کـردم و خواسـته خـود را بارها تکرار کردم. سپس روحم در جسمم تکانی خورد و بــرای اولین بــار در زنــدگی ام، تکــان خــوردن روح در جسم و و جود داشتن روح برایم حقیقت پیدا کـرد. ونـیز یک ارتعاش در بدنم احساس کردم.اما زود تمام شد و به حـالت طـبیعی بازگشـتم. سـپس بـاز هم سـاعتها تلاش کردم....و حدود هر نیم ساعت یکبار، روحم دچـار لـرزش می‌شد، ارتعاش میگرفت کمی از جا بلند می‌شد و انگــار به فضایی تاریک برخورد میکرد و فرو میافتاد..

نه بــار روحم تکــان خــورد و هر دفعه ارتعــاش آن کمی نســبت به دفعه قبل کمــتر می‌شد.(مثل هلیکوپــتری که میخواست پرواز کند اما به سقف اطاقی تاریک برخــورد میکـرد، فـرو میافتـاد) چـون ارتعـاش کمـتر از دفعه قبل

می‌شد،فهمیدم که رفتـنی در کـار نیست. اما در این بین یک فضای بسیار تاریک دیـدم و بسـیار به آ ن فضا عشق می‌ورزیدم و برایم عجیب بود که روحم تاریکی مطلق را دوست بـدارد!! آ ن روز دیگر تلاش بـرای تجربه مـرگ را رها کردم، چرا که از صبح تا عصر، نه مرتبه(حدود هر نیم سـاعت یکبـار) حس خـاموش شـدن مغز بـرای چند ثانیه ،لرزش روح ودرک تاریکی مطلق را حس کردم،اما پرواز نداشتم.

یکسـال گذشت دی مـاه 97 بـود، شب هنگـام در عمق خواب، از خدا خواستم تا مرا برای ساعاتی کوتـاه هم که شده، نزد خود ببرد،حدود یکی دو ساعت، خواسته خود را مطـرح کـردم.سـپس بـدن جسـمی‌ام کـاملا سـنگین و بیحرکت شـد، و روحم شـناور در جسـمم نوسـان داشت. روحی کاملا سیاه را دیدم که از آ سـمان به سـمتم آ مد. پـایین پـایم نشست و دو انگشت شصت پاهـای روحم را (نه جسم را) بهم چسبانید و میفشرد

مثل این‌که فـردی بخواهد دو جـوراب پـای شـما را با کشیدن نـوک شصت آن ،از پایتـان در آورد،قصد داشت تا با کشیدن روح، آن را از جسم جدا کند!!

دچار ترس اندکی شدم، و افکار زیادی در زمـان ثـانیه‌ای کوتاه از ذهنم گذر کرد. از جمله این‌که شاید این خواسته من خودکشی محسـوب شـود و با رسـیدن به عـالم روحی،جـای خـوبی به من ندهند. و نـیز بیـاد فرزند دو سـاله و دیگر وابسـتگی‌های زمیـنی‌ام افتـادم و از رفتن پشیمان شدم.

به محض احساس پشیمانی، آ ن روح فکر مرا فهمید و دست از کار کشید و ناپدید شد. بدن من هم به حالت طبیعی بازگشت.

تجربه آقای رسول یوسفی

(ارسال دی ماه 1396)

با سلام به شیفتگان شناخت عالم هستی. از کودکی، به متافیزیک علاقه داشتم و در نوجوانی به مطالعه و تمرینات اندکی در هیپنوتیزم و یوگا، پرداختم و نهایتا در رشته هیپنوتیزم و متافیزیک به تحصیلات پرداختم و مدرک هیپنوتیزم و متافیزیک از یک آ کادمی اروپایی گرفتم و بعد در دانشگاه روانشناسی به رشته یوگا پرداختم....و در علوم کاربری یوگا،فارغ التحصیل شدم و به شغل یوگاتراپی (به عنوان اولین یوگاتراپیست رسمی ایران تحت نظارت بهزیستی) پرداختم... در طول سال‌ها، ،تمرینات، خاطرات عجیب بسیاری را گذراندم که بیان تک تکشان، هفته‌ها زمان میبرد....

اما هیچ گاه مرگ تقریبی (پدیده نزدیک به مرگ) را تجربه نکردم، اما اتفاقی که شبی در عالم خواب، تجربه کردم، نوعی خواب آ گاهانه. بود که ناگاه خودم را در قبرستان در میان ارواح خوشحال و رقصنده دیدم...

یادم می‌آید که چند روز پیشتر به آن قبرستان سر زده بودم و برای تمام مردگان ،آرزوی شادی کردم ،چند شب بعد در خواب عمیق، خودم را در دنیای آ نها در همان مکان قبرستان دیدم، و دیدم که صدها روح به آ نجاآ مد و رفت دارند و از محل قبرستان، به عنوان محل رقص (با موسیقی که اصلا آلات موسیقی هم در کار نبود و دیده

نمی‌شد اما صدای موسیقی در هوا منتشر بود) استفاده می‌شد..من هم شروع به آ واز خواندن و رقص کردم و حتی می‌توانستم در هوا شناور باشم. با شعرهای ساخته شده از خودم که فی البداهه میخواندم، برای جمع آ واز میخواندم. یادم می‌آید که شخصی فورا شروع کرد به نوشتن اشعار من تا ماندگار بماند برای همیشه... روح‌ها شامل زن و مرد بودند، اما مزاحمتی برای هم نداشتند... در آن‌جا برخی نکات مهم وجود داشت از جمله:

می توانستیم فکر یک‌دیگر را بخوانیم. می‌توانستیم در هوا شناور بمانیم. حتی با فکر می‌شد با روحی بسیار دورتر، صحبت کرد.

سایر روح‌ها در یک لحظه، خود را فورا به جمع ما می‌رساندند...زمان در آن‌جا به گونه‌ای دیگر حس می‌شد. نور مستقیم خورشید نبود، چیزی شبیه غروب اما روشن بود. کف زمین قبرستان را ارواح با سنگهای ریز مرمر، پوشانده بودند که زیبا بود..هر موسیقی در ذهن خود می‌ساختی، توسط همه شنیده می‌شد...در آن‌جا غمی وجود نداشت...احساس می‌شد که تا ابد در شادی و موجودیت خود ،خواهیم زیست.... و در آ خر با این‌که می‌دانستم در عالم خواب به سر میبرم، اما بسیار خوابم عمیق بود و بسیار بیشتر از تمام خوابهای زندگیم، برایم لذت بخش بود(تمام سی سال خواب دیدنم یک طرف ،این یک خواب هم یک طرف!).

تصور من اینست که چون به همه ارواح احترام گذاشته‌ام و برایشان دعا کردم، سبب شد تا آن‌ها دنیای خودشان را به من نشان دهند.

تجربه آقای مصطفی

(ارسال اسفند 1397)

با سلام من مصطفی هستم اهل شهرستان قصرشیرین و ساکن تهران...سال 1389 تجربه بسیار عجیبی داشتم من به مدت چهار پاک از مواد مخدر بودم که دوباره لغزش کردم..بسیار احساس بدی داشتم ....پدرم 2 سال فوت کرده بودم...یک شب که در پانسیون بودم..خواب دیدم پدرم با مادرم در عروسی هستن و میرقصند خیلی خوشحال بودنند از بچه گی می‌دانستم خواب عروسی یعنی مرگ...صبح که بیدار شدم به مادرم زنگ زدم..بغض در گلویم نمی‌گذاشتند حرف بزنم..بسیار ناراحت بودم... احساس پوچی شدید کردم حتی به خواهرم زنگ زدم اما بغض نمی‌گذاشت حرف بزنم....روزانه 30 سی سی متادون میخوردم...قبل از تجربه‌ام میخواهم قسم بخورم تجربه‌ام ابدا بخاطر دارو نبوده..چون خیلی واضح و حقیقی بود...شب خوابیدم و در خواب آگاه شدم خوابم....این خواب را به خواب درخشان می‌شناسند..دور یک میز بودم که خودم را روی تخت خواب دیدم خوابیده بودم یه چیزی الهام به من شد برو سمت بالا....گفتم میخواهم خدا را ببینم...ناگهان داخل تونلی افتادم با سرعت سرسام آوری به بالا شناور شدم...با کمال تعجب چند فرشته بسیار زیبا بودنند که مانند اپرا برایم آواز خواندم جالب این‌جاست که من هم ثابت بودم هم حرکت می‌کردم...فرشتگان را نگاه می‌کردم که ایستاده‌اند هم با سرعت نور حرکت میکردنند من چند بعدی شده بودم...تصویر زیبا موسیقی ناب و احساس بینهایت خوب هم زمان در آن واحد درک

می‌کردم من فکر نداشتم..هوشیاری خالص بود...ناگهـان غـرق در نـوری زیبا شـدم تمـام جز جز وجـودم از شـدت عشق داشت تجزیه می‌شود با زبان هوشیاری گفتم دیگر در توانم نیست...بعد خـود را در جـایی بسـیار زیبا یـافتم فرشـــتگان پـــرواز میکردنند ....و من هم مانند انها مثل نسـیم جابه جا می‌شـدم...دروازهـایی بسـیار زیبا ...من نمی‌تـــوانم انها را با چه توصـــیف کنم بســـیار زیبا....من خیلی از چیزهـــای که به من نشـــان داده شد فرامـــوش کردم ولی واضح بیـاد دارم ...بعد به جـایی خیلی کـثیفی رفتم شهری در دود بـود..موجـوداتی مانند جن‌هـایی یک مـتری بودنند که تـوالت آن‌ها داخل نهـری کـثیف بـود... همان‌جا جلوی چشم من دسشویی میکردنند....ولی آن‌ها راضی بودنند ...پیش خـــودم گفتم چطـــور ممکن است هم‌چنین زندگی کنند....متاسفانه من خیلی از تجربه‌ام را فرامـــوش کـــرده ام...اما خـــدا میداند که بهشت ...و فرشـتگان و تمـام پیـامبران حقیقتند....وقـتی به جسم برگشتم...به شدت احساس کوفتگی می‌کردم تا یک سال آرزو داشتم دوباره در آن نور باشم

تجربه آقای محمد

(ارسال اسفند 1397)

من تا به حال چند بار دچـار حـالت نرسـیدن خـون به مغز شدم که ممکنه برای خیلی‌ها پیش بیـاد وانسـان رو تـوی یک حالت بیهوشی فرو می‌بره و بسته به حـالت جسـمی زمان متغیری داره، اما یکبار کاملا متفاوت بود.

من توی خونمون یک کیسه بکس داشتم و هر روز حـــدود 30 دقیقه مشت زنی می‌کـردم و وقـتی بـرم می‌گشـتم

کاملا دچـار افد فشـار خـون بـودم، یک روز بعد از مشت زدن رفتم پیش بـــــرادرم و نشســـــتم روی مبل اونهم خوابیـده بـود روی مبل و شـروع به صـحبت کـردیم، من هنـوز خیس عـرق بـودم و خسـته، داداشم گفت که چـرا مثل گوژپشت شدی؟ سر و سینتو بـالا بگـیر و با دسـتش سر من رو اروم به عقب کشید، طوری که زانـوش پشت گردنم قـرار گـرفت، من تا اومـدم بهش بگم این کـار رو نکن، صـدام ضـعیف شد و نتونسـتم جملم رو تمـوم کنم، ناگهان حس خوبی و سبکی بهم دست داد و تمام جسمم رو فرامـوش کـردم و کل زنـدگیم داشت مثل یه نـوار از جلوی چشمم رد می‌شد، اینقدر سریع و دقیق رد می‌شد درست عین یه فیلم روی دور تنـــــــد، ولی با تمـــــــام احساسات، داداشم می‌گفت حـدود 20 ثانیه این کـار رو انجـــام داده و بعد متوجه بی‌حسی من شـــده و منو ول کرده، من خودم اون احسـاس رو خیلی دوست داشـتم و امیدوارم که دوباره بتونم تجربش کنم.

تجربه خانم مریم

(ارسال اسفند 1397)

من الان 36 ساله هستم و تجربه من مربـوط به سن 23 سـالگی من هست. اون اتفـاق دم صـبح بـرام افتـاد روز سوم ماه رمضان بود. پسرم اون موقع حدودای 4 سـال داشت و شبها کنـارم میخوابونـدمش. همه چی را به یـاد دارم. شوهرم شب تا دیـروقت سر کـار بـود و طرفهـای ساعت 5 یا 6 صبح بود که اومد و جاش پهن بود خوابید. هنـــوز هـــوا روشن نشـــده بـــود شـــاید کم کم میخواست روشن بشه. خونه مستاجری ما زیاد بزرگ نبود یه سـالن کوچیک و یکمی دراز. ما وسط سـالن خوابیـده بـودیم که

یک طـرفش ویـترین و مـیز صـندلی گذاشـته بـودم و یک طرفش کامل نورگـیر و در شیشه‌ای که به طـرف حیـاط کوچیکمون بـاز می‌شد. نمیـدونم حـالت خـواب و بیـداری داشتم یا این‌که روحم از تنم جدا شده باشه نـور بـزرگی را تـوی شیشه نورگـیر سـالن دیـدم خیلی نـور روشن و براقی بود مثل یه تونل نورانی اون لحظه حالت عجیـبی بهم دست داده بـود یه حـالت متعجب شـدن و شـوک و یکمی وحشت. زبـــونم بند اومـــده بـــود و فقط نگـــاه می‌کردم به نور. یه جوری کشش عجیبی داشت و منو به سمت خودش میکشوند یه صـدای خیلی آهسـته و آرومی از تـوی نـور منو به سـمت خـودش صـدا میکـرد. در یک لحظه هم میتونستم این طـرف سـالن و مـیز صـندلی را بـبینم و هم شـوهرم که خوابیـده و هم اون طـرفم که پســـرم کنـــارم خوابیـــده و نـــور روی شیشه را. خیلی احسـاس عجیـبی بـود اصلا نمیشه توضـیحش داد. یه آن صورت شوهرم را دیدم که اونطرف‌تر خواب بود، دستمو بردم زدم به دست شوهرم تا بیدار بشه و نور را ببینه که تا دوباره به شیشه نگاه کردم نور ناپدید شده بود. همه‌ی اینا شاید توی یکی دو دقیقه برام اتفـاق افتـاد. بعد اون اتفـاق شـاید خـوابم بـرد و صـبح که بیـدار شـدم تا چند ساعت بعدش هنوز توی حالت شوک و تعجب بودم بـــرای شـــوهرم تعریف کـــردم اون چـــیزی متوجه نشـــده بـــود و حرفهامو جدی نمیگرفت زنگ زدم و بـرای مـادرم تعریف کردم ولی گفت شاید خـواب دیـدی. ولی من میـدونم که اون خواب نبود. اون یه اتفاق خیلی عجیب و واقعی بود. بعدها که مطالعه کردم جایی نوشته بود خدا نـور است و من باورم شده بود که اون موقع خدا را دیـدم. ولی الان فکر می‌کنم اون موقع شـــاید اگه دچـــار شک و تعجب و

وحشت نمی‌شـدم و به سـمت نـور رفته بـودم الان تـوی این زندگی نبودم.

تجربه آقای بیژن

(ارسال مهرماه 1397)

بنده متولد سـال 1348 بـوده و از سـال 1358 بیمـاری میوپاتی عضلانی‌ام شـروع شد که نـوعی تحلیل سیسـتم عصبی و عضلانی بدن است و روز به روز ضعیف‌تر شدم تا بالاخره در دی ماه 1368 مجبور به اسـتفاده از ویلچر شدم و این ضعف پیش رونـده ادامه دارد. خداوند اگر چه این نعمت معلـولیت را که شـاید بـرای افـراد معمـولی تحملش بسیار سـخت بـوده و آن را عـذابی بـزرگ بدانند برای من آن سختی را نداشته و آن را نعمتی می‌دانم که بـاعث رشد و تکامل فکـری و معنـوی شـده و آن قـدر نعمت‌هـای دیگر داده است که در مقابل این کمبـود به حسـاب نمی‌آید. رشد درک و معـرفت و شـناختی که انسان در سختی‌ها به دست می‌آورد بسیار غـنیمت است و ارزش زیـادی دارد. یکی دیگر از این نعمت‌ها خوابها و رؤیاهای صـادقانه‌ای است که به این بنـده حقـیر ارزانی داشـته که با هیچ نعمت زمیـنی قابل مقایسه نیست. وقـتی انسـان بهشت را عیـان می‌بیند با چه چـیزی می‌شود این هدیه خداوند را مقایسه کرد حس و لذتی که به انسان در این لحظه دست می‌دهد حال عجیبی است و دیگـران که این نعمت را ندارند و درک نکرده‌انـد؛ متأسفانه چنان در گرداب دنیا غرق شـده‌اند که این لـذت را حس نمی‌کنند، نمی‌شود با ایشـان در میـان گذاشت و با ایشـان گفت. این رازی و سـری بـزرگ است که بین انسان و خدای خودش و بندگان صالح و پاک او قرار داده

شـده و کس را یـارای درک و فهم آن نیست جز خـواص. خدای نـاکرده نمی‌خـواهم از خـودم تعریف کنم و بگـویم این نشـانگر این است که من فـرد بـزرگی هسـتم نه این طــور نیست بلکه می‌خــواهم بگــویم که گــاهی لطف و عنــایت حق دست آدم را می‌گــیرد و چنــان می‌کند که با هیچ علم اکتسـابی و ذکر و وِرد امکـان نـدارد این درک و فهم حاصل شود. از خداوند متعـال به خـاطر این عنـایت ویـژه سپاسـگزارم و کـاش بتـوانم همیشه این روحیه را حفظ کنم.

تجربه اول: امروز صـبح مـورخ 13/7/91:ـ کمی نـاراحتی ریه و تنفس داشـــتم و جهت جابجـــایی و پهلو به پهلو شدن مشکل داشتم ناراحتی‌ها و سـختی‌های بـرادرم آقا بهـادر را به یـاد آوردم و گفتم واقعـاً چه می‌کشـید و با خـود گفتم خـدایا من تـوان این همه سـختی کشـیدن را ندارم و بهادر خیلی تحمل داشت ... البته این‌ها در حالت خواب و بیـداری بـود... یک لحظه حـالتی به من دست داد که تصـــور کـــردم دیگر نمی‌تـــوانم نفس بکشم و دارم می‌مـــیرم گفتم خـــدایا زن و بچه‌ام این‌جا خوابیده‌اند و عینـاً هم امشب را می‌دیـدم که خـانم و بچه‌هـایم پیشم دقیقاً مثل زمانی که خوابیدیم هستند ... گفتم خدایا اگر می‌شـــود یک فرصت بـــده این‌ها گنـــاه دارند به جـــایی برسانم هرکدام را بعد آماده مرگ می‌شوم بعد به عالمی وارد شـــدم بســـیار عجیب و غـــیر قابل توصـــیف فقط می‌تـــوانم بگـــویم که مـــزه ســـبکی و رفتن از این دنیا را کمی چشیدم ... سریع به خدا گفتم خدایا پشـیمان شـدم نمی‌خـواهم برگـردم هـرکس مسـئول کارهـای خـودش هست و این‌ها باید خودشان زندگی خودشان را بچرخانند و خـدایا من دیگر دل نمی‌کنم که برگـردم و آمـاده مـرگ

هستم که وارد عالم روح و سبکی خاصی شدم... و مدتی بعد دیـدم خـدا فرصـتی دوبـاره بـرای زنـدگی به من داد. واقعاً مرگ یک لحظه و بی‌خبر و بدون هیچ قـدرت عکس العمل و دفــاعی می‌آید و کــار خــود را می‌کند. خــدایا انشالله عاقبت به خیر باشیم. تایپ ساعت 35/8 صبح.

تجربه دوم: البته خــواب مــرگ را مــدت‌ها پیش نــیز با جزئیــات مــردنم و این‌که اهل خانه در اطــراف جســدم نشســته بودند و بعضی ظــاهراً نــاراحت و بعضی باطنــاً نــاراحت بودند در حــالی که تصــور من نســبت به افــراد متفاوت بود خواب دیدم به طوری که بنـده نزدیک سـقف اتــاق مشــاهده می‌کــردم که فــوت کــردم و جســدم را می‌بینم و آشنایان و برادرانم که اطراف جسد نشستند و عزاداری می‌کنند می‌دیدم و آن‌چه در دل هم داشتند بنده متوجه می‌شــدم و حــتی تشــیع جنــازه که مثل این‌که پیشــاپیش خــودم از جلو حــرکت می‌کنم و می‌بینم که تــابوت را روی شــانه‌ها می‌آورند و حــتی آن‌چه افــراد در دل می‌گذرانند من به آن واقفم را خــــواب دیــــدم که متأسفانه در آن تاریخ موفق به یادداشت نشــدم و تــاریخ دقیق آن در ذهنم نیست.

تجربه آقای عماد

(ارسال مهرماه 1397)

من الان که دارم تجربه‌ام را مینویسم 26 ســالم است و حدودا در سن 24 سالگی تجربه مــرگ را داشــته ام. من خیلی از شدت بیکاری و بی‌پولی شدید و نداشتن مــنزلی بــرای ســکونت به ناچــار در مــنزل پــدری که آن‌ها هم خودشان سرایدار یه باغ در مشهد بـودن منم وسـایل کل

زندگیمو که خیلی هم نمی‌شد جمع کـرده و به انجا بـردم و حـتی پـول کرایه ماشـین نداشـتم که بخـام دنبـال کـار بگردم. خیلی از شبها میرفتم توی باغ ودر تنهایی با خدا صحبت می‌کردم و با چشمان خیس به رختخواب مـیرفتم و میخابیدم. خیلی شرایط بدی بود و نگاه‌های حتی پـدرو مادرم هم برایم سنگین بود چه برسد که همسـرم. خیلی وقت‌ها به خلـــوت شـــبانه مـــیرفتم و همیشه منتظر معجـزه‌ای از سـوی خداوند بـودم ک زنـدگیم تغـیر کند. و یادم میـاد که چند شب آخر قبل از اتفـاق کـاملا در برابر خداوند تســلیم شـــدم و میگفتم خـــدایاااا آقا من دیگه تســلیمم و نمیفهمم چیکــار باید بکنم میــدونم که میگن خداوند با هیچ کس صـــــحبت نمیکنه اما میگفتم بابا من اصلا نفهمم نمیفهمم میخـام بیـای باهـام صـحبت کـنی فقط میخـام باهـام صـحبت کـنی با همین حـال گریـان سـاعت تقریبا دو نیمه شب شـده بـود و به رختخـواب با چشای خیس به رختخاب رفتم و خوابیدم.

خـواب بـودم که یهو از شـدت درد بینهـایت شـدید از جا پریدم و فقط دستمو محکم گرفتم روی قلبم و بلافاصله عرق سـرد مـرگ و حس کـردم و فهمیـدم ک وقت رفتنه فقط یه جمله گفتم و بعد از هوش رفتم گفتم خدایا من هنوز جـوونم و آرزو دارم ..... وقـتی بیهوش بودم همه جا همه جا نور سفیدی بود و من فقط روشنایی میدیدم نشسته بـودم و فقط گریه می‌کـردم و میفهمیدم که مرده‌ام گریه می‌کردم از دور دیدم سه نفر دارن بهم نزدیک میشن سه نفر که شنل مشکی تنشـونه و چوب دستی هم دارند نفر وسطی چهره‌اش معلوم بود و من میدیدمش اما اون دوتای کنارش نه ...

نزدیک‌تر که شدن شدت گریه‌های منم بیشتر شد و من از ترسی که اومدن ببرن منو و من نمیتونستم صحبت کنم اما در درونم فقط داشتم ازشون میخاستم که منو نبرین من هنوز جوونم هنوز هیچی از کارامو انجام ندادم .....

راستش اون موقع خیلی شدید از مرگ میترسیدم و هنوز خیلی چیزهارو تو این جهان از جمله لذت رو تجربه نکرده بودم. بعد با لحنی خیلی خیلی مهربون اون وسطی بهم گفت نیازی نیست حرفی بزنی ما همه چیرو میدونیم. ولی هنوز من میترسیدم و گریه می‌کردم. گفت نیازی نیست چیزی بگی ما همه چیرو میدونیم تو فقط تو راه خدا باش همین راهتو ادامه بده

حس خیلی خوبی درونم بوجود اومد درونم آرام گرفت و داشتن میرفتن هنوز خیلی دور نشده بودن ک برگشت و گفت نگران هیچی نباش نگرااان هیچی نباش و یه لبخندی زد و رفت. و وقتی بهوش اومدم فقط زار میزدم از گریه و از این‌که دوباره برگشتم خانوادم همه میگفتم چیه چیزی شده چرا گریه میکنی اصلا نمیتونستم چیزی بگم فقط گریه می‌کردم .....

نمیدونم چطور بگم دقیقا به یک هفته نکشید که روند زندگیم تغییر کرد و به مسیرهایی هدایت شدم که بخام توضیح بدم به اندازه‌ی یک کتابه. ... خدارو بینهایت سپاسگزارم بابت نعمت‌هایی که بهمون داده تا ما استفاده کنیم. از اون اتفاق به بعدکلا یه آدم دیگه‌ای شدم. چنان عشق و علاقه‌ام با خدا زیاد شد که روزی نشده که باهاش عشق نورزم خدارو شاکرم که دید منو نسبت به جهانش عوض کرد. آنقدر دگرگون کرد منو که

الان میتونم بگم که هیچ ترسی از مرگ ندارم. .... و یکی از اتفاق‌های خوبی که بعد از اون مـاجرا افتـاد واسم که خدا تمام قـوانین الهی جهـان هسـتی رو بهم یـاد داده و هر روز خدا با زبان نشانه‌ها باهام سـخن میگه زبـانی که نشـانه‌های الهی هسـتن زبـانی که خداوند میگه هرگز با سـخن با کسی حـرف نمیزنه ولی بینهـایت راه بـرای صحبت کردن با ما داره که زبان نشانه‌هاست

الان من تو سن 26 سالگی مدیر عامل یه شرکتی هستم که با دنبال کردن نشانه‌های خداوند و درک و استفاده از قـوانینش بهش رسـیدم. این جهـان کـوه است و فعل ما ندا سوی ما باز آید صداهارا نوا

در جهان هر چیزی چیزی جذب کرد

گرم گرمی را کشید و سرد سرد

قسم باطل باطلان را می‌کشند

باقیان از باقیان هم سرخوشند

ناریان مر ناریان را جاذبند

نوریان مر نوریان را طالبند

تجربه از خانم شکیبا

(ارسال شهریور 1397)

من در یک خـانواده معمـولی با پـدر و مـادری نامهربـان بزرگ شدم. من هنوز علت نامهربانی‌های آن‌ها با خـودم را نمی‌دانم ... آن‌ها در خردسـالی که هر کـودکی دوست دارد با کودکـان دیگر بـازی کند و شـاد باشد به من این

اجازه را نمیدادند که با کودکان دیگر بازی کنم شاید الان بزرگ شـده باشم اما هنـوز این خواسـته بـرآورده نشـده من در ناخودآگاه من وجود دارد...20 سال قبل زمانی که تنها 13 سال سن داشتم به علت بی‌تحـرکی و نشسـتن زیـاد روی صـندلی‌های مدرسه و خانه متاسـفانه دچـار کیست مـویی شـدم و چـون رابطه خـوبی با والـدینم نداشـتم از دردم به آن‌ها چـیزی نگفته بـودم اما یک روز دردم خیلی زیـاد و غیرقابل تحمل شد و دکـتر گفت باید به سرعت با جراحی کیست را بردارند و چونکه لازم بـود عمق زیادی از بـدنم را بردارند عمل سـنگینی بـود و منم آن زمان فقط 13 سال داشتم و با بیهوشی این عمل را انجـام دادند اما من انگـار راحت بیهـوش نمی‌شـدم به خاطر همین دکتر مجبور شد گاز بیهوشی زیادی

برای من مصرف کند و منم فکر می‌کنم به خـاطر زیـادی گاز بیهوشی از بدنم خارج شدم.

من از هیچ تونل و یا محیط تـاریکی عبـور نکـردم بلکه ناگهان خودموبه شـکل یک دخـتر 5 سـاله دیـدم در حـال رفتن به یک محیط فوق‌العـاده زیبا و دلنشـین و آرام بودم که تعداد زیادی کودک با شادی مشغول بـازی بودند ...من نمیدونم چقـدر درآن محیط زیبا بـودم شـاید انگـار همیشه اونجا بودم چـیزی که بـرای من خیلی جـالب بـود این بـود که چـیز نـور داشت آن هم یک نـور زنـده و آرام بخش درختان و سبزه و گلها و حتی بچه‌هـای نـورانی ... در واقع همین نورهای زیبا محیط را روشن کرده بـود در واقع چیزی مثل خورشید در آسمان آن‌جا وجود نداشت... زمانی که کودکان در حال بـازی را از دور دیـدم یه حسی به من میگفت تمـام آن‌ها آشـنا هسـتند و من را دوست

دارند و با اشـــتیاق و میل زیـــاد می‌خواســـتم به جمع کودکـــان بـــرم و با آن‌ها بـــازی کنم و خـــوش باشم اما نمیـــدانم چه کسی و یا چه نـــیرویی به من اجـــازه رفتن طرف کودکان را نداد .... پرستاران بعـدا به من گفتند که به ســختی منو به هــوش آورده بودند و بــرای دقــایقی ترســـیده بودند که خط قلب من صـــاف شـــده بـــود ... متاســـفانه من از خانه دوست داشـــتنی خـــودم به این مهمانسرای موقـتی بازگردانیـده شـدم ... من خیلی فکر کردم که چرا در آن موقع خداوند از وطنم برای من پرده برداشت ولی الان متوجه میشم که کـــار خداوند کـــاملا دقیق و درست بوده زیرا زندگی من از 17 سالگی به بعد به شدت سـخت و سـیاه شد و تنها عـاملی که بـاعث شد من در برابر سختی‌ها مقاومت کنم همین خـاطره دیـدار کوتـاه با خانه و دیـدن آن کودکـان و آرامش آن‌جا بـود ... این خـــاطره به قـــدری زیبا و روشن و شـــفاف بـــود که همیشه در خـــاطر من مانـــده است...و من زنـــدگی روی زمین را با تمام تلخی‌هایش تحمل می‌کنم چونکه حقیقتا برایم ثابت شده که زندگیم هر چقدر تلخ باشد نســبت به زنـــدگی حقیقیم در وطن کوتـــاه است و شـــیرینی لـــذت بخش بودن پیش خـدا و دوسـتانم در وطن اصـلی در یک لحظه تمام تلخی‌ها را از بین خواهد برد

مهمترین چیزی که در مورد آن محیط زیبا توجه منو جلب کـرد و هنـوزم بـرای خـودم جـالب هست این بـود که هر چیزی از خودش یک نور زنـده داشت مثلا تنه درختـان در آن باغ یا پارک یا هرجای دیگه‌ای که بود نور قهوه‌ای پویا و زنده و زیبایی داشت و هم‌چنین همه‌ی گلها و سـبزه‌ها و حـتی آسـمان و انسـان‌هایی که من آن‌جا دیـدم ... در حقیقت آن‌جا من زنـــده‌تر بـــودم و این‌جا محیط زمین در

برابر آن‌جا مثل یک ســـایه تاریک و بی‌روح هســـتفقط خیلی دلم میخـــواد از ته دل عمیقا میخـــواهم به خانه بــازگردم دوبــاره و دیگه کسی مــانع ورود من به خانه و جمع دوستان نشه.

تجربه آقای رحیم

(ارسال فروردین 1398)

اتفاق اول حدود ده سال پیش زمانی بود که می‌خواستم بخـــوابم. میـــان خـــواب وبیـــداری بـــودم که احســـاس کردم‌هــاله‌ای ابر مانند از ســمت راست آمد و مــوازی با بدن من قرار گرفت اول فکر کــردم دارم تــوهم و خیــال می‌کنم ولی در یک لحظه این‌هاله روح من را از بــدنم به بیرون کشید طوری که روح من از قالب بــدنم جــدا شد و فقط ســرم متصل به روحم بــود دو بــار روح مــرا آنقــدر محکم کشید احســاس کــردم اگر روحم از ســرم هم جــدا می‌شد می‌مردم. بیدار شدم و خیلی ترسیده بودم.

اتفاق دوم زمانی افتــاد که خانه عمه‌ام با پسر عمه‌ام در اتاق خوابیده بــودم وسط‌های شب ســاعت دو یا سه بــود که بیــدار شــدم و دوبــاره خوابیــدم بــاز مانند قبل میــان خواب و بیــداری بــودم که احســاس کــردم یک نفر به من تکیه داد اول با خــودم فکر کــردم پسر عمه‌ام هست ولی دقت کـــردم متوجه شـــدم پسر عمه‌ام دورتر از من است وصدای نفسش آن طرف‌تر به گوشم می‌رسد.

در همین تنــاقض بــودم که ناگهــان صــدایی از وسط مغز خــودم شــروع به صــحبت کــرد. صــدایی شــبیه به ربــاط و زنانه بــود. من را به اسم صــدا کــرد و گفت فلانی پشت فکر میـــایی و از هیچ چـــیز نمی‌ترسی آدم شو آدم شو.

ولی واقعیتش من ترسیدم و از خواب بیدار شدم. بعد از این قضــایا من زیــاد نمی‌ترسم و به مســائل روح علاقه مند شده ام.

تجربه خانم فاطمه

(ارسال اسفند 1397)

من اوضاع زندگیم به مدت بیست سـال یعـنی از چهـارده ســالگی تا الان داغــون شــیش ســال پیش از سرناچاری و درموندگی به خدا گفتم خـدایا شـیش سـاله که ازدواج کردم اوضام بد بود بدتر شد بهم فرصـتی بـده بــزار شش ســال ارامش داشــته باشم از قضا دعــام مستجاب شد و من از لجـنزاری که بـودم انگـار توسط یه قدرت عجیب در عرض یک مـاه شـدم کـاخ نشـین اوضـاع زنـدگیم انقـدر خـوب و ارامش بخش شد و خـونم انقـدر لـوکس که روزای اول می‌گفتم خــدایا به دیــوارای خونه دست نمی‌زنم می‌ترسم بهش وابســته شــدم مهلتم که تموم شد نتـونم برگـردم به اوضـاعی که لیاقتمه اخه من بــدون قــرونی پــول تو جیبم به اون تجملات و ارامش دست پیدا کردم گذشت شیش سال تموم شد و من هنوز تو همــون خــونم امــاا یه مشـکلاتی پیش اومد که تــازه قرارم با خـدا یـادم اومد شـبی که یـاد قرارمـون افتـادم خیلی زار زدم به خدا گفتم نخواه که برگـردم به شـرایط سابق دو تا بچه دارم به بچه‌هام رحم کن نمی‌تونم چــراا باید همچین اوضــاعی امتحــانم باشه اخه من چه گنــاهی کــردم همینطــور زار می‌زدم می‌گفتم دلم خــدا تــورو می‌خــواد دلم اغوشــتو می‌خــواد دلم می‌خــواد سر رو شونت بزار زاررر بزنم به بدبختیام همینطور که عصبانی گله می‌کـردم صـحنه جلـوی چشـمم عـوض شد نمی‌دونم

چطور اما این اتفاق افتاد من خدارو خشن و مستبد نـام بـــردم و می‌گفتم حس می‌کنم پیش درگـــاهت مثل یه قربـانی در مقابل تو هسـتم اما همونطـور که عصـبانی بودم دیدم مردی روی کنـده درخـتی که صـحنه روبـروش چمن زار وسـیعیه نشسـته بهم گفت بیا بشـین فهمیـدم خداست امـاا هم‌چنـان شـاکی و عصـبانی بـودم دستشو بـدون این‌که خـودش حـرفی بزنه گـرفتم برگشت و بهم نگاه کرد چشماش نـور بـود ترسـیدم یک لحظه اما خیلی زود حسم عوض شد خیلی باهـام صـمیمی بـود انگـار که خـاکی‌ترین دوسـتم کنـارم باشه همچـون حسی داشـتم هنوزم عصـبانیتم بـود رفتم سـمتش من خـودم زنم ولی اوضاع روحیم انقـدر داغـون بـود اهمیت نـدادم و سر رو شونه خدا گذاشتم اونجا فهمیدم خدا جنسیت نداره انگار هم زن بـود هم مـرد هم بچه هم بـزرگ انگـار هر لحظه بسته به حال طرف مقابلش می‌تونست تبدیل به بهترین ارامش بخش مخاطبش بشه خدا حـرفی نـزد فقط بهش گفتم کمکم کن کمکم کن و تمـوم شد دوبـاره تو همـون اطاق تاریک بودم اما دیگه ادم سابق نشدم خدا خییلیـیی مهربون بود من فقط چندبار ازش خواستم کـاش بـودی کنارم سر رو شونت می‌زاشتم این‌طور بهم القا کرد که کنارمه هوامو داره و خیلی راحت اجـــــــازه داد سر رو شونش بـزارم تو رویـام خـودم خجـالت می‌کشـیدم بـرم سمتش اما انگار با نیرویی سر خوردم سـمتش نمی‌دونم سرنوشـــــتم چی بشه فقط می‌دونم که خـــــداااا خیلی مهربـون‌تر از اون چیزیه که تصورشو می‌کـنیم البته من ادمیم که تو طول عمرم سعی کردم گناه نکنم و بی‌گنـاه دچار بدترین مصیبتا شدم و تمام شکایتم از خدا این بـود که اخه چراااا راستی به خدا گفته بودم دلم می‌خواد سر

رو شـونت بـزارم زار بـزنم لحظه‌ای که سر رو شـونش گذاشتم نه تنها گریم نیومد بلکه حـالم بهـترین حـال دنیا شد.

تجربه خانم مهسا

(ارسال اردیبهشت 1397)

من نمیدونم این تجربه‌ای که داشـتم رویا بـوده یا هنگـام خـواب چند لحظه‌ای روح از بـدنم جـدا شـده. من همیشه این موضـوع رو به عنـوان خـواب بـرای دیگـران تعریف کردم وهچوقت اون صحنه‌ها رو یادم نمـیره چـون خـواب خاصی بود ولی یک سالی که این سـایتو مطالعه می‌کنم چـون بعضی اتفاقا که خـواب دیـدم به این ماجراهـای افـرادی که مرده‌اند تشـابه داره فکر می‌کنم شـاید منم لحظه‌ای موقع خواب مرده بوده باشم.

خـواب دیـدم روی یک قـایق دراز کشـیده بـودم تو یک دریاچـهٔ خیلی زیبا که نمیتـونم وصـفش کنم آب دریاچه مثل نقـره بـرق مـیزد و کف دریاچه کـاملا دیـده می‌شد شـفاف مثل شیشه.من نشسـتم تـوی قـایق و اطرافمو نگـاه کـردم یکطـرف دریاچه چند کـوه خیلی قشـنگ مثل تابلو نقاشی خیـالی بـود روی قله کوهشم بـرف بـود یه طـرف دیگه یه دشت سرسـبز.دورتر در گوشه دریاچه درختای کاج بلندی بود و مثل جنگل بـود.به آسـمون نگـاه کردم به خورشید خیره شـدم ولی چشـممو اذیت نمیکـرد میتونسـتم بهش زل بـزنم هو اینقـدر دلنشـین بـود که تا حالا به این سن رسـیدم همچین هـوایی رو تجربه نکـردم یه دفعه اراده کردم برم تو آسمون و مثل یه پر سـبک از روی قایق به طـرف آسـمون رفتم وقـتی بـالا رفتم اون

سمت دریاچه که جنگلی بود آتیش کوچیکی رو دیدم که 5 نفر دورش جمع شده بودن زن و مرد. یه لحظه به خـودم گفتم چقـدر این‌جا بـرام آشـنا انگـار قبلا این‌جا بـودم.یه دفعه اراده کردم بـرم پیش اون پنج نفر و مثل یه نسـیم سـبک راحت بهشـون رسـیدم تا دیدمشـون زارزار گریه می‌کـردم احسـاس دلتنگی خیلی شـدیدی بهم دست داد بهشون میگفتم شـما کجا بـودین چـرا من تنها گذاشـتین همشـونو یکی یکی در آغـوش میگرفتمو گریه می‌کـردم من الان 2 تا فرزند دارم و مثل همه عاشق پدر و مادر و فرزنـدامو شـوهرم هسـتم ولی بـاور کنید اون 5 نفـرو 1000 برابر بیشـــتر از والـــدینو فرزنـــدانم دوست داشتم.بهشـون گفتم دوست دارم پیش شـما بمـونم دلم نمیخواد از این‌جا برم ولی اونا گفتن تو باید فعلا بـری و زندگی کنی.یه دفعه یه نسیمی رو روی صورتم احسـاس کـــردم یک زن که چهرشو نمیدیـــدم گفت این نســـیم از بهشت میاد الان اذان صبحه و درهای بهشت بـــازن و من غلط زدم در رختخـــوابم و دوبـــاره از پنجـــره اتـــاقم که تابسـتون بـود و بـاز بـود نسـیم خنکی به صـورتم خـورد وصـدای الله اکـبر از مسـجد محلمـون اومد و من فقط چشامو باز کردم و لی من تنبلی کـردم ونمـاز صـبح اون روز رو نخونم وهمیشه این رویای شیرینو مـرور می‌کنم وآخرش خودم رو سرزنش می‌کنم.

تجربه آقای امید

(ارسال خرداد 1397)

تقریبا یک هفته مانـــده به عید 97 بـــود که شب بعد از گذشت چندین ساعت از خواب احساس سنگینی کامل در

تمـــام وجـــودم حس شد. من در حـــالت کـــاملا به پشت خوابیده بودم.

می‌توانســـــتم هشـــــیاری کامل رو حفظ کنم، در واقع زمـانی این هشـیاری عجیب به من رسـید که سـنگینی بر من عارض شد و حس وجـود انـرژی که بیـانگر یک اتفـاق بی‌سابقه بود را حاکی می‌شد.

سپس لرزه‌ی عجیبی که توام با حس لذت می‌شد مــرا به همــان صــورت و شــکلی که در خــواب گرفته بــودم را به بالاتر میکشید.

قبل از هر اتفاق یک هشیاری کامل بر من نفوذ می‌کـــرد و مرا از مراحل بعدی آگاه می‌ساخت.

من عینا می‌دانســتم که بعد از جــدا شــدن بصــورت 180 درجه و رو به بدنم خواهم چرخید.

به ارتفــاعی از ســطح رســیدم که دیگر مطمئن بــودم با چرخش من ارتباطم با کالبدم بطور قطعی پایان می‌یابد و جـــالب‌تر از این من با هردرجه از 180 درجه کامل از بدنم خارج می‌شدم در واقع هردرجه بیانگر اتصال من به بـــدنم بـــود که با چـــرخش هردرجه هر اتصـــال از بین می‌رفت.

وقتی به آخــرین درجــات که شــاید چند درجه از اتصــالات پایانی‌ام بود و تقریبا حس می‌کردم در زاویه‌ی 160 الی 170درجه‌ای قرار گرفته ام، صــداهایی مانند ســوت نــوار مغزی آغاز شد و به من الهام شد که آخــرین صــدا ،قطع کامل اتصال پایانی ات از بدن مادی است.

به مـراتب 5 الی 6 سـوت آخر واضح‌تر و بلنـدتر از قبل حس می‌شـــد، در واقع هردرجه یک ســـوت معنـــادار و بلندتری رو حاصل میکرد.

چون من کاملا ادراک رفتن رو حس کردم آن دم از خالق خواستم که برگـردم چـون حس کـردم هنـوز روز موعـود من نرسیده و حس این‌که من کاملا دست خالی هستم به من امیدوارکننده نبود.

ولی من در آخرین سوتم از بـدن مـادی‌ام خـارج شـدم و وارد فضـای تاریک از ابـدیت شـدم در آن حـالت بـودم و می‌دانســتم که من در نهــایت به نــور و عشق خــواهم رسـید. در همـان آن و در یک لحظه مکش فوق‌العـاده‌ای بصورت قیفی مرا به خودجذب کرد

در واقع من نمی‌توانم بگویم وارد یک تونل شدم.

و شـــاید به مثل همه تجربه کننـــدگان که آن‌را تونل یا به مانند قیف تلقی می‌کنند را به شما بیان کنم

ولی چون مکش آن بصورت قیف مانند بود و کاملا شـکل آن را می‌توانسـتم حس کنم پس در نتیجه بهـترین تعبـیر را می‌توانم عبور از یک تونل بنامم.

من می‌دانستم که آخر تونل مجزا شدن از خودم و الحاق شــدنم با نــور و در آمیختن ذرات مطلقم با عشق خواهد بود.

حتی مکش وجودی‌ام توام با عشق و لذت خاصی همــراه بــود که در آن واحد نمی‌خواســتم آن‌را از دست بــدهم و حس بـــودن در آن مکش فوق‌العـــاده دلنشـــین بـــود اما درست زمانی که توقف انجام شد و توقع وجـود نـورانی

را داشتم به بدنم برگشتم و در همان حالت به من الهـام شد که اگر مطلقا وارد نـور می‌شـدی برگشـتی در کـار نبود و این اختیار من بود که خودم را کمال به سوی نـور نمیدیدم

من وقتی کـاملا خـودم رو در بـدنم حس کـردم احسـاس زندگی پر از عشق به من دست داد و درک و فهم بـالایی از ارزش زنــدگی کــردن را فهمیــدم و شــکرگذار حق و نعمت وجودی‌ام شدم.

درس‌هایی که با مرور از تجارب‌های قبلی خود و دیگـران گرفته‌ام را به وضوح می‌تـوانم درک کنم و پیام‌هـایی که برای بشریت و کسانی که میخواهند سری از اســرار این عالم رابدانند بیان کنم:

وجود عالم و منشا آن کاملا سرشار از عشق الهیست.

ذات همه‌چیز عشق و ذات عشق، خـدا یا همـان آفریـدگار عالمین است.

به تبعیت از قــانون ســوم نیــوتن هیچ مــاده‌ای از بین نمی‌رود و تنها صـورت خـود را تغیـیر می‌دهد که یکی از اصل عالم آفرینش می‌باشد.

بشر کاملا آزاد و اختیار ابدی دارد و تصمیمات وجــودی و ظهــوری خــودش در عــالم را می‌تواند بصــورت آگاهانه بگیرد.

ما در کل عالم در جریانیم و به هم متصلیم. ما می‌توانیم به هرصــورت و هر شــکلی که بخــواهیم ظهــور کــنیم و عشق خدا را به آن صورت به خلق برسانیم.

چه این صــورت از نــوع یک تکه ســنگ، چه از نــوع یک طبقه‌ای از حیوانات و چه از نوع بشریت باشد.

نهایت همان تبلیغ عشق است.

من در این عشق ابــدی هســتم. فقط حضــور به عمل میرسانم. وظیفه من رســاندن عشق است اما وقــتی در یک صــحنه‌ای از عــالم ظهــور می‌کنم. اصل خــود را فراموش کرده و محو بازی و روند ظاهری آن می‌شوم.

در حقیقت قضیه این است که ما وارد یک بُعد و یک بازی می‌شویم، وظیفه‌ی ما پیدا کـردن عشق و رسـیدن به آن است که عینا حقیقت را فرامـوش کـرده و محو امـورات مربوط به آن جهانی که انتخاب کردیم می‌شویم.

و اما مذاهب و ادیان مختلف راه رسیدن به عشق را طی می‌کنند که هرکــدام بــرای رســیدن به آن‌چهــارچوبی را تعریف کرده و طبق آن عمل می‌کنند تا نهایتا به حقیقت برسند.

شما در هرجلوه، کالبد و هرشکل در هرعالم ظهــور کنید اصل راز رسیدن به عشق می‌باشد.

شما اراده کردید هرعالم و هرچیز را تجربه کنید.

تماما اختیار فکر و عمل به خود شما مربوط می‌باشد.

علت پیــدا شــدن جنگ و خــونریزی و فســاد همه جانبــه، فراموش کـردن ماموریتتـان که همـان رسـاندن عشق به ابدیت بود را نتوانسته‌اید به آخر برسانید و در وسط کــار شـما خـود را سـرگرم و مشـغول آن دنیا یا همـان دنیـای انتخابی تان کرده اید.

شما قبل از آمدن، مـاموریت، شـکل ظـاهری و وظیفه‌ی رساندن عشق را قبـول کرده‌اید و با خوشـحالی فـراوان وارد این تجربه شـده اید. ولی به هنگـام آمـدن باید اصل خودتـــان را فرامـــوش کنید تا بتوانید تجربه را عینا حس کنید چون شما علم و تجربه‌ی ابدیت هسـتید و ذات شـما تمامی امورات و آگاهی‌های همه جانبه و دایمی میباشد. فقط چون عشق به ظهور در هر سیستم را پیدا کرده‌اید و اختیار در بوجود آوردن هرعملی می‌باشید می‌بایســتی قبل از ورود آگـاهی تـان بسـته شـود تا بتوانید از اول و قدم به قدم علومات ذاتی را دوباره تجربه کنید.

و بارها شما شاهد صحنه‌های تکراری شده‌اید و حتما نـیز با خودتان گفته‌اید که من قبلا شاهد این چـنین صـحنه‌ای شده ام.

در ادیـان ما مکـانی به نـام بهشت وجـود دارد که خـدا در توصیف آن این چنین می‌گوید که شما صـاحب اختیارید و هرآن‌چه از ذهنتان بگذرد مهیا می‌شود.

در حقیقت این همان ذات ابدی شماست.

وجود شما همان وجود خداست. شـما عـالِم به کل امـور هستید و به اختیار خودتـان همه‌چـیز را می‌توانید فـراهم کنید. به هرعالمی دسترسی پیـدا کنید. عـالم بیافرینید و در آن خود را به شکلی دیگر تجربه کنید.

این همان بهشت یا واژه‌ی ابدیت است.

شما بعد از آن‌که بازیگری خود را در دنیا تمام کنید شاهد فیلم خودتان خواهید بود و حس تمامی لحظه‌های زندگی تان را خواهید داشت.

در آن برهه شـما حقیقت را دریـافت خواهید کـرد ،نقش خــود را که قــرار بــود عشق به عــالم و خلق باشد را به خوبی نتوانسته‌اید ایفا کنید و قاضی خودتان می‌شوید.

شــما قبلا هم خیلی از نقش‌هــای دیگر را در جهان‌هــای موازی بازی کـرده اید. و همـواره تا ابـدیت شـما صـاحب عشق و اختیار و عزت هستید.

و ایفای هرنقش در هرعالم و در هر چهـره‌ای که باشــید به عشق ختم می‌شود.

شما باید بــازیگر عشق باشــید که این حقیقت همیشه در نقش‌های شما در ابدیت می‌باشند.

رسیدن شما به عشق در هر اولویت قــرار دارد و این جز احسان به خلق از روی دل حاصل نمی‌شود!

تجربه آقای‌هادی

(ارسال خرداد 1397)

من حدود دو سال پیش در تاریخ بهمن ماه 1395 که من حــدود 32 ســال داشــتم، بــرای عمل کاشت مو به یک کلینیک کاشت مو مراجعه کـردم. اون روز یــادم میــاد که تنها رفته بودم و صبح ناشتا آزمایش دادم تا آماده شــوم برای کاشت مو. تاظهر که وارد اتاق کاشت مو شدم و تا اون لحظه غــیر از یک لیــوان چــای و یک بیســکویت هیچ چیزی نخورده بودم. پرستار شروع کـرد به تراشـیدن سر من و بعد آمپول‌هــای بی‌حسی لیــدوکائین تــوی سر من فــرو کــرد، تا این‌که سر من بی‌حس شد. بعد تکنیســین کاشت مو عملیـات سـوراخ کـردن سر من شـروع کـرد و خـون از سـرم خـارج می‌شد و پرسـتار سر من را هربـار

پاک می‌کرد. نزدیک موقع ناهار شد، که تکنیسین کاشت مو به من گفت که تعداد سوراخ‌های روی سرم تمام شده است و گفت که از تخت پایین بیایم و ناهار بخورم. نشستم روی یک صندلی و شروع به خوردن ناهار کردم. ناگهان سرم سنگین شد و من حالت تهوع داشتم. پرستار وارد اتاق شد و به من گفت که سریع روی تخت دراز بکشم. در آن لحظه حال خوشی نداشتم و چشمانم سیاهی میرفت. پرستار گفت بلند شو نوشابه بخور تا حالت بهتر شود. آمدم لیوان نوشابه را ازدست پرستار بگیرم که حالم خیلی بد شد و سرم سنگین شد و حالت تشنج پیدا کردم و ناگهان همه‌چیز پیش چشمان من سیاه شد. انگار سبک شده بودم ومدت زمانی خود را در یک فضای تاریک و بدون نور دیدم و احساس کردم که انگار به یک محیط ساکت وارد شده ام. نوری کم سو از دور دیده می‌شد که واقعا برای من آرامش بخش بود. چون من هیچ حسی نداشتم و احساس سبکی می‌کردم آمدم در آن فضای تاریک تونل مانند به سمت نور حرکت کنم. ولی ناگهان صدایی به من الهام شد که بلند شو و برگرد و من بیدار شدم و چشمان خود را که باز کردم دیدم که تعدادی دکتر و پرستار دور من هستند و ماسک اکسیژن روی صورت دارم و یک دستم سرم وصل شده است. خام پرستار می‌گفت که برای ده دقیقه نبض نداشته‌ام و فکر کرده‌اند که مرده‌ام و قلبم برای لحظاتی کار نکرده است. ولی من هیچ حس نکرده بودم و انگار مدت زمان بیشتری برمن گذشته بود. ولی این اتفاق ترس من را از مرگ ریخت چون خیلی سریع و راحت اتفاق افتاد و من هیچ چیزی نفهمیدم و فارغ از تمام مسائل زندگی مادی برای لحظاتی در آرامش و

سکوتی طولانی قرار گرفتم. در آن لحظه به هیچ چیز و هیچ کس و حتی خانواده‌ام هم فکر نمی‌کردم و انگار همه‌چیز را از یاد برده بودم و زمان و مکان هیچ اهمیتی نداشت.

تجربه آقای پویا

(ارسال بهمن 1396)

من الان سی ویک سالمه وزمانی که نوجوون بودم تقریبا مقطع راهنمایی بودم که ما تو یکی از مناطق خونه‌های سازمانی خوزستان اونموقع زندگی می‌کردیم یه جای کوچکی بود واستخر هم داشتیم اونجا که تابستونا عشق ما این بود چون هوا اونجا خیلی گرمه استخرها بازشه وبریم شنا ،یادمه تابستون اون سال چون داشتن استخرمون رو تعمیر می‌کردن وهنوز باز نشده بود وتا نصفه هم تو استخر اب بود من وداداش بزرگ‌ترم ودوستش از بالای دیوار یواشکی پریدیم تو استخر که توهمون اب نصفش شنا کنیم من اونموقع هنوز شنا کردن تو قسمت عمیق آب روبلد نبودم، تو قسمت یکمتریش بودم ولی چون اب اونجا خیلی کم بود داداشم بم گفت بیا بریم تو قسمت عمیق اب از سرت رد نمی‌کنه منم باشون رفتم ولی وقتی رسیدم به قسمت عمیق زیر پام خالی شد واب تا یکمتری هم تقریبا از سرم گذشت، من خیلی ترسیدم وشروع کردم دست وپا زدن‌های بیخودی که بدتر باعث می‌شد برم ته اب داداشم ودوستش چند باری اومدن نجاتم بدن ولی من با دست وپا زدن‌های بیخودی نزدیک بود اونا رو هم غرق کنم واونا هم وقتی که دیگه نفسشون داشت تمام می‌شد من رو ول کردن ورفتن از کنارم ،خلاصه من

مونـدم در قسـمت عمیق اسـتخر ته اب وخیلی ترسـیده بودم ودسـتو پا زدن‌هـای بیخـودیم واز روی ترسم بـاعث می‌شد هی همـــون ته اب بمـــونم تا این‌که رســـیدم به لحظه‌ای که دست از دســـتو پا زدن ورداشـــتم ونفس ذخیره‌ای هم که حبس کرده بودم تموم شد ودیگه تسلیم مرگ شدم ،تا این حـالت پیش اومد فکـری تو ذهنم گفت دیگه دارم می‌میرم وبا همین فکر تـرس قبلیم به نهـایت اوج ارامش ولذت وسکوت غیر قابل وصف وبـاورنکردنی برام تبدیل شد وزیر اب احساس کردم از نـوک انگشـتای پـام حـالتی مثله خـواب رفتن داره شـروع میشه وانگـار دستگاهی داره یواش یواش خـاموش میشه تا این حـالت خـــواب رفتن تقریبا رســـید به زانوهـــام واز اونجا به بعد احساس کردم از زانو به پـایین رونـدارم وتو اوج ارامش خودم رو دیدم که کمی بیرون وبالاتر از بـدن اصـلیم زیر اب هستم یعنی دیدم جایی بود که فرق ســرم رو زیر اب می‌دیـدم یه حس خیلی خوشـایند واوج لـذتم هی بیشـتر می‌شد و افکـــار یکی شـــدن با کاینـــات وعشق خداوند ودرامنیت و اغـوش نورخـدا بـودن مثله تـیر هی به ذهنم میومدتا جایی که تو ذهنم گفتم خـدایا اگه مـرگ اینه این که نهایت ارامش ولذته و پـدر ومـادرم نباید از مـرگ من نـــاراحت بشن من هنـــوز زنـــده‌ام ودر اوج ارامشم وتو اغوش نور خـدام ،تو همین افکـار که بـودم انگـار ثانیه‌ها وزمـــان متوقف شـــده بـــود تا همین فکر نـــاراحتی پـــدر ومادرم اومد تو ذهنم گردنم زیر اب برگشت مثله یک ادم مرده که در اثر غـرق شـدن زیر اب گـردنش بر می‌گـرده ووقـــتی زیر اب گـــردنم برگشت دوبـــاره ســـریعا کامل برگشـتم تو بـدن اصـلی خـودم واز زیر اب سـطح اب رو دیـــدم که یه تونل طلایی رنگ درخشـــان کـــروی مانند

انگـــاری روی ســـطح اب نشســـته تا این تونل طلایی رو دیدم بـازم ارامشم دوبرابر شد وبـازم فکر اومد تو ذهنم که این تونل عشق ونـــور خداست ودوست داشـــتم بـــرم تـــوش ولی متاســـفانه بعد از چند ثانیه که به این تونل خیره شده بـودم نـیرویی نـامریی از طـرف همـون تونل بشـــدت منو از ته اب به بـــالای اب کشـــید وپرتـــاپ کـــرد طوری که وقتی بالای اب رسـیدم دراثر فشـار پرتـاپ به کناره‌هـــای اســـتخر کشـــیده شـــدم وبا دست تونســـتم دیواره‌های کناری استخرو بگیرم ونجـات پیـدا کنم ،هنـوز بعد از اینهمه سـال این جریـانو براتـون می‌نویسم مو به تنم از عظمت وعشق خدا نسبت به ما مخلـوقینش سـیخ میشه ومنتظر روزی هستم تا دوباره به مـرگ طـبیعی یا مـرگ ناخواسـته که دست خـود ادم نباشه بمـیرم وعشق ونور خدا رو دوباره تجربه کنم وسعی می‌کنم ادم خـوبی بمونم بخاطر همین موضوع.

تجربه آقای سید اسماعیل

(ارسال بهمن 1396)

تجـــربه‌ای که بـــرای شـــما ارســـال می‌کنم تجربه یکی از همکـاران بنـده از شهرسـتان سـراب از توابع آذربایجـان شرقیه ایشون خود بـرای بنـده تعریف میکـرد و با اجـازه ایشـــون تجربیـــات را بـــرای شـــما ارســـال می‌کنم ســـید اسماعیل که سوار بر موتور سیکلت خود بود که تصـــادف کـــرده و 48 روز به کما رفته بـــود آقا ســـید میگفتن که فقط و فقط یه صـــحنه یـــادم میـــاد که من در میـــان صحرایی بودم که اون صحرا با که پوشیده بـــود و من دید من فقط به شعاع یک متر بود بعد اون فقط که می‌دیدم سردرگم بودم که این‌جا چیکار می‌کنم و به کجا باید بـــرم

و احساس خوشایندی داشتم نه درد فیزیکی داشتم نه به موضـــوع خواصی فکر می‌کـــردم فقط پیش خـــود فکر میکـرم به راه خـود ادامه بـدم و و دلیل این‌جا بودنمو و این‌که اگه به راهم ادامه بدم و به یه جایی برسم شـروع کردم به حـرکت خـود به سـمتی ناگهـان دیـدم به یه پلی رسـیدی از روی پل رد شـدم و بـاز به راهم ادامه دادم ولی در حین حرکت احساس می‌کردم از پشت سر کسی من را با اسم کوچک یعـــنی اســـماعیل صـــدا میزند و میگویید اســماعیل نــرو برگــرد در این حین از روبـــرو صـدایی دیگـری بهم میگفـتی سـید بیا بیا جلـوتر ولی هرچی نگـاه می‌کـردم کسی رو نمی‌دیـدم به راهم ادامه دادم تا این‌که به یه بـاغی رسـیدم بـاغی که از هر نـوع میوه و در خـتی تـوش بـود درسـته که فقط می‌تونسـتم فقط یک مـتری اطرافمو بـبینم ولی حس می‌کـردم و میدونستم که این‌جایی که هسـتم یه بـاغ بـزرگ با انـواع میوه‌هاس من دستمو دراز کردم و یکی از سیب‌های بـاغ رو ببینم ولی هر چی تلاش کردم نشد تا من دستمو دراز می‌کـردم که سـیب رو بگـیرم سـیبه غیب می‌شد شـنیدم صدایی می‌گفت چون عشق و محبـتی که روی زمین باید به دیگران ارزانی می‌داشـتی و دریغ کـردی سـیب هم به همین دلیل غیب می‌شود پیش خود فکر کـردم می‌شـینم این‌جا و بلاخـره یکیشـون به زحمت زیـاد گـرفتم درسـته سـیب بـود ولی تو فکـرم اگه تجسم می‌کـردم تبـدیل به میـوه‌ای دیگه می‌شد بعـدش یـادم میـاد برگشـتم روی همون پل که موقع اومـدنم ازس رد شـده بـود تکیه دارم به پل که یه دفعه حس کـــــردم زیر وام ریخت و من با سرعت سرسـام آوری داشـتم سـقوط می‌کـردم دست و پـامو در حین ســقوط دراز می‌کـــردم تا بلکه به جـــایی

بخورمو خودمو نجـات بـدم که یهو چشـمامو بـاز کـردم دیدم. توی بیمارستان دکترم کنـارم ایسـتاده و بهم میگه نترس من دکترم این‌جا بیمارستانه تـوام تو کما بـود الان از کما بیدار شدی

تجربه آقای حامد

(ارسال شهریور 1396)

حول و حوش سال هفتاد و پنج یک شب در منزل خود در تهـران خوابیـده بـودم، در خـواب دیـدم که در یکی از کوچه‌هـای تهـران در حـال راه رفتن هسـتم، ناگهـان در خواب از ذهنم گذشت که من قدرت پرواز دارم پاهایم را از زمین بـالا گـرفتم و سـعی کـردم که زمین نخـورم، همینطـور که معلق بـودم و به خـودم فشـار می‌اوردم، ناگهـان بیـدار شـدم و دیـدم که یک نـیرویی دقیقا وسط سـینه‌ام را گرفته و دارد مـرا به سـوی بـالا می‌کشـد، احساس کـردم که در حـال خـارج شـدن از بـدنم هسـتم، دقیقا متوجه شدم که روحم را می‌خواهند از بـدنم خـارج کننـد، با تمـام قـدرت تلاش می‌کـردم که در بـدنم بمـانم ولی آن نیرو بسیار قوی بود، کم کم از بدنم خارج شـدم و با سرعت به طرف اسـمان کشـیده شـدم در حـالی که دست و پا می‌زدم و نمی‌خواستم بروم، پیش خـودم فکر کردم که من زن و بچه دارم، خانه و ثروت و هر چه برای یک زنـدگی خـوب لازم است را دارم، ضـمنا هنـوز جـوان هستم، ولی نیرو که به وسط سینه‌ام وصل بود من را در اسمان بالا می‌برد، ناگهان در ارتفاع بالا متوقف شدم و توانستم شهر تهران را زیر پایم ببینم، مثل وقـتی که در هواپیما هستیم، بعد از چند لحظه دوبـاره به بـالا کشـیده شدم و وارد فضای سیاهی شـدم و تمـام چیزها از یـادم

رفت، دیگر تلاش نمی‌کـردم که به پـایین بـازگردم، فقط در سیاهی جلو می‌رفتم، ناگهان یک سـاختمان سـفید را در جلوی خـود دیـدم که بسـویش می‌روم، دور سـاختمان هم بجای دیوار حیاط، نرده وجود داشت، وقـتی نزدیکـتر شدم، دیدم که کل سـاختمان از نـور اسـت، فقط دوست داشـــتم که وارد این ســـاختمان شـــوم، وقـــتی که می‌خواستم از نرده‌ها رد شوم آن نیرو من را رها کـرد و با سـرعت بسـیار زیـادی به طـرف زمین برگشـتم، من احساس کردم که به رختخواب خود برخورد کـردم و وارد بـدنم شـدم و چشـمم را بـاز کـردم، ولی دیگر تا صـبح نتوانستم بخـوابم و تا مـدتی هم شـبها با فکر این تجربه به خواب می‌رفتم.

تجربه خانم ملیحه

(ارسال شهریور 1396)

یک روز زمستانی بعد از ناهار رو تختخـواب خـوابم بـرد. بعد متوجه شدم که روحم از بدنم خـارج شـده.جسـمم را روی تختخـواب میدیـدم.هـرچی تلاش کـردم که واردش بشه نتونسـتم.تخت من زیر پنجـره بسـیار بـزرگی قـرار داشت و با در بالکن یک متر فاصله داشت صـدای مـادر و خاله‌ام رو که با هم از خاطرات بچگیشـون حـرف مـیزدن میشنیدم رفتم تو بالکن شروع کردم با مادرم حرف زدن و دائما بهش میگفتم مامـان بیا منو بیـدار کن. تکـونش میـدادم ولی تکـون نمیخـورد و صـدامو نمیشـنید وقـتی ناامید شـــدم رفتم ســـراغ خـــاله‌ام اونم متوجه من نشد.دوبـاره برگشـتم بـالای سر جسـمم و متوجه شـدم مـردم وبا نـاراحتی تمـام از این‌که چـرا اینقد زود مـردم دوباره تلاش کردم و یکدفعه بلند شدم نشستم. و بعد که

بیــدار شــدم با طپش قلب رفتم ســراغ خاله ومــادرم و براشــون تعریف کــردم چی میگفتن و حــتی شــعر دوران کودکیشــونو براشــون خونــدم. البته قبل از این حــالت تو خــواب بــرای من خیلی اتفــاق افتــاده بــود که از جســمم خــارج می‌شــدم روحم کم کم بــالا می‌رفت و خواب‌هــای بسیار جالب هم که پرندگان از آســمان میــان و روحم رو بـــالا میبرند بســـیار دیـــده بـــودم علی الخصـــوص خـــواب مردگـــان که با من در خـــواب حـــرف می‌زدند.کلا خـــواب مـــردنم رو خیلی میدیـــدم ولی تا به حـــال این تجربه را نکرده بودم.

تجربه آقای کامران

(ارسال خرداد 1396)

سلام خرداد 95 توی کمپ ترک اعتیاد بودم من متولد39 هستم بر اثر سردرد شدید بیهوش شدم بعد دیدم مــادرم روی صــندلی نشســته در حالیکه20ســاله بــود جلــوش یک لوله خیلی بزرگ قطــرش به انــدازه یک اتــاق بــود به من گفت برو تو انور پــدرت منتظــره تــوی این لوله یک مــایع ژلاتینی ســبز رنگ بــود من تــوی لوله رفتم تا نصــفه‌های بیشتر را رفته بودم که به هــوش آمــدم بعد از این اتفــاق تا یکســاعت من مــاورای هر چــیزی را میدیــدم مثلا داخل بدن دوستم جای شکستگی پایش را میدیدم وقـــتی بهش گفتم دوستم تایید کرد که پــاش از ناحیه زانو شکســتگی دارد ولی به من گفت به کسی نگو چون اذیت میشی بعد یکســاعت این توانــایی را از دست دادم در زمــان بهــوش آمدن احساس سبکی می‌کردم

تجربه خانم راضیه

(ارسال خرداد 1396)

من سال سوم دبیرستان با دوستم تصمیم گرفتیم بـرای یک ضرب قبول شدن چهل روز موقع نماز مغـرب و عشا بـریم مسـجد و اونجا نمـاز بخـونیم و هم‌چـنین تصـمیم گرفتیم یک سال چادر سر کنیم و نماز اول وقت بخـونیم من طی این چهل روز خیلی به خـــدا نزدیک شـــدم ذکر میگفتم قران میخوندم با همه مهربـون شـده بـودم ولی یه عیب بـزرگ داشـتم اونم غیبت کـردن بـود البته بـرای توجیه کـــردن پیش خـــودم میگفتم من غیبت ادم‌هـــای گناهکـــار رو می‌کنم پس گنـــاهی نـــداره هر چند بعضی اوقـات پشـیمون می‌شـدم و اسـتغفرالله‌ای به نیتشـون میفرسـتادم تا این‌که اون اتفـاق افتـاد و من فهمیـدم غیبت هیچ رقمه بخشیده نمیشه و اما داستان

من نـاراحتی قلـبی داشـتم شب موقع خـواب احسـاس کردم بدنم سر شده و دارم اختیار بدنم رو از دست میدم تصمیم گرفتم بدنم رو تکون بدم که از اون حـالت خـارج شم ولی نشد فکر کنم داشـتم جـون می‌کنـدم بعد یهو دیدم دو تا ادم و شاید دوتا فرشـته دو طـرف رختخـوابم نشستن من نمیتونستم ببینمشون چون به کف رختخواب انگار بسته شده بودم و نمیتونستم دست و پام رو تکـون بـدم دقیقا مثل ادمی که سـکته کـرده فقط چشـمام رو تکون میدادم اون دوتا دوطرف رختخوابم نشسـتن چهـار شـونه بـودن و صداشـون قشـنگ‌ترین صـدایی بـود که تا حـالا شـنیده بـودم از پرسـیدن چی شـده چی میخـوای بـدونی هر چی میخـوای از ما بـپرس ،چـون من داشـتم بی‌اختیـار گریه می‌کـردم و همش به خـودم میگفتم چی شده من چرا اینجور شدم اینا کین البته تو اون حالت من

میتونستم افراد خانواده‌ام رو ببینم که دررفت امد بـودن چـون من تو حـال خوابیـده بـودم ولی انگـار خـانواده‌ام نمیدیدنشـــون و این خیلی بـــرام ترســـناک بـــود ،اون فرشـته‌ها مـدام میگفتن هر چی میخـوای از ما بـپرس و من فقط میگفتم مامـــانم رو میخـــوام البته احســـاس می‌کـــردم دهنم رو هم نمیتـــونم تکـــون بـــدم اون موقع نمیدونســتم چـرا از تو دلم با اونا صـحبت می‌کـردم اونا انگار دیگه از دستم خسته شدن گفتن باشه بـرو مامـانت رو پیدا کن بعد یکدفعه انگار تو رختخوابم نشستم ولی با کمـال تعجب دیـدم خـودم به همـون حـالت خوابیـدم و یه خود دیگم توم نشسـته که بعد فهمیـدم روح شـدم اولش ترسـیدم ولی گفتم تا فرصت هست بـزنم به چـاک و از یکی از اعضـای خـانواده کمک بخـوام تا تو ذهنم خـواهر بزرگم رو تصور کردم دیدم تو اتاقیم که اون خوابیـده در حـالی که قبل از خـوابم اون بیـدار بـود خواسـتم بـرم تکـــونش بـــدم انگـــار میدونســـتم دست نـــدارم فقط یه حضـــوری اونجا از من هست و من هنـــوز تو رختخـــوابم هســتم پس صـداش کـردم بلند ولی اصلا تکـون نخـورد خـواهری که کـوچک‌ترین صـدا از خـواب بیـدارش میکـرد دیدم فایده نداره رفتم سراغ تک تک اعضـای خـانواده که انگار از قبل میدونستم کجـای خـونن ولی بـرای اونا هم من دیده نمی‌شدم با نا امیدی برگشتم به بـدنم و شـروع کـردم به گریه کـردن اون دو تا فرشـته بـاز دوبـاره بهم گفتن از ما بـــپرس هر چی میخـــوای بـــدونی و این بـــار پرســـیدم و بهم گفتن که مـــردم دیگه زار مـــیزدم نه نمیخوام بمیرم مامانم رو میخـوام بعد انگـار یکی از اون دو نفر کمی لحن صحبت کردنش غمگینانه شد چـون قبلا تو صداشـون شـادی خاصی بـود،بهم گفت تو قـرار بـری

بهشت چـون اعمـال خـوبی ازت سر زده و عبـاداتت رو انجام میدادی ولی چون غیبت میکردی با دهنی کج میری که یهو فهمیدم چرا نمیتونم با دهنم صحبت کنم چون کج شـــده بـــود گـــریه‌ام بلندتر شد که نه دیگه حـــالا با این وضـعیت نمیخـوام بـرم بهشت مگه بهمـون نگفته بـودن کسی که غیبت میکنه روز قیـامت زبـونش یک مـتر دراز میشه و همه از روش رد میشن تازه من که اسـتغفر الله براشون میفرسـتادم که اون موقع فهمیـدم قـرار من تو بهشت بـــرزخی باشم و الان قیـــامت نیست بعد یهو یه چـیزی یـادم افتـاد من همیشه تو مشـکلاتم ایت الکرسی میخونـدم شـروع به خونـدش کـردم بعد انگـار به بـرکت ایتالکرسی من به زنـدگی برگشـتم ولی حس کـردم اونا بهم گفتن که اشتباه کردم و نخواستنم بـرای این‌که اون موقع بمیرم اشتباه بودچون حداقل گناهـای حق الله ایم بخشـیده شـده بـود.خلاصه به زنـدگی که برگشـتم درد زیادی تو فکم احساس کردم و از اون موقع به ولله فکم کج شده البته خفیفه حالا نمیدونم من سکته کـرده بـودم که دهنم کج شـده یا تنـبیهم بـوده یا مـردم وزنـده شـدم نمیدونم اون دو تا فرشته موکل‌های ایت الکرسی بـــودن چون قبل از خوابم اکثر اوقات میخونم یا نکـیر و منکر و یا دو تا از ائمه ،(وقـتی از اون حـالت خـارج شـدم دیـدم اعضای خانواده‌ام به همون حالت و در همون مکان‌هـایی که دیده بـودم بـودن و این نمیتونسـته خـواب باشه) ولی درس عبرتی برام شد هر چند تا مـدتها خـودم رو به اون راه زده بـودم که اینـای که دیـده بـودم یه خـواب بـود نه واقعیت که یه بار دیگه موقع خواب این حالت بـرام پیش اومد ولی این بار دیـدم یه چـیز سـبک و ابی رنگ داره از بـدنم خـارج میشه و بـاز من اختیـار بـدنم رو نـدارم دیگه

گفتم خـدایا توبه فقط من رو از این حـالت خـارج کن و نـذار دوبـاره این اتفاقها بـرام بیفته.الان براهرکسی که بـبینم داره غیبت میکنه تعـریفش می‌کنم و تمـام سـعیم هم اینه که غیبت نکنم اخه عجیب این غیبت خیلی بـــرای ما زنها لذتبخشه به امید رستگاری همه‌ی مومنین

تجربه ارسالی از ناشناس

(ارسال در مهرماه 1395)

من سه سال و نیم قبل من خواب عجیبی دیدم که خیلی با بقیه خوابهام تفاوت داشت. اونقدر متفاوت که تا حالا بـــرای کسی تعریف نکـــردم چـــون انتقـــال احساسی که تجربه کردم به دیگران برام سخت هست.

خـــوابم این‌طـــور بـــود که من به همـــراه همســـرم در یک ساختمان در حال ساخت بودیم. فضا تاریک و خاکســـتری بـود. سـاختمان هم حـالت سـیمانی و خاکسـتری و خـاک آلود بود. با همسـرم از پله‌ها به یک طبقه بـالاتر رفـتیم. اونجا همسرم کنار یک دیوار روی زمین را به من نشـــون داد که چند تا موجـــــود نـــــورانی کوچولو به شـــــکل گوی(تقریبا به قطر 10 سانت) در کنار دیوار ردیف شده بودند. حـدودا 7 یا 8 تا بـودن و مثل این بـود که جـون داشـتند و حـتی کمی بـالا و پـایین می‌رفتن و یک لبخند بـــامزه می‌زدن. من کلا از اول خـــواب احســـاس خیلی خوشایندی نداشتم کمی می‌ترسیدم ولی وجود همســـرم بـرام دلگـرمی بـود. بعد همسـرم پیشـنهاد داد که یکی از آن‌ها را به دست من بـــــده. در واقع مثل این بـــــود که همسرم می‌دونست این‌جا کجاست و اینا چی هستن و از

قبل هم با هم قـــرار گذاشـــته بـــودیم که منو به این‌جا بیاره.

بعد اولین گـوی را برداشت و من دسـتم را دراز کـردم و اون را داخل دست من گذاشت. به محض برخـــــورد این گـوی به بـدن من یک صـدای صـفیر بسـیار بسـیار بلند و کرکننـــده تو وجـــود من پیچید. حس می‌کـــردم که پـــرده گوشم در حال پاره شدنه. این احساس خیلی واقعی بود مثل این‌که واقعا این صدا را شنیدم.

اون موقع که من این خـواب را دیـدم شش مـاه بـود که خودمون را برای بچه دار شدن آماده می‌کـردیم. پنج روز بعد از این جریان جواب آزمایش بارداری من مثبت شد.

تجربه ارسالی از ناشناس

(ارسال در مهرماه 1395)

چند سال بود که ترس بر شب و روزم گریه بـود چـون به شدت مشکل مالی داشتم از نظر مسکن و جـای زنـدگی تقریبا زیرصـــفر از طـــرفی خـــانواده‌ای ثروتمند که جز تمسـخر شـدن به خـاطر فقـرم ازشـون واکنش درسـتی نمی‌دیدم نسبت به وضـعیتم بـدجور التمـاس درگـاه خـدا می‌کردم که نجاتم بده شرایطم تکـونی نمی‌خـورد به هر راهی فکر می‌کردم برای نجات از این وضـعیت که بعد از ازدواج دچارش شدم دیگه به خودکشی تن فروشی یا هر راهی فکر می‌کـردم تحمل شـرایطم و این همه تمسـخر واقعا بـــرام ممکن نبـــود پیش خـــودم می‌گفتم الان خـــدا فکرامو شـــنیده و کلی اونم مســـخرم می‌کنه یه شب بعد کلی گریه خوابیدم خواب عجیبی دیدم دیدم که لباسی از حریر تنمه لباس چند لایه بود حریر نـازک با رنگ‌هـایی به

شدت زیبا لباس به شدت درخشان و فاخر بود و سرتاپام رو پوشـونده بـود من خودمو دیـدم که با اون لبـاس بهم نگـاه می‌کـرد از خـواب بیـدار شـدم من همینکه که بیـدار شــدم این فکر تو ذهنم حک شد که زنــدگی دنیا فــانی و من باید درست زنـدگی کنم هرچقـدرم شـرایطم سـخت باشه تا تصـور اصـلی خـدا از من که بـودنم در بهشت و بهره مندی از نعمات ابدی بهشته نصیبم بشه بـدجور یکه خوردم من همه گریه‌هـام واسه داشـتن زنـدگی خـوب تو دنیا بود در حالی که خدا بهم نشـون داد که پوشـیدن اون لباس بهشتی می‌تونه نصیبم بشه حتی اگر پولی نداشته باشم تنها باید گناه نکنم و همه‌چـیز رو ختم شـده به این دنیا نـدونم بعد از اون خـواب دیگه بی‌خیـال تمسـخرها و حرف‌ها و بی‌پــولی شـــدم چـــون حاضر نبـــودم فرصت داشــتن اون جایگــاه و تن کــردن اون لباسو با هیچ چــیز دیگه تو دنیا عوض کنم.

تجربه ارسالی از ناشناس

(ارسال در مهرماه 1395)

بچه که بــودم یعــنی چهــار یا پنج ســالم بــود به وضــوح صحنه‌های یک اداره اطـاق کنفـرانس رو می‌دیـدم و زنی جــوان و زیبا بــدون حجــاب با پــیراهن قرمز که چنــدین کارمند مــرد داشت که با دقت به حرفــای اون زن گــوش می‌کردن و بحث می‌کردن و یادداشت بر می‌داشتن یعنی کارمندا پشت میز گرد نشسـته بـودن و اون زن براشـون سخنرانی می‌کرد و مسیله‌ای مهندسی رو توضیح می‌داد صدای حر ف زدنشون انقـدررر بلند بـود که تقریبا انگـار تو گوشام فریـاد می‌زدن در واقع بچه گیـام خیلی جـالب بود من زندگی خودمو می‌کردم و اون صحنه‌ها و حرفا از

جلوی ذهنم رژه می‌رفتن من بهشون دقتی نمی‌کردم تنها صحنه‌ای که توجهمو جلب کرد همین زن و اون اطاق بحث بود که یادم مونده کلمه‌ای از حرفاشون نمی‌فهمیدم به زبان دیگه‌ای غیر از زبانی که داشتم یاد می‌گرفتم حرف می‌زدن من کلمه‌ای از بحثا نمی‌فهمیدم فقط صحنه‌ها زنده و جالب بودن دقیقا مثل فیلم سینمایی انگار ذهنم به دو قسمت تبدیل شده باشه بزرگ شدم دیگه ابدا صدا یا تصویری ندیدم فقط به شدت به اهنگای غربی دهه 60 یا 70 میلادی واکنش نشون می‌دم و غم سنگینی تو دلم می‌شینه که هنوزم با این‌که یه زن بالغ شدم با بیست و پنج سال سن نمی‌تونم ناراحتیمو پنهان کنم از شنیدن چنین اهنگای قدیمیی که اصلا ایرانی هم نیستن و مجبورم محلو ترک کنم یا صدارو قطع کنم خودم احساس می‌کنم اون تصاویر اون زن مربوط به زندگی قبلی من می‌شه و من علاقه شدیدی به یادگیری زبان انگلیسی از بچگی داشتم و بزرگ که شدم تقریبا دختری شکل همون زن هستم ولی با این تفاوت که به شدت مردگریز و بدون علاقه به بودن تو جمع اقایون نقطه مقابل اون زن که پر از اعتماد به نفس و به شدت اجتماعی بود و حس عجیبی که دارم برخلاف دوستام که عاشق رفتن به امریکا و کشورای غربی هستن من ابدا علاقه‌ای ندارم حتی دیدن فیلمای اروپایی حالمو می‌گیره.

تجربه ن.ا.

(ارسالی شهریور 1395)

من دو سال بود که ازدواج کرده بودم و فرزندی نداشتم. وقت آزادم بیشتر قران می‌خوندم و به نماز و ارتباط با

خدا علاقه داشتم. یک شب بعد از خوندن قران خوابیدم. انگار که وارد دنیای دیگه‌ای شدم چون دیدم واضح و شفاف و اگاهیم از خودم و موقعیتم کامل بود، یعنی حالت خواب نبود. دیدم که کنار حوضی هفت طبقه ایستادم و به آبش نگاه می‌کردم. به شدت شفاف و زلال بود و ماهی‌های قرمز درون آب بودند. طبقه اول حوض پهن‌ترین بود همین که طبقات بیشتر می‌شد از پهنا کم می‌شد و حوضش مثل هرم بود. در واقع من توی یه باغ بودم و سرمو بلند کردم دیدم سمت روبروی من اونور حوض پسری ایستاده جوان و زیبا و مضطربانه با من شروع به حرف زدن کرد. ابدا صداش رو نمی‌شنیدم و این آگاهی رو داشتم که هر دوی ما در محدوده و مرز مختص به خودمون قرار داریم. نه من اجازه دارم برم اونور نه اون پسر می‌تونست بیاد ضلعی از حوض که من ایستاده بودم. مرتب حرف می‌زد، انگار می‌خواست اطلاعاتی بهم منتقل کنه یا هشداری بده. موضوعی نگرانش کرده بود و من اون زمان ناراحت شدم و تو ذهنم گفتم ادم تو بهشتم دیگه راحت نیست از مزاحمت جنس مخالفش. از خواب بیدار شدم اون صحنه‌ها تو ذهنم هم‌چنان شفاف موند تا این‌که سال بعد صاحب پسری شدیم. البته بعد از تولدش زندگیمون بدلیل برخی مسایل بشدت رو به متلاشی شدن رفت. من خییلی تحت فشار بودم اما بالاخره با دست نکشیدن از خدا و قران و نماز و توبه از گناهانم و دعا کردن به درگاه خدا از اون جهنم نجات پیدا کردم. الان هر سه کنار هم خوشیم به نظرم اون پسر جون روح پسر خودم بود و می‌خواست بهم راه درست رو نشون بده اما اجازه نداشت. من مجبور بودم راه درست رو خودم کشف کنم

و بــرای رســیدن بهش و حل معضل زنــدگیمون واقعا تا مرز نابودی کامل رفتم. اما درســای بــزرگی گــرفتم الان دیگه هرگز حاضر نیستم اشتباهات گذشته را تکرار کنم و فهمیــدم که راه درست زنــدگی کــردن تنها راهیه که باید انتخاب کنم.

تجربه ارسالی از ناشناس

(ارسالی شهریور ماه 1395)

یه شب خوابیدم نصفه شب از خواب بیــدار شــدم خــوابم نـــــبرد دیگه همینطـــــور فکـــــرای مختلف میومد ذهنم ناخوداگاه به عزراییل فکر کردم بعد حس کردم یه مــردی سمت چپمه چشــمام بســته بــود تــوی ذهنم تاریک ســمت چپم یک نوری دیدم همه‌چــیز از اون نــور شــروع شد نــور زنده بود منظورم از زنده یعــنی همین که نگــاهش کــردم انفجاری از اطلاعات بهم منتقل شد فهمیدم که اون نور کامل مطلقه با یک ثانیه نگاه کــردن بهش چنــان عشق و سرمستیی دچــار شــدم چنــان حس شــعف داشــتم این‌که همه‌چیز درســته و من در ارامش و امــنیت مطلقم این‌که من به نیرویی نزدیکم که وطن اصلیم همون بــوده چنــان خوشحال بــودم حس شــیرینش رو نمی‌شه با بــدن مــادی بیــان کــرد نمی‌شه به اون نــور با چشم مــادی نگــاه کــرد چــون انقــدر مــوج انــرژی بــالایی داشت که فقط باید از جنس خــودش می‌بــودی تا حسش می‌کــردی نگــاه من به اون نــور شــاید یک ثانیه بــود اما چنــان حسی بهم منتقل شد که انســان حاضــره کل دنیــارو فــدا کنه فقط اجــازه داشته باشه کنار نور باشه چــون اونجاست که خوشــحال اونجاست که ارامشش مطلقه اونجاست که می‌گه بــالاخره تمــوم شد من رســیدم به جــایی که ازش اومــدم

چشمامو باز کردم حس شیرین اون محیط بعد یک دقیقه محو شد انگار دوباره دیوار سربی روی قلبم کشیدن من تو بدن مادی بودم جایی که نمی‌شه خدا رو حس کـرد جز از روی نشـانه‌هاش از اون حس انفجـار شـعف هیچـیرو نمی‌تونســتم با مغز مــادیم با جســمم بازســازی کنم تو ذهنم چـون اون حس بـرای دنیـای جسـمیو خـاکی نیست اگر فقط ادما اجازه داشــتن یک ثانیه فقط یک ثانیه اون نــوری که وطن اصــلی هممونه نگــاه کنن خیلی از گناها نمی‌شد خیلی از ناامیدی‌ها نبود نور سفید جـرقه‌ای بـود یعـنی سـفید مـات نه سـفیدی که انگـار پویا و زندست و نـور سـفید حاصل از جرقه شـاید بیشـترین شـباهت رو بهش داشت و البته اون نــور از من فاصــله چند مــتری داشت من داخلش نرفتم فقط با نگاه کـردن یک ثـانیه‌ای بهش خودمو کامل بهش ســـپردم و فقط حس شـــعف داشتم

تجربه خانم م.س.

(ارسالی مرداد ماه 1395)

بنده دانشجوی دکترا هستم و حدود 30 سال دارم. تجربه من نمی‌توانم بگویم مربـوط به مـرگ می‌شـود یا نه. اما ماجرا به سه سال پیش بر می‌گردد زمـانی که 28 سـال داشتم، به شدت موضـوعی عـاطفی من را در حـدود یک مـاه آزار داده بـود در حـدی که یک رو تابسـتانی گـرم در ماه رمضان که مشغول کار با لپ تـاپ بـودم و به قـدری ناراحت بودم که درد شـدیدی رو در قلبم حس کـردم و با خستگی بسیار زیـادی بلند شـدم و با شـکم بـرروی تختم خوابیــدم در حــالی که دو دســتم بر روی قلبم بــود و در همان حال از شدت ناراحتی یا خوابم بـرد و یا در حـالتی

بین خواب و بیداری فرو رفتم،مثل خـواب نبـود. ناگهـان متوجه شـدم از بـیرون اتـاقم در را بـاز کـردم و به داخل اتــاق امــدم و خــود را روی تخت می‌دیــدم که دقیقا در همان ساعت از ظهر و در همان حالت خوابیده بــودم اما من پشت ســردختر 3 الی چهــار ســاله‌ای بــودم که چهــره‌اش را نمی‌دیــدم چراکه پشت سر او بــودم. اون جــوراب شــلواری ســفید و لبــاس پرنسسی قرمز رنگ ساده‌ای تنش بود با موهـای مشـکی فرفـری و به سـمت بــدن من بر روی تخت می‌رفت با همــان حــالت بچگانه نزدیک تخت شد و با همــان دست‌های کودکانه شــروع به نوازش صورتم کرد در حالی که گرای دستش را کاملا رو صــورتم به طــور واقعی حس می‌کــردم. او صــورتم را نـوازش کـرد و گفت مامـان جـون نـاراحت نبـاش در این لحظه از خواب بیا عالم خواب و بیداری یا هر چـیز دیگـر، بیدار شدم. من مجرد بـودم و هسـتم و احسـاس می‌کنم در آینده چنین دختری خواهم داشت.

تجربه ارسالی از ناشناس

(ارسالی تیر ماه 1394)

سـال 76 شـرایط کـاری آزار دهنـده‌ای داشـتم و بسـیار نــاراحت بــودم. شــبی بســیار غمگین بــودم و بارها از فاطمه زهرا خواستم کمک کند شـرایطم بهـتر شـود؛ آن زمان مخاطب من ایشـون بودند. با اشک و ناله و گریـان خوابم برد؛ یا شاید خوابم برد! به هر حال دیـدم خـودم و همسرم در حال صعود نسـبتا سـریع از درون چـیزی مثل لوله بخــاری تــاریکی هســتیم و زنم می‌پرســید: داریم می‌میریم؟ من جواب دادم؛ آره! او مدام سوال می‌کرد و حــرف می‌زد و من داشــتم به این فکر می‌کــردم که این

این‌جا هم ول کن نیست و خنده‌ام گرفته بود! به هر حال دیگر او را ندیدم و صعودم در آن لوله تاریک یا خاکستری ادامه داشت. آن‌جا اصلا برام چیزی مهم نبود و نه ترسی بود و نه نگرانی و نه اساسا من بدنی داشتم فقط درکی از بیرون به خودم داشتم که این منم که بالا می‌روم؛ شاید فقط یک سر و تن بودم. چیزی از دیدن دست و پا یادم نیست. جسم نبود؛ وجود من بود و وجود همسرم تا وقتی با من بود. احساس من در آن مسیر صعود احساسی سرشار از آسایش و راحتی و پایان تمام مشکلات بود. تعریف آن به زبان ما فقط این بود که همه‌چیز تمام شد دیگر دردسری نیست؛ دیگر مشکلی نیست؛ دیگر مسئولیتی نیست؛ راحت راحت راحت تا بی‌نهایت. به بالای آن مسیر رسیدم و دیدم به افقی بسیار بلند؛ خیلی خیلی وسیع و گسترده باز شد. مثل این‌که از فضا به زمین نگاه کنی ولی خیلی وسیعتر. بعد جاده‌ای دیدم که تا افق می‌رفت و کنار دریا بود و صدای ناله‌های زنی که با لحجه محلی برای نوزاد مرده‌اش گریه می‌کرد. می‌توان گفت هر چه جلوتر می‌رفت تجربیات من در تصویر سازی بیشتر دخالت می‌کرد.

دیگر چیزی بیشتری اتفاق نیفتاد یا من به یاد ندارم. تا ماه‌ها بعد از این خواب این احساس تمام شدن مسئولیت و سبکی و آسایش مطلق را حس می‌کردم و هر چه زمان گذشت کمرنگ‌تر شد تا این‌که اکنون سال‌هاست می‌دانم چه شد و احساسش می‌کنم؛ اما آن‌چه شد قابل بیان نبود؛ حتی اکنون برایم قابل احساس مجدد هم نیست؛ اما آنقدر احساس قوی بود که هنوز هم بسیار قوی‌تر از یک خاطره است.

تجربه ارسالی از ناشناس

(ارسالی در دی ماه 1394)

یک شب قبل از خـواب بشـدت قلبم درد می‌کـرد. با این حال خوابیدم اما در حین خواب بیدار شدم، بیـدار شـدنی کاملا ملمـوس و واقعی، و به دور از تـوهم یا رویا. دائما در حال پلک زدن بودم چـون چـیزی رو که می‌دیـدم اصلا باور نمی‌کردم. در تـاریکی مطلق شـناور بـودم و قـدرت انجام هیچ کاری را نداشتم و نمی‌توانسـتم حرکـتی کنم. روی یک چیزی مثل امـواج دریا شـناور بـودم و با حـرکت تصادفی این امواج من هم مثل یک تکه چوب روی آب به هر سو جابجا می‌شدم. مدتی گذشت و در تمام این مدت ذهن من بر خلاف خواب‌هایی که می‌بینیم کـاملا طـبیعی کار می‌کرد و با بیداری فرقی نداشت. یعـنی می‌دانسـتم که روز قبل چه کارهـایی کـردم، و حـتی چیزهـایی مانند ریز محاسبات ریاضی مربوط به رشته تحصیلیم و برنامه فردا را هم به وضوح به یاد می‌آوردم، و مثل رویاها هیچ چیز مـات و مبهم و بهم ریخته نبـود. کمی که گذشت کم کم بـاورم شد که مثل این‌که خـواب نیسـتم و شـروع به فکر کردن کردم. همه وقایع چند ساعت گذشته را بـدقت مرور کردم تا آن‌جایی که روی تخت دراز کشیده و خوابم برده بود. دیگر واقعا مطمئن شدم که به هیچ وجه خـواب نمی‌بینم، چـــون داشـــتم به شـــدت فکر و مســـئله حل می‌کـــردم که الان کجا هســـتم. بعد شک کـــردم به این‌که قبل از خـــواب خیلی قلبم درد می‌کـــرد و شـــاید در حین خـــواب از کـــار افتـــاده و الان مـــرده‌ام، و شـــاید این‌جا همان‌جایی هست که به آن برزخ میگویند.

مدام برای خودم «شاید... شاید...» می‌کردم که ناگهان به سمت بالا حرکت کردم و از درون یک پنجره مستطیلی دو منظره برای من نمایان شد که عجیب بود. یکی آسمانی آبی، بدون ابر، یک زمین چمن و سکوت و آرامش، و دیگری یک منظره با آسمانی قرمز رنگ و کوه آتشفشان. خیلی دلم می‌خواست بیشتر به این منظره دومی نگاه کنم ولی هرچی سعی کردم نشد چون حتی اختیار حرکت چشمهایم هم با من نبود و به اجبار باید به منظره چمن زار نگاه می‌کردم. بعد از آن آرام آرام به سمت پایین حرکت کرده و دوباره چشمهایم را مثل دفعه اول باز کردم و دیدم روی تخت خواب هستم. مثل این بود که تازه یک تخت سنگ 10 تنی را از روی قلبم برداشته‌اند و قلبم دومرتبه شروع به کار کرد.

این تمام تجربه من بود با ریز جزییات و بدون هیچ کم و کاست. ولی این را بگویم که من بعضی وقت‌ها خواب‌هایی می‌بینم (نه مثل تجربه بالا که اصلا خواب نبود) که در آینده نزدیک یا دور کاملا محقق می‌شوند و به اطرافیان گفته‌ام و دیده‌اند. در بعضی خواب‌های دیگر از افرادی سوالاتی را با آگاهی کامل می‌پرسم در حالی که با توجه به اطلاعاتی که در بیداری ندارم هرگز نباید آن سوالات را می‌پرسیدم، چون آن مورد در آینده اتفاق می‌افتد، و بعد من سوال می‌کنم که «خوب حالا بعد از اون چی؟...» مثل این‌که این سوال را در ذهن آدم بگذارند. این قسمت قضیه با تجربیات دیگران کاملا جور در می‌آید. بنظر می‌رسد ما قبل از این‌که متولد شویم یا در عالم خواب خیلی از مسائل را می‌دانیم ولی وقتی بیدار می‌شویم تمام اطلاعات و چیزهایی که از آینده میدانیم را فراموش می‌کنیم. تنها موردی را که اصلا

نمی‌تـوانم بـاور کنم و با تجربه‌هـای مکـرر من در خـواب کاملا متضاد هست عدم وجـود اهـریمن هست. چـون من به کـــرات در خـــواب این موجـــود را دیـــدم و حـــتی مناظره‌هـایی هم با او داشـته‌ام اما بعد از بیـداری فقط موضوع کلی بحث و دعوا را یادم می‌آید و در حالیکه اصلا به این مسـائل اعتقـاد نداشـتم و حـتی به آن‌ها فکر هم نمی‌کنم، پس این چیزها نباید ساخته ذهن من باشد چون من میـدانم که در اعمـاق وجـودم و ضـمیر ناخودآگـاهم هرگز به همچین چـــیزی اعتقـــاد نداشـــته‌ام. در خیلی از موارد در عالم خـواب حقـایقی را می‌بینم که 180 درجه با تصورات و اعتقادات قلـبی و بـاور من فاصـله دارند و انسان فوق‌العاده شکاکی مثل من را به فکر فرو میبرند که این احتمالا نمی‌تواند یک فیلم سینمایی ساخته شـــده توسط ذهن ناخودآگـــاه من باشد چـــون اصلا اعتقـــاد من این نبوده و تصور دیگری از قبل داشته‌ام.

تجربه آقای محمد حسین

(ارسالی اسفندماه 1394)

یه شب که خوابیـــده بـــودم یه دفعه چشـــمانم بـــاز شد و اطرافم رو درست مثل همیشه دیدم اتـاق پـذیرایی خونه مـون اول اطـراف به نظر عـادی میرسـید ولی با ترسی غیر عادی کم کم اطرافم همهمه‌ای شنیدم صداها بیشتر و نزدیک‌تر می‌شد بعد تعداد زیادی موجـودات سـایه مانند از یه طرف خونه نزدیک شدند دیگه داشتم از ترس قالب تهی می‌کردم اطـرافم رو احاطه کـرده بـودن. نمیـدونم چی شد که همونجـور دراز کش شـروع کـردم به صـلوات فرســتادن یه دفعه گنبد ســبز شــفافی اطــرافم شــکل گرفت و آرامش و امنیت عجیبی آمد و لذت فــراوان اون

موجودات هم بیرون از گنبد هیچ کاری نتونســتن بکنن از اون به بعد صــلوات رو خیلی دوست دارم و شــمه‌ای از اون آرامش وقــتی صــلوات میفرســتم باهــام هست 0 خواب نبودم ولی نمیتـونم بگم بیـدار بـودم نمیـدونم چی بود.

تجربه خانم زهره

(ارسالی اسفند ماه 1394)

کلا من از بچگی صداها و تصاویری می‌دیــدم که با این‌که کودک بودم اما می‌دانســتم که شــیطانی نیســتن و فقط در برابرشون سکوت می‌کردم بزرگ‌تر که شدم رابطه به شدت نزدیکی با پروردگار داشتم و قادر بــودم اینــدرو در خــواب بــبینم و تلپــات قــوی هســتم یک شب خوابیــدم ولیانگــار بیــدار شــدم در حــال خانه امــان روح همســرم رادیــدم و روح خــودم که بــدو این‌که اصلا با هم حــرفی بـزنیم فقط درحـال راه رفتن در خانه بـودیم من غـیر از خودمــان یک موجــود قد کوتــاه را دیــدم که در خانه راه می‌رفت شـکل دقیقشو ندیـدم فقط یادمه قـدش کوتـاه بود بعد خیلی سریع بالای سر بدنم بودم حس کردم بدنم به شدت سنگین شد و من علم به این داشتم که به جــای روح خــودم آن موجــود روی بــدنم خوابید حس تنگینفس شـدید زجـراوری داشـتم به زور کلمـات از دهـانم خـارج می‌شد و ســعی داشــتم بگــویم بسم الله رحمن الــرحیم چند بار این جمله را گفتم و فکر می‌کردم از این حمله و نشست موجود روی بـدنم خلاص می‌شم اما نشد قانیه‌ها چنان وحشـتناک و مـرگ اور بـود که به جـرعت می‌گم از مرگ حالم بدتر بود بعد مدتی کلنجار بیفایده دوباره روح خودم را بالای سر بدنم دیدم اینبـار انگـار من نظـاره گر

روح خـودم بـودم روحم با لبخند شـروع کـرد به صـورت خودکار سوره‌ای از قران کـریم را خوانـدن دقیقا سـوره را یـادم نمیاید چه بـود ولی یکی از سـوره‌ها که با قـول شروع می‌شوند بود بعد از این خواندن همه‌چیز تمام شد آن موجود با اکراه شدید مجبور به ترک بدنم در کـثری از ثانیه کــرد رفتنش را دیــدم ردایی ســیاه به تن داشت و کلاه ردایش بر روی سرش بود سر تا پا سـیاه بـود چنـان نفـرتی از این امـداد الهی داشت که راحت می‌توانسـتم حسش را لمس کنم قبل از رفتن کـاملش از روی بـدنم بخشی از انگشت دست چپم را به شـــدت فشـــار داد که هنوز هم گاهی بیدلیل آن ناحیه درد می‌گـیرد من حقیقتا این اگاهی را داشتم که اگر خداوند بر من کمک نمی‌کـرد تا ابد تسـخیر آن موجـود می‌شـدم چـون به وضـوح حس کـردم رفتنش با اکـراه شـدید بـود از جـایم برخواسـتم ترسی فجیع وجودم را پر کـرد هنـوزم حضـورش را حس می‌کـردم تا این‌که بعد از خوانـدن نمـاز و با التمـاس به درگـــاه خـــدا دوبـــاره ارامش بر من برگشت من در این تجربه خــود جهنم را حس کــردم جهنم چــیزی نیست جز نبود خدا و ارامش خدایی در روح و وجودمان وقـتی روح انسان تسخیر شیطان می‌شود هر ثانیه از هـزاران مـرگ بدتر است.

تجربه خانم آزیتا

(ارسالی در مهرماه 1394)

من اکنـون 51 سـال دارم. وقـتی که 28 سـاله بـودم دانشـجو بـودم و مشـغول تهیه کـارآموزی پایـان دوره تحصیلم بودم. شبی احساس کـردم که غوطه ور هسـتم. حـــدوداً نیم مـــتر از ســـطح زمین فاصـــله داشـــتم و

نمیتونستم خـودم را کنـترل کنم، نگـاه کـردم دیـدم روی تخت من کسی است و ریســـمانهایی تابـــان از من که غوطه ورم به آن جسم متصل است.احساسم این بود که اگر این ریســمانها قطع شــود دیگر زمــانم تمــام هست. برای همین همش میگفتم کارهایم مونـده و هنـوز تمـام نشـده و فرصت می‌خواسـتم، دیـدم یک نفر جلـوی تختم ایستاده بود که پشتش به من بود مرا که غوطه ور بــودم گرفت و وارد جسم نمود ابتدا از پا و بدن و نهایتا سر ،با این‌که خیلی ترسیده بودم دلم میخواست او را بــبینم اما همینکه سرم مستقر شد و سرم را برگردوندم او نبود با سختی بسیار از جابلند شدم.هر قدم که برمیداشتم انگار کلی وزن داشتم، نمیدونم چقدر طول کشـید که به اتـاق مادرم رسیدم بیدارش کردم اما نمیتونستم حـرف بـزنم، از دیـدنم خیلی تعجب کـرده بـود ازم سـوال میکـرد چی شده آخـرش فکر کنم به من مسـکن داد تا تونسـتم کمی بخوابم. تا چند روز حـال خـوبی نداشـتم مـادرم فـرداش گفت رنگت مثل میت سفید بود، هنوز بدرستی نمیــدونم اون کارها که باید انجام بدم چی بود و یا هسـت، اما اون قضـیه را کـاملا با جزییـاتش به خـاطر دارم، همیشه هم کنجکاوم که بدونم اون که کمکم کرد چه کسی بود...

تجربه آقای جاوید

(ارسالی در شهریور 1394)

راستش نمیدونم تجـربه‌ی من در چه دسـته‌ای قـرار داره ولی فقط خواستم باهـاتون در میـون بـزارم. به چنـدین نفر هم گفتم ولی کسی تا حالا تـوجهی نکـرده. من الان 26 سـال دارم و در تهـران مشـغول تحصـیل در مقطع ارشد هستم. تقریبا سه سـال پیش زمـانی که در مشـهد

بـــودم و در اون زمـــان به شـــدت در حـــال مطالعه بـــرای کنکور ارشد بودم. یادمه روزای نزدیک به کنکور بـــود و تا حدودی استرس و هیجان داشتم. یه روز طبق عـــادت بعد از مطالعه‌ی صـبح بعد از ناهـار می‌خواسـتم چند سـاعت ظهر بخـوابم. سـاعتای 2 ،3 حـدودا. خوابیـده بـودم. از لحظه‌ای که یادمه میگم. ناگهان احساس به هوش اومدن کردم و اولین چیزی که دیدم بـدن خـودم بـود روی تخت. انگار ضمیر و هویت من نزدیک سـقف بـود و من داشـتم به خودم روی تخت نگاه می‌کردم. فقط خیره شده بـودم به بدنم. تعجب کـرده بـودم ولی اصلا احساسی از تـرس نداشـــتم بلکه آن‌چنـــان شـــعف و خوشـــحالی احســـاس می‌کـــردم که تا روزها بعد هنـــوز تحت تـــاثیرش بـــودم. لحظه‌ی بعـدی انگـار به سـرعت به سـمت بـدنم کشـیده شـدم و درقـالب بـدنم بـودم. در همـون لحظه که دراز کشیده بودم سمت چپ صورتم روی بالش بـود احسـاس کردم در قسمت سمت راست نگاهم نـاحیه‌ی روی مـیزم یه نور شدید وجود داره. هرچقدر تلاش کردم تا سـرم رو بلند کنم و واضح بـبینم که اون نـور و روشـنایی که داره میدرخشه چیه نتونستم. انگـار با فکـرم می‌خواسـتم بلند بشم ولی کنترلی روی بدنم نداشتم. این‌جا فکر کنم آخر تجربه بود چون چیز بعدی که یادم میـاد اینه که از خـواب خیلی عادی بیدار شدم و همه‌چیز کاملا عادی بود و فقط یه چند دقیقه گیج بـــودم بخـــاطر اتفـــاق و داشـــتم فکر می‌کـردم که این چی بـود الان دیـدم. هرجـور خواسـتم خودمو قـــانع کنم که خـــواب دیـــدم ولی راه نداشـــت، احساسم خیلی با خواب دیدن فرق داشت. مطمئن بـودم چـــیزی که تجربه کـــردم واقعا اتفـــاق افتـــاده. این کل

تجربه‌ی من بود که هرچند نـاچیز ولی خواسـتم در میـون بزارم و با هرگونه انتشار مطلبم مشکلی ندارم.

راســتی یه تجــربه‌ی عجیبم در 14 ســالگی داشــتم که بعدازظهر تو خواب راه افتادم و رفتم خیابون و از سوپر خرید کـردم و برگشـتم خونه و یهو جلـوی مامـانم بیـدار شدم.

تجربه آقای علی

(ارسالی فروردین ماه 1395)

شبی در عـالم خـواب دیـدم که مـرده ام. این که میگـویم مرده‌ام از آن جهت است که متوجه مرگ شده بـودم تنها چیزی که در آن لحظه یـادم می‌آمد این بـود که شب قبل خوابیـده‌ام و یقین حاصل کـردم که دیگر بیـدار نشـده‌ام حـال یا در اثر بلایـای طـبیعی مثل زلزله یا شـاید ایست قلبی یا هرچـیز دیگـری... در آن لحظه این مسـائل واقعا مهم نبـود مهم این بـود که می‌دانسـتم مـرده‌ام و کـاملا یقین داشتم. سیلی از افکـار مختلف به سـراغم آمد مثلا بعد از من چه بر سر خـــانواده‌ام می‌آیـــد؟ همســـرم چه خواهد کـرد؟ دوسـتانم به یـاد من خواهند مانـد؟ چقـدر کارهـــای نیمه تمـــام داشـــتم که بتید انجـــام می‌دادم؟ طلبکارانم مرا حلال خواهند کرد یا نه؟ فشـار عجیـبی بر من وارد می‌شد. دوست داشـــتم به دنیا بر می‌گشـــتم و کارهای عقب افتاده‌ام را انجام می‌دادم توبه می‌کـردم و انسـان بهـتری می‌شـدم. یـاد روایـات قـرآن افتـادم که بنـده‌ها بعد از مـرگ از خـدا طلب فرصـتی دیگر می‌کنند برای بازگشت به زندگی و ...

تمام این افکار فقط در یک لحظه از ذهنم خطور می‌کرد

ناگهـان خـودم را به حـالت درازکش روی یک تکه چـوب یافتم قدرت و اراده‌ای نداشتم که بنـوانم از جـایم تکـان بخورم چهار هیکل سیاه چهـار طـرف چـوب را گرفتند از اطـــراف دود غلیظی بلند می‌شد و صـــداهای غـــریب و انـدوهباری می‌شـنیدم همه جا سـیاه بـود ولی در همـان سـیاهی آن موجـودات سـیاه رنگ را حس می‌کـردم از ترس نعره می‌کشیدم و گریه می‌کردم. با التماسـاز آن‌ها می‌خواســـتم رهـــایم کنند ولی آن‌ها نه سر داشـــتند نه گوش و نه چشم. سرم را از بالای تکه چـوبی که روی آن قـرار داشـتم کمی رو به عقب بـردم و متوجه شـدم در حـــال نزدیک شـــدن به دره‌ای هســـتم که نـــور قرمز وحشتناکی به همراه دود و غبار از درون آن بخ هـوا بلند می‌شد. دیگر مطمئن شـدم که گناهکـارم و این‌جا جهنم است گویی آخـرین عربـده‌ها و فریادهـایم را می‌زدم اما انگـار کسی صـدایم را نمیشـنید نمی‌دانسـتم چه کنم تا این‌که به لبه پرتگـــاه رســـیدم احســـاس کـــردم که آن هیکل‌های سیاه میخواهند مرا به پایین پرت کنند گریان و هراسان از همه‌چیز نا امید شده بودم تا این‌که ...

بدون آن‌که بدانم چرا با تمام وجـود از ته دل فریـاد زدم: “یا امیرالمومنین”

با بردن نـام مـولا علی گـویی در کسـری از ثانیه ناگهـان ورق برگشت تخته‌ای که روی آن بـــودم به آرامی پـــایین آمد نوری دلنشین همه جا را فرا گرفت هیچ اثـری از دود و صـداهای وحشـتناک نبـود خـودم را در میـان چمـنزاری سرسبز دیدم که سکوتی دلنشین و هوایی مطبـوع در آن حـاکم بـود الان دیگر قـدرت یافته بـودم در همـام حـالت درازکش به اطـراف نگـاه کنم. احسـاس آرامش و سـبک

بودن عمیقی به من دست داد انگار داشتم با کسی حرف میزدم و به او میگفتم اگر مرگ این باشد راضیم ...

در یک آن احساس کردم می‌توانم از جایم برخیزم به محض این‌که از جا بلند شدم خودم را در رختخوابم یافتم عرق سردی تمام بدن و لباسهایم را به طور کامل خیس کرده بود به شدت گریه می‌کردم طوری که همسرم از خواب پرید و از من می‌پرسید چه شده؟ آنقدر هق هق بلندی داشتم که تا چند دقیقه نمی‌توانستم حرف بزنم همسرم که ترسیده بود او هم همراه من گریه می‌کرد فقط با اشاره دست به او فهماندم که طوری نیست خواب می‌دیدم او هم رفت و کمی برایم آب آورد ...

واقعا نمیدانم در زندگی برای رضایت علی (ع) و اولادش چه کرده‌ام یا این‌که در آینده قرار است چه کار کنم ولی میدانم امیرالمومنین ریسمانی است که همه می‌توانیم بر آن چنگ بزنیم تا ما را در زندگی از شر شیطان نجات دهد و پس از مرگ از آتش دوزخ برهاند.

تجربه خانم فاطمه

(ارسالی تیرماه 1395)

من یه زن 29 ساله هستم پنج سال پیش که حامله بودم توی ماه‌های اول بارداری که هنوز سونوگرافی هم جنسیت جنینمو تشخیص نمی‌تونست بده من دو بار خیلی واضح روح پسرمو تو خونمون دیدم یک بار که توی‌هال ایستاده بودم روبروم یه پسر تقریبا همسن خودم دیدم که لباسی مثل لباس راهبا یعنی تا زانوش بود گشاد و تیره‌تر از لیمویی تنش بود با شلوار همرنگش بهم زل زد یعنی نگاهمون به هم گره خورد

توی نگاهش ترس اضطراب التماس وحشت و سردرگمی از موقعیتی که توش بود موج می‌زد من ابدا هیچ حسی بهش نداشتم ابدا نه ترسی نه حسی انگار بدیهی‌ترین اتفاق دنیا بود و رفتم اطاق دیگه یکبار دیگه‌ام همون پسرو وقتی نشسته بودم روبروم دیدم که اونم نشسته بود باز بهم زل زده بود و من هم‌چنان اعتنایی بهش نداشتم دو هفته بعد مشخص شد بچم پسره الانم پنج سالشه یک بارم وقتی تو همون بارداری روی تختم دراز کشیدم که بخوابم همین که دستامو به چشمام مالیدم چشمام بسته بود اما مغزم سایز و بزرگی دستامو به شکل دستای بزرگ یه مرد انالیز کرد چشمام بسته بود اما من دستارو انگار دیدم حتی موهای زیاد روی دستارو دیدم چشمامو سریع باز کردم به دستام زل زدم و دستای کوچیک خودم بودن اما مغز من دستای زمخت یه مرد رو ثبت کرده بود. کلا من از بچگی حس ششم قوی داشتم و تلپات قوی هستم ولی تا به حال تجربه مرگ نداشتم اما انقدر تجربیات ماورایی راحت برام رخ می‌ده که نیازی به رفتن به عالم مرگ برای تجربشون ندارم.

تجربه آقای عبدالرضا

(ارسالی در تیرماه 1395)

سلام یک شب رو سینه خوابیده بودم در خواب خودم رو در محله قدیمی خودم دیدم احساس کمی گرسنگی می‌کردم هوا تاریک بود مغازه‌ها باز بودند ولی همه نه به مغازه‌ها می‌رفتم ولی نمیتونستم چیزی برای خوردن تهیه کنم مثل این‌که من و نمیدیدند یک دفعه عمه کوچکم که زنی بسیار مومن ورنج کشیده را دیدم به من یه لغمه نان وحلیم داد ولی نخورده سیر شدم یه

مقداری راه رفتم هوا تاریکتر شد دانستم که می‌خـواهم بمیرم همینطـور دنیا از دیـدم کوچکـتر شد مثل این‌که به یک لوله بلند از نزدیک نگـــاه میکـــردی داخل ســـیاه ولی انتها روشن به طـرف روشـنایی مـیرفتم که از خـواب پا شدم از این‌جا فهمیـدم که می‌خواسـتم بمـیرم که حـالم بعد از بیداری بد بود احساس می‌کـردم خـون لحضه‌ای به بـدنم نرسـیده ونزدیک به مـرگ شـدم وولی حـال بسـیار خوبی بود درک انسان به بی‌نهایت می‌رسد.

تجربه آقای جواد از اصفهان

(ارسالی در تیرماه 1395)

من جـــواد 30 ســـاله اهل اصـــفهان هســـتم ومیخـــوام داستانی رابراتون بگم گه برای خودم اتفاق افتاد بســیار عجیب بود.

عادت دارم همیشه بعد از نمـاز به صـورت تصـادفی یکی از صـــفحه‌های قـــران مجید را بـــاز می‌کنم و بـــامعنی میخـونم یه روز معنـای عجیـبی ذهنم را مشـغول کـرد. خداوند هـرکس را بخواهد به بهشت میـبرد و هـرکس را بخواهد به جهنم!!!!!! خیلی تعجب کردم گفتم خـدایا من بنـده گنه کـارت چطـور منا میـبری بهشت یا یه بنـده با ایمانت چطور میبری جهنم؟؟؟!!!!! واین سوال هرروز و هـرروز تو ذهنم میچرخید و دنبـال جـواب بـودم وفقط خودما اینجـــور راضی می‌کـــردم که خب خداست دیگه هرکـار بخـواد میکنه ولی مونـده بـودم چطـور میخـواد همچین کاری انجام بـده. چند مـاهی گذشت ولی هـرروز از خـدا میپرسـیدم و جـواب می‌خواسـتم تا این‌که جوابما گرفتم. یه شب توی خـواب دیـدم دوتا فرشـته ک تصـویر

واضحی ازشون نـدارم جـوری که انگـار هم میدیدمشـون هم نمیدیدم واصلا قابل وصف و شکل خاصی نبـودن من را ازاسـمون اوردن روی زمین یه شـهر قـدیمی دیـدم با ادمهای خیلی قدیمی با لباسـهای عجیب و جـالبتر این‌که جن‌ها به راحتی رفت و امد میکردن توی این فکـرا بـودم که این‌جا کجاست و این مـــردم کی هســـتن که یه دفعه یکی از فرشته‌ها رفت بالای یه تپه و مردما صـدا زد همه که جمع شدن گفت اهای ادما اهای موجودات روی زمین چرا خدارا میپرستید خدایی وجـود نـداره!!!!! وقـتی این حرفها راشـــنیدم اســـمون دور ســـرم چرخید به حـــدی عصـبانی شـدم که می‌خواسـتم فرشـته را تیکه تیکه کنم رفتم سمتش و بهش گفتم چـرا دروغ میگی مگه مـاالان از پیش خـــدا نیومـــدیم چـــرا به این مـــردم دروغ میگی فرشته فقط نگاهم کـرد و بـدون اعتنا به حرفـاش ادامه داد خدا وجود نـداره الکی پرسـتش خـدارا نکنید و.... منم پریدم وسط حـرفش و با عصـبانیت داد زدم اهـای مـردم این فرشـته داره دروغ میگه خـدا وجـود داره من الان از پیش خدا اومدم به خودتون نگاه کنید به آسمون به زمین به اطـراف خودتـون نگـاه کنید مگه میشه اینا به خـودی خود پدیدار شـده باشن خلاصه بعد از کلی حـرف یه عـده انگشت شمار حرفهامو قبول کردن ولی بقیه میگفتن نه اون فرشـــته است بهـــتر میدونه که خـــدایی هست یانه خـــدایی وجـــود نـــداره اگه راست میگی ثـــابت کن منم تا تونستم دلیل و مـدرک اوردم ولی فرشـته حرفـامو قطع کرد و گفت مردم این ادم دروغ میگه خدایی وجود نداره. یه دفعه دیـدم یه عـده ادم با یه عـده جن دورم کـردن و هی نزدیک می‌شـدن و میگفتن خـدایی وجـود نـداره منم سرشون داد میزدم که خـدا وجـود داره اونا هی نزدیک‌تر

می‌شدن و چهره‌هاشون بیشتر و بهتر بـرام پیـدا می‌شد چهره‌هــای خیلی وحشــتناک وقــتی بهم رســیدن خیلی ترسـیدم ولی گفتم خـدایا به خـودت توکل می‌کنم من از اینا ترسی نـدارم چـون میـدونم تو وجـود داری خـوب که دورم کردن و راه فراری نداشتم نشسـتم زمین و دسـتم را گذاشتم روی سـرم و فریـاد کشـیدم خـدا وجـود داره. تورو خدا هرکی که هسـتی و میخـونی گـوش بـده بقیشا چون از حالا به بعداصل ماجرا شـروع میشـه،. بعد این‌که فریـاد کشـیدم با همـون حـالت فریـاد خـداوجود داره از خــواب پریــدم نفس نفس مــیزدم و همش میگفتم خــدا وجود داره یه ترس عجیبی تو وجـودم بـود بـدنم میلرزید خلاصه کمی به خـودم اومـدم خوابما مـرور کـردم گفتم خـدایا این چه خـوابی بـود تـوی همین فکـرا بـودم که یه دفعه گفتم خدایا نمیدونم چرا این خوابا دیـدم ولی بـاور کن من حاظرم جونما برات بدم خدایا اینا هرچی میخوان بگن من جونما بــرات میــدم بعدشم ســرما گذاشــتم رو بالشت وبا تمام وجـودم گفتم خـدایا جـانم فـدات. هنـوز چشمما نبسته بودم که گوپ گوپ گوپ صـدای پا شـنیدم از راه خیلی دور به همـراه صـدای بـاد یه جـوری که بـاد زوزه میکشید و این صداها هی نزدیک‌تر می‌شد از تــرس چشمما بستم ولی صدا همش نزدیکتر می‌شد گوپ گـوپ گوپ ویه دفعه حس کردم یه نفر کنارم ایسـتاده و محکم پا میکوبه خداشاهده با هرضـربه پا حس می‌کـردم صـدها متر به هوا بلند میشم و برمی‌گردم با این‌که ضربه‌های پا خیلی سـریع بـود چند ثانیه گذشت وصـدای ضـربه‌های پا تندتر شد گوپ گوپ گـوپ گـوپ گـوپ ویه دفعه یه حس درونی بهم گفت جواد حضرت عزرائیل اومده جونتا بگــیره یه لحظه شــوکه شــدم هم خوشــحال بــودم هم

میترسیدم تا این‌که از سرم احساس شیرینی و بی‌حسی خاصی کردم به همـون خـدا قسم شـیرینتر از اون لحظه به عمرم تجربه نکردم اره حضــرت عزرائیل داشت جونما میگرفت این بی‌حسی و شیرینی کم کم داشت به قفسه ســینه میرســید هیچ اختیــاری از خــودم نداشــتم فقط تفکــراتم مــال خــودم بــودم فقط تو ذهنم البته اونم نه ذهن جسـمی میتونسـتم بـاخودم حـرف بـزنم و فقط یه چـیز میگفتم خـدایا چقـدر مـرگ شـیرینه این حس خیلی قشــنگ و وصف نشــدنی از قفسه ســینه هم رد شد و نزدیکای شکمم رسید که یه دفعه یاد دوتا دخـترم افتـادم گفتم خدایا اوناچی اونارا چیکار کنم وبه یکباره تقاضایی از خداوند کــردم که بعضی وقتا به خــاطر این خواهشم ساعتها مثل دیوانه‌ها سـرما به دیـوار میکـوبم و میگم‌ای کاش ذهنم مال خودم نبود اون لحظه. گفتم خـدایا میشه خـواهش کنم جونما نگـیری و اجـازه بـدی تا وقت بـزرگ شدن دوتا دخـترم و از دواج کردنشـون بهم مهلت بـدی؟ (یگانه پنج ســاله.ســلاله هنــوز به دنیا نیومــده بــود ولی میدونســتیم دخــتره) دوست نــدارم بچه‌هــام یــتیم بشن.بعدش جونما فدات می‌کنم قول میــدم تا اینا گفتم اون حس شـیرین اروم اروم تمـوم شد و صـدای پا اروم اروم ازمن دور شد با زحمت خیلی زیــاد چشــمامو بــاز کردم هنوز بدنم بی‌حس بود حضرت عزرائیل را دیـدم که داره میره وخیلی دور شـده بـود و یه دفعه ناپدید شد. یه مرد که عبای بلندی پوشیده بود.چنددقیقه‌ای طول کشید تا تونسـتم خودما حـرکت بـدم. بلند شـدم نشسـتم دیـدم تمام موهای دستم سیخ شدن. رفتم وضو گرفتم و قران را باز کردم. این معانی رایادم میـاد و مینویسم براتـون. وقتی درخواب هستید خداوند روح شـمارا به مکـانی امن

میبرد در نزد خود. به یاد بیاورد هنگامی که دو فرشته به نزد شما فرستادیم‌هاروت و ماروت. هستند کسانی که جان خود را فدای الله می‌کنند اینانند که رستگارانند. وقتی این‌جارا خوندم گفتم‌ای وای برمن که جان فداکرده را پس گرفتم و تا صبح فقط گریه کردم.عزیزی که میخونی هیچ دروغی نگفتم حالا چرا نوشتم نمیدونم شاید کمی تو زندگیتون تاثیر بزاره. هیچوقت از خدا ناامید نشیم خداوند به من فهموند میتونه بایه خواب ساده یکیا بهشتی کنه هرچند امیدوارم دفعه بعدم همینطوری شیرین جانما بگیرن نه تلخ. برام دعا کنید چون شیطان بعد این ماجرا خیلی پاپیچم شده. چند ماهی گذشت یه روز تو همین فکر خوابم بودم داشتم مرورش می‌کردم که یکدفعه گفتم خدایا جونم فدات تا اینا گفتم یه نفر پشت سرم فریاد کشید «ن----------ه». آنقد وحشناک بود که رنگم پرید تا پشت سرما دیدم حس کردم یه نفر داره خودشا تیکه تیکه میکنه که احساسم بهم گفت ابلیس لعنتی بوده.خدایا التماست می‌کنم دفعه بعد هم به همین صورت جان من و همه انسان‌ها را بگیر خدایا خودت خوب میدونی حتی کافر هم دوستت داره.

تجربه از ناشناس

(ارسالی در مهرماه 1395)

یه شب خوابیدم نصفه شب از خواب بیدار شدم خوابم نبرد دیگه همینطور فکرای مختلف میومد ذهنم ناخوداگاه به عزراییل فکر کردم بعد حس کردم یه مردی سمت چپمه چشمام بسته بود توی ذهنم تاریک سمت چپم یک نوری دیدم همه‌چیز از اون نور شروع شد نور

زنده بود منظورم از زنده یعـنی همین که نگـاهش کـردم انفجاری از اطلاعات بهم منتقل شد فهمیدم که اون نور کامل مطلقه با یک ثانیه نگاه کـردن بهش چنـان عشق و سرمستیی دچـار شـدم چنـان حس شـعف داشـتم این‌که همه‌چیز درسـته و من در ارامش و امـنیت مطلقم این‌که من به نیرویی نزدیکم که وطن اصلیم همون بـوده چنـان خوشحال بـودم حس شـیرینش رو نمی‌شه با بـدن مـادی بیـان کـرد نمی‌شه به اون نـور با چشم مـادی نگـاه کـرد چـون انقـدر مـوج انـرژی بـالایی داشت که فقط باید از جنس خـودش می‌بـودی تا حسش می‌کـردی نگـاه من به اون نـور شـاید یک ثانیه بـود اما چنـان حسی بهم منتقل شد که انسـان حاضـره کل دنیـارو فـدا کنه فقط اجـازه داشته باشه کنار نور باشه چـون اونجاست که خوشـحال اونجاست که ارامشش مطلقه اونجاست که می‌گه بـالاخره تمـوم شد من رسـیدم به جـایی که ازش اومـدم چشمامو باز کردم حس شیرین اون محیط بعد یک دقیقه محو شد انگار دوباره دیوار سربی روی قلبم کشیدن من تو بدن مادی بودم جایی که نمی‌شه خدا رو حس کـرد جز از روی نشـانه‌هاش از اون حس انفجـار شـعف هیچـیرو نمی‌تونسـتم با مغز مـادیم با جسـمم بازسـازی کنم تو ذهنم چـون اون حس بـرای دنیـای جسـمیو خـاکی نیست اگر فقط ادما اجازه داشـتن یک ثانیه فقط یک ثانیه اون نـوری که وطن اصـلی هممونه نگـاه کنن خیلی از گناها نمی‌شد خیلی از ناامیدی‌ها نبود نور سفید جـرقه‌ای بـود یعـنی سـفید مـات نه سـفیدی که انگـار پویا و زندست و نـور سـفید حاصل از جرقه شـاید بیشـترین شـباهت رو بهش داشت و البته اون نـور از من فاصـله چند مـتری داشت من داخلش نرفتم فقط با نگاه کـردن یک ثـانیه‌ای

بهش خودمو کامل بهش ســـپردم و فقط حس شـــعف داشتم.

تجربه از ناشناس

(ارسالی در آبان ماه 1395)

سر یه موضـــوع الکی من و همســـرم با هم بد شـــدیم همســـرم خواست بیـــاد و اوضـــارو درست کنه اما در من حس عجیبی وجود داشت حس نفرت شـدید نسـبت بهش مـرتب تو ذهنم می‌گفتم من لیـاقتم بیشـتر از ایناست و بـــدردم نمی‌خـــوره این ادم تا این‌که یه شب که خوابیـــده بـــودیم نصـــفه شب از خـــواب بیـــدار شـــدم متاســـفانه یا خوشبختانه حقیقت امر اتفاقی که داشت بـــرام میوفتـــاد رو دیدم راستش من درست در نـزدیکی صـورتم یعـنی با تفاوت فاصله خیلی کم خود شـیطان رو دیـدم موجـودی که دیـــدم بـــالا تنه یک مـــرد بـــود بـــدنی تنومند و برهنه با پوسـتی که نمی‌شه وصـفش کـرد پوسـتی لـزج که ازش حرارت و التهاب می‌بارید و صورتی که دهان تـوش نبـود به جای لب حفره‌ای از زخم و التهاب و زبـانی مانند مـار سریع اعـوظ بالله من شـیطان رجیم گفتم و اون صـحنه غیب شد اما من مونـــدمو یه حقیقت تلخ این واقعیت که تمام این حسام این تنشا این نفرتا این فکر خیانتا همش حرفایی بود که شیطان بهم القا می‌کرد ســـریع با این‌که تمـایلی نداشـتم موضـعمو عـوض کـردم و دیگه دعـوا رو تموم کردم.

تجربه‌هافور

زنی به نام‌هـافور از کشـور کلمبیا تجربه نزدیک به مـرگ خود را چنین شرح می‌دهد [18]:

... ناگهان احساس کردم در یک تونل تاریک به سمت نقطه‌ای از نور حرکت می‌کنم که به‌تدریج بزرگ‌تر می‌شد و با نور خود وجود من را نورانی می‌کرد. با نزدیک‌تر شدن به سمت این نور، نوری که از خود من متشعشع می‌شد نیز درخشنده‌تر می‌گشت. در تاریکی این تونل من سایهٔ کسانی را می‌دیدم که بدون هیچ احساس و هدفی سرگردان حرکت می‌کردند و در دنیای خود غرق و گم شده بودند. در سمت راست خود من پدر بزرگم را دیدم که با همان لباسی که معمولاً اواخر عمرش در دنیا می‌پوشید، یعنی یک جلیقه کشمیر و یک عصا ظاهر شد. او به من گفت که سعی نکن با این ارواح سرگردان سخن بگویی. زیرا به تو توجهی نخواهند کرد، آن‌ها در دنیای بی‌هوش خیال خود اسیرند. من به دنیایی زیبا رسیدم و در آن‌جا ساحلی دیدم با رنگ‌های متعددی که هرگز در دنیا ندیده بودم. در آن‌جا هیچ رنگی مانند دنیا با انعکاس نور پدید نیامده بود، بلکه هر چیزی از درون خود نور متشعشع می‌کرد. رنگ آسمان بسیار آبی و زیبا و ساحل با ماسه‌های سفید پوشانده شده بود...

در آن‌جا صحنه‌های زندگی من روی یک تپه که در کنار ساحل بود منعکس شدند، ابتدا به آهستگی و به‌تدریج با سرعت بیشتر. من زندگی خود را از ابتدا تا انتها مشاهده کردم، با بسیاری از اتفاقات ریز و درشتی که کاملاً فراموش کرده بودم. من تمام خوب و بد عملکرد خود را عمیقاً و با وضوح و شفافیتی باور نکردنی می‌فهمیدم. من فهمیدم که ما به انتخاب خود به زندگی دنیا می‌آییم، و تجربه دنیوی خود و حتی بدن خود را انتخاب می‌کنیم. من متوجه شدم که با انتخاب درد (های

روحی) وقت خودم را تلف می‌کردم. در حـالی که باید با آزادی انتخـاب خـود، به‌جـای آن عشق و لـذت حقیقی را انتخاب می‌کردم. ما با پر کـردن خـود از عشق حقیقی و افکار مثبت و زندگی زا می‌توانیم بـاوجود محـدود بـودن در بدن به آزادی برسیم. من دیـدم که بر خلاف آن‌چه من فکر می‌کـردم، خـدا منتظر قضـاوت و تنبیه من نیست و من خـــود با ضـــمیری بســـیار گســـترش یافته که از دید حقیقت می‌نگرد در مورد اعمالم قضـاوت خـواهم کـرد و آن را با مقیاس عشق و آگاهی خواهم سنجید.

من به ساحل برگشتم و متوجه یک جزیره شـدم که مانند کوه بود و در قلهٔ آن که در آسمان بود نور سـفیدی مانند خورشید می‌درخشید. این نور از طریق فکر با من سـخن می‌گفت و به من تمام معنای زنـدگی را فهماند. ناگهـان دیدم که گروهی که لباس‌هـای سـفیدی پوشـیده بودند از این نـور بـیرون آمدند و رهـبر و جلـوی آن‌ها یک وجـود نورانی بود که او نیز ریشی سفید و بلند و لباسی سفید به تن داشت و شـکوه و زیبـایی زیـادی در او و رفتـار او دیـده می‌شد. او به سـمت من آمد و در فاصـله‌ای نزدیک به زمین در هـــوا در ســـمت چپ من معلق ماند. در روی سینهٔ او یک صلیب طلائی بـود که دور آن یک دایـره بـود. او با نگـاه نافـذی به من نگریست. در آخر این گـروه پـدر من بود که قبلاً در گذشته بود. من از او پرســیدم «تو که مـــرده‌ای، این‌جا چه‌کـــار می‌کـــنی؟» او به من گفت که این‌جا دنیای زندگان است و جایی که تو از آن آمده‌ای در مقایسه دنیای مردگان است. ناگهان به یاد آوردم که من از زمین آمده‌ام و 3 فرزندم را در زمین تنها گذاشـته‌ام. من به سـمت مـردی که ریش داشت نگـاه کـردم و از او خواستم که به من اجـازه دهد که به دنیا برگـردم تا زیـرا

فرزنـدانم به من احتیـاج دارند. او مـوافقت کـرد و گفت می‌توانم برگردم.

ناگهان به‌جایی پایین‌تر از صـحنهٔ سـمت چپم رفتم که پر از صخره‌هایی بود که از آب بـیرون آمـده بودند. من روی بزرگ‌ترین صـخره نشسـته بـودم و لباسی سـفید و نیمه شفاف پوشیده بودم که با ستاره‌های طلائی رنگی مزین شده بـود. با تعجب دیـدم که بـاردار هسـتم، در حـالی که ازدواج من و ارتباطم با همسرم اصلاً خوب نبـود و اصـلاً نمی‌خواستم بچه‌ای دیگر با او داشـته باشم. در آن موقع موجودی زیبا از آب بیرون آمد که من فقط بالا تنـهٔ او را می‌دیدم. او جـوان بـود و صـورتی سـفید و چشـمان آبی درشت و موهــای طلائی مجعد داشت. او به من گفت که همسر واقعی من اوست و به من عشق زیـــــــادی داد. ناگهان احساس لطافت و نرمی بی‌پایانی مرا فرا گرفت و از درون خود نـدایی شـنیدم که به من گفت: «با عشق می‌توانی همه‌چیز را بفهمی، ماهیت و ذات هر چیز را».

بعد از آن احســـاس آرامشی عمیق آمیخته به مســـرت درونم حس کردم که با تمام وجودم تـرکیب شـده بـود، و احساس کردم بعد از این زندگی من همواره بهـتر خواهد شد که تا کنون نیز این طور بوده است. من به نــوری که در آســـمان آبی بـــود نظر کـــردم و یک مجموعه از آگاهی‌های عمیق به درون من الهام شـد، خلقت، جهـان، حیـات من و تمـام سـاکنین جهـان. این‌که همه‌چـیز جنبـهٔ معنوی ابدی دارد، و این‌که اختلاف و تمایزهایی که ما در این دنیا می‌بیـــــــــنیم از جهل و فراموشی ما ناشی می‌شوند. این نور مانند یک آهنربای قـوی من را به خـود جذب کرد و من در آن غرق و ممزوج شـدم. در آن‌جا تنها

چیزی که بود نور بود. من خود را فراموش کـرده و فـرم خـــود را از دست دادم و تنها چـــیزی که حس می‌کـــردم «وحدت در کثرت» بود، و ناگهان همه‌چیز را با شفافیتی خارق‌العاده فهمیدم. از درون مانند جـرقه‌ای حس کـردم که چـــیزی را که همیشه می‌دانســـته‌ام در زنـــدگی دنیا فراموش کرده‌ام، ولی نمی‌توانم آن را با کلمات و سخن تشـــریح کنم. احســـاس کـــردم من در خلقت و آفـــرینش سهیم هستم. دیدم که ما در حقیقت در«یکی بودن» و یا به عبارت دیگر «کثرت در وحـدت» به سر می‌بـریم و من همه‌چـیز بـودم و همه‌چـیز من بـود. از حقـایقی که درک کردم آن‌چه می‌توانم به خاطر بیاورم این است:

من درک کردم که خدائی در خارج از ما وجود ندارد، خـدا در ما است، در همه‌چیز است، و همه‌چیز در خداست.

همه‌چیزها و اتفاقـــات در این بعد فـــیزیکی همـــان گونه است که باید باشد و از یک تـوهم جمعی منشأ می‌شـود، که تا روزی که ما دریـــابیم حقیقت چیست و چه چـــیزی مهم است تکرار خواهد شد.

هر چـــیزی بخشی مهم و غیرقابل انفصـال از زنـدگی و حیات اسـت، و تا جـایی که ما بر اسـاس عشق جهـانی و نامشـروط زنـدگی می‌کـنیم، به فهم حقیقت زنـدگی که خوشحالی حقیقی و حکمت کامل است نزدیک‌تریم.

هر اتفـاقی در زنـدگی یک تجربه است و حیـات دنیـوی و اخروی در عمق و حقیقت یکی هستند زیـرا هر چـیزی از وجود خداست و چیزی خارج خدا و حیات وجود ندارد.

مرگ تنها یک دگردیسی در زمان است، یک توهم دیگر از ذهن ما. در حقیقت زمـــان و مکـــان وجـــود نـــدارد، بلکه بستری زائیدهٔ ذهن ماست که در آن اتفاقات رخ می‌دهد.

«من»، «ما» را نیز شامل می‌شود که آینه‌ای است که در آن انعکـــاس واقعیت خـــود را با تمـــام زوایا و اوهـــام آن می‌بینیم.

«خـــالق» همـــواره در حـــال خلق کـــردن اســـت، و از جمله خلقت او تمـــرین عشق ورزیـــدن آگاهانه است. به همین علت است که این تـــوهم زمـــانی زاییـــده ذهن ما وجـــود دارد، که مانند یک شبکه درون یک شبکه، درون یک شبکه .... اســـت، تا روزی که ما بیـــدار شـــویم. آگاهانه عشق ورزیدن اساس و حقیقت زندگی و حیات است.

جهانی که ما می‌شناسـیم تنها یک کسر بسـیار کوچک از هســـتی بی‌انتها است که ذهن اســـیر زمـــان ما تنها می‌تواند کسر محدودی از آن را ادراک کند.

وقـتی به بـدن خـود برگشـتم گـویی در فضـای سـنگینی سقوط کـرده بـودم و بـدنم مانند سـرب سـنگین و ذهنم دوبـاره چـون سـابق، بسـیار کند بـود. وقـتی خـانواده و دوسـتانم را ملاقـات کـردم گـویی آن‌ها معنـای سـابق را بـــرای من نداشـــتند، آن‌ها تنها انعکاسی بر روی پـــردهٔ بزرگ زندگی بودند که هر یک داوطلبانه خواسـته بـود که نقشی در آن بـازی کند تا بتواند یـاد بگـیرد چطـور بهـتر عشق بـورزد. وقـتی با آن‌ها راجع به آن‌چه دیـده بـودم صحبت کردم، همه فکر کردند من دیوانه هستم. به‌تـدریج طی ماه‌ها و سال‌های بعد از این اتفـاق احساسی که در تجربه خـــود حس کـــرده بـــودم در خـــاطر من کمرنگ‌تر

می‌گشــت، ولی تجربه‌هــای جدیــدی در زنــدگی از حس ششم گرفته تا تله‌پـاتی یا تجربه خـارج از بـدن (out of body experience) برای من اتفاق می‌افتادند.

من تنها می‌دانم که همه‌چــیز ابــدی و از جنس آگــاهی مطلق است و ما این‌جا تنها در یک رویای ذهـنی هسـتیم که به‌طور دائم برای پویائی این آگاهی مطلق که بر خود آگـاه است و از طریق یک‌یک ما خـود را متجلی می‌سـازد خلق می‌گردد. ما را می‌توان به بخـار آبی تشـبیه کـرد که سـرد شـده و به مـایع و سـپس به حـالت جامد یخ تبـدیل شده است و اکنون حـالت اولیه و توانـائی خـود را بـرای انبساط و گسترش و حرکت فراموش کرده است.

تجربه آقای امین از مشهد

من اکنون 30 سال دارم و این اتفاق هنگامی بـرایم رخ داد که 13 ساله بودم. در آن روز من به همراه خانواده و تعـدادی از فامیل به بـاغ یکی از اقـوام رفته بـودیم که بزرگ بـود و اسـتخری نـیز داشت. آن روز من و چند نفر دیگر در استخر مشغول آب تنی بـودیم. من بـدون این‌که شنا بدانم وارد قسمت عمیق‌تر استخر شــدم ولی به زیر آب رفتم و نمی‌توانستم تنفس کنم. با این‌که چندین نفر در اســتخر بودنــد، کسی متوجه به زیر آب رفتن و غــرق شدن من نشد. من دست و پا می‌زدم و برای نجات خودم و تنفس تقلا می‌کردم، ولی بی‌فایـده بـود. می‌توانسـتم اطــرافم را بــبینم که پر از آب بــود ولی با نرســیدن اکسیژن به من کم کم فضای اطـراف تـیره‌تر می‌شـد، تا جـائی که دیگر تقریبـاً در تـاریکی کامل بـودم. ولی این حــالت زیــاد به طــول نیانجامید و ظــرف مــدت بســیار کوتــاهی وارد محیط و فضــائی شــدم که آرامش آن

بی‌انتها و غیر قابل توصیف بود. در فاصله‌ای دور نـوری می‌دیـدم و احسـاس می‌کـردم که از چـیزی شـبیه به یک تونل عبور کرده و به سمت نور می‌روم. گرچه این واقعاً یک تونل نبـــود، «تونل» بهـــترین تشـــبیهی است که می‌توانم برای آن بکنم. ناگهان خود را معلق در هوا و در ارتفاع چند متری بالای استخر یافتم. من از بالا هرآن‌چه که اتفاق می‌افتاد و تکاپوی افراد را برای بیرون کشیدن و نجات بدنم می‌دیدم.

ارتفاع من به تدریج افزایش می‌یـافت و منظـرهٔ اسـتخر پـایین کوچک و کـوچک‌تر می‌شد. در همین حـال متوجه بالای سرم و آسمان شـدم و دیـدم که در آسـمان چـیزی شـــبیه به حفـــرهٔ ورودی یک تونل می‌بینم. این حفـــره تاریک بـود و در انتهـای آن نـور بسـیار درخشـانی دیـده می‌شد که من را به شـدت به سـوی خـود جـذب می‌کـرد. فضای دنیای فیزیکی (آسمان و ابرها) در اطـراف حفـرهٔ ورودی این تونل با حـــــالتی اعوجـــــاج یافته به نظر می‌رسـید. من می‌توانسـتم همه جا را در آن واحد بـبینم ولی در عین حـال می‌توانســتم توجه خــود را به ســمت صـحنه‌ای خـاص متمرکز کنم، چه تونل بـالای سـرم و چه اتفاقــات پــایین در اســتخر. همــانطور که ارتفــاع من افزایش می‌یافت و به سمت حفـرهٔ ورودی تونل کشـیده می‌شدم دیدم که بـدن من را از آب بـیرون کشـیدند و آن را در کنار اسـتخر خوابانـده و به قلب من ماسـاژ دادند و به دهان من تنفس مصـنوعی وارد می‌کردند. من تقریبـاً در لبـهٔ حفــرهٔ ورودی تونل بــودم و نزدیک بــود وارد آن بشوم که ناگهان با شدت به طرف بـدنم در کنـار اسـتخر کشیده شدم و در یک آن چشمانم را باز کـرده و دیگـران

را بالای سـرم دیـدم. من شـروع به سـرفه شـدید و بـالا آوردن آب کردم.

حدود 7 یا 8 سال بعد از این اتفاق من برای خـانواده‌ام جزئیات آن‌چه را که در آن روز در سن 13 سـالگی دیـده بودم تعریف کردم. من گفتم که چه کسی بـدنم را از آب بـیرون کشـید و این‌که هر کسی چه کـاری می‌کـرد که معلوم شد همه درست بوده است.

من از آن زمان توانائی‌های خاصی پیدا کـرده‌ام، در حس کردن و انتقال انرژی به دیگـران، انـرژی درمـانی، دیـدن موجوداتی غـیر مـادی و ارتبـاط با آن‌هـا، و گـاهی دیـدن آینـده. من علاقـۀ خاصی به متافیزیک و عـالم مـاوراء و ابعاد دیگر زندگی و جهان یافته‌ام و همواره در تلاشم که از این توانائی‌های خـود بـرای کمک به دیگـران اسـتفاده کنم.

تجربه آقای احمد

احمد هستم 34 ساله و ساکن شهر همدان. حـدود سـال 76 بـود که درگوشم عفـونت کـوچکی پدید آمد و با بی‌توجهی خـودم و بی‌احتیـاطی منجر به عفـونت شـدید شد که چند روز درد بسیار زیادی را متحمل شدم. پس از آن به پزشک مراجعه کردم و قرارشد فورا بستری شـوم و عمل جراحی بسیار جزئی و راحـتی را روی گـوش من انجـام دهند. این موضـوع که حـتی بـدون بسـتری و بیهوشی نیز می‌توانستند عفونت را از گوشم خـارج کنند ولی بـرای راحـتی من عمل با بیهوشی انجـام می‌شد برایم خیلی جالب و هیجان انگیز بود.

مقــداری طــول کشــید که وارد اتــاق عمل شــوم و من هم‌چنان درد زیادی را تحمل می‌کردم. یادم می‌آید هنگام عمل داروی بیهوشی روی من عمل نمیکــرد تا بجــای یک مرتبه سه مرتبه داروی بیهوشی به من تزریق شد. هنگام بیهـوش شـدنم را بیـاد نـدارم. از این به بعد آن‌چه بــرایم در هنگــام بیهوشی اتفــاق افتــاده بــود را بــازگو می‌کنم.

ناگهان خودم را در محیطی بدون محدودیت و گســتردگی بینهایت احساس کردم. این حس را پیدا کــردم که گــویی یک ســلول از میلیاردها ســلول متعلق به یک بــدن واحد میباشم که از قید بدن رها شده و در فضــای لایتنــاهی و پر از فیوضات الهی شناور هستم. در آن لحظه خــودم را در مقابل ذات اقدس الهی حاضر یافتم از شدت کوچکی و نــاچیزی خــودم در مقابل عظمت پروردگــار جهانیــان احساس نیستی و عــدم داشــتم. ذات کبریــایی پروردگــار آن‌چنـــان با عظمت و دوست داشـــتنی بـــود که به هیچ عنـــوان قابل وصف نمیباشد فقط بلا تشـــبیه شـــبیه به رسیدن یک قطــره کوچک بــاران به اقیــانوس بی‌کــران و بدون محدودیت میباشد.

در این لحظه بود که برای لحظه‌ای عظمت خداوند متعال را احســاس کــردم. احساسی که همــراه بــود با دانش و معرفت کامل، بطوری که در آن لحظه من به تمام علــوم احاطه داشتم و تمــام عــالم بــرایم در دســترس بــود. اگر لحظه‌ای از این عظمت، زیبایی و احســاس قشــنگ بــرای همه مـــردم عـــالم قابل درک باشد مطمئن باشـــید دیگر جنگی در عالم صورت نخواهد گــرفت و گرســنه‌ای بــاقی نخواهد ماند و ظلمی به کسی روا نخواهد شد!

در این احساس قشنگ سرخوش بودم که ناگهـان فـردی را احساس کردم که کنار من است. احساسم به این فرد آنقـدر سـمیمی و نزدیک بـود که گویا خـود من بـود. این موجود از تمام وجود و اعمال من با خبر بود و نـزدیکی و صمیمیتی وصف ناپذیر با من داشت. ...

مدتی با هم در عالم سیر کردیم و این موجود همواره در مـورد چیزهـایی که میدیـدیم به من توضـیحاتی میـداد. اتفاقات زیادی را از نظر گذرانـدیم و یـادم می‌آید جـایی بود که عده‌ای را درحال عذاب دیدم که درمورد این افراد نیز به من توضیحاتی داده شد که به خاطر ندارم. به نظر خودم عالم برزخ را مشاهده می‌کردم. اتفاقـات بسـیاری را پشت سـرگذراندیم که خیلی از آن‌ها را فرامـوش کـرده‌ام و میـدانم که به صـلاح من نبـود که به خـاطر بیاورم. ناگهـان و بطـور یکبـاره به من گفته شد که دیگر وقت بازگشـتن است و بـدون این‌که من فرصت عکس العملی داشته باشم خود را درون تونلی دیـدم که از بـالا باسرعت بسیار زیـادی به سـمت پـایین درحـرکت هسـتم تونل مرتبا منشـعب می‌شد تا نهایتا به درون بـدنم افتادم. حس بسیار عجیبی داشتم و مدتی طول کشید تا بفهمم محیط زنـدگی‌ام دوبـاره عـوض شـده و به جهـان مادی بازگشته ام.

تجربه آرتور ینسن

تجربه آرتـور ینسن (Arthur Yensen)ـــ یکی از قـدیمی‌ترین تجربه‌هـای مکتـوب است. ینسن در زمـان تجربه خود یک فارغ‌التحصیل در رشتهٔ زمین شناسی بـود و اعتقـادی به معنـویت نداشت. او در خانوادهـای بسـیار مذهبی بزرگ شده بود که سعی داشتند او را نـیز بسـیار

مذهبی بـار بیاورند. ولی این فشـارها ینسن را به‌کلی از مذهب و دین رویگردان کـرده بـود. او که یک کارتونیست بود، در اوت سال 1932 کار زمین شناسی خود را موقتاً کنار گذاشت تا روی یک شخصیت کارتونی خود که مردی بی‌خانمان بود کار کند. او برای درک بهـتر این شخصـیت کــارتونی، تصــمیم گــرفت بــرای مــدتی مانند افــراد بی‌خانمان در کنار خیابان زندگی کند. او برای نقل مکان در کنار خیابـان می‌ایسـتاد تا ماشـینی پیـدا شـود و او را سوار کند. یک بار مرد جوانی او را سـوار کـرد که بسـیار تند رانندگی می‌کرد و آن‌ها تصـادف شـدیدی کـرده و هر دو نفر آن‌ها از ماشین، که از نـوع روبـاز بـود، به بـیرون پـرت شـدند. راننـدهٔ جـوان، خـود آسـیب جـدی ندید ولی ینسن جراحات شدیدی برداشته و جان خـود را در اثر این اتفاق از دست داد.

بعد از احیــاء، ینسن شــروع به بــازگویی آن‌چه در عــالم ماوراء دیده بود برای دیگـران کـرد، ولی متوجه شد که با این کار مورد سـرزنش و تمسـخر دیگـران و حـتی کلیسا قرار می‌گیرد. به‌تدریج عده‌ای به شــنیدن تجربه او علاقه نشان دادند تا بالاخره در سال 1955 او تجربه خود را در کتاب «من بهشت را دیدم و آن زندگی من را تغیــیر داد» منتشر کرد. قسمت‌هایی از تجربه او این‌گونه است:

Arthur Yensen

...من احساس می‌کردم که در حال خـارج شـدن از بـدنم هســتم. بااین‌که تصــور من این بــود که من در حقیقت همان بدنم هستم، به‌طوری غریزی می‌دانستم که اگر از آن خـارج شـوم خـواهم مـرد. ولی با این حـال روح من شروع به خـارج شـدن از بـدنم کـرد تا بـالاخره من دردی

کوتاه ولی تـیز در قلبم حس کـردم و به آرامی و ملایمت از قسمت سرم خارج شدم...

به‌تـدریج بـالاتر می‌رفتم و منظـرهٔ زمین در حـال ناپدید شـدن بـود و من وارد دنیـایی جدید می‌شـدم که بسـیار درخشان و زیبا بود، زیباتر از آنی که بتـوان آن را تصـور کرد. برای مدت کوتاهی می‌توانسـتم هر دو دنیا را در آن واحد ببینم. ولی وقتی که زمین کاملاً ناپدید شد من خود را در مکـانی بسـیار باشـکوه و زیبا یـافتم که جـایی جز بهشت نبـود. در پس زمینه و فاصـله‌ای که حـدود 25 کیلومـتر به نظر می‌رسـید دو کـوه زیبـا، شـبیه به کـوه فـوجی در ژاپن دیـده می‌شد که قلههای‌شـان با بـرف پوشیده شده و دامنه‌های‌شان بسیار سرسـبز و پر از گل بودند.. با وجود فاصلهٔ من از این کوه‌ها، می‌توانستم هر گل یا بـرگ را روی دامنـهٔ آن‌ها به‌خـوبی بـبینم. به نظر می‌آمد که دید من در آن‌جا حداقل 100 بار قوی‌تر از دنیا بود. در سمت چپ من یک دریاچه با نـوری سوسو زننـده به رنگ طلائی و آبی و بسـیار شـفاف بـود. این دریاچه مسحور کننده بود و زنده به نظر می‌رسید. تمـامی چشم انداز آن‌جا با چمنی پوشانده شده بود که سبزی و تمیزی و یک دستی آن غیرقابل توصیف است. در سـمت راست من یک ردیف درخت بـزرگ و بسـیار زیبا بـود. به نظر می‌آمد این درختـان و همـهٔ چیزهـای آن‌جا از یک مـادهٔ درخشان و نورانی ساخته شده بودند.

من در حـالی که مبهـوت زیبـایی آن‌جا و شـگفت زده ایستاده بودم، یک گروه حدود 20 نفری را دیدم که پشت یک ردیف درخت دست یک‌دیگر را گرفته و تشـکیل یک حلقه داده بودند و در حـال بـازی و رقص و آواز بودند.

مشخص بود که آن‌ها اوقات خـود را در شـعف و خنـده و سرور می‌گذراندند. آواز آن‌ها و حتی خنـده و فریادشـان دارای نوایی خوش و دل‌نشین بود. به‌محض این‌که من را دیدند، چهار نفر از آن‌ها از بقیه جدا شده و بازی کنان و با خنده بـرای پیشـواز و خـیر مقـدم گـوئی به‌طـرف من آمدند. سن دو نفر از آن‌ها حدود 20 سال و دو نفر دیگر یکی 30 و دیگـری 12 سـاله به نظر می‌رسـید. هنگـام حـرکت به نظر می‌آمد بـدون وزن هسـتند و تـوازن و زیبایی حرکاتشان فریبنده و تماشائی بود.

وقتی به من رسیدند، فردی که از همه مسن‌تر و قوی‌تر به نظر می‌رسید به‌طور دلپذیری گفت: «تو در سـرزمین درگذشـتگان هسـتی. ما نـیز مانند تو روی زمین زنـدگی کرده‌ایم تا این‌که به این‌جا آمدیم». من با هیجـانی مهـار نشـدنی فریـاد زدم: «این حـیرت‌آور است!» آن‌ها جـواب دادند: «بله فوق‌العاده است». آن‌ها به خوش‌روئی به من گفتند که می‌توانم هرچقـدر می‌خـواهم در دریـاچه‌ای که آن‌جا بود شنا کنم وقتی از آن بیرون بیـایم کـاملاً خشک خواهم بود. دیگری گفت: «می‌تـوانی هرچه دوست داری بدوی، بپری، برقصی، آواز بخوانی، و بـازی کـنی، بـدون این‌که هرگز احساس خستگی کنی».

من متوجه شدم که منظرهٔ آن‌جا به‌تـدریج بـرایم آشـنا به نظر می‌رسد. احسـاس کـردم که قبلاً آن‌جا بـوده‌ام و توانستم به یـاد بیـاورم که چه چـیزی پشت کوه‌ها است. ناگهان از شادی و هیجان منفجر شـدم! به یـاد آوردم که این‌جا خانـهٔ حقیقی من است! من روی زمین فقط مسافری موقتی و در غـربت و محیطی ناسـازگار بـودم. نفس عمیقی از راحتی و آزادی کشیدم و با خودم گفتم:

«خدایا شکر که بالاخره بازگشتم. اینبار این‌جا خواهم ماند!»

مرد مسن‌تر گروه که قیافه‌ای شبیه به خدایان یونان باستان داشت برای من توضیح داد: «این‌جا همه‌چیز خالص است و بر خلاف زمین مواد، ترکیب یا تجزیه نمی‌شوند. این‌جا همه‌چیز با یک ارتعاش اساسی فراگیر و نافذ که جلوی هرگونه کهنه شدن را می‌گیرد حفظ می‌گردد. به همین خاطر است که این‌جا هرگز چیزی کثیف یا خراب نمی‌شود و همه‌چیز برق می‌زند و نو است». من آن موقع فهمیدم که چرا بهشت ابدی است.

من نسبت به هر کس و هر چیز در آن‌جا احساس محبت و علاقه می‌کردم و این من را بسیار خوشحال می‌کرد. به نظر می‌آمد که تنها خوبی‌های درونم باقی مانده بودند و با فقدان بدی‌ها، خوشحالیام ورای هر چیزی بود که هرگز تجربه کرده بودم. من پرسیدم علت این همه احساس خوشحالی چیست؟ به من گفته شد که افکار تو ارتعاشاتی هستند که می‌توانند توسط ارتعاش اساسی کنترل شوند که این باعث می‌شود که تمام افکار و احساسات منفی تو (این‌جا) از بین بروند و تنها افکار خوب مانند دوست داشتن، آزادی، و خوشحالی برای تو باقی بمانند. من پرسیدم که چه بلائی سر افکار منفی و تلخی‌های گذشته می‌آید؟ جواب این بود که اگر آن‌ها زیاد و شدید باشند، به درجات پایین‌تر و جایی که چنین افکار و احساساتی می‌توانند وجود داشته باشند منتقل می‌شوند. در این‌جا چنین افکاری جایی ندارند و توسط ارتعاش اساسی از بین می‌روند. بعد از مرگ، روح شخص به‌جایی می‌رود که از نظر سطح ارتعاش با آن

هماهنگی دارد... بعد از مرگ، انسان به بهشت یا جهنمی می‌رود که خود برای خود در حیات دنیا خلق کرده است... هیچ کس به‌زور به هیچ جا (بهشت یا جهنم) فرستاده نمی‌شود، بلکه افراد بسته به ارتعاش انرژی روحشان جایگاه خود را در جایی که به آن شبیه و سازگار است خواهند داشت. ارتعاش بالا نشانهٔ عشق و رشد معنوی و ارتعاش پائین پلیدی و انحراف است.

پرسیدم آدم روی زمین چه‌کاری باید انجام دهد تا بعد از مرگ عاقبت بهتری داشته باشد؟ او گفت: «تنها کاری که باید انجام دهی این است که در عشق و محبت بدون خودخواهی پیشرفت کنی. مردم به خاطر کارهای‌شان یا به خاطر اعتقاداتشان به بهشت نمی‌آیند، بلکه به این‌جا می‌آیند زیرا سازگار و متناسب با محیط این‌جا هستند. کار خوب نتیجهٔ طبیعی خوب بودن و کار بد نتیجهٔ طبیعی بد بودن است، که هر کدام پاداش و عاقبت خود را داراست. آن‌چه به حساب می‌آید این است که تو که هستی».

در حالی که ما مکالمه می‌کردیم، ذهن من کاملاً روشن شد. در یک لحظه و بدون هیچ تلاشی من تمام آن‌چه را که از ازلیت می‌دانسته‌ام به یاد آوردم. من زمین و تمام چیزهای مربوط به آن را فهمیدم و تمام معنای زندگی برایم بدیهی گشت. هر چیزی روی زمین منظور و هدف خود را دارد و هر چیزی قسمتی از تصویری است که در نهایت عدالت و خوبی خواهد بود. نگرانی‌های مردم به خاطر دید محدود آن‌هاست که فقط بخش کوچکی از تمامی تصویر را می‌بینند. آن‌ها نمی‌دانند که درد و محنت راهی است که با آن طبیعت سعی می‌کند به ما

درسی‌هایی را بیاموزد که از راه دیگر نمی‌توان آمـوخت. کـافی است که ما از زنـدگی دیگـران درس بگـیریم تا از درد و محنت بیهوده اجتناب کنیم.

در حـالی که از وجد و خلسـهٔ بهشت مست بـودم و ما در حال حرف زدن بودیم، دوست من به آرامی به من گفت: «تو نمی‌تـوانی این‌جا بمـانی و باید به زمین برگـردی». گفتم: «به زمین برگردم؟ نـه، نـه، من هرگز به آن مکـان ناگوار برنخـواهم گشت». ولی حـرف من بی‌فایـده بـود، من در حال برگشتن بـودم... در آن حـال مانند یک کـودک که لجبـازی می‌کند فریـاد زدم و گفتم: «بگذارید این‌جا بمـانم! بگذارید این‌جا بمـانم!» ولی فایـده‌ای نداشت. آخـرین چـیزی که او به من گفت این بـود «تو کارهـای مهمی برای انجـام دادن روی زمین داری و باید برگـردی و آن‌ها را تمام کنی. زمانی خواهد آمد که مردم حیران و سرگردان خواهند بود و به تو بعنوان سکان پایداری نیـاز خواهند داشت. وقـتی که کـار تو روی زمین پایـان یابد می‌توانی به این‌جا برگردی و بمانی».

وقتی به بدنم بازگشتم درد شـدید و تـیزی تمـام بـدنم را فرا گرفته بود. احساس من هنگام برگشت به بدنم مانند این بـود که در فضـای کوچک و ناخوشـایندی محبـوس شده‌ام، گوئی بدنم برایم بسیار کوچک است.

تجربه اولیویا در سن 6 هفتگی

اولیویا (Olivia E) در سن 6 هفتگی در اثر آنفولانزا در حـالی که در ماشـین پـدرش به سـمت بیمارسـتان بـرده می‌شد از دنیا رفته و مرگ موقت داشت:

من تا یک لحظه قبل از این چیزی به یاد نمی‌آورم. ولی در آن لحظه به یاد دارم که چشمانم را باز کردم و جلو و بالای خود نورهای کوچکی را دیدم که از سمت چپ به راست حرکت می‌کردند، مانند این که یک‌دیگر را تعقیب می‌کنند. به یاد دارم که من راجع به آن‌ها کنجکاو شده بودم ولی تماشای آن‌ها من را بسیار خواب آلود کرد. من چشمانم را بستم، ولی از بالا صدائی را شنیدم و چشمانم را باز کردم. از زیر چانهٔ شخصی را می‌دیدم که دستمالی روی سر خود انداخته بود که به رنگ سفید و با خالهای مشکی بود. پیش خود فکر کردم که مادرم من را بغل کرده است. چشمانم را دوباره بستم تا آن نورهای سفید را ببینم. در تمام بدنم احساس ضعف شدیدی می‌کردم. دیگر توان مقاومت و جنگیدن (برای زنده ماندن) را نداشتم و چشمانم را دوباره بستم.

احساس حرکت و عبور خیلی سریعی کردم و ناگهان دیدم که نزدیک سقف ماشین و بالای صندلی عقب و پشت سر پدرم شناور هستم. می‌توانستم پدرم را از پشت سر و هم‌چنین عقربه‌ها و لامپ‌های داشبورد ماشین را ببینم. روی صندلی کنار راننده از پشت زنی را دیدم که یک روسری به سر داشت که من فکر می‌کردم مادرم بود. می‌دیدم که شب شده و بیرون از ماشین هوا تاریک است. من به خودم که شناور بودم نگاه کردم ولی هیچ چیزی آن‌جا نبود. می‌توانستم همه‌چیز را در آن‌جا حس کنم. حس می‌کردم که ترس و نگرانی زیادی در پدرم وجود دارد و او سعی می‌کند بر خود مسلط باشد تا بتواند رانندگی کند. هم‌چنین از سمت مادرم نیز احساس نگرانی می‌کردم ولی توجه او به پدرم بود تا او را آرام کند تا بتواند رانندگی کند. می‌توانستم از میان

صندلی‌های ماشین و درون آن‌ها بـبیتم. ماشـین ما مـدل سال‌های اولیهٔ دههٔ 1950 میلادی بـود و صـندلی‌های آن به هم چسبیده بودنـد، ولی با این حـال وجـود صـندلی‌ها مانعی برای دید من نبودند.

من دیدم که روی پای مـادرم بسـته یا چـیزی قـرار دارد. این بـدن من بـود، ولی در آن زمـان نمی‌دانسـتم که آن بدن من است. سر این کالبد کوچک به طرف راننـده بـود و پاهای آن به طـرف در. شـنیدم که مـادرم با نگـرانی و تـرس بسـیار زیـاد چـیزی به پـدرم گفت در حـالی که به بدنی که روی پایش بود نگاه می‌کرد. پـدرم فرمـان را به سـمت راست چرخاند و روی بـدن خم شد. در آن موقع دوباره احساس حرکتی سـریع کـردم. در یک آن همه‌چـیز تاریک شد و من احسـاس سـنگینی و ضـعف و خسـتگی مفرط کردم. چشـمانم را بـاز کـردم و پـدرم را از پـایین دیـدم که روی من خم شـده است و به من نگـاه می‌کند. بعد از آن هیچ چیز دیگر به یاد نمی‌آورم.

این خـاطره مانند یک فیلم در ذهن من و همیشه با من بـود ولی بـالاخره من آن را بی‌اهمیت شـمرده و نادیـده گـرفتم. تا این‌که در اواخر دهـهٔ 1970 من که 9 سـاله بودم به منزل خواهر بزرگ‌ترم رفته بودم که به او سری بزنم. در میان صـحبت راجع به چیزهـای مختلف او از من پرسـید آیا هیچ‌وقت بـرایم تعریف کـرده است که یک بـار وقتی نوزاد بودم تقریباً مردم؟ من بسیار تعجب کـردم و گفتم نه و از او خواستم که مـاجرا را بـرایم تعریف کند. او گفت «مـادر آنفـولانزا گرفته بـود و درحـال نقـاهت و بهبودی بود. ولی بیماری او به تو نیز سرایت کرده بود و بسیار مریض بودی. یک روز وقتی پدر از سـرکار به خانه

برگشته بود، آمد بالای سرت تا ببیند حالت چطور است. ولی دید که تو ساکت و بی‌حرکت هستی، تب بسیار شدیدی داری، و حلقهٔ تیرهٔ بزرگی دور چشمانت شکل گرفته است. او بلافاصله به من گفت که لباسم را بپوشم زیرا باید به بیمارستان برویم و باید برادرت را در ماشین نگاه داری...»

من در این‌جا حرف او را قطع کردم و به او گفتم که چه لباسی پوشیده بود، و حتی دربارهٔ روسری سفید با خالهای مشکی که به سر داشت برایش گفتم. او به حرف من اهمیتی نداد و به حرفهایش ادامه داد: «...در حالی که در راه بیمارستان تو را بغل کرده بودم، تنفس تو تقریباً در حال توقف بود. تو چشمانت را بستی و احساس کردم سنگین‌تر شدی. من ناگهان احساس کردم تو مردی و این را به پدر گفتم. پدر ماشین را کنار کشید و بالای سر تو خم شد تا تو را چک کند. او بسیار ترسیده بود. وقتی تو چشمانت را دوباره باز کردی پدر خیالش راحتتر شده و آهی کشید. وقتی به بیمارستان رسیدیم و تو زنده ماندی دکترها گفتند که زنده ماندنت کمتر از یک معجزه نبوده است.»

این اولین تجربه نزدیک به مرگ من بود. من حرفهای زیادی برای گفتن دارم که دوست دارم کسی را پیدا کنم که بتوانم آن‌ها را با او در میان بگذارم. من تجربه‌های عمیقی در تمامی زندگی خود داشته‌ام ولی نمی‌دانم برای چه کسی می‌توانم آن‌ها را بازگو کنم که حرف من را باور کند. من فکر می‌کنم علت این‌که این تجربه نزدیک به مرگ با این‌که در سنین خردسالگی برای من اتفاق افتاده بود هیچ‌وقت از خاطر من بیرون نرفته

است علـتی داشـته است. در سـال‌های بعد این خـاطره نقش بسـیار مهمی را در زنـدگی و رشد من ایفا کـرد. اتفاقات زیادی از همان سنین کودکی برای من در شرف رخ دادن بود و من به اسـتقامتی که این تجربه به من داد نیاز داشتم تا بتوانم در برابر این اتفاقات مقـاوم باشم. گرچه در آن موقع که این اتفاق افتـاد از آن چـیز زیـادی نمی‌فهمیدم و معنای خاصی بـرایم نداشـت، در آینـده آن را درک می‌کردم.

قسـمت سـخت این تجربه بـرای من این است که نمی‌توانم برای مردم آن را تعریف کنم زیرا حرف من را بـاور نمی‌کنند و به نظر آن‌ها غـیر واقعی می‌آیـد، در حـالی که حقیقتـاً بـرای من اتفـاق افتـاده است. ولی چطـور ممکن است من بتـوانم آن احسـاس مـردن و آرامش عمیق آن و شـناور بـودن در حـال بی‌وزنی را فرامـوش کنم! من می‌خـواهم همه بدانند که وقـتی می‌میرنـد، یا وقـتی که یکی از عزیـزان آن‌ها می‌مـیرد، حقیقی‌تـرین قسـمت وجـود آن‌ها زنـده می‌ماند و باقیست، ولی در سرایی دیگر.

تجربه اندرو

تابستان سال 1955، چند روز قبل از فارغ التحصیلی از دبیرسـتان، یک اتفـاق بسـیار غیرعـادی، ترسـناک، و خارق‌العاده برای من رخ داد. خاطرهٔ این اتفـاق همچـون روز در ذهنم شـفاف است وهیچ‌گـاه تغیـیر نکـرده است. هر فکر، سخن، تصویر، واکنش، احسـاس و خـاطر آن در فکر و بدن من برای همیشه حک شده و غـیر قابل تغیـیر است. سال‌ها سعی کرده‌ام که آن را فراموش کنم، ولی

همواره آن را به یاد می‌آورم، گـویی همین دیـروز اتفـاق افتاده است.

آن روز خیلی هیجـــان‌زده بـــودم. چند روز بیشـــتر به فارغ‌التحصـیلی‌ام نمانـده بـود و بـالاخره می‌توانسـتم به سراغ زندگی خود بروم. کلاس ما تصـمیم گرفته بـود که بـــرای پیک نیک به کنـــار یک دریاچه بـــرود و من بســیار خوشحال بودم که به آن‌جا میرفتیم...

آن روز برای پیک نیک روز خیلی خوبی بـود. خورشـید در آسمان میدرخشید و تعدادی ابر سفید، زمینـهٔ زیبـای آبی آســمان را مــزین کــرده بــود. نســیم گــرم و مطبــوعی می‌وزید و بوی تازهٔ درختان و دریاچه و ماسـهٔ سـاحل در همه جا به مشام میرسید.

من مـــایوی خـــود را پوشـــیدم و قبل از ناهـــار با همکلاسیهایم در کنار ساحل مقداری بازی کردیم. بعد از ناهـار چند نفر از دوسـتانم در آب پریدند و به سـوی یک سکوی شناور که حدود صد مـتر با سـاحل فاصـله داشت شنا کردند. وقتی دوسـتانم به سـکو رسـیدند، از آن بـالا رفته و بـــرای من دست تکـــان دادند و فریـــاد زدند که به آن‌ها ملحق شوم. آب سرد بود و من نمی‌خواسـتم کمکم وارد آن شده و خود را اذیت کنم. به همین خاطر دورخیز کرده و در آن شـیرجه رفتم. شـنا کـردن بـاعث شد کمی گـــرم شـــوم. ولی وقـــتی تقریبا به نیمـــهٔ راه رســـیدم، ماهیچه شکم و کشالهٔ رانم گرفت. با خـود گفتم: «خیلی هم گـــرفتگی‌اش شـــدید نیست و نیمی از راه را نـــیز آمدهام و می‌توانم بقیهٔ آن را تمام کنم.»

ولی با هر حرکت، درد و گـرفتگی ماهیچههـایم افـزایش مییافت. دیگر نمی‌توانسـتم پا بـزنم یا بـدنم را مسـتقیم نگه‌دارم. ترس وجودم را فـرا گـرفت. دست‌هایم حـرکت میکردند ولی جلو نمـیرفتم. به جـای آن در حـال پـایین رفتن بودم. در حال تقلا کردن زیر آب، شروع به بلعیـدن آب کردم. آب، مجرای بینی، دهان و ریههـایم را پر کـرده بود و در حال غرق شدن بودم.

در حال تلاش و تقلا توانستم برای چند لحظه سـرم را از سطح آب بالا بیاورم. با ترس و عجله سعی کـردم بـبینم سـکو و دوسـتانم کـدام طـرف هسـتند. هیچکس متوجه وضـعیت وخیم من نشد و دوبـاره پـایین رفتم، حـتی عمیقـتر از دفعـهٔ پیش. احسـاس کـردم بازوهـایم خشک شـدهاند و هر ماهیچه در بـدنم از درد میسـوخت. هرگز تصـور نمی‌کـردم که بتـوان چـنین دردی را حس کـرد. با پایین رفتن به اعماق بیشتر، آفتاب زیبـای تیرمـاه در آب ناپدید شده و جای خود را به تاریکی میداد. با خود گفتم: «خـدای من، همه جا تاریک شد. دیگر نمی‌تـوانم چـیزی بـبینم.» یک صـدای زنگ بسـیار بلند و دردنـاک در گوشم پیچیده بود. گـویی در گوشم یک میلـهٔ تـیز فـرو میکردند. احساس می‌کردم هر لحظه مغزم می‌تواند منفجر شـود. در این سـیاهچال تاریک و سـرد، که بهنظر عمق آن پایانی نداشت، پیوسته پایینتر میرفتم. بدنم در آن آب یخ بهطرز غیر قابل کنترلی شروع به لرزیدن کرد.

به غرق شدن و پایین رفتن خود در این سـیاهچال تاریک و یخـزده ادامه دادم، غـرق شـدنی که بهنظر تمـامی نداشت. ناگهـان چـیزی را لمس کـردم. این خـزه و جلبکهای کف دریاچه بـود. تقلا بـرای این‌که در میـان این

جلبک و خزهها فرو نیافتم و در آن‌ها گیر نکنم مانند تقلا برای سقوط نکردن در یک گودال پر از مار بـود. بـالاخره به کف دریاچه رسـیدم. سـعی کـردم با دسـتان لـرزان و لمسـم، خـود را به سـمت بـالا هل بـدهم، ولی گل و لای کف دریاچه من را پایین نگاه داشته و بیشتر در خود فرو می‌بردند.

ناگهان صدای عجیبی در سرم شنیدم که گفت:

«اندی! کمی استراحت کن، حـداقل بـرای یک لحظه. باید رها کنی!»

من پاسخ دادم:

«نه، نمی‌توانم! باید خودم را به سطح آب برسانم تا هـوا بگیرم.»

صدا دوباره گفت:

«اگر تنها برای یک لحظه [تقلا کردن را] رها کـنی، قـول میدهم دوباره بتوانی به تقلا کردنت ادامه دهی!»

گفتم:

«قول میدهی؟»

او گفت:

«بله، قول میدهم.»

ترســیده و یخ‌زده با خــود گفتم: «بســیار خــوب، فقط لحظهای استراحت می‌کنم.»

از تقلا دست برداشتم و رها کردم! به محض این‌که [تقلا کـــردن را] رها کـــردم، به داخل یک تونل تاریک و ســـیاه پرتـاب شـدم. به عقب نگریسـتم و بـدنم را دیـدم که در جلبکها و خزههای کف دریاچه گیر کرده بود. به جلو نگـاه کـردم و نـور فـروزانی را دیـدم که در انتهـای این تونل ســیاه میدرخشــید. آن احســاس ســردی و یخ‌زدگی دیگر وجود نداشت و جایش را احساس گرما پر کرده بـود. درد وحشـــتناک بـــدنم از بین رفته بـــود و احســـاس آرامش وجـودم را فـرا گـرفت و بسـیار شـاد بـودم. صـدای زنگ [گوش خراشی] که در گـوش و سـرم پیچیـده بـود ناپدید گشت و سـکوتی آرام جـایگزین آن شـده بـود، گـویی در میـان یک جنگل درختـان سـکویا [چـوب سـرخ] هسـتم و نسـیمی ملایم از میـان برگ‌هـای درختـان عبـور می‌کند. نـــوری که درخشش آن مانند هـــزاران خورشـــید بـــود بر تاریکی آن‌جا غلبه کـرد. شـدت این نـور باید چشم من را کاملا میسوزاند، ولی با این حال می‌توانستم به آن خیره شوم، بدون این‌که هیچ آسیبی ببینم. دوباره متوجه شدم که تمـام آن دردی که یک لحظه پیش وجـودم را تسـخیر کـرده بـود کـاملا از بین رفته است. گـرمی، سـرور، و احساس غیر قابل وصفی از عشق جـایگزین آن سـردی، وحشـت، تـرس و هـول و تقلایی شـده بـود که لحظهـای پیش تمام وجودم را در بر گرفته بود.

به هر علتی که بود، حرکت با این سـرعت سرسـامآور به سمت نـور اصلا بـاعث تعجب و نگـرانی من نمی‌شد. هیچ ترسی از نور نداشتم. من بیشتر و بیشـتر به سـمت نـور جـذب می‌شـدم، گـویی با یک آهنربـای عظیم کشـیده می‌شوم.

در لحظـهٔ بعـد، خـود را در مرکز یک کـرهٔ بسـیار بـزرگ یافتم، بزرگ‌تر از باشـگاه ورزشی دبیرسـتانم. داخل این کره مانند یک صفحه نمایش بیانتها بهنظر میرسید که در هر طرفی از آن صدها فیلم همزمان در حال پخش شدن بود. کاملاً با تصاویر تمامی زندگیها و تجربههـایم احاطه شـده بـودم. در این کـره به هرجـایی که نگـاه می‌کـردم اتفاقات زندگیهایم را میدیـدم. نه تنها می‌توانسـتم آن‌ها را ببینم، بلکه می‌توانسـتم دقیقا همـان حسـها، صـداها، بوها و لمس کردنهای همان تجربه و زنـدگی را احسـاس کنم. در این‌جا آغازی نبود و پایـانی وجـود نداشت. تمـام لحظات زندگیهایی که داشتم و یا در آینده خـواهم داشت را همزمان در تمام دور و اطـرافم مشـاهده می‌کـردم و می‌توانسـتم همـهٔ آن‌ها را همزمـان دوبـاره تجربه کنم. تمـام زنـدگیهایم از گذشـته و حـال و آینـده به طـور سـحرآمیزی به هم متصل بودند. عجیب بـود، ولی هیچ احساس ترس یا قضاوتی نمی‌کردم؛ نه احسـاس گنـاهی و نه حسابرسی؛ ذرهای احساس تقصیر، مذمت، شـرم و خجالتی وجـود نداشت. تنها تجـاربی بودند که یا «به نفع من کار میکردند» -تجاربی که می‌خواستم آن‌ها را تکـرار کنم زیرا به من لذت و سـرور میدادند- یا تجـاربی که «به نفع من کـار نمیکردند»، -و نمی‌خواسـتم آن‌ها را تکـرار کنم، زیـرا به من سـرور نمیبخشـیدند [یا بـرایم دردنـاک بودند].

هرگاه روی تجربه یک زندگی تمرکز می‌کردم، تمام فکر، کلام و عمل مربوط به آن را دوباره تجربه می‌کـردم. من در جهانی با ابعـادی نامحـدود، معلق بـودم. چه احسـاس فوقالعاده و غیرقابل وصـفی بـود، من در ابـدیت لحظـهٔ حـال قـرار داشـتم! دیگر زمـان و احسـاس رخ دادن

اتفاقـــات بهصـــورت پشت سر هم و بهـــترتیب وجـــود نداشت. تمام زمانها، از گذشـته، حـال و آینـده، در همین لحظه وجـــود داشت و تجربه می‌شد. در آن‌جا به آینـــدهٔ تمـــامی جهـــان و اتفاقـــات آن اِشـــراف داشـــتم، ولی نتوانستم خاطرهٔ آن را با خـود به زمین بـازگردانم. فقط میـــدانم که از ســـیارهٔ دیگـــری آمـــدهام [که در یکی از زنـــدگیهای قبلی در آن میزیســـتهام] که از نظر تکامل و درجهٔ رشد ضمیر و ادراک، از زمین بالاتر است.

بعد از صـــرف زمـــانی در آن کـــره که بهنظر ســـاعت‌ها میرسید، خـود را دوبـاره در تونل یـافتم، در حـالی که به ســـمت نـــور حـــرکت می‌کـــردم. چه احســـاس حقیقتا خارقالعادهای بود! در واقع می‌توانستم درخشش، گرمی و عشق او را حس کنم، و با نزدیک شـــــدن به او، در آن درخشش و عشق کامل غرق شدم.

من در نور بودم! وای خدای من، من واقعا در نور بـودم! من خودِ نور بودم!

مســـتقیما به منشا نـــور نگریســـتم که بـــرایم به شـــکلی انسان-گونه پدیدار شد؛ شبحی بزرگ که درخششی برابر با هـــزاران خورشـــید از خـــود صـــادر میکـــرد. گرچه نمی‌توانستم این فـرم و قـالب را از قبل بهیـاد بیـاورم، اما او به نوعی برایم آشنا بود. نور با من حرف زد:

«انـــدی، نـــترس! انـــدی، من عاشق تو هســـتم! انـــدی، ما عاشق تو هستیم!»

نور من را میشناخت. نور اسم من را می‌دانست و من را انـــدی صـــدا زد. در اطـــراف آن فـــرم نـــورانی مرکـــزی، میلیونها میلیـــون نـــور دیگر بودند که به بازگشت من به

خانه خیرمقـدم میگفتند. من تمـام آن‌ها را میشـناختم و تمام آن‌ها نیز من را میشـناختند. همـهٔ ما پارهـای از یک نور واحد بودیم. صدای خود را شنیدم که با خود گفتم:

«چقدر خوب است که به خانه بازگشتم. دوباره همهٔ ما با هم در خانه هستیم.»

گرچه من در نـور بـودم و نـور در من بـود، اما هنـوز هم [همان] اندی بودم. من همزمـان در همه جـا، ولی این‌جا بـودم و خـود را هم به عنـوان یک شـخص [منفـرد] و هم [غرق و یکی شده] در گرما و عشق بینهایت نور میدیدم. نور صـدایی داشت که قبلا نشـنیده بـودم، ولی این صـدا بـــرایم غریبه نبـــود. او لبخنـــدی داشت که زیبـــایی آن غیرقابل توصـیف است و آن نـیز بـرایم آشـنا بـود. نـور شوخ طبعی غیرقابل وصف و خندهای مسـری داشت. ما با یک‌دیگر حرف زدیم و خندیدم. نور پاسخ تمام سوالاتی که در جهـــان داشـــتم را در خـــود داشت. ولی من هیچ سـوالی نداشـتم، زیـرا تمـام آن‌چه که نـور می‌دانست را خود می‌دانستم، و آن همه‌چیز بود!

نور تمام اعمال گذشته و آینـدهٔ مـرا می‌دانست و [هنـوز هم] من را بهطور نامشروطی دوست داشت. نور من را بهخاطر کسی که هستم دوست داشت؛ اندی، پارهـای از نور. نه ترسی وجود داشـت، نه قضـاوتی، نه تنـبیهی، نه تقصـیر و مـذمتی، نه شـرم و خجـالتی، و نه حسـاب و کتابی از کارهای خوب و بد. در نور تنها گـرمی، آرامش، سـرور، شـادی، بخشش و عشق بـود. من با نـور، که به طور نامشروطی عشق می‌ورزیـد، یکی شـده بـودم. من در خانه و وطن بـــودم. من [دیگر] بـــرای ابد در وطن خویش بودم.

ناگهان مبهوت ماندم! نور گفت:

«اندی، باید بازگردی.»

گفتم: «نه، باز نمی‌گردم. من این‌جا را ترک نخواهم کرد و هرگز باز نخواهم گشت.» نور دوباره گفت:

«اندی، باید بازگردی.»

من هم همان جواب را تکرار کردم. حتی فکر بازگشت به بدنم در زمین برایم مشمئز کننده و انزجارآور بود. احساس می‌کردم این کار مانند چپاندن جهان در یک بطری کوچک است. نور برای دفعه سوم تکرار کرد:

«اندی، باید بازگردی.»

بی‌درنگ، روی زمین بودم. من در یک بدن سرد و پر از درد و لرزان روی زمین چپانده شده بودم. چشمانم را باز کردم و اشکم سرازیر شد. نور رفته بود! آه خدای من، نور رفته بود! من غرق در حزن و عزا گشتم. دوباره در این بدن خسته، پر از درد و تقریبا یخزده قرار داشتم. چقدر غمانگیز! چقدر چقدر چقدر دردآور بود!

من روی شکمم بر روی ماسه‌های ساحل دراز کشیده بودم. یکی از دوستانم به سینه‌ام فشار آورد و بقیهٔ آب را از ریه‌هایم خارج کرد. با سرفه آب را بیرون دادم، ولی دردی شدید در من باقی ماند. این درد متفاوت بود و کاهش نمییافت. این درد جدایی از نور بود. نمی‌دانستم چرا آنقدر محزون هستم و حتی نمی‌دانستم این چه تجربه‌ای بود که داشتم. ولی می‌دانم که تمام آن گرمی، زیبایی و عشقی که در روح من رخنه کرده بود را دیگر حس نمی‌کردم. نور با ترفندی بیرحمانه به من

اجـازه داده بـود که گسـترش یافته و با تمـامی جهـان هستی یکی شوم، سپس من را دوباره به داخل این بـدن زمیـنی نحیف و رنجـور چپانـده بـود. این به نظـرم خیلی ناجوانمردانه میرسـید. من از دست نـور بسـیار عصـبانی بودم.

همکلاسیهایم اطرافم ایستاده و خوشحال بودند که احیاء شدهام. یکی از آن‌ها گفت:

«اندی، به نظر خیلی خوشـحال نمیرسی که از ته دریاچه بیرون کشیده شدهای. آیا هنوز گیج هستی یا چیز دیگـر؟ چطور بود؟ آیا ترسیده بودی؟»

من در جـــواب دروغ گفتم. گفتم هیچ چـــیزی به یـــاد نمیـــــآورم. باید به دوســـــتانم دروغ میگفتم، باید به خانوادهـــام دروغ میگفتم، و باید به خـــودم نـــیز دروغ میگفتم. نمی‌توانستم با هیچ کس دربارهٔ نور حرف بزنم. چطور می‌توانستم از آن‌ها این انتظار را داشته باشم که تجربه‌ام را بفهمند، در حالی که خـودِ من هیچ چـیزِ آن را نمیفهمیدم.

با خـود گفتم شـاید فقط تـوهمی بـوده که سـلول‌های مغزی‌ام در اثر کمبـود اکسـیژن آن‌را به وجـود آوردهاند. شـاید هم دیوانه شـدهام. با خـود گفتم: «به هر شـکل احتمالا به زودی همه‌چیز را فراموش خواهم کرد.»...

اکنون پنجـاه سـال از این اتفـاق گذشـته است و در طی این سال‌ها هزاران تجربه را فراموش کـرده‌ام. بسـیاری از آن‌ها تجـارب سـخت و دردنـاکی بودند که با گذشت زمان خاطرهٔ آن‌ها محـوتر شـده و قسـمت‌های زیـادی از آن‌ها را فرامـــوش کـــرده‌ام. ولی این تجربه مـــرگ و

زنــدگی، تنها تجربهــای است که کــاملا بــرایم واضح و شـفاف بـاقی مانـده و تغیـیر نکـرده است. لحظهـای که وارد نور شدم و با آن یکی گشتم، لحظهای است که هیچ شبیه و مانندی در زنـدگی من نـدارد. آن، احسـاس عشق غیر قابل بیـان و نامشـروط و آرامش و سـرور بـود. آن، عشــقی بــود که نمی‌تــوانم آن‌را به انــدازهٔ کــافی و با کلمات توضیح دهم. این عشق تنها باید تجربه شود و من آن را تجربه کردم. من در نور بودم، نور در من بود، و ما با هم یکی بودیم. مهمترین قسمت تجربه من بــرایم این بود که در نور جذب شده و با آن یکی و متحد شــدم، ولی هنوز هم همان اندی بودم.

اکنون دیگر یک شـخص مـذهبی نیسـتم، بلکه خـود را یک شخص معنوی میدانم و باور دارم همـهٔ ما در نـور خـدا با هم یکی و متحد هستیم.

تجربه اَنا سسیلا

من با یک مشکل قلبی به دنیا آمده بودم. یک از رگ‌هــای مهم قلب من در جـای خـودش نیست و قلب من تنها یک دهلــیز دارد. از بــدو تولد دکترها به پــدر و مــادرم گفته بودند که مدت زیادی زنده نخواهم ماند. ولی من هیچ‌گـاه عمل جراحی به خاطر آن انجام نداده بودم. ولی چند ماه بعد از زایمان اولین دخترم احسـاس کـردم خیلی مـریض هستم و مجبور شدم تحت عمل جراحی قرار بگـیرم. این عمل عـوارض جـدی و خطرنـاکی داشت که یکی از آن‌ها این بود که یک ویروس (Staphylococcus aureus) در بدن من منتشر شده بـود و مـایعی دور و اطـراف قلب و ریه من را گرفته بــود و به قلبم فشــار می‌آورد. من باید

برای دومین بـار بـرای خـارج کـردن این مـایع تحت عمل قرار می‌گرفتم...

در اتاق عمل من را بیهوش کرده و عمل جـراحی شـروع شد. با این‌که بیهــوش بــودم می‌توانســتم همه‌چــیز را بشنوم. شـنیدم که به یک‌دیگر می‌گفتند که من یک دخـتر 10 ماهه دارم که شاید هرگز دوبـاره او را نـبینم. من از درون با خـود گفتم که چـرا در حـالی که من هنـوز زنـده هســتم راجع به من این‌طـور حــرف می‌زنند و به شــدت گریستم.

نتیجه آزمایش‌هــایی که روی من کردند خــوب نبــود. یک عفونت در تمام بدن من منتشر شده بود که پاکسازی آن در شــرایطی که من داشــتم بســیار پیچیــده بــود. من در بخش مراقبت‌های ویژه به هوش آمدم در حالی که تمــام خانواده‌ام در اطراف من بودند. صـورتهای آن‌ها محـزون و پر از درد بود و به من همان چیزی را گفتند که خـود در حال بیهوشی شنیده بودم. من در لبهٔ مرگ قـرار داشـتم ولی روح من مانند همیشه قــوی بــود... دکــترم پــدر و مادرم را بیرون از اتاق بـرد تا با آن‌ها صـحبت کنـد، ولی من صحبتهای آن‌ها را می‌شـنیدم و شـنیدم که دکـترم به آن‌ها گفت که فرم‌هـــای لازم را پر کنند زیـــرا احتمـــال مردن من وجود دارد.

در همان موقع‌ها بود که من احسـاس کـردم لولـهٔ تنفس من به شکل بدی در گلوی من جاسازی شـده و خیلی من را اذیت می‌کند. دست‌های من را به تخت بســـته بودند تا به طور اتفاقی به لولهٔ هـوا و بقیـهٔ چیزهـایی که به من وصل بود برخورد نکنند. به خاطر بسـته بـودن دست‌هایم و لوله‌ای که در گلویم بود و اثر داروی بیهوشی که هنوز

در بـدنم بـود نمی‌توانسـتم به کسی منظـورم را درست بفهمانم. شرایط غیر ممکنی بـود و هیچ کس نمی‌فهمید که مشـــکل من چیست و تنها فکر می‌کردند که کمی به خاطر عوارض بعد از عمل معذب هستم و چیزی طـبیعی است.

چند سـاعت بعد هر دو پرسـتاری که مـراقب من بودند به دلایل مختلف برای مدتی رفته و من را تنها گذاشـتند. به خـاطر ترشح خلط من، لولـهٔ هـوای من که در جـای بـدی بـود بـالاخره تقریبا به طـور کامل بسـته شد و من دیگر قادر به تنفس نبودم و شـروع به خفه شـدن کـردم. هیچ کسی دور و اطـــراف من نبـــود و با وجـــود این‌که خیلی سعی کردم که دستهایم را آزاد کنم تا لوله را در بیـاورم موفق نشـدم. من تقلا می‌کـردم ولی فایـده‌ای نداشت. ثانیه‌ها مانند ساعت می‌گذشتند. همان موقع بود که بوق هشـدار دهنـده دسـتگاه تنفس به صـدا درآمد و ناگهـان تعداد زیادی دکـتر و پرسـتار به اتـاق من هجـوم آوردند و شـنیدم که فریـاد می‌زدند دسـتگاه تنفس. آن‌ها سـعی کردند لوله را در بیاورند ولی موفق نمی‌شـدند چـون در جای بدی گیر کـرده بـود. هنـوز می‌توانسـتم همه‌چـیز را بشنوم ولی نمی‌توانستم نفس بکشم. من به شـدت تقلا کـــرده و دست و پا می‌زدم ولی چهـــار نفر من را محکم گرفته بودند تا حرکت نکنم. من به شـدت محتـاج یک ذره هوا بودم. بدن من با وجود ضـعف شـدید و عمل جـراحی چند ساعت قبل و عفونت شدید و نبـود هـوا هنـوز هم با مقاومت می‌جنگید تا زنده بماند و حاضر به تسلیم نبود.

شروع به احساس گیجی کـردم و در حـال بیهـوش شـدن بـودم. بـالاخره بـدنم از مقـاومت دست کشـید و تقریبا

بلافاصله قلب من ایستاد. ناگهان چشمانم را باز کردم و احساس کردم که کاملا آزاد هستم. بدن خودم را در لباس مریض بر روی تخت بیمارستان دیدم که کادر پزشکی سعی در احیاء آن داشتند. احساس عجیبی بود زیرا من در خود احساس کامل و سالم بودن می‌کردم ولی می‌دیدم که بدنم در مقابل من روی تخت افتاده است. این آزادی بسیار بزرگ بود و من به صورت شناور شروع به حرکت کردم و سفر خارق‌العاده من شروع شد.

من از درون چیزی که به نظر یک درخت بود (سر در آوردم و در آن) شناور بودم. من تنها یک نظاره‌گر بودم. اولین چیزی که دیدم شبیه به یک لایه از شاخه‌های درخت بود که حیوانات کوچک مانند خرگوش، پرنده، و سنجاب در آن زندگی می‌کردند. تمام آن‌ها درهارمونی بودند و من از آن‌ها احساس آرامش، کامل بودن، و عشقی را دریافت می‌کردم که هرگز مانند آن را حتی از انسان‌ها دریافت نکرده بودم. صدای (زیبای) آن‌جا در روح من رخنه می‌کرد و همه‌چیزهایی که در دنیا به جا گذاشته بودم برایم بی‌اهمیت شدند. تجربه و احساس این صدا تنها چیزی بود که در آن لحظه به آن توجه داشتم.

بدن (روحیم) بدون درد و استرس و خستگی بود و می‌توانستم آزادانه تنفس کنم. در فاصله‌ای دورتر در جلوی من می‌توانستم یک لایه دوم از شاخه‌های مختلف و وسیع را ببینم. حیوانات بزرگ‌تری آن‌جا بودند، مانند شیر، زرافه، فیل، اسب، و بسیاری دیگر. این منظره زیبا و خارق‌العاده بود. زیبایی رنگ پوست هر کدام از

آن‌ها من را حیران کرده بود. برای اولین بار این حیوانات وحشی را دیدم که کاملا خلق و خوی دوستانه و آرامی دارند و تاکنون چنین چیزی را ندیده بودم. مانند این بود که همه ما یک‌دیگر را می‌شناختیم و عضو یک خانواده بودیم. من نسبت به آن‌ها احساس عشق و محبت می‌کردم و آگاه بودم که آن‌ها هم همین احساس را نسبت به من دارند.

من به صعود خود ادامه دادم و گروه سومی از شاخه‌ها را دیدم. آن‌جا پر از کودکان از سنین و نژادهای مختلف بود. هر یک از آن‌ها منحصر به فرد و در عین حال زیبا بود. همه خوشحال بودند و لبخند می‌زدند و صدای شیرین و بچه‌گانه آن‌ها و آوازشان تنها چیزی بود که می‌شنیدم. آن‌ها مشغول بازی و دویدن در آن مرغزار زیبا و سرسبز بودند و گاهی از یک سری فواره که در آن‌جا بود به هم آب می‌پاشیدند. من سعی نکردم با کسی صحبت کنم و راضی و خوشحال بودم که تنها نظاره‌گر این صحنه‌ها باشم. از هر سوی فضای آن‌جا عشق صادر می‌شد. من احساس کردم که عشق مانند سیلی من را در خود غرق کرده است. اگر دست خودم بود دوست داشتم همینجا بمانم ولی مانند یک بالن به حرکت خود به سمت بالا ادامه دادم.

من به یاد دختر خردسالم افتادم، ولی نگران نبودم. می‌دانستم که حال او خوب خواهد بود (و از او مراقبت خواهد شد). وقتی به یاد او افتادم او را دیدم که در تخت خود با آرامش خوابیده است. من احساس کردم به او خیلی نزدیک هستم، گویی در کنار تخت او قرار دارم.

من متوجه شدم که می‌توانم همه‌چیز را در جلو، عقب، بالا، پایین، و تمام جاها به طور همزمان ببینم. نیازی نبود که زاویه دیدم را بچرخانم. کمی بالاتر رفتم و متوجه یک گروه بزرگ دیگر از شاخه‌ها شدم. این دفعه نوجوانان و افراد میان سالی را دیدم که پر ازهارمونی، وقار و آرامش، و خوشحالی بودند. همه لبخند می‌زدند و من احساس کردم (با لبخند آن‌ها) قوی‌تر شده‌ام. صدای آن‌ها به روشنی پر ازهارمونی و بسیار روان بود و ارتباطات (بین آن‌ها) بسیار طبیعی و راحت جریان داشت. در آن‌جا نیز یک فواره در میان یک باغ بزرگ قرار داشت که گل‌هایی از هر رنگ دور آن بودند. آب فواره‌ها با ریتم‌هایی متفاوتی جریان داشتند و تصاویر و صداهایی را می‌ساختند که خارق‌العاده بودند. گروه‌های مردم دور هم نشسته و می‌گفتند و می‌خندیدند. آن‌ها با دهان و اصوات با هم حرف نمی‌زدند، بلکه تنها با فکر می‌توانستند همه‌چیزها را به هم بگویند و من هم می‌توانستم آن‌ها را بشنوم. بعضی نیز در باغ در کناری لم داده و مشغول مطالعه کتاب بودند یا به سادگی از دراز کشیدن در آفتاب لذت می‌بردند. این مکان فوق‌العاده بود.

من باز هم به حرکت و سفر خودم ادامه دادم. من تنها از این سفر لذت می‌بردم، سفر در درختی که مانند یک تونل بود و پر از زندگی بود و همه‌چیز در آن متحد و یکی به نظر می‌رسید و به من احساس کامل بودن، رضایت، و آزادی می‌داد. می‌توانستم نفس عمیق بکشم و خودم را پر از اکسیژن کنم. من به یاد پدر و مادر و همسرم افتادم و می‌دانستم که آن‌ها در حال رنج کشیدن (از مرگ من) هستند ولی می‌دانستم که حالشان

(در نهـایت) خـوب خواهد بـود. می‌خواسـتم که به آن‌ها تسـکین و دلـداری و عشق بـدهم. مطلقا هیچ چـیزی در آن‌جا من را نگـران نکـرد. می‌دانسـتم که دیر یا زود آن‌ها هم (به این‌جا خواهند آمد) و همین احساس عـالی من را خواهند داشت و به خاطر همین هم نگران آن‌ها نبودم.

من به مسیر خود ادامه دادم و به لایه دیگری از شـاخه‌ها رسیدم، و این دفعه می‌توانستم یک گروه بزرگ از افراد مسن را در آن‌جا بـــبینم. آن‌ها لبخند به لب داشـــتند و نیرومند و پرقدرت به نظر می‌رسیدند. بسیاری در میـان باغ نشسته و در حال صحبت بدون حـرف زدن بودند و از این مرغـزار و دشت سرسـبز لـذت می‌بردند. آن‌جا پر از گل و انواع درختان و چشمه‌های آب زلال بود. بـرخی هم با هم قدم می‌زدند و صحبت می‌کردند.

ناگهـان احسـاس کـردم که مانند این است که بـدنم با الکتریسیته پر شده و از خود نور متشعشع می‌کند. بـرای یک لحظه به بـالا نگـاه کـردم و دیـدم که همه‌چـیز یک منظره پر احسـاس و شـوری است که من تا کنـون مانند آن را حس نکـرده بـودم. من یک دایـره کوچک بسـیار درخشـان به رنگ زرد را دیـدم که من را به خـود جـذب می‌کرد. کنجکاوی من هم باعث می‌شد که بخواهم بـدانم چه چـیزی پشت آن است. ولی هر چه سـعی می‌کـردم نمی‌توانسـتم به طـرف آن سـرعت چنـدانی بگـیرم، ولی بـالاخره توانسـتم به تـدریج کمی وارد این فضـای کوچک بشوم که مانند ابریشم نرم و لطیف بود. سر و شانه من وارد این فضا شـده بـود و من فکر کـردم که بـالاخره خواهم توانست در این نور درون زنـدگی کنم. نیمه بـدن من داخل این فضا بـود و (نـور آن) ذره ذره بـدنم را پر

کرد. من (از شدت درخشندگی) نمی‌توانستم ببینم ولی در خلسه و شعف بودم. نفسی عمیق کشیدم تا خودم را کاملا با این احساس اشباع کنم. من هیچ چیز دیگر نیاز نداشتم و نمی‌خواستم. بالاخره به مقصد نهاییم وارد شده بودم. امکان نداشت که جای دیگری بتواند بیشتر از این‌جا عشق وجود داشته باشد. من این را می‌دانستم و حس می‌کردم و به شدت از آن لذت می‌بردم. هیچ احساس لذت، آرامش،هارمونی، کامل بودن، و خلسه‌ای نمی‌توانست با در بر گرفته شدن در این نور که من را با عشق کامل پر کرده بود برابری کند. کلمات کافی برای توصیف آن وجود ندارد. من هنوز هم در درخت شناور بودم و می‌توانستم همه‌چیز را بشنوم، ببینم، حس کنم، و درک نمایم، بدون این‌که نیازی باشد که از این‌جا حرکت کنم. احساس می‌کردم همه‌چیزها به هم متصل است و (در حقیقت) همه‌چیز یک چیز است. می‌فهمیدم که هیچ چیزی در جهان نیست که به نوعی زنده نباشد. من می‌توانستم به طور همزمان همه جا باشم و با همه صحبت کنم، بدون این‌که لازم باشد کلمه‌ای بگویم. من احساس عشق و مورد قبول بودن کامل می‌کردم بدون هیچ ابهام یا مغایرتی. مانند این بود که در خانه و منزل هستم به همراه خانواده‌ام، که تمامی خلقت است.

ناگهان احساس کردم که دستی من را در ناحیه بالای سرم لمس کرد و در آن لحظه عشق و خلسه‌ای غیر قابل تصور من را در خود غرق کرد. صدایی نرم و زیبا و معنوی به من گفت:

«آرام باش و در آرامش برو و آن‌چه از تو خواسته بودم را تمام کن.»

می‌خواستم (منظور او را) بفهمم و سؤالاتی بپرسم ولی همان موقع شروع به بازگشت کردم. در راه بازگشت دوباره لایه‌های شاخه‌ها را دیدم ولی به سرعت. من نمی‌خواستم که از این تجربه زیبا که اینقدر آن را دوست داشتم بازگردم، ولی کنترلی نداشتم و با سرعت زیادی در حال بازگشت بودم.

دوباره (بدن) خودم را از فاصله‌ای دور در بیمارستان روی تخت دیدم و دکترها که دور من را گرفته بودند و سعی در احیاء من داشتند. در یک لحظه من به بدنم بازگشتم. نمی‌توانستم بفهمم که در چه زمان و مکانی قرار دارم. چشمانم را باز کردم و دیدم تعداد زیادی دکتر و پرستار دور من هستند. در سینه‌ام در محل شک الکتریکی احساس گرمای زیادی می‌کردم. من با خودم فریاد زدم «نه! نمی‌خواهم بازگردم! من را در آرامش رها کنید!». سرم به شدت گیج می‌رفت و احساس درد و اندوه و خشم می‌کردم.

من مشتاق برگشتن (به آن مکان آرامش) بودم. با خود فکر کردم چرا بعد از آن همه تقلا برای نفس کشیدن حال که به آرامش رسیده بودم من را دوباره احیاء کردند؟ گویی خواست من برای هیچ کس اهمیت نداشت. همه می‌خواهند من را به این‌جا که پر از درد است بازگرداند. هنوز هم به سختی نفس می‌کشیدم و دقایق مانند ساعت می‌گذشتند. من برای مدت کوتاهی سعی خودم را کردم که بازگردم، برای من دلیلی نداشت که در این مکان پر از درد و رنج بمانم. من نمی‌توانستم به بچه‌ام، به همسرم، پدر و مادر و خانواده‌ام یا به هیچ کسی فکر کنم. تنها می‌خواستم به این نور بازگردم، به

این عشق که من را کامل می‌کـــــرد. ولی هیچ کس گریه ساکت من را از درون نشنید.

بعد از یک ساعت تلاش دکترها توانستند ضربان قلب من را منظم و ثابت کنند. من دوباره در بیمارستان بـودم، پر از دسـتگاه‌ها و سر و صـدای آن‌ها و لوله‌هـایی که به من متصل بودند و کـادر پزشـکی که دور من را گرفته بودند. کم کم بیشـتر آن‌ها رفتند و فقط دو پرسـتار و یک دکـتر قلب بـــــــرای بقیه شب آن‌جا ماندند. من از دست همه عصبانی بودم و هیچ چیزی نمی‌فهمیدم.

چند ســاعت گذشت تا همه‌چـــیز در ذهن من روشن شد. آنوقت بود که توانستم آن‌چه اتفاق افتاده بـود را بفهمم و قبـول کنم. فهمیـدم که من در اقلیمی دیگر که از این دنیا نیست بوده‌ام و شـمه‌ای از جهـان خارق‌العـاده‌ای که بعد از مـرگ منتظر ماست به من نشـان داده شـده بـود. همه فکر می‌کردند که من مـــــرده‌ام ولی من در آن‌جا از همیشه زنده‌تر بودم....

چند روز گذشت و من وارد یک بحـــران دیگر شـــدم. در حالی که روی تخت بودم شروع به گـریه‌ای عمیق کـردم، ولی یکی از زیبـاترین تجربه‌ها بـرایم اتفـاق افتـاد. در حــالی که به آرامی نفس‌هــای عمیقی می‌کشــیدم و به حرف‌های خواهرم که در کنار من بـود گـوش می‌دادم، به سقف چشم دوخته بودم و از خدا دعا می‌کردم که به من آرامش بدهد. من فکرم را روی دعایم متمرکز کـردم. یک احسـاس مـور مـور شـدن در تمـام بـدنم منتشر شد. در حـالی که چشـمانم بـاز بودند و کـاملا بیـدار و هوشـیار بودم، دو فرشته را دیـدم که پـایین آمـده و در دو طـرف من ایســتادند. آن‌ها می‌درخشــیدند و لباســهای کوتــاه

ابریشم مانندی به تن داشتند و در هوا شناور بودند. آن‌ها بالی نداشتند و بدن آن‌ها شفاف بود و من را با رضایت و عشقی خالص پر کردند. آن‌ها بر روی سر و سینه و دستان و شکم و پاهای من دست کشیدند. احساس کردم بدنم از فشار و دردی که حس می‌کرد در حال رها شدن است. من احساس آزاد شدن می‌کردم و از آن‌چه اتفاق می‌افتاد لذت می‌بردم و احساس می‌کردم در آغوش مهر این فرشتگان هستم. خواهرم به من خیره شده بود و نمی‌دانست که چه خبر است. فقط می‌دید که من خیلی آرام شده‌ام.

من به خواب عمیقی فرو رفتم و برای اولین بار بعد از چند روز چند ساعتی خوابیدم. تنفس من به طور چشمگیری بهبود یافت. مایعی که در داخل بدن من بود در اثر تنفس عمیقم جابجا شده و حالم خیلی بهتر شد. اتفاقات زندگی که گاهی خیلی تاریک و دردناک به نظر می‌رسند با خود نوری به همراه دارند که به درد معنا می‌دهد و باعث رشد ما می‌گردد.

این تجربه باعث شد من بعضی از باورهای مذهبی خودم را مورد سؤال قرار دهم. من ایمان دارم که جهان دیگری بعد از مرگ منتظر ماست، ولی باور ندارم که این باید از طریق ترس و عذاب به ما یاد داده بشود. من فهمیدم که هیچ چیزی در جهان نیست که به نوعی زنده نباشد و درد معنی ندارد و تمام آن گذرا است.

تجربه امانوئل

تجربه من کمی بیش از 3 ماه پیش رخ داد. در طی این مدت [یعنی پیش از تجربهام]، من بهشکلی آشکار

[فردی] «ندانمگرا» (agnostic)ـ بودم؛ به این معـنی که در مـورد خـدا فکر نمی‌کـردم. اگرچه خـانواده‌ام کاتولیک بودنـد، احسـاس می‌کـردم که چـیزی وجـود نـدارد تا مـرا پایبند این مـذهب سـازد. ولی همه‌چـیز در شب 6 اکتـبر سال 2018 (در ساعت 3 صبح) تغییر کرد. من تجربه خود را چـــیزی خارقالعـــاده می‌دانم که زنـــدگی‌ام را بـــرای همیشه دگرگون ساخت.

آن شب طبق معمول به خواب رفتم. ناگهان با تکان‌هـای شدید زمینلرزه از خواب پریدم. کل خانواده‌ام [نیز] بیدار شـدند و آمـاده بودند تا در صـورت لـزوم از خانه خـارج شـوند. لرزش‌ها سـپری شـدند و حـال، ما می‌توانسـتیم دوبـاره به رختخـواب بـازگردیم. من از [شـدت] تـرس به سختی قادر به راه رفتن بودم؛ اما سرانجام توانسـتم به اتـاقم برگـردم. پس از بازگشت به رختخـواب شـروع به لرزیـدن کـردم، زیـرا می‌ترسـیدم که چـراغ بـزرگ بـالای تختم بیوفتد و مـــرا له کند. ناگهـــان احســـاس دردی سـوزاننده در قفسـهٔ سـینه به من دست داد که نفسم را بند آورد. درد به حـــدی شـــدید و غیرقابل تحمل بـــود که هشـــیاری‌ام را از دست دادم. والـــدینم خیلی دور و در اتاقی دیگر بودند، بنابراین آن‌ها [صدای] ضجهٔ خفهٔ کمک خواستن مرا نمی‌شنیدند.

وقتی هشیاری‌ام را از دست دادم متوجه شـدم که هنـوز هم کاملا از آن‌چه در جریان است با خبر هستم. [سـپس] شـــروع به تجربه احساسی عظیم از ســـبکی و آرامش کـــردم. حواسم کـــاملا برجا بـــود. به طـــور ناخودآگـــاه به اطراف چرخیدم و در کمال تعجب دیدم که بـدنم هنـوز با چشـمانی بسـته بر روی تخت دراز کشـیده است. سـپس

متوجه شدم که در خارج از بدنم هستم. ابتـدا فکر کـردم که مرده‌ام؛ اما بعد به یاد آوردم که در مورد تجربه خروج از بدن خوانده‌ام و خـود را متقاعد سـاختم که این همـان چیزی است که دارد برای من اتفاق می‌افتد. فقط بعدها فهمیدم که یک ایست قلبی را پشت سرگذاشته‌ام.

با بهره‌گـیری از این واقعیت که هیچکس قـادر به دیـدن من نیست، از سر کنجکاوی محض، پرواز کنان شـروع به پرسه زدن در خانهٔ دوستان و خویشاوندان کردم. یک آن، از اعماق درون خود صدایی شنیدم که وادارم می‌کـرد به سـمت آسـمان بـروم. من به طـور ناخودآگـاه به سـمت ستاره‌ها رفتم. [آن‌گـاه] پیش رویم صـحنه‌ای پدیـدار شد که در تمـام عمر ندیـده بـودم. من نورهـای خـیره کننـدهٔ زیبـایی در رنگهـای گونـاگون دیـدم که در میـان آن‌ها رنگ‌هـای سـفید، صـورتی و طلایی با هم تـرکیب شـده بودند. در آن‌جا هیچ تـونلی وجـود نداشت. این نورهـای حـیرت انگـیز سرتاسر آسـمان را پر کـرده بودند. من می‌خواسـتم به سـمت آن‌ها بـروم اما راهم توسط یک «حضـور جمعی» سد شـده بـود. من نمی‌توانسـتم وجودهـای این جهـان را بـبینم، اما می‌توانسـتم حضـور آن‌ها را احساس کنم. به طور غریزی می‌دانسـتم که این حضـور جمعی «خـدا» است. من تعجب کـردم که چطـور طی این مدت خـدا را بـاور نداشـتم. هنگـامی که یکی از وجودهای الهی به صورت تله پاتی شروع به سخن گفتن با من کـرد، رشـتهٔ افکـارم پـاره شد: «من و تو یکی و یکسان هستیم، هیچ کس از دیگری جـدا نیست.» پیش از آن‌که وقتی برای پردازش این پیغام داشته باشـم، وجـود الهی ادامه داد: «ما موجـوداتی هسـتیم که خداوند خلق کـرد.» معنـای این جمله را نفهمیـدم. اما سـپس بر پرتو

نوری که به سمتم میآمد متمرکز شدم. می‌دانستم که آن [نور] با سایر نورها تفاوت دارد، زیرا مرا در خلوص خود غوطهور ساخت. من احساسی شگرف و مقاومتناپذیر از آرامش مطلق را تجربه کردم. نور، خیرهکننده بود اما با این حال چشمانم را اذیت نمی‌کرد. در حالی که در آرامش مطلق غوطه می‌خوردم، تصاویری الهی در مقابلم پدیدار شدند. نمی‌دانم چطور این را با زبان [محدود] خودمان شرح دهم، اما آن، [تصویرِ] روحِ من بود و من در حال مشاهدهٔ زندگی خود از لحظهٔ تولد بودم.

پیش از تولد، من به عنوان خدا و پروردگارِ قادر مطلق وجود داشتم؛ سپس از ذات حقیقی خود جدا شدم و به زمین آمدم. هدف از این جدایی، همواره پیشرفت و تعالی معنوی [خودم] بوده است. به علاوه می‌دانستم که هدف واقعیِ تجسم [در کالبد انسانی]، متجلی ساختن ماهیت حقیقی ما، یعنی «پروردگاری» است. هم‌چنین دیدم که روزی همهٔ ما بی‌آن‌که فردیت خود را از دست بدهیم، بار دیگر به عنوان یک خدا با هم متحد خواهیم شد. من می‌دانستم که جهنم یا سرنوشتی وجود ندارد. در واقع همهٔ ما به عنوان خدا، قادر هستیم تا زندگی خود را بر طبق احساساتی که تجربه می‌کنیم خلق نماییم. هیچ حد و مرزی برای آرزوهایی که می‌توانیم به آن‌ها جامهٔ عمل بپوشانیم وجود ندارد و این نیز بخشی از رشد و تعالی معنوی ما را تشکیل می‌دهد. این [باور] همواره از درون ما سرچشمه می‌گیرد، زیرا ما تنها خدای راستین هستیم. اینگونه نیست که [هر یک از] ما بخش کوچکی از ذات متکثر الهی را متجلی سازیم؛ بلکه همهٔ ما در کلیت خود قادر مطلق هستیم؛ زیرا ذات الهی

در کلیت خود هرگز نمی‌تواند تجزیه و تقسیم شــود. پس از دیدن این تصاویر به بدنم بازگشتم و تمـام دانش خـود را حفظ کردم.

تجربه اشلی

از وقتی که بهیاد میآورم، احساسی متمایز در من وجـود داشت که به این دنیا تعلق نـــدارم و این‌جا ســـرای من نیست. من در خانهـای با پـدری بـدرفتار و خشن بـزرگ شده بودم. خشـونت او غـیر قابل پیشـبینی بـود و من و مادر و خواهرم را کتک میزد. وقتی که 12 سـاله بـودم، پـــدر و مـــادرم از هم طلاق گرفتند. گرچه قســـمتی از وجودم از این امر خوشحال بود، ولی قسـمت دیگـری از این تغییر بزرگ ناراحت و نگـران بـود. بعد از آن، خـواهر بزرگ‌تـرم بـرای تحصـیل در کـالج به ایـالتی دیگر رفت و مادرم افسردگی شدیدی گرفت؛ گرچه با من خیلی خوب و مهربان بود و از من محافظت میکرد.

بعد از مدتی شروع به معاشرت و دوستی با افراد نابـاب کردم. گرچه هنوز دوستانی خوب و قابل اعتماد داشــتم، ولی اغلب آن‌ها این‌طور نبودند. وقتی 15 ساله بودم از خانه فرار کـردم. در خیابانها تجربهها و اتفاقـات بسـیار ترســناکی بــرایم رخ داد؛ مثل ربــوده شــدن توسط یک فروشـــندهٔ مـــواد مخـــدر که شخصی روانی بـــود. من «روانپریشی» (PTSD)ـــ داشـــتم که از ســـال‌ها قبل بهخاطر رفتار پدرم به آن دچار شده بودم.

در سال 1989 احساس کردم که تمام بدیها به من حمله کردهاند. بهمدت چندین ماه هر روز دچـار سـردرد شـدید میگرن می‌شدم و دیگر نمی‌توانســتم آن‌را تحمل کنم. از

نظر احساسی کاملاً ویران شده بـودم. حـال مـادرم نـیز اصلاً خوب نبـود و خـانوادهٔ دیگـری هم نداشـتم که به آن تکیه کنم. دور و اطرافم را نیز افرادی فاسد و عــاری از اخلاقیات گرفته بودند...

بالاخره یک شب تصمیم به خودکشی گرفتم. تعداد زیادی قرص را یکجا به همراه مقدار زیادی الکل خوردم و روی تختم دراز کشیدم و منتظر ماندم تا کار تمام شود.

در ابتـدا فکر خاصی در ذهنم نبـود، ولی احساسی قـوی داشتم. به بدنم میگفتم که دیگر وقت آن شده که بــروم. من آمادهٔ رفتن و از همه‌چیز دست شسـته بـودم. همـان موقع احساس کـردم که چـیز عجیـبی به سـینهام فشـار میـآورد و سـپس همه‌چـیز شـروع به تاریک شـدن کـرد. مدتی بعد ناگهـان خـود را در حـال نگـاه کـردن از بـالا به سـمت پـایین یـافتم و دوسـتم را دیـدم که بـالای تختم نشسته بود و بهشدت میگریست و مادرم را صدا میکــرد. مادرم سراسیمه به درون اتاق دوید.

در ابتدا متوجه نشـدم چه خـبر شـده است. بـرایم عجیب بـــود که آن‌ها به خـــاطر یک نفر که روی تخت من دراز کشـــیده است چـــنین در اضـــطراب و هـــراس هســـتند. نمیفهمیدم این چه کسی است که روی تخت من خوابیده است. از نزدیک با دقت نگــاه کــردم و صــورت او بهنظر بـرایم آشـنا رسـید. ناگهـان در بهت و تعجب با خـود فکر کـــردم: «آه، این بـــدن بیچـــارهٔ من است! خـــداحافظ‌ای دوست قـدیمی!» اکنـون کمی احسـاس گنـاه می‌کنم که فقط اندکی برای مـادرم و اثر مـرگم بر او نگـران شـده بودم. ولی احساس می‌کـردم که تقریبا ظـرف مـدت یک سال حالش خوب خواهد شد.

ناگهـان احسـاس آزادی خارقالعادهـای به من دست داد؛ احساس شادی و رهایی بسـیار پرقـدرتی که مانند سـیل به درونم جـاری شد. دیگر در محـدودیت بـدنم نبـودم و می‌توانستم کاملاً خودم باشم. احساس اطمینان و حـتی شجاعت می‌کردم. در حال صعود به سمت بالا بـودم ولی سرعت خیلی زیـادی نداشـتم. ممکن است به نظر عجیب برسد، ولی حتی مولکولهای چوب سقف، وقتی در حـال عبور از آن بودم، در خود نوعی انرژی متراکم داشتند که آن‌را حس می‌کـردم. با افـزایش ارتفـاع می‌توانسـتم سـقف مجموعـهٔ آپارتمـانی که در آن زنـدگی میکـردیم و استخر آن‌را از بالا ببینم. آن‌گاه سرعت صعودم افـزایش یافت. ناگهـان از میـان ابرها عبـور کـردم و به فضا وارد شدم. می‌توانستم ماه را ببینم، ولی‌هالـهٔ نـور متفـاوتی در اطراف آن بود. این همان ماه بـود که همیشه زیبـایی آن‌را میستودم، ولی اکنون‌هالهٔ اطـرافش ارغـوانی رنگ به نظر میرسـید. در حقیقت در همه جا درخششی ارغوانی دیده می‌شد. رنگها عمیقتر، درخشـانتر، و حـتی دارای ارتعاشـهایی متفـاوت بودند که قبلا مانند آن‌را ندیده بودم. رنگها ذراتی از انرژی بودند.

احساس این‌که چه کسی هستم در من مـرتب افـزایش و قدرت مییافت. زمان وجود نداشـت، گـویی زمـان متعلق به جهـان سه بعـدی است. گـویی گذشـته، حـال و آینـده همیشه وجـود داشـتهاند و همزمـان رخ می‌دهند. بـرایم عجیب بود و هنوز هم درست نمی‌توانم آن را هضم کنم، من برای سه دقیقه مرده بودم ولی احساسم این بود که تجربهام چندین ساعت طول کشید.

سپس وارد فضایی شدم که تاریکتر بود و فاصلهٔ بیشتری از ستارهها داشت، هرچند آن‌چنان غرق لذتبردن و اکتشاف این احساس آزادی تازهیافته بودم که توجه چندانی [به این محیط جدید] نمی‌کردم. کمکم داشتم به این حسهای جدید و واقعیت تازهیافته خو میگرفتم. متوجه شدم با این‌که چشمی ندارم، می‌توانم خیلی از چیزها را ببینم. این مکان تاریک که بهتدریج وارد آن شده بودم مانند فضایی عظیم از یک سیاهی غلیظ بود که در خود میپیچید. در پسزمینه، صدایی ضعیف مانند غرش یا «هیم» مبهم شنیده می‌شد. [گویی] مادهای بود که خیلی آهسته در جهتی معین حرکت میکرد. احساس نمی‌کردم که این [فضا و موقعیت] بد یا خوب است، بلکه احساسی خنثی داشت.

بعد از گذشت مدتی متوجه شدم که موجوداتی در حال نزدیک شدن به من هستند. میفهمیدم که آن‌ها وجودهایی متخاصم هستند و نیتی پلید نسبت به من دارند. ناگهان احساس آسیبپذیری و بیدفاعی زیادی به من دست داد، زیرا اصلاً نمی‌دانستم آیا هیچ نوع ایمنی یا قدرت مقابله در برابر این موجودات منفی در من وجود دارد یا نه. وقتی آن‌ها به من نزدیکتر شدند، بهتر توانستم حس کنم آن‌ها که هستند. احساسات، افکار و شخصیت آن‌ها را حس می‌کردم. میفهمیدم که آن‌ها هرگز انسان نبودهاند، ولی نمیفهمیدم چه هستند. آن‌ها با نزدیکتر شدن، شروع به خواندن افکارم کردند. نمی‌خواستم این کار را بکنند، زیرا این امر من را بسیار میترساند. آن‌گاه افکار و احساسات آن‌ها شروع به تداخل با افکار و احساسات من کرد، ولی این را هم

نمی‌خواستم. نمی‌دانستم چه چیزی در حال اتفاق افتادن است و چطور می‌توانم آن‌را متوقف سازم.

موجودات گروه، که پیرو رهبر گروه بودند، چشم، دماغ و دهن نداشتند. آن‌ها فاقد ساختارهایی بودند که انتظار دارید در یک بدن ببینید. گویی آن‌ها ارواحی درهم پیچیده و متلاطم بودند که درونشان پر از عذاب و تشویش و اندوه بود. رهبر آن‌ها جثهٔ بسیار عظیمی داشت. قدش حدود 6 تا 7 متر بود و رنگهای قرمز و نارنجی در او دیده می‌شد. او مونث یا مذکر نبود، بلکه یک هیولای عظیم و بدون جنسیت بود. گرچه او یک بدن فیزیکی نداشت، انرژیاش مانند یک موجود خیلی هوشمند ولی بسیار خبیث حس می‌شد؛ همچون یک قاتل زنجیرهای که قربانیان بیگناه زیادی را میکشد. می‌توانستم حس کنم که او عاری از هرگونه رحم و شفقت و پر از احساس انتقامجویی است. وقتی آن‌ها به من نزدیکتر شدند، صدای رهبر گروه را شنیدم که صدایی عجیب و پر از احساس خشم و تنفر بود. او واقعاً از من متنفر بود.

خیلی صریح پرسیدم: «شما که هستید؟ چرا اینقدر از دست من عصبانی هستید؟ نمیفهمم چرا اینچنین از من متنفرید!» اولین چیزی که او در پاسخ گفت این بود: «یعنی تو حتی نمیدانی که چه کسی هستی؟» پاسخ دادم: «نه نمیدانم، چه کسی هستم؟»

به نظر رسید که در این لحظه او [از شدت خشم] منفجر شد و گفت: «[فرزند] خدای پدر! تو حتی نمیدانی که فرزند [خدای] پدر هستی؟ منصفانه نیست، تو هم باید مثل ما لعنت شده و محکوم باشی!» آن‌گاه بود که واقعاً احساس وحشت بر من غلبه کرد. بلافاصله فریاد

کشیدم: «ای مسیح! نجاتم بده! میترسم! مسیح کجـایی؟ کمکم کن!» در آن لحظه آنـــاً فهمیـــدم که نجـــات داده خواهم شد. ناگهان نـوری با سـرعت به سـمت من آمد و موجودات شیطانی بلافاصله از آن‌جا دور شدند.

من از میان این تاریکی بههم پیچیده و متلاطم، با قدرت کشیده شدم و درون یک تونل شروع به حـرکت کـردم که پر از نوری زیبا و قدرتمند بود. می‌دانسـتم که در امـنیت کامل قـــرار دارم و با عشـــق، خـــوبی، حکمت و قـــدرت دربرگرفته شدهام. مسیح من را در آغـوش خـود گـرفت. او پیکـری نداشـت، بلکه وجـودی از درخشـندهترین نـور ســـفید و طلایی بـــود ولی با این حـــال چشـــمم را آزار نمیداد. وجودش پر از اقتدار، خوبی، سلامتی، مهربـانی، وفاداری، امنیت، شخصـیت و وجـدان، اعتمـاد، صـداقت، حکمت و درکی فراگـــیر بـــود. وقـــتی که او روحم را در آغوش روح خویش کشید، گویی ذره ذرهٔ دردهای روحیام زدوده و ناپدید شد. ولی این احســـــاس تنها در طـــــول زمانی که در آغوش او بودم برقرار بود.

می‌دانسـتم که او مسـیح است. او به من اطمینـان داد و آرامم کرد. او گفت حالا که آن‌جا هسـتم، به من زنـدگیام را نشـان خواهد داد تا کمک کند که خیلی چیزها را [راجع به خـــود] بفهمم و وقـــتی که به بـــدنم بازگشـــتم انســـان صـبورتری باشم. تمـام آن‌چه گفته یا انجـام داده بـودم و هر اثری که بر روی دیگران گذاشـته بـودم، چه آگاهانه و چه غیرآگاهانه، و چه مستقیم و چه غیرمستقیم، همه را خـــود دیـــدم و حس کـــردم. او عمق ذاتم را نشـــان داد و برایم توضیح داد که ارواح نقشهای متفاوتی دارند، بسته به این‌که از چه کسی منشـــعب شـــدهاند و با [زنـــدگی و

روح] خود چه کردهاند؛ صرفنظر از شـرایط خـارجی [که در آن قـرار داشـتهاند]. از همه مهمـتر، این‌که چطـور به خـــوبی و عشق پاسخ دادهاند. مســـیح گفت که من در مجمـوع به انـدازهٔ کـافی خـوبی دارم و با وجـود بعضی نقطهضـعفهایم، [در آینـده] به بلـوغ شخصـیت خـواهم رسـید و به خـاطر کسی که هسـتم، سرنوشـتم بهشت خواهد بود.

از او پرسیدم: «آخر من چه کسی هستم؟ چرا این‌که من که هسـتم اینقـدر مهم اسـت؟» مسـیح توضـیح داد که درجـات مختلفی از خـوبی وجـود دارد. او گفت بعضی ظـــرفیت خـــوبی را دارند و می‌توانند به بهشت بروند. بعضی نیز از بـدو تولد چنـان خـوب هسـتند که به بهشت رفتن برای آن‌ها نیاز به تقلا و تلاش زیادی ندارد. بعضی دیگر نیز هستند که از انرژی اولیهٔ الهی هستند و خداوند آن‌ها را [کاملاً] به سوی خود باز میگرداند.

[توضـــیح: خداوند به هیچ انســـانی ظـــرفیت بـــالاتر یا پایینتری نسـبت به بقیه بـرای رشد نبخشـیده است. ولی ارواح بهخاطر مسیری که خود انتخاب کردهانـد، و درجـهٔ رشد روحی که معمـــولاً نتیجـــهٔ عملکـــرد آن‌ها در طـــول زندگیهای متعدد و اعصار طویل است، می‌توانند ظرفیت کمتر یا بیشتری را در خود خلق کنند.]

به مسیح گفتم که من از کارهـای خـدا سر در نمیـآورم و هنـوز کمی از دست او عصـبانی هسـتم، که چـرا اجـازهٔ وجـــود تمـــام دردها و ســـتمهای روی زمین را میدهد. او گفت که اساساً مسخره است که بخواهم از خدا عصبانی باشـم، زیـرا مانند این است که مثلاً از پا یا دست خـودم عصـبانی باشم. او گفت همـهٔ ما وظـایفی معنـوی روی

زمین بــرای انجــام دادن داریم. پاسخ دادم که هر چه که مــاموریت من باشــد، آن‌را نمیخــواهم و خســتهتر از آن هســتم که بتــوانم [به زنــدگی دنیا] ادامه دهم. احســاس کــردم مســیح تقریبــاً از این حــرفم خندیــد، به نظر کمی برایش جالب بود ولی مقداری هم نگرانم شده بود.

ما با یک‌دیگر ارتباط تله‌پاتی و آنی داشــتیم. مســیح گفت که ارواح زیـــاد دیگـــری مانند من در جهـــان هســـتند که ماموریتشان این است که شاهدانی برای خــدا باشــند. او گفت به همین خـــاطر است که زنـــدگی من اینهمه درد و رنج داشته و تا این اندازه حــوادث بد بــرایم رخ داده بــود. این به خـــاطر این نیست که من بد و پلید هســـتم، بلکه بدی و پلیدی سعی می‌کند که هر کس و چــیزی که خــوب است را نـــــابود ســـــازد. او گفت پلیـــــدی از طریق نقطهضعفهای افراد در آن‌ها نفوذ می‌کند. مسـیح به من بخشی از طرح و برنامهٔ الهی را نشان داد، ولی گفت که نمی‌تــوانم این آگــاهی را با خــود به زمین بــازگردانم. او گفت این آگـــاهی و دانش در رشد معنـــوی من بر روی زمین اختلال ایجاد خواهد کرد.

من از این‌که به بدنم بازگردم ممانعت می‌کردم. در آن‌جا و خــارج از بــدنم بســیار خوشــحال بــودم؛ دور از زمین و تمام دردها، رنجها، بدبختیها، ترسها، مرضها و کاستیهای روی آن. آن‌جا در آرامش و خوشـــحالی و عشق قـــرار داشــتم. به مســیح گفتم که نمیخــواهم او را تــرک کنم و بــازگردم، ولی او هم‌چنــان با من صــبور و ملایم بــود. او می‌دانست که [از این‌که باید بازگردم] عصبانی هستم، و میخواست من را آرام کند و به من اطمینان بدهد تا به او گوش کنم. همینطور هم شد. در کنارش در چنــان شــادی

و آرامشی خارقالعــاده بــودم که تــاکنون مانند آن‌را در زنـدگی خـویش تجربه نکـرده بـودم. حاضر بـودم هر چه می‌گوید گوش کنم.

بـــالاخره به این نتیجه رســـیدم که من را به زمین بـــاز خواهند گردانـــد، صـــرفنظر از این‌که چقـــدر دربـــارۀ آن اعتراض کنم. میبایست وظـایف خـود را در این دنیـا، هم بهخاطر خـدا و هم بهخـاطر خـودم، به پایـان میرسـاندم. ولی هنوز هم مقداری ناراحت بـودم، زیـرا نمی‌خواسـتم او را تــرک کنم و مشــتاق بــودم که در جــوارش بــاقی بمانم...

در سـال 2004 دوبـاره به همـان نقطهـای که در سـال 1989 بودم بازگشتم. دیگر نمی‌توانستم به زندگی ادامه دهم. جسمم دردمند و مریض شده بود، احسـاس تنهـایی بسیار شدیدی می‌کردم و کسانی که دور خود جمع کـرده بــودم تنها از من سوءاســتفاده میکردنــد، ولی در زمــان نیــازم هیچ‌وقت بــرای کمک به من حاضر نبودند. دوبــاره دست به خودکشی زدم. تعـــداد زیـــادی قـــرص را یکجا خـوردم و امیـدوار بـودم که بهخـواب بـروم و دیگر هرگز بیدار نشوم. بعد از مدتی احساس کردم که تمام قسـمت چپ بدنم لمس و بیحس شده است. بـازوی من احسـاس خیلی سنگین و عجیـبی داشت. فکر کنم دچـار یک سـکته مغزی شده بودم، ولی مطمئن نیستم.

آن‌گاه نهیبی را حس کردم که همچون رعد بـود؛ صـدایی پراقتدار که آن‌را درون و بیرون سرم هر دو حس کـردم. صدا گفت: «من همراه تو هستم. تو توانـایی این کـار را داری. از جایی که هستی نرو!»

بهشدت شروع به گریستن و نفس نفس زدن کردم. در لحظهای بعد احساس کردم که برای دومین بار در زندگی در حال ترک کردن بدنم هستم. صعود کردم و از سقف رد شدم و وارد فضا گشتم، در حالی که با سرعت از میان ستارگان عبور می‌کردم. ولی ایندفعه وقتی که آن تاریکی را در فاصلهٔ دور دیدم، از آن اجتناب ورزیدم. دوباره فریاد زدم و مسیح را صدا کردم، و دوباره مسیح را در شکل یک نور زیبای درخشان و آشنا که پر از عشق و عطوفت بود دیدم. ولی اینبار پشت سرش حضوری بود که قبلاً آن را ندیده بودم. این حضور تمام فضا و آسمان اطراف ما را پر کرده بود، مانند یک افق بسیار عظیم که اشباع شده از ارواح بود. گویی مسیح بود که ضرب در 20 میلیارد شده بود. او به من گفت که نمی‌توانم دوباره بدنم را ترک کنم و باید کار خود را روی زمین به اتمام برسانم. این تنها برای او و هدف او نبود، بلکه برای رشد معنوی و روحی خود من نیز بود. خیلی محزون بودم و کمی نیز احساس ترس و شرم می‌کردم.

با شدت تمام نزد او میگریستم و گفتم: «من چهکار کنم؟ هیچ خانواده یا اقوامی ندارم که به من کمک کند و بسیار تنها هستم!» آن‌گاه نور پرقدرت با صدایی رسا، ولی با لحنی پرعطوفت گفت:

«تو در تمام زندگی حتی برای یک لحظه تنها نبودهای. من همیشه آن‌جا و آماده بودهام که بهمحض این‌که به من رو کنی و من را بخوانی، با تو باشم! هم‌چنین از طریق مسیح [و تمامی کسانی که باعث هدایت تو شدهاند] به تو محبت کرده‌ام. من تو را دوست دارم و تو

فرزند مـنی. این را دوبـاره میگـویم تا خـوب بهخـاطر بسپاری: تو فرزند منی و برایم بسیار عزیز هستی.»

آن‌گاه چیزی مانند یک فیلم به من نشـان داده شد. دیـدم که چقـدر از نظر معنـوی رشد کـرده‌ام، حـتی اگر هنـوز متوجه آن نباشم. او گفت که به من افتخار می‌کند و من تقریبا وظایفم را تمـام کـرده‌ام و اگر تنها بتـوانم آن‌چه بـاقی مانـده است را روی زمین تمـام کنم، تمـام ابـدیت من مملو از عشق و آرامشی خواهد بـود که به آن نیـاز دارم. من از خداوند طلب مغفرت کردم و گفتم که تمـام سعی خود را خواهم کرد که کارم را به اتمـام برسـانم و سـعی خـواهم کـرد که به خـود یـادآوری کنم که تمـام رنجهـای این دنیا و دردهـای جسـمی آن، وقـتی که به بهشت بـازگردم، فرامـوش خواهند شد. آن‌ها به من اطمینان کامل دادند که مطلقاً به بهشت خـواهم رفت و بهشت پایان و مقصدم خواهد بود. وقـتی که کارهـایم را بـرای خـدا تمـام کنم و سـفر معنـوی خـود را به پایـان برسانم، آن‌گاه به طور کامل و ایدهآلی در نقش هسـتی جا خواهم گرفت...

تجربه بورلی برادسکی

من در یک خـانوادۀ یهـودی در ایـالت فیلادلفیـای آمریکا بزرگ شده بودم. فرهنگ خـانوادگی ما مادی‌گرایانه و پر از قضاوت بـود. من که نوجـوانی خجـالتی، جـدی، و اهل کتاب خواندن بـودم، اعتقـادی به خـدا نداشـتم. از سن 8 سـالگی که دربـارۀ هولوکاست یـاد گرفته بـودم، هر اعتقـادی به خـدا من را خشـمناک می‌کـرد. چطـور خـدا می‌توانست وجـود داشـته باشد و اجـازه دهد که چـنین فجایع و جنایاتی اتفاق بیوفتد؟ در هفده سالگی، درست

بعد از فارغالتحصیلی از دبیرستان، پدرم را بهطور ناگهانی و در اثر یک حملهٔ قلبی از دست دادم. من که خیلی پدرم را دوست داشتم، احساس کردم که با مرگ او به دست فراموشی سپرده شده و تنها گذاشته شدهام. در مراسم [مذهبی] صبحگاهی پی بردم که دعاهای من و مادر و خواهرم به حساب نمیآیند، زیرا ما زن بودیم، و این مانند نمکی بود که بر زخمم پاشیده شد. من که از این امر بسیار خشمناک بودم، برای آرامش به آیینهای شرقی روی آوردم. رابطهٔ من و مادرم هیچوقت خوب نبود، ولی به تدریج آنقدر خراب شد که مجبور شدم خانه را ترک کنم. در تابستان 1970، برای زندگی به کالیفرنیا نقل مکان کردم. من به دنبال یک زندگی جدید و ماجراجویی و آرامش بودم. در ماه جولای سال 1970 در نزدیکی لوسآنجلس به طور دراماتیک و غیرقابل انتظاری به تمام این‌ها دست یافتم، پس از یک تصادف موتورسیکلت که منجر به تجربه نزدیک به مرگ من شد.

این اولینباری بود که سوار موتور شده بودم، به همراه پسری که تازه ملاقات کرده بودم. یک رانندهٔ مست در اتوبان به ما زد. من از روی موتور پرت شدم و با سر به زمین خوردم. آنوقتها هنوز کلاه ایمنی اجباری نشده بود و من هم که کلاه ایمنی به سر نداشتم، جمجمه‌ام ترک خورد و از ناحیهٔ سر دچار شکستگی‌های زیادی شدم. آنقدر سرم صدمه دیده بود که وقتی مردم وارد صحنه شدند فکر کردند مردهام و در ابتدا راننده به اتهام قتل بازداشت شد.

دو هفته در بیمارستان بستری بودم و در این مدت داروهای ضد درد فراوانی به من دادند تا بتوانم با درد کنار بیایم. ولی وقتی که ترخیص شدم، دکترم برای دردم فقط آسپرین تجویز کرد و من هم که جوان و خام بودم با او بحثی نکردم. ولی همان شب اول، درد چنان من را از پا درآورد که آرزو کردم شب آخرم باشد. نیمی از پوست صورتم از بین رفته بود و با قیافهٔ عجیب و غریب و مضحکی که پیدا کرده بودم هیچ مردی حاضر نمی‌شد به من نگاه کند. روی تختم دراز کشیدم و مانند بسیاری از منکرین خدا، که در هنگام امتحان و نیاز، «لاادری» میشوند و انکارشان به شک تبدیل میگردد، از اعماق قلبم دعا کردم که خدایا من را ببر.

به شکلی که نمیدانم، ناگهان آرامش غیرمنتظرهای بر من فرود آمد. خود را در کنار سقف و در حال نگاه کردن به بدنم یافتم. هنوز فرصت درک و هضم این وضعیت عجیب ولی باشکوه - که خارج از بدن، ولی هنوز خودم بودم- را نیافته بودم که وجودی درخشان که غرق در نوری سفید و سوسو زننده بود به من ملحق شد. او نیز مانند من می‌توانست پرواز کند، بدون این‌که بالی داشته باشد. هنگامی که رویم را به سوی او برگرداندم، در برابر هیبتش احساس خضوع و احترام به من دست داد؛ او یک روح یا فرشتهٔ معمولی نبود، بلکه برای دریافت من فرستاده شده بود. آن‌چنان از وجودش عشق و نرمی دریافت می‌کردم که احساس می‌کردم در حضور مسیح هستم.

او، هرکه بود، حضورش احساس آرامش و متانت را در من عمیقتر میکرد و با او بودن به من لذت و شعف

میبخشید. او با نرمی دست منرا گرفت و با هم از پنجـرهٔ اتاق به بیرون پرواز کردیم. [جالب است که] این توانایی جدیدم بـرایم عجیب نمینمـود. در حضـور خارقالعـادهٔ او، همه‌چیز همانطوری بود که میبایست باشد.

ما بر فراز منظرهٔ زیبای اقیـانوس آرام در پـرواز بـودیم که در چند روز گذشـــته در کالیفرنیـــا، با علاقه غـــروب خورشـید را در افق آن تماشا کـرده بـودم. ولی منظـرهٔ باشکوهتری در بالا توجهم را به خود جلب کرد؛ یک حفرهٔ بـــزرگ که به یک تونل ختم می‌شد. با این‌که انتهـــای آن دور و عمیق بهنظر میرسـید، نـوری سـفید در درون آن میدرخشید و از درون تاریکی حفـره سوسو مـیزد [و من را به سوی خود میخواند]. این درخشندهترین نـوری بـود که تاکنون دیده بودم، با این‌که هنـوز متوجه نبـودم که از خارج [و این سـوی تونل]، چقـدر درخشش و شـکوه این نـور پنهـان و در پس پـرده است. مسـیر به سـمت بـالا و راست زاویه داشت. در حالی که هنوز دستانم در دسـتان آن فرشته بود، به سوی حفره و مسـیر تاریک آن هـدایت شدم. بهیاد دارم که مسیری طـولانی را به سـمت بـالا و به طـرف نـور طی کـردم. فکر کنم فوقالعـاده سـریع حـرکت می‌کـردم و از درون گسـترهای وسـیع و بیانتها عبـــور کـــردم، ولی تمـــامی این اقلیم بهنظر خـــارج از محدودهٔ مکان و زمان قرار داشت...

بالاخره به مقصد خـود رسـیدم. وقـتی که به سـوی دیگر رســـیدم، متوجه شـــدم که دیگر آن فرشـــته همـــراه من نیست. ولی تنها نبودم؛ بلکه آن‌جا در روبروی من حضور زندهٔ نور بود. از درون نور احساس شعور، هـوش، خـرد،

شفقت، عشق، و حقیقتی را می‌کردم که فرانافذ بـود و به تمامی وجود من رخنه میکرد.

این وجود کامل، نه جنسیتی داشت و نه شـکل و فـرمی. او همه‌چیز را در خود داشـت، همـانطور که نـور سـفیدی که از منشـور می‌گـذرد تمـامی رنگها را در خـود دارد. در درون من یک آگـــاهی آنی و خارقالعـــاده وارد شد: در حقیقت من در پیش روی آفریدگار بودم!

بلافاصله تمام سوالاتی که همیشه در ذهنم بود را بر سر او ریختم، تمام بیعـدالتیهایی که در دنیـای فـیزیکی دیـده بــودم. نمیــدانم آیا این کــار را عمــداً کــردم یا نــه، ولی متوجه شدم که خداوند تمام افکارم را میداند و بلافاصله با تله‌پــاتی به من جــواب میدهد. ذهنم عریــان بــود. در حقیقت من به یک ذهن [و ضــمیر] خــالص تبــدیل شــده بــودم. بـدن روحی‌ام که با آن از درون تونل عبـور کـرده بــودم دیگر وجــود نداشــت، بلکه تنها یکپارچه [ضــمیر] و شـعوری بـودم که در برابر آن اندیشه و خـرد جهـانی که خــود را در نــوری باشـکوه و زنــده پوشــانده بــود، قــرار داشت. او بیش از آن که دیــده شــود حس می‌شــد؛ زیــرا هیچ چشـــمی تـــاب تماشـــای شـــکوه و جلال درخشش بی‌اندازهٔ او را ندارد.

نمی‌توانم چیزهایی که دربارهٔ آن حـرف زدیم را دقیقا به یــاد بیــاورم. حکمت و بصـیرتهایی که با چنـان وسـعت و شفافیتی در من پدیدار شده بود، هنگــام بازگشت از من پس گرفته شد و در ســـوی دیگر بـــاقی ماند. اما شک ندارم سـوالی که از بچگی دربـارهٔ علت دردها و رنجهـای مردم در ذهنم بود را از خدا پرسیده بـودم. وقـتی اخبـار دنیا را میشنیدم من را شوکه میکرد؛ تراژدی جنگ ویتنام

و جوانهای همسن یا جوانتر از من که قربانی یا بازمانده جنگ بودند، ...

اما چیزی را بهیاد میآورم: هر اتفاقی که رخ میدهد، صرف‌نظر از این‌که در دنیای فیزیکی چقدر تراژدی و مصیبتبار بهنظر برسد، برای منظوری است. همانطور که سوالهایم پاسخ داده می‌شد، فکر [و ضمیرم] که در حال بیدار شدن بود، در تایید [آن‌چه از حکمت‌ها دریافت میکرد] از درون من پاسخ میداد: «بله، البته!» با خود فکر می‌کردم: «من خود این را می‌دانستم. چطور توانستهام آن‌را فراموش کنم!» در حقیقت به نظر میرسید که هرآن‌چه اتفاق میافتد برای منظور و هدفی است، و خود ابدی ما این علت و هدف را میداند.

بعد از مدتی تمام سوالهایم متوقف شد، زیرا ناگهان از حکمت و بصیرت این وجود لبریز شدم. من بیشتر از آن‌چه پرسیده بودم دریافت کردم. تمام دانش و خرد در من شکوفا شد، مانند بینهایت غنچهٔ گل که همزمان و آناً با هم شکوفا شوند. من با دانش الهی پر شده بودم و یک مرتبه توانستم بفهمم که تمامی جهان چطور کار می‌کند. آنطرف این مفهوم خیلی ساده و زیبا بهنظر میرسید. احساسی که با خود بازگرداندم احساس ارتباط و اتصال همه‌چیز با هم، و شکوفایی پیوستهٔ عشق نامشروط بود؛ چیزی که پیش از آن‌که این بنیاد و اساس توصیف نشدنی حیات را ملاقات کنم، آن‌را رد می‌کردم.

احساساتی که در سوی دیگر تجربه کردم و هرگز آن را فراموش نمی‌کنم: احساس بازگشت به خانه و وطن؛ برآورده شدن عطش و آرزوی دیرینه و فراموش شدهٔ دل؛ حضور در مرکز دایرهٔ بینهایت؛ و تحقق تمامی

آرزوها و رویاهای ناگفته. بله من در آن‌جا زنده بودم، به شکلی غیرقابل تصـور. اختلاف [حیـات مـادی و معنـوی] آنقدر زیاد است که حتی نمی‌توانم یک مقایسهٔ ریاضی و عددی بین این دو انجـام دهم. مثل این‌که حیـات در بـدن مانند شعلهٔ یک شمع و حیـات روحی و معنـوی مانند نـور درخشان و کور کنندهٔ خورشید است، گرچه این مثال نـیز حق مطلب را ادا نمی‌کند.

ولی سـفر و مکاشـفهٔ من تـازه آغـاز شـده بـود. من به سیاحت و گشت و گزار در جهان مهمـان شـده بـودم. در یک آن، با سرعت فکـر، به مرکز سـتارههایی که در حـال تولد و شـــکل گـــرفتن بودند رفتم؛ ابرنواخترهـــایی (supernova)ـ که در حال انفجار بودنـد؛ سـتارههایی که به پایان عمر خود رسیده بودند؛ چشمانداز کهکشان‌ها که با شکوه و عظمت در میان فضا با درخشش میچرخیدنـد، منجمله کهکشان راه شیری. این سفر اثر و احساسی را در من باقی گذاشت: این که تمام جهان یک چـیز واحد و یکپارچه است و از یک جنس درست شده اسـت؛ زمـان و مکان توهماتی هسـتند که ما را در این سـطح [فـیزیکی] قـرار می‌دهنـد؛ در ورای این سـطح فـیزیکی، همه‌چـیز همزمـان حضـور دارد؛ من یک مسـافر در سـفینهٔ الهی بودم که در آن خالق، تمامیت و زیبـایی خلقت خـود را به من نشان داد. در آن‌جا هیچ تاریکی وجـود نداشـت، حـتی بین اشـیاء و چیزها و هر چـیزی پوششی از نـور بر خـود داشت، و زنده و آگاه بود و از خود عشق صادر میکرد.

آخرین چیزی که قبل از پایان یافتن تمام مناظر خـارجی دیـدم یک آتش باشـکوه در مرکز یک سـتارهٔ خارقالعـاده بود. شاید این سمبلی از رحمتی بود که قرار بـود بر من

نـازل شـود.همه‌چـیز محو و ناپدید شد و تنها یک فضـای تهی (void)، ولی بسیار غنی و سرشار باقی ماند که در آن او و من، تمـامی آن‌چه وجـود داشت شـده بـودیم. در این همـدمی و همـدلی با نـور، شـکوه و عظمـتی ورای توصـیف را تجربه کـردم. اکنـون نهتنها با تمـام دانش و آگـاهی جهـان، بلکه با تمـامی عشق [هسـتی] پر شـده بودم. گویی نور به درون من سرازیر شده و از وجود من عبور میکرد و من مورد ستایش و تحسـین خداوند بـودم. از عشق او، [یا بهـتر بگـویم] عشق مـا، احسـاس زنـده بودن و شعف و سروری ورای تصـور دریـافت می‌کـردم. وجودم متحول شده بـود؛ تمـام توهمـات من و گناهـان و تقصیراتم بدون هیچ سوالی محوشده بودند، و اکنون من [سراسر] عشق شده بودم؛ همان جوهر و اصل [خویش] که سرشار از سـعادت و بـرکت و خوشـحالی بـود. به یک معنی، من همواره آن‌جا باقی خواهم ماند. این یگانگی و امتزاج قابل انفصال نیست؛ همیشه وجود داشته و برای همیشه باقی خواهد ماند...

ناگهان بدون این‌که بفهمم چطور و چرا، به بدن مجـروح و شکستهام بازگردانده شدم. ولی بهطرز معجزه آسایی عشق و سـرورم را با خـود بازگردانـده بـودم. من با خلسـهای که از حد بلند پروازانهـترین تصـورات بـالاتر است پر بودم. تمام دردهای بدنم ناپدید شده بود و هنـوز مفتون سـرور و خوشـحالی بیپایـان آن سو بـودم. بـرای مـدت دو مـاه در همین حـالت بـاقی مانـدم، و هیچ دردی حس نمی‌کردم.

احساس می‌کردم که از نو متولد شـدهام. همه جا بـرایم پر از معنی و شگفتی شده بود، و همه‌چـیز زنـده و پر از

انرژی و هوش و آگاهی بود. عشق و نور هر چیزی را پر کرده بود، از چیزهای طبیعی گرفته تا اشیاء ساخت دست انسان. با گذشت زمان بهتدریج این هدیهٔ ارزشمند محو و ناپدید شد، ولی میدانم که این [عشق و نور] تنها چیزی است که وجود دارد. در طبیعت فطری و بنیادی خویش، ما هر یک [تنها] عشق هستیم و در هر لحظه مورد عشق و بخشش قرار داریم.

بعد از تصادفم، عمیقا متحول شدم و این دگرگونی در رفتارم هویدا و نمایان بود. در گذشته، من بهطرز دردناکی خجالتی بودم و احساس می‌کردم لایق عشق و محبت نیستم. ولی بعد از تجربهام با سر پانسمان شده ظرف یک هفته یک کار پیدا کردم، دوستان زیادی پیدا کردم، و وارد اولین رابطه رمانتیک خود شدم. بعد از زلزلهٔ سال 1971 در کالیفرنیا، به شرق آمریکا و و نزد مادرم که اکنون با او به صلح رسیده بودم بازگشتم. من در بیشتر زندگی خود گیاهخوار بودم، زیرا میدانم عشق و نور به همان اندازه در حیوانات و طبیعت جریان دارد که در وجود ما جاری است. من در 23 سالگی وارد کالج و با رتبهٔ ممتاز فارغالتحصیل شدم. سپس ازدواج کردم و مادر شدم و میدانم که این جزو ماموریت من بوده است.

مانند بسیاری از افرادی که تجربه نزدیک به مرگ داشتهاند، من بیش از آن‌که مذهبی شده باشم معنوی و روحانی شدهام. بسیاری از مذاهب کلید طلایی درک خدا را گم کردهاند: این‌که خدا فرانافذ و فراسو رونده (immanent and transcendent) است، این‌جا و همه جا، همیشه و همزمان. آنانی که به جستجو و تعقیب

معنویت خوانده شدهاند، درمییابند که این در بـاز است و دورهٔ جدید بیداری معنوی [در بشریت] شروع شده است. تمام ما جنبههای مختلف الماس درخشان قلب آفریـدگار هستیم. چه زمان خارقالعادهـای بـرای زنـدگی [روی این سیاره]، برای بیان و ابراز حقیقت، و برای پیوند مجدد با حکمت و بصیرتهای فراموش شدهٔ روحمان است.

با این‌که از سفر و سیر و سیاحت معنـوی من 36 سـال می‌گذرد، هرگز آن را فراموش نکرده‌ام و در روبرو شدن با تمسخر و انکـار دیگـران، هرگز در حقیقت آن تردیـدی نداشتهام. چیزی به آن قـدرت که زنـدگی من را آن‌چنـان زیر و رو کــرد نمی‌تواند یک رویا یا تــوهم باشد. کــاملاً برعکس، من مابقی زندگیام را یک فانتزی و خیـال گـذرا می‌بینم؛ یک خواب کوتـاه که وقـتی که مجـددا در حضـور خالق حیات بیدار شوم پایان خواهد یافت.

من به تمـام کسـانی که میترسـند مـرگ پایـان و نـابودی باشد، اطمینان میدهم مرگی وجـود نـدارد و بـدن ما تنها یک لباس است که ضمیر ابـدی‌مان بهطـور مـوقت در آن سـکنی دارد. وقـتی که مـاموریت ما در این دنیا بهپایـان رسـید، این لبـاس را درآورده و دوبـاره شـکل باشـکوه خویش را بهخود میگیریم، با فهم و آگاهی کامل معنــوی که هنگـــام زنـــدگی روی زمین با زحمت بهـــدنبال آن هســتیم. وقــتی از این مدرســهٔ مــوقت فارغالتحصــیل شویم، کارنامهٔ خود را دریافت خـواهیم کـرد که در آن به عشق، بخشش، و خدمت به دیگران امتیـاز مضـاعف داده می‌شود. سپس می‌توانیم [در آن‌جا] سرشار از زندگی و آزادانه، بـدون هیچ مـانعی، به سـفر خـویش ادامه دهیم. روزی من و شـما، که اکنـون در حـال خوانـدن این تجربه

هستید، در اقلیم عشق، نور، و خلسهٔ بیپایــان با هم و در کنار هم خواهیم بود.

تجربه آنی

تجربه نزدیک به مرگ من در سال 1974، وقـتی که سی ساله بودم، برایم اتفاق افتاد. من به سردردهای شدیدی دچــار می‌شــدم و بــالاخره به بیمارســتان رفتم تا مــورد معاینه و تست قــرار بگــیرم. در حین یکی از این تســتها، دکتر یک سوزن به پشت گردنم فرو کرد. سوزن به جایی در سیستم عصب مرکزی من برخورد کرد و ضــربان قلب من نــامنظم شد. با این‌که او در آن وقت میبایست تست را متوقف کند، اما به کار خود ادامه داد. سوزنش دوباره به نقطـهٔ اشـتباهی برخـورد کـرد. او این کـار را پنج بـار تکــرار کــرد، با این‌که بر طبق پروتکل پزشــکی، اجــازهٔ بیشتر از دوبـار سـعی نـاموفق را نداشت. در نتیجـهٔ این اشتباهات مکرر، سیستم اعصاب مرکزی من دچار آسـیب جـدی شد و مـدت یک مـاه را در بیهوشی گذرانـدم. تنها چـیزی که از آن یکمـاه بهخـاطر میـآورم تجربه نزدیک به مرگم است...

اولین چیزی که بهیاد میآورم این است که ناگهان برفراز بدنم بودم و می‌توانسـتم آن‌را از بـالا بـبینم. میدیـدم که دکترها بسـیار مشـغول به کـار روی بـدنم هسـتند، ولی نمی‌توانســـــــتم بفهمم علت آن چیست. من احساسی خارقالعـاده و خیلی سـبک داشـتم و درد و مشـکلی حس نمی‌کردم.

این برایم اثبات میکرد که روح می‌تواند بدن را تـرک کند. بهیاد دارم که بـالای سر دکـتری که من را درمـان میکـرد

معلق بودم. او بعد از پایان کارش در بیمارستان، به خانه رفت و روی تخت دراز کشید. من به خانهاش رفتم و او را میدیدم. بهصورت تلهپاتی میفهمیدم که او به من فکر میکند و نگران حالم است. همچنین میدیدم که او تیک عصبی داشت. دلم برایش سوخت و با خودم گفتم: «ای کاش میتوانستم تمام تیکهای عصبی را شفا بدهم، [تا همه احساسی مانند من داشته باشند،] زیرا حال خود من عالی است.» دیدم که چند بار به دستشویی رفت و در ادرار کردن مشکل داشت. وقتی آنجا بودم، تمام مبلمان و تزیینات خانهاش را به خوبی مورد دقت قرار دادم.

بعداً که بههوش آمدم، آنچه دیده بودم را برایش تعریف کردم. دربارهٔ مشکل ادرارش به او گفتم و اینکه مبلمان خانهٔ او چطور چیده شده است. وقتی اینها را به او میگفتم، مانند سنگ سر جایش خشکش زد و گفت که تمام اینها درست است.

برگردیم به تجربهام. بعد از اینکه مدتی را در اطراف زمین صرف کردم، وارد تونلی شدم و شروع به حرکت در آن کردم. در انتهای تونل نوری بسیار درخشنده دیده میشد. این نور شباهتی به هیچ نور زمینی [و فیزیکی] نداشت. من به مکانی پر از آرامش وارد گشتم. این مکان آنقدر زیبا بود که با خود اندیشیدم: «زمین مانند یک فیلم نگاتیو است که هنوز ظاهر نشده، تا وقتی که به سوی دیگر برسیم.» همهٔ چیزها رنگهای بسیار زیبایی داشتند که روی زمین مانند آنها وجودندارد. گلها در رنگهایی چنان خارقالعاده بودند که مغز زمینی ما نمیتواند آنها را درک کند. رنگهایی که ما روی زمین

داریم به نسبت رنگهای آن‌جا خیلی بیروح و مـرده بهنظر می‌رسد.

من کســـانی را ملاقـــات کـــردم که ما آن‌ها را مـــرده بهحساب میـآوریم. آن‌ها کـاملاً زنـده و در پیش روی من ایســتاده بودنــد، و از آن‌چه در دنیا بودند جوانــتر بهنظر میرسیدند. نوعی مه صورتشـان را فـرا گرفته بـود، ولی من حس می‌کـــردم و می‌دانســـتم که آن‌ها چه کســـانی هستند. می‌خواسـتم به آن‌ها نزدیک شـوم ولی در همـان موقع صـدایی به صـورت تله‌پـاتی گفت که اکنـون زمـان مناسب بـــرای این کـــار نیست و من با قـــدرت به عقب کشیده شدم و به زندگی برگشتم.

بعد از تجربه نزدیک به مرگم چندین تجربه معنوی مختلف داشـــتم که همه به هم مربـــوط بودنـــد، مانند فیلمی که چنـدین قسـمت باشد. در یکی از تجربههـایم، آسـتانه و مجرایی را دیدم که به شکل یک تاق قوسی بود. احساس کـــردم که این قـــوس زنـــدگی است. ظـــاهر آن ســـاده و بیـآلایش بـود. این مجـرا بـاز شد تا بتـوانم درون آن را ببینم. آن‌جا تمام معنای زندگی را دیدم. به یاد دارم که با خود فکر کردم: «این که بسـیار سـاده اسـت، نمی‌تـوانم بفهمم چرا قبلاً به فکرم نرسیده بود.» آنقدر سـاده بـود که حـتی یک کـودک می‌توانست آن‌را بفهمد. متاسـفانه [بعد از خـروج از تجربهـام] آن‌را فرامـوش کـردم. ولی میدانم که زندگی دارای معناست. در ادامهٔ همین تجربـه، به حـــرکت خـــود ادامه دادم و صـــحنههای متعـــددی از زندگیهای قبلی خویش را دیدم. من هیچوقت قبل از این به تناسخ اعتقـــاد نداشـــتم. گرچه من در خانوادهـــای که

ایمان و اعتقادی نداشتند بزرگ شده بودم، با این حال همیشه مسیح را در قلبم حس می‌کردم.

دیدم که در یکی از این زندگیهای گذشته، یک مرد سرخپوست بسیار قوی و نیرومند بودم. من تمام زندگی سرخپوستی را تجربه کردم که درهارمونی و هماهنگی با طبیعت بود. احساس می‌کردم که این زندگی خارقالعادهای بود. بعدا در همان زندگی در یک جنگ شرکت داشتم. به یاد دارم که در چاهی افتادم که در آن اجساد مردگان بود، ولی من زنده بودم. آن‌جا بوی بسیار تهوعانگیز و بدی به مشام میرسید.

سپس صحنهها به قسمت جدیدی تغییر یافتند. من بر فراز مجسمهای از مسیح که دستانش را گشوده بود، در پرواز بودم. سپس زندگی دیگری را تجربه کردم. در آن زندگی در یک کلبه که بر روی ستونهای چوبی ساخته شده بود زندگی می‌کردم. مبلمانی در کلبه نبود ولی روی زمین تشک پهن شده بود. ما شش دختر بسیار زیبا و جوان بودیم. دوران فوقالعادهای بود. ما برای لذت مردها آن‌جا بودیم، ولی همه‌چیز خوب و آبرومندانه و مرتب بود. ما درهارمونی با طبیعت میزیستیم.

سپس زندگی دیگری را دیدم. من در دوران اشرافسالاری در فرانسه زندگی می‌کردم و بسیار قلدر و خودخواه بودم. مطمئناً از شخصیتی که داشتم خوشم نمی‌آید. من یک دختر با جثهٔ بزرگ بودم و لباس سفید گرانی بر تن داشتم. در کنار خانوادهام ایستاده بودم در حالیکه همگی منتظر بودیم که اعدام شویم. تعداد زیادی از مردم با لباسهای کثیف و سرووضع فقیر دور و اطراف ما را فراگرفته بودند. آن‌ها ما را مسخره و به ما

تف میکردند. با خـــودم فکر کـــردم: «اراذل و اوبـــاش». سپس صدایی شبیه بـرش سـریع و قطع کـردن آمد. فکر کنم سرم را با گیـوتین قطع کردند. دیـدم که جمعیت یک مخزن چوبی را حمل می‌کنند که پر از خاک و خون است. بعد از آن خورشید [یا نوری] را دیدم و همه‌چیز سـاکت و پر از آرامش شد. آن زندگی تجربه بسیار افتضاحی بود.

ســـپس موجـــودی پر از عشق که در پشت شـــانهٔ چپم ایستاده بود زندگی فعلیـام را به من نشـان داد. عشق او چنان پرقدرت بـود که من جـرات نکـردم برگـردم و به او نگاه کنم، ولی فکر کنم او مسیح بود.

تمـام زنـدگیم از تولد تا وقـتی که بیهـوش شـدم به من نشان داده شد. دیدم که [اغلب] در سوی اشـتباه زنـدگی بهسر برده بودم. من آنقدرها هم که فکر می‌کردم خوب نبودم و [با دیدن آن] از خود احسـاس شـرم کـردم. ولی وجود عشق من را مورد قضاوت قرار نمیـداد. او حامیـام بود و به من عشق میـداد. نه تنها اعمـالی که انجـام داده بودم، بلکه افکـاری که از خـود صـادر کـرده بـودم را نـیز میدیدم. این برایم بسیار تعجبـآور بـود. تصـور نمی‌کـردم که این‌طـور باشد [و افکـار ما مانند اعمالمـان اثرگـذار باشند]. این ترسناک بـود. خیلی مهم است که رفتارتـان با دیگران خوب باشد، ولی [به نوعی] احساس و افکاری که به دیگران میفرستید مهمتر است. برای مثـال، این بد است که مودبانه به کسی لبخند بزنید در حـــــالی که از درون افکار و احساسات منفی به سوی او میفرستید.

ما همـــان قـــدر که کاشـــتهایم برداشت میکـــنیم. آن‌جا فهمیـدم که چـیز زیـادی بـرای برداشت کـردن نداشـتم. شاید به همین خاطر بـود که خواسـتم به دنیا بـازگردم تا

زندگی زمینیام را تمام کنم. کارهـای زیـادی بـود که باید انجام میدادم. میباید انسان بهتری شده و رشد می‌کردم. میبایست برمی‌گشتم و میکاشتم تا بتـوانم برداشت کنم. من هنـوز بـذر زیـادی نکاشـته بـودم و می‌توانسـتم آن‌را ببینم و از خودم شرمزده بودم. مهمـتر و بـالاتر از همـه، باید بــذر عشق میکاشــتم. امــروز این بــرایم مهمــترین فرمان و هدف است.

هم‌چنین کارهای خوبی که کرده بودم را دیدم. وقتی بچه بودم در نزدیکی خانۀ ما مسیری بود که من مـرتب سـگم را برای پیاده روی از آن مسیر میبردم. جایی در کنار این رهگـذر افـراد معتـاد جمع می‌شـدند. گـاهی وقـتی که با سگم از آن‌جا عبور می‌کردم، مدتی آن‌جا توقف می‌کردم و با بعضی از آن‌ها حـــــرف مـــــیزدم و در کنارشـــــان مینشســـتم. آن‌ها تعجب میکردند که کسی حاضر بـــود با آن‌ها بنشیند و در کنارشان وقت صـرف کند. من به آن‌ها میگفتم که کسی هست که شـــــــما را دوست دارد و او مسیح است. می‌دانستم که مسیح معتادان را نـیز دوست دارد، و احساس می‌کـردم که از این افـراد محبت زیـادی دریـافت می‌کنم. آن‌ها من را بهخـاطر خـودم و آن کسی که بودم دوست داشتند. بعد از مدتی، گاهی به خانهشان مـیرفتم و در تمـیز کـردن خانه به آن‌ها کمک می‌کـردم. آن‌ها در یک کلبـۀ کوچک که در زمیـنی بـایر بـود زنـدگی میکردند. من سر راه برایشان گل میچیدم تا خانهشان را تزیین کنم، و از این‌که به دیگران خـدمت می‌کـردم واقعا لذت میبردم. از این‌که در کنار آن‌ها بودم خوشحال بودم. تمــام این‌ها دوبــاره به من نشــان داده شــدند و جــزو کارهای خوب من در زندگی به حساب میآمدند.

در صحنهٔ دیگر خـودم را وقـتی بچه بـودم، در سن حـدود 10 یا 11 سالگی، دیدم. این قسمت زندگی من ریشهٔ یک جـراحت روحی بـرای من بـود که به رابطـهٔ من با پـدرم مربوط می‌شد. در بچگی هر کـاری می‌کـردم که پـدرم از من راضی باشد. ولی تا قبل از تجربه نزدیک به مـــرگم هیچ‌وقت نفهمیـدم چـرا او ناگهـان از من فاصـله گرفته بود. ولی در مرور زندگیم آن را فهمیدم.

یک دختر بچـه، که خـودم بـودم، را میدیـدم. قـرار بـود به مهمانی جشن تولد پـدر بـزرگم بـرویم. من بـدون فکر و ناگهــان گفتم: «نمیخــواهم به جشن تولد بیــایم، زیــرا پدربزرگ خواهد مرد.» پدرم از این حرف خیلی ترسـید و نـاراحت شد و یک سـیلی به صـورتم زد، تنها سـیلیای که در تمـام زنـدگی از او خـوردم. ولی هنـوز نمی‌خواسـتم بروم. به پـدرم گفتم سـرم درد می‌کند و بـالاخره اجـازه دادند که در خانه بمانم. ساعت حدود 9:50 شب، سـاعت دیواری اتاق نشیمن از کـار افتـاد. [با خـود] گفتم: «الان پدربزرگ میمیرد.» بعد از مـدتی به رختخـواب رفتم ولی نمی‌توانستم بخوابم.

سـاعت 1:30 صـبح والـدینم به خانه بازگشـتند. پـدرم به اتاقم آمد و با تعجب به من نگریسـته و گفت: «پـدربزرگ مــرد.» از دید من این چــیزی وحشــتناک، تعجبــآور و یا غیرطـبیعی نبـود، زیـرا از قبل می‌دانسـتم که پـدربزرگ خواهد مرد. ولی پدرم شوک شده بود. از آن بهبعد گویی از من میترسید و فاصله میگـرفت. این مسـئله درون من گیرهایی احساسی بهوجـود آورد. هر کـاری می‌کـردم که او را از خودم خوشحال نگاه دارم و نمیفهمیدم علت این

فاصله گرفتنش چیست. ولی وقتی مرور زندگیم را دیدم، علت آن را فهمیدم.

وقتی که در اقلیم معنوی بودم، دیدم که باید به زمین بازگردم تا کارهای زیادی را تمام کنم. آن‌جا یک وجود پر از عشق در کنارم بود. او قابل دیدن نبود، ولی می‌توانستم حسش کنم. او یک روح یا وجود معنوی بود و به من نشان داد که چرا باید بازگردم و ادامهٔ زندگی من چگونه است، ولی آن را نیز اکنون بهیاد نمیآورم. ولی آن‌جا به او گفتم: «به راحتی می‌توانم این را تحمل کنم.» احساس می‌کردم بسیار قوی هستم زیرا این وجود پر از عشق در کنارم بود. من از مسیر همان تونلی که مدتی قبل از درون آن وارد این اقلیم شده بودم به دنیا بازگشتم و وارد همان اتاق بیمارستانی گشتم که بدنم در آن بود. در نزدیکی سقف بودم و دکترها را میدیدم که روی بدنم کار میکردند.

اکنون [برعکس زمانی که در اقلیم معنوی بودم] ترسیده بودم و مقاومت می‌کردم و نمی‌خواستم به بدنم بازگردم. می‌خواستم در همان عالم معنوی باقی بمانم، زیرا آن‌جا خوشحال بودم و احساس خوبی داشتم. ولی با این وجود بازگشتم. بازگشت به بدن خیلی بیرحمانه بود، زیرا احساس کردم بعد از آن آزادی که در سوی دیگر حس کرده بودم، اکنون من را بهزور در یک جلیقهٔ خیلی تنگ محبوس کردهاند. درد بسیاری حس می‌کردم و هیچ احساسی از دما نداشتم. تنها چیزی که حس می‌کردم درد و اسپازم عضلانی بود.

گویی من به دو نفر تقسیم شده بودم. از یک طرف در بدنم بودم و تمام آن درد را حس می‌کردم. از طرف

دیگر، تمـام آن تجربه معنـوی و روحـانی با قـدرت در من زنده بود.

وقـتی که به بـدنم بازگشـتم، با خـود هـدیهای به همـراه آوردم که مدتی طول کشید تا با آن ارتبـاط برقـرار کنم. این هدیه این بـود که می‌توانسـتم درون دیگـران را حس کنم؛ گویی روشـنبین شـده بـودم. می‌توانسـتم در درون مــردم باشم و احساســات و افکــار آن‌ها را بفهمم. مثلا می‌توانســتم بــبینم که دکترها در بیمارســتان [در مــورد علت بیهوشی و مــرگ مــوقت من] به من دروغ گفتند. این من را عصبانی کرد زیرا تا آن وقت فکر می‌کردم که همیشه می‌توانم به افـراد مرجع و مسـئول اعتمـاد کنم. ولی در چشمان آن‌ها میدیدم که حرفهای‌شان با افکار و احساسات درونشان هماهنگ نیست...

من قانع شدهام که تجربههای معنویام به این خاطر بــود که در برابر ســختی و دردهــای شــدیدی که به خــاطر بیماریم در انتظارم بود به من کمک کند. دردهـای بسـیار شـدیدی را تجربه کـردم که باید من را از پا درمیآوردنـد، ولی خــاطرۀ تجربهــام و عشــقی که از وجــود نــورانی دریـافت کـرده بـودم به من قـدرت میبخشـیدند. مطمئن هسـتم اگر به خـاطر این تجربه نبـود، نمی‌توانسـتم این دردها را تحمل کنم و اکنــون روی زمین نبــودم. گــاهی وقتی دردم آنقدر شدید می‌شد که تحملش بـرایم مطلقا غیرممکن مینمود، کمک می‌خواســتم و اغلب پاسخ آن را با یک احساس گرم و مطبوع در درونم دریافت می‌کردم. خدا در بدبختیها و سختیهای زنـدگیم به من کمک کـرده و هیچوقت من را تنها نگذاشته است. خدا واقعاً فوقالعاده است.

خیلیها در زمانهٔ ما دست به خودکشی می‌زنند. شـاید من هم اگر آن تجربه را نداشتم خودکشی کرده بودم. اعتقاد دارم کســانی که خودکشی می‌کنند در انتقــال به عــالم معنـوی دچـار مشـکل خواهند بـود. ولی ما نباید آن‌ها را مورد قضاوت قرار دهیم. خدا هم آن‌ها را مورد قضــاوت قـرار نمیدهد [بلکه این افکـار و احساسـات آن‌هاست که سد راه صعودشـان به عـالم دیگر میگـردد]. چیزهـایی در زنـدگی و در این دنیا هسـتند که ما آن‌ها را نمیفهمیم، و قرار هم نیست که بفهمیم، زیرا مغز کوچک ما نمی‌تواند حکمت و هـــدفهای عظیم الهی را درک کند. به نظر من عـذاب و لعنت ابـدی وجـود نـدارد، زیـرا خـدا مانند پـدری مهربان است و به آن ارواح بیچاره نـیز کمک خواهد کـرد تا بـالاخره راه خـود را بیابند. خـدا همه را دوست دارد و هرگز حاضر نخواهد بـــود یکی از فرزنـــدانش را بـــرای همیشه فراموش و از خـود طـرد کند. اگر جهنمی وجـود داشته باشد، در حقیقت سـاختهٔ خـود ما و تمـام افکـار و قضاوتهای منفی است که در مورد خود [و جهان] داریم. برای کسانی که خودکشی کردهاند، سخت است که مرور زندگی خویش را ببیند و ریشهٔ مشکلات خـود را بفهمنـد، زیــرا افکــار و احساساتشــان در آشــفتگی و بیســامانی ریشه دارد. آن‌ها ناخودآگاه روی آن را میپوشانند و سعی در سرکوب آن دارند، زیرا نمیخواهند با آن روبرو شــوند. ولی خدا از آن‌ها هم مـراقبت خواهد کـرد و دستشـان را خواهد گرفت.

تجربه من به من یـــاد داد که ما حق نـــداریم هیچ کس را محکوم کـنیم و مـورد قضـاوت قـرار دهیم، صـرفنظر از این‌که چه کسی باشد. هم‌چنین ما نمی‌توانیم به دیگــران بگوییم چطور زنـدگی کنید. بهـترین کـاری که می‌تـوانیم

بکـــــــنیم این است که به آن‌ها [علـــــــیرغم خطاها و کاستیهای‌شان] عشق بفرستیم.

وقـتی به بـدنم بازگشـتم تصـور کـردم که از این به بعد همه‌چـیز در زنـدگیام خـوب [و دلپـذیر] خواهد شـد، ولی اینگونه نبــود. من بلافاصــله به یک انســان خیلی بهــتر تبدیل نشدم و هنوز هم اشتباهات زیادی مرتکبمی‌شـوم. ولی اکنون آگاه هسـتم که چه افکـار و احساسـاتی را از درون خود به دنیای خـارج میفرسـتم. اکنـون میفهمم که چقـدر مهم است که روحیهـای مهربـان داشـته باشـیم و افکـاری محبتـآمیز از خـود صـادر کـنیم، به دیگـران کمک کـنیم و در زمـان حـال زنـدگی کـنیم و [به نـدای درون خـــویش] گـــوش فـــرا دهیم. اکنـــون میفهمم که تلاش بیوقفهٔ ما برای بـالا رفتن از نردبـان اجتمـاعی، غـرور و افتخار، و مادیات چقدر بیهوده و بیارزش است.

این تجربهها بعد از گذشت 44 سال هنوز در ذهنم کـاملا شـــفاف هســـتند و هیچـــوقت در حقیقت آن‌ها شک نکرده‌ام. حتی فکر منطقگرای من چند بار سعی کـرد که راهی برای توجیه و توهم شـمردن آن بیابـد، ولی امکـان آن وجــود نداشت. تجربه نزدیک به مــرگم زیربنا و بنیــاد زنـدگی من شـده است. این تجربه بـاعث شـده احسـاس کنم که به این دنیا تعلق ندارم. احساس می‌کنم که بـرای سفری موقت این‌جا هستم و به عالم معنا متعلق هستم. هرسال که از سـنم می‌گـذرد، خوشـحالتر می‌شـوم زیـرا میـــدانم که به موعد بازگشت به عـــالم معنـــوی و وطن حقیقیام نزدیکـتر می‌شـوم. وطن حقیقی همـهٔ ما عـالم معنوی و خداست، که نقطهٔ شـروع و سرچشـمهٔ همـهٔ ما

[و هستی] است. همهٔ ما، وقتی که کارهایمـان را انجـام دادیم، به آن‌جا بازمیگردیم.

مهمترین تکلیف و ماموریت ما در این دنیا عشق ورزیدن است. من یاد گرفتهام که از خودم شروع کنم و احساس و ارتعاشات گرم و پر عشق را در خویش بهوجود بیاورم. باید ابتدا فکـرم را از تمـام خس و خاشـاکهای درون، که روحم را لکه دار می‌کننـد، خـالی کنم. آن‌گـاه می‌تـوانم قلبم را بـرای دیگـران گشـوده و بـرای بقیـهٔ انسـان‌ها بدرخشـم؛ مانند یک خورشـید. اگر بتـوانم اجـازه دهم که خورشید نور خدا در من بدرخشـد، آن‌گـاه می‌تـوانم آن‌را به دیگران نیز بدهم.

تجربه آلون آناوا

آلون آناوا (Alon Anava)ـ جـوانی بـود که زنـدگی او در خودخواهی و خـوش گـذرانی خلاصه می‌شد و در زنـدگی او جـائی بـرای معنـویت نبـود. ولی تجربه او در سن 27 سالگی دنیای او را زیر و رو کرد. این تجربه از زبان خود او اینگونه است [50]:

Alon-Anava-before

9 سال قبل من یک تجربه نزدیک به مرگ داشتم. بعضی آن‌را مرگ بالینی می‌نامند، بـرخی به آن تجربه نزدیک به مرگ می‌گویند، ولی من اسم آن را "تجربه زندگی بعد از مرگ" می‌گذارم. من در اسرائیل و در خـانواده‌ای کـاملاً غـیر مـذهبی و بـدون دین بـزرگ شـده بـودم. من هیچ اعتقـادی به خـدا نداشـتم و دین و مـذهب بـرایم چـیزی مسخره بود و افراد دین دار به نظرم احمق می‌رسـیدند. من هر طـوری که دوست داشـتم زنـدگی می‌کـردم، به

دنبـال عیش و لـذت. ولی این تجربه زنـدگی من را زیر و رو کـــرد. در آن موقع من در شـــهر نیویـــورک زنـــدگی می‌کردم. یـادم است که روز شـنبه بـود، روز "یـود دالت نیسان" یهودیان (Yod-Dalet Nissan)، که روز قبل از عید فصح اســت، روزی که بــنی اســرائیل از مصر فــرار کردند. توضیح این تجربه سخت است زیرا کلمات مناسب برای آن وجود ندارند.

زندگی آن موقع من با امروز بسیار متفاوت بود. داستان از یک پـارتی شـروع شد. من در پـارتی چند مـادهٔ مخـدر مختلف استفاده کـرده بـودم. بعد از مـدتی من احسـاس مریضی و حال به هم خـوردگی بسـیار شـدید کـردم و به خاطر همین از پارتی بیرون آمـدم. یک تاکسی گـرفتم تا با دوست دخترم که همراهم بود به منزل بازگردیم. حالم بسیار بد بود و حس می‌کردم بزودی خواهم مـرد. همـان طور که سوار تاکسی بودیم فکر و احساس پر قدرتی از درون در من شکل گرفت، حس پشیمانی و حسرت، حس این‌که فرصـتهای خـود را از دست داده و آن‌ها را خـراب کـرده‌ام. احسـاس این‌که آن‌چه را که باید انجـام می‌دادم انجــام نــداده‌ام. این احســاس در روح من بســیار قــوی گشت و از نظر فیزیکی هم احسـاس می‌کـردم به مـردن نزدیک هســتم، توصــیف آن خیلی ســخت است. بــدون این‌که بدانم چرا و از کجا، ناگهان بدون فکر قبلی شروع به زمزمــهٔ این آیــهٔ تــورات کــردم "ای اســرائیل بشــنو، پروردگار ما خداست، که یگانه و بی‌همتاست".

در آن موقع شل شدم و بی‌اختیار روی دوست دخترم که کنار من نشسته بود افتادم. اگر تاکسی‌های نیویــورک را دیده باشید، معمولاً یک جـداره و صـفحه جـدا کننـده بین

ردیف صـندلی جلو و عقب آن‌ها وجـود دارد. جلـوی دید من این جداره محو شده و من از ناحیهٔ چشمانم از بـدنم خارج شده و خود را در فضـائی بسـیار متفـاوت و عجیب یافتم. اولین چیزی که حس کـردم سـکوت بـود، سـکوتی کاملاً عمیق که تاکنون حس نکرده بودم. تازه فهمیدم که چقدر در زندگی روزمـره دنیا ما همـواره با سر و صـدا و نویز محاصره شده‌ایم. حس کردم که بسیار سبک هسـتم و در هوا معلقم. احسـاس سـکوت و معلق بـودن در هـوا حس بسـیار آرامش بخش و خـارق العـاده‌ای بـود. چـیز دیگری که حس کردم این بود که زمان معنی و مفهـومی نداشت و من محـدود به زمـان نبـودم. من تنها در این محیط ساکت و آرام شـناور بـودم. پیش خـود فکر کـردم چه خبر شده و کجا هستم؟ حس عجیب و ناآشـنائی بـود. صـدائی از درون به من گفت «تو مـرده‌ای! این مـرگ توست». من پاسخ دادم «منظورت چیست؟». صدا تکـرار کـرد «تو مـرده ای، آلـون مـرده است». البته توضـیح آن سخت است، این واقعـاً یک صـدا مانند صـوت نبـود، بلکه ارتباط فکری و ندائی درونی بود.

چیزی توجه من را به سـمت پـائین معطـوف کـرد. من به پائین نگاه کـرده و بـدنم را دیـدم که بـدون جـان روی آن دختر افتـاده است. من هیچ ارتبـاط و وابسـتگی به بـدنم حس نمی‌کـردم، مانند این‌که یک شئ را از دور تماشا می‌کنم. تنها با خـود گفتم «عجب! پس من این‌طـور می‌مـیرم، در یک تاکسی در شـهر نیویـورک!» صـدای درونی به من گفت «بله! تو مُـردی، و بـرای تو زنـدگی این‌طور تمام شد.»

بعد از مدتی حس کردم که به سمت بالا کشیده می‌شوم و بالا و بالاتر می‌روم، در حالی که هنوز نگاهم رو به پائین و منظرهٔ بدنم در تاکسی بود. ناگهان اتفاق جالبی افتاد، گوئی در یک لحظه تمام زندگی و احساسات و خاطرات آن دختر را دیدم و حس کردم. گوئی در کسری از ثانیه تمام زندگی او را زیستم و هر چه را که او تجربه کرده بود از دید او تجربه کردم. خیلی عجیب بود، گوئی من او هستم و تمام سالیان زندگی او را واقعاً زندگی کرده‌ام. من می‌توانستم تمام آن‌چه را که او فکر می‌کند عمیقاً بفهمم و احساسی که او از افتادن بدن بی‌جان من روی خود داشت را نیز کاملاً درک کنم.

من هم‌چنین می‌توانستم کمی از آینده را ببینم و دیدم که به زودی پدر و مادرم خبر مرگ من را دریافت خواهند کرد و دیدم که آن‌ها و خواهرم گریه می‌کنند. در تمام این مدت من آن‌چنان در این تجربه‌ها غرق شده و از اعجاب آن‌ها در شگرف بودم که هنوز واقعاً مطلب مردن خودم برایم جا نیافتاده بود. گذشت زمان کند شده بود و گرچه شاید تمامی این قضیه فقط ثانیه‌ای به طول انجامیده بود، برای من گوئی سال‌ها گذشته بود. همه‌چیز فوق‌العاده روشن و شفاف بود.

من به همان شکل به تدریج در حال اوج گرفتن بودم. هرچه بالاتر می‌رفتم، چشم انداز بیشتری را می‌دیدم. در ابتدا فقط آن دختر و تاکسی را می‌دیدم. بعد از مدتی احساس کردم در ارتفاعی تقریباً معادل یک ساختمان 6 طبقه هستم. من مانند یک آهنربا تاکسی را از بالا دنبال می‌کردم. در جائی از مسیر، ما به یک پل رسیدیم و تاکسی از زیر پل رد شد و من به دنبال آن از

بالای پل رد شدم. در آن‌جا توهم و خیالی بودن این دنیا را دیدم. مانند یک وب سایت که با تمام تصاویر رنگارنگ آن و موسیقی و ویدیو و چیزهای دیگر بسیار زیباست ولی در حقیقت مشتی برنامهٔ کامپیوتری و عدد و رقم است. به همین شکل این دنیا نیز جائی است که نامحدود به محدود می‌رسد، محدودی که از نامحدود بوجود آمده است و همه‌چیز از کلمات خدا شکل گرفته است. ولی حواس ما طوری طراحی شده که دنیا را این‌طور ببیند، درختان، آسمان، حیوانات، شهرها، رنگها...

چیز خارق‌العاده دیگری که اتفاق افتاد این بود که تاکسی از کنار یک ساختمان چند طبقه عبور کرد و من از آن ساختمان عبور کردم. ولی در یک آن توانستم هرچه در ساختمان می‌گذرد و تمامی افراد درون آن را ببینم. من می‌توانستم خوشحالی و غم یک یک آن‌ها را درک کنم. خود هیچ نگرانی و اندوه و دردی نداشتم. مانند این‌که چیزی من را در آغوش امنیت خود گرفته است. بعدها که همسرم را ملاقات کردم، او با مذهب مشکل داشت و می‌گفت در میان بیلیون‌ها مخلوقات، چرا خدا متوجه من باشد و به من اهمیتی بدهد. من برای او این تجربه را توضیح دادم و این‌که خدا در آن واحد با تک تک مخلوقات خود در تماس است و با آن‌ها ارتباطی شخصی و نزدیک دارد.

متاسفانه این احساس امنیت من مدت زیادی دوام نیاورد. بدون هیچ اخطار قبلی ناگهان چیزی یا کسی از پشت من را به شدت گرفت و من در کسری از ثانیه خود را در یک فضای بی‌نهایت تاریک یافتم، تاریکیی که نمی‌توان آن را شرح داد، زیرا از هر تاریکی تاریک‌تر و

عمیق‌تر بود. حس می‌کـردم که از پشت بسـته شـده‌ام و نمی‌تـــوانم هیچ حـــرکت یا عکس‌العملی نشـــان دهم. احسـاس درد آوری بـود و کلمـۀ تـرس بـرای توصـیف آن کافی نیست. حس کردم اکنون رو به سمت بالا هسـتم و چـــیزی در حـــال له کـــردن و خـــورد کـــردن من است. نمی‌دانستم کجا هسـتم یا چگونه به آن‌جا آورده شـده‌ام. تمام خاطرات خودم را تا آن لحظه از دست داده بودم.

نمی‌خواهم وارد جزئیات شوم، چـون خـاطرۀ آن خشن و آزار دهنـده است. احسـاس من از این تـاریکی و عـذاب ترس و درد بود. کسی را فرض کنید که اسیر شده و هیچ راه فرار و دفـاعی نـدارد و نمی‌داند چه بر سر او خواهد آمد و چقدر و تا کی شـکنجه خواهد شـد، و این احسـاس را ضـرب در یک بیلیـون کنید. می‌دانسـتم که در چنگـال بـدترین موجـودات هسـتم و هرگز از آن‌جا رها نخـواهم شد. آن‌جا ابدیت من بـود. ترسی که داشـتم را نمی‌تـوان هیچ گونه توصیف کـرد. می‌دانسـتم که تـاریکی که در آن هستم انتهائی نـدارد و من راه فـراری از آن نـدارم. من نه تنها به این فضا عادت نمی‌کردم، بلکه احساس عـذاب و ترس من مرتب در حال افزایش بود. من شیطان را در شـکل یک انسـان دیـدم که به من می‌گفت «تو متعلق به مـنی، من هرچه بخـواهم با تو می‌کنم.» نمی‌دانسـتم چه چـیزی در انتظـار من بـود. آن درد یک درد خـارجی نبـود، مانند این بود که این درد وارد وجود من شـده و تکه‌هـای آن را از هم می‌درد. این درد نه تنها کم تمی‌شـــــد، بلکه مدام رو به افزایش بود.

من به خوبی می‌دانستم که چرا آن‌جا هستم. من کارهای بدی در زندگیم انجـام داده بـودم و اکنـون زمـان تصـفیه

حساب بود. هرچه زمان می‌گذشت حس می‌کردم که تکه‌های من از من جدا می‌شوند. گناهانم را می‌دیدم که یکی یکی وارد من می‌شدند و با هرکدام از آن‌ها، موجی از ترس، درد، و شرمندگی بر من جاری می‌شد. هر گناهی که کرده بودم بر من عرضه شد، ولی به شکلی بسیار منفی و ترسناک. مفهومی در یهودیت است به نام «فرشتگان عذاب و نابودی». کسی که خالق این فرشتگان عذاب است خود ما هستیم. می‌دانستم که من خود بوجود آورندهٔ این فضای تاریک و عذاب‌آور بودم. من هم‌چنین می‌دانستم که تنها کسی که ورای این فضای تاریک است خداست. من شروع به فریاد کشیدن کردم: «خدایا! من را از این‌جا نجات بده! به من کمک کن! من متاسفم! لطفاً مرا ببخش! من انسان خوبی خواهم شد!»

گوئی میلیون‌ها سال آن‌جا بودم. ولی در آن موقع نقطهٔ نورانی کوچکی را دیدم، مانند نوری در انتهای یک تونل بسیار طولانی. می‌دانستم که اگر به این نور برسم امن خواهم بود. نور که بسیار سفید و درخشنده بود به من نزدیک‌تر می‌شد و با نزدیک‌تر شدن همه جا را می‌پوشاند، تا جائی که دیگر هیچ چیزی جز نور در اطراف من نبود. این نور فوق‌العاده درخشنده بود ولی با این حال می‌توانستم به آن نگاه کنم. می‌دانستم که در این نور خداست. منظرهٔ مبهوت کننده‌ای بود. ناگهان از درون این نور چیزی به سوی من آمده و من را به نور متصل کرد. به محض این‌که به نور متصل شدم، سیلی بی‌انتها از دانش و آگاهی به درون من سرازیر شد. احساسی که به من دست داد لذت بود. در حقیقت هیچ لذتی را نمی‌توان تصور کرد که حتی با اندکی از آن

قابل مقایسه باشد. آن لـذت ابـدی و نامحـدود بـود. من توان نگاهداری تمام آن دانش و فهم بی‌انتها را نداشتم، ولی آن حکمت از درون من مانند سیلی عبور می‌کرد.

در جـــائی از این تجربه من خـــود را برهنه و در مکـــانی شبیه به یک دادگاه یافتم. احسـاس شـرمندگی و خجـالت من غـیر قابل وصف بـود. قبل از این‌که بتـوانم صـحبتی بکنم، تمام زندگی من جلوی من به نمایش درآمـد، لحظه به لحظهٔ آن. گوئی از ابتـدا تمـامی لحظـات عمر خـود را دوبـاره زنـدگی کـردم. ولی این دفعه همه‌چـیز متفـاوت بـود، دیگر من تنها یک بـازیگر نبـودم، بلکه خـود شـاهد و ناظر خارجی و قاضی اعمالم نیز بودم. کوچک‌ترین عمل من به من نشان داده شد و باید بگویم که هیچ چیز خوبی در میان اعمال من نبـود. وقـتی عمل بـدی به من نشـان داده می‌شد، احساس می‌کردم که من به تمـامی ارواحی که آن‌جا بودند و میلیونها شـخص دیگر ضـربه زده بـودم. من نه تنها هر عملم را می‌دیدم، بلکه تاریکی و خســارت معنوی که عملم در عالمی بالاتر ایجـاد کـرده بـود را نـیز حس می‌کـردم. هر عمل ما روی تمـام جهـان تـأثیر دارد. من نه تنها به تمام این ارواح ضربه زده بودم، مسـئولیت خود در مقابل خدا را نـیز انجـام نـداده بـودم و بـرعکس، هرآن‌چه را که نمی‌بایست می‌کردم، کرده بودم.

به من این انتخـــاب داده شد که یا به دنیا بازگشـــته و زندگی خود را تغییر دهم و یا به همان فضای تاریک و پر از درد بـــازگردم. ولی اگر به دنیا برمی‌گشـــتم، دیگر هیچ بهانه و عذری نداشتم و نمی‌توانستم بگویم نمی‌دانستم. به من زندگی آینده‌ام در زمین نشان داده شد و دیـدم که باید به عنـــوان یک یهـــودی بســـیار مـــذهبی روی زمین

زندگی کنم. باید تمام آسیب‌های معنوی که زده بودم را جبران می‌کردم. باید به همه تمام چیزهائی را که دیده بودم می‌گفتم. آن‌ها به من هشدار دادند که بار دومی وجود نخواهد داشت.

من انتخاب دوم را برگزیدم و ناگهان در تاکسی چشمان خود را باز کردم. دختری که در کنار من بود جیغ کشید و گفت «تو مرده بودی! من مطمئن هستم تو مرده بودی! نه نفس می‌کشیدی و نه قلبت می‌زد». من نمی‌توانستم جزئیات آن‌چه را که اتفاق افتاده بود به یاد بیاورم و به او گفتم که فقط از حال رفته بودم. ولی می‌دانستم که اتفاق بسیار بزرگی برایم افتاده است ولی به یاد نمی‌آوردم چه اتفاقی. تنها حس می‌کردم که باید به خانواده‌ام تلفن کنم و بگویم حالم خوب است، و احساس می‌کردم دوست دارم کارهای مذهبی انجام دهم. یکی از دوستانم خیلی مذهبی بود. من به او تلفن کرده و گفتم که باید همین الان بیائی و یک تفیلین (بستهٔ کوچکی که گاهی یهودیان به سر می‌بندند و آیات تورات در آن است) بر روی سر من بگذاری. او گفت امروز شنبه است و نمی‌توانی این کار را بکنی. ولی به جای آن امشب شب عید فصح است و می‌توانیم عبادات عید فصح را انجام دهیم.

من هیچ چیزی از تجربه نزدیک به مرگم یادم نمی‌آمد و برای دو هفته مریض و ضعیف بودم. ولی یک بار وقتی داشتم به خواب می‌رفتم همه‌چیز ناگهان به خاطرم آمد. من از رختخواب بیرون پریده و دوست دخترم را نیز بیدار کردم و برایش ماجرا را شرح دادم. من هم‌چنین تمام آن‌چه از زندگی آن دختر در حال خارج از بدنم بودن

دیـده بـودم را نـیز بـرایش تعریف کـردم. او من را تأیید کرده و گفت می‌دانستم مرده بودی!.

من تصمیم گرفتم که نیویورک را ترک کنم و کـاملاً فـرد متفـاوتی شـدم. قبل از این اتفـاق من خشن و قلـدر و منفی بــودم و همیشه فحش و ناســزا بر سر زبــان من بـود. بعد از آن، من به شخصی بسـیار مهربـان و مـؤدب تبدیل شدم. من برای زندگی به شـیکاگو رفتم و خـوردن گوشت و فراورده‌های آن را کاملاً متوقف کردم و شروع به بستن تفیلین کردم. من برای یک سال و نیم شــیکاگو بودم و در این مدت احساس می‌کردم خـدا در هر قـدم با من است و تأیید می‌کند که هرچه به یـــاد آورده بـــودم حقیقت داشت. شــبها نمی‌توانســتم بخــوابم زیــرا بد و خــوب هر دو را به یــاد می‌آوردم. می‌دانســتم که با خــدا قرارداد بسته‌ام و نمی‌توانم از آن ســرپیچی کنم. من در 27 سالگی به شخصی بسیار مذهبی تبدیل شدم و تمـام آداب و آئین‌هــای یهــودیت را به جا می‌آوردم. این بــرای من قبل از این غــیر قابل تصـور بـود. زنـدگی قبلی من چنـان دور از دین و مـذهب بـود که چـنین تغیـیری بـرایم بیشــتر به جنــون شــباهت داشت. البته در ابتــدا رعــایت همه‌چیز برایم غیر ممکن می‌نمود.

به خواست خـــدا دوبـــاره از نیویـــورک سر درآوردم و در آن‌جا یک خاخـام را ملاقـات کـردم که فوق‌العـاده بـود و تـــــأثیر عمیقی روی من گذاشت و به من از تـــــورات آموخت. بعد از یک ماه احساس کردم که می‌تـوانم تمـام داسـتانم را به او بگـویم. او گفت «مگر دیوانه شـده‌ای؟ یک معجـــزه بـــرای تو اتفـــاق افتـــاده و تو به هیچ کس نمی‌گوئی؟ تو باید به همه بگوئی و زندگی خــود را زیر و

رو کــنی». بعد از آن من حقیقتــاً به یک یهــودی کــاملاً مذهبی تبدیل شدم. من می‌دیدم که تمام آن‌چه در تجربه خود دیده بـودم با آموزشـهای مـذهبی که یـاد می‌گـرفتم تأیید می‌شدند. من شروع به بازگو کـردن تجـربه‌ام بـرای دیگران کردم. بعضی آن را قبول کــرده و بعضی هم فکر می‌کردند که اثر مــواد مخــدری بــوده که در آن پــارتی اسـتفاده کـرده بـودم. ولی چگونه تجربه من می‌توانست توهم و اثر آن مواد مخدر باشد، در حـالی که من تمـامی جزئیات زندگی آن دختر را دیدم و دریافتم.

من این‌ها را می‌گویم تا شما فرصت این را داشته باشید که زندگی خود را تغییر دهید. برادر زن من چند مـاه قبل وقتی برای ورزش در حال دویدن بود ناگهان سکته کرده و مرد. او 40 ساله بود و هیچ مشکل سلامتی و جسمانی قبلی نداشت. زندگی او از معنویت خالی بـود و شـاید او هم در آن‌جا مانند من برهنه و بـــدون هیچ دفـــاعی در سـرای دیگر ظـاهر گشـته است. من به شـما اطمینـان می‌دهم که وقــتی به پایــان زنــدگی خــود برســید اگر دســتتان خــالی باشد اصــلاً مســافرت راحــتی نخواهید داشت. من نمی‌گـــویم مانند من یک مـــذهبی متعصب و تمـام عیـار شـوید، البته که این نحـوۀ زنـدگی بـرای هر کسی نیست. ولی مرتب به خیریه کمک کنیـد، به دیگـران لبخند بزنیـــد، به دیگـــران کمک کنید. همین چیزهـــای به ظاهر کوچک می‌تواند دنیائی را عوض کند. البته من شما را تشـــویق می‌کنم که تا جـــائی که می‌توانید کارهـــای بزرگ‌تر و بیشــتری انجــام دهیــد، ولی اقلاً از کارهــای کوچکی که به راحتی از دستتان برمی‌آید فرو گذار نکنید. هر کـاری که در دنیا انجـام می‌دهیـد، تا ابـدیت در جهـان منعکس می‌گردد.

تجربه آلما

من بیشــتر زنــدگی خــود را هم از نظر فــیزیکی و هم احساسی در درد و رنج بســیار گذرانــدهام. یک تصــادف سخت در سال 2003 مشکلات من را به مراتب بدتر کرد. در حــالی که ســوار دوچرخه بــودم، یک تاکسی به من زد که به چنــدین عمل جــراحی ســخت و مشــکلات جســمی متعــدد انجامید و این مشــکلات به مــدت نه ســال ادامه یافت. من بیش از 15 داروی مختلف مصرف می‌کردم و در تاریخ ششم مارچ سال 2012 من برای بــار چنــدم در بیمارســتان بســتری شــدم. تجربه نزدیک به مــرگم در ساعت دوی صبح نهم مارچ اتفاق افتاد...

به یاد دارم که می‌دانســتم یک حملــهٔ صــرع در شــرف رخ دادن است و مچ دست و پــای خــود را با ملحفه بســتم تا تکانهای شــدید بــدنم دیگــران را نترســاند. می‌دانســتم که مرگم نزدیک است و این مسئلهای نبود. دیگر از این همه درد و مریضی خسته شده بودم. حملهٔ صرع شــروع شد و من رفتم...

خــــود را در یک فضــــای تهی که رنگ خاکســــتری خیلی روشن و نقرهــای داشت یــافتم. ســپس خــود را در حــال ایستادن روی سطحی یافتم که سطح سیارهٔ زمین نبود. می‌دانستم که به سوی دیگر گذر کرده‌ام. مسحور زیبایی زمین الماس گونهٔ آن‌جا شده بــودم که گــویی چــیزی بین کریستال کوارتز و مرمر ســفید بــود. در همه جا قطعــات بــزرگ و بلند المــاس که از زمین بــیرون زده بودند دیــده می‌شــدند. آن‌ها چنــان صــیقلی بــوده و بــرق میزدند که نمی‌خواســتم از این منظــره چشم بــردارم. من که ذاتــاً شــخص کنجکــاوی هســتم، به دور و اطــراف نگریســتم تا

ببینم چه چیزهـای دیگـری آن‌جا است. در سـمت چپم یک آسـمان عظیم به رنگ آبی کریسـتالی دیـدم و یک آبشـار زیبا و چمنهای سبز و زنده که در اطـراف آبشـار روییـده بودند. یک دروازه عظیم سنگی آن‌جا بـود که با خـود فکر کردم باید دروازهٔ بهشت باشد. نگـاه کـردم که بـبینم این دروازه تا کجا کشـیده شـده است. به نظر میرسـید که به گونهای تا بینهایت رفته و با افق ممزوج شده بود.

سـپس صـدایی را شـنیدم که با من سـخن گفت. در آن طنین یک صدای نیرومند و مقتدر و در عین حال نرمی و شیرینی پر از مهر و عطوفت بود. صدا به من گفت:

«تو این‌جا هستی، زیرا بسیار به سوی من آمدهای»

فهمیدم که تمام دعاها و مناجاتم شنیده شـده و بیهـوده نبودهاند. من در بچگی و نوجوانی و جوانی مـرتب دعا و مناجـات می‌کـردم. با این‌که در نوجـوانی مـورد آزارهـای جسـمی و روحی بسـیار شـدیدی قـرار گرفته و دچـار افسردگی شده بودم، ولی به مناجـات خـود با خـدا ادامه میـدادم. اکنـون من در بهشت و در جلـوی دروازهٔ آن بودم. یک راه باریک طلایی به سـوی آن دروازه مـیرفت. بستر این راه با سـطح المـاس گونـهٔ زمین آن‌جا که روی آن ایستاده بودم متفاوت بود. ناگهـان یک فرشـته من را از پشت بلند کرد و به سمت آبشار برده و در پایین آبشار قـرار داد. تنها یک نقطـهٔ کوچک از انگشت دست چپم اندکی از آب را لمس میکرد. ولی آن واقعاً آب نبود، بلکه مانند یک ژله بـود که رنگ و درخششی مانند المـاس داشت. من که قبل از مـرگم در بیمارسـتان دچـار تب شـدیدی بـودم، احسـاس کـردم که تبم کـاملاً ناپدید شد.

سپس دوباره همان فرشته من را از کنار آبشار بلند کرده و به جایی که قبلاً ایستاده بودم بازگرداند.

آن‌گاه در سمت راستم مادربزرگ مادریم را دیدم. به همراه او سه نفر دیگر از بستگان درگذشتهٔ من بودند که آن‌ها را نیز شناختم. هم‌چنین در سمت چپم، پدر و مادر بزرگ و سه نفر از خویشاوندان پدریم ایستاده بودند که آن‌ها را نیز میشناختم. هیچ یک از آن‌ها لبخندی به لب نداشتند. پیش خودم فکر کردم: «پس حتماً (آدم گنهکاری هستم که کسی به من لبخند نمیزند و) از طرف خدا مورد قضاوت سختی قرار خواهم گرفت... باشد، تحمل آن را دارم که تمام گناهان خود که با آزادی اراده مرتکب شدهام را قبول کنم، در حالی که می‌توانستم انتخابهای بهتری نمایم. شاید خدا حال من را درک کند که در زندگی دنیا چه کشیدهام.»

یک گوی عظیم درخشان در جلوی من و در هوا معلق بود. ابعاد آن بسیار بزرگ و سرشار از نور سفید و درخشش الماسگونه بود. گفتم: «من آمادهام! میدانم که کارهای بدی انجام دادهام. اکنون می‌توانی من را مورد قضاوت قرار دهی.»

وجود نورانی به من گفت: «آرام باش!» و سپس به من گفت که به سمت راست خود نگاه کنم. دید من آناً به سمت راست متوجه شد. موجوداتی شبه انسان را دیدم که رنگ آبی داشتند و از سر و شانه و بدن آن‌هاهالهای زرد رنگ صادر می‌شد. پیش خودم فکر کردم که باید همه ما در یک زمان مرده باشیم و حتماً من صف افرادی که منتظر قضاوت هستند را معطل کرده‌ام. به سوی گوی نورانی نگاه کرده و گفتم: «من صف را نگاه داشته

و همه را معطل کرده‌ام». گوی نورانی مقدار غـیر قابل وصـفی از نـور سـفید الماس گونهـاش را به درون من سـرازیر کـرد. نـور او تمامـاً و تنها عشق بـود، عشـقی خالص! او دوباره به من گفت «آرام باش، تو به من تعلق داری.» سـپس گفت که به سـمت چپ خـود نگـاه کنم و نگـــاه من آنـــاً به ســـمت چپ متوجه شد. موجـــودات انسانگونه مشـابهی را دیـدم که رنگ آبی زیبا وهالـۀ زرد داشتند. صدها ردیف از آن‌ها دیده می‌شد.

دوبـــاره به گـــوی نـــورانی گفتم: «من همه را معطل کرده‌ام!» نور دوبـاره در پاسخ گفت: «آرام بـاش!» نـور بیشـتری مانند یک آبشـار از سـوی او بر من فـرو ریخت، نوری که تنها عشق خالص بود. احساس می‌کردم که بدن من در آن‌جا بر خلاف زمین بلند قامت و سالم است. نور دوباره گفت که به سمت راست خود نگـاه کنم. در حـالی که به سمت راست نگاه می‌کـردم شـنیدم که نـور به من گفت: «با دقت بنگر!» آن‌گاه برای اولین بار متوجه شدم که شاید بسـیاری از این افـراد را میشناسم یا قبلاً آن‌ها را ملاقات کرده‌ام. به من گفته شد که بعضی از کســانی که در ردیف جلو قرار دارند را (در آینده) ملاقات خـواهم کـرد. آن‌ها از غشـاء محکمی درست شـده بودند که مـرز بدنشــان را تعریف میکــرد. این غشــاء از خودهالــۀ زرد رنگی صادر میکرد، در حالی که این افـراد گـویی خـود از آب ساخته شده بودند و تنها پر از آب بودند. من سر خود را به نشانۀ تایید اندکی حـرکت داده و با تله‌پـاتی به نـور گفتم که اکنــون درک می‌کنم که این افــراد چه کســانی هستند. نـور از این مسـئله راضی به نظر میرسـید و من ادامه دادم: «اکنون می‌توانی من را مورد قضـاوت قـرار دهی. شـــاید دوست نداشـــتی که گفتم کارهـــای بـــدی

کرده‌ام. جملهام را پس میگیرم، من مرتکب اشتباهاتی شدهام.» گوی نورانی دوباره سیل نور و عشق خود را بر من سرازیر کرد و چیزهای دیگری گفته و دوباره تکرار کرد: «آرام باش!»

نمی‌دانستم چرا مورد قضاوت قرار نمیگیرم. خیلی دلم میخواست که به دروازهای که در پیش رویم بود وارد شوم. می‌توانستم صدای افراد و فعالیتهای آن‌ها را از پشت دروازه بشنوم. نور برای چند لحظه آن‌چه در پشت دروازه بود را به من نشان داد. ارواح زیبایی را دیدم که با هم دربارهٔ انسان‌های روی زمین صحبت میکردند و این‌که چطور به ما کمک کنند. اولین چیزی که متوجه شدم یک میز بیضی شکل از جنس نور بود. شنیدم که این ارواح دربارهٔ اشخاص منفرد نیز صحبت میکردند، زیرا شنیدم که میگفتند «او باید ...» یا «این کار برای او انجام شده است...».

میز بعدی بزرگ‌تر بود و فهمیدم ارواحی که دور آن هستند سعی دارند به گروههای مردم روی زمین کمک کنند. میز سوم از دومی هم بزرگ‌تر بود و ارواح بیشتری در اطراف آن بودند و آن‌ها نیز دربارهٔ گروهها و اقوام مختلف مردم روی زمین صحبت میکردند. می‌توانستم لحن و فضای جدی دور آن میز را حس کنم. تنها خواستهٔ من این بود که از دروازه عبور کرده و به بهشت وارد شوم. حاضر بودم که هر کاری که آن‌جا لازم است و به من محول می‌شود را انجام دهم. من همیشه به خدا میگفتم: «من خیلی بی‌ارزش هستم. اگر بگذاری وارد بهشت بشوم، تا ابد زمین آن‌جا را برایت جارو خواهم کرد.»

توجه من به جایی که ایستاده بودم بازگردانده شد، به آن زمین الماس گونه. با وجود تمام چیزهایی که به من نشان داده شده بود، باز به نور گفتم: «من وقت همه را گرفتهام. خیلیها اینجا منتظرند که با تو صحبت کنند.» من دوباره به چپ و راستم نگاهی انداختم و دیدم که ایندفعه کسانی که آنجا بودند کمی لبخند میزنند. با خود فکر کردم که حتماً دیگر به من اجازه داده خواهد شد که وارد شوم و پر از شوق و انتظار شدم که قضاوت دربارهٔ من مثبت خواهد بود. شروع به قدم برداشتن در مسیر طلایی به سمت بهشت کردم، در حالی که بهصورت تلهپاتی این پیغام را دریافت میکردم که همهچیز درست است و نگاه خویشاوندانم نیز این را تایید میکرد.

ناگهان آن کرهٔ نورانی درخشان و عظیم که در پیش روی من بود کم نور شده و یک گوی نورانی بهرنگ طلایی و زرد از کنار آن پدیدار شد. بلافاصله حس کردم که این نور مسیح است. نور طلایی رنگ مانند سیلی بر من فرو ریخت و به من شفا بخشید و شفا بخشید، و باز هم شفای بیشتری بخشید. (از شدت هیجان) نمیتوانستم حرف بزنم، ولی او گفت: «من تو را دوست دارم.» شعاعهای نورش بدن من را لمس میکرد و با خود فکر کردم که از طریق این نور صعود کرده و بالا خواهم رفت. ولی گوی طلایی و زرد به کرهٔ عظیمی که جلوی من بود بازگشت.ی

در آن موقع، از آسمان یک صفحهٔ سنگی فرو آمده و صحنههای زندگی من (بر روی آن) به شکل تصاویر نقاشی متحرک یکی بعدی از دیگری به نمایش درآمد.

من در حال مرور زندگی خویش بـودم. این نقاشـیها، که من در آن‌ها متحرک (و زنده) بودم، نشان میدادند که من در زندگی خویش و در سـنین مختلف با دیگـران مهربـان بـودم. اولین نقاشی متحـرک، من را در سـنین حـدود دو سـالگی نشـان میـداد. من در یک پـارک بـودم و لبـاس آستینکوتاهی مانند پیشبند به تن داشتم و در حال تعقیب یک پروانه بـودم که با من بـازی میکـرد و سر به سر من میگذاشت. من از خنـده ریسه مـیرفتم و خیلی بـازی با این پروانه بـرایم فـرحبخش بـود و دخـتر بچهـای پر از شادی بودم. به من چیزهای زیـادی نشـان و توضـیح داده شـدند، این‌که چـرا در این زمـان خـاص روی زمین متولد شدهام، چرا دچار امراض گوناگونی هستم و نقش افکار خود من در بوجود آوردن آن‌ها چیسـت، نقش افسـردگی در زندگی من و این‌که من را به سمتی میکشـاند که باید از آن دور شوم...

بعد از پایـان این صـحنهها، من برگشـته و به ارواح مـادر بزرگ مادری و مادر بزرگ پدریم نگاه کردم. اکنـون آن‌ها لبخند بیشـتری بر لب داشـتند و من احسـاس کـردم که دیگر تا حد ممکن آمـاده (وارد شـدن به بهشت) شـدهام. هر دوی آن‌ها به نرمی دست خـود را بـالا آورده و به من اشاره کردند که در مسیر طلایی به سمت دروازه حـرکت کنم.

ناگهان دوباره خـود را در یک فضـای تهی یـافتم که رنگ خاکستری و نقرهای داشت. به بالا نگاه کردم و آن گـوی عظیم درخشان را دیدم که هنوز آن‌جا بود، ولی بهتـدریج از من دور می‌شد. شـنیدم که وجـود نـورانی آخـرین سـخنش را به من گفت. آن را به صـورت صـوتی و مانند

مکالمات روزمرهٔ روی زمین شـنیدم. او گفت: «به آن‌چه میکـنی ادامه بـده!». فکر می‌کنم منظـورش این بـود که خوب عمل کرده‌ام. همینطور که به نور خیره شده بـودم به تدریج دور شده و بـالاخره کـاملاً ناپدید شد... و من به سقف اتاق بیمارستان خیره بودم.

بلافاصله دو احساس متضاد انسانی را همزمـان در خـود حس کـردم. یک احسـاس وجد و سـرور از این بـود که به من اجازه داده شـده بـود که وارد بـاغ بهشت شـوم. این احساس وجد برایم کاملاً جدید بـود و تـاکنون در زنـدگی چیزی شبیه آن را حس نکرده بودم. می‌دانستم که چیزی خارقالعـاده و منحصر بفـردی را تجربه کـرده‌ام. ولی در عین حال احساس فقدان و غصهٔ شدیدی در من بـود (که از آن مکان به دنیا بازگشتم).

در ظـرف چند هفتـهٔ بعد تمـام مشـغلهٔ من این بـود که آن‌چه برایم رخ داده بود را به دیگـران بگـویم. از آن روز، من حرف زدن راجع به تجربهام را متوقف نکـرده‌ام. این تجربه سرور و لذت من و (مبنای) حیات نـوین من است. این یک هدیه بود که علت زنـدگی کـردن من شـده است. تنها بـرای این‌که این را به همه بگـویم که ما موجـودات خارقالعادهـای هسـتیم و تمـام آن‌چه هسـت، که عشق است، که خداست، ما را دوست دارد.

تجربه آقای محمد شفیعی

شرح مـاجرا از زبـان جسـدی که پس از 45 دقیقه زنـده شد!

طبق اظهـارات پرسـتار 36 سـاله بخش‌آی سی یو بیمارستان امام خمیـنی، محمد شـفیعی متولد 1327 در

آی سی یو دچار ایست قلـبی شد و در حـدود چهل و پنج دقیقه تا یک ســاعت روی ایشــان عملیــات سی پی آر (احیاءقلبی- ریوی) انجام شد. ولی چون نتیجه‌ای نداشت بیمار فـوت شـده اعلام گردید و تمـام دسـتگاه‌ها را از او قطع کردند. تا آن که بعد ازگذشتن زمانی نسبتا طولانی خانم دکتر صداقت بـرای امضا کـردن جـواز دفن به آن‌جا آمد ولی درعین ناباوری ضـربان بسـیار ضـعیفی را حس کرد و به سرعت سی پی آر را مجدداً شروع کـرد و جسد پس از 45 دقیقه زنده شد!

شرح ماجرا را از زبان خود بیمار:

احساس خستگی مفـرط می‌کـردم، حسی شـبیه به زجر. مدت زیادی طول نکشید تا تبدیل به یک حس عمیق لــذت بخش شد... دلم غش می‌رفت! یک خوشی بســـــــــیار دلپذیر... در فضا رها شدم. دراتاق پرستاران را دیــدم که روی کسی خم شده‌اند و در حال ماساژ قلبی،... هستند. اول متوجه نشدم او کیست ولی بعد که چهره او را دیدم به شدت جاخوردم! خودم بود... زمـان بـرایم صـفر شـده بود. انگار همه جا حضور داشـتم در همـان لحظـه، لحظه تولدم را دیدم، مـادرم را دیـدم که در حـال به دنیا آوردن من بــود. بعد خــودم را آن‌جا دیــدم که خوابیــده بــودم. دکترها و پرســتارها کنــار رفته بودند. من مــرده بــودم. دیـدم که چشـمان و شست پاهـایم را بسـتند و ملحفه را روی صورتم کشیدند. یکدفعه بالای سرم فـردی را دیـدم که نمی‌شد تشـــخیص داد زن است یا مـــرد. او بلند قد وخوش اندام، و به قدری زیبا بـود که بی‌اغـراق درهمـان لحظه عاشـقش شـدم! حیف که نمی‌تـوانم زیبـایی او را وصف کنم! در تمام عمرم کسی را به این زیبـایی ندیـده

بـــودم. لبـــاس کـــرم رنگ بر تن داشت که بر روی آن پارچه‌ای سـفید انداخته بـود. به من گفت: چه شـده؟ (به زبـــان فارسی). گفتم: پـــدرم را می‌خـــواهم. گفت: بیا پـدرت این‌جاست. پـدرم را دیـدم که بـالای بسـترم گریه می‌کند. هرچه صـــدایش زدم، صـــدایم را نشـــنید، بعد فهمیدم که فقط او می‌تواند صدای مرا بشنود. گفتم: به نظـرم او همـان کسی بـود که ما عزرائیل می‌نـامیم یا شاید فرشته مرگ. با آن فرد جای‌رفتیم. مـردی را دیـدم که نشســته بـــود و آن فـــرد زیبا بســیار به او احـــترام می‌گذاشت. 5 گوی نـورانی دراطـرافش بودند ولی نـور آن‌ها چشم را آزار نمی‌داد. یک گـــوی را به ســـمت من گرفت. فرد زیبا رو به من گفت: بگیرش. تا گرفتم خودم را در I.C.U دیـدم که دکـتری با دسـتگاه الکتروشـوک مشعول شوک دادن به قلب من بود. جالب آن بـود که در طی آن چند روز در آی سی یو ما پنج نفر بودیم که آن 4 نفر مردند. البته من هم مردم ولی باز زنده شدم!

از او پرسیدم:

- آیا قبل از این تجربه متوجه شده بودید که‌نزدیک مـرگ هستید؟

شفیعی: بله. وقتی آخرین بـار در خانه بـودم، قبل از آن که وارد مرحله بیهوشی شـــوم، حس‌می‌کـــردم دنیا دارد تیره می‌شود. حس می‌کردم چـیزی رو به اتمـام است. 4 دختر و همسرم را طوردیگری می‌دیـدم. انگـار تصـاویری در غروب بودند! می‌دانستم وقت رفتنم است.

- آیا در لحظات اول تجربه مرگ، حساس‌ترس یا تنهـایی نکردید؟

شــفیعی: اصــلاً! آن قــدر حس خــوبی بــود که حــتی نمی‌توانم راجع به آن توضیح بدهم...

- فکر می‌کنید این بازگشت بــرای شــما چه پیــامی به همراه داشته است؟

شفیعی: خوب باش، خوب رفتــار کن، خوب‌زنــدگی کن... و فکر می‌کنم بعد از آن اگر کسی اعتقــاد به دنیــای پس از مرگ نداشته باشد من می‌توانم آن را ثابت کنم! جالب آن که بعد از این ماجرا دوستان و همکارانم نیز تغییراتی اساسی درمن حس می‌کردند. حضـــور من بـــرای آن‌ها نشانه‌ای از قدرت خداوند بود.

- فکر می‌کنی چرا این اتفاق برای شما افتاد و چرا برای دیگران پیش نمی‌آید؟

شفیعی: دلیل آن را به خوبی نمی‌دانم ولی‌شاید مربــوط به آن باشد که من در تمام عمرم سعی‌ام بر آن بــوده که کسی را آزار ندهم و بد کسی را نخــواهم و اگر به کسی کمکی می‌کنم آن را پنهانی انجام دهم.

- دید شما نسبت به مرگ قبل از این اتفاق چگونه بود و بعد از این اتفاق چه تغییری کرد؟

شـــفیعی: من قبل از این اتفـــاق واقعـــاً از مـــرگ می‌ترسیدم. یــادم می‌آید هر وقت به قبرســتان می‌رفتم سـعی می‌کـردم به صـورت جسد یا داخل‌قـبر نگـاه نکنم. ولی بـاور کنید الان اگر مـرا بین 10 جسد بگذارند خیلی راحت می‌خوابم، و احساس‌بسـیار خوشـایندی نسـبت به مرگ دارم!

- آیا دوست دارید این تجربه دوباره تکرارشود؟

شفیعی:ای کاش روزی هزار بار برایم تکرارشود! چنان لذت بخش بود که حد نداشت، دلم می‌خواهد آن فرد زیبا را دوباره ببینم و آن حس را دوباره تجربه کنم. مرگ هدیه‌ای است که خدا به بنده‌اش می‌دهد!

- بعد از این تجربه چه تغییراتی در تصور ودرک شما از خداوند پیش آمد؟

شفیعی: علاقه‌ام به او خیلی بیشتر شد و درکنارش خیلی هم خدا ترس شده‌ام. در ضمن بیشتر با او حرف می‌زنم، حتی وقت رانندگی، وقت راه رفتن، وقت خوردن به یاد او هستم! واین جمله لاحول و لاقوه الا به ا... العلی العظیم رابسیار تکرار می‌کنم.

- با او خداحافظی کردم و جمله‌ای از ایلیا(م) که در کتاب رویای راستین خوانده بودم درذهنم می‌درخشید:

«... و شماای زندگان از نور زنده بارور شوید وکودک الهی را در درون خود بپرورانید و برای‌فارغ شدن از خود آماده شوید. منتظر زاییدن‌ملکوت الهی در خود باشید و برای تولد دوباره‌مهیا شوید...»

شفیعی و همسرش می‌گویند:

محمد علی شفیعی اهل هفتگل حوزستان است اندامی متوسط و موهایی جو گندمی صورتی باریک و کشیده و چشمانی ریز و پوستی نسبتاً تیره دارد. او بر اثر بی‌توجهی به سرما خوردگی دچارآنفلونزا و در نهایت ذات الریه شد. او می‌گوید:

روز جمعه بود که در منزل بودم، احساس خفگی می‌کردم به مجتمع پزشکی سازمان آب و برق خوزستان

رفتم و در نهـایت به بیمارسـتان امـام خمیـنی منتقل شدم. چهل روز در آی سی یو و 22 روز درکما و کلاً 75 روز در بخش بودم... طی‌دوران کما یک بار فـوت کـردم. احساس سبکی کردم و خود را میان زمین و آسمان دیدم آن‌جا بـودم که متوجه شـدم پزشـکان و پرسـتاران دارند روی جسد من کار می‌کنند.

شـفیعی می‌گوید: با شـوک الکـتریکی روی من‌کـار می‌کردند نتیجه نـداد مـرا کفن پـوش کردند. مـدت 45 دقیقه در کفن بودم... همسـرم بـرایم آش نـذری درست کرده بود او به‌همراه سایر اعضای خانواده مشغول پخش آش در محله بـود که بـرادرم با مـنزل تمـاس گـرفت و خـبرمرگم را اعلام کـرد. مراسم آش نـذری تبـدیل به یک مراسم شـیون و زاری شد... این شـیون و زاری تنها 50 دقیقه طـول کشـید چـرا که دوبـاره با خـانواده تمـاس گرفتند و اعلام کردند که من زنده شدم.

زمـانی در اصـطلاح پزشـکی خـود را شـکلات پیچ (کفن پـوش) دیـدم، زنـده بـودنم را احسـاس کـردم... به خیـال خـودم فریـاد می‌زدم که اشـتباه می‌کنید دسـتگاه‌ها را ازمن جـدا نکنید. این کفن را بـاز کنید من زنـده‌ام، اما کسی نمی‌شنید. همان لحظه خودم را روی تخت دیـدم و از (برگشت) خـودم به شـدت متنفر بـودم... سـفر مـرگ خود را فقط خودم درک می‌کنم.

همسر محمد شـفیعی ادامه می‌دهد: نـذر کـرده بـودم که‌همسـرم شـفا پیـدا کند که خـبر فـوت او در روز تولد امـام علی (ع) به ما اطلاع داده شد. در نهـایت بـاردیگر اطلاع دادند که محمد زنده است... در یکی‌از روزها بـرای ملاقـات او به همـراه تمـام اهل خـانواده به دیـدار محمد

رفتیم... در همان روز بود که پدرش دســتمالی را ازجیب خـود درآورد که بلافاصـله محمد با مشـاهدهٔ آن دسـتمال شروع به گریه کرد. از او پرسیدم چرا گریه میکنی؟ و در آن زمان بود که محمد جریان مرگ خود را و دیدار با مـرد سفید پوش را توضیح داد.

همسر محمد شــفیعی به تشــریح تــاثیرات این معجــزه پرداخته و گفت: من اعتقــادات مــذهبی را بــاور دارم. معتقـدم تا خداوند سـبحان نخواهد هیچ بـرگی از درخـتی نمی‌افتد. طی مـدت بیمـاری محمد مـدام به ائمه اطهـار متوسل می‌شـــدم. اکنـــون که این معجـــره را دیـــدم اعتقاداتم صد برابر شده است.

تجربه آقای محمد زمانی

تجربه آقای محمد زمانی که در سن 26 سالگی بـرای او رخ داده یکی از کــاملترین و پر جزئیــات‌ترین تجربیــات ایـرانی است. آقـای زمـانی در حـال نوشـتن کتـابی در زمینه تجربه خود است ولی خلاصه‌ای از تجربه ایشــان با کسب اجازه در این‌جا آمده است:

من اکنون 65 سال دارم. این اتفاق در سال 1355 برایم رخ داد و من در آن موقع 26 سال داشـتم. محل زنـدگی خــانوادهٔ ما شــهر اصــفهان بــود ولی من در آن وقت به خاطر شغلم در شهر مشهد ساکن بودم. من صــبح خیلی زود سـاعت 2 صـبح با ماشـین خـود از مشـهد به سـمت اصـفهان به راه افتـادم. جـاده مشـهد به اصـفهان در آن روزها به خوبی اکنون نبود و یک بانـده بـود. در جـائی از راه نزدیک به قوچــان ناگهــان متوجه شــدم که یک جیپ لندرور از روبـرو در باند من آمـده و با سـرعت به طـرف

من نزدیک می‌شود. من سعی کردم که ماشین را به سمت راست کشیده و از برخورد با او اجتناب کنم، ولی شانه کنار جاده باریک بود و ارتفاع جاده از زمین بالاتر بود و فضای زیادی برای مانور نداشتم و علیرقم تلاشم با او تصادف کردم. ماشین من چند معلق خورده و از جاده به پایین افتاد. من از ناحیه سر و گردن و ستون فقرات و در بسیاری از قسمت‌های بدنم جراحات زیادی دیدم. فکر می‌کردم که هر لحظه ممکن است جان بسپارم. ولی بعد از چند دقیقه یک اتوبوس که از آن‌جا رد می‌شد صحنه تصادف را دیده و توقف کرد و من را بالاخره به بیمارستان کوچکی در شهر قوچان بردند. در آن‌جا من به اتاق عمل برده شدم و کادر بیمارستان بلافاصله مشغول کار روی بدن من شدند.

بدن من شکستگی و جراحات عمیق و زیادی داشت و من درد بسیاری داشتم. با این حال وقتی روی تخت بودم نگرانی‌ها و افکار مشوش زیادی به فکرم هجوم آورده بودند. مثلا نگران این بودم که مبادا به خاطر این تصادف نتوانم سر موعد به محل کارم بازگردم و شغلم را به کس دیگری بدهند. در همین حال به این نیز فکر می‌کردم که‌ای کاش نصیحت یکی از دوستانم که من را به انتخاب این شغل تشویق کرده بود را گوش نکرده بودم. از دست او خیلی خشمگین بودم و او را به خاطر این‌که دور از خانوادهام زندگی می‌کنم و به خاطر تصادفم مقصر میدیدم. نگران این بودم که مادرم اگر بفهمد چه حالی خواهد داشت و حتی نگران ماشینم که در تصادف از بین رفته بود بودم. در حقیقت من از دست همه‌چیز و همه کس مستاصل یا عصبانی بودم و

فکر می‌کردم در دنیا هیچ چیز سر جـای خـودش نیست و ذهنم پر از گله و شکایت بود.

در بیمارستان من را بیهـوش نکردند و به حـالت کما نـیز فرو نرفتم و نخوابیدم. به یـاد دارم که یکی از پرسـتارها زن جوانی بود که شاید حـدود 22 سـال داشت و به نظر تازه کار و کم تجربه می‌رسید. او زیبا بود و من با خـودم فکر می‌کردم که‌ای کاش حالم خوب بود و می‌توانستم با او صحبت کرده و دوست شوم. ولی بعد از مدتی دوبـاره دردهای بدنم حـواس من را از این افکـارم پـرت کردند و توجه من مرتب بین دردها و جراحاتم و افکار متعددی که داشتم تغییر میکرد.

ناگهان برای من همه‌چیز تغییر پیدا کرد. احسـاس بسـیار خــوبی بر من غلبه کــرد و آرامش زیــادی پیــدا کــردم. بـرعکس چند دقیقه قبـل، اکنـون احسـاس می‌کـردم که همه‌چیز در جهـان صـحیح و سر جـای خـودش است و آن گونه است که باید باشد. به هر شـیئی که نگـاه می‌کـردم یا در مــورد هر موضــوعی که فکر می‌کــردم اطلاعــات بسیار زیادی در مورد آن به من الهـام می‌شد و همه‌چـیز را راجع به آن پدیـده یا شـیئ به خـوبی درک می‌کـردم و میفهمیدم که آن پدیده یا شیئ همـان طـور است که باید باشد.

من به آن پرسـتار زیبا نگـاه کـردم و متوجه شـدم که او نسبت به قبل برایم کمی متفاوت به نظر می‌رسد. برای نگریستن به او لازم نبـود که رویم را بچرخـانم، بلکه من در آن واحد او را از تمــام جهــات می‌دیــدم و احســاس می‌کـردم که گـویی به تمـام وجـود او محـاط هسـتم. در حقیقت حس می‌کـردم در تمـام بیمارسـتان و هر نقطه

آن حضـــور دارم. این توانـــایی تـــازه من و تغیـــیر نـــوع نگریســـتن من به همه‌چـــیز بـــرایم کمی عجیب به نظر می‌رسید. ضمنا من به هر چه می‌نگریستم در آن زیبـایی و خوبی می‌دیدم.

چـیز عجیب دیگـری که متوجه شـدم این بـود که اکنـون وقـتی به آن پرسـتار جـوان مینگریسـتم تمـام افکـار و احساسات او را نیز می‌توانستم بـبینم و درک کنم. دیـدم که نگـرانی و تشـویش زیـادی دربـارهٔ حـال من داشت و پیش خودش فکر میکـرد که حیف از این جـوان که دور از خانه و شـهر خـود در حـال تلف شـدن است. من سـعی کـردم که به او دلـداری بـدهم و به او گفتم که بـرعکس، حـــال من خیلی خـــوب است و در حقیقت هیچ‌وقت در زندگی این قدر حالم خوب نبوده است و نیازی نیست که نگران باشد. ولی با تعجب میدیـدم که او هیچ تـوجهی به حرفهـــای من نمی‌کند و حـــتی به ســـمت من نگـــاه هم نمی‌کند و برعکس به نقطهٔ خاصی خیره شـده است. من سـعی کـردم جهت نگـاه او را دنبـال کنم تا بـبینم به کجا چشم دوخته است. دیدم او به بدنی مینگرد که روی تخت بیمارستان است. وقتی که بدن را دیـدم جا خـوردم. این شخص به من شباهت خـیره کننـده‌ای داشت. ولی هنـوز نمی‌توانستم بـاور کنم که این کالبد خـود من است. پیش خودم فکر کردم چطور چنین چیزی ممکن اســت؟ آیا من برادر دوقلویی دارم که از آن خبر نداشـتهام و اکنـون در بیمارستان اسـت؟ من سـعی کـردم به شـانهٔ آن پرسـتار دست بزنم تا توجه او را به خودم جلب کنم ولی در کمال تعجب دستم از شانهٔ او رد شد.

من از چیزهایی که میدیدم و طوری که همه‌چیز به نظر میآمد شگفت زده و گیج شده بودم. وقتی به دستم و به بقیهٔ بدنم نگاه کردم دیدم بدنم حالتی بلوری و شفاف دارد و نورانی است. از ذهنم خطور کرد که نکند من مرده باشم و به یاد مادرم افتادم که چقدر از مرگ من ناراحت خواهد شد. ناگهان خود را در منزلمان در اصفهان و نزد مادرم یافتم. این به طور عجیبی اتفاق افتاد که نمیدانم چطور آن را توضیح دهم. گویی وجود من به دو نیمه تقسیم شده بود که هر نیمه کامل بود و من بودم. یکی در بیمارستان حضور داشت و یکی پیش مادرم. من در هر دو مکان حضور کامل داشتم و از تمام اتفاقات هر در مکان خبر داشتم. من با خود فکر کردم که او را غافلگیر کرده و خوشحال کنم و به همین خاطر او را از پشت بغل کردم. ولی دست‌های من بدون هیچ مقاومتی در او فرو رفتند. من تعجب کردم و سعی کردم با او حرف بزنم ولی او نیز توجهی به من نکرد.

من به یاد یکی از معلمان سابقم افتادم و بلافاصله نزد او بودم. به هر کسی که نگاه می‌کردم می‌توانستم افکار و احوال و حتی وضع معیشتی و مالی آن شخص را بفهمم و استرسها و نگرانیهای او را درک کنم. مثلاً به یاد دارم که معلمم در آن موقع دربارهٔ پسرش فکر میکرد و من در همان حال می‌توانستم پسر او را نیز ببینم. من در مورد چند دوست و خویشاوند دیگر نیز فکر کردم و نزدیک یک به یک آن‌ها رفته و سعی در ارتباط با آن‌ها کردم ولی گویی هیچ کسی من را نمیدید و صدای من را نمیشنید. متوجه شدم که تلاش فایده‌ای ندارد و نمی‌توانم به طور عادی با کسی ارتباط برقرار کنم.

در طـول تمـام این وقـایع من هنـوز در بیمارسـتان هم حضـور کامل داشـتم و شـاهد همـهٔ اتفاقـات آن‌جا هم بودم. دیدم که در بیمارستان دکترها من را متوفی اعلام کردند و یک برگه را مهر و امضاء کردند و در پرونـده من گذاشـتند که نوشـته بـود «مـریض احیـاء نشد. آزمـایش میدریاز دوبل انجام شد ولی مـوفقیت آمـیز نبـود. مـرگ قطعی اعلام شد.» روی بـدن من یک ملحفه کشـیدند و آن را از روی تخت بلند کرده و به روی یک تخت چرخ دار گذاشـتند و به اتـاقی که در آن درگذشـتگان را به طـور موقت نگـاه میداشـتند بردند. طبق گـزارش پزشـکی من 32 دقیقه بعد دوباره زنده شـدم ولی در این 32 دقیقه چیزهای بسیاری را دیدم و تجربه کردم.

من در جـائی از تجربهـام از یک تونل عبـور کـردم و با سـرعت به سـمت نـوری درخشـان حـرکت کـردم، ولی نمیدانم دقیقاً در چه نقطهای از تجربهام بود زیرا زمـان برایم معنای خود را از دست داده بود. احسـاس عبـور از این تونل مانند عبـور از یک قیف بـود که یک سر آن پهن و سر دیگر آن باریک و تنگ است و احساس می‌کـردم در این تونل به جلو فشـار داده می‌شـوم. این تونل خیلی طـولانی و بسـیار تاریک بـود، ولی من در این تـاریکی احسـاس مطلـوبی داشـتم و هیچ تـرس و نگـرانی وجـود نداشت. من به طـرف یک نقطه نـورانی می‌رفتم که احساس می‌کردم که در آن عشق زیادی وجـود دارد. نـور من را دوست داشت و به شـدت به سـمت خـود جـذب می‌کرد. وقتی به نور رسـیده و به آن متصل شـدم تمـام باورهـای من تغیـیر یافتند. در آن هنگـام درک و فهم عمیقی از همه‌چـیز پیـدا کـردم. می‌فهمیـدم که این‌ها دانش و حکمتهـایی متعلق به خـود من و از من بودنـد،

ولی تنها در زمانی که در دنیا می‌زیستم به طـور مـوقت از آن‌ها دور شده و آن‌ها را فراموش کرده بودم. زنـدگی من در دنیا مانند کرم ابریشمی بـود که در یک پیله قـرار دارد و گمان می‌کند تمـام دنیا همین پیله است و خـود را وابســته به آن می‌داند و با همین دنیــای کوچک خــود را سرگرم کرده است. ولی اکنون مانند یک پروانه بودم که از پیله خــود بــیرون آمــده است. من آزاد و رها بــودم و بزرگی و عظمت جهان را درک می‌کردم. هنگــامی که در پیله بودم، از زیبایی و عـالی بـودم آن‌چه فـرای آن است بی‌خبر بودم و تمام دلخوشی و وابستگی من به آن‌چه در پیله می‌یافتم محدود بود، به دنیا و تمام چیزهای آن.

من به مکانی نورانی و دلنشین رفتم که احسـاس کـردم خانه و وطن حقیقی من است و من به طــــور کامل به آن‌جا تعلق دارم و زنــدگی من در دنیا مانند تبعید یک نفر به جزیرهای دورافتاده و ناسازگار است. مانند وقـتی که سـال‌ها از وطن و خانه خـود دور بوده‌اید و وقـتی که به آن بازمی‌گردید تازه می‌فهمید که چقـدر در مقایسه قبلا در غــربت و ســختی بوده‌اید و چطــور این‌جا همه‌چــیز برایتــان آشناست و این‌جاست که راحــتی و صــمیمیت و محبت و عشق واقعی منتظرتان است.

در این مکــان گذشــته و آینــده و دور و نزدیک و تاریک و روشن معنــائی نداشت وخاصــیت خــود را از دست داده بود. همه‌چیز عالی و در حد کمال به نظر میرسـید. ارواح دیگری نیز آن‌جا بودند و میدیـدم که بعضی نـور و امکـان بیشتر و بعضی نور و امکان کمـتری نسـبت به من دارند. ولی من نسبت به آنانی که از من پیشرفتهتر و نورانیــتر به نظر میرسیدند ذرهای احساس قبطه نمی‌کردم. کاملاً

برایم روشن بود که آن‌ها ظرفیت و رشد خود و من ظرفیت و رشد خود را دارم و هرکدام از ما در جا و موقعیتی هستیم که باید باشیم.

هنگامی که من نزد مادرم و بقیهٔ دوستان و اقوام رفتم احساس گنگی داشتم که وجودی دائماً و سایه وار من را همراهی می‌کند. ولی اینقدر حواس من به سمت کسانی که می‌خواستم ببینمشان معطوف بود و در افکار خودم بودم که توجهی به او نکرده بودم. ولی حال که به او توجه می‌کردم احساس می‌کردم که او وجودی بسیار نورانی و ارزشمند و مقدس است که همیشه و در تمام لحظات زندگی همراه من بوده است. احساس کردم که او من را به طور کامل و بشدت دوست دارد و من نیز او را بشدت دوست داشتم و بین ما عشقی عمیق و نامشروط وجود داشت. او آن‌چنان جذاب و زیبا و بدلنشین بود که بلافاصله با تمام وجود مجذوب او شدم. پیش خود فکر کردم آیا او امام زمان یا پیامبر است؟ فکری از من گذشت که او بالاتر از امام زمان یا پیامبر میباشد. ارتباط ما از طریق تله پاتی و فکر بود. او هر سؤالی که من داشتم را بلافاصله و به طور کامل جواب می‌داد، به طوری که دیگر نکته ندانسته‌ای و سؤال دیگری در مورد آن باقی نمی‌ماند. هر موضوعی که می‌فهمیدم و هر آن‌چه در پیش روی خود می‌دیدم در کمال بود. اگر تمام دانشمندان دنیا جمع می‌شدند نمی‌توانستند یک نقطه از آن را طوری تغییر دهند که بتواند آن را بهتر یا زیباتر کند.

من درک کردم که هر کسی که میمیرد یک راهنما دارد. فقط بعضی از ارواح چنان در دنیای خود غرقند که

هیچ‌وقت متوجه این راهنما نمیشــوند. به عنــوان مثــال افرادی را میدیدم که سـالیان زیـادی بـود که مـرده بودند ولی هنوز نگران اموال خود یا مسند خـود یا چـیز دیگـری از دنیا بودند و متوجه نبودند که مردهاند و روح آن‌ها هنوز در دنیا و روی زمین اسـیر بـود. روحی را می‌دیـدم که سال‌ها بعد از مرگ خود هنـوز به دفـتر کـار و ریاست خــود می‌رفت و ســعی می‌کــرد که مانند دنیا کاغــذها را امضـاء کنـد، بـدون این‌که متوجه باشد که قـادر به چـنین کاری نیست. فهمیدم که هرگونه وابستگی دنیائی شــدید می‌تواند روح ما را حتی بعد از مرگ اسیر خود نگـاه دارد و از صعود آن جلوگیری کند.

افرادی را دیدم که خودکشی کرده بودند و شــرایط آن‌ها از همه بدتر بود. آن‌ها کاملاً در اســارت به سر میبردند و امکان ارتباط با کسی را نداشتند. گاهی ارواح آنان برای سـالیان دراز عزیـزان و نزدیکانشـان در دنیا را که در اثر خودکشی آن‌ها ضربه زیادی دیده بودند ســایه وار تعقیب میکردند و ســعی در معــذرت خــواهی و طلب بخشش از آن‌ها داشــتند. ولی هیچ فایــدهای نداشت و صــدای آن‌ها شنیده نمی‌شد. تمام این‌ها را راهنمای من به من نشــان میداد و توجه من را به افراد مختلف جلب میکـرد. ســپس او توجه من را به صــحنههای دیگــری معطــوف کــرد که مانند یک فیلم جلـــــوی من شـــــکل میگرفتند. این‌ها صحنههای زندگی من بودند که از ابتدا به من نشـان داده شدند.

من زن جوانی را دیدم که باردار بود و قسـمتی از وجـود (روحی) خودم را دیدم که به صورت امواجی وارد بدن او شد و با او یکی شد. این مادرم بود که با من حامله بــود.

احساس می‌کردم من در تمام جهان هستم ولی به نوعی قسمتی از من متمرکز شده و وارد بدن مادرم شد. احساس من اتصال بود، این‌که همه‌چیز به هم وصل است و آغاز و پایانی وجود نداشته و ندارد. من نمی‌توانم به درستی بگویم در چه مرحله‌ای از بارداری این اتفاق افتاد ولی فکر می‌کنم مدت زیادی قبل از زایمان مادرم بود. من حقیقتا تمام زندگی خود را از خردسالی تا لحظه تصادف دوباره زندگی کردم. من زندگی خود را دوباره تجربه می‌کردم، ولی به طور هم زمان نظاره‌گری بودم که به صورت شخص سوم تمام این واقعیت را مشاهده می‌نمودم. تفاوت نحوه‌ای که اکنون زندگی‌ام را تجربه می‌کردم با دنیا این بود که اکنون تمام عواقب و بازتاب‌های رفتارم را در بقیه انسان‌ها و بر روی همه‌چیز می‌دیدم و حس می‌کردم. می‌دیدم که چگونه حتی کوچک‌ترین عمل من، از یک لبخند ساده گرفته تا یک اخم یا سخنی درشت و آزار دهنده که شاید به کسی گفته بودم، بر روی همه‌چیز اثر می‌گذاشت و چه انرژی‌ها و امواجی به خاطر آن در جهان رد و بدل می‌شد.

در دید و نگرش جدیدی که داشتم هم‌چنین می‌دیدم که دل خوری‌ها و رنجش‌های من ازدیگران بی‌مورد بوده‌اند. حتی آن‌جایی که خوبی زیادی در حق کسی انجام داده بودم و در مقابل از او بی‌اعتنایی و رنجش دریافت کرده بودم. می‌دیدم که او یک موجود آزاد و منحصر به فرد است و می‌تواند آن‌گونه که می‌خواهد عمل کند و تجربه خود را شکل دهد و به من ربطی ندارد که او از آزادی انتخاب خود چگونه استفاده می‌کند. می‌دیدم که هر یک از ما انسان‌ها منحصر به فرد و بسیار با ارزش هستیم و

در خلقت هیچ کس قابل جایگزین کـردن نیست. در تمـام کائنات و جهان هستی کس دیگری مانند من وجود نــدارد و نخواهد داشت و من بسـیار با ارزش و گرانبها هسـتم. آن‌چه که باید بــرای من مهم باشد رفتــار و واکنش‌هــای خود من است نه رفتـار و برخوردهـای دیگـران. من نباید هیچ تـوقعی از کسی داشـته باشم یا قضـاوتی در مـورد کسی بکنم، بلکه باید فقط مـراقب خـود و اعمـال خـود باشم.

حـتی اگر هیچ خـدمتی به دیگـران از من سـاخته نباشـد، تنها یک لبخند ســاده من می‌تواند به هر چــیزی انــرژی مثبت بدهد، حتی به گیاهـان و حیوانـات و تمـام هسـتی. این لبخند هیچ‌وقت تمام نخواهد شد و بـالاخره به سـوی خــود من بــاز خواهد گشت. هم‌چــنین وقــتی که انــرژی منفی و بدی از خـود صـادر می‌کنم این بر روی همه‌چـیز اثر منفی می‌گـذارد و در نهـایت به سـوی خـود من بـاز می‌گردد. دیدم که در حقیقت من هیچ کار خوب و بدی در حق کسی نمی‌کنم، بلکه تمــام آن‌چه انجــام می‌دهم در حق خودم و برای خودم است.

چـیز دیگـری که در مـرور زنـدگی‌ام فهمیـدم این بـود که چقــدر هر لحظه زنــدگی با ارزش و مانند دری گرانبها و هدیه‌ای است که به من داده شده و چقدر من وقت خــود را در زندگی به بطالت یا امـوری بی‌ارزش سـپری کـرده بودم. من باید وقت خود را به یادگیری و افکاری مثبت و خـدمت و محبت به دیگـران می‌گذرانـدم زیـرا این چیزها بودند که اکنـون در این سـوی بـدرد من می‌خوردند. باید همه را می‌بخشیدم و با همه مهربان می‌بـودم، همانگونه که خــدا اینگونه است و من هم پــاره‌ای از وجــود الهی

هستم (و به سوی خدا گونه شدن در حرکتم). در آن‌جا نه قضاوتی بود و نه عذاب و تنبیهی، بلکه تنها من بـودم که در مورد خود قضاوت می‌کردم و لحظه به لحظه زنـدگیم و هر عمل و فکر و احساسم را مـورد ارزیـابی قـرار می‌دادم.

یک مثال در مـورد مـرور زنـدگیم این بـود که وقـتی بچه بودم به یک پسر بچه در خیابان آزار و اذیت زیاد جسـمی و روحی وارد کـردم. او به گریه افتـاد و من ترسـیده و فرار کرده و به خانه بازگشـتم و در اتـاقی پنهـان شـدم. در مـرور زنـدگیم دیـدم که در اثر درد و گریه این بچه نـوعی انـرژی منفی از او به اطـراف صـادر می‌شد که رهگذران و حـتی گنجشـگان و پشـهها از آن تـأثیر منفی دریافت می‌کنند. من میدیدم که حیات در همه‌چـیز وجـود دارد و تقسـیم بنـدی ما در مـورد موجـودات زنـده و غـیر زنـده از دید و نگـاه دنیـوی ماست و در حقیقت همه‌چـیز زنده است.

من دیـدم که هرگـاه آزاری به کسی وارد کـرده‌ام در حقیقت به خودم آسیب زدهام و در حقیقت خدمتی به او کـرده‌ام زیـرا او در برابر این آزار من خـیر و رحمـتی بیشتر در جائی دریـافت کـرده است. هم‌چـنین هرگـاه به کسی کـوچک‌ترین محبت و خـوبی کـرده بـودم، حـتی یک لبخند کوچک، در حقیقت به خـود خـدمت کـرده بـودم. به عنوان مثال وقتی 10 سـاله بـودم، ما و بقیه اقـوام یک اتوبوس دربست کرایه کـرده بـودیم تا به مشـهد بـرویم. یکی دیگر از اقوام ما با ماشین شخصی خـود که یک بـنز قـدیمی بـود به دنبـال اتوبـوس میآمد. در جـائی از راه اتوبـوس خـراب شد و ما بـرای تعمـیر آن چند سـاعتی

متوقف شدیم. آن خویشاوند صاحب بنز ما ظـرف آبی را به من داده و گفت که بروم آن را از چشــمهای که در آن نـزدیکی بـود آب کنم. من ظـرف را آب کـردم ولی بـرای من که بچه بـودم حمل آن کمی سـنگین بـود. من در راه تصمیم گرفتم کمی از آب ظـرف را خـالی کنم تا سـبکتر شود. در آن‌جا چشـمم به درخـتی افتـاد که به تنهـائی در زمینی خشک روئیده بود. من به جای این‌که آب ظـرف را در همان‌جایی که بـودم خـالی کنم، راهم را دور کـرده و پیش آن درخت رفتم و آب را پـای آن خـالی کـردم و چند لحظه هم ایستادم تا مطمئن شـوم آب به خـورد آن رفته است. در مـرور زنـدگیم چنـان به خـاطر این کـارم مـورد قـدردانی و تشـویق قـرار گـرفتم که بـاورکردنی نیست. گــویی تمــام ارواح به خــاطر این عملم به من افتخــار میکردند و خوشـــحال بودند. این کـــار یکی از بهـــترین کارهای زندگیم به نظر میرسـید و این بـرایم عجیب بـود زیرا از دید من چیز چندان مهمی نبود و فکر می‌کردم که کارهای خیر بسیار بزرگ‌تری در زندگی انجام دادهـام که این در برابر آن‌ها کوچک است. ولی به من نشـــان داده شد که این عمل من ارزش بســیار زیــادی داشــته زیــرا کاملاً از روی دل انجـام شـده و هیچ شـائبه و تـوقعی در آن برای خودم وجود نداشته است...

راهنمــای من به من گفت که باید بــازگردم زیــرا هنــوز موعد من نشــده است. من گفتم منظــورت چیســت؟ او گفت که مرگ من اتفـاقی بـوده و هنـوز زمـان من روی دنیا به پایـان نرسـیده است. من گفتم که هرگـز، به هیچ وجه حاضر نیســـتم به آن مکـــان پر از درد و تـــاریکی بازگردم. در پاسخ او زندگی من را در آینده به من نشـان داد و من فهمیدم که اگر باز نگردم (از نظر رشد روحی)

به ضـرر خـود من است. اکنـون آن‌چه به من نشـان داده شد را به خـــاطر نمی‌آورم ولی به یـــاد دارم که بعد از این‌که این صحنه‌ها به پایان رسیدند دیگر با تمام وجــودم می‌خواسـتم که به دنیا بـازگردم تا مـاموریت خـود را در دنیا انجـــام دهم. همین مـــنی که یک لحظه پیش به هیچ وجه حاضر به بازگشت نبـــودم. به محض این‌که قبـــول کردم که به دنیا بازگردم، با سـرعت نـور به سـمت زمین بازگشـــتم و وارد بـــدنم شـــدم و ناگهـــان تمـــام درد آن جراحـــات به من بازگشت. من از درد شـــروع به آه و ناله کردم و یک نفر از خدمه بیمارسـتان که در راهـرو نزدیک آن اتاق بود صدای من را شنید و بلافاصـله تعـداد زیـادی دکتر و پرستار به اتاق من هجـوم آوردند و من را دوبـاره به اتاق عمل بردند.

برای من چندین ماه طول کشید تا بتـوانم دوبـاره خـودم را با زنـدگی دنیا وفق دهم. آن‌چه از زنـدگی آینـده خـود دیده بودم تماما از ذهن من پاک شده بود. بـرای سـال‌ها من تجربهام را از همه مخفی می‌کردم زیـرا هنگـامی که از آن بـرای دیگـران صـحبت می‌کـردم با قضـاوت منفی آن‌ها روبرو می‌شدم و به من اتهام دیـوانگی و تخیل زده می‌شد و زندگی عادی برایم مشـکل شـده بـود. تا این‌که بعد از چنـدین سـال کتـابی در این زمینه دیـدم و متوجه شدم که افـراد زیـاد دیگـری نـیز تجربههـایی مشـابه من داشتهاند، گرچه ممکن است جزئیـات تجربه آن‌ها کمی با من فرق کند یا با زبان و بیان متفـاوتی شـرح داده شـده باشد. بعد از این اتفاق من خیلی مشتاق شـدم که افـراد دیگـری را بیـابم که تجربهـای مشـابه من داشـتهاند. من حـتی شـغل خـود را تغیـیر داده و در قسـمت خـدمات پزشـکی در بیمارسـتان مشـغول به کـار شـدم و سـعی

می‌کردم در بیمارستان با مریضهایی که برخورد نـزدیکی با مرگ داشته یا احیاء شده بودند ارتبـاط برقـرار کنم به امید این‌که شـاید آن‌ها هم چیزهـای مشـابهی را دیـده باشـند. به تـدریج تجربههـای نزدیک به مـرگ در جامعه بیشتر جا افتاد و من امروزه به طور مرتب (حـداقل یکی دو بار در مـاه) در جمع دوسـتان یا گروههـای دیگـری که علاقهمند هستند حضـور یافته و به طـور مفصل راجع به تجربهـام با آن‌ها صـحبت می‌کنم. بـرعکس سـابق، الان مـردم به خصـوص جوانترها علاقه بسـیاری به شـنیدن تجربهـام دارند و به نظر می‌رسد تحت تـأثیر قـرار میگیرند.

تجربه آقای رضا در 6 سالگی

تجربه من از مرگ مربوط به 35 سال قبله، یعنی وقـتی که شش سال داشتم. شهریور ماه سال 1360 بود، اون موقع ما در شهرسـتان گـرمی از توابع اسـتان اردبیل زنـدگی می‌کـردیم. یادمه که هـوا مه آلـود بـود و من با اصرار از مادرم دو تـومن گـرفتم که بـرم مغـازه بسـتنی بخرم. مغازه آنطرف یک خیابان شـیب دار بـود که باید از آن عبور می‌کردم. هنگامی که به سـمت چپ نگـاه کـردم دیدم یک ماشین جیپ سبزرنگ از بالا میاد با خودم گفتم تا ماشین بهم برسه از خیابون رد میشم اما ...

با این‌که شاهدان می‌گفتند سرم به جدول خورده بوده و خـون زیـادی ازم رفته بـوده، اما هیچ دردی احسـاس نمی‌کـردم. یک لحظه خـودم را در تاکسی دربغل یکی از همسـایگان دیـدم که داشـتند مـرا بسـوی بیمارسـتان می‌بردنـد، اما من حـال خـوش عجیـبی داشـتم و نمی‌خواستم ازین حالت بیرون بیام.

ناگهان احساس کـردم مثل کنـدن پوست پیـاز از جسـمم کنـده میشم. بـازم هیچ دردی نداشـتم و آرامش عجیـبی وجودم را فرا گرفته بود. تا تاکسی به بیمارسـتان برسه من از جسـمم جـدا شـده بـودم. دیگر در فضا یا خلأ یا چیزی شبیه به آن شـناور بـودم ماننـد، مـاهی که در آبی زلال شنا می‌کند. اصلا به مرگ و زنـدگی فکر نمی‌کـردم حتی به پـدر و مـادرم که تنها فرزندشـون بـودم هم فکر نمی‌کردم. همه جا پر از نور بود، نه نوری معمـولی، بکله نـوری شـبیه به نـور مهتـاب با درخشـندگی صـدها برابر. بیشـتر احسـاس می‌کـردم که این نورخـیره کننـده تمـام وجـودم را شستشو می‌دهد. دریـایی از نـور و آرامش وصف ناپذیر در همین اثنا احسـاس می‌کـردم. رفته رفته داخل کانالی قرار گرفتم و بسمت بالا کشـیده می‌شـدم، با سـرعتی بـاور نکـردنی. وقـتی از کانـال عبـور کـردم آنطرف کانال روشنایی تغییر حالت داده بود و نور سفید مانند منشور به انـواع نورهـای رنگی تجزیه می‌شد و یک کوه کریستال مانندی در سمت راستم می‌دیدم، مثل کوه یخی.

احساس می‌کردم که تنها نیستم و موجوداتی که با آن‌ها احسـاس قـرابت می‌کـردم در اطـرافم پراکنده‌اند و می‌خواهند با من ارتباط بر قرار کنند. اما من وجودشـان را فقط در درونم احسـاس می‌کـردم. در اون موقع بـود که احساس کردم در ضمیرم دوصدای متفاوت می‌شنوم، یکی می‌گفت «رضا بیا بیا پیش ما، زود بـاش»، و صـدای دیگر در جهت مخـالف میگفت «نه رضا خـواهش می‌کنم نرو». بقیه تجربه‌ام دیگه خـوب یـادم نیسـت، فقط یادمه خودم را روی تحت بیمارستان یافتم که سـرم بهم وصل کرده بودن و همه جام باند پیچی شده بود. پـدر و مـادرم

که از بهوش آمدن من سر از پا نمیشناختند میگفتند من سه روز تو کما بودم. هنوزم که هنوزه خاطرات اون دوران برام خیلی شیرینه، و حداقل دیگه از مرگ نمی‌ترسم.

تجربه تیموتی

من یک تومور مغزی داشتم که دچار خون ریزی شده بود؛ اما خودم نمی‌دانستم، زیرا تا آن موقع، به بیماری خاصی مبتلا نشده بودم. همه‌چیز از یک روز زیبای سپتامبر شروع شد؛ از سر کار مرخصی گرفتم تا پسر 12 ساله‌ام را پیش دندانپزشک ببرم. برای این کار می‌بایست حدود 30 مایل رانندگی می‌کردم. در راه خانه، ماشینم سر و صدا می‌کرد. به پسرم گفتم بهتر است قبل از این‌که وارد بزرگراه شویم، نگاهی به آن بیندازم. هنگامی که ماشین را به کنار جاده کشیدم، صدای بلندی از کاپوت شنیده شد. وقتی به موتور نگاه کردم، کور شدم. چشمانم را مالیدم و فکر کردم زمانی که کارم با ماشین تمام شود، دیدم برمی‌گردد؛ اما این اتفاق نیفتاد. می‌توانستم صدای پسرم در مقابل صورتم بشنوم که می‌پرسید: «چشمهات چه شده بابا؟» نمی‌توانستم او را ببینم، اما می‌دانستم اتفاق بدی در حال رخ دادن است. سپس تپش قلب گرفتم و خیس عرق شدم. نمی‌دانستم چه اتفاقی دارد برایم می‌افتد؛ تصور کردم دچار سکته یا حملهٔ قلبی شده‌ام. به پسرم گفتم فورا کمک بیاورد؛ او هم همین کار را کرد. وقتی سعی کردم به ماشین برگردم، متوجه شدم که پاهایم حرکت نمی‌کنند. جلوی گلگیر افتادم، تلاش کردم خودم را سر پا نگه‌دارم، اما بالاخره پخش زمین شدم.

[در همان حین] می‌شنیدم که عـده‌ای در حـال دویـدن به سمت من هستند. آن‌ها می‌پرسیدند چه اتفـاقی افتـاده؟ گفتم نمی‌دانم، اما نمی‌توانم ببینم و پاهـایم نـیز از کـار افتاده‌اند. مردها مرا بلند کردنـد، به یک گـاراژ بردند و به آمبــولانس زنگ زدند. وقــتی آمبــولانس رســید مــرا به بیمارستان منتقل کردند و در آن‌جا بر رویم CAT اسـکن انجــام شد. آن‌جا بــود که پزشــکان گفتند که یک تومــور مغزی پـاره شـده دارم. آن‌ها نمی‌توانسـتند توضـیح دهند که چرا تومور دچار خونریزی شده و سـپس خـونریزی آن بند آمـد؛ اما گفتند کـاری از دستشـان بر نمی‌آید و خیلی دوام نخواهم آورد. آن‌ها به خانواده‌ام اطلاع دادند. دکــتر برای 6 ساعت [در کنارم ماند و] دستم را گرفت. [با این حال] هنوز زنـده بـودم، بنـابراین مـرا به بیمارسـتانی در پیــتزبورگ منتقل کردند و در آن‌جا عمل جراحــیی که به آن نیاز داشتم بر رویم انجام شد.

حین عمل، در یک تونل بودم. رفتن به این تونل مستلزم هیچ‌گونه تلاش فیزیکی نبود، زیرا همه‌چیز از طریق ذهن صــورت می‌گــرفت. هر چه بیشــتر به بازگشت به خانــه، [یعـنی] بهشت فکر می‌کـردم، حـرکتم در تونل سـریع‌تر می‌شد. وقتی فکر کردن دربارهٔ حرکت به بالا را متوقف کردم، به طور کامل ایستادم. سپس دستانم را بر دیوارهٔ تونل گذاشـتم. دیوارها حـدود یک مـتر قطر داشـتند و از ابرهای سـیاه سـاخته شـده بودند. بعد دوبـاره به حـرکت فکر کردم.

وقتی به انتهای تونل رسیدم، متوجه زیباترین منظـره‌ای که تــاکنون دیــده بــودم شــدم. تا جــایی که چشم کــار می‌کـرد، گلهـای مینـای بـزرگ و زردرنگ گسـترده بودند.

چشم‌اندازی هموار و بی‌حد و مرز بود. درونم از عشـقی شـدید که پیش از آن هرگز همانـندش را احسـاس نکـرده بــودم مالامــال شد. متوجه شــدم که بــدنی نــدارم و با فاصلهٔ چند پا، بر فراز گلهای مینا شناور هستم.

بعد روحی را دیـــدم که در ســـمت چپ خـــروجی تونل ایسـتاده بـود و با دست به میانـهٔ دشت اشـاره می‌کـرد. وقتی دقیق‌تر نگاه کـردم متوجـهٔ درخـتی در وسط دشت گل‌های مینا شدم و فهمیدم این، همان‌جـایی است که او می‌خواهد برم. درخت حدود 5 کیلومتر از من دورتر بـود اما در عــرض چند ثانیه به آن‌جا رســیدم. از انــدازهٔ این درخت هفت متری عظیم شگفت‌زده شدم و در حـالی که بر تنهٔ آن دست می‌کشیدم، هم‌چنان بر فراز گل‌های مینا معلق بودم. هنگـامی که به بـالا و به شـاخه‌های آن نگـاه کردم، متوجه شدم که سرتاسر آسمان ســفیدرنگ است. سفیدی آن بسـیار درخشـان بـود، به حـدی که چشـمم را می‌زد. در آسمان آن‌جـا، آفتـاب یا رنگی وجـود نداشت و من درخشـان‌ترین ابرهـای سـفیدِ تمـام عمـرم را در آن دیدم.

سپس موجی از احساس مرا فرا گرفت. آشفته، غمگین، وحشت‌زده یا دلتنگ نبــودم، تنهــا، وجــودم مالامــال از عشقی بود که پیش از آن هرگز همانندش را حس نکـرده بودم.

در حالی که به آسمان نگاه می‌کردم، وجودی [مــونث] را دیــدم که به ســرعت از ابرها خــارج شد و مســتقیما به طرف من آمد. او یک‌راست به سمت صورتم پرواز کـرده و به چشمانم نگاه کرد. این وجـود حـدود 15 ثانیه عمیقا به چشـــمانم خـــیره شد و روحم را خواند. در یک آن، ما

همه‌چیز را راجع به یک‌دیگر دانستیم. سپس از من دور شد و گفت: «باید برگردی. هنوز وقت آمدنت به قلمرو آسمانی نیست، هنگامی که وقتش فرا برسد، دوباره به این‌جا بازخواهی گشت.» گفتم: «نمی‌خواهم برگردم؛ جسم انسانی، رقت‌انگیز و [منشا] رنج و آسیب است.» او پاسخ داد: «می‌دانم، اما پدر آسمانی می‌خواهد که تو بازگردی و برای او کاری انجام دهی.» گفتم: «خب، او چه کاری از من می‌خواهد؟» جواب داد: «وقتش که برسد خواهی دانست.»

واقعا دوست نداشتم برگردم، اما او مرا متقاعد کرد و گفت پدر آسمانی می‌خواهد من برگردم و برایش کاری کنم، کاری که در حین انجام آن از من محافظت خواهد شد. او هم‌چنین گفت که از قضاوت‌های منفی افراد دلسرد نشوم. در آن لحظه می‌دانستم که [برای خداوند فردی] خاص هستم و قرار نیست حین عمل جراحی بمیرم. حقیقتا نمی‌دانستم که به چه شکل محافظت خواهم شد، اما می‌فهمیدم که [به هر حال] به نحو احسن خواهد بود.

مدت بیشتری به گفتگو پرداختیم. او گفت که پدر آسمانی نمی‌خواهد ما یک‌دیگر را قضاوت کنیم بلکه می‌خواهد همهٔ ما برابر باشیم. خداوند دوست دارد که ما از زندگی خود لذت ببریم و شاد و سپاسگزار باشیم. بیشترین کاری که او از ما انتظار دارد، کمک به یک‌دیگر است. او دوست دارد که ما بیش از آن‌چه به خودمان فکر می‌کنیم، به فکر همدیگر باشیم.

در حالی که زیر آن درخت عظیم مشغول گفتگو بودیم، متوجهٔ توده‌ای از ابر در میان گلهای مینا شدم که حدود

12 متر قطر داشت. 6 وجود در میان آن ایستاده بودند و به پایین نگاه می‌کردند. هر از گـاهی یک روح خم می‌شد و روح دیگـــری را بر می‌داشـــت، گهـــواره‌وار آن را در آغوش می‌گرفت و سپس به بالا نگاه می‌کـرد. آن‌گـاه به سرعت به درون ابرهای بالا پـرواز می‌نمـود و در نهـایت روحی دیگر از آن بالا به پایین و به درون تـودهٔ ابر فـرود می‌آمد و جای آن را پر می‌کرد. این کار برای مدتی ادامه یافت.

از فرشـته پرسـیدم آن‌ها چه می‌کننـد؟ او گفت که آن‌ها مـراقب بیمارسـتان‌ها، پزشـکان و افـراد شـدیدا بیمـار هســـتند، اما در روند بیمـــاری مداخله نمی‌کنند. پس از این‌که مدتی با هم گفتگو کـردیم، فرشـته از من دور شد و مسـتقیما به سـمت بـالا، به میـان شـاخ و بـرگ درخت پرواز کرد. در نهـایت نـیز همچـون دود در هـوا محو شد. دانسـتم که وقت رفتن فـرا رسـیده است. نمی‌دانسـتم چطـور می‌خـواهم برگـردم، اما می‌دانسـتم که بسـیار دردناک خواهد بود.

می‌خواستم تا جـایی که می‌تـوانم آن مکـان را به خـاطر بسپارم، بنابراین به اطراف چشم دوخته و سعی کردم تا همـهٔ جزئیـات را در ذهنم ثبت کنم. متوجه شـدم که هیچ حشره، تار عنکبوت، زنبور عسـل، مورچه یا پـروانه‌ای بر روی گل‌های مینا نیست. باد، پرنده یا خورشـیدی در کـار نبود. همه جا بسیار ساکت و آرام بود و زمـان در بهشت مفهومی نداشت.

به بدنم بازگشتم. درد بسـیار شـدید بـود. وقـتی در اتـاق ریکاوری بیدار شدم، مردی را دیدم که پشت شیشهٔ اتـاق نشسته بـود. هر بـار که چشـمانم را بـاز می‌کـردم، او به

مانیتورش و سپس به من نگاه می‌کرد. سه چهار بار که این کار را انجام داد، فهمیدم که او مراقبم است. بعد از چند بار که نگاهم کرد، دیدم که دیگر در آن‌جا نیست. حتی با وجود تمام لوله‌ها و سیم‌هایی که به من متصل بود، تمام موهای بدنم سیخ شد. فکر کردم پزشکان چیزی به رگم تزریق کرده‌اند و این باید تاثیر دارو باشد. وقتی به سمت چپ نگاه کردم، متوجه بانویی شدم که آن‌جا ایستاده و با لبخندی بزرگ مرا نگاه می‌کند. او موهای بلند و سفیدی داشت که تا آرنجش می‌رسید. صورت و پوستش تماما چروکیده بود اما آن‌چه در وجودش برجسته می‌نمود، چشمان بزرگ، درخشان و آبی او بود. فهمیدم که حضور او باعث سیخ شدن موهای تنم شده است. مثل این بود که تمام اتاق با الکتریستهٔ ساکن پر شده باشد.

از من پرسید: «می‌دانی که پدر آسمانی خواسته برگردی و کاری برایش انجام دهی؟» گفتم: «بله. این چیزی است که فرشته در زیر درخت به من گفت. اما نگفت که باید چه کاری انجام بدهم. فقط گفت وقتی زمانش برسد خواهم فهمید.»

سپس آن بانو انگشتش را بر لبهای من گذاشت. احساس کردم کسی 5 گالن آب به گلویم ریخته و مرا تا نوک پا پر کرده است. بعد، آژیر همهٔ دستگاه‌ها شروع به بوق زدن کرد و بانو در حالی که هنوز لبخند بر لب داشت، به سمت در رفت.

چند ثانیه بعد، مرد جوانی که از پشت شیشه مراقبم بود داخل شد و گفت: «تیم! کارت عالی بود، چه اتفاقی افتاده؟» گفتم: «نمی‌دانم. احساس خوبی دارم، آن

خـــانم کجا رفت؟» او پرســـید: «کـــدام خـــانم؟» گفتم: «خـانمی که این‌جا بـود و موهـای سـفیدِ بلنـدی داشت.» گفت: «من کسی را ندیـــدم، اما اگر بخـــواهی می‌روم و نگاهی می‌اندازم.» گفتم: «ممنون می‌شوم اگر این کـــار را بکنید.» مـــرد گفت: «البته» و بـــیرون رفت. وقـــتی برگشت گفت: «تیم، تو تنها فـرد در این طبقه هسـتی و تمام درها هم قفلند. تو در این‌جا تنهایی.»

در یک آن متوجه شـــدم همـــهٔ آن‌چه که در بهشت تجربه کـردم حقیقت دارد و آن بـانو نـیز فرشـته‌ای دیگر بـوده است. فهمیدم که قـرار است اتفـاق ویـژه‌ای در زنـدگیم رخ دهد و من تحت محـــافظت خـــواهم بـــود. من تجربه کامل خـود را همـانطور که فرشـته و کشـیش کلیسـایم خواســـته بودند در کتـــابی منتشر کـــرده‌ام. لطفا آن را بخوانید تا از موهبـــــتی که این فرشـــــته‌ها به من اعطا کردند آگاه شوید.

تجربه توماس کارلین

تومـاس کـارلین (Thomas Carlin)ـ در اثر حملـهٔ قلـبی تجربه‌ای داشت که دید او را نسبت به دنیا و زندگی تغییر داد [55]:

این حادثه چند سال پیش یک شب در ماه فوریه برای من اتفـاق افتـاد. من در اثر درد در ناحیـهٔ قفسـهٔ سـینه از خـواب بیـدار شـدم، در حـالی که احسـاس تنگی نفس و نـاراحتی شـدیدی می‌کـردم. قلب من به تنـدی می‌تپید و من نمی‌دانستم که چه اتفـاقی در شـرف رخ دادن است. ناگهان درد بسیار شـدیدی وارد سـینه‌ام شـده و به پشت سر و آرواره‌هـایم نـیز سـرایت کـرد. در زنـدگی تـاکنون

هیچگاه چنین دردی را تجربه نکرده بودم. تپش قلب من بسیار نامنظم شده و دردم حتی از آن‌چه بود نیز بیشتر شد. من در شرف یک حملهٔ قلبی بودم. مطمئن نیستم که این حالت چقدر طول کشید، ولی بعد از مدت به نسبت کوتاهی قلبم به طور کامل متوقف شد. من دیگر نه می‌توانستم نفس بکشم و نه این‌که از جای خود برخیزم.

در آن موقع من تازه معنای حقیقی فانی بودن را درک کردم. هیچ‌وقت در زندگیم اینقدر نترسیده بودم. من در حال مردن بودم و هیچ کاری از دستم برنمی‌آمد. در حالی که روی تختم در آن حال دراز کشیده بودم هزاران فکر از ذهنم عبور کرد، خانواده‌ام، دوستانم، کارم، و کسانی که می‌شناختم و مرده بودند. گوئی زمان متوقف شده بود و آن لحظه برای ابدیت به طول انجامید، در حالی که در قالب زمان فیزیکی شاید بیش از چند ثانیه نبود.

بعد از چند لحظه همه‌چیز شروع به تغییر به رنگ سفید رنگین کمانی کرد. درد من شروع به ناپدید شدن کرده و آرامشی کامل من را احاطه کرد. دیگر هیچ گونه ناراحتی و نگرانی حس نمی‌کردم. من در مکانی بودم که در آن سخن از ترس و نگرانی معنی نداشت. ضمیر و آگاهی من کامل و طبیعی بود و حس می‌کردم که افراد بی‌شمار دیگری نیز آن‌جا حضور دارند. آن‌جا بهشت یا جهنم نبود، بلکه گسترهٔ بی‌نهایتی از انرژی بود که من همیشه جزئی از آن بودم. در آن‌جا هیچ قضاوتی وجود نداشت، بلکه تنها احساس تعلق داشتن بود. من فهمیدم

که این‌جا جائیست که همه از آن آمـــده‌ایم، و همه به آن بازمی‌گردیم. من در منزل و وطنم بودم!

من در آن‌جا بالاخره فهمیـدم که ترسـهای من بی‌اسـاس بوده‌اند. من هم‌چنین فهمیدم که بسیاری از چیزهائی که در زندگی به من یاد داده شده بـود بی‌معـنی و بی‌فایـده بوده و بیشتر جلوی رشد من را گرفته‌اند، و از این‌که آن کسی که باید و شـــاید باشم جلوگـــیری کرده‌اند. من آن موقع بـود که فهمیـدم من بیش از آن چـیزی هسـتم که حتی بتوانم تصور آن را بکنم. من هدف و منظـوری دارم و وجـود من بـدون علت نیست و خـود حقیقی من غـیر قابل انکـار است. من فهمیـدم که باید با مثـال و نمونه بـودن خـود دیگـران را رهـبری کـرده و به آن‌ها الهـام بخشم، نه با مثال و نمونهٔ کس دیگر.

با این‌که هنوز وقت من برای مردن نبود، به من شـمه‌ای از آرامش (بعد از مرگ) نشان داده شد. من احیاء شده و قلبم دوباره شروع به کار کـرد. نمی‌دانم بـرای چه مـدت بود که رفته بودم، ولی می‌دانم که بـرای مـدت کوتـاهی در جـائی بسـیار بهـتر بـودم. من بعد از این اتفـاق دیگر هیچگـاه آدم سـابق نبـودم. بعد از برگشت به دنیا به من هـــدایا و توانائی‌هـــائی داده شد. من از نظر روحی و فکری قـوی‌تر شـده و توانسـتم با جهنمی که در انتظـار اتفاق افتادن برای من بود، یعـنی سـرطان، مقابله کنم. من آدم عاقل‌تر و باهوش‌تری شـدم و نسـبت به دیگـران احساس قبـول و مـدارا و دلسـوزی و عطـوفت بیشـتری پیدا کردم که هرگز قبل از این نداشتم.

تجربه تریشیا بارکر

تجربه نزدیک به مرگ من در سریال تلویزیونی معروف «من زنده ماندهام و بازگشتم» (I Survived Beyond and Back)ـ به نمایش در آمده است؛ در فصل یک، قسمت پنجم. در آن زمان من یک دانشجو بودم و سعی داشتم خودم را پیدا کنم و به زندگیام مسیر و هدف ببخشم. در مسابقات دوی ماراتن 16 کیلومتر شرکت می‌کردم و سعی داشتم از پارتی و وقت تلف کردن دست بردارم. چیزی به فارغالتحصیلیام در رشته زبان انگلیسی نمانده بود، ولی نمی‌خواستم تدریس کنم. می‌خواستم در کار باشم یا به تحصیلاتم ادامه دهم و یک وکیل شوم. من در فقر بزرگ شده بودم و هیچوقت علاقهای به درس دادن نداشتم و پول برایم مهمتر بود. این نکتهٔ مهمی است که دوباره در تجربه نزدیک به مرگم به آن باز خواهم گشت.

یکبار که برای مسابقهٔ دوی ماراتن میرفتم، از روبرو با یک اتومبیل بهشدت تصادف کردم. سه مهرهٔ کمرم کاملاً خرد شد و تکههای تیز آن روی ستون فقرات و نخاع من فشار میآوردند. جراحات داخلی فراوانی داشتم و به تدریج شروع به از دست دادن احساس در پای چپم کردم. من بیمهٔ درمانی نداشتم و در بیمارستان از من مراقبت صحیحی به عمل نیامد. من را برای ساعتها روی یک تخت به حال خودم رها کردند و حتی به من یک مسکن ضد درد هم ندادند. بالاخره یک دکتر را پیدا کردیم که حاضر شد روی من جراحی انجام دهد. ولی شیفت او به پایان رسیده بود و نیاز به کمی استراحت داشت. او به منزل رفت و شام خورد و بعد از کمی استراحت به بیمارستان بازگشت. از زمانی که تصادف کردم تا وقتی که به اتاق عمل رفتم 17 ساعت طول کشید.

به من گفتند که این عمل خطرناکی است و احتمال مرگ وجود دارد. ولی من آن‌را جدی نگرفتم، زیرا فکر می‌کردم که جوان و سالم هستم و این خطر شامل حال من نمی‌شود. من را به اتاق عمل بردند و ماسک بیهوشی روی صورتم گذاشتند. بعد از مدت بسیار کوتاهی ناگهان احساس کردم خارج از بدنم هستم. در آن زمان اصلاً اعتقادی به خدا و زندگی بعد از مرگ نداشتم و برایم بسیار تعجب‌آور بود که روح بعد از مرگ بدن به حیات خود ادامه میدهد. من از دیدن این‌که حیات ما محدود به دنیای مادی نیست بینهایت خوشحال و ذوقزده شدم. دوباره احساس یک کودک را در خود یافتم؛ خوشحال و کنجکاو دربارهٔ آن‌چه خواهم دید و مسرور از این‌که جوهره و هویت من در بدن روحیام است [و نه در کالبد فیزیکی من]. فهم این‌که با مرگ بدن نمیمیریم برایم یک شوک خارقالعاده بود. احساس می‌کردم از همیشه زندهتر هستم و گذشته و آینده را می‌دانستم.

به دور و اطراف اتاق نگاهی انداختم و سپس به بدنم نگریستم. آهنگ ملایمی در اتاق عمل از رادیو پخش می‌شد. کمی برای بدنم و جراحات آن نگران بودم. جراحی من خیلی دلخراش بود و خون خیلی زیادی در تمام دور و اطراف بدنم دیده می‌شد. تمام پشت من را عمیقاً شکافته بودند و من همهٔ این‌ها را از بالا و نزدیک سقف تماشا می‌کردم. دید من 360 درجه بود و در آن واحد تمام جهات را میدیدم. دکترها و پرستارها را میدیدم که روی بدنم کار میکردند و حتی به نوعی افکار و احساسات آن‌ها را می‌دانستم...

در این موقع بود که ناگهان دو موجود بسیار خارقالعاده و نورانی را دیدم. احساس کردم آن‌ها باهوشترین موجوداتی هستند که تاکنون ملاقات کرده‌ام. آن‌ها نه مونث بودند و نه مذکر، و بسیار خوشسیما و قدبلند بودند؛ حدود 2.5 متر یا بیشتر. آن‌ها موهایی بلند تا شانه داشتند و از نوری سیال ساخته شده بودند. بعضی به چنین موجوداتی فرشته میگویند. نمیدانم آیا آن‌ها واقعا فرشته بودند یا نه. تنها میدانم که به محض دیدن، آن‌ها را بهعنوان موجوداتی خارقالعاده باهوش درک کردم که وجودشان به من آرامش زیادی میداد. ولی آن‌ها را فرشته مینامم زیرا نام بهتری برای آن‌ها ندارم. آن‌ها جزء جدیدی از واقعیت پیش رویم بودند و حالت رویا و خواب نداشتند. من هزاران بار خواب دیدهام، ولی این یک خواب نبود، بلکه واقعیتر و ملموستر از تمام لحظات بیداری زندگیام بود. می‌دانستم که درک آن‌ها از این بعد جدید، که تازه به رویم گشوده شده بود، بسیار کاملتر و عمیقتر از درک من بود. بیشتر آن‌چه درک می‌کردم به صورت غریزی و حس ششم بود. درک می‌کردم که می‌توانم به آن‌ها اعتماد کنم و آن‌ها آن‌جا هستند که به من کمک کنند و راحتی ببخشند. فرشتهها از چشمان خود نوری را به درون روح من فرستادند و با دریافت این نور، بلافاصله آرامش زیادی من را فرا گرفت. احساس می‌کردم همه‌چیز درست خواهد بود. آن‌ها گفتند که این‌جا همراهم خواهند بود و چیزی برای ترسیدن وجود ندارد. آن‌ها امواجی از نور را به سوی من میفرستادند که در آن پیامهایی بود. ولی این پیامها کلمات نبودند، بلکه افکار و احساساتی کامل و جامع بودند که در من شکل میگرفتند. من این اطلاعات و

دانش را با سرعتی سرسامآور، که از سریعترین شبکههای ارتباطی در دنیا سریعتر است، دریافت و جذب می‌کردم. می‌دانستم که آگاهی و ادراک من، فهم من از جهان هستی، و تواناییام برای تجربه کردن لذت و سرور، همه به سرعت در حال افزایش هستند.

فرشتهها نه تنها با بدن روحیام ارتباط برقرار کردند، بلکه می‌توانستند با دو پزشک جراح که در اتاق عمل بودند نیز ارتباط برقرار کنند و از طریق آن‌ها روی بدن من و روند جراحی تاثیر بگذارند. فکر نمی‌کنم آن پزشکان خود متوجه این امر بودند. درست لحظهای که دستگاه مانیتور ضربان قلب، شروع به نشان دادن یک خط ممتد و بوق زدن کرد، فرشتهها از سرعت ارتباط خود با من کاستند. نمی‌توانستم بفهمم چطور قرار است نجات بیابم، حال که قلبم ایستاده و خون بسیاری از من رفته است و تمام بدنم نیز با چاقوی جراحی شکافته شده و باز است. در آن موقع بود که فرشتگان به من گفتند: «نگاه کن». آن‌گاه آن‌ها همان نور خارقالعادهای که به روح من میفرستادند را از طریق جراحان و پزشکانی که روی بدنم کار میکردند به کالبد من فرستادند. بدن من به شکلی التیام مییافت که پزشکان به خودی خود قادر به انجام آن نبودند. در این حال بدن فیزیکی خود را میدیدم که با نور و انرژی میدرخشید. من [آینده را] دیدم که تمام استخوانهای شکستهٔ ستون فقراتم ترمیم خواهد شد و نه تنها دوباره راه خواهم رفت، بلکه دوباره خواهم توانست در مسابقات دو شرکت کنم. می‌دانستم که آن‌ها میخواهند به من نشان دهند که می‌توانند از طریق پزشکان و

پرستاران به بدنم شفا ببخشند و میبایست این را به خاطر میسپردم.

آن‌گاه فرشتهها برگشته و به من نگاه کردند و اجازه دادند آن‌چه دیده بودم را خوب جذب کنم. می‌دانستم که چطور پزشکانی که روی بدنم کار میکردند مجرایی برای ارسال انرژی فرشتهها به بدنم شدهاند و چقدر این انرژی نقش مهمی را در شفای من ایفا می‌کند. نمیدانم، شاید آن پزشکان به خاطر غرورشان نخواهند که این مطلب را بشنوند. شاید هم خوشحال شوند که فرشتگان از مجرای وجود آن‌ها برای من شفا فرستادهاند. فرشتگان می‌خواستند به من نشان دهند که می‌توانند در آینده [به طور مشابهی] از طریق وجود من [برای شفا و رشد دیگران] کار کنند...

بعد از مدتی، دیگر مشاهدهٔ صحنهٔ عمل جراحی برایم بیش از حد دلخراش و غیرقابل تحمل شد و من اتاق عمل را ترک کردم. به محض این‌که به خارج شدن از اتاق فکر کردم، بلافاصله خارج از اتاق و در راهروی بیمارستان بودم. در آن‌جا پدر خواندهام را دیدم و به سمت او رفتمه و سعی کردم با او حرف بزنم، ولی او به من توجهی نکرد. دیدم که او در حال خریدن یک شکلات از دستگاه خودکار است و این مطلب بعدا تایید شد...

من به حرکت خود ادامه دادم و از بیمارستان خارج شدم. شب شده و هوا تاریک بود. احساسی از یکی بودن و اتحاد با هر چیزی که تاکنون با آن برخورد کرده و آشنا بودم در من حاکم بود. تاکنون چیزی مانند آن را حس نکرده بودم. توجه من به طور خاص روی بسیاری از

افرادی که در زندگی با آن‌ها برخورد کردم ولی هیچ‌وقت آن‌ها را از نزدیک نشـــناخته بـــودم جلب شد. دیـــدم که بسیاری از آن‌ها انسـان‌هایی بودند که قلـبی پر از محبت و عطوفت داشتند، ولی بهخاطر عذر و بهانههای مختلف هیچ‌وقت به آن‌ها نزدیک نشده بـودم؛ با این‌که قلب آن‌ها بســیار زیبا بــود. خجــالت و کمــرویی، وقت نداشــتن، قضاوت و پیشداوری، بسته بـودن و چیزهـای دیگر بـاعث شده بودند که هیچ‌وقت بـرای نزدیک شـدن به آن‌ها وقت صــرف نکنم. نــور میخواست بــبینم که قضــاوت، تــرس، شـرم و کمـرویی، من را از نزدیک شـدن به انسـان‌هایی فوقالعـاده بازداشـته است. بعضی از آن‌ها همکـاران من در زمان کارم در رستوران یا جاهای دیگر بودند. میدیــدم که بســـیاری از کســـانی که فکر می‌کـــردم هیچ چـــیز مشترکی با آن‌ها ندارم، در حقیقت من را دوست داشتند و [وقتی در بیمارستان بودم] با دلسوزی برای بهبود من دعا میکردند. با خـــود اندیشـــیدم که اگر به زنـــدگی دنیا بازگردم، باید قلب خود را بیشتر بـاز کنم و به دل افـراد بنگرم.

آن‌گاه پیش روی من، زندگیام به نمایش درآمد. در مــرور زندگیم هیچ قضاوتی از سوی نور در مورد من نبود. تنها وقتی به قسمت‌هایی میرسیدیم که انتخابم باعث ضرر و درد من شده بود، نور برایم محزون و متاسف می‌شد که ایکاش چنین انتخـابی نمی‌کـردم و با خویشـتن مهربـانتر بودم. ولی هیچ قضاوتی از سـوی نـور نبـود و نـور فقط من را دوست داشت و به من عشق میورزید. او میخواست که من نـیز خـود را به طـور مشـابهی دوست داشته باشم. فکر می‌کنم پیام این بود که اگر عشق تنها چـیزی است که اهمیت دارد و تنها چـیزی است که بعد از

مرگ با خود به همراه میبریم، قطعاً بخشی از آن عشق باید شامل خود ما نیز باشد. خود را دوست داشتن و از خود مراقبت کردن بسیار مهم است و چیزی است که خدا از ما میخواهد.

در مرور زندگیم خود را در 5 سالگی دیدم. روح خدا میخواست ببینم که در دوران بچگی ایمانی قوی و ارتباطی نزدیک با طبیعت داشتم و آن احساس و نگرش، حال و جایگاه زیبایی بود. این یکی از پیامهایی بود که باید با خود برمیگردانم: قدرت طبیعت [و ارتباط با آن] خارقالعاده است. به محض این‌که به این موضوع فکر کردم ناگهان خود را در مکانی بسیار باشکوه یافتم که ورای هر زیبایی دنیای مادی بود. چمنها بسیار سرسبز و زیبا بودند، نوری در همه جا میدرخشید و احساس می‌کردم که در بهشت هستم. ولی غالبترین احساس من آرامش بود؛ آرامشی ورای هر آرامش. من در این چمنزار قدم میزدم و مشتاق این بودم که به همه بگویم که تا می‌توانید با طبیعت ارتباط برقرار کنید. آرامش و زیبایی و سرور بی‌حدی در طبیعت و ارتباط با آن نهفته است و مهم است که ما زمانهایی را در آرامش و خلوت در طبیعت صرف کنیم.

همینطور که در این مرغزار زیبا و باشکوه قدم میزدم، پدربزرگم «کلاید» را دیدم. آن وقتها او تنها شخصی بود که به من نزدیک بود و درگذشته بود. او یک کشاورز فقیر بود که در روستا زندگی میکرد و همیشه در حد توانش من را لوس میکرد و به من میرسید. اکنون او جوانتر و سرزندهتر از دنیا به نظر میرسید. وقتی بچه بودم، پدربزرگم یک وانت آبی رنگ مدل شورلت قدیمی

داشت که من را پشت آن سوار کرده و به آهستگی حرکت میکرد؛ درحالیکه پاهایم از لبهٔ عقب وانت آویزان می‌شد و روی زمین میکشید. در آن‌جا او سوار همان وانت قدیمی خود بود. او گفت: «بیا تریشیا، سوار شو.» من هم همین کار را کردم و پشت وانتش سوار شدم و او به آهستگی شروع به حرکت کرد. در سمت راست و بالای سر ما نوری درخشان بود که من را به سوی خود میخواند و پدر بزرگم به آن سمت میرفت. پاهایم، مانند بچگی، روی چمنها و شبدرهای بلند و زیبا و درخشان آن‌جا میکشید و غرق در خوشحالی و لذت بودم. بعد از مدتی او سرش را به سمت عقب چرخاند و گفت: «میخواهی به سواری ادامه دهی؟» من سرم را به نشانهٔ تایید حرکت دادم. ناگهان وانت از زمین جدا شده و شروع به صعود به سمت نور نمود. در جایی از مسیر متوجه شدم که دیگر سوار وانت نیستم و پدر بزرگم هم دیگر در اطراف من نیست. با حرکت به سمت نور، کاملتر و خوشحالتر می‌شدم و هیچ چیز دیگری در جهان نمی‌خواستم.

همینطور که بیشتر در نور وارد می‌شدم، احساس کردم که مادر، پدر، مادربزرگ و چند نفر از اقوام، در حال دعا کردن برای من هستند؛ بهخصوص دعای عمهٔ بزرگم را احساس می‌کردم که چند سال پیش دخترش را در یک تصادف اتومبیل از دست داده بود. بهطور شفافی میشنیدم که او به سوی خدا دعا میکرد که مادرم همان درد و مصیبتی که او بهخاطر دخترش تحمل کرده را متحمل نشود. این صحنه من را عمیقاً لمس کرد و تقریبا خواستم که بازگردم. دعای اقوامم احساس بادی را داشت که در جهت مخالف میوزید و حرکتم را به

سمت نور آهسته میکرد. گرچه عشق آن‌ها احساس شیرینی داشت و من را بهیاد زندگیم روی زمین میانداخت، ولی نور آن‌چنان خارقالعاده بود که حتی این نیز میل و عطش من را برای حرکت به سمت نور متوقف نمیکرد.

من به عشقی نزدیک بودم که نمی‌توانم آن‌را با کلمات توصیف کنم. بهترین احساسی را داشتم که تا آنزمان تجربه کرده بودم. بارها سعی کرده‌ام راجع به تجربهام بنویسم ولی هیچوقت نتوانستم کلمات مناسب را بیابم. دلم برای آن عشق تنگ می‌شود. دلم برای آن نور تنگ می‌شود. بخش بزرگ‌تری از وجود من هیچوقت نمیخواست احساس امنیت آن مکان را ترک کند. آن‌جا هیچ نگرانی نداشتم و بیشتر از آن‌چه تصور می‌کردم ممکن است، عشق میگرفتم. سرور و رضایتی که حس مینمودم حتی از درخشانترین و خوشحالترین لحظاتی که در تمام زندگی دنیا داشتهام بیشتر بود و نمی‌خواستم دیگر به بدنم بازگردم. روحم لبخند میزد و در راحتی کامل و فقدان هرگونه استرس و اضطراب بهسر میبرد. احساس کامل بودن و اعتماد مطلق می‌کردم. من همیشه قلبی ماجراجو داشتهام و این بزرگ‌ترین و پرهیجانترین ماجرایی بود که تاکنون برایم پیش آمده بود. کاملاً از زندگیم روی زمین منفصل شده بودم و دیگر نمی‌خواستم به آن بازگردم.

در آن موقع، نور به من گفت: «به پایین بنگر». به پایین نگریستم و رودخانهای بسیار زیبا را دیدم. گویی این رودخانه زنده بود و دهها کیلومتر ادامه داشت. در آن نقاط کوچک درخشان بسیاری دیده می‌شد. با خود

گفتم: «آه، این‌ها ارواح انسـان‌ها هسـتند.» روحهـای دیگری را نیز میدیدم که در این جریان نبودند و به نـوعی با تاریکی پوشـانیده شـده بودند. احسـاس می‌کـردم این تاریکی، ترس است که آن‌ها را فـرا گرفته است. نـور به من روح خـودم را نشـان داد و دیـدم که روحم بسـیار گسترده و مملو از نور شده اسـت، بهخصـوص که اکنـون به این نور درخشان خیلی نزدیک بودم. نـور گفت که باید به زمین برگـردم و یک معلم بشـوم. تمـام این نقـاط نـورانی ارواحی هسـتند که شـاگردان من خواهند بـود و من به آن‌ها کمک خواهم کرد که نور خـود را روشن کنند و روح و حقیقت خود را بهیـاد بیاورند. باید به آن‌ها کمک کنم تا دوباره ارتبـاط خـود را با طـبیعت بازیابند و تـرس خود را رها سـاخته و شـوق و انگیزههـای درونی خـود را دنبال کنند. باید به آن‌ها کمک کنم که باور کنند که ما بعد از مرگ به حیات خـود ادامه خـواهیم داد و این کالبد تنها یک لباس است که به طور موقت به تن کردهایم.

حقیقت این است که من آدم خجالتی و درونگرایی بـودم و اصلاً نمی‌خواستم که یک معلم بشوم. من برای مـدتی با نور چانه زدم که نمیخواهم یک معلم بشـوم. ولی چانه و بحث با خدا معنی ندارد. خدا بزرگ‌ترین راهنما و رهـبر ماست...

من به دنیا برگشـتم. آخـرین صـحنهای که بهیـاد میـآورم صحنهٔ خودم در آینـده بـود که میدیـدم یک معلم هسـتم... چشـمانم را بـاز کـردم و دیـدم که روی تخت بیمارسـتان خوابیده و یک پرستار در دهان من یخ تراشیده می‌گذارد. من از این‌که دیـدم دوبـاره در بـدنم بـودم احسـاس سـرخوردگی می‌کـردم. بعد از اتحـادی که با آن ضـمیر و

هـوش هسـتی تجربه کـرده بـودم، اکنـون دوبـاره در این ضـمیر و ادراک منفـرد و شخصـیت محـدود قـرار گرفته بـودم، و این من را محـزون میکـرد. وقـتی که به بـدنم بازگشتم، گویی یک باد سیاه من را فرا گرفته بـود، ولی هنوز هم مقداری از احساس یکی بودن و وحدت با همـهٔ چیزها در من وجود داشت.

یکی از مهمترین درسهایی که به من داده شد این بود که عشق تنها چـیزی است که اهمیت دارد. گرچه این ممکن است مانند یک شعار یا بخشی از یک ترانه و شعر بهنظر برسد، پیام آن درون من در سطحی بسیار عمیقتر نفـوذ کرد. هر عمل، برخورد، و فعالیت، اگر به نـوعی به عشق مربوط و متصل نباشد، کـاملاً بیمعـنی و بیـارزش است. حتی یک دعا و عبادت اگر در آن عشق نباشد هیچ معنایی ندارد. یک مذهب اگر در آن عشق نباشد بیمعناست...

اگر بخواهم تمام تجربهام را جمع بنـدی کنم، باید بگـویم که خـدا، یا نـور، نـیرویی مهربـان و پر از عطـوفت و شـفقت است که نمیخواهد مـردم به یک‌دیگر آسـیب و اذیت برسانند و دوست دارد که همـهٔ ما در تمـام عمر در سـرور و خوشـحالی زنـدگی کـنیم. عطـوفت و محبت بزرگ‌ترین هدیهای است که می‌توانیم به دیگران بـدهیم. همـهٔ ما جـزئی از آن نـور هسـتیم، ولی بهخـاطر ترسهایمان فراموش میکـنیم که چطـور عشق بـورزیم و چطور از این دنیا مانند نور گذر کنیم. معمولا وقـتی بچه هستیم به خدا نزدیکتریم، زیرا عشق و عطوفت بـرای ما طبیعیتر و راحتتر است. می‌توانیم با دیـدن یک پرنـده در آسـمان غـرق در خوشـحالی بشـویم، یا با نـوازش یک حیوان و یا با نگاه به چشمان پدر و مادرمـان. در حقیقت

عاشق تمام جهـان هسـتیم و تمـام جهـان عاشق ماست. وقتی که بچه بودیم راحتتر نفس میکشیدیم و از لحظات بیشتر لذت میـبردیم [و باید یـاد بگـیریم که دوبـاره به آن حال بازگردیم.]

من تجربه نزدیک به مـرگم را بزرگ‌تـرین هدیـهٔ زنـدگیم میـــدانم، هرچند هر کسی که آنزمـــان من را در اتـــاق اورژانس بیمارستان در حـال فریـاد زدن با همـهٔ وجـودم دیـده بـود، نمی‌توانست بـاور کند که من 24 سـاعت بعد سرشار از سرور و بهت دنیای بعد از مرگ خواهم بــود و این لحظات را بزرگ‌ترین هدیهٔ زندگیم خواهم دانست.

تجربهام زنـدگی من را خیلی تغیـیر داد. چند سـال بعد از تجربهام لیسانس دبیری گـرفتم و به تگـزاس بازگشـته و دوبــاره در مســابقات دونــدگی شــرکت کــردم. قبل از تجربهــام من آدمی خجــالتی بــودم، ولی اکنــون دوست دارم که درس بـــدهم و در کلاس صـــحبت کنم و خیلی علاقهمند به ارتباط با دیگران هستم. از درســدادن خیلی لذت میبرم و زمانی که با شاگردان صـرف می‌کنم بـرایم فوقالعاده است. معلمی برای من برکت و رحمت بزرگی بـوده است و به من احسـاس آزادی و خوشـحالی زیـادی میدهد و بسیاری از اوقات احساس کـرده‌ام که در کلاس درس [توسط فرشتههای راهنمایم] راهنمـایی و هـدایت شدهام. این امر، که حس می‌کنم آن فرشـتهها از طریق وجـــود من بر روی دیگـــران کـــار می‌کننـــد، احســـاس خوششانسی و خوشبختی زیـادی به من میدهد. ولی اگر به خود من بود، هیچ‌وقت سراغ این حرفه نمیرفتم.

من از آدمی درونگــرا به آدمی برونگــرا تبــدیل شــدم و خوشبینتر و دارای حس ششم قویتری گشـته ام. اکنـون

به جای این‌که مانند سابق به دنبال پول و مادیات باشم، به دنبال کمک به دیگران و خوب زندگی کردن هستم. برعکس خاطرات دیگر، خاطرهٔ این تجربه هرگز برای من کمرنگ نمی‌شود، در صورتی که تمام خاطرات دیگر، اتفاقاتی هستند که در مقطعی از زندگیام رخ داده واکنون برایم محو و کمرنگ هستند.

اکنون دیگر به یک مذهب خاص پایبند نیستم، بلکه تاکید من بر روی عشق و ارتباط و اتصال نزدیک روزانه با فرشتههای راهنمایم است. من در خانوادهای مذهبی و مسیحی بزرگ شدم و همیشه شنیدهام که گفتهاند: «خدا عشق است»، ولی بیشتر از عشق، در اطرافیان خود قضاوت دیدهام. نوری که من دیدم، حقیقتا پرعشقترین نیرو بود. در آن سو دیدم که ترس مانند سایهای دور افراد را میگیرد [و مانع از درخشش روحشان میگردد]، در حالی که در حقیقت ما باید همیشه بدرخشیم.

مهم این است که یاد بگیریم که صرفنظر از اتفاقات [ناخوشایندی] که برای ما رخ میدهد، در مکان نور باقی بمانیم. گاهی افرادی که میخواهند اینگونه باشند حالت سادگی و صفای یک کودک را دارند و ممکن است مورد سوءاستفاده قرار بگیرند. برای من هم مواردی پیش آمده که مورد سوءاستفاده و آزار دیگران قرار گرفتهام. ولی مهم است که ما هم‌چنان عشق و نور را در قلب خود نگاه داریم.

تجربه‌تری رز

تری رز (Teri Rose)ـ در اثر سانحهٔ رانندگی آسیب‌های شدیدی در ناحیهٔ سر و گردن خود دیده و به مدت یک هفته در بیمارستان بستری بود [72]. او می‌گوید:

به‌محض تصادف احساس کردم که چیزی که شبیه به یک تونل بود مانند یک جاروی برقی من را به خلأ درون خود مکید. می‌توانستم نورهایی را ببینم که با سرعت از کنار من رد می‌شدند. من احساس می‌کردم که در حال حرکت هستم، گرچه گوئی در یک خلأ بودم. من از سمت دیگر تونل بیرون آمده و با مکانی روبرو شدم که احساس صحت و آرامش در آن توصیف ناپذیر بود. من در پیش روی زیباترین وجود نورانی بودم. با توجه به سطح فهم و آگاهی من، نور به خود شکل و فرم یک انسان را گرفت تا من در برابر او و برای ارتباط با او راحت‌تر باشم، ولی حقیقت و جوهرهٔ او عشق و نور بود. نور فرم یک مرد به نسبت مسن با ریش‌های جوگندمی و بلند را به خود گرفت. ولی آن‌چه بیش از هر چیز دیگر حس می‌شد و واضح بود این بود که نور به طور نامشروط و بی‌شائبه‌ای من را دوست دارد. در حضور او بودن چنان احساس در وطن و منزل بودن را به من می‌داد که من هرگز آن را تجربه نکرده بودم.

من دیدم که جوهرهٔ حقیقی من نیز همین انرژی عشق است. ولی وقتی با نور مرور زندگی‌ام را دیدم، این ادراک را دریافت کردم که این من بوده‌ام که در زندگی‌ام خود را از سعادت و بهرهٔ عشق محروم کرده بودم، زیرا به خاطر پاره‌ای از اتفاقات و تجربه‌های که در دوران بزرگ شدنم داشتم، در خود خشم و غضب نگاه داشته بودم. دیدم که چقدر مهم است که به‌جای انرژی

منفی که من با احساسات و افکارم راجع به زندگی از خود منعکس می‌کردم، از خود احساس عشق صادر کنیم. دیدم که دیگران نیز می‌توانند به خاطر انرژی که من از خود منعکس می‌کنم بهره برده یا تأثیر منفی دریافت کنند. هم‌چنین من درک کردم که بهشت یک مکان نیست که به شما اجازه ورود به آن داده شود، بلکه یک فرکانس و ارتعاش (روحی) است که روح شما به آن دست می‌یابد. بودن در حضور آن نور سفید رنگ «بهشت» بود و بهتر از بهترین و عالی‌ترین احساسی بود که حتی بتوانم در خیال خود آن را تصور کنم. تمام هدف و تلاشم از آن به بعد این شد که بتوانم دوباره آن احساس را تجربه کنم، نه این‌که به مکان خاصی (مثل بهشت) بروم. برای من «مکان» (ایده‌آل) همان احساس و تجربه است.

من فهمیدم که ما وجود (و ضمیر) خود را هر جا که برویم با خود می‌بریم. آن‌چه برای رسیدن به آن احساس ارتعاش بالاتر، عشق، آرامش، سرور، و خلسه که من تجربه کردم لازم است تغییر در ضمیر و درون ماست. باید خود حقیقتاً همان عشقی شویم که می‌خواهیم و آرزوی آن را داریم. من از نور خواهش کردم که اجازه بدهد تا من بازگشته و دقیقاً همین کار را انجام داده و خود را تغییر دهم. زیرا فهمیدم که ضمیر من در آن زمان با احساس عشق نامشروطی که تجربه می‌کردم هماهنگ و منطبق نبود. به خاطر همین هم می‌دانستم که نمی‌توانم این فرکانس و ارتعاش را که به طور موقت اجازهٔ احساس آن به من داده شده است نگاه دارم، و این امر از روی تنبیه یا قضاوت در مورد من نبود. می‌دانستم که باید به‌گونه‌ای ارتعاش خود را

افـــزایش دهم و بر عشق و محبت درونیم بیفـــزایم تا بتوانم این عشق را به طور دائمی (و بــرای ابد) تجربه و حس کنم.

توضیح این مفاهیم سـخت است زیـرا آن‌ها فهم و درکی بودند که از طریقی غـیرکلامی به من الهـام شـدند. ولی به هیچ وجه این حقــایق به‌منظــور تنبیه یا با قصد ایجــاد رعب و تــرس به من عرضه نشــدند. نــور پیش روی من تنها می‌توانست از خود عشق که جوهرهٔ مطلق و تمامی ارتعاش او بود صادر کند، و بــرای او تنبیه و ایجــاد تــرس غیرممکن بود زیرا این چیزها با ارتعـاش عشق حقیقی و خالص در تضاد هستند و آن را پایین می‌آورند. با بصیرتی که به من داده شد، بیشتر فهمیدم که (جهــان هســتی و) همه‌چیز چطور کار می‌کند و می‌خواستم که بهتر بشـوم، نه از روی ترس بلکه به خاطر عشق.

این مفــاهیم در آن سو به طــور کامل بــرایم واضح و جا افتـــــاده بودند. چند روز بعد با خـــــاطرهٔ آن تجربه در بیمارستان به هوش آمـدم. احساسی که داشـتم این بـود که چیزهای فیزیکی و آن‌چه دور و اطراف خـود می‌دیـدم بســیار بی‌اهمیت هســتند. زنــدگی فــیزیکی که به آن بازگشته بودم را مانند یک دانهٔ ماسه در ســاحلی پهنــاور می‌دیــدم، چــیزی که بخش بســیار کــوچکی از حقیقــتی بــالاتر است. چیزهــایی که قبلاً توجه و انــرژی من را به خود جلب می‌کردند اکنون وقتی که به تصویر کلی جهان فکر می‌کــردم بــرایم بســیار کوچک می‌نمودند. تمــام خواست و آرزوی من این بـود که به‌جـایی که از آن آمـده بــودم بــازگردم. ولی می‌دانســتم که بــرای تحقق آن می‌بایست خود را تغییر دهم.

متأســفانه هیچ کس حــرفه‌ای من و تجربه من را بــاور نمی‌کــرد و این من را خیلی عصــبانی و آزرده کــرد. هیچ چیز (در من) عوض نشده بود. هنوز هم به‌راحتی از کوره در می‌رفتم و فهمیـــــدم که به‌صـــــرف این‌که من تجربه نزدیک به مرگ داشته‌ام و فهمیده‌ام که چه تغییراتی باید در خــود به وجــود بیــاورم، به این معــنی نیست که این تغییرات به طـور خودکـار اتفـاق خواهند افتـاد. احسـاس تنهایی و گیجی می‌کردم، ولی با این حال بسـیار مصـمم بودم که راهی برای تغییر خود پیدا کنم.

تصـمیم گـرفتم که تجـربه‌ام را پیش خـودم نگـاه دارم و روی تغییر خـودم تمرکز کنم. واقعـاً بـرای من 25 سـال کار مداوم بر روی خودم لازم بـود تا بتـوانم راهی بـرای خروج از این روحیه پیدا کنم. پیشرفت من بسیار کند بود زیرا در من خشم‌ها و جراحات عمیقی وجـود داشـتند که به نظر نمی‌رسید هیچ مقـداری از عـزم و اراده بـرای از بین بردن آن‌ها کافی باشد.

با مطالعهٔ بیشتر روی این‌که مغز انسان چطور کار کـرده و خاطرات را بایگانی و بازیابی می‌کنـد، و قـدرت ضـمیر ناخودآگاه ما، و انرژی‌هـای جسـمی به‌تـدریج معما بـرایم بیشــتر حل می‌شد. خوشــبختانه تئوری‌هــای جدید علمی هم به من برای فهم بیشتر و تغییرم کمک کردند.

تجربه نزدیک به مـــرگ من عامل و بـــذری شد که من را بالاخره به انسانی کاملاً متفـاوت تبـدیل کـرد. بـرای من 30 ســال ســعی و خطا و مطالعــهٔ علمی نیــاز بــود تا بالاخره این توانائی را به دست بیـاورم که در مـورد همه احساس عشق کنم، صرف‌نظر از این‌که که هســتند و چه می‌کنند. این حـال تـوان و قـدرتی به من داده که اکنـون

می‌تـوانم به بقیه کمک کنم که در زنـدگی خـود و در دنیا تغییرات مثبت به وجـود بیاورند. به‌جـای این‌که در مقابل عــدم صــداقت‌ها و انحرافــاتی که در اخبــار می‌شــنوم احساس خشم و تنفر کنم، اکنون این توانائی را دارم که احساس گرمی عشق و انرژی آن را از خود به ســمت آن شـــرایط نـــامطلوب متمرکز نمـــایم. همیشه این امر بلافاصله اتفاق نمی‌افتد، ولی بالاخره اتفاق می‌افتد.

اکنون تمام هدف من این شده که هیچ گاه هیچ احساسی جز عشق نامشروط به خود راه ندهم. هنوز هم مقــداری کــار نیمه تمــام در من هست تا بتــوانم فرکــانس روحی خود را به طـور دائمی و کامل به سـمت گرمـای عشـقی که آن را بســیاری از اوقــات در قلب خــود حس می‌کنم متمرکز کنم، ولی می‌دانم که بـــالاخره به آن‌جا خـــواهم رســـید. حـــال من روی این کـــار می‌کنم که با ســـرعت بیشتری بتـوانم این گرمـای عشق را در قلب خـود ایجـاد کنم و زمـان بیشـتری در آن احسـاس بمـانم، و کمـتر به سوی انرژی‌های که زندگی روزمـره ما را سـخت می‌کنند جذب شوم.

این تأثیری بـود که تجربه ملاقـات من با نـور بر روی من گذاشت. هم‌چنین، من دیگر به آن‌چه مـردم دربـارۀ تجربه من می‌گویند اهمیـــتی نمی‌دهم. گـــاهی من از بـــرخی مسیحی‌های مذهبی نامه‌هایی پر از کینه دریافت می‌کنم که فکر می‌کنند این‌که من (توسط نــور) مــورد قضــاوت قرار نگـرفته‌ام نشـان این است که در واقع دیـدار من با شیطان بـوده است. تنها چـیزی که می‌تـوانم بگـویم این است که اگر شـیطان توانسـته بـاعث این همه تغیـیرات (مثبت) در من شود، آفرین بر شـیطان. آنـانی که به من

نزدیک هستند می‌دانند که زندگی من چطور در جهت بهتر بودن تغییر یافته است و احساسی که امروزه افرادی که دور و بر من هستند می‌گیرند چقدر با گذشته فرق دارد.

تجربه تاینک کلین

تاینک کلین (Tienke Klein) یکی از نجات یافتگان جنگ جهانی دوم است که مدت زیادی را در اردوگاه‌های کار اجباری آلمانی‌ها گذرانده بود. شکنجه و آزارهایی که او در زندان دیده بود زخمهای عمیقی در او به جای گذاشته بودند و او حتی بعد از پایان جنگ و رهائی از زندان خود را در نوعی اسارت می‌دید و همواره سعی در رها کردن خود داشت. در سن 54 سالگی تاینک که به تازگی یک دوچرخه خریده بود با ماشینی که چراغ قرمز را رد کرده بود تصادف کرده و تجربه نزدیک به مرگ داشت. او در تجربه خود دید که روح او همیشه آزاد بوده است و روح انسانی را هیچ گاه نمی‌توان در اسارت زندانی کرد. تجربه او از زبان خودش اینگونه است:

در آن موقع من 54 سال داشتم و به یاد دارم که تابستان بسیار گرمی بود. من یک دوچرخه قدیمی داشتم ولی همیشه نگران بودم که به خاطر قدیمی بودن آن تصادف کنم، مثلاً در اثر مشکل مکانیکی یا نگرفتن ترمز یا چیز دیگر. هم‌چنین من سال‌ها با مشکلات سلامتی و بدنی زیادی دست و پنجه نرم می‌کردم. بالاخره وضع سلامتی من رو به بهبود گذاشت و یک روز تصمیم گرفتم که یک دوچرخه نو برای خودم بخرم. من به مغازه دوچرخه فروشی رفتم و یک دوچرخه نو خریدم و بسیار خوشحال بودم زیرا این

اولین بـــاری بـــود که یک دوچرخه نو داشـــتم. من پشت چراغ قرمز منتظر بودم تا این‌که چـراغ سـبز شد. من به طرف چپ نگاه کردم و ماشـینها متوقف بودند و من هم شروع به رد شدن از خیابان کردم. حدود یک سوم عـرض خیابان را طی کـرده بـودم که ناگهـان یک ماشـین بـدون توجه به چــراغ قرمز از آن عبــور کــرده و با ســرعت به طــرف من آمد. بلافاصــله فهمیــدم که به من برخــورد خواهد کــرد و کــاری از دست من ســاخته نیست. در یک لحظه بــرای من همه‌چــیز تاریک شد. افــرادی که شــاهد تصادف بودند گفتند که من در اثر تصادف چنـدین مـتر به هوا پرتاب شدم و با پشت به کـاپوت آن ماشـین برخـورد کــردم در حــالی که گــردنم رو به عقب بــود، و دوبــاره چندین متر به هوا پرتاب شده و روی زمین فرود آمدم.

من خودم این صحنه را ندیدم. من تنها به یاد آوردم که با دوچرخه‌ام در حال عبور از خیابان بـودم ولی اکنـون کف زمین افتاده بودم و چند متر با جـائی که دوچـرخه‌ام بـود فاصله داشـتم. من را به خانه آوردند و دکـتری که بـالای سر من بـود گفت که من خیلی خـوش شـانس بـوده ام. ولی من عصبانی بودم که اکنـون که سـلامتی من داشت رو به بهبود می‌گذاشت، در اثر رانندگی خطرناک یک نفر باید دوبـاره به این روز می‌افتـادم. ولی ناگهـان در آن‌جا از بــدنم خــارج شــدم...و من دیگر عصــبانی نبــودم! من دوباره در این فضـای دلنشـین بـودم که احسـاس خانه و وطن داشت. ولی ایندفعه دیگر تاریک نبـــود (این دومین تجربه نزدیک به مرگ تاینک در زندگیش بـوده است). این فضا سرشار از نور بود. انرژی در این فضا در جریان بود که در همه‌چیز نفوذ کرده بود، حــتی در من، با این‌که من در بدنم نبودم. ولی من کاملاً آن انرژی شـده بـودم و در

عین حال این انرژی همه‌چیز بود. انرژی عشق بود، حکمت بود، و پر از پویائی بود. و من حس می‌کردم که در حال جذب کردن همهٔ آن عشق و حکمت هستم. من جواب تمام سؤالاتی را که هرگز داشتم در یک آن دریافت کردم و به طرز غیر قابل وصفی خوشحال بودم. نمی‌دانم چه مدت در آن فضا بودم، من کاملاً در آن‌جا اشباء شده بودم.

من همیشه در زندگی از کمبود انرژی رنج می‌بردم و این به خاطر شکنجه و فشارهای دوران زندان در کمپ نازی‌ها بود ولی در این فضا من احساس انرژی وافری داشتم. این انرژی زیباترین چیزی بود که هرگز تجربه کرده‌ام. من در شگرفت بودم که زندگی و زنده بودن می‌تواند اینگونه باشد. می‌دانستم که در بدنم نیستم. ما به آن اسم مرگ یا زندگی می‌دهیم. من نمرده بودم، بلکه تنها در بدنم نبودم!

من نمی‌خواستم که به دنیا بازگردم ولی در یک موقع احساس فشرده شدن کردم و فهمیدم که می‌بایست به بدنم بازگردم. در حال بازگشت به دنیا به من دو جمله گفته شد. اولین آن این بود: «انسان‌ها آن قدری که می‌توانند مهر و محبت می‌کنند». به نظر عادی و بدیهی می‌آید ولی این طور نیست. جمله دوم این بود: «نیازی نداری به جائی بروی». سپس مانند عبور از یک قیف این انرژی فشرده شده و به سمت یک تونل باریک و در جهت پایین حرکت کرد. این محزون کننده بود زیرا با پایین‌تر رفتن، از مقدار آن عشق و انرژی و حکمت کاسته می‌شد و ساختارها و فرمهای بیشتری نمایان می‌شدند. ناگهان من در بدنم بودم، که پر از درد و

جراحت بود. ولی هنوز ارتعاشی از آن عشق و انـرژی در من باقی مانده بود. من سعی کردم آن را بـرای کسـانی که آن‌جا بودند توضیح بـدهم ولی دخـترم به من گفت که زیاد احساساتی و هیجان زده نباشم. افـراد متعـددی دور و بر تخت من بودند و در حـال حـرف زدن بودند. ولی در حقیقت هیچ چیزی نمی‌گفتند. آن‌ها سخن می‌گفتند ولی حرفهای آن‌ها خالی از هر محتوا و مغز بود. من احساس تنهائی زیادی کردم ولی آن جمله به یاد من آمد: «مـردم آنقدر عشق می‌ورزند که توانائی آن را دارند». احسـاس تنهائی من به این معنا بود که من انتظار عشق بیشـتری از مـردم داشـتم ولی می‌بایست عشق آن‌ها را در حـدی که توان آن را دارند تجربه می‌کردم.

جمله دوم را به یاد آوردم که به من گفت «نیـازی نـداری هیچ کجا بـروی». و من فهمیـدم که معنـای آن این است که من هرجا که باشم کامل و آزاد هستم. من خود آزادی هستم و نیـازی به پـیروزی به چـیزی یا کسی یا رفتن به جائی را نـدارم تا آزادیم را به دست بیـاورم. هنگـامی که من در طرف دیگر بودم تمام زنـدگیم را در یک آن دیـدم. مانند یک هولـوگرام واحد که در آن همـهٔ زنـدگی من در یک لحظه به نمـایش درآمد. من از وقـتی که از زنـدان آلمانی‌ها آزاد شـده بـودم احسـاس می‌کـردم هنـوز در زنـدان هسـتم و سـعی در آزاد کـردم خـودم داشـتم. من تصـور می‌کـردم که می‌بایست خـودم را از تمـام محدودیت‌ها آزاد کنم تا بتـوانم دوبـاره کـاملاً آزاد باشم. من سـال‌ها پیش روانشـناس می‌رفتم تا بتـوانم با ضـربه‌های احساسی و روانی خشـونت‌های اردوگـاه کـار اجباری کنار بیایم. ولی حقیقت این است که هیچ کس و

یا چیزی نمی‌تواند آزادی روح انسان را از او بگیرد، حتی زندان آلمان‌ها.

Tienke Klein

من بارها و بارها در زندگ بیدار شده و متوجه آن منبع جهانی که ورای تمام محدودیت‌هاست شده‌ام. ولی من یک بشر هستم و گاهی دوباره آن را فراموش می‌کنم (و خود را در محدودیت بشری خودم می‌بینم) تا دوباره شکه شده و متوجه شوم که همه‌چیز را فراموش کرده بودم.

تجربه پیتر بالدوین

20 مارچ سال 1980 بود و من بههمراه دوست و یار کوهنوردیم، تیم، برای صعود به قلۀ کوه «آسینیبوین» (Assiniboine) در ایالت آلبرتا در کانادا رفته بودیم. تیم دوست دوران کالج من بود و از همان زمان با هم اسکی، صخرهنوردی و یخنوردی میکردیم. یکی از قسمت‌های صعود ما بالارفتن از دیوارۀ «ویپینگ وال» (Weeping Wall) بود. کل صخره حدود 150 متر ارتفاع داشت و قسمت‌های زیادی از صعود میبایست با طناب و تجهیزات صخرهنوردی انجام می‌شد. ما شب قبل در دامنۀ کوه چادر زده بودیم و صبح آن روز برای صعود عازم شدیم. ولی آن روز ما جزو آخرین کسانی بودیم که صعود خود را شروع کردیم. بهخاطر عوامل مختلف، ازجمله درد و خستگی مفرط در بازوی راستم، بهدلیل استفاده مداوم از آن، صعود ما که میبایست حدود 6 تا 7 ساعت طول بکشد، تقریبا 12 ساعت به طول انجامید.

وقـتی به بـالای قله رسـیدیم، خورشـید در حـال غـروب کــردن بــود. ما در کمــال خســتگی آخــرین گروههــای کوهنـورد را از بـالا میدیـدیم که در حـال پـایین رفتن از دیوارهها بودند. داشـتیم نگـران می‌شـدیم، زیـرا هـوا در حال تاریک شدن بود، درحالی که ما هنـوز در بـالای کـوه بودیم. پایین‌رفتن در تاریکی کار خطرناکی بود. هم‌چنین با پــایین رفتن خورشــید، دما در کوهســتان به‌ســرعت کـاهش می‌یـافت. ما که فکر میکـردیم تا عصر به پـایین کـوه و چادرمـان بـاز خـواهیم گشـت، هیچ غـذا یا آب یا لباس اضافی یا کیسـهٔ خـواب بـرای شب به همـراه خـود نیــاورده بــودیم و چارهــای جز پــایین رفتن نداشــتیم. سـرکردن شب در بـالای کـوه با تجهـیزات و شـرایط ما تقریبا مساوی مرگ حتمی بود...

اشـتباهمان این بـود که جـوان بـودیم و خـود را آسـیب ناپـذیر و غیرقابل شکست می‌دانسـتیم و بـدون توجه به ساعت و زمان، فقط روی صعود خود تمرکز کرده بودیم. البته این چــیزی بــود که از کوهنــوردی دوست داشــتم؛ این‌که تمام توجه و تمرکز من را به خود جلب میکرد و از تمـام دنیا غافل می‌شـدم. تمـام دنیـای من در آن موقع شخص همراهم و صخرهٔ پیش رویم بود.

درحالی که هوا در شـرف تاریک شـدن بـود، بـرای اولین بار از صبح که راه افتاده بودیم، کمی اسـتراحت کـردیم. مجالی بود که به منظرهٔ پیش رویم بنگرم. منظرهٔ میدان وسـیع یخی کلمبیا در تاریک و روشن دم غــروب بســیار زیبا و باشکوه بود. هم‌چنین این فرصـتی بـرای مشـورت بود. باید بین خطر پایین رفتن در تاریکی، یا خطر ماندن در کوهستان در سرمای شـب، یکی را انتخـاب میکـردیم.

ولی چـیزی طـول نکشـید که به این نتیجه رسـیدیم که ماندن در بـالای کـوه قابل انتخـاب نیست. هـوا به شـدت سرد شده بود و من و تیم هر دو بهخاطر عـرق کـردن در هنگـام صـعود و خردههـای یخ که در حـال بـالا رفتن از دیوارههای یخی در لباسمان افتاده و آب شده بود، کاملاً مرطوب شده بودیم.

در حین استراحت، تیم مشغول کشیدن طناب شد تا آن‌را یک‌جا جمع کند، ولی او که نگران پـایین رفتن و مشـغول حـرف زدن با من بـود، فرامـوش کـرد که آن‌را بهطـور منظم بپیچد و 100 مـتر طنـاب در هم پیچیـده و گـره خورد. من که مهارت بیشتری در باز کردن طناب داشتم، مجبور شدم وقت خیلی زیادی را صرف باز کردن آن کنم و این ما را از نظر زمـانی بیشـتر عقب انـداخت. اکنـون دیگر هـوا کـاملاً تاریک شـده بـود و ما که تنها افـراد باقیمانـده در بـالای کـوه بـودیم، از سـرما به خـود میلرزیدیم. دنـدانهایم مـرتب به هم میخـورد، گـویی هیچ کنترلی روی فکم نداشتم. یک احسـاس نگـرانی شـدید و بدشگونی در من رخنه کرد، ولی با آن جنگیدم؛ همانطور که با ترسهای خـود در موقع صـعود از صـخرهها جنگیـده بـودم. من و تیم به یک‌دیگر روحیه میـدادیم. تیم به من میگفت که لرزیدن خوب است زیـرا این یعـنی بـدن تو در حال مبـارزه با سرماست. من به خـوبی مراحل مـرگ در اثر سـرما را می‌دانسـتم، لـرزش، سـپس لـرزش بسـیار شـدید، کـاهش مصـرف گلـوکز توسط سـلولها، از دست دادن کنترل دقیق ماهیچهها، گیجی و منگی، سخت شدن حـرکت، تـیره شـدن رنگ پوسـت، کـاهش ضـربان قلب و کاهش تنفس و فشـار خـون. در نهـایت شـخص به طـور

غیرقابل اجتنابی به خواب رفته و میمیرد. شرایط من از تیم بدتر بود...

با تاریکتر شدن هوا، آسمان صاف و شفاف کوهستان با میلیونها ستاره و کهکشان در اندازه و رنگهای مختلف پر شد. منظرهای باشکوه و خارقالعاده بود. خوشبختانه نور ستارهها اندکی روشنایی بهوجود آورده بود و به دید ما کمی کمک میکرد. اگر آسمان ابری و تاریک بود، راه رفتن غیر ممکن می‌شد. بعد از مدتی ماه هم بیرون آمد و نور کمی بیشتر شد.

من و تیم تصمیم گرفتیم که برای راه رفتن، خود را با طناب به یک‌دیگر متصل کنیم، تا اگر یکی از ما افتاد، دیگری بتواند او را نگاه داشته و نجات دهد. البته به معنای این بود که سقوط یکی از ما نیز می‌توانست به سقوط دیگری منجر شود و شاید هر دو با هم میمردیم. در یک سمت ما دیوارهٔ کوه و در سمت دیگر یک سقوط 150 متری قرار داشت. بهخاطر تاریکی، باید برای برداشتن هر قدم فوقالعاده دقت میکردیم و آهسته راه میرفتیم. به ندرت و فقط در مواقع ضروری با یک‌دیگر حرف میزدیم. خیلی مهم بود که آخرین ذرات انرژی خود را حفظ کنیم و تمامی فکر و حواسمان بر روی قدم بعدی متمرکز باشد. مسیر در زیر پای ما تاریک بود و من بیشتر با حس کردن حرکت می‌کردم...

برای مدت زیادی راهپیمایی کردیم و از چند صخره با طناب و ابزار صخرهنوردی پایین رفتیم. دیگر هیچ گرما و رمقی در من باقی نمانده بود. تصور نمی‌کردم که انسان بتواند تا این حد خسته شود. ما هر دو به شدت احساس سرما می‌کردیم و بسیار گرسنه و بیرمق بودیم.

از شدت سرما و خستگی تمام بدنم درد میکرد. لبهایمان آبیرنگ شده بود و می‌توانستم سرما را درون مغزم حس کنم...

به یک صـــخره رســـیدیم که باید با طنـــاب از آن پـــایین میآمدیم. قسمت بالای آن با نـور مـاه کمی روشن شـده بود، ولی بیشتر آن در تاریکی و سایهٔ کـوه قـرار داشت. اول تیم پـایین رفت. او در صـخرهنوردی و یخنـوردی و اسـتفاده از طنـاب از من مـاهرتر بـود. من ننشسـتم و ایستاده منتظر ماندم، زیـرا میترسـیدم اگر بنشـینم دیگر انرژی کافی برای برخاستن را نداشـته باشم. وقـتی تیم به پـایین رسـید، طنـاب را دوبـار کشـید تا به من علامت بدهد. اکنـون نـوبت من بـود. من هم با دوبـار کشـیدن طناب به او پاسخ دادم.

دست‌های یخزدهام را با زحمت از دستکش بیرون آوردم. انگشتانم در مرز قانقاریا بودند و کنترل کمی روی آن‌ها داشتم. طنـاب را به سـختی و آهسـتگی از داخل حلقه و ابـزار مخصـوص طنـابنوردی که به کمـرم متصل بـود رد کردم. سپس به دیوارهٔ صخره رو کرده و پاهایم را در لبهٔ آن قرار دادم. بعد از مدتی مکث، بهآهستگی و با اعتمـاد به طناب شروع به پایین رفتن کردم و در دل تاریکی زیر صخره فرو رفتم. تنها یک فکر در مغزم بود و آنهم بقا و زنـده مانـدن بـود. در حقیقت این نهتنها یک فکـر، بلکه چـیزی بنیـادیتر از آن بـود. این غریـزهٔ اساسی من بـرای بقا بود که اکنون بر تمام وجودم حاکم شده بود.

من به آهسـتگی پـایین مـیرفتم، تا این‌که ناگهـان طنـاب گـیر کـرد. به آن تکـانی دادم، ولی گـیر آن محکمـتر شد. آن‌را محکم کشیدم، ولی باز هم گیر آن بـدتر شد. من در

میان زمین و هوا گیر افتاده بودم. با زحمت انـرژی خـود را جمع کردم و به تیم که در پایین منتظر ایستاده بـود با فریـاد گفتم که طنـاب گـیر کـرده است. هرگز تصـور نمی‌کردم که فکر کـردن و جمله سـاختن و حـرف زدن تا این اندازه نیاز به انرژی داشـته باشد. با گفتن هر کلمـه، احسـاس می‌کـردم که باقیمانـدهٔ انـرژیم رو به تحلیل مـیرود. با تیم به این نتیجه رسـیدیم که من باید خـود راهی پیـدا کـرده و گـیر طنـاب را برطـرف کنم. تیم نمی‌توانست بدون این‌که جان خودش را در معـرض خطر بسیار جدی قرار دهد به من کمکی بکند. با انـدک انـرژی باقی ماندهام مدت زیـادی تلاش کـردم که طنـاب را آزاد کنم، ولی طناب کاملا گیر کرده بود و به هیچ وجه حرکت نمیکرد. به تلاش خـود ادامه دادم، ولی بیفایـده بـود. من که خیلی خسته و بـیرمق بـودم، بـرای مـدت کوتـاهی ور رفتن با طناب را متوقف کرده و کمی اسـتراحت کـردم. سعی کردم راهی دیگر بـرای پـایین رفتن پیـدا کنم، ولی هیچ امکان دیگری وجود نداشت...

به منظرهٔ پشت سرم و زیبایی نفسگیر و باشکوه آسمان شب در بـالای سـرم نگریسـتم. مـاه بر چشـمانداز کوهسـتان و میـدان عظیم یخی کلمبیا میتابید و با وجـود نـور مهتـاب، آسـمان غـرق در سـتاره بـود. احساسی از آرامش بر من غلبه کـرد. دیگر نمیترسـیدم و تقـدیر و سرنوشتم را قبول کرده بودم. سرنوشت من مرگ بود و این اشکالی نداشت. سعی کردم که آخرین نگاههای خود را در زندگی به این منظره بیاندازم. چقدر باشـکوه بـود! اکنون ذهنم در راحـتی و آسـایش قـرار داشت. احسـاس پـذیرش و تسـلیمی که بر من غلبه کـرده بـود، نشـان از نـزدیکی مـرگم بـود. به خانوادهـام فکر کـردم و این‌که

وقتی این خبر را بشنوند چقدر قلبشان خواهد شکست؛ آن‌هم بعد از ناپدید شدن خواهرم و تمام آن‌چه مادرم در زندگی تحمل کرده بود...

با خود گفتم این‌جا مکانی زیبا برای مردن است. زیر آن نور مهتاب و آسمان لبریز از ستارههای رنگارنگ، احساس آرامشی کامل و ترغیبکننده در مورد مرگ حس می‌کردم. این احساس آرامش فوقالعاده در مواجهۀ با مرگ برایم تعجبآور بود. با خود دعا کردم: «خدایا، این‌جا مکانی زیبا برای مردن است. من تسلیم نشدهام، ولی اگر قرار است امشب این‌جا بمیرم، خوشحالم که مرگ من در زیباترین مکان اتفاق میافتد.»

دوباره مشغول کشیدن طناب شدم، ولی بهتدریج خوابم گرفت. سعی کردم در برابر آن مقاومت کنم، ولی احساس می‌کردم که بهشدت خسته هستم و خوابی غیرقابل مقاومت در حال غلبه بر من است. تمام سعی خود را کردم که بیدار بمانم. با خود گفتم: «این خواب نیست، بلکه مرگ است!» تمام اراده و قدرت خود را بهکار گرفتم تا بهخواب نروم، ولی نیرو و توانی در من باقی نمانده بود.

دیگر نمی‌توانستم چشمانم را باز نگه‌دارم. اولین باری که بهخواب رفتم، حس کردم که زانوهایم شل شدند، ولی نمی‌توانستم در برابر آن مقاومت کنم. دیدم تنگتر و تاریکتر شد تا جایی که چشمانم کاملا بسته شدند. قادر نبودم که آن‌ها را دوباره باز کنم. قسمت جلوی پایم روی یک لبۀ باریک قرار داشت و از روی آن لیز خورده و افتادم، ولی از کمر به طناب آویزان بودم. در حال افتادن، سر و صورتم با شدت به دیوارۀ صخرۀ پیش

رویم برخورد کرد. البته کلاه ایمنی پوشیده بودم، ولی این ضربهٔ شدید من را بیدار کرد. در حالی که سر و صورتم از این ضربه درد گرفته بود، بهزحمت خودم را کمی بالا کشیدم تا پایم را دوباره روی آن لبه قرار دهم. تیم از پایین با من حرف میزد، ولی نمیفهمیدم چه می‌گوید. دیگر اهمیتی هم نمیدادم. نمی‌توانستم او را ببینم و مهم هم نبود. در آن لحظه فقط من بودم و سرما و کوهستان و طناب...

دوباره احساس کردم که دیدم در حال تیره و تار شدن است، و دوباره خواب بر من غلبه کرد. پاهایم سست شد و بار دیگر از آن لبه افتادم و از طناب آویزان شدم. دوباره برخورد با صخره بیدارم کرد و بهزحمت کمی خود را بالا کشیدم و مجددا روی آن لبه ایستادم. ولی طولی نکشید که دوباره خوابم گرفت و افتادم... نمیدانم این چرخه چند بار تکرار شد.

کمکم نور شب از ذهنم محو می‌شد و فکرم رو به خاموشی میگذاشت. احساس می‌کردم تنفسم در حال کند شدن است. قدرت خواب از نیروی غریزهٔ من برای زنده ماندن بیشتر بود... احساس کردم که کاملاً در سیاهی فرو رفتم و خواب و تاریکی من را در خود فرو برد. برای آخرین بار احساس کردم که افتادم، ولی ایندفعه حس نکردم که به دیوارهٔ صخره برخورد کردم. می‌دانستم که به خواب رفته و افتادهام. ولی برایم عجیب بود که این را می‌دانستم، زیرا در خواب فکر می‌کردم. با خود گفتم که اکنون خواب هستم و نباید ذهنم این‌طور آگاهانه کار کند. در حقیقت من در یک تاریکی مطلق بودم، ولی خواب نبودم. این برایم

گیجکننـده بـود. می‌دانسـتم که دیـوارهٔ صـخره باید همین جلوی من باشد، ولی دیگر نمی‌توانستم آن‌را حس کنم و یا چشمهایم را باز کنم تا آن‌را ببینم...

ناگهان با چشمان بسته توانستم ببینم. ولی چیزهایی که میدیدم را نمیفهمیدم. من تاریکی را طوری حس کرده و میدیدم که گویی یک «چیز» است؛ یک تاریکی پهناور، یک تـاریکی متحـرک، یک تـاریکی زنـده. این سـیاهی فـرم و شـکلی نداشت و متعلق به این دنیا نبـود. تـاریکی بـرای گرفتن من در خود با سـرعت به طـرفم میآمد. احسـاس آن مانند یک خلا مطلق بـود که روح را با قـدرت بهـدرون خود میمکید. من در برابر آن با تمام توان مقاومت کردم و تمام تمرکـزم بر روی این بـود که نگـذارم من را درون خود بکشد. می‌دانستم که تاریکی من را میخواهد و با آن جنگیـــــدم، ولی تنها چند لحظه توانســـــتم در برابر آن مقاومت کنم. دفاع ضعیف من بهسـرعت شکسـته شد و همه‌چـیز خیلی سـریع اتفـاق افتـاد. من مانند یک بـرگ درخت در چنگال یک سیل پرقدرت بـودم. می‌دانسـتم که قصد این سیاهی این بود که من را در خود فـرو گـیرد، و جـایی در اعمـاق درونم می‌دانسـتم که باید این کـار را بکند...

تـاریکی من را درون خـود کشـید؛ اصل و جـوهره و روح من را. تا آن وقت فکر می‌کـــــردم که من روح و جسم هستم. ولی اکنون میدیـدم که من تنها یک روح هسـتم و جسمم فقط بستری بوده که روحم در آن سـکنی داشـته است. وقتی از جسمم جدا شدم، هنوز کاملا خودم بـودم و چـــــیزی از من کم نشد. چشـــــمی نداشـــــتم، ولی

می‌توانستم تمام جهـات را بـبینم. گوشی نداشـتم، ولی می‌توانستم بشنوم...

خـود را در مکـانی پهنـاور از تـاریکی مطلق یـافتم. در حقیقت این‌جا یک مکان نبود، بلکه خارج از محدودهٔ مکان و زمـان قـرار داشت و به همین خـاطر ابـدی بـود. من خودم بودم، ولی دیگر مغـزی نداشـتم که در فکر کـردنم مداخله کند و شـفافتر و بهـتر از همیشه فکر می‌کـردم. من در دنیا دچار ADD (بیشفعالی و کمبود توجه) هستم. هیچ یک از این‌ها در طـرف دیگر وجـود نداشت و مـزاحم تفکرم نمی‌شد. می‌دانسـتم که خـودم هسـتم، ولی دیگر بـدنی نداشـتم. کنجکـاو بـودم، ولی ترسی در من وجـود نداشت. من یک وجود بودم، یک انـرژی، تقریبا با شـکلی کروی که به تنهـایی در این تـاریکی پهنـاور که بهنظر از هر طرف تا بینهایت گسـترش داشت شـناور بـودم. ولی می‌توانسـتم تـاریکی را «بـبینم.» هم‌چـنین زمـان وجـود نداشت؛ گرچه من اتفاقات تجربهـام را به تـرتیب تعریف می‌کنم، زیرا راه دیگـری وجـود نـدارد. ولی در تجربه من گویی همه‌چیز همزمان اتفاق میافتاد.

ناگهـان یک دروازهٔ بسـیار عظیم در پیش رویم نمایـان شد. شـاید هم قبلا آن‌جا بـود، ولی آن‌را ندیـده بـودم. در حقیقت تمام تجربهام اینگونه بود. شاید تمـام این چیزها همیشه در پیش روی من بودهانـد، ولی قبلا تـوان دیـدن آن‌ها را نداشتم. اگر بخـواهم تخمین بـزنم، درگـاه حـدود 100 متر ارتفاع و 70 متر عـرض داشت. درگـاه حـالتی براق و سـیال داشـت، مانند یک آبشـار؛ ولی هیچ مـایع و آبی در آن نبـود، و همزمـان شـفاف و غیرشـفاف بـود. می‌توانستم یک تونل بسیار تاریک و طولانی و خمیده را

ببینم که از این درگاه شروع می‌شد و تا چشم کار میکرد ادامه داشت. درگـــــاه و تونل متصل به آن از تـــــاریکی عظیمی که آن‌جا را فرا گرفته بـود عبـور میکـرد و در آن بود، ولی بهنظر میرسـید که به جـایی ورای آن مـیرفت. من دستم را دراز کردم که درگــاه را لمس کنم، با این‌که دستی نداشتم. با لمس کـردن آن متوجه شـدم که درگـاه زنده است. می‌توانستم انـرژی حیـات را در آن حس کنم که به درون وجود من نفوذ کرده و جریان مییافت.

آن‌گاه اسمم را شنیدم که از جایی بسـیار عمیق از درون خود من خوانده شد. ولی در عین حال این صدا از جــایی ورای من میآمد که هم خیلی نزدیک و هم بسیار دور بود. صدا از تمـام جهـات میآمد. این اسم من پیـتر نبـود، بلکه نـام روحم بـود که با عشق و محبـتی ورای تصـور و فهم صــدا زده می‌شد. این عشق واقعی بــود و بیشــتر از آن، خودِ واقعیت بود. این نام حقیقیام بود که تنها خــدا آن‌را میخواند و من را بر خودم آشکار میســاخت. این اسم یک کلمه نبود و بهصورت یک کلمه بیان نشد. با این حال من بودم. این نـام، خـود من بـود. می‌دانسـتم که این صـدای خداست که از اعمـــاق درون و بـــیرون، من را میخواند. آن‌را نمیدیدم، ولی عظمت، مطلق بودن و بیپایـانی آن‌را حس می‌کردم.

صـــــدا من را بهخـــــوبی و بهطـــــور کامل میشـــــناخت. می‌دانسـتم که هیچ زاویه و جنبهـای از وجـود من، و هیچ فکر و سخن و عمل و احساس و نیتم از این صـدا پنهـان نیست. تمـــام خوشـــحالی و نـــاراحتی و عشق و تنفر و سـرور و غم من بـرای او دانسـته و آشـکار بـود. در آن لحظه می‌دانســـتم که خـــدا در کنـــار من اســـت، گرچه

نمی‌توانستم او را بـبینم. صـدا نه از طریق کلمـات، بلکه از طریق فکر با من حرف میزد. این صدا نه مونث بــود و نه مذکر، نه جوان بود و نه پیر، بلکه صدایی بود خـالص و مقدس که تنها عشق و زیبایی از آن برمیخواست.

این صدا وجودم را از هدیهای که لیاقت آن را نداشـتم پر کـرد، از عشـق، امیـد، سـرور، زیبـایی، حقیقت، ایثـار، محبت، شفقت و بردباری. ما در دنیا این‌ها را از هم جـدا میکنیم و هریک مفهومی جدا هستند. ولی در سوی دیگر اینگونه نیست و تمام این‌ها در حقیقت یکی هســتند و از سرچشـمهای صـادر میشـوند که یکتا و یگانه است. صـدا بهشت بــود که درون من را از خــود لــبریز میســاخت. با وجـود این بهشت درون، من هنـوز هم بهسـادگی خـودم بودم، همان پیتر همیشگی. می‌دانستم چه کسی هســتم. احساس می‌کردم که در برابر خالق خـود کـاملاً آشـکار و عریـان هسـتم، ولی هنـوز مـورد عشـقی ورای تصـور و فهم بـودم. درونم از دانش و آگـاهی پر شد. ولی وقـتی به دنیا بازگشتم هیچ چـیزی از آن آگـاهی نـزد من بـاقی نماند.

جهنم من

ســپس جهنم به ســراغم آمد. من وارد جهنم خویشــتن شـدم، یا بهـتر است بگـویم که جهنم من وارد من شد و مرا دربر گرفت. این جهنمی بود که خود بـرای خـود خلق کرده بودم. این یک جهنم شخصی بود، زیــرا دیــدم که در طول عمرم خودم آن‌را برای خویش بنا کرده بودم و این جهنم ترسـناک بـود. خـدا این جهنم را بهوجـود نیـاورده بـود. در دنیا اصلا نمی‌دانسـتم که در حـال صـرف کـردن عمرم برای ساختن یک جهنم برای خود هستم، یک به یک

با عمـل، فکـر، و حـرف خـود! نمی‌دانسـتم که جهنم را مانند یک گنج گرانبها با خـــود حمل کـــرده‌ام. جهنمی که من را دربر گرفت، تجربه و احساس آن‌چه در دنیا در حق دیگـران انجـام داده بـودم، از دیـدگاه و نقطهنظر آن‌ها بود. من خود دردهایی که در دیگران ایجاد کـرده بـودم را با خـود حمل کـرده و اکنـون به سـوی دیگر آورده بـودم. چقدر برایم غیرمنتظره بود!

با این حال می‌دانستم که شکستگیام جزیی از بشر بودن من است و به نوعی خصیصهٔ طـبیعی زنـدگی روی زمین میباشد! مـــــــــردم روی زمین به یک‌دیگر آزار و اذیت میرسـانند، و من هم از این امر مسـتثنی نبـودم. ولی با این حـــال تمـــام دردی که آگاهانه یا ناآگاهانه و عمـــدا یا سهوا در دیگـران ایجـاد کـرده بـودم را خـود حس کـردم؛ بهخصـــوص دردهـــایی را که به دوســـتان، اطرافیـــان و عزیزان خـود وارد کـرده بـودم. تحمل آن بسـیار دردنـاک بود؛ مانند یک آتش سوزاننده در درون روحم، ولی با این حال این آتش من را پاک میساخت. اکنون میفهمیـدم که «گناه» چیست: گناه ایجاد درد و آزار در «دیگـری» است. بسیاری از گناهانم غیرعمـدی بودند. ولی اکنـون نه تنها تمام ابعاد و آثار رفتـار و اعمـال خـود را میدیـدم و حس می‌کردم، بلکه دلایل ناکـافی و بیارزشی که بـرای توجیه کارهای خود آورده بودم را نیز در کنار آن‌ها میدیـدم. من خـود قاضی خویشـتن بـودم و تـرازوی اعمـالم در دست خودم بود. طبق قضاوت خودم گناهکـار بـودم و بینهـایت احساس شرم می‌کردم. مدارک و شـواهد بر علیه من در درون خـود من بـود و هیچ دفـاعی بـرای عرضه نداشـتم. تمام توجیهات و دلایل من مثقـالی سـنگینی کارهـایم را کاهش نداد.

با این‌که بیشتر چیزهایی که در سوی دیگر درک کـردم را بعد از برگشت به دنیا فراموش کردم، این یکی از معدود چیزهایی بود که توانسـتم بهیـاد بیـاورم. جهنم خـارج از من نبود و مکانی نبـود که به آن‌جا بـروم، بلکه چـیزی در درون من بود. این جهنم، عشـق، سـرور، امیـد، زیبـایی، حقیقت، ایثـــار، محبت و شـــفقتی که در درونم بـــود را میپوشـاند و تنها احساسی که بـرایم بـاقی ماند شـرم و درد بود. جهنم دردناک است و هیچ زیبـایی و عشـقی در آن نیست.

با این وجـود، در حـالی که من اعمـالم را از این دیـدگاه میدیدم، دیدگاه سـومی نـیز وجـود داشت. صـدای خـدا با عشق با من حـــرف مـــیزد تا در حین عبـــور از جهنم خویشـتن به من آرامش ببخشد. صـدای خـدا مرتبا به من اطمینان میداد:

«پیـــتر، من تو را دوست دارم. من تو را خلق کـــرده‌ام و کـــاملاً میشناسم. هیچ چـــیزی از من پنهـــان نیست. من همیشه همه‌چـیز را راجع به تو می‌دانسـتم و می‌دانسـتم که تمام این‌ها از تو صادر شـده است. من تمـامی وجـود تو و همه‌چـــــــــیز را می‌بینم. من تو را دوست دارم و میبخشم. تو مخلـوق من هسـتی. من تو را میبخشم. من تو را میبخشم. من تو را میبخشم.»

ناگهان بهطـور کامل و آنی بخشـیده شـدم؛ بخششی که لیـاقت آن را نداشـتم، زیـرا خـود را گناهکـار و مسـتحق تنبیه می‌دانسـتم. سـپس تمـام دردی که حس می‌کـردم ناپدید شد و جهنم من بهپایان رسـید. بـار دیگر با عشـق، امید، سرور، زیبایی، حقیقت، ایثار و زیبایی پر شدم.

جهنم و بهشت درون خـــود ما خلق میگـــردد. جهنم و بهشت من در درون روح و فکر و وجـــود من اتفـــاق میافتـاد. از درون با خـدا صـحبت کـردم و پرسـیدم: «آیا مردهام؟»

خدا گفت: «بله تو مردهای.»

بـــرایم مـــبرهن بـــود که این خداست که با من ســـخن می‌گوید. چـیز دیگـری که بـرایم روشن بـود این بـود که تمـام عشـقی که در دنیا از من صـادر شـده بـود، و یا دریـافت کـرده بـودم را با خـود به سـوی دیگر آوردهـام. بهنظر میرســید که تمــام آن‌ها یک عشق بــود. به خــدا گفتم: «من هنوز از این درگاه وارد نشدهام و نمی‌توانم وارد آن شوم!»

خدا گفت: «چرا؟»

قاعــدتا باید تعجب می‌کــردم که خــدایی که همه‌چــیز را راجع به من می‌دانست، جواب این ســوال را نمی‌دانست و از من میپرسید. ولی در آن‌جا این کاملا طبیعی بهنظر میرســید و میفهمیــدم که خــدا با این ســوال به من این فرصت را میداد که به دلایل خود خوب فکر کنم و آن‌را با زبــان و اســتدلال خــویش عرضه کنم. گفتم: «خــواهرم آندریا وقتی که نوجوان بود از خانه فرار کرد و هیچوقت بازنگشت. زنــدگی مــادرم در اثر آن ویــران شد و روی سلامتش تاثیر گذاشت. قلب مادرم هنـوز شکسـته است. این قلب پـــدرم را نـــیز شکست و خشم زیـــادی در او بهوجود آورد، بهخصوص بهخاطر تاثیراتی که روی مادرم و ما گذاشته بود. نمی‌توانم اجازه بدهم مادرم یک فرزند دیگر را نــیز از دست بدهد. من پــدر و مــادرم را دوست

دارم و نمی‌تـــوانم این کـــار را با آن‌ها انجـــام دهم. نمی‌توانم!»

ناگهان خدا من را از جای خود بلند کرد و به نقطه‌ای برد که می‌توانسـتم از فاصـلهٔ دور تکتک مـردم روی زمین را بـبینم. من روی مـادر و پـدرم تمرکز کـردم و آن‌ها را از نزدیک و به‌طور شفاف میدیدم. می‌توانستم تمـام دردها و غمها و جراحاتشان را ببینم.

خدا گفت:

«تو را دوست دارم و عشقم به تو بیشـتر از آن است که هرگز در تصـــورت بگنجد. من تو را میشناسم و دوست دارم، پیـتر. تو مخلـوق من هسـتی. اکنـون که این‌جـایی میبیـنی که چقـدر دوسـتت دارم و تا چهانـدازه عشق من بـــزرگ است. همیشه اینگونه تو را دوست داشـــتهام و خواهم داشت. این را میدانی!»

می‌دانســـتم که این حقیقت داشت. عشق خـــدا عمیق و وسیع، کامل و فراشمول، و امن و ابدی بود. می‌دانستم که خدا من را بهشـکلی شخصی و منحصر به‌فـرد دوست داشت؛ گویی تنها کسی بودم که در تمام جهـان بـرای او اهمیت داشتم. ولی همزمـان میفهمیـدم که عشق عظیم الهی منحصر و مختص به من نیســـت، بلکه خداوند تکتک انسان‌ها را همین‌گونه دوست دارد. احساس می‌کردم که خدا عشق است و عشق خداست.

خدا گفت:

«اینگونه که من اکنـــون تو را دوست دارم، و میـــدانی همیشه دوست داشتهام، همـهٔ انسـان‌ها را دوست دارم،

تکتک انسـان‌های روی زمین را، اکنـون و بـرای همیشه. من پدر و مـادرت را نـیز به همین انـدازه دوست دارم، و به همین خاطر همه‌چیز برای آن‌ها صحیح و سلامت بـوده و خواهد بود؛ و برای همهٔ انسان‌ها.»

می‌توانستم حقیقت این حرفها و عشق خدا را نسـبت به پدر و مادرم و همهٔ انسـان‌ها درک کنم، بچشـم، بشـنوم، لمس کنم و در اعمـاق وجـودم حس کنم. میفهمیـدم که همین‌طور که درد و رنجهای من با مرگ پایان یافت، درد و رنجهای پـدر و مـادرم نـیز موقـتی است و با مرگشـان ناپدید خواهد شد. میفهمیـدم که حـزن، خشم و احسـاس فقـدان آن‌ها کـاملاً محو خواهد شد و جـای آن‌را عشق و سرور خواهد گرفت. همـانطور که خـدای مهربـان من را شفا داده و کامل کرده بود، به آن‌ها نیز شفا میبخشید.

گرچه خـدا چشـمی نداشت که آن‌را بـبینم، اما احسـاس کـردم که به من چشـمک زد و در این چشـمکزدن به من فهماند که تمـامی عمر من و عمر پـدر و مـادرم و تمـام بشـــــــریت روی زمین مانند یک چشم بهم زدن است. اشـتباه ما این است که میپنـداریم فرصت زیـادی روی زمین خواهیم داشت، در صورتی که زمان خود یک تـوهم و سـراب است. در حقیقت زنـدگی ما در این دنیا بسـیار کوتـاه اسـت؛ با این‌که این‌طـور حس نمیکـنیم. ولی در لحظهٔ مرگ، وقتی که پنجرهٔ ابدیت به روی ما باز گردد و توهم زمان برایمان از بین برود، همهٔ ما این را بهخـوبی خواهیم دید. درک می‌کردم که زمـان و زنـدگیمان در دنیا و روی زمین و تمام کهکشان‌ها و دنیای فـیزیکی آن‌گونه واقعیت نـــدارد که خـــدا واقعیت و حقیقت دارد. تنها واقعیت و حقیقت خداست.

با این‌که می‌دانستم که من و پدر و مادرم مورد عشق الهی هستیم و در نهایت همه‌چیز درست و صحیح خواهد بود، گفتم: «نمی‌توانم این‌جا بمانم.» خدا پرسید:

«چرا؟»

گویی عالم مطلق علت آن را نمی‌دانست. پاسخ دادم: «خداوندا، من در دانشگاه در رشتهٔ تئاتر تحصیل می‌کنم و هفتهٔ دیگر یک نمایشنامه داریم. وقتی استاد درس ارتباطاتم فهمید که برای صخرهنوردی به کانادا میآیم، یخهٔ من را گرفت و گفت که پیتر، به خود آسیبی نزن؛ کسی نمی‌تواند جایت را بگیرد و نمایش باید اجرا شود. من به او قول دادم که سالم باز خواهم گشت.» تمام این‌ها را در یک فکر منفرد به خدا گفتم. خدا با نرمی و شفقت پاسخ داد:

«اگر نمیخواهی مجبور نیستی که اکنون به خانه بازگردی.»

پرسیدم: «آیا این بهشت است؟» اشارهام به بهشتی بود که درون من بود، و من نیز درون آن بودم؛ همان احساس کامل بودن، مقدس بودن، و تمام احساس عشق، امید، سرور، زیبایی، حقیقت، ایثار، شفقت، و صبر و زیبایی که درونم بود. خدا گفت:

«بله، این بهشت است که تو اکنون در آن هستی و آن‌را حس میکنی؛ بهخاطر من، که درون تو وجود دارم. مجبور نیستی این‌جا بمانی. اگر بخواهی می‌توانی بازگردی.»

حقیقت این سخنان برای من آشکار بـود. پرسـیدم: «اگر به بدنم و زندگی دنیا بازگردم، آیا باز خـواهم توانست به این‌جا و به این زیبایی و عشق بازگردم؛ نزد تو؟»

خدا بهشت بود و بهشت خدا بود و خدا بزرگ‌تر از بهشت بود. هر دو یکی، ولی در عین حال جدا بودند. من خود را لایق خــدا و بهشت نمیدیــدم، ولی سپاســگزار بــودم که آن‌جا هستم و با این حال اینقدر جسـور بـودم که از خـدا خواستم که به دنیا بازگردم.

خدا پاسخ داد: «بله پیتر، عزیز من، می‌تـوانی به نـزد من بازگردی.»

گفتم: «انتخابم این است که به دنیا برگردم و زنـدگیم را بکنم.»

او پاسخ داد: «پیـــتر عزیز من، تو زنـــدگیت را نخـــواهی کرد.»

خاطرهٔ بعـدیام این است که درد سـوزانی را حس کـردم. چشمانم را باز کـردم. نمی‌دانسـتم کجا هسـتم، آن‌جا چه می‌کنم و [در نقش یک بشر] چه کسی هســتم. بــدنم از کمر به یک طناب آویزان بود. صدای فریادی را میشنیدم، ولی گیج و منگ بــودم و هیچ چــیزی نمیفهمیــدم. بــدنم برایم غریبه بود. چشمانم را باز کردم و به بالا نگریســتم و مردی را دیدم که به من خیره شده بود. او کیست؟ چرا فریاد میزند؟ من کجا هستم؟ این چــیز که در آن هســتم، این بدن، چیست؟

او کلاه کاپشنم را گرفت و سعی میکرد من را بالا بکشد. من برای مدتی بیتفاوت و بدون هیچ واکنشی به او نگــاه

کـردم. سـعی می‌کـردم بفهمم کجا هسـتم و چه شـده است. او با من حـــرف مـــیزد ولی من حرفهـــایش را نمیفهمیـدم. چند دقیقه گذشت تا بهتـدریج متوجه شـدم که به بـدنم بازگشـتهام. سـپس آن مـرد را شـناختم. او دوستم تیم بود. من پیتر بودم. این‌جا کوهستان بـود. تیم فریاد میکشید: «نمیر! نمیر! بلند شو! نخواب! نمـیر! من را این‌جا تنها نگـــذار! بیـــدار شو! اگر بمـــیری من هم می‌میرم!»

تیم گریه میکرد و فریاد میکشید و در صدایش تـرس حس می‌شد. من به چشمانش خـیره شـدم و او متوجه شد که من بازگشتهام. او من را با قدرت بیشـتری بـالا کشـید و به زحمت توانستم خودم را تا آن لبه بالا بکشم. او هنـوز فریـــاد میکشـــید: «فکر کـــردم مردهـــای. چقـــدر من را ترساندی و چقدر خوشحالم که زندهای!»

من چیزی نگفتم. هنوز هم گیج بودم و فکر کـردن بـرایم ســخت بـــود و نمیفهمیـــدم چه اتفـــاقی افتـــاده است. اسـتفاده کـردن از بـدنم و این‌که چهطـور کـار می‌کند را درست نمی‌دانستم. تمام بدنم بهشدت درد میکـرد. فقط بهیـاد میـآوردم که من بـدنم نیسـتم. می‌دانسـتم که من چیزی هستم که در این بدن سکنی دارد. همه‌چـیز در دور و اطراف برایم غریبه بهنظر میرسید...

طنـاب را کشـیدم و ایندفعه طنـاب آزاد شد. طنـابی که برای ساعتها گـیر کـرده بـود و به هیچ وجه آزاد نمی‌شد. سعی کردم که تمرکـزم بر روی کـاری که در دسـتم بـود باشد، ولی خیلی سخت بـود. فکر جهـانی که از آن آمـده بودم از ذهنم خارج نمی‌شد. همه‌چیز برایم متفاوت بـود، گویی دوباره زاده شدهام. ولی این دفعه می‌دانسـتم که

دنیا واقعی نیست، بلکه نوعی تـوهم مـوقت است که در حال عبور از آن هسـتم. احسـاس می‌کـردم که موجـودی غریبه در این مکان ناآشنا هستم و قسـمت بزرگ‌تـری از وجودم هنوز در سوی دیگر است. مردن سـخت، ولی زیبا بود. اکنون فقط می‌خواستم که به آن‌جا بـازگردم؛ به آن زیبـایی و عشق و حقیقت و سـرور. دلم بـرای خـدا تنگ شـده بـود. همین چند لحظه پیش تمـام این‌ها را داشـتم، ولی آن را رها کردم و به این دنیا بازگشـتم. با خـود فکر کـردم که چقـدر احمق بـودم! آخر چه فکـری پیش خـود می‌کردم؟

بعدها به این میاندیشیدم که چهطـور می‌تـوانم خـاطرات سـوی دیگر را بهیـاد بیـاورم؟ مگر حافظـهٔ ما در مغز ما نیســـت؟ مگر خـــاطرات در ســـلولهای مغز ما ذخـــیره نمیشوند؟ تنها پاسخ قانعکننده برای من این بـود که روح من، یعـنی خـود واقعی من، حافظهـای دارد که جـدای از مغز است. ولی وقتی در بدنم هستم، در اثر ارتبـاط بین جسم و روح، می‌توانم بعضی از خاطرات روحم را بهیـاد بیاورم.

وقتی به چادرمان رسیدیم احساسات متضادی داشتم. از یک طـرف خوشـحال بـودم که به پـایین رسـیدهام، زیـرا بـــدنم به گرما و غـــذا و اســـتراحت نیـــاز داشت. ولی از طرف دیگر اصلا نمی‌خواستم این‌جا باشـم، چـرا که خـود را متعلق به بعد و مکانی دیگر حس می‌کردم. دیگر زمین خانهٔ من نبود. نمی‌خواستم در این بدن باشم. هر چـــیزی که به آن نگاه می‌کـردم به نظر سـیاه و سـفید و بنجل و سطحی میرسید. همه‌چـیز دو بعـدی و کسل کننـده بـود. حـــــتی منظـــــرهٔ زیبا و باشـــــکوه کوههـــــای راکی در

کانادا،نسبت به جایی که از آن آمده بـودم زشت و زمخت مینمود.

از تصـمیم خـود بـرای بازگشت به دنیا تاسف میخـوردم. بــرای اولین بــار بعد از تجربهــام زیر لب شــروع به دعا کردم: «خدایا، من اشـتباه عظیمی مـرتکب شـدم. من را به خانه بـازگردان. خـواهش می‌کنم همین الان من را به خانه بازگردان!» ولی خدا درخواستم را اجـابت نکـرد. آن لحظه گمـان نمی‌کـردم که این دعـای هر روزهٔ من بـرای دهها سـال آتی خواهد شد. احسـاس غریبه بـودن در این دنیا و میان دو جهان بـودن بـرای همیشه با من ماند. من از نظر روحی، روانی و احساسی خـرد و شکسـته شـده بودم.

در چــادر لباســهایمان را عــوض کــردیم و لبــاس خشک پوشیدیم. کمی آب گرم کـردیم و چـای خـوردیم و پس از آن در کیسه خـــواب اســـتراحت کـــردیم. بعد از مـــدتی استراحت بلند شده و مشغول جمع کردن وسایل شـدیم. من از پایین برای مدت زیادی به نقطهای که در آن مرده بودم خیره شـدم. تا این‌که ناگهـان تیم شـانهام را تکـان داد. ظاهرا تیم مدت خیلی زیادی سـعی کـرده بـود با من حرف بزند، ولی متوجه نشده بودم. هنوز کاملاً در مــورد چیزی که اتفاق افتاده بود گیج بودم. چه اتفـاقی افتـاد؟ آیا واقعی بــود؟ آیا واقعا مــرده بــودم؟ یا این‌که دیوانه شـدهام؟ نکند اثر سـرمای شـدید بـوده اسـت؟ احسـاس می‌کــردم که در آن واحد در دو جهــان هســتم. یک چشم من بــرف و کــوه پیش رویم را میدیــد، ولی گــویی چشم دیگرم نظارهگر جهانی مـاورای این‌ها بـود. هیچـوقت در

زندگی اینقدر گیج و گم نبودم. از خـود پرسـیدم منظـور خدا چه بود که گفت: «تو زندگیات را نخواهی کرد.»

چـادر و لـوازم را جمع کـردیم و با ماشـین تیم به طـرف جنوب بهراه افتـادیم. در راه با هم حـرف زیـادی نـزدیم. وقتی به شهر کلگری رسیدیم، خیلی گرسـنه بـودیم و به یک پیتزا فروشی رفتیم. من ساکت و در خود بـودم. تیم سـعی میکـرد با حـرف و شـوخی کمی من را به حـرف بیاورد، ولی فایدهای نداشت. حرف یا لبخندی نمـیزدم و افکـار دائما در سـرم میچرخیدند: چه کسی هسـتم؟ کجا هستم؟ این‌جا چهکار می‌کنم؟ من اصلا چه چیزی هستم؟ زنـدهام یا مـرده؟ آیا این واقعیت است یا تـوهم؟ آیا من واقعیت دارم؟ واقعیت چیسـت؟ خـدا چیسـت؟ آیا دیوانه شدهام؟

مشـکل من این بـود که در سـوی دیگر جـواب تمـام این سـوالها و بسـیاری از سـوالات بـزرگ و مهم دیگر را می‌دانسـتم. ولی اکنـون نمی‌توانسـتم جـواب هیچیک را بهیاد بیاورم. آن‌چه تجربه کرده بودم برایم خیلی سنگین بود و کاملا ذهنم را به خـود مشـغول کـرده بـود. تیم هم بـالاخره دست از سـرم برداشت. بعد از 30 سـال که از این اتفاقـات می‌گـذرد این احساسـات هنـوز هم با من هسـتند؛ احسـاس غریبه بـودن و بیگـانگی در این دنیـا، احسـاس این‌که به جهـانی دیگر تعلق دارم و احسـاس این‌که همزمان در دو جهان هستم.

در راه ناگهان یک ماشین پلیس پشت سر ما آژیر خود را روشن کرد. ما هم کنار کشیدیم و توقف کردیم. ماشـین پلیس پشت سر ما متوقف شد و افسر پلیس به سـمتمان آمد. او گفت که 30 کیلومـتر تنـدتر از سـرعت

مجـاز میرانـدیم. وقـتی که دید گواهینامـهٔ تیم از آمریکا است، گفت که باید پول جریمه را همینجا بپردازیم، زیـرا او نمی‌تواند اطمینـان کند که وقـتی به آمریکا بازگشـتیم جریمه را پرداخت خواهیم کرد و در غیر اینصورت باید به زندان برویم. ما فقط پول کافی بـرای بـنزین داشـتیم و نمی‌توانســـتیم جریمه را پـــرداخت کـــنیم. هرچه از او خــواهش و التمــاس کــردیم فایــدهای نداشت. او به ما دستبند زد و ما را سوار ماشین خود کرد و به دفتر پلیس بـرد. در آن‌جا ما را در یک سـلول مـوقت زنـدانی کردند. بعد از چند سـاعتی که در بازداشت بـودیم، پـول خـود را جمع کردیم ولی هم‌چنان کمـتر از مبلغ جریمه بـود. البته این همهٔ پول ما نبود، ما مقدار کمی پول را برای بــنزین در کفشهای خود پنهان کردیم. به آن افسر پلیس گفـتیم این تمـام چـیزی است که می‌تـوانیم بـپردازیم. او قبـول کرد که با همـان مبلغ ما را از زنـدان آزاد کند و به نزدیک ماشـینمان بازگرداند. ما هم دوبـاره بهـراه افتـادیم و به مسیر خود ادامه دادیم.

اکنـون هـوا در حـال تاریک شـدن بـود. من و تیم هـردو خیلی خسـته بـودیم. متوجه شـدم که تیم در سـمت چپ جاده و در خط اشتباه در حال رانندگی است. به او گفتم که در خط اشتباه هستی. او اصرار داشت که من تازه از خواب بیدار شدهام و اشتباه می‌کنم و او در خط خـودش است. ولی یک جفت چـــراغ ماشـــین داشت از روبـــرو مستقیم به سمت ما میآمد. تیم در لحظهٔ آخر متوجه شد و ماشــین را به سـمت راست کشـاند. ما با فاصـلهٔ چند سانتیمتری از کنار آن ماشین با سرعت گذشـتیم. به تیم گفتم که بگذار من رانـدگی کنم. او گفت که اصلا چـنین امکانی وجود ندارد. پدرش به او اعتمـاد کـرده و ماشـین

را به او داده است و اگر بفهمد خیلی عصـــــبانی خواهد شد. من هم که خیلی خسته بودم دوباره خوابم برد.

نمیدانم چقدر خوابیدم ولی وقـتی بیـدار شـدم احسـاس کردم که دوباره یک جفت چراغ ماشـین از فاصـلهٔ حـدود 800 مــتری مســتقیم به ســمت ما می‌آید. جز آن هیچ ماشین دیگری در جـاده نبـود. به تیم گفتم که دوبـاره در خط اشتباه هستی. او قبول نکرد و گفت که من تــازه از خواب بیدار شدهام و گیج هستم. من اصرار می‌کردم که تو در خط اشـتباه هسـتی و تیم قبـول نمیکـرد. بهجـای این‌که با او مشاجره کنم و دوباره خودمـان را در معـرض یک تصــادف قــرار دهم، فرمــان را گــرفتم و به ســمت راست چرخاندم. تیم با عصبانیت به من نگاه کرد و گفت نکن. تیم راست میگفت، ما در خط خودمــان بــودیم. من حالم خوب نبود و درست فکر نمی‌کردم. چرخهای سـمت راست روی خــاک و ســنگ کنــار جــاده رفت و احســاس کردم سـمت راست ماشـین کمی از جـای خـود بلند شد. تیم با عصبانیت و در حـالی که سر من فریـاد میکشـید با شدت فرمان را به سمت چپ چرخاند و ماشـین با شـدت به سمت چپ کشیده شد. اکنـون دیگر ماشـین از کنـترل خـارج شـده بـود. تیم بر سر من فریـاد میکشـید و سـعی داشت ماشین را کنـترل کند. من با وحشت به چراغهـای یک تریلی هجده چرخ که با سـرعت به ما نزدیک می‌شـد، مینگریستم. ما و آن کامیون هر کدام حدود 90 کلیومـتر در ساعت سرعت داشتیم.

زمان آهسته شـده بـود. در یک لحظه تمـام زنـدگیم پیش چشـمم آمد. این با مـرور زنـدگیم وقـتی که مـرده بـودم خیلی فــرق داشت. اکنــون تمــام زنــدگی مانند یک فیلم

فوقالعاده سریع ظرف یک لحظه جلوی چشمم به نمایش درآمد. همه‌چیز بسیار شفاف بود و احساس کردم هر روز زندگی خود را از بدو تولد دیدم. در حقیقت این صحنه، دید من را به دور و اطرافم سد کرده بود. در همین لحظه جلوی ماشین در تصادفی وحشتناک با شدت به چرخهای عقب کامیون، که قفل شده و با صدایی گوش خراش روی زمین میکشید، برخورد کرد. ما با شدت به جلو پرت شدیم ولی کمربند ایمنی ما را نگاه داشت. صدای گوشخراش تصادف را شنیدم و تکههای فلز و پلاستیک را میدیدم که در هوا به همه جا پرتاب می‌شدند. قسمت جلوبندی ماشین تیم در جلوی چشمان من با اصابت به کامیون کاملاً اوراق شد. همینطور که با وحشت نگاه می‌کردم، آهن بدنهٔ تریلی به سرعت به طرف صورتم میآمد، ولی در فاصلهٔ چند سانتیمتری در طرف دیگر شیشهٔ ماشین متوقف شد. اگر کمربند ایمنی نبود، حتما کشته شده بودم. سپس همه‌چیز متوقف شد.

بوی لاستیک و سوختگی همه جا را پر کرده بود. ماشین تیم کاملاً اوراق شده بود. خوشبختانه بدنهٔ ماشین تقریبا تمام ضربه را جذب کرد و ما آسیب چندانی ندیدیم. برای چند لحظه سکوت همه جا را فرا گرفت. تیم از عصبانیت منفجر شد و انواع فحش و ناسزا را با فریاد بر سر من خالی کرد و گفت که پدرش او را خواهد کشت. رانندهٔ کامیون که پایین آمده بود بر سر تیم داد میکشید زیرا فکر میکرد او مقصر است. من با لکنت زبان گفتم: «تقصیر من بود. من فرمان را بهزور چرخاندم.» احساس شرم و تقصیر من را فرا گرفته بود...

چند دقیقه بیشتر طول نکشید که پلیس به آن‌جا آمد. واضح بود که ما مقصر بودیم. بعد از حرف زدن با تکتک ما و پر کردن فرمهای مربوطه، پلیس دستور داد که ماشین را از وسط جاده به کنار هل بدهیم. من زیر ماشین رفتم تا جلوبندی را که در کامیون گیر کرده بود آزاد کنم. در حین این کار یک تکه فلز تیز عمیقا دستم را برید. ولی آن پلیس عصبانی بود و فریاد میکشید که عجله کنید. هوا بهشدت سرد بود و من به خود میلرزیدم. در این نقطه دیگر یک ویرانهٔ احساسی و روانی کامل شده بودم. به هر زحمتی بود، بعد از مدت زیادی تلاش بالاخره ماشین را به کنار جاده کشاندیم. تیم هنوز عصبانی بود و بر سر من فریاد میکشید.

پلیس به ما گفت: «این ماشین دیگر قابل استفاده نیست، برای شب کجا میروید؟» گفتیم که ما چادر و کیسه خواب داریم و می‌توانیم شب را کنار جاده چادر بزنیم تا صبح برای خود فکری بکنیم. او گفت: «این اصلا کار عاقلانهای نیست. یک هتل نزدیک این‌جا است. تمام وسایل خود را بردارید، من شما را به آن‌جا میبرم.» ما گفتیم که پول کافی برای هتل نداریم و اگر اجازه بدهد ما همین کنار جاده بخوابیم. او گفت: «برای من اهمیتی ندارد که پول دارید یا نه. شب را این‌جا نخواهید خوابید.» او گفت که اگر در هتل نخوابیم، در زندان خواهیم خوابید. ما که چارهای نداشتیم تمام وسایل را جمع کردیم و سوار ماشین او شدیم.

از نصفه شب گذشته بود که وارد لابی هتل شدیم. هتل نسبتا مرتبی بود. ظاهر کثیف، هیپی، خسته و مستاصل ما با کوله پشتیهای بزرگ و طناب و وسایل

صخرهنوردی که به ما آویزان بود، اصلا به فضـای مـرتب و شیک آن‌جا و سر و وضع بقیهٔ مهمانـان هتل نمیخـورد. کارمندان هتل و کسانی که در لابی کنار شومینه نشسته بودند، همه به ما خیره شده بودند. ما برای مسـئول هتل داستان تصادف خود را تعریف کـردیم، و گفـتیم که پـول کافی نداریم. او گفت: «ما این‌جا اتاق مجانی نداریم. از این‌جا بروید. شــما فضــای این‌جا را به‌هم ریختهاید.» ما خواهش و التمـاس کـردیم و گفـتیم که اگر نتـوانیم شب در هتل بمـانیم، افسر پلیسی که دم در ایسـتاده ما را به زندان خواهد بـرد. ولی خـواهش کـردن بیفایـده بـود. او گفت اهمیتی نمیدهد که چه بلایی بر سر ما خواهد آمد و این‌جا موسسهٔ خیریه نیست. من به پشت سر نگاه کـردم و افسر پلیس را دیدم که با نگاهی جـدی و مصـمم به ما مینگریست. مهمانهـای هتل که در لابی بودند به داسـتان ما گـوش میدادند. من با لکنت زبـان خـواهش کـردم که لااقل به ما اجازه بدهد که در گوشـهٔ لابی چـادر بـزنیم و قول دادیم که قبل از طلوع صـبح آن‌جا را تـرک خـواهیم کرد. او به لکنت زبـان من خندیـده و گفت: «از این‌جا گم شـوید.» در آن موقع افسر پلیس به مسـئول هتل گفت: «فکر کنم این‌ها پســرهای خــوبی هســتند که در دردسر زیادی بودهاند. بهخـاطر من اجـازه بـده که امشب این‌جا در گوشه لابی چـــادر بزنند. اگر قبل از طلـــوع صـــبح نرفتنــد، من خــودم میــآیم و آن‌ها را دســتگیر می‌کنم.» بالاخره مسئول هتل با اکراه به ما اجازهٔ این کـار را داد. ما بقیهٔ مهمانان هتل که به ما خیره شده بودند را نادیده گرفته و مشـغول بـاز کـردن وسـایل و برپا کـردن چـادر شدیم...

صبح روز بعد، مسئول هتل ما را خیلی زود بیدار کرد و گفت که باید برویم. ما هم وسایلمان را جمع کردیم و از هتل خارج شدیم. هنوز اندکی پول را در چکمههای خود مخفی کرده بودیم، ولی این مبلغ برای بلیط هر دوی ما کافی نبود. من به تیم گفتم که با اتوبوس برود و من کنار جاده منتظر میمانم تا کسی را پیدا کنم که من را سوار کند. آن‌جا بود که فهمیدم که یک لکنت زبان شدید پیدا کرده‌ام که قبلا آن را نداشتم. شب قبل هم لکنت داشتم ولی فکر می‌کردم موقتی و در اثر خستگی است. ولی اکنون میدیدم که لکنتم از بین نمیرود. اصلا از این لکنت زبان خوشم نمیآمد و آن هم به تمام چیزهایی که سعی می‌کردم با آن‌ها کنار بیایم اضافه شده بود.

وسایل را بین خودمان تقسیم کردیم. دوباره از تیم بهخاطر آن‌چه رخ داده بود معذرت خواستم. تیم گفت: «فوقالعاده از دستت عصبانی هستم. نمیدانم جواب پدرم را چه بدهم. او به من اعتماد کرده بود و اکنون مرا خواهد کشت. بعد از این دیگر نمیخواهم هرگز تو را ببینم.» به او حق میدادم. زمانی که در سوی دیگر در جهنم خود صرف کرده بودم به من میفهماند که چقدر باعث درد و آزار او شدهام. من هنوز برای منطبق شدن با این دنیا و زندگی در قالب یک بشر تقلا می‌کردم و عمیقا گیج و گم بودم.

احساس می‌کردم که یک پایم در این دنیا و پای دیگرم در جهان دیگر است. روح من در آتش بود و نمیخواست که در این دنیا باشد. من عصبانی، محزون و پشیمان بودم و این دنیا برایم کاملا غیر واقعی و بنجل و بی‌رنگ و رو مینمود. تشنهٔ عشقی بودم که در سوی دیگر حس کرده

بودم. با خود گفتم: «منظور خدا چه بود که گفت زندگیم را نخواهم کرد؟ شاید منظور همین است: زنـدگی عـادی من بهپایان رسیده و روحم کـاملا زیر و رو شـده است و احســاس می‌کنم که یک غریبه هســتم.» خیلی بهخــاطر تصــمیمی که گرفته بــودم حســرت میخــوردم؛ تصــمیم بازگشت به این دنیا، سیارهٔ زمین و نزد خانوادهام. برای ماهها بعد، این سوالات مـرتب در ذهنم میچرخید. من چه هســتم؟ که هســتم؟ خــدا چیســت؟ کجاســت؟ واقعیت چیست؟ آیا این دنیا واقعی است؟ چـرا احسـاس می‌کنم که همزمان در دو جا هستم؟

بعد از یک انتظـار طـولانی، ماشـینی جلـوی پـایم توقف کـرد. او گفت می‌تواند من را تا شـهر میسـولا در ایـالت مونتانا در آمریکا بــبرد. من با لکنت زبــانم از او تشــکر کردم و سوار شدم. او یک استاد فلسفه در دانشگاه بـود و در راه سعی کرد با من حرف بزنـد، ولی فکر من جـای دیگــری بــود. او نگــاهی به من انداخته و گفت: «حــالت خوب است؟ به نظر خیلی داغان میرسی.» من برای چند دقیقه ساکت ماندم، ولی او با بردبـاری منتظر پاسخ من ماند. پس از مقداری تفکر، با زحمت و لکنت زبـان تمـام داسـتان صـعود و گـیر کـردن در کـوه، به زنـدان رفتن و سپس تصادف وحشتناک را برای او گفتم، به جز قسمت مربــوط به تجربهــام در ســوی دیگر. به او گفتم که قبلا لکنت نداشـتم. او با حوصـله به داسـتان من گـوش داد و سپس دوباره برای مدتی طـولانی سـکوت حکمفرما شد. او مرد خوشقلب و مهربانی بود و می‌توانسـتم نـور خـدا را بهوضــوح در چشــمانش بــبینم. بعد از تجربهــام، این اولین باری بود که نور خدا را در چشـمان کسی اینچـنین واضح و آشکار میدیدم. احساس می‌کردم از وجود او نور

و عشق صادر می‌شود. در طول سال‌های بعد، در اثر مراقبه و تمرین و مدیتیشن، تواناییام برای حس کردن این نور افزایش یافت. اکنون با گذاشتن دستم روی قلب، دست یا پشت یکنفر، می‌توانم انرژی روحی او را در روح خودم به صورت نوعی گرمی و ارتعاش حس کنم.

وقتی به شهر میسولا رسیدیم، او من را برای شام و استحمام و خواب به خانهٔ خود دعوت کرد. ولی من احساس کردم که تا آن لحظه نیز به اندازهٔ کافی در حق من لطف کرده است و نتوانستم دعوتش را قبول کنم و بیشتر از این شرمندهاش بشوم. او هم من را در کنار جاده پیاده کرد و از هم خداحافظی کردیم. در کنار جاده منتظر ماندم تا یک ماشین پیدا شود و من را بهسمت جنوب و شهر «بوته» (Butte) ببرد. در آن زمان جمعیت مونتانا کمتر از 1 نفر بر کیلومتر مربع بود. به ندرت ماشینی از آن‌جاده رد می‌شد و هیچکدام هم به سمت جنوب نمیرفتند. ساعتها بهتنهایی در کنار جاده انتظار کشیدم. هیچ فرد یا ماشینی دیده نمی‌شد و خورشید در حال غروب کردن بود. من یک ویرانه بودم و بهسختی تقلا می‌کردم که خود را از نظر جسمی و روانی سرپا نگاه دارم. بهشدت شروع به گریستن کردم...

مدتی بعد یک وانت توقف کرد. رانندهٔ آن مردی بود که لباس کابوی به تن داشت. من قضیهٔ تصادف را برای او تعریف کردم و گفتم ممکن است من را تا جایی نزدیک به شهر بوته برساند؟ او من را سوار کرد و دربارهٔ تصادف از من پرسید. من هم با لکنت زبان و بهآهستگی، همینطور که سعی می‌کردم جلوی اشکم را

بگـیرم بـرای او تمـام داسـتان، بهجز تجربهـام در سـوی دیگر را تعریف کـردم. او پرسـید: «چـیزی خوردهـای؟» گفتم: «آخرین بـار دو شب پیش بـود که پیـتزا خـوردم.» گفت: «من تو را به یک رسـتوران میـبرم و جـواب نه را هم قبـول نمی‌کنم.» او در رسـتوران فقط یک قهـوه گـرفت ولی به من گفت که هر چه میخـواهم سـفارش دهم. سپس من را به ایستگاه اتوبـوس بینشـهری بـرد و یک بلیط برای مقصدم «بزمن» خریداری کـرد. وقـتی به او فکر می‌کنم هنوز اشک در چشـمانم حلقه میزند. نـور خدا را در او نیز میدیدم. وقتی خداحافظی کـردیم گفت: «بهیاد داشته باش، خدا تو را دوست دارد.»...

ماهها بعد، یکبار بهطـور غیرمنتظرهـای تیم را دیـدم. او آمده بود تا به من بگوید که خیلی دربارهٔ آن اتفاقات فکر کـرده و اکنـون مـرا بخشـیده اسـت، زیـرا من در حـالت خـوبی نبـودم و آن کـار را از عمد نکـردم. من هم از او تشکر کردم. این آخرین باری بود که تیم را دیدم...

احساس غریبه بودن در این دنیا و حضور همزمـان در دو بعد تا سـال‌ها بعد با من بـاقی ماند. هنـوز هم تا حـدود زیـادی این احسـاس را دارم، ولی دیگر مانند قبل خیلی اذیتکننـــده نیست. این حس و دنیـــای درونم، بهعلاوهٔ مشکل لکنت زبـانم، بـاعث شد که بیشـتر در خـود و تنها باشم. این به من فرصت داد که زمـــان بیشـــتری را به تامل و تفکر با خود بگذرانم و بـرای مدیتیشن و مناجـات با خدا وقت صرف کنم. بزرگ‌ترین آرزوی من این بود که بمـیرم و به بهشت بـاز گـردم، به آن مکـان پر از عشق. اشتباه بزرگی مرتکب شده بودم که بازگشتم.

بهطـور کلی مدیتیشن تمـرین خـاموش کـردن ذهن، بـالا بردن قلب و روح، و گوش فرا دادن به ندای درون است. مدیتیشن برایم دریچهای به سـکون و آرامش است و این فرصت را میدهد که شـــمهای از احساسی که در ســـوی دیگر تجربه کردم را این‌جا روی زمین حس کنم. من قبل از تجربهام هم مدیتیشن می‌کردم، ولی اکنون برایم این تمرین، یک خط ارتباط با خـدا و جهـان دیگر شـده است. یک راه خاموش کردن ذهن در مدیتیشن این است که یک مناجـات یا ذکر یا کلمه را آنقـدر تکـرار کـرده و روی آن تمرکز کنید تا جایی که آن ذکر نـیز بهتـدریج به پسـزمینه رفته و تنها درون شما سکوت باقی بماند.

اکنـون یک کشـیش هسـتم و تـاکنون زنـدگیم سـختیهای زیـــادی داشـــته است. گـــاهی دیگـــران از من میپرســـند چهطور در تمام این سال‌ها ایمان خود را حفظ کردهای. واقعیت این است که وقـــــتی کسی مانند من خـــــدا را ملاقات و درک کند، نیازی نیست که به او «ایمان» داشته باشد. برای من این یک یقین است.

زندگی بعد از تجربهـام، با وجـود این احسـاس شـکاف و دوگـــانگی بین دو جهـــان، راحت نبـــوده است. در طـــول سـال‌ها گـاهی آرزو کـرده‌ام که‌ای کـاش می‌توانسـتم به زندگی قدیمی خود بازگردم. من زنـدگی را به این شـکل نمی‌خواستم. باور کنید، تمام سـعی خـود را کـردم که از خـــدا فـــرار کنم. ولی با این حـــال، در حـــالی که از خـــدا میگـــریختم، بهســـمت او شـــیرجه رفتم. من قســـمتی از وجود خویش را هنوز عقب نگاه داشته بـودم، تا بـالاخره به این نتیجه رسیدم که مقاومت بیفایده است. چرا فرار می‌کردم؟ زیرا میترسیدم که وجودم در وجود خدا غرق و

ناپدید شـــود و دیگر من، من نباشم. میـــدانم که به نظر می‌آید دیوانه شـــدهام، ولی دیگر به این [که مـــردم فکر کنند دیوانه هستم] عادت کرده‌ام.

تجربه پاملا (پم) رینولدز

پم سرحال بود. با وجود احساس ضعف و خستگیِ حاصل از جـــراحی شب گذشـــته، شـــادی وصف ناپـــذیری در چهرهاش دیـده می‌شد. خـانوادهٔ همسـرش ویلیـام بـاچ (William Butch)ـ به ملاقاتش آمده بودند. اتـاقی که پم در آن بستری بود، شاهد حضـور تعـداد زیـادی از اعضـای تیم پزشـــکی عمل جـــراحی مهم او بـــود. بیش از 20 متخصص و دستیار در عمل او شرکت داشتند؛ پرستاران، پزشک جـــــــراح، متخصص بیهوشی و متخصصـــــــان نوروفیزیولوژیست. ویلیام در کنار پم نشسته بـود. پم با شوخ طبعی از حالش صـحبت میکـرد. او مثل کـودکی که سر میز صبحانه با اشتیاق تمام برای والـدینش از رویـای شب گذشتهاش حرف میزند، شـروع به تعریف توهمـاتی کرد که پشت سر گذاشته بود. جـراحی بسـیار حسـاس و پیچیدهٔ مغز در نظـرش یک دست‌کاری قلمـداد می‌شد که مـوجب این توهمها شـده بـود. پم با خنـده از موضـوع توهمـــاتش صـــحبت می‌کـــرد. همسر او و خانوادهـــاش بهشدت با پم شروع به خندیدن کردند.

اما هیچ‌یک از اعضـای تیم جـراحی حاضر در اتـاق حـتی کـوچک‌ترین لبخنـدی نمـیزد. همه به طـرز عجیـبی به پم نگـــاه میکردند. آن‌ها می‌دانســـتند که مـــواردی که پم به‌عنـوان تـوهم از آن‌ها صـحبت می‌کند در واقعیت روی داده و هیچ تـوهمی در کـار نیست. تیم پزشـکی مبهـوت بودنـد، چـون هیچ یک از آن‌ها تا آن‌روز با چـنین اتفـاقی

مواجه نشده بودند. نگاه پم به طـرف دکـتر اسـپتزلر(Dr. Spetzler)ـ حرکت کرد. پم متوجهٔ عکسالعمل غیر عـادی آن‌ها شده بود. اما دکتر اسپتزلر نگـاهش را به نقطهـای دیگر دوخت، چـون تحمل نگـاه عمیق و سـنگین پم را در افکار به‌هم ریختهاش نداشت. پم دچار تردید شده بـود و میخواست که بر توهم بودن آن‌چه دیده بود صحه بگـذارد، حـتی اگر با لبخند کـوچکی این کـار را بکند. اما فضـای سنگینی در اتاق حـاکم شـد، فضـایی که به یک جنجـال و طوفـان رسـانهای در بزرگ‌تـرین خبرگزاریهـای رسـمی مبدل گردید.

پس از خلوت شدن اتاق، دکتر اسپتزلر به همـراه چند تن از متخصصین تیم به اتاق پم بازگشتند. دکتر ظاهرا برای معاینه در اتاق حاضر شده بود، ولی در اصل طوفـانی در ذهنش به پا بود. اظهارات پم آموختهها و باورهـای او را به چالش کشیده بود. دکتر اسـپتزلر در حین معاینه به پم گفت که از توهمهایی که داشته بیشتر بگوید. پم ابتـدا از ناخوشـایند بـودن صـدای ارهٔ دکـتر که مانند یک مسـواک بـرقی بـود گفت. پم اظهـار تعجب کـرد که چطـور قسـمت‌هایی از مـوی سـرش تراشـیده شـده بـود. دکـتر کنجکاوانه منتظر بـود تا او به سـخنانش ادامه دهد. پم گفت از این‌که خانمی از اعضای گروه پزشـکی، علاوه بر پای راستش پای چپش را نیز شکافت متعجب شده بود و اضافه کـرد که عمل مغز چه ارتبـاطی به پاهـای او دارد. وقتی پم به جمله بیان شده از طرف این دستیار در اتاق عمل اشاره کرد، ضربان قلب دکتر اسپتزلر به شدت بـالا رفت. چرا که این جملهای بود که در اتاق عمل بیان شده بود. دستیار از کوچک بودن رگ پـای راست پم گفته بـود و این‌که مجبـور است از رگ پـای چپ او اسـتفاده کند و

آن‌را بشکافد. دکتر اسپتزلر با شـنیدن سـخنان بعـدی پم به‌کلی مبهوت و گیج شده بود و برایش شوکه کننده بود.

پاملا دایان رینولدز لوئری (Pamela Diane Reynolds) یا پم رینولـدز، خواننـده و آهنگسـاز امریکـایی در سـال 1956 در دیترویت میشیگان متولد شد. او دوران شیرین کودکی خود را در Kosciusko، میسیسـیپی گذراند و در نوجوانی به آتلانتا نقل مکان کرد و به عنوان یک خواننده و ترانه‌سرا شروع به کار کرد. پس از فارغالتحصیلی، در دانشـگاه ایـالتی فلوریـدا، به عنـوان سـردبیر در مجله Songwriter Magazine و به عنوان مشاور در دانشگاه دولتی گرجستان در بخش فیلم‌های آموزشی مشـغول به کـار شد. او با ویلیـام بـاچ (William Butch Lowery) ازدواج کرد و در نهایت در استودیوی ضبط صدای شرکت آتلانتا به گروه موسیقی Lowery که متعلق به همسرش باچ بود ملحق شد.

آغاز و تشخیص بیماری پم رینولدز

بیماری پم در سال 1991 در سن 35 سالگی با علائمِی همچون سرگیجه، اختلال در گفتـار و دشـواری در بـرخی حرکـات جـزئیِ بـدن آغـاز شد. این اختلالات منجر به مراجعه او به پزشک بـرای تشـخیص بیمـاری‌اش گردید. پزشک پس از معاینات و دیدن تصاویر سی تی اسکن، او را به متخصص مغز و اعصاب ارجـاع داد. در مراجعه اولیه به متخصصـینِ مغز و اعصـاب، با بررسی سی تی اسـکن مشـخص شد که یک (آنوریسم) بـزرگ در سـاقهٔ مغـزش وجود دارد که بسیار خطرناک و مهلک است.

شـــرح مختصـــری از بیمـــاری (Cerebral aneurysm) آنوریسمِ مغزی

آنوریسم یک بیرون زدِگیِ حباب‌گونه در جـدارِ شـریانهایِ مغــزی است و در حقیقت ناشی از یک ضــعف در جــدار شریان‌های مغزی میباشد که بهتـدریج به علت بـالا بـودن فشـار در داخل عـروق سـبب برجسـتگی و ایجـاد حبـاب میگـردد و چـون این شـکلِ حباب‌گونه و نـازکِ جـدار رگ، ضــعیفتر ازشــکلِ طــبیعیِ اولیه آن اســت، در هر لحظه ممکن است پــاره شــده و مغز را دچــارخونریزیِ مرگبــار کند.

معــرفی و ارجــاع پم رینولــدز به دکــتر رابــرت اســپتزلر Robert Spetzler

متخصصِ مغز و اعصاب به‌علت موقعیت بسـیار دشـوار و غیر قابلِ دسترسِ این آنوریسم و اندازهٔ بــزرگ آن، پیش بینی کرد که پَم هیچ شانسی برای زنده ماندن نـدارد و یا در صـــورت زنـــده مانـــدن پس از عمل جـــراحی متحمل عوارض و معلولیتهایی خواهد بـود. به همین دلیـل، او را به جراح معروف مغز و اعصاب (رابرت اسـپتزلر Robert Spetzler) در شهرِ فونیکسِ ایالت آریزونا معرفی کرد. دکتر اسپتزلر به‌دلیلِ داشـتن تخصص در عمل به شـیوه (DHCA)ـ برای جراحیهای آنوریسمِ مغزی شـهرت داشت. این پزشک با توجه به شـــرایط خطرنـــاک پَم، تنها راه ممکن بــرای نجــات او را عمل جــراحی به شــیوه DHCA تشـخیص داد و تاکید کـرد که این آخـرین راه میباشد و با این تشخیص، تصمیم به عمل وی گرفت، زیــرا این روش در آنوریسم‌های مغـــزیِ حـــاد و خطرنـــاک تا حد زیـــادی موفقیت‌آمیزبوده است.

عمل پَم رینولـدز توسط دکـتر اسـپتزلر یکی از عملهـای موفق و افتخـارآمیز در دنیـای پزشـکی به حسـاب می‌آید که در کارنامۀ کاری و شرح تخصص و مهارت‌های او درج گشـــته است. در این روش، بیمـــار پس از بیهوشـــی، با آمادگیِ تیم جراحی در یک مرگ بالینیِ تحت کنـترل فـرو میرود. مدت زمانِ این مـرگ کنـترل شـده می‌تواند تا 40 دقیقه به طـول انجامد. در این عمـل، ابتـدا دمـای بـدن بیمـار را تا زیر 20 درجه سـانتیگراد کـاهش می‌دهند تا فعـالیتِ قلب و گـردشِ خـون و فعـالیتِ الکـتریکیِ مغز کاملاً متوقف شود و شرایط برای جراحی فـراهم گـردد. برای درکِ بهـتر از شـرایطِ عمل (DHCA)ـ و بسـتری که این تجربه در آن وقوع یافته، شرح مختصـری از این نـوع عمل جـراحی بسـیار تخصصی و دشـوار در زیر اضـافه شده است:

شـــرح مختصـــری از روش عمل‌هـــای جـــراحی Deep (hypothermic circulatory arrest) DHCA

این نوع عمل با عبارت اختصاری DHCA (به معنی توقف گردش خون عمیق با کاهش دما) مشـخص می‌شـود. این یک روش جـــراحی است که اولین بـــار در ســـال 1952 انجام گرفت. در این روش با کاهش و ثابت نگـاه داشـتن دمای بدن بین 15 تا 20 درجه سانتی‌گراد (سلسیوس)، تنفس، ضربان قلب، گردش خـون و عمل‌کـرد مغز در یک محـدوۀ زمـانی حـداکثر یک سـاعته متوقف میگـردد. در واقع به‌طـــور کلی در فرجه زمـــانی عمل‌هـــای DHCA شرایط زیر برقرار می‌شود:

دمای بـدن کـاهش یافته و در دمـای 15 تا 18 درجه نگه داشته می‌شود.

ضربان قلب و گردش خون کاملا متوقف می‌شود.

فعالیت مغز در اثر کاهش دما و عدم گردش خون کاملا متوقف شده و شرایطی ایجاد میگردد که رگ‌های مغز خالی از خون گردد. این کار با کم کردن حجم خون بدن و تغییر سطح تخت عمل بهصورت سطح شیب‌دار انجام می‌گیرد که سر کاملا در بالاتر از کل بدن قرار گرفته و خون داخل رگ‌های مغز خالی می‌شود.

روش DHCA برای جراحی‌های بسیار حساس و ظریف به کار گرفته می‌شود که یکی از این نوع عمل جراحی‌های آنوریسم‌های حاد در مغز است. در حقیقت ماهیت شرایطِ DHCA به‌طور کامل یک شکل از مرگ بالینی است با این تفاوت که با دقت تحت شرایط زیر قرار دارد:

نظارت و عملکرد مدیریت متخصص ICU

نظارت و عملکرد متخصص عملیات احیا CPR

تجهیزات کامل بای پس تنفسی و قلب

در این شرایط ضربان قلب و تمام فعالیت مغز متوقف می‌شود. دلیل اصلی کاهش دمای بدن جلوگیری از بروز آسیب‌های مختلف به مغز است. زیرا در دمای عادی پیامدهایی در بدن بیمار رخ می‌دهد که بیانش کاملا تخصصی می‌گردد که نتیجه آن منجر به مرگ بیمار خواهد بود.

در واقع در این نوع عمل با تسلط و مهارت جراح و تیم او، در فرصت زمانی محدود شرایطی فراهم میگردد تا با یک جراحی پیچیده حیاتی دوباره به بیمار داده شود.

در دمای مرکزی (دمای درونی بدن) 14 درجه سانتیگراد، گـردش خـون را می‌تـوان از 30 تا 40 دقیقه به طـور عمیق متوقف کـرد. وجـود دسـتگاه‌های بـای پس قلب و ریه برای نگهداشت و کنترل گردش خون عمیق (DHCA) در بدن لازم است.

یک اصل کلیدی روش DHCA، خنثی کردن کامل فعالیت مغز می‌باشد که در نوار مغزی یا EEG رسیدن به حـالت خط مقطع ایزوالکتریک است که به آن "Flatline"ـ تایید شده میگویند. نام دیگر این حالت سکوت کامل الکـتریکی مغز(Electrocerebral Silence)ـ است. این سـکوت الکـتریکی در دمـای متوسط 18 درجه سـانتیگراد رخ می‌دهد.

به منظور ارزیابی و کنـترل دقیق نمـودار الکـتریکی مغز EEG و کنترل فعالیت ساقهٔ مغـز، هم‌چـنین اطمینـان از این سکوت کامل الکـتریکی مغـز، اسـپیکر (هنـدس فـری مخصوص اتاق عمل) در گوش‌های بیمار گذاشته می‌شود که به‌طور متناوب صدای Beep را پخش می‌کند. شنوایی انسان این ویژگی را دارد که در زمـان خـواب و بیهوشی پالس‌های الکتریکی را به مغز ارسال کند.

روش‌های متعـددی بـرای پـایین آوردن دمـای بـدن وجـود دارد که بهـترین روش بـرای DHCA سیسـتم‌های خنک‌کنندهٔ داخل عضلانی اسـتکه به منظـور جلوگـیری از اثـرات جـانبی روش‌هـای خنک کننـده خـارجی، از داخل رگ‌ها درجه حـرارت بـدن را تنظیم می‌کند. این روش در دستیابی و حفظ دمای هدف کاملا بدون نقص می‌باشد.

خنک شدن تا زمـانی ادامه می‌یابد که مغز با سـرد شـدن غیرفعال شود و سکوت الکتروکروبراگلوبار (EEG تختی) به دست آید. سپس پمپ خـون خـاموش می‌شـود و بـازه زمانی توقف گردش خون شروع می‌شـود. در این مرحله حجم خون کاهش داده می‌شود و سطح تخت عمل بیمـار به‌طـرف پاها شـیب‌دار می‌شـود تا عـروق مغز از خـون خالی شود. زیرا عمل جـراحی باید بـدون وجـود خـون در شریان انجام گیرد.

[قابل ذکر است که این روشِ عمل جراحی، ایده‌ای برای سـاخت فیلمی به‌نـام (Flatliners)ـ با بـازیِ «جولیا رابرتز» و «کیفر سـاترلند» در سـال 1990 گردید که در ایران با نام «مرگ جویانبـازان» نمـایش داده شد. نسـخه جدیدی از فیلمِ مزبور در سال 2017 نیز ساخته شده که هر یک از این دو نسخه زیبایی‌هـای خـاصِ خـود را دارند. دوستان علاقمند به مطالب تجاربِ NDE حتماً دیـدن این دو فیلم سـینمایی را از دست ندهند. قابل ذکر است داسـتان‌های هر دو نسـخه از جهـات مختلف قابل نقد هستند.]

عمل جراحی پم رینولدز

بیش از بیست پزشـک، پرسـتار و تکنسـین، در عمل جـراحی پَم رینولـدز آمـاده بودند تا در این جـراحیِ تخصصی حساس نقش خود را به بهـترین وجه ایفا کنند. صبح روزِعمل، پَم از خـواب بیـدار شد و در سـاعت 7:15 صبح در اتاق عمل بود. پم احساس زمان را از دست داده بود (اشاره به حالتی بعد از بیداری که تشخیص نمیـدهیم که مثلا صـبح است یا عصر) ...و متخصص بیهوشی کـار خـود را آغـاز کـرد. پس از این لحظـه، پَم متوجه طـنین

موسیقی زیبایی در قسمت بـالای سر خـود می‌شـود. او می‌گوید:

«با شنیدنِ صدایِ موسیقی شروع به خارج شدن از بـدنم کـردم. بهتـدریج که از بـدنم خـارج می‌شـدم آن صـدای موسیقی واضحتر می‌شد. تصـور می‌کـردم فرکانسی که دریافت می‌کنم مانند یک مجرا و یا راه و جـاده باشد. در این مرحله حضـور آگـاهی را در وجـودم کـاملاً احسـاس می‌کـردم. شـکلی از آگـاهی که در زنـدگی خـود هیچ‌گـاه حتی تصور آن را نمی‌کردم. ناگهان خـود را در موقعیـتی بالای اتاقِ عمل دیدم. همه‌چیز واضح بـود. حـتی واضح‌تر از آن‌چه در حالت عـادی میبیـنیم. نفـرات حاضر در اتـاق عمل را می‌دیدم ولی آن‌ها را نمی‌شناختم. حـتی متعجب شدم وقتی دیـدم تیم پزشـکی تا حـدی از مـوی سر مـرا تراشـیدهاند. دکـتر اسـپتزلر را دیـدم که به‌وسـیله یک دستگاه در حـال بـرش و برداشـتنِ بخشی از جمجمه من است. چـیزی که در دست دکـتر اسـپتذلر دیـدم شـبیه یک مسواک برقی بود که یک فرورفتگی در آن دیـده می‌شد. سوراخی در بالای آن بـود که به دسـته آن مـیرفت. دقت بیشتری کردم و دیدم دسـتگاهِ مـورد نظر تیغههـای قابل تعویض دارد و این تیغهها در جایی مثل آچـار بکس بودند ....آن‌گاه صدای اره را شنیدم که بـرایم ناخوشـایند بـود. کسی چیزی در مورد رگ‌هـایم گفت. او گفت: رگ‌هـایش کوچکند. کسی که این حـــرف را زد یک زن از میـــانِ تیم اتاق عمل بود.»

در این مرحله از عمـــل، یک خـــانمِ جـــراح متخصص قلب حضور داشت که تشخیص داد رگ‌های پایِ راست رینولدز خیلی کوچک هسـتند. این کـار به منظـور انـدازه گـیریِ

دقیق میزان جریان خون بـود که در آن رگ‌ها به دسـتگاه مخصـوص این کـار متصل میگردند. به‌علتِ کوچک بـودن رگ‌ها، خانمِ متخصص مجبور شد رگ پای چپ رینولـدز را نـیز بشـکافد. پس از این‌که دکـتر اسـپتزلر آنوریسم را کـاملاً ارزیـابی می‌کند و آمـاده برداشـتن این آنوریسم میگردد، مانند یک فرماندهٔ عملیـاتی دسـتور ایسـتِ کامل فعالیت قلب و عملیـات پـایین آوردن دمـای بـدن یعـنی (hypothermic) را صادر مینماید.

در سـاعت 10:50، خـون از طریق لولهها از شـریانها و رگهای فمورال خـارج شد و به درون سـیلندرهای مخـزن سـرد شـده هـدایت شـده و پس از کـاهش دما به بـدن او بازگشت. همان‌طور که دمای مرکزی بدن رینولدز کاهش می‌یـافت، ضـربان قلبش به فیبریلاسـیون تبـدیل شد و سـپس به طـور کامل متوقف شد. با کـاهش دمـای بـدن مـوج مغـزی او مسـطح شد و بهعبـارتی مغز پم رینولـدز کـاملا خـاموش شد. با تعـاریف اسـتاندارد، او از لحـاظ بالینی مرده بود.

ساعت 11:25 دستگاه قلب و ریه خاموش می‌شود، تخت عمل جراحی که بیمار بر روی آن بود بهصـورت شـیب‌دار کج و خون بدن او تخلیه می‌گـردد. در این وضـعیت کیسه آنوریسم مغزی بزرگ پم رینولدز از خون خـالی می‌شـود و دکتر اسـپتزلر به راحـتی کیسه آنوریسم را بر می‌دارد. پس از انجـام این کـار به سـرعت عملیات‌ها به‌طـور معکوس آغاز می‌شـود. ابتـدا دسـتگاه قلب و ریه دوبـاره فعـال می‌شـود و خـون دوبـاره به بـدن رینولـدز تزریق می‌شود. سـاقهٔ مغز به آهسـتگی فعـالیت از خـود نشـان داده و مغز با روند گـرم شـدن فعـالیت خـود را آغـاز

می‌کند. هنگـام ظهر مشـخص می‌شـود قلب تنها بخشی است که افزایش دما نداشـته و گـرم نشـده است. بـرای این منظور از شوک الکتریکی دستگاه دِفیـبریلاتور بـرای شروع کار قلب استفاده می‌شود. بروز این حالت به این معنی بـود که خـانم رینولـدز، حـدود سـاعت یک به طـور بالقوه مرده بود.

در ساعت 2:10 بعد از ظهر پم رینولدز به حالت بهبودی بازگشت.

ادامهٔ خـاطرات رینولـدز از جـایی که شـنید رگ‌هـای پـای راستش کوچکند:

«احساس می‌کردم بیرون کشیده می‌شوم. این احسـاس اصـلاً بـرخلاف میلم نبـود. من کـاملاً به میل خـودم می‌رفتم چون می‌خواستم بروم. اگر بخواهم استعاره‌ای بـرای توصـیف حـالاتم به کـار بـبرم باید بگـویم که مانند قرار گرفتن در گردباد جـادوگر اوز (داسـتان کودکـانه‌ای که کـارتون آن بارها پخش شـده) بـود؛ حـالتی شـبیه به سـرگیجه. بسـیار متمرکز بـودم. احساسم مانند قـرار گرفتن در آسانسوری بود که با سرعت بـالا می‌رفت. اما این احسـاس به هیچ‌وجه جسـمانی نبـود. مثل یک تونل بود، اما تونل نبود.

خیلی زود در گـرداب تونل متوجه شـدم مـادربزرگم مـرا صـدا می‌زند. این مانند شـنیدن صـدا با گـوش نبـود بلکه بسـیار واضـحتر بـود، بهگونهـای که من به این صـدایِ درونی بیشـتر از آن‌چه که با گـوش میشـنوم یقین و اعتماد داشتم. حس کردم که او از من میخواهد نـزدیکش شوم، بنابراین بدون هیچ ترسی ادامه دادم.

من از آن فضای تاریک عبـور کـردم. در انتهـای تونل یک نقطه ضعیفِ بسـیار کوچک از نـور وجـود داشت که رفته رفته بـزرگ و بزرگ‌تر می‌شد. وقـتی که به انتهـای تونل رســیدم نــور بســیار شــدید شد. گــویی در وسط یک پروژکتور نشسـته باشم. آن نـور بسـیارخیره کننـده بـود وقتی خواستم دستانم را مقابل چهرهـام قـرار دهم، بر خلاف انتظـارم نتوانسـتم آن‌ها را بـبینم. اما می‌دانسـتم آن‌ها آن‌جا هستند. این احسـاس مانند لمس کـردن نبـود. بســیار دشــوار است که بخــواهم توضــیحش دهم، اما می‌دانســتم که آن‌ها وجــود دارند... بهتــدریج شــروع به تشخیصِ شخصیتهای مختلفی کردم که در نـور غوطهـور بودند. همهٔ آن‌ها با نور پوشیده شده بودند. آن‌ها سراسر نور بودند و نور به اطراف آن‌ها نفوذ کرده بود. بهتـدریج افراد شروع به شکل گرفتن کردند، به‌گونهـای که بـرایم قابل تشـخیص شـدند. توانسـتم بـبینم که یکی از آن‌ها مادربزرگم است. نمی‌دانم که آیا آن تصویرِ مـادر بـزرگم بود یا خودش بود؟ اما در هر زمان و هر کجا صدای مـادر بزرگم را با یقین تشخیص می‌دادم. تصـویرِ همه کسـانی که به دنبـال مـادربزرگم میآمدنـد، کـاملاِ منطبق با آن‌چه بـود که در طـول زنـدگی زمینی‌شـان در خـاطر داشـتم. بسیاری از حاضران را شناختم. عمویم ژِن (Gene)ـ نـیز در میان آن‌ها حضـور داشت. عمه بسـیار خـوبم مگی هم آن‌جا بود. خانوادهٔ پــدربزرگم همگی آن‌جا بودند و بهنظر میرســـید ســـعی دارند به دقت از من مـــراقب کنند و همــراهم باشــند. متوجه شــدم که آن‌ها به من اجــازه نمی‌دهند جلوتر بروم.

فهمیـدم که اگر بـاز هم در روشـنایی پیش بـروم، بـرای بـــدن فـــیزیکی من حادثهـــای رخ خواهد داد. گویا آن‌ها

نمی‌توانستند مرا به بدنم بازگردانند و من خیلی دور شده بودم. آن‌ها دوباره با هم ارتباط برقرار کردند که اجازه ندهند من به جایی دیگر بروم و یا کاری انجام دهم. بستگانم به من غذا دادند. آن‌ها این کار را با مواد غذایی و یا از طریق دهانِ من انجام نمیدادند، اما مطمئن هستم که با چیزی تغذیهام کردند. توضیحی ندارم و تنها می‌توانم آن‌را به یک جادو تشبیه کنم. این تصویری است که من دریافت کردم. میدانم که خندهدار به نظر می‌رسد، چون واضح است که غذا خوردن یک چیز فیزیکی است، اما با این تغذیه من از لحاظ فیزیکی قوی و برای انجام هر کاری آماده می‌شدم. مادربزرگ در تونل مانع من نشد و مرا به عقب بازنگرداند و حتی از من نخواست که بروم. او فقط به من نگاه کرد و من انتظار داشتم که با او بمانم. اما عمو ژن مرا از انتهای تونل دور کرد. همه‌چیز بسیار خوب بود و می‌خواستم در آن‌جا بمانم. پس از آن باز گردانده شدم و وقتی که به پایان راه رسیدم بدنم را دیدم. من نمی‌خواستم به بدنم برسم چون وحشتناک به نظر میرسید، مانند قطاری که تصادف کرده باشد. بهنظر جسمی مرده میرسید و این مرا به‌قدری ترساند که نمی‌خواستم به آن نگاه کنم. به من خبر دادند که رفتن به داخل جسمم مثل پریدن به استخر شنا است و کافیست بدون هیچ مشکلی، فقط به سمت استخر شیرجه بزنم.اما من نمی‌خواستم بازگردم. کسی که حدس میزدم عمو ژن است مرا تحت فشار گذاشت تا به جسمم بازگردم. احساس خستگی مفرط داشتم و در عین حال کششی را از سمتِ بدنم احساس می‌کردم. بدنم در حال کشیدنِ من به سوی خود بود. در حالیکه بدنم مرا می‌کشید، تونل هم به من فشار میآورد.

مثل شـــیرجه زدن در یک اســـتخرِ آب یخ بـــود... و درد داشت.

خاطرات دیگر رینولدز

دســـتیاران، عمل جـــراحیِ موفقشـــان را با صـــدای یک موســـیقیِ راک تمـــام کردند. پس از این تجربـــه، خـــانم رینولـــدز تمـــامیِ ترسش از مـــرگ را از دست داد. او در مصاحبه‌ای که با (MSNBC) داشت گفت:

«اگر مرگ بدترین اتفـاقی است که بـرای ما میافتـد، چه چـــیز فوقالعادهـــای است! اگر در پایـــان زنـــدگی ما این اتفاق برای همه رخ میدهد، من مشـکلی در آن نمی‌بینم. من از درد میترسم، اما از مرگ نه.»

پَم رینولـدز پس از این عمل به طـورِ کامل بهبـود یـافت وتا ســـال 2010، زمـــانی که در سن 53 ســـالگی از نارسایی قلبی فوت کرد، یک زندگیِ کاملاً سالم داشت.

پوشش رسانهای

اهمیت این رویـداد در سـال 1991 مـوجب شد چنـدین بخش از اخبار تلویزیـونی و مقـالات روزنامهها و مجلات زیادی به موضوع تجربه پم رینولدز بپردازند. شـبکه NBC گزارشی مفصل از این رویداد را همراه با مصـاحبه با پم و تیم پزشکی او پخش کرد. شبکهٔ BBC در ساخت مستند خود از تجربیات NDE، گزارش جـامعی از این رویـداد را به مصـــاحبه با پم و پزشک معـــالج و ســـایر اعضـــای تیم جراحی او اختصاص داد. هم‌چنین یک نمایش رادیـویی در رادیو Coast to Coast AM، ســـاخته و پخش شد. برنامه‌هـای این رادیو روی پدیـده‌های ناشـناخته متمرکز

است. کانـــال معـــروف Art Bell 13 مصـــاحبه‌ای90 دقیقه‌ای با پم در سال 2002 انجام داد. هم‌چـنین رادیو ملی آمریکا برنامه‌هـــایی در ســـال 2009 در مـــورد پم رینولدز پخش کرد.

تجربه جین اسمیت

35 سـال قبـل، جین اسـمیت (Jayne Smith)ـ در حـال وضع حمل فرزند دومش در بیمارســتان مــرگ بــالینی و مـــوقت را تجربه کـــرد. متن زیر برگرفته از ویـــدیوی مصـــاحبهٔ او به نـــام «لحظـــهٔ حقیقت» (Moment of Truth) است که دربارهٔ این حادثه می‌باشد:

...در آن موقع حس کردم چیزی از بدنم خـارج شـد، مانند صدای یک صـفیر. آن چـیز به طـرف بـالای سـرم رفت و لحظه‌ای بعد خـــود را در فضـــائی مه آلـــود و خاکســـتری یافتم. آن موقع بود که فهمیدم که مرده‌ام.

خاطرهٔ این تجربه در اعمـاق روح من حک شـده است. به یاد دارم که احساس شعف و هیجان بسیاری داشتم زیـرا فهمیـدم با این‌که مـرده‌ام، در حقیقت خیلی هم زنـده و هوشیارم. من احساس سپاس گذاری زیـادی کـردم، و نه با زبان، بلکه با تمام اعماق وجودم می‌گفتم شکر...خدایا شـکر...بـرای این‌که همه‌چـیز را این‌گونه قـرار داده‌ای و من را ابدی و پایدار آفریدی و از بین نرفته‌ام.

سیلی از سپاس و سرور به وجودم جاری گشت و نـــوری سـفید شـروع به رخنه در اعمـاق ضـمیرم نمـود و در من وارد شد. ولی به نظر می‌رســـید که (در عین حـــال) من وارد این نور می‌شوم. در حـالی که نـور وارد ضـمیر من می‌شـد، من در (گسـترهٔ بی‌انتهـای) آن بسط می‌یـافتم.

من به هیچ چیز دیگری جز این نور سفید درخشان ادراک نداشتم. نور با خود خارق‌العاده‌ترین احساس عشق مطلق و محافظت و امنیت کامل را به همراه داشت. من در آن غرق شده بودم و گوئی در گهواره‌ای قرار داشتم. نور آن‌قدر پر انرژی بود که حس می‌کردم انرژی آن قابل لمس است.

همان‌گونه که در این نور خارق‌العاده ایستاده بودم مرتباً بر احساس شوق و وجد و سعادت من افزوده می‌شد و ضمیر من با آن گسترش می‌یافت. ناگهان مجموعهٔ بزرگی از حکمت و دانش در محدودهٔ ضمیرم وارد شد. تمام این مجموعه به هم پیوسته و یکی بود. آن‌چه درک کردم این بود که من هرگز فانی نیستم و از ازل وجود داشته‌ام و تا ابد وجود خواهم داشت و محال است که نابود شوم. ممکن نیست که من در گوشه و کناری در جهان گم شده و فراموش بشوم، و من برای همیشه در امنیت و محافظت کامل بوده و خواهم بود.

هنگامی که توانستم آن مجموعهٔ دانش و حکمت را جذب کنم، مجموعهٔ دیگری بر من فرود آمد. من درک کردم که جهان هستی بر اساس طرح و برنامه‌ای کامل و بدون نقص در حرکت است و اداره می‌شود، حتی آن چیزهایی که فهمیدن (فایده و علت) آن‌ها برای ما بسیار سخت است و ما آن‌ها را اشتباه یا بی‌عدالتی یا بی‌رحمی می‌خوانیم. می‌دانم که فهم و قبول این مطلب (با دید دنیوی) بسیار سخت است ولی برای من در آن موقع امری کاملاً معلوم و مفهوم بود. با این حال هنگامی که به دنیا بازگشتم نتوانستم آن فهم را با خود بیاورم. من در آن‌جا درک کردم که تمام نگرانی‌های ما بدون علت

هستند و ما حقیقتاً نباید هیچ‌وقت نگران باشیم. طـرحی کامل و ایده‌آل در جریان است و همه‌چیز در نهایت کامل و بی‌نقص خواهد بود.

به یــاد دارم که مرتبــاً از نــور عشق بیشــتری دریــافت می‌کردم و بر احساس خوشـبختی، شـعف، و آرامش من افزوده می‌شد. نور پویا و پر از انرژی بود، انــرژی عشق و حکمت. من احساس بدن و فرم خود را کــاملاً از دست داده بــودم و تنها یک ضــمیر خــالص و شــناور بــودم. هیچ‌گونه تفکــری در این قســمت از تجــربه‌ام نداشــتم و تنها یک ضـــمیر نظـــاره‌گر بـــودم که فقط دریـــافت و مشـاهده می‌کـردم، بـدون هیچ تفکر و اندیشـهٔ شخصی. همان‌طور که در این خلسه بودم ناگهان بـرای اولین بـار فکری در من به وجود آمد. با خـود اندیشـیدم چقـدر دیگر می‌توانم این‌گونه دریافت کنم بدون این‌که (از شدت نور و حکمت و عشق) منفجر شـوم؟ با این تفکر شـدت نـور شروع به کم شدن نمود. فهمیدم که جهان هستی نـور و خلسه‌ای بیش از آن‌چه طـــــاقت ماست را بر ما عرضه نمی‌کند.

با کم شدن نور از احساس وجد و خلسه‌ای که داشتم نیز کاســته شد. بــرای مــدت چند ثانیه نمی‌توانســتم به یــاد بیــاورم که کجا هســتم و چه خــبر است. به یــاد دارم که پیش خود فکر کـردم که نمی‌دانم چطـور این‌جا هسـتم و چه شده است. نمی‌توانستم به یاد بیاورم که چه مدت در آن نــور بــوده‌ام، یک دقیقه یا یک روز یا صد ســال. ولی این حالت فراموشی زیــاد دوام نیــاورد. ظـرف چند ثانیه خودم را در میان یک مرغزار سرسبز و مطلقاً زیبا یافتم و دوباره به یاد آوردم چه کسی هستم و به یـاد آوردم که

من مرده بـودم و چطـور از آن‌جا سر درآورده ام. به یـاد دارم که آسمان آن‌جا بسـیار آبی بـود ولی خورشـیدی در آسـمان ندیـدم. رنگ‌ها فوق‌العـاده بودنـد، و گل‌ها همه شکفته و رنگ‌هایی داشتند که من هرگز ندیده بـودم. من از دیـدن این همه زیبـایی در اوج هیجـان و شـعف بـودم. می‌دیـدم که نـور ملایمی از همـهٔ چیزهـای آن‌جا سـاتع می‌شود. این نوری نبود که از خـارج تابیـده و توسط این چیزها منعکس شـود، بلکه این نـور از درون خـود آن‌ها صـادر می‌شد. فکر کنم داشـتم حیـات و زنـدگی را درون همه‌چیز می‌دیدم.

برای مـدتی فقط محو تماشـای این زیبـایی نفیس بـودم ولی بعد از مـدتی شـروع به قـدم زدن کـردم. چند قـدم بیشتر برنداشته بودم که در پیش رویم یک تپـهٔ به نسـبت کوتـاه دیـدم که حـدود 20 نفر روی آن ایسـتاده بودند. آن‌ها لباسی ردا مانند و ساده به تن داشتند، چیزی شبیه به لبـاس یونانیـان باسـتان و با رنگ‌هـای مختلف و زیبا. تعـدادی از آن‌ها زن بودند ولی بیشـتر آن‌ها مـرد بودند. من هیچ یک از آن‌ها را نمی‌شناختم. با خـودم فکر کـردم که دوست دارم با آن‌ها صحبت کنم. با این فکر بلافاصله روی تپه و جلـوی آن‌ها قـرار گـرفتم. نمی‌دانم چطـور ناگهان به آن‌جا منتقل شدم، زیـرا نیـاز به هیچ راه رفتن و یا صـعود از تپه نبـود و از طـرف من هیچ تلاشی کـرده نشد.

هنگـامی که بـالای تپه ایسـتادم دیـدم که در افق و کمی پایین‌تر شهری پدیدار شد. متوجه شدم که آن‌چه می‌بینم تنها یک شـهر نیسـت، بلکه در واقع نماینـده‌ای از یک جهان است. پیش خود فکر کردم آیا این جهـانی است که

از آن آمده‌ام یا جهانی است که قـرار است به آن بـروم؟ قبل از این‌که جواب سؤالم را بگیرم 3-4 نفر از مردانی که روی تپه بودند نزدیک من آمـده و من آن‌ها را ملاقـات کردم. یکی از آن مـردان که قد بلندتر از بقیـهٔ آن‌ها بـود شـــروع به مکالمه با من نمـــود. به یـــاد دارم که ردای او رنگ ارغـــــوانی داشت و سر او در وسط طـــــاس و در حاشیه دور سرش موهای او سفید بود. چهرهٔ او مطلقـــاً زیبا و باشـــکوه و مهربـــان بـــود، مانند چهـــره‌ای بســـیار روحـــانی و معنـــوی. قـــدرت و جذبـــهٔ زیـــادی در او حس می‌کردم و احساس می‌کردم می‌توانم به او اعتمـاد کنم. من به او گفتم «می‌دانم چه اتفـاقی افتـاده اســت، من مرده‌ام». او گفت «بله، درست است. ولی تو نمی‌توانی این‌جا بمانی. هنوز زمان تو فرا نرسیده است.»

باید این را بگـویم که مکالمـهٔ ما از طریق کلمـات نبـود. کـافی بـود که شـروع به فکر کـردن به آن‌چه می‌خـواهم بگـــویم کنم و او بلافاصـــله تمـــام مطلب را می‌گـــرفت و جـواب من را می‌داد. گرچه لبـان او در موقع حـرف زدن حرکت نمی‌کردند، می‌توانسـتم صـدای او را در فکر خـود بشنوم. این یک انتقال فکـری بـود، ولی با این حـال من صدای او را حس می‌کردم و می‌دانستم چگونه است. من گفتم «از وقـتی که به این جهـان آمـده‌ام هر چـیزی که بـرایم اتفـاق افتـاده (و دیـده‌ام) بسـیار زیبا و بی‌نقص است. پس تکلیف گناهـــان من چه می‌شـــود؟». او گفت «گناهی وجود ندارد، نه آن‌گونه که شما روی زمین تصور آن را دارید. تنها چـــیزی که این‌جا اهمیت دارد این است که چطور فکر می‌کنی». سپس از من پرسید «چه چـیزی در قلب توست؟».

در آن موقع به طرز خارق‌العاده‌ای که نمی‌فهمم چطـور، توانســتم به عمق درون خــود بنگــرم، به مرکزی‌تــرین اعمــاقم و به جــوهرهٔ وجــودم. دیــدم که تنها چــیزی که آن‌جاست عشق اســت، و هیچ چــیز دیگــری آن‌جا نیست. هستهٔ وجـود من عشق خـالص و کامل بـود. من در مـورد همه‌چیز احسـاس عشق و قبـولی کامل داشـتم، و درون من پر از نــرمی و محبت و عطــوفت بــود. به او گفتم «البته!». من در حال متصل شدن به دانش و حکمــتی که از قبل می‌دانسـتم بـودم و پیش خـود در تعجب بـودم که چطـــــور ممکن است که چیزهـــــایی به این اهمیت را فرامـــوش کـــرده باشم! من تمـــام این‌ها را (از قبل) می‌دانستم. به او گفتم «آیا می‌تـوانی بـرایم همه‌چـیز را شرح دهی و بگویی که تمـام هسـتی و آفـرینش راجع به چیست؟». او گفت بله و همه‌چـیز را بـرایم با کمـتر از 3 جمله توضــیح داد. همه‌چــیز بســیار ســاده بــود و من بلافاصله همه‌چـیز را فهمیـدم و آن‌چه می‌گفت را کـاملاً درک کردم. به یاد دارم که دوبــاره به او گفتم «البته!» و دوبــاره احســاس کــردم که دانش و حکمــتی که آن را فراموش کرده بودم به من باز گشته است.

به او گفتم «حــال که نمی‌تــوانم این‌جا بمــانم، مــردم بســـــیاری (روی زمین) هســـــتند که دوست دارم این (حکمتها) را برای آن‌ها ببرم. آیا می‌توانم تمــام این‌ها را با خود بازگردانم؟». او گفت «تو می‌توانی جواب ســؤال اولت را که راجع به گنــاه بــود با خــود بــازگردانی. ولی جواب سؤال دومت را به یاد نخواهی آورد».

خاطرهٔ بعـدی من این است که احسـاس کـردم چـیزی در سر من با شــدت و با صــدایی بلند و بســیار آزار دهنــده

کوبیده شد. ولی این احساس بیشتر از چند ثانیه طول نکشید و تمام شد و نوعی صدای تیک در گوشم حس کردم، مانند صدای یک ضبط صوت. همان موقع چشمانم را باز کردم و دیدم که دکترم بالای سرم ایستاده و مشغول کار روی بدنم است.

بعد از بازگشتم هرگز نتوانستم آن 2-3 جمله‌ای که در جواب سؤال دومم دریافت نموده بودم را به یاد بیاورم. من تلاش بسیار زیادی برای به یاد آوردن آن در طول سال‌ها کرده‌ام، بخصوص به طور منظم شب‌ها قبل از خواب سعی می‌کردم که به آن فکر کرده و آن را به خاطر بیاورم ولی این کار من بدون نتیجه بوده است. بالاخره من از سعی کردم دست کشیدم، ولی فکر می‌کنم که می‌دانم چه چیزی به من گفته شد. گرچه دقیقاً جملات او را به یاد نمی‌آورم، می‌دانم که چیزی دربارهٔ عشق بود. فکر می‌کنم که وقتی به من گفت که «در قلب تو چیست» منظور او آن‌چه توانائی دیدن آن را دارم بود. من به درون خود نگاه کردم و دیدم که عشق مطلق هستم. این فقط در مورد من صحت ندارد، بلکه در مورد تمام انسان‌ها صحت دارد. این چیزی است که ما هستیم، هسته و عمق درون ما عشق و خوبی و کمال است. من فکر می‌کنم جهان برای ابد در حرکت خواهد بود و در مسیر آن ما این تجربه‌ها را خواهیم داشت. با آوردن آن (عشق) به ضمیر آگاهمان و نگاه داشتنش در آن‌جا در تمامی حالات، ارتباط ما با خدا برقرار می‌گردد و ما همواره آگاه خواهیم بود که چه هستیم. فکر می‌کنم که تمام سفر ما همین است.

تجربه خانم راضیه از شیراز

حدود دو سال هست که هفته‌ای یکبار به سایت شـما سر میزنم، و واقعا سایت شما تونست ایمـان منو قـوی کنه. ترسی از خـدا نـدارم به دلیل مهربـونی اون. اما دوست دارم جریانی که چند مدت پیش برام اتفاق افتاد براتــون بنویســم، شــاید براتــون جــالب باشه. من جریــان کامل می‌نویسم.

پاییز 97 پدرم دچار کسالت شدند و حدود یک ماه درگـیر بودند و سپس 2 دی به رحمت خدا رفتند، با وجود این‌که من از نظر روحی خیلی قوی بودم اما فـوت پـدرم تـأثیر بـــدی روی قلبم گذاشت و دچـــار مشـــکل شد و هنـــوز درگیرم، تا جـایی که دکترها گفتند باید عمل کـنی....قبل از مراسم ســالگرد پــدرم خــواب ایشــان دیــدم که گفتند مراسم را سر خاک بگیرید چون خودمم میخوام بیام و به من گفتند تو هم داری میــای پیش خــودم.....از خــواب بیدار شدم و ترسـیده بـودم چـون یک دخـتر یـازده سـاله دارم و همه ترسم این بود که دخترم یتیم بشه، جریان را بــرای شــوهرم و خواهرهــام گفتم و همه صــدقه دادیم برای سلامتی من و دیگه مطمئن بودم که اتفـاقی بـرای من پیش نمیاد.....اما هم‌چنـان نـاراحتی قلـبی من ادامه داشت.

چهارشنبه 25 دی، ظهر ساعت حـدودا چهـار بـود، کنـار دخترم خوابیده بودم، حال بسیار بدی داشــتم، تــوان بلند شدن و قــرص خــوردن نداشــتم، مــرتب عــرق می‌ریختم، حالت تهوع وحشــتناکی داشــتم، حس می‌کـردم از شـدت طپش قلب تمـام بـدنم تکـان میخـورد، تـوان بـاز کـردن چشــمم نداشــتم، حــتی دســتم حــتی پــا، هیچ حرکــتی نمیتونســتم انجـام بـدم، اصلا نمیتونســتم کسی را صـدا

کنم... یک دفعه همه‌چیز تمام شد، تمـام حـالت بد من در یک لحظه تمام شد و خودم را در یک صحرای خیلی خیلی بــزرگ بی‌انتها دیــدم تنهــای تنها....اولین حــرفی که با خودم زدم این بود (چه زود تمام شد).

از هیچ تـــونلی رد نشـــدم و هیچ امـــواتی از فامیل را ندیدم...فقط خودم بودم و خودم، صدایی از درون خـودم گفت: با خـــودت چی آوردی؟ من هیچ جـــوابی نـــدادم و فقط سـرم زیر بـود... صـدا بـار دوم پرسـید: چی بـرای عرضه کردن داری؟

حال خیلی بدی داشـتم چـون در اون لحظه فهمیـدم هیچ چیزی بـرای عرضه کـردن نـدارم و فقط بـار سـنگینی از غیبت کـردن و غیبت شـنیدن و قضـاوت بیجا همـراه من بود، از خجـالت همینطـور سـرم پـایین بـود، هیچ حـرفی بــرای زدن نداشــتم، هیچ دفــاعی نمیتونســتم از خــودم بکنم، حقیقت مثل آینه روبروی من بود، هیچ چیزی برای کتمــان و مخفی کــردن نداشــتم... اون لحظه نه به فکر دخترم بودم نه شـوهرم و نه هیچ چـیز دیگه فقط خـودم بودم و خودم و اعمال سنگینی که داشتم از قضاوت بیجا و اشتباه درمورد دیگران... اونجا خدا هیچ کاری با عبـادت من، حجاب من، دین من نداشت و خودم تـوی اون حـالت بسیار سخت میدونستم که بـرای خـدا مهم نیست که من نمـــاز خونـــدم یا نه روزه گـــرفتم یا نه فقط و فقط به غیبتی که در مورد دیگران کرده بودم و غیبتی که شـنیده بــودم و قضــاوتی که درمــورد دیگــران کــرده بــودم کــار داشت...من هم‌چنــان از خجــالت و ســنگینی بــار گنــاهم سرم زیر بود و غم و غصه و خجالتی روی دلم بــود که با تمـام دنیا برابـری داشت از شـدت نـاراحتی و درد و رنج

روحی که میکشیدم خودم میدیدم که رنگ پوستم مرتب تیره و تیره‌تر می‌شد، حال عجیبی بود، غم سنگینی که تا به حال هیچوقت حتی در بدترین شرایط روی دنیا نکشیده بودم.

همون لحظه از ذهنم گذشت که اگر من یکبار دیگه به دنیا برگردم دیگه هیچوقت غیبت و قضاوت درمورد هیچکس انجام نمیدم،.. همینطور که از شدت خجالت سرم پایین بود مثل این‌که خدا حرفهای ذهن منو خونده باشه در دو مرحله وارد جسمم شدم، اول این‌که از اون صحرا فاصله گرفتم و دوم دیدم که درجسمم هستم... هیچ اثری از حال بد در من وجود نداشت، قلبم خیلی آرام و راحت می‌تپید، هیچ حالت تهوع نداشتم و اصلا عرق نمیریختم، اما سرشار بودم از غم، این قدر غم سنگینی روی دل من بود که دوست داشتم ساعتها بخوابم و از همه‌چیز دور باشم.

من همیشه آخرت را خیلی زیبا و رویایی میدیدم مخصوصا از زمانی که سایت شما را میخواندم. ترسی از خدا نداشتم اونو مهربان میدیدم که همیشه عاشق بندگانش هست و همه را میبخشه، اما افسوس که تمام رویاهام به باد رفت، برای چند روز از خدا قهر کردم توقع اینهمه سختی را از خدا نداشتم.... من همیشه چندین دعا از صحیفه سجادیه انتخاب کردم و هر روز میخوانم، خیلی امید داشتم که این دعاها در زمان مردن به دادم برسه اما دیدم اصلا ذره‌ای به دردم نخورد فقط خودم بودم و اعمال بدون هیچ کم و کاستی.

اما بعد از چند روز آروم‌تر شدم، فهمیدم اگر خدا مهربان نبود و منو دوست نداشت اجازه بازگشت به من

نمیداد...دوباره عاشق خـدا شـدم و مثل قـدیم عاشـقانه میپرسـتمش و عاشقشم. این جریـان بـرای دوسـتان و عزیزانم تعریف کـردم و تقریبا همه به فکر فـرو رفتن... از اون لحظه من دیگه غیبت هیچ کس نکـردم، قضـاوت نکردم، اما متاسفانه در جمع‌هایی قـرار میگـیرم که همه غیبت می‌کنند و اعتقـادی به حرفهـایی که من مـیزنم ندارند.

حدود دو سال هست که هفته‌ای یکبار به سایت شـما سر میزنم، و واقعا سایت شما تونست ایمـان منو قـوی کنه. ترسی از خـدا نـدارم به دلیل مهربـونی اون. اما دوست دارم جریانی که چند مدت پیش برام اتفاق افتاد براتـون بنویسـم، شـاید براتـون جـالب باشه. من جریـان کامل می‌نویسم.

پاییز 97 پدرم دچار کسالت شدند و حدود یک ماه درگـیر بودند و سپس 2 دی به رحمت خدا رفتند، با وجود این‌که من از نظر روحی خیلی قوی بودم اما فـوت پـدرم تـأثیر بـدی روی قلبم گذاشت و دچـار مشـکل شد و هنـوز درگیرم، تا جـایی که دکترها گفتند باید عمل کـنی....قبل از مراسم سـالگرد پـدرم خـواب ایشـان دیـدم که گفتند مراسم را سر خاک بگیرید چون خودمم میخوام بیام و به من گفتند تو هم داری میـای پیش خـودم.....از خـواب بیدار شدم و ترسـیده بـودم چـون یک دخـتر یـازده سـاله دارم و همه ترسم این بود که دخترم یتیم بشه، جریان را بـرای شـوهرم و خواهرهـام گفتم و همه صـدقه دادیم برای سلامتی من و دیگه مطمئن بودم که اتفـاقی بـرای من پیش نمیاد.....اما هم‌چنـان نـاراحتی قلـبی من ادامه داشت.

چهارشنبه 25 دی، ظهر ساعت حدودا چهار بود، کنار دخترم خوابیده بودم، حال بسیار بدی داشتم، توان بلند شدن و قرص خوردن نداشتم، مرتب عرق می‌ریختم، حالت تهوع وحشتناکی داشتم، حس می‌کردم از شدت طپش قلب تمام بدنم تکان میخورد، توان باز کردن چشمم نداشتم، حتی دستم حتی پا، هیچ حرکتی نمیتونستم انجام بدم، اصلا نمیتونستم کسی را صدا کنم... یک دفعه همه‌چیز تمام شد، تمام حالت بد من در یک لحظه تمام شد و خودم را در یک صحرای خیلی خیلی بزرگ بی‌انتها دیدم تنهای تنها....اولین حرفی که با خودم زدم این بود (چه زود تمام شد).

از هیچ تونلی رد نشدم و هیچ امواتی از فامیل را ندیدم...فقط خودم بودم و خودم، صدایی از درون خودم گفت: با خودت چی آوردی؟ من هیچ جوابی ندادم و فقط سرم زیر بود... صدا بار دوم پرسید: چی برای عرضه کردن داری؟

حال خیلی بدی داشتم چون در اون لحظه فهمیدم هیچ چیزی برای عرضه کردن ندارم و فقط بار سنگینی از غیبت کردن و غیبت شنیدن و قضاوت بیجا همراه من بود، از خجالت همینطور سرم پایین بود، هیچ حرفی برای زدن نداشتم، هیچ دفاعی نمیتونستم از خودم بکنم، حقیقت مثل آینه روبروی من بود، هیچ چیزی برای کتمان و مخفی کردن نداشتم... اون لحظه نه به فکر دخترم بودم نه شوهرم و نه هیچ چیز دیگه فقط خودم بودم و خودم و اعمال سنگینی که داشتم از قضاوت بیجا و اشتباه درمورد دیگران... اونجا خدا هیچ کاری با عبادت من، حجاب من، دین من نداشت و خودم توی اون حالت

بسیار سخت میدونستم که بـرای خـدا مهم نیست که من نمـــاز خونـــدم یا نه روزه گـــرفتم یا نه فقط و فقط به غیبتی که در مورد دیگران کرده بودم و غیبتی که شـنیده بـودم و قضـاوتی که درمـورد دیگـران کـرده بـودم کـار داشت...من هم‌چنـان از خجـالت و سـنگینی بـار گنـاهم سرم زیر بود و غم و غصه و خجالتی روی دلم بـود که با تمـام دنیا برابـری داشت از شـدت نـاراحتی و درد و رنج روحی که میکشیدم خودم میدیدم که رنگ پوسـتم مـرتب تیره و تیره‌تر می‌شد، حال عجیبی بود، غم سنگینی که تا به حـــال هیچـــوقت حـــتی در بـــدترین شـــرایط روی دنیا نکشیده بودم.

همـــون لحظه از ذهنم گذشت که اگر من یکبـــار دیگه به دنیا برگـــردم دیگه هیچـــوقت غیبت و قضـــاوت درمـــورد هیچکس انجـام نمیـدم،.. همینطـور که از شـدت خجـالت سرم پایین بود مثل این‌که خدا حرفهای ذهن منو خونـده باشه در دو مرحله وارد جسـمم شـدم، اول این‌که از اون صحرا فاصله گـرفتم و دوم دیـدم که درجسـمم هسـتم... هیچ اثـری از حـال بد در من وجـود نداشـت، قلبم خیلی آرام و راحت می‌تپیـد، هیچ حـالت تهـوع نداشـتم و اصلا عـرق نمـیریختم، اما سرشـار بـودم از غم، این قـدر غم ســنگینی روی دل من بـــود که دوست داشـــتم ســـاعتها بخوابم و از همه‌چیز دور باشم.

من همیشه آخـــرت را خیلی زیبا و رویـــایی میدیـــدم مخصوصا از زمانی که سایت شما را میخواندم. ترسی از خـــدا نداشـــتم اونو مهربـــان میدیـــدم که همیشه عاشق بندگانش هست و همه را میبخشه، اما افسوس که تمـــام رویاهـام به بـاد رفت، بـرای چند روز از خـدا قهر کـردم

توقع اینهمه سـختی را از خـدا نداشـتم.... من همیشه چنـدین دعا از صـحیفه سـجادیه انتخـاب کـردم و هر روز میخوانم، خیلی امید داشتم که این دعاها در زمان مـردن به دادم برسه اما دیـدم اصلا ذره‌ای به دردم نخـورد فقط خودم بودم و اعمال بدون هیچ کم و کاستی.

اما بعد از چند روز آروم‌تر شـدم، فهمیـدم اگر خـدا مهربان نبود و منو دوست نداشت اجـازه بازگشت به من نمیداد...دوباره عاشق خـدا شـدم و مثل قـدیم عاشـقانه میپرسـتمش و عاشقشم. این جریـان بـرای دوسـتان و عزیزانم تعریف کـردم و تقریبا همه به فکر فـرو رفتن... از اون لحظه من دیگه غیبت هیچ کس نکـردم، قضـاوت نکردم، اما متاسفانه در جمع‌هایی قـرار میگـیرم که همه غیبت می‌کنند و اعتقـادی به حرفهـایی که من مـیزنم ندارند.

تجربه جیمز

در سـال 2010 تشـخیص داده شد که من به بیمـاری خطرناک «کـرون» (Crohn’s disease) مبتلا هسـتم و بالاخره در آگوست سال 2014 این بیمـاری من را راهی اتـاق عمل کـرد. به دنبـال عمل جـراحی، بعد از مـدتی احسـاس تنگی نفس شـدیدی به من دست داد. به شـدت بـرای نفس کشـیدن تقلا می‌کـردم و احسـاس کـردم صـورتم داغ شـده است. تـرس من را فـرا گـرفت و پرسـتارها را خـبر کـردم. آن‌ها من را به اتـاق دیگـری منتقل کردند. با زحمت به آن‌ها گفتم: «نمی‌تـوانم نفس بکشم. خـواهش می‌کنم نگذارید بمـیرم.» تعـداد زیـادی پرستار و یک پزشک کشیک به اتـاق من آمدند. پزشک یک زن با موهای بلوند بود و سعی داشت بفهمد مشـکل من

چیست. نگـرانی زیـادی در صـورت او دیـده می‌شد. من بازوی او را گرفته و در چشـمان او نگـاه کـردم و گفتم: «نگذار من بمیرم!»

آن‌ها یک ماسک اکسـیژن روی صـورت من قـرار دادنـد، ولی هنوز هم نمی‌توانستم نفس بکشم. شـنیدم که یکی از افـراد کـادر پزشـکی که در اتـاق بـود فریـاد زد: «بلافاصـله او را به آی سی یو منتقل کنید.» تخت من را در راهروهـای بیمارسـتان به طـرف آی سی یو حـرکت میدادند و در همان وقت بود که احسـاس خـواب شـدیدی من را فرا گرفت و بعد از مدت کوتـاهی از هـوش رفتم. از هـوش رفتن مانند این بـود که به خـواب مـیرفتم، در حـالی که لامپهـای مهتـابی بـالای سـرم روی سـقف به تـدریج محو و تـیره شـده و بـالاخره همه جا کـاملاً تاریک شد...

زمـانی که نمی‌دانم چه مـدت بـود گذشت که نمی‌تـوانم هیچ چیزی در مـورد آن بهیـاد بیـاورم. ولی بعد از مـدتی ناگهان دوباره هوش و آگاهی من به من بازگشت. با این حال به طور غریزی می‌دانستم که [بدن فـیزیکیم] هنـوز بیهوش بوده و من خارج از بدنم هستم، ولی مشـکل این بـود که نمی‌دانسـتم کجا. می‌دانسـتم چه کسی هسـتم و تمـام خـاطرات شخصـیام و تمـام اتفاقـاتی که به بیمارستان و در نهایت وضع نـامطلوب فعلی منجر شـده بـود را کـاملاً بهیـاد میـآوردم. من در یک فضـای بسـیار پهنـاور و تاریک و تهی معلق بـودم، مانند یک حبـاب که بـرای خـود در وسط هیچ کجا سـرگردان است. احسـاس می‌کردم در اعماق فضا هستم، در فاصـلهای بسـیار دور از تمـام کهکشـان‌ها و سـتارهها، تریلیونها سـال نـوری

دورتر از هر گونه منظومه یا ســـیاره یا موجـــود دیگر. گویی من در دورترین لبهٔ جهان قرار داشتم. تنها چــیزی که می‌توانستم ببینم چند نقطهٔ بسیار کوچک نور بـود که از فاصلهای بسیار دوردست به زحمت دیــده می‌شد. این نقـــاط انگشتشـــمار به نظر ســـتارههایی بودند که در خــارجیترین دامنــهٔ نزدیکــترین کهکشــان‌ها به من قــرار داشتند. آن‌ها بسیار کمنـور و کوچک بودند و من در ابتـدا متوجه آن‌ها نشدم.

کــاملاً آگــاه بــودم که اکنــون در یک کالبد فــیزیکی قــرار نـــدارم. من تنها یک موجـــود نـــامرئی و مانند یک گـــوی کوچک بودم. متوجه شدم که چقدر در برابر پهنای فضا و عظمت جهان کوچک و ناچیز هستم. زمان حالت عجیــبی داشت. مانند این بــود که زمــان نبــود، ولی با این حــال زمان وجود داشت. احساس می‌کردم که تــاریخ جهــان را از ازل تا ابد میــدانم، منجمله تمــام تاریخچه و سرگذشت زمین و تمام وقایعی که روی آن اتفاقــات افتــاده است. هم‌چـــنین فهمی مبهم و غـــیر شـــفاف از تـــاریخ ســـایر سیارات داشتم.

سپس شروع به تفکر با خویش کــردم: «آیا من مردهــام؟ آیا این جهــان دیگر اســت؟ این‌جا کجاســت؟ آیا این تمــام چیزی است که بعد از مرگ در انتظــار ماست - پــوچی؟» این نگرانی در من شکل گرفت که نکند این نــوعی بــرزخ میباشد که در انجیل از آن ســـــخن گفته شـــــده است. احساس تنهــایی و جــدایی کامل می‌کــردم. با خــودم فکر کــردم شــاید این بــرزخ نیســت، ولی سرنوشــتی است که همه بعد از مــرگ با آن روبــرو خواهند شــد، یک تــاریکی تهی و پوچ. شاید اصلاً حیات بعد از مرگی وجود نــدارد و

منکـرین راست میگفتند که هیچ چـیزی در آنسـوی مـرگ نیست. بــرای مــدتی دربــارهٔ آن فکر کــردم ولی به این نتیجه رســـیدم که این دیـــدگاه نمی‌تواند منطقی باشد. زیرا اگر اینگونه بود، چطور من هنـوز می‌تـوانم فکر کنم و خودآگاهی من ادامه دارد؟ اگر هنــوز میــدانم چه کسی هسـتم، حـتی اگر نمیـدانم کجا بـوده و چطـور و چـرا به این‌جا آمــدهام، پس این باید نــوعی حیــات بعد از مــرگ باشد. این تنها توضیحی بود که با عقل جور در میآمد.

همـــانطور که در این فضـــای تاریک و تهی معلق بـــودم، شـــروع به اندیشـــیدن راجع به خـــود و زنـــدگیم کـــردم: «چطـور روی زمین زنـدگی کـرده‌ام؟ چه چیزهـایی را به انجـام رسـانیدهام؟ چه کارهـای معـنی داری کـرده‌ام؟» احساس پرقدرتی بر من غلبه کرد که جواب این ســوالها این است که من هیچ چـیز [با ارزشی] انجـام نـدادهام و تمام آن‌چه که کرده‌ام بیمعنی و بیفایده بوده است. ولی سپس متوجه شـدم که این به طـور کامل درست نیست. در میـان اعمـال من کارهـای ارزشـمند و معنیـداری نـیز وجـــود داشـــتند، ولی آن‌ها بســـیار انـــدک بودند. اول، آن‌جاهایی که ارتباط معنیـداری با سـایر موجـودات داری احساس [از قبیل انسان‌ها و حیوانات و گیاهان] برقــرار کرده بودم. دوم، آن‌جاهـایی که در کالبد فـیزیکی، کـاری را از روی ایثار و خیرخواهی انجام داده بودم. این‌ها تنها چیزهـــایی بودند که در این‌جا به حســـاب میآمدند و مهم بودند.

با مــرور جزئیــات زنــدگیم، متوجه شــدم که چند رابطــهٔ حقیقی و بیغل و غش با دیگران در زنــدگی من بــوده که مهم هســتند. ولی احســاس کــردم که هرگز دوبــاره آن

افراد را نخواهم دید و با آن‌ها ارتبـاطی نخـواهم داشت. احساس می‌کردم که از تمام کسانی که با آن‌ها ارتباطی احساسی روی زمین داشـــتم یا بـــرایم اهمیت داشـــتند، [برای ابد] جدا و منفصل خواهم بود. این شامل خــواهر، مادر، دوستان و نزدیکان دیگر بــود که با آن‌ها یک رابطـهٔ احساسی قــوی برقــرار کــرده بــودم. سـعی کــردم که به صورت تله‌پاتی و فقط با نیروی اراده و با تمام تــوانم از همان‌جا با آن‌ها ارتباط برقــرار کنم، ولی تمــام سـعی و تلاشم بیفایده بود. گویی این‌جا در دورترین اعمــاق فضا چنان از همه فاصله داشـتم که هیچ پیغـام و سـیگنالی از من به هیچ کس نمیرسـید. سـپس سـعی کـردم که با هر موجــود هوشــمند و دارای احساسی که شــده در جهــان ارتباط برقرار کنم. ولی آن تلاشها نــیز بینتیجه بــود. یک فهم غریــزی و درونی در من وجــود داشت که به غــیر از تمام اشکال حیات روی زمین، موجودات هوشمند بســیار دیگــری در ســیارات و کهکشــان‌های بیشــمار در تمــامی جهان هستند. بهطور مبهمی به وجــود آن‌ها آگــاه بــودم، ولی توانایی من بــرای ارتبــاط با هر کس یا چــیزی ورای خودم به طور کامل و مطلق از من گرفته شده بود.

بعد از کــاوش بیشــتر در زنــدگیم، متوجه شــدم که گــاهی روی زمین کارهـــــایی از روی محبت و ایثـــــار در حق انسان‌ها و حیوانات و گیاهان انجام داده بودم. این کارها مهم و معنیــدار بودنــد، ولی تعــداد آن‌ها از آن‌چه انتظــار داشتم بسیار کمتر بــود. مهر و عطوفــتی که در حق دیگر انسان‌ها ابراز کرده بودم، در حق حیوانات وقتی که نیــاز یا ترسی داشـــتند، و در حق گیاهـــان و ســـیارهٔ زمین [و منابع آن] و دریاها همه به حساب میآمدند. ولی احســاس کردم که بیشتر زندگیم را در تعقیب موفقیتهای مــادی و

پرستیژ اجتماعی و خوشگذرانی و لذتطلبی صرف کرده بودم. فهمی در من وجود داشت که تمام آن چیزها در این‌جا کاملاً بیارزش و بیمعنی هستند. آن‌ها اصلاً اهمیتی نداشتند، گویی اصلاً اتفاق نیفتاده بودند. هیچ حاصل و نتیجهای در آن‌ها نبود. آن وقت بود که احساس سنگین و عمیق حزن بر من غلبه کرد. زندگی من ناچیز و بیاهمیت بود!

چیز دیگری که من را اذیت میکرد این بود که متوجه شدم که هیچوقت روی زمین عشق و محبت حقیقی را تجربه نکرده بودم. تمام تلاشهای من برای یافتن یک همروح ناموفق بود. وقتی متوجه این حقیقت شدم، درد عمیقی حس کردم، گویی در سطحی جهانی و عظیم شکست خورده و ناموفق بودهام.

ناگهان احساس نوعی جاذبه کردم که در یک آن بوجود آمد. گویی من به درون یک کرمچاله (wormhole) کشیده شده و از طریق آن تریلیونها سال نوری را طی کرده و دوباره به زمین بازگشتم. در حالت شناور به تدریج از مدار زمین پایین رفته و به سمت نقطهای حرکت کردم که حدود 7 متر بالای ساختمان بیمارستانی بود که بدنم در آن قرار داشت. مانند یک بشقاب پرنده که بر فراز زمین معلق است همه‌چیز را از بالا نگاه می‌کردم. بهیاد دارم که حرارتی که از آسفالت خیابان و بام ساختمانها برمیخواست را احساس می‌کردم و می‌توانستم بوی آسفالت را حس کنم. می‌توانستم درختها و ماشینها که در حرکت بودند و مردم که از جایی به جای دیگر میرفتند و چیزهای دیگر را [از بالا] ببینم.

آن‌گاه نگاهم را به ساختمان بیمارستان در پایین خیره کردم، گویی دید چشمان من مانند اشعه ایکس از میان سیمان و بنای ساختمان عبور کرده و می‌توانستم تمام طبقات را تا طبقه و اتاقی که بدنم در آن بود ببینم. جزئیات صورت و بدنم مبهم و محو بودند. پرستارها را میدیدم که در اطراف من در تکاپو بوده و با سرعت به اتاق وارد و از آن خارج می‌شدند. ناگهان روح و جوهرهٔ من با سرعت از میان موانع فیزیکی و طبقات بیمارستان و بتون آن به پایین کشیده شده و به اتاقی که بدنم در آن قرار داشت وارد شد. من در گوشهٔ اتاق در نزدیک سقف معلق مانده و به بدن خود مینگریستم. نور لامپهای مهتابی اتاق، دید من را به شدت معوج کرده بود. آن‌گاه به آرامی به سمت بدنم کشیده شده و وارد آن گشتم.

دوباره برای مدتی تنها تاریکی بود. معلوم نبود این مدت چقدر بهطول انجامید. ولی بالاخره دوباره بههوش آمدم. چشمانم را باز کردم و به سقف نگریستم و فهمیدم که در اتاق آی سی یو هستم. من چند هفتهٔ بعد را در آی سی یو گذراندم...

وقتی که در بیمارستان بودم، افراد زیادی از همکاران و دوستان و خانواده به ملاقاتم آمدند. یک روز خواهرم به ملاقاتم آمد و شروع به بحث با من کرد. او من را به خاطر «زندگی پر از گناهم» مقصر تمام این شرایط می‌دانست، زیرا من همجنسباز بودم. او میگفت اگر من همجنسبازی نمی‌کردم، در سال 1999 به بیماری ایدز دچار نمی‌شدم که بعداً [در اثر تضعیف سیستم دفاعی

بدن] به بیماری کرون مبتلا بشوم که تقریباً بـاعث مـرگ من شد.

میترسیدم که مبـادا حـرف او درست باشد و واقعـاً علت این‌که من به جای خوبی نرفتم همین باشد. نگران بــودم که چـــون انتخابهـــای من بـــرخلاف تعـــالیم مســـیحیت پروتســـتان که بر طبق آن تـــربیت شـــده بـــودم بودنـــد، سرنوشت من این است که بعد از مـــــــرگ به «جهنم» بروم. بعد از این‌که خواهرم رفت، با کشیش بیمارســـتان صحبت کردم و ترس خود را به او گفتم. او عضو کلیسای یونیتاری (Unitarian). [که تثلیث و خـدا بـودن عیسی را قبـول ندارند] بـود. او گفت که به جهنم بـاور نـدارد و ما بعد از مرگ به جـایی مـیرویم که به آن بـاور داریم. از او پرســیدم چــرا وقــتی مُـردم «نــور» را ندیــدم. او گفت نمیدانــد، ولی بعضــیها نــور را میبینند و بعضی نمیبینند. ولی او گفت که تنها به صرف این‌که من نور را ندیــدهام به این معنا نیست که محکـــوم به این هســـتم که بعد از مرگ به «مکانی بد» بـروم. با اینحـال تصـمیم گـرفتم که سر فرصت دربارهٔ آن فکر خـواهم کـرد و سـعی خـواهم کـرد که به یک نتیجهگـیری برسم که بعد از مـرگ به کجا خواهم رفت.

به نظر میرسید که حال من به تدریج در حال بهبود بود... ولی بعد از مدتی حالم دوباره رو به وخامت گذاشت و در سال 2018 مجبور شدم برای جایگزینی دریچههای قلبم تحت عمل جراحی قرار بگـیرم. بعد از آن دچـار بیخـوابی مزمن شدم، زیرا میترسـیدم که به خـواب بـروم و در آن مکـــان تاریک و تهی که آن را تجربه کـــرده بـــودم بیـــدار شـوم. از نظر روانی من دچــار PTSD و نــوعی واکنش

منیک (manic)ـ شده بـودم. یک تمایل و فشـار شـدید در من بـــود که تمـــام خوشـــگذرانیها و لـــذتطلبیهایی که میخـــواهم را تا فرصت هست و قبل از این‌که بمـــیرم تجربه کنم. می‌خواســتم جــبران زمــان از دســترفته را بنمایم. احسـاس می‌کـردم که چهـار سـال آخر عمـرم به هدر رفته بود و در حالی که بقیـهٔ مـردم به زنـدگی خـود ادامه داده بودند، من از همه عقب مانده بودم.

با دیگران احساس فاصـله می‌کـردم، زیـرا نمی‌توانسـتند من و اتفاقی که برای من افتاده بود را درک کنند. وقتی داستانم را بـرای آن‌ها تعریف می‌کـردم، با من احسـاس همـــــدردی میکردند ولی نمی‌توانســـــتند تجربه من را بفهمند.

هنوز نمیدانم وقتی بمیرم به کجا خواهم رفت؟ نمیــدانم حـتی آیا زنـدگی بعد از مـرگی وجـود دارد یا نه. ولی یـاد گرفتهام که روی تقـویت رابطـهٔ خـود با بقیـهٔ انسـان‌ها، حیوانات و گیاهان تمرکز کنم. سعی می‌کنم تا حد ممکن با دلسـوزی و خـیرخواهی و ایثـار با دیگـران رفتـار کنم. دیگر خیلی نگران مسائل مادی نمی‌شوم، زیرا میدانم که وقــتی میمــیریم نمی‌تــوانیم هیچ چــیز مــادی با خــود به همراه ببریم.

تجربه جیم وودفرد

من یک خلبـان هواپیمـای مسـافربری بوئینگ بـودم و در رفـاه و وفـور زنـدگی می‌کـردم. من که از بچگی عاشق پرواز بودم، شغل رویایی خـود را داشـتم. زنـدگی من به نظر جالب میآمـد، ولی خـدا آخـرین چـیزی بـود که به آن فکر می‌کـردم. به یـاد دارم که وقـتی در شب در ارتفـاع

چند ده هزار پایی پرواز می‌کردم، منظـرهٔ هـزاران هـزار ستاره در آسمان سـیاه شب بـرایم با شـکوه و زیبا بـود، ولی هیچگاه به این فکر نمی‌کردم که چه کسی به وجــود آورنده تمام اینهاست؟ در غرور و خودخواهی خود چیزی ورای تــاریکی شب که در پیش رویم بــود نمیدیــدم، ولی بهطرز خفیفی این آگاهی در پس زمینهٔ ضـمیرم بـود که باید چیزی بیش از آن‌چه چشم میبیند وجود داشــته باشد. من از زندگی لذت میبردم، ولی هرگز حتی یک بار این را در خود حس نکردم که با خدا حرف بزنم، در مورد خلقت و علت آن سوال کنم و یا در هیچ موضوع و زمین‌های جز خـودم مشـغول و درگـیر باشم. کسـانی که خداپرست یا مذهبی بودند به نظر من ساده لوح و احمق میرسیدند.

هـدف من بدست آوردن ثـروت و لـذت بیشـتر در زنـدگی بود و در آن خیلی هم مـاهر بـودم. ولی در درونم نـوعی احســاس تهی بــودن و عطش بــرای چــیزی ورای این‌ها وجـود داشـت، گرچه همیشه آن‌را نادیـده میگـرفتم. فکر می‌کـــردم که معـــنی این احســـاس این است که باید چیزهــای بیشــتری بهدست بیــاورم؛ یک ماشــین لــوکس جدید، یک قایق خصوصی نو، هواپیمای شخصی... هر چیز جدیدی چند صـباحی بـرایم سـرگرم کننـده و جـالب بـود، ولی بعد از مـــدتی، آن احســـاس تهی بـــودن و عطش درونی دوباره به من باز می‌گشت. با این‌که زنـدگی‌ام پر از هدایا و الطاف خداوند بود، هیچ‌وقت این خوبیها را [از سوی او] نمیدیدم...

یک روز صــبح از خــواب بلند شــدم [و بــدون هیچ زمینــهٔ قبلی] احساس لمس بودن و سوزن سـوزن شـدن در هر دو دست و پایم داشتم. چند ساعت بعد احساس کردم به

شدت مریض هستم. این مریضی با گذشت زمان مرتب بدتر می‌شد. بعد از چند روز صبر و تحمل بالاخره به دکتر مراجعه کردم. بعد از آزمایش‌های زیاد و تست مایع نخاعی معلوم شد که من به یک مریضی بسیار نادر و خطرناک بهنام Guillain-Barre مبتلا هستم. در این مریضی سیستم ایمنی خود بدن به بدن حمله می‌کند و باعث از بین رفتن تدریجی قشاع خارجی رشتههای عصبی در مغز میگردد. وقتی دکترم نتیجهٔ آزمایشها را برایم توضیح میداد، حرفهایش ناامیدی سردی را به وجود من تزریق کرد. او گفت: «جیمز، دیگر خیلی دیر شده است و فرصت مداوای کامل این مرض را از دست دادهای. متاسفانه این درد برای بقیهٔ عمر با تو خواهد ماند.»

ولی من انسان مغرور و سرسختی بودم و با خود گفتم وضع نمی‌تواند آنقدرها هم بد باشد، خودم آن را درست خواهم کرد. در آن‌جا به جای این‌که زانو زده و به درگاه خدا دعا کنم، مانند همیشه در زندگی می‌خواستم خودم کنترل وضعیت را در دست بگیرم. ولی با وجود تمام سعی من و تلاش پزشکان، مریضیام خوب نشد و مقداری فلجی نیز مزید بر علت شد. من از کسی که هواپیماهای عظیم و پرقدرت را کنترل می‌کرد به کسی تبدیل شده بودم که حتی نمی‌توانست صورت خود را بشوید. دیگر نمی‌توانستم هیچ کاری را بدون کمک یک پرستار یا همسرم انجام دهم. بدن و زندگیام کاملاً از کنترل من خارج شده بودند. قبلا بارها با شرایط خطرناک مرگ و زندگی روبرو شده بودم؛ از کار افتادن موتور هواپیمای در حال پرواز بر فراز اقیانوس، سقوط هواپیمای مخصوص اطفاء حریق من در جنگل... ولی

هیچ کنترلی روی این شرایط نداشتم و زندگیم در حال غرق شدن در این گرداب بود. من احساس ناتوانی می‌کردم، و بدتر از آن خود را محتاج دیگران میدیدم؛ احساسی که برایم کاملاً غریبه بود.

هر حرکتی برایم دردناک بود. در مورد دردی که کمی برای‌تان معذب کننده باشد حرف نمیزنم. بلکه در مورد دردی حرف میزنم که باعث می‌شود در نیمهٔ شب فریاد بزنید. دردی که همهٔ وجودتان از آن به خود میپیچد. یک کمربند چرمی در کنار تختم گذاشته بودم تا وقتی که دردم خیلی شدید شد آن را گاز بگیرم تا کسی را بیدار نکنم. این یک شکنجهٔ دائم و یک جهنم بر روی زمین بود. مدت بسیار زیادی تلاش و تمرین کردم و درد شدیدی را تحمل کردم تا بتوانم فقط دوباره راه بروم. دکترها برای من مسکنهای بسیار قوی تجویز کردند. البته این مسکنها دردم را از بین نمیبرد، بلکه از تیزی و شدت آن کمی میکاست. ولی با استفادهٔ مداوم از مسکنها، به تدریج نیازم به آن‌ها بیشتر شده بود و باید هر روز تعداد بیشتری قرص میخوردم تا همان سطح درد را حفظ کنم. در نبرد خود در برابر این مریضی و اعتیاد روزافزون به مسکنها، هر روز ضعیفتر می‌شدم.

یک روز بعد از ظهر مجبور شدم برای کاری از خانه بیرون بروم. به زحمت پشت ماشینم نشسته و بهراه افتادم. در راه به بالای یک تپه رسیدم. برای یک لحظه منظرهٔ خورشید طلایی و قرمز که در سوی دیگر تپه در حال غروب کردن بود من را تسخیر و مسحور خود کرد. ماشین را کنار زدم تا کمی غروب را تماشا کنم. ولی از طرفی درد شکنجهام میداد و نمی‌توانستم از این منظره

لذت ببرم. با خود گفتم اشکالی ندارد که چند قرص دیگر بخـورم تا درد بـرای مـدتی من را راحت بگـذارد. بعد از این‌که چند قرص خوردم، ناگهان به جای احساس رهـایی از درد، چـیز عجیب دیگـری را حس کـردم. کف پاهـایم شروع به سوختن کرد و این سوختن از پاهایم بـالا آمـده و تمام نیمهٔ پایین بدنم را فرا گرفت. یک جای کار کـاملاً اشتباه بـود. من تنها در ماشـین خـود در حـال تقلا بـرای نفس کشـیدن بـودم. همینطـور که خورشـید به تـدریج غروب میکرد، یک میل و برانگـیزش شـدید درونی در من پدیدار می‌شـد؛ یک کشش غـیر ارادی از اعمـاق وجـودم. بـرای اولین بـار در زنـدگی دست‌هایم را بـالا آورده و گفتم: «خـدایا، من را ببخش!» به یـاد میـآورم که بعد از گفتن این دعا سرم روی فرمان افتاد...

نمیدانم چه مدت در این حالت روی فرمان افتـاده بـودم، ولی بعد از مدتی پشتم را صاف کرده و دوباره مسـتقیم نشستم. دیگر سوزش بـدنم از بین رفته بـود و احسـاس خیلی خـوبی داشـتم. پیش خـودم فکر کـردم که این قرصـهای مسـکن عجب خـوب اثر کردند. من که اکنـون احساس انرژی و نشاط می‌کردم، از ماشین پیاده شده و چند قـدمی راه رفتم. احسـاس سـبکی می‌کـردم، مانند کسی که یک لبـاس تنگ و سـنگین و خیس را از تن در آورده است. حدود پنج متر از ماشـین دور شـده بـودم که برگشته و به آن نگـاهی انـداختم. چـیزی دیـدم که من را بهشدت متعجب کرد. یک نفر در ماشین من پشت فرمان نشسته بود! او به جلو خم شده و سرش را روی فرمـان گذاشته بود. خیلی عصبانی شـدم که کسی بـدون اجـازه سوار ماشینم شده است. او کیسـت؟ به چه اجـازه پشت فرمان ماشین من نشسته و خوابیده است؟ با عصـبانیت

به سمت ماشین رفتم. آیا تا به حال برایتان پیش آمده که در خواب بخواهید حرکت کنید، ولی دست و پای شما فرمان نبرد؟ در هر قدم با تقلای زیاد فقط چند سانتیمتر می‌توانستم جلو بروم. وقتی به پایین و پاهایم نگریستم، گویی می‌توانستم از درون آن‌ها زمین زیر پایم را ببینم. پیش خودم فکر کردم که این باید اثر قرصها باشد. وقتی به ماشین رسیدم، دیدم که درب ماشین از داخل قفل است و این من را بیشتر عصبانی کرد. ولی وقتی با دقت به آن مرد نگاه کردم، متوجه شدم که این خود من هستم! من خارج از بدنم بودم ولی می‌توانستم ببینم و حس کنم و تمام توانایی‌های پیشین را داشتم، بدون این‌که دردی داشته باشم. با خود گفتم یعنی چه؟ چطور چنین چیزی ممکن است؟ آیا خواب می‌بینم؟

من در بهت و تعجب بودم و هزاران فکر در سرم میچرخید که ناگهان احساس صعود و بالا رفتن کردم. چند ثانیه بعد بالای سر ماشین بودم، سپس 500 متر، هزار متر،... و ارتفاع من به سرعت افزایش مییافت. وقتی به بالا نگاه کردم، یک تونل نورانی را دیدم که بعدها فهمیدم بسیاری در تجربه نزدیک به مرگ خود آن را گزارش داده‌اند. یک دایرهٔ طلایی به قطر حدود بیست متر پدیدار شد که گویی یک ورودی به مسیری بینهایت طولانی است. وقتی به سوی آن نگاه کردم، ورودی آن باز شده و به سرعتم افزوده شد و وارد آن شدم...

احساس می‌کردم با سرعتی سرسام‌آور در حال حرکت هستم، ولی با این حال سکوتی کامل حکمفرما بود و هیچ جریان هوایی حس نمی‌شد. بدنم به سمت عقب

زاویه داشت و پاهـــایم جلـــوتر بـــود. داخل تونل شـــبیه ابرهایی بود که در خود میپیچیدند. باید دوبـاره بگـویم که ذهن و فکر من کـــاملاً سر جـــای خـــود بـــود. یک نقطـــهٔ درخشـــان در ســـوی دیگر تونل دیـــده می‌شد و نـــوعی احســـاس انتظـــار همـــراه با تـــرس در من وجـــود داشت. می‌دانســتم بیش از حد قـرص مصـرف کـرده‌ام و با خـود گفتم: «ببین چه کـار کـردی؟ حـالا در آن طـرف تونل چه چـیزی اسـت؟» بـرای من که یک خلبـان بـودم، احسـاس این‌که بر خلاف میلم و بدون این که کنترلی داشته باشم به جایی که نمیدانم کجاست برده بشـوم احسـاس عجیب و ناآشنایی بود.

ناگهـان سـرعت سرسـام‌آور من در تونل کـاهش یـافت. می‌دانســـتم اتفـــاق مهمی در شـــرف رخ دادن است. همینطـور که به انتهـای تونل نزدیک می‌شـدم، دهانـهٔ آن فراخ‌تر و سرعتم کمتر می‌شد، تا بـالاخره کـاملاً متوقف شده و به آرامی فرود آمدم. در دهانهٔ دیگر تونل ایستاده بودم که با چیزی شـبیه به مه غلیظ پوشـانده شـده بـود. وقـتی از این مه عبـور کـردم، دیـدم که پیش رویم چشم اندازی درخشان قرار دارد. با احتیـاط و آهسـتگی به جلو و بر روی این سرزمین قدم نهادم. به پایین نگاه کردم و دیدم که بر روی زیباترین و بینقصترین چمـنی که بتـوان آن را تصور کـرد ایسـتاده‌ام. وقـتی که بر روی این چمن قدم میگذاشـتم، با تعجب دیـدم که مـوجی از نـور از زیر پای من به اطراف پخش می‌شود. همه جا نورانی بود...

به محض این‌که دومین قـــدم را برداشـــتم، تونل از پشت ســـرم ناپدید شد. در پیش روی من گـــویی خطی پدیـــدار شد که چپ و راست را از هم جـــدا میکـــرد. در ســـمت

راست، نوری درخشان ولی نرم، فضای مه آلـود آن‌جا را روشن کـرده بـود. ولی در سـمت چپ، زمین به سـمت پایین شیب تنـدی داشت که به سـوی یک پرتگـاه عمیق و تاریک میرفت. دیوارهای سیاه و نمور این دره تاریـک، به نظر بـافتی مانند ذغـال داشـتند. صـدای گـوش خـراش دروازههـای جهنم در فضـای محـزون و افسـردهٔ آن‌جا طنین میافکند و به روح من رعشه میانداخت و وجودم را از وحشت لبریز مینمود.

وقـتی که به سـمت چپ و پـایین نگریسـتم، دیـدم که سراشیبی تند پرتگاه، در یک تودهٔ انبوه از ابرهـای سـیاه و متلاطم که در خود میپیچیدند ناپدید شده است. ابرهای متلاطم به سرعت بالا میآمدند، گویی می‌خواستند من را در خـود بگیرند. از این سـیاهی متلاطم، بـوی تعفن به مشـام میرسـید، بـوی مشـمئز کننـدهٔ مـرگ، ناامیـدی، و مردارهای گندیده. این ابر سیاه در سمت چپ من مـرتب تغییر شکل میداد و یک حضور سیاه و سرد و یک حـزن و تاریکی عمیق و فراگیر در آن حس می‌شد.

من روی خـود را به سـمت نـور برگردانـدم، ولی می‌توانستم زمزمههـایِ تـاریکی را بشـنوم که از این مه غلیظ و سرد و نمناک میآمد. در ابتدا صداها خفه و مبهم بودند و نمی‌توانسـتم درست بفهمم چه میگویند. ولی بهتـدریج زمزمهها واضـحتر و در عین حـال سـمجتر و مصرتر می‌شدند. صـداها با حـالتی خشـدار، مسـتقیماً با من حرف میزدند، گویی یک ابلیس حیلهگر مـرا به سـمت آن پرتگـاه دعـوت میکـرد. صـداها میگفتند: «جیم، جیم، جیم! زودباش! بیا اینطـرف! بیا این‌جا جیم! با ما بیا. بیا پیش ما.»

اکنـون واقعا شـروع به لـرزه و اضـطراب کـردم. سـعی می‌کردم که از پرتگـاه دور شـده و به سـمت نـور بـروم، ولی هرچه بیشتر رویم را از آن دره تاریک برمیگردانـدم، صـداها بلنـدتر و مصـرانهتر می‌شـدند. آن‌گـاه به دعـوت وحشتناکشان حملهٔ فیزیکی هم اضافه شد و خـراش تـیز و دردنـاک یک پنجه را در پشت شـانهٔ خـود حس کـردم. صـداها مـرتب بلنـدتر می‌شـدند و خنـدهٔ شـیطانی آن‌ها سـمجتر می‌شد: «جیم، با ما بیا. ما بـرای تو این‌جا هستیم! تو متعلق به این‌جایی!»

صداها بهنظر با یک هیجـان و ذوق [بیمارگونه و] عجیب، در انتظار یک اتفاق مخـوف بودند. هر چه بیشـتر به نـور رو می‌کردم، تاریکی سعی بیشتری می‌کـرد که من را در بوی متعفن خود بکشد. خراش پشت شانهام و فریادهای اهریمـنی آن‌ها فضـای اطـرافم را پر کـرده بـود و فکر کـردم که تـاریکی من را خواهد گـرفت. ولی ناگهـان این کلمـات از اعمـاق وجـودم صـادر شـد، از همان‌جـایی که وقتی پشت فرمان ماشین بودم گفته بودم «خدایا من را ببخش». فریاد زدم: «خدایا به من کمک کن!»

به محض این‌که این کلمات را گفتم، نور در سمت راست من درخشندهتر شد و تاریکی سمت چپم حدود سی مـتر به سمت آن پرتگـاه عقب نشـینی کـرد و صـداها متوقف شدند. لحن صدای من پر از خواهش و التمـاس بـود و از موضع نـاتوانی و عجز کامل بر میخواست. چـیزی در من نبـود که بتواند از سرنوشت تاریک آن دره مخـوف جلوگـیری کند. من به آن‌جا تعلق داشـتم، زیـرا زنـدگی‌ام تنها راجع به «من» بود. اکنون به درگـاه خـدا بـرای کمک

التماس می‌کردم، ناتوان و درمانـده. در کمـال تعجب، او به التماس و خواهشم پاسخ داد.

بلافاصله، از پشت آن مه درخشان در سمت راسـتم، سه نقطـهٔ نـورانی ظـاهر شد. در ابتـدا این نقطهها دور و بـــدون شـــکل و فـــرم بودند. هرچه به من نزدیک‌تر می‌شـدند، درخشش آن‌ها افـزایش یافته و تمـام آن‌جا و پشت سـرم را پر می‌کـرد، و در نهـایت نورشـان به آن موجودات سیاه اصابت نمود. وقـتی نـور درخشـان به آن موجـودات برخـورد میکـرد، آن‌ها فریـاد کشـیده و از درد میغریدند و با سرعت عقب‌نشینی میکردند. آن موجودات و بوی متعفنی که آن‌جا را پر کـرده بـود با دست‌پاچگی و به شکلی وحشیانه در هم پیچیده شده و به درون آن درهٔ تاریک بازگشته و ناپدید شدند... [وای که] لحظهای پیش، من به ژرفای بیپایان تـاریکی زل زده بـودم و در آسـتانهٔ جهنم قرار داشتم و چیزی نمانده بود که روحم در چنگال مهلک آن به دام بیفتد.

این سه نـور با سـرعت به طـرف من میآمدند و به خـود شـکل و فـرم میگرفتند و انـدازهٔ آن‌ها بزرگ‌تر می‌شد. اکنون وحشت و تاریکی جهنم بـرای من جـای خـود را به کنجکاوی و هیجـان داده و قلب من پر از شـوق و سـرور شده بـود. آن‌ها به من رسـیدند و به آرامی در جلـوی من فرود آمده و شـکل گرفتند و تبـدیل به موجـوداتی شـدند که زیبـایی آن‌ها غیرقابل وصف است. آن‌ها سه فرشـته بودند و رنگهای درخشان و زیبـایی از آن‌ها صـادر می‌شد که ورای این بـــود که هیچ هنرمنـــدی در دنیا بتواند آن‌را خلق کند. فرشتهای که از همه به من نزدیکـتر بـود قـدی حدود 3 متر داشت. صورت او زیبایی نفسگیری داشت و

از عشق خدا میدرخشید و رفتار او باوقار و شاهانه بـود. فرشتهٔ دوم حدود 3.5 متر بود و ظاهر او حتی بیشتر از اولی هیبت و متانت داشت. او هم مانند فرشـتهٔ اول یک ردای سادهٔ سفید ولی بسیار باشـکوه به تن داشت که از جنس نور بافته شـده بـود. آن‌ها مـذکر یا مـونث نبودنـد، بلکه بهـترین صـفات هر دو جنسـیت را در خـود داشـتند. این دو فرشته کنار رفته و راه را برای فرشتهٔ سـوم بـاز کردند. قد او حـدود 4.5 مـتر بـود و لبـاس او کمی با دو فرشتهٔ دیگر فرق میکرد. واضح بود که او رهبر گروه بود و اقتـدار بیشـتری نسـبت به بقیه داشت. چشـمان آن‌ها مسـحور کننـده و باشـکوه بـود و ژرفـترین تـرکیب رنگ بنفش و رنگهـــایی دیگر که بعضی از آن‌ها در روی زمین وجـود نـدارد در آن‌ها دیـده می‌شـد، و آرامش و عشق و شفقتی عمیق را در خود داشت.

می‌دانستم که حضور آن‌ها به این معنی بود که خدا دعای من را اجابت کرده و به التماسم پاسخ داده بود. از شدت سپاســـگزاری روی چمن نـــرم و ســـبز آن‌جا زانو زدم. موجی از نور از زیر زانـوانم پخش شـده و با نـور آن سه فرشته تـرکیب شد... من دوبـاره ایسـتاده و دسـتم را به سوی آن‌ها دراز کردم. فرشتهای که از همه کوتاهتر بـود کنار من آمده و دست خود را به آرامی روی بازویم قرار داد. با تماس او احساسی از گرمی و اطمینان وجودم را پر کـرد. آن‌گـاه او از طریق فکر شـروع به حـرف زدن با من کرده و گفت:

«جیمز، نترس! ما دوستان همیشگی تو هستیم.»

اکنـــون میفهمیـــدم که آن‌ها همیشه و در تمـــام طـــول زندگی همراه و در کنار من بودهاند! او من را در آغـوش

خود گرفت. احساس آن صد برابر قویتر و پرعطوفتتر از این بود که مادربزرگتان شما را در آغوش خود بگیرد. در حقیقت این من را بهیاد احساس یک روز در بچگیام میانداخت که در سرمای زمستان به خانه مادربزرگم رفته بودم. مادربزرگم در را برایم گشود و من را بهگرمی در آغوش خود فشرد، در حالی که از منزل بوی مطبوع شیرینی در حال طبخ میآمد. اکنون همان بوی مطبوع شیرینی را حس می‌کردم. بهشت کمکم بیشتر برایم احساس خانه و منزل را به خود میگرفت.

فرشتهٔ سوم که از همه بلند قامتتر بود و اقتدار بیشتری داشت به طرف من حرکت کرد. دو فرشتهٔ دیگر با حرکت به عقب، با احترام از سر راه او کنار رفتند. جامهٔ او اندکی با دوتای دیگر تفاوت داشت و درخشندهتر بود. سجاف آستینها و ردایش رنگ طلایی داشت که رشتههایی ارغوانی با جزئیاتی زیبا و دقیق در آن دیده می‌شد و یک شال طلایی رنگ بر کمرش بسته بود...

وقتی او به طرفم آمد و از بالا به من نگریست، در برابر جثهٔ او احساس کوچکی کردم. ولی در کمال بهت و ناباوری من، ناگهان او در برابر من تعظیم کرد! در برابر من! چطور چنین چیزی ممکن بود؟ من [در آن‌جا و در میان آن‌ها] خود را کوچک‌ترین کوچکها میدیدم. من تنها یک بشر حقیر بودم! من یک انسان مقدس و مرد خدا نبودم که حتی یک دقیقه از زندگیم را صرف خدا کرده باشم. نمی‌توانم احساسم در آن موقع را بهدرستی توصیف کنم، گویی در ابدیت معلق مانده بودم. این موجود خارقالعاده که با نور و زیبایی الوهیت پر بود به من تعظیم میکرد! مگر من که بودم؟

او شروع به حـرف زدن با من کـرد. نه آنطـوری که من و شما صحبت میکنیم، بلکه یک ارتباط فکری که در آن فکر او وارد ذهن من می‌شد. این نوع ارتباط، بسیار عمیقــتر از مکالمـهٔ روی زمین و ورای محـدودیتهای زبـان و کلام است. با این حـــال، لحن روحـــانی صـــدای درونی او با ریتمی هماهنگ و آرامشـــــبخش حس می‌شد... در قلب من، که در اثر این برخـــورد بهشـــتی آرامش مییـــافت، سوالی شکل گرفت. از فرشته پرسیدم:

«چطور می‌توانی به من تعظیم کنی؟ تو که در این مکان [آسمانی] زندگی میکنی، در حضور خداوند!»

جـــوابی که به من داد من را در حـــدی مفتخر و در عین حال فروتن کرد که ورای توصیف است. او گفت:

«جیمز! انســـان از نفس الهی آفریـــده شـــده است. در درون تو نـــور خداست! آن نـــور با گنـــاه و روگـــردانی از خداوند تیره و پنهان میگردد. ولی هنوز هم نور، درون تو و تمـــامی انســـان‌ها وجـــود دارد. وقـــتی ما به شـــما [انسان‌ها] تعظیم میکنیم، [در حقیقت] نور خدا را درون شما میستاییم.»

داشتم میفهمیدم که این موجـودات پرقـدرت و باشـکوه، در احترام و ستایش ما هستند، ما بشرهای فانی! همـان نـوری که بهشت و فرشـتگان را میـافروزد در درون من است! آن‌چه باعث شده بـود که آن فرشـته به من تعظیم کند اصلاً دربارهٔ شـخص من نبـود، بلکه دربـارهٔ نـور خـدا بود. [فهمیدم که] ارزش و بهـای ما ورای فهم دنیـایی و فانی ماست.

بهشت چه شکلی است؟ بهشت جنبههای آشـنای منـاظر زمینی مانند کوه و رودخانه و سبزی و گل را دارد، فقط صد میلیون بار زیباتر و آرامش بخشتر است. زیبـاترین و باشکوهترین منـاظر روی زمین تنها اشـارهای خفیف به زیبایی هستند که خداوند بـرای ما در بهشت آمـاده کـرده است. غیرمنتظرهـترین جنبـهٔ چشـمانداز بهشت [بـرای من] این بود که رنگها صدا و صداها رنگ داشـتند؛ که یک طیف حسی بـرای من ایجـاد کـرده بـود که وجـودم را از احساس شگفتی و اعجاز لبریز مینمود.

دوباره فرشتهٔ رهبر گروه با حـالت دعـوت کـردن، به من تعظیمی کرد و گفت:

«آیا میخواهی با ما قدم بزنی؟»

من سرم را به نشانهٔ تایید تکان دادم. آن‌گاه او با متـانت جهت خود را چرخانده و با دسـتش سـمتی که میخواست با او بـروم را نشـان داد. اکنـون دو فرشـتهٔ دیگر در دو طرفم و فرشتهٔ رهـبر در پشت سـرم بـود و آن‌ها من را بهسوی یک چشـمانداز با زیبـایی غیرقابل تصـور هـدایت میکردند...

بهشت یک پانوراما است که زیبـــــایی آن از هر جهت تا بینهـایت ادامه دارد. ولی با این حـال می‌توانسـتم همـهٔ جزئیـات را [حـتی از فاصـلهٔ دور] با وضـوح و شـفافیت بـبینم. گـویی فاصـله مفهـومی نداشت. چیزهـایی مانند زمان، اندازه، فاصله، ... مفاهیمی هستند محـدود [که از نســبیت و ثنــویت سرچشــمه میگیرند] و واقعا بـــرای توصــیف طــبیعت بینهــایت بهشت [که در عــالم مطلق است] قابل استفاده نیستند.

من هر چیز را با دیـدی 360 درجـه، و همزمـان در تمـام جهات میدیدم. برای توصیف درجهٔ شفافیت و هوشـیاری در آن‌جا کلمــات مناسب را پیــدا نمی‌کنم. می‌توانســتم شـکفتن یک گل را در دامنـهٔ کـوهی در دوردست بـبینم، گـــویی همینجا در پیش روی من بـــود. ما در دنیا فقط سطح همه‌چـیز را می‌بینم، ولی در آن‌جا دید من در عمق نـــیز محـــدودیتی نداشت. تمـــام جنبه و جزییـــات این چشـمانداز، سرشـار از رنگها و صـداهایی بودند که ورای زیبایی‌هــای این دنیا بــود. آســمان، درخشــنده و به رنگ عمیق آبی، ولی بدون خورشید بود.

همینطور که راه میرفـتیم، یک مسـیر جنگلی با چمنهـای سرســبز در اطــرافش، در پیش روی ما پدیــدار شد. در مرزهای این مسیر از هر دو طـرف، گلها و شـکوفههایی با زیبایی و رنگهایی نفسگیر و تنوعی سـرگیجه‌آور دیـده می‌شدند. تمام حسـهای من [از لـذت و زیبـایی] لـبریز و اشباع شده بودند. در حین راه رفتن با فرشتهها مقداری مکث کـــردم تا بتـــوانم اینهمه زیبـــایی را جـــذب کنم. گلبرگهای گلها رنگی ولی شفاف بودند، مانند یک شیشهٔ چند وجهی رنگی. من ایســـتاده و به گلها دقت کـــردم. فرشتگان از دیدن این‌که چقدر مجذوب گلها شده بودم با رضـــایت لبخند میزدند. همینطـــور که به آرامی قـــدم مـیزدیم، آن‌ها جنبههـای مختلف این گلها را بـرایم شـرح میدادند. گلها نه تنها رنگ، بلکه صدا نیز داشـتند. گلـبرگ گلها در نســیم نــرم و مطبــوعی که در آن‌جا میوزید یک موسیقی فیالبداهه را مینواخت. حس می‌کـردم که آن‌ها یک ملـودی زیبـا، پیوسـته و رونـده که پایـانی نداشت را میســرودند. من به یکی از فرشــتهها گفتم: «ایا این یک موسیقی است؟». او جواب داد:

«بله جیمز، گلها و تمامی بهشت بسیار خوشحال هستند که تو این‌جایی. تمامی آن‌ها [از بازگشت تو] لبریز از سرور و هیجانند و برای تو آواز میخوانند.»

برای من! فرشتهٔ بلند قامت برایم توضیح داد که سرور، زندگی کردن در لبهٔ خنده است که از آگاهی دائم به حضور خداوند نشات میگیرد.

در آن‌جا هم‌چنین چشمهها و برکههای کم عمق و کوچکی بودند که یکی دو متر عرض داشتند. سنگ ریزهها و ریگهای کف چشمهها طلایی رنگ بودند. آب آن‌ها آبی درخشان بود و جریان آب در آن‌ها یک موسیقی و ملودی خودجوش را مینواخت که قدم‌های ما در آن مرغزار را همراهی می‌کرد. فرشته به من گفت که این آب، پر از زندگی و حیات است. او گفت که در بهشت تمام چشمه‌ها بههم متصل هستند، همانطور که همهٔ ما انسان‌ها به هم متصل و مرتبط هستیم. ملودی گلها، چشمهها، و نسیم آن‌جا به همراه هم یک سمفونی زیبا را تشکیل داده بودند که در تمام چشم‌انداز بهشت طنین میافکند.

همینطور که گلها را برانداز می‌کردم، به سوی آن‌ها خم شده و از آن‌ها معطرترین و دلنشینترین رایحه‌ها به مشامم رسید. این بوی نافذ و باشکوه عشق بود که همه‌چیز را اشباع کرده بود و در تمام اطراف خود آن را حس می‌کردم. به فرشته سمت چپم گفتم که این گلها بسیار معطر و زیبا هستند. او پاسخ داد:

«بله جیمز، این بوی تقدس است.»

آن‌جا هر چیزی از خود نـور صـادر می‌کـرد و مطلقـاً هیچ تـاریکی و سـایهای وجـود نداشت. همه‌چـیز شـفافیتی مبهـوت کننـده داشت. دمـای هـوا ایـدهآل بـود و نـور، احســاس گرما و نــرمی عشق الهی را در خــود داشت. همینطـــور که راه میرفـــتیم، به یک چشـــمه بزرگ‌تر رسیدیم. در کنار آن منظرهای بود که برایم در دنیا خیلی آشـنا بـود، منظـرۀ اسـبهای زیبـایی که در مرغـزار رها بودند. در دنیا من به اسب علاقـۀ خیلی زیـادی داشـتم و خود چند اسب داشتم و آن‌ها نقش مهمی در تمام دوران زنـدگیم، از زمـان بچگی تا بزرگسـالی ایفا کـرده بودند. آن‌جا چندین اسب از نژادهای گوناگون دیـده می‌شـد، که هر کـدام در نـژاد و گونه خـود ایـدهآل و سـرآمد به نظر میرسیدند. آن‌ها با نگـاه ژرف خـود به من میفهماندند که علاقه و عشـقی که در طـول زنـدگی به اسب داشـتم را درک می‌کنند. گویی بهشت مخصوصاً برای [سـلیقۀ] من درست شده بود. هر چه جلوتر میرفـتیم، جنبه شخصی و منحصر به فـــرد عطـــوفت الهی بیشـــتر بـــرایم آشـــکار می‌شد.

در یک قسمت از مسیر دست فرشتهای که در کنـارم راه مـیرفت را گـرفتم. مانند وقـتی که دست دوست خـود را میگیرید. احساسی از گرمی و [امـنیت] در خانه بـودن به تمام وجـودم نفـوذ کـرد. با تعجب، وقـتی که دست او را رها کردم، نور او هنوز به دستم چسبیده بـود. نـور عشق خدا میخواست که من را دوباره به سوی خـود بکشد. این عشقی بود که من را بهتر از خودم میشناخت و از عشق من به خـودم [کـاملتر] و بـالاتر بـود. تا وقـتی که دسـتم حدود 15 سـانتیمتر از او فاصـله گـرفت، آن‌گـاه نـور به سوی او بازگشت.

در آن‌جا شعاعهای نوری را دیدم که به سمت آسمان میرفتند. با انگشت خود به سوی آن‌ها اشاره کرده و پرسیدم آن‌ها چه هستند؟ با پاسخ فرشته اشک در چشمانم حلقه زد. او گفت:

«جیمز، این‌ها دعاهای خانواده‌ات برای تو هستند که حتی هماکنون نیز به بهشت و درگاه خدا میرسند.»

در آن جلوه و فروزش بهشت، زندگی زمینیام را تقریباً به طور کامل فراموش کرده بودم. بعداً فهمیدم که خانواده‌ام برای بازگشت من دعا کرده بودند. با دیدن دعای خانواده و دوستانم، حقیقت عشق و علاقه آن‌ها در قلبم نفوذ کرد.

فرشته با آن چشمان زیبای بنفش و عمیق خود و با نگاهی گلهدار به من گفت:

«متاسفانه بشریت در حال از دست دادن میل به دعا کردن است و فرهنگ انسان‌ها روی زمین، به لذت طلبی و کامیابی لحظه‌ای تبدیل شده است.»

امروزه ما به خاطر پیشرفتهای تکنولوژی و سرعت ارتباطات، میخواهیم همه‌چیز را بلافاصله به دست بیاوریم، و اگر جواب دعای خود را بهسرعت دریافت نکنیم گمان می‌کنیم خدا به ما اهمیت نمیدهد یا به دعای ما گوش نمی‌کند. در صورتی که تمام دعاها در بهشت شنیده میشوند و هرگز هیچ دعایی فراموش نمی‌شود.

در آن حال بودم که فرشته قد بلند آرنج من را به آرامی کشیده و گفت:

«جیمز نگاه کن!»

نمی‌دانم چطـــور آن را توضـــیح دهم، ولی در یک لحظه دیدم که بر فراز یک شهر باشکوه بهشـتی هسـتم. شـهر دیوارهای قطوری داشت و مانند یک پـارک بسـیار بـزرگ بـود که در آن سـاختمانها با فضـای پـارک ادغـام شـده بودند، و نه تنها تداخلی در زیبایی [و طبیعت] آن بوجـود نمیآوردند، بلکه آن‌را کاملتر هم میکردند.

این شـهر بسـیار عظیم بـود و از بـالا در آن بلوارهـایی بـزرگ که دایرههـای هم مرکـزی را تشـکیل میدادند با خیابانهـای طلایی دیـده می‌شد. این بلوارها با فضـاهایی بسیار سرسـبز و خـرم از هم جـدا شـده بودند. در نقـاط مختلف شـهر آبشـارهای زیبـای متعـددی که آب آن‌ها در جویبارهـای شـفاف و کریسـتالی جریـان داشت بهچشم میخـــورد. مـــابین این دایرههـــای عظیم، پیادهروهـــای کوچکتر و ساختمانها قرار داشتند.

در آن‌جا زمان و مکان منحصر به زمان حال در پیش روی من بـود. تجربه پرقـدرتی از «در اکنـون» بـودن خـدا در زمـــان و مکـــان وجـــود داشت. بعضی از ســـاختمانها سـتونهای باشـکوه و طاقهـای بـزرگ و مجللی داشـتند، تقریبـــاً مانند معبد آکـــروپلیس در یونـــان. ولی این ساختمانها مانند زمین از سـنگ سـاخته نشـده بودند و از خـــود درخششی نـــرم صـــادر می‌کردند. از آن‌ها گرما و عشق الهی حس می‌شد و احساس می‌کـردم که آن‌جا به من خوش آمد می‌گوید. فرشته به من در مـورد بعضی از سـاختمانها توضـیح داد. [به عنـوان مثـال] در میـان آن‌ها سالن دانش بزرگ، سالن یادگیری، سالن شفا و التیام و ســـالن موســـیقی دیـــده می‌شد که در آن از هر نـــوع موســـیقی کلاســـیک گرفته تا مـــدرن و موســـیقیهای

غیرقابل وصف دیگر، قابل شنیدن بود. این موسیقیها به نرمی و راحتی با تمام صداهای دیگر در بهشت ترکیب شده و یک سمفونی زیبا را به وجود می‌آوردند که پژواک عشق الهی بود.

خانه و منزل شخصی در بهشت فاکتور مهمی نیست. در دنیا ما برای حفاظت خود در برابر عوامل محیطی [و حفاظت لوازم شخصی خود] نیاز به خانه داریم. ولی در بهشت روزهای بارانی یا طوفانی یا عوامل دیگری که ما را نیازمند به یک سرپناه می‌کند وجود ندارد. با این حال در آن‌جا گاهی خانههایی با رنگهای زیبای متنوع دیده می‌شد. این خانهها هیچ لبه و زاویه تیزی نداشتند و با چشم‌انداز طبیعت آن‌جا به خوبی ادغام شده بودند.

گرچه در بهشت هیچ یک از خویشاوندان خود را ندیدم، اما مردم زیادی در آن‌جا بودند که ظاهرشان نماینده نژادها و ملیتهای مختلف روی زمین بود. بسیاری از آن‌ها در گروههایی به همراه خانواده یا عزیزان خود بودند. چهره شان مملو از عشق و احساس زندگی و حیات بهشتی بود. در آن‌ها سرور، شیرینی و شوق ناشی از انتظار کامیابی و خوشحالی دیده می‌شد، مانند یک کودک در صبح روز کریسمس [که در انتظار هدیه کریسمس خود ذوقزده است]. به نظر می‌رسید که هر یک از این افراد دارای مقصود و هدفی بود. بعضی از آن‌ها در دست خود کتاب داشتند و بعضی دیگر آلات موسیقی یا چیزهای دیگر. هدف و منظورشان این بود که فقط خودشان باشند، بدون هیچ فشار یا تظاهری. هر کاری که آن‌ها در بهشت میکردند در حقیقت نوعی پرستش و ستایش الهی بود. جامهٔ تمام آن‌ها از خود

نـوری سوسو زننـده صـادر می‌کـرد و آن‌ها در احسـاس راحتی و آرامشی هدف دار در بر گرفته شده بودند.

خیلی‌ها از من می‌پرسند آیا حیوانـات خـانگی خـود را در بهشت خواهیم دید؟ من در بهشت به غـیر از اسـب، سگ و گربههـای زیـادی را دیـدم. به یـاد داشـته باشـید که هر موجودی که به نوعی روی زمین به شـما محبت و سـرور داده باشد، در بهشت به استقبال شما خواهد آمد...

سپس فرشتهها با احترام به سمت شخصی که به طـرف ما می‌آمد تعظیم کردند. او از تمام فرشتهها بلند قامتتر بـود و گرچه فرشـتهها نـیز نـورانی بودنـد، اما درخشش طلایی رنگ او مانند خورشید بود. نور مانند یک فواره از او منتشر می‌شد و بر تمـام چیزهـای اطـرافش فـرود میآمد. وقتی که نورش بر گلهای دور و اطراف میریخت، با آن که آن‌ها خود درخشان و شـکوفا بودنـد، با دریـافت نور او بازهم درخشندهتر، بزرگ‌تر و زیباتر می‌شـدند. در حـالی که من در افسـون و شـیفتگی مینگریسـتم، این حضور به آرامی به سمتم آمد. درآن لحظه این آگاهی در من نفوذ کرد که این حضور خـارق العـاده، عیسی مسـیح است.

در ابتـدا به خـاطر نـور درخشـان و سوسو زننـده‌ای که چهره او را پوشانده بود، نمی‌توانستم صورتش را ببینم. ولی درکی بسیار عمیق و نافذ در روحم وجـود داشت که مـرا به او متصل میسـاخت. او یک ردای سـفید و سـاده ولی بسـیار زیبا پوشـیده بـود و یک شـال قرمز بر کمر داشت. فرشـتهها در حـال تعظیم و احـترام، به آرامی عقب رفتند و من در سکوت با او تنها ماندم. ناگهان نور از چهـره‌اش کنـار رفته و کـاملاً به من رو کـرد. عجب

سیمایی بود! چشمان پر از عشق او به رنگ آبی، سبز و طلایی بود و به اندازه ابدیت عمق داشت و مرا به درون خود میکشید. موهایش قهوه‌ای و مجعد و تا پایین گردن بود. او به من لبخند زد، زیباترین، پرانرژی‌ترین و پر مهرترین لبخندی که تاکنون دیده بودم. زیبایی‌اش ورای طاقت بود و گرمی لبخندش در تمام وجودم جریان مییافت. لبخند او یک عشق نامشروط را تداعی میکرد؛ برای کسی که هیچ گاه در زندگی به او ایمانی نداشته و همواره از او روی‌گردان بود.

در نگاه او علاوه بر عشق، حزن هم دیده می‌شد؛ حزن برای تمام عمری که در غفلت تلف کرده بودم. با این حال او به من چنان شفقتی داشت که گویی تنها کسی بودم که برایش اهمیت داشت. فرشته بلند قامت، یک کتاب نازک را به مسیح داد. می‌دانستم که این کتاب زندگی من است که موارد معدودی که در زندگی به همنوعان خویش عشق و شفقت نشان داده بودم در آن منعکس شده است... قلبم فرو افتاد و روحم با شرمندگی غیرقابل وصفی له شد. من تمام زندگیام را صرف خودم کرده بودم، غافل از نیازهای همنوعان و اطرافیان خویش. فرشته با چشمان زیبایش به من رو کرد و در فکرم شنیدم که گفت:

«جیمز، با زندگی خود چه کردی؟»

متاسفانه من هیچ جواب و توجیهی نداشتم. با این حال مسیح هیچ‌وقت به نازکی کتاب [اعمال من] اشاره نکرد و با قضاوت و تحقیر و ملامت به من ننگریست. شرم و خجالت از درون خود من نشات میگرفت و این من بودم که خویشتن را مورد قضاوت و محکومیت قرار میدادم.

همینطور که مسیح کتاب را میخواند، زندگی من در پیش رویم نمـــــایش داده می‌شد. کلمـــــاتی که او میخواند تصـاویری می‌شـدند که از صـفحات کتـاب خـارج شـده و وارد ذهنم می‌شد...

سپس مسیح دست خود را به سـویم دراز کـرده و شـروع به صحبت با من نمود. می‌خواستم در برابر او زانو بــزنم ولی فرشــتهها اجــازه این کــار را به من ندادند. مســیح مســتقیماً به چشــمانم نگــاه کــرد، نگــاهی پر از عشق و شفقت. او گفت:

«جیمز، پسرم، هنوز زمان تو فرا نرسـیده است! بـازگرد و آن‌چه را که این‌جا به تو نشـان دادیم بـرای بـرادران و خواهرانت بازگو.»

قلبم پر از حزن شد. چطور ممکن بود من را بازگردانند؟ بـالاخره به خانه بـاز گشـته بـودم و تمـام خواهشـها و آرزوهــایم بــرآورده شــده بــود، ولی اکنــون باید بــاز می‌گشـتم. شـروع به التمـاس کـردم: «خـواهش می‌کنم بگذار بمـانم. هیچ خطـایی از من سر نخواهد زد. مسـیح، بگذار پیش تو بمانم!» ولی فرشته بلند قامت گفت:

«جیمز، متاسفم ولی باید بروی!»

لحظه‌ای بعد من در همــان تونل اولیه بـــودم... اکنـــون خلسه بهشت و فرشتهها و زیبایی چهره مسیح جای خود را به سـقوط به عـالم فـیزیکی و بازگشت به بـدن و درد آن داده بود. احساس آزادی و سبکبالی بهشت جای خــود را به تنگی و حبس دنیا و بـــدن فیزیکیـــام میـــداد که احساسی سرد، مرطوب و چنـدش‌آور بـود. امکـان نـدارد بتــوانم اختلاف و تضــاد این دنیا و دنیــای دیگر را شــرح

دهم. احساسی ورای طـــاقت از فقـــدان و جـــدایی از بهشت بر من غلبه کـــرد... چشـــمانم را بـــاز کـــردم. در بیمارســـتان بـــودم. یک ماسک اکســـیژن بر دهـــانم و یک ملافه سفید بر رویم بود. بعداً فهمیدم که به مدت یـــازده ساعت هیچگونه فعالیت مغزی نداشتم...

سال‌ها بعد از این اتفاق هنوز از خـود میپرسم چـرا من؟ می‌توانســـتم به ســـادگی در دره جهنم ســـقوط کـــرده و محکوم به شکنجه ابدی آن بشوم. آن پنجهها که از سـوی تاریکی سعی میکردند من را بگیرند، ممکن بـود من را به اعمـــاق جهنم فـــرو کشـــند. کلمه سپاســـگزاری حـــتی نمی‌تواند انـدکی از احساسم نسـبت به خـدا، به خـاطر نجاتم را توصیف کند. این‌ها بعضی از چیزهـایی است که در بهشت راجع به خدا درک کردم:

خـدا یک دوست دائمی و همیشـگی است. از تجربهـام در بهشت آمـوختم که هیچ قسـمت و جنبه از زنـدگی ما کم اهمیت نیست و خدا دوسـتی است که در تمـام جنبههـای زندگی و لحظات آن در کنار ماست.

خدا لبریز از گذشت و فیض است، و در سختترین شرایط به ما پاسخ میدهد. او به ما در زنـــدگی فرصت دوبـــاره و دوبـاره میبخشد تا به او روی آوریم. من زنـدگی درسـتی نداشـــتم و اکنـــون فکر می‌کنم که با آن همه ثـــروت و توانایی چقدر می‌توانستم به انسـان‌های دیگر کمک کنم، درحالیکه زندگیام فقط راجع به خـودم بـود. ولی خـدا به من این فرصت را داد که زندگی خود را تغییر دهم.

خـدا میزبـانی بسـیار مهربـان و با شـفقت است. او در بهشت چیزهایی آشـنا قـرار داده بـود تا به من احسـاس

راحتی و در خانه بـودن بدهد. خـدا تمـام جنبههـای من و زنــدگی‌ام را می‌دانست و بهشت را بــرای من همانگونه متجلی ساخته بود که به آن نیاز داشتم.

هیچ چیزی بـرای خداوند غـیر ممکن نیسـت، از این رو او من و زنـدگیام را کـاملاً دگرگـون سـاخت. او یک خلبـان بازنشسـته را تبـدیل به پیـام‌آور خـود نمـود. اکنـون به انسـان‌های اطـرافم توجه می‌کنم. نه تنها از نظر روحی و درونی، بلکه از نظر جسمی هم زنــدگی من بعد از این تجربه کـاملاً تغیـیر کـرد. اگرچه هنـوز این بیمـاری کـاملا رفع نشده است، اما دیگر درد یا عوارضی نـدارم. اکنـون قویترین مسـکنی که میخـورم آسـپرین اسـت؛ چـیزی که تعجب تمام پزشکان را برانگیخته است.

خدا سرچشـمه تمـامی عشق و نـور است و هیچ تـاریکی تـوان نفـوذ در نـور او را نـدارد. تجـربه‌ام در سـوی دیگر نگــرش من را به زنــدگی و انســان‌ها تغیــیر داد. اکنــون ســعی می‌کنم که نــور خــدا را در هر انســانی بــبینم، صـــرف‌نظر از این‌که کیست و در زنـــدگی کجا و در چه موقعیــتی قــرار دارد. توانــایی من بــرای حس کــردن دردهـــایی که دیگـــران در قلب خـــود احســـاس می‌کنند افزایش یافته است.

خداونـد، پروردگـارِ شـادی و سـرور است. در بهشت هر چیزی از خود نور خدا و شـادی و سـرور منعکس می‌کند. اکنون این شادی و سرور در جنبههای مختلف و کوچک و بزرگ زندگی من نفوذ کـرده اسـت، از ازدواجم گرفته تا چــیزی به ســادگی تنفس هــوای تــازه در یک روز ســرد زمستانی. اکنون می‌تـوانم همیشه خـود را همـانطور که فرشته گفته بود در لبه یک خنده از اعماق دل حس کنم.

خدا در زمان حال است. بیشتر مـردم در حسـرت گذشـته یا در آرزوها و نگرانیهـای آینـده زنـدگی می‌کنند. ولی در بهشت همه‌چیز راجع به «اکنون» بود. ابـدیت در بهشـت، ابــدیت «این لحظه» است. در آن‌جا نه حســرت گذشــته وجود دارد و نه نگـرانی آینـده. با این حـال هیچ چـیزی از گذشـته و آینـده بـرای خـدا گم شـده نیست. کـوچک‌ترین دعاها و یاد خدا برای او ارزشـمند است و او تمـام دعاها را میشنود.

اســـتراحت و آرامش ما در خداوند است. این‌که می‌دانم خدا رهبر وهـادی من در زنـدگی است و همـواره خـود را مـــورد عشق و عطـــوفت او می‌بینم، مایه خرســـندی و آرامش من است.

تجربه من در بهشت راجع به من نبـود بلکه راجع به خــدا بـود. ولی در حقیقت تجربه من به پایـان نرسـیده اسـت، زیرا تحول قلب و روحم هنوز هم ادامه دارد.

تجربه جولیت نایتنگیل

جولیت نایتنگیل (Juliet Nightingale) که اهل انگلستان بـــود و از اوان کـــودکی از مریضی‌هایی شـــدیدی رنج می‌برد، در طول زندگی خود چنـدین بـار تجربه نزدیک به مرگ داشت. او در اواسط دهۀ 70 میلادی در حـالت کما عمیق‌ترین تجربه خود را داشت. این تجربه تـأثیر عمیقی در زندگی جولیت گذاشـت، گرچه او در چند سـال اول به خـاطر قضـاوت منفی و برخـورد پر از تردید اطرافیـان صـحبت زیـادی در مـورد تجربه خـود نکـرده بـود بعـدها به‌تدریج با پذیراتر شدن اذهان عمومی جولیت تجربه خود

را با گروه‌هـــــای بیشـــــتری در میـــــان گذاشت. این قسمت‌هایی از تجربه او است [73]:

هنگامی که این اتفاق برای من افتاد، مردم زیـاد دربـارهٔ NDEها نمی‌دانسـتند و صـحبت کـردن راجع به آن بسـیار سـخت بـود زیـرا من را به تـوهم یا هـذیان گـوئی متهم می‌کردند. خوشبختانه این جو امروزه بسـیار تغیـیر یافته است و مردم در این زمینه‌ها فکر بازتری دارند.

در آن زمـــان من با ســـرطان روده دست و پنجه نـــرم می‌کردم. من بیشـتر اوقـات در رختخـواب بـودم و فقط گاه گاهی می‌توانستم برای مدتی کوتاه بنشینم. کار من در آن حال همیشه نظاره کردن اطـرافم و تفکر راجع به حکمت همه‌چـیز بـود، گرچه به‌تـدریج از محیط و زنـدگی اطرافم منفصل و جداتر می‌شدم.... به‌تدریج دنیای جامد دور و بـــرم ســـیال‌تر و دینـــامیک‌تر شـــده و رنگ‌ها نـــیز شـــفاف‌تر می‌گشـــتند. دیگر نمی‌توانســـتم نوشـــته‌ای را بخوانم زیرا با ادراک تغییر یافتهٔ من، دیگر کلمات نوشـته شده برایم معنی نداشتند. مانند این‌که سعی در خوانـــدن یک زبان دیگر که آن را نمی‌دانم کنم. ضـمیر و ادراک من از قالب محدودیت دنیای 3 بعدی خارج می‌شد و چیزهای دیگری را درک می‌کرد.

من در فضائی بودم که آن را فضای بین مـرگ و زنـدگی یا فضای انتقـال می‌نـامم. در این حـال همه‌چـیز حـالتی تغیـیر یافته داشت و ضـمیر من به‌تـدریج در حـال گـذر از این دنیا به اقلیم دیگر بود و توجه و آگاهی من به ســمت دنیـای دیگر مرتبـاً افـزایش می‌یـافت. گرچه هنـوز زنـده بـــودم و در دنیـــای فـــیزیکی قـــرار داشـــتم، ضـــمیر من می‌توانست ابعاد دیگر را نیز حس کند. بعـداً فهمیـدم که

بسیاری از کسانی که مریضی شدید داشته و به‌تدریج می‌میرند حالتی مشابه را تجربه می‌کنند، در حالی که دیگران ممکن است فکر کنند که آن‌ها دچار توهم شده‌اند.

بالاخره من در تاریخ 26 دسامبر به کمای عمیقی فرو رفته و در تاریخ 2 فوریه، یعنی حدود 5 هفته بعد، مرگ من توسط پزشکان اعلام شد. در این 5 هفته در حالی که دیگران به بدن بی‌حرکت من نگاه کرده و به نظر آن‌ها من بدون جان و فاقد زندگی بودم، خود من تجربه کاملاً متفاوتی داشتم. من کاملاً آگاه و هوشیار بودم. حقیقت این است که ضمیر ما هیچ‌گاه به خواب نرفته و نمی‌میرد و همیشه هشیار است و ما همواره در سطحی از ادراک آگاه و فعال هستیم.

بهترین طوری که می‌توانم انتقال خودم را از سطح دنیای فیزیکی به جهان ماوراء آن توصیف کنم مانند رفتن از یک اتاق به اتاق دیگر است. در طول این انتقال شما ادراک و ماهیت خود را از دست نمی‌دهید. تجربه و دید و احساسات شما تغییر می‌یابند، ولی شما همان که بودید هستید. انتقال من بر خلاف بعضی که در اثر تصادف یا چیز دیگر ناگهان می‌میرند، تدریجی بود. من متوجه شدم که وجودی نورانی من را در بر گرفته است و همه‌چیز زیبایی خیره کننده‌ای داشت و درخشان و پر طراوت بود، پر از زندگی! بله همه‌چیز پر از زندگی و حیات بود، ولی به‌طوری که هرگز کسی در دنیای فیزیکی نمی‌تواند آن را ادراک کند. من به طور حقیقی و کامل در عشق نامشروط الهی غرق شده بودم. به خاطر همین هم ذره‌ای احساس ترس و تنهائی در من

نبود. من احساس می‌کردم که با همه‌چیز یکی شــده‌ام و جدائی و مرزها از بین رفته‌اند.

یکی از اولین چیزهایی که به یاد می‌آورم مرور زندگی‌ام بود که تمام ریز و درشتی که در دنیا تجربه کرده و انجام داده بـودم را در خـود داشت. آن مانند دیـدن یک فیلم در ســینما بــود، ولی در آن تمــام اتفاقــات هم زمــان رخ می‌دادند. فکر کنم بیشـــتر کســـانی که تجربه نزدیک به مرگ داشته‌اند اعتراف کنند که مرور زنـدگی سـخت‌ترین قسـمت است. دیـدن تمـام افکـار، اعمـال، احساسـات، کلمـات، و هر چه که از شـما صـادر شـده است می‌تواند بسـیار معـذب باشد. ولی حقیقت این است که هیچ کس من را در طول مرور زندگی‌ام مورد قضاوت قـرار نـداد. بــرعکس، من حس می‌کــردم که کــاملاً در عشق الهی برگرفته شــده‌ام. من فهمیــدم که ما خــود قاضی خــود خواهیم بود، نه خدائی که خشمگینانه روی تختی نشسته و منتظر قضـــــاوت و تنبیه ما باشد. به نظر می‌آمد که منتقدترین فـرد در مـورد من خـود من بـودم. ولی نه آن منیت و اگوی من، بلکه خود روحانی من که از مـنیت من و احساسات مربوط به آن منفصل بود و دیگر خـود را آن شخصیت دنیایی و زمینی نمی‌پنداشت.

گرچه دیگر در دنیـای فـیزیکی نبـودم، هنـوز هم فـرم و بدنی (روحانی) داشتم. بهتری طوری که می‌تـوانم آن را شرح دهم این است که من مانند یک حباب شناور بودم و بـدون هیچ تلاشی حـرکت می‌کـردم. احسـاس می‌کـردم داخل (بـدن روحـانی من) خـالی اسـت، حـتی احسـاس می‌کــردم نــوعی نســیم خنک و دلپــذیر از درون من می‌گذرد. دیگر احسـاس گرسـنگی، تشـنگی، خسـتگی، و

درد هیچ معنائی نداشت. من یک ضمیر خالص و ابدی بودم که در نور تجلی یافته و نظاره گری بودم که از زیبایی و شکوه اطرافم در بهت به سر می‌بردم. احساس اعتماد و آرامش عمیقی که داشتم بسیار باشکوه بود. ضمناً من که در دنیا کاملاً کور بودم در آن‌جا هیچ مشکل بینائی نداشتم.

در نقطه‌ای از تجربه‌ام احساس کردم که به همراه یک راهنما به یک تور رفته و جاها و سطوح مختلفی را سیاحت کردم. بعضی از آن‌ها بسیار دلپذیر و برخی دردآور بودند. مانند این بود که تصاویر جاهای مختلفی در اطراف من قرار داشتند و هر گاه روی یکی از آن‌ها تمرکز می‌کردم وارد آن فضا می‌شدم.

یکی از آن صحنه‌ها مربوط به فضائی بود که شاید بعضی آن را جهنم بنامند. در آن‌جا روح‌هایی با رنگ خاکستری که صورتی نداشتند در حالی که ناله می‌کردند بدون هدف در فضائی مرده و بی‌روح حرکت می‌کردند. واضح بود که آن‌ها در درد و اضطراب بسیاری بسر می‌برند. من آن‌ها را ارواحی معیوب می‌دیدم که اشتباهات و ظلم‌های بزرگی در طول زندگی خود مرتکب شده‌اند. احساس غالب در من برای آن‌ها احساس شفقت و دلسوزی بود، و آرزو می‌کردم می‌توانستم به درد هولناک آن‌ها التیام بخشیده و آن‌ها را از بدبختی‌شان نجات دهم. ولی به من اطمینان داده شد که این ارواح به‌طور موقت آن‌جا هستند و در نهایت آن‌ها نیز شفا یافته و به‌سوی نور باز خواهند گشت. به من گفته شد که تمامی ارواح، بدون استثناء در نهایت به نور باز خواهند گشت.

این صحنه به صحنه دیگری تغییر یافت که در آن من بعضی از افرادی که هنوز در دنیا بودند و من آن‌ها را می‌شناختم را دیدم، ولی از دید زمان آینده (گرچه در سرای دیگر همه‌چیز حتی آینده نیز در حال اتفاق می‌افتد). آن‌ها افرادی بودند که به‌نوعی من یا عزیزان من را مورد آزار و اذیت زیادی قرار داده بودند و دیدم که آن‌ها نیز در نتیجه تصمیمات خود متحمل رنج و درد زیادی خواهند شد. من در مورد آن‌ها و عاقبتشان احساس اندوه و شفقتی عمیق می‌کردم. ولی با این حال می‌فهمیدم که این درد آن‌ها غیرقابل اجتناب است. من هرگز نسبت به آن‌ها احساس خشم و غضبی نکردم و تنها می‌خواستم ببینم که آن‌ها نیز شفا یافته و عشق را درک می‌کنند.

سپس جهانی پر از آب را مشاهده کردم. این جهان پر از زیبایی و سرشار از حیات بود. ناگهان من خود را در اعماق این آب یافتم بدون این‌که نگران تنفس کردن باشم. من بدون هیچ تلاشی در آن حرکت می‌کردم و می‌توانستم با هر چیزی که آن‌جا بود ممزوج شوم. این احساس مشابه احساسی بود که در هنگام ترک کردن بدنم و حرکت در فضا داشتم. در آن‌جا می‌توانستم هرچقدر که می‌خواهم با موجودات نورانی که مانند شهاب از کنارم می‌گذشتند ارتباط برقرار کنم. من بلافاصله با هر محیطی که به آن پا می‌گذاشتم منطبق می‌شدم. کافی بود که به چیزی فکر کنم و آن چیز بلافاصله برایم متجلی می‌شد. یا اگر به مکانی فکر می‌کردم بلافاصله به آن مکان منتقل می‌شدم. چه احساس آزادی و قدرتی بود! این‌که بتوانم تنها با اراده

کردن هر جا می‌خواهم باشم و هرچه را می‌خـواهم خلق کنم!

بعد از این سیاحت، دوباره به نزد وجود نورانی بازگشــته و با او تکلم نمودم. نور از من خواست که به‌نـوعی در به وجود آوردن پاره‌ای از اتفاقات که دیگـران را تحت تـأثیر قرار خواهد داد شرکت کرده و کمک کنم! پیش خـود فکر کردم من؟ من ناچیز؟ این مسـئولیتی خطـیر است و من از قبـــول آن بســـیار مفتخـــرم، ولی اگر در آن شکست بخـورم چـه؟ ولی به من اطمینـان داده شد که همه‌چـیز همـــان‌طور که باید باشد خواهد بـــود، حـــتی اگر نتـــوانم مأموریتم را تمام کنم. فکر می‌کنم نکته‌ای که یاد گرفتم این بود که ما به همراه نـور در خلقت شـریک هسـتیم، و ما خـــود پـــاره‌ای از نـــوریم، و صـــرف‌نظر از این‌که چه اتفاقی بیافتد و ما چه انجام دهیم همه‌چیز همواره تحت کنترل سرچشمه و نور است، که مراقب امور تا به انجام رسیدن آن‌ها خواهد بود. فهمیدن این امر چقدر خوشایند بـود که ما خـود هم پـاره‌ای از خلقـتیم و هم خـود در آن شریک هستیم.

تنها فکر این‌که از من خواسته شـده بـود که در خلقت با نـور شـریک باشم به من احسـاس اهمیت و ارزشی والا در تصویر بزرگ هستی می‌داد. ولی این احساس اصلاً با مـــنیت و از دید تکـــبر و اگو نبـــود. من عمیقـــاً احســـاس افتخـاری آمیخته با تواضع و حس مسـئولیتی سـنگین در برابر تمـــامی افکـــار و اعمـــالم می‌کـــردم. تنها فکر و خواسـتهٔ من این بـود که آن‌چه را که درست است انجـام دهم. مهم بـــود که من همـــواره پر از عشق و عطـــوفت باشم و به کسی ضـــربه نـــزنم. در آن لحظه فهمیـــدم که

چطور هریک از ما با تمامی حیات و جهـان هسـتی پیوند داریم. من احسـاس کـردم که با همه‌چـیز یکی شـده‌ام و هیچ‌گاه جـدا و منفصل نبـوده‌ام. تنها عشق بـود و ترسی وجـود نداشـت، بـرای همیشه و ابـدیت. من هیچ‌گـاه تنها نبوده و نخواهم بود زیرا تنهـائی ممکن نیست چـون همه جا پر از حیـات و عشق است (که ما متصل به آن و در آن هستیم).

ارتباط من با نور و تمامی کسـانی که در آن سو ملاقـات کـردم از طریق فکـر، و همـواره پر از عشق و عطـوفت بـود. در آن‌جا دروغ و پنهـان کـاری و تظـاهری وجـود نداشت و نیـازی نـیز به آن نبـود زیـرا کسی نمی‌خواست ذره‌ای به کس دیگر آسـیب وارد کنـد، چـرا که احسـاس کمبـود و فقـدانی وجـود نداشت. شـما در آن‌جا یک روح هسـتید، فاقد مـنیت و اگـو، و هر آن‌چه را که بخواهید می‌توانید آنـاً خلق کنید و تمـام نیازهـای شـما بـرآورده است.

در آن هنگام حال و هـوای فضـای آن‌جا تغیـیر کـرد و من حس کردم که اتفـاق مهمی در شـرف رخ دادن است. به من گفته شد که باید به دنیـای بیگانـهٔ فـیزیکی بـازگردم زیرا بـرای امر بسـیار مهمی آن‌جا به وجـودم نیـاز است. باید بازگردم و آن‌چه را که این‌جا دیده‌ام برای بقیه بازگو کنم....و روزی بالاخره خـواهم توانست که به خانه وطنم (در دنیای ماوراء) بـازگردم. به من اطمینـان داده شد که می‌تـوانم به تمـام آن‌چه در این سـرای باشـکوه و فوق‌العاده دیده‌ام نه تنها در مـورد خـودم، بلکه در مـورد تمـامی حیـات بـاور داشـته باشم. به من گفته شد که دنیایی که به آن بازمی‌گردم (در حقیقت) یک توهم است

و نباید هــویت خــود را به آن متصل کــرده یا درگــیر آن باشــم، زیــرا تنها از آن گــذر می‌کنم و باید در آن باشم ولی نه از آن.

اگر بگـــویم که قلبم از شـــنیدن این حـــرف (که باید بازگردم) فرو افتاد اغراق نکرده‌ام. این اولین بـاری بـود که من در تجربه خود احساس سرخوردگی می‌کردم. تنها تصـور این‌که باید این مکـان متعـالی که در آن با نـور به طور پیوسـته در ارتبـاط هسـتم را تـرک کنم روح و قلب من را طــوری له کــرد که نمی‌تــوانم آن را شــرح دهم. می‌دانستم که چقـدر دنیـایی که به آن بـاز می‌گـردم (در برابر جهـانی که در آن هسـتم) تاریک و تـوهمی و بـدل است. ولی بــاز به من اطمینــان داده شد که موجــودات نـورانی در تمـام اوقـات با من خواهند بـود و من را هیچ گـاه تنها نخواهند گذاشت. احسـاس من احسـاس تـرس نبود، بلکه احساس حـزن بـود ولی می‌دانسـتم که باید به ارادهٔ الهی عمل کنم.

در حالی که من با تأمل این مسئولیت (را برای بازگشت) قبول می‌کردم، زیباترین وجودی که دیـده بـودم در پیش روی من پدیـــدار شد و ســـیلی از عشق را به درون من جــاری کــرد. به من گفته شد که او همیشه با من خواهد بود و این هدیهٔ من به خاطر بازگشتم بود.

من شـروع به حـرکت به سـمت عقب کـردم و از همـان راهی که آمـده بـودم بازگشـتم. این بـار نـیز انتقـال من تـدریجی بــود. اکنــون دیگر آگــاهی و ادراک من بیشــتر دربـــارهٔ بـــدنم و محیط بیمارســـتان بـــود که در بخش مراقبت‌های ویژه آن به انـواع و اقسـام دسـتگاه‌ها وصل شـده بـودم، ولی هنـوز از دید مـاورائی من با این دنیا و

محیط آن احساس چنـان بیگـانگی و انفصـالی می‌کـردم. وقتی که کاملاً به هوش آمدم مانند کودکی بودم که تازه متولد شـده اسـت، همه‌چـیز بـرایم نو غـریب بـود. مانند این‌که از سیارهٔ دیگری که بسیار زیبـاتر و روشن‌تر است به محیطی تیره و تار آمـده‌ام. به نسـبت جـایی که از آن آمده بودم این‌جا همه‌چیز مرده و بی‌روح بـود و احسـاس انـرژی و حیـاتی که در سـرای دیگر در من بـود را این‌جا نداشـتم. ولی من مصـمم بـودم که اردهٔ نـور را بـرآورده سازم. و به من در مقابل قول خاصی داده شده بود.

در بیمارستان هنـوز هم حضـور موجـودات نـورانی را در کنارم حس می‌کردم که ما من ارتباط داشـتند. هم‌چـنین موجـوداتی بودند که تنها من می‌توانسـتم بـبینم و ادراک کنم. بـالاخره بعد از چند روز دیگر موجـودات نـورانی از دید دنیـایی و فـانی من ناپدید شـدند و آن موقع بـود که فهمیدم که کاملاً به دنیا بازگشته‌ام. من دوباره احسـاس دل شکستگی کـردم ولی ترسی در من نبـود و اطمینـان داشتم که هیچ گاه تنها گذاشته نمی‌شوم.

یکی از چیزهایی که از تجربه خود یاد گـرفتم این بـود که ترس چیزی است که ما (به‌اشتباه) آن را یاد می‌گـیریم و جـــزو حـــالت واقعی و طـــبیعی روح ما نیست و عشق نیروی همیشه نافذ و مسلط است، صـرف نظر از این‌که دنیای دوگـانگی و تـوهم ما چگونه به نظر برسد. این دنیا یک تـوهم جمعی است که توسط ضـمیر همـهٔ ما سـاخته شـــده است تا زمینه‌ای را بـــرای رشد و ارتقـــاء روح ما ایجاد کند. دیدار جهان دیگر فرصـتی بـود که این حقیقت را با قطعیت و به طور وضوح ببینم که هر چـیزی دقیقـاً همـــان‌طور که باید در مســـیر تکامل است و غـــایت

سرنوشت همهٔ موجودات بازگشت به سرچشمه است، به نور .... به عشق خالص.

این تجربه اثر عمیقی روی زندگی جولیت گذاشت. او که مدت‌ها به‌عنوان کشیش خدمت کرد عمر خود را وقف پخش کردن و انتشار پیام تجربه‌اش و سایر مباحث معنوی کرده بود. جولیت بالاخره در فوریهٔ سال 2009 برای همیشه به عالم عشق و نور بازگشت.

تجربه جن پرایس

در ماه دسامبر سال 1993 در ساعت یک عصر جن پرایس (Jan Price)ـ یک سکتهٔ قلبی مرگبار داشت که سرآغاز تجربه زیبای NDE او بود. مرگ موقت او فقط 4 دقیقه طول کشید، ولی در این 4 دقیقه جن اتفاقات زیادی را تجربه کرد. جن پرایس در کتاب خود به نام «طرف دیگر مرگ» (The Other Side of Death) تجربه نزدیک به مرگ خود و سیاحت خود را در عالم دیگر بازگو می‌کند. تجربه جن بسیار عمیق بوده و با جزئیات بسیار زیاد بازگو شده است، و چندین جنبهٔ بسیار جالب دارد که یکی از آن‌ها ملاقات با سگ درگذشته‌اش در عالم دیگر می‌باشد. این قسمت‌هایی از کتاب اوست که از روی وب‌سایت کوین ویلیامز (near-death.com) ترجمه و بازگویی شده است:

...من هیچ ترسی نداشتم، نه در هنگام سکتهٔ قلبی نه در هنگام مردن و نه بعد از آن. خود سکته برایم معذب بود ولی ترسناک نبود. با افزایش درد و فشار قلبی‌ام تنها به این فکر می‌کردم که چقدر معذب هستم و بدنم دچار دردسر است ولی فکر کنم هنوز وخامت اوضاع خودم و

جدی بودن شرایطم را درک نمی‌کردم. تا بالاخره قلبم به طور کامل متوقف شد، ولی هنوز هم به مردن فکر نمی‌کردم گرچه دیگر در بدنم نبودم.

ناگهان احساس کردم چیزهایی در اطراف من هستند. این یک احساس لمس یا دیدن فیزیکی نبود، بلکه احساس حضور غیر فیزیکی چندین موجود بود. می‌توانستم نور آن‌ها را به صورت انرژی ببینم و متوجه شدم که آن‌ها فرشته‌هایی هستند مهربان، ملکوتی، و خالص که برای کمک به من آن‌جا حضور دارند. من احساس کردم که به سمت بالا حرکت می‌کنم و بعد از مدتی ناگهان خود را در فضائی یافتم که همه‌چیز اطراف من آبی رنگ بود. یک آبی بسیار زیبا و درخشان که نه تیره بود و نه خیلی کم رنگ. من در این اقیانوس آبی رنگ شناور بودم و احساس آزادی، خوشحالی، آرامش، و سکوت می‌کردم. حاضر بودم برای ابد در آن‌جا و همان حال باقی بمانم. هیچ‌گاه چنین آرامشی را تجربه نکرده بودم، آرامشی ماورای آرامش و ورای توصیف، خلسه و وجدی غیر قابل بیان، و عشقی سیال و نفوذ کننده. احساس راحتی خارق‌العاده و لذت خالص بودن و وجود داشتن فارغ از هر فکر و مسئولیت و نگرانی و یکی بودن با تمامی آن‌چه وجود دارد و شناور بودن در اقیانوس بی‌پایان عشق من را در خود غرق کرده بود. یکی شدن و ملحق گشتن به انرژی جهانی در من نهایت احساس کامل بودن و رضایت را به وجود آورده بود، احساس بازگشت به خویشتن و درک کامل بودن خویش. همان‌گونه که در آن اقیانوس نور آبی رنگ بودم نوری طلائی را دیدم که شروع به پر کردن من نمود. احساسی که از نور می‌گرفتم بسیار خوب بود و

هر سنگینی و شائبه‌ای که هنوز از دنیا و زنـدگی زمیـنی در قلب من باقی مانده بود را زدود. اشعه‌ی درخشان آن تمام خاطرات زندگی من را از بـدو تولد جلـوی چشـمانم آوردند.

(جن پرایس در این‌جا مرور زندگی‌اش را می‌بیند)

با ادامـهٔ تـابش نـور احسـاس کـردم که دیگر هیچ تعلق و کششی از طرف گذشته در من باقی نمانـده و احسـاس آزادی و سبکی کردم و احساس اشتباه و گنـاه و تقصـیر در من حل شده و از بین رفتند.

به تدریج از درخشش نور کاسته شد و احساس کـردم که به درجهٔ دیگری از آگاهی منتقل شده‌ام. اکنون با نگاه به محیط اطرافم می‌توانستم چیزها و فرمهای بیشـتری را اطراف خود ببینم. دیدم که سگ زیبا و دوست داشتنی‌ام مگی (Maggie)ـــ آن‌جاست که به محض دیـــدن من به طرف من دوید. مگی حدود یک ماه قبل از این مرده بـود و ما هنوز درد فقـدان او را حس می‌کـردیم. او به همـان شـــکل دنیـــایش به نظر می‌رســـید، فقط جـــوان‌تر و بانشاط‌تر بود و من محبـتی که از سـوی او ابـراز می‌شد را در درونم حس می‌کردم. او گفت: «تو که می‌دانی پدر نمی‌تواند فقـــــــدان من و تو هر دو را تحمل کند». من جواب دادم «بله می‌دانم، من باز خـواهم گشت. آیا تو به زودی خواهی آمد؟». او گفت «وقتش که بشـود خـواهیم دانست. حـالا من چیزهـای شـگفت‌آوری را به تو نشـان خواهم داد. بیا با هم برویم و سیاحت کنیم».

بـــرای بعضی عجیب است که اولین کسی که در ســـرای دیگر ملاقـات کـردم سـگم بـود، نه یک دوست یا فامیل

درگذشـته یا مسـیح یا یک شخصـیت مـذهبی. مگی بـرای سال‌ها بـرای من مثل یک عضو خـانواده و بسـیار نزدیک بود و من از این‌که او به من خیر مقـدم گفت بسـیار هم خوشـحالم. دخـتر من از این‌که من توسط یک پیـامبر یا اسطورهٔ مذهبی ملاقات نشـده‌ام احسـاس سـرخوردگی می‌کند. ولی باید بگویم که سرای دیگر هیچ حال و هـوای مذهبی و دینی ندارد. معنوی و روحانی بله، ولی مـذهبی و دینی به معنای متعارف و کلاسیک آن خیر.

آن‌چه درک کردم این است که دو جهان (مادی و معنـوی) توسط عشق به یک‌دیگر پیوند داده شـده‌اند. جریـانی از انـرژی که فـرم پیونـدی قلـبی را می‌گـیرد که در لحظـهٔ انتقال به سرای دیگر قـوی‌ترین است. عشق بـرای خـیر مقدم گـوئی به شـما در هنگـام مرگتـان می‌آیـد، ولی در فرم و هیئتی که برای شما مناسب‌ترین است. بـرای من این عشق فرم سگ عزیزم را گرفته بـود. بله سگ‌ها هم روح دارنـد، افلاطـون و سِـنت آگوسـتین و بسـیاری از قدیسـان و متفکـران دیگر این را می‌دانسـتند. و بلـه، در جهـان دیگر آن‌ها می‌توانند به زبـان ما با ما حـرف بزنند. البته این اتفاق در دنیـای مـادی هم گـاهی رخ داده است (در این‌جا جن بحث جالبی راجع به حیوانـات و اعتقـادات بزرگـان راجع به حیـات و روح آن‌ها می‌کند که بـرای اختصار در این‌جا ترجمه نشده است).

من و مگی در فضای ارتعـاش بـالاتری با یک‌دیگر مکالمه می‌کـردیم و با این‌که دیگر کالبد فـیزیکی خـود را دور انداخته بودیم، فرمی از هر یک از ما به‌صورت یک تصویر ذهنی برای دیگری ملموس بود. این فرم و قـالب درست

به همـــان انـــدازهٔ وقـــتی که او را در دنیا در بغل خـــود می‌گرفتم و می‌فشردم واقعی و ملموس بود.

من و او با یک‌دیگر شـــروع به راه رفتن در فضـــائی پر از رنگ‌های خارق‌العـاده کـردیم. راه رفتن ما به هیچ تلاشی نیـــاز نداشت. رنگ‌هـــای تپنـــده و خلسه‌آور آن‌جا انـــرژی سیال و دینامیکی بودند که در جلـوی چشـمان ما به خـود شکل و فرم می‌گرفتند. مگی به من نشان داد که چطـور می‌توانم با استفاده از نیروی فکرم، انرژی را به اشکال و قالب‌هایی که می‌خـواهم تبـدیل کنم. او به من یـاد داد که اگر بخواهم این قالب‌ها بـاقی مانـده و سـریع از بین نروند باید نـــیروی فکـــری بیشـــتری به آن‌ها بـــدهم. این سطح (جهـان) بسـیار فکـری و درونی است و اشـکال و قالب‌ها در آن بدون هیچ تلاشی به وجـود می‌آیند. کـافی است تصـویر آن‌چه را که می‌خواهید در ذهن خـود ایجـاد کـرده و نگـاه دارید و با تمرکز به آن تصـویر ذهـنی شـما خلق و متجلی می‌گردد. شـما می‌توانید آن‌ها ثـابت کـرده یا رها کرده و بگذارید که محو گردد. این برای من چـــیزی بسیار بدیع و شگفت انگیز بود، ولی بعداً با خواندن کتاب مایکل تـــالبوت (Michael Talbot)ــ به نـــام «جهـــان هولوگرافیک» (The Holographic Universe)ـ فهمیدم که کسانی که تجربه نزدیک به مرگ داشته‌اند به خوبی با آن آشنا هستند:

«هنگـــامی که فکر در هنگـــام تجربه نزدیک به مـــرگ در ارتعاشات بالاتر است، به انجـام آن‌چه در آن مـاهر است ادامه می‌دهد، تبدیل کردن آن ارتعاشات به دنیای شکل و فرم.»

مایکل تالبوت هم‌چنین از قـول امانوئل سـوئدن بـورگ (Emanuel Swedenborg)ـ که در قرن 17 می‌زیسته و خـود چنـدین تجربه خـروج از بـدن داشـته و به سـرزمین مردگان سفر می‌کرده می‌گوید:

«...با وجود حـالت روحـانی و روح مانند دنیـای دیگـر، آن دنیا در حقیقت اساسی‌تر و واقعی‌تر و ملمـــــوس‌تر از دنیای فیزیکی است... دنیای بعد از مـرگ و دنیـای مـادی در حقیقت تنها از نظر درجه و مرتبه (حقیقت) با یک‌دیگر فرق دارند ولی واقعاً از یک نـوع هسـتند. دنیـای مـادی مانند شـکل انجمـاد یافتـۀ سـرای دیگر که از فکر ساخته شده است می‌باشد.»

من عـــالم دیگر را به صـــورت روح و شـــبح مانند حس نکـــردم، ولی قبـــول دارم که جهـــان مـــادی و غیرمـــادی شباهت‌های غیرقابل تردیدی دارند، با فـرق این‌که عـالم غیرمـادی حس واقعی و ملمـوس‌تری دارد. دست کم من خود را واقعی‌تر و حقیقی‌تر از دنیا حس می‌کردم.

من و سـگم مگی در آن فضـای رنگارنگ بـازی و جست و خیز می‌کردیم و در طیف‌هـای مختلف قـدم می‌نهـادیم و ارتعاش خاص هریک را حس می‌کـردیم. کیفیت بی‌نظـیر رنگ‌هـای آن‌جا من را مسـحور خـود کـرده بـود، زیـرا من هرگز چـــیزی را مانند آن‌ها ندیـــده بـــودم و کلمـــات از توصیف زیبایی آن‌جا عاجز هستند.

من متوجه بودم که بـدنی روحـانی دارم و با چشـمان آن بدن روحانی نگاه می‌کنم، گرچه در حقیقت با ضمیر خود همه‌چـــیز را مشـــاهده می‌نمـــایم. با برداشـــته شـــدن محـــدودیت‌های یک چشم دنیـــوی، توانـــائی مشـــاهدۀ من

به‌مراتب ورای 7 رنگ اصلی رفته بود. هر رنگ فرکانس ارتعاش خود را داشت و ملودی خاصی از خود ساتع می‌کرد که من آن را به صورت موسیقی زیبایی درک می‌کردم. جست و خیز از یک طیف رنگ به طیف دیگر بسیار مفرح و مانند نواختن یک سمفونی آسمانی بود. مگی هم از این کار خیلی لذت می‌برد...

ما وارد یک مرغزار زیبا و سرسبز شدیم که پر از گل بود. قدم زدن در این‌جا بیشتر (از جاهای قبلی) احساس حرکت بدنم را به من می‌داد. من خم شده و یک غنچه را از روی زمین برداشتم ولی بلافاصله به‌جای آن یک غنچه دیگر ظاهر شد. چقدر خارق‌العاده! زیبایی آن‌جا کامل و بدون نقص بود.

مگی می‌خواست که محل زندگی خود را در آن‌جا به من نشان بدهد. همان‌طور که دربارهٔ خانه‌اش در آن‌جا صحبت می‌کرد ما وارد آن شدیم و در آن موقع این برای من به نظر عجیب نمی‌آمد. او با نیروی فکر خود جایی شبیه به خانهٔ ما در دنیا که در آن با ما زندگی می‌کرد را ساخته بود. من احساس سرور زیادی در خانهٔ مگی کردم. بخاری هیزمی آن خانه آتش زیبای برافروخته‌ای داشت که به خانه گرمی و درخششی مطبوع می‌داد. احساس محیط آن‌جا احساسی گرم و دوستانه بود و با کتابخانه‌ای بزرگ و نقاشی‌های زیبا و فرش‌های نفیس تزیین شده بود. یک دیوار اتاق شفاف بود و از ورای آن تپه‌های سرسبز و چشمه‌زارها و مناظر زیبا به چشم می‌خورد.

ما با هم روی یکی از صندلی‌های مخملی و نرم آن‌جا نشستیم، در حالی که من (مانند دنیا) سر و صورت او را

نوازش می‌کردم. با لمس کـردن دوبـارهٔ او عشق بسـیار زیـــادی بین ما منتقل شد و بـــدون نیـــاز به حـــرف زدن خاطرات شیرین زیـادی بین ما رد و بـدل شد. ارتبـاط ما در آن‌جا عمدتاً بدون صـدا و صـوت انجـام می‌شـد، گرچه گـــاه گـــاهی بـــرای تفـــریح از طریق صـــدا با هم تکلم می‌کردیم. قلب من به خاطر این فرصت برای دیدار او و دیـدن خوشـحالی و رضـایتش و دوبـاره با او بـودن پر از احساس سپاس گزاری بود. ما خانهٔ مگی را تـرک کـردیم زیـرا من درونم احسـاس کششی می‌کـردم که به‌جاهـای دیگر بروم.

بعد از آن ما به‌جایی رفتیم که نام آن مکان مراقبت بـود. به نظر می‌آمد که آن‌جا یک صخره با ارتفاع زیـاد بـود که می‌توانســتیم چشم‌انداز زیر را که دنیــایی بــود که از آن آمــده بــودم را ببیــنیم. مگی گفت کسی وقت زیــادی در این‌جا صــرف نمی‌کند ولی گــاهی افــراد این‌جا تــوقفی می‌کنند تا ببینند در زمین چه خـــبر است. من علاقه‌ای به این کار نداشتم و ما به حرکت خود ادامه دادیم.

رالف والدو امرسون (Ralph Waldo Emerson) گفته است که «ما همان چیزی هستیم که تمام روز به آن فکر می‌کنیم». معنای آن این است که افکـار و احساسـات ما ارتعاشی را درهالهٔ انرژی اطـراف ما به وجـود می‌آورند. با ادامه یافتن و تکرار یک فکر خـاص، انـرژی اطـراف ما در اثر آن الگو و فرم خاصی به خود می‌گـیرد و این فـرم انرژی به‌تدریج تجسم خارجی می‌یابد و به شـکل شـرایط و تجربه زندگی ما خود را نشان می‌دهد. ما در حقیقت با باورها و افکارمـان دنیـای خـود را می‌سـازیم و به همین خاطر گفته شده است که (انتظـارات و باورهـای عمیق)

درون ما یک پیش گوئی خود برآورنده هستند. ما همـانی می‌شویم که فکر ما به آن متمرکز است.

این در عالم بالاتر به‌مـراتب مشـهودتر و واقعی‌تر است: ساختارها و محیط اطـراف ما (در آن‌جا) انعکـاس ضـمیر ما هسـتند که آنـاً تحقق و تجلی می‌یابند. زمـان در آن‌جا متفـاوت است و محـدودیت‌های دنیا را نـدارد. در آن‌جا زمـان ادراک نمی‌شـود و تنها تـرتیب رخ‌داده است که در ضمیر ما نقش می‌بندد. چون در سرای دیگر ضـمیر ما در فرکـانس ارتعاشی بسـیار بـالاتر اسـت، همه‌چـیز خیلی تسـریع می‌شـود و گـاهی حس می‌کـردم که همه‌چـیز با سرعت نـور پیش می‌رود. من روی زمین فقط 4 دقیقه مـرده بـودم ولی در سـرای دیگر بـرای من مانند گذشت سال‌ها بود.

سگم مگی که حس کنجکاوی من و سـؤالاتی که در ذهنم بود را دید گفت با هم به جایی بـرویم که تمـام سـؤالاتم جـواب داده شـود. بلافاصـله من خـود را نزدیک یک ساختمان با زیبایی ماوراء طبیعی یافتم. ابعاد آن پهناور و رنگ آن سفید خالص بود و کمی به ساختارهای یونانی شباهت داشت. راه‌های متعـددی از جهـات مختلف به این ساختمان می‌آمدند و دیدم که افراد زیادی از آن خـارج و به آن داخل می‌شدند. در این افراد زن و مرد هردو دیـده می‌شد که بیشتر آن‌ها لباس‌های سفید به نسبت گشاد و راحـتی به تن داشـتند. تقریبـاً همه میـان سـال به نظر می‌رسیدند و کسی که خیلی جوان یا پیر باشد را ندیـدم. من از کنار بعضی از آن‌ها رد شـدم ولی آن‌ها اشـتیاق و عجلـهٔ من بـرای این‌که داخل سـاختمان بشـوم را حس

می‌کردند و به همین خـــاطر کسی با من وارد صـــحبت نشد.

در بالای دروازهٔ ورودی آن کلمات «معبد دانش» را دیـدم و احساس کردم که نیرویی از سـوی آن به نـرمی من را به‌ســـوی خـــود می‌کشد. داخل آن‌جا ســـتون‌هایی با ارتفاع‌های مختلف به چشم می‌خورد که هر چه به طـرف مرکز نزدیک‌تر می‌شد بلندتر بودند. متوجه شـــدم که این ســاختمان ســقفی نــدارد و بــاز است. فضــای اطــراف ساختمان فرمی ایـوان گونه داشت و گروه‌هـای کـوچکی از افـــراد را می‌دیـــدم که در آن مشـــغول گفتگو و بحث هستند.

من از کنار یک گروه که گفتگویشان خیلی زنـده و داغ به نظر می‌رسید رد شدم و شنیدم که آن‌ها عده‌ای نویسنده هستند که ایده‌های مختلف برای نوشــتن را با یک‌دیگر در میان می‌گذارند. تعجبی ندارد که من به سمت این گـــروه جـذب شـدم زیـرا آن‌ها من را به یـاد بحث‌هـای داغی که مرتباً با شوهرم جان داشتیم می‌انداختند. من شـنیدم که یک زن در گـــروه می‌گفت که «این موضـــوعی است که روی آن کـــار کـــرده‌ام» و با انیمیشن و انـــرژی زیـــادی موضوعی که روی آن کـار می‌کـرد را بـرای بقیه توضـیح داد. به نظر می‌رسـید که شـوق و هیجـان او به بقیه هم ســرایت کــرد و آن‌ها هرکــدام به نوبــهٔ خــود ایــده‌ها و پیشنهادهایی را برای بهبود آن مطرح می‌کردند.

من فهمیـــدم که آن‌چه در این گـــروه گفته و مطـــرح می‌شود به نوعی به سطوح (ارتعاش) بـالاتر در اطـراف زمین ارســال می‌گــردد و می‌تواند (در موقع مناسب) در آن‌جا توسط انسـان‌هایی که علاقه (و آمـادگی) کـافی را

دارند جــذب شــود. به همین خــاطر است که گــاهی دو نویسندهٔ مختلف در آن واحد یک ایده واحد بــرای نوشــتن را انتخــاب می‌کنند. من فهمیــدم که این اصل (الهــام از عالم بالاتر) در جنبه‌های دیگر زندگی و تمدن بشری مثل اختراعات و اکتشافات علمی، فلسفه‌ها، و دیگر زمینه‌ها نیز صادق است.

از این‌جا به باغ‌های زیبا و پر از گل و میوهٔ اطــراف که با ترتیب و الگوهایی بدیع چیده شــده بودند نگــاه می‌کــردم. در بعضی نقطه‌های آن کســانی را می‌دیــدم که مشــغول باغبانی و رسیدگی به گل و گیاهان هســتند. من در قلبم احساس مسرت می‌کردم زیــرا می‌دانســتم کســانی مانند مادر (شوهرم) جان و همســرش علاقــهٔ بســیار زیــادی به گل کــاری و گیاهــان داشــتند (و می‌دیــدم که این علاقــهٔ آن‌ها می‌تواند این‌جا بــرآورده شــود). ظــاهراً هیچ کــاری نبود که بتواند رضــایتی واقعی در انســان ایجــاد کند و در این سرا امکان انجام آن نباشد.

فعالیت‌های خلاق متفــاوتی در قســمت‌های مختلف داخل معبد در حـــال انجـــام بودند. بعضی را در حـــال نقاشی می‌دیـــدم. یک نفر را دیـــدم که چـــیزی شـــبیه به نی می‌نواخت که صدایی بســیار دل نشــین داشت. در جــایی دورتر گروهی در حال رقص بودند. حرکات آن‌ها ســبک و راحت شــکل می‌گــرفت، به‌طــوری که در دنیا امکــان آن نیست. همــان‌طور که با طــرب به آن‌ها نگــاه می‌کــردم متوجه شدم که موســیقی این ضــیافت از نــوایی جهــانی می‌آیـــد، از نـــوعی ارکســـتر از صـــداهایی بهشـــتی. در حقیقت این موسیقی آوای ستایش خداوند بود.

از آن‌چه می‌دیـدم این‌طـور برداشت کـردم که خلاقیت و بیــان آن در این‌جا از اهمیت زیــادی برخــوردار است. در جاهــای دیگر معبد گروه‌هــای مختلف مشــغول کارهــای هنری یا بازی‌هـای ورزش مانند بودند که در آن رقـابت و برد و باخت نبود.

صــدای خنــده از بــیرون توجه من را به خــود جلب کــرد. بچه‌ها روی چمن‌هـایی که اطـراف یک آبگـیر کوچک بـود مشغول جست و خیز و یک بازی خاص بودند. اردک‌هــایی در آبگـیر شـنا می‌کردند. بچه‌ها مانند تـوپ از روی زمین بـــالا می‌پریدند و با هر بـــار برخـــورد به زمین بـــالاتر می‌رفتند. بعضی از آن‌ها پشـــتک می‌زدند و بعضی دیگر آکروبــات انجــام می‌دادند. ظــاهراً در این بــازی یک نفر ســرگروه و رهــبر بــود. حــتی خردســال‌ترین آن‌ها نــیز حرکات ژیمناستیک را با مهارت کامل انجام می‌داد.

کشش کوچکی از سمت مگی به من یــادآوری کــرد که در این‌جا چیزهای بیشتری برای دیدن وجـود دارد. وقــتی به مرکز معبد نزدیک‌تر شـدیم فضا سـاکت‌تر شـده و کشش ملایمی که از ابتـدا در این معبد حس کـرده بـودم اکنـون قوی‌تر حس می‌شد. در این‌جا افراد خردمندی نشســته و منتظر بودند که به دیگـــــــران (با پاسخ گـــــــوئی به سؤال‌های‌شــان) کمک کنند. من درک کــردم که من نــیز باید این کـــار را بکنم و به طـــرف فـــردی که در ســـمت راست من بود جذب شـدم. او ردایی سـفید به تن داشت و ظاهر او مردانه و قوی بـود، با ریشی بلند و چشـمانی بســـیار نافذ و بـــاخرد. یک کمربند پهن طلائی رنگ که حالتی‌هاله مانند و درخشنده داشت بر کمر او بــود. او به

من اشاره کرده و من نیز آناً نزد او نشستم. من کلمات او را در فکرم می‌شنیدم:

«چیزهای زیادی است که می‌خواهی بدانی، و آن‌ها را خواهی دانست. هر حکمتی که بخواهی در دسترس توست. ما به تو کمک و راهنمایی می‌کنیم و سپس تو می‌توانی به مرکز (معبد) رفته و خود آن‌ها را جذب و دریافت کنی. من تمامی سؤالات تو را می‌دانم و مطمئن باش که همهٔ آن‌ها جواب داده خواهند شد. به‌تدریج که خود را تطبیق می‌دهی و یاد می‌گیری که چگونه در این سطح از فکر خودت استفاده کنی، از طریق آن‌چه میل می‌کنی خواهی فهمید که به چه چیزی (برای رشد خودت) نیاز داری.

تو تعجب کردی که چرا مانند بسیاری که دربارهٔ آن‌ها شنیده بودی از راه تونل به این‌جا نیامدی. حقیقت دارد که اولین تجربه این سطح واقعیت برای بسیاری با عبور از یک تونل شروع می‌شود. ولی هنگامی که تو از بدنت خارج شدی بلافاصله در نور بودی. زیرا تو قبلاً چند بار برای زمان‌هایی کوتاهی به این‌جا آمده بوده‌ای و برای تو نیازی به عبور از آن کانال فکری که به‌عنوان تونل مشهور است نبود.

آن بچه‌هایی که دیدی بازی می‌کردند در فکر تو هستند. تو حتماً خود می‌دانستی که بعضی از این بچه‌ها این‌جا خواهند بود. آن‌ها برای مدت زیادی در این حال و هیئت نخواهند ماند زیرا این تجلی و بیان طبیعی آن‌ها نیست. ولی وقتی که (از دنیای مادی) به این‌جا آمدند، در فکرشان خود را به‌عنوان یک بچه در سنی خاص می‌دیدند و در نتیجه این‌جا هم (در ابتدا) به همان صورت ظاهر

شــده‌اند. ما به نــرمی و ملایمت به رشد و تغذیــهٔ روحی آن‌ها کمک می‌کـنیم تا بلـوغ خـود را قبـول کنند. آن‌گـاه قــادر خواهند بــود که از تمــامیت و وســعت این ســطح استفاده و بهرهٔ کامل را دریافت کنند.

از هنگامی که به این‌جا وارد گشــتی تو به چنـدین ســطح مختلف همراهی شده‌ای. ولی سطوح بسیار زیاد دیگــری وجــود دارد و هیچ چــیزی محــدود و غیرقابل دســترس نیست. هر فردی آزادی دارد که به‌طور کامل همه‌چــیز را تجربه کند و تنها چیزی که بر تو فرمــان می‌راند و حــاکم بر توست حــالت ضــمیر و فکر خــود تو است. باورهــای عمیق و ریشه‌دار تو در این‌جا متظــــــــــاهر و متجلی می‌شوند، همان‌گونه که در سطحی (دنیایی) که تو از آن آمــــده‌ای متجلی می‌گردند. تجربه همه با هم یکســـان نیســت، چــرا که حقیقتــاً ما هر یک تجربه خــود را خلق می‌کنیم. با این حال، (در این‌جا) انرژی‌هــایی با نــرمی و ملایمت فکرهای بسته و محدود را فشار می‌دهند تا آن‌ها هم مانند گلی به‌تـدریج شـکوفا شـده و گسـترش یابند و به‌زودی فهم بیشتری را قبول کـرده و به خـود راه دهند. آن‌گاه آن‌ها آماده خواهند بود که از دید محدود خـود راجع به حیات به سمت ماجراجوئی ابدی و بی‌نهایت بروند، که در حقیقت همیشه چیزهــای بیشــتری بــرای دانســتن و انجام دادن وجود دارد.

این را بـــدان: هیچ کسی در عقب تنها رها نمی‌شـــود و فراموش نمی‌گردد. هر ضمیری به یک اندازه اهمیت دارد و هیچ گاه ممکن نیست از بین برود. آن‌چه در جهان مادهٔ متراکم (دنیا) انجام شده است قالب اولیه را برای حیات شــخص در این‌جا شــکل می‌دهد. ولی هیچ کسی بــرای

همیشه در این قـــالب محصـــور نیست و اگر بخواهد می‌تواند به درجات بالاترِ وجود پیشرفت کند.

آرام بنشین تا من به تو نشان دهم. در این‌جا شـهرهایی هستند، همان‌طور که در دنیای فیزیکی شهرهایی وجـود دارند. در آن‌ها افرادی با درجات مختلف آگـاهی و ادراک سـکونت دارند. نگـاه کن. سـطوحی هسـتند که تو در آن سطوح راحت نخـواهی بـود ولی بـرای کسـانی که در آن هستند کاملاً طبیعی هستند و احسـاس مـنزل و وطن را دارند.»

در جلوی چشمان من افق شهری بزرگ پدیـدار شد و من می‌توانستم سه بعد آن را هم زمان ببینم. در اولین بعـد، دود یا مهی در اتمســـفر دیـــده می‌شد. آن‌جا حـــالتی افسـرده داشت و همه‌چـیز خاکسـتری و رنگ مـرده بـود. احساس می‌کـردم حـتی سـاکنان آن‌جا مـادون زیبـایی و تلـون زنـدگی و حیـات هسـتند. این بـرای من پـایین‌ترین درجـات بـودن در دنیـایی که از آن آمـده بـودم را تـداعی می‌کـرد. شـرارت و نحسی در گوشه و کنـار خیابان‌هـای کثیف آن‌جا حاکم بود. هیچ کسی در آن‌جا عـزم یا امیـدی برای بهبود و خوبی نداشت.

در بعد دوم نیز همین شهر و چشم‌انداز پدیدار بـود، ولی درخشـــان‌تر و رنگـــارنگ‌تر با احساسی آشـــنا. با وجـــود بعضی حزن‌ها، امید وجود داشت. محله‌هایی آن‌جا مـرتب و منظم بودند و خانه‌ها تمیز به نظر می‌رسیدند. ساکنان آن‌جا در حد معقـــــول راضی و خوشـــــحال بودند ولی محله‌های پـایین‌تری هم بودند که افـراد در آن‌جا رضـایت کمتری داشـتند. چمن‌هـای وسـیعی خانه‌هـای بهـتر را از پایین‌تر جدا کرده بود. در همه جا خوشـحالی و نـاراحتی،

محبت و دشـــمنی، و ســـرور و غم و به طـــور خلاصه دوگانگی‌هـای حیـات در سـطحی که درهـارمونی بـالائی نیست دیـده می‌شد. این حیـاتی بـود که بسـیاری در دنیا به‌عنـوان تنها حـالت زیسـتن قبـول و بـاور کـرده بودند. بسیاری نیز بودند که می‌دانستد که حیات بـالاتری امکـان پذیر است و امید داشـتند که در زمـان مناسب این حیـات بالاتر جایگزین حیات فعلی گردد.

آخرین و سومین تصویری که دیدم شهری پر از نور بـود، مانند شـهر مقـدس جـان در فصل الهامـات انجیل. من همان افق و چشم‌انداز قبلی را دیـدم، ولی این بـار رنگ آن شهر طلائی خالص بود و رنگ‌های شفاف و کریستال ماننـدی هم‌چنـان جـواهر در آن می‌درخشـیدند. تمـام سـاکنان آن با خـود وقـار و افتخـار بـرای این شـهر به همراه می‌آوردند. در همه جاهارمونی و نظم حاکم بود و مردم شهر در سرور و خوشی زندگی می‌کردند و زیبایی و رضـــــایت می‌آفریدند. آن‌جا آرامشی کامل و خدشه ناپذیر حس می‌شد، آرامشی که ورای توصیف است.

من دریـافتم که پاره‌هـایی از حیـات را که می‌بینم در هر دو طرف پرده وجـود دارد و به‌تـدریج مـردم و گروه‌ها در تغیـیر هسـتند. گروه‌هـایی از قسـمت‌های تـیره‌تر به قســـمت‌های روشن‌تر در حـــرکت بودند. کج فهمی‌ها به‌تـدریج اصـلاح شـده و این بـاعث تغیـیراتی در سـطوح دیگر می‌شد. چه در دنیای فیزیکی یا دنیای غیر فـیزیکی، این تغییر دیدگاه بـرای همه مفید بـود. حقیقت این است که افکار و باورهـای عمیق ما نه تنها روی تجربه زنـدگی خود ما، بلکه روی بقیه نیز اثر می‌گذارد.

مرد خردمندی که در معبد دانش نزد او بودم ادامه داد:

«در پهنهٔ بی‌نهایت تمـامی هسـتی، انـرژی خلاق - که آن را روح الهی خوانده‌اند - خـــود را از طریق من، تو و هر چـیز دیگر متجلی می‌سـازد. ما در هرجا (و هر حـالی) که باشـــیم سرچشـــمه الهی نـــیز آن‌جاست و ما همیشه در جائی (و حالی) هستیم.»

من جواب دادم «گاهی جائی هسـتم که احسـاس می‌کنم خدا آن‌جا حضور ندارد، مثلاً وقتی که در میـان یک سـکتهٔ قلبی هستم».

او گفت:

«ما هر جا که باشـیم، خداوند که همـان سرچشـمه است نـیز آن‌جاست. سـکتهٔ قلـبی چـیز بـدی نیسـت، بلکه یک تجربه است که در سـطح خاصی از وجـود پذیرفته شـده است. ما آن‌چنـان نامحـدود هسـتیم که می‌تـوانیم خـود محدود و محصور کننده باشـیم. این توانـائی خارق‌العـاده اســـت، زیـــرا طـــبیعت ما این است که خلاق باشـــیم و همواره آن را به شکل و طریقی متجلی و بیان می‌کنیم. آنانی که تصـمیم گرفته‌اند در دنیـای مـادهٔ فشـرده که ما آن را دنیای فیزیکی می‌نامیم سـیر و سـفر کنند باید یـاد بگیرند که چگونه از آن لذت کامل را ببرند. دنیای فیزیکی کمتر از دنیای معنوی و ابعاد دیگر نیسـت، بلکه تنها با آن متفاوت است. (دنیای مـادی نـیز) نـوع خاصی از تجلی و نمـود است که لـذت‌های منحصر به فـرد و خـاص خـود را دارد که ما باید بفهمیم که از آن چگونه درست اســـتفاده کـنیم. ما نباید (بیش از حد) مشـتاق تـرک کـردن دنیـای مادی باشیم. دنیای فیزیکی دنیایی غیر روحـانی (و پلید) نیست. همه‌چیز خداست. ما با درک حضور جهان شـــمول الهی، از به وجود آوردن تجربه‌های دردناک و آسیب‌زننده

(برای خـود و دیگـران) اجتنـاب خـواهیم ورزیـد، زیـرا (با وجود چنان فهمی) ترسی وجود نخواهد داشت. هیچ چیز بد و اشتباهی وجود نـدارد، بلکه آن‌چه وجـود دارد چـیزی جز خلقت نیست.»

من پاسخ دادم «قبل از این که به این‌جا بیـــــایم به من نشان داده شد که چگونه احساس گناه قلب من را بسـته بود».

او گفت:

«احساس گنـاه نـیز شـاخه‌ای از تـرس و بسـیار مـوذی و دسیسه آمـیز است. این احســاس نیرنگ بــاز در مــادون ســطح آگــاهی و هوشــیاری عمل می‌کند و به احســاس تــرس از این‌که اشـتباه و گنـاهی مـرتکب شـده‌ای دامن می‌زند و تـوان این‌که (وجـود) خـود را آزادانه بیـان کـنی محدود می‌سازد، به‌عنوان این‌که مبـادا دوبـاره اشـتباهی کرده و به دردسر بیفتی. در دنیای فـیزیکی (تـداوم) این احساس می‌تواند (در بدن تو) بـاعث گـرفتگی شـریان‌ها شـود. در مـورد تو این گـرفتگی بـاعث سد شـدن جریـان نیروی زندگی در تو شـده بـود. در هر سـطح و مـرحله‌ای (این احسـاس گنـاه) بیـان و تجلی (تو) را محـدود خواهد کرد. ببین چطور کـار می‌کند. تو پیش خـود فکر می‌کـنی که وقـتی به بـدنت بازگشـتی چه اتفـاقی خواهد افتـاد. (اکنـــون دیگر) نـــور آن الگوهـــای فکـــری را در ضـــمیر ناخودآگاه تو حل کرده و از بین برده است و این به مداو و بهبـــود بـــدن فـــیزیکی تو کمک خواهد کـــرد. با عمل و روش درست می‌تـوانی طی مـرور زمـان آن گـذرگاه (و شریان‌ها) را کاملاً پاکسازی کنی»

«حال به درونی‌ترین مرکز معبد قدم بگذار. خواهی دید که آن‌جا باز کردن فکرت و گوش دادن برایت راحت خواهد بود. دانش و حکمت بسیاری را دریافت خواهی کرد، ولی ضمیر آگاه تو به همهٔ آن‌ها در حال حاضر مشرف نخواهد بود. این حکمتها در تو جذب شده و بعد از بازگشت تو به زمین ذره ذره و به تدریج به یادت خواهند آمد. در آن‌جا فهم و درک بیشتری نیاز است و تو این فرصت را خواهی داشت که این حکمتها را در اختیار دیگران قرار دهی. دوستان مهربان و قدیمی تو (از عالم معنوی) مانند گذشته به کار کردن با تو و همراهیت ادامه خواهند داد. و بله، من هم یکی از آن‌ها هستم. به خاطر همین است که تو به سمت من جذب شده‌ای. آن‌چه ما به تو آموختیم را به خاطر بسپار و برای دریافت حکمت بیشتر پذیرا و باز باش. حال برو، که بزودی باید به زمین بازگردی. عشق ما همیشه با تو خواهد بود.»

هنگامی که به سمت قسمت مرکزی این معبد دانش که عرصه‌گاهی نورانی بود می‌رفتم، هنوز گرمی آن عشق با من بود. درخشش ملایمی به رنگ سرخ و طلائی که احساسی گرم و مطبوع و آرامش بخشی داشت در آن‌جا بود. بدون هیچ تلاش و عجله‌ای من از میان طیف‌ها و سایه روشن‌های مختلف طلائی عبور کردم تا به‌جایی رسیدم که نور در آن‌جا کاملاً شفاف بود. در این‌جا من ماوراء افکار بودم. هیچ تجزیه و تحلیلی در ذهن من وجود نداشت و تنها تجربه وجود داشتنی پر از شکوه و جلال بود.

من با آرامش در آن‌جا نشستم و احساس (نوعی تماس و انرژی در بالای سرم) کردم، (گویی) انگشتان کوچکی

سر من را ماساژ می‌دهند. احساس کردم که فکرم مانند دســتهٔ گلی بــاز شــده است. آن‌گــاه به نــرمی و آرامی آگــاهی و دانش به من رخنه کــرد، اتصــال من به تمــامی آن‌چه وجــود دارد. من قبلاً در حــال تمرکزِ فکر و مراقبه در دنیا به چنین احساس و سطحی رسیده بــودم، ولی نه به این کمال و وضوح و شــدت. در این ســکوت آســمانی، همه‌چــیز کــاملاً واضح و روشن و قابل فهم بــود. این‌جا تحقق کامل بود. تمامی دانش و حکمت در اختیارم بود و می‌توانستم هرچه را که بخواهم به ضمیر آگاه خود جذب کنم. در هر ســطحی می‌تــوانیم به فکر جهــانی متصل شویم، ولی در آن‌جا به خاطر انرژی‌های خاصی که وجود دارد این کار راحت‌تر است.

نــوعی شــیرینی و خلــوص مطلق من را پر کــرد. این خداســت، همه‌چــیز اســت، من هســتم. خــدا را با خلــوص کامل قلبم دیدم و می‌دانستم که هیچ چیز دیگــری وجــود ندارد. احساس کردم که با این درخشش شــفاف ممــزوج شده و در آن صعود می‌کنم. من لذت و سرور حقیقی را لمس کــردم، و به جــوهرهٔ حیــات و کامل بــودنِ «بــودن» صــعود نمــودم. در این جلال و شــکوه من آزاد بــودم و عشقی در خود داشتم که عاری از هر گونه شــائبه و قید و شرط بود، از خویش بخشیدن نیروی حیــاتی که ما خــدا می‌نامیم، که برای ابد قائم به خود و بخشــندهٔ به خــویش است. تمــام اشــکال و فرمها از بین رفتند و هیچ مــرز و جدائی وجود نداشت و در حالی که هنــوز ضــمیر و ادراک فردی خود را داشتم، با «کل» یکی شدم.

خـاطره‌ای در درونم به وجـود آمـد، خـاطره‌ای از تجربه یکی بـــودن. آیا من قبلاً این تجربه را داشـــته‌ام؟ درونم احساس می‌کنم که قبلاً آن را تجربه کرده‌ام...

نـور سوسو زننـدۀ رنگـارنگی که در پیش روی آن بـودم شروع به شکل گرفتن کرد و جلوی چشـمان مبهـوت من تبدیل به زنی با زیبایی بسیار زیاد شد. حتی هنگـامی که او شکل و فرم کامل خود را از نور گرفت و مجسم شـد، هنـوز هم حـالتی سـیال و دینامیک داشت. من حـرکت و ارتعـاش را در سـاختار وجـود او می‌دیـدم، گـویی به موج‌هـای روی سـطح یک دریاچه نگـاه می‌کنم. او با حرکتی باشکوه و مسحور کننده روبروی من آمد. موهای او تیره و صورت او سفید بود ولی رنگ پریده نبود.

او با لبخندی آرام و مهربـان گفت «به چشـمان من نگـاه کن»

من هم همین کـار را کـردم و حس کـردم که در او جـذب شـدم. من دیگر آن کسی که تا آن لحظه می‌دانسـتم نبـودم و بسـیار بیشـتر شـده بـودم. چشـمانی که به آن خیره شـده بـودم چشـمان خـود من بودنـد، چشـمان روح من. من باکمـال تواضع آن‌چه را که به من نشـان داده می‌شد قبول کردم (و با خود گفتم): «آه خـدای من! من تمامی این‌ها هستم، زیبا، درخشـنده، باشـکوه، خردمنـد، مهربـان، قـوی،... واقعـاً نمی‌دانسـتم و هیچ ایـده‌ای نداشـتم.». با نگـاه به این روزنـه، کـوهی از زنـدگی‌ها و تجربه‌ها را دیدم. این انرژی قدرتمند و خلاق می‌توانست هر فرم و شکلی را که می‌خواهد به خود بگیرد، و اکنـون شکل و فرم جن (خودم) را گرفته بود، و به همین خاطر من آن را مؤنث درک کردم.

کلمـات از جـایی مـاوراء فکر خـودم در فکـرم شـروع به شکل گرفتن کردند:

«تو تنها گاه گاهی برای هدیهٔ زندگی قدرشناس بوده‌ای. هر روز برای این هدیهٔ باارزش سپاس‌گزار بـاش. بیشـتر مردم تمام زنـدگی را سـپری می‌کنند بـدون این‌که هرگز قدر آن را بدانند. منظور این زندگی سـرور و خوشـحالی اسـت، و با ادراک معنـوی احساسـات فـیزیکی تقـویت می‌شـوند. خـوب طعم عشـقی که در هر تجربه است را بچش. خودآگـاهی نیـایش قلب اسـت، و نیـایش بـدون توقف تفـریح و بـازی (زنـدگی) است. مانند یک کـودک تفریح کن، و در طـرب هر لحظه غـرق بـاش. (نگـرانی و غصهٔ) اجبارها و وظـایف را دور بینـداز و بـرای سـرور و لذت هر لحظه زندگی کن.

«آزادی و رهائی را یـاد بـده. خنـده و خوشـحالی مسـری است و دریچه‌ای بـرای تمـام کسـانی که تحت تـأثیر آن هسـتند به کامیـابی و خوشـحالی می‌گشـاید. از خواسته‌های درونی قلبت پـیروی کن. آن‌چه را که واقعـاً می‌خـواهی انجـام بـده و شـادی دلت به اطرافیـانت نـیز سـرایت خواهد کـرد. با رها شـدن تو (از قید اسـارت‌ها)، رفتار و گفتارت به دیگران الهام خواهد بخشید که از قید غل و زنجیرهائی که آن‌ها را اسیر نگاه داشـته است رها شوند. آنقدر سرور و خوبی فراوان است. آن را دریاب و ابراز کن و از خـود متشعشع سـاز و وافر بـاش. دسـتان من را بگیر»

صدای او مانند یک موسیقی بـود. هنگـامی که ما یک‌دیگر را لمس کـردیم، موجی‌هـایی از خلسه و وجد در من سـرازیر شـدند و من تمـامیت این وجـود باشـکوه و

خارق‌العاده که خود گستره‌ای از آن هستم را به خود گرفتم. من دیگر در حال مشاهدهٔ این نور سوسو زننده نبودم، بلکه من خود آن نور بودم! ... من تازه معنی آن گفته معروف که می‌گوید «خودت را بشناس» را درک می‌کردم...

کشش ملایمی در خود حس کردم که توجه من را به خود جلب کرد. دوباره آن نوای ملودیک را شنیدم که گفت: «همانطور که به بدنت و زندگی و شخصیت زمینی‌ات بازمی‌گردی، به هر مقداری که می‌توانی (از دانش و عشقی که در این‌جا دریافت کرده‌ای) دست بیاویز.»

احساس کردم که با سرعت به طرف عقب شروع به حرکت کردم، گویی در یک گرداب کشیده می‌شوم. همان‌طور که دور می‌شدم صدایی از دور شنیدم که گفت: «به خاطر داشته باش! همواره در حال نیایش باش! بازی کن، عشق بورز، بخند، و زندگی کن، برای سرور و شعف آن! خوشحال باش! خوشحالی امری مقدس است!»

من هیچ کنترلی روی حرکتم نداشتم. من با سرعت از کنار گروهی که ردایی سفید و نورانی به تن داشتند رد شدم و توانستم بعضی از آن‌چهره‌ها را بشناسم. آن‌ها به من دست تکان دادند و چیزهایی به من گفتند. ولی من آن‌چنان سریع حرکت می‌کردم که نتوانستم کلمات آن‌ها را بفهمم. تصور می‌کنم دوستم بِس (Beth) (که درگذشته بود) را دیدم و می‌خواستم توقف کرده و کمی با او گفتگو کنم ولی توان کم کردن سرعتم را نداشتم. من نزدیک لبهٔ خارجی آن بعد بودم و ضمیر من شروع به ادراک زمان به‌طوری که روی زمین آن را می‌شناسیم

کـرد. آن‌ها هنـوز با من حـرف می‌زدند ولی من دیگر (با ارتعاش) آن‌ها همگام نبودم و آخرین تصـویر آن‌ها بـرایم منجمد شـده بـود، مانند وقـتی که روی دسـتگاه ویـدیوی خـود دگمـهٔ توقف را فشـار می‌دهید. با نزدیک شـدن به دنیـای فـیزیکی، من از کنـار 5 نفر که به نظر می‌رسـید مشغول کمک به من (برای گذر به سطح دنیـوی) هسـتند شدم. مگی هنوز با من بود و آخرین چیزی که به یاد دارم چهرهٔ شیرین اوست.

من در بـدنم بـودم و صـداها و دنیـای اطـرافم و صـورت (شـوهرم) جـان را می‌دیـدم ولی فکر من تـیره و مبهم بود. در حالی که وقتی که خـارج از بـدنم بـودم همه‌چـیز بسـیار روشن و شـفاف بـود. بعـداً من در مکاتبـات و نشست‌های مختلف افـرادی را ملاقـات کـردم که قسـمت‌های مختلف تجربه آن‌هـا، مانند توصـیف معبد دانش، به تجربه من شباهت غیرقابل تردیدی داشت...

جـان رنـدلف و جن پـرایس مؤسسـهٔ «بنیـاد چهـارم» (Quartus Foundation: www.quartus.org) در شهر بـورن در ایـالت تکـزاس را پایه گـزاری کرده‌اند که یک مؤسسـهٔ تحقیقـات و ارتباطـات است. هم‌چـنین آن‌ها مبتکر روز جهانی شفا در تاریخ 31 دسامبر 1986 بودند که هر سـال در آن روز در سـاعت 12 ظهر به وقت گرینویچ میلیون‌ها نفر از اقصا نقاط جهـان در هر جا که هستند برای صلح و آرامش روی زمین دعا می‌کنند.

جن پرایس که بعد از این تجربه، بقیـهٔ عمر خـود را وقف منتشر کردن پیام تجربه خود و کمک به برقـراری صـلح و کارهای خیریهٔ کرده بود، بالاخره در تاریخ 2 آوریل سـال

2011 برای همیشه سطح دنیای فیزیکی را ترک کرده و به عالم بالاتر بازگشت.

تجربه جرج ریچی

در سال 1943 جرج ریچی (George Ritchie) یک سرباز در ارتش آمریکا و در ایالت تگزاس مستقر بود. او قصد داشت تا به ریچموند رفته و در دانشگاه پزشکی ویرجینیا تحصیل کند و یک پزشک ارتش بشود. ولی او که تنها 20 سال داشت به ذات‌الریه دچار شد و درگذشت.

مدتی بعد، شخصی که جنازه ریچی را آماده می‌کرد تا به سردخانه بفرستد، در ناحیهٔ قفسه سینه او حرکتی مشاهده کرده و بلافاصله به کادر پزشکی خبر داد و در نهایت او را احیاء کردند. ریچی با یک تجربه نزدیک به مرگ عمیق به زندگی بازگشت. مرگ ریچی و آن‌چه او در محیط بیمارستان در این اثناء مشاهده کرده بود بعداً توسط کارکنان بیمارستان نیز تأیید شدند. رابرت میز (Robert Mays)ـ که یک متخصص NDE است روی جزئیات گزارش ریچی در مورد محیط بیمارستان و مکان‌های دیگر زمینی که به آن‌ها رفته بود تحقیق دقیقی به عمل آورده و مطابقت این گزارش‌ها را با واقعیت تصدیق کرده است. ریچی در کتاب خود به نام «بازگشت از فردا» (Return from Tomorrow)ـ که در سال 1978 آن را منتشر کرده تجربه خود را بازگو می‌کند. خلاصه‌ای از از تجربه او در این‌جا آورده شده است.

خروج از بدن و مرگ ریچی

ریچی ابتـدا متوجه مـرگ خـود نبـوده و در راهروهـای بیمارسـتان سـرگردان راه مـیرفت و سـعی میکـرد با کسـانی که می‌دید ارتبـاط برقـرار کند. ولی هیچ کس به او توجهی نکـرده و همه او را نادیـده می‌گیرند. ریچی که قرار بـود آن شب با قطـار به ویرجینیا بـرود، نگـران این بـود که مبـادا از قطـار جا بماند و فکر رفتن به ویرجینیا باعث می‌شود که او از بیمارستان خـارج شـده و در هـوا به طـرفی که فکر می‌کـرد ویرجینیا است بـرود. او از این‌که چطـور می‌تواند ناگهـان در هـوا حـرکت کند و این توانائی‌هـای خارق‌العـاده را از کجا آورده تعجب می‌کنـد، ولی هنـوز هم متوجه مـرگ خـود نیست. او به شـهری وارده شد و در آن‌جا نیز سعی می‌کند با چند نفر ارتبـاط برقـرار کند که بـاز هم بی‌فایـده بـود. او سـعی می‌کند شـانهٔ یکی از آن افـراد را بگـیرد تا روی او را به سـمت خود برگرداند ولی دست ریچی به‌راحتی در شانهٔ آن مرد فـرو می‌رود. سـپس ریچی که از تمـام این وقـایع کـاملاً گیج شده بود سـعی می‌کند به یک باجه تلفن تکیه دهد تا کمی فکر کند ولی می‌بیند که بدنش به‌راحـتی از آن نـیز عبـور می‌کند. او از تمـام این اتفاقـات خیلی مشـکوک شده و به تگزاس و اتاقش در بیمارستان بـاز می‌گـردد و متوجه بدنش روی تخت می‌شود که بر روی آن ملحفه‌ای کشـیده بودند. انگشـتری که به دست داشت به او کمک کرد که مطمئن شود این بـدن خـودش است. ریچی تـازه در آن موقع متوجه می‌شود که مرده است.

ملاقات با وجود نورانی و مرور زندگی

در همان موقع نوری بسیار درخشان در اتاق پدیدار شده و ریچی خود را در نزد وجودی نورانی و باشـکوه می‌یابد

که او را مســـــــیح می‌خواند. ریچی می‌گوید هیچ چشم زمینیای نمی‌تواند این همه نور را تحمل کرده و در مـدت چند ثانیه کور نشود. چیزی که برایش در مورد این وجـود نورانی بیشتر از همه‌چیز بارز بود این بود که او ریچی را عمیقـاً و بـدون قید و شـرط دوست دارد. عشـقی ورای توصیف که به ذره ذرهٔ زندگی و وجـود ریچی واقف بـود، ولی بـــاوجود آن او را به همـــان گونه که بـــود دوست داشت. وجـــود نـــورانی زنـــدگی ریچی را به او نشـــان می‌دهد:

...من خودم را از وقتی که طفلی خردسـال بـودم دیـدم، هنگامی که من را با عمل سـزارین از بـدن مـادرم خـارج کردند و در دستگاه اطفال نارس گذاشتند...

خودم را دیدم که وقتی 12 ساله بودم یک روز به مـنزل برگشتم و دیـدم که بـرادر کـوچک‌ترم، هـنری، هواپیمـای چــوبی اســباب بــازی من را که با زحمت ســاخته بــودم شکسته است. خشم و عصبانیت درونی من نســبت به او به‌تدریج افزایش یافت و به کنار کشـیدن و روگـردانی از تمام خانواده‌ام تبدیل شد و بـرای سـال‌ها ادامه یـافت... ریزترین جزئیات زندگی من در این 20 سال به من نشان داده شدند و در هر صحنه‌ای که به من نشان داده می‌شد یک ســؤال ضــمنی وجــود داشت: «با زنــدگی خــود چه کردی؟» این سؤال راجع به اتفاقات و وقایع نبـود؛ زیـرا تمـــام آن‌ها در جلـــوی چشـــمان ما بودنـــد، بلکه به نظر می‌رسـید که سـؤال راجع به ارزش‌ها و اولویت‌ها باشد. چقدر در زندگی‌ات به دیگران محبت کرده‌ای؟ آیا دیگـران را بـدون شـائبه و چشمداشت دوست داشـته‌ای، آن‌گونه که من اکنون تو را دوست دارم؟

در زنـدگی من گناهـان وحشـتناکی وجـود نداشـتند، ولی روشنی‌های بزرگی هم در آن دیـده نمی‌شـدند. می‌دیـدم که تقریبـاً تمـام فعالیت‌هـای زنـدگی من حـول خـود من می‌چرخید و راجع به من بود. حـتی خـودم را دیـدم که به کلیسا می‌رفتم ولی آن هم بـــرایم بـــدون هیجـــان و به‌صورت یک روتین بود. بدتر از آن، حس اعتماد به نفس و عجـــبی که به خـــاطر آن داشـــتم را می‌دیـــدم: من از کسـانی که به کلیسا نمی‌آیند بهـتر هسـتم. من حـتی از خیلی‌ها که به کلیسا می‌آیند بهـــترم؛ زیـــرا حضـــور من خیلی منظم بوده است.

من (در پاسخ به این ســـؤال که به دیگـــران چقـــدر مهر ورزیدی) به انتخاب رشته پزشکی و این‌که چطـور توسط آن به مردم کمک خواهم کرد اشاره کردم. ولی در مـرور زنـدگی‌ام در کنـار صـحنه‌های کلاس‌هـا، صـحنهٔ ماشـین کادیلاک و هواپیمـای خصوصی و بقیه افکـار و نیت‌هـایم دیده می‌شدند که آن‌ها هم مانند اعمالم کاملاً علنی و در صحنهٔ نمایش بودند. من از این سؤال‌ها عصـبانی شـدم. فکر کردم که آخر من عمری نکرده بودم که فرصت برای انجـام کـار چنـدانی داشـته باشم. جـواب این فکر من با مهر و نـرمی زیـادی پاسخ داده شد: مـرگ در هر سن و ســـالی می‌تواند فـــرا رسد. وجـــود نـــورانی با شـــعف می‌خندید، خندیدنی مقدس. با تمام خطاها و کاستی‌ها و تراژدی‌هـا، هنـوز هم شـعف و خوشـحالی دست بـالا را داشت. در خلسـهٔ آن خنـده من متوجه شـدم که او هرگز من را مورد قضاوت و محکومیت قرار نـداده اسـت؛ بلکه این خود من بـودم که قاضی خـود بـودم، در حـالی که او به‌سادگی من را (به هر شـکل که بـودم) دوست داشت و به من عشق می‌ورزید...

گشت و گزاری در اطراف زمین به همراه مسیح

ما شــروع به حــرکت کــردیم و به یک کارخانه در یکی از شهرهای آمریکا رسیدیم. نمی‌دانم کدام شهر بود، شــاید دیترویت یا یک شـهر صـنعتی دیگر بـود. در آن‌جا روح یک مرد را دیدم که حدود 60 ساله به نظر می‌رسید و سعی می‌کـرد بلنـدگوی خط تولید را از دست مـردی که (زنـده بـود و) آن‌جا کـار می‌کـرد بگـیرد و در آن فریـاد بکشد و دستور صـادر کنـد، بـدون این‌که متوجه باشد که قـادر به این کـار نیست و هیچ کسی صـدای او را نمی‌شـنود و او را نمی‌بیند و از دستورات او پیروی نمی‌کند.

من این پدیـده را مکـرراً مشـاهده کـردم، ارواحی که در میان مردم بودند (و هنوز متوجه مـرگ خـود نبودند یا آن را قبـول نمی‌کردند). من روح یک زن را دیـدم که از زن دیگـری (که زنـده بـود) با عجـز، التمـاس می‌کـرد که یک سیگار به او بدهد، گویی بیشتر از هر چیز دیگر در دنیا به آن نیاز دارد. ولی آن زن که کاملاً از وجـود او غافل بـود یک سـیگار بـرای خـودش روشن کـرده و مشـغول به پک زدن به آن شد. روح آن زن با نیـــاز و اشـــتیاق فـــراوان پیوسته سعی می‌کرد که به سیگار او پکی بزنـد، که البته بـدون فایـده بـود. این صـحنه بـرای من سـرد و مورمـور کننـــده بودند. من به یـــاد خـــودم افتـــادم؛ وقـــتی که می‌خواستم با افراد در راهروی بیمارستان حـرف بـزنم، در حـالی که هیچ کس به من تـوجهی نمی‌کـرد. آن‌ها هم مانند من مرده بودند.

من زنی حدود 50 ساله را دیدم که در خیابـان، مـردی با همان سن و سال را دنبال می‌کرد. او به نظر خیلی زنده می‌رسـید و در حـالتی پر اضـطراب و با چشـمانی پر از

اشک مرتباً آن مرد را نصیحت می‌کرد و نکات مختلفی را به او گوشـــزد می‌نمـــود. آن مـــرد او را نمی‌دید و هیچ توجهی به او نمی‌کـرد. من فهمیـدم که او مـادر آن مـرد است و از این‌که هر دو حـــــــــــــدوداً هم سن به نظر می‌رســیدند معلــوم بــود که سال‌هاست که از مــرگ او می‌گـذرد ولی هنـوز آن مـرد را دنبـال می‌کند. در انجیل آمده است: «به دنبال گنج‌هـای خـود بر روی زمین نگـرد، زیرا آن‌جا که گنجهای توست، قلب تو خواهد بود».

تمـام این افـراد ارواحی بودند که بـاوجود عـدم امکـان تماس و ارتباط با دنیای زمینی، هنوز هم قلب و دلشـان اسیر دنیا بود. در یک خانه، مردی جـوان را دیـدم که مـرد مســنی را اتــاق به اتــاق دنبــال می‌کــرد و می‌گفت: «متأسفم پدر. نمی‌دانسـتم این کـارم با مـادر چه خواهد کرد، نفهم بـودم». با این‌که من صـدای او را می‌شـنیدم، خیلی واضح بــود که مــرد مسن آن را نمی‌شــنید و او را نمی‌دید. مرد مسن در حال حمل یک سینی به اتاقی بــود که در آن زن ســالمندی در رختخـواب دراز کشـیده بــود. مرد جوان می‌گفت: «متأسفم پدر... متأسفم مادر».

من چندین صحنه نظیر این را دیدم. جای دیگر یک پسر را دیــدم که دخــتر نوجــوانی را در راهروهــای یک مدرسه دنبال می‌کرد. و جـای دیگر یک زن میـان سـال از مـردی مسن‌تر خواهش می‌کـرد: «من را ببخش». مسـیح به من گفت: «این‌ها خودکشی کرده‌ها هســـتند که اکنـــون به تمامی عواقب خودکشی خود غل و زنجیر شده‌اند».

ما به یک کلـوپ که فضـای تـاریکی داشت رفـتیم که به نظر نزدیک به یک پایگاه نـیروی دریـایی بـود. ملوان‌هـای زیــادی جلــوی پیشــخوان صف کشــیده بودند و در حــال

نوشیدن ویسکی و الکل‌های دیگر بودند. در آن‌جا ارواحی را می‌دیـدم که سـعی می‌کردند از نوشـیدنی الکلی این ملوان‌ها بنوشـند. آن‌ها بیهـوده تلاش می‌کردند که جـام الکل‌ها را از روی پیشـــخوان بردارند ولی دست آن‌ها در جام فرو می‌رفت. این ملوان‌ها متوجه حضـور این ارواح در آن‌جا نبودند و تلاش سخت و ملتمسـانهٔ آن‌ها را بـرای نوشیدن جرعه‌ای الکل نمی‌دیدند. ولی این ارواح یک‌دیگر را می‌دیدند و می‌شـنیدند و گـاه گـاهی بین آن‌ها جنگ و نـــزاع ســـختی بر سر یک جـــام الکـــل، که هیچ یک نـــیز نمی‌توانسـتند از آن بنوشـند، رخ می‌داد. تمـام این ارواح کسانی بودند که گرچه دستشان از زمین بریده و ارتبـاط آن‌ها با دنیـای مـادی قطع شـده بـود اما هنـوز هم دل و نیازشان به دنیا بود. با خود اندیشیدم که آیا من نیز مانند این‌ها هستم؟ من با ترس به یاد جایزهٔ زمـان پیشـاهنگی و قبولی در دانشکدهٔ پزشکی و بقیهٔ چیزهایی افتـادم که به آن‌ها دل خوش داشتم. با نگاه کـردن به مسـیح ترسم به آرامش تبـــدیل شد ولی این ســـؤال هنـــوز هم بـــرایم باقی بود.

من متوجه شدم که تمامی انسان‌هایی که می‌بینم نوعی ازهالهٔ نور در اطراف خود دارند، نوعی مرز خفیف مانند یک میدان الکتریکی. ولی ارواحی که آن‌جا بودند این‌هالهٔ نور را نداشـتند. یک بـار دیـدم که یکی از ملوانـان در اثر نوشیدن الکل زیاد از حال رفت. دو مـرد دیگر زیر بغل او را گرفته و به کناری بردند. دیدم که‌هالهٔ نورانی اطـراف بدن او از ناحیـهٔ سر بـاز شـده و بلافاصـله یکی از ارواح وارد بـــدن او شد. به نظر می‌رســـید که این ارواح نـــیز زمـانی بـدنی داشـته‌اند، ولی چنـان خـود را به نوشـیدن الکل وابسته کـرده بودند که وابسـتگی آن‌ها از حد جسم

گذشته و به یک وابستگی فکری و روحی تبدیل شده است. حال که آن‌ها بدن خود را از دست داده‌اند، تا ابد از چیزی که تا این حد به آن وابسته هستند بریده شده‌اند، مگر برای زمان‌های کوتاهی که مالکیت بدن یک شخص الکلی دیگر را در دست بگیرند. تصور تا ابدیت این‌گونه زیستن برایم سرد و مورمور کننده بود.

سپس به‌جایی رفتیم که هنوز روی زمین بود، ولی در آن‌جا تنها چیزی که می‌دیدم فقط ارواح بسیار خشمناک و مستأصلی بودند که در جنگ و نزاع دائم با یک‌دیگر به سر می‌بردند. آن‌ها با یک‌دیگر گلاویز بوده و با تمام توان سعی در نابود کردن یک‌دیگر داشتند، بدون این‌که امکان آن برای آن‌ها وجود داشته باشد. بر خلاف ارواح قبلی که هر یک به شکلی هنوز به جنبه‌ای از دنیا وابسته و نیازمند بودند، این ارواح در دام افکار مخرب و احساسات منفی و تنفر و خشم خود اسیر بودند. در این مکان افکار و احساسات هر کسی بلافاصله برای همه هویدا و مشهود بود و به همین خاطر محیط آن‌جا مملو از صدای فریاد و زوزه و دشنام و ابراز خشم و تنفر بود.

در تمام این مدت وجود نورانی کنار من هیچ قضاوتی در مورد این افراد نمی‌کرد و تنها دلش برای آن‌ها می‌سوخت. واضح بود که او نمی‌خواست که این ارواح در این فضا و حال باشند. ولی برای هیچ یک از این ارواح هیچ سد و مانعی برای ترک کردن این مکان وجود نداشت. به نظر می‌رسید که آن‌ها خود می‌خواهند که در آن‌جا باقی بمانند. به نظر می‌رسید که هرکس به سمت گروه ارواح دیگری که مانند او هستند و مثل او فکر

می‌کنند جـذب می‌شـود. شـاید این نـور نبـود که به آن‌ها پشت کــرده بــود، بلکه آن‌ها خــود از نــور گریخته بودند. به‌تـدریج متوجه شـدم که موجـوداتی نـورانی و عظیم بر فـــراز این مکـــان حضـــور دارند و به تک‌تک این ارواح خشـــمگین و پر از تنفر توجه می‌کنند. نمی‌دانم آیا آن‌ها فرشــته یا چه کسی بودند. ولی واضح بــود که این ارواح متوجه حضـور این موجـودات نـورانی نبـوده و به تمـاس آن‌ها پاســخی نمی‌دادند و در جریــان فریــاد و دشــنام و ابراز خشم آن‌ها هیچ وقفه‌ای حاصل نمی‌شد.

من متوجه شـــدم که در تمـــام این صـــحنه‌ها یک وجه مشترک وجود دارد و آن ندیـدن نـور اسـت؛ چه به خـاطر عطش و نیازمنــدی به جنبه‌ای از دنیا و حیــات مــادی، یا غرق بودن در خود و دنیــای خــود. هر یک از این ارواح به نوعی از دیدن نور عاجز بودند و این بود که باعث جدایی روح آن‌ها از نور بود.

دیدار و سیاحت درجات بالاتر در نزدیکی زمین

به تــدریج نــور محیط آن‌جا افــزایش یافته و صــحنه‌های پیش روی من تغیـــیر پیـــدا کردند و من توانســـتم اقلیم جدیـدی را بـبینم. گـویی این چیزها همیشه آن‌جا بوده‌اند ولی مسیح تنها آن مقـداری را می‌توانست به من نشـان دهد که ذهن من آمـادۀ پـذیرش آن بـود. بناهـای عظیم و زیبایی که در محیطی پارک مانند و آفتابی قـرار داشـتند در پیش روی من پدیــدار شــدند. احســاس می‌کــردم که ارتبـاطی منطقی بین سـاختار و نحـوۀ قـرار گـیری این ســاختمان‌ها وجــود داشت. به نظر می‌رســید که ما وارد بعد جدیدی شده بودیم، نوعی متفاوت از وجـود داشــتن. در این‌جا آرامش نافـــذی برقـــرار بـــود. در یکی از

ســاختمان‌ها افــرادی را دیــدم که همگی لباس‌هــای ردا مانـــدی به تن داشـــته و ســـخت مشـــغول کـــار روی دســتگاه‌های علمی و آزمایشی به نظر بســیار پیچیــده و پیشرفته بودند و توجه چندانی به ما و دنیای اطرافشــان نداشــتند... ســپس به ســاختمان دیگــری رفــتیم که در آن موســیقی‌های بســیار پیشــرفته‌ای که بــرای من فهم و هضمشان مشکل بود ساخته می‌شد... و سپس به مکــانی رفتیم که به نظر می‌رسید در آن کتاب‌ها در حال نوشــته شدن هستند و پس ار آن، جایی که شبیه به یک رصدخانه بود. در تمام این فضا آرامش و روشنایی دلپذیری حــاکم بود و عدم حضور منیت و اگو در افــراد مشــهود بــود. من از وجود نورانی پرسیدم: «آیا این افراد بر روی زمین به ورای منیت خود رشد کرده‌انــد؟» او پاسخ داد: «بله آن‌ها رشد کــرده و به رشد خــود (در دنیــای غــیر مــادی) ادامه داده‌اند». حـــدس من این بـــود که گرچه آن‌ها در درجـــهٔ بسیار بالاتری نسبت به ارواحی که قبلاً دیده بودم قــرار داشتند و به نــوعی از خــود فــارغ بودنــد؛ اما آن‌ها نــیز با جستجو کردن حقیقت، تنها از درون کتاب‌ها و فرمول‌ها و دســتگاه‌های آزمــایش، خــود را محــدود کــرده بودند. احســاس من این بــود که ما هنــوز هم در نــزدیکی زمین هستیم، گرچه در مراتبی خیلی بالاتر از جایی که قبلاً در آن بودیم.

ســپس ما به حــرکت خــود ادامه دادیم و از زمین فاصــله گرفــتیم. از دور و فاصــله‌ای بســیار عظیم، شــهر بســیار درخشــان و باشــکوهی نمــودار شد که ما با ســرعت به سمت آن حرکت کردیم. ولی وقــتی به نــزدیکی آن شــهر رسیدیم با همان سرعتی که به آن نزدیک می‌شدیم از آن فاصله گرفــتیم و در زمــان کوتــاهی من خــود را در اتــاق

کوچک در بیمارستان و نزدیک بدنم یافتم و در کسـری از ثانیه دوباره در بدنم بودم...

George Ritchie

ریچی در ســال 1950 از دانشــگاه پزشــکی ویرجینیا فارغ‌التحصیل شد. او متعاقباً تحصیلات تخصصی خــود را در رشــته روانشناسی ادامه داده و بــرای بقیــهٔ عمر یک روانشناس موفق بود و چندین سمت بالای دانشگاهی را نــیز به عهــده گــرفت. ولی او بیشــتر از هر چــیز دیگر به کارهایش با گروه‌های نوجوانان و کمک‌هــایی که به آن‌ها کرده بــود افتخــار می‌کــرد. او هم‌چــنین در چنــدین کلیسا به‌عنوان کشیش خدمت نمــوده و در محافل و کشــورهای مختلف دنیا دربارهٔ تجربه خود سخن گفت. گزارش تجربه نزدیک به مــرگ او یکی از عــواملی بــود که دکــتر ریموند مــودی را کنجکــاو و تــرغیب کــرد که در این زمینه تحقیق کند. دکتر مودی کتاب مشهور «زندگی پس از زنــدگی» (Life after Life)ـ را در این زمینه نوشت که به‌عنــوان اولین کتــابی که تجربه‌هــای نزدیک به مــرگ را در ســطح وسیع و جهانی مطرح کرده شناخته می‌شــود و اصــطلاح Near Death Experience نیز اولین بــار توسط دکــتر مــودی در این کتــاب اســتفاده شــده است. جــرج ریچی درنهایت در 29 اکتــبر 2007 در سن 84 ســالگی در اثر سرطان درگذشت.

تجربه جان

جان (John K)، در زمستان سال 1984 به اوج نا امیدی و افسردگی رسیده و قصد خودکشی داشــت، ولی بــرایش تجربه‌ای رخ داد که زنــدگی او را زیر و رو کــرد. از میــان

آن همه یـــأس و نا امیـــدی، بـــرای او بزرگ‌تـــرین تجربه روحانی رخ داد. تجربه جـان یک تجربه نزدیک به مـرگ به شمار نمی‌آید، زیرا او در شرایط جسمی مـرگ و زنـدگی نبوده و تجربه او مؤلفه‌های معمـول یک NDE را ندارند. ولی با این حال آن‌چه او تجربه کرده یکی از معنـوی‌ترین و عمیق‌ترین تجربه‌هاست. به قول خود جان، «این شـرح داستان شبی است که خدا من را ملاقات کرد» [51]:

در سـال 1983 به یک صـومعه در ایـالت مینیسـوتا در آمریکا ملحق شـدم. وارد تمـام جزئیـات نمی‌شـوم، ولی کافیست بگـویم که من مشـکلات بسـیار زیـادی در تمـام جنبه‌های زندگیم داشتم و متقاعد شده بودم که به همین خـــاطر باید به یک صـــومعه ملحق شـــوم و یک زنـــدگی رهبـــانی را پیش گـــیرم. من از دست خـــانواده‌ام آزرده بـــودم، در دانشـــگاه موفق نبـــودم، و در تمـــام روابط شخصی‌ام نیز شکست خورده بودم، و آینده‌ای برای خـود نمی‌دیدم. در سن 24 سالگی در احسـاس گم گشـتگی و سرخوردگی کامل بسر می‌بردم.

بعد از یک دورهٔ اولیه آزمایشی سه ماههٔ عضـویت و کـار در صـومعه، اکنـون بطـور دائمی در یک گوشـهٔ قـدیمی صومعه زندگی می‌کردم. زندگی یک تازه وارد در صومعه شامل ساعتهای متوالی سـکوت اسـت، و این به تنهـائی من می‌افـزود. نمی‌توانسـتم دوسـتی پیـدا کنم و مـرتب افســـرده‌تر می‌شـــدم. من بیش از آن‌چه که باید وقت خـالی داشـتم و وقـتی در سـاعات شب با خـود خلـوت می‌کردم، افکارم غرق اندیشه راجع به مشـکلاتی می‌شد که در شخصـــیتم وجـــود داشـــت، اشـــتباهاتی که در

تصمیماتم در زندگی مرتکب شده بودم، و به خـاطر آن‌ها از چه جائی در زندگی سردرآورده بودم.

قادر نبودم با کسی راجع به این مسائل و مشکلات حرف بزنم، و به تدریج حس می‌کردم که تاریکی در حال ســایه انــداختن بر من به طــور کامــل، و نــابود کــردن وجــودم است. از نظر روحی به بن بست رســیده بــودم و بــرای خود راه نجات و امیــدی نمی‌دیــدم. فکر خودکشی در من شــکل گرفته و به تــدریج رشد می‌کــرد. در قلبم هنــوز ایمــان به خــدا وجــود داشــت، ولی دیگر به خــودم هیچ علاقه‌ای نداشــتم. فکر کــردن و طــراحی روشی بــرای خودکشی دیگر جزو برنامه هر شـبم شـده بـود. برنامه و طـرح من دیگر نزدیک به کامل شـدن بـود که ناگهـان یک شب اتفاقی باور نکردنی برایم افتاد:

من تنها در دل شب در رختخواب دراز کشیده بــودم، دور از تمـامی دوسـتان و خویشـاوندان، در عمق تـاریک‌ترین لحظـات زنـدگیم. شـروع به گریسـتن و دعا و مناجـات با خدا کردم و گفتم:

«خدایا، اگر واقعاً وجـود داری اکنـون زمـانی است که به کمک تو نیازمندم. من به بن بست رسیده‌ام و بدون کمک و مهر تو نمی‌تــوانم (به زنــدگی) ادامه دهم. اگر واقعــاً وجود داری، خود را به من نشان بـده. اگر وجـود نـداری، سکوت تو پاسخی کافی در تأئید آن خواهد بود.»

در آن لحظه، همانطور که در این اتاق قـدیمی در گوشـۀ صومعه تنها بودم، ناگهان اتاق با نسیم گرم مطبوعی پر شد و شعاعهای نور در اتاق پدیدار شدند و من را در خود گرفتند. حس کــردم که مانند کــودکی خردســال از جــای

خـود برداشـته شـده و در آغـوش گـرم این نـور نـوازش شدم. احساس گرم‌تـرین عشق و عطوفـتی خارق‌العـاده که هرگز نظـیر آن را احسـاس نکـرده بـودم من را فـرا گرفت. تنها چیزی که می‌توانستم بـبینم این نـور گـرم و دلنشین بود. خدا از درون نـور با صـدائی مـذکر و بسـیار زیبا با من سـخن گفت، نه با کلمـات و اصـوات، بلکه از طریق فکر. خدا به من گفت:

«من مـراقب تو هسـتم، تو فرزند مـنی. من تو را بطـور کامل دوست دارم. تو فرزند منی و من پدر [آسمانی] تو هستم».

همـان موقع این ادراک به من داده شد که خـدا ذره ذرهٔ وجـودم را دوست دارد. مهر او مانند آن بـود که در اقیـانوس بی‌انتهـائی از عشق و قبـول و پـذیرش و بخشش کامل غرق هستم. خدا گفت:

«من تو را دوست دارم، و همیشه دوست داشـته‌ام. هیچ کاری نیست که بتـوانی انجـام دهی یا سـخنی بگـوئی که بتواند بین عشق من و تو ذره‌ای فاصـله بیانـدازد. که تو کامل و بی‌عیبی، و تا ابد کامل و بی‌عیب خواهی بود.»

آن‌گـاه خـدا من را با اسم واقعیم صـدا زد، نه اسـمی که والدینم در هنگام تولد به من داده بودنـد، بلکه اسـمی که کهن و ابدی بود، به قدمت جهان هستی. جـالب است که من بعد از تجربه‌ام نتوانسـتم این اسم را به یـاد بیـاورم، ولی هنگامی که او مرا با این اسم صـدا زد بلافاصـله آن را بیـاد آوردم و فهمیـدم که در خانه و وطنم هسـتم، و قبلاً در آن‌جا می‌زیسـته‌ام. احسـاس کـردم که در میـان جهـان هسـتی‌ام که تمامـاً و تنها از عشق خداست.

فهمیدم که خـدائی که وجـودش را حس می‌کنم مـاهیتی غـیر شخصی و مجـزا نیست که تنها حیـات را آفریـده [و خود جدای از آن] باشد. بلکه خدا صـمیمی و نزدیک است و خود دارای شخصیت و صـفات است. او دارای کمـال و راستی یک پدر [حقیقی] بود، چیزی که در زندگی دنیا از آن محـروم بـودم. خـدا شـوخ بـود، و او و من با هم به این‌که من وجـود او را مـورد سـؤال قـرار داده و در آن شک کـرده بـودم خندیـدیم. این فکر مسـخره‌ترین و خنـده‌دارترین فکر دنیا به نظر می‌رسـید. می‌دیـدم که چطور او واقعیت و اصـل، و من سـایه و فـرع هسـتم، و این‌که این من باشم که در وجـود او شک کـرده و آن را مورد سؤال قرار دهم چقدر مضحک و مسـخره اسـت، و این فکر هر دوی ما را به شـدت می‌خنداند. من به طـور هم زمـان در قهقهـهٔ خنـده با خـدا و در هق هق گریه از شدت عشق و عطوفت او بودم.

در آن موقع بود که از خدا پرسیدم که چرا اینقدر زندگیم دردآور بوده، و در تمام این سال‌های تنهائی و تـرس من او کجا بوده است؟ او گفت که دستش را بگیرم تا چـیزی را به من نشـان دهد. نمی‌دانم چگونه آن‌چه اتفـاق افتـاد را توضیح دهم. بهترین طوری که می‌توانم آن را توصیف کنم این است که در آن هنگـام خـاطراتی کهنه و دوردست بـرای من دوبـاره شـکل گرفتند. خـاطراتی که برای سال‌ها آن‌ها را سرکوب و مخفی کرده بودم. دیـدم که وقتی یک پسر بچه بـودم، چطـور پـدرم من را از نظر جسمی و روحی به شدت اذیت می‌کرد. خودم را دیدم که در مدرسه هم مورد تمسخر و قلدری دیگران، چه دختر و چه پسر قرار می‌گرفتم و همیشه تنها بودم. می‌دیدم که معلمان و حتی خواهران روحانی صومعه نیز من را مورد

تحقـیر قـرار می‌دادند. این خـاطرات هولنـاک بودند و با تماشای آن‌ها احساس حزن و دلسوزی و شـفقت زیـادی نسبت به خودم و کـودکیم کـردم. خـدا گفت که از نزدیک نگاه کن. دیدم که در تمامی آن سال‌ها و اتفاقـات نـوری من را در خود فرا گرفته بود. عشق خدا را نسبت به خود از همان ابتـدای کـودکی حس کـردم. او گفت که همیشه در کنـار من بـوده و هیچ‌وقت من را تنها نگذاشـته است. من در عشقش کاملاً غرق شدم، در حـدی که دیگر تحمل آن همه عشق و عطوفت ورای توان و طاقتم بود.

در آن‌جا بود که تک تک افرادی که من را آزرده و مجـروح کـرده بودند را نـیز دیـدم، و دیـدم که آن‌ها نـیز نـوری در اطراف خود داشتند. دیدم که ما همگی فرزندانی مجروح و زخم خـــورده‌ایم، و این‌جا روی زمین هســـتیم که به یک‌دیگر در این سفر معنـوی و روحـانی یـاری دهیم و به یک‌دیگر محبت کـنیم و یک‌دیگر را ببخشـیم. عشق خـدا را نه تنها نسبت به خودم، بلکه نسبت به تمـام انسـان‌هائی که در زندگی با آن‌ها برخورد کرده بودم حس کردم و من خود با عطوفت و شفقت نسبت به تمـام آن‌ها پر شـدم. خدا آن‌جا من را به گرمی در آغـوش خـود فشـرد و گفت که همیشه با من خواهد بود و نباید اطمینان و ایمان خود را به او از دست بـدهم. او گفت که هیچ عملی نیست که بتوانم مرتکب شوم که باعث شود او من را تنها بگـذارد، و همه‌چیز درست و سر جای خود است. بعد از زمانی که احسـاس می‌کـردم سـاعتها به طـول انجامیـده بـود، به تدریج حضـور خـدا در آن‌جا کمرنگ‌تر شـد، گرچه در اتـاق هنوز باقی مانده درخششی که به رنگ طلائی بود وجـود داشت...

من از اتـاقم بـیرون آمـدم و به در اتـاق مسـئول تـازه واردان رفته و در را زدم. سـاعت 3:15 صـبح بـود. او با من نشست و من گریه کنان اتفاقی را که بـرایم افتـاده بود بـرای او شـرح دادم. او من را درک می‌کـرد و به من گفت که من حقیقتاً با خدا روبرو شده‌ام و مورد موهبت زیـادی قـرار گـرفته‌ام. او بـرای چند روز آینـده به من استراحت داد و من را از انجام کارهـای صـومعه مـرخص کرد. من تا چند روز هنوز بسیار منقلب بـودم و حـال من مـرتب بین حـالت عـادی و احسـاس آن تجربه عـوض می‌شد. دو روز طـول کشـید تا هق هق گریه من کـاملاً متوقف شد.

اکنون که این خاطره را می‌نویسم 30 سال از آن اتفاق می‌گـذرد. من مطمئن هسـتم که این واقعی‌تـرین چـیزی بـوده که هرگز بـرای من اتفـاق افتـاده اسـت، حـتی واقعی‌تر از زندگی روزمـره کنـونیم. این تجربه را بـرای کسـانی که در زنـدگی دچـار چـالش و مشـکلات زیـادی هستند بازگو کردم. هم‌چنین برای خودم، تا یـادآوری کنم که خدا همواره ما را دوست دارد (و با ماست).

تجربه سلسو

در اکتبر سال 1996 من 39 سال داشتم و از طرف کارم به یک مـاموریت در آروبا (Aruba)ـ در سـواحل دریـای کاریبین (Caribbean Sea) فرستاده شده بودم. یک بعد از ظهر که جلسه نداشتم و وقتم آزاد بود تصمیم گرفتم که به همراه تعدادی از همکارانم برای یک تـور دریـایی و غواصی (Snorkling)ـ بـروم. ما سـوار یک کشـتی به نسـبت بـزرگ شـدیم، سـاعت 2 بعد از ظهر بـود و ما به نقطه‌ای که حـدودا 200 مـتر از سـاحل فاصـله داشت

رسیدیم و کشتی در آن‌جا لنگر انـداخت. آن‌جا جـایی بـود که می‌توانســتیم بــرای غواصی و تماشــای ماهی‌ها به درون آب بپریم. ناخدای کشتی توصیه کرده بود که بدون جلیقه نجات در آب نرویم، ولی من همکارانم را دیـدم که بـــدون جلیقه در آب می‌پریدند و من هم همین کـــار را کردم.

موجها پرقـدرت بودند و من را با خـود می‌کشـیدند و من به تدریج از کشتی دورتر می‌شدم. چیزی طول نکشید که حدود 100 متر از کشتی فاصـله گرفته بـودم و موجها و شنا کردن مداوم من را خسته کرده بودند. من یک صخره را در میـــان آن‌جا دیـــدم که از آب بـــیرون زده بـــود و نزدیک‌تـرین جـایی بـود که می‌توانسـتم به آن‌جا رفته و کمی استراحت کنم. من که فردی ورزشکار و روی فـرم بودم نگران این‌که نتوانم به آن صخره برسم نبودم، ولی به زودی فهمیدم که اشتباه می‌کـردم. من (خیلی خسـته شده) و شروع به قورت دادن آب دریا کردم. متوجه شدم که یکی از پا قورباقه‌ای‌هـــای لـــوازم قواصی‌ام از پـــایم افتاده است و بقیه لوازمم هم به من نیمه آویـزان بودند و کمکی به من نمی‌کردند. اکنـون که به آن صـخره نگـاه می‌کـــردم به نظـــرم دورتر از همیشه می‌رســـید. من به سرعت در حال از دست دادن توان و انرژی خـود بـودم و به سختی می‌توانستم نفس بکشم. در عـــرض چند دقیقه دیگر نمی‌توانسـتم سـرم را بـالای آب نگـاه دارم. سـپس متوجه شدم که اصلا در حال شـنا کـردن نیسـتم، بلکه در حال نگاه کردن به بـدن بی‌حـرکت خـودم از بـالا هسـتم. ابتدا حتی متوجه نشدم که این بدن که بی‌حـرکت بر روی آب شناور است بـدن من است. من سـاعت مچی‌ام را از بـــالا می‌دیـــدم که صـــفحه آن نـــور خورشـــید را منعکس

می‌کرد. با این‌که از فاصله به نسبت زیادی از بالا آن را می‌دیدم، مانند این بود که از فاصله چند سانتیمتری به آن نگاه می‌کنم. می‌توانستم کوچک‌ترین جزئیات صفحه و عقربه‌های ساعت را ببینم و حتی می‌توانستم جزئیات کارکرد اجزاء داخل آن را نیز ببینم و بفهمم. مانند این بود که من داخل ساعت هستم و از نزدیک همه‌چیز را تماشا می‌کنم. من حرکت تمام چرخ دنده‌های آن را می‌دیدم و نقش هر یک را درک می‌کردم. قسمت‌هایی که در حرکت بودند را به رنگی مانند مادون قرمز و قسمت‌های ثابت را به رنگ ماوراء بنفش می‌دیدم. حدس می‌زنم که این تفاوت رنگ به خاطر تفاوت در انرژی پتانسیل و انرژی جنبشی ناشی از حرکت این قطعات بود. این صحنه خیلی عجیب و همزمان خیلی جالب بود.

سپس خودم را دوباره در بدنم که کمی پایین‌تر از سطح آب شناور بود یافتم. من در جستجوی «خودم» که لحظه‌ای پیش در بالای این صحنه بود، به سمت بالا نگاه کردم. نور خورشید که با زیبایی بی‌نظیری از درون آب عبور می‌کرد من را خیره کرده بود. سپس بدون این‌که سرم را بچرخانم به پایین نگاه کردم. نور خورشید را می‌دیدم که در آب پخش می‌شد و با حرکت به سمت اعماق آب به تدریج ضعیف‌تر می‌گشت. با تمام توان سعی کردم که به کف دریا نگاه کنم، که احساس یک تاریکی عمیق و پرقدرت را داشت. تاریکی وسیع آن نفس گیر بود ولی آرامشی پرقدرت در آن وجود داشت... در زیر آب و به طرف ساحل یک کشتی کوچک چوبی غرق شده را دیدم که شبیه به کشتی دزدان دریایی به نظر می‌رسید. سپس دوباره به کف دریا نگاه

کــردم. در ابتــدا به نظر کــاملا تاریک می‌رســید، نه یک تاریکی که نبود نور است، بلکه یک تاریکی کامل که پر از حیات بود. در آن لحظه مفهوم زمان و مکان برای من از بین رفت. من در پیش چشــمانم صــحنه‌ای ترســناک از گروهی از افراد بومی، دزدان دریایی، ناخداها، و زنان و کودکان را دیدم که در حــال غــرق شــدن بودند (بله تمــام این‌ها برای من در زمــان حــال بــود). احســاس می‌کــردم این‌ها افرادی هستند که در طی قرن‌ها در این آب غــرق شده‌اند.

در حین این صحنه من حدودا 3 متر زیر آب بودم و غــرق شدن آن‌ها را یک به یک می‌دیدم. به عنــوان مثــال فــردی را دیــدم که به شــدت دست و پا می‌زد و در حــال غــرق شدن بود. او مــرتب آب دریا را می‌بلعید و بــرای تنفس و نجات خود تقلا می‌کرد. نمی‌دانم آیا کشتی او غرق شــده بــــود یا این‌که قصد خودکشی داشت یا چه چــــیز دیگر. می‌دیــدم که آن‌ها یک به یک بعد از غــرق شــدن به آرامی پایین رفته تا به کف دریا می‌رسیدند. غرق شدن نفر بعد تنها بعد از این‌که شــخص قبلی به کف دریا رســیده بــود شروع می‌شد. شاید فــرد بعــدی ســال‌ها یا قرن‌ها بعد از نفر قبلی غــرق شــده بــود (ولی من آن‌ها را یک به یک پشت سر هم می‌دیــدم). درک کــردن و توضــیح کــارکرد زمــان در این بعد ســخت است. آن‌ها به نظر مانند روح یا شــبح نبودنــد، بلکه مانند افــراد معمــولی در دنیا به نظر می‌رسیدند.

می‌دانستم که آن‌ها افراد بومی یا دزدان دریایی یا خدمه یا ناخدای یک کشتی بودند. تنها ظاهر و لباس آن‌ها نبــود که باعث می‌شد این را بدانم، بلکه به نــوعی ما از طریق

فکری به هم متصل بودیم. احساس می‌کردم که هر یک از آن‌ها جزئی از من است. من به حالت چهره آن‌ها (در حال غرق شدن) نگاه می‌کردم، ولی توجه من بیشتر به احساسات آن‌ها بود، رنج کشیدنشان و ترس آن‌ها از مرگ. این اطلاعات بیشتر جنبه احساس داشتند تا مشاهده چشمی. در کل من شاهد غرق شدن حدود 40 نفر بودم.

یک نفر بیشتر از همه من را تحت تاثیر قرار داد. او یک زن حامله که دامن زیبای سفید و بلندی به تن داشت و شاید از نژاد اروپایی بود. موهای او بلند و قهوه‌ای بودند و مدل لباس او سال‌های حدود 1900 را تداعی می‌کرد. او بر خلاف دیگران چندان برای نجات خود تقلا نمی‌کرد، بلکه وقتی فکر او را درک کردم دیدم که او بیشتر نگران جان کودک خود است. لباس‌های خیس او حالت شکم حامله او را به خوبی نشان می‌داد. او شکم برجسته خود را با دو دست بغل کرده بود، گویی سعی می‌کرد طفل خود را در آغوش بگیرد. ناگهان نگاه‌های ما به یک‌دیگر دوخته شد و حالت چهره و فکر او این بود «به چه چیزی نگاه می‌کنی؟». چطور ممکن بود که او بتواند من را ببیند؟ چشمان خارق‌العاده و زیبایی او من را بهت زده کرده بود و احساس می‌کردم او می‌تواند روح من را ببیند. با خود فکر می‌کردم آیا این اتفاق واقعا برای من در حال رخ دادن است؟ تمام تراژدی سرنوشت انسان در آن‌جا منعکس شده بود، اوج عشق، زندگی، و مرگ، همه با هم. با خود اندیشیدم که اکنون من هم یکی از آن‌ها هستم.

من شروع به بیاد آوردن قسمت‌های مهمی از زندگی‌ام کردم. این مانند سفر به گذشته بود که در آن هم نقش شخص اصلی داستان را بازی می‌کردم و هم زمان نیز همه‌چیز را از بیرون مشاهده می‌نمودم. من (در اثر این مرور زندگی) بسیاری چیزها را راجع به خود یادگرفتم که قبلا نمی‌دانستم. دوباره به زمان حال بازگشتم و تلخی (شرایطی که در آن بودم) بر من غلبه کرد. من برای دختر، همسر، و مادرم بسیار ناراحت و نگران بودم.

ناگهان چیزی خارق‌العاده برایم اتفاق افتاد. احساس کردم که حجم آبی که گرم و درخشنده بود من را احاطه کرده و تاریکی آن‌جا را به عقب می‌راند. در اطراف من تنها درخشش و نور بود و ترس و حزن من به عشق و سرور تبدیل شد. می‌دانستم که من در نیروی حیات شناور هستم و یک اتفاق عرفانی و معنوی برایم در حال رخ دادن است. همه‌چیز خیلی آهسته شده بود، در حالی که ارواح آن افراد غرق شده و ارواح خانواده‌ام در دنیا در اطراف من بودند. می‌خواستم تک تک آن‌ها را در آغوش بگیرم. همه جا پر از عشقی نامحدود بود. گذشته، حال، و آینده همه یکی شده بودند. تمام ما مانند یک خانواده عظیم هستیم. معنای همه‌چیز را می‌فهمیدم و آرامشی احساس می‌کردم که نظیر آن را هرگز حس نکرده بودم. هیچ ترس و نگرانی نداشتم. در حقیقت، احساس قبولی کامل در من بود، گویی همه‌چیز دقیقا همانطور که باید در حال رخ دادن است.

در آن لحظه من خود را در منزل خودم یافتم و همه را از بالا می‌دیدم. دخترهایم که 5 و 7 ساله بودند در حال

بازی کردن کف اتاق بودند. من از دیدن آن‌ها خیلی لـذت بردم، از احساس رضایت از فهم این‌که حالشان کاملا خوب است. نمی‌دانم چه مدت آن‌ها را نگاه کردم زیرا زمان و مکان در این سوی واقعیت خیلی گیج کننده است. سپس من در خانه مادرم بودم و دیدم که او در مغازه بقالی کوچکی که داشت مشغول کار است. من تنها پسر خانواده بودم و پدر نداشتم و نگران عکس العمل او در اثر شنیدن خبر مرگ من بودم. سپس من در اتاق نشیمن بودم و آن‌جا یک دوست قدیمی‌ام که از زمان بچگی برایم یک دوست خوبم بود را دیدم که اسم او آندرس (Andres) بود. ما با هم مشغول به حرف زدن شدیم. آندرس یک افسر پلیس ضد قاچاق بود و چند سال پیش در حال انجام وظیفه کشته شده بود. ما برای مدتی طولانی با هم حرف زدیم و خاطرات دوران بچگی را به یاد آوردیم. او به من گفت که همسر و فرزندان بازمانده‌اش نیاز به کمک مالی دارند. او به من گفت که قصد دارد بعد از تمام شدن کار روزانه‌اش در اداره پلیس، شبها به عنوان نگهبان اضافه کار کند. حرف او من را بهت زده کرد! من حرفش را قطع کرده و گفتم «این دیگر چه حرفی است که می‌زنی؟ تو که اکنون مرده‌ای!». ولی او حرف من را قبول نکرد و سرش را تکان داده و گفت «حتما تو فقط خواب دیده‌ای که من کشته شده‌ام. ولی واقعیت این است که برای من اتفاقی نیافتاده است.» این صحنه بسیار زنده و واقعی بود و من چنان گیج شده بودم. در همان حالت که فکر من گیج بود، صدای فریادی را شنیدم که گفت «حالت خوب است سلسو؟». این صدای فریاد دوستم جورگ بود. من صخره را با دستانم گرفتم و گفتم «نه، حالم

خـــوب نیست». جـــورگ به من نزدیک شد و به من کمک کرد که به ساحل برسم. از آن صـخره تا سـاحل آب زیـاد عمیق نبود و توانستم بیشتر آن را راه بروم. او من را در ســـاحل رها کـــرد و گفت که می‌رود تا از کشـــتی کمک بیاورد.

وقـتی که به کشـتی برگشـتم همکـارانم دربـاره من جک می‌گفتند. یکی گفت که من وانمـــود کـــردم که در حـــال غرق شدن هستم تا در مرکز توجه قـرار بگـیرم. من تنها لبخنـــدی زدم. بـــرای آن‌ها من تنها 15 دقیقه گم شـــده بـودم. بـرای من سـاعتها گذشـته بـود و من به هـزاران کیلومتر دورتر سفر کرده بـودم و تجـربه‌ای بـاورنکردنی داشتم. هنوز هم نمی‌توانم بفهمم آن روز در دریا بر من چه گذشت. ولی مطمئن هســـتم که زنـــدگیم بعد از آن برای همیشه تغییر یافته است. از بسـیاری از جنبه‌ها من فرد بهتری شده‌ام. مانند این است که یک بعد جدید برای من گشوده شده است.

ضـــمنا تمـــام صـــحنه‌هایی که از مـــنزل و خـــانواده‌ام و هم‌چـنین در مـنزل مـادرم دیـده بـودم بعـدا توسط آن‌ها مـــورد تایید قـــرار گـــرفت. آن‌ها چهارشـــنبه بعد از ظهر همان لباس‌هایی را پوشیده و کارهایی را انجام می‌دادند که من دیـــده بـــودم. یک هفته بعد من به مـــنزل دوست پلیس درگذشـــته‌ام آنـــدرس رفتم تا مـــادرش را ملاقـــات کنم. همـــانطور که گفته بـــود خـــانواده او در یک بحـــران مالی بـود. این قلب من را به لـرزه انـداخت زیـرا متوجه شدم که آندرس حقیقت را به من می‌گفت.

تجربه سسیل همیلتون در 11 سالگی

سسیل همیلتون (Cecil L. Hamilton)ـ در سن 11 سالگی در اثر غرق شدن دچار مرگ موقت شد. گفتگوی او با وجود نور جنبه‌های جالب و منحصر به فردی دارد که در زیر آمده است [39]:

وقتی 11 ساله بودم با برادرم در حال شنا کردن بودیم که برای او مشکلی پیش آمد. من سعی کردم او را از آب بیرون بکشم، ولی او که ترسیده بود، در حال غرق شدن من را نیز با خود به پایین کشید. ما هر دو تقلای زیادی کرده و غرق شدیم، ولی در نهایت او درگذشت و من به زندگی بازگشتم. خاطرهٔ این اتفاق برای من مانند این‌که دیروز بوده تازه است. به یاد دارم که در حالی که زیر آب می‌رفتم شروع به شنیدن صدای عجیبی مانند زنگ کردم و احساس آرامشی من را فرا گرفت. سپس احساس کردم که روح من از بدنم خارج شد و به فضائی کاملاً تاریک و تهی رفت که کمی برایم ترسناک بود. در فاصله‌ای دور نقطه نورانی کوچکی را دیدم و به طرف آن حرکت کردم، در ابتدا با آرامی و به تدریج سریع و سریع‌تر. من به نور رسیدم و به طور کامل وارد نور شدم. متوجه شدم که در آن‌جا همه‌چیز، آسمان، ساختمان‌ها، چمن و ... هر کدام از خود نور ساتع می‌کردند و رنگها متنوع‌تر و زیباتر از رنگهائی بودند که در دنیا می‌بینیم. جویباری پیچ و خم دار در آن‌جا بود که در طرف دیگر آن یک شهر دیده می‌شد و جاده‌ای آن شهر را به شهرهای متعدد دیگری وصل می‌کرد.

درست در مقابل من در طرف دیگر رودخانه 3 مرد ایستاده بودند که بدون راه رفتن یا پرواز کردن خود را جلوی من قرار دادند. من آن‌ها را نمی‌شناختم ولی

می‌دانستم که یکی از آن‌ها لین بیب (Lynn Bibb) است که چند هفته قبل از تولد من درگذشته بود. می‌دانستم که این 3 مرد برای مراقبت و خوشامد گوئی به من آن‌جا هستند و می‌خواستند من را از رودخانه عبور داده و به شهر اول ببرند. احساسی داشتم که اگر با آن‌ها بروم دیگر بازنخواهم گشت، و به همین خاطر تأمل کردم.

شهر اول مانند کلاس اول بود. مردم آن‌جا می‌ماندند تا وقتی که برای رفتن به شهر بعدی و درجه بعدی آماده شوند، و به همین شکل شهرهای بعدی هر کدام برای آن مردم مراحلی از رشد بودند. پشت من در سمت چپ یک نور بسیار قوی بود که پر از گرمی و عشق بود. می‌دانستم که این نور یک شخص است. من نمی‌توانستم آن را مستقیماً ببینم ولی حس می‌کردم که یک وجود مذکر است. او از طریق فکر شروع به مکالمه با من نمود و از من پرسید "چرا (برای گذر از رودخانه) تردید کردی؟". پاسخ دادم "من برای مردن کمی جوان هستم". او خنده‌ای کرد و گفت "بچه‌های زیادی می‌میرند". من گفتم "راستش اول می‌خواهم چند چیز را بدانم". گفت "چه چیزی را می‌خواهی بدانی؟". گفتم "مردن چیست؟" او گفت "برگرد و نگاه کن". من صحنهٔ یک تصادف رانندگی شدید را دیدم که در آن چند نفر کشته شده بودند. روح چند نفر از آن‌ها از کالبد خارج شده و به بالا صعود می‌کرد. ولی برخی دیگر نیز صعود نکرده و در همان‌جا باقی ماندند. من پرسیدم "آیا آن‌ها نیز می‌توانند صعود کنند؟". او گفت "بله، بعضی از آن‌ها زودتر و بعضی دیرتر و بعضی هرگز" بنابراین مرگ باور نداشتن به هیچ چیز است.

من پرسیدم “جهنم چیست؟”. او گفت “برگرد و دوبـاره نگـاه کن”. نگـاه کـردم و پـیر زنی را دیـدم که روی یک صـندلی نشسـته وتنها کـارش نگـرانی و حـرص خـوردن برای چیزهای مختلف بود، از کودکان و نوه‌هـایش گرفته تا هر چیز دیگر. بنابراین جهنم یک مکان نیست بلکه عدم تعقل و خرد و حـرکت و کوشش نکـردن بـرای پیشـرفت است.

من پرسـیدم “آیا شـیطان وجـود دارد؟”. او گفت “فکر می‌کنی آیا خـدا اجـازهٔ آن را می‌دهـد؟” و ادامه داد “اگر تو برای چند لحظه خدا بـودی، اولین کـاری که می‌کـردی چه بود؟” من می‌دانستم که اولین کاری که می‌کردم این بود که شیطان را از میان بردارم.

پرسـیدم “چگونه می‌تـوانم کـار خـوب را از بد تشـخیص دهم؟”. او پاسخ داد “خـــوبی کمک و محبت کـــردن به دیگران است و بدی تنها آزردن دیگران نیست، بلکه کمک نکردن در جائی که می‌توان کمک کرد نیز بدی است”.

ما برای مدتی با یک‌دیگر راه رفتیم و من سـؤالاتی راجع به جهان هستی و دلیل چیزهای مختلف کـردم که جـواب همهٔ آن‌ها به من نشان داده شد. سپس او دوبـاره از من پرسـید که آیا می‌خـواهم بمـانم یا به دنیا بـازگردم. من گفتم که می‌خـواهم بـازگردم. او پرسـید چـرا. گفتم اگر برگـردم می‌تـوانم به مـادرم که پـدرم او را در حـالی که حامله بود و با چهار فرزند دیگر تنها رها کـرده بـود کمک کنم. او خنده‌ای کـرد و پرسـید که دلیل واقعی من بـرای بازگشتن چیسـت؟ پاسخ دادم که من زمین را کمی بهـتر از آن‌چه بوده خواهم کرد (زندگی من روی زمین مثبت و سازنده خواهد بود). او گفت پس می‌توانی برگردی ولی

تنها بخشی از دانش و حکمـتی که این‌جا فـرا گرفـتی را می‌توانی با خود ببری، و بقیـهٔ آن تا روزی که دوبـاره به این‌جا بازگردی از ذهن تو پوشیده خواهد ماند.

من چشم باز کـردم و دیـدم که با صـورت روی گل و لای کف رودخانه دراز کشیده‌ام ولی نیروئی من را به سـمت بالا و سـطح آب کشـید. من از آب بـالا آمـده و اسـتفراغ کردم و مقدار زیادی آب بالا آوردم، ولی توانستم خود را از آب بیرون بکشم. در آن موقع دریافتم که برادرم خفه شده و درگذشته است.

تجربه ساندرا راجرز

سـاندرا راجـرز (Sandra Rogers)ـ در سـال 1976 با شلیک گلوله به قلب خـود دست به خودکشی زد. سـاندرا در شب قبل از آن نیز سعی کـرده بـود با دارو خودکشی کند که موفق نشـده بـود. سـاندرا که تصـور می‌کـرد با خودکشی همه‌چـیز پایـان می‌یابـد، دریـافت که این‌گونه نیست. ساندرا بالاخره در 28 آوریل سال 2000، یعـنی 24 سال بعد از خـود کشـیش درگذشت. وی آن‌چه در اثر خود کشی بر او گذشت را در کتاب «درسهائی از نـور» (Lessons from the Light) این‌گونه بازگو می‌کند:

... من به‌پیش روی نوری بسیار درخشنده، و پر از عشق و گرمی رسیدم. در آن‌جا زندگی من و تمام آن‌چه من را تا آستانهٔ خودکشی آورده بود برایم به نمـایش درآمد. در این بـازبینی زنـدگی، نه تنها احساسـات خـود، بلکه احساسات تمام افرادی را که به‌نـوعی روی زندگی‌شـان اثری گذاشته بـودم را حس می‌کـردم و تمـام انگیزه‌هـای رفتار آنان را نیز درک می‌کردم. من دوباره تمام دردها و

ناامیدی‌های خودم را در چند سال اخیر دیدم، رابطه‌ها‌ی اشتباه، حاملگی‌های ناخواسته و سقط جنین‌ها، شکستم در ازدواج‌ها، و چندین تلاش ناموفق برای خودکشی. دیدم که هنگامی که یک زن 25 ساله بودم، سه بار ازدواج کرده و طلاق گرفته بودم، و به خاطر زیاده روی در مصرف داروها 6 بار در بیمارستان بستری شده بودم. دیدم که چگونه از وجود خودم و زندگی‌ام متنفر بودم و نمی‌توانستم بفهمم چگونه یک خدای مهربان می‌تواند اجاره چنین اتفاقاتی را بدهد.

نور که به همراه من ناظر مرور زندگی من بود، نه تنها هیچ قضاوتی در مورد من و اعمالم نمی‌کرد، بلکه به همراه من تمام دردها و حزن‌های من را حس می‌کرد و من را عمیقاً درک کرده و دوست می‌داشت. عشقی که از سوی او حس می‌کردم چنان سرشار و عمیق بود که نمی‌خواستم هیچ‌وقت آن‌جا را ترک کنم. در آن حال، من در مورد هرچه که اراده می‌کردم دانش و حکمتی نامحدود دریافت می‌کردم. من توسط فرشتهٔ راهنمایم به‌سوی نور هدایت شدم و من و فرشته‌ام در نور غرق و ممزوج شدیم. هنگامی که در نور بودم درک کردم که هرچه که در جهان هستی وجود دارد نشئت گرفته از نور است، که همان ماهیت خداست.

به من این انتخاب داده شد که در نور باقی بمانم به‌شرط این‌که بعداً دوباره به دنیای فیزیکی بازگشته و تمامی آن‌چه من را به سرحد خودکشی رسانده بود را دوباره تجربه کنم (تا درس‌های آن را فراگیرم)، یا این‌که به زمین و زندگی خود بازگردم. به من گفته شد که اگر بازگردم، بالاخره خانواده و محبتی که تشنهٔ آن هستم را

خـواهم داشت. هم‌چـنین به من گفته شد که از حکمت و دانشی که دریـافت کـرده‌ام، تنها بخشی که بـرای ادامـهٔ زندگی‌ام و کمک به بیداری دیگـران نیـاز دارم را خـواهم توانست با خود به دنیا بازگردانم.

در نور به من این حکمت‌ها داده شد:

خدا عشق و نور، و انرژی همه‌چیز است. خـدا سرچشـمهٔ عشق کامل و زندگی و حیات است.

خـــدا هر چه که ما انجـــام می‌دهیم یا فکر می‌کـــنیم را می‌داند و همـهٔ ما را کـاملاً درک می‌کند و صـرف‌نظر از آن‌چه می‌کنیم عمیقاً دوست دارد.

خـدا ما را دوست دارد و می‌بخشـد، و انتظـار دارد که ما نیز متقابلاً به دیگران مهر بورزیم و آن‌ها را ببخشیم.

خـــدا هر دردی که ما حس می‌کـــنیم یا به دیگـــران وارد می‌کنیم را حس می‌کند.

روح ما پـــاره‌ای از خداست و خـــدا درون همـــهٔ ماست و بنابراین روح ما جاویدان و ابدی است.

همان‌گونه که کوچک‌ترین اتم در بدنمان جزئی از ماست، ما جزئی از خداییم.

نـــور سرچشـــمه‌ای است که در آن همه‌چـــیز با هم یکی می‌گردد. همـهٔ ما با خـدا یکی هسـتیم و اگر کـوچک‌ترین آسیبی به مخلوقی وارد کنیم، در حقیقت به همه آســیب زده‌ایم.

خـــــدا تنبیه نمی‌کنـــــد، او تنها محبت می‌کند و عشق می‌ورزد. او به ما آزادی انتخـــــاب داده که با آن رشد و

خوشحالی را بیابیم. ولی هر عمل و فکر نتیجه و بازتابی دارد که اجتنـــاب ناپـــذیر است. اگر ما تـــاریکی و شر را انتخـاب کـنیم، با نتیجه طـبیعی آن که درد و مهنت است روبرو خواهیم شد، که ممکن است آن را به‌اشـتباه، تنبیه و عذابی از سوی خدا تصور کنیم.

خـــدا از طـــرق بســـیار مختلفی حقیقت و آگـــاهی را به کسانی که به دنبال آن می‌گردند می‌فرستد.

خدا همیشه در همه جاست.

به آن ندای کوچک درونی خود گوش فرا ده، که آن نـــدای خداست.

تنها چیزی که برای همیشه پایدار است عشق است.

خدا همان عشق است، و عـالی‌تر از آن است که به طـور کامل در دنیای فیزیکی تجربه و فهمیده شود.

بهشت خدا بـرای ما عشق است. ما می‌تـوانیم بهشت را با یاد گرفتن این‌که به یک‌دیگر مهر بورزیم خلق کنیم.

زنـدگی پر از درس بـرای یـادگیری عشق ورزیـدن است. وقـتی که عشق ورزیـدن را فـرا گرفـتیم، بـرای همیشه منزل خواهیم بود.

برای این‌که در زنـدگی وفـور داشـته باشـی، آن‌چه را که واقعـــاً دوست داری انجـــام بـــده و آن‌چه را که انجـــام می‌دهی واقعاً دوست داشته باش.

در جســتجوی حقیقت و خــرد، تمــام راه‌ها به عشق ختم می‌شود.

خدا نتیجهٔ گناهان انسان را به فرصتی برای یادگیری مهر ورزیدن تبدیل می‌کند.

وقتی برای خدا کار می‌کنیم، عشق ایجاد می‌کنیم.

هر عملی که از روی عشق انجام شود، نتیجهٔ آن سرور و لذت است و بزرگ‌ترین سرور، مهر ورزیدن است.

بخشیدن تمرین مهر ورزیدن در شرایطی دشوار است و نزدیک‌ترین چیز به تجربه ماهیت خدا در این دنیای فیزیکی است.

ما بسیار مهم‌تر و بزرگ‌تر از آنی که فکر می‌کنیم هستیم، همهٔ ما. اگر انسان‌ها ذات و ماهیت حقیقی خود را می‌دانستند، روی زمین صلح کامل برقرار بود.

هر چه که در حق دیگران انجام می‌دهی، در حقیقت در حق خدا و در حق خود انجام می‌دهی.

ما تنها می‌توانیم آن‌قدر (از رشد معنوی) به دست آوریم که خواهان پذیرش آن هستیم.

اگر می‌خواهی خوشحالی بیابی، به آنانی را که در درد و رنج هستند کمک کن. یک مهر ورزیدن حتی کوچک، مانند یک موج تا ابد در جهان منتشر می‌شود، و راه خود را برای بازگشت به تو پیدا خواهد کرد.

آن صفاتی را که از آن در دیگران بیزاری داری، انعکاسی از صفات معیوب خود توست.

خدا تنها یکی است، گرچه هر مذهب و تعلیمی آن را به‌گونه‌ای متفاوت بیان می‌کند و می‌پرستد. تفاوت بین مذاهب به خاطر تفاوت در درس‌هایی است که انسان‌ها

باید یاد بگیرند و فهم آنان است. تمام جهان هستی معبد خداست و خدای انتقام‌جو و خشمگین خدای ساختهٔ ذهن انسان‌هاست. آن‌هایی که از نظر معنوی پیشرفته‌ترند حقیقت را در تمامی ادیان می‌بینند.

شیاطین ساختهٔ ذهن ما هستند و تنها وجود دارند زیرا ما با افکاری تاریک که از ترس ناشی می‌شود آن‌ها را خلق می‌کنیم.

ریشهٔ تمام گناهان خود را جدا و منفصل دیدن از خود و بقیهٔ آفرینش است.

ساندرا در تجربه خود در مورد مذهب می‌گوید:

من قبلاً فکر می‌کردم خدا منصف نیست زیرا مسیح گفته است: «من راه و حقیقت و زندگی هستم. راه به پدر (بهشتی همهٔ ما - خدا) از طریق من است». من پیش خود فکر می‌کردم که این منصفانه نیست زیرا همه امکان یا علاقهٔ گرایش به مسیحیت را ندارند یا در معرض تعلیمات آن قرار نگرفته و با آن آشنا نیستند. در تجربه‌ام از نور، که اکنون او را مسیح می‌نامم، پرسیدم آیا پیروان سایر مذاهب به بهشت خواهند رفت؟ به من نشان داده شد که این‌که نام چه گروه یا مذهبی را به خود نسبت دهی کاملاً بی‌اهمیت است. تنها چیزی که مهم است این است که چقدر با نحوهٔ رفتارت با دیگران و مهر ورزیدن به آنان به خدا عشق ورزیده‌ایم. نور به من نشان داد که آن‌چه پس از مرگ به‌حساب می‌آید چیزهایی نیستند که به‌ظاهر می‌گوییم و ادعا می‌کنیم، بلکه عشقی است که در قلب ما نسبت به خدا و یک‌دیگر وجود دارد.

تجربه رومی

زنی اهل اسرائیل به نام رومی هنگامی که به هند سفر کرده بود در اثر تصادف رانندگی تجربه نزدیک به مرگ داشت:

من به همراه خانواده‌ام در ماشین نشسته بودیم که ناگهان سر و صدای زیادی شنیدم و متوجه شدم که ماشین از جاده خارج شده و در حال پایین رفتن از کوه است. در همین حال، صدایی مذکر از درون به من گفت: «همه‌چیز درست است.» گرچه عجیب است، اما من احساس آرامشی کامل داشتم و هیچ ترسی در من نبود. در حالی که ماشین پایین می‌رفت و به موانع مختلف برخورد میکرد و می‌غلطید، همان صدا از درون به من گفت: «به همراه آن برو [و مقاومت نکن].» این صدا از درون فکر من می‌آمد ولی از من نبود و شخص دیگری بود. من ناگهان خود را در فضایی لایتناهی یافتم و زندگی من در پیش رویم به نمایش درآمد.

اتفاقات زندگیام مانند یک فیلم که به میلیون‌ها عکس تقسیم شده باشد روبهروی من به نمایش در آمدند. کوچک‌ترین اعمال، افکار، و لحظات زندگی‌ام، حتی آن‌هایی را که فراموش کرده بودم، همگی پیش روی من بودند. منظرهٔ مسحور کننده‌ای بود. عجیب‌تر این‌که این تصاویر به‌طور مستقیم به هم متصل نبودند، بلکه رشته‌ای از نور آن‌ها را به هم متصل و فضای بین آن‌ها را پر کرده بود.

احساسات غالب در من کنجکاوی، احساس هیبت، و خونسردی همراه با انصاف و عدالت بود. من به همه‌چیز

با کنجکاوی شدیدی نگاه می‌کردم و هرگاه سؤالی داشتم جواب آن بلافاصله داده می‌شد. گرچه تصاویر یکی بعد از دیگری به نمایش درمیآمد، اما به‌گونه‌ای همه‌چیز در آن واحد و باهم اتفاق می‌افتاد. گذشته، حال، و آینده همه یکی بودند. جایگاه این تصاویر در تصویر بزرگ‌تر [خلقت] الهام بخش و معنادار بود. احساس شفقت و بخشیدهشدن می‌کردم. در حقیقت [از دیدگاه الهی] چیزی برای بخشیدن نبود. می‌دیدم که زندگی من معنا و نظمی کامل داشت. می‌توانم آن را به یک معادلهٔ ریاضی تشبیه کنم. در آن می‌توانستم نظم طبیعی و علت و معلول را ببینم و همه‌چیز را بفهمم، بدون این‌که هیچ قضاوتی در کار باشد.

متوجه شدم که تنها با تمرکز روی یک صحنه می‌توانم وارد آن شوم [و آن اتفاق را دوباره تجربه کنم] و سپس از آن خارج شوم. از هر صحنه و اتفاق، همیشه امکان دسترسی به نوری که تمامی این صحنه‌ها را به هم متصل می‌کرد بود. هم‌چنین می‌توانستم تمام افکاری را که در زندگی از خاطر من گذشته بود ببینم. تصویر افکار من نیز به همان اندازهٔ اعمالم قوی بودند. من شگفت زده شدم که چقدر افکار ما حقیقی و قوی هستند و آن‌ها نیز با رشته‌ای از نور به هم متصل بودند.

متوجه شدم که هر عمل و فکر من نقشی به‌جای گذاشته، و هر اتفاق زندگی‌ام روی خودم و اطرافیانم مؤثر بوده است. هر احساس من، هر نیت من، و هر دفعه که متوجه نوری که اتفاقات زندگی‌ام را به هم متصل می‌کرد شده بودم، همه و همه به حساب می‌آمدند. من با آرامش کامل به این صحنه‌ها نگاه

می‌کردم و می‌دیدم که چگونه تا آخرین لحظه، زندگیام با تصمیماتی که گرفته بودم شکل گرفته بود. زندگی من تظاهر کامل من و وجود من بود. در مورد تمام لحظات زندگی‌ام، حتی آن‌هایی که ناخوشایند بودند، پذیرش و قبول کامل وجود داشت. لحظات زندگی تمامی ما با این رشتهٔ نور به هم متصل هستند و هرگاه که ما آمادهٔ پذیرش آن باشیم، می‌توانیم با آن نور ارتباط برقرار کنیم و به آن وصل شویم. این نور همیشه در دسترس ماست. آخرین تصاویر زندگی‌ام صحنهٔ سقوط من و خانواده‌ام با ماشین به ته دره بود.

می‌دیدم که ما همگی به هم متصلیم. من از طریق شبکه‌ای چند وجهی از نور، مانند یک هولوگرام کامل به تمامی انسان‌ها متصل بودم. همهٔ چیزها با رشته‌هایی از نور که فاصلهٔ بین تمام لحظه‌ها را پر می‌کرد به هم متصل بودند. نظمی کامل و مقبولیتی کامل در همه‌چیز بود.

سپس تصاویر [مرور زندگی‌ام] ناپدید شد و نیرویی پرقدرت من را به سمت جلو حرکت داد. در اطرافم جز فضا چیزی نبود و احساس خوشحالی و سبکی می‌کردم. می‌دانستم که زنده‌ام، بدون این‌که بدنی داشته باشم. حال درک می‌کردم که پس از مرگ، زندگی است. من مرده بودم ولی هنوز زنده بودم. به‌جز نداشتن بدن، تنها فرقی که با گذشته حس می‌کردم این بود که هوا یا فضای اطراف تا حدودی رنگ و جوهری متفاوت داشت.

با خود فکر می‌کردم که گذر از مرگ به عالم دیگر بسیار پیوسته و آرام است. برایم روشن شد که مرگ نقطهٔ مقابل زندگی نیست، بلکه ادامهٔ آن است. من در

کنجکاوی و نظـارهٔ همه‌چـیز غـرق شـده بـودم، مانند یک کودک خردسال.

سـپس احسـاس کـردم که با سـرعتی سرسـام‌آور از خلأ تاریکی بیرون آمدم. در اطرافم مناظری بود که به زمین شباهت داشت؛ با درختان و صـخره‌ها و کوهسـتان.... در آن‌جا نـوری بسـیار درخشـان و خـیره کننـده را دیـدم که شگفت‌آور بـود. من این نـور را از تجربه‌هـای مدیتیشـن، لحظات اشراق و بیداری، تجربه‌هـای معنـوی، و احسـاس عشق نامشروط در زنـدگی دنیـایی به یـاد آوردم. متوجه شدم که در حقیقت این نور در تاروپود هر لحظهٔ زنـدگی من بود و من همیشه با آن آشنا بـودم و به آن دسترسی داشته‌ام. نور به من احساس صمیمیتی عمیق و سـروری بی‌انـدازه وعشـقی بسـیار قـوی و تسـلیم کامل در عین آزادی میـداد. دریـافتم که این نـور در هر لحظه و هر شـرایط و مـوقعیت زنـدگی همیشه در دسـترس همـهٔ ماست. اگر ما متوجه باشیم که نور با ماست، می‌تـوانیم آن را بخوانیم و به آن متصل شویم.

من نزدیک نـور بـودم و نـور همه‌چـیز بـود. هر چـیزی که هرگز خواسته بودم یا نیاز داشتم یا در آینده خواستار آن بودم، همه در نور بود. نور گرم و دل‌نشین، و در آن شفا و تغذیه [تمام نیازها] بود. نور خالص و درخشـان و پر از عشقی نامشـروط بـود و می‌دانسـتم که می‌تـوانم به آن اعتماد کنم. من در مقابل عظمت این نور زانو زده بـودم و تنها خواستهام این بود که در آن و جزیی از آن باشم.

به من حق انتخـاب داده شد و من تصـمیم گـرفتم که به نـور ملحق شـوم. می‌دانسـتم که هیچ چـیز دیگـری نمی‌خواهم. من وارد نور گشـتم و بـرای یک لحظه که به

درازای ابدیت بود با آن یکی شدم. در لحظـهٔ بعد بـدنم را دیدم که روی زمین افتاده و احساس کردم که می‌خواهم به آن وارد شوم و سپس به زندگی بازگشـتم. این بـرایم عجیب بود زیرا فکر نمی‌کردم چنین انتخابی کرده باشم.

اولین احســـاس من پس از ورود به بـــدنم این بـــود که نمی‌توانم نفس بکشم. همان صدا که از ابتـدای تجـربه‌ام با من بــود گفت: «دیــافراگم خــودت را منقبض کن.» با انجام آن، به زحمت توانستم دوباره نفس بکشم....بــرای مدتی بعد از برگشتن به دنیا، هنوز می‌توانســتم شـمه‌ای از دنیای مــاورائی را حس کنم، ولی به‌تـدریج این پنجـره به روی من بســـته شد. می‌تـــوانم بگـــویم که این تجربه قــوی‌ترین و عمیق‌تــرین و لــذت‌بخش‌ترین تجربه زنــدگی من بوده است.

تجربه رابرت

سه مورد در تاریخ‌های 15 اوت 2005، 29 آوریل 2012 و 29 اکتبر 2014

(چکیده‌ای از کتاب در دست توسط رابرت)

ســال 2001 بــود و من در آریزونا زنــدگی می‌کــردم. یک روز پســـرعمویم «تیم» تلفـــنی به من خـــبر داد که حـــال پــدرش (که پدرخوانــده من بــود) بــدتر شــده است. فــورا پـــرواز روز بعد به شـــیکاگو را رزرو کـــردم و بعد از ظهر روز به فرودگـــاه شـــیکاگو رســـیدم. پســـرعمو تیم مـــرا مستقیما به بیمارستان برد. به اتاق رفتم تا عمو «سام» را بــبینم. نحیف به نظر می‌رســید و بــرای نفس کشــیدن تقلا می‌کرد. می‌شد احساس کرد که مرگ آن‌جا می‌گردد و در انتظار زمانش است.

حدود 11 شب همه به خانه رفتند تا کمی استراحت کنند و من و تیم تصـــمیم گرفـــتیم شب را در بیمارســـتان بگـذرانیم. ما قـرار بـود در اتـاق انتظـار بخـوابیم. کمی صحبت کـردیم، خـوردیم، دو یا سه بـار به عمو سـام سر زدیم. فضا بسیار آرام بـود. شـیفت نیمه شب که دو نفر بودند، در ایستگاه پرستاری مشغول شدند. سالن سکوت مرگباری داشت و هیچ فعالیتی در کار نبود.

تصمیم گرفتیم از مبل‌ها برای خواب استفاده کـنیم ولی آن‌ها ناراحت‌کننده‌ترین مبل‌هـائی بودند که سـاخته شـده است و من برای خواب مشکل داشتم. به تیم نگاه کـردم که نمی‌دانم چگونه سـریعا به خـواب رفته بـود. حـدود 2 صبح بود که دیگر بین خواب و بیداری سیر می‌کردم.

ناگهـان آن صـدای قدرتمند در عین حـال آرامش بخش را شـــنیدم. قدرتمند و در عین حـــال پـــرمحبت، مقتـــدر و همزمـان مهربـان (دلسـوز). کلمـات بلند و واضح بودند. صـــدا گفت «ســـام، به خانه بیا». من هرگز آن صـــدا و احساسی که در من ایجاد کرد را فراموش نخـواهم کـرد. مبهوت بودم اما تـرس نداشـتم. عجیب بـود ولی در عین حال آشنا به نظر میرسید. قوی بود، اما عشق را در لحن آن حس می‌کردم. هرگز چیزی مثل آن فرمان نشـنیده یا احساس نکرده بودم.

شبیه فیلم‌ها نبود که صدا پژواک پیدا می‌کند، فقط صـدا بـود، البته قدرتمند. راست نشسـتم و فـورا به اطـراف نگاه کردم. فکر کردم شاید شوخی ناخوشایندی است که کسی انجام داده است. ایستادم و راهروها را نگاه کردم. همه خالی بودند، هیچ فعالیتی وجود نداشت. به تیم نگاه

کردم که خواب بود. به پرستاران نگاه کردم که هر دو در جایشان پشت کامپیوتر نشسته بودند.

فکر کردم خواب دیـدم، ولی صـدا خیلی قدرتمند و قـوی بود. نشستم و به دیوار خیره شدم. آیا من صدای خــدا را شنیده‌ام؟ ساعت حدود 4 صبح بود. نمی‌دانستم باید تیم را از خــواب بیــدار کنم یا نه. تصــمیم گــرفتم بگــذارم بخوابد. رفتم به عمویم سر زدم و مدتی نشســتم و به او نگاه کردم.

من کاتولیک بودم و به مدارس کاتولیک رفته بودم، کمک کشیش بودم و اهل این موارد بودم، ولی صادقانه بگویم این فراتر از حد (من) بود. من به خدا اعتقاد داشتم ولی فقط یک اعتقـاد. در شـرایط گیج کننـده‌ای قـرار گرفته بـودم. می‌دانم که ذهن مثل یک کـامپیوتر پیچیـده اسـت، اما احساس نمی‌کردم که مشکلی دارد. جـوان بـودم و از نظر ســلامتی خــوب بــودم. همه حواسم کــار میکــرد. رانندگی می‌کردم و آدم نسبتا موفقی بـودم. زنـدگی در کل با من خوب تا کرده بود. حالا این اتفاق افتاده بود.

می‌ترســیدم دوبــاره بخــوابم، نمی‌دانســتم چه اتفــاقی خواهد افتـــاد. همه جـــور احتمـــالی به ذهنم می‌آمد و می‌رفت. هر تـــوجیهی را که بررسی می‌کـــردم بـــاز به همان نتیجه می‌رسیدم، هیچ توضـیح منطقی بـرای آن‌چه رخ داد وجـــود نداشت. در آن لحظه می‌دانســـتم در واقع همـــان را که فکر می‌کنم، شـــنیده‌ام و می‌دانســـتم که داشت عمو سام را برای سفر به خانه آماده می‌کرد، این واقعا صدای خدا بود.

کـارم را حـدود هشت صـبح شـروع کـردم و حـدود هشت شب هم شیفت من تمام شد. حالم خوب نبود. به «دونا» زنگ زدم و گفتم من دارم برمی‌گردم به آپارتمان و حالم خیلی خـــوب نیست. فکر می‌کـــردم بـــرای نهـــار چـــیز نامناســـبی خـــورده‌ام، ولی به او گفتم کمی اســـتراحت می‌کنم، لباسم را عـــوض می‌کنم و به خانه والـــدینش می‌آیم. پدر و مادرش حدود 3 مایلی ما زندگی می‌کردند.

15 اوت 2005 ساعت 8:45 دقیقه بود که تغییری عمیق و بسیار غیر منتظره در زندگی‌ام روی داد.

به خانه رسیدم و لباس راحت پوشیدم. بدترین تپش قلب عمـــرم را داشـــتم و نمی‌توانســـتم از آن خلاص شـــوم. یکدفعه نفسهایم کوتـــاه شد. زنگ زدم و به دونا گفتم به خانه بیاید که اوضـاع من خـوب نیست و نمیـدانم مشـکل کجاست. خواست به اورژانس زنگ بزند ولی لازم ندیدم، البته اشـــتباه می‌کـــردم. دائما با یقه لباسم کلنجـــار می‌رفتم که راحت‌تر نفس بکشم. حالم بدتر شد و تهـوع هم به آن اضافه شد. خیلی سریع اتفاق افتاد. گوشی را روی میز جلودستی گذاشتم و به سمت دستشوئی دویدم و وقتی بـالا آوردم تماما زرداب بـود. بـرایم عجیب بـود. یکبار دیگر صفرای روشن بـالا آوردم، بـاز هم و بـاز هم، چیزی غیر از صفرای روشن نبود.

بعد فشار شدید دیگری به من آمد، دچار ضـعف شـدم، در سـمت چپم درد احسـاس می‌کـردم و کف زمین از حـال رفتم. قـــادر به حـــرکت نبـــودم، گوشی هم در دسترسم نبـود و در آن لحظه می‌دانسـتم چه اتفـاقی در حـال رخ دادن است. یک حمله قلـــبی روی داده بـــود. آن‌جا کف دستشوئی افتاده بودم و به توالت نگـاه می‌کـردم و امید

داشـتم دونا حـرف مـرا جـدی گرفته و در راه باشد. جـدا مشکل داشـتم، هیچ کنـترلی بر سرنوشـتم نداشـتم و در سایه اراده خدا بودم.

فکر می‌کنم در هر تـــــراژدی، کمی کمـــــدی هم هست. همـــانطور که روی زمین افتـــاده بـــودم، دائما به خـــودم می‌گفتم قرار نیست در حال نگاه کردن به توالت بمیرم. فرض می‌کـردم یک جـوری زنـده می‌مـانم تا چـیزی پیـدا کنیم که مرا نگه‌دارد تا کمک برسد یا زندگی پایان یابد.

دائم تصور می‌کردم که پدرم هم در چنین وضعیتی مـــرد. در سـال 1977 به دستشـوئی رفت و دیگر زنـده بـیرون نیامد. آیا او هم با خـــودش همین‌ها را می‌گفت؟ تشـــابه غریبی بود، پدرم در دستشـوئی مـرد و من هم؟ من الان 47 سـال دارم و پـدرم در زمـان اولین حمله قلـبی 47 سال داشت، و در سن 58 مرحـوم شد. اگر زنـده بمـانم برنده‌ام؟ آیا جایزه‌ای هم دارد؟

فکر می‌کردم مردن در حال نگـاه کـردن به تـوالت از بین این همه‌چیزهـــا، روش عجیـــبی بـــرای مـــردن است. می‌دانسـتم این‌ها موضـوعات بیخـودی بـرای فکر کـردن است آنهم زمانی که دچار حمله قلبی شـده باشـی، ولی ذهن مثل یک کامپیوتر پیچیده است.

همـــانطور که افتـــاده بـــودم و زرداب از دهـــانم بـــیرون می‌ریخت دائما به خـــودم می‌گفتم که من در حـــال نگـــاه کـــردن به تـــوالت نمی‌مـیرم، من در حـال نگـاه کـردن به توالت نمی‌میرم، .... دونا و پدرش استیو رسـیدند و مـــرا کف تـــــوالت پیـــــدا کردند و به اورژانس زنگ زدند. دونا وقتی به دستشوئی رسـید به من گفت که امـدادگران در

راهنــد، یــادم است به او نگــاه کــردم و گفتم «خوبه که این‌جائی، من خسته‌ام و می‌خواهم بخوابم.»

دلیلی وجود دارد که به همه این‌ها اشــاره می‌کنم. شــاید اگر به جای میشیگان در فلوریدا بودم، این‌طـور نمی‌شد. آن‌چه که فکر می‌کردم خواب است چیزی کـاملا متفـاوت بود. گذار برای شروع سفرم به «سمت دیگر» آغاز شــده بود، زمانش بود که به خانه بروم.

انتقال به پس از مرگ (آن سوی زندگی)

وقتی اولین بار مردم و سفرم به بهشت را آغـاز کـردم، تــونلی ابر مانند را به یــاد می‌آورم که به آن وارد شــدم. تونل مســتقیما به ســمت بــالا نمی‌رفت، بلکه بیشــتر به نظر می‌آمد به دنیــائی مــوازی می‌رود. من به آرامی در تونل حــرکت می‌کــردم، روشن بــود ولی به نظر می‌آمد ســایه‌هائی مثل شــاخه‌های درخت اطــراف آن را احاطه کــرده است. احســاس من چنــدان زمیــنی نبــود و خیلی قویتر بود.

من از ورودی به «ســـــمت دیگر» می‌رفتم، به ســـــمت بهشت و خانــه، به ســمت خــدا. این انتقــال بــرایم اصلا عجیب نبــود. باید اعــتراف کنم به دلیل ناشــناخته کمی دلهـــره داشـــتم ولی آن هم به آرامی گذشت. احساسی دیگر مرا سرتاپا در بر گرفت.

اولین احســـاس، یک آرامش عمیق بـــود. بســـیار آرام و بی‌صــدا همــراه با آســایش خــاطری عظیم. هرگز روی زمین چــنین احســاس بــاور نکــردنی از آرامش نداشــتم.

شدت این احساسات آن‌چنان بود که می‌فهمیدید که به هیچ شکل مربوط به زندگی زمینی نیست.

تمام نگرانی‌ها، اندیشه‌ها، ترس‌ها و نظرات زمینی‌ام از بین رفت. گویا تمام عمرِ بیش از 47 ساله‌ی من اصلا وجود نداشته است. ژرفای این آرامش چنان باورنکردنی و فراتر از حد بود که آرزو می‌کردم روح خود را به خدا بدهم و انتقال به بهشت را بدون حتی یک پرسش بپذیرم. این تصویری از عشق خداست، رها شدن کامل و تام روح که آن‌را بدون هیچ سؤالی در دستان خدا می‌گذاری.

در تجربه من هیچ ترسی وجود نداشت و نه ترسی از این‌که کجا خواهم رفت و وقتی به آن‌جا برسم چه در انتظارم خواهد بود. می‌دانستم که وقتی به سرنوشت نهائی خود برسم همه‌چیز خوب خواهد بود. احساساتی که داشتم به ترتیب زمان نبودند، همراستا بودند ولی نه این‌که در هم تداخل داشته باشند.

بعد گرما بود، انگار در پوششی گرم پیچیده شده باشم. خیلی داغ یا خیلی سرد نبود، واقعا عالی بود. آنقدر عالی و آرامش بخش بود که هر اضطرابی هم که ممکن بود در روحم مانده باشد بیرون می‌ریخت. مثل این بود که در بازوان پر از عشق فرشته‌ای قرار داشته باشی و او بالهایش را به دورت بپیچد تا تو را گرم نگه‌دارد و مطمئنت کند که در امان و محفوظ هستی. عشق خدا رسیده و عشق او گرمی است و این چیزی است که احساسش می‌کنی. تو فرزند خدائی که به خانه آمده‌ای و خانه جائی گرم و خوشایند است، مثل بهشت.

آرزو داشـتم آن‌جا باشـم، در خانـه، نه خانه زمیـنی بلکه خانه در بهشت. فوق‌العـاده بـود. آرزوی بـودن در خانه با همه کسانی که دوستشان دارم و با خدا، مثل یک نـیروی عظیم مـــرا به ســـمت خـــود می‌کشـــید و حـــتی اگر می‌خواستم از آن گریزی نداشـتم، که البته چـنین چـیزی را نمی‌خواسـتم. هیجـان این‌که کسـانی را ببیـنی که از سال‌ها قبل دوستشـان داشـتی، داشـتن چـنین فرصـتی برای دوباره دیدن آن‌ها فراتر از هر هیجانی بـود که روی زمین ممکن است وجود داشته باشد.

می دانستی که وقـتی به خانه برسی - یعـنی زنـدگی‌ات در بهشت - عالی است. می‌توانی - فقط با اراده کـردن - به هر قسمت بهشت که می‌خواهی بروی. می‌توانی از هر آب و هوائی که مایلی لذت بـبری. هر که را بخـواهی ببیـنی و عظمت موسـیقیدان‌ها و هنرمنـدانی که قبل از تو در گذشته و به بهشت رفته‌اند را نظاره کنی و ....

بعد از آن عشق بـــود. این احساسی است که توضـــیحش خیلی سخت است. سـعی کنید اولین بـاری که فرزنـدتان را یا مخاطب خاصتان را دیدید به یاد بیاورید. می‌دانید در مورد چه حسی صحبت می‌کنم، احسـاس اولین عشق که مثبت و بسیار قـوی است. حـالا این احسـاس را هـزاران برابر کنید. این عشـــــــــقی است که هرگز روی زمین تصورش را هم نمی‌توانید بکنید. توضـیحش مشـکل است اما فکر می‌کنم بهـترین راه بـرای توضـیح این است که گویا خدا روح شما را گرفته و به آغوش خود نزدیک کرده و به آرامی شما را نوازش کرده و با صدای نرم، تسـکین دهنده و در عین حال قدرتمند بگوید «تو محفوظ هستی،

من تو را دارم و تو با من در خانه هستی. فرزندم به خانه خوش آمدی»

من در راه خانه‌ای بودم که به آن تعلق داشتم و از آن‌جا آمده بودم. روحم اکنون از بندهای زمینی آزاد بود و از سفر زمینی خود بر می‌گشت. شدت احساساتم فراتر از حد تحمل بود. توضیح دادن میزان آن سخت است ولی ایمان و اعتقاد به خدا تمام روحت را در بر می‌گیرد. خوشحالی که این اتفاق می‌افتد، تو تحت مراقبت خدا هستی.

بعد فهمیدم که این قدرت خداست که من احساس می‌کنم و عشق، گرما، صلح و آرامش از سایه‌هائی که تونل را احاطه کرده‌اند هم ایجاد می‌شود. آن‌چه من شاخه‌های درختان تصور کرده بودم، شاخه‌ها نبودند بلکه افرادی بودند که دوستشان داشتم و قبل از من مرده بودند. آن‌ها اطراف تونل بودند و مرا گرفته و راهنمائی می‌کردند و خوشامد می‌گفتند. این روح‌ها نقشی مهم در سفر من به زمین داشتند و کمک کرده بودند که من در سفرم به زمین شکل بگیرم و آموزش‌هائی که باید تکمیل کنم راحت‌تر کنند.

ناگهان در یک لحظه همه این‌ها متوقف شد گویا کسی من را گرفته و به عقب و خارج از تونل می‌کشد. تلاش می‌کردم تا جلوی کشیده شدنم به عقب را بگیرم و می‌خواستم که باز هم به جلو بروم، ولی نمی‌شد. هر چقدر که تلاش می‌کردم جلوتر نمی‌رفتم، ترس مرا گرفت. خیلی سردرگم کننده بود، من نمی‌توانستم جلوی

آن‌چه برای روحم اتفاق می‌افتاد بگـیرم. می‌خواسـتم به آن گرما برگردم ولی همه احساس‌هائی که داشتم از من دور می‌شدند. از آن‌ها تخلیه می‌شدم. همه‌اش ناپدید شد و کشیده شدن به سمت زمین دردناک بود.

امدادگران به صحنه رسیده و مـرا احیا کـرده بودند. یـادم است که آن‌جا دراز کشـــیده بـــودم و در ســـینه‌ام درد احساس می‌کردم. بعد در بازوان یک امـدادگر بـودم و به ســـمت آمبـــولانس بـــرده شـــدم. روی برانکـــارد پشت آمبـولانس دراز کشـیده و به نـور سـقف نگـاه می‌کـردم. فرو کردن سوزن به رگهـایم را حس می‌کـردم و شـنیدم که به بیمارستان زنگ زدند.

«مـرد 47 سـاله، سـکته قلـبی با احیـا، زمـان تقریـبی رسـیدن 3 دقیقه». چـیز بیشـتری از آن به بعد به یـادم نمی‌آید. رسیدن به بیمارستان یا رفتن به اتـاق اورژانس و کارهائی که پرسنل می‌کردند را به یاد نمی‌آورم.

آن‌چه به یاد می‌آورم این است که در گوشه بـالائی اتـاق اورژانس بودم و به پائین به بدنم نگاه می‌کردم که حدود بیست نفر با جـدیت کـار می‌کردند تا مـرا نجـات بدهند. یادم نمی‌آید که چهره‌هـای پرسـنل را دیـده باشـم، فقط ابزارها و روپوشهای سفیدشان.

یادم است که مدتی به پائین نگاه کردم که به شـدت کـار می‌کردند که مـــرا احیا کنند. ناگهـــان، فقط دانســـتم که زمان رفتن است و رو گردانـدم. فـورا به تونل با گرما و شکوه و صلح و آرامشی که داشت برگشـتم. خداوند مـرا به خانه خوانده بود.

نور روشن‌تر و درخشان‌تر شده بود. تمامی احساس‌های قوی که داشتم برگشته بود و من دوباره غـرق در گرمـا، عشق، آرامش، آسایش و صـلح بـودم. به یـاد می‌آورم که به انتهای تونل رسیدم و فورا با احساسی از اطمینـان و امـنیت در بر گرفته شـدم. دید من از فـراوانی نـور تـار شده بود، کمی سردرگم شدم ولی چـیزی بـرای نگـرانی وجود نداشت، هیچ ترسی نبود.

اولین حسم که تحریک شد از بوها بود. رایحه‌هـای لطیف شیرین مرا احاطه کرده بودند. گویا عطر تمام انواع گلها همزمـان وجـود داشت. شـدت رایحه‌ها شـگفت انگـیز و آرامش بخش بـود. نسـیم گـرم ملایمی می‌وزیـد، مانند جریانی از وفور. هنوز گرم و آرام بودم و به خانه منتقل شدم.

بینائی‌ام که واضح‌تر شـد، چهره‌هـای شـاد و لبخند زنـان زیـادی را دیـدم. احسـاس کـردم گویا تعـداد زیـادی روح مختلف مرا نگاه داشـته و هر کدامشـان بازگشت مـرا به خانه تبریک می‌گفت. تشـــخیص این‌که آن‌ها که هســـتند سخت بود، همه جوان بودند حدود بیست تا سی سـالگی. ولی چهره‌ها به تـدریج آشـنا شـدند. شـروع به تشـخیص آن‌ها کردم و دانستم چه کسانی هستند، میزان شادی که احسـاس می‌شد با لغـات زمیـنی قابل بیـان نیست. هیچ راهی نیست که بشود این احساس را توصیف کرد.

عمه‌ها و عموهـــایم را که قبل از من در گذشـــته بودند دیدم. پدربزرگ و مادربزرگهایم و دیگرانی که قبل از من رفته بودند. می‌دانســـتم در امـــنیت هســـتم و باید آن‌جا باشم. بعد پدرم را دیدم و ما ارتباطی برقـرار کـردیم که

آن همه سال در زمین فاصله افتاده بود. انگار که دیــروز بود و 38 سال زمینی از زمان مرگ او نمی‌گذشت.

پدربزرگ و مادربزرگ‌هایم آن‌جا بودند و مادربزرگ لوسیا همــان لبخند با محبت و خــوش آیند همیشــگی را بر لب داشت. پدربزرگ پیت جوانتر و بسـیار سـرحال بـود. همه نسـبت به آن‌چه در خـاطره داشـتم بسـیار جوانـتر بودند. همه بین 20 تا 30 بودند. آیا این سن به این خـاطر بـود که بهار زندگی است؟

همانطور که به اطراف نگاه می‌کردم تا با محیط آشــناتر شوم، در فاصله نـزدیکی برج‌ها و سـاختمان‌های عظیمی را دیدم که همگی با رنگ‌های باور نکردنی و جـذاب بــرق می‌زدند. آســـمان با رنگ‌هـــای مختلف از آبی گرفته تا بنفش می‌درخشید. دشتهای سرسبز گسـترده و درختـان با شکوه بودند. این‌ها خلقت خداوند و همه در همــاهنگی کامل بودند. به نظر می‌رســـید همه نـــواحی زمین در بهشت یافت می‌شـود اما مثل زمین نیست و بهـتر است و همان کمالی را دارد که خداوند در ابتدا آن‌ها را آفریده است.

چیزهای خیلی زیادی برای سـیاحت کـردن و دیـدن وجـود داشت و همینطور روح‌های بسـیار دیگر بـرای ملاقـات و گفتگو. می‌خواستم با بهشت (خانه) آشناتر شـوم آزادانه از جایی به جای دیگر حـرکت کنم و در عمارتهـای بـزرگ آن به اکتشـــاف بـــپردازم و دانش آن را جـــذب نمـــایم. عظمتی که در آن بـودم را احسـاس می‌کـردم و عجله‌ای برای سیاحت نداشـتم. با آن‌ها بـودم که روی زمین بیش از همه بــرایم عزیز بودند و می‌خواســتم که تا جــائی که نیــاز دارم در حضــور آن‌ها باشم. در طــرح الهی ما همه

یکی بودیم و روح‌های ما آن‌جا بود تا دوباره به هم متصل گردد.

عمارت‌ها مکان یادگیری و تفکر بودند. هر کدام مقصود خاص خود را داشت و همه آن‌ها بزرگ و جذاب بودند. در بهشت ما سعی می‌کنیم خودمان را توسعه داده و روحمان را رشد بدهیم. یک ساختمان برای همه سوابق ثبت شده‌ی بشر است. از طومارهای بزرگ تا هر موضوع ثبت شده‌ای که هر زمانی نوشته شده حتی اگر برای همیشه از بین رفته یا فراموش شده باشد. دانش وسیعی که در بر دارد عظیم است و هر فردی می‌تواند به اندازه گنجایش خود یاد بگیرد و رشد کند.

یکی دیگر عمارت التیام است جائی که در آن با ماموریت خود بر روی زمین مواجه می‌شویم و با همه آن‌چه انجام داده‌ایم و باید برای آن پاسخ بدهیم. این ساختمانی با هیبت اما بدون ترس است. دیگری برای روح‌هائی است که گم شده و ناگهان باز می‌گردند. این مکانی باتشریفات است و نمی‌توانید از آن بازدید کنید. جائی برای شفاست و باید فضائی آرام و تسکین دهنده در آن حفظ شود.

جمعیت بهشت، همان روح‌های ماست، همه ما که برای یادگیری و پیدا کردن مقصودمان به زمین آمده‌ایم. ما با اراده خود دارای شکل جسمانی می‌شویم تا بر روی زمین درس دیگری بیاموزیم. می‌توانیم در زمانی که مایلیم به زمین برویم و با ما در باره هدفمان و مشکلات آن گفتگو شده و راهنمائی ارائه می‌شود. ما با

فرشتگان نگهبان و راهنماهایمان صحبت کرده و بررسی می‌کنیم که آیا این هدف در این نقطه از تکامل معنوی ما بیش از اندازه استرس زا است یا این‌که آیا زمان مناسب است که بتوانیم روح معنوی خود را جلو ببریم. اساس بحث بر پایه عشق خدا به ماست، به هر یک از ما، و هدف این‌که معنویت کسب کنیم.

در بهشت فرشته‌ها هم هستند. آن‌ها ماهیت متفاوتی دارند و مثل ما نیستند. فرشتگان در سطحی از عبادت هستند که ما دستیابی به آن را فقط در خواب می‌بینیم. در بهشت استثنا هستند، آن‌ها محافظان ما، راهنماهای ما و معلمان ما هستند، ولی از روح‌ها جدایند.

خدا فرشتگان را به عنوان موجوداتی جداگانه‌ای برای مراقبت از رمه خود ایجاد کرده است و به آن‌ها وظایف و اهداف متفاوتی ابلاغ شده است. سطح فرشتگان متفاوت است، مثلا فرشته مقرب یا کروبی. ولی همیشه برای کمک به روح‌های خدا حضور دارند چه به دستور خدا و یا حتی به ابتکار عمل خود اگر لازم باشد که دخالت کنند. ما وقتی روی زمین هستیم اغلب سراغ کمک خدا را می‌گیریم. گاهی خداوند این کار را مناسب می‌داند و ممکن است با ارسال یک فرشته به ما کمک کند. در مواقع دیگر ما را به خود می‌گذارد تا در میان مشکلات و مسائل راه خودمان را پیدا کنیم. این‌طور نیست که خدا به ما عشق ندارد یا اهمیت نمی‌دهد که به چه راهی می‌رویم. او جهت هر کدام از ما را تعیین کرده و اغلب ما را به اراده آزاد خودمان وا می‌گذارد تا گیر بیفتیم یا یاد بگیریم. شاید آن‌چه با آن مواجه هستیم نقطه اوج درسهائی باشد که خودمان قبل از آمدن به

زمین برای خود برنامه‌ریزی کرده‌ایم. ما در روی زمین دلیل این انتخاب را به یاد نمی‌آوریم. این راز آسمان‌ها و راه پیشرفت روح‌های ماست.

هرگز در عشق خدا به خودت شک نکن. من صادقانه می‌گویم که وقتی زمان شما برای رفتن به خانه رسید، با اطمینان بی‌مانندی خواهید دانست که خدا واقعا شگفت انگیز است و عشق او به ما بیکران است.

در بهشت نیازی به عجله وجود ندارد. هیچ درکی از زمان زمینی در آن‌جا نیست. شما آن‌جا هستید در یک قلمرو بی‌نهایت تا هر طور که بخواهید و هر زمان که بخواهید حرکت کنید. من خوشحال بودم که به خانه آمده‌ام و توسط عزیزانم احاطه شده‌ام. احساس بسیار خوب و طبیعی داشتم. سوالات بسیار زیادی در ذهنم بود و می‌خواستم که آن‌ها هم در مورد من بدانند، ولی لازم نبود. آن‌ها می‌دانستند من در زمین چه کسی بودم. می‌دانستند چه کرده‌ام و همگی در آرامش بوده به من گفتند در زمان مناسب ملاقات کرده و مفصلتر صحبت خواهیم کرد. کمی گیج بودم و فکر می‌کردم به دلیل انتقال است. روح محیط زمینی خود را ترک می‌کند و در بهشت در حضور جلال و عظمت خدا قرار می‌گیرد. این دو دنیا هرگز نمی‌توانند با یک‌دیگر ترکیب شوند.

گویا روحم نیاز به فرایند آشناسازی مجدد با بهشت داشت. قدم بعدی این بود که در مورد اعمالمان بر روی زمین پاسخ بدهیم، که هدفمان را مرور کرده و ببینیم تا

چه حد آن را تکمیل کــرده‌ایم یا ناکامل گذاشــته‌ایم و از سفرمان به زمین درس بگیریم.

زمانی هست که سفر خود بر روی زمین را نگـاه می‌کنید و همه آن‌چه که انجـام داده‌اید مشـاهده می‌کنید تا ببینید که آیا وظیفه‌ای که بـرای آن فرسـتاده شـده بودید کامل کرده‌اید یا نه. شما به سـالن بـزرگی که در آن یک ویـدیو (تنها لغت بـرای توضـیح آن) نشـان داده می‌شـود بـرده می‌شوید.

این یک رویــداد جــدی است که شــما اشــتباهات خــود و آســـیب‌هائی که به دیگـــران بر روی زمین وارد آورده‌اید می‌بینید. روح شـما در حـالت حـزن و نـدامت بـرای این اعمال فرو می‌رود. ما به زمین فرسـتاده شـده‌ایم تا یـاد بگـیریم و بهـتر بشـویم و خودمـان را به خداوند نزدیکـتر کــنیم. ســاده‌ترین وظــایف، همــان دشــوارها هســتند. یادگرفتن مهربانی، عشق، فروتنی، صبر، بخشش و دیگر وظـایف اساسی اغلب در زمین نادیـده گرفته می‌شـوند. این خطر اراده آزاد است که به مـاموریت معرفـتی ما بر روی زمین آســیب می‌زند. وقــتی به بهشت بر میگــردیم باید از اعمال خود بر روی زمین نادم باشیم چـرا که همه ما بر روی زمین شکست می‌خـــــــوریم. این‌که با اراده آزادمان چگونه رفتار می‌کنیم و چه انتخابهائی می‌کـنیم، کمک می‌کند که مســیرمان را در جهت تکمیل هــدفی که برای آن به زمین فرستاده شده‌ایم اصلاح کنیم.

وقتی این مرحله کامل شد من آزاد بودم که به هر نقطه در بهشت بـــروم و با کســـانی که بر روی زمین بـــرایم بسـیار عزیز بودند وقت صـرف کنم که پـدرم اولین آن‌ها بود، اولین روحی که من باید می‌دیدم و با او می‌نشستم

و یاد می‌گرفتم. او مرا زمانی که 19 ساله بودم ترک کرد و اگر چه همیشه می‌دانستم که او حضور دارد، تماس زمینی - که نیاز همه مردان جوان به پدرانشان است - با او نداشتم. از آن‌جا که هیچ زمان و یا مفهوم زمان در آن‌جا وجود ندارد من نمی‌دانم ما چه مدت با هم به سر بردیم. ما زمانمان بر روی زمین را دوباره زندگی کردیم و در باره اعمالمان در آن‌جا صحبت کردیم. من سوالات زیادی داشتم که او سعی کرد توضیح بدهد و بهترین پاسخ‌های آسمانی را در مورد چیزهایی که بر روی زمین رخ داده بود ارائه کرد. من این اشتیاق را داشتم که چیزهای خاصی را درک کنم. زمان من با پدرم تکمیل شد و من می‌دانستم که وقتی به روی زمین برگردم بیشتر از قبل دلم برایش تنگ خواهد شد و در عین حال می‌دانستم که ما یک بار دیگر دیدار خواهیم کرد، وقتی که زمان نهایی من برسد و خدا مرا به بهشت بپذیرد.

واقعیت در بهشت ساده است، اگر روح دیگری به روح شما بر روی زمین آسیب زده باشد، در بهشت این درد به سادگی دور می‌شود. هیچ خشمی در بهشت نیست، هیچ نفرتی وجود دارد، هیچ خشونتی نیست، اما این بدان معنا نیست که هیچ سوء تفاهمی هم وجود ندارد. یعنی ممکن است روح خاصی نخواهد شما را ببینید و یا با شما صحبت کند؟ نه، اصلا، شما می‌توانید فرصت نشستن با آن روح و دیگر فرشتگان سطح بالاتر را داشته باشید تا راه حلی برای چالش‌هائی که ممکن است وجود داشته باشد پیدا کنید. شما می‌توانید بحث کنید و سوالاتی بپرسید که چرا کارهای خاصی که بر شما تاثیر چشمگیری داشت انجام دادند. شاید توضیحی

وجود داشته باشد که ما بر روی زمین آن را نمی‌بینیم و اکنون که در بهشت هستیم معنا دارد. شاید عجیب به نظر بیاید ولی یادتان باشد که ما کامل نیستیم و باید رشد کنیم تا به خدا نزدیکتر شویم و جایگاه خوبی در بهشت به دست آوریم. ما زندگی و زندگی‌ها داریم تا تا یاد بگیریم و رشد کنیم. متاسفانه زمانهائی وجود دارد که نمی‌توانیم این نشست را تضمین کنیم چون روح مقابل انتخاب کرده است که به زمین برگردد تا بازآموزی یا آموزش جدید داشته باشد. هیچ زمان خاصی در بهشت وجود ندارد و فرصت دیدار دوباره آن روح ممکن است و صبر در بهشت یک فضیلت است همانطور که روی زمین هست.

من بار دیگر احساس کشیده شدن به عقب و خارج از بهشت را پیدا کردم. احساس کردم که برای ترک نکردن این مکان با شکوه که در آن بودم به سختی مبارزه می‌کنم. ولی مبارزه من فایده‌ای نداشت، من به زمین بازگشتم اما می‌خواستم بدانم که چرا مجبور به ترک آن‌جا شدم و چرا نمی‌شد که بمانم، ولی پاسخی دریافت نکردم.

اتفاق بعدی حتی عجیب‌تر بود. من ناگهان نشستم. دوست دخترم در یک صندلی نزدیک تخت در حال استراحت نشسته و سر او روی تشک بود. من او را بیدار کردم و پرسیدم که چه اتفاقی افتاده است و ما کجا هستیم و چه زمانی است. او طوری به من نگاه کرد انگار که یک شبح دیده و از اتاق بیرون دوید. پس از مدت کوتاهی با یک پرستار و یک دکتر برگشت و آن‌ها شروع به معاینه من کردند. همه‌اش مثل یک منظره درهم و

برهم بود. این همه آدم همزمان متوجه من بودند. بعد که همه‌چیز آرام شد، پرسیدم دلیل این همه شلوغی چه بود.

فهمیدم که من به مدت چهار روز در کما بودم.

شنبه 21 آوریل بود، و من باید به مدت حدود چهار ساعت به دفتر می‌رفتم. پشت میزم نشسته بودم که ناگهان دچار سرگیجه شدم. فکر کردم به خاطر گرسنگی است بنابراین بعد از کامل کردن آن کاری که باید انجام می‌دادم، کار را متوقف کردم و یک ساندویچ گرفتم و کمی بهتر شدم. پس از آن به سراغ موضوع دیگری رفتم که باید انجام می‌شد.

کارم که تمام شد، در بزرگراه در حال رانندگی به سمت خانه بودم که یک حمله ایسکمیک گذرا اتفاق افتاد. سمت چپ بدنم بی‌حس شد. پا و بازوی چپم سست شد، و من به همسرم زنگ زدم و خواستم که تا به خانه می‌رسم با من صحبت کند. وقتی به خانه برگشتم سعی کردم چیزی بخورم، دوش گرفتم اما اصلا بهتر نشدم و تصمیم گرفتیم که به بیمارستان برویم...

در بیمارستان فشار خون من پائین و در حال افت بود. هموگلوبین من بر اساس گزارش‌های آزمایشگاه در 4 صبح - قبل از این‌که به اتاق مراقبت‌های ویژه بروم - روی 4.9 بود. آن‌ها از سوزنی که در دست راستم بود استفاده کردند و کیسه خون B+ را به جای سرم قرار دادند. کافی نبود. پزشک دستیار که سر خدمت بود و برای تیم قلب و عروق من کار می‌کرد، بالاخره فهمید

که من خونریزی داخلی دارم و بعد همه‌چیز سریع اتفـاق افتاد. ضربان قلب و فشار خونم در حال افت بود.

دکتر به دو پرستار در کنـار بسـتر من دسـتور داد که رگ دیگـری آمـاده کنند تا خـون بیشـتری به من داده شـود. رگ‌هـای من دچـار کلاپس شـده و رگی که بتـوان بـرای جبران کمبود مایع در بـدنم اسـتفاده کـرد وجـود نداشت. دستیار پزشک تسلیم نشد. در آن لحظه، همسرم به اتاق آمد که ببیند من در چه حـــالی هســـتم، او می‌گفت که می‌لرزیدم و رنگم خاکستری بود.

شنیدم که کسی بـرای تجهـیزات احیا فریـاد می‌زد. ذهنم در این زمان سرعت گرفت چون تازه متوجه شـده بـودم که در خطر جـدی هسـتم. یـادم است به دسـتیار پزشک گفتم «کارم تمام شـد، دارم می‌روم» و او پاسخ داد «تو امروز هیچ جا نمی‌روی». تقریبا 7:30 صبح بود که تونلی که قبلا در آن بودم را دیدم که پشت او بـاز شـده اسـت، آن را می‌شناختم، پایان بود.

اتاق پر از جنب و چوش بود. دسـتیار پزشک دست راست مـرا گرفته بـود و دیوانه وار سـوزنی را به بـالای دسـتم می‌زد تا ناامیدانه رگی پیـــدا کند و بتواند کیسه خـــون دیگری به بدنم وارد کند. به من داروئی برای تسکین درد یا استرس تجویز نمی‌شد، چـون علائم حیـاتی من بسـیار ضـعیف بودند. سرنوشت من در اختیـار مـرحمت الهی و مهارت‌های دستیار پزشک بود.

همسرم آن‌جا ایسـتاده بـود و با تـرس به آن‌چه در مقابل او اتفاق می‌افتاد خیره شده بود. من به لیزا نگاه کـردم، تــرس را در چشــمان او به یــاد می‌آورم و وحشــتی که

احساس می‌کـرد. می‌شـنیدیم که پرسـتار ضـربان قلب و فشار خون من را اعلام می‌کند آن‌ها هم به سرعت پائین می‌آمدند. پس از آن پرستار شمارش معکوس زندگی من را آغاز کرد.

«ضربان قلب در حال سقوط، 12-11-10-9ـ ....ـ فشار 30 روی صفر ... 5-4، ما داریم او را از دست می‌دهیم» یک پرستار دیگر به سـمت همسـرم چرخید و بـازویش را دور او حلقه کـرد و او را به سـمت بـیرون اتـاق کشـید. چشـمان ما در آخـرین لحظه به هم گـره خـورد و صـدای مانیتور را شنیدیم که "خط صاف" را شروع کرد.

همه‌چیز سـیاه شـد، آخـرین نفسم را کشـیدم. من مـرده بودم.

انتقال به مکانی دیگر

وقتی که مُردم، انتقـال من به سـمت دیگر دوبـاره آغـاز شد. نکته شـگفت‌انگیز در مـورد این فضـای بین مـرگ و زندگی و انتقال به سـمت دیگر این است که هیچ نمـودی از زمان در آن وجود ندارد. زمان یک حرکت زمینی است.

چون من قبلا از این آستانه گذشته بودم می‌دانسـتم باید چه انتظـاری داشـته باشم. انتظـار نداشـتم این انتقـال متفـاوت باشد ولی نمی‌دانسـتم مقصد نهـایی من کجا خواهد بود. همـان اتفاقـات افتـاد. من زنـده بـودم و بعد دیگر زنـــده نبـــودم. من از بهشت سر در آوردم ولی در مکان‌های متفاوت و با استقبال‌های متفاوت.

در زمـان مـرگم، من با یک زن فوق‌العـاده ازدواج کـرده بـودم، دوسـتان عـالی داشـتم و زنـدگی‌ام در یک مسـیر عالی بـود. حـدود 6 مـاه قبل آن، من و پسر عمـویم تیم توانسته بودیم خانواده گسترده‌مان را برای اولین بـار در بیش از بیست سال کنار هم جمع کنیم.

این بار وقتی این اتفاق افتاد، من برای مانــدن این‌جا بر روی زمین بیشتر مبـارزه کـردم. دلهـره‌ام بـرای ورود به تونل را به یـاد دارم. با این‌که مقـاومت می‌کـردم، روحم می‌دانست کار درست این است که وارد تونل شوم.

این بار تونل متفاوت بـود، سـایه‌هائی که تونل را احاطه کرده بودند آن‌جا نبودند. روشن‌تر بود و به نظر می‌رسید سریعتر به سمت قلمرو دیگر می‌روم. گرم‌تر بود و حـتی بیشــتر آرامش بخش به نظر می‌رســید و قطعا اثر آرام کننده بیشتری داشت. من بـار به «سـمت دیگر» برگشـته بـودم و صـلح و آرامش مـرا احاطه کـرده بـود. احسـاس عشق خـدا مـرا در بر گرفته و خـاطرات زمیـنی بـاز هم چـیزی از گذشـته بودند و من از بـودن در خانه در بهشت خوشحال بودم.

من همان گرما را احساس می‌کردم و همان رایحه وجـود داشت. ولی من در همـــان محل نبـــودم و این ســـفر متفـاوت بـود. این بـار من خـودم در یک سـالن بـزرگ با فرشتگانی در اطرافم یافتم که به نظر می‌رسـید سـعی می‌کنند درد مـــرا آرام کنند و به من احســـاس گرمـــا، خوشـامد و آسـایش بدهند. اما تماما بـدون هیچ کلمه‌ای. عشق و محبت را در چشـــمان آن‌ها به یـــاد می‌آورم و توجهی که به روح من داشتند.

سالن یک اتاق بزرگ بـود و در دیوارهـایش چـیزی شـبیه برامــدگی داشت که نمی‌دانســتم بــرای چه ممکن است مورد استفاده قـرار بگـیرد. نـور ملایم و آرام بخش بـود. محیط ســـاکت و آرام بـــدون هیچ حـــرکت یا جنبش شــتابزده‌ای بــود. در بر آمــدگی‌ها چــیزی بــود شــبیه روح‌هائی که در پوششی پیچیده شده باشند. نمی‌دانستم کجا هســتم و چــرا هســتم، ولی اهمیت نمی‌دادم چــون احســاس امــنیت می‌کــردم. گویا آن‌جا بــودم که از من سوالاتی شده و در انتقال به خانه به من کمک شود ولی هیچ کس چیزی نمی‌گفت. انگار آن‌ها فقط به این خـاطر آن‌جا بودند که مطمئن شوند من مشکلی ندارم و انتقال من به خـــوبی پیش می‌رود. می‌دانســـتم هیچ مشـــکلی نخواهد بود، فقط نمی‌دانستم کی و چگونه. نمی‌دانسـتم این بــار چه احساسی داشــته باشم چــون انتقــال خیلی متفاوت با دفعه قبل بود.

در سال 2005 وقـتی ایست قلـبی داشـتم، بـدنم به هم ریخت و مرگ سریع آمد. در آن سال وقـتی انتقـال پیـدا کـردم از طـرف فامیل و عزیـزان مـورد اسـتقبال قـرار گــرفتم و فکر می‌کــردم که زمــانش رسـیده که به خانه برگردم. اما مهارت‌های تیم اورژانس راهی بــرای نجــات من پیـدا کـرد و من را به این دنیا برگرداند. اگر آن موقع زمانش بود پس چرا خـدا به کارکنـان پزشـکی قـدرت داد که من را نجـــات بدهنـــد؟ ســـوالات خیلی عمیق بودند و هنوز پاسخ بـرایش نـدارم. هیچ راهی بـرای توضـیح پیـدا نمی‌کنم و فقط می‌توانم حدس بــزنم و بــرای آن‌چه این بار برایم رخ داد دلیلی پیدا کنم.

این بار مرگ بسیار کندتر فرا رسید. به جای چند دقیقه در چند ساعت آمد. این مرگ درد و رنج بیشتری نسبت به دفعه قبل داشت. آیا ممکن است که روحم این بار برای ترک زمین آماده نبود؟ وقتی برای ماندن مبارزه می‌کردم آیا مرگ برای روحم دردناکتر بود. شاید این اتفاقی بود که وقتی مردم به شکل غیر منتظره و در شرایط آسیب می‌میرند یا در یک سانحه کشته می‌شوند روی می‌دهد. روح آن‌ها آماده نیست یا هنوز فراخوانده نشده و در شوک است. لذا انتقال به «سمت دیگر» برای روح آسیب رسان بوده و لازم است قبل از ادامه‌ی انتقال به شکل کامل، روح آرامش پیدا کند.

من معتقدم این گروه از فرشتگان که آن‌جا بودند و از روح من مراقبت می‌کردند، برای این بود که مطمئن شوند انتقال من تا حد ممکن بدون درد است.

شاید روح‌های دیگر که دیدم در نوعی حالت خواب زمستانی بودند که برای سهولت انتقال آن‌ها در نظر گرفته شده بود. شاید آن روح‌ها نیاز به شفا از آن ضربه وارده داشتند تا نهایتا بتوانند در رحمت و جلال خدا قرار بگیرند. من در این سفر دیگر شگفتی‌های بهشت را ندیدم من رنگ‌های جادویی و عمارت‌های بزرگ بهشت را ندیدم، پدر یا پدربزرگ و مادربزرگم را ندیدم. نسیم گرم بهشت را روی صورتم احساس نکردم. البته مکانی سرد، تاریک و مرطوب نبود. بلکه گرم و جذاب بود با رنگهای ملایم و تسکین دهنده. بسیار آرامش بخش و درک کننده. در مورد دلیلش فقط می‌توانم حدس‌هائی بزنم، شاید وقتی آخرین سفرم به خانه انجام شود بیشتر بفهمم. من این بار چیزهای بیشتری داشتم که

نمی‌خواستم از دست بدهم و در نتیجه برای ماندن بر روی زمین سخت‌تر مبارزه می‌کردم. نمی‌دانم آیا این راه مناسبی برای تفسیر موضوع هست یا نه ولی تمام توضیحی که به فکرم می‌رسد همین است.

سپس یک بار دیگر، احساس تاسف‌بار کشیده شدن به عقب را تجربه کردم و داشتم به زمین برگردانده می‌شدم. هیچ هشداری در مورد این اتفاق نبود، نه اطلاعاتی که چرا باید برگردم، نه حتی یک کلمه، فقط من برگردانده شدم و یکبار دیگر تیم پزشکی بیمارستان راهی برای احیاء من پیدا کرد. من تلاش کردم یکی از فرشتگان را بگیرم تا بتوانم در بهشت بمانم ولی این کار غیر ممکن بود.

نمی دانم چقدر طول کشید تا برگردم، ولی، خاطره بعدی که به یادم می‌آید این است که روی برانکارد در راهروئی خارج از آن اتاق بودم. یادم است از جلوی همسرم رد شدم و تعدادی از دوستان و کشیش بیمارستان آن‌جا بودند. ترس در چشمان آن‌ها و واکنش‌های آن‌ها تأییدی بود بر وضعیت بحرانی من. آن‌ها سعی می‌کردند با من صحبت کنند و مرا لمس کنند، اما کارکنان آن‌ها را دور می‌کردند. پرستاران به آن‌ها گفتند که باید برویم و به سرعت به سمت پایین راهرو می‌دویدند. آن‌ها مرا به طبقه دیگر و به بخش مراقبت‌های ویژه بردند تا برای عمل جراحی اضطراری آماده کنند...

من به دستگاهها وصل بودم تعداد زیادی لوله به من وصل بود و رنگم هنوز خاکستری بود چون مرگ مرا از یکطرف می‌کشید و کارکنان بیمارستان از طرف دیگر

سعی میکردند مرا نجات بدهند. بعد مری لـیزا را به اتـاق اورد. قلبم برای آن‌چه که او باید می‌دید و تحمل می‌کـرد نـاراحت بـود و از قـدرت او متعجب بـودم. وجـود او در زندگی‌ام بیش از یک نعمت بود. هنگامی که لـیزا اتـاق را ترک کرد مرا برای جـراحی بردند تا ناحیه آسـیب دیـده را ترمیم کنند.

در اوت 2014 بود که صبح بیدار شدم و متوجه شـدم که دوباره دچار خـونریزی شـده‌ام. من به متخصص گـوارش زنگ زدم و قرار شد به اتاق اورژانس بروم. آن‌ها تزریق وریـدی چند دارو بـرای متوقف کـردن خـونریزی شـروع کردند. در این زمان ما گزینه‌ای نداشتیم. تمـام داروهـای موجود، و جایگزین‌های طبیعی را امتحان کرده بـودیم، و رژیم غذایی کنترل شده و هیچکدام شـرایط من را بهـتر نکرده بود.

او به من توصـیه کـرد که نظر یک جـراح را بپرسم... در روزهـای منتهی به عمل جـراحی من دائما به همسـرم می‌گفتم احسـاس خـوبی در مـورد این یکی نـدارم. پسـرعموهایم تمـاس می‌گرفتند و من همین را به آن‌ها می‌گفتم. آیا فرشته نگهبـان من چـیزی به من می‌گفت؟ نمی‌دانم، اما پیـام بلند و واضح بـود. سـراغ این جـراحی نرو! روز عمل رسید و به ما گفتند ساعت 6 بیمارسـتان باشید برای عمل ساعت 8. من خیلی نخوابیدم و ساعت 5 صبح خـواب بیـدار شـدم تا بـرای رفتن به بیمارسـتان آماده شـوم. (همـان بیمارسـتانی که ماجراهـای قبلی در آن اتفاق افتاد)

بعد از این‌که آماده شدم و جـراح آمـد، ترسـهایم را به او گفتم و این‌که احســاس خــوبی در مــورد این جــراحی ندارم. او من و همسرم را مطمئن کرد که همه‌چیز خوب خواهد بــود، این یک جــراحی اســتاندارد است و این‌که وقــتی تمــام شد باید در انتظــار چه باشم. این مــرا آرام نکرد ولی خودم را جمع کـردم و تصـمیم گـرفتم با آن‌چه باید مواجه شــوم و آمــاده رفتن شــدم. توانســتم دعــای کوتـــــاهی بکنم و از خداوند درخواست کنم محافظ من باشد و دستان جراح مرا هدایت نماید.

این سفر کوتاه بود. تونل ابری مرا می‌خوانـد، شـنیدم و می‌خواستم بروم. با احساس رضایت مطلق و همینطـور شادی و سـرور آن آشـنا بـودم. من سـال‌ها تلاش کـردم بفهمم چـرا نمی‌توانسـتم در بهشت بمـانم و مجبـور به بازگشت به زمین بودم. شاید این دفعه وقتش بود، وقت آخرین انتقـال شـکوهمند. شـاید وقتش بـود که در سـایه لطف خدا بمانم و از آرامشِ بودن در خانه لذت ببرم.

افسـوس که اشـتباه می‌کـردم. من فقط ورودی تونل را دیـــدم که به رویم گشـــوده شد ولی اصلا وارد نشـــدم. جراحـــان با ســـرعت و جـــدیت و هماهنگ با متخصص بیهوشی عمل کردند تا مـــرا دوبـــاره به ســـمت زمین برگردانند. در مورد این مرگ هیچ جزئیات دیگری ندارم.

وقـتی در اتـاق ریکـاوری بیـدار شـدم هنـوز در وضـعیت سختی بودم. داروهای زیادی برای درد به من داده بودند. مرا به اتاقی در ICU بردند که دوره بهبـود از جـراحی را

بگـذرانم – که قـرار بـود جـانم را نجـات دهد ولی مـرده بودم.

وقتی پرستاران مـرا مسـتقر کردنـد، به همسـرم اجـازه دادند که به داخل بیاید. کنار تخت من که آمد می‌توانستم پریشانی در چهره و چشمان او ببینم. پرستاران اطـراف من مشغول بودند و من پرسیدم که عمل جــراحی چگونه پیش رفت. یک لحظه سـکوت برقـرار شـد، پرسـتاران به همسرم نگـاه می‌کردند و همسـرم به آن‌ها نگـاه می‌کـرد که چه کسی آن‌چه رخ داده بـــود بگوید.پرســـتار به من گفت که عمل جــراحی کامل نشــده است. آن‌ها وقـــتی شــکم من را بـــاز کردند به مشــکلی برخوردند. گفت که قلب من روی تخت جـراحی از کـار افتـاد و دکـتر بعـدا با من صـحبت خواهد کـرد اما فعلا نیـاز به اسـتراحت دارم. من شوکه شده بودم. تمـام آن‌چه توانسـتم انجـام بـدهم این بـود که به همسـرم نگـاه کنم و بگـویم: «نه دوبـاره؟ خدا از من چه می‌خواهد؟» و به خواب رفتم.

تجربه دنیون برینکلی

در سال 1975 «دنیون برینکلی» (Dannion Brinkley) در حالی که مشغول صحبت با تلفن بود مورد اصـابت یک صاعقه قرار گرفت. صاعقه به خط تلفن برخورد کرده و از طریق سـیم تلفن به دست و سر و بـدن او منتقل شد و او را از پا در آورد. قلب دنیـون از کـار افتـاد، ولی بعد از 28 دقیقه او با داســـتانی خارق‌العـــاده به زنـــدگی بازگشت. قســـمت‌های زیر برگرفته از کتـــاب او به نـــام «نور نجاتبخش» (Saved by the Light) است:

... من صـــدایی شـــنیدم که مانند یک قطـــار بـــود که با سرعت نور به گوش‌های من برخورد کرده است. ضربه و شُـک بـرق گـرفتگی در تمـام بـدن من منتشر شد و هر سلول من آن را حس کرد، گـویی در یک وان اسـید فـرو رفته‌ام. من سقف اتاق را جلوی چشـمانم دیـدم و بـرای یک لحظه نمی‌توانسـتم بفهمم این چه نـیرویی بـوده که توانسـته چـنین درد مغز اسـتخوان سـوزی را به من وارد کند و من را در چنگـــال خـــود به صـــورت معلق بـــالای تخت‌خوابم نگاه دارد. زمانی که شاید کسری از ثانیه بـود مانند یک ساعت برایم طول کشید.

من در یک لحظه خـــود را از آن درد بســـیار شـــدید در آرامش و سکون یـافتم. احساسی بـود که هرگز مانند آن را حس نکرده بـودم و بعد از آن هم حس نکـرده‌ام. مانند این بـود که در آرامش و سـکوتی عظیم و باشـکوه غـرق شده‌ام. هیچ ایده‌ای نداشتم که چه اتفاقی افتاده اسـت، ولی حـتی در این زمـانِ پر از آرامش می‌خواسـتم بـدانم که کجا هستم. شروع به تماشـای دور و اطـرافم کـردم. زیر من بدنم بود که به آن طـرف تخت خـواب پـرت شـده بـود. از کفش‌هـای من دود برمی‌خواست و گوشی تلفن در دست من ذوب شـــده بـــود. «ســـندی» را دیـــدم که سراسیمه به اتاق وارد شد. او کنار تخت خـواب ایسـتاده و با ناباوری و گیجی به صـحنه‌ای که می‌دید نگـاه کـرد و بعد از آن هم «تامی» وارد اتاق شد. من بالای سر آن دو و بدن خودم معلق بودم. بالاخره آمبـولانس سر رسـید و همـانطور که من از بـالا تماشا می‌کـردم بـدنم را روی برانکـارد و داخل آمبـولانس گذاشـتند. نقطه نظر و دید من مانند یک فیلمـــبردار تلویزیـــون بـــود و بـــدون هیچ اشتیاق یا احساساتی این صـحنه را تماشا می‌کـردم. من

به نقطه‌ای در بالای بدنم در جلوی آمبولانس نگاه کـردم و دیـدم که یک تونل در آن‌جا شـکل گرفته که شـبیه به چشم (مرکز) یک گردباد بود و به طرف من می‌آمد.

همـانطور که تونل در خـود می‌پیچید و به طـرف من می‌آمد و من را احاطه می‌کرد، صداهایی شبیه به صـدای سـنج از آن شـنیده می‌شد. چـیزی نگذشت که دیگر هیچ چیزی برای دیدن نبود: نه آمبولانسـی، نه سـندی گریـان، نه کـادر پزشـکی که تقلا می‌کردند با بی‌سـیم با بیمارسـتان حـرف بزنند. تنها این تونل بـود که من را کاملاً در خود در بر گرفته بـود و صـدایی فوق‌العـاده زیبا که از هفت سـنج می‌آمد و به تـرتیب و در ریتمی منظم نواخته می‌شد.

من به جلو و تاریکی تونل نگاه کردم. در انتهای آن نوری بود که با آخرین سـرعت ممکن به سـمت آن می‌رفتم. با حرکت من، به درخشندگی نـور در پیش روی من افـزوده می‌شد تا جـایی که تـاریکی تونل را کـاملاً پر کـرد و من خـود را در بهشـتی از نـور درخشـنده یـافتم. این درخشندهترین نوری بود که هرگز دیده بودم، ولی با این وجـود چشـمان من را آزار نمی‌داد. بلکه بـرعکس، نـور برای چشمانم تسکین دهنده بود.

من به سـمت راسـتم نگـاه کـردم و یک فـرم شـبح مانند نقـره‌ای رنگ را دیـدم که از میـان مه شـکل گـرفت. همانطور که او به من نزدیک می‌شد احساس عشـقی در من شکل گـرفت که تمـام معـانی کلمه عشق را در خـود داشت. مانند این بـود که من یک معشـوقه را ملاقـات می‌کنم، یک مادر یا بهترین دوست، که احساس آن هـزار برابر شـده است. وقـتی که این وجـود نـورانی به من

نزدیک‌تر شد، این احساسات عشق چنان شدید شدند که تقریبا لذت آن بیش از حد تحمل بود. وجود نورانی درست روبروی من ایستاد. همان طور که من به وجود و جوهره او خیره شده بودم، می‌توانستم رنگ‌های بلورین و منشور مانندی را ببینم. گویی که هزاران قطعه کوچک الماس هستند که هریک رنگ‌های رنگین کمان را صادر می‌کنند. من به دستانم نگاه کردم و مانند کریستال با نوری سوسو زنان می‌درخشید و سیال و در حرکت بود، همچون آب اقیانوس.

من در حضور او احساس راحتی می‌کردم، نوعی آشنائی که به من می‌باوراند که او هر احساسی را که من هرگز حس کرده بودم را حس کرده است، از بدو تولد تا لحظه‌ای که اصابت صاعقه من را جزغاله کرده بود. با نگاه به این وجود حس می‌کردم که هیچ کسی نمی‌تواند مانند او من را دوست داشته باشد، مانند او من را بفهمد و با من همدردی کند، مانند او به من دلگرمی دهد و مانند او بدون هیچ قضاوتی شفیق و دلسوز من باشد.

من شروع به نگاه کردن به دور و اطراف کردم. در پایین ما موجودات دیگری بودند که مانند من می‌درخشیدند، ولی سوسو زدن آن‌ها سرعت بسیار کمتری نسبت به من داشت. آن‌ها به نظر گیج و گم شده می‌رسیدند. با نگاه کردن به آن‌ها از سرعت سوسو زدن نور من کاسته شد. احساس ناخوشایندی در این کاهش فرکانس ارتعاش بود و من هم نگاهم را برگرداندم. من به بالا نگاه کردم و موجودات دیگری را دیدم که از من درخشنده‌تر بودند و ارتعاش آن‌ها بالاتر از من بود. نگاه کردن به آن‌ها نیز برایم معذب بود.

وجود نور من را در خـود دربر گـرفت و با این کـار او من شـروع به تجربه کـردن تمـامی زنـدگیم و حس کـردن و دیدن هرچه که هرگز برایم اتفاق افتاده بود کـردم. مانند این بـود که یک سد شکسـته شـده و هر خـاطره‌ای که در مغـزم بـود مانند سـیلی به بـیرون جـاری گشت. دیـدن زندگیم حالم را به هم می‌زد، زیرا می‌دیدم که چه انسان ناخوشایند و خود خواهی بـوده‌ام. اولین چـیزی که دیـدم کودکی پر از خشمم بود و این‌که چگونه به بچه‌هـای دیگر زور می‌گفتم و آن‌ها را اذیت می‌کـردم. به عنـوان مثـال دیـــدم که در مدرسه ابتـــدایی یکی از هم کلاسی‌هایم که غدهٔ تیروئید بزرگی داشت که از گردنش بـیرون زده بـود را مســـخره می‌کـــردم و سر به سر او می‌گذاشـــتم. آن وقت‌ها فکر می‌کردم که بامزه هستم، ولی این‌جا من از درون بـدن او می‌زیسـتم و باید درد (مسـخره و تحقـیر شدن) او را خود حس می‌کردم. من دیدم که در دعواهای مشت زنی زیادی در ایام کـودکی و جـوانیم درگـیر شـده بودم. من دوباره این دعواها را می‌دیدم، ولی این بـار از دید افرادی که در مقابل من بودند. من درد و عذاب آن‌ها را خود حس می‌کردم. من هم‌چـنین رنجشی که با رفتـار غیر قابل کنترل و یاغیگرانه خود در پدر و مـادرم بوجـود آورده بودم را دیده و حس کردم. در حالی که من در ایام نوجـــوانی از این یـــاغی بـــودن خـــود احســـاس افتخـــار می‌کردم.

من تمام احساسات، طـرز رفتـار و انگیزه‌هـای خـودم را دوبـــاره تجربه می‌کـــردم. عمق احساسی که در مـــرور زنـدگیم داشـتم شـگفت انگـیز بـود. من نه تنها احسـاس خود و طرف مقابلم را حس می‌کردم، بلکه احسـاس نفر بعـدی که (به طـور غـیر مسـتقیم) تحت تـاثیر عمل من

قـرار گرفته بـود و تمـام افـراد بعـدی را در این زنجـیره حس می‌کردم.

همه رفتارهای من بد هم نبودند. مثلا یکبـار دیـدم که یک کشـاورز در حـال کتک زدن بـزی است که سـرش در بین نرده‌ها گـیر کـرده بـود. من از پشت رفته و مشـتی به او زدم. اکنون از دیدن تحقیر شدن این مرد و خوشحالی که آن بز حس می‌کـرد احسـاس رضـایت می‌کـردم. ولی من همیشه با حیوان‌ها مهربـان نبـودم. مثلا یک بـار سـگمان گوشه قالی اتاق را جویده بود. من بسیار عصـبانی شـده و کمربندم را درآوردم و کتک مفصـلی به او زدم. اکنـون مهر و علاقه این سگ را نسبت به خـود درک می‌کـردم و می‌دیـدم که او این کـارش را با قصد و منظـوری انجـام نداده بود و من ناراحتی و درد او را خود حس کردم.

من فهمیدم این که چه کـاری انجـام می‌دهید آنقـدر مهم نیست، بلکه علت انجام دادن آن است که اهمیت دارد. به عنوان مثال، دیدن دعوا و کتک کاری‌های بدون علـتی که با دیگـران داشـتم در مـرور زنـدگیم خیلی بیشـتر بـرایم دردناک بود تا وقتی که با کسی دعوا کرده بودم که برای من قلدری کرده و به من آزار رسانده بود. تجربه دوبـارهٔ وقـــتی که کسی را بـــدون علت آزرده‌اید دردنـــاک‌ترین قسمت مرور زندگی است.

من در زمـان جنگ ویتنـام در ارتش آمریکا خـدمت کـرده بـــودم و مســئول کشـــتن تعـــدادی ویتنـــامی بـــودم. من احساس حزن آن‌ها، وقتی که زندگیشان به طور ناگهانی توسط من به پایان رسیده بـود و احسـاس حـزن و دردی که خانوادهٔ آن‌ها در اثر این حادثه حس می‌کردند، را خود احسـاس می‌کـردم. تنها چـیزی که کمی از درد و شـدت

این احساسات می‌کاست این بود که من در آن زمـان (در دنیا) تصور می‌کردم که کـار درسـتی انجـام می‌دهم. من بعد از جنگ هنوز هم در ارتش آمریکا خـدمت می‌کـردم و یکی از کارهـایم این بـود که به شورشی‌ها و دولت‌هـایی که دوست آمریکا به حساب می‌آمدند به صورت قاچـاق یا مستقیم اسلحه و مهمات می‌فرستادم. در مرور زنـدگیم می‌دیـدم که گـاهی این اسـلحه‌ها بـرای کشـتن مـردم بی‌گناه استفاده می‌شد و خود شاهد نتـایج آن بـودم. من گریه و حزن کودکان وقتی که خبر کشته شدن پـدر خـود را می‌شنیدند را می‌دیدم و احساس می‌کردم...

وقتی که مرور زندگیم به پایان رسید، من به نقطهٔ تأمل و بازتـاب رسـیدم و توانسـتم به عقب و آن‌چه که تـازه مشاهده کرده بودم بنگرم و خود در مورد آن نتیجه گیری و قضـاوت کنم. من شرمسـار بـودم! متوجه شـدم که زنـدگیم بسـیار خودخواهانه بـوده است و به نـدرت دست کمک و یـاری به سـوی کسی دراز کـرده‌ام. تقریبـاً هیچ‌وقت لبخندی از روی بـرادری و محبت به کسی نـزده بـودم و پـولی بـرای کمک به کسی که محتـاج است نبخشـیده‌ام. زنـدگی من فقط و فقط دربـارهٔ من بـود، بدون این‌که انسان‌های دیگر اهمیتی در آن داشته باشند.

من در حالی که احسـاس عمیقی از تأسف و شـرمندگی داشتم، به وجـود نـور نگریسـتم و منتظر گـوش مـالی و توبیخ او بودم. من زندگی خود را مرور کـرده بـودم و در آن انسانی را دیدم که حقیقتـاً بی‌ارزش است. در حـالی که به او خیره شده بودم، احساس کردم وجـود نـور مـرا لمس کرد و در اثر آن لمس، من سرور، عشق و شفقتی بـدون قضـاوت از سـوی او حس کـردم که تنها آن‌را

می‌توان با شفقت یک مادربزرگ مهربان در حق نوهٔ خود مقایسه کرد. او گفت:

«آن‌چه تو هستی فرقی است که خدا دارد، و آن فرق، عشق است».

کلماتی گفته نشدند، بلکه این به صورت یک فکر در من القاء شد و تا امروز هنوز معنی و منظور دقیق این جمله را نفهمیده‌ام. سپس، دوباره فرصتی برای درون نگری و تفکر دربارهٔ زندگیم داده شد. چقدر در حق دیگران محبت کرده بودم؟ چقدر از دیگران عشق گرفته بودم؟ می‌توانستم ببینم که برای هر کار خوبی که کرده‌ام لااقل 20 کار بد انجام داده‌ام. وجود نور از من دور شد و با خود بار احساس گناه را از شانهٔ من برداشت. من درد و سختی درون نگری را تحمل کرده بودم، ولی از آن دانش و آگاهیای بدست آورده بودم که می‌توانستم با آن زندگیم را تصحیح کنم. دوباره وجود نور از طریق فکر با من صحبت نمود:

«انسان‌ها موجودات معنوی پرقدرتی هستند که هدف به زمین آمدن آن‌ها خلق کردن خوبی است. در بسیاری از اوقات این خوبی نه از طریق کارهای بزرگ و پر سر و صدا، بلکه با کارهای ساده‌ای که از روی محبت بین مردم انجام می‌شود محقق می‌گردد. همین چیزهای کوچک به حساب می‌آیند، زیرا خودجوش بوده و واقعیت تو را نشان می‌دهند».

بخشش و مغفرتی که علیرغم زندگی بسیار معیوب و پر از اشتباهم از سوی وجود نور حس می‌کردم خارق‌العاده بود و من احساس بزرگ‌تر شدن کردم. اکنون راز سادهٔ

بهبود وضع بشریت را می‌دانستم. مقـدار عشق و خـوبی که در پایان زندگی خواهید داشت مساوی عشق و خـوبی است که در طول زنـدگیتان به دیگـران داده‌ایـد، به همین سادگی. من به وجـود نـورانی گفتم: «اکنـون که این راز را می‌دانم زندگی من بهتر خواهد بود».

ما مانند پرندگانی بدون بال شروع به اوج گرفتن کردیم. با بالاتر رفتن ما احساس می‌کردم که ارتعـاش روحم در حال افزایش است. محیط اطراف ما حالتی شـبیه به مه غلیظی داشت که روشن بود. در اطرافمان می‌توانسـتم میدان‌های انرژیای را ببینم که مانند منشـورهایی از نـور بودند. بعضی از آن‌ها مانند یک رودخانه جریان داشـتند و بـــرخی مانند چشـــمه‌ای کوچک بودند. حـــتی دریاچه و برکه‌هایی از آن‌ها را می‌توانستم بـبینم. این‌ها از نزدیک قطعـــاً میـــدان‌های انـــرژی بودند ولی از دور به شـــکل رودخانه یا دریاچه به نظر می‌رســـیدند. از میـــان آن مه می‌توانســـتم کوهســـتان‌هایی را بـــبینم که به رنگ آبی عمیق بودند. ســـــاختار آن‌ها همـــــوار و ملایم بـــــود و صخره‌های زمخت و شیب تـیزی در آن‌ها دیـده نمی‌شد و دامنـهٔ آن‌ها با سـبزه و گیاهـان پوشـیده شـده بـود. در اطـراف این کوه‌ها نورهـایی دیـده می‌شـدند که از دور مانند چراغ‌هـای خانه به نظر می‌رسـیدند. حـرکت ما به صـورت شـناور در هـوا بـود، همانگونه که من همیشه در ذهنم حرکت فرشتگان را تصور می‌کردم.

ما با سـرعت به سـوی شـهری که در آن (بناهـایی شـبیه به) کلیساهای بزرگ بود رفتیم و جلوی یکی از این بناها فـرود آمـدیم. این بناها تماماً از جنس مـاده‌ای کریسـتال مانند بودند که از درون با نوری که بسیار درخشـنده بـود

روشن گشـــته بودند. من از عظمت آن مکـــان در بهت و حـیرت بـودم و در برابر این شـاهکار معمـاری احسـاس کـــوچکی می‌کـــردم. در هـــوای آن‌جا می‌شد (انـــرژی و) نـــیروی تپنـــده‌ای که در این مکـــان وجـــود داشت را حس نمـود. این بناها نمـاد هیچ دین و مـذهب خاصی نبودنـد، بلکه نشانی از قدرت خداوند بودند.

می‌دانسـتم که این‌جا مکـانی بـرای یـادگیری است و من آن‌جا هستم تا دستورالعمل‌هایی را دریـافت کنم. وقـتی که وارد آن ساختمان شدیم دیگر آن وجود نـورانی با من نبود. من به اطراف نگاه کردم ولی اثری از او نبـود. این مکـــان مانند یک آمفی تئـــاتر یا کلاس درس بـــزرگ بـــود. ردیف‌هـــایی از نیمکت در اتـــاق بودند که همه رو به یک تریبون در جلوی اتاق قرار داشـتند. دیـوار پشت تریبـون زیبـایی خـیره کننـده‌ای از رنگهـایی که مرتبا در حـرکت بـوده و در هم پیچیـده و تـرکیب می‌شـدند را داشت. این اتاق و نور درخشانی که احساس عشق را در خـود داشت همه‌چـیز را تابنـده کـرده بـود. من روی یکی از نیمکت‌ها نشسـتم و به اطـراف اتـاق نگـاه کـردم، در حـالی که به دنبال راهنمایم می‌گشتم.

لحظه‌ای بعد فضای پشت تریبون پر از موجودات نـورانی شد. روی آن‌ها که تابشی مهربـــان و خردمند داشـــتند به طـرف صـندلی من بـود. من تکیه داده و منتظر مانـدم. آن‌چه که سـپس اتفـاق افتـاد خارق‌العـاده‌ترین قسـمت تجربه من است.

من تعـداد موجـودات نـورانی که پشت تریبـون بودند را شمردم. 13 نفر شانه به شانه در سرتاسر سِن ایستاده بودند. من متوجه چیزهای دیگری نیز راجع به آن‌ها شدم،

شاید از طریق نوعی تله‌پاتی. هر یک از آن‌ها نماینده یک خصلت روانی یا احساسی انسان‌ها بود. به عنوان مثـال، یکی از این موجودات بسیار آتشـین و پر شـور و حـرارت بود، در حالی که دیگری هنرمند و احساسی بــود. یکی پر انرژی و بی‌باک، و دیگری باوفا و انحصارگرا بـود... حـال بیش از پیش مطمئن بودم که این‌جا محلی برای یادگیری است، ولی کتاب و حفظ کردنی در کـار نبـود. در حضـور این موجودات نورانی من خود دانش می‌شـدم و هرچه را که مهم بود (و قرار بود یادبگیرم) را فرا میگرفتم. مانند غرق شدن یک قطره آب در دانش اقیانوس، مانند آگاهی یک شعاع نور به هرچه که تمامی نور می‌داند.

این موجـــودات یک به یک به ســـمت من آمدند. با نزدیک شدن هر کدام از آن‌ها، یک بسته کوچک از سینه او خارج شــده و به ســمت صــورت من می‌آمد. اولین بــار که این اتفاق افتاد من چشمانم را بستم و ترسیدم که بســته به صـورتم برخـورد کند. ولی درست قبل از برخـورد به من این بسته باز شده و در آن تصـویر یک اتفـاق جهـانی که در آینــده رخ می‌داد به نمـایش درمی‌آمد. هنگـامی که به این تصاویر نگاه می‌کردم، احساس می‌کردم که به درون آن‌ها کشیده می‌شوم و می‌توانم خود جـزئی از آن باشم و آن را تجربه کنم. این کار 12 بار تکـرار شد و هر دفعه من در میانه اتفاقاتی بودم که آیندهٔ دنیا را تکـان می‌داد. در آن موقع من نمی‌دانســتم که این‌ها اتفاقــات آینـــده هسـتند. تنها می‌دانسـتم که در حـال مشـاهده اتفاقـاتی بسیار مهم هستم...

بســته‌های اول، دوم، و ســوم مربــوط به ضــعیف شــدن روحیه مردم آمریکا و نـزول معنـوی و روحی آن‌ها در اثر

جنگ ویتنام بود. بسته چهارم و پنجم مربوط به افـزایش تنفر و خشم متقابل در ســـــرزمین بیت المقـــــدس و اسرائیل بود. بسته ششم راجع به یک فاجعه هســته‌ای و بسته هفتم مربوط به حرکت‌های مذهبگونه برای حمـایت و مــراقبت از محیط زیست بــود. بســته هشــتم و نهم مربــوط به دشــمنی و اختلاف بین چین و روســیه بــود. بسته دهم و یازدهم دربارهٔ فروپاشی و بحران اقتصــادی و درگیری و جنگ‌هایی در منطقهٔ خاور میانه بــود. بســته دوازدهم درباره پیشرفت تکنولوژی در آینده بود.

هم‌چنین بسته ســیزدهمی به طـرف من آمد که نمی‌دانم از کجا و از طرف کدامین وجود نـورانی بـود، ولی در آن صحنه‌هایی از جنگ و درگـیری جهـانی به من نشـان داده می‌شد. در یکی از عجیب‌ترین و گیج کننده‌ترین صحنه‌ها، یک لشـگر از زنـان با چادرهـای سـیاه را دیـدم که در یک شـــهر اروپـــایی رژه می‌رفتند. می‌دیـــدم که دنیا پر از احساس ستیز و دشمنی شده است. واضح بود که تمامی این‌ها از احساس تـرس انسـان‌ها بوجـود آمـده است. به من گفته شد:

«لزومی بـرای ترسی که این مـردم حس می‌کنند نیست. ولی این تـــرس آن‌چنـــان بـــزرگ است که آن‌ها حاضر خواهند بود که آزادی‌های خود را به خاطر احساس امنیت فدا کنند».

من هم‌چنین صحنه‌هایی را از بلایای عظیم طـبیعی مانند سـیل و آتشفشـان و زمین لـرزه می‌دیـدم. به من گفته شد:

«اگر شـــما (نسل بشر) به عمل کـــردن (کورکورانه) به همان چیزهایی که به شما یـاد داده شـده ادامه داده و به نحوۀ رفتار و زنـدگی خـود مانند 30 سـال گذشـته ادامه دهید، این اتفاقات قطعـاً رخ خواهند داد. ولی این آینـده بر روی سنگ حک نشـده است و اگر شـما خـود را تغیـیر دهیـــــد، می‌توانید از جنگ (و تراژدی‌هـــــایی) که در انتظارتان است اجتنـاب کنید. آینـده، قابل تغیـیر است و شما می‌توانید آن را تغییر دهید».

با پایان یافتن این مشاهده‌ها فهمیـدم که این موجـودات نورانی بسیار مشـتاق هسـتند که به ما کمک کننـد، زیـرا بدون پیشرفت معنوی بشریت آن‌ها در ماموریت معنــوی خود موفق نخواهند بود. آن‌ها به من گفتند:

«شما نسل بشر واقعا قهرمان هستید. تمـام کسـانی که به زمین می‌آیند ارواح با شهامتی هسـتند زیـرا حاضر به کاری شده‌اند که هیچ وجود روحـانی دیگـری حاضر به آن نشده است. شـما حاضر شـده‌اید به دنیـایی که در مقابل تمامیت جهان بسیار محدود است آمده و در آن به همراه خداوند در خلق کردن سهیم باشید. تمام کسانی که روی زمین هستند باید به خود افتخار کنند.»...

در نهـــایت به من گفته شد که باید به زمین بازگشـــته و ماموریت خود را به انجام رسانم. من شهر کریسـتالی را تــرک کــرده و وارد اتمســفری که رنگ آبی خاکســتری داشت شـدم. این همـان محیطی بـود که بعد از برخـورد صـاعقه وارد آن شـده بـودم، بنـابراین فـرض کـردم که این‌جا مـرز بین عـالم معنـوی و مـادی است. از این‌جا به آهستگی نزول کرده و خود را در بـالای یک راهـرو دیـدم که بـدنی بی‌حـرکت در پـایین آن قـرار داشت. دونفر با

روپــوش ســفید به طــرف بــدن می‌آمدند ولی در آن‌جا دوست نــزدیکم، تیم را دیــدم که قبل از آن‌ها آمــده و در کنــار بــدن نشست. تــازه متوجه شــدم که این بــدن من است. احساس عشق و عطوفت را از ســوی او به خــودم حس می‌کـــردم. من به بـــدنم بازگشـــتم و با آن تمـــام دردهـــــایم به من بازگشت. بـــــدنم مانند آتش از درون می‌سوخت و در گوشهایم یک صدای زنگ گــوش‌خراش و پیوسته شنیده می‌شد...

چند ســـــال بعد با دکـــــتر ریموند مـــــودی که یک محقق تجربه‌های نزدیک به مرگ است ملاقاتی داشــتم و به یــاد می‌آورم که به او گفتم: «جهان روحانی بســیار زیباست. هنگــامی که آن‌جا بــودم هر چــیز و سرنوشت هر چــیز را می‌دانستم، حتی هر قطره باران. می‌دانی که سرنوشت هر قطــره بــاران این است که به دریا بــازگردد؟ ما نــیز مانند قطرات باران هستیم، هر یک از ما یک قطــره‌ایم و سعی داریم که دوباره به دریا بازگردیم...»

اینها خلاصهٔ بعضی از اتفاقات آینده هستند که دنیــون در تجربه خود مشاهده کــرده بــود. در نظر داشــته باشــید که این تجربه در سال 1975 اتفاق افتــاده و مــدت کوتــاهی بعــد، او تجربه خــود را با دکــتر ریموند مــودی در میــان گذاشته است.

در آمریکا یک هنرپیشه با حـــــروف اول اسمR. رئیس جمهور خواهد شد که بــرای بقیه دنیا تصــویر و شخصــیت یک کابوی (cowboy) را تداعی خواهد کرد. دنیون تصور کرده بود که این شخص Robert Redford که هنرپیشه

مشـهوری بـود می‌باشد. ولی ما اکنـون می‌دانیم که این شخص Ronald Reagan بود.

در خـاور میانه خشم و تنفر به نقطه جـوش خـود خواهد رسـید. دین و مـذهب نقش بـزرگی را در این اتفاقـات بـازی خواهد کـرد، و هم‌چـنین اقتصـاد. اسـرائیل از بقیه دنیا مـنزوی خواهد شد. عربسـتان سـعودی به بعضی کشورها، مانند کره شمالی، کمک مـالی خواهد کـرد و با کشـورهایی معامله و قـرارداد (مخفی) بسـته و با آن‌ها دست خواهد داد.

در سـال 1986 یک انفجـار هسـته‌ای در یک سـاختمان سیمانی نزدیک یک رودخانه در روسیه اتفاق خواهد افتاد و صـدها نفر کشـته خواهند شد... واضح است که این پیشـگویی در مـورد اتفـاق هسـته‌ای چرنوبیل که در آن هستهٔ یک راکتـور اتمی روسـیه منفجر شـده و خسـارات بسیار زیاد جانی و محیط زیستی بوجود آورد می‌باشد.

اتحاد جماهیر شوروی به خاطر مشـکلات اقتصـادی فـرو خواهد پاشـید. مـردم روسـیه اعتمـاد و ایمـان خـود را به سیستم کمونیستی از دست خواهند داد...

نظـام کمونیسـتی شـوروی در سـال 1989 به خـاطر مشکلات عدیدهٔ اقتصادی از هم فروپاشید.

در سال 1990 یک جنگ بزرگ در یک صحرا اتفاق خواهد افتاد.

عملیـات «طوفـان صـحرا» از طـرف ارتش آمریکا و متحدانش بر علیه ارتش عراق و بـرای آزادسـازی کـویت در سال 1990 انجام شد.

بمب‌ها و مهمات شیمیایی در بیابان‌هـای خاورمیانه به به مقدار زیـادی وجـود خواهد داشت و یک تـرس جهـانی از قصد و نیت کشورهای عرب، که آن اسلحه‌ها را در دست دارند، بوجود خواهد آمد.

یک مهنـدس بیولـوژی از خاورمیانه روشی بـرای تغیـیر DNA ابداع خواهد کرد و توسط آن یک ویروس بیولوژی بوجـود خواهد آورد که در سـاخت چیپ‌هـای کـامپیوتری استفاده خواهد شد.

در تاریخ 1 سپتامبر 2001، یعـنی 10 روز قبل از حمله تروریستی به برج‌هـای دوقلو در شـهر نیویـورک، دنیـون برینکلی گفته بود که «دنیا در آستانهٔ یک بیداری روحانی است که یک درون نگری و خودیـابی را طلب می‌کند». او همه را دعـوت کـرده بـود که 17 سـپتامبر را به عنـوان «روز جهانی حقیقت» نامگذاری کنند تا مردم بتوانند «... قبل از این روز، وقت صرف کرده و شخصا زنـدگی خـود و اولویت‌های‌شان را به عنـوان شـهروندان زمین در این زمـانِ تغیـیر و تحـول مـورد بررسی قـرار دهند. این یک زنگ بیداری است. زیرا تنها وقتی که ما حاضر باشـیم تا تمام واقعیت شکسـته شـدهٔ انسـانی خـود را درک کـنیم، نور زیبندگی و وقار بر ما خواهد تابید».

تجربه دنیز

این تجربه در سال 1964، زمانی که هشت سـاله بـودم، برایم اتفاق افتاد. آپاندیس من ترکیده بـود و بـرای عمل جراحی فوری در بیمارستان بودم...

آخرین چیزی که از اتـاق عمل به یـاد می‌آورم حرف‌هـای متخصص بیهوشی بـــــود که به یک نفر گفت یک ماسک

مشکی بر روی صورت من قرار دهد و از من خواست که در آن استنشاق کنم. دکتر جراح هنوز وارد اتاق عمل نشده بود...

خاطرهٔ بعدی من این است که خود را در هوا شناور یافتم درحالی که بالا و بالاتر میرفتم، تا جایی که از سقف بیمارستان عبور کرده و از آن خارج شدم. در خارج از بیمارستان شب شده و هوا تاریک بود. سپس یک فرشته را دیدم که به سوی من آمد و با درخشش نور خود تمام آن‌جا را روشن کرد. او را فرشته می‌نامم، زیرا در آن زمان در کلیسا در مورد فرشتگان به من یاد داده بودند. نمی‌دانم که او مونث بود یا مذکر، ولی به یاد دارم که موهای رنگی و بلندی داشت و یک ردای سفید پوشیده بود که با نوری لطیف میدرخشید. او دست خود را پشت من قرار داد و احساس کردم بدون لمس کردن من را به سویی هدایت نمود. فرشته با من حرف میزد، ولی بدون استفاده از کلمات و دهان. این برایم خیلی جالب بود.

او گفت که نگران نباشم زیرا همه‌چیز درست خواهد بود و من مورد محافظت [کامل] هستم. او فوق‌العاده مهربان بود و در حضور او هیچ نگرانی نداشتم و احساس امنیت و عشق می‌کردم. فرشته توضیح داد که باید مرا به جایی ببرد. سپس به همراه هم در حالت معلق حرکت کردیم. این هم برایم خیلی جالب بود، زیرا به جای راه رفتن، شناور بودیم و پرواز میکردیم. من هشت ساله بودم و تمام این‌ها برایم خیلی هیجان انگیز بود.

ما به جایی رفـتیم که با نـور و گل‌هـای رنگارنگ و زیبا و درخشان پر شـده بـود. رنگ آن‌ها با هر رنگی که تـاکنون دیده بودم تفاوت داشت. کلمهٔ زیبا بـرای وصف ظـاهر یا رایحه آن‌ها، یا احساسی که به من میدادند کـافی نیست. رنگها زنـــدهتر، درخشـــانتر، و خالصـــتر از دنیا بودند. همه‌چیز شفاف بود. در آن‌جا یک چشمه بود که آب در آن به نرمی جریان داشت و پلی کوچک روی آن بود.

ما به صــورت معلق از پل رد شــده و ایســتادیم. آن‌گــاه متوجه نور دیگـری در فاصـلهٔ دور شـدم. این نـور بسـیار درخشندهتر و قویتر بود و به سوی من حرکت میکــرد. با این‌که هر لحظه این نـــور به من نزدیک‌تر می‌شـــد، اما درخشـــندگی آن چشـــمانم را آزار نمیـــداد. آن‌جا هیچ سـایهای وجـود نداشت و هیچ چـیز تـیره و تـاریکی دیـده نمی‌شد. با نزدیک شـدن، نـور بـزرگ و بزرگ‌تر می‌شد و به همراه خود احساس عشـقی را میـآورد که هرگز مانند آن را بر روی زمین حس نکـــرده بـــودم. عشق پـــدرم، معلمـانم یا تمـام کسـان دیگـری که مـرا در دنیا دوست داشــتند، به پــای عشــقی که از این نــور صــادر می‌شد نمیرسـید. نـور به ما نزدیک شد و در فاصـلهٔ کمـتر از یک متری، درست روبـروی من متوقف شد. فرشـته از عقب بـدون لمس کـردن، به نـرمی من را کمی به جلو فشـار داده و هدایت کرد. به او نگاه کردم و از طریق فکر از او خواستم که من را [به درون نور] همراهی کند. او به من فهماند که نباید همـــراهم بیاید. من هم به تنهـــایی جلو رفتم [و به درون نـور قـدم نهـادم]. [وقـتی وارد نـور شدم] سلام کردم. آن‌گـاه تصـویری در پیش رویم ظـاهر شد و سـپس ظـرف چند ثانیه ناپدید شد. این تصـویر یک مرد بود که فکر کردم مسـیح است. البته ظـاهر او شـبیه

آن‌چه تصور داشتم و در دنیا یـاد گرفته بـودم نبـود. نـور، در حالیکه آغوشش را بـــرایم گشـــوده بـــود، گفت: «بیا نزدیکترای فرزند.»

صدای او و صدای فرشته هر دو بسیار نـرم و ملایم بـود. احساس می‌کردم صدایشان صـدایی آشـنا است که آن را قبل از این هم مکـــررا شـــنیده بـــودم. من شـــروع به گریســتن کــردم، زیــرا با احساسی فوق‌العــاده قــوی از عشق پر شــدم که ورای هر چــیزی بــود که تــاکنون حس کــرده بــودم. تصــویر او تنها چند ثانیه دوام داشــت، ولی احساس امنیت من در حضور این نور ادامه یافت. به یــاد دارم که به سـختی میگریسـتم و به او التمـاس می‌کـردم مـرا با خـود به خانه بازگرداند. نه خانهـام در دنیا بر روی زمین، بلکه می‌دانستم که خانه و وطن حقیقی من آن‌جا در کنار اوست. به شدت می‌خواستم که با او بــاز گــردم. احساس کردم آغوش او مرا در بر گــرفت و در حــالی که مـــرا آرام میکـــرد، به من گفت که فعلاً نمی‌تـــوانم با او بــروم زیــرا مــاموریت بــزرگی بــرای من دارد، به شــرط این‌که بخــواهم به او در انجــام کــاری بســیار مهم کمک کنم.

من با هیجان قبول کردم که در انجـام این کـار بـزرگ به او کمک کنم. آن‌گـــــاه بـــــود که او به من گفت که باید بازگردم و به یـاد داشـته باشم که او همیشه با من [و در کنـار من] است. به من گفته شد که مـاموریتم این است که به کســانی که به من آزار رســاندهاند محبت کــرده و آن‌ها را ببخشم. من قبــول کــردم که این کــار را انجــام دهم ولی ظاهراً این کـار سـخت‌تر از آنی بـود که من که

یک بچه بودم بتوانم تصـور آن را بکنم. سـپس او دوبـاره گفت:

«باید همانگونه که من عشق میورزمعشق بـــــورزی. آیا می‌تــوانی این کــار را انجــام دهی؟ باید همه را دوست داشـــته باشـــی، صـــرف‌نظر از این‌که چه می‌کنند. آن‌ها کارهـای بد زیـادی انجـام داده و تو را اذیت خواهند کـرد، ولی باید به یـــاد داشـــته باشی که آن‌ها را ببخشی و به آن‌ها محبت کــنی. این مــاموریت بــزرگی است. مطمئن هستی که میخواهی آن را انجام دهی؟»

من با اشتیاق قبول کردم ولی یک سوال بـزرگ داشـتم: «آیا بعد از انجـــام این مـــاموریت من را به خانه بـــاز میگردانی؟ بعد از این‌که این ماموریت را بـرای تو انجـام دادم، آیا من را با خود خواهی بـرد و میتـوانم در کنـار تو بمانم؟»

در حین تمـــام این گفتگوها و در حضـــور او پیوســـته میگریســتم. جــذب کــردن تمــام این‌ها بــرای من خیلی سـنگین بـود. تنها چـیزی که می‌توانسـتم به آن فکر کنم این بـود که [می‌خواسـتم] در کنـار او باشـم، جـایی که حقیقتاً مورد عشق و محـافظت قـرار داشـتم. نـور تایید کـرد که وقـتی زمـان من فـرا برسد به خانه بازگردانـده خـواهم شـد، ولی فعلاً باید بازگشـته و به همه عطـوفت بورزم. او به من یادآوری کرد که افـراد بسـیاری خواهند بود که من به آن‌ها اعتماد کرده و آن‌ها را دوست خواهم داشت، ولی آن‌ها کارهای بیرحمانهـای در حق من انجـام خواهند داد تا موجب درد بسیاری برای من شــوند. با این حال نمی‌تـوانم نسـبت به آن‌ها تنفر به دل راه دهم یا به

آن‌ها آزار و صدمه برسانم. من تنها باید عشق ورزیده و ببخشم. این پیغام دوباره و دوباره برای من تکرار شد:

«عشق بورز و ببخش. عشق بورز، همانطور که او عشق می‌ورزد!»

به یاد دارم که خدا بیشتر از یک بار من را «کوچولو» صدا کرد. او مرا در آغوش خود به گرمی فشرد، با این که من بازو و بدنی ندیدم. ولی آغوش او، گرمای او، و عشقی که از آن نور درخشان صادر می‌شد را حس می‌کردم. او به من اطمینان داد که وقتی زمان من برای بازگشت به خانه فرا رسد، برای بردنم خواهد آمد. ولی در حال حاضر باید بازگشته و این کار بزرگ را برای او انجام دهم. او حتی می‌دانست که هیچ کس [داستان تجربه] من را باور نخواهد کرد، ولی گفت که نباید به آن اهمیتی داده و به هر شکل باید به آن‌ها محبت کنم.

می‌دانستم که این روز را هیچ‌وقت فراموش نخواهم کرد، این لحظه، این حضور، این نور، فرشته، گل‌ها... تمام آن‌ها در خاطر من برای ابد حک شده بودند. دیگر نمی‌توانستم برای بازگو کردن آن‌چه دیده بودم به دیگران صبر کنم...

قبل از این‌که نور بازگردد، به جلو حرکت کردم و او را در آغوش گرفتم. احساس می‌کردم که «یک نفر» را بغل کرده‌ام، گرچه آن‌جا تنها نور بود. او نیز مرا در آغوش خود گرفت. این بهترین آغوشی بود که تا کنون حس کرده بودم و تا ابد حس خواهم کرد. آن‌گاه گویی او به نوعی زیر چانهام را کمی به بالا فشار داد تا سرم را بالا آورده و به او نگاه کنم و به من گفت که اکنون بازگردم

و قولی که به او دادهـام را همیشه به یـاد داشـته باشم. سپس نور شروع به حرکت به سـمت عقب کـرد و کوچک و کوچکتر شد؛ تا جایی که تنها یک نقطـهٔ نـورانی کوچک دیده می‌شد. من و فرشته به حالت شناور بازگشـته و از پل عبـور کـردیم، تا به نقطهـای رسـیدیم که او متوقف شـده و به من گفت که [از این‌جا به بعد باید] به تنهـایی به مسیر ادامه بدهم. او به من اطمینـان داد که همه‌چـیز کاملاً درست خواهد بود...

خاطره بعدی من این است که در یک اتاق تنها بودم ولی صدای مردم را در راهروها می‌شنیدم... بـالاخره پرسـتار به اتـاق آمد و به من یک دفـتر نقاشی و تعـدادی مـداد رنگی داد که نقاشی کنم. من نقاشی دکتر در حـال عمل بر روی یک دختر بچه را کشیدم و وقتی دکترم وارد اتاق شد تا به من سر بزند نقاشی را به او دادم. نقاشی تصویر او در حال عمل بر روی من بود. گفتم که او را در حالی که روی من عمل می‌کرد [از بالا] دیده بـودم، ولی او بـاور نکـرد و گفت که محـال است زیـرا تو بیهـوش بـودی. مـادرم و دکـترم حرف‌هـای من را بـاور نکردند. مـادرم گفت که دارم بـرای جلب توجه داسـتان سـازی می‌کنم. به خاطر همین هم دیگر با مادرم یا کس دیگر در این بـاره حـرف نـزدم تا یک روز که به خـواهر روحـانی مـورد علاقهـام در مدرسه همه‌چـیز را گفتم. پاسخ او با دلگرمی و سرور بود و گفت که من باید برای خـدا خیلی مخصـوص باشم که یک فرشـته را بـرای بدرقه به سـوی خـود به دنبـال من فرسـتاده است. او گفت که خـدا می‌دانسته که من توانایی انجام این کار را دارم به همین خاطر این را ماموریت را در زندگیام قـرار داده است. او گفت که این وظیفه خـاص و بسـیار مهمی است و خـدا

خیلی من را دوست داشته و می‌دانسته که من خواستهٔ او را قبول خواهم کرد.

من برای همیشه به خاطر تجربه نزدیک به مرگم سپاسگزارم. این اولین تجربه و تاثیرگذارترین تجربه من بود. شاید به این خاطر که من یک دختر بچهٔ هشت ساله بودم که مادری بداخلاق و آزار رسان داشتم که به من این احساس را میداد که ناخواسته هستم و من را دوست ندارد. این برخلاف تمام چیزهایی بود که در مدرسه کاتولیک به من یاد داده بودند. ولی حضور در نور خدا و حس کردن و شنیدن این‌که او چقدر مرا دوست دارد، به من قدرت تحمل آزارهای پیوستهٔ فکری، جسمی و روحی مادرم را در طول چند سال بعدی داد.

من هیچ اهمیتی نمیدهم که کسی حرفم را باور کند یا نه. تجربه من زیباتر، عمیقتر و پر احساستر از آنی بود که کسی بتواند حتی آن‌را تصور کند.

تجربه دریل

برای من سال‌ها طول کشید تا بتوانم با تجربه نزدیک به مرگم که هم به طور فراموش نشدنی ترسناک بود و هم روشن‌گر کنار بیایم و آن را هضم کنم... تاریخ 8 ماه می‌سال 1996 بود و به یاد دارم که شب بعد از آخرین امتحان سال آخر کالج من بود. باورم نمی‌شد که تمام استرس و دغدغهٔ درس‌ها و امتحان‌های کالج را پشت سر گذاشته‌ام و به زودی مدرکی که برایش این قدر تلاش کرده‌ام را می‌گیرم. آن روزها من با چندتا از دوستان کالجم در یک خانه که با هم اجاره کرده بودیم زندگی می‌کردیم. من از بیرون آمده و وارد خانه شدم.

دوستم «برت» (Brett)ـ خانه بود و به من خوش آمد گفت. برت کوتاه قد بود و موهای مشکی بلند و سبیل و یک دماغ بزرگ داشت و چشمانش مانند حشرات بود. با این‌که به نظر من برت زشت می‌آمد، ولی همیشه در ارتباط برقرار کردن با خانم‌ها مهارت داشت و هروقت بیرون می‌رفت با کسی به خانه بازمی‌گشت، برعکس من که همیشه تنها برمی‌گشتم. ولی شخصیت برت جنبه‌های بدی داشت. او خیلی خودخواه و نژادپرست بود و تقریباً در کالج هم با تقلب و زرنگی خودش را بالا کشیده و درسها را گذرانده بود. او برای دیگران، به خصوص خانم‌ها احترامی قائل نبود. ولی با این حال به هر علتی که بود با من همیشه خوب و خوش برخورد بود.

یکی از عادات بد برت می‌خوارگی بود، ولی من نمی‌توانستم زیاد او را مقصر بدانم زیرا تا آن‌جائی که من می‌دانستم این عادت را از خانوادهٔ خود گرفته بود که عادت الکی بودن در آن‌ها رایج بود. مشکل من (در ارتباط با زنها و تفریحات دیگر) به نظر خودم این بود که من مانند برت و بقیهٔ دوستانم به اندازهٔ کافی مست نمی‌کردم و وقتی بیرون می‌رفتیم مثل آنان شلوغ و پر از بزم و حال نبودم. آن شب تصمیم گرفتم که استثناء قائل شوم و چندین جام از مشروبات الکلی قوی و مختلف را بالا کشیدم. یادم نیست دقیقاً چه مشروبانی بودند ولی به یاد دارم که طعم آن‌ها افتضاح و غیر قابل تحمل بود.

من (به خاطر الکل زیاد) درست به یاد ندارم که در کلوپی که رفته بودم چه اتفاقاتی افتاد، ولی به یاد دارم

که بـرای برگشت به خانه سـوار ماشـین تویوتـای بـرت شدیم. یادم است که ماشینش بوی نم و رطوبت مانده و کثیفی می‌داد و این بو حـال من را به هم می‌زد. ولی از پیاده بازگشتن بهتر بـود. به یـاد دارم که بـرت با سـرعت 80 کلیومتر در یک خیابان فرعی که حد سرعت در آن 35 کیلومتر بـود می‌راند. با این‌که من مست بـودم، فهمیـدم که تند می‌رود و به او تذکر دادم. او در جـواب من داشت چـــــیزی می‌گفت ولی قبل از این‌که بتواند جمله‌اش را تمـام کند یک جفت چـراغ ماشـین را دیـدم که از روبـرو مستقیم و با سرعت به طرف ما می‌آید.

همه‌چیز خیلی سریع اتفـاق افتـاد، ولی با این حـال مثل این بـود که من یک فیلم را با دور آهسـته می‌دیـدم. من خود تصادف و برخورد ماشـین‌ها را به یـاد نـدارم ولی به یاد دارم که از ماشین به بیرون پرتاب شدم و روی زمین کف خیابـــان فـــرود آمـــدم و سر من به شـــدت به زمین برخـورد کـرد. نمی‌توانسـتم بقیـهٔ بـدنم را احسـاس کنم ولی می‌فهمیـــدم که اوضـــاعم خیلی خـــراب است. من مرتب به هـوش آمـده و از هـوش می‌رفتم. در یک زمـان صـــدای یک افسر پلیس را شـــنیدم که گفت «او مـــرده است» و می‌دانسـتم که منظـورش دوسـتم بـرت است. بعـداً فهمیـدم که راننـدهٔ وانـتی که با او تصـادف کـرده بودیم نیز درگذشته بود. به یـاد دارم که در یک آمبـولانس بودم و کسی به من می‌گفت «باید مقاومت کـنی...فقط مقـــاومت کن» و بعد از مـــدتی من را روی یک تخت در بیمارسـتان قـرار دادند و دکـتری بـالای سـرم بـود و می‌گفت «ما داریم او را از دست می‌دهیم.»

من صدای وزوزی غرش مانند را شنیدم و ناگهان خودم را در خارج و بالای بدنم که به شدت مجروح و داغان بود و در حال نگاه کردن به آن یافتم، در حالی که دکترها سعی در احیاء آن داشتند. پیش خودم فکر کردم «این صحنه من را یاد سریال تلویزیونی بخش مراقبت‌های اضطراری می‌اندازد!» من احساس آزادی و راحتی کامل می‌کردم و چشمانم همه‌چیز را سه بعدی می‌دیدند و می‌توانستم افکار مردم را بشنوم. من می‌توانستم در اتاق آزادانه به هر جا که بخواهم حرکت کنم بدون این‌که واقعاً نیاز به هیچ سعی و تلاشی داشته باشم. کافی بود که به رفتن به یک نقطه فکر کنم تا آناً آن‌جا باشم. برایم مشکل است که زنده بودن در این حال را توصیف کنم ولی به طور خلاصه کافیست بگویم که در مقایسه با وقتی که در جسم مادی‌ام بودم بسیار احساس زنده بودن بیشتری می‌کردم.

به محض این‌که متوجه شدم که می‌توانم به راحتی به هر کجا که می‌خواهم بروم، می‌خواستم که از اتاق خارج شوم. گوئی بدنم که روی تخت بود برایم ذره‌ای اهمیت نداشت. ولی قبل از این‌که فرصت هیچ حرکتی را داشته باشم صدائی مانند صدای حرکت سریع باد شنیدم و دیدم که توده‌ای تیره رنگ به من نزدیک می‌شود و بدن (روحی) من بلافاصله به درون این توده پرتاب شد. در ابتدا پیش خودم فکر کردم که شاید ورود به این حجم سیاه چیزی است که نیاز دارم تا بتوانم از این اتاق بیمارستان خارج شوم. ولی این توده روح من را در خود قبضه کرد و احساس کردم که کسان دیگری نیز در آن حضور دارند.

همانطور که از سرعت حرکت این توده سیاه رنگ (یا سرعت حرکت من در آن) کاسته می‌شد، می‌توانستم صداهای ضجه مانندی مانند صدای غرغر خوکها را بشنوم. سپس صدای گریه و جیغ‌هائی را شنیدم که بیشتر احساس ترس و دلهره در آن‌ها بود تا حزن و اندوه. این فریادها بسیار از هر آن‌چه که هرگز شنیده بودم دلهره آورتر بود. هنگامی که تونل متوقف شد (به انتها رسید) برت را دیدم که روی زمین دراز کشیده بود در حالی که یک موجود بسیار زشت و مخوف که نیمه انسان و نیمه هیولا بود در حال شکنجهٔ او بود. من حتی نمی‌توانم زشتی و ترسناکی چهرهٔ این موجود را توصیف کنم. نزدیک‌ترین چیزی که به ذهنم می‌رسد سر و صورت بزرگ شدهٔ یک موش روی بدن یک انسان است. برت و آن‌جانور هر دو متوجهٔ حضور من در آن‌جا شدند. برت فریاد کشید «کمکم کن، خواهش می‌کنم» در حالی که جانور به من نگاه می‌کرد و می‌خندید. خندهٔ او بسیار زشت و خبیثانه بود و درون من را به هم می‌ریخت، با این‌که در حقیقت من درونی نداشتم.

افراد دیگری نیز در آن‌جا در حال شکنجه شدن بودند و جانوران و موجودات مخوف دیگری نیز در آن‌جا حضور داشتند. ولی به هر علتی که بود هیچ یک از آن‌ها هنوز به سمت من نیامده بود. مانند این بود که من تنها یک ناظر در سایهٔ جهنم بودم. ولی من هیچ سپر فکری (در برابر آن‌ها) نداشتم و فریاد می‌کشیدم که کسی به برت کمک کند. دو جانور لباس برت را در آوردند. بدن برت به نظر خیلی شبیه به بدن یک انسان (در دنیا) بود، با این فرق که زخمهای سوختگی شدید زیادی در تمام سطح بدن او بود. او مرتب خواهش می‌کرد «مسیح، خواهش

می‌کنم مسیح» در حالی که یکی از آن‌جانوران او را در جای خود محکم نگاه داشته بود و دیگری به او تجاوز می‌کرد. برت به من نگاه می‌کرد و گرچه چیزی نمی‌گفت، می‌دانم که پیش خودش فکر می‌کرد که چرا کمکش نمی‌کنم.

من به او گفتم که‌ای کاش می‌توانستم کمکت کنم. آن‌گاه برای اولین بار از وقتی که وارد آن‌جا شده بودم برای دو سه دقیقه‌ای هیچ صدائی از دهان برت خارج نشد. هر دوی ما به نوعی می‌دانستیم که اتفاق بد و ترسناکی در شرف رخ دادن است و این انتظار خود به بدی اتفاقی که قرار بود رخ بدهد بود. من صدای غرغر خوکها را دوباره شنیدم که به تدریج نزدیک‌تر می‌شدند. موجودات آدم نمای بیشتری به آن‌جا نزدیک شدند. این موجودات نیز بسیار ترسناک بودند ولی نه به ترسناکی و زشتی آن‌جانوران قبلی، ولی رفتار آن‌ها بدتر از آن‌جانوران بود. آن‌ها برت را برداشته و به سمت یک دیوار که علامت صلیب قرمزی روی آن بود بردند و او را جلوی آن علامت انداختند. همانطور که او فریاد می‌کشید، یکی از مردان روی او تف کرد. برت سعی می‌کرد بجنگد و مشت و لگد می‌زد ولی چیزی طول نکشید که آن‌ها او را به دیوار محکم بستند. می‌شنیدم و می‌دیدم که میخهای بزرگی یکی بعد از دیگری به بدن برت فرو کرده می‌شوند. من نمی‌توانستم مستقیماً ببینم که آن‌ها چطور هر میخ را وارد بدن او می‌کنند (شاید با تله پاتی) و خونی هم نمی‌دیدم. ولی فریادهای گوش‌خراش و دل آشوب کن او را می‌شنیدم.

ناگهـان یکی از آن مـردان به طـرف من حمله کـرد. ولی بلافاصله یک زن پدیدار شد و تنها با نگاه داشتن دســتش به علامت توقف آن مرد را متوقف کـرد. من فهمیـدم که او یک زن به نـام امیلی است که سـال‌ها پیش در سـرای افراد در حال احتضار و سالمند در شیکاگو از او مراقبت کرده بودم. من آن قدری که به دیگران توجه می‌کردم به او توجه نمی‌کـردم زیـرا او خیلی داد می‌کشـید و گـاهی وقتی می‌خواستیم به او قرص‌هایش را بدهیم با ما دعوا می‌کرد. وقتی او مـرد، هیچ یک از افـراد فـامیلش بـرای تــدفین و مراسم ســوگواری او نیامدنــد، من هم خــودم شخصا تـــرتیب کارها و تـــرتیب کفن و دفن او را دادم. گرچه من او را می‌شــناختم و می‌دانســتم همــان امیلی اســـت، او در این‌جا خیلی جـــوان‌تر و زیبـــاتر به نظر می‌رسید. او گفت «نگران نبـاش. این‌ها نمی‌توانند به تو آســیبی بزنند». من از او خواســتم که به بــرت هم کمک کنـد، ولی او گفت که نمی‌تواند. ولی او به من اطمینـان داد که شکنجه‌های بـرت فقط بـرای مـدت کوتـاهی ادامه خواهد داشت.

خوشبختانه ناگهان من خود را دوبـاره در آن تـودهٔ سـیاه یــافتم و می‌دانســتم که این دفعه امیلی من را هــدایت می‌کند. من چنان احساس عشـقی می‌کـردم که درک آن برای آدمها غیر ممکن است. می‌دانستم که حـتی از نـور هم ســریع‌تر حـــرکت می‌کنم ولی می‌خواســـتم بـــرای همیشه در آن حــال بــاقی بمــانم. امیلی به من گفت که من برای او خیلی مهم هستم و او منتظر من خواهد بود تا روزی که موعد بازگشت من فــرا برسد. قبل از این‌که بتـــوانم از امیلی بپرسم منظـــورش چیست صـــدایی را شـــنیدم که می‌گفت «برگشت (به هـــوش آمد)، ما او را

داریم». روح من شروع به حرکت به سمت این صداها کرده و از تودهٔ سیاهی که در آن بودم دور شد. آخرین چیزی که به یاد دارم این است که دوباره بدنم را روی تخت بیمارستان از بالای سقف اتاق می‌دیدم، ولی وارد شدن به بدنم را درست به یاد نمی‌آورم.

برای دو سال بعد من همواره در حالت گیجی از تجربه خود به سر می‌بردم. چرا من چنان ترس و وحشتی و بعد چنان عشق شگفت انگیزی را تجربه کرده بودم؟ بالاخره چه بلائی بر سر برت آمد؟ چرا هنوز موعد من نبود؟ آیا امیلی فرشتهٔ نگهبان من است؟ آیا این واقعاً یک تجربه نزدیک به مرگ بود یا این که در اثر نرسیدن اکسیژن به مغزم دچار توهم شده بودم؟ من بالاخره به این نتیجه رسیدم که این تجربه به هیچ وجه نمی‌توانست یک توهم باشد، گرچه بعضی دکترها و دانشمندها سعی کرده‌اند من را متقاعد کنند که توهم بوده است. هم‌چنین به این نتیجه رسیدم که علت این‌که موعد من نبوده این است که هنوز کارهای دیگری روی زمین برای من هست که باید آن‌ها را انجام دهم، هر چند آن کارها به نظر من مهم نیایند ولی ممکن است برای یک نفر دیگر بسیار ارزشمند باشند. همانطور که من هیچ‌وقت آن‌چه برای امیلی انجام داده بودم را چیز مهمی به حساب نیاورده بودم (ولی اکنون می‌فهمیدم که چقدر اهمیت داشته است).

بهبود جراحات من از دید دکترها در حد یک معجزه بود. ظرف 4 ماه حال من کاملاً به وضع عادی بازگشت و هیچ نشانی از مشکل مغزی هم در من باقی نماند. اکنون من ارزش چیزهای کوچک زندگی که بسیاری آن‌ها را پیش پا

افتــاده به حســاب می‌آورند را می‌دانم: اســکیت بــازی، فوتبال، این‌که بتوانم وزنه بلند کنم، ...

یک سال بعد از این اتفاق من برای اولین بار آن را برای یکی از دوستانم تعریف کردم. می‌دیدم که وقتی جزئیات تجربه‌ام را می‌گفتم او از ترس می‌لرزید. او گفت چطور تو نمی‌ترسی و این قـدر راجع به آن آرام هسـتی؟ گفتم که عشقی که من تجربه کردم بسیار قوی‌تر و با معنی‌تر از ترس و وحشتی بود که دیدم. او نمی‌فهمید که چطـور اگر انتخاب داشتم تصمیم گرفتم بازگردم.

از لطف داشــتن اینــترنت، من با افــراد زیــاد دیگــری که تجربه نزدیک به مرگ داشـته‌اند آشـنا شـده‌ام. گرچه هیچ یک را ندیدم که تجربه منفی و جهنمی مانند من را دیــده باشـد، ولی دو سه نفـری را ملاقـات کـردم که سـعی در خودکشی کرده‌اند و به من گفته‌اند که آن‌ها به مکـــــانی ترســـناک، ســـرد، تاریـــک، کـــاملاً تهی و تنها رفته‌اند. بسیاری دیگر مانند من بعد از یک تجربه موقتی ترســناک توسط یکی از اقـــوام یا عزیـــزان درگذشـــته به ســـوی تجــربه‌ای بســیار خوشــایند هــدایت شــده‌اند. من کمی احســاس ضــرر می‌کنم زیــرا بســیاری توانســته‌اند بعد از تونل به شهر (یا مکانی) بسیار نورانی بروند و سـپس به آن‌ها گفته شده که بازگردند. بسـیاری از افـراد بر خلاف من بعد از تجربه‌شان خیلی مذهبی شده‌اند.

من چشم به راه روزی هســتم که دوبــاره پیش امیلی یا بقیــهٔ خــانوادهٔ درگذشــته‌ام بــازگردم، ولی تا آن روز که شــاید فــردا یا هفته دیگر یا 10 ســال دیگر باشد ســعی می‌کنم به بهترین نحو زندگی کنم.

تجربه دبی

زمستان بود و من مدتی بود که مبتلا به یک ویروس شده و مرتب استفراغ می‌کردم. ناگهان حالم خیلی بد شد، به طوری که دیگر نمی‌توانستم نفس بکشم. به یاد دارم که با خود گفتم «نه این‌جا، نه حالا»، زیـرا هر دو بچه من در تخت خود خوابیـده بودند و شـوهرم نـیز بـرای کـارش از خانه دور بود. نمی‌خواستم فرزندانم من را (مـرده) پیـدا کنند. سـعی کـردم که سـرفه کـرده و نفس بکشم ولی گویی گلـوی من بسـته شـده بـود. فکر کـردم که به خانه همسـایه بـروم تا شـاید بتـوانم از آن‌ها کمک بگـیرم و هم‌چـنین بچه‌ها قبل از بقیه من را پیـدا نکنند. من از در پشـتی بـیرون رفتم ولی باید آن‌جا از حـال رفته باشم زیرا دیگر بعد از آن چیزی به خاطرم نمی‌آید.

وقتی که دوباره به هـوش آمـدم هنـوز هم نمی‌توانسـتم نفس بکشم. ولی احسـاس می‌کـردم که لایه‌هـای پارچـهٔ کتان به دور من پیچیـده شـده است و من هم تقلا کـردم که خـود را از آن آزاد کنم. مانند این بـود که من در یک پیلهٔ تنگ و خفه کننده هستم. هنگـامی که از بـدنم خـارج شـدم، روی یک پل بـودم. در فاصـله‌ای آن طـرف آب یک بنـدر و شـهر بسـیار زیبا بـود که نـوری طلایی از آن می‌تابید. من روی نرده کنـار پل خم شـده و در آب رقص انعکاس نور آن شهر را تماشا می‌کردم که احساس لـذت بخش و غیر قابل توصیفی داشت. مـردم زیـادی در بنـدر در حرکت و جنب و جوش بودند و من احسـاس می‌کـردم که به نـوعی همه آن‌ها را می‌شناسم. در روی پل دو راهنما همـراه من بودند که من آن را به عنـوان امـری طبیعی و عـادی قبـول کـرده بـودم. زاویه دید من عجیب

بود زیرا من در هوا روی پل شناور بودم و بالا و پشت سر خود بودم و از آن‌جا به جزئیات شهر و بندر نگاه می‌کردم. راهنماها دو کتاب به همراه خود و برای مطالعه من داشتند. کتاب اول درباره زندگی من بود. می‌توانستم صفحات آن را ورق بزنم و به اتفاقات مختلف (زندگیم) بنگرم و آن‌ها به من کمک می‌کردند که در مورد خوب و بد آن قضاوت کنم. تصمیمات خوب من توسط مردمی که در طرف دیگر پل بودند مورد تجلیل قرار می‌گرفت. صفحات کتاب بیشتر مانند فیلم بودند و می‌توانستم ببینم که هر تصمیم من چه اثری روی تمام افراد دیگر گذاشته است. من تعجب کردم زیرا یک روز که تمام وقت خود را درسرای بیماران در حال احتضار گذرانده بودم و خیلی آن‌جا کار کرده بودم از دید راهنماهایم تجلیل کمی دریافت کرد. ولی روزی که به یک عنکبوت کمک کرده بودم که از در بیرون برود بسیار مورد قدردانی قرار گرفت، زیرا من آن کار را با احساس همدلی و دلسوزی واقعی برای آن عنکبوت انجام داده بودم، با این‌که من خود از عنکبوت می‌ترسیدم. از طرف مردم (در دنیا) هیچ پاداشی برای این کار من نبود. پیغام این بود که هر کاری را با عشق انجام بده، که البته از آنی که من فکر می‌کردم خیلی سخت‌تر است.

من متوجه شدم که نوری که در دور و اطراف من است زنده و آگاه است و از عشق خالص درست شده است. همه ما به این نور تعلق داریم و نور درون ماست.

راهنماها می‌دانستند که من کنجکاو هستم که کتاب دوم را نیز بخوانم و آن‌ها آن را به من دادند. ولی به من

گفتند که من آن را (بعد از بازگشت به دنیا) به یـــــــاد نخواهم آورد و اگر هم سعی کنم به یـاد بیـاورم احتمـالا آن را اشتباه تعبیر و تفسیر خواهم کـرد. ولی وقـتی که آن‌جا بودم مطالب کتاب کاملاً معقـول و منطقی به نظر می‌آمدند. کتاب بیشتر شـبیه به یک کـره بـود که نماینـده کائنـات در سـطوح و لایه‌هـای متعـدد بـود، به همـراه یک ضـــمیر و آگـــاهی پر از عشق که در ابعـــاد و جهان‌هـــای بی‌پایـان نفـوذ کـرده بـود. من همه‌چـیز (از مطـالب آن کتاب) را به یاد می‌آوردم ولی قول داده بودم که در حال حاضر آن‌ها را فراموش کنم.

من متوجه مادر شوهرم شـدم که به تـازگی فـوت کـرده بود. او از میان جمعیت به سمت من می‌آمد در حـالی که یک پسر بچه حدود 4 ساله با موهای تیره و مجعد همراه او بـود. من آن پسر بچه را نمی‌شـناختم و کنجکـاو بـودم که کیست. مـــادر شـــوهرم گفت «دبی، این‌جا چکـــار می‌کنی؟ همین الان بازگرد».

من بلافاصـــله بر روی زمین بـــودم در حـــالی که ســـعی می‌کردم نفس بکشم. گلـویم خیلی ورم کـرده بـود و در هر نفس فقط مقدار کمی هـوا را می‌توانسـتم به داخل بـدهم. هـوای بـیرون خانه سـرد بـود و من مسـتقیم به داخل خانه رفتم تا اســـتراحت کنم. این تجربه بســـیار عمیق بود و من هنوز هم سعی می‌کنم آن را هضم کنم.

تجربه دایان موریسی

دایان موریسی (Dianne Morrissey) در سال 1977 در سن 28 سالگی دچار برق گـرفتگی شـده و جـان سـپرد، ولی با تجربه نزدیک به مرگ عمیقی به زندگی بازگشت.

این تجربه زندگی او را کاملاً دگرگون کرد. او در کتاب خود به نام (You Can See the Light) تجربه خود را نقل کرده است. متن زیر برگرفته از این کتاب و به نقل از سایت کوین ویلیامز است:

خروج از بدن

... در حالی که شوک الکتریکی به بدن من وارد می‌شد، یک آگاهی جدی و غیرعادی پیدا کردم که مرگم قریب‌الوقوع است. من به خاطر از دست دادن تمام چیزها، سیاره زمین، دوستانم، خانه و خانواده‌ام و عزیزانم و بقیه محزون شدم. هرچه که می‌دانستم و به آن دل بسته بودم و آن را واقعی و پایدار فرض می‌کردم، همه از دستانم می‌گریختند و من با مرگ رو در رو بودم، با نادانسته.

بدن من با چنان شدتی در اثر شوکِ برق به سمت عقب پرت شده و به زمین خورد که سر من به دیوار اصابت کرد و آن را شکسته و در آن فرو رفت. ولی من هرگز این جراحات را حس نکردم، زیرا من این منظره را از بالا تماشا می‌کردم! در حقیقت من تمام منظره برق گرفتگی را از بالا می‌دیدم. من پیش خودم متحیر بودم که چگونه می‌توانم در حالی که هنوز زنده‌ام بیرون از بدنم باشم؟ ناگهان متوجه شدم که درون یک تاریکی بسیار پهناور و به نظر نامحدود قرار دارم. نمی‌دانستم این تاریکی در چه موقعیتی نسبت به کره زمین قرار دارد؛ ولی به هر علتی که بود ترسی در من نبود.

طولی نکشید که دوباره خود را در زیرزمین خانه و جایی که در آن مرا برق گرفته بود یافتم، ولی این بار با یک

بدن (روحی) شفاف؛ بااین‌که هنوز مانند خودم به نظر می‌رسیدم. در این حالتِ فقدان بدن، نه تنها ذره‌ای نگرانی و دلواپسی نداشتم، بلکه چه احساس وجدی داشتم. هیچ گاه در وقتی که در دنیا زنده بودم چنین حالتی را حس نکرده بودم. تمام بدن روحی من شفاف بود و من با یک نور سفید درخشان احاطه شده بودم که تقریباً یک متر در اطراف من گسترش پیدا کرده بود.

در آن موقع یک آگاهی من را فرا گرفت: این‌که من بدنم نیستم! فهم این مطلب بسیار برایم رهایی بخش و خارق‌العاده بود. روح من با نوری سفید می‌درخشید و تمام اتاق را روشن کرده بود.

دوباره نزدیک به سقف بودم. همه‌چیز مانند قبل به نظر می‌رسید، مبلمان، دیوارها و ... ولی آگاهی جدیدی (در من) نسبت به بُعد این صحنه به وجود آمده و شفاف شده بود. می‌توانستم همه‌چیز را واضح‌تر از قبل ببینم، مانند یک دانشمند. دیدم که اکنون (گویی) به زندگی از درون یک میکروسکوپ می‌نگرم و کوچک‌ترین ذرات ماده که در حالت عادی غیرقابل مشاهده هستند را می‌بینم.

متوجه شدم که فاقد احساسات فیزیکی گشته‌ام؛ ولی به‌نوعی آگاهی و هوشیاری مضاعفی در من به وجود آمده بود که هیچ‌وقت در طول زندگی (دنیا) آن را حس نکرده بودم. می‌دانستم که من با آن «دایان» قبلی متفاوت هستم؛ ولی می‌دانستم که هنوز هم «من» هستم. مانند این است که به تصویر خود در آینه نگاه کنید. می‌دانید که آن تصویر نیستید؛ ولی با این حال به نظر می‌رسد که شما هستید.

حال می‌دیدم که هر چیزی با حالتی مه مانند در بر گرفته شده بود. با وجود این‌که دیگر نیروی جاذبه برای من وجود نداشت، می‌توانستم جهت حرکتم را به خوبی کنترل کنم. وقتی که به داخل اتاق نشیمن حرکت کردم، متوجه شدم که از میان میز پیش دستی عبور کرده‌ام. با خودم تعجب کردم که چگونه این کار را انجام داده‌ام؟

سگم «تافی» وارد اتاق شد و شروع به گاز گرفتن ملایم صورتم و پنجه زدن به دستانم کرد و سعی داشت که بدنم را بیدار کند. می‌دانستم که تلاش بی‌وقفه‌اش برای بیدار کردن (بدن) من فایده‌ای نخواهد داشت؛ با این حال به او افتخار می‌کردم و شاید هم کمی امید داشتم که شاید فایده‌ای داشته باشد. کنجکاو شدم که دوستش «پنی» کجاست و ناگهان من در حیاط پشتی خانه و در کنار پنی بودم. دهانم را باز کردم که با پنی حرف بزنم و احساس کردم که زبانم چرخید، ولی هیچ صدایی بیرون نیامد. با این حال می‌توانستم به طرز متمایزی صدای خودم را بشنوم. ولی متوجه شدم که این صدا از درون فکرم می‌آید. چند بار سعی کردم که توجه پنی را به خودم جلب کنم و داد زدم: «پنی، می‌توانی من را ببینی؟ صدایم را می‌شنوی؟» به نظر می‌رسید که نمی‌توانست، زیرا از سوی او هیچ پاسخی نبود.

سپس برای مدتی در حیاط پشتی خانه راه رفتم. همان‌طور که از میان دیوار حیاط به سمت پیاده رو جلوی خانه نگاه کردم، متوجه مردی شدم که در پیاده رو در حال قدم زدن بود. من مشتاقانه به سمت او پرواز کرده و مستقیم از دیوار رد شدم تا به او برسم و سعی کردم که او را متوجه خودم بکنم. من عمیقاً به

چشمانش خیره شدم و باقـدرت به او گفتم: «می‌تـوانی به من کمک کـــنی؟ من به کمک نیـــاز دارم». ولی با این حـال او متوجه من نشد. سـعی کـردم که شـانه‌هایش را گرفته و تکـــان دهم تا به من نگـــاه کنـــد؛ ولی دســـتم از بالای شـانه وارد بـدن او شـده و تا پشت او پـایین رفت. این صحنه من را بهت زده کرد!

وقـتی متوجه شـدم که او نمی‌تواند صـدایم را بشـنود یا من را ببیند، پیش خـودم متحـیر بـودم که چه‌کـار کنم. در یک لحظه من دوباره در حیاط خانه و در کنار پـنی بـودم. متوجه شـــدم که هر وقت که کمی نگـــران می‌شـــوم، بلافاصـــله به مکـــانی که در آن آرامش بیشـــتری باشد منتقل می‌گردم.

در راه برگشت به اتـاقی که در آن مـرا بـرق گرفته بـود، من درست وسط دیوار میانی دو اتاق توقف کـردم. حس کردم که باید به سمت پایین و به چیزی خارق العاده نگاه کنم. هنگـامی که به پـایین خـیره شـدم، دیـدم که یک بند طـولانی به رنگ نقـره‌ای از بـدن روحی من و از میـان لباس نـازک تـوری مانـندی که به تن داشـتم خـارج شـده است. این بند به سمت پایین و جلوی من گسـترده شـده بود و وقتی که برگشتم دیـدم که در پشت و اطـراف من آویزان است؛ مانند یک بند ناف. من آن را دنبال کـردم و از دو راهرو گذشتم و به اتاقی که در آن برق مـرا گرفته بـــود رســـیدم و دیـــدم که این بند به پشت سر بـــدن فـــیزیکی‌ام متصل است. ضـــخامت این بند حـــدود 2 سـانتیمتر بـود و مانند یک درخت کریسـمس درخشـندگی داشت.

به‌محض این‌که این بند نقـره‌ای رنگ را دیـدم که به بـدن خاکی من متصل است، بدن روحی من به داخل یک تونل تاریک پرتـاب شد. من با سـرعت بسـیار زیـادی در حـال حرکت در تونل بودم، سریع‌تر از آنی که تصـور می‌کـردم امکان پذیر باشد. بااین‌که تونل با یک تـاریکی فراگـیر پر شـــده بـــود، من احســـاس آرامش می‌کـــردم و ترسی نداشتم.

مرور زندگی

هنگامی که به انتهـای تـاریکی رسـیدم، وارد بعد جدیـدی شدم. این‌جا می‌توانستم حضـور یک روح بسـیار مهربـان را حس کنم که می‌دانستم از طرف خـدا فرسـتاده شـده است تا به من خیر مقـدم بگوید. آن‌گـاه ناگهـان در محل بدن فیزیکی‌ام بودم. من چنـدین مرتبه پشت سر هم بین محلی که بدن برق گرفته‌ام در آن بــود و این بعد رفتم و از طریق تونل بازگشتم.

هر دفعه که از تونل بیرون می‌آمدم، این وجود درخشـان و فرشته مانند در پیش روی من با لبخند خود به من خیر مقدم می‌گفت. این وجود، بال و پری نداشت و من حس کـردم که مـؤنث است. او از هر جهت همـان‌طور بـود که انتظـار و تصـور من از یک فرشـته بـود. او به سـمت من حرکت کرد و من نیز به‌طرف او رفتم. عشق و عطـوفت او من را در خـــود گـــرفت و روح من با شـــعف و لـــذتی تقریبـــاً ورای تحمل پر شد. عشـــقی که از این فرشـــته به‌سـوی من صـادر می‌شد این احسـاس را به من می‌داد که دلسوزی و مراقبـتی که او نسـبت به من داشت بیش از آنی بـــود که هیچ کس دیگـــری هرگز داشـــته یا بتواند داشته باشد. عشق او هر ذره از وجود من را پر کـرد، هر

فکر من و هر احساس و عاطفهٔ من. من احساس راحتی و آسودگی خاطر کامل می‌کردم.

او با فرستادن کلمات به‌طور مستقیم به فکر من با من سخن می‌گفت. من پیش خود تعجب می‌کردم که چطور می‌توانم افکار او را قبل از این‌که حتی کلمه‌ای از زبان او خارج شود بشنوم؟ ولی با این حال من نیز سؤالات او را هم‌زمان با شنیدن پاسخ می‌دادم! به نظر می‌رسید که این وجود خارق‌العاده تمام افکار من را بلافاصله می‌دانست، همان‌طور که من تمام افکار او را بلافاصله می‌دانستم. بااین‌که من مستقیماً در جلوی او ایستاده بودم، می‌توانستم او را از هر زاویه‌ای ببینم: جلو، عقب، بالا، پایین و دو طرف.

او به من نزدیک‌تر شد و در کنار من ایستاد و آن‌گاه ما با یک‌دیگر حدود 25 سانتیمتر در هوا صعود کردیم؛ گویی ما روی یک سکو بودیم که بالا می‌رفت. او با اشارهٔ دستش به من نشان داد که به سمت چپ خود نگاه کنم. من هم این کار را کردم؛ زیرا تمام قلب و روح من برای او باز بود و می‌دانستم که خدا او را فرستاده به من کمک کند تا تصمیم بگیرم با زندگی‌ام باید چه‌کار کنم.

وقتی نگاهم را به سمت چپ برگرداندم، تمام صحنهٔ آن‌جا به صحنهٔ مرور زندگیام تغییر یافت: یک نمایش سه بعدی و رنگی بسیار شفاف از تمامی زندگی من. کوچک‌ترین جزئیات هر ثانیه، هر احساس و هر فکر (و عمل) من در طول حیاتم روی زمین و به ترتیب زمانی، از تولد تا لحظه‌ای که مرا برق گرفته بود، نشان داده شد.

در کمال تعجب، من تمام 28 سال زندگی‌ام را به‌طور هم زمان و دوباره زندگی کردم. بهترین تجربه‌ها به من احساس شعف عظیمی می‌دادند، گویی خدا از طریق این وجودِ فرشته گونه با من سخن می‌گفت و بالاترین لحظات زندگی‌ام را نظاره می‌کرد. احساس می‌کردم که تمام ارواح در بهشت نیز این صحنه‌ها را می‌دیدند و من را تحسین می‌کردند و می‌گفتند که خدا از دلسوزی‌های تو برای دیگران و کارهای غیر خود خواهانه‌ات خشنود است. آن‌گاه بود که من برای اولین بار از خود پرسیدم: «آیا من مرده‌ام؟ آیا واقعاً مرده‌ام؟»

در ادامهٔ مرور زندگی من دو عمل خاص به من نشان داده شدند. در حالی که این صحنه‌ها در پیش رویم به نمایش در می‌آمدند، هر احساسی که در زمان زندگی‌ام در آن موقع حس کرده بودم دوباره با تمام قدرت به من بازگشت. من هم‌چنین احساس می‌کردم که خدا و وجود فرشته گونه به خاطر انجام این دو عمل به من ارج می‌نهادند. هیچ‌وقت عشقی که من را در آن موقع احاطه کرده بود و سرور و شعفی که به درونم جاری می‌گشت را فراموش نمی‌کنم. می‌توانید تصور کنید که خدا و فرشتهٔ او شما را در آغوش بگیرد؟ این تجربه‌ای است که ورای شرح و توصیف است.

اولین عملی که شاهد آن بودم مربوط به روزی بود که من ماشینم را متوقف کرده و پیاده شدم تا به یک زن کمک کنم. اتومبیل او که یک ون استیشن بود در میان ترافیک خراب شده بود و او خیلی تقلا می‌کرد که به‌تنهایی ماشینش را هل بدهد ولی توانایی آن را نداشت، و من احساس کردم که باید به او کمک کنم. من

به او کمک کرده و آن را باهم هل دادیم و به پارکینگ یک سوپرمارکت بردیم. بعد از کمک به او باعجله به سمت ماشینم دویدم؛ زیرا نگران بودم که ممکن است به خاطر پارک دوبله جریمه شوم. به همین خاطر او فرصت این‌که از من تشکر کند را پیدا نکرده بود. وقتی این صحنه به نمایش درآمد، من با احساسات غیرقابل وصف عشق پر شدم که به نظر می‌رسید از سوی فرشته‌هایی که در بالا بودند به‌سوی من صادر می‌شد.

سپس فرشته به من صحنهٔ دومی را نشان داد؛ صحنه‌ای که آن را فراموش کرده بودم. من خودم را وقتی که 17 ساله بودم دیدم. در آن وقت‌ها من بعد از ساعات دبیرستان برای کار به یک بیمارستان مخصوص نقاهت و بازپروری می‌رفتم. در آن‌جا من به یک پیرزن بی‌دندان که تقریباً توان تکلم هم نداشت علاقه‌مند شده بودم. او دوست داشت که قبل از خوابیدن چند بیسکویت را بمکد، ولی هیچ کس حاضر نبود که به او بیسکویت بدهد زیرا وقتی که مکیدنش تمام می‌شد، دست هر کس که به او بیسکویت داده بود را از بالا تا پایین می‌بوسید و مقدار زیادی از آب دهانش بر روی دستان او می‌ریخت. با این‌که دیگران از او اجتناب می‌کردند، من که می‌دیدم این کار چقدر او را خوشحال می‌کند باکمال میل به او بیسکویت می‌دادم.

هنگامی که این صحنه نشان داده شد، احساس کردم که تمام ارواح مهربان در پهنهٔ هستی به‌طور متحد از من تشکر و قدردانی می‌کنند. من در تعجب بودم که چطور چنین عمل (به‌ظاهر کوچکی) می‌تواند از دید خدا و برای

من این‌قدر مهم باشد. من احساس افتخـار و سـرفرازی همراه با تواضع کردم.

در هنگـام مـرور زنـدگی، یک‌هالـۀ نـور در اطـراف وجـود درخشانی که در کنار من بود شـکل گـرفت، در حـالی که او به مکالمـۀ تله‌پـاتی خـود با من ادامه می‌داد. در طـول بازبینی صحنه‌های زندگی‌ام، گـویی کتاب‌هـای زیـادی (از درک و بینش) را در آن واحد و با شفافیت و وضوح زیـاد در خود جذب می‌کردم.

بالاخره مرور زندگیام به پایان رسـید و من با سـرعت از فرشتۀ همراهم دور شده و به تونل بازگشـتم. این دفعه به نظر می‌رسـید که در حـال سـقوط در درون تونل هسـتم تا بـالاخره از یک مکـان یا بعد دیگر سر در آوردم. این جهان از هر چیزی که می‌توانسـتم تصـور آن را بکنم بسـیار زیبـاتر بـود؛ مکـانی با آرامش و آراسـتگی خارق‌العاده. آرامش و راحتیای که در آن‌جا حس می‌کردم ورای هر ایده و تصوری بـود که دربـارۀ بهشت داشـتم و در عمیق‌ترین نقطۀ روحم می‌دانستم که خدا آن‌جاست.

خود بالاتر من

من متوجه شدم که در این مکان هیجان انگیز، دو جنبه یا وجه از«من» وجود دارد. روان (soul)ـ من، ضمیرم بـود؛ هر چـیزی که من را آن کسی کـرده بـود که بـودم. در مقابل، روح (spirit)ـ من، قسمتی از من بـود که اکنـون شـفاف و درخشـنده بـود و لباسی سـفید به تن داشت. وقتی به دور و اطراف خود نگاه کردم، ابتدا دیـدم که هر چـیزی با نـوری کم سو می‌درخشد. سـپس به‌وضـوح، یک تخت سایه‌بان دار را دیدم که در وسط یک چشم انداز که

تا بی‌نهایت در پیش رویم گسترده شده بود قـرار داشت. این تخت با یک تابش آسمانی می‌درخشـید که من را نـیز در خود در برگرفته بود.

در کمال ناباوری، من یک کپی همسان از خـودم را دیـدم که روی آن تخت دراز کشـیده بـود. پیش خـود با تعجب گفتم «چطور می‌تواند دو تا از من وجود داشته باشد؟ یا سه تا؟» ولی بلافاصله توسط ارتعاش و انـرژی عشـقی که در آن‌جا در جریان بود آرام شـدم. این احسـاس مانند احسـاس اطمینـانی بـود که یک دوست بسـیار نزدیک و مورد اعتماد به شما می‌دهد و می‌گوید: «همه‌چیز درست است، نگران نباش».

دو چـیز را با اطمینـان می‌دانسـتم. اول این‌که من «دایـان» هسـتم و دوم این‌که بـدن فـیزیکی من مـرده است. من هم‌چنین می‌دانستم که کپی همسانی که روی تخت است یکی دیگر (و جنبه‌ای دیگر) از من اسـت؛ ولی نمی‌دانسـتم که چه جنبه‌ای را عرضه می‌کند. اکنـون کم‌کم داشـتم حس می‌کـردم که من در آن واحد در سه مکان هستم!

یک جنبهٔ من آن دایان شفافِ روی تخت دراز کشیده بود. جنبهٔ دیگر من بدن فیزیکیام بـود که دچـار بـرق گـرفتگی شده و مرده بود. جنبهٔ سـوم من روحم (spirit)ـ بـود که اکنون خارج از بدنم بود. این قسمت و جنبهٔ من هوشـیار باقی مانده و به تمام تجربه‌هایم واقف بـود، هم این‌جا و هم روی زمین.

من بدون هیچ تردیـدی می‌دانسـتم که می‌خـواهم در این مکان باشکوه باقی بمانم؛ جایی که در آن این‌چنین مورد

عشق و عطـوفت و پـذیرش بـودم. چطـور یک نفر حس می‌کند که توسط یک مکان مورد پذیرش و قبـول اسـت؟ بگذارید این طور توضیح بـدهم: در حـالی که به‌طـرف آن تخت راه می‌رفتم، می‌توانســتم در حقیقت بهشت را در تمام اطراف خود حس کنم. احساس خلسه و شــیدایی و آرامش در آن‌جا از لجـام گسـیخته‌ترین تصـورات من نـیز فراتر بـود. آیا به یـاد می‌آورید که در زمـان بسـیار دور، وقـتی بچه بودیـد، چطـور در آغـوش پر مهر مـادر گرفته شده و گهواره‌وار تکـان داده می‌شـدید؟ این احسـاس را به توان 100 برسـانید و هنـوز هم هـزاران سـال نـوری بااحساس آرامش کامل و راحـتی تمـامی که آن‌جا من را احاطه کرده بود فاصله دارید. احساس می‌کـردم عشق و عطوفت تمام مادرانِ دنیا در آن واحد به درون من جاری می‌شود، اکنون و برای همیشه.

گرچه این تخت پیش روی من مانند تخت خــودم (در دنیا) نبـود، ملحفه‌هـای آن به‌طـور شـگفت انگـیزی شـبیه به ملحفه‌های خـودم بودند. بـاورش مشـکل بـود، وقـتی که متوجه شـدم که این ملحفه‌ها در حقیقت در حـال تنفس هستند و پر از حیات و زندگی می‌باشـند! تخت نـیز زنـده بود و مانند تخت‌های روی زمین از مادهٔ متراکم فــیزیکی ساخته نشده بود.

با نزدیک شدن من، این تخت چنان عشـقی به سـمت من می‌تاباند که می‌دانســتم هیچ نقــاش یا هنرمند زمیــنی نمی‌تواند آن را خلق کــرده باشد. این تخت را خــدا خلق کرده بود! اکنون نور به من خیر مقـدم می‌گفت و از من دعوت می‌کـرد تا بر روی این مخلـوق بهشـتی لم بـدهم. خود شفاف من دیگر نبـود و من روی تخت دراز کشـیدم.

تــوری ســایه‌بان تخت من را نــوازش می‌کــرد و به من احســـاس خلسه و آرامش و عشق می‌داد. اشک شـــوق شروع به سرازیر شدن از چشمان من کــرد. در آن لحظه می‌دانستم که هیچ چــیزی هرگز نمی‌مــیرد. من هم‌چــنین می‌دانستم که من هرگز نخواهم مرد. می‌دانســتم که اگر در این مکان بمانم زنده خواهم بود؛ ولی به شـکلی که با زندگی دنیایی‌ام قبل از برق گرفتگی متفاوت است. من هنوز هم همان دایان خــواهم بــود و خــاطراتم را با خــود خواهم داشت، ولی با این حال این احساس بــاورنکردنی عشق را برای ابد حس خــواهم نمــود. وای که چقــدر دلم می‌خواست آن‌جا بمانم!

سپس حس کردم که باید به سمت راســتم نگــاه کنم. من به ســمت راســتم نگــاه کــردم و آن‌جا از لابه‌لای تــوری سایه‌بان تخت می‌توانستم یک نقطهٔ کوچک نور را بــبینم که از مکــان یا بعد دیگــری می‌آمــد، از مکــانی بی‌نهــایت دور. می‌دانستم که باید سعی کنم آن را واضح‌تر بــبینم و با دستم توری را از جلوی صورتم کنــار زدم. می‌دانســتم انتخاب دیگری ندارم جز این‌که نگاه کنم.

یکی شدن با نور

نقطهٔ نورانی به یک شعاع بسیار درخشــان تبــدیل شد که از درخشنده‌ترین خورشید قابل تصور، میلیون‌ها میلیــون برابر درخشنده‌تر بود و به ســمت من حــرکت می‌کــرد. با این حــال نــور چشم من را آزار نمی‌داد. در ابتــدا به نظر می‌رسید که آن، نوارهــایی از نــوری چند وجهی است که به‌طرف یک‌دیگر کشیده می‌شوند. می‌دانستم که این نور حضور خداست! من در بهت و عظمت این نور غرق شده بودم، در عشق، عشق خدا نســبت به من! می‌دانســتم که

می‌توانم وارد این نور شوم که بخشی از نیرویی بسیار عظیم است.

من می‌بایست بین ماندن در نور و بازگشت به زمین یکی را انتخاب می‌کردم. به‌نوعی می‌دانستم که اگر وارد نور و بعد دیگر شوم، دیگر نخواهم توانست به بدنم بازگردم. من بین دو خواسته کشیده می‌شدم: میل وارد شدن به نور، و میل به این‌که چیزهای فیزیکی را لمس (و حس) کنم و ارتباطم را با دنیای فیزیکی نگاه دارم. هر دو میل در من قوی‌تر می‌شدند. نور شدیدتر شده و بر درخشش و عشقی که از آن صادر می‌شد افزوده می‌گشت. وقتی که توری را کنار زده و دستم را به‌طرف این درخشش دراز کردم تا نور را لمس کنم، نور زیر توری را پر کرد و انگشت وسط دست راستم که به جلو کشیده شده بود را لمس نمود.

به‌محض این‌که نور دستم را لمس کرد، من دچار تغییر و دگرگونی شدم. نور و روح (soul)ـ من با یک‌دیگر ادغام شدند. من وارد نور الهی شده بودم و هر حسی از بدن روحی‌ام از بین رفت. آگاهی و ضمیر من که (هنوز) کاملاً زنده بود، اکنون تماماً به خدا متصل شده بود.

درون نور می‌دانستم که هر چیز و هرکس به او متصل است. خدا درون همه است، همیشه و برای ابد. درون نور شفای تمام دردها بود، درون نور تمام حکمت و دانش مربوط به هر سیاره و هر کهکشان و هر جهان وجود داشت. در حقیقت، نور خود حکمت و خرد و عشقی ورای درک و فهم بود.

یکی بـودن با نـور مانند این بـود که ناگهـان به هر دانـهٔ ماسه و هر ذره بر روی هر ســیاره و کهکشــان در هر جهانی اشراف دارید و به‌طور هم زمان می‌دانید چرا خدا هر دانـهٔ ماسه و ذره را در جـای خـاص خـود قـرار داده است. نور، دانش و آگـاهی هر کتـاب نوشـته شـده به هر زبـان را از ابتـدای خلقت تا انتهـای زمـان درون خـود داست. نـور می‌دانست که چـرا هر نویسـنده هر کلمه را دقیقـاً جـایی که هست گذاشـته است. نـور این پیغـام را داشت که هر ذره، هر دانهٔ ماسه، هر گیاه، هر سـنگ، هر حیوان و انسان، منظور و هـدف خـود را دارد و هیچ چـیز هرگز نمی‌میرد زیرا بعد از مرگ، حیات دیگـری در سـوی دیگر وجود خواهد داشت.

نور و روح من برای زمانی که به نظر بی‌نهایت می‌رسید با یک‌دیگر آمیخته بودنـد، ولی بـالاخره من نیـاز شـدیدی حس کـردم که بین بازگشـتن به زمین و مانـدن در نـور یکی را انتخاب کنم. چطور می‌توانستم تصمیم بگیرم؟

فرشته نگهبان

ناگهان روح من دوباره در تونل بود. بـازهم وقـتی که از تونل بـیرون آمـدم آن فرشـته بـرای خـیر مقـدم گفتن منتظر من بـــود. این دفعه متوجه شـــدم که مـــوی او قهوه‌ای است و تا نزدیک شانهٔ او آمـده است. اکنـون که با دقت نگاه می‌کردم می‌دیدم که هر خصوصیت ظـاهری و ترکیب او واضح‌تر از قبل به نظر می‌رسد. تنفس برای من یا او به نظر ضروری نمی‌رسید، با این حـال هر دوی ما پر از حیات و زنـدگی بـودیم. او به من نگـاه کـرد و از طریق فکر از من پرســید: «دایــان، چه‌کــار می‌خــواهی

بکنی؟». من جـواب دادم: «می‌خـواهم وارد نـور شـوم و (در عین حال) می‌خواهم چیزها را لمس کنم».

او به‌طور هم‌زمان هـزاران سـؤال را از من می‌پرسـید و من نـــیز از طریق فکر مســـتقیماً به همـــهٔ آن‌ها پاسخ می‌دادم. فرشته پرسید: «آیا هرگز چنین عشقی را حس کرده بودی؟» و پاسخ من «نه» بود. او پرسید: «آیا هرگز این همه شعف و سرور را حس کـرده بـودی؟» و دوبـاره پاسخ من «خیر» بود. او گفت: «آیا هرگز این‌قدر آرامش داشته‌ای؟» و جواب من خیر بود. «آیا تاکنون چنین شـور و خلسه‌ای را تجربه کـــــــــرده‌ای؟... آیا این همه مهر و عطوفت را جایی دیده‌ای؟» و پاسخ من به تمـام آن‌ها نه بـــود. هـــزاران ســـؤال که درون یک‌دیگر بودند و بر روی یکدگر بنا نهاده شده بودند، همه به‌طـور هم‌زمـان ولی با این حال مجزا از من پرسیده شدند.

من دوبـاره میل بسـیار شـدیدی پیـدا کـردم که وارد نـور شوم. وجود نورانی پرسید: «دایان، آیا مطمئن هستی؟» من پاسخ دادم: «بلـه، البته که مطمئن هسـتم». ناگهـان من با سرعت زیاد در داخل تونل به سمت جلو به حـرکت در آمدم. وقتی به پایین نگاه کردم، از دیدن بدن فیزیکی خـودم در پـایین مبهـوت شـدم. این بـدن مـرده به نظر می‌رسـید؛ ولی این دفعه بـرایم هیچ اهمیـتی نداشت که آن را نجات بدهم یا نه. آن‌چه برایم مهم بود نور بود. من نور را می‌خواستم. من در حـال حـرکت سـریع به سـمت جلو در تونل بـــودم. آن فرشـــته هنـــوز هم آن‌جا بـــود و منتظر بود که واقعـاً تصـمیم خـودم را دربـاره زنـدگی و مرگ و آینده‌ام بگیرم.

ولی این دفعه او از همیشه نـــورانی‌تر و سرشـــارتر از عشق بـــود. من هرگز تصـــور چـــنین احســـاس خلسه و شعفی را نمی‌توانستم بکنم و من هم در مقابل، عشقی بی‌پایان نسبت به او حس می‌کردم.

او از من پرســـــید: «آیا هرگز در جهـــــانی بـــــدون درد زیسته‌ای؟» و من پاسخ دادم «نه». او پرسـید: «آیا هرگز در جهانی بدون جنگ و ستیز زندگی کـرده‌ای؟» و جـواب من نه بود. او سؤال کرد: «آیا هرگز در جهـانی عـاری از خشم و عصبانیت بوده‌ای؟ عاری از هرگونه اندوه و عـزا، فارق از غم، خالی از حسادت، بدون فقر و کمبود، بدون نگرانی و بـدون اشک (حـزن)؟». دوبـاره هـزاران سـؤال به‌طور هم زمـان در من القا شـدند و من همه را به‌طـور یکســان با «نه» جــواب دادم. می‌دانســتم که هیچ جــای دیگــری در جهــان نمی‌تواند حس به این خــوبی داشــته باشد، به این سرشاری از عشق و آرامش، مگر این مکان بهشتی.

ولی به علـــتی فرشـــته من را دوبـــاره به داخل تونل فرســـــــتاد، رفت و برگشت و رفت و برگشت از درون تونل‌هـای متعـدد. من تعجب کـردم که چـرا؟ علت آن این بـود که می‌خواسـتم چیزها (و قالب‌ها) را لمس (و حس) کنم، در حالی که هم‌چـنین نـور را می‌خواسـتم و این دو خواسته از دو طرف، روح من را می‌کشیدند.

بازگشت به دنیا

من بالاخره خود را در خانه یـافتم، در حـالی که بـار دیگر به پـایین و به بـدن فـیزیکی‌ام نگـاه می‌کـردم. این بـار دریـافتم که بـدن فـیزیکی من هنـوز هم امکـان زنـدگی

دوبـاره را دارد. اهمیت دادن و علاقـۀ من بـرای بازگشت به بدنم در طول تجـربه‌ام کمـتر و کمـتر شـده بـود، ولی اکنون با دیدن این صحنه نگرش من کاملاً تغییر یـافت. با خــود اندیشــیدم: «چه غم انگــیز! آن‌چه (او) انجــام داده بسیار نـاچیز است!». من متوجه شـدم «دایـان در طـول زندگی خود آنقدر که می‌توانسته زندگی دیگران را لمس نکــرده است. چطــور با لمس کــردن زنــدگی دیگــران به شـکلی عمیق‌تر و با معـنی‌تر، زنـدگی خـودم می‌توانست پربارتر و باارزش‌تر شود».

وقــتی که در دنیا بــودم، به‌عنــوان دایــان می‌دانســتم که زندگی من پر از لذت‌های خاص بود: خانه‌ای زیبا، شــغلی خــوب، ماشــین خــوب، دوســتانی گــرم، یک خــانواده خارق‌العاده، بهترین دوست بسـیار عزیـز، و یک حرفه در موسیقی که بسـیار به آن علاقه داشـتم. «ولی دیگر هیچ یک از آن‌ها اهمیتی ندارند» با خـود فکر کـردم و دوبـاره نظــرم را تغیــیر دادم. «تنها چــیزی که مهم است نــور است، تنها خداست که اهمیت دارد».

در شگفتی، یک کشش بدون توقف از نقطه‌ای حدود 10 ســانتیمتر بــالاتر از نــافم حس کــردم. ســعی کــردم در مقابل آن مقـاومت کنم، زیـرا احسـاس می‌کـردم که یک فرایند جدید در حــال شــروع اســت، فراینــدی که ممکن است من را از این مکان، از خدا، بگیرد. من نمی‌خواستم چنان احساسات شعف و خوشحالی را تــرک کنم. بله من می‌خواستم که چیزها را لمس کنم، ولی بیش از آن نــور را می‌خواستم.

ناگهــان من دوبــاره با ســرعت در تونل در حــال حــرکت بودم. وقتی که از سـوی دیگر تونل بـیرون آمـدم، نزدیک

سقف اتاقی که بدنم در آن قرار داشت بودم و به پـایین و به بدنم نگاه می‌کردم. ناگهان بدون هیچ هشـداری و با سرعت بسیار زیاد به سـمت بـدنم هل داده شـدم. من از ناحیه پشت گردن وارد بـدنم شـدم، در حـالی که دست و پای بدن روحی من کشیده و در کنار هم بود، مانند حالت شیرجه مستقیم در آب.

در حالی که وارد بدنم می‌شدم می‌دانستم که خـدایی که درون من است هرگز نخواهد مـرد، و می‌دانسـتم که من هرگز نخواهم مرد.

برای یک لحظه خودم را نیمی درون بدن و نیمی خارج از بدنم دیدم. سپس با یک تکان شدید، ناگهـان کـاملاً داخل بـدنم بـودم. من با خـودم فکر کـردم: «وای خـدای من! چطـور می‌تـوانم برگشـتن را انتخـاب کـرده باشـم؟ من می‌خواهم دوباره در نور باشم.» و اشک شروع به جـاری شـــدن از گونه‌هـــایم کـــرد، در حـــالی که با هق‌هق می‌گریستم، درمانده و ویران از تصمیمی که گرفته شده بـــود. «آیا این واقعا تصـــمیم من بـــود؟» با خـــود می‌اندیشیدم و نمی‌توانستم باور کنم که خود خواسـته‌ام که به دنیا بازگردم.

اکنـــون بـــاور دارم که یک علت این‌که من به زمین بازگردانده شدم این بود که به مردم کمک کنم که درباره مـردن حس بهـتری پیـدا کنند و یـاد بگیرند که مـردن یک پایان نیست، بلکه یک شروع مجدد است!

دایان موریسی که یک درمـانگر از طریق هیپنوتـیزم بـود به 25000 نفر آموزش داده بود چطور حضور خـدا را در

حـالتی رؤیا گونه حس کنند. در کتـاب او به نـام «شـما می‌توانید نـور را ببینید: چگونه ابـدیت را لمس کـرده و بسلامت بازگردیم؟» (You Can See the Light: How to Touch Eternity and Return Safely)ـ می‌توانید خـود فن‌هـای او را بخوانید. کتـاب دیگر او دربـارهٔ فنـون خروج از بـدن به نـام «هر کسی می‌تواند نـور را ببیند» (Anyone Can See the Light)ـ است. دایان در سـال 2009 برای همیشه از عالم قالب‌ها به عالم نور و عشق بازگشت.

تجربه خانم‌هاله

قسمت اول: تجربه گذرایی از مرگ در کودکی

حدودا 10 یا 11 ساله بودم که همراه با پـدر و مـادرم و یک خانواده دیگر به سفر رفتیم. در یکی از شـبها نزدیک سـحر از خـواب بیـدار شـدم و به آشـپزخانه رفتم که آب بخـورم. در همـان جرعه اول، آب راه گلـویم را بست و نفسم بند آمد و هر چه تقلا کردم که سـرفه کنم و نفس بکشـم، هیچ اتفـاقی نیفتـاد. حـتی کـوچک‌ترین حرکـتی نمی‌توانستم بکنم، لحظات به سرعت میگذشت و ترس و نگرانی من بیشتر و بیشتر می‌شـد، و فقط می‌توانسـتم ترسـها و افکـارم را بـبینم؛ این‌که همه خـواب هسـتند و هیچ کس متوجه مرگ من نخواهد شد و علتش را نخواهد فهمید و چقدر ناراحت میشـوند و نـیز حرفها و اتفاقـات روزهای قبل به سرعت از ذهنم میگذشت. سـپس در یک لحظه حسی از آرامش و راحـتی فوق‌العـاده زیـاد و خوشی خارج از وصف مرا در برگـرفت و تمـام ترسـها و افکارم ناپدید شد. در لحظهٔ بعد سرفه کـردم و تمـام آب از گلویم خارج شد و دوباره به حالت عادی برگشتم، ولی

با حیرت و خسته از تقلای زیاد. نمیـدانم چه مـدت طـول کشـید، شـاید یک دقیقه یا کمـتر یا بیشـتر، هیچ ایـدهای ندارم. ولی زمان برایم بصـورت آهسـته و کشـدار تجربه شد. متوجه شدم که مرگ در هر هیبتی بسیار باشـکوه و به راحـــتی است. آرام و لطیف است و نه تنها ترســـناک نیست بلکه زیباست.

قســـمت دوم: طلب قـــدرت عفو و بخشش دیگـــران از خداوند

در یک شب زمستانی قبل از خواب با تمام وجـود از خـدا خواستم که انقبـاض و گـرفتگی و رنجشی که از شـخص خاصی داشتم را از من بگـیرد و کـار را بر من آسـان کند چون حس می‌کردم توانم برای بخشش آن شـخص خـارج از ظـرفیتم است و بیش از این قـادر نیسـتم. خسـته و نـــاتوان و تنها در اتـــاقم به خـــواب رفتم. نزدیک صـــبح احساس کردم قلبم از سینه بـیرون میزند. با تـرس زیـاد دسـتم را روی قلبم گذاشـتم تا مـانع از ضـربان شـدید و حرکتهای دیوانه وارش شـوم سـپس جریـان و مـوجی از عشق بینهایت غیر قابل وصفی در وجودم جاری گشت و متوجه شدم یکبار برای همیشه بخشش نسبت به شـخص مورد نظر در وجودم مسـتقر گشـته و این راه غـیر قابل بازگشت است.

من پیچیده در این احساس قدرتمند (عشق) که از ابتدا تا انتهای آن روز با همان شدت و حیرت با من بود و جوابی برای آن نداشتم به کارهایم میرسیدم و از بقیهٔ مـاجرای آن روز بیشتر حیرت زده می‌شدم.

از روز قبل با یکی از دوستانم که ماههـای آخر بـارداری را میگذراند قرار گذاشتم که فردا صبح به دنبـالش بـروم و اول بچههـــایم را به مدرسه بـــرده ســـپس او را به بیمارسـتان بـبرم. ولی صـبح بعد از این اتفـاق تصـمیمم عوض شد و کارها را از آخر و بـرعکس انجـام دادم. قبل از رسـیدن به دوسـتم در یک خیابـان عـریض و خلـوت در حــال رانــدگی با ســرعت بــالا در خط ســبقت بــودم و هم‌چنین نزدیک به یک دوربرگردان، ناگهـان متوجه شـدم که یک ماشین با همـان سـرعت و در سـمت راست من و هم راستا با ماشین من، به یکباره تصمیم گـرفت که دور بزند و سر ماشین را بطرف من کج کرد.

در همین لحظه زمــان بــرایم متوقف شد و صــداها را با فاصلهٔ دور و پراکنده میشنیدم و تمام وقایع را بهصورت دیگری تجربه کـردم. البته بطـور همزمـان دو تجربه را با هم میدیدم. دیـدم که ماشـین من به جـدول خـورد و چند بار معلق زد و روی سقف در سمت دیگر بلـوار افتـاده و من نیز روی چمن وسط بلوار به پشت افتادهـام و تمـام ماجرا را از پشت فرمان تماشا می‌کردم.

از طرفی دیگر شاهد تصادف بـودم که ماشـین کنـاری به در سـمت شـاگرد من برخـورد کـرد و من فقط آهسـته گفتم «ای خـــــدا». در همین موقع پـــــایم را روی ترمز گذاشـتم و ماشـین من خیلی آهسـته قبل از برخـورد با جـدول متوقف شد و آن ماشـینی که با من برخـورد کـرد دور خـود میچرخید و خیلی دورتر از من به جـدول سـمت راست برخورد کرد و ایستاد. ولی تمام این مشـاهدات را انگـــار از فاصـــله خیلی دور دیـــده و صـــداها را از دور میشنیدم و هنوز غرق در آرامش و عشـقی که صـبح زود

مـرا در خـود گرفته بـود بـودم. و این تصـادف و صـدای ناشی از آن کــوچک‌ترین تــرس و تشویشی در آن لحظه برایم ایجاد نکرد، بلکه هنوز آرام بـودم و نگـاه می‌کـردم. شاهدان تصـادف که آتشنشـانانی بودند که در سـاختمان کنار خیابان بود، با سرعت همگی به طـرفم آمدند و همه فکر میکردند من در شوک ناشی از تصادف هســتم که از ماشین پیاده نشدم. در حالی که درست حــدس زده بودند شـوک بـود ولی شـوک شـور و عشق بـود، و میگفتند ما همگی مطمئن بــودیم تو زنــده نخــواهی ماند و این یک معجــزه است. من نگــران آن راننــده بــودم که دیــدم با عصبانیت به طرف من آمد و گفت خدا بهت رحم کـرد که من طوریم نشد وگرنه ... و خط و نشان میکشید.

آن روز با تمام کوتاهی و بلنـدی‌هایش به پایـان رسـید و یکبــار دیگر با تمــام قــدرت یــادآور این بــود که خداوند همیشه در کنار همه ماست.

قسمت سوم: مکاشفه‌ای در حال بیماری و دیـدن یکی از بستگان درگذشته در وضعیتی اسفناک

در محل کـارم مشـکل حـادی پیش آمد که بـاعث فشـار روحی و اســترس بیش از حد و تحملم شد و بــاعث شد یک هفته در بسـتر بیمـاری ناشـناختهای که هیچ دکـتری جــوابی بــرایش نداشت باشم و روز به روز حــالم بــدتر می‌شد و تقریبا سه روز مــدام در خــواب بــودم و بعــدا متوجه شـــدم که هیچ خـــاطره و یـــادی از آن چند روز نداشتم بجز یکبار که آبمیـوه خـورده بـودم. در یک لحظه که بیـدار شـدم و هوشـیار بـودم ولی ضـعف و بیحـالی شدیدی داشتم. گوی‌های نورانی در اطراف و حوزه دیدم نمایـان شد و هر چه نزدیکـتر می‌شـدند متوجه شـدم که

گوی‌ها دارای شعور و ادراک میباشند و وقتی بیشتر تمرکز کردم چهره‌هایی را در گویها دیدم و می‌توانستم به انتخاب خودم به یکی از آن‌ها وارد شوم.

یکی از این چهره‌ها عموی درگذشتهام بود که به خاطر ترک اعتیاد به مواد مخدر و استفاده مجدد دچار ایست قلبی شده و فوت کرده بود. با این وجود او یک فرد همیشه کمک کننده و بسیار مهربان و استثنایی در زندگی زمینی خود بود و من خاطرههای تلخ و شیرینی از او بیاد دارم.

در یک لحظه تصمیم گرفتم و انتخابم عمویم بود. گوی در جلو من حرکت میکرد و مرا فرامیخواند که از پی او بروم. من هیچ بدنی نداشتم و فقط نظاره گر بودم. به جایی رسیدیم که هیچ توضیح منطقی برایش ندارم. پر از سیاه چالههایی در یک فضای وسیع که با چشم نمیدیدم ولی بطور کامل احساس و ادراک می‌کردم که در هر سیاه چال انسانی در حال زجر کشیدن است و فضا پر از حس تنفر و ترس و رعب وحشتناکی بود. دوباره با چشم دیدم که عمویم در یکی از این سیاه چالها کنار یک دستشویی کثیف افتاده و ناله می‌کند و کمک میخواهد.

من برای چند لحظه ایستادم و به این صحنه نگاه کردم و داشتم فکر می‌کردم که چطور می‌توانم کمک کنم تا این‌که متوجه شدم ارواح دیگری که در این سرزمین بودند قصد آزار و اذیت مرا دارند و اگر بیشتر صبر کنم آن‌ها بر من چیره میشوند و همین که این فکر از سرم گذشت به عقب نگاه کرده و با سرعت بیش از تصور به بدنم برگشتم و تمام این مدت با چشمان باز به سقف

خـیره بـودم. سـپس با تعجب و نـاراحتی زیـاد به خـواب رفتم.

تجربه خانم سحر

من سحر(نام مستعار، بنا به درخواست خانم س) هستم، مشاور و روانشـناس سـاکن شـهر شـلوغ تهـران. قبلش مقدمه میگم که من در یک خـــانوادهی مـــذهبی بـــزرگ شـدم، به شـدت پایبند خیلی اعتقـادات بـودم، و حـتی در 17 ســالگی در مســابقات مقاله نویسی در ســطح کل تهـران مقـام اول رو کسب کـردم. اشـارهی من به این مسـابقه به این خـاطر هست که موضـوعش مهم بـود و اون حجاب بود...

من عقیده داشتم که وقتی چادر و یا حجـاب کامـل، برتر به شمار میاد، زمانیست که چشم وگوش و فکر انسان تا حدی تحت کنترل بشه و رفتـاری مغـایر با اون حجـاب در انســان دیــده نشه... چــون اون زمــان ظــاهر ســازی به حســاب میــاد. حــالا من با این عقیــده با یه پزشک جــراح ازدواج کـــردم که خیلی به حجـــاب کامل اعتقـــاد نداشت ولی مرد خیر و بسیار محترمی بود و هست.

داستان من از زمانی شروع شد که برای تنفسم مشــکل پیــدا کــردم و مجبــور بــودم عمل جــراحی مهمی داشــته باشم. میگم مجبور، چون بـدن من به شـدت به داروهـای بیهوشی و آنتیهیســـــتامین دار وهم‌چـــــنین آنتیبیوتیکها واکنش نشون میده و اثر خیلی عمیقی روی من داره که علتش هم دوران جنیـــــنیم هست که مـــــادرم مصـــــرف داروهـای ممنوعهـای رو داشـتن که بـاعث سـقط جـنین می‌شد.

در پرونـــدهی پزشـــکیم ثبت شـــده بـــود که من به بعضی داروها که اسم‌هاشـــون ذکر شـــده آلـــرژی دارم و به این خاطر در 9 ســالگی بخـاطر تزریق پینیسـیلین حـتی فلج شـدم و اونجا به گفته‌ی مـادرم با نـذر و نیـاز و ... شـفا یافتم و دو سال در بیمارستان بخش فلج اطفال بستری بودم... حتی ســال‌ها بعد هنگـام مواجهه با وضع حمل دو فرزنـدم، این خیلی مـورد بحث پزشـکانم بـود که بـرای جلوگیری از عفونت چه دارویی به من تزریق شود.

من مجبور شدم این عمل رو انجـام بـدم. ولی گویا وضع جسـمیم آنقـدر خـراب بـود که داروی بیهوشی زیـادی به من دادن و نزدیک 5 ســاعت در اتـاق عمل بـودم. پزشک جراحم میترسید اون بافت خـاص در این ســاعتها نکـروز بشه یا اصـطلاحا بمـیره. او تمـام سـعیش رو میکـرد که عمل رو ســریع تمـوم کنه. به هر حــال فکر کنم آخــرای عملم بــود که یکبــاره خــودم رو روی ســقف دیــدم. تنها حسی که از اون لحظه به یــادم مونــده اینه که نه ترسی بود و نه اضـطرابی و نه تعجـبی! انگـار ســال‌های زیـادی منتظر بـودم که این لحظه فـرا برسه ومن این احســاس سبک بودن و آرامش رو داشته باشم.

اون لحظه دیــدم که [بــدن] من را به قســمت ریکــاوری آوردن و من به هوش نیومدم و میدیـدم دکـترم به شـدت ترسیده بود و شروع کرد به سیلی زدن به صورتم که من رو به هوش بیاره، چون ساعتها گذشـته بـود و من هنـوز به هوش نیومده بودم و میدیدم که دکترم نگــران بــود که به همسرم چه بگوید. من در این فاصله در دنیای زیبــایی بودم، در راهروها پرواز می‌کـردم و بر عکس کســانی که

اولش مبهوت این اوضاع میشن، من همه‌چیز بـرام آشـنا وملموس بود.

اون زمان دخترم 10 ساله و پسرم 4 ساله بـود ومن به طـور عـادی در زنـدگی روز مـره دیوانهـوار بچههـام را دوست داشـتم و به تربیتشـون و گـرمی کـانون خـانواده بـرای روحیهی بچهها حسـاس بـودم و تلاش می‌کـردم و حتی حاضر نبودم یک شب فرزندان من حتی کنـار عمـه، یا خونهی مادربزرگها بدون حضور من بمونند.

یه همچین انسانی یهو بـدون این که کـوچک‌ترین دلتنگی یا نگرانی داشته باشه با شوق و شور و اشـتیاق کامل به سـمت آسـمان مـیرفتم و هم زمـان میدیـدم که دکـتر و پرسـتارها چقـدر در عـذاب هسـتن و نگـران... ولی مثل آدمی که از زندان آزاد شده، ذوق می‌کـردم که آخی، اینا دیگه نمیتـونن من و برگـردونن. من مـیرفتم و فـرار می‌کردم و این به صورت یه پـرواز بـود به سـمت یه نـور سـفید. احسـاس آدمی رو داشـتم که داره در مـیره که برگردانده نشه.

از این تونل سفید زیبا عبور کردم. ناگهـان یک در سـفید و زیبا و نـورانی به روی من بـاز شد و من به داخل یک فضا هدایت شدم که آنقدر این فضا زیبا بود که با کلمات و واژهها و لغات توان بیان و وصف آن‌را نـدارم، حقیقتا نمیتونم وصفش کنم. همه رنگ‌ها حرف میزدن و یه جای سبز وخرم و بسیار زیبا.

رنگ‌هـای سـبزش شـبیه رنگ سـبز این دنیا نبـود، جـان داشت و نفس داشت و زنده بود و مثل رنگ‌های مایع که به همه جا پاشیده شده، تمام اطراف من پر از رنگ‌هـای

زیبا و زنـــده بـــود. از شـــدت شـــوق و ذوق بلند بلند میخندیـدم. سـبزهها با یه نسـیم خنک و با اون رنگ‌هـای افسـانهای به چپ و راست در حـرکت بـودن و درختـان باشکوه کنار یک رود زیبا منظرهای بسیار رویـایی و زیبا رو ایجاد کـرده بـود، همهی این زیبایی‌ها من رو مبهـوت خودش کرده بود و حس می‌کردم همه‌چیز در این فضا یه سرود مشترک ستایش رو میخونن.

در همین حال زیبا بودم که یه خـانم سـفید پـوش بسـیار زیبا که قد بلنـــدی داشت و لبـــاس بلند ســـفیدی به تن داشت که دنبالهی این لباس مثل نـور به آسـمان کشـیده شده بـود و کنـار یه درخت سـیب، با سـیب‌های درشت و زیبا و قرمز رنگ ایسـتاده بـود و من رو صـدا کـرد. البته کلامی از این خانم بسیار زیبا که غرق نور بـود نشـنیدم، ولی حس می‌کـــردم که داره من و صـــدا میکنه. از روی اون رودخـــانهی زیبا پـــرواز کـــردم و کنـــار این خـــانم ایستادم. ایشون سیبی کنده و به من دادن و با مهربـانی بی‌وصفی در ذهنم به من گفتن که این سیب رو بخور.

من که از زیبـــایی بی‌وصف اون جا در تعجب بـــودم و یه لـذت عجیب غـیر قابل وصف هم در وجـودم بـود شـروع کـردم به گـاز زدن به اون سـیب، که یهو متوجه حضـور دکترم در اون جا شدم که با چشـمان پر از اشک و تهدید و فریـاد به من گفتن برگـرد و من رو بـدبخت نکن. عینا همین جمله بدون کم و زیاد به من گفته شد. من با گریه فریـــاد مـــیزدم که برنمی‌گـــردم و تو رو بهخـــدا من رو برنگردونید. دکـــترم با فریـــاد میگفت تو بچهی کوچیک داری و هم زمان اون خـانم زیبا و پر از نـور با اشـاره به من گفتن (بـــدون کلام) که برگـــرد، پسر کـــوچکت به

وجودت نیـاز داره و انگـار که از تمـام زنـدگی من بـاخبر باشــن، گفتن تو دیوانه وار عاشق فرزنــدانت هســتی و باید برگردی.

همـون لحظه با گریه و انـدوه زیـاد بـدون رد و بـدل هیچ گونه کلامی به اون خــانم گفتم من این‌جا رو بیشــتر از فرزنـــدانم دوست دارم و حـــتی یک لحظه نمیخـــواهم برگـردم و کنـار آن‌ها باشم. همـون لحظه ایشـون به من لبخندی زدن و هم زمان دکـترم دست من رو کشـیدن که همون لحظه من پرتـاب شـدم و چشـمم رو بـاز کـردم و زدم زیر گریه و تمام کارکنان با خوشحالی کف مـیزدن و به من گفتن چـرا گریه میکـنی؟؟؟؟؟!!! میـدونی همه چه حالی داشتن؟ فقط اشک بود که میریختم و به همه حتی همســـرم که خیلی ترســـیده بـــود میگفتم چـــرا من رو برگردوندید؟؟؟؟؟! من نمیخاستم برگردم. جالب این بـود که همـون لحظه دکـترم به من گفتن که (داشـتی من رو بدبخت میکردی)

من بهش گفتم شما این رو چند بار به من گفتید، دکـترم با تعجب گفت: آره و این بـــــرام عجیبه که توچطـــــور شنیدی!!!!!!

دوست نداشتم چیزایی روکه دیده بودم توضیح بدم. توان درکش بـــــرای هر کسی راحت نبـــــود و بعد از دورهی نقـاهت به همسـرم هر آن‌چه که دیـده بـودم را توضـیح دادم... همسرم اشک مـیریخت و من هم اشک مـیریختم. الان که این‌ها رو برای شما مینوشتم تمام صورتم خیس از اشکه.

هیچـوقت اون زیبـایی و آرامش و عظمت و شـگفتی رو فراموش نخواهم کرد و از اون زمان ترس از مرگ کامل در من از بین رفته و حس پیشبینی توی من بسیار قـوی شده و خیلی از حوادث رو در خواب می‌بینم و در بیداری هم پیش بینی می‌کنم.

یکی از نکـات مهم در مـورد سـابقه بیمـاری آلـرژی که داشتم بعد از این اتفـاق وتجربـه، تمـام آلـرژیم حـتی به پنی سیلین که فلجم کـرده بـود از بین رفت و این بـرای همسر خودم هم که پزشک هستن خیلی عجیب بود... من بعد از این تجربه، برای سرماخوردگی بارها و بارها پـنی سیلین زدم.

فقط مهم‌تـرین نکته در تجـربهی من که بـاز هم تاکید می‌کنم اینه که آنقـدر اون احسـاس سـبکی و آرامش و رهایی شیرین بود که هنوز هم میگم: کاش به این دنیـای جنون بر نگشته بودم.

در ابتدا اشاره کـردم که در خـانواده‌ای با تقیـدات شـدید مـذهبی بـزرگ شـدم واین مهمه که من هیچ تعصـبی به ادیان دیگه ندارم وحـتی گـاهی کلیسا هم مـیرم و انجیل روکامل مطالعه کـــردم و خوشـــحالم که دریچه‌ای از معنـویت به روی من بـاز شد و شـما و کانـالتون هم در مسیر زندگی من قرار گرفت و دنیای زیبـای معنـویت رو برای من جلوهی زیباتری داد.

تجربه شری گیدونز

تجربه شـــری گیـــدونز (Sherry Gideons)ـــ یکی از تجربه‌های پر از درس برای آنانی است که در زندگی خود

را نا امید و شکست خــورده می‌بینند. داســتان شــری از زبان خود او اینگونه است [36]:

من از بچگی آرزو داشـــتم که وقـــتی بـــزرگ شـــدم یک ورزشکار حرفه‌ای شوم و روزی در مســابقات قهرمــانی ورزشی شرکت کنم. پدرم نــیز همیشه بــرای تعقیب این آرزویم به من دلگرمی می‌داد و از من پشتیبانی می‌کرد.

نمی‌دانم چــرا، ولی هنگــامی که پــدرم مــادر خــود را از دست داد، من نــیز پشــتیبانی‌های بی‌دریغ او را از دست دادم. شاید دیدن دردهائی که مادربزرگم در اثر ســرطان تحمل کرده بود برای پدرم خیلی ســخت بــود. علت هرچه که بود، زندگی خانوادگی ما بعد از وفـات مـادربزرگم رو به افول گذاشت و چند ماه بیشتر طول نکشید که پــدر و مـــــادرم از هم طلاق گرفتند. من در یک ســـــال هم مادربزرگم را که بسیار دوست داشتم، و هم پــدرم را که بهـــترین دوست من بـــود از دست دادم. تمـــام آرزوها و رؤیاهـای من در حـال محو شـدن بودند و این اتفاقـات و طلاق پدر و مادرم خلأ و دردی در روح من ایجـاد کـرد که بهبود آن سـال‌ها طـول کشـید. بـرای فراموشی این درد درونی و فـــرار از احســـاس تنهـــائی و بی‌ارزشـــی، به پرخوری روی آوردم. می‌خواستم با لذت غذا درد و اندوه درونیم را محو یا کم رنگ کنم. از بـــیرون نـــیز هنـــوز احساس نیاز به تأیید و محبت دیگران، نیاز به رســیدن به آرزوهایم، و این‌که دیگران من را یک ورزشـکار حـرفه‌ای ببینند در من وجود داشت. با این وجود، از درون من خود را چاق و زشت می‌دیدم و به سرعت نیز شروع به اضافه کردن وزن کردم.

در 15 سالگی، با دختری آشنا شدم که او نیز مانند من عاشق پرخوری بود و به من یاد داد که برای این‌که بتوانم هرچه می‌خواهم بخورم بدون این‌که چاق شوم کافیست که استفراغ کنم. اینگونه من سال‌های خوردن مریض گونه خود را شروع کردم و چنان در دام این ناهنجاری تغذیه‌ای اسیر شده بودم که فکر نمی‌کردم هرگز بتوانم از چنگ آن رها شوم. آرزوی من این بود که بتوانم هرچه می‌خواهم بخورم و در عین حال خوش هیکل و زیبا باشم و مورد توجه پسرهای جذاب قرار بگیرم، و در آن صورت کاملاً خوشحال و سعادتمند خواهم بود.

در 18 سالگی من با همسر آینده‌ام آشنا شدم. او خوش صورت و خوش هیکل بود. من 10 سال بعدی زندگیم را صرف این کردم که به ایده‌آل او تبدیل شوم، بدون این‌که او در این زمینه به من کمکی کند. 21 ساله بودم که شوهرم به یک پایگاه نظامی آمریکا در آلمان منتقل شد. من در آن‌جا به وزنه برداری روی آورده و اولین بچه خود را به دنیا آوردم. متأسفانه عادت پرخوری من بعد از مادر شدن نیز ادامه یافت و اکنون شوهرم نیز به من آخرین اخطار خود را داد: اگر ظرف سه ماه این وضع را درست نکنم من را ترک خواهد کرد. به زودی من خود را در شرایط بدتری یافتم، در حال طلاق از شوهرم و حامله با فرزند دومم.

من تصمیم گرفتم در همان حال حاملگی به آرزوی خود دست یابم. ولی اشکال این‌جا بود که من این کار را نه برای خود و ارزش‌های خود، بلکه برای بدست آوردن تأیید دیگران انجام می‌دادم. من چنان محتاج محبت و

توجه دیگران بـودم که حاضر بـودم هر کـاری را بـرای آن انجام دهم. من به دنبال پاسخ سؤالهای خود در جوابهای دیگــران می‌گشــتم. به من گفتند که تنها راه رســیدن به انــدامی مــوزون و زیبا اســتفاده از داروها و اســتروئید است. من هم آن را بـــاور کـــردم بـــدون این‌که متوجه واقعیت باشـــم، و در نتیجه اســتفاده از آن‌ها چـــاق‌تر و بزرگ‌تر شـدم، در حـالی که همـهٔ آرزوی من این بـود که ترکه‌ای و خـوش هیکل باشم. اکنـون بـرای جلوگـیری از پرخوری خودم، به مادهٔ مخدر «متامفتامین» روی آوردم. من از درون نگـاه دیگـران خـود و دنیا را می‌دیـدم، نه از نگاه خودم. من به متامفتـامین معتـاد شـدم و تقریبـاً به طــور کامل غــذا خــوردن را متوقف کــردم. ولی هنــوز هروقت به آینه نگاه می‌کردم این زن چاق را می‌دیدم در حالی که در حقیقت بسیار لاغر بـودم. مـادرم من را بعد از سه مـاه دید و شـروع به گریه کـردن کـرد و گفت من مانند یک اسکلت شده‌ام. من حرف او را باور نکردم و از دستش عصبانی هم شدم.

بالاخره من برای زنـدگی کـردن به شـهر لاس‌وگـاس (در آمریکا) رفتم و توانسـتم یک کـار کوچک به عنـوان مـدل پیدا کنم، ولی به سـرعت آن را نـیز از دست دادم. من از درون کاملاً تهی و تنها شده بودم و شور و شـوق من به زنـدگی جـای خـود را به تـاریکی عمیقی داد که احسـاس می‌کـــردم هرگز نمی‌تـــوانم از شر آن خلاص شـــوم. فرزنـدان من نمی‌توانسـتند بفهمند چه بر من می‌گـذرد. هر چیز کـوچکی در زنـدگی ورای طـاقت من شـده بـود. دیگر همــواره آرزوی مــرگ می‌کــردم. معنــای این دنیا چیست؟ چـرا ما این‌جا هسـتیم؟ آیا خوشی واقعی وجـود دارد؟ از زندگی متنفر شده بـودم و فکر می‌کـردم مـردم

همه در کمین یک‌دیگر هستند. این‌ها گفتگوی دائمی درون من بودند.

من به جائی رسیدم که دیگر نمی‌توانستم هیچ کس دیگری را، حتی صدای دختر خودم را تحمل کنم و به ندرت از خانه خارج می‌شدم. همیشه پنجره‌های خانه بسته و تمام پرده‌های آن کشیده بودند، و دیگر هیچ علاقه‌ای به زندگی کردن نداشتم. به تدریج اتفاقات عجیبی برای من شروع به رخ دادن کردند. هرگاه برای چیزهای ضروری از خانه خارج می‌شدم، و فرقی هم نمی‌کرد به کجا می‌روم، سوپرمارکت یا پمپ بنزین یا بانک یا هر جای دیگر، کس یا کسانی به سمت من آمده و می‌گفتند که خدا به آن‌ها گفته که با من صحبت کنند. این اتفاق آنقدر تکرار شد که فکر کردم شاید دیوانه شده‌ام و در نتیجه اکنون بیش از پیش از خدا می‌خواستم که جان من را بگیرد.

مدت زیادی نگذشت که شروع به دیدن ارواح درگذشتگان کردم. دوست نزدیکی داشتم به نام اسکات که یک سال پیش در اثر زیاده روی در استفاده از مواد مخدر درگذشته بود. روح اسکات هر روز به ملاقات من می‌آمد و از من التماس می‌کرد که اشتباهی را که او مرتکب شده مرتکب نشوم. او توجه من را به سمت عشق و زیبائی درونم جلب می‌کرد و به من می‌گفت که ارزش‌های زیادی درون من وجود دارد که می‌توانم به بقیه بدهم. مدت کوتاهی بعد، روح دیگری به ملاقات من آمد و همان حکمت را با زبان دیگری به من عرضه کرد. او می‌گفت که من برای هدفی در دنیا هستم و نمی‌توانم به این راحتی تسلیم شوم. او می‌گفت که او

زمـانی در دنیا موجـودی قـوی و نافذ بـوده، ولی او نـیز مغلـوب افکـار مخـرب خـود شـده است. این روح، روح «مریلین مونرو» بود (Marilyn Monroe هنرپیشه بسیار معروف و زیبای‌هالیود بود که در سال 1962 در سن 36 سالگی در اوج شهرت و ثروت خودکشی کرد).

ممکن است که شما حرفهـای من را بـاور نکنید و بگویید چگونه چـنین چـیزی ممکن اسـت، ولی من حقیقت آن چـیزی را که اتفـاق افتـاده همانگونه که هست بـازگو می‌کنم. حضور روح او در چند هفتهٔ قبل از تجربه نزدیک به مـرگ من آن‌چنـان زیـاد شـده بـود که من او را در هر ساعت می‌دیدم. مهم نبـود کجا و در چه حـالی باشـم، او به ملاقات من آمده و با من سـخن می‌گفت. او می‌گفت که زندگی من به نوعی شباهت زیادی به زنـدگی او دارد. او می‌گفت که او نـیز از درون چشم و نظر دیگـران احساس عشق و ارزش و مقبـولیت را جسـتجو می‌کـرده است. او نیز تـاریکی محاصـره شـدن با افـراد ثروتمند و مقتـدر، و بـرای کسب مـوقعیت مـورد اسـتفاده قـرار گرفتن را تجربه کـرده است. او درسـهائی که از زنـدگی خـود یـاد گرفته بـود را با من در میـان می‌گذاشت. او می‌گفت که تنها راه نجـات عشق است. می‌گفت که به عشق درون خـود دست بیـاویز و هرگز آن را فرامـوش نکن، زیـرا عشق تنها راه بقا و تنها پاسخ انسان‌هاست. او می‌گفت نباید بگذارم آن‌چه برای او اتفاق افتاده برای من نـیز اتفـاق بیافتـد، زیـرا من هنـوز فرصت دارم. او هم‌چنین گفت که مـرد واقعی مـورد علاقه او در زنـدگی جو دیماگیو (Joe Dimaggio) بوده است.

در یکشـــنبه 26 ژانویه ســـال 1997 یکی از مـــردان با نفوذی که در لاس وگاس با او آشنا شده بـــودم من را به آپارتمان مجلل خود دعوت کرد. وقتی وارد شدم او در را بـــرایم بـــاز کـــرد و بعد از این‌که نشســـتم بـــرای مـــدتی طولانی به چشمان من خیره شد که بـرایم معـذب کننـده بود. او سپس گفت، شـری، من همه‌چـیز را می‌تـوانم در چشـمانت بـبینم، این‌که چقـدر جهـان و مـردم را دوست داری و بـــرای بقیه دل می‌ســـوزانی، ولی تو یک دخـــتر ترسیده هستی. تو حتی نمی‌دانی چه کسی هســتی، مگر نه؟ تو یک ستاره درخشانی. تو بدنبال شهرت و ثروت از دنیا هستی، ولی تا وقتی که بتوانی سر خود را بالا نگـاه داشته و بگوئی که برای من اهمیـتی نـدارد که دنیا راجع به من چگونه فکر می‌کند، نمی‌توانی یک سـتاره شـوی و هیچ‌وقت به جـائی نخـواهی رسـید. من در چشـمان این مـــرد نگـــاه می‌کـــردم ولی گـــوئی در چشـــمان خـــدا می‌نگریســتم. دو هفتـهٔ بعد پاسخ من به تمـام این پند و حکمت‌ها خود کشی بود!

در 13 فوریه 1997 من در اثر افـراط در کم خـوری و استفاده زیاد از مـواد مخـدر جـان خـود را از دست دادم. من دیـدم که روحم از بـدنم خـارج شد و خـود را از کالبد فیزیکی رها کرده و از درون تـونلی که نـوری در انتهـای آن بود عبور کرد. احساس آزادی من ورای توصـیف بـود، احساسی که در آن همه‌چـــیز با هم بـــود: عشـــق، آزادی، رهائی، و یکی بودن با همـهٔ هســتی. احساسی که تجربه کـردم سـرور و لـذتی کامل بـود. در نـور از انرژی‌هـای منفی این دنیا خبری نبود. ناگهان من خـود را در حضـور ارواحی پر قـدرت و بسـیار مهربـان یـافتم. آن‌ها به من آرامش دادند و من را بـرای آن‌چه در پیش رو بـود آمـاده

می‌کردند. فهمیدم که گروهی از آن ارواح در زندگی دنیا همراه من بودند تا من را در انجام مأموریتم یاری کنند. عشق آن‌ها کامل و فراگیر بود. آنوقت بود که صدای خدا از طریق فکر من مکالمه کرد. از درون قوی‌تری انرژی و عشق به من گفته شد که هنوز کارهای زیادی است که باید روی زمین تمام کنم و من بین نابود کردن خود یا تمام کردن مأموریتم روی زمین مختارم. در آن موقع زندگی من و هرچه احساس و تجربه کرده بودم برایم به نمایش درآمد. این هیزم و آتش جهنم نیست که ما را می‌سوزاند، بلکه قضاوت ما راجع به خودمان است. تجربه دوبارهٔ تمام انتخاب‌ها، محبت‌ها و دشمنی‌ها و ... در آن مواردی که کسی را آزرده‌اید، خود از دید درون او تمام احساس او را حس خواهید کرد.

به من این انتخاب داده شد که آن‌جا بمانم یا به زمین برگشته و مأموریتم را تمام کنم. به من گفته شد که مأموریت من روی زمین بسیار بزرگ است و من مورد رحمت زیادی قرار گرفته‌ام که این فرصت مجدد برای بازگشت به زمین و اتمام هدفم به من داده شده است. در آن موقع، صحنه‌های آینده زندگیم به من نمایش داده شدند. آن مانند یک فیلم رویائی بود که در آن دختر شاهزاده به تمام آرزوهای خودش می‌رسد. به من گفته شد که من باید یک رهبر و شفا دهنده برای دیگران باشم تا راه را برای آن‌ها هموار کنم. در این فیلم من زنی را دیدم که به زمین می‌آید تا به دیگران کمک کند که توانائی‌ها و ارزش‌های درونی خود را بیابند. این زن در تلویزیون و نشریات مشهور می‌شود و روندی که جامعه به زنان می‌نگرد را تحت تأثیر قرار خواهد داد. او به کشورهای مختلف سفر خواهد کرد تا به آگاهی زنان

اضافه کند و به آن‌ها کمک کند تا نـور خـدا را درون خـود بیابند. بزرگ‌تـرین دسـتاورد من بنیـان گـذاری مراکز بازپروری و کمک به زنان و بچه‌ها خواهد بود. من خود را دیـدم که در مقابل گروه‌هـای بـزرگی درباره ضـررهای مـواد مخـدر، افـراط در کم خـوری یا پرخـوری، و مـوارد دیگر صـحبت می‌کنم و به آن‌ها کمک می‌کنم تا توانائی‌های درون خود را بیابند.

بعد به من نشـان داده شد که چـرا ما این‌جا روی زمین هستیم. ما این‌جائیم تا زندگی انسانی فـیزیکی را تجربه کنیم. در صورتی که اگر به خـاطر دین و مـذهب بـود، هر یک از ما امیـدوار بـودیم که دین ما دین درست باشد. ما این‌جا نیسـتیم که با هم بجنگیم و یک‌دیگر را از بین ببریم. ما این‌جـائیم تا به یک‌دیگر بـرای رشد و تعـالی در عشق کمک کـنیم. به من گفته شد که من اثـری مانـدگار در دنیا به جای خـواهم گذاشت که فرامـوش نخواهد شد. در تمام زندگی به من یاد داده شـده بـود که اگر خطـائی از من سر بزند شـیطان و شر گناهـانم به سـراغ من خواهند آمد. در آن‌جا به من گفته شد که گنـاه و شـیطان ما ساختهٔ خود ماست. وگرنه جـوهرهٔ حقیقی ما خداست و ما مخلوق الهی یزدان هستیم و خدا درون همهٔ ماست. خـدا به همـراه ما تمـام آن‌چه را که ما تجربه می‌کـنیم تجربه می‌کند. بزرگ‌تـرین هـدیه‌ای که به ما داده شـده اختیـار، و آزادی در بوجـود آوردن واقعیت خودمـان، آن‌گونه که می‌خـواهیم اسـت، تا بزرگ‌تـرین و والاتـرین تبلور خود را تجربه کنیم.

واضح است که من برگشت به زمین را انتخـــاب کـــردم. آخرین چیزی که به یاد دارم اینست که روح من شروع به نزول به سمت بدنم کرد. به من گفته شد:

«باید به مــردم کمک کــنی تا بفهمند باید از وجــود خــود آزادانه به دیگران بدهند بدون این‌که توقع و انتظاری (در مقابل) داشته باشند، و تنها چیزی که حقیقت دارد عشق است».

وقتی بازگشتم با وجود دردناک بودن آن، مسئولیت تمام اعمالم را به گـردن گـرفتم. من واقعـاً فکر می‌کـردم که آن‌چه خـدا به من قـول داده بـود بلافاصـله اتفـاق خواهد افتـاد، ولی اینگونه نبـود. کسـانی که در زنـدگی اطـراف من بودند حرفهـــــــــــــای من را نمی‌فهمیدند و به آن می‌خندیدند و فکر می‌کردند دیوانه شـــــده‌ام. همه من را ترک کردند و کاملاً تنها شـدم. آن‌چه من تجربه می‌کـردم نقطـهٔ مقابل آن چـیزی بـود که به من نشـان داده شـده بود. بیماری کم خـوری من بهبـود یـافت ولی بیش از حد چاق شـدم و ظـرف 2 مـاه از وزن 45 کیلو به 85 کیلو رسـیدم و به علاوه تمـام موهـایم را نـیز از دست دادم. بـالاخره من بی‌خانمـان شـده و در کنـار خیابـان زنـدگی می‌کردم زیرا از فامیل و خانواده نـیز کسی نمی‌خواست با من سرو کار داشته باشد.

من از شـــرایطی که در بـــیرون و احساسی که در درون داشتم راضی نبودم. این بسـیار دردنـاک بـود ولی به من موهبـــــتی عطا شـــــده بـــــود که هیچ کسی یا چـــــیزی نمی‌توانست آن را از من بگیرد. با وجود شـرایط دشـوار زنـدگیم، احسـاس می‌کـردم با نـوای هسـتی هم آوازم و تجربه‌هـای عرفـانی متعـددی داشـتم. به عنـوان مثـال 6

هفته بعد از بهبودیم یک بار که در جاده بیابـانی در حـال رانـندگی به طـرف لاس وگـاس بـودم گم شـدم. بعد از مدت بسیار زیادی سرگردانی، بنزین و پولم هر دو تمـام شده و بی‌نهایت خسته و گرسـنه و مستعصل نـیز بـودم. بالاخره به یک پمپ بنزین قدیمی در میان بیابان رسیدم. در آن‌جا دو مـــرد مسن روی یک نیمکت نشســـته بودند. وقـــتی پیـــاده شـــدم شـــروع به گریه کـــردم و گفتم که نمی‌توانم راه خودم را برای برگشت به لاس وگاس پیـدا کنم و گرسته و خسته و بدون پول و بـنزین هسـتم. یکی از آن مـردان به چشـمان من خـیره شد و گفت «من باید پیغامی را به تو بدهم. پیغام این است که داستان خود را بـرای دیگـران بـازگو کن. آن را به نـرمی بگو و بر کسی تحمیل نکن. ولی برای دیگران نمونه‌ای همیشگی باش و دنیا هرگز تو را فرامـوش نخواهد کـرد». من با شـنیدن حرف او به شدت گریستم. نمی‌دانستم تمـام آن‌چه را که بر من اتفاق می‌افتد بفهمم. گاهی ارواحی با من حـرف می‌زدند و به من در مـورد کارهـای بـزرگی که در آینـده انجام خـواهم داد صـحبت می‌کردند و به من می‌گفتند که من به افراد زیادی کمک خواهم کرد تا خود حقیقی‌شـان را بیابند.

بالاخره من فهمیدم که اگر بخواهم شرایطم بهبود یابـد، باید به انکـار، از امـروز به فـردا افکنـدن، و دیگـران و شـــرایط را مقصر وضع خـــودم دانســـتن پایـــان دهم. می‌بایست برمی‌خواســتم و کنــترل زنــدگی خــود را به دست می‌گرفتم. به من هدیه‌ای گران بها داده شـده بـود و بـــرای تحقق آن نیـــاز بـــود که به خـــودم تعهد می‌دادم. وقت آن شده بود که برنامهٔ جدیدی برای زندگیم بریـــزم. دیدگاه ما آن چیزی است که می‌تواند باعث رشد و تعالی

ما، و یا باعث توقف آن گردد. می‌بایست از خـواب بیـدار می‌شدم و نگاهی از نزدیک به خـود می‌انـداختم. دنیـائی بزرگ و پر از شـادی در انتظـار من بـود و دیگر زمـان آن شده بود که شروع به زنـدگی کـردن و لـذت بـردن از آن کنم. من شروع کردم که به تمام مشـکلاتم به عنـوان یک چالش و میدان مبارزه و فرصـتی بـرای رشد و یـادگیری نگاه کنم و نه چیزی منفی. انگیزه به دنبـال خـود حـرکت می‌آفریند و حرکت یعنی تغییر و رفتن به جاهـای جدید و راکد نبودن.

مبــارزهٔ واقعی من این بــود که بر روی هــدفم ثــابت و استوار بمـانم. شـروع کـردم که تصـمیماتم را بر اسـاس رشد و تعالی خـودم بگـیرم و نه از روی تـرس و یا نیـاز. من فهمیدم که برای تغییر و بهبـود نیـازی به یک معجـزه مانند آن‌چه برای من اتفاق افتاده بود نیست. آن‌چه نیــاز است مقداری باور، و تصمیم به این‌که به خودتان اعتماد کنید، و تعهد به سعی در تغیـیر یـافتن است. ما طـراحی شده‌ایم که از نظر روحی، فکری، احساسـی، و فـیزیکی رشد کنیم. اگر اینگونه اعتقـاد دارید که تغیـیر چـیز بـدی است در حقیقت آینـده خـود را مسـموم می‌کنید. به یـاد داشته باشید، اگر همان کارهای همیشگی را ادامه دهید، همان نتایج قبلی را خواهید گرفت.

زحمت بسیار زیـادی کشـیدم تا بتـوانم خـودم را از درون قبول کرده و دوست داشته باشم. اصلاً چیز راحتی نبود، باید عیــوب و اشــتباهات خــود را به عنــوان یک انســان بپذیرید، ولی در عین حـال تمـام ارزش‌ها و توانائی‌هـای خود و امکان خود را برای بهبود ببینید. من مرتباً به خــود می‌گفتم که بر مشــکلاتم یا هر چــالش دیگر در زنــدگی

پیروز خواهم شد. رؤیـای حقیقی من این است که بـرای زنان یک الگو و نمونه باشـم، و به زنـان و کودکـان کمک کنم تا دریابند هر چیزی در هر سنی ممکن اسـت، اگر آن را در اعمـاق قلبتـان داشـته باشـید و خـود را بـاور کنید. وقتی که شما آمادگی لازم را در خود ایجاد کنیـد، اسـتاد و شرایط لازم خود به سراغتان خواهد آمد.

از زمانی که آن تجربه برای من اتفاق افتاده پنج سـال و نیم می‌گذرد. من 32 کلیو وزن کم کرده‌ام و برای اولین بار در مسابقات بدن سازی کاملاً طبیعی (بدون استفاده از مواد و هورمون‌ها) شـرکت کـردم و در آن اول شـدم. در سـال 2000 من در مسـابقات جهـانی بدن‌سـازی طبیعی زنان (World Natural Ms. Figure) مقام اول را کسب کردم.

Sherry Gideons

بـالاخره یـاد گـرفتم که در تمـام شـرایط و صـرفنظر از هزینه‌های آن همیشه خودم باشـم، به توانائی‌هـای والای خود ایمـان داشـته باشم و اجـازه دهم که قلبم من را در تمام شرایط هدایت کند. یاد گـرفتم کسـانی را دور خـود جمع کنم که می‌خواهند از دایـرهٔ راحـتی و رکـود خـود پا بیرون نهاده تا برای دیگران مدل و نمونه باشند و جهانی پر از امکـان و عشق را بوجـود بیاورند. من به تـازگی پروژهٔ خود را برای بـاز کـردن مرکز بـازپروری و دوبـاره جوان سازی زنان را شروع کردم که در آن تمـام سـطوح بـدن سـازی و آمـادگی جسـمانی به همـراه تفـریح و چالش‌های مختلف جسمی و روحی ارائه می‌شود.

اکنـون می‌فهمم تمـام آن‌چه بر من اتفـاق افتـاد علـتی داشته است. باید من تمام این دردها را تحمل می‌کـردم، و سپس ترمیم می‌یـافتم و رشد می‌کـردم تا بتـوانم این پیغـام را به همه بـدهم. من این‌جا نیسـتم که مـردم را متقاعد کنم که داستان زندگی و پیغام من را بـاور کننـد، من این‌جا هسـتم که به آن‌ها بگـویم امید وجـود دارد و آن‌ها را متوجه فرصت‌ها و توانائی‌هـای بی‌شـماری که درونشان است گردانم.

من از شما می‌خـواهم که بـرای چند لحظه به درون قلب خـود بنگرید و دریابید که همـهٔ ما در مراحل مختلفی از رشد و تکامل هسـتیم. شـما می‌خواهید چگونه نمـونه‌ای برای دیگران باشید؟ اگر امروز قرار باشد که دنیا را ترک کنید، آیا به آن‌چه که می‌خواسته‌اید رسیده‌اید؟

تجربه شارون میلیمن (Sharon Milliman)

یک روز در اواسط تابسـتان سـال 2005 من در پشت خانه روی یک پله سـیمانی نشسـته بـودم و با تلفن بی‌سیم مشغول حرف زدن با دوستم بودم. باران شـروع به باریـدن کـرد و من صـدای رعد و بـرق را از دور می‌شـنیدم. حـدود پنج دقیقه بعد از شـروع بـاران یک صـدای غـرش آمد و بلافاصـله یک صـاعقه از آسـمان به سـمت راست بـدن من اصـابت کـرد. با عبـور صـاعقه از بدنم، درد شدید و استخوان سوزی در بـدنم منتشر شد و به زمین افتادم. صـاعقه هم‌چـنین بـاعث از کـار افتـادن ترانس برق که در جلوی منزل ما قرار داشت شد و تمام محله ما برای مدت 4 ساعت بدون برق بود.

به یاد دارم که شکه بودم و احساس عجیبی داشتم و درد سینه و بازوانم غیر قابل تحمل بود. در حالی که بدنم روی زمین افتاده بود احساس کردم که روحم اوج گرفته و از بدنم خارج شد. من در هوا شناور بودم و از بالای خانه به اطراف نگاه می‌کردم. همه‌چیز به نظر عجیب می‌آمد و هیچ چیزی به نظر درست نمی‌رسید. همه‌چیز، حتی هوا، یک‌هاله زرد در اطراف خود داشت. متوجه شدم که مبلمان خانه مبلمان خانه من نیست و پرده‌ها پردهای من نیستند. با خودم در فکر بودم که شوهرم کجاست؟ بچه‌ها کجا هستند؟ با این‌که برق نبود من صدایی که مانند یک برنامه رادیویی قدیمی بود را می‌شنیدم. من دیگر در حالت شناور نبودم. من اتاق به اتاق رفته و به دنبال منبع این صدا می‌گشتم، ولی نتوانستم آن را پیدا کنم. به نظر می‌رسید که زمان ایستاده است و همه حرکت‌ها کند شده‌اند.

سپس خودم را در میان ابرهایی صورتی و طلایی یافتم که بسیار زیبا و پف دار بودند. آن‌ها بسیار با شکوه بودند و من از زیبایی آن‌ها در حیرت مانده بودم. احساس بسیار پر قدرت و عمیقی از آرامش و عشق کامل و تمام می‌کردم. گویی هر پرز بدن من باز شده و تمام این عشق و آرامش را جذب می‌کند و من در آن غرق گشته‌ام. من در این عشق زیبای عمیق آسوده بودم و احساس کامل بودن و به طور کامل مورد قبول بودن داشتم. هنوز هیچ ایده‌ای نداشتم که چه خبر شده است. من در حال حرکت در این ابرها در جهت افقی بودم و احساس نمی‌کردم که به سمت بالا یا پایین در حرکت هستم. می‌توانستم وجود حضوری بسیار عظیم را در تمام اطراف خود حس کنم که من را در برگرفته است.

این حضــور، پر از عشــقی سرشــار بــود که بر من و در درون من عشق سرازیر می‌کرد. عشـقی که من کلمـاتی برای توصـیف آن نـدارم. حـتی اکنـون هم از توصـیف آن چشمانم پر از اشک می‌گردد.

سـپس در دو طـرف من دو مـرد ظـاهر شـدند که به نظر جوان و حدود 20 تا 30 ساله می‌رسـیدند. موهـای آن‌ها بلوند و چشمانشــان آبی بــود و ردائی به رنگ شــیری به تن داشــتند. نــوری درخشــان از آن‌ها صــادر می‌شد و به نظر می‌رســـید که از هر ســـلول بدنشـــان شـــعف و خوشـحالی به بـیرون می‌تـراود. ردائی که به تن داشـتند جزئیات زیادی داشت و به نظر می‌رسـید که بـافت خیلی ریزی دارد و خیلی نرم و لطیف است و چین‌های کوچکی بر روی آن وجـــود دارد. نمی‌دانم که چـــرا این جزییـــات اهمیت داشــتند، ولی به خــوبی به چشم می‌آمدند. ابتــدا فکر کـــردم که آن‌ها باید فرشـــته باشـــند، ولی به زودی متوجه شــدم که آن‌ها که هســتند. این دو مــرد بــرادران جـــوان‌تر من بودند که در خردســـالی مـــرده بودند. ما از دیــدن یک‌دیگر بســیار خوشــحال شــدیم، مانند یک تجدید دیدار خانوادگی. آن‌ها لبخندی زیبا به لب داشتند و هر دو شبیه پدرم به نظر می‌رسیدند. می‌دانستم که پــدرم (اگر آن‌ها را می‌دید) به آن‌ها افتخـار می‌کـرد. من (در حضـور آن‌ها) احســاس راحــتی می‌کــردم و آن‌ها من را از درون ابرها به یک باغ زیبا بردند که در ســمت چپ یک شــهر پر از شکوه و جلال بود.

در حالی که به اطرافم نگاه می‌کردم متوجه شدم رنگ‌ها بسیار شفاف و درخشــان هســتند و هــوا تمــیز و مطبــوع است. می‌توانستم آواز پرندگان و صــدای جریــان آبی که

گـویی از یک چشـمه در آن نـزدیکی می‌آمد را بشـنوم. آن‌جا پر از گل و درخت بود و چمن در زیر پایم احساسی دلنشین و نـرم داشت. یک نسـیم ملایم و مطبـوع پوست من را نـوازش می‌کـرد. همـانطور که در این مکـان خارق‌العاده ایستاده بودم، احساس حضوری بسیار عظیم را در اطـرافم داشـتم که به درون من عشق می‌ریخت. من احساس شعفی فوق‌العاده می‌کردم و تنها کـاری که می‌توانستم بکنم این بود که در بهت و حیرت از این همه زیبـایی و عشق که در تمـام دور و اطـرافم بـود به سر ببرم.

اکنون به من این اطلاع داده شـده بـود که من مـرده‌ام و در حال وارد شدن به بهشت هستم. این اطلاع و آگـاهی به من القـاء شـد، به صـورت یک حقیقت سـاده، و هیچ احسـاس تـرس و شک و نگـرانی به همـراه نداشت. من احساس شناور بودن (و بی‌وزنی) می‌کردم، که احسـاس خوبی بود. به تدریج افـرادی بـرای حمـایت و کمک به من در اطرافم جمع شدند و مـرور زنـدگی من آغـاز شد. هر آن‌چه که هرگز گفته یا کرده بودم به من نشان داده شد. این مانند دیـدن یک فیلم بـود و به هیچ وجه احسـاس یا قضاوتی وجود نداشت. آن‌جا بـود که فهمیـدم که خـدا ما را مورد قضـاوت قـرار نمی‌دهد و تنها این ما هسـتیم که در حضور پر جلال او در مورد خویشتن قضاوت می‌کنیم، در حـالی که زنـدگی ما به ما نشـان داده می‌شـود. تنها کاری که او می‌کرد این بود که در طی مـرور زنـدگی من را دوست بدارد. یک کلمه هم رد و بدل نشد و ظـرف یک چشم به هم زدن (مرور زندگیم) تمـام شـده بـود. بعد از پایان مرور زندگیم یک صدای مذکر به من گفت:

«آن‌چه که تو به سوی جهان هستی می‌فرستی، به خود تو بازپس فرستاده خواهد شد.»

همانطور که من در آن باغ ایستاده بودم، دوباره متوجه زیبایی و درخشش رنگهای گلها، درختان، و چمن آن‌جا شدم. رنگ قرمز قرمزتر، و صورتی صورتی‌تر و زرد زردتر (از دنیا) بود. رنگها زنده‌تر و درخشان‌تر از هر چیزی که هرگز دیده بودم بودند. هوا بوی معطر و شیرینی داشت و بسیار تمیز و خالص بود. لمس کردن چمن‌ها احساس خنک و مطبوعی داشت، مانند یک روز زیبای بهاری. پرنده‌ها بر روی درختان آواز می‌خواندند و من یک چشمه را دیدم که همانطور که جریان آب در آن از روی سنگ‌ها (در بستر چشمه) عبور می‌کردند، قطرات آن مانند الماس در نور آفتاب برق می‌زد.

آوای یک موسیقی به گوشم می‌رسید که از هرچه هرگز شنیده بودم زیباتر بود. در آن موقع متوجه شدم که هر چیزی (در آن‌جا) آوا و طنین خود را دارد. درختان، برگهای درختان، چمن، سنگ‌ها، جریان آب، پرندگان، و ... هر کدام آوای خاص خود را داشتند و وقتی که تمام آن‌ها با هم جمع و ترکیب می‌شدند، صدای آن زیباترین سمفونی بود که هرگز خلق شده است. خارق‌العاده‌تر این بود که همه و هرچیز در بهشت با آوا و سرود خود مشغول ستایش خداوند بود. این آوا و طنین از درون همه‌چیز به بیرون می‌تراوید و زیباترین چیزی بود که هرگز شنیده بودم. هنوز هم بعد از این همه سال گاهی که نسیم از درون شاخ و برگها عبور می‌کند، می‌توانم آن صدای بهشتی را (در ذهن خود) بشنوم و آن به من

دوباره احساس همان فضای پر از عشق عمیق و فراگیر را می‌دهد. روح من (از آن) شفا می‌یابد و اوج می‌گیرد.

در بهشت زمان وجود ندارد و به خاطر همین نمی‌دانم که هر قسمت از سفرم چقدر طول کشید. از طرفی به نظر می‌رسید که همه‌چیز خیلی سریع اتفاق افتاد، و از طرف دیگر هم به نظر می‌رسید که زمان متوقف شده است. احساس می‌کردم گویی یک سِرُم بزرگ از دانش و آگاهی به من وصل شده است. این همه اطلاعات و آگاهی به درون من سرازیر می‌شد، قبل از این‌که حتی کلماتی برای پرسیدن سؤال مناسب داشته باشم. من چنان احساس شعف و سرافرازی می‌کردم و علت و معانی همه‌چیز یکی بعد از دیگری برایم جا می‌افتاد. همه‌چیز بسیار ساده و منطقی بود. به خاطر دارم که در یک موقع گفتم «وای، پس تمام قضیه از این قرار است؟ چقدر باحال! خدایا تو خارق‌العاده هستی!». این ما هستیم که همه‌چیز را این‌قدر پیچیده می‌کنیم.

هم‌چنین به یاد می‌آورم که به قسمت جلوی بدنم نگاه کردم و دیدم که هنوز هم بدنی (روحی) دارم که مانند همیشه (و بدن دنیویم) به نظر می‌رسد. من همان لباس‌های همیشگی را به تن داشتم و موهایم مانند قبل بلند و تا شانه بودند. می‌توانستم شورت جینی که به تن داشتم و پاهایم را ببینم. ولی هم‌چنین متوجه شدم که بدنم خیلی سبک‌تر (از دنیا) است و احساسی شناور و معلق دارد. هم‌چنین متوجه شدم که دیگر بدنم و این‌که چطور به نظر می‌رسم برایم اهمیتی ندارد.

می‌دانم که این را چند بار تکرار کرده‌ام، ولی تنها چیزی که حس می‌کردم عشقی عظیم و مورد قبول بودن

کامل بود. چقدر خارق‌العاده بـود! مـردم همه جا بودند و همه آن‌ها به نظر جـوان و سـالم می‌رسـیدند، و کسی مریض نبود. سپس مسیح به سـمت من آمد. او قد بلند و بسیار زیبا بود. موهایش تیره و مجعد و بسیار بلند بود و تا کمرش آمده بود. پوستش تیره و چشـمانش گـرم و به رنگ قهـوه‌ای سـیال بـود. لبخنـدی به لب داشت که قلب من را ذوب می‌کـــرد. او به من گفت که من را دوست دارد و در هر روز زندگیم در کنار من بوده است. او گفت که هرگز من را تنها نگذاشـــته و تا ابد نـــیز تنها نخواهد گذاشت. او گفت که نباید ترسی داشـــته باشم. من تنها به او خیره شده بودم و زبانم از زیبایی او بند آمده بود.

سپس من به طرف مرز باغ رفتم، جایی که شـبیه به یک درۀ باریک پر از درخت به نظر می‌رسـید. می‌توانسـتم اشعه‌های طلائی نور را ببینم که از بین شاخ و برگ‌هـای درختـان بلند بلـوط و کـاج می‌تابید. متوجه یک تنه درخت شدم که در کنار یک چشمه بر روی زمین افتاده بود و در نقاط مختلف در اطراف آن گل‌هـای کـوچکی سـبز شـده بودند. تعدادی میوه کـاج و برگ‌هـای سـوزنی کـاج در آن اطـراف بر روی زمین افتـاده بودند. من به سـمت تنه درخت رفتم و بر روی آن نشستم و به صدای جریـان آب چشـمه که بر روی سـنگهای کف رودخانه رقص کنـان در حرکت بـود گـوش فـرا دادم. هـوا باصـفا و سـبک بـود و می‌توانستم صدای شیرین آواز پرندگان را بشنوم. وقتی که سرم را برگرداندم یک مرد را دیدم که در انتهای دیگر تنه درخت و در کنـار من نشسـته بـود. می‌دانسـتم که او خداست (توضـیح: همانگونه که از سـایر تجربه‌ها نـیز می‌تـوان دریـافت، روح الهی می‌تواند خـود را در فـرم و قـالب انسـانی یا هر فـرم و قـالبی متجلی سـازد. در

حقیقت یزدان همیشه و همه جا خود را در تمـام قالب‌ها متجلی ساخته است). موهـای او مجعد و تـیره و تا شـانه بود. ریش‌هـای او مـرتب و کوتـاه بـود و چشـمانی آبی و زیبا داشت و لبخند او پر از خوشـجالی بـود. قد او تقریبا 185 سانتیمتر بـود و او یک ردای سـفید و کفش صـندل پوشیده بود. ما برای مدت طولانی همــانطور که بر روی تنه درخت نشسته بودیم با یک‌دیگر حـرف زدیم. خنـده او شگفت انگیز بود و چشمان او از خوشجالی می‌درخشید. او برای مدتی ساکت شد و سپس رویش را به طرف من برگرداند. او به چشمان من نگاه کـرد و با لحـتی ملایم و آرام از من پرسید:

«اگر (در جهان) تنها من و تو بودیم چه می‌کردی؟»

من به او نگاه کـرده و پرسـیدم «منظـورت چیسـت؟» او لبخندی زده و مانند یک پدر مهربان در مقابل فرزندش با صبر و شکیبایی دوباره پرسـید «اگر (در جهـان) تنها من و تو بـودیم چه می‌کـردی؟» من به پـایین و به دست‌هایم نگریســتم که بر روی رانهـایم بودند و بـرای مـدتی فکر کردم و سپس دوباره به او نگاه کــرده و گفتم «نمی‌دانم منظورت چیست؟». او هنــوز هم لبخند بر لب داشت و با شـکیبایی توضـیح داد «نه پـدر و مـادری، نه فرزنـدی، نه همســـری، نه دوســـتی. فقط من و تـــو، و نه هیچ کس دیگر». همـانطور که به چهـره زیبـای او نگـاه می‌کـردم سرم را تکـان داده و در حـالی که ناگهـان کمی احسـاس دست پاچگی و لیاقت نداشتن کـردم گفتم «نـه، اگر تنها من و تو بودیم، من در همان 10 دقیقه اول تو را با تمام سؤالات و پر حرفی‌هایم دیوانه می‌کـردم و آنـوقت دیگر تو مرا زیاد دوست نمی‌داشتی».

او بسیار صبور و مهربان بود و تنها به من لبخند زد. لبخند او آنقدر ملایم و آرامش بخش بود که احساس عدم لیاقت من شروع به محو شدن کرد. او از جای خود برخاسته و به من اشاره کرد که با او بروم. ما مسافت کوتاهی را با هم قدم زدیم. سپس او به من تمامی جهان را نشان داد و هیچ کس دیگر در آن نبود. نه مردمی، نه ساختمانی، نه ماشینی، نه حیوانی، نه درختی... هیچ چیزی جز گازهایی که به رنگ رنگین‌کمان بودند و در خود می‌چرخیدند و ستارگان درخشانی که چون الماس بودند و سیاراتی که به دور آن‌ها می‌چرخیدند وجود نداشت. این منظره به طور نفس گیری زیبا و با عظمت بود. من هیچ‌وقت درک نکرده بودم که جهان واقعا چقدر پهناور است. به نظر رسید که در ظرف مدت یک ثانیه ما دوباره بازگشته و بر روی آن تنه درخت نشسته بودیم. او یک بار دیگر از من پرسید «اگر (در جهان) تنها من و تو بودیم چه می‌کردی؟» من کلمات مناسبی برای پاسخ به سؤال او به ذهنم نمی‌رسید، ولی او منتظر ماند.

من خود را در حالت خیره به یک درخت بلوط که در جلوی من بود یافتم. تمام جزئیات تنه درخت و رگ‌های زندگی-زا در درون برگ‌های آن و ریشه آن را در زیر زمین می‌دیدم. آن‌چه که می‌دیدم یک درخت نبود، بلکه تمام اجزاء منفرد آن بودند که با هم درخت را می‌ساختند. می‌دیدم که چطور هر یک از این اجزاء نقش مهمی در حیات آن درخت بازی می‌کنند و چقدر آن درخت نقش مهمی را برای محیط اطراف خود بازی می‌کند و چطور همه‌چیزها به هم متصل هستند و هر جزئی به نوبه خود مهم است. من برای چند دقیقه محو

این منظره بودم و آن را مطالعه می‌کردم و دریافتم که این نگرش و توجه من دقیقا همان چیزی است که خدا برنامه ریزی کرده است و این قسمت بزرگی از چیزی است که خدا می‌خواهد به من بفهماند. سپس من به او پاسخ دادم. هیچ ایده‌ای ندارم که چرا اینگونه به او پاسخ دادم، زیرا من هرگز در زندگی قرآن را نخوانده بودم، هرگز آن را ندیده بودم و هیچ چیزی راجع به دین اسلام نمی‌دانستم. ولی من گفتم «خدایا، صدمین نام تو در کتاب قرآن این است که خدا همه جاست، خدا هیچ کجاست، و خدا در من است». او گفت «بله، درست است، همینطور است. و ...؟» من دوباره به درخت نگاه کردم و سپس رو به او کرده و گفتم «خدایا، تو این درخت را خلق کرده‌ای، تو در این درخت هستی، پس وقتی به این درخت نگاه می‌کنم تو را می‌بینم». او به من نگاه کرده و لبخندی زیبا زده و گفت «بله، و ...؟»

من به یاد پدر و مادرم افتادم و گفتم «خدایا، تو پدر و مادرم را خلق کرده‌ای، تو در پدر و مادرم هستی، پس وقتی که به پدر و مادرم می‌نگرم تو را می‌بینم». دوباره او گفت «بله، و ...؟». او سعی داشت که من را ترقیب کند که بیشتر فکر کنم. من هم شروع کردم که فکر کنم در دنیا انسان‌هایی هستند که در حق دیگران بی‌رحمند و انسان‌هایی هستند که من را آزرده‌اند و به من آسیب زده‌اند. من خیلی برای آن‌ها اهمیت قائل نیستم و گفتم «انسان‌هایی هستند که من خیلی برایشان اهمیت قائل نیستم زیرا دیگران را می‌آزارند، ولی تو آن‌ها را آفریده‌ای، تو در آن‌ها هستی، پس وقتی که به آن‌ها نگاه می‌کنم تو را می‌بینم». دوباره او لبخندی زده و گفت «بله، درست است. حالا من سؤالی از تو دارم. وقتی که

در آینه نگاه می‌کنی، چه می‌بینی؟» من دوباره به پایین نگاه کردم، به دستانم و برای چند لحظه فکر کردم. پاسخ عادی من باید چیزی مانند این می‌بود: «من خودم را می‌بینم، شخص خاصی نیست، تنها من هستم». ولی وقتی که به چشمان زیبایش نگاه کردم تمام آن احساسات محو شده و از بین رفتند، زیرا عشق عمیق او را می‌دیدم. من پاسخ دادم «خدایا، تو من را آفریده‌ای. تو در من هستی. پس وقتی که در آینه نگاه می‌کنم تو را می‌بینم». او گفت «بله، درست است».

او بسیار خوشحال به نظر می‌رسید و لبخند بزرگی بر لب داشت. می‌توانستم که شعف و عشق عمیق او که من را احاطه کرده بود را حس کنم. همانطور که او به من می‌نگریست، من در عشقش به طور کامل غرق شده بودم. این برای من خیلی بزرگ بود. می‌توانستم عظمت این الهامات و مکاشفات را حس کنم و حس کنم که قلب و فکر من را پر کرده است. می‌توانستم زیبایی خدا را به راحتی در تمام چیزهای اطرافم ببینم، ولی دیدن زیبایی خدا در خودم به این راحتی‌ها نبود. حتی تا امروز هنوز باید به خود یادآوری کنم که من منحصر به فرد و زیبا هستم. تک تک ما برای خدا منحصر به فرد هستیم. او ما را خلق کرده است و درون تک تک ماست. او مرتکب اشتباه نمی‌شود و چیز بی‌ارزش خلق نمی‌کند. برای او همه ما مهم هستیم، و همه ما زیبا هستیم. او همه ما را با عشقی کامل می‌بیند. ما موجوداتی (به ظاهر) ناکامل هستیم که مورد عشق (و پذیرش) کامل اوییم. عشق کامل روح ما را چنان با زیبایی درخشان می‌سازد. آن‌چه که باید یاد می‌گرفتم این بود که زیبایی حقیقی از درون روح می‌آید. زیبایی بیرونی با گذشت

زمـــان از بین می‌رود، ولی زیبـــایی حقیقی از درون می‌آید و هرگز کمرنگ نمی‌گـــردد و ابدیست. باید یـــاد می‌گرفتم که ارزش من به عنوان یک انسـان وابسـته به این نیست که دیگران راجع به من چطور فکر می‌کنند، یا این‌که از من خوشـحال و راضی هسـتند یا نه. باید یـاد می‌گـرفتم که خوشـحالی از خـارج از من نمی‌آید. بـرای این‌که حقیقتا خوشـحال بـود، آن باید از درون قلب خـود من منشا شـود. بـرای خـدا من من هسـتم، فقط همین، تنها من. از دید او، من همـانطور که هسـتم یک موجـود کامل هستم. ارزش من به این است که کسی هسـتم که خـدا من را آفریـده است. نیـازی نیست که دیگـران را خوشـحال و راضی کنم. آن‌چه که خـدا می‌خواست بـدانم این بود که او همواره از دست من خوشحال و راضیست. آن‌چه که من باید انجـــام دهم این است که با خـــود خوشـحال و راضی باشم و شـعف و خوشـحالی را در زنـدگی (بـبینم و) دریـابم. باید نگـرانی راجع به این‌که دیگران چطور (راجع به من) فکر می‌کنند را کنار بگذارم. باید زیبایی او را در خود ببینم.

گفتگوی ما تمام شد و از جا برخاستیم. ما شروع به قدم زدن در جنگل کردیم و دو بـانوی زیبا با لباسـهای بسـیار مـزین را ملاقـات کـردیم که من را به سـمت یک دریاچه آرام و صاف در انتهـای قسـمت پر درخت هـدایت کردند. می‌دانسـتم که این دو زن فرشـته هسـتند. آن‌ها شـروع کردند که به من چـیزی را نشـان بدهند که مانند تصـاویر متحرکی از اتفاقات آینده زمین بـود. آن‌چه به من نشـان داده شـده اتفاقـات 11 سـپتامبر (حمله تروریسـتی به برج‌هـــای دوفلو در شـــهر نیویـــورک) و حملات دیگر تروریستی به آمریکا و سـقوط اقتصـادی بانک‌ها و بـازار

بورس (در سال 2007)ـ بود. به من نشان داده شد (که در آینده دوباره) از سکه‌های طلا و نقره برای داد و ستد استفاده خواهد شد. آن‌ها گفتند که زمانی خواهد رسید که دوباره ما برای تجارت به سیستم مبادله کالا باز خواهیم گشت. آن‌ها به من بلایای طبیعی زیادی را نشان دادند مانند زلزله، آتش‌فشان، گردباد و طوفان شدید و 6 موج آب بسیار عظیم که سرزمین‌هایی را زیر آب خواهند برد. من یکی را در ژاپن و یکی در اندونزی و یکی را در شیلی دیدم. من زنی را در کانادا دیدم که به همراه پسر کوچکش در اتومبیل در حال رانندگی بود که به خاطر سیل از جاده منحرف شده و ماشینش به زیر آب فرو رفت و هر دو در حال غرق شدن بودند. خدا فرشتگانی را در قالب بشری فرستاد تا او را نجات بدهند ولی کودک دیگر از حال رفته بود. آن‌ها به من گفتند که با این وجود کودک نجات خواهد یافت و هم این‌طور هم شد. آن زن در ادامه زندگی خود راجع به مقولات معنوی ویدیوهایی ساخته و منتشر کرد.

آن‌ها به من نشان دادند که چطور دولت‌ها و دولت‌مردان صلح و آرامش را روی زمین از بین برده‌اند و تا چه حد فاسد هستند. آن‌ها تاریکی که اطراف این افراد را فراگرفته است را به من نشان دادند. آن‌ها به من نشان دادند که حکومت‌های متعددی سرنگون خواهند شد و تظاهرات عظیم زیادی در خیابان‌ها رخ خواهد داد. در یکی از این تظاهرات مردی را دیدم که چیزی را از شیشه جلوی یک فروشگاه به داخل فروشگاه پرت کرد و یک ساختمان هم جوار آن شعله‌ور بود. صدای شلیک گلوله به گوش می‌رسید. آن‌ها به من فضاهای کوچکی (بر روی زمین) که هنوز در آن‌ها نور بود را نشان دادند

که «پناه‌گــاه امن» (safe haven)ـ نــام داشــتند. این پناه‌گاه‌ها بیشــتر در منــاطق کوهســتانی بودند. آن‌ها به من نشان دادن که چطور با دیدن ابرهای سیاه (معنــوی) در اطــراف زمین‌ها و اراضی می‌تــوانم جاهــایی که این پناه‌گاه‌ها هستند را بیابم. آخرین چــیزی که به من نشــان دادند یک نـــوار نقـــره‌ای رنگ بـــود که آمریکا را به دو قسمت تقسـیم کـرده بـود. به من این اطلاع داده شد که این نـــوار نقـــره‌ای رنگ یک رودخانه است. من حـــدس می‌زنم که این رودخانه باید رودخانه میسیســـیپی باشد. آن‌ها توضـــیح دیگـــری در مـــورد آن ندادند به جز این‌که گفتند این نوار بزرگ‌تر خواهد شد.

حقیقت این است که تا امـــــــروز هر وقت یکی از این اتفاقات رخ می‌دهد من هم مثل همه غـافلگیر می‌شـوم. تنها بعد از رخ دادن آن‌هاست که متوجه می‌شـوم که این همان صحنه‌ای بود که فرشتگان به من نشان داده بودند. نمی‌دانم چرا به من آن صـحنه‌ها نشـان داده شـدند و چه کــاری قــرار است با آن انجــام دهم. آن‌ها به من چــیزی نگفتند پس من هم صــبر می‌کنم تا بــبینم چطــور خواهد شد.

وقتی که از تجربه نزدیک به مرگ خود بازگشتم، به مدت حدود 6 ماه در حالت خلسه و اتحاد با خدا بــودم. اکنــون نسبت به سابق ایمان بسیار قــوی‌تری دارم. من مــذهبی نیستم ولی ارتبـاط خیلی عمیق‌تـری با خـدا دارم. گـاهی ارواح را می‌بینم یا وجـود آن‌ها را حس می‌کنم. بسـیاری از ارتباطـــات من تغیـــیر یافته‌اند. من طلاق گرفته و دوبـــاره ازدواج کـــردم. در ابتـــدا بعد از تجـــربه‌ام نمی‌توانســتم به فروشـگاه یا کلیسا یا مکان‌هـای شـلوغ

بروم، زیرا انرژی مـردم را حس می‌کـردم. نـور شـدید یا موزیک بلند یا رنگ‌هـــای تـــیره به من احســـاس مریضی می‌دهند. به نظر می‌رسد که من صاعقه را به خود جـذب می‌کنم و تا کنـون 4 بـار صـاعقه به من اصـابت کـرده است. گـاهی نـور لامپ‌ها در جـایی که من هسـتم کم و زیاد شده و سوسو می‌زند و ارتباطات تلفنی من ناگهان قطع می‌شود. بلافاصله بعد از تجربه‌ام من چندان انرژی داشـــتم که 11 روز اصلا نخوابیـــدم. من همه کس و همه‌چـــیز را دوست داشـــتم. هنـــوز هم دارم، ولی کمی محتاط‌تر شده‌ام. از آن زمان 10 سـال گذشـته اسـت، و من مقداری تعدیل پیدا کرده‌ام.

تجربه کوتاه

در تاریخ 12 ماه جـولای سـال 2002 من بـرای جـراحی روی پـایم به بیمارسـتان رفتم. حـدود سـاعت 7 شب به خانه بازگشـتم و احسـاس کـردم که حـالم اصـلاً خـوب نیست و در تمام طول شب استفراغ می‌کردم. احســاس خستگی مفرطی داشتم و تنها می‌خواسـتم که چشـمانم را بسته و بخوابم. آخرین چیزی که به یاد می‌آورم دخترم میشل بود که به من گفت «مامـان، ما نمی‌تـونیم بیشـتر از این به تو قرص درد بـدیم. ما نمی‌دونیم چقـدر داروی ضد درد در بدنت هست.»

ناگهان متوجه شدم که با سرعت زیادی که مانند سـرعت نـــور به نظر می‌آمد در یک تونل تاریک و بســـیار بلند در حال حرکت هستم. در انتهای تونل می‌توانستم نـوری را ببینم که درخشنده‌ترین و زیباترین چیز قابل تصور بود و چـیزی شـبیه آن روی زمین وجـود نـدارد. بین من و نـور چیزی شبیه به الکتریسته به رنگ سبز و کهربـائی وجـود

داشت. من احساس سرمای بسیار شدید و ترس می‌کردم، در حالی که این انرژی به من نزدیک‌تر می‌شد. من به نور نزدیک‌تر می‌شدم و از آن گرما می‌گرفتم. با نزدیک شدن به نور می‌دیدم که تشعشع آن مطلقاً درخشنده است و احساس امنیت و آرامش و عشق فوق‌العاده زیادی در من نفوذ می‌کرد.

من به خدا گفتم «خدایا، خواهش می‌کنم من را به زمین باز نگردان! این‌جا احساس گرما (و آرامش) زیادی می‌کنم و هرگز احساس به این خوبی نداشته‌ام. لطفاً من را باز نگردان». دیدم که زندگیم جلوی من به نمایش در آمد. هر چه هرگز به کسی گفته بودم یا هر رفتاری که با هرکس کرده بودم همه و همه به من نشان داده شدند. هم‌چنین، هرچه هرگز کسی به من گفته بود یا انجام داده بود نیز برایم به نمایش در آمد. (به عنوان مثال) خودم و همسرم را و تمام آن‌چه در حق یک‌دیگر انجام داده یا گفته بودیم را دوباره دیدم. ناگهان این کلمات در ضمیر من القاء شدند:

«زندگی از زمین شروع نشده و روی آن پایان نمی‌یابد. الویت‌های تو در زندگی اشتباه بوده‌اند. آن‌چه به حساب می‌آید داشتن بهترین ماشین یا بهترین خانه نیست، بلکه دوست داشتن و محبت ورزیدن به انسان‌ها و حیوانات (و تمام اشکال حیات) است. هم نوع خود را دوست بدار و برای محبت (و خدمت) به انسان‌ها به چهار گوشهٔ عالم سفر کن. این است که ارزش و اهمیت دارد، نه دین و مذهب تو. همسایه‌ات، فقیر و درمانده، محتاج، بی‌خانمان، گناه کارانی که بهتر از این نمی‌دانند یا نمی‌توانند عمل کنند، همه را دوست بدار. مخلوقات ریز

و درشت ما برای منظوری روی زمین قرار داده شده‌اند، تا شــفقت و محبت و گــرامی داشــتن یک‌دیگر را تعلیم کنند. آن‌ها همه‌چــیز را از ازل تا ابد می‌دانند. اگر نتوانید به مخلوقـات من محبت کـرده و آن‌ها را گـرامی بداریـد، چگونه خواهید توانست که به یک‌دیگر محبت کنید؟ چگونه خواهید توانست من را دوست داشـــته باشـــید؟ به دنیا درس محبت و عشق و دوستی و بخشش بده.»

ناگهــان بهــوش آمــدم در حــالی که بــرای تنفس تقلا می‌کــردم و بــدنم از شــدت حــرارت می‌ســوخت. من به زحمت روی کاناپه نشســتم و فریــاد زدم که نمی‌تــوانم درست نفس بکشم. من از این‌که بـرای دیگـران آن‌چه را که دیـــده بـــودم تعریف کنم واهمه داشـــتم، زیـــرا فکر می‌کـردم من را به جنـون و دیـوانگی متهم خواهند کـرد. زنـدگی من از آن به بعد بـرای همیشه تغیـیر پیـدا کـرده است.

تجربه کسپر

تجربه نزدیک به مـرگ من در سـال 1997 در اثر واکنش آلرژیک به دارو اتفـــاق افتـــاد. این تجـــارب از ســـوی کارشناسان، اغلب به عنـوان حسی توصـیف می‌شـود که افراد در آستانهٔ مرگ، هنگام ترک بـدن و مشـاهدهٔ آن از بیرون دارند. به نوعی می‌دانستم که اندک زمانی پس از مرگ میشل، جـانم را از دست خـواهم داد. در طـول این تجربه، می‌توانستم بدنم را بر روی برانکارد و پرســتارانِ حاضر در آمبـولانس را بـبینم که سـخت در تلاش بودند تا جـانم را نجـات دهند. روحم فـارغ از زمـان و مکـان و در میـان ابرها شـناور بـود، تا این‌که [روح پسـرم] میشل و

من در معبدی که «جمیل» نامیده می‌شد، بار دیگر به هم پیوستیم.

وقتی وارد معبد شدیم، نفسم بند آمد و سراپا مبهوت حکاکیِ بی‌نقص طاق‌ها و ستون‌های مجلل آن شدم. از آن‌جا که میشل هنوز قادر به راه رفتن نبود، مجبور شدم او را از دم دروازه معبد بغل کنم. آن سوی درگاه ورودی، شش صندلی با پشتی متحرک به صورت دایره چیده شده بودند. به نوعی می‌دانستم که این صندلی‌ها مخصوص کسانی است که خودشان بدون کمک نمی‌توانند از حالت خوابیده به حالت نشسته در بیایند. بعد از این‌که پسرم را بر روی یکی از این صندلی‌ها گذاشتم، آن محل را ترک کردم. به یاد ندارم که کجا رفتم یا این‌که چرا رفتم، اما وقتی برگشتم، میشل ناپدید شده بود.

مطمئن نیستم که چقدر زمان سپری شد تا مردی لاغر و قد بلند با کت و شلوار تیره و عینک قاب مشکی، توجهم را به خودش جلب کرد. او به تنهایی نزدیک صندلی، همان‌جایی که میشل را برای آخرین بار دیده بودم، ایستاده بود و به من نگاه می‌کرد. از او پرسیدم که آیا پسرم را دیده است؟ او با عطوفت شرح داد که میشل نزد خداوند است. آن روح پیش از رفتن، اخبار دلگرم کننده‌ای را با من به اشتراک گذاشت. او دستش را به طرفم دراز کرد و من توانستم تکه‌ای کاغذ پوستیِ به دقت تا شده را در دستش ببینم. وقتی بازش کردم، بخش‌هایی از انجیل 3، آیات 8-1 به وضوح در آن آشکار بود.

پس از تجربه الهیِ ایستادن در نور سفید، احساس عشق و درک و خـرد به وجـودم جـاری گشت و هر گونه ترسی که در طـول زنـدگی به آن دچـار بـودم، از بین رفت. چند دقیقه‌ای که در سکوت گذشت، صدایی ناشناخته پرسـید: «با زندگی خود چه کردی؟» و من صدای محـزون خـود را شنیدم که: «هیچ. من کل 47 سالِ آن را هدر دادم.»

بعد از این‌که بازگشت به کالبد خاکی را انتخاب کـردم، به ناچـار تمـام اعمـالی را که از سر بی‌مهـری نسـبت به دیگـران روا داشـته بـودم مـرور کـردم. به خـاطر تـربیت دیـنی‌ام، همیشه اعتقـاد داشـتم که وقـتی می‌مـیریم مجازات می‌شویم. متاسفانه هرگز دربـارهٔ معنـای عمیق آن‌چه به غلط از آن با عنـوان خـدا یـاد می‌شـود مطمئن نبـودم. بـرخلاف سیسـتم اعتقـادی من، نـور هرگز مـرا قضاوت نکرد؛ بلکه بلکه این خود من بـودم که اعمـالم را قضاوت می‌کردم. بخش مهم دیگری از مرور زنـدگی، که به آن نیاز داشتم، حس کردن همان رنجی بود که دیگران از گفتـار و کـردار من متحمل شـده بودند. دیـدن و پی بردن به مکنونات قلبی آن‌ها و هم‌چـنین درک این مطلب که چطور زندگی‌شـان را تحت تـاثیر قـرار داده‌ام، بـاعث شد احسـاس شـرم و نـدامت وجـودم را فـرا بگـیرد. خوشبختانه در پایان تجربه، نـور درک لازم را به من عطا کـرد و روحم بخشـایش یـافت. پیش از بازگشت به دنیـا، فرشتگان مرا به مرتبه‌ای بالاتر هدایت کرده و درس‌ها و آموزه‌های بیشـتری به من آموختنـد، تا با مـردم در میـان بگذارم. اول این‌که چیزی به عنوان «زمان» وجود نـدارد. آن‌چه «زمان» می‌نامیم، ساخته و پرداختهٔ [ذهن] انسـان است و این ما هستیم که آن را بر خـود تحمیل کـرده‌ایم. دوم این‌که همـهٔ ما در حقیقت با هم بـرادریم و تحت

لوای یک پروردگـار زنـدگی می‌کـنیم. آن‌ها به من نشـان دادند که مردم چگونه وقت گرانبهـای خـود را با جنگیـدن بر سر آن‌چه «خـدا» می‌نامند تلف می‌کننـد؛ در حـالی که [تنها] می‌بایست وجــود او را تصــدیق کــرده و بدانند که خدا جز بهترین‌ها را برای ما نمی‌خواهد.

سوم این‌که همهٔ ما مانند یک روح به هم پیوند خورده‌ایم. [اغلب] تصـور می‌کـنیم که مسـئولیتی در قبـال یک فـرد غریبه نــداریم، زیــرا او را نمی‌شناســیم، اما ما در برابر یک‌دیگر مســئولیم. در اصل ما نــیز همچــون آن‌هــاییم و همگی مانند یک شــبکهٔ سیم‌کشی پیچیــده، در هم تنیــده شــده‌ایم. به همین دلیل این عبــارت آشــنای قــدیمی که می‌گوید: «هر چه کنی، به تو باز می‌گردد»، کـاملا درست است. در این تجربـــه، فهمیـــدم که اعمـــال ما چگونه به دیگران آسیب می‌رساند و این‌که [عاقبت] چطـور باید در قبال کردار خود پاسـخگو باشـیم. به لحـاظ تئوریـک، اگر ظلمی در حق کسی روا داریم و به همین دلیل آن فـــرد در انجام ماموریتی که برایش به دنیا آمـده است شکست بخــورد، خودمــان مجبــوریم جــور وظیفــهٔ او را به دوش بکشـــیم. به همین دلیل اغلب می‌شـــنویم که افـــراد می‌گویند: «احســـاس می‌کنم چنـــدین بـــار در این دنیا زندگی کرده‌ام.»

درس چهـــارم این بـــود که هرگز نباید قضـــاوت‌های سختگیرانه نسبت به هم داشته باشیم. در بهشت، از این امتیاز برخـوردار هسـتیم که درون افـراد را همـان طـور ببینیم که خداوند می‌بیند؛ بنابراین درک خـواهیم کـرد که چگونه در پاسخ به شـرایط خـاص، واکنش هر کس ممکن است با ما متفـاوت باشد. در یک صـحنه، فـردی بسـیار

خشک و عبوس به من نشان داده شد؛ اما وقتی به درون قلبش نگاه کردم، دیدم که او به لحاظ روحی آسیب دیده بوده و همین باعث شده که از تـرس، با دیگـران خشن و سـختگیرانه برخـورد کند. این آگـاهی، بـاعث شد راحت‌تر درک کنم که رفتارهــای نادرست دیگــران دربــارهٔ «من» نیست و من آماج کردار آنـان نیسـتم؛ بلکه رفتـار آن‌هـا، بازتابی از درون خودشان است. [ما مرکز جهان نیستیم. افعـــال انســـان‌ها، در هر زمینـــه، از جمله در تعامل با دیگــران، برآمــده از گذشــته و تجربیــات تلخ و شــیرین خودشان است و اگر گاهی رفتار ناپسند و آزار دهنـده‌ای از کسی نسـبت به ما سر بزنـد، به این معنا نیست که او حتما دشــمن و بــدخواه ماســت، بلکه فقط می‌تواند به علت آسیب‌ها و کاسـتی‌های روحی خـود آن فـرد باشد و این‌که او رفتار مطلوب و مناسب را نیاموخته است.]

درس آســمانی آخــری که فراگــرفتم این بــود که همــهٔ دعاهـای مـا، ظـرف چند ثانیه بعد از شـنیده شـدن، پاسخ داده می‌شـوند؛ خداوند صـدای ما را بلافاصـله می‌شـنود، هرچند ممکن است به نظر برسد ماه‌ها یا سـال‌ها طـول کشــیده تا پاســخمان را بدهد. از آن‌جا که زمــان زاییــدهٔ ذهن ما و چـیزی کـاملا تصـنعی اسـت، در عـالم روحـانی جایی ندارد. در آینده، هر وقت دعایی نیاز داشــتید که در مقیاس زمانی انسان‌ها به سـرعت اجـابت شـود، یادتـان باشد مناجات‌های 69 و 70 انجیل را بخوانید. فرشته به من یـاد داد که چطـور 99.99% وجـود ما را احساسـات تشـکیل می‌دهد و هر تصـمیمی که می‌گـیریم بر اسـاس تـرس است. یک مثـال بـارز این جمله است که «اگر کـار نکنیم، چیزی هم نداریم که بخوریم». احتمالا قبول دارید که این از واقعیت‌هــای زنــدگی است و حــتی در کتــاب

مقدس به آن اشاره شده است. اما چیزی که سعی دارم بگویم این است که ما به علت درست بودنِ کار کردن، یا سفارش خدا در کتاب مقدس، کار نمی‌کنیم. اکثر ما از ترسِ گرسنگی، بی‌خانمانی یا از سر میل افراطی که به کار کردن داریم، کار می‌کنیم. در نتیجه، همواره زیستن در ترس، باعث می‌شود برای کار کردن، نیات و انگیزه‌های متفاوتی از آن‌چه خداوند مقرر ساخته است برگزینیم. گرچه در نگاه اول فریبنده به نظر می‌رسد، اما این رفتار اغلب می‌تواند منجر به سقوط و زوال ما شود.

هنگامی که فرشته عامل ترس را از معادله حذف کرد، افتخار یافتم شاهد تمام آن چیزهایی که خدا برای لذت بردن از زندگی در اختیارم قرار داده است باشم، در حالی که خودم از سر ترس و لجاجت همهٔ آن‌ها را انکار می‌کردم. این تجربه به من کمک کرد که بفهمم چرا خداوند از ما می‌خواهد تا احساسات شخصی خود را کنار بگذاریم و با ایمان و توکل بی‌قید و شرط به او زندگی کنیم. قبل از پایان سیاحتم، دریافتم که هر آن‌چه در زندگی‌ام رخ داده است، چه به لحاظ زمانی و چه به لحاظ افرادی که سر راهم قرار گرفتند، دقیقا به همان شکلی بوده که باید اتفاق می‌افتاد. دلگرم و مطمئن از این دانش جدید و شورانگیز، در آمبولانس بیدار شده و باعث ترس پزشکان شدم.

در نهایت، تجربه نزدیک به مرگ و گفتگو با فرشتگان، به من آرامش داد تا بدانم میشل هم‌چنان زنده و حالش خوب است. شاید کالبد فیزیکی‌اش را به دور افکنده باشد، اما روحش در بهشت و نزد خداوند است.

تجربه کری

یک شب بهمنظور گرداندن سگم در فضـای بـاز نزدیک به آپارتمان قدم میزدم که ناگهـان دچـار عطسـههای بـدون وقفه شدم. احساس کـردم باید به خانه بـازگردم. در راه بدنم شروع به خـارش کـرد. وقـتی به آپارتمـان رسـیدم، زبانم شروع به تورم کرده و چشـمانم قرمز شـدند و بـاد کردند. کف دســت، گــردن و پشــتم میخارید. همســرم متوجه شد که من دچـار یک شـوک آلـرژی شـدهام. او به سرعت از خانه بـیرون رفت که بـرایم داروی ضد آلـرژی بخــرد. مــدت کوتــاهی نگذشت که شــروع به تقلا بــرای تنفس کردم و به شدت عرق میریختم. به همسرم پیامک فرستادم که برایم آمبولانس خبر کند. همسرم آمبولانس خـبر کـرد و به من پیغـام فرسـتاد که به پارکینگ بیـایم، چون او به همـراه آمبـولانس آن‌جا منتظـرم خواهد ماند. در همین حال، مجرای هـوای من کـاملاً مسـدود و تنفس برایم غیرممکن شد. بعد از چند لحظه از روی صـندلی به زمین سقوط کردم. در آن‌جا اولین مرگ از چهـار مـرگی که آن شب برایم اتفاق افتاد را تجربه کردم...

وارد فضایی تاریک شدم. هیچ چیزی آن‌جا نبود، نه نـوری و نه صدایی. مدت کوتاهی نگذشت که صدای گوشخراش پــارس کــردن ســگم را شــنیدم. او می‌دانست که حــالم وخیم است. صـــدای او به ضـــمیر من نفـــوذ کـــرده و بازگشتم.

هنـوز نمی‌توانسـتم تنفس کنم، ولی می‌دانسـتم که باید به پارکینگ بـروم. تلوتلو خـوران و با مشـقت خـود را به سمت آسانسور کشاندم، ولی فرامـوش کـردم که تلفنم را از داخل آپارتمـان با خـود بههمـراه بیـاورم. هنـوز 15

مـــتر با آسانســـور فاصـــله داشـــتم و بـــرای تنفس تقلا می‌کـردم که ناگهـان از حـال رفتم و روی زمین افتـادم. بهیـــاد دارم که با خـــود فکر کـــردم: «پس من اینگونه میمـــیرم؟ واقعـــا؟». با این فکر روی کف راهـــرو فـــرود آمدم...

آخرین نفسم را کشیدم و با آن چشمانم در مرگ بسته و خاموش شد. احساس کردم که وارد تونلی از نور شدم و با سـرعتی بسـیار زیـاد به سـمت بـالا کشـیده می‌شـوم. مانند این‌که در هوا با نیروی بسیار پرقـدرت ولی نـرم و لطیف مکیده شوید. خـارج از تونـل، تـاریکی مطلق بـود. گویی من در آسانسوری درمیـان جهـان در صـعود بـودم. می‌توانســتم حس کنم که وارد بعــدی دیگر می‌شــوم. با این‌که نمی‌توانستم حرکت خود و آن‌چه اتفاق میافتـاد را کنترل کنم، اما هیچ ترسی در من نبود و احساس امـنیت و محافظت می‌کردم. آن‌چه حس می‌کردم عشقی بسیار پرقدرت بود که به من این احساس را میداد که به خانه و وطنم بازمی‌گردم.

در حالی که با سرعتی فزاینده صـعود می‌کـردم، ناگهـان پـدربزرگها و مادربزرگهـایم را از هر دو سـمت پـدری و مادری دیدم که از میـان هیچ کجا پدیـدار شـدند و سـپس حــرکتم متوقف شد. آن‌ها وجودهــایی نــورانی بودند که من آن‌ها را از انرژیشـان شـناختم. می‌توانسـتم آن‌ها را حس کنم. با لحـــــنی عذرخواهانه می‌خواســـــتند به من بگویند که [از برخوردهای خـود نسـبت به من] متاسـفند. به صورت تله‌پاتی به من گفتند اکنـون که در سـوی دیگر هستند، می‌فهمند که من به خـاطر همجنسـگرا بـودنم تا چه حد در ترس [از قضاوت و رفتـار دیگـران] زیسـتهام.

در تمام دوران کودکی و نوجـوانی، در سـکوتی آمیخته با وحشت زندگی کـردم و تا سن 31 سـالگی آن را از همه مخفی می‌کردم. حتی در خانهٔ خویش نیز با ترس زندگی می‌کردم زیرا اگر مادرم میفهمید، من را کتک مـیزد و از خانه بیرون میانداخت. همجنسگرا بـودن ننگ خـاص خـود را بههمراه دارد، زیرا گناه ویژهای به حساب می‌آید. من در شـهر و خانوادهـای در جنـوب، با گرایشـهای شـدید مسیحیت «بپتیست» بزرگ شده بودم و یـاد گرفته بـودم که انسانی منفور و نکبت هستم که جایگـاهم در جهنم و دریـای آتش خواهد بـود. در سـال 2009 به خـاطر همجنسگرایی مورد حمله و خشونت ناشی از تنفر قـرار گرفتم و به صورت نیمه مرده در کناری رها شدم.

من علت عذرخواهیشان را درک می‌کردم و این احسـاس خوبی به من میـداد. آن‌ها گفتند که هنـوز زمـان من فـرا نرسیده و باید بـازگردم. در انرژیـای که به طـرفم صـادر میکردند عشق زیـادی وجـود داشت. معذرتخواهیشـان را پـذیرفتم و گفتم که آن‌ها را دوست دارم، ولی جـایی هست که باید به آن‌جا بـروم، و به سـمت نـور اشـاره کردم.

من با محبت و نرمی بدرقهشان کردم که بازگردند. آن‌ها هم با احسـاس مـزاح [و بـدون دلخـور شـدن] در میـان هیچکجایی که از آن آمده بودند محو شدند.

در انتهای تونل نوری فرازمیـنی به من خیرمقـدم گفت؛ نوری بی‌انتها، زیبا، متشعشع، سـفید و درخشـان که من را به سوی خود میخواند. نور، مسحور کننده بـود و با من ارتباط برقرار کرده و احساس عشق و سروری غیرقابل توصیف را در من ایجاد میکـرد. نـوری که ورای کلمـات و

مانند کریستال شفاف بود. قالب من دیگر قالب و فرم بشری نبود، بلکه من [نیز] یک وجود نورانی شده بودم. می‌دانستم این‌طور بود، زیرا می‌توانستم انعکاس خودم را ببینم. گویی جلوی یک آینه هستم.

در طول تجربهام احساس می‌کردم که بیدارتر و هوشیارتر از زندگی عادی هستم. تمام تمرکز و توجه و حواس من به لحظهٔ حال و لحظه لحظهٔ تجربهام بود. احساسات من به شکلی که فکر نمی‌کردم حتی امکان آن باشد حساس شده بودند. حسهایی را کسب کرده بودم که نمی‌دانستم وجود دارند. می‌توانستم همه‌چیز را ببینم و حس کنم. می‌توانستم تنها از طریق دانستن، همه‌چیز را بشنوم. من صدایی نمی‌شنیدم ولی یک آگاهی درونی از آن‌چه مکالمه می‌شد در من بود. برعکس زندگی دنیا که فکر آدمی همواره به جهتهای مختلفی کشیده می‌شود، در آن‌جا گویی فکرم به طور خودکار کار میکرد [و روی این‌جا و این لحظه تمرکز داشت]. آن‌جا گویی همه‌چیز همزمان اتفاق میافتاد.

می‌توانستم تمامی جهات را بهطور همزمان ببینم. دید من به اندازهای شفاف و غنی و زنده بود که در بعد مادی نمی‌توان آن را یافت. نهتنها می‌توانستم چیزها را ببینم، بلکه می‌توانستم آن‌ها را حس کنم. همه‌چیز، حتی سیارهها و ستارهها زنده بودند. این با تصویری که مثلا از یک تلسکوپ می‌بینید بسیار تفاوت دارد.

من به بالا نگاه کردم و مقصد خود را دیدم و در بهت و ستایش شکوه و هیبت الهی غرق گشتم. همانطور که به شکوه و عظمت خداوندِ بدون جنسیت و قهار نظر می‌کردم، گویی تمام بدرفتاریها و کنایه و خشونتهایی

که تـاکنون بر من روا شـده بـود، از درونم مانند جریـانی عبــور کــرد. اتفاقــات زنــدگیم مانند یک فیلم در ذهنم دوباره به نمـایش درآمدند. در دلم سـنگینی عمیقی حس کــردم و پیش خــود فکر کــردم: «آیا بهــزودی من را به دریاچـــۀ آتش خواهند انـــداخت؟ آیا به جهنم فرســـتاده خـواهم شـد، زیـرا انسـان منفـوری هسـتم؟» آن‌گـاه در کمـــال خشـــوع و تواضع این کلمـــات را ادا کـــردم: «من همجنسگرا هستم، آیا من را میبخشی؟»

نور درخشان پر از عشق، شکل دو بـال به خـود گـرفت و من را در آغوش بیانتهای معنـویت خـود، که تمـام جهـان هسـتی را در برگرفته بـود، فشـرد. سـیارات، سـتارهها، کهکشان‌ها و خوشههای کهکشان‌ها را میدیـدم که همگی در این آغــوش الهی جهــانی دربر گرفته می‌شــدند. اگر مثـال یک انسـان را بـزنیم، جایگـاه من در قلب [خداوند] بـود. همـانطور که خـدا من را در آغـوش خـود میفشـرد، گفت:

«تو فرزند مـنی! من تو را دوست دارم! من تو را دوست دارم! من تو را دوست دارم! برو و این را به همه بگو!»

احساس من در آغوش او، عشق، سرور، خلسـه، امـنیت، آرامش، سـکون، راحـتی، گسـترش، آزادی و خوشـحالی بود. احساس می‌کـردم که با تمـامی هسـتی یکی و متحد هســـتم. بعد از مـــدتی او مانند یک مـــربی که به پشت بازیکن خود میزند تا به میدان بازی برگـردد، به پشت من زد و در همان لحظه به بدنم بازگشتم. اکنون علت مــزاح ارواح اجـــدادم را میفهمیـــدم؛ آن‌ها می‌دانســـتند که چه اتفاقی خواهد افتـاد [و من به زمین بـاز خـواهم گشت]. بازگشت به بـدن خوشـایند نبـود. احسـاس کـردم بـدنم

تکانی خورد، ولی هنوز نمی‌توانستم نفس بکشم. فشار خون من افت کرده بود. به زحمت توانستم خودم را از روی زمین بلند کنم و انرژی کافی را در خود بهوجود بیاورم که حدود 20 قدم دیگر بردارم، ولی دوباره به زمین افتادم. در سوی دیگر آن‌چنان آزاد بودم؛ ولی این‌جا در قید و محدودیت بهسر میبردم. همسرم که بهخاطر تاخیر من نگران شده بود، به سوی آپارتمان آمد و من را در راهرو دید، درحالیکه که روی زمین افتاده و از حال رفته بودم. او بدن بیحرکت و لمس من را به هر زحمتی که بود حدود 8 متر دیگر با خود کشاند و به آسانسور رساند، با این‌که قد من 178 و قد همسرم 168 سانتیمتر است و از او خیلی بزرگ جثه‌ترم. در طول این مدت در تاریکی کامل بهسر میبردم. نه خدایی بود، نه پدربزرگ و مادربزرگی و نه هیچ نوری؛ تنها تاریکی وجود داشت. [با این حال صدای] همسرم [را میشنیدم که] با من حرف میزد و میخواست که نروم و با او بمانم. ناگهان من بهوش آمده و در حالی که در آسانسور در آغوش او بودم، گفتم که دوستش دارم و به خانه بازمی‌گردم. دوباره از حال رفتم و بدن لمس و بیحرکتم روی او افتاد...

چیز دیگری به یادم نمیآورم بهجز این‌که بعد از مدتی چشمانم را باز کردم و کادر اورژانس را بالای سر خود دیدم... اکنون نفس میکشیدم ولی بدنم فلج بود. احساس می‌کردم فقط یک جفت چشم در بدنی هستم که سنگین و فشرده است. آن‌ها پرسیدند آیا می‌توانم سرپا بایستم. من هنوز در حالت ارتباط تله‌پاتی بودم و با فکر خود به آن‌ها گفتم: «نه! نمی‌توانم خودم به تنهایی بلند شوم. مگر نمیدانی که از کجا آمده‌ام و این

بدن چقدر سنگین و محدود است.» اما صدایم را نشنیدند و من هم نمی‌توانستم از خـود صـدایی تولید کنم... آن‌ها بالاخره من را بلند کردند و روی برانکارد قرار دادند و به بیمارستان بردند....

در ظرف 20 روز آینده من 6 بار دیگر دچار شوک آلرژی شدید شدم، و هر دفعه به بیمارستان میرفتم و صبح روز بعد مـرخص می‌شـدم. بـدنم پر از داروی اپینفـرین شـده بــود. من را به مرکز پزشــکی دانشــگاه بردند تا روی من آزمایش انجام دهند که چـرا ظـرف چـنین مـدت کوتـاهی این همه شوک آلرژی به من وارد شده است. تستها هیچ چیز غیر عادی و حساسیتی را در بدنم نشان نمیدادند.

هنوز علت این شوکها مشخص نیست، ولی اکنـون بعد از 3 ســال، دیگر تکــرار نشــده است. اما در ســال 2017 مجبور شدم بهخاطر ضـربان نـامنظم قلبم که چند بـار و هر دفعه برای چند ثانیه از کـار افتـاده بـود، یک دسـتگاه ضربان‌ساز (pacemaker) در قلبم کار بگذارم.

قبل از تجربه نزدیک به مرگم، یکبـار در سـال 2009 [به خاطر همجنسگرا بودنم] مورد خشونت و حملهٔ تنفرآمـیز قرار گرفتم. مهاجم بعد از حمله به من ومجروح کــردنم، در حالی که در آستانهٔ مرگ بودم، من را در کف پیــاده‌رو رها کرد و گریخت. من یک تجربه خـروج از بـدن داشـتم، ولی از مرز عبور نکردم. از بـالا میدیـدم که چند نفر دور بــدنم جمع شــدند و یکی از آن‌ها به دیگــری گفت که به اورژانس زنگ بزن. خون زیادی اطـراف ناحیـهٔ شـکم من بــود و آن‌ها فکر میکردند من چــاقو خوردهــام. بر فــراز بدنم بودم و میدیدم که صورتم خونریزی زیادی دارد و از دسـتانم خـون سـرازیر است. موقعیـتی مانند یک جـنین

داشتم و دستانم روی شکمم بود. تجربه خروج از بدن من حدود 15 تا 20 دقیقه به درازا کشید. به یاد دارم وقتی که کادر اورژانس در حال گذاشتن بدنم در آمبولانس بودند، به بدنم بازگشتم. آن‌گاه سرم را چرخاندم و به کنار نگاه کردم و دیدم که کارگران، توسط آب پرفشار، در حال تمیز کردن خون من از پیاده‌رو هستند. صورتم [در اثر مشت] خرد شده بود و دندانم شکسته و بیرون افتاده بود. 5 ماه طول کشید که تورم صورتم به اندازهٔ کافی خوابید تا توانستند روی آن دو عمل جراحی ترمیمی انجام دهند. شانه‌ام دچار آسیب‌دیدگی شدیدی شد که 7 سال طول کشید تا خوب شود. در اثر این حادثه دچار آسیب روانی و اختلال عصبی شدم که مدت زیادی هم به مداوای آن مشغول بودم، ولی جای شکرگزاری است که اکنون دیگر کاملا بهبود یافتهام.

من در تجربهام دیدم که همهٔ ما در حقیقت یکی هستیم و هر چیزی یک ابراز و تجلی از خالق است. همهٔ ما جرقههایی هستیم که در حال تلاش برای پیدا کردن راه بازگشت به سوی نور [و سرچشمهٔ خود] هستیم. برخلاف آن‌چه در مذاهب تعلیم داده می‌شود، قضاوتی از سوی خداوند وجود ندارد. من فهمیدم که در زندگی کلید، عشق است. باید یاد بگیریم که دیگران را ببخشیم، همواره در حالت سپاس و امتنان قرار داشته باشیم، و خویشتن را دوست بداریم. اکنون هر روز مدیتیشن و مراقبه می‌کنم و مطالعهٔ زیادی در زمینهٔ معنویت دارم و خیلی راجع‌به مرگ فکر می‌کنم و حرف میزنم. در عرض مدت سه سال که از تجربهام می‌گذرد نزدیک به 150 کتاب خواندهام که هنوز هم ادامه دارد. بعد از تجربهام،

شغلم در زمینـهٔ امـور مـالی که در آن 22 سـال سـابقه داشـتم را رها کـردم، زیـرا دیگر روحیـاتم با آن همسو و هماهنگ نبود. تمام روابط اجتماعی‌ام تغییر یافتند و بعد از تجربهـام تقریبا تمـام دوسـتان خـود را از دست دادم. می‌بینم که کـارکرد و زنـدگی بسـیاری از مـردم نشـات گرفته از ترســهای درونی آن‌هاست و چطــور تــرس، جوامع بشری را فلج کـرده است. اکنـون درک عمیقی از انـرژی، ارتعاشـها و فرکانسـها دارم و به هـنر در زمینـهٔ انرژی اورگون (Orgone Energy) روی آوردهام. گاهی بهطــور غــیر منتظــره ارواح مردگــان را می‌بینم، ولی هیچ‌وقت ترســناک نیســتند. من در مــورد این مســئله شکایتی ندارم و حتی دوست دارم این توانایی را تقویت کنم.

تجربه قبل از تولد

چند سال پیش من دوستی داشتم که همکار من نـیز بـود و ما هر دو در یک مدرسه معلم بودیم. او حامله بـود و از من خواست که هنگــام وضع حملش در بیمارســتان به عنـوان همـراه او بـروم، زیـرا شـوهر نداشت و یک مـادر تنها بود. برای من باعث خوشـحالی بـود که از من چـنین چیزی را خواسته است، زیرا با این‌که من خودم یک مـادر هستم، هیچگاه زایمان کس دیگری را با چشمان خـودم و از نزدیک ندیــده بــودم. این فرصــتی بــود که این پدیــدهٔ جالب را بدون تحمل درد آن مشـاهده نمـایم. دوست من یک پسر به دنیا آورد که اسم او را مایکل گذاشــــت، و چقــدر تجربه فوق‌العــاده‌ای بــود. من به شــوخی به او می‌گفتم که من پسر تو را قبل از خود تو دیده‌ام!

متأسفانه دوستم چند ماه بعد از وضع حملش به طور ناگهانی درگذشت. بعد از مرگ دوستم، پدر و مادر او از پسرش نگهداری کردند. اکنون که چند سال از آن اتفاقات گذشته است، مایکل بزرگ‌تر شده و به همان مدرسه‌ای می‌آید که من در آن درس می‌دهم و مادرش نیز در آن‌جا معلم بود. مایکل اکنون به کلاس چهارم می‌رود و هر روز با دیدن او غم مادرش در دلم زنده می‌شود. من هیچگاه به او نگفته‌ام که من در هنگام تولدش آن‌جا بوده‌ام زیرا نمی‌خواهم دانش آموزان دیگر فکر کنند من بین او و بقیه فرق می‌گذارم و ضمناً نمی‌خواستم که خاطره و غم مادرش را برایش دوباره زنده کنم. شاید هم پدر و مادربزرگش به او این را گفته باشند، نمی‌دانم. ولی او می‌داند که من و مادرش با هم دوستان نزدیکی بودیم. البته برای او تعجبی هم ندارد زیرا می‌داند که مادرش نیز در همین مدرسه درس می‌داد.

اکنون حدود 9 سال و نیم از تولد او و مرگ مادرش می‌گذرد. هفتهٔ پیش (این تجربه در تاریخ 26 ماه می‌سال 2014 ارسال شده است) از کلاس خواستم که برای تکلیف انشاء خود هر کسی اولین و قدیمی‌ترین خاطره‌ای که می‌تواند به یاد بیاورد را بنویسد. بیشتر دانش آموزان دربارهٔ خاطرات خود از مهدکودک یا آمادگی یا وقتی که 3 یا 4 ساله بودند نوشتند. مایکل دستش را بالا آورد و گفت که او به یاد می‌آورد که قبل از تولدش همه‌چیز را از بالا و آسمان می‌دیده و بودن در شکم مادرش را نیز به یاد می‌آورد. او گفت که در حالی که نامرئی بود منتظر بود که متولد شود و وقتی من با ماشین خاکستری رنگم به سمت بیمارستان رانندگی

می‌کـردم و به یک موسـیقی گـوش می‌کـردم او من را دنبال می‌کـرده است. این خیلی عجیب است زیـرا من در واقع در آن زمان یک ماشین خاکستری رنگ داشتم که با آن به بیمارسـتان رفتم و در راه به موزیک گـوش می‌کـردم! ولی من 7 سـال است که آن ماشـین را فروخته‌ام، یعنی وقـتی که مایکل فقط 2 سـاله بـود! با شـنیدن حرفهـای او قلب من به شـدت شـروع به طپش نمود! او از کجا می‌داند؟ حـتی پـدربزرگ و مـادربزرگ او ماشـین من را ندیـده بودند و حـتی مـادرش هم نمی‌دانست. حـتی اگر هم می‌دانست وقـتی که او درگذشت مایکل 3 ماهه بـود. چطـور می‌توانست به او گفته باشد؟ و من مطمئناً به او نگفته بودم که در راه به موزیک گوش می‌کردم.

مایکل گفت که به یـاد دارد که من در راه در یک پمپ بـنزین توقف کـردم و از فروشـندهٔ پمپ بـنزین مسـیر بیمارسـتان را پرسـیدم. او گفت که آرزو داشـته که من مـادرش باشم زیـرا وقـتی من در پمپ بـنزین با آن فروشنده صـحبت می‌کـردم صـدای من را دوست داشت. این حقیقت دارد! من در راه بیمارسـتان کمی گم شـده بـودم و در یک پمپ بـنزین توقف کـردم تا آدرس را بپرسم! مایکل ادامه داد که به یاد دارد که بیشتر پارکینگ بیماسـتان به خـاطر سـاختمان سـازی بسـته بـود و من مجبـور شـدم که در یک گوشه پـارک کـرده و به سـمت بیمارسـتان بـدوم. اکنـون دیگر از تعجب در جـای خـودم خشکم زده و دهانم بـاز مانـده بـود و تمـام کلاس هم به من خیره شده بودند. من هیچگاه به مایکل یا کس دیگری در کلاس نگفته بودم که سر تولد مایکل بوده‌ام.

سپس مایکل چیزی باور نکردنی به من گفت. او گفت که وقتی مادرش در بیمارستان در حال وضع حمل بود، او با اصرار از خدا خواسته بود که من مادر او بشوم زیرا می‌دانست که مادر واقعی‌اش مدت زیادی زنده نخواهد بود و او از تنها ماندن روی زمین می‌ترسید. ظاهراً در جواب به او گفته شده بوده که او نمی‌تواند من را به عنوان مادر واقعی‌اش داشته باشد ولی همه‌چیز درست خواهد بود و به هر شکل من در زندگی او و دور و بر او خواهم بود.

او دیده بود که من در راهروی بیمارستان از سالن زایمان به اتاق انتظار رفتم که از تلفن عمومی یک تلفن بزنم و آن‌جا یک پلیور که در اتاق انتظار جا مانده بود را برداشته و پوشیدم. این هم حقیقت دارد، موبایل من در بیمارستان آنتن نمی‌داد و من مجبور شدم از تلفن عمومی بیمارستان استفاده کنم. اکنون دیگر موهای گردن من سیخ شده بودند. برای من باعث شرمساری است ولی باید اقرار کنم که آن‌جا سردم شده بود و یک پلیور گرم در اتاق انتظار دیدم که به نظر می‌آمد صاحبش آن را جا گذاشته است و من هم آن را به تن کردم. من هرگز چنین کاری در زندگی نکرده بودم ولی این‌جا بیمارستان کوچکی بود و هیچ مریض یا همراه دیگری در بخش زایمان نبود و من هم مدتی منتظر ماندم تا ببینم که آیا صاحب آن برمی‌گردد ولی کسی نیآمد. من از این کار احساس خجالت و گناه می‌کنم ولی باید آن را بگویم زیرا یکی از شواهد بزرگ راست گویی مایکل است.

مایکل در خاتمه اضافه کرد که آخـرین خـاطرهٔ او قبل از به دنیا آمـدن تماشـای من در حـال تلفن زدن و پوشـیدن آن پلیوراست. مایکل حــدود 30 دقیقه بعد از این‌که من آن تلفن را زدم متولد شده بود.

بعداً من به طور خصوصی با مایکل صحبت کـردم و به او گفتم که «بلـه، من سر به دنیا آمـدن تو بـودم. تو از کجا تمام این چیزها را می‌دانی؟» او گفت ساده است، کافی است که به اولین خــاطراتش فکر کند. او از من پرســید که چطـــور من تولـــدم را به یـــاد نمی‌آورم؟ و ادامه داد «نگران نباش، زنـدگی من مشـکل خاصی نـدارد...نگـران این‌که مادر من نیستی نباش».

می‌دانم بـــــاور نکردنیست! ولی من این را با کمـــــال صـداقت بـازگو کـردم، و فکر کنم شـاهدی است که باید دنیای دیگری وجـود داشـته باشد. پیش خـودم فکر کـردم شاید روح مادرش به طریقی این‌ها را به او گفته باشــد، ولی آخر چگونه؟ حتی او هم این چیزها را نمی‌دانست!

تجربه فنی روسون پیگت

فنی روسون پیگت (Fanny Ruthven Paget) در کتاب خود به نام «چگونه می‌دانم که مردگـان زنـده هسـتند» (How I Know that the Dead Are Alive) با جزئیات بســیار زیـــاد تجربه نزدیک به مـــرگ خـــود را که یکی از قدیمی‌ترین تجربه‌های مکتوب توسط خـود شـخص تجربه کننـده می‌باشد را به قلم در آورده است [46]. او که در شهر هیوستون ایالت تگزاس آمریکا زنـدگی می‌کـرد، در اثر سینه پهلو در سال 1911 از پا در آمد:

...من در اطـراف و بـالای خـود چـیزی نمی‌دیـدم، ولی وقـتی به پـائین نگـاه کـردم با تعجب بـدنم را دیـدم که بی‌حرکت روی تخت خواب افتاده است. من مسـحور این صحنه شدم و نمی‌توانستم از آن چشم بـردارم. بـدنم در لباس سفید ابریشـمی که پوشـیده بـودم بی‌جـان افتـاده بود و چشـمان آبی نیمه بـاز آن دیگر درخشش زمـانی را که روحی در کالبد آن بـود نداشـتند. دست چپ آن روی سـینه افتـاده و لبـان آن انـدکی بـاز بودند... من تمـام جزئیات این تصـویر را می‌دیـدم ولی دیگر هیچ احساسی نسـبت به این کالبد خـاکی نداشـتم، مانند لباسی که اسـتفاده شـده و دیگر نیـازی به آن نیست. با این حـال نسبت به آن احساس نوعی قـدر شناسی می‌کـردم زیـرا بـرای سـال‌ها بـرایم خـدمت گـزار وفـادار بـوده و هر خواستهٔ من را اجرا کرده بود...

من به یاد نامزدم که در شـهر دیگـری دور از من زنـدگی می‌کـرد افتـادم. با فکر کـردن به او، درون خـودم یک ارتعاش و انرژی خاص حس کرده و بلافاصله خود را نـزد او یافتم که در آن موقع خوابیـده بـود. وقـتی به او نگـاه کردم، انرژی او از بـدن او بـرایم واضح‌تر بـود. وقـتی از سوی دیگر حیات می‌نگریستم، انرژی او واقعی و اصل و بـدن فـیزیکی او سـایه و فـرع به نظر می‌آمد. نـوری در تمام وجود او بود و در سرتاسر بدن فیزیکی و انـرژی او هر دو از درون رخنه کرده بود و مانندهاله و لباسی او را در بر گرفته بود، مانند یک میـدان مغنـاطیس در اطـراف او. این سه جنبهٔ تجلی حیات او برایم بسیار خارق العاده می‌نمـود، به خصـوص که ما عـادت داریم که تنها متوجه جنبهٔ فیزیکی باشیم. من به نامزدم نزدیکتر شده و سعی در ارتبـاط و تکلم با او نمـودم، ولی جسم او بی‌خـبر از

حضور من در اتاق هم‌چنـان در خـواب بـاقی مانـد، گرچه روح او با خوشحالی با من تکلم نموده و سعی کـرد تا به من کمک کند تا به بـدن او وارد شـوم. نـامزدم در خـواب ناله می‌کـرد و با حـالت معـذبی پهلو به پهلو می‌شد. بعد از چند لحظـه، او در حـالی که نـام من را صـدا می‌زد و می‌نالید از خـواب پریـده و بیـدار در تخت خـواب خـود نشست و با خـود گفت «چه کابوسی بـود! خـواب دیـدم فنی مرده است!». سپس آهی کشیده و چـراغ را روشن کـــــرد و عینکش را به چشم زده و مجله‌ای برداشت تا بخواند. من به سـعی نا موفق خـود بـرای ارتبـاط با او ادامه دادم ولی بعد از مدتی تلاش بی‌فایده با خـود گفتم «من مـرده‌ام، به خـاطر همین است که او نمی‌تواند من را ببیند یا بشنود!» با این‌که من در این حال خود را بیش از همیشه زنده حس می‌کردم...

این‌که این چـنین کسی که دوسـتش داری جلـوی چشم و پیش رویت باشـد، حـتی بـدانی که او به تو فکر می‌کنـد، ولی با این حال طوری رفتـار کند که از حضـور تو غافل است چـیزی دردنـاک و رقت انگـیز است. به خصـوص که بدانی که دیگر هرگز نخواهی توانست با او سخن بگـوئی و او هرگز تو را نخواهد دید. در حـالی که من با قبل هیچ تفاوتی نداشتم، به جز این‌که فاقد کالبدم بودم...

من کنجکاو شده بودم که چرا نمی‌توانم با نامزدم ارتباط برقـــرار کنم، و متوجه این شـــدم که محیط و انـــرژی اطراف من با آن‌چه نامزدم را احاطه کرده متفاوت است و این دو یکی و درهارمونی نیسـتند، گرچه این دو محیط و انرژی به یک‌دیگر بسـیار نزدیک و در تماسـند... انـرژی که من را احاطه کـرده بـود یک ارتعـاش و حـرکت دائمی

بود، در حالی که انرژی اطـراف او مانند دریـای مـرده‌ای بود که از این ارتعاشات، نوسـانی مانند یک مـوج بر روی سطح آن شناور می‌شود. انتقال از این مردگی به انرژی که من در آن قرار داشـتم به نظر امـری بسـیار سـاده و پیش پا افتاده می‌رسید و من مدت زیـادی صـبر کـردم تا شاید این اتفاق بیافتد، ولی بـالاخره دریـافتم که او هیچ تلاشی برای این انتقال نخواهد کرد...

وقتی متوجه شـدم که نخـواهم توانست با جسم نـامزدم ارتباط برقرار کنم، با او وداع کردم تا به سفر خود ادامه دهم، ولی متوجه شــدم که نــیروی اطــراف من اجــازهٔ حرکت و صـعود به سـطوح بـالاتر را به من نمی‌دهد. این نیرو با سماجت من را در جای خود نگاه داشته بود و مـرا به توجه به زمین و دنیـای روی آن دعـوت می‌کـرد، ولی من به این امر علاقه‌ای نداشـتم. نه فرزنـدی داشـتم، نه مال انبوهی، نه وابستگی و کار نیمه تمـام چنـدانی. میل من این بود که به سطوح ماورائی و سرور و لذتی که در آن‌جا و دنیای دور از زمین و تعلقات آن منتظر من است ســفر کنم، ولی این نــیرو به من این اجــازه را نمی‌داد. بالاخره سعی کردم به جای آن‌که با این نـیرو سـتیز کنم، آن را بفهمم و علت مقـــاومت آن را دریـــابم، زیـــرا می‌دانســـتم چـــنین مقـــاومتی باید علت و دلیلی موجه داشته باشد. بلافاصله این آگاهی در درون من رخنه کـرد که دست بلند تعلقات خـاکی می‌توانند حـتی بعد از مـرگ نیز گریبان گیر ما باشند و ما را مانند یک آهنربا در سـایهٔ زمین اسیر و زندانی نگاه داشـته و از رشد ما به درجـات بالاتر جلوگیری کنند...

بعد از مدتی شروع به حرکتی مـوج گونه در این ارتعـاش انرژی کردم، ولی هنگامی که حرکت من به پایـان رسـید تاریکی سنگین و سکوت عمیقی من را احاطه کـرد و من خود را در این تاریکی، تنها و در انتظـار و تردیـدی ابـدی یافتم... در ابتدا این تاریکی بسـیار مخـوف و سـکوت آن غم انگیز به نظر می‌رسید، ولی به زودی فهمیدم که این نیز علتی داشته و جایگاه خود را در تصویر بزرگ جهـانی دارد. با این آگـاهی به تـدریج درون خـود نـیرو و تـوانی خارق العاده حس کردم. قدرت دید من افـزایش یـافت تا جائی که دید من بر تاریکی غلبه کرده و حس کردم که نه تنها در آن‌جا تنها نیسـتم، بلکه در واقع تـاریکیی وجـود نـدارد و تـاریکی تنها از درون خـود من بـوده و تنها از درون من می‌تواند از بین رود. هنگـامی که تـاریکی از اطـراف من ناپدید شـد، متوجه دوسـتان و نزدیکـان درگذشـته زیـادی شـدم که با شـادی منتظر خـیر مقـدم گفتن به من در آن‌جا بودند. راهنمای من مئون نـیز آن‌جا بود. حس غریبی به من می‌گفت که جائی که مئون باشد (بـرای من) تردید و انتظـاری وجـود نخواهد داشت. چه احساس سبکی و فراغ بالی داشتم!...

مئـون به من گفت که به دنبـال او بـروم و ما سـوار بر نوری آبی رنگ و آرام که ما را فرا گرفته بـود شـروع به حرکت در فضا کردیم تا به فضائی که چیزی بین روشنی و تاریک بـود، و تـاریکی قرمز رنگی داشت رسـیدیم. من در آن‌جا خـود را در میـان تعـداد زیـاد دیگـری یـافتم. من سـعی کـردم به همهمـهٔ آن‌ها گـوش فـرا داده و آن را بفهمم ولی نمی‌توانسـتم و به تـدریج دریـافتم که در فضائی پر از کشش‌ها و تعلقات زمینی هستم. از مئـون پرسـیدم: «چـرا این ارواح در این‌جا زنـدانی شـده انـد؟»

مئون جواب داد: «آن‌ها زندانی نشده‌اند، برخی از آن‌ها خود می‌خواهند که در دام این تعلقات اسیر باشند، و بعضی دیگر قدرت کافی را برای اوج گرفتن ندارند و تعلقات زمینی آن‌ها را در این‌جا نگاه داشته است».

به تدریج توانستم آن‌ها را بفهمم، بعضی پر از احساس انتقام و بعضی پر از حسرت بودند و بعضی دیگر هنوز در آرزوی دنیا و عطش اشباع نشدنی لذت‌های آن به سر می‌بردند. برخی آرزو داشتند که برگردند تا اشتباهی را تصحیح کنند، و بعضی دیگر نیز از صعود به عالم بالاتر واهمه داشتند، و هر کسی به نوعی هنوز گرفتار دنیا و زندگی زمینی بود. گوش دادن به نالهٔ آن‌ها مهیب و ناگوار بود، ولی هیچ سد و مانعی سر راه رشد و صعود آن‌ها نبود، بلکه آن‌ها خود نمی‌خواستند یا نمی‌دانستند که اگر بخواهند می‌توانند اوج بگیرند... قلب من از احساس تأسف برای این ارواح می‌سوخت و در تفکر بودم که آیا این حال آنان ابدیست یا درمانی برای کوری آن‌ها وجود دارد. در همان هنگام به تدریج دید روحانی من نافذتر شده و مشاهده کردم که ارواحی پر از مهر و شفقت در عمق این تاریکی نزول کرده و این گمشدگان را صدا می‌کنند و راه را برای آن‌ها روشن می‌نمایند. گرچه همهٔ این غرق شدگان هنوز توانائی شنیدن را در خود بوجود نیاورده بودند، برخی این توانائی را کسب کرده و گاهی صدای یکی از آنان را می‌شنیدم که به این ندا پاسخ داده و برای رهائی خود تلاش کرده و از مرز تاریکی می‌گذشت.

هم‌چنین این ادراک به من داده شد که ساکنان زمین توانائی زیادی دارند که به جای آن‌که به این ارواح گم

شـده اجـازهٔ نفـوذ و اثر گـذاری روی خـود را دهنـد، به فرستادن آن‌ها به عـالم بـالاتر کمک کنند. سـاکنان زمین مجبـور به تـأثیر پـذیری از تـاریکی این ارواح نیسـتند، و قـــدرت الهی که درون تک تک ماست از هر قـــدرتی در عـــالم بـــالاتر و غـــالب است. اگر تنها بتـــوانیم این نـــور الـوهیت که ما را با تمـامی نـیروی نامحـدود حیـات یکی می‌کند را درون خود ببینیم، نه تنها می‌تـوانیم خـود را از تمام تردیدها رها کنیم، بلکه می‌توانیم بدن خود را نیز از تمامی امراض و بدیها پاک نمائیم و بفهمیم که ما با بال و پر آگـاهی و بیـداری می‌تـوانیم به سـوی بهشت پـرواز کنیم.

چـیزی که باید بر آن تأکید کنم این است که گرچه بـرخی اعصار طویلی را در این تـاریکی می‌گذرانند تا وقـتی که بـالاخره مـوج نـور به ضـمیر آن‌ها رخنه کنـد، هیچ نفسی برای ابدیت گم شده و سرگردان نخواهد بود.

در آن موقع ناگهان موجی از ترس من را فرا گرفت، که مبادا جایگاه من نـیز در این سـرا و تـاریکی باشد. مئـون بلافاصله گفت: «آیا حتی مسیح نیز قبل از صعود خود به عالم بالاتر به این مکان نزول نکرد؟» این حرف او به من اطمینان خاطر داد و بـاعث شد که من جـرات کـرده و در تـاریکی جلـوتر بـروم. زمـان زیـادی نگذشت که صـدای خاصی از درون من به من گفت: «گناهـان دنیـای خـاکی این مکان را ایجـاد کـرده و وابسـتگی‌های دنیا نـیز بـاعث ادامهٔ آن می‌شود».

من به یاد بسیاری از پیشوایان مذاهب و ملتهـای مختلف که در طول اعصار گذشـته به روی زمین آمده‌اند افتـادم که آن‌ها نیز به این تاریکی نزول کـرده و سـپس از آن به

عالم والا صعود کرده‌اند. مئون به من گفت: «برای هر ملتی مرد نمونه و ایده آل آن ملت به عنوان معلم فرستاده شده است، تا برای آن‌ها مثالی از امکان رشد و تکامل باشد. اکنون دیگر یک نفر برای تمام زمین کافیست، ولی هنگامی که این پیشوایان آمدند، ملتها کمتر از آنی که خدا را بشناسند یک‌دیگر را می‌شناختند».

من متوجه شدم که نه تنها می‌توانم جلوی خود، بلکه تمام اطراف و پشت خود را نیز در آن واحد ببینم. به تدریج دید من افزایش یافت و در فاصله‌ای بسیار دور، تاریکی مایل به قرمزی که در آن بودیم، نوری کم رنگ مانند طلوع صبح را دیدم که گویی در آن رنگین کمانی بود و مرز تاریکی را لمس می‌کرد. این صحنه بسیار زیبا و فریبنده بود...ناگهان ما به مکانی منتقل شدیم که بسیار شبیه به زمین بود، با خانه‌ها و گل و درختان آن. آرامش و نرمی خاصی را در تمام چیزهای آن‌جا می‌شد دید و ساکنان آن‌جا به راحتی و بدون هیچ محدودیتی حرکت می‌کردند. آن‌ها می‌توانستند با من مکالمه کنند. مردم آن‌جا پر از عشق و ایمان به زندگی بعد از مرگ بودند، گرچه به طور کامل هم از تعلقات خاکی مبرا نبودند. بعضی از آنان گاهی به سوی آن تاریکی قرمز رنگ رفته و در آن محو می‌شدند. شاید برای آن‌که کسانی که در آن تاریکی گرفتار بودند را یاری کنند تا به درجاتی بالاتر بروند. واضح بود که این مردم نیز روزگاری روی زمین می‌زیسته‌اند، گرچه من نمی‌توانستم هیچ چهرهٔ آشنائی در میان آن‌ها ببینم...

سپس ما دوباره شروع به حرکت کردیم. به نظر می‌رسید که ما برای مدت بسیار طولانی در حرکت

بـودیم تا بـالاخره احسـاس کـردم که ارتعـاش فضـای اطراف من در حـال تغیـیر است.... ما به شـهری بی‌انتها از جنس نور رسیدیم. در آن‌جا متعالی‌ترین ارواحی را که تاکنون دیده بودم ملاقات کردم. بعضی از آن‌ها جلو آمده و به ما خیر مقدم می‌گفتند. آن‌ها با مئون طـوری حـرف می‌زدند که گـوئی مئـون یکی از آن‌هاست. ما به درون ساختمان بسیار باشکوهی رفتیم که بزرگی و ارتفـاع آن بی‌حد و حسـاب بـود. در و پیکر آن از جنس شـفاف و سفید رنگ خاصی بود که رنگهـای مختلف در اوج زیبـائی در آن پدیدار شـده و باهـارمونی در هم پیچیـده و سـپس محو می‌شدند... ارتعاش خاصی در این سـاختمان جریـان داشت که به درون من نفـوذ می‌کـرد و بعد از مـدتی که من با این ارتعـاش هماهنگ شـدم، احسـاس کـردم که دانش و حکمت فضای درون این ساختمان را اشباع کرده و به درون من تراوش می‌کند. احساس می‌کـردم حکمت تمام اعصار در من نفوذ کـرده و معمـای مـرگ و زنـدگی بـرایم حل شـده است. دیگر من یک موجـود شـگفت زده نبودم، بلکه یک نظاره‌گر بودم که همه‌چـیز را کـاملاً درک می‌کردم. تمامی زمین و هر آن‌چه مربوط به آن است از این سطح مدیریت و نظـارت می‌شد و هیچ اتفـاقی روی زمین از دید ارواح متعـالی که در این سـطح می‌زیسـتند مخفی نبود. ارواحی که کـار دیگـری جز مـراقبت و کمک به اهالی زمین بـرای رشد و تعـالی آن‌ها نداشـتند. آن‌ها هرگـاه که نیـاز بـود، معلمی بـرای انسـان‌ها و در مناسب‌ترین جـای ممکن قـرار می‌دادند. این معلمـان با نوعی تله‌پاتی، در ارتباط دائمی با این عالم بالاتر بودند. آن‌ها ارواحی که روی زمین به رشد و بلـوغ بـالائی رسیده بودند را به سوی خـود می‌آوردند و این ارواح نـیز

با میل و رغبت تمـــام با این گـــروه همکـــاری می‌کردند. همگی از تلاش برای بالا بردن و ارتقاء بشریت در وجد و سرور بودند.

یک بار دیگر توجه من به میدان انرژی ارتعاشی که من و تمام این فضا و سـطح را در خـود نگـاه داشـته بـود و از ابتـــدای ســـفرم همه جا آن را حس می‌کـــردم جلب شد. انـرژی و ارتعـاش آن در من رخنه می‌کـرد و من علاقه و کنجکاوی خاصی راجع به ماهیت این انرژی سیال و زنده پیـــــدا کـــــردم. آن را دیـــــدم که به رنگ طلائی و بنفش می‌درخشـید و با گسـترش پرتـوی او، تمـام تاریکی‌ها از پیش چشم من کنار رفتند، حتی تاریکی مایل به قرمـزی که از آن آمـده بـودم، تا جـائی که توانسـتم زمین را در دوردست بـبینم و می‌دیـدم که گسـترهٔ نفـوذ آن به زمین نیز می‌رسد...می فهمیدم که هیچ چیز دور از دسـترس و تماس این انرژی نیست و در حقیقت همه‌چـیز در حیطـهٔ نفوذ اوست....

تصدیق و به یادآوری یکی بودن با خدا احساس باشکوه و خارق‌العاده‌ای بود، ولی فهمیدم که باید یکی بـودن خـود با تمام بشریت را نـیز درک و تصـدیق کنم، و فراتر از آن یکی بـودن با تمـام آن‌چه زنـده است. توجه و علاقـهٔ من دوباره به زمین و مردم روی آن جلب شد و عشق زیـادی به زمین و تمام مردم و موجودات آن حس کـردم. کـوری آن‌ها به حقیقت که عامل اکـــــثریت رنجها و دردهـــــای آن‌هاست من را محزون می‌کرد و می‌خواستم برگـردم تا به همه آن‌چه را دیده بـودم بـازگویم، شـاید بـاعث کمکی هرچند کوچک گـــــردد. صـــــدائی از درون به من گفت:

«اولین اشعهٔ طلوع آفتاب (بیداری و آگاهی) بر روی زمین پرتو افکنده است»...

در این‌جا مرور زندگی خود را از ابتدا تا لحظهٔ مرگ مانند یک فیلم، ولی زنده و پر از احساس، مشاهده کردم... تصویر دختر بچه‌ای عروسک گونه با چشمان آبی و موهای مجعد در پیش رویم پدیدار شد و متوجه شدم که این خود من در آخرین زندگی زمینی‌ام بودم. در درون این دختر بچه نوری می‌درخشید که با نوری که همه‌چیز و همه جا را پر کرده بود درهارمونی و انطباق بود. من به این مناظر به طوری بی‌طرف و خونسرد نگاه می‌کردم، گوئی این زندگی کس دیگری است. می‌دیدم که این دختر از کودکی به موسیقی علاقه داشت، چنانکه گوئی چیزهای دیگر اهمیت زیادی ندارند. گاهی می‌توانست با انگشتان کوچکش قسمتی از ملودی نامرئی و نادیده را بنوازد...

دیدم که با بلوغ سنی او، بدون این‌که او صریحاً متوجه باشد، ردائی از مسئولیتها و وظائف فردی بر او فرو افتاد و سه راه مختلف جلوی او باز شد: خوب، بد، و راه وسط. هزاران هزار در مسیر این راه میانه بودند و تعداد بسیار کمتری در مسیر خوب و بد سفر می‌کردند. راه‌های متعددی نیز از این راه میانه به هریک از راه‌های کناری (خوب یا بد) وصل بود که نشان می‌داد چگونه به سادگی یک نفر می‌تواند مسیر زندگی خود را هرگاه که اراده کند تغییر دهد. بعد از مدتی دیدم که دو تاریکی بر فراز او سایه افکنده است: خودخواهی و جاه طلبی. دیدم که این دو محور زندگی او را تشکیل می‌دادند و او همواره در رؤیای روزی بود که آوازه خوانی بی‌همتا

گردد. به تدریج او این دو سایهٔ تاریک را به خود بیشتر و بیشتر جذب کرده و درخشش نور درون او پنهان‌تر و کمرنگ‌تر می‌شد...

ارواح و فرشتگان پر از محبت و شفقت در اطراف او به این منظره با حزن و تأسف نگاه می‌کردند و سعی می‌کردند که به او (برای تغییر مسیر) کمک کنند. بعد از مدتی یکی از ارواح بزرگی که او را مشاهده می‌کرد گفت: «عامل سایه‌های تاریک را بردارید، این تنها راه است». به نظر می‌آمد که او ناخودآگاه از آن‌چه قرار بود اتفاق بیافند خبر دار بود و درون خود احساس تشویش و افسردگی می‌کرد...بعد از مدتی زن جوان به شدت مریضی را دیدم که روی تخت خواب دراز کشیده است. او در تعجب بود که از کجا این مریضی سخت را گرفته است. روزها گذشتند بدون این‌که حال او بهبود یابد و او فهمید که شدت مریضی او بیش از آنست که در ابتدا تصور داشته و در حقیقت او در مرز بین مرگ و زندگی است. در تمام این مدت آن ارواح بزرگ و مهربان در اطراف او بودند و به او دلداری می‌دادند تا بالاخره روح او به نوعی آرام شده و آن‌چه را که اتفاق می‌افتاد قبول کرد. اکنون دیگر آرزوی همیشگی او برای آواز خواندن برایش چیزی بی‌روح و سرد به نظر می‌رسید. به خصوص دکتر نیز به او گفت که شاید هیچوقت دیگر نتواند مانند گذشته و با آن صدا آواز بخواند. دیگر زندگی برای او بدون معنی و انگیزه شده بود. او از درون تلخ و سرخورده بود زیرا بدون توانائی برای آواز خواندن زندگی برایش یک کالبد بدون روح بود. تلخی و انکار خدا و مادی‌گرائی زندگی او را احاطه کرده بود، در حالی که ارواح بزرگ پیرامون او با تأسف به او نگاه می‌کردند،

ولی برای احترام به آزادی انتخـاب او دخـالتی نمی‌کردند گرچه همـــواره ســـعی در دســـتگیری او و کمک به او داشتند. با درگذشتن والدین او یکی بعد از دیگری او تنها و تنهاتر می‌شد. تا بـالاخره درون او چـیزی جرقه زد که باعث شد او دوباره در خود معـنی و گـرمی بیابد: عشق. گوئی زنـدگی او دوبـاره آغـاز شـده بـود. ارواح مهربـان اطـــــراف او از این امر مســـــرور بودند و به او لبخند می‌زدند. در صحنهٔ بعـدی او را دیـدم که به همـراه مئـون بـود در حـالی که از حضـور او بی‌خـبر بـود... و بـالاخره صحنهٔ مـردن او را دیـدم. دیـدم که بـالاخره آن سـایه‌های تاریک از او پـــاک شـــدند و نـــور درون او یک بـــار دیگر درهارمونی شـروع به درخشـیدن کـرد... من رو به مئـون کـــردم و پرســـیدم چـــرا با من این کـــار را کـــرد (مریضی ســـختی که بـــاعث شد صـــدای خـــود را از دست بدهد). او گفت: تا بر روی خاکسترها شعله‌ای بوجود آورم...

Fanny Ruthven Paget

پیگت به تصـــمیم خـــود بـــرای بازگشت به زمین بـــرای رساندن این پیام به بشریت پافشاری کرده، و در نهـــایت به بـــدن خـــود بازگشت. او می‌گوید احســـاس بازگشت به بدنم مانند این بود که در فضائی بسیار کوچکتر از اندازهٔ طبیعی من محبوس شده باشم.

تجربه فرانک

این اتفاق حدود 50 سال پیش بـرای من رخ داد. یک بـار در تعطیلات کریستمس تصـمیم گـرفتم که بـرای صـخره نوردی به رشته کوه‌های هیمالیا در نپال بروم...

من به دیوارهٔ «کـراگ لاف» (Crag Lough)ـ رسـیدم که بلندترین و سخت‌ترین دیـواره بـرای صـعود در منطقه‌ای است که به آن رفتم. همانطور که به راه رفتن در پـایین «کراگ لاف» ادامه دادم، به یاد بعضی از اتفاقات عجیبی که به تازگی برایم رخ داده بـود افتـادم ولی یک گـروه از کوه نـوردان حواسم را پـرت کردند. به نظر می‌رسـید که آن‌ها اوقات خوشی داشتند و این‌که مانند آن‌ها خوشحال و سرحال نبودم من را اذیت می‌کرد...

بالاخره من به نقطه‌ای که قـرار بـود از آن‌جا صـعود کنم رسـیده و صـخره نـوردی خـودم را آغـاز کـردم... بعد از مدتی خـودم را در نقطه‌ای حسـاس و مشـکل در ارتفـاع حـدود 20 مـتری یـافتم در مسـیری که نـام آن «جزبل دایـرکت» (Jezebel Direct)ـ بـود. هنـوز هم نمی‌دانم چطـــــور از آن نقطه سر در آوردم، ولی من آن‌جا زیر قسمت فوقانی آن صخره گیر کرده بودم و نمی‌توانستم به هیچ جهـتی حـرکت کنم. اگر این کـافی نبـود، چـیزی طول نکشید که باران سختی نیز شروع به باریدن کرد...

نمی‌دانم چه مـدتی در آن‌جا بـودم ولی سـرما در بـدنم نفوذ کرده بود و من با شدت شروع به لرزیدن کردم. آب بـاران نـیز کم کم از لابلای صـخره‌ها و شـیارهای آن راه خود را مانند جویباری پیدا کرده و روی من و در آستین و یقه و گـردن من و حـتی درون چکمه‌هـایم می‌ریخت. من نگـاهی به پـایین انـداختم و در کمـال وحشت دیـدم که دقیقاً زیر من حدود 20 متر پایین‌تر صخره‌های نوک تـیز و تهدید کننـده‌ای قـرار دارند که در بـاران نم کشـیده بودند...

من متوجه شدم که نمی‌توانم انگشتان شست پـایم را در چکمه‌ام حس کنم، و به خــاطر همین هم مطمئن نبــودم که آیا آن‌ها روی لبه‌ای قـــــــــــــرار دارند یا نه... من نمی‌توانستم به چپ یا راست یا بالا یا پـایین حـرکت کنم و ثانیه‌ها مانند دقایقی که همچون ساعت طـولانی بودند می‌گذشتند... در سـمت راست و بـالای من یک برآمـدگی در صخره بود که برای دست گرفتن به نظر مناسب بــود، ولی حـــتی وقـــتی کـــاملاً دســـتم را دراز می‌کـــردم نمی‌توانســتم به آن برسم. ولی می‌دانســتم که چــاره‌ای نیست و هر طور شده باید به آن دست بیاویزم زیـرا هیچ امید دیگری برای نجات من نیست. تنها انتخــاب دیگر این بود که روی صخره‌هایی که 20 متر پایین‌تر بودند سقوط کنم و امید داشـــته باشم که به نـــوعی خـــوش شانسی آورده و زنـده بمـانم. ولی وقـتی به آن فکر کـردم خیلی سریع این انتخاب را کنار گذاشتم.

من سعی کردم به آن برآمدگی سمت راســتم برسم ولی دســتانم لــیز خوردند و تمــاس دســتانم با دیــواره از بین رفت و شـروع به لـیز خـوردن کـردم. من کـاملاً مطمئن بودم که دیگر همه‌چـیز بـرای من تمـام است و بیشـتر از چند ثانیه به مرگ من بـاقی نمانـده است و آن‌جا خـواهم مرد. زمان برای من کند شده بود و من در ذهن خــودم با کسی درگفتگو بــودم که به من چـــیزی به این معنا گفت که «اشــکالی نــدارد» و «خـــود را رها کـــرده و به دست سرنوشت بسپار». شـاید این گفتگو تنها کسـری از ثانیه طول کشید ولی برای من مانند چندین دقیقه بود.

من متوجه شــدم که دیگر هیچ تماسی با دیــوارهٔ صــخره ندارم ولی یک جای کار اشتباه بود، من در حــال ســقوط

نبودم! احساس کردم که زمـان متوقف شـده است. همه جا کاملاً تاریک شد و سکوت کاملی حکم فرما بـود و من می‌توانسـتم صـدای قلبم را بشـنوم. احسـاس گـرم و مطبوعی چه از بـیرون و چه از درون بر من غلبه کـرد و از همیشه خوشحال‌تر بودم. من احساس می‌کـردم که با خود و با تمامی جهان و هر چیز در آن در صـلح و آرامش کامل به سر می‌برم. به وضوح به یـاد می‌آورم که جـواب هر سـؤالی که تـاکنون وجـود داشـته یا خواهد داشت را می‌دانستم و می‌فهمیدم که تمام احساسات منفی ما در این دنیای مادی بی‌معنی و بی‌فایده هستند.

من زمانی که بـرایم بی‌نهـایت طـولانی بـود را به غوطه خـوردن در جهـانی از دانش و آگـاهی گذرانـدم که من را کامل و تمام می‌کرد. آگاهی به این‌که من قسمت مهمی از همه‌چیز هسـتم، هر آن‌چه که تـاکنون وجـود داشـته یا دارد یا خواهد داشت. حس کردم که عشق واقعاً چیسـت، نه (تنها) یک احسـاس، بلکه (هم‌چـنین) یک آگـاهی و ادراک، که ذره ذرهٔ هویت و ضمیر من را تشکیل می‌دهد. من این احسـاس را مانند دوسـتی قـدیمی و گم شـده با آغوشی بـاز پـذیرفتم. این احسـاس مانند (امـنیت و آرامش) بودن در رحم مـادر بـود، امن و بـدور از هرگونه صدمه و نگرانی برای کوچک‌ترین چیزی در جهان. من در آرامشی غرق بـودم که به عمق درونم رخنه کـرده بـود و روح و جسمم را از خود لبریز می‌کرد.

ناگهان بدون هیچ هشـدار و آمـادگی دوبـاره خـود را «به هوش» یافتم و تعجب کردم که دیدم هنـوز هم در همـان موقعیـتی که قبل از تاریک شـدن همه‌چـیز در آن بـودم قـرار دارم. من با دقـتی بسـیار زیـاد (که نسـبت به قبل

افزایش یافته بود) متوجه تمـام جزئیـات محیط اطـرافم شـدم و مـدتی را صـرف خـیره شـدن به بـافت دیـوارهٔ صـخره‌ای که جلـویم بـود و تـازه از آن جـدا شـده بـودم کـردم. ذرات سـنگ «شیست» در لابلای بـافت صـخره در زیر آفتـــــابی که از لابلای ابرها عبـــــور می‌کـــــرد می‌درخشیدند. متوجه شدم که دیگر باران نمی‌بـارد. ولی من هنوز هم قادر به حرکت نبـودم. به نظر می‌رسـید که زمـــان بـــرایم متوقف شـــده است. من به خـــود صـــخره نگریستم، ورای ذرات منفردی که آن را تشـکیل می‌دادند حیـات را با تمـام جزئیـات قابل تصـور آن دیـدم. من در همه‌چـــــیز نـــــوری رنگارنگ را در رقص می‌دیـــــدم و می‌توانســـــتم جهت دید ذهنم را به هر سو که بخـــواهم معطوف کنم.

احساس کردم چیزی من را در قسمت میانهٔ پشـتم لمس کرد، و ناگهان تاریکی دوبـاره من را احاطه کـرد، که من نـیز از آن بطـور کامل و با اشـتیاق فـراوان اسـتقبال کـردم. دوبـاره احسـاس کـردم که در این دریـای تـاریکی شـناور هسـتم و دیگر حس لامسه یا شـنوائی یا بویـائی نـــدارم، ولی حس فکـــری و ذهـــنی من بســـیار واضح و پرقدرت شده بود. من آن‌چنان خوشـحال بـودم و با خـود می‌اندیشـیدم که پس این همه جنجـال و حـرف و حـدیث دربارهٔ مرگ چیست. همـانطور که در این دریـای تـاریکی شناور بودم، احساس کردم که عشق تمام کسـانی که در زنـــدگی من بوده‌اند من را به نـــوعی نـــوازش کـــرده و احساس کامل بودن و امنیت به من داده است. احســـاس کردم که در جهان هستی همه‌چیز سر جای خـودش است و آن‌چه که در شـــرف رخ دادن بـــود قـــرار بـــود که به آن شکل و همان موقع اتفاق بیافتد.

«فکر» من دوباره با تمام جواب‌های هستی پر شد و من احساس توانائی کردم و احساس این‌که من در کنترل پروسهٔ فکری خودم هستم. من هرکه را که تاکنون می‌شناختم را دیدم، هم آنانی که هنوز در دنیا بودند و هم آنانی که درگذشته بودند، و با همهٔ آن‌ها مستقیماً احساس مرتبط بودن کردم. من با روح درونی خودم روبرو شدم و ناگهان همهٔ چیزها را در رابطه با انسان راجع به معنویت درک کردم. به یاد دارم که به حماقت باور انسان‌های روی زمین دربارهٔ روح و معنویت که حداقل از دید من یکی نبودند، می‌خندیدم.

حرکت ظاهری زمان متوقف شده بود و احساسات من چنان حساس و قوی شده بودند که من صدای گفتگوی تمام کسانی که تاکنون ملاقات کرده بودم را در آن واحد و همزمان می‌شنیدم ولی با این حال می‌توانستم تمام آنان را بفهمم. حتی در یک نقطه از زمان متوجه افکار خودم شدم که مانند سیلی احساسات من را در خود پوشاندند، و بالاخره همه‌چیز برایم روشن و قابل فهم شد. وقتی که بالاخره تمام افکار و اصوات در ذهنم خاموش شدند، من در اقیانوس بی‌کرانی از مهر و شفقت و فهم و درک شناور بودم که هر آن‌چه که تاکنون دربارهٔ کلمهٔ عشق پرسیده بودم را پاسخ داده و معنی کرد. من کاملاً خوشحال و راضی بودم و نمی‌خواستم که این احساس هرگز متوقف شود.

بخشی از انرژی که حس می‌کردم من را تشکیل می‌داد این گوی‌های رنگارنگ در حال رقصیدن بودند که در نفس حرکت آن‌ها نوائی بود که به درون بودن من نفوذ می‌کرد و هیچ چیزی جز عشق باقی نمی‌گذاشت. تاریکی

هنـوز هم آن‌جا بـود ولی من نیـازی به دیـدن نداشـتم و می‌توانستم هر چیزی که تـاکنون وجـود داشـته و خواهد داشت را حس کنم. اگر این همـــــان بهشت روی زمین اسـت، چه بهـتر! من کـاملاً و بـدون قید و شـرط مـورد عشق و عطوفت بودم.

ناگهان من صدای سوتی شنیده و چشمانم را باز کردم و دیوارهٔ صخره را دیـدم که با سـرعت 10 مـتر بر ثانیه در جلوی چشمانم (به سـمت بـالا) در حـرکت بـود (و من در حال سـقوط به پـایین بـودم). من از سر تا پا با تـرس و وحشت و نگـرانی پر شـدم و ناگهـان همه‌چـیز دوبـاره تاریک شده و من دوبـاره به «مـنزل» و وطنم بازگشـتم، به آن دریای آرامش و سـکون. هیچ مفهـومی از زمـان و مکـان نداشـتم، چه برسد به مـوقعیت خـودم در آن، تنها متوجه بـودم که «هسـتم»، ولی به نـوعی که هرگز مانند آن را تجربه نکرده بـودم. هر چـیزی در اطـراف من و در من تاریک بود و کـوچک‌ترین اشـعهٔ نـوری در آن‌جا نبـود، ولی نه یک تـاریکی ترسـناک، بلکه بیشـتر یک تـاریکی آرامش بخش. نه بـــادی، نه گرما و ســـرمائی، نه سر و صدائی، فقط حسی تسکین دهنده و آرامش بخش که در تمام احساسات من و اطراف من بود.

سپس احساس کردم که می‌توانم چشـمانم را بـاز کنم و این کار را کـردم. در بـالای سـرم آسـمان آبی را دیـدم و پرندگانی که دور من پرواز کـرده و می‌چرخیدند و نسـیم ملایم و مطبـوعی که انتظـار آن را نداشـتم بر صـورتم می‌وزید. هیچ حس دیگـــری جز این منظـــره نداشـــتم و همه‌چـیز در آرامش بـود. به همـراه آن نسـیم بـوی چمن

مرطوب تـازه کوتـاه شـده‌ای به مشـامم می‌خـورد و من خوشحال بودم که بالاخره در بهشت هستم.

زمان معنایی نداشت و حـتی فکر آن هم به ذهنم خطـور نکـرد و من خوشـحال بـودم که به تنهـایی در این مکـان خارق‌العـــاده وجـــود دارم. چند ابر ســـفید پف دار را در آســـمان دیـــدم و خوشـــحال بـــودم که اگر این‌جا بهشت اســت، تمـام آنـانی که به من گفته بودند بـرای رفتن به بهشت باید یک زنـدگی کـاملاً بـدون خطا و گنـاه داشـته باشی اشتباه کرده بودند. تمام ترس من از مردن و مرگ ناپدید شده بود و من راضی بودم که برای همیشه در این حال ابدیت باقی بمانم.

من نمی‌توانســتم بــدن (روحی) خــودم را دیــده یا لمس کنم، و فرض کردم که روحم پوستهٔ تنم را تـرک کـرده و از تاریکی‌ها عبور نموده تا به مکـانی که در آن بیشـترین آرامش را می‌تواند بیابد آمده تا استراحت کند. صداهائی در سمت چپم شـنیدم و گـروهی از مـردم را دیـدم که در زمینـــهٔ سرســـبز و پر از گل‌هـــای وحشی آن‌جا ایســـتاده بودند و این من را خوشـــحال کـــرد. من به ســـمت آن‌ها رفتم. گروهی از گل‌های آبی رنگ وحشی در سـمت چپ و راست من قرار داشتند و در نسـیم ملایم آن‌جا شـناور بودند. آن‌ها بلند بـوده و من با دسـتانم سـرهای آن‌ها را که در آن نســیم می‌رقصــیدند لمس می‌کــردم و انــرژی آن‌ها را حس می‌نمـــودم. این انـــرژی در درون بـــدن (روحی) من می‌تپید ولی من هنوز هم بدن (روحی)ام را نمی‌دیدم ولی احساس داشتم.

وقـتی به اولین گـروه مـردم نزدیک شـدم آن‌ها ناگهـان ناپدید شـدند. نزدیک بـود که از این اتفـاق آزرده شـوم،

ولی تنها چیزی که حس می‌کردم عشق بود که در فکـرم نفوذ کرده بود. من به سمت گروه دیگـری که آن‌جا بودند رفتم ولی آن‌ها هم ناپدید شدند. هر گروهی که به سمت آن‌ها می‌رفتم ناپدید می‌شدند و این بـاعث شد که من از حرکت به سمت آن‌ها دست بردارم. من دوبـاره مشـغول نظارهٔ آسمان آبی بالای سـرم شـدم در حـالی که نسـیم مطبـــوع تابســـتانی به صـــورتم می‌وزید. سر ســـوزنی نگرانی نداشتم و تصمیم گـرفتم که اگر دوبـاره کسی را دیدم منتظر بمانم که خود به سمت من بیایند. همـــانطور که به آبی کمرنگ آسمان خـیره شـده بـودم، در ابرهـایی که در در جهت دید من بودند و در اثر نسیم آن‌جا حـــرکت می‌کردند شـــروع به دیـــدن شـــکلهای صـــورت بعضی از افرادی که می‌شناختم کـردم. سـرم شـروع به گیج رفتن کـرد و من می‌خواسـتم که این صـحنه‌ها متوقف شـوند. وقتی که دهانم را باز کردم که فریاد کشیده و بگـویم که متوقف شـوید، هیچ چـیزی جز سـکوت از دهـانم خـارج نشد. تـرس من را فـرا گـرفت و تصـور کـردم که کسی نخواهد توانست صـــــدای من را بشـــــنود و اگر با ارواح درگذشته دوستان و اقوامم روبرو شوم نخواهم توانست با آن‌ها صحبت کنم و این من را متأسف می‌کرد.

ناگهان نگاه من به سوی نور تیره‌ای دوخته شد. این نـور از طرفی به نظر برایم آشنا می‌آمد و از طـرف دیگر هم برایم نگران کننده بود. من سـعی کـردم که جهت نگـاهم را تغیـیر دهم، ولی قـادر به این کـار نبـودم. من چنـدین دست را دیدم که سـعی می‌کردند به من برسـند و من را بگیرند، ولی می‌دانستم که نمی‌خواهم آن‌ها من را لمس کنند. من تمام سعیم را کـردم که فریـاد بکشم و آن‌ها را از خود دور کنم ولی این دسـتان سـرد من را محاصـره و

در خود غرق کردند و درست زمانی که فکر کردم در حال غرق شدن کامل هستم ناگهان همه‌چیز ناپدید شد.

من چشمانم را باز کردم و صورت یک مرد را بالای سرم دیدم که کلاه ایمنی صخره نوردی بر سر داشت. او گفت «حالت چطور است؟». من سعی کردم سرم را حرکت بدهم ولی احساس کردم که یک صخره تیز به پشت گردنم فشار می‌آورد. یکی از افرادی که آن‌جا بود به من گفت که بی‌حرکت بمانم تا تیم نجات کوهستان و آمبولانس به آن‌جا برسند. من از این‌که در چه نقطه‌ای فرود آمده‌ام شگفت زده شدم. من تصور می‌کردم که روی بستر صخره‌ای که زیرم بود فرود خواهم آمد ولی من در لبهٔ آبی که خیلی پایین‌تر از آن تخته سنگ بود قرار داشتم. چطور از آن‌جا سر در آورده بودم؟ چطور هیچ یک از استخوان‌هایم نشکسته بودند؟ چطور هیچ بریدگی و کبودی نداشتم؟ چرا سرم هیچ جراحتی نداشت؟ چرا خونی آن‌جا نبود؟ در همین افکار بودم که کسی به من گفت که باید روی برانکارد قرار بگیرم.

وقتی به بیمارستان رسیدیم، تیم پزشکی که خبر سقوط یک صخره نورد را شنیده و منتظر رسیدن ما بود واضحاً انتظار داشت که با یک بدن کاملاً خورد و شکسته و مجروح روبرو شود. به جای آن دیدند که من با پای خودم از آمبولانس پیاده شدم و بدون این‌که خراشی برداشته باشم. ناباوری آن‌ها و خبر آن در بیمارستان به سرعت پیچید و پزشکان و پرستاران و حتی کادر بیمارستان یکی یکی می‌آمدند که با چشمان خود من را ببینند و دهانشان از تعجب باز می‌ماند.

قبل از این‌که از بیمارستان مرخص شوم، دکتری که در ابتدا جلوی آمبولانس آمده بود از من پرسید آیا واقعاً من 20 متر بدون کلاه ایمنی سقوط کرده‌ام، و خودم با پای خودم سوار آمبولانس شده‌ام؟ وقتی او را متقاعد کردم که این اتفاق واقعاً رخ داده است او سرش را تکان داده و گفت «تنها چیزی است که می‌توانم بگویم این است فرشته نگهبان تو مراقبت بوده است!».

اگر از من بپرسید هیچ ایده‌ای ندارم که چطور مجروح یا کشته نشدم. شاید مادربزرگم که فردی معنوی و خداپرست بود نقشی در آن داشته است، شاید هم زمان مردن من فرا نرسیده بوده است. علت آن هرچه باشد این به صورت یک معما باقی خواهد ماند که چطور من با توجه به فاصله‌ای که از آن سقوط کردم و سطحی که به آن برخورد کردم هیچ جراحت جدی متحمل نشدم، تازه این صرف نظر از فاصله‌ای است که باید روی تخته سنگها غلت خورده باشم تا وقتی که کاملاً متوقف گشتم.

برعکس بسیاری دیگر از تجربه گران، تجربه نزدیک به مرگ من را فرد مذهبی‌تری نکرد و از دید مذهبی اثر معکوسی روی من داشت. ولی باور من این است که دید و رفتار من را نسبت به انسان‌ها و طبیعت تغییر داده و من را نسبت به اعجاب جهان هستی بیدار نمود و این‌که ما شاید هیچ‌وقت همهٔ حقایق را نتوانیم بفهمیم.

تجربه فرانزیسکا

وقتی 2 ساله بودم به مادرم گفته بودم که روزی که به زمین آمده‌ام را به یاد می‌آورم. البته هنوز هم که بالغ

شده‌ام می‌توانم آن را به خوبی یاد بیاورم: من یک گـوی درخشـان نـورانی به قطر تقریبـاً 5 سـانتیمتر بـودم. خورشید تازه در حال طلوع کـردن بـود و بـرف می‌بارید. من (به روی زمین آمده و) زیر یک تیر چراغ برق متوقف شده و به بالا و دانه‌های برف خیره شدم که در حـالی که پایین می‌آمدند نور چـراغ بر آن‌ها می‌تابیـد، تا وقـتی که دوبـاره در تـاریکی ناپدید می‌شـدند. با این‌که در حقیقت می‌توانستم با دید 360 درجه تمام اطرافم را ببینم. من برای مدت زیادی مسحور این صحنهٔ زیبا بودم. سـپس به سمت خانهٔ والدینم حرکت کردم. من وارد اتاق خوابشان که پنجرهٔ آن باز بود شدم. مادرم کنار پدرم خوابیده بـود. سپس از درون دهان مـادرم وارد بـدن او، و سـپس وارد بدن خودم شدم و فرزند او گشتم.

من در سن 3.5 سـالگی مبتلا به سـرطان شـدم و بـرای من شیمی درمانی تجـویز شد. آن دوران بـرای من خیلی دوران طاقت فرسایی بود. بدنم در اثر مصرف داروهـای مختلف بسـیار ضـعیف شـده و مانند سـرب احسـاس سـنگینی می‌کـردم. بـرای انجـام هر کـار کـوچکی مـدت زیادی به این فکر می‌کردم که چطور می‌توانم آن کـار را با حداقل حرکت و انرژی انجام دهم...

مدت کوتاهی بعد از این‌که در بدن من غدهٔ سرطانی پیدا شد، «آندریاس» (Andreas)ـ درگذشت. آندریاس عمـوی سـببی ما بـود و ما مسـتقیماً با هم فامیل نبـودیم. من فقط یکی دو بـار او را دیـده بـودم، ولی با این حـال احساس کردم که او خوش برخورد و بذله گو است. مدت زیادی از مرگ آندریاس نگذشـته بـود که یک شب ناگهـان بیدار شدم و دیدم که در یک مرغزار پر از گل هسـتم. به

یـــاد دارم که در ابتـــدا کمی گیج و تعجب زده بـــودم و نمی‌فهمیدم که چرا در تخت خوابم نیسـتم. ولی ناگهـان آندریاس را آن‌جا دیـدم که از پهنـهٔ آسـمان به سـمت من آمــد، در حــالی که لباسی (ردا مانند به ســبک یونانیــان قدیم) مانند لباس مسیح پوشیده بود. احسـاس کـردم که از سوی او مهر و محبت زیادی به درون من سرازیر شد. او ریش خیلی کوتــاهی داشت و زیبا به نظر می‌رســید. آندریاس نزدیک من آمده و به من لبخندی زد. من از جای خود برخواستم و دستانم را برایش باز کردم تا به او خیر مقدم بگویم.

ما با یک‌دیگر در آن مرغزار بسیار زیبا قـدم زدیم. جـائی کمی دورتر یک چشـــمهٔ زلال و زیبا از میـــان چمن‌ها پیچیده و عبور می‌کرد. آن طـرف چشـمه یک جنگل بـود. (من درک کـردم که) این چشـمه مـرز بهشت است. قـدم زدن در این‌جا بـرایم راحت و بـدون تلاش بـود، بر خلاف زمین که (به خاطر بیماریم) در آن هر کاری را با مشقت انجـام می‌دادم. در این‌جا من دیگر یک دخـتر بچـهٔ مـریض نبـودم، بلکه یک زن بـالغ و هم سن و سـال آنـدریاس، و باهوش و زیبا و سالم بودم. من به خصوص شیوهٔ ارتباط و مکالمه با آندریاس را خیلی دوست داشـتم. کـافی بـود که به موضـــوعی فکر کنم وبلافاصـــله او می‌فهمید که منظور من دقیقاً چیست. او تمام جنبه‌ها و ابعاد آن فکر را می‌فهمید، و حـتی احساسـات مربـوط به آن را در من حس می‌کرد، و در هر مورد جواب من بلافاصـله و بـدون تــأخیر داده می‌شد. در آن‌جا پنهــان کــاری و دروغ غــیر ممکن بود. ما بر روی چمن روبــروی یک‌دیگر نشســتیم و در مورد چیزهـای مختلف صـحبت کـردیم. کـافی بـود که سـؤالی بپرسم تا تمـام جواب‌هـای آن را به طـور کامل

دریـافت کنم. به یـاد دارم که یک بـار یک سـؤال مشـکل ریاضیات پرسـیدم و نه تنها جـواب آن را دریـافت کـردم، بلکه کاملاً فهمیـدم که این جـواب چطـور بدست آمـده و چطور همه‌چیز به هم مربوط است. این برایم شگفت‌آور بود. به خاطر دارم که ما حتی دربارهٔ ساختارهای قــدرت و نظام‌هــای خــاور میانه با هم حــرف زدیم. (توضــیح: فرانزیسکا آن‌جا یک کودک نبـوده و افکـار او نـیز بـالغ‌تر بودند)

بعد از مدتی او از جا برخواسته و گفت که وقت آن شده که بـــازگردم. او گفت که «باید تمـــام صـــحبت‌هائی که این‌جا کردیم را فراموش کنی! وقتی که دوباره به این‌جا بـازگردی، اجـازه خـواهی داشت که همه‌چـیز را به یـاد بیاوری». من گفتم «ولی دلم نمی‌خواهد (که همه‌چیز را فرامــوش کنم)» و من به همــان دخــتر بچه (مانند روی زمین) تبدیل شدم. او گفت «تو اجازه خـواهی داشت که به یاد بیاوری که این‌جا بوده‌ای و با من صحبت کرده‌ای». من گفتم «متشکرم».

من دوست نداشتم که به (دنیای فـیزیکی و) تخت خـوابم بازگردم. در آن گلزار زیبا، همه‌چیز همان طـوری بـود که من روی زمین آرزوی آن را داشـتم. بـدنم سـبک بـود، به جای کلمات می‌توانستم با افکـارم مکالمه کنم، همه‌چـیز ساده و منطقی بـود به طـوری که امکـان اشـتباه وجـود نداشت، و احساس عشق بسیار قوی بـود، به طـوری که می‌خواسـتم بـرای ابـدیت آن را حس کنم. ولی باید بـاز می‌گشتم. من از او پرسیدم که چـرا نمی‌تـوانم همین جا بمانم؟ او گفت که هدف و برنامه‌ای وجـود دارد که تو در آن نقش مهمی داری. ولی حقیقت این است که من

خـود این واقعیت را می‌دانسـتم. ولی تا امـروز (در دنیا) هنوز نمی‌توانم به یاد بیـاورم که این برنامه و مـأموریت چیست.

من دوباره به آندریاس گفتم که خیلی دوست دارم که در آن‌جا بمانم، و پرسیدم که آیا احتمالاً راهی وجود دارد که بتوانم زودتر از موعد به این‌جا بازگردم؟ آنـدریاس قـول داد که در نهایت به من اجازه خواهد داد که خـود تصـمیم بگیرم. البته می‌دانستم که این کـارش زیرکانه اسـت، او فقط وقـتی به من اجـازه خواهد داد که خـود تصـمیم بگیرم که کاملاً برایم روشن باشد که باید در دنیا بمـانم. با این حال، این حرف او به من دلگرمی می‌داد.

من مدت طولانی به طور مرتب به این مرغـزار می‌رفتم و با آندریاس ملاقات و گفتگو می‌کـردم. این در ابتـدا به طور خیلی مکرر، ولی با افزایش سن من به تدریج کمتر و کمتر اتفاق افتاد. یک بار وقتی 8 ساله بودم به مادرم گفتم که من آندریاس را در بهشت ملاقـات کـرده‌ام ولی متأسفانه اجازه نداشتم که آن‌جا بمانم زیرا وظـایفی در دنیا دارم که باید آن‌ها را به انجـام رسـانم. مـادرم تعجب زده بـود ولی من که یک کـودک بـودم نمی‌فهمیـدم چـرا. مادرم پیشنهاد کرد که دفعهٔ دیگر که آندریاس را دیـدم از او بپرسم که وظیفه و مـــــــأموریت من بر روی زمین چیست؟ من توضیح دادم که اجازه ندارم چنین سؤالی را از آندریاس بپرسم. او پرسید چـرا اجـازه نـداری؟ من که درست علت آن را نمی‌دانسـتم تصـمیم گـرفتم دفعه بعد که آندریاس را می‌بینم از او سؤال کنم.

من 8 ساله بودم که برای آخرین بار آندریاس را ملاقات کـردم. مثل همیشه من در میـان آن گلـزار بسـیار زیبا از

خواب بیدار شدم. عشق تمام و کمال و نـور زیبـایی همه جا را فــرا گرفته بــود. مانند همیشه بعد از تمــام شــدن صحبتهایمان و قبل از بازگشت به بدنم موقع آن بــود که همه‌چیز را فراموش کنم. من از او پرسیدم که وظیفه و مأموریت من در دنیا چیست؟ او با نگاهی بسـیار متأسف به من نگریست و گفت «تو خــوب می‌دانســتی که نباید این ســؤال را می‌پرســیدی! دیگر ما نمی‌تــوانیم این‌جا یک‌دیگر را ملاقات کنیم.» یعنی دیگر نخـواهم توانست به این مکــان زیبا بیــایم؟ به خــاطر این ســؤال احمقانه که حتی قصد پرسیدن آن را هم واقعاً نداشتم؟ من ناامید و درمانده شده و تصمیم گـرفتم که هرطـور شـده همان‌جا بمانم. کافی بود که به طرف دیگر چشمه‌ای که آن‌جا بود بپرم. من به سـوی چشـمه دویـده و پریـدم، ولی مـانعی مانند یک جدار الاستیک و نامرئی جلـوی من را گــرفت و نگذاشت که به طـــرف دیگر چشـــمه برسم. این مـــانع انعطاف پذیر و نرم بود و در نوری طلائی و نارنجی رنگ به نرمی می‌درخشید و من را به عقب هل داد.

بعد از بازگشتم مدت زیادی را صرف این خواهش و آرزو کردم که بتوانم به این مکان بازگردم. به این مرغــزار که در آن همه‌چیز راحت اسـت، جـائی که در آن جـواب همـهٔ سؤال‌ها را دارم و عشق و محبت در آن به مـراتب بـالاتر از زمین است. احســاس می‌کــردم که (در مقایسه با این مکان) زندگی روی زمین چـیزی جز اذیت و فلاکت مطلق نیست. حـتی تصـور این‌که بخـواهم یکی از چیزهـایی که این‌جا دیــده‌ام را روی زمین بــرای کسی شــرح دهم (و دشواری در توصیف آن) لرزه به انـدامم می‌انـدازد. زیـرا اولاً که کلمات مناسـبی بـرای آن وجـود ندارند. دومـاً که اگر هم کلمات مناسبی بیابم شخص شنونده آن چیزی را

برداشت می‌کند که خـود می‌خواهد...کلمـات مانند سـرب سـنگینی هسـتند و شـخص مخـاطب نـیز در اتـاق کوچک (افکار و برداشت‌ها و قضاوت‌های) خود محصـور است و نمی‌تواند بین صدای افکار خـود و سـخنان کسی که با او حـرف می‌زند تمـایز قائل شـود. این دنیـای (فـیزیکی) ماست....

من بالاخره به این نتیجه رسـیدم که اگر بخـواهم زنـدگی کنم نمی‌تـوانم دائمـاً در آرزوی بازگشت به آن مکـان باشم. بعد از این تصمیم کمی راحت‌تر شدم.

تجربه شیدا

من (شـیدا) هسـتم، زنی خانه دار، صـاحب دو فرزند و دارای مـدرک کارشناسی حقـوقِ قضـایی و فـوق دیپلمِ معماری. 32 سـال پیش در یک خـانواده معتقد و متـدینِ شـیرازی متولد شـدم ولی هیچگـاه کـوچک‌ترین جـبری نسبت به مسائل اعتقادی بر من اِعمال نشد، زیـرا پـدرم اعتقـاد داشت: «دین و آییـنی را که از کتابهـای دیـنی و بـدون هیچ اختیـار و نظـری قبـول کـنی، جبریست که خداوند در آن راه ندارد.»

درست یـادم نیسـت، فکر کنم از کلاس اول ابتـدایی بـود که توجه من به عـالم مـاوراء جلب شد و به مقـولات متـافیزیکی علاقمند شـدم. از همـان دوران توهمـاتی واقعی میدیـدم، خوابهـایم تعبـیر می‌شـدند و احسـاس حضـور کسـانی را می‌کـردم که به هیچ وجه نمی‌دانسـتم که هسـتند و چطـور بر من ظـاهر شـدهاند. البته این‌ها هیچ کدام با وجود تـاثیری که بر من داشـتند، زیـاد مـورد

توجه اطرافیان قرار نمیگرفتند و حتی تردید آنان نسبت به سلامت روانیم را برمیانگیختند.

مدتها طول کشید تا به این فهم برسم که هرچه را برایم اتفاق میافتد را نباید برای بقیه بازگو کنم، ولی اتفاقی واضح، کامل و قانع کننده باعث شد که تا مدتها پس از آن خانواده به حرفها و خوابهایم بیشتر اهمیت بدهند و یا حداقل دیگر سرزنشم نکنند.

سال 86 به ناگاه خواهر کوچکترم که نوزده ساله بود، بعلت نوعی بیماریِ قلبیِ مادرزادی که به عقیده پزشکان ناشناخته بود، دچار ایست قلبی و لخته شدن خون شد واز دنیا رفت. این فقدان شوکه کننده باعث حزن و اندوهی عظیم و باور نکردنی در زندگی کل خانواده و بخصوص من شد، زیرا هرگز حتی در فکرم هم نمیگنجید که آن همه طراوت، سرزندِگی و نشاطِ جوانی ناگهان به نیستی مبدل شود.

او با پای خودش به بیمارستان رفت، در حالیکه دستان گرمش در دست من بود روی تخت خوابید، ولی ورود و تجمع ناگهانی تعداد زیادی از پزشکان دور تختش و بیرون کردن من از اتاق او وخامت اوضاع را برایم مسجل کرد...

پس از مدتی دکترها با نگاهی آکنده از افسوس و تاسف از اتاق ریکاوری بیرون آمدند و فقط توانستند بگویند: «متاسفیم، کاری از دستِ ما بر نیامد و سکتۀ دوم در بیمارستان راه نجاتی برایش باقی نگذاشت.»

وابستگیِ شدید خانوادگی و علاقۀ دیوانه وار و بیش از حدی که به او داشتم جریاناتِ فکری مرا طوری پیش برد

که در ذهنم تصور می‌کردم او نمیبایست میمرد، بلکه من باید میمـــردم. بقـــدری دلتنگش بـــودم و حســـرت دیـــدار دوبارهـاش را میکشـیدم که دست به خودکشی زدم ولی موفق نشدم و دو روزِ کامل را در کما گذرانـدم. به مـدت یکماهِ بعد از آن، بخاطر اثر داروهای خوابآور چنان گیج و منگ بـــودم که به تنهـــایی نمی‌توانســـتم از جـــای خـــود برخیزم.

حقیقتـاً پس از مـرگِ خـواهر نـازنینم دیگر علاقهـای به ادامهٔ زندگی در من وجود نداشت و مصر بـودم که حتمـاً به زنـــــدگیم خاتمه دهم. به همین دلیل یکبـــــار دیگر هم دست به خودکشی زدم و 200 عـــدد قـــرص اعصـــاب را آسـیاب کـرده و درنصـفِ لیـوان آب حل کـردم تا بتـوانم آن‌ها را ســریع و راحت بخــورم و جــذبِ آن را در خــونم تسریع کنم تا پزشکان نتوانند به روشِ شستشـوی معـده نجاتم دهند.

آن معجونِ مرگبـار را بلعیـدم، سـپس در اتـاق نشسـته و مشغول گریستن شـدم. همسـرم با یک لیـوان آبمیـوه به سـمتم آمد و همینکه خواست لیـوان را بمن بدهـد، روی دستانش بیهوش شـدم. او که ورقهـای خـالیِ قرصـها را دیده بود سریع به اورژانس زنگ زد.

دربیمارستان همه نوع تلاشی کردند ومجدداً مـرا ازمـرگِ حتمی نجات دادند. چند بار تعویض خـون رویم انجـام شد و همزمـان معـدهام را شستشو دادند و بعد حـدود هشت روز در بیمارستان بستری بودم.

زندگی من دیگر کاملاً زیرو رو شده بود. با وجودِ داشـتنِ کودکی دوساله همه زندگیم رنگ سیاهی به خود گرفته و

سوگواری و عزاداریِ مدام باعث شده بود که شب و روز نداشته باشم. زندگی، شوهر و فرزندم را فراموش کرده بودم و مدام روی تختم بودم. بقدری پزشکان مختلف بر بالینم میآوردند و بمن قرصهای اعصاب و آرامبخش میدادند که اصلاً نمیفهمیدم کی شب می‌شود و کی روز می‌آید. خانواده حتی لحظهای رهایم نمیکردند، زیرا ترس این را داشتند که مجدداً اقدام به خودکشی کنم.

در آن زمان من فوق دیپلم معماری داشتم و تازه درسم را به اتمام رسانده بودم. تا چند ماه پس از مرگ خواهرم، از سردردهایِ سخت و مستمر میگرن در عذاب بودم و فقط با آرامبخش تسکین پیدا می‌کردم.

آن‌روز هرچقدر مادر و همسرم تلاش کردند، نتوانستند مرا بیرون ببرند تا به من مسکن تزریق کنند، چون پس از بیداری دچار حالِ بسیار بدی می‌شدم که ترجیح میدادم سردرد را تحمل کنم ولی از جایم تکان نخوردم.

شب فرا رسید. با همسر و دخترم توی‌هال بودیم. تلویزیون روشن بود و من روی کاناپه دراز کشیده بودم و همسرم درحالی که با دخترمان بازی میکرد، برایش کتابِ قصه میخواند.

ناگاه متوجه شدم نزدیک سقف خانه هستم و هر لحظه ممکن است صورتم با آن برخورد کند! بلافاصله هراسان شدم و احساسِ وحشتی سهمگین سراسر وجودم را فرا گرفت. ابتدا پیش خود فکر کردم که احتمالاً سقف بر اثر زلزله روی سرمان خراب شده و من که خواب بودهام، زیر آوار هستم. سپس با نگرانی و وحشتی عمیق وخُرد

کننده بهفکر همسر و دخترم افتادم، خیلی سـریع متوجه آن‌ها شـدم و دیـدم که دخـترم نشسـته و همسـرم دارد داستان شنگول و منگول را بـرایش میخواند و به دخـترم می‌گوید: آن سـاعت شـماطه دارِ روی دیـوار را میبیـنی؟ حبه انگـور پشت یک سـاعتی مثـلِ آن قـایم شـده تا آقا گرگه او را نبیند.

دخترم گفت: خب ساعت را پایین بیاور بابـایی. همسـرم جـواب داد: نمی‌شـود، سـاعت بـالایِ سـرمامان است و مامان گنـاه دارد چـون از خـواب میـپرد. سـرِ مامـان درد می‌کند وتازه خـوابش بـرده است. بعد از آن من بصـورتِ واضح و شـفاف فهمیـدم که شـوهرم همینطـور که دارد کتاب را ورق میزند در فکر است که وقتی مـادرم بیایـد، مجبـورم کنند تا بـروم و آمپـول آرامبخش بـزنم تا دردم کمـتر شـود و بتـوانم شب را بهراحـتی سر به بـالین بگذارم.

سـپس متوجه بـدنم شـدم که روی کاناپه دراز کشـیده و دستم روی سرم است.هاج و واج به اطراف نگاه کرده و با خودم نجوا کـردم: «آه...پس عـاقبت من هم مـردم؟!» مجدداً متوجه وضعیت بدنم شده و پس از آن خودم را در آن بـالا حس کـردم و اندیشـیدم که اگر من آن‌جا روی کاناپهـام پس این مـنی که نزدیک سـقف است کیسـت؟! تصور می‌کردم دارم دیوانه می‌شوم.

(لازم است توضـیح دهم که تا قبل از این‌که با تجربیـات nde آشـنا شـوم، حـالتِ تشـابهِ بین بـدن و روحم در آن شب همیشه برایم سوال برانگیز بود، چون بدنِ من روی مبل دراز کشیده بود و طبقِ عـادت، بـازوی راسـتم روی چشمانم بـود و دقیقـاً همـان حـالت را در آن بـالا نزدیک

سـقف نـیز حفظ کـرده بـودم و ابـداً به شـکلِ یک گـوی آگاهی نبودم.)

اصـلاً نمیفهمیـدم چطـور است که قـادرم همزمـان هم پـایین، رویِ کاناپه خوابیـده باشم و هم در آن بـالا، نـوک دمـاغم با سـقف ممـاس باشد. دسـتانم را نگـاه کـردم، درخشان و شفاف بنظر میآمدند، گوئی از نوری مـتراکم ساخته شده بودند.

در آن لحظات توانستم بطورِ مکرر چنـدین بـار از سـقفِ خانه عبور کرده و روی پشت بام را ببینم. پشت بـام بهم ریخته بـود، سه عـدد آنتن مـاهواره که دوتایشـان وصل بودند و یکی از آن‌ها بر سـطح بـام سـرنگون شـده بـود آن‌جا بچشم میخوردند. دو دسـتگاه کـولرِ بـزرگ و یک دستگاه کولر کوچک، یک چمدان فلزیِ قدیمیِ آبی رنگ و یک کـارتن پر از کفشـهایِ کهنـهٔ بـاران زده که اشـکال عجیب غریبی به خود گرفته بودند نیز دیده می‌شدند...

با خودم گفتم: «عجب، این‌ها را باید توی سـطل آشـغال بیاندازند، چرا این‌جا نگاهشان داشـتهاند؟! سـیال بـودم، انگار که‌هالهای از رنگهای شیریِ سفید صدفی در جریان باشد. برعکسِ خیلی از تجربه کنندگان nde، من خودم را یک نقطه یا گـویِ نـور ندیـدم و روحم دقیقـاً شـبیه به جسـمم بـود، ولی با ویژگیهـایِ مخصـوص به خـودش. ناگهان احساسی مانندِ این‌که جسمم جاروبرقی و روحم گـرد و غبـار است بوجـود آمد و بهسـمت بـدنم کشـیده شـدم. مقـاومت کـردم و با خـود گفتم: «نـه، نمیخـواهم برگردم. من باید همینطور بصورتِ مرده بمانم»...

ولی یکبـــاره از روی کاناپه به بـــالا جهیـــدم، در حالیکه ضربان قلبم بشدت تند بـود. شـوهرم هراسـان بهسـمتم دوید و مرا روی کاناپه نشـاند. به او گفتم: «من مُـردم.» اوبا تعجب و در حالیکه‌هـاج و واج نگـاهم میکـرد پرسـید: «تو از کجا میدانی که مَردی؟»

جـواب دادم: آخر روحم جـدا شد و نزدیک سـقف بـود، تو داشتی کتاب میخواندی و میخواستی ساعتی را که بالایِ سرم بود برداری. شوهرم گفت: «احتمال دارد در حـــالتِ بینِ خواب و بیداری بودهای و شنیدهای که دارم با عسل حرف مـیزنم.» گفتم: بلـه، کـاملاً بیـدار بـودم ولی نه در بدنم، بلکه آن بالا، و سـپس گفتم: «فهمیـدم که داشـتی فکر میکـــردی مـــادرم که آمد مـــرا مجبـــور کنید بـــرویم درمانگاه تا آمپول بزنم و سردردم آرام شود.»

در حـــالی که شـــوهرم خیلی متعجب شـــده وهـــاج و واج نگاهم میکرد از او پرسـیدم: راست میگـویم؟ این فکر تو بود؟

گفت: «بله می‌خواســـتم بـــرویم که مســـکن و آرامبخش تزریق کـــنی تا فـــردا که جمعه است و من خانه هســـتم، بتوانی حسابی استراحت کنی و سرحال بشوی.» ســـپس پرسید: «دیگر چه چیزهائی دیدی؟»

جـواب دادم: «روی پشت بـام را دیـدم (ما مسـتاجرِ یک ســاختمان دو طبقه بـــودیم و در طبقه دومِ آن ســـکونت داشتیم، ولی من به دلیلِ قفل بودنِ در، هیچـــوقت پشت بام را ندیده بودم).

پرسید: «تو روی پشت بام چه چیزی دیدی؟»

من در جواب، هر چیزی را که روی پشت بـام دیـده بـودم بطور کامل برایش شـرح دادم. شـوهرم که حـالا دیگر از من هم متحـیرتر و کنجکـاوتر شـده بـود گفت: «فـردا میرویم تا ببینیم.»

فـردایِ آن روز، شـوهرم کلید پشت بـام را از صـاحبخانه که طبقـهٔ پـایین مـنزل داشت گـرفت. هنگـامی که درب پشت بام را باز کرد، از تعجب نزدیک بود غش کنم، چـون مشـاهدات شب قبلم دقیق و درست بـود و همـهٔ وسـایل آن‌جا بودند. فقط یک چهارپایه هم پشت یکی از کولرها قرار داشت که من متوجه آن نشده بودم.

ساعتی بعد مادرم بـرای سـرزدن آمد.این کـار هر روزش بود، چون من هیچـوقت حـالِ درسـتی نداشـتم. همسـرم مـاجرای دیشب را بـرایش تعریف کـرد و این شـروع یک برنامه جدیـدِ خاله زنک بازیهـای مـادرم بـود که دنبـال دعـانویس و جنگـیر و رمـال بیافتد و آن‌ها هم بـرایِ پرکردنِ جیبِ خودشـان بگویند که من توسط اجنه شـرور تسـخیر شـدهام و دعا و جـادو تجـویز کنند تا من سـالم بشوم و از جن زدگی بیرون بیایم.

هرچقـدر از مـادرم می‌خواسـتم که دست از این قبیل خرافـات بـردارد و تاکید می‌کـردم که من مـرگ را تجربه کـرده‌ام و تـرس و دردی هم نداشـتهام، با گریه میگفت: «میـدانم چی میگـویی دخـترم، ولی اگر رمالها راست بگویند چه؟»

پس از جریـان آن شب تا مـدت چند سـال اکـثرِ شـبها احساس عجیبی بهمن دست میداد و حـالات غریـبی پیـدا می‌کردم. دقیقـاً زمـانی که سر به بـالین میگذاشـتم، در

مــرز بین خــواب و بیــداری لرزشی عجیب مثل بــرقی ضعیف از نوک پای سمت چپم شروع می‌شد و چند بار تا سرم بـالا میآمد و همزمـان با آن، در فـرق سر و بـالاتر، احســاس مــور مــور و وجــود یک گــرداب خیلی تاریک از جنسِ همان لرزش را داشــتم که طیِ چند لحظه تا عمــقِ مغزم میرسید. وقـتی که آن گـرداب را میدیـدم، آن‌چنـان وحشــتزده می‌شـدم که ضـربان قلبم بـالا مـیرفت، از جا میجهیدم و تا خودِ صبح جرات نمی‌کردم دراز بکشم.

5 سال را در همین وضعیتِ بغرنج و زجرآور گذراندم، تا این‌که روزی تصــمیم گــرفتم بفهمم چه دارد به ســرم می‌آید. می‌دانســتم تنها راهش این است که در لحظه یِ لرزش نترسم و فقط نگاه کنم ببینم عاقبتِ کارم به کجا میانجامد؟

ابتدا از ترسِ شدتی که ضربان قلبم داشت نمی‌توانسـتم بر خود مسـلط باشم ولی بقـدری به خـودم تلقین کـردم که نباید بترسم تا این‌که یک شب آن اتفاق افتاد.

در4 شهریورِ 91، باشروعِ لرزش، بهخودم آمدم و با خود تکرار کردم: «فقط شاهد باش و نترس. خدا خیلی بزرگ است. یا میمیری و یا میفهمی عاقبت چه می‌شـود و این اضــطراب دائمی و وحشت از خــواب به اتمــام خواهد رسید...

ناگهـان وارد گـردابی تاریک شـده و خـودم را در سـرایی قدیمی با طاقهای گـرد و پیشـخوانهایی عجیب که تمامـاً تذهیبکاری و تزیین شده بودند یافتم.

ساختمانی گرد پـیرامونِ حیـاطی بـزرگ بـود. دور تا دور ایوانها گلهائی زیبا در گلـدانهایی قـرار داشـتند و حـوض

بــزرگی نــیز وسط محوطه قرارداشت. آن‌گــاه تصــاویرِ کاروانسراهایی را دیدم که خیلی شبیه آن مکــان بودند... و در آن حــال و هــوای عجیب،عــاقبت خــواهرم رانــیز ملاقات کردم.

بســویش دویــدم، یک‌دیگر را بغل کــردیم و گریســتیم. پرسیدم:

«کجا بودی؟ میدانی در نبودت چه به سرمان آمـد؟دیـدنت برای بابا آرزو شده ومادر، شبها تا صــبح گریه می‌کند که بقیه نفهمند؟ چرا ترکمان کردی؟»

در جوابم گفت: «دیگر وقتِ من تمام شده بود.»

گفتم: «چه میگویی؟...خیلی‌ها در صد سالگی هم بهــزور میمیرند، تو که...

کلامم را قطع کرد و گفت: «عمرم کوتاه بود. خیلی کــار داشتم»...

با این‌که می‌دانستم مرده، تمایل داشتم او را برگردانم و به خانه ببرم.

با خود گفتم: «نه، محال است بگذارم این‌جا بماند.»

او فکــرم را خواند و بهمن گفت: «اینکــار ممکن نیست و من سوال کردم: اگر ممکن نیست پس چطــور من این‌جا هستم؟»

او جواب داد: «عزیزم، از جهانِ تو بهراحــتی می‌شــود به این‌جا آمد ولی منی که مردهام از این‌جا نمی‌تــوانم با تو بــازگردم. بــرای ماها از این‌جا به آنســو، یعــنی زمین، گذرگاهی وجود ندارد.»

من به دور تا دورم نگـــاه کـــردم و متوجه شـــدم آن ساختمان بـزرگ حـتی یک درهم نـدارد. فقط یک دریچه کوچک و عجیب به اندازه یک کلاسور وجود داشت که من از همان دریچه بیرون را نگاه کردم تا موقعیت را بسنجم و مَفَری پیدا کنم.

عجیب بود، زیرا آن دریچه با زاویهٔ 360 درجه به اطـراف ساختمان اشراف داشت. شـرق، غـرب، شـمال و جنـوب دربینهایتِ نامعلوم،خالی و تهی بـود.حـتی زمیـنی وجـود نداشت که بگویم برهوت بود.دقیقاً می‌توانم صفت ناکجا آباد و هیچستان به آن بدهم. آن‌جا بود که معنی بــرزخ را فهمیدم...

خــواهرم گفت که او درخواست داده و خواســته که مــرا ملاقــات کند. دست به دور گــردنش انــداختم و مجــدداً هردویمــان بشــدت گریســتیم. از من پرســید: «تو را چه می‌شــود؟ مگر تو همــان خــواهرِ شــاد و پرانــرژیِ من نیستی؟»

درجوابش گفتم:«بعد از تو دنیـای من تمـام شـده وعمـقِ سینهام پر است از آتش، یا میـبرمت و یا همینجا میمـانم و تنهایت نمیگذارم.

مثل همیشه لبخندی بهشتی بر لبانش شکفت و به حالت دلداری گفت: «من خوبم.ای کاش شما هم خوب میبودید و هرلحظه نگران شما نمی‌شدم، کاش بعد از من اینگونه همه‌چیز بهم نمیریخت تا در این‌جا آسودهتر میبودم.»

من هم‌چنــان گریه می‌کــردم و او ادامه داد: «فقط یک چیز... من خـوبم؛ پس تـوهم خـوب بـاش و نگـذار پـدر و مادرمان با وجودِ تحمـلِ غم دوری من هر لحظه بسـوزند

و ناراحت تو باشند (منظورش بیماری عصبی، ناراحتیها، میگرن و زندگی من بود که در آن سال‌ها مبـدل به جهنم شده بود). آن‌ها را به تو میسپارم، زیـرا وقت رفتن فـرا رسیده است»...

حتی فرصت نشد مخـالفت کنم. بیکبـاره همـان احسـاسِ قبلی را داشتم، همان گردباد تاریک و لـرزشِ سراسـری، ولی اینبار کلِ وجـودم گردبـاد شد و من رویِ تختم چشم گشودم. به ساعت نگـاه کـردم. دوازده و پنج دقیقه نیمه شب بود، یعنی از وقتی که چراغ خواب را خاموش کـرده بودم، فقط حدود پنج دقیقه گذشته بود.

آری... من خواهر عزیزم را ملاقات کـرده بـودم. او فقط بخـاطر حـالِ من خواسـته بـود مـرا ببیند که بمن بگوید حالش خوب است و از این‌که همهٔ زندگیم جهنم شـده در ناراحتی و عذاب است.

با صدایِ گریه من همسرم بیدار شد. او را که وحشـتزده، مضطرب و نگران بود، نگـاه کـردم. اویی که در تمـام آن روزهای سخت تکیه گاه و همراه صبور و شکیبای من بود و مانند فرشـــته‌ای در شـــکل بشر که خـــدا از آســـمان فرستاده سر راه زندگیم قرار گرفته بود.

به عسل نگریستم که در آن مدت از مهر مـادر بی‌نصـیب مانـــده بـــود. سر روی دوش همســـرم گذاشـــتم و در حالیکه‌هایهای میگریستم گفتم: «دیـدمش. حـالش خـوب بود، فقط از کارهای من عذاب میکشید»

پس از آن شب، طیِ چندماه زندگیم عـوض شد. فهمیـده بـودم که خـواهرم از ما زنـده‌تر است ولی چـون دائم در فکر ماست، ناراحت است و عـذاب میکشد. سـوگواری را

تمـــام کـــردم زیـــرا دیگر از درون نمیســـوختم و فکر نمی‌کـردم که عـدم خـواهرم را بلعیـده و حیـاتی بـرایش وجود ندارد.

با پیشنهاد همسرم، برای آن‌که کمتر در فکر فرو بروم و حالم سریعتر بهبود یابد، تصـمیم گـرفتم در رشـتهای که همیشه آرزویم بود، یعنی حقـوق قضـایی ادامـۀ تحصـیل بدهم.

پنج سـال از آن دیـدار ملکـوتی می‌گـذرد. من با زنـدگیِ حقیقی آشنا شده و بیش از پیش جذب مقولـۀ متافیزیک و عالم ماورا گشتهام. در جستجوهایم با کانـال سـیمرغ، اساتید بزرگی چون اکهارت تول، کریشـنا مـورتی و اُشو و هم‌چنین مدیتیشن و یوگا آشنا شدم. چندین بار ترجمـۀ فارسی قرآن و انجیل را خواندم و به حقایقی که بـرایم جدید بودند پی بردم.

در حـال حاضر مـدام دنبـال آگـاهی و حضـور هسـتم و هنگامیکه تجربیات nde را میخوانم،آن‌ها را درک می‌کنم و آرام می‌شوم.

اکنون ایمـان قلـبی دارم که بـاز هم خـواهرم را خـواهم دید. گاهی هم درخـواب او را می‌بینم که خوشـحال است و البته من خوشـــحالترم که به زنـــدگی بازگشـــتهام و باورهای معنویام با آن ملاقاتِ نورانی زنده شده است.

تجربه مالا

در سال 2000 از مریضی مضمن و شدیدی رنج می‌بردم و سیستم ایمنی بدن من به همه‌چـیز، حـتی غـذا و هـوا، پاسخ منفی می‌داد... آن روز وقتی که به ساعت دیـواری

نگاه کردم 2:45 بود. احتمالاً چرتم برده بوده! اخیراً درد دوست دائمی من شده بود و نیاز بدن من به خواب مرتب افزایش می‌یافت. دیگر امیدی به بهبود نداشتم. آهی از خستگی مفرط کشیدم و گفتم «خدایا! دیگر نمی‌توانم به این حال ادامه بدهم.» و چشمانم را بستم ....

به نظر می‌رسید که مدت زیادی را معلق [در تاریکی] گذراندم. درد من شروع به کاهش کرد و زمزمه کردم «خدایا شکرت»، در حالی که کم کم [از بدنم] دور می‌شدم. تاریکی به تدریج ضمیر من را ترک کرده و تصاویری در ذهنم شروع به نقش بستن کردند. تصاویری که زیبا و لذت بخش بودند و محیطی پر از آرامش را مجسم می‌کردند. موج کوچکی به آرامی به سمت ساحل آمد در حالی که پرنده کوچک زرد رنگی روی یک درخت کاج در نزدیکی آن‌جا نشسته بود.

ناگهان خود را در جلوی یک خانه خرابه قدیمی در محیطی ییلاقی و آرامش بخش یافتم. آسمان بدون ابر آن‌جا رنگ آبی روشن داشت و به نظر می‌آمد که بعد از ظهر است. ولی خورشیدی در آن‌جا نبود و به نظر می‌رسید که نور در آن واحد از تمام جهات صادر می‌شود. همه‌چیز ساکت و آرام بود. با خودم گفتم «چه زیبائی بی‌حد و حصری!». با خود فکر کردم که تا کنون هرگز خرابه‌ای به این بی‌نقصی و مرتبی ندیده بودم. معمولاً خانه‌های خرابه اثر گذشت زمان و فرسودگی را در خود نشان می‌دهند و با یک فشار دست از هم فرو می‌پاشند. ولی گوئی این‌جا را عمداً به تازگی به همین شکل ساخته بودند تا مانند یک خرابه به نظر برسد، در

حالی که یک خرابه بی‌نقص و کامل بود. من متوجه شدم که این خرابه بی‌عیب و نقص سمبلی از نگاه من به زندگی خودم است. نقص‌های این مکان در نوع خود کامل و بی‌نقص بودند. زندگی من، گرچه از دید من معیوب و به نظر یک خرابه می‌رسید، کمتر از [یک زندگی] کامل و بی‌عیب نبود. این نقص کامل و بی‌نقص هدفی الهی داشت. من خود این خرابه [زندگیم] را [اینگونه] ساخته بودم تا خودم را دقیقاً همانطور که تصویر ذهنی من از خودم است تجربه کنم. در نزد من باور عمیق من دربارهٔ خودم به عنوان یک موجود ناقص و ناکامل پدیدار شد.

من متوجه شدم که مریضی من، من را تعریف نمی‌کند. می‌دانستم که من آن انسان محتاج و ضعیفی که در دنیا به آن تبدیل شده بودم و برای انجام تمام کارهای روزمره و شخصی‌ام کاملاً نیازمند دیگران بودم نیستم. یک فکر مرتباً در ذهن من تکرار می‌شد «چطور اجازه دادم که وضع سلامتی من چنان رو به زوال بگذارد که قبل از این‌که بفهمم چه شده بمیرم؟» چیز زیادی از خرابه جلوی من باقی نبود و فقط حدود یک سوم از آجرها و دیوارهای ساختمان هنوز پابرجا بودند. صدائی به من گفت:

«دنیائی که می‌شناسی را تو خود خلق می‌کنی! به تو خارق‌العاده‌ترین هدیه عطا شده است: این‌که بتوانی خود را در جهان فیزیکی و فرم متجلی ساخته و فرا فکنی!»

من به پایین نگاه کردم و متوجه شدم که یک بدن زیبا و کامل از جنس معنوی دارم. من دیگر روی زمین نبودم

ولی در فضائی قرار داشتم که به چشم اندازهای زمین شباهت داشت و کمی بالاتر [دورتر] از زمین فیزیکی بود. من در حالتی بودم که هنوز هم کاملاً خودم بودم و شخصیت و افکار خودم را داشتم، ولی نیرویی غیری مادی از من محافظت می‌کرد. آن طور که من خودم را روی زمین مشاهده و درک می‌کردم به فکر پر قدرت من این اجازه را داده بود که تصویر بنیادینی که از خود داشتم را در فرم فیزیکی متجلی سازد. همین بیان در مورد دنیای فیزیکی که مشاهده می‌کردم صحت داشت. ترس‌های من در زندگی آن چیزهایی که بیشتر از همه از آن‌ها ترس داشتم را به سوی من جذب می‌کردند و دنیایی را برای من ساخته بودند که زندگی در آن ترسناک بود.

در آن‌جا 15 نفر دیگر نیز بودند. با خودم گفتم «حداقل من تنها کسی نیستم که احساس محنت و بدبختی می‌کنم!». زنی در سمت دورتر این خرابه مشغول آماده شدن برای یک نطق بود و نوشته‌های خود را روی یک میز که جلوی او قرار داشت مرتب می‌کرد. به نظر می‌رسید که همه این‌جا بودیم تا یاد بگیریم که چگونه بمیریم. چقدر عالی! یاد گرفتن مرگ دقیقاً همان چیزی بود که من نیاز داشتم زیرا در تمامی داستان زندگی و مرگ گم گشته و بدون سرنخ بودم. هنوز هم در مورد تمام این‌ها احساس آشنایی داشتم، گویی تاکنون صدها بار [مرگ را] تجربه کرده‌ام. من در این‌جا احساس راحتی کامل می‌کردم.

برای یک لحظه دید من به مراتب افزایش یافته و توانستم قسمت‌های بزرگی از قارهٔ اروپا را ببینم.

متوجه شـــدم که در تمـــام اطـــراف زمین معـــبر و آستانه‌هایی وجود دارند که به شـکل دایره‌هـایی بـزرگ و شـفاف هسـتند و بـرای گـذر از عـالم فـیزیکی به عـالم روحـانی و از عـالم روحـانی به عـالم فـیزیکی اسـتفاده می‌شوند. می‌دانستم که وقـتی ما میمـیریم و وقـتی که متولد می‌شویم، از چنین آستانه‌هایی برای گذر اسـتفاده می‌کنیم. صدایی آرامش بخش به صورت تله پاتی ضـمیر من را پر کرد:

«تو درخواست کردی، و به تو داده شد. تو انتخاب کردی، و آن‌چه انتخاب کردی محقق گشت. این شگفتی و شکوه زندگی است که تو می‌تـوانی آن‌چه را که بخـواهی تجربه کنی. در اعماق درونت آرزو داشتی که به خانه بازگردی، و اکنون در خانه هستی!»

این صدا کاملاً توجه من را به خود جلب کرده بود و مانند روز برایم روشن و واضح بود و احسـاس می‌کـردم تمـام وجـــود من را پر کـــرده است. هرگز فکر من اینچـــنین شفاف نبـوده است. پیش خـودم فکر کـردم «این بایست یک فرشـــته باشد که با من حـــرف می‌زند!». صـــدا ادامه داد:

«مالا، چشمانت را ببند، آرام باش و بپذیر!»

من توسط نـیرویی نـامرئی گرفته شـده و به سـمت یک ترک کوچک که در دیوار خرابه بـود کشـیده شـدم. نگـران بودم که بدن من با این ابعاد چطور می‌تواند از این تـرک کوچک عبور کند، ولی صدا دوباره به من یاد آوری کرد

«چشـمانت را ببنـد، آرام بـاش و آن‌چه را که رخ می‌دهد بپذیر!».

من هم همین کــار را کــردم و از آن تــرک کوچک عبــور کرده و نه تنها به طرف دیگر دیوار رفتم، بلکه خود را در جهانی کاملاً متفاوت یافتم.

ناگهان دیدم که مانند یک پرنده تیزبال به سرعت در هــوا حــرکت می‌کنم در حــالی که غــرق تماشــای منظــرهٔ باشکوهی که در پیش روی من گسترده شـده بـود بـودم. آن‌جا من را به یاد دشت‌ها و مرغزارهای سرسبز و خــرم اسـکاتلند و ایرلند بعد از بـارش بـاران می‌انـداخت. رنگ سـبز آن‌جا درخشـنده و عمیق بـود. می‌توانسـتم دره‌ها و درختــان متعــددی در دشــتزار آن‌جا و کلبه‌هــایی زیبا و باصــفا را در دامنه کوه‌ها بــبینم. همه‌چــیز بســیار زیبا و بی‌عیب و نقص بــود. هر دانــهٔ چمن در اوج کمــال بــود، گویی یک نقـاش زبردست آن را ترسـیم کـرده است. هر گل گویی از آواز دلنشین‌ترین ملودی طراحی شـده بـود. هیچ جا اثری از هیچ فرسودگی و کهنگی و کثیفی وجــود نداشت. من با خــود فکر کــردم «چطــور این‌جا می‌تواند اینچنین تمــیز و کامل و بی‌عیب و نقص باشــد؟». متوجه بودم که خوشحالی و شعفی عمیق در تمام وجودم رخنه کرده و در جریان است. چه احساس سبکی و خوشــحالی داشتم، در حالی که تماماً از نگرانی‌های دنیا فــارغ بــودم و از شوق و شـعفی خـالص لـبریز شـده بـودم. احسـاس هیجـان و مـاجرا جـویی تمـام وجـودم را پر کـرده بـود و می‌دانستم که این واقعیت وجود من است! هیچ سنگینی و باری، و هیچ غم و انـدوهی بر روی دوشم نبـود. حــتی دیگر خــــاطره‌ای از زنــــدگی زمیــــنی و مریضی‌هایم و کشــــمکش‌های آن نداشــــتم. من کــــاملاً از هر وظیفه و مسـئولیت بـرای انجـام کـاری یا گفتن سـخنی یا داشـتن نظر و عقیده راجع به چیزی یا کسی فارغ گشته بــودم و

تمـام وجـودم در تنها لحظه‌ای که اهمیت داشـت، یعـنی ابدیت همین لحظه و ابـدیت حیـات حضـور داشت. من در آرامشی عمیق به سر می‌بردم.

من حتی متوجه نبودم که تازه از زمین با این‌جا آمده‌ام و به خاطر نداشـتم که من روی زمین یک مـادر هسـتم! در این جهـــان مـــاوراء، من فقط یک روح مطلق و خـــالص بـودم که وجـود داشـتم. هیچ‌وقت چـنین احسـاس کامل بودنی نکرده بودم. نه نیازی به کسی داشتم، نه کسی به من نیاز داشت. در حقیقت، من هیچ فکری نسبت به هیچ چـیزی نداشـتم، بجز این‌که خـودم باشم و آن‌چه را که در پیش روی من است با شـــــعف و در همین لحظه تجربه کنم. من روی یکی از تپه‌ها که در فراســـــوی این چشم انداز بود فرود آمدم. گلهـای سـفید و زرد زمین زیر پـای من را پوشـــانده بودند. تک تک گل‌هـــای آن‌جا مســـحور کننده بودند و مانند خورشید می‌درخشـیدند. با این‌که من روی آن‌ها ایسـتاده بـودم، به نظر نمی‌رسـید که آن‌ها را له می‌کنم.

سپس متوجه شدم که دیگر بدن و فـرمی نـدارم! اکنـون آن بدن زیبای معنوی نیز ناپدید شده بود و وجود نداشت! من تنها یک ضـمیر خـالص بـودم. در آن موقع کلمـاتی با نیروی بسیار زیاد در عمق وجود من طنین افکندند:

«تو بـدنت نیسـتی. بلکه تو جـوهری ملکـوتی از وجـود منی!».

من پاسخ دادم «خـــــدای--------!». از اعمـــــاق روحم احساس عمیق و بی‌پایان تعلق داشتن قلیان کرد. دوباره آن کشش آشنا را حس کـردم و از سـمت عقب با شـدت

به طرف آن ترک روی دیوار کشیده شدم. ولی این دفعه گـــویی به طـــور غریـــزی می‌دانســـتم که چه باید بکنم. چشـمانم را بسـتم و با آرامش و بـدون نگـرانی آن‌چه در حال رخ دادن بود را قبول کردم.

من خود را دوباره در کنار آن خرابه و مردم اطراف آن و زنی که قصد ســخنرانی داشت یــافتم. ولی دوبــاره به طرف آن ترک دیوار کشیده شدم. پیش خـودم با شـوخی گفتم «دارم در این کـار مـاهر می‌شـوم» و دوبـاره روی همان تپهٔ سرسبزی که چند لحظه پیش از آن آمـده بـودم سر درآوردم. احساس خوشحالی بی‌حد و حصری داشتم، گویی من خود از جنس شعف و لذت خالص هستم.

صدا به من گفت:

«ما این را با هم بارها انجام داده‌ایم».

من پرسیدم: «واقعاً؟».

صدا گفت:

«بله، ما این را انجام می‌دهیم.»

دوبــاره من آن‌چه که شــنیده بــودم و به طــور کامل با حقیقــتی که از درون حس می‌کــردم هماهنگ بــود را به عنوان واقعیت پذیرفتم. من و آن صدا با هم یکی بودیم. در حقیقت هیچ‌وقت و در هیچ لحظه‌ای از وجـــود من ما از یک‌دیگر جدا نبوده‌ایم. نمی‌توانستم بگویم این حقیقت را از کجا می‌دانم، ولی می‌دانســـــتم که حقیقت دارد، گویی یکی بودن با این صدا تجربه دائمی من بوده است.

دوبــاره من بر فــراز آن منظــرۀ نفس گــیر و نفیس در پرواز بودم. پشت من کوههای شیب دار و مرتفعی دیـده می‌شــدند و در پیش روی من، دره‌هــای سرســبز و پر از گل و گیاه من را به سمت خود دعوت می‌کردند. دید 360 درجه داشــتم و می‌توانســتم به خــوبی همه جا را در آن واحد بــبینم. نمی‌دانم از کجــا، ولی ناگهــان یــاد پــدر و مــادرم از فکــرم گذشت و با این فکر بلافاصــله پــدر و مادرم را دیدم که از سمت راست من از فاصـلۀ نـزدیکی به ســمت من قــدم می‌زنند. قلب من از دیــدار این دو انسان که به من حیات بخشیده بودند غرق در شادی شد. در تعجب و شــگفت با خــود اندیشــیدم: «چطــور ممکن است پــدر و مــادرم را این‌جا ملاقــات کنم در حــالی که می‌دانم آن‌ها هنـــوز روی زمین زنـــده هســـتند!». من فهمیــدم که پــدر و مــادرم در آن واحد در هر دو مکــان وجود داشتند. تنها چیزی که نیاز داشتم تا بتوانم آن‌ها را این‌جا ملاقـــات کنم فکـــری از عشق و علاقه بـــود. من فوق‌العاده از این مکاشفه حیرت زده شدم و نتیجه گیری کـردم که ما هیچ‌وقت تنها نیسـتیم، صـرف نظر از این‌که کجا باشیم، زیرا هرجا باشیم در حقیقت همه جا هستیم. من متوجه شـــدم که عظمت روح ما به ما این اجـــازه را می‌دهد که در آن واحد همه جا باشــیم و همــۀ ما در این روح مشـترکیم. من فهمیـدم که تنها قسـمت کـوچکی از روح والدین من هم اکنـون به همـراه جسم آن‌ها بر روی زمین حضــور دارد. تنها لحظه‌ای که وجــود داشت لحظه حال بود و همه‌چیز در همین لحظه وجود داشت.

من به آرامی به مادرم که در حال نزدیک شدن به من بود گفتم: «مامــان، چقــدر زیبا هســتی!». او در حــالی که چشــمانش پر از محبت و پــذیرش و قبــول بــود به من

لبخندی زد. همـانطور که من به این فکر می‌کـردم که او چقدر زیبا به نظر می‌رسد، او آناً زیباتر و زیباتر می‌شد، گویی زیباتر شدن او پاسـخی آنی به فکر من راجع به او بود. این در حقیقت قدرت فکر من بـود. من فهمیـدم که چطـور من واقعـاً [شـرایط و دنیـای] خـودم را با نـوع نگرشم به خود و دیگـران و قـدرت فکـرم در هر لحظه از حیـات خلق می‌کنم. هر چـیزی که عشق خـود را به او متمرکز کنیم 10 برابر بهتر می‌شـود. مـادر من که روی زمین یک پـیر زن دوست داشـتنی 70 سـاله با چین و چروک‌های فراوان بود، این‌جا به شکل یک زن جـوان 20 سـاله با ظـاهری باشـکوه به نظر می‌رسـید که قابل مقایسه نبود. او به من چشمکی زده و گفت:

«هر لحظه یک لحظـهٔ [نو و] منحصر به فـرد از خلقت است.»

پـدر عزیـزم نـیز چند قـدم عقب‌تر پشت مـادرم ایسـتاده بود. من پدرم را هم خیلی دوست داشتم ولی عشقی که برای مـادرم حس می‌کـردم غـالب و بر آن سـایه افکنـده بـود. من می‌دانسـتم که آن‌چه یا آن کس را که من مـورد عشق خـودم قـرار دهم به سـمت من جـذب شـده و گسـترش می‌یابد. هم‌چـنین می‌دانسـتم که عشق نامشـروط می‌تواند اثر هر بـدی و تلخی را بین مـردم از بین ببرد.

من از حضور در این حالِ «بودن و وجـود داشـتن مطلق» کاملاً راضی بودم و اصـلاً در خـاطرم نبـود که از دنیـایی فیزیکی آمده‌ام و آن‌جا همه‌چیز را ترک کـرده و مـرده‌ام. دوباره در آن چشم انداز به پرواز در آمدم و با آن منظره یکی شدم. در این حقیقت غـائی، من کـاملاً آزاد و رهـا،

عمیقاً آرام، و حقیقتاً خوشحال بـودم. من یک وجـدان و آگاهی خالص بودم، یک تجلی آنی از خلقت.

با شــوق فریــاد کشــیدم «من حقیقتــاً این هســتم»، آن صــدای مهربــان راست می‌گفت! من خــود این تجربه را انتخاب کرده بـودم تا بتـوانم به یـاد بیـاورم که واقعـاً که هســـتم. تجربه همه‌چـــیز است! بـــدون تجربه کـــردن ما نمی‌تـوانیم بفهمیم چه کسی هسـتیم، و تنها می‌تـوانیم یک پنـدار و نظر دربـارهٔ آن داشـته باشـیم. ولی این تنها یک پندار از حقیقت تصویر بزرگ است تا وقتی که پنـدار بیان شده و به طور کامل تجربه شـود و در لحظه اکنـون متجلی گـــردد. من دوبـــاره روی دامنـــهٔ پر از گل یک تپه فـرود آمـدم. علاقه‌ای از درون من نشـأت گـرفت که در تجربه‌ام پیشرفت کنم. پیش خود اندیشیدم که می‌خواهم تجربه بعدیم چه باشد؟

آن‌جا زمان معنی نداشت و به محض این‌که فکر کردم که چـیز جدیـدی تجربه کنم آن تجربه پیش رویم ظـاهر شد. من بـرای این تجربه جدید نـیز آمـادگی نداشـتم. به من صـــحنهٔ وحشـــتناکی نشـــان داده شد و در من احساسی بوجود آورد که تمام وجودم را تکان داد. من سعی کـــردم که چشمانم را ببندم تا آن را نبینم ولی فایده‌ای نداشت. هیچ راهی برای نادیده گرفتن و مخفی شـدن از واقعیت وجود ندارد. در فاصله چند متری سمت راست من چـیزی خبیث و دیو گونه ایستاده بـود. نه یک دیو که شـما تصـور می‌کنیـد، بلکه یک دیو مقـوایی! بله یک دیو مقـوایی که ظـاهرش کـاملاً مسـخره و خنـده دار به نظر می‌رسـید. می‌دانســتم که آن‌چه می‌بینم واقعی نیســت، یعــنی یک ضمیر و آگـاهی نیست [و حقیقـتی از خـود نـدارد]، بلکه

ســـاخته ذهن خـــود من است. قســـمتی از وجـــود من می‌خواست که به او بخنــدد ولی قســمت دیگــری از من می‌خواست از ترس فریــاد بزند. من هرگز نمی‌توانســتم یک اهریمن مقوایی را پیش خـود تصـور کنم، ولی با این حال این صحنه اثری ترسناک روی من داشت. اهریمن به من گفت «پیش خـــودت فکر کـــردی به همین راحـــتی اســـت؟» و به من نزدیک شد. من با خـــودم اندیشـــیدم «می‌دانم این چیست، این تــرس خــود من است که تجلی یافته! این تنفر و انزجــار خــود من و بی‌ارزش شــمردن زنــدگی و انســان‌ها است.» این تجربه من در اثر غــرق شدن در ناامیدی و دلســردی در طـول زنـدگی است. این اهریمن به من نشان می‌دهد چطور دلســردی و ناامیــدی من روی رفتار من با خودم و دیگــران اثر می‌گـذارد. این لحن صدای خود من است وقتی که با درشــتی و تنــدی با خودم و دیگران صحبت می‌کنم. اکنون این به صـورت یک جهنم شخصی برای خـود من ظـاهر شـده است. فکر من سراسیمه و با دستپاچگی سـعی در به یـاد آوردن یک دعا یا آیه‌ای از زمـان بچگی‌ام از کلیسا می‌کـرد، تا بتـوانم از طریق آن این اهریمن را از خــود دور کنم. من شــروع به تلاوت کــردم «ای پــدر [آســمانی] عزیــزم که در بهشت هستی. نام تو مقدس باد....» من از میان انگشتانم نگـاه کـردم تا بـبینم آیا اهـریمن از من دورتر شـده است ولی دیـدم که به من نزدیک‌تر می‌شـود و دعـای ظـاهری و نه چندان خالصانهٔ من اثری روی او ندارد. من ترســیدم و با تمام وجـودم فریـاد زدم «خـدایا، خـواهش می‌کنم به من کمک کن!»

ناگهـان خـودم را در بـدنم یـافتم که تکـان شـدیدی روی تشکی که کف اتاق نشـیمن مـنزل بـود خـورد. سـیلی از

افکار دربارهٔ آن‌چه که تجربه کرده بودم به ذهنم سرازیر شد و به طور غیر قابل کنترلی شروع به گریستن کردم. دوباره احساسات فیزیکی من به من بازگشتند و بار دیگر درد تیزی که قبلاً داشتم را تا اعماق استخوان‌هایم حس کردم. هیچ چیزی عوض نشده بود. من هنوز هم مریض بودم و روی همان تشک افتاده و درد می‌کشیدم. من شروع به گریستن کردم و گفتم «خدایا! چطور می‌توانی من را این‌طور رها کنی؟ آیا من انسان خوبی نبودم؟...چرا درد و رنج من را تمام نمی‌کنی؟...» هنوز هم فکر من سعی می‌کرد که به من بقبولاند که من قربانی تجربه خود انتخاب کرده‌ام هستم. ولی من هنوز نمی‌توانستم بفهمم که من خود زندگی خود را انتخاب می‌کنم... نه تنها از نظر جسمانی، بلکه از نظر روانی هم من در شرف از هم پاشیدن بودم.

من مرتباً دیگران را به خاطر بدبختی و مشکلاتم مقصر می‌دیدم و آن‌ها را از خود می‌راندم تا با خود تنها باشم. در نهایت مریضی من برای من یک پناهگاه برای فرار از تمام جنبه‌های ناخوشایند زندگی که خود را در برابر آن‌ها عاجز می‌دیدم شده بود. من متوجه نبودم که تا وقتی که مسئولیت آن‌چه که ساختهٔ خود من است را به عهده نگیرم، نخواهم توانست بفهمم بر من چه می‌گذرد. من متوجه نبودم که با این تمرکز دائم روی مریضیم تنها آن را وخیم‌تر می‌کنم، که در مقابل آن نیز خوراکی برای احساس خود را بدبخت دیدن من بود. من هنوز نمی‌دانستم چطور یک [فکر] و زندگی جدید را برای خودم انتخاب کنم...الهاماتی از سرچشمهٔ خرد و حکمت به درون من سرازیر شدند: نمی‌توانم کسی را برای مشکلات خودم مقصر بدانم. کسی نمی‌تواند

مسئول زنـدگی من و زنـدگی کـردن بـرای من باشد. من خـود تجربه زنـدگی خـودم را روی زمین انتخـاب می‌کنم. من تماماً مسئول هر آن‌چه که تصـمیم به خلق کـردن آن می‌گـیرم هسـتم، چه خـوب و چه بد. ولی در نهـایت همه هـــدایائی الهی از تجلی و خلق کـــردن [تجربه حیـــات خویش] هستند و بد و خوبی وجود ندارد....

من اکنـون دائمـاً سـعی می‌کنم یـاد بگـیرم که من خـالق تجربه خود در هر لحظه هستم، صرفنظر از این‌که کجا و در چه حالی باشم. در نهایت ما با هر آن‌چه خلق کرده‌ایم مواجه خواهیم شد و افکار و باورهـای عمیق ما بـرای ما متجلی خواهند گشت. اگر می‌خواهیم دنیای خود را تغییر دهیم، باید از افکار و باورهای خـود شـروع کـنیم. افکـار منفی و آمیخته به تـرس یا تحقـیر نسـبت به دیگـران در نهایت به خود ما باز خواهند گشت. خدا آن چیزی را به ما خواهد داد که ما از او می‌خواهم.

زنـدگی من بـرای همیشه در اثر این تجربه تغیـیر یـافت. من اکنون می‌تـوانم به آن دریـای آرامش و شـعف که از آن آمده‌ام متصل شوم. من هنـوز هم در حقیقت مـاوراء هسـتم، همـهٔ ما آن‌جـاییم، زیـرا همـهٔ ما موجـوداتی چند بعدی هستیم.

تجربه مارک

مارک در سن 17 سالگی در اثر تصـادف رانـندگی تجربه نزدیک به مـرگ داشت. این تجربه از حیث نحـوهٔ بیـان و شـرح جزئیـات و توصـیف فضـای تجربه از دید مـترجم منحصر به فـرد است و به طـور خلاصه شـده در این‌جا بازگو می‌گردد [77]:

در 17 دسامبر 1979 برف سنگینی در دریاچهٔ تاهو در شمال کالیفرنیا بارید. آن روز از آن روزها بود که ما لحظه شماری می‌کردیم که رادیو تعطیلی مدارس را به خاطر بارش برف سنگین اعلام کند. برای من که یک نوجوان بودم هیچ چیزی مسرت بخش‌تر از این هدیه یعنی یک روز تعطیلی غیر منتظره نبود. معمولاً چنین روزهایی در ناحیهٔ دریاچه تاهو نادر هم نیستند. ولی آن روز ماشین‌های برف روب ایالتی و استانی که ما در آن بودیم جاده‌های اصلی به سمت مدارس را در حد قابل رانندگی بودن تمیز کردند.

من 17 سال داشتم و در سال آخر دبیرستان بودم و ماشینی که داشتم زیاد برای آن آب و هوا مناسب نبود، ولی با این حال خودم را به مدرسه رساندم. با این‌که مدرسه‌ها به طور سراسری تعطیل نشدند، ما در مدرسه هنوز منتظر بودیم که شاید مدیر ما به خاطر بارش شدید برف، مدرسه را زودتر تعطیل کند. این روزهای نیمه تعطیل شاید از تعطیلی کامل هم بهتر بودند زیرا لازم نبود آخر سال یک روز اضافه برای جبران آن به مدرسه بیاییم و هم‌چنین دوستان خود را هم در مدرسه می‌دیدیم و با یک‌دیگر به دنبال تفریحی می‌رفتیم.

یکی از دوستان هم کلاسی من «تیم» نام داشت که خانواده‌ای بسیار مرفه داشت و خانهٔ آن‌ها بزرگ و جلوی دریاچه تاهو بود. پدر و مادر او آن روز خانه نبودند و با این‌که مدرسه تعطیل نشد، ما تصمیم گرفتیم در ساعت نهار از مدرسه به خانه تیم برویم تا با استریوی گران قیمت آن‌ها به آخرین آلبوم موسیقی «پینک فلوید» (Pink Floyd)ـ که تازه بیرون آمده بود گوش کنیم. تیم

تازه یک ماشین جیپ نو با تایرهای زمستانی خریـده بـود و ما با آن به سـمت خانـهٔ او به راه افتـادیم. دیگر بـرف شدیدتر شده و تقریباً حالت بـوران گرفته بـود، در حـدی که تلاش ماشین‌های برف روب بـرای تمـیز نگـاه داشـتن جاده‌ها بی‌فایده بود. زیرا سرعت بـارش بـرف بیشـتر از سرعت تمیز کردن آن‌ها بود. خانهٔ تیم فقط 3 کیلومتر با دبیرسـتان فاصـله داشت و با این‌که در راه ماشـین چند بـاری لـیز خـورد، در کل بـرای راننـدگی مشـکل زیـادی نداشتیم. ما به خانه تیم رسیدیم و در آن‌جا با صدای بلند به آلبوم پینک فلوید گـوش کـرده و بـرای نهـار سـاندویچ درست کرده و خوردیم....

دیگر وقت نهار تمام شد و زمان آن فـرا رسـیده بـود که (بـــرای کلاس‌هـــای عصر) به مدرسه برگـــردیم. در حین توقف ما در خانـهٔ تیم، وضـعیت هـوا و بـرف در بـیرون تغییر یافته و اکنون دیگر جاده‌ها کاملاً یخ زده و لیز شده بودند. ما آنوقت‌ها دوست داشتیم مانند فیلم‌های‌هالیوود با سرعت گرفتن سریع و ناگهانی و چرخانـدن فرمـان و کشیدن ترمز دستی به طور هم زمان ماشین را دور خود بچرخانیم. ما حدود 1.5 کیلومـتر به سـمت مدرسه رفته بودیم که فکر کنم تیم جای مناسبی را برای این کـار دید و ناگهان تصمیم به این کار گـرفت. ولی هیچ کـدام از ما انتظار آن‌چه اتفاق افتاد را نداشـتیم. ماشـین شـروع به لیز خوردن کرده و سرعت آن افـزایش یـافت و کـاملاً از کنترل تیم خارج شد. ما به سمت راست لیز خوردیم و از سرعت ماشین که حدود 55 کیلومتر بود هم اصلاً کاسته نشد.

وقتی نگاه کردم دیدم که ماشین مستقیماً به طرف یک باجه تلفن عمومی می‌رود. من در ذهن خود تجسم کردم که باجه تلفن در اثر تصادف به راحتی شکسته خواهد شد و ما در برف گیر کرده و احتمالاً دیر به مدرس می‌رسیم. من به باجه تلفن که در حال نزدیک شدن به آن بودیم نگاه می‌کردم ولی به نظرم گذشت زمان آهسته شده بود. در حقیقت آن‌چه اتفاق افتاد با آن‌چه که من انتظار آن را داشتم کاملاً متفاوت بود. آخرین خاطرهٔ من شنیدن صدای بلند و آزار دهندهٔ تصادف و یک نور فلاش مانند و سپس تاریکی بود.

من کم کم به هوش آمدم و می‌توانستم صدای استریوی ماشین را بشنوم که هنوز آهنگ پینک فلوید را می‌نواخت. در بدنم احساس نوعی سوزن سوزن شدن می‌کردم، مانند وقتی که پایتان به خواب می‌رود. یک صدای زنگ هم در گوشم بود. دید من حالتی تار داشت ولی متوجه شدم که به پشت در کف خیابان و درست زیر دیفرانسیل عقب ماشین دراز کشیده‌ام. بسیار گیج و گنگ بودم و نمی‌دانستم چطور از آن‌جا سر در آورده‌ام و چه مدت گذشته است. پیش خودم فکر کردم که باید خودم زیر ماشین آمده باشم، ولی نمی‌توانستم به یاد بیاورم کی و چطور. به طور مبهمی به یاد دارم که از زیر ماشین بیرون کشیده شدم و بعد از آن دوباره از هوش رفتم.

وقتی دوباره بهوش آمدم تیم و یک خانم غریبه در حال کشاندن من از وسط خیابان بودند. احساس می‌کردم در دستها و شانه‌ام چاقو و سرنیزه فرو رفته است و گاهی درد شدید و تیزی در آن‌ها و در ناحیهٔ سینه‌ام حس

می‌کردم. هم‌چنین تنفس برایم سخت شده بود. آن‌ها من را به خانهٔ آن زن برده و روی کاناپه خواباندند. من دوباره از حال رفته یا شاید هم به خواب رفتم. بعد از مدتی به هوش آمدم و دیدم که یک مرد دیگر هم آن‌جاست. فکر کنم من آه و ناله زیادی کرده بودم زیرا آن‌ها راجع به این حرف می‌زدند که چطور درد من را کم کنند. شنیدم که می‌گفتند آمبولانس و پلیس به زودی خواهد رسید. در آن هنگام تازه به یاد آوردم که من در یک تصادف رانندگی بوده‌ام و ما به یک باجه تلفن برخورد کردیم.

من یک بستهٔ ماریجوانا در جیبم داشتم که نمی‌خواستم پلیس آن را بیابد، ولی خودم نمی‌توانستم دستم را حرکت داده و در جیبم کنم. تمام سعی خودم را کردم تا توجه تیم را جلب کنم و به او بگویم که بسته را در آورده و مخفی کند. بالاخره تیم متوجه من شد ولی مجبور شد که گوشش را به صورت من خیلی نزدیک کند تا بفهمد من چه می‌گویم. تیم بسته را به طور مخفیانه از جیب من خارج کرده و زیر کاناپه قرار داد. من نمی‌خواستم که به خاطر این چیز کوچک با پلیس به دردسر بیافتم. ولی نمی‌دانستم که دردسری که در آن هستم بسیار بزرگ‌تر از آنیست که این بسته ماریجوانا در برابر آن اهمیتی داشته باشد.

افسر پلیس وارد شده و شروع به پرسش سؤالاتی از من کرد. من به زحمت می‌توانستم که نفس و انرژی لازم را حتی برای پاسخ زیر لبی به او در خود جمع کنم. او چند بار از من نامم را پرسید، من هم هر دفعه به او جواب می‌دادم ولی او دوباره می‌پرسید «نامت چیست؟

می‌دانی چه اتفاقی افتاده است؟». ظاهراً او جواب‌های من را نمی‌شنید. شنیدم که بالاخره تیم جـواب او را داد. نمی‌دانم چه مـدت آن‌جا بـودم، ولی فکر کنم حـدود 45 دقیقه شد. من مرتباً از حال رفته و به هـوش می‌آمـدم. به طور مبهمی متوجه شدم که افـراد و مسـئولین امـداد در حال رفت و آمد در آن‌جا هستند.

دو امـدادگر آتش‌نشـانی در کنـار من زانو زده بودند و همان سؤال‌هائی که آن افسر پلیس از من می‌پرسـید را تکرار می‌کردنـد، و این بـرایم عجیب بـود. من هم جـواب آن‌ها را دادم ولی آن‌ها دوبـاره سـؤالات خـود را تکـرار می‌کردند. پیش خودم فکر کـردم این باید نـوعی بـازی یا شوخی باشد و به ذهنم خطـور نکـرد که آن‌ها نمی‌توانند صدای من را بشـنوند. آن‌ها یک قیچی برداشـته و شـروع به بریدن کاپشنی که به تن داشتم کردند. من این کاپشن را تازه خریده بودم و خیلی آن را دوست داشتم و سـعی کردم آن‌ها را منصـرف کنم. خـاطرهٔ بعـدی من این است که آن‌ها پـیراهن من را نـیر بریدند. با برهنه شـدن من تازه برای اولین بـار جراحـات خـودم را دیـدم. شـانهٔ چپ من کاملاً از جا خارج شده و تقریبـاً به میانـهٔ بـدنم و زیر سینه‌ام آمـده بـود. هر حـرکت کـوچکی که امـدادگران به بدن من وارد می‌کردند برایم بسیار دردناک بـود و سـعی می‌کردم فریاد بکشم که نکنید، ولی توان کافی را بـرای این کار را نداشتم.

من تمام انـرژی و تمرکز خـودم را روی تنفسم که خیلی به زحمت انجـام می‌شد گذاشـته بـودم. همینطـور که به بدن مجروحم نگاه می‌کردم، متوجه شدم که بسـیار بیش از آن‌چه تصور می‌کردم مصدوم شده‌ام. در آن موقع بود

که احســـاس کـــردم همه‌چـــیز دارد کمی عجیب به نظر می‌رسد. هـــوا کمی مانند مه به نظر می‌رســـید، گـــویی می‌توانســـتم هـــوا را بـــبینم. من به بـــدنم نگـــاه کـــردم و احساس کردم که زاویهٔ دید من تغییر یافته است. وقـــتی به امدادگری که در کنار من بود نگاه کردم زاویهٔ دیـــدم از نقطه‌ای بالای شانهٔ چپم بـــود. این ممکن نبـــود، زیـــرا من خوابیـــده بـــودم و آن‌ها بـــالای سر من بودند و این من را بیشتر گیج کرد. به خاطر تمام این اتفاقـــات عجیب و درد بدنم تصمیم گـــرفتم دوبـــاره به خـــواب بـــروم. ولی تنفس من فوق‌العـــاده ســـخت شـــده بـــود. گـــوئی درد جـــایگزین تمـــامی حس‌هـــای من گشـــته بـــود. نفس کشـــیدن دردنـــاک بود، حرف زدن دردناک بود، فکر من از این‌که نمی‌تـــوانم با بقیه حـــرف زده و ارتبـــاط برقـــرار کنم در درد بـــود، شـــانه‌ام و ســـینه‌ام و گـــردن و پشـــتم همه درد می‌کردند. این درد بسیار خشک و تیز بود مانند یک بریدگی چاقو که همین طور از درون در حال بریدن من است...

تنها آرامش من در خوابیدن بود. وقـــتی که می‌خوابیـــدم، به تـــدریج تمـــام حواسم به ریتم تنفسم متمرکز می‌شد. من می‌گویم خوابیدن، ولی در حقیقت از حال رفتن بود. نفس‌هـــای من به تـــدریج بســـیار کند و ســـخت می‌شـــدند و دردهایم نیز در حال افزایش بودند. یک نفس خـــاص را به خوبی به یـــاد می‌آورم. البته به درون کشـــیدن آن را زیـــاد به یاد نمی‌آورم ولی به خوبی به یاد دارم که بازدم آن به طرزی غیر عادی بسیار طولانی به نظر رســـید. نمی‌دانم آن همه هوا از کجا آمـــده بـــود، ولی من به آهســـتگی و به طور کامل و تمام آن را بـــیرون دادم. در حقیقت به نظر می‌رســـید که من هنـــوز بعد از تمـــام شـــدن هـــوای درون ریه‌ام به بازدم ادامه دادم. با این بـــازدم نـــوعی احســـاس

حرکت کردم، گویی هوایی که از من خارج می‌شد را حس می‌کردم. ولی در حقیقت این من بودم که از بدنم خارج می‌شدم. مانند این بود که با مکش یک جاروبرقی سوار بر آخرین نفسم از بدنم بیرون آمدم و حس می‌کردم که از آن جدا می‌شوم. این در آن موقع برای من خیلی گیج کننده بود.

درد من ناپدید شد، بدون این‌که من خواب باشم! من امدادگران را می‌دیدم که متوجه توقف تنفس من شده‌اند و به من می‌گفتند که نروم و با آن‌ها بمانم. اکنون وقتی به امدادگران می‌نگریستم از ارتفاعی معادل ارتفاع چشمان آن‌ها به آن‌ها نگاه می‌کردم. ولی به تدریج ارتفاع من افزایش می‌یافت و آن‌ها پایین‌تر می‌رفتند. اکنون دیگر زاویهٔ دید من از بالا بود. می‌دانستم که از جایم برنخواسته‌ام و این برایم خیلی شگفت‌آور بود و احساس می‌کردم که اتفاقات عجیبی در حال رخ دادن هستند. نگاه خود را به سمت کاناپه معطوف کردم. چیزی که برایم تا امروز هنوز معما است این است که چطور با دیدن بدن خودم روی کاناپه تعجب نکردم.

فکر نمی‌کنم که هنوز برایم جا افتاده بود که مرده‌ام، گرچه می‌دانستم که هرچه در حال رخ دادن است بسیار جدی است. وقتی برایم جا افتاد که در بدنم نیستم، برای یک لحظه ترسی که بیشتر حالت گیجی و بهت داشت من را در بر گرفت. هم‌چنین من احساس بی‌وزنی می‌کردم. این احساس تعجب من زیاد دوام نیاورد زیرا به زودی اتفاقات دیگری رخ دادند. احساس می‌کردم به آهستگی در حال حرکت هستم. حوزهٔ دید

من افزایش یافته بود و می‌توانستم تمـام اتـاق و افـراد در آن را ببینم. احساس می‌کـردم که صـحنهٔ اتـاق معـوج شـده و حـالتی کشـیده دارد. به نظر می‌رسـید که من در نزدیک سـقف هسـتم ولی گـویی سـقف در حـال بـالاتر رفتن است زیرا الان از ارتفاع حدود 10 متری پـایین را می‌دیدم. این دید معوج جـای خـود را به احسـاس حـرکت داد، گویی چیزی من را به سـمت بـالا می‌کشد. احسـاس من بیشتر از این‌که حس حـرکت و بـالارفتن باشـد، حس جدا شدن از این صحنه بود. مانند این‌که دنیا در حـال دور شـــدن از من است و چـــیزی من را به ســـمت خـــود بازمی‌گرداند.

من دوباره به افرادی که در اتاق بودند نگـاه کـردم. آن‌ها متفاوت به نظر می‌رسیدند. مانند این که مرز بــدن آن‌ها با یک مداد رنگی نورانی ترسیم شــده است و درخششی در اطراف آن‌ها دیده می‌شد. هوا مانند مه ارغوانی رنگ به نظر می‌رســید. من یک صــدای هیس شــنیدم و حس کردم که از سقف رد شده و به سمت بالا رفتم و از اتاق خارج شدم. اکنون من در هوای بـیرون از مـنزل بـودم و بارش و بوران برف را حس می‌کردم. من به حرکت خـود به سـمت بـالا ادامه دادم و احسـاس می‌کـردم به چـیزی بازمی‌گردم که به آن متصل هستم. مانند این بود که دنیا به سـرعت از من دور می‌شـود. صـحنهٔ پـایین من در یک اعوجـاج پایـدار کشـیده می‌شد. توضـیح آن سـخت است ولی مانند این‌که اتـاق، سـاختمان، و طوفـان بـرف همه روی سطح یک کره تصویر شده بودند و من در بالای این کـره قـرار داشـتم. با بـالا رفتن من به اعوجـاج دنیـای اطراف من مرتباً افزوده می‌شد.

من به جائی رفتم که از آن آمده بودم. توصیف آن سخت است، ولی من حسی آشنا نسبت به این‌جا داشتم و حس می‌کردم که قبلاً این‌جا بوده‌ام و به منزلم باز گشته ام. نه منزل فعلی‌ام، بلکه مانند خاطرهٔ یک منزل قدیمی برای یک کودک، جائی که مادر همیشه از شما مراقبت کرده و آغوش گرمش برایتان گشوده است. اکنون دیگر متوجه بودم که به یک سفر بزرگ و فاصله‌ای دور می‌روم که فقط بخش کوچکی از آن را طی کرده‌ام. در حال حرکت، دیگر حس‌های من نیز تغییر یافته بودند، من دیگر حس دیدن، شنیدن، دما، و حرکت را از دست داده بودم. تنها حسی که در آن موقع داشتم احساس عشقی عمیق بود. عمیق‌تر از هر آن‌چه تاکنون حس کرده بودم. با این حال این احساس برایم آشنا می‌نمود و من آن را به عنوان عشق به خوبی شناختم. این احساس از تمام نقاط به سوی من، و از من به سوی خارج جاری می‌شد. احساسم احساس سلامتی و صحت کامل و گرمی مطبوع و راحتی بود.

هم‌چنین احساس می‌کردم باری سنگین از روی دوشم برداشته شده است. من قبلاً هم این‌جا بوده‌ام. اکنون دیگر می‌دانستم کجا هستم، گرچه نمی‌توانم نامی برای آن قرار دهم...من احساس کردم که تنها نیستم و وجود دیگری نیز آن‌جا حضور دارد. به نوعی احساسات و ادراکات ما با یک‌دیگر ادغام شده بودند. در آن موقع صدائی را شنیدم که در حقیقت صدا نبود، بلکه یک فکر در ضمیر من بود که از خود من منشأ نمی‌شد، مانند تله پاتی. این طریق ارتباط برایم بسیار طبیعی به نظر می‌رسید. نه تنها این نوع ارتباط، بلکه حضوری که آن‌جا بود نیز برایم کاملاً آشنا می‌نمود.

نمی‌دانم ما از کجا شروع کـردیم، ولی پیغـامی که اولین تبادل فکری بین ما بـرای من داشت به همـراه یک سـری طــولانی از احساســات راجع به زنــدگیم و آن‌چه در دنیا انجام داده‌ام بود. شاید این همان چیزی بود که مـردم آن را به اسم «تمام زندگیم پیش چشـمم آمد» می‌شناسـند. من احساسات تمـام کسـانی را که اعمـال من روی آن‌ها اثر گذاشته بود را کاملاً حس می‌کـردم. به عبـارت دیگـر، من آن‌چه را که دیگــران راجع به من و زنــدگی من حس کرده بودند را خود حس کردم. قـوی‌ترین این احساسـات از سوی مادرم بود.

من در خردســالی به عنــوان فرزند خوانــده گرفته شــده بودم و کمی چموش و دردسر ساز بودم. گاهی بچه‌هایی که از من کوچک‌تر بودند را اذیت می‌کردم، و سـراغ الکل و مـواد مخـدر، دزدی، رانـندگی بی‌احتیـاط و خطرنـاک، خــراب کــردن چیزهــای دیگــران، اذیت خــواهرم، اذیت حیوانات، و خیلی چیزهـای دیگر نـیز رفته بـودم. تمـامی این‌ها بعد از درک احساس مربــوط به آن‌ها از من زدوده شدند. ولی از همهٔ این‌ها قوی‌تر احساس عمیق ناراحتی بـود که از سـوی مـادرم در اثر شـنیدن خـبر مـرگم حس می‌کــردم. قلب مــادرم شکســته و درد زیــادی احســاس می‌کرد ولی احساس او با خاطرهٔ تمامی دردسرهائی که درست کرده بودم تـرکیب شـده بـود. احسـاس می‌کـردم این‌که زنــدگیم به این زودی تمــام شــده، بــدون این‌که واقعاً کـار خـوب چنـدانی انجـام داده باشـم، یک تـراژدی است. احساس می‌کـردم که کارهـای ناتمـامی در دنیا به جای گذاشته‌ام. من دوستان زیادی داشتم و عــزا داری و غصهٔ آن‌ها را نیز در اثر مرگم درک می‌کردم. در حقیقت حس می‌کـردم که تمـام مدرسه از خـبر مـرگ من شـکه

شـــده و به آن عکس‌العمل نشـــان می‌دهند. من حـــتی احسـاس افـراد دور فامیل را نسـبت با این اتفـاق حس می‌کردم. من دعاهـای دیگـران، تأسف و عزاداریشـان، و افکارشـان را در اثر شـنیدن خـبر مـرگم می‌دیـدم. حـتی احساس افراد غریبه‌ای که این خبر را می‌شـنیدند را نـیز حس می‌کردم...

من متوجه افکـار آن وجـود دیگر شـدم. او نـیز تمـام این احساســات را همــانطور که من حس کــرده بــودم حس کرده بود. نمی‌دانم این وجـود خـدا یا مسـیح یا راهنمـای من یا چه کسی بـود. به نظر می‌آمد که هر نـام و لقـبی که به او بـدهم فـرقی نمی‌کند. احسـاس من راجع به او مانند یک دوست بسیار نزدیک بود. می‌توانستم بگویم که من و این صدای فکری (او) به طور عمیقی برای همیشه با یک‌دیگر بوده ایم، و تا ابد نیز با یک‌دیگر خواهیم بود...

من ســعی در توصــیف چــیزی دارم که نمی‌تــوان آن را توصیف کرد. این مکـان جـزئی از من و من جـزئی از آن بــودم. ما چــیزی جــدای از یک‌دیگر نبــودیم. تجربه آن‌جا بــودن، در عشق زیســتن بــود، درون عشق بــودن و تنها عشق را دانستن. گـوئی آن‌چه که من در ابتـدا بـوده‌ام و در نهایت خواهم بـود عشق است. عشق تنها چـیزی بـود که من بودم. با بسط دادن این مفهوم به وجـود بشـری، باید گفت که تمــامی ما به همین گونه به یک‌دیگر متصل هستیم، در این مکـان، که تمـامی چیزها و تمـامی مـردم است. حیـــات عشق است و عشق حیـــات است. تمـــام اتم‌هــای جهــان از این راه به یک‌دیگر متصــلند....از این دیـــدگاه، من همیشه به تمـــامی چیزها متصل و مرتبط هستم. من همیشه وقتی دربارهٔ تجـربه‌ام بـرای دیگـران

صحبت می‌کنم، به همه می‌گویم که آن‌چه که در جهان است و رخ می‌دهد بسیار بزرگ‌تر از آنی است که در کلیسا می‌شنویم یا در کتاب‌ها می‌خوانیم یا در رادیو و تلویزیون به ما می‌گویند. آن ورای کلمات و توصیفات و بیان است. من در تجربه‌ام به این حقیقت بازگشتم و بخشی از آن شدم.

بعد از جمع بندی زندگی من و احساسات مربوطه، ارتباط فکری من و حضوری که آن‌جا بود ادامه یافت. سؤالی به ذهن من القاء شد: «آیا می‌خواهی بمانی؟». این فکر در حقیقت در آن واحد سؤالات و معنای زیادی را در خود داشت. این فکر در آن واحد از من می‌پرسید «آیا کارت با این زندگی دنیوی تمام شده است؟ آیا می‌خواهی کارهای نیمه تمامت را تمام کنی؟ آیا می‌خواهی عزیزانت این فقدان و عزاداری را تجربه کنند؟...» و تمام این سؤالها توسط یک فکر واحد القاء شد. به یاد دارم که انتخاب متعلق به خود من بود، با آزادی و اختیار کامل. هم‌چنین درون این فکر نتایج هر انتخاب ممکن دانسته و معلوم بود. احساس دل شکستگی و غصهٔ مادرم قوی‌ترین حسی بود که در نتیجه انتخاب مردن داشتم. ولی به نوعی بنیادی‌تر از تمام احساسات حزن و عزاداری مادر و نزدیکانم، احساس نوعی مسئولیت و تمام کردن کارهای نیمه تمام در من بود.

باید تأکید کنم که گرچه این گفتگو و احساست مربوط به آن ممکن است به نوعی سخت به نظر برسد، حقیقت این است در تمامی این مدت شفقت و عشق سرشاری در فضای ارتباط ما حاکم بود. در حقیقت این پر

آرامش‌ترین و شفاف‌ترین لحظاتی بود که هرگز تجربه کرده‌ام. نمی‌توانم به اندازهٔ کافی تأکید کنم که چقدر این مکالمه و ارتباط برای من طبیعی بود و چقدر احساس درستی و صحت در آن‌جا حاکم بود. تمامی احساسات من به طور آنی توسط این وجود که من را به طور نامشروطی دوست داشت مورد قبول و فهم قرار می‌گرفت.

من بقیهٔ چیزهائی را که او از من پرسید نمی‌توانم به یاد بیاورم، ولی پاسخ من به سؤال او این بود که «اگر به دنیا بازگردم، آیا خواهم توانست دوباره به این‌جا بیایم؟ آیا این‌جا به همین گونه خواهد بود؟» جواب من آنی بود. ظاهراً من تصمیم خود را گرفته بودم و نتیجهٔ آن بلافاصله بود.

من سعی کردم چشمانم را باز کنم در حالی که یک ماسک اکسیژن روی صورت من بود. فهمیدم که امدادگران دارند سعی می‌کنند به من تنفس مصنوعی بدهند، ولی من نمی‌خواستم زیرا سینهٔ من درد بسیار زیادی داشت. دردی که داشتم را نمی‌توان حتی توصیف کرد. من به طور ضعیف و نیمه مرده‌ای فریاد کشیدم ولی این دفعه امدادگران توانستند صدای من را بشنوند....تا چندین ماه بعد از این اتفاق، من به تصمیم خودم برای بازگشت به دنیا تأسف می‌خوردم.

تجربه لیندا

تجربه زیر در حین زایمان در سال 1969 برای زنی به نام لیندا اتفاق افتاده است. داستان لیندا کمی طولانی

است، ولی او تجربه خود را با جزئیات جـالب آن و بیـانی رمان گونه گفته است که بسیار جذاب است [78]:

داستان من بسیار طولانی است، ولی تمام اتفاقـاتی که قبل و بعد از تجربه نزدیک به مـــــرگ من رخ دادند مهم هسـتند. اگر تنها می‌خواهید تجربه نزدیک به مـرگ من را بخوانیـــد، می‌توانید از مقدمه این داســـتان صـــرف نظر کـرده و به قسـمت تجربه نزدیک به مـرگ آن بروید. این اتفاقات در سال 1969 برای من رخ دادند.

چهارشنبه دوم آوریل

من حامله بودم و از موعد وضع حملم نیز مـدتی گذشـته بود. من 1.5 کلیو وزن از دست داده و به حدود 60 کلیو رسیده بودم. وقتی دوباره بـرای ویـزیت دکـترم رفتم به او گفتم که به خـــاطر درد بســـیار زیـــاد و طـــولانی نه می‌توانم بخوابم و نه این‌که درست غذا بخـورم. امیـدوار بـــودم که او به من بگوید که وضع حمل من نزدیک است ولی متإسـفانه این طـور نبـود. او گفت که حس من در مورد قریب الوقوع بـودن زایمـانم کـاذب است. ولی من دیگر از این همه درد خسته شده بودم.

دکـتر من که حـال نـاراحت من را دید سـعی کـرد کمی با من شـــوخی کـــرده و من را خوشـــحال کند ولی من نمی‌توانستم به جوک‌های او بخنـدم. ولی خـبر خـوبی که به من داد این بـود که بچه سـالم است و در جـای درست خـــود قـــرار دارد... او به من گفت که به خانه بـــروم و استراحت کنم.

پنجشنبه سوم آوریل

ما چند روزی بود که خانهٔ مادر شوهرم بودیم و من تمام شب قبل را نخوابیده بودم. درد دیگر داشت من را به زانو در می‌آورد. فقط به مدت یک ساعت بدون درد بودم و سپس برای یک ساعت هر 5 دقیقه یک بار درد مانند چاقو به بدن من فرو می‌رفت، و این چرخه همین طور تکرار می‌شد. منتظر بودم که کیسهٔ آبم هر آن بترکد و دائم نگران بودم، ولی به هیچ کس دربارهٔ این ترس و نگرانیم حرفی نزدم.

مادر شوهرم می‌دید که من مثل همیشه نیستم. حتی وقتی من به خاطر درد یا بی‌اشتهایی میل به غذا نداشتم او زحمت بیشتری را متحمل می‌شد و غذای دیگری برایم درست می‌کرد. من با این که برایم خیلی سخت بود، سعی می‌کردم که سرحال و عادی به نظر برسم. هر دوی ما خیلی مشغول بودیم زیرا خواهر شوهرم به همراه پسر جوانش مجبور شدند که برای مدتی به خانهٔ مادر شوهرم آمده و آن‌جا زندگی کنند و پسرش در هر کار خلافی که بگویید بود. من سعی می‌کردم که خودم یک سربار اضافی نباشم و در کارها کمک کنم ولی حالم به من این اجازه را نمی‌داد. احساس خستگی زیادی می‌کردم و برایم سخت بود که بتوانم احساساتم را کنترل کنم، و به راحتی به گریه می‌افتادم. از تمام آن‌چه که تجربه می‌کردم و از عجز و ضعف خودم احساس سرخوردگی می‌کردم. این چیزی نبود که از دوران بارداریم انتظار داشتم، توقع من خوشحالی و شعف بود.

یک تعطیلی آخر هفتهٔ سه روزه در انتظار ما بود و شوهرم «ریچ» پنجشنبه شب از سر کار آمد و ما دوتائی

با ماشین به سمت خانه خودمان که از آن‌جا دور بود به راه افتادیم. او می‌خواست آخر هفته را دور از خانواده‌اش سپری کند و من هم می‌خواستم یک گوشه پیدا کرده و تنها قایم شوم.

در خانه بعد از تماشای کمی تلویزیون با هم به رختخواب رفتیم. من در رختخواب دراز کشیده و ساعت را نگام می‌کردم و تعداد انقباض‌های رحمی‌ام را می‌شمردم. هر دو دقیقه یک بار انقباض داشتم. ریچ را از خواب بلند کردم و به او گفتم که وقت آن شده که دوباره به شهر (که خانهٔ مادر شوهرم و بیمارستان آن‌جا بود) برگردیم و به بیمارستان برویم. او از این‌که چرا من این را زودتر و قبل از این‌که به خانه برگردیم به او نگفته بودم عصبانی شد و من هم از این‌که باعث دردسر بودم احساس خجالت می‌کردم. به خصوص که به او گفتم که مدتی بوده که مرتب احساس درد می‌کردم.

شب تاریک و بارانی و راه برگشت به پایین تپه و به سوی شهر پر از پیچ و خم بود. وقتی به بیمارستان رسیدیم دیگر دردم متوقف شده بود و حالا نگران این بودم که نکند فقط دردسر و زحمت الکی درست کرده باشم و زایمانم اتفاق نیافتد و بیمارستان من را به خانه برگرداند. من این را به ریچ گفتم و او پرسید چه کاری می‌خواهم بکنم؟ من تصمیم گرفتم که می‌خواهم به خانهٔ پدر و مادرش برگردیم. ما هم به آن‌جا رفتیم و ریچ خوابید و من هم در اتاق نشیمن بیدار نشستم.

مدت زیادی نگذشته بود که درد دوباره با تمام شدت خود بازگشت و ترس من از درد به ترس من از این‌که دردسر بیخود درست کنم غلبه کرد. من به بیمارستان تلفن

کردم و پرستار به من همان چیزهائی را که دکـترم گفته بـود گفت. او هم عقیـده داشت که احسـاس زایمـان من کاذب است. او گفت می‌تـوانم اگر می‌ترسم که زایمـانم نزدیک باشد، به بیمارستان بیـایم ولی اگر زایمـان کـاذب باشد به خانه فرستاد خواهم شد.

من کمی بیشتر منتظر ماندم و درد کشیده و گریه کردم. بالاخره به اتاقی که ریچ در آن خوابیـده بـود رفته و کلید فـــولکس قرمز رنگمـــان را برداشـــتم که بـــدون ایجـــاد مزاحمت بـرای کسی خـودم به بیمارسـتان بـروم. ریچ از خـواب بلند شد و من را در حـال رفتن دید و اصـرار کـرد که با هم بـــــرویم. من به او گفتم که خـــــودم می‌روم و احتمالاً بـاز هم چـیزی نیست و اگر خـبری بـود خـودم از بیمارســـــتان به او زنگ می‌زنم. او کلید را از دست‌های لرزان من گرفت و ما بی‌سر و صدا خانه را ترک کـرده و در خیابانهـــــای تاریک و خیس و ســـــاکت شب به راه افتادیم.

جمعه چهارم آوریل

درست قبل از نیمه شب دکـــتر بـــرای ملاقـــات من آمد و بله، من 4 سانتیمتر منبسط شده بودم. هیچ‌وقت خبر به این خوبی نشـنیده بـودم. احسـاس من کـاذب نبـود. تنها نیـاز بـود 6 سـانتیمتر دیگر منبسط شـوم تا بچه بتواند خارج شود.

زمـــان می‌گذشت و دکـــتر و پرســـتاران مـــرتب به من سرکشی می‌کردند ولی من پیشـرفتی نداشـتم. دکـترم مجبور شده بود که کیسهٔ آب من را پاره کند و نگران بود که دیگر آبی در رحمم وجـود نـدارد. من هم چشم به راه

بــودم که زودتر از این مرحله عبــور کنم. دکــترم به من توضیح داد که بچه دیگر در موقعیت مناسب برای زایمــان قــرار نــدارد، ولی نگــران نباشم. من به پهلو خوابیــدم و گذاشــتم تا به تــدریج جاذبه و طــبیعت روند خــود را طی کنند. ولی مشـــکل این‌جا بـــود که بی‌خوابی‌ها و غـــدا نخوردن‌هــای چنــدین روز گذشــته هم اکنــون نــیز من را فوق‌العــاده ضــعیف و حســاس کــرده بــود. این‌که به من می‌گفت نگـــران نبـــاش مانند این بـــود که به یک پرنـــده بگویند پرواز نکن. به زودی به من ســرم وصل کردنــد، به امید این‌که با تزریق مواد غــذائی لازم به این شــکل کمی به من نیرو و انرژی بدهند...

شوهرم ریچ از شروع این امتحان سخت در کنار من بــود و تنها شخص از خانوادهٔ من بود که اجازه داشت در اتــاق من باشد. بقیه در اتاق انتظار بودند. مدت زیادی نگذشت که من بــرای اولین بــار با درد شــدید یک زایمــان تمــام و کمال آشنا شدم. این درد طاقت فرسا بــدون توقف بــود و هیچ تخفیفی نــیز بــرای آن در افق دید نبــود. با گذشت زمان افزایش نگرانی را در چشمان دکــترم می‌توانســتم ببینم.

دکــترم می‌خواست که من تا حد ممکن اســتراحت کنم و انــرژیم را بــرای قســمت اصــلی زایمــان حفظ کنم، ولی این برای من ممکن نبود. به همین خــاطر دکــترم توصــیه کــرد که درد من را به طــور مــوقت توسط مســکن از بین بـــبرد تا بتـــوانم کمی اســتراحت کنم. ولی قبل از این‌که بتوانم جواب او را بدهم احساس کردم که حضوری آشـــنا در کنار من است. نمی‌دانستم این چه کسی یا چه چــیزی اســت، ولی مطمئن بــودم که آن‌جاست. مــادر من اولین

بچهٔ خود را در سال 1944 سر زایمان از دست داده بـود زیـرا دکترها بـرای کند کـردن روند زایمـان به او گـاز اتر بیش از حدی داده بودند. من نمی‌خواسـتم که این قضـیه تکرار شده و مواد مسکن و دارو وارد خون جنین شـده و از تلاش و توان او بـرای تحمل فرایند تولد بکاهد. چـیزی درون فکر من مرتبـــــــاً این را به من می‌گفت. من به دکترم گفتم که من هیچ داروئی که بتواند روی جـنین اثر بگـذارد را نمی‌خـواهم. نگـرانی دکـتر من بیش از پیش افزایش یافت و من می‌توانستم این را در صـدای او نـیز حس کنم.

ریچ هم از روند اتفاقات ناخشنود و نگران بود. هیچ چـیز مطابق انتظار او پیش نمی‌رفت. ولی بـرای پاسخ به این استرس‌ها و راحتتر کردن فضای سنگین آن‌جا، ریچ سعی می‌کـرد جک بگوید و همه را بخنداند. من این اخلاق او را به طور کلی دوست داشتم و او هم سعی زیادی کـرد که من را بخنداند. ولی متأسفانه این دفعه فایـده‌ای نداشت و در حقیقت این کـار او من را بیشـتر مشـوش می‌کـرد. من از ریچ خواســتم که از شــوخی کــردن و جک گفتن دست بردارد زیرا من قادر به خندیدن نیســتم، ولی او به خیـال کمک کـردن به این کـارش ادامه داد. من احسـاس کردم که شوخی و جک گفتن‌های زیـاد او کارها را بـرای من سـخت‌تر می‌کند. نمی‌دانسـتم چطـور به او بفهمـانم بـدون این‌که او را نـاراحت کنم. جـائی در اعمـاق قلبم می‌دانسـتم که در دردسر بـزرگی هسـتم و باید به زودی بـرای زنـدگی و جـانم بجنگم. من نیـاز داشـتم که تمـام تـوانم را متمرکز کنم و می‌دانسـتم که باید به تنهـائی به این نبرد بروم. من هم از دکتر خـواهش کـردم که ریچ را

از اتاق من بیرون نگاه دارد. دکـترم نـیز بلافاصـله من را فهمید و بدون هیچ سؤالی این کار را کرد...

دکترم می‌خواست که من اسـتراحت کنم ولی درد من رو به افـزایش بـود و دیگر به حـدی غـیر قابل تحمل نزدیک شده بود. با این حال من به زایمان نزدیک‌تر نشـده بـودم و شانس زایمـانم با وقـتی که تـازه به بیمارسـتان آمـده بـودم تفـاوتی نکـرده بـود. در آن موقع بـود که دکـترم تصمیم خود را گرفت. من دیگر توان و طاقت نداشـتم و همه به اندازهٔ کافی دردسر تحمل کرده بودیم. دکـترم به من عمل سزارین را پیشنهاد کـرد و من هم با شـرایط و دردی که داشتم از این پیشنهاد خوشحال شـدم. این چند ساعت برای من مانند چندین روز گذشته بود و گوئی یک هفته بود که بر روی این تخت خوابیـده‌ام. ولی اتفاقـات و تغیـیراتی در انتظـارم بودند که بـرایم غـیر قابل پیش بینی بود.

در پس ذهنم تـرس این که سر زایمـان و روی تخت عمل بمیرم بـود. ولی من آن را پس زدم و فقط می‌خواسـتم که این درد و کابوس پایان یابد. من و ریچ هم به سـرعت تمام فرم‌ها و رضـایت‌نامه را بـرای عمل امضـاء کـردیم. پرستارها من را برای عمل جـراحی آمـاده می‌کردند ولی به زودی طـبیعت تصـمیم گـرفت که زنـدگی من را بـرای همیشه تغییر دهد. در همان موقع بـود که جـنین در رحم من حرکت کرد و موقعیت و زاویهٔ خـود را تغیـیر داد. این حرکت کاملاً محسوس بود و مشـخص بـود که این کـودک می‌خواهد که هرچه زودتر به دنیا بیاید.

جـنین سـعی می‌کـرد که با سر خـود فشـار آورده و از روزنه‌ای که فقط 4 سانتیمتر باز شده بود بـیرون بیاید.

ولی فضای کافی بـرای این کـار نبـود و به همین خـاطر جریـان خـون به مغـزش مختل شـده و ضـربان قلبش به شـدت بـالا رفته بـود. مغز او که خـون کـافی دریـافت نمی‌کـرد به قلبش فرمـان داده بـود که سـریع‌تر بتپد تا زنده بماند. ولی حقیقت این بود که بچه در حال از دست رفتن بود و من نیز با مردن فاصلهٔ زیادی نداشتم.

ناگهان احساس کردم که ترس و درد شدیدی بـدن من را فرا گرفت بدون این‌که من کنترلی روی آن داشته باشم. من سـعی می‌کـردم در فکـرم خـودم را آرام کنم، ولی بدنم از من فرمان نمی‌برد. بدنم سعی داشت که جنیـنی را که 9 مـاه در خـود پـرورش داده و تغذیه کـرده بـود را حفظ کند، و در عین حال برای بقای خـود نـیز می‌جنگید. گوئی بدن من خـود زمـام امـور را به دست گرفته بـود و من و فکـرم دیگر کـاره‌ای نبـودیم. فضـای آن‌جا پر از نگرانی و سردرگمی شـده بـود. بلافاصـله اتـاق من پر از رفت و آمد شد و یک ماسک اکسـیژن روی صـورت من گذاشـته و به من گفتند که چطـور نفس بکشم تا تنفسم طـبیعی شـود، ولی من نمی‌توانسـتم به طـور طـبیعی تنفس کنم. اکسیژن اضافی علت دیگری هم داشت و آن این بود که بچه با نارسائی اکسیژن مواجه نشود.

به جای اتاق عمل من برای عکس بـرداری به اتـاق اشـعه ایکس فرستاده شدم. دکترها (اکنـون دیگر بیشـتر از یک دکـتر روی من کـار می‌کـرد) گفتند که باید بفهمند که در رحم من چه خبر است و برای این کار عکس برداری لازم است. عکس برداری نشـان داد که هیچ امیـدی به زایمـان طبیعی وجود نـدارد و در حقیقت زایمـان طـبیعی از اول هم تقریباً غیر ممکن بوده است. عکس‌ها نشان دادند که

انبساط من حالتی غیر طبیعی و معوج داشـته که دکترها نتوانسته بودند تا کنون به طور دقیق آن را حس کنند.

ولی این تنها خبر بد نبود. آن‌ها گفتند دیگر جای صـحبتی برای عمل سزارین هم وجـود نـدارد و آن هم غـیر ممکن است. اکنون دیگر تمام تلاش دکترها این بود که بـدن من وارد شوک نشود. زیرا اگر این شوک اتفاق می‌افتـاد، از آن بازگشـــتی وجـــود نداشت. دکترها در این بـــاره متفق‌القول بودند، و پیش بینی آن‌ها دربـارهٔ وضع من از بد به بـدتر و به وخیم پیشـرفت کـرده بـود. ممکن نبـود بتوانم بچه را به طور طـبیعی به دنیا بیـاورم و بـدنم هم دیگر امکـان تحمل یک عمل جـراحی را نداشت. من بین شرایط و انتخاب بد و بدتر گیر کـرده بـودم. آخـرین نظر تمـام دکترها این بـود که تنها راه بـرای این‌که من از این شرایط جان سـالم بـدر بـبرم این است که بچه را سـقط کنند. آن‌ها تمـام فرایند آن را با جزئیـات دلخـراش آن برایم شرح دادند. آن‌ها گفتند که من را بی‌حس و تقریباً خـواب خواهند کـرد بـدون این‌که کـاملاً بیهـوش بشـوم. سـپس بچه را کشـته و تکه تکه از من خـارج خواهند نمود....نمی‌دانمی چرا تمام این جزئیـات دل ریش کننـده و هولناک را برایم توضیح دادند. تنها تصـور چـنین چـیزی می‌بایست من را وارد حالت شوک می‌کـرد. ولی آن‌ها به عنـوان پزشک ناچـار بودند تمـام جنبه‌هـای آن را به من بگویند تا من فرم‌های مربوط را با آگاهی امضاء کنم.

ولی این کـار هم بـدون ریسک نبـود. آن‌ها احتمـال می‌دادند که اگر به خاطر مرگ کودک بدن من وارد شوک شود، از آن زنده بیرون نخواهم آمد. اگر قبول می‌کـردم شانس زنده مانـدن من 50 درصد بـود ولی بچه حتمـاً از

دست می‌رفت. برای من که جوان و سالم و قوی بودم این شانس زیادی نبود، ولی بهتر از شانسی بود که جنین به دنیا نیامدهٔ من داشت. او هم سالم و قوی بود، ولی اکنون در حال دست و پنجه نرم کردن با مرگ بود و با افزایش مرتب ضربان قلبش برای زنده ماندن تقلا می‌کرد.

متخصص مسئول در آن‌جا برایم توضیح داد که جائی برای صحبت دربارهٔ سزارین نیست زیرا من ضعیف‌تر از آنی هستم که بتوانم زیر عمل زنده بمانم. احتمال بالای 75 درصد داشت که قبل از این‌که بتوانند بچه را بیرون بیاورند من زیر عمل بمیرم. دکترها تمام سناریوهای مختلف را برایم شرح دادند و در هر حالت شانس نوزاد برای زنده ماندن نزدیک به صفر بود.

ناگهان صدای دکترها که در حال حرف زدن بودند به گوش من مانند نجوائی ضعیف تبدیل گشت. دکترها طوری حرف می‌زدند که گوئی هیچ راهی جز سقط جنین وجود ندارد. من آن را دوست نداشتم ولی از طرفی هم می‌خواستم این کابوس و تمام ترس من هرچه زودتر به پایان برسد. من می‌خواستم زنده بمانم. آن‌چه که دکترها می‌گفتند این بود که شاید، و فقط شاید بتوانند من را زنده نگاه دارند، به شرطی که بلافاصله دست به کار شوند. هر ثانیه مهم بود. احساس می‌کردم که دارم از لبهٔ دره‌ای به پایین هل داده می‌شوم بدون این‌که کسی باشد که بتواند دست من را بگیرد. گرچه اتاق انتظار پر از کسانی بود که من را دوست داشتند، عجیب است که یک لحظه هم به آن‌ها فکر نکردم.

دکترها به من گفتند که گرچه بچه هنوز زنده است، به خاطر نرسیدن اکسیژن در حقیقت از نظر مغزی مرده است. آن‌ها گفتند که از نظر عملی باید بچه را مرده به حساب بیاوری و اگر بخواهیم منتظر بمانیم که به طور کامل بمیرد، تو هم احتمالاً تا آن موقع خواهی مرد. ما هیچ‌وقت اضافی برای تلف کردن نداشتیم.

برای من فرم‌های رضایت نامه بیمارستان را برای امضاء آوردند و کارها را آماده کردند. هر دقیقه‌ای که تلف می‌شد یک درصد از احتمال زنده ماندن من که هم اکنون نیز زیاد نبود کاسته می‌شد. در آن زمان من از نظر اخلاقی مخالف سقط جنین برای حقظ جان مادر نبودم. من در درد بسیاری بودم و ترس بی‌حدی داشتم و همان موقع هم در عزای کودکم بودم. بدنم نیز کاملاً خسته و انرژیم تخلیه شده بود. من نمی‌خواستم این تصمیم دلخراش را بگیرم ولی چاره‌ای نبود. دکترها منتظر یک اشاره من بودند که کار را شروع کنند. به نظر ساده بود، ولی این طور نبود.

من می‌خواستم که بله را بگویم تا همهٔ این درد و مصیبت پایان یابد ولی نمی‌توانستم. دوست داشتم که کس دیگری این تصمیم را برایم بگیرد. شروع به دعا کردن کردم. می‌خواستم خدا این تصمیم را برایم بگیرد. ولی دکترها باید تصمیم را از زبان من می‌شنیدند. گفتم «خدایا، از تو خواهش می‌کنم» و هر دعائی که می‌توانستم کردم تا بالاخره دکترها به من فشار آوردند که تصمیم خود را بگیرم.

بالاخره تصمیم من گرفته شد و خود را مجبود دیدم که به تنها راه ممکن تن دهم. سعی کردم که بگویم «بله»،

ولی عجیب بـود که نجـوای آرامی که از زبـان من بـیرون آمد حـالت «نه» را به خـود گـرفت. این کلمه‌ای نبـود که من قصد گفتن آن را داشـتم. احسـاس کـردم که دوبـاره کلمهٔ «نه» در ذهن من نقش می‌بندد، همراه کلمات دعا، صبر، شجاعت، ایمان... برای من این کافی بود. احساس می‌کـــردم که به دعـــای من جـــواب داده شـــده است. می‌دانســـتم که این به این معـــنی است که باید بگـــویم «نه». خدا برای من تصـمیم گرفته بـود و او نمی‌خواست که من فرزندم را بکشم. سرسختی من شروع شد...

احساس کردم که ترس و نگـرانی درون من در حـال حل شـدن است. من فهمیـدم که در این مبـارزهٔ سـخت تنها نیســتم. به گــونه‌ای می‌دانســتم که من و کــودک هر دو سالم خواهیم بود. چیزی که نمی‌دانسـتم این بـود که من می‌بایست اول می‌مردم و با این مردن زندگی من بــرای همیشه تغییر می‌یافت. اشک مانند سـیل از چشـمان من سـرازیر شد. نه از روی حـزن و نـاراحتی، بلکه به خـاطر بــاری که از روی دوشم برداشــته شــده بــود. احســاس عـزاداری بـرای کـودکم و فقـدان او از دلم بـیرون رفته بود. این «نه» متعلق به من نبود، بلکه از جائی بـیرون از این دنیا و زنـدگی آن آمـده بـود، گرچه بر روی لبـان من شـــکل گرفته بـــود. این حس و حضـــور با من ماند و به شهامت من افـزود تا جـائی که من دیگر نه با نجـوا، بلکه بلند و با قاطعیت «نه» را می‌گفتم.

شـــــنیدن «نه» از من که همین چند دقیقه قبل کـــــاملاً متقاعد شده بودم که رضایت بدهم بـرای دکـترانم کـاملاً بـــاور نکـــردنی بـــود. آن‌ها اصـــلاً انتظـــار شـــنیدن آن را نداشــتند. بعد از چند لحظه سـکوت به خــاطر شک اولیه

شـــنیدن «نه» از من، دکترها شـــروع به صـــحبت با من نمودند. این دفعه دیگر لحن آن‌ها مانند قبل پر از ملایمت و همـدردی نبـود و به لحـنی قـاطع‌تر و محکم‌تر تبدیل شده بود. از دید آن‌ها من هنوز وخامت اوضاع خود و این حقیقت که به زودی خـــــواهم مـــــرد را درست نفهمیـده بـودم. آن‌ها گفتند «واقعیت را بپـذیر! کـودکت دیگر به یک گیاه (موجـود زنـده ولی فلج و بـدون شـعور) تبدیل شده و کـاری هم از دست کسی سـاخته نیست! به فکر جان خودت باش!». آن‌ها گفتند که اگر بگذارم جـانم را نجات بدهند در آینـده می‌تـوانم دوبـاره بـاردار شـده و فرزندان بیشتری به دنیا بیاورم. آن‌ها واقعاً می‌خواستند من را نجات بدهند، ولی بدون رضـایت من نمی‌توانسـتند دست به کار شوند. گفتند که شوهر و خانواده‌ام رضـایت داده‌اند و فرم‌ها را امضاء کرده‌اند و می‌دانند که انتخـاب درست چیست و من هم باید حرف حساب را گوش کـرده و امضاء کنم.

من متقاعد نشـدم، بلکه حـتی ذره‌ای تحت تـأثیر قـرار نگرفتم. من سرسخت و یک دنده بودم. آرامشی که همـهٔ وجود من را با گرمـائی مطبـوع پر کـرده بـود به من تنها جواب قابل قبول را داده بود. دکترها دیگر داشـتند با یک سنگ صحبت می‌کردند.

دکترها به تلاش خـود ادامه داده و مرتبـاً کلمـات «مـرگ مغـــزی» و «گیـــاه» را تکـــرار می‌کردند. من به دکـــتر متخصص زنـان خـودم نگـاهی انداخته و با چشـمان پر از اشک از او خـواهش کـردم که من را راحت بگذارند. پیش خود نگـران بـودم که نکند بـدون اجـازه من کـودک من را

سقط کـرده و از من بگیرند. اکنـون حـتی بیشـتر از قبل می‌ترسیدم، ولی به علتی متفاوت.

در کمال تعجب تمـام کسـانی که در اتـاق بودنـد، ناگهـان من فریـــاد بلنـــدی کشـــیده و به همه گفتم که تنهـــایم بگذارید. من هرگز در زندگیم اینقـدر بی‌ادب نبـودم، ولی این کـــار من نتیجه داده و بـــالاخره همه از اتـــاق بـــیرون رفتند. دکـــــــتر متخصصم بعد از چند دقیقه به آرامی به اتاق بازگشته و لب تخت من نشست و با صدائی ملایم و مهربان سعی کرد من را آرام کند. او به من اطمینان داد که «هیچ کس بـــدون اجـــازۀ مســـتقیم تو دست به کـــاری نخواهد زد». من از این‌که حـداقل یک دکـتر حـرف من را فهمید کمی راحت شـــدم. من با چشـــمانی اشـکبار از او پرســیدم «تو نخـواهی گذاشت که کـودک من را بکشـند، مگر نه؟». من هنوز نگران بـودم که نکند به نـوعی از یک قاضی یا جائی حکمی بگیرند که بتوانند برای نجـات جـان من کودک من را بدون اجازه سقط کنند، به خیـال این‌که من دیوانه شده‌ام و قدرت تصمیم گـیری بـرای خـودم را نـدارم. او گفت «البته که نه» و با صـدائی که خسـتگی و استیصـــال در آن نمایـــان بـــود گفت «چه کـــاری از من می‌خـواهی تا بـرایت انجـام دهم؟». من نمی‌دانسـتم چه کاری از او می‌خواهم. چه کاری قـرار است انجـام دهم؟ نمی‌توانستم از صدای درون فکرم بشنوم که چکـــار کنم. فکر کردم که اگر منتظر بمـانم بـالاخره به شـکلی من و کودکم هر دو جان سالم بـدر خـواهیم بـرد. هرچه منتظر ماندم هیچ ندائی درون خود نشـنیدم که من را رهنمـائی کند. تصمیم گـرفتم که صـادقانه به او بگـویم و گفتم که «فقط منتظر می‌شوم تا ببینم چه خواهد شد»

از چهرهٔ دکترم می‌توانستم بـبینم که او انتظـار پاسـخی بسیار بیشتر از چیزی که شنید را داشت. خیلی چیزها از ذهنم می‌گذشت ولی حفظ جان خودم آخـرین آن‌ها بـود. من منطقی‌تــرین چــیزی را که می‌توانســتم به او گفتم «اگر من اول بمیرم، از شما می‌خواهم که هرچه که نیاز است را برای حفظ جـان بچه انجـام بدهید. ولی اگر بچه اول مــرد، دیگر هر کـاری بخواهید می‌توانید با من بکنید. متوجه شدید؟». در فکر و قلبم می‌دانســتم که من و بچه هر دور زنــده خــواهیم ماند. من مطمئن هســتم که این نــدای درون من بـــود که از لبـــان من به دکـــترم گفت «همه‌چیز درست خواهد بود». گرچه کلمه به کلمه این را نشنیدم، این چیزی بود که ته قلبم می‌دانستم. هر بار که این جمله را برای خود تکرار می‌کردم، اطمینانم افزایش می‌یافت و با هر نفس اراده‌ام قوی‌تر می‌شد...

دکتر سخت کوش من، که در تمام این مـدت به من چشم دوخته بود، سعی کرد که برای یک بار دیگر بهترین سعی خــود را بکند و شــرایط را بــرایم توضــیح دهد. به طــور خلاصه و از میــان تمــام کلمــات پزشــکی او عملاً به من گفت که اگر بچه اول بمیرد، بـدن من وارد شـوک خواهد شد و به خـاطر ضـعف مفـرط خـواهم مـرد. اگر هم من اول بمیرم چون جریان خـونم متوقف می‌شـود، احتمـال بســـیار کمی است که آن‌ها بتوانند بچه را زنـــده از من خـــارج کنند. او ادامه داد «ولی من هر کـــاری که بتـــوانم بــرایت انجــام خــواهم داد». من گفتم که من هم چــیزی بیش از این انتظار ندارم. او که سـرش را از نـاراحتی یا استیصال، نمی‌دانم کدام، پـایین انداخته بـود گفت «پس فقط صــبر کــنیم؟» و با گفتن این جمله از اتــاق خــارج شد...

من تنها شده و شروع به مدیتیشن کردم. درد من اکنون دیگر بدون توقف بود. من سعی کردم با تمرکز دردم را به سمت بالا و سقف اتاق متمرکز کرده (و از خود خارج کنم) و آن را کاهش دهم. دیگر سقف اتاق برایم منظره‌ای بسیار آشنا شده بود. در تمام این مدت می‌توانستم صدای فریاد زنهای دیگر را که از سایر اتاقها می‌آمد بشنوم. هر یک از آن‌ها در مرحلهٔ مختلفی از وضع حمل بودند. من کم کم روحیهٔ خود را کمی از دست دادم و از اطمینان و عزمم کاسته شد.

فکر کنم در این حین دکترم با دکتر دیگری مشورت کرد، چون به زودی دوباره به اتاق آمده و به من گفت که آمپول خاصی هست که او می‌تواند مستقیماً به گردن رحم من تزریق کند که بدون این‌که وارد سیستم بدن جنین بشود از درد من خواهد کاست. او گفت که تضمینی نیست ولی ارزش امتحان کردن را دارد. من هم قبول کردم. این یک پیروزی کوچک برای دکترم بود و چهره‌اش کمی خوشحال‌تر شد. امید او این بود که من را آنقدر زنده نگاه دارد تا بالاخره با پزشکان برای سقط جنین موافقت کنم.

همین طور که آن‌ها من را برای این تزریق آماده می‌کردند، از دکترم پرسیدم که آیا من بیش از حد جزع و فزع کرده و مانند یک بچه رفتار می‌کنم؟ گفتم که من فریاد گوش خراش آن زن را از اتاق دیگر شنیدم و فکر کنم او درد زیادی می‌کشد. اقرار کردم که فریادهای او به من استرس می‌دهد. او گفت آن زن زایمان سوم خود را انجام می‌دهد و او همیشه خیلی جیغ می‌کشد. ولی دردی که هم اکنون من دارم به مراتب بیشتر از درد یک

زایمـــان طـــبیعی است و من مانند یک بچه نیســـتم. به نـوعی این حـرف او من را آرام کـرد و تحمل درد بـرایم کمی سـاده‌تر شد. بعد از این‌که دکـترم آمپـول را به من تزریق کرد شنیدم که به اتـاق آن زن رفت و با لحـنی که خیلی خــوب نبــود به او گفت «صــدای فریــادت را کمی پـــایین‌تر بیـــاور، در اتـــاق بقلی یک زن در حـــال مـــردن است». من بعد از آن دیگر فریادی از آن زن نشنیدم.

پزشکم هر یکی دو سـاعت یک بـار آمـده و مجـدداً به من همان آمپول را تزریق می‌کرد. باید اقرار کنم که این کار از درد من مقداری می‌کاست. دیگر صحبت زیـادی بین ما رد و بدل نمی‌شد. او منتظر بود که از من موافقتم را با نظر پزشــکان بشـــنود و من منتظر بـــودم که بچه متولد شود. جای حرف زیادی نبود. در تمام این مـدت انتظـار و تحمل درد، من مرتبـــاً در حـــال مدیتیشن و تمرکز روی جزئیات مختلف در و دیـوار اتـاق بـودم. من هر کـاری که بگویید می‌کـردم که ذهن خـودم را از فکر کـردن به دردم منحرف کنم...

من می‌دانســـــــتم که درد می‌تواند من را بکشد. من به خانواده یا شوهر یا دوسـتانم فکر نمی‌کـردم. من به بچه یا خـدا یا دعا کـردن نـیز فکر نمی‌کـردم. من هیچ کـاری نمی‌کردم به جز خیره شدن به سقف و انتظـار کشـیدن، تحمل کـــردن، و ســـاعتها که بســـیار طـــولانی به نظر می‌آمدند را یکی بعد از دیگـــری ســـپری کـــردن. تا موقع تزریق بعدی رسـیده و از کـابوس درد من انـدکی کاسـته شود. هیچ ایده‌ای دربارهٔ زمان و این‌که سـاعت چند است نداشتم. پرسـتارها بـرای چک کـردن شـرایط من رفت و آمد می‌کردند. دکترم هم گاه گاهی به اتاقم سـری می‌زد

تا مطمئن شـود من و کـودک هر دو زنـده هسـتیم. من مرتب به خـودم تلقین می‌کـردم که دردی وجـود نـدارد و سـعی می‌کـردم خـودم را زنـده نگـاه دارم. ولی حقیقت این است که درد من چنان شدید شده بود که گـاهی حس می‌کردم که حتی نمی‌توانم نفس بکشم.

دکترم دوباره به اتاق من آمد و من انتظار داشتم آمپـول بعدی را به من تزریق کند. ولی از چهـرهٔ او می‌توانسـتم ببینم که یک جای کـار مشـکل دارد. او به من توضـیح داد که نمی‌تواند بیشـــتر از این از آن دارو به من تزریق کند زیرا من به حد ظرفیت بدنم برای دریافت آن رسیده‌ام و تزریق بیشـتر آن ممکن است من را بکشد. جـالب این‌جا است که من داشـــتم می‌مـــردم، فقط بیمارســـتان نمی‌خواست که مـرگ من در اثر تزریق زیـادی این دارو باشد! دکـترم لب تخت من نشسـته و خیلی رک و بـدون حاشیه توضیح داد که من حداکثر 2 تا 3 ساعت دیگر زنده خواهم بود. با فقـدان داروی ضد درد، بـدن من درد را به طـور کامل احسـاس خواهد کـرد و به زودی وارد حـالت شک شـده و خـواهم مـرد. من دوبـاره پرسـیدم آیا عمل سـزارین امکـان دارد و او گفت که اصـلاً جـائی بـرای صـحبت در بـارهٔ آن نیست. من قطعـاً در اثر عمل وارد حالت شک شده و خواهم مـرد. گذشت زمـان بسـیار کند شده بود...

اتاق کاملاً سـاکت بـود و کسی حـرفی نمی‌زد. احسـاس می‌کـردم تمـام نگاه‌ها به من دوخته شـده و همه منتظر هستند من چیزی بگـویم. بـرای شکسـتن سـکوت، من به سـمت پرسـتاری که نزدیک تخت من بـود و تمـام مـدت سـاکت بـود برگشـته و از او پرسـیدم «بـیرون چه خـبر

است؟ هوا چطور است؟». سؤال من کاملاً تصادفی نبود. من در گذشته گاهی فکر کرده بودم که روزی که می‌میرم آب و هوا چطور خواهد بود و الان موقع مناسبی برای پرسیدن این سؤال بود...پرستار با مهربانی به من گفت که وقتی او شیفت کاری خود را شروع کرده بود باران می‌بارید. من در ذهنم که بسیار ضعیف شده بود با خودم فکر کردم «چرا من حتی نمی‌توانم در یک روز آفتابی بمیرم!». از پرستار پرسیدم که ساعت چند است و او پاسخ داد «ساعت 9 است». من کمی فکر کردم ولی نمی‌توانستم به یاد بیاورم که شب است یا روز زیرا کاملاً حساب وقت و روز را از دست داده بودم. اتاق چنان ساکت بود که می‌شد صدای افتادن یک سوزن را شنید. من پرسیدم «معذرت می‌خواهم، ممکن است به من بگویید 9 صبح است یا 9 شب؟». چشمان من در حال گریستن بودند. پرستار در حالی که سعی می‌کرد اشکهای من را پاک کند با نگاهی پر از هم دردی و شفقت به من گفت «9 شب». او به سرعت چشمان خود را از من برید و سرش را پایین انداخته و چیزی زیر لب با خود زمزمه کرد و معذرت خواهی کرده و در حالی که می‌گریست به سرعت از اتاق خارج شد. دکترم بلافاصله از من معذرت خواهی کرده و گفت که این عکس‌العمل پرستار خیلی غیر حرفه‌ای بود. من از دست دکترم به خاطر این حرفش و نداشتن ترحم برای این پرستار کمی عصبانی شدم. دلم برای این پرستار سوخت و احساس گناه کردم که باعث شدم او جلوی دیگران کنترل احساسات خود را از دست بدهد. از دست دکترم به خاطر این‌که اینقدر حرفه‌ای و خشک با قضیه برخورد کرده بود رنجیدم و به

او گفتم «اشـکالی نداشت». ولی اکنـون دلم بـرای این دکتر هم می‌سوخت که چطور بعد از این همه مـدت چـیز زیـادی راجع به او شخصـاً نمی‌دانم. احسـاس می‌کـردم دارم در مورد تمام اتفاقـات آن شب عصـبانی شـده و به هم می‌ریزم.

دکـترم خـودش هم دیگر به چشـمان من نگـاه نمی‌کـرد. حس می‌کـردم که می‌ترسد که خـودش نـیز احساسـاتی شـود و او نمی‌توانست اجـازه دهد که من اشـکهای او را ببینم. او بـدون این‌که به من نگـاه کند یا حـرفی بزند لب تخت من نشست و ما هر دو مـدت زیـادی را در سـکوت گذراندیم. من با دقت بیشتری به او نگریسـتم. چهـرهٔ او بسیار خسته بود. احسـاس کـردم که خودخـواه بـوده‌ام و تـوجهی به این‌که او نـیز چه شب سـختی را می‌گذراند نکـرده‌ام. او یک دکـتر بـود و داشت یک مـریض را سر زایمـان از دست می‌داد. مـردی که قـوی و حـرفه‌ای بـود حالا خود با احساساتش کلنجار می‌رفت و سعی می‌کـرد آن را تحت کنترل داشته باشد.

بـالاخره دکـترم سـعی کـرد خـود را جمع و جـور کـرده و سخنانی را که از قبل از آمدن به اتاقم آمـاده کـرده بـود به من بگوید: «افـراد زیـادی در اتـاق انتظـار هسـتند که می‌خواهند تو را ببینند. بعضی از آن‌ها مدت زیادی بـرای دیدن تو صبر کرده‌اند. در شرایط عادی بیمارسـتان فقط به شوهرت اجـازهٔ ورود به این اتـاق را می‌دهد. ولی من در این شـرایط خـاص اسـتثناء قائل شـده و می‌گـذارم همگی به این‌جا بیایند و تو را ببینند».

دکـتر به من نگفت که من آن‌ها را می‌آورم تا بـرای بـار آخر با تو خـداحافظی کننـد، ولی این حـرف او مانند یک

جریان برق تـرس را بر دل من نشـاند. من نمی‌خواسـتم کسی من را در این وضع و شـــرایط ببیند. من حـــتی دوست نـــدارم کسی از نزدیکـــانم من را در حـــال گریه کردن ببیند، چه برسد به مردن. احساس کردم که بدنم از تصور آن مور مور شد. من نمی‌خواستم که آن‌ها با دیدن من در این حال اذیت بشـوند. با صـدای بلنـدی به دکـترم گفتم «نه! در حـــال حاضر نمی‌خـــواهم کسی به اتـــاقم بیاید». خوشبختانه لحن من به اندازهٔ کافی قـاطع بـود و دکترم هم با من بحثی نکرد.

من به او گفتم «من از تو می‌خـــــــواهم که تمـــــام دستگاه‌هائی که به من متصل هستند را قطع کـنی». بعد از سکوتی طولانی، او سرش را به نشانهٔ قبول تکان داد و تمام دستگاه‌ها را قطع کرده و از من دور کرد. ســپس به من کمک کرد که در تختم کمی راحتتر باشم. احسـاس کردم که دوباره آزاد شـده‌ام. بعد از این‌که او این کـار را انجـــام داد و شـــرایط و ظـــاهر من را به یک آدمـــیزاد نزدیک‌تر کرد، خـودش روی صـندلی که در کنـار تخت من بـود دست به سـینه نشسـته و سـرش را پـایین انـداخت، گـویی در حـال دعا است. من مـدتی منتظر مانـدم که او چیزی بگوید ولی بالاخره از او پرسیدم که چکار می‌کنـد؟ او گفت که لحظه به لحظه تا آخر و تا وقتی که بمیرم در کنار من خواهد ماند.

من از جائی درونم که برای مدتی مخفی و ساکت مانـده بود شروع به صحبتی طـولانی با او کـردم: «تـام، تو آدم خـــوبی هســـتی. ولی فقط یک آدمی، همین! تو خـــدا نیستی! تو هر کاری که از دسـتت سـاخته بـود بـرای من انجام دادی و اکنون دیگر کنترل شرایط از دست تو خارج

است. من از تو خـــــواهش می‌کنم که به خانه و نـــــزد خـــانواده‌ات برگـــردی. اصـــلاً فرامـــوش کن که من را می‌شناسی. زندگی من اکنون فقط در دســتان خداست. خواهش می‌کنم...برو خانه!»

او تحت تأثیر قـرار نگـرفت. تنها نگـاهی به من انـداخت، گـــوئی به یک قورباغـــهٔ دو سر نگـــاه می‌کند. به نظر می‌رسـید که می‌خواهد چـیزی بگوید ولی دوبـاره فکـری کرده و بدون این‌که جـوابی به من بدهد سـرش را پـایین انداخت. من دوباره تلاش کـردم: «تـام، به حـرفم گـوش کن! مگر نشـــنیدی؟ بـــرو خانه! من از تو می‌خـــواهم که همین الان بیمارستان را تـرک کـنی. هیچ کـار دیگـری از دست تو ساخته نیست». من به سـخنان خـودم با صـدای بلندتر ادامه دادم و سعی کردم که او را متقاعد کنم ولی بی‌فایـده بـود. بـرایم مهم بـود که تنها باشم. نمی‌دانم چرا، ولی در ته قلبم می‌دانستم که باید تنها باشم و این مبارزه جدید من شد.

دکترم سعی کرد دوباره کنترل وضعیت را به دست بگیرد و گفت «من با تو خـواهم ماند! من نخـواهم گذاشت که مـــریض من تنها بمـــیرد!». این حرفها را به آرامی و با لبـانی که می‌لرزیدند می‌زد. می‌دیـدم که او از دست من مستعصل و عصبانی است. این برای او نیز تجربه سختی بـــود. ولی فکر کنم که می‌بایست تنها می‌شـــدم، زیـــرا سرسختی من قوی بـود و حاضر به کوتـاه آمـدن نبـودم. خیلی تشـــنهٔ این بـــودم که کـــاملاً تنها باشم. به او گفتم «تـــام، من تنها نخـــواهم بـــود، این را قـــول می‌دهم». احساس می‌کـردم که نیـاز دارم با خـدا صـحبت کنم. من حرفهای زیادی داشتم که به خدا بگـویم: «بی عـدالتی، و

کلاه رفتن سر من». باید قبل از قبول کردن حکم مـرگم این حرفها را خصوصی به خدا می‌گفتم. گفتم «تام، من می‌خواهم که بـروی خانه. می‌خـواهم همین الان بـروی. وقـتی که می‌روی لطفـاً چراغ‌ها را خـاموش کن و در را ببند. من نیاز به یک مقدار زمان برای آماده شدن دارم». من این حـــرف را با حـــداکثر قـــدرت و اراده‌ای که می‌توانستم از میان اشکها در خـود بوجـود بیـاورم به او گفتم. من از اشـکهای خـودم متنفر شـده بـودم زیـرا به نظر من نقطه ضـعف بودند. خـودم هم از لحن و بیـان خودم تعجب کردم.

او بالاخره متقاعد شده ولی به من گفت که اگر نظرم را عـوض کـردم و او همین بـیرون خواهد بـود. من مرتبـاً تکـرار کـردم که لطفـاً به خانه بـازگرد. قبل از رفتن، او دگمـهٔ خـبر کـردن پرسـتار را در دست من گذاشـته و انگشـتان من را دور آن قـرار داد و گفت «خـوب گـوش کن! کافیست که این دگمه را فشار دهی و من بلافاصله این‌جا خواهم بود. خیلی خوب؟ به یاد داشته باش که اگر چـیزی نیـاز داشـتی من همین بـیرون هسـتم» و این را چنـدین بـار تکـرار کـرد و بـالاخره به آرامی و با بی‌میلی اتـاق را تـرک کـرد. من که دیـدم نزدیک است که به خواسته‌ام برای تنها ماندن برسم قول دادم که به حـرف او عمل خواهم کرد.

با بسـته شـدن در، اتـاق در تـاریکی کامل فـرو رفت. در ابتدا این کمی شکه کننده بـود و احسـاس کـردم تـرس و نگرانی مانند یک مه زنده من را فرا گرفت. به خود گفتم بس کن! و سعی کردم خـودم را آرام کنم. هیچ‌وقت قبل

از این از تاریکی نترسیده بودم. در حقیقت از آن خوشم هم می‌آمد. اکنون هم قرار نبود اجازه بدهم که تاریکی فکر من را تحت تأثیر قرار دهد و من را به مکانی ترسناک ببرد. من سرم را به اطراف چرخاندم و به تصویری که قبل از تاریک شدن از اتاق در ذهنم نقش بسته بود نگریستم. هیچ چیزی جز تاریکی کامل آن‌جا نبود و ذره‌ای از نور وارد اتاق نمی‌شد تا وقتی که چشمانم کاملاً به تاریکی عادت کردند.

من دستانم را جلوی صورتم گرفتم ولی نمی‌توانستم آن را ببینم. پیش خودم فکر کردم که چقدر جالب که آخرین کشف من در دنیا قبل از مردنم احساس تاریکی کامل است. به تدریج که آرامش به من بازگشت، دوباره به مرگ فکر کردم. سعی کردم دوباره از ابتدا به کل قضیه و تمام مراحل آن فکر کنم که چطور از این‌جا سر در آورده‌ام. پیش خودم فکر کردم که باید کاری باشد که بتوانم انجام دهم، حتی در حالی که در تاریکی کامل روی تخت دراز کشیده‌ام. ناگهان صدائی در فکرم به من گفت که دعا و مناجات کنم. سؤال من جواب داده شده بود.

من هیچ‌وقت در دعا کردن زیاد خوب نبودم ولی سعی خود را کردم: «خدای عزیز من! من در حال مردن هستم و تو را می‌خوانم. نمی‌خواهم بمیرم! پیش من بیا و من را شفا بده! به تو دعا می‌کنم!». من با صدای بلند دعا کردم و احساس کردم که صدایم از دیوار منعکس شده و کمی در اتاق پیچید. در ابتدا انعکاس صدایم من را کمی شرمنده کرد ولی بعد به من آرامش داد. شنیدن صدای خودم به من می‌گفت که هنوز زنده هستم. من سعی

کردم که بر روی خارج کـردن درد از بـدنم توسط صـدایم تمرکز کنم... بعد از مــدتی آهی از سر یــاس کشــیده و گفتم «فایده‌ای نــدارد. خیلی به نظر احمق می‌آیم». من با این نــوع دعا کــردن راحت نبــودم و طبع من نبــود. تصمیم گرفتم فعلاً دعا کردن را کنار بگذارم.

در حالی که به سقف می‌نگریستم شروع به آواز خواندن کردم. نمی‌توانسـتم در آن تـاریکی سـقف را بـبینم ولی می‌دانسـتم که هنـوز آن‌جاست. تمـام تمرکـزم روی این بود که با مدیتیشن درد خودم را از طریق صـدا به سـقف و از آن‌جا به دنیــای خــارج و در نهــایت به آســمان و گوش‌های خدا منتقل کنم. من زیاد به کلیسا نرفته بـودم ولی هنوز می‌توانستم چند آوازی را به یاد بیاورم. گرچه تمام کردن آن‌ها برایم مشکل بود زیرا همهٔ آواز را به یاد نمی‌آوردم. ولی آواز خواندن نیز کمکی به درد من نکـرد. با افزایش درد، توانائی من برای این‌که بتـوانم به چـیزی بجز نفس کشــیدن فکر کنم و چــیزی را به یــاد بیــاورم کاهش یـافت. به خـود می‌گفتم «به نفس کشـیدن ادامه بـــده! نفس بکش! اگر نفس می‌کشی معلـــوم است که هنــوز زنــده‌ای!». دیگر نمی‌توانســتم هیچ چــیزی به یــاد بیاورم و گفتم «خـدایا! می‌دانی که در قلب من چیسـت، هر چند که من نتـــوانم آن را بگـــویم. خـــدایا خـــواهش می‌کنم! دعای من را بشنو!»

برای من محـرز شـده بـود که دارم می‌مـیرم و کسی هم برای نجاتم نمی‌آید. درد دیگر مانند مـوج از سر تا پـایم و در تمـام بـدنم سـرازیر می‌شد. با هر مـوج درد خطر این بود که وارد شـوک شـده و بمـیرم. ولی من به مبـارزه‌ام ادامه دادم و هنوز امید داشتم که به نوعی معجــزه‌ای رخ

دهد. متوجه شـــــدم که دیگر آواز خوانـــــدن را متوقف کرده‌ام...

من مجبـــور شـــدم که با واقعیت رو در رو شـــوم. دیگر نمی‌توانستم با این درد کنار بیایم. بـرایم مـردن بهـتر از تحمل این همه درد بـــود و دیگر از آن ترسی نداشـــتم. اکنـــون دیگر از درد بیشـــتر از مـــرگ می‌ترســـیدم. دیگر تقریباً آماده بودم که مردن را قبول کنم. دعا کردم: «ای پدر بهشتی من! نـام تو مقـدس بـاد! بر زمین پادشـاهی کن تا در زمین هر آن‌چه در آسمان است انجـام شـود...» و فکرم کـاملاً خـالی شد و نتوانسـتم بقیـهٔ آن را به یـاد بیاورم. من خیلی سعی کردم ولی درد نمی‌گذاشت حتی این کلمـــات را تمـــام کنم. بـــرای یک لحظه خســـتگی و عصبانیت و استیصال بر من چنـان غلبه کـرد که حـتی از درد وحشتناکی که داشتم نیز بیشـتر شد. فریـاد کشـیدم «خدایا چگونه می‌توانی اجـازه دهی این‌طـور بشـود؟ من برای مردن خیلی جوان هستم! کودک من هنـوز حـتی به دنیا نیامده است. چرا نمی‌توانی بگذاری ما زنده بمانیم؟ مگر من چکار کرده‌ام؟ چرا این کار را با من می‌کنی؟ آیا من را به خاطر چیزی مجـازات می‌کـنی؟». من با صـدای بلند در اتـــاق خـــالیم در حـــال گریه کـــردن بـــودم و با عصبانیت این حرفها را به خدا می‌گفتم.

از روی بی‌چـارگی سـعی کـردم که خـودم را آرام کنم تا بتوانم فکر کرده و با خدا معامله‌ای کنم «خدایا! بگذار که بچـــهٔ من زنـــده بماند و من را به جـــایش بـــبر. آیا راضی می‌شوی؟ خدایا! یا این‌که بگـذار من زنـده بمـانم تا بعـداً دوباره بچه دار بشوم. من زندگیم را صـرف خـدمت به تو خواهم کرد. این چطـور اسـت؟ نـه، مگر می‌شـود با خـدا

چانه زد؟ چقـدر احمق هسـتم. من در مدرسـهٔ مسـیحی یکشنبه این را یاد گرفته‌ام. خدایا درست می‌گـویم؟ تو با کسی چانه نمی‌زنی!» من این‌ها را به اتـــاق خـــالی و تاریک می‌گفتم. «خـــدا هر آن‌چه را که می‌خواهد بـــرای دلایلی که خـــــــود می‌داند می‌کند. تنها او حکمت آن را می‌داند. من در موقعیتی نیستم که خـدا را مـورد سـؤال قرار بـدهم.» من سـعی کـردم که خـود را متقاعد و آرام کنم.

آن‌گاه، ناگهـان متوجه صـدای آرامی شـدم که در ابتـدای این ماجرا در دل من نجـوا کـرده بـود: «تو خـواهی مـرد، ولی واهمه نداشته باش! صبور باش، ایمان داشته باش، دعا کن، و نــترس...و بمــیر». من با عصــبانیت به اتــاق خــالی گفتم: «پس تمــام این قضــیه راجع به مــردن من است؟ پس چه بخواهم چه نخـواهم دیگر موعد من بـرای مـــردن اســـت؟ خیلی خـــوب، مســـئله‌ای نیســـت، من می‌میرم.» و سعی کردم خودم را آرام کنم.

«خـــــــــــدای عزیز! می‌دانی که من همیشه به تو تعلق داشـــــته‌ام. پس من با بی‌میلی و حـــــزن روحم را به تو بازمی‌گردانم.» من آخرین دعای خـودم را با عصـبانیت و عـــزا شـــروع کـــردم «روح من متعلق به توست. اکنـــون می‌تـوانی آن را بـــازپس گـــیری. از این‌که من بـــرایت آن دختری که می‌باید می‌بـودم نبـودم من را ببخش.» من به گریه ادامه دادم «خـــــــدای عزیز من، من بچه‌ام را به تو هدیه می‌دهم. من آماده هستم. لطفاً کار را سریع تمــام کن و به درد من پایان بده!»

من تا آن‌جا که می‌شد جـــای خـــودم را روی تخت راحت کـردم. سـعی کـردم گـریه‌ام را متوقف کنم و به نسـبت

شرایطی که داشتم تا می‌شود ذهنم را پـاک کنم. سـپس اجـازه دادم که درد کـاملاً بر من غلبه کند و وجـود من را تحت کنــترل بگــیرد. دنــدانهایم را به هم فشــار دادم و گذاشتم درد آن‌چه از من باقی مانده بـود را در بر گـیرد. من با تمرکز سـعی کـردم تمـام دردی را که به سـقف و دنیای خارج فرسـتاده بـودم را به بـدنم بـازگردانم. تمـام تقلای خــودم را کــردم که هر فریــادی که می‌خواست از لبان من خارج شود را متوقف کنم. خیلی سریع همه‌چیز تمام شد. من مردم!

در یک آن من وارد یک تونل یا چیزی شبیه به آن شدم که با نــوری خــالص و بســیار زیبا و به رنگ آبی و ســفید پر شده بود. نور آنقدر شدید بود که می‌بایست چشـمان من را آزار می‌داد، ولی این طور نبود. من به بــدن (معنــوی) خــودم نگــاه کــردم و دیــدم که ردائی ســفید و بلند به تن دارم. من به پاهایم خیره شدم و در فکر بودم که چطــور از حالت خوابیده روی تخت به این‌جا آمده و در این مکان بسیار زیبا ایستاده‌ام. من از دیدن پاهای برهنه‌ام خنده‌ام گــرفت. دیگر ترسی در من نبــود و درونم پر از شــعف و کنجکاوی شده بــود. تمــام جزئیــات آن‌چه را که تا قبل از وارد شدن به این سرای نور برایم اتفاق افتاده بود را به یاد آوردم. می‌دانســتم که این آغــاز روزی باشـکوه بـرای من است. من دیگر گریه نمی‌کردم بلکه می‌خندیدم.

شــروع کــردم که در ذهنم همه‌چــیز را چک کنم: «آیا من هنوز حامله هستم؟». نگاهی به خودم انداختم و دیدم که نه. «آیا هیچ درد، تـــرس، حـــزن، استیصـــال، گیجی، یا خشـــــمی حس می‌کنم؟» پاسخ منفی بـــــود. پس چه احساسی داشـــتم؟ من احســـاس خوشـــحالی، گـــرمی

مطبوع، راحتی، اطمینان، عشق، و مورد مراقبت بودن داشتم و بسیار کنجکاو و منتظر بودم. می‌دانستم که چیز خارق‌العاده‌ای اتفاق افتاده و چیزهای بیشتری نیز در شرف اتفاق هستند. می‌توانستم آن را حس کنم.

کنجکاوی من به مراتب افزایش یافت. «آیا من زنده هستم یا مرده؟ این‌جا کجاست؟ بهشت؟» من از خود سؤال می‌کردم ولی جوابی نمی‌گرفتم. سعی کردم که از کلیسا چیزهائی که در مورد مردن و بهشت یادگرفته بودم را به یاد بیاورم. فکر کردم «بگزار ببینم، آیا دروازه‌های مرواریدی (بهشت) را در این‌جا می‌بینم؟ نه! فرشتگان؟ خیر»... از جائی که ایستاده بودم تا جایی که چشم کار می‌کرد تنها می‌توانستم نور را ببینم. تنها چیزی که می‌دانستم این بود که من مورد محافظت و نوازش هستم و در این نور خارق‌العاده و درخشان قرار دارم. من احساس تنهایی یا خستگی نمی‌کردم بلکه برعکس احساس سلامتی و راحتی و زنده بودن و آرامش می‌کردم. ولی به یاد آوردم که یک لحظه قبل از این از درد در حال فشار دادن دندان‌هایم به هم بودم و منتظر مرگم بودم. با خودم فکر کردم که من باید مرده باشم و مردن چیز زیاد بدی نیست. در حقیقت خیلی هم خوب است! ولی سؤال من این بود که چه چیزی قرار است اتفاق بیافتد؟ به یاد داستانهایی افتادم که می‌گفتند وقتی می‌میرید افراد درگذشته از فامیل یا دوستان به استقبالتان می‌آیند. من منتظر ملاقات یکی از آن‌ها یا یک فرشته یا کسی مانند آن بودم و ذهن من پر از سؤال‌های گوناگون بود...آن‌جا سکوت خارق‌العاده‌ای حکمفرما بود. تازه متوجه شدم که ما در دنیا هیچ‌وقت در سکوت کامل نیستیم و همیشه صدائی

می‌شنویم، حتی اگر صدای نفس کشیدن خودمان یا ضربان قلبمان باشد. ولی سکوت این مکان مطلق و آرامش بخش بود و من آن را واقعاً دوست داشتم.

هم‌چنین هیچ حرکتی نیز در این مکان نبود. از جایی که من ایستاده بودم تونل به نظر بی‌انتها می‌آمد... ولی این مکان به هیچ وجه خالی به نظر نمی‌رسید. تصمیم گرفتم که مستقیماً به سمت مرکز تونل بروم تا ببینم چقدر بزرگ است. همینطور که جلو می‌رفتم داد می‌کشیدم «آهای، کسی این‌جا هست؟» و انتظار داشتم که هر لحظه کسی یا شخصیت مقدسی جلوی من ظاهر شود. من برای مدتی رفته و متوقف شدم و نگاهی انداختم تا ببینم آیا می‌توان چیز قابل تشخیصی (غیر از نور یا تونل) دید. هیچ چیز دیگر آن‌جا نبود و من به قدم زدن خودم ادامه دادم. ناگهان مانند این‌که یک طناب پلاستیکی به کمر من وصل شده باشد که به انتهای کشش خود رسیده است، با شدت و سرعت بسیار زیاد به عقب کشیده شدم. هیچ فرصتی برای این که بخواهم سؤالی بپرسم نبود. خودم را در اتاق بیمارستان نزدیک به سقف و بالای سر بدنم که روی تخت افتاده بود یافتم.

من چشمان خود را بسته و مانند پری که به آرامی به زمین می‌افتد با حرکاتی گهواره مانند پایین رفتم. ابتدا احساس نمی‌کردم به بدنم بازگشته‌ام ولی حس‌هایم یکی یکی به من برگشتند. اول دست‌هایم، سپس پاهایم، و سپس وزن تمام بدنم را روی تخت حس کردم. نمی‌دانستم چه مدت از بدنم دور بوده‌ام. ولی احساس می‌کردم که مدت زیادی نبود. اکنون بدنم برایم خیلی

سنگین و معذب به نظر می‌رسید. صدای نفس خودم را می‌شنیدم و صداهای بیرون اتاق نیز کمی به گوشم می‌رسید.

من از این‌که به بدنم برگشتم ذوق زده نبودم. دوباره سؤالات من شروع شدند: «آیا زنده هستم؟ یعنی به بیمارستان بازگشته‌ام؟» ولی الان دیگر دردی حس نمی‌کردم. سؤال بزرگ برای من این بود که «این دیگر چه چیزی بود که برایم اتفاق افتاد؟» چشمهایم بسته بودند ولی می‌توانستم نور درخشانی را ببینم. پاسخ سؤال اول من این بود «من زنده‌ام. شاید خوابم برده بوده و تنها خواب می‌دیدم!» و با خودم خندیدم. «فکر کنم دکترم به اتاقم آمده و چراغ‌ها را روشن کرده است...من واقعاً به این خواب نیاز داشتم. حالم هزار باز از قبل بهتر شده است. فکر کنم دکترم آمده تا ببیند من زنده هستم یا مرده».

ولی حقیقت این است که دکتر در اتاق من نبود. پیش خودم چک کردم تا ببینم آیا آن ترسی که از مردن داشتم هنوز با من هست یا نه. ولی هیچ ترسی در من نبود. آرامش و شعفی که تجربه کرده بودم هنوز هم تا حدودی با من بود، با این‌که من دیگر کاملاً بیدار بودم. در خودم درد و خستگی مفرطی که داشتم را جستجو کردم، ولی هیچ یک از آن‌ها دیگر در من نبودند. چشمانم را باز کردم تا ببینم آیا می‌توانم با دکترم صحبت کنم. چشمانم را باز کردم و دیدم که (علی رقم آن‌چه تصور کردم) چراغ اتاق هنوز خاموش است ولی اتاق با نوری سفید و مطبوع فروزان بود. پیش خودم فکر کردم شاید صبح شده است و از لای پنجره اتاق نور به داخل می‌تابد. پیش خودم

فکر کردم «چقدر بیدار شدن و شروع روز به این شکل لذت بخش است». متوجه شدم که این نور نمی‌تواند از بیرون اتاق باشد زیرا در حقیقت این اتاق هیچ پنجره‌ای نداشت. آدرنالین به رگهای من سرازیر شد و روی تختم مستقیم نشستم. در اتاقم هنوز بسته بود و چک کردم و دیدم که هنوز حامله هستم.

با این‌که چراغها خاموش بودند من می‌توانستم کوچک‌ترین خلل و حفرهٔ روی دیوار یا سقف را ببینم. من به تمام گوشه و کنار اتاق نگریستم و دیدم که همه‌چیز هنوز سر جای خودش است. من به دستان خودم که جای سوزن و سرم‌ها روی آن باد کرده بود نگریستم. می‌توانستم به خوبی آن را ببینم. تنها چیزی که در اتاق متفاوت بود این بود که دیگر یک جای سرد، ترسناک و غریب نبود. این نور سفید درخشان جو اتاق را تغییر داده بود. این همان نور سفیدی بود که در رؤیای خود دیده بودم. این نور در اتاق چنان درخشان بود که باید چشمان من را آزار می‌داد، ولی این طور نبود. حس کردم که تنها نیستم.

ناگهان صدای رسایی را شنیدم که گفت:

«نمی‌توانی آن‌چه که متعلق به خود من است را به من هدیه بدهی».

کلمات در گوش و سر من می‌پیچیدند و بدن من از شنیدن آن تکانی خورد و من را مجبور کرد که راست‌تر بنشینم. من هیچ شک و تردیدی نداشتم که کاملاً بیدارم، و چه کسی و کجا هستم. تمام توجه من به این صدا

معطوف شد. صدا از نور درخشانی می‌آمد که اتـاق را پر کرده بود.

قبل از این‌که فرصت را داشـته باشم و بتـوانم دهـانم را باز کرده و سؤالی بپرسم، اثر و ضربهٔ این صدا و معنـای کلمات رسای آن مانند سیلی به مغزم سرازیر شدند. من مانند کـامپیوتری شـده بـودم که یک برنامه جدید را نصب می‌کند. ســـؤالاتی در ذهنم شـــکل می‌گرفتند و قبل از این‌که نیازی به پرسـیدن آن‌ها داشـته باشم آزادانه پاسخ داده می‌شدند: قرار نبود بمیرم، فرزنـدم یک پسر بـود و نه تنها او هم زنـــده می‌مانـــد، بلکه هیچ آســـیب مغـــزی متوجه او نبود. او سالم و کامل از طریق سـزارین متولد می‌شد.

بله، من پیغام را درست شنیده بـودم: «صـبر کن، ایمـان داشته باش، نترس، دعا کن و بمیر». من تمام این کارها را انجـام داده بـودم. البته من در میـان آن کارها مقـدای هم عصبانیت و خشم ابراز کرده بودم ولی آن به حسـاب نمی‌آمد. این پیغـــامی فوق‌العـــاده بـــود! من آن‌چه را که می‌شنیدم دوست داشتم و منتظر بیشتر بودم. اشـکهای شوق بر روی گونه‌هایم روان شدند و من هم هیچ سـعی برای توقف آن نکردم. من از این چشمهٔ اطلاعاتی که بر من ســـرازیر می‌شد می‌نوشـــیدم و این چشـــمه ادامه داشت.

خدا به ما فرزند عطا می‌کند ولی آن‌ها هیچ‌وقت مـال ما نیسـتند، بلکه به خـدا تعلق دارند. به ما این افتخـار داده شـــده که آن‌ها را بـــزرگ کـــرده و به آن‌ها بـــرای مـــدت کوتاهی عشق بدهیم و سپس باید بگذاریم که خود دنیا را تجربه کنند. ما باید زنـدگی بچه‌هایمـان را به خـدا واگـذار

کنیم، چه یک ثانیه در این دنیا باشند و چه 100 سال. هر زنـــــدگی که به این دنیا می‌آید از روی برنامه و بـــــرای هـدفی است. ما هیچ‌گـاه از برنامه و طـرح خـدا بـرای زندگیمان خبر نداریم، ولی خدا خبر دارد.

بـرای تک تک کسـانی که به این دنیا می‌آینـد، فرشـتگان فرستاده می‌شوند تا این پیغـام را به او بدهند که خـدا با ماست. فرشتگان با ما سخن می‌گویند تا به ما کمک کنند که منظور خـود را در زنـدگی به انجـام برسـانیم. ما باید یاد بگیریم که آن‌ها را بشنویم و برای این کـار باید درون خود سکوت بیابیم...

مـرگ، حـتی اگر بـدترین و کـثیف‌ترین و بی‌رحمـانه‌ترین راه‌ها را در زندگی انتخاب کرده باشیم هنوز برای هدفی است... مرگ یک تنبیه نیست، با بستن چشمانمان هنگـام مرگ دوباره وارد حیات می‌شویم. مـرگ برگشت به آغـاز است. مـرگ آغـاز اسـت، نه انتها. خـدا بـاعث مـرگ ما نیست، بلکه ما خود آن را قبول می‌کنیم. ما آن را بسـیار قبل از این هنگـــامی که بـــرای اولین بـــار به صـــورت موجوداتی معنوی آفریده شدیم قبول کردیم....

من در وجد و خلسه بودم. معجـزهٔ من تحقق یافته بـود و حتی بیشتر. بسیاری از سؤالات من جـواب داده شـدند و حـتی جـواب سـؤالاتی که هنـوز طـرح نکـرده بـودم را گـــرفتم. ولی من بیشـــتر می‌خواســـتم و می‌توانســـتم حضـوری که آن‌جا بـود را حس کنم. او آنقـدر نزدیک من بـــود که حس می‌کـــردم می‌تـــوانم او را لمس کنم. من صـورت یا بـدن کسی را نمی‌دیـدم، ولی نـور نفیسی که آن‌جا بـود را می‌دیـدم و صـدائی که با من حـرف می‌زد مانند آب شفاف بود.

صدای دومی شروع به صحبت با من کرد. این صـدا خیلی آشنا بود. من در تمام عمرم این صدا را شنیده بودم. این صدا صدای خود من بود. با شنیدن کلام او ذهن من پر از خاطرات گذشته شد. آیا این زندگی من بـود که از جلـوی چشـمان من عبـور می‌کـرد؟ این صـحنه‌ها به من خیلی نزدیک بودند. می‌توانسـتم گذشـته را بـبینم، بشـنوم، بو کنم، و آن را تجربه کنم، ولی کـــاملاً از دید یک نـــاظر بی‌طرف و بدون هیچ ترسی.

یک مثـال از آن‌چه دوبـاره تجربه کـردم مربـوط به دوران بچگیم بـــود، به اســـتثنای این‌که این دفعه می‌توانســـتم فرشـــته‌ای که پشت سر من ایســـتاده و دســـتش را روی شانهٔ چپ من گذاشته بود را ببینم. فرشـتهٔ من با نـرمی با من صحبت می‌کرد: «آیا آن دختر بلوند را که آن طـرف زمین بازی ایسـتاده می‌بیـنی؟». من در ذهنم پاسخ دادم «بله او را می‌بینم، قبلاً او را در مدرسه ندیـده بـودم، او باید دانش آمـوز جدیـدی باشد. ظـاهرش کمی خنـده دار است.». من پیش خودم تصور می‌کردم که فقط با افکار خودم حرف می‌زنم، با صدای خـودم. به یـاد دارم که فکر کردم آیا او مریض است؟ زیرا پای چشمانش سـیاه شـده بود.

فرشته به حرف زدن با من در فکر من با صدای خـود من ادامه داد «می‌خواهی بروی جلو و با او صـحبت کـنی؟ او به نظر تنها و ترسیده می‌رسد، مگر نـه؟». من گفتم «با او حرف بزنم؟ چرا؟ من می‌ترسم، آخر او که هم کلاسی من نیست. نمی‌دانم به او چه بگویم». من فکر می‌کـردم دارم با خـــــودم حـــــرف می‌زدم. بچه‌ها بعضی وقت‌ها می‌توانند ترســـیده یا بی‌رحم باشـــند و من هم اســـتثناء

نبــودم. ولی فرشــته اصــرار داشت. او به نــرمی به من گفت «فقط بــرو پیش او و با او دست بــده و ســلام کن. به او اســمت را بگو. از او اســمش را بــپرس. نــترس، اتفاقی نمی‌افتد. او نیــاز به یک لبخند دارد. نــترس او به تو آسیبی نمی‌رســاند». فرشــته به آرامی من را کمی به سمت او هل داد.

من ابتــدا آرام قــدم برداشــتم ولی بــالاخره به آن طــرف زمین بــازی و پیش او رفتم. دســتم را به ســمت او دراز کردم و با خجالت زیادی خودم را معرفی کــردم. ما فقط برای مدت کوتاهی در حین زنگ تفریح با هم حرف زدیم. او به من گفت که بــرای مــدت زیــادی مدرسه نمی‌آمــده زیرا به بیماری فلج اطفال دچار بوده است. همانطور که فرشته گفته بود، او به من توضیح داد که احســاس تــرس و تنهــایی می‌کند. من می‌توانســتم در چشــمانش این را بــبینم که تنها ایســتادن و گپ زدن با من به او مقــداری نیرو و دلگرمی داده و از ترس او می‌کاهد. فهمیــدن این که او هم مانند من احساس نا امنی می‌کند بــاعث شد از احساس خجالت من کم شده و کمی با او راحت‌تر شــوم. هم‌چنین این به من احساس شجاعت و مهم بودن داد.

به یــاد دارم که وقــتی که زنگ خــورد و ما به سر کلاس بازمی‌گشتیم، من به خود می‌بالیــدم که چطــور بر ترسم غلبه کرده‌ام و توانسته‌ام خودم را متقاعد کنم که کــاری را بکنم که به طــور معمــول آن را انجــام نمی‌دهم. من احســاس خــوبی می‌کــردم و امیــدوار بــودم که در آینــده بتوانم دوبــاره به همین شــکل بر تــرس خــودم غلبه کنم. من تمام اعتبار این کــار را به خــودم نســبت دادم! چقــدر مسخره! اکنون می‌دیدم که در تمام این مدت و مکالمه با

آن دختر دست آن فرشته بر روی من بود. فرشته به من کمک کرده بود که احساس شجاعت و استقامت درونی کنم. قرار بود که من درسی در محبت کردن به دیگری یاد بگیرم و با آن رشد کنم.

هم‌چنین به من زمان‌های دیگری نشان داده شد که ارواحی ملکوتی با من صحبت کرده بودند و از من خواسته بودند که کمک کوچکی به کسی بکنم، ولی من این ندای آرام و تماس نرم آن‌ها را نشنیده و ندیده گرفته بودم. به من گفته شد که همین چیزهای ساده و پیش پا افتاده می‌تواند یک لحظه یا یک روز یا یک عمر را برای آن کسی که از انجام کمک ممانعت می‌کند و همین طور آن کسی که قرار است آن کمک را دریافت کند تغییر دهد. بسیاری اوقات در این زندگی ما از بذل کوچک‌ترین مقدار وقت یا تلاش که پاداش آن بسیار بزرگ است ممانعت می‌ورزیم. می‌توانستم بسیاری از وقت‌ها که از گوش دادن، و حرکت و عمل کردن کوتاهی کرده بودم را به یاد بیاورم و اکنون احساس می‌کردم که صورتم از خجالت قرمز شده است. تمام آن فرصت‌های با ارزشی را ببینم که ترس یا بهانهٔ وقت نداشتن، من را از این‌که یک عمل کوچک که می‌توانست زندگی دیگری و من هر دو را لمس کند، بازداشته بود. من پر از پشیمانی بودم.

سپس مواقع دیگری به من نشان داده شد که این صدای نرم و مهربان به من اخطار کرده بود که از بعضی افراد فاصله بگیرم. افرادی که بعداً ثابت شد که شرور یا فاسد بوده و می‌توانند آسیب‌های بسیار بزرگی با اثرات منفی دراز مدت به من وارد کنند. من با حزنی زیاد

وقتهایی را می‌دیدم که فرشته مکرراً سعی کرده بود من را به مسیر درست هدایت کند، ولی من با سماجت بسیار از آن ممانعت ورزیده و آزادانه در مسیر ضرر و زیان خودم گام برداشته بودم. انسان چقدر موجود لجوجی است. من چقدر لجوج و بی‌فکر بودم!

من تمام این‌ها و بیشتر از آن را در یک لحظه دیدم. فرشته در زمان‌هایی که محزون، زخمی و آسیب خورده، تنها، یا گیج و گم بودم با من بود. من چه خوب بودم چه بد، فرشته همواره با من بود. چه به حرف او گوش می‌کردم چه نمی‌کردم او همیشه پشت سر من بود. او من را دوست داشت ولی عشق او تنها یک انعکاس بسیار کوچک از عشق کسی بود که آن فرشته را برای من فرستاده بود، عشق خدا.

آخ که چقدر زندگی من می‌توانست متفاوت باشد، اگر به حرف‌های فرشته هنگامی که سعی داشت من را راهنمائی کند گوش کرده بودم. من پرسیدم «چرا به من نگفته بودی؟ چرا نمی‌دانستم؟». پاسخ آمد «تو می‌دانستی». ولی من خود پاسخ را می‌دانستم، حتی قبل از این‌که به من داده شود. روح من می‌دانست، این همیشه دانسته شده بود. من می‌دانستم که در تمام زندگیم این حضور همواره با من بوده است. اکنون نزد نور و خودم فقط به این حقیقت اقرار می‌کردم. مهم بود که من حقیقت را بفهمم و آن را کامل قبول کنم.

این وجود نور که من او را فرشتهٔ نگهبان می‌نامم این فهم و درک را به من داد که او پیغامبر خدا برای من و پیغامبر من برای خداست و همیشه همراه من بوده است. او همیشه به من عشق ورزیده بود، و به من کمک

و راهنمـایی کـرده بـود. من هیچ‌وقت چـیزی را که حس می‌کردم قبول نکرده بودم. او به من زمان‌هایی را نشان داد که در بچگی وجود او را به طور مشخصی حس کـرده بودم. به عنوان یک بچه من می‌دانستم! نمی‌دانم چطـور و کجا در طـول زنـدگیم، و از همه مهمـتر چـرا من این توانائی را از دست دادم؟

قبل از این‌که دوباره هزار و یک سـؤال خـودم را شـروع کنم صدای دیگـری را شـنیدم. این صـدا به نظر شـبیه به صـدای قبلی بـود، ولی من نـوعی تفـاوت را در آن حس کردم. بـدون هیچ سـؤالی می‌دانسـتم که این هم صـدای یک فرشته است، پیام آوری از سوی خدا. به جـای بـردن من به گذشـته، این فرشـته آینـده را به من نشـان داد. کمی طول کشید که بـرایم خـوب جا بیافتد که چه چـیزی به من نشان داده می‌شود. صحنه‌ها سـریع جلو می‌رفتند و من خودم را در آینده می‌دیدم. نمایش آن‌ها سریع‌تر از آنی بـود که من بتـوانم همه‌چـیز را خـوب جـذب کـرده و بفهمم، تا سال‌ها بعد که در زندگیم آن اتفاقات واقعاً به تحقق پیوستند.

آن موقع نمی‌توانستم حس کنم که این زنی که می‌بینم، یعنی من در آینـده، چه احساسی دارد. ولی می‌توانسـتم حس کنم که او ترسیده است و تقلا می‌کند. به من گفته شد که این را فقط تماشا کنم و به خاطر بسـپارم. ابتـدا من با نـــوعی اعتمـــاد به نفس و تکـــبر فکر کـــردم که حقایقی که به من نشان داده می‌شد را خـوب می‌فهمم. بله زندگی راحت نیست و گـاهی می‌تواند روحیـهٔ انسـان را پایین بیاورد. پیش خودم فکر کردم که اتفاقات امـروز دیگر همه‌چیز را برای من عوض کـرده است زیـرا امـروز

من شخصاً صدای خدا را شنیدم و اکنون نیز در حضور فرشتگان هستم. بعد از آن‌چه امروز دیده و تجربه کرده‌ام، در دنیا نمی‌توانست چیزی وجود داشته باشد که بتواند بر سر من فرود بیاید و روحیهٔ من را پایین ببرد. چرا و به چه علتی باید بعد از این دیگر هرگز احساس ترس یا سرخوردگی یا غصه کنم؟ گذشت زمان در آینده به من ثابت کرد که این تصور من به شدت اشتباه بوده است.

چه مغرور و گستاخ بودم من! چه جوان خامی! من عضوی از نسل بشر هستم که از منیت و خودخواهی و گستاخی پر است. خدا بنی‌اسرائیل را از اسارت در مصر نجات داد. خدا دریای سرخ را برایشان گشود تا آن‌ها از میان آن فرار کنند. و در مقابل آن‌ها چه کردند؟ وقتی حضرت موسی آن‌ها را برای چند روز تنها گذاشت، یک گوسالهٔ طلائی ساخته و آن را پرستیدند. بنی‌اسرائیل ترسیدند که در میان صحرا و طبیعت از گرسنگی تلف خواهند شد و تقریباً هر روز به درگاه خدا فریاد می‌زدند. خدا در میان بیابان برای آن‌ها نان فرستاد. سپس آن‌ها از نان خسته شده و شکایت کردند...

هیچ چیز عوض نشده است. چند سالی طول کشید تا بفهمم که من نیز تفاوتی با همان قوم بنی‌اسرائیل ندارم. خدایا تو یک بار برای من یک معجزه انجام دادی، ولی به تازگی چه لطفی در حق من کرده‌ای؟ این یک چاه بزرگ است که تمام انسان‌ها در آن می‌افتند و من هم استثناء نبودم. مهم است که ما هر روز مواظب باشیم تا در این چاه نیافتیم. حتی مهمتر این است که ما خود این چاه را حفر نکنیم. دنیا به اندازهٔ کافی برای ما

چـاه می‌کند تا در آن بیـافتیم. یک ضـرب‌المثل قـدیمی است که می‌گوید «وقـتی که در یک چـاه افتـادی بیشـتر حفر نکن». من هیچ‌وقت این را درست نفهمیده بـودم تا الان.

من با غرور خودم به نور گفتم که من دیگر در هیچ دامی که دنیا سر راه من قـرار دهد نخـواهم افتـاد. من به آن فرشـتگان گفتم که من دیگر حسی جز خوشـحالی نخواهم داشت و هرگز ایمان خودم را از دست نمی‌دهم. آن‌گـاه آن‌ها من را در آینـده نشـان دادند که در حـال گریستن بودم. من خودم را می‌دیـدم که روی یک نیمکت چوبی در جایی که به نظر مانند یک کلیسا می‌رسـید تنها نشسـته و به صـورت غـیر قابل کنـترلی گریه می‌کنم، گـویی بهـترین دوسـتم مـرده است. می‌توانسـتم افکـار خودم را (در آن موقع) بشنوم. من از دست خدا عصبانی بودم و بر سر او فریاد می‌کشیدم. فریاد کشیدم «تو این کار را کردی. من دیگر به حرفت گوش نخواهم کـرد! من آن‌چه را که تو می‌خـواهی انجـام نمی‌دهم! تو به من آزادی انتخـاب داده‌ای، حـالا هم بگـذار آن طـوری که می‌خـواهم از آن اسـتفاده کنم! من این حق را دارم که آن طور که می‌خواهم عمل کنم و تو قـرار نیست جلـوی من را بگیری و در آن دخالتی کنی». این‌ها چیزی بـود که منِ آینده در فکرم فریاد می‌کشیدم.

من از دیدن خودم در آینده با آن عصبانیت و خشـم، و در حـال سـرپیچی از خداوند کـاملاً شـکه شـدم. این زن نمی‌توانست من باشم. ممکن نیست بعد از معجزه‌ای که امروز دیدم هرگز چنین رفتاری داشته باشم، صرف نظر از این‌که چه اتفـاقی افتـاده یا این‌که چه کسی مـرده

است. مطمئن هســـتم که دیـــدن نابـــاوری من بـــرای فرشتگان جالب و سرگرم کننده بود.

من خــودم را دیــدم که به داد و فریــاد بر سر خــدا ادامه دادم تا این‌که همــان صــدائی که امــروز با من حــرف زده بود به آرامی به من گفت که راهی که می‌خواهم انتخاب کنم پر از درد و رنج خواهد بــود. این بــاعث شد که گریــهٔ من شدیدتر شود و بر عصبانیت من افزوده گردد. در فکر خــودم به آن نــدای درونی گفتم «مگر فکر می‌کــنی الان حال من چطــور اســت؟ کــاری که می‌خــواهم انجــام دهم نمی‌تواند بیشتر از آن‌چه هم‌اکنون دارم می‌کشم دردناک باشد. از سر من دست بردار».

دیگر هیچ ندائی درون خود نشنیدم و این باعث شد که بر خشم من بــاز هم افــزوده گــردد. من با عصــبانیت گفتم «خیلی خــوب! تو می‌خــواهی که این طــور باشــد، بســیار خــوب. ولی این بهــائی دارد. بعد از امــروز هرگز به این کلیسا پا نخواهم گذاشت». گریهٔ من آینده چنــان شــدید و بلند بـــود که بعد از این کلمـــات دیگر نتوانســـتم چـــیزی بشنوم. ولی می‌دیدم که کاملاً ناامید، ناتوان، سرســخت، و مصـــمم (بـــرای انجـــام این کـــار) هســـتم. وای که این صفات چه ترکیب مرگباری هستند.

سپس دیدم که یک فرشته پشت سر منِ آینده ایســتاده و دست خود را روی شانهٔ راست من گذاشته است. ســپس فرشتهٔ دیگــری پیــدا شد و دســتش را روی شــانهٔ چپ من گذاشت. سپس فرشته‌ها یکی بعد از دیگری پدیــدار شــده و اطـــــــراف من را گرفتند. آن‌ها آن‌جا نبودند که من را مــورد انتقــاد و ســرزنش یا تنبیه قــرار دهند. آن‌ها آن‌جا بودند که به من قدرت و آرامش بدهند و من را راهنمایی

کنند. آن‌ها آن‌جا بودند تا عشق خدا را به من نشان بدهند و به من راحتی و آرامش و فهم ببخشند.

چقدر برایم حیرت انگیز بود که می‌دیدم خدا و فرشتگان چنین نقش بزرگی در زندگی ما ایفا می‌کنند. چطور ممکن است که هرگز بتوانم ترس یا حزن یا احساس تنهائی به خود راه دهم؟ چطور خواهم توانست که هرگز خدا از من چیزی بخواهد و من به او نه بگویم؟ چطور ممکن است که هرگز ایمان خودم را از دست بدهم؟ چطور می‌شود که هرگز بتوانم مرتکب گناهی شوم؟ ولی فرشتگان به من نشان دادند که من توانائی این را داشتم که مرتکب همهٔ این‌ها بشوم و تمام این احساسات را به خود راه دهم. ولی خدا و فرشتگان همیشه آن‌جا بودند تا به من کمک کنند.

وقتی به فرشتگان توضیح می‌دادم که من تغییر کرده و هرگز در آینده این گونه نخواهم شد، می‌توانستم عشق و فهم و نشاطشان را از شنیدن توضیحاتم حس کنم. من بیش از آن که وقت خود را صرف گوش کردن کنم وقت خود را صرف دفاع از خود می‌کردم.

بعدها گذشت زمان ثابت کرد که با وجود تمام معجزاتی که امروز برایم اتفاق افتاده بود، آینده من همانگونه شکل می‌گرفت که فرشتگان به من نشان دادند. با گذشت زمان، همان گونه که فرشتگان گفته بودند، حس ترس و حزن در من افزایش یافته و از ایمان من کاسته می‌شد و من مرتکب گناه و بالاتر از آن می‌شدم. آن فرشتگان این را می‌دانستند، ولی برای من سال‌ها طول کشید که آن را کاملاً بفهمم. در تمام این مدت آن‌ها می‌دانستند که من به یک فرد مقدس تبدیل نخواهم شد.

با این وجود آن‌ها من را همـان طـور دوست داشـتند. چه احساس خارق‌العاده‌ای بـود که فهمیـدم خـدا همیشه من را دوست دارد، نه تنها وقـــــتی که مطیع او و بی‌عیب هســتم. تنها کافیست که به خــودم یــادآوری کنم که او همینجا پیش من است و یـاد بگـیرم که به انـدازهٔ کـافی سکوت کنم تا بتوانم صدای او را درون خود بشنوم.

در ذهن من هزاران سؤال نقش بسـته بـود، ولی قبل از این‌که فرصت کنم چیزی بگویم، صدای دوم صـحبت خـود را تمام کـرده و صـدای مـذکری که از سـوی نـور می‌آمد دوباره شروع به صحبت نمود. این صدا به نظر صدای یک فرشته نبود. این همان صدای اول بود که توجه من را به خود جلب کـرده بـود. همـان صـدائی که گفت کـودک من متعلق به اوست. این صدا پر از عشـق، مهربـانی، و فهم و درک بود. من آمادهٔ شنیدن بـودم. او گفت «من از بـدو تولد (خلقت؟) تو برای تو نامی انتخاب کرده‌ام. هنگـامی که این نــام را می‌شــنوی، خــواهی دانست که من با تو هستم». من هیچ ایده‌ای نداشـتم که منظـور او چیست و چه می‌گویـد، ولی گـوش می‌کـردم. او این نـام خـاص را صدا زد که نام منحصر به فرد و غیر متـداولی نبـود. ولی وقـتی آن را شـنیدم مانند پدیـده‌ای زنـده مسـتقیماً وارد قلب من شد و از عشق و شـــعف لـــبریز شـــدم. من هیچ‌وقت تا آن موقع چـیزی اینقـدر ارضا کننـده و به این قدرت نشنیده بودم و هرگز بعد از آن هم نشــنیدم. اشک هم‌چنان از چشمان من سـرازیر بـود ولی گـوش و چشم خـود را بـاز نگـاه داشـتم تا کلمه به کلمه آن‌چه را که او می‌گفت بشنوم. صدای او به تنهائی بسیار قدرتمند بود.

من می‌دانستم آن‌چه که گفته می‌شد بسیار مهم بود. وقتی او صحبت می‌کرد تنها کلمات او نبود که می‌شنیدم، بلکه به همراه آن ادراکات و تأثیراتی ورای آن‌چه که قادر به فهم کامل آن در آن موقع بودم را دریافت می‌کردم. با صحبت او من خاموش و بی‌کلام گشته بودم. او ادامه داد:

«تو حقیقت را جستجو می‌کردی و گناهی در جستجو کردن نیست. جستجو کردن بخشی از منظور و هدف تو (در دنیا) است. در جستجوی لقاء من باش! در جستجوی حقیقت من باش! تو نخواهی توانست که تمامی حقیقت را در طول زندگی خود در دنیا کشف کنی. (ولی) به جستجوی خود در هر روز از روزهای زندگیت ادامه بده، و هیچگاه از سؤال (و کنجکاوی) دست برندار. هنگامی که با فلسفه (یا مذهبی) احساس راحتی کردی مدتی در آن بمان. اگر بعداً فهمیدی که این فلسفه درست نبوده، حرکت کن و به مسیر خود ادامه بده. هیچ ترسی نداشته باش. حقیقت می‌تواند از جاهایی که انتظار آن را نداری بر تو عرضه شود. هرچه می‌توانی از تمامی چیزها و جاها و انسان‌ها و اتفاقات یاد بگیر. با قلب و فکر و گوش خود گوش کن. وقتی که حقیقتی را بیابی خود خواهی دانست. من به تو کمک خواهم کرد. تو ..... منی!»

و او من را با نام خاصی که به من داده بود صدا کرد. من از درون به او گوش می‌کردم زیرا او درون من را لمس می‌کرد و لمس کردن او گرم و پر از محبت بود.

شاید من تنها 10 درصد از آن‌چه که می‌شنیدم را آن روز که 30 سال پیش بود می‌فهمیدم. ولی هر روز که از آن

موقع گذشته است توانسته‌ام بیشتر معنای این حرفها را بفهمم و تا آخر عمرم نیز همواره در حال یادگیری خواهم بود. من با تمام وجود و تمرکز و با تمام قوایم به آن‌چه می‌گفت گوش می‌دادم تا این‌که به طور ناگهانی همه‌چیز متوقف شد. نور سفیدی که اتاق را پر کرده بود به تدریج شروع به کم شدن کرد. من از این بابت خیلی احساس سرخوردگی و حزن کردم. من می‌خواستم که این تجربه و تمامی این گفتگوها تا آخر عمرم ادامه پیدا کند. نمی‌خواستم این عشق، گرما، و شفافیتی که من را در خود گرفته بود هرگز من را ترک کند.

من به سوی نور داد زدم «صبر کن! صبر کن! من سؤالهای زیادی دارم...»، در حالی که از شدت شعف می‌خندیدم و اشک شوق از چشمانم سرازیر بود. به من فرمان داده شد که زنگ خبر کردن پرستار را که اکنون دیگر در دستم نبود از روی تخت بردارم. ابتدا این برایم گیج کننده بود. من نمی‌خواستم هیچ کسی را صدا کنم و به داخل اتاق بیاورم، زیرا می‌خواستم با نور وقت بیشتری را صرف کنم. من از نور خواهش و التماس کردم «پیش من بمان. به این زودی نرو».

حتی وقتی اتاق کاملاً تاریک شد، من هنوز احساس شعف و عشق و آرامش زیادی داشتم. نور رفته بود ولی من می‌دانستم که تنها نبوده و هرگز نخواهم بود. با این‌که نمی‌توانستم او را ببینم، می‌دانستم که فرشتهٔ من آن‌جا است و خدا همیشه و در هر شرایطی و صرف نظر از هر اتفاقی من را دوست دارد. مهمتر از همه‌چیز این‌که فهمیدم خدا حقیقت دارد! ولی معجزهٔ من به این‌جا ختم نشد.

وقت آن شـده بـود که همـانطور که به من دسـتور داده شده بود زنگ پرستار را فشار دهم، و من هم همین کـار را کردم، آن را محکم فشار دادم و شستم را برنداشـتم. در حـالی که شسـتم دگمه را فشـار می‌داد، در تـاریکی کامل منتظر بودم. برای من دقایق طولانی می‌گذشتند و من به تمام چیزهائی که در این اتـاق زایمـان و روی این تخت اتفـاق افتـاده بـود فکر می‌کـردم. هم‌چـنین متعجب بودم که چرا این قـدر طـول می‌کشد تا کسی بیاید. پیش خـودم فکر می‌کـردم که وقـتی دکـتر و پرسـتارها من را ببینند که زنده‌ام و روی تخت نشسـته و می‌خنـدم چقـدر تعجب خواهند کرد.

ناگهـان در اتـاق لنگه به لنگه بـاز شد و در تـاریکی سـایهٔ مـردی نمایـان شد که در درگـاه ایسـتاده و خشـکش زده بـود. می‌توانسـتم صـدای نفس نفس زدن او را بشـنوم. می‌دانستم که این دکترم بود. می‌توانستم احساس او را حس کنم. دکـــترم پیش خـــودش فکر می‌کـــرد که من مرده‌ام و شست جسد من روی زنگ افتـاده و بی‌حـرکت همان‌جا مانــده است. او از این‌که وارد اتــاق شــود کمی تردید کرد. من با سر حالی فریاد کشـیدم «بیا تو! بیا تو! من زنده‌ام! بیا و ببین...». او با شنیدن صدای من تقریباً از جای خودش پرید. دکـترم چـراغ اتـاق را روشن کـرد و من که چشـمانم به تـاریکی عـادت کـرده بـود بـرای چند لحظه نمی‌توانستم جائی را ببینم، ولی هنوز هم در حال فشار دادن زنگ بودم.

دکترم جلو آمـده و زنگ را از دست من درآورده و به چک کردن من مشغول شد و من به کلمـات امید بخش خـودم

ادامه دادم: «نگران نباش! همه‌چیز درست خواهد بـود!». دکترم گوشی‌اش را روی شکم من گذاشت که به صـدای قلب بچه گـوش کند. من ادامه دادم «بـاور کن حـال بچه هم خوب است. ببین! ببین! هنـوز هم قلبش می‌زند. من زنـده هسـتم و او زنـده است. شـما باید همین الان عمل سزارین را روی من انجام دهید و نگـران هیچ چـیزی نـیز نباشید. همه‌چـیز درست خواهد بـود. قـول می‌دهم». من در حالی که هم می‌گریستم و هم می‌خندیـدم با فریـاد و هیجان این‌ها را می‌گفتم. فکر کنم به نظر یک زن دیوانه می‌آمدم، ولی حقیقت این بود که من یک زن فوق‌العـاده خوشحال بودم.

دکتم در چشـمان من خـیره شـده بـود و گیج و نگـران به نظر می‌رسید. او بـرای اولین بـار از وقـتی که به اتـاقم آمده بود حرف زد: «آیا مطمئن هستی لیندا؟ سزارین تو را خواهد کشت». او خیلی به آهسـتگی حـرف می‌زد، گویی من عقب مانده هستم و باید لبهایش را بخوانم. او می‌خواست مطمئن شـود که هرچه می‌گوید را خـوب می‌فهمم. می‌دانستم که باید راهی بیـابم که او را هرچه سریع‌تر به انجام عمل متقاعد سازم. گفتم «من مطلقـاً اطمینـان دارم، کـاملاً و بـدون تردید. لطفـاً من را بـاور کن»، و خـواهش کـردم «به من نگـاه کن! حـالم خـوب است. ببین، تمام دردم از بین رفته و دیگر انقباض ندارم نـدارم». می‌ترسـیدم که دکـترم حـرفم را بـاور نکند. می‌بایست همـانطور که آن نـدا به من گفته بـود او را راضی می‌کردم. من انـرژی خـودم را بـرای ادای کلمـات بعدیم جمع کردم: «حال من خـوب است و بچه هم خـوب است و همه‌چـیز خـوب است. ولی تو باید به حـرف من گوش کنی و همین الان بـرای سـزارین من دست به کـار

شوی...». دکترم بعد از مدت به نسبت زیـادی فکر کـردن و سبک و سنگین کردن فقط سـرش را انـدکی به نشـانهٔ پذیرش تکـان داد و سـپس با سـرعت از اتـاق خـارج شد. می‌توانسـتم صـدای او را بشـنوم که فریـاد می‌کشـید و کادر بیمارستان و جراحی را صدا می‌زد و دستورات لازم را صادر می‌کرد. قرار بود عمل انجام شود!

چیزی نگذشت که افـراد متعـددی به اتـاق آمـده و به کـار روی من مشغول شدند، دوباره به من سـوزن زدند و .... من راضی از این‌که توانسته بـودم دکترها را متقاعد کنم که من را عمل کنند کمی راحت شـــده و نفس عمیقی کشیدم. می‌دانستم که بدترین قسـمت درد را دیگر پشت سر گذاشـــته‌ام و درد ســـزارین در مقابل آن‌چه تحمل کـرده‌ام چـیز زیـادی نیست. دوبـاره بر روی صـورت من ماسک اکسـیژن گذاشـتند. این دفعه من به آرامی تنفس می‌کـــردم و راحت بـــودم. من کـــاملاً برهنه روی تخت خوابیـده بـودم و اطـراف من بـرای مقـدمات عمل همه مشغول فعالیت بودند.... همـهٔ کسـانی که در اتـاق بودند به نظرم بسیار جـوان می‌رسـیدند. من امشب کـوهی از درد را تحمل کرده بودم. یک بار مـرده بـودم و دوبـاره به زندگی بازگشته بودم. با موجوداتی آسمانی تکلم نمـوده بودم. احسـاس می‌کـردم که تغیـیر کـرده‌ام و از هر کس دیگری که در اتاق هست 100 سال پیرترم.

در این موقع یک مـــرد که کت و شـــلوار شـــیکی به تن داشت وارد اتـــاق شد. او به نظر کمی گیج می‌رســـید و می‌شد حدس زد که او را از خواب شیرین بیدار کرده‌اند. موهـای به هم ریخته و چشـمان خـواب آلـودش با لبـاس مـرتبش تمـایز زیـادی داشت. او پیش من آمـده و گفت

«شما و همسرتان می‌بایست این فرمها را امضاء کنید. متوجه هستید که نه دکترتان و نه بیمارستان هیچ کدام این عمل را توصیه نمی‌کنند. بیمارستان به شما گفته است که این عمل جراحی می‌تواند به مرگ شما و کودکتان منجر شود...». من حرف او را قطع کرده و لبخند زنان گفتم «بله، بله به من گفته‌اند، متشکرم. حالا کجا را باید امضاء کنم.»

همانطور که فرمها را برای امضاء به من می‌دادند، همسرم ریچ را به اتاق آوردند. صورت ریچ بسیار خسته، محزون ولی جوان به نظر می‌رسید. او به نظر کاملاً گیج و مبهوت و ترسیده بود. من از او خواستم که نزد من بیاید و با لبخندی به او گفتم «همه‌چیز درست است. فقط فرمها را امضاء کن. به من اعتماد داشته باش». ریچ با وجود شک و تردیدی که داشت به من اعتماد کرده و فرمها را امضاء کرد. چشمان ریچ پر از سؤال بود ولی قبل از آن‌که من فرصت داشته باشم چیزی از وقایع آن شب به او بگویم دکترم وارد اتاق شد. او به طور واضحی از این‌که چرا تمام مقدمات عمل جراحی هنوز آماده نشده عصبانی بود. دکترم مشغول شد که یک سوند را وارد من کند و به من گفت «معذرت می‌خواهم لیندا، این خیلی درد خواهد داشت». من لبخند زده و پیش خود فکر کردم این‌ها هیچ چیزی دربارهٔ درد نمی‌دانند. دردی که از این فرو رفتن این سوند حس کردم نسبت به آن‌چه بر من گذشته بود خیلی ناچیز بود.

با آماده شدن همه‌چیز دکتر من و پرستاران تخت من را با تمام چیزهایی که به من متصل بود هل داده و از اتاق زایمان به سمت اتاق عمل بردند. این‌جا بود که با نگاه به

چشمان نگران ریچ من به یاد بقیهٔ خانواده‌ام افتـادم. من از دکترم خواستم که ابتدا خـانواده‌ام را بـبینم. او از این پیشنهاد من زیـاد خوشش نیامد زیـرا عجله داشت که من را به اتـاق عمل بـبرد. ولی با این حـال بـرای خوشـحال کـردن مریضش به این کـار تن داد. او می‌دانست که من آدم سرسختی هسـتم. تخت من را سر راه اتـاق عمل به جلوی در اتاق انتظار بردند. من خیلی فکر کرده بودم که چه چیزهـایی به همه بگـویم ولی وقـتی چهـرهٔ پـدرم را دیـدم همه‌چـیز از یـادم رفت. چهـرهٔ او خسـته و به هم ریخته و کم خـواب بـود. من از این‌که چقـدر همه را به دردسر انداخته بودم خیلی احساس بدی داشتم و شـروع به گریستن کردم.

قبل از این‌که بتوانم خودم را جمع و جور کرده و سـخنی بگویم پدرم از میان سیل اشکانش شروع به صحبت کرد. او لبخندی زده و گفت «نگران هیچ چـیز نبـاش. همه‌چـیز درست خواهد شد. فقط مقـــاومت کن. ما همگی تو را دوست داریم». او لبخنـدی به من زد. من نمی‌توانسـتم هیچ چـیز بگـویم و بیشـتر از قبل زیر ماسک اکسـیژنم گریسـتم. دکـترم به من گفت که دیگر وقت این شـده که برویم. من هم شست خود را به نشانهٔ مـوافقت با پـدرم و برای قوت قلب همه بالا بردم.

من تصور می‌کردم که تمام ماجرا و هیجان تمـام شـده و بقیـهٔ شب خیلی روتین خواهد بـود و احسـاس تـرس و نگرانی دیگر جائی ندارد. تصـور می‌کـردم که معجـزهٔ من دیگر انجام شده است. ولی من در اشتباه بودم!

من به اتـاق عمل بـرده شـده و به تخت جـراحی انتقـال شدم. لباسهای دکـتران و پرسـتاران به رنگ سـبز و آبی

شاد بود. دکتری که قرار بود روی من عمل کند جلو آمده و خود را معرفی کرد. دکتر خود من به او در جراحی کمک می‌کرد. شاید علت آن این بود که دکتر خود من خیلی خسته بود، نمی‌دانم.

وقتی عمل شروع شد من بیدار بودم و دوست داشتم بدانم آن‌ها چکار می‌کنند. ولی زود حوصله‌ام سر رفت. دیدم که قطرات خون به پارچه‌ای که مانند یک پرده بین من و قسمت مورد عمل قرار داشت پاشید. چیزی نگذشت که من به خواب رفتم. نمی‌دانم چقدر گذشت ولی سر و صدای خر خر خودم من با بیدار کرد. دکترها دربارهٔ خرخر کردن من جک می‌گفتند. من هم به جکهای آن‌ها لبخند زدم. همهٔ ما خیلی خوشحال بودیم و من که کاملاً آرامش داشتم دوباره به خواب رفتم.

برای بار دوم سر و صدا من را از خواب بیدار کرد، ولی این دفعه سر و صدای داد و فریاد و دستپاچگی بود. من گیج شده بودم که چه خبر شده است. چشمانم را بسته نگاه داشتم و فقط گوش می‌کردم. دکتر خسته من فریاد می‌کشید «عجله کن! زود باش! بچه را بیرون بیاور!» فریادهای دکتر من ادامه پیدا کرد و گفت «خواهش می‌کنم خدایا! فقط اندکی بیشتر به ما وقت بده! فقط کمی بیشتر! او خیلی شب سختی داشته. عجل کنید، زود باشید. شماره‌ها را برای من بخوانید!» و چند فحش و بد و بیرا هم به آن اضافه کرد.

من گیج شده بودم و پیش خودم فکر کردم که چه خبر است. مردی که در کنار من ایستاده بود با صدای بلند شروع به خواندن اعدادی برای دکتر کرد. این اعداد فشار خون، ضربان قلب، و سرعت تنفس من بودند.

وقـتی متوجه شـدم که این‌ها چه هسـتند از پـایین بـودن این اعداد متعجب شدم و پیش خود سعی می‌کردم به یاد بیاورم که مقـدار نرمـال هر یک از این اعـداد چقـدر باید باشد.

همانطور که این مرد این اعـداد را فریـاد مـیزد دیـدم که شــماره‌ها پــایین‌تر و پــایین‌تر می‌روند. با پــایین آمــدن شماره‌ها فریاد دکترم نیز بلنـدتر می‌شد. او فحش و دعا و فریاد سر پرستاران را با هم مخلوط کرده بود «خـدایا، خـواهش می‌کنم به ما وقت بیشـتری بـده! او شب خیلی سـختی داشـته. ما فقط کمی وقت می‌خـواهیم، همین. لعنتی، نمی‌توانی کمی سریع‌تر حرکت کنی؟»

من می‌خواســـتم که تـــرس همه را آرام کنم و بگـــویم همه‌چیز درست خواهد بـود. من خـودم خیـالم راحت بـود ولی می‌خواســتم آن‌ها هم آرام باشــند. صــرف نظر از این‌که اعداد چه می‌گفتند می‌دانستم که همه‌چـیز درست خواهد شد. من سعی کردم سرم را که به یک طـرف بـود چرخانــده و به وسط بیــاورم. ولی سر من نچرخید و از من فرمان نبرد. من به خودم گفتم «یعنی چـه؟ این دیگر چیســت؟ حــال وقت ترســیدن نیست لینـدا». شــماره‌ها همینطـــور پـــایین و پـــایین‌تر می‌آمدند. من دیگر تنفس خودم را حس نمی‌کردم. باید نفس عمیقی می‌کشـیدم و به همه می‌گفتم که آرام باشید. ولی حتی نتوانســتم یک نفس کوچک بکشـــم، چه برسد به نفس عمیق. ســـعی کردم چشـمانم را بـاز کنم ولی آن‌ها هم بـاز نمی‌شـدند. نیاز داشتم که کسی به من نگاه کند، هر کسی می‌خواهد باشد. من نیــاز داشــتم حرکــتی کنم، ولی قــادر به هیچ حرکتی نبودم. من هیچ کنترلی روی هیچ قسمتی از بدنم

نداشتم. تنها حسی که داشتم سرما بـود. خیلی یخ کـرده بودم و مرتب هم سردتر می‌شـدم. بـدنم مانند یک قطعه یخ شـده بـود. الان دیگر وقت ترسـیدن بـود! زیـرا تمـام اعداد داشتند به صفر نزدیک می‌شدند.

صدای چرخهـای یک کـارت را شـنیدم که با عجله به کنـار تخت من آورده شد. در فیلم‌ها دیـده بـودم که این بـرای چیست. با خود اندیشیدم «آیا این یک کرش کارت اسـت؟ آیا من در حال مردن هسـتم؟ آیا قلب من در حـال توقف است؟ آیا به من شک وارد خواهند کـرد؟ آن‌ها نمی‌توانند تا وقتی که بچه درون من است این کار را بکنند، بچه هم شک خواهد دید. نمی‌تـوانم به آن‌ها اجـازهٔ این کـار را بدهم». من با خودم حرف می‌زدم. در همین حـال فریـاد دکترم بلندتر شد و می‌گفت «نه، نه، نه، خدایا نه».

ترس و اضطراب من را فرا گرفت و درون خودم شـروع به فریاد کشیدن کردم و این کلمات را تکـرار کـردم «من نخـواهم مـرد. من نخـواهم مـرد.... خـدا به من گفت که نخواهم مرد. الان از روی این تخت به پایین می‌پـرم. یک نفر بیاید این‌جا و من را لمس کند. ...»

من تقلا می‌کردم که چشمانم را بـازکنم یا نفسی بکشم یا سری یا چیزی را تکان بدهم که بفهمند من هنوز زنـده هستم و قصد مـردن هم نـدارم و به من شک وارد نکنند. نمی‌دانم چه مدت تقلا کرده و درون خودم فریاد کشـیدم ولی هیچ کسی صدای من را نمی‌شنید. صـدای مـردی که شماره‌ها را فریاد می‌کشید به نظر آرام و آرامتر می‌شد و تمام اعداد تقریباً به صـفر رسـیده بودند. صـدای دکـتر من پر از یأس و فروماندگی شـده بـود ولی همـان موقع بود که من تازه در مبارزه خود پیروز شدم.

ناگهـان ریـهٔ من پر از هـوا شـده و با صـدای بلنـدی جیغ کشیدم. فریـاد من چنـان بلند بـود که اتـاق از صـدای من لرزید. کسانی که در اتاق بودند از صدای ناگهـانی فریـاد من از جا پریدند. من صدای فریاد خودم را شــنیدم که در زنــدگیم تــاکنون هیچ‌وقت به این بلنــدی نبــود. ولی من فریـاد کشـیدنم را متوقف نکـردم، چـرا که داشـتم بـرای جانم فریاد می‌زدم!

«من نخواهم مــرد! من نمی‌مــیرم! یک نفر بیاید این‌جا و من را لمس کند! به من نگاه کنید! من زنده هسـتم! خـدا گفت که من نخواهم مرد! بگذارید که صـورت یک انسـان را ببینم!....» فریاد من بلندتر می‌شد و از چشمانم اشک سرازیر بـود. دکـترم فریـاد زد «به فریـاد کشـیدنت ادامه بـده لینـدا! تو فقط فریـاد بکش». درون من پر از تـرس شده بود. گلوی من اکنـون از فریادهـای مـداوم خشک و ضمخت شده بود، مانند اعصاب کسانی که در اتاق بودند! من خیلی احسـاس نیـاز به این‌که صـورت یک انسـان را ببینم و لمس او را حس کنم داشتم. نیاز داشــتم یک نفر در کنـار من باشد که خیـالم راحت شـود که هنـوز زنـده هســتم. من به فریــاد خــودم ادامه دادم «یک نفر بیاید این‌جا. می‌خــواهم یک نفر را بــبینم. می‌خــواهم لمس شوم. خواهش می‌کنم یک نفر بیاید من را لمس کند. من نمرده‌ام».

دکـترم به یک پرسـتار دسـتور داد که بـالای تخت بیاید تا من او را بـبینم. او که یک روپـوش آبی به تن داشـت، در سـمت چپ من ایسـتاده و با نـرمی و آرامش شـروع به حرف زدن با من کرد. من نمی‌توانستم به راحـتی صـدای او را بشـنوم زیـرا به شـدت می‌گریسـتم. او دسـتکش و

ماسک داشت و اشـــکهای من را پـــاک کـــرد. ولی من می‌خواستم پوست او را لمس کنم و صـورت او را بـدون ماسک بـــبینم و در حـــالی که گریه می‌کـــردم شـــروع به درخواست کردم. دکـترم بر سر پرسـتار فریـاد کشـید که «ماسـکت را در بیـاور و او را لمس کن. اشـکالی نـدارد، زود باش». پرستار هم که از این کـار اکـراه داشت کمی تأمل کـرده ولی به دسـتور دکـتر ماسک و دستکشش را درآورد. دیدن چهرهٔ او چنـان من را شـوکه کـرد که گریـهٔ من آناً به سکوت تبدیل شد. او زیبا بود و گرمـای تمـاس دست او روی صورت یخ زده و سرد من جـان بخش بـود. به چشمان من صـورت او همانند تصـویری بـود که من از دوران کودکی‌ام برای یک فرشـته در ذهن خـودم سـاخته بودم. از زیر پوشش موهای او می‌توانستم چند تار مـوی سفید را ببینم. چشمان او زیبـاترین رنگ آبی را داشت و لبهایش قرمز بود. رنگ پوست او سفید بود و با صـــدایی نـــرم و ملایم گفت «همه‌چـــیز خـــوب است. من با تو هســـتم»، و به لمس کـــردن صـــورت من ادامه داد و گونه‌های من را بوسـید. من بلافاصـله آرام شـدم و به او گفتم که الان حـالم خـوب است. به او گفتم که همه‌چـیز خوب خواهد بود و من نخواهم مرد...

به یاد آوردم که آن ندا به من گفته بود که انسان‌ها تا چه اندازه در زنـدگی یک‌دیگر اهمیت دارند. چقـدر این حـرف درست بـود. تمـاس این زن اکنـون بـرای من بی‌نهـایت ارزش داشت. من از این‌که این همه ترســـیده بـــودم احساس شرمساری کردم. از حضور خداوند و فرشـتگان که به من گفته بودند که من و بچه هر دو زنـده خـواهیم ماند هنوز چیزی نگذشته بود، با این حـال به خـاطر جـان

خودم و بچه من پر از رعب و نگرانی شده بـودم. چه زود فراموش کرده بودم. حالا دوباره ترسم از بین رفته بود.

دکـــتر من با هیجـــان اعلام کـــرد که بچه به دنیا آمد. می‌توانستم حس کنم که سـنگینی بچه دیگر از شـکم من برداشته شده بود. دکـتر پیترسن همـراه تیمش نـوزاد را تحویل گرفتند. دکترم گفت «خدای من، بـبین چقـدر این بچه زیباست لیندا. او 3.5 کیلو وزن دارد». صـدای دکـتر من اکنون پر از شادی و راحتی و خنده شده بود...دکـترم دوباره لحنی جدی و حرفه‌ای به خود گرفته و گفت «بچه در ساعت 2 بامداد 6 ماه آوریل متولد شده ...». یک صدا که من نمی‌شـناختم حـرف او را قطع کـرده و گفت «در یکشنبه عید پاک» و دکترم در حـالی که صـدایش از گریه می‌لرزید ادامه داد «بله، در یکشنبه عید پاک».

من لبخند می‌زدم و خوشحال بودم ولی بی‌نهایت خســته بودم و گفتم «چقدر دیگر باید بیدار بمـانم؟ خیلی خسـته هستم». دکـترم گفت «حـدوداً 20 دقیقه طـول می‌کشد که دکـــتر گلدســـتین تو را بخیه کند. ولی تو می‌تـــوانی همین الان به خـــواب بـــروی. همه‌چـــیز درست است». بیشتر از چند ثانیه طول نکشید که من به خواب رفتم...

من 8 ساعت بعد در حـالی که بسـیار تشـنه و هنـوز هم خیلی خسته بودم بیدار شدم. ولی مهم این بود که زنـده بودم و همه‌چیز به حالت نرمـال برگشـته بـود. نمی‌دانم، شاید هم من دیگر نرمـال نبـودم. پیش خـودم فکر کـردم که شـــاید من تغیـــیر کـــرده‌ام و دیگر هیچ‌وقت آدم قبلی نیستم. وقتی از این‌جا رفتم چکار باید کنم؟....

پرستار به بالین من آمد و برایم آب آورد و گفت یک مـرد جوان منتظر ملاقات توست. می‌دانسـتم او شـوهرم ریچ است ولی من وقتی او را دیدم به سختی توانسـتم او را بشناسم. صورت او بسـیار خسـته و تغیـیر کـرده به نظر می‌رسـید. او با خـود گل و شـکلات بـرای من و اسـباب بـازی بـرای بچه آورده بـود. او هم به شـکل دیگـری پا به پـــای من در آن شب ســـختی را تحمل کـــرده بـــود و نه خوابیده بود نه چیزی خـورده بـود و در یک شب نزدیک به 6 کلیوگرم از وزن او کاسته شـده بـود. من تـازه متوجه سختی و رنجی که خانوادهٔ من به خـاطر من تحمل کـرده بودند شـدم و از این‌که تا حـالا زیـاد به آن‌ها فکر نکـرده بودم احساس گناه کردم...

من از همه سراغ پرستاری که در هنگام عمل ماسک خود را برداشته و با من صحبت کرده بـود را گـرفتم ولی هیچ کس نشـــــانه‌هائی که من می‌دادم را به جا نیـــــاورد. نمی‌دانم، شـــاید هم توصـــیف من از چهـــرهٔ او خیلی با واقعیت تفـــاوت داشت. من نمی‌گـــویم که او واقعـــاً یک فرشته بود ولی باید اقرار کنم که پرستاران گاهی علاوه بر وظـــایف و کارهـــای عادیشـــان می‌توانند با رفتـــار و محبت خود با مریض فرق بین مرگ و زندگی باشـــند و ما باید از آن‌ها تشکر کنیم.

ریچ مـــدت زیـــادی پیش من نماند زیـــرا هر دوی ما خیلی خسته بودیم. تنها کاری که من می‌خواستم انجـام بـدهم خوابیدن بـود. عجیب است ولی به نـوعی می‌دانسـتم که حال بچه خوب است و نیازی نیست نگران او باشم...

وقتی دکتر گلدستین پانسمان من را باز کـرد تعجب کـرد که هیچ خـون ریـزی نیست و چقـدر جـای بخیه‌ها بهبـود

یافته است. او سعی کرد تعجب خود را پنهان کند و فقط گفت که چقدر کارش را متبحرانه انجام داده است. من هم از او تشکر کردم. به من گفتند که باید دو هفته در بیمارستان بمانم ولی بعد از 5 روز حال من به اندازهٔ کافی خوب شد و به خانه بازگشتم.

ما اسم بچه را استفان (Stephan)ـ گذاشتیم که نام اولین شهید مسیحیت و هم‌چنین اسم عموی اوست. استفان هم که برای 24 ساعت اول در دستگاه گذاشته شده بود خیلی زود و بسیار زودتر از آنی که پزشکان فکر می‌کردند بهبود یافته و از دستگاه خارج شد. تست‌های دکتر پیترسن نشان داد که استفان در تمام زمینه‌هایی که او را تست کردند نرمال یا بالاتر از نرمال بود.

وقتی من به بیمارستان قدم گذاشتم 62 کیلو وزن داشتم و وقتی به خانه بازگشتم 47 کلیوگرم بودم. تنها دو روز بعد از مرخص شدن از بیمارستان من و خواهرم و دخترش و استفان در ساحل دریا از آفتاب گرم و مطبوع بهار لذت می‌بردیم.

بعد از ترک بیمارستان من سردرگم بودم که با معجزه‌ای که برایم اتفاق افتاده چه باید بکنم؟ آیا باید آن را به همه اعلام کنم؟ آیا باید شغلم را عوض کنم و وارد کاری شوم که به نوعی در آن در خدمت خدا باشم؟ آیا باید همه‌چیز را پیش خودم نگاه دارم؟ من این سؤال‌ها را پرسیدم ولی از درون خود هیچ ندائی در پاسخ به آن‌ها نشنیدم. ندای درونی من به من نگفت که چه کنم و چگونه زندگی کنم.

من سعی کردم برای ریچ آن‌چه در بیمارستان بر من گذشته بود را بازگو کنم. ریچ زیاد پذیرای آن نبود و سعی کرد که با تئوری خود آن را توضیح بدهد. او می‌گفت که همهٔ آن‌ها نوعی توهم یا رؤیا بوده که در اثر داروهای تزریق شده به من بوجود آمده است. او گفت که شاید به من اکسیژن کافی نرسیده بوده است. او حاضر نبود قبول کند که تولد پسرش یک معجزه آسمانی است.

من هم‌چنین سعی کردم که این قضیه را به پدر و مادرم بگویم. بیشتر از یکی دو جمله به پدرم نگفته بودم که شروع به گریستن کرد و گفت «نمی‌خواهم بیشتر از این بدانم. معجزه این است که تو اکنون این‌جائی و زنده هستی. تنها معجزه‌ای که من به آن نیاز دارم همین است». من بعد از آن هیچ‌وقت دیگر دربارهٔ تجربه نزدیک به مرگم با پدرم صحبت نکردم. پدرم کمتر از 7 سال بعد، در سال 1976 درگذشت. 32 سال بعد از این اتفاق بود که مادرم برای اولین بار از من خواست که تجربه‌ام را برای او بگویم، و من هم با خوشحالی آن را تعریف کردم.

تجربه‌های نزدیک به مرگ در سال 1969 هم شناخته شده بودند، ولی من زیاد دربارهٔ آن‌ها نشنیده بودم. بعد از برخورد پدر و شوهرم من متقاعد شدم که بهتر است تجربه‌ام را پیش خودم نگاه دارم. تصمیم گرفتم که آن را برای دوستانم یا عموم هم بازگو نکنم. ندای درونی من هم چیز دیگری به من نگفت.

من 6 هفته بعد از زایمانم به بیمارستان بازگشتم. پسرم استفان کاملاً نرمال و سالم بود. من برای ویزیت بعد از عمل از دکترم وقت گرفته بودم. دکترم من را به اتاق خودش برد تا استفان را معاینه کند. وقتی معاینه‌اش تمام شد مدتی استفان را در بقل خود نگاه داشت، ولی ساکت و در خود و جدی بود. من به چنین برخوردی از سوی او عادت نداشتم، زیرا تا قبل از این همیشه با من با لبخند و شوخی برخورد می‌کرد. من انتظار داشتم بعد از شبی که 6 هفتهٔ پیش بر هر دوی ما گذشته بود و تمام آن اتفاقات با هم صمیمی‌تر هم بشویم. ولی من اکنون مردی را می‌دیدم که سرد و غیر صمیمی و جدی و حرفه‌ای بود. باید اقرار کنم که کمی احساس سرخوردگی و گیجی می‌کردم.

بعد از برخورد سرد و اتو کشیده و حرفه‌ای او که به من گفت حال استفان کاملاً خوب و نرمال است من داشتم برای آخرین بار دفتر او را ترک می‌کردم و قرار نبود دیگر او را ببینم. ولی ناگهان در خود احساس شهامت کردم و به او گفتم «آن شب چه اتفاقی افتاد؟ دوست دارم بدانم. شما طوری برخورد می‌کنید که گویی حتی من را نمی‌شناسی». صدای من بلند شده بود، من آمادهٔ دعوا کردن بودم! لحن من باعث شد او حالتی تدافعی به خود بگیرد. سؤالم حتی برای خودم هم کاملاً اشتباه به نظر رسید و از این‌که این را گفته بودم خیلی پشیمان شدم و به طرف در رفتم که بروم. ناگهان دکترم شروع به صحبت کرد و گفت نمی‌داند من راجع به چه چیزی صحبت می‌کنم. او گفت که آن آخر هفته که استفان به دنیا آمد برای او آخر هفته سخت و طولانی بوده است و

15 نـوزاد دیگر متولد شـده بودند و اسـتفان تنها یکی از آن 15 نوزاد بود.

من هم شرمنده و هم عصـبانی بـودم. چطـور می‌شد که چـــیزی با اینهمه احســـاس و دیـــدن ذره ذره مـــردن یک مریض هیچ اثری به جـای نگـذارد؟ چطـور ممکن است او فریادهـای من را در اتـاق عمل فرامـوش کـرده باشـد؟ چطـور ممکن است که فرامـوش کـرده باشد که خـود او خیلی عصـبانی شـده بـود و در حین عمل مـرتب فریـاد می‌کشـید و فحش می‌داد؟ من به او گفتم «چـرا اینقـدر عصـــبانی بـــودی و در اتـــاق عمل داد می‌زدی و دشـــنام می‌دادی؟ نمی‌دانســـــتی که من تمـــــام چیزهـــــایی که می‌گفتی را می‌شـنیدم؟». او گفت «تو بیهـوش بـودی و چیزی نشنیدی!» من پیش خود فکر کردم پس آقای دکتر می‌تواند آن شب را به یاد بیاورد!

من گفتم «من کلمه به کلمه همه‌چـــــیز را شـــــنیدم» و برایش تمام چیزهائی را که گفته بود تکرار کردم. هر چه بیشـــــتر می‌گفتم چشـــــمانش بزرگ‌تر می‌شد...چـــــیزی نگذشت که حـــالت او تغیـــیر کـــرده و خیلی نـــرم شد و با حـــالتی راحت به عقب لم داده و پـــایش را روی مـــیزش گذاشت و گفت:

«لینـدا! وقـتی که تو به من گفـتی دکترها خـدا نیسـتند راست گفتی. من خود دیده‌ام که یک بچهٔ 5 ساله از شک در اثر چیز بی‌اهمیتی مانند شکستن شست پـایش مـرده و مرد 65 ساله‌ای که قلبش بسیار مریض و ضعیف بوده و از قـایقش به دریا افتـاده و غـرق شـده و مـرده ولی دوبـــاره با تنفس مصـــنوعی و سی پی آر به زنـــدگی

بازگشـــــته است. هیچ کـــــدام اصـــــلاً به نظر منطقی نمی‌آیند.»

او ادامه داد «تو گفـتی که دکترها فقط انسـان هسـتند، حـرف تو درست است. من آن شب در اتـاق عمل آنقـدر خسته و مستعصل و عصبانی بودم که وقتی دیـدم داریم تو را از دست می‌دهیم داد و فریاد کـردم. یا داد و فریـاد و یا گریه و زاری بـــود. تو داشـــتی می‌مـــردی و من کوچک‌ترین کاری از دستم بر نمی‌آمد و نمی‌توانسـتم آن را متوقف کنم. فکر کنم از این به بعد باید مـــــراقب چیزهایی که جلوی یک مریض بی‌هـوش می‌گـویم باشـم، مگر نـه؟ ولی الان به تو و این بچـهٔ زیبا نگـاه کن، هر دو زنده و سالم هسـتید. دکترها خـدا نیسـتند و ممکن است اشتباه کنند». او بچه را به سینهٔ خـود چسـبانده بـود و با موهای نرمش بازی می‌کرد.

نمی‌دانم او اول قـــرار بـــود به گریه بیافتد یا من، ولی وقتی اسـتفان را به من پس داد دوبـاره حـالتش جـدی و حـــرفه‌ای شد. این هم روش او بـــرای پنهـــان کـــردن احساساتش و پوشاندن چیزی بـود که ضـعف می‌دانست. گفتگوی ما در آن‌جا پایان یافت. من می‌خواسـتم تمـامی اتفاقاتی که رخ داده بود، از زمانی که او اتاق زایمـان را ترک کرده بود تا وقـتی که من دگمـهٔ زنگ را فشـار داده بودم را برای او بگویم. ولی احساس می‌کردم جلوی من دیواری است که من را متوقف می‌سـازد. این جـواب من به این سؤال شد که آیا باید به همه تجـربه‌ام را بگـویم یا نه و آخرین باری بود که من این دکتر را دیدم.

تجربه لیزا در 5 سالگی

لیزا در سن 5 سالگی در اثر غرق شدن در دریا جان خود را از دست داد. داستان او از زبان خود او اینگونه است [57]:

وقتی که این اتفاق برای من افتاد 5 ساله بودم و در روسیه که محل تولدم است زندگی می‌کردم. ما به همراه مادر و مادربزرگ و پدربزرگم برای تعطیلات به کنار دریای سیاه رفته بودیم. آن روز همگی در ساحل بودیم و مادرم در حالی که من را بغل کرده بود در آب دریا ایستاده بود. دریا طوفانی بود و امواج آن از دید بچگانهٔ من بزرگ و متلاطم به نظر می‌رسیدند. با این حال من در آغوش مادرم احساس امنیت و اطمینان کامل می‌کردم و هنگامی که این امواج یکی یکی به طرف ما می‌آمدند و با ما برخورد می‌کردند خیلی ذوق می‌کردم. تا این‌که یک موج بسیار بزرگ به ما برخورد کرد و مادرم تعادل خود را از دست داده و من از آغوش او جدا شدم و با موج به طرف دریا کشیده شدم.

بدن من بطور غریزی خطر مرگ را حس کرده و برای یک لحظه ترسی مطلق مرا فرا گرفت. من نفس خود را حبس کردم و تلاش کردم که چیزی پیدا کنم که به آن دست آویز شده و خود را نجات دهم، ولی تنها چیزی که در دستان می‌می‌آمد آب بود. اطراف من را آب فرا گرفته بود و من هیچ کنترلی روی حرکت خود و آن‌چه اتفاق می‌افتاد نداشتم. بالاخره فهمیدم که تلاش من بی‌فایده است و راهی برای نجات وجود ندارد و تسلیم شدم. من از تقلا برای نفس کشیدن و نجات جان خود دست برداشتم و گذاشتم که هرچه که می‌خواهد رخ دهد.

خـــاطرهٔ بعـــدی من این است که عمیق‌تـــرین احســـاس آرامش که هیچ گاه مانند آن را حس نکرده بودم در درجهٔ اعلی من را فـــرا گـــرفت. من احســـاس کامل امـــنیت می‌کـردم و حس می‌کـردم که در پنـاه چـیزی هسـتم که بهـترین توصـیفی که از آن می‌تـوانم بکنم عشق کامل و نامشروط است. این عشق تمام وجود من را فــرا گرفته بـود و همه جا و در تمـام اطـراف من بـود، ولی در عین حال این عشق خود من بودم، درونی‌ترین جــوهره و ذات من. دیگر ترس و واهمه و تقلا برای نجـات بـرایم معـنی نداشت و من می‌توانستم برای ابدیت (با خوشــحالی) در آن‌جا و در آن حال باقی بمانم.

احساس می‌کردم که بالاخره به خود حقیقیم بازگشته‌ام. دیگر هیچ حد و مـــــرزی بـــــرای من وجـــــود نداشت. می‌توانســتم هرجا که می‌خواســتم بــروم و هرچه را که اراده کنم بدانم و کار غیر قابل انجـامی بـرای من نبـود. احســاس آزادی و رهـائی که داشـتم غـیر قابل توصـیف است. هم‌چــنین حس می‌کــردم آن‌چه که ما آن را زمــان می‌نامیم متوقف شده و دیگر وجود ندارد.

ناگهان نیروئی نامرئی من را با سـرعتی سرسـام‌آور که از سرعت نور نیز بیشتر می‌نمـود به حـرکت درآورد. من مسـافتی بسـیار عظیم را طی کـردم، گـوئی از تمـامی جهان عبور کـرده‌ام. احسـاس نمی‌کـردم که بـدنی دارم، بلکه تنها مانند صـــاعقه‌ای از درون تـــاریکی به ســـمت نقطه‌ای درخشـــان در دوردست رفتم و به تـــدریج که به این نور نزدیک‌تر شدم تنها خواستهٔ من این بود که به آن ملحق شوم.

وقتی به نور رسیدم خود را در دنیائی نورانی یافتم. هر چیزی در این مکان از جنس نور بود و از خود نور متشعشع می‌کرد. زیبائی و درخشندگی این مکان ورای توصیف است. شاید «بهشت» کلمهٔ مناسب برای وصف آن‌جا بود، ولی من در آن سن و سال هیچ زمینه و ذهنیت مذهبی نداشتم. نمی‌دانم از کجا این را می‌دانستم، ولی این آگاهی در من وجود داشت که تمام افراد صرفنظر از این‌که که هستند و چه کرده‌اند در نهایت به این مکان خواهند آمد. ناگهان من به یاد آوردم که این‌جا خانهٔ واقعی من است و پیش خود تعجب کردم که چطور ممکن است این‌جا را فراموش کرده باشم. احساس می‌کردم که بعد از مسافرتی طولانی و سخت در کشوری غریب بالاخره به منزل و وطنم بازگشته‌ام.

در میان این نور یک پیکر و فرم مردانه ایستاده بود که از خود نور و عشقی بدون قید و شرط و ورای هر عشق زمینی متشعشع می‌کرد. نور او من را در خود فرا گرفت، گوئی در آغوش مهر او برگرفته شدم. او از هر کس دیگری در تمام جهان من را بهتر می‌شناخت و هر عمل یا سخن یا فکری که هرگز کرده بودم را می‌دانست. به من تمام جزئیات زندگیم نشان داده شد، چه آن قسمت‌هائی که تا آن موقع زندگی کرده بودم و چه آن قسمت‌هائی که در صورت برگشت به زمین در آینده در زندگی من اتفاق خواهد افتاد. تمام این‌ها هم زمان بودند، تمام علتها و انگیزه‌ها و نیت‌های هرچه کرده بودم و اثری که در زندگی دیگران گذاشته بودم و هم‌چنین اثری که رفتار دیگران در زندگی من گذاشته بود، همه را می‌دیدم. وجود نورانی ذره‌ای من را به خاطر اعمالم مورد قضاوت قرار نداد. او من را به طور

نامشـــروط دوست داشت و به من قـــدرت و پشـــتیبانی می‌داد که بتوانم واقعیت زندگی خود را بـدون هیچ پـرده و اعوجاجی همانگونه که بود ببینم تا خود تصـمیم بگـیرم که از اعمالم کدام مثبت و کـدام منفی بـوده است. ولی چیزهـــائی که به من نشـــان داده شد را اکنـــون به یـــاد نمی‌آورم.

وجود نـور به من نشـان داد که تنها چـیزی که در زنـدگی مهم است عشقی است که احسـاس می‌کـنیم و آن را به دیگران ابراز می‌نمائیم، از طریق رفتارمـان، گفتارمـان، و افکارمان. هر چه که هرگز ساخته و پرداخته یا انجام یا گفته شده است اگر از روی عشق نبوده در حقیقت پـوچ و بی‌اهمیت است و گـوئی هرگز نبـوده است. عشق تنها چیز مهم است و تنها چیزی است که باقی خواهد ماند.

به یاد دارم که بعد از این خود را در مکان دیگـری یـافتم، بـــدون این‌که بـــدانم چگونه به آن‌جا آمـــده‌ام. آن وجـــود نـورانی که اول دیـده بـودم رفته بـود ولی اطـراف من کســـان دیگـــری بودند که احســـاس می‌کـــردم آن‌ها را می‌شناسم. آن‌ها برای من مانند یک خانواده بودند، مانند دوستانی قـدیمی که از ازلیت با من بوده‌اند. دیـدار آن‌ها مانند این بود که بعد از مدت بسیار طویل جدائی، دوباره به مهمترین انسان‌های زندگیم ملحق شـده‌ام. این دیـدار همـهٔ ما را غـرق شـادی و عشق و شـعف کـرد. آن‌ها از طریق فکر مستقیم با من مکالمه می‌کردنـد، بـدون نیـاز به کلمـات. هیچ یک از ما بـدنی نداشـتیم ولی از مـاده‌ای خاص ساخته شده بودیم که گوئی نور فشرده شـده بـود. ما مانند نقاطی نورانی در زمینـهٔ نـورانی که اطـراف ما بـــود، قـــرار داشـــتیم. هریک از ما افکـــار بقیه را آنـــاً

می‌دانست و نه امکان مخفی کردن چیزی از بقیه وجود داشت و نه نیازی به آن بود. در این نوع ارتباط، سوء تفاهم یا نفهمیدن یک‌دیگر جائی نداشت و ما چنان احساس نزدیکی به یک‌دیگر می‌کردیم که توصیف آن تقریباً غیر ممکن است. گرچه ما از یک‌دیگر مجزا بودیم ولی در عین حال همه با هم یکی بودیم. این اتحاد و یگانگی از عشقی خدشه ناپذیر که بین ما وجود داشت نشأت می‌گرفت، و هم‌چنین از عشق بین تک تک ما و جهانی نوری که ما را دربر گرفته بود و ما جزئی از آن بودیم و جزئی از نور یک‌دیگر.

نور آنان من را از تمام ناخالصی‌ها پاک کرده و شست و تمام دردها و حزن‌های من را شفا داد و تمام تاریکی‌های من را از بین برد. دیگر زمین و زندگی من روی آن به نظر چیزی دوردست و فراموش شده می‌نمود و مرتب نیز برایم کمرنگ‌تر می‌گشت، تقریباً مانند این‌که زندگی من روی زمین اصلاً هیچ‌وقت اتفاق نیافتاده است. من زمانی که به نظر می‌رسید به بلندای ابدیت است را با آنان گذراندم. ولی زمان به معنای معمول آن در این‌جا وجود نداشت. بعد «مکان» نیز وجود نداشت ولی با این حال جاهای مختلفی برای رفتن و دیدن بودند. می‌دانم که این به نوعی تناقض به نظر می‌رسد، ولی این تنها طوری است که می‌توانم آن را توصیف کنم: فضا بدون فضا، زمان بدون زمان. در آن‌جا فقط «بودن خالص» بود.

به یاد ندارم که در آن‌جا چه کار کردیم، فقط می‌دانم که با هم بودیم و از آن فوق‌العاده لذت بردیم. به یاد دارم که این دنیاهای نور بسیار عظیم و پهناور بودند، بدون

حد و مرز فردی یا خارجی. هر موجـودی در آن‌جا دربـارهٔ همه‌چیز دانش کامل داشت. زیبایی و دلنشـینی و دوست داشتنی بودن آن‌جا ورای توصیف بود. هر چیز و هر کس در آن‌جا از نور ساخته شـده بـود و همه‌چـیز نـور بـود، با این‌که «چیزها» و «افــراد» بودند. نــور چــیزی است که بهتر از همه به یاد می‌آورم، نور زنده و آگاه بود. یک نور زنده، که همه‌چیز و هر چیز بود، جوهر و حقیقت تمــامی چیزها.

چیز بعدی که به یاد می‌آورم این است که من دوباره خود را در حضور آن وجود نور که در ابتدا ملاقات کـرده بـودم یافتم. او به من گفت که باید برگـردم. من گفتم، به هیچ وجه، بازنمی‌گردم. این آخرین چیزی بود که می‌خواستم. زنــــــدگی روی زمین با تــــــاریکی و درد و حــــــزن و محدودیت‌های آن در مقابل این جهـان خارق‌العـاده مانند زندانی مخوف به نظر می‌رسید و من حاضر به قبـول آن نبودم. به من گفته شد که زمان من فرا نرسـیده است و به من تنها اجـازه یک ملاقـات کوتـاه به خانه داده شـده اسـت، ولی باید بازگشـته و مـأموریتی را که خـود بـرای خــود روی زمین انتخــاب کــرده‌ام را تمــام کنم. وجــود نورانی به من گفت که هدف من روی زمین این است که بیشتر دربارهٔ عشق و شفقت و ابراز آن به دیگـران روی زمین یاد بگـیرم، و کـار من کمک به دیگـران از هر راهی که می‌توانم است. او به من گفت که این چیزی است که خود برای خویشتن انتخاب کرده‌ام و من در زمـان بسـیار کوتاهی دوباره به عالم نـور بـاز خـواهم گشت. او به من گفت که هیچ‌وقت فرامــــوش نکن که در واقع زمــــان مفهومی ندارد و تنها واقعیت ابدیت است.

چیز بعدی که به یاد دارم این است که دوباره در بدنم بودم. موجی من را به سمت ساحل و به روی ماسه‌ها بازگرداند و من چهار دست و پا خودم را به خشکی کشاندم در حالی که آب زیادی سرفه می‌کردم.

من که یک کودک بودم تجربه خود را فراموش کردم و تا چندین سال بعد آن را به یاد نیاوردم. ولی این تجربه همواره به من توان مقابله با سختی‌های زندگی خودم و کمک و حمایت به دیگران را داده است. در تمام زندگی شغلی‌ام من همواره کارم کمک به دیگران به یک نحو یا نحو دیگر بوده است. من از سن 18 سالگی شروع به کارهای داوطلبانه و کمک به افرادی که پیر یا از نظر روحی یا جسمی مریض یا عقب مانده هستند کردم،... و من همیشه برای این کارهایم معنائی عمیق حس کرده ام، حتی سال‌ها قبل از این‌که تجربه‌ام را به یاد بیاورم.

تجربه نزدیک به مرگ من پایه‌ای برای علاقه و کنجکاوی من در تمام طول زندگیم به مسائل متافیزیک و معنوی شد، و این علاقه از وقتی که به خاطر دارم در من بوده است. برای سال‌ها نمی‌دانستم چرا، تا این‌که تجربه نزدیک به مرگم را بعد از چندین سال به یاد آوردم. این علاقه باعث شد که من در زندگی به کاوش دربارهٔ ابعاد دیگر و نادانستهٔ زندگی روی بیاورم و جواب سؤالات عمیق و بسیاری را جستجو کنم و همواره به دنبال یادگیری بیشتر دربارهٔ زندگی و مرگ و هرچیز مابین آن باشم. من همواره به دنبال راه‌های جدیدی برای کمک به دیگران هستم که از نظر من بامعنی‌ترین چیزی است که کسی می‌تواند در زندگی خود انجام دهد. در نهایت تجربه نزدیک به مرگ من دربارهٔ زندگی همان‌قدر به من

آموخت که دربـارهٔ مـرگ، و هنـوز هم این آمـوختن ادامه دارد.

تجربه لوری

گزارش‌های متعـددی وجـود دارد که افـراد توانسـته‌اند با تمرکز حواس از بدن خود خارج شوند. هم‌چنین در موارد نادری تجربه نزدیک به مرگ بدون حادثه یا مریضی شـدید یا عامل مرگ بـار دیگر اتفـاق افتـاده است. تجربه دخـتر جوانی به نام لوری یکی از این موارد است [41]ـ لـوری می‌گوید:

...من در اتــاق خــود روی تختم دراز کشــیده بــودم و در حالتی بین خواب و بیداری، و در افکار خـود غـرق بـودم. در عین حــال می‌توانســتم صــدای تلویزیــون را از اتــاق نشـــیمن بشـــنوم. به این فکر می‌کـــردم که وقـــتی ما می‌مـیریم چه اتفـاقی می‌افتد. من کسی بـودم که راجع به همه‌چیز فکر و سؤال می‌کردم و نمی‌توانسـتم چـیزی را به راحــتی از روی قلب قبـول کنم، بلکه باید خــود هر چیزی را تجربه می‌کردم. در تمام زندگی من حس ششم بسیار قوی داشتم و همیشه در جستجوی حقیقت بودم.

ناگهــان من نقطه‌ای نــورانی را در گوشــهٔ اتــاقم دیــدم. بسیار تعجب کردم و با خــود گفتم این نــور چیســت؟ این یک ثانیه قبل این‌جا نبـــود! در آن هنگـــام کششی را به طرف بالا و این نور حس کرده، و سپس احسـاس نـوعی آزاد و جدا شدن کردم. می‌دانسـتم بـدنم روی تخت به جا مانـده است. به محض این‌که وجـود نـور را قبـول کـردم، خود را در آن یافتم. نمی‌توانم با کلمـات زیبـائی و تنـوع رنگها را در نــور توصــیف کنم، رنگهــائی که بســیاری از

آن‌ها را هرگز ندیده بودم. هر یک از این رنگها خود زنـده بودند. احساس کردم درون نوعی تونل هستم و رنگها در اطـراف من می‌چرخیدند. منظـرهٔ فوق‌العـاده‌ای بـود که زیبائی آن غیر قابل شرح است، شاید بهـترین چـیزی که بتـوانم بگـویم این است که عظمت و زیبـائی آن تکـان دهنده و مسحور کننده بود.

من به سـرعت در تونل کشـیده می‌شـدم، ولی در عین حال توانائی فکر کردن من کاملاً سر جای خـود بـود. من دست و پـائی در خـود نمی‌دیـدم، بلکه حس می‌کـردم که یک انرژی تپنده هستم. من از سوی دیگر تونل به بـیرون جهیده شدم و خود را در نـوعی فضا یـافتم که سـتارگان زیـادی بـالای من و هم‌چـنین در پـایین من بودند. من در میـان سـتارگان نبـودم، زیـرا آن‌ها به نظر خیلی نزدیک نمی‌آمدنـد، ولی همه جا پر از سـتاره بـود. من لحظه‌ای مکث کـردم که با خـود فکر کنم که کجا هسـتم. قبل از این‌که فکر من تمام شـود ناگهـان در میـان یک کوریـدور شفاف و درخشنده بودم، چـیزی مانند یک هولـوگرام. در سمت چپ من یک صـفحه بـود که بر روی آن زنـدگی من نمـایش داده می‌شد. من تمـامی انتخاب‌هـای خـود را در زندگی یک به یک می‌دیـدم. هیچ گونه قضـاوتی در مـورد آن‌ها نبـود، من هم قضـاوتی نمی‌کـردم، تنها آن‌ها را مشـاهده می‌کـردم و می‌فهمیـدم. در مـرور زنـدگی من تمام امکانات و انتخاباتی که برای من موجود بود از تمام زاویه‌ها نشـان داده می‌شد. به عنـوان مثـال اگر تصـمیم می‌گـرفتم ازدواج نکنم زنـدگیم چگونه می‌بـود. سـمت راست من تاریک بود و احساس می‌کـردم که تنها وقـتی می‌توانم آن را ببینم که برای همیشه مرده باشم.

من از درون فکر خود سؤال کردم که چرا این‌جا هستم. صدائی از درون فکرم به من گفت زیرا من تقاضا کرده‌ام که آن‌جا باشم. این صدا برایم آشنا و آرامش دهنده بود، می‌دانستم که این صدای خداست. ولی چگونه ممکن بود؟ من از مؤنث بودن این صدا تعجب کردم، زیرا همیشه در ذهنم خدا را مذکر می‌دانستم. من شگرف زده شدم وقتی دریافتم که من خود این صدا را برگزیده‌ام زیرا این صدا صدای خود من بود! بلافاصله فهمیدم که من جزئی از جهان هستی هستم. من موجودی جدا نیستم که خلق شده و به گوشه‌ای از جهان پرتاب شده باشد. ما همگی پاره‌ای از این نیروی زندگی هستیم، نیروئی جهان شمول که ما را احاطه کرده است.

من مانند یک بادکنک احساس آزادی و سبکی می‌کردم و در عین حال به این نیرو و این صدا متصل بودم، صدائی که از سوی میلیونها روح برمی‌خیزید. من در حقیقت احساس حضور میلیونها روح را در آن‌جا داشتم، و می‌توانستم بطور مبهمی آن‌ها را در پس پرده‌ای مه‌آلود ببینم و محبت و مهر هر یک از آن‌ها را نسبت به خود حس کنم. این پر قدرت‌ترین و خارق‌العاده‌ترین چیز بود. من افکار تک تک همهٔ آن‌ها را در آن واحد می‌شنیدم، ولی با این حال این برایم گیج کننده و شلوغ نبود. من می‌دانستم که صحنهٔ سمت راستم که نمی‌توانستم ببینم مربوط به تمامی زندگی‌هائیست که تا کنون داشته‌ام، بطور هم زمان! برایم خیلی عجیب بود، زیرا من همیشه به تناسخ و زندگی‌های متعدد اعتقاد داشتم ولی هیچ‌گاه نمی‌توانستم تصور آن را بکنم که ممکن است در آن واحد در چندین زندگی بود! احساس خاصی داشتم که ما

بـــرای رشد خودآگـــاهی (consciousness)ـــ زنـــدگی می‌کنیم. با بالا بردن ارتعاش انرژی اطرافمان، ما زمین و تجربه زندگی را تغییر می‌دهیم.

چه احســاس امــنیت و کامل بــودنی داشــتم و چقــدر در مقایسه با آن احساسم روی زمین شکستگی و جــدائی و انفصال بود! من همیشه می‌دانســتم که ما همگی به هم متصل هســتیم، ولی اکنــون می‌دیــدم که ما در حقیقت یکی هستیم و همگی این آگــاهی را در عمق خــود داریم. من آن‌جا یکی از دوست پســرهای ســابقم را ملاقـــات کــردم. او گلهــای صــورتی و ســفید زیبــائی بــرای من در دست داشت و به طرف من آمد. می‌توانستم عشق او را نسبت به خودم حس کنم. از دیدن او متعجب شــدم زیــرا نمی‌دانستم او مــرده است. من ســال‌ها بــود او را ندیــده بودم ولی بارها به یاد او افتاده بــودم و دلم بــرایش تنگ شده بود. ســپس مــادر ناپــدریم را در ســمت راست خــود دیدم که آغوش خود را به ســوی من گشــوده بــود. من در دنیا زیاد و از نزدیک او را نمی‌شناختم. آن‌جا او شــبیه به ســـال‌های آخر زنـــدگیش در دنیا به نظر می‌رســـید، با موهــای ســفید و لبخنــدی زیبا. من از او پرســیدم چــرا اینقدر ظاهر او پــیر اســت؟ او بلافاصــله به دخــتر جــوان زیبائی تبدیل شد و گفت که دست خــود اوست که چگونه به نظر برسد.

در آن‌جا به من یک قلم به رنگ نـــارنجی داده شد و گفته شد که باید ترســهای خــود را یک به یک بنویسم. من هم شــروع به نوشــتن کــردم: «تــرس، شکست در عشــق، مستاصل بــودن، تنفــر، احســاس کم ارزشــی، تمــامی احساسات منفی راجع به خودم یا دیگران ...». ســپس به

من گفته شد از آن‌ها رها شـــــوم. در حـــــالی که من می‌نوشتم لیست من از بالا شروع به محو و ناپدید شـدن کرد. احساس عـالی پیـدا کـردم، احسـاس کامل بـودن و این‌که همه‌چـــیز همـــانطور است که باید باشد. من به ادراکاتی در لبهٔ محدودهٔ ضمیرم دست یافتم. گــوئی تنها کافی بود به آن‌ها توجه کنم، زیرا آن‌ها همیشه جـزئی از ضـمیر من بودند. مانند وقـتی که چـیزی را گم کرده‌اید و چندین بـار کشو را بـاز کـرده ولی آن را آن‌جا نمی‌یابیـد، ولی بــرای دفعــهٔ دهم می‌بینید که آن‌جاست. در حقیقت در تمام این مدت آن‌جا جلوی چشم شما بـوده ولی شـما به آن توجه نکــرده بودید. فهمیــدم که چگونه تمــام این حکمتها همیشه متعلق به من و جزئی از ضمیرم بوده‌اند، تنها باید با رها شدن از ترسهایم به آن‌ها اجـازه می‌دادم تا خود را به من نشان دهند.

من می‌خواســتم پشت پــرده را بــبینم، ولی به من گفته شد که آن بــرای وقــتی است که زنــدگیم روی زمین به پایان برسد و من هنـوز نمی‌تـوانم وارد آن قلمـرو شـوم زیــرا وجـود من در بـدنم و روی زمین مـورد نیـاز است. ولی من درک کــردم که آن‌چه پشت پــرده است سرتاسر آرامش، عشــق، و فهم اســت، بــدون حضــور مــنیت یا قضــاوت. من فهمیــدم که تنها قضــاوت در مــورد من از سوی خــود من است. در این موقع من احســاس کششی در میانهٔ خود کردم و فهمیدم دیگر وقت برگشــتن من به زمین است. من تقاضا کـــردم که فقط بـــرای لحظه‌ای آن‌چه پشت پرده است را ببینم تا بـدانم وقـتی مُـردم چه چیزی در انتظارم خواهد بود. ناگهان بدون هیچ هشداری صدای بزرگ‌تـرین مهمـانی را شـنیدم که بـرای خوش‌آمد گویی به من برگزار شده بود، و پدر و مادر و دوسـتانم و

هزاران هزار روح دیگر را دیدم که آن‌جا برای خیر مقـدم گـوئی به من جشن گرفته و کف می‌زدند. من احسـاس خواستنی بودن و مورد نیاز بودن می‌کردم، و می‌دانستم بـرای من جـایی در نظر گرفته شـده که منتظر بازگشت من خواهد بـود. در آن‌جا نـوری را دیـدم که از هر چه تاکنون دیده بودم درخشنده‌تر بود و با گرمی مطبوع خود ذره ذرهٔ وجـودم را پر کـرد. این نـور عشق خـالص بـود و چنان باشـکوه و خـیره کننـده بـود که من تنها از نوشـتن راجع به آن به گریه می‌افتم. این نـور زنـده بـود و از احساس پر بود، احساس وفور، بخشش، ...

توانستم برای لحظه‌ای کوتـاه بفهمم که رهـایی کامل از تمام تعلقات دنیا چه احساسی دارد، فهمی که همیشه با من خواهد بود. فهم این‌که من خود نـیروی خلاق زنـدگی خـود هسـتم و آن‌چه من راجع به خـودم و دیگـران فکر و احساس می‌کنم روی من و اطرافم اثر می‌گذارد. نیـازی نبود که به گونهٔ خواصی فکر کنم تا در آن‌جا مورد قبـول باشـم، من فقط بـودم. فهمیـدم که این نـور باشـکوه همـواره درون من اسـت، و به محض این‌که این را فهمیـدم به شـدت به عقب کشـیده شـده و در یک آن به همان‌جایی بازگشتم که از آن آمـده بـودم، اتـاق تـاریکم! من بلافاصله شروع به گریستن کردم.

تجربه گلاکو شیفر در 8 سالگی

گلاکو شیفر (Glauco Schaffer)، اهل برزیل بود و در 8 سالگی به همراه دو برادر خود در رودخانه غـرق شـده و تجربه نزدیک به مـرگ داشت. جـالب این‌جاست که برادران او نیز تجربه نزدیک به مرگ مشـابهی داشـته‌اند. او تجربه خود را اینگونه بازگو می‌کند [67]:

من این خاطرهٔ خود را بـرای مـدت 36 سـال درون خـود حبس کـرده بـودم، ولی اکنـون دیگر می‌خـواهم آن را با همه در میان بگـذارم. فرشـتهٔ (نگهبـان) من به من گفته بـــود که آن را (فعلاً) به کسی نگـــویم ولی فکر کنم که اکنون دیگر موقع آن است.

این حادثه یک روز در تابستان سال 1980 در شهر پورتو الگر (Porto Alegre)ـ در برزیل برای من اتفـاق افتـاد. من با دوســـــتانم در یک زمین چمن نزدیک منزلمـــــان مشـغول بـازی فوتبـال بـودیم که پـدرم من را صـدا زد و گفت که با او به مـــاهی‌گیری بـــروم. به یـــاد دارم که نمی‌خواســتم بــروم زیــرا با دوســتانم اوقــات خوشی داشتم. ولی در مقابل حـرف پـدرم چـاره‌ای نداشـتم. دو برادر دیگر من که 10 و 11 ساله بودند نیز همراه پـدرم بودند و خیلی از این‌که به مـــاهی گـــیری می‌رفـــتیم خوشحال به نظر می‌رسیدند، و خوشحالی آن‌ها به تدریج به من نیز سرایت کرد!

Glauco Schaffer Brothers گلاکو (ســـمت چپ) و برادرانش در کودکی

ما به آن‌جا رسـیدیم و روز آفتـابی و زیبـائی بـود. بعد از مدتی من و بـرادرانم از پـدرم اجـازه خواسـتیم که بـرای قدم زدن برویم. او ابتدا مخالفت کرد ولی بعد از اصــرار زیــاد ما به ما اجــازه داد. ولی چند بــار تأکید کــرد که در رودخانه نرویم زیرا جریان آب آن خیلی سریع است. این رودخانه در جنوب برزیل است و از غرب به سمت شــرق جریـان دارد. من و بـرادرانم بـرای قـدم زدن در قسـمت غربی رودخانه ره سپار شدیم و سعی داشتیم چیزی پیدا کرده تا با آن خودمان را سرگرم کنیم. به یک بوتهٔ بـزرگ

رسـیدیم که نیمی از آن در خشـکی و نیمـهٔ دیگر آن در رودخانه قرار داشت. برادرم مـارکو گفت بیایید این بوته را گرفته و با کمک آن از رودخانه عبور کنیم. ابتدا مارکو وارد آب شد و سـپس بـرادر بزرگ‌تـرم کـارلون و من هم آخر بودم. مارکو تقریباً به وسط رودخانه رسیده بـود که تعادل خود را از دست داده و بوته از دستش درآمد و زیر آب رفت. هرگز چهـــرهٔ او را در آن لحظه فرامـــوش نمی‌کنم، در چهرهٔ او تـرس کامل را می‌توانسـتم بـبینم. من و برادر بزرگ‌ترم برای نجات او رفتیم. نمی‌دانم چرا این کـار احمقانه را کـردیم، ما شـنا بلد نبـودیم و هیچ کـاری از ما سـاخته نبـود و به جـای آن باید می‌رفـتیم و پـدرم را صـدا می‌زدیم. من با خـود فکر می‌کـردم که اگر قرار است بمیریم همه با هم می‌میریم.

خـــاطرهٔ بعـــدی من این است که در زیر آب بـــودم و نمی‌توانســـتم نفس بکشم یا چـــیزی را بـــبینم. تلاش می‌کردم که نفس بکشم ولی تنها چیزی که وارد ریه‌های من می‌شد آب بـود. من می‌دانسـتم که به زودی خـواهم مرد. جریان آب رودخانه خیلی سریع بود و بـدن من را با شدت به چیزهای مختلف می‌کوبید و حقیقتـاً درد زیـادی داشت. من به سـرعت در حـال غـرق شـدن بـودم. هرگز فرامـوش نمی‌کنم چه تـرس و وحشـتی در من بـود. آن موقع‌ها مادرم معمـولاً من را با خـود با کلیسا می‌بـرد و من به یـاد خـدا افتـادم و از او خواسـتم که به من کمک کند. تا از او کمک خواستم حس کـردم که فرشـته‌ای من را در آغوش خود گرفته و گفت «نگـران نبـاش، همه‌چـیز درست خواهد بود». صـدای او مـذکر و بسـیار مهربـان و آرامش بخش بود. درد من بکلی از بین رفت و تقلای من برای تنفس پایان یافت. در تمام زندگیم این‌قدر احساس

خوشحالی نکرده بودم. من هم بسیار خوشحال و هم بسیار از آن‌چه اتفاق می‌افتاد مبهوت بودم. من و فرشتهٔ من به سرعت به طرف این نور بسیار درخشان در پرواز درآمدیم. نور به ما نزدیک‌تر می‌شد و در کمتر از چند ثانیه ما را به طور کامل در خود گرفت. بدن (روحی) من سیال و شفاف بود و من می‌توانستم از میان آن ببینم ولی با این حال هنوز خودم را حس می‌کردم.

نور هزاران بار درخشنده‌تر از خورشید بود، ولی با این حال چشمان من را آزار نمی‌داد. به طور خاصی می‌دانستم که به منزل و وطنم بازگشته‌ام. احساس می‌کردم او درون من است و من درون او هستم. من خود را به همهٔ هستی متصل حس می‌کردم. نور زنده بود و در خود احساس حقیقی عشق را داشت. من عشق او را در تمام بودنم حس کردم. آن فرشته به من گفت که باید برود. من از رفتن او احساس تنهائی نکردم زیرا در نزد نور بودم. بعد از زمان بسیار کوتاهی احساس کردم کس دیگری آن‌جاست و شکل و هیأت یک مرد در جلوی من پدیدار شد. من نمی‌توانستم به طور دقیقی او را ببینم ولی او به نظر قد بلند و زیبا می‌رسید. من از او پرسیدم کیست و او گفت که راهنمای من است. وقتی او به من نزدیک شد چنان احساس عشق و تعلق خارق العاده‌ای از او دریافت می‌کردم که هرگز مانند آن را حس نکرده بودم. کلمات توان توصیف شدت و عمق این احساس را ندارند. من از این‌که زنده هستم و نمرده‌ام بی‌نهایت خوشحال بودم ولی با این حال در تعجب بودم که کجا هستم و چه اتفاقی در حال رخ دادن است.

من احساس علاقهٔ بسیار زیادی به او و به تمام چیزهائی که به عنـوان یک پسر بچه می‌دانسـتم حس می‌کـردم. از او پرسیدم آیا من مـرده‌ام؟ او از طریق فکر به من گفت «تو هیچ‌وقت نمی‌میری». من این حرف او را نفهمیدم و پرســیدم منظــور او چیست که هیچ‌وقت نمی‌مــیرم؟ او تکرار کرد «تو هیچ‌وقت نمی‌مـیری، به زودی همه‌چـیز را خواهی فهمید». سـپس به من دو کلمه گفت (که اکنـون به یاد نمی‌آورم) که باعث شد شوکی از شـادی و سـرور در درونم حس کنم. این کلمـــات مانند مجمـــوعه‌ای از معـــرفت و دانش بودند. من می‌توانســـتم همه‌چـــیز را بفهمم، منظورم واقعاً همه‌چیز است!

سپس زندگی من مانند یک فیلم بـرایم به نمـایش درآمد. پیش خود فکر کردم که دارم مورد قضاوت قرار می‌گیرم و با خــود گفتم مگر زنــدگی من چقــدر می‌توانســته بد باشد؟ من فقط 8 سال دارم! من اشـتباه می‌کـردم (که مورد قضاوت قرار می‌گیرم). او زندگی من را با لبخندی پر از مهر به من نشان داد. به نظر می‌رسید که هر عمل کوچک یا بزرگ من زنجیره‌ای از اثرات و احساسات را به وجود آورده بود که من خـود تمـامی آن‌ها را حس کـردم. به عنـوان مثـال او به من زمـانی را نشـان داد که با یک کلید بر روی ماشـــین همســـایه‌مان خط انـــداختم. من احساس درد و نـاراحتی همسـایه مـان را در اثر این کـار خـود حس کـردم و احسـاس درد و نـاراحتی که همسر او بعد از شنیدن خبر آن از شوهرش حس کـرده بـود را نـیز احساس نمودم که بسیار ناخوشـایند بـود. من پیش خـود فکر کـــردم اکنـــون بـــرایم دردسر درست خواهد شد! او متوجه فکر من شـده و گفت «نگـران نبـاش، این‌ها تنها یک درس هسـتند». یا مثلاً زمـانی را دیـدم که یک کـودک

فقیر را با خـود به خانه بـردم و ما با هم غـذا خـوردیم و من از لباسـهای خـودم به ا و دادم. او از دیـدن این عمل خیلی خوشـحال شد و گفت «اینها کارهـائی هسـتند که حقیقتاً به حساب می‌آیند، آن‌چه که از روی مهر و محبت به دیگری انجام می‌دهی».

زنـدگی من در جهت عقب به نمـایش در می‌آمد و در آخر به جائی رسید که در رحم مـادرم بـودم و سـپس عقب‌تر رفته و دیدم که من (قبل از آمدن به دنیا) یک نور خـالص بـودم. من در همه‌چـیز بـودم و همه‌چـیز در من بـود. این احسـاس را داشـتم که من آن کسی که تصـور می‌کنم نیسـتم. بعد از آن احسـاس درد مـادرم را در اثر شـنیدن خبر غرق شدن و مـرگ 3 پسـرش حس کـردم و دوبـاره زنـدگی بشـری خـود را در دنیا به یـاد آوردم. زیبائی‌هـای زنـدگیم و چیزهـای کوچک ولی دلنشـین آن به یـادم افتادنـد، مانند خـوردن، نوشـیدن، تنفس کـردن، و زیبایی‌هـای زمین. به فرشـته‌ام گفتم که این‌جا خیلی زیباست ولی من می‌خواهم به زمین بـازگردم. او به من لبخندی زده و گفت که بله، مـأموریت من در زمین هنـوز تمـام نشـده است. ولی من اکنـون به یـاد نمی‌آورم این مأموریت چه بود. من حتی کاملاً برادرهـایم را فرامـوش کـرده بـودم. فرشـته به من گفت راجع به آن‌چه دیـده‌ام (فعلاً) به کسی چیزی نگویم.

تجربه نزدیک به مـرگ من به من کمک کـرد که درک کنم که زمین چقدر زیبا و در عین حال چقدر (در اثر استفادهٔ نادرست بشر) آسـیب پـذیر است. من نـوری در اطـراف همه‌چـیز می‌دیـدم، درختـان، گلهـا، حیوانـات، انسـان‌ها، حتی کوهها، و می‌دیدم که همه‌چیز زنده است.

خـــاطرۀ بعـــدی من این است که مـــردی بلندقد و زیبا با پوستی تیره من را از آب بیرون کشید و به خشـکی بـرد. اولین چـــیزی که بعد از بازگشت به دنیـــای بشـــری به چشمم خـورد آسـمان زیبا و آبی بـود و خورشـیدی که به زیبـائی در آن می‌درخشـید. من به سـمت راسـتم نگـاه کردم و دیدم برادرانم نـیز آن‌جا هسـتند. بهت و تعجب را در چهرۀ آن‌ها می‌دیدم و در دلم می‌دانستم که آن‌ها نـیز مانند من به منزل و وطن بازگشته بودند.

در آن موقع یک زن از دور ما را دیده و به سـمت ما دوید و گفت پلیس و غواصان 3 کیلومتر پـایین‌تر به دنبـال ما می‌گردند. وقتی به آن‌جا رفتیم تعداد بسیار زیادی بـرای پیدا کـردن ما جمع شـده بودند و تا ما را دیدند شـروع به کف زدن کردند و به طرف ما دویدند، بعضی گریه کنان و بعضی با لبخند. افسر پلیسی که آن‌جا بـــود گفت شـــما نمی‌توانید 22 دقیقه زیر آب زنده مانده باشـید! من هیچ سخنی نگفتم و من و پدر و برادرانم به منزل بازگشتیم.

به یاد دارم که برای مـدتی نمی‌توانسـتم سـخن بگـویم و قـــدرت تکلم را از دست داده بـــودم. دهـــان من حـــرکت می‌کرد ولی صدائی از آن خارج نمی‌شد. من به بالا نگـاه کـــرده و گفتم «قـــول می‌دهم به هیچ کس هیچ چـــیزی نگویم». بعد از چند ثانیه صدای من به من بازگشت. البته من از آن به بعد همیشه لکنت زبان داشـته‌ام ولی بـرایم اهمیـتی نـدارد. من بازگشـته‌ام و می‌دانم که ما زنـدگی دیگـــــری داریم که در پیش روی ما و منتظر ماست. این تجربه زنـدگی من را دگرگـون کـرد، اکنـون من سـعی می‌کنم که هرچه انجـــــام می‌دهم از روی عشق باشد. البته باید اقرار کنم که این همیشه کار راحتی نیست.

Glauco Schaffer

برای اولین بار در روز کریسمس سال 2007 من از برادرانم پرسیدم که 27 سال پیش در آن روز بر آن‌ها چه گذشته بود؟ آن‌ها همان چیزی که برای من اتفاق افتاده بود را دیده بودند. من حرفهای بیشتری برای گفتن دارم ولی هنوز کمی از حرف زدن راجع به آن واهمه دارم زیرا آن فرشته به من گفته بود که با کسی حرفی نزنم. من دعا می‌کنم که روزی فرا برسد که نسل بشر که فرزندان خدا هستند، روی زمین با همان عشق و عطوفتی که من در جهان دیگر حس کرده بودم زندگی کنند. بگذارید فقط یک چیز را به شما بگویم، آن جهان بسیار واقعی‌تر و حقیقی‌تر از این جهان است و یک روز همهٔ ما با هم خواهیم بود و با هم به عنوان حقیقتی واحد می‌درخشیم.

تجربه کیمبرکی

در دسامبر سال 2008 مدتی بود که احساس ضعف شدیدی می‌کردم و پریود ماهانهٔ من نیز بسیار شدید شده و به 3 بار در ماه رسیده بود. من به دکتر رفتم و بعد از چند آزمایش معلوم شد که شمارش گلبول‌های خون من بسیار پایین است، به‌طوری که اکثر افراد با این شرایط نیاز به دیالیز خواهند داشت. من نیاز به جراحی داشتم ولی سعی کردم تا آن‌جا که می‌شود آن را به تعویق بیندازم زیرا فارغ‌التحصیلی دخترم نزدیک بود. ولی بالاخره مجبور شدم به عمل جراحی هیسترکتومی (برداشت رحم) تن دهم. فکر کنم مریضی من پاسخ بدن من بود به آن‌چه در قلبم حس می‌کردم. من به‌تازگی برادر و مادرم را از دست داده بودم و در

ازدواجم نیز شکست خورده بودم. من در زندگی خود محبت و گرمی زیادی دریافت نکرده بودم و تمام این استرس‌ها در حال از پا درآوردن من بود.

بعد از عمل جراحی احساس کردم که حالم در حال بهبود است. ولی چند ماه بعد دوباره به خاطر درد و عفونت شدید در بیمارستان بستری شدم. در بیمارستان مرتباً بی‌هوش شده و به هوش می‌آمدم. من بالاخره تمام برگه‌های بیمارستان را امضاء کرده و با خانواده‌ام خداحافظی کردم. درد بدن من غیرقابل تحمل شده بود و من از هوش رفتم. می‌توانستم حس کنم که از بدنم خارج می‌شوم و ظرف یک لحظه زیباترین موجودات نورانی را اطراف خود یافتم و احساس درد من به‌کلی از بین رفت. یکی از آن‌ها جلوتر از بقیه و به من خیلی نزدیک بود. من فهمیدم که این‌ها فرشتگان من هستند و درک کردم که شرایط بدنی من باید خیلی وخیم باشد (که آن‌ها را می‌بینم). ما از طریق فکر با یک‌دیگر حرف می‌زدیم و من کلمات آن‌ها را در ذهنم می‌شنیدم. من هنگام مرگ مادرم نوری را دیده بودم که اکنون نیز در این‌جا بود و به من خارق‌العاده‌ترین عشق ممکن را ابراز می‌کرد، بیشتر از هر عشقی که هرگز حس کرده بودم. مانند آفتابی گرم و مطبوع بود در یک روز سرد زمستانی. من پرسیدم آیا مادر و برادرم (که درگذشته بودند) این‌جا هستند. آن‌ها گفتند بله و می‌توانم اگر بخواهم آن‌ها را ببینم. من از این کار ممانعت کردم زیرا درون خود می‌دانستم که اگر آن‌ها را ببینم می‌خواهم زندگی دنیا را ترک کنم.

من بـــدن فـــیزیکی خـــود را احســـاس نمی‌کـــردم ولی می‌توانســتم بـبینم که به بـدنم اکسـیژن وصل کرده‌اند و تنفس من بســیار کند و ضــربان قلب من بســیار ســریع است. شنیدم که پرســتاران می‌گفتند که مطمئن نیســتند بتـوانم تا صـبح زنـده بمـانم. من هیچ تعلق و اتصـالی به آن‌چه می‌دیــدم و می‌شــنیدم نداشــتم، مانند این‌که تنها دارم یک فیلم را تماشا می‌کنم. تنها حس من آرامش، عشـــق، و گـــرمی بـــود. مانند احساسی که در کلیسا می‌گــرفتم، فقط به‌مــراتب قــوی‌تر. نــور با رنگ‌هــای باورنکردنی من را در خود گرفته بود، با هر ســایه روشن و طیف قابل تصور. گاه گاهی به طرف بدن خود کشـیده می‌شــدم و به محض این‌که چشــمانم را بــاز می‌کــردم دوبـاره تمـام درد فـیزیکی بـدنم را حس می‌کـردم. ولی می‌فهمیدم که هنوز هم در این دنیای زمینی و بخشی از آن هستم. با بستن چشمانم دوباره به نـزد آن فرشـتگان بازمی‌گشـــــتم و احســـــاس گـــــرمی و عشق به من برمی‌گشت. به مدت 4 روز مـرتب روی من تست انجـام می‌شد و من مرتباً بین دو دنیا سفر می‌کردم و به هر دو جهان آگاهی داشـتم. وقـتی که با فرشـتگانم بـودم و به بدن روحانی و معنوی خود نگـاه می‌کـردم یک فـرم کلی ســاخته شــده از نــوری طلائی و ســفید را می‌دیــدم که می‌درخشید. نور سیال بود و رنگ‌های مختلفی را می‌شد در آن دید و به فرشتگان اطراف من متصل بود. احساس می‌کـردم که به تمـامی سـتارگان و پهنـهٔ جهـان هسـتی متصل هســـتم. من در آن واحد و هم زمـــان جـــزئی از همه‌چیز در جهان بودم.

من از فرشـتگان سـؤالاتی کـردم و آن‌ها هم به صـورت واضح به من جــواب می‌دادند. من فهمیــدم که هــدف ما

روی زمین این است که عشق بی‌شائبه و نامشروط را درون خود بیابیم و آن را به دیگران بدهیم. همگی ما در راه و مسیر (تکامل) هستیم. تنها چیزی که بین ما تفاوت دارد مسیر و تجربه‌ای است که برای خود انتخاب می‌کنیم و این‌که چقدر دربارهٔ عشق یاد گرفته‌ایم. هیچ مسیری بهتر یا مهم‌تر از راه و مسیرهای دیگر نیست. نکتهٔ مهم این است که قلبتان شما را به چه مسیری می‌خواند، که آن همان راهی است که برای شما طبیعی خواهد بود. ما این‌جا هستیم که سیاحت کنیم، تجربه کسب نماییم، و در حین آن از زندگی کردن لذت ببریم. هنگامی که آمادهٔ قبول و دریافت آن باشیم، رشد و تکامل و صعود معنوی ما به طور طبیعی اتفاق خواهد افتاد. برای این صعود معنوی نیازی به زور و فشار آوردن به خود یا به دست آوردن یک مهارت خاص نیست. تک‌تک ما موجوداتی روحانی هستیم که در حال تجربه زندگی زمینی هستیم.

من از آن فرشتگان پرسیدم که آیا نوبت من شده که بروم؟ آن‌ها گفتند «انتخاب این‌که بمیری یا زنده بمانی متعلق به خود توست. در طول زندگیت چند بار به تو این انتخاب داده شده که روی زمین بمانی یا به خانه بازگردی. کیمبرلی، من از تو می‌پرسم، می‌خواهی چه کار کنی؟» من به جوابم فکر کردم. از طرفی با این فرشتگان بودن به من احساس عشق و آرامش بسیار زیادی می‌داد و جدا شدن از آن‌ها برایم سخت بود. از طرفی هم می‌توانستم بچه‌هایم را تنها بگذارم، آن‌ها هم اکنون نیز به اندازهٔ کافی در زندگی خود سختی کشیده بودند. از دست دادن مادرشان دیگر ورای تحمل آن‌ها بود و دلم نمی‌آمد که این کار را با آن‌ها بکنم. در

قلبم می‌دانستم که تمـامی این‌ها ورای زمـان هسـتند و روزی می‌توانم دوباره به این‌جا بازگردم. من به اطـراف خود و تمامی آن فرشتگان و جهان بالای سرم نگریسـتم و دوباره رو به آن فرشته کرده و گفتم «تصـمیم من این است که به زندگی روی زمین ادامه دهم»

به‌محض این‌که این را گفتم به بـدنم بازگشـتم و دوبـاره متوجه اتـاق بیمارسـتان و آن‌چه اطـراف من می‌گذشت شدم.... دکترم به من گفت که آپاندیس من ترکیده بـوده و من باید بلافاصله تحت عمل قرار بگـیرم....می‌دانسـتم که عمل با مـوفقیت خواهد بـود زیـرا من تصـمیم گرفته بـودم در دنیا بمـانم....گرچه قبل از ترکیـدن آپاندیسم به من 24 ساعت بـرای زنـده مانـدن وقت داده شـده بـود، عمل به‌خـوبی پیش رفت و من علی رقم 4 عفـونت مختلف زنـده مانـدم. تمـام پزشـکان بهبـود من را یک معجـزه می‌خواندند. خـانوادهٔ من از من مـراقبت خـوبی کردند و باید بگـویم آن‌ها هم فرشـتگانی هسـتند که در هیئت آدمی خـدمت می‌کنند و تمـام سـعی خـود را بـرای من گذاشتند.

بعد از این تجربه من دید خـود را به زنـدگی به‌کلی تغیـیر دادم. من مصمم شدم که قدر هر روز زندگی را بـدانم و طوری زنـدگی کنم که گـوئی آخـرین روز زنـدگی من در دنیاست. دیگر مسائل پیش پا افتاده مانند گـیر کـردن در ترافیک و یا اگر کسی در صف جلـوی من جا بزند من را عصبی نمی‌کند. من دیگر یک دقیقه هم وقت خود را سر چیزهـایی که ارزشی ندارند تلف نمی‌کنم. شـعار من این است که اگر 5 سال دیگر این مشـکل را به یـاد نخـواهم آورد، وقت بیشتری را نباید صرف آن کنم.

مردن تقریبی من را به‌کلی عوض کرد. من دیگر دنیا را مانند سابق نمی‌بینم. بلکه تمام انسان‌ها را به هم متصل و از یک سرچشمه می‌بینم که هر یک زندگی و تجربه متفاوتی را انتخاب می‌کند. من فهمیدم که تا چه حد تجربه (زندگی و حیات) ما و حتی مردن ما به انتخاب‌های ما بستگی دارد. هر تجربه و اتفاقی علتی دارد و به ما در راه انجام آن‌چه برای آن به دنیا آمده‌ایم کمک می‌کند. درست و غلط و خوب و بدی (به آن معنا که ما فکر می‌کنیم) وجود ندارد. تنها برداشت ماست که آن را به صورت خوب و بد جلوه می‌دهد. راه درست برای هر یک از ما آن الهامی است که در قلب تک‌تک ماست و تمامی راه‌ها به سرچشمه بازمی‌گردند. هیچ مذهب و دینی تنها راه حقیقی و انحصاری برای رفتن به بهشت نیست. این فهم باعث رشد بسیار زیاد من شد.

آخرین باری که دکترم را دیدم آن‌چه را تجربه کرده بودم برای او بازگو کردم. چشمان او از اشک پر شد و گفت که حرف من را باور می‌کند زیرا در آن 4 روز انتظار نداشت که من زنده بمانم. من هنگامی که به بیمارستان قدم گذاشتم و هنگامی که از آن خارج شدم دو فرد متفاوت بودم. دوست پسر من در تمام مدت این مریضی در کنار من بود ولی بعد از بهبود من تغییرات من باعث فاصلهٔ من و او شد. من دیگر دنیا را از همان چشم که او می‌دید نمی‌دیدم. وقتی سعی می‌کردیم با یک‌دیگر به طور منطقی حرف بزنیم گوئی با دو زبان مختلف با هم مکالمه می‌کردیم....و بالاخره ما از یک‌دیگر جدا شدیم. جهان هستی از هر راه ممکن به من فهماند که زمان ما با هم به اتمام رسیده است. ما انسان‌ها عادت داریم که به آن‌چه احساس می‌کنیم به نوعی به ما حس امنیت

می‌دهد دست بیـاویزیم و می‌ترسـیم آن را رها کـنیم، با این‌که آن‌چه در انتظار ماست می‌تواند بهـتر از آنی باشد که حـتی تصـور آن را می‌کـنیم. هرچه ما بیشـتر حاضر باشیم با جریان تغییرات حرکت کنیم و با بودن در حالتی از قبول و پذبرش خود را به دست آن بسپاریم، تجربه ما مثبت‌تر خواهد بود.

تجربه مری بس ویلی

مری بس ویلی (Mary beth Willi). در سال 1994 طی یک تصـادف راننـدگی تجربه نزدیک به مـرگ داشت [42]. او می‌گوید:

Mary Beth Willi

این تصـادف بـدترین و بهـترین چـیزی بـود که در زنـدگی برای من رخ داده است. یک روز در تابستان سـال 1994 در شـهر کلیویلند ایـالت اوهـایو بـود. من در آن موقع اسـترس زیـادی داشـتم زیـرا پـدر شـوهرم که به‌تـازگی سکته کرده بود با مادر شوهرم و سه سگشان آمده بودند که بـرای چند هفته‌ای پیش ما باشـند تا وقـتی که حـال پدرش بهتر شود. ما خود نـیز 6 بچه از 5 تا 17 سـال و یک سگ در خانه داشتیم. من باید برای خرید مواد غذائی به فروشـگاه می‌رفتم. در حـال راننـدگی با ماشـین استیشن خـود در اتوبـان بـودم و ترافیک نـیز به نسـبت سنگین بود. ناگهان متوجه شدم که یک ماشـین در شـانهٔ چپ اتوبـان توقف کـرده و پنچر شـده است و تعـدادی جـوان هم با لبـاس پیش‌آهنگی آن‌جا بر روی چمن‌ها نشسـته‌اند. من در خط سـمت چپ اتوبـان با سـرعت می‌راندم که ماشین جلوی من به طور ناگهانی ترمز کرد

که به شانهٔ سمت چپ رفته و به ماشـین آن‌ها کمک کند. من هم مجبور شدم ناگهان ترمز کنم ولی هنگامی که به آینه بغل نگـاه کـردم دیـدم که پشت سر من یک کـامیون است که با سرعت در حال نزدیک شدن به من است.

به یـاد دارم که پیش خـود گفتم «بـاورم نمی‌شـود که امروز قرار است بمیرم!» 2-3 ثانیه بعد کـامیونی که در آینه دیـده بـودم از پشت با من برخـورد کـرد ولی در این مدت 3 ثانیه اتفاقات زیـادی بـرای من افتـاد. بلافاصـله زمان برای من متوقف و ابـدی شد. من هنـوز در بـدنم و در حـال رانـندگی بـودم ولی خـارج از چهـارچوب زمـان فیزیکی بودم. همه‌چیز کاملاً ساکت و آرام شده بـود و با این آرامش احسـاس عشـقی عمیق که مرتبـاً در حـال افزایش بود من را در بر گرفته بود و دیگر هیچ ترسی در دل من نبـود. هیچ گـاه چـنین احسـاس محبت و دوست داشته شدنی نکرده بودم و درون خود می‌دانستم که این احساس از طرف خداست.

احساس می‌کردم که دو نفر دیگر نیز آن‌جا با من هستند، نمی‌دانم از کجا ولی می‌دانسـتم یکی از آن‌ها مـادر بزرگم است. من در خانواده‌ای کاتولیک و مـذهبی بـزرگ شده بودم که از کودکی به من یـاد داده بودند که به خـدا اعتقاد داشته باشم. من هم اعتقاد داشتم، ولی همـواره از دست خـدا به خـاطر چیزهـایی که در زنـدگی بـرایم اتفاق افتاده بود عصبانی بودم. اکنون وجـود خـدا بـرایم اثبات شده بود، نه خـدائی سـختگیر و عـذاب کننـده، بلکه خدائی مهربان. من پیش خودم فکر کـردم «ای وای، پس واقعاً خدائی است». ولی بلافاصله از نحوهٔ سـخن گفتن

خود معذرت خـواهی کـردم. پاسخ خـدا افـزایش عشـقی بود که به سوی من می‌فرستاد.

من در دستان او کاملاً احساس امنیت و گرمی می‌کردم. در آن موقع زنـدگی من پیش رویم نمـایش داده شد. من تمام خوبی‌هایی که کرده بودم و احسـاس‌های خـوبی که در دیگــران به وجــود آورده بــودم را خــود حس کــردم و جاهـایی که رد پـائی از محبت و دلسـوزی را در زنـدگی کسی به‌جای گذاشته بـودم دیـدم. در دیـدن این صـحنه‌ها گـــوئی خـــدا به من می‌گفت که تو بـــاعث افتخـــار و خوشـــحالی مـــنی و من از این امر چنـــان احســـاس خوشحالی می‌کردم که غیرقابل تصور است.

بیشترین احساس خوشحالی را از اعمال کوچک و برنامه ریـزی نشـدهٔ خـوبی که بـرای دیگـران انجـام داده بـودم گرفتم. بسـیاری از اوقـات حـتی متوجه کـار خـوب خـود نبودم و کاملاً آن را بدون فکر قبلی انجام داده بـودم. به من نشان داده شد که آن‌چه به‌حساب می‌آید و برای خــدا ارزش بسیار زیادی دارد لزوماً کارهای بـزرگ و پر سر و صدا نیسـتند، بلکه کارهـای کـوچکی هسـتند که در طـول زندگی روزمره خود در میـان کارهـای عـادی خـود انجـام می‌دهیم. هم‌چنین به من تمام کارهای آزار دهنــده‌ای که در حق دیگران کرده بودم نمایش داده شـدند، که از بـدی بعضی از آن‌ها حتی خبر نداشتم.

در آن‌جا خدا من را مـورد قضـاوت قـرار نمی‌داد، بلکه او در حـالی که من خـود را مـورد قضـاوتی تند قـرار داده بــودم به من نــوازش و محبت می‌کــرد. در این قســمت مـــرور زنـــدگی‌ام من احســـاس شـــرمندگی بســـیاری می‌کردم، ولی جایی برای مخفی شدن و فرار نبـود. من

خود را لایق تنبیه می‌دیدم ولی گویی خدا از درون به من الهام کرد که «چه درس‌هایی یاد گرفتی و چه تصمیمات متفاوتی می‌توانستی بگیری؟» این بدون تردید خدای قاضی و تنبیه کننده که به من یاد داده شده بود نبود. شاید سخت‌ترین قسمت برای من فهم و درک این حقیقت بود که همین الآن نیز خدا من را بخشیده است. ولی من با بخشیدن خودم مشکل زیادی داشتم. او به من نشان داد که نمی‌توانم عشق او را به درون خود راه دهم مگر این که اول خود را ببخشم. تنبه و نبخشیدن خود من را به او نزدیک‌تر نمی‌کرد، بلکه او از من می‌خواست که عشق او را قبول کنم. وقتی خود را بخشیدم برایم فهمیدن زندگی‌ام و نگاهی صادقانه و نقادانه به آن ساده‌تر شد. عشق خدا مانند عشق مادری مهربان وابسته به عمل من نبود، بلکه عشقی بدون قید و شرط بود.

به من نشان داده شد که گرچه من به کلاس تربیت کودکان رفته‌ام و از نظر فیزیکی بچه‌هایم را اذیت نمی‌کنم، گاهی با حرف‌هایم آن‌ها را می‌کشم. می‌توانستم دردهای آن‌ها (که از کلمات من ناشی شده بودند) را حس کنم. من از دیدن آن‌چنان احساس شکستی کردم، ولی خدا به ابراز عشقش به من ادامه داد. او به من اجازه داد که هر سؤالی می‌خواهم از او بپرسم. تنها سؤال من این بود که چگونه می‌توانست این پدر و مادر را به من بدهد؟ چگونه می‌توانست تمام آن سال‌ها من را فراموش کرده و تنها بگذارد تا خودم به تنهائی با مشکلات دست و پنجه نرم کنم؟ باید اعتراف کنم که من خیلی از دست خدا عصبانی بودم. او به من نشان داد که چرا آن پدر و مادر و آن بچگی و آن

تجربه‌هـــای زنـــدگی را به من داده بـــود! من خـــود از او خواسته بودم! من خود این زندگی را انتخاب کرده بـــودم زیرا می‌خواستم درس‌های خاص آن را فرا گیرم! اکنـــون همه‌چـــیز بســـیار روشن بـــود. من باید همـــهٔ آن چیزها را تجربه می‌کردم تا بتوانم آن‌چه را که نیاز دارم یاد بگـــیرم و به رشد خـــــــود ادامه دهم. او هیچ گـــــــاه من را تنها نگذاشـــته بـــود و اکنـــون با نگـــاه به گذشـــته و زنـــدگی‌ام می‌توانستم ببینم که واقعاً او همیشه در زندگی من بود. من در انتخاباتم اشتباهات زیادی کرده بـــودم زیـــرا من به درونم گـــوش نمی‌کـــردم و به آن اعتمـــاد نداشـــتم. به من نشـــــــــــان داده شد که زمین مانند یک مدرسه است و هنگامی که زمان ما روی آن به پایان رسد ما زندگی خود را مرور کرده و از آن فارغ‌التحصیل می‌شـــویم و به خانه بازمی‌گردیم.

من یـــاد گـــرفتم که باید به نـــدای قلب خـــود گـــوش کـــنیم. درس زندگی بسیار ســـاده اســـت، همه‌چـــیز راجع به عشق است. این‌که چقدر خدا ما را دوست دارد و چقـــدر ما یـــاد می‌گیریم که خویشتن و دیگران را دوست داشته باشـــیم، صـــــرف‌نظر از این‌که چه چیزهـــــایی را باید در این دنیا تحمل کنیم. هنگامی که مـــرور زنـــدگی‌ام به پایـــان رســـید خـــدا به من نشـــان داد که چـــرا ما به این دنیا می‌آییم. من از این‌که چقدر هر یک از ما برای خدا مهم هســـتیم و من خود چقدر بـــرای خـــدا مهم بـــودم متعجب شـــدم. زیـــرا من تصـــور نمی‌کـــردم حـــتی در یـــاد او باشم. گـــوئی تمـــام این سال‌ها که من خود را با دیگـــران مقایسه می‌کـــردم او به من می‌گفت «چـــــرا من تو را این‌گونه منحصر به فـــــرد آفریـــدم اگر می‌خواســـتم شـــبیه به کس دیگـــری باشـــی؟» هیچ کس دیگر نمی‌توانست آن‌چه را که من بـــرای انجـــام

آن به دنیا آمـــده بـــودم و آن‌گونه که من آن را انجـــام می‌دهم و او می‌خواست انجـام دهد. به خـاطر همین ما نباید هیچ گـاه کسی را مـورد قضـاوت و شـماتت قـرار دهیم. بعضی از ما برای یادگیری به دنیا می‌آییم و بعضی دیگر برای یاد دادن و بعضی دیگر برای هر دو.

در آن‌جا او از من پرسید که آیا می‌خـواهم آن‌جا بمـانم یا می‌خـــواهم به زمین برگـــردم. به من فهمانـــده شد که کودکـان من با این آگـاهی به این دنیا آمده‌اند که امکـان دارد مادر خـود را در سـنی کم از دست بدهند و خـانوادهٔ من نیز بالاخره با مرگ من کنار خواهند آمد و درس لازم را از آن یاد خواهند گرفت، و خدا از آنان مـراقبت خواهد کرد. تصمیم من ساده بود، می‌خواستم آن‌جا بمانم. ولی او این تصـــمیم را دوست نداشت و به من کارهـــایی که هنـوز در زمین باید انجـام می‌دادم و درس‌هـایی که باید یـــاد می‌گـــرفتم را نشـــان داد. بعد از آن دوبـــاره از من پرسـید که آیا می‌خـواهم آن‌جا بمـانم یا بـازگردم. گرچه خـــوبی من بیشـــتر از بـــدی‌هایم بودنـــد، می‌بایست برمی‌گشتم و بسـیاری از غلط‌هـایم را درست می‌کـردم. من نمی‌خواستم خدا را از خود ناامید کنم و نمی‌خواستم این قـدر کارها و مسـائل تمـام نشـده را نیمه‌کـاره رها کنم. من به آرامی و باحـالتی مانند نجـوا گفتم که گرچه بیشتر مایلم با تو بمانم، ولی باید برگـردم. افسـوس من از این است که با دقت و صـــرف وقت بیشـــتری این تصـــمیم را نگـــرفتم. به‌محض این‌که گفتم باید برگـــردم همه‌چیز جلوی من بسته شد و گفتگوی من با خـدا پایـان یافت و من خود را پشت فرمان ماشین در حال رانـندگی یافتم. باورم نمی‌شود که در مدت 3 ثانیه این‌قدر اتفاق بـرایم افتـاده بـود و چقـدر یـاد گرفته بـودم. ولی من

نمی‌خواستم این تجربه پایان یابد، من زمان بیشتری می‌خواستم و هنوز سؤالات زیادی داشتم و عشق بیشتری می‌خواستم. من از این‌که در آن‌جا نماندم و به سوی نور نرفتم متأسف و پشیمان بودم. ولی دیگر تصمیمم را گرفته بودم و همه‌چیز تمام شده بود.

فکری پر قدرت از درون به من گفت که باید پای خود را از روی ترمز بردارم و پدال گاز را تا ته فشار دهم. من هم بدون هیچ سؤالی همین کار را کردم. با این کار ماشین من به ماشین جلوئی برخورد کرد و آن کامیون هم که در آینه دیده بودم از عقب با من تصادف کرد. ماشین جلوی من در اثر ضربه به چمن‌های میانه جاده رفته و در آن‌جا متوقف شد. کامیون هم من را قیچی نکرد و من حدود 30 متر دیگر به جلو رفته و به فضای چمن وسط اتوبان کشیده شده و آن‌جا متوقف شدم. نکته‌ای که باید بر آن تأکید کنم این است که اگر تصمیم به ماندن در نور می‌گرفتم قبل از این‌که تصادف اتفاق بیافتد رفته بودم. همه فکر می‌کردند که من به‌طور دل خراشی در تصادف کشته شده‌ام در حالی که من قبل از تصادف در آغوش گرم محبت او محفوظ بودم، بدون نگرانی و بدون این‌که چیزی از تصادف یا درد آن را حس کنم. احساس گرم و دلپذیر عشقی که از خدا گرفته بودم هنوز با من بود ولی به‌سرعت از من می‌گریخت. افسر پلیس بعداً به من گفت که نمی‌داند چطور من این کار را کرده‌ام، ولی (با ترمز نکردن و گاز دادن قبل از تصادف) جان‌های زیادی را نجات داده‌ام زیرا هیچ کس جراحت جدی ندیده بود. من فکر می‌کردم حالم خوب است و از رفتن به بیمارستان امتناع کردم که کاری

احمقانه بود، زیرا چند ساعت بعد تمام بدن من شروع به درد کرد و نمی‌توانستم گردنم را حرکت دهم.

من با کسی راجع به آن‌چه اتفاق افتاد صحبت نکردم زیرا می‌دانستم کسی حرف من را باور نخواهد کرد. من آن شب به بخش اورژانس بیمارستان رفتم و تمام کادر پزشکی از کمی جراحات من تعجب کردند و می‌گفتند نمی‌توانند بفهمند چگونه من آن‌جا (زنده) هستم. ولی من می‌دانستم، زیرا من انتخاب کرده بودم که در دنیا بمانم و کارهای نیمه تمامم را تمام کنم. ولی اکنون نمی‌توانستم به یاد بیاورم که چرا به این دنیا بازگشتم و چه کارهایی را باید انجام دهم. آگاهی به مأموریتم در دنیا به‌محض این‌که بازگشت را انتخاب کردم به‌طور کامل از من گرفته شد، و من دوباره مانند یک موش در یک جنگل سعی می‌کنم راه خود را انتخاب کنم.

اکنون دیگر از احساس عشقی که آن روز از خدا گرفته بودم چیزی جز یک خاطره باقی نمانده است. هر وقت زندگی برایم سخت می‌شود به یاد می‌آورم که به خدا گفته‌ام که می‌توانم مأموریتی که از من خواسته است را انجام دهم. این به من کمک می‌کند که به حرکت خود ادامه دهم. من می‌دانم که خدا حقیقتاً با من است و من با همهٔ وجود دوست دارم او را خوشحال کنم. من یک عکس از کلاس اول دبستان خود بالای تختم گذاشتم تا هر وقت به آن نگاه می‌کنم به یاد بیاورم که من فرزند خدا هستم. هرگاه با شرایطی سخت روبرو می‌شوم یا کسی من را خیلی عصبانی می‌کند برای چند لحظه مکث می‌کنم و به یاد می‌آورم که روزی دوباره باید مرور زندگی‌ام را ببینم و این دفعه نمی‌خواهم دردآور باشد.

من انسان بی‌عیبی نیستم ولی واقعاً سعی می‌کنم که آن‌چه درست است را انجام دهم.

سال اول بعد از این حادثه سخت‌ترین سال زندگی من بود. بسیاری از اوقات از تصمیم احمقانه‌ام برای بازگشت به دنیا افسوس می‌خوردم و گاهی بر سر خودم فریاد می‌کشیدم که با خودت چه فکری می‌کردی که این تصمیم را گرفتی. حال با نگاه به زندگی‌ام و آن‌چه در این چند سال یاد گرفتم و تمام نعماتی که دارم احساس خوشحالی می‌کنم. ولی گاهی هنگامی که به اشعهٔ خورشید که از میان ابرها می‌تابد نگاه می‌کنم دلم برای خانه و وطنم در سرای دیگر تنگ می‌شود. اکنون به هر مانع و چالش مانند یک فرصت نگاه می‌کنم و همواره به دنبال یاد گیری درس‌هایی جدید هستم. زندگی این گونه بسیار راحت‌تر است.

این اتفاق تأثیر عمیقی روی مری گذاشت و باعث شد او به کار در آسایشگاه مخصوص افراد نزدیک به احتضار (hospice) و کمک به آنان روی بیاورد. هم‌چنین او کتابی به نام «فراگیری رهایی» (Learning How to Let Go) نوشته است.

تجربه مرور زندگی

من و همسرم برای تعطیلات به ایالت اورگان در شمال غربی آمریکا رفته بودیم و در یک متل به نسبت قدیمی اتاق گرفته بودیم. در نیمه شب من دچار سکته قلبی شدم...

به یاد دارم که از درون یک تونل تاریک ولی زیبا با سرعت به‌طرف نوری خارق‌العاده و درخشان در انتهای

تونل حرکت کردم. بعد از زمانی که به نظر چندین دقیقه می‌رسید (گرچه زمان در آن‌جا معنا نداشت و این تنها مشابه سازی با زمان روی زمین است)، به انتهای تونل رسیدم. من وارد مکانی بسیار درخشان که پر از رنگ‌های متنوع و پویا و زنده از تمامی طیف رنگ‌ها بود شدم. اولین چیزی که متوجه شدم فقدان یک بدن بود. من هیچ دست و پا یا بدنی برای خود نمی‌دیدم، ولی هنوز می‌توانستم ببینم و فکر کنم...

آن موقع بود که متوجه شدم که مرده‌ام و بلافاصله شروع به فریاد کشیدن و دشنام دادن کردم که نمی‌خواهم بمیرم زیرا یک دختر 6 ساله دارم که به من نیاز دارد. صدایی به من گفت که «خیلی خوب آرام باش، هنوز زمان مرگ تو فرا نرسیده است». من بلافاصله دو حقیقت را فهمیدم: اول این‌که من قرار نیست امروز بمیرم، دوم این‌که خدا و حیات بعد از مرگ حقیقی است.

برعکس بسیاری از تجربه گران، من هیچ شخصیتی معنوی یا مذهبی یا هیچ یک از عزیزان درگذشته‌ام را ملاقات نکردم. ولی من مکان بسیار درخشانی را دیدم که به نظر می‌آمد حدود 10 تا 20 متر با من فاصله دارد و من را به سمت خود می‌کشید. هرگاه به سمت این مکان نگاه می‌کردم از آن آرامش و سکون و رضایت کامل دریافت و حس می‌کردم. ولی می‌دانستم که اگر در آن قدم بگذارم دیگر نخواهم توانست که به زندگی دنیوی بازگردم.

بدون کلمات و اصوات (و از طریق فکر) گفتگویی با من شروع شد. ندایی به من گفت: «تو دچار مشکل هستی...

تو باید حقیقت را در مورد زنـدگی خـود بـدانی زیـرا این است که تو را از بهره برداری کامل از زندگی‌ات محـروم کـرده است. می‌باید این هدیه (زنـدگی) را بشناسی و به آن ارج بنهی تا بتـــوانی از آن لـــــذت بـــــبری»... من می‌دانستم که این گفتـار از سـوی تمـامی آن‌چه بـوده و هرگز خواهد بـــود می‌آید. من فهمیـــدم که این نـــدای خداست. می‌دانستم که وقتی که فکر می‌کنم، او تمـامی افکار من را می‌داند ... او گفت «برای این‌که آن‌چه را که باید برای خوشـحالی و خوشـبختی خـود در زنـدگی زمین درک کنی، می‌باید اول آن‌چه را که در زندگیت باید تغیـیر دهی را بشناسی»

بلافاصله من شروع به دیدن مرور زندگی‌ام کـردم. ابتـدا تمـامی احساسـات عـالی که خوشی و سـرور به زنـدگی من آورده بودند بـــرایم نمـــایش داده شـــدند. تمـــامی اتفاقـــاتی که در آن عشق که قـــوی‌ترین نـــیروی جهـــان است حضـــور داشت. خـــاطرات بچگی، اولین بـــاری که احساس کردم همسرم را چقدر دوست دارم، و هرچه که ربطی به عشق و محبت داشت را دوبـــاره تجربه کـــردم. این صـــحنه‌ها وجـــود من را از شـــوق و ســـرور لـــبریز می‌کردند.

سـپس نـوبت به روی دیگر زنـدگی و اعمـال من رسـید. تعجب کـردم که بر خلاف انتظـارم من به خـاطر دروغ و حیله‌هایی که در نوجوانی از من سرزده بود و تمام لـذت طلبی‌های جنسی که در سال‌های کالج انجـام داده بـودم مـورد سـرزنش و مؤاخـذه قـرار نگـرفتم. آن‌چه به من نشـــان داده شد و به من توضـــیح داده شد «زمان‌هـــایی بودند که من انسان دیگری را چنـان آزرده بـودم که او را

در مورد ارزش خـویش به شک انداختـه، و توانـائی او را برای عشق ورزیدن و مورد مهر و محبت قرار گـرفتن را محـــدود ســـاخته بـــودم». کســـانی که با بی‌ارزشی و بی‌توجهی با آن‌ها برخورد نموده بودم، کسـانی که مـورد تحســین و احــترام آن‌ها بــودم، ولی وقــتی که از روی دوستی و محبت به من نزدیک شده بودند، آن‌ها را نادیده گرفته یا رد کرده بـودم. بعضی از آن‌ها کسـانی بودند که تقریبـاً نمی‌شـناختم یا به‌زحمت می‌توانسـتم آن‌ها را به یاد بیاورم، ولی با مسخره کردن آن‌ها از روی شــوخی و بذله گویی به آن‌ها آسیب وارد نموده بودم. بــدتر از همه جاهایی بود که در مـورد کسی از عزیـزان خـود گفتـار یا رفتــاری دور از محبت و مهر انجــام داده بــودم. کارها یا رفتاری که در زمان انجامشـان بـرایم نـاچیز و بی‌اهمیت به نظر می‌رســیدند. قلب من با دیــدن هریک از آن‌ها به درد می‌آمـــــد، با درک این مطلب که اعمـــــالم که فکر می‌کردم ناچیز و کوچک هسـتند، چگونه روی زنـدگی این همه انسان اثر منفی گذاشته بـود و نتیجه آن‌ها را تغیـیر داده بود.

بــرای من بلافاصـله روشن شد که اکسـیر شـفا بخش و قدرتمند عشق نامشـــــروط می‌تواند حـــــتی با یک عمل کوچک که از روی حیله، یا سوء استفاده از دیگری انجــام می‌گـیرد (از زنـدگی ما) منحـرف گـردد. چـنین چیزهـایی اثـــری دارند که قابل برگشت نیســـتند و تنها کـــاری که می‌تـوان انجـام داد بخشـیدن و توبه کـردن و به زنـدگی ادامه دادن است. از کجا آن را می‌دانم؟ زیـــــــرا به من بعضی از بدترین رفتارم نشان داده نشدند، زیرا به خاطر آن‌ها صــادقانه از نــیرویی مــاورائی بخشش و مغفــرت خواسته بودم. اعمالی که در جلوی چشم من نشـان داده

شـدند آن‌هـایی بـود که من با غـرور و اعتمـاد به نفس خودخواهانهٔ خود آن‌ها را بی‌اهمیت و ناچیز می‌پنداشتم.

بعد از تمام آن‌چه به من نشان داده شد، یک سؤال بـرای من باقی ماند: چرا؟ و معنی همه‌چیز چیست؟

به من پاسخ داده شد «آیا واقعـاً باید پاسخ تمـام این سؤال‌ها را بـدانی تا بتـوانی از زنـدگیت روی زمین لـذت بـبری؟» گفتم بله. بلافاصـله تمـام دانش و حکمت با نـیرویی خارق‌العـاده مانند سـیلی کوبنـده بر وجـود من سـرازیر شد. در انفجـاری از نـور و آگـاهی، پاسخ تمـام سؤال‌ها در پیش روی من قرار داده شد، پاسخ به سـؤال زندگی، مرگ، علم، فلسـفه و الهیـات، ارتبـاط و واکنش بین تمامی چیزهایی که هرگز بوده و خواهد بود... تـرس و احساس ناتوانی از جذب و فهم حتی یک ذره کوچک در این آفرینش بر من غلبه کـرد. چنـان احسـاس کاسـتی و ناتوانی می‌کردم که هر آن‌چه را که تا کنون حس کرده و یاد گرفته و فهمیده بودم برایم هیچ شده بود...

لحظه بعد من خود را در تخت خوابم یافتم در حالی که با زحمت نفس می‌کشـیدم ولی در من آگـاهی عمیقی در مورد زندگی و مرگ بود. من می‌دانم که این تجربه کاملاً واقعی و حقیقی بـود. بعد از این اتفـاق به من دانش‌هـایی عطا می‌شـود بـدون این‌که از قبل آن‌ها را مطالعه کـرده باشم. زنـدگی من بعد از این تجربه تغیـر یافت و من مصمم شـدم که در این راه بیشـتر مطالعه و سیاحت کنم....

تجربه ویلیام هوردن

ویلیام هوردن (William Douglas Horden)ـ در سال 2003 به علت ایست قلبی دچار مرگ موقت شد. تجربه او و نحوهٔ تعبیرات او از تجربه‌اش بخصوص جالب است و شباهت خاصی به تجربه وین که در این وب‌سایت آورده شده دارد [63]:

در بهار سال 2003 به علت مشکلات ژنتیکی که داشتم بدن من شروع به از کار افتادن کرد و در سن 53 سالگی مرگ بر من سایه انداخت. هنگام مردن می‌دیدم که کسانی که اطراف من بودند منقلب و نگران بودند در حالی که من مرتب آرامش بیشتری احساس می‌کردم. هنگامی که قلبم ایستاد و آخرین نفس را کشیدم، هنوز کاملاً آگاه و هوشیار بودم. من روی تخت اتاق اورژانس بودم و یک ماسک اکسیژن روی صورت من بود. برای یک آن ضمیر من در تعجب بود که چگونه به هوا و اکسیژن نیاز ندارد ولی این‌که مرده بودم برایم هیچ اهمیتی نداشت. ناگهان من به ضمیر بالاترم منتقل شدم و از بدنم به بیرون و جایی که آن را «فضای ارتباط جهانی» می‌نامم فرستاده شدم.

به نظر می‌آمد که تمام زندگی من تمرینی برای این لحظهٔ مردن بوده است، لحظه‌ای که ضمیر بالاتر من، یعنی روحم، از کالبد خارج شد در حالی که می‌گفت که چگونه صدها بار این کار را انجام داده و مرگ را تجربه کرده است. ضمیر پایین‌تر من که همان شخصیت و هویت من در این دنیا و این زندگی بود، ساکت و در برابر جهانی از نادانسته‌ها در عجب و شگفتی بود.

چگونه می‌دانم نام مکانی که به آن رفتم «فضای ارتباط جهانی» بوده؟ اصلاً نمی‌دانم! در حقیقت حتی مطمئن

نیســتم که آن‌جا نــامی داشــته باشد. ولی احســاس و تجــربه‌ای که از آن‌جا گــرفتم این نــام را بــرایم تــداعی می‌کند. آن‌جا مانند کــره‌ای از نــور بــود، ولی نــوری که بیدار و آگاه بود، و در حقیقت خود آگاهی بود. بیشــتر از آن که بتوان آن را مانند دیدن دنیا و با چشمان دیـد، حس کردن بـود. نـور گـرمی مطبـوعی داشت که مانند آفتـاب خورشید بود و از چشمان بسته نیز عبـور می‌کـرد. با این تفاوت که احساس حضـور کسی را با خـود داشت. کسی که توجه و حضور او با نرمی در سـرحد مـرز ادراک شـما قرار دارد. نوری آگاه که خـود حقیقت و جـوهره، و خـود مجرای ارتباط است.

فهمیدم که من خود نیز یک فضای ارتباط هستم، کـره‌ای از جنس نور. در اطراف من تعداد بی‌شـمار دیگـری کـرهٔ نــورانی و آگــاه وجــود داشــتند. آن‌طــوری که من آن را تجربه کردم، «فضای ارتباط جهـانی» فضـائی بی‌نهـایت است که تمــام این کره‌هــای نــورانی که از ازل وجــود داشــته یا تا ابد وجــود خواهند داشت در آن قــرار دارند. گــوئی او تنها یک فکر و یک ضــمیر واحد است که تمــام افکار و ایده‌ها را در خود دارد. ضمیری بی‌نهایت و ورای زمـان و مکـان، یک روح اعلی که تمـام ارواح دیگر که در بعد مکان یا زمان یا شخصیت بوده‌اند یا خواهند بود را در خود داشت.

به نظر می‌آید که هر یک از ما به‌عنــــوان یک «فضــــای ارتبــاط» از دو نیمــهٔ مکمل تشــکیل شــده‌ایم: ادراک و حافظه. به نظر می‌آید ادراک اصولاً یک مشخصــهٔ ضــمیر بــالاتر ما و حافظه مشخصــهٔ ضــمیر پــایین‌تر ماست. آن‌گونه که من تجربه کــردم، «ادراک» دریــافت و ســهم

شخصی ما از دانش و حکمت بی‌انتهـــای ضـــمیر یگانه است، بینشی در حال تکامل به راه یگانه، و جرعهٔ فـردی ما از اقیانوس ابدیت. از طـرف دیگر «حافظه» مجموعـهٔ تـأثیرات و خـاطرات ما از تمـامی زنـدگی‌هایی است که هرگز داشته‌ایم و آن را به یاد می‌آوریم، مجموعهٔ تمامی شخصیت‌هایی که به ضمیر خـود متصل کـرده‌ایم، و انبـار ابدی ارزش‌های روانی ما.

من کاملاً آگاه بودم که هنگـامی که یک کـرهٔ دیگر نـور در آن‌جا من را لمس می‌کـرد، بلافاصـله و آنـاً بین ما تبـادل «ادراکات» و «خاطرات» اتفاق می‌افتاد. به همین خاطر است که می‌گویم هر یک از ما یک کرهٔ مجزای ارتبـاط در «فضای ارتباط جهانی» هسـتیم. زیـرا هرگـاه در آن‌جا با یک‌دیگر تمـاس برقـرار کـنیم، تمـامی آن‌چه می‌دانیم و هستیم و گشته‌ایم بـدون هیچ زحمت و مقـاومتی بین ما رد و بـدل می‌گـردد، به صـورتی کـاملاً طـبیعی و بـاز. هنگامی که تمامی کره‌های ارتبـاط همه با هم یک‌دیگر را لمس می‌کردند، تمامی فردیت و جـدائی از بین می‌رفت و سیلی از دانش بی‌انتها به درون همـهٔ ما جـاری می‌شد و یک تجربه کامل مشترک را ایجاد می‌کرد و هر آگاهی و ادراک مجـزا و فـردی به طـور هم زمـان و آنـاً با ضـمیر یگانه و واحد یکی می‌گشت. من نمی‌دانم چه چـــــیزی بـاعث می‌شد که همـهٔ ضـمیرهای منفـرد مرتبـاً به‌سـوی یک‌دیگر جـــذب شـــده و یکی شـــوند. ولی صـــرف‌نظر از این‌که علت و محرک آن‌چه بـود، اثر آن تجـربه‌ای کامل و ورای تصـور بـود که در آن تمـام قطـرات منفـرد ادراک ناگهـان با هم ممـزوج شـده و با اقیـانوس یکتـای ادراک یکی می‌شدند.

کره‌های دیگر نـورانی، که بسـیاری از آن‌ها درکی بسـیار عمیق و خـاطرات هـزاران زنـدگی را در خـود داشـتند، با سخاوت فراوان درس‌هـای زیـادی را به من آموختند تا با خود بازگردانـده و در زنـدگی دنیا از آن‌ها اسـتفاده کنم. به نظر می‌آید که اجـــداد همگی ما انســـان‌ها بـــرای ما بسیار دل می‌سوزانند و می‌خواهند که دورهٔ تغییراتی که امروز بشریت در آن قرار دارد به‌ســوی تکامل باشد و نه به‌سوی ضعف و نقصان.

بدن من به مدت 2 دقیقه مرده بود، ولی برای من گویی ســالیان زیــادی گذشــته بــود. چــیز دیگــری هست که از هنگـــامی که از آن اقلیم به بـــدن و حـــواس پنج‌گانه آن بازگشــته‌ام آن را بــاور کــرده‌ام. با این که ادراک در این سرا بسیار سخت‌تر از فضای ارتباط جهانی اســت، ما در این‌جا نیز کمتر از آن‌جا یک کرهٔ نورانی ارتبـاط نیسـتیم. تجربه خود را یک وجود نورانی و آگاه دیدن بـدون کالبـد، من را به اندازهٔ کافی حساس کرد که بتوانم حتی وقــتی که در بدنم هستم نیز خود را هنـوز همـان وجـود نـورانی بـبینم، و درک می‌کنم که هر کس دیگر نـیز خـود وجـودی مشابه من و از جنس نور است.

اضــافه بر آن، گرچه بــرای ما حس کــردن ارتبــاط آنی و تبـــادل ادراکـــات و خـــاطرات در این دنیا هنگـــامی که کره‌های نورانی ما یک‌دیگر را لمس می‌کنند سخت است، من اعتقاد دارم که کماکان این اتفاق می‌افتد، با این که ضمیر آگاه ما متوجه آن نیست.

William Douglas Horden 2

من چه درسی از رفتن به آن ســـــوی زنـــــدگی دنیا و بازگشت به آن گــرفته‌ام؟ درسی که گــرفته‌ام این است که همان‌گونه که یادگیری راه و رسم زیســتن در حقیقت آمادگی برای مردن است، به نظر می‌آید که آمـاده شـدن برای مردن در حقیقت یادگرفتن راه زندگی است.

(Just as learning to live is actually preparing to die, it seems clear that preparing to die is actually learning to live.)

اکنون از زمانی که مردم 11 سـال می‌گـذرد. من در این مـدت در مـورد تجـربه‌ام زیـاد سـخن نگفته‌ام، از تـرس این‌که مبـادا با احساسـات عمیق خـود آن را ملـون کنم. مانند بســیاری دیگر که تحت این‌گونه تجربه‌ها بوده‌انـــد، عمق احساسات نشئت گرفته از تجربه‌ام من را واداشـته است که بقیهٔ عمرم را وقف تجلی و بیان درس‌هـایی که در اقلیم بعد از مرگ یاد گـرفته‌ام بنمـایم. مـردن یکی از با معناترین اتفاقات زندگی است. این تجربه من را تغییر داده، و من با درکی عمیق‌تر از مقـدس و ملکـوتی بـودن همه‌چــیز پر شــده‌ام. اگر بیــان من در این گــزارش رسا نبــوده پــوزش می‌طلبم. کلمــات بــرای بیــان و توضــیح پدیـــده‌های این دنیا درست شـــده‌اند، و بـــرای ترســـیم تصویری از جهان دیگر نارسا هستند.

تجربه ویرجینیا ریورز

دکتر کنس رینگ در کتاب مشهور خود به نام «درســهائی از نور» (Lessons From The Light)، تجربه زنی به نام ویرجینیا ریورز (Virginia Rivers)، را نقل می‌کند که در سال 1986 در اثر سینه پهلو از پای در آمد [58]:

در تاریخ 4 ماه جون سال 1986 من در اثر سینه پهلو در بیمارستان بستری شده بودم. من به‌شدت مـریض بـودم، آن قدر که حتی نمی‌توانسـتم سـرم را از روی تخت بلند کنم و نمی‌توانستم بخورم یا بیاشامم. بیشتر اوقـات من در خـواب بـوده یا از حـال رفته بـودم. حـتی اتفاقـات بیمارستان و کسانی که به من سر می‌زدند را نیز زیاد به یاد نـدارم. تب بسـیار شـدیدی داشـتم و به همین خـاطر وقتی چشمانم را باز می‌کردم همه جا را مه گرفته و تار می‌دیدم. باوجود آن، به‌شدت لـرز می‌کـردم با این‌که زیر چند پتو خوابیده بودم. یک بـار در حـالی که روی صـندلی چـرخ‌دار بـودم بلند شـدم که به سـمت تختم حـرکت کنم ولی زمین خـــوردم. دیگر نمی‌توانســـتم نفس بکشم و برای هوا تقلا می‌کردم. تصویر تخت خواب بـرایم مـرتب تـــار و واضح می‌شد و مهی که در دید من بـــود به نظر مرتب غلیظ‌تر می‌شد. دردی شدید در ناحیهٔ قفسهٔ سـینه حس کـردم و وقـتی سـعی کـردم چهـار دست و پا روی زمین خزیده تا خـودم را به تختم و به زنگ پرسـتار که در کنار آن بود برسانم، دریافتم که برایم کاری بسیار شـاق و تقریباً غـیرممکن است. پیش خـود می‌اندیشـیدم که در حال مردن هستم و تـرس زیـادی من را فـرا گرفته بـود. سعی کردم فریاد بکشم و بگویم خـواهش می‌کنم به من کمک کنید، ولی صدای من هیچ انرژی نداشت و کسی آن را نشنید. من بالاخره با هر زحمتی بود خـودم را به تخت رسـانده و توانسـتم کارکنـان بیمارسـتان را خـبر کنم. آخـرین خـاطرهٔ من این است که کارکنـان بیمارسـتان با روپوش‌های سفیدشان در اطراف تخت من بودند.

خـاطرهٔ بعـدی من این بـود که در تـاریکی عمیقی بـودم ولی آرامش کامل داشتم. دیگر هیچ ترسی در من نبود و

من بســیار راحت بــودم، بــدون هیچ درد و تکلفی، ولی احساس کنجکاوی زیـادی می‌کـردم. ناگهـان این تـاریکی مانند یک انفجار تبدیل به صـحنه‌ای از ده‌ها هـزار سـتارهٔ درخشان شد. احساس می‌کردم در مرکز جهان هســتم و دید پانورامیک 360 درجه داشتم. در لحظهٔ بعد احســاس کــردم با ســرعت سرســام آوری به ســمت جلو حــرکت می‌کنم. آن‌چنان سریع حرکت کرده و از میــان ســتارگان عبــور می‌کــردم که به نظر می‌آمد اطــراف من یک تونل تشکیل شده است. با حــرکت من به ســمت جلو احســاس کردم نــوعی آگــاهی و دانش در حــال رخنه در وجــود من است. هرچه جلــوتر می‌رفتم حکمت بیشــتری دریــافت می‌کــردم و ضــمیر من با دریــافت این دانش‌ها مــرتب گســترش می‌یــافت. وقــتی قطعه‌ای جدید از دانش و آگاهی بر من عرضه می‌شد، آن را درون خــود می‌یـافتم، گــوئی همیشه آن را می‌دانســته و تنها آن را فرامــوش کرده بودم. هرچه آگاهی بیشتری می‌یافتم بیشــتر تشــنهٔ فهمیدن می‌شدم و هر لحظه چیز بیشتری برای یادگیری بود، پاسخ همهٔ ســؤال‌ها، معنی‌هــا، فلســفه‌ها، تاریخ‌هــا، رموز و اســرار، و همه‌چــیز...همه به ذهن من می‌ریختند. کسی آن‌جا نبــود و هیچ صــدا و مکــالمه‌ای در کــار نبــود، ولی با این حال این دانش‌ها خود را در ضمیر من آشــکار می‌کردند. من پیش خود فکر می‌کــردم که همــهٔ این‌ها را خــود می‌دانســته‌ام، پس چــرا آن‌ها را فرامــوش کــرده بودم؟

ستارگان در پیش چشمان من شروع به تغییر شکل دادن کردند. آن‌ها شروع به رقصیدن کرده و رنگ‌ها و الگوهای پیچیــــده‌ای را به وجــــود آوردند که من هرگز مانند آن را ندیــده‌ام. آن‌ها با حــرکت و نوســان خــود نــوعی ریتم یا

موسـیقی را القـاء می‌کردند که کیفیت و زیبـایی آن غیرقابل وصف بـود. این ملـودی ورای آن بـود که هیچ بشـری بتواند آن را خلق کنـد، ولی بـرای من آشـنا و با عمق درون من درهارمونی کامل بود. گوئی که این ریتم هسـتی من و دلیل وجـود داشـتن من بـود. من احسـاس آرامش کامل داشتم و در خلسـهٔ این ملـودی هماهنـگ، و مـدهوش آن بـودم. من حاضر بـودم بـرای ابـدیت در این مکان خارق‌العاده باقی بمـانم و شـاهد این تپش عشق و زیبایی که در عمق روح من رخنه می‌کـرد باشم. عشق از هر گوشه و نقطـهٔ جهـان هسـتی به قلب من سـرازیر می‌شد. من هنوز هم در حال حرکت سریع به سـمت جلو بـودم، ولی با این حـال می‌توانسـتم شـاهد تمـام این صحنه‌ها باشم و از آن‌ها لـذت بـبرم، مانند این که در یک جا ثابت هستم.

یک نقطـهٔ کوچک نـورانی از فاصـلهٔ دور در آن سر دیگر این «تونل» پدیـدار شد که با نزدیک شـدن من به آن مـرتب بزرگ‌تر می‌شد تا بـالاخره به آن رسـیدم. به‌محض آن که من به آن رسیدم آگـاهی و علم مطلق به من داده شد. سـؤالی نبـود که جـواب آن را نـدانم. من به‌طـرف حضـوری که در آن نـور حس می‌کـردم نگریسـته و فکر کـردم «خـدایا، چقـدر سـاده و بـدیهی بـود، چـرا نمی‌دانستم؟». من نمی‌توانستم خـدا را مثل دیـدن شـما ببینم، ولی می‌دانستم که اوست. نـوری زیبا از درون که تا بی‌نهـایت در تمـام جهـات می‌تابد و هر ذرهٔ هسـتی را لمس می‌کند. این نورِ خدا و عشق و مـاهیت او و نـیروی خلقت او بود که تا بی‌نهـایت ابـدیت می‌درخشـید و مانند یک فانوس دریایی راه را برای من روشن می‌کـرد تا من را به خانه و منزلگاه باز گرداند.

بین ما لحظه‌ای گذشت که شاید یک ثانیه یا شاید هزاران سال بود. در آن لحظه من و آن‌چه من گشته بودم به طور کامل و مطلق مورد قبول او واقع شد. در آن لحظه می‌دانستم که او تمام زندگی من را دیده است و هنوز هم من را دوست دارد، دوست داشتنی خالص و بدون شائبه و ابدی و نامشروط. عشق خدا به خاطر خود من بود، به خاطر این‌که هستم و وجود دارم. او با صدا و کلماتی که با گوش‌هایم بشنوم با من صحبت نمی‌کرد، ولی با این حال فکر خدا را به‌وضوح کلمات در فکر خود حس می‌کردم. کلماتی که باشکوه، دلربا، نرم، متقاعد کننده، ولی در عین حال بدون مطالبه و با عشقی ورای توصیف بود. در حضور او بودن الهام‌بخش‌تر و مطلوب‌تر از هر عشقی بود که بتوان در جهان واقعیت یافت، و هیچ نزدیکی و تجربه‌ای این قدر کامل نبوده و نیست.

من خود را در لبهٔ یکه کوه عظیم یافتم. قسمت جلوی آن که من ایستاده بودم مسطح بود، مانند یک نیمه تپه. من در آن‌جا معلق ایستاده بودم، در کنار او، و به‌طور مبهمی به یاد دارم که یک محراب (یا پرستشگاه) که از جنس نور طلائی رنگی بود در جلو و سمت راست من بود. من احساس نمی‌کردم که بدنی دارم، ولی چیز مهم این بود که آن‌جا بودم. او به من الهام می‌بخشید و من می‌آموختم. او چیزهای زیادی گفت که اکنون نمی‌توانم آن‌ها را به یاد بیاورم. از آن‌چه بین ما گفته شد تنها دو چیز را به یاد می‌آورم. یکی این‌که خدا به من گفت تنها چیزهایی که می‌توانیم هنگام مردن با خود بازگردانیم عشق و آگاهی است. دوم این‌که خدا به من گفت باید بازگردم و نمی‌توانم آن‌جا بمانم، زیرا کاری هست که

باید آن را تمـام کنم. در آن‌جا می‌دانسـتم که چه چـیزی، ولی اکنون آن را به یاد نمی‌آورم.

احساس دردی عمیق و عـاطفی من را فـرا گـرفت، فکر می‌کنم روح من شروع به گریسـتن کـرد. من خـواهش و التمـاس کـردم که من را بازنگرداند. به او گفتم که هیچ کس فقـدان من را حس نخواهد کـرد و بچه‌هـای من نـیز بـدون من بهـتر خواهند بـود. مـادر و بـرادر و پـدر من از آن‌ها بهتر از من مراقبت خواهند کرد. قلب من چنـان به درد آمد که گـویی زیر بـاری سـنگین له شـده است. او دوباره به من یادآوری کـرد که کـاری است که باید انجـام دهم و عشق او شـروع به آرام کـردن و تخفیف دردها و اشک‌های من کـرد. من خواسـتهٔ او را درک کـردم و او از اعمـاق قلبم و این‌که با همـهٔ وجـود می‌خـواهم به‌محض اتمام این کار به‌پیش او بازگردم خبر داشت.

بلافاصـله من بـدون اختیـار شـروع به حرکـتی سـریع به سـمت عقب کـردم. می‌توانسـتم حس کنم که دانش و حکمتی که به من داده شـده بـود به‌سـرعت از من گرفته می‌شود و من در حال فراموش کردن همهٔ آن بـودم. من ناامیدانه تقلا می‌کردم که آن‌ها را حفظ کرده و از دست نـدهم، ولی بی‌فایـده بـود. وقـتی ذهنم را روی یک چـیز متمرکز می‌کردم که آن را از دست نـدهم چـیز دیگـری از ذهنم می‌گریخت. در حالی که به عقب رانده می‌شـدم از خـدا پرسـیدم «چگونه خـواهم توانست آن‌چه را که باید انجام دهم به یـاد بیـاورم؟ من در حـال فرامـوش کـردن همه‌چـیز هسـتم!» او پاسخ داد «هنگـامی که آن را با موفقیت انجام دهی، خود خواهی دانست».

هرچه عقب‌تر می‌رفتم، آگـــاهی و دانش بیشـــتری را از دست می‌دادم و نـــور کـــوچک‌تر می‌شد تا این‌که از نـــور فقط یک خط باریک در دوردست می‌دیـــــــدم، مانند یک صاعقهٔ درخشان عمودی. هنوز هم شـعاع‌های نـور از آن به تمـام جهـات سـاتع می‌شـدند. من گریه کنـان به خـدا التمـاس کـردم «خـواهش می‌کنم که تمـام نـور را از من نگیر، و لااقل اندکی پیش من باقی بگذار». او پرسید «با نور چه خواهی کرد؟» من گفتم «فقط می‌خـواهم به آن نگـــاه کنم». او پاسخ داد «پس ما انـــدکی پیش او بـــاقی خواهیم گذاشت».

من با سرعت هرچه بیشـتری به عقب رانـده می‌شـدم تا جایی که چـیزی جز تـاریکی کامل نبـود. چشـمانم را بـاز کردم و دیدم که روی تخت بیمارسـتان هسـتم. مـردی به نظر عجیب ولی با چهـره‌ای به‌ظـاهر زیبا بـالای سـرم ایستاده بـود و به من گفت که «رسـیدن به خـیر!» و من دوبـاره بی‌هـوش شـدم. خـاطرهٔ بعـدی من این است که چشمانم را باز کردم و مادرم را در اتـاق دیـدم. او تا دید من چشمانم را باز کردم شروع به گریسـتن کـرد و گفت من در طی چهـار روز گذشـته هـذیان می‌گفتم. او گفت دکتر به آن‌ها گفته بود که فکر نمی‌کند که امیدی به زنده مانـــدن من باشد. آن‌ها یک متخصص آورده بودند (مـــرد خوش سیمایی که اول دیـده بـودم) و تشـخیص او سـینه پهلـوی ویروسی بـود ولی هیچ آنـتی‌بیوتیکی نبـود که در مقابل آن ویروس کارساز باشد و ظاهراً تب من به‌شدت بالا بوده است.

دو احساس متضاد در درون من بـود. از طـرفی از تجربه خـود هیجـان زده بـودم و می‌خواسـتم آن را به مـادرم

بگویم، به تمام دنیا بگویم و بگـویم که خـدا حقیقت دارد. از طرفی هم از این‌که از بهشت بیرون انداخته شده‌ام و به من اجازه داده نشده بود که در نور بـاقی بمـانم قلبم شکســته بــود. تا چند مــاه بعد از این اتفــاق من دچــار افســردگی شــدید بــودم... بعد از بهــوش آمــدن در بیمارســتان، من آگــاهی و اطمینــانی قطعی و غیرقابل تزلزل به وجود خدا، و این‌که او پدر بهشـتی همـهٔ ماست داشتم که آن را هرگز فرامــوش نمی‌کنم. من هر روز به دنبال این بـودم که امـروز چه‌کـاری بـرای این‌که خـود را برای برگشت پیش خدا آمـاده کنم می‌تـوانم انجـام دهم. من به این مکـــان و زنـــدگی دنیا مانند جهنمی نگـــاه می‌کردم که برای نجات از آن می‌بایست کاری برای خــدا انجام دهم، کاری که برای او بسیار مهم است.

سه سال کار درمان و مشاوره بـرای من طـول کشـید تا توانستم دوباره جنبه‌های مثبت زندگی (در دنیا) را ببینم. به‌محض این‌که در این مسیر قرار گرفتم، زنــدگی من در جهت مثبت شروع به تغییر کـرد. دیگر شکست در رابطـهٔ عاطفی، یا نیازمندی بیش از حد، یا افسردگی و احساس این‌که در زنــدگی متوقف شــده و گــیر کــرده‌ام از بین رفت. با افــراد جدید و بســیار جــالبی آشــنا شــدم و رابطه‌هــای تــازه و خــوبی را شــروع کــردم. به نظر می‌رســید من ناخودآگــاه به‌طـرف افـرادی مانند خــودم کشـیده می‌شـوم. نه لزومـاً کسـانی که تجربه نزدیک به مرگ داشته‌اند، بلکه کسانی که می‌توانسـتم با آن‌ها خـدا را بهتر بشناسم و از زاویـهٔ جدیـدی به او بنگـرم. یکی از این افـــراد خارق‌العـــاده همسر فعلی من «تیم» است. بدون محبت‌ها و پشتیبانی‌ها و درک و تشویق‌های مداوم او راه رشد معنوی که اکنون سعی در پیمودن آن را دارم

شـــاید منحـــرف یا کند می‌گشت.... به‌تـــدریج (با رشد معنــوی) دانش و حکمت‌هــای جدیــدی درون من پدیــدار می‌گردند که جاهــای خــالی که بعد از آن تجربه بــرایم به وجـــود آمـــده بودند را پر می‌کنند. با هر آگـــاهی جدید می‌توانم حس کنم که ضمیر و روح من گسترش می‌یابد. این احساس و حــالت بــرایم آشناســت، گــوئی قبلاً آن را تجربه کرده بوده ولی آن را فراموش کرده‌ام.

قبل از این تجــربه‌ام بــاور داشــتم که خــدا همه جا هست ولی اکنــون می‌دانم که خــدا همه‌چــیز است. من عطشی ســیری ناپــذیر بــرای حکمت‌هــای معنــوی پیــدا کــرده‌ام و اعماق جدیدی برای عشق ورزیــدن بی‌شــائبه و بخشــیدن خدا گونه یافته‌ام. من برای دردهــایی که پــدر ما خداونــد، در اثر جنگ‌ها و دشــمنی‌ها و بی‌عــدالتی‌هایی که ما روی زمین ایجاد کرده‌ایم حس می‌کند می‌گــریم. من بــرای یک لحظهٔ ابدی توانستم که در چهره خدا بنگــرم و قلب او را حس کنم و روح او را در خـــود بـــبینم و عشق او را به تمامی آفرینش و تمام فرزندانش در خود احساس کنم و خواست او بـــــرای این‌که ما این عشق و محبت را بین یک‌دیگر ابــراز نمــاییم دریــابم. من می‌دانم که او تمامــاً عشق و بخشش است و حاضر است هرچقـــــدر که لازم باشد صــبر کند تا ما درس‌هــای خــود را یــاد گرفته و به ســمت او بــازگردیم. او می‌داند که در انتها ما همگی به سمت او بــاز خــواهیم گشت. تنها جهنم جهنمی است که هر یک از ما برای خود خلق می‌کــنیم... بســیار مهم است که ما از روی محبت و بخشش فکر کـــنیم. هر گـــاه ما کاری یا فکــری از روی نیکی می‌کــنیم، ده برابر آن به ما باز می‌گردد. عشق قوی‌ترین پادزهر است.

تجربه ننسی راینز

«ننسی راینز» (Nancy Rynes)ـ در اثر تصادف در حین دوچرخه سواری تجربه‌ای عمیق داشت که شرح مختصری از آن در این‌جا آمده است. شرح مفصل آن را می‌توانید در کتاب «بیداری به دست نور» (Awakening from the Light) بخوانید:

این اتفاق در تاریخ سوم ژانویه سال 2014 در ایالت کلورادو (در آمریکا) برای من رخ داد. به یاد دارم که یک روز بسیار زیبا و آفتابی بود و من تصمیم گرفتم که با دوچرخه کوهستانیام در شهر دوچرخه سواری کنم و به تعدادی از کارهایم برسم. من با دوچرخه‌ام از منزل خارج شدم و بعد از مدتی به یک میدان رسیدم. یک ماشین استیشن بزرگ از طرف دیگر با سرعت به میدان نزدیک می‌شد ولی من به آن اهمیتی ندادم زیرا فکر می‌کردم در حال ترمز کردن است. در کسری از ثانیه متوجه شدم که او قصد ترمز کردن ندارد و با سرعت در حال نزدیک شدن به میدان و من است. ترس من را فرا گرفت زیرا مطمئن بودم که با من تصادف می‌کند، و می‌دانستم که اگر چنین ماشین سنگینی به من و دوچرخه‌ام برخورد کند شانس زیادی برای زنده ماندن نخواهم داشت.

به یاد دخترم و خواهرم و بچهٔ خواهرم افتادم. متوجه شدم که چقدر خبر مرگ من برای آن‌ها ویرانگر خواهد بود. من شاهد بزرگ شدن دخترم و دختر خواهرم نخواهم بود. من یکی از خواهرهای خود را از دست داده بودم و تحمل از دست دادن یک عضو دیگر برای خانواده‌ام راحت نخواهد بود.

سعی کردم که فرمان دوچرخه را بچرخانم تا با آن ماشین برخورد نکنم ولی بی‌فایده بود. میدان خیلی کوچک بود و من فضای زیادی برای مانور نداشتم. ماشین وارد میدان شد و راننده که گویی من را نمی‌دید با سرعت به طرفم آمده و از سمت راست به من برخورد کرد؛ از پهلو و بدترین زاویه ممکن. من افتادم و دوچرخه‌ام از من جدا شد. در یک آن برایم روشن شد که این لحظه موعود است و من همین‌جا خواهم مرد و خانواده و دوستانم از فکرم گذشتند. نمی‌دانم چطور ولی من بر روی کاپوت ماشین پرت شدم و برای یک لحظه کوتاه راننده را دیدم که مشغول حرف زدن با تلفن موبایل خود بود و بلافاصله لیز خورده و پایین افتادم و از زیر ماشین سر درآوردم. زمان به نظر کند شده بود. من از زیر به سپر ماشین دست آویخته بودم. زمان چند ثانیهای برای من مانند چندین ساعت می‌نمود. ترسی فلج کننده در عمق دل من می‌جوشید؛ ترس از له شدن زیر ماشین. ماشین به حرکت خود ادامه داد و بالاخره سپر ماشین از دستم رها شد. سرم، با کلاه ایمنی دوچرخه سواری که به سر داشتم، و شانهٔ چپم همراه صدای شکسته شدن بلندی با شدت به جدول کنار خیابان برخورد کرد.

عجیب است ولی من نه از برخورد با ماشین و نه از برخورد با جدول کنار خیابان دردی حس نکردم. من از هوش نرفتم و بعدها دکترها به من گفتند که همین از هوش نرفتن جان من را نجات داده است. ماشین به حرکت خود ادامه داد و بدن من را حدود 15 متر به دنبال خود روی اسفالت کشید. من مانند یک حیوان زخمی جیغ می‌کشیدم. عجیب است ولی در آن لحظه خاطرهٔ یک

راکون که 27 سال پیش به طور اتفاقی با ماشین از روی آن عبور کرده بودم به یادم آمد. حالا من خود طعم چیزی که او در لحظات آخرش تحمل کرده بود را می‌چشیدم. در حالی که زیر ماشین کشیده می‌شدم، احساس همدردی، پشیمانی، و غصه (برای آن راکون) من را فرا گرفت.

من متوجه چیز بسیار غیر عادی شدم. این‌که ضمیر و آگاهی من به طور هم زمان در دو جای متفاوت است. من آن موقع اهمیت زیادی به آن دادم و با خود گفتم: «عجب! خیلی عجیب و غیر عادی است». بعدا، و حتی هنوز هم برای من درک یک ضمیر دوگانه قابل هضم نیست. به نظر می‌رسید که قسمتی از ضمیر من که بر روی نجات و زنده ماندن (بدنم) متمرکز بود زیر ماشین و در بدنم باقی مانده است. آن قسمت فقط دربارهٔ ترس و احساسات خام بود. ولی قسمت دیگری از ضمیر من تمام این صحنهٔ تصادف را از بیرون و در جلوی چشمان خود تماشا می‌کرد. چطور چنین چیزی ممکن بود؟

این «من» نظاره‌گر که بیرون (از بدنم) بود به طور عجیبی دربارهٔ آن‌چه جلوی او اتفاق می‌افتاد بی‌تفاوت بود. در حالی که این خود من بودم، این قسمت ضمیرم هیچ ترس و دردی حس نمی‌کرد. او آرامش خود را کاملا حفظ کرده بود، ولی با این حال مهربان بود و می‌فهمید. او احساس می‌کرد که شاهد یک تصادف ناراحت کننده است، ولی این اتفاقی است که قرار بوده درست اینگونه و در این زمان رخ بدهد. به یاد دارم که این من نظاره‌گر می‌دانست که در نهایت همه‌چیز درست

خواهد بـــود و ترسی نداشت. من احســـاس این ضـــمیر دوگانه را بـــرای زمـــانی که از دید من ســـاعتها به طـــول انجامید داشـــــتم، ولی در حقیقت بیشـــــتر از چند دقیقه نبـود. به طـور همزمـان دوجا بـودن بـرایم غـریب و غـیر عادی بود و خیلی تازگی داشت.

بالاخره ماشین متوقف شد. سعی کـردم خـود را حـرکت داده و از زیر آن بـیرون بیـایم، ولی دردی تـیز و سـوزان ناحیه پایین ستون فقـرات و لگن خاسـرهٔ من را پر کـرد. من فریاد زده و دوبـاره افتـادم. دردی که داشـتم بسـیار وحشتناک و غیر قابل تحمل بـود. ابتـدا فکر کـردم شـاید باسن من از بـدنم جـدا شـده است. بیشـتر از هر چـیز نگـران این بـودم که دیگر نتـوانم راه بـروم و تا آخر عمر روی صندلی چرخ‌دار باشم.

یک زن (رهگـــــذر) به من نزدیک شد و کنـــــار من آمد و دست‌هایش را به آرامی روی شـــانه‌هایم گذاشت و گفت که یک پرســـتار است و نباید حـــرکت کنم... بعد از مـــدت کوتاهی ماشین از روی من کنـار رفت و افـراد اورژانس دورم را گرفتند. در آن موقع بود که هر دو قسمت ضمیر من دوباره یکی شدند. نمی‌توانم توضیح بدهم چطور این اتفـاق افتـاد. در یک لحظه ضـمیر من در دو جا بـود و در لحظهٔ دیگر در یک جا، در بدنم. من هیچ چیز عجیب و غیر عادی حس نکردم، فقط متوجه شدم که من دوباره فقط در یک جا هستم...

من به بیمارســتان و قســمت مراقبت‌هـای ویـژه منتقل شـــدم. جـــراحی که من را دید گفت یک معجـــزه است که زنده مانده‌ام. من دچـار یک ضـربه مغـزی شـدید شـدم و خون ریزی مغزی داشتم، استخوان شانه و پنج دنـده چپ

من شکســته بودند و در قســمت لگن خاســره یک تــرک خوردگی و خون ریزی وجود داشت و چنـدین شکسـته‌گی دیگر در چند ناحیه ستون فقراتم دیده می‌شد. در کل 24 شکستگی داشتم که بیشتر آن‌ها در ستون فقراتم بودند. شکستگی گردنم در مرز فلج کردن کامل من بود...

من را به اتاق عمل بـرده و بیهـوش کردند. بعد از مـدتی ناگهان خود را در جلوی یک منظرهٔ بسـیار زیبا یـافتم که مانند آن را قبلا ندیده بودم. نسیم گرم مطبوعی پوسـتم را نـــوازش می‌داد. مرغزارهـــای زیبا و کوه‌هـــایی در دوردست و دور و اطراف دیده می‌شـدند. حضـوری را در آن‌جا حس می‌کردم که پر از عشقی نفوذ کننــده و ورای طاقت من بود. سـعی می‌کـردم بفهمم چه شـده اسـت، زیرا همه‌چیز خیلی ملموس و واقعی بـود. در پس زمینـهٔ ذهنم می‌دانستم که به اتاق عمل بـرده شـده بـودم، ولی پیش خـود فکر کـردم که شـاید تمـام مـاجرای تصـادف و بقیهٔ چیزها را خواب دیده‌ام.

در اطراف من چشم اندازی از تپه‌های زیبا با شیب ملایم که دامنـهٔ آن‌ها از گل و چمن و درختـان تنومند پوشـانده شـــده بـــود به چشم می‌خـــورد. درختـــان بزرگ‌تر از هر درختی بودند که روی زمین دیده بودم و شـاخه‌های آن‌ها پر از برگ بودند. هوا احساس رطوبت ملایم و مطبـوعی داشـــت؛ مانند یک صـــبح تابســـتانی. آســـمان درخشش ملایمی به رنگ آبی مرواریدی داشــت؛ مانند رنگی که در ساحل اقیانوس می‌بینید. ابرهای پف دار در آسمان دیده می‌شـــدند و نـــور درخشـــانی از درون همه‌چـــیز منتشر می‌شد که منبع واحدی نداشت.

منظرهٔ اطراف بیشتر توجه من را به خود معطوف کرده بود. هم‌چنین در زیر سطح تمام این قالب‌ها، رنگها، و تمام چیزهایی که در منظرهٔ پیش روی من بودند، یک نوع انرژی تپنده را حس می‌کردم. نمی‌دانم چطور آن را توصیف کنم. به نظر می‌رسید که (به عنوان مثال) می‌توانستم سطح خارجی یک برگ را ببینم، ولی هم‌چنین می‌توانستم (ماهیت) زیر سطح آن را نیز ببینم، یک ارتعاش از عشق و شفقت که باعث درخشندگی می‌شد که از زیر سطح برگ می‌آمد. همه‌چیز این درخشش را داشت: درختان، چمن، آسمان، گلها و ابرها. به نظر می‌رسید که رنگها در اثر این درخشش شفاف‌تر و قوی‌تر هستند. احساس عشق از درون همه‌چیز جاری بود و به این درخشش می‌افزود.

از درون همه‌چیز احساس عمیق و خارق‌العاده‌ای از آرامش، درستی، خوبی و عشق را حس می‌کردم و به نوعی به صورت فیزیکی نیز آن را در خود لمس می‌نمودم. من از زیبایی این مکان بشدت شروع به گریستن کردم... نمی‌دانستم کجا هستم و چطور به این‌جا آمده‌ام، ولی احساس می‌کردم که در خانه و منزلگاه خود هستم؛ در آرامش و سکون.

این زیبایی تنها برای دیدگان خوشایند نبود، بلکه چیزی عمیق‌تر در مورد آن وجود داشت، نوعی‌هارمونی و موهبت و قدرت. احساس می‌کردم همهٔ چیزها در آن‌جا با عشق و آرامشی نیرومند به یک‌دیگر متصل هستند. به نوعی می‌دانستم که زیبایی منظرهٔ اطراف من محصول عشقی نامشروط در ابعاد جهانی است. زیبایی نفس گیر و احساس عشق و آرامش ورای طاقتی که حاکم

بــود، چنــان من را تحت تســخیر خــود درآورده بــود که می‌خواستم تا ابد در آن‌جا بمـانم. این احسـاس عمیق در تمام چیزهای آن‌جا جاری بود؛ در هوا، در زمین زیر پایم، در درختان، ابرهـا، و در من. نمی‌دانسـتم چطـور می‌شد عشق را اینچنین ملمـوس و مانند یک چـیز فـیزیکی حس کــرد، ولی من آن را لمس می‌کــردم. وجــود من از عمق درون با عشق مرتعش می‌شد و هر سلول بدنم در عشق غرق شده بـود. نه می‌توانسـتم و نه می‌خواسـتم که این احساس را سد کنم و مـانع آن شـوم. احسـاس کـردم که نــوعی حضــور پر از عشق و محبت من را پشــتیبانی و حمایت می‌کند. این حضـور چنـان قدرتمنـد، ولی در عین حال لطیف بود که من دوباره شـروع به گریسـتن کـردم. هرگز در تمــام ســال‌های زنــدگیم بر روی زمین چــنین عشق و پــذیرش نامشــروطی را تجربه نکــرده بــودم. احســاس می‌کــردم که این مکــان از جنس عشــقی در ابعادی عظیم و جهانی ساخته شده است.

چــیزی نگذشت که در آن‌جا یک زن به من نزدیک شد و با گرمی و عشقی خالص خیر مقدم گفت. (ظاهر) مبهم او که (در مرزهای بدن او) به تدریج محوتر می‌شد به نوعی بـرای آن مکـان به نظر طـبیعی می‌رسـید. از او عشـقی متشعشع می‌شد که من را در خـود گرفته بـود. او من را هرگز لمس نکرد ولی امواج عشقش را برای پیشواز من به سوی من می‌فرستاد.

او را از زندگی دنیا نمی‌شـناختم و با خـود فکر کـردم که شـاید او یک وجـود معنـوی است که به سـویم فرسـتاده شـده تا من را به مرحله بعـدی (سـفرم) بـبرد. امیـدوار بودم که این‌طور باشد و او به من کمک کند که بــرای ابد

در این مکان که شیفتهٔ آن شده بودم بمـانم. او ظـاهری انسان گونه داشت ولی احساس کردم واژهٔ انسان بـرای او مناسب نیست. ظـاهر کلی او مانند یک زن بـود ولی من این احسـاس را داشـتم که او این ظـاهر و قـالب را تنها برای من به خود گرفته است. او این مطلب را بعـدا برایم تایید کـرد که این فـرم و ظـاهری بـود که بـرای آن موقع مناسب بود. با این حال من (در کنـار او) احسـاس یک حضور قوی مؤنث را داشتم.

قد او چند سانتیمتر از من بلندتر بود و هیکلی تـرکه‌ای و کشیده داشت. موهای او قهـوه‌ای و مـوج دار و تقریبا تا کمر او رسـیده بـود. صـورت او کمی غـیر واضح و مبهم بود و نمی‌توانستم جزئیات آن را به خوبی تشخیص دهم، گرچه من مایل بـودم که بتـوانم صـورت او را به خـوبی ببینم. آن‌چه از صـورتش می‌دیـدم بـرایم لـذت بخش بـود ولی به هیچ شـکلی قابل توجه و مخصـوص نبـود. او به شـکلی خارق‌العـاده زیبا نبـود، ولی چهـره چشم نـوازی داشت. او یک لباس آستین بلند و به نسـبت گشـاد و بلند به تن داشت که به رنگ خاکستری مرواریدی می‌درخشید و به زیبـایی بر روی او و در اطـراف او در جریـان بـود. پارچه لبـاس او با یک انـرژی به رنگ رنگین کمـان که به هـوا و اطـراف او متشعشع می‌شد می‌درخشـید. این انرژی درخشان از جنس همان انـرژی بـود که من در زیر سطح همه‌چـیز در آن‌جا حس کـرده بـودم. او یک دامن یا یک شـلوار گشـاد و بلند به تن داشت که از همـان جنس لباس بالاتنهٔ او بود.

از سـوی او احسـاس محبت و شـفقت و دلسـوزی می‌کردم و احساس می‌کـردم که او عمیقا من را دوست

دارد؛ به شکلی که هرگز تجربه نکرده بودم. نه عشقی رومانتیک، بلکه عشقی که می‌توان از خالق و یا از یک فرشته یا قدیس انتظار داشت. عشقی که از او صادر می‌شد این احساس را می‌داد که او خود از همین عشق ساخته شده است. من در نزد او احساس راحتی می‌کردم، مانند این‌که او یک خواهر یا دوست مورد اعتماد است. او هیچ‌وقت اسمش را به من نگفت و من هم به این فکر نیفتادم که از او بپرسم. نمی‌توانم او را در هیچ دسته یا گروه خاصی قرار دهم. ولی در این‌جا نام او را «فرشته راهنما» می‌گذارم.

من و راهنمایم با هم قدم زدیم و مدهوش شگفتی و زیبایی گلهای آن‌جا شدیم که با رنگهایی که من حتی نمی‌توانم آن‌ها را توصیف کنم مرتعش بودند. درختان در بالای سر ما یک سایه‌بان ساخته بودند و نور مروارید رنگی از بین برگهای آن‌ها می‌تابید. آسمان آبی، بالای سر و نهایت احساس آرامش و عشق در درون همه‌چیز رخنه کرده بود. من از قدم زدن با پای برهنه بر روی چمن خنک و دلنشین در حالی که نسیم گرم و مطبوعی پوستم را نوازش می‌داد و احساس این‌که دوباره سالم و سلامت هستم و هیچ دردی ندارم لذت میبردم.

راهنمایم بصورت شناور کمی بالاتر از سطح زمین حرکت می‌کرد و من قدم برداشتن او را ندیدم. گاه گاهی من توقف کرده و بر روی زمین زانو می‌زدم و در بهت و سپاس‌گزاری در مقابل زیبایی و عشقی که من را احاطه کرده بود فرو می‌رفتم. ما به راه خود از میان چشمه زارها و مرغزارها ادامه دادیم تا به جایی رسیدیم که درختان بیشتری داشت. من احساس می‌کردم که

منظــره و چشم انــداز پشت ســرم با جلو رفتن ما محو می‌گردد. من پیش خودم و در فکـرم در مـورد آن سـؤال کــردم و راهنمــایم بــدون این‌که من کلمه‌ای بگــویم به سؤالم پاسخ داد. بله، به طور عجیبی منظــره پشت ما با حرکت ما به جلو از دیدگان محو می‌شد.

به تــدریج من در حضــور او احســاس راحــتی بیشــتری می‌کردم و راهنمای من شروع کرد که بیشتر دربـارهٔ این مکان برایم توضـیح دهد. راهنمـایم گفت که من به طـور خــاص در بهشت به معنــای متــداولش نیســتم، بلکه در فضایی هستم که من را برای قسمت بعدی سفرم آمـاده می‌کند. شـاید بتـوان آن را یک شـمه از بهشت نامید. در دل من این امید رشد می‌کــرد که شــاید به زودی بهشت واقعی را بــبینم. اگر این یک شــمه و مرحله ورودی آن است، تصـور کن که تجربه بهشت به طـور کامل چیست. او گفت که داوطلب شده که از طرف بسیاری که در این سو هستند برای من ســخن گو باشد. من این برداشت را داشتم که منظورش موجوداتی معنوی یا ارواحی هستند که به نوعی از طریق او با من ارتبـاط برقـرار می‌کنند و او به نـوعی نماینـده یا سـخنگوی آن‌هاست و آمـده تا به من در سـفرم و قسـمت بعـدی آن کمک کند. من تصـور کردم منظورش این است که قرار است بمیرم و قسمت بعدی سفرم، وارد شـدن به سـرای دیگر (به طـور کامل) است. راستش امیدم هم همین بود، اگر قـرار بـود ادامه هم همین طور باشد من با کمـال میل حاضر بـودم که به دنبال او بروم.

من نمی‌توانستم بدانم یا ببـنیم چه چـیزی در مرحلـهٔ بعد منتظر من است. ولی این حس را داشــــتم که افــــراد

دیگــری آن‌جا هســتند که من نمی‌تــوانم آن‌ها را بــبینم. راهنمــایم به من گفت که (در این‌جا) بســیار بیشــتر از آن‌چه من می‌بینم وجود دارد. من با این جنبه از تجـربه‌ام و این‌که رمز و معماهــایی بــرای من بــاقی ماند و من همه‌چیز را ندیدم مشکلی ندارم.

ولی معلــوم شد که من در مــورد مرحلــۀ بعــدی ســفرم خیلی در اشتباه بودم. انتظار آن‌چه که برایم آماده شــده بــود را یک میلیــون ســال هم نداشــتم. او شــروع به فرستادن اطلاعاتی به من کــرد، پیغام‌ها و درس‌هــای که بخشی ذاتی و لاینفک از این مکــــان و آن‌چه ورای آن است بودند. به نظر می‌رســـید که این‌ها دانشـــها و حکمت‌هــایی بودند که بســیاری از ما روی زمین آن‌ها را فراموش کرده‌ایم یا هنوز یاد نگــرفته‌ایم. این پیغام‌ها به نوعی به شـکل گـیری و اسـتحکام سـاختارهایی که آن‌جا بــود کمک می‌کــرد. راهنمــای من به من گفت که من در گذشــته داوطلب رســاندن این پیام‌ها و تعــالیم شــده‌ام. راهنمای من در ذهن من تصویری از آن را به من نمایش داد. من در یک اتــاق پر از نــور در کنــار عــده‌ای دیگر ایســتاده بــودم و قبــول کــردم که یک پیــام‌آور باشم. من نمی‌توانستم جزئیـات آن‌ها را تشـخیص دهم ولی حضـور آن‌ها را حس می‌کـــردم و صدایشـــان را می‌شـــنیدم. راهنمای من گفت که بیشتر اوقات ارواح قبل از تولد به زنــدگی دنیــوی وظــائف و کارهــایی را قبــول می‌کنند. بعضی کارها (از دید دنیــوی) کوچک و بــرخی مانند آن‌چه نلســون مانــدلا انجــام داد بــزرگ هســتند، ولی همه داوطلبانه می‌باشند. احساس مسئولیتی ســنگین بر روی دوشم حس می‌کردم.

هنوز هم از زیبایی تمام آن چشم انـداز در حـیرت بـودم. رنگهای آن درهـارمونی با احساسـات مختلف بودند. رنگ درختـان لزوما همیشه سـبز و آسـمان همیشه آبی نبـود. تمـام آن‌ها با یک انـرژی درونی و رنگهـایی که عشـق، سرور، و سـپاس را می‌تاباندند مـرتعش بودند. گـاهی از فضـای لابلای درختـان در افق دوردست کوههـای کم ارتفـاعی را می‌دیـدم که از (نورهـایی بر روی آن‌ها) سوسو می‌زدند. اطراف آن‌ها را مه فـرا گرفته بـود و به نظر می‌رسـید که آن‌ها نـیز یک انـرژی درونی را از عمق خود صادر می‌کنند.

گـاهی راهنمـای من اطلاعـاتی به من می‌داد که در حد چـیزی بـود که یک دوست یا همکـار ممکن است به شـما بگوید. بعضی وقت‌ها ارتباط و تبادل اطلاعـات ما بیشـتر در زمینه‌هـای معنـوی بـود. این ارتباطـات به شـکل احساسـات و ادراکـاتی مسـتقیما در قلب و فکر من کاشـته می‌شـدند. گـاهی من احسـاس دانسـتن و درک فوری می‌کردم، و بعضی وقتها هم احساساتی به همراه کلمـات و تصـاویر را تجربه می‌کـردم. این ارتبـاط بـدون کلمات و سخن در ابتدا کمی غیر عادی به نظر می‌رسـید ولی طولی نکشید که برایم کاملا طبیعی شد.

پیام‌هایی که فرشـته راهنمـای من به من داد کوتـاه و به ظاهر بسیار ساده هستند:

حضور ما روی زمین تنها برای یادگیری نیست، بلکه برای عشق ورزیدن نیز هست.

تو یک معجـزه (الهی) هسـتی، با خـود مانند یک معجـزه (الهی) رفتار کن.

زمین و تمامی جهان معجزه (الهی) است.

هر یک از ما از آن‌چه تصور آن را داریم قوی‌تر هستیم.

تمامی ما به یک‌دیگر و به تمامی آفرینش متصل هستیم.

رها کن و اجازه بده که روح الهی در زندگی تو نقشش را ایفا کند.

با اجازه دادن به دیگران که به تو عشق و محبت بورزند، به دیگران عشق بورز.

یاد بگیر که به ندای قلبت گوش کنی.

تو هیچگاه تنها نیستی.

قویترین ابزاری که در دست توست قدرت انتخاب توست.

تو فقط یک فرصت برای زندگی کردن به عنوان تو (با شخصیت و تمام شرایط زندگی فعلیت) داری، به طور کامل زندگی کن.

زندگی کن و سپاس و قدردانی خود را احساس (و ابراز) کن.

گاهی در حین این مکالمه من موج‌هایی از احساسات، از پرشورترین خوشحالی‌ها گرفته تا سخت‌ترین ناراحتی‌ها را به خاطر اتفاقات، طرز فکرها یا احساسات خاصی در جامعه (بشری) دریافت می‌کردم. این احساسات از ارواحی که من نمی‌توانستم ببینم ولی حضورشان را حس می‌کردم صادر می‌شد و مانند امواجی در من نفوذ میکرد.

گـاهی راهنمـایم احسـاس شک و تردید من (در توانـایی رساندن این پیام‌ها) و تقلای من را برای هضم اطلاعاتی که به من داده می‌شد می‌دید. یک بار او غـافل‌گیرم کـرد و از من خواست که با او به میان یکی از مرغزارها رفته و مانند کودکـان روی چمن‌ها دراز بکشـیم و به آسـمان نگاه کـنیم. به نظر می‌رسـید که سـعی داشت از جدیـدت مکالمهٔ ما بکاهد و کمی شوخی و تفریح به آن بیفزاید تا من احسـاس راحت‌تـری داشـته باشم. ما مانند کودکـان بـرای شـکل‌های ابرها در آسـمان اسم می‌گذاشـتیم و همچـون دو دوست با هم از آسـمان آبی و روز گـرم آفتابی در میـان چمن‌هـای بلند لـذت میـبردیم و شـوخی می‌کـردیم و می‌خندیـدیم. من فکر می‌کـردم که دنیـای معنوی بسیار جدی و سرتاسر هیبت است. ولی او به من نشـان‌داد که چقـدر حیـات در دنیـای دیگر می‌تواند پر از شوخی و بازی و عشق و تفریح باشد.

او بـرای مـدتی در کنـار من سـاکت ماند و اجـازه داد که همه‌چـیز درون ذهن من جا بیفتد. من کـاملا از آرامش و زیبایی و عشقی که در این مکان بود لـذت می‌بـردم. بعد از مدتی نگـاهش را به سـمت من برگرداند و گفت: «من به زودی باید بروم. وقت آن رسـیده که تو هم به زنـدگی (دنیایی‌ات) بازگردی». او از جـای خـود برخاست و دست من را گرفت که من نیز برخیزم.

تـرس و خشم درون من شـعله‌ور شد. نمی‌خواسـتم بـازگردم. من به شـدت گریه کـرده و اعـتراض کـردم که نمی‌خـواهم به زمین بـازگردم و می‌خـواهم همـراه او به بهشت واقعی بـروم. این با وجـود آن بـود که به آن‌ها قـول داده بـودم که آن پیام‌ها را به مـردم برسـانم.

قسمتی از وجودم به شدت می‌خواست که آن‌جا بماند. من مانند یک کودک که لجبازی می‌کند گریه می‌کردم و دست و پا می‌زدم که می‌خواهم بمانم. راهنمایم می‌خواست من را برای آن‌چه در پیش رویم بود آماده کند و به من شمه‌ای از آیندهٔ نزدیک را نشان داد. او نشان داد که آیندهٔ دردناکی در انتظارم خواهد بود، چه از نظر فیزیکی و جسمی و چه از نظر روحی و احساسی. راهنمایم ترسم را حس کرد و به من اطمینان داد که در دراز مدت همه‌چیز درست خواهد شد و او مراقب روحم خواهد بود و من دوباره در زندگی خوشحال خواهم بود. او قسمت دیگری از آینده را نیز نشان داد؛ داشتن همسری بسیار مهربان، و احساس رضایت عمیق. ولی این زمان به نظر خیلی دور می‌رسید. او بر پافشاری خود برای بازگشت من ادامه داد و محکم و قاطع بود.

قبل از این‌که من را بازگرداند، گفت که وقتی به بدنم بازگردم به من کمک خواهد کرد تا کمی اوضاع بهتر شود. اکنون ما رو به روی یک‌دیگر ایستاده بودیم. او دست راستش را به آرامی بلند کرد و روی شانهٔ چپ من قرار داد؛ دقیقا در نقطه‌ای که استخوان شانهام (در اثر تصادف) شکسته بود. احساس تماس چندانی با دست او نکردم، یک لمس خیلی سریع و سپس انرژی گرمی وارد من شد. بعد از آن او دنده‌های چپ من را لمس کرد و سپس قسمت بالای سینه و زیر گلویم را و درنهایت پشتم را با دستش به آرامی لمس نمود. در حالی که غصه را در چهرهٔ او می‌دیدم، به من گفت: «دیگر واقعا وقت آن شده که بروم و تو نیز باید بازگردی.»

او به من پشت کـرد که از من دور شـود و با این کـارش موج جدیدی از ترس و عصـبانیت درون من سـرازیر شد. خواستم دهانم را باز کنم که بـاز با او بحث کـرده و چانه بـزنم، ولی در همـان لحظه روی تخت چشـمانم را بـاز کـردم. من در حـالی که کـاملا گم و گیج بـودم شـروع به گریستن نمودم. با دیدی تار می‌توانستم افرادی را ببینم که در اتاق من در حال فعـالیت هسـتند، ولی اثـری از آن فرشتهٔ راهنما در میانشان نبـود. زمـانی که با او سـپری کـرده بـودم به نظـرم مانند چنـدین هفته می‌رسـید. از دست دادن او و مکـانی که در آن بـودم بـاعث شد که امـواج غصه و حـزن را در سرتاسر بـدنم احسـاس کنم. مانند کودکی بـودم که از مـادر خـود گرفته شـده باشد و بداند که تا مدت زیادی دوباره او را ملاقات نخواهد کـرد. برای من چالش و کشمکش بـرای این که با زنـدگی روی زمین کنـار بیـایم و به آن عـادت کنم دوبـاره آغـاز شـده بود...

من یک منکر بـودم، ولی دیگر این‌طـور نیست. قـدرت خلاقیت من به طور تصاعدی افزایش یافته است. من از شـغلم که در یک شـرکت وابسـته به ارتش بـود اسـتعفا دادم و اکنون کار کاملا متفاوتی را دنبال می‌کنم. بعضی از ارتباطات من هم تغییر یافته‌اند.

تجربه نادیا

نادیا (Nadia P)، که در حال رانندگی که دچار ناراحتی یا حملهٔ قلبی شده بود، در تجربه نزدیک به مـرگ خـود نـور دعا و مناجـات انسـان‌ها را روی زمین دیـده و پیغـامی منحصر به فرد دریافت کرد [62]:

من در حال رانندگی به سمت محل کار داوطلبانهٔ هفتگی‌ام بودم که در زمینهٔ طب سوزنی بود که ناگهان احساس ضعف و مریضی شدیدی کردم. تنفسم سخت شده و ضربان قلبم به شدت بالا رفت، و فکرم نیز گنگ و غیر متمرکز شده بود. من در حال رانندگی در شلوغ‌ترین ساعات روز و در یک اتوبان بودم. می‌خواستم ماشین را متوقف کنم ولی اتوبان شانهٔ کنار نداشت. به درگاه خدا دعا کردم که من را از آن‌جا خارج کند وگرنه ممکن است تصادف شدیدی رخ دهد. نمی‌دانم چگونه، ولی بعد از دعا کردن توانستم خود را تا منزل برسانم بدون این‌که واقعاً بدانم چطور توانستم این مسیر را تا خانه رانندگی کنم. تا به پارکینگ آپارتمان رسیدم و خواستم از ماشین پیاده شوم نتوانستم زیرا پاهایم دیگر از من فرمان نمی‌بردند و هیچ انرژی و توانی در من باقی نمانده بود.

تصمیم گرفتم همان‌جا در ماشین بمانم تا حالم کمی بهتر شود. ولی حالم بدتر شد و ضربان قلبم بیشتر از پیش افزایش یافت. ناگهان در آن‌جا صحنه‌های زندگی‌ام مانند یک فیلم سینما در جلوی من به نمایش درآمد. این صحنه‌ها مانند تصاویر یک فیلم از زمان فعلی شروع شده و در جهت عقب تا زمان کودکی و تولدم ادامه یافتند. ولی دوباره مرور زندگیم از کودکی به سمت جلو و زمان فعلی تکرار شد، ولی این دفعه جواب همهٔ سؤالاتی که در تمام زندگی به دنبال آن‌ها بودم به من داده شد، تمام چون و چراهای مسیر زندگیم.

سپس گوئی آسمان شکافته شده و نوری بسیار درخشان و خیره کننده را دیدم که مانند خورشید ولی به

رنگ سفید بود، بـدون این‌که دید من را آزار دهد. نـور به من نزدیک‌تر شد، مانند این‌که در سـفینه‌ای فضـائی و به سمت ستاره‌ای در حـرکت باشم. از سـوی نـور احسـاس صــحت و ســعادت، آرامش، خوشــحالی، آزادی، و عشق نامشـروطی دریـافت می‌کـردم که توصـیف آن نـاممکن است. همه‌چیز آن نور بـود و من نـیز بـدن مـادی خـود را حس نمی‌کردم و حس می‌کردم که جزئی از نور شـده‌ام. من به دنبـــال این می‌گشـــتم که آیا می‌تـــوانم در نـــور تصــویری بــبینم و تشــخیص دهم ولی نتوانســتم و تنها پهناوری جهان بی‌انتها را در آن حس می‌کردم.

ســپس صــدائی مــذکر و پر از عشق را شــنیدم که من را صدا زد و گفت که مأموریت و رســالت من روی زمین به اتمــام رســیده است. من خــود را رها کــردم و تنها آرزو داشتم که تا ابـدیت در آن‌جا (و نـزد نـور) بـاقی بمـانم و هیچ گــاه بــازنگردم. صــدا گفت: «من به تو چیزهــائی را نشـان خـواهم داد»، و من در فاصـله‌ای دور سـیاره‌ای را دیــدم که مانند مــاه در هنگــام کســوف به نظر می‌آمد و نقـــاط نـــورانی متعـــددی در قســـمت‌های مختلف آن می‌درخشـــیدند. صـــدا گفت «این زمین است و در هر نقطـهٔ نـورانی کسی در حــال دعا و مناجــات است. اگر تمـــام مـــردم روی زمین با هم دعا و مناجـــات می‌کردند زمین (از بعد معنوی) اینگونه به نظر می‌رسید». و در آن موقع زمین مانند خورشید شروع به درخشیدن کرد. ولی اینگونه نبــود (همه در حــال دعا نبودند) و زمین دوبــاره تاریک شد.

او گفت «تو جستجوی بسیاری (به دنبال یـافتن حقیقت) کـردی، با مطالعـه، و خوانـدن زیـاد. ولی تو آن‌چه را که

باید بخــوانی نخوانــدی. چــرا؟». پرســیدم چه چــیزی را نخوانــدم؟ جــواب آمد «انجیل! هر چه را که باید (از نظر معنــوی) بــدانی در آن‌جاست و بــرای تو کافیست». من گفتم که آخر نمی‌توانسـتم آن را بفهمم، زیـرا بـرای من خیلی پیچیـــده و غـــامض بـــود. او گفت «از این به بعد خواهی فهمید» و دوباره اسم من را صـدا زد که بـروم و گفت که مأموریت من تکمیل شده است.

من در کسری از ثانیه به یـاد دو دوخـتر دوقلـویم افتـادم که 15 ساله بودند و گفتم که مأموریت من تکمیل نشده است. او پرسید «چه مـأموریتی؟» من پاسخ دادم که باید بازگشته و دخترهایم را برای زندگی آمــاده کنم، آن‌ها به من نیـــاز دارند. او گفت «پس بـــازگرد! آن‌چه را که باید انجام دهی انجام ده و آن‌چه را که یـاد گـرفته‌ای بیـاموز، ولی یک چیز را هرگز فراموش نکن: هیچ گاه ضمیر خــود را آلـــــوده و تاریک نکن که آن تنها چـــــیزی است که (همیشه) با خود خواهی داشت.»

بعد از آن آسـمان بسـته شـده و نـور ناپدید شد. سـرعت ضربان قلب من کم شده و من کـاملاً احسـاس سـلامتی کـردم. به سـاعتم نگـاه کـردم، و 6 عصر بـود. و به نظر می‌رسید که من حدود 3 ساعت در آن حـال آن‌جا بـودم. من از ماشـین خـارج شـدم و یک جمله به طـور مکـرر در ذهن من منعکس می‌شد «هر راهی بـــرای هر رهـــرویی نیست...» این همان صدایی بود که از سمت نـور شـنیده بودم. تصمیم گـرفتم که قلم و کاغذ را برداشـته و آن را یادداشت کنم. با تعجب حس کردم که جملات دیگری یکی بعد از دیگری به ذهن من دیکته می‌شـوند که من آن‌ها را این‌جا می‌آورم:

«راه

هر راهی برای هر رهرو و جوینده‌ای نیست

هنگـامی که رهـرو آمـاده است و از اعمـاق قلب و روح خود از جهان هستی طلب می‌کند

تمام نیروهای لازم به حرکت در خواهند آمد و تمـام درها گشـوده خواهند شد که عـدالت و تـوازن کامل برقـرار شود...، نه توازنی دل بخواه و یک طرفـه، بلکه عـدالت و توازنی جهانی

سپس مسیر در را برایتان کاملاً باز خواهد کرد

همه یک راه و یک مسیر را طی نخواهند کرد

ولی تمامی راه‌ها مقصدی مشترک دارند که نور است.

آنانی که آگاهی و بصیرت بیشتری دارند مسـئول تعلیم و راهبری آنانی هستند که پشت سر می‌باشـند، زیـرا آن‌ها قدم اول را برداشته‌اند

آنان از او پیروی خواهند کرد، زیرا به او اعتماد دارند

او بار معنوی و روحانی کافی دارد

او مسئولیت خود را می‌داند

او خود قاضی خود است

و هنگامی که زمان و موعد فرا رسـید آمـاده بـاش، زیـرا زمان (چندانی) باقی نمانده است.

موعد در حال سررسیدن است

جایگاه خـود را به عنـوان یک مـربی و رهـبر دریابید ولی (در جای مناسب نیز) به خود اجازه دهید که پیرو باشید و راهبری شوید

شما باید یک‌دیگر را ملاقات کنید...ولی در زمان مناسب.

شما نمی‌توانید به تنهائی در این مسیر حرکت کنید

هر یک از شـما می‌داند که توانـائی یک معلم و مـربی را دارد

پس بشتابید و دست همراهان خود را بگیرید، مربی آن‌ها باشید و خود را با کسی که از شما جلوتر است هم جهت سازید.

نترسید

سرافکنده نباشید

از آن‌چه که تصور می‌کنید ساده‌تر است

فراموش نکنید که من همیشه آن‌جا هستم، همـانطور که همیشه در تمامی جهان هستی حضور دارم

هم اکنـون نـیز با من آشـنائید و عشق نامشـروط من را حس کرده‌اید

آن‌چه که تاکنون اتفاق افتاده است تنها بـرای رشد شـما بود تا دوباره آرزوی دیدار نور را کنید

حال شما آماده هستید

و می‌دانید که چه کاری باید انجام شود

بیایید که من منتظر شما هستم

ما دست در دست یک‌دیگر این مسیر را طی خواهیم کـرد و ما دوباره به هم ملحق خـواهیم شـد، که ما همگی یکی هستیم.

و بدن (خاکی) نیز تنها یک راه است»

(الهـامی که در تـاریخ 20 آگوست سـال 2007 دریـافت شد)

این پیغـام وجـود من را عمیقـاً لمس کـرد و من تصـمیم گرفتم که شروع به خواندن انجیل کنم. جـالب این‌جاست که اکنون می‌تـوانم چیزهـائی را که قبلاً نمی‌فهمیـدم را بفهمم. گــوئی فکر من به روز آوری شــده است. من از آن زمـان مـرتب دربـارهٔ انجیل مطالعه و تحقیق می‌کنم. احسـاس باشـکوه و زیبنـده‌ای که از نـور گرفته بـودم تا چندین روز بعد از این اتفاق هنوز با من بود.

تجربه میرا سای

این اتفاق در روز 30 جـولای سـال 1994 بـرای من رخ داد. در آن وقت من در شـمال ایـالت کالیفرنیا در آمریکا زنـدگی می‌کـردم و یک مشـاور مـالی و سـرمایه گـذاری بسیار موفق بودم و اسمم «آرتی سای» (Arti Sai) بود. آن روز صبح به همراه منشـیام بـرای ملاقـات با چند نفر از مشــتریانم و یکی دو جلســهٔ کــاری دیگر حــدود 650 کیلومـتر با مرسـدس بـنز من رانـندگی کـرده بـودیم. به علـتی در تمـام طـول روز یک احسـاس خـاص نگـرانی و انتظــار یک حادثه را داشــتم و پیش خــود دعا می‌کــردم. جــالب است که وقــتی در ســال 1989 این ماشــین را خریـــــدم، فکـــــری از درون به من گفت که «تو در این ماشین کشته خــواهی شد». البته من در آن وقت اهمیت

و اعتبـار زیـادی به این فکر نـدادم ولی بعد از 5 سـال فهمیدم که این فکر ریشه در حقیقت داشته است.

آن روز یکی از مشتریان من برای جشن تولد 80 سالگی مادرش، ما را به شهر گلندورا (Glendora) دعوت کرده بـود و ما هم به آن‌جا رفته و در جشن شـرکت کـردیم. وقـتی جشن تمـام شد سـاعت 11:30 شب بـود و من بسیار خسته و آمـادهٔ برگشت به هتل بـودم. چـون خیلی خسـته و خوابـآلود بـودم قصد داشـتم که از منشـیام درخواست کنم تا به جای من رانـدگی کند. ولی از آن‌جا که تقـدیر بـود، موقع سـوار شـدن به ماشـین آن را فرامـوش کـردم و طبق عـادت همیشـگی، خـودم روی صندلی راننده نشستم. حتی کمربند ایمنیام را نیز نبستم زیرا خسته بـودم و در سـال 1994 هنـوز بسـتن کمربند اجباری نبود. ما به راه افتادیم و حدود 10 دقیقه بیشـتر نگذشـته بـود و تـازه وارد شـهر «سـان دیمـاز» (San Dimas)ـ شده بودیم که یک ماشین که دو پسر جـوان در آن بودند از خط سـمت چپ جلـوی ما پیچید و به طـور ناگهانی زیر تابلوی توقفی که کمی جلوتر بود ترمز کرد. من هم خواستم با شدت به روی پـدال ترمز بکـوبم، ولی در اثر غافلگیر شدن و خستگی و خواب آلـودگی به جـای ترمز روی پدال گاز کوبیدم! ماشین من یک مرسدس بنز مدل SL 560 بود و طراحی شده بـود که شـتاب زیـادی داشـته باشد و ماشـین هم دقیقـاً همـان کـار را کـرد. ما مانند یک موشک با سرعت زیادی به طرف ماشین آن دو جوان پرتاب شدیم و تصادف شدیدی رخ داد.

در لحظهٔ برخورد احسـاس کـردم بـدنم از جـای خـود بلند شـده و با نـیروی بسـیار زیـادی به چـیزی در جلـوی من

برخورد کرد. صحنهٔ بعدی که دیدم این جریان نـور سـفید بـود که درون من حـرکت میکـرد، در حـالی که من نـیز با نور الکـتریکی سـفید درخشـانی پر شـده بـودم! من نـور بــودم که در نــور حــرکت می‌کــردم! هنگــامی که به این انرژی نورانی در حال حـرکت نگریسـتم، متوجه شـدم که من در حــال تجربه کــردن آن هســتم. این انــرژی ســفید قدرتمند که از ناحیهٔ زیر جناغ سینهٔ من (Solar Plexus) به طرف بالای سرم در حرکت بود، خود من بودم!

من با سرعت بسیار زیادی حرکت می‌کــردم ولی در عین حال به نظر میرسید که خیلی آهسـته حـرکت می‌کنم. به نوعی این بـرای من خیلی طـبیعی و در یک تـوازن کامل به نظر میرســید که این حــرکت در آن واحد هم بســیار سریع و هم خیلی آهسته باشد، و من هیچ نوع تنــاقض و دوگانگی در آن نمی‌دیدم.

می‌دانستم که این انرژی نورانی نـیروی حیـات من است که در بدن من به سـمت بـالا در جریـان اسـت، گـوئی که توسط نوعی نیروی مغناطیسی، از بالای سر من کشیده می‌شــود. در آن وقت ناگهــان احســاس ســقوط کــردم، مانند احســاس ســقوط آزاد. من احســاس تکــانی آرام و حرکتی رو به بالا کرده و لحظهای بعد همه‌چـیز سـاکت و خــاموش شــد؛ نه نــوری بــود نه بــدنی و نه هیچ چــیزی. احساس بسیار عجیبی بود، ولی با این حــال بــرایم آشــنا بود، مانند این‌که قبلاً بارها آن احساس را داشتهام.

خــود را معلق در یک تــاریکی و تهی بــودن کامل یــافتم، بدون این‌که بدنی داشته باشم. من کــاملاً گیج و مبهــوت بــــودم که کجا هســـتم و چه خـــبر است. تنها چـــیزی که می‌توانستم بـبینم تـاریکی مطلقی بـود که من را احاطه

کـرده بـود. با این حـال هیچ ترسی نداشـتم. چند لحظه بیشتر طول نکشید که از فاصلهای دور یک چـیز نـورانی به رنگ طلائی کمرنگ دیدم که شـبیه به یک قـایق کوچک بـود و به طـرف من میآمد. به نظر میرسـید که قسـمت خـالی میانـهٔ این قـایق با همـان نـور سوسو زننـدهٔ درخشـانی که درون خـود دیـده بـودم پر شـده بـود. با نزدیکـتر شـدنش، دیـدم که در وسط آن روی یک تخت از نـور سـفید یک بـدن، ولی از جنس معنـوی و روحـانی، بی‌حرکت بر پشت خوابانده شده است و چـیزی شـبیه به یک ردای طلائی کمرنگ روی آن کشیده شده که درمیـان آن تاریکی میدرخشید. صحنهٔ زیبا و با شـکوهی بـود ولی وقـتی که به من نزدیکـتر شد و به صـورت آن بـدن نگریستم با تمام وجود شـوکه شـدم! این صـورت و بـدن خود من بود! «آه خدای من! پس من مردهام!» من که از تعجب و شُـوک این صـحنه به شـدت تکـان خـورده بـودم. برای اولین بار به خودم نگاه کردم و دیـدم که هیچ بـدنی ندارم و تنها یک نقطـهٔ نـورانی هسـتم که اکنـون به این قایق نورانی متصل گشتهام. تقریباً بلافاصـله این قـایق به سمت بالا کج شد، به طوری که پاهـای بـدن بیحرکـتی که در آن بـود به سـمت بـالا و سر آن به سـمت پـایین متمایل شـده بـود، و من را با سـرعتی که از نـور هم بیشـتر بـود، مانند رعد و بـرقی که تـاریکی شب را بشـکافد، با خـود بـرد و من در تـاریکی بی‌انتهـای آن‌جا ناپدید شدم...

در لحظـهٔ بعـد، مانند این‌که بعد از یک خـواب طـولانی برخواسـتهام و کـاملاً بیـدار شـدهام، خـودم را غـرق و محاط با یک درخشندگی مطلقاً نافذ یافتم. دیگر قـایق و بدن و تاریکی و هیچ فـرم و چـیز دیگـری وجـود نداشـت،

هیچ چیز... تنها این نور درخشان سفید و خیره کننده و پر انرژی در تمام اطراف من دیده می‌شد! این نور همه جا بود و هیچ چیزی جز این ضمیر و ادراک نورانی وجود نداشت. احساس انسجام و غلظت آن چیزی شبیه به نرمترین و لطیفترین انرژی الکتریکی بود و انرژی آن شبیه به آن نور سفیدی بود که از آن آمده بودم؛ به استثناء این‌که اکنون این انرژی کاملاً نافذ و بی‌انتها بود. شاید برای (نزدیک شدن به ذهن) بتوانم آن را به درخشش میلیونها ستارهٔ درخشان که نور آن‌ها در هزاران دانهٔ الماس منعکس می‌شود تشبیه کنم... این نور تپنده و درخشنده از ذات خود بود و لطیف و نرم و به نظر میآمد و من درک می‌کردم که این نور، متعالی و بینهایت و ضمیر هستی است که همان خداست. حقیقتاً کلمات این دنیای فانی برای توصیف این عشق خالص و این انرژی حیات و نور بینهایت و آگاهی کامل و ضمیر غائی و حضور مطلق که بشریت آن را معمولاً خدا یا آفریدگار مینامد قاصر است....آن را تنها می‌توان تجربه کرد.

من مانند بدنی از الکتریسته و نور در این فضای خلا سفید رنگ و درخشنده شناور بودم و با راحتی و شعف و درک عمیقی از این‌که به مقصد خود رسیدهام به سر میبردم. می‌دانستم که این فروزش سفید، غایت و منتهی است. همانطور که من خودم را به صورت یک نور سوسو زننده و یک تلالو تپنده تجربه می‌کردم، با نیروی عشق جامع و انرژی لطیف حیات، که مانند الکتریسیته درون من را پر کرده بود، اشباع شده بودم؛ گویی این حضور، نور من را در بر گرفته است.

به نظر میرسید که این حضور نـورانی از عشق خـالص و نامشروط، درون من و در اطـراف من بـود و تا بینهـایت گســـترش داشت. عجیب بـــود، ولی به نظر نمیآمد که فرقی بین این نور و نور وجـود من باشد. حـتی شـگفت آورتر این بود که این حضـور آگـاه و پر از عشـق، نه تنها جـــوهر و حقیقت من، بلکه جـــوهره و حقیقت تمـــامی هستی و آن‌چه وجود دارد بود.

در حالی که در وجد و شعف کامل بودم، مـوج تازهـای از آگاهی به درونم سرازیر شد و پیش خودم زمزمه کـردم: «این خود حقیقی من است!» در شـگفت و حـیرت کامل و احســاس به یــاد آوردن گذشــته با خــودم گفتم: «من این‌جا را به یاد میآورم و با این‌جا آشـنا هسـتم! من قبلاً این‌جا بودهام! بازگشتم! بالاخره بازگشتم!»

در حــالی که از چشــمهٔ عشق که من را دربر گرفته بــود مینوشـیدم، در شـگفتی کامل دیـدم که نـوعی حـرکت و انتقــال رخ داد. رشــتهای از ذرات از ســمت چپ من به بیرون و به سمت بالا حرکت کرده و بالاخره از دید ناپدید می‌شدند و در سمت راست من رشتهای از ذرات نورانی با انـرژی بسـیار لطیفـتر و خالصـتری پدیـدار شـده و به ســـمت راست من وارد می‌شـــدند... من بـــدون این‌که احساس تناقض و دوگانگی برایم وجـود داشـته باشد این صحنه را میدیدم و آن را تجربه می‌کردم. تمام وجـود من خالی شده و از نو با این ذرات انرژی معنـوی پر شد. من دیدم که آن‌چه اکنون وجـود من را پر کـرده است انـرژی بسـیار گسـترده‌تر و لطیفـتری است....و تمـامی این‌ها بسـیار سـریع اتفـاق میافتادند و در عین حـال به انـدازهٔ ابدیت آهسته بودند.

همینطور که در این عشق خالص الهی دربر گرفته شده بودم، به نظر میرسید که با جدا شدن این ذرات آن «من» که در ابتدا به این‌جا آمده بود به تدریج در حال ناپدید شدن بوده و «من» جدیدی از این ذرات انرژی لطیفتر در حال شکل گرفتن است و تمامی وجودم پاکیزه و خالص شده، و برای نقش بعدی خود در این نمایش الهی آماده می‌شود.

در همین حال خواستم که برای آخرین بار نگاهی به دنیائی که آن را ترک کرده بودم بیندازم و با آن خداحافظی کنم. من به پشت خود نگاهی انداختم و به نوعی انتظار داشتم که دنیای فیزیکی را ببینم. ولی در کمال شگفتی مطلق دیدم که هیچ چیزی آن‌جا نیست! آن دنیا دیگر وجود نداشت! نه زمینی، نه ستاره‌ای و نه کهکشانی، هیچ چیز... در همه جا هیچ چیزی جز این حضور آگاه و لطیف، این درخشندگی تپنده، و این عشق خالص وجود نداشت!

من گفتم: «آه خدای من! چطور ممکن است؟ پس بقیهٔ چیزها کجا رفتند؟ پس تمام زندگی و تجربههای من به عنوان "آرتی" چه می‌شود؟ آن‌ها همه به نظر واقعی میرسیدند! چطور ممکن است که همه‌چیز به همین سادگی ناپدید شده باشد؟»

خرد و حکمت جهانی که همه جا را پر کرده بود به نرمی به من پاسخ داد:

«ولی چطور آن‌ها می‌توانستند واقعی باشند، در حالی که اینگونه ناپدید شدهاند؟»

تنها چیزی که حقیقی است، اوست که پایدار و ابدی و تغییر ناپذیر است! آن‌چه که تغییر می‌کند خود در سراب زمان است و در حقیقت وجود ندارد! ولی ضمیر و ادراک، یک حضور لطیف و عالی و همیشگی است که حتی درون آدمی ولی ورای فکر و ذهن وجود دارد، و همه‌چیز را تجربه می‌کند بدون این‌که خود جزئی از آن تجربهها باشد. آن ضمیر و ادراک هرگز تغییر نمی‌کند، هرگز ناپدید نمی‌شود، و تنها حقیقت است.

من گفتم «اگر این ضمیر تنها واقعیت حقیقی است، پس آیا تمام دنیا یک توهم بود؟ این توهم از کجا منشأ شده است؟»

جواب آمد:

«مانند تمام تجسم و تجلیها، دنیا نیز مخلوق یک توهم و خیال بزرگ است، و از آن‌جائی که این جنبهٔ خلاقیت خداست که ضمیر و ادراک غائی است، آن یک فیلم الهی از زندگی و حیات است که نمایشی بسیار قدرتمند در گسترهٔ خلقت میباشد. همانطور که وقتی که از زاویهٔ خاصی به یک سراب در بیابان نگاه کنی آن سراب از بین رفته و ناپدید میگردد، زندگی تو در روی زمین به عنوان آرتی نیز وقتی که از دیدگاه خود الهیات که اکنون در آن هستی و به آن نگاه میکنی ناپدید شده است. تنها ابدیت است که حقیقت دارد و از دیدگاه آن هر چیزی که ابدی نیست ناپدید می‌شود. البته تو که روح و خودیت ابدی هستی، هنوز اگر بخواهی می‌توانی دنیای توهم را ببینی!»

من گفتم: «پس زنـدگی من به عنـوان آرتی هرگز وجـود نداشته و تنها یک توهم بوده است؟»

پاسخ آمد:

«البته که وجود داشـته، ولی همـانطور که یک رؤیا یا یک فیلم یا یک سراب وجود دارد!»

من گفتم: «پس تمام دنیا تنها پارهای از تصور من بــود؟ چطور من آن را خلق کردم؟ با فکر و خواستنم؟»

به نظر رسید که پاسخ این سؤال من در همه جا منعکس شد و پژواک آن در درون من طنین افکند:

«آری»

بله، اکنون میفهمیـدم. تمـام دنیا در حقیقت تنها در فکر من وجود داشـته و تـوهمی زاییـدهٔ فکر و حس من بـوده است. بدون حضور ذهن و بدن و احساساتم، اکنـون دیگر منیــتی وجــود نداشت که دنیــای تــوهم را ببیند! حقیقت راســتین ما خــارج از ذهن ما وجــود دارد؛ جــائی که من اکنون در آن بودم.

آن‌گــاه، آگــاهی و حکمت جدیــدی در مــورد وســعت و گستردگی وجودم و کـوچکی و نـاچیزی بـدن زمینیـام (و دنیا و زندگی آن) برایم فروزان شد. تمـام نقشـهائی که در زنــدگیهای متعــدد بر روی زمین ایفا کــرده بــودم و بــدنهای متفــاوتی که در آن‌ها زیســته بــودم دوبــاره در خــاطر من آمدند و من به همــهٔ آن‌ها لبخند زدم، زیــرا میدیــدم که من به هیچ یک از این زنــدگیها و بــدنها هیچ دلبستگی و اتصـالی نـدارم! چطـور می‌توانسـتم به آن‌ها دلبستگی داشته باشم در حالی که میدیـدم آن‌ها همه یک

بازی فکر بودهاند؟ بـرای من این واقعیت جا افتـاده بـود که آن‌گـاه که ادراکم از بـدنم خـارج شد و مـنیتم از بین رفت، آن‌چه که ذهن و فکر من خلق کرده بوده نیز ناپدید میگردد.

قـوانین جهـانی در پیش چشـمم خـود را مینمایاندند و به درون من سرازیر می‌شدند. من فهمیدم که هدف واقعی «بازی زنـدگی» که ذهن آن را خلق کـرده است این است که پـردهٔ نـادانی و تـوهم (جـدائی) را از بین بـرده و به حقیقت غائی وجود انسان در حیات برسد.

این حقیقت و این «خـود» که در آن غـرق بـودم و تمـام وجـودم را احاطه کـرده بـود، چـیزی جز عشق نبـود! با نیروی عشقی جـامع و این انـرژی ملایم حیـات، که مانند الکتریسیته درون من را پر کرده بود، اشباع شـده بـودم. بله! زیرا خدا عشق است و عشق خداست! کاملاً واضح و روشن بـود که مـاده و خمـیر تمـام جهـان هسـتی فقط عشق است! عشق همان سرشتی است که تمامی جهان را به هم پیوند میدهد. من دریـافتم که این طـور نیست که من فقط درون عشق غرق باشم، بلکه من خود با این عشق یکی هستم! این برایم کاملاً طبیعی بود، همانطور که شعله برای آتش طبیعی است، زیرا خود اوست.

این‌جا خانه بود و من می‌خواسـتم بـرای ابد این‌جا بـاقی بمـانم... با ظهـور این خواسـته درون من و تقریبـاً بلافاصـله، هرگونه مـوجی از مـنیت که «آرتی» بـود در حضور غائی و اقیانوس عشق حل و ناپدید شد... و آرتی، به عنـوان آرتی، دیگر وجـود نداشت. مـوجی از آزادی و رهائی در وجودم سرازیر شد. جریان حـرکت آن ذرات به بیرون و درون وجودم متوقف شـده بـود، و من کـاملاً از

نو پر شده بودم... در حقیقت دیگر هیچ بـدن (معنـوی) و فرمی نداشتم و کاملاً با او و بینهایت او یکی شده بودم، تا جائی که دیگر من وجود نداشـتم، ولی با این حـال من بودم: ضمیر و ادراک! و هیچ چیز دیگری نبـود... و غـیری وجــود نداشــت، منجمله من! تنها یک وجــود است و آن خداســت، هرچــیز دیگر تنها یک تجلی از اوست و اوست که حقیقت هرچـیزی است. چقـدر با شـکوه و با عظمت بــود...! من با این حقیقت اشــباع شــده بــودم که خــود حقیقی و هویتم همان وجود غائی و متعـالی اوسـت؛ نه در آینده، بلکه همین الان و همین جا و همیشه! گذشته و آیندهای وجود نداشت و هر چیزی در اکنون بود؛ در زمان حال. مانند من، تمام خلقت هرجا و به هر شکل که وجود داشته باشد، چه انسان، چه حیوان، چه گیاه، چه طبیعت، همه در خود کامل هسـتند، و یک تجلی باشـکوه از همـان کمال و تمامیت خدا هسـتند. خلقت همـان الـوهیت است که وجود خود را در آفرینش بیان و ابراز کرده است.

من در ادراک و آگاهی (بی منتهی) غـرق بـودم. و بـدون هیچ تردیـدی می‌دانسـتم که زنـدگی روی زمین فقط یک میـدان بـازی بـرای کسب تجربه اسـت؛ یک مـأموریت از جانب خدا، و آینهای برای انعکـاس الـوهیت. با پیشـرفت روح در هر زندگی جدید، فرکانس ارتعـاش آن به درجـات بالاتر و ظریفتری افزایش مییابد. این تحول آنقـدر ادامه خواهد یافت تا فرکانس انـرژی روح به حـدی می‌رسد که می‌تواند به فرکانس ارتعاش جهان هستی متصل شده و با تمامی جهان هم موج و هم آوا گـردد. آن‌گـاه است که روح می‌تواند به ضــمیر هســتی که همــان خــود حقیقی است راه یابد که آن ســعادت و خلســهٔ حقیقی و ابــدی است.

در حضور نور هر چیزی می‌تواند بلافاصله خلق و متجلی شود. این (خلاقیت) طبیعتِ این وجود غائی بود. هر چیز و هر کس و همه جا همان‌جا بود، همان‌جائی که من بودم، حاضر در این حال نامرئی. کافی بود که به چیزی فکر کنی و آن چیز حاضر و ظاهر می‌شد.

تنها خواستهٔ من، که در لذت و خلسهٔ اتحاد با بی‌نهایت به سر می‌بردم و از کمال «بودن» پر شده بودم، این بود که تا ابد در این هستی جهانی باقی بمانم. با خود فکر کردم «من دیگر هرگز نمی‌خواهم از این وحدت و یکی بودن و از این عشق فراشمول و دربرگیرنده جدا شوم». در آن حال به صورت مبهم و دوردستی خاطرهٔ دنیای جدایی در ضمیر من آمده و با آن ناگهان نگرانی بر من غلبه کرد. من خودم را شنیدم که دو بار تکرار کردم: «از این‌جا به کجا باید بروم؟ از این‌جا به کجا باید بروم؟».

نوعی سؤال و شگفتی در من بوجود آمده بود که چه چیزی اتفاق خواهد افتاد؟ می‌دانستم که این همه حکمت و حقیقت و خود حقیقیام برای علتی به من القاء و نشان داده شده است.

در کمال دلسردی، پاسخی از این حکمت و آگاهی جهان شمول دریافت کردم که با آن‌چه انتظار شنیدن آن را داشتم بسیار متفاوت بود. به طور واضح و رسا و به نحوی که در تمام ضمیر من طنین انداخت به من گفته شد:

«باید بازگردی. باید کارت را تمام کنی».

می‌دانستم که کار واقعی من روی زمین تازه آغاز شده است. ولی من فریاد زدم «خواهش می‌کنم، من

نمی‌خواهم برگردم! من این‌جا خیلی خوشحال هستم!». ولی وجود غائی سخنش را گفته بود و آن‌چه که او بگوید تحقق می‌یابد.

بلافاصله من یک نوع تونل که حالتی انعطاف پذیر داشت و تقریباً شبیه به یک بند ناف بسیار بـزرگ و بلند بـود را دیـــدم. من می‌توانســـتم هم بـــیرون و هم درون آن را ببینم. درون آن، من فرمی که به شکل یک جـنین قبل از تولد بود را می‌دیـدم که پوسـتی طلائی و روشن داشت. به نظر می‌آمد که این تونل از بی‌نهـــــایت می‌آمد و به صورت مارپیچ پایین می‌رفت. وقتی با دقت انتهای آن را نگـاه کـردم با نگـرانی گفتم: «آه نه! دوبـاره نه!» زیـرا متوجه شدم که نـوزاد نزدیک به تولد در انتهـای تونل من هســتم. من با ســرعت و در جهت سر به ســمت پــایین حــرکت می‌کــردم و از ابعــاد و مرزها عبــور می‌نمــودم. گفتم: «خـــــدای من، نه! من دارم به زمین می‌روم که دوباره متولد شوم!»

در لحظهٔ بعد چشـمانم را بـاز کـرده و فریـادی کشـیدم و دیدم که دهانم به شدت در حال خون ریزی است. وقــتی در آینهٔ ماشین، خودم را دیدم متوجه شدم که نیمهٔ پـایین صــورت من کــاملاً به خــون آغشــته است. من که هنــوز کاملاً گیج و مبهوت بودم در حال نگـاه به آینه صـورتم را لمس کـردم و فهمیـدم که این صـورت من است! خـدایا! من دوباره در کالبد بشری هستم! واقعاً بازگشتم!

استخوان لثهٔ فک پایین و چهار دندان من کـاملاً شکسـته و جدا شده و در دهانم افتاده بود! ولی این دندانها هنوز با رشته‌ای از عصب به فکم وصل بودند. وقتی صورتم را لمس کــردم، متوجه شــدم که ذرات شیشــهٔ شکســته در

تمـام صـورت من و حـتی ابروهـای من پر است. ولی با این حـال به طـور معجـزه آسـائی حـتی یک ذره وارد چشمان من نشده بود! معجـزۀ دیگر این بـود که علـیرغم جراحات هولنـاک و شکسـتگی اسـتخوان فکم ذره‌ای درد نداشتم! در حقیقت هیچ احساس فیزیکی نداشتم. گویی خدا من را با یک مـادۀ بی‌حس کننـده بازگردانـده بـود که جلوی هر گونه درد را گرفته بود. خدا چه مهر و شـفقتی دارد! من هنـوز هم کـاملاً غـرق در فکر و احسـاس آن خلسه و ادراک که از ضمیر هستی دریافت کرده بـودم به سر می‌بـردم و هنـوز از انـرژی آن عشق خـالص و نـور باشکوه اشبا بودم و حس‌های بدنی و فیزیکیـام هنـوز به طور کامل به کار نیفتاده بودند.

وقتی به سمت راست خود نگاه کـردم دیـدم که منشی‌ام روی صندلی کنار راننـده نشسـته و به نظر می‌رسـید که ضـربه خـورده بـود و کمی از درد آن، آه و ناله می‌کـرد. ولی چـون کمربند ایمـنی‌اش را بسـته بـود، جراحـات او مختصر بودند. من هنـــوز در آرامش کامل بـــودم و به همه‌چـیز طـوری نگـاه می‌کـردم که گـویی هیچ اتفـاقی نیفتاده است....

بـــالاخره بعد از چند دقیقه آمبـــولانس رســـید و من و منشـیام را به نزدیک‌تـرین بیمارسـتان رسـاندند. قلبم از سـپاس و سـتایش بـرای خداوند مهربـان و عشق او به تمام هستی پر بود و من به حضـور او و حقیقت، توجه و آگـاهی کامل داشـتم. احسـاس می‌کـردم که آگـاهی و ادراک غـائی و جهـانی که در آن غـرق بـودم اکنـون نـیز مـراقب کـوچک‌ترین ریـزه کـاری بازگشت من است و از من مواظبت می‌کند....

در آن موقع جـــراح دهـــان و دنـــدان در بیمارســـتان در دسترس نبـود و چند سـاعت طـول کشـید که جـراح وارد شد. چون وسایل مورد نیـاز او در آن بیمارسـتان موجـود نبـــود، او عمل من را به دو روز بعد در کلینیک خـــودش موکول کرد، ولی به طور موقت سـعی کـرد با سـیم فک من را تثبیت کـرده و از حـالت آویـزان در بیـاورد و خـون ریزی آن را متوقف کند. در تمام آن مراحل هنــوز ذره‌ای درد حس نمی‌کـــردم، و این در حـــالی بـــود که حـــدود 4 ساعت از تصـادف گذشـته بـود و من از دریـافت هرگونه مسـکن ضد درد ممـانعت کـرده بـودم و می‌بایست دردی طاقت فرسا داشته باشم.

خون ریزیام متوقف شد و بـالاخره به خـواب رفتم، ولی صبح با فریاد از درد بلند شدم! خـدای من! من چنـان درد کشنده و غیر قابل باوری حس می‌کـردم که بسـیار تنبیه کننده و شکنجه‌آور بود. تازه فهمیدم که شب گذشته خدا چه لطفی در حقم کرده بود و چطور من را از چـنین درد طاقت فرسائی حفظ نموده بـود. پرسـتار به من آمپـول مســـکن تزریق کـــرد که کمی درد من را قابل تحمل‌تر کرد...

از دید دیگـران این تصـادف یک اتفـاق بسـیار بد و تاسف انگیز بود، ولی در حقیقت بـرای من یک هدیـهٔ سرنوشت ساز و بسیار با ارزش بود که خدا با لطف و کرم خـود به من عنایت نموده بود. او روح من، که در گیر و دار و قیل و قـال دنیا و کشـمکش‌های آن اسـیر بـود، را از قلمـرو حیات مادی خارج سـاخته و از طریق مـرگ به نـور غـائی خود وارد نمـود و در آن‌جا خـود حقیقی و ابـدی و هـویت

الهیام، که همان وجود غائی است، را به من نشان داد! چه نعمت و موهبتی!

با این‌که من مجروح روی تخت بیمارستان افتاده بودم، با رضایت و خوشحالی لبخند می‌زدم. پیش خود عهد کردم که از این به بعد یک زندگی روحانی پیشه کنم و خود را وقف خدمت به وجود الهی نمایم و در حکمت و بصیرتی که در مورد حقیقت خویش با خود به همراه آورده بودم ثابت قدم بمانم.

همینطور که این افکار در ذهنم بودند یک دعا و مناجات در درون من شکل گرفت:

من تلاش خواهم کرد تا در حکمت و بیداری ضمیری که دریافت کرده‌ام باقی بمانم. من فقط با پای حقیقت و راستی قدم خواهم برداشت و در حق همه شفقت و محبت نشان خواهم داد و سعی خواهم کرد که دم و بازدم من همان آرامشی باشد که در تمام جهان حکمفرماست، آرامش یکی بودن و وحدت مطلق با همه‌چیز. و به تدریج که من این آگاهی را بین دیگران پخش می‌کنم و سعی می‌کنم که نور خدا را درون همهٔ موجودات ببینم، یک زندگی مبارک و رحمت شده را دنبال خواهم کرد....که حقیقتاً هیچ جایی برای ترس و نگرانی وجود ندارد. همهٔ ما ابدی هستیم و هرگز نخواهیم مرد....

بعد از مرخص شدن از بیمارستان و بهبودی، که چندین ماه به طول انجامید، گویی تمام دنیا برای من متفاوت و از نو به نظر می‌آمد. من سعی می‌کردم که به این دنیا عادت کنم. زندگی من بکلی با زندگی آرتی (من سابق)

متفـارت بـود. میل من به غـذاها تغیـیر کـرده بـود. من شـروع به آواز خوانـدن کـردم در صـورتی که آرتی اصـلاً استعداد آواز خواندن نداشت. در حالی که آرتی شخصیت شلوغ و اهل پارتی و اجتمـاعی داشـت، من سـاکت و در خودم بودم و استاندارد بـالائی بـرای افـرادی که با آن‌ها معاشرت می‌کردم پیدا کرده بودم. انتخـاب و سـلیقهٔ من برای لباس هم تغییر کـرده بـود و اکنـون محافظه کـارتر لبـــاس می‌پوشـــیدم. دیگر علاقه و ولع من بـــرای دنیا و مسـائل مـادی به حـداقل کـاهش پیـدا کـرده بـود زیـرا می‌دیدم که همهٔ این چیزها بسیار موقتی و گذرا هستند. در دسامبر سال 1995 برای همیشه زندگی لـوکس و پر زرق و بـرق آن مشـاور مـالی موفق یعـنی آرتی و تمـام مـال و خـانه‌ام در شـمال کالیفرنیا که چند میلیـون دلار می‌ارزیدند را رها کـردم. من به هند بازگشـتم تا در نـزد استاد روحانیام «سای بابا» (Sai Baba) باشم. اسم من نـیز توسط اسـتادم از «آرتی» رسـماً به «مـیرا» (Mira) تغییر یافت. در سال 2001 دوباره به آمریکا بازگشـتم و مدتی نزد برادرم و خانواده‌اش ماندم. در سال 2002 به رشـته کوه‌هـای هیمالیا رفته و به ارتفـاع 19500 پـایی صـعود کـردم. من دوبـاره به آمریکا بازگشـته و رشـتهٔ روانشناسی بـالینی کودکـان را در دانشـگاه اسـتنفورد دنبـال نمـودم تا بتـوانم به نوجوانـانی که دچـار مشـکل هستند کمک کنم.... من به مدت یک سال یک مغـازه طب طبیعی در شهر سن خوزه باز کردم و سپس آن را بسـته و مـدتی به دنبـال کـار املاک بـودم. سـپس یک مؤسسـهٔ خیریه تأسـیس کـرده و در دانشـگاه World University در شهر Ojai در کالیفرنیا تحصیل کرده و کشیش شدم. من بالاخره در سـال 2007 یک صـومعهٔ فـرا مـذهبی در

شهر سن خـوزه بـاز کـردم که بـرای 5 سـال در خـدمت کسانی که با آن‌جا می‌آمدند بود.

در سال 2010 دوباره به هیمالیا بازگشتم و حدود 5 ماه در غارها و نقـــــاط مختلف آن مدیتیشن کـــــردم و در بســیاری از رودخانه‌هــای مقــدس آن شــنا نمــودم. بعد دوبـاره به کالیفرنیا بازگشـتم و به من الهـام شد که باید صــومعه را ببنــدم. از آن موقع بین هند و آمریکا رفت و آمد می‌کنم و ســـعی دارم که دو کتـــابی که شـــروع به نوشتن کرده‌ام را تمـام کنم. یکی از آن‌ها کتـاب شـعری در مورد مدیتیشن روحانی است که در سرای دیگر تجربه کرده بودم و به زودی کامل خواهد شد.

بعد از این حادثه معجزات زیادی برای من اتفاق افتاده و می‌افتند و من در شگفتی عظمت، و تعظیم و تسـلیم به آن وجود بی‌منتهی و عشقش زندگی می‌کنم.

بـــرای تمـــامی موجـــودات در تمـــامی هســـتی آرزوی خوشحالی می‌کنم.

«تو خود قدرت هستی، تو خـود حقیقت هسـتی، تو خـود عشق هســتی، تو خــود... هرآن‌چه که می‌خــواهی باشی هستی» میرا سائی

تجربه ملن-توماس بندیکت

ملن-توماس بندیکت (Mellen-Thomas Benedict)ـ که مبتلا به سرطان مغز غیر قابل علاج بود، در ســال 1982 تمـام علاتم حیـات را از دست داده و درگذشـت، ولی بعد از حدود 90 دقیقه دوباره به زندگی بازگشت و آن‌چه را که در سـوی دیگر دیـده بـود بـرای دیگـران بـازگو نمـود.

تجربه نزدیک به مــرگ او یکی از عمیق‌تــرین تجربه‌هــای مکتوب است:

در ســال 1982 من به ســرطان مغز غــیر قابل درمــانی دچار بودم. غدهٔ مغــزی من قابل جــراحی نبــود و شــیمی درمــانی نــیز تنها من را ضــعیف‌تر و نــاتوان‌تر می‌کــرد. دکترها به من 6 تا 8 ماه برای زنده مانــدن فرصت داده بودند. من در آن وقت‌ها علاقـــهٔ شـــدید و وسواسی به اطلاعــات داشــتم و در دهه هفتــاد و هشــتاد (میلادی) به طــور روز افــزونی در مــورد احتمــال جنگ هســته‌ای و بحران محیط زیستی و سایر بحران‌های جهانی محزون و نگران بودم. چون هیچ پایگاه معنوی نداشــتم، داشــتم کم کم باور می‌کردم که طبیعت یک اشتباه بــزرگ در بوجــود آوردن بشریت مرتکب شده است و ما احتمالا یک موجود ســرطانی بر روی این ســیاره هســتیم. هیچ راهی بــرای بشریت نمی‌دیدم که بتواند خود را از چاهی که برای خود و ســیارهٔ زمین کنــده است بــیرون بیــاورد. من به تمــام انسان‌ها به چشم سرطان نگاه می‌کردم و خــود بــالاخره به همین مرض دچار شــدم؛ ســرطان! این چــیزی بــود که من را از پا درآورد. مــراقب باشــید که جهــان را چطــور می‌بینید، زیرا می‌تواند دامن خودتــان را بگــیرد و به خــود شما بازگردد، به خصــوص اگر دیــدی منفی باشد. دید من به طــور جــدی منفی بــود، و همــان هم من را به ســوی مرگم هدایت کرد. من هر نوع درمان و داروی متــداول و غیر متــداولی را امتحــان کــردم ولی هیچ کــدام فایــده‌ای نداشتند.

بــالاخره این طــور تصــمیم گــرفتم که این (مریضی) باید چــیزی بین من و خــدا باشد. من هرگز قبل از این با خــدا

روبـرو نشـده بـودم و با او کـاری نداشـتم و در قید هیچ گونه برنامه یا اعتقــاد معنــوی نبــودم. ولی شــروع به یــادگیری دربــاره معنــویت و درمان‌هــای غــیر متعــارف نمودم. هرچه می‌توانسـتم در مقـولات مربـوط به دین و فلسـفه مطالعه می‌کـردم، زیـرا نمی‌خواسـتم در سـوی دیگر غافل‌گیر شـوم. این متـون بـرایم جـالب بودند و به من امید می‌دادند که چیزی در سـوی دیگر وجـود دارد. از طرف دیگر چون در آن روزها بیمه درمانی نداشتم، تمام پس‌اندازم به سرعت بـرای تست‌های پزشـکی خـرج شد. من نمی‌خواستم که خانوادهام به این خاطر دچار مشکل شوند و تصمیم گرفتم که خـودم به تنهـایی با آن روبـرو شـــوم (و مراجعه به پزشک و بیمارســـتان را متوقف کــردم). من درد دائمی نداشــتم ولی گــاهی از هــوش می‌رفتم، تا جـایی که دیگر حـتی جـرات رانـندگی کـردن نداشتم و بالاخره از آسایشگاه بیمـاران در حـال احتضـار سر در آوردم. حدود 18 ماه در آن‌جا بودم و خیلی خوش شـانس بـودم که پرسـتاری که از من مـراقبت می‌کـرد مانند یک فرشـــته در آخر با من بـــود. نمی‌خواســـتم داروهای (مسکن) زیـادی مصـرف کنم زیـرا می‌خواسـتم هوشــیار باشم و حضــور ذهن داشــته باشــم، ولی دردم گاهی به طور پیاپی ادامه می‌یافت و دیگر تنها چیزی که در ذهن و فکر من بود توجه به این درد بـود. خوشـبختانه این درد هر دفعه بیشتر از چند روز ادامه پیدا نمی‌کرد.

به خـاطر دارم که یک روز صـبح سـاعت 4:30 بامـداد از خواب بیـدار شـدم، و می‌دانسـتم که امـروز روز آخر من است و امــروز خــواهم مــرد. با چند نفر از نزدیکــان و دوسـتان تمـاس گرفته و با آن‌ها خـداحافظی کـردم. بعد پرستار آسایشگاه را بیدار کـردم و مطلب را به او گفتم.

به طور خصوصی از او قول گرفته بـودم که بـدنم را بعد از مرگم به مدت 6 ساعت به حـال خـود رها کنـد، زیـرا خوانــده بــودم که در ســاعات اولیه بعد از مــرگ انــواع اتفاقــات جــالب رخ می‌دهد. من دوبــاره به خــواب فــرو رفتم. خــاطره بعــدیام شــروع یک تجربه نزدیک به مــرگ متــداول است. ناگهــان من بیــدار بــوده و در جــای خــود ایستاده بـودم، در حـالی که بـدنم روی تخت افتـاده بـود. تاریکی من را فرا گرفته بود. بیرون بودن از کالبدم حتی از تجربه‌های عادی (روزمره) شفاف‌تر و واضح‌تر بود. آن قــدر شــفاف که می‌توانســتم هر اتــاق، ســقف، و دور و اطراف و زیر و روی خانه را ببینم.

یک نــور درخشــان را دیــدم و نگــاهم را به ســمت آن برگردانــدم. نــور شــبیه آن‌چه که دیگــران نــیز در تجربه نزدیک به مــرگ خــود توضــیح داده‌اند بــود. نــور بســیار باشــکوه بــود، ملمــوس بــود، و می‌توانســتید آن را حس کنید. نور جذاب و تطمیع کننده بود و می‌خواســتید که به طرف آن برویـد؛ مانند وقـتی که دوست دارید به آغـوش مادر یا پـدر ایـده‌آلتان بروید. وقـتی شـروع به حـرکت به سمت نور کردم، به طور غریزی می‌دانســتم که اگر وارد نور شـوم خـواهم مـرد. از این‌رو وقـتی به نـور نزدیک‌تر شــدم (توقف کــرده) و گفتم: «یک لحظه صــبر کن. من می‌خــواهم (اول) راجع به این فکر کنم. می‌خــواهم قبل از وارد شـدن با تو حـرف بـزنم». در کمـال تعجب، تمـام فرایند تجربه من در همان‌جا متوقف شد. شــــــما در حقیقت در کنترل تجربه نزدیک به مرگ خود هستید. شما ســوار بر یک تــرن هــوایی در شــهر بــازی نیســتید. درخواســتم مــورد اجـابت قــرار گرفته بــود و من با نــور حرف زدم. نور مـرتب تغیـیر شـکل می‌داد به شـکل‌هایی

مانند مسیح، بودا، کریشنا، و تصاویر و نمادهای معنوی تغییر می‌کرد.

من از نور پرسیدم: «جریان چیست؟ لطفا خود را برایم شرح بده. من واقعا می‌خواهم حقیقت این وضعیت را بدانم.». نمی‌توانم دقیقا کلماتی که رد و بدل شدند را تکرار کنم، زیرا مکالمه ما با فکر و تله‌پاتی بود. نور به من پاسخ داد و به من این آگاهی داده شد که اعتقادات و باورهای تو برخورد تو را با نور شکل می‌دهند. اگر یک بودایی یا کاتولیک یا اصول گرا باشی، همان اعتقادات به تو بازخورانده خواهد شد. شما این فرصت را خواهید داشت که اعتقاد خود را مورد بررسی و امتحان قرار دهید، ولی اکثر مردم به خود زحمت این کار را نمی‌دهند.

همانطور که نور خود را برای من هویدا می‌کرد، متوجه شدم که آن‌چه که می‌بینم در حقیقت شبکه و سرچشمه (matrix)ـ خود بالاتر است. تنها چیزی که می‌توانم به شما بگویم این است که نور به یک شبکه تبدیل شد؛ یک ماندالا (mandala)ـ از ارواح انسانی. دیدم که آن‌چه ما خودِ بالاتر می‌نامیم یک شبکه است، و هم‌چنین یک مجرای اتصال به مبدأ و سرچشمه (هستی)؛ یک تجربه مستقیم و بدون واسطه از مبدأ که هر یک از ما از آن می‌آییم. او خود را برای من در خالص‌ترین فرم انرژی خود متظاهر ساخت.

برای من کاملا واضح گشت که تمام خودهای بالاتر به هم متصل بوده و یک وجود واحد می‌باشند. تمام انسان‌ها به هم متصل و در حقیقت یک وجود هستند. ما در حقیقت همه یکی هستیم و جنبه‌ها (و تجلی‌های)

مختلف یک وجود واحـدیم. به من گفته شد که این وجـود واحد مختص به هیچ دین و مـــــذهب خاصی نیست. این مانـدالا از ارواح انسـانی زیبـاترین چـیزی بـود که هرگز دیده بودم. من وارد آن شدم و احساس آن تقریبا بیشـتر از طـــاقت بـــود. مانند تمـــام عشـــقی بـــود که هرگز خواسته‌اید؛ عشقی از نوع شفا دهنده و حیات بخش.

همانطور که از نور سؤال می‌کردم، بیشتر دربارهٔ شـبکه خود بالاتر فهمیدم. ما یک شـبکه در اطـراف زمین داریم که در آن تمـام خودهـای بـالاتر به هم متصـلند، مانند یک درجهٔ لطیف از انرژی اطرافمان که در سـطح روح قـرار دارد. سپس بعد از مدتی به نور گفتم: «من آماده‌ام، من را ببر». در آن موقع نـور به زیبـاترین چـیزی که تـاکنون دیده بودم تبـدیل شـد، به یک مانـدلا از ارواح روی زمین. باید بگویم که من با یک پیش زمینهٔ فکـری منفی دربـاره آن‌چه روی زمین رخ می‌دهد به این‌جا آمـــده بـــودم. ولی اکنون در این ماندالای بسیار باشکوه می‌دیـدم که چقـدر همـــهٔ ما در عمق هســـته و درونمـــان زیبا هســـتیم. ما زیباترین موجودات هستیم. روح انسانی و این شـبکه که همه با هم بوجود آورده‌ایم خارق‌العاده اسـت؛ با شـکوه، عجیب، بی‌نظـیر، و همه‌چـیز. من نمی‌تـوانم به انـدازه کافی توضیح دهم که چقـدر در یک لحظه نظـرم راجع به بشریت تغییر کرد.

من گفتم: «آه خـدایا، من نمی‌دانسـتم که ما چقـدر زیبا هســـتیم». هرکه و در هرجا و هر شـــرایطی که باشـــید، شما زیباترین مخلوق هستید؛ بله خـود شـما. من حـیران ماندم، وقتی که فهمیـدم هیچ شـرارت و زشـتی در هیچ روحی وجـود نـدارد! پرسـیدم: «آخر چگونه چـنین چـیزی

ممکن است؟». جواب این بود که هیچ روحی ذاتاً شرور نیست. آزارها و اتفاقات هولناکی که برای مردم رخ می‌دهد ممکن است باعث شود که کارهای شرارتآمیزی انجام دهند، ولی روحشان شرارتی ندارد. آن‌چه که همه به دنبال آن هستند و آن‌ها را برپا نگاه می‌دارد عشق است. آن‌چه که باعث انحراف انسان‌ها می‌شود فقدان عشق است.

الهاماتی که از نور می‌آمد ادامه داشت. من از نور پرسیدم: «آیا این به این معنا است که نسل بشر نجات خواهد یافت؟». آن‌گاه مانند یک اعلان با صدای رسا و به همراه بارانی از نورهای چرخنده، نور عظیم و با شکوه سخن گفت:

«این را به خاطر داشته باش و هیچ گاه از یاد مبر. شما خود خویشتن را نجات می‌دهید، رستگار می‌سازید، و شفا می‌بخشید. همیشه این کار را کرده‌اید. همیشه این کار را خواهید کرد. شما با این قدرت خلق شده‌اید؛ قبل از آغاز جهان».

در آن لحظه من درک حتی بیشتری یافتم. فهمیدم که ما هم اکنون نیز نجات یافته‌ایم، و ما خود را نجات داده‌ایم، زیرا ما اینگونه خلق شده‌ایم که خود را تصحیح کنیم؛ مانند بقیهٔ جهان خداوند. این همان حقیقت «منجی بشریت» است.

من با تمام قلبم از نور خدا تشکر کردم. بهترین چیزی که به فکرم رسید که بگویم این کلمات ساده و شکر گزارانه بود: «آه خدای عزیز من، هستی عزیزم، خود بالاتر دوست داشتنی‌ام، من عاشق زندگیم هستم!»

به نظر رسـید که نـور حـتی بیشـتر از پیش در درونم تنفس و نفـوذ می‌کـرد. گـویی نـور کـاملا در حـال جـذب کردن من بود. نور عشق هنوز هم برایم غـیر قابل شـرح است. من وارد اقلیمی دیگر شـدم، عمیق‌تر از قبلی، و به چیزی بیشتر (و بزرگ‌تر) آگاه شدم، بسیار بیشـتر. آن یک جریان بسیار عظیم از نـور بـود، پهنـاور و کامـل، در اعماق قلب حیات. پرسیدم این چیست؟ نور پاسخ داد:

«این جریان و چشمهٔ حیات است، از این چشـمه مـوهبت به هر اندازه که قلبت طلب می‌کند بنوش».

من هم همین کار را کردم، ابتدا یک جرعهٔ بزرگ و سپس جرعـهٔ دیگر. نوشـیدن از خـود حیـات! من در خلسه و از خود بیخودی مدهوش بودم! سپس نور گفت:

«تو خواسته‌ای داری»

نور همه‌چـیز را راجع به من می‌دانسـت؛ تمـام گذشـته و حال و آینده. من نجوا کـردم که «بله» و تقاضا کـردم که بقیه جهـان را بـبینم؛ مـاوراء منظومه شمسـی، مـاوراء تمـام تـوهم بشـری. نـور گفت که می‌تـوانم به همـراه جریان بروم. من هم این کار را کـردم و از درون نـور به انتهـای تونل رسـیدم. یک سـری آوای بسـیار لطیف و پر طنین می‌شنیدم. چه هیجان و نشئه‌ای بود!

ناگهـان به نظر رسـید که با سـرعتی زیـاد توسط این جریـان حیـات از سـیارهٔ (زمین) دور می‌شـوم. سـپس منظومه شمسی با تمـام شـکوهش مانند یک گلوله با سـرعت از کنـارم گذشت و ناپدید گشت. من با سـرعتی بالاتر از سرعت نور از مرکز کهکشان گذشـتم و در حـال عبور، دانش و حکمت بیشـتری جـذب می‌کـردم. فهمیـدم

که این کهکشـان و تمـام جهـان هسـتی مملو از انـواع بسـیار زیـادی از زنـدگی است. من جهان‌هـای زیـادی را دیـدم. خـبر خـوب این است که ما در این جهـان تنها نیستیم.

همانطور که سوار بر این جریـان ادراک بـودم و از مرکز کهکشـان عبـور می‌کـردم، جریـان به شـکل موجهـای خارق‌العادهٔ فراکتال (fractal)، انرژی گسترش می‌یافت. خوشه‌های عظیم کهکشان‌ها با تمام حکمت کهن خـود از کنـار من با سـرعت می‌گذشـتند. ابتـدا فکر کـردم که به سمت مقصدی در حرکت هسـتم. ولی فهمیـدم که همین طور که جریان در حال گسترش بود، ضمیر و ادراک خود من نیز در حال گسـترش و در بر گـرفتن هر آن‌چه که در جهان وجود دارد بود. تمام خلقت از کنارم عبور می‌کـرد و این یک اعجاب غیر قابل تصور بود. من حقیقتا مبهوت بودم.

به نظر رسید که تمام خلقت و جهان با سرعت از کنـارم گذشت و در یک نقطـــــهٔ نـــــورانی ناپدید شد. تقریبا بلافاصـله یک نـور دوم نمایـان گشت. این نـور از تمـام جهـات می‌آمد و بسـیار متفـاوت بـود. نـوری که تمـام فرکانس‌های جهان را در خود داشت، و حتی بیشـتر. من چنـدین طـنین آوای نـرم و لطیف را شـنیدم. ضـمیر و وجودم گسترش یافته بود تا به تمام جهـان و مـاوراء آن متصل و مرتبط شود. همـانطور که وارد نـور دوم شـدم، این آگـــاهی به من داده شد که هم اکنـــون به مـــاروای حقیقت وارد شـده‌ام. این‌ها بهـترین کلمـاتی هسـتند که برای توصـیف آن دارم، ولی سـعی می‌کنم کمی توضـیح بـدهم. وقـتی که وارد نـور دوم شـدم، مـاورای نـور اول

گسترش یافته بودم. من خود را در سکونی بسیار عمیق یافتم؛ ورای هر سکوت. من می‌توانستم برای ابدیت و ماوراء بی‌نهایت را دیده و ادراک کنم. من در «وُید» (خلا و تهی-Void)ـ بودم؛ در ماقبل خلقت، قبل از مهبانگ (Big Bang)ـ من از نقطهٔ شروع زمان عبور کرده بودم؛ از کلام اول، از ارتعاش آغازین و در مرکز خلقت قرار داشتم. احساس می‌کردم که گویی چهرهٔ خداوند را لمس می‌کنم. این یک احساس مذهبی و دینی نبود. من به سادگی با حیات و ادراکِ مطلق یکی گشته بودم.

وقتی می‌گویم که می‌توانستم ابدیت را دیده و درک کنم، منظورم این است که می‌توانستم تمام خلقت را که در حال ایجاد خود بود تجربه کنم. من بدون آغاز و بدون پایان بودم. دانشمندان فکر می‌کنند که مهبانگ نقطهٔ شروع پیدایش جهان است. من دیدم که مهبانگ تنها یکی از بی‌نهایت مهبانگی است که به طور هم‌زمان و بی‌پایان، جهان‌ها را بوجود می‌آورند. خردمندان باستان این را می‌دانستند. آن‌ها می‌گفتند که خداوند متناوباً با بازدم خود در حال خلقت جهان‌هاست و با دمیدن در حال بازگرفتن خلقت (De-creating) جهان‌های دیگر. هر یک از این دوره‌ها و اعصار یک یوگا (Yuga)ـ نامیده شده بودند. دانش جدید این را مهبانگ نامیده است. من در ادراک و ضمیر مطلق و خالص بودم و می‌توانستم تمام مهبانگ‌ها یا یوگاها را در حال خلق کردن و بازگرفتن خلقت خود ببینم یا درک کنم. من آناً و به طور هم زمان وارد همهٔ آن‌ها شدم. دیدم که هر جزء خلقت این قدرت را دارد که خود خلاق باشد.

شرح دادن آن واقعا مشکل است و من هنوز هم دربارهٔ آن مبهوت و بدون کلام هستم. سال‌ها بعد از بازگشتم طول کشید تا بتوانم کلمه‌ای برای تشبیه و تشریح وُید (Void) پیدا کنم. می‌توانم این را به شما بگویم، وُید کمتر (و خالی‌تر) از هیچ است، ولی بیشتر از تمام چیزهایی است که وجود دارد! وُید صفر مطلق است؛ آشفتگی (Chaos)ــ است که تمام امکان‌ها را شکل می‌دهد. او آگاهی و ادراک مطلق است، حتی بسیار بیشتر از حکمت و هوش جهانی. حتما می‌پرسید وُید کجاست؟ وید درون و بیرون همه‌چیز است. خود شما، همین الان، حتی وقتی (در این دنیا) زنده هستید، همواره درون و بیرون وید هستید، به طور همزمان! نیازی نیست به جایی بروید یا این‌که بمیرید تا به وید بروید.

آن‌چه که عارفان آن را وید می‌نامند یک وید (به معنای نبود هیچ چیز) نیست. بلکه پر از انرژی است؛ نوع متفاوتی از انرژی که تمام آن چیزی که ما هستیم را خلق کرده است. هر چیزی بعد از مهبانگ یک ارتعاش است، از نقطه شروع اولین کلمه، که همان ارتعاش اول است. جملهٔ «من هستم» در انجیل (تلویحاً) یک علامت سؤال هم به دنبال خود دارد: «من هستم؟ من چه هستم؟». و به همین خاطر خلقت همان الوهیت است که خویشتن الهی خود را از طریق هر چیز ممکن کاوش می‌کند. یک کاوش و کشف بی‌پایان و مداوم، از طریق هر یک از ما (اجزاء خلقت). از طریق هر تار مو بر روی سر شما، هر برگ بر روی هر درخت و هر اتم، یزدان خویشتن خویش را کشف (و تجربه) می‌کند؛ این «من هستمِ» کبیر.

من پی بردم که هر چیزی که هست، «خود» است، بی‌کم و زیاد؛ «خود» شما، «خود» من. هر چیزی (این) «خود» عظیم و شگرف است. به همین خاطر است که خدا حتی افتادن یک برگ بر زمین را می‌داند. این امکان پذیر است، زیرا هرجا که شما باشید، همان‌جا مرکز جهان است. هرجا که یک اتم است، همان‌جا مرکز جهان است. درون آن خداست، و خدا وید است.

در حالی که مشغول سیاحت در وید و تمام یوگاها یا خلقت‌ها بودم، کاملاً خارج از قلمرو زمان و مکان به معنایی که آن را می‌شناسیم قرار داشتم. در این حالت گسترش یافته، من کشف کردم که خلقت، ادراک و ضمیر مطلق و خالص، یا همان خدا است که وارد تجربه حیاتی که می‌دانیم گشته است. خود وید خالی از تجربه است. او پیش از حیات است، قبل از اولین ارتعاش. خدا بیش از داستان مرگ و زندگی است. بنابراین چیزهای بیشتری از مرگ و زندگی در جهان برای تجربه وجود دارد.

من در وید بودم و بر هر چیزی که هرگز خلق شده است آگاهی داشتم. ناگهان من دیگر من نبودم. تنها چیزی که می‌توانم بگویم این است که از درون چشمان خدا می‌نگریستم، و علت وجود هر اتم را می‌دانستم و همه‌چیز را می‌دیدم. نکتهٔ جالب این است که من به درون وید رفتم، و با این فهم بیرون آمدم که خدا آن‌جا نیست. خدا این‌جاست! همه‌چیز راجع به همین مطلب است. این جستجوی دائم نسل بشر که بیرون رفته و این‌جا و آن‌جا به دنبال خدا می‌گردد... خدا همهٔ چیزها را

به ما داده است، همه‌چیز همین جاست و آن‌چه که ما در آن هستیم کاوش خویشتن خداوند از طریق ماست.

وقتی این را فهمیدم، دیگر کارم در وید تمام شده بود و می‌خواستم که به این خلقت و یوگا بازگردم. این به نظر طبیعی می‌رسید. آن‌گاه من از طریق نور دوم، یا مهبانگ، بازگشتم در حالی که چندین طنین لطیف را شنیدم. من سوار بر جریان ادراک شده و از تمامی خلقت عبور نمودم، و چه پرواز و سیاحتی بود! ابر خوشه‌های کهکشان‌ها با بصیرتی بیشتر از قبل از من می‌گذشتند. من از مرکز کهکشان خودمان (راه شیری) رد شدم، که یک سیاه چاله (Black hole)ـ بود. در این ساختار کامل انرژی، کهکشان مانند یک شهر خارق‌العاده از نور به نظر می‌رسید. تمام انرژی‌ها در این سوی مهبانگ نور هستند. هر اتم و زیر ساختار آن، هر ستاره، هر گیاه، هر درک و ضمیر، خود از نور ساخته شده است و فرکانس ارتعاش خود را دارد. نور زنده است. همه‌چیز از نور ساخته شده است، حتی سنگ‌ها. به همین خاطر همه‌چیز زنده و بسیار هوشمند است.

همانطور که سوار بر این جریان بودم، بالاخره یک نور بزرگ را دیدم که داشت نزدیک می‌شد. می‌دانستم که این همان نور اولی است؛ شبکهٔ خود بالاتر در منظومه شمسی ما. سپس تمام منظومهٔ شمسی در نور پدیدار شد، به همراه یکی از آن طنین‌های لطیف. دیدم که منظومهٔ شمسی که ما در آن زندگی می‌کنیم پیکر بزرگ‌تر ماست و ما بسیار بزرگ‌تر از آنی که تصور می‌کنیم هستیم. می‌توانستم تمام انرژی که منظومه شمسی تولید می‌کند را ببینم، و آن یک نمایش نور

خارق‌العاده بود. می‌توانستم موسیقی کره‌ها را بشنوم. منظومهٔ ما و تمام پیکرهای کیهانی در آن یک شبکه منحصر به فرد نور، صدا، و انرژی‌های ارتعاشی را تولید می‌کنند. تمدن‌های پیشرفته از ستاره‌های دیگر می‌توانند وجود حیاتی که ما می‌شناسیم را از طریق تاثیرات و نقش‌هایی که این ارتعاشات به جا می‌گذارند تشخیص دهند.

من در این نور عظیم و پر از عشق بودم و جریان حیات از درون من می‌گذشت. باید دوباره بگویم که این نور پر عشق‌ترین، و بدون قضاوت‌ترین بود. من پیش خود گفتم: «حالا چطور می‌شود؟». نور برایم توضیح داد که مرگی وجود ندارد. ما موجوداتی جاویدان هستیم و برای ابد زنده بوده‌ایم و خواهیم بود! من دریافتم که ما جزئی از این سیستم طبیعی و زنده هستیم که خود را به طور بی‌پایانی از نو می‌سازد. هیچ‌وقت به من گفته نشد که باید (به زندگی زمینی) بازگردم. من خود می‌دانستم که باید این کار را بکنم. با آن‌چه که من دیده بودم، این به نظر امری طبیعی می‌رسید.

نمی‌دانم چه مدت زمان را از دید بشری با نور صرف کردم. ولی زمانی رسید که دریافتم تمام سؤالاتم جواب داده شده‌اند و بازگشت من نزدیک می‌باشد. هر انسانی زندگی منحصر به فرد و سؤالات متفاوتی برای کاوش دارد. اگرچه برخی از سؤالات ما جهانی است، ولی هر یک از ما آن‌چه که آن را زندگی می‌نامیم را به شکل منحصر بفردی سیاحت و تجربه می‌کند. این برای تمام اشکال دیگر حیات نیز صادق است، از کوهها گرفته تا هر برگ درخت. این برای مابقی جهان هستی خیلی مهم

است، زیـرا به (سـاختن) تصـویر بزرگ‌تر و جهـانی کمک می‌کند و حیات (جهانی) را پربارتر و غنی‌تر می‌سازد. ما دقیقا خدا هستیم که خویشتن الهی خود را در این رقص بی‌پایان حیات تجربه می‌کند. منحصر به فـرد بـودن شـما حیات را بهتر (و غنی‌تر) می‌سازد.

در حـــال بازگشت به چرخه زنـــدگی زمین هیچ‌وقت به فکرم خطـور نکـرد و به من گفته نشد که به همـان بـدن سابق باز خواهم گشت. فرقی هم نداشت، من به نـور و فرایند زنــدگی اعتمــاد کامل داشــتم. همــانطور که این جریان با نور عظیم ادغـام شـد، من درخواست کـردم که هیچ‌وقت الهامات و احساساتی که در سوی دیگر دریافت کــرده‌ام را فرامــوش نکنم. پاســخی که داده شد «آری» بود، که مانند یک بوسه بود بر روح من. من از طریق نور دوباره به اقلیم ارتعاشی بازگشتم. تمام فرایند معکوس شد و دانش حــتی بیشــتری به من داده شد. من به خانه (زمین) بازگشـــتم و درســـهایی از فرایند تناسخ به من داده شد. دوبـــاره بـــرای اولین بـــار خـــودم را یک بشر دانسـتم، و از آن خوشـحال بـودم. با توجه به آن‌چه دیـده بــودم، خوشــحال بــودم که حــتی بتــوانم یک اتم در این جهان باشم. ولی این‌که یک جزء انسانی از خداوند باشم بالاترین نعمت و موهبت عــالم است. این موهبــتی است که از بلند پروازانهترین تصورات ما راجع به این‌که نعمت و رحمت چیست نیز بـالاتر است. هریک از مـا، صـرفنظر از این‌که کجا و در چه حـــالی هســـتیم، چه فاسد و چه سالم، برای این سیاره یک موهبتیم؛ دقیقا همــانطور که هستیم.

من از فرایند تناسخ عبور کرده و انتظار داشتم که به صورت یک نوزاد در جایی (روی زمین) متولد شوم. ولی به من دربارهٔ تحول هویت شخصی و ضمیر درسهایی داده شد و دوباره به همان بدن قبلی بازگشتم. هنگامی که چشمانم را باز کردم بسیار متعجب بودم. نمی‌دانم چرا، شاید به این دلیل که همه‌چیز را می‌فهمیدم. برایم مبهوت کننده بود که دوباره در این بدن باشم، دوباره در یک اتاق باشم و چشمانم را باز کنم در حالی که پرستار مراقب من در آسایشگاه بالای سر من بود و می‌گریست. یک ساعت و نیم از زمانی که او بدن من را مرده یافته بود می‌گذشت و دیگر از بازگشت من قطع امید کرده بود. او ضربان و فشار خون و سایر علائم حیاتی من را چک کرده بود و مطمئن بود که من مرده‌ام، و تمام نشانه‌های مردن را داشتم.

تجربه من یک تجربه نزدیک به مرگ نبود. من حقیقتا حداقل برای یک ساعت و نیم مرده بودم؛ مرگ واقعی. وقتی که بهبود یافتم هنوز از آن‌چه بر من گذشته بود در بهت و تعجب بودم. در ابتدا سفرم را در دنیای دیگر به یاد نمی‌آوردم. ولی گویی مرتب از این دنیا خارج می‌شدم و دنیا برایم بیشتر حالت یک خواب و رویا را داشت و از خود می‌پرسیدم: «آیا من زنده هستم؟». ظرف مدت سه روز من به حال طبیعی بازگشتم، ولی با همیشه متفاوت بودم. بعدها خاطرهٔ سفرم در سوی دیگر به ذهنم بازگشت. نمی‌توانستم در هیچ انسانی دیگر هیچ چیز اشتباه و بدی ببینم. قبل از این من خیلی دربارهٔ دیگران قضاوت می‌کردم. همیشه فکر می‌کردم که بسیاری از مردم مشکل‌دار هستند. در حقیقت فکر می‌کردم که همه به نوعی گمراه و معیوب هستند.

سه ماه گذشت تا روزی یکی از دوستانم پیشنهاد کرد که دوباره بـرای سـرطان تست شـوم. من هم همین کـار را کردم، البته نگـران بـودم، زیـرا حـالم خیلی خـوب بـود و می‌ترسیدم که دکترها خـبر بـدی به من بدهند. هنـوز هم دکترم را در کلینیک به یاد می‌آورم که گفت: «هیچ چیزی در این تست‌ها دیده نمی‌شود.» من گفتم: «حقیقتاً؟ این باید یک معجـزه باشد!» او گفت: «نـه، این چیزها گـاهی اتفـاق می‌افتـد، و نـام آن هم بهبـود فـوری است.» او طوری رفتار می‌کرد که اصلاً تعجبی نکـرده و تحت تـاثیر قرار نگرفته است. ولی این یک معجزه بـود و من بسـیار تحت تاثیر قرار گرفته بودم.

راز و رمز حیـــات راجع به فکر و هوشـــمندی نیست. هوشمندی و تعقل ابزار مفیدی هسـتند، ولی این‌ها تنها چیزهایی هستند که بسیاری از ما برای درک جهـان از آن استفاده می‌کنیم، به جای آن‌که از قلب و خرد متعالیمان استفاده کنیم. جهان هستی و حیـات را نمی‌تـوان تنها با نیروی هوش و منطق درک کرد.

من دیدم که هر یک از ما (بـرای بقیه) یک همـروح (soul mate)ـ هستیم. ما همه بخشی از یک روح واحد هسـتیم که خود را به صورت خلاقی در شـکل‌ها و جهـات مختلف ظاهر می‌سازد. اکنون من به هر انسانی که می‌نگـرم او را یک همروح بـرای خـودم می‌بینم. همـان همـروحی که همیشه به دنبـال آن بـوده‌ام. ولی مـاورای آن، بهـترین همروحی که هرگز بـرای خودتـان پیـدا خواهید کـرد خـود شـــمایید. همه ما در آن واحد هم مـــذکر و هم مـــؤنث هسـتیم. در رحم مـادر آن را تجربه کـرده‌ایم و در تناسخ نـیز آن را تجربه خـواهیم کـرد. اگر به دنبـال آن همـروح

رویایی و کامل در خارج از خود می‌گردید، شاید هیچ‌وقت آن را پیـــدا نکنید. آن آن‌جا (در بـــیرون شـــما) نیست. همـــانطور که خـــدا «آن‌جا» نیســـت، بلکه درون خـــود شماست. این‌جا به دنبال خدا بگردید، نه «آن‌جا». شـروع کنید که عاشق خودتان باشید و بهترین عشق و عطـوفت را به خودتان بدهید. از درون این عشق، شما همه کس و همه‌چیز را دوست خواهید داشت.

من به آن‌چه که جهنم می‌نامند هم نـزول کـردم و خیلی تعجب نمـودم، زیـرا شـیطان یا ابلیس را آن‌جا نیـافتم. نزول من به جهنم نزول به شرایط خود سـاختهٔ غفلت و فلاکت و تـاریکی جهل هر انســان بــود. آن به نظر یک تـاریکی ابـدی می‌رسـید، ولی هر یک از میلیون‌ها روحی که در کنـــار من (در جهنم) بودند همـــواره یک ســـتارهٔ کوچک نورانی به همراه داشتند که در دسترس آن‌ها بود، ولی به نظر نمی‌رســید که کسی به آن تــوجهی می‌کند. زیرا آن‌ها آن‌چنان در دنیای محنت و حزن و بدبختی خـود غرق بودند (که از نور همراهشـان غافل بودند). ولی بعد از زمانی که به نظر ابدیت می‌رسـید من شـروع به صـدا زدن و توجه به نـور کـردم؛ مانند یک بچه که بـرای کمک پـدر و مـادر خـود را می‌خواند. سـپس نـور بـاز شد و یک تونل شکل گرفت که من را از تمـام آن درد و تـرس جـدا نمـود. این حقیقت جهنم است. بنـابراین آن‌چه که ما در حـــال یـــادگیری آن هســـتیم این است که دست به دست یک‌دیگر دهیم و به سوی یک‌دیگر رو آوریم. درهـای جهنم هم اکنون هم بـاز است و همه ما دست به دست یک‌دیگر خـــواهیم داد و به هم متصل خـــواهیم گشت و از جهنم خارج خواهیم شد.

نــور به ســمت من آمد و به یک فرشــتهٔ عظیم نــورانی تبدیل شد. من پرسیدم: «آیا تو فرشته مــرگ هســتی؟». او گفت که او ابر روح (oversoul) من است، شبکه خود بالاتر من، قسمتی بسـیار کهن از همـهٔ ما. و سـپس من به درون نــور بــرده شــدم. همــانطور که از درون ابــدیت می‌نگریســتم، از اقلیمی سر در آوردم که ما تمــام دانش را گذرانده و سطح و فراکتال بعدی را خلق می‌کــنیم. ما این قدرت را داریم که همانطور که (جهـان و زنـدگی) را سیاحت می‌کـنیم، خلق نمــاییم. و آن خداست که خــود را از درون ما گسترش می‌دهد (و تجربه می‌نماید).

از وقــتی که بازگشــتم توانســته‌ام نــور را به طــور آنی تجربه کنم، و یاد گرفته‌ام که تقریبا هر وقت بخــواهم در هنگام مدیتیشن به آن فضا متصل شــوم. هر یک از شــما می‌توانید این کار را بکنید. نیازی نیست که بمیرید تا این اتفاق بیافتد. این ابزار و توانایی به شما داده شده است و شما برای آن طراحی شده‌اید.

یکی از سؤالات من از نور این بود «بهشت چیســت؟» به من یک تــور از بهشــتی که خلق شــده بــود داده شد: نیروانــا، طبیعــتی زیبا و بکــر، .... و همه آن چیزها. آن‌ها فرمهای فکــری هســتند که ما خلق کــرده‌ایم. ما واقعا به بهشت نمی‌رویم، بلکه هرچه را که خلق کــرده باشــیم، قســمتی از ما آن‌جا خواهد ماند. این واقعی اســت، ولی تمام روح ما نیست.

من از خــدا پرســیدم: «بهــترین دین روی زمین چه دیــنی است؟ کدام یک از آن‌ها درست است؟» و خدا با عشــقی فــراوان به من گفت: «بــرای من فــرقی نمی‌کند که چه دین و آییــنی دارید». این خارق‌العــاده بــود و به این معنا

بود که این ما هستیم که به آن اهمیت می‌دهیم، نه خـدا. ادیان می‌آیند و می‌روند. آیین بودایی یا مسـیحی همیشه بر روی زمین نبوده‌اند. همه آن‌ها راجع به این هستند که بیـدار شـده و به استشـراق برسـیم. یک تغیـیر و تحـول بـزرگ روحی و معنـوی (بر روی زمین) در شـرف اتفـاق افتادن است. بسـیاری بـرای آن خواهند جنگیـد، با تصـور این‌که تنها دین و روش آن‌ها درست است. هرکسی فکر می‌کند که با آیین و فلسفهٔ خود صاحب خدا شـده اسـت؛ به خصـــوص ادیـــان و مـــذاهب، چـــون مؤسسه‌ها و سـاختارهای (اجتمـاعی، مـالی، فـرهنگی، حکومـتی، ...) بزرگی را در حول محور خود برقرار می‌سازند. ولی خدا اهمیتی نمی‌دهد و این ما هستیم که آن را مهم کرده‌ایم. آرزو داشـــتم که تمـــام مـــذاهب این را درمی‌یافتند و به یک‌دیگر اجـازه بـودن می‌دادند. این به معنـای نفی دین و مذهب نیست، هر یک از آن‌ها یک دیدگاه ارائه می‌دهند و مجموع تمامی آن‌ها تصویر بزرگ‌تر را ترسیم می‌کند.

وقتی که به نور رفتم نگـرانی زیـادی راجع به زباله‌هـای هســته‌ای و انفجــار جمعیت و مشــکلات محیط زیست و غیره داشتم. وقتی بازگشتم من تک تک این مشـکلات را دوست داشتم زیرا شاید آن‌ها بتوانند بالاخره بشــریت را متحد ساخته و برای حل این مشکلات گـرد هم آورند و به درجهٔ بالاتری از ادراک و آگاهی ببرند. شاید این مشکلات و امکان این‌که ما می‌تـوانیم این سـیاره را 500 بـار (با سلاح‌های هسته‌ای موجود) منفجر سـازیم بـالاخره به ما بفهماند که همهٔ ما در این چالش با هم شریک هســتیم و بفهمیم که ما دیگر به این چیزها (و بمب و موشک) نیازی نداریم.

زمین در حـــال جا افتـــادن و آرام شـــدن است و هرگز مکانی وحشی که قبلا بوده نخواهد بود. در آینده باغبانی و حفظ محیط زیست جـــزو کارهـــای رایج خواهد بـــود. جمعیت نیز دارد به حد ایده‌آل خود از نظر انرژی و تحول آگاهی و بیداری نزدیک می‌شود. این تحـول بـاعث تغیـیر سیاســت، پــول، انــرژی (و بقیه جنبه‌هــای کلان زنــدگی انسان‌ها) خواهد شد.

من بعد از مــرگ و بازگشــتم به دنیـــا، احـــترام و ارزش بسیار بالایی برای مـرگ و زنـدگی قـائلم. زمـانی خواهد رسید که ما می‌توانیم هر چقـدر که بخـواهیم در بـدنمان زندگی کـنیم. ولی زنـدگی در یک بـدن بـرای همیشـه، به اندازه تناسخ و انتقال در این کـانون خارق‌العـادۀ انـرژی خلاق نیست و روح و حس ششم ما بعد از مـــدتی خواهد فهمید که زمان آن شده که کانال را عـوض کند (و از این بدن خارج گردد).

«این را به خاطر داشته باش و هیچ گاه از یاد مـبر، شـما خود خویشتن را نجات می‌دهید، رستگار می‌کنید، و شــفا می‌بخشـید. همیشه این کـار را کرده‌اید. همیشه این کـار را خواهید کرد. شـما با این قـدرت خلق شـده‌اید؛ قبل از آغاز جهان». تجربه ملن-توماس بندیکت

«این را به خاطر داشته باش و هیچ گاه از یاد مـبر، شـما خود خویشتن را نجات می‌دهید، رستگار می‌کنید، و شــفا می‌بخشـید. همیشه این کـار را کرده‌اید. همیشه این کـار را خواهید کرد. شـما با این قـدرت خلق شـده‌اید، قبل از آغاز جهان». تجربه ملن-توماس بندیکت

تجربه یولین استات (Yolaine Stout)

من 66 ساله هستم و این تجربه وقتی 32 ساله بودم برایم رخ داد، یعنی 34 سال پیش. ولی برایم مانند دیروز است. ابتدا باید کمی از زمینهٔ قبلی خودم و چیزهایی که من را به خودکشی کشاند بگویم. این تجربه، بهشکلی عمیق زندگی من را متحول کرد و این تحول از خود تجربه من که به نسبت مختصر میباشد مهمتر است.

من در یک خانوادهٔ کاتولیک و خوشحال بزرگ شده بودم. من از بچگی ذهن منتقدی داشته و شخص سمج و سرسختی بودم. والدین من سعی زیادی کردند که من را بسیار مذهبی بار بیاورند و من را از این میترساندند که اگر یک کاتولیک خوب نباشم به برزخ یا جهنم میروم و نمی‌توانم مستقیماً وارد بهشت شوم. ولی من که آدم شکاک و سمجی بودم، همه‌چیز را مورد سوال قرار میدادم و بسیاری از این دیدگاههای مذهبی برایم قابل قبول نبود. چند بار سعی کردم که با کشیش کلیسا یا افرادی که خود را در مذهب کاتولیک مطلع می‌دانستند درباره تناقضهایی که در تعالیم آن میدیدم سوال کنم، ولی هیچ‌وقت جواب قانع کننده‌ای نگرفتم. به همین خاطر هم حدود 18 ساله بودم که مذهب کاتولیک و اعتقاد به خدا را بهطور کامل رها نمودم.

چیزی نگذشت که به مردی از کشور اتریش که در یک سفر ملاقات کرده بودم علاقهمند شده و ما بعد از مدتی با هم ازدواج کردیم. برای زندگی با او به اتریش مهاجرت کردم. ولی ازدواج ما ازدواج خوبی نبود و بعد از مدتی فهمیدم که به من خیانت می‌کند و با یک زن دیگر رابطه دارد. پدر و مادرم من را همیشه با این

انتظار تربیت کرده بودند که یک مادر و زن خانوادهٔ خوب بشوم. من هم همیشه رویای زنـدگی ایـدهآل خـود را در ذهن تصـور می‌کـردم که یک شـوهر با محبت و فرزنـدان خوب و یک خانه با باغچه و گلهـای زیبا بـود. ولی اکنـون ما در طبقه هفتم این آپارتمان 12 طبقه در یک واحد که نور آفتاب هم نمیگرفت زنـدگی میکـردیم. این بـرای من که در جنوب کالیفرنیای پر آفتاب بزرگ شده بـودم خیلی سخت بود. اتریش هوای گرفته و ابـری زیـاد دارد و آمـار افســردگی در وین نســبتاً بــالا است. من هم که دور از خانواده و تمام دوستانم بودم، بعد از مدتی به افسردگی شدید دچار شدم. بهخصـوص که همسـرم هم تـوجهی به من نمیکرد و اهمیت زیادی نمیداد.

ضمنا بهخاطر یک حادثه که در سن 18 سالگی بـرایم رخ داده بـود و به پـاره شـدن آپانـدیس من منجر شـده بـود، باردار شدن بـرایم بسـیار خطرنـاک در نظر گرفته شـده بــود. هم‌چــنین در همــان زمانهــای افســردگی من در استرالیا، بهخاطر یک بیماری زنانه، خون خیلی زیـادی از دست دادم و سه بــار به من خــون تزریق شد و بینهــایت ضــعیف شــده بــودم. هیچ امیــدی به آینــده نداشــتم و نمی‌توانسـتم روزی را بـبینم که خوشـحال خـواهم بـود. حتی از جا بلند شدن در صبح و آمـاده شـدن بـرایم مانند صـعود به اورست بـود. احسـاس یک خسـتگی و بیـانرژی بودن مزمن و شدید داشـتم و به خـودم یا خانه رسـیدگی چندانی نمی‌کـردم. من معلم بـودم و فقط آخـرین ذرات انــرژی خــود را جمع می‌کــردم که هر طــور که شــده کلاسهایم را به خوبی برگزار کنم.

بـــالاخره به جـــایی رســـیدم که گفتم اگر دیگر نتـــوانم خوشحال باشم، زندگی ارزش ادامه دادن نـدارد. البته به خـدا یا زنـدگی پس از مـرگ اعتقـادی نداشـتم، بلکه تنها می‌خواسـتم که دردهـایم بهپایـان برسـند. نمی‌خواسـتم مشخص باشد که خودکشی کرده‌ام و می‌خواسـتم مـرگم تصـادفی بهنظر برسـد، زیـرا می‌دانسـتم خـبر خودکشی من به پـــدر و مـــادرم خیلی آســـیب خواهد زد. ابتـــدا به چیزهایی مثل پریدن از پنجـره یا تصـادف با ماشـین فکر کـــردم، ولی دیـــدم که این‌ها می‌توانند خودکشی بهنظر برسند و ضمناً اگر احیاناً زنده بمانم تا آخر عمرم معلول خواهم بود. من از سال‌ها قبل به روشهای کنـترل ذهن-بدن در فرهنگهای مختلف علاقه داشتم و در مـورد آن‌ها کنجکاو بودم. این‌که مثلاً در بعضی مراسم در قبیلههایی در بدن خویش چاقو فرو می‌کنند، بدون این‌که خـونریزی کـرده یا آسـیبی ببینند. سـال‌ها پیش در این زمینه به یک کتاب برخورد کرده بـودم که دربـاره فراینـدهای خـودزا (autogenic)ـ در بـدن و تمرینـات مربوطه صـحبت کـرده بـود. روشـهایی که با آن‌ها ذهن می‌تواند بـدن را کنـترل کند. یکی از موارد آن یک روش به نام مـرگ خـودزا بـود. در بعضی قبیلههای بومی اگر کسی خیلی پـیر یا معلـول شـــود و دیگر نخواهد زنـــده بمانـــد، به تنهـــایی به جنگل میرود و در یک گوشه، صـرفاً با اراده کـردن و خواسـتن، زندگی خود را بهپایـان میرسـاند. پیش خـودم فکر کـردم اگر این روش کـــار کند بهـــترین روش است. بـــدون درد، بدون آسـیب به ظـاهر بـدنم، و بـدون این‌که کسی بتواند بفهمد که یک خودکشی بوده است...

من که در تصمیم خودم بسـیار مصـمم بـودم، هر شب به رختخواب رفته و از طریق تمرینات خودزا و تمرکز ذهن،

سعی می‌کردم که با اراده و قدرت ذهن، زنـدگی خـویش را به پایان برسانم. برای چندین ماه هر شب کار من این بـود. زمانهـایی می‌شد که خـود را در یک فضـای تهی و تاریک میبافتم، که در آن تنها پوچی بـود و نمی‌توانسـتم بدنم را حس کنم. بارها این را تجربه کـردم. ولی با خـود میگفتم هنوز نمردهـام، زیـرا می‌تـوانم فکر کنم و ذهنم کار می‌کند.

یک شب وقتی که در اتاق تاریک بر پشت خوابیده بـودم، ناگهان گویی در اتاق هزاران نورافکن با هم روشن شد. همه‌چیز بهشـدت میدرخشـید و روشن بـود. می‌توانسـتم همه‌چیز را با شفافیت و وضـوح بـبینم، گرچه در دنیا من شدیداً نزدیکبین هستم. می‌توانستم حتی تمـامی راهـرو و جزئیـات نخهـای ملافه را بهخـوبی بـبینم. از پنجـره به بـیرون نگریسـتم و (با این‌که شب بـود) آسـمان آبی و روشن بود. با خود فکر کردم: «وای خـدای من، فکر کنم که باید وارد بعد جدیـدی شـده باشم.» در بهت و حـیرت غرق بودم و با خـود گفتم که باید به دیگـران دربـارهٔ این بگویم، زیرا بسیار هیجان انگیز بود.

در همین حـال می‌توانسـتم صـداهایی را بشـنوم که از تمام 360 درجهٔ اطرافم به گوشم میرسید. متوجه شدم که من در حال شنیدن رویاها و افکار تمام افرادی که در مجتمع آپارتمـانی ما زنـدگی می‌کنند هسـتم. با خـودم گفتم که پس سـعی خـواهم کـرد که رویـای همسـرم را بفهمم و بعـداً به او بگـویم که خـوابش چه بـوده است. آنوقت باور خواهد کرد که من در بعد دیگری بودهام. من بهطرف همسرم رفتم، ولی ناگهان نـور دیگـری در آن‌جا ظاهر شد و من را کاملاً در خود گرفت. من در نور غـرق

شـدم و هیچ چـیز دیگـری را جز این نـور نمیدیـدم. من آنوقتها دربـــارهٔ تجربههـــای نزدیک به مـــرگ چـــیزی نمی‌دانستم. ولی بعداً برای اولین بار وقـتی شـنیدم یک فرد تجربهگر دربارهٔ نور صحبت می‌کند، گریسـتم. من در نور بدنی برای خود حس نمی‌کردم، ولی هنـوز احسـاس هویت خود را داشتم. احساس می‌کردم در دریای گـرم و مطبوعی از عشق خالص و نامشـروط غـرق هسـتم. این عشق گـــرم و پـــذیرا بـــود. تمـــام ترســـها، نگرانیها و استرسهای من ناپدید شدند و تنها احساس من احسـاس خلسه و وجد خالص بود. من هیچ کسی یا چیزی را (بهجز نور) نمیدیدم، ولی احساس می‌کردم این‌جا خانه و وطن من است و می‌خواستم برای همیشه در آن‌جا باشم.

با خـــود گفتم: «آه خـــدای من، این عشق کامل است و میخواهم برای ابد در همینجا بمـانم». ولی نـور بهتـدریج کمرنگـتر شد و من خـود را بـار دیگر تنها در اتـاق خـواب یافتم، در حالی که متعجب و مبهوت مانـده بـودم. هنـوز هم اتاق روشن بود، گرچه نـور دوم رفته بـود. به سـمت راست خـود نگریسـتم و دیـدم که یکنفر با ردای سـفید و نورانی در آن‌جا ایستاده است. او چشمانی آبی و نگاهی عمیق داشت که تاکنون مانند آن‌را در زندگی ندیده بودم. او به من تنها یک جمله گفت، بـــدون این‌که لبهـــای او حرکت کند. می‌توانستم صدای او را در فکرم بشـنوم. او صدایی مذکر داشت و به من گفت:

«زنـدگی خـود را با این فکر که مـورد عشق نیسـتی تلف نکن!»

وقـــتی او ســـخن میگفت، هر کلمه او بـــرایم قابل حس کردن و آشکار بود و به همراه فهمی عمیق میآمد. وقتی

گفت «زنـدگی خـود»، درک کـردم که چقـدر هر لحظـهٔ زنـدگی من با ارزش و مهم است. میگـویم زنـدگی من، ولی زنـدگی هر انسـانی بههمین گونه است. وقـتی او گفت «تلف نکن»، فهمیدم که من برای هـدفی پر ارزش در این دنیا هستم. هم‌چنین درک کردم که من آزاد هستم و قـدرت انتخـاب دارم (که زنـدگی خـود را تلف کنم یا نکنم). این به معنـای آن بـود که من خـود این شـرایط را بوجـود آورده بـودم و یک قربـانی و مظلـوم نبـودم. من همیشه و در هر لحظه حق انتخـاب دارم. هر فکر من یک انتخـاب است. آن‌چه من را در زنـدگی به این‌جا کشـانده بود کارهایی که کرده بودم نبود، بلکه تمـام افکـاری بـود که در ذهن من وجود داشت.

با گفتن این جمله، وجود نورانی آن‌جا را ترک کـرد و بـار دیگر اتـاق در تـاریکی فـرو رفت. احسـاس کششی به سمت بدنم کردم و از عقب به طرف بدنم مکیده شـده و با سـرعت وارد آن گشـتم. برگشت به بـدن بسـیار ناخوشایند بود. گویی در مکانی ناراحت و مرطوب و تنگ محبوس شدهام. شکه شده بودم و با خود گفتم: «خـدای من، من از بدنم بیرون رفته بـودم.» تلاش زیـادی کـردم که دوباره از بدنم خارج شوم، ولی امکان نداشت. بعد از مدتی سعی و تلاش، یکبـار دیگر تنها بـرای زمـان بسـیار کوتاهی دوباره از بـدنم خـارج شـدم. ولی اتفـاق خاصی نیفتـاد و فقط این فکر به من القـاء شد که «ما همیشه این‌جا در کنار و مراقب تو خواهیم بود!»

بعد از این اتفاق، مجبور شدم تمـام افکـار و دیـدگاهها و باورهـای خـود را مـورد تجدیـدنظر قـرار دهم. بـرای من افسردگی راهی برای تلف کردن زنـدگی بـود و فهمیـدم

که باید به آن غلبه کنم، زیرا می‌خواستم بعد از مـرگم به نور بازگردم. بیرون آمدن از افسردگی یک تغییر ناگهانی و خودکار نبود و حدود یک سـال طـول تلاش لازم داشت که بهتدریج از آن خارج شوم. باید روی ذهن و افکار خود کار می‌کردم. در همـان وقتها پـدر و مـادرم بـرای ما یک بچه پیدا کردند که به فرزندی قبول کنیم. ما هم این کـار را کردیم.

مدت کوتاهی بعد از این تجربه، شواهدی یافتم که به من اطمینان داد که همسرم با زن دیگـری رابطه دارد، گرچه قبلاً هم ظن آن را داشـتم. بلاخـره تصـمیم گـرفتم که فرزندم را برداشته و همسرم را ترک کنم و بهخانه، نـزد پـدر و مـادرم بـازگردم. به محض این‌که این تصـمیم را گرفتم، ناگهان تمام بقایای افسردگی در من ناپدید شده و از بین رفت. گویی دنیا ناگهان رنگ دیگـری پیـدا کـرد. وقتی که سال‌های متعدد را در افسـردگی شـدید سـپری کردهایـد، کم کم احساسـهای‌تان میمـیرد و بیحس میشوید. مدتی طول کشـید تا کمکم توانسـتم دوبـاره به احساسـات خـود متصل شـوم. بعد از آن هم گهگـاهی افسردگی به من روی آورده است، ولی یاد گرفتهـام که من قدرت انتخاب دارم. همین الان هم می‌تـوانم دوبـاره افسرده شـوم. می‌تـوانم دوبـاره این انتخـاب را بکنم که خود را قربانی شـرایط خـارجی بـبینم و وارد افسـردگی شـوم.تمـام تلاشی که بـرای بـیرون آمـدن از افسـردگی انجام دادم و کارهـایی که روی فکر و ذهنم کـردم به من این ایده را داد که شاید هدف من در دنیا این است که به کسان دیگری که در افسردگی هسـتند، ولی میخواهند از آن خارج شـوند و بـرای معنـویت آغوشی بـاز دارند کمک کنم.

اولین گـام بـرای من این بـود که یـاد بگـیرم که خـودم را دوست داشـته باشم و به خـود عشق بـدهم و محتـاج این نباشم که عشق و توجه را از دیگـــران و دنیـــای خـــارج دریافت کنم. اگر ما محتاج باشـیم که دنیـای خـارج به ما عشق و احساس ارزش بدهد، آن مانند یک سـراب خواهد بــود که هیچــوقت کــاملاً به آن نخواهید رسـید و کــافی نخواهد بــود. ما نمی‌تــوانیم خلاءهــای روحی خــود را با چیزهای بیرونی پر کـنیم، این امکانپـذیر نیست. عشـقی که بهخود میدهید باید نامشروط باشد، زیرا هیچ یک از ما کامل و بیعیب نیسـتیم. ولی باید یـاد بگـیریم که خـود را همانگونه که هستیم قبول کنیم و دوست داشـته باشـیم. من آدمی بسیار نیازمند، و محتـاج توجه دیگـران بـودم تا بتوانم برای خودم ارزش قائل شوم.

بعد از مدتی مرد ایدهآل زندگیام را ملاقات کـرده و با او ازدواج کردم. او تمام چیزهایی بود که از یک مرد انتظـار داشتم. او یک دانشمند بـود و پایگـاه محکمی در علـوم و جهانبینی مـادی داشـت، ولی با این حـال به من گفت که او هم یک تجربه معنوی داشته است. برای او کوهسـتان، محل خلوت و برقراری ارتباط معنوی است و هر سال به رشته کوههای «سییرا» (Sierra Mountains) میرود و در آن‌جا در خلوت، به مدیتیشن و مراقبه میـپردازد. ما به همراه فرزندمان در یک خانه که ساختیم زنـدگی میکـنیم که یک باغچه زیبا هم دارد، و اکنــون تصــویری که از یک زندگی ایدهآل داشتم برایم کامل شده است. هم‌چنین او به موسیقی و شـعر علاقه دارد و ما هفتهـای یک شب با هم به موسیقی گـوش میکـنیم. همسـرم به من می‌گوید که یکی از چیزهـایی که او در مـورد من دوست دارد این

است که از نظر عـــاطفی شـــخص محتـــاج و نیازمنـــدی نیستم و اعتماد بهنفس دارم.

چند سال قبل معلـوم شد شـوهرم مبتلا به سـرطان مغز است. مـــادرم وقـــتی بـــرای اولین بـــار نتیجه آزمـــایش بایوپسی همســـــــرم را دید و فهمید ســـــــرطان دارد درگذشت. سـپس بـرای سه سـال بعد من شـاهد مبـارزه شـوهرم با سـرطان بـودم و میدیـدم که چطـور بهتـدریج تحلیل میرود و مجبور می‌شود یک به یک چیزهـایی که در زنـــدگی دوست دارد را کنـــار بگـــذارد. او هم مانند من انسان سرسخت و یک دندهای بود و مبارزه سختی بـرای زنده ماندن کرد. او با سرسختی برای زنـده مانـدن تلاش میکرد و من با سرسختی برای مـردن تلاش کـرده بـودم. یک سال پیش بالاخره همسرم در اثر سرطان درگذشت.

وقـتی که روزهـای آخر او بـود و شـوهرم در آسایشـگاه بیماران در حال احتضار بستری بود، یک روز من در تخت کناری او خوابیده و همـراه او بـودم. ناگهـان او با تعجب به سمت سقف اشاره کـرده و از من پرسـید، آیا من هم آن‌چه که او میبیند را می‌بینم؟ گفتم منظـورت چیســت؟ او به ســـختی می‌توانست صـــحبت کنـــد، ولی با جملات بریده و زحمت زیاد به من فهماند که تعـدادی فرشـته را میبیند که بـــــرای او موســـــیقی مینوازند و در پشت سر آن‌ها کوهســتانی زیبا قــرار دارد. از او پرســیدم آیا فکر میکـنی که خـدا دارد تو را به خانه میخوانـد؟ او گفت بله. گفتم آیا دوست داری بروی؟ گفت بله. یک ساعت بعد او وارد کما شد و بعد از چند ساعت این دنیا را ترک کرد.

پدرم نیز 6 هفته قبل از همسرم فـوت کـرد. من ظـرف مدت سه سال، سه نفر از عزیزانی که در زنــدگی به من

از همه نزدیکتر بودند را از دست دادم. می‌توانستم فکر کنم که الان این حق را دارم که افسرده باشم. ولی هیچوقت افسرده نشدم. البته من برای او و پدر و مادرم محزون و عزادار هستم، ولی به شکلی که نتوانم بهزندگی عادی ادامه دهم و مفید باشم افسرده نیستم. یک علت آن تجربه نزدیک به مرگ و باورها و دیدگاههای جدیدم هستند. ولی علت دیگر آن این است که شوهرم بعد از مرگش به ملاقات من آمد.

گفتم که شوهرم به شعر نیز خیلی علاقه داشت. یک شعر از «امیلی دیکینسون» بود که آن‌را خیلی دوست داشت و حفظ کرده بود. مدتی بعد از درگذشت همسرم، یک شب در تاریکی در خانه راه میرفتم که پایم به یک جعبه برخورد کرد. ما در حال جابجا کردن چیزها در خانه بودیم و جعبهها و بستههای زیادی بر روی زمین و دور و اطراف بودند. از درون جعبه چیزی بیرون افتاد. چراغ را روشن کردم و دیدم که یک تکه کاغذ است. وقتی که آن‌را برداشتم، دیدم که همان شعر مورد علاقهٔ همسرم بود که با دستخط خودش نوشته بود. این تنها چیزی بود که از جعبه بیرون افتاده بود. چشم من ابتدا به آخرین بیت شعر افتاد که می‌گوید: «پدر، من در بهشت دیدم که تو چقدر سر وقت هستی!» من فهمیدم که زمان شوهرم فرا رسیده بوده است که برود. این به من آرامش بسیار زیادی داد و احساس سپاسی عمیق در قلب خود کردم. زیرا یکی از چیزهایی که من را عزادار میکرد این بود که آیا واقعاً موعد مرگ او فرا رسیده

آن شب وقتی به رختخواب رفتم و چراغ را خاموش کرده و روی تخت دراز کشیدم، دیدم که گویی به آسمان

شب مینگرم و بالای سرم پر از ستاره است. ابتدا فکر کردم شاید توهم یا یک خطای دید یا چیز دیگری باشد. برای امتحان دستانم را جلوی صورتم گرفتم تا ببینم آیا جلوی دیدن ستارهها را میگیرد یا نه، و دیدم که جلوی آن‌ها را میگیرد. هم‌چنین وقتی که جهت دیدم را تغییر میدادم، صحنه با دید من نمیچرخید و در جای خود ثابت بود. این به من ثابت کرد که این ساختهٔ خیال و توهم من نیست. همه جا را ستاره پر کرده بود و شهاب و سیاره و نوا (Nova)ـ و چیزهای دیگر دیده می‌شد. صدای موسیقی دلنشینی هم به گوش میرسید. صحنهای خارقالعاده بود که من به مدت دو ساعت محو تماشای آن بودم. میدانم بهنظر با عقل جور در نمی‌آید. این دقیقاً چیزی بود که به من اطمینان داد که زمان او بوده که برود. اکنون سخت است که بخواهم احساس افسردگی کنم، زیرا میدانم که او همیشه در کنار من است و میدانم که دنیایی پس از مرگ وجود دارد (که در آن‌جا دوباره به او ملحق خواهم شد)...

من یک معلم بودم و البته این اجازه را نداشتم که سر کلاس راجع به تجربهام صحبت کنم. چند نفر از نزدیکان و دوستان که تجربهام را به آن‌ها گفتم طوری به من نگاه کردند که گویی دیوانه هستم. دختر خالهام برای سال‌ها بهخاطر آن با من حرف نزد. من هم یاد گرفتم که ساکت باشم و تجربهام را با کسی در میان نگذارم. سال‌ها گذشت و من به کلاس کودکان ویژه درس میدادم که مشکل داشتند و در کلاسهای عادی نمی‌توانستند باشند. یکی از دانشآموزان من به نام دیوید، یک جوان خجالتی و ساکت بود که در گوشه و عقب کلاس مینشست. یکبار به او ثروت قابل توجهی به ارث رسید.

او نیز با پول هنگفت بادآوردهـای که بهدست آورده بـود، شروع به خریدن ماشینهای گران قیمت و قـایق شـخص، و زندگی پر از تفریح و هیجـان کـرد. یکبـار یکی از دانش آمـــــوزان به من گفت که دیوید در اثر یک حادثه در حین غواصی در بیمارســــــتان است و به او فقط پنج درصد شــانس زنــده مانــدن دادهاند. ما هم به احــترام او چند دقیقه در کلاس سکوت کرده و برایش دعا کردیم. فردای آن روز دیوید را دیدم که به درب کلاس آمد. هنوز دستبند بیمارســتان را بر دست داشت و چشــمانش خیلی قرمز بــود. او با ظــاهری نــورانی و با اعتمــاد بنفس بهنظر میرســید. من شــکه شــدم و گفتم: «دیوید این‌جا چکــار میکـنی؟ تو باید به بیمارسـتان برگـردی.» او گفت: «من پیـامی بـرای کلاس دارم. اجـازه میدهید آن‌را با آن‌ها در میـان بگـذارم؟» پیش خـود گفتم، این دیویـدی نیست که بهیاد دارم و انسان متفـاوتی شـده است. با اکـراه به او اجازه دادم که پیغـامش را به کلاس بگوید. او با آرامش و وقار زیادی در جلـوی کلاس ایسـتاد و گفت که یک تجربه نزدیک به مرگش داشته و دربـارهٔ آن صـحبت کـرد. تجربه او به من شــباهت بســیاری داشت. پیــام او به کلاس از تجربهاش این بود:

«زنـــدگی یک هدیـــهٔ گرانبها اســـت، با آن بیملاحظه و بیمسئولیت نباشید.»

دو هفته بعد دیوید برای همیشه از مدرسه و کلاس ناپدید شد و هرگز بازنگشت. سـال‌ها بعد فهمیـدم که آنقـدر او (بهخاطر بازگو کردن تجربه و پیغـامش) مـورد تمسـخر و آزار بقیه قرار گرفته بود که آن مدرسه را بــرای همیشه تـرک کـرد، با این‌که فقط سه مـاه به فارغالتحصـیلی او

مانده بود. دیوید کسی بـود که بـاعث تشـویق من شد که برای عموم دربارهٔ تجربه نزدیک به مرگم صحبت کنم.

تجربه یک کودک در سن 6 ماهگی

کارل (Carol J) هنگامی که تنها 6 ماهه بود تجربه نزدیک به مــرگ داشت. این یکی از کمــترین ســنینی است که کسی در آن تجربه داشته است [61]. کارل می‌گوید:

هنگـامی که طفلی خردسـال بـودم چـیزی مانند یک رؤیا برای من اتفـاق افتـاد که رؤیا نبـود زیـرا بسـیار حقیقی بود. از این اتفاق 67 سال می‌گذرد ولی مانند این است که همین دیروز برایم رخ داده است.

من در فضائی به رنگ صورتی و ارغوانی شناور بــودم و به آرامی از میـان ابرهـای صـورتی و ارغـوانی آن عبـور می‌کــردم. من طفلی خردســال بــودم و یک نفر که فکر می‌کنم مــادر بــزرگم بــود من را روی شــانه‌هایش حمل می‌کــرد. پشت سر ما دو کــروب کوچک (فرشــتهٔ کــودک مانند) که بـــال داشـــتند در پـــرواز بودند و ما را دنبـــال می‌کردند. آن‌ها موهـــای کوتـــاه مجعد داشـــتند و برهنه بودند، ولی نه مؤنث بودند و نه مذکر. یکی از آن‌ها کاملاً صـــورتی رنگ بـــود و دیگـــری ارغـــوانی رنگ و ســـعی می‌کردند که من را سرگرم کنند و چه خـوب هم این کـار را انجـــام می‌دادند! من در حـــالی که غـــرق در خنـــده و قهقهه بـودم سـعی می‌کـردم که آن‌ها را گرفته یا لمس کنم و آن‌ها مانند مـرغ زرین‌پر با سـرعت بـال می‌زدند و بازی کنان در اطراف ما در اهتزاز بودند.

منظـــرهٔ اطـــراف ما به چشم انـــدازی زیبا از تپه‌ها و دره‌های سرسبز تبدیل شد. من نمی‌توانستم آن‌چه را که

در سمت چپم بود ببینم، ولی می‌توانستم صدای خندهٔ بچه‌ها که در حال بازی کردن و جست و خیز بودند را بشنوم. پرسیدم آیا می‌توانم به آن‌ها ملحق شوم؟ در جواب صدائی را از دوردست شنیدم که گفت «نه! تو هنوز خیلی خردسال هستی». سپس فضا و چشم انداز آن‌جا به نوعی رنگ درخشان آبی تغییر یافت و دروازه‌های عظیمی به رنگ طلائی که در میان هوا معلق بودند جلوی ما پدیدار شدند. در فراسو و ماورای این دروازه‌ها تنها چیزی که دیده می‌شد نوری سفید رنگ و بسیار درخشنده بود. صدای بلندی که نه مذکر و نه مؤنث بود و از تمام جهات می‌آمد گفت «او باید بازگردد، هنوز موعد او فرا نرسیده است».

در سال‌های کودکیم من بارها از مادرم دربارهٔ آن‌چه دیده و تجربه کرده بودم سؤال می‌کردم و به او می‌گفتم که دوست دارم به آن‌جا بازگردم. او هیچ‌گاه جواب درست و واضحی به من نمی‌داد. ولی وقتی 12 ساله بودم، یک بار دیگر دربارهٔ آن با مادرم صحبت کردم. او بالاخره به من گفت که هنگامی که 6 ماهه بودم در دستان پدربزرگم مرده بودم. چه باور کنید یا نه، من می‌توانستم آن را به یاد بیاورم و با هیجان به مادرم گفتم «بله! به یاد دارم که او من را بقل کرده بود و گریه می‌کرد و می‌گفت اگر تو بمیری من هم می‌میرم!» مادرم فوق‌العاده متعجب شد که من توانستم این اتفاق را به یاد بیاورم (و می‌دانستم او چه می‌کرده و چه می‌گفته) در حالی که تنها 6 ماه داشتم. این خاطره برایم چنان تازه و واقعی است که گوئی دیروز اتفاق افتاده است.

تجربه یو

من در بچگی مـورد آزار و اذیت فـیزیکی و روحی زیـادی قرار گرفته و به همین خـاطر تقریبـاً در تمـام زنـدگی با احسـاس اضـطراب و افسـردگی روبـرو بـودم. در مـاه می‌سـال 2017، سـعی کـردم که یک سـفر معنـوی و روحـانی را شـروع کنم تا به وضع روحی خـود سر و سـامان دهم. من در یک کلاس «ریکی» (Reiki)ـ ثبتنـام کرده و سپس در کالج لندن در رشـتهٔ درمانهـای همـادین مشغول به تحصیل شدم. هم‌چـنین از شـوهرم که من را مورد آزار قـرار میـداد طلاق گـرفتم و دوبـاره به مـادرم نزدیک شـدم و بـالاخره بعد از فارغالتحصـیلی، درمانگـاه طب همادین خود را باز کردم.

من در زمینههای شخصی در حال رشد بودم. حتی موفق شده بودم به طور مرتب با فرشتههای راهنمـای خـود از طریق مدیتیشن و نوشتن ارتباط برقرار کنم. زندگی من در حـال تغیـیر در جهت مثبت بـود و علائم اضـطراب و افسـردگی مـزمن در من ناپدید شـده بودند. هم‌چـنین استفاده از داروهای مختلف را کاهش داده یا قطع کرده بودم. ولی هنوز هم دو چیز بود که برایم سخت بـود و به آن‌ها تسـلط نداشـتم. یکی «رها کـردن» (Letting Go) بود و دیگری اعتمـاد کـردن به توانـایی خویشـتن در خلق کردن زندگی که میخـواهم. با وجـود تغیـیر بـزرگی که در نگرش من نسبت به خودم به وجود آمـده بـود، هنـوز هم اعتماد به نفس خیلی پایینی داشتم.

در ماه می‌سـال 2018، مـادرم من را بـرای تعطیلات به کرواسی دعوت کرد. من خوشحال شـده و قبـول کـردم. در آن‌جا من در برنامههـای روزانه ورزشی شـرکت

می‌کردم. به یاد دارم که ما زیر آفتاب تمرین میکـردیم و احسـاس می‌کـردم که بـالاخره از زنـدگی خـود راضی و خوشحال هسـتم. در میـان تمـرین، بـدون هیچ هشـدار و علائم قبلی، ناگهان بـدترین درد ممکن را در پشت سـرم حس کـــردم. تـــاکنون دردی به این بـــدی را حس نکـــرده بودم. در حالی که از شدت درد به خود میپیچیـدم بر روی زمین افتادم. احساس کردم که تمام دنیا در اطـراف من آهســته شد. دیگر سر و صــداهای اطــرافم را تشــخیص نمیدادم و تنها یک همهمه و نـویز میشـنیدم. می‌دانسـتم که در حال مردن هستم. به مربی ورزش که بـالای سـرم بـود و تقلا میکـرد که به من کمک کند گفتم: «تمـام شد! در حال مردن هستم!»

من بر روی زمین اسـتفراغ کـردم وسـپس بر پشت خـود دراز کشیده و تنها منتظر بودم که سرنوشت کار را تمام کند. ناگهان تمام دردهایم ناپدید شد. در حقیقت درد من با سرور و خلسهٔ مطلق جـایگزین شد و احساسی مطلقا عالی پیـدا کـردم. آنقـدر راحت و آرام و راضی بـودم که می‌توانستم برای ابد در همان حال باقی بمـانم. ناگهـان متوجه حضور پدربزرگم شدم که در سال 2009 درگذشته بـــود. او سر من را در دست‌های خـــود گرفته و گفت: «حالت خوب خواهد شد، به من اعتماد داشـته بـاش. این باید اکنـــون اتفـــاق بیافتد. ولی همه‌چـــیز درست خواهد بود.» او این کلمات را با زبان نگفت، بلکه احساس کردم که این کلمات از طریق دست او که سر من را گرفته بود به درون فکر من منتقل شد. هم‌چـنین مـادر پـدربزرگم بـــالای سر من معلق بـــود و کف دست او به طـــرف من اشـــاره داشت. به نـــوعی او به من میفهماند که هنـــوز زمان من فرا نرسیده است و باید در دنیا بمانم. هم‌چنین

پدر پـدربزرگم آن‌جا بـود، ولی احسـاس کـردم حضـور او بیشـتر بـرای خـود اوست تا من. من احسـاس آرامش و امـنیت و عشق بسـیار زیـادی می‌کـردم. شـرح دادن احساسـاتی که داشـتم با کلمـات بسـیار سـخت است. احساس من خلسه و خوشحالی کامل و مطلق بود و هیچ چیزی جز عشق در اطراف من نبود.

من در حالت شناور و معلق بودم و می‌توانستم همه‌چـیز و همه کس را در اطراف خـود حس کنم. ناگهـان دوبـاره متوجه بدن فـیزیکی خـود شـدم و در آن بـودم، ولی هیچ دردی حس نمی‌کـردم. تمـام کسـانی که دور و اطـرافم بودند را میدیدم، ولی گویی در حال تماشـای یک فیلم از آن‌چه بـرایم رخ میدهد هسـتم. بعـداً فهمیـدم که دچـار خـونریزی مغـزی شـده و تحت عمل جـراحی اضـطراری قرار گرفته بودم...

من هفت روز بعد را در بخش مراقبتهـای ویـژه بیمارسـتان بهسر بـردم. در این هفت روز احسـاس می‌کـردم که بین دو جهـان هسـتم. حضـور پـدربزرگ درگذشتهام را کاملا حس می‌کـردم و احسـاس می‌کـردم به تمام آن‌چه وجود دارد متصـلم. به نـوعی یقین داشـتم که حـالم کـاملا خـوب خواهد شد و هیچ عارضـهای در اثر این اتفـاق در من بـاقی نخواهد ماند و با پـای خـود از بیمارستان بیرون خـواهم رفت و به یک زنـدگی عـادی و شاد ادامه خواهم داد. این احساس و آگاهی عمیقا درون من بود. گاهی متوجه حضور مادر و پدرخواندهام در اتاق بیمارستان می‌شدم که برای سر زدن به من آمده بودنـد، ولی بیشتر در سوی دیگر بـودم تا این سـوی. زمـانی که در بخش مراقبتهای ویژه گذراندم برایم خیلی سوریال و

شگفتانگیز بود. گویی می‌توانستم در حالی که بدنم در حال التیام است، خودم را به راحتی از آن جدا کنم. پدیدهٔ زمان برایم وجود نداشت و فاصله‌های بین روزها و ساعات و دقایق نبود. همه‌چیز فراگیر و در این لحظه بود. با وجود صدمهٔ زیادی که به مغزم خورده بود، کاملاً بهبود یافتم و در روز هشتم از قسمت مراقبتهای ویژه به بخش عمومی بیمارستان منتقل شدم.

در سه روز بعد ناگهان آگاهی عمیقی نسبت به خودم و خلاقیتهایم پیدا کردم. احساس خارقالعادهای بود. دوباره نقاشی میکشیدم و احساس کردم که زندگی نوینی یافتهام. می‌دانستم که تمام چیزهایی که آرزوی آن‌ها را دارم هماکنون هم مال من هستند. تنها کاری که باید بکنم رها کردن و اعتماد است. برای اولین بار در زندگی دقیقا می‌دانستم چگونه آن را انجام دهم. هم‌چنین می‌دانستم که خونریزی مغزی من ناشی از افکار و احساسات منفی من راجع به خودم بود. این راه بدن من برای آزاد کردن روحم بود. گویی به من نشان میداد که تنها کسی که سد راه شادی و کامیابی من است خود من هستم. احساس بالا بودن و سرور می‌کردم. آنقدر احساس محبت و عشق می‌کردم که می‌خواستم به تک تک افرادی که میدیدم یا دور و اطرافم بودند محبت کنم. با شفافیت کامل یقین داشتم که زندگی من قبل از این تجربه هم بیهوده نبوده است. می‌دانستم که اکنون وظیفه من این است که داستان خود را برای بقیه بازگو کنم تا آن‌ها هم امید و تحرک پیدا کنند.

روز دهم در حالی بیمارستان را ترک کردم که دیگر کوچک‌ترین مشکلی در من نبود. پزشکان و خانواده و اقوام همه از سرعت بهبود من و این‌که هیچ ضایعهٔ مغزی در من باقی نمانده بود در شگفت بودند. هیچ شکی نداشتم که علت برگشتم این بود که داستان خود را با دیگران در میان بگذارم و آن‌ها را به سوی سرچشمهٔ هستی دعوت کنم تا دوباره به خود حقیقیشان متصل شوند و توانایی و قدرت خویشتن را دریابند. زمین و این اقلیم فیزیکی تنها مانند یک میدان بازی هستند که ما در آن ما می‌توانیم از درون، واقعیت [درونی و بیرونی] خویش را خلق کنیم. اکنون می‌بینم که زندگی انعکاس عمیقترین افکار و احساسات درون ماست و ما حقیقتا واقعیت خود را میسازیم. ما خارقالعاده هستیم و من وظیفه دارم این پیام را منتشر کنم. به علاوه، واقعا جهان هستی پشتیبان ماست و مداخلههای الهی در زندگی انسان وجود دارد...

اکنون سه ماه از آن اتفاق می‌گذرد و چیزهای زیادی برای من تغییر یافته است. همهٔ آن‌ها هم خوشایند نبودهاند. اکنون خیلی به انرژی دیگران حساس شدهام و این برایم آزاردهنده است. به همین خاطر از جمعیت و جاهای شلوغ اجتناب می‌کنم و آرامش خویش را در خلوت و سکوت و طبیعت مییابم. هم‌چنین اکنون تحمل کردن افرادی که صرفا برای مادیات زندگی می‌کنند برایم سختتر است. زیرا می‌بینم که آن‌ها از جنبههای اصلی زندگی و جهان غافلند. من ارتباط خیلی نزدیکی با مادرمان زمین پیدا کرده‌ام و سعی می‌کنم هرچه می‌توانم برای التیام آن، و انسان‌هایی که روی آن زندگی می‌کنند، انجام دهم...

من شروع به نوشتن یک کتاب کرده‌ام و میدانم که آینـدهٔ بسـیار روشـنی در انتظـار من است. میـدانم هرچه که برای تحقق این آینـده نیـاز دارم هم اکنـون به سـوی من در راه است. میـدانم که همینطـور که من در راه خـدمت به بـالاترین خـوبی خویشـتن و دیگـران تلاش می‌کنم، نیازهای من در این مسیر برآورده خواهد شد و من بـرای فصل بعدی زندگی خود بسیار هیجانزده و خوشحالم.

تجربه جین

آگوست سـال 1981 بـود. من به دلیل سـندروم شـوک تاکسـیک در بیمارسـتان بسـتری و مشـغول اسـتراحت بودم. ناگهان، در حالی که قادر به نفس کشـیدن نبـودم، از خواب برخاستم. مفصل‌هایم به طـرز وحشـتناکی درد می‌کرد. به شدت عصبی و مضطرب بودم. [در تقلا بـرای نفس کشـیدن] فکر می‌کـردم شـاید اگر لباسـهایم را در بیاورم، پوستم بتواند نفس بکشد [و به من هوا برساند]. می‌دانسـتم که در دردسر افتـاده‌ام. نمی‌توانسـتم دکمه مربـوط به تمـاس با پرسـتار را پیـدا کنم. فکر می‌کـردم آن‌ها زنگ تماس با پرسـتار را پنهـان کرده‌انـد، چـون من فقط یک مزاحم هسـتم. آن‌ها می‌خواهند که من بمـیرم. دردم بیشتر و افکـارم پریشـان شـده بـود. مجبـور بـودم خـودم را آرام کنم و منطقی باشم. به خـود گفتم: «من در بیمارستان هستم. آن‌ها دکمه زنگ تماس را در جایی، احتمالا همین نزدیکی، قرار داده‌اند. آرام باش و [خـوب] نگاه کن.» زنگ را در بالا سمت راسـتم پیـدا کـردم، روی ریل تختخـواب لغزیـدم. درد شـدیدی حس می‌کـردم تا بالاخره دکمه را پیـدا کـرده و فشـار دادم. پرسـتار پاسخ

داد و نیـــازم را پرســـید. به او گفتم که احســـاس درد شدیدی دارم و نمی‌توانم نفس بکشم.

او به اتـاقم آمد. به آرامی با من صـحبت می‌کـرد، ضـمن این‌که فشار خونم را نیز اندازه می‌گرفت. فشـارم 30/0 بود. در روزهای بعـدی، قلبم بـرای چهـار بـار از ضـربان ایستاد و به خانواده‌ام گفته بودند شاید دیگر نتوانم ادامه بدهم. در این مدت، دو تجربه نزدیک به مـرگ داشـتم، اما زمان برایم مبهم بود و نمی‌دانم دقیقا در چه زمـانی رخ دادند.

در نخســـتین تجربـــه، من به میـــان یک نـــور رفتم (این بهترین شـکلی است که می‌تـوانم توصـیفش کنم) و من ســـراپا غـــرق در عشـــقی بی‌قید و شـــرط شـــدم. این هیجـــان‌انگیزترین تجـــربه‌ای است که تـــاکنون داشـــته‌ام. عشق نامشروط مرا اشباع کرده بود و از آن لبریز بودم.

به نظر می‌رســـید همه‌چـــیز در یک لحظه رخ می‌داد، یا این‌که زمان متوقف شده بود. در واقع زمان هیچ معنایی نداشت. معنـــایی از عجله یا تـــاخیر اصلا وجـــود نداشت. حس امنیت و ایمنی کاملی [حکمفرما] بود که توضیح آن مشکل است.

سپس، تمام زندگی‌ام را مرور کـردم. تمـام این بـازبینی در مـورد رابطه‌ام با بقیه بـود می‌توانسـتم هر آن‌چه که دیگـــران در رابطه با من احســـاس کـــرده بودند را لمس کنم. من عشـــق، درد یا آســـیبی را که به علت کارها یا حرف‌های من احساس کرده بودند را حس می‌کردم.

آسیب یا دردشان مـرا به گریه وامی‌داشت و با خـود فکر می‌کردم که اوه.... می‌توانستم آن‌جا بهـتر عمل کنم. اما

بیشـترین چـیزی که حس می‌کـردم عشق بـود. بنـابراین چنـدان هم بد نبـود. در این مـرور زنـدگی، هیچکس مـرا قضاوت نمی‌کرد، بلکه این من بـودم که خـود را قضـاوت می‌کـردم. آن‌جـا، حس اشـباع شـدن از عشق نامشـروط ادامه داشت.

[آن‌ها] از من پرسـیدند: آیا می‌خـواهم به خانه بیـایم [و آن‌جا بمـــانم] یا قصد بازگشت به این‌جا (زمین) را دارم. به آن‌ها گفتم دو پســـرم به من نیـــاز دارند و بایســـتی برگـــردم. ناگهـــان در بـــدنم بـــودم و دوبـــاره همـــان درد مفاصل به سراغم آمد؛ دردی که شـعله می‌کشـید. واقعا بیـاد نمی‌آورم که در آن زمـان چه چـیزی در اطـرافم در حـال رخ دادن بـود، جز این‌که می‌دانسـتم آسـیب دیـده بـودم. اما هنـوز هم آن عشق را احسـاس می‌کـردم و با این وجود می‌توانستم استراحت کنم.

*** تجربه دوم ****

خـــود را در شـــهری یـــافتم. به من گفتند که این شـــهر خداست. من در کنـــار یک فـــواره آب با مـــردی بـــودم که ردایی بلند و ســـفید، از جنس کتـــان به تن داشت و یک ریسمان دور کمرش بسته بود.

او به من گفت هر سـوالی می‌خـواهی بـپرس و اضـافه کـرد که مـرا به یک گـردش خواهد بـرد. من در فضـایی بزرگ شـده بـودم که کاتولیک‌ها می‌گفتند حـتی رفتن به یک کلیسای مسیحی دیگر گنـاه کبـیره اسـت، و لوتری‌ها می‌گفتند که کاتولیک‌ها به جهم می‌رونـــــد، زیـــــرا در کلیساهای خود مجسمه دارند و به قدیسـان دعا می‌کنند.

از این رو اولین سوالی که پرسیدم این بود: «مذهب درست کدام است؟»

او گفت:

«همه مذاهب درست‌اند. هر دینی یک راه است و همه راه‌ها به یک مقصد می‌رسند.»

او به من کوهی را نشان داد که هر گروه مذهبی سعی می‌کرد به قله آن برسد. این گروه‌ها با فاصله از هم جدا شده بودند، اما هر کدام سعی می‌کردند به یک مکان واحد برسند.

سپس، گفت که افراد خودشان انتخاب می‌کنند در چه مذهب یا گروهی به دنیا بیایند تا به آن‌ها کمک شود درس‌هایی که به خاطرشان این‌جا فرستاده شده‌اند را فرا بگیرند. او گفت زمین همانند یک مدرسه بزرگ است، مکانی که می‌توانی درس‌های روحانی فرا گرفته را بکار بگیری و خود را، تحت فشار، امتحان کنی تا ببینی که آیا حقیقتا می‌توانی «زندگی کنی» و آنطور که از قبل می‌دانستی عمل کنی؟

اساسا، زمین جایی است که این فرصت را داری که آنطور که باید عمل کرد عمل کنی و به معنای واقعی کلمه زندگی کنی، آنطور که باید زندگی کرد. برای من مشخص شد که برخی افراد روی زمین می‌آیند تا تنها روی یک جنبه کار کنند، در حالی که برخی دیگر می‌آیند تا روی چندین جنبه کار کنند. افراد دیگری هم وجود دارند که نه تنها برای کار کردن روی ماهیت خود، بلکه هم‌چنین برای کمک به جهان به عنوان یک کل، به این‌جا آمده‌اند.

بعد دیگر، فشارهای فیزیکی بدن را ندارد. این‌جا روی زمین، شما بایستی بدن را تغذیه کنید و لباس بپوشانید و برایش سرپناه فراهم کنید. شما تحت یک فشار مستمر از نوع تصمیم‌گیری هستید که یک بنیان روحانی دارد. در بعد دیگر شما را آموزش داده‌اند تا آن‌چه را که از شما انتظار می‌رود انجام دهید، اما آیا شما می‌توانید تحت این فشارها روی زمین زندگی کنید؟ آن‌چه که من در دنیای دیگر دیدم و شنیدم، تماما درباره روابط و مراقبت از یک‌دیگر بود. از مردم انتظار کمال نمی‌رود اما انتظار یادگیری است و پروسه‌ای مناسب در نظر گرفته می‌شود.

تمام تجربه ما در زندگی تمایل دارد تا نوعی الگو را دنبال کند و اغلب همان درس‌ها، تنها در روشی دیگر و تحت شرایطی متنوع، دوباره خلق می‌شوند. این روشی است که شما می‌دانید برای یادگرفتن و آزمایش چه چیزی این‌جا هستید. اگر شما الگوها را آزمایش کنید، برخی موضوعات روشن خواهند شد. به من کتابخانه‌ای را نشان دادند که پر از کتابهایی با روکش طلا بود. کتاب زندگی هر یک از مردم روی زمین، که در آن برنامه زندگی‌شان نگاشته شده بود؛ درس‌هایی که امید می‌رفت از طریق تجارب کلیدی کسب کنند. با توجه به آن، فهمیدم که افراد انتخابی آزادانه نسبت به دریافت این تجارب کلیدیِ از پیش تعیین شده دارند. آن‌ها می‌توانند یک مسیر طویل و پرپیچ و خم از تجارب یا مسیری مستقیم‌تر و کوتاه‌تر را انتخاب کنند. هریک از این رویدادهای [از پیش تعیین شده] کلیدی یک معیار هستند و عکس‌العمل به آن‌ها نشان می‌دهد که شما

چقـدر یـاد گرفته‌اید و چه مـیزان دیگر نیـاز به اقـدام یا یادگیری دارید.

آشفتگی اقتصادی که اکنون در حال گـذار از آن هسـتیم، یکی از رویدادهای جهانی از پیش تعیین شده بود. افــراد حق انتخـاب دارند چطـور به این رویـدادها واکنش نشـان بدهند. من در آن‌جا فهمیـدم که روش روحـانی این است که به همــدیگر و کســانی که نیازمندند کمک کــنیم. این اقــدام نهــایی عشق است. اما انتخــاب محافظه‌کارانه و خود محـورانه‌ای نـیز وجـود دارد: شـراکت کمـتر و حفظ دارایی‌های خود. این نگرشی مادی‌گرایانه به جهان است که باور دارد مادیات مهمـتر از پیوند بین انسـان‌ها است. این‌که اکـثریت مـردم چه انتخـابی خواهند داشـت، هنـوز روشن نشـده است. من در این تجربه که در سـال 1981 بــرایم رخ داد دیــدم که این زمــان فــرا خواهد رســید و بانک‌ها امپراتوری کاغذ خواهند بود، یعـنی [اعتبـاری که] تنها بر روی کاغذها ساخته شده است، نه چیزی دیگر. در این امپراتوری کاغذی بیزنس‌های بسیاری پای گرفتند که تحت فشار فرو می‌ریزند. چطور مردم به همه این موارد واکنش نشـان می‌دهنـد؟ این یک رویـداد کلیـدی است و بسـیاری را آزمـایش می‌کند. آیا مـردم به داد هم خواهند رسید و از همدیگر مـراقبت خواهند کـرد؟ یا این‌که هرچه بیشتر خودمحور و محافظه‌کار خواهند بود؟

در بازدید از دیگر قسمت‌های شهر به مکـانی رسـیدم که در آن ارواح با مردم، دانشمندان و هنرمنـدان روی زمین در حال کـار کـردن بودند. همیشه نـیرویی [مـاورایی] به افــراد روی زمین الهــام می‌بخشد تا مــوارد ســودمند را برای بشریت در هر حوزه‌ای خلق کنند.

جزئیات بیشتری در تجربه‌ام وجود داشت، اما بیش از هر چیز دیگری، این مکان با عشق پر شـده بـود. در آن سـو، ارتباطات شفاف و فارغ از سوءتفاهم بود؛ افکار همانند مکالمـات در این‌جا به اشـتراک گذاشـته می‌شـدند. تمـام مردم با خوشحالی و لذت بسیار در حال کـارکردن بودند. آن‌ها هم‌چنین به من مکانی بسـیار تاریک را نشـان دادند که به نظر می‌رســـید مـــردم در آن‌جا نمی‌دانســـتند از بدن‌های‌شـان خـارج شـده‌اند و پیوسـته با یک‌دیگر بر سر مادیات می‌جنگیدند. مادیات، کـانون توجه و تمـام اعمـال خودمحورانه بود. بز فراز سرشـان گـروهی از موجـودات در انتظار بودند. هرگاه شخصی به بالا نگـاه، و از خداوند درخواست کمک می‌کـرد به مکـانی دیگر بـرده می‌شـد، مکانی با آرامش بیشتر و هم‌نوا با خداوند و عشق او.

اما به نظر می‌رســـید بســـیاری دیگر در این مکـــان گم شـده‌اند، آن‌ها هرگز بـرای درخواست کمک به بـالا نگـاه نمی‌کردند.

این شهر مکان‌های زیـادی داشت که متناسب با نیازهـای مختلف بودنـــد، مثلا مکـــانی بـــرای اســـتراحت که ارواح می‌توانستند به خاطر آسیب‌های زنـدگی زمیـنی در آن‌جا بهبود یابند. مکان‌هایی بـرای کـار وجـود داشت که ارواح می‌توانستند به بشـریت و دیگـران بـرای رشد کمک کنند. به علاوه کتابخانه‌هـا، تئاترهـا، مـدارس، و هم‌چـنین معبد خداوند.

من را به سالنی بزرگ بردند. در آن‌جا موجـوداتی از نـور خـالص حضـور داشـتند. یکی از آن‌ها روبـروی من بر یک صندلی یا تخت نشسته بود. این موجودات هیئتی انسانی نداشتند و بیشتر شـبیه انـرژی خـالص نـور بودند. من در

برابر شکوه آن‌ها به سجده افتادم. عشقی که از آن‌ها ساطع می‌شد، به ویژه از شخصی که در مرکز قرار داشت، بسیار زیاد بود. من خود را هم‌سطح آن‌ها احساس نمی‌کردم اما بسیار مفتخر بودم که در آن‌جا حضور داشتم. شخصی که در مرکز این جمع بود مرا در آغوش گرفت و گفت: «تو بسیار عالی عمل کردی فرزندم، ومن بسیار خشنودم.» احساس رضایت شدید از عشقی که صادر و به درونم جاری می‌شد، مرا به گریه واداشت.

آیا این خداوند بود؟ آیا این غایت بود؟ واقعا نمی‌دانم. فقط می‌دانم که من از این موجود و کسانی که نزدیکش بودند بسیار بسیار کمتر بودم و هستم. هنوز، تجربه آن همه عشق برایم بسیار حیرت‌آور است. هنگام بازگشت، تنها خواسته‌ام این بود که لایق آن عشق باقی بمانم.

نتیجه نهایی این تجارب چه بود؟ من عاشق زندگی کردن و شیفته و قدردان تمام این تجربه هستم. اکنون سعی می‌کنم که در لحظهٔ حال زندگی کنم.

همیشه سعی می‌کنم آن‌طور که باید عمل کنم. من نسبت به ترک این زندگی مضطرب نیستم، اما کارهای زیادی برای انجام دادن دارم. من از مرگ نمی‌ترسم و می‌دانم که روزی باید به «خانه» بازگردم، و خانه آن‌جاست نه این‌جا.

مهمترین موضوع چیست؟ باید بگویم مهمترین موضوع روابط انسانی، عشق و مراقبت از یک‌دیگر است.

مذهب جایگاه خود را دارد و راهی است در جهت کمال روح، اما به هیچ وجه هدف نهایی نیست. مذاهب، خداوند

و [مقصد] نیستند، آن‌ها فقط [یک] مسیر هستند. تاکید باید روی قانون طلایی باشد: همسایه‌تان را به اندازه خودتان دوست بدارید و تا می‌توانید مراقب یک‌دیگر باشید.

اکنون گرچه خود را مسیحی می‌نامم، اما به هیچ‌وجه وابسته به مذهب خاصی نیستم. من همه مذاهب را دارای ارزش بالایی می‌دانم، اما هیچ‌یک از آموزه‌ها را کافی و کامل نمی‌دانم. بنابراین، تعلق به هریک از آن‌ها ناکافی خواهد بود. دین به خودی خود مقدر است که همیشه توسط انسان تفسیر شود، تفسیرهایی که غالبا فاقد شفافیت واقعی است و در ضمن جعل بسیاری هم دارد. یکی از موارد گفته شده به من این بود که ما انسان‌ها همیشه به دنبال این هستیم که در قوانین وضع شده در دین «از چه کسی سود ببریم؟» بدون شک، بسیاری از قوانین [ادیان] توسط بشر، و در جهت بهره‌برداری کسانی که ساختار را به عهده دارند، وضع شده است.

جملات منتخب از تجربه‌های نزدیک به مرگ

«من در آن‌جا فهمیدم که آن‌چه تمام هستی را به هم پیوند می‌دهد و پایدار نگاه می‌دارد عشق است، که در تمام ذرات هستی نفوذ کرده است.» تجربه جاستین

«من دریافتم که خدا در ماهیت همه جا و همه‌چیز است.» تجربه ایمی

«تمامی خلقت از عشق خداوند منشعب و تغذیه می‌شود، و هر چیزی که او آفریده این توانائی را دارد که در مقابل عشق بورزد. نور، حقیقت، و حیات در

عشق هســتند و به عشق بــاقی و پایدارند.» تجربه رانل والاس

«مهمــترین چــیزی که به من نشــان داده شد این بــود که عشق بالاترین چــیز در عــالم هســتی است. من دیــدم که حقیقتاً بدون عشق ما هیچ هستیم.» تجربه بتی ایدائی

«همهٔ ما از نور آمده‌ایم، و همهٔ ما به نور باز می‌گــردیم» تجربه جزیان آنتونت

«خدا عشق است، و عشق خداست» تجربه رونالد کروگر

«خدا عشق و سرچشمه‌ای است که تمام حیات و هســتی از او منشأ شده و به او باز می‌گردد.» تجربه متیو

«این نــور درون من و من درون او و با او یکی بــودم. در حقیقت او درون همهٔ انســان‌ها و همه‌چــیز بــود و هست. او همــان عشق و حقیقت و لــذت و شــفقت و همه‌چــیز است و تمـــام دانش و آگـــاهی و آفـــرینش در اوست.» تجربه یزمین

«خــدا نــور است و در او هیچ تــاریکی راه نــدارد» تجربه آیان مکرمیک

«دیدم که این نور در هر لحظه و هر شــرایط و مــوقعیت زنــدگی همیشه در دســترس همــهٔ ماست. اگر ما متوجه باشیم که نور با ماست، می‌توانیم آن را بخوانیم و به آن متصل شویم.» تجربه رومی

«خدا عشق است و عشق خداست! کــاملاً واضح و روشن بــود که مــاده و خمــیر تمــام جهــان هســتی فقط عشق

است! عشق همان سرشتی است که تمـامی جهـان را به هم پیوند میدهد.» تجربه میرا سای

«من درک کردم که فردیت مجـزائی وجـود نـدارد، و تنها یکتائی و یکی بودن است.» تجربه وین

«نــور سرچشــمه‌ای است که در آن همه‌چــیز با هم یکی می‌گردد. همـهٔ ما با خـدا یکی هسـتیم و اگر کـوچک‌ترین آسیبی به مخلوقی وارد کنیم، در حقیقت به همه آســیب زده‌ایم.» تجربه ساندرا راجرز

«پیغام تمـامی این‌ها واضح بـود، همه‌چـیز راجع به عشق است. بالاتر و قبل از همه‌چیز، باید یاد بگیریم که خود را بدون قضاوت و بدون قید و شرط دوست داشته باشـیم. با عشق به خود، در حقیقت می‌توانیم تمامی انسان‌ها و چیزهــای دیگر را نــیز به طــور مشــابهی دوست داشــته باشیم.» تجربه لورلین مارتین

«روح ما پــاره‌ای از خداست و خــدا درون همــهٔ ماست و بنــابر این روح ما جاویــدان و ابدیست.» تجربه ســاندرا راجرز

«(نــور به من گفت:) تو بــدنت نیســتی. بلکه تو جــوهری ملکوتی از وجود منی!» تجربه مالا

«این عشق تمام وجود من را فرا گرفته بــود و همه جا و در تمــام اطــراف من بــود، ولی در عین حــال این عشق خود من بودم، درونی‌ترین جوهره و ذات من» تجربه لیزا

هدف از زندگی روی زمین

«من فهمیدم که ما بر روی زمین هستیم تا یاد بگیریم که خداگونه عشق بورزیم و حاکم بر طبیعت پائین ترمان گردیم و خود بالاترمان را رشد دهیم و همگی در حال تلاش برای یکی شدن و وحدت مجدد هستیم.» تجربه ایمی

«تمام ما داوطلبانه و با اشتیاق به یادگیری و پیشرفت به دنیا می‌آییم» تجربه بتی ایدائی

«می‌دیدم که وجود من و تمام موجودات هدفمند است و همهٔ ما با هم یکی هستیم و جدائی وجود ندارد.» تجربه یزمین

«درس زندگی بسیار ساده است، همه‌چیز راجع به عشق است. این‌که چقدر خدا ما را دوست دارد و چقدر ما یاد می‌گیریم که خویشتن و دیگران را دوست داشته باشیم، صرفنظر از این‌که چه چیزهائی را باید در این دنیا تحمل کنیم.» تجربه مری بس ویلی

«من فهمیدم که هدف ما روی زمین این است که عشق بی‌شائبه و نامشروط را درون خود بیابیم و آن را به دیگران بدهیم.» تجربه کیمبرلی

«من آن‌جا فهمیدم که چرا ما باید در دنیا جدائی از تمامیت و حقیقت خود را تجربه کنیم، برای این‌که بتوانیم از طریق زندگی دنیا تا حد ممکن بفهمیم و بهره ببریم و یاد بگیریم.» تجربه دیوید گوینز

«برایم توضیح داده شد که چطور بیشتر آگاهی و دانش ملکوتی ما و تمامی آن‌چه را که خود بالاتر و حقیقی ما می‌داند در حین زندگیی که روی زمین برای خود انتخاب

می‌کنیم از ما پوشانیده و مخفی می‌شود تا بتوانیم در نقشی که آن را برای خود در زندگی دنیا انتخاب کرده ایم فرو رویم.» تجربه دواین

«این عشق پدر بهشتی ماست که ما را به سفر زندگی دنیا می‌فرستد و این عشق ما به اوست که ما را دوباره به آغوش پر از مهر او بازمی‌گرداند.» تجربه دیوید گوینز

«برای تجربه کردن زندگی دنیائی باید برای مدت موقتی بخشی از دانش و آگاهی خود را فراموش کنیم تا بتوانیم دنیای فیزیکی و تمام چیزهای در آن و چالش‌های آن را به طور کامل تجربه نمائیم. تا بتوانیم با آزادی کامل انتخاب کنیم، و بله، حتی برای این‌که اشتباه کنیم، تا بتوانیم از اشتباهات خود بیاموزیم، به گونه‌ای که تنها یک حیات مادی می‌تواند آن درسها را ارائه دهد» تجربه دیوید گوینز

«توقف ما روی زمین در مقابل ابدیت حقیقت تنها مانند یک لحظه کوتاه و یک چشم به هم زدن است، ولی با وجود آن، این لحظه بسیار حیاتی و برای رشد روحی ما سرنوشت ساز است.» تجربه انجی فنیمور

آزادی اراده و اختیار

«ما خود تجربه زندگی خود را روی زمین انتخاب می‌کنیم و تماماً مسئول هر آن‌چه که تصمیم به خلق کردن آن می‌گیریم هستیم، چه خوب و چه بد.» تجربه مالا

«هیچ کس نور و حقیقت را به ما تحمیل نمی‌کند، و هیچ کس نیز آن را از ما نمی‌گیرد مگر این‌که ما خود این

اجازه را بدهیم. ما خـود بر خـود حکـومت می‌کـنیم، و در مورد خود قضاوت خواهیم کرد» تجربه رانل والاس

«ما وکالت و اختیار داریم تا آن‌گونه که می‌خـواهیم روی زمین عمل کـنیم و انتخاب‌هـای ما جریـان زنـدگی ما را معین می‌کند و ما می‌تـوانیم در هر زمـان که بخـواهیم جریان زندگی خود را تغییر دهیم.» تجربه بتی ایدائی

«من فهمیدم که هر کدام از ما با آزادی اراده مسیر خود را بـرای پیشـرفت انتخـاب می‌کـنیم و هیچ اتفـاقی در زندگی ما بی‌هدف و تصادفی نیست. به نـوعی می‌تـوان گفت که ما خود جهان خود را انتخاب کرده و می‌سازیم» تجربه ایمی

«خداوند قول داده است که در زندگی ما دخالتی نمی‌کند مگر این‌که ما از او بخـواهیم. ولی اگر آن را طلب کـنیم، او که آگـاهی مطلق است به ما کمک خواهد کـرد که به خواسته‌های بحق خود برسیم.» تجربه بتی ایدائی

«خداوند به ما این اجازه را داده که آزادانه انتخـاب کـنیم و از قدرتی که این آزادی به همراه دارد اسـتفاده کـنیم. با آن هر کـدام ما می‌تـوانیم لـذتی عمیق و حقیقی، و یا آن‌چه که بـرای ما درد و انـدوه به دنبـال خواهد داشت را انتخاب کنیم» تجربه بتی ایدائی

«من فهمیـدم که ما به انتخـاب خـود به زنـدگی دنیا می‌آییم، و تجربه دنیوی خود و حتی بدن خـود را انتخـاب می‌کنیم.» تجربه‌هافور

«من متوجه شـدم که با انتخـاب درد (هـای روحی) وقت خودم را تلف می‌کردم. در حالی که باید با آزادی انتخـاب

خـــود، به جـــای آن عشق و لـــذت حقیقی را انتخـــاب می‌کردم.» تجربه‌هافور

«قـــدرتی که به ما داده شـــده از خـــود ما به ما داده می‌شود. ما با نیروی اشتیاق به دانستن، عشق ورزیـدن، و بـاور به آن‌چه نمی‌تـوان با چشم دید رشد می‌کـنیم.» تجربه رانل والاس

«(نـدائی به من گفت) تو درخواست کـردی، و به تو داده شد. تو انتخـاب کـردی، و آن‌چه انتخـاب کـردی محقق گشت. این شگفتی و شکوه زندگی است که تو می‌توانی آن‌چه را که بخواهی تجربه کنی.» تجربه مالا

بازتاب اعمال ما

«هر عمـل، سـخن، و فکر ما روی دنیـای اطـراف مـا، و نهایتاً روی همهٔ جهان تأثیر می‌گذارد» تجربه جاستین

«توانـائی ما بـرای قبـول کـردن حقیقت و زنـدگی بر اساس آن، پیشرفت ما را در عالم معنـوی معین می‌کند» تجربه رانل والاس

«من متوجه شـدم که هر عمل و فکر من نقشی به جـای گذاشـته، و هر اتفـاق زنـدگی‌ام روی من و اطرافیـانم مـؤثر بـوده است. هر احسـاس من، هر نیت من، و هر دفعه که متوجه نـوری که اتفاقـات زنـدگیم را به هم متصل می‌کـرد شـده بـودم، همه و همه به حسـاب می‌آمدند» تجربه رومی

«آن‌چه که به من نشان داده شد زمان‌هـائی بودند که من انسـان دیگـری را آن‌چنـان آزرده بـودم که او را در مـورد ارزش خودش به شک انداخته بودم، و توانائی او را برای

عشق ورزیـــدن و مـــورد مهر و عشق قـــرار گـــرفتن را محدود نموده بودم» تجربه مرور زندگی

«خدا انسان‌ها را با ظاهرهای متفاوت و گوناگون آفریده تا ما یـاد بگـیریم که به تمـام گونه‌ها و اشـکال (حیـات) محبت کرده و عشق بورزیم.» معراج

«پیغام مهم این بـود: هر کسی انتخاب‌هـای زیـادی دارد، ولی آن انتخـابی که در جهت کمـال و خـوبی متعـال تو اسـت، در جهت کمـال و خـوبی متعـال همه خواهد بـود» چرخ زندگی

«من می‌توانستم هر چه را که دیگران در اثر عملکرد من حس کرده‌اند را کـاملاً احسـاس کنم و بـبینم که هر چه کرده‌ام و گفته‌ام و حتی شاید فکر کرده‌ام زندگی فرد یا افرادی را به نوعی لمس کرده است.» تجربه ایمی

«من فهمیـدم که گنـاه در طـبیعت و فطـرت ما نیست و گرچه از لحـــاظ تکامل روحی هر کـــدام از ما در درجـــهٔ مختلفی هسـتیم، به خـاطر طـبیعت الهی و روحانی‌مـان همهٔ ما اشتیاق به خوب بودن داریم.» تجربه بتی ایدائی

«هر گـــامی که در دنیـــای مـــادی بـــرداریم و به هر جا که برسـیم کـاملاً بی‌معـنی است مگر آن‌که بـرای خـدمت به دیگـــران باشد. اســتعدادها و توانائی‌هـــائی که به ما داده شـــده بـــرای این است که به دیگـــران کمک کـــنیم و روی زندگی آنان تأثیر مثبتی بگذاریم و روح ما نـــیز با کمک به دیگران رشد خواهد کرد.» تجربه بتی ایدائی

«حتی کارهای پیش پا افتـاده‌ای که از روی محبت انجـام می‌دهیم مهم هســـتند و بـــاعث رشد ما خواهند شد: یک

لبخند ساده یا کلامی امید بخش یا یک از خود گذشتگی کوچک.» تجربه بتی ایدائی

«من یاد گرفتم که ما باید حتی به دشمن خود محبت کنیم و خشم، تنفر، حسادت، و تلخی را دور بریزیم و دیگران را ببخشیم زیرا این چیزها روح را تخریب می‌کنند.» تجربه بتی ایدائی

«به من گفته شد چه چیزهائی به ویژه خوب هستند، واز جمله موارد آن‌جاهائی بود که نیکی را از روی دل و بدون فکر و محاسبهٔ چندان انجام داده بودم.» تجربه بولیت

«زندگی هدیهٔ گران بهائی است: برای مهر ورزیدن، برای مراقبت و دلسوزی کردن، و برای بخشیدن و تقسیم کردن» تجربه جزیان آنتونت

«او به من یاد آوری کرد که وقتی به سوی او برمی گردم، تنها چیزی که خواهم توانست با خود به همراه بیاورم عشق و محبتی است که به دیگران داده ام.» تجربه لورا

«آگاهانه عشق ورزیدن اساس و حقیقت زندگی و حیات است.» تجربه‌هافور

«تا جائی که ما بر اساس عشق جهانی و نامشروط زندگی می‌کنیم، به فهم حقیقت زندگی که خوشحالی حقیقی و حکمت کامل است نزدیک تریم.» تجربه‌هافور

«من تمام خوبیهائی که کرده بودم و احساس‌های خوبی که در دیگران بوجود آورده بودم را خود حس کردم و

جاهـائی که رد پـائی از محبت و دلسـوزی را در زنـدگی کسی به جای گذاشته بودم دیدم.» تجربه مری بس ویلی

«به من نشان داده شد که آن‌چه به حساب می‌آید و برای خدا ارزش بسیار زیـادی دارد لزومـاً کارهـای بـزرگ و پر سر و صدا نیستند، بلکه اکثراً کارهای کوچکی هسـتند که در طول زندگی روزمره خود در میان کارهای عادی خـود انجام می‌دهیم.» تجربه مری بس ویلی

«من فهمیـدم که بسـیاری از چیزهـائی که در زنـدگی به من یاد داده شده بود بی‌معنی و بی‌فایده بـوده و بیشـتر جلوی رشد من را گرفته‌اند، و از این‌که آن کسی که باید و شاید باشم جلوگیری کرده‌اند.» تجربه توماس کارلین

«خـدا به من گفت تنها چیزهـائی که می‌تـوانیم هنگـام مـردن با خـود بـازگردانیم عشق و آگـاهی است» تجربه ویرجینا ریورز

«پرسیدم آدم روی زمین چه کـاری باید انجـام دهد تا بعد از مرگ عاقبت بهتری داشته باشـد؟ او گفت: تنها کـاری که باید انجـام دهی این است که در عشق و محبت بـدون خودخواهی پیشرفت کنی.» تجربه آرتور ینسن

«آن‌چه که بـرای رسـیدن به آن احسـاس ارتعـاش بـالاتر، عشق، آرامش، سـرور، و خلسه که من تجربه کـردم لازم است تغیـیر در ضـمیر و درون ماست. باید خـود حقیقتـاً همـان عشـقی شـویم که می‌خـواهیم و آرزوی آن را داریم.» تجربه‌تری رز

«من موفقیت‌هـای دنیا را در رأس امـورم قـرار داده بودم، زیرا فکر می‌کردم با داشتن آن‌ها احـترام و محبت

مردم را به دست خواهم آورد. ولی دیدم که تمام پــول و مقــام و دســتاوردهای دنیا در همــان دنیا خواهند ماند و تنها چــیزی که می‌تــوانیم بعد از مــرگ به همــراه خــود بیاوریم مهر و عطوفتی است که به دیگران داده‌ایم. من بلافاصله فهمیـدم که زنـدگی راجع به انسـان‌ها است نه موفقیت‌های دنیائی.» تجربه لورلین مارتین

«ریشهٔ تمام گناهان خود را جدا و منفصل دیدن از خود و بقیهٔ آفرینش است.» تجربه ساندرا راجرز

«هر چه که در حق دیگران انجـام می‌دهی، در حقیقت در حق خــدا و در حق خــود انجــام می‌دهی.» تجربه ســاندرا راجرز

«اگر می‌خواهی خوشحالی بیابی، به آنــانی را که در درد و رنج هســتند کمک کن. یک مهر ورزیــدن حــتی کوچــک، مانند یک موج تا ابد در جهان منتشر می‌شود، و راه خــود را بـرای بازگشت به تو پیـدا خواهد کـرد.» تجربه ساندرا راجرز

«فهمیـدم که ما با تمـامی جهـان هسـتی یکی هسـتیم و وقـتی من کسی را می‌آزارم در حقیقت خـود را آزرده‌ام و حــتی بیشــتر از آن، در حقیقت هر کسی که در جهــان است را آزرده‌ام.» چرخ زندگی

«خوبی کمک و محبت کردن به دیگــران است و بــدی تنها آزردن دیگــران نیســت، بلکه کمک نکــردن در جــائی که می‌توان کمک کرد نیز بدی است» تجربه سسیل همیلتون

«در آن لحظه آگــاه شــدم که چه چــیزی در زنــدگی از همه‌چــیز مهم‌تر است: عشــقی که به دیگــران می‌دهیم،

احساس دلسوزی و شفقت نسبت به هم نوعانمان، محبت و نرمشی که به بقیه نشان می‌دهیم، و در نهایت این‌که چقدر از وجود خودمان به کسانی که در مسیر زندگی ما قرار می‌گیرند می‌بخشیم» خودکشی با تجربه مثبت

«وجود نور به من نشان داد که تنها چیزی که در زندگی مهم است عشقی است که احساس می‌کنیم و آن را به دیگران ابراز می‌نمائیم، از طریق رفتارمان، گفتارمان، و افکارمان. هر چه که هرگز ساخته و پرداخته یا انجام یا گفته شده است اگر از روی عشق نبوده در حقیقت پوچ و بی‌اهمیت است و گوئی هرگز نبوده است. عشق تنها چیز مهم است و تنها چیزی است که باقی خواهد ماند.» تجربه لیزا

«مرور زندگی من تنها به منظور آگاه ساختن من بود. بسیاری از آن‌چه در زندگی کرده بودم، تمامی موفقیت‌های تحصیلی و شغلی و مالی و جوایزی که دریافت کرده بودم و مدارکی که کسب کرده بودم در آن‌جا هیچ ارزشی نداشتند. تقریباً تنها چیزی که از دید آن فرشتگان مهم بود رفتار و برخوردهای من با دیگران بود.» تجربه هوارد استرم

جهنم و بهشت

«...آن‌ها به سوی مکانی جهنمی یا تاریک نزول می‌کردند...نور نمی‌خواست که آن‌ها این گونه باشند و سعی می‌کرد که آن‌ها را به سوی خود جذب کند. ولی واضح بود که آن‌ها خود این تجربه و مسیر را برای خود

ســاخته بودنــد، نه شــیطان و یا مجــازات الهی.» تجربه جاستین

«بعد از مــرگ روح شــخص به جــائی می‌روند که از نظر ســـطح ارتعـــاش با آن همـــاهنگی دارد و به بهشت یا جهنمی می‌رود که خــود بــرای خــود در حیــات دنیا خلق کـــــــرده است... هیچ کس به زور به هیچ جا (بهشت یا جهنم) فرستاده نمی‌شـود، بلکه افـراد بسـته به ارتعـاش انرژی روحشان جایگاه خود را در جائی که به آن شـبیه و سازگار هستند خواهند داشت. ارتعاش بـالا نشـانهٔ عشق و رشد معنوی و ارتعاش پـائین پلیـدی و انحـراف است.» تجربه آرتور ینسن

«(او به من گفت:) مــردم به خــاطر کارهای‌شـــان یا به خــاطر اعتقاداتشــان به بهشت نمی‌آینــد، بلکه به این‌جا می‌آیند زیـرا سـازگار و متناسب با محیط این‌جا هسـتند. کار خوب نتیجهٔ طبیعی خوب بودن و کار بد نتیجهٔ طبیعی بد بــودن اســت، که هر کــدام پــاداش و عــاقبت خــود را داراست. آن‌چه که به حســـاب می‌آید این است که تو که هستی» تجربه آرتور ینسن

«من درک کــردم که بهشت یک مکــان نیست که به شــما اجازه ورود به آن داده شود، بلکه یک فرکانس و ارتعاش (روحی) است که روح شـــــــــما به آن دست می‌یابد.» تجربه‌تری رز

«خـــــدا تنبیه نمی‌کنـــــد، او تنها محبت می‌کند و عشق می‌ورزد. او به ما آزادی انتخـــــاب داده که با آن رشد و خوشحالی را بیابیم. ولی هر عمل و فکر نتیجه و بازتابی دارد که اجتنـــاب ناپـــذیر است. اگر ما تـــاریکی و شر را

انتخـاب کـنیم، با نتیجه طـبیعی آن که درد و مهنت است روبرو خواهیم شد، که ممکن است آن را به اشتباه، تنبیه و عذابی از سوی خدا تصور کنیم.» تجربه ساندرا راجرز

«بهشت یک سرزمین حصار کشیده شـده نیست. درهـای بهشت بـــرای هر کسی که بخواهد وارد آن شـــود بـــاز است» چرخ زندگی

«(وجود نـورانی به من گفت) این مکـان می‌تواند بهشت باشـد، اگر تو بخـواهی. می‌تواند هم جهنم باشـد، اگر آن چـیزی است که به آن بـاور داری. این واقعیت گسـتره‌ای از وجود خود توست که آناً تحقق یافته و شکل می‌گـیرد. تو همـواره واقعیت خـود را خلق می‌کـنی، صـرفنظر از این‌که خود را کجا و در چه حالی بیابی.» تجربه ریچارد

«شیاطین ساختهٔ ذهن ما هستند و تنها وجـود دارند زیـرا ما با افکـاری تاریک که از تـرس ناشی می‌شـود آن‌ها را خلق می‌کنیم.» تجربه ساندرا راجرز

«جهنم گرچه یک بعد است، بیشتر حالتی از ضـمیر است. وقـــتی می‌مـــیریم، به آن‌جـــائی می‌رویم که ضـــمیر ما آن‌جاست و با آنـــانی خـــواهیم بـــود که مانند ما فکر می‌کنند.» تجربه انجی فنیمور

بخشش و مغفرت الهی

«من احســاس شــفقت و بخشــیده شــدن می‌کــردم. در حقیقت (از دیـدگاه الهی) چـیزی بـرای بخشـیدن نبـود.» تجربه رومی

«می دانسـتم که نـور به تمـامی گناهـان و خطاهـای من واقف است ولی در آن لحظه هیچ یک از آن‌ها اهمیـــتی

نداشـــتند. او تنها می‌خواست که من را در آغـــوش مهر خود بگیرد و از عشق خود به من بدهد... در تمام زنــدگیم از او ترسیده بودم ولی اکنون می‌دیدم که او نزدیک‌ترین دوست من بوده است» تجربه بتی ایدائی

«(نور به من گفت) تو فرزند خدائی، و خـدا عشق اسـت، و من تو را تنها عشقی خالص می‌بینم.» تجربه لورا

«(برای دریـافت عشق او) می‌بایست خـودم را ببخشم و بفهمم که من پاره‌ای از عشق الهی هستم.» تجربه لورا

«من فهمیـــدم که خـــدا یک قاضی خشـــمگین نیست که جـــائی دوردست در آســـمان‌ها نشســـته و منتظر تنبیه ماست.» تجربه متیو

«مهم نیست یک نفر تا چه حد در عمق تـــاریکی ســـقوط کـــرده، نـــور همیشه و بـــدون قضـــاوت و با آغوشی بـــاز پذیرای برگشت اوست.» تجربه متیو

«اکنـون وجـود خـدا بـرایم اثبـات شـده بـود، نه خـدائی سختگیر و عذاب کننده، بلکه خدائی مهربان» تجربه مری بس ویلی

«او به من نشـــان داد که نمی‌تـــوانم عشق او را به درون خـــــود راه دهم مگر این که اول خـــــود را ببخشم. تنبه و نبخشیدن خـود من را به او نزدیک‌تر نمی‌کـرد، بلکه او از من می‌خواست که عشق او را قبـــول کنم» تجربه مـــری بس ویلی

«به من گفته شد: گناهی وجود ندارد، نه آن‌گونه که شما روی زمین تصـــــور آن را دارید. تنها چـــــیزی که این‌جا

اهمیت دارد این است که چطـــور فکر می‌کـــنی» تجربه جین اسمیت

«حقیقت این است که هیچ کس من را در طـــول مـــرور زندگیم مورد قضاوت قرار نداد. من فهمیـدم که ما خـود قاضی خود خـواهیم بـود، نه خـدائی که خشـمگینانه روی تختی نشسـته و منتظر قضـاوت و تنبیه ما باشد.» تجربه جولیت نایتنگیل

«نـــور پیش روی من تنها می‌توانست از خـــود عشق که جوهرهٔ مطلق و تمامی ارتعاش او بود صادر کند، و برای او تنبیه و ایجاد ترس غـیر ممکن بـود، زیـرا این چیزها با ارتعـــاش عشق حقیقی و خـــالص در تضـــاد هســـتند» تجربه‌تری رز

«نور که به همراه من ناظر مرور زندگی من بود، نه تنها هیچ قضـاوتی در مـورد من و اعمـالم نمی‌کـرد، بلکه به همراه من تمام دردها و حزن‌هـای من را حس می‌کـرد و من را عمیقـــاً درک کـــرده و دوست می‌داشت.» تجربه ساندرا راجرز

«خدا ما را دوست دارد و می‌بخشـد، و انتظـار دارد که ما نیز متقابلاً به دیگـران مهر بـورزیم و آن‌ها را ببخشـیم.» تجربه ساندرا راجرز

«(وجـود نـورانی به من گفت) هرگز نمی‌تـوانی کـاری انجـام دهی که احسـاس خـدا را نسـبت به خـودت ذره‌ای تغییر دهی» تجربه سارا

«این آگاهی به من داده شد که تمـام افـراد صـرفنظر از این‌که که هســتند و چه کرده‌اند در نهــایت به این مکــان (بهشت) خواهند آمد.» تجربه لیزا

رشد و تکامل معنوی

«همگی ما در راه و مسیر تکامل هسـتیم. تنها چـیزی که بین ما تفاوت دارد مسیر و تجربه‌ای است که بـرای خـود انتخـــاب می‌کـــنیم و این‌که چقـــدر دربـــارهٔ عشق یـــادگرفته‌ایم. هیچ مســـیری بهـــتر یا مهم‌تر از راه و مسـیرهای دیگر نیست. نکتـهٔ مهم این است که قلب‌تـان شما را به چه مسیری می‌خواند، که آن همان راهی است که برای شما طبیعی خواهد بود.» تجربه کیمبرلی

«هنگـامی که آمـادهٔ قبـول و دریـافت آن باشـیم، رشد و تکامل و صعود معنـوی ما به طـور طـبیعی اتفـاق خواهد افتـاد. بـرای این صـعود معنـوی نیـازی به زور و فشـار آوردن به خـود یا بدست آوردن یک مهـارت خـاص نیست. تک تک ما موجوداتی روحـانی هسـتیم که در حـال تجربه زندگی زمینی هستیم.» تجربه کیمبرلی

«هیچ کسی در عقب تنها رها نمی‌شـــود و فرامـــوش نمی‌گـردد. هر ضـمیری به یک انـدازه اهمیت دارد و هیچ گاه ممکن نیست از بین بـرود. آن‌چه در دنیا انجـام شـده است قالب اولیه را بـرای حیـات شـخص در این‌جا شـکل می‌دهد. ولی هیچ کسی بـــرای همیشه در این قـــالب محصـور نیست و اگر بخواهد می‌تواند به درجـات بـالاترِ وجود پیشرفت کند.» تجربه جن پرایس

«ما تنها می‌توانیم آنقـدر (از رشد معنـوی) بدست آوریم که خواهان پذیرش آن هستیم.» تجربه ساندرا راجرز

مرگ

«من مـرده بـودم ولی هنـوز زنـده بـودم. به جز نداشـتن بدن. با خود فکر می‌کردم که گـذر از مـرگ به عـالم دیگر بسـیار پیوسـته و آرام است. بـرایم روشن شد که مـرگ نقطهٔ مقابل زندگی نیست، بلکه ادامـهٔ آن است.» تجربه رومی

«مرگ تنها یک دگردیسی در زمان اسـت، یک تـوهم دیگر از ذهن ما.» تجربه‌هافور

«مـــرگ مانند رفتن از یک اتـــاق به اتـــاق دیگر است. در طول این انتقـال شـما ادراک و مـاهیت خـود را از دست نمی‌دهید.» تجربه جولیت نایتنگیل

«بر خلاف باور من، مردن رفتن به خـواب تاریک و ابـدی نبـود، بلکه بیـداری به حقیقـتی بـود که تصـور آن را هم نمی‌کردم.» تجربه دواین

خلقت و آفرینش

«در پهنهٔ بی‌نهایت تمـامی هسـتی، روح الهی خـود را از طریق من، تو و هر چـــیز دیگر متجلی می‌ســـازد.» تجربه جن پرایس

««هر لحظه یک لحظــهٔ جدید و منحصر به فـــرد از خلقت است» تجربه مالا

«(وجـــود نـــورانی به من گفت:) ما همگی بیـــان و تجلی خـــدائیم. وقـــتی که با چشـــمان خـــود نگـــاه می‌کـــنی، در حقیقت از درون چشـمان خـدا می‌نگـری و او واقعیت را از دید تو تجربه می‌کند. هنگامی که با خدا حرف می‌زنی،

در حقیقت با خـــود ســـخن می‌گـــوئی. ما همگی یکی هستیم، و مرز و جدائی وجود ندارد.» تجربه ریچارد

«آن‌چه درک کردم این بود که من هرگز فانی نیستم و از ازل وجود داشته‌ام و تا ابد وجود خـواهم داشت و محـال است که نـابود شـوم... و من بـرای همیشه در امـنیت و محافظت کامل بوده و خواهم بود.» تجربه جین اسمیت

«هیچ کس نمی‌تواند جای کس دیگر را در آفرینش بگیرد، هرگز هیچ کسی قابل جای گزینی نیست.» تجربه لورا

«(نـور به من گفت:) دنیـائی که می‌شناسی را تو خـود خلق می‌کـنی! به تو خارق‌العـاده‌ترین هدیه عطا شـده است: این‌که بتـوانی خـود را در جهـان فـیزیکی و فـرم متجلی ساخته و فرا فکنی!» تجربه مالا

دین و مذهب

«به من گفته شد بهترین دین بـرای تو دیـنی است که تو را به خدا نزدیکتر کند» تجربه هوارد استرم

«(به من گفته شد) تمام مذاهب باید در جای خود باشـند، زیرا کسانی هستند که به آن چیزهـائی که در آن مـذاهب تعلیم داده می‌شـود نیازمندند. در مـذهبی ممکن است فهم کـاملی از خـدا حاصل نشـود، ولی آن مـذهب نـیز پله‌ای برای رسیدن به درجه‌ای بالاتر است... هنگـامی که یک نفر سـطح فهم خـود از خـدا بـالا می‌بـرد و روح او پیشـرفت می‌کنـد، ممکن است تعـالیم مـذهب خـود را ناکـافی و خـود را از آن‌ها منفصل بیابد و به دنبـال فلسفه‌ای دیگر رود تا خلأ خود را از آن‌جا پر کند.» تجربه بتی ایدایی

«پرسیدم آیا پیروان سایر مذاهب به بهشت خواهند رفت؟ به من نشان داده شد که این‌که نام چه گروه یا مذهبی را به خود نسبت دهی کاملاً بی‌اهمیت است. تنها چیزی که مهم است این است که چقدر با نحوهٔ رفتارت با دیگران و مهر ورزیدن به آنان به خدا عشق ورزیده‌ایم. نور به من نشان داد که آن‌چه که پس از مرگ به حساب می‌آید چیزهایی نیستند که به ظاهر می‌گوییم و ادعا می‌کنیم، بلکه عشقی است که در قلب ما نسبت به خدا و یک‌دیگر وجود دارد.» تجربه ساندرا راجرز

«(به من گفته شد) آن‌چه به حساب می‌آید داشتن بهترین ماشین یا بهترین خانه نیست، بلکه دوست داشتن و محبت ورزیدن به انسان‌ها و حیوانات (و تمام اشکال حیات) است. هم نوع خود را دوست بدار و برای محبت (و خدمت) به انسان‌ها به چهار گوشهٔ عالم سفر کن. این است که ارزش و اهمیت دارد، نه دین و مذهب تو...» یک تجربه کوتاه

«(نور به من گفت) به جستجوی خود در هر روز از روزهای زندگیت ادامه بده، و هیچگاه از سؤال و کنجکاوی دست برندار. هنگامی که با فلسفه یا مذهبی احساس راحتی کردی مدتی در آن بمان. اگر بعداً فهمیدی که این فلسفه درست نبوده، حرکت کن و به مسیر خود ادامه بده. هیچ ترسی نداشته باش. حقیقت می‌تواند از جاهایی که انتظار آن را نداری بر تو عرضه شود.» تجربه لیندا

«باید بگویم که سرای دیگر هیچ حال و هوای مذهبی و دینی ندارد. معنوی و روحانی بله، ولی مذهبی و دینی به معنای متعارف و کلاسیک آن خیر.» تجربه جن پرایس

«خدا عضو هیچ مذهب و دین انحصاری نیست. این دینها و مذاهب مختلف هستند که هر کدام جزئی از نور و هدایت بی‌انتهای خدا هستند. هیچ دینی راه انحصاری برای رسیدن به خدا نیست، همانگونه که هیچ ملت و گروهی به طور انحصاری برگزیدگان خدا نیستند.» دکتر آتواتر تجربه گر و محقق NDE

سایر موضوعات

«بیشتر مردم تمام زندگی را سپری می‌کنند بدون این‌که هرگز قدر آن را بدانند.» تجربه جن پرایس

«نگرانی‌های مردم به خاطر دید محدود آن‌هاست که فقط بخش کوچکی از تمامی تصویر را می‌بینند. آن‌ها نمی‌دانند که درد و مهنت راهی است که با آن طبیعت سعی می‌کند به ما درسی‌هائی را بیاموزد که از راه دیگر نمی‌توان آموخت.» تجربه آرتور ینسن

«من در آن‌جا درک کردم که تمام نگرانی‌های ما بدون علت هستند و ما حقیقتاً نباید هیچ‌وقت نگران باشیم. طرحی کامل و ایده‌آل در جریان است و همه‌چیز در نهایت کامل و بی‌نقص خواهد بود.» تجربه جین اسمیت

«به آن ندای کوچک درونی خود گوش فرا ده، که آن ندای خداست.» تجربه ساندرا راجرز

«برای این‌که در زندگی وفور داشته باشی، آن‌چه را که واقعاً دوست داری انجام بده و آن‌چه را که انجام می‌دهی واقعاً دوست داشته باش.» تجربه ساندرا راجرز

«علت ابتلا و دردهای ما به خاطر این است که روح و ضمیرمان را از این قدرت (جهانی) جدا کرده‌ایم. درد ما

مســـتقیماً متناسب با مقـــدار جـــدائی و فاصـــلۀ ما از اوست.» تجربه اسکات

«زندگی من، گرچه از دید من معیوب و به نظر یک خرابه می‌رسـید، کمـتر از (یک زنـدگی) کامل و بی‌عیب نبـود» تجربه مالا

«فکر پر قــدرت من این اجــازه را داده بــود که تصــویر بنیـادینی که از خـود داشـتم را در فـرم فـیزیکی متجلی سازد. همین بیـان در مـورد دنیـای فـیزیکی که مشـاهده می‌کـــردم صـــحت داشت. ترس‌هـــای من در زنـــدگی آن چیزهـایی که بیشـتر از همه از آن‌ها تـرس داشـتم را به سـوی من جـذب می‌کردند و دنیـایی را بـرای من سـاخته بودند که زندگی در آن ترسناک بود.» تجربه مالا

«دیـــدم که بســـیاری از افکـــار من به پدیـــده‌های واقعی فیزیکی تبـدیل شـدند... آن چـیزی که ما در ذهن خـود به صورت پایدار تصویر می‌کـنیم و به آن احسـاس می‌دهیم برای ما خلق خواهد شد.» تجربه در سن 14 سالگی

«اگر ضمیر خود را روشن و پاک نگاه داری، و به حقیقت خود وفادار باشی، جهان هستی و خداوند از تو مــراقبت خواهد کرد» تجربه راجیو پارتی

«ما از نظر روحـانی نـوعی فراموشی داریم و دانشی را که قبل از تولد داشـته‌ایم در این دنیا از خـاطر بـرده‌ایم. بـرای هریک از ما درجـۀ بـالاتری از آگـاهی وجـود دارد و خیلی مهم است که با عبــادت و ارتبــاط با عــالم بــالاتر ضـمیر خـود را به سـوی این آگـاهی بیـدار کـنیم» تجربه کاساندرا موسگراو

«می‌دیدم که چطور خدا بارها سعی کرده بود از طرق مختلفی با من حرف بزند، از راه یک آواز که در رادیو پخش می‌شد، از درون یک کتاب که می‌خواندم، یک رمان، یک فیلم، و یا روشهای دیگر. او هم‌چنین از طریق انسان‌های خوبی که سر راه من قرار داده بود تا به من محبت کنند، سعی کرده بود پلی به قلب من بزند. به نظر می‌رسید او در هر روز زندگی‌ام سعی کرده بود با من ارتباط بر قرار کند» تجربه هوارد استرم

«من از آن‌ها پرسیدم که چگونه می‌توان رفتار مردم را روی زمین تغییر داد؟ چنین چیزی بی‌نهایت مشکل، اگرنه غیر ممکن است! آن‌ها بطور خیلی واضح گفتند تنها چیزی که نیاز است تغییر یک نفر است! یک نفر با تلاش خود برای تغییر یافتن به دیگران و اطرافیان الهام می‌بخشد و آن‌ها نیز به نوبهٔ خود سعی در بهتر شدن کرده و باعث تشویق و الهام کسان دیگری می‌شوند. تنها راه تغییر رفتار مردم این است که این تغییر از یک نفر شروع شود!» تجربه هوارد استرم

«به من اتفاقاتی نشان داده شد که احتمال دارد در آینده نزدیک رخ دهد، ولی این آگاهی نیز به من داده شد که هیچ چیزی به طور مطلق ثابت شده و غیر قابل تغییر نیست و به این بستگی دارد که ما چگونه از آزادی انتخاب خود استفاده کرده و عمل کنیم، حتی آن اتفاقاتی که از هم‌اکنون معین شده‌اند.» تجربه هوارد استرم

«وجود نورانی به من گفت بدانید اگر عشق درونتان که با خود به دنیا آورده‌اید را به دیگران بدهید، خالق شما مشتاقانه منتظر بازگشت شما خواهد بود.او به من گفت

که اگر سؤالی از ضمیر و روح داشتم، کـافی است که به درون خود بنگرم که جـواب خـود را آن‌جا خـواهم یـافت»
تجربه لوئیز فاموسو

تربت امام حسین علیه السلام در روز عاشورا به سرخی خون گرائید

در روز عاشـورا تـربت گرفته شـده از قـبر مبـارک امـام حسـین (ع) که در مـوزه عتبه حسـینی (ع) قـرار دارد به سرخی خون گرائید.

معروف است که تربت امـام حسـین (ع) در روز عاشـورا به سـرخی خـون گرائید و بـرخی روایـات است در روز عاشورا هر سنگی در کربلا که برداشته می‌شد از زیر آن خون بیرون می‌زد.

در روز عاشورا چنین اتفاقی در کـربلا به چشم جهانیـان دیده شد و پایگـاه خـبری رادیو اسـلامی هـدی در اینبـاره نوشت: تربت گرفته شـده از قـبر امـام حسـین(ع) که در مـوزه عتبه حسـینی(ع) قـرار دارد صـبح روز عاشـورا سرخی خـون گرائید. علا ضـیاءالدین مسـئول مـوزه عتبه عالیه امـام حسـین (ع) در اینبـاره گفت: این تـربت از نزدیکـترین جـای ممکن از قـبر شـریف گرفته شـده و در سالنی مخصوص در موزه نگهداری می‌شود که صـبح روز عاشـورا و در هنگـام قـرائت مقتل در صـحن مطهر حسـینی (ع) از رنگ طـبیعی خـود خـارج و به رنگ قرمز تبدیل شد.

بنابر این گزارش این اتفاق روز عاشورا توسط بسـیاری از رسـانه‌های خـبری در عـراق پوشش داده شد و آن را معجزه «ظهور خون در الماس» نامیدند.

خبرگزاری عـراقی ابا نـیز نوشت: شـیخ مهـدی کـربلایی نماینده آیة الله سیستانی و رئیس آستان حسینی(ع) نیز از این اتفاق که صبح روز عاشورا رخ داد آگاه شد.

علا ضیاءالدین مسئول مـوزه عتبه عالیه امـام حسـین(ع) در اینباره نیز گفت: حجت‌الاسـلام شـیخ مهـدی کـربلایی بعد از ظهر عاشورا از این اتفـاق آگـاه شد و اجـازه داده شد هــزاران تن از زوار امـــام حســـین(ع) از این قطعه تربت امام حسین(ع) دیدن کنند.

خاک قتلگاه امام حسین (ع) به خون تبدیل شد

زمان روز عاشورا 9:30 به وقت کربلا

شبکه ماهواره‌ای "کربلاء" که زیر نظر آستان مقــدس أبا عبد الله الحسین علیه السلام فعالیت می‌کند،

روز عاشورا 1391 از موزه این حرم مقدس را نشان داد که در آن مقداری از خاک قتلگاه سید و سالار

شهیدان وجود دارد که در ظهر عاشـورای امـروز به رنگ خون شد.

در پی پخش این تصـــاویر، شـــبکه‌های وابســـته به فرقه ضاله وهابیت نیز با پخش مجدد این تصاویر،

اعتقـــادات پـــیروان اهل بیت عصـــمت و طهـــارت علیهم السلام را به تمسخر گرفتند.

بر همین اســاس در ذیل اســناد مربــوط به جــاری شــدن خون تازه از زیر سنگ‌ها پس از شهادت امام

حســـین علیه الســـلام را از کتب اهل ســـنت منتشر می‌کنیم، تا ضاله بودن وهابیت بر همگان آشکار شود.

... (وقال) یعقوب بن سـفیان ثنا سـلیمان ابن حـرب ثنا حماد بن زید عن معمر قالَ

أَوَّلُ مَا عُــرِفَ الزُّهْـرِیُّ تَکَلَّمَ فِی مَجْلِسِ الْوَلِیــدِ بْنِ عَبْــدِ الْمَلِکِ فَقَالَ الْوَلِیدُ أَیُّکُمْ یَعْلَمُ مَا فَعَلَتْ أَحْجَارُ بَیْتِ

الْمَقْدِسِ یَوْمَ قُتِلَ الْحُسَیْنُ بْنُ عَلِیٍّ فَقَالَ الزُّهْـرِیُّ بَلَغَنِی أَنَّهُ لَمْ یُقْلَبْ حجرا إِلَّا وَ تَحْتَهُ دَمٌ عَبِیط.

منابع: تهذیب التهذیب، ابن حجر، ج 2، ص 305 و

تهذیب الکمال، المزی، ج 6، ص 434 و سیر أعلام النبلاء،

الذهبی، ج 3، ص 314 و تاریخ الإسلام، الذهبی، ج 5، ص 16

و تاریخ مدینة دمشق، ابن عساکر، ج 14، ص 229.

ابــوبکر بیهقی از معــروف روایت کــرده که ولید بن عبد الملک از زهری پرسید سنگ‌های بیت المقدس

در روز کشــته شــدن حســین بن علی چه حــالتی به خــود گرفتند، زهری گفت: به من خبر دادند که

در روز شهادت حسین بن علی هر ســنگی را که از زمین بر می‌داشتند در زیر او خون تازه می‌دیدند.

عَنْ أُمِّ حَیَّانَ قَالَتْ یَوْمَ قُتِلَ الْحُسَیْنُ أَظْلَمَتْ عَلَیْنَا ثَلَاثاً وَ لَمْ یَمَسَّ أَحَدٌ مِنْ زَعْفَرَانِهِمْ شَیْئاً

فَجَعَلَــهُ عَلَى وَجْهِــهِ إِلَّا احْتَــرَقَ وَ لَمْ يُقَلَّبْ حَجَــرٌ بِبَيْتِ الْمَقْدِسِ إِلَّا أُصْيب تَحْتَهُ دَماً عَبِيطا

منابع: تهذيب الكمال، المزى، ج 6، ص 434 و

تاريخ مدينة دمشق، ابن عساكر، ج 14، ص 229 و...

ازام حيان نقل است كه گفت: روز شهادت امـام حسـين عليه السلام آسمان سه شبانه روز تاريک شد

و هر كس دست به زعفران مى‌زد دسـتش مى‌سـوخت و زير هر سنگى در بيت المقدس خون ديده

مى شد.

محمد بن عمر بن على عن أبيه قـــــال أرسل عبد الملک إلى ابن رأس الجالوت فقال هل كان فى قتل

الحســين علامة قــال ابن رأس الجــالوت ما كشف يومئذ حجر إلا وجد تحته دم عبيط.

منابع: تاريخ الإسلام، الذهبى، ج 5، ص 16 و تاريخ مدينة

دمشق، ابن عساكر، ج 14، ص 229 – 230.

عبد الملک شخصى را نزد پسر راس الجـالوت فرسـتاد تا از وى بپرسد كه آيا نشانه‌اى از كشته شدن

حسين درعالم ديده شده است يا نه، او در پاسخ گفت:

هيچ سنگى از زمين بر داشته نشد مگر اين‌كه خـون تـازه ديده مى‌شد.

ديدار نماينـده آيت الله سيسـتانى از تـربت امـام حسـين عليه السلام كه به رنگ خون گرائيد.

در حدیث روایت شده ازام سلمه چنین آمده است:

امام حسن و امام حسین علیهما السلام نـزد نـبی مکـرم اسـلام صـلی الله علیه و آله در مـنزل من در حـال بـازی بودند که جبرئیل امین بر پیـــامبر نـــازل شد و گفت:ای محمد همانا امت تو فرزنـــدت را خواهند کشت. حضـــرت محمد صلی الله علیه و آله با دست به امـام حسـین علیه السلام اشاره نموده و سپس ایشان را در آغوش کشـیده و گریســتند. ســپس رســول خــدا صــلی الله علیه وآله فرمـود: این تـربت را در نـزد تو می‌گـذارم، رسـول خـدا صـلی الله علیه وآله آن تـربت را بو کـرد و فرمـود: بـوی کرب و بلاء است سپس فرمـود:ای‌ام سـلمه! وقـتی این تـربت متحـول به خـون شد بـدان که پسـرم کشـته شـده است.

روز عاشوراء مطابق 10 محرم 1434 مصادف با 5 آذر 91 بار دیگر جهان تبدیل تـربت حسـینی به رنگ قرمز را به چشم مشاهده نمود.

تربت حسینی موجود در محل موزه آسـتان مقـدس امـام حسین علیه السلام از مرقد مطهر ایشان اخذ شـده بـود که از سـاعت 10 و پـانزده دقیقه روز عاشـوراء به رنگ قرمز درآمده و تا لحظه مخـابره این خـبر هم‌چنـان قرمز می‌باشد.

]]

نمونه‌ای از کرامات امام حسین (ع)

1. محدّث معروف راوندی در کتاب الخرائج و الجرایح روایت می‌کند: هنگامی که امام حسین (ع) از مدینه عازم عراق (کربلا) بود، امّ‌سلمه (یکی از همسران پیامبر) به محضر امام آمد و عرض کرد: «از رفتن به عراق خودداری کن، زیرا من از رسول خدا (ص) شنیدم که فرمود: فرزندم حسین (ع) در عراق کشته می‌شود و به من تربتی (مقداری از خاک کربلا) داد که آن را در شیشه‌ای نهاده‌ام.»

امام حسین (ع) فرمود: سوگند به خدا من کشته می‌شوم و اگر به عراق سفر نکنم نیز مرا می‌کشند، اگر بخواهی خوابگاه قتلگاه خود و اصحابم (در کربلا) را به تو نشان می‌دهم، آن‌گاه امام حسین (ع) با دست مبارک، بر چهره‌ام سلمه کشید، همین باعث شد که خداوند همه پرده‌های حجاب را از پیشروی ام‌سلمه برچید، او همان‌دم قتلگاه امام حسین (ع) و سرزمین کربلا را مشاهده کرد و صحنه عاشورا را دید. در این وقت امام حسین (ع) مقداری از خاک کربلا را برگرفت و به امّ سلمه داد تا آن را در شیشه دیگر نگهداری کند و به او فرمود: «هرگاه این تربت را دیدی که از آن خون می‌جوشد و جریان دارد، بدان که من کشته‌شده‌ام.»

ام سلمه می‌گوید: روز عاشورا بعد از ظهر هر دو شیشه را دیدم که خون در آن‌ها می‌جوشید، صیحه زدم و ناله سر دادم و دانستم که امام حسین (ع) را به شهادت رسانده‌اند.[1]

1. از امام باقر (ع) نقل‌شده‌است: هنگامی که امام حسین (ع) یک روز قبل از ترویه (روز هشتم ماه ذیحجّه) از مکه خارج شد، عبدالله بن زبیر، آن حضرت را بدرقه کرد و گفت: «ای اباعبدالله! آیا در موسم حج، مکه را می‌گذاری و به‌سوی عراق می‌روی؟» امام حسین (ع) فرمود: «ای پسر زبیر! هرگاه در کنار آب فرات به خاک سپرده شوم، برایم محبوب‌تر از دفن در آستان کعبه است.»[2]

2. شیخ مفید (ره) در ارشاد از سالم بن ابی حفصه نقل می‌کند، روزی عمر بن سعد به امام حسین (ع) گفت: «ای اباعبدالله! در نزد ما مردمان بی‌خردی هستند که می‌پندارند من تو را می‌کشم؟»

امام حسین (ع) به او فرمود: «آن‌ها بی‌خرد نیستند بلکه خردمند هستند، آگاه باش آن‌چه چشمم را روشن کند، این است که پس از من از گندم عراق جز اندکی نخواهی خورد.»[3]

تسبیح موجودات

قرآن کریم در آیاتی چند، از تسبیح همه موجودات آسمانی و زمینی و همه اشیاء یاد کرده است. این آیات محل بحث مفسران و معرکه آراء گوناگون قرار گرفته است. در یک نگاه کلی مفسران دو روی‌کرد عمده به مفهوم تسبیح همگانی اشیاء داشته‌اند؛ گروهی تسبیح را به زبان حال و کافران را محروم از درک آن دانسته‌اند؛ گروه دیگر تسبیح را به زبان قال و از جنبه ملکوتی دانسته و عموم انسان‌ها را از شهود آن محروم شمرده‌اند. هم‌چنین برخی اندیشمندان در تفسیر علمی آیه کوشیده، و درصدد یافتن مصداق علمی برای مفهوم تسبیح همگانی برآمده‌اند. این مقاله ضمن نقد مصداق علمی مطرح شده، فرضیه پیشنهادی«تطبیق صدور امواج الکترومغناطیسی از اشیاء با تسبیح همگانی موجودات» را مورد بررسی قرار داده است. بنابر این فرضیه تسبیح موجودات به زبان قال و با وجهه مُلکی و مادی اشیاء است و غیرعالمان قادر به درک آن نیستند.

طرح مسئله

برخی از آیات قرآن بر شعورمندی و علم همه موجودات دلالت دارد و از تسبیح همه اشیاء عالَم سخن می‌گوید:

تُسَبِّحُ لَهُ السَّماواتُ السَّبْعُ وَ الْأَرْضُ وَ مَنْ فِيهِنَّ وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلاَّ يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لكِنْ لا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كانَ حَلِيماً غَفُوراً(الاسراء:44)ـ آسمان‌های هفتگانه و زمین و هر که در آن‌هاست او را به پاکی می‌ستایند، و هیچ چیز نیست مگر آن‌که او را به پاکی یاد می‌کند و

می‌ستاید و لیکن شما تسبیح آن‌ها را درنمی‌یابید. همانا او بردبار و آمرزگار است.

این آیات محل بحث دانشمندان مسلمان و مفسران گردیده (مکارم، 1374:ـ ج12، 134)ـ و از منظرهای قرآنی و فلسفی فرضیات گوناگونی درباره مراد خداوند از این آیات شکل گرفته است.

برخی دانشمندان مفهوم تسبیح موجودات و اشیاء را مجازی دانسته معتقدند تسبیح آن‌ها با زبان حال است؛ که این گروه خود دو نظردرباره تسبیح به زبان حال دارند؛ یکی این‌که موجودات با محدودیت‌ها و نقصهایی که در وجود خود دارند بر وجودی بی‌نقص و کامل دلالت می‌کنند که خالق آن‌هاست و دیگر آن که هر موجودی با نظم ویژه و خلقت خاص خود، به عبارتی از جنبه کمال خود، برای قدرت و علم و کمال آفریدگار خود آیت و نشانه است.

گروه دوم با تکیه بر برهانهای فلسفی و قرآنی این تسبیح را حقیقی می‌دانند و از شعورمندی و علم موجودات که لازمه تسبیح حقیقی است، دفاع می‌کنند.

برخی پژوهشگران نیز ادعا نموده‌اند که علم امروز این مطلب قرآنی را تأیید میکند و در این رابطه با استفاده از اطلاعات علمی که در این زمینه به دست آوردهاند، اظهار میدارند که هر چیزی در هستی، به نوعی سخن می‌گوید و امواجی را از خود صادر می‌کند. برای مثال، از برخی گیاهان امواج و فرکانسهای صوتی ایجاد می‌شود (عطایی‌کچوئی،1380، 210؛ popsci،2010)ـ و یا برخی از ستارگان از خود صداهایی تولید می‌کنند، مثلا

ستاره نـوترونی که خداوند آن را طـارق نامیـده، صـدایی شـبیه پتک صـادر می‌کند و..... لـذا آیـاتی را که در مـورد تسـبیح موجـودات اسـت، بر این امـواج و فرکانسـهای صـوتی که از ذرات و موجـودات عـالم صـادر می‌شـود، تطـبیق داده و گفته‌اند که هر چـیزی در هسـتی صـدای خاصی دارد و این گونه خـــدا را تســـبیح می‌کند و این مطلبی است که قـرآن در 1400 سـال پیش آن را بیـان کرده است.

اشکال ادعـای فـوق در آنست که امـواج صـوتی که خـود نوع خاصی از امواج فیزیکی هستند، به دلیل قید انتشـار آن‌ها فقط در محیطهـای مـادی، از تمـامی موجـودات هستی، اعم از جاندار و غیرجاندار، صادر نمیشوند و این با عمومیت مفهوم شیء سـازگاری نـدارد. در این مقاله قصد داریم ادعـــای جدیـــدی را منطبق بر آخـــرین دستاوردهای علم فیزیک ارائه دهیم. طبق قـانون تـابش اسـتفان-بولتزمـان و قـوانین ترمودینـامیکی رایج، که توضیح آن در ادامه خواهد آمد، نـوعی از امـواج فـیزیکی هستند که هم از تمام موجودات عـالم سـاطع میشـوند و هم در هر لحظه صدور این امواج محقق میشود که هم با جهانشمول بودن آیهی شریفه و هم اسـتمرار تسـبیح در موجودات سازگاری بیشتری دارد.

در این مقاله پس از مرور آراء مفسران دربـاره مفهـوم تسـبیح همگـانی موجـودات، فرضـیه تطـبیق تسـبیح موجودات با صدور این امواج از آنان، از لحاظ سـازگاری با معنـای واژگـانی تسـبیح و دلالت تفسـیری آیه بررسی می‌گردد.

آراء مفسران درباره تسبیح موجودات

برخی دانشـمندان مفهـوم تسـبیح موجـودات و اشـیاء را مجازی دانسته معتقدند تسبیح آن‌ها با زبـان حـال اسـت؛ که این گـروه خـود دو نظردربـاره تسـبیح به زبـان حـال دارند؛ یکی این‌که موجـودات با محـدودیت‌ها و نقصـهایی که در وجود خود دارند بر وجـودی بی‌نقص و کامل دلالت می‌کنند که خـالق آن‌هاست و دیگر آن که هر موجـودی با نظم ویژه و خلقت خاص خود، به عبـارتی از جنبه کمـال خـود، بـرای قـدرت و علم و کمـال آفریـدگار خـود آیت و نشانه است. برخی دیگر این تسبیح را حقیقی و به زبـان قـال می‌دانند. اکنـون این دو دیـدگاه به تفصـیل بررسی خواهد شد.

زبان حال

همه موجودات مخلوق خدا هستند و خاصـیت مخلـوق این است که یک جنبه کمـــــال دارد و یک جنبه نقص. هرچه نقص دارد از ذات خـــودش است و هرچه کمـــال دارد از خـالقش. (نسـاء:79)پس در واقع به زبـان حـال، خـالق خودش را تسبیح و حمد می‌کند.

بـرخی مفسـران به جنبه نقص موجـودات تأکید نمـوده و تســـبیح موجـــودات را با تکیه بر آن شـــرح داده اند: «موجـودات به خـاطر ممکن و حـادث بودنشـان دلالـتی روشن بر وجوب وجود خداوند متعال، وحدت و قـدرت او و تنزیه او از لـــوازم امکـــان و پیامـــدهای حـــدوث دارند.»(آلوسی، 1415: ج8، 80)

بـــرخی دیگر به جنبه کمـــالی موجـــودات توجه نمـــوده و تسبیح را مرتبط با آن دانسـته‌اند. به عنـوان نمونه رازی، تسبیح موجودات مکلف را هم به زبان قال و هم به زبان

حال و دلالت احوالشان بر توحید خدای متعال می‌داند، ولی تسبیح بهائم و جمادات را تنها به زبان حال می‌داند. و در بیان دلیل خود می‌گوید:

«زیرا تسبیح به زبان قال مبتنی بر علم و فهم و ادراک و نطق است و همه این‌ها درباره جمادات محال است. پس تسبیح جمادات تنها به زبان حال ممکن است. بدان اگر علم و تکلم را درباره جمادات جایز بدانیم، دیگر نخواهیم توانست این صفات را برای خداوند متعال ثابت کنیم و این مسأله موجب کفر خواهد شد. زیرا گفته می‌شود: اگر جمادات عالم به ذات خداوند متعال و صفات او هستند و او را تسبیح می‌گویند، با وجود آن‌که زنده نیستند، در این صورت با اثبات علم و قدرت برای چیزی نمی‌توان آن چیز را زنده دانست و همین مسأله موجب می‌شود که نتوانیم خداوند متعال را به واسطه علم و قدرتش زنده بدانیم و این جهل و کفر است. این مساله از علوم ضروری است که کسی که زنده نیست، عالم و قادر و متکلم نیست.»

سپس به این اشکال طرفداران زبان قال اشاره می‌کند که اگر مراد خداوند تسبیح به زبان حال باشد، این تسبیح قابل فهم و درک ماست، ولی در ادامه آیه تاکید می‌شود که شما آن تسبیح را درک نمی‌کنید: «ولکن لا تفقهون تسبیحهم»

آن‌گاه به این اشکال سه پاسخ می‌دهد که به طور خلاصه بدین قرار است:

اول، بسیاری از عجائب خلقت موجودات برما پوشیده است و از فهم کامل و عمیق حقیقت تسبیح موجودات

به دلیل عــدم آگــاهی کامل از شــگفتیهای آفــرینش آن غافلیم.

دوم، مخاطب آیه کافران هســتند که از نشـانه‌های وجـود خداوند غافلند.

سوم، اگرچه عموم مردم به وجود خداوند متعــال مومنند ولی چون از کمــال قــدرت او بی‌خبرنــد، معــاد و حشر را اســتبعاد می‌کنند و از اکــثر دلائل و نشــانه‌های توحید و عــدل و نبــوت و معــاد غافلند. (نک.رازی،1420:ــ ج20، 348و 347)

زمخشری نیز تسبیح موجودات را به زبان حــال می‌داند و می‌گوید: مراد از تســبیح به زبــان حــال دلالت بر صــانع و قدرت و حکمت اوست و گویا خداوند را از داشتن شرکاء تنزیه می‌کنند.

او در پاسخ به اشــکال پیش گفته دو پاسخ و دو احتمــال مطـــرح می‌کند: اول، خطـــاب با مشـــرکان است. دوم، مخاطب عموم مومنان هستند و دلیل آن که خداوند فهم ما را از این تسبیح دور شــمرده آن است که به مقتضــای این علم، عمل نمی‌کنیم.

در حــالی که باید گفت عــدم فهم یک مســاله متمــایز از ایمان و عمل به آن است و در آیات متعددی بر این تمایز تاکید شده است:

وَ جَحَدُوا بِها وَ اسْتَيْقَنَتْها أَنْفُسُـهُمْ ظُلْماً وَ عُلُـوًّا فَـانْظُرْ كَيْـفَ كـانَ عاقِبَـةُ الْمُفْسِـدينَ (النمل: 14)ـ و آن‌ها را از روی ستم و سرکشی انکار کردند در حــالی که دلهاشــان

بـــدانها یقین داشت پس بنگر که ســـرانجام تباهکـــاران چگونه بود.

الَّذینَ آتَیْناهُمُ الْکِتابَ یَعْرِفُونَهُ کَما یَعْرِفُـونَ أَبْنـاءَهُمْ وَ إِنَّ فَریقاً مِنْهُمْ لَیَکْتُمُونَ الْحَقَّ وَ هُمْ یَعْلَمُونَ (البقــرة: 146) کســـــــانی که کتابشـــــــان داده‌ایم او- محمد (ص)- را می‌شناسند هم‌چنان که پسران خود را می‌شناسند، و هر آینه گــروهی از ایشــان حق را می‌پوشــانند در حــالی که خود می‌دانند.

سپس اشکال دیگری را طرح نموده پاسخ می‌گوید:

اگر بگویی که در آیه «تُسَبِّحُ لَهُ السَّماواتُ السَّبْعُ وَ الْأَرْضُ وَ مَنْ فِیهِنَّ» فعل تســـبح هم بـــرای آســـمان‌ها و زمین (جمــادات) و در معنــای مجــازی به کاررفته و هم بــرای ســاکنان آن از جن و انس و ملک و در معنــای حقیقی به کاررفته است؛ در حالی‌که کاربرد لفظ در معنای حقیقی و مجـــازی به صـــورت توامـــان باطل است. (نک.رازی، 1420:ـ ج20، 348)ـ خـواهم گفت که تسـبیح مجـازی در همه موجـودات (زنـده و غیرزنـده) حاصل است و در این آیه به تسبیح زبان حـال زنـدگان اشـاره نمـوده و دربـاره هـردو در معنــای مجــازی به کــار رفته است.(زمخشــری، 1407: ج2، 670و669)

در حالیکه همواره کاربرد حقیقی بر مجـازی مقـدم است و وقـــتی می‌تـــوان تســـبیح اهل آســـمان‌ها و زمین را حقیقی گرفت نباید به معنای مجازی عدول کرد.

آیةالله مکارم نیز در این بــاره کلامی چــون رازی دارد، با این تفاوت که تسبیح موجودات به زبــان حــال را معنــایی

حقیقی می‌شـمرد، بـدون آن‌که به حیـات و شـعور همه ذرات عالم قائل باشد:

بسیاری معتقدند که این تسبیح و حمد، همان چیزی است که ما آن را" زبـان حـال" می‌نـامیم، حقیقی است نه مجازی، ولی به زبان حـال است نه قـال. توضـیح این‌که: بسیار می‌شـود به کسی که آثـار نـاراحتی و درد و رنج و بی‌خوابی در چهره و چشم او نمایان است می‌گوئیم: هر چند تو از ناراحتیت سخن نمی‌گویی اما چشم تو می‌گوید که دیشب به خواب نرفتی، و چهره‌ات گواهی می‌دهد که از درد و ناراحتی جانکـاهی رنج می‌بـری! این" زبانحـال" گـاهی آن قـدر قـوی و نیرومند است که" زبـان قـال" را تحت الشـعاع خـود قـرار می‌دهد و به تکـذیب آن برمی‌خـیزد. این همـان چـیزی است که علی ع در گفتـار معـروفش می‌فرماید: ما اضـمر احد شـیئا الا ظهر فی فلتات لسـانه و صـفحات وجهه.... مخصوصا با پیشـرفت علم و دانش بشـر، و پـرده برداشـتن از گوشه‌هایی از اسـرار و رازهـای این عـالم پهنـاور، این حمد و تسـبیح عمومی موجودات آشکارتر شده است.... هر بـرگی شب و روز نغمه توحید سرمی‌دهد و آواز رسـای تسـبیحش را در درون باغ و جنگل، بر فراز کوه‌ها، در خمیـدگی دره‌ها پخش می‌کنـد، اما بیخـبران چـیزی از آن نمی‌فهمنـد، خاموشش می‌شـمارند و زبـان بسـته! این معـنی بـرای تسبیح و حمد عمومی موجودات کـاملا قابل درک است و نیاز به آن ندارد که ما برای همه ذرات عالم هسـتی درک و شـعور قائل شـویم چـرا که دلیل قـاطعی بـرای آن در دست نیست و آیـات گذشـته نـیز به احتمـال زیـاد همـان زبان حال را بیان می‌کند.».(مکـارم،1374:ـ ج12، 135-137)ـ سـپس در پاسخ به اشـکالی که رازی و زمخشـری

نـیز بـدان پاسخ گفته‌اند به همـان صـورت پاسخ می‌دهد. (همو)

سید جواد مغنیه زبان حال را گویاتر از زبان قال دانسـته می‌گوید: همه موجودات علوی و سفلی آیـتی هسـتند که یا بازبان حال و یا با زبان قـال می‌گویند:: لا إله إلا اللّـه، و کلمة توحیـــد، تهلیل و تســـبیح و تحمید را می‌گویند. (مغنیــه،718)ـ در این‌که همه اشــیاء مســبح پروردگارند شکی نیست، ولی تسبیح اشیاء متناسب با ویژگیهـای آن متفـاوت اسـت؛ عاقل به زبـان قـال تسـبیح می‌گوید و غیرعاقل به زبان حال.... و لسان حـال دلالـتی رسـاتر و قوی‌تر از زبـان قـال دارد؛ زیـرا زبـان قـال محتـاج دلیل است و زبان حال خـود به تنهـایی دلیلی است که به علم و یقین می‌رساند. (مغنیه،1424: ج5، 48)

در یک نگاه، ویژگی دیـدگاه اول آن است که شـعورمندی را برای همه موجودات نمی‌پذیرد و آثار وجودی اشـیاء را که دلالت بر نقص آنان و کمـال خـالق آنـان دارد، تسـبیح این موجـــودات به زبـــان حـــال می‌شـــمرد و خطـــاب «لاتفقهون تسبیحهم» را به کافران اختصاص می‌دهد.

بنابر این دیدگاه امـواج الکترومغناطیسی سـاطع شـونده از اشـیاء را نمی‌تـوان با تسـبیح آنـان تطـبیق داد؛ زیـرا نمی‌توان این امواج را از مقوله زبان حال دانست. ضمن آن‌که با استفاده از تکنولوژی‌های جدید، این امواج بـرای کافران نیز قابل مشاهده است.

زبان قال با وجهه ملکوتی

کسانی که معتقدند موجودات با زبـان قـال هم خـدای را تسـبیح می‌گوینـد، مسـلما نمی‌گویند که آنـان نـیز زبـانی

چون ما دارنـد، بلکه منظورشـان تسـبیح به گـویش ویـژه خود است. ایشان با تکیه بر آیات قرآن معتقدنـد، تمـامی موجودات دارای علم هستند و جمله «و لکن لا تفقهون» در آیه (الاسراء:44). بهترین دلیل است بر این‌که منظور از تسبیح موجودات، تسبیح ناشی از علم و به زبـان قـال است، چون اگر مراد زبـان حـال موجـودات و دلالت آن‌ها بر وجــود صــانع بــود، دیگر معنا نداشت بفرماید: شــما تسبیح آن‌ها را نمی‌فهمید.

ایشان آیات دیگری را نـیز به عنـوان موید علم موجـودات ذکر می‌کند. مانند آیه سـخن گفتن خداوند با آسـمان‌ها و زمین در آغـاز خلقت(فصـلت:11)، انکـار بتها نسـبت به مشــرکان(الاحقــاف:5)، ســخن گفتن زمین در قیــامت (الزلزله:4)، ســخن گفتن اعضــاء و جــوارح انســان در قیامت(فصلت:21).

ســپس در پاسخ به این اشـکال که اگر غــیر از انســان و حیوان، سایر موجودات از نباتات و جمـادات هم شـعور و اراده داشته باشند، باید آثار این شعور از آن‌ها نیز بــروز کند و همان آثاری که انسان‌ها و حیوانـات از خـود نشـان می‌دهنـد، آن‌ها نـیز نشـان دهنـد، این‌ها دارای علمنـد، و فعل و انفعالهـای شـعوری دارنـد، آن‌ها نـیز باید داشـته باشند، و حال آن‌که می‌دانیم ندارند؟

می‌گوید: هیچ دلیلی نداریم بر این‌که علم دارای یک سنخ است تا وقـتی می‌گـوییم، نباتـات و جمـادات هم شـعور دارند، آثـار شـعور واقع در انسـان و حیـوان نـیز از آن‌ها بــروز کند. ممکن است شــعور هم بــرای خــود مراتــبی داشــته باشد و به خــاطر اختلاف مــراتب، آثــارش نــیز مختلف گـــردد.علاوه بر این‌که آثـــار و اعمـــال عجیب و

متقنی که از نباتات و سایر انواع موجودات طبیعی در عالم مشهود است، هیچ دست کمی از اتقان و نظم و ترتیبی که در آثار موجودات زنده مانند انسان و حیوان می‌باشد، ندارد. (طباطبائی،1417: ج17، 382)

علامه طباطبائی هم‌چنین با تکیه بر برهان فلسفی بر علم و شعور موجودات، تسبیح آنان را حقیقی و به زبان قال می‌داند:

در فلسفه در مباحث علم این معنا محقق شده که اولا علم عبارت است از حضور چیزی برای چیز دیگر، و ثانیا علم با وجود مجرد مساوی است، چون مجرد چیزی است که آن‌چه از کمال که برای او فعلیت یافته، نزدش حاضر باشد، و دیگر چیزی برای او بالقوه و فعلیت نیافته نباشد، و عین این تعریف در مورد علم نیز صادق است، پس هر وجود مجردی که ممکن باشد وجود پیدا کند، برای سایر مجردات حاضر است، و نیز سایر مجردات هم برای او حاضرند، و خلاصه آن‌چه که برای یک مجرد ممکن به امکان عام باشد، برای مجرد مفروض ما بالضروره هست.

پس هر عالمی مجرد است، و هم‌چنین هر معلوم نیز مجرد است، و این دو قضیه به عکس نقیض منعکس می‌شود، به این‌که ماده و آن‌چه که از ماده ترکیب یافته، نه می‌تواند عالم باشد، نه معلوم.

پس علم مساوی و مساوق است با وجود مجرد، در نتیجه وجودهای مادی نه علمی بدانها متعلق می‌شود، و نه آن‌ها به چیزی علم پیدا می‌کنند، لیکن بر همین حال، یعنی بر این‌که مادی‌اند و متغیر و متحرکند و بر هیچ

حالی استقرار ندارنـد، ثبـوت دارنـد، و دائما بر این حـال هستند، و این حال در آن‌ها دستخوش دگرگونی و تحــول نگشـــته، هرگز از آن انقلاب پیـــدا نمی‌کنند.و بنا بر این، پس موجودات مادی از همین جهت که ثابت در وضع خود هسـتند، تجـرد و علم دارنـد، و علم در آن‌ها نـیز مسـاوی اسـت، هم‌چنـان که در مجـردات محض و عقلیـات مثـالی جــاری است- دقت بفرمایید. (طباطبــائی،1417:ــ ج17، 382)

بیدهنـدی نـیز تسـبیح حقیقی را بر اثبـات فلسـفی علم موجودات مستند کرده است:

وجود اصیل است و منشأ تمام خیرات می‌باشد.

حقیقت وجــود حقیقــتی واحد ولی ذومـراتب و مشـکک است؛ از این رو استعمال لفظ وجـود بـرای همه مـراتب آن از باب اشتراک معنوی است.

وجـود چـیزی جز کمـال و صـفات کمـالی نیسـت؛ یعـنی هرآن‌چه حظی و بهـره‌ای از وجـود داشـته باشد مسـلما حظی و بهره‌ای از صفات کمالی خواهد داشت.

حیـــات و علم و قـــدرت و تکلم و عشق و... از صـــفات کمالی‌اند که بنا به مصداق عین یک‌دیگر و مفهوما متعـدد هستند.

نتیجه:هریک از موجــودات به مقــدار حظی که از وجــود دارند، بهره‌ای از علم دارند.

تکلم یعنی کشف ما فی الضمیر و هر اثر صادره از شیء که ما فی الضـمیر او را آشـکار کنـد، نـوعی کلام است و لازم نیست حتما به صورت صوتی و دستگاه حنجره باشد

و با گوش شنیده شود. بنابراین تسبیح حقیقی موجودات با زبان قال و به شکلی ویژه است که برای بـرای قلـوب فقیه قابل درک است. (نک.محمد بیدهنـــــدی، تســـــبیح موجـودات از دیـدگاه قـرآن، مشـکوة 58و59، ص203و 204)

شهید مطهری نیز با تکیه بر قابل فهم بـودن زبـان حـال بـــرای همه و ناســازگاری ادامه آیه «وَ لکِنْ لا تَفْقَهُــونَ تَسْبِیحَهُمْ» با این مطلب و هم‌چنین کـاربرد ضـمیر «هم» بـــرای اشـــیاء که دلالت بر شـــعور آنـــان دارد، تســـبیح را حقیقی و به زبان قال می‌داند؛ سپس در تبـیین مفهـوم آن می‌گوید: هر موجــود و هر ذره‌ای در این عــالم هست دو وجهه و دو رو دارد. یک رو به این جهـــان دارد که در این رو مـــــرده است. و یک رو به جهـــان دیگر دارد یک «وجهه ملکـــــــــوتی» دارد که در آن رو و در آن وجهه موجودی زنده و شاعر است. مثلا چوبی که شما می‌بینید همه حقیقت آن را درک نمی‌کنید. عمیق‌ترین علــوم بشر آن‌جا که علم بشر به عمق اتمها راه پیدا می‌کند یک روی این موجـــــــود را درک می‌کند و آن «وجهه ملکی» این موجود است. همین موجود یک «وجهه ملکـوتی» دارد که از دست حس و علم ظاهر بشر خــارج است. انســان باید اهل دل و اهل معنا و اهل حقیقت بشـــــــود تا آن روی موجــودات را هم درک کند. وقــتی آن روی موجــودات را درک کرد می‌بیند موجـودات چگونه در آن رو همه دراک و هوشـــیار و عـــالم و مســـبح و حامدند. داود که کوهها و مرغها با او تسبیح می‌گفتند نه این است که اگر ما کنــار داود بودیم صدای کوهها را می‌شنیدیم. مردم دیگر بودند و نمی‌شـنیدند. داود گـوش دیگـری داشت که به بـاطن و

ملکوت اشیا راه پیدا کرده بـود و صـدای ملکـوت آن‌ها را می‌شنید.(مطهری، 1388: ج26، 515)

پیـامبر اکـرم ص فرمـود اول بـار که در کـوه حـرا به من وحی نــازل شــد، یکمرتبه احســاس کــردم که گویا همه جهان دگرگون شده. قدم به قدم که بر می‌داشتم سنگها و تمــام ذرات عــالم وجــود را میدیــدم که به من ســلام می‌کنند و با من حـــرف می‌زنند. اصلا معنـــای الله نـــور الســـموات و الارض همین است. کجاست که نـــور خـــدا آن‌جا نباشد و مگر می‌شــود نــور خــدا در جــایی باشد و آگـــاهی و شـــعور و ادراک در آن‌جا نباشـــد؟ البته هر موجــودی ادراک و شــعور و آگــاهیش به درجه وجــودی خودش بستگی دارد.(مطهری،1388: ج26، 517و 518)

فیض کاشانی به نقل از بعضی از اهل معرفت می‌گوین، خداوند موجــودات را آفرید تا او را تســبیح و ثنا گویند و سـجده کنند و فرمـود: أَ لَمْ تَـرَ أَنَّ اللَّهَ یُسَـبِّحُ لَـهُ مَنْ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ الطَّیْرُ...

وهم‌چــنین فرمــود: أَ لَمْ تَــرَ أَنَّ اللَّهَ یَسْــجُدُ لَــهُ مَنْ فِی السَّـــماواتِ وَ مَنْ فِی الْأَرْضِ وَ الشَّـــمْسُ وَ الْقَمَـــرُ وَ النُّجُومُ...

با این دو آیه پیامبرش را مورد خطـاب قـرار داده که این تسبیح و سجده عمومی موجودات را در معرض شـهود او قـرار داده است. ما این حـالت را شـهود نکـرده و ایمـان آوردیم و هرکه تسبیح همه خلق را شهود کـرده مخـاطب این آیه است. مراد از این تسبیح، تسبیح فطری و سجود ذاتی است که از تجلی جلـوه‌ای بـرای آنـان نشـأت یافته پس به او عشق می‌ورزند و بدون تکلیف و اجبـار بلکه به

اقتضـــاء ذاتی به ســـتایش او برانگیخته می‌شـــوند و این همـان عبـادت ذاتی است... و این تسـبیح به زبـان حـال نیست؛ آن‌گونه که برخی که اهل کشف و شهود نیسـتند، می‌گویند، زیـرا اخبـار رسـیده دربـاره کشف بر ایمـان ما می‌افزاید که می‌گوید با چشم خود دیدیم که ســنگها ذکر خدا می‌گویند با زبانی که گوشهای ما می‌شنید و همچون عارفان به حلال خدا که هر انسـانی آن را درک نمی‌کنـد، ما را مخاطب خود سـاختند. (فیض کاشـانی،1415:ـ ج3، 439)ـ در واقع امثال این آیه می‌گوید همه موجـودات جز انســـان و حیـــوان به جهت نفس‌های‌شـــان نه به جهت هیکل‌های‌شان تسبیح گوی خدایند و انسـان و حیـوان هم به جهت هیکلها و بـــدنها و اعضایشـــان همچـــون ســـایر موجودات در تسبیحند. آیا نمی‌بیـنی که چگونه پوسـتها و دســـــــتها و پاها و زبانها و گوش‌ها و چشم‌ها و جمیع قوایشـان مسـخر حکم پروردگـار و حکم از آن پروردگـار علی و حکیم است؟ (فیض، 1415: ج3، 139)

آیـاتی از قـرآن که به صـراحت از سـخن گفتن مورچه و هدهد با ســـلیمان حکـــایت دارد، مویـــدی بر دیـــدگاه شعورمندی همه موجـودات و تسـبیح آنـان به زبـان قـال است.

در یک نگـاه ویـژگی دیـدگاه دوم، اعتقـاد به شـعورمندی همه موجودات و سخن گفتن آنان به وجهه ملکوتی است که تنها کســانی آن را فهم می‌کنند که چـــون ابـــراهیم چشم و گـــوش قلبشـــان به روی ملکـــوت گشـــوده شـــده است. (الانعـام:75)ـ در نتیجه خطـاب لاتفقهـون متوجه عمـــوم مـــردم است و تنها بنـدگان خـاص از آن اســتثناء شده‌اند.

بنـابر این دیـدگاه نـیز امـواج الکترومغناطیسی سـاطع شونده از اشیاء را نمی‌تـوان با تسـبیح آنـان تطـبیق داد؛ زیرا این امواج از جنس مـادی هسـتند و نمی‌تـوان آن را ملکوتی و غیرمـادی انگاشـت؛ اگرچه این امـواج نشـانگر زبان قـال موجوداتنـد، هم‌چنـان که در این دیـدگاه بـرآن تاکید می‌شود. البته گفتار فیض کاشـانی دربـاره تسـبیح سنگریزه که کسـانی با گـوش خـود شـنیدند، موید مـادی بـودن تسـبیح و قـابلیت شـنیده شـدن آن است و چنانچه صدور امواج صوتی از همه اشـیاء ثـابت شـود، بنـابر این بیان مصداقی برای تسبیح خواهد بود.

بنابراین فرضیه «تطبیق صـدور امـواج الکترومغناطیسی از اشیاء با تسـبیح اشـیاء» را می‌تـوان به عنـوان دیـدگاه سوم مطرح سـاخت. ویـژگی این دیـدگاه در یک نگـاه آن است که درباره شعورمندی اشیاء ساکت است؛ اما زبـان تسبیح را زبـان قـال می‌داند و مخـاطب لاتفقهـون را به غیر عالمان اختصاص می‌دهد. یعنی عموم انسان‌ها پیش از کشف نظریه علمی مذکور مخاطب آیه خواهند بود.

البته پـــذیرش این فرضـــیه به عنـــوان یکی از مصـــادیق احتمـالی آیـه، با وجـود و یا کشف مصـادیق دیگر بـرای مفهـوم تسـبیح موجـودات ناسـازگار نیسـت؛ زیـرا بنـابر ویژگی ذووجـوه و ذوبطـون بـودن آیـات قـرآن می‌تـوان مصـادیق متعـددی در لایه‌هـای ظـاهری و بـاطنی و یا به صورت مصادیق چندگانه (جری و تطبیق) برای آیه درنظر گرفت.

زبان قال با وجهه مُلکی، دیدگاه پیشنهادی

برخی از دانشمندان معتقدند که هر مولکول بیولوژیک امواج صوتی یا رادیویی اختصاصی تولید می‌کند که تقویت آن‌ها موجب تمایز هر چه بیشتر بین مولکول‌ها می‌شود. هرچند فرکانس صدای تولید شده مانند امواج رادیویی بوده و از آستانه شنوایی انسان خارج است، ولی محققان با استفاده از کریستال‌های کوارتزی که در میدان‌های الکتریکی قرار دارند، توانستند ارتعاشات حاصل از اتصال ویروس به سلول میزبان را ضبط کرده و به جریان الکتریکی تبدیل کنند. (عطایی کچویی،1380، 210).ـ گیاهان می‌توانند دنیای پیرامون خود را درک کنند و با تغییر رشد و نمو نسبت به آن پاسخ دهند و یا پیامی را برگ به برگ منتقل کنند.

اما اشکال این ادعا در آنست که امواج صوتی که خود نوع خاصی از امواج فیزیکی هستند، به دلیل قید انتشار آن‌ها فقط در محیطهای مادی، از تمامی موجودات هستی، اعم از جاندار و غیرجاندار، صادر نمی‌شوند و این با عمومیت مفهوم شیء سازگاری ندارد. در این مقاله قصد داریم ادعای جدیدی را منطبق بر آخرین دستاوردهای علم فیزیک ارائه دهیم. طبق قانون تابش استفان-بولتزمان و قوانین ترمودینامیکی رایج، که توضیح آن در ادامه خواهد آمد، نوعی از امواج فیزیکی هستند که هم از تمام موجودات عالم ساطع می‌شوند و هم در هر لحظه صدور این امواج محقق می‌شود که هم با جهان‌شمول بودن آیه شریفه و هم استمرار تسبیح در موجودات سازگاری بیشتری دارد.

معرفی انواع امواج در علم فیزیک

در علم فیزیک، موج یک نوسان همـراه با انتقـال انـرژی است که در فضا یا ماده منتشر میشود. امواج فیزیکی به دو نوع اصلی تقسیم میشـوند؛ امـواج مکـانیکی و امـواج الکترومغناطیسی. امـواج مکـانیکی در محیطهـای مـادی منتشر میشــوند و محیط را دســتخوش تغیــیر میکنند. به عنوان مثال امـواج صـوتی از طریق برخـورد مولکولهـای هــوا به یک‌دیگر منتشر میشــوند. اما در مقابــل، امــواج الکترومغناطیسی بــرای انتشــار نیــازی به محیط مــادی ندارند. آن‌ها شامل نوسانات متناوب میدانهای الکـتریکی و مغناطیسی هستند و میتوانند در خلأ نیز منتشر شـوند. اینگونه امـواج در طـولمـوج با یک‌دیگر متفـاوت بـوده و شامل امواج رادیویی، مـایکروویو، تـابش مـادون قرمـز، نور مرئی، تـابش فـوق بنفش، پرتـوی ایکس و پرتوهـای گاما میباشند. [31].

امـواج از لحـاظ راسـتای انتشـار نـیز به دو گـروه امـواج عرضی و امـواج طـولی تقسـیم میشـوند. امـواج عرضی زمـانی رخ میدهند که یک آشـفتگی، نوسـاناتی عمـود بر انتشار انتقال انرژی تولید کند و امواج طولی زمــانی که نوسانات موازی جهت انتشار انرژی باشد اتفاق میافتند. امـواج مکـانیکی از هر دو نـوع عرضی و طـولی میتوانند وجود داشته باشند، اما تمام امــواج الکترومغناطیسی در فضــای آزاد، از نــوع امــواج عرضی هســتند. در این‌جا به همین مقدار توضـیح مقـدماتی در مـورد امـواج فـیزیکی بسنده میکنیم.

با اســتفاده از اطلاق کلمهی شـــیء در آیهی شـــریفه، تسـبیح موجـودات نمیتواند منحصر به جانـداران باشـد؛ تا بگـوییم که تمـام موجـودات زنـده از خـود امـواج صـوتی

ساطع میکنند پس این امواج صوتی، مصداق تسبیح با زبان قال هستند. بلکه از نظر علمی نیز چون امواج صوتی از نوع امواج مکانیکی و طولی بوده و برای انتشار خود حتما به محیط مادی نیاز دارند و از طرفی میدانیم فواصل میان اجرام کیهانی با تقریب خوبی خلأ به حساب میآیند،[25]ـ امواج صوتی قابلیت تطبیق بر تسبیح را نخواهد داشت.

بررسی امواج الکترومغناطیسی به عنوان یک احتمال قوی برای تسبیح تمامی موجودات

با استفاده از قانون استفان-بولتزمان[1]ـ در ترمودینامیک در مییابیم که اجسام در دماهای مختلف از خود تابشهای گرمایی ساطع میکنند که رابطهی شدت تابش با دمای جسم بصورت زیر میباشد:

که در رابطهی بالا T دما برحسب کلوین، I شدت بر حسب وات بر متر مربع و s ثابت استفان-بولتزمان میباشد. [32]رابطهی بالا بخوبی نشان میدهد تا زمانیکه دما برحسب کلوین صفر نشود، تابش گرمایی مقداری غیر صفر خواهد داشت. به عبارت دیگر، هر جسمی در هر دمایی از خود تابش گرمایی ساطع میکند. از طرفی میدانیم که تابش گرمایی یک تابش الکترومغناطیسی است که توسط حرکات گرمایی ذرات باردار در ماده تولید میشود.[33]ـ بنابراین میتوان نتیجه گرفت که هر جسمی در هر دمایی (غیر از صفر کلوین) از خود امواج الکترومغناطیسی ساطع میکند. شاید بتوان مصداق تسبیح در تمام موجودات را همین امواج الکترومغناطیسی دانست؛ زیرا هم همگانی و در تمام هستی وجود دارند و هم این‌که مداوم و استمراری

هستند؛ همانطور که عبارت "یسبح" در آیهی شریفه افادهی استمرار میکند.

اما سوال مهمی پیش میآید و آن اینست که آیا دمای جسم هیچگاه به صفر کلوین خواهد رسید یا خیر؟

دمای صفر کلوین (به انگلیسی: Absolute zero)ـ به صفر مطلق معروف است. در واقع در این دما آنتروپی و آنتالپی صفر می‌شود. به طور دقیق این دما برابر 273٫15- درجهی سلسیوس (سانتی‌گراد) و یا 459٫67- درجهی فارنهایت است.[28]ـ قوانین ترمودینامیک بیان میکند که صفر کلوین با استفاده از فرآیندهای ترمودینامیکی قابل حصول نیست[30] و البته تا به امروز صفر کلوین بصورت تجربی نیز گزارش نشده است، هرچند دماهای کمتر از صفر کلوین گزارش شده است.[29]

نتیجهای که از مطالب علمی مذکور میگیریم اینست که تمام اجسام فیزیکی در هر جایی که هستند و هر دمایی که دارند (به غیر از صفر مطلق)، از خود امواج الکترومغناطیسی ساطع میکنند، و شاید این یکی از منحصربهفردترین ویژگیهاییست که در تمام اجسام فیزیکی جاری و ساری است. از آن‌جایی که خداوند متعال در آیهی شریفهی سورهی مبارکهی اسراء بیان میدارد که تمام موجودات تسبیح حضرت حق میکنند و استثنائی قائل نشده است، شاید بتوان گفت که اگر بخواهیم مصداقی طبیعی و فیزیکی برای تسبیح به زبان قال تمام موجودات قائل باشیم، نزدیکترین چیز همان امواج تابشی الکترومغناطیسیای است که در هر دمایی از هر جسمی ساطع میشود؛ زیرا:

1) تسبیح همگانی است، این امواج نیز از تمام موجودات ساطع می‌شود.

2) تسبیح کردن موجـودات، مسـتمر است و تشعشع این امواج نیز مستمر است.

3) این امواج مانند ذکر لسانی ما انسان‌ها از موجـودات به بیرون از آن‌ها صادر می‌شود و به عبارتی، ابراز وجود است. وجودی که بدون موجد نخواهد بود.

4) عبارت "لا تفقهـون تسـبیحهم" به معنـای عـدم فهم تسبیح موجودات توسط ماست نه عدم سـمع. این امـواج نیز با وجود این‌که قابل آشکارسازی می‌باشند اما این‌که این امواج با ویژگی‌های خاص خود، تسبیح باشند برای ما فهمش مشکل یا بطور کلی فهمش منتفیست.

بررسی دلالت واژگانی تسبیح بر صدورموج

زبـان پدیـده‌ای پویاست که در بسـتر زمـان و متـاثر از فرهنگ و تمدن انسـان‌ها تکامل می‌یابد. هرچه فرهنگ و تمـدن سـاده‌تر و بـدوی‌تر باشد زبـان آن فرهنگ نـیز ساده‌تر و دامنه لغات آن کوتـاهتر است. در فرآیند تکامل زبان طبیعتا ابتدا لغات برای اشیاء ملمـوس و محسـوس که در زندگی روزمره مورد استفاده بود وضع شـدند و با پیشـرفت عقل و اندیشه انسـان مفـاهیم غـیر مـادی و انتزاعی به حوزه لغات زبان راه یافتند. از این رو معـانی مـادی بر مفـاهیم انـتزاعی تقـدم زمـانی دارند و اگر در حوزه معنایی واژه‌ای معنایی مادی و چند معنای انتزاعی یافت شود، قهراً معنـای مـادی اولین مفهـومی است که واژه برای آن وضع شده آن‌گاه بنا به مناسبت و شباهتی

که آن معنای مـادی با معنـای انـتزاعی دارد دامنه معـانی لفظ، مفهوم انتزاعی راهم در برگرفته است.

واژه تســبیح از ریشه ســبح نــیز از این اصل مســتثنی نیست. بنــابر آن‌چه در لغت نامه‌ها آمــده تســبیح اول در معنای حرکت سریع و با آرمش و دورانی بوده است و از آن‌جا که اولین تســبیح کننــدگان پروردگــارِ در چــنین وضعیتی اورا تسـبیح گفته‌انـد، این واژه در معنـای تنزیه پروردگار به کار رفته است.

«شـهاب بن عبد ربه می‌گویـد، شـنیدم که امـام صـادق ع فرمود: ما درخت نبوت و معدن رسالت و محل آمد و شد فرشـتگایم و ما عهد خداوند و ذمه اوییم و ما ودیعه‌هـای پروردگار و حجت اوییم. نورهایی صف بسته گـرد عـرش بودیم و تسبیح می‌گفتیم؛ پس اهل آسمان با (پیروی از) تسبیح ما تسبیح بگفتند تا این‌که به زمین فـرود آمـدیم و اهل زمین با تسبیح ما تسبیح نمودند...»(قمی،1367: ج 2، 228)

در زیارت جامعه کبیره نیز چنین مفهومی آمده است:

«... خَلَقَکُمُ اللَّهُ أَنْوَاراً فَجَعَلَکُمْ بِعَرْشِهِ مُحْدِقِینَ حَتَّی مَنَّ عَلَیْنَا بِکُمْ فَجَعَلَکُمُ اللَّهُ «فِی بُیُــوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَــعَ وَ یُـذْکَرَ فِیهَا اسْـمُهُ...»«خداوند شـما را نورهـایی آفرید و طواف کنندگان گرد عرشش قرار داد تا این‌که بر ما منت نهاد و شما را در خانه‌هایی قـرار داد که خـدا اجـازه داده همواره محترم و با عظمت باشند و نام وی در هر بامداد و پسین در آن یاد شود...» (صدوق،1404: ج2، 613)

از آن‌جا انـوار اهل بیت ع در حـال طـواف گـرد عـرش به تنزیه پروردگـار مشـغول بودنـد، تسـبیح در معنـای تنزیه

خداوند از هرچه لایق او نیســـت، به کـــار رفته است. مصطفوی اصل این ریشه را حرکت در مسـیر حق بـدون انحراف دانسته است.(مصـطفوی، ج5، 21)ـ در حالی‌که کاربردهای مادّی این ریشه در معانی شنا در آب، حـرکت دستان اسب هنگام حرکت و حرکت دورانی سـتارگان در فلک است.(همو) راغب قید سـرعت را نـیز به معنـای حرکت در سیال(آب یا هوا) افزوده است.(392)

داود سلمان السعدی نیز در کتاب «اسرار الکون» با تکیه بر تطـابق رفتـار اشـیاء با مولفه‌هـای موجـود در معنـای لغـوی واژه، تسـبیح همه اشـیاء را تفسـیر می‌کنـد؛ او ویژگی‌هایی چون حرکت سـریع اما با طمانینه و منظم و غیر محسوس برای ما و به نـوعی هفتگانه در مسـیرهای دایره‌ای به دور خود و دیگری را از مولفه‌هـای مسـتتر در معنـای تسـبیح میداند. او این معـنی را از تلفیق معنـای سـبح و تسـبیح به دست آورده اسـت؛(2011، 79)ـ زیـرا بنابر آیات قرآن همه اشیاء عالم هم سبح دارند(یس:40) هم تسبیح (اسراء:44؛ حدید:1؛ نور:41).ـ آن‌گـاه نشـان می‌دهد، همه اشـیاء اعم از کـرات آسـمانی، ذرات اتمی، امـواج الکترومغناطیسـی، الکترونهـا،... چـنین رفتـاری دارند و تسـبیح آن‌ها بـدین معناست.(نک السـعدی،208-233)ـ سپس درباره جایگاه تسـبیح انسـان در میـان همه موجودات می‌گوید انسان علاوه بر تسبیح لسانی و قلبی همه وجـــودش و همه اعضـــاء و بافتها و ســـلولها و کروموزوم‌ها و ژنها و همه ذراتش تسبیح گوی خالق خود هسـتند. البته او اسـتفاده از مسـبحه (تسـبیح) دایـره‌ای شکل را در ذکر تسبیح و هم‌چـنین طـواف هفتگانه حـول کعبه را نشانه حرکات دوار اشیاء و کائنـات می‌داند. او با استدلالی دیگر سبح (ونه تسبیح) را برای همه موجـودات

ثـابت می‌کند. به این صـورت که السـبح و السـباحه تنها بـرای آب به کـار مـیرود و آب دریاها بر اثر بـاد همـواره متموج است و موج نیز حرکات نیم دایره‌ای بـالا و پـایین رونـده است که تولید صـدا هم می‌کند. از طـرفی همه انرژی‌هـای موجـود در جهـان چه محسـوس و چه غـیر محسـوس مـوج است. بنـابر این همه موج‌ها یعـنی همه کائنات سابحات لله هستند.

بنابر مطالب فوق تطبیق واژه تسبیح با مفهـوم مـوج که حرکتی دایره‌ای در محیط است، چندان دور نمی‌نماید.

نتایج

دیـدگاه اول در تفسـیر تسـبیح همگـانی موجـودات، شـعورمندی را بـرای همه موجـودات نمی‌پـذیرد و آثـار وجـودی اشـیاء را که دلالت بر نقص آنـان و کمـال خـالق آنان دارد، تسبیح این موجودات به زبان حال می‌شـمرد و خطـاب «لاتفقهـون تسـبیحهم» را به کـافران اختصـاص می‌دهد.

دیـدگاه دوم در تفسـیر تسـبیح همگـانی موجـودات، به شـعورمندی همه موجـودات معتقد است و سـخن گفتن آنـان را به زبـان قـال و به وجهه ملکـوتی آنـان نسـبت می‌دهد. بنابر این دیدگاه خطاب لاتفقهون متوجه عمـوم مـردم است و تنها بنـدگان خـاص که چشم و گـوش قلبشـان به روی ملکـوت گشـوده شـده از آن اسـتثناء شده‌اند.

دیدگاه سوم در تفسیر تسـبیح همگـانی موجـودات که در این مقاله ارائه شده، صـدور امـواج الکترومغناطیسی از اشـیاء را با تسـبیح اشـیاء تطـبیق می‌دهد. این دیـدگاه،

درباره شعورمندی اشیاء ساکت است؛ اما زبان تسبیح را زبان قال می‌داند و مخاطب لاتفقهون را به غیر عالمـان اختصـاص می‌دهد. یعـنی عمـوم انسـان‌ها پیش از کشف نظریه علمی مذکور مخاطب آیه خواهند بود.

[1] 1895-1900; named after Josef Stefan (1835-93) and Ludwig E. Boltzmann (1844-1906), Austrian physicists, who independently formulated the law.

منابع:

قرآن کریم

آلوسـی، محمـود (1415 ق)، روح المعـانی فی تفسـیر القرآن العظیم، چ1، بیروت: دارالکتب العلمیه.

ابن منظور، محمد بن مکرم(1426ق)، لسان العرب، چ1، بیروت: دارالکتب العلمیه.

بیدهنـدی،محمـد؛ تسـبیح موجـودات از دیـدگاه قـرآن، مشکوة» بهار و تابسـتان 1377ـ شـماره 58 و 59 (19 صفحه- از 196 تا 214)

جـوهری، اسـماعیل بن حمـاد (1426ق)، تـاج اللغة و الصحاح العربیة«الصحاح»، چ4، بیروت: دار احیاء الـتراث العربی.

رازی، فخرالـدین ابوعبدالله محمد بن عمر(1420)، مفاتیح الغیب، چ3، بیروت: دار احیاء التراث العربی.

راغب اصفهانی، حسین بن محمد (1412ق)، المفردات فی غریب القرآن، چ1، بیروت: دارالعلم (دمشق: الدار الشامیة).

زمخشری محمود (1407ق)، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، چ3، بیروت: دار الکتاب العربی.

السعدی، داود سلمان(2011ق)، اسرار الکون فی القرآن، چ4، بیروت: دارالحرف العربی.

صدوق، محمد بن علی بن بابویه (1404ق)، فقیه من لا یحضره الفقیه، چ2، قم: جامعه مدرسین.

طباطبایی، سید محمد حسین (1417ق)، المیزان فی تفسیر القرآن، چ5، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه‌ی مدرسین حوزه علمیه قم.

طریحی، فخرالدین(1375)، مجمع البحرین، چ3، تهران: کتابفروشی مرتضوی.

عطایی‌کچویی، ر.ع، مهرابی توانا، ع.(1380)، «ویروسهای صدادار»، مجله طب نظامی، دوره 3، شماره4.

فیض کاشانی، ملا محسن(بی‌تا)، تفسیر الصافی، چ2، تهران:انتشارات الصدر.

فخرالدین رازی، ابوعبدالله محمد بن عمر (1420ق)، مفاتیح الغیب، چ3، بیروت: دار احیاء التراث العربی.

فراهیدی، خلیل بن احمد (1415ق)، کتاب العین، چ2، قم: انتشارات هجرت.

قرشـــی، ســـید علی اکـــبر(1377ش)، تفســـیر احسن الحدیث، چ3، تهران: بنیاد بعثت.

قمی، علی بن ابراهیم(1367)، تفسـیر قمّی، چ4، قم: دارالکتاب.

کامی، محمدجواد،

مصـــــطفوی، حسن (1360ش)، التحقیق فی کلمـــــات القرآن الکریم، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

مغنیـه، محمد جـواد (بی‌تا)، التفسـیر المـبین، قم: بنیـاد بعثت.

مغنیه، محمد جواد (1424)، التفسـیر الکاشـف، تهـران: دار الکتب الاسلامیه.

مکـــارم شـــیرازی، ناصر(1374ش)، تفســـیر نمونـــه، چ1، تهران: دار الکتب الإسلامیة.

مطهری، مرتضی (1388ش)، مجموعه آثار، چ3، تهران: صدرا.

Boulanger, F.; Cox, P.; and Jones, A. P. (2000). "Course 7: Dust in the Interstellar Medium". In F. Casoli, J. Lequeux, & F. David. Infrared Space Astronomy, Today and Tomorrow. p. 251. Bibcode:2000isat.conf..251B

Unit of thermodynamic temperature (kelvin)"." SI Brochure, 8th edition. Bureau International des Poids et Mesures. 13 March 2010 [1967]. .pp. Section 2.1.1.5

Arora, C. P. (2001). Thermodynamics. Tata .McGraw-Hill. p. Table 2.4 page 43

Zielinski, Sarah (1 January 2008). "Absolute Zero". Smithsonian Institution. Retrieved 2012-.01-26

Merali, Zeeya (2013). "Quantum gas goes .below absolute zero". Nature

Guggenheim, E.A. (1985). Thermodynamics. An Advanced Treatment for Chemists and Physicists, seventh edition, North Holland, Amsterdam

https://en.wikipedia.org/wiki/Wave

https://en.wikipedia.org/wiki/Stefan-Boltzmann_law

https://en.wikipedia.org/wiki/Thermal_radiation

http://www.popsci.com/science/article/2010-...07/study-unveils-plant-nervou

تشکیل تمام اجسام از اتم

برای «صمد» در روایات و کلمات مفسران و اربـاب لغت معانی زیادی ذکر شده است.

- راغب در مفـردات می‌گوید: صـمد به معـنی آقا و بـزرگی است که بـرای انجـام کارها به سـوی او می‌روند و بعضی گفته اند: «صمد» به معنی چیزی است که تو خالی نیست، بلکه پر است.

در مقاییس اللغة آمده است که «صـمد» دو ریشه اصـلی دارد: یکی به معنی قصد است و دیگری به معنی صـلابت و اسـتحکام و این‌که به خداوند متعـال «صـمد» گفته می‌شود، به خاطر این است که بنـدگانش قصد درگـاه او می‌کنند و شاید به همین مناسبت است که معانی متعـدد زیر نیز در کتب لغت برای صـمد ذکر شـده است. شـخص بـزرگی که در منتهـای عظمت اسـت، کسی که مـردم در حوایج خـویش به سـوی او می‌رونـد، کسی که برتر از او چـیزی نیست و کسی که دایم و بـاقی بعد از فنـای خلق است.

و در حـدیثی می‌خـوانیم که محمد بن حنفیه از امـیر م-ؤمنـان علی7 دربـاره «صـمد» سـؤال کـرد حضـرت (7) فرمـود: تأویل صـمد آن است که او نه اسم است و نه جسم؛ نه مانند و نه شـبیه دارد و نه صـورت و نه تمثـال؛ نه حد و حـدود؛ نه محل و نه مکـان؛ نه کیف و نه این این‌جا و نه آن‌جـا؛ نه پر است و نه خـالی؛ نه ایسـتاده است و نه نشسـته؛ نه سـکون دارد و نه حـرکت؛ نه ظلمانی است نه نورانی؛ نه روحانی است و نه نفسـانی و در عین حـال هیچ محلی از او خـالی نیست و هیچ

مکـانی گنجـایش او را نـدارد؛ نه رنگ دارد و نه بر قلب انسانی خطور کـرده و نه بو بـرای او موجـود است. همه این‌ها از ذات پاکش منتفی است.

این حـدیث به خـوبی نشـان می‌دهد که «صـمد» مفهـوم بسیار جامع و وسیعی دارد که هر گونه صفات مخلوقـات را از سـاحت مقدسش نفی می‌کنـد؛ چـرا که اسم‌های مشخص و محدود و هم چنین جسمیت، رنـگ، بـو، مکـان، سکون، حرکت، کیفیت، حد و حدود و مانند اینهـا، همه از صـفات ممکنـات و مخلوقـات اسـت، بلکه غالبـاً اوصـاف جهان مـاده است و می‌دانیم خداوند از همه این‌ها برتر و بالاتر است.

در اکتشـافات اخـیر آمـده است که تمـام اشـیای جهـان ماده، از ذرات بسیار کـوچکی به نـام اتم تشـکیل یافته و اتم خـود نـیز مـرکب از دو قسـمت عمـده اسـت؛ هسـته مرکزی و الکترون‌هـایی که به دور آن در گـردش است و عجیب این‌که در میـان آن هسـته و الکترون‌ها فاصـله زیـادی وجـود دارد (البته زیـاد در مقایسه با حجم اتم) به طوری که اگر این فاصله برداشته شود، اجسام به قدری کوچک می‌شـوند که بـرای ما حـیرت‌آور است. مثلاً اگر فاصله‌های اتمی ذرات وجود یک انسان را بردارند و او را کـاملاً فشـرده کننـد، ممکن است به صـورت ذره‌ای درآید که دیدنش با چشم مشکل باشـد، ولی با این حـال، تمـام وزن بدن یک انسان را داراست؛ مثلاً همین ذره ناچیز 60 کیلو وزن دارد.

بعضی با اسـتفاده از این اکتشـاف علمی و با توجه به این‌که یکی از معانی «صمد» وجودی است که تو خالی و اجوف نیسـت، چـنین نتیجه گرفته‌اند که قـرآن می‌خواهد

با این تعبیر هرگونه جسمانیتی را از خـدا نفی کنـد؛ چـرا که تمـام اجسـام از اتم تشـکیل یافته‌اند و اتم تو خـالی است و به این تـــرتیب، آیه می‌تواند یکی از معجـــزات علمی قرآن باشد. ولی نباید فراموش کرد که «صمد» در اصل لغت به معـــنی شـــخص بـــزرگی است که همه نیازمنــدان به ســوی او می‌روند و از هر نظر پر و کامل است و ظاهراً بقیه معانی و تفسیرهای دیگری که بــرای آن ذکر شـده، به همین ریشه بـاز می‌گـردد (همـان، 27/ 440).

بررسی

همــان گونه که گذشــت، اعجــاز علمی در یک آیه قــرآن متوقف بر آن است که دلالت آیه بر مطلب علمی قطعی، روشن و صـریح باشـد؛ بنـابراین، اگر معنـای آیه تحمل وجــوه مختلف را داشــته باشــد، ادعــای اعجــاز نمی‌توان کرد مگر آن‌که قرینة روشـنی بر آن معنا وجـود داشته باشد. در آیة مذکور، کلمة «صمد» معانی متعـددی مثل جسم تو خـــالی، ســـید، قصد و... دارد. پس ممکن است گفته شود با توجه به قراینی چون آیـات قبل و بعد که موضـوع آن‌ها صـرفاً توحید اسـت، اشـاره به اتم‌هـای توخالی مادی را از ارتکـاز ذهـنی مخاطبـان حـتی پس از کشف اتم دور می‌کند.

تجسم اعمال

تجسم اعمال مسئله‌ای است که در هر یک از حوزه‌های کلام، فلسفه، اخلاق و عرفان به نوعی مطرح بوده است. بسیاری به اثبات آن پرداخته و سخت از آن طرفداری کرده‌اند، برخی نیز آن را دور از حکم عقل شمرده و به انکار آن برخاسته‌اند. هر چند خود عنوان تجسم اعمال در آیات و احادیث دیده نشده ولی بی‌گمان خاستگاه آن آیات کریمه قرآن و احادیث شریفه صادره از اهل بیت عصمت علیهم السلام است.

در قرآن و روایات در مورد اعمال انسان، اعم از اعمال ظاهری و باطنی و نقش آن در جزای اخروی، مطالبی آمده که دانشمندان از آن به تجسم اعمال/[1]ـ یا تجسد اعمال/[2]ـ و یا تمثل اعمال/[3]ـ و نظایر آن/[4]ـ تعبیر کرده‌اند. این مسئله از این نظر حائز اهمیت است که میتواند به شبهه‌های که پیرامون کیفر برخی از اعمال وارد است، پاسخ قانع کننده‌ای ارائه دهد.

تعریف

تجسم اعمال به معنای به شکل، جسم و پیکر در آمدن موجودات غیرمادی مانند عقاید، اخلاق و اوصاف، افعال و آثار انسان است/[5]ـ "قرآن و روایات دلالت دارند بر این که هر عملی که انسان در این جهان انجام می‌دهد دو صورت و دو ظهور و دو هویت دارد و با یکی از آن‌ها در این دنیا تمثّل می‌کند و با دیگری در آخرت مثلاً نماز در این دنیا عبارت است از یکسری از ذکرها و حرکات که هویت دنیوی نماز را تشکیل می‌دهند ولی همین نماز در آخرت ظهور دیگری دارد و هم‌چنین است اعمال

ناشایست."/[6]. زیرا اقتضای این عالم آن است که عمل به این صورت جلوه کند و اقتضای عالم آخرت آن است که عمل به شکل اصلی و واقعی خود ظاهر شود. علامه طباطبایی در تفسیر آیه 19 سوره احقاف می‌فرمایند: ولکلّ درجات ممّا عملوا ولیوفیّهم اعمالهم و هم لایظلمون. صدر آیه از نوعی نسبت خاص حکایت می‌کند و عبارت میانی از اتحاد بین عمل و جزای آن و ذیل آیه از جزای عادلانه که در واقع سبب نسبت و اتحاد مذکور است. آیات بسیار دیگری وجود دارند که دلالت می‌کنند بر این که اعمال خیر و شرّ انسان به عینه به وی برگردانده می‌شوند/[7]

نظرات مختلف پیرامون تجسم اعمال

نسبت به مسئله تجسم اعمال میان بزرگان اختلاف است. گروهی این نظریه را پذیرفته و گروهی آن را رد کرده‌اند. در میان قائلان به این مسأله، سه نظر عمده وجود دارد:

"عذاب و نعمت‌ها در آخرت، در واقع همان تجسم اعمال و ملکات فاعل آن‌هاست؛ طبق این نظریه هر عملی که انسان در دنیا انجام می‌دهد، بدون تردید نتیجه انگیزه و نیّاتی است که در جانش نقش بسته است. به فرموده قرآن: «...کُلٌّ یَعْمَلُ عَلَی شَاکِلَتِهِ...»/[8]ـ هر انسانی طبق نیات و تفکرات شکل یافته خود عمل می‌کند. اساس کار اندیشه و انگیزه است. عملی که با انگیزه‌های پست حیوانی و یا نیّات و اهداف متعالی انجام می‌گیرد، تصویری در صفحه روان از خود باقی می‌گذارد. اگر این عمل تکرار نشود به تدریج آن صورت نفسانی کمرنگ و محو می‌شود ولی اگر تکرار شد تدریجاً پرورش یافته و

به شکل ملکه راسخه درمی آید و در صحیفه جان انسان ماندگار می‌شود و پس از مرگ تجسم عینی پیدا می‌کند.

نظریه دوم آن است که هر عملی دو چهره دارد یک چهره ظاهری که گاه در این دنیا آمیخته با لذت و رفاه و ثروت است ولی چهره دیگری به عنوان صورت ملکوتی و باطنی است که در قیامت ظاهر می‌شود.

نظر سوم قول به تفصیل است. طبق این عقیده، برخی از عقاب و ثواب‌ها در حقیقت همان عمل انسان و تجسم آن‌هاست، (نظریه تجسم اعمال) ولی بعضی دیگر جزای اعمال انسان است (و نه تجسم اعمال)."/[9]

اما "گروهی دیگر از مفسران و متکلمان اسلامی تجسم اعمال را غیرممکن دانسته و همه آیات و روایات دالّ بر آن را به گونه‌ای تأویل کرده‌اند. عمده دلیل آنان بر این مدعا این است که اعمال انسان از مقوله اعراض می‌باشد. بنابراین از نظر ایشان نظریه تجسم اعمال مواجه با یک اشکال است و آن اشکال این که: وجود عرض قائم به خود نیست و چون اعمال و افعال انسان از مقوله اعراض بوده و وابسته به انسان هستند، در نتیجه پس از تحقق یافتن نابود می‌شوند و دیگر چیزی نیست تا اعاده گردد، در حالی که بنابر نظریه تجسم اعمال، خود اعمال بدون تکیه بر جوهر تحقق می‌یابند و این امری غیرممکن است.

علامه مجلسی پس از نقل نظریه شیخ بهایی درباره تجسم اعمال می‌گوید: محال دانستن انقلاب عرض به جوهر در این دنیا و ممکن دانستن آن در سرای دیگر نوعی سفسطه است؛ زیرا دو نشئه دنیا و آخرت با هم

تفاوتی ندارند مگر این که مرگ و احیاء دوباره، میـان آن دو فاصـله ایجـاد کـرده است و این تفـاوت نمیتواند وجه اختلاف احکام یاد شده باشد/[10]

جـــواب آن است که این اشـــکال به سه دلیل بر نظریه تجسم اعمال وارد نیست؛ اول آن که به مقتضای براهین عقلی آن‌چه تحقق یافت و لباس هستی بر تن کرد، دیگر به هیچ وجه معـدوم نمیگـردد و در آن مرحله و در ظـرف خـــود که تحقق یافته است همیشه بـــاقی خواهد ماند و عـارض شـدن عـدم بر آن از قبیل اجتمـاع وجـود و عـدم است که محال بودن آن بـدیهی است/[11]ـ دلیل دوم آن که قرآن می‌فرماید: همه‌چیز در امام مبین ثابت و بـاقی است و اعمـــال انســـان هم از این حکم کلی مســـتثنی نخواهد بـــود. چنـــان که می‌فرماید: از علم پروردگـــار تو حـــتی هم وزن ذره‌ای از آن‌چه در زمین و آســـمان است پنهان نیست و نه چـیزی کوچکـتر از آن و نه برگـتر از آن نیست مگر آن که در کتـاب مـبین ثبت و محفـوظ است/[12]ـ و بـالاخره آخـرین جـواب آن که هر چند ما به معـاد جسـمانی معتقـدیم لکن معـنی این سـخن آن نیست که همه قوانین مربوط به نظام دنیوی در حیات اخـروی نـیز جریـــان خواهد داشت (کلام علامه مجلسی) زیـــرا نظـــام این عالم نظام مادی و نظام عالم آخرت، نظام معنوی و روحـــانی تـــام است و بین این دو ســـنخیتی نیست تا بخواهیم بگوییم قوانین در هر دو عالم یکی است/[13]

پس ممکن است قوانیـــنی در این دنیا حـــاکم باشد که در عالم دیگر کاربردی نداشته باشد و یا بالعکس ولذا سـخن علامه مجلسی وجهی ندارد. از طـرفی دیگر بـرخی دیگر از بزرگـــان/[14]ــ قائلند به این که علم و عمل از ســـنخ

اعراض نیستند زیرا علم سازنده روح و عمل سازنده بدن است و بــدنهای دنیــوی و اخــروی در طــول یک‌دیگرند و تفاوت به نقص و کمال است/[15]

تجسم اعمال در آیات و روایات

تجسم اعمـــال یک حقیقت قـــرآنی است که در آیـــات و روایات متعددی به آن اشاره شده است. دو نمونه از این آیات و روایات را یادآور می‌شویم:/[16]

لقمان حکیم در نصایح خود به فرزنـدش فرمـود: «یَا بُنَیَّ إِنَّهَا إِن تَکُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِّنْ خَرْدَلٍ فَتَکُن فِی صَخْرَةٍ أَوْ فِی السَّمَاوَاتِ أَوْ فِی الْأَرْضِ یَـأْتِ بِهَا اللَّهُ...»/[17]ـ فرزنـدم هر کاری که انسان انجام دهد هر چند به اندازه ســنگینی خــردلی در میــان صــخره‌ها و یا آســمان‌ها و زمین باشد خداوند آن را در روز رستاخیز می‌آورد. از ظــاهر این آیه شــریفه نــیز بــرمی آید که خداوند خــود عمل انســان را می‌آورد و آن را ملاک پــاداش و یا کیفر قــرار می‌دهد/[18]

هم‌چــنین در حــدیث است که امــام بــاقر علیه الســلام فرمود: «تعلّموا القـران فـانّ القـران یـأتی یـوم القیامه فی احسن الصوره»./[19]ـ «قرآن را بیاموزید پس همانا قرآن روز قیامت در بهترین صورت حاضر می‌شود».

تجسم اعمال از منظر عقل

صدرالمتالهین در توضـیح و تقـریب این مطلب که چگونه اعمال و صفات نفسانی، بسان دیگر حقایق عـالم وجـود در مــواطن گونــاگون دارای ظهورها و آثــار گونــاگون هســتند به ظهــور آب یا جسم مرطــوب در سه مــوطن

خارج، خیال و عقل به سه صورت متفاوت مثـال زده می-نویسد: چنان که اگر جسم نمناکی را روی ماده خشک نم پذیری بگذارند، آن ماده رطوبت می‌پذیرد و به شـکل‌های گونـاگون درمیآیـد؛ اگر همین جسم نمنـاک را روی عضو حسّـی، مانند چشم بگذارند بر فـرض پـذیرفتن صـورت، دیگر شـــکل نمی‌پـــذیرد- با این که رطـــوبت در آن اثر گذاشـته و او هم این اثر را پذیرفته است- بلکه صـورتی از آن در خیـال انسـان نقش میبنـدد. قـوه عاقله هم از رطوبت اثر میپذیرد، لکن این اثر غیر از اثر سابق، یعـنی به صورت کلی خواهد بود. به عبارت دیگر اثر رطـوبت بر عقل این نیست که آن را خیس کند یا به آن شـکل دهـد؛ بلکه عقـــل، مـــاهیت رطـــوبت را به صـــورت کلی درک می‌کند.

بنـــابراین یک شـــیء مرطـــوب در سه جـــا، سه گونه اثر می‌گذارد: نخستین بار تأثیر جسـمانی در اجسـام. دومین تأثیر، صورت محسوس و متخیل در نـیروی حس و خیـال و ســـومین اثر صـــورت کلی عقلی، در نـــیروی عقل/[20]ملاصـدرا با تشـبیه مـذکور خواسـته اسـت، اختلاف ظهور و تفاوت بـروز یک مـاهیت را در عـوالم مختلف به ذهن نزدیک سازد. طبق بیان وی همانطور که یک ماهیت مادی (مثل رطوبت در مثال مذکور) در مواطن گونـاگون دارای آثار و جلوه‌های گوناگونی اسـت، صـفات، نیّـات و ملکات انسان نیز در جاهای مختلف، دارای آثـار و لـوازم مختلف هســتند. از این رو اشـکالی نـدارد که بگـوییم، صفات و ملکات انسـانی که در این جهـان دارای شـکل و آثار خاصی هستند در عالم برزخ و قیامت به صورت روح و ریحان یا به صورت مار و کـژدم و... ظـاهر میشـوند./[21]. (تفاوت آثار و صورت در مواطن گوناگون)

ملاصدرا این مسأله را به نحوی دیگر مـورد بررسی قـرار داده است. او می‌گوید: شـکی نیست که هر عملی هم در نفس و هم در خارج دارای اثـری است و همـان طـور که اعمال و رفتار هر کس در خارج دارای آثار وجودی خـاص است، در نفس نـیز اثـری میگـذارد که مجموعه ملکـات و فضـائل و رذائل نفسـانی، محصـول اعمـال و رفتـار و بالجمله، اکتسابات انسان است.

از طـرف دیگر هر یک از ملکـات نفسـانی، در هر یک از مواطن، دارای ظهور و اثری است که نحوه اثر آن در هر یک از مواطن متفـاوت است و همـان طـوری که اعمـال خارجی در نفس اثر می‌گذارنـد، ملکـات نفسـانی نـیز در خارج اثر می‌کنند و آثاری از فضائل و رذائل نفسـانی در خارج حاصل می‌شود.

مثلاً غضـب، کـبر، عجب، حسـادت و غـیره که از گناهـان نفسانی هستند، آثـاری از آن‌ها در خـارج ظـاهر میشـود. یکی از مواطن، موطن آخرت است و بعید نیست که مثلاً غضب که یکی از ملکـات و صـفات نفسـانی است در نشأت آخرت به صورت آتش مجسم شود و صـاحب آن را بسـوزاند و همین طـور جـود، علم و سـایر صـفات که از کیفیات نفسانی‌اند، به صورت سلسبیل درآیند و بـالاخره ملکات فاضله و رذائل که از مکتسبات نفسانی بوده و از آثـار و اعمـال انسـان اسـت، در عـالم دنیا بعینه و در نشـئات دیگر مجسم شـوند و نتیجه عمل هر کس بـدین طریق بـرای او نمـودار شـود/[22]ـ وی در مسـأله تجسم نیات و افکار نیز چـنین میگوید:[23]ـ آیـات قـرآن بر این نکته تأکید دارند که حیـات حقیقی انسـان پس از مـوت و گذر از این زنـدگی مـادی، سـیر فکـری و حـرکت معنـوی

اوست نه اعمـــال نیک و بد و آن‌چه زیر بنـــای زنـــدگی انسـان را در آخـرت میسـازد همـان اعتقـادات اوست نه اعمـال به تنهـایی زیـرا عمل در واقع محصـول و ثمـره اعتقــادات و علم انســان اســت؛ چنانکه حق تعــالی مي‌فرماید: «إِلَيْـــهِ يَصْـــعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَـــلُ الصَّـــالِحُ يَرْفَعُهُ».[24]

پانویس

شیرازی صدرالدین، عرشیه، تصحیح و ترجمه غلامحسـین آهنی، انتشارات مولی، تهران، 1361، ص 282.

نـراقی، محمدمهـدی، جـامع السـعادات، تصـحیح و تعلیق سید محمد کلانتر، انتشارات اسماعیلیان، چـاپ سـوم، ج 1، ص20.

خمیــنی، روح اللــه، چهل حــدیث، موسسه تنظیم و نشر آثار امام، قم، 1373، ص439.

بهـــایی، محمد عـــاملی، اربعین، انتشـــارات صـــابری، 1357ش، صص202-465.

جوادی آملی، عبدالله، تفسیر موضـوعی قـرآن، معـاد در قرآن، انتشارات اسراء، 1381، ج5، ص47.

سـبحانی، جعفـر، معادشناسی در پرتو کتـاب و سـنت و عقـل، ترجمه علی شـیروانی، انتشـارات الزهـرا، 1370، ص111.

طباطبایی، محمدحسین، انسان از آغـاز تا انجـام، ترجمه و تعلیقات صـادق لاریجـانی، بوسـتان کتـاب، 1387، ص 168.

سوره اسراء، 84.

شریعتی سبزواری، محمدباقر، معاد در نگاه عقل و دین، بوستان کتاب، 1385، ص 386-388.

مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، دار احیاء التراث العربی، 1403ق، ج7، ص229 و 230.

سبحانی، جعفر، منشور جاوید، ج9، پیرامون معاد و روز بازپسین، موسسه سیدالشهدا، 1369، ص417.

سوره یونس 61، سوره سبأ، 3.

ر.ک منشور جاوید، ج9، همان، صص 419-421.

منظور علامه حسن حسن زاده آملی است.

حسن زاده آملی، حسن، تعلیقات بر آغاز و انجام خواجه نصیرالدین طوسی، انتشارات فرهنگ و ارشاد اسلامی، 1374، چاپ چهارم، ص84.

برای نمونه رجوع شود به آیات سوره یونس 61، سوره سبا 3، سوره آل عمران 30، سوره حدید 13 و هم‌چنین محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، دارالاحیاء التراث بیروت 1403، ج71، ص290 و نیز محمد محمدی ری شهری، میزان الحکمه، دارالحدیث، 1416 ق، ج3، ص2139.

سوره لقمان، 16.

ر.ک ربانی گلپایگانی، علی، عقاید استدلالی، انتشارات نصایح، 1380، ج2، ص290.

نمازی، علی، مستدرک سفینه البحار، دفتر انتشارات اسلامی، ج6، ص395.

صدرالمتالهین، العرشیه، ص 282.

شـــیرازی، صـــدرالمتالهین، الشـــوهد الربوبیـــه، مرکز الجامعی للنشر، مشهد، 1360، ص329

ر.ک المبــدا والمعــاد صــدرالمتالهین، انتشــارات انجمن حکمت و فلسفه ایران، تصـحیح اسـتاد آشـتیانی، 1354، ص412.

شیرازی، صدرالمتالهین، اسـرار الایـات، انجمن حکمت و فلسفه، تهران، 1360ش، ص3.

سوره فاطر، 10.

شگفتی‌های آفرینش و اسرار هستی

شگفتی‌های آفرینش و اسرار هستی بی‌کران هستند، به نقطه‌ای دنیا و کائنات که نگاه کنید از بدن انسان‌ها تا آسمانف شگفتی‌های آفرینش را می‌بینید.

موارد زیر نمونه‌هایی کوچک از شگفتی‌های آفرینش هستند.

رنگین کمان

رنگین کمان یک پدیده هواشناسی است که در اثر انعکاس، انکسار و پراکندگی نور در قطره‌های آب ایجاد و سبب ایجاد طیف نوری در آسمان می‌شود.

این طیف نوری به شکل دایره است، اما افراد در سطح زمین آن را به شکل نیم دایره مشاهده می‌کنند.

رنگین کمان در مکان‌هایی که تابش مستقیم نورخورشید وجود دارد به وجود می‌آید.

رنگ‌های رنگین کمان از قسمت بیرونی قرمز، نارنجی، زرد، سبز، آبی، نارنجی و بنفش است و رنگ سفید یا مشکی در آن وجود ندارد.

رنگین کمان می‌تواند در اثرباران، هوای غبار و مه‌آلود و حتی بر روی شبنم روی گل‌ها ایجاد شود، در اطراف آبشار و چشمه‌ها رنگین کمان تشکیل می‌شود.

خلبان‌ها و مسافران هواپیماها می‌توانند رنگین کمان را به شکل یک دایره 360 درجه مشاهده کنند.

آتشفشان

آتشفشـان‌ها نـیز یکی دیگر از نشـانه‌ها و شـگفتی‌های آفرینش هستند، بـرخی از کوه‌ها آتش فشـانی هسـتند و در اثر شـکاف پوسـته‌های مرکز زمین، مـواد مـذاب از دهانه آتش فشان خارج می‌شود.

آتش فشـان‌ها در منـاطقی از زمین وجـود دارند که صفحه‌های تکتونیکی درآن‌جا دارای واگرایی یا همگـرایی است. بیشـتر آتش فشـان‌ها در زیر آب دراقیانوس‌ها قـرار دارنـد، اما بـرخی از آن‌ها نـیز درخشـکی دیـده می‌شوند.

دربرخی نقاط اقیانوس آرام زنجیره‌ای از آتش فشـان‌ها وجـود دارد که در زمـان فـوران آتش فشـانی به تـرتیب گدازه‌های مذاب از آن‌ها خارج می‌شود که حـتی منجر به ایجاد جزیره می‌شوند.

آتش فشان‌ها اطلاعات زمین شناختی بسـیار مفیـدی در اختیـار دانشـمندان قـرار می‌دهند و با بررسی گـدازه‌ها دانشـمندان می‌توانند جنس فلزهـای لایه‌هـای درونی زمین را شناسایی کنند.

برخی از گدازه‌ها که به آن‌ها ماگما نـیز گفته می‌شـود از عمق سه هزارکیلومتری به سطح زمین راه پیدا می‌کنند.

کهکشان راه شیری

کهکشـان راه شـیری یکی از شـگفتی‌های آفـرینش و منظومه شمسی نـیز جـزئی از آن است. با اسـتفاده از تلسـکوپ از زمین می‌تـوان به مطالعه کهکشـان راه شـیری پـرداخت که در شب به شـکل زنجـیره‌ای از ستارگان شناسایی می‌شود.

تا سال 1920 میلادی دانشمندان گمان می‌کردند که راه شـیری تنها کهکشـان جهـان و حـاوی همه سـیاره‌ها و سـتارگان اسـت، اما مطالعه‌هـای بعـدی نشـان داد که کهکشـان‌های بسـیار زیـادی در فضا وجـود دارند و همه روزه دانشـمندان با اسـتفاده از ابزارهـای تخصصی کهکشان‌های بیشتری را کشف می‌کنند که در فاصله‌های بسیار دوری از زمین قرار دارند.

کارشناسـان تخمین می‌زنند که در کهکشـان راه شـیری حـداقل 100 میلیـارد سـیاره و 400 الی 100 میلیـارد ستاره وجود دارد.

متاسفانه آلودگی هوای سـطح کـره زمین سـبب شـده تا بیش از یک سـوم جمعیت کـره زمین که درشـهرهای صـنعتی زنـدگی می‌کنند قـادر به تماشـای راه شـیری در شب نباشند. بهترین مکان برای رصد سـیاره و سـتارگان بیان‌ها و مناطق مرتفع هستند.

در راه شیری ستاره‌های درخشان و نـیز سـیاه چاله‌هـای زیـادی وجـود دارد و وجـود مـاده تاریک در فضا سـبب انبساط و بزرگ شدن راه شیری می‌شود.

راه شـیری تنها یکی از شـگفتی‌های آسـمان است و در فضا هـزاران کهکشـان، سـتاره، صـورت فلکی، سـیارک، سیاه چاله، کمربندهای سـتاره‌ای و مـواردی از این دست وجـود دارند و دانشـمندان اعتقـاد دارند که حـتی امکـان وجود حیات فرازمیـنی نـیز وجـود دارد و به دنبـال یـافت نشانه‌هایی از حیات حتی در سطح میکروبی هستند.

خرس آبی

خرس آبی، جانداری میکروسکوپی و بسیار کوچک، اما با ویژگی‌های شگفت انگیزی است. این‌جاندار با نـام علمی تـاردیگرادا (Tardigrada)ـ یا خـرس آبی نـیز شـناخته می‌شـود ابتـدا درسـال 1773 میلادی کشف شـده است. این‌جانـدار در بیشـتر منـاطق کـره زمین از قله کوه‌ها تا عمق دریاهـا، جنگل‌هـای اسـتوایی و حـتی قطب جنـوب یافت می‌شود.

این‌جاندار با شرایط آب و هوایی بسـیار سـازگار است و می‌تواند در درجه حرارت منفی 272 درجه سانتیگراد به مدت چند دقیقه زنده بماند.

فشـــار در عمق اقیانوس‌ها به انـــدازه‌ای زیـــاد است که انسان و حتی آبزیان قـادر به تحمل آن شـرایط نیسـتند، اما این‌جاندار به آسانی درآن مناطق زندگی می‌کند.

کارشناســـان با مطالعه بـــرروی این‌جانـــدار دریافتند می‌تواند بـرای مـدت بیش از 30 سـال بـدون آب یا غـذا زنده بماند.

طول آن‌ها درحدود نیم میلی مـتر و دارای چهـار جفت پا هسـتند و پاهـای آن‌ها دارای چنگک‌هـایی بـرای حـرکت و خوردن مواد غذایی است.

این‌جاندار هیچ ارگان تنفسی ندارد و تنها از راه دهان به تغذیه سـلول‌های گیـاهی، جلبک‌ها و بی‌مهرگـان کوچک می‌پـــردازد. این‌جـــانور هم‌چـــنین دارای یک جفت چشم است که برای شناسـایی محیط و حـرکت از آن اسـتفاده می‌کند.

کارشناســـان اعتقـــاد دارند شـــگفتی‌های فـــراوانی درخصـــوص این‌جانـــدار بســـیار کوچک وجـــود دارد که می‌تواند برای حفظ سلامتی انسان‌ها و درمان بیماری‌ها مورد استفاده قرار گیرد.

تحقیقات ناسا معجزه شق القمر را تأیید می‌کند

آیــات اولیه ســوره قمر حــاکی از این است که مــاه در گذشــته شـکاف عظیمی برداشــته و دو نیم شــده است و عکس‌هایی که توسط فضانوردان موسسه ناسا از سطح کــره مــاه گرفته شــده است شــکاف‌هایی را بر روی این کره نشان می‌دهد که وقــوع این معجــزه عظیم را اثبــات می‌کند.

به گــزارش خــبرگزاری قــرآنی ایــران (ایکنا)، متن فــوق بخشی از ســخنان آیت الله بی‌آزار شــیرازی در نشست «شق القمر معجـــزه پیـــامبر اعظم (ص) با اســـتناد به تحقیقـــات ناسا» است که به همت معـــاونت فـــرهنگی دانشــگاه آزاد اســلامی (مرکز پژوهش‌ها و فعالیت‌هــای قــرآن و عــترت)، 12 مهرمــاه در نمایشــگاه بین المللی قرآن کریم برگزار شد.

متن کامل ســخنرانی ایشــان در این نشست بــدین شــرح است:

دکتر عبـدالکریم بی‌آزار شـیرازی با قـرائت آیه «اقْتَـرَبَتِ السَّاعَةُ وَانشَقَّ الْقَمَرُ» گفت: همان طــور که می‌دانید در قــرآن ســوره‌ای به نــام «قمر» آمــده است. ابتــدای این ســوره در مــورد معجــزه بــزرگی است که توسط پیــامبر (ص) بــرای مــردم مکه ارائه شــده است و آن مســأله این است که مـــردم مکه مانند ســـایر امم پیشـــین وقـــتی با معجزات طــبیعی مواجه می‌شــدند آن را حمل بر ســحر و جــادو می‌کردند تا این که مطــرح کردند که چگونه متوجه شدیم که او پیامبر (ص) است؛ زیرا هر کاری که او انجام می‌دهد می‌گویند سحر است.

وی گفت: در این رابطه سران قریش گفتند که سحر جادو در آسمان کارگر نیست بیایید یک معجزه آسمانی از پیامبر (ص) بخواهیم، نزد حضرت رسول (ص) رسیدند و گفتند: اگر تو واقعاً پیامبر خدا هستی و کارهایت گرو جادو نیست، ماه را دو نیم کن. حضرت (ص) فرمودند: اگر من از خدا بخواهم و خداوند این کار را انجام دهد آیا واقعا مسلمان می‌شوید؟ پاسخ دادند: بله.

وی افزود: ماه در حالت بدر بود که سبب هنگام پیامبر (ص) با سران قریش در طبیعت رفتند و پیامبر آن‌جا از خداوند متعال درخواست کردند که ماه شکافته شود و این معجزه را مردم مشاهده کنند.

با این دعا ماه شکافته شد به طوری که از میان دو نیمه ماه کوه احر را مشاهده می‌کردند زمانی که این منظره را مشاهده کردند ابوجهل که عناد نسبت به پیامبر (ص) می‌ورزید گفت: ما مطمئن نیستیم که این سحر نباشد، ما صبر می‌کنیم تا مردمانی که از صحرا باز می‌گردند بیایند و از آن‌ها بپرسیم که آیا این صحنه را دیده‌اند یا نه؟ و اگر گفتند که دیدیم پس جادو نیست پس از مدتی افرادی از صحرا بازگشتند و مورد سئوال قرار گرفتند و در پاسخ گفتند آری ما دیدیم که ماه دو نیم شده است در عین حال برخی دست از عناد برنداشتند.

وی در ادمه سخنانش گفت: در این زمینه آیات اولیه سوره قمر نازل شده است آن‌چه که این آیات بیان می‌کند این است که ماه در گذشته شکاف عظیمی برداشته است و دو نیم شده است و صریحا می‌فرماید: «وَانشَقَّ الْقَمَرُ» دوم این‌که شکاف آن قدر بزرگ است که به عنوان آیت خدا یا معجزه الهی یاد شده است «و

إن یروا آیة اگر ببیند این آیت و معجـزه الهی» راه سـوم برخی شکافته شدن ماه را مشاهده کردند؛ اما این را باز به حسـاب سـحر و جـادو گذاشـتند و «وَ یقُولُـوا سِـحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ» بـرخی این معجـزه را تکـذیب کردند و «وَ کَـذَّبُواْ بِآیاتِنَا» و بسـیاری فعل گذشـته «انشَـقَّ» را به فعل مضـارع که در آینـده است تفسـیر کردند و این دو نیم شدن به عنوان یکی از آثار ظهور صورت می‌گیرد.

وی گفت: اما این معجزه مانند معجـزه قـرآن یک معجـزه باقیه شده؛ زیرا بزرگ‌تـرین امتیـاز دین اسـلام این است که معجـزه دارد، شـما اگر از یک یهـودی یا یک مسـیحی بپرسـید که آیا شـما معجـزه‌ای در دست دارید که نشـان دهد دینتـان بر حق است می‌گویند ما عصـای موسی (ع) را نداریم که به شـما نشـان دهیم چگونه اژدها می‌شـود. مسیحیان نـیز می‌گویند ما حضـرت عیسی (ع) را نـداریم که برای شما مرده را زنده و یا مریض را شفا دهد تا این که شما متوجه شوید.

وی افزود: اما اگر از یک مسلمان بپرسند شـما دلیلی بر حقـانیت دینتـان دارید پاسخ می‌دهند من یک معجـزه‌ای داریم که معجزه باقیه است و مطالب بسـیار مختلفی را در زمینه‌هـای متفـاوت بیـان کـرده است که امـروزه دانشـمندان می‌توانند آن را مشـاهده کنند یکی دیگر از معجزات پیامبر (ص) و آثارش را فضانوردانی که با آپولو به کـره مـاه رفتند مشـاهده کردند و سـال‌ها در رابطه با آن مطالعه و تحقیق کرده‌اند که بحث امشب ما در این باره است.

وی گفت: در این زمینه شخصـیتی به نـام دکـتر «دیوید پیت کـوک» که هم اکنـون رئیس کرسی حـزب اسـلامی

بریتانیا است می‌گوید: من به وسیله آیه «اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانشَقَّ الْقَمَرُ» مسلمان شدم.

وی می‌گوید: من علاقه مند به مطالعه ادیان تطبیقی بودم درباره همه ادیان مطالعه کردم به دین اسلام رسیدم، دوستی مسلمان داشتم به او گفتم من می‌خواهم در رابطه با اسلام تحقیق کنم، قرآنی با ترجمه انگلیسی به من داد و من خوشحال شدم. شب هنگام همین که قرآن را ورق می‌زدم نظرم جلب سوره قمر شد آن را باز کردم ببنیم قرآن درباره ماه، چه گفته است دیدم قرآن بیان کرده «اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانشَقَّ الْقَمَرُ» آن قدر به فکر فرو رفتم و از خدا پرسیدم، بر فرض ماه شکافته شد چگونه دو مرتبه به حالت اولی بازگشت هرچه به فکرم مراجعه کردم برایم قابل هضم نبود به طوری که از قرآن منزجر شدم و آن را کنار گذاشتم و این آیه مرا از مطالعه قرآن منصرف کرد.

وی ادامه می‌دهد: از آن‌جایی که کارم خالصانه بود. چند شب بعد تلویزیون برنامه‌ای را دیدم که سه فضانورد را نشان می‌داد که مطالعات خود را در روی کرده ارائه می‌کنند. مجری برنامه این سوال را از فضانوران می‌پرسید که شما بودجه بسیار سنگینی را به کره ماه بردید در صورتی که در کره زمین این همه مردم نیازمند هستند آیا بهتر نبود این پول‌ها را خرج مردم کره زمین می‌کردید؟ فضانوردان در پاسخ گفتند: پول‌هایی که ما خرج این سفرها کردیم به بی‌راهه نرفته است بلکه ما به یک حقایقی دست یافتیم که اگر چندین برابر این پول را خرج می‌کردیم باز هم ارزشمند بود. مجری می‌گوید این حقیقت چه بود این همه ارزش داشت؟، آن‌ها گفتند:

ما از قبل با رصد کـردن مـاه شـکاف‌هایی را بر روی این کره مشاهده کرده بـودیم؛ اما به هیچ وجه نمی‌توانسـتیم در رابطه با آن‌ها اظهارنظر کـنیم تا این که به کـره مـاه رفتیم و توسط آپولوی 10 ،عکس برداری کردیم و ما از فاصـله 14 کیلومـتری تصـاویری را مشـاهده کـردیم که این‌ها به خـوبی نشـان می‌داد که این مـاه در گذشـته یک شکاف عظیمی برداشته است و زمانی که با آپولـوی 11 بر سطح کره ماه فرود آمـدیم از نزدیک این شـکاف‌ها را مشـــــاهه کـــــــردیم. آن‌ها ادامه دادند و گفتند ما اگر می‌خواستیم این مسائل را برای مردم بیـان کـنیم کسی حـرف ما را نمی‌پـذیرفت تا این که این سـفرهای مکـرر باعث شد که ما چنین کشف مهمی را انجام دهیم.

فضـــانوردان گفتند: موسسه ناسا ســال‌ها در این رابطه مطالعه و تحقیق انجام داده است و مقالاتی فراوانی در این رابطه ارائه داده‌اند. در این رابطه شـــــــکاف‌هایی فراوانی را می‌توان توسط عکس‌ها بر روی کره مـاه دید این شکاف‌ها بر سه نوع است؛ اول شکاف‌های مـارپیچی است دوم شکاف‌های دایره‌ای است که گاهی قطرش به هزار کیلومتر می‌رسد و آخر شکاف‌های مستقیمی است که به طور کمربندی دور ماه را گرفته است. دانشـمندان احتمـال می‌دهند که شـکاف‌های دایـره‌ای در اثر سـقوط سـنگ‌های آسـمانی اسـت؛ اما شـکاف‌هایی کمربنـدی که دور مـــاه را گرفته است نمی‌تواند با ســـقوط ســـنگ آســـــمانی پدید آمـــــده باشد. آن‌ها ادامه دادند: طبق تصاویری که از توسط فضانوردان ارائه شده است کـاملا مشخصی می‌شد که این دو نیم کـــره چگونه پس از جـــدا شده از هم به یک‌دیگر جوش خورده و متصل شده‌اند.

وی ادامه داد: دکتر «دیوید پیت کوک» افزود که مسئله شکاف و جوش خوردن در کره زمین هم اتفاق می‌افتد، در زیر اقیانوس‌ها شکاف‌های عظیمی ایجاد می‌شود و سپس با مواد مذاب به هم جوش می‌خورد که گاهی سبب به وجود آمدن کوه‌های عظیمی در زیر اقیانوس‌ها می‌شود. این موضوع را یک دانشمند آلمانی کشف کرده است که این قاره‌های کره زمین ابتدا یکی بودند یعنی تمام این خشکی‌ها روزی یکی بوده و لذا اگر این قطعات قاره‌ها را هم نزدیک کنیم همه به هم متصل می‌شوند و یک قاره را تشکیل می‌دهند و این در اثر شکافی است که در زیر اقیانوس به وجود آمده است و روز به روز به این امتداد قاره‌ها افزوده می‌شود و فاصله آن بیشتر می‌شود به طوری که سالی چند صدم سانتی متر این فاصله‌ها افزایش می‌یابد و این همان معجزه قرآن کریم است که فرموده: «وَالأَرْضَ مَدَدْنَاهَا» یعنی ما خشکی را کشش و گسترش دادیم و هم می‌تواند یکی از نکات جالبی باشد که قرآن کریم آمده است و علم روز و دانشمندان آن را کشف کرده‌اند.

بی آزار شیرازی در ادامه سئوالی طرح کرد و گفت: یک بحثی که این‌جا مطرح است آن است که اگر شق القمر در زمان پیامبر (ص) صورت گرفته است چگونه مکان‌های دیگر آن را ندیده‌اند و فقط در عربستان مشاهده کرده‌اند.

وی در پاسخ به سئوالش گفت: در این باره آثاری است که نشان گر این موضوع است که این معجزه را تنها در عربستان ندیده‌اند بلکه در کشورهای دیگر هم دیده شده است در یکی از نسخ خطی هندی که در موزه بریتانیا در

شهر لندن قـرار دارد دربـاره مشـاهده شق القمر در 14 قـرن پیش سـخن گفته شـده است و یکی از دانشـمندان اسلامی به نام دکتر «محمد حمیدا» در کتابش که دربـاره زندگی پیامبر اکرم (ص) است آن را نقل کرده است.

حجت الاســـلام بی‌آزار شـــیرازی ادامه داد: او می‌گوید: یکی از پادشاهان منطقه جنوب غـربی هند این انشـقاق را در زمان خود مشـاهده کـرده و مـردم این مشـاهده را نقل کردند و بعد که عـــــده‌ای از تجـــــار مســـــلمان به هندوستان سفر می‌کنند زمانی که به این شهر می‌رسند خبر شق القمر را می‌شنوند و می‌گویند ما در هندوستان این واقعه را مشاهده کردیم این تجار صحت حــرف آن‌ها را تأیید می‌کنند و می‌گویند این معجزه اسلام (ص) است و پادشـاه هند فرزند خـود را به عربسـتان می‌فرسـتند تا تحقیق کند و زمانی که متوجه می‌شود این معجزه پیامبر (ص) بود مسلمان می‌شود.

دیوید پی کــوک می‌گوید: با دیــدن این برنامه انقلابی در من به وجـــود آمد و چه عجیب معجـــزه خداوند به دست پیــامبر خــود 14 قــرن قبل ارائه کــرده و امــروزه این فضانوردان به راحـتی آن را مشـاهده کردند و در اختیـار ما قرار داده‌اند.

بی آزار شـیرازی در توضـیح این مسـأله که دانشـجویان علـوم قـرآن و حـدیث چگونه می‌توانند در زمینه تفسـیر علمی داخل شوند گفت: در گذشته بعضی‌ها آیات قرآنی را با اقـوال دانشـمندان مقایسه و بررسی می‌کردند بعد این اشکال به آن‌ها وارد شد که این فرضیه‌ها و نظریه‌ها تغییر می‌کند و قـرآن یک امر ثـابت است و اگر بخـواهیم

قرآن را با نظریـات دانشـمندان تطـبیق دهیم بعد که این نظریه تغییر یافت قرآن را از آن وجاهت می‌اندازد.

وی افـزود: ولی من معتقـدم که آن‌چه را که قـرآن بیـان کــرده است اصل قــرار می‌دهیم و آن‌چه را که علم روز بیان کـرده است اگر مطـابق باشد می‌آوریم و این چـنین نبـود که قـرآن را به خـورد نظریه دانشـمندان دهیم بلکه عکس این قضیه بود. امروزه کاملا وضعیت متفاوت شده است اصلا موضوعاتی را با رأس العین مشاهده می‌کنیم مانند معجـــــــــزه شق القمر که به رأس العین توسط دانشمندان غربی دیده و توضیح و تبین شـده است و این فرضـیه و نظریه فلان دانشـمندان نیست و تغیـیر در آن صورت نمی‌گیرد. مثلا کروی بـودن زمین زمـانی فرضـیه بود به طوری که تا زمان مرحوم صاحب حدائق می‌گفتند زمین مســطح است‌ام امــروزه کــروی بــودن زمین را مشاهده و عکس برداری کردند.

وی در ادامه سخنانش گفت: هم‌چنین بسیاری از حقـایق علمی قرآن را امروزه مشاده کرده‌اند منتهی موضوعات قرآن که علمی است به گفته خود قرآن «قُلْ أَنزَلَـهُ الَّذِی یعْلَمُ» خداوند این قــرآن را با علم خــودش نــازل کــرده است نه با علم بشـری یعـنی علمی وسـیع که ارتبـاط با خـدا، آخـرت، طـبیعت و مـاورا لطبیعه دارد بـرخلاف علم بشری که بسیاری محدود است بنابراین قرآن خود وعـده کــرده است «سَــنُرِیهِمْ آیاتِنَا فِی الْآفَـاقِ وَفِی أَنفُسِــهِمْ حَتَّی یتَبَینَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَــقُّ» مابه زودی آیــات خــود را در کیهــان و آفــرینش خــود انســان را به انســان‌ها نشــان خواهیم داد تا معلوم شود خداوند حق است.

بی آزار شیرازی در ایان سخنانش گفت: قرآن حق است چـرا که خـود می‌فرماید: «وَیـرَی الَّذِینَ أُوتُـوا الْعِلْمَ الَّذِی أُنـزِلَ إِلَیـکَ مِن رَّبِّکَ هُـوَ الْحَـقَّ» آن کسـانی که اهل علم هسـتند متوجه می‌شـوند که آن‌چه که بر تو نـازل شـده است حق است امروزه بسـیاری از دانشـمندان بـزرگ در آمریکا و اروپا با مشـاهده این آیـات دربـاره کیهـان و آفـرینش بشر و این آیـات بسـیار با عظمت مسـلمان می‌شـوند. ولی متأسـفانه ما آیـات قـرآنی را بسـیار سطحی نگاه می‌کنیم و تنها قرائت می‌کنیم «وَکَـأَین مِّن آیـةٍ فِی السَّـمَاوَاتِ وَالأَرْضِ یمُـرُّونَ عَلَیهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ» چه بسیار آیاتی که در آسمان‌ها و زمین است و این‌ها از آن عبور کرده و روی می‌گردانند.

تصاویری از میلیاردها پیش

بر اساس روشی که «بایر» ستاره شناس آلمانی در سال 1603 ابداع کرد، ستارگان هر صورت فلکی با حروف الفبای یونانی مشخص می‌شوند. به این ترتیب که نورانی‌ترین ستاره هر صورت فلکی با حرف اول الفبای یونانی- آلفا- و ستارگان دیگر از لحاظ نورانیت از حرف دوم تا آخر الفبای یونانی نامگذاری می‌شوند. به طور مثال می‌گویند ستاره آلفا خرس کوچک (دب اصغر). یعنی که این ستاره پرنورترین ستاره صورت فلکی خرس کوچک است. اما برای درجه بندی نورانیت ستارگان نیز از اعداد استفاده می‌شود. ستاره شناسان دنیای باستان نورانیت هر ستاره را از قدر یک تا قدر شش در نظر می‌گرفته‌اند. اما امروزه این طبقه بندی تغییر کرده و از اعداد منفی به اعداد مثبت می‌رسد. بدین صورت که پرنورترین ستاره از قدر منفی شروع شده به صفر می‌رسد و تا کم نورترین اجرام در قدر مثبت پیش می‌رود. به طور مثال قدر ظاهری ستاره بزرگ خورشید در حدود 27- ماه بدر (کامل) 12- و قدر سیاره پرنور زهره در بهترین حالت تا نزدیکی‌های 5- می‌رسد. قدر ظاهری نورانی‌ترین ستاره آسمان زمین «شعرای یمانی» یا همان «شباهنگ» در حدود 6/1- است. در این تقسیم بندی تفاوت 5 قدر برابر است با 100 برابر تفاوت درخشندگی. هر چه جرم آسمانی از زمین دورتر باشد عدد قدر آن رو به مثبت می‌رود. به طور مثال قدر ظاهری ستاره «سها» در صورت فلکی خرس کوچک 7/5+ و قدر ظاهری کهکشان آندرومدا (کهکشان همسایه راه شیری ما) 5/3+ است. پس میزان

نور دریافتی از کهکشان «آندرومدا» از ستاره «سها» بیشتر است. دقت داشته باشید که این شیوه تعیین درخشندگی ظاهری اجرام است و نشان دهنده نورانیت حقیقی و ذاتی اجرام نیست.

● تصاویری از میلیاردها سال پیش

آن‌چه ما از اجرام در آسمان می‌بینیم مربوط به میلیون‌ها و بلکه میلیاردها سال پیش است. (البته به جز اجرام منظومه خورشیدی و همسایگان آن) زیرا این اجرام در فاصله بسیار دوری از ما قرار دارند و با یک محاسبه ساده می‌توان به دلیل آن پی برد. به طور مثال نزدیک‌ترین ستاره به زمین ستاره «آلفا قنطورس» (پرنورترین ستاره صورت فلکی قنطورس) است که نزدیک به 2/4 سال نوری از ما فاصله دارد. هر ثانیه نوری معادل سرعت نور در یک ثانیه (حدود 300 هزار کیلومتر در ثانیه) است. بنابراین آن‌چه ما از ستاره آلفا قنطورس در آسمان مشاهده می‌کنیم مربوط به 2/4 سال پیش است که نور این ستاره با احتساب سرعت سیصد هزار کیلومتر در ثانیه هم اکنون به ما می‌رسد. این مسئله برای تمامی اجرامی که ما در آسمان مشاهده می‌کنیم و هر آن‌چه در دنیا است صدق می‌کند. نور ستاره بزرگی به نام خورشید که ما از وجود آن زنده هستیم پس از 8 دقیقه به زمین می‌رسد زیرا خورشید در فاصله 150 میلیون کیلومتری ما قرار دارد. بنابراین بسیاری از اجرام دوردستی که ما در آسمان مشاهده می‌کنیم هم اکنون بدین شکلی که می‌بینیم نیستند و حتی ممکن است که دیگر وجود نداشته و از بین رفته یا

تغییر شکل داده باشند. اما اجـرامی که در چـنین فواصل دوری از زمین قرار دارند چگونه رصد می‌شوند؟

● رصد اجرام

ستاره شناسـان اجـرام آسـمانی را به سه روش رصد و بررسی می‌کنند. اولین روش رصد اجرام با تلسکوپ‌های زمینی است که برای اجرام نزدیک کاربرد بیشـتری دارد. دومین روش اسـتفاده از رادیوتلسـکوپ است که از آن بیشـتر بـرای دریـافت امـواج اعمـاق آسـمان اسـتفاده می‌شـود. سـومین و آخـرین روش اسـتفاده از تلسـکوپ‌های فضـایی است که در خـارج از جو زمین در حال گردش هستند. 400 سال پس از اختراع تلسکوپ به شـیوه امـروزی تلسـکوپ‌های بـزرگ زمیـنی در رصد خانه‌های کشورهای مختلفی مشغول به فعالیت هسـتند. رصـدخانه شـیلی، جنـوبی اروپا (ESO)،هـاوایی، VLT، مـونت پالومـار و آفریقـای جنـوبی از بزرگ‌تـرین رصـدخانه‌های زمین هسـتند. تلسـکوپ‌های زمیـنی به نسبت تلسکوپ‌های رادیویی و فضایی در درجه پایین‌تری قـرار دارند زیـرا که با مشـکل بـزرگی به نـام جو زمین مواجه هستند. نور یک جرم آسمانی بایستی پس از عبور از جو زمین به تلسـکوپ زمیـنی برسد که در این میـان تغییرات آب و هوایی و اختلالات جـوی تـاثیر بسـیاری در تصویر دریافت شده دارد. اما تلسکوپ‌های فضایی که در خـارج از جو زمین قـرار دارند چـنین مشـکلی ندارند و بنابراین اجرام دورتری را می‌توانند رصد کنند.

هم اکنون چندین تلسکوپ فضـایی در خـارج از جو زمین وجـود دارد که بزرگ‌تـرین آن‌ها تلسـکوپ فضـایی‌هابل (HUBBLE)_ نـام دارد که در سـال 1990 به مـدار زمین

پرتـاب شد.هابل با قطر آینه 4/2 مـتر به موسسه علـوم تلســکوپ فضــایی تعلق دارد که زیرمجموعه ناسا است. ناسا به غیر از تلسکوپ فضایی‌هابل دو تلسکوپ فضایی دیگر به نام‌های «اسپیتزر» و «چانـدرا» دارد. «اسـپیتزر» مجهز به آشکارسـازهای فروسـرخ است تا به راحـتی به درون ابرهــای چگــال گــاز و غبــار نفــوذ کند. جــایی که می‌تواند بســیاری از اجــرام ناشــناخته را شــکار کند. تلســکوپ پرتو ایکس «چانــدرا» تحت نظــارت بخش اخترفیزیک دانشــگاه‌هاروارد است. ســوهو آخــرین تلســکوپ فضــایی است که در نقطه لاگرانــژی (نقطه گرانشی بین زمین و خورشید) قــرار دارد. این تلسـکوپ که متعلق به سازمان فضایی ژاپن اسـت، به طـور ویـژه به تصویربرداری از خورشید می‌پردازد.

رادیوتلسکوپ مهم‌ترین ابزار رصدی سـتاره شناسـان در زمین است. برای اولین بـار در 1932 «کـارل یانسـکی» تلسکوپ رادیـویی سـاده‌ای را درست کـرد که حاصل این کــار ســاخت رادیوتلســکوپ‌های غــول پیکــری است که امروزه می‌توانند امواج دورترین اجرام اعماق آسـمان را به راحتی دریافت کنند. شـیوه کـار رادیوتلسـکوپ به این صــورت است که امــواج دریــافتی را در بخش مرکــزی رادیوتلسکوپ متمرکز می‌کند و پس از ورود اطلاعات به کــامپیوتر تصــاویر جــرم دور به دست می‌آید. تلســکوپ رادیویی بشقابی «افلبورگ» آلمان و تلسـکوپ رادیـویی کمبریج انگلستان از بزرگ‌تـرین رادیوتلسـکوپ‌های زمین هستند که این دومی می‌تواند سحابی‌هایی را در فاصــله بیش از 5 میلیارد سال نوری کشف کند. ستاره شناسان چگونه می‌توانند به ویژگی‌هــای یک جــرم آســمانی پی

ببرنــد؟ این ســئوالی است که در ادامه مقاله به بررسی آن می‌پردازیم.

● طیف سنجی ستارگان

نور ستارگان در برخورد با جو زمین دچار نوسان شــده و به طــور کامل به زمین نمی‌رســد، اما بســته به مــیزان گرما، سرما و عناصر تشکیل دهنده ستاره و فاصله آن‌ها تا زمین، ستار گان در چند رنگ متفاوت دیــده می‌شــوند. رنگ ستارگان بین آبی مایل به سفید تا قرمز است. نــور برخی از ستارگان ثابت نیست و مدام تغییراتی در میزان روشنایی آن‌ها رخ می‌دهد. گاه نورانیت ســتارگانی که به «نواخــتر» معروفند طی چند روز هــزاران بــار بیشــتر می‌شود و سپس رو به تاریکی می‌رود. اطلاعات بسیاری همچــون انــدازه، رنــگ، دما و عناصر موجــود در اجــرام را می‌توان با طیف سنجی از نور رسیده از اجرام محاســبه کرد. طیف (Spectrum)ـ یک دسته اشعه است که بــرای هر عنصــــــری خــــــاص آن است. «طیف ســــــنج» (Spectrometr)ـ دســتگاهی است که ســتاره شناســان به وســیله آن می‌توانند با بررسی نــور رســیده از اجــرام آســـمانی، عناصر موجـــود در آن‌ها را شناســـایی کنند. ســتاره شناســان نــور دریــافت شــده از ســتاره را تجزیه کــرده و به بررسی نــوع ســتاره و عناصر موجــود در آن می‌پردازند. دمای ستارگان با یک‌دیگر متفــاوت است و با توجه به رنگ و مــیزان نــورانیت آن‌ها می‌تــوان به دمــای ستارگان پی برد. به طور مثــال دمــای ســتارگان بــزرگی همچون خورشید بین 5500 تا 6000 درجه کلوین است. این نوع از ستارگان ستاره‌های زرد هستند که در تقسیم بنــدی ســری طیفی با علامت G مشــخص می‌شــوند.

دانشـمندان بر اسـاس طیف سـنجی نـوری که از اجـرام آســمانی به زمین می‌رسد ســتارگان را به گروه‌هــای مختلفی تقسـیم کرده‌اند. این تقسـیم بنـدی به «سـری طیفی» (Spectral Class) معروف است.

روش سری طیفی کاملاً تجربی بوده و بر حسب خطوط موج اجرام است که در طیف سنج دریافت می‌شـود. این خطوط جذبی وابسته به دما است. البته میزان دما کاملاً نشان دهنده مـیزان نـورانیت جـرم نیست زیـرا که ممکن است دو ستاره دمـای سـطح یکسـانی داشـته باشـند اما یکی از آن‌ها میلیون‌ها بـار از دیگـری پرنـورتر باشد. اما «آینار هرتسپرونگ» (Ejnar Hertzprung) دانمارکی و «هــنری نــوریس راسل» (Henry Noris Russel) آمریکـایی دو سـتاره شناسی هسـتند که اولی در سـال 1911 و دومی در 1913 به صورت جداگانه سـتاره‌ها را هم بر حسب دما و هم بر حسب روشنایی(نـورانیت) رده بندی کردند.

بر این اساس نموداری به نـام «هرتسـپرونگ- راسل» به وجــود آمد که اجــرام آســمان بر حسب روشــنایی و دمایشــان نشــان داده می‌شــود. در نمــودار دما در روی محـور افقی و روشـنایی در روی محـور عمـودی نشـان داده می‌شــود. در این نمــودار اجــرام آســمان شــامل سـتارگان، سـحابی‌ها، کهکشـان‌ها، غول‌هـا، ابرغول‌ها و کوتوله‌ها با توجه به دما و روشــــنایی در قســــمت‌های مختلف نمودار قرار می‌گیرند.

تنگی نفس در ارتفاع

در این آیه، خداوند در بیان شدت تنگی سینه کافر روی گردان از حق، او را به کسی که می‌خواهد بر آسمان بالا رود، تشبیه نموده است. امروزه علت تنگی نفس در هنگام صعود به آسمان مشخص شده وعلم ثابت کرده که هوای اطراف کره زمین در نقاط مجاور این کره کاملا فشرده و برای تنفس آماده است. اما هر قدر به طرف بالا حرکت کنیم، هوا رقیق‌تر و میزان اکسیژن کمتر می‌شود، به حدی که اگر چند کیلومتر از سطح زمین به طرف بالا بدون ماسک اکسیژن حرکت کنیم، نفس کشیدن برای ما هر لحظه مشکل و مشکل‌تر می‌شود.مردم زمان پیامبر اکرم (ص) تجربه بالا رفتن و صعود از کوههای اطراف مکه و تنگی نفس را داشته‌اند، ولی هرگز علت تنگی نفس در هنگام صعود به آسمان ومکانیسم آن را نمی‌دانسته‌اند. در بررسی علمی این اعجاز توجه به مکانیسم تنفس حائز اهمیت است.

"فَمَن يُرِدِ اللّهُ أَن يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلإِسْلاَمِ وَمَن يُرِدْ أَن يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِى السَّمَاء كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لاَ يُؤْمِنُونَ "، انعام / 6/ 125

ترجمه

پس کسی را که خدا بخواهد هدایت نماید دلش را به پذیرش اسلام می‌گشاید و هر که را بخواهد گمراه کند، دلش را سخت تنگ می‌گرداند. چنانکه گویی به زحمت در آسمان بالا می‌رود این گونه خدا پلیدی را بر کسانی که ایمان نمی‌آورند، قرار می‌دهد.

کلمات اصلی

یَشرح: از ش-ر-ح به معنی گشودن، بیان (ابن فارس،ص 559)

صَدْر: سینه، دل (همو، ص587)

ضَیِّقً: تنگ (همو، ص 607)

حَرَج: تنگ (همو، ص 259)

یَصَّعَّدُ: از ص- ع- د که بر ارتفاع (بلندی) و بر مشقت دلالت می‌کند (همو، ص 567).

بیان اعجازمطرح شده

در این آیه، خداوند در بیان شدت تنگی سینه کافر روی گردان از حق، او را به کسی که می‌خواهد بر آسمان بالا رود، تشبیه نموده است. امروزه علت تنگی نفس در هنگام صعود به آسمان مشخص شده وعلم ثابت کرده که هوای اطراف کره زمین در نقاط مجاور این کره کاملا فشرده و برای تنفس آماده است. اما هر قدر به طرف بالا حرکت کنیم، هوا رقیق‌تر و میزان اکسیژن کمتر می‌شود، به حدی که اگر چند کیلومتر از سطح زمین به طرف بالا بدون ماسک اکسیژن حرکت کنیم، نفس کشیدن برای ما هر لحظه مشکل و مشکل‌تر می‌شود.مردم زمان پیامبر اکرم (ص) تجربه بالا رفتن و صعود از کوههای اطراف مکه و تنگی نفس را داشته‌اند، ولی هرگز علت تنگی نفس در هنگام صعود به آسمان ومکانیسم آن را نمی‌دانسته‌اند. در بررسی علمی این اعجاز توجه به مکانیسم تنفس حائز اهمیت است.

مکانیسم سیستم تنفسی

مکانیسم تنفس و نیاز به آن، امروزه برای ما آشکار است. تنفس شامل عمل دم و بازدم است. در عمل دم، هوا از طریق مجرای تنفسی (دهان و بینی) وارد و بعد از گذر از نای وارد شش‌ها می‌شود. اما کشیده شدن هوا به داخل ریه‌ها به صورت غیر ارادی چگونه است؟ پرده جنب، پرده‌ای است که هر ریه را مستقل و جداگانه می‌پوشاند و از دو قسمت تشکیل یافته: یکی پرده جنب احشایی (Visceral Pleura)ـ که به سطح ریه متصل است و دیگری پرده جنب جداری (Parietal Pleura)ـ که سطح درونی قفسه سینه را می‌پوشاند (1)ـ بین این دو پرده، یک فضای بدون هوا وجود دارد. هنگامی که فرمان عصبی دم، توسط مراکز تنفسی در مغز صادر می‌شود، اعصاب حرکتی، ماهیچه‌های بین دنده‌ای خارجی و دیافراگم را منقبض می‌کنند. انقباض ماهیچه‌های بین دنده‌ای خارجی موجب حرکت دنده‌ها به بالا و طرفین می‌شود. انقباض دیافراگم موجب افزایش حجم قفسه سینه می‌شود. این افزایش حجم باعث کاهش فشار مایع جنب و باز شدن کیسه‌های هوایی می‌شود و هوا را به درون خود می‌کشاند. بنابراین عامل اصلی باز شدن کیسه‌های هوایی و ورود هوا به ششها پرده جنب است. خاصیت ارتجاعی ششها و وزن قفسه سینه موجب می‌شود که ششها به حالت اولیه خود برگردند. برگشت ششها باعث افزایش فشار هوای درون شش نسبت به اتمسفر و در نتیجه بیرون راندن هوا می‌شود (1).

امروزه ثابت شده که هر قدر به سمت بالا حرکت کنیم، هوا رقیق‌تر و میزان اکسیژن تنفسی و در نتیجه

اکسیژن خون کمتر می‌شود. برای بهبود وضعیت، کاهش اکسیژن به صورت پیام عصبی مخابره شده از مغز، به قلب دستور فعالیت عمیق و سریع داده و فرد دچارتپش قلب می‌شود و به دستگاه تنفسی نیز دستور فعالیت بیشتر و غیر معمول می‌دهد. بنابراین با کاهش فشار هوا، فرد در مکانیسم ورود هوا به ریه‌ها با مشکل مواجه شده و و در نهایت به علت ناتوانی در تنظیم تنفس با فشار وارد برسینه، احساس تنگی نفس می‌کند.

جمع بندی

درآیه 125 سوره انعام، خداوند قلب کافر روی گردان از حق را به سینه کسی که می‌خواهد بر آسمان صعود کند، تشبیه نموده است. امروزه علت تنگی نفس در هنگام صعود به آسمان مشخص شده و علم ثابت کرده که هوای اطراف کره زمین در نقاط مجاور این کره کاملا فشرده و برای تنفس آماده است. اما هر قدر رو به بالا حرکت کنیم، هوا رقیق‌تر و میزان اکسیژن کمتر می‌شود. به حدی که اگر چند کیلومتر از سطح زمین به طرف بالا بدون ماسک اکسیژن حرکت کنیم، نفس کشیدن برای ما هر لحظه مشکل و مشکل‌تر می‌شود.

مردم در عصر نزول تجربه بالا رفتن و صعود از کوههای اطراف و در نتیجه تنگی نفس را داشته‌اند. اما دلیل علمی آن را نمی‌دانسته‌اند. علم در عصر نزول نیز قادر به پاسخگویی نبوده است. با توجه به تعریفی که از اعجاز علمی قرآن ارائه شده، می‌توان این آیه را در شمار آیاتی دانست که نکته‌ای علمی را در بردارند.

با این وجود برای اظهار نظر دقیقتر علمی درباره اعجاز این آیه کریمه باید به سؤالات مطرح شده در دو حوزه قرآنی و علمی پاسخ گفت.

سؤالات قرآنی

1. منظور از "صدر" در آیه چیست؟ سینه است یا قلب؟
2. شرح صدر یعنی چه؟ آیا شرح صدر نشانه یا علامتی دارد؟
3. در قر آن شرح صدر در چه مواردی به کار رفته است؟
4. نقش "حرج" در جمله چیست؟
5. وجه تشبیه شخص گمراه در پذیرش حق به کسی که دچار تنگی صدر در ارتفا ع شده، بیانگر چه نکاتی است؟
6. از آن‌جا که تنگی نفس می‌تواند در موارد مختلف به انسان دست دهد، چرا قرآن تنگی صدر در صعود بر آسمان را مطرح کرده است؟
7. در زمان نزول قرآن، مردم چه درکی از این تشبیه داشتند؟

سؤالات علمی

1. آیا در زمان بالا رفتن و صعود، حجم ششها تغییر می‌کند؟

2. چه عـاملی سـبب احسـاس تنگی و محـدود شـدن فضای سینه می‌شود؟

3. آیا می‌توان گفت که منظور قرآن کریم، کم شـدن فشـار هواسـت؟ آیا با رفتن به عمق دریاها (یعـنی در شرایط افـزایش فشـار) هم این احسـاس تنگی وجود دارد؟

4. با توجه به این‌که عامل اصلی بـاز شـدن کیسه‌های هوایی و ورود هوا به ششها پرده جنب است و نیز فشار فضای میان دو لایه پـرده جنب همیشه کمـتر از فشار اتمسفر است، می‌توان گفت که کم شدن فشار هوا، ورود هوا به ریه‌ها را مشـکل می‌سـازد و این خود عاملی برای احساس تنگی نفس است؟ به این تـــرتیب، آیا می‌تـــوان گفت که کم شـــدن اختلاف فشار بین پرده جنب و هـوای خـارج بـاعث بســته شــدن کامل شش‌ها و در نتیجه ســختی در تنفس می‌گردد؟

5. آیا می‌توان گفت که اختلاف بین فشـار پـرده جنب و هــوا در ارتفاعــات کم می‌شــود و همین بــاعث می‌گـــردد که تمایل ورود هـــوا به شش‌ها کـــاهش یابد؟

6. با توجه به این‌که غلظت اکسیژن در ارتفاعــات کم می‌شود، آیا یکی دیگر از عوامل احســاس تنگی در سینه می‌تواند کم شدن اکسیژن خون باشد؟

7. آیا فشار عصـبی می‌تواند مانند تـأثیری که بر قلب داشـــته و مـــوجب تپش آن می‌گـــردد، بر کـــارکرد

عصبی ششـها نـیز تـأثیر گذاشـته تا فـرد احسـاس تنگی نفس کند؟

8. آیا احساس تنگی نفس فقط در موقع صعود و بالا رفتن از جایی به انسان دست می‌دهد یا در مــوارد دیگر هم صادق است؟

9. تنگی نفس در هنگام صعود به آسـمان چه تفـاوتی با تنگی نفس در هنگــام دویــدن و فعــالیت شــدید فیزیکی دارد؟

10. در هنگام صعود از چه ارتفاعی به بعد رقت هوا به انـدازه‌ای می‌رسد که شـخص احسـاس تنگی نفس می‌کند؟

تنها جایی از جهان که آب سربالا می‌رود

معمولاً هنگام مشاهده افرادی که توفیق خدمت به حرم‌های شریف ائمه(ع) را یافته‌اند، این سؤال به ذهنمان خطور می‌کند که در این دوره آیا شاهد عنایات خاصی از سوی ائمه(ع) بوده‌اند؟ در پاسخ به این سئوال، و پرسش‌هایی مشابه، شبکه خبر گفتگوئی با حسن پلارک، رئیس ستاد بازسازی عتبات عالیات انجام داده است. در این گفتگو؛ ایشان خاطرات و کرامت‌هایی از حرم امام حسین علیه السلام را بیان می‌کنند:

کربلا؛ تنهایی جایی در جهان که آب سربالا حرکت می‌کند

پلارک در زمینه عدم تخریب حرم امام حسین علیه السلام با وجود آب چنین توضیح می‌دهد: دکتر ساحلی، استاد دانشگاه و دارای سه دکتری از کشور آمریکا است. وی در رشته‌های ژئوفیزیک، باستان شناسی و تاریخ تحصیل کرده و برای گمانه‌زنی در کربلا در بحث ژئوفیزیک با ما همکاری دارد و متبرع نیز هست. ایشان با محاسبات ژئوتکنیک می‌گفت که تنها نقته‌ای از جهان که آب در آن باز می‌گردد و برعکس حرکت می‌کند کربلا است(آب رو به بالا حرکت می‌کند). آب از طرف خیمه‌گاه تا جلوی حرم آقا ابوالفضل(ع) می‌آید و از آن‌جا می‌چرخد و به حالت سرگردان به شدت روبه بالا حرکت می‌کند. چون آب نمی‌خواهد به حرم وارد شده و باعث تخریب حرم شود اگر چه سطح آب در خود حرم بالا است.

دکتر ساحلی به ما می‌گفت که وقتی این حرکت آب را بررسی کردیم دیدیم این حرکت آب طبیعتاً ماسه بادی‌های زیر حرم را با خود می‌برد و شن‌ها را از زیر حرم تخلیه کرده است پس چرا این سازه (حرم امام حسین(ع)) تخریب نمی‌شود و و پایین نمی‌آید؟

تا این‌که در ستاد متوجه شدیم دو سال پیش برای تقویت ستون‌های زیر حرم بتن تزریق شده است. مسئولان این کار می‌گفتند آن زمان هر قدر بتن تزریق می‌کردیم می‌دیدم باز هم نیاز است و پر نمی‌شود تا این‌که 20 برابر حد نیاز بتن تزریق کردیم؛ بعدها متوجه شدیم این بتن‌ها جای ماسه‌بادی‌ها را گرفته و مانع تخریب سازه شده است.

صحنه‌های مجسم کربلا؛ نیزه شکسته‌های روز عاشورا را پیدا کردیم

در کف‌العباس در عمق هفت تا هشت متری در حفاری به فلزات اکسیده (تجمعی از فلزات اکسیده در خاک) رسیدیم که بدون شک همان نیزه شکسته‌های بوده است. این‌جا صحنه‌های کربلا کاملاً برای ما مجسم است.

در حرم امام حسین(ع) برای ترفیع گنبد ناچار بودیم 200 تن بار برگنبد فعلی اضافه کنیم که طبیعتاً باید ستون‌ها تقویت می‌شد تا این بار را تحمل کنند همزمان با این کار تصمیم گرفتیم ستون‌ها را لاغر کنیم تا فضای اطراف ضریح بیشتر شود. طرح‌های مختلفی برای این مسئله ارائه شد و ما برای اطمینان از موفقیت طرح‌ها نمونه ستون‌های حرم را ساختیم و همان اندازه وزن بر روی آن گذاشتیم و امتحان کردیم تا در نهایت به طرح

فعلی که با تکنیک‌هـــای برتر دنیا طـــراحی شـــده است رســیدیم که توسط دو شــیعه متعهد ایــرانی مــدرس در آمریکا (دو برادر پروفسور بنان) ارائه شده بود.

وقتی آب در حرم امام حسین(ع) به مرخصی می‌رود

اما یکی از مشــکلات اساسی ما بعد از دو ســال مطالعه بــالا بــودن ســطح آب‌هــای زیرزمیــنی در حــرم امــام حسین(ع) بود، یعـنی یک مـتر و نیم از بـالای سـتون‌های حرم حضرت سیدالشهدا(ع) وقـتی حفـاری می‌شد به آب می‌رسیدیم و این مشکل بزرگی برای انجـام پـروژه بـود اما به محض شروع عملیات تا هشت متر حفــاری، ذره‌ای به آب بر نخوردیم، انگــار آب یکدفعه مرخصی رفته است تا ما کارمــان را انجــام دهیم و دوبــاره بــازگردد. همین بـاعث شـده زمان‌بنـدی سـاخت هر سـتون که شش مـاه پیش‌بینی شده بود به سه ماه کاهش پیدا کند چــون دیگر آب مزاحمتی برای ما ندارد.

جالب این‌که وقتی چند سـال پیش سـنگ حـرم را عـوض می‌کردیم حتی در عمق یک مـتری هم به آب می‌خـوردیم اما اکنـــون خـــبری از آب نیست که نیست و این‌ها از معجزاتی است که اکنـون در کارمـان مشـاهده می‌کـنیم. البته بچه‌هــایی که مخلصــانه کــار می‌کنند کرامــاتی را مشاهده می‌کنند و نصیبشان می‌شود.

اتمام طرح‌های توسعه حرمهای شریفین

از رئیس ســتاد بازســازی عالیــات در مــورد آرزوهــایش سؤال کردیم پاسخ داد: اتمام صحن حضرت زهرا(س) که اگر همینگونه پیش بــرود تا یک ســال و نیم دیگر آمــاده است. این صحن از مســجدالنبی(ص) هم بزرگ‌تر است و

با ســـاخت آن حـــرم امـــام علی(ع) 20 برابر بزرگ‌تر می‌شود، اتمـام صـحن حضـرت زینب(س) که 180 هـزار متر است. شش سال هم برای این طرح زمان دیده شده که سعی می‌کنیم پنج ساله ساخته شود، در کـاظمین هم صحن صاحب‌الزمان(عج) 70 هزار متر است که با صـحن امام رضا(ع) 80 هزار متر می‌شود و سـعی می‌کـنیم که سه ساله ساخته شود. در سامرا نیز که غریب و مظلــوم است شعاع 300 متری اطراف حرم را دیده‌ایم و در حال تملک هستیم و امیدواریم ظرف پنج تا شش ســال آینـده طرح توسعه سامرا را هم به اتمام برسانیم.

البته من هم یک کارگر و کارمند هستم و وقتی همه این کارها تمام شود به اسم جمهوری اسلامی ایران و مـردم خواهد بود چرا که مردم کار کرده‌اند. بسیاری از افــرادی که با ما کار می‌کنند علی‌رغم مشکلات مالی یک ریـال از ما حقوق نمی‌گیرند. برخی مشکل مالی ندارند و رایگـان کـار می‌کنند اما عـده‌ای مشـکل مـالی دارند اما بـاز هم برای اجر و ذخیره آخرت کار می‌کنند.

به خصوص وقتی مردم می‌روند و می‌بینند که کـار خـوب پیش رفته و اصولی صورت می‌گـیرد تمایل پیـدا می‌کنند که توسط ستاد بازسازی عتبـات عالیـات به حرم‌ها کمک کنند به خصوص ایرانیان مقیم آمریکا و اروپا هم مدام به ما سر می‌زنند.

ما هم به عنـــوان امـــانت‌دار مـــردم از اهل بیت (ع) می‌خـــواهیم به ما طـــول عمر بدهند که این امانت‌هـــای مـــردم را به ســـرانجام برســـانیم و تحویل صاحبانشـــان بدهیم.

زمانی حتی عکس حرم شش گوشه امام حسین(ع) را نداشتیم اما اکنون!

آخرین حرف‌های پلارک یک توصیه به مردم ایران و همه شیعیان جهان بود. وی گفت: من می‌خواهم حرفی به مردم و شیعیان بزنم. یک سفره پرکرامت پهن شده است. ما در ایران قریب به 50 سال دسترسی‌مان به حرم‌های ائمه (ع) کوتاه بوده و آرزوی ما این بود که عکس ضریح امام حسین(ع) را ببینیم یعنی فقط شنیده بودیم که قبر امام حسین(ع) شش گوشه است اما حتی عکس آن را ندیده بودیم. در زمان جنگ بچه‌های قرارگاه رمضان نفوذی به کربلا رفته بودند و مهری از کربلا آورده بودند این مهر در جنگ غوغا کرده بود و در یگان‌ها می‌چرخید.

اما امروز اهل بیت (عج) به شیعیان و عاشقانشان یک فرصتی داده‌اند که من فکر می‌کنم به پاس فداکاری شیعیانشان و زحمات امام و حضرت آقا و خون شهدا این پاداش به ما داده شده است.

هر کسی به هر طریق که می‌تواند نباید این فرصت را از دست بدهد. زیارت امام علی(ع)، زیارت امام حسین(ع) و... شفاعت در روز قیامت است. با توجه به شرایط منطقه معلوم نیست مردم ایران این فرصت را اینگونه همیشه در دسترس داشته باشند. این بزرگواران نه تنها راه را برای زیارت باز کرده‌اند بلکه حرم و خانه‌شان را در اختیار ما قرار دادند و این افتخار ماست که خانه‌های‌شان را جارو بکشیم و تمیز کنیم. نباید در این کار کوتاهی کنیم و این فرصت را از دست بدهیم.

تمدن‌هایی که کودکان انسان‌ها را قربانی می‌کردند!

با بررسی آیین‌های مذهبی قدیمی و حتی جدید، بیش از گذشته به موارد‌ی برمی‌خوریم که واقعاً باعث تعجب می‌شوند. در مدارک علمی به خوبی ثابت شده که انسان‌ها برای بقاء یا حفظ جایگاه اجتماعی همیشه دست به خشونت‌هایی باورنکردنی می‌زدند. سنت نیز از این جنبه انسانی بی‌نصیب نمانده و گاهی سعی کرده با ترکیب جایگاه اجتماعی و تلاش برای بقا، نیروهایی ماورای طبیعی را به انسان‌هایی عرضه کند که به دنبال خوش‌اقبالی و جاودانگی هستند. در این‌جا 10 تمدنی را ذکر می‌کنیم که دست به انجام یکی از خشونت‌آمیزترین و وحشیانه‌ترین اعمال سنتی یعنی قربانی کردن کودکان زده‌اند.

شهر بابل

شهر بابل که خود را مرکز مرگ در جایی می‌داند که تمدن از آن‌جا آغاز شده، شهری سنگی و یکی از قدرتمندترین نیروها در دنیای باستان است. مردمان بابل طی سال‌های آخر امپراتوری بابلی‌ها کودکان را برای خدایانی چون ماردوک، آنو یا خدای شهر اوروک قربانی می‌کردند. سالانه فستیوالی برپا می‌شد تا کودکان را برای آنو در آتش بیفکنند. این کار در تمام دوران حضور بابلی‌ها رواج داشت، یعنی از 23 قرن قبل از میلاد مسیح. تا زمانی که شهر توسط اسکندر مقدونی در سال 331 قبل میلاد تصرف شود، هم‌چنان یک امپراتوری قدرتمند بود. پس از این دوره بابل هرگز شکوه قبلی خود را به دست نیاورد.

تمدن‌هایی که کودکان انسان‌ها را قربانی می‌کردند

ازتک

شهرت ازتک‌ها بیشتر به خاطر قربانی کردن انسان‌ها با مقاصد خرافی بوده است. در اکتبر 2017 باستان شناسان یک گودال استوانه‌ای را کشف کردند که قرن‌ها پیش با سنگ‌های آتش‌فشانی و صرفاً برای قربانی کردن انسان‌ها برای خدایان ساخته شده بود.

تنوکتیتلان یک شهر قدیمی ازتکی بود که حالا در قلب مکزیکوسیتی قرار دارد. این حفره استوانه‌ای در تپه‌های این شهر قرار داشت. طبق بررسی‌ها یکی از کودکان که به‌عنوان قربانی 176 نامیده می‌شود حدود دهه 1400 قربانی شده است.

وقتی امپراتوری ازتک در حال گسترش بود بسیاری از کودکان در برابر خدایان قربانی می‌شدند. احتمالاً قربانی 176 برای خشنودی هویت زیلوپوچتلی که خدای جنگ ازتک است قربانی شده بوده است.

تمدن‌هایی که کودکان انسان‌ها را قربانی می‌کردند

کنعان

کنعان مکانی مشترک است که در لبنان، سوریه، اردن و سرزمین اشغالی امروزی قرار دارد. در انجیل بارها از خدای کنعانیان یعنی مولک (Molech)ـ نام برده شده است، قربانی کردن انسان‌ها برای او بسیار عادی و حتی متعدد بوده است.

از مولک به‌عنوان خدای قربانی کردن کودکـان نـام بـرده شده است. قربانی کردن و سوزاندن کودکـان بـرای این خدا بسیار خوشحال‌کننده بـوده است. البته در انجیل این عمل جدا منع شده است.

تمدن‌هایی که کودکان انسان‌ها را قربانی می‌کردند

سرخپوستان اولمک

تمـدن اولمک یکی از قـدیمی‌ترین تمـدن‌ها در آمریکـای مرکزی است. فرهنگ و رسوم آن‌ها تأثیر زیـادی بر روی شـمال غـربی آمریکا داشـته، این منطقه دربردارنـده کشـورهایی مانند بلـیز، کاسـتاریکا، آل سـالوادور، هندوراس و گواتمالا می‌باشد.

از اولمک‌ها به‌عنوان نخستین تمدنی در آمریکای مرکـزی یاد می‌شـود که به قربـانی کـردن انسـان‌ها پرداخته‌اند و البته قدمت آن‌ها از تمـامی تمـدن‌های آمریکـایی بیشـتر است.

حـدود 300 سـال قبل از میلاد مـردم اولمک به‌صـورت رمزآلـودی ناپدید شـدند. جنگل‌هـای مرطـوب اثر اسـتخوان‌های آنـان را نـیز از بین بـرد. تمـام چـیزی که امروزه از آن‌ها به یادگار مانده آثار فرهنگی آن‌هاست.

می‌توان شواهدی دال بر قربانی کردن کودکـان در آن‌جا یـافت. هـزاران هـزار قطعه اسـتخوان از قسـمت‌های مختلف شـهر مانند غـار تـرس نیمه‌شب در بلـیز و معبد ترسـناک در آل مانـاتی یـافت شـده است. این تمـدن هزاران کودک را بـرای خـدایان خـود قربـانی کـرده بـود. هزاران استخوان زن و کودک در محل یافت شده است.

تمدن‌هایی که کودکان انسان‌ها را قربانی می‌کردند

مایا

تمدن مایا حدود 1500 سال پیش پس از اولمک‌ها پدیدار شد و انسان‌ها را برای خدایان خود قربانی می‌کردند. باستان شناسان طی حفاری‌هایی که در شهر سیبال در گواتمالا انجام داده‌اند با چیز عجیبی مواجه شده‌اند، سنگ‌های آبسدین که در قسمت‌هایی از زمین برای قربانی کردن کودکان در برابر خدایان دفن شده بودند.

آبسدین نوعی شیشه طبیعی تیره است که به‌تدریج با خنک شدن گدازه شکل می‌گیرد. به اعتقاد مایاها آبسدین یک سنگ مقدس است.

مایاها کودکان کوچک را برای خدایان قربانی می‌کردند تا به این طریق باعث قدرتمند شدن آن‌ها گردند. سپس آن‌ها را صورت به‌صورت یک‌دیگر و در کنار هم و در کنار سنگ آبسدین دفن می‌کردند.

تمدن‌هایی که کودکان انسان‌ها را قربانی می‌کردند

تولتک

کاری که تمدن‌های دیگر در مقیاس کوچک انجام می‌دادند، تولتک‌ها در حجم وسیع مرتکب شدند. تمدن‌های زیادی بارها در بخش جنوبی آمریکای شمالی ساکن شدند و تولتک‌ها نیز قبل از سلطنت ازتک‌ها در مکزیک امروزی ساکن بودند. اداره این منطقه از قرن دهم تا دوازدهم بعد از میلاد در دست آن‌ها بود و قربانی کردن کودکان نیز مانند تمدن‌های گذشته بخشی از فرهنگ آن‌ها شده بود.

در تولا در نـزدیکی مکزیک یک قـبر دست جمعی متشـکل از حداقل 24 کودک یافت شد. تمامی شـواهد حـاکی از یک قتل دست جمعی برای رضایت خدایان بوده است.

به نظر می‌رسد که این کودکـــان بین ســـال‌های 950-1150 قبل از میلاد قربانی شده‌اند. در مقایسه با دنیای کمـتر خشن امـروزی وجـود این‌گونه تمـدن‌ها حـاکی از خشونت‌های نژادی علیه بشریت بوده است.

تمدن‌هایی که کودکان انسان‌ها را قربانی می‌کردند

اینکاها

اینکاها در مقایسه با سـایر تمـدن‌های آمریکـای مرکـزی گـــویی دارای یک تفـــاوت هســـتند، این‌که آن‌ها فقط کودکان را قربانی می‌کردند، نه بزرگ‌سـالان را. این کـار با گشوده شدن پای اروپاییان به این منطقه کاملاً از بین رفت.

بـرای رضـایت بیشـتر خـدایان همیشه کودکـان قـوی‌تر و سالم‌تر را انتخاب می‌کردند. انتخـاب شـدن به‌عنـوان یک قربانی از نظر اینکاها یک افتخار محسوب می‌شد.

اگرچه جمعیت آن‌ها نسبت به تمـدن‌های دیگر کمـتر بـود، اما امپراتوری اینکا حداقل 4000 کیلومتر گسترش یافته بـود. قربـانی کـردن کودکـان در این فرهنگ مجـاز بـوده است. اروپایی‌ها برای ریشه‌کن کـــردن این فرهنگ تلاش بسیاری کردند اما گاهی در خفا این رسم هم‌چنـان ادامه داشت.

تمدن‌هایی که کودکان انسان‌ها را قربانی می‌کردند

تئوتیهواکان

بیشتر تمدن‌های آمریکای مرکزی دارای سازه‌های سنگی بزرگ بودند تا بتوانند در آن‌جا قربانی کردن انسان را انجام دهند. هرم مون یکی از این سازه‌ها در تئوتیهواکان مکزیک است که در آن مردم شهر سینه کودکان را می‌شکافتند و قلب آن‌ها را تقدیم خدایان می‌کردند. این سازه هرمی مربوط به 2000 سال قبل است اما می‌توان بقایای بسیاری از کودکان قربانی شده را در آن‌جا یافت. جالب آن‌که هیچ نوشته یا تصویر دیواری از این شهر و تمدنش یافت نشده است.

این تمدن نیز مانند سایر تمدن‌ها به‌یک‌باره ناپدیدشده و علت آن نیز مشخص نیست. قرن‌ها بعد ازتک‌ها تئوتیهواکان را به‌عنوان شهر خدایان نامیدند. این شهر کاملاً دست‌نخورده برای کشف توسط دیگران رها شده بود.

تمدن‌هایی که کودکان انسان‌ها را قربانی می‌کردند

سلت‌ها

با گسترش امپراتوری رم، قربانی کردن انسان‌ها متوقف شد، زیرا این کار به‌جز برخی استثنائات در فرهنگ رم- یونان یک تابو محسوب می‌شد. در بیشتر نوشته‌های رومی مشخص است که آن‌ها از نظر اخلاقی احساس می‌کردند که قربانی کردن انسان کاری نادرست است. اما گروهی که سلت‌ها نامیده می‌شدند در اروپای قدیم به قربانی کردن کودکان می‌پرداختند.

سلت‌ها بسـیار بی‌رحم بودند و با یکی کـردن قبایل علیه امـپراتوری رم می‌جنگیدند. آن‌ها در جنگ‌ها سر دشـمنان خود را جدا می‌کردند. بنابراین تعجبی ندارد چـنین مـردم ظالمی می‌توانستند به‌راحـتی و بـرای خشـنودی خـدایان خود سر کودکان را نیز جدا کنند.

نویسندگانی مانند ژولیـوس سـزار نـیز به شـرح کارها و ظلم‌هـای سـلت‌ها پرداخته بـود. حفاری‌هـای اخـیر در مناطق سلت نشـین، مومیـایی کودکـان قربـانی شـده و فواره‌های خون را در دل زمین یافته‌انـد، نوشـیدن خـون از این فواره‌ها در آن زمان مرسوم بـوده است. سـلت‌ها واقعـاً قـبیله‌ای وحشی بودند و ارتکـاب چـنین اعمـالی نشان می‌دهد که درصورتی‌که انسان‌ها به حال خودشـان رها شـوند چگونه می‌توانند در جهت انقـراض خودشـان حرکت کنند.

تمام رازهای اهرام مصر باستان که نمی‌دانستید

دانشمندان و محققین در طول قرن‌ها تلاش می‌کردند تا متوجه شوند، چگونه و چه زمانی دقیقا این اهرام ساخته شدند. نظرات و حرف‌های زیادی در مورد اهرام مصر وجود دارد. باستان شناسان هر روز کشف تاره‌ای پیدا می‌کنند، اما هنوز هم بخش اعظمی از انها به صورت راز باقی مانده است. در این‌جا بخشی از کشفیات باورنکردنی دانشمندان و باستان شناسان که در مورد اهرام مصر گفته شده را آورده‌ایم.

راه پر پیچ خم داخل اهرام

زیر اهرام مصر برای خودش دنیای متفاوتی دارد. این مثل یک سیستم پیچیده تونل است که از سنگ اهک درست شده است. اگرچه تمام این کشفیات دانش عمومی نیستند.

نظریه‌های توطیه آمیزی می‌گوید که دانش مندان تمام آن‌چه زیر این سازه‌های غول پیکر هست را مخفی می‌کنند. در تعداد زیادی از متن‌های قدیمی، به چیزهایی که زیر شهرهاوارا در 55 مایلی جنوب کاریو است اشاره شده است.

اتاق مخفی

اخیرا دانشمندان کشفیات دیگری درمورد اهرام داشتند. آن‌ها با کمک اشعه قوی ایکس توانستند یک اتاق مخفی را کشف کنند. این اتاق برای چه کاری بوده است، هیچ کس حداقل تا الان مدرکی ندارد.

اولین و ساده‌ترین نظریه این است که معماران اهرام یک اتاق یا اتاق‌هایی را خالی گذاشته بودند تا سنگ‌ها خیلی تحت فشار نباشند و از فروپاشی انها جلوگیری شود. اما آیا این تنها دلیل ساخت اتاق‌ها بوده؟ این احتمالات می‌تواند مورد قبول واقع شود.

سنگ‌ها به اندازه این‌که دور فرانسه را دیوار بکشیم کافی بوده است

این حقیقت جالبی بود؛ محققین اعلام کردند تعداد سنگ‌های به کار رفته در اهرام مصر به اندازه یک دیوار دورتادور فرانسه بوده، البته نه یک دیوار کوتاه بلکه یک دیوار 10 فوتی با یک فوت ضخامت. شگفت انگیز است!

سنگ‌های اهرام مصر

دقیق‌تر از رصدخانه سلطنتی

تکنولوژی مدرن می‌تواند یه چنین محاسبات دقیقی دست یابد، اما ما این‌جا از دانش مردم مصر باستان صحبت می‌کنیم. همان طور که مردم زیادی می‌دانند اهرام مصر به سمت شمال اشاره می‌کند. اما چیزی که نمی‌دانید این است که دقت آن به اندازه پنج صدم درجه واقعی یک قطب نما تفاوت دارد. و حتی رصدخانه سلطنتی گرینویچ هم چنین دقتی ندارد!!

گردش ساعت

ساعت رصدخانه سلطنتی گرینویچ با GTC (زمان ظهر گرینویچ یا زمان نیم روز اصلی) تنظیم است و حدود 13 درجه با قطب نمای شمالی واقعی تفاوت دارد! این ساعت از سال 1675 شروع به کار کرد. اگر این ساعت

در قــرن 17 نمی‌تواند کــاملا دقیق باشــد، مــردم مصر باستان چگونه می‌توانستند با چنین دقتی شــمال واقعی را پیــدا کننــد؟ آیا ممکن است که آن‌ها ســاعتی متفــاوت داشته باشند که از دوره ما بهتر باشد؟

اعداد ثابت ریاضی

این اطلاعات شاید به نظرتان حوصله سر بر باشد، چــون همه ما عاشق ریاضیات نیستیم. اما اجــازه بدهید توضــیح بدهیم؛ این نکته واقعا ساده و بسیار جــالبی است. بــرای درک ارزش این نکته لازم است انچه قبلا می‌دانســتیم را مــرور کــنیم. همه ما عــدد پی 3.14 (عــدد طلایی) را می‌شناسیم.

حالا بخش جالب توجه داستان: اگر ما عدد طول اهرام را از ارتفاع آن کم کنیم به عــدد 314.16 می‌رســیم که صد برابر عدد پی است. و اگر دو وجه آن را هم اضافه کــنیم باز به صد برابر عدد طلایی می‌رسیم!

این نکته شاید از نظر شما خیلی جــالب توجه نباشــد، اما برای یک ریاضی دان شگفت انگیز است!

اهـــرام مصر,رازهـــای اهـــرام,مصر باســـتان,هـــرم بزرگ,جیزه,

اهرام مصر

17 هرم دیگر

باســتان شناســان به کمک مــاهواره به دنبــال ســازه‌های پنهـــان در مصر می‌گردند. چه روی زمین چه زیر زمین. این تلاش‌ها بیهوده نبــود و حــالا 17 هــرم دیگر که دور و

اطــراف جــیزه دفن شــده بودند کشف شــدند. به کمک اشعه مادون قرمز بالغ بر 1000 بنــای متفــاوت دیگر در اطراف این منطقه کشف شد.

اهـــرام مصر,رازهـــای اهـــرام,مصر باســـتان,هـــرم بزرگ,جیزه,

اهرام مصر

بی اعتقادی باستان شناسان

من نمی‌توانم باور کنم که مکان‌هـای خیلی زیـادی وجـود داشــتند. زیــادی بــزرگ کــردن اهــرام آرزوی هر باســتان شناسی است. در تحقیقــات این زمین 17 هــرم یــافت شد، 2 هرم هم قبلا پیــدا شــده بودند. اگرچه این اهــرام جدید الان نــور روز را می‌بیننــد، اما هــرم جــوزر هنــوز قدیمی‌ترین آن‌هاست.

اهـــرام مصر,رازهـــای اهـــرام,مصر باســـتان,هـــرم بزرگ,جیزه,

اهرام مصر

هرم جوزر

بنا به گفته دانشمندان این هرم قدیمی‌ترین هــرم است. آن‌ها بـــاور دارند که این هـــرم 27 قـــرن قبل از میلاد ساخته شده اســت، هــرم جــوزر در مجــاورتش یک حیــاط داشته است. هرم جــوزر در ابتــدا ارتفــاعی بــالغ بر 203 فوت داشته است. شرایط آب و هــوایی در طــول قرن‌ها باعث شده این هرم کوتاه‌تر شود.

هـــرم جـــوزر دارای پله بـــوده و اتاق‌ها و ســـازه‌های پیچیده‌ای در درونش داشـته است. داخل این هـرم کـاملا غارت شده و هیچ چیزی باقی نمانده است.

اهـــرام مصر,رازهـــای اهـــرام,مصر باســـتان,هـــرم بزرگ,جیزه,هرم جوزر

هرم جوزر

بلندترین سازه جهان برای 3.871 سال

هرم بزرگ جیزه برای حدود 4000 سال بلندترین سـازه دست ساز بشر بوده است. سپس کلیسای جامع لینکولن در سال 1311 ساخته شد. این کلیسا 200 سـال طـول کشید تا ساخته شود. سازه مرکـزی کلیسا که بـرای 238 سال بلندترین ساختمان بود سـال 1549 فـروریخت. آن را مقایسه کنید با اهرام 3800 ساله!

آخرین عجایب باستان

ما هفت شگفتی جدید و هفت شگفتی باسـتان داریم که هـرم بـزرگ جـیزه تنها شـگفتی جهـان باسـتان است که هنــوز پابرجاست. اهــرام مصر بــرای هــزاران ســال در مقابل بلاهای طـبیعی و حـتی دخالت‌هـای انسـان سـالم باقی ماندند.

شگفتی‌هایی که ویران شدند

6 شگفتی دیگر باستان نتوانستند در طـول زمـان سـرپا بــاقی بمانند. باغ‌هــای معلق بابل و مجســمه زئــوس به خـاطر زلزله خـراب شـدند. معبد آرتمیس به دست انبـوه

مردم فروریخت. و در آخر رودس عظیم الجثه گفته شده که توسط یک بازرگان خریداری و ویران شد.

اهـــرام مصر,رازهـــای اهـــرام,مصر باســـتان,هـــرم بزرگ,جیزه,باغ‌های بابل

باغ‌های معلق بابل

مصری‌ها آن را نساختند؟

دانشمندان قادر نیستند که توضیح دهند چگونه مصـری‌ها توانسـتند چـنین اهـرامی را تنها با کمک چـوب و طنـاب بسـازند؟ طبق گفته آن‌ها مصـری‌ها ابـزاری بـرای خلق چنین اهرامی نداشـتند. پس این تئـوری مطـرح می‌شـود که شاید توسط مصری‌ها ساخته نشده باشند.

اهـــرام مصر,رازهـــای اهـــرام,مصر باســـتان,هـــرم بزرگ,جیزه,

اهرام مصر

اتاق‌ها انرژی تولید می‌کردند؟

تصـور می‌شـود که اهـرام مصر چـیزی بیشـتر از آن‌چه چشـممان می‌بیند و تا الان کشف شـده است باشد. آیا اهرام انرژی بالاتری را نگه می‌داشتند؟ بعد از پیدا کردن یک اتـاق پنهـانی دانشـمندان تحقیقـاتی را آغـاز کردند. عجیب نیست که بـدانیم که انـرژی الکـترو مغناطیسی کشف شـده در هـرم بـزرگ در اتاق‌هـای داخلی متمرکز شـده بـود. انـرژی بـالاتر در اتاق‌هـایی دیـده شـده که باقیمانـده‌های خوفو و همسـرش در آن‌جا پنهـان شـده بودند.

تماشای فیلم‌های جنسی با مغز انسان چه می‌کند؟

امروزه روابط زناشویی طبیعی و غیرطبیعی از هم غیرقابل افتراق شده و به علت درهم ریخته شدن عرف‌های جامعه حتی سبب ایجاد مشکلات عدیده در خانواده‌ها و مشکلات روانی شدید در استفاده کنندگان از این فرآورده‌ها شده است.

پورنوگرافی یا همان صحنه‌های بالای 18 سال که به صورت فیلم، عکس، مطالب یا اثر هنری به نمایش در می‌آید شامل رفتارهای جنسی تحریک آمیز است. پورنوگرافی مملو از ایده‌های اشتباهی است که از نظر علمی همگی آن‌ها به اثبات رسیده است. اما طرفداران اشاعه این نوع برنامه‌ها به دروغ تصویر دیگری از آن در اذهان عموم مردم به وجود می‌آورند.

چگونه در مصاحبه دکتری قبول شویم؟

1. با تماشای پورنوگرافی، رابطه جنسی درست را می‌آموزید!

این باور اشتباه است. بازیگران فیلم‌های پورنو برخلاف زندگی واقعی، برگزیده شده‌اند. همان طور که تمامی زن‌های مانکن میانگین قد 1.80 و وزن 45 کیلوگرم دارند تمام مردان و زنانی که در فیلم‌های پورنو شرکت داده می‌شوند جذاب و ایده آل هستند. واضح است شخصی که مبادرت به تماشای همیشگی این فیلم‌ها می‌کند در نهایت دچار سردرگمی بین ایده آل‌های این فیلم‌ها و دنیای واقعی می‌شود.

تماشا کردن فیلم‌های سوپر و سکسی برای تحریک شدن جنسی زن و شوهر

1. **پورنوگرافی محرک میل جنسی است!**

این باور اشتباه است. براساس تحقیقات انجام شده در 6 درصد زوج‌هایی که یکی از آن‌ها به تماشای فیلم‌های پورنو اعتیاد دارد، روابط جنسی دچار شکست می‌شود. در برخی از این زوج‌ها برای چند ماه و حتی چند سال رابطه جنسی قطع می‌شود و گاهی یکی از زوجین دیگر تمایلی به همسر خود نشان نمی‌دهد. دلیل این هم قضاوت‌ها و نگاه‌های منفی است که بیننده این فیلم‌ها به مرور به همسر خود پیدا می‌کند و به این نتیجه می‌رسد که همسرش نمی‌تواند به خوبی زنان یا مردان دیگر، رابطه جنسی برقرار کند.

در تحقیقی برای اثبات این مساله محققان 2 گروه از زوج‌ها را با هم مقایسه کردند. یک گروه در هفته یک ساعت و گروه دیگر ساعت‌ها پورنوگرافی دیدند. بررسی‌ها نشان داد گروه اول از زندگی جنسی خود رضایت بیشتری داشتند.

1. **پورنوگرافی نمایشی از رابطه جنسی کلاسیک و نوعی آموزش جنسی است!**

این باور اشتباه است. هیچ یک از وضعیت‌های انتخاب شده درواقعیت راحت و لذت بخش نیستند بلکه به نحوی انتخاب می‌شوند که تصویر گرفتن از آن ساده باشد. پورنوگرافی مملو از حرکات خشن است و تصویری اشتباه از رابطه جنسی به فرد منتقل می‌کند و به نحوی باعث گرایش فرد به ایده آل طلبی یا نفرت از رابطه

جنسی خواهدشد. بـرای فـردی که تا لحظه تماشـای این فیلم‌ها رابطه جنسی نداشـته اسـت، اطلاعـات مخـابره شـــده از پورنـــوگرافی مســـمومیت زاست و تصـــویری نادرست از رابطه جنسی و میل جنسی به فرد می‌دهد.

اعتیاد جنسی چیست و چگونه درمان می‌شود؟

1. افـــرادی که پورنـــوگرافی می‌بیننـــد، بیمـــاران روانی‌اند!

این باور اشتباه است. گـرایش به تماشـای پورنـوگرافی عکس العملی کـاملا طـبیعی است. نکته مهم این‌جاست که فرد بداند این فیلم در عین تحـرک آمـیز بـودن واقعی نیست و اجازه ندهد تماشای پورنو تعادل زنـدگی جنسی او را به هم بزند.

1. پورنو اعتیادآور است!

این بـــاور درست است. 6 تا 9 درصد افـــرادی که پورنوگرافی نگاه می‌کنند به تماشای آن معتـاد می‌شـوند و نمی‌توانند تمایل خود را به تماشای این فیلم‌ها محـدود کنند.

1. تماشای فیلم پورنو باعث می‌شود مـردان بیاموزند زنان چگونه از رابطه لذت می‌برند!

این بـاور اشـتباه است. زنـانی که در این فیلم‌ها حضـور دارند هیچ یک مقابل دوربین لـــــــذتی از رابطه جنسی نمی‌برند. در حـالت طـبیعی زنـان حاضر نیسـتند در هر زمـان از روز و با هر مـردی رابطه جنسی برقـرار کنند. برخلاف آن‌چه در فیلم‌ها نمـایش داده می‌شـود هیچ زنی دوست نـــدارد در یک زمـــان با چند مـــرد رابطه جنسی

داشــته باشد و حــتی حضــور زن دیگــری حین برقــراری رابطه با یک مرد خوشایند نیست.

پورنـــوگرافی درواقع بر گرفته از تخیلات مردانه است و فانتزی زنانه محسـوب نمی‌شـود. هیچ احساسی طی آن وجود ندارد و عشق کـاملا نادیـده گرفته شـده است. این در حالی است که قلب و مغز نیز به انـدازه آلت تناسـلی در برقـراری رابطه جنسی دخـالت دارند. نگـاه کـردن به فیلم‌هـــای پورنو هرگز بـــاعث افـــزایش توانـــایی و مهارت‌هــای جنسی نمی‌شــود بلکه بــرعکس اعتمــاد به نفس بینندگانش را کاهش می‌دهد.

1. مــدت زمــان رابطه جنسی در این فیلم‌ها طــبیعی است!

این بـــاور اشـــتباه است. بـــازیگران این فیلم‌ها یا دارو مصــرف می‌کنند یا تصــاویر مونتــاژ شــده است. بــرای داشــتن نعــوظی طــولانی و برقــراری یک رابطه جنسی کامل به بازیگران مرد در فیلم پورنو پول داده می‌شــود. به همین دلیل این مردان داروهای تقــویت کننــده جنسی از جمله ویــاگرا مصــرف می‌کنند. این بــازیگران با دادن آگهی و پس از بررسی‌های مختلف انتخاب می‌شوند.

1. زنان بیش از مــردان به تماشــای این فیلم‌ها تمایل نشان می‌دهد!

اشتباه است. آمار نشان می‌دهد مردان تمایل بیشتری به تماشای پورنو دارند. بــرخلاف مــردان که با چشم تحریک می‌شــوند زنــان تمایل چنــدانی به تماشــای این فیلم‌ها ندارند و در اکثر زنــان تماشــای فیلم پورنو بــاعث تحریک جنسی نمی‌شود.

نقش فیلم‌های پورنو در روابط جنسی زن و مرد

پورنوگرافی به مغز آسیب می‌زند

تاکنون بیش از 20 تحقیق در رابطه با تاثیر پورنوگرافی بر مغز انجام شده است. همگی این تحقیقات ثابت کرده تماشای فیلم‌های پورنو آسیبی معادل مصرف مواد مخدر یا الکل بر مغز دارند. نتایج تحقیق جدیدی که محققان دانشگاه کمبریج انجام دادند نشان می‌دهد مغز افرادی که گرایش مکرر به تماشای فیلم‌های پورنو دارند همانند مغز افراد الکلیک است. در این تحقیق به کمک تکنیک تصویربرداری MRI مشخص شد تماشای پورنو بخشی از مغز را هدف می‌گیرد که مسئول خلاقیت و احساس خوشبختی است.

آمار نشان می‌دهد در هر ثانیه در اینترنت 38 هزار نفر فیلم پورنو جستجو می‌کنند و یک سوم این افراد را خانم‌ها تشکیل می‌دهند. با هر بار تماشای فیلم پورنو در بدن ترشح تستوسترون، دوپامین و اکسی توکسین افزایش می‌یابد و این موضوع باعث خستگی مغز می‌شود و به حافظه و تمرکز فرد آسیب می‌زند.

ترشح دوپامین در میزان بالا هنگام تماشای فیلم پورنو باعث خستگی مناطق جلویی مغز می‌شود که در تصمیم گیری و کنترل رفتار دخالت دارد. دوپامین برای حس خوشبختی حیاتی است، اما وقتی فردی به تماشای این نوع فیلم‌ها وابسته می‌شود ترشح دوپامین افزایش می‌یابد و این موضوع سلول‌های تولیدکننده را خسته می‌کنند. در نتیجه ترشح به مرور کم می‌شود و رسیدن به حس خوشبختی در فرد به تدریج کمرنگ خواهدشد و

فرد ناچـار بـرای رسـیدن به آن راه‌هـای دیگـری از جمله اعتیاد یا مصـرف الکل را انتخـاب می‌کند که این موضـوع خود به مغز آسیب می‌زند.

اکسی توسین نیز هورمونی است که باعث ایجاد اعتمـاد بین افــراد می‌شــود. افــرادی که به تماشــای این نــوع فیلم‌ها اعتیاد دارند ابتدا اعتماد زیادی به همسرشان پیدا می‌کننــد، اما ترشح بیش از حد این هورمــون به مــرور زمان باعث تاثیر منفی بر زندگی اجتمـاعی، احساسی و زناشــویی شــان می‌شــود و تحقیقــات نشــان می‌دهد می‌تواند بـاعث بـروز مشـکلاتی در زنـدگی زناشـویی و حتی خشونت‌های خانگی شود.

مضرات تماشای فیلم‌های پورنوگرافی یا سکسی

محققــان در بررسی‌های خــود روی موش‌هــا، منطقه مربوط به حس خوشـبختی را تحریک کردند و ترشح زیـاد ترکیبــات شــیمیایی در مغز در نهــایت به مــرگ موش‌ها انجامید. در انسان ترشح زیاد این ترکیبات باعث خستگی شدید مغز می‌شود و این مساله، حافظه، تمرکز، توجه و قــدرت تصــمیم گــیری را تحت تــاثیر قــرار می‌دهد. مغز افرادی که به تماشای فیلم‌های پورنو اعتیاد دارند صـرفا تحریک می‌شــود و این موضــوع روی کــارکرد مغــزی و ضعیت روانی این افراد اثر منفی می‌گذارد.

در سـال 2002 تحقیقی روی افـراد معتـاد به کوکـایین انجـام و مشـخص شد منـاطقی از لـوب پیشـانی در این افراد آسیب دیده است. در سال 2004 تحقیق دیگری به اثبـات رسـاند اعتیـاد بـاعث افـزایش وزن بخشی از مغز می‌شود. تماشای پورنوگرافی نیز آثـار مشـابهی بر مغز

دارد. بررسی‌های جدیدتر نشـــــان داده وابســـــتگی به تماشـای تصـاویر جنسی و فیلم‌هـای پورنو بـاعث تغیـیر خود به خود و شدید ساختار مغز می‌شود.

محققان در بررسی‌های خـود به این نتیجه رسـیده‌اند که تماشای پورنوگرافی در کودکان زیر 14 سال به شدت به مغز آن‌ها آسیب می‌زند و می‌تواند باعث تغیـیرات شـدید رفتاری شود. یک سـوم کودکـانی که این نـوع فیلم‌ها را تماشا می‌کنند تنها چند روز بعــد، رابطه جنسی را آغــاز می‌کنند و متاسفانه احتمال تمایل به تجــاوزات جنسی و رفتارهای خشن جنسی در این افراد بیشتر است.

استمنا از عوارض دیگر تماشای پورنوگرافی است

بسیاری از جوانان با تماشای فیلم پورنو به خودارضـایی رو می‌آورند. این کار بـاعث می‌شـود فـرد به مـرور وارد دنیــای تخیلی خــود شــده و از واقعیت و زنــدگی جنسی واقعی دور شـــود و دیگر از رابطه عـــادی زناشـــویی احساس لذت نکند.

چگونه خود را از اعتیاد به پورنو برهانیم؟

دانشـمندان بـرای اعتیـاد به پورنـوگرافی 5 مرحله ذکر کرده‌اند که به آن‌ها مراحل اعتیـاد به پورنـوگرافی گفته می‌شود:

- مرحله مواجهه با مـــواد پورنـــوگرافی: بســـیاری از افرادی که به پورنـوگرافی اعتیـاد دارنـد، تماشـای مـواد پورنوگرافی را از سنین پایین شروع کرده‌اند.

- مرحله اعتیاد: در این مرحله، فرد مبتلا به مواد پورنوگرافی رجوع می‌کند و یک حالت اجبار در وی است که نمی‌تواند از رجوع به آن اجتناب کند.
- مرحله افزایش: در این مرحله روز به روز میزان استفاده از مواد پورنوگرافی بیشتر می‌شود و بیمار نمی‌تواند دست از آن‌ها بکشد.
- مرحله حساسیت زدایی: در این مرحله مواد پورنوگرافی حساسیت اولیه خود را برای بیمار از دست می‌دهند و فرد دیگر مثل اوایل با مواد پورنوگرافی تحریک نمی‌شود. بیمار سعی می‌کند با استفاده بیشتر و متنوع‌تر از مواد پورنوگرافی به حساسیت اولیه دست پیدا کند، ولی این اتفاق نمی‌افتد.
- مرحله عمل: در این مرحله بیمار از دنیای پورنوگرافی خارج و وارد اعمال پورنوگرافیک می‌شود.

راه‌های مقابله با اعتیاد به مواد پورنوگرافی

بیمار می‌تواند با اقداماتی به شرح زیر به خودش کمک کند تا از دام اعتیاد به پورنوگرافی خلاصی پیدا کند:

- محیط خود را عوض کند و کارهایی را که هر روز انجام می‌داده تغییر دهد.
- از موقعیت‌های پرخطر (موقعیت‌هایی که سبب می‌شود فرد از مواد پورنوگرافی استفاده کند، مثل تنها بودن) اجتناب کند.
- فهرستی از نتایج منفی و مثبت استفاده از مواد پورنوگرافی تهیه و با خود مرور کند.

- سعی کند کمتر در موقعیت تنهایی قرار گیرد. بهتر است همیشه یک یا چند نفر در اطراف فرد باشند.
- دوستان و روابط خود را مرور کند. هر عاملی را که سبب کشیده شدن فرد به طرف استفاده از مواد پورنوگرافی می‌شود، کنار بگذارد.
- راه‌هایی پیدا کند که بتواند به اضطراب، خشم و افسردگی خود غلبه کند.
- سعی کند فعالیت‌هایی را پیدا کند که سبب آرامش می‌شود و می‌تواند از آن‌ها لذت ببرد.

تگرگ‌های مشتری و زحل از جنس الماس است!

در زحل و مشتری رعدوبرق‌های مکرر باعث می‌شود تا متان به نوعی دوده تبدیل شود و پس از رسیدن به سطح دو سیاره مذکور، دوده به الماس تبدیل می‌شود.

آخرین مطالعات صورت گرفته نشان داد در جو دو سیاره مذکور کربن به میزان قابل ملاحظه در حالت کریستالی یافت می‌شود که این اتفاق به دلیل تاثیرات گازی در فضای سیارات صورت می‌گیرد. در زحل و مشتری رعدوبرق‌های مکرر باعث می‌شود تا متان به نوعی دوده تبدیل شود که از آن با نام علمی کربن یاد می‌شود. این دوده‌ها ابتدا به شکل تکه‌های گرافیت ایجاد می‌شوند و سپس تبدیل به الماس می‌شوند.

به گفته محققان، بارش تگرگ در زحل و مشتری با دانه‌های الماس انجام می‌شود و از آن‌جای که سطح دو سیاره یاد شده دمای بسیار زیادی دارد، دانه‌های الماس پس از برخورد با آن ذوب می‌شوند. دکتر «کِوین بِینس» از دانشگاه ویسکونسین-مادیسون که یکی از محققان آزمایشگاه «رانش جت» وابسته به سازمان فضایی ناسا محسوب می‌شود، در این خصوص گفت: «بزرگ‌ترین دانه الماس که در زحل و مشتری سقوط می‌کند، یک سانتی‌متر قطر دارد و به اندازه‌ای بزرگ است که می‌توان با آن نگین انگشتر ساخت». محققان دریافتند در سیاره زحل در طول یک سال به طور میانگین هزار تن الماس از آسمان می‌بارد.

تفاوت میان نور طبیعی و مصنوعی

منابع نور می‌توانند طبیعی و مصوعی باشند. خورشید منبع اولیه نور طبیعی است و لامپ‌ها منابع نور مصنوعی هستند. نور نوعی انرژی الکترورمغناطیسی است. در مورد نور طبیعی این انرژی مستقیما از خورشید گرفته می‌شود و در مورد نور مصنوعی، این انرژی از منابع دیگری تامین می‌شود. صرف نظر از منبع، نور تاثیر به سزایی در زندگی مان دارد.

نور قدرتمندترین منبع نور است

ویژگی‌های نور طبیعی

طیف نور کامل بهترین گزینه برای پرورش گیاهان است.

نور طبیعی خود به خود تولید می‌شود و طیفی از رنگ‌ها را دارد. این رنگ‌ها همان طیف مرئی نور هستند که ما هر روزه میبینیم. این طیف رنگ، در یک انتها، در برگیرنده نور با طول موج‌های کوتاه و نزدیک به بنفش است، و در انتهای دیگر طول موج‌های بلند را در بر میگیرد که نزدیک به قرمز هستند. به این طول موج‌ها، به ترتیب، فرابنش و فروسرخ میگوییم، که برای ما نامرئی هستند. طیف کامل نور که از منبع اولیه نور تولید می‌شود، برای زندگی جانوران و گیاهان بر روی زمین، بهترین گزینه است. گیاهان و جانوران از نور خورشید تغذیه می‌کنند و در طول شب و تاریکی، سلول‌های آن‌ها بازسازی میشوند. برای انسان نیز، قرار گیری در مقابل نور معتدل خورشید، آنهم برای مدتی

مناسب و محـــدود، می‌تواند مفید باشد. از فواید نـــور خورشـید بـرای انسـان می‌تـوان به افـزایش انـرژی و کـارایی متابولیسـم، تقـویت قـوای ایمـنی و سـاخت ویتامین D اشاره کرد. همه این فواید، برای بدن انسـان ضروری هستند. از طرف دیگر قرار گـیری بیش از حد در برابر نـــور خورشـــید، تـــاثیرات منفی زیـــادی بر روی ارگانیسم‌های زنـــده دارد. مثلا اشـــعه‌های فـــرابنفش می‌توانند منجر به سـرطان پوست و یا آب مروارید چشم شود، و هم‌چـنین به بـافت پوست آسـیب برسـاند. بـرای گیاهان، نیاز به نور و تاریکی، در ایجاد تعـادل در زنـدگی سـلولی، و رشد و بازسـازی سـلول‌ها، امـری ضـروری است. البته نـــور خورشـــید از این لحـــاظ می‌تواند مضر باشد که ما نمی‌تـــوانیم آن‌را مناسب با نیـــاز خودمـــان تعدیل کنیم.

ویژگی‌های نور مصنوعی

گیاهان در زیر نور مصنوعی، رشد خوبی نخواهند داشت

نـــور مصـــنوعی، نـــوری ســـاخته دست بشر است که از منـــابعی به غـــیر از خورشـــید تولید می‌شـــود. اگر منبع دیگری به جز خورشید برای روشـنایی نداشـتیم، زنـدگی مان با مشـکلات زیـادی مواجه می‌شد. یکی از مهمـترین مزایای نور مصنوعی این است که می‌توانیم آن‌را مبتـنی بر نیازهایمـان تنظیم و کنـترل کـنیم. می‌تـوان شـدت، مقـدار و کیفیت نـور مصـنوعی را متناسب با شـرایط کنـــترل کـــرد. البته طیف رنگ و طـــول موج‌هـــای نـــور مصـــنوعی به گســـتردگی و تنـــوع نـــور طـــبیعی نیست. بنـــابرین، فواید نـور طـبیعی را نـدارد. از آن‌جا که نـور مصـنوعی، کیفیت کمـتری نسـبت به نـور طـبیعی دارد،

تاثیر آن بر روی زندگی گیاهی و جانوری، به سزا نیست. گیاهان و جانورانی که برای مدت‌های طولانی در معرض نور مصنوعی قرار میگیرند، ضعیت سلامتی ضعیف‌تری دارند، و این امر منجر به تضعیف و مرگ سلولی می‌شود.

تفاوت میان نور طبیعی و مصنوعی

همه موجورات زنده نیاز به نور طبیعی دارند. از نور مصنوعی می‌توان برای نوردهی در ساعات تاریکی استفاده کرد.

نور طبیعی متشکل است از انرژی الکترومغناطیسی که از خورشید تولید می‌شود.نور طبیعی دارای یک طیف سالم از رنگ‌ها و طول موج‌هایی است که برای زندگی روی زمین مناسب هستند. نور مصنوعی که از دیگر منابع انرژی تولید می‌شود به اندازه نور خورشید متنوع و مفید نیست و تاثیری که نور طبیعی بر زندگی موجودات زنده می‌گذارد بسیار بیشتر از نور مصنوعی است.قرارگیری مناسب زیر نور خورشید برای بیشتر جانداران مفید است. ولی در مورد نور مصنوعی چنین چیزی صدق نمی‌کند. نور مصنوعی بیشتر برای تولید روشنایی در ساعات تاریکی کاربرد دارد.

فواید نور طبیعی

چرخه روز و شب به بازسازی سلولی کمک می‌کند

نور طبیعی طیف نور وسیعی دارد. قرار گیری به میزان مناسب در مقابل پرتوهای نامرئی خورشید نیز می‌تواند برای سلامتی موجودات زنده مفید باشد. به سختی

می‌تــوان ویژگی‌ها و دامنه فوایــدی را که نــور طــبیعی برای جانوران دارد، ا طریق نـور مصـنوعی شـبیه سـازی کــرد. چرخه روز و شب به بازســازی ســلولی کوجــودات زنده کمک می‌کند که برای تمام گونه‌های زندگی ضروری است.

تعیین جنسیت جنین

خداوند در این سوره پیش از آن‌که درباره نحوه آفـرینش انسان سخن گوید، ابتدا به او گوشـزد می‌کند که بیهـوده آفریــده نشــده است و آفــرینش او هــدفی در پی دارد. سپس به بیان کیفیت خلقت انسان می‌پردازد و سرانجام این پرسش را می‌آورد: آیا آن کسی که از قطـــــره آب گندیده این چنین انسانی را خلق نموده، قـدرت نـدارد که پس از مرگ و تفرق اجزاء دوباره او را زنده کند؟

تحـــول نطفه در دوران جنیـــنی یکی از شـــگفت‌ترین پدیـده‌های جهـان هسـتی و موضـوع علم جـنین شناسی است که در قرون اخیر تا حدود زیادی پرده از اســرار آن بر داشــته شــده است. قــرآن در زمــانی که هنــوز این مسائل کشف نشـده بـود، از این امـور به عنـوان یکی از نشانه‌های قدرت خداوند یاد کرده است.

ادعا شــده است که خداوند در آیــات یــاد شــده از ســوره قیــامت، آن‌جا که می‌فرماید"آیا نطفه‌ای از مــنی که در رحم ریخته می‌شـود نبـود؟...واز او دو زوج مـرد و زن را آفرید"، به مسـئله تعـیین جنسـیت از جـانب پـدر اشـاره کرده، زیرا مرجع ضمیر"ه" در "منه"، "منی" است.

امروزه ثابت شده است که تعیین جنسیت توسط اسـپرم مرد صورت می‌گـیرد. یک زوج از 23 زوج کرومـوزوم در همه سـلول‌های انسـانی، کروموزوم‌هـای جنسی (Sex Chromosome)ـ نــام دارد. این دو کرومــوزوم تعــیین کننده نر یا ماده شدن جـنین هسـتند. انسـان مـاده دارای دو کرومـوزوم جنسی xx و جنس نر در انسـان‌ها دارای یک کروموزوم x و یک کروموزوم y است (1).

اکنــون می‌تــوان گفت که این آیــات از مطــالبی ســخن می‌گوید که تا زمــان نــزول مطــرح نشــده و کسی از آن آگاه نبوده است و نشان از اعجاز علمی قرآن دارد.

"أَلَمْ يَـكُ نُطْفَـةً مِّن مَّنِيٍّ يُمْنَىٰ • ثُمَّ كَـانَ عَلَقَـةً فَخَلَـقَ فَسَـوَّىٰ • فَجَعَـلَ مِنْـهُ الـزَّوْجَيْنِ الـذَّكَرَ وَالْأُنثَى"، قیـامت 75/37-39

ترجمه

آیا او نطفه‌ای از مـنی که در رحم ریخته می‌شـود نبـود؟ سپس بصـورت خون‌بسـته در آمد و خداوند او را آفرید و موزون ساخت و از او دو زوج مرد و زن آفرید.

کلمات اصلی

نطفه: از ن- ط- ف، به معنــای آب صــاف اعم از این‌که کم یا زیاد باشد (فراهیدی، 7 / 437؛ راغب اصفهانی،ص 186؛ ابن منظور، 9 /336). از نظر لغت،به طـور اخص واژه «نطفه» در معنـــای آب کم به کـــار می‌رود (ابن منظــور،9 /336).مــراد از «النطفه» آنچــیزی است که فرزند از آن به وجود می‌آید (فراهیدی، 7 /437).

مــنی: معنــای اصــلی این واژه دلالت برتقــدیر و انــدازه گـــیری و اجـــرای حکم الهی به وســـیله آن است (ابن فارس، 5/ 276-277).

بیان اعجازمطرح شده

خداوند در این سوره پیش از آن‌که درباره نحوه آفــرینش انسان سخن گوید، ابتدا به او گوشـزد می‌کند که بیهـوده آفریــده نشــده است و آفــرینش او هــدفی در پی دارد.

سپس به بیان کیفیت خلقت انسان می‌پردازد و سرانجام این پرسش را می‌آورد: آیا آن کسی که از قطـــــره آب گندیده این چنین انسانی را خلق نموده، قـدرت نـدارد که پس از مرگ و تفرق اجزاء دوباره او را زنده کند؟

تحـــول نطفه در دوران جنیـــنی یکی از شـــگفت‌ترین پدیـده‌های جهـان هسـتی و موضـوع علم جـنین شناسی است که در قرون اخیر تا حدود زیادی پرده از اســرار آن بر داشـــته شـــده است. قـــرآن در زمـــانی که هنـــوز این مسائل کشف نشـده بـود، از این امـور به عنـوان یکی از نشانه‌های قدرت خداوند یاد کرده است.

ادعا شـده است که خداوند در آیـات یـاد شـده از سـوره قیـــامت، آن‌جا که می‌فرماید"آیا نطفه‌ای از مـــنی که در رحم ریخته می‌شـود نبـود؟...واز او دو زوج مـرد و زن را آفرید"، به مسـئله تعـیین جنسـیت از جـانب پـدر اشـاره کرده، زیرا مرجع ضمیر"ه" در "منه"، "منی" است.

امروزه ثابت شده است که تعیین جنسیت توسط اسـپرم مرد صورت می‌گـیرد. یک زوج از 23 زوج کرومـوزوم در همه سـلول‌های انسـانی، کروموزوم‌هـای جنسی (Sex Chromosome)ـ نـام دارد. این دو کرومـوزوم تعـیین کننده نر یا ماده شدن جـنین هسـتند. انسـان مـاده دارای دو کرومـوزوم جنسی xx و جنس نر در انسـان‌ها دارای یک کروموزوم x و یک کروموزوم y است (1).

اکنـون می‌تـوان گفت که این آیـات از مطـالبی سـخن می‌گوید که تا زمـان نـزول مطـرح نشـده و کسی از آن آگاه نبوده است و نشان از اعجاز علمی قرآن دارد.

آیات مرتبط

- "ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَـةَ مُضْـغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْـغَةَ عِظَامًا فَكَسَـوْنَا الْعِظَـامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنشَـأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَکَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ"، مؤمنون/23/14
- "وَأَنَّهُ خَلَــقَ الــزَّوْجَيْنِ الــذَّكَرَ وَالْأُنثَى مِنْ نُطْفَــةٍ إِذا تُمْنى"،نجم/53 / 45 – 46

و هم اوست که دو نوع می‌آفریند نر و ماده * از نطفه‌ای چون فرو ریخته شود.

جمع بندی

با توجه به آن که در آیات 37-39 سوره قیامت اشاره به تعیین جنسیت توسط اسپرم مرد شده و امــروزه در علم جــنین شناسی ثــابت گردیــده که یک زوج از 23 زوج کرومـوزوم در همه سـلولهـای انسـانی، کروموزوم‌هـای جنسی بوده و این دو کروموزوم تعیین کننـده نر یا مـاده شدن جنین هستند و این مطلـبی است که بشر در زمـان نزول قرآن نمی‌توانسته از آن آگاهی یابد، پس می‌تــوان این دسته از آیات سوره قیامت را از موارد اعجـاز علمی قرآن کریم تلقی نمود.

با این وجــود بــرای اظهــار نظر دقیق‌تر علمی دربــاره اعجاز این آیه باید به سـؤالات مطـرح شـده در دو حـوزه قرآنی و علمی پاسخ گفت.

سؤالات قرآنی

آیا منظور قرآن از واژه "نطفة" سلول جنسی نر است؟

چرا به نطفه "منی" می‌گویند؟

مرجع ضمیر «ه» در منه چیست؟

"فسـوی" در این آیه بیـان چه مـرحله‌ای از تکامل جـنین است؟

مرحله‌ای که با "فسـوی" از آن یـاد شـده چه رابطه‌ای با مرحله "انشـــأناه خلقا اخر" در آیه 14ســـوره مؤمنـــون دارد؟

جنسیت جنین در چه زمانی مشخص می‌شـود؟ آیا زمـانی که روح به جنین دمیده می‌شود، به تعبـیر قـرآن "انشأ نا خلقا اخر"، جنسیت مشخص می‌شود یا خیر؟

فرق خلق با جعل چیست؟

آیا احتمـــال دارد که آیه "فجعل منه الـــزوجین...." ادامه مرحله قبل نبوده و به عنوان جمله جدید و خبری باشد؟

سؤالات علمی

آیا می‌تـــوان قبل از مرحله علقه جنســـیت جـــنین را تشخیص داد؟

چه عواملی موجب دختر یا پسر شدن جنین در رحم مـادر می‌شود؟

آیا اگر مرحله علقه همان زمان لانه گزینی جـنین باشـد؛ منظـــور آیه اینست که قبل از آن (مرحله بلاســـتولا)، نمی‌توان جنسیت جنین را تعیین کرد؟

هم اکنون در چه ماهی می‌توان جنسیت جـنین را تعـیین نمود؟

در زمان لقاح که سلول جنسی نر با سلول جنسی ماده ممزوج می‌شود جنسیت جنین رقم می‌خورد، آیا بدین واسطه می‌توان این اعجاز را رد کرد؟

تعیین جنسیت جنین چگونه صورت می‌پذیرد(تلفیق کدام کروموزمها از مادر و کدام از پدر با هم اثر در تعیین جنسیت جنین دارد)؟

منابع:

ابن منظور،لسان العرب،دار صادر، بیروت، لبنان،چاپ هشتم

راغب اصفهانی، حسین، مفردات الفاظ القرآن، تحقیق صفوان عدنان داودی، دارالقلم، دمشق

فراهیدی، خلیل بن احمد، العین، انتشارات اسوه، چاپ دوم، 1425ق

http://ghr.nlm.nih.gov/chromosome/X

تصویری که 100 میلیارد انسان آن را ندیدند!

با انتشـــار این تصـــویر بســـیاری از افـــراد نســـبت به آن واکنش نشان دادند، اما سوالی که برای اکثر افـراد پیش آمـــده بـــود این است که دلیل واضح نبـــودن این تصـــویر چیست و چندین سوال دیگر; اما به جای دیدن نیمه خالی لیوان بد نیست به نیمه پر و بسیار مهم آن نیز بنگـــریم و آن این است که ما افـراد خوش‌شانسی هسـتیم چـرا که شاید تاکنون حدود 100 میلیـارد انسـان روی کـره زمین زنـــدگی کرده‌اند اما تنها ما این شـــانس را داشـــتیم که اولین تصویر واقعی از یک سیاه چاله را ببینیم.

دهمین روز آوریل سال جاری رویدادی بی‌نظیر در نجـوم به وقوع پیوست و دانشمندان که سـالیان متمـادی بـرای ثبت یک تصـویر از سـیاه چاله تلاش می‌کردنـد، بـالاخره موفق شدند. اختر شناسان برای نخسـتین بـار در تـاریخ، تصویری از یک سیاه‌چاله را اکنـون نـام آن را "Pōwehi" نامیده‌اند با دوربین تلسکوپ "افق رویداد" شـکار کردند. نـــام این ســـیاه چاله در زبان‌هـــاوایی به معنـــای "منبع تاریکی زینت داده خلقت بی‌پایان"(embellished dark source of unending creation) است.

سیاه چاله Pōwehi چهل میلیارد کیلومتر قطر داشـته و در یک کهکشان دور قرار دارد. اکنـون انسـان‌ها به لطف تلسکوپ "افق رویداد" قادر به دیـدن نخسـتین تصـویر از افقِ رویـدادِ یک سـیاه چاله که در 500 میلیـون تریلیـون کیلومتری کره‌زمین قرار دارد، هستند.

بدون شک سیاه چاله‌ها یکی از پدیده‌های بسیار جـذاب و هیجان انگیز و در عین حال اسرارآمیز جهان هستند. این

پدیده هم چنین برای اخترشناسان و اخترفیزیکدانان نیز بسیار اسرارآمیز است و به همین دلیل است که آن‌ها حدود نیم قرن است که در حال مطالعه درباره آن‌ها هستند.

اکنون دانشمندان می‌بایست تشکر ویژه‌ای از " آلبرت اینشتین" بجا آورند چرا که او در ابتدا با نظریه‌هایی درباره گرانش، احتمال وجود سیاهچاله‌ها را مطرح کرد.

سیاه چاله‌ها چه هستند؟

به عبارت ساده، هنگامی که ستاره‌های عظیم در پایان سیکل زندگی خود، سقوط گرانشی را تجربه می‌کنند، سیاه چاله‌ها به وجود می‌آیند. مدتی طولانی پس از این‌که ستاره‌ها آخرین سوخت هیدروژنی خود را از دست می‌دهند و چندین برابر اندازه استاندارد خود که به نام مرحله "شاخه غول پیکر سرخ"(Branch Giant Branch) شناخته می‌شوند، در می‌آیند، لایه‌های بیرونی آن طی یک انفجار دیدنی به نام "ابرنواختر" منفجر می‌شوند.

شاخه غول پیکر سرخ(RGB)، بخشی از "شاخه غول پیکر"(Giant branch) است که ستارهای عظیم در آن قرار دارند و قبل از احتراق هلیوم در جریان تکامل ستارگان رخ می‌دهد.

در ستارگان کم جرم، این انفجار یک ستاره با تراکم بسیار زیاد که با نام "ستاره نوترونی" شناخته می‌شود را پشت سر می‌گذرانند اما در موارد ستاره‌های پرجرم این داستان فرق می‌کند چرا که این فروپاشی و انفجار

تنها یک جرم فشرده که قادر به تغییر شکل فضا- زمان اطراف خودش است را پشت سر می‌گذراند.

میدان گرانشی یک سیاهچاله به قدری قوی است که هیچ چیز حتی ذرات زیر اتمی یا تابش الکترومغناطیسی (به عنوان مثال نور) نیز نمی‌توانند از آن فرار کنند. مرز بیرونی سیاهچاله که هیچ چیزی پس از عبور از آن نمی‌تواند به بیرون برگردد را "افق رویداد" می‌نامند. افق رویداد در نسبیت عام آلبرت اینشتین، منطقه‌ای از فضازمان است که در آن‌جا تمام مرزهای فضا به شدت تحت تأثیر سیاه‌چاله است و اگر جسمی وارد این ناحیه شود، سرانجام بروی تکینگی سیاهچاله سقوط می‌کند. در افق رویداد، هیچ چیز نه می‌تواند فرار کند و نه قابل مشاهده است. هر چیزی (ماده یا انرژی) که از این مرز عبور کند، فشرده می‌شود، در این ناحیه انحنای فضا- زمان بی‌نهایت می‌شود و به عبارت دیگر میدان گرانشی به بی‌نهایت می‌رسد، به این ناحیه در مرکز سیاهچاله، تکینگی(Singularity) می‌گویند.

سیاه چاله‌ها اندازه‌های متفاوتی دارند به گونه‌ای که هرچه یک ستاره پرجرم‌تر باشد، می‌تواند سیاهچاله‌های ستاره‌وار (Stellar black hole) که جرم آن‌ها از 10 تا 100 برابر جرم خورشیدی متغیر است را ایجاد کند. سیاهچاله ستاره‌وار، سیاهچاله‌ای است که عمدتاً از فروریزی حاصل از گرانش یک ستاره با جرم معمولی به وجود می‌آید و می‌تواند پنج تا دهها برابر خورشید جرم داشته باشد. اندازه برخی سیاه چاله‌های ستاره‌وار ممکن است بزرگ باشد زیرا آن‌ها حاصل ادغام هستند. این ادغام‌ها امواج گرانشی را تولید می‌کنند که اینشتین

در نظریه نسبیت عام نیز آن را پیش‌بینی کرده بود و در آن گفته بود این موضوع سبب ایجاد موج در فضا زمان می‌شود.

دانشمندان اخیراً به لطف امکاناتی نظیر "رصدخانه موج گرانشی با تداخل‌سنج لیزری" یا "لایگو"(LIGO) قادر به تشخیص این امواج شدند. رصدخانه موج گرانشی با تداخل‌سنج لیزری یک آزمایش بزرگ فیزیکی با هدف آشکارسازی مستقیم امواج گرانشی است.

دانشمندان بر این باورند که فرایند ادغام، سبب ایجاد "سیاه‌چاله کلان‌جرم"(SMBH) که در مرکز بیشتر کهکشان‌های مارپیچی و بیضوی وجود دارند، می‌شود. به گفته آن‌ها هنگامی که ادغام کهکشانی اتفاق می‌افتد، این "سیاه‌چاله‌های کلان‌جرم" نیز گردهم می‌آیند و حتی بزرگ‌تر می‌شوند.

"کمان‌ای *(Sagittarius A)"* که به عنوان نزدیکترین سیاه چاله کلان جرم شناخته می‌شود، در حدود 26 هزار سال نوری از منظومه شمسی در مرکز کهکشان ما فاصله دارد و در نزدیکی مرز صورت فلکی "کمان" و "عقرب" قرار دارد.

این سیاه چاله کلان جرم، جرمی معادل تقریباً چهار میلیون برابر خورشید است و یکی از معدود سیاهچاله‌هایی است که به دلیل نزدیکی، اخترشناسان می‌توانند اجرام موجود در نزدیکی آن را مشاهده کنند.

فاصله سیاهچاله کمان‌ای * از زمین

سیاهچاله "Pōwehi" یا کمان‌ای * در کهکشانی به نام " M87 " قرار دارد که 55 میلیون سال نوری از ما فاصله دارد. سال نوری (Light-year) یکی از یکاهایی است که به مخفف به صورت "ly" نشان می‌دهند و برای سنجش طـول یا درازا است که بیشـتر در محاسـبات مربـوط به کیهان‌شناسی و نجـوم به‌کـار می‌رود. سـال نـوری طبق تعریف برابر است با مسـافتی است که نـور در خلاء در مـدت یک سـال طی می‌کند و تقریبـاً برابر است با 9 پتـامتر (9Pm) که عـددی معـادل 9.460.730.472.580.800 مـتر یا تقریبـاً 9.5 هـزار میلیارد کیلومـتر می‌شـود. اگر این عـدد را در 55 ضـرب کـنیم فاصـله نجـومی این سـیاه چاله با زمین به دست می‌آید.

در این تعریف، دو عاملِ سرعت نور در خلاء و مدت زمانِ یک سال دخالت دارند. در حال حاضـر، مـدت زمـان دقیق سال که باید برای محاسبهٔ مقـدار سـال نـوری اسـتفاده شـود، به‌صـورت بین‌المللی تعریف نشـده است و تنها توصیه‌نامه‌ای مبتنی بر استفاده از سال رومی (یولیانی) توسط اتحادیه بین‌المللی اخترشناسی ارائه شـده است. بر مبنای این توصیه‌نامه، یک سال برابر است با 365.25 روز که هر روز معـادل 86.400 ثانیه می‌باشـد، که با احتساب تعریف سرعت نور به مقدار 299.792.458 متر بر ثانیـه، مقـدار مسـافت سـال نـوری معـادل 9.460.730.472.580.800 متر خواهد بود.

طبقه‌بندی سیاهچاله‌ها

سیاه چاله‌ها بر اساس سه ویـژگی جـرم، چـرخش و بـار تقسـیم بنـدی می‌شـوند. بر اسـاس این ویژگی‌هـا،

دانشـمندان چهـار نـوع سـیاهچاله را شناسـایی کرده‌اند. اولین نوع آن‌ها سیاه چاله‌های اولیه(Primordial Black Holes)ـ هستند و کمتر از یک دهم میلی مـتر قطر دارند و جرمی برابر جرم سیاره زمین دارند.

سـیاه چاله‌هـای اولیه یک طبقه صـرفاً فرضی از سـیاه چاله‌ها هسـتند و اعتقـاد بر این است که مـدت کمی پس از "بیگ بنگ "شـــــکل گرفته‌اند. بر طبق یک نظریه که اســـتیون‌هاوکینگ در ســـال 1972 مطـــرح کـــرد، این سـیاهچاله‌ها می‌توانند مسـئول ایجـاد "جـرم گمشـده" (ماده تاریک) جهان باشند.

نوع دوم آن‌ها سیاهچاله ستاره‌وار هسـتند که جـرم آن‌ها در حـدود 4 تا 15 برابر جـرم خورشـید است و از یک ستاره عظیم که در پایان عمر خـود سـقوط هسـته‌ای را تجربه کرده است، به وجود آمده‌اند.

نـــوع ســـوم آن‌ها ســـیاهچاله با جـــرم متوسط(Intermediate-mass black hole)ـ هسـتند که از یک انفجار ابرنواختری پدید آمده‌اند و با بلعیدن مقدار زیادی مـاده جـرم آن‌ها بیش از جـرم سـیاه چاله سـتاره وار و کمتر از سیاه چاله کلان جرم است.

آخرین نوع آن‌ها سیاه چاله‌های کلان جـرم هسـتند که در بیشتر مراکز بزرگ‌تـرین کهکشـان‌ها وجـود دارند و جـرم آن‌ها بسته به اندازه کهکشـان میلیون‌ها تا میلیـارد برابر جرم خورشید است.

البته قابل ذکر است سیاه چاله‌هایی نـیز وجـود دارند که براساس تنها یک ویژگی از سه ویژگی ذکر شده شناخته شـــــده هســـــتند که یکی از آن‌ها "ســـــیاه چاله

شوارتس‌شیلد"(Schwarzschild Black Hole)ـ است که چرخش و هیچ بار الکتریکی ندارد و فقط توسط جـرمش شناخته شده است. یکی دیگر از این نـوع سـیاه چاله‌هـا، "سیاه چاله کِر" (Kerr Black Hole)ـ است و به عنوان یک سـیاه چاله چرخشی شـناخته می‌شـود زیـرا چـرخش دارد اما بار الکتریکی ندارد. آخـرین نـوع نـیز موسـوم به "سـیاه چاله بـار"(Charged Black Hole)ـ است زیـرا همانطور که از نامش پیداست بار دارد اما چرخش ندارد.

تاریخچه سیاه چاله

در سال 1915 میلادی، "آلبرت اینشتین" با مطرح کردن کرم‌چاله در قلب سـیاه‌چاله‌ها نشـان داد که سـیاهچاله‌ها شاید پلی به جهان‌های دیگر باشند و بـرای اولین بـار، در نظریه "نسبیت عـام" خـود وجـود سـیاهچاله‌ها را مطـرح کرد. نظریه "نسبیت عام" آلـبرت اینشـتین گـرانش را به عنـوان یک عامل هندسی و نه یک نـیرو بررسی می‌کند. در این نظریه فضا-زمـــان توسط "هندســـهٔ ریمـــانی" (شاخه‌ای از هندسه دیفرانسیل) بررسی می‌شود.

در سـال 1916 فیزیکـدان و اخترشـناس آلمـانی "کـارل شوارتزشیلد"(Karl Schwarzschild) نخستین کسی بود که با استفاده از نظریه نسبیت عـام، چـنین شـرایطی را توصیف کرد. شوارتزشیلد در محاسبات خود به این نتیجه رســـید که نقطه تکینگی، فضا-زمـــان را ســـوراخ خواهد کـرد. وی معتقد بـود که یک نقطه تکینگی در فضا-زمـان آن‌چنان چاله عمیقی ایجاد می‌کند که حـتی سـرعت نـور هم برای فرار از آن کـافی نخواهد بـود. شوارتزشـیلد به همین منظـــور تئـــوری به نـــام "شـــعاع شوارتزشـــیلد"(Schwarzschild radius)ـ را مطرح کرد. در سال 1916

شوارتز شیلد پاسخی برای نظریه نسبیت عام اینشتین یافت که نشانگر یک سیاهچاله کروی بود.

او نشان داد که اگر جرم یک ستاره در ناحیه‌ای به اندازه کافی کوچک متمرکز شود، میدان گرانشی در سطح ستاره چنان قوی می‌شود که حتی نور توان گریز از آن را ندارد. همان چیزی است که هم‌اکنون سیاهچاله می‌نامیم، ناحیه‌ای از فضازمان که به افق رویداد محدود شده است و امکان ندارد از آن، چیزی از جمله نور به ناظری دوردست برسد. شعاع شوارتزشیلد شعاعی است که بر طبق معادلات متریک برای سیاهچاله‌ها تعیین می‌شود.شعاع شوارتزیلد نام شعاعی در فیزیک است که تمام اجسام با هر جرمی که در آن وارد می‌شوند در یک جا جمع می‌شوند که به آن نقطه تکینگی (Gravitational singularity) گفته می‌شود و به منطقه‌ای با شعاع شوارتزیلد افق رویداد گفته می‌شود. بر طبق متریک شوارتز شیلد هرگاه یک جسم شعاعش از شعاع شوارتز شیلد خودش کمتر شود به یک سیاهچاله تبدیل شده است. یعنی اجسام دیگر قبل از رسیدن به سطح جسم در شعاع شوارتز شیلد گرفتار جاذبه خیلی شدیدی می‌شوند ولی اگر شعاع شوارتز شیلد درون جسم قرار بگیرد یعنی کوچک‌تر از شعاع آن باشد، آن جسم خواص سیاهچاله را ندارد.

سال‌ها بعد و در سال 1931 این موضوع توسط اخترفیزیکدان هندی- آمریکایی به نام " سوبرامانیان چاندراسخار " (Subrahmanyan Chandrasekhar) دنبال شد و وی حداکثر جرمی که یک ستاره کوتوله‌ای / نوترونی سفید می‌تواند قبل از سقوط به یک سیاهچاله

داشته باشد را محاسبه کرد. این محاسبات او به نام "حد چاندراسخار" (Limit Chandrasekhar) شناخته می‌شوند. حد چاندراسخار نام حدی در نجوم است که وضعیت ستاره بعد از انفجار را مشخص می‌کند به طوری که اگر جرم هسته ستاره بعد از انفجار از حد چاندراسکار کمتر بود هسته ستاره به کوتوله سفید تغییر می‌کند (خورشید در این دسته جای می‌گیرد) و اگر بیشتر بود هسته ستاره به ستاره نوترونی یا سیاه‌چاله تبدیل می‌گردد. این مقدار را فیزیکدان هندی سوبرامانیان چاندراسخار به دست آورد. مقدار این حد تقریباً برابر 1.4 جرم خورشید است.

او متوجه شد که در صورت پایان یافتن سوخت یک ستاره و توقف چرخه تولید عناصر سنگین‌تر، فشار گرانشی عظیم آن در یک نقطه متمرکز شده و موجب "رمبش" فضا-زمان خواهد شد. با این‌که سه دانشمند فوق تلاش‌های مهمی برای درک افراد از سیاه چاله ارائه داده بودند اما تکینگی اخترفیزیکی در بهترین حالت بسیار نادر تصور می‌شد.

در همان سال "کارل گوت جنسکی"(Karl Jansky) فیزیک‌دان و ستاره‌شناسی رادیویی آمریکایی که توسط بسیاری به عنوان "پدر نجوم رادیو" شناخته شده است، یک سیگنال رادیویی که از مرکز کهکشان راه شیری در جهت صورت فلکی قوس شکل گرفته بود را کشف کرد. این منبع رادیویی بعدها به عنوان سیاه‌چاله کلان‌جرم کمان‌ای * شناخته شد.

دهه 1960، "عصر طلایی نسبیت عام" آغاز شد به گونه‌ای که نسبیت عام و سیاهچاله‌ها تبدیل به موضوع

اصلی تحقیق دانشمندان شد. برای مثال در سال 1967 "ـ ژوسلین بل بورنل" (Jocelyn Bell Burnell) موفق به کشف تپ اخترها شد و در سال 1969 نشان داد که آن‌ها ستاره‌های نوترونی چرخانی هستند که با سرعت بسیار زیادی دوران می‌کنند و پالس‌های مداومی از انرژی تابشی به همراه خطوط میدان مغناطیسی قوی را از خود منتشر می‌کنند. برخی از تپ‌اخترها نیز پرتوهای ایکس تابش می‌کنند. ستاره‌های نوترونی در حقیقت بقایای هستهٔ ستارهٔ منفجر شده‌ای هستند که حجم کوچک و چگالی بسیار بالایی دارند.

اوایل دهه 1970 استیون‌هاوکینگ فیزیکدان نامی بریتانیایی تحقیقات او و دیگر دانشمندان فیزیک نظری، به ترمودینامیک سیاه چاله منجر شد. همانند ترمودینامیک، این قوانین نیز رابطه بین جرم و انرژی، ناحیه و انتروپی و گرانشی و درجه حرارت را بیان می‌کند.

ترمودینامیک سیاهچاله شاخه‌ای از علم فیزیک است که به مطالعه قوانین ترمودینامیک در افق رویداد سیاهچاله می‌پردازد. به همان اندازه که مطالعه مکانیک آماری مربوط به تابش سیاهچاله منجر به ظهور تئوری مکانیک کوانتومی شد، تلاش برای فهمیدن مکانیک آماری سیاهچاله تأثیر شدیدی روی درک گرانش کوانتومی داشت که در نهایت منجر به فرمول بندی اصل تمام نگاری(holographic principle) شد.

هاوکینگ معتقد بود که سیاهچاله‌ها حرارت دارند و چون اجسام داغ گرما از دست می‌دهند، در نهایت تبخیر شده و ناپدید می‌شوند. در سال 1970 میلادی نیز دانشمندی

به نـــام "یـــاکوب بکنشـــتاین" مطـــرح کـــرد که آنـــتروپی ســـیاهچاله‌ها با منطقه‌ای در ســـیاهچاله به نـــام "افق رویداد" مرتبط است و بیشینه آنتروپی سـیاه‌چاله انـدازه مشخصی دارد. در فیزیک نظـــری، نظریـــهٔ میـــدان‌های کوانتومی(QFT)، چارچوبی نظری برای ساختن مدل‌های مکانیک کوانتـــومی از ذرات زیـــراتمی در فیزیک ذرات و شبه‌ذره‌ها در فیزیک ماده چگـال است. یک نظریه میـدان کوانتومی، ذرات را به شـکل حـالاتی برانگیخته از میـدان فـــــیزیکی زمینه می‌بینـــــد، به همین دلیل این ذرات "کوانتـای" میـدان نامیـده می‌شـوند. کارهای‌هاوکینگ به توضیح نتایج "یاکوب بکنشـتاین" کمک کـرد وهاوکینگ در سال 1974، نظریه‌ای را درباره سیاه‌چاله‌ها ارائه کرد که در آن عنوان شده بود که با وجـود جاذبه و جـرم عظیمی که این هیولاهـــای فضـــایی دارنـــد، امـــواج رادیـــویی در شرایطی خاص از دام آن‌ها خارج و به سوی فضا گســیل می‌شوند.

نظریه "تابش‌هاوکینگ" تـــــابش جسم ســـــیاه است که پیش‌بینی می‌شود به خـاطر تـأثیر کوانتـومی در نـزدیکی افق رویـداد، از سـیاه‌چاله تابیـده شـده باشد. این نظریه براســاس نظریـهٔ میـدان‌های کوانتـومی و نسـبیت عـام اینشتین ارائه شد.

تابش‌هاوکینگ بـاعث کـاهش جـرم و انـرژی سـیاه‌چاله می‌شود که به تبخیر سیاه‌چاله شناخته می‌شود. به همین خـــاطر ســـیاه‌چاله‌هایی که جـــرم آن‌ها به روش دیگـــری افزایش نمی‌یابد با گذر زمان جرم آن کـــاهش یافته و در پایان، از بین می‌روند. پیش‌بیـنی می‌شـود که تـابش ریز ســـیاه‌چاله‌ها، بیشـــتر از ســـیاه‌چاله‌های بزرگ‌تر باشد.

بنــابراین با ســرعت بیشــتری کوچک شــده و از میــان می‌رود.

هاوکینگ در مقاله خود به دنبال یـافتن این مسـاله بـوده است که بــرای اشــیایی که در ســیاهچاله می‌افتنــد، چه اتفــاقی می‌افتد. وی در ســـال 2015 اعلام کـــرد که ســـیاهچاله‌ها در اصل "خاکســـتری" بوده‌اند.هاوکینگ و همکـــــارانش در مقاله جدید اظهـــــار کرده‌اند که اگر اطلاعات توسط سیاهچاله‌ها بلعیده شوند، آنتروپی آن‌ها تغییر خواهد کرد.

وی اعلام کــرده که یک ســیاهچاله کوچک به انــدازه یک کوه، پرتو ایکس و پرتو گاما از خود به اندازه 10 میلیون مگاوات ساطع می‌کند که بـرای تـأمین بـرق تمـام جهـان کــافی است.هاوکینگ خــودش هشــدار داده که احتمــالاً بســیار ســخت خواهد بــود که بــدون آن‌که این انــرژی به انسان‌ها آسیب بزند و تمدن بشری را نابود کند، بتوان از آن استفاده کرد و ســیاهچاله را به اصـطلاح تحت کنـترل خود درآورد. یک راهکار این است که ســیاهچاله در مــدار زمین و فاصــله مناسب از ما قــرار بگــیرد تا بتــوان از انرژی ساطع شده آن استفاده کرد.

همیشه پای یک زن در میان است

" کیــتی بــومن"(Katie Bouman)ـ محققی است که توانست با کشف یک الگـــــوریتم به ثبت اولین تصـــــویر رسمی از یک سیاهچاله کمک کند.

"کیت بــومن"(Katie Bouman)ـ محقق فارغ‌التحصــیل شده از دانشگاه "ام‌آی‌تی" موفق شد در سال 2017 یک الگوریتم را برای تلسکوپ "افق رویداد" ایجــاد کند که در

نهـــایت منجر به ثبت اولین تصـــویر از یک ســـیاهچاله موسوم به "ساگیتاریوسA " شد.

تصویر رسمی این سـیاه چاله پس از 104 نه تنها نظریه نسبیت عـام اینشـتین را به اثبـات رسـاند بلکه بـرای بـار دیگر نبوغ آلبرت اینشتین را به رخ تمام جهانیـان کشـید. اکنــون می‌بایست مشــتاقانه منتظر اثبــات نظریه کــرم چاله و سفر در زمان نیز باشیم.

چگونه سیاه چاله شناسایی شد؟

از آن‌جا که سیاه چاله‌ها هیچ انرژی را بازتاب نمی‌دهند و هیچ چیز (حتی نور) نمی‌تواند از آن‌ها فـرار کند به همین دلیل شناسایی آن‌ها بسیار سخت بود. با این حال، بــرای چنــدین دهــه، دانشــمندان توانســته‌اند با مطالعه دنیــای اطراف سیاه چاله، اطلاعاتی درباره آن بدست آورند.

آن‌ها طی این مطالعـات نفـوذ گرانشی سـیاه چاله‌ها بر روی سـتاره‌های نزدیک و اجـرام آسـمانی اطرافشـان را مورد بررسی قرار دادند. به عنوان مثال، از سال 1995، ستاره شناسان حرکت‌هـای 90 سـتاره‌ای را که در حـال چرخش در اطراف کمان‌ای * هستند، را ردیابی می‌کنند.

براسـاس مـدارهای آن‌هـا، اخترشناسـان توانسـتند نتیجه بگیرند که کمان‌ای * دارای حداقل 2.6 میلیون برابر جرم خورشید است که این عدد مدتی بعد به 4.3 میلیون تغییر کرد. یکی از این ستاره‌هایی که آن‌ها مورد بررسی قرار داده بودند ستاره‌ای به نام " S2" بود.

این ستاره بسیار با سـیاه چاله‌ها در ارتبـاط بـود چـرا که مانند سـیاه چاله قـدرت انتشـار بـالایی در اشـعه مـاورا

بنفش، اشعه ایکس و طول موج‌های اشعه گاما و فـواره نسبیتی داشت و دقیقاً زمانی که یک ماده به داخل مـدار دور ســیاهچاله می‌افتــاد، این ســتاره مانند یک دیسک متصل به دور سیاهچاله عمل می‌کرد.

کشش گرانشی قدرتمند ســیاهچاله انــرژی را به این دیسک منتقل می‌کند و بــاعث می‌شــود که به ســرعت چرخش یابد و با اصطکاک گرم شود. این بـاعث می‌شـود که مــاده در دیســک، انــرژی را به صــورت تــابش الکترومغناطیسی در طول موج‌های مختلف منتشر کند.

فناوری‌هــایی که این امکــان را فــراهم ســاخت تا دانشــمندان بتوانند این تصــاویر را ثبت کنند ابزارهــای بسیار حساس و تلسکوپ‌های فوق پیشـرفته‌ای بودند که قادر به گرفتن تصاویر از جهـان ما در قسـمت‌های قابل مشـاهده و غـیر قابل مشـاهده و در طیف‌هـای مختلف بودند.

طی این پروژه مهم دانشمندان از تلسـکوپ افق رویـداد اســتفاده کردند. این تلســکوپ از تعــداد بســیاری از رصــدخانه‌های رادیــویی یا تلســکوپ‌های رادیــویی در سراسر جهـان تشـکیل شـده است تا کـار یک تلسـکوپ بزرگ (به انـدازهٔ زمین) با حساسـیت و رزولوشن بـالا را پدید آورد. این تلســکوپ با اســتفاده از تکنیک تــداخل سنجی بسیار طولانی پایه(VLBI) و بسیاری از آنتن‌های رادیـویی مسـتقل که صـدها یا هـزاران مایل از هم جـدا شـده‌اند و می‌توانند به صـورت همزمـان بـرای ایجـاد یک تلسکوپ مجازی با قطر مؤثر کل سـیاره مـورد اسـتفاده قرار گیرند، کار می‌کند.

تصویر سـیاه چاله شـکار شـده توسط شـبکه‌ای از هشت تلسکوپ در سراسر جهان ثبت شده است.

نـام هشت تلسـکوپی که موفق به ثبت تصـویر این سـیاه چاله شدند عبارتند از:

1. آرایه میلی‌متری بـزرگ آتاکاما (Atacama Large Millimeter Array)
2. تلســـــکوپ رادیـــــویی‌ای پی‌ای ایکس(Atacama Pathfinder Experiment)
3. تلســکوپ زیرمیلیمتری‌هــاینریش هرتز (Heinrich Hertz Submillimeter Telescope)
4. تلســکوپ رادیــویی" IRAM 30m millimeter radio telescope"
5. تلســکوپ جیمز کلــرک ماکســول (James Clerk Maxwell Telescope)
6. تلســــــکوپ "ال‌ام تی" (Large Millimeter Telescope)
7. تلسکوپ "South Pole "
8. تلسکوپ رادیویی "Submillimeter Array"

دانشــمندان توسط این تلســکوپ توانســتند تصــویر این سـیاه چاله را در کهکشـانی به نـام M87 که بنا بر گفته دانشــمندان از کل منظومه شمسی بزرگ‌تر اســت، ثبت کنند. جــرم این ســیاه چاله 6.5 میلیــارد برابر خورشــید است و یکی از ســنگین‌ترین ســیاه چاله‌هــایی است که

گمــان می‌رود وجــود داشــته باشد. مســیه 87 یا M87 بزرگ‌ترین کهکشان در بخش شمالی خوشه ســنبله است که در فاصله 60 میلیون سال نوری از ما قرار دارد.

داده‌هــای پس از جمع آوری شــدن توسط دانشــمندان، ســپس به‌هــارد دیسک‌ها ارســال و توسط هواپیما به رصدخانه MIT Haystack در ماساچوست، ایالات متحده آمریکــا، و مؤسسه مــاکس پلانک رادیو نجــوم، بن آلمــان منتقل شد. پس از آن، داده‌ها به صــورت متقــاطع و با اســتفاده از 800 کــامپیوتر که توسط یک شــبکه 40 گیگابــایت / ثانیه متصل می‌شــدند مــورد تجزیه و تحلیل قرار گرفتند.

* در حالی که انتظار می‌رفت نخستین تصویر از کمان‌ای در آوریل 2017 منتشر شــود، این امر به دلیل تلســکوپ South Pole که در زمستان (آوریل تا اکتبر) بسته بود، به تعویق افتــاد. این‌ها ســبب شد تا پــردازش داده‌ها به تعویق افتد و بنابراین نخســتین تصــویر 10 آوریل 2019 منتشر شد.

جادوی سیاه چیست؟

جادوی سیاه یا سحر الاسـود یا black magic از انـواع جادوهــای شــیطانی هســتن که شــدیدا توسط آیینها و مذاهب مختلف ممنـوع شـده‌اند و تقریبا در بخشی از هر فرهنگ دیده میشن و تاریخچه طولانی دارند. برای مثـال حتی در اساطیر یونان، شمنیسم، هنـدو و انـواع جـادوی غـربی و عـربی و نـیز زمـان پیـامبران الهی هم وجـود داشته و دارند. خود پیامبر اسلام هم تحت آسیب جـادوی سیاه که به دست دشمنان ایشون انجام شـده بـوده و به همین دلیل دو سوره آخر قـرآن بـرای محو کـردن اثـرات اون نازل شدن.

جــادوی ســیاه دانش اساسی هست بــرای آســیب به انسان‌های مختلف و انجام امور خودخواهانه. حتی بـرای عـده‌ای هم به عنـوان منبع درآمد اصـلی آن‌هاست بـرای مثال جادوی سیاه در بخش غیر مسلمان پاکستان توسط افـرادی که هنـدو هسـتن بسـیار رایج هست و 90 درصد طرفداران اون هم حانم‌ها هستن و درآمـدهای کلانی رو برای آسیب به افراد بیگناه به جیب میزنن.

جــادوی ســیاه به روشــهای مختلفی انجــام میشه مثل اســتفاده از خــون جغــد، هیپنوتــیزم، شــیاطین و یا عروسکهای وودو، طلسمها و مراسم خاص و ....

ما تصور میکنیم که در قرن 21 استفاده از جادو کم شده ولی متاسـفانه این پدیـده به قـدری در دنیا شـیوع پیـدا کرده که حتی در برخی کشورهای کمونیستی هم اعتقـاد مـاورایی چنـدانی هم نـدارن ممنـوع هست. هر چند که جـادوی سـیاه علمی دشـوار هست و اثرگـذاری اون هم

معمـولا به زمـان مناسب همچـون وضـعیت قمر بسـتگی داره ولی افــراد زیــادی هســتن که حاضــرند در ازای دریافت وجه از افراد، کسانی که مورد نظر آن‌ها هسـتند رو مبتلا به جادوی سیاه کنند. این رفتارها معمـولا ناشی از حسادت، دشمنی و کینه ورزی افراد نسبت به قربانی هست. البته مـواردی هم مربـوط به نزاع‌هـای قـومی و رقابت بین افراد هست که بنابراین گاهی مجمـوعه‌ای از افراد تحت تاثیر قرار میگیرند.

البته گــاهی جــادوی ســیاه نتیجه عکس داره و آســیب خــودش رو به کسی که اون رو انجــام داده و ســفارش انجـامش شـدنش رو داده میرسـونه. بـرای مثـال افـراد زیادی بودن که برای طلسمهای محبت زوری به ساحران مراجعه کـردن و نتیجه عکس گـرفتن. حـتی به یک مـورد گفته شده بود که فلان ماده جادو شده رو تو آب حل کنه و به خورد همسرش بـده تا بیشـتر دوسـتش داشـته ولی همســرش بعد از چند روز میمــیره. شــاید بپرســید که طلسم محبت هم مگه از شاخه‌های جادوی سیاهه؟ بله... هر چیزی که باعث بشه روان شخص قربـانی از وضـعیت نرمـال خـودش خـارج شه و مجبـور به کـاری بشه که در حالت منطقی اون رو انجام نمیداده و نتیجه خودخواهانه بـرای شـخص جـادو کننـده داره از جـادوی سـیاه هست. بســیاری از کتب ســحر ســیاه عــربی هم بر پایه همین طلسم‌های محبت زوری بین اشخاص هستن.

جادوی سیاه، جن زدگی، درمان و رفع جادو و جن زدگی

افرادی که جادوی سیاه انجام میـدن گـاهی دلایل زیـادی میارن تا کار خودش رو موجه جلـوه بـدن و حـتی اون رو وسیله‌ای برای کمک به افراد بدونن. برای مثال در برخی

منـــاطق عـــرب نشـــین از اون بـــرای پسر شـــدن نـــوزاد اســـتفاده میشه و دیگه کـــاری نـــدارن که عـــواقب این کارهای عجیب در آینده چه خواهد شد.

خودم افرادی رو از نزدیک میشناسم که مثلا با اســتفاده از جادوی سیاه تونستن دو نفر رو علارقم مخـالفت یکی از آن‌ها به هم برســـــونن و چند ســـــالی هم با همدیگه زندگی کنن ولی بعدش به طرز وحشتناکی زنـــدگی آن‌ها دچار تلاطم شده و مجبـور شـدن طلاق بگـیرن. بنـابراین ممکنه مشـکلات شـما در ابتـدا با جـادوی سـیاه حل بشه ولی بعـدها (گـاهی پس از چند روز و گـاهی پس از چند سال) بلاخره نتیجه منفی کارتون رو خواهید دید و فـــرار از این کارما غیر ممکن هست.

گاهی هم اهداف جـادوی سـیاه متوجه افـرادی هست که ممکنه آن‌ها رو نشناسـیم. بـرای مثـال نـوعی از جـادوی سیاه در هندو معمولا با استفاده از چیزهایی مثل لیمو و فلفل و ... هست. حلقه‌هـایی از لیمو و فلفل به همـراه انرژی‌هـــای منفی که به داخلشـــون فرســـتاده شـــده در محلهـــــایی که شـــــلوغ هست قـــــرار داده میشه و این انرژی‌هـای منفی افـرادی که از کنـار آن‌ها رد میشن رو تحت تـاثیر قـرار میـده. البته در هنـدو از مـواردی مثل جمجمه، قربانی انسان و حیوان و ... هم اسـتفاده میشه و در مواردی مثل انتقام، کسب ثـروت و درمـان و جـذب افراد هم استفاده میشه.

مسئله دیگه این‌که همه انواع جـادوی سـیاه الزاما ربطی به هتک حرمت مقدسات ندارن ولی معمولا انـواع عـربی آن‌ها توسط ریاضاتی که دقیقا نقطه عکس اسلام هست انجـام میشه مثل وضو با ادرار و نوشـتن آیـات قـرآن به

صورت برعکس با خون خصوصا خون قاعدگی زنان و هتک کتاب قرآن و .... در حدی که شیطان رو راضی کنه. البته این‌ها به تنهایی کافی نیست و آن‌ها هم باید همراه با ریاضات مربوطه باشه. متاسفانه افراد کنجکاوی هستن که گاهی ازم میپرسن اگر قرآن رو پاره کنن به قدرت میرسن یا نه... اگر به همین راحتی بود که تعدادی از پورن استارها که کارشون تهیه چنین فیلمهای مستهجنی هست و توش به مقدسات توهین شدید میکنن و اون رو تبدیل به فانتزی جنسی کردن الان باید جادوگر می‌شدن و کوه‌ها رو جا به جا میکردن ولی اتفاقی نیفتاده و قرار هم نیست به این راحتی رخ بده.

یکی از افرادی که قرآن رو برای رسیدن به پول و نزدیک شدن به شیطان پاره کرده بود بهم گفت که بعد از پاره کردن قرآن، تکه‌ای از اون توجهش رو جلب میکنه و برمیداره میخونه. میبینه آیه‌ای هست که نوشته روزی رو ما تقسیم میکنیم. این آیه خیلی توش اثر کرد و فهمید این کارهای احمقانه نمیتونن خارج از فرمان خدا اثرگذار باشن و اگر قراره روزی رو خداوند تقسیم کنه بنابراین متوسل به شیطان برای افزایش روزی اون فایده‌ای نداره و اگر هم بشه موقتی هست و برکتی هم داخلش نیست و معمولا افراد بعد از اون دچار پشیمانی و بدشانسی و عذاب وجدان میشن.

کلا جادوی سیاه همچون نامش سرانجامی سیاه داره. یکی از بزرگ‌ترین جادوگران سیاه مثل دیون فورچن در کتاب مربوط به جادوی سیاه نوشته که "بشر حتی توسط جادوی سیاه هم نتونسته ناخنش رو به شیطان واقعی بندازه". بنابراین چیزی که شخص رو گرفتار

میکنه همون موجودات پست و شیاطین رده پایین هستن که به راحـتی اختیـار فـرد سـاحر رو به دست میگـیرن و توسط اون زندگی افراد بیگناه رو متلاشی میکنن.

بررسی مکانیسم اثر وودو

جادوی وودو یکی از خطرناک‌ترین انواع جادوهـای سـیاه در جهـان به شـمار مـیره. منشا این نـوع جـادو از قـاره آفریقا هست و در طی دهه‌هـای اخـیر وودو به‌هـائیتی و کشـورهای آمریکـای جنـوبی و بخشـهای جنـوبی کشـور آمریکا هم سـرایت کـرده و کم کم تبـدیل به بخشی از مذهب کشورهایی چون‌هائیتی شده و هودو نام گرفته.

در اصل وودو رو بـرای شـفای افـراد از راه دور سـاخته بـودن و از امـور مقدسی بـوده که کم کم دست افـراد اشتباه افتاده و از اون پس به عنوان وسیله‌ای برای آزار یا کشتن استفاده شده.

وودو یا هودو از بی‌رحم‌ترین و کشنده‌ترین شکل جادوی سیاه هستن که توسط اتصال به طنابهای روحی فرد کار میکنه. وودو به نقاط انرژیکی فـرد (نقـاط طب سـوزنی چینی) حمله میکنه و باعث میشه که تعادل انـدام حیـاتی به هم بخوره و سیستم انرژیکی فرد رو تخریب کنه.

نکته مهم در این نوع جادو استفاده از لباسی که شـخص پوشیده، مو، ناخن، نواربهداشـتی و یا عکس فـرد هست که اون رو برای ساختن عروسکی که نماد قربانی هست به کار میبرن.

بخش قلب عروسک برای اجرای مراسم باز هست تا بعدا قلب زنـده یک حیـوان رو بـیرون بیـارن و در حـالی که

ضـربان داره داخل بخش قلب عروسک میـذارن. سـپس اون رو توسط اصوات شـیطانی شـارژ میکنن و از ارواح برای اتصـال عروسک و قربـانی توسط طنابهـای روحی نامرئی کمک میگیرن.

هنگـامی که این اتصـال برقـرار شد سـوزنهایی به داخل عروسک در نقـاط طب سـوزنی وارد میشه تا سیسـتم انرژیکی قربانی رو تخریب کنه.

این درد به خـــود قربـــانی هم میرسه و مهم نیست فاصله‌اش از جادوگران چه قدر باشه. گاهی برای شـدت گرفتن قدرت جادو، به قربانی خاکستر مرده که با انرژی منفی ترکیب شـده رو میخـورونن و این بـاعث میشه که تسلط کامل به روح و جسم قربانی پدید بیاد.

همـون طـور که قبلا اشـاره شد اسـاس این‌جـادو بر پایه تخـریب سیسـتم انـرژیکی هست و بـرای مـردان معمـولا نقـاط سـر، انگشـتان بـزرگ دست و پا و در مـورد زنـان سـینه‌ها و نقـاط شخصی بـرای ترسـاندن و آسـیب زدن مورد حمله قرار میگیره.

قربانی توسط این نوع جادو معمولا طی 28 روز (چرخه مـــاه) کشـــته میشه ولی اگه روح و جسم و روان قـــوی داشـته باشه ممکنه تا چند سـال هم حملات ادامه داشـته باشه تا کشته شه.

این‌جادو به قدری در برخی از دولتها هراس ایجـاد کـرده که تمـرین جـادوی سـیاه از این نـوع در کشـورهایی مثل کانادا و خاورمیانه ممنوع هست.

جادوی سیاه، جن زدگی، درمان و رفع جادو و جن زدگی

از علائم بروز جادوی وودو در شخص میشه به موارد زیر اشاره کرد. همه آن‌ها معمـولا به صـورت ناگهـانی ایجـاد میشن:

- بیدار شدن و ترس شدید در اوایل خواب

- دیدن دود سیاه یا قهوه‌ای در برابر چشمان در بیداری

- احساس درد در نقاط مختلف بدن

- درد شدید در ناحیه زبان که حتی میتونه فـرد رو بیـدار کنه و گاهی هم با خونریزی همراه هست

- اثر سوختگی بر بدن

- درد رگهای قلب

- باد کردن لب و بخش‌هایی از بدن بدون دلیل

- خستگی زیاد

- احساس انرژی منفی شدید در حد خودکشی

- خارش شدید در برخی از نقاط بدن

- احساس سنگینی بسیار زیاد

- اگرخونه هم تسخیر شـده باشه در این صـورت صـدای شنیدن همهمه و ضربه به دیوار و زنگ تلفن و نوسـانات برق هم ممکنه دیده شه

- تشدید اثرات در هنگام ماه کامل

- در نهایت مرگ

شما چه دچار وودو و یا انواع دیگه جادوی سیاه شده باشید معمولا 5 روز قبل و بعد از ماه کامل حسهای منفی بالا رو به صورت شدیدتر حس میکنید چون بسیاری از مراسمات جادوی سیاه به وضعیت ماه بستگی داره.

ارتباط جادوی سیاه و متعلقات شخصی

جادوی سیاه نوعی از سحر هست که شخص میتونه توسط نیروهای جادویی و شیطانی به مقاصد شخصی خودش برسه و یا باعث بروز آسیب و حمله به شخص یا اشخاص دیگه میشه. معمولا این کار توسط مراسمات و کنترل موجودات غیر ارگانیک از جمله جنهای شرور و شیطان و ... انجام میشه و وقتی این کنترلها به دست اومد میتونه از آن‌ها برای ایجاد آسیب و حملات به موجودات استفاده کنه. این آسیب میتونه شامل ایجاد بدشانسی، جدایی، از دست دادن شغل یا همسر، آسیب روانی و فیزیکی و حتی مرگ و .... بشه.

تو این پست میخوایم ارتباط متعلقات شخصی و جادوی سیاه رو بررسی کنیم.

چیزهای شخصی مثل مو، ناخن، خون و مایعات بدن ارتباط انرژیکی شدیدی با صاحب اون دارن و به عنوان DNA روحی شناخته میشن. از طریق آن‌ها، موجودات غیر ارگانیک میتونن شخص رو هر جا که باشن پیدا کنن. جادوگران توسط آن‌ها میتونن اثرات جادویی خودشون رو به شخص برسونن. به خاطر همین هست که تو بعضی از نفرین‌های جادوی سیاه وجود مو و ناخن و ... شخص لازم هست. اگر در اطراف خودتون افراد

مشکوک به انجام جادوی سیاه میشناسید مـراقب باشـید که این موارد شخصی به دست آن‌ها نیفته.

حتما در مـورد عروسـکهای وودو و ابزارهـای مشـابهش چیزهایی رو شنیدید. همونها که وقتی بهش سوزن بزنن شخصی که نـــاخن و یا مو و خـــونش به اون عروسک متصل باشه درد سوزن بهش میرسه. گاهی از عکس هم استفاده میشه ولی قدرت چندانی نداره. این نـوع جـادو تو انواع مختلفی از سیستمهای ماورایی دیده میشه.

این‌که ساحر بخواد مستقیما توسط جن یا سحر شـما رو اذیت کنه احتمـال آسـیبش کمـتر هست ولی اگه خـون یا مایعـات شـما رو به دست بیـاره و مراسم جـادویی رو انجام بده گاهی میتونه کشنده باشه.

تو کشورهایی که این نوع جـادو مرسـومتر هست گـاهی نه تنها شـخص بلکه خانـدان و نسـلش هم ممکنه شـدیدا تحت تـاثیر قـرار بگـیره. ممکنه اثـراتش رو به صـورت تصادفات و یا بدشانسی‌های مکرر تجربه کنن.

هر نوع جـادوی سـیاهی با داشـتن این متعقـات شخصی طرف میتونه چندین برابر قدرتمند بشه حـتی اگه توسط شخصی انجام بشه که دانش و توانایی زیـادی تو جـادوی سـیاه نـداره. البته گـاهی هم این آسـیبها از روی عمد نیست.

بـرای مثـال شخصی که عاشق دلشکسـته شـده و روی نـامه‌ی معشـوقش گریه میکنه میتونه چنـان حمله روانی قدرتمندی رو تولید کنه که به طرف آسیب زیادی برسه.

حتی جنهایی که شخص عاشق رو کنـترل میکنن میتـونن از طریق این ارتباط ایجاد شده وارد عمل بشن.

هنگـــــــامی که دو نفر عاشق میشن و یا ازدواج میکنن پیونـدهای عمیق انـرژیکی بین آن‌ها پدید میـاد که میتونه بـاعث انتقـال حملات مـاورایی از یکی به دیگـری بشه. معمولا چند سال طول میکشه تا این ارتباط انرژیکی بعد از جـدایی دو طـرف قطع بشه و معمـولا بـرای مـردان زودتر از زنان رخ می‌ده.

جادوی سیاه، جن زدگی، درمان و رفع جادو و جن زدگی

فرق بین ابتلا به جادوی سیاه و جن زدگی

برخی از افراد به خاطر بروز برخی از مشکلات مـاورایی که تو زندگی شون پیش میاد ممکنه از خودشـون بپرسن که آیا دچـــار جن زدگی شـــدن و یا این‌که کسی به آن‌ها جادوی سیاه فرستاده؟

تمایز بین اون دو کمی پیچیده هست چون گـاهی جـادوی سیاه به کمک جنهـای شـرور انجـام میشه و ممکنه علائم جـنزدگی و ابتلا به جـادوی سـیاه کمی مشـابه هم باشه ولی به هر حـــال ســـعی داریم تو این پست مـــواردی از جـادوی سـیاه رو که در اون جن نقش نـداره رو با علائم جن زدگی مقایسه کنیم:

اگر علائم زیر رو دارید و عامل فـــیزیکی خاصی بـــراش سـراغ ندارید به احتمـال زیـاد تنها دچـار جن زدگی شـده اید:

- بی‌خوابی شدید

- بیدار شدن‌های مکرر از خواب به همراه استرس

- تجربه بختک و عدم حرکت عضلات در زمان بین خـواب و بیداری (مشابه فلج عضلات در رویابینی)

- کابوسهای غیر عادی

- دیدن حیوانات خاص در کابوس مثل گربه، موش،سـگ، مار، شیر و شتر و ...

- راه رفتن در خواب

- گریه یا خنده در خواب

- دیدن خود در قبرستان یا مکانهای کثیف در رویا

- دیدن موجودات عجیب بلند قد یا کوتاه قد یا سیاه رنگ در رویا

- دیدن سایه تو بیداری

- احساس کردن شخص دیگه‌ای کنار شما

- نفرت ناگهانی از مقدسات

- درد و فشار یا تجمع انرژی عجیب در نقطه‌ای از بدن

علائم بالا معمـولا تو جن زدگی‌ها دیـده میشه ولی بـروز آن‌ها ممکنه با چیزهـای دیگه همپوشـانی داشـته باشه و الزاما نشانه تسخیر توسط جن نباشه.

اگر شخص مبتلا به جادوی سیاه شده باشه معمولا علائم زیر دیده میشه:

- از دست دادن ناگهانی کار و شکست مالی

- نفرت یا عشق ناگهانی نسبت به شخص

- بی‌زاری ناگهانی از همسر

- بدن درد

- افرادی که شما رو دوست دارن یه مرتبه ازتون فاصله میگیرن

- بدشانسی‌های مکرر

اگر جادوگر همزمان در جادوی سیاه خودش از جن هم استفاده کرده باشه معمولا علائم زیر هم مشاهده می‌شه:

- درد هنگام خواب (انگار که کسی داره بدنتون رو سوزن سوزن میکنه)

- دیدن سایه سیاه در طول روز

- احساس تعقیب شدگی

- احساس بیزاری نسبت به اعمال عبادی و این‌که اگر بخواید عبادت کنید احساس استرس و اضطراب میاد سراغتون تا شما رو از وضعیت عبادی خارج کنه.

درمان ابتلا به سحر و جادوی سیاه و چشم زخم

اگر حس میکنید علائم ابتلا به جادوی سیاه از نوع خفیف رو دارید و یا شخصی شما رو دچار چشم زخم کرده میتونید کارهای زیر رو انجام بدید:

- روزه گرفتن

- رفتن به جاهای مقدس

- مراقبه و حس غوطه ور شدن در نور بنفش

- خواندن دعا. فرقی نمیکنه چه دینی داشته باشید و از قرآن باشه یا انجیل یا وداها. مهم اینه که بر اساس اعتقادات قلبی تون باشه.

- یک سری روشها و دعاهای مخصوص هم وجود داره که تو این پی دی اف میتونید آن‌ها رو ببینید (دانلود)

ولی اگر شخصی که شما رو جادوی سیاه کرده فرد ماهری در این زمینه باشه و سال‌ها روی این علم کار کرده باشه و ده‌ها جن و شیطان و موجودات شرور در خدمت اون کار کرده باشن در این صورت به همین راحتی نمیشه از آن‌ها خلاص شد. آن‌ها ممکنه شما رو مدام مورد حمله قرار بدن و شانس و خوشبختی و حتی سلامت ذهنی و جسمی شما رو به خطر بندازند. البته بعیده که افراد عادی خیلی به این مشکل دچار شن چون خوشبختانه کسانی که جادوی سیاه واقعی بلد هستن تعدادشون کمه و هنرشون رو برای افراد خاص نگه میدارن.

بعضی از شفاگرها اعتقاد دارن که روش درمان این حملات جادوی سیاه بستگی داره به نوع جادو و اگه قراره باهاش مقابله بشه باید توسط فردی باشه که هم دانش عمیقی از اون آسیبها داره و هم راه درمان تک تکشون رو میدونه. بنابراین یک فرد عادی خیلی نمیتونه آسیبهای جدی جادوی سیاه رو از خودش دور کنه و در برخی موارد مثل خوردن طعام مسموم به جادو، روزه و مدیتیشن و دعا خیلی اثری نداره و تنها داره اثرات منفی رو به تاخیر میندازه. بنابراین در موارد حاد اگر

کسی رو میشناسید که میتونه بهتون کمک کنه بهـتره به اون مراجعه کنید. برای افراد مسلمان معمولا این افراد، روحـانی هسـتن و حـتی میشه با تمـاس به دفـتر مرجع تقلید، انواع روشهای درمان رو گـرفت و نیـازی به پـول دادن به افراد شیاد و کلاه بردار دعانویس نیست.

تعـــدادی از دوســـتانم با تلفن و یا مراجعه به آقـــای شمشیری در تهران به رایگان مشورت گـرفتن و درمـان شـــدن. تلفنش رو نـــدارم البته ولی فکر کنم تو گوگل سـرچ کنید پیـدا بشه. ایشـون فـردی با کمـالات و دارای قـدرت مـاورایی هست که قـدرتش رو نزدیکـانم بـرام تعریف کردن. خودش هم تو حـوزه سـینما راهنماییهـایی رو به کارگردانان معروف داده و فرد مشهوری هست.

سـراغ دعانویسـهای تقلـبی نرید و حـتی اگر کسی یک ریال هم از شما خواست فورا ترکش کنید.

بعضی از افـراد ممکنه به کسـانی که انـرژی درمـانی و ریکی کار کردن مراجعه کنن. کار آن‌ها موقتا تقویت‌هاله شما و به تعویق انداختن اثرات جـادوی سـیاه هست ولی نمیتونن درمان دائمی و قطعی رو انجـام بـدن. به محض قطع شدن جریان انرژی، حملات دوباره شروع میشه

جابجایی مکانی اشـیاء با سـرعت فوق‌العـاده (تله پـورت Teleport)

در این آیات امکان جابه جایی اشیاء با سرعتی بسیار بالا مطرح شده است. شواهد تاریخی نشـان می‌دهد که مقر حکومت ملکه سبا در یمن و مقر حکومت حضرت سلیمان در اورشلیم بـوده است. انـدازه گیری‌هـای دقیق کنـونی نشـان می‌دهد که فاصـله یمن تا اورشـلیم حـدود 2034 کیلومــتر است که هرچند با وســایل پیشــرفته کنــونی، پیمــودن آن ممکن است بیش از 3 ســاعت به طــول نینجامد، اما پیمودن این فاصله در کمــتر از یک ثانیه (یک پلک زدن) ناممکن است. از ظاهر آیه چــنین بر می‌آید که این‌جابه جــایی که توسط فــردی که عــالم به علمی از کتاب بوده، بدون وسیله خارجی صـورت گرفته است. اما اگر بخـواهیم وسـیله‌ای نـیز بـرای این‌جابه جـایی تصـور کـنیم، سـریعترین وسـیله نقلیه در آن زمـان اسب بـوده است و سریعترین اسب‌های مسابقه، سـرعتی در حـدود 18 متر بر ثانیه معادل 8/64 کیلومتر در ساعت دارند. با این حسـاب، اگر بتوانند مسـافت 2034 کیلومـتری را به طور مداوم و بدون استراحت طی کنند، حدود 31 ساعت طول خواهد کشید که قابل مقایسه با زمان کمــتر از یک ثانیه که در آیه آمده است، نخواهد بود. اما در صورتی که این‌جابه جایی بدون ابـزار خـارجی صـورت گرفته باشـد، باید گفت که دانش بشری هنـوز به چـنین حـدی نرسـیده است که چنین امری را ممکن بداند، چه رسد به این‌که از کیفیت و چگونگی آن اطلاع داشته باشد.

قَـالَ يَا أَيُّهَا المَلَأُ أَيُّكُمْ يَـأْتِينِى بِعَرْشِـهَا قَبْـلَ أَن يَـأْتُونِى مُسْـلِمِينَ * قَـالَ عِفْـرِيتٌ مِّنَ الْجِنِّ أَنَا آتِيـکَ بِـهِ قَبْـلَ أَن

تَقُـومَ مِن مَّقَامِـکَ وَإِنِّي عَلَيْـهِ لَقَـوِيٌّ أَمِينٌ * قـالَ الَّذِی عِنـدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَـابِ أَنَا آتِيـکَ به قَبْـلَ أَن يَرْتَـدَّ إِلَيْـکَ طَرْفُکَ فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِنـدَهُ قَـالَ هَـذَا مِن فَضْـلِ رَبِّی لِيَبْلُوَنِی أَ أَشْكُرُ أَمْ أَكْفُـرُ وَمَن شَـكَرَ فَإِنَّمَا يَشْـكُرُ لِنَفْسِـهِ وَمَن كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّی غَنِیٌّ كَرِيمٌ "، نمل / 27/38-40

ترجمه

گفت: «ای سران [کشـور] کـدام یک از شـما تخت او را- پیش از آن‌که مطیعانه نزد من آیند- بـرای من می‌آورد؟» * عفریـــــــتی از جنّ گفت: «من آن را پیش از آن‌که از مجلس خـود برخـیزی بـرای تو می‌آورم و بر این [کـار] سخت توانا و مورد اعتمـادم.» * کسی که نـزد او دانشی از کتـاب بـود، گفت: «من آن را پیش از آن‌که چشم خـود را بر هم زنی برایت می‌آورم.» پس چـون [سـلیمان] آن [تخت] را نـزد خـود مسـتقر دیـد، گفت: «این از فضل پروردگار من است، تا مـرا بیازماید که آیا سپاسـگزارم یا ناسپاسی می‌کنم. و هر کس سپاس گزارد، تنها به سـود خـویش سـپاس می‌گـزارد، و هر کس ناسپاسی کنـد، بی‌گمان پروردگارم بی‌نیاز و کریم است.»

کلمات اصلی

يَأْتِينِی: مصدر "الإتيان" به معنی آمدن (راغب اصـفهانی، ص60)، با حرف "باء" متعدی شده است (آوردن).

عفریت: شریر و خبیث (همو،ص 573)

يَرْتَدَّ: "ردّ" برگرداندن چـیزی به ذات خـود یا به حـالتی از حالات آن (همو، ص 348)

طـرف: حـرکت دادن پلک که از آن به نگریسـتن تعبـیر می‌شود (همو، ص517).

بیان اعجاز مطرح شده

چنانکه در آیـات سـوره نمل آمـده، حضـرت سـلیمان از وجـود قـومی خورشـید پرست آگـاه شد و نـامه‌ای بـرای فرمـانروای آن قـوم فرسـتاد و آن‌ها را به اطـاعت فـرا خواند. ملکه سبا که از قدرت و اقتدار سلیمان آگاه شده بـود، تصـمیم گـرفت که به جـای مقابلـه، با فرسـتادن هدایایی با سـلیمان مصـالحه نماید. اما حضـرت سـلیمان هدایای وی را نپذیرفت و تهدید به لشکرکشی کـرد. ملکه با عـده‌ای از اشـراف قـومش تصـمیم گرفتند به سـوی سلیمان بروند.

سلیمان از سران کشور پرسید که کدامیک می‌تواند تخت ملکه سبا را پیش از رسیدن او، نزد سـلیمان بیـاورد؟ در پاسخ، دو نفر اعلام آمادگی کردند. ابتـدا عفریـتی از جن رو به سوی سلیمان کرد و گفت: "من تخت او را پیش از آن‌که مجلس تو پایـان گـیرد و از جـای برخـیزی، نـزد تو می‌آورم. من بر این کار سخت توانا و مورد اعتمادم".

عفـریت به معـنی فـرد گـردنکش و خـبیث اسـت، و جمله"انی علیه لقوی امین" که از جهات مختلفی توأم با تأکید است (ان- جمله اسمیه- لام) نـیز نشـان می‌دهد که بیم خیانت در این عفریت می‌رفتـه، از این رو، در مقـام دفاع از خود برآمده و قول امانت و وفاداری داده است.

دومین نفر مـرد صـالحی بـود که دانشی از کتـاب الهی داشت. چنانکه قـرآن در بـاره او می‌گوید: "کسی که علم و دانشی از کتـاب داشـت، گفت من تخت او را قبل از

آن‌که چشم بر هم زنی نزد تو خواهم آورد". هنگـامی که سـلیمان آن را نـزد خـود مسـتقر دیـد، زبـان به شـکر پروردگار گشود و گفت: این از فضل پروردگار من است تا مـرا بیازماید که آیا شـکر نعمت او را به جا می‌آورم یا کفران می‌ورزم (مکارم شیرازی،15/468).

در این آیات امکان جابه جایی اشیاء با سرعتی بسیار بالا مطرح شده است. شواهد تاریخی نشـان می‌دهد که مقر حکومت ملکه سبا در یمن و مقر حکومت حضرت سلیمان در اورشلیم بـوده است. انـدازه گیری‌هـای دقیق کنـونی نشـان می‌دهد که فاصـله یمن تا اورشـلیم حـدود 2034 کیلومـتر است که هرچند با وسـایل پیشـرفته کنـونی، پیمـودن آن ممکن است بیش از 3 سـاعت به طـول نینجامد، اما پیمودن این فاصله در کمـتر از یک ثانیه (یک پلک زدن) ناممکن است. از ظاهر آیه چـنین بر می‌آید که این‌جابه جـایی که توسط فـردی که عـالم به علمی از کتاب بوده، بدون وسیله خارجی صـورت گرفته است. اما اگر بخـواهیم وسـیله‌ای نـیز بـرای این‌جابه جـایی تصـور کـنیم، سـریعترین وسـیله نقلیه در آن زمـان اسب بـوده است و سریعترین اسب‌های مسابقه، سـرعتی در حـدود 18 متر بر ثانیه معادل 8/64 کیلومتر در ساعت دارند. با این حسـاب، اگر بتوانند مسـافت 2034 کیلومـتری را به طور مداوم و بدون استراحت طی کنند، حدود 31 ساعت طول خواهد کشید که قابل مقایسه با زمان کمـتر از یک ثانیه که در آیه آمده است، نخواهد بود. اما در صورتی که این‌جابه جایی بدون ابـزار خـارجی صـورت گرفته باشـد، باید گفت که دانش بشری هنـوز به چـنین حـدی نرسـیده است که چنین امری را ممکن بداند، چه رسد به این‌که از کیفیت و چگونگی آن اطلاع داشته باشد.

آیات مرتبط

"وَ یَقُولُ الَّذینَ کَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلاً قُلْ کَفی بِاللَّهِ شَهیداً بَیْنی وَ بَیْنَکُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتابِ"، رعد/13/43

و کســـانی که کـــافر شـــدند می‌گویند: «تو فرســـتاده نیستی.» بگو: «کافی است خدا و آن کس که نزد او علم کتاب است، میان من و شما گواه باشد.»

"سُبْحَانَ الَّذِی أَسْرَی بِعَبْدِهِ لَیْلاً مِّنَ الْمَسْـجِدِ الْحَـرَامِ إِلَی الْمَسْجِدِ الأَقْصَی الَّذِی بَارَکْنَا حَوْلَهُ لِنُرِیَهُ مِنْ آیَاتِنَا إِنَّهُ هُـوَ السَّمِیعُ البَصِیرُ"، إسراء/17/1

مــنزّه است آن [خــدایی] که بنــده‌اش را شــبانگاهی از مسجد الحرام به سوی مسجد الأقصی- که پیرامون آن را بــرکت داده‌ایم- ســیر داد، تا از نشــانه‌های خــود به او بنمایانیم، که او همان شنوای بیناست.

روایات مرتبط

در حدیثی از ابو سعید خدری از پیامبر (صـلی اللّه علیه و آله و سلّم)چنین آمده است که ابو سعید می‌گوید: من از معنی الذی عنده علم من الکتاب (که در داستان سـلیمان آمــده) از رســول خــدا ســؤال کــردم. فرمــود: او وصی برادرم سـلیمان بن داود بـود، عـرض کـردم: و من عنـده علم الکتــاب از چه کسی ســخن می‌گویــد؟ فرمــود: ذاک اخی علی بن ابی طــالب: او بــرادرم علی بن ابیطــالب است.

امام باقر (علیه السلام) فرمود: اسم اعظم الهی هفتــاد و سه حــرف است که آصف بن برخیا تنها با دانســتن یک حرف چنین قدرت‌نمایی کرد (کلینی، 1/230).

جمع بندی

هرچند که مفسران درباره هـویت کسی که از چـنین علم و قدرتی برخوردار بوده و نیز درباره کتاب که این قدرت خــارق العــاده حاصل دانشی از آن بــوده اســت، اختلاف نظر دارند (نک. فخر رازی، 24/557؛ زمخشری، 3/ 367-368)، اما آن‌چه که در این بحث مهم است و آیه نیز بدان تصریح دارد، آنست که جابه‌جایی اشـیاء با چـنین سـرعت بــالایی امکــان پــذیر است. البته با توجه به این‌که در آیه تنها به امکان این‌جابه جایی با سرعت بسیار بـالا اشـاره شـده و هیچ‌گونه توضـیحی دربـاره کیفیت و جزئیـات آن بیان نشده است و علم نیز کماکـان به آن دسترسی پیـدا نکرده، باید گفت که این موضوع از جمله غـوامض قـرآن به شمار می‌رود که دانش بشری هنوز به جزئیـات آن پی نــبرده است. با وجــود این، بــرای اظهــار نظر دقیق‌تر علمی باید به برخی سؤالات قرآنی و علمی پاسخ گفت.

سؤالات قرآنی

منظور از عبارت "قَبْلَ أَن یَرْتَدَّ إِلَیْکَ طَرْفُکَ" چیست؟

منظــور از "الْکِتَــابِ" در آیه چیســت؟ آیا علم کتــاب، اکتســابی و قابل دسترسی بــرای عمــوم بــوده است یا خیر؟

از نظر قرآن "جن" چه موجودی است و چه توانایی‌هایی دارد؟

مراد از عبارت "قَبْلَ أَن تَقُومَ مِن مّقَامِکَ" چیست؟ زمان تقریــبی که جن مــذکور بــرای آوردن تخت ملکه ســبا درخواست کرد، چقدر بود؟

فــردی که توانست تخت ملکه ســبا را بیــاورد، چه کسی بود؟ آیا از سنخ انسان بود؟

آیا این احضــار، جابه‌جــایی مکــانی بــود یا نمــایش قــالب مثالی تخت ملکه؟

سؤالات علمی

فاصله دقیق بیت المقدس تا یمن چقــدر است و متوسط سرعت جابه‌جایی تخت ملکه سبا چه مقدار بوده است؟

آیا این‌جابه‌جـــایی با طی‌الارض ارتبـــاطی دارد؟ آیا طی الارض با قوانین علمی تأیید می‌شود؟

آیا در ســرعت بــالا، جابجــایی انســان با جابجــایی اشــیاء اختلاف اساسی وجود دارد؟

منابع:

قرآن کریم، ترجمه فولادوند

راغب اصفهانی، حسین، مفردات الفاظ القــرآن، تحقیق صفوان عدنان داودی، دار القلم، دمشق

زمخشری محمود، الکشاف عن حقائق غــوامض التنزیــل، دارالکتاب العربی، چاپ سوم، بیروت، 1407 ق

طباطبایی، محمد حســین، المــیزان فی تفســیر القــرآن، جماعه المدرسین فی الحوزه العلمیه، قم

فخرالدین رازی، محمد بن عمر، مفاتیح الغیب، دار احیــاء التراث العربی، چاپ سوم، بیروت،1420 ق

کلینی، محمد، الکافی، به کوشش علی اکبر غفــاری، دار الکتب الاسلامیه، 1367ش

مکـــارم شـــیرازی، ناصـــر، تفســـیر نمونـــه، دار الکتب الاسلامیه، تهران،1382

http://daneshnameh.roshd.ir/mavara/mavara-...index.php?page=%d8%a8%d9%84%d9

http://www.timeanddate.com/worldclock/distanceresult.html?p1=110&p2=672

http://hypertextbook.com/facts/1998/AvivaLaurenti.shtml

http://hypertextbook.com/facts/2001/InnaSokolyanskaya1.shtml

http://hypertextbook.com/facts/1997/PatricePean.shtml

http://hypertextbook.com/facts/2000/AndrewSigal.shtml

یک جریـــان تکـــان دهنـــده که اثبـــات محکمی است بر شیطانی بودن مدیتیشن(آرام سازی)!

یک جریـــان تکـــان دهنـــده که اثبـــات محکمی است بر شیطانی بودن مدیتیشن(آرام سازی)!

ایا الیســـترکرولی را می‌شناســـید؟ او پیـــامبر شـــیطان پرســتان هست. وی در ســال 1904 کتـابی نوشت که از طرف یک جن به او در سه روز گفته شده بود.نـام کتـاب او کتـــاب قـــانون (شـــریعت) می‌باشد. اما وی چگونه با شیاطین ارتباط برقرار کرد؟

الیستر به مصر رفت و در کنار اهـرام چهل روز شـیطان را عبـــادت کـــرد. اما عبـــادت او به چه شـــکلی بـــود؟ بله درست حـــدس زدید او چهل روز مدیتیشن انجـــام داد!!!! او این عمل را انجـام داد و با گذاشـتن یک کلاه برسـرش خود را کاملا شبیه هرم کرد!!!!

هـــرم و گنبد و هشت وجهی‌ها بهـــترین منتقل کننـــده انـرژی هسـتند و تعـیین کننـده این که این انـرژی مثبت باشه یا منفی اینه که در این مکان‌ها چه کارهایی صورت میگیرد.

اکثر مکان‌هایی که در آن پرسـتش خـدا صـورت می‌گـیرد دارای اشکال هشت وجهی و گنبد هسـتند و این موضـوع در بین مکان‌هـای مقـدس ادیـان الهی دیـده می‌شـود از جمله مساجد.

به همین خـــاطر است که ما وقـــتی گنبد و مناره‌هـــای مسـاجد را می‌بیـنیم احسـاس آرامش می‌کـنیم و انـرژِی مثبت دریافت می‌کنیم.

شاید الان متوجه بشویم که چـرا در اروپا سـاختن گنبد و مناره ممنوع شده است!

الان طبقه ممتاز در حال بر کندن این نمـاد انـرژی مثبت یعنی گنبد و مناره از اماکن مقـدس به خصـوص مسـاجد هست.این کار را هم به شکل‌های مختلف انجام می‌دهند. در کشورهای اروپایی با ممنوع کردن ساخت مسجد و در صورت سـاختن هم بـدون گنبد و منـاره، و در کشـورهای اسلامی با مطرح کردن معمـاری نـوین و مـدرن و حـذف گنبدها.

بله و قتی شما به مسجدی که گنبد نداشـته باشد و فقط منـــاره داشـــته باشه نگـــاه می‌کنید در واقع دارید به ستون‌های معبد سلیمان نگاه می‌کنید و نه به مناره..

نکته دیگه‌ای که خالی از لطف نیست که در این‌جا مطرح بشـود این هست که ما و طبقه ممتـاز بـرای این که این انرژی‌هـای مثبت و منفی رو بهـتر دریـافت کـنیم به این مکان‌ها می‌رویم و حتی شکل بدن خودمان را هم عــوض می‌کـنیم و متناسب با آن مکان‌ها می‌کـنیم تا انــرژی رو بهتر دریافت نماییم.

«یوگا» چیست؟

«یوگا» چه ارتباطی با پرستش «شیطان» دارد؟

رواج بسیار تعالیم «یوگا» در ایران و سایر نقاط جهان.

«شـــیوا: Shiva»ــ الهه و خداوند تعـــالیم «یوگا: Yoga» می‌باشد.

«یوگا» همان «پرستش شیوا» خدای هندویان باستان است.

نام «شیوا» و دخترش «کالی» دو الهه‌ی هندی در بین نام‌های شیطانی است.

جهنم و تجارب نزدیک به مرگ

دارنـــدگان تجربه نزدیک به مـــرگ شـــاهد حوزه‌هـــای گونـاگونی بـرای جهنم بوده‌اند. مشـاهدات حاصل از این تجـارب نشـان میدهد که در دنیـای روحـانی جهنم همـان جلوه روحانی و فکری شـرایط روحی است که انسـان‌ها خودشـــان روی زمین به وجـــود آورده‌اند. هم‌چـــنین از مطالعه این تجربه‌ها می‌توان دریافت که یک بعد یا حوزه جهنم در اطـــراف یا نـــزدیکی زمین است و مربـــوط به ارواحی است که با امیـــــــال قدرتمند و بیمارگونه [و وابســـتگی‌های افـــراطی] زمیـــنی محـــدود شـــده‌اند [و نتوانسـته‌اند اوج بگیرند و به درجـات بـالاتر صـعود کنند]. آن‌ها به مـــدت نـــامعلومی در این بعد می‌مانند تا بتوانند خـــود را از این میل یا وابســـتگی بیمارگونه خلاص کنند. این وضـــعیت جهنمی نتیجه یک زنـــدگی جهنمی است و هیچ محاکمه و قضـاوتی وجـود نـدارد و هـدف آن خـالص سـازی است نه تنبیه. مـوارد زیر نکـاتی در خصـوص این قلمـرو جهنم زمیـنی هسـتند که از تجربه‌هـای نزدیک به مرگ اتخاذ شده‌اند:

1. جهنم یک وضعیت ذهنی است:

جهنم یک وضـعیت ذهـنی است. هنگـامی که می‌مـیریم محدود به اندیشه‌های خود هستیم. (انجی فنیمور)

جهنم یک شـــرایط روانی است که نمایـــانگر افکـــار و خواسته‌های جهنمی درونی بـرخی ارواح است. ارواح در جهنم آزادند و شـرایط جهنمی آن‌ها نمـودی کامل دارد. شیاطینی برای تنبیه بدنی وجـود ندارند. هر روح خشم و

نفرت خود را از طریق جـدال با سـایرین و شـکنجه آن‌ها ظاهر می‌کند. (امانوئل سودنبرگ)

جهنم جهنمها این است که بدانید خودتـــــان شـــــیطان خودتان بودید. (آرتور ینسن)

فکر شما جهنم را می‌سازد. (دکتر تیموتی لری)

جهنم اشاره به سطوح قالبهای فکــری منفی دارد که در نـــزدیکی قلمـــرو زمیـــنی است. ما به آن‌جا می‌رویم تا مشکل را- اعتیادات، ترس‌ها، جرم‌ها، خشم‌ها، دیـوانگی، نـدامت‌هـا، تـرحم به خـود، تکـبر یا هر چـیزی که ما را از نیروی نورمان دور میکند- رفع کنیم و یا در آن می‌مانیم. (پی. ام. اچ. اتواتر)

جهنم سطحی از هوشـیاری است که می‌تواند در بـدن یا خارج آن تجربه شود. (آرتور ینسن)

1. جهنم داشتن خواسته‌های زمینی [به شـکلی بیمـار گونه و افراطی] است که تحقق نیافته‌اند:

جهنم مکانی است که هر کس خواسته‌های فیزیکی خــود را به طـور بیمارگونه حفظ کـرده است و آن خواسـتهها ارضا نشده‌اند. (آرتور ینسن)

یک سطح از جهنم همین الان روی زمین وجود دارد و آن هنگـامی است که یک خواسـته [افـراطی] زمیـنی وجـود دارد که تحقق نیافته است. (دکتر جورج ریتچی)

جهنم متشکل از افـرادی است که معتـاد به الکل و مـواد مخدر [و سایر وابستگی‌های افراطی] بوده‌اند و این نیاز و وابسـتگی را حـتی پس از مـرگ حفظ نمـوده‌اند. آن‌ها

نزدیک به زمین و در کنار معتادان به الکل و مواد مخدری که هنوز زنـده‌اند بـاقی می‌مانند تا در حس الکل و مـواد مخـدر آن‌ها شـریک باشـند. به آن‌ها در جهـان بـالا کمک می‌شود تا بدن روحانی خود را از این امیـال پـاک کنند و پیشـــرفت نمایند. هرچند این امر یک فرایند طـــولانی و ملالت‌آور است. (مارگارت تودل)

جهنم جغرافیـایی وجـود نـدارد. ما جهنم خـود را هنگـام زندگی می‌سازیم. (هری هون)

کیفیت زنـدگی پس از مـرگ بـرای افـرادی که خودکشی کرده‌اند به انگـیزه خودکشی آن‌ها بسـتگی دارد. کسـانی که به خـــاطر مصـــرف مـــواد مخـــدر، الکل یا به دلیل هر اعتیـادی خودکشی کـرده‌اند در بـرزخی تهی می‌مانند تا اعتیـــاد خـــود را ارضا نمایند مـــادامی که چـــیزی آن‌ها را برهاند. به کسـانی که به دلیل بیمـاری روحی یا بیمـاری-هـایی از این دست جـان خـود را گـرفته‌انـد، فرصتهـای زیادی از سـوی خـدا اعطا می‌شـود تـا، مانند افـرادی که مـــرتکب خودکشی نشـــده‌انـــد، عشق خـــود را بپرورانند. (دکتر جورج ریتچی)

ارواح نزدیک به زمین معمولاً در اطراف زنده‌ها هستند و جهت ارضای خواسـته‌هـای فـیزیکی خـود تلاش می‌کنند. (بتی بتاردز)

اگر بر اعتیادی پیش از مرگ غلبه نشود میتواند روح شما را در زمین نگه‌دارد. (روث مونتگمری)

شخصیت شما- علایق و نفرت‌ها، امیدها، تـرس‌ها- هنـوز به شما متصل هستند، هرچند به گونه‌ای محـــوتر از آن‌چه در زندگی زمینی شما بودند. (مارگارت تودل)

1. جهنم نتیجه فقدان رشد روحانی است:

جهنم فقدان معرفت و عدم حرکت در جهت پیشرفت است. جهنم یک مکان نیست. (سسیل)

جهنم یک وضعیت روحانی است که ما به دلیل دوری از خدا تا مادامی که به او برگردیم، خلق می‌کنیم. جهنم یک شرایط روحانی است که عاری از هرگونه عشق است. (ساندرا راجرز)

جهنم درد، اندوه، آزار و خشمی است که شما سبب آن شده‌اید یا شخصی به دلیل اعمال و گفتار شما دچار رنجش شده است. جهنم چیزی است که خودتان برای خود ساخته‌اید و روحتان را از عشق بدون قید و شرط، دلسوزی و آرامش دور کرده‌اید. (تینا)

چیزی که مردم به آن جهنم می‌گویند یک شرایط روحی است که در آن ارواح آن‌چه را که مانع نیروی نورشان شده است، منعکس می‌کنند و روی رفع آن کار می‌کنند. (پی. ام. اچ. اتواتر)

گرما جنبش مولکول‌هاست و سرما فقدان جنبش. به همین ترتیب عشق ارتعاش سریع روح است در حالی که نفرت ارتعاش کمتری دارد. عشق کامل خداست در حالی که نفرت کامل مرگ و معدوم کردن روح است. (آرتور ینسن)

بهشت و جهنم شرایط روحی فرد است. این شرایط پایدار نیستند اما امکان رشد و پیشرفت به سمت کمال مطلق را فراهم می‌آورند. (مارگارت تودل)

تفـاوت میـان زنـدگی روی زمین و زنـدگی روحـانی این است که جهـان روحـانی شـما با مـاهیت درونی شـما در ارتباط است. (نورا اسپرگین)

همانطور که در زمین درجاتی برای بهشت و جهنم وجود دارد، در جهان روحانی نیز درجاتی بــرای بهشت و جهنم وجود دارد. (مارگارت تودل)

انسان‌ها پس از مرگ بر حسب مـیزان ارتعـاش روحـانی خــود جــذب گــروه‌هــای همگن می‌شــوند، بســیار شــبیه انداختن یک سنگریزه در ماشین خرمن کـوبی. سـنگریزه به جعبه‌ای مطابق با انـدازه و وزن خـود می‌رود. همه ما پس از مرگ بر حسب ارتعاش روح خـود دسـته بنـدی می-شویم. هر کس جـایی می‌رود که انطبـاق بیشـتری با آن دارد! ارتعـاش بـالا نشـانه عشق و رشد روحـانی است و ارتعاش پـایین نمایـانگر پسـتی و شر. تنها کـاری که باید بکنیم عشق ورزیـدن بـدون خودخـواهی است تا بتـوانیم ارتعاشــات روحــانی خــود را تا حــدی که مطــابق بهشت باشد بالا ببریم. (آرتور ینسن)

غفلت بیش از حد از جنبههای روحــانی در زمین منجر به شرایطی میشود که پس از مرگ محدود به قلمرو زمینی باشیم. این چیزی است که مـردم آن را به اشـباح نسـبت میدهند. (دکتر مایکل نیوتن)

افـرادی هسـتند که گـرایش به سـوی نفـرت دارنـد، مثلاً قادر به درک عشق وهارمونی نیستند. بنابراین این افراد در وضعیت تلخی خود خواهند بود و وارد شــکوه و جلالی که در اطرافشــان وجــود دارد، نمی‌شــوند. (مارگــارت تودل)

انسانهایی که به دلیل سبک زندگی منحرف خـود از رشد روحانی باز مانده‌اند یا به افراد دیگر آسـیب رسـانده‌انـد، محیط روحـانی‌شـان منعکس کننـده این واقعیـات خواهد بود. زندگی خود محور روی زمین سبب می‌شود که فــرد در دنیــای روحــانی با افــرادی باشد که هنــوز باید ارزش خودخواه نبودن جهت رشد روحـانی را یـاد بگیرند. (نـورا اسپرگین)

وضعیت روحانی شما روی زمین همان وضعیتی است که هنگــام مــرگ با خــود به دنیــای بــالا می‌برید. هیچگونه دگرگونی یکباره از فرد ساکن به فردی فعـال، فـرد غـیر مـذهبی به فـرد مـذهبی، فـرد پـول دوست به فـرد خـدا دوســـت، وجـــود نـــدارد. این امـــری اتوماتیک نیست. (مارگارت تودل)

محیطهای دور از خدا تاریک، سرد و نامهربان هستند. در واقع این محیطها منعکس کننده ارواح کسانی هستند که در آن‌جا ساکنند. (نورا اسپرگین)

ما جهنم خـــود را در خودمـــان و هنگـــامی که روی زمین زندگی می‌کنیم، میسازیم. پس از مرگ گام به این جهنم می‌گذاریم. (کوین ویلیامز)

جهان ما چقدر بزرگ است؟

دانشمندان با بررسی‌های زیاد فقط توانسته‌اند حدس بزنند که اندازه‌ی جهان هستی چقدر است، زیرا برای فهمیدن بزرگی آن، مشکلاتی وجود دارد که به برخی از آن‌ها اشاره خواهیم کرد. جهان هستی جای بسیار بزرگی است و اندازه‌گیری آن تقریبا غیرممکن است و نمی‌توان بزرگی آن را به‌طور دقیق اندازه گرفت. اما برای اندازه‌گیری باید به یک مجموعه عامل‌ها و مواردی توجه کنیم تا اندازه‌ای که حدس می‌زنیم به واقعیت شبیه باشد. مثلا ما فقط سیاره‌ها و کیهان‌های قابل‌مشاهده را می‌بینیم و برخی دیگر را هنوز ندیده‌ایم و کشف نکرده‌ایم.

پس پی بردن به‌اندازه‌ی جهان یک راز پیچیده است، اما بسیاری از اخترشناسان در این زمینه تلاش‌هایی انجام داده‌اند و بعضی از پرسش‌های مطرح‌شده را پاسخ داده‌اند تا دریچه‌ای برای یافتن اندازه‌ی واقعی دنیا گشوده شود. اما بگذارید برخی اصول پایه‌ای درباره‌ی فضا و اندازه‌گیری‌های موجود را توضیح دهیم. جهان به‌معنی زمین و مجموعه تمدن انسانی است و هم‌چنین برای اشاره به کیهان و کل هستی کاربرد دارد. سیاره‌ها به دور ستاره‌ها در حال گردش هستند، کهکشان‌ها می‌چرخند و دنباله‌دارها و سیارک‌ها در منظومه‌ی خورشیدی در حال حرکت روی مدار خود هستند.

عناصر، اتم‌ها، مولکول‌ها و ذرات، پیوسته بر یک‌دیگر اثر می‌گذارند و تغییر می‌کنند. موج‌های الکترومغناطیسی همه جا هستند (ما برای دیدن آن‌ها باید بیرون از

محـوطه‌ی وجودیشـان باشـیم)، و هم‌چـنین ممکن است همه‌ی جهان از ماده‌ی تاریک ساخته شـده باشد که ما در این مورد مطمئن نیستیم. رایج‌ترین نظریه در مورد خلق جهــان، نظــریه‌ی بیگ‌بنگ یا انفجــار بــزرگ است. این نظریـــه، عقیـــده‌ی بســـیاری از دانشـــمندان به‌ویـــژه ادوین‌هابل اخترشـــناس مشـــهور قـــرن بیســـتم است. مهبانگ می‌گوید که جهـان به‌وسـیله‌ی یک مـوج سـنگین انرژی و ماده در 10 تا 20 میلیـارد سـال پیش به وجـود آمده است.

مهبانگ شکل‌گیری گازها و ذرات موجود در آسـمان و هر چیز دیگری که در آن یافت می‌شود را نشان می‌دهد. این نظریه هم‌چنین انبساط جهان در آینـده و نـیز دور شـدن همه اجزای آسمان، کهکشـان‌ها، سـتاره‌ها و سـیاره‌ها و هرچه در آن است را بیــان می‌کند. در نــتیجه‌ی انفجــار، نخســتین واکنش ســریع آغــاز شد و ذرات بســیار کوچک تشکیل شدند (دانشمندان می‌گویند که انفجـار بـزرگ یک انفجار نبود بلکه یک موج عظیم بـود) و بعد بلافاصـله جز اتمی ذرات به‌وجود آمد (برای ایجاد پروتـون و نـوترون)؛ هیــدروژن و هلیــوم اولین اتم‌ها بودند. از تــأثیر این دو عنصر اساسی بر یک‌دیگـــر، همه‌ی مـــواد دیگـــر، مثل انسان‌ها، به‌وجود آمدند.

راحت‌تـــرین راه بـــرای انـــدازه‌گیری فواصل در فضا استفاده از نور است. البته به‌دلیل فاصله‌ی بسیار زیادی که وجــود دارد، ممکن است نــوری که به شی خاصی در فضا برخــورد می‌کنند و بعد از آن به چشم ما می‌رســد، دقیقا مشـــابه شـــکل واقعی آن شی نباشد و با آن تفاوت‌هـــایی داشـــته باشد که این امر به‌علت وجـــود

فاصله‌ی زیاد است. نور با سرعت تقریبا 300هزار کیلومتر بر ثانیه حرکت می‌کند. البته برای فاصله‌ی بسیار طولانی با فضا، استفاده از واحد ثانیه مناسب نیست و ستاره‌شناسان از واحد سال نوری به‌جای ثانیه استفاده می‌کنند.

خورشید، ستاره‌ی حیات‌بخش منظومه‌ی شمسی 150 میلیون کیلومتر از ما دور است و اگر با تلسکوپ مناسب و قوی به آن نگاه کنید متوجه خواهید شد که هشت دقیقه زودتر از چشم عادی آن را می‌بینید. یعنی این‌که هشت دقیقه طول می‌کشد تا نور از خورشید به چشم ما برسد؛ نور نقش مهمی در اندازه گرفتن بزرگی جهان دارد. طبق بررسی‌ها و گفته‌های بسیاری از ستاره‌شناسان و فیزیکدانان که از روش نردبان فاصله‌ی کیهانی (Cosmic Distance Ladder) استفاده کردند، جهانی که برای ما قابل مشاهده است، 46 میلیارد سال نوری است.

برای حل مسئله‌ی بزرگی جهان باید نظریه‌های دیگر مانند بیگ‌بنگ را در نظر بگیریم و بفهمیم که جهان با چه سرعتی در حال گسترش و بزرگ شدن است. بسیاری از ستاره‌شناسان گفته‌اند که جهان، 250 برابر بزرگ‌تر از آن چیزی است که تصور می‌کنیم و اندازه گرفته‌ایم، چون هنوز قسمت‌های زیادی از جهان است که ما قادر به دیدن آن‌ها نیستیم. در این میان نظریه‌ی عجیبی وجود دارد که می‌گوید جهان هستی مجموعه‌ای از جهان بزرگ‌تری است که به نظریه‌ی چندجهانی شناخته می‌شود.

جهان قابل مشاهده برای ما، 46 میلیارد سال نوری از زمین دورتر و بزرگ‌تر است

این موضوع و نظریه‌ی چند جهانی، خود به مقاله و بررسی جداگانه‌ای نیاز دارد و ما فقط می‌توانیم حدس بزنیم که جهان چقدر بزرگ است و شاید دانشمندان هیچ‌وقت موفق به حل این موضوع نباشند و نتوانند اندازه‌ی دقیق جهان هستی را بفهمند. همین اتفاق زمانی‌که به ستاره‌ها نگاه می‌کنیم رخ می‌دهد. وقتی که از زمین به ستاره‌ای نسبتا نزدیک نگاه می‌کنیم، به نظر می‌آید این ستاره متناسب با ستاره‌های پس‌زمینه در نقطه‌ای مرکزی قرار دارد. اما 6 ماه بعد، زمانی‌که زمین در نقطه‌ای متقابل نقطه قبلی در مدار خورشید قرار گرفته، همان ستاره متناسب با ستاره‌های پس‌زمینه در موقعیتی متفاوت دیده می‌شود.

درست مانند باز و بسته کردن چشم‌ها یکی پس از دیگری، به نظر می‌آید ستاره درحال حرکت کردن باشد. با محاسبه این حرکت آشکار می‌توان موقعیت حقیقی ستاره را محاسبه کرد. نزدیک‌ترین ستاره به خورشید، پروکسیما-قنطورس است که در فاصله‌ی 40 تریلیون کیلومتری قرار گرفته است. از آن‌جایی که این اعداد به‌تدریج غیرقابل درک می‌شدند، اخترشناسان تصمیم گرفتند واحد اندازه‌گیری دیگری را ابداع کنند و به این شکل واحد سال نوری ایجاد شد؛ سال نوری مسافتی است که نور طی یک سال طی می‌کند.

اگر نور را درحال حرکت به دور زمین تصور کنید، با سرعت بسیار زیادش تنها طی یک ثانیه بیش از هفت بار به دور زمین حرکت می‌کند. سرعت بالای نور

زمانی‌که به ستاره‌ها نگاه می‌کنیم نیز منجر به ایجاد رویدادی نادر می‌شود. نور خورشید برای رسیدن به زمین هشت دقیقه زمان نیاز دارد و این به آن معنی است که با نگاه کردن به خورشید درحال نگاه کردن به گذشته هستید و همواره چهره‌ی هشت دقیقه پیش خورشید را می‌بینید، به بیانی دیگر اگر خورشید هم‌اکنون به دلیلی ناپدید شود، ساکنان زمین تا هشت دقیقه متوجه غیبت خورشید نخواهند شد.

می‌توان گفت که تلسکوپ‌ها نوعی ماشین زمان هستند زیرا با استفاده از آن‌ها به گذشته نگاه می‌کنیم و هرچه فاصله بیشتر باشد، گذشته دورتری در برابر چشمان انسان قرار می‌گیرد. خورشید، مانند بسیاری از ستاره‌هایی که می‌توان با کمک چشم غیرمسلح آن‌ها را دید، در میان کهکشانی به نام راه شیری قرار گرفته است، اما راه شیری تنها کهکشانی نیست که در جهان وجود دارد. لزوما هرچه شب‌ها در آسمان دیده می‌شود بخشی از کهکشان راه شیری نیست، برخی از نقطه‌های کم‌نوری که در آسمان دیده می‌شوند، خود کهکشان هستند.

یکی از دورترین اجرامی که می‌توان با چشم غیرمسلح در آسمان دید، کهکشان دیگری به نام اندرومدا است که رسیدن نورش به زمین 2.25 میلیون سال زمان می‌برد. اگر این داستان وارونه شود و موجودی با استفاده از تلسکوپی پرقدرت از میان کهکشان اندرومدا به زمین نگاه کند، هیچ نشانه‌ای از شهرها و تمدن یا حتی دیوار بزرگ چین روی زمین نخواهد دید و اگر خیلی خوش‌شانس باشد شاید بتواند چند انسان اولیه را ببیند

که در دشت آفریقا درحال شکار هستند. اخترشناسان همواره خواسته‌اند با استفاده از تلسکوپ‌های بزرگ‌تر و قدرتمندتر به فواصل دورافتاده‌تر چشم بدوزند تا دریابند چند کهکشان دیگر در جهان وجود دارد.

تعداد ستاره‌های موجود در آسمان از تعداد دانه‌های شن موجود روی زمین بیشتر است

درنهایت تلسکوپ‌هابل بخشی از آسمان شب را که در ابتدا بخشی تاریک و کدر به نظر می‌آمد، هدف گرفت. این منطقه از آسمان دربرابر وسعت کل آسمان بسیار کوچک بود. تصور کنید یک دانه شن را روی انگشت دست خود رو به سوی آسمان نگه‌داشته‌اید، مقدار فضایی که این دانه شن از آسمان پس‌زمینه مسدود می‌کند، با میدان دیدهابل برابر بود و آن‌چه‌هابل در این فضا دید، شگفت‌انگیز بود.هابل بیش از 10 هزار کهکشان را در همان تکه‌ی کوچک و تاریک دید. اگر دیگر بخش‌های آسمان نیز مشابه این تکه‌ی کوچک باشند، می‌توان تعداد کهکشان‌های موجود در آسمان را محاسبه کرد؛ هر تکه نورانی در تصویر زیر یک کهکشان است.

جهان مرئی حاوی صدها میلیارد کهکشان است که هر یک از این کهکشان‌ها درحدود صدها میلیارد ستاره درخود گنجانده‌اند. به بیانی دیگر تعداد ستاره‌های موجود در آسمان از تعداد دانه‌های شن موجود روی زمین بیشتر است. نور برخی از این کهکشان‌های دورافتاده پس از 13 میلیارد سال به زمین می‌رسند و با درنظرگرفتن سرعت 300 هزار کیلومتری نور، جهان مرئی تا فاصله‌ی 13 میلیارد سال نوری از زمین بسط یافته است. به‌گفته‌ی اخترشناس دانشگاه دارهام، برای این‌که بتوان

بزرگی جهـان را بهـتر تصـور کـرد، زمین را یک دانه شن درنظر بگیرید که روی انگشت دست فـــردی که در برابر کلیسای دارهام ایستاده، قرار گرفته است.

در این صورت بزرگی سامانه خورشـیدی به نسـبت زمین برابر بزرگی کلیسا به نسبت دانه‌ی شن خواهد بود. حال اگر سامانه‌ی خورشـیدی را به‌انـدازه‌ی همـان دانه‌ی شن در همـان مـوقعیت درنظر بگـیریم، کهکشـان راه شـیری هزار برابر کلیسـای دارهـام خواهد بـود. حـال اگر همـان دانه‌ی شن را کهکشـــان راه شـــیری درنظر بگـــیریم، کلیسای دارهام کل جهان مرئی خواهد بود. سـرعت نـور یکی از خـــواص اصـــلی و ویـــژه در جهـــان ما است که کاربردهای زیادی مثل اندازه‌گیری فاصله، ارتباطـات و...

سـرعت دقیق نـور در خلا برابر 299’792’458 مـتر بر ثانیه و غیر قابل تغییر است. حالا اگر این متغیر را حذف کنیم، بنیـان فیزیک مـدرن به هم خواهد ریخت، این مهم به‌دلایلی اتفـاق خواهد افتـاد، اما طبق یک قـانون کلی، هیچ چـیزی در جهـان سـریع‌تر از نـور حـرکت نمی‌کند. تصـور کنید بـرخی چیزهـای عجیب ناشی از آن است که افراد این واقعیت را در نظر می‌گیرند که اندازه‌ی کیهان 13.8 میلیـارد سـال نـوری است (یعـنی به‌انـدازه‌ی سن خود). البته براساس اطلاعـات به‌دست آمـده، این انـدازه اندکی بیشتر است.

اندازه‌ی کیهان از سن 13.8 میلیارد سال آن بیشتر است

پس چگونه امکان دارد که طبق محاسبات کیهان‌شناسـان انـدازه و قطر کیهـان 93 میلیـارد سـال نـوری است در حالی‌که باید 13.8 میلیارد سال نوری باشد؟ و چـرا هیچ

چیزی نمی‌تواند سریع‌تر از نور حرکت کند؟ قبل از این‌که بفهمیم چرا اندازه‌ی کیهان بزرگ‌تر از سنش است، باید ابتدا ویژگی‌های نور را بدانیم. آیزاک نیوتن دانشمند نامدار انگلیسی نخسین کسی بود که به ماهیت نور پی برد و دریافت که نور از چند جز تشکیل شده است. در نخستین گام در رابطه با ستارگان او پی برد که رنگ سیاه فقدان نور است و برعکس نور سفیدی که از خورشید یا ستاره‌ها ساطع می‌شود متشکل از چند رنگ است.

با استفاده از اطلاعات به‌دست آمده دانشمندانی که در این زمینه‌ها کار می‌کنند به‌اطلاعاتی از قبیل دما و ترکیب ستاره مورد نظر یا جسمی که در آن دگرگونی اتفاق افتاده است، پی می‌برند؛ برای شناخت خواص نور استفاده از منشور بسیار مفید است. دانشمندان بزرگی مانند نیلز بور، آلبرت اینشتین و ماکس پلانک، در این زمینه‌ها نتایج بسیار مفیدی به‌دست آوردند. برای فهمیدن این موضوع یکی از بزرگ‌ترین دانشمندان در این زمینه کریستین دوپلر بود که به نتایج قابل‌توجه‌ای دست یافت. دوپلر چیزی را کشف کرد که امروزه به آن «اثر دوپلر» می‌گویند، در واقع این اثر توضیح می‌دهد که چرا برخی از نورهایی که از منابع کهکشانی می‌آیند در طیف الکترومغناطیسی به رنگ سرخ متمایل می‌شوند و برخی هم مایل به رنگ آبی هستند.

در حالت‌های ساده اثر دوپلر به این نکته اشاره دارد که طول موج نور بر پایه‌ی مستقیمی که از منبع در حال حرکت منتشر می‌شود، جابه‌جا یا انتقال داده می‌شود. مثلا گاهی جسمی به سمت ما می‌آید یا از ما دور

می‌شود. از طرفی، طول امواج نوری وقتی که از منبع مشاهده‌شونده دور شوند، امتداد می‌یابند و بنابراین سرخ‌رنگ به‌نظر می‌رسند (به سمت طول موج بیشتر) و به‌طور برعکس آبی رنگ به نظر می‌رسند. تقریبا تمام اجرامی که در کهکشان دیده می‌شوند تمایل دارند که به سمت طول موج بزرگ‌تر بروند، یعنی سرخ رنگ به نظر می‌رسند. اما بسیاری از اجرام که تازه در حال دور شدن هستند قرمز شدنشان زیاد به چشم می‌آیند و این به ما اجازه می‌دهد که بدانیم کیهان ثابت نیست بلکه در حال انبساط است.

مفهوم انبساط کیهان چیست؟

انبساط کیهان / Expansion of the universe

سرعت نور سرعت نهایی در پیمودن فواصل در کهکشان است. نخستین نکته‌ای که باید توجه کنیم این است که جهان ما، سریع‌تر از آن‌چه تصور می‌کردیم بسط می‌یابد. بنابراین اگر همه‌ی این یافته‌های بالا در 13.8 میلیارد سال نوری در فضا-زمان جمع شوند، جهان بسیار فشرده به نظر می‌رسد. اما یکی از تصورات غلط رایج در مورد جهان این است که اندازه‌ی آن باید برابر سنش باشد. همان‌طور که می‌دانید وقتی جهان با شوک ناشی از بیگ‌بنگ در حدود 13.8 میلیارد سال پیش تشکیل و شروع به انبساط کرد، فضا-زمان خود در سرعتی بیشتر از سرعت نور خود شروع به گسترش کرد، این دوره زمانی به تورم کیهانی مشهور است که برای توضیح اندازه‌ی جهان بسیار مفید است اما بسیاری از پدیده‌های همگن طبیعی در مقیاس بزرگ در شرایطی بعد از آن به وجود آمدند.

تمامی اجرام موجود در کهکشان به همراه خود کهکشان در حال انبساط هستند

این موضوع ناقض گفته‌ی اینشتین نیست که هیچ چیز نمی‌تواند سریع‌تر از نور حرکت کند، زیرا این فضای خالی است که انبساط می‌یابد و تنها برای اجرام مادی است که سد سرعت نور نمی‌تواند شکسته شود. در ابتدا کیهان از یک محیط داغ و متراکم تشکیل شده بود و بعد در ناحیه‌ای وسیع پروتون‌ها و نوترون‌ها، همان ذرات تشکیل‌دهنده‌ی اتمی، گسترش یافتند. پس از آن‌که تورم کیهانی اولیه به اتمام رسید، انبساط کیهان هم آرام‌تر شد، اما اجرام در حال حرکت در حال حاضر توسط نیرویی مرموز به‌نام انرژی تاریک کشیده می‌شوند، این مفهوم هنوز برای ما به‌درستی روشن نشده است و از طرفی انبساط آن سریع‌تر از نور نیست، اما سرعت بالایی دارد که دانشمندان در حال بررسی این موضوع هستند.

به‌طور خلاصه، اندازه‌ی فضا در تضاد با فیزیک کلاسیک نیست، این به آن دلیل است که کهکشان‌ها به‌همراه اجرام داخلشان قوانینی را نقض نکردند چرا که هیچکدام از آن‌ها در حال حاضر سریع‌تر از نور حرکت نمی‌کنند؛ به هر حال تمامی اجرام موجود در کهکشان به همراه خود کهکشان در حال انبساط هستند. فضا-زمان در حال انبساط است و همه‌ی اجرام بزرگ مثل کهکشان‌ها را از هم دور می‌کند.

انبساط کیهان نکات قابل‌توجهی برای آینده جهان دارد، به‌عنوان مثال اگر انبساط کیهان تا بی‌نهایت و بدون آهستگی ادامه یابد، وسعت دید جهان قابل‌مشاهده

کاهش خواهد یافت و موادی که ما امروز می‌بیـنیم از ما بسـیار فاصـله می‌گیرند و دورتر به نظر خواهند رسـید. به‌دلیل همین انبسـاط، اجـرام از ما دورتر می‌شـوند، برخی از کهکشـان‌ها و اجـرام به رنگ سـرخ متمایل و از دید ما خـارج می‌شـوند. در واقع بیشـترین فاصـله‌ی کهکشان‌ها شامل قدیمی‌ترین اجرام در کیهان می‌شـوند و میلیون‌ها سال بعد از تولد کیهان، شکل گرفته‌اند.

فواصل در فضا چطور اندازه گرفته می‌شوند؟

اندازه جهان

برخی از مردم وقتی در یک شب پرستاره به آسمان نگاه می‌کننـد، حس شـگفت‌انگیز آرامش را تجربه می‌کننـد، بـرخی دیگر در شـگفت از نظم سـتارگان، به احسـاس ناچیز بودن دچـار می‌شـوند؛ امـا، بـرای افـراد بی‌نهـایت کنجکاو این سیاره، نگاه کردن به ستاره‌ها همراه‌با سـیل بی‌پایانی از سوالات و اسرار کیهان اسـت؛ در ورای افق دید ما چه رخ می‌دهد؟ ماده‌ی تاریک چیست و چطور کـار می‌کنـد؟ انـدازه‌ی کیهـان چقـدر اسـت؟ از بین این سوالات، سؤال آخر را می‌توانیم به طریقی پاسخ دهیم.

بیایید بـدون این‌که وارد موضـوعات مختلف پـیرامونی در اخترفیزیک شویم، به ساده‌ترین شکل ممکن سعی کـنیم به این سـؤال پاسخ دهیم که دانشـمندان چطـور ابعـاد جهان را اندازه‌گیری می‌کنند؟ پاسخ کوتـاه به این سـؤال این است که براسـاس ابزارهـای انـدازه‌گیری در فواصل مختلف (روش مثلثاتی، اختلاف منظر، ستاره‌های متغییر قیفاووسـی، انتقـال به سـرخ کهکشـان‌ها و تـابش پس‌زمینه‌ی کیهـانی و...)، می‌تـوان یک نردبـان فواصل

کیهـــانی درست کـــرد که نه‌تنها فاصـــله تا کهکشـــانی دوردست، بلکه اندازه‌ی فعلی کیهان مشـاهده‌پذیر را هم با آن تعیین کرد.

مقاله‌ی مرتبط:

چرا هیچ چیزی نمی‌تواند سریع‌تر از نور حرکت کند؟

قبل از این‌که سراغ فواصل خیلی بزرگ کیهـانی بـرویم، از پله‌های پایین نردبان کیهـانی شـروع می‌کـنیم. وقـتی بخواهیم فواصل نزدیکی را مثلا در منظومه‌ی شمسی یا حتی در کهکشان راه شیری اندازه بگـیریم، می‌تـوانیم از روشی براساس مثلثات دبیرسـتانی اسـتفاده کـنیم. اگر مکان یک ستاره را در یک نقطه از آسمان در طول سـال ثبت کنیم، و مکان همان ستاره را 6 ماه بعد تعیین کنیم، مـوقعیت نسـبی اجـرام نزدیک را نسـبت به سـتارگان دوردست خـــواهیم داشت. اگر انـــدازه‌ی مـــدار زمین را بـدانیم، براسـاس راسـتای نـور رسـیده از سـتاره در دو مکان (مکان اولیه و مکان 6 مـاه بعد) و زاویه‌ی بین این دو موقعیت، می‌تـوان فاصـله را (با اسـتفاده از قضـیه‌ی فیثاغورث) حسـاب کـرد که به این روش، روش مثلثـاتی می‌گویند.

هرچه ستاره دورتر باشد، جابه‌جایی مکـانی کمـتر خواهد بود و انـدازه‌گیری زاویه نـاممکن می‌شـود، در نتیجه باید به سـراغ پله‌ی بعـدی نردبـان کیهـانی بـرویم. در سـال 1920 ستاره‌شناسی آمریکایی به‌نام‌هارلو شیپلی، میان جمعی که در واشنگتن بـرای بحث پـیرامون ابعـاد جهـان گـرد هم آمـده بودند گفت که کهکشـان راه‌شـیری 300 هزار سال نوری قطر دارد. این تخمین، سه برابر بیشـتر

از جدیدترین اندازه‌گیری‌های ما است، ولی در آن زمان خیلی دقیق به‌حساب می‌آمد.

در عین حال او توانسته بود بعضی دیگر از فواصل، مثل فاصله‌ی خورشید تا مرکز کهکشان را با دقت خیلی خوبی محاسبه کند. آن زمان هم خیلی از دانشمندان می‌گفتند که 300 هزار سال نوری بیش از حد زیاد است. هم‌چنین تصور این‌که سایر کهکشان‌های عالم نیز چنین ابعادی دارند دیوانه کننده بود. در نتیجه خود شیپلی فکر می‌کرد که راه‌شیری باید خیلی خاص باشد. او گفت:

حتی اگر دیگر اجرام مارپیچی از ستاره تشکیل شده باشند، از نظر اندازه با سامانه‌ی ستاره‌ای ما قابل مقایسه نیستند.

طول و عرض جهان

همکار شیپلی به‌نام هربر کورتیس، که در همان جلسه شرکت داشت، با او موافق نبود. او به درستی فکر می‌کرد که کهکشان‌های زیادی به‌اندازه‌ی کهکشان خودمان در سراسر عالم وجود دارد. ولی تخمین زده بود که کهکشان راه‌شیری خیلی کوچکتر از چیزی است که شیپلی برآورد کرده بود. طبق محاسبات کورتیس، قطر راه شیری فقط 30 هزار سال نوری یا یک سوم اندازه‌ای بود که اکنون محاسبه کرده‌ایم؛ سه برابر بزرگ‌تر، سه برابر کوچک‌تر.

مقاله‌ی مرتبط:

سفرهای بین ستاره‌ای و سیاره‌ای؛ ایجاد تمدن انسانی در فضا از رویا تا واقعیت

به هر حال ما درباره‌ی اندازه‌های خیلی بزرگ صحبت می‌کنیم و طبیعی است که ستاره‌شناسان یک قرن پیش در محاسبه‌ی آن خطا می‌کردند. امروز تقریبا مطمئنیم که راه‌شیری بین 100 تا 150 هزار سال نوری قطر دارد که البته عالم قابل مشاهده‌ی ما خیلی بزرگ‌تر از این‌ها است. طبق برآوردهای کنونی، قطر جهان قابل مشاهده 93 میلیارد سال نوری است، ولی چطور می‌توانیم از این اندازه‌ها مطمئن باشیم؟ چگونه از روی زمین این فواصل را اندازه‌گیری می‌کنیم؟ در ادامه به توضیح این روش‌های اندازه‌گیری می‌پردازیم.

امواج رادیویی

ستاره‌شناسی از دانشگاه آستین تگزاس به‌نام کیتلین کاسی، در حال مطالعه روی موضوع اندازه‌گیری فواصل کیهانی است. آن‌طور که او می‌گوید، ستاره‌شناسان انواعی ابزار و سیستم اندازه‌گیری ساخته‌اند که با آن‌ها می‌توانند نه‌تنها فاصله‌ی بین زمین تا دیگر اجرام منظومه‌ی شمسی، بلکه فاصله‌ی بین کهکشان‌ها و مسافت ما تا لبه‌ی عالم قابل‌مشاهده را اندازه بگیرند. ابزارهای اندازه‌گیری فاصله‌ی اجرام عالم، با نام نردبان فاصله‌ی کیهانی، شناخته می‌شوند. کاسی می‌گوید:

ما می‌توانیم امواج رادیویی را به سیاره‌های نزدیک در منظومه‌ی شمسی، مثل زهره و مریخ بتابانیم و با اندازه‌گیری زمانی‌که طول می‌کشد امواج به آن‌ها

برخورد کند و به زمین برگردد، فاصله‌ی زمین تا آن‌ها را حساب کنیم.

تلسکوپ‌های رادیویی بزرگی مثل آرسیبو در پورتوریکو می‌توانند کارهای هیجان‌انگیزتر از این هم بکنند. مثلا آرسیبو می‌تواند سیارک‌هایی را که در منظومه‌ی شمسی سرگردان هستند پیدا کند و حتی با استفاده از نقشه‌برداری رادیویی، تصویری از آن‌ها تهیه کند. ولی استفاده از امواج رادیویی برای اندازه‌گیری فاصله‌ی اجرامی که در منظومه‌ی شمسی نیستند غیر ممکن است. پله‌ی بعدی نردبان فاصله‌ی کیهانی، اندازه‌گیری فاصله با استفاده از اختلاف منظر است. این روش برای اندازه‌گیری فاصله‌ی اجرام داخل و اطراف منظومه‌ی شمسی مناسب است. در این روش یک موج رادیویی به سمت جرم مورد نظر ارسال می‌شود و پس از برخورد به آن به سوی آشکارساز زمینی بازتاب می‌شود و برمی‌گردد. با توجه به این‌که سرعت موج را می‌دانیم با محاسبه زمان رفت و برگشت آن می‌توانیم مسافت طی‌شده را محاسبه کنیم.

اختلاف منظر

تلسکوپ‌ها یکی از ابزارها و روش‌های موجود برای اندازه‌گیری فاصله است، اما هرچه فاصله بیشتر و بیشتر شود، اندازه‌گیری هم پیچیده‌تر و مشکل‌تر می‌شود. استفاده از تلسکوپ‌های رادیویی برای مشاهده و اندازه‌گیری‌های داخل منظومه‌ی شمسی بسیار مناسب و نتایج به‌دست‌آمده بسیار دقیق است، اما هنگامی که بخواهیم از منظومه‌ی شمسی فراتر برویم، تلسکوپ‌های رادیویی دیگر پاسخگو نیستند. به همین

علت است که ستاره‌شناســـان به‌ســـمت اختلاف منظر رفته‌اند. شـاید درک عظمت جهـان بـرای انسـان کـاری دشـــوار باشـــد، اما این ضـــعف بـــاعث نشـــده است تا اخترشناسان از محاسبه‌ی ابعاد و مسافت‌های موجود در جهان دست بردارند.

یکی از تکنیک‌هایی که بـرای انجـام این محاسـبات به‌کـار گرفته می‌شـــــود، تکنیک پـــــارالکس یا اختلاف منظر (Parallex) نام دارد. هرکسی می‌تواند پارالکس را تجربه کند، اگر انگشت دست خود را در برابر صورت بالا بگیرید و یکی از چشم‌های‌تان را ببندیـــد، خواهید دید که انگشت دست در مرکز پس‌زمینه قـرار دارد، اما اگر چشم بسـته را بـاز کنید و چشم دیگرتـان را ببندیـد، به نظر می‌آید که انگشت دست به نسبت پس‌زمینه حرکت می‌کند زیـــرا هر بار از منظر یکی از چشمان خود به آن نگاه می‌کنید.

هنگـــــامی که از منظـــــومه‌ی شمسی فراتر بـــــرویم، تلسکوپ‌های رادیویی دیگر پاسخگو نیستند

با محاسبه‌ی این اختلاف ظاهری می‌توان فاصله‌ی دست و صورت را محاسبه کرد. این توانـایی به‌صـورت غریـزی در انسان و حیوانات وجود دارد، البته بـرای اجـرام خیلی دور، محاسبه اختلاف منظر با بستن و باز کردن متنـاوب چشم‌ها عملا امکان‌پذیر نیست بنابراین دانشمندان بـرای محاسبه‌ی فاصله ستاره‌های نزدیک یک بار موقعیت آن‌ها را در یک سوی خورشـید ثبت می‌کنند و پس از 6 مـاه و به لطف حرکت انتقالی کره‌ی زمین و جابه‌جا شدنش در مدار گردش به دور خورشید، موقعیت همان ستاره را در سوی دیگر خورشید رصد می‌کنند.

حالا می‌توان تغییر موقعیت ستاره را نسبت به اجرام آسمانی دیگر که فاصله آن‌ها مشخص است محاسبه کرد و با استفاده از اختلاف منظر ایجادشده مسافت ستاره‌ی مورد نظر را به‌دست آورد. مغز به‌طور طبیعی از اطلاعات چشم‌ها برای اندازه‌گیری فاصله تا اجسام استفاده می‌کند. ستاره‌شناسان دقیقا از همین روش برای اندازه‌گیری فاصله‌ی ستاره‌های نزدیک استفاده می‌کنند. تصور کنید دو چشم معلق در فضا داریم که هرکدام در یک طرف خورشید قرار گرفته‌اند. به لطف مدار زمین، این دقیقا همان کاری است که انجام می‌دهیم و می‌توانیم با تلسکوپ ستاره‌هایی را ببینیم که نسبت به اجرام پس‌زمینه جابه‌جا می‌شوند. کاسی می‌گوید:

ما موقعیت ستاره‌ها را در زمانی از سال و مثلا ماه ژانویه اندازه می‌گیریم و 6 ماه صبر می‌کنیم تا موقعیت همان‌ها را در ماه ژوئیه بسنجیم، یعنی زمانی‌که در سوی مقابل خورشید قرار می‌گیریم.

البته مرزی وجود دارد که از آن به بعد چنان فاصله زیاد می‌شود که با اختلاف منظر هم نمی‌توان فاصله را اندازه‌گیری کرد. این مرز در حدود فاصله‌ی 100 سال نوری قرار دارد. در این فاصله هنوز به لبه‌ی کهکشان هم نزدیک نشده‌ایم.

ستاره‌های رشته‌ی اصلی

ستاره‌های رشته اصلی

روش بعدی اندازه‌گیری رشته‌ی اصلی (Main Sequence Fitting)ـ نام دارد و به دانش ما درباره‌ی

نحوه‌ی تغییر ستاره‌ها در فواصل خاصی بستگی دارد. در این روش به روشـــنی ســـتاره‌ها در فواصل دور نگـــاه و آن‌ها را با رنگ ســـــــتاره‌های فواصل نزدیک‌تر مقایسه می‌کنند تا بتوانند فاصله را تشخیص دهنـد، اما این روش هم محدودیت‌های خـود را دارد و فقط بـرای سـتاره‌های موجود در همین کهکشان یا ستاره‌های موجـود تا فاصـله 100 هزار سال نـوری کـاربرد دارد. این روش با تکیه بر دانش ما از مراحل تکامل ستاره‌هایی با اندازه‌ی مشخص انجام می‌شود که به سـتاره‌های رشـته‌ی اصـلی معـروف هســـتند. مثلا می‌دانیم رنگ این ســـتارگان با افـــزایش عمرشان به‌تدریج به رنگ قرمز متمایل می‌شود.

مقاله‌ی مرتبط:

چرا فواصلی که می‌بینیم با سن جهان همخوانی ندارند؟

دانشمندان رنگ و درخشندگی یک ستاره‌ی رشـته اصـلی دوردست را که فاصله آن با استفاده از روش‌های پیشین قابل انــدازه‌گیری نبــود، محاســبه می‌کنند و نتیجه را با رنگ و درخشــندگی ســتاره‌های رشــته اصــلی نزدیک‌تر مقایسه می‌کنند. اصل اساسی در این روش این است که ستارگان دارای جرم و عمر یکسـان در صـورتی که در فاصـله یکسـانی از ما قـرار داشـته باشـند، درخشـندگی یکســـانی نـــیز دارند. اگر دو ســـتاره‌ی رشـــته اصـــلی درخشـــندگی متفـــاوتی دارند می‌تـــوان از این اختلاف درخشندگی برای محاسبه مسافت آن‌ها استفاده کرد. از این روش نمی‌توان بـرای محاسـبه‌ی فاصـله سـتاره‌های کهکشـان‌های دیگر اسـتفاده کـرد، چـون فاصله‌شـان به قـدری زیـاد است که تحلیل دقیق از نـور دریـافتی آن‌ها ممکن نیست.

ستاره‌های متغییر قیفاووسی

برای اندازه‌گیری ستاره‌ها در فواصل دورتر، ستاره‌شناسان از روشی به‌نام متغیر دلتا قیفاووسی (Cepheid Variable)ـ استفاده می‌کنند که می‌گوید نور هر نوع ستاره در زمان‌های مختلفی تغییر می‌کند و با استفاده از این تغییر رنگ می‌توانند فاصله را حدس بزنند. با این روش می‌توانیم ستاره‌هایی را ببینیم که تا 10 میلیون سال نوری از ما فاصله دارند و بزرگی و فاصله‌ی آن‌ها را اندازه بگیریم. در سال 1908 دانشمندی به‌نام هنریتا سوان لیویت از دانشگاه‌هاروارد، کشف خیلی جالبی انجام داد که به ما در اندازه‌گیری این فواصل عظیم کمک کرد. سوان لیویت گروه خاصی از ستارگان را کشف کرد و نام آن‌ها را «متغیرهای قیفاووسی» گذاشت.

کشف گروهی از ستارگان متغیر قیفاووسی که از درخشندگی‌شان به مرور زمان کاسته می‌شود و با کاهش درخشندگی، دوره تناوب انتشار نورشان افزایش می‌یابد، گام بسیار مهمی در محاسبه‌ی فواصل میان کهکشانی بود. با اندازه‌گیری دوره‌ی تناوب تغییرات نور ستاره می‌توان روشنایی واقعی آن را محاسبه کرد. حالا کافی است روشنایی واقعی ستاره را با روشنایی ظاهری آن در آسمان مقایسه کنیم و مسافتی را که برای ایجاد چنین تفاوتی لازم است به‌دست بیاوریم. کاسی می‌گوید:

من فهمیدم که میزان روشنایی انواعی از ستاره‌ها در طول زمان تغییر می‌کند و نوسان در روشنایی ستاره‌ها، به‌طور مستقیم به درخشندگی ذاتی آن‌ها بستگی دارد.

یک قیفاووسی پرنورتر، آهسته‌تر (در دوره‌ای چند روزه) از یک قیفاووسی کم‌نورتر، نوسان می‌کند. از آن‌جا که ستاره‌شناسان می‌توانند نوسان یک قیفاووسی را اندازه بگیرند، به راحتی میزان روشنایی آن را تخمین می‌زنند و سپس با مشاهده‌ی این‌که از نظر ظاهری، روشنایی آن ستاره چقدر است، فاصله‌ی ستاره را اندازه می‌گیرند. این دقیقا همان روشی است که برای اندازه‌گیری فاصله‌ی ستارگان رشته‌ی اصلی هم استفاده می‌شود و روشنایی نقش اصلی را در تعیین مسافت ایفا می‌کند.

نور ستاره

کشف چنین ستاره‌هایی در کهکشان ما بود که‌هارلو شیپلی را درباره‌ی اندازه‌ی بزرگ آن قانع کرد. در اوایل دهه‌ی 1920، ستاره‌شناسی به‌نام ادوین‌هابل، توانست ستاره‌های متغیر قیفاووسی را در کهکشان همسایه یعنی اندرومدا، رصد کند. او با استفاده از این ستاره‌ها فاصله‌ی کهکشان اندرومدا را اندکی کمتر از یک میلیون سال نوری تخمین زد. اکنون می‌دانیم که این کهکشان 2.54 میلیون سال نوری با ما فاصله دارد؛ اما کار ادوین‌هابل بسیار ارزشمند بود؛ چرا که هنوز تقریبا از همان روش برای تخمین فاصله‌ی اندرومدا استفاده می‌کنیم.

وقتی به ورای بازه‌ی کارآمدی روش مثلثاتی برویم، ستاره‌شناسان به نوع خاصی از ستارگان به نام قیفاووسی‌ها تکیه می‌کنند، این نوع از ستارگان نسبتا فراوان و بسیار درخشان هستند. ستارگان قیفاووسی که اولین‌بار در 1794 کشف شدند، می‌تپند و

درخشندگی‌شان به‌طور منظم کم و زیاد می‌شود. هر چقدر زمان تپش یک قیفاووسی بیشتر طول بکشد، ستاره درخشان‌تر است، در حالی‌که قیفاووسی‌های با دوره‌ی تناوب تپش کوتاه، کم‌نورتر هستند. با سنجش قیفاووسی‌های نزدیک و استفاده از روش اختلاف منظر، و سپس مقایسه‌ی طول دوره‌ی تناوب تپش آن‌ها با قیفاووسی‌های دورتر، درخشندگی واقعی آن ستارگان تعیین می‌شود، و براساس این درخشندگی، فاصله تا آن‌ها نیز قابل محاسبه است.

قیفاووسی‌های پخش‌شده در سرتاسر کهکشان راه شیری و فراتر از آن (تا فاصله‌ی 80 میلیون سال نوری) به‌عنوان شمع استاندارد شناخته و به‌عنوان معیار فاصله در نظر گرفته می‌شوند و پله‌ی بعدی نردبان کیهانی را تشکیل می‌دهند. این روش نیازمند شناخت دقیق از چگونگی رشد و نمو ستارگان رشته‌ی اصلی است که اندازه‌ی مشخصی دارند. به مرور زمان وقتی سن این ستاره‌ها زیاد می‌شود، رنگ آن‌ها رو به سرخی می‌گراید. با اندازه‌گیری دقیق رنگ و روشنایی می‌توانیم مکان ستاره‌های دورتر را تخمین بزنیم.

مقاله‌ی مرتبط:

از تخیل تا واقعیت؛ چگونه می‌توان زمین را به مداری دورتر منتقل کرد؟

در حقیقت ستاره‌های با جرم و سن یکسان اگر در فاصله‌ی برابر از ما قرار داشته باشند با روشنایی یکسان دیده می‌شوند. از آن‌جا که آن‌ها در یک فاصله نیستند، ما می‌توانیم از همین پارامترها برای تعیین

فاصله‌ی ستاره‌ها استفاده کنیم. ستارگان رشته‌ی اصلی در این اندازه‌گیری‌ها با نام شمع‌های استاندارد، شناخته می‌شوند. شمع‌های استاندارد، اجرامی هستند که قدر (روشنایی) آن‌ها را می‌توانیم به‌صورت ریاضیاتی محاسبه کنیم؛ این شمع‌ها در نقاط مختلف فضا وجود دارند. با این حال ستارگان رشته‌ی اصلی تنها مثال از شمع‌های استاندارد نیستند. فهم رابطه‌ی بین روشنایی و فاصله برای به‌دست آوردن فاصله‌ی اجرام دورتر مثل کهکشان‌های دیگر ضروری است. در این صورت استفاده از ستاره‌های رشته‌ی اصلی در دیگر کهکشان‌ها به‌عنوان شمع استاندارد امکان‌پذیر نیست؛ چرا که از میلیون‌ها سال دورتر نمی‌توان این ستاره‌ها را به درستی تشخیص داد.

ابرنواخترها

هابل یک کار بزرگ دیگر هم کرد. او انفجار ستاره‌های کوتوله‌ی سفید را هم رصد کرد و فهمید که می‌توانیم از آن‌ها به‌عنوان شمع‌های استاندارد استفاده کنیم؛ این انفجارها را با نام ابرنواخترهای نوع 1A، می‌شناسیم. این انفجارها را به‌راحتی می‌توان حتی در کهکشان‌هایی که میلیاردها سال نوری از ما فاصله دارند، مشاهده کرد. از آن‌جا که درخشندگی این انفجارها قابل محاسبه است، می‌توانیم فاصله‌ی آن‌ها را درست مثل متغیرهای قیفاووسی تعیین کنیم. ابرنواخترهای نوع 1A و متغیرهای قیفاووسی مثال‌هایی از شمع‌های استاندارد کیهانی هستند.

ابرنواخترهای نوع 1A و متغیرهای قیفاووسی مثال‌هایی از شمع‌های استاندارد کیهانی هستند

اگرچه 80 میلیون سال نوری به نظر فاصله بسیار بزرگی می‌آید، اما ابعاد کیهان هزار برابر بزرگ‌تر از آن است، یعنی ما نیاز به پله‌ی دیگری برای نردبان کیهانی داریم. ابرنواخترها در این‌جا به کار می‌آیند، در واقع آن نوع از ابرنواخترها که در سامانه‌های خاص دوتایی تشکیل می‌یابند به درد ما می‌خورند. در این سامانه‌های دو ستاره‌ای، یک ستاره می‌میرد و تبدیل به کوتوله سفید می‌شود، در حالی‌که ستاره دیگر زنده می‌ماند. سپس کوتوله‌ی سفید از ستاره‌ی زنده تغذیه می‌کند و جرمش افزایش می‌یابد تا زمانی‌که به مقدار 1٫4 برابر جرم خورشید برسد. ولی در کیهان یک خط‌کش دیگر هم وجود دارد که به ما اجازه می‌دهد بتوانیم فواصل خیلی دور را اندازه بگیریم؛ آن خط‌کش چیزی نیست جز انتقال به سرخ.

انتقال به سرخ

وقتی یک آمبولانس به شما نزدیک می‌شود، صدای آن بلندتر و زیرتر به گوش می‌رسد و وقتی شروع به دور شدن می‌کند صدایش آهسته‌تر و بم‌تر به نظر می‌رسد. انتقال به سرخ پدیده‌ای مشابه همین پدیده اما درباره‌ی نور است. طیف نوری که از اجرام آسمانی دوردست به ما می‌رسد دارای خطوط تاریکی است که بر اثر جذب بعضی رنگ‌ها توسط عناصر سطح و اطراف منبع نور ایجاد می‌شود. هرچه منبع نور دورتر باشد یا با سرعت بیشتری در حال دور شدن باشد این خطوط تاریک بیشتر به سمت طیف قرمز حرکت می‌کنند.

قرمزگرایی کهکشان‌های خیلی دور، یکی از دلایلی بود که کیهان‌شناسان را متقاعد کرد جهان هر لحظه در حال

بزرگ‌تر شـــدن است و این انبســـاط هر لحظه شـــتاب بیشـتری به خـود می‌گـیرد. بنـابراین هرچه سـرعت دور شدن یک کهکشـان از کهکشـان ما بیشـتر باشـد، فاصـله بیشتری هم با ما دارد. اگر در خیابان یک ماشین پلیس یا آمبولانس آژیرکشان از کنار شما رد شده باشد، حتما اثر دوپلر را به خوبی درک کرده‌اید. وقتی آمبولانس در حال نزدیک شدن به شما است، فرکانس آمبولانس کـاملا بلند به گوش می‌رسد و وقتی از شما دور می‌شـود فرکـانس آن هم کاهش می‌یابد.

این اتفاق برای امواج نـوری هم می‌افتد و ما می‌تـوانیم با آنـــالیز طیف نـــوری که از اجـــرام دوردست دریـــافت می‌شود، سرعت و فاصله‌ی آن‌ها را متوجه شویم. هرچه اجرام از ما دورتر باشند، انتقال به سرخ بیشـتری دارند. این فقط به‌علت فاصله‌ی اجرام از ما نیست بلکه به این دلیل است که آن‌ها به دلیل انبســـاط کیهـــان دائما از ما دور می‌شوند. دیدن انتقال به سرخ در نور کهکشـان‌های دوردست یکی از نشانه‌های انبساط کیهان است. یکی از دانشمندان ناسا به‌نام کارتیک شث، می‌گوید:

مثل این است که نقطه‌هـــایی را بر ســـطح یک بادکنک بگذارید. نقطه‌هـایی که هرکـدام نشـانگر یک کهکشـان هســتند، ســپس بادکنک را بــاد کنید. وقــتی بادکنک بــاد می‌شـــود، فاصـــله‌ی بین نقطه‌ها افـــزایش می‌یابد. با انبساط کیهان، کهکشان‌ها از هم دور می‌شوند.

انتقال سرخ کیهانی

هرچه کهکشـانی سـریع‌تر از ما دور شـود، در فاصـله‌ی بیشـــتری از ما قـــرار دارد و طیف نـــوری آن هم دارای

انتقال به سرخ بیشتری است. دوباره این ادوین‌هابل بود که رابطه‌ی نســبی بین قیفاووسی‌ها در کهکشــان‌های دوردست و انتقــال به ســرخ آن‌ها را فهمید. این کشف کلید بـزرگی را به دست ما می‌دهد. بیشـترین انتقـال به سرخی که از یک کهکشان ثبت کرده‌ایم نشان می‌دهد که آن کهکشان در فاصله‌ی 13.8 میلیارد سـال نـوری از ما قرار دارد، یعنی این‌که 13.8 میلیارد سـال سن دارد. در طول این همه سال کیهان دائما در حال انبسـاط بـوده و ابتدا خیلی سریع‌تر منبسط می‌شده است.

با درنظرگــرفتن این واقعیت، ستاره‌شناســان فهمیدند کهکشان‌هایی که بر لبه‌ی عالم قابل مشاهده قرار دارند و نور آن‌ها 13.8 میلیارد سال طول کشـیده است که به ما برسد، اکنون در فاصله‌ی 46.5 میلیارد سال نـوری از ما قرار دارند. این بهترین تخمین ما از عرض عـالم قابل مشاهده است. اگر آن را ضـرب در دو بکـنیم به قطر 93 میلیارد سال نوری برای کیهان قابل مشاهده می‌رسـیم. در فواصل کیهـانی بسـیار بزرگ‌تـر، ده‌ها میلیـارد سـال نوری، چیزی به نام ثابت‌هابل به میان می‌آیـد؛ این ثـابت واحد سنجش انبساط کیهان است.

با رسم انتقال به سـرخ و فاصـله‌های کهکشـان‌ها در یک نمودار، می‌توان فاصله‌ی کهکشان‌ها را تعیین کرد

این‌جا بحث یک مقدار پیچیده می‌شود و ممکن است درک آن کمی دشوار باشـد، اما نه‌تنها کیهـان در تمـام جهـات هم‌زمـان منبسط می‌شـود، و هر لحظه بر نـرخ انبسـاط افزوده می‌شـود، بلکه فضـای بین اجـرام مختلف نـیز در حال انبسـاط است. نـرخ این انبسـاط امـروزه حـدود 68 کیلومــتر بر ثانیه بر مگاپارسک (هر مگاپارسک معــادل

3.26 میلیون سال نوری است) اندازه گرفته شده است. هرچه به فواصل دورتری نگاه کنید، کهکشان‌ها سریع‌تر در حال دور شدن از ما هستند. برای تعیین فاصله کهکشان‌های بسیار دوردست، باید انتقال به سرخ کهکشان را اندازه‌گیری کنیم تا مشخص کنیم کهکشان با چه سرعتی در حال دور شدن از ما است.

وقتی ادوین‌هابل به نور رسیده از کهکشان‌های دوردست به‌وسیله‌ی یک منشور نگاه انداخت، یک انتقال به سرخ در نور آن‌ها مشاهده کرد؛ یعنی نور رسیده از کهکشان‌ها نسبت به حالت طبیعی فاصله دارد و به سمت نور قرمز جابه‌جا شده بود. وقتی به نور رسیده از یک جسم متحرک که با سرعت زیاد در حال دور شدن از شما است نگاه کنید، نور در ظاهر قرمز به نظر می‌رسد، چرا که طول موج آن کشیده می‌شود و به سمت طول موج‌های بلندتر (قرمزتر) جابه‌جا می‌شود.

از طرف دیگر، وقتی به نور رسیده از جسم متحرکی که به سمت شما می‌آید نگاه کنید، به نظر می‌رسد طول موج آن فشرده می‌شود و در اصطلاح انتقال به آبی، پیدا کرده است. برای اغلب کهکشان‌هایی که توسط‌هابل مشاهده شدند، نورشان انتقال به سرخ یافته بود، یعنی آن‌ها در حال دور شدن از ما هستند. با رسم انتقال به سرخ و فاصله‌های کهکشان‌ها در یک نمودار، می‌توان فاصله‌ی کهکشان‌های بی‌نهایت دوردست را با دقت نسبتا بالایی تعیین کرد.

تابش زمینه کیهانی

تـــابش زمینه‌ی کیهـــانی (CMB)ــ تابشی باقی‌مانـــده از دوره‌های بسیار اولیه‌ی کیهان و لحظـات آغـازین پس از انفجار بزرگ است (حدو 400 هزار سـال پس از انفجـار بـــزرگ). این تـــابش قـــدیمی‌ترین و دورتـــرین نـــور شناسایی‌شده در کیهان است. براساس انـدازه‌گیری این تابش سن کیهـان حـدود 13.8 میلیـارد سـال تخمین زده می‌شـود. این بـدین معنا است که دورتـرین لحظه‌ای که می‌توانیم ببینیم 13.8 میلیارد سال قبل بوده است؛ چرا که برای نور، 13.8 میلیـارد سـال طـول کشـیده تا به ما برسد، در نتیجه، شعاع کیهـان قابل‌مشـاهده، برابر 13.8 میلیارد سال نوری است.

اما کیهان شناخته‌شده، شعاعی برابر 13.8 میلیارد سال نوری نـدارد. به ثابت‌هابل برگـردیم که این ثـابت، معیـار سنجش انبساط کیهان است. نور رسیده از CMB اکنون پس از 13.8 میلیـــارد ســـال به ما می‌رســـد، اما در عین حال طی این مدت جهان منبسط نیز شـده اسـت، یعـنی مـــرز کیهـــان شناخته‌شـــده بســـیار دورتر رفته اســـت، به‌طـــوری که ما نمی‌تـــوانیم ببیـــنیم. با اســـتفاده از ثابت‌هابـــل، می‌تـــوان محاســـبه کـــرد که قطر جهـــان شناخته‌شده، حدود 93 میلیارد سال نوری است. محاسبه این فواصل می‌تواند ادراک مغز ما را فراتر از مرزهـــای شناخته‌شده ببرد.

شـعاع کیهـان قابل‌مشـاهده، برابر 13.8 میلیـارد سـال نوری است

خوشـــبختانه امـــروزه با ابزارهـــای نردبـــان کیهـــانی و روش‌های گوناگون رو به پیشرفت، دانشمندان می‌توانند با دقت بـــالایی فواصل کیهـــانی را انـــدازه‌گیری کنند و

شناخت ما را از عالم هم‌چنان افزایش دهند. در حالی که به نظر می‌رسید با تعریف واحد زمان، وزن، جرم، مسافت و... مشکل اندازه‌گیری برای همیشه حل شده است، طرح سوالات جدید به‌خصوص از طرف کیهان‌شناسان، دانشمندان را متوجه این نکته کرد که اندازه‌گیری در آسمان به هیچ وجه به‌آسانی اندازه‌گیری روی زمین نیست و برای اندازه‌گیری اجرام غول‌پیکر مانند سیاهچاله‌ها، مسافت‌های بسیار زیاد مانند فاصله‌ی دو خوشه کهکشانی و اندازه‌های بسیار بزرگ مثل اندازه‌ی کهکشان راه شیری چالشی بسیار بزرگ پیش رو است.

دستاوردهای جدید دانشمندان، دامنه‌ی اندازه‌گیری را به بزرگ‌ترین مقیاس ممکن یعنی اندازه‌ی جهان هستی افزایش داده و با موفقیت از عهده‌ی آن برآمده است. حالا ما می‌توانیم به‌عنوان اولین انسان‌های تاریخ که تخمینی دقیق از اندازه جهان هستی در اختیار دارند به خود ببالیم. اما بزرگی کیهان چقدر است و دانشمندان چگونه موفق به محاسبه آن شده‌اند؟ بگذارید داستان سفر دور و دراز دانشمندان برای اندازه‌گیری اندازه عالم هستی را از کهکشان راه شیری آغاز کنیم.

تخمین شما از بزرگی کهکشان راه شیری که به لطف آلودگی هوا برای تجسم آن باید بی‌خیال تجربیات شخصی شویم و به تصاویر ذهنی‌مان از کتاب‌های فیزیک مدرسه مراجعه کنیم، چقدر است؟ جدیدترین محاسبات نشان می‌دهد اگر منظومه‌ی شمسی را به بزرگی یک سکه‌ی 500 تومانی تصور کنیم، مساحت کهکشان راه شیری بیش از چهار برابر مساحت کشور

ایــران خواهد بــود. کیهان‌شناســان روش‌هــای مختلفی بــرای انــدازه‌گیری فواصل کیهــانی در اختیــار دارند که مجموعه‌ی آن‌ها به نردبان مسافت‌های کیهــانی معــروف است. هر پله نردبان، اطلاعاتی ارائه می‌کند که می‌توان از آن برای تعیین فاصله در پله‌های بعدی استفاده کرد.

معمای حل‌نشده

خــارج از جهــان قابل مشــاهده چه می‌گــذرد؟ نردبــان مســافت‌های کیهــانی متکی بر ذرات امــواج الکترومغناطیسی یا فوتون‌هــایی بــود که از یک منبع نــوری به آشکارســازهای ما می‌رسد. ولی دانشــمندان معتقدند حرکت انبســاطی کیهــان عملا امکــان دسترسی امواج الکترومغناطیسی بسیاری از منابع نوری به کــره‌ی زمین را بــرای همیشه از آن‌ها ســلب کــرده است. تصــور کنید اتومــبیلی از فاصــله‌ای بســیار دور به ســمت شــما حــرکت می‌کند و هم‌زمــان با حــرکت اتومبیل خیابــان هم شــروع به انبســاط طــولی می‌کند. در حــالی که ســرعت شــما ثــابت اســت، ســرعت انبســاط خیابــان هر لحظه افزایش می‌یابد.

اگر فاصــله شــما با اتومبیل از حد خاصی تجــاوز کند انبساط خیابان، ملاقات شــما و اتومبیل را بــرای همیشه غــیرممکن می‌کند. تحقیقــات مهــران وردانیــان، کیهان‌شــناس دانشــگاه آکســفورد، نشــان می‌دهد جهــان غیرقابل مشــاهده 250 برابر بزرگ‌تر از جهــان قابل مشاهده است. شگفتی زمانی ایجاد می‌شود که درباره‌ی عالمی فراتر از عالم قابل مشــاهده فکر کــنیم. آیا عــالم فراتر از چــیزی است که می‌بیــنیم؟ اخــیرا میرهــان واردانیــان و همکــارانش در دانشــگاه آکســفورد به آنــالیز

داده‌هـای دریافت‌شـده از اجـرام عـالم قابل مشـاهده پرداختند تا ببینند آیا می‌توانند از شکل کل عالم، ایـده‌ای به‌دست آورند یا خـیر. بعد از جمع‌بنـدی الگوریتم‌هـای کـامپیوتری بـرای یـافتن الگوهـای معـنی‌دار در داده‌هـا، تخمین جدید و خیلی جالبی به‌دست آمد.

کل عالم حداقل 250 برابر از عالم قابل‌مشاهده بزرگ‌تر است. ما هیچ‌وقت نمی‌توانیم این مکان‌هـای دوردست را ببینیم و هرچه تا به حـال دربـاره‌ی عـالم فهمیـده‌ایم، از طریق جمع‌آوری فوتون‌هـای نـوری است که میلیون‌ها سـال در سـفر بوده‌اند تا به آشکارسـازها، دوربین‌ها یا رادیو تلسـکوپ‌های ما برسـند. نجـوم به ما آموخته است که در مرکز جهـان نیسـتیم، حـتی در مرکز منظـومه‌ی شمسی یا کهکشـان خودمـان هم نیسـتیم. بیشـترین انتقال به سرخ دیده‌شـده در آسـمان شب نشـان می‌دهد منبع آن قرمزگـرایی کهکشـان‌هایی در فاصـله 13.8 میلیارد سال نوری از کهکشان ما است؛ یعـنی مسـافتی که نور در زمانی معادل 13.8 میلیارد سال می‌پیماید.

به یـاد داشـته باشـید فاصـله‌ی کـره‌ی زمین و خورشـید فقط هشت دقیقه و 19 ثانیه نوری و قطر کهکشان راه شـیری حـدود 100 هـزار سـال نـوری است. این عـدد تا حـدودی سن عـالم هسـتی را نـیز نشـان می‌دهـد، زیـرا قدیمی‌ترین نوری است که به کره‌ی زمین رسـیده است. هرچه منبع نور دورتر باشد یا با سرعت بیشتری در حـال دور شدن باشد این خطوط تاریک بیشتر به سـمت طیف قرمز حـرکت می‌کنند. قرمزگـرایی کهکشـان‌های خیلی دور، یکی از دلایلی بود که کیهان‌شناسان را متقاعد کرد جهـان هر لحظه در حـال بزرگ‌تر شـدن است و این

انبســاط هر لحظه شــتاب بیشــتری به خــود می‌گــیرد. بنـــابراین هرچه ســـرعت دور شـــدن یک کهکشـــان از کهکشان ما بیشتر باشد، فاصـله بیشـتری هم با ما دارد. یک روز می‌توانیم به جاهایی از عالم سفر کـنیم که تا به حال رویای آن را هم در سر نمی‌پروراندیم. اکنـون فقط می‌تـوانیم به عـالم نگـاه کـنیم، نگریسـتن به عـالم هم می‌تواند ما را به مکان‌های دوردست ببرد.

جو زمین در قرآن

در همــان ســال نخست بعثت اشــاره اجمــالی و کوتــاه دیگری نیز به مسئله هفت آسمان شده‌است (3)، که پرده دیگری از راز و رمز این پدیـده می‌گشـاید: وَالسَّـمَاء ذَاتِ الْحُبُکِ إِنَّکُمْ لَفِی قَوْلٍ مُّخْتَلِفٍ

ذاریات 7-ـ سـوگند به آسـمانی که دارای مـاهیت مختلف است، که شما نیز در گفتار گونـاگون هسـتید. آیه فـوق، صـفت "حُبُک" را به آسـمان نسـبت داده است.(4)ـ حبک چیست که "ذات" آسمان به شمار می‌رود؟ لغت‌شناسان، حبک را جمع حِباک (یا حبیکه) به معنای "راه‌ها" (طرائق) ترجمه کرده‌اند و اصل این کلمه را "بستن و محکم‌کردن" دانسته‌اند. مفهـوم "زینت و زیبـائی" را هم در این کلمه قابل ملاحظه شمرده‌اند.

از این اشــارات لغــوی می‌تــوان به طــور کلی فهمید که سخن از پدیده‌ای است که هم متنـوع (راه راه، لایه لایـه، طیف گونه) است و هم اســـتحکام و زیبـــائی در ذات آن "نهفته" میباشد.

جوّی که زمین را فرا گرفته و در اصطلاح علمی اتمسفر (Atmosphere)ـ نامیده می‌شود، در سوره‌های متعـددی از قــرآن، به عنــوان یکی از آیــات الهی، بــرای انگــیزش اندیشه و شناخت گرداننـده عـالم مطـرح شـده است. در اشــارات، 9 بــار به هفتگانه بــودن این چــتر محــافظتی، صلابت و لایه لایه (طبقه) بـــودن آن توجه داده شده‌است که متأسفانه مسلمانان در طول قرون گذشــته، با غفلت و بی‌تــوجهی تأسف بــاری، از کنــار آن گذشــته‌و عمــدتاً "خدا" را، به جای نظاره در طبیعت و آیات تکویـــنی او در

آفـاق و انفس، عمـدتاً در فقه و فلسـفه و کلام ذهـنی، جستجو کرده‌اند.

منطق شعار

دایراهـای است به مـوازات کـرهی زمین و به شـعاع در حدود کیلومتر ا

آن‌چه در این مختصر ارائه می‌شود، اشاره‌ای است کوتاه به رئوس مطالبی که در زمینه "هفت آسـمان" در قـرآن آمده‌است:

طرح کلی موضوع

ماهیت "بروج" داشتن آسمان

ماهیت تنوع، زیبائی و استحکام

سپر سخت

اشاره اجمالی به عملکرد

انتقاد از عدم توجه

تأکید بر یکپارچگی و پاره نبودن

مصداقی مهم از برکت

تسبیح هفت آسمان چگونه است؟

مرحله زمانی تشکیل هفت آسمان

هفت آسمان در ارتباط با هفت قشر زمین

طرح کلی موضوع لحظه‌ای خودتان را به جای مسـلمانان اولیه‌ای قرار دهید که گام به گام، از همان نخستین سال

نزول وحی، به تـدریج با حقـایق قـرآنی آشـنا می‌شـدند. سـیر و سـفر شـیرینی می‌بـود اگر می‌توانسـتیم تـرتیب نـزول وحی را دقیقـاً منطبق با حـوادث تـاریخی تعقیب می‌کردیم. در این صـورت بهـتر متوجه می‌شـدیم خداوند حکیم موضوعات و احکام هدایتی خود را مطابق چه نظم و ترتیبی نازل کرده است.

یکی از این موضــوعات، مســئله مبهم و پیچیــده "هفت آســمان" است که قرنها ذهن مفســرین و دانشــمندان اسلامی را به خود مشغول داشته و نظریـات گونـاگونی، بر حسب دیدگاه علمی - تجـربی خـود، اظهـار داشـته‌اند. آیا خداوند علیم مسئله‌ای به این اهمیت را بدون آمـادگی و مقــدمات اولیــه، به طــور ناگهــانی با همه جزئیــاتش مطـرح سـاخته، یا با توجه به ظـرفیت و توانـائی درک و فهم مخاطبـان، و عـادتی که آدمیـان بـرای آمـوزش در زمینه‌های دیگر دارند، تدریجاً و با تـأنی و تـرتیب خاصّـی آموزش داده است؟

خوشبختانه تحقیقـانی که در زمینه تـرتیب زمـانی نـزول سوره‌ها و آیات قرآن انجام شـده، و جـدولی که تقـدّم و تـأخر آیـات را نشـان می‌دهـد، می‌تواند ما را در بررسی شیوه تدریجی مطرح سـاختن مسـئله "هفت آسـمان" در قرآن راهنمـائی کند. (1)ـ اگر 16 آیه‌ای را که به مسـئله هفت آسـمان مطـرح می‌شـود، به جـدول تـرتیب زمـانی نـزول سـوره‌ها عرضه کـنیم، ملاحظه می‌کـنیم نخسـتین آیـات سـوره "بـروج"، که اشـاره‌ای کلی به این موضـوع است، در اولین سال بعثت نازل شده است.

سپر سخت اگر میوه‌ها و محصولات درختی و زراعــتی را پوسته محکمی محافظت می‌کنـد، زمین را نـیز که پدیـده

پیچیـده‌ای در پرورشـگاه کهکشـانی اسـت، پوسـته‌هائی همچون پیاز، از شر عوامل مضر و مزاحم حفظ می‌کند.

سومین اشاره اجمالی قرآن به این پدیـده، در سـال دوم بعثت، در سـوره "نبأ" آمـده است. پس از توجه دادن مؤمـنین به آیـات خـدا در: زمین، کوه‌هـا، زوجیت، خـواب آرام بخش، روز روشـنی بخش بـرای کـار و تلاش، خورشید نـور و حـرارت بخش، ابرهـای انباشـته از بـاران و... در وسط این آیات اضافه می‌کند:

وَبَنَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا شِدَادًا

آیه 12-و بر فـراز شـما هفـتی قـرار دادیم که محکم و سخت است؟!

در این‌جا تنها صـفتی که بـرای "هفت" (سـبعاً) آورده، "شِـداد" است. شِـداد جمع شـدید است که به هر چـیز محکم و سخت گفته می‌شـود. یعـنی هر یک از اجـزاء آن هفت، محکم و سـخت است. ریشه این کلمه "شـدّ" است که مفهـوم "محکم بسـتن" دارد. به این تـرتیب می‌تـوان گفت زمین با پوشش و پـرده محـافظتی که هفت لایه دارد، محکم بسته شده‌است!اشاره اجمالی به عملکرد

یکسال بعـد، در سـال سـوّم بعثت، گویا وقت آن رسـیده بود که پیروان اولیه پیامبر، در حد درک و دانش خود و در قالب زبـان و کلمـاتی که بـرای نیازهـای اولیه یک جامعه قـبیله‌ای قـوام یافته یـود، با نقش اصـلی هفت آسـمان آشنا شوند، که برای دو هدف اساسی:

1- آراستن آسمان (محیط کار و زندگی انسان)

2- حفاظت (از حیات)، سامان یافته است، آشناشوند. آیات 5 تا 11 سوره صافات و آیات 16 تا 18 سوره حجر (نازل شده در سال چهارم بعثت) چنین نقشی را عهده‌دار گشتند.

درباره نخستین نقش هفت آسمان (زینت بخشی، زیبائی آفرینی)، نکته قابل توجهی را که مطرح ساخته، و ما امروز با استفاده از اکتشافات علمی در فضا بهتر از گذشتگان می‌توانیم به آن آگاهی یابیم، منحصر بودن این زیبائی به لایه پائینی آسمان (نه تمامی لایه‌های هفتگانه) است، که با دو تعبیر مورد تصریح قرار گرفته است:

إِنَّا زَيَّنَّا السَّمَاء الدُّنْيَا بِزِينَةٍ الْكَوَاكِبِ

صافات 6- ما آسمان نزدیکتر را با زینت ستارگان آراستیم

وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِى السَّمَاء بُرُوجًا وَزَيَّنَّاهَا لِلنَّاظِرِينَ

حجر (15)- ما در آسمان برج‌هائی (برای مراقبت) قرار دادیم و آن را برای ناظرین (از سطح زمین) آراستیم.

همانطوری که می‌دانید، و در کتابهای متعدد علمی مربوط به این موضوع هم نوشته شده‌است، (5)- رنگ لاجوردی آسمان، شفق سرخ رنگ، تلألؤ ستارگان و رژه متنوع ابرها مختص طبقه زیرین جوّ است که به دلیل غلظت هوا، امکان این زینت و تجزیه نور را فراهم می‌کند و فراتر از این طبقه، آسمان سیاه و ساکت است.

درباره دومین نقش آسمان (مکانیسم حفاظت)، و بـرای بیـان چگـونگی این فرآینـد، از کلمه شـیطان که ظـرف لغوی برای معرفی هر موجود (یا پدیده) سرکش و متمرد است، استفاده کرده است. گرچه مسـلمانان غـیر عـرب، در این روزگـار لفظ شـیطان را مسـاوی ابلیس تلقی می‌کنند، ولی معاصرین عرب زبان پیـامبر از این خطـای ترجمه‌ای مصون بودند.

در آیاتی که اشاره شد، پوسته محافظ زمین را سپری در برابر ذرات و اجـرام رانـده شـده (شـیطان رجیم) و پرتوهای غیر مفید خورشید برای حیات زمیـنی (شـیطان مارد) معرفی کرده است. (6)

در آیات مورد نظـر، به طـور کنـائی، بر کلیـات این نقش اشـاره کرده‌است که شـرح آن را در بخش‌هـای دیگر این نوشته انشاءالله می‌آوریم. انتقاد از عدم توجهاگو از دید ظاهری و چشم خِرَد ما، جـوّی که حیـات زمیـنی را در بر گرفتـه، غـایب است و انگـیزه و علاقه‌ای بـرای شـناخت عملکردش در خـود احسـاس نمی‌کـنیم، هم به دلیل جهل عمومی نسـبت به شـگفتی‌های آن اسـت، و هم هیچگـاه محروم از آن نبـوده‌ایم، که در غیبت و غـربتش به یـادش بیفتیم و قدرش بدانیم!!، و همین غفلت است که قـرآن بارها به نقد و نگاه عبرتمان کشیده است.

درست است که دستاوردهای علمی دریچه‌های نویـنی بر این پدیـده شـگفت گشـوده اسـت، که نسل‌های قبل را چنین نگاهی میسر نبود، ولی کلیات و اصل و اسـاس آن نیازی به علم ندارد. هم‌چنانکه اندیشه کـردن در نطفه‌ای که از آن آفریده شده‌ایم، برای هر آدم جاهل و بیسـوادی که نه از "ژن" خبر دارد و نه در تمامی عمرش سـخنی از

جهـــان حـــیرت‌آور ژنتیک شـــنیده اســـت، امکان‌پـــذیر و عبرت‌آموز است. برای هر انسانی که زیر سقف آســمان زنــدگی می‌کنــد، زیبــائی و نقش آن از زوایــای مختلف تأمل برانگـــــــیز می‌باشد. از همین روست که ملاحظه می‌کنیم خداوند از معاصـرین نـوح(ع) هم انتظـار داشـته است عنایتی به این آیه اعجاب‌آور می‌کردند:

أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا (7)

نوح 16-ـ آیا ندیدید که چگونه خـدا هفت آسـمان را تو در تو (مطبق) آفرید؟

واژة "کیف" در آیه فـــوق قابل توجه اســـت، گـــوئی عقلانیت ایجـــاب می‌کـــرد در "کیفیت" این هفت طبقه قدری اندیشه می‌کردند! کند و کاو در "کیفیت" چتری که بر فراز ما قرار گرفته اسـت، بـرای کسی که نگـاهش به زمین دوخته نشـده و گهگـاه نیمه نگـاهی هم به آسـمان داشته‌باشد، همواره طرح شدنی است و فراموش کـردن این نگاه از نظر قرآن مذمت‌آور است:

أَفَلَمْ يَنظُرُوا إِلَى السَّمَاء فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْنَاهَا وَزَيَّنَّاهَا وَمَا لَهَا مِن فُرُوجٍ (8)

سـوره ق آیه 6 – آیا (منکـران) به سـوی آسـمان بـالای سرشان ننگریسـتند که چگونه (با چه کیفیـتی) آن را بـالا آوردیم (9)ـــ و زینت بخشـــیدیم و (به گـــونه‌ای که) هیچ شکافی برای آن نیست؟

جناب مفسر!

منظـــــور از "الم تر" در این‌جا این است که آیا نمی‌دانید یعنی همانگونه که می‌دانید؛ زیرا در زبـان فارسی ما هم

چنین قاعده‌های داریم بدین صورت که بـرای بیـان قطعی و حقیقی دیدی استفاده می‌کنیم:

دیدی چی گفت؟ یعنی دانستی چی گفت؟

و همین هشدار را با مضمونی دیگر در سوره انبیاء تکرار کرده است:

أَوَلَمْ يَـرَ الَّذِينَ كَفَـرُوا... وَجَعَلْنَا السَّـمَاء سَـقْفًا مَّحْفُوظًا وَهُمْ عَنْ آيَاتِهَا مُعْرِضُونَ (10)

انبیـاء 32-ـ آیا کسـانی که حقـایق را می‌پوشـانند ندیدید که... و آسـمان را سـقف نگاهدارنـده‌ای قـرار داده‌ایم و آن‌ها نسبت به آیات آن بی‌توجه‌اند؟

می‌دانیم که "سقف محفوظ" بودن جوّ زمین، هم بیـانگر حفاظتِ حرارات ناشی از تابش خورشـید در روز و نقش گلخانه‌ای آن است، هم نگهداری اکسیژن و سـایر عناصر لازم برای ادامه حیات، و هم بیانگر سپر محافظتی زمین در برابر سـنگهای فضـائی و بادهـای خورشـیدی (Solar Wind)، اشعه ماوراء بنفش و ذرات هسته‌ای مرگبار.

تأکید بر یکپارچگی و پاره نبودن

اگر گفته می‌شـــود لایه اوزون (Ozone)ـــ در قســـمت فوقـــانی استراتوســـفر (Stratosphere)ـــ به دلیل فرآورده‌های صنعتی مولد فلـوروکربن (Fluorocarbon) آسـیبی جـدّی دیـده اسـت، سـقفی که خـدا بـرای زمین سـاخته بـود، عیب و نقصی نداشت و از هر جهت کامل بود. این حقیقت را نیز حداقل در دو آیه به صراحت بیان کرده‌است:

سوره ق آیه 6ـ آیا به آسمان بالای سرشان نمی‌نگرند که چگونه آن را بر افراشــتیم و زینت بخشــیدیم و هیچگونه شکافی بر آن نیست (مالها من فروج). (11)

الَّذِی خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا مَّا تَرَی فِی خَلْقِ الـرَّحْمَنِ مِن تَفَاوُتٍ فَـارْجِعِ الْبَصَـرَ هَـلْ تَـرَی مِن فُطُـورٍ ثُمَّ ارْجِـعِ الْبَصَرَ کَرَّتَیْنِ یَنقَلِبْ إِلَیْکَ الْبَصَرُ خَاسِأً وَهُوَ حَسِیرٌ

سوره ملک آیه 3-ـ همان (خدائی) که هفت آســمان را بر فــراز یک‌دیگر آفرید. به گــونه‌ای که در آفــرینش خــدای رحمـــان هیچگونه بی‌نظمی نمی‌بیـــنی. (اگر شک داری) دیده بگشای، آیا شـکافی می‌بیـنی؟ بـار دگر دیـده بـدوز، (سـرانجام) نگـاهت خسـته و ناکـام به سـوی تو بـازگردد (فرو افتد). (12)

معنای کلمه فـروج (جمع فـرج = پـارگی، شـکاف) در آیه اول، بـــرای فارسی زبان‌ها قابل فهم است. در آیه دوم همین معنا را با کلمه فطور (از فَطَرَ به معنای شکافتن) بیان کرده است:

هل‌تـــری من فطـــور(آیا کـــوچک‌ترین فطـــوری در آن می‌بینی)؟

امّا بــرای کلمه تفــاوت که در آیه دوم آمــده (ماتری فی خلق الرحمن من تفاوت) توضیح مختصری لازم است:

"تفاوت" از ریشه "فوت" در بـاب "تفاعل" آمـده است تا روابط متقابل دو (یا چند) پدیـــــده را با هم بیـــــان کند. معنــای "فــوت" از دست رفتن است و عــدم تفــاوت در پدیــده‌ها، از دست نــدادن یک‌دیگر است. یعــنی همچــون

حلقه‌های زنجیر به هم پیوسته و منظم‌اند و ناهماهنگی و دور شدنی در کارشان نیست.

چرا چنین است؟

اگر ما از آیات آسمان بالای سرمان غافل هستیم، در عوض رب رحیم لحظه‌ای از آفرینش غافل نیست:

وَلَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعَ طَرَائِقَ وَمَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غَافِلِينَ (13)

مؤمنون 17- ـ همانا بر فراز شما هفت راه آفریدیم و ما هرگز از خلق غافل نبودیم.

در آیه فوق به جای عنوان "طبقه" و یا صفت "شِداد" (سخت و محکم)، برای آسمان‌های هفتگانه، عنوان "طرائق" (جمع طریقه = راه) را برگزیده است. "مدار"های ستارگان نیز راه‌هائی (طریقه‌هائی) برای حرکت آن‌هاست و به همین وصف، هر یک از طبقات هفتگانه در ارتفاعی مشخص از سطح زمین قرار دارند که محدوده و مسیر جابجائی عناصر آن را معین می‌کند.

کلمة "طرائق" علاوه بر آیه فوق، فقط در آیه 11 سوره جن (کنّا طرائق قدداً) تکرار شده است که در آن مورد نیز مفید و غیر مفید بودن پدیده‌های پوشیده‌ای (جن) در آسمان مطرح شده است که ارتباط آن با موضوع مورد بحث، با توجه به آیات قبلی آن، بسیار روشن است.

مصداقی مهم از برکت

آیا می‌دانید همان خدائی که با کمال بخشیدن به آفرینش آدمی، به خود "فتبارک الله احسن الخالقین" (پس چقدر

منشأ برکـات است خـدائی که بهـترین آفریننده‌هاست) (14)ـ گفت، همـان خـدائی که نـزول فرقـان بر بنـده‌اش محمدص را برای آگاهی بخشیدن بندگان از خطـرات راه، برکت نامیده‌است، (15)ـ همان خدا نـیز قـرار دادن هفت آسمان را مصداق و نمونه بـارزی از بـرکت و سرشـار از خـیر و خاصـیت شمرده‌است! نگـاه کنید به آیة ذیل که در هفتمین ســـــال بعثت چشم ما را از این زاویه بر هفت آسمان می‌گشاید تا مقدمه‌ای باشد برای تبیین دقیق‌تر و تفصیلی‌تری از جزئیات این برکت:

تَبَارَکَ الَّذِی جَعَـلَ فِی السَّـمَاء بُرُوجًا وَجَعَـلَ فِیهَا سِـرَاجًا وَقَمَرًا مُّنِیرًا

برکت افزاست آن‌که در آسمان‌ها بـروجی قـرار داد و در میان آن‌ها چراغی و ماهی روشن پدید آورد

برکت به چیزی می‌گویند که خیر آن ثابت و پاینـده باشـد، هم‌چنانکه به آب راکد و ثـــابت "بِرکه" می‌گویند.تســـبیح هفت آسمان چگونه است؟

از جمله معضلات کـار ترجمه و برگـردان زبـانی به زبـان دیگر، انتقال مفاهیمی است که در فرهنگ دیگر معادل و مشابهی ندارد. واژه‌های زیـادی در قـرآن وجـود دارد که نمی‌توان کلمات مناسبی در زبان فارسی برای آن‌ها پیدا کرد و مترجمین این کتابها مجبور هسـتند یا با توضـیحات اضــافی در متن و پــاورقی آن را جــبران کننــد، و یا به ترجمه تحت‌اللفظی نارسا اکتفا نمایند. یکی از این واژه‌ها "تسـبیح" است که بر حسب موضـوع آیه‌ای که در آن قــرار گرفته اســت، معنــای ویــژه‌ای پیــدا می‌کند و مترجم باید از آن آگـاه باشد. از جمله این مـوارد، تسـبیح

آســمان‌ها و زمین است که با درک عمــومی از تســبیح انسان‌ها تفاوت دارد. قرآن، هم از تسـبیح "رعد" به حمد پروردگــار ســخن گفتــه، (16)ـ و هم از تســبیح مــاه و خورشید و ستارگان در مدار ویژه خود. (17)

بــدون آن‌که خواســته باشــیم از نظر لغــوی وارد ظرائف ادبی این واژه شــویم، همین قــدر به تناسب کــاربرد این کلمه در گسترده آســمان‌ها و زمین، می‌تــوان گفت عمل تسبیحی ماه و خورشید و ستارگان، یا رعد و برق و باد و باران، عمل اصلاحی مثبتی است که هر کــدام در جایگــاه ویژه خــود انجــام می‌دهنــد، به گــونه‌ای که حــذف آن‌ها از مجموعه کلی، نقص و خللی در سیستم هماهنگ هســتی به وجود آورد.

در مثـــالی بـــرای تقـــریب به ذهن، می‌توانید کارخانه اتومبیل‌ســـازی عظیمی را تصـــور نمائید که علاوه بر مهندسین، تکنسین‌ها و کارگران فــنی، صــدها یا هــزاران کارمند غیر فنی، از جمله پزشک، آشپز، باغبان و... برای خدمات جانبی وابســته، در آن مجموعه کــار می‌کنند تا به نوبه خــود نــواقص و نارســائی‌های بهداشــتی، غــذائی، روحی روانی، آرامش و زیبــائی محیط کــار و.. را تــرمیم نمایند. عمل آن‌ها را می‌توان به گونه‌ای "تســبیح" نامید. پدیده‌های جهان هستی نــیز همچــون افــراد یک ارکســتر، چشم به رهبر ارکستر دارند تا به فرمان او ســاز مناسب خــود را بزنند و کمبــود این نغمه نعمت بخش را جــبران نمایند.

با مقــدمات فــوق شــاید آســان‌تر بتــوان معنــای تســبیح آســمان‌های هفتگانه را، که آیه ذیل متضــمن آن اســت، فهم کرد: (18)

تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالأَرْضُ وَمَن فِيهِنَّ وَإِن مِّن شَيْءٍ إِلاَّ يُسَبِّحُ بِحَمْدَهِ وَلَ-كِن لاَّ تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا

اسراء 44-آسمان‌های هفتگانه و زمین و هر که در آن‌هاست (با تبعیت گریز ناپذیر خود از قوانین خدا) او را تسبیح می‌کنند، و چیزی (در جهان) نیست مگر این‌که او را با ستایش تسبیح می‌کند، ولی شما تسبیح آن‌ها را در نمی‌یابید، همانا خدا (با وجود بی‌توجهی شما) بردباری آمرزگار است.

مرحله زمانی تشکیل هفت آسمان

بر حسب آن‌چه اخترشناسان می‌گویند، به ندرت ستاره‌ای را می‌توان یافت که همچون زمین دارای جوّ باشد. زمین نیز در آغاز آتمسفر امروزی را نداشت و طی فرآیندی از چرخه حیات گیاهی، به تدریج جوّ امروزی را پیدا کرد. اینهم از معجزات شگفت‌آور قرآن است که این نکته را نیز ناگفته نگذاشته است:

أَئِنَّكُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِی خَلَقَ الْأَرْضَ فِی یَوْمَیْنِ وَتَجْعَلُونَ لَهُ أَندَادًا ذَلِکَ رَبُّ الْعَالَمِینَ وَجَعَلَ فِیهَا رَوَاسِیَ مِن فَوْقِهَا وَبَارَکَ فِیهَا وَقَدَّرَ فِیهَا أَقْوَاتَهَا فِی أَرْبَعَةِ أَیَّامٍ سَوَاء لِّلسَّائِلِینَ ثُمَّ اسْتَوَی إِلَی السَّمَاءِ وَهِیَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ اِئْتِیَا طَوْعًا أَوْ کَرْهًا قَالَتَا أَتَیْنَا طَائِعِینَ فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِی یَوْمَیْنِ وَأَوْحَی فِی کُلِّ سَمَاء أَمْرَهَا وَزَیَّنَّا السَّمَاء الدُّنْیَا بِمَصَابِیحَ وَحِفْظًا ذَلِکَ تَقْدِیرُ الْعَزِیزِ الْعَلِیمِ

فصّلت 9 تا 12- بگو چرا (نقش) خدائی را که زمین را در دو دوران آفرید، نادیده می‌گیرید و برای او همتایانی

قرار می‌دهید؟! این است صاحب اختیار و سرور جهانیان (نه دیگری).

و طی چهــار دوران، کوه‌هــای ثــابت را روی زمین پدید آورد و در آن برکت نهاد و مـواد غـذائی آن را متناسب با نیاز و درخواست (تکوینی موجودات) اندازه نهاد.

آن‌گــاه به (تکمیل و تنظیم) آســمان پــرداخت، در حالیکه هنــوز گــازی شــکل بــود و به آســمان و زمین (به زبــان آفــرینش) گفت: خــواه و نــاخواه (به نظم و تــرتیب) در آئید. گفتند: با میل و رغبت به (قبول) نظم در آمدیم.

ســپس آن تــوده گــاز را طی دو دوران به (صــورت) هفت آسمان تقــدیر کــرد و به هر آســمانی برنــامه‌اش را وحی کرد؛ (به این ترتیب که) آســمان نزدیکــتر را با چراغهــائی آراســتیم و محفــوظ داشــتیم. این است تقــدیر (انــدازه گذاری و نظم) خدای فرا دست دانا. (19)

تأخّر سامان دادن آتمسفر، پس از تکمیل آفرینش زمینی را، بــار دیگر به گــونه‌ای خلاصه و جــامع در قــرآن بیــان کرده‌است:

هُـوَ الَّذِی خَلَـقَ لَکُم مَّا فِی الأَرْضِ جَمِیعـاً ثُمَّ اسْـتَوَی إِلَی السَّمَاء فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَهُوَ بِکُلِّ شَیْءٍعَلِیمٌ

سوره بقره 29ـ اوست آن‌که هر آن‌چه در زمین است به سود شما (در مسیر رشد و کمال انســان) آفریــد، آن‌گــاه به (تنظیم و تکمیل) آسمان پرداخت و آن را (به صــورت) هفت آســمان ســامان داد، و او به هر کــاری تواناست. (20)

هفت آسمان در ارتباط با هفت قشر زمین

که می‌دانیم، جـــوّ زمین مـــرکب از عناصـــری است که محصول فعل و انفعـالات پوسـته یا قشـرهای درونی آن می‌باشد. تـــرکیب فعلی آتمســـفر زمین ٪79 ازت (Nitrogen)ـــ و ٪20 اکســـیژن و ٪1 مجمـــوع بقیه گازهاست. اکسیژن که مشخصه جوّ زمینی است، تقریبـاً به تمامه توسط گیاهـان زمیـنی در فرآیند ویـژه Cyano bacteria و احتمالاً خزه‌های دریائی تولید می‌شود. این عناصر در طبقات زیرین جو به حـالت مـتراکم و عـادی و در طبقـــات فوقـــانی به صـــورت رقیق و تجزیه شـــده مولکولی وجود دارند.

بـــــالاترین طبقه جـــــوّ نـــــیز که طبقه مغناطیسی (Magnetosphere)ـــ نامیـــده می‌شـــود، مســـتقیماً از پـائین‌ترین قشـر، یعـنی هسـته زمین ناشی می‌شـود. به این ترتیب یک جریان دائمی و بـده بسـتان مسـتمر میـان زمین و آسـمان وجـود دارد. نکته قابل ملاحظه این است که چنین هماهنگی و همکاری هنرمندانه نیز مورد عنـایت قرآن بـرای یـادآوری بنـدگان و شـناخت پروردگـار عـالم قرار گرفته است:

اللَّهُ الَّذِی خَلَقَ سَـبْعَ سَـمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ یَتَنَـزَّلُ الْأَمْرُ بَیْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِکُلِّ شَیْءٍ عِلْمًا.

طلاق 12ـ خداست که هفت آسمان را بیافرید و از زمین نیز همانند آن‌ها(طبقات مختلفی مقرر داشت)؛ امر خـدا میان آسمان‌ها و زمین مستمراً نازل می‌شـود، (21)(این حقـایق را بیـان کـردیم) تا بدانید خـدا بر هر کـاری توانا (اندازه‌گذار) است، و دانش او بر هر چیزی احاطه دارد.

آیه فــوق که در ســال هفتم بعثت (بیســتم بعثت) نــازل شــده اســت، به نظر می‌رسد آخــرین آیه‌ای باشد که با پیوند دادن میان هفت آسمان یا زمین، موضــوع را خاتمه داده است.

آفرین به بنّای آسمان!

در تنظیم مطالبی که ارائه گردیـد، همـانطور که در آغـاز اشــاره شــد، تــرتیب زمــانی نــزول آیــات رعــایت گردید. آخرین آیه‌ای که در ارتباط با موضوع جلب توّجه می‌کنــد، آیه 22 سوره بقره است که از "بِنای آسمان" به عنــوان "آیه"ای برای عبادت خدای یکتا یاد می‌کند.

یَا أَیُّهَا النَّاسُ اعْبُدُواْ رَبَّکُمُ الَّذِی خَلَقَکُمْ وَالَّذِینَ مِن قَبْلِکُمْ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُــونَ الَّذِی جَعَــلَ لَکُمُ الأَرْضَ فِرَاشــاً وَالسَّــمَاء بِنَاء...

ای انسان‌ها پروردگارتان را که شما و کسانی را که قبل از شــما بودند آفرید عبــادت کنیــد، باشد تا پــروا بگیرید. همان که زمین را قرارگاه و آسمان را سرپناه شما قرار داد و...

مردم عرب زبان معاصر نـزول قـرآن، به خیمه و هر نـوع پوششی که آن‌ها را از تــابش آفتــاب و بــاد و ســرما و بــاران حفظ میکــرد، بِنا می‌گفتنــد، اما نه آن‌ها با چشم ظاهر بَنائی در آسمان خـالی و یکنـواخت می‌دیدنـد، و نه ما امروز.

جو زمین

اتمســـفر زمین[پ 1]ــ یا جو زمین[1]ــ بـــالاترین بخش تشـکیل‌دهندهٔ کـرهٔ زمین است که مخلـوطی از گازهـای گوناگون شامل نیتروژن (78٪)، اکسیژن (21٪)، آرگون (0٫9٪)ـ و کربن دی‌اکسید (0٫03٪)ـ است. اتمسفر زمین از سطح زمین آغاز شده و تا ارتفاع 10٫000 کیلومتر[2] ادامه می‌یابد و پنج لایـــهٔ اصـــلی تروپوســـــفر،[پ 2] استراتوسفر،[پ 3]ـ مزوسفر،[پ 4]ـ ترموسفر[پ 5]ـ و اگزوسفر[پ 6]ـ را در بر می‌گیرد. مولکول‌هـای ازون که لایهٔ ازون را تشکیل می‌دهند، در استراتوسفر قرار دارند و از ورود پرتوهای فرابنفش خورشید جلوگـیری می‌کنند و مـــوجب ادامـــهٔ زنـــدگی بر ســـطح زمین می‌شـــوند. سردترین بخش جو زمین با دمای 90-ـ درجـهٔ سلسـیوس در بـــالای مزوســـــفر قـــرار دارد. یونوســـــفر،[پ 7] مگنتوسفر[پ 8]ـ و کمربند وان آلن بخش‌های جداگانه‌ای در جو با توجه به ویژگی‌هـــای الکترومغنـــاطیس[پ 9] هستند.

نخستین اتمسـفر زمین حـدود 4٫57 میلیـارد سـال پیش شکل‌گرفت که شامل گازهای هیـدروژن و هلیم بـود؛ که پس از مدتی به‌دلیل سـبک بـودن، بر گـرانش زمین غلبه کردند و به فضای بیرونی گریختند. جو دوم حدود 3٫5 یا 2٫7 میلیـارد سـال پیش شـکل‌گرفت و شـامل گازهـایی مانند بخار آب، کربن دی‌اکسید و آمونیاک بود. با فعـالیت باکتری‌ها و انجـــام فرایند فتوســـنتز و عوامل دیگـــر، اکسـیژن در جو آزاد شد و مـوجب شـکل‌گیری جو سـوم شد. در این زمان، ابـردوران پیدازیسـتی شـکل‌گرفت که

طی آن‌جانوران با تنفس اکسیژن، زندگی‌های جانوری را تشکیل دادند.

هرچه از سطح زمین به ارتفاعات می‌رویم، فشار هـوا و چگالی کاهش می‌یابد. مجموع جرم جو زمین 5٫5×1018 کیلـوگرم است. بخشی از نـور خورشـید در جو پراکنـده می‌شود. نور خورشید دارای طیف‌های الکترومغناطیسی مختلفی است که یکی از آن‌ها طیف مـــــــرئی است که چشم انسان قـادر به تشـخیص آن است. ضـریب شکست هوا 1٫00029 است.

گردش جوی موجب توزیع گرما در سطح زمین می‌شـود. سه چـــــرخش پایه در گـــــردش عرضی به نام‌هـــــای سـلول‌هادلی،[پ 10]ـ سـلول فـرل[پ 11]ـ و سـلول قطبی[پ 12] وجود دارند.

ترکیبات

نوشتار اصلی: شیمی جو

جو زمین، سطح زمین را پوشانده‌است.

اتمسـفر مخلـوطی از گازها است که غلظت گـروهی از گازها مانند نیـتروژن، اکسـیژن و آرگـون ثـابت و غلظت گروه دیگر مانند بخار آب، کربن دی‌اکسـید و ازون متغـیر است. اگرچه مقادیر گازهای متغیر نـاچیز اسـت، اما این گازها برای ادامهٔ زندگی بر زمین ضروری هسـتند. بـرای نمونه، کـربن دی‌اکسـید علاوه بر درگـیر شـدن در فرایند فتوسنتز، در جذب پرتو فروسرخ نقش دارد.[3] هم‌چنین اکســیژن و کــربن دی‌اکســید در دو فرایند فتوســنتز و تنفس نقش دارند.[4]

ذرات معلق در هوا به ذرات جامد و مایع در موجود در جو گفته می‌شـــود که مقـــادیر آن در جو از اقیانوس‌هـــا، بیابان‌ها، کوه‌ها، جنگل‌ها، یخ و اکوسیستم بیشـتر است. بر خلاف اندازهٔ کوچک این ذرات، تأثیر مهمی بر آب‌وهوا و ســـلامتی دارند. ذرات مهم معلق در هـــوا شـــامل سـولفات‌ها، کـربن آلی، کـربن سـیاه، نیترات‌هـا، گـرد و غبارهای معـدنی و نمک دریا می‌شـوند. حـدود 90 درصد ذرات معلق در هــوا منشأ طــبیعی دارند. بــرای نمونــه، آتشفشان‌ها خاکسترهای آتشفشـانی را بـیرون می‌رانند و آتش‌سوزی در جنگل‌ها موجب پراکنده شدن کـربن آلی نیمه‌سـوخته در جو می‌شـود. 10 درصد باقی‌مانـدهٔ این ذرات یا ســاختهٔ بشر هســتند یا توسط انســان‌ها در جو معلق شده‌اند. خودروها، کارخانه‌هـای ذوب، نیروگاه‌هـای تولید بــرق، جنگل‌زدایی، چــرای بی‌رویــهٔ دام، کشــیدن ســیگار، پخت‌وپــز، شــومینه و شــمع از منــابع انســانی معلق‌کنندهٔ این مواد در جو هستند.[5]

گاز گلخـانه‌ای از دیگر گازهـای جو است و به گـازی گفته می‌شــود که پرتو فروســرخ را جــذب می‌کند و مــوجب انجــام‌گرفتن پدیــده‌ای به نــام اثر گلخــانه‌ای می‌شــود. مهم‌تـرین این گازها کـربن دی‌اکسـید، متـان و بخـار آب هســـتند. ازون، اکســـیدهای نیـــتروژن دار و گازهـــای فلوئـوردار از اجـزای دیگر این گازها هسـتند.[6]ـ انـرژی خورشید از جو عبـور می‌کند و به سـطح زمین می‌رسد و آن را گــرم می‌کند. بخشی از این انــرژی به عنــوان پرتو فروسرخ به فضا بازمی‌گردد. پرتوهـای فروسـرخ هنگـام بازگشت به فضا توسط گازهای گلخانه‌ای جذب می‌شوند و در جو بـــاقی می‌مانند و مـــوجب گرمـــایش زمین می‌شـــوند.[7]ــ اکنـــون غلظت گازهـــای گلخـــانه‌ای به

بیشترین مقدار در 3 میلیـون سـال پیش رسیده‌است که در تــاریخ بشــریت بی‌ســابقه بوده‌است. غلظت کــربن دی‌اکسید برای نخستین‌بار در طول 3 میلیون سال پیش به 400 پی‌پی‌ام رسیده‌است.[8]

گازهای موجود در جو زمین بر پایهٔ مقادیر موجود[9][ت][10][ث]

گازنمـــــاد شیمیاییدرصد موجودگازنمـــــاد شیمیاییدرصد موجود

نیــتروژن[پ 13]N278٫084دی نیــتروژن مونوکســید[پ 14]N2O0٫000031

اکسیژن[پ 15]O220٫947زنون[پ 16]Xe0٫0000087

آرگون[پ 17]Ar0٫934ازون[پ 18]O3تقریبــاً 0٫00002 5

کربن دی‌اکسید[پ 19]CO20٫0350کــربن مونوکســید[پ 20]COتقریباً 0٫0008

نئـــون[پ 21]Ne0٫001818گـــوگرد دی‌اکســـید[پ 22]SO2تقریباً 0٫00001

هلیم[پ 23]He0٫000524نیـــتروژن دی‌اکســـید[پ 24]NO2تقریباً 0٫000002

متان[پ 25]CH40٫00017آمونیاک[پ 26]NH3تقریباً 0٫ 0000003

کریپتــون[پ 27]Kr0٫000114بخــار آب[پ 28]H2Oکم‌تر از 0٫1 تا بیش از 6[ج]

هیدروژن[پ 29]H2 ۰٫۰۰۰۰۵۳

تکامل جو

جو نخست

منظومه شمسی و کرهٔ زمین حدود ۴٫۶ میلیارد سال پیش[11]ـ و جو زمین حدود ۴٫۵۷ میلیارد سال پیش شکل‌گرفتند.[12]ـ نخستین جو زمین را به احتمال زیاد هیدروژن (H2)ـ و هلیم (He)ـ تشکیل می‌دادند، زیرا این دو گازهای اصلی تشکیل‌دهندهٔ گرد و غبار بودند که به دور از خورشید، سیارات را تشکیل می‌دادند. در آن زمان، زمین و جو آن بسیار داغ بودند. مولکول‌های هیدروژن و هلیم به‌ویژه در دمای زیاد سریع حرکت می‌کردند. سرعت حرکت این مولکول‌ها آن‌قدر زیاد بود که سرانجام بر گرانش زمین غلبه کردند و به فضا گریختند.[13][14]

جو دوم

کلروپلاست[پ 30]ـ دیسه‌هایی دارای سبزینه هستند که عمل فتوسنتز را در گیاه انجام می‌دهند.

نمایی از فرایند فتوسنتز

جو دوم حدود ۳٫۵[12]ـ یا ۲٫۷ میلیارد سال پیش شکل‌گرفت.[15]ـ پیدایش جو دوم احتمالاً با فعالیت‌های آتشفشانی مرتبط بوده‌است.[16]ـ آتشفشان‌ها با انتشار بخار آب (H2O)، کربن دی‌اکسید (CO2)ـ و آمونیاک (NH3)ـ جو دوم را پدید آوردند.[13]ـ هم‌چنین، گازهایی مانند نیتروژن و کربن مونوکسید در جو دوم وجود داشتند.[12]ـ اکسیژن توسط باکتری‌های ساده[13]ـ و

تابش پرتوهـای فـرابنفش (دارای طـول مـوج کوتـاه) بر بخـــــار آب در جو دوم پدید آمد. به‌طوری‌که پرتوهـــــای فرابنفش با انرژی بسیار خود بخـار آب را شکسـتند و آن را به هیـدروژن و اکسـیژن تبـدیل کردند که هیـدروژن از جو گریخت و اکســیژن در جو باقی‌ماند. پس از آن، عمل فتوسنتز[پ 31]ـ آغـاز به فعـالیت کـرد. موجـودات زنـده مانند سیانوباکترها[پ 32]ـ (جلبک‌های سـبزآبی)، کـربن دی‌اکسـید و آب را دریـافت کردند و آن‌ها را در فتوسـنتز به کار بردند و کربوهیـدرات (مـواد قنـدی)[پ 33]ـ تولید کردند و مـــوجب آزادســـازی اکســـیژن شـــدند. کشف سیانوباکترها در سنگ‌های آهک 3٫5 میلیارد ساله نشـان می‌دهد که سـیانوباکترها در آن زمـان وجـود داشـته‌اند.[16]

جو سوم

جو سـوم حـدود 400 میلیـون سـال پیش پدید آمد.[17] بســیاری از مولکول‌هــای کــربن دی‌اکســید (CO_2)ــ در اقیانوس‌ها حل‌شدند و باکتری‌های ساده‌ای پدید آمدند که اکســـیژن تولید کردند. در همین زمـــان، مولکول‌هـــای آمونیاک توسط تابش خورشید شکسته‌شدند و نیتروژن و هیدروژن‌های آن‌ها از هم جدا شد و هیــدروژن‌ها به دلیل ســبک بــودن خــود از جو به فضا گریختند.[13]ــ در این زمان، ابـردوران پیدازیسـتی (ابر دورانی که جـانوران در زمین فراوان شـدند) شـکل‌گرفت که طی آن‌جـانوران با تنفس اکسـیژن انـواع مختلف زنـدگی جـانوری را آغـاز کردند.[12]ـــ جو زمین زمـــانی تکامل یـــافت که دارای اکسیژن شد. این مولکول سپس خود موجب پیدایش لایهٔ ازون شـد؛ لایه‌ای که از زنـدگی بر روی زمین محـافظت

می‌کند و از ورود پرتوهـــای مضر فـــرابنفش به ســـطح زمین جلوگیری می‌کند.[18]

آلودگی هوا

آلـودگی هـوا توسط یک کارخانـهٔ تولیـدی در زمـان جنگ جهانی دوم

نوشتار اصلی: آلودگی هوا

هوا زمانی آلوده‌است که دارای گازها، گرد و غبار، دود و بوهای زیان‌آور باشد و آلودگی هـوا می‌تواند به سـلامتی انسان، جانوران، گیاهان و مـواد آسـیب برسـاند. مـوادی که مـــوجب آلـــودگی می‌شـــوند، آلاینـــده نـــام دارند. آلاینـده‌هایی که از جـای دیگر وارد هـوا شـده و به‌طـور مستقیم هوا را آلوده می‌کننـد، آلاینـده‌های اولیه نامیـده می‌شوند که شامل کربن مونواکسید خارج‌شده از اگـزوز خودروها و گـوگرد دی‌اکسـید حاصل از سـوختن زغـال سنگ است. علاوه بر این، اگر آلاینـده‌های اولیه در جو با یک‌دیگر واکنش دهند، آلاینـده‌های ثانویه را تولید می‌کنند که مه‌دود فتوشیمیایی از این نوع است.[19] مطالعه‌ای جدید نشـــان می‌دهد که شـــمار کســـانی که در اثر آلاینده‌های سمی اگزوز هواپیماها درگذشته‌اند، از شـمار کسـانی که در سـقوط هواپیماها درگذشـته‌اند، بیشـتر است. در سال‌های اخـیر، حـدود هـزار نفر سـالانه در اثر ســقوط هواپیماها و حـــدود ده هـــزار نفر در اثر تولید گازهـــای گلخـــانه‌ای هواپیماها درگذشـــته‌اند. اگـــزوز هواپیماها مانند اگزوز خودروها شامل انـواع آلاینـده‌های هوا مانند گوگرد دی‌اکسید و اکسیدهای نیتروژن است. با این که این ذرات آلاینـده، کوچکـتر از عـرض تـار مـوی

انسان هستند، مقصر اصلی سلامتی انسان هستند و می‌توانند وارد ریه و احتمالاً جریان خون شوند.[20]

گازهای آلاینده هوا شامل گوگرد دی‌اکسید، نیتروژن دی‌اکسید، کربن مونواکسید که نگرانی اصلی در شهرها هستند، از سوخت‌های سنگواره‌ای مانند نفت، بنزین و گاز طبیعی تولید می‌شوند. ازون (یکی از اجزای مهم مه‌دود فتوشیمیایی) نیز یک آلاینده گازی است که از واکنش‌های شیمیایی پیچیده میان نیتروژن دی‌اکسید و ترکیبات آلی فرار (برای نمونه، بخارهای بنزین) تشکیل می‌شود. کربن مونواکسید گازی نامرئی و بی‌بو است که از سوختن ناقص تشکیل می‌شود. علاوه بر این، وسایل نقلیه، سیستم‌های گرمایش خانه‌ها و برخی از فرایندهای صنعتی مقدار قابل توجهی از این گاز تولید می‌کنند. این گاز به‌شدت زیان‌آور است و به آسانی می‌تواند در جریان خون جایگزین اکسیژن شود که حتی منجر به خفگی می‌شود. گوگرد دی‌اکسید گازی بی‌رنگ و دارای بو است که در اثر سوختن زغال سنگ یا نفت تشکیل می‌شود. تنفس این گاز می‌تواند به چشم‌ها، گلو و بافت‌ها آسیب برساند. این گاز هم‌چنین در هوا با اکسیژن و بخار آب واکنش می‌دهد و موجب تشکیل سولفوریک اسید می‌شود. سولفوریک اسید نیز یکی از اجزای باران اسیدی است که به زمین می‌رسد و موجب آسیب رساندن و نابود کردن ماهی‌ها می‌شود و باعث خوردگی و فرسایش فلزات می‌شود و سطوح ساختمان‌ها و سازه‌های عمومی را از بین می‌برد. نیتروژن دی‌اکسید نیز موجب ورم ریوی و تجمع بیش از حد مواد مایع در ریه‌ها می‌شود و این گاز نقش مهمی در تشکیل مه‌دود فتوشیمیایی دارد.[21]

گرمایش زمین

گرمایش زمین

میزان افزایش و کاهش دما بر حسب درجهٔ سانتی‌گراد

نوشتار اصلی: گرم‌شدن زمین

به پدیدهٔ افزایش میانگین دمای جو در نزدیکی سطح زمین از یک تا دو سدهٔ گذشته گرمایش (گرم‌شدن) زمین می‌گویند. از اواسط سدهٔ بیستم، دانشمندان علوم جوی مشاهدات دقیقی از پدیده‌های آب‌وهوایی مختلف (مانند دما، بارش و توفان) و تأثیرات مربوط به آب‌وهوا (مانند جریان‌های اقیانوسی و ترکیب شیمیایی جو) جمع‌آوری کرده‌اند. این داده‌ها نشان می‌دهد که آب‌وهوای زمین از ابتدای مقیاس زمانی زمین‌شناسی تاکنون بسیار تغییر کرده و نیز فعالیت‌های انسانی، حداقل از انقلاب صنعتی به بعد، با تغییرات آب‌وهوای زمین پیوند زیادی داشته‌است.[22]

عامل گرمایش زمین، انتشار گازهای گلخانه‌ای است و انسان‌ها این گازها را به شیوه‌های گوناگونی منتشر می‌کنند. بیشتر گازهای گلخانه‌ای از سوختن سوخت‌های سنگواره‌ای در خودروها، کارخانه‌ها و نیروگاه‌های تولید برق پدید می‌آیند. بزرگ‌ترین عامل گرمایش زمین، گاز کربن دی‌اکسید (CO_2) است. هم‌چنین متان آزادشده از محل‌های دفن زباله و کشاورزی، دی‌نیتروژن مونواکسید از کودها، گازهای مورد استفاده برای سردخانه‌ها و فرایندهای صنعتی و نیز از بین رفتن جنگل‌ها که توانایی جذب کربن دی‌اکسید را دارا هستند، از دیگر عوامل گرمایش زمین هستند. گازهای گلخانه‌ای توانایی به دام

انــداختن گرما را دارند و حــتی بــرخی از آن‌ها توانــایی بیشــتری نســبت به گــاز کــربن دی‌اکســید بــرای به دام انداختن گرما دارند؛ بــرای نمونــه، گــاز متــان بیش از 20 برابر کربن دی‌اکسید، گــاز دی‌نیــتروژن مونواکســید 300 برابر کـــــــربن دی‌اکســـــــید و گازهـــــــایی مانند کلروفلوئوروکربن‌ها (سی‌اف‌سی‌ها) هزاران برابر کربن دی‌اکسید توانایی به دام اندازی گرما در جو زمین را دارا هســـــتند. اما به این دلیل که غلظت این گازها بســـــیار پایین‌تر از کــربن دی‌اکســید اســت، تــأثیر آن‌ها نســبت به کربن دی‌اکسید در گرم کردن جو کمتر بوده‌است.[23]

گرمایش زمین تــأثیراتی بر زمین گذاشــته‌اند که از میــان آن‌ها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

یخ‌هــای سراسر جهــان به ویــژه یخ‌هــای قطب جنــوب در حال ذوب‌شدن هستند.

بالا آمدن آب دریاها در طول سدهٔ گذشته سریع‌تر شد.

بـــــارش به‌طـــــور متوسط در سراسر جهـــــان افـــــزایش یافته‌است.

اگر گرمــایش زمین ادامه یابــد، در اواخر ســده می‌تواند اتفاقات زیر روی دهد:

سطح دریاها 18 تا 25 ســانتی‌متر بــالا خواهد آمد و اگر ذوب یخ در قطب ادامه پیـــدا کنـــد، می‌تواند 10 تا 20 سانتی‌متر سطح دریاها را بــالا بیــاورد.[24]ـ این رویــداد بـــاعث خواهد شد که صـــدها میلیـــون نفر در منـــاطقی زندگی کنند که در معرض خطر جــاری شــدن ســیل قــرار دارد و این افراد وادار به ترک خانه‌های خود و نقل مکان

به جـــایی دیگر خواهند بـــود. امکـــان دارد که جزیره‌هـــای کم‌ارتفاع نیز به‌طور کامل زیر آب فرو برود.[25]

احتمال دارد که گردبادها و طوفان‌ها قوی‌تر شوند.

ممکن‌است گونه‌هـــــایی که به یک‌دیگر وابســـــته‌اند، از همگام‌سازی خارج شوند. بـرای نمونـه، گیاهـان زودتر از این که حشرات گرده‌افشان فعال شوند، شکوفه بدهند.

برخی از بیماری‌ها مانند مالاریا شیوع پیدا خواهند کرد.

اکوسیستم‌ها تغییر خواهند کرد و برخی گونه‌ها به شمال حـرکت خواهند کـرد، اما گونه‌هـای دیگر قـادر به حـرکت نخواهند بود و امکان دارد منقرض شوند.[24]

آیندهٔ جو زمین

نوشتار اصلی: آینده زمین

تصـــویر شبیه‌سازی‌شـــده از 6/9 میلیـــارد ســـال بعد که سوختن کرهٔ زمین را پس از ورود خورشید به حالت غول سرخ نشان می‌دهد.

اگر در آینده نیز انرژی حاصل از سوخت‌های سـنگواره‌ای در جهان مصرف شود، غلظت گازهای گلخانه‌ای و درجـهٔ حـرارت زمین افـزایش خواهد یـافت. هـیئت بین دولـتی تغیـیرات آب‌وهـوایی تخمین زده‌است که درجـهٔ حـرارت زمین تا 2 تا 6 درجهٔ سانتی‌گراد افزایش خواهد یـافت. در آینـــده گرمـــای زمین در روزهـــای گـــرم بیشـــتر و در روزهای سرد کمـتر خواهد شد (روزهـای گـرم، گرمـتر و روزهـای سـرد، سـردتر خواهد شد).[26]ـ طبق پـژوهش ناسا، طی سدهٔ آینده بارش باران در بخش‌هـای مرطـوب

زمین افــزایش خواهد یــافت و بخش‌هــای خشک زمین دوران خشکسالی طولانی‌تری را خواهند داشت. به ازای افزایش هر درجـهٔ فارنهـایت،[پ 34]ـ بـارش در منـاطق مرطوب 4 درصد افـزایش و دورهٔ خشکسـالی و فقـدان بــارش در بخش‌هــای خشک 2٫6 درصد کــاهش خواهد یافت. دلیل علمی این تغییر جـوی این است که هم‌زمـان با افزایش دما، جو می‌تواند مقدار بیشتری از بخار آب را در خـــود حفظ کند و بیشـــترین بخش این بخـــار آب در بخش‌هـــای مرطـــوب ذخـــیره خواهد شد و بـــارش در بخش‌هــای خشک کــاهش می‌یابد. ســرعت وقــوع این تغیــیرات جــوی در الگــوی بــارش به مــیزان تولید کــربن دی‌اکسید بستگی دارد، اما دانشــمندان ناسا می‌گویند که این پژوهش‌ها و پیش‌بینی‌ها مربوط به سدهٔ آینده است.[27]

ســناریوهای بســیاری توسط هــیئت بین دولــتی تغیــیرات آب‌وهــوایی بــرای پیش‌بیــنی تغیــیرات جــوی در آینــده پیشنهاد شده‌است. این ســناریوها به فرضــیات گونــاگون دربارهٔ میزان رشد، جمعیت، توســعهٔ اقتصــادی، تقاضــای انــرژی و پیشــرفت فنــاوری بســتگی دارد و با افــزایش گازهای گلخانه‌ای، رشد اقتصادی و افــزایش اســتفاده از فناوری سازگار با محیط زیست در ارتباط است.[22]

بخش‌های مختلف

بخش‌بندی بر پایهٔ دما

تروپوسفر

شاتل فضایی اندور بر فراز زمین. لایهٔ نارنجی رنگ تروپوسفر است و پس از آن، استراتوسفر و مزوسفر دیده می‌شوند.

تروپوسفر پایین‌ترین لایهٔ جو و نزدیک‌ترین لایه به سطح زمین است و از سطح زمین آغاز شده و تا ارتفاع 18–10 کیلومتری (11–6 مایلی) ادامه می‌یابد. بسیاری از ابرها و سیستم‌های آب‌وهوایی در این لایه قرار دارند.[28] ضخامت تروپوسفر در قطب حدود 8–7 کیلومتر (5 مایل) و در استوا حدود 18–16 کیلومتر (11–10 مایل) است. علاوه بر این، ارتفاع این لایه به تغییر فصل‌ها نیز بستگی دارد. 80 درصد کل جرم جو و 99 درصد بخار آب جو در تروپوسفر قرار دارد. بخار آب موجود در تروپوسفر در مناطق گرم و به ویژه مناطق استوایی زیاد و در مناطق قطبی کم است.[29] بخار آب با جذب انرژی تابشی گرمایی خورشید نقش مهمی در تنظیم آب‌وهوای زمین دارد.[30]

با افزایش ارتفاع در تروپوسفر، چگالی گازها کاهش می‌یابد و هوا رقیق‌تر می‌شود؛ بنابراین، دمای هوا با افزایش ارتفاع در این لایه نیز کاهش می‌یابد.[31] هم‌چنین با افزایش ارتفاع، فشار هوا نیز کاهش می‌یابد. دمای هوا در سطح زمین 15 درجهٔ سانتی‌گراد و ارتفاع 10 کیلومتر 49٫9- درجهٔ سانتی‌گراد است. فشار در سطح زمین 1٫0132 بار و در ارتفاع 10 کیلومتر 26٫5 بار است.[32] با افزایش ارتفاع، چگالی کاهش می‌یابد و در نتیجه تروپوسفر چگال‌ترین لایهٔ جو است. ابرهایی مانند کومولوس[پ 35] و استراتوس[پ 36] در

این لایه قـرار دارند. هواپیماها عمـدتاً در این لایه پـرواز می‌کنند.[33]

در این لایه، مولکول‌های ازون تروپوسفری[پ 37] وجود دارند که آلاینده هستند.[34]ـ مولکول‌هـای ازون موجـود در تروپوسـفر می‌توانند به راحـتی با بافت‌هـای زیسـتی واکنش داده و آن‌ها را از بین ببرند. این مولکول‌ها موجب احسـاس سـوزش در شش‌های انسـان می‌شـوند. پژوهشـــگران دانش پزشـــکی دریافته‌اند که تنفس ازون بیش از چند مـــــــاه تا چند ســـــــال، یکی از عوامل برگشت‌ناپذیری است که به شش‌های پستانداران آســیب می‌رسـاند. مولکول‌هـای ازون به ویـژه بـرای کودکـان، ســالمندان و بزرگســالانی خطرنــاک است که در فصل تابســـتان به‌طـــور منظم بـــرای ورزش بـــیرون از خانه می‌روند.[35]ـ تروپوپاز[پ 38]ـ مرز میـان تروپوسـفر و استراتوسفر است.[36]

استراتوسفر

چرخهٔ ازون-اکسیژن

استراتوسفر دومین لایهٔ جو زمین است که از ارتفاع 10 کیلومــتری (6٫2 مــایلی) آغــاز شــده و تا ارتفــاع 50 کیلومـــــتری (31 مـــــایلی) ادامه می‌یابد. ارتفـــــاع استراتوســـفر به طـــول و عـــرض جغرافیـــایی و تغیـــیر فصل‌ها بستگی دارد.[37]

استراتوسـفر از ارتفـاع 16 کیلومـتری (10 مـایلی) بر فراز استوا و از ارتفاع 10 کیلومتری (6 مایلی) بر فراز قطب آغـــــاز می‌گـــــردد. بخـــــار آب بســـــیار کمی در استراتوســفر وجــود دارد و دلیلش این است که تقریبــاً

همهٔ ابرها به استثنای ابرهای استراتوسفری قطبی در تروپوسفر قرار دارند. این ابرها در ارتفاع 25–15 کیلومتری (15٫5–9٫3 مایلی) یافت می‌شوند. هوا در این لایه تقریباً هزار برابر نازکتر از هوا در سطح دریا است (تراکم مولکول‌ها در سطح دریا تقریباً هزار برابر تراکم مولکول‌ها در استراتوسفر است).[38]

پیش‌بینی ناسا از ضخامت ازون استراتوسفری بر حسب دابسون (اگر سی‌اف‌سی‌ها ممنوع نشده‌بودند)

در این لایه با افزایش ارتفاع، دما نیز افزایش می‌یابد و دلیل آن وجود غلظت بالایی از مولکول‌های ازون است.[39]ـ دما در ارتفاع 50 کیلومتری به حدود 6-ـ درجهٔ سانتی‌گراد می‌رسد.[40]ـ پرتوی فرابنفش تولید شده توسط تابش خورشید در صورت رسیدن به سطح زمین می‌تواند موجب سرطان پوست، آب‌مروارید چشم، آسیب رساندن به سیستم ایمنی بدن و تأثیر منفی بر رشد گیاهان شود.[41]ـ مولکول‌های ازون و اکسیژن که در استراتوسفر قراردارند، پرتوهای فرابنفش خورشید را جذب می‌کنند و مانند یک سپر مانع از ورود این پرتوها به سطح زمین می‌شوند. ازون و اکسیژن می‌تواند 99٫9–95٪ پرتوهای فرابنفش به ویژه فرابنفش نوع C و B که پرانرژی‌ترین پرتوهای فرابنفش هستند و موجب آسیب زیستی می‌شوند را جذب کند. نقش نگهبانی ازون به قدری حیاتی است که به باور دانشمندان زندگی بر روی زمین بدون لایهٔ ازون امکان‌پذیر نبود.[42]ـ لایهٔ ازون پرتو فرابنفش را به پرتو فروسرخ تبدیل می‌کند و به سطح زمین می‌فرستد.[43] کلروفلوئوروکربن‌ها (سی‌اف‌سی‌ها)[پ 39]ـ باعث

کاهش مولکول‌های ازون در استراتوسفر زمین شده‌اند.[44]هالوکربن‌ها[پ 40]ـ نیز از دیگر مواد تخریب‌کنندهٔ ازون استراتوسفری هستند و با انتشار کلر و برم لایهٔ ازون را تخریب می‌کنند. هم‌چنین، برخی از مواد تخریب‌کنندهٔ لایهٔ اُزون در وسایل نقلیهٔ هوایی، گازهای به کاررفته در فرایند خنک‌سازی در یخچال، حلال (شیمی)ها، افشانه‌ها و کپسول‌های آتش‌نشانی وجود دارند.[45]ـ گرمایش زمین افزایش نظام‌مند گرمای زمین است که عمدتاً ناشی از گازهای گلخانه‌ای است.[46]ـ ازون یک گاز گلخانه‌ای است و در آب‌وهوای کرهٔ زمین نقش دارد. افزایش گازهای گلخانه‌ای مانند کربن دی‌اکسید ممکن‌است بر چگونگی بهبود لایهٔ ازون در سال‌های آینده اثر بگذارد.[47]ـ لایهٔ ازون سالانه کوچک‌تر از پیش می‌شود. به‌طوری‌که آمار ناسا در 13 سپتامبر 2007 نشان داد که حفره ازون به اوج خود رسیده‌است و لایهٔ ازون تنها می‌تواند 9٫7 میلیون مایل مربع (یعنی به قاره‌ای به اندازهٔ آمریکای شمالی) را پوشش دهد.[48]ـ حفرهٔ ازون در قطب جنوب هنوز مثل هر سال است.[49]ـ دلیل این پدیده نیز ورود کلرهای موجود در مواد شیمیایی ساخته‌شده توسط انسان‌ها به استراتوسفر است.[50]ـ ناسا اعلام کرده‌است که دو سوم لایهٔ اُزون تا سال 2065 نه تنها بر فراز قطب جنوب، بلکه در همه جای زمین نابود خواهدشد.[51]ـ مرز میان استراتوسفر و مزوسفر، استراتوپاز[پ 41]ـ نام دارد.[52]

مزوسفر

یک شهاب‌سنگ روشن

مزوسفر لایهٔ بعدی زمین است که میـان استراتوسـفر و ترموسفر قرار دارد. این لایه از ارتفاع 50 کیلومـتری (31 مـایلی) آغـاز شـده و تا ارتفـاع 85 کیلومـتری (53 مایلی) ادامه می‌یابد. با افزایش ارتفاع در مزوسفر، دما کـاهش می‌یابد.[53]ـ سـردترین بخش جو زمین با دمـای 90-ـ درجهٔ سانتی‌گراد در بـالای این لایه قـرار دارد.[54] فشـار هـوا در بخش‌هـای بـالایی مزوسـفر یک میلیـونیم فشار هوا در سطح دریا است.[55]

روزانه حدود 50 تن شهاب‌سنگ وارد جو زمین می‌شود.[56]ـ و بیشـتر آن‌ها در لایه مزوسـفر تبخـیر می‌شـوند. این‌گونه مـواد موجـود در شهاب‌سـنگ‌ها در مزوسـفر پراکنده می‌شوند و این لایه هم‌اکنون دارای مقـادیر آهن و فلـزات دیگر است. بالون‌هـای هواشناسی و هواپیما نمی‌توانند به این لایه برسـند. ابرهـای شب‌تاب از دیگر ابرها بسیار بالاتر هستند و بـالای مزوسـفر قـرار دارند. جزر و مد جو نیز تحت تـأثیر این لایه است و هـوا در این لایه بسـیار رقیق است.[54]ـ مـرز میـان مزوسـفر و ترموسفر، مزوپاز[پ 42] نام دارد.[57]

ترموسفر

پدیدهٔ شفق قطبی در گرینلند

ترموسفر بالاترین لایهٔ جو زمین است که میان مزوسفر و اگزوسفر قرار دارد. این لایه از ارتفاع 90 کیلومتری (56 مایلی) آغاز شده و تا ارتفـاع 500 کیلومـتری (311 مایلی) یا 1’000 کیلومتری (621 مایلی) ادامه می‌یابد. با افزایش ارتفاع در ترموسفر، دما در بخش‌های پـایینی این لایه به شدت افزایش می‌یابد اما در بخش‌های بالایی

دما نسبتاً ثابت می‌ماند. فعالیت‌های خورشیدی دما در این لایه را به شدت تحت تأثیر قرار می‌دهد. دمای ترموسفر معمولاً در طول روز 200 درجهٔ سانتی‌گراد بیشتر از شب است و زمان‌هایی که خورشید بسیار فعال است، دما در این لایه از 500 درجهٔ سانتی‌گراد به 2’000 درجهٔ سانتی‌گراد افزایش می‌یابد.[58][59]

چگالی در ترموسفر بسیار کم است و برخی بر این باورند که فضای بیرونی از بخش‌های پایینی ترموسفر آغاز می‌گردد، اما این لایه بخشی از جو زمین به‌شمار می‌آید. شاتل‌های فضایی و ایستگاه‌های فضایی بین‌المللی در این لایه قرار دارند. در بخش‌های پایینی این لایه اکسیژن اتمی (O)، نیتروژن اتمی (N) و هلیم (He)ـ اجزای اصلی هوا هستند. بخش عمده‌ای از پرتو ایکس و فرابنفش در این لایه جذب می‌شوند. یونوسفر زمین متشکل از ذرات یونیزه شده در جو است و با ترموسفر که از نظر الکتریکی خنثی است، هم‌پوشانی دارد. ذرات باردار یونوسفر با اتم‌ها و مولکول‌های ترموسفر برخورد می‌کنند و انرژی اضافی تولید می‌کنند. این انرژی اضافی توسط فوتون‌ها[پ 43] به‌شکل نور ساطع می‌شود و شفق‌های قطبی را رخ می‌دهد. شفق‌های قطبی عمدتاً در ترموسفر رخ می‌دهند. ترموپاز[پ 44]ــ مرز میان ترموسفر و اگزوسفر است.[58][59]

اگزوسفر

اگزوسفر بالاترین لایهٔ جو زمین است که جو پس از آن پایان می‌پذیرد و خلأ آغاز می‌گردد. هوا در این لایه بسیار رقیق است و تفاوت چندانی با خلأ ندارد.[60]

اجزای اصلی این لایه هیدروژن و هلیم هستند که تـراکم کمی دارند و بســـیاری از ماهواره‌ها در این لایه قـــرار دارند.[61]

اگزوسفر مرز میان جو و فضای بیرونی به‌شـمار می‌رود و از ارتفاع حدود 500 کیلومتر آغـاز شـده و تا 10’000 کیلومـــتر (6’200 مایل) ادامه می‌یابد.[62]ـــ اتم‌ها و مولکول‌هـــای هـــوا در این لایه به‌طـــور مـــداوم به فضا می‌گریزند و راه می‌یابند. این لایه شـامل حرکـات ذرات به درون و بـیرون مغناطیس‌سـپهر (مگنتوسـفر) و بـاد خورشیدی است.[63]ـ به‌دلیل رقیق بودن بسـیار هـوا در اگزوســـفر، گرمـــای زیـــادی در هـــوا به اشـــیاء منتقل نمی‌شود، حتی اگر هوا بسیار گرم باشد.[64]

بخش‌بندی بر پایهٔ ویژگی‌های الکترومغناطیسی

یونوسفر

یونوسـفر (یـون کـره) بخشی از بخش‌هـای بـالایی جو است[65]ـ که توسط تابش‌های خورشیدی یونیزه[پ 45] شده‌است[66]ـ و در ارتفاع حدود 800–60 کیلومتر قرار دارد.[67]ـ بخش عمده‌ای از این یونیزه شدن توسط پرتو ایکس و فـرابنفش و بـاد خورشـیدی صـورت می‌گـیرد. اگرچه خورشید مهم‌تـرین عامل یونـیزه شـدن اسـت، اما پرتوهـای کیهـانی نـیز در این عمل سـهم کمی دارند و هرگونه اختلال در جو، در یونیزه شدن اثر می‌گذارد.[65] به‌دلیل رقیق بـــودن بســـیار هـــوا در تروپوســـفر، الکترون‌های آزاد در این لایه وجود دارند، اما امکـان دارد الکترون‌ها توسط کاتیون‌ها[پ 46]ـ (یون‌هـــای مثبت) اســـیر شـــوند. تعـــداد الکترون‌ها به انـــدازه‌ای است که

می‌توانند بر انتشار فرکانس رادیویی[پ 47]ـ تأثیر بگذارند. این بخش یونیزه شدهٔ جو را یونوسفر می‌نامند.[66]ـ تراکم پلاسما[پ 48]ـ در یونوسفر در طول روز و شب و فصل‌ها تغییر می‌کند و به گرانش زمین نیز بستگی دارد. بیشترین چگالی پلاسما در یونوسفر در ارتفاع 300–250 کیلومتر است.[67]ـ یونوسفر می‌تواند امواج رادیویی در محدودهٔ فرکانس خاصی را منعکس کند.[68]

مگنتوسفر

مگنتوسفر از زمین در برابر باد خورشیدی محافظت می‌کند.

مگنتوسفر فضای پیرامون یک جسم فضایی است که توسط میدان مغناطیسی جسم کنترل می‌شود.[69] مگنتوسفر منطقهٔ تعامل میان میدان مغناطیسی طبیعی سیاره و باد خورشیدی است. در این منطقه بسیاری از ذرات دارای بار الکتریکی نزدیک سیاره وجود دارند. بخش‌های اصلی مگنتوسفر زمین، باد خورشیدی و میدان مغناطیسی هستند.[70]ـ میدان مغناطیسی زمین تا 36’000 مایل به درون فضا می‌رسد. مگنتوسفر این میدان مغناطیسی را پوشش داده‌است و از بسیاری از ذرات خورشید مانند باد خورشیدی که می‌تواند به زمین آسیب برساند، جلوگیری می‌کند. اما برخی از بادهای خورشیدی از مگنتوسفر هم می‌گذرند و شفق‌های قطبی می‌سازند.[71]

مگنتوسفر زمین علاوه بر مزایای پنهان خود خطراتی نیز دارد که یکی از این خطرات توفان‌های مغناطیسی

هســـتند. هنگـــامی که بادهـــای نیرومند خورشـــیدی با مگنتوســـفر برخـــورد می‌کننـــد، می‌توانند به مـــدارهای الکـتریکی آسـیب بزنند و مـوجب قطع بـرق و خاموشی بشـوند. خورشـید و سـیارات دیگر مگنتوسـفر دارنـد، اما مگنتوســـفر زمین نیرومنـــدترین مگنتوســـفر در میـــان سیارات سنگی است.[70]

کمربند وان آلن

دو کمربند هلالی شکل وان آلن

کمربند تابشی وان آلن از دو لایـــــــهٔ هلالی شـــــــکل ساخته‌شده و دارای ذرات باردار انرژی (پلاسـما) است و پیرامون زمین قرار دارد و میدان مغناطیسی زمین را در جای خود نگه می‌دارد. کمربند وان آلن از ارتفـاع 1’000 کیلومتر آغاز شده و تا ارتفاع 60’000 کیلومتر گسترش می‌یابد.[72]

این کمربند دارای دو منطقـــهٔ درونی و بـــیرونی است. منطقهٔ درونی در ارتفاع 3’000 کیلومتر (1’860 مایل) بالاتر از سـطح زمین و منطقـهٔ بـیرونی آن که بیشـترین چگالی را دارد، در فاصلهٔ 15’000 تا 20’000 کیلومتر (9 ’300 تا 12’400 مایل) بـــالاتر از ســـطح زمین واقع شده‌است. منطقـــهٔ درونی دارای پروتـــون[پ 49]هـــای پرانرژی است که بیش از 30’000’000 الکـترون‌ولت[پ 50]ـ انرژی دارند. منطقـهٔ بـیرونی دارای ذرات بـارداری هســـتند که از جو و خورشـــید (بـــرای نمونـــه، یـــون[پ 51]های هلیم که از باد خورشـیدی سرچشـمه گرفته‌اند) منشأ گرفته‌اند. این منطقه دارای پروتون‌های کم انرژی

و الکترون[پ 52]های پرانرژی است که انرژی آن تا چند صد میلیون الکترون‌ولت می‌رسد.[73]

چنـــدی پیش، ناسا ســـومین کمربند تابشی در پـــیرامون زمین را کشف کرد. مشـاهدات جدید ناسا طی مـأموریت وان آلن پروبز نشـــان داد که پـــیرامون زمین سه کمربند مجــزا و طــولانی وجــود دارد که میــان آن‌ها فضا وجــود دارد.[74]

ویژگی‌های فیزیکی

فشار

فشـار هـوا مقـدار نـیرویی است که توسط هـوای جسم بالای سطح بر سطح وارد می‌شود. اگر وزن هوای جسم یا تعداد مولکول‌های آن افزایش یابد، فشار هوا افـزایش و اگر وزن هـوای جسم یا تعـداد مولکول‌هـای آن کـاهش یابــد، فشــار هــوا کــاهش می‌یابد.[75]ـ هر چه ارتفــاع افــزایش می‌یابــد، فشــار هــوا کــاهش می‌یابــد؛ زیــرا مولکول‌هــای جو در ارتفاعــات بــالاتر کــاهش یافته و در نتیجه فشار هوا نیز کـاهش می‌یابد. از آن‌جا که بسـیاری از مولکول‌های جو توسط گرانش زمین در نزدیکی سطح زمین هستند، ابتدا کـاهش فشـار هـوا به سـرعت انجـام می‌گـیرد (از پـایین به بـالا) و سـپس از سـرعت کـاهش فشـــار کاســـته می‌شـــود. از آن‌جا که بیش از نیمی از مولکول‌های جو در زیر ارتفاع 5٫5 کیلومـتر هسـتند، 50 درصد فشار هوا در این ارتفاع است.[76]

فشار هـوا با دسـتگاهی به نـام فشارسـنج (بـارومتر)[پ 53] اندازه‌گیری می‌شود.[75] فشارسنج دارای یک لولهٔ باریک شیشه‌ای است که هـوایی در آن وجـود نـدارد و به

یک ظرف جیوه وارد می‌شود. هوا به جیـوهٔ درون ظـرف فشار می‌آورد و جیوه حدود 30 اینچ (اگر فشارسنجی در ســـطح زمین انجـــام‌گیرد) به درون لوله می‌رود. نـــوع دیگری از فشارسنج، فشارســنج آنروید[پ 54]ـ است که امـــروزه در هواشناسی و حمل‌ونقل هـــوایی مـــورد اســتفاده قــرار می‌گــیرد؛ زیــرا این فشارســنج فضــای کم‌تری اشغال می‌کند و دقیق‌تر است.[77]ـ فشار هوای استاندارد 760 میلی‌متر جیوه (mmHg)ـ در سطح دریا[78]ـ است.[79]ـ واحدهای اندازه‌گیری فشار هوا عبارتند از: جیوه،[پ 55]ـ اتمسفر، کیلوپاسـکال[پ 56]ـ و میلی بـــار.[پ 57]ـــ در هوانـــوردی از واحد جیـــوه اســـتفاده می‌شـــود، اما هواشناســـان از واحد میلی بـــار بر روی نقشه‌های آب‌وهوایی استفاده می‌کنند. مقایسـهٔ مقـادیر واحدهای فشار هوا به شرح زیر است:[75]

Hg = 1٫0 atm = 101٫325 kPa = 1013٫25 29٫92 mb

چگالی و جرم

چگالی و دمای جو در ارتفاعات مختلف

بخش‌های تودهٔ هوا:

cA:بخش قاره‌ای قطب شمال

cP:بخش قاره‌ای قطبی

cT:بخش قاره‌ای گرمسیری

mP:بخش دریایی قطبی

mT:بخش دریایی گرمسیری

چگـالی هـوا به معـنی جـرم گازهـای جو و بر حجم آن‌ها است. چگالی هوای خشک در صفر درجـهٔ سـانتی‌گراد در سطح دریا با فشار اسـتاندارد 1٫29 گـرم در هر لیـتر[پ 58]ـ است. چگالی هوا در سطح دریا با دمـای 15 درجـهٔ سـانتی‌گراد 1٫275 kg/m3 است که جو اسـتاندارد بین‌المللی نـام دارد.[80]ـ در دسـتگاه بین‌المللی یکاها (سیسـتم متریک)[پ 59]ـ چگـالی بر حسب کیلـوگرم بر متر مکعب (kg/m3) اندازه‌گیری می‌شود. چگالی هوا به دمـا، فشـار و بخـار آب موجـود در هـوا بسـتگی دارد. مولکول‌های تشکیل‌دهندهٔ جو به‌سرعت در حال حرکتند و با یک‌دیگر و اشـیاء دیگر برخـورد می‌کنند. هرچه دما افزایش یابـد، سـرعت حـرکت این مولکول‌ها افـزایش و چگالی هوا کاهش می‌یابد. با افزایش فشار هوا، چگـالی هـوا نـیز افـزایش می‌یابد. هرچه ارتفـاع از سـطح زمین افزایش می‌یابد، فشـار کـاهش می‌یابد. در نتیجه چگـالی نیز کاهش می‌یابد.[81]

مجموع جـرم جو زمین 5٫5×1018 کیلـوگرم است[82][83]ـ که حدود یک میلیونم جرم زمین است. هوا در سطح دریا سنگین‌تر اسـت، چـون مولکول‌هـای هـوا به یک‌دیگر نزدیکند و توسط وزن هوای بالای خود فشـرده شـده‌اند. با افـزایش ارتفـاع، فاصـلهٔ مولکول‌هـای هـوا از یک‌دیگر جداشده و هوا سبک‌تر می‌شود.[82]ـ تـودهٔ هـوا به حجم بـزرگی از هـوا می‌گویند که دما و رطـوبت آن در سـطح افقی برای صدها یا هزاران کیلومتر یکسـان باشد. تـودهٔ هوا معمولاً به چهار بخش قطـبی (سـرد)، قطب شـمال (بسـیار سـرد)، اسـتوایی (گـرم و بسـیار مرطـوب) و گرمسیری (گرم) طبقه‌بندی می‌شود.[84]ـ مقـدار جـرم جو زمین در ارتفاعات به شرح زیر است:[85]

50 درصد زیر ارتفاع 5٫6 کیلومتر

90 درصد زیر ارتفاع 16 کیلومتر

99٫99997 درصد زیر ارتفاع 100 کیلومتر

وزن اتمی

جو را با استفاده از ترکیبات تشکیل‌دهندهٔ آن می‌توان به دو منطقهٔ گسترده به نام‌های هتروسفر[پ 60]ـ و هوموسفر[پ 61]ـ طبقه‌بندی کرد. هتروسفر بخش بیرونی این طبقه‌بندی است که گازها در آن توسط گرانش و با توجه به جرم اتمی نسبی (وزن اتمی) خود پراکنده شده‌اند؛ بنابراین، سبک‌ترین عناصر (هیدروژن و هلیم) در بخش‌های بیرونی هتروسفر و عناصر سنگین‌تر (نیتروژن و اکسیژن) در بخش‌های درونی هتروسفر قرار می‌گیرند. هوموسفر میان سطح زمین و هتروسفر است و گازها در این منطقه تقریباً یکسان پراکنده شده‌اند و پراکندگی آن‌ها ربط به عواملی هم‌چون ارتفاع ندارد. موارد استثناء در پراکندگی آن‌ها لایهٔ ازون، بخار آب، کربن دی‌اکسید و آلاینده‌های هوا است.[86]

ویژگی‌های نوری

پراکندگی نور

ابری در هنگام غروب آفتاب

نوشتار(های) وابسته: پراکندگی

بخشی از نور خورشید در هوا پراکنده می‌شود.[87] هنگامی که نور از یک ماده یا گاز می‌گذرد، بخشی از آن

جذب ماده یا گـاز می‌شـود و بقیـهٔ آن پراکنـده می‌شـود. مرحلهٔ اصلی پراکندگی نور، جـذب نـور توسط مولکول‌ها و بازتـاب در جهـات مختلف است.[88]ـ آبی بـودن رنگ آسمان به دلیل پراکندگی نور خورشید میان مولکول‌های جو است. این پراکندگی نور، پراکندگی رایلی[پ 62] نام دارد و بر طول موج‌های کوتاه (انتهای رنگ آبی در طیف مرئی) اثر می‌گذارد.[89]

جذب نور خورشید

همهٔ جانوران و اشیاء بی‌جان قادر به جذب نـور هسـتند. گیاهان جذب نـور را در فرایند فتوسـنتز انجـام می‌دهند. جـذب نـور به طیف الکترومغناطیسی (رنگ‌ها) و مـاهیت اتم‌هـای جسم بسـتگی دارد.[90]ـ بـرای نمونـه، مولکول‌های ازون، پرتوهای فرابنفش B و C را که طول مـوج آن‌ها 200 تا 320 نـانومتر[پ 63]ـ اسـت، جـذب می‌کند.[91]ـ آب خـالص امـواجی را که طـول مـوج آن‌ها میان 380 تا 700 نانومتر است، جذب می‌کند.[92]

در منـاطقی از جـو، نـور می‌تواند نفـوذ بسـیاری داشته‌باشد که این بخش‌ها پنجره‌هـای جـوی نامیـده می‌شـوند. این پنجره‌ها اغلب در منـاطق دارای طیف مرئی و فرکـانس رادیـویی دیـده می‌شـوند.[93]ـ در این منـاطق مـیزان جـذب پرتوها کم یا هیچ است و مـوجب می‌شود که پرتوها به آسانی به سطح زمین برسند.[94] گازها برخی از طول موج‌هـای خـاص را جـذب می‌کنند و بـرخی از طـول موج‌ها نـیز از گازها می‌گذرند. منـاطقی که طیف‌های الکترومغناطیسی توسط گازهای جو جـذب می‌شوند، باندهای جذب نامیده می‌شوند.[95]ـ جو زمین از عبـور پرتوهـای زیـان‌آور و پرانـرژی ایکس، گاما و

فـرابنفش و هم‌چـنین پرتوهـای کم انـرژی فروسـرخ و امواج رادیویی جلوگیری می‌کند و نور مـرئی و هم‌چـنین امواج رادیویی و محدودهٔ طول موج کمی از فروسـرخ را از خود عبور می‌دهد.[96]

طیف مــرئی مخلــوطی از رنگ‌ها است که دارای طــول مــوج میــان 400 تا 700 نــانومتر است و توسط چشم انســان تشــخیص داده می‌شــود. اشــیاء دارای رنگ‌هــای مختلفی هســتند، چــون هر شــیء طــول مــوج خاصی را جذب می‌کند.[97]

طیف‌های الکترومغناطیسی با طول موج آن‌ها

رنگ‌های مختلف طیف مرئی:[97]

رنگطول موج

قرمز770 نانومتر

نارنجی667 نانومتر

زرد625 نانومتر

سبز556 نانومتر

نیلی477 نانومتر

آبی435 نانومتر

بنفش400 نانومتر

ضریب شکست

ضریب شکست یک محیط مقدار تغییر سرعت نــور در آن محیط نسبت به خلأ است. هنگامی که پرتو نــور با زاویــهٔ

قائم به سطح بین دو ماده یا محیط (مانند هـوا و لیـوان) بتابـــد، بـــدون شکست از محیطی به محیطی دیگر وارد می‌شــود. اما اگر با زاویه‌ای دیگر بتابــد، با شکست وارد محیط دیگر می‌شود. این انحراف به سرعت نـور بسـتگی دارد.[98]ـ بـرای نمونـه، اگر نـور از آب وارد هـوا شـود، دچار انحـراف می‌شـود. زاویـهٔ شکست نمی‌تواند بیش از 90 درجه باشد و زاویه‌ای که شکست آن برابر با 90 درجه باشد، زاویـهٔ بحـرانی نـام دارد. اگر زاویـهٔ شکست بیش از 90 درجه باشـد، نمی‌تواند از محیط عبـور کند و بازتاب می‌شود که به این پدیـده بازتـاب کلی می‌گویند.[99] ضریب شکست هوا 1٫00029 است.[100][101]

گردش

نمایی از گردش جوی

نوشتار اصلی: گردش جوی

گردش جـوی به‌طـور کلی به گـردش زمین و جنبش‌هـای منطقه‌ای هــوا گفته می‌شــود. به‌طــور متوســط، این گردش مربوط به سیستم‌های وزش بادی بـزرگ است که در چند کمربند شـرقی-غـربی، زمین را احاطه کرده‌اند.[102]ـ گـردش جـوی مـوجب توزیع گرما در سـطح زمین می‌شود. سه چرخش پایه در گردش عرضی وجــود دارد:[103]

سـلول‌هادلی: سـلول‌هادلی یک الگـوی گـردش جـوی در مناطق گرمسـیر است که بادهـای بسـامان تولید می‌کند. سلول‌هادلی 30 درجهٔ شمالی تا 30 درجهٔ جنوبی زمین (یعــنی 30 درجه بــالاتر و پــایین‌تر از اســتوا) را در بر می‌گیرد. دلیل رخ‌دادن این جریان هوا، گرم کردن هوا در

سطح زمین نزدیک استوا توسط خورشید است. هوا به سمت بالا می‌رود و یک باند کم‌فشار در استوا ایجاد می‌کند. هنگامی که هوا به ارتفاع 10–15 کیلومتر (بخش‌های بالایی تروپوسفر) می‌رسد، جریان آن به سوی قطب شمال و قطب جنوب ادامه می‌یابد. در پایان، سلول‌هادلی هوا را به سطح زمین در نواحی استوایی نزدیک به 30 درجه شمال یا جنوب عرضی بازمی‌گرداند.[104]

سلول فرل: در سلول فرل، جریان هوا به سمت قطب و شرق تا نزدیکی سطح زمین و به سمت استوا و غرب تا ارتفاعات بالاتر ادامه می‌یابد. این حرکت معکوس جریان هوا در سلول‌هادلی است[105] و به‌طور متوسط در اواسط عرض‌های جغرافیایی (30 تا 60 درجه)[106] حرکت می‌کند.[107] به‌طور کلی، جریان غربی بر سلول فرل در سطح زمین و نقاط بالای زمین حکمفرماست. اعتقاد بر این است که سلول فرل یک پدیدهٔ اجباری ناشی از کنش میان دو سلول دیگر است. حرکت عمودی رو به پایین تا 30 درجهٔ شمالی و حرکت عمودی رو به بالا تا 60 درجهٔ شمالی موجب گردش سلول فرل می‌شود. این الگو تا حد زیادی موجب تبادل هوای قطبی در حال حرکت به جنوب و هوای گرمسیری در حال حرکت به شمال می‌شود.[108]

سلول قطبی: سلول قطبی یک منطقهٔ هوا و جریان قوی غرب به شرق است.[109] این سلول شمالی‌ترین گردش جوی است و موقعیت متوسط آن میان 60 درجهٔ شمالی و قطب شمال است. در قطب، هوا به سمت جنوب گسترش می‌یابد. از آن‌جا که اثر کوریولیس

(نیروی کوریـولیس)[پ 64]ـ قـوی در قطب وجـود دارد، هوایی که به سمت جنوب در حال حرکت اسـت، به‌شـدت به سـمت راست منحـرف می‌شـود. نزدیک به 60 درجـهٔ شمالی، جنـوب شـرقی هـوای در حـال حـرکت با جریـان ضعیف هوای شمال غـربی که ناشی از گسـترش هـوا از 30 درجهٔ شمالی است، برخـورد می‌کند. با این برخـورد، هوا دوباره بالا می‌رود.[108]

نگارخانه

پراکنـدگی رایلی عامل آبی بـودن رنگ آسـمان از سـطح زمین است. (عکس توسط ایستگاه فضایی بین‌المللی)

رنگ‌ها تقریبـــاً لایه‌هـــای جو زمین را نشـــان می‌دهند. (عکس به هنگـــام غـــروب آفتـــاب در اقیـــانوس هند گرفته‌شده توسط ایستگاه فضایی بین‌المللی)

نگـــــاره‌ای از خورشـــــیدگرفتگی که توسط یک دوربین عکاسی متحرک به قطر 16 میلی‌متر از فضاپیمای آپولو 12 گرفته شده‌است.

بخش نارنجی رنگ نگاره، تروپوسفر است. تروپوسفر در تروپوپاز (مرز میان نارنجی و آبی) به پایان می‌رسد.

طوفان‌های ژئومغناطیسی مـوجب نمـایش زیبـای شـفق قطبی در سراسر جو می‌شوند.

نمایی از شهر قاهره در حالی که مه‌دود در جو آن وجـود دارد.

جستارهای وابسته

نشان درگاهدرگاه علوم جوی

نشان درگاهدرگاه علوم زمین

باد

پرسپکتیو هوایی

زیست‌کره

هوای فشرده

تاریک‌شدن زمین

پیمان کیوتو

واژه‌نامه

Atmosphere

Troposphere

Stratosphere

Mesosphere

Thermosphere

Exosphere

Ionosphere

Magnetosphere

Electromagnetic

Hadley Cell

Ferrel Cell

Polar cell

Nitrogen

Nitrous Oxide

Oxygen

Xenon

Argon

Oone

Carbon Dioxide

Carbon Monoxide

Neon

Sulfur Dioxide

Helium

Nitrogen Dioxide

Methane

Ammonia

Krypton

Water Vapor

Hydrogen

Chloroplast

Photosynthesis

CyanoBacteria

Carbohydrate

F (Fahrenheit)

Cumulus Clouds

Stratus Clouds

Tropospheric Ozone

Tropopause

ChloroFluoroCarbons (CFCs)

Halon

Stratopause

Mesopause

Photon

Thermopause

Ionization

Cation

Radio Frequency

Plasma

Proton

Electron Volt

Ion

Electron

Barometer

Aneroid Barometer

Hg

KPa (KiloPaskal)

MBar (MilliBar)

Liter

Metric System

Heterosphere

Homosphere

Rayleigh Scattering

Nm (NanoMerer)

Coriolis Effect

یادداشت

[الف] ^ انــدازهٔ لایه‌ها نســبت به یک‌دیگر دقیق نیست. چون برخی لایه‌ها مانند ترموسفر بسیار بزرگ هســتند و برخی دیگر مانند تروپوسفر نســبت به ترموســفر بســیار کوچک هســتند و اگر انــدازه‌ها دقیق باشــد، تروپوســفر بسیار کوچک خواهد شد و شاید حتی کسی آن را نبیند.

[ب] ^ اگزوسفر بسیار طـولانی‌تر از این مقـدار است و تا 10’000 کیلومتر بالاتر از سطح زمین ادامه می‌یابد.

[پ] ^ موشک‌های بالیستیک معمولاً ارتفاع بسیار بالایی می‌گیرند و برخی از موشک‌های بالسـتیک که بـرد بسـیار بالایی دارند، حـتی از جو زمین نـیز خـارج می‌شـوند و با اســـتفاده از یک ماشـــین ورود مجـــدد (RV)ـــ به جو بازمی‌گردند.

[ت] ^ این پـــانویس مربـــوط به گازهـــای نخست تا شانزدهم (نیتروژن تا آمونیاک) است.

[ث] ^ این پـانویس مربـوط به گـاز هفـدهم (بخـار آب) است.

[ج] ^ مقـدار بخـار آب موجـود در هـوای یک جا با هـوای جـایی دیگر بسـیار متفـاوت است و به جـا، دما و زمـان بستگی دارد. در بیابان‌ها و جاهایی که دمای پایین دارند، بخار آب موجود در هوا می‌تواند کم‌تر از 0٫1 درصد هـوا باشد و در جاهای گـرم و مرطـوب، ممکن‌است بیش از 6 درصد بخار آب در هوا وجود داشته‌باشد.

پانویس

«واژه‌هـای مصـوّب فرهنگسـتان زبـان و ادب فارسـی، فرهنگ واژه‌هـای مصـوّب فرهنگسـتان: 1376 تا 1385، بخش دوم: به ترتیب الفبای لاتینی». فرهنگستان زبان و ادب فارسی. بایگانی‌شـده از اصـلی در 3 اوت 2009. دریافت‌شده در 11 اردیبهشت 1392.

w:en:Atmosphere_of_Earth#Stratification

air (atmospheric gas)". Encyclopedia" Britannica. Archived from the original on 02 May 2013. Retrieved 13 April 2013. Check date values in: |تاریخ بایگانی= (help)

The Oxygen Cycle". VCCS. Archived from the" original on 02 May 2013. Retrieved 13 April 2013. Check date values in: |تاریخ بایگانی= (help)

Adam Voiland (2 November 2010). "Aerosols: Tiny Particles, Big Impact". NASA. Archived from the original on 02 May 2013. Retrieved 14 April 2013. Check date values in: |تاریخ بایگانی= (help)

greenhouse gas (atmospheric science)"." Encyclopedia Britannica. Archived from the original on 02 May 2013. Retrieved 26 April 2013. Check date values in: |تاریخ بایگانی= (help)

greenhouse effec (atmosphere science)"." Encyclopedia Britannica. Archived from the original on 02 May 2013. Retrieved 26 April 2013. Check date values in: |تاریخ بایگانی= (help)

«گازهای گل‌خانه‌ای به بالاترین میزان در 3 میلیون سال اخیر رسید». رادیو فردا. 22 اردیبهشت 1392.

بایگانی‌شده از اصـلی در 24 ژوئیه 2013.ـ دریافت‌شـده در 25 اردیبهشت 1392.

Table of gaseous composition of dry air"." Columbia University. Archived from the original on 02 May 2013. Retrieved 14 April 2013. (help) =تاریخ بایگانی| :Check date values in

Professor Shakhashiri (November 2007). "Gases of the Air" (PDF). University of Wisconsin–Madison. Archived from the original (PDF) on 19 March 2013. Retrieved 20 July 2013.

billion years ago- 543 million years ago". 4.6" University of Dayton. Archived from the original on 30 October 2012. Retrieved 13 July 2013.

What is the History of the Earth's" Atmosphere?". Innovate Us. Archived from the original on 26 April 2013. Retrieved 23 April 2013.

How did Earth's atmosphere form?". NASA." Archived from the original on 30 April 2013. Retrieved 23 April 2013.

The atmosphere- origin and structure". EIU." Archived from the original on 02 May 2013.

| :Retrieved 23 April 2013. Check date values in تاریخ بایگانی= (help)

Jerry Coffey (7 February 2010). "What Is The Atmosphere?". Universe Today. Archived from the original on 02 May 2013. Retrieved 24 April :2013. Check date values in |تاریخ بایگانی= (help)

geologic history of Earth: Development of the" atmosphere and oceans". Encyclopedia Britannica. Archived from the original on 02 May 2013. Retrieved 23 April 2013. Check date values in: |تاریخ بایگانی= (help)

Evolution of the Atmosphere". Ohio State" University. Archived from the original (PPT) on .19 August 2014. Retrieved 14 July 2013

Earth's atmospheric air". The Encyclopedia of" Earth. 18 October 2011. Archived from the original on 02 May 2013. Retrieved 24 April :2013. Check date values in |تاریخ بایگانی= (help)

What Is Air Pollution?". EPA. Archived from" the original on 3 July 2013. Retrieved 29 June .2013

Mason Inman (5 October 2010). "Plane Exhaust Kills More People Than Plane Crashes".

National Geographic. Archived from the original on 24 July 2013. Retrieved 24 July 2013.

air pollution". Encyclopedia Britannica Online." Archived from the original on 24 July 2013. Retrieved 29 June 2013.

global warming (Earth science)". Encyclopedia" Britannica. Archived from the original on 24 July 2013. Retrieved 13 July 2013.

Causes of Global Warming". National" Geographic. Archived from the original on 24 July 2013. Retrieved 15 July 2013.

Global Warming Effects". National Geographic." Archived from the original on 24 July 2013. Retrieved 14 July 2013.

Sea Level Rise". National Geographic." Retrieved 25 July 2013.

How will the Earth system change in the" future?". NASA. Archived from the original on 16 May 2013. Retrieved 14 July 2013.

«پژوهش جدید ناسا: پر بارش شدن مناطق بارانی جهان در سده آینده». رادیو فردا. 17 اردیبهشت 1392. بایگانی‌شده از اصلی در 24 ژوئیه 2013. دریافت‌شده در 30 تیر 1392.

troposphere (atmospheric region)"." Encyclopedia Britannica. Archived from the original on 02 May 2013. Retrieved 4 April 2013. Check date values in: |تاریخ بایگانی= (help)

Weather Facts: Troposphere". Weather" Online. Archived from the original on 02 May 2013. Retrieved 14 April 2013. Check date values in: |تاریخ بایگانی= (help)

troposphere". UCSB. Archived from the" original on 02 May 2013. Retrieved 14 April 2013. Check date values in: |تاریخ بایگانی= (help)

Layers of the Atmosphere". NOAA. Archived" from the original on 2 April 2013. Retrieved 14 April 2013.

Temperature and Pressure Patterns in the" Troposphere". NOAA. Archived from the original (PDF) on 02 May 2013. Retrieved 14 April 2013. Check date values in: |تاریخ بایگانی= (help)

The Troposphere". Virginia University." Archived from the original on 6 September 2012. Retrieved 4 May 2013.

Tropospheric Ozone, the Polluter". UCAR." Archived from the original on 6 July 2005. .Retrieved 30 January 2013

Watching our Ozone Weather". NASA." Archived from the original on 06 February 2013. Retrieved 6 February 2013. Check date values in: |تاریخ بایگانی= (help)

atmosphere (gaseous envelope)"." Encyclopedia Britannica. Archived from the original on 02 May 2013. Retrieved 14 April 2012. Check date values in: |تاریخ بایگانی= (help)

The Stratosphere- overview". UCAR. Archived" from the original on 02 May 2013. Retrieved 14 April 2013. Check date values in: |تاریخ بایگانی= (help)

The Stratosphere". Windows2Universe." Archived from the original on 02 May 2013. Retrieved 14 April 2013. Check date values in: | تاریخ بایگانی= (help)

Stratosphere". Atmosphere. Archived from -" the original on 15 April 2012. Retrieved 14 .April 2013

Why does the temperature of the atmosphere" vary?". Windows2Universe. Archived from the

original on 02 May 2013. Retrieved 15 April 2013. Check date values in: |تاریخ بایگانی= (help)

UV radiation". Eco-action. Archived from the" original on 06 February 2013. Retrieved 29 January 2013. Check date values in: |تاریخ بایگانی= (help)

Introduction to Ozone". UCAR. Archived from" the original on 12 February 2013. Retrieved 1 February 2013.

STRATOSPHERIC OZONE DEPLETION". UNC." Archived from the original on 06 February 2013. Retrieved 6 February 2013. Check date values in: |تاریخ بایگانی= (help)

Chlorofluorocarbons and Ozone Depletion"." Ciesin.org. Archived from the original on 06 February 2013. Retrieved 29 January 2013. Check date values in: |تاریخ بایگانی= (help)

Ozone Depleting Substances". Ene.gov." Archived from the original on 03 April 2013. Retrieved 12 March 2013. Check date values in: |تاریخ بایگانی= (help)

Elizabeth Steeter. "Global Warming Effects on Ozone Depletion". eHow.com. Archived from the original on 03 April 2013. Retrieved 3 April

2013. Check date values in: |تاریخ بایگانی= (help)

The Ozone Layer". NOAA. Archived from the" original on 03 April 2013. Retrieved 1 April 2013. Check date values in: |تاریخ بایگانی= (help)

Ozone Resource Page". NASA. Archived from" the original on 06 February 2013. Retrieved 29 January 2013. Check date values in: |تاریخ بایگانی= (help)

From Discovery, To Solution, To Evolution:" Observing Earth's Ozone Layer". NASA. Archived from the original on 06 February 2013. Retrieved 29 January 2013. Check date values in: |تاریخ بایگانی= (help)

Antarctic Ozone Hole Second Smallest in 2012" 20 Years". NASA. Archived from the original on 03 April 2013. Retrieved 12 March 2013. Check date values in: |تاریخ بایگانی= (help)

New Simulation Shows Consequences of a" World Without Earth's Natural Sunscreen". NASA. Archived from the original on 06 February 2013. Retrieved 6 February 2013. Check date values in: |تاریخ بایگانی= (help)

ELEVATED STRATOPAUSE EVENTS". UCAR." Archived from the original on 25 July 2013. .Retrieved 15 April 2013

Tega Jessa (25 March 2011). "Mesosphere". Universe Today. Archived from the original on .27 May 2013. Retrieved 15 April 2013

The Mesosphere- overview". UCAR. Archived" from the original on 02 May 2013. Retrieved 15 =تاریخ بایگانی| :April 2013. Check date values in (help)

Mesosphere & Mesopause". Atoptics. Archived" from the original on 02 May 2013. Retrieved 15 =تاریخ بایگانی| :April 2013. Check date values in (help)

IAP. .(به آلمـــانی) "Dust in the mesosphere" Archived from the original on 19 September .2011. Retrieved 2013-04-15

Mesosphere- Layer of Earth's Atmosphere"." Windows2Universe. Archived from the original on 02 May 2013. Retrieved 15 April 2013. (help) =تاریخ بایگانی| :Check date values in

Thermosphere- overview". UCAR. Archived" from the original on 02 May 2013. Retrieved 15 =تاریخ بایگانی| :April 2013. Check date values in (help)

The Thermosphere". Windows2Universe." Archived from the original on 02 May 2013. | :Retrieved 15 April 2013. Check date values in تاریخ بایگانی= (help)

Exosphere- overview". UCAR. Archived from" the original on 02 May 2013. Retrieved 15 April 2013. Check date values in: |تاریخ بایگانی= (help)

Exosphere". Enviropedia. Archived from the" original on 02 May 2013. Retrieved 16 April 2013. Check date values in: |تاریخ بایگانی= (help)

Fraser Cain (16 September 2009). "Exosphere". Univers Today. Archived from the original on 02 May 2013. Retrieved 16 April 2013. Check date values in: |تاریخ بایگانی= (help)

AIRS: atmosphere_layers". NASA. Archived" from the original on 27 April 2013. Retrieved 16 April 2013.

Temperature in the Exosphere"." Windows2Universe. Archived from the original on 02 May 2013. Retrieved 16 April 2013. Check date values in: |تاریخ بایگانی= (help)

Introduction to the Ionosphere". NOAA." Archived from the original on 02 May 2013.

| :Retrieved 16 April 2013. Check date values in
تاریخ بایگانی= (help)

Ionosphere". Science Daily. Archived from the" original on 20 April 2013. Retrieved 16 April .2013

Ionosphere". SWRI. Archived from the original" on 02 May 2013. Retrieved 16 April 2013. :Check date values in |تاریخ بایگانی= (help)

Ionospheric Map". IPS. Archived from the" original on 24 July 2013. Retrieved 11 May .2013

Magnetosphere". SWRI. Archived from the" original on 02 May 2013. Retrieved 16 April :2013. Check date values in |تـاریخ بایگـانی= ((help

Tega Jessa (6 Aprl 2010). "Magnetosphere". Universe Today. Archived from the original on 02 May 2013. Retrieved 16 April 2013. Check :date values in |تاریخ=, |تاریخ بایگانی= (help)

Earth's Magnetosphere". Windows2Universe." Archived from the original on 02 May 2013. | :Retrieved 16 April 2013. Check date values in
تاریخ بایگانی= (help)

Andy Soos (1 March 2013). "The Third Van Allen Belt". ENN. Archived from the original on

02 May 2013. Retrieved 18 April 2013. Check date values in: |تاریخ بایگانی= (help)

Van Allen radiation belt (astrophysics)"." Encyclopedia Britannica. Archived from the original on 02 May 2013. Retrieved 18 April 2013. Check date values in: |تاریخ بایگانی= (help)

NASA's Van Allen Probes Reveal a New" Radiation Belt Around Earth". NASA. 28 February 2013. Archived from the original on 24 July 2013. Retrieved 16 July 2013.

Atmospheric Pressure force exerted by the" weight of the air". UIUC. Archived from the original on 02 May 2013. Retrieved 20 April 2013. Check date values in: |تاریخ بایگانی= (help)

Pressure with Height". UIUC. Archived from" the original on 24 July 2013. Retrieved 18 July 2013.

Chad Palmer. "How a barometer measures air pressure". USA TODAY. Retrieved 18 July 2013.

Jerry Coffey (12 September 2010). "What Is Atmospheric Pressure". Universe Today. Archived from the original on 02 May 2013.

| :Retrieved 20 April 2013. Check date values in تاریخ بایگانی= (help)

blood pressure and atmospheric pressure"." Physucs Forums. Archived from the original on 02 May 2013. Retrieved 20 April 2013. Check date values in: |تاریخ بایگانی= (help)

Anne Marie Helmenstine, Ph.D. "Density of Air-What Is the Density of Air at STP?". About.com. Archived from the original on 02 May 2013. | :Retrieved 21 April 2013. Check date values in تاریخ بایگانی= (help)

Jack Williams. "Understanding air density and its effects". USA Today. Archived from the original on 02 May 2013. Retrieved 21 April 2013: |تاریخ بایگانی= (:Check date values in help)

How Much Does Earth's Atmosphere Weigh?"." Encyclopedia Britannica. 5 January 2012. Archived from the original on 02 May 2013. | :Retrieved 22 April 2013. Check date values in تاریخ بایگانی= (help)

Mass of the Atmosphere". Hyper Text Book." Archived from the original on 02 May 2013. | :Retrieved 22 April 2013. Check date values in تاریخ بایگانی= (help)

air mass (meteorology)". Encyclopedia" Britannica. Archived from the original on 02 May 2013. Retrieved 22 April 2013. Check date values in: |تاریخ بایگانی= (help)

Earth's Atmosphere". Nature Philosophie. 5" March 2013. Archived from the original on 02 May 2013. Retrieved 22 April 2013. Check date values in: |تاریخ بایگانی= (help)

Atmospheric Composition". UWSP. Archived" from the original on 15 April 2013. Retrieved 22 April 2013.

Scattering of Light". Uni-Hannover. Archived" from the original on 02 May 2013. Retrieved 27 April 2013. Check date values in: |تاریخ بایگانی= (help)

Scattering of Light". Tutor Vista. Archived" from the original on 02 May 2013. Retrieved 27 April 2013. Check date values in: |تاریخ بایگانی= (help)

Blue Sky and Rayleigh Scattering". GSU." Archived from the original on 02 May 2013. Retrieved 27 April 2013. Check date values in: | تاریخ بایگانی= (help)

Matt Williams (4 July 2011). "Absorption of Light". Universe Today. Archived from the

original on 02 May 2013. Retrieved 25 April 2013. Check date values in: |تاریخ بایگانی= (help)

Ultraviolet (UV) / Ozone Frequently Asked" Questions". Australian Goverment Bureau of Meteorology. Archived from the original on 02 May 2013. Retrieved 25 April 2013. Check date values in: |تاریخ بایگانی= (help)

Absorption spectrum (380–700 nm) of pure" water. II. Integrating cavity measurements". Optics Info Base. Archived from the original on 02 May 2013. Retrieved 25 April 2013. Check date values in: |تاریخ بایگانی= (help)

Atmospheric Windows". UTK. Archived from" the original on 02 May 2013. Retrieved 26 April 2013. Check date values in: |تاریخ بایگانی= (help)

Absorption Bands and Atmospheric Windows"." NASA. Archived from the original on 02 May 2013. Retrieved 26 April 2013. Check date values in: |تاریخ بایگانی= (help)

CEE6900 Environmental Applications of" Remote Sensing, Lecture Three – Atmospheric Windows, EM Wave and Medium Properties 3 Hours". Tennessee Technological University.

Archived from the original (PDF) on 24 July .2013. Retrieved 16 July 2013

Infrared Windows". California Institute of" Technology. Archived from the original on 6 .June 2012. Retrieved 16 July 2013

Colour and Light". The University of Sydney." Archived from the original on 02 May 2013. | :Retrieved 25 April 2013. Check date values in تاریخ بایگانی= (help)

Higher Bitesize Physics- Refraction of light:" Revision, Page2". BBC. Archived from the original on 02 May 2013. Retrieved 23 April :2013. Check date values in |تاریخ بایگانی= ((help

Higher Bitesize Physics- Refraction of light:" Revision". BBC. Archived from the original on 02 May 2013. Retrieved 23 April 2013. Check date values in: |تاریخ بایگانی= (help)

Index of Refraction". GSU. Archived from the" original on 02 May 2013. Retrieved 23 April :2013. Check date values in |تاریخ بایگانی= ((help

refractive index (physics)". Encyclopedia" Britannica. Archived from the original on 02

May 2013. Retrieved 23 April 2013. Check date values in: |تاریخ بایگانی= (help)

atmospheric circulation (meteorology)"." Encyclopedia Britannica. Archived from the original on 02 May 2013. Retrieved 23 April 2013. Check date values in: |تاریخ بایگانی= (help)

Atmospheric circulation". Scince Daily." Archived from the original on 11 May 2013. Retrieved 28 April 2013.

Hadley Cell". Windows2Universe. Archived" from the original on 02 May 2013. Retrieved 29 April 2013. Check date values in: |تاریخ بایگانی= (help)

Ferrel cell (meteorology)". Encyclopedia" Britannica. Archived from the original on 02 May 2013. Retrieved 29 April 2013. Check date values in: |تاریخ بایگانی= (help)

Earth's Convection Cells". Union. Archived" from the original on 18 May 2013. Retrieved 29 April 2013.

Ferrel Cells". Cmmap. Archived from the" original on 02 May 2013. Retrieved 29 April 2013. Check date values in: |تاریخ بایگانی= (help)

Air Circulation". Ou. Archived from the original" .on 1 September 2006. Retrieved 29 April 2013

What is the Polar Vortex?". Nasa. Archived" from the original on 02 May 2013. Retrieved 25 =تاریخ بایگانی| :April 2013. Check date values in (help)

جنین شناسی پزشکی و انطباق آن با آیات قرآن

در تاریخ دقیقاً مشخص نشده که انسان از چه زمـانی به رشد جـــنین در رحم پی بـــرد. اما احتمـــالاً آن‌ها می‌دانســته‌اند که نمو جــنین در محفظه‌ای داخل شــکم صــورت می‌گــیرد. گرچــه، از این که جریــان نمو جــنین انسـان به صـورت مـرحله‌ای اسـت، آگـاهی نداشـته‌اند تا آن‌که در قرن هفدهم، میکروسـکوپ کشف شد و مراحل رشد جنیـنی جوجه مـورد تشـریح میکروسـکوپی درآمد و سپس مرحله‌ای بودن نمو جنین انسان برای اولین بار در قرن بیسـتم بیـان شد (1).ـ بنـابراین، تـاریخ شـروع علم جـنین شناسی (مطالعه خلقت انسـان از ابتـدای تشـکیل تخم لقاح یافته تا انتهای تشکیل جنین) به قـرن هفـدهم بر می‌گـردد، یعـنی زمـانی که میکرسـکوپ اخـتراع شد. ســپس مراحل مختلف تکامل جـــنین و تفاصـــیل دقیق تشریحی آن در قرن بیستم آشکار گردید.

"وَلَقَـدْ خَلَقْنَا الْإِنسَـانَ مِن سُـلَالَةٍ مِّن طِينٍ ● ثُمَّ جَعَلْنَـاهُ نُطْفَـةً فِی قَـرَارٍ مَّكِينٍ● ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَـةَ عَلَقَـةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَـةَ مُضْـغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْـغَةَ عِظَامًا فَكَسَـوْنَا الْعِظَـامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ"، مؤمنون/23/12-14

ترجمه

و به یقین، انسان را از عصاره‌ای از گِل آفریدیم. ســپس او را [به صــورت] نطفه‌ای در جایگــاهی اســتوار قــرار دادیم. آن‌گاه نطفه را به صـورت علقه درآوردیم. پس آن علقه را [به صورت] مضغه گردانیدیم، و آن‌گاه مضــغه را اســتخوانهایی ســاختیم، بعد اســتخوانها را با گوشــتی

پوشـــانیدیم، آن‌گـــاه [جـــنین را در] آفرینشی دیگر پدید آوردیم. آفرین باد بر خدا که بهترین آفرینندگان است.

کلمات اصلی

خَلَقْنَا: آفریدیم (راغب اصفهانی، ص296)

ســلالة: به معــنی فشــرده و خلاصه‌ای است که از زمین گرفته می‌شود. گفته شده واژه (سُلَاله) در آیه 12 سوره مؤمنـون کنایه از نطفه است که تصـور خلاصه و عصـاره بـــودن آن از چیزهـــایی است که نطفه از آن‌ها حاصل می‌شود. (همو، ص418)

طِینٍ: به معــنی گِل که همــان آب و خــاک مخلــوط است (همو، ص 533).

جَعَلْنَا: نهــادیم، قــرار دادیم (راغب اصــفهانی، ص 196-197).

نُّطْفَة: آب صــاف، از آن به آب مــرد نــیز تعبــیر می‌شــود (همو، ص 811).

مَکِینٍ: از ریشه م-ک-ن، جایگاه والا، دارای منزلتی خاص (طریحی: 6/317)

عَلَقَه: قطعه خـــون جامد (لخته شـــده) که پس از40روز تبدیل به مضغه می‌گردد (طریحی، 5/217).

مُضْغَة: قطعه گوشت جویـده شـده که پخته نباشد (راغب اصفهانی، ص770).

کَسَوْنَا: پوشاندیم (همو، ص 711)

لَحْم: گوشت (همو، ص 738)

عِظَام: (جمع عظم) استخوان‌ها (همو، ص573)

أَنشَأْنَاُ: ایجاد نمودیم (همو، ص 711)

بیان اعجازمطرح شده

در تاریخ دقیقاً مشخص نشده که انسان از چه زمـانی به رشد جـــــنین در رحم پی بـــــرد. اما احتمـــــالاً آن‌ها می‌دانســـته‌اند که نمو جـــنین در محفظه‌ای داخل شـــکم صـــورت می‌گـــیرد. گرچـــه، از این که جریـــان نمو جـــنین انســان به صـورت مـرحله‌ای اسـت، آگـاهی نداشـته‌اند تا آن‌که در قرن هفدهم، میکروســکوپ کشف شد و مراحل رشد جنیـنی جوجه مـورد تشـریح میکروسـکوپی درآمد و سپس مرحله‌ای بودن نمو جنین انسان برای اولین بار در قرن بیسـتم بیـان شد (1).ـ بنـابراین، تـاریخ شـروع علم جـنین شناسی (مطالعه خلقت انسـان از ابتـدای تشـکیل تخم لقاح یافته تا انتهای تشکیل جنین) به قـرن هفـدهم بر می‌گـردد، یعـنی زمـانی که میکرسـکوپ اخـتراع شد. ســـپس مراحل مختلف تکامل جـــنین و تفاصـــیل دقیق تشریحی آن در قرن بیستم آشکار گردید.

بشر تا اواسط سده هفدهم از این علم اطلاعـات نـاقص و غلطی داشت و این تصورات نادرست از مراحل تکامل جنین هم‌چنان ادامه داشت تا این‌که در قرن هجـدهم، دو دانشـمند به نام‌هـای ولف و اسـپالانزانی ثـابت کردند که جـــنین از نطفه زن و مـــرد به طـــور یکســـان تشـــکیل می‌شود؛ همان حقیقت علمی که امـروزه شـناخته شـده است. در حالی‌که مسلمانان از زمان نزول قـرآن کـریم، آن را در کتـاب خـدا می‌خوانده‌اند (2).ـ به هر حـال، در

سال‌های اخیر پرده از این آیات برداشته شد و معنای علمی آن‌ها مشخص گردید.

قرآن کریم در آیات متعدد به مراحل مختلف تکامل جنین اشاره داشته: به عنوان مثال در آیه 5 از سوره حج، تکامل جنین تا مرحله "مضغة" را بیان می‌کند و در آیه 14 از سوره مؤمنون مراحل تکامل جنین را شرح بیشتری می‌دهد و می‌فرماید:

"آن‌گاه مضغه را استخوان‌هایی ساختیم، بعد استخوان‌ها را با گوشتی پوشانیدیم". این آیه نشان می‌دهد که در واقع پس از "مضغة "، مرحله تمایز سلول‌ها برای تشکیل بافت گاسترولاسیون (مرحله جنینی پس از بلاستولاسیون) صورت می‌گیرد که به همراه نکات دیگرعلم جنین‌شناسی که در سایر آیات قرآن وجود دارد، به کمک علم امروز قابل فهم و بررسی است و در مجموع نشان از اعجاز علمی قرآن دارد.

آیات مرتبط

- "إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنسَانَ مِن نُّطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَّبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا "، انسان/76/2

ما انسان را از نطفه مختلطی آفریدیم، و او را می‌آزماییم؛ (بدین جهت) او را شنوا و بینا قرار دادیم.

- " يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنتُمْ فِى رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُم مِّن تُرَابٍ ثُمَّ مِن نُّطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِن مُّضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِّنُبَيِّنَ لَكُمْ و..."، حج/22/5

ای مردم، اگر در باره برانگیخته شدن در شکّید، پس [بدانید] که ما شما را از خاک آفریده‌ایم، سپس از

نطفـه، سـپس از علقـه، آن‌گـاه از مضـغه، دارای خلقت کامل و [احیاناً] خلقت ناقص، تا [قدرت خود را] بر شـما روشن گردانیم...

● "أَ یَحْسَبُ الْإِنسَانُ أَن یُتْرَکَ سُدًی. أَلَمْ یَـکُ نُطْفَـةً مِّن مَّنِیٍّ یُمْنَی. ثُمَّ کَـانَ عَلَقَـةً فَخَلَـقَ فَسَـوَّی. فَجَعَـلَ مِنْـهُ الزَّوْجَیْنِ الذَّکَرَ وَالْأُنثَی"، قیامت/75/36- 39

آیا انســان گمــان می‌کند بی‌هــدف رها می‌شــود؟ آیا او نطفه‌ای از منی که در رحم ریخته می‌شود نبـود؟ سـپس به صـــورت خـــون بســـته در آمد و خداوند او را آفرید و موزون ساخت، و از او دو زوج مرد و زن آفرید.

جمع بندی

باتوجه به توضیحاتی که در بیان اعجاز مطرح گردید، نظر به آن که مطالب مربوط به علم "جنین شناسی پزشکی" در آیات سورة مومنون و سایرآیات مرتبط مطرح گردیده است، می‌توان گفت که ساختار مبنایی این علم در قرآن کـریم ذکر شـده و چـون این آیـات قبل از این که هنـوز شـناخت دقیقی از مراحل پیچیـده و کـاملاً دقیق زنـدگی رحمی به وجود آید، نازل گردیـده، از اشـارات علمی این کتاب الهی در مورد علم جنین شناسی به حساب می‌آید. چــرا که بیــان کننــده مراحل تــدریجی و پشت سر هم و مستمر تکامل در رحم مادر است و چــون در عصر نــزول قرآن، بشر آگاهی دقیق و صحیحی از علم جنین شناسی نداشــته، این آیــات نمــونه‌ای از اعجــاز قــرآن کــریم در معرفی نحوه ایجاد جنین آدمی به شمار می‌آید.

با وجود این، بـرای اظهـار نظر علمی دربـاره اعجـاز این آیه باید به سـؤالات مطـرح شـده در دو حـوزه قـرآنی و علمی پاسخ گفت.

سؤالات قرآنی

منظـــور از "خلق" چیســـت؟ آیا میـــان "خلق" با "جعل" تفاوتی وجود دارد؟

آیا همه نوع بشر از "سلالة طین" خلق شده اند؟

آیا آیه اول اشاره به نقش مرد و آیه دوم اشاره به نقش زن دارد؟

چــرا قــرآن از خلقت عضــلات و پوشش اســتخوان‌ها به "کسونا" تعبیرنموده است؟ چه نکاتی در این تعبیر نهفته است؟

آیا در مرحله "خَلْقًا آخَرَ" به انسان ویژگی دیگری غــیر از آن‌چه که در مراحل قبل به او داده شده، می‌دهند؟

منظــور قــرآن از بیــان واژه "أَنشَــأْنَا" به جــای"خَلَقْنَا" چیست؟

تعبیر "أَنشَـأْنَاهُ خَلْقًا آخَـرَ" بیـان چه مـرحله‌ای اسـت؟ آیا منظور ادامه تکامل جسمانی جنین است؟

آیا رابطه‌ای میان نطفه و خاک وجود دارد؟

معنای سلالة چیست؟ آیا سلالة همان نطفه است؟

سؤالات علمی

آیا منظـور از "عصـاره‌ای از گِل" همـان عناصر و یا یـون‌هایی است که در خاک وجـود دارند و در بـدن انسـان هم یافت شده اند؟

آیا منظور از "مَکِین" قرار گرفتن نطفه در لایه آنــدومتر رحم است؟

لانه گزیـــنی نطفه در رحم انســـان چه فـــرقی با اکـــثر پســـــــتاندارانی دارد که بلاستوسیست (حاصل از مرحله بلاستولاسیون) ([1]) در آن‌ها به سطح رحم میچسبد؟

آیا احتمـال سـقط جـنین در سـایر پسـتانداران (به دلیل اتصال جنین به سطح رحم) بیشتر از انسان است؟

آیا در مرحله تمایز سـلولی جـنین، سـلول‌های اسـتخوان زودتر از عضلات تشکیل می‌شوند؟

آیا این دو مرحله به هم وابسته اند؟ یعـنی اگر اسـتخوان به دلیل وجـود یک ضـایعه به طـور کامل ایجـاد نشـود، ماهیچه هم ایجاد نمی‌شود؟

چـــرا زیگـــوت (ســـلول تخم) با مـــاهیتی متفـــاوت از سلول‌های بـدنی مـادر، بیگانه محسـوب نشـده و واکنش دفاعی در برابر آن صورت نمی‌گیرد؟

آیا پس از لقاح، ساختار غشـای پلاسـمایی زیگـوت دچـار تغیـیر می‌شـود؟ اگر چـنین اسـت، در چه مـرحله‌ای این تغییر آغاز می‌گردد؟

سـاختار سـلولی و بـدنی سـایر موجـودات چه فـرقی با انسـان دارد که تا این انـدازه به خـاک و گِل تأکید شـده است؟

1- بلاستولاسیون: مرحله جنینی پس از مورولا و پیش از گاسترولاسیون را گویند. (مورولا: توده تو پر سلولی که حدود 4 روز پس از لقاح در نتیجه‌ی تسهیم تشکیل می‌شود)؛ (تسهیم: نوعی تقسیم میتوزی که طی آن تعداد سلول‌ها زیاد می‌شود ولی تغییر اندازه ندارند)؛ جنین پستانداران بعد از مرحله مورولا را بلاستوسیست گویند که از دو نوع سلول‌های تروفوبلاست و توده سلولی تشکیل شده است (شمس لاهیجانی، 1/129و 1/266 و 1/267).

منابع:

قرآن کریم، ترجمه فولادوند

راغب اصفهانی حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، دارالعلم- الدار الشامیه، دمشق، بیروت، چاپ اول، 1412 ق

طریحی، فخرالدین، مجمع البحرین، کتابفروشی مرتضوی، تهران، چاپ سوم، 1375 ش

شمس لاهیجانی، مریم، جنین شناسی (جلد اول: تولید مثل و چگونگی رشد و نمو جنین)، انتشارات دانشگاه شهید بهشتی، 1374ش

http://www.eholyquran.com/quran/LinksPrime/EmbryologyFarsi.htm

http://article.oxinads.com/articles.php?id=393620&title

جنت الاسماء

یک نسخه به صورت a4 به صورت رنگی بر روی کاغذ زرد رنگ (در صورت عدم دسترسی روی کاغذ سفید و به صورت سیاه سفید، در صورت عدم دسترسی به چاپ فقط دایره وسط عین همین نسخه با خودکار کشیده شود)

یک نسخه به صورت a5 همراه بیمار

یک یا چند نسخه به صورت a5 در آب شسته شود و تا انتهای بیماری به فرد خورانده شود.

در داخلی‌ترین قسمت دو دایره وجود دارد که باید در داخلیترین قسمت بین دو الله عبارت محافظت از بیماری کرونا یا شفای بیماری کرونا نوشته شود. در دایره بیرونی‌تر آن بین دو الله نام فرد نوشته شود.

به اذن الله و خواست خداوند آثار بیماری مرتفع میگردد.

یا علی

طرز تهیه دعا در آب، یک پارچ آب بردارید یک دعا را درونش قرار بدید 20 ثانیه بعد آن‌را بردارید و در جایی پاک مانند کیسه فریز قرار دهید تا دفعه بعدی نیز از آن استفاده کنید، بعد از چند بار مصرف کاغذ خاصیت خودش را از دست میدهد که باید از یک نسخه دیگر استفاده کرد، در انتها دوران و رفع بیماری، کاغذهای استفاده شده را در جایی پاک دفن کنید.

برگه a4 به دیوار زده شود، و یک نسخه a5 همیشه همراه باشد.

نسخه‌ها به زعفـران آغشـته شـود بهـتر است. بـرای این منظــور می‌توانید مقــدار زعفــران را آب کنید و با شی نوک تیز اسم و حاجت را با آن بنویسید و چندین قســمت زرد رنگ را با آن معطر کنید.

بسم الله الرحمن الرحیم

جنـاب آقـای مریـدی از ادمین‌هـای تیم خـوب تحقیقـاتی جفرنس به فقیر ایمیل زدند که فایل جنت الاسـما رو که ایشان در کانال خویش گذاشـته‌اند را اگر امکـانش هست برای درمان کرونا، در کانال به اشتراک بگـذارم. و این‌که ایشان به چندین نفر توصیه نمودند و جواب گرفتند.

فارغ از این‌که تصویر چاپی چقدر می‌تواند موثر باشد که خود جای بحث دارد.

اما ایشـــان گفته‌اند به همین صـــورت عـــده‌ای جـــواب گرفته‌اند. بنـــده هم این‌جا به اشـــتراک میگـــذارم. فکر نمی‌کنم اسـتفاده از آن اگر به شـفا نینجامد. ضـرری را متوجه فرد بیمار نماید. پس اگر خواستید می‌توانید از آن استفاده نمایید.

این توضـیح را هم بـدهم که جنـاب فتـوت نصـیری سـواد کـــوهی از شـــاگردان _با واســـطه_مکتب آیت الله ســـید موسی زرآبادی نیز در مصاحبه‌ای که در سایت حافظیـان نقل شده است استفاده از جنت الاسما را برای بیمـاران کرونـــایی توصـــیه نموده‌اند که در زیر لینکش گذاشـــته می‌شود:

سایت منبع

پ ن: سرکار خانم سیده فیروزه حافظیان دختر مرحـوم استاد حافظیان هر گونه کپی از جنت الاسـمای طـراحی استاد حافظیان را تنها در حیطه اختیارات سـایت خـاتون قلم (سایت خویش) می‌دانند. که بهتر است جناب مریدی در این باب خود در کانال خویش توضیح دهند.

اما برای خـود فقـیر جـای سـوال دارد که آیا بـانو سـیده فـیروزه حافظیـان، وارث اسـرار پـدر هسـتند و اجـازه و خطی در بـاب تفـویض اختیـارات چـاپ و یا نگـارش لـوح محفـوظ و جنت الاسـما به خـویش دارنـد؟! و اگر دارند جایی ارائه داده‌اند؟!

ممکن است ایشان بدلیل این‌که دخـتر مرحـوم حافظیـان هستند توانسته باشند اجازه قانونی چاپ لوح محفـوظ و جنت الاسما را بگیرند. اما در صورتی که اجازه بـاطنی و خطی پـدر را نداشـته باشـند نمی‌توانند چـاپ دیگـران را فاقد اعتبار و تاثیر بدانند بلکه تنها می‌توانند غیر قانونی بدانند.

در مورد تـاثیر چـاپ، فقـیر از یکی از شـاگردان آیت الله داود صمدی آملی شنیدم که ایشـان چـاپ الـواح آیت الله حجت‌هاشمی خراسانی را و نصبش را توصیه می‌نمودند. و اعتقاد داشتند که بی‌تاثیر نیست.

جهت دفع بلای کرونا و هر بلای دیگر

هر عزیـــــزی بسم الله الـــــرحمن الـــــرحیم را به نیت بسمله‌ی سـوره حمد با مـداد بر روی کاغذ سـفید بی‌خط بنویسد و با خودش داشته باشد.

♦ ضمن این‌که تمام دستورات بهداشتی و سلامتی را مراعات می‌کند.♦

بقای نسل پاک شیعه‌ی علی علیه السلام

و محبین آن حضرت و حضرت فاطمه البتول

13 رجب المرجب1441 ق. یوم الولاده حضرت امیرالمومنین علیه السلام

الاحقر

داود صمدی آملی

نکته: تعداد کتابت بسم‌الله الرحمن الرحیم سوره حمد به عدد 19 یعنی به عدد حروف بسم الله الرحمن الرحیم باید باشد.

♦علمای اصیل در فن برای کتابت رو به قبله بودن و باوضو و دو زانو کتابت کردن را توصیه نموده و این‌که با مداد باشد نه با قلمی که نوک فلزی دارد. چرا که در کریمه قرآن مجید فرمودند: و انزالنا الحدید فیه باس شدید

البته توجه تام به نفس مقام صاحب ولایت (ع)که سِرّ و حقیقت بسم‌الله است که ترتب برکات این کتابت را بر جان و نفس کاتب ضمانت کند از اهم این کتابت است.فتدبر جیدا

♦ضمن این‌که نوشتن شکل حرف میم به شکل رحیم در دستخط حساب خاصی دارد.

اینهم توصیه جناب آیت الله داود صمدی آملی

و البته از همه مهمتر توصیه مهم رهبری را هم مبنی بر خواندن دعای هفتم صحیفه سجادیه جدی بگیرید و فراموش ننمایید.

با سلام خدمت دوستان عزیز،

همانطور که در متن بالا اشاره شده است، صاحب اصلی این لوح حضرت علی (ع) بوده و در اختیار عموم قرار گرفته و در کتب مختلف ثبت شده است، عالم عصر جناب حافظیان هم با استفاده از همین منابع و اشعار و قدرتهای درونی خود و با استعانت از خداوند تعالی توانستند این لوح را طراحی کنند، ما نیز در ادامه راه با بررسی بیشتر منابع و ادغام آن‌ها و مخصوصا اضافه کردن خط شجر در دور لوح، بیشتر با اشعار منتصب به حضرت علی (ع) نزدیک کردیم، باشد که آن حضرت راضی و در آن دنیا دست ما را بگیرد.

صاحب اختیار این لوح امیر المونین (ع) است که برای شفای امت خود در اختیارشان قرار داده و هیچ کس حق نشر محفوظ ندارد. لذا برای استفاده از آن هر مقدار که میخواهید استفاده کنید، تنها چیزی که می‌تواند حق نشر داشته باشد، شکل و کار گرافیکی آن است که نسخه ما تفاوتهایی با نسخه جناب حافظیان دارد.

امیدوارم خداوند از ما راضی باشد.

در خصوص چاپ یا دست نوشته، قابل ذکر است، به دلیل دشواری در رسم اشکال و وارد شدن ایراد در دایره‌ها که باعث مخدوش شدن لوح می‌گردد، پیشنهاد اصلی چاپ آن است که همانند دست نوشته آن خاصیت دارد، این خاصیت نیز آزمایش و به وضوح دیده شده است.

به هر حال نشر این لوح جهت امور مــادی نیست و فقط اجر معنوی آن و سلامت امت پیامبر اکرم (ص) است. لذا خواهشمند است در صورت توان، هر چقــدر که می‌توانید آن‌را نشر دهید.

یا علی

جزیره من در انگلستان

مرکز این جزیره شـهر داگلاس است و در بین انگلسـتان و ایرلند شمالی قرار دارد.

به گفته اسـتاد فقـیر مولانا زین الـدین، سـال‌ها پیش گروهی از جنیان در نقطه‌ای از انگلستان مرئی شدند. و این جنیان با عنوان آدم کوتوله به همه معـرفی شـدند. و انگلیسی‌ها در نقطه‌ای در جزیره من در بین انگلستان و ایرلند شـمالی، دانشـگاه مخفی جـادوگری دارند. و گروهی از این جنیان مرئی شده در این دانشگاه جـادوی سیاه تدریس می‌نمایند.

نکته 1: سال‌ها پیش حدود سال 1990 فردی در استرالیا این کوتوله‌ها را که با پـروازی اختصاصی به اسـترالیا آورده شده بودند. از نزدیک مشاهده نموده بود.

نکته 2:ـ در جزیـره من در بین اهـالی محلی داسـتان‌های زیادی در مورد جن و پـری وجـود دارد. که نشـان می‌دهد خاک این جزیره در این زمینه ارزش خاصی دارد.

تصویر خانه‌هـای پریـان که توسط هنرمنـدان سـوئدی در جزیره من در بین انگلستان و ایرلند شمالی ساخته شده است. این هنرمندان هنگامی که افسانه‌های مردم محلی جزیره من را در باب جن و پری شنیدند اقـدام به سـاخت این خانه‌ها کردند که بیشتر جنبه هنری دارد.

تصویر خانه‌هـای پریـان که توسط هنرمنـدان سـوئدی در جزیره من در بین انگلستان و ایرلند شمالی ساخته شده است. این هنرمندان هنگامی که افسانه‌های مردم محلی

جزیره من را در باب جن و پری شنیدند اقـدام به سـاخت این خانه‌ها کردند که بیشتر جنبه هنری دارد.

تصـــویر دیگـــری از جزیـــره من man island در بین انگلستان و ایرلند شمالی

و نقاط مهم این جزیره

مرکزیت جزیره شهر داگلاس است.

به گفته استاد فقیر مولانا زین الـدین انگلیسی‌ها در این جزیــره دانشــگاه مخفی جــادوگری دارند. و گــروهی از جنیان مرئی شـده که به عنـوان کوتوله به مـردم بریتانیا معـرفی شـده‌اند در این دانشـگاه تـدریس جـادوی سـیاه می‌نمایند.

نکته: به یاد دارم که فردی که در ایرلند جـادوی سـیاه در حد مقدماتی کار نموده بـود. می‌گفت. مهم‌تـرین تمـرین ماهیانه جــادوی ســیاه مراقبه در جنگل و طــبیعت که از نور چراغ شـهر دور باشد در شب‌هایی که مـاه در محـاق است بر روی تـاریکی است. و سـپس دعـوت از تـاریکی برای ورود به بدن فرد با مناسک خاص پاگانی است.

جایگاه زمین ما در جهان کجاست؟

ما آنقدر خودمان را درگیر حباب زندگی اجتماعی کرده ایم که گاهی فراموش می‌کنیم برخی چیزهای ظاهرا بزرگ، چقدر بی‌اهمیت هستند. برای برخی افراد ریختن قهوه، از دست دادن شغل یا شکست در روابط عاشقانه فقط بخش کوچکی از چیزهایی است که در جهان اتفاق می‌افتد، اما برای برخی دیگر افراد این اتفاقات کاملا وحشتناک هستند.

چرا دقیق‌تر به آن‌چه در اطرافمان وجود دارد نگاه نمی‌کنیم و عظمت جهان را با سیاره کوچکی که در آن هستیم مقایسه نمی‌کنیم؟ خودتان اندازه مشتری را با آمریکای شمالی مقایسه کنید، یا خورشید را با بزرگ‌ترین ستاره قابل مشاهده بسنجید تا متوجه منظور ما شوید. شاید مجبور شوید چند لحظه مکث کنید و دوباره چیزهای اطرافتان را ارزیابی کنید.

این زمین است، سیاره‌ای که در آن زندگی می‌کنیم

و این منظومه شمسی است، جایی که سیاره ما با 7 سیاره دیگر در آن قرار دارد

منظومه شمسی با تاریخچه 4.568میلیارد ساله‌اش واقعا شگفت‌انگیز است. منظومه شمسی از یک ستاره (خورشید) و 8 سیاره (عطارد، زهره، زمین، مریخ، مشتری، زحل، اورانوس، نپتون) و سه سیاره کوتوله (سرس، پلوتو، اریس) و چیزهای دیگری در میان این‌ها مثل قمرها، سیارک‌ها و... تشکیل شده است.

در این تصویر می‌بینید که مـاه چقـدر از زمین دور است. زیاد به نظر نمی‌رسد، نه؟

اما می‌توانید همه سـیاره‌های منظومه شمسی را در این فاصله جای دهید. جالب است نه؟

مشتری غول منظومه شمسی است. آنقـدر بـزرگ است که کل قاره آمریکـای شـمالی مثل یک لکه سـبز روی آن است.

مشـتری بزرگ‌تـرین سـیاره منظومه شمسی است که به نام خدای آسمان و صاعقه رومیان، ژوپیـتر نـام گذاشـته شده است. شعاع سیاره مشتری 69.911 کیلومتر است و مســاحت آن 6.1419×1010 کیلومــترمربع است که تقریبا 122 برابر زمین است. بـرخلاف سـیاره‌هایی مثل زمین و مریخ که سطح صخره‌ای و خاکی دارنـد، مشـتری یک غــول گــازی است و عمــدتا از هیــدروژن و هلیــوم تشـکیل شـده است. این سـیاره در مقایسه با خورشـید مثل یک حبــاب کوچک است و جــرم آن تنها یک هــزارم جرم خورشید است، اما اگر جرم باقی سـیارات منظومه شمسی را با هم جمع کنیــد، بــاز هم مشــتری دو و نیم برابر بیشتر خواهد بود.

سیاره بزرگ بعدی زحل اســت، در این‌جا می‌توانید ببینید زحل در مقایسه با زمین چقدر بزرگ است.

اگر حلقه زحل دور زمین بود، شاهد این منظره بودید.

دید ما از سایر اجـرام فضـایی بسـیار بهـتر از قبل شـده است و این تصاویر از پلوتو حرف ما را ثابت می‌کند.

پلوتو ابتدا سیاره نامیده می‌شد، اما بعدا این عنوان از آن سلب شد و در دسته سیاره‌های کوتوله قرار گرفت. اگرچه این اتفاق در سال 2006 افتاده، اما هنوز هم افرادی هستند که از تصمیم اتحادیه بین المللی نجوم برای تعریف اصطلاح «سیاره» که منجر به کنار گذاشتن پلوتو از دسته سیارات شد، ناراحت هستند.

در این تصویر می‌توانید ابعاد ستاره دنباله دار چوریوموف-گراسیمنکو را با مرکز شهر لس آنجلس مقایسه کنید.

با این حال هیچ یک از اشیای فوق قابل مقایسه با خورشید، ستاره کوتوله زرد نیستند.

خورشید در مرکز منظومه شمسی قرار دارد و یک کره تقریبا کامل از پلاسمای داغ با مساحت 6.09×1012 کیلومترمربع و 12هزار برابر زمین است (فقط یک لحظه به آن فکر کنید!). 8 دقیقه و 19 ثانیه طول می‌کشد تا نور از خورشید به سیاره ما برسد. خورشید از حدود 73درصد هیدروژن تشکیل شده و مابقی آن عمدتا هلیوم (25درصد) و مقادیر کمی عناصر سنگین‌تر از جمله اکسیژن، کربن، نئون و آهن است. خورشید در هر ثانیه حدود 600میلیون تن هیدروژن را به هلیوم تبدیل می‌کند و در نتیجه 4میلیون تن ماده را در هر ثانیه به انرژی تبدیل می‌کند. این انرژی (که 10 تا 17هزار سال طول می‌کشد از مرکز آن خارج شود) منبع نور و گرمای خورشید است. با کاهش این روند، چگالی و دمای هسته خورشید افزایش می‌یابد و لایه‌های بیرونی بزرگ‌تر می‌شوند و زمین را غیرقابل سکونت می‌کنند.

اما تا 5میلیارد سال آینـده چـنین اتفـاقی نخواهد افتـاد، پس جای نگرانی نیست!

زمین از سطح ماه این گونه دیده می‌شود

مـــریخ پرســـپکتیو کـــاملا متفـــاوتی به زمین کوچک ما می‌دهد.

و این دید از پشت حلقه‌هـای زحل اسـت، ما مثل سـیاره مورچه‌ها هستیم.

حـدود 2.9میلیـارد مایل دورتـر، درست پشت نپتـون، ما کوچکتر از یک دانه نمک به نظر می‌رسیم.

و این‌جا هم زمین را در مقایسه با خورشید می‌بینید.

و حالا خورشید را از سطح مریخ ببینید.

جـــالب است بدانید تعـــداد ســـتاره‌های جهـــان از تعـــداد دانه‌های شن روی سواحل زمین بیشتر است!

یعنی خورشـید به خصـوص در مقایسه با غول‌هـایی مثل ستاره وی‌وای سگ بزرگ به اندازه یک دانه شن است.

اگر وی‌وای سگ بـــزرگ در مرکز منظومه شمسی قـــرار بگیرد، تقریبا به مدار زحل می‌رسد.

اگر خورشید را به اندازه سـلول‌های سـفید خـون فـرض کنیم، کهکشان راه شیری به اندازه ایالات متحـــده خواهد بود.

بنـــابراین زمین در مقایسه با کهکشـــان راه شـــیری گم است و بزرگی خود را از دست می‌دهد.

تقریبا همه ستاره‌هایی که شب‌ها در آسمان می‌بینیم، فقط بخش کوچکی از فضا هستند.

و اگر فکر می‌کنید کهکشان راه شیری بزرگ است، می‌توانید آن را با IC 1101 مقایسه کنید که 1.04میلیارد سال نوری دورتر است.

در این عکس هزاران کهکشان را می‌بینید که با تلسکوپ فضایی‌هابل گرفته شده است.

آن‌چه در شب می‌بینیم فقط بخش کوچکی از جهان است.

جادوی سیاه و پیامدهای احتمالی آن. سحر جادوی سیاه چه می‌شود

سحر سیاه چیست؟ همانند سفید، جداسازی آن‌ها صرفا یک توافق برای راحتی است. سحر و جادو تنها یک ابزار است، آن‌ها می‌توانند هر دو فلج و شفا داشته باشند، همه‌چیز بستگی به این دارد که چه کسی از این ابزار استفاده می‌کند و چرا. اما از آن‌جا که این تقسیم، هرچند شرطی است، هم‌چنان وجود دارد، در این مقاله نیز از آن استفاده خواهم کرد تا ماهیت موضوع را فاش سازیم. بر خلاف سفید، جادویی سیاه و سفید برای تأثیر زندگی و آگاهی فرد از طریق سرکوب یا تحریک چیزی از طریق حوزه ارتباطات انرژی در جهان استفاده می‌شود. خاصیت آن به شما اجازه می‌دهد تا انرژی کمتر از سحر و جادو سفید استفاده کنید، دارای پوسته‌ی روشن و سرگرمی است. سهولت ظاهری برای رسیدن به نتایج خوب با استفاده از آن، جذب بسیاری از مردان و زنان است که با هیجان زیادی به تعداد زیادی از آیات مختلف می‌پردازند.

پیامدهای روایت سیاه

اندکی از نیروهای نیروهای تاریک به کار خود ادامه دادند، می‌توانستند از تمام عواقب تعامل با "تاریکی" مطلع شوند. با وجود داشتن مهارتهای جادویی واقعی، تجربه و قدرت، احتمال بالقوه گرفتن جدی جدی وجود دارد، من اغلب باید عواقب چنین اقداماتی را حذف کنم.

باید فهمید که هنگام مراقبت از سمت تاریک، فقط درب را برای نور بسته می‌کنید. بنابراین، به محض این که

مجددا به کمک نیـاز داریـد، مجبـور خواهید شد دوبـاره به جـادوی سـیاه تبـدیل شـوید، که تـأثیر بسـیار منفی بر وضـعیت روح شـما خواهد داشت و آن را در جهت منفی تغیـیر دهید. همه این همـاهنگی طـبیعی، تعـادل تاریک و نور، ایجاد تعصب را نقض می‌کند. به تـدریج، جـوهر خـود را بازسـازی کنید به این تـرتیب، می‌توانید متوجه شـوید که زندگی شما و شـما خـود را تغیـیر می‌دهید. نیروهـای سیاه مهر و موم روشن بر روی adepts خود، که جریان جریان کانال‌های انرژی را تغییر دهید.

کار با سحر و جـادو سـیاه و سـفید در خانـه، و هم‌چـنین جادوگران و جادوگران بی‌تجربه، عواقب بسیار زیـادی را به دنبال دارد، که خود به خود جادوگر تـازه سـاخته شـده است. این را می‌توان به روش‌های مختلف بیان کرد:

تجاوز به جسم که به طلسم افتاد، حتی قتل؛

تظـاهرات اثر جـادویی در جهت مخـالف از طـرف مـورد نظر (به جای انزوای غنی سازی، و غیره)؛

تظاهرات خلق و خوی خودکشی در جادوگر؛

عدم نتیجه مراسم و خیلی بیشتر.

همه این‌ها نشان می‌دهد که غارت نابهنگـام غـرق شـدن در معــرض خطر فوق‌العــاده‌ای است. بنــابراین، قبل از شــروع هر کــاری، لازم است به دقت در مــورد تمــام عوارض جانبی احتمالی فکر کنیـد، چه از طریق کمک یک اسـتاد با تجربه و یا بـرای انجـام آن خودتـان. بهـترین و ایمن‌تر است با یک حرفه‌ای واقعی تماس بگیرید.

من، مانند بسیاری دیگر، برای محافظت از مشتریان خود و خودم در برابر نفوذ خارجی، قبل از انجام کار، محافظت می‌کنم. پس از همه، منفی‌هایی که به صورت یک ضربه به یک فرد افتاده است، حذف آن بسیار آسان نیست. بعضی از آن‌ها حتی برای متخصصان مشکل هستند، بنابراین نگرانی در مورد ایمنی مشتری با این استادان همیشه در وهله اول است.

انواع جادوی سیاه

جادوی سیاه دارای جهات مختلف است. معروف‌ترین و محبوب‌ترین آن آیات و جادوهاست که حوزه‌های زندگی روزمره را تحت تاثیر قرار می‌دهند. این‌ها عبارتند از:

طلسم سیاه که خطوط زندگی را متصل می‌کند، بر تمام حوزه‌های احساس عرفان عشق، جذابیت عاطفی و جسمانی هیجان انگیز به شخص دیگری تاثیر می‌گذارد، استفاده از قطعه‌ها، جوایز و جادوها برای این منظور. گاهی اوقات منجر به عواقب منفی برای مشتری می‌شود، اغلب هنگامی که یک جادوگر بدون تجربه تجربه می‌کند؛

باز کردن، قطع ارتباط انرژی بین مردم. استفاده از آن می‌تواند روابط خود را با یک شریک نامطلوب را نابود کند، از عشق ناسازگار منحرف شود. اما اغلب او به این معنا است که دوست دارد از رقیبش دوست نداشته باشد. این یکی از قویترین ترفندهای جادویی است، بنابراین نیاز به پرداخت زیادی دارد. لگد اغلب خطرناک است برای یک مگ بی‌تجربه و یا بخت و اقبال بد. گاهی اوقات او باعث مرگ دردناک او می‌شود. بسیاری از

منفیات به قربانی لپه می‌افتد، می‌تواند یک بیماری جدی ایجاد کند؛

جادوی سیاه و سفید برای آوردن پول به زندگی، اعمال می‌شود زمانی که شما می‌خواهید ثروتمند شوید. اغلب چنین مراسمی نه تنها یک بار معنایی، بلکه یک خطر خاص نیز می‌باشد. هنگام انجام یک افزایش متقابل، ممکن است عده زیادی از عوارض جانبی ایجاد شود. به جای غنی سازی، ویرانی، مشکلات زندگی شخصی و سلامتی می‌تواند باشد؛

چشم بد، یعنی اثر ناخودآگاه بر انرژی یک شخص توسط یک دسته از انرژی منفی خودشان؛

آسیب، تاثیر منفی بر پوسته انرژی یک فرد از طریق تاثیر انرژی هدفمند؛

لعنت

اولین علائم شکست در سحر سیاه است

اگر شما مشکوک هستید که شما تحت تاثیر سحر سیاه هستید، به تعدادی از علائم توجه کنید. در مرحله اولیه، ممکن است متوجه شوید:

اضطراب خواب

شکست انرژی؛

خستگی ثابت؛

از دست دادن علاقه به زندگی؛

ظهور ترس غیرمستقیم؛

تغییر رفتار حیوانات خانگی که شروع به اجتناب از شرکت شما می‌کنند؛

ظاهر احساس ناامیدی، اضطراب؛

ظهور ترسهای جدید؛

تحریک پذیری نامطلوب؛

از دست دادن علاقه به شریک؛

تحریک دائمی در کودکان؛

چالش‌های حرفه ای؛

خشک شدن دهان در شب؛

افزایش سرعت یا کاهش وزن؛

لرزهای غیر منتظره و ریزش مو؛

از دست دادن برخی لحظات زندگی از حافظه؛

سفتی در بدن؛

رؤیاها را فراموش کنید، آن‌ها فقط آن‌ها را نمی‌بینند

میل به رفتن به کلیسا، ظهور احساسات منفی در زمینه کلیسا؛

از دست دادن متقابل؛

تنهایی، از آن‌جا که هیچ راهی برای پیدا کردن همسر وجود ندارد. تنها رابطه طولانی اما جدی وجود دارد.

اگر نفوذ نیروهای سیاه را بر شما احساس می‌کنید- بلافاصله تماس بگیرید، بعدا به تأخیر نیندازید، من یا

همکارانم می‌توانند به سرعت به شما کمک کنند. و برای این‌که خودتان را در معرض خطر نامناسبی قرار ندهید تا حتی منفیتر شود، نباید به خودتان مجوز جادوی سیاه را بدهید. بهتر است به نوبه خود

چرا بسیاری از جادوگران جادوی سیاه را انتخاب می‌کنند؟ پاسخ ساده است: سحر و جادو سیاه پاسخ به اقدامات بسیار سریع تر، آسان‌تر برای کار با. به اصطلاح "قدرت برای wimps". با این حال، جادوی سیاه و سفید، هر چند آن را به عنوان یک نتیجه سریع در مراسم انجام شده، اما هم‌چنین دارای تعدادی از منفی خطرناک و وحشتناک است.

طبق قوانین جهان، قوانین سحر و جادو و تحقق در فضا، همه‌چیزهایی که ما با نیروی سه گانه به ما می‌رسانیم. این توسط بسیاری از، حتی غیر آغازگر، شنیده شده است، زیرا این قانون نه تنها به جادو، بلکه در همه حوزه‌های زندگی انسانی نیز اعمال می‌شود.

سحر سیاه چیست؟

سه نوع جادوی سیاه وجود دارد: جادوگری، جادوگری و خرابکاری.

تحت پوشش ابتدایی، جادوگری همان اعمال روحانی را انجام می‌دهد که در مقابل آن قدرت خیالی ارائه می‌شود. جادوگران واقعی اغلب افراد موفق در همه جهات با سلامتی خوب هستند. این یک نهاد مناسب است. علاوه بر این، پس از سه سال، نهاد به طور کامل بدن را از صاحب قبلی بیرون می‌کشد و دیگر مرد تحت پوشش او نیست.

جسد جـایگزین یک موجـود زنـده به انـدازه کـافی طـول می‌کشد، مـرگ همیشه غـیر قابل دردنـاک است. اما این مهم نیســت، زیــرا، پس از سه ســال، روح خــود را پس داده، صاحب سـابق، به سـادگی ناپدید می‌شـود و عـذاب مـــــرگ او، او را تهدید نمی‌کند. آن را رشـــــوه می‌دهد بسیاری.

قــدرت، قــدرت، برتــری بیش از دیگــران و دیگر اشـکال انفجـار خـود، فشـار مـردم را به زنـده شـدن به وحشت می‌اندازند. متأســـــفانه اغلب اغـــــوا نمی‌کنند نه تنها جادوگران، بلکه اعضای خانواده‌های‌شان، اغلب با مرگ.

به عنــوان یک وعــده بــرای دادن روح خــود، جــادو فکر نمی‌کند که او نــیز بــرای روح همه بســتگان خــونش را نشان می‌دهد. ذات جادوگر می‌تواند "به ارث برده شـود" اگر در کنار جادوگر در زمان مـرگ او قـرار داشـته باشد. متاســـفانه، می‌تـــوان آن را نه تنها به یک نســـل، بلکه هم‌چنین به افراد غیر مجـاز که به درخواست بـرای پاسخ دادن به "کمک" به این ســازمان پاسخ می‌دهنــد، انتقــال می‌دهند. ســپس یک فــرد با یک بــدن که با اجــازه او به "کمک به" موجودیت قــرارداد دارد، یک قــرارداد را بــرای روح خود امضا می‌کند. به یاد داشته باشید این!

چه چیزی باعث می‌شود افراد جوایز سحر سیاه را انجام دهند؟

گاهی اوقات به شخص به نظر می‌رسد که در حال حاضر خــود را در چــنین وضــعیتی زنــدگی می‌بینــد، در غــیر اینصورت غـیر ممکن است که در مـورد جـرائم رنج بـرده شود. در چنین لحظه ای، یک شخص انتقـام می‌گـیرد، در

نتیجه یک عمل جادویی تاریک را انجـام می‌دهد- چشم بد را هــدایت می‌کند و به همین دلیل پاســخی بــرای آن می‌دهد، به عنوان جادو خرابکاری در قالب مشکلات حتی بیشتر.

جـادوگر سـیاه و سـفید، که به دنیـای شـیطان پیوسـت، آگاهانه انتخـــاب خـــود را می‌کند. در تعقیب قـــدرت، سلطنت، او با شیطان مقابله می‌کند و سوگند می‌خـورد تا تمام عمر به او خدمت کند.

هر مراسم، طلسم یا جادوگری از سحر و جـادو سـیاه به هـدف آسـیب رسـاندن به یک فـرد، در از بین بـردن اورا خود است. هدف سحر و جادو تسلیم بشریت و کنترل آن است. مراسم ارتبـاط با جهـان بد منفی اسـت، زیـرا که شـــامل شـــیاطین، شـــیاطین، شـــیطان و دیگر ارواح شیطانی است.

اصـول سـحر و جـادو کنـترل قهرآمـیز اراده فـرد، پمپـاژ انرژی و استفاده از روح انسانی برای اهداف شوم خــود است. نیروهـای تاریک بر احساسـات و احساسـات منفی نظیر نفرت، خشم، خشم، حسـادت تغذیه می‌کنند. علاوه بر این، هر چه قویتر باشد، منفی ظاهر می‌شود، انــرژی مضر قوی‌تر از آن قدرتمندتر است.

جادوگران سیاه قادر به خسارات وارده، نفرین، بیمـاری، بـــدبختی، فقر- در یک کلام، بـــرای تحمیل درد و رنج به زندگی یک فرد هستند. برای جادوگری سیاه، هیچ مانعی اخلاقی یا اخلاقی وجــود نــدارد؛ شر به طــور عمــدی با کمکش مواجه شــده اســت، تمــام اصــول زنــدگی نقض می‌شوند.

جادوی سیاه تعداد زیادی از پیروان و شاخه‌های مخفی مانند معنویت و ساتنیزایی را ایجاد کرده است. عمل روحانیت این است که رسانه را با روحهای مرده ارتباط برقرار کند تا پاسخ‌های هر سوالی را پیدا کند یا به یک فرد خاص آسیب برساند. شیطان پرستی شیطان را عبادت می‌کند، خدا و مسیحیت را رد می‌کند، آیین‌های قرآنی سیاه را اجرا می‌کند و شیوه‌های پرخاشگرانه شیطان را عمل می‌کند.

ریاست و فرصت جادویی

فردی که به جادوگر سیاه تبدیل می‌شود، احساسات منفی می‌شود. در حال حاضر در میان آن‌ها و خشم. مجرمان می‌توانند برنامه‌ای از مجازات طولانی و شدید داشته باشند، احساس رضایت از جرم خود را به ارمغان بیاورند و خشمگینانه دشمن را نفرین می‌کنند. هیچ استدلالی نمی‌تواند کسی را متقاعد کند که از انتقامش عقب نشینی کند و مجرم را ببخشد. او از پیروزی و تحقیر دشمن خوشنود، به پایین به پایین می‌آید و به جادو شیطان می‌رود تا دشمن را کاملا انتقام بگیرد.

امکانات وحشتناک سحر و جادو عالی است. جادوگران سیاه باعث آسیب، چشم بد، لعنت‌های کامل می‌شوند. فرد ممکن است تا پایان روزهایش به عنوان یک برده تبدیل شود، اگر از طریق خون یا سرزمین گورستان غارت شود. وحشتناک‌ترین توطئه‌ها بر روی بیماری و مرگ است.

معروف‌ترین مراسم سحر و جادو سیاه شامل مراسم‌های زیر است.

تقلب

این اقــدام بر اســاس قصد مخــرب است که به دشــمن آسیب برســاند، به او آســیب رســاند و بــدبختی‌ها را به او منتقل می‌کند. خســارت در آب یا بــاد شــروع می‌شــود، سایه یا ردی را می‌نویسد. شــما هم‌چــنین می‌توانید فــرد را از طریق لباس‌های خــود، نوشــیدنی یا غــذا تحت تــاثیر قرار دهید. علائم آسیب عبارتند از: وخامت شدید ظــاهر، رویاهــای بــد، بیماری‌هــای عجیب و غــریب، نوســانات نامناسب وزن. علائم منفی آســـیب می‌تواند نـــاتوان کننده‌های شخصی، ناباروری باشد.

چشم بد

این نوع تــأثیر در یک فــرد ضــعیف‌تر از آســیب است. این تخــریب اطلاعــاتی یکپــارچگی حقیقت را با اســتفاده از تکنیک خاص جادویی انجام می‌دهد. مــاهیت چشم بــدوی، مقـــدمه‌ای خشن در پـــاکت اتـــریکی یک فـــرد با کمک احساســات منفی، آرزوهــای آســیب است. علائم مانند خســتگی مــداوم، نزاع‌هــای مکــرر در خــانواده، بی‌حسی بودن، بی‌خــوابی، خشم ناعادلانه می‌تواند نشــانه‌هایی از چشم بد باشد.

طلسم عشق

جادوی سیاه از طریق آیین‌ها می‌تواند وضــعیت روحی یا جسمی فرد را تحت تاثیر قرار دهد، و باعث می‌شــود که او عشق و محبت جنسی داشـــته باشد. طلسم عشق را می‌تـــوان از طریق یک عکس، یک شـــیء شخصی یا با تماس مستقیم انجام داد. با این وجود، با توسل به چنین دلبستگی مصنوعی، باید بدانید که او هیچ چــیزی با عشق

واقعی ندارد. احساساتی که به وجـود آمـده است بیشـتر شـبیه اعتیـاد به وسوسه است که انـرژی را از یک فـرد خراب می‌کند و انرژی زیادی می‌گیرد.

سحرگاه گورستان

مراسم برگـزار شـده در این مکـان بسـیار غیرقابل پیش بینی و خطرناک است. گورستان انـرژی فوق‌العـاده‌ای و نـیروی قـدرت را متمرکز می‌کنـد، بنـابراین مراسم وحشـتناک‌ترین و جادوهـای مرگبـار در این‌جا اتفـاق می‌افتد. ارواح از پادشاهی مرده که موافقت می‌کنند در مراسم شـرکت کننـد، به کمک می‌آیند. آسـیب، طلسـم، طلسم عاشـقانه دارای قـدرتی است که یک شـخص به خواسـته شـخص دیگـری می‌اندیشد و اگر با او مخـالف باشد، می‌میرد.

شفت

هـدف اصـلی این مراسم انتقـال بیمـاری از یک بـدن به دیگری است. در هر موضوع بیمار: لباس، یک آینه یا بقیه غـذا، بیمـاری توسط مراسم منتقل می‌شـود و به فـردی منتقل می‌شـود که خواسـته بد باشد. اگر بیمـار مبتلا به بیماری شدید در حـال مـرگ اسـت، او بـرای این بیمـاری درمان می‌شود. در این مـورد، مجمـوعه‌ای از بیمـاری بر روی اقلام گران قیمت است که بیمار به طـور مـداوم از آن اسـتفاده می‌کند- محصـولات طلا، صـلیب. به انـدازه کافی برای انجام یک مراسم خاص و قرار دادن چیزهایی در مکان‌هـای شـلوغ به طـوری که بیمـاری یک شـخص را ترک و حرکت به یکی دیگر.

هدف اینکوبوس یا ساکوبوس

هنگـامی که یک فـرد در حـالت نیمه خـواب اسـت، این موجـودات به شـیوه‌ای متفـاوت در شب می‌مانند. زنـان انکوبوس هستند، مردان- سـوکوبوس. موجـودی وارد یک رابطه جنسی با یک شـخص می‌شـود و دومی نمی‌تواند بگوید و هیچ کاری نمی‌کند، زیرا بدن او فلج و ترس قوی را متصل می‌کند. تمـام احساسـات بـاقی می‌ماند و این صـمیمیت قربـانی را لـذت بخش می‌کند. اما صـبح، مـرد احساس خشم و عصبانیت می‌کند و قـدرتش را به وجـود عادت ندارد.

Succubi و انکوبوس بر روی انرژی قربـانی خـود تغذیه می‌کنند، همه‌ی آب‌های حیـاتی را از آن بـیرون می‌آورند. هر جادوگر می‌تواند این لباس را برای فرد ایجاد کند، اما فقط یک جـــــــادوگر قدرتمند و با تجربه می‌تواند از دوستیابی عاشق خون آشام پر انرژی لذت ببرد.

سحر و جادو سیاه و سفید روستایی

تمام آداب و رسوم این نـوع سـحر و جـادو بسـیار سـاده هســتند و عمــدتا توسط جــادوگران جــادوگری که در جادوگری خوب هسـتند، انجـام می‌شـود. چـنین جـادویی برای هیچ چـیزی به نـام روسـتا نیست- اغلب روایـات آن در روسـتاهای دور افتـاده انجـام می‌شـود. مـواد بـرای رفتار آن‌ها نیز در شهر یـافت نمیشـوند: تخم مـرغ زنـده (تازه)، اسبها، شاخهها، چمن از میدان.

با وجـود سـادگی و ابتکـار، جـادوی سـیاه زنـان قـدیمی روستا بسیار قدرتمند است و به سـرعت در حـال اقـدام است. شایع‌ترین آداب و رسوم، جادوهای عشق یک مــرد متاهل یا آزاد است که بـــاعث جـــذابیت جنس مخـــالف،

خلاص شـــدن از رقیب می‌شـــود. توطئه‌ها در مـــورد نوشیدنی‌ها و غـذاها بیـان می‌شـود که در عـذاب وجـدان قرار می‌گیرند.

جادوها در کشـــور اغلب با کمک نوشـــیدنی‌های الکلی سـاخته می‌شـوند که جادوها آن را بـازی می‌کنند. مـزیت اصلی الکل هنگـام اسـتفاده از آن در امـور جـادویی این است که فورا جذب می‌شود و وارد خون انسان می‌شود. این بـاعث افـزایش امید به دسـتیابی به نتـایج سـریع و سریع و ارتباط طولانی مدت با هدف ارتداد می‌شود.

سایه حفاظت سحر و جادو

برای این‌که نیروهای شیطان به زندگی شما حمله نکنند، ضروری است تا از تضعیف هویت خود جلوگیری شود، به وجود، قدرت خداوند متعال و حفاظت نامحدود او ایمـان داشته باشـیم. در مواقع خطـر، شـما باید خـود را در یک پوشه سفید تابشی قرار دهید که یک نـور روشن از نـور را منتشر می‌کند. به این واقعیت که این حفـاظت قابل اطمینـان است که شـما را از انـرژی مخـرب نیروهـای تاریک صرفه جویی می‌کند، متصل شوید.

Amulets قوی و فعال هستند سنگ، amulets، صلیب مقدس، رونز. مدافعان خـوب شـیطان پنتـاگرام هسـتند- سـتاره‌هایی با پنج یا شش سـتاره. سـاده‌ترین راه بـرای محافظت از خود در برابر آسیب یا چشم بد، پیوسـتن یک پین به طرف اشتباه لباس با سر پایین است.

شـما می‌توانید روغن‌هـای رزمـاری، گیـاه خـواری یا سایپراس را برای محافظت از خانه خـود اسـتفاده کنید. شـما می‌توانید آن‌ها را بر روی بـدن به عنـوان یک عطر

قــرار دهید- این بــوی معطر به دور ارواح بد و ارواح بد تاریکی از شما رانندگی خواهد کرد.

اگر لبــاس زیر را از داخل بــیرون بگذاریــد، می‌توانید از تظاهرات جزئی سحر سیاه اســتفاده کنید. انــرژی منفی قادر نخواهد بــود از طریق این لباس‌ها عبــور کند. با این حال، به یاد داشته باشید که لباس پوشیدن عمدی اســت، با تمایل به محافظت از خودتان از جادوهای بد. اگر شما به طور مداوم بــرخی از بخشی از لبــاس را درون لبــاس بپوشید، اثر محافظتی نخواهد داشت.

بهترین اقدام علیه قصد "سیاه"، ایمان بی‌قید و شرط و پوشیدن یک صلیب است. اگر جریان جریان انــرژی منفی را از یک بیگانه احساس می‌کنیــد، آرامش را حفظ کنیــد، هــوای خــود را به یک پیکــان تنگ قفل کنید و فقط نمــاز بخوانید.

پیامدهای جادوی سیاه

امکانات نیروهای تاریک نامحدود هستند و پیامــدهای این اقــدامات اغلب غــیر قابل پیش بیــنی و وحشــتناک است. فردی که به طرز عجیبی به خود وابسته اســت، احســاس خوشحالی نمی‌کند و از سرگرمیهای الکل، قمــار و مــواد مخدر خسته شده است.

آغــازگر آســیب یا توطئه القا شــده در صــورت بازگشت انرژی منفی نیز رنج می‌برد. بیماری‌های غیر منتظــره به نظر می‌رســد، حــوادث او را تحریک می‌کننــد، اما امــور اضــافه نمی‌کنند. اغلب افــراد به دلیل روابط با جــادوی سیاه، ثروت، پول، طعم و مزه زندگی و سلامتی خــود را از دست می‌دهند.

اما بـــدترین عـــواقب ممنوعیت‌هـــای تاریک ممکن است توسط فرزندان آینـده تجربه شـود. بسـیاری از آن‌ها باید از بیمـاری روانی، افسـردگی، تشـنج و اختلالات عصـبی رنج ببرند. ناهنجاری‌های ژنتیکی، بیماری‌هـای غـیر قابل علاج از کودکان، ناباروری و تنهایی، نتیجه‌ای از افکار بد در جهان تاریکی است.

هنگام تصـمیم به تجدید نظر به جـادوگر سـیاه، شـما باید بدانید که این اقـــدامات می‌تواند عـــواقب وخیم داشـــته باشد و بر خـانواده، سـلامتی و زنـدگی یک فـرد به طـور کلی تاثیر بگذارد. ارتباط با دنیـای شـیطان تنها می‌تواند باعث ناراحتی شود، زندگی دیگران را فلج کند و منجر به مرگ مردم بی‌گناه شود.

در این مقاله:

آداب و رسوم سحر و جادو سیاه قوی، اما سـحر و جـادو بسیار خطرناک، قـادر به انجـام اراده جـادوگر اسـت، اما همیشه به چیزی نیاز دارد. همه آیین‌هـای تاریک الزاما به صدمه می‌رسند، اگر نه به هنرمنـد، و سـپس به دیگـران، بنـابراین لازم است که با چـنین جـادوگری با دقت کـار کنیم.

سـحر و جـادو تاریک توسط همه کسـانی که در چـنین شرایط زندگی خود را پیدا نشده است محکوم شده است زمـانی که درد شـدید و تحقـیر اجـازه نمی‌دهد ما را از اشـتباه اعمـال شـده را فرامـوش کـنیم. شـما می‌توانید خیلی خـوب و بد صـحبت کنیـد، شـما می‌توانید در مـورد اطـــاعت و بخشش صـــحبت کنیـــد، اما همه نمی‌توانند ببخشند و فراموش شوند، بـرخی از جنایـات باید انتقـام

بگیرند. این دقیقا به عنـوان یک وسـیله انتقـام است که اغلب اسـتفاده از سـحر سـیاه است. مـردم تمایل دارند دیگـران را محکـوم کنند اما نمی‌توانند خـود را در جـای دیگـری قـرار دهنـد، نمی‌توانند درد او را تجربه کنند و بنابراین محکوم نمیشوند.

بد و بی‌عـدالتی همیشه در جهـان وجـود داشـت، آن‌ها با دست یک مـرد را در دست داشـتند، و از این رو قـوی‌تر همـواره ضـعیف‌تر به نظر می‌رسـید و به آن‌ها آسـیب می‌رسـاند. بد است تمایل به تکـرار، یک بـار دزد را فراموش کرده، او دوباره دزدی می‌کنـد، اگر او یک قاتل را ببخشـد، او را بکشـند. جنایـات باید مجـازات شـوند و جـادو سـیاه را می‌تـوان مجرمـان را بـرای همه مجـازات کرد.

آن‌چه شما باید در مورد جادوی سیاه بدانید

جادوی سیاه در معرض آسیب قـرار می‌گـیرد و بنـابراین می‌توان آن را فقط به عنـوان یک پاسخ به شر اسـتفاده کرد. فقط در این مـورد شـما بیشـتر یا کمـتر از بـدترین عواقب محافظت خواهید شد.

تصمیم گیری در مورد استفاده از سحر و جادو سیاه باید بسته به شرایط خاص و شرایط آن انجـام شـود. در عین حـال، هنرمند باید همیشه عـواقب احتمـالی را نه فقط برای هدف آیین، بلکه برای خود و نیز عزیزانش بخواند.

اگر جادو به عنـوان یک پاسخ به تجـاوز، فشـار یا نـیروی مورد استفاده قـرار گـیرد، حـتی سـیاهترین کلیت ممکن است عواقب ناگوار و فاجعه بار را برای خواننده نداشته باشد.

بنــابراین، قبل از اســتفاده از این یا آن حکم، در مــورد اهمیت آن فکر کنید و در مورد آن‌چه که در انتها می‌تواند به آن منجر شود.

بازگشت به سحر و جادو سیاه

یک قــدم عقب، یک ضــربه عقب مانــده از انــرژی منفی است که به خواننــده رســمی و یا افــراد نزدیک آن نگــاه می‌کند. بر خلاف نظر موجـود، بـاز گردانـدن همیشه کـار نمی‌کند. اگر اقــدامات شــما مشــروع هســتند، اگر به شرارت پاسخ دهیـد، می‌توانید از هر گونه مشـکل بعـدی جلوگیری کنید. در همان زمان، باید به یـاد داشـته باشـید که برای هر شر شما مجبور به پرداخت یک انـدازه شـرط قابل مقایسه است.

به عنـوان مثـال، اگر فـرد مـورد علاقه خـود را افـزایش دهید، مجرمان باید مجازات شـوند و حـتی با اسـتفاده از سحر و جادو سیاه، عواقب شدیدی نخواهید یافت. با این حال، کلیت باید با دقت انتخاب شود. اگر تصــمیم گرفتید که انتقـام را به قـبر برسـانید، پس شـما خودتـان متعهد خواهید شد، زیرا چنین زنی سزاوار مرگ نیست.

رولبرگ می‌تواند به هر کسی که دوســتش دارید یا حــتی حیوانات خانگی بروید بروید

چگونه برای جلوگیری از عقبگرد در حین مراسم

شایع‌ترین راه برای از بین بردن اثـرات منفی جـادوگری سیاه چـیزی است. با این وجـود، بسـیاری از مبتـدیان به اشتباه فکر می‌کنند که چیزی بر اساس اصل کار می‌کند: "بیشتر، بهتر است." در واقع، این مورد نیست. شما باید

نه تنها آن‌چه را که باید به نیروهـــای بـــالاتر در قـــالب بـــازپرداخت بدهیـــد، بلکه باید بدانید. جـــادوگر باید ارزش بـــازپرداخت را بســـیار محاســـبه کنـــد، به ویـــژه اگر او با شیاطین و ارواح گورستان کار کند. اگر شـما بیش از حد پـــول پـــرداخت می‌کنیـــد، می‌توانید توجه نیروها را جلب کنید که بهتر است هیچ چـیز مشـترک را نداشـته باشـید، مخصوصا اگر آن‌ها با شما ارتباط برقرار می‌کنند.

در بســـیاری از مراسم ســـحر و جـــادو ســـیاه، مقـــدار رسـتگاری بلافاصـله نشـان داده می‌شـود، اگر به منـابع مورد استفاده اعتماد دارید، باید دقیقا همان چیزی را که نشـان داده شـده است و در مقـادیر مشـابه داده شـود. علاوه بر این، سعی کنید یـاد بگیرند که احسـاس کنید که نیروهـایی که در آن کـار می‌کنید از شـما چه می‌خواهند. این خیلی دشوار نیست، اما به تجربه نیاز دارد.

در عین حال، چیزی دور از همه‌چیز است که یک جـــادوگر می‌تواند برای محافظت از خـود انجـام دهد. بـرای ایجـاد امنیت، باید:

حفاظت شخصی را ایجاد کنید

کانال‌هـای بازگشت انـرژی منفی ارسـال شـده را قطع کنید.

هنگام اجرای این مراسم، تمام دسـتورالعمل‌ها را دنبـال کنیـد، زیـرا اشـتباهات جـادوگران است که اغلب بـاعث دلایل پیامدهای مختلفی می‌شوند؛

پنهـان کـردن آثـار این آیین و شکسـتن کانـال ارتبـاط با قربانی.

حفاظت شخصی Mage

حفـاظت شخصی جـادوگر- یک مفهـوم که شـامل تمـام ابزار حفـاظت اسـتفاده شـده توسط جـادوگر است. این وجوه ممکن است به میزان قابل توجهی متفاوت باشـد، بسـته به سـنت که در آن سـازنده کـار می‌کند. در عین حال، برای همه جادوگران تعـدادی از قـوانین وجـود دارد که به شـما امکـان می‌دهد تا از اثـرات منفی جـادو محافظت کنید.

مهمترین چیز این است که انرژی خود را به طـور مـداوم افزایش دهید. حتی قدرتمندترین مراسم جادویی باید به طـور کامل قـدرت تئـاتری را از بین بـبرد، در غـیر این صورت می‌تواند یک هدف آسان برای انرژی منفی باشد.

در این فراینـد، شـما باید به طـور دائم از amulets و charms اسـتفاده کنید که هم‌چـنین در برابر عـواقب منفی محـافظت می‌کند. قبل از انجـام یک مراسم پیچیـده، بهـتر است که خودتـان را به حفـاظت از انـرژی اضافی بسپارید تا خودتان را در موقعیت‌های پیش بیـنی نشده محافظت کنید.

چگونه برای جلوگیری از بازپرداخت

بـرای جلوگـیری از بازگشت انـرژی منفی از هـدف به روش‌هـای مختلف. اغلب، بـرای این اهـداف که شـعبده بازه از ویژگی‌های مانند: آینـه، نمادهـای جـادویی ویـژه، شمع‌های کلیسا، پنتاگرام و بیشتر در روند انجام مراسم استفاده می‌شود. در مورد استفاده از قوی‌ترین آیین‌ها، جادوگر می‌تواند یک عروسک یا یک ولت را بـرای انتقـال یک بازپرسی احتمالی به آن‌ها استفاده کند.

در برخی موارد، جادوگران به جای عروسک‌ها، به عنـوان مثـال، سگ‌ها یا جوجه‌هـا، از موجـودات زنـده اسـتفاده می‌کنند. با این حال، چنین اقداماتی قادرند که حـتی اگر دانش یا تجربه کـافی بـرای انجـام این پروسـهٔ صـحیح نداشته باشند، موجب بروز مشکل بیشتر می‌شود.

این مهم است که بـرای جلوگـیری از بازگشت کـار در مواردی که دشمن شما نـیز با جـادو آشـنا است یا ممکن است از یک جادوگر کمک کند، کار کند.

در این مورد، بلافاصـله پس از جرقه جـادویی، شـما باید فورا کلیه اتصالات و کانال‌های انرژی را با قربـانی قطع کنید، در غیر این صورت جـادوی شـما می‌تواند تشـخیص داده شود و انرژی منفی آن به عقب برگردد.

طلسم عشق سیاه

به عنوان مثال، هنگامی که شما نیاز به استفاده از تمـام ابـزار حفـاظت در برابر رولپـول، شـما می‌توانید یکی از طلسم عشق سیاه و سـفید به نـام "کفش" را. این کلیه قـادر است به طـور کامل اراده قربـانی را مجبـور کند تا برده را از یک مرد بیرون کند.

فراموش نکنید که از پرداخت کردن، انجام مراسم مشابه انجام دهید.

سه شمع سیاه را روشن کنید، بر روی کاغذ بنویسـید آن شـخص را که میخواهید بچرخانید. اکنـون یک عکس از قربـانی را به ورق کاغذ اضـافه کنید (باید چهـره را به وضوح ببینید).

در حال حاضر کفش را روی پاشنه‌های بلند قرار دهید، یک ورق با نام و یک عکس روی زمین قرار دهید. گام به چهره‌ی دوست داشتنی خود را با دست راست خود، با پای چپ خود را روی زانوی خود قرار دهید، شمع موم را در دستان خود بگذارید و شش بار در آتش را بخوانید:

"13 شیطان، 13 برادر از تاریکی. شما به من می‌آیید (نام)، بیرون، من به شما در کسب و کار کمک می‌کنم. در کنار کلبه سواحل شرقی، در وسط آن کلبه هیئت مدیره دروغ می‌گوید، و در زیر آن هیئت مدیره است. گریه غمگین، گریه اشک، نور سفید، او نمی‌داند. شما شیاطین، به آن کلبه بروید، این طرز فکر را پیدا کنید، اما این شخص (نام عاشق) این اشتیاق را پیدا کرد. شما، دلتنگی، به نام (عزیزان) شیرجه می‌خورید، به قلب، سینه، معده، به سر او وارد می‌شوید، رشد می‌کند، در سراسر بدن او، تمام رگ‌ها و استخوان‌ها، تمام خون خود را. پریشانی شما، ملتهب، در قلب (نام عزیزان) خشکی، اما ناله برای من (نام)، زن. شما، آرزو می‌کنید، برده بروند، هر دقیقه از روح او، هر ثانیه سوشی. بله، این درست خواهد آمد. این است. "

پس از آن شمع بر روی میز قرار دهید و منتظر بمانید تا کاملا بسوزد. روز بعد یک تکه کاغذ را با یک نام و یک عکس چند بار بارگذاری کنید؛ کفش چپ خود را در سمت چپ اتاق خواب خود قرار دهید.

این مراسم جادویی باید دقیقا دو روز قبل از شروع ماه جدید انجام شود.

در این مقاله:

جادوی سیاه یک پدیده قوی، اما بسیار جدی و خطرناک است که خواسته‌های جادوگر را برآورده می‌کند، اما همیشه به چیزی نیاز دارد. اقدامات جادوگری سیاه همیشه آسیب می‌رساند، اگر نه به مشتری یا سازنده، سپس به جسم و افراد مرتبط با آن، بنابراین لازم است از این نوع سحر و جادو با احتیاط بسیار استفاده شود.

جادوگری تاریک توسط بسیاری از افراد محکوم می‌شود، به جز کسانی که در وضعیت دشوار زندگی خود قرار می‌گیرند، زمانی که تحقیر و درد شدید اجازه نمی‌دهد که یکی از این صدمات را فراموش کند. بی‌عدالتی و بدی همیشه در جهان بوده و خواهد بود؛ آن‌ها نزدیک به یک فرد هستند، زیرا افراد قوی‌تر اغلب به ضعیفان آسیب می‌رسانند و آسیب می‌رسانند.

اما شرارت باید لزوما انتقام بگیرد، در غیر این صورت می‌تواند دوباره اتفاق بیفتد: اگر شما یک بار دشمن را پشیمان کنید، او عواقب جدیدی را مرتکب خواهد شد، و اگر شما قاتل را ببخشید، او دوباره کشته خواهد شد. همه شرارت باید مجازات شوند، و البته، جادوی تاریک می‌تواند در این امر کمک کند. اما قبل از این‌که برای کمک به جادوگران بروید، باید فکر کنید که نه تنها جادوگر می‌تواند فرد مجرم را مجازات کند.

آن‌چه شما باید در مورد جادو تاریک بدانید

جادوگری سیاه در معرض آسیب قرار می‌گیرد، بنابراین می‌توان آن را در موارد شدید و به عنوان یک پاسخ به شیطانی مورد استفاده قرار داد. تنها در این راه فرد می‌تواند خود را از عواقب خطرناک محافظت کند.

تصمیم گـیری در مـورد این‌که آیا سـحر و جـادو تاریک را اعمـال می‌کنـد، بسـته به شـرایط و شـرایط، باید گرفته شود. علاوه بر این، اگر سازنده تصمیم به انجام یک حکم جادویی داشته باشد، نباید از عـواقب وحشـتناکی نه تنها بـرای هـدف جشـن، بلکه بـرای خـود و خـانواده‌اش نـیز فراموش شود.

اگر جادوگری لازم باشد که به عنوان یک شـمارنده بـرای زور، تجاوز یا فشار مورد اسـتفاده قـرار گـیرد، آن وقت مراسم سیاه، عواقب فاجعه بار و عقبگرد برای مشـتری یا اجرا نخواهد داشت. در هر صـورت، قبل از اعمـال این یا آن مراسم عجیب و غـریب، شـما باید در مـورد امکـان سـنجی آن فکر کنید و این ممکن است در نتیجه نهـایی باشد.

رها کردن در جادوگری تاریک

یک ضـربه زدن به جـادوی سـیاه، ضـربهی برگشـتی از انـرژی منفی نامیـده می‌شـود که عمـدتا به مشـتری یا سازنده رسمی و هم‌چنین بستگان و دوستانش می‌رسد. اعتقاد بر این است که بازنشسـتگی همیشه کـار نمی‌کند و این تنها در صورتی درست است که تمام اقـدامات یک فرد قانونی باشد و به آسیب‌های ناشی از آن پاسخ دهد.

اما در این‌جا نیز مراقب باشید. به عنوان مثال، یک دخـتر یک دوست پسر دارد، مجـرم شـناخته شـده اسـت، اما در این مورد می‌توانید بدون دخالت سحر و جادو اقدام کنید یا یک آیین نور را انتخاب کنید که قـادر به ایجـاد صـدمات زیـادی نخواهد بـود. اگر دخـتر تصـمیم به گـرفتن razluchnitsa به قـبر به عنـوان انتقـام، پس با این او

خــود را متجــاوز، از آن‌جــایی که رقیب ســزاوار مــرگ نیست. در نتیجه، دختر نه تنها رقیب خود را، بلکه خــود و خانواده‌اش را نیز آسیب خواهد دید.

آیا ممکن است در هنگام عذاب جادوگری اجتناب کنید؟

شــایع‌ترین روش حــذف اثــرات منفی جــادوگری تاریک چیزی است. بسیاری از متخصصان مبتدی به اشـتباه فکر می‌کنند چــیزی بر اســاس اصل شــناخته شــده است: "بیشتر، بهتر است."

کارشناســان جــادوگری اســتدلال می‌کنند که ارزش بــازپرداخت باید با دقت تجزیه و تحلیل شــود و محاســبه شــود، به خصــوص اگر کــار با روح قهرمــان یا شــیاطین انجام شود. اگر مشــتری یا ســازنده بیشــتر از آن‌که نیــاز داشــته باشــد، پس با انجــام این کــار او توجه ناخواســته نیروهــای تاریک را جــذب می‌کند که بهــتر است از آن مــراقبت کنند. علاوه بر این، چــیزی تنها محــافظت بــرای مشتری (سازنده) و جــادوگر نیست. بــرای انجــام مراسم جــادوگری به طــور کامل ایمن، باید مراحل زیر را انجــام دهید:

تمام مسیرهای بازگشت انرژی منفی فرســتاده شــده را قطع کنید.

حفاظت از خودتان را ایجاد کنید

به رعایت دقیق دســتورالعمل و قواعد هنگــام انجــام این نــوع آیین، از آن‌جاییکه اشــتباهات اجــرایی اغلب بــاعث دلایل عواقب مختلف خطرناک می‌شود؛

پنهان کردن عواقب اجرای حکم جادویی و قطع ارتباط انرژی با قربانی.

spellcaster حفاظت از خود

برای محافظت از خود در برابر عقب ماندگی، جادوگران با تجربه از روش‌های معمول برای کار خود استفاده می‌کنند. هیچ وسیله خاصی برای حفاظت وجود ندارد؛ هر جادوگر خود را دارد. با این حال، برای همه متخصصان سحر و جادو، تعدادی از قوانین برای محافظت در برابر اثرات جادو کامل وجود دارد. مهم‌ترین و مهم‌ترین قانون- شما نیاز دارید که انرژی خود را به طور مداوم تجمع دهید.

هیچ رؤیایی جادویی نباید تمام توانایی‌های تئاتری را از بین ببرد، در غیر این صورت آن را یک هدف آسان برای انرژی منفی می‌کند. در فرآیند کار جادوئی، توصیه می‌شود که به طور مداوم از جواهرات و طلسم‌ها استفاده کنید که هم‌چنین در برابر عواقب خطرناک محافظت می‌کند. قبل از انجام یک مراسم پیچیده، مکانیک باید برای محافظت از خود و عزیزان خود از موقعیت‌های غیرقابل پیش بینی محافظت کند.

آیا امکان جلوگیری از بازپرداخت وجود دارد؟

شما می‌توانید از باز گرداندن انرژی منفی در هر راهی مناسب جلوگیری کنید. اغلب برای این، جادوگران با تجربه از ویژگی‌های جادویی مانند شمع‌های کلیسا، آینه‌ها، نمادهای جادویی ویژه، پنتاگرام و غیره استفاده می‌کنند.

اگر جادو در حال انجام یک مراسم بسیار قوی باشد، می‌تواند از یک ولت یا یک عروسک به عنوان یک دفاع استفاده کند تا در صورت لزوم اعتصابات احتمالی را به آن‌ها انتقال دهد. گاهی اوقات جادوگران به جای عروسک‌ها، مانند یک مرغ یا سگ، از موجودات زنده استفاده می‌کنند. اما اگر فرد بدون تجربه و دانش خاص تصمیم به استفاده از این روش، چنین قربانی ممکن است عواقب و حتی مشکلات ناخوشایندی را جذب کند.

راه‌هایی برای جلوگیری از بازگشت باید در نظر گرفته شود، به ویژه اگر جادو به دشمن فرستاده می‌شود، که هم‌چنین توانایی‌های جادویی دارد. علاوه بر این، اگر دشمن یک جادوگر باشد، پس از انجام یک جرقه جادویی، لازم است فورا و به طور کامل کانال‌های انرژی و ارتباطات با قربانی را قطع کند؛ در غیر این صورت اقدامات جادوئی شناسایی و انرژی منفی آن‌ها ارسال می‌شود.

یک مثال از جادوگری تاریک

طلسم عاشقانه زیر نمونه‌ای است که لازم است تمام حفاظت فوق را اعمال نماید. برای انجام این مراسم، لازم است 3 شمع رنگ سیاه را روشن کنید، نام قربانی را در یک ورق سفید تمیز بنویسید و یک عکس از شخص را به کاغذ بسپارید.

بعد از آن، دختر باید کفش‌های پاشنه بلند را بپوشاند و یک برگ را با یک عکس روی زمین گذاشت. سپس روی پای خود بایستید و با چپ خود روی زانوی خود ایستاده و شمع کلیسایی را بردارید و متن زیر را 6 بار بگذارید:

"13 برادر، شیطان از تاریکی زمین. همه می‌آیند به من و در کسب و کار من و نه کمک. در سمت جنوب شرقی، کلبه ایستاده است، در وسط آن کلبه، هیئت مدیره خاکستری است، و در زیر آن عزاداری توانا است. گریه و گریه اشک تلخ، نور سفید را نمی‌بیند و نمی‌داند. شما 13 شیاطین هستید، به آن کلبه بروید و سبز ملال‌آور را پیدا کنید و برده‌ای پیدا کنید (نام او). شما یک اسلحه انفجاری و مشت زده هستید که به نام (نام خود) شیرجه می‌خورد، به قلب، شکم، قفسه سینه، به سر او می‌خورد و در سراسر بدن او، تمام استخوان‌ها و رگ‌هایش، در سراسر خون او رشد می‌کند. پریشانی ملتهب در قلب (نام او) نازک و خشک برای من (نام شما). شما، اشتیاق وحشتناک، اجازه ندهید برده خود، هر ثانیه از زمین خود، هر دقیقه از روح خود را. تمام این‌ها باید انجام شود. "

پس از خواندن طلسم سیاه، شمع را بر روی میز قرار دهید و صبر کنید تا کاملا سوخته شود. روز بعد، شما باید چندین بار از کاغذ چند بار بچرخید و کفش چپ آن را در سمت چپ اتاق خواب قرار دهید. این مراسم سیاه را باید 2 روز قبل از ماه کامل انجام داد. این طلسم عاشقانه می‌تواند شخص معشوقه‌ای نابخشودنی را تحریک کند، اما باید یادآوری شود که عشق و احساسات تحمیل شده به این شیوه شادی مطلوب را به ارمغان نمی‌آورد.

چرا آتش داغ است؟

پاسخ این سؤال تعریف خود آتش است. در واقع آتش یک کنش شیمیایی است که خیلی سریع صورت گرفته و تولید نور و گرما می‌کند. فعل و انفعالات شیمیایی متعددی هستند که منجر به بروز آتش می‌گردند. رایج‌ترین و معمولی‌ترین آن‌ها فعل و انفعالات بین اکسیژن و مواد سوختنی است، اگر گرما و نور داده شوند آتش تولید می‌شود. برای روشن کردن آتش سه عامل ضروری است. اول: ماده سوختنی. دوم: اکسیژن ماده سوختنی است. با اکسیژن به سرعت ترکیب می‌شود. هنگامی که چوب می‌سوزد و یا گاز در اجاق روشن می‌شود، این مواد سوختنی به سرعت با اکسیژن هوا ترکیب می‌شوند. عامل سوم گرما است. کاغذ و یا چوبی که در مقابل هوا قرار می‌گیرد آتش نمی‌گیرد. معمولا کبریتی لازم است که آتش را روشن نماید. و هنگامی که کاغذ به اندازه کافی گرم می‌شود، اکسیژن می‌تواند سریع و راحت با آن ترکیب شود و آن‌گاه است که شعله‌های آتش کاغذ را می‌بینیم. هر سوختنی درجه حرارت اشتعال خاص خود را دارد که به نام درجه حرارت اشتعال یا نقطه اشتعال نامیده می‌شود. حال اگر تصور کنید که یک تکه چوب با کمک شعله آتش به حد اشتعال برسد، می‌بینید که چوب آتش نمی‌گیرد. دلیل این امر این است که اکسیژن به خودی خود با چوب ترکیب نمی‌گردد بلکه حرارت است که سبب می‌شود سطح خارجی چوب تجزیه شده و تبدیل به گاز شود. و همانطور که حرارت افزایش می‌یابد، به سرعت ذرات گاز و اکسیژن در فضا افزوده می‌شود. و تحت این

شـرایط است که ذرات گـاز و اکسـیژن سـریع و راحت با هم ترکیب می‌شوند و ما حرارت و نـور متصـاعد شـده و شعله‌های آتش را می‌بیـنیم. در بعضی از سـوختن‌ها هیچ گونه نـوری متصـاعد نمی‌شـود و اگر مـاده سـوختنی با اکسیژن به طور آهسته ترکیب شود فقط گرما احسـاس می‌شود. این وضعیت را به هنگام زنگ زدن آهن می‌توان مشـاهده نمـود. زنگ زدن در حقیقت یک نـوع سـوختن است و این سـوختن به حـدی آهسـته و آرام صـورت می‌گیرد که حتی حـرارت و گرمـای متصـاعد شـده را هم نمی‌توان احساس کـرد. آتش نتیجه سـوختن و یا احـتراق سریع است. در احتراق گرما و نور با هم تولید می‌شوند.

چرا از شنیدن صدای ضبط شده خود متنفریم؟

در طول روز همه مقدار قابل توجهی حرف می‌زنیم و هیچ چیز غیرعادی‌ای حس نمی‌کنیم. پس چرا وقتی که صدای ضبط شده‌مان را می‌شنویم، همه‌چیز برای‌مان غیرعادی می‌شود؟ و چرا چنین موقعیتی به هنگام شنیدن صدای ما برای بقیه پیش نمی‌آید؟

این سوال پاسخی ساده دارد: صدایی که ما از خودمان می‌شنویم، با چیزی که دیگران می‌شوند یکسان نیست. این چیزی‌ست که دکتر پِیل کوهن (Dr. Yale Cohen) مدیر مرکز علمی شنوایی در دانشکده‌ی داروسازی دانشگاه پنسیلوانیا در این باره گفته است.

به گفته‌ی او «صدایی که ما از فایل یا نوار ضبط‌شده می‌شنویم صدای واقعی‌ای ماست.»

در سر ما استخوان‌های کوچکی به نام Ossicle وجود دارد که در گوش میانی قرار دارند. وظیفه‌ی این استخوان‌ها، ایجاد اختلاف بین صدای خودتان و چیزی که دیگران می‌شوند است. بدین‌ترتیب امکان بازشناسی صدای خودتان به وجود خواهد آمد. این استخوان‌ها، کلید پردازش صداهای اطراف و حذف انها هستند. لرزش‌های اضافه‌ی پرده‌ی گوش توسط این استخوان‌ها خنثی می‌شود و لرزش‌ها برای پردازش به بخش حلزونی گوش می‌رود. در بخش حلزونی گوش انرژی جنبشی حاصل از صداهای اطراف ما به انرژی الکتریکی تبدیل می‌شود تا مغز امکان شنیدن صداها را برای ما مهیا کند.

آگاهی از صداهای اطـراف به شـکلی که سـلول‌های مغز امکــان پــردازش و ارتبــاط در خصــوص آن‌ها را داشــته باشند، هدایت نامیده می‌شود و این همــان چیزی‌ست که ما آن را صدا -و نه نـویز- می‌نـامیم. پـردازش اصـوات از طریق استخوان‌های ossicles، انتقال استخوانی نامیده می‌شــود و زمــانی اتفــاق می‌افتد که هــوای اطــراف گوش‌های شما به واسـطه‌ی امـواج صـوتی به حـرکت در می‌آید. به این خــاطر است که زمــانی که شــما حــرف می‌زنیــد، مغز با کمک انتقــال اصــوات امکــان پــردازش الکتریکی اطلاعات دریـافتی را دارد و حس شـنیدن صـدا را برای ما ایجاد می‌کند.

لرزش استخوان‌های گوش می‌تواند با هر ارتعاش صوتی نــیز اتفــاق بیفتد. اما صــدای خــود ما همیشه بلنــدتر از چیزی‌ست که از بیرون می‌شـنویم. دلیل آن هم نـزدیکی دهان و گوش‌هاست و همین عامل بـاعث حـرکت بیشـتر استخوان‌های گوش می‌شـود. این مسـاله بـاعث درهم و برهم شـدن اصـوات می‌شـود و در نـتیجه‌ی آن ما صـدای خود را متفاوت از آن‌چه واقعا باید باشد می‌شـنویم. پس در زمان شنیدن صدای خود تصـوری متفـاوت از آن‌چه به صورت عادی می‌شنویم خواهیم داشت.

اما چـرا ما باید به هنگـام حـرف زدن صـدای خودمـان را متفــاوت بشــنویم. کــوهن معتقد است که افــراد فکر می‌کنند صدای خود را می‌شناسند و انتظار شنیدن همان چــیزی را دارند که در حافظه‌شــان وجــود دارد و ســراغ دارند.

تحقیقات متعدد نشان می‌دهد افراد تلاش می‌کنند صدای خود را طوری دستخوش تغییر کنند که بین صدای واقعی

و ضبط‌شده‌شـــان -از نظر خودشـــان- یکپـــارچگی ایجـــاد شود. به اعتقاد کوهن این مساله باعث می‌شود افراد به هنگام صـحبت در برابر میکروفـون به صـورت ناخودآگـاه متفاوت از حالت عادی صحبت کنند. او اضـافه می‌کند که زمینه‌ی درک افــراد از آن‌چه آن‌ها در مــورد صــدای خــود می‌شناسند، دلیلی است که عامل ایجاد تغییر نوع صـدا و صحبت کردن به هنگام ضبط صداشان می‌شود.

کوهن در ادامه برای ایجاد درک بهتر این مساله در قالب یک مثال می‌گوید، تصور کنید شما برای شش ماه خود را در آینه نبینید. پس از این دوره اگر پرخوری کرده و دچار افزایش وزن شوید و ناگهـان دربرابر آینه ظـاهر شـوید، قطعا شگفت‌زده خواهید شد.

در حالی که افراد به صورت کلی درک درسـتی از صـدای خــود دارنــد، تغیــیر صــدای آن‌ها نــیز ممکن است بــرای خودشان دستخوش تغییر شود. افراد، بسته به تغیــیراتی که در اطراف‌شان اتفاق می‌افتـد، تمایل به ایجـاد تغیـیر انـدک در صـدای خـود در موقعیت‌هـای اجتمـاعی مختلف دارند.

سـایر فاکتورهـای مـوثر بر نـوع صـدا نـیز در این پروسه دخیل هستند. برای مثـال لهجه‌ها قـابلیت یادگرفته‌شـدن دارند و مربیان و متخصصان گفتاردرمان‌گر هم می‌توانند روی سرعت حرف‌زدن افرادی که تند حرف می‌زنند، کـار کنند تا روند صحبت کردن این افراد را بهبود بخشند.

اما آهنگ صدا و ریتم حـرف زدن شـما هم بر این مسـاله موثر است. احتمالا شـما آهنگ صـدای خـود را بر اسـاس

محل زندگی و آن‌چه تجربه کرده‌اید فرا گرفته‌اید و تغییر آن احتمالا بسیار سخت و پیچیده خواهد بود.

و زمانی که صدای ضبط شده‌ی شما به نظر سایر افراد هم ناخوشایند است، اگر شما به طور معمول صدای ضبط شده‌ی خود را شنیده باشید، احتمالا به صدای ضبط‌شده‌تان عادت کرده‌اید و متوجه تغییرات صدای خود و نسخه‌ی ضبط‌شده‌ی آن نخواهید شد. هر چند که در این مواقع هم صدای ضبط‌شده تفاوت‌هایی با صدایی دارد که می‌شنوید، اما این تفاوت و عکس‌العمل‌تان در قبال آن چندان جدی نیست.

در کل، مغز نقشی اساسی در قبال فیلتر کردن، پردازش و یکپارچه‌سازی اصوات دارد.

برای مثال به این فکر کنید که مشغول گوش کردن صدای یک گروه موسیقی به صورت زنده هستید. به طور معمول یک نوازنده‌ی گیتار، یک درامر و یک خواننده در صحنه هستند که هر یک صدای ساز یا خودشان را به گوش شما می‌رسانند. اما بسیاری از افراد با شناسایی اصوات و همگام‌سازی آن با اعضای گروه موسیقی مشکلی ندارند و به خوبی از پس این کار برمی‌آیند.

در واقع اصوات در مغز ما به صورت کاملا مجزا شناسایی و پردازش می‌شوند و این قدرت جادویی مغز ما در مواجهه با این مساله است.

چرا فضا سیاه و تاریک است؟

با وجود خورشید و ستاره‌های نورانی دیگر، فضا پر از نور است، پس چرا ما همیشه آن را تاریک و سیاه رنگ می‌بینیم؟ جّو زمین به علت ترکیب مولکول‌های تشکیل دهنده‌اش بخش آبی از طیف نور خورشید را بیشتر پخش می‌کند و همین امر موجب می‌شود آسمان در طول روز به رنگ آبی و بسیار روشن دیده شود. از طرف دیگر شدت نور خورشید به حدی است که پخش‌شدگی زیاد این نور در جّو موجب رنگ باختن ستاره‌های کم‌نور در برابر نور خورشید می‌شود.

rings نمایی از حلقه‌های زحل در مقابل سیاهی و تاریکی فضا. اعتبار عکس: موسسه علوم NASA / JPL

ما رنگ‌ها را به این دلیل میبینیم که نور به چشم ما باز می تابد. اگر شیئی بتواند طیف‌های مختلف نور را بازبتاباند، آن‌را سفید می‌بینیم. زمانیکه رنگ‌های مختلف را میبینیم، این امر بدین دلیل است که فقط بخشی از طیف نور قابل رویت بازتابانده می شود و باقی بوسیله شیئ مورد نظر جذب می‌شوند.

بر روی زمین، این پدیده دلیل آبی بودن آسمان و سفیدی ابرها است. هر کدام از این‌ها رنگ منحصربفرد خود را دارند و آن هم به دلیل نحوه پراکنده شدن و بازتاب نور توسط مولکول‌های موجود در هوا است. این پدیده در فضا رخ نمیدهد زیرا فضا یک خلا کامل است و تنها چیزی که می‌تواند بدون واسطه از آن عبور کند نور است. نور به طور طبیعی مسیری مستقیم را طی می کند، بنابراین اگر بوسیله جرم‌هایی مانند سیاره‌ها و

قمرها بازتابانـده نشـود به سـادگی توسط فضا "جـذب" میشود. البته در این‌جا جـذب شـدن بـدین معناست که به سوی چشم‌های ما بازتابانده نمی شود.

این مسـاله هم‌چـنین توضـیح می دهد که چـرا میتـوانیم سحابی‌ها که باید توده‌های گـاز غیرقابل رویت باشـند را ببینیم. ما نمی توانیم هوایی که در جلوی مان قـرار دارد را ببینیم، درست است؟ دلیل این قضـیه این است که در سـحابی‌ها و کهکشـان‌ها، گازها و گـرد و غبـار نـور ستارگان نزدیک آن‌ها را بازتـاب می دهند بنـابراین آن‌ها بـرای ما قابل رویت میشـوند. البته اگر به یک سـحابی وارد شوید گازها مانند زمانی که از آن فاصله دارید دیده نمی شوند.

تـاریکی نشـان دهنـده نبـود نـور نیست. فضا پر از نـور ستارگانی مانند خورشید است، ولی از آن‌جایی که چشم مسـیر حـرکت نـور را نمی‌بیند و در فضا هیچ چـیز، حـتی مولکول‌هـای هـوا هم وجـود نـدارد و خلا حـاکم مطلق است، نور بازتـاب نمی‌کند و در نتیجه ما فضا را تاریک و سیاه می‌بینیم. در پایان، فضا برای ادراک ما سیاه است، زیرا سـحابی‌هـای انـدکی وجـود دارند که می‌توانند مانند اتمسـفر ما بر روی زمین نـور را پراکنـده کنند یا بازتـاب دهند. به این دلیل که نـور در خطی مسـتقیم حـرکت می کند به نظر میرسد که توسط خلا و فضـای تهی جـذب می شود در غیر اینصورت فضا شبیه به آسـمان زمین به نظر می رسید.

روح چه کسانی پس از مرگ به چاه «برهوت» می‌رود؟

یکی از مباحثی که در ارتباط با عالم برزخ مطـرح اسـت، برهوت است.برهوت مانند وادی السلام که جایگـاه ارواح مومنین است.جایگاه ارواح کفار، مشرکین و منافقین در برهوت است.

برهوت در سرزمین حَضْرَمَوت در جنوب یمن، قـرار دارد؛ در آن چاه، مارهای سـیاه، عقرب‌هـا، جغـدها و حیوانـات وحشی آن قدر فراوان‌اند که کسی قدرت عبـور از آن را ندارد.

معرفی برهوت

برای معرفی برهـوت از زبـان معصـومین که صـدیق‌ترین مردمانند استفاده میکنیم.

1- مرحوم شیخ کلینی در کافی به نقل از حضرت صادق (ع) آورده است:

... عن ابی عبدالله (ع) عن آبائه علیهم السلام قال:قال امیر المومنین (ع):شر ماء علی وجه الارض، ماء برهـوت و هو الذی بحضرموت ترده‌هام الکفار 1

بدترین آب‌های روی زمین آبی است که در برهــوت است و آن در بیابـان حضـرموت واقع اسـت، ارواح کفـار را به آن‌جا می‌برند.

2- و نـیز در همـان کتـاب به نقل از حضـرت صـادق (ع) آورده است:

... عن ابی عبدالله (ع) قــال:قــال رســول الله (ص):... خیر ماء علی وجه الارض ماء زمزم، و شر مــاء علی وجه

الارض ماء برهوت، و هو وادی بحضـرموت یـرد علیه‌هـام الکفار و صداهم2

رسـول خـدا (ص) فرمـود:بهـترین آبهـای روی زمین آب زمــزم، و بــدترین آبهــا، آب برهــوت است که در بیابــان حضرموت واقع شده و ارواح کفار با بدن‌های مثالی خود به آن‌جا منتقل می‌شوند.

3- مرحوم مجلسی (ره) به نقل از شیخ کلیـنی در بحـار الانوار از حضرت صادق (ع) آورده است که فرمود:

... عن ابی عبدالله (ع) قال:ان من واء الیمن وادیا یقال له:وادی برهوت، و لایجاور ذلک الوادی الاالحیـات السـود و البوم من الطیر، فی ذلک الوادی بئر یقال لها:بلهـوت، یغـدی ویـراح الیها بـارواح المشـرکین، یسـقون من مـاء الصدید...3

امام صادق (ع) فرموده است:پشت یمن بیابانی است که به آن وادی حضـــرموت می‌گوینـــد، در این بیابـــان از جانداران به جز مارهای سیاه و جغد، موجود زنده دیگـری یافت نمی‌شود. سپس فرمود:در این بیابان چــاهی است که به آن بلهوت می‌گویند، این بیابان محل سکونت ارواح مشرکین است، آن‌ها به آن چــاه رفت و آمد می‌کنند و از آب آن چاه که مانند چرک و خون است می‌آشامند.

4- باز مرحوم کلینی به نقل از ضـریس کناسی از امـام باقر (ع)آورده است:

... و آن لله نــارا فی المشــرق خلقها لیســکنها ارواح الکفـــار و یـــاکلون من زقومها و یشـــربون من حمیمها لیلهم، فـــاذا طلع الفجرهـــاجت الی واد بـــالیمن یقـــال

له:برهوت، اشد حرا من نیران الدنیا، کانوا فیها یتلاقون، ویتعارفون، فاذا کان المساء عادوا الی النـار فهم کـذلک الی یوم القیامه 4

خداوند در مشرق زمین جهنمی دارد بــرای این‌که شب‌ها ارواح کفــار را از وادی برهــوت به آن‌جا منتقل کند و از زقـوم و حمیم5 آن به آن‌ها بخوراند و چـون فجر طلـوع کند ارواح آن‌ها را دوبـــاره به وادی برهـــوت که در یمن است کوچ می‌دهد داغی آن بیابـان از آتشـهای دنیا داغ‌تر است.ارواح کفار در آن بیابان همدیگر را ملاقات می‌کنند و یک‌دیگر را می‌شناسند و چون شب شود دوباره خداوند آن‌ها به همــان جهنم بر می‌گرداند و این کــار تا بر پــائی قیامت ادامه دارد.

عکس چاه برهوت

چاه عجیب و وحشتناک برهوت

آن‌چه از چهار حدیث فوق استفاده شد عبارتند از:

الف برهـــوت روی همین زمین است خصوصا که جملاتی از قبیل بـــــدترین آب روی زمین، پشت یمن بیابـــــانی است...، وادی حضرموت بر این مدعا دلالت دارد.

ب سرزمینی که برهوت در آن قـرار دارد، بیابـانی خشک و شن زاری است که به جز مارهـــای ســـیاه و آن مـــرغ معروف به جغد که در عرف مردم، به مرغ شوم معــروف است جنبـده دیگـری وجـود نـدارد، این بیابـان در جزیـره العرب (یمن فعلی) است.

ج همانگونه که طلـوع و غـروب خورشـید بـرای مومـنین مشـــهود است و مســکن شب و روز آن‌ها تفــاوت دارد،

برای کفار که پس از مرگ به برهوت می‌روند نیز طلوع و غروب خورشید مشهود است، شب در جایگاه مخصوصی در آتش هستند و روز به همان بیابان برهوت باز گردانیده می‌شوند.

د- همان گونه که گفتیم:اهل ایمان در عالم برزخ در بهشتند و از نعمت‌های آن استفاده می‌کنند، کفار نیز در برهوت که یکی از درکات جهنم است از زقوم و حمیم آن می‌خورند و از داغی و عذاب آن معذب می‌شوند.

در کتب لغت و تفسیر در مورد برهوت چنین آمده است

1- مرحوم شیخ فخر الدین طریحی در کتاب مجمع البحرین آورده است:برهوت، واد فی حضرموت، فیه بئر یتصاعد منها لهیب الاسفلت مع صوت الغلیان وریح کریهه، واشتهر عنها، ارواح الکفار تجتمع فی هذه البئر و تصبح فی الیل من الالم قائله:یا دومه 6

برهوت بیابانی است در حضرموت و در آن چاهی است که از آن گازهای متعفن و بدبو فوران می‌کند، مشهور است که ارواح کفار در آن بیابان اجتماع می‌کنند و از شدت ناراحتی فریاد می‌زنند و در تب و تابند.

2- فرید و جدی در دائره المعارف خود آورده است:

حضرموت:اقلیم من جزیرت العرب علی شاطی بحر عمان، قلیله الزرع و الخیرات، امارتها فی ید شیوخ قبائلها و مدنها المشهوره:تریم، قصیر ویروم، فی شمال حضرموت صحراء الاحقاف بسهوبها المشهوره بالوعوثه حتی انه لایطا قدم حتی تغور فی الرمال

لنعومتهـــا، فیختفی فیها الرجل کما یختفی فی لجه من الماء 7

حضرموت قسمتی از جزیره العرب در کنار دریـای عمـان است، بهره‌های کشـاورزی در آن سـرزمین انـدک اسـت، ریاست اداره آن در دست شـــیوخ قبیله‌هـــای آن اســـت، شـهرهای معـروف و مشـهور آن تـریم، قصـیر و یـروم می‌باشد. در شمال آن بیابـان وسـیع احقـاف اسـت، راه رفتن در آن به قـــدری مشـــکل است که به علت وجـــود شن‌های نرم فراوان حـتی برداشـتن یک قـدم هم ممکن نیست و همان گونه که انسـان در دریا غـرق می‌شـود در شنهای این بیابان نیز مفقود می‌گردد.

احقـاف به بیابـان بسـیار وسـیعی می‌گویند که شن‌های بادی فـراوانی همه آن‌را احاطه کـرده باشد. آیه بیست و یکم از سـوره احقـاف نـیز در مـورد همین بیابـان اسـت، قوم عـاد در همین بیابـان گرفتـار آمدند. پس برهـوت در همـان بیابـان معـروف به احقـاف واقع در حضـرموت در کشور یمن است. (انسان و عالم برزخ، محمد مظاهری)

برهوت

چاه وحشتناک برهوت

اگر به روایـــاتی که از اهل بیت(علیهم الســـلام) رســـیده است، دقت کنیم خواهیم دید آن بزرگواران بیان کرده‌اند ارواح همه مومـنین در یک مکـان و ارواح همه کـافران و معانـــدین نـــیز در یک مکـــان جمع خواهند شـــد؛ یعـــنی هر کجای عالم مومنی بمیرد، روح او به آن ســـرزمین منتقل می‌شـــود، و هر کجـــای عـــالم، کـــافر و دشـــمن اهل

بیت(علیهم السلام) بمیرد، روحش به سرزمینی که مخصوص کفار و گناه کاران است برده می‌شود.

از این روایات- که تعداد آن‌ها کم هم نیست- استفاده می‌شود ارواح مؤمنان در «وادی السّلام» و ارواح کافران و معاندان در «بَرَهُوت» جمع خواهند شد؛ «وادی السلام» همان طور که علامه مجلسی(رحمه الله علیه) نیز بیان کرده است، مکانی است بین کوفه و نجف،[1] که همه ارواح مومنین در هر کجا که باشند در آن مکان جمع می‌شوند؛ امام صادق(علیه السلام) در این باره فرمودند:«هیچ بنده مومنی در شرق عالم یا در غرب آن نیست که بمیرد، مگر این که خداوند متعال روح او را به «وادی السلام» می‌آورد».[2]

در حدیث دیگری نقل شده شخصی به حضرت عرض کرد برادرم در بغداد است و می‌ترسم همان‌جا بمیرد، امام صادق(علیه السلام) فرمودند:ترسی نداشته باش؛ زیرا خداوند متعال ارواح مومنین را در «وادی السلام» جمع می‌کند و لو این که در شرق عالم یا در غرب آن باشند. راوی می‌گوید:پرسیدم «وادی السلام» کجاست؟ حضرت فرمودند:«پشت کوفه است».[3]

«برهوت» نیز نام یک چاه عمیقی است در «حَضْرَموت» که کسی قدرت پایین رفتن از آن و رسیدن به قعر آن را ندارد. در حدیث از حضرت امیرالمؤمنین امام علی (علیه السّلام) وارد شده است که فرمودند:«بدترین چاه در روی زمین، برهوت است».[4] «برهوت» در سرزمین «حَضْرَمَوت» در جنوب یمن، قرار دارد؛ در آن چاه، مارهای سیاه، عقرب‌ها، جغدها و حیوانات وحشی آن قدر فراوان‌اند که کسی قدرت عبور از آن را ندارد، هم

چـنین دارای گرمـای سـوزانی است که یک دقیقه از آن قابل تحمل نیست.[5]

امـام صـادق(علیه السـلام) در توصـیف «برهـوت» فرمودند:«در پشت یمن یک وادی است که به آن برهـوت گفته می‌شـود، و در آن‌جا سـکونت نـدارد مگر مارهـای سیاه و جغد؛ در آن‌جا چاهی است به نام «بَلَهوت» که هر صبح و شام ارواح مشـرکین را به آن‌جا می‌برند تا از آبی که چون فلز گداخته گـرم و چـون چـرک مخلـوط شـده با خون است، بیاشامند».[6]

بنابراین؛ با توجه به این روایات، همه مومنان و شـیعیان راستین ائمه اطهار(علیهم السلام) در هر کجـای عـالم و از هر نوعی که باشند عرب، فارس، آمریکـایی، اروپـایی و... زمـانی که از دنیا برونـد، روحشـان در کنـار هم جمع شـده و در یک مکـان خواهند بـود. هم چـنین است حـال کفار و مشرکین و معاندین و طغیان گـران؛ یعـنی در هر کجای عالم که باشند، همه در یک مکـان، جمع شـده و در عذاب خدا خواهند بود.

برهوت

چاه عجیب و وحشتناک برهوت

برهوت

بیابان برهوت

برهوت

چاه برهوت

منابع:

[1]. بحارالأنوار، ج 97، ص ر234

[2]. همان.

[3]. الکافی، ج 3، ص ر244

[4]. همان، صر246

[5]. معاد شناسی، ج3، ص:ر271

[6]. الکافی، ج8، ر261

چطور انسان در فضا پیر می‌شود؟

زمـــــانی که این افـــــراد به زمین بازگردنـــــد، کمی از هم‌سن‌های خـود جوانـتر خواهند بـود. اما نمی‌تـوان این خصوصیت فضا را سرچشمه جـوانی و جـاودانگی دانست زیرا اگر کسی به این قصد بخواهد 6 ماه در فضا زندگی کند، نتیجه 6 مـاه تحمل شـرایط دشـوار زنـدگی در تنها 0.007 ثانیه عمر انسـان را افـزایش خواهد داد،آنهم به نسبت عمر هم سن و سالی در زمین.

اما نکته اصلی دربـاره روند سـالخوردگی در فضا تفـاوت زیادی با آن‌چه در بالا گفته شد دارد. برای توضیح بیشـتر بهتر است با روند سالخوردگی برروی زمین آغـاز کـنیم. تا زمـــانی که دانشـــمندان بتوانند راه‌هـــایی را بـــرای نـامیرایی انسـان بیابنـد، انسـان‌ها با بـالارفتن سن وارد روند سـالخوردگی می‌شـوند، رونـدی که معمـولا شـامل پوکی اسـتخوان، سـختی عـروق خـونی، نـاتوانی کنـترل ادرار، پوسـیدگی دنـدان، ضـعف بینـایی و چین و چـروک پوست صورت است.

بـــاوجود این‌که بـــرروی زمین انســـان‌ها پس از گذشت چندین‌دهه متوجه آغـــاز این نشـــانه‌های ســـالخوردگی می‌شوند، انسان‌هایی که در فضا اقـامت دارند بـرخی از این نشانه‌ها را با سرعتی بیشتر از دیگران در بـدن خـود مشـاهده می‌کنند. البته اکـثر این نشـانه‌ها با بازگشت به زمین از بین می‌روند اما ممکن است بـــــــرخی از آن‌ها دائمی شوند.

نبود نـیروی گـرانش در فضا اصـلی‌ترین عامل بـروز این اختلالات زودرس است. گـــــرانش یکی از مهم‌تـــــرین

نیروهای زمینی است که برزندگی انسان‌ها اثرگذار است و بر روی بیشتر سیستم‌های بدن انسان نقشی ایمن کننده دارد. برای مثال با افزایش سن، ماهیچه‌های بدن انسان تحلیل رفته و تحرک آن‌ها کاهش پیدا می‌کند. ماهیچه‌های بدن فضانوردان در نبود نیروی گرانش در فضا واکنشی مشابه از خود نشان می‌دهند زیرا این ماهشچه‌ها در فضا به ندرت مورد استفاده قرار می‌گیرند و از این رو است که فضانوردانی که قرار است برای مدت طولانی در فضا اقامت داشته‌باشند از ماشین‌های ورزشی ویژه‌ای برای کاهش اثر خلاء برروی ماهیچه‌های‌شان استفاده می‌کنند.

استخوان‌های بدن نیز تحت تاثیر روندی مشابه قرار می‌گیرند. ساکنان زمین پس از پاگذاشتن به دوره سنی خاصی دچار تحلیل تراکم استخوان می‌شوند، این میزان تحلیل سالانه درحدود یک تا دو درصد است، درحالی که ساکنان فضا به صورت ماهانه با این میزان کاهش تراکم استخوان مواجه می‌شوند، به این دلیل که اسکلت‌بندی فضانوردان نیاز به تحمل هیچ وزنی ندارد،از این رو استخوان‌ها ساخت سلول‌های جدید استخوانی را متوقف کرده و میزان جذب استخوان‌های کهنه را افزایش می‌دهد. خوشبختانه این اثر بی‌وزنی با بازگشت به زمین و استراحت و بازتوانی وارونه شده و به حالت اولیه خود بازمی‌گردد.

فضانوردان باوجود این‌که طی اقامت 6 ماه خود می‌توانند 0.007 ثانیه به عمر خود بیافزایند،اما برخی از نشانه‌های پیری زودهنگام به سراغ آن‌ها آمده و می‌تواند زندگی معمولی آن‌ها مختل سازد. محققان درحال

مطالعه بـرروی این روند هسـتند تا دریابند چـرا در فضا چنین تغییراتی در بدن فضـانوردان رخ می‌دهند و چگونه می‌توان مانع از بروز این تغیـیرات شد. این اطلاعـات نه تنها می‌توانند روند سفرهای فضـایی را بهبـود ببخشـند، بلکه می‌توانند زنـدگی سـاده‌تری را بـرروی زمین بـرای انسان‌ها فراهم آورند.

چشم سوم (باز شدن- خطرات باز شدن- نحوه بستن)

چشم سوم، یک مفهوم متافیزیکی است و مربوط به چاکرای ششم یا آجنا می‌باشد که می‌گویند بین دو ابرو و مقداری بالاتر از آن قرار دارد. اندازه آن تقریبا به اندازه یک لوبیا است و تاثیرات آن بر روح و دانش و خودآگاهی درونی و بیرونی می‌باشد. افراد بسیاری تلاش می‌کنند با فعال کردن یا به اصطلاح باز کردن این چاکرا به نیروی آن دست یابند هم‌چنین افرادی در تلاش‌اند تا بخاطر مضرات باز بودن این چشم آن‌را ببندند.

ویژگی‌های چشم سوم

چشم سوم یا چشم بصیرت به شخص کمک می‌کند تا نسبت به چیزهایی که دیگران درک نمی‌کنند، حساس باشد. فرد ممکن است چیزهایی را درک کند که پیش ازین درکشان برای او ممکن نبود. درک شهودی شخص بسیار قوی‌تر از دیگر افراد می‌شود. فردی که دارای چشم سوم باز و فعال است ممکن است بتواند با موجودات ماوراءالطبیعه ارتباط برقرار کند. بسیاری از افراد معتقدند که چنین شخصی به فضایی میان ارگانیک بودن و غیر ارگانیک بودن می‌رود.

7 نشانه باز شدن چشم سوم

همواره درباره قدرتی پنهان درمغز انسان شنیده ایم، به خصوص قدرتی که در غده‌ای کوچک در میانه آن یعنی غده «پینه آل» نهفته است. این غده مخروطی شکل با خوردن غذاهای پروسس شده و استفاده از خمیردندان

و آب حـاوی فلورایـد، سـخت و آهکی می‌شـود. در بـاره نحوه از میـان بـردن سـختی این غـده و بـاز کـردن مرکز انرژی منطبق با آن، یعنی چـاکرای «آجنا» یا چشم سـوم که بسیار از آن خـواهیم گفت. درحـال حاضر بیاید بیـنیم علائم اصـلی یک چشم سـوم بـاز شـده و یا درحـال بـاز شدن چیست.

فشار میان ابروها

احســـاس یک نبض در میـــان سر. فشـــاری که می‌تواند بسیار شدید و قدرتمند باشد گویی که چیزی واقعا به آن ناحیه فشـــار می‌آورد. این موضـــوع هنگـــامی که چشم سومتان در حـال بـاز شـدن و یا گسـترش اسـت، بسـیار معمولی و نرمال است.

تغییر در رژیم غذایی

شـــما دربـــاره غـــذایی که می‌خورید آگـــاه‌تر شـــده اید. با اطلاعاتی که بدست آورده‌ایـد، تلاش می‌کنید از آن غـده، سختی زدایی کرده وبه سرزمین شگفتی‌ها قدم بگذارید. علاوه بر آن حساسـیت شـما نسـبت به سـموم افـزایش یافته و حالا دیگر می‌دانید که غـذا انـرژی است و بـدنبال چیزی هستید که واقعا شما را تغذیه و نیرومند کرده و نه این‌که ضـعیف تـان کند. پس از مـدتی می‌توانید ارتعـاش آن‌چه را می‌خورید احســـاس کنید و بـــدنتان شـــما را وادارخواهد کـرد بـرخی از مـواد را از رژیم غـذایی خـود حذف کنید. گـوارش و تغذیه بـرای سـفر معنـوی و بـرای سلامت فیزیکی و بدن‌های انرژی تان بسیاراهمیت دارد.

آن سوی دوگانگی را دیدن

این دقیقا کـاری است که این چـاکرا انجـام می‌دهـد؛ به شـما تـوان دیـدن یگـانگی در همه‌چـیزرا می‌دهد. تـوان دسترسی به وضـعیت‌های بـالاتر آگـاهی و ابعـاد دیگر را می‌دهد؛ این‌که میان شما و دیگران، میـان مشـاهده گر و مشاهده شونده، میان فرد و جمع، میان خالق و مخلـوق، هیچ تفاوتی نیست. این موضـوع در طی مـراحلی اتفـاق می‌افتد و معمولا با باز شدن و گسـترش چـاکرای تـاجی همراه است. زمـانی که با بـدن و تجربه‌های‌تـان شـناخته می‌شـوید، نـاگزیر خـود را از بـدنهای دیگر جـدا حس می‌کنید. اما وقتی با چیزی نامحسوس تـر، با آگـاهی که خود زندگی است و به شکل‌های گوناگون ظهور می‌یابد، شناخته شوید، خود را همچون هـرکس و هر چـیز دیگـری تجربه می‌کنید. می‌بینیـد، حس می‌کنید و بـالاتر از آن «می‌دانید» که با دیگران یکی هستید و این چیزی بیش از اعتقاد داشتن به آن است.

تغیر در الگوهای فکری

شما بیدار شـده‌اید و فکرکـردن مثل سـابق، دیگربرایتـان کارساز نیست. آغاز می‌کنید به گونه‌ای دیگر فکر کـردن. روش‌های قدیمی تفکـر، دیگر نمی‌توانند واقعیت زنـدگی شـما پس از بیـداری باشـند. شـروع می‌کنید به برنامه ریـزی و پاکسـازی ذهن تـان که می‌تواند بازتـاب زنـدگی پربارتری باشد. در مراحل اولیه، اجتمـاع و رسـانه‌ها زیر سوال می‌روند. سپس شروع می‌کنید به پرسیدن در باره زنـدگی و جسـتجوی پاسخ‌ها بـدون پـذیرش کورکورانه آن‌چه به شـما آموخته‌اند. یک فرایند درونی در جهت تحـول ذهـنی و برنامه ریـزی مجـدد آغـاز می‌شـود؛

آموزه‌های کهنه را حذف کرده و آن‌ها را باحقایقی تازه یافته جایگزین می‌کنید.

ذهن تان باز شده و گسترش می‌یابد

دقت و تمرکز افزایش می‌یابد. ذهن روشن می‌شود. افکارتان دیگرهویت شما را نمی‌سازند و فقط وسیله‌ای می‌شوند برای آفرینش. شما براحتی مفاهیم بسیار پیچیده را درک می‌کنید، بخصوص وقتی که با هدایت روح، به حقایق برتر فکر می‌کنید. ارتباط سریع‌تر اتفاق می‌افتد به طوری که قبلا هرگز تجربه نکرده بودید. «رابرت مونرو» که برای برون فکنی‌های ستاره‌ای‌اش شهرت دارد، آن را اینگونه توصیف می‌کند: «گلوله‌ای از افکار که در ذهن منفجر می‌شود». ارتباط، بدون کلام و توسط بسته‌های انرژی ارسال شده به ذهن، برقرار می‌شود. این اطلاعات انرژتیک درکسری از ثانیه دریافت و ادراک می‌شوند. اطلاعاتی که اگر نوشته شوند حاوی جمله‌های فراوانی خواهند بود.

قدرت‌های روحی به کار می‌افتند

تله پاتی بسیار معمول و شایع است اما نه آنطور که در فیلم‌های علمی- تخیلی دیده ایم. روشن بینی، روشن شنوایی، روشن احساسی، احساس از راه دور، ادراک فراحسی (ESP)ـ و مانند آن‌ها. الهامات، دیگر فقط یک حس» محسوب نمی‌شوند بلکه وسیله‌ای هستند برای کار کردن با سطوح بالاتر آگاهی. همزمانی‌ها پشت سرهم اتفاق می‌افتند و شما در می‌یابید که آن‌ها روش ارتباط کائنات با ما هستند.

می توانید فراسوی هر چیز را ببینید

می توانید آن ســـــــــوی برچسب‌ها را ببینید. می‌توانید براحتی همه روش‌های اجتماع بـرای برنامه ریـزی کـردن ما را تشخیص دهید. «حراج»ها عالی هستند اما هم‌چنین به معنـــــای آنند که: «مصـــــرف کنید». «رای دادن حق شماست» یعنی: «اطاعت کنید و پـیرو سیسـتم باشـید». زمان‌هایی پیش می‌آید که اخبــار را تماشا می‌کنید اما نه آن‌چه گفته می‌شـود، بلکه آن‌چه را سـعی دارند به شـما القا کنند.

درمی یابید که در هرچیز آمـوزه‌ای نهفته است. پرنـدگان می‌گویند که می‌توانید پرواز کنید و رها باشید. سـتاره‌ها عظمت جهـان را یـادآور می‌شـوند. خورشـید می‌گوید که بـدون نـور هیچ هسـتید. درخت می‌گوید بی‌آب و خـاک و نور نمی‌تـوان بسر بـرد. می‌آموزید که همه‌چـیز در عـالم هستی به هم وابسته و با هم در ارتباط‌اند. زبـان پنهـان طـبیعت و زنـدگی را فـرا می‌گیرید. همه‌چـیز زنـده‌تر و آگاه‌تر می‌شود، همه‌چیز با شما سخن می‌گوید و ارتبـاط برقرار می‌کند، بویژه توسط فرکانس و انرژی.

خطرات باز شدن چشم سوم

با بــاز شــدن چشم ســوم ممکن است صــداهای بســیار شــدیدی بشــنوید که در انتهــای شب تشــدید می‌شــوند. بــدلیل این صـــداهای جیغ مانند ممکن است دیگر نتوانید بخوابید.

باز شدن چشم سوم، تاثیرات بسـیاری بر افـراد خـانواده دارد، ممکن است باعث شود تغذیه خانواده مختل شـود و دچــار مشــکلات روحی شــوند. هم‌چــنین بــدلیل کشش انـرژی، ممکن است بخصـوص هنگـامی که با فـرد دارای

چشم سوم باز صحبت می‌کنند دچار ضعف و خوابآلودگی شوند.

نحوه بستن چشم سوم

بستن چشم سوم، برخلاف باز کردن آن عملی بسیار سخت و زمان بر است. شخصی که مایل است چشم سوم خود را ببندد ممکن است هرگز موفق به این کار نشود. علاوه بر این که روش درست و اطلاعات زیادی درباره نحوه بستن چشم سوم وجود ندارد، اکثر راه‌های موجود یا باعث بدتر شدن وضع می‌شوند یا این‌که هرگز موفقیت آمیز نیستند.

بهترین کار برای دور بودن از مضراتی که باز شدن این چشم در بر دارد این است که هرگز تحت تاثیر تبلیغات کذب فواید بسیار آن قرار نگیرید و به سمت آن نروید. زیرا بسیاری از افرادی که سعی در باز کردن این چشم دارند و میخواهند از مزیت‌های آن بهره مند شوند هرگز موفق نمی‌شوند. اگر احیانا توانسته‌اید چشم سوم خود را باز کنید و اکنون می‌خواهید آن را دوباره ببندید، بهترین راه یاری گرفتن از نماز و دعا و روزه است، زیرا این موارد از جمله مواردی هستند که به عقیده تمامی افرادی که باز شدن چشم سوم را تجربه کرده‌اند سبب بهبود تاثیرات و کم شدن تاثیرات و مضرات این چشم می‌شوند.

چرخش بادها

باد (ریح و جمع آن ریـاح) یکی از پدیـدهای طـبیعی است که در قرآن کـریم از آن فـراوان یـاد شـده است. در این میـان، تعبـیر «تصـریف الریـاح» که در آیه 164 سـوره مبارکه بقره و هم‌چنین آیه 5 سـوره مبارکه جاثیه آمـده است به ادعـای بـرخی مفسـرین و دانشـمندان علـوم قـرآنی نـاظر به حـرکت گردشی بـاد می‌باشد که در پژوهش‌هـای علمی، توسط دانشـمندان عصر حاضر مطرح شده است.

از همین رو در این پـژوهش با تمرکز بر روی فعل تصـریف و ریشه آن «ص- ر- ف» و بررسی تـرکیب «تصـریف الریـاح» تلاش خـواهیم کـرد به این سـئوال که «آیا از عبـارت تصـریف الریـاح می‌تـوان مسـئله گـردش بادها را مطابق با آن‌چه در یافته‌هـای علمی حاصل شـده است اسـتنباط کـرد یا خـیر؟» پاسخ قـانع کننـده‌ای ارائه نماییم.

فصل اول: یافته‌های قرآنی

صرف در کتب لغت

صرف در لغت به معنـای بازگردانـدن چـیزی از حـالتی به حـالت دیگر و تبـدیلش به چـیز دیگر (راغب اصـفهانی، 1412ق: 482)ـ و یا بازگردانـدن شـیء از صـورتش (ابن منظـور، 1414ق: ج9، 190)ـ بیـان شـده است. دلالت اصلی این ریشه بر بازگرداندن چیزی دانسته شـده است (مصـطفوی،1360ش: ج6، 231)ـ و این بازگردانـدن

می‌تواند بصورت مطلق باشد و یا از حـالی به حـال دیگر (قرشی، 1371ش: ج4، 79)

علاوه بر ذکر معنای ریشه صرف، معنای عبـارت تصـریف الریـاح نـیز در بـرخی از کتب لغت آمـده است. تغیـیر و دگرگـونی بـاد از حـالی به حـال دیگر (راغب اصـفهانی، 1412ق: 483 /ـ فراهیـدی، 1410ق: ج7، 109)ـ و نـیز تغیـــیر جهت آن (ابن منظـــور، 1414ق: ج9، 190)ـــ از معانی ذکر شده است.

کاربردهای قرآنی ریشه ی«صرف»

مشـتقات ریشه‌ی «صـرف» مجموعا در 29 آیه‌ی قـرآن بکـار رفته است. آیه 164 سـوره مبارکه بقـره و آیه 5 سوره مبارکه جاثیه، تصریف آمده است که اضـافه شـدن آن به ریاح و معنای آن موضوع اصـلی سـخن خواهد بـود که در بخش‌های بعدی به تفصیل به آن خواهیم پرداخت.

در این بخش با بررسی دیگر مشـــتقات ریشه‌ی صـــرف، نهایتا معانی قرآنی آن رابیان خواهیم کرد.

آیه 152 سـوره مبارکه آل عمـران: وَ لَقَـدْ صَـدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ إِذْ تَحُسُّونَهُمْ بِإِذْنِـهِ حَتَّى إِذا فَشِـلْتُمْ وَ تَنـازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَ عَصَيْتُمْ مِنْ بَعْدِ ما أَراكُمْ ما تُحِبُّونَ مِنْكُمْ مَنْ يُريـدُ الدُّنْيا وَ مِنْكُمْ مَنْ يُريدُ الْآخِـرَةَ ثُمَّ صَـرَفَكُمْ عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ وَ لَقَدْ عَفا عَنْكُمْ وَ اللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنينَ.[i]

شـــأن نـــزول این آیه وقـــایع جنگ احد است که طی آن پـــیروزی اولیه مســـلمانان به خـــاطر عـــدم توجه به رهنمودهای پیـامبر اکـرم (ص) در ادامه کـار، به شکست تبدیل شد.

در مـورد عبـارت صَـرَفَكُمْ عَنْهُمْ در آخر آیه و این‌که چـرا خداوند انصراف مسلمین را به خود نسبت داده است چند وجه وجود دارد(طبرسی ،1360: ج4، 297)

وجه اول: مؤمنـان دو دسـته بودند یک دسـته آنـان که در فـرار از معرکه جنگ گناهکـار بودند.دسـته دوم آنـان که گناهکـار نبودند زیـرا پس از شکست و فـرار مسـلمین انـدک بودند و بـاذن خـدا بـرای حفظ جـان انصـراف و بازگشت از جنگ نمودند زیرا خداوند واجب کـرده بـود که در برابر دویست کـافر اگر لا اقل صد نفر بودند ایستادگی کنند و چون بکمتر از این مقـدار رسـیده بودند وجوب ایستادگی برداشـته شد و خداوند این دو دسـته را چـنین بیـان می‌کند که شـما را بازگردانید (یعـنی عـده‌ای قلیل از شـما را پس از فـرار اکـثر اجـازه رفتن داد) از شما عفو فرمود (یعنی کسانی که در ابتدا فـرار کردند و یا جا خالی نمودند)

وجه دوم: نصـرت را از شـما برداشت و شـما را بخـود واگـذار کـرد به سـبب این‌که با امر پیغمـبر مخـالفت ورزیدید و در نتیجه شکست خوردید و منهزم شدید.

وجه سوم: خداوند شما را امر نکرد که بلا فاصله دوبـاره به مشـرکین حمله کنید تا شـما را بوسـیله مظـاهرت و پشت گرمی و انعام و تخفیف دادن بر شما امتحان کند.

آیه 16 سوره مبارکه انعام: مَنْ یُصْـرَفْ عَنْـهُ یَوْمَئِذٍ فَقَـدْ رَحِمَهُ وَ ذلِکَ الْفَوْزُ الْمُبین

آیه به این مسـئله اشـاره دارد که خطر عـذاب خداونـد، متوجّه همه‌ی انسان‌هاست و نجات از عـذاب الهی، لطف ویـژه می‌طلبد و تنها رحم الهی قهر او را برمی‌گرداند.

(قرائتی ،1383: ج3، 221)۔ در واقع در روز قیامت هر کس که از عذاب خدا درامان باشد و عذاب از او گردانیده شود، معلـوم می‌شـود خـدا به او رحم کـرده است. قابل ذکر است منظور از این گروه، گناهکارانی هســتند که در اثر توبه و یا شــفاعت، عــذاب قیــامت از آن‌ها برداشــته می‌شــود و این نشــانه آن است که خــدا بر آن‌ها رحمت آورده و رسیدن به این مرحله، خود رسـتگاری و پـیروزی آشکاری است. (جعفری، ج3، 337)

آیه 46 سـوره مبارکه انعـام: قُـلْ أَ رَأَيْتُمْ إِنْ أَخَـذَ اللَّهُ سَمْعَكُمْ وَ أَبْصارَكُمْ وَ خَتَمَ عَلى قُلُوبِكُمْ مَنْ إِلـهٌ غَيْـرُ اللَّهِ يَأْتيكُمْ بِهِ انْظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآياتِ ثُمَّ هُمْ يَصْدِفُون

قـرآن کـریم به منظـور هـدایت و راهنمـایی انسـان از شیوه‌های گوناگونی استفاده می‌کند که بیــان سرگذشت اقـــوام گذشـــته، یـــادآوری نعمت‌هـــای الهی از جمله‌ی آن‌هاست.

جـالب این‌جاست که خـود قـرآن نـیز به این گونـاگونی شیوه‌های بیـانش تصـریح دارد. با بررسی آیـات می‌تـوان این تصریح را در عباراتی چون «نُصَرِّفُ الْآياتِ»، «صَرَّفْنا في هذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ»، «صَـرَّفْنا فی هـذَا الْقُـرْآنِ لِيَذَّكَّرُوا»، «صَرَّفْنَا الْآياتِ» مشاهده کرد.

در بیان منظور هر یک از عبارات فـوق می‌تـوان نظـرات مشابهی را در کتب تفسیری مشـاهده کـرد. مکـرر بیـان کردن آیـات و امثـال و گونـاگونی آن‌هـا، بیـان معـانی به طرق مختلف- بطوریکه خداوند گاهی آیـات و دلائل خـود را از نظر مقدمات عقلی، گاهی از لحـاظ راغب نمـودن، یا ترسانیدن، گـاهی به آگـاه نمـودن از احـوال گذشـتگان

بیان می‌کند -. (نووی جاوی،1417ق: ج1، 319؛ قاسمی، 1418ق: ج4،362؛ ابن عجیبه،1419ق: ج2، 119؛ ابن عاشور، ج6، 106؛ اندلسی، 142ق: ج4، 517؛ نخجوانی، 1999م: ج1، 219)ـ و هم‌چنین گرداندن آیات و نازل کردن آن تا افق افکار مردم (طباطبایی، 1374:ـ ج7، 131)ـ مواردی هستند که مفسران به آن‌ها اشاره کرده‌اند.

آیه 146 سوره مبارکه اعراف: سَأَصْرِفُ عَنْ آیاتِیَ الَّذینَ یَتَکَبَّرُونَ فِی الْأَرْضِ بِغَیْرِ الْحَقِّ وَ إِنْ یَرَوْا کُلَّ آیَةٍ لا یُؤْمِنُوا بِها وَ إِنْ یَرَوْا سَبیلَ الرُّشْدِ لا یَتَّخِذُوهُ سَبیلاً وَ إِنْ یَرَوْا سَبیلَ الغَیِّ یَتَّخِذُوهُ سَبیلاً ذلِکَ بِأَنَّهُمْ کَذَّبُوا بِآیاتِنا وَ کانُوا عَنْها غافِلینَ

طبق این آیه خداوند متعال «سَأَصْرِفُ عَنْ آیاتِیَ» را مجازات متکبران در دنیا اعلام می‌کند.

طبق آن‌چه در مورد سوم مطرح شد می‌توان تصریف الآیات را نعمتی از جانب پروردگار دانست که به وسیله آن موجبات تذکر و دوری از غفلت برای انسان فراهم می‌شود. اما در این آیه گویی خداوند متعال متکبران را از این نعمت محروم می‌سازد.

در تبیین عبارت مورد نظر، احتمالاتی بیان شده است. برای نمونه خداوند متکبران را از کسب عزت و احترام به وسیله آیاتش محروم می‌سازد (طبرسی،1360: ج10، 53)، خداوند متکبران را از ایمان به آیاتش دور می‌کند (قرشی، 1377ش: ج3، 506)ـ و هم‌چنین قدرت فهم قرآن را نیز از آنان می‌گیرد(تستری،1423ق: ج1، 67).

با توجه به آن‌چه بیان شد می‌فهمیم تکبر ورزیدن موجب محرومیت‌هایی می‌شود که متواضعان دچار آن‌ها نیستند.

آیه 127 سوره مبارکه توبه: وَ إِذا ما أُنْـزِلَتْ سُـورَةٌ نَظَـرَ بَعْضُهُمْ إِلى بَعْضٍ هَلْ يَراكُمْ مِنْ أَحَـدٍ ثُمَّ انْصَـرَفُوا صَـرَفَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لا يَفْقَهُونَ

این آیه بیانگر و صفی از اوصاف منافقان است که چـون سوره‌ای نـازل می‌شد و از وضع آنـان خـبر می‌داد قهـرا چهره شان تغییر می‌کرد و بی‌آن‌که متنبه شوند]از تـرس رسوایی[ازمحضر پیامبر(ص) متفرق می‌شـدند (قرشـی، 1377ش: ج3، 338).

در این آیه دو فعل از ریشه صـــــــرف وجـــــــود دارد. «انصـرفوا» به عمل منافقـان که مجلس پیـامبر (ص) را در حـال خشم و غضب تـرک می‌کردند و از آن‌جا روی بر می‌گردانیدند، اشاره دارد. (ریاضـی،1372ش:ج6، 295) و«صَـــرَفَ اللَّهُ» اشـــاره به این دارد که خداوند به جهت آن‌که منافقین مـردمی هسـتند که به حـرف حق تـوجهی نمی‌کنند، دلهای‌شان را از فـرا گـرفتن و دریـافتن آیـات خـــویش و ایمـــان به آن بـــرمی گرداند.(طباطبـــایی، 1374ش،ج9،561)

آیه 47 سـوره مبارکه اعـراف: وَ إِذا صُـرِفَتْ أَبْصـارُهُمْ تِلْقـاءَ أَصْـحابِ النَّارِ قـالُوا رَبَّنا لا تَجْعَلْنا مَـعَ الْقَـوْمِ الظَّالِمينَ

آیه در وصف اصحاب اعراف است. هنگامیکه نگاهشان به جهنمیان می‌افتد و]از شدت کراهت[به سرعت نگاه خـود را برمی گردانند. هم‌چنین در بیان علت استفاده از تعبیر صـرفت به صـیغه مجهـول باید گفت که چشـمهای آن‌ها

بـدون اختیـار برگردانیـده شـده، و بعنـوان دیـدن و نظر نبوده است.(مصطفوی،1380ش: ج8،363)

آیه 32 سوره مبارکه یونس: فَذلِکُمُ اللَّهُ رَبُّکُمُ الْحَـقُّ فَما ذا بَعْدَ الْحَقِّ إِلاَّ الضَّلالُ فَأَنَّی تُصْرَفُونَ

آیه 6 ســوره مبارکه زمر: خَلَقَکُمْ مِنْ نَفْسٍ واحِــدَةٍ ثُمَّ جَعَـلَ مِنْها زَوْجَها وَ أَنْـزَلَ لَکُمْ مِنَ الْأَنْعـامِ ثَمانِیَـةَ أَزْواجٍ یَخْلُقُکُمْ فی بُطُــونِ أُمَّهــاتِکُمْ خَلْقــاً مِنْ بَعْــدِ خَلْــقٍ فی ظُلُماتٍ ثَلاثٍ ذلِکُمُ اللَّهُ رَبُّکُمْ لَهُ الْمُلْکُ لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ فَـأَنَّی تُصْرَفُونَ

آیه 69 سوره مبارکه غـافر: أَ لَمْ تَـرَ إِلَی الَّذینَ یُجـادِلُونَ فی آیاتِ اللَّهِ أَنَّی یُصْرَفُونَ

در سه آیه اخــیر ســئوال از چــرایی بازگردانیــده شــدن عده‌ای خاص از حق بسوی باطل است؟

آیه 8 سوره مبارکه هـود: وَ لَئِنْ أَخَّرْنا عَنْهُمُ الْعَـذابَ إِلی أُمَّةٍ مَعْــدُودَةٍ لَیَقُــولُنَّ ما یَحْبِسُــهُ أَلا یَــوْمَ یَــأْتیهِمْ لَیْسَ مَصْرُوفاً عَنْهُمْ وَ حاقَ بِهِمْ ما کانُوا بِهِ یَسْتَهْزِؤُنَ

این آیه به عـذاب خداوند اشـاره داردکه هرگـاه فـرا رسد هیچ احــدی را تــوان دفع آن نیست (حســینی شــیرازی، 1423ق، ج1، 234)ـ و تغییر و تحویلش غـیر ممکن است (سبزواری نجفی،1419ق: ج1،227)ـ و نیز از آنان هرگز برنخواهد گشت (طباطبایی، 1374ش: ج10،230)

آیه 24 سوره مبارکه یوسف(ع): وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِها لَـوْ لا أَنْ رَأی بُرْهـانَ رَبِّهِ کَـذلِکَ لِنَصْـرِفَ عَنْـهُ السُّــوءَ وَ الْفَحْشاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبادِنَا الْمُخْلَصینَ

آیه 33 سوره مبارکه یوسف(ع): قالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَیَّ مِمَّا یَدْعُونَنی إِلَیْهِ وَ إِلاَّ تَصْرِفْ عَنِّی کَیْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَیْهِنَّ وَ أَکُنْ مِنَ الْجاهِلینَ

آیه 34 سوره مبارکه یوسف (ع): فَاسْتَجابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ کَیْدَهُنَّ إِنَّهُ هُوَ السَّمیعُ الْعَلیمُ

افعال از ریشه صرف در سه آیه اخیر که همگی از آیات سوره مبارکه یوسف می‌باشند ،حامل معنای مشابهی هستند.

برگرداندن و دور کردن بدی و سوء همان معنایی است که باتوجه به آیات می‌توان فهمید.

آیه 43 سوره مبارکه نور: أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ یُزْجی سَحاباً ثُمَّ یُؤَلِّفُ بَیْنَهُ ثُمَّ یَجْعَلُهُ رُکاماً فَتَرَی الْوَدْقَ یَخْرُجُ مِنْ خِلالِهِ وَ یُنَزِّلُ مِنَ السَّماءِ مِنْ جِبالٍ فیها مِنْ بَرَدٍ فَیُصیبُ بِهِ مَنْ یَشاءُ وَ یَصْرِفُهُ عَنْ مَنْ یَشاءُ یَکادُ سَنا بَرْقِهِ یَذْهَبُ بِالْأَبْصارِ

آیه شریفه در بخش نخست به نعمت باران اشاره می‌کند و در ادامه به پدیده تگرگ و آثار آن می‌پردازد. این‌که خداوند است که تگرگ را بر مزارع و درختان فرود می‌آورد تا آن‌ها را]به جهت عذاب قوم ستمگر[ضایع سازد. هم‌چنین تنها اوست که می‌تواند این عذاب را برگرداند و از مردمان دور سازد.

آیه 29 سوره مبارکه احقاف: وَ إِذْ صَرَفْنا إِلَیْکَ نَفَراً مِنَ الْجِنِّ یَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ فَلَمَّا حَضَرُوهُ قالُوا أَنْصِتُوا فَلَمَّا قُضِیَ وَلَّوْا إِلی قَوْمِهِمْ مُنْذِرینَ

این آیه پـیرامون ایمـان آوردن گـروهی از طائفه جن به پیامبر اسلام (ص) و کتاب آسمانی ایشان آمده اسـت، تا این حقیقت را بر مشـــرکان مکه بـــازگو کند که چگونه طائفه به ظـاهر دور افتـاده جن، به این پیـامبری که از انس است و از میـان شـما برخاسـته ایمـان آوردند ولی شما هم‌چنان بر کفر اصرار می‌ورزید و به مخالفت خـود ادامه می‌دهید. (مکارم شیرازی،1374ش: ج21، 367)

تعبـیر صَـرَفْنا إِلَیْـکَ در آیه اشـاره به این دارد که خداوند جنیان را بسوی پیامبر بگرداند و آنان را به طرف او میل داد (حسـینی شـاه عبـدالعظیمی،1363ش: ج12، 90). زیرا جنیان قبل از ظهور اسلام از طریق اسـتراق سـمع بر اخبـار آسـمان گـوش می‌دادند(مکـارم شـیرازی، 1374ش: ج21، 368)، اما با آمـدن اسـلام خداوند حـال سابق آنان را اینچنین دگرگون ساخت.(صـادقی تهـرانی، 1365: ج64،27)

آیه 50 سـوره مبارکه فرقـان: وَ لَقَـدْ صَـرَّفْناهُ بَیْنَهُمْ لِیَذَّکَّرُوا فَأَبی أَکْثَرُ النَّاسِ إِلاَّ کُفُوراً

برای تبیین جمله‌ی صَرَّفْناهُ لازم است تا آیـات قبل از آن را متذکر شویم.

وَ هُوَ الَّذِی أَرْسَـلَ الرِّیَـاحَ بُشْـرَا بَینْ یَـدَیْ رَحْمَتِـهِ وَ أَنزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا(48)ـ لِّنُحْیِ بِهِ بَلْـدَةً مَّیْتًا وَ نُسْـقِیَهُ مِمَّا خَلَقْنَا أَنْعَمًا وَ أَنَاسیَّ کَثِیرًا (49)

بسیاری از مفسران مرجع ضمیر «هُ» در صَـرَّفْناهُ را مَـاء یعنی باران دانسـته‌اند (بـرای نمونه: طوسی ،ج7، 494؛ طبرسی، 1372ش: ج7، 271؛ طباطبـایی، 1374ش: ج 15،314)ـ برخی نیز سخن گفتن قرآن (صَـرَّفْنا القَـول)

از پدیده‌ی نزول باران(زمخشری، 1407ق: ج3، 285). و حتی«الرِّیَاحَ» را بعنوان مرجع ضمیر معرفی کرده‌اند (رشیدالدین میبدی،1371ش:ج7،48). اما به نظر می‌رسد با توجه به سیاق آیات قول اول قوی‌تر باشد. لذا با پذیرش قول نخست می‌توان میان بحث آیه اخیر و «تَصْریفِ الرِّیاح» ارتباط تنگاتنگی مشاهده کرد. از این‌رو تلاش خواهد شد با تفصیل بیشتری به نظرات تفسیری مفسران ذیل این آیه بپردازیم.

مقاتل بن سلیمان منظور از صَرَّفْناهُ را اینچنین بیان می‌کند:«أحیانا مرة بهذا البلد و مرة ببلد آخر» (1423: ج 3، 237). طبرسی نیز در تفسیر خود معنایی مشابه با مقاتل اما به شکل تفصیلی‌تر را ذکر می‌کند:«صرفنا المطر بینهم یدور فی جهات الأرض و قیل قسمناه بینهم یعنی المطر فلا یدوم علی مکان فیهلک و لا ینقطع عن مکان فیهلک و یزید لقوم و ینقص لآخرین علی حسب المصلح» (1372ش:ج7،271)

نکات مطرح شده توسط طبرسی در بسیاری از تفاسیر دیگر نیز قابل مشاهد است. برای نمونه در تفاسیری همچون التبیان فی تفسیر القرآن (طوسی، ج7، 497)، المیزان فی تفسیر القرآن(طباطبایی، 1374ش: ج15، 315)، احسن الحدیث (قرشی،1377ش: ج7، 305)، منهج الصادقین فی الزام المخالفین (کاشانی،1336ش: ج6، 364).

نظر ابن عاشور نیز از آن جهت که توجه خاص به معنای ریشه‌ی «صرف» دارد، قابل توجه است. وی در در التحریر و التنویر (ج24، 242). اینچنین می‌نویسد:«و

التصـریف: التغیـیر و المـراد هنا تغیـیر أحـوال المـاء، أی مقادیره و مواقعه»

در پایـان این بخش با جمع بنـدی مطـالب فـوق، معـانی ریشه صرف را بیان می‌کنیم:

ملاحظه می‌شود که افعال ریشه صرف به دو شـکل کلی در آیات بکار رفته‌اند.

اول: با حرف اضافه

حرف اضافه «عن»: در این حالت «صرف عن» به معنـای «دفع عن» می‌باشد.

حرف اضافه «إِلَی»: در این حالت «صرف إِلَی» به معنای «اقبل إِلَی» یا «توّجه إِلَی» می‌باشد.

دوم: بدون حرف اضافه

برای این دسته از آیات نـیز می‌تـوان تقسـیم بنـدی ارائه داد:

مجموعه‌ی «نُصَرِّفُ الْآیاتِ»، «صَرَّفْنا فی هذَا الْقُرْآنِ مِنْ کُلِّ مَثَلٍ»، «صَـرَّفْنا فی هـذَا الْقُـرْآنِ لِیَـذَّکَّرُوا»، «صَـرَّفْنَا الْآیاتِ».

با اســتفاده از این عبــارات، قــرآن کــریم بر مکــرر و گونــاگون بــودن شــیوه‌های تبلغی خــود، آن هم به جهت تذکر و یادآوری انسان تاکید دارد.

مجموعه‌ی «أَنَّی تُصْرَفُونَ / یُصْرَفُونَ».این عبارت سئوال از چـرایی بازگردانـده شـدن عـده‌ای از حق بسـوی باطل است.در این تعبــیر معنــای ریشه صــرف به خــوبی قابل

درک است.هم‌چنین این تفسیر را می‌توان بـرای عبـارت «انْصَرَفُوا صَرَفَ اللّٰهُ» صادق دانست.

تعبیر«صُرِفَتْ أَبْصارُهُمْ». در این عبارت برگردانده شـدن نگـاه مـدنظر است. در واقع بواسـطه این تعبـیر ارائه معنـایی مـدنظر است که هرگز در فعلی همچـون «نظر» وجود ندارد.

مجموعه «تَصْریفِ الرِّیاحِ» و «صَرَّفْناهُ = صَـرَّفْنا المَـاء». در این آیات موضوع سخن، پدیده‌های بـاد و بـاران است. اما به راستی از اشتراک ریشه صـرف در این دو تعبـیر و هم‌چـنین ارتبـاط تنگاتنگ پدیـده بـاد و بـاران در جهـان خلقت چه معنایی را می‌توان برداشت کـرد؟ آیا با فـرض این‌که تصریف الریاح ناظر به یـافته‌ی علمی گـردش بـاد باشد می‌توان چنین گفت که:

«گردش باد، گردش ابرها را به دنبال دارد و گردش ابرها نیز، گردش باران را باعث خواهد شد؟»

نظر مفسرین قرآن در باره «تصریف الریاح»

در این بخش جهت آشـنایی با آراء مفسـران قـرون مختلف پیرامون تصریف الریاح، مطـالب برگرفته از کتب تفسیری ایشان را ذیل آیه 167 سوره مبارکه بقره بیان می‌کنیم.

مقاتل بن سلیمان در تفسیر خـود می‌نویسد: « تَصْـرِیفِ الرِّیـاحِ فی العـذاب و الرحمة» (1423:ـ ج1، 154).ـ اما فـراء که هم عصر مقاتل است می‌گوید: «تـأتی مـرّة جنوبـا، و مـرّة شـمالا، و قبـولا، و دبـورا. فـذلک تصـریفها»(ج1،97).ـ همـانطور که ملاحظه می‌شـود

منظور از تصریف الریاح جهات مختلف باد دانسته شده است. از آن‌جایی که این نظر بین مفسران بسیار شایع است، به بعضی از آن‌ها اشاره می‌شود:

جامع البیان فی تفسیر القرآن (طبری، 1412ق:ج2، 39و40)، احکام القرآن (جصاص،1405:ـ ج1، 129)، مجمع البیان فی تفسیر القران (طبرسی، 1372ش، ج 1، 451)، البحر المحیط فی التفسیر (اندلسی، 1420ق: ج2، 81).

برخی مفسران در تفسیر تصریف الریاح گویا اهتمام بیشتری به معنای لغوی تصریف داشته‌اند و مفاهیمی چون تغییر حال و دگرگونی از صورتی به صورت دیگر که در معنای ریشه صرف وجود دارد را لحاظ داشته‌اند. برای نمونه زمخشری می‌نویسد: «وَ تَصْرِیفِ الرِّیاحِ فی مهابها: قبولا، و دبورا، و جنوبا، و شمالا. و فی أحوالها: حارّة، و باردة، و عاصفة، و لینة، و عقما، و لواقح. و قیل تارة بالرحمة، و تارة بالعذاب»(1407:ـ ج1، 210و 211).ـ در اتبیان فی تفسیر غریب القرآن نیز آمده است: «تَصْرِیفِ الرِّیاحِ: تحویلها من حال إلی حال جنوبا و شمالا و دبورا و صبا و سائر أجناسها» (ابن‌هائم، 1423:ـــ ج1، 99).ـــ در منهج الصادقین فی الزام المخالفین می‌خوانیم: «تصریف الرّیاح در گردانیدن بادهای متنوعه از قبول و دبور و جنوب و شمال در هر جهتی که محل هبوب آنست و یا در تقلب احوال آن از حرارة و برودت و عصف و لین و عقم و لقاح و یا در رحمت و عذاب» (کاشانی، 1336ش: ج1، 356)

نکته قابل توجه، استفاده از واژه‌ی «گردانیدن» در بیان معنای تصریف است که در اکثر تفاسیر فارسی قدیم و

جدید قابل مشاهده است. برای نمونه درتفاسیر قرن پنجم همچون تاج التراجم فی تفسیر القرآن للاعاجم (اسفراینی: 1375ش: ج1، 176)ـ و تفسیر سورآبادی (سورآبادی،1380ش: ج1، 144)، در تفاسیر قرن ششم همچون کشف الأسرار و عدة الأبرار (رشیدالدین میبدی، 1371ش: ج1، 434)ـ و روض الجنان و روح الجنان فی تفسیرالقرآن (ابولفتوح رازی، 1408ق: ج2،272)ـ این لفظ بکار رفته است.

اما به عصر حاضر که نزدیک می‌شویم ملاحظه می‌گردد مفسران، علاوه بر اشاره به نکات بیان شده در تفاسیر قدیمی، مطالبی را ذیل تفسیر تصریف الریاح می‌افزایند که گویا از یافته‌های علمی جدید که پیرامون بادها مطرح شده است ناشی می‌شود. برای مثال در آلا الرحمن فی تفسیر القرآن آمده است: «وَ تَصْرِیفِ الرِّیاحِ التی یسمونها استوائیة و قطبیة و موسمیة و تجاریة» (بلاغی نجفی، 1420: ج1، 143و144)ـ ملاحظه می‌شود به جای استفاده از تعابیری چون جهات شمالی و جنوبی، از استوایی و قطبی استفاده شده است.

در المیزان فی تفسیر القرآن بطور واضح از یافته‌های علمی جدید در خلال بحث تفسیری خود استفاده می‌کند.در بخشی از این تفسیر می‌خوانیم: «تصریف بادها به معنای آن است که بادها را بوسیله عوامل طبیعی و مختلف از اینطرف به آن طرف بگرداند، مهم‌ترین آن عوامل این است که اشعه نور که از چشمه نور (یعنی آفتاب) بیرون می‌شود و در هنگام عبور از هوا بخاطر سرعت بسیار تولید حرارت می‌کند در نتیجه هوا بخاطر حرارت، حجمش زیادتر و وزنش کمتر

می‌شود و نمی‌تواند هوای سردی را که بـالای آن است و یا مجاور آن قرار دارد، بدوش بکشد، لا جرم هـوای سـرد داخل در هـوای گـرم شـده بشـدت آن را کنـار می‌زند و هوای گرم قهرا بر خلاف جریان هـوای سـرد بحـرکت در می‌آید و این جریـان همـان است که ما نـامش را بـاد می‌گذاریم»(طباطبایی، 1374: ج1، 609 و 610)

اما در میان تفاسیر جدید، تفسیری که بیشترین اشـارات را به مسـئله حـرکت گردشی بـاد دارد احسن الحـدیث است. در این تفسیر معنای تصریف الریاح اینچـنین بیـان شده است:«وزش بـاد بطـور دائـره اسـت، هـوای سـطح دریا از پـائین وارد خشـکی و هـوای خشـکی از بـالا وارد دریا می‌شـود، کلمه تصـریف که به معـنی گردانـدن است ظاهرا این عنـایت را دارد. گذشـتگان وزش بـاد را افقی دانسته‌اند» (قرشی، 1377: ج1، 299)

فصل دوم: یافته‌های علمی

گذری بر شناخت بشر از ویژگی‌های باد در گذشته

هرودوت (480 پیش از میلاد) خاطر نشان می‌کند بـاد از مکان‌های سرد به سمت مکان‌های گـرم می‌وزد (نظـری؛ 1374:ـ 11).ـ تصـاویری که از منـابع کهن یونـانی بجـای مانده (گاربر؛ 2008: 18) وزش بادها را بوسیله خدایانی در خط مسـتقیم نشـان می‌دهد. از منـابع یونـان قـدیم اسـامی مختلفی بـرای بادها از سـمت‌های مختلف ذکر شده است (شکل 1).

شکل 1 – نام خدایان یونانی فرستنده بادهای هشـتگانه بر مبنای سمت آن‌ها

مآخذ: Aristotle. 350 B. C. E. و theoi.com/Titan/Anemoi.html

ارسطو در کتاب «هواشناسی» خـود چشـمه و خاسـتگاه بادها را بالای آسـمان می‌داند. وی در مقیـاس کلی و در سـخن از انقلاب آسـمان Heaven revolution نتیجه گرفته است که هـوا به دلیل حـرکت پـیرامون زمین، بر آب‌ها مـتراکم نمی‌شـود. در بخش 13 کتـاب نـیز ابر را نتیجه تراکم هوا دانسـته ولی ظـاهرا اطلاعی از تشـکیل ابرها در پـایین‌ترین لایه جو یعـنی پـوش سـپهر نداشـته است.(Aristotle. 350 B. C. E.)ـ گواین‌که ارسطو در کتـاب هواشناسی خـود جـدا بحث‌هـای مفصـلی که از ویژگی‌هـای بادهـای گـرم و سـرد و خشک و مرطـوب با جهـات مختلف کـرده اسـت، حـتی سـعی دارد ارتبـاط مسـتقیم میـان زمین لـرزه و بـاد برقـرار کند ولی با بررسی این کتـاب، توضـیحی هر چند کوتـاه از الگـوی گردشی و چرخه‌ای بودن باد مشاهده نشد.

نظری (1374:ـ 4)ـ بر آن است که ملاحان سده هشـتم و قبل از میلاد یونـان بجز رجـوع به بادها و گونه‌هـای آب‌وهوایی همراه آن‌ها، طریقی بـرای شناسـایی جهـات جغرافیـایی در دریا در اختیـار نداشـتند. وی به چهـار بـاد بوریاس، اروس، نوتوس و زفیروس اشاره می‌کند. شکل 1 نـام هشت خـدای موکل بـاد را از هشت جهت نشـان می‌دهد. اسامی (شـکل 1)ـ و تصـاویر (شـکل 2)، پنـدار وزش مستقیم بادها را در میان یونانیان قوت می‌بخشد.

شـکل 2-ـ خـدایان فرسـتنده بـاد در هواشناسی یونـان باستان

ماخذ: (گاربر؛ 2008: 18)

www.roebuckclasses.com

تعریف بـاد به عنـوان حـرکت هـوا در سـال 570 پیش از میلاد توسط آناکسـیماندر (هـورس مـایر؛ 2005)ـ قابل توجه و نـیز آرای تئوفراسـتوس (330 پیش از میلاد) در کتـابش با عنـوان «نخسـتین پیش بیـنی دسـتی هـوا» در زمینه نشانه‌های نیرو و سمت باد (هـورس مـایر؛ 2005) قابل تحقیق است.

گواین‌که بلخی (921) نخستین اتلس اقلیمی جهان را در کتـابی با عنـوان کتاب‌الاشـکال تهیه نمـود و مقدسی در سال 985 تقسیم بندی جدیـدی از جهـان در 14 منطقه آب‌وهـوایی ارایه داد (نظـری؛ 1374:ـ 36)؛ با این همه گفته می‌شود که استفاده از نقشه برای بیان تفاوت‌های آب‌وهوایی در سده نوزده توسط فون‌هامبولت آغـاز شد. وی با استفاده از نقشه همـدماهای نیمکـره شـمالی این کار را انجام داد. فون باخ نیز در سـال 1828 اعلام کـرد بادهـا، هواهـای مختلف را پدید می‌آورند ولی مهم‌تـرین کشف آب‌وهواشناسی در دهه‌های 1930 و 1940 توسط رزبای انجام شد. وی با طرح اصل ثابت بودن چرخنـدگی مطلق توده هوا در سیر حرکت، مـدل موج‌ها را ارایه داد. بعدها این موج‌ها با امواج رزبای شهرت یافتند و مفهـوم رودباد از آن‌ها استخراج شد و گردش عمومی جو توسط این محققـان ارایه گردید (کاویـانی و علیجـانی؛ 1371: 6).

مبانی جریان هوا

تابش موازی پرتوهای خورشید بر سطح غیر مستوی زمین مازاد انرژی در مناطق حاره و کمبود در مناطق قطبی ایجاد می‌کند. با گرم شدن و در نتیجه انبساط هوا در سرزمین دارای مازاد انرژی، فشار هوا کم می‌شود و بر عکس با سرد شدن و در نتیجه انقباض هوا در سرزمین دارای کمبود انرژی فشار هوا افزایش می‌یابد و مقدمات جابجایی هوا از منطقه فشار زیاد به منطقه فشار کم و سپس تغییرات سمت و سرعت باد فراهم می‌شود. اگر حرکت گردشی بادها Atmospheric circulation از مناطق مازاد استوا بسوی مناطق کمبود یعنی قطب‌ها نبود، اختلاف دما دائما افزایش می‌یافت. باد در زبان علم امروز، حرکت نسبی هوا در سطح زمین (گودیه؛ 1998: 476) و یا حرکت عموماً افقی هوا (مک لوین؛ 1992: 480) در تراز زمین و در ترازهای بالاتر جو تعریف می‌شود (خدابخش؛ 1388: 65) که بنابه قول ویلیام کار (1999: 7) گرما و سرما را توزیع می‌کند.

نیروهای موثر بر سمت و سرعت باد

مجموعه نیروهای موثر بر سمت و سرعت بادها از قرار زیر هستند:

نیروی شیب فشار Pressure gradient force: این نیرو حاصل اختلاف فشار میان دو سرزمین به عنوان نخستین عامل حرکت هوا (استرالر؛ 1992: 72) یعنی پیدایش باد است. شیب فشار Pressure gradient نشان دهنده میزان فشار هوا در یک فاصله مشخص است. شیب فشار باعث نیرویی به نام نیروی شیب فشار یا نیروی گرادیان فشار می‌شود (خدابخش؛ 1388: 63). هر چه هم فشارها بهم نزدیک‌تر باشند، گرادیان

فشار و در نتیجه نیروی گرادیان فشار بیشتر می‌شود و باد قاعدتا شدیدتر می‌وزد ولی اگر باد تنها از نیروی گرادیان فشار هوا اثر می‌پذیرفت همواره و بدون انحراف، شاهد وزش باد از مراکز پرفشار به سوی مراکز کم فشار بودیم. از این رو نیروی دیگری مطرح می‌شود که ناشی از چرخش زمین است.

نیروی کوریولیس Coriolis force: نیروی کوریولیس در سال 1985 توسط گاسپار کوریولیس کشف شد (هورس مایر؛ 2005).ـ این نیرو با نام نیروی ظاهری کوریولیس باعث می‌شود از دید ناظری که روی زمین قرار دارد به نظر برسد، هر جسم متحرک از مسیر خود در نیمکره شمالی به سمت راست و در نیمکره جنوبی به سمت چپ منحرف می‌شود. در اثر این نیرو بادها در تمام سرزمین‌ها دارای انحراف و در حقیقت گردش خواهند بود (شکل 3).

شکل 3-ـ انحراف بادها در سطح دو نیمکره با اثر نیروی کوریولیس

ماخذ: (استرالر و استرالر؛ 1999: 74)

محاسبه نیروی کوریولیس بر پایه فرمول زیر است:

$$\text{Coriolis force}=2\Omega V\sin\varphi$$

در این فرمول امگا (W)ـ سرعت زاویه‌ای زمین و ثابت است، V تندی باد است و فی (f)ـ عرض جغرافیایی است.

در استوا: $\varphi=0$ Þ $\sin\varphi$

در قطب: $\varphi=90$ Þ $\sin\varphi=1$

بر پایه فرمول فوق، اثر نیروی کوریولیس بسته به عرض‌های جغرافیایی تغییر می‌کند. میزان اثر نیروی کوریولیس بر سمت باد از خط استوا با مقدار صفر آغاز می‌شود و تا قطب به حداکثر خود یعنی 1 می‌رسد (آرنس؛ 1391: 263). هر چند نیروی کوریولیس تنها بر سمت باد اثر می‌گذارد نه بر سرعت آن ولی با افزایش فاصله جریان هوا از سطح زمین، گردش یا انحراف باد کامل شده، با نزدیک شدن میزان نیروی اصطکاک به صفر سرعت باد نیز بیشتر می‌شود (خدابخش؛ 1388: 67). شکل (4)، جزییات بیشتری را نشان می‌دهد.

شکل 4- نمایش حرکت هوا با تاثیر نیورهای گرادیان فشار و کوریولیس

ماخذ: (خدابخش؛ 1388: 64)

باد با دو ویژگی سرعت و سمت مشخص می‌شود که هر دو در سطحی افقی مطرح‌اند. سرعت بر حسب گره یا متر بر ثانیه است. تغییر سمت باد در جهت گردش عقربه‌های ساعت را Veering و بر خلاف آن را Backing گویند. اندازه گیری حرکت هوا در جهت عمود بر سطح یعنی حرکات نزولی و صعودی هوا بسیار دشوار است چراکه سرعت حرکت عمودی هوا بسیار کم و در حد سانتی‌متر بر ثانیه (cm/s^{-1}) ولی سرعت حرکت افقی متر بر ثانیه (m/s^{-1}) است. اندازه گیری درست سرعت حرکات عمودی هوا یکی از آرزوهای دیرینه نظریه پردازان و هواشناسان برای پیش بینی است که تاکنون به نتیجه نرسیده است (گودیه؛ 1988:

99)ـ نیروی کوریولیس در بادهای با مقیاس کوچک و به اصـطلاح محلی مانند نسـیم دریا – خشـکی و بـاد کـوه – دشت اثر نمی‌کند.

نـیروی اصـطکاک Frictional force: با در نظر گـرفتن انطبـاق لایه‌لایه هـوا بر هم، هنگامیکه لایه یا جریـانی از هوا بخواهد حرکت آغـاز کنـد، مـالش یا اصـطکاک سـطح بالایی لایه زیـرین و سـطح پـایینی لایه بـالایی، بسـته به چگالی این دو، نیرویی بازدانــده و درست در جهت خلاف سـمت حـرکت ایجـاد خواهد کـرد که به نـیروی اصـطکاک موســوم است. نــیروی اصــطکاک با توجه به رقیقــترتر شـدن لایه‌هـای هـوا از سـطح دریـای آزاد به طـرف بـالا کـاهش می‌یابد و در مـرز لایه مـرزی یا لایه اصـطکاک به صفر نزدیک می‌شود.

اکنون، معادله حرکت جریان هوا در سـطح افقی (محـور xها) بر پایه سه نــیروی معــرفی شــده به صــورت زیر است:

در این معادله جمله سمت راست (1)ـ شـتاب، جمله دوم نـیرو گرادیـان فشـار، جمله سـوم نـیروی کوریـولیس و جمله چهارم نیروی اصطکاک است.

: سرعت باد در سمت محور X (امتداد شرقی-غربی)

: زمان

: چگالی هوا

: فشار هوا

: سرعت زاویه‌ای چرخش زمین

: سرعت هوا در امتداد محور عمود بر جهت X

: عرض جغرافیایی

: محور عمودی

در این معادله نیروی اصطکاک در وزش بادهای سطح زمین نقش مهمی دارد. اگر در میان سه نیروی تعیین کننده، نیروی کوریولیس بچربد، نیروی گرادیان فشار هم بوسیله کوریولیس تعدیل خواهد شد و باد با عنوان ژئوستروفیک Geostrophic winds در امتداد منحنی‌های همفشار خواهد وزید. در حالت دوم اگر با نقصان نیروی کوریولیس و نیروی اصطکاک، نیروی گرادیان فشار بچربد؛ بادهای یولرین Eulerian winds شکل خواهند گرفت. در حالت سوم اگر نیروی اصطکاک بر دو نیروی دیگر بچربد؛ اصطکاک، گرادیان فشار را تعدیل خواهد کرد و باد آنتی تریپیک Antitripic wind خواهد وزید. با افزایش ارتفاع از سطح زمین، بر سرعت و انحراف راستگرد (Veering)ـ باد افزوده می‌شود تا این‌که به بیشینه انحراف در مرز لایه اصطکاک یا لایه مرزی با عنوان باد زمینگرد برسد.

اهمیت حرکت هوا

سردرگمی هواشناسان زمانی بهتر درک می‌شود که ما نقش اساسی حرکت هوا را در پویایی جو درک کنیم. براستی هر آن‌چه ما به عنوان هوا و آب‌وهوا لمس می‌کنیم از حرکت هوا سرچشمه می‌گیرد گو این‌که در مقیاس‌های متفاوتی است.

خورشـید بر سـطح زمین زمـانی می‌تابد که ابر نباشد و ابرها نتیجه تراکم بخار آبی هسـتند که حـرکت بالارونـده هوا آن را به سطح تراکم رسانده است.

بـــارش نتیجه فراینـــدهای میکروفـــیزیکی ابرهاست که حرکات هوا درون ابرها آن را باعث شده است.

تبخـیر نیازمند حـرکت هـوا و زدودن مولکول‌هـای هـوا از سطح آب است.

نم تا انـــدازه‌ای با آمیختن هـــوای گـــرم و ســـرد تعریف می‌شود که نتیجه فرارفت یا وزش آن‌ها در یک سرزمین با تاثیرپذیری از میزان تابش است.

از این رو، روشن است اگر ما حرکت هوا را تحلیل کنیم، بنیادی‌ترین مسـاله هواشناسی را تحقیق کـرده ایم و در حقیقت هدف هواشناسی دینامیک همین است.

شکل‌های باد

بادها را در مجموع می‌توان در سه شکل مطرح کرد:

بـاد محلی: بادهـای محلی بر اثر تغیـیرات روزانه فشـار پدید می‌آیند (کاویانی و علیجانی؛ 1371:ـ 147)ـ معمـولا در سطح زمین می‌وزند. اثر ناهمواری‌ها در نتیجه نیروی اصـطکاک در سـمت و گـردش بادهـای محلی زیـاد است. برخی بادهای محلی که در ساعات مشخصی مانند نسـیم کوه Catabatic winds و باد دشت Anabatic winds از شکل دره‌ها پیروی می‌کنند (شکل 5).

شکل 5-ـ باد محلی کـوه (سـمت راست) و دشت (سـمت چپ)

ماخذ: (کاویانی؛ 1380)

بادهـای منطقه ای: این بادها در اثر تغیـیرات درازمـدت فشـــار در مقیـــاس مـــاه و فصل پدید می‌آیند. بادهـــای منطقه‌ای در بیشتر مـوارد عامل دینـامیکی دارند. سـمت بادهـای منطقه‌ای با توجه به جغرافیـایی بیشـتری که در بـرمی گیرند هم از نـیروی اصـطکاک اثر می‌پـذیرد و هم نیروی گرادیـان فشـار که یکی از نمونه‌هـای آن، بادهـای 120 روزه سیستان است.

بادهای سیاره‌ای: بادهای سیاره‌ای گردش عمومی جو را شـــــکل می‌دهند و از این طریق تغیـــــــیرات محلی و منطقه‌ای را کنـترل می‌کنند. گـردش عمـومی جو بـاعث حرکت هوا در سه جهت مـداری، نصف‌النهاری و عمـودی است (شکل 6).

شکل 6- مدل پالمن- نیوتن (گردش عمومی جو)

ماخذ: Bryant; 1997: 38

بادهای سیاره‌ای در ارتفاعـات بـالاتر جـوِ منـاطق بـرون حـاره یعـنی در مـرز لایه اصـطکاک که تـاثیرات نـیروی اصطکاک به حداقل رسیده و نیروی کوریولیس با نـیروی گرادیـان فشـار به تعـادل رسـیده است (مارکفسـکی و ریچاردسن؛ 2010: 18)؛ بیشترین میزان انحراف را پیدا کرده؛ مـوازی منحنی‌ها هم فشـار، سـریع‌تر می‌وزند. در این حالت به بادهـای زمینگـرد Geostrophic موسـومند (شکل 7).

شکل 7- انحراف باد با غلبه نیروی کوریولیس بر دو نیروی گرادیان فشار و اصطکاک در لایه‌های بالای جو و پیدایش باد زمینگرد

هر گاه در این حالت سرعت آن‌ها فراتر از 30 متر بر ثانیه شود، رودباد Jet-stream نام می‌گیرند. رودبادها با توجه به مقیاس سیاره‌ای که دارند، بطور میانگین در نیمکره شمالی دارای پیچ و تاب‌های عظیم یا در اصطلاح موج هستند (شکل 8).ـ هر گردش یا انحراف آن‌ها به سمت عرض‌های جغرافیایی و ارتفاعات پایین جو باعث حاکمیت شرایط هوای سرد و معمولا خشک گاه تا دهها روز و هر گردش یا انحراف آن‌ها به سمت عرض‌های جغرافیایی و ارتفاعات بالا باعث حاکمیت شرایط هوای گرم و معمولا همراه با بارندگی می‌شود. در مناطق برون حاره این انحراف‌ها یا موج‌ها را بسته به نوع ناوه (Trough)، پشته (Ridge) و چرخه‌های بسته کندرو یا سردچال (Cold pool) می‌نامند. این انحراف برای بادهای مناطق استوایی به عنوان موج‌های شرقی (Eastern waves) شناخته می‌شود.

شکل 8- گردش بادهای سیاره‌ای (رودبادها) حول قطب شمال با اثر نیروهای منحرف کننده

ماخذ: (بوشر؛ 1373)

فصل سوم: نتیجه گیری

مفهوم بازگرداندن در ریشه «صرف» مسلم است و استفاده از این ریشه در عبارت «تصریف الریاح» معنایی جز گردانیدن و گردش بادها را در ذهن تداعی نمی‌کند.

باد با گردش به دور کره زمین موجب می‌شود تا مناطق مختلف آن‌را در بر می‌گیرد.

با توجه به یافته‌های علمی(نتیجه بند7)، گردش باد از دو جهت قابل توجیه است:

اول: حرکت باد به دور کره زمین که از دید یک ناظر از بالا، حرکت گردشی محسوب می‌شود

دوم: حرکت گردشی باد می‌تواند در سطح یک منطقه‌ی مشخص از کره زمین باشد.

بادها دارای حالات گوناگونی هستند که منظور از این سخن همان تفاوت‌هایی می‌باشد که در جهت، سرعت، دما، میزان رطوبت و... آن وجود دارد.

کمترین استفاده‌ای که از مفهوم گردش بادها بدست می‌آید، می‌تواند تصویر کرویت زمین در ذهن باشد. چراکه با نادیده گرفتن تمام یافته‌های امروز دانش هواشناسی یعنی بدون انحراف بادها از عرض جغرافیایی؛ ساده‌ترین شکل حرکت باد، حرکت آن بدور کره زمین برای نمونه در نیمکره شمالی است. در اینصورت هرچند از دید یک ناظر در سطح کره زمین حرکت باد در خط مستقیم به نظر می‌آید ولی در مقیاس کره زمین و یا از دید ناظر از نقطه سرسوی قطبی Zenit، حرکت دایره‌ای است (شکل 9).

شکل 9- گردش بادها حول قطب شمال در حالت فرضی بدون انحراف از مدار

بر پایه یافته‌های علمی گردش بادها در ترازهای مختلف جو، شکل یک سیستم را نشان می‌دهد. تحلیل بادها به

عنــوان یک سیســتم واحد در کل کــره زمین نظم وزش آن‌ها را اعم از محلی، منطقه‌ای و ســـیاره‌ای بخـــوبی توجیه می‌کند. این درحالی است در زمان‌های پیش بدلیل عــدم اطلاع از معــادلات ترمودینــامیکی دقیق حــاکم بر شکل‌گیری حرکـات کلی و جـزیی جو این بـاور را مطـرح می‌شد (ارسطو؛ 350 پیش از میلاد: 48)، که غلبه یافتن یک باد بر باد دیگر باعث توقف آن می‌شود.

ارسطو برای بادها خاسـتگاه و چشـمه‌هایی از بـالای جو قایل بـود. تصـاویر رسم شـده از خـدایانی که مشـغول فوت کردن از بالای جو در هشت سمت کره زمین هستند نـــیز نشـــان‌دهنده این پنـــدار کهن است. از این هشت چشـمه، سه مـورد آن در سـمت برآمـدن آفتـاب شـامل نقطه‌های طلوع خورشید در انقلاب تابسـتانی، اعتـدالین و انقلاب زمستانی و سه مـورد آن در سـمت فـرو شـدن آفتاب شامل نقطه‌های غروب خورشید در سه زمـان یـاد شـــده بـــوده؛ دو مـــورد دیگر در شـــمال و جنـــوب واقع می‌شـوند. بر خلاف پنـدار یـاد شـده، در سـامانه گردشی شناخته شده و امروزی برای بادهـای سـیاره ای، عوامل تشدید و سمت دهی به باد مطرح‌اند نه چشمه‌های زاینده باد. به سخن دیگر سـامانه گردشی بادهـای کـره زمین را می‌توان مانند چرخ‌دنده‌ای بزرگ در نظر گرفت که درون آن چرخ‌دنـده‌های کـوچک‌تر و مرتبط در حـال گردش‌اند و نقطه آغازی برای این مسیرهای پیوسته مطرح نیست.

چرخ زندگی

مـدتی پیش هنگـامی که در حمـام بـودم احسـاس درد شـدیدی کـردم و صـدائی از درون به من گفت که باید بلافاصـله خـودم را به بیمارسـتان برسـانم. این همـان صدائی بود که من 20 سال پیش از این وقتی که تصادف رانندگی شدیدی داشـتم به من اخطـار داده بـود ولی من به آن گـوش نـداده بـودم. این دفعه بلافاصـله از پله‌ها پایین آمدم و از شوهرم خواستم که من را به بیمارستان برسـاند...ما به بیمارسـتان رسـیدیم ولی هنگـامی که در بخش اورژانس بیمارستان بـودم گذشت زمـان بـرای من بسیار کند شد... می‌دیدم که کادر اورژانس سراسـیمه به طرف من آمدند تا من را نجات دهند ولی صـدائی بسـیار آرامش بخش از درون به من گفت که آرام و بی‌حـرکت بـاش. من هم خیلی آرام شـدم. بعد از مـدتی شـنیدم که کـادر اورژانس گفتند که وضـعیت من را فعلاً تثـبیت کرده‌اند و می‌تـوان من را به بیمارسـتان دیگـری (که امکانات لازم را داراست) منتقل کـرد. ولی یکی از آن‌ها گفت که فکر نمی‌کند من تا آن‌جا دوام بیـاورم. من می‌خواسـتم بگـویم که نباید چـنین چـیزی را جلـوی من بگوید. بعداً فهمیدم که او چیزی نگفته بـود و این فکر او بـود که می‌شـنیدم. هنگـامی که با آمبـولانس من را به بیمارستان دیگر می‌بردند من دوبـاره از بـدن خـود خـارج شدم و بـرای مـدتی از بـیرون از آمبـولانس آن را دنبـال کـردم و مـدتی هم در آن واحد هم بـیرون و هم داخل آمبولانس بودم.

ناگهان من به طرف بالا کشیده شدم و خود را در اتـاقی یـافتم که در آن 12 وجـود نـورانی که رداهـائی از جنس

نور به تن داشتند نشسته بودند. دیوارهـای اتـاق شـفاف بود و من می‌توانستم از ورای آن جهان و سیارات زیادی را ببینم. من به سوی نـور نـرفتم، بلکه مسـتقیماً به این اتـــاق آورده شـــدم و روی صـــندلی نشســـتم. من نمی‌توانسـتم این صـندلی یا دسـتان و پاهـایم را بـبینم، ولی همـهٔ آن‌ها را حس می‌کـردم. ارتبـاط من با این 12 نفر از طریق احسـاس و تصـاویر (فکـری) بـود و آن‌ها دانش و حکمتهـــائی را به من منتقل کردند. من تمـــام آن‌چه به من می‌گفتند را می‌فهمیـدم ولی در عین حـال مبهـــوت و ســـرگرم تمـــامی آن‌چه می‌دیـــدم و تجربه می‌کـــردم بـــودم. من همه‌چـــیز را با چشـــمان روحی‌ام می‌دیـدم، حـتی آن‌چه را که آن گـروه 12 نفـری به من می‌گفتند.

آن‌ها زندگی من را به من نشـان دادند ولی من ذره‌ای به دیدن اعمـالم علاقه نداشـتم. با این حـال می‌دانسـتم که باید آن را انجـام داد. در فکـرم به جـای دیگـری رفتم که قبلاً هم با آن آشـنا بـودم. ولی این بـار به همـراه نـوری رفتم که بدون کلام بود. من عشقی را احساس کردم که هرگز مانند آن را روی زمین حس نکـرده بـودم. آن‌ها من را رهنمـــائی کردند که همـــانطور که روی صـــندلی نشســـته‌ام به منظـــرهٔ جهـــان پیش رویم نگـــاه کنم. در دوردست نقطه‌ای را دیـــدم که با ســـرعت به طـــرف من می‌آمد و هنگـامی که به من رسـید در آن زنـدگی‌ام را از لحظه‌ای که نطفـــهٔ من شـــکل گرفته بـــود تا همین الان دیدم. من قبلاً 3 بار دیگر نیز تا نزدیک مرگ رفته بودم و مادرم به من گفته بـود که 7 بـار سـقط جـنین داشـته و وقتی من به دنیا آمده بودم تنها 650 گرم وزن داشـتم. من دو بار هم غرق شده بـودم و تمـام این حـوادث را در

مـرور زنـدگیم تماشا کـردم. ولی اکنـون رابطه و علت تمام این حوادث برایم آشـکار می‌شد و این‌که چـرا تمـام این‌ها باید اتفاق می‌افتاد.

تمـام اتفاقـات زنـدگیم به من نشـان داده نشـد، ولی جزئیات خـاص بعضی از اتفاقـات را دیـدم. مثلاً دیـدم که وقتی در کلاس پنجم ابتدائی بودم زورگو بودم و یک بـار با گروهی از دختران دیگر جمع شدیم و یک دختر را اذیت کردیم. وقتی این کـارم را دیـدم، تمـام درد این دخـتر را خود حس کردم و فهمیدم که خدا نـیز همـان درد را حس کرده است. دیدم که من این فرصت را داشتم که انتخاب بهـتری کنم، ولی من همـراهی با آن گـروه را به روح و روان خود ترجیح داده بودم. این صحنه برایم خیلی بیـدار کننده بود. دیدم که چگونه با انتخابات اشـتباهی که حـتی فکر نمی‌کردم انتخـاب باشـند به خـود آسـیب زده بـودم. پیغام مهم این بود:

هر کسی انتخاب‌های زیادی دارد، ولی آن انتخـابی که در جهت کمـال و خـوبی متعـال تو اسـت، در جهت کمـال و خوبی متعال همه خواهد بود.

این برای من فرصتی بود که خدا را از دیـدی کـاملاً جدید حس و تجربه کنم، و چـیز مهم همین است: دید و نگـاه ما. من در جهـان خداوند سـوار بر چـرخ زنـدگی شـدم و پره‌ای از این چرخ گشتم. جهان در مرکز بود و میلیون‌ها میلیون (ضمیر) مانند من پره‌های این چرخ بودند و بدون هیچ ترس یا قضاوتی با آن می‌گردیدند.

من زندگی خود و چندین اتفاق را در آن دیدم و فهمیـدم که ما با تمامی جهـان هسـتی یکی هسـتیم و وقـتی من

کسی را می‌آزارم در حقیقت خـــود را آزرده‌ام و حـــتی بیشــتر از آن، در حقیقت هر کسی که در جهــان است را آزرده‌ام. من فهمیدم که (در حقیقت) من یک نور ســفید خـــالص هســـتم و هر روحی نـــوری با رنگ و طیفی مخصـــوص خـــود است. بســـیاری از ارواح هنـــوز نمی‌توانســتند که مــرور زنــدگی خــود (و این حقــایق) را ببینند زیرا هنــوز در گــیر و دار تعلقــات و بد و خــوب دنیا بودند. خدا گفت که بد و خوبی وجود ندارد:

«بهشت یک سرزمین حصار کشیده شــده نیست. درهــای بهشت بـــرای هر کسی که بخواهد وارد آن شـــود بـــاز است».

هدیهٔ حقیقت وعشق خدا به من کمک کرد تا شک و تردید را در مورد خودم رها کرده و به این آگاهی دست یابم که من نور خدا هســتم و من در پهنــهٔ گیــتی و چــرخ زنــدگی سیر و سیاحت می‌کنم. خدا یا ضمیر خــدا در مرکز بــود و ما مانند پره‌هــای این چــرخ هســتیم. من آن‌چه را که خــدا حس می‌کرد حس کــردم و می‌دانســتم که آگــاهی خداوند از جهـــانی مـــاوراء این دنیا است که پر از ارتعاشـــات و رنگهــائی است که هرگز مانند آن را روی زمین ندیــده‌ام. من فهمیـــدم که ما همگی از جنس نـــور و ارتعـــاش و انرژی، و از همه مهمتر از جنس عشق خالص هستیم

چرایی نسوختن ابراهیم(ع) در آتش

در داستان حضرت ابراهیم(ع) می‌خوانیم که آتش او را نسوزاند، بلکه تبدیل به گلستان شد. از طرفی قانون علیت کلی بوده و در همه موارد کاربرد دارد. با توجه به این‌که ذات آتش علت در سوزانندگی است، چگونه قانون علیت در این مورد نقض شده است؟ آیا از لحاظ علمی توجیهی برای این موضوع می‌توان یافت؟

در پاسخ به این سؤال باید گفت: علیت هر موضوعی برای موضوع دیگر، وابسته به خواصی است که در موضوع اول قرار دارد و اگر خواص آن به طریق طبیعی و یا اعجاز تغییر یابد، طبیعتا دیگر نمی‌تواند علت برای موضوع دوم باشد.

آتش ابراهیم نیز با اعجاز خداوند دچار تغییر و تحولاتی شده و تبدیل به گلستان شد و بر همین اساس، ویژگی‌های قبلی خود را از دست داد. بر این اساس، جای تعجب نیست که ابراهیم (ع) در گلستانی که قبلا آتش بوده، سالم مانده و دچار سوختگی نشود. خداوند در قرآن کریم می‌فرماید:ای آتش بر ابراهیم(ع) سرد و سالم باش! (انبیاء- 69)

در این‌جا توجه خوانندگان محترم را به یک موضوع ثابت شده علمی جلب می‌کنیم:

می‌دانیم که «آب» در ذات خود دشمن «آتش» بوده و می‌توان آن را از بهترین وسائل برای مهار آتش دانست، اما همین آب، مرکب از دو عنصر «هیدروژن» و «اکسیژن» می‌باشد که اگر با کمک کاتالیزور، آب را به

دو عنصر ســـازنده خـــود تفکیک کـــنیم، یکی از آن‌ها (هیـــدروژن) در تمـــاس با آتش منفجر شـــده و دیگـــری (اکســیژن)، آتش را شـعله‌ورتر می‌ســازد؛ یعـنی این دو عنصـر، دقیقـاً کـاری مخـالف با آب که ترکیـبی از آن‌ها است را انجام می‌دهند و این موضوع نیز هیچ منافاتی با اصل علیت ندارد!

بعد از دقت در نمونه اشـــــاره شـــــده، باید دانست که امـروزه، علم ثـابت کـرده که چـنین فعل و انفعـالات و تغیـیر و تبـدیل‌هایی محـال و غـیر ممکن نیست و بنـابر اصل پذیرفته شده‌ای که «ماده و انـرژی هیچ گـاه از بین نرفته، بلکه دائما به یک‌دیگر تبـدیل می‌شـوند»، می‌تـوان گفت: امکان تبدیل انرژی موجود در آتش به مـاده وجـود دارد و از لحـــاظ علمی محـــال نیســـت، گرچه در حـــالت طبیعی، امکان تبدیل سریع آن به گل و گیاه، دور از ذهن بشر بوده و به عبارتی «محال عادی» است، اما چون این تغییر و تحول، «محال علمی» نیست، بعید نیست که بشر نیز بتواند در آینـده این کـار را انجـام دهد که البته در آن زمان نیز توانایی انسان در تبدیل انرژی به مـاده محـدود بوده و طی مـدت زمـان زیـادی، شـاید بتواند تنها مقـدار اندکی ماده را از انرژی استحصال نمود.

اما پروردگار متعال با توجه به قدرت نامحـدودی که دارد، به ســـادگی می‌تواند حجم وســـیعی از انـــرژی را در یک چشم به هم زدن به هر مـاده‌ای که می‌خواهد تبـدیل کند و این کـار را در جریـان سـوزاندن حضـرت ابـراهیم (ع) انجـــام داده و آتش نمرودیـــان را در زمـــان انـــدکی به گلستان تبدیل نمـود، بـدون آن‌که خللی در اصل علیت به وجـــود آیـــد؛ زیـــرا آتشی ســـوزاننده است که خـــواص و

ویژگی‌های مربوطه را داشـته باشـد، اما اگر همـان آتش تبدیل به گلستان شد، دیگر ویژگی‌های قبلی در آن وجود ندارد تا از نسوختن فردی در آن تعجب کنیم، همـان گونه که آبی مهارکننــده آتش است که نــوع خاصی از تــرکیب اکسیژن و ئیدروژن در آن وجود داشته باشـد، اما هرگـاه این تـــرکیب تغیـــیر یابـــد، نه تنها به مهـــار آتش کمکی نمی‌کند، بلکه به گسترش دامنه آن می‌انجامد.

چنین مواردی که از لحاظ عقلی محال نبوده، اما توانایی بشر برای انجـام و یا سـرعت عمل در آن محـدود اسـت، اگر در برابر چشم انسان‌ها انجام شـود، نـام «اعجـاز» و «معجزه» را بر آن می‌نهند.

چرا زمین جو دارد؟

جو زمین به دلیل گـرانش شـکل گرفته است. بر اسـاس گـزارش مرکز تحقیقـات زیست محیطی اسمیتسـونیان(SERC)، وقتی زمین حدود 4.5 میلیارد سال پیش تشکیل شـد، یک سـیارهٔ گداخته بـود و هیچ جـوی نداشـت، اما با خنک شدن سیاره، جو آن غالباً با گازهـای خـارج شـده از آتشفشان‌ها شکل گرفت. این جو باستانی با جو امروزی بسیار متفاوت بـود و هیـدروژن سـولفید، متـان و 10 تا 200 برابر جو امروزی دی اکسیدکربن داشت.

“جـــرمی فـــری”، اســـتاد شـــیمی‌فیزیک در دانشـــگاه ســـاوتهمپتون در انگلیس گفت: «معتقـــدیم که زمین با جـوی شـبیه سـیاره ناهید شـروع شد و دارای نیـتروژن، دی‌اکسیدکربن و شاید متان بود. سپس حیـات در انتهـای اقیانوس‌ها آغـاز شد.» پس از حـدود 3 میلیـارد سـال، سیستم فتوسنتزی تکامل پیدا کـرد، یعـنی ارگانیسم‌های تک‌سلولی از انـرژی خورشـید بـرای تبـدیل مولکول‌هـای کـربن دی‌اکسـید و آب به قند و گـاز اکسـیژن اسـتفاده کردند. این کار سطح اکسیژن را به شدت بالا برد.

فـری گفت: «این بزرگ‌تـرین رویـداد آلـودگی است که حیات تـاکنون انجـام داده است زیـرا به آرامی سـیاره را تغییر داد.» بر اساس گزارش مرکز ملی تحقیقات جوی(NCAR)، امروزه، جو زمین تقریباً شامل 80% نیتروژن و 20 درصد اکســیژن است. این جو هم‌چـــنین منزلگـــاه آرگون، دی‌اکسیدکربن، بخار آب و گازهـای فـراوان دیگر است.

این بسیار خوب است که این گازها در جو وجود دارند. زیرا جو، از زمین در برابر پرتوهای مضر خورشید محافظت می‌کند و دماهای شدید را کاهش می‌دهد، درست همانند یک لحافِ پیچیده شده به دور زمین. در ضمن، اثر گلخانه‌ای یعنی انرژی خورشید که به زمین می‌رسد در جو کمین کرده، جذب می‌شود و توسط گازهای گلخانه‌ای آزاد می‌گردد. چند نوع متفاوت از گازهای گلخانه‌ای وجود دارد؛ گازهای گلخانه‌ای اصلی عبارتند از کربن دی‌اکسید، بخار آب، متان و نیتروژن اکسید. بدون اثر گلخانه‌ای، جو زمین زیر نقطه‌ی انجماد خواهد بود. هرچند امروزه گازهای گلخانه‌ای از کنترل خارج شده‌اند. همانطور که انسان دی‌اکسیدکربن بیشتری را وارد جو می‌کند، اثر گلخانه‌ای زمین قوی‌تر می‌شود. به این ترتیب، آب و هوای زمین نیز گرمتر می‌شود.

fecdbeسیارهٔ مریخ و ناهید در منظومه شمسی دارای جو هستند اما نمی‌توانند از حیات پشتیبانی کنند (یا حداقل یک حیات شبیه زمین را پشتیبانی نمی‌کنند) زیرا آن‌ها فاقد اکسیژن کافی هستند. در واقع، جوِ ناهید عمدتاً دارای دی‌اکسیدکربن است، همراه با ابرهایی از سولفوریک اسید؛ «هوا» به حدی ضخیم و داغ است که هیچ انسانی نمی‌تواند در آن‌جا نفس بکشد. بر اساس گزارش ناسا، جو ضخیم دی‌اکسیدکربن ناهید گرما را در یک اثر گلخانه‌ای گیر انداخته و آن را به داغ‌ترین سیاره در منظومه شمسی تبدیل کرده است. دماهای سطح به حدی داغ نیستند که سرب را ذوب کنند.

فــری افــزود: «این حقیقت که زمین دارای جو است در مقایسه با ســـــیاره‌های دیگر منظومه شمسی بســـــیار غیرعـادی است. مثلاً فشـار ناهید حـدود 90 بـار اسـت، یعنی معادل با غوطه‌ور شدن در عمق 914 متری زیر یک اقیـــانوس در زمین. فضـــاپیماهای اصـــلی روسی که به ناهید سـفر کردند بـرای یک ثانیه تصـویربرداری کـرده و سـپس خـرد شـدند. هیچ‌کس تـاکنون کشف نکـرده ناهید واقعاً چقـدر داغ است.» بنـابراین جو زمین دارای حیـات است - و بدون این جو، حیات وجود نداشت. فری افزود: «زمین برای آغازِ حیات به جو درستی نیاز داشت. زمین این جو را ایجاد کرد و شرایط زندگی در آن جو را فراهم آورد. جو کـــاملاً بخش جدانشـــدنی از سیســـتم زیســـتی سیارهٔ ماست.»

چرا زمین از فضا آبی به نظر می‌آید؟

مریخ سیاره‌ای سرخ است؛ ماه خاکستری، زحل طلایی و خورشید هم با نـور سـفید رنگ خـیره کننـده‌اش شـهرت دارد.

اما سـیاره ما زمـانی که از اعمـاق فضا به آن نگریسـته شود، خـواه مـدار پـایینی زمین و خـواه در مـرز منظومه خورشیدی، به رنگ آبی دیده می‌شود. چرا اینگونه است؟ چرا زمین آبی است؟ برای یـافتن پاسخ این سـوال بهـتر است کمی در جزئیـات این سـیاره و آن‌چه پیش رویمـان قرار می‌گیرد دقیق‌تر شویم.

همـــانطور که می‌دانید کل این ســـیاره آبی رنگ نیست. خود ابرهایی که بر فراز آسمان آن دیده می‌شوند سـفید رنگ هستند و نـور سـفید رنگی را منعکس می‌کنند که از خورشید به سمت آن‌ها می‌تابد.

از طــرفی، یخی که دو قطب شــمال و جنــوب زمین را پوشانده نیز به همین خاطر سفید دیده می‌شـود. قاره‌ها و در واقع بهـــتر بگـــوییم خشـــکی‌هایی که روی زمین هستند نیز یا سبز دیده می‌شـوند یا قهـوه‌ای که این نـیز به فصول و پوشش آن خشکی‌ها بستگی دارد.

Seasons

این مسـاله یک نکته مهم را به ما آمـوزش می‌دهد: زمین به خاطر آبی بـودن آسـمان یا اتمسـفر به این رنگ دیـده نمی‌شود. اگر این‌طور بود، تمـام نـوری که از سـطح این سـیاره منعکس می‌شد نــیز به رنگ آبی بــود که البته در واقعیت این‌طور نیست.

اما نکته‌ای در مـــورد بخش‌هـــای آبی زمین وجـــود دارد: دریاها و اقیانوس‌ها. رنگ آبی آب‌های سطح زمین بسـته به مـــیزان عمق آن‌ها متفـــاوت است و اگر انـــدکی در تصـویر زیر دقیق‌تر شـوید به این مسـاله پی خواهید بـرد که منـــاطق آبی نزدیک به مـــرز خشـــکی‌ها روشن‌تر از بخش‌های عمیق اقیانوس‌هاست.

حتما شـــنیده‌اید که می‌گویند اقیـــانوس آبی است چـــون آسمان چنین رنگی دارد و آب در واقع بازتابی از آسـمان است. خوب البته آسمان به این خـاطر که اتمسـفر بهـتر می‌تواند نور آبی (طول موج‌هـای کوتـاه) را در قیـاس با نور سرخ (طول موج‌هـای بلند) پراکنـده کند معمـولا آبی دیده می‌شود. علت این است:

آسـمان در طـول روز آبی به نظر می‌آید چراکه نورهـای دارای طول موج کوتاه که با اتمسفر برخـورد می‌کنند در تمـامی جهـات پراکنـده می‌شـوند و از طـرفی نورهـای «آبی» بیش از هر نـــور دیگـــری می‌توانند به چشـــمان ما برسند.

خورشید و ماه نیز در زمان طلـوع و غـروب خـود به رنگ ســـرخ دیـــده می‌شـــوند زیـــرا نـــور آبی رنگ از سرتاسر اتمسـفر عبـور کـرده و پراکنـده می‌گـردد، در حـالی که نورهای قرمز در جای خود باقی می‌مانند و در نهـایت به چشمان ما می‌رسند.

حـال سـوال این‌جاست که چـرا مـاه در جریـان خسـوف سرخ دیده می‌شود: نور قرمز رنگی که از اتمسفر عبـور می‌کند روی سطح مـاه بازتـاب می‌یابد در حـالی که نـور آبی رنگ به راحتی پراکنده می‌گردد.

از طـرف دیگـر، اگر اقیانوس‌ها بازتـابی از رنگ آسـمان باشند، پس نباید سایه‌های مختلف رنگ آبی را در اعمـاق آب‌ها ببینیم. این در حالی است که اگر به عمق اقیانوس بروید و در حضور نورهای طبیعی (بـدون وجـود هر گونه نور مصـنوعی) از محیط عکس بگیرید متوجه خواهید شد که هرچیزی به رنگ آبی دیده می‌شود.

حقیقت این است که اقیانوس از مولکول‌های آب تشکیل شـده و آب (درست مانند هر مـاده دیگـری که مولکـول دارد) طول موج‌های مشخصی از نور را جذب می‌کند. اما در این میان، طول موج‌هـای مـادون قرمـز، فـرابنفش و نور قرمز آسان‌تر از هر چیز دیگری جذب می‌شوند و این یعـنی اگر به اعمـاق اقیـانوس بروید، نمی‌توانید گرمـای زیـادی را از سـمت خورشـید تجربه نمایید و در نتیجه خطری از بابت نورهای فرابنفش شـما را تهدید نمی‌کند و با دور شدن نور قرمز محیط به تدریج رنگ آبی به خود می‌گیرد.

حال اگر باز هم در اعماق اقیانوس پـایین‌تر بروید متوجه می‌شود که نورهای نارنجی نیز به تدریج حذف می‌گردند. باز هم اگر پـایین‌تر بروید، رنگ‌هـای زرد، سـبز و بنفش نیز حذف می‌شود.

همینکه چندین کیلومتر دیگر در اقیانوس پایین بـرویم در نهـایت نـور آبی رنگ هم از محیط حـذف خواهد شد و به همین خاطر است که عمیق‌تـرین بخش‌هـای اقیـانوس به رنگ آبی تیره دیده می‌شوند: زیرا تمامی طول موج‌هـای دیگر در آن جـذب شـده و نورهـای آبی رنگ در عمق بالاترین شانس را دارند که بازتاب پیدا کرده و مجـددا در دنیا متصاعد شوند.

از همین رو، اگر زمین تماما از آب پوشـــانده می‌شد تنها 11 درصد از نور مرئی به سمت فضا بازتاب می‌یـافت و مابقی به خاطر خاصیت جـذب کننـدگی بـالای آب، حـذف می‌شد.

بـــالغ بر 70 درصد از ســـطح زمین را آب اقیانوس‌ها پوشـــانده است و بخش اعظمی از این مـــیزان را هم آب‌های عمیق تشکیل می‌دهند و به همین خاطر دنیای ما از دور دست‌ها به این رنگ دیده می‌شود.

نپتون (چپ)، اورانوس (راست)

اورانــوس و نپتــون دو ســیاره دیگر موجــود در منظومه خورشـــیدی هســـتند که به رنگ آبی دیـــده می‌شـــوند و اتمسفر آن‌ها عموما از هیدروژن، هلیوم و متـان سـاخته شـده. البته مـیزان یخ موجـود در نپتـون بیشـتر است و ترکیبـات موجـود در آن تنـوع بـالاتری دارند و به همین خاطر رنگ آن اندکی با اورانوس فرق دارد.

اگر بخواهیم به صورت کلی بگوییم، متـان بهـتر از سـایر گازهای موجود در این سیاره می‌تواند نور قرمز را جـذب نمــوده و نــور آبی را هم بهــتر از هر طــول مــوج دیگر بازتـــاب دهد در حـــالی که هلیـــوم و هیـــدروژن اغلب فرکانس‌های نور مرئی را از خـود عبـور می‌دهند. لـذا در مورد سیاره‌های گـازی آبی رنگ باید بگـوییم که نـور آبی آن‌ها عموما به خاطر آسمانشان است.

اما در مورد زمین چطور؟ اتمسـفر این سـیاره به قـدری نـــازک است که نمی‌تـــوان آن را مســـئول رنگ آبی‌اش دانست. آسمان و اقیانوس‌ها به خاطر بازتاب‌های نــوری

آبی دیـده نمی‌شـوند و هر دوی آن‌ها به خـودی خـود آبی هستند.

اگر اقیانوس‌ها را به کلی از روی زمین محو کنید، آن‌گاه انســان بــاز هم آســمان را آبی می‌بیند و بــالعکس اگر همین کــار را با آســمان انجــام دهیم بــاز هم اقیانوس‌ها رنگ سابق خود را خواهند داشت.

چرا در فضا جاذبه وجود ندارد؟

نیروی گرانش زمین همان‌جاذبه‌ای است که ما و تمام موجودات دیگر را به سطح سیاره می‌چسباند. با این حال همه‌ی ما تصاویر و ویدئوهایی از فضانوردان دیده‌ایم که در فضا معلق هستند و به نظر می‌رسد هیچ جاذبه‌ای روی آن‌ها اعمال نمی‌شود! شاید فرصت آن رسیده باشد تا یک‌بار برای همیشه همراه با کیهان‌شناس، به این سوال مهم پاسخ دهیم: چرا در فضا جاذبه وجود ندارد؟

دکتر میشل تالر، ستاره‌شناس و معاون تیم علمی ناسا، در این ویدئو به منطق علمی جالبی که در پشت‌پرده‌ی جاذبه‌ی صفر ایستگاه بین‌المللی فضایی وجود دارد، اشاره می‌کند. (البته باید در نظر داشته باشیم که مقدار اندکی از نیروی گرانش، که به آن ریزگرانش می‌گوییم، همواره و همه‌جا در فضا وجود دارد.)

طبق توضیحات دکتر تالر، این‌طور نیست که گمان کنیم نیروی گرانش سیاره زمین برای فضانوردان ایستگاه بین‌المللی فضایی استثنا قائل می‌شود و در فضا جاذبه وجود ندارد؛ بلکه با توجه به فاصله‌ی کم ایستگاه فضایی از سطح زمین، (ایستگاه بین‌المللی فضایی در ارتفاع تقریبی 330 کیلومتری از زمین قرار دارد یعنی در حدود فاصله‌ی زمینی بین تهران تا زنجان!)، فضانوردان هم مانند ما به سمت زمین کشیده می‌شوند و حداقل 80% وزن خود را حس می‌کنند.

پس اگر در ایســـتگاه فضـــایی هم جاذبه دست از سر فضـــانوردان بـــرنمی‌دارد، بی‌وزنی آن‌ها از کجا نشـــات می‌گیرد؟

آن‌طــور که دکــتر تــالر در این ویــدئو بــرای ما توضــیح می‌دهد، سرعت مداری زیاد ایســتگاه فضــایی، (ایســتگاه فضـــایی بـــرای آن که بتواند در مـــدار باقی‌بماند باید با ســرعت 27700 کیلومـتر بر ســاعت حـرکت کند)، بـاعث می‌شود تا فضـانوردان از دام جاذبه رهـایی یابند. به این ترتیب همزمان که فضـانوردان توسط نـیروی گـرانش به سمت زمین کشیده می‌شـوند، در همـان حـال با سـرعت زیاد خود از آن فرار می‌کنند!

زنان فضانورد و داستان ماجراجویی‌های آن‌ها در فضا

این موضوع برای گردش سـیاره زمین به دور خورشـید و یا ماه به دور زمین هم صادق است. همــان‌طور که زمین به دور خورشید می‌گردد، با سـرعت زیـاد خـود از نـیروی گـرانش آن می‌گریـزد و در نتیجه روی خورشـید سـقوط نمی‌کند.

چرا جهان وجود دارد؟

تا به حال فکر کرده‌اید که چرا جهـان وجـود دارد؟ به این اندیشه کرده‌اید که گیتی چرا و چگونه بوجود آمده است؟ آیا جهـان ما یگانه است یا جهان‌هـای دیگـری هم وجـود دارد؟ اصلا قبل از مهبانگ چه وجـود داشـته اسـت؟ به طـور کلی آیا کیهـان می‌توانست وجـود نداشـته باشـد؟ هزاران سال است که دانشمندان و فیلسوف‌های مختلف در سراسر جهان به موضـوعات این‌چنیـنی فکر کرده‌اند. تقریبا در هر تمـدن و هر فـرهنگی مـردم سـعی کرده‌اند پاسخی بـرای این پرسش بنیـادین، که چـرا جهـان وجـود دارد پیدا کنند. بسیاری از تمدن‌ها به اسـطوره‌ها متوسل شـده‌اند و بسـیاری دیگر آن را بی‌پاسخ رها کرده‌اند. واقعیت این است که هم‌اکنون نـیز پاسخ شـفافی بـرای آن نـداریم. در حقیقت باید گفت که علم امـروزی ما خیلی خـوب نمی‌تواند به آزمـایش فرضـیه‌هایی که در این‌بـاره داده می‌شـود، بـپردازد. با این حـال چند سـالی است که بعضی از فیزیک‌دان‌ها و کیهان‌شناسـان، سـعی کرده‌اند پاسخی علمی و مستدل به آن بدهند. پاسخی که می‌تواند با دانش ناچیز فعلی بشر، تا حدودی قانع کننده باشد.

فیزیک‌دان‌ها و کیهان‌شناسـان معتقدند که امـروز تا حد زیـادی از تـاریخچه‌ی کیهـان می‌دانند و قـوانین فیزیک حـاکم بر آن را می‌شناسـند. آن‌ها می‌گویند که ممکن است این مقدار دانش و اطلاعـات، بتواند سـرنخ‌هایی از چرایی بوجود آمدن کیهان به آن‌ها بدهد. البته پاسخی که آن‌ها به این پرسش بـزرگ می‌دهنـد، به شـدت مناقشه برانگـیز است. دانشـمندان می‌گویند که کیهـان از «هیچ»

بوجـــود آمد. یک «هیچ» و «خلاء» ناپایـــدار. این نظریه ممکن است خیلی عجیب به نظر برسد. حتی شـاید آن را فقط داســتان علمی-تخیلی دیگــری دربــاره‌ی پیــدایش جهان بپنداریم. ولی فیزیک‌دان‌ها می‌گویند که این ایــده، بر اســاس دوتا از قــوی‌ترین نظریه‌هــای علم، یعــنی «مکانیک کوانتم» و «نسبیت عام» شکل گرفته است.

ذراتی از دل فضای تهی

نخست بهــتر است نگــاهی به مکانیک کــوانتم بینــدازیم. مکانیک کـــوانتم شـــاخه‌ای از علم فیزیک است که به مطالعه‌ی دنیای بســیار ریز زیر اتمی می‌پــردازد. مکانیک کوانتم از جمله موفق‌ترین نظریه‌های دنیای علم است و پایه و اســاس الکترونیک امــروزی ما را ســاخته است. مکانیک کوانتم به ما می‌گوید که در کیهان چــیزی به نــام فضای تهی وجود ندارد. حتی خالص‌ترین انــواع خلاء نــیز مقــدار زیــادی ذره و پــاد ذره دارند. ذره‌ها و پادذره‌هــایی که در عرض یک چشم به هم زدن بوجود می‌آیند و از بین می‌روند. این ذرات آن‌قــدر عمر نمی‌کنند که بتــوان آن‌ها را مستقیم مشاهده کرد، ولی با اثر ثــانویه‌ای که برجــای می‌گذارند، می‌توانیم بفهمیم که وجود دارند.

مکانیک کــوانتم به ما می‌گوید که حــتی در خلاء کامل هم ذره‌ها و پادذره‌هـــایی در عـــرض یک چشم به هم زدن بوجود می‌آیند و از بین می‌روند.

اگر از دنیای زیراتمی خارج شویم و بخواهیم به توصــیف ســاختارهای بســیار بــزرگ عــالم مثل کهکشــان‌ها و خوشه‌های کهکشــانی بــپردازیم، باید مکانیک کــوانتم را کنار بگــذاریم و به ســراغ نظــریه‌ی نســبیت عــام بــرویم.

نسبیت عام، دستاورد بزرگ آلبرت انشـتین است و به ما نشـان می‌دهد که فضـا، زمـان و گـرانش چگونه در سـاختارهای بـزرگ عـالم با یک‌دیگر در ارتبـاط هسـتند. نسبیت عـام نظـریه‌ای کـاملا متفـاوت از مکانیک کـوانتم است و تا به حال هیچ‌کس نتوانسته این دو را به صـورت یکپارچه توضـیح دهد. با این حـال، بعضی از دانشـمندان توانستند هر دو را برای توضیح بعضی مسائل مشخص به کـار گیرند. مثلا اسـتیفن‌هاوکینگ، دانشـمند مشـهور انگلیسـی، از این دو بـرای توضـیح و توصـیف کـارکرد سیاه‌چاله‌ها استفاده کرد.

یکی از چیزهـایی که دانشـمندان از به کـارگیری نظریه‌های نسبیت و مکانیک کوانتم فهمیدند این بـود که وقتی نظریه‌ی کوانتم در فضا اعمال می‌شود، فضا دچار ناپایـداری می‌گـردد. حباب‌هـای فضا-زمـان، درست مثل ذره‌ها و پـاد ذره‌هـا، می‌توانند در خلاء به صـورت خودبخودی بوجود آیند و از بین بروند. به نوعی می‌تـوان گفت که فضـا، حـتی در تهی‌تـرین شـکل ممکن، کـاملا خالی نیست و حباب‌هـای ریز فضا-زمـان می‌توانند در آن به یکبـاره پدیـدار شـوند. در حقیقت اگر فضا و زمـان کـوانتمی شـوند، می‌توانند نوسـان کنند. «الکسـاندر ویلنکین» (Alexander Vilenkin)، از دانشگاه تافتس در بوستون می‌گوید: «در فیزیک کوانتم، اگر اتفاقی ممنوع نباشد، حتما با احتمالی بیشتر از صفر رخ می‌دهد.»

بعضی از دانشـمندان می‌گویند که جهـان می‌تواند از «هیچ» بوجود آمده باشد.

جهانی پر از حباب

بنـــابراین این فقط ذره و پـــادذره نیست که می‌تواند از هیچ بوجــود آیند. حباب‌هــای فضا-زمــان هم می‌توانند از هیچ پدیدار شوند. با این حال، این‌که یک حباب فضا-زمان بسیار ریز تبدیل به کیهانی فوق‌العـاده عظیم که بیش از 100 میلیارد کهکشان را در خود جای داده شود، تا حـدی عجیب به نظر می‌رسد. سـوال این‌جاست که چـرا حبـاب فضا-زمانی که بوجـود آمـد، خیلی سـریع و در عـرض یک چشم به هم زدن دوباره ناپدید نشد؟

باید گفت یک راه وجود دارد که حبـاب فضا-زمـان از بین نرود و باقی بماند. منتها این بقا نیازمند پدیده‌ای به نـام «انبســاط کیهــانی» است. اکنــون بیشــتر فیزیک‌دان‌ها اعتقاد دارند که کیهان از «مهبانگ» (Big Bang) بوجود آمده است. بدین معنی که زمانی کل ماده و انرژی جهان در نقطه‌ای بســیار ریز جمع شــده بــوده و به ناگهــان با انفجــاری بــزرگ تبــدیل به جهــان کنــونی شــده است. نخســتین بــار زمــانی نظــریه‌ی مهبانگ مطــرح شد که دانشــمندان فهمیدند کهکشــان‌ها در حــال دور شــدن از یک‌دیگر هستند و جهان در حـال انبسـاط است. بنـابراین نتیجه گرفتند که اگر فیلم انبســاط را بــالعکس کننــد، با انقبـاض مواجه می‌شـوند و این‌که کیهـان به یک نقطه‌ی آغاز می‌رسد.

نظریه‌ی انبساط کیهان بیان می‌کند که بلافاصــله پس از وقوع مهبانگ، جهان خیلی سریع و برق‌آساتر از لحظـات بعد منبسط شد. این مفهوم غیر عـادی، را نخســتین بـار «آلن گـــوث» (Alan Guth)ــ از انســـتیتوی فنـــاوری ماساچوست در دهه‌ی 80 میلادی مطــرح کــرد و بعــدا «آنـدره لیند» (Andrei Linde)ـ از دانشـگاه اسـتنفورد

اصلاحاتی روی آن انجام داد. ایده این است که در کسری از ثانیه پس از وقوع مهبانگ، حباب بسیار ریز کوانتمی فضا-زمان با سرعتی فوق‌العاده زیاد منبسط شد. در زمانی بسیار بسیار کوتاه، اندازه‌ی آن که از هسته‌ی اتم کوچک‌تر بود، به ابعاد یک دانه‌ی شن رسید. پس از این مرحله، سرعت انبساط کاهش یافت و میدان نیرویی که آن را بوجود آورده بود، به ماده و انرژی که جهان امروز را پر کرده‌اند، تبدیل شد. هرچند که خیلی عجیب و غریب به نظر می‌رسد، ولی نظریه‌ی انبساط کاملا با واقعیت جور در می‌آید. مثلا، این به خوبی پاسخ می‌دهد که چرا تابش مایکرویو زمینه‌ی کیهانی، که در حقیقت تابشی باقی‌مانده از زمان مهبانگ است، در تمام آسمان به صورت یکدست پخش شده است. اگر جهان خیلی سریع منبسط نشده بود، ما باید تابشی غیر همگن را در آسمان مشاهده می‌کردیم.

حباب‌های فضا-زمان می‌توانستند به صورت خودبخودی از خلاء ناپایدار بوجود آیند و یکی از آن‌ها به شکل جهانی که در آن زندگی می‌کنیم، منبسط شود.

جهان همگن

انبساط، ابزار سنجشی که کیهان‌شناسان برای تعیین هندسه‌ی کیهان نیاز داشتند را به آن‌ها داد. این برای فهمیدن چرایی بوجود آمدن جهان مهم است. نظریه‌ی نسبیت عام انشتین به ما می‌گوید فضا-زمانی که در آن زندگی می‌کنیم، می‌توانست در سه شکل متفاوت بوجود آمده باشد. 1.ـ فضا-زمان می‌تواند کاملا تخت باشد. 2. فضا زمان می‌تواند به صورت سطحی از یک کره به داخل خمیده باشد. 3.ـ فضا-زمان می‌تواند به صورت

سـطحی مثل زین اسـب، به خـارج خمیـده باشد. واقعا فضا-زمان چه شکلی است؟

یک راه بـــرای فهمیـــدن آن وجـــود دارد، حتما از کلاس ریاضی به یاد دارید که مجموع اندازه‌ی زوایای یک مثلث، 180 درجه است. اگر معلم شـما قـرار بـود اطلاعـات بیشتری به شما بدهـد، باید می‌گفت که این گـزاره فقط بر روی یک سـطح صـاف و مثلث دو بعـدی صـحیح است. اگر بر روی سـطح یک تـوپ، مثلـثی بکشـید، مجمـوع اندازه‌ی زوایای آن بیش از 180 درجه می‌شود. در سوی مقابل، اگر مثلث را بر سطح زین یک اسب که به بـیرون خمیدگی دارد بکشیم، مجمـوع انـدازه‌ی زاویه‌ها کمـتر از 180 درجه می‌شود. بنـابراین بـرای این‌که بفهمیم فضا-زمـان یا در واقع همـان کیهـان تخت است یا خـیر، باید انـدازه‌ی زاویه‌هـای یک مثلث خیلی بـزرگ را انـدازه بگیریم. این دقیقا جاییست که دوباره انبساط عالم خـود را نشان می‌دهد. انبساط، میانگین ابعاد مناطق گرم‌تر و سردتر در پرتوی زمینه‌ی کیهانی را تعیین کرد. دمای این منـاطق در سـال 2003 انـدازه‌گیری شد و در نتیجه به ستاره‌شناسان، انتخاب‌هایی از مثلث‌های بـزرگ کیهـانی داد. در نتیجـه، ما اکنـون می‌دانیم که کیهـان قابل دیـدن ما، تخت است.

بعـدا مشـخص شد که تخت بـودن جهـان اهمیت خیلی زیـادی دارد. به این دلیل که فقط یک جهـان تخت می‌تواند از «هیچ» بوجـود آید. هرچه که اکنـون وجـود دارد، از سـتاره‌ها گرفته تا کهکشـان‌ها و نـوری که می‌بینیم، باید از جایی آمده باشد. ما اکنـون می‌دانیم که ذرات، از سـطوح کـوانتمی بوجـود می‌آینـد، بنـابراین

می‌توانیم انتظار داشته باشیم که ذرات کمی در جهان اولیه وجود داشته‌اند. این درحالیست که برای ساختن این همه ستاره و سیاره، انرژی خیلی زیادی نیاز است.

برای این‌که جهان از نیستی بوجود آمده باشد، هندسه‌ی فضا-زمان حتما باید تخت باشد.

کیهان این همه انرژی را از کجا آورد؟ در حقیقت اصلا لازم نیست این انرژی را از جایی آورده باشد. بدین دلیل که همه‌ی اجرام کیهان، دارای گرانش هستند و می‌توانند دیگر اجرام را به سمت خود جذب کنند. گرانش با همه‌ی ماده‌ای که در کیهان وجود دارد به تعادل رسیده است. این تا حدودی شبیه به ترازوهای قدیمی به نظر می‌رسد. شما می‌توانید یک وزنه‌ی سنگین در یک طرف قرار دهید و سپس با قرار دادن وزنه‌ی دوم در طرف دیگر، تعادل را برقرار کنید. در مورد جهان، ماده در یک طرف ترازو و گرانش در طرف دیگر آن قرار می‌گیرد تا تعادل برقرار شود. فیزیک‌دان‌ها حساب کرده‌اند که در یک جهان تخت، انرژی ماده دقیقا با انرژی گرانشی که جرم را بوجود می‌آورد، همسنگ است. با این حال این فقط در یک جهان تخت صادق و برقرار است. اگر جهان خمیده بود، تعادل بین این دو وزنه برقرار نمی‌شد.

جهان‌های موازی

با این اوصاف، بوجود آمدن جهان آسان به نظر می‌رسد. مکانیک کوانتم به ما می‌گوید که «خلاء» به صورت ذاتی ناپایدار است. بنابراین جهش از نیستی به هستی، اجتناب‌ناپذیر است. وقتی از خلاء و نیستی، یک حباب ریز فضا-زمان بوجود می‌آید، این حباب می‌تواند از بین

نـرود، منبسط شـود و جهـان بـزرگ ما را بوجـود آورد. آن‌طور که «لاورنس کراوس» (Lawrence Krauss)، از دانشـــگاه آریزونا در تمپ می‌گوید: «قـــوانین فیزیـــک، این‌که جهـان از هیچ بوجـود آمـده را بـرای ما ملمـوس می‌کند. این قـوانین می‌گویند که جهـان از نیسـتی کامل بوجود آمده است.»

جهـان ما شـاید یکی از بی‌شـمار دنیاهـایی باشد که با همین ناپایداری کوانتمی بوجود آمده‌اند.

ولی چرا این اتفاق فقط برای یک بار رخ داد؟ چـرا فقط یکی از حباب‌های فضا-زمانی که از نیسـتی بوجـود آمـده بود رشد کرد و به یک کیهان بزرگ تبدیل شد؟ چه چـیزی از تبـدیل دیگر حباب‌هـای ریز فضا-زمـان به جهان‌هـایی دیگر جلوگیری کرد؟ لیند یک ایده‌ی جالب و تفکر برانگـیز دارد. او می‌گوید که احتمـــالا بـــاز هم جهان‌هـــایی از حباب‌های فضا-زمان بوجود آمده‌اند و این رویه هم‌چنـان ادامه دارد. در حقیقت به غیر از جهان ما، بیشمار دنیـای دیگر می‌تواند وجود داشته باشد. جهـان ما می‌تواند یکی از شن‌های ساحلی بی‌انتها باشد. این دنیاها ممکن است کاملا با کیهان ما تفاوت داشـته باشـند. جهـان همسـایه، ممکن است به جـای سه بعـد، دارای پنج بعد فضا باشد. ممکن است در آن‌جا، گرانش ده برابر قـوی‌تر یا هـزاران برابر ضعیف‌تر باشد. شـاید هم اصلا آن‌جا گـرانش وجـود نداشـته باشد. ممکن است مـاده به طـور کلی از ذراتی متفاوت تشکیل شده باشد.

چگونه یک عصب، مغز و ذهن را به هم متصل می‌کند؟

در سال 1905 پزشک فرانسوی گابریل بوریبو معتقد بود که با یک زندانی بنام "هنری لانگیل" پس از این‌که سرش از تنش جدا شده بود، ارتباط برقرار کرده است. بوریبو از تجربه‌هایش اینگونه یاد می‌کند: «من با صدای قوی و تیزی فریاد زدم: لانگیل! پلکهاش رو دیدم که به آرامی تکان خورد! بدون این‌که کار انقباض غیر ارادی باشد! (آگاهانه روی این ویژگی اصرار کردم) اما این یک حرکت ساده بود! واضح و روشن! مثل تمام حرکت‌هایی که هر روز برای ما اتفاق می‌افته. همینطور برای انسان‌هایی که از خواب و رویا بیدار می‌شوند یا بطور آنی رشتهٔ افکارشان از هم جدا می‌شود.»

گزارش شده است که تقریبا دو دهه بعد دانشمند شوروی تباری به نام سرگئی بروخوننکوف با کمک یک دستگاه ساده قلب-ریه سگی را که سرش قطع شده بود 6 ماه زنده نگه داشت. بر طبق فیلم‌های ویدئویی ضبط شده سر نسبت به محرک‌های نور، صدا و اسید سیتریک پاسخ میدهد. اما درست در زمانیکه تحقیقات بروخوننکوف در پیشرفت جراحی قلب موثر واقع می‌شد، اغلب دانشمندان متوجه شدند که این یافته‌ها چیزی جز تبلیغات جعلی دوران شوروی نبود!

آگاهی و ویژگی‌های غیر فیزیکی

تحقیقات در مورد آگاهی انسان پس از این مشاهدات اولیه، شتاب گرفت هر چند ما هنوز خیلی از گردن زدن دور نشده بودیم. با این حال اخیرا برای عصب‌شناسان سوالاتی پیش آمده، چگونه این ماده باعث به وجود آمدن

ذهن شـده؟ فرانسـیس کریک در کتـاب فرضـیه شـگفت انگـیز سـال 1995 اظهـار داشت که ما چـیزی بجز "مجموعه پیچیده‌ای از نورون‌ها "نیستیم.

این فرضـیه شـکلی از "فیزیک گـرایی تقلیلی" است – نظـریه‌ای فلسـفی که در آن عصب‌شناسی مـدرن به توصـیف این‌که چـرا وجـود هر چـیزی در انحصـار خـواص فیزیکی آن است میـپردازد". عصب‌شناسـان با اسـتفاده از قطع سر حیوانـات این بـار به وسـیله موشـهای صـحرایی، پاسخ سـوال خـود را که مغز چه مـدت پس از بریدن سر می‌تواند فعالیت داشته باشد یافته‌اند – گـامی فراتر از هوشیاری.

image sicطی آزمایشی در سال 2011 گزارش شد که زمـان رسـیدن به حـالت ناخودآگـاه (حـالتی که فعـالیت شناختی مغز به نصف کاهش پیـدا می‌کند) در موش‌هـای صحرایی که سرشان جدا شده بود، 4 ثانیه بود. محققان هم‌چنین یک موج عظیم، آهسته و با تـاخیری در فعـالیت مغز مشاهده کردند و آن را "موج مرگ" نامیدند (زمـانی که همه نورون‌هـای مغز در یک لحظه می‌میرند) و شـاید مرز نهایی میان مرگ و زندگی است.

اما برخی معتقدند که ذهن بیشتر از مجموعه سـلول‌های مـادی مغز است. مـوقعیت متضـاد بـرای مـادی گـرایی، فـرض دوگـانه‌ای است که بیـانگر تفـاوت بنیـادین مـواد فـیزیکی و حـالات ذهـنی است. از این گذشـته بـرخی از فیلسـوفان و دانشـمندان اشـاره به این نکته دارند که "اطلاعـات کلید خودآگـاهی است." ایـده یکپـارچگی اطلاعات، که وجود خودآگـاهی را پذیرفته سـازگار با این ایـده است اما بصـورت بحث برانگـیزی اینگونه برداشت

می‌شود: هر چیزی که دارای خودآگـاهی است (حـتی یک گوشی هوشـمند) دارای مقـدار زیـادی phi (مقیاسی از اطلاعات در یک سیسـتم که نمی‌تواند بصـورت مشخصی برای قطعات کاهش یابد) نیز می‌باشد.

از لحظات حساس روانشناسی تا مرگ و میر

با این‌که جزئیـات مهمی را در این بحث جـذاب فرامـوش کرده بـودم اما هـدف اصـلی من در سـال‌های اخـیر درک بهـــتر رابطه میـــان ذهن، مغز و بـــدن از طریق زیر نظر داشـــتن عملکردهـــای عصب واگـــوس(vagus)ـــ در این مطالعه بوده است. عملکـرد بـالای عصب واگـوس (که با تغییر ضربان قلب سنجیده و شـاخص‌گذاری می‌شـود) از ظـــرفیت فـــرد بـــرای تنظیم احساســـات، درگیری‌هـــای اجتماعی و کارکرد شناختی پشتیبانی می‌کند.

image ifqqu

عصب واگ، بخشی از سیستم عصبی پاراسمپاتیک است

در مقابل، عملکرد ضعیف واگوس - و تغییرپذیری خفیف ضـــربان قلب - ممکن است در ابتلا به افســـردگی مـــوثر باشـــند، اما عصب واگـــوس تنها بر ذهن اثر نمی‌گـــذارد. سطوح بالاتر عملکرد آن قـادر به تنظیم بهـتر قند خـون، التهاب کمتر و کاهش ریسک بیماری‌ها و مرگ می‌شـــود. از دیگر کارکردهـــای این عصب می‌تـــوان به نقش مهمی که در شناخت مغزی دارد اشاره کرد.

مطالعات هم‌چنین نشان داده‌اند که عصب واگوس ممکن است در تنظیم فراینـــدهای التهـــابی، کمک به دیـــابت، چاقی و بیماری‌هـای قلـبی-عـروقی نقش مهمی داشـته

باشد که همگی بر عملکرد شناختی اثر می‌گذارند. با این حال، تحقیقات کمی به بررسی چگونگی تاثیر دوگانه عصب واگوس بر بدن و ذهن پرداخته است. به همین دلیل من و همکارانم به بررسی این مساله که آیا گزارش‌های قبلی می‌توانند بیانگر ارتباطاتی بین عملکرد عصب واگوس و عملکرد شناختی از طریق یک مسیر سیگنالینگ عصب شناختی-روانشناختی-فیزیولوژیکی باشند یا نه پرداختیم.

با اتکا به این احتمال، ما مشاهده کردیم که اختلال در عملکرد واگوس، به نظر می‌رسد مقاومت به انسولین را که باعث ضخیم‌تر شدن شریان‌های کاروتید می‌شود را افزایش می‌دهد و به نوبه خود بر عملکرد شناختی تاثیر می‌گذارد. که بدان معنی است عملکرد ضعیف عصب واگوس آبشاری از اثرات نامطلوب را که بعدا منجر به اختلال شناختی می‌شوند ایجاد می‌کند.

در حالی که رفتارهای ساده سلامتی مثل کاهش وزن و ورزش کردن ممکن است اثرات جانبی کوتاه مدت بر عملکرد مغز داشته باشد، تحقیقات بیشتری در مورد مسیرهای سببی برای کشف چگونگی ارتباط عصب واگوس به بدن، مغز و ذهن مورد نیاز است. پژوهش ما اولین گام برای کشف چگونگی تحت تاثیر قرار گرفتن سلامت بدن و ذهن توسط این عصب است. اما این یک قدم در راهی است که ما امیدواریم با تحقیقاتمان در زمینه "روانشناسی مثبت" برای افرادی که با اختلالات عصبی زندگی می‌کنند، پیشرفت به ارمغان بیاورد.

چگونه می‌توان فهمید توسط چه کسانی جادو شده‌ایم؟

انسان طول در زندگی در معرض خطرات گوناگونی بوده که خود دارای اسباب و علل مختلفی هستند و آن‌چه در مورد سحر و دیگر اسباب غیر عادی مسلم و پذیرفتنی است،اصل این قضیه است نه تطبیق آن بر موارد خاص، در نتیجه امکان آن‌که مشکلات شما یا حداقل بخشی از این مشکلات ناشی از عوامل دیگر باشد، وجود دارد و هیچگاه به صورت قطع نمی‌توان مشکلات مطرح شده را به سحر و... نسبت داد و سعی در یافتن عامل آن داشت.

اما فارغ از این‌که مشکلات شما ناشی از سحر بوده و یا علتی غیر آن داشته است، برای تشخیص آن‌که در فرض سحر، چه کسی عامل این عمل بوده است، ظاهرا در منابع دینی چیزی وجود ندارد و آن‌چه از منابع غیر دینی وجود دارد، معتبر و قابل اعتماد نیست.

دعای حرز یمانی چون قدری طولانی است، در پاسخ بیان نشده و شما می‌توانید به همان آدرس بیان شده و یا به آدرس" http://www.maktabvahy.com/showart.aspx?id=280"مراجعه کنید البته دعاهای دیگری نیز وجود دارد که به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

- حاج شیخ عباس قمی در کتاب مفاتیح الجنان از امیر المؤمنین (ع) نقل نموده است که جهت باطل کردن سحر این جملات را بنویسید و همراه خود داشته باشید:

«بسم الله و باللـه، بسم الله و ما شـاء اللـه، بسم الله و لا حول و لا قوّه إلاّ بالله. قال موسی ما جئتم به السـحر إنّ الله سـیبطله إنّ الله لا یصـلح عمل المفسـدین فوقع الحـقّ و بطل ما کـانوا یعملـون فغلبـوا هنالک و انقلبـوا صاغرین». (1)

- هم‌چـــنین از حضـــرت روایت شـــده است: جهت محفوظ ماندن از سحر و جادو، شب‌ها پس از نماز و روزها پیش از نمـاز هفت مرتبه بخوانید: «بِسـمِ اللهِ وَ باللهِ قالَ سَنَشُدُّ عَضُدَکَ بِأَخیکَ وَ نَجْعَلُ لَکُما سُلْطاناً فَلا یَصِلُونَ إِلَیْکُما بِآیاتِنا أَنْتُما وَ مَنِ اتَّبَعَکُمَا الْغالِبُون». (2)
- خوانـدن آیـات 54تا 57 سـوره اعـراف نـیز جهت خنـثی کـردن اثر سـحر وارد شـده است: «إِنَّ رَبَّکُمُ اللَّهُ الَّذی خَلَـقَ السَّـماواتِ وَ الْأَرْضَ فی سِـتَّةِ أَیَّامٍ ثُمَّ اسْتَوی عَلَی الْعَرْشِ یُغْشِی اللَّیْلَ النَّهـارَ یَطْلُبُـهُ حَثیثاً وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ وَ النُّجُومَ مُسَخَّراتٍ بِـأَمْرِهِ أَلا لَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ تَبارَکَ اللَّهُ رَبُّ الْعالَمین*اُدْعُـوا رَبَّکُمْ تَضَـرُّعاً وَ خُفْیَـةً إِنَّهُ لا یُحِبُّ الْمُعْتَـدِینَ وَ لا تُفْسِدُوا فِی الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْـلاحِها وَ ادْعُـوهُ خَوْفـاً وَ طَمَعاً إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِیبٌ مِنَ الْمُحْسِنِین». (3)
- در صحیفه الرضا از امام رضا (ع) نقل شـده است: به جهت دفع ضـرر سـحر و بطلان آن دسـتت را مقابل صـورت قـرار بـده و بخـوان: «بِسـمِ اللِه العظیم رَبِّ العَرشِ العَظیم إلاّ ذَهَبْتَ وَ انْقَرَضْتَ». (4)

پی نوشت‌ها:

1. حـاج شـيخ عبـاس قمى، مفـاتيح الجنـان، باقيـات صالحات، باب سوم،نشر بلاغت، قم، بى‌تا.
2. علامه محمد باقر مجلسى، بحار الانـوار، ج92، ص 129، مؤسسه الوفاء، بيروت، 1404 ه.ق،
3. مفاتيح الجنان، باقيات صالحات، باب سوم.
4. همان.

چگونه متوجه بشیم برایمان دعا و جادو نوشته‌اند؟

چگونه بفهمیم سحر و طلسم شدیم؟

سحر و جادو از اموری است که از نظر قرآن کریم و احادیث واقعیت دارد. آیات 102 سوره بقره و 4 سوره فلق و برخی روایات به این موضوع صحه می‌گذارند و خداوند می‌فرماید: «مردم سحرهایی را فرا می‌گرفتند که میان مرد و همسرش جدایی می‌افکند.»

آیت‌الله خامنه ای:

سؤال: آیا یاد گرفتن سحر و عمل به آن‌جایز است؟ و آیا احضار ارواح و ملائکه و جن جایز است؟

جواب: علم سحر و یادگرفتن آن حرام است مگر آن‌که به منظور غرض عقلایی و مشروع باشد وامّا احضار ارواح و ملائکه و جن، برحسب اختلاف موارد و وسائل و اغراض، احکام مختلفی دارد.

سؤال: مراجعه مؤمنین به بعضی از کسانی که از طریق تسخیر ارواح و جن اقدام به معالجه می‌کنند، با توجه به این‌که یقین دارند که آن‌ها فقط کار خیر انجام می‌دهند چه حکمی دارد؟

جواب: این کار اشکال ندارد، مشروط بر این‌که از راه‌هایی که شرعاً حلال هستند، اقدام شود.

سؤال: آیا فالگیری از طریق سنگریزه و کسب درآمد با آن‌جایز است؟

جواب: اخبار به کذب جایز نیست.

سؤال: آیا آموختن علم جفر و رمل و زیج‌ها و علوم دیگری که از امور غیبی خبر می‌دهند، جایز است؟

جواب: آن‌چه از این علوم در حال حاضر نزد مردم است، غالباً تا این حد که موجب یقین و اطمینان به کشف امور غیبی و خبردادن از آن‌ها شوند، قابل اعتماد نیستند، ولی آموختن علومی مانند جفر و رمل به‌طور صحیح اشکال ندارد به شرطی که مفسده‌ای بر آن‌ها مترتّب نشود.

سؤال: آیا پرداخت و دریافت پول در قبال نوشتن دعا جایز است؟

جواب: دریافت یا پرداخت مبلغی به عنوان اجرت نوشتن دعاهای وارده اشکال ندارد.

سؤال: دعاهایی که نویسندگان آن‌ها ادعا می‌کنند که در کتابهای قدیمی دعا نقل شده‌اند، چه حکمی دارند؟ و آیا این ادعیه از نظر شرعی معتبر هستند؟ مراجعه به آن‌ها چه حکمی دارد؟

جواب: اگر دعاها از ائمه اطهار(ع) نقل و روایت شده باشند و یا مضامین آن‌ها حق باشد، تبرّک جستن به آن‌ها اشکال ندارد. همانگونه که تبرّک جستن به دعاهای مشکوک به این امید که از معصوم(ع) باشند، اشکال ندارد.

سؤال: یادگرفتن و یاددادن و دیدن شعبده و اقدام به بازیهایی که همراه با تردستی هستند، چه حکمی دارد؟

جواب: یاددادن و یادگرفتن شعبده‌ای که از انواع سحر باشد، حرام است، ولی بازیهایی که همراه با سرعت

حـرکت و تردسـتی هسـتند و از انـواع سـحر محسـوب نمی‌شوند، اشکال ندارد.

آیت‌الله سیستانی:

پرسش: سحر و جادو چه حکمی دارد؟

پاسخ: سحر و جـادو از محرمـات ومعاصی کبـیره است و جایز نیست.

پرسش: ایا مراجعه به دعا نویس اشکال دارد؟ نظر شـما در مورد سحر و جادو چیست؟

پاسخ: مراجعه به دعا نـویس اشـکال نـدارد ولی سـحر وجادو جایز نیست.

پرسش: آیا جـادو وجـود دارد وکسی که عنـوان می‌کند با جـادو و جـادوگری می‌تواند حـال یکی را پریشـان کند واقعیت دارد؟

پاسخ: سـحر وجـادو چنانکه از قـرآن کـریم بدست می‌آید اثر دارد (فیتعلمون منهما مـایفرقون بین المـرء وزوجه) والبته دعاهائی هم برای ابطال جـادو و سـحر هم هست ولی اکـثر کسـانی که ادعـای سـحر و جـادو دارند دروغ می‌گویند و با ترفنـدهائی مـردم را فـریب می‌دهند و گاهی در اثر تلقین شخصی را مـریض و بیمـار می‌کنند و او گمان می‌کند جادو شده است.

پرسش: کف و یا فال فنجان بین، پیشگویی‌هایی می‌کند و می‌گوید که بـرای شـخص در حـال و آینـده چه پیش خواهد آمد؟ آیا چنین کاری جایز است به ویژه اگر صاحب فنجان به آن‌چه گفته می‌شود ترتیب اثر بدهد؟

پاسخ: چنان پیشگوی‌هایی اعتبـار نـدارد و او هم نباید به طور جزم و یقین، سخنی بگوید هم‌چنانکه دیگران هم در مواردی که وجود حجّت شرعی و عقلی لازم اسـت، نباید بر آن پیشگویی‌ها، اثر بار کنند.

آیت‌الله مکارم شیرازی:

پرسش: مراجعه به فالگیرها و جـادوگران بـرای معالجه چه حکمی دارد، در حالی که گاه امراض سختی را معالجه می‌کنند؟

پاسخ: رجوع به آن‌ها حرام است.

پرسش: آیا درست است که می‌گویند در مـورد حـرمت سحر استعمال آن است نه یادگیری آن؟ آیا مطلقاً حـرام است؟

پاسخ: طبق فتوای همه فقهای اسلام یاد گرفتن و انجام اعمال سحر و جادوگری حرام است.

پرسش: بـرخی از اشـخاص از طریق فـالگیری با جـامع الـدّعوات یا دوازده بـرج، از آینـده و گذشـته و مـرض مـراجعین خـبر می‌دهند و دعـای محبّت ما بین دخترها و پسرها و زوج‌ها و برای دیوانه‌ها و جنّ زده‌ها می‌نویسـند و پول‌های زیادی دریـافت می‌کننـد؛ دریـافت پـول از این طریق چه حکمی دارد؟

پاسخ: پول گرفتن در برابر این کارها جایز نیست.

پرسش: اگر فال قهوه برای کار مشـروعی انجـام شـود، چه حکمی دارد؟ مثلا از این طریق گمشـده‌ای را پیـدا

نموده، یا گره‌ای را باز کند. در این صورت پـول حاصل از آن‌چه حکمی خواهد داشت؟

پاسخ: فال قهوه و امثال آن از خرافـات اسـت، و شـرعاً اعتباری ندارد، و گرفتن پول در مقابل آن‌جایز نیست.

پرسش: آیا اسلام جهت ابطال سحر دسـتور العمل و راه کـار واقعی که واقعا سـحر را باطل کند دارد؟ چـرا که با توجه به اوضـاع جامعه مراجعه به افـراد در این زمینه با باج خواهی آن‌ها همراه است.

پاسخ: هر چند سـحر و جـادو به تصـدیق قـرآن مجید حقیقت دارد، ولی غـالب آن‌چه را مـردم سـحر و جـادو می‌دانند اوهام و خیـالاتی بیش نیست. بـرای رفع آن هر روز پنج مرتبه آیه الکرسی را بخوانید و به خـود و اطرافیانتان بدمید و هر روز هر چند به به مقداری صدقه بدهید و بر خدا توکّل کنید.

شخصـی، که زنـدگی عـادی خـود را می‌گذرانـده، ناگهـان دچـار مشـکلات عدیـده می‌گـردد! یکبـاره افسـردگی، ناراحتی‌هـای عصـبی، کم خـوابی و بی‌حوصـلگی، نظم زنـدگی‌اش را از هم می‌پاشد! با مراجعه به چند پزشک متخصّـص اعصـاب و روان، نه تنها هیچ گـرهی از کـار او گشوده نمی‌شود، بلکه روز به روز حالش بـدتر می‌شـود، تا بـالاخره از مراجعه به پزشک نا امیـد، و به یک سـاحر معروف مراجعه می‌کند.

وی پس از سـعی و تلاش زیـاد، می‌گوید: «کسی تو را سـحر کـرده، شـاید به زودی عمـرت به سر آید!» سـاحر معروف، با همدسـتی یک سـاحر دیگـر، چند عـدد تعویذ و دعا را کشف می‌کند، که اسم آن شـخص روی آن نوشـته

شده، و همراه با اشـیای عجیب همچـون فـولاد، سـوزن، استخوان و مانند آن، در یک جا قاب شـده بـود. سـاحر با این که با آن شـــخص آشـــنا نیســـت، اسم کسی که این کارها را کـرده به او می‌گویـد، او هم به یقین رسـیده که عامل این سرگردانی و بدبختی همان شخص است.

حـال با توجّه به این که تمـام زنـدگی وی از هم پاشـیده (البتّه بعد از پیـدا شـدن و پـاره شـدن کاغـذهای مـذکور حالش بهتر شده است) و اگر کمک سـاحران نبـود تا چند روز دیگر رشـته زنـدگی‌اش از هم پاشـیده می‌شد. عامل این بدبختی‌ها و رنجهای وی چه تاوانی باید بپردازد؟

قول ساحران اعتباری ندارد، به آن اعتنا نکنید. دسـتوری به شـما می‌دهم، اگر عمل کنید حـال شـما آن شـاء اللّه خـوب خواهد شد: نمازهـا، مخصوصـاً نمـاز صـبح را اوّل وقت بخوانیـد، و بعد از نمـاز صـبح دست راست را روی سـینه بگذرایـد، و هفتـاد مرتبه «یا فتّـاح» بگویید. سـپس 110 مرتبه صلوات بفرستید.

در هر شـــبانه روز پنج مرتبه آیه الکرسی بخوانیـــد، و به خود بدمید. و هر وقت گرفتار ناراحتی فکری شـدید، ذکر «لا حـــول و لا قـــوّه الاّ باللّه» را بگوئید. این برنامه را تا چهل روز ادامه دهید، آن شاء اللّه مشـکل شـما برطـرف خواهد شد.

چگونگی تشکیل تگرگ در قرآن

خداوند متعال در آیات بسیاری درباره کیفیت نزول باران و برکات متعدد آن سخن به میان آورده است. اما در آیه 43 سوره نور نگاه ویژه‌ای به چگونگی نزول تگرگ داشته و مراحل پیچیده این پدیده آسمانی را به دقت بیان می‌نماید. تگرگ از پدیده‌های پیچیده‌ای است که دانشمندان سال‌ها درباره آن تحقیق کرده‌اند و هم‌چنان مسائل بسیاری در مورد این پدیده زیبا و گاه خطرناک که هر ساله خسارت‌های هنگفتی به بار می‌آورد، برای انسان‌ها ناشناخته مانده است. امروزه دانشمندان به وسیله ماهواره‌ها و رادارهای دوپلر که قادر به ردیابی تگرگ‌اند، به بررسی رازهای این پدیده پیچیده می‌پردازند. پیشینه تارخی 1ـ اعراب زمان نزول و قبل آن بارش را از اثر ستاره‌ای می‌دانستند که در آن هنگام طلوع یا غروب کرده بود. 2ـ کتب مقدس به نحوه شکل‌گیری باران و سایر بارش‌ها از قبیل تگرگ هیچ گونه اشاره‌ای نشده است، اما نزول باران به عنوان رحمت الهی و نزول تگرگ در کنار صاعقه و دیگر آفات به عنوان بلایی آسمانی جهت عذاب امت‌های نافرمان به کارگرفته شده است. 3ـ امروزه دانشمندان به وسیله ماهواره‌ها و رادارهای دوپلر که قادر به ردیابی تگرگ‌اند، به بررسی رازهای این پدیده پیچیده می‌پردازند.

شرح واژگان

بَرَد

اصل (ب- ر- د) به معنی سرما؛ در مقابل حَرّ (گرما) است [1]، [2]ـ و یکی از معانی اصلی این واژه باران

منجمد (تگرگ) است که از ابرها فرو می‌ریزد و در مـورد آیه (نـــور/ 24/43)ـــ اکـــثر لغویـــون بر این معنا تأکید نموده‌اند.

فراهیدی [3]ـ از متقدمین صـریحاً واژه بَـرَد را بر بـارانِ منجمد (مَطَر کالجمد) یعـــــنی تگـــــرگ اطلاق می‌کند. طریحی[4]ـ نیز اولین معنای آن را «حَبُّ الْمُزْن: تگـرگ» می‌داند. (الْمُــزْنِ: ابر بــاران زا و«حَبُّ الْمُــزْنِ»: تگــرگ می‌باشد). راغب [5]ـ گوید واژه بَرَد را بارانی می‌داند که پس از سرد شدن سخت و سفت گردد. وی تنها مثـال آن را آیه 43 نور می‌آورد.

مصطفوی [6]ـ درالتحقیق چنین گفته:«برودت در آب آن است که به قدری سرد شـود که به حد انجمـاد برسد و به آن «بَرَد» می‌گویند.

برَد در قرآن یک بار و درآیه شریفه:" مِنْ جِبــالٍ فِیها مِنْ بَرَدٍ"، نور/43 به معنای تگرگ آمده است.

نکات نحوی

از واژه پژوهـان متقـدم فراهیـدی [7]ـ با مبهم گـذاردن مفهـوم عبـارت " وَیُنَـزِّلُ مِنَ السَّـمَآءِ مِن جِبَـالٍ فِیهَا مِن بَرَدٍ "، چنین می‌گوید: در مورد این سخن خداوند (وَیُنَــزِّلُ مِنَ...) دو نظر وجود دارد:

خداوند از آســمان، از امثــال (چیزهــایی شــبیه) کوه‌هــا، تگرگ (باران منجمد) را نازل می‌کند.

خداوند از آســمان، از کوه‌هــایی که در آن بــاران منجمد است، [تگرگ] را نازل می‌نماید.

طـبری [8]ـ از متقـدمین در جـامع الاحکـام چـنین نقل نمـوده: بـرخی گفته‌اند خداوند در آسـمان کوه‌هـایی از تگرگ (باران منجمد) خلق فرموده و از آن‌جا تگرگ نـازل می‌شود، بنا به این قـول، مفعـول یُنَـزِّلُ، (بَـرَد) است که محذوف است واصل عبارت چنین بـوده: یـنزل من جبـال البردِ بَرداً. سپس این نظر عجیب را نیز به عنوان یکی از احتمالات نقل می‌کند که برخی گفته‌اند منظـور (وَ یُنَـزِّلُ مِنَ السَّماءِ قدرِ جبـال) بـوده یعـنی خداوند از آسـمان به اندازه کوه‌ها (در بـزرگی)، بر زمین تگـرگ نـازل می‌کند. در نهایت سخن اخفش را بیـان کـرده که در عبـارت (مِنْ جِبـالٍ فِیها مِنْ بَـرَدٍ) هر دو (مِن) زائـده بـوده و (جِبـالٍ) و(بَـرَدٍ) هر دو در موضع نصـبند پس معـنی عبـارت چـنین می‌شـود: خداوند ازآسـمان، تگـرگی چـون کوه‌ها نـازل می‌کند! [9]

شیخ طوسی [10]ـ گویی تعبداً از مدلول آیه چنین گوید: (من) اول ابتدای غایت است چون ابتداء انزال از آسمان است و (من) دوم تبعیضـیه است چـون تگـرگ بعضی از کوه‌هـای درون آسـمان است و سـومی بیـان جنس است چون جنس کوه‌ها از تگـرگ (بـاران منجمد) است. سـپس نظر کوه‌هـای تگـرگ مخلـوق در آسـمان و نظر بلخی را نقل نموده که گفته جایز است تگرگ در ابر، مانند کوه‌ها جمع شده و سپس نازل گردد.

طبرسی می‌گوید: و خـــدا از کوه‌هـــای تگـــرگی که در ابرهای انباشته و یخ‌زده پدید آمده است، دانه‌هـای تگـرگ فرو می‌ریـزد. منظـور از «سـماء» در آیه شـریفه، ابـری است که بر فراز سر ماست چرا که به هرچه بر فراز سر

قـرار دارد و بـالای سر ما را گرفته باشـد، به آن آسـمان گفته می‌شود. به باور برخی، منظور این است که خـدای توانا از آسمان به اندازه کـوهی تگـرگ فـرو می‌فرسـتد؛ چراکه وقتی گفته می‌شود: دو انبـار کـاه نـزد ما موجـود اسـت، منظـور این است که به انـدازه دو انبـار است نه این‌که براستی انبار شده است! امّا به باور پاره‌ای دیگر، منظـــور این است که در همین آســـمان- و نه ابرها – کوه‌هـایی از تگـرگ پدید آورده است. به بـاور ما این دو دیـدگاه درست به نظر نمی‌رسد و همـان دیـدگاه نخست درست به نظر می‌رسد که تگـــرگ از ابر فروفرســـتاده می‌شـــود و ظـــاهر آیه نشـــانگرآن است که خـــود ابر یا لایه‌هایی از آن یخ زده که ازجنس برف و تگرگ است.

تقریبـاً همه مفسـران متقـدم نظر شـیخ طوسی را در مـــــــــورد نقش سه گانه (مِن) تأیید می‌کنند جز آن‌که زمخشری [11]ـ این احتمال را اضافه نموده: دوتـای اول ابتدائیه و آخری تبعیضیه باشد و گفته در این حـالت معنا چنین می‌شود: تگرگ از آسمان که در آن کوه‌هـایی است فرو می‌ریزد.

مسأله

مفسران متقدم به دلیل عدم علم به وجود ابرهـای کـوه مانند، در مورد عبارت" وَيُنَزِّلُ مِنَ السَّمَآءِ مِن جِبَـالٍ فِيهَا مِن بَرَدٍ "، درهاله‌ای از ابهام و احتمال نظراتی متفاوت، ارائه کرده‌اند و هریک به نـوعی مسـأله جبـال را توجیه نموده‌اند. البته بـرخی از این احتمـالات با یافته‌هـای علم امروز تطـابق یافته که این ابهامـات خـود نشـان از عـدم آگاهی مردم آن زمان ازاین مطلب بوده است.

در نگـاه کلی مفسـران عبـارت فـوق را چـنین تفسـیر کرده‌اند: بـــرخی گفته‌اند تگـــرگ از آســـمان بر کوه‌ها می‌بـارد و یا این‌که کوه‌هـایی از تگـرگ از آسـمان نـازل می‌شـــوند و در توضـــیح این ســـخن خـــود گفته‌اند که همانطور که خداوند در زمین کوه‌هـایی از سـنگ دارد در آسمان نـیز کوه‌هـایی از تگـرگ دارد. بـرخی نـیز گفته‌اند منظور از جبال همان تگرگ است و استعمال لفظ جبـال برای آن کنایه از بسیاری و تراکم آن است و بـرخی دیگر نیز معتقدند که از آسمان به اندازه چندین کوه، تگـرگ بر زمین فرو می‌یزد. [12]، [13]، [14] و [15]

آن‌چه که می‌تـوان از قـدر مشـترک تمـامی این تفاسـیر نتیجه گـرفت آن است که این عبـارت به قـدری عجیب و ناهماهنگ با علم آن روز بشر بوده که مفسـران را وادار به ابـــراز توجیهـــات گونـــاگون کـــرده است و این خـــود می‌تواند بهترین دلیل برای اثبات بیان علمی و اعجـاز در این آیه باشد.

اما بسیاری ازمفسران امروز، پس از تبیین علمی نحـــوه تشـکیل تگـرگ دلالت آیه شـریفه را کـاملا با علـوم روز مطابقت داده‌اند. [16]، [17] و [18]

تطبیق اِیه با نکات علمی تشکیل تگرگ

اَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ یُزْجِی سَحَاباً * ثُمَّ یُؤَلِّفُ بَیْنَهُ

ابرها حـــرکت می‌کنند و بین ابرهـــای کوچک کومولـــوس اتصـــال به وجـــود می‌آید. این ابرها مـــتراکم و انباشـــته می‌شوند و ابرهای کومولونیمبوس که غالبـاً بـاعث تولید تگرگ هستند، تشکیل می‌گردند.

ثُمَّ يَجْعَلُهُ رُكَاماً فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ

ابرهای کومولونیمبوس که به ابر تندری معروف هستند، رشد عمودی شدیدی دارند. قطرک‌های ابر با جریان‌های داخل ابری رشد می‌کنند و در نتیجه فرایندهای هم‌آیی قطره‌های باران را تشکیل داده و باران از لابه لای ابرها فرو می‌ریزد.

وَيُنَزِّلُ مِنَ السَّمَآءِ مِن جِبَالٍ فِيهَا مِن بَرَدٍ

چنانچه قطرک‌های ابر با جریان‌های بالا سو درون منطقه فراسرد رانده شوند با فرایند کرانش (Riming) بلورها و سوزن‌های پیرامون، جذب سطحی آن‌ها می‌شوند و دانه تگرگ شکل می‌گیرد و به سمت پایین فرو می‌افتد. ورود این دانه‌ها به جریان‌های بالا سوی قوی‌تر می‌تواند آن‌ها را به منطق فرا سرد براند و فرایند یاد شده تگرگ‌ها را درشت‌تر می‌کند. تنها با پرواز بر فراز ابرهای کومولینبوس است که می‌توان سطوح ناهموار و شبیه دره‌ها و پشته‌های آن را درون پیکره کوه مانند ابر مشاهده کرد.

يُصِيبُ بِهِ مَن يَشَآءُ وَيَصْرِفُهُ عَن مَّن يَشَآء

به اراده الهی تگرگ به برخی مناطق اصابت می‌کند و باعث ایجاد خسارت در برخی نواحی می‌گردد.

يَكَادُ سَنَابَرْقِهِ يَذْهَبُ بِالْأَبْصَارِ

به علت حضور قطره‌های باران، دانه تگرگ و بلورهای یخ در ابر کومولونیمبوس بار الکتریکی در داخل ابر توزیع و میدان الکتریکی و سپس آذرخش ایجاد می‌گردد. پرتو زیانبار فرابنفش زاییده از آذرخش ابر

کومولونیمبـوس به بافت‌هـای نـازک شـبکیه چشم نـاظر آسیب می‌رساند.

[1] فراهیدی، 8ج/ص28

[2] راغب اصفهانی، ص116

[3] فراهیدی 8ج/ص28

[4] طریحی 3ج/ص11

[5] راغب ص 117

[6] مصطفوی 1ج/ص246

[7] فراهیدی 8ج/ص28

[8] طبری 13ج/ص288

[9] همو، 13ج/ص288

[10] شیخ طوسی 7ج/ص447

[11] زمخشری 3ج/ص246

[12] طبری،13ج/ص828

[13] طوسی، 7ج/ص447

[14] طبرسی، 7ج/ص232

[15] زمخشری،3ج/ص246

[16] مکارم شیرازی، نمونه،14ج/ص505

[17] طنطاوی،12ج/ص53-55

[18]؛ قطب،4ج/ص2523

منابع علمی

Alan D. Sills, E- Z Earth Science, 2010, Baron’S- 432 pages

Alexander A. Kokhanovsky, Gerrit De Leeuw, 2009, Satellite Aerosols Remote Sensing Over Land, Springer, 388 pages

Allaby. Michael, Bramwell. Martyn, Stokes. Jamie, 2006, Weather And Climate An Illustrated Guide To Science, ChelseaHouse .(The Diagram Group)

Ahrens. C. Donald., 2007, Meteorology today: an introduction to weather, climate, and the environment, Thomson Higher Education, .608P

Bharatdwaj. K, 2006, Physical Geography: Atmosphere, Discover Publishing House, 378 Pages

Beard. Kennetg. V. K., Ochs. Harry, 1986, The Earth's electrical environment By National Research Council (U.S.). Geophysics Study Committee, American Geophysical Union, 263 .pages

Butz. Stephen D., 2002, Science of Earth systems,THOMSON Delmar Learning, 655 Pages

Chandrasekar. A, 2010, Basic of Atmospheric Science, PHI Learning Private Limited, .440Pages

Chou. M. D., 2008, Recent progress in atmospheric science: applications to the Asia-Pacific region- Jen- Ping Chen, Anupam Hazra, Chein- Jung Shiu, I- Chun Tsai and Hsiang- He Lee., Introduction between aerosols and Clouds: Current Understanding.486 pages

Dean Galiano, 2003, Thunderstorms and Lightning, the Rosen Publishing Group, Inc, 48Pages

حرکت‌های خورشید معجزه علمی قرآن

خورشـــید یکی از نشـــانه‌های الهی است که خداوند در قرآن به آن قسم یاد کرده است [1].ـ و در آیات متعـددی از خورشید و حرکت‌های آن یاد کرده است و لذا بسـیاری از مفسران و صاحبنظران و متخصصـان کیهـان شناسی در این مورد اظهار نظر کرده‌اند. آیـاتی که در این مـورد به آن‌ها استناد شده عبارتند از:

«و آیة لهم اللیل نسـلخ منه النهـار فـاذا هم مظلمـون و الشمس تجـری لمسـتقرٍ لها ذلک تقـدیر العزیز العلیم» [2]

«و نشـــانه‌ای [دیگر] بـــرای آن‌ها شب است که روز را [مانند پوست] از آن بر می‌کنیم و بناگاه آنان در تـاریکی فرو می‌روند و خورشـید به [سـوی] قرارگـاه ویـژه خـود روان است. تقدیر آن عزیز دانا این است.»

«نه خورشـــید را ســـزد که به ما رســـد، و نه شب به روز پیشی جوید و هر کدام در سپهری شناورند.» [3]

«و اوست آن کسی که شب و روز و خورشـــید و مـــاه را پدید آورده است. هر کـــدام از این دو در مـــداری [معین] شناورند.» [4]

«و خورشید و ماه را رام گردانیـد؛ هر کـدام بـرای مـدتی معین به سیر خود ادامه می‌دهند.» [5]

«و خداوند خورشید و مـاه را در حـالی که هر دو در حـال حرکت هستند به نفع شما مقهور و مسخّر گردانید.» [6]

تفسیر موضوعی قرآن ویژه جوانان، ج 2، ص: 76

تاریخچه:

خورشید ستاره‌ای است که هر انسانی می‌تواند هر روز آن را ببیند و حرکت کاذب روزانه آن (از طرف مشرق به مغرب) [7]همیشه توجه انسان را به خود جلب کرده است.

انسان‌ها تا قرن‌ها فکر می‌کردند که خورشید به دور زمین می‌چرخد و هیئت پیچیده بطلمیوسی نیز بر همین اساس پایه گذاری شده بود. که زمین مرکز جهان است [8]. حکیم مزبور کره زمین را ساکن و مرکز کلیه کرات پنداشته بود. [9]

هیئت بطلمیوسی هفده قرن بر فکر بشر حکومت کرد و پس از آن کوپرنیک (1544 م) هیئت جدید (هیئت کوپرنیکی) را ارائه داد که بر اساس آن زمین به دور خورشید می‌چرخید. ولی شکل چرخش را دایره‌ای می‌دانست که پس از او کپلر (1650 م) شکل بیضوی گردش زمین بدور خورشید را کشف کرد. و سپس عقیده این دو نفر توسط گالیله ایتالیائی مستقر و مدلّل گردید [10]. و از آن پس نظام منظومه شمسی به صورت نوین پایه گذاری شد که سیارات به دور خورشید می‌چرخد (عطارد- زهره- زمین- مریخ- مشتری- زحل- اورانوس- نپتون- پلوتون).

ولی هنوز عقیده اخترشناسان (حتی کوپرنیک، کپلر و گالیله) بر آن بود که خورشید ثابت ایستاده است [11]. و حتی در ادعانامه‌ای که علیه گالیله در دادگاه قرائت شد او را متهم به اعتقاد به سکون خورشید (بر خلاف گفته

کتـاب مقـدس که خورشـید را متحـرک می‌دانست [12]) کردند و او حاضر نشد حرکت خورشید را بپذیرد [13].

امّا در اعصـــار جدید روشن شد که خورشـــید دارای چند حرکت است:

اول حرکت وضعی که هر 5/ 25 روز یک بار به دور خود می‌چرخد.

دوم حرکت انتقالی از جنوب آسمان به سـوی شـمال آن که هر ثانیه 5/ـ 19 کیلومـتر همـراه با منظومه شمسی حرکت می‌کند.

و سوم حرکـتی انتقـالی که با سـرعت 225 کیلومـتر در ثانیه به دور مرکز کهکشـان می‌گـردد. که در این حـرکت نیز منظومه شمسی را بهمراه خود می‌برد [14].

البته برای خورشید حرکت‌های دیگری نـیز گفته شـده که در نکات علمی اشاره می‌کنیم.

اسرار علمی:

در مورد آیات مربوط به حرکت خورشید مفسـران قـرآن دو گروه شده اند:

اول: مفسران گذشته:

مفســران قــرآن کــریم از دیر زمــان در پی فهم آیــات مربـوط به حـرکت خورشـید بودند ولی از طـرفی نظریه هـیئت بطلمیوسی بر جهانیــان ســایه افکنــده بــود و از طرف دیگر ظاهر آیات قرآن (در مورد حرکت خورشـید و زمین در مـدار خـاص خودشـان) هـیئت بطلمیوسی را بر نمی‌تافت و لذا بـرخی از مفسـران در پی آن شـدند تا با

توجیه خلاف ظاهری آیات قرآن را با هیئت بطلمیوسی و حرکت کاذب روزانه خورشید سازگار کنند. [15]

طبرسی مفسر گرانقدر شیعه (م 548 ق) می‌گوید:

«در مورد استقرار خورشید سه قول است:

اول: این‌که خورشید جریان می‌یابد تا این‌که دنیا به پایان برسد. بنـــابراین به معنـــای این است که محل اســـتقرار ندارد.

دوم: این‌که خورشید برای زمان معیـنی جریـان دارد و از آن‌جا تجاوز نمی‌کند.

ســـوم: این‌که خورشـــید در منـــازل خـــود در زمســـتان و تابستان حرکت می‌کند و از آن‌ها تجاوز نمی‌نماید.

پس همـــان ارتفـــاع و هبـــوط خورشـــید محل اســـتقرار اوست.[16]

شهرستانی در مورد آیه: «کل فی فلک یسبحون» [17]

می‌نویسد:

«هر یک در فلکی شنا می‌کنند» و مکرر گفتیم که ظـــاهر این آیه با هیئت قدیم راست نمی‌آمد زیرا بنابر آن هـیئت حـــرکت کـــوکب در جسم فلک ممتنع است و از این جهت قدماء ظاهر آیه را حمل بر مجاز کـرده سـباحت را هم به معـنی مطلق حـرکت گرفته و گفته‌اند مقصـود این است که: هر ستاره‌ای با فلک خود بالتبع حرکت می‌کند.»

این در حـــــالی است که در آیه «فی» (در) دارد یعـــــنی خورشید در فلک و مدار شناور است.

و نیز در مورد آیه «والشمس تجری» [18]

می‌نویسد:

«متقدمین بدین آیه احتجاج کرده حرکـتی را که از طلـوع و غروب آفتاب مشاهده می‌شود متعلق به جرم خورشـید دانسته‌اند. ولی در معنای کلمه «مستقر» دچار اضطراب و اختلاف عقیده شده‌اند.»

... برخی گفته‌اند آفتاب سیر می‌کند تا مسـتقر خـود که برج حمل است.

(که لازمه آن سـکون خورشـید در بـرج حمل است و این معنا باطل است.)

... و برخی گفته‌اند شمس حـرکت می‌کند در فلک خـود. (که از نظر هیئت قدیم باطل است)» [19]

عجب این است که صاحب تفسیر نمونه نیز در تفسـیرآیه «و کل فی فلک یسبحون» [20]

احتمـال می‌دهد که مقصـود همین حـرکت خورشـید بر حسب حسّ ما یا حـرکت ظـاهری [کـاذب و خطـای دید] باشد و آن احتمـال را در کنـار احتمـالات دیگر می‌آورد و ردّ نمی‌کند [21]

در حالی که این آیات در مقـام شـمارش آیـات خداست و حرکت کاذب نمی‌تواند آیه و نشانه الهی باشد [22].

دوم: مفسران و صاحبنظران جدید:

پس از آن‌که در هیئت جدید، حرکت زمین به دور خورشید و سپس حرکت‌های چندگانه خورشید به اثبات رسید آیات

مربـوط به حـرکت خورشـید معنـای جدیـدی پیـدا کـرد و متخصصان، صاحبنظران و مفسـران قـرآن در این مـورد اظهار نظرهای متفـاوتی کردند و برداشـتهای زیبـائی از آیات فوق بعمل آوردند، که بدان‌ها اشاره می‌کنیم:

الف: حــرکت انتقــالی خورشــید در درون کهکشــان راه شیری (حرکت طولی)

مفسر معاصر آیة اللّه مکـارم شـیرازی پس از اشـاره به تفسیرهای «تجری، یس/ 38» می‌نویسد:

«آخرین و جدیدترین تفسیر برای آیه فوق همان است که اخیراً دانشمندان کشف کرده‌اند و آن حـرکت خورشـید با مجموعه منظومه شمسی در وسط کهکشان ما به سـوی یک سـمت معین و سـتاره دور دسـتی می‌باشد که آن را ستاره «وِگا» نامیده‌اند، [23] و در جای دیگر «جریان» را اشاره به حرکت طولی می‌داند.» [24]- [25]

یکی از صــاحبنظران پس از این‌که حــرکت خورشــید از جنوب به سوی شمال آسمان را 5/ 19 کیلومتر در ثانیه می‌داند در ادامه به آیه 2 سوره رعد و 33 سوره ابراهیم در مورد حرکت خورشید استناد می‌جوید [26].

علامه طباطبائی رحمه الله پس از آن‌که جریان شمس را همان حرکت خورشید می‌داند، می‌فرماید:

«امّا از نظر علمی تا آن‌جا که ابحــاث علمی حکم می‌کند قضـیه درست بر عکس (حس) است یعـنی خورشـید دور زمین نمی‌گردد بلکه زمین بدور خورشـید می‌گـردد و نـیز اثبــات می‌کند که خورشــید یا ســیاراتی که پــیرامون آن

هســتند به ســوی ســتاره (نسر ثــابت) حــرکت انتقــالی دارند...»

سید هبة الدین شهرستانی حـرکت خورشـید را به طـرف ســتاره‌ای بر ران راست «جــائی» معــرفی می‌کند و در جای دیگر آن را به طرف مجموعه نجوم (هرکیل) می‌داند «2».ــ و کلمه «تجــری» را اشــاره به حــرکت انتقــالی خورشید می‌داند.

طنطاوی در تفسیر الجوهر نـیز پس از ذکر مقـدمه‌ای در انواع حرکات آیه فـوق را بر حـرکت خورشـید و مجموعه همـــراه او به دور یک ســـتاره (کـــوکب) حمل می‌کند و سپس مطالبی طولانی در مـورد حرکت‌هـای هواپیماهـا، اتومبیل‌ها و... می‌دهد که ربطی به تفســیر آیه نــدارد « 4».

و در همین مورد کتاب «زنـده جاوید و اعجـاز قـرآن» أثر مهندس محمد علی سـادات «5»، و نـیز قـرآن و آخـرین پدیده‌های علمی، مهندس جعفر رضـایی فر «6»، و نـیز «القـرآن الکـریم و العلم الحـدیث»، دکـتر منصـور محمد حسب النبی «7»، مطالب مشابهی دارند.

پی نوشت:

[1] و الشمس/ 1 «و الشمس و ضحیها...»

[2] یس/ 37- 38

[3] یس/ 40

[4] انبیاء/ 33

[5] رعد/ 2- فاطر/ 13- زمر/ 5- همین آیه در سوره لقمان/ 29 به این صورت آمده است «کلٌّ یجری الی أجلٍ مسمّی»

[6] ابراهیم/ 33

[7] حرکت روزانه خورشید از مشرق به مغرب در حقیقت کاذب است و حقیقی نیست، چون در أثر حرکت زمین از مغرب به مشرق برای انسان خطای دید حاصل می‌شود. و گمان می‌کند که خورشید حرکت می‌کند

[8] در تاریخ حکماء آمده است که چند دانشمند یونانی به نام بطلمیوس خوانده می‌شدند که عبارتند از:

بطلمیوس غریب، بطلمیوس دلس و بطلمیوس قلوذی که این سومی همان است که هیئت بطلمیوسی به نام اوست و 140 سال قبل میلاد می‌زیسته است. ر. ک: اسلام و هیئت، گفتار سوم (کج) و ص 5- (محمد نژد در فرهنگ دانستنیها، ج 1، ص 752، بطلمیوس را از دانشمندان قرن دوم میلادی می‌داند.)

[9] او می‌گفت: «سه چهارم از سطح زمین را آب فرا گرفته و کره هوا به مجموع خاک و آب احاطه کرده و کره هوا را کره آتش در میان گرفته و آتش را کره قمر در آغوش دارد. (فلک قمر را جز خود ماه ستاره‌ای نیست) و پس از فلک قمر افلاک عطارد و زهره و شمس و مریخ و مشتری و زحل به ترتیب هر فلک بعدی محیط بر فلک قبلی است و هر یک را فقط یک ستاره است که هم بنام آن نامیده می‌شود.

و پس از فلک زحل کـره هشـتم یا فلک ثـوابت است که جمیع کـواکب ثابته مانند میخ بر پیکر آن کوبیـده است. و پس از فلک هشتم کره نهم یا فلک اطلس است که تمام افلاک هشـتگانه به ترتیـبی که ذکر شد. در شـکم آن‌جا دارد. (مثل پیـازی که لایه لایه بر همـدیگر هسـتند) فلک مزبور خـالی از سـتاره و دارای قطر نامحـدود است... و در یک شبانه روز با کلیه افلاکی که در جـوف آن است به گرد زمین می‌چرخد.» (اسلام و هیئت، ص 5- 7-)»

[10] ر. ک: همان، ص 9- 10

[11] مطـالب شـگفت انگـیز قـرآن، ص 24 و نـیز احمد امین، راه تکامل، ج 5، ص 9 و نیز شهرستانی، اسلام و هـیئت، ص 179 ایشـان پس از نقل کلام کوپرنیک در این‌که خورشـید را مرکز و سـاکن می‌داند توجیه می‌کند که او خورشـید را نسـبت به زمین (داخل منظومه شمسی) ساکن می‌دانست نه نسبت به خارج آن

[12] کتاب مقدس، کتاب مزامیر، زبور داود، مزمور 19/ 5 و «[خورشید] مثل پهلـوان از دویـدن درمیـدان شـادی می‌کند.»

[13] ر. ک: آرتور کوسـتلر، خوابگردهـا، ترجمه منـوچهر روحانی، ص 590

[14] شهرسـتانی، اسـلام و هـیئت، ص 180 و اسـتاد حسین نوری، دانش عصر فضا، ص 26 و جهان‌های دور، ص 293 و تاریخ علوم، ص 347 و دنیـای سـتارگان، ص 146 و مرزهای نجوم، ص 246

[15] تفسیر طبری (جامع البیان فی تفسیر القرآن)، ج 23، ص 5- 6 (چاپ دارالمعرفة بیروت)

[16] مجمع البیان، ج 8، ص 424 و 425 ذیل آیه 38/ یس (چاپ دار احیاء الثراث العربی) بیروت 1379 ق

[17] یس/ 40

[18] یس/ 38

[19] اسلام و هیئت، ص 183- 185 با تلخیص

[20] یس/ 40

[21] ر. ک: تفسیر نمونه، ج 18، ص 386- 389

[22] این سخن از ایشان عجیب است چون قرآن کریم هنگامی که می‌خواهد سخن از حرکت کاذب (طلوع و غروب با توجه به خطای دید بیننده) بگوید می‌فرماید: «وتری شمس اذا طلعت تزاور عن کهفهم» (کهف/ 17) و آفتاب را می‌بینی که چون برآید از غارشان. در این آیه جمله با «تری» شروع می‌شود یعنی شما می‌بیند و گمان می‌کنید خورشید طلوع می‌کند. اما هنگامی که در مقام بیان حقیقت امر حرکت خورشید است می‌فرماید: «3 الشمس تجری... کل فی فلک...» و چیزی که دلالت بر حرکت کاذب باشد نمی‌آورد

[23] تفسیر نمونه، ج 18، ص 382- یکی از نویسندگان معاصر نیز در مورد قرارگاه خورشید همین مطلب را می‌نویسد و سپس آن را معجزه علمی قرآن می‌داند (گودرز نجفی، مطالب شگفت انگیز قرآن، ص 25- 26

[24] نمونه، ج 18، ص 388

[25] تذکر: در این معنا باید «لام» در «لمستقر لها» را به معنای «الی» بگیریم یعنی: «خورشید به سوی قرارگاه خود جریان دارد» همانگونه که برخی از نویسندگان عرب بدات تصریح کرده‌اند. (ر. ک: احمد محمد سلیمان، القرآن و العلم، ص 35-)

[26] استاد حسین نوری، دانش عصر فضا، ص 26 و 25-63

حرکت زمین

خداوند متعـال در چنـدین آیه از آیـات قـرآن کـریم، از حرکت زمین سخن به میان آورده که در بیشـتر این آیـات نوعی در پرده سخن گفتن مشـاهده می‌شـود، اما آیه 88 سـوره نمل بـرخلاف سـایر آیـات از صـراحت بیشـتری برخـوردار بـوده و خداوند در آن آشـکارا به بیـان حـرکت نامحسوس زمین می‌پردازد.

اکثر مفسران متقدم برآنند که آیه 88 سـوره نمل که در میان آیات قیامت آمده است، درصدد بیان وقـایع آسـتانه قیامت است و از حرکتی بـرای کوه‌ها سـخن می‌گوید که به ظاهر دیده نمی‌شـود، ولی در واقع در جریـان است.[1]

«وَ تَرَی الْجِبـالَ تَحْسَـبُها جامِـدَةً وَ هِیَ تَمُـرُّ مَـرَّ السَّـحابِ صُـنْعَ اللَّهِ الَّذی أَتْقَنَ کُـلَّ شَـیْءٍ إِنَّهُ خَبـیرٌ بِما تَفْعَلُـونَ» (النمل/88)

و کوه‌ها را می‌بینی [و] می‌پنـداری که آن‌ها بی‌حرکتند و حـال آن‌که آن‌ها ابرآسا در حرکتند. [این] صُـنعِ خـدایی است که هر چـیزی را در کمـال اسـتواری پدید آورده است. در حقیقت، او به آن‌چه انجام می‌دهید آگاه است.

اما از آن‌جا که چنین حرکتی در جریان وقـایع قیـامت که کوه‌ها حرکت‌هـای آشـکار و رعب آوری دارنـد، عجیب به نظر می‌رسـد، مفسـران توجیهـات مختلفی دربـاره آن ارائه داده‌اند، از جمله این‌که حرکت اجسام عظیم وقـتی در یک جهت حرکت کنند، محسوس نیسـت، همـانطور که حرکت ابرها اینچنین است یا این‌که افـراد به جهت هـول

و هراسی که در زمان وقوع قیامت دارنـد، ثبـوت فکـری نداشـــته و از این جهت با وجـــود حرکت‌هـــای شـــدید و هولناکی که کوه‌ها دارند، آن‌ها را ساکن می‌بینند. دیدگاه دیگـــری نـــیز در این زمینه ذکر شـــده که ســـاکن دیـــدن کوه‌هـای متحـرک مربـوط به آغـاز حـرکت کوه‌هاست یا مربـوط به زمـانی است که کوه‌ها متلاشی شـده و ذرات کوه‌ها در هوا پراکنده است.[2]

اما دیـدگاه دومی که در خصـوص این آیه مطـرح است و بسیاری از مفسـران معاصر به آن قائلنـد،[3]ـ این است که این آیه ناظر به حرکت کره زمین است[4]ـ که هرچند به ظاهر ساکن به نظر می‌رسد، ولی در واقع با سـرعت در حرکت است. قرائن فراوانی در آیه وجود دارد که این تفسیر را تأیید می‌نماید، از جمله می‌تـوان به مـوارد زیر اشاره کرد:

آیه فوق می‌گوید: «گمان می‌کنی کوه‌ها جامد و ساکنند، در حـالی که همچـون ابر در حرکتند» معلـوم اسـت، این تعبیر با حوادث آغاز رستاخیز سازگار نیست، چرا که این حـــوادث به قـــدری آشـــکار است که به تعبـــیر قـــرآن از مشاهده آن‌ها مادران کودکان شیرخوار خود را فراموش می‌کنند و زنان باردار سقط جنین می‌نمایند، و مـــردم از شـــدت وحشت همچـــون مســـتانند در حـــالی که مست نیستند.[5]

تشبیه به حرکت ابرها متناسب حرکات یکنواخت و نـرم و بدون سر و صدا است، نه انفجارهـای عظیمی که صـدای رعدآســـایش، گوش‌ها را کر می‌کند. آیـــات متعـــددی این حوادث هولناک را بـرای ما تشـریح می‌نمایند از آن جمله می‌توان به آیاتی که به خرد و ریز شـدن کوهها[6]ـ و در

نهـــایت متلاشی شـــدن کامل آن‌ها[7]ــ همانند پشم زده شده[8] اشاره دارد، استناد نمود.

تعبـیر به «اتقـان» که در انتهـای آمـده و به معـنی منظم ســـاختن و محکم نمـــودن اســـت، نـــیز تناسب با زمـــان برقراری نظام جهان دارد، نه زمـانی که این نظـام فـرو می‌ریزد و متلاشی و ویران می‌گردد. به عبـــارت دیگر آیه درصدد بیـان این مطلب است که این نـوع حـرکت کوه‌ها ناشی از صنع و آفرینش متقن و استوار خداوند است که همه‌چـــیز را اینگونه محکم و اســـتوار کـــرده است. واضح است که صـــحبت از اتقـــان آفـــرینش و حـــاکمیت نظم و حساب بر آن، اشاره به وضع کنونی دنیاست و نه زمـانی که نظـام جهـان در هم می‌ریـزد تا صـحنه بـرای برپـایی قیامت آماده شود.

جمله «إِنَّهُ خَبِيرٌ بِما تَفْعَلُونَ» مخصوصـاً با توجه به این‌که «تفعلـــون» فعل مضـــارع اســـت، نشـــان می‌دهد که آیه مربوط به این دنیا است، زیرا می‌گوید: او از اعمـــالی که شـما در حـال و آینـده انجـام می‌دهید با خـبر است و اگر مربـوط به پایـان این جهـان بـود، می‌بایست گفته شـود: «ما فعلتم» یعنی کارهایی که انجام دادید.[9]

البته دیدگاه دیگری نـیز در مـورد این آیه مطـرح است که دو عبارت «تَحْسَبُها جامِدَةً» و «وَ هِيَ تَمُرُّ مَـرَّ السَّـحابِ» را مربوط به دو ظرف زمانی متفاوت می‌داند، بدین معنا که هرچند این آیه مربـوط به قیـامت اســت، ولی ظـرف زمـانی عبـارت «تَحْسَـبُها جامِـدَةً» بر خلاف مـابقی آیـه، دنیاست. به عبـــارت دیگـــر، منظـــور آیه آن است که این کوه‌ها که هم اکنون آن‌ها را ساکن می‌پنداری، در قیامت

همچـون ابرها به حـرکت در می‌آیند.[10]ـ دو اشـکال بر این قول وارد است:

اول این‌که قــرینه‌ای بــرای این‌که دو عبــارت «تَحْسَــبُها جامِدَةً» و «وَ هِیَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحابِ» را در این آیه مربـوط به دو ظـرف زمـانی متفـاوت بـدانیم، وجـود نـدارد. بلکه تعبــیر آیه به گونه ایست که دو حــالت از یک شیء را در آن واحد بیان می‌کند.[11]

دوم این‌که بر فـــرض صـــحت این ادعـــا، خداوند نباید می‌فرمود: کوه‌ها را اکنـون سـاکن می‌پنـداری، بلکه باید می‌فرمود: کوه‌ها که اکنون ساکن هسـتند، در قیـامت به حـــرکت در می‌آیند. به عبـــارت دیگر اســـتعمال لفظ «تَحْسَبُ» که در ظرف زمانی دنیاست، نشـان می‌دهد که از دیدگاه الهی کوه‌ها در حقیقت سـاکن نیسـتند، هرچند که ما آن‌ها را ساکن می‌پنداریم.

به نظر می‌رسد که دیــدگاه اخـیر جهت توجیه آمــدن این آیه در سیاق آیات قیامت مطرح شـده است و از آن‌جا که حــرکت نامحســوس کوه‌ها در قیــامت با توجه به آیــات بسیاری که نقل شد، صحیح به نظر نمی‌رسد، لذا سـکون و حـرکت کوه‌ها به دو ظـرف زمـانی مختلف نسـبت داده شده است، تا این مشکل رفع شود. اما برای رفع مشکل سیاق در این آیه راه حل دیگری نیز وجود دارد.

در واقع می‌توان گفت که در این آیات دو موضوع مهم و البته مرتبط، در کنار هم پیگیری می‌شود. یکی بحث آیات و نشانه‌های خداوند در نظام خلقت و دیگری بحث تکذیب مشـرکان و به دنبـال آن ذکر وقـایع قیـامت جهت انـذار آن‌ها است:

خداوند متعال از آیه 60 این سوره به شروع به ذکر آیات و نشانه‌های خود در میان پدیده‌های طبیعی می‌نماید و با ذکر این پدیـده‌ها بر یگـانگی و علم مطلق خـود اسـتدلال کـرده و مشـرکان را انـذار می‌دهد.[12]ـ اما در ادامه از آن‌جا که جز اندکی از افـراد متـذکر و بیـدار نمی‌شـوند،[13] هشدارها به مسأله بعث و آخرت می‌رسد،[14] ولی با تکـذیب مشـرکان مواجه شـده[15]ـ و از این‌جاست که خداوند پس از این‌که به پیامبر می‌فرماید: تو نمی‌تـوانی این مردگان را شنوا و پذیرای حق کنی، از هنگامه وقـوع قیـامت و وقـایع آن سـخن می‌گوید.[16]ـ اما کماکـان اشاره به آیات طبیعی را رها نکـرده و در آیـات 86 و 88 دوباره به برخی از پدیده‌های هستی اشاره می‌نماید[17] و اینچنینن به صورت موازی هر دو بحث قیامت و آیات و نشـانه‌های الهی در نظـام خلقت را پیش می‌بـرد. در نهایت در آخرین آیه این سوره به این نکته تأکید می‌ورزد که آیـات خـود را به زودی نشـان خواهد داد[18]ـ که این آیات هم می‌تواند شامل آیات و نشانه‌های طـبیعی و هم آیات وی همزمان با وقوع قیامت باشد.[19]

بـدین تـرتیب باید گفت که آیـات مـورد بحث، قسـمتی دربـاره توحید و بخشی دربـاره معـاد است. از این رو مشکلی در خصوص قـرار داشـتن آیه 88 در میـان آیـات قیـامت وجـود نـدارد و این آیه می‌تواند یکی از عجـائب آفـرینش را که حـرکت داشـتن زمین اسـت، بیـان کنـد، همانطورکه در آیات قبل و بعد از آن نـیز چـنین آیـاتی از نظام هستی مطرح شده است.[20]

با توجه به آن‌چه که گفته شد، به نظر می‌رسد که خداوند متعـال از به کـارگیری چـنین سـبکی بـرای بیـان مسـأله

حـرکت زمین، مقصـود خاصی را دنبـال نمـوده است. از آن‌جا که بیــان این واقعیت علمی که زمیــنی که روی آن زنـدگی می‌کـنیم و ثـابت و اسـتوار به نظر می‌رسـد، در واقع جسمی متحـرک اسـت، در عصر نـزول امکـان پـذیر نبوده و قطعاً با مخـالفت مـردم رو به رو می‌شـده،[21] خداوند نــیز با مطـرح کــردن آن در میــان آیــات قیــامت ذهن‌ها را بـدان سو هـدایت کـرده است که این پدیـده را نیز جزئی از وقایع قیامت تعبیر نمایند. اما از سوی دیگر قــرائن متعـددی در آیه قــرار داده است که در وقت لازم معنـــای اصـــلی آیه روشن شـــود. جـــالب این‌جاست که مفسرانی که این آیه را مربوط به قیامت دانسته‌اند، نـیز این پدیـــــده را عجیب و ناهماهنگ با اوصـــــاف کوه‌ها در هنگامه قیامت دانسته و بـرای رفع این مشـکل، دست به توجیهات و ارائه ادله‌ای زدند که پیش از این ذکر شد.

[1]- طبرسـی، مجمع البیـان، ج7، ص370؛ فخرالـدین رازی، مفـاتیح الغیب، ج24، ص574؛ قرطـبی، الجـامع لأحکام القرآن، ج14، ص242؛ ابوحیان، البحر المحیط، ج 8، ص273؛ کاشانی، تفسیر منهج الصـادقین فی إلـزام المخالفین، ج7، ص42.

[2]- ابن عطیــه، المحــرر الوجــیز فی تفســیر الکتــاب العزیز، ج4، ص273؛ قرطبی، الجامع لأحکام القرآن، ج 14، ص243؛ سیوطی، تفسیر الجلالین، ص387؛ آلوسی، روح المعانی، ج10، ص244.

[3]- ابن عاشـــور، التحریر و التنـــویر، ج19، ص320؛ صادقی تهرانی، الفرقان فی تفسیر القـرآن بـالقرآن و السنة، ج22، ص275؛ طیب، أطیب البیان، ج10، ص195؛ مدرسی، تفسیر هدایت، ج9، ص228.

[4]- در واقع سخن از حرکت ابرمانند کوه‌ها مستلزم حرکت داشتن زمین است، زیرا حرکت کوه‌ها بدون حرکت زمین‌های متصل به آن‌ها معنا ندارد، اما چرا قرآن کوه‌ها را مرکز بحث قرار داده شاید به این جهت است که کوه‌ها از نظر سنگینی و وزن و پا برجایی ضرب المثلند و برای تشریح قدرت خداوند نمونه بهتری محسوب می‌شوند، جایی که کوه‌ها با این عظمت و سنگینی به فرمان خدا (همراه زمین) حرکت کنند، قدرت او بر هر چیز به اثبات می‌رسد (مکارم، تفسیر نمونه، ج 15، ص569).

[5]- «يَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَ تَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَ تَرَى النَّاسَ سُكَارَى وَ مَا هُم بِسُكَارَى وَ لَاكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ» (الحج/2). روزی که آن را ببینید، هر شیردهنده‌ای آن را که شیر می‌دهد [از ترس] فرو می‌گذارد، و هر آبستنی بار خود را فرو می‌نهد، و مردم را مست می‌بینی و حال آن‌که مست نیستند، ولی عذاب خدا شدید است.

[6]- «وَ بُسَّتِ الْجِبالُ بَسًّا» (الواقعة/5)ـ و کوه‌ها [به تمامی] خرد و ریز شوند.

[7]- «وَ حُمِلَتِ الْأَرْضُ وَ الْجِبالُ فَدُكَّتا دَكَّةً واحِدَةً» (الحاقة/14). و زمین و کوه‌ها از جای خود برداشته شده، هر دوی آن‌ها یکباره در هم کوبیده شوند.

[8]- «وَ تَكُونُ الْجِبالُ كَالْعِهْنِ» (المعارج/9)ـ و کوه‌ها چون پشم زده شده [متلاشی] گردد.

«وَ تَكُونُ الْجِبالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ» (القارعة/5)ـ و کوه‌ها چون پشم رنگین حلاجی شده شوند.

[9]- مكارم، تفسير نمونه، ج15، ص568.

[10]- طباطبـايى، المـيزان، ج15، ص401؛ قرشـى، تفسير أحسن الحديث، ج7، ص501.

[11]- مكارم، تفسير نمونه، ج15، ص569.

[12]- أَمَّنْ خَلَـقَ السَّـمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ وَ أَنـزَلَ لَكُم مِّنَ السَّمَاءِ مَـاءً فَأَنبَتْنَا بِـهِ حَـدَائقَ ذَاتَ بَهْجَـةٍ مَّا كَـانَ لَكمْ أَن تُنبِتُواْ شَجَرَهَا أَءِلَاهٌ مَّعَ اللَّهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ يَعْدِلُونَ(60) أَمَّن جَعَلَ الْأَرْضَ قَرَارًا وَ جَعَلَ خِلَالَهَا أَنْهَرًا وَ جَعَلَ لهَا رَوَاسىِ وَ جَعَلَ بَينْ الْبَحْـرَيْنِ حَـاجِزًا أَ ءِلَاهٌ مَّعَ اللَّهِ بَـلْ أَكْـثرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ(61)

[13]- أَمَّن يجِيبُ الْمُضْـطَرَّ إِذَا دَعَـاهُ وَ يَكْشِـفُ السُّـوءَ وَ يَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ أَءِلَهٌ مَّعَ اللَّهِ قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ(62)

[14]- أَمَّن يَهْدِيكُمْ فىِ ظُلُمَاتِ الْبرِّ وَ الْبَحْرِ وَ مَن يُرْسِلُ الرِّيَاحَ بُشْرَا بَينْ يَدَىْ رَحْمَتِـهِ أَ ءِلَاهٌ مَّعَ اللَّهِ تَعَلىَ اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ(63)ـ أَمَّن يَبْدَؤُاْ الخْلْـقَ ثُمَّ يُعِيـدُهُ وَ مَن يَـرْزُقُكمُ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ أَ ءِلَاهٌ مَّعَ اللَّهِ قُلْ هَاتُواْ بُرْهَـانَكُمْ إِن كُنتُمْ صَـــدِقِينَ(64)ـــ قُل لَّا يَعْلَمُ مَن فىِ السَّـــمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ وَ مَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ(65)

[15]- بَلِ ادَّارَکَ عِلْمُهُمْ فىِ الاْخِرَةِ بَلْ هُمْ فىِ شَكٍّ مِّنهْا بَلْ هُم مِّنْهَا عَمُونَ(66) وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُواْ أَءِذَا كُنَّا تُرَابًا وَ ءَابَاؤُنَا أَ ئنَّا لَمُخْرَجُـونَ (67)ـ لَقَـدْ وُعِـدْنَا هَـاذَا نحْنُ وَ ءَابَاؤُنَا مِن قَبْلُ إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ(68)

[16]- إِنَّکَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتىَ وَ لَا تُسْـمِعُ الصُّـمَّ الـدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْاْ مُدْبِرِينَ(80) وَ مَا أَنتَ بهِادِى الْعُمْىِ عَن ضَلَالَتِهِمْ إِن تُسْمِعُ إِلَّا مَن يُؤْمِنُ بَايَاتِنَا فَهُم مُّسْلِمُونَ(81)ـ وَ إِذَا وَقَـعَ

الْقَـــــــوْلُ عَلَيهِمْ أَخْرَجْنَا لهَمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كاَنُواْ بَايَاَتِنَا لَا يُوقِنُونَ(82)

[17]- أَ لَمْ يَـرَوْاْ أَنَّا جَعَلْنَا الَّيْـلَ لِيَسْـكُنُواْ فِيـهِ وَ النَّهَـارَ مُبْصِرًا إِنَّ فيِ ذَالِکَ لاَيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ(86)

وَ تَرَى الجِبَالَ تحْسَبهُا جَامِدَةً وَ هِىَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ صُنْعَ اللَّهِ الَّذِى أَتْقَنَ كلَّ شىَْءٍ إِنَّهُ خَبِيرُ بِمَا تَفْعَلُونَ(88)

[18]- وَ قُـلِ الحَمْـدُ لِلَّهِ سَـيرِيكمُْ ءَايَاتِـهِ فَتَعْرِفُونهَا وَ مَا رَبُّکَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ(93)

[19]- سـيد قطب، فى ظلال القــرآن، ج5، ص2671؛ قرشـى، تفسـير أحسن الحـديث، ج7، ص505؛ مكـارم، تفسير نمونه، ج15، ص577.

[20]- مكارم، تفسير نمونه، ج15، ص569.

[21]- چنانكه وقتى حدود هزار سال بعد گاليله و كپرنيک سـخن از حـركت زمين گفتنـد، با مخـالفت شـديد اربـاب كليسا مواجه شــدند (مكــارم، تفســير نمونــه، ج15، ص 570).

حرکت خورشید

آیه 38 سوره یس به صراحت سخن از «حرکت خورشید» دارد و این آیه را یکی از مـــوارد اعجـــاز علمی قـــرآن دانسته‌اند. این در حالی است که در تورات نیز به حـرکت خورشـید اشـاره شـده است. نکته قابل تأمل در این آیه عبارت «لمستقر لها» است. وجـود «لام» در «لمسـتقر» سبب ایجاد مفاهیم جدید برای آیه می‌گردد. به طوری که هر یک از این معانی، قابل انطباق با حرکتی از خورشـید است که دانشـمندان اخـتر شـناس در قـرن حاضر از آن اطلاع یافتهاند.

شرح واژگان مهم

«تجری»

مفرد مـؤنث غـایب از فعل مضـارع که دلالت براسـتمرار دارد، از مـاده «جـری یجـری جریا و جریانا» به معنـای «روان است»، «جریان دارد» مانند آب و خون[1]، رفتن سـریع[2]، حـرکت منظم دقیق در طـول مکـان، جـاری شدن[3]. لغویون این واژه را مخالف «توقف و سکون» می‌دانند. بنابراین از این لغت معنـای «حـرکت» به دست می‌آید و حرکت عبارت است از «انتقال شـیء از مکـانی به مکان دیگر».

این واژه در قرآن در چند مورد به کار رفته است جریـان و حـرکت نهرهـای آب و... در بهشـت، حـرکت مـاه و خورشـید، حـرکت کشـتی در دریا ،حـرکت بـاد، حـرکت ستارگان.

«مستقر»

از ریشه قـرّ یقـرّ قـرارا، بـاب اسـتفعال است و معنـای غـالب این بـاب، طلب است. ابن فـارس[4]ـ دو معنـای اصلی برای «قرّ» ذکر نمـوده است یکی سـرما و دیگـری تمکن به معنی توانـایی و قـدرت. «قـرار» هم به معنـای ثبات و محل استقرار است[5]ـ «قرار در مکان»، اشاره به «ثبـوت و بی‌حرکـتی» است. راغب [6]ـ می‌گوید اصل آن از قـرّ (بر وزن قفل) به معـنی سـرما است و سـرما مقتضی سکون اسـت، چنانکه حـرارت مقتضی حـرکت و جنبش. مسـتقر مکـانی است که قـرار و سـکون دارد. بعضی گویند همان مکان استراحت است[7]ـ مصطفوی[8]ـ گوید ماده این کلمه یک معنای اصلی دارد و آن «ثبات و سکون به همراه استمرار و اطمینـان» است. وی گوید در معنای استقرار، طلب نهفته است.

از نظر صـرفی «مسـتقر» اسم مکـان یا اسم زمـان و یا مصدر میمی از مصدر اسـتقرار است است. (اسم مکـان و اسم زمـان و مصـدر میمی از فعل ثلاثی مزید بر وزن اسم مفعول سـاخته می‌شـود.) بنـابراین واژه«مسـتقر» (در معنای اسم مکـان) به معنـای مقـر، مرکـز، جایگـاه و مکـان ثـابت و مشخصی که شـیء یا فـرد در آن است. (مستقِر= ثابت، ساکن پایدار و..)

مستقَر در معنای اسم مکان یعنی مکانی که شیء در آن ثبـات یافته و جـایش مشـخص و ثـابت است و به مکـان دیگری نمی‌رود. با توجه به معنی مسـتقر می‌تـوان گفت در عین این‌که سـاکن و ثـابت است اما حرکـاتی نـیز در همان محدوده برایش قابل تصور است. مثل فرمانـده‌ای که در پادگان مستقر است و در محدوده همـان پادگـان و قرارگاه آمد و شد دارد.

مستقَر در معنای اسم زمان یعنی زمانی که امــری واقع می‌شود و در آن زمان قرار و ثبـات دارد یعـنی آن امر یا حادثه منحصر به آن زمــان است. بــرای مثــال «مغــرب» اسم زمــان و به معــنی زمــان غــروب خورشــید است و غــروب خورشــید فقط در آن زمــان خــاص رخ می‌دهد. و اگر مسـتقر مصـدر میمی باشد معنـای مصـدری دارد.[9] مصدر میمی مصـدری است که در معـنی با مصـدر عـادی فــرقی نــدارد. با افــزودن «میم» به آغــاز فعــل، مصــدر میمی به دست می‌آید. مصدر میمی از فعل ثلاثی مجــرد، بـروزن "مَفعَل " می‌آید: مَأخـذ، مَشْـرَب، مَقْتَـل، مَـرْمَی. اگر فعل، مثال واوی و محذوف الفاء، در مضــارع باشــد، مصدر میمی بر وزن "مَفعِل" خواهد بـود وَعَد یَعِـدُ مَوْعِد. وزن مصـــدر میمی از فعل غـــیر سه حـــرفی، وزن اسم مفعـول همـان فعل است. مانند: مُکتَسَـب، مُسـتَخرَج. به معنــای ثــابت وســاکن شــدن است.و معنــای آیه چــنین می‌شـود: خورشـید به طـرف قـرار گـرفتن خـود حـرکت می‌کند[10]. «مستقر» یعنی «مکان قرار و استقرار» یا زمــان آن، و ســین و تــاء در آن بــرای تأکید است. مثل: «اســتجاب» که به معــنی «أجــاب» است[11]. ملاحظه می‌شود که ابن عاشور دو احتمال بـرای مسـتقر در نظر دارد: اسم زمان و اسم مکـان و سـخنی از مصـدر میمی ندارد. واژه مترادف با «مسـتقر» در قـرآن واژه «قـرار» است (مصـــدر مجـــرد از قـــرّ).این واژه هم معنا با واژه استقرار(مصدر مزید از باب استفعال) در قرآن است.

بررسی واژه «قرار» در قرآن نشان می‌دهد که این واژه در مـــوارد زیر به کـــار رفته است: اســـتقرار در آخـــرت (غــافر/39 /40)، اســتقرار در زمین (غــافر/64 /40)، استقرار در جهنم (ابراهیم/14/ 29)، استقرار جنین در

رحم (مؤمنـون/ 23/13).ـ و همگی به معنـای قرارگـاه و جایگاه است و مواردی که واژه «مستقَرّ» در قرآن آمـده است. عبارتند از: اسـتقرار در بهشت (فرقـان/25/24)، استقرار در زمین (اعراف /6 /24)، استقرار خبر(انعام / 6/67)، اسـتقرار در آتش(فرقـان/25/66)، اسـتقرار خورشـید (یس/36/38)، اسـتقرار در آخـرت (قیـامت/ 75/12)، استقرار جنبندگان (هود/11/6). بررسی‌ها نشان می‌دهد که این دو واژه هر دو به یک معنا هستند.

علم امروز و حرکات خورشید

با توجه به دانش امـروز بشر حرکـات مختلفی بـرای خورشید بیان شده است. ابتـدا این حرکـات مختلف بیـان می‌شود و سپس به تطبیق هر یک از مصادیق با آیه مورد بحث خواهیم پرداخت.

1-حرکت وضعی خورشید به دور محور خود

خورشید در استوا، تقریباً هر 25 روز یکبار و در قطب‌ها هر 35 روز به دور خود می‌چرخد. علت تفاوت سرعت در مکان‌های مختلف خورشید حـالت گـازی بـودن و صـلب و جامد نبودن آن است (به علت استفاده از تقـریب، اعـداد زمان چرخش خورشید به دور محورش متفـاوت گـزارش شده است.)[12].

2-حرکت خورشید به سوی ستاره‌ای دور دست

خورشید به سمت هرکول (Herculis). نزدیک ستاره وگا (Vega)ـ با سـرعت 72000 کیلومـتر در ثانیه در حـرکت است. این سرعت در دسـتگاهی است که دیگر سـتارگان سـاکن هسـتند. این نقطـه، نقطه اوج خورشـید (solar

apex)ـ نـام دارد. در هر ثانیه ما حـدود 20 کیلومـتر به ستاره وگا نزدیک‌تر می‌شویم. زمـان خیلی زیـادی طـول می‌کشد تا به ستاره وگا برسیم.[13]

3-بـالا رفتن خورشـید از صـفحه کهکشـان (جدیدترین نظریه)

خورشید با سرعت 7 کیلومتر در ثانیه از صفحه کهکشان راه شـیری بـیرون می‌رود. در حـال حاضر خورشـید 50 سال نوری بالای صفحه میانی کهکشان راه شیری است. اما نـیروی گـرانش سـتارگان در کهکشـان راه شـیری سـرعت فـرار خورشـید را کند می‌کند. تخمین زده شـده است که 14 میلیـون سـال دیگر خورشـید به سـرعت بیشینه خود بـالای کهکشـان می‌رسد و دوبـاره به سـمت صفحه کهکشـان بـاز می‌گـردد و به سـمت پـایین صـفحه می‌رود و این حرکت نوسانی را تکرار خواهد کرد[14].

4-چرخش خورشید به دور مرکز کهکشان

خورشـید با سـرعت 200 کیلومـتر بر ثانیه به دور مرکز کهکشـان می‌چرخد. یک دور کامل گـردش به دور مرکز کهکشان حدود 240 میلیون سال طول خواهد کشید.

5-حرکات درونی خورشید

خورشید سـتاره‌ای بـزرگ، در حـال چـرخش، درخشـان و گازی است. خورشید شبیه تمـام سـتارگان دیگـری است که در آسـمان شب می‌بینیـد، اما به علت این‌که به ما نزدیک‌تر است بزرگ‌تر دیـده می‌شـود. به علت سـوختن هیـدروژن به هلیم درون هسـته خورشـید می‌درخشد این فرایند، همجوشی هسته‌ای نام دارد[15].

6-ادامه حیات خورشید تا زمان معین

خورشـید و مـاه تا زمـانی معیـنی به گـردش خـود ادامه می‌دهند و زمـــانی فراخواهد رســـید که این چراغ‌هـــای آسمانی خـاموش می‌گـردد. بعد از مرحله غـول قرمـزی، مـواد خورشـید از آن خـارج می‌شـوند و تبـدیل به کوتوله سـفید می‌شـود و نـور خیلی کمی به زمین می‌رسد البته اگر زمینی وجود داشته باشد!

البته خورشـــید هم ســـردتر و ســـردتر می‌شـــود تا این‌که تبـــدیل به کوتوله ســـیاه می‌گـــردد که سرشـــار از کـــربن فشرده هستند و تبدیل به الماس ارزشمندی خواهد شد[16]!

با توجه به مطـــالب علمی که بیـــان شد می‌تـــوان چـــنین گفت: بـرخلاف نظریه ثـابت بـودن خورشـید در گذشـته، قـرآن خورشـید را دارای حـرکت می‌داند آن هم حـرکت جهت دار[17].

نتیجه‌گیری

در ارتبـــاطی که می‌تـــوان میـــان مطـــالب علمی حـــرکت خورشـید (6 حـرکت) با مطـالبی که مفسـران در مـورد واژه «مستقر» با 3 احتمـال و معـانی لام با 3 احتمـال بیان نموده‌اند تعداد بسیاری احتمال برای این آیه متصور است هرچند ممکن است در آینـده حرکـات و جریان‌هـای دیگـری از خورشـید کشف شـود و معـانی دیگـری از آیه درک گـردد. آن‌چه مسـلم است این است که به هیچ وجه نمی‌تـوان به طـور قـاطع گفت کـدام یک از این حرکـات منظـــــور نظر خداوند است. در ادامه به چند احتمـــــال منطبق‌تر با آیه اشاره خواهیم کرد:

1- اگر مستقر اسم مکان، لام در معنای فی: ممکن است اشاره به «حرکت وضعی خورشید به دور محور خود» باشد و معنی آیه خورشید در قرار گاه خود روان است که می‌توان آن را اشاره به مدار دانست. البته اگر معنای فعل «تجری» انتقال طولی ازمکانی به مکان دیگر باشد این احتمال ضعیف می‌شود[18].

2-اگر مستقر اسم مکان، لام در معنای الی: ممکن است اشاره به حرکت انتقالی (طولی) خورشید با سیاراتی که پیرامون آن است در درون کهکشان راه شیری به سوی ستاره‌ای دور دست باشد. البته تعیین این مکان که ستاره وگا یا... صحیح نیست و تحمیل بر قرآن است و از ظاهر قرآن به دست نمی‌آید.

3-اگر مستقر اسم زمان، لام در معنای الی: ممکن است اشاره به «ادامه حیات و حرکت خورشید تا زمان معین» باشد «لاجل مسمی» در آیات مرتبط با ماه و خورشید مؤید آن است. با انجام فعالیت‌های هسته‌ای درون خورشید، سوخت آن روزی پایان خواهد یافت و دیگر فعالیت هسته‌ای نخواهد داشت و به عبارتی سرد می‌گردد و روز قیامت فرا می‌رسد. اما از طرف دیگر با توجه به آیات قبل و بعد «والشمس تجری...» می‌توان این بیان را رد کرد و گفت که سیر آیات به گونه‌ای است که هدفش از ذکر شب و روز وخورشید و ماه و..توجه دادن عباد سرکش به آیات آفاقی الهی است و سخنی در ارتباط با قیامت و اجل مسمی و سر آمدن حیات خورشید نیست و از سوی دیگر آیاتی که در آن‌ها اشاره به اجل مسمی شده، شمس و قمر با هم ذکر شده‌اند و

احتمـــال این‌که «لمســـتقر» در این آیه اشـــاره به «اجل مسمی» باشد ضعیف می‌گردد.

4- اگر مســتقر اسم مکــان، لام در معنــای فی: ممکن است اشاره به حرکات درونی خورشید باشد این احتمـال صـحیح به نظر می‌رسد. زیــرا از نظر علمی ثــابت شــده است و با ظاهر قرآن و معنای «تجری» منافات ندارد.

5- اگر مستقر اسم زمان، لام در معنای غـایت: یعـنی تا زمـــان اســـتقرارش حـــرکت می‌کند. اما علم تا کنـــون صحبتی از این که خورشید روزی تمام حرکت‌های وضعی و مــداریش بایســتد نکــرده است. ممکن است اشــاره به «لاجل مسمی» در آیات فاطر/13،رعد/2، زمر/5 باشد.

با توجه به معانی واژه‌ها، احتمالات دیگری نیز وجود دارد که دقیقا نمی‌توان گفت اشاره به کدام حـرکت خورشـید است.

6- اگر مســتقر مصـدر میمی، لام در معنــای الی: یعـنی خورشید به طرف قرار گرفتن خود حرکت می‌کند.

7- اگر مستقر اسم مکان، لام در معنای غـایت:.یعـنی تا آن‌جا که قــرار گــیرد (محل اســتقرارش) حــرکت می‌کند. این دو احتمال نشان می‌دهد که خورشید علاوه بر پایــان زمــانی حــرکت، پایــان مکــانی هم دارد که هنــوز از نظر علمی تأیید نشده است.

[1] ابن منظور(14ج/ص140؛ طریحی، 1ج/ص83

[2] راغب،194

[3] مصطفوی، 2ج/ص77

[4] 853

[5] قرشی 5ج/ص302

[6] 662

[7] طریحی 3ج/ص455

[8] 9ج/ص235

[9]

[10] طباطبایی،17ج/ص89

[11] ابن عاشور، 22ج/ص 230

[12] Roy, Archie E. Orbital motion. CRC Press, 2004

[13] Clark, John D. Measure Solar System Objects and Their Movements for Yourself!. .Springer Science & Business Media, 2009

[14] Greathouse, Lisa. The Wonder of Our Solar .System. Teacher Created Materials, 2007

[15] همان

[16] Gamow, George. The birth and death of the sun: stellar evolution and subatomic .energy. Courier Corporation, 2005

[17] قرائتی،9/542

[18] طباطبایی(17/ـ 89)ـ گوید«این‌که بعضی"جریان خورشید را بر حرکت وضعی خورشید به دور مرکز خود

حمل کرده‌اند" درست نیست، چون خلاف ظاهر جریان است، زیرا" جریان" دلالت بر انتقال از مکانی به مکانی دیگر دارد.

منابع:

1-ابن منظور،لسان العرب،دار صادر، بیروت، لبنان،چاپ هشتم

2-ابن عاشور، محمد بن طاهر، التحریر والتنویر

3-ابن فارس بن زکریا، احمد، معجم مقائیس اللغه، دار احیاء التراث العربی،بیروت، لبنان،1422

4-آلوسی،روح المعانی فی تفسیرالقرآن العظیم،دار الکتب العلمیه، بیروت 1415

5-بیضاوی، عبدالله بن عمر، انوار التنزیل و اسرار التاویل، دار احیاء التراث العربی، بیروت 1418 ق

6-ثعالبی، عبد الرحمن بن محمد، جواهر الحسان فی تفسیر القرآن، دار احیاء التراث العربی، بیروت 1418 ق

7-درویش، محی الدین، اعراب القران الکریم و بیانه،ناشر کمال الملک، چاپ دوم 1428

8-راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، انتشارات ذوی القربی

9-رضایی اصفهانی، محمد علی، پژوهشی در اعجاز علمی قرآن، مر کز تحقیقات علمی قرآن کریم المهدی،چاپ دوم 1386

10-زمخشــری،محمــود، الکشــاف عن حقــایق غــوامض التنزیل، مکتب الاعلام الاسلامی، بیروت، لبنان

11- ســید بن قطب، فی ظلال القــرآن، دار الشــروق، بیروت، قاهره،1412ق

12-ســیوطی،جلال الــدین، الــدر المنثــور فی تفســیر المأثور، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، قم،1404 ق

13-شـــریف لاهیجی، محمد بن علی، تفســـیر شـــریف لاهیجی، دفتر نشر داد، تهران 1373 ش

14- طباطبـــائی، المـــیزان، جماعةالمدرســـین فی الحوزةالعلمیه، قم

15-طوسی، محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، دار الاحیاء التراث، بیروت

16– طبرسی، مجمع البیان لعلوم القرآن، موسسه هدی 1417

17-طــریحی، فخر الــدین، مجمع البحــرین، مرتضــوی، تهران، چاپ سوم 1375ش

18-عبد الباقی، محمد فـواد، المعجم المفهـرس لالفـاظ القران الکریم

19- قرشـــی، علی اکـــبر، قـــاموس قـــرآن، دار الکتب الاسلامیه

20-قرائتی، محسن، مرکز فرهنگی درســهایی از قــرآن، تهران ،1383 ش

21-قرطبی، محمد بن احمد، الجامع الاحکام القرآن، انتشارات ناصر خسرو، تهران، 1364 ش

22-قمی مشهدی، محمد بن محمد رضا، تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، تهران 1368ش

23- مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران 1360 ش

24- مکارم شیرازی، نمونه، دار الکتب الاسلامیه، تهران 1382،

25-نجفی خمینی، محمد جواد، انتشارات اسلامیه، تهران، 1398

حافظه مغز انسان چند گیگابایت، ترابایت یا پتابایت است؟

دانشمندان به تازگی کشف کرده‌اند که ظرفیت مغز انسان ده برابر بیشتر از آن میزانی است که در گذشته تصور می‌شد. به گفته دانشمندان آمریکایی که ظرفیت ذخیره سازی سیناپس‌های مغز را اندازه گیری می‌کنند اتصالات مغزی محل ذخیره حافظه مغز است و مغز می‌تواند اطلاعات 4.7 میلیون کتاب را حفظ کند.

محققان دریافتند به طور متوسط هر سیناپس می‌تواند تقریبا 4.7 بیت اطلاعات را نگه‌داری کند. این بدان معناست که ظرفیت مغز انسان یک پتابایت معادل یک تریلیون است یک پتابایت معادل 20 میلیون فایل‌های اداری 4 کشو که با اسناد متنی پر شده، 13.3 سال ضبط فیلم 4.7 ،HD-TVبیلیون کتاب یا 670 میلیون صفحه وب است.

حجم بسیاری زیادی از اطلاعات می‌تواند همزمان در بخش‌های مختلف مغز ذخیره شود اما دسترسی به آرشیو اطلاعات و خاطرات ذخیره شده بسیار کم‌تر از میزان ذخیره شده است.

استادتری سنجنوفسکی، از موسسه سالک مطالعات بیولوژیکی در کالیفرنیا گفت: کشف این میزان ظرفیت مغزهمانند بمب واقعی در حوزه علوم اعصاب است و ما توانستیم قفل اصول طراحی نورون‌های هیپوکامپال را بازگشایی کنیم و به این موضوع پی ببریم که این نورون‌ها چگونه با انرژی کم اما قدرت محاسباتی بالا عمل می‌کنند.

وی افزود: اندازه گیری‌های جدید ما ظرفیت حافظه مغز را تا 10 برابر بیشتر نشان داد این 10 برابر یا همـان 1 پتابایت به طور تقریبی معادل ظرفیت شبکه جهانی وب است.

چهارشنبه سوری

در بـاره چهارشـنبه سـوری، در دو مـورد از نسـخه خطی اختیارات بحث شده است. یک مورد جـایی است که آن را چهارشنبه آخر ماه صفر دانسته، و می‌گوید: «چهارشـنبه آخر این ماه که چهارشنبه سوری و سرخی نیز می‌گویند، در نزد جمهـور شـیعه شـوم اسـت، و در شب چهارشـنبه آخر که ظرف‌هـای سـفالین پر از آب از بام‌ها می‌اندازند در اکثر خانه‌ها، و در بعضی بلادها، در این شـب، آتش در بام‌ها می‌افروزند و می‌گویند چون در این شب و آن روز بلای بسـیار نـازل می‌شـود، انـداختن ظـرف پر آب و شکسـته شـدن آن و آتش افـروختن رفع بلا می‌کنـد، این طریقه مجوس است و عبده نـار، اصـلی نـدارد. و از این عجب‌تر بعضی از سـفها و بی‌عقلان و امّیـان در این روز که چهارشـنبه باشـد، بنـای سرتراشی می‌گذارنـد، و دعاهـای چند می‌خواننـد، و تا یک سـال چهارشـنبه به چهارشـنبه سر می‌تراشـند، و اقبـال خـود را از این سر تراشیدن استنباط می‌کنند، و به خـود مـؤثر می‌گردانـد، نکبت و دولت و آمدن و نیامدن احـوال خـود را در عـرض سال، این نـیز پـوچ اسـت، و اصـلی نـدارد، و از طـیره و فـال نیک و بد است و در طریقه اهل بیت نیست ... و احمق‌تر آن جماعتی‌اند که می‌روند و به حوضی پر آب می‌نشـینند و تا لب زیـرین خـود متصل به آب اسـت، و نفَس نگـاه می‌دارند و دعا و طلسم چند می‌نویسـند. این نیز اصلی ندارد. (خطی، ص 79). وی پس از این هم، باز به مناسـبت سر تراشـیدن، مطـالبی در بـاره چهارشـنبه سوری دارد (خطی، ص 246) که اشاره خواهیم کرد.

.... نویسنده، دوباره به سراغ چهارشنبه سوری رفته، و مطالبی را در این باره بیان کرده است. پیش از این هم عباراتی در این باره بود که آوردیم، در این‌جا می‌نویسد: «خاتمه: بدان که در چهارشنبه سوری که دُرد آخر ماه صفر است، و در میان عوام الناس شهرت دارد، این از طیره و فال بد است، چنان که در اول کتاب در باب روزچهارشنبه گذشت». وی سپس در باره سرتراشیدن و این که گفته‌اند این سنت از سلمان است، اشاره کرده، و آن را رد نموده و گوید: «در ابتداء اسلام اکثر مسلمانان موی سر را بلند می‌گذاشتند، و احادیث دارد که هر که موی سر را بلند بگذارد باید شانه کند و شق کند، و تعمیر آن را بکند و پاکیزه بدارد». اما این که برخی سرتراشیدن را از سلمان و مستحب می‌دانند، به نظر وی کار «قلندران و دلّاکان» است است که می‌خواهند از محبوبیت سلمان استفاده کنند، در حالی که تراشیدن و نتراشیدن هر دو معمول بوده است. سرتراشیدن هم خوب و از ده سنت ابراهیم است که باقی آن «ختنه کردن است و شلوار پوشیدن و مسواک کردن و ریش را شانه کردن و خضاب کردن و سرمه کشیدن و شارب گرفتن و دارو کشیدن و بوی خوش مالیدن و ناخن گرفتن» است و در هر حال، سر تراشیدن از مخترعات سلمان نیست. تازه به عکس، «از ائمه معصومین علیهم السلام، حضرت امام حسن علیه السلام بقدر چهار انگشت موی سر مبارک خود را بلند می‌گذاشتند وبه اصطلاح لفظ حدیث وارد شده، موی سر به این قدر را وفره می‌گفتند». اما نکته شگفت این است که در روزگار نویسنده، به تدریج موی بلند گذاشتن، رسم شده است: «به مرور ایام موی سر بلند

گذاشـــتن و نتراشـــیدن به طریق فرنگـــان و اهل کفر برطـرف شـد، و این‌که عـوام سـادات و صـبیان، گیس و زلف می‌گذارند و یا کاکل می‌بافتند بسـیار مـذموم است و مکروه و بدنما به طریق کفره قلماق [قومی از مغول] اسـت، و حـدیثی در این بـاب وارد نشـده» است. در این ســوی، مطـــالبی که طرفـــداران مـــوی بلند مطـــرح می‌کرده‌اند هم دلیلی نـــدارد: «این‌که خَردرویشـــان و قلنـدران، و بعضی از مؤذنـان ابله احمق می‌گویند که بر دو گیســوی فـــرح بخش محمد صـــلوات، و می‌گویند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سـلم گیسو داشـت، و هر وقت دعا می‌کـرد بر کف دست مبـارک می‌گـرفت، و مناجات می‌کـرد، آن‌ها دروغ می‌گویند و تهمت نسـبت به آن حضرت می‌گویند، و کفر است».

بسم الله الرحمن الرحیم

در مورد چهارشـنبه سـوری و این رسم ظـاهرا کهن باید بگـویم. ریشه آن به درسـتی مشـخص نیست. بنا به نظر جمله محققین بی‌تعصب رسم چهارشـــنبه ســـوری هیچ ارتبـاطی با فرهنگ زرتشـتی ایـران باسـتان در دوران ساسانی ندارد. محققیـنی زرتشـتی نظـیر دکـتر کتـایون مزداپور که از اساتید به‌نام دانشگاهی کشـور می‌باشـند. چهارشـــنبه ســـوری را متعلق به آیین‌هـــای پیش از ورود آریایی‌ها به فلات ایران می‌دانند.

هم‌چـنین موبد کـوروش نیکنـام و تـنی چند از موبـدین زرتشتی دیگر مراسم چهارشـنبه سـوری را رسـمی غـیر زرتشتی و پریدن از آتش را توهین به آتش دانسته‌اند.

هم‌چنین مرحوم‌هاشم رضی نـیز در کتـاب گاهشـماری و جشن‌های ایران باستان چهارشنبه سوری را رسمی غیر ایرانی دانسته‌اند. علت غیر آریایی دانستن این رسم این است که در گاهشـماری ایـران باسـتان اساسا چـیزی به نام هفته وجود نداشته است. و سال به 12 ماه 30 روزه تقسـیم می‌شـده که در انتها یک پنجه نـیز بـدان اضـافه می‌شده است. و هر کدام از روزها در این گاهشماری به نـام یکی از ایـزدان زرتشـتی نامیـده می‌شـده است. در نظر بعضی محققین ورود هفته به فرهنگ ایرانی متعلق به آیین مانوی می‌باشد که خود متـاثر از آیین‌هـای ایـران باستان و مسیحیت و مکاتب گنوسی میـان رودانی بـوده است.

نکته: حتما بسـیاری از شـما خواننـدگان عزیز متـنی را دیده‌اید که در محیط‌های مجاز دست به دست می‌شود که اسامی هفته را با نام‌هایی خلق الساعه ایـرانی معـرفی می‌نماید و به شـما القا می‌نماید که به فرهنگ آریـایی خـود ببالید. چـنین متن‌هـایی ناشی از جهل نویسـندگان است و محلی از اعراب در نزد اساتید واقعی ایرانشناس ندارد.

بعضی از محققین معاصر چهارشـنبه سـوری را برگرفته از فرهنگ میان رودان دانسته‌اند.

فقیر هر چه گشـته‌ام نتوانسـتم قـرینه‌ای را بـرای آن در میان رودان بیـابم. هر چند که منـابعم در این بـاره انـدک بوده است.

اما نکته جالب تطابق چهارشنبه سوری با چهارشـنبه آخر صـفرماه در نـزد علامه مجلسی است. در واقع بر طبق

این نظر چــون مــاه ربیع که پس از صــفر می‌آید معــادل بهــار در نــزد ایرانیــان است. پس چهارشــنبه صــفرماه معادل همان چهارشنبه سوری ایرانیان می‌شود.

چه کسانی در «برهوت» گرفتار می‌شوند؟

اگر به روایـــاتی که از اهل بیت(علیهم‌الســـلام) رســـیده است، دقت کنیم خواهیم دید آن بزرگواران بیان کرده‌اند ارواح همه مومـنین در یک مکـان و ارواح همه کـافران و معانـدین نـیز در یک مکـان جمع خواهند شـد؛ یعـنی هر کجای عالم مومنی بمیرد، روح او به آن ســرزمین منتقل می‌شـــود، و هر کجـــای عـــالم، کـــافر و دشـــمن اهل بیت(علیهم‌الســـلام) بمـــیرد، روحش به ســـرزمینی که مخصوص کفار و گناه‌کاران است برده می‌شود.

از این روایـات- که تعـداد آن‌ها کم هم نیست- اسـتفاده می‌شـــود ارواح مؤمنـــان در «وادی السّـــلام» و ارواح کافران و معاندان در «بَرَهُوت» جمع خواهند شد؛ «وادی الســلام» همــان‌طور که علامه مجلسی(رحمه الله علیه) نیز بیان کرده است، مکـانی است بین کوفه و نجـف،[1] که همه ارواح مومـنین در هر کجا که باشـند در آن مکـان جمع می‌شـوند؛ امـام صـادق(علیه‌السـلام) در این بـاره فرمودند: «هیچ بنده مومنی در شرق عالم یا در غرب آن نیست که بمـیرد، مگر این‌که خداوند متعـال روح او را به «وادی السلام» می‌آورد».[2]

در حدیث دیگری نقل شده شخصی به حضرت عرض کـرد بـرادرم در بغـداد است و می‌ترسم همان‌جا بمـیرد، امـام صادق(علیه‌السلام) فرمودند: ترسی نداشـته بـاش؛ زیـرا خداوند متعال ارواح مومـنین را در «وادی السـلام» جمع می‌کند و لو این‌که در شرق عـالم یا در غـرب آن باشـند. راوی می‌گوید: پرسیدم «وادی السلام» کجاست؟ حضرت فرمودند: «پشت کوفه است».[3]

«برهوت» نیز نام یک چـاه عمیقی است در «حَضْـرَموت» که کسی قدرت پایین رفتن از آن و رسـیدن به قعر آن‌را ندارد. در حدیث از حضرت علی (علیه‌السّـلام) وارد شـده است که فرمودند: «بـدترین چـاه در روی زمین، برهـوت است».[4] «برهوت» در سرزمین «حَضْرَمَوت» در جنوب یمن، قـرار دارد؛ در آن چـاه، مارهـای سـیاه، عقرب‌هـا، جغــدها و حیوانــات وحشی آن‌قــدر فراوان‌اند که کسی قــدرت عبــور از آن‌را نــدارد، هم‌چــنین دارای گرمــای سوزانی است که یک دقیقه از آن قابل تحمل نیست.[5]

امام صادق(علیه‌السلام) در توصیف «برهـوت» فرمودند: «در پشت یمن یک وادی است که به آن برهـــــوت گفته می‌شود، و در آن‌جا سـکونت نـدارد مگر مارهـای سـیاه و جغد؛ در آن‌جا چاهی است به نام «بَلَهوت» که هر صبح و شـــام ارواح مشـــرکین را به آن‌جا می‌برند تا از آبی که چون فلز گداخته گرم و چون چرک مخلوط شـده با خـون است، بیاشامند».[6]

بنابراین؛ با توجه به این روایات، همه مومنان و شــیعیان راستین ائمه اطهار(علیهم‌السـلام) در هر کجـای عـالم و از هر نوعی که باشند عرب، فارس، آمریکـایی، اورپـایی و... زمانی‌که از دنیا برونـد، روحشـان در کنـار هم جمع شده و در یک مکان خواهند بود. هم‌چنین است حال کفار و مشرکین و معاندین و طغیان‌گران؛ یعـنی در هر کجـای عالم که باشند، همه در یک مکان، جمع شـده و در عـذاب خدا خواهند بود.

پی‌نوشت:

[1]. بحارالأنوار، ج 97، ص 234.

[2]. همان.

[3]. الکافی، ج 3، ص 244.

[4]. همان، ص246.

[5]. معاد شناسی، ج3، ص: 271.

[6]. الکافی، ج8، 261.

چه تعداد سیاره در کهکشان ما وجود دارد؟

ظاره کردن آسمان در یک شب صاف، و جایی به دور از آلـــــودگی نـــــوری شـــــهر یک تجربه مهیج است. در موقعیت‌هـــای این چنیـــنی، از دیـــدن تعـــداد بی‌شـــمار ستارگان در آسمان مو به تن انسان سیخ می‌شـود. البته همه‌ی آن‌چه که ما در آســـــمان می‌بیـــــنیم فقط کسر کوچکی از ستارگان موجود در کهکشان هستند.

چه تعداد سیاره در کهکشان ما وجود دارد؟

تصـویری هـنری از مـوقعیت خورشـید در کهکشـان راه شیری

چیزی که این موضوع را حیرت انگـیزتر می‌کند این است که اکـــثر این ســـتارگان دارای منظومه‌هـــای ســـیاره‌ای خودشان هستند. ستاره شناسان مـدت‌ها به این موضـوع اعتقاد داشتند و نتایج تحقیقـات تـاکنون این امر را تایید کـرده اسـت، اما این مسـئله سـوال‌های بیشـتری را به وجـود می‌آورد، مثلا این‌کـه، در کهکشـان ما چند سـیاره وجـود دارد؟ قطعا در کهکشـان ما باید میلیاردها سـیاره وجود داشته باشد!

به ازای هر ستاره چند سیاره

برای پاسخ به این سوال به محاسبه‌ی یک سـری اعـداد و بررسی بعضی فرضیات، نیـاز داریم. اولا این موضـوع را باید در نظر بگـــــیریم که با این‌که هـــــزاران ســـــیاره فراخورشـیدی کشف شـده است ولی ما هنـوز فقط بر منظومه شمسی خودمـــــان اشـــــراف داریم و تنها منظـــومه‌ای که تعـــداد دقیق ســـیارات آن را میـــدانیم

منظومه شمسی است. بنابراین ممکن است خورشید ما بیشتر از دیگر منظومه‌های ستاره ای، سیاره داشته باشد؛ یا این‌که فقط کسری از سیارات دیگر ستاره‌های کهکشان را دارا باشد.

به هر حال بیاید فرض کنیم که هشت سیاره‌ای که در منظومه شمسی ما قرار دارند (به استثنای سیارک‌ها، اجرام کمربند کویپر و دیگر اجرامی که سیاره به حساب نمی‌آیند) متوسط تعداد سیارات در منظومه‌های ستاره‌ای باشند، با در نظر گرفتن این عدد، گام بعدی ضرب آن در تعداد ستاره‌های کهکشان راه شیری است.

تعداد ستاره‌های کهکشان

در مورد تعداد ستاره‌های کهکشان راه شیری میان محققان اختلاف نظر وجود دارد. اساسا، مشکل اخترشناسان در برآورد تعداد ستاره‌های کهکشان این است که نمی‌توان راه شیری را از نمایی خارجی دید. و از آن‌جایی که راه شیری یک کهکشان مارپیچی دیسکی شکل است (به دلیل تداخل نور ستاره‌ها) به سختی می‌توان ستاره‌های طرفی که مقابل ماست را تشخیص داد.

در نتیجه تنها راه تخمین تعداد ستاره‌های کهکشان محاسبه‌ی جرم آن و برآورد این‌که چه مقدار از این جرم به ستاره‌ها تعلق دارد، است. بر اساس این محاسبات، دانشمندان تخمین زده‌اند که کهکشان راه شیری چیزی بین 100 تا 400 میلیارد ستاره را شامل شود (هر چند برخی معتقدند این شمار حتی به بیش از یک تریلیون هم می‌رسد.)

چه تعداد سیاره در کهکشان ما وجود دارد؟

خب حال که محاسبه ستارگان انجام شد، می‌توانیم بگوییم کهکشان راه شیری (به طور متوسط) چیزی بین 800 میلیارد تا 3٫2 تریلیون سیاره دارد، در برخی برآوردها این عدد بیشتر از 8 تریلیون هم محاسبه شده است! اما برای تعیین این‌که چه تعداد از این سیارات قابل سکونت هستند، نیاز است که شمار سیارات فراخورشیدی‌ای که تاکنون مورد بررسی قرار گرفته‌اند را داشته باشیم.

سیارات فراخورشیدی قابل سکونت

تا تاریخ سیزدهم اکتبر 2016، ستاره شناسان وجود 3397 سیاره فراخورشیدی که بطور بالقوه قابلیت سکونت دارند را از لیستی متشکل از 4696 سیاره‌ی کاندیدا(که بین سال‌های 2009 تا 2015 کشف شده اند)تایید کرده‌اند. برخی از این سیارات به طور مستقیم مورد مشاهده قرار گرفته‌اند، یعنی به بیان ساده‌تر در یک فرایند تصویربرداری مستقیم کشف شده‌اند. با این حال اکثریت قریب به اتفاق آن‌ها به طور غیر مستقیم و با کمک روش «سرعت شعاعی» و یا «روش عبوری یا ترانزیت» یافته شده‌اند.

در روش اول، وجود سیارات از تاثیر گرانش آن‌ها بر نور ستاره مادر استنباط می‌شود. ستاره شناسان اساسا با با توجه و اندازه گیری میزان عقب و جلو رفتن ستاره اگر دارای یک منظومه سیاره‌ای باشد، جرم سیاره‌هایش را محاسبه می‌کنند. اما در روش دوم هنگامی که سیاره به طور مستقیم از مقابلِ ستاره‌ی مادری‌اش عبور

می‌کند و بـــاعث کم نـــور شـــدن آن می‌میگـــردد، کشف می‌شـود. در این روش انـدازه و جـرم سـیاره بر اسـاس میزان کاهش نور ستاره برآورد می‌شود.

تلسکوپ فضـایی موسـوم به «مـاموریت کپلر» (Kepler Mission)ـ تـــاکنون حـــدود 150000 ســـتاره را مـــورد مشاهده قرار داده است، که این تعداد در چهار سال اول ماموریت آن عمدتا شامل ستاره‌های کلاس M می‌شـود، این نوع ستاره‌ها با عنوان کوتوله‌های سرخ نـیز شـناخته می‌شوند، آن‌ها جرمی کمتر از ستارگان درخشان دارنـد، و سخت‌تر از آن‌ها قابل مشاهده هستند.

چه تعداد سیاره در کهکشان ما وجود دارد؟

تعداد سـیارات فراخورشـیدی کشف شـده در هر سـال تا سال 2016

از نوامـــبر 2013 تلســـکوپ کپلر وارد مرحله جدیـــدی موسوم به ماموریت K2 شـده است. در این مرحله کپلر بیشتر بر روی ستاره‌های کلاس K و کلاس G که تقریبا در حد و انـــدازه خورشـــید ما گـــرم و درخشـــان هســـتند متمرکزِ شده است. براساس اطلاعات اخـیر بدست آمـده از مرکز پژوهشی ایمز ناسـا، کپلر کشف کـرده است که 24 درصد از ســـتاره‌های کلاس M ممکن است دارای سیاراتی هم سایز زمین (مثلا سـیاراتی که کمـتر از 1٫6 برابر شعاع زمین هسـتند) با شـرایطی مسـتعد سـکونت باشـند. بر همین اســاس، با توجه به شــمار ســتاره‌های کلاس M در کهکشـان حـدود 10 میلیـارد سـیاره قابل سکونت مشابهِ زمین وجود دارد.

به همین ترتیب با توجه به اطلاعـات بدست آمـده از فـاز K2 از مـاموریت کپلـر، حـدود یک چهـارم سـتاره‌های بزرگ‌تر مـورد بررسی قـرار گرفته نـیز سـیاراتی به انـدازه‌ی زمین به دور خـود دارند که شـرایطی مناسب بـرای سـکونت دارند. بنـابراین می‌تـوان تخمین زد که به معنـای واقعی کلمـه، ده‌ها میلیـارد سـیاره که بـالقوه قـابلیت سـکونت دارند در کهکشـان وجـود دارد. در سال‌های آینده، ماموریت‌های جدیدی راه انـدازی خواهند شد، مانند تلسکوپ فضایی جیمز وب(JWST) و تلسکوپ فضایی تس (TESS).

این ماموریت‌ها قادر خواهند بـود سـیارات کوچکـتری که بر مـدار سـتاره‌های کم نـورتری قـرار دارند را تشـخیص دهند و حتی ممکن است امکان حیات بر روی آن‌ها را نیز تعـیین کنند. هنگـامی که این ماموریت‌هـای جدید آغـاز شوند، ما می‌توانیم تخمین‌های بهتری از انـدازه و تعـداد سیاراتی که به دور یک ستاره معمـولی می‌گردند داشـته باشیم، هم‌چنین ما قادر خواهیم شد برآورهای دقیق‌تری از تعداد سیارات موجود در کهکشـان بدست آوریم. اما تا آن زمان، همین تعدادی هم که محاسبه شده است دلگرم کننده است، و همین مقدار هم نشان می‌دهد که شـانس پیدا کردن هوش فرازمینی در آینده بسیار بالاست!

چه تعداد اتم در بدن یک انسان وجود دارد؟

الان زمـــان درخشش شماست. شـــما چند دقیقه آخر را مشغول ست کردن لباستان، در دست گـرفتن میکـروفن و رفتن به روی مرکز صحنه‌ای کردید که تمامی نورها به آن‌جا متمرکز شده و در شادی و خنـده طرفـداران شـما، غوطه ور میباشد. شــما یک ســتاره اید. و هیچ اهمیــتی ندارد که شما می توانید بـازیگری کنیـد، و یا آواز بخوانید و یا حــتی اجــرایی انجــام می دهید. هم‌چنــان شــما یک ستاره اید؛ در حقیقت، همه ی ما ستاره هستیم.

تقریبا هر اتم موجـود در بـدن انسـان توسط یک سـتاره، میلیاردها ســال پیش تشــکیل شــده است. با ســوختن، منفجر شــدن و ســرانجام مــرگ ســتاره‌هــا، آنها عناصر اصلی را که امروزه در همه‌چـیز از سـنگها و سـاختمانها گرفته تا انسانها و پروانه‌ها را به وجود آوردند. هیدروژن و دیگر عناصر ســـبک وزن، اســـتثناهای این روند تولید عناصر بر پایه مرگ یک ستاره‌ها هسـتند و اینگونه تصـور می شود که آن‌ها حتی زودتر تشکیل شده انـد، در همـان نخستین لحظه‌های به وجود آمدن کیهان.

در آخر، همه ی ما از قطعه های مـاده بنیـادی مشـابه ای به نـام اتم سـاخته شـده ایم. هر اتم شـامل سه ذره زیر اتمی کوچک میباشد—پروتونها، نوترونها و الکترونها. در مرکز اتم، پروتونها و نوترونها در کنار هم قرار گرفته تا تشـکیل هســته را بدهنــد، و الکــترونها به دور هســته به سـرعت حـرکت میکنند به طوریکه میتـوان آنها را همانند سیاراتی بسیار کوچک در نظر گرفت که به دور خورشـید کوچک خود میچرخند.

انسـانی با وزن 154 پوند (70 کیلـوگرم) دربردارنـده 7 میلیـارد میلیـارد میلیـارد اتم میباشـد، که این رقم برابر است با عدد 7 با 27 صفر در مقـابلش! بـدن انسـان از انواع مختلفی از اتم‌ها تشـکیل شـده است—که روی هم رفته یک شـخص به تعـداد کمی از آن‌ها آشـنایی دارد. از این اتمهـا، سه نـوع سـهم بیشـتری را دارند. 99 درصد اتم‌های تشکیل دهنده بـدن انسـان را میتـوان در مقـادیر زیر تقسیم بندی کرد: 65%ـ هیدروژن، 24%ـ اکسـیژن و 10%ـ کربن. یک درصد باقیمانده شامل عناصر کم مقدار مانند زیرکونیوم، رادیوم، بور، مس و سرب میباشد.

علیرغم تعداد زیاد اتمها در بدن انسـان، ما هنـوز فضـای خالی زیـادی در بـدن خـود داریم. اگر تمـامی این فضـای خالی بدن فشرده و جمع می‌شـد، بـدن ما بسـیار بسـیار کوچک میشد. ذهنتـــــان منفجر میشـــــود اگر دریابید که ستارها و سیارات و هر چیزی که در درون آن‌ها میباشند من جمله انسانهـا، تنها 4 درصد از جـرم جهـان شـناخته شـده را تشـکیل میدهند. بقیه آن به بـاور دانشـمندان از ماده تاریک و انرژی تاریک تشکیل شده است که در حـال حاضر به خوبی شناخته و درک نشده اند.

چند تجربه دیگر ایرانی

یکی از کسانی که از دنیای مردگان بار دیگر به جهان هستی بازگشته «مازیار کشاورز» است؛ مرد 52 ساله‌ای که پس از یک تصادف وحشتناک 24 ساعت بعد در سردخانه بیمارستان زنده شد و اکنون نیز از اعضای هیات مدیره شرکت پست جمهوری اسلامی ایران است.برای شنیدن حرف‌های او از آن 24 ساعت یخ‌زده به دیدارش رفتیم. می‌گویند کسی که یک‌بار مرگ را تجربه کرده دیگر از مرگ نمی‌ترسد؛ آیا شما هنوز از مرگ واهمه دارید؟

در این دنیا نمی‌توان کسی را یافت که از مرگ نهراسد. شاید بخش عمده‌ای از این ترس به دلیل دلبستگی‌هایی است که در جهان خاکی به وجود می‌آید و دل کندن از آن بسیار سخت و مشکل می‌شود. واقعیت این است که من هم از مرگ می‌ترسم.دلیل عمده این ترس چیست؟

شاید به این دلیل که نمی‌دانم در آن جهان چگونه باید پاسخگوی اعمال خود باشم. باور کنید از وقتی که این حادثه برایم رخ داد روزی نیست که به آن فکر نکنم. می‌دانم که خداوند مرا دوست دارد و بازگشت من از دنیای مردگان فرصت دوباره‌ای است که کمتر نصیب کسی می‌شود.حادثه چگونه و در چه سالی برای شما رخ داد؟

آذر 1374ـ آن روز هم مانند امروز برف می‌بارید و من که آن زمان مدیرکل پست استان کردستان بودم، ساعت 8 صبح به اتفاق راننده، حبیب‌الله کشاورز سوار یک پاترول شدیم تا به قروه برویم. وقتی حرکت کردیم،

متوجه شـــدم او شب قبل به دلیل آن که به خـــانه‌اش مهمان آمده خوب نخوابیده بـود. از او خواسـتم تا اجـازه دهد من رانندگی کنم. بـرف بشـدت می‌بارید، به طـوری که پنج ساعت طول کشید تا از سنندج به قروه رسـیدیم. خیلی خسته بودم. وقتی برای سوختگیری در پمپ بنزین توقف کـردم، او از خـواب بیـدار شد و خواست راننـدگی کنـد، من نـیز در صـندلی عقب خوابیـدم و 42 روز بعد چشم باز کردم.

وقتی شما خواب بودید حادثه رخ داد؟

بله، بعد شـنیدم که در نـزدیکی صـالح‌آباد، خـودروی ما با یک تریلی حاوی سنگ برخورد کرده و شدت این تصـادف به حـدی بـود که از شیشه عقب خـودرو به میـان جـاده پرتاب شده بـودم. پس از حادثه من نفس نمی‌کشـیدم و به تصور این که فوت کرده‌ام رویم پتو انداخته بودند.

آن روز جسد مرا پشت یک وانت‌بـار عبـوری قـرار داده و به امید نجـات به بیمارسـتان بـرده بودند که در آن‌جا پس از معاینه و به دلیل آن که آثـــار و علائم حیـــاتی در من وجود نداشت، مرا تحویل سردخانه می‌دهند.

چگونه متوجه شدند شما زنده هستید؟

ظـــاهرا 24 ســـاعت بعد یکی از کـــارگران ســـردخانه بیمارسـتان که مشـغول جابه‌جـایی اجسـاد بـوده در یک لحظه متوجه می‌شود انگشت شست پایم تکان می‌خورد. او سراسیمه موضوع را به پزشکان اطلاع می‌دهد. وقتی مرا از سردخانه خارج می‌کنند، ظـاهرا تنها پزشک جـراح نیز پس از چند ساعت عمل بیمارستان را ترک کرده بود، اما تقدیر چنین بود که من زنده بمانم.

مگر چه اتفاقی رخ داده بود؟

پزشک جـراح پس از خـروج از بیمارسـتان و در نـزدیکی خانه‌اش متوجه می‌شود سررسید خـود را در بیمارسـتان جا گذاشـته و چـون نیـاز به آن داشـت، بـرای برداشـتن سررسید به بیمارستان می‌آید که با مشاهده وضعیت من بلافاصله 7 عمل جراحی سخت روی من انجام می‌دهد و سپس مرا به بخش مراقبت‌های ویـژه بیمارسـتان منتقل می‌کنند.

در این مدت چه احساسی داشتی؟

تصادف را که به یـاد نمی‌آورم، اما در بخش مراقبت‌هـای ویـژه بیمارسـتان خـود را می‌دیـدم که در اتـاق به پـرواز درآمده بودم. مدام در گوشه‌ای از سقف که حـالت زاویه را داشت قرار می‌گـرفتم و پیکر خـود را می‌دیـدم که در زیر دستگاه تقلا می‌کند. احساس سبکی خاصی داشتم و خیلی خوشـحال بـودم. هر بـار که همسر و فرزنـدانم را می‌دیدم که با دیدنم گریه می‌کنند، به آن‌ها می‌خندیـدم و از آن‌ها می‌خواســـتم گریه نکننـــد، اما صـــدای مـــرا نمی‌شـــنیدند. دلم می‌خواست اتـــاق را تـــرک کنم. خیلی تلاش می‌کردم، اما نمی‌توانستم.

چرا؟

پـــدربزرگم را می‌دیـــدم که او نـــیز پس از ســـال‌ها که از زمان مـرگش می‌گذشت به ملاقـاتم آمـده بـود. من او را خیلی دوست داشتم. از او پرسـیدم کجا زنـدگی می‌کنـد، اما تنها به من لبخند می‌زد و می‌گفت در جـــــایی خیلی خـوب. وقـتی از او خواسـتم مـرا هم همـراه خـود بـبرد،

گفت نه، تو باید برگردی. التماس‌هایم بی‌فایده بــود و او توجهی نمی‌کرد.

چه مدت در این حالت قرار داشتی؟

42 روز بیهــوش بــودم و ســرانجام وقــتی به کالبــدم بازگشتم با گرمای آفتابی که از پنجـره اتـاق بیمارسـتان به صورتم افتاده بود، از خواب بیدار شدم.

این تجربه را چگونه می‌بینی، چه حسی به آن داری؟

شیرین بود و شیرین‌تر از آن دیدار با فرزنـدانم و یکی از دخترانم که بسیار به او علاقه دارم.

پس از این حادثه به مرگ فکر می‌کنی؟

هر روز و می‌دانم که خداوند به من فرصت زنـــــــــدگی دوبـاره داده است. بـاور کنید بـرای کـار خـوب خیلی زود دیر می‌شود.

حــالا نگــاه شــما به زنــدگی با قبل از حادثه فــرق کــرده است؟

اعتقاد من بر این است که فاصله زندگی تنها میــان اذان و نمـاز اسـت؛ وقـتی فـردی متولد می‌شـود در گـوش او اذان می‌گویند و وقتی می‌میرد بــرایش نمــاز می‌خوانند. باید پــذیرفت که زنــدگی یک نعمت الهی است که مــدام باید شکر کرد.

می‌گویند زندگی همراه با آرزوهاست شما به آرزوی خود رسیده‌اید؟

زندگی همیشه پر از فراز و نشیب است. دوست داشتم فوتبالیست شوم، پایم شکست. رفتم کشتی کتفم در رفت. احساس می‌کنم پس از حادثه‌ای که برایم رخ داد، برخی از آرزوهایم رنگ باخت و به این باور رسیدم که فرصت کوتاه است و نباید دل کسی را شکست. مگر زندگی چه ارزشی دارد که به خاطر این چند روز دیگران را از خود برنجانیم و به همه و حتی دوستان و نزدیکان خود بد کنیم.

راستی چه بر سر راننده شما در آن حادثه آمد؟

(چشمانش پر از اشک می‌شود) او مرا به بیمارستان رسانده بود و به دلیل پارگی طحال و خونریزی داخلی جان باخت.

اصالتا کجایی هستید؟

متولد قائمشهر هستم. شناسنامه‌ام صادره از اردبیل است و از 26 سال پیش نیز یکی از مدیران شرکت پست هستم.

و کلام آخر: دعا کنید همه عاقبت به خیر شویم و روزی نیاید که ببینیم توشه‌ای برای سفر نداریم. از خداوند می‌خواهم توفیقی دهد تا همدیگر را دوست داشته باشیم. همین.

تجربه آقای بهمن

من به شوخی مشغول کشتی و مبارزه با یکی از دوستانم بودم. من پریدم که او را بگیرم ولی او جا خالی داد و پاهای من را گرفت و من تعادلم را از دست دادم و از پشت افتاده و پشت سرم محکم به زمین

خورد. درد بسیار شـدیدی داشـتم و فکر کنم بـدنم تـوان تحمل آن‌ها درد را نداشت.

فضای سفیدی را دیدم و سپس تونلی را مشاهده کـردم. رنگ دیواره‌های تونل ترکیبی از سیاه و سفید بـود و این دیواره‌ها تصـویر کسی را در خـود داشـتند که بـرای من آشنا می‌نمود. فکر کنم آن‌ها تصـاویری از پـدر و مـادر و پـــــــدربزرگم بودند که همگی ســـــــال‌ها پیش از این درگذشـته‌اند. به یـاد دارم که زنـدگی خـود در سـال‌های گذشته را مشاهده می‌کردم و تصاویری از اتفاقـات مهم در آن با سـرعت بـاور نکـردنی در پیش رویم به نمـایش گذاشته می‌شدند.

بعد از به هوش آمدن این برایم عجیب‌ترین جنبهٔ تجربه‌ام بـــود. چگونه ممکن است که این همه اتفـــاق را در چند ثانیه مشاهده کرد!؟ باید بگویم که در تمـام آن مـدت هم آرامش و هم ترس داشتم. نمی‌تـوانم اتفاقـات را به یـاد بیـاورم، حـتی بعد از بیـدار شـدن. ولی باید بگـویم که بعضی از این اتفاقـــات که آن‌ها را روی دیـــوار آن تونل می‌دیـدم آرامش بخش و بـرخی دیگر هولنـاک بودند. در آخرین مرحلهٔ تجربه‌ام تاریکی بسـیار عمیقی را به خـاط می‌آورم. تونل به تـــدریج محو شد و آن‌چه بـــاقی ماند تاریکی مطلق بود.

بعد از آن به تدریج متوجه محیط اطـراف خـود روز زمین شـدم. دو نفر را نزدیک خـودم دیـدم و از آن‌ها پرسـیدم من برای چه مدت از حال رفته بـودم؟ آن‌ها گفتند 10 تا 20 ثانیه. بعد از آن فهمیـدم که کجا هسـتم و چه خـبر شـــده است. احســـاس آرامشی مانند آرامش بعد از یک طوفـان سـخت داشـتم. بـرای یکی دو سـاعت در آرامش

عجیــبی غوطه می‌خــوردم ولی کم کم به حــالت عــادی بازگشتم.

تجربه بازیگر ایرانی الناز شاکردوست

ایفای مـوقعیت خودکشی در فیلم «تـابو» نزدیک بـود به مرگ واقعی الناز شاکردوست منجر شـود، موضـوعی که او لحظه به لحظه جزئیــاتش را شــرح داده و گفته است حتی تونل مرگ را هم در جریان این اتفاق دیده است.

النـاز شاکردوست بـازیگر سـینما که این روزها مشـغول بــازی درفیلم ســینمائی «تــابو» به کــارگردانی خســرو معصومی است، مدتی قبل در جریـان ضـبط سکانسی از این فیلم که قرار بود در آن صحنه غرق شــدن شخصــیت زن فیلم با نام بهار با بازی او ضبط شود، نزدیک بــود به راستی در دریا غرق شود.

به گفته امیر گرجی جانشین تولید فیلم سینمائی «تابو» در این سکانس بهار بعد از دعوا با پــدرش به دریا می‌زند اما از آن‌جا که این صـحنه خیلی ناگهـانی به ذهن خسـرو معصومی رسیده بـوده، پیشـگیری‌های لازم انجـام نشـده بـــود. به این دلیل که بهـــار در فیلمنامه قصد خودکشی دارد و شــنا هم بلد نیســت، شاکردوست مجبـور بـوده تا میانه‌هــای دریا در حــالی که شــنا نمی‌کند پیش بــرود اما موجی بلند باعث می‌شود او زیر آب برود و...

Elnaaz Shakerdoost 1

شاکردوست هفته گذشــته در گفتگــوی تلفــنی با برنامه «پرانتز باز» رادیو نمایش که به سردبیری و تهیه کنندگی

مـارال دوسـتی روی آنتن می‌رود، بـرای اولین بـار این واقعه را با جزئیات شرح داد:

قرار بود آنقدر در دریا پیش بروم که کسی مرا نبیند

وی گفت: در حال حاضر صدای من را از میانکاله اسـتان مازندران می‌شنوید. این اتفاق به این صـورت بـود که ما صحنه فیلمبرداری‌مان یعنی لوکیشن ما کنار دریا، نزدیک یک کشـتی به گل نشسـته به نـام میانکاله بـود. آن روز قرار بـود ما صـحنه خودکشی دخـتر فیلم به نـام بهـار را بگیریم که نقشش را من بـازی می‌کنم. بعد از این که در سکانسی دعـوای سـختی با پـدرم یعـنی کسی که نقش پدرم را بازی می‌کند، داشتم، قرار بود به دریا رفته و در دریا آنقدر پیش بروم تا جایی که کسی من را نبیند.

به گردابی افتادم که چهار نفر را کشته بود

شاکردوست افـزود: در انتها هم به سـمت راست بـروم؛ یعـنی آن‌جـایی که این کشـتی به گل نشسـته و نتیجه این‌که از دید دوربین مخفی بمـانم. اما هیچ کـدام ما نمی‌دانستیم این کشتی به گل نشسته در انتهـای پاشـنه خودش پـروانه‌ای دارد که این پروانه هنـوز کـار می‌کند و باعث می‌شود که آب در گرداب جمع بشـود، هر چـیزی را که نـزدیکش می‌شـود ببلعد و تـاکنون چهـار نفر پیش از این، به همین شکل غرق شدند.

Elnaz Shakerdoost 2

نیروی آب فراتر از توانم بود

این بـازیگر ادامه داد: داسـتان همـان طـوری که برنامه‌ریزی کرده بودیم پیش رفت، من آنقدر شنا کـردم

که از دید دوربین مخفی ماندم و در گوشه راست کشتی منتظر مانـدم و شـروع کـردم با پا شـنا کـردن. ناگهـان احساس کردم که نیروی زیادی دو پایم را به سمت پایین می‌کشد. من با این‌که شـــناگر خـــوبی هســـتم، با تمـــام قدرت فقط دست و پا می‌زدم. مدام سعی می‌کردم شنا کنم تا مقاومت کرده باشم چـرا که نـیروی آب زیـادتر از توان من بود.

حلالم کن که نتوانستم برایت کاری کنم

شاکردوست دنباله حادثه را اینگونه شـــرح داد: نکته دیگر این که این اتفاق همان زمانی بود که بـرف زیـادی آمـده بود. هوا بسیار زیاد سرد بود و از جایی به بعد سردی آب اجازه نمی‌داد که قلب من خون را پمپـاژ کند. تمـام بـدن من سِر شده بود و من تمـام تلاشم را بـرای زنـده بـودن می‌کردم. دقیقا در لحظه‌های آخر حـتی یکی از بچه‌هـای صحنه که تا نزدیکی من آمده بود با صورتی گریـان گفت: حلالم کن خـــانم شاکردوســـت، نتوانســـتم بـــرایت کـــاری کنم...

مرگ را با تمام شکوهش پذیرفتم

وی یادآور شد: آنقدر فشار آب زیـاد بـود که هر کسی به دلیلی نمی‌توانست به من نزدیک شود. شاید فاصله زیـــاد نبود اما سردی هوا و فشار آب همه را ناچـــار به برگشت می‌کـــرد. من کم کم می‌دیـــدم که عوامل فیلم شـــبیه آدم‌هـــای کوچک ســـیاهی می‌شـــوند که لحظه به لحظه محوتر می‌شدند و من حتی دیگر داد هم نمی‌زدم چـرا که انرژی‌ام را بیشتر از دست می‌دادم. در لحظه آخر که من تسلیم شدم و مرگ را با تمـام شـکوهش پـذیرفتم، تونل

مرگ را رو به خورشـید دیـدم و هرگز خورشـید را به این زیبایی ندیده بودم.

تونل مرگ را تجربه کردم

شاکردوست تأکید کرد: خوشحالم که تونل مرگ را تجربه کــردم در همین لحظه نردبــان ســپید رنگی ســمت من انداخته شد و باید اعتراف کنم، من فکر کردم این همــان مــرگ است اما مــاجرا طـور دیگـری بـود؛ یک زن و مـرد تــرکمن در این کشــتی به گل نشســته زنــدگی می‌کردند یعنی بنیاد حفظ آثار و ارزش‌های دفاع مقـدس اسـلامی آن‌ها را در این کشتی گذاشته تا از کشتی مراقبت کننـد، چـرا که آهن‌هـایی که در این کشـتی است اهمیت دارد و این زن و مرد با حقوق ماهی دویست هزار تومان از این کشتی مراقبت می‌کنند.

در کشتی به هوش آمدم

وی در پایان گفت: این زن و مرد تـرکمن از صـدای داد و بی‌داد عوامل مــاجرا را فهمیــده بودند و این نردبــان را سمت من پرت کردند، البته من از سرمای زیاد، از هوش رفته بودم و حـتی مـرد تـرکمن به گفته خـودش می‌گوید احتمال دادم کتفت در بـرود اما خـودم را قـانع کـردم که جـانت مهم‌تر است. من بعد از این‌که به هـوش آمـدم در کشتی بودم.

تجربه خانم نسترن ساکن یزد

مطلب زیر بر اســاس یک مــاجرایی است که بــرای یک خانم بنام نسترن (سـاکن یـزد) اتفـاق افتـاده است و او برای شما از لحظات شیرین مرگ می‌گوید:

راستش را بخواهید من تا قبل از ازدواج با سیروس زن مومنی نبودم. نه این‌که کافر باشم اما بیشتر مسلمان اسمی بودم. اما آمیرزا(پدر سیروس) که یک مومن واقعی بود در آن 5 سالی که من عروسش بودم طوری مرا با دین اسلام آشنا کرد که همیشه مدیونش هستم و هر بار هم که می‌خواستم از او تشکر کنم می‌گفت تشکر لازم نیست نسترن جان. ولی اگر دلت خواست بعد از مردن من روزی 2 رکعت نماز نثارم کن. قسمت آن بود که آمیرزا 5 سال پس از این‌که عروسش شدم به بهشت برود و من که خود را مدیونش می‌دانستم درخواستش را مو به مو انجام داده و حتی هر شب جمعه برایش دعا می‌خواندم و خیرات می‌دادم و... تا این‌که آن روز فرا رسید:

مدتی بود دچار تپش شدید قلب شده بودم ولی از آن‌جایی که هیچ سابقه ناراحتی قلبی نداشتم آن‌را جدی نگرفتم و به سادگی از کنارش گذشتم، تا این‌که کم کم تبدیل شد به یک ناراحتی مزمن. بالاخره در یک بعد ازظهر پنجشنبه اولین سکته نصیبم شد، یک آنفارکتوس کوچک که ناگهان دراز به دراز وسط اتاق افتادم. فرزند 6 ساله‌ام سراغ همسایه‌ها رفت و آنان نیز هم به سیروس تلفن زدند و هم به اورژانس. پزشکان اورژانس پس از این‌که معاینه‌ام کردند گفتند که خدا با شما یار بوده که سکته را رد کرده‌اید اما هرچه زودتر باید در بخش سی سی یو بستری شوید. وقتی خواستند سوار آمبولانسم کنند یاد دعای هر شب جمعه که نذر آمیرزا کرده بودم افتادم و به شوهرم گفتم که تا آن دعا را نخوانم به بیمارستان نمی‌روم. با وجود بداخلاقی سیروس جانماز را پهن کردم و در حالی که سوزش و

درد قلب آزارم می‌داد دعا را تمـام کـردم و بعد همـراه شوهرم به بیمارستان رفتیم.

وقتی در آن‌جا دوباره معاینه شدم پزشـکان با عصـبانیت به سیروس گفتند که این زن در حال مرگ است چرا این قـدر دیر او را به بیمارسـتان آوردید. آن‌ها سـپس به سرعت مشغول به مـداوای من شـدند. آخـرین چـیزی که دیدم اشکهای شوهرم بود که داشتند او را از بالای سرم دور می‌کردند. چشم که باز کردم خودم را بالاتر از سطح زمین دیدم. درست احساس کسی را داشـتم که در شـهر بازی سوار چرخ و فلک شـده و آرام آرام بـالا می‌رود، با این تفـاوت که من سـوار چـیزی نبـودم و مانند یک پر به آرامی بالا می‌رفتم. پایین را که نگاه کردم خـودم (یعـنی بـدنم) را دیـدم که روی تخت بیمارسـتان خوابیـده‌ام و سیمها و دستگاههای زیـادی به بـدنم وصل است. دکترها و پرستارها را می‌دیم که با عجله در اطـرافم می‌چرخند. کمی آنسـوتر پشت شیشه سـیروس ایسـتاده بـود و در حالی که اشک می‌ریخت زمزمه می‌کرد: خدایا نسـترن را از من نگیر... دلم به حالش سوخت و با صدای بلند فریاد زدم: سـیروس من این‌جا هسـتم... اما او نه صـدای مـرا می‌شنید و نه مرا می‌دید.و در همان لحظه بـود که دیـدم یکی از پزشـکان به سـراغ شـوهرم رفت و گفت: متاسفم...تمام کرد. صدای ضـجه سـیروس تنم را لرزاند و تازه در آن لحظه بـود که بـاور کـردم مـرده ام. آخـرین چـیزی که در زمین دیـدم فریـاد یک دکـتر جـوان بر سر همکارانش بود: شاید هنـوز امیـدی باشه... و بعد از آن با سرعت بیشتری بسوی آسـمان رفتم تا به جـایی رسـیدم که ابرها را کنـار دسـتم می‌دیـدم در حـالی که شـبیه فرشهایی ناهموار بر سطح آسمان پهن شده بودند.

همین طـور که بـالا می‌رفتم هر لحظه نـور شـدیدی از آسـمان به من نزدیک و نزدیکـتر می‌شد. تا در نهـایت به جایی رسیدم که احسـاس کـردم که فعلاً حق بیشـتر بـالا رفتن را ندارم. در کنارم در فاصله 10 تا 20 متری 4 نفر را دیـدم که آماده‌اند بطـرف من بیایند و مـرا با خـود به آسمان بعدی ببرند، اما انگار مردد بودند. دچار چنان حال خوشی بـودم که دلم می‌خواست هم‌چنـان بـالا و بـالاتر بروم. لذا رو به آن 4 نفر(که صورتشان درهاله‌ای از نور محو بود) کردم و با التماس گفتم پس چرا معطلید؟ چـرا مرا بـالا نمی‌بریـد؟ آن‌ها بـدون انکه صورتشـان را به من نشـان دهند یا حـرفی بزنند هر 4 نفر با علامت دست گوشه‌ای از آسـمان را نشـانم دادند که یک نفر نشسـته بود و مشغول قرائت قران بود. از اشـاره آن‌ها این‌طـور دسـتگیرم شد که بـالاتر رفتن من منـوط به اجـازه آن شخص است. با همان حالت سبک و بـال زنـان به طـرف آن شـخص رفتم و پرسـیدم: چـرا اجـازه نمی‌دهید مـرا بـالاتر ببرنـد؟ آن شـخص با آرامشی کم نظـیر سـرش را بلند کـرد و قـران را بوسـید و همین که با تبسـمی امیـدبخش به من نگـاه کـرد او را شـناختم: پـدر شـوهرم آمـیرزا بـود. با دیـدن او درست مانند کسـانی که بر روی زمین هنگـام پیـدا کـردن یک پـارتی در یک اداره دولـتی خوشـحال می‌شـوند و کارشـان راه می‌افتد با شـادی گفتم: آقا جون تو را به خـدا بگویید مـرا ببرند بـالا... من که خواسـته‌های شـما را انجـام دادم. آمـیرزا دسـتی بر سرم کشید و گفت: می‌دانم دخـترم... بخـاطر همین دلم نمی‌خواهد بیایی بالا... هنوز زود است دخترم... تو هنـوز آن پایین خیلی کار داری و باید برگردی. بعد از آن دوباره خـود را روی تخت بیمارسـتان احسـاس کـردم و صـدای

دکترها و پرستارها را می‌شنیدم و میدیدم که به طرف سیروس رفتند و با خوشحالی خبر زنده شدن من را به او گفتند.

تجربه آقای دکتر محسن میرزائی

دکتر محسن میرزائی(تجربه کننده‌ی مرگ موقت):

ما با اتوبوس به سمت تهران حرکت کردیم. من و خواهرم و مادرم. من در راه با این که اتوبوس نو و ترتمیزی بود حس عجیبی داشتم که این اتوبوس مارو به تهران نخواهد رساند. در کیلومتر 35 از اتوبان تهران قم بودیم. من یک لحظه احساس کردم دیگر اتوبوس در حالت حرکت معمولی نیست. و احساس کردم سرم برخورد شدیدی به یک مانع کرد.

بعد یک حالت سبکی خیلی عجیبی احساس کردم و احساس کردم که در حال اوج گرفتن هستم. نمی‌دانستم واقعا چه اتفاقی افتاده است. در حالی که به بالا حرکت می‌کردم می‌توانستم تمام سرنشینان اتوبوس را ببینم که به حالت زخمی افتاده‌اند.

دیدم چیزی مثل بخار از بدن یک سرباز که جلوی من نشسته بود خارج شد و او هم به سمت بالا می‌آمد. ولی سرعتش بیشتر بود و حالت مستقیم نداشت، بلکه به طور مورب حرکت می‌کرد. بعداً فهمیدم که تنها کشته‌ی آن اتفاق همین سرباز بود.

ارتفاعم خیلی زیاد شد. شب بود ولی دیدم که تاریکی شب تبدیل به یک نور آبی شد. من بالا رفتنم هم‌چنان ادامه داشت تا این که جسم خودم را دیدم که روی زمین

افتـاده است. گفتم خـدایا پس من هم دیگر مـردم. گفتم تمـام شد دیگـر، ولی مـرگ چقـدر راحت بـود. بیخـود ما اینقدر از آن میترسیدیم.

بعد احساس وجود یک موجود را در کنـارم کـردم. وقـتی برگشـــتم بـــبینمش یک لحظه فقط گوشه‌ی صـــورتش را دیدم. صورتی فوق‌العـاده نـورانی و سـفید بـود که کمی هم به آبی مـــیزد و درخشش خیلی جـــالبی داشت. بعد احساس کردم افراد دیگری هم دور و ور من هســـتند. در همین حالت‌ها بودم که دیدم مـادرم دارد به سـمت جسم من حرکت می‌کند. وقتی دیـدمش دسـتش را در موهـایم برد و گفت زنده ای؟ من صدای او را میشنیدم.

در دلم که یک رابطه‌ی خیلی قـــوی با مـــادرم دارم و یک برادر را نـیز قبل از خـودم از دست داده ام، پیش خـودم گفتم درست نیست، گناه دارد، مـادرم اگر بفهمد که من هم مردم خیلی اذیت می‌شود. احساس کـردم که دارم از یه نفر خـــواهش می‌کنم که منو برگـــردون. بعد در همین حـال که بـودم انگـار یکی گفت این را باید برگردانید این الان وقتش نیست.

احســـاس کـــردم پـــروازم متوقف شد و دارند من را بر میگردانند. بعد با ســـرعت خیلی زیـــادی به ســـمت زمین حرکت کردم. وقتی که از جسمم خارج می‌شدم انگـار از روی صندلی بلند شدم، با زاویه وایسـتادم. بعد کم کم به حالت افقی در آمدم و به بالا رفتم.

تجربه آقام محمد حسینی

25 شهریور 1373 بود. یه پسر بچه کنار دریای خـزر تو سلمان شهر داشت بازی می‌کـرد. یهو یه مـوج اومد اونو

انـداخت تـوی دریا. در حـالی که همه گـرم صـحبت بودند مـوج دوم اون بچه سه سـاله رو شست و با خـودش بـرد واون پسر تا تونست آب خـــورد. کسی نمی‌دونست چی شده ولی اون آب خورد تا اون حدی که یه نور بی‌نهـایت زیبا و ســـــبز رنگ رو دید. اون با اون معصـــــــومیت می‌خواست نورد بگیره و آب خوردن براش زیباترین چـیز شده بود، خوشـمزه‌ترین آب دنیا. پسر تو اون نـور غـرق شد و صـورت و بـدن خـودش رو دید و دید که پـدرش با دوربین عکاسی و فیلمـبرداری یکدفعه شـیرجه زد تـوی آب. اون پسر غوطه ور بود و پـدر زیر بغلشو گـرفت و با حـالت زاری اون رو برگردوند به سـاحل. پسر به جـای درد، لـذت حس میکـرد و با گریه می‌گفت بابا ولم کن تو رو خدا نمی‌خوام. اما پدر اونو از آب کشـید بـیرون. بـدن بی‌جون پسر اومد بیرون توی سـاحل. پسر هم تو بـدنش بود و هم صـورت و بـدن خـودش رو (از بـیرون) می‌دید. آبی که با فشار از شکمش بیرون می‌آوردن وقتی حالش جا اومد می‌گفت اب بود اب بودا مامانی... مامان با گریه می‌گفت اره دورت بگردم پسر اون ماجرا یـادش رفت تا سـال‌ها بعد که همین جـور اتفـاقی دوبـاره تمـام مـاجرا یادش اومد...

آره من همـــون پســـرم محمد حســـینی. زیباترین لحظه زنـــدگیم اینه و کمـــتر کسی می‌دونـــه، حـــتی خـــانوادم. حاضرم هر کاری کنم که به اون لحظه برگردم همه‌چـیزم رو فدا کنم که اون حس قشـنگ غـرق شـدن تو اون نـور رو حس کنم. اما من پـاک نیسـتم مثل اون زمـان خـدایا مـردن چه قشـنگه‌ای کـاش کسی من رو نمی‌دید با اشک نوشتم.

اون چیزی که به اسم نور می‌نویسید نور نیست نه یه چیز خاصه و قابل توصیف نیست. شرمنده که دیگه قدرت نوشتن ندارم.

تجربه‌ای از گنبد کاوس

احوال مساعدی نداشتم و افکارم بسیار مغشوش بود. به چهار راه که رسیدم با بی‌حوصلگی به دو سوی خیابان نگاه کردم، ولی وسیله نقلیه‌ای ندیدم، به راه خود ادامه دادم اما یک باره صدای بوق اتومبیلی که به سرعت به سمت من در حرکت بود، توجه مرا به خود جلب نمود. سپس صدای مهیبی را شنیدم. در همین لحظه بود که خود را در تیرگی یک فضای محدود یافتم، احساس می‌کردم خارج از بدن خویش در هوا غوطه ورم، در آن وضع نظاره گر اطرافم شدم، ناگهان متوجه شدم که دارم بدن خویش را که در خیابان کنار اتومبیل دراز کشیده بود از هر سوئی در چند متری خود مشاهده می‌کنم. مدت اندکی زمان برد تا من بدنم را بشناسم. اما هیچ احساسی نسبت به آن نداشتم، بی‌تفاوت فقط نگاه می‌کردم. تصور نمودم باید مرده باشم، ولی هرگز متاسف نبودم. در آن شرایط نمی‌دانستم به کجا باید بروم. هر چند فکر و آگاهی‌ام شبیه فکر و آگاهی زندگی مادی‌ام بود، ولی نمی‌توانستم آن‌ها را تصویر کنم.

پس از مدت اندکی دیگر دغدغه این که باید کجا بروم یا چه کاری بایستی انجام دهم را نداشتم. چرا که بدون هیچ هراس و ناراحتی از این وضعیت از سکوت و آرامشی فراوان لذت می‌بردم. چندین متر در هوا بالای سر همه بودم و مشاهده می‌کردم که مردم از هر طرف به سوی صحنه تصادف می‌آیند. صدای آن‌ها را واضح

نمی‌شـــــنیدم ولی می‌توانســـــتم درک کنم که آن‌ها چه می‌گویند. حـتی می‌توانسـتم قبل از آن که آن‌ها صـحبت کنند با نگـاه کـردن به آن‌ها فکرشـان را بخـوانم که چه خواهند گفت! پس از مدت بسیار انـدکی، آمبـولانس سر رسید. چرا که بیمارسـتان در همـان خیابـانی بـود که من تصـادف کـرده بـودم. آن‌ها مـرا روی برانکـار گذاشـته به داخل آمبولانس منتقل نمودند، راننده با سـرعتی شـتاب آلـود، آژیرکشـان ما را از محل حادثه دور کـرد. در داخل آمبـولانس تکنسـین اورژانس چـیزی به بـدنم تزریق کـرد ولی تمـــامی کوشش‌ها بی‌ثمر می‌نمـــود. جسم روی بر انکار واکنشی از خودنشان نمی‌داد. با این که ارتباط من با تنم قطع شده بود، ولی باز حس می‌کردم در تن مادی خـود هسـتم. اما از این وضع نـاراحتی و دردی احسـاس نمی‌کـــردم. حس می‌کـــردم که دارم لحظـــه، لحظه اوج می‌گیرم. وجود سیال و سبک من چیزی مثل امـواج بـود. در ابتـــدا و انتهـــای حادثه همه‌چـــیز به ســـرعت حـــرکت می‌کرد. وقتی که از بدنم خـارج شـدم، مثل آن بودکه در شکلی دیگر فـرو رفتم، شـکلی شـفاف و غـیر مـادی اما شـــبیه به بـــدن انســـان! تن جدید خـــود را می‌دیـــدم ولی درباره آن هیچ فکری نمی‌کردم. در شـرایط جدید گرمـای آرام بخشی احساس می‌کـردم. هیچ بو یا مـزه‌ای را حس نمی‌کـــردم و احســـاس جســـمی و مـــادی نداشـــتم. نمی‌توانســـتم اجســـام مـــادی را لمس کنم، اما بر قـــوت بینـایی‌ام افـزوده شـده بـود و حس می‌کـردم به انـرژی تبدیل شده ام.

در حالی که به پرواز در آمده بودم به محیطی خاکسـتری وارد شدم. من سعی می‌کردم خود را به نوری خاکستری و غبار آلود که در جلویم در حرکت بود برسانم. هنگـامی

که به نزدیکش رسیدم این نور روشن‌تر شد. نمی‌دانستم این‌هاله نورانی بی‌شکل همچون دود بخار زیر نور چـــراغ که در آن رنگ‌هـــای آبی، نـــارنجی، زرد، و طلایی وجـــود داشت چه بود؟! این نور چشم را نمی‌آزرد و از بینـایی‌ام نمی‌کاست. با یک کششی نیرومند به ســوی آن کشــیده می‌شـدم و با نزدیک‌تر شـدن به آن احسـاس شـاد و آرام بخشی به من رخ می‌داد. بعد از مدتی متوجه شدم که در اطرافم موجوداتی شبیه من اما درخشان‌تر از من وجـود دارند که کنـــدتر از من در حرکتند. پس از انـــدکی ارواح آشـــنایانی را که مـــدتی پیش مـــرده بودند با خوشـــحالی اطـــــرافم را احاطه کردند. احســـــاس می‌کـــــردم آن‌ها می‌خواهند به من کمک کنند. تن آن‌ها غیر مادی، شـفاف و روشن بودند. از مشاهده آن‌ها احساس لذت، خوشی و سبکی می‌کردم. در این مدت هرگز فکر نکردم تا از آن‌ها بپرسم که به کجا می‌روم؟ چه اتفـــاقی بـــــرایم خواهد افتاد؟ آیا من به طور کامل مـرده ام؟! و آن‌ها نـیز هرگز با من هیچ سخنی نگفتند.هاله نورانی مـرا در میـان خـود احاطه نمود. در آن هنگام مرور و مشاهده وقایع زنـدگی گذشـــته‌ام به صـورت تصـاویر ذهـنی اما گـویی زنـده و واقعی آغـاز شد. همه‌چـیز به طـور کلی مانند تصـاویر اســـلاید، ســـریع عـــوض می‌شـــدند. اما با این وجـــود احساسات موجود در این تصاویر دوباره تجربه می‌شدند. نمـایش مـرور زنـدگی از لحظه آغـاز تا لحظه تصـادف به صـورت تـرتیب زمـانی وقـوع آن دیـده می‌شد. بـااین که نمایش تصـایر چند دقیقه بیشـتر نبـود اما تکـرار گذشـته برایم بسیار جالب و لذت بخش بود.وقتی مرور زندگی‌ام تمـــام شد. ذهنم به تامل و نتیجه گـــیری از زنـــدگی و

اعمالم مشغول شد. احساس کردم ذاتی به نسبت انسان دوستانه زاید نسبت به هم نوعانم داشته ام.

پس از آن یک احساس رهایی به من دست داد. در این حین یک باره‌هاله نورانی از من دور شد وحس می‌کردم که باید به سوی زندگی مادی برگردم. در این لحظه تلاش می‌کنم تا این امر صورت نگیرد زیرا در حال تجربه رویدادهای نوین و لذت بخشی هستم. اما ناخودآگاه با رفتن در فضایی آبی رنگ مایل به خاکستری تیره به حالت پشت خوابیده از آن محیط پر ماجرا خارج شده و آهسته و بی‌هیچ تلاشی به یک باره به درون آمبولانس برگشتم. آمبولانس وارد حیاط بیمارستان شد. به سرعت مرا از آمبولانس بر روی تخت چرخ دار قرار داده و به سمت بخش اورژانس انتقال دادند. وجود سیال من از دیوار بیمارستان به راحتی وارد راهرو شد، گویی دیوارها با نزدیک شدن من، کنار می‌رفتند. هیچ جسم مادی برایم قابل لمس نبود. می‌دانستم که در حرکتم ولی احساس تحرک نمی‌کردم. در یک لحظه دریافتم که وارد اتاق عمل شده و در کناری نزدیک سقف قرار گرفتم. هیچ کس متوجه حضورم نبود. کادر پزشکی پیرامون تن مادی من جمع شده بودند. پزشکی شروع به فشار دادن به ناحیه سینه‌ام نمود. در همان حال پرستاری لوله‌ای به حلقم فرو برد و به این طریق سعی در دادن تنفس مصنوعی نمود. پزشکی دیگر آمپولی به تنم تزریق کرد. با این همه هیچ واکنش مثبتی رخ نداد.

درست در همین لحظه صدای پزشکی را شنیدم که می‌گفت: رمز صورتی. در این هنگام که در فضای اتاق شناور بودم، از چیز ثابت و سبکی عبور کردم این چیز را

از پهلو به وضوح احساس می‌کردم. احساس تنهایی، افسردگی وترس شدیدی مرا فرا گرفت. می‌دانستم که ارتباطم با دیگران به کلی قطع شده و نمی‌توانم با کسی صحبت کنم. تصور می‌کردم اگر دوباره به تنم وارد نشوم برای همیشه خواهم مرد. برای خویشان و آشنایان غصه می‌خوردم که بعد از مرگم چه حالی خواهند داشت و احساس آن‌ها را تصور و حس می‌کردم. از سویی ناراحت کارهای مهمی بودم که هنوز به اتمام نرسیده بود و با خود می‌گفتم برای مردن هنوز جوان هستم. ولی با این وجود میل داشتم در وضعیت جدید بمانم. اما حس می‌کردم بایستی زود تصمیم بگیرم که در تنم بمانم یا از آن بیرون باشم. حس می‌کردم نمی‌توانم برای مدتی طولانی بیرون از تنم بمانم. به این ترتیب تصمیم گرفتم که باز گردم. در تمام این مدت همه پزشکان و پرستاران را می‌دیدم که برای نجاتم تلاش زیادی می‌کردند. چندین بار با دستگاه شوک الکتریکی دادند اما چیزی حس نمی‌کردم ولی رفته رفته احساس می‌کردم وزنم سنگین شده و به سوی پایین کشیده می‌شوم. گویی عملیات کادر پزشکی و داروها تاثیر خود را می‌کرد. دید کامل نداشتم. وقتی شوک را برای چندمین بار روی سینه‌ام گذاشتند تن من بالا پرید. احساس کردم درست مثل یک جسم جامد به تن خود وارد شدم. هنگام بازگشت چیزی مثل یک تکان رخ داد که مرا وارد تنم کرد پس از آن حس کردم درون تنم هستم. در آن لحظه صدای پرستاری را شنیدم که می‌گفت: اوه! جواب داد!

هنگام بازگشت به تنم صدای صوتی شنیدم و حس کردم در منطقه نامحدودی مثل یک قیف که بسیار تیره بود

قرار گرفته‌ام و به سرعت از نا حیه سر به سوی تنم باز می‌گــردم. پس از ورود به تنم احســاس درد و ســوزش شدیدی کردم. به هر حال حدس می‌زنم که حدود 15 الی 20 دقیقه ازتنم بــیرون بــودم. پس از آن که به جسم بازگشتم. چندین روز در حالت غیر طبیعی بــودم. وقــتی حالم کمی بهــتر شد پزشک مــراقبم به من گفت: «شــما یک شــرایط بحــرانی را پشت سر گذرانــدی». من گفتم: می‌دانم و بعد تمــام تجــربه‌ام را از ابتــدا تا انتها بــرایش تعریف کردم. او از شنیدن این وقایع متحــیر شــده بــود و از تعجب نمی‌دانست چه بگوید.

پس از این تجربه ذهنم مهم‌تر از تنم بــــود. عــــده‌ای می‌گفتند که رویشان اثــری تسکین دهنــده دارم. اکنــون احســاس می‌کنم ســازش بیشــتری با آشــنایان دارم و می‌توانم روحیات و احساسات آنان را بهتر درک کنم و یا پی به حــالات درونی آن‌ها بــبرم این تجربه بــاعث آغــاز طــرز تفکر و شــکل جدیــدی از زنــدگی بــرایم شــده، به طوری که دیگر از مرگ هراسی ندارم. چــرا که آن را یک بار تجربه نموده ام! گنبد قابوس-زمستان 1375

حقایق جالب فضا و دانستنی‌های اعجاب انگیز در مورد آن

شاید فضا یکی از عجیب‌ترین بخش‌های مطالب مربوط به حقایق و دانستنی‌های جالبی باشد که در نمناک خواهید خواند چرا که شاید تعداد انگشت شماری از انسان‌های مره‌ی زمین به آن دست یافته‌اند و این رازها را لمس کرده‌اند و برای باقی ساکنین کره‌ی خاکی تنها در حد شنیده‌هاست.

حقایق جالبی در مورد فضا

لاک پشتها ماه را قبل از این‌که فضانوردان دور بزنند،پیمودند. آن‌ها برای آزمایشی از فضانورد روسی فرستاده شده‌اند.

دیوار بزرگ چین از فضا قابل مشاهده نیست، اما آلودگی هوا در چین قابل مشاهده است.

آژانس فضایی کره شمالی "NADA" نامیده می‌شود، که در اسپانیایی به معنای "هیچ چیز" است.

گریه در فضا

دانستنیهای جالب و عجیب درباره فضا

حقایق جالب فضا

درلباس فضانوردی غیر ممکن است بتوان سوت زد.

اگر خورشید اندازه توپ ساحلی در فضا بود، مشتری به اندازه یک توپ گلف می‌شد و زمین به اندازه یک نخود کوچک بود.

سوسک‌های بــزرگ شــده در فضا ســریعتر، قــوی تــر، سخت‌تر از سوسک‌های روی زمین میباشند.

فضــانوردان در ایســتگاه فضــایی بین المللی حــدود دو ساعت در روز تمرین می‌کنند.

اولین سگ در فضا به نــام Laika، آن طــور که در ابتــدا توسط شــوروی گــزارش شــده بــود، مــرگی با آرامش نداشت. او به خــاطر گــرم شــدن بیش از انــدازه کــابین ،مرد.

در 10 آگوست 2015، فضانوردان ناسا از غذایی خوردند که برای اولین بار در فضا رشد کرده بود.

مقاله درباره فضا

حقایق اعجاب انگیز درباره فضا

همه‌چیز درباره فضا

والنتینا ترسـکووا، اولین زن در فضـا، 48 بـار با سـفینه Vostok در 16 فوریه سال 1963 دور زمین را پیمود.

پس از انجام راهپیمایی‌هـای فضـایی، فضـانوردان اغلب ناخن‌های خود را از دست می‌دهند.

شب و روز بر روی زمین تنها 45 دقیقه از ایســـتگاه فضایی بین المللی به نظر می‌رسد.

اولین حیوانــات در فضــا، مگس میــوه بودند که در ســال 1947 توسط ایــالات متحــده توسط موشک راه انــدازی شد. آن‌ها هنوز در زمانی که پیدا شدند، زنده بودند.

اگر شــما 150 پوند (68 کیلــوگرم) بر روی زمین وزن داشته باشید، در خورشید وزنی به میزان 4200 کیلوگرم (1905 کیلوگرم) خواهید داشت.

اگر شــما وزن 150 پوند (68 کیلــوگرم) در زمین. وزن داشته باشید، وزن آن تنها 25 پوند (11 کیلوگرم) در ماه می‌باشد.

همه‌چیز درباره فضا

گریه کردن در فضا

دانستنیهای جالب در مورد فضا

شما نمی‌توانید در فضا گریه کنید زیــرا اشک شــما هرگز نمی‌ریزند.

طبق گفته‌های فضانوردان، فضا بویی مانند اســتیک، فلز داغ و بخارات جوشکاری می‌دهد.

فضــانوردان در ایســتگاه فضــایی بین المللی حــدود 15 طلوع آفتاب و 15 غروب خورشید را می‌بینند.

ایســتگاه فضــایی بین المللی گرانــترین شــیء است که تاکنون با 150 میلیارد دلار ساخته شده است.

یک نمونه از درخت ســـیب سر ایـــزاک نیـــوتن به فضا فرستاده شد تا از گرانش دفاع کند.

در سال 1977، یک سیگنال از اعماق فضا دریافت کردیم که 72 ثانیه طول کشــید. ما هنــوز نمی‌دانیم چگونه و از چه جایی آمده است.

بیشتر فضانوردان در فضا، دو اینچ بلندتر می‌شوند.

فضا

واقعیتهایی درباره فضا که جالب است بدانید

حقایق عجیب فضا را بخوانید

مخـــــزن آب شـــــناوری در فضا است که برابر با 140 تریلیون بار تمام آب دریاهای جهان است.

در ایستگاه فضـایی بین المللی، ادرار از طریق یک گیـاه تصفیه آب عبور می‌کند که آن را به آب آشامیدنی تبــدیل می‌کند.

درون کلاه ایمنی فضانورد، یک پیچ شـیار دار وجـود دارد که به عنوان یک خراشنده عمل می‌کند.

ایسـتگاه فضـایی بین المللی ،انـدازه یک میـدان فوتبـال است.

حلقه‌هــای زحل جامد نیســتند. آن‌ها از کمی یخ، گــرد و غبار و صخره ساخته شده‌اند.

گریه در فضا

واقعیتی درباره حلقه زحل

شــهرهای شــناور در بــالای ابرهــای ناهید ممکن است بهترین شانس برای تبدیل شـدن به گونه‌هـای دو سـیاره باشد. شرایطی که بسیار شبیه به زمین است.

انسان یک کیت فشرده نیاز ندارد، گرانش مشابه است و زمان حمل و نقل کوتاه‌تر تا مریخ است.

انسـان اگر نفس خـود را حبس نکنـد، می‌تواند حـدود 30 ثانیه در فضا محافظت نشده، زنده بماند.

در فضــا، خورشــید ســفید رنگ به نظر می‌رســد، و زرد نیست.

حقایق جالب در مورد فضا که هر کسی نمی‌داند

دانشـمندان طی سـال‌های گذشـته موفق به اکتشـافات فضایی جالب توجه‌ای شده‌اند که از آن جمله می‌تـوان به امواج گرانشی و آب مایع در مریخ اشـاره کـرد. ولی این هنوز ابتدای راه است و چندان از جهـان لایتنـاهی که در آن زنـدگی می‌کـنیم آگـاه نیسـتیم، در ادامه بـرخی از بزرگ‌تـرین اسـرار حل نشـده دربـاره فضا را معـرفی می‌کنیم.

آن‌چه ما می‌تـوانیم مشـاهده کـنیم تنها پنج درصد از کل جهان ما را تشکیل می‌دهد.

تنها پنج درصد چـیزی است که ما قـادر به مشـاهده‌ی آن از گیـتی هسـتیم و 95 درصد دیگر انـرژی تاریک و مـاده تاریک هسـتند. ولی در این‌جا یک سـوال پیش می‌آید که اگر ما به واقع نمی‌توانیم مـاده تاریک یا انـرژی تاریک را مشـاهده کـنیم چگونه می‌دانیم که واقعی هسـتند؟ دانشـمندان فکر می‌کنند انـرژی تاریک نـیروی مرمـوزی است که تداوم انبساط گیتی را موجب می‌شود.

در تعریف ماده تاریک این چنین گفته شده است که ماده تاریک مـاده‌ای نـامرئی است که بخش عمـده مـاده در کهکشـان‌ها را تشـکیل می‌دهد. دانشـمندان فکر می‌کنند این مـاده وجـود دارد زیـرا نـیروی گرانشی کهکشـان‌ها بسـیار بزرگ‌تر از چـیزی است که تنها با مـاده‌ای که ما می‌توانیم مشاهده کنیم قابل تشریح باشد.

چه چیزی در مریخ وجود دارد؟

این نظریه وجــود دارد که ممکن است زمــانی حیــات در مــریخ وجــود داشــته و شــاید هنــوز در این ســیاره حیــات وجـــود داشـــته باشد. ســـیاره ســـرخ در گذشـــته دارای اقیانوس‌هـــایی گســـترده بـــوده است و در حـــال حاضر شواهدی وجود دارند که نشان می‌دهند آب مایع هم‌چنــان به صورت دوره‌ای روی سطح آن جریان دارد.

mars=rover

اگر در این سیاره آب وجود داشــته است این ســوال پدید می‌آید که آیا مریخ در گذشته میزبان حیات بوده است؟ و مهم‌تر از آن، آیا هم‌چنــان نــیروی حیــات در این ســیاره وجود دارد؟ دانشمندان بــرای یــافتن پاسخ این پرسش‌ها ارسال تیم‌های کاوشگر انسانی به مریخ را برنامه ریــزی کرده‌اند.

زندگی در روی سیاره زمین چگونه آغاز گردید؟

این یکی از پرسش‌های اساسی در علم است و هم‌چنــان پاسخ علمی برای آن ارائه نشده است. برخی دانشمندان فکر می‌کنند حیــات از ســیارک‌ها یا ســتاره‌های دنباله دار به ســـیاره زمین منتقل شـــده است. این نظریه خـــوبی محسوب می‌شود زیرا ما توانسته ایم که مــواد آلی را در برخی از آن‌ها بیابیم.گــروهی دیگر فکر می‌کنند تکه‌ای از مـــریخ ممکن است روی ســـیاره زمین ســـقوط کـــرده و زمینه ساز آغاز حیات در آن بوده است.

earth

پرتوهای کیهانی پر انرژی از کجا می‌آیند؟

پرتوهـای کیهـانی به طـور مـداوم ار فضـای خـارجی با زمین برخـــورد می‌کنند اما هیچ کس از خاســـتگاه آن‌ها اطلاعی ندارد. در تعریف پرتوهای کیهانی باید بگوییم که جریان‌هـــای ذرات پرســـرعت هســـتند که در فضا پـــرواز می‌کنند و گـــاهی اوقـــات با زمین برخـــورد می‌کنند. اما آن‌ها از کجا می‌آیند؟

High-energy cosmic rays come from

پروتوهای کیهانی با کمترین میزان انـرژی در جریـانی از ذرات باردار که به نام باد خورشیدی شـناخته می‌شـود از خورشید به زمین می‌رسـند اما تعـیین خاسـتگاه ذرات پر انرژی‌تر به واســـطه چـــرخش و پیچ و تـــاب خـــوردن در میدان‌های مغناطیسی فضای بین ستاره‌ای دشوار است.

انفجارهای رادیویی سریع چه می‌باشند؟

بعضی اوقات، اگر یک ستاره شناس بسیار خوش شانس باشد می‌تواند پیام‌های آنی میلی ثانیه‌ای امواج رادیـویی از فضا که به نـــام انفجارهـــای رادیـــویی ســـریع (FRBs) شناخته می‌شـوند را شناسـایی کند. اما همانند پرتوهـای کیهـــانی، ســـتاره شناســـان از خاســـتگاه آن‌ها اطلاعی ندارند.

What are fast radio bursts?

نتـــایج دو مطالعه جدید نـــیز شـــرایط را بغرنج‌تر کرده‌اند زیرا نتیجه گیری‌هایی مخالف درباره خاستگاه انفجارهای رادیویی سریع به ما ارائه کرده‌اند. یکی از این مطالعـات بیـــان می‌کند که انفجارهـــای رادیـــویی ســـریع از منبعی مشـابه می‌آیند و در مطـالعه‌ای دیگر این موضـوع بیـان

می‌گردد که انفجارهای رادیویی سریع از فجـایعی عظیم که نمی‌توانند خود را تکرار کنند، ناشی می‌شوند.

چرا ماده بیشتری نسبت به پادماده وجود دارد؟

این یک موضوع علمی است که هنگامی که یک ذره مــاده با یک ذره پادمـــاده برخـــورد می‌کند همـــدیگر را از بین می‌برند. اگر مقدار برابر از ماده و پادماده وجـود داشـته است، گیتی به طور کامل تهی از ذرات می‌شد.

High-energy cosmic rays come from

بر اسـاس آن‌چه دربـاره علم کیهـان شناسی ارائه شـده است و ما از آن مطلعیم، انفجار بـزرگ یا بیگ بنگ (Big Bang)ـ باید مقـدار برابر از مـاده و پادمـاده تولید کـرده باشد. این به معنـــای آن است که با یک گیـــتی فاقد ذره رها شــده‌ایم.اما بنــابر دلایلی، انفجــار بیگ بنگ انــدکی ماده بیشتر نسبت به پادمـاده تولید کـرده است. به گفته مرکز ســرن، یکی از بزرگ‌تــرین چالش‌هــای موجــود در فیزیک کشف اتفاقی است که برای پادمـاده رخ داده و یا چـــرا ما عـــدم تقـــارن در مـــاده و پادمـــاده را شـــاهد هســـــتیم.بـــــرخی دیگر از دانشـــــمندان فکر می‌کنند مولکول‌هــای ســاده مــوجب شــکل گــیری واکنش‌هــای شیمیایی شده و در نهـایت مولکول‌هـای پیچیـده‌تر شـکل گرفته‌اند. آن مولکول‌ها با یک‌دیگر ترکیب شـده و چـیزی مانند RNA، یکی از اجزا ضروری برای حیات، ایجاد شده است. سپس موجودات چند سلولی تکامل یافته‌اند.

دنیا چگونه به پایان می‌رسد؟

خب دنیا چگونه به پایـــان خواهد رســـید؟ چـــیزی که در نظریه‌های ستاره شناسان تخمین می‌زنند که حدود شش میلیارد سال دیگر سیاره ما توسط خورشید در حال مرگ ما تبخـیر خواهد شد. اما بـرای بـاقی جهـان ما چه روی خواهد داد؟

در این زمینه چند نظریه وحشـــتناک در این زمینه وجـــود دارند. علم ترمودینامیک به ما می‌گوید که مرگی گرمایی امکانپذیر است، جایی که همه‌چیز در گیـتی دارای دمـایی مشابه می‌شود. این به معنای آن است که همه سـتارگان ناپدید خواهند شد و کل ماده از بین خواهد رفت.

How the world ends?

هم‌چنین یک ایده دیگر وجود دارد که بیان می‌کند جریانی خلاف بینگ بنگ رخ خواهد داد که به نام خرد شدن بـزرگ یا بیگ کرانچ (Big Crunch) شناخته می‌شود. اگر گیتی به گســترش و رشد خــود ادامه دهد در نهــایت گرانشی بیش از انـــدازه وجـــود خواهد داشت و تمـــام نـــیروی گرانشی به منقبض شــدن همه‌چــیز منجر خواهد شد. در نهــایت، کل گیــتی به دوزخی آتشــین و مــتراکم تبــدیل خواهد شد و همه ما در طی این جریـان برشـته خـواهیم شد.

حقایق باورنکردنی در مورد کیهان

1- سیاره‌ای با یخ‌های در حال ذوب

سیاره Gliese 436B b به انـدازه‌ی نپتـون است که در فاصله‌ی حدود 33 سال نوری از ما در صـورت فلکی لئو واقع شـده است. منجمـان معتقدند که این سـیاره دارای حالاتِ نامتعارفی از آب است که بـاعث می‌شـوند سـطح پوشیده از یخش در حال ذوب شـدن باشد. فشـار در این سـیاره بـاعث می‌شـود یخ جامد بـاقی بماند اما حـداکثر دمـــای ســـطح برابر با 570 فارنهـــایت (300 درجه سـانتیگراد) است که آب را بیش از حد گـرم می‌کند و آن را به بخار تبدیل می‌کند.

P2LHSRW

2- فضای بوی گوشتِ کبابی می‌دهد

اگرچه بو کـــــردنِ مســـــتقیمِ فضا یا از طریق لبـــــاس فضانوردی غیرممکن است، فضانوردان گـزارش می‌دهند که به محض بازگشت از راهپیمـایی فضـایی، لوازمشـان بـــوی گوشت کبـــابیِ داغ شـــده، فلز داغ و گازهـــای جوشـــکاری الکـــتریکی می‌دهد. منبع این بو می‌تواند محصـــول جـــانبیِ ســـتاره‌های در حـــال مـــرگ باشد که نشانه‌های آن را می‌توان در سراسر جهان پیدا کرد.

3- الکل در فضا

در فاصـله‌ی حـدود 10.000 سـال نـوری در فضـای بین صـورت فلکی عقـاب، ابـری از الکل با قطر 1000 برابر بزرگ‌تر از منظومه‌ی شمسی وجود دارد. مـیزان اتـانول

الکل موجود در ابر می‌تواند تا 400 سپتیلیون (یعنی عدد 400 بعلاوه‌ی 24 صفر کیلومتر) گسترش پیدا کند.

y4zvxFU1

4- نزدیکترین همسایه کیهانی

کهکشان آندرومدا نزدیکترین همسایه‌ی کیهانی مان است که تقریباً 2.5 میلیون سال نوری با ما فاصله دارد. اگرچه این کهکشان به اندازه‌ی 140.000 سال نوری وسعت دارد، اما به اندازه‌ای روشن نیست که بتوان آن را با چشم براحتی در آسمان شب مشاهده کرد. اگر روشن‌تر بود، شش برابر بزرگ‌تر از ماه کامل بود.

5- زمین تحت فشار

سیاهچاله‌ها وقتی تشکیل می‌شوند که ستاره‌های بسیار بزرگ فرو بپاشند و تمام جرم آن‌ها در یک ناحیه‌ی بسیار کوچک متراکم گردد که شعاعِ شوارتزشیلد نامیده می‌شود. شعاعِ شوارتزشیلدِ زمین کمتر از 9 میلیمیتر است و اگر قرار بود در کمتر از این اندازه فشرده شود، سیاره مان به یک سیاهچاله تبدیل می‌شد. برای این‌که یک انسان به سیاهچاله تبدیل شود، باید به کوچکتر از یک پروتون فشرده گردد.

6- مهدکودکِ ستاره ای

اگرچه تولد و مرگِ ستارگان به طور همزمان رخ نمی‌دهد، این فرآیند نسبتاً مکرر صورت می‌گیرد. با مشاهده‌ی تشکیلِ ستاره و رویدادهای ابرنواختری در کهکشان راه شیری، منجمان برآورد کرده‌اند که روزانه 275 میلیون ستاره در سراسر جهان متولد شده و

میمیرند. این تعــداد برابر است با 100 میلیــارد تولد و مرگ در طول یک سال.

7- سالِ کهکشانی

24 ساعت طول می‌کشد تا زمین حول محور خود بچرخد و یک روز کامل شود و 365 روز طـول می‌کشد تا زمین به دور خورشــید بچرخد تا یک ســال کامل گــردد. حــدود 230 میلیون سال بـرای منظـومه‌ی شمسی مـان طـول می‌کشد تا یکبـار گـردش در طـول کهکشـان راه شـیری انجــام شــود. آخــرین بــاری که منظــومه‌ی شمسی در وضـعیت فعلی بـوده، دایناسـورها که تـازه بوجـود آمـده بودند در حال پرسه زدن در زمین بودند.

xLeAbg9

8- کهکشان راه شیریِ ضعیف

ممکن است منظــومه‌ی شمسی مــان بــوی فلز داغ و گوشت کبــابیِ داغ شــده بدهــد، اما وسط کهکشــان راه شیری چطـور؟ بر اسـاس تحقیـقِ اخـیرِ موسسه‌ی مکس پلانک، وسط کهکشـان ما بـوی تمشک و نیشـکر می‌دهد. آن‌ها دریافتند که فرمـاتِ اتیل که جـزء شـیمیاییِ اصـلی بــرای تمشک و نیشــکر است به آســانی در مرکــزِ کهکشــانمان یــافت می‌شــود. نمی‌توانید بین تمشک و نیشکر یکی را انتخاب کنید؟ چرا فقط انواعِ توت‌ها را در نیشــکر جســتجو نمی‌کنید و یک اسم بــرای آن انتخــاب نمی‌کنید؟

9- زمان پرواز می‌کند

اگر می‌خواستید تعداد ساعات روز بیشتر باشد، فقط صبور باشید. در هر قرن، گردش زمین حدود 1.4 میلی ثانیه کندتر می‌شود. وقتی دایناسورها وجود داشتند، یک روز حدوداً 23 ساعت بود. ناسا گزارش می‌دهد که گردش زمین در سال 1820 دقیقاً 24 ساعت بود، اما اکنون 2.5 میلی ثانیه عقب است.

kepler-186f-perspective

10- مناطق سکونت پذیر

مناطق مسکونی در همه جای کهکشان راه شیری بین 200 تا 400 میلیارد ستاره و 100 میلیارد سیاره وجود دارند. حدود یک پنجمِ ستارگان شبیه خورشیدمان هستند و منجمان برآورد کرده‌اند که حدود 22%ـ از آن‌ها در مناطق سکونت پذیر دارای سیاراتی به اندازه‌ی زمین می‌باشند؛ یعنی جایی که آب بصورت مایع وجود دارد. این امر بدین معنا است که ممکن است 8.8 میلیارد سیاره‌ی زندگی بخش در کهکشان وجود داشته باشد (که تشکیل سیاره یا اتمسفر را توضیح نمی‌دهند).

11- نویز سفید

وقتی یک کانال به درستی در تلویزیون پیدا می‌شود، یک نویزِ ایستا و سفید ایجاد می‌شود. حدود 1% از آن تابشِ باقیمانده از بیگ بنگ است که تابشِ پس زمینه‌ی کیهانی (CMB) نامیده می‌شود. این تداخل بین سیگنال‌هایی که روی یک‌دیگر اشتراک دارند باعث شد آرنو پنزیاس و رابرت ویلسون، تابش پس زمینه کیهانی را در سال 1965 کشف کنند.

12- جستجوی اختروش‌ها

اخـــتروش زمـــانی ایجـــاد می‌شـــود که گـــاز در پـــیرامونِ سـیاهچاله حـرکت کند و اصـطکاک بـاعث گـرم شـدن آن شـود که نـور را سـاتع می‌کند. منجمـان گـروهی از 73 اختروش را کشف کردند که بیش از 6.5 برابر بزرگ‌تر از میـانگین گـروهِ اختروش‌ها هسـتند. عـرض این سـاختار بیش از چهار میلیارد نـوری است و در واقع نمی‌تـوان با نظریه‌ی نسبیت عـام آن را توضـیح داد. به طـور نظـری، این ساختار حتی نباید وجود داشته باشد.

13- چرخش دورانی تپ اختر

تپ اخترها ســـتاره‌های نـــوترونی هســـتند که به طـــور باورنکردنی سریع می‌چرخند و از خود پرتو تابشی سـاتع می‌کنند. سریعترین چـرخش دورانيِ شـناخته شـده PSR J1748-2446ad است که در فاصله‌ی حدود 18000 سال نوری در صورت فلکيِ قـوس قـرار دارد. این تپ اخـتر با متوسط انـدازه‌ی یک سـتاره‌ی نـوترون با سـرعتی برابر 716 بـــار در ثانیه می‌چرخد. این تپ اخـــتر یک چهـــارمِ سرعت نور دارد و از نظریاتِ محتمل فراتر رفته است.

حقایقی مورد "شاه کبرا"؛ خطرناک‌ترین مار زهر دار جهان

ادشاه بلامنازع جنگل‌های جنوب کشور هندوستان که انسان و حیوان از آن وحشت دارند، بسیار چابک، پرسرعت، کشنده و دارای لقب درازترین مار زهر دار جهان، خزنده‌ای است به نام «شاه کبرا».

شاه کبرا در بیشتر سنت‌ها و افسانه‌های شبه قاره هند جایگاه ویژه‌ای دارد و توسط بسیاری از دوستداران مار مورد پرستش قرار می‌گیرد. درازی، شیوه دفاعی و صدایی که هنگام خزیدن از خود ایجاد می‌کند موجب وحشت مردم می‌شود.

احتمالا برایتان جالب است بدانید که رژیم غذایی اصلی این خزنده‌ی پرابهت را مارهای دیگر تشکیل می‌دهند به طوری که شاه کبرا حتی افعی هم می‌خورد.

برای آگاهی از اطلاعات بیشتر در مورد کشنده‌ترین خزنده دنیا، در ادامه این مطلب با ما همراه باشید.

درازترین مار زهردار جهان

شاه کبرا که بومی جنوب و جنوب شرقی قاره آسیاست، بین 3 تا 4 متر درازی دارد. البته باید اشاره کنیم که بلندترین اندازه‌ای که تاکنون از این مار در جهان به ثبت رسیده، حدود 5٫5 متر بود که در کشور مالزی یافت شده و در باغ وحش شهر لندن نگهداری می‌شد.

هنگامی که شاه کبرا انسـان را نیش بزند چه اتفـاقی در بدن روی خواهد داد؟

همان طور که اشاره کردیم، شاه کبرا از خطرناک‌ترین و کشـنده‌ترین مارهـای جهـان است. دنـدان نیش این مـار قادر است تا 7 میلی لیتر زهر بیرون بریزد که معادل ر1 5 قاشق چـایخوری است. این مـیزان زهر بـرای کشـتن قربـانی کفـایت می‌کند. هـدف اصـلی زهر مـار، از کـار انداختن سیستم عصبی است و به سرعت مـوجب از کـار افتادن قلب و سیستم تنفسی می‌شود.

از نشـــانه‌های اولیه آغشـــته شـــدن به زهر شـــاه کـــبرا می‌توان به درد، خواب آلودگی، ناتوانی در راه رفتن، تار شدن بینـایی، فلج دست و پـا، تشـنج، سر درد و از دست دادن هوشیاری اشاره کرد.

تنها گونه‌ای است که برای خود لانه می‌سازد

تقریبا 70 درصد از مارهای جهان تخم‌های خود را درون سوراخ یا شکاف‌های زمین ریخته و آن‌ها را به حال خـــود رها می‌کنند. اما شـــاه کـــبرا از این قاعـــده مستثناست. جنس ماده‌ی این مـار پر جذبـه، ابتـدا تعـدادی بـرگ جمع می‌کنـد، سـپس چنـبره زده و با ایجـاد فضـای دایـره ای، حدود 20 تا 30 عدد تخم درون آن می‌ریزد.

شاه کبرا فقط مار می‌خورد

واژه افیوفاگوس از زبان یونانی گرفته شده و به معنای مارخور است.دلیلش هم این است که رژیم غذایی اصلی این خزنـــده زهر دار را مارهـــای دیگر تشـــکیل داده‌اند. از

جمله می‌توان به مارهـای کوچک پیتـون یا حـتی مارهـای سمی و خطرناک همانند کارایت و افعی اشاره کرد.

این خزنده هنگامی که ماری بـرای بلعیـدن پیـدا نکنـد، به خـــوردن مهـــره دارانی همانند مارمولـــک، پرنـــده‌ها و جونده‌هایی همانند موش می‌پردازد.

داشتن توانایی‌های متعدد

شاه کبرا دارای توانایی‌هـای بیشـماری است که از جمله می‌توان به قـابلیت تطـبیق با شـرایط جدید اشـاره کـرد. این مار می‌تواند به سرعت با محیط جدید خود را سازگار نماید. هم‌چـنین باید بدانید که شـاه کـبرا قـوه‌ی بینـایی بسیار قوی‌ای دارد به طـوری که می‌تواند شـکار خـود را از فاصله حداکثر 91 متری هم تشخیص دهد.

حس بویـــایی این خزنـــده نـــیز بی‌نظـــیر است و یکی از بلنـدترین زبان‌هـای دو شـاخ جهـان را به خـود اختصـاص داده است. جالب است بدانید که شـاه کـبرا، همانند دیگر مارهـای جهـان از زبـان خـود بـرای بو کشـیدن اسـتفاده می‌کند.

با این‌که این مـار گـوش نـدارد اما می‌تواند حرکـاتی که روی زمین صـــــورت می‌گـــــیرد را حس کند. در آخر هم بگوئیم که مار کبرا با نوای فلوت مارگیرها رقصـیده و از سبد بیرون می‌آید.

ویژگی‌های ظاهری

شاه کبرا عموما به رنگ سبز زیتونی، قهوه‌ای یا سیاه با نوارهـای بی‌رنگ هسـتند که به آن‌ها اجـازه می‌دهد تا در میان سبزی‌های استتار کند. این موجـودات هم‌چـنین فک

انعطـاف پـذیر و بـزرگ دارند که آن‌ها را قـادر می‌سـازد طعمه خود را به صورت درسته ببلعند.

چرا اسم شاه کبرا روی آن نهاده اند؟

شاه کبرا، با نام علمی افیوفاگوس‌هانا (Ophiophagus Hannah)، در زیر مجموعه سـرده‌ی کفچه مارها دسـته بنـدی می‌شـود. این مـار از سـرده‌ی «ناجا» که بیشـتر کبراها به آن تعلق دارند، نیست.

شـاه کـبرا در بـالای سر خـود 11 فلس بـزرگ دارد که همانند تـاج پادشـاهی است. به همین خـاطر به آن شـاه کبرا می‌گویند. همین فلس‌هـا، وجه تمـایز این خزنـده از دیگر گونه‌های مارهاست.

امپراتوری مارهای شاه کبرا

کینگ کـبرا عموما در شـبه قـاره هند (هندوسـتان، پاکسـتان، سـریلانکا، نپـال، بوتـان و بنگلادش) و جنـوب شـرقی آسـیا (انـدونزی، جنـوب چین، تایلنـد، میانمـار، فیلیپین، لائوس، ویتنام، سنگاپور) زندگی می‌کند.

شاه کبرا در محیط‌های مرطوب و خشک قادر به زنـدگی است اما اولـویت اصـلی این خزنـده‌ها، زنـدگی در جنگل‌های متراکم با باتلاق و مرداب است.

ضعیف بودن در مقابل میمون نمس

میمون پوزه دار هندی موسوم به نمس را می‌تـوان قاتل مارهـای زهر دار دانست. شـاه کـبرا در برابر این حیـوان هیچ قـدرتی نـدارد زیـرا بـدن این میمـون دارای پـادزهر است و سم شاه کبرا روی وی اثری نخواهد داشت.

مسکن طبیعی درد

زهر شاه کبرا برای مصارف پزشکی نیز مورد استفاده قرار می‌گیرد. این سم یکی از بهترین خنثی کننده‌های درد به شمار می‌رود. وقتی مورفین پاسخگویی تسکین درد نیست، زهر شاه کبرا بدون شک افاقه خواهد کرد. به همین خاطر آن را داروی ضد درد بسیار قوی می‌دانند. حتی برخی مطالعات علمی ادعا می‌کنند که از این زهر می‌توان برای درمان سرطان و بیماری‌های عفونی نیز بهره گرفت.

جالب است بدانید که شاه کبرا موجودی بسیار خجالتی است

شاه کبرا در بسیاری از مواقع که با انسان رو به رو می‌شود، ترجیح می‌دهد از محل فرار کند. البته اگر موجب خشم او بشوید، عصبی شده، تاج خود را باز کرده، دندان‌های نیشش را نمایش داده و با صدای بلند به هیس کردن می‌پردازد.

وقتی شاه کبرا جلوی شماست لازم نیست خیلی بترسید

چرا؟ زیرا می‌توان به روشی ساده از خود دفاع کرده و به سرعت از محل فرار کنید. هنگام مواجهه با شاه کبرا کافی است لباس خود را در آورده یا کلاه را از سرتان برداشته و آن را مقابل مار بیندازید. سپس فرار کنید.

گلاویز شدن برای جفت گیری

همانند بیشتر گونه‌های مار در جهان، شاه کبرا نیز برای تولیدمثل با جفت خود گلاویز می‌شود. اول اندازه خود را برابر هم می‌کنند، سپس سرهای‌شان را تا ارتفاع یک

متری از سطح زمین بالا می‌آورند و در آخر بـدن خـود را در هم می‌پیچانند.

در آستانه انقراض

با افــزایش جمعیت دنیــا، جنگل‌ها در حــال از بین رفتن هستند و این مساله روی قلمرو مارهای شاه کـبرا تـاثیر گذاشته است. در بسیاری از کشورها، این مـار در دسـته حیوانـات در حـال انقـراض دسـته بنـدی شـده است. در هندوســتان، ســازمان حمــایت از حیــات وحش قــوانین سرسختانه‌ای برای مقابله با شکار این خزنده وضع کرده به طوری که هر فـردی که شـاه کـبرا شـکار نمایـد، به 6 سال حبس محکوم خواهد شد.

حضــور پررنگ در فرهنگ مــردم هندوســتان و جنــوب شرقی آسیا

مــردم هندوســتان در بســیاری از مراسم‌های مــذهبی و سنتی خود از مار کبرا به عنوان نمـاد اسـتفاده می‌کنند. حتی مجسـمه‌هایی از این خزنـده روی دیـوار معابد نصب می‌شود. برخی از هندی‌ها این خزنده را می‌پرستند.

حقایقی جالب از بارش باران در کهکشان راه شیری

همه ما در زنـــدگی اطـــراف خـــود با مکان‌هـــایی آشـــنا می‌شویم که گاهی درک آن و رفتن به آن مکان‌ها دشوار است، اما دستیابی به برخی اطلاعات برای آگاهی بیشتر کمک کننده است.

رفتن به فضا بـرای خیلی از افـراد رویـایی بیش نیسـت، اما حال که نمی‌شود به آن مکان‌ها به راحتی سـفر کـرد، اطلاعاتی از زنـدگی و زیست‌بوم سـیارات مختلف جـالب توجه اســـــت؛ در این گـــــزارش قصد داریم به بررسی جالب‌ترین مسائل حوزه نجوم و فضا بپردازیم.

در کـــدام ســـیاره‌ها و کهکشـــان‌های راه شـــیری بـــاران می‌بارد

در ســـیاره زمین، در فصل‌های پـــاییز و زمســـتان شـــاهد بارش‌های باران و برف هستیم، شاید به درستی نتـوانیم زمان وقوع یک اختلال شدید جوی را پیش بینی کـنیم اما قطعا این را می‌دانیم که هر چه از آسمان فـرو می‌ریـزد از جنس آب است؛ چه به صورت قطره‌هـای مـایع، چه به صورت کریستال‌های کوچک و چه تکه یخ‌های بزرگ.

شاید برایتـان جـالب باشد که بدانیـد، در سـیاره‌های دیگر نیز این بـارش وجـود دارد اما تفـاوت آن در نـوع و جنس این بارش است.

بارش الماس در سیاره زحل

محققان ناسا اعلام کردند سالانه حدود 1000 تن الماس بر ســـطح زحل می‌بـــارد، البته باید گفت این در حد یک

تئوری باقی مانده، بر اساس مستندات موجود در سیاره زحل، نپتون، مشتری و برخی دیگر از سیارات باران الماس می‌بارد.

در کدام سیارات و کهکشان‌های راه شیری باران می‌بارد؟

باران اسیدی در سیاره زهره

در زهره بارش باران از جنس اسیدسولفوریک بسیار داغ است. زیرا اتمسفر زهره پر از ابرهای اسیدسولفوریک بوده، قطره‌های باران اسیدی قبل از این که به سطح سیاره برساد 15.5 است.

در کدام سیارات و کهکشان‌های راه شیری باران می‌بارد؟

بارش یخ در مریخ و مشتری

در سیاره مریخ پدیده بارش یخ خشک، چراکه در مشتری بارش هلیوم مایع و در خورشید بارش پلاسما وجود دارد، اما هنوز هم زمین تنها سیاره باران‌های آبی است.

بارش متان یخ در تیتان

تیتان که بزرگ‌ترین قمر مشتری به شمارمی رود، باران‌های توفان‌زایی از جنس متان یخ زده در آن سیاره می‌بارد. همانطور که زمین دارای چرخه آب است، تیتان هم چرخه متان دارد و بارش متان در این قمر فصلی است. متان باریده شده دریاچه‌ها را پر می‌کند، دریاچه‌ها بعد از آن تبخیر می‌شوند و بخار مجددا به شکل ابرهایی از متان در می‌آید و همه‌چیز دوباره آغاز می‌شود.

حلقه جاودانان هیمالیا

اما این‌که ایشان گفته‌اند حلقه جاودانان هیمالیا سوالات بسیاری تا کنون از فقیر در این باره شده است.

عده‌ای چنین مسائلی راخرافات و ساخته و پرداخته نظام صهیونیستی و فراماسونرها می‌دانند. و با انکار مسائل نقل شده در متون غربی‌ها در باب هیمالیا آن را افسانه و دروغ پردازی‌های آنان می‌دانند. طبیعتا پذیرش این حقیقت که در شرق دور بزرگان و مقدسینی وجود دارند. سوالات و اشکالاتی را در اذهان این عده بوجود می‌آورد. و انکار این داستان‌ها و روایت‌ها، سیاست و روش قدیمی و ناکار آمدی است که تا کنون در برخورد با این مسائل داشته ایم. در واقع بسیاری از علمای ما به جای یافتن پاسخ برای سوالات بی‌جواب، و نظریه پردازی‌های جدید، صورت مسئله را پاک می‌نمایند. و اینگونه سعی در جلوگیری از عدم انحراف جوانان این مرز و بوم دارند.

این علما اگر هم سعی در نظریه پردازی نمایند. از آن‌جایی که باید این نظریاتشان مغایرتی با نظرات کلامی پذیرفته شده و رایج در حوزه‌ها نداشته باشد و از سویی دیگر چوب تکفیر عده‌ای از اهل ظاهر را که در حوزه‌ها هنوز هم در عصر ما وجود دارند بر سر خویش دارند. توانایی نظریه پردازی مستقل و آزادانه را چندان ندارند.

نکته 1: معمولا چنین انکاری را ما از سوی کسانی شاهد هستیم که گامی راسخ در سیر و سلوک و علوم خفیه ندارند.

نکته 2:ـ اهل ظاهر همان عده‌ای هستند که حضرت امـام خمینی رحمه الله هنگامی که مبارزات سیاسی خویش را به شـکل جـدی‌تری دنبـال نمودند. بـرای جلوگـیری از اعتراضشـان دروس فلسـفه و عرفـان خـویش را رها نمودند. و در اوایل انقلاب نیز بدلیل اعـتراض و تهدید به عـدم همکـاری از سـوی آقایـان درس تفسیرشـان را متوقف نمودند.

هم‌چـنین چـون علامه طهـرانی رحمه الله در مشـهد مقدس ساکن شدند نامه‌هایی همراه با فحش و ناسـزا و تهدید برایشان ارسال می‌نمودند.

عزیـزان چـون اهل ظـاهر به فقهـای بـزرگ و عارفـانی نظیر حضرت امام و علامه طهرانی که فلسفه و عرفـان نظـری تـدریس می‌نمایند رحم ننمودند. طبیعتا سـخن از هیمالیا گفتن در چـنین جـوی زبـان سر می‌دهد بر بـاد است.

نکته 3:ـ مشـکلاتی که اهل ظـاهر بـرای علما و عرفـای بزرگ شیعه در چهـار قـرن اخـیر ایجـاد نموده‌اند. یکی از ضربه‌های بـزرگ بر پیکر معنـویت جهـان اسـلام و تشـیع بوده است. که این مسئله منجر به مکتوب ننمودن اسرار و انتقال آن به شکل سینه به سـینه شد. و طـبیعی است که در سـنت سـینه به سـینه بسـیاری از اسـرار به مـرور زمان از بین می‌رود.

بسیاری از اساتید بـزرگ از این عـالم رخت بر بسـتند در حـالی که اسـرار خـویش را به هیچ کـدام از شـاگردان خـویش انتقـال ندادند. و اینگونه شد که ما در این چهـار

قرن به مرور زمان در بخش‌هایی از علوم خفیه و اسرار از غربی‌ها عقب افتادیم.

نکته 4:ـــ همانگونه که گفته شد در برخـــورد با مســـئله بزرگـــان هیمالیا و مســـائلی از این دست ما با انکـــار نمودن، همواره عرصه را بـرای غربی‌ها بـاز گذاشـته ایم که آنان هر چه در این باره خواستند به جوانانمـان تزریق نمایند.

اما در سلطان نصیر سعی فقیر بر این است که کمبودها و نقص‌هایی که در این بـاره وجـود داشـته است تا حـدی برطرف شود.

حال سخنانی از مولانا زین الدین:

{در ســرزمین «ربــاب» هیچ اســطرلابی رصــدش محض طلسمات و سـقط کـردن درست نیاید. آن جلگه الهی که سعدیش خـالی از نحوست است. آن‌جا که دشـنه دشـمن در آســمان آرام گـیرد و از حــرکت بــاز ایســتد. آن‌جا که وحوش رام و ملائکه بی‌کار و زمین و آسمان در آن فلات ستایشگر و شیطن (و شیاطین) را جایی نیست.

در جنوب سرزمین تبت، انـدکی از بوتـان یا بوتانسـتان و اندکی از نپال یا نیپالستان، میان مثلثی که حـتی تمـامی سـتاره یابـان آسـمانی و زمیـنی از کـار می‌ایسـتند وهر ناپخته‌ای طاباق(پخته) گردد. همه یاغیان مبدل به تـابعین گردند. غلط گو در فجـــأه (ضـــربه ســـریع و غافلگیرانه زدن)گـرفتن نا امید گـردد. هیچ سـفتن و شـکافی بـرای رخنه دشـمن وجـود نـدارد. آن اشـرار جحـود که در برابر شیطن شـرمگین گردیده‌اند. اگر حق انـدکی دستشـان را وا می‌گذاشت شـیلان می‌کشـیدند و به فـوتی ایمـان با

ایمانـــان را به تـــاراج می‌کشـــیدند. .... اما در آن جلگه رصفی (آبشار یا بنای سنگی در کنـار آب) است که آن‌جا زیست گـاه‌ام موسی (س) است. که زنـده لایـزال است. که دم او (ام موسی) و دم آن مومنه بی‌اســلام ضــربت ضـننده به فـنرس دشـمنان می‌باشد. به یـاد دارید که در سه دولت دو اصغر (بوتان و نپـال) و یک اکـبر (چین) حد فاصل زهــاب همــان مکــانی که آب حیــات از قعــرش می‌جوشد مثلـثی هست (سـرزمین ربـاب) که امن‌تـرین امان‌هاست.}

بدرســـتی مشـــخص نیست که از چه تـــاریخی و چگونه غربی‌ها و انجمن‌هـای مخفیشـان پی بوجـود سـرزمین مقـدس ربـاب بردند. اما از حـدود یک قـرن پیش عـده‌ای آگاهانه یا نا آگاهانه به هیمالیا ســفر نمودند. از بین این عده افرادی توانستند بر حسب اتفاق، به مناطق مقـدس هیمالیا پای بگذارند. اینان پس از بازگشت به کشـورهای خویش مشاهدات خویش را از آن مناطق گزارش دادند.

یکی از این گزارشات را در کتاب زنـدگی اسـتادان که در ایـران با نـام معبد سـکوت ترجمه شـده است.مشـاهده می‌نماییم.

ماجرای این کتاب مربوط به حدود یک قرن پیش است.

هم‌چنین هلنا بلاواتسکی نیز پیشتر در قـرن 19 سـفری به شرق دور داشته است. و گزارش بخشی از سـفرهای خویش را در کتبش آورده است.

در لابه لای گزارش‌های بسیاری که در آن بازه زمـانی در جهان غرب منتشر شد. سخن از سرزمینی مقـدس شـده است. که بخشی از سـاکنین آن‌جـاودان هسـتند و در آن

سرزمین سرچشمه‌ای از آب حیات وجود دارد. هم‌چنین در آن سرزمین بانویی مقدس سکونت دارد که هنگامی که در حلقه اساتید آن منطقه حضور می‌یابد. همه به وی احترام می‌گذارند.

بعضی از گزارش دهنده‌ها این ماجرا را از اساتید شرقی خویش شنیده‌اند. و در آثارشان نقل نمودند. و بعضی دیگر مدعی بودند که خود از نزدیک آن محل را مشاهده نموده‌اند.

طبیعی است که در چنین شرایطی انواع داستان‌های دروغین نیز ساخته می‌شود. و حقیقت در این بین پنهان می‌ماند.

انتشار این مجموعه داستان‌ها در نیمه اول قرن بیستم باعث شد تا خیل مشتاقان متافیظیک و معنویت راهی هیمالیا هندوستان (شامل هند و پاکستان) و تبت نپال و بوتان شوند.

عده‌ای از این مشتاقان تنها بدنبال اساتید معنوی بودند. و پس از پیدا نمودن استادی بزرگ نزد وی آموزش‌های لازم را طی نمودند و به غرب باز گشتند و عده‌ای هم بیشتر بدنبال این سرزمین مقدس و افسانه‌ای بودند.

اعضای انجمن‌های مخفی هم زیر نظر اساتید هیمالیا فنون کهن را آموختند. و هم بدنبال راه یابی به این سرزمین مقدس بودند.

و تا این لحظه تمامی تلاش‌های‌شان برای راه یابی به سرزمین رباب بی‌سرانجام مانده است.

پیش از سرازیر شدن خیل جویندگان انجمن‌های مخفی به سمت پیدا نمودن سرزمین رباب، تنها عده‌ای محدود با خواست خود بزرگان و مقدسین ساکن این سرزمین توانستند. بدان سرزمین راه یابند.

و پس از آن‌که اعضای انجمن‌های مخفی بدنبال پیدا نمودن محل این سرزمین مقدس بر آمدند. ساکنین این سرزمین مقدس، قوانین سخت گیرانه‌تری را برای ورود به سرزمین خویش وضع نمودند. و در اطراف سرزمین خویش حصارهای معنوی قوی‌تری کشیدند.

نکته 1:ـ دولت آلمان نازی در دوران هیتلر یکی از اولین دولی است که در تبت برای یافتن این سرزمین مقدس حضور پیدا نمود.

امروزه مشخص شده که در آلمان نازی تحقیقات بسیار گسترده‌ای در باب علوم ماوراء انجام می‌شده است. و هیتلر علاقه وافری بدین مسائل داشته است.

نکته 2:ـ یکی از عللی که آمریکایی‌ها از دالایی لاما و جدایی تبت از خاک جمهوری خلق چین حمایت می‌کنند. یافتن این سرزمین مقدس است.

جمهوری خلق چین و اتحاد جماهیر شوروی نیز پس از دول غربی از وجود این سرزمین مقدس اطلاع پیدا نمودند.

نکته 3: عزیزان در باب چشمه آب حیات باید توجه داشته باشند که یکی از چندین سرچشمه‌های آب حیات از دل زمین این سرزمین مقدس می‌جوشد.

نکته 4:ـ در اکثر سرزمین‌های مقدس اینچنیـنی که در آن عـده‌ای جـاودان هسـتند یا عمـری بسـیار طـولانی دارند چشمه‌ای از آب حیات وجود دارد. سـرزمین نورسـتان در دل کویر لوت یکی از سرزمین‌هایی بود که پیشتر بدان

اشاره نمودیم.

نکته 5:ــ همه بزرگـانی که در سـرزمین ربـاب زنـدگی می‌نمایند. به سرچشمه آب حیات دسترسی ندارند. یعنی در آن سـرزمین نـیز دسترسی به آب حیـات با محـدودیت مواجه است. و چشـمه یا چشـمه‌های آب حیـات که در نقـاطی از آن سـرزمین می‌جوشد دارای محـافظین معنوی است.

نکته 6:ـ سرزمین ربـاب در اقلیم مـریخ قـرار دارد. که با جنگ و کشـتار مرتبط است. و این یکی از نکـات جـالب است که امن‌ترین نقطه عـالم در اقلیمی قـرار دارد. که اقلیم جنگ است.

نکته 7:ــ حلقه علـوم غریبه کـاران سـیاه و شـیطنی جحـودان که از دوران سـلیمان به بعد در بین جامعه کلیمیان همواره حضور داشـته‌اند. و انبیـای الهی را یکی یکی شـهید نمودند. پیش از هر گـروه و فرقه دیگـری از وجـود سـرزمینی در شـرق که‌ام موسی (س) در آن زندگی می‌نماید. اطلاع داشتند. و..

آنان پیشتر بنا به روایت شفاهی و هم‌چنین بـدلیل آن‌که با با شـیاطین ارتبـاط داشـتند از زنـده بـودن‌ام موسی (س) اطلاع داشـتند. آشـنایان با علـوم غریبه و خفیه می‌دانند که روایت شفاهی معروفی وجود دارد که نام‌ام موسی (س) کلید است. اما عده‌ای را گمـان بر این است

که با دانســـتن نـــام حضـــرتش خواهند توانست درها و قفل‌ها را باز نمایند. که این یک باور اشتباه در مورد نام حضرتش است.

حضرت خضر (ع) و حضـرت الیـاس (ع) دو تن از انبیـایی هستند که به نعمت جاودانگی متنعم می‌باشند. صوفیه و عرفای بزرگ اعتقاد بر این دارند که به هر سالکی در هر نقطه از عالم هستی بسطی معنوی می‌رسد از مشـکات وجـــودی خضر (ع) می‌باشد. هم‌چـــنین آن دســـته از سالکینی که در مراحل میانی سلوک اندکی از علم لـدنی در دلشـان نقش می‌بنـدد از مشـکات وجـودی حضـرتش (خضر) است. تا آن ســـالک پس از گذشـــتن از قـــاب قوسین، علم لدنی بی‌واسطه بر دل وی نقش ببندد.

از سویی دیگر به هر سالکی در اقصی نقاط عالم قبضی معنوی می‌رسد. از مشـکات وجـودی حضـرت الیـاس (ع) می‌رسد. هم‌چـــنین علم اســـرار که بر دل ســـالکین در مراحل میانی سـلوک وارد می‌شـود. از مشـکات وجـودی حضرت الیاس (ع) است. تا سالک مربوطه به مقام قرب قوسین اوادنی برسد. آن‌گاه بی‌واسـطه الیـاس (ع) علم اسرار را دریافت خواهد نمود.

هم‌چنین حضرت خضر (ع) ساکن شرق عـالم می‌باشد. و ابجد مشارقه را حفظ می‌نماید.

و حضرت الیـاس (ع) سـاکن غـرب عـالم می‌باشد و ابجد مغاربه را حفظ می‌نمایند.

حال عزیـزان توجه نمایید که نفس وجـودام موسی (س) کلید و مفتاح است.

گشایش علوم مختلفه بـرای سـالکین چه از علم لـدنی و چه از علــوم اســرار و چه علــوم خفیه و غریبه و چه از علوم مجهول ،از مشـکات وجـودی‌ام موسی (س) خواهد بود.

هم‌چـــــنین‌ام موسی (س) در دوران پیش آخرالزمـــــانی اکنــون و دوران آخرالزمــانی ســال‌های آینــده و دوران ظهور نقش تعیین کننده‌ای دارند. و مفتاح علـوم اسـرار از مشـکات حضـرتش به نفـوس مسـتعد داده خواهد شد. همچنیم نفس وجود حضــرتش (ام موسی) کلید فتح بیت المقدس به دستان مبارک حضـرت مولانا صـاحب الامر و صاحب الزمان(عجل الله) خواهد بود.

هم‌چـنین کلید اسـرار سـتاره شش پر و تضـعیف و گـره زدن آن از مشــکات وجــود حضــرتش در اختیــار نفــوس مستعده قرار گرفته و هم‌چنان خواهد گرفت.

عزیزان سرزمین رباب سرزمینی مقدس و خاص است و بزرگـان و مقدسـین آن سـرزمین نـیز خـاص می‌باشـند. عده‌ای از اهل آن سرزمین جاودان می‌باشند

مذهبشان بیشتر آئین بـودا و به مـیزان کمـتر آیین هنـدو می‌باشد. البته بین عقایدشــان با مــذهب رایج بودیسم و هندوئیسم تفاوت‌های بسـیاری وجـود دارد. مقدسـین آن سرزمین که جـزء اولیـای این دو دین می‌باشـند. روایـتی متفاوت از مذهبشان و عقاید بنیان گـذاران آئین خـویش دارند. که اگر روایات آنان به عنوان یک سنت ادامه دار و سینه به سینه از اولیای این دو مذهب پذیرفته شود. باید گفت که بخشی از دو آئین دچـــــار انحـــــراف و تحریف

شـــده‌اند. البته این تحریف به آن غلطـــتی که بعضی از علمای ما اعتقاد دارند. نمی‌باشد.

و هم‌چنـــان اگر روایت این مقدســـین پذیرفته شـــود سوالات و اشکالاتی وجود دارد.

بسـیاری از بزرگـان و مقدسـین آن سـرزمین جسمشـان سایه نـدارد. بعضا با جسم خـویش به آسـمان می‌روند. و این توانایی‌ها ناشی از تکنیک‌هـــای کهن و باســـتانی‌ای است که سال‌هاست در آن سرزمین مقدس وجود دارد.

بزرگـــان آن ســـرزمین مقـــدس اعتقـــاد بر این دارند که بخشی از آیین باســـــــتانی و تکنیک‌هـــــــای رایج در سرزمینشـــان در حـــدود ده هـــزار ســـال پیش توسط یک راهب آریایی به آن سرزمین انتقال یافته است.

بعضی از فنون رایج در سرزمینشان و هم‌چنین بعضی از اسطوره‌های سرزمینشان با فنون و اسطوره‌های مذهب رایج هندو و بودا تفاوت دارد.

بزرگان و مقدسین آن سرزمین واقعا بزرگ می‌باشند. و مقامی برتر از افراد شـناخته شـده به عرفـان در جامعه ما دارند آنان جایگاهی رفیع‌تر از فلان علامه و فلان آیت الله و فلان عـــالم ربـــانی و فلان قطب و فلان غـــوث و فلان شیخ و غیره دارند. در مجمـوع جایگـاهی رفیع‌تر از این آقایـــان دارند. تنها کـــافی است شخصی از نزدیک آقایان معاصر ما را دیـده باشد و بزرگـان و مقدسـین آن ســرزمین را نــیز مشــاهده نماید خــود تفــاوت را متوجه خواهد شد.

و وجود چنین تفاوت‌هایی باعث می‌شود که عده‌ای دست عالم اسلام را خالی بدانند.

اگر اســلام دین خــاتم و برتر است. پس بدانید که ما در عالم اسلام بزرگ‌تر از آن مقدسین را داریم.

پیشــتر گفته‌ام که اگر مســئولیت مبــارزه با جحــودان بر عهده این آقایان بود. اثری از اسلام و مسلمانی تا کنون باقی نمانده بود.

در باب بزرگان جهان اسـلام شـاید بـرای عـده‌ای که فکر می‌نمایند. افراد شـناخته شـده در سـطح جامعه ما کامل مکمل هستند. این مسئله ثقیل باشد.

چنانچه ما امروز شاهد این هسـتیم در پس نـام هر کـدام از شخصـیت‌های معاصر ما کلمه کامل مکمل بکـار بـرده می‌شود.

نمی دانم کمال از دیـدگاه آقایـان چیست تا مکمل بـودن باشد. و شاگردان به کمال رسیده آقایان کیستند ???

جالب است بسـیاری از افـرادی که این آقایـان معاصر را به کمال در عرفان می‌شناسند. حتی از نزدیک آقایــان را مشاهده ننموده‌اند! و نزدشان شاگردی ننموده‌اند!

زیرا اگر از نزدیک به خدمت این آقایان می‌رسـیدند. علی الخصوص اگر مراتبی را نـیز در سـیر و سـلوک پشت سر می‌گذاشـتند. آن‌گـاه یـاد این ضـرب المثل می‌افتادند که صدای آواز دهل از دور خوش است.

بدرستی می‌دانم که سخنان فقـیر بـرای عـده‌ای ثقیل و بـــاور آن مشـــکل می‌باشد. عـــده‌ای هســـتند که فکر

می‌نمایند همین آقایان شناخته شده تمـام دارایی جهـان اسلام می‌باشند.

عزیزان فقیر تعصب ندارم. فقیر هم در بین آقایان علما بـوده ام. و هم در بین سلاسل مختلف صـوفیه شـیعه و اهل سنت.

در تقابلی که به طـور خـاص از 6 شـهریور سـال 1390 بین قبالیست‌های جحود و عـالم اسـلام در کشـور ایـران اتفاق افتاد. فقیر شاهد این بوده‌ام که آقایـان کاسه چه کنم چه کنم دستشـــــــان گرفته بودند و البته بعضی از آقایـان معـروف به عرفـان نـیز که هنـوز تا این لحظه روحشـان خـبر نـدارد که چه اتفـاقی در آن سـال افتـاده است. این دسته از آقایان کاملا از مرحله پرت می‌باشند.

آری در سـال 1390 در آسـتانه ورود به سـال 2012 قبالیست‌های جحود، سعی بر این داشتند که همه شرایط و مقـدمات لازم را بـرای به اصـطلاح حکـومت جهـانی خـویش فـراهم نمایند. تنها آن هنگـام بـود که با ضـرب شصت رجـال الغیب از اولیـای الله جهـان اسـلام مواجه شدند. و از آن تاریخ تا کنـون کهـتران اولیـای الله جهـان اسلام وارد تقابل با جحـودان شـده‌اند. و مهـتران جهـان اسلام هنوز وارد تقابل نشده‌اند و فعلا نیازی به ورود به این کارزار ندارند. زیرا کهتران به خوبی از پس جحـودان بر می‌آیند.

ان شـــاءالله در زمـــان لازم مفصل وارد این مبـــاحث خـواهیم شد و آن‌گـاه کمی پرده‌ها را بـالا خـواهیم زد و داستان را با ذکر جزئیات تعریف خواهیم نمود.

شاید عده‌ای این سخنان برایشان غیر قابل قبول باشد و اعتقاد بر این داشته باشند که اقطـاب سلاسل یا علمـای ربانی شناخته شده حوزوی دارای مقامات کمال هستند.

با این عزیزان بحثی نیست اگر اینچنین فکر می‌نمایید. و معـــنی‌ای را که یافته‌اید کامل می‌دانید پس مبارکتـــان باشد.

اما روی ســخن فقــیر بیشــتر با آن دســته از عزیــزانی می‌باشد که دلشــان گــواهی می‌دهد که این معــنی‌ای که در بین حضــرات آقایــان مشــاهده می‌شــود. هر چند که بزرگ است. و این بزرگان نیز قابل احترام هستند. اما با اینحال معنی‌ای بزرگ‌تر نیز باید وجود داشته باشد.

به این دسته از عزیران تبریک می‌گویم.

{«مَا کَـــذَبَ الْفُـــؤَادُ مَا رَأَی» «آن‌چه را دل دید انکـــار نکرد»}

عزیــزان در هر لباسی که می‌باشــید آن معــنی را طلب نمایید. و هیچ گـــاه به کم بســـنده ننمایید. هر چند که آن معـنی امـروزه به غـایت پنهـان است و یـافتن آن معـنی بسیار مشکل می‌باشد. اما با شـروع دوره آخرالزمـان در سال‌های آینده و باز شدن مرز عوالم، آن هنگام است که آن معنی کاملا ظاهر خواهد شد.

شـیخ فرید الـدین عطـار نیشـابوری در بـاره این معـنی می‌گوید:

{ره میخانه و مسجد کدام است

که هر دو بر من مسکین حرام است

نه در مسجد گذارندم که رند است

نه در میخانه کین خمار خام است

میان مسجد و میخانه راهی است

بجوئیدای عزیزان کین کدام است}

عزیزان راه بین مسجد و میخانه را پیدا نمایید.

فقیر به یاد دارم که در سال 1393 در روز جمعه‌ای سخن از جایگاه و مقامات عارفان شرق می‌گفتم. و جایگاه و توانایی‌های عارفان سرزمین رباب را ستایش می‌کردم و فقیر اعتقاد داشتم که اگر اکابر اولیای الله جهان اسلام را از جهان اسلام خارج نماییم. بزرگان و اساتید سرزمین رباب برتر از عالم اسلام می‌باشند.

نیمه شب هنگامی که با یکی از اساتید {یعنی حضرت شیخ محمد... که از اولیای خدا هستند که حوزوی هم می‌باشند و با علوم غریبه هم آشنایی کامل دارند. هر چند که ایشان در علوم غریبه استاد مسلم نیستند چنانچه خیلی از معاصرین ما از علما نیز استاد مسلم نیستند. و تنها معروف به استاد مسلم می‌باشند.

ایشان در گمنامی به سر می‌برند. و تدریس حوزوی ندارند. اما تربیت معنوی شاگرد می‌نمایند و در تربیت شاگرد بسیار سخت گیر می‌باشند.

تاکنون بیش از هشت دهه از زندگی خویش را سپری نموده‌اند. و و جزء بزرگانی هستند که در تقابل با جحودان از سال 1390 تا کنون نقشی فعال داشته‌اند. و عزیزان همانگونه که پیشتر گفته‌ام اکابر اولیای الله

جهـان اسـلام وارد تقابل نشـده‌اند. پس ایشـان هم علی رغم جایگاه رفیعشان که فوق آقایان شناخته شده است اما با این حـال جـزء آن اکـابر نیسـتند. خـواص حـوزه از اساتید فقیر چه در طریق شاگردان آیت الله قاضی و چه در طریق علمـای علـوم غریبه کـاران حلقه سـید موسی زرآبادی (که هر دو در نسب اساتید فقیر هستند.) ایشان را تا سـال 1390نمی شـناخته‌اند. تنها پس از آن تـاریخ ایشـان شـناخته شـدند.}صـحبت شد. ایشـان گفتند که صاحب دعوت حی را به سرچشـمه آب حیـات می‌برند اما باید که ننوشد. تا خداوند جان ابـدی عنـایت فرماید.(عین این جمله در کتب علوم غریبه با اندکی تفاوت در دعـوت اسم حی آمده است.)

ایشـان در ادامه فرمودند ما هم در عـالم اسـلام انـواع روش‌ها را داریم که می‌توان به آب حیات دست یـافت در عالم اسلام راه هست رهرو نیست.

نکته: در واقع ایشـان و سـایر بزرگـان علـوم غریبه اسـلامی نظر بر این دارند که هنگـامی که شخصی به دعـوت اسم «حی» مبـادرت ورزد. وی را به یکی از سرچشـمه‌های ظـاهری آب حیـات می‌برند. اما باید که از آن آب حیات که بـاعث عمر جـاودانگی می‌شـود ننوشد تا خداوند به وی جان ابـدی کـرامت نماید وبـرای همیشه به صـفت حیـات متصف شـود. در واقع آن سرچشـمه آب حیات برای رسیدن به مقـام بـالاتر (جـان ابـدی و حیـات ابدی) حجـاب محسـوب می‌شـود. آشـنایان با کتب علـوم غریبه بخـوبی می‌دانند. که در نسخ اربعین تسـخیرات معمولا از روزهای میانی اربعین به بعد، سالک را امتحان می‌نمایند و در عـوض آن هـدفی که وی به دعـوت آن

مبادرت ورزیده، انواع وعـده‌ها توسط افـراد مختلف اعم از ارواح، و فرشتگان و موکلین و جنیان و پریان و غـیره داده می‌شـود. تا صـاحب دعـوت را از رسـیدن به هـدف خویش منصرف نمایند. اگر سالک بپذیرد به هـدف اصـلی نخواهد رسید.

در باب دعوت اسم حی نیز علی الظاهر اینچنین است. و سرچشمه ظاهری آب حیات در مقابل جان ابدی و صفت حیات جاودانی حجاب محسوب می‌شود.

ایشـان در ادامه سـخنان خـویش گفتند ما هم در عـالم اسـلام داشـتیم افـرادی را که از آب حیـات خوردند و جـاودان شـدند. و البته در همـان مـرحله‌ای که بودند متوقف شدند. و از شخصی نـام بردند که جـاودان بـود و در اوایل دوران رژیم پهلوی گفت که خسـته شـده‌ام و با جسم همیشه از زمین سفر نمود.

هم‌چـنین ایشـان در ادامه سـخنان خـویش گفتند اگر بزرگان عالم اسلام با بزرگان رباب شاخ به شـاخ شـوند. کن فیکـون می‌کنند. (البته این نظر ایشـان بر خلاف سخن نظر استاد دیگر ماست)

ایشـان در ادامه سـخنان خـویش گفتند. مهم‌تـرین علت پیشرفت شرقی‌ها این است که شب زنده داری همراه با مراقبه دارند. و عوامل مزاحم در زنـدگی خـویش ندارند. و عالم و سرزمینشان از وجود

نامقدسین خـالی است. در واقع نظر ایشـان بر این بـود که سـرزمینی که فقط مقدسـین را راه دهند نتیجه این عمل این است که از نیروهای نامقـدس پـاک می‌باشد. و این مسـئله به پیشـرفت کمک می‌نماید. هم‌چـنین چـون

آنان در سرزمینشان تمام همت خویش را صـرف سـلوک نموده‌اند. از عالم و دنیا تاثیر و تأثرات انــدکی می‌گیرند. در عالم اسـلام هم صـحبت شـدن با غـیر اهل سـلوک که ممکن است از اعضای خانواده و یا همسـایه‌ها و یا حـتی همکاران یا مشتریان کاری باشند. باعث این می‌شـود که بـاری بر سـالک وارد شـود. و بخشی از وقت سـالک باید صرف این شود تا این بـار را با ذکر و مراقبه پـاک نماید. بنابراین یک سالک مسلمان که در جامعه حضور دارد باید زحمتی دوچندان متحمل شود.

نکته2:ـ جـاودانگی فقط مختص به عـالم اسـلام یا شـرق نیست. در استان الـبرز محلی وجـود دارد که پایگـاه یکی از مغان ایران باستان بوده که ایشان نیز به نعمت حیـات ابدی متنعمند و جـزء طایفه مغـان شـیعه می‌باشـند. و با حضرت صاحب الامر (ع) مرتبط می‌باشند.

در کتــاب بحرالغـرائب در دعــوت اسم حی اینگونه آمــده است:

{و جمعی از بزرگـان فرموده‌اند هر که خواهد که دعـوت این اســـماء (حی ،قیـــوم)کند ،طریق آن است که صد و هشـتاد روز به دعـوت این اسـماء قیـام نماید و با مـردم اختلاط کم کند و کم خوردن پیش گیرد و پیوسته صائم و با وضو باشد و تا تواند در خلـوت تکـرار کند و بیشــتر در وقت سحر ،ذاکر باشد. یکی دیگر از شرایط، آن است که به عدد تکسیر تمـام حـروف بر خـاتم نقـره نقش کند که صـورت آن این است و از پنج دانگ او یک دانگ زر باشـد، و او را در دست کند و به عدد تکسیر می‌خواند.

و اگر خواهد که تسخیر قلوب یکی از سلاطین کنند، نـام طالب را با اسم مطلوب بیاورد و این دو اسم تکسیر کند و به عدد کامل بخوانند یعنی ببیند که عدد تکسـیر اسـماء و تکسـیر اسـمین چند اسـت، این دو اسم را به آن عـدد بخواند و انگشتر را عزیز و مکـرم دارد. و در حین دعـوت گاه گـاه در نقش نگـاه کنـد، چـون بـدین طریق مـداومت نماید از برکت این اسما کارهـای او به جـایی رسد که بر مرده نظر اندازد، به شفقت دل او زنده گـردد و از نفس او بیمـار شـفا یابد و از چـوب خشـک، به نفس او میـوه حاصل آیداگر شرایط به جای آورد اما باید که پنهان دارد. و حالات غریب و عجیب درحال دعـوت ظـاهر گـردد، یکی آن که صـاحب دعـوت را در سرچشـمه آب حیـوان برند و مخیر سازند در خـوردن آب اما باید نخـورد تا خـدای او را جان ابـدی کـرامت فرماید و تا او نخواهد روح از بـدن او مفـارقت نکند و شـرح این، زیـاده از آن است اما باید که در خواص عقل ناقص را به شک نینـدازد که بـزه کـار هر دو جهان باشد و اگر در اعتقاد او نقصان باشد رجـوع به دعـوت نکند که اصل اعتقـاد است. ...} (بحر الغـرائب صفحات 226 و 227)

نکته 1:ـ عزیزان توجه نمایند. تا سالک مراتب ابتـدایی را در سـیر و سـلوک پشت سر نگذاشـته باشد. انجـام دادن چنین دعواتی تاثیر لازم را نخواهد داشت. شـخص باید با خود صادق باشد هر زمـان که توانـایی نظـیر طی الارض را در وجود خویش ملکه نمـود. آن‌گـاه مبـادرت به دعـوت اسـماء حی و قیـوم نماید. وگرنه نه تنها شـخص را به سرچشمه آب حیـات نمی‌برند. بلکه وی را به سر یخچـال آشپزخانه خانه‌اش نیز نخواهند برد.

تا جسم و روح شـخص قـابلیت رفتن و سـفر به یکی از سرزمین‌های دارنده آب حیات را از محل دعوت و خلـوت خـویش نداشـته باشد. وی را بـدان محل نخواهند بـرد. تا امتحـان نمایند و تا وی قـابلیت مشـاهدات معنـوی را بدست نیاورده باشد. صورت‌های مختلف در بیرون مندیل بر وی ظاهر نخواهند شد تا امتحانش نمایند.

این‌جاست که عده‌ای سر خود و بدون اخذ شرایط لازم یا با اجازه از بعضی به اصطلاح اساتید مبادرت به نشسـتن چـنین اربعینـات و یا دعـواتی می‌نمایند. و نتیجه لازم را حاصل نمی‌نمایند. آن‌گـاه مطـالب کتب علـوم غریبه و دعـوات و غـیره را اشـتباه می‌دانند و می‌گویند من نشسـته‌ام و هیچ اتفـاقی نیفتـاد و این‌ها همه دروغ و اشتباه و گمراه کننده است. راه تنها همان اذکار و اوراد معروفه است و بس.

خب برادر من شما از اول شرایط مقدماتی را در خویش بوجود نیاورده‌ای و در ضمن استاد واقعی نیز نداشته‌ای. نتیجه ندادن عمل شما دلیل بر اشتباه بـودن نسـخه عمل نیست.

نکته2:ـ کـامل‌ترین مظهر اسـماء«حی و قیـوم» حضـرت صاحب الامر و صاحب الزمان (عجل الله) هستند. ایشـان هم به صفت حیات ابدی متنعم می‌باشـند و هم قـائم آل محمد (ص) هسـتند. و قـائم بـودن حضـرتش هم با قیـام حضـرتش و قیـامت ارتبـاط دارد و هم با این مسـئله که همه عالم قائم بوجود حضرتش می‌باشد.

ممکن است سوال پیش بیاید اگر نوشیدن آب حیات حجاب است. آیاام موسی (س) خضر(ع) یا الیاس (ع) محجوب می‌باشند و کامل نیستند ?

پاسخ خیر هر سه بزرگ کامل هستند و به کمالیت وجودی خویش دست یافته‌اند. منتهی در عالم اسلام نیازی به نوشیدن آب حیات و جاودانگی وجود ندارد. و همانگونه که گفته شد نوشیدن آب حیات حجابی است که مانع از رسیدن سالک به مقامات عالیه می‌رسد. توضیح مسئله کمی سخت است و نیاز به مقدمات دارد. اجمالا بگویم در مسیر سلوکی پس از پا گذاشتن در مقام ولایت دو مسیر پیش روی سالک الی الله قرار می‌گیرد. یکی مسیر دوایر اولیا الله است. که دو دایره قمری و شمسی است. و دیگری مسیر فردانیت (انفرادی)است.

در مسیر دوایر اولیاالله نوشیدن آب حیات و دست یافتن به حیات جاودانگی با قوانین حاکم بر این دایره منافات دارد. زیرا اولیاءالله که در این دوایر حضور دارند باید پس از گذراندن عمر طبیعی خویش از این عالم به سرای باقی بروند. تا دیگر اولیاء عام که در پشت دایره مانده‌اند. به درون دایره اولیاءالله پای بگذارد.

...تا دیگر اولیاءعام که در پشت دایره مانده‌اند. به درون دایره اولیاءالله پای بگذارند.

طبیعی است که در چنین شرایطی جاودانگی با حضور در دایره اولیا الله منافات دارد.

اما در مسیر فردانیت مسئله کمی متفاوت است.

حضرات خضر(ع) و الیاس (ع) وام موسی (س) در مسیر فردانیت می‌باشند.

و اگر تا کنـون زنـده مانده‌اند به دلیل نـوع خـاص خلقت روح این بزرگواران است.

این بزرگواران باید با جسم فیظیکیشـان زنـده باشـند. تا مشـــکاتی باشـــند که به ســـالکین الی الله از دریچه وجودیشان بسط و قبض و کلید علوم مختلفه داده شود.

بنابراین اکـثر سـالکینی که در عـالم اسـلام به آب حیـات رسیدند و از آن نوشیدند هر چند جسمشان جــاودان شد. اما در همــان مــرحله‌ای که بودند متوقف شــده‌اند. و به مرحله کمال مطلق در عرفان نرسیدند.

حضـــــرت خضر(ع) و الیـــــاس (ع) وام موسی(س) از کاملینی هسـتند که از این قاعـده مسـتثنی می‌باشـند. و به:pointleft: امر الهی:pointright: از آن آب نوشیدند و نعمت به حیات جاودانی متنعمند.

نکته 1: حضرت صاحب الامر و صاحب الزمان (عجل الله) یکی از اســتثناهای تــاریخی می‌باشــند که بین مســیر فردانیت کـبری و قطـبیت کـبری و حیـات جـاودانی جمع نموده‌اند. (توضــیح موکــول به دروس ولایت و مقامــات اولیا)

نکته 2: طریق صراط مستقیم که منجر رسیدن به مقام قرب قاب قوسین و سپس مقام اوادنی می‌شود.

با طــرق دیگر از عرفان‌هــای شــرقی و غــیره متفــاوت است.

رسیدن به مقام قرب قاب قوسین اوادنی بدون پـذیرش شـریعت حضـرت ختمی مـرتبت (ص) و ولایت شـاه اولیا حضـرت امـام علی بن ابی طـالب (ع) و یـازده فرزنـدش ممکن نیست.

بنابراین این همان معنا است که آیت اله سیدعلی قاضی می‌فرمودند. که همه عرفای بزرگ تاریخ اسلام یا شـیعه بوده‌اند یا به کمال نرسیده‌اند.

البته باید توجه داشت منظـور از شـیعه بـودن عرفـای بـزرگ جهـان اسـلام لزوما به معنـای این نیست. که این بزرگان مذهب فقهی ظاهریشان جعفری بوده است.

پـرداختن به این مسـئله مجـالی دیگر می‌خواهد تا آرای صوفیه و عرفا را نقل و سپس منصفانه قضاوت نمود.

نکته 3:ـ ممکن است سـوال پیش بیاید که شـما گفتید حیات ابدی برای تکمیل صفت کمال در سیر عرضی لازم است.

و از سـویی می‌گویید که خـوردن آب حیـات ممکن است حجاب شود و مانع از پیشرفت در سیر طولی شود.

چاره چیست ?!!

پاسخ بدین سوال بسیار مشکل است.

مطمئنا پشت سر گذراندن مراتب کمـال در سـیر طـولی بر جاودانگی جسم ارجحیت دارد.

اگر شخصی بتواند بین اتمـام سـیر طـولی در مسـیر فردانیت و حیات جاودان جسم برای ایجـاد صـفت کمـال

جمع نماید. مطمئنا این جمع نمـــودن بر هر دو شـــیوه ارجحیت دارد.

نکته 4:ـ ذکر این نکته ضـروری است که در تـاریخ سـیر و سـلوک الی الله (صـراط مسـتقیم توحید) پیش از آن که حضـرت خضر (ع) به جـاودانگی برسـند و مشـکات فیض علم لدنی باشند.

سالک طریق توحید از انبیا یا اولیا تا خود در طـور ششم دل به مقام علم لـدنی دست پیـدا نمی‌نمـود. از این علم برخوردار نمی‌شد. در نتیجه وجـود این بزرگـواران بـرای سالکین الی الله نعمت است.

نکته 5:ـ از بعضی اسـاتید نظـیر مولانا زین الـدین نقل است که اســرار آب حیــات در حــروف مقطعه ســوره مبارکه مریم یعنی کهیعص می‌باشد.

نکته 6: بنا به روایات شفاهی‌ام موسی (س) ارتباطاتی هم با سـلیمان (ع) داشـته است. و گشـوده شـدن علـوم مختلف برای سـلیمان(ع) از دوران کـودکی تا رسـیدن به مقام کمال از مشکات این بانوی الهی بوده است.

پس از دوران سلیمان(ع) حلقه علوم غریبه کاران ســیاه کـار جحـودان ظـاهرا در اثر ارتبـاط با شـیاطین دریافتند که‌ام موسی(س) زنــده می‌باشد. اما ظــاهرا این بــرای آن‌ها تنها یک شــایعه بــوده است. و این مســئله در بین آنان به فراموشی سپرده شد. اما نقطه عطفی که آنــان پی بوجــود ســرزمینی در شــرق بردند. دوران زنــدگی عیسی بن مریم مسیح موعود روح الله بود.

در کتـاب انجیل لوقا در بـاب زنـدگانی یحـیی (ع) اینگونه آمده است:

{این زمان کودک می‌بالید و روح او نیرو می‌گـرفت. و تا روز ظهـــور خـــویش بر اســـرائیل، در بیابانها به سر می‌برد.}

براستی یحـیی (ع) در این دوران در کجا به سر می‌بـرده است؟

در کتـــاب معبد ســـکوت دربـــاره این دوران مجهـــول از زندگی یحیی (ع) اینگونه آمده است:

{آن دهکــده (در هیمالیا) بســیار جــالب توجه بــود زیــرا دارای اســناد و مــدارکی تــاریخی و با اهمیت بــود که به طـرزی عـالی محفـوظ بـاقی مانـده بودند. پس از آن که بعضی از نسـخه‌های دسـتخط را برایمـان ترجمه کردنـد، مدرکی انکـار ناپـذیر و غـیر قابل بحث از حضـور قـدیس «یحـیی تعمید دهنـده» (علیه السـلام) در آن مکـان ارائه می‌داد. ظاهرا یحیی، پنج سال در آن مکان سکونت کرده بود.

ما بعدها امکان دیدن و ترجمه مـدارک تـاریخی دیگـری را به دست آوردیم که به ما ثابت می‌کرد او در حدود دوازده سال در آن منطقه حضور داشته است.

کمی بعـــد، مـــدارکی دیگر به ما نشـــان دادند که ثـــابت می‌کــرد او به همــراه تــنی چند از اهــالی این منطقه به سفری طولانی رفته است.

سفری که بیش از بیست سال به طول انجامیــده و آن‌ها را از کشورهای تبت، چین، ایران و هندوستان عبور داده بود.

ما احســاس می‌کــردیم که قــادریم ردپــای او را از طریق این اسناد دنبال کنیم.

این مدارک چنان توجه ما را به خــود جلب کردند که ما به تعدادی از دهکده‌هایی که قبلا از آن‌ها دیدن کــرده بــودیم مجددا بازگشتیم تا به تحقیقاتمان عمق بیشتری دهیم. با جمع آوری اطلاعات به دست آمده، ما توانستیم نقشه‌ای درست تنظیم کــنیم که مســیر مســافرتی یحــیی(ع) را با دقت تمــام نشــان می‌داد بــرخی از وقــایع ،در داســتانها ونقل قولهایی چنــان جــالب و شــنیدنی و زنــده برایمــان نقل شده که ما خود را در همان مسیری که یحــیی تعمید دهنــده، به همــراه یــارانش دنبــال کــرده بــود، مجسم می‌کردیم و احساس می‌کردیم در همــان کــوره راه‌هــایی قــدم بر می‌داریم که او در گذشــته‌ای دور دست از آن‌ها عبور کرده بود. ...} (معبد سکوت فصل چهاردهم صفحه 137 و 138)

هم‌چنین در جایی دیگر از این کتاب آمده است:

{... به ما اطلاع دادند که یحــیی تعمید دهنــده(ع)، در همین دهکده زندگی کــرده و قســمتی از تعــالیمش را در همان معبد، فــرا گرفته بــود. آن دهکــده درست به همــان شکل و شیوه‌ای بود که یحیی تعمید دهنــده(ع)، دو هــزار سال پیش از ما به آن‌جا آمده بود.

به ما جــای خــانه‌ای را که یحــیی(ع) در آن مســکن گزیــده بــود. نشــان دادند. خــانه‌ای که او در آن زیســته بــود،

متاسفانه از بین رفته بود. هنگـامی که به معبد مـراجعت کردیم، اواخر روز بود وهوا صاف شده و می‌شد قسـمت اعظمی از مناطق اطراف را مشاهده کرد.

به ما کـوره راه‌هـایی را نشـان دادند که یحـیی(ع) بـرای رفتن به دهکده‌ها و آبادیهـای اطـراف، از آن‌ها اسـتفاده می‌کرده است. معبد دهکده مزبور، دست کم شش هــزار سال پیش از آمدن یحـیی(ع) به آن‌جا سـاخته شـده بـود. راه مسافرت ما را نیز به ما نشان دادند راهی که قدمتی کهن داشت و به همــان دوران اقــامت یحــیی(ع) در آن نــواحی تعلق داشت. در حــدود ســاعت پنج بعد از ظهــر، دوست دو هـزار سـاله مـا، با یک یک ما دست داد و گفت قصد دارد از نزد ما برود، و لیکن بزودی مــراجعت خواهد کرد. او پس از این کلمات، از برابر دیدگان ما ناپدید شد. ...} (معبد سکوت فصل هجدهم صفحه 165)

نکات: ممکن است که مطالب کتـاب معبد سـکوت و کتب دیگــری از این دست چنــدان درست نباشد. فقــیر این‌که یحـیی(ع) به هیمالیا رفته و در آن‌جا آمـوزش دیـده را نه رد می‌نمایم و نه کـاملا قبـول می‌نمـایم. آن‌چه که بـرای فقیر تا کنون مسـلم شـده است این است که یحـیی (ع) از طریق سوریه به خـاک ایـران اشـکانی (بخش عـراق و ایران) سفر نموده است.

و در این منطقه مــدتی زنــدگی نمــوده و تحت آمــوزش گـروهی از مغـان ایـرانی قـرار گرفته و با آنـان پیونـدی نزدیک داشته است.

در انجیل لوقا اشاره به حضور یحـیی(ع) در بیابـان شـده است. که بیشتر با خاک سوریه و عــراق تطـابق دارد. هر

چند که این روایت مختصر است و دوران غیبت یحیی (ع) طولانی بوده است.

سفر یحیی(ع) به ایران قابل اثبـات است. آن شـاالله در یک مجموعه دروس جداگانه بدان پرداخته خواهد شد.

اما. این‌که یحـــیی(ع) به هیمالیا نـــیز رفته باشد به نظر فقـیر بسـیار محتمل است. اما نه لزوما معبـدی را که در کتـاب معبد سـکوت بـدان اشـاره رفته است. شـاید هم داستان این کتاب درست باشد و یحیی(ع) در آن معبد نیز حضور یافته است.

نکته 2:ـ علت سـفر یحـیی(ع) خطر جحـودان و آمـوزش دیدن بوده است. مطمئنا آموزش دیدن یحیی(ع) در حالی که پدر وی یکی از انبیا الهی بـوده است سـوال بر انگـیز است. که علت آن در دروس آتی بررسی خواهد شد.

حنوکا و افزایش ظلمت

با توجه به این‌که از 12 الی 20 دسامبر یعـنی از امشب عید خاخـامی حنوکا شـروع می‌شـود. و 9 شب و 8 روز ادامه دارد.

و هفته پیش هم دونالد ترامپ رئیس جمهور صهیونیست ایالات منفصلهٔ آمریکا، قدس شریف را به عنوان پـایتخت رژیم غاصب صهیونیستی اسرائیل اعلام نمود.

که مطمئنـــاً این هم زمـــانی بی‌دلیل نیست. زیـــرا عید حنوکا در نظر کلیمیان عید گشایش معبد است.

به این مناســـــبت کمی دربـــــارهٔ این عید و اعمـــــال قبالیست‌های جحود و جـادوی سیاهشـان سـخن خـواهیم گفت.

ابتــدا مــدخل حنوکا را از کتــاب دایــره المعــارف یهــود، یهــودیت و صهیونیسم عبــدالوهاب میســوری جلد پنجم صفحات 287 و 288 نقل می‌نماییم:

{عید حنوکا (گشایش معبد)

«عید حنوکا» معــادل واژه عــبری «حانوکه» و به معنــای افتتـــاح و گشـــایش است. این عید که هشت روز ادامه می‌یابد از بیست و پنجم #کیسـلو (مصـادف با دسـامبر) آغـاز می‌شـود و در سـوم تـوت خاتمه می‌یابد. مناسـبت تـــاریخی این عید در واقع ورود یهـــودای حشـــمونی (یا مکابی) به قـدس و از سر گـیری شـعائر یهـودی در معبد توسط اوست و به همین دلیل به این عیـــد، افتتـــاح و گشایش گفته می‌شود.

می گویند که وقتی یهودا مکـابی وارد معبد شد دریـافت روغن مقدسی که مُهر کاهن اعظم بر آن زده شده، تنها بـرای اسـتفاده یک روز کـافی اسـت، در حـالی که بر اساس دستور تورات باید این روغن تا آماده شدن روغن جدید، هشت روز دوام یابد. این‌جا بود که معجـزه‌ای روی داد و روغن شمعدان به جای یک روز به مـدت هشت روز سـوخت. به همین دلیل بـرای چـنین روزی شـمعدان نُه شـاخه منـورا سـاخته شد. در شب اول یک شـمع آن افروخته می‌شود و روز بعد، شمع دیگری روشن می‌گرد. و به این تـرتیب تا روز هشـتم تمـامی شـمع‌ها روشن می‌شـود.در آخـرین روز بخش‌هـایی از سـفر اعـداد را می‌خوانند و سپس معجزه حنوکا در هنگام تلاوت عمیـدا، وصف می‌شود.

حاخام‌ها تصـمیم گرفتند بخش‌هـایی از سـفر زکریا را بخوانند: «این است آن‌چه خداوند قـادر به زروبابل می‌گوید: نه به قـدرت، نه به قـوت، بلکه به روح من» (6/4).ــ حاخام‌ها بـدین وسـیله خواسـتند از اهمیت بُعد نظامی عید بکاهند و بر بُعد معنوی‌اش تأکید نمایند. البته امـروزه تحت تـأثیر صهیونیست‌ها خصوصـاً در اسـرائیل عکس این عمل می‌شـود؛ زیـرا آن‌ها به شـکل مبالغه آمـیزی این عید را برگـزار کـرده، بر بعد ملی آن تأکید می‌کنند.

عید حنوکا در واقع از اعیـاد ذکر شـده در عهد عـتیق نیست و در گذشته از اهمیت چندانی برخـوردار نبـود. به همین دلیل به اسـتثنای عید نصـیب (پـوریم)، تنها عیـدی است که کـار کـردن در آن حـرام نیست. عید حنوکا در گذشته به شکل ساده‌ای برگزار می‌شد؛ به این ترتیب که

در روز اول یک شمع و در روز دوم دو شمع و به همین شکل تا هشت شمع روشن می‌گردید و پدر خانواده دعایی می‌خواند و افراد خانه سرود ساده‌ای را با هم می‌خواندند که در آن از خداوند تشکر کرده، سلوکی‌ها را سگ می‌نامیدند (دقیقاً می‌گفتند: دشمنانی که پارس می‌کنند). کودکان نیز بازی ساده‌ای داشتند. روزهای عید حنوکا با سایر روزهای هفته فرقی نمی‌کرد. البته عید حنوکا به دلیل هم زمان شدنش با عید کریسمس مسیحیان، اهمیت فوق‌العاده‌ای یافت؛ زیرا گروه‌های یهودی از فرهنگ پیرامون خود تأثیر می‌پذیرفتند. به همین دلیل این عید بی‌اهمیت به مهم‌ترین عید یهود و به پژواک کریسمس تبدیل شد؛ زیرا منورا در برابر درخت کریسمس قرار می‌گیرد و به کودکان یهودی هدیه می‌دهند. این دو عید، کاملاً سکولار شده و مناسبتی برای شادی و تفریح تبدیل گشته است. عید حنوکا در تقلید از عید کریسمس تا آن‌جا پیش رفت که همه آداب و رسوم گذشته آن یعنی دعاها، سرودها و بازی‌های سنتی کودکان از یاد رفت و درخت حنوکا به عنوان همتای درخت کریسمس مطرح شد. در میان یهودیان مسؤولیت توزیع هدایا با عمو ماکس _ همتا و معادل بابانوئل است. نکته جالب توجه این که اگر چه عید حنوکا، هویت یهودی خود را کاملاً از دست داده است، ولی در عین حال آن را مهم‌ترین نشانه هویت یهودی می‌دانند.

عید حنوکا در اسرائیل به عنوان عیدی دینی ملی جشن گرفته می‌شود و در آن، شمعدان‌ها در میادین عمومی شهرها روشن شده، افرادی مشعل به دست در معابر عمومی به طور منظم و هماهنگ به راه می‌افتند و

هــزاران جــوان در این مراسم به قلعه ماســادا صــعود می‌کنند.}

نکته: عید حنوکا در واقع همزمـــــان است با پـــــیروزی مکابیان بر حاکمان سلوکی فلسطین در حدود سال 165 قبل از میلاد مطــابق آن‌چه در تلمــود آمــده است وقــتی حشمونائیم (یا همان مکابیــان) خواســتند پس از مــدت‌ها دوباره معبد را بازگشایی کنند فقط توانستند به ظــرف کــوچکی از روغن که هنــوز مهر کــاهن اعظم را بر خــود داشت و در نتیجه از ناپـــاکی به دور مانـــده بـــود، دست یابند.

اگر جشن‌هایی که یهودیـــــان در طی ســـــال برگـــــزار می‌نمایند را مورد بررسی دقیق قرار دهیم. و آن‌گــاه آن را با جشن‌های تمدن‌هایی نظیر #بابل و #کنعان و مصر و ایران و سایر تمــدن‌های خاورمیانه مقایسه نمــاییم. به نـــوعی زنـــده بـــودن آیین‌هـــای کشـــاورزی و جشن‌های پیشینیان را در میان یهودیان مشاهده خواهیم نمود.

این مســـــئله‌ای است که بســـــیاری از دین پژوهـــــان و اسطوره شناسان بی‌طرف که بعضی از آنان یهودی نــیز بوده‌اند به آن اذعان نموده‌اند.

در کتـــاب باورها و آیین‌هــای یهــودی نوشــته دکــتر آلن انــترمن اســتاد یهــودی دانشــگاه منچســتر در توضــیحات بخش مربوط به جشن حنوکا به نظر #حاخام یهــودا لوئو پراگی دربارۀ ارتباط حنوکا با انقلاب زمســتانی اشــاره شده است.

متن کامل توضـــــیحات #حنوکا را از کتـــــاب باورها و آیین‌های یهـودی می‌آوریم و سـپس به بررسی نکـات آن می‌پردازیم:

{تقریباً دو ماه پس از پایان عید سوکوت، در روز 25 ماه عـبری کیسـلو، جشن هشت روزهٔ حنوکا آغـاز می‌گـردد. حنوکا جشـــنی یهـــودی است که در آن شـــمع روشن می‌کنند.

این جشن ریشه‌ای غـیر کتـابی دارد و یـادآور داسـتان معجزه‌ای است که مربوط می‌شود به پیروزی مکابیان بر حاکمان سـلوکی فلسـطین در حـدود سـال 165 قبل از میلاد. مطـــابق آن‌چه در تلمـــود آمـــده است وقـــتی #حشمونائیم (یا همان مکابیان) خواستند پس از مـدت‌ها دوباره معبد را بازگشایی کنند فقط توانستند به ظـرف کوچکی از روغن که هنوز مُهر #کـاهن اعظم را بر خـود داشت و در نتیجه از ناپـــاکی به دور مانـــده بـــود، دست یابند.

این مقـــــدار انـــــدک روغن حـــــداکثر بیش از یک روز نمی‌توانست دوام داشـته باشد اما در عمل بـرای مـدت هشت روز در حال سوختن بـود و در نتیجه این امکـان را فراهم آورد تا روغن پاک جدیدی تهیه شود. در سـال بعد از این رویداد این روزها را روز عید اعلام کردند.

در کتاب‌های اول و دوم مکابیان که در آن‌ها یا این جشن فقط یـادبود تقـدیس دوبـارهٔ معبد است و یا مطـابق الگوی جشن‌های هشت روزهٔ دوران سلیمان برای پایان گـرفتن سـاختمان معبد انجـام می‌گـیرد روایت تقریبـاً متفاوتی از این داستان ارائه شده است.

گزارشی که در کتاب‌های مکابیان آمده است هم‌چنین هشت روز این عید را با هشت روز سوکوت که در آن سربازان مکابی قادر به جشن گرفتن نبودند پیوند می‌دهد. در یکی از منابع میدراشی تاریخ زمانی جشن حنوکا با برپایی خیمهٔ عهد به دست موسی در بیابان ربط داده شده است.

برپایی خیمه عهد می‌بایست در 25 #کیسلو رخ می‌داد اما به تأخیر افتاده بود. مشیت الهی چنین قرار گرفت که حشمونائیان معبد را در این تاریخ بازگشایی کنند.

یهودیت سنتی دیدگاه تلمود را دربارهٔ منشأ و معنای حنوکا پذیرفته است، و مبنای رسم روشن کردن #شمع به مدت هشت روز در این عید، نیز همین دیدگاه است، اما به نظر نمی‌رسد از مضامین اصلی عل هنیسیم که دعای ویژهٔ حنوکا است و در آخر کتاب نماز آورده می‌شود باشد. در این دعا فقط پیروزی، بازگشایی و تقدیس دوبارهٔ معبد، و ضرورت شکرگزاری خدا، به عنوان مضامین اصلی حنوکا، مطرح‌اند.

اگر از زبانی که در نماز یهودی به کار گرفته شده کمک بگیریم باید گفت چیزی که به خاطر آن جشن گرفته می‌شود پیروزی نظامی #مکابیان و یا حتی بازگشایی دوبارهٔ معبد نیست. بلکه علت جشن معجزه‌ای به دست خدا است که باعث شد چنان ظرف روغن کوچکی برای مدتی طولانی روشن بماند و در نتیجه مسلم شود که این واقعه از ارزشی دینی برخوردار است.

جنبهٔ آیینی برجستهٔ حنوکا روشن کردن شمع است: یک شمع در روز اول، دو شمع در دومین روز و همین طور

هشت شمع در آخرین شب و به دنبال آن خوانـدن سـرود ماعوز صور.

این امر باعث به وجود آمدن اثر هنری و دیـنی کـاملی به نام منورا شده است که شمعدانی هشت شاخه است. در #اسرائیل منورا به حنوکیا معروف است. اگر چه معمولاً برای این کار از شمع‌هایی که رنگ خاصی دارند استفاده می‌شود اما یهودیان متعبد می‌کوشـند از روغن زیتـون و چند فتیله اسـتفاده کننـد، زیـرا در معجـزهٔ یادشـده، از ظرف روغن زیتون سخن گفته شده است. باید شمع‌های حنوکا را جلـوی در یا کنـار پنجـره روشن کـرد تا عـابران بتوانند آن‌ها را ببینند و بدین ترتیب «آن معجزه در میـان همگان معروف شود.»

حنوکا عید به معنـای واقعی آن نیسـت، زیـرا نه منعی از کارهای دنیایی و غیر مقـدس در کـار است و نه قیـدوش یا تقدیسی که عید را با آن آغـاز کنند. در واقع اگر چه به مرور زمان آداب غذایی مختلفی مانند خوردن شیرینی‌ها و کلوچه‌هـای پنـیری به وجـود آمده‌اند اما باید دانست که توصیه‌ای برای خـوردن خوراکی‌هـای خـاص در این جشن وجـود نـدارد. در ایـام عید به بچه‌ها پـول هدیه می‌دهند و آن‌ها را تشویق به بـازی کـردن با گردونه‌هـای خاصی (به یـــودایی دریـــدل و به عـــبری ســـویوون) می‌کنند که در کناره‌های آن آلف بت عبری نگاشته شده است.}

{... بـزرگ ترها نـیز، گرچه مقامـات هلاخـایی چنـدان نمی‌پسـندند، عـادت کرده‌اند که به ورق بـازی بپردازند. در اســـرائیل جدید بیش از مضـــامین مرتبط با معجـــزهٔ الاهی، بر شورش قهرمانانهٔ مکابیان تأکید می‌شود، زیرا این شـورش بـاعث استقلال دوبـارهٔ آنـان از حاکمـان

خارجی شـده بـود. به همین سـبب نـیز سکولاریست‌های اسـرائیلی به راحـتی به این جنبـهٔ عید #حنوکا گـرایش می‌یابند. بـدین تـرتیب روشن کـردن شـمع حنوکا هم در میان بخش‌های دینی و هم در میان بخش‌های غـیر دیـنی جامعـهٔ اسـرائیلی رواج یافته است. اگر چه زمـان حنوکا نزدیک انقلاب زمستانی قرار دارد اما در مجمـوع تلاش چندانی برای پیوند زدن این جشن نور با مضـامین نـور و #تاریکی مشهود در طبیعت صورت نگرفته است. حاخـام یهودا لوئو پراگی در قرن شانزدهم، تنها الاهیدانی است که از این گونه نکات یادکرده است؛

«باید دانست مناسب همـان است که ورود نـور به جهـان در بیست و پنجم کیسـلو صـورت گرفته باشد. زیـرا در سه ماه پیش از آن، نور خورشید همواره در حال ضـعیف شدن بوده است. از آن زمان به بعد است که نـور بیشـتر می‌شود.»

«فاصله میان حنوکا و #پوریم»

تقریبـــــــاً یک هفته بعد از حنوکا روزهٔ روزانه‌ای گرفته می‌شود که عسارا بطوت، یعنی «دهم طـوت» نـام دارد. این روزه به یـــاد روزی است که در آن نووخد نصر (بخت النصر) محاصره اورشلیم را آغاز کـرد. از آن‌جا که طـوت دهمین مـاه از مـاه نیسـان است که خـروج ازمصر در آن صورت گرفت، تلمود چـنین اسـتنباط کـرده است که این همان تعبیر «روزه مـاه دهم» است که در کتـاب زکریـای نـبی (8:ـ 19)ـ آمـده است. همانند همه روزه‌هـای کوچک این روزه نیز از سحر تا دم شب به طـول می‌انجامد ولی از یک جهت این روزه از روزه‌هــای دیگر متمــایز است و آن این‌که اگر در جمعه واقع شــود با آن‌که معمــولا روزه

گـــرفتن روز پیش از شـــبات ممنـــوع است اما روزه در همان روز و بـدون هیچ تغیـیری گرفته می‌شـود. این امر از آن رو است که در کتاب یحزقل دربـاره روزی که شـاه بابل اورشلیم را محاصره کرده بود آمده است: «نـام این روز را برای خـود بنـویس. نـام همین روز را.» این بـدان معنا است که نباید این روز را پس و پیش کـــرد بلکه باید در همان تاریخ درست آن یادبودش را انجـام داد. دو مـاه پس از آن، عید سـال نـوی درختـان را جشن می‌گیرند. این جشن در پـــانزدهم شـــواط (در بهمن مـــاه) واقع می‌شـود و در آن روزه گـرفتن ممنـوع است و دعاهـای توبه‌ای نیز از نماز کنیسه حذف می‌شوند. مرسـوم است که در این عید میـوه صـرف شـود، به ویـژه میوه‌هـای مخصوصی مانند انگور، انجیر، انـار، زیتـون و خرما که در کتاب مقدس با سرزمین مقدس پیوند خـورده است. طو بیشـواط، که از جشن‌های معـروف شـمرده می‌شـود، در #اسرائیل جدید به زمـانی مخصـوص انجـام تشـریفات درخت کـاری تبـدیل شـده است و در آن دانش آمـوزان سراسر کشـور مشـارکت می‌جویند. طو بیشـواط نـزد یهودیان متعبد و غیر سکولار نیز مهم شـمرده می‌شـود؛ زیرا میوه‌هـایی که پس از آن تـاریخ شـکوفه می‌زنند از حیث قـوانین شـرعی مربـوط به عشـریه و دیگر قـوانین مرتبط با امور #کشاورزی، متعلق به سـال جدید خواهند بود.}

(منبع: کتاب باورها و آیین‌های یهودی صفحات 271 الی 285)

نکته1:ـ در کتاب مکابیان هیچ سخنی از معجـزۀ شـمع در داستان فتح معبد نشده است:

{مکابی به همراه یاران خویش به هدایت خداوند، مقدس و شهر را باز پس گرفت و قربانگاه‌هایی را که بیگانگـان در میـــدانهای عمـــومی بر پا کـــرده بودند و نـــیز پرستشـگاه‌های ایشـان را ویـران سـاخت. چـون #معبد تطهـیر شـد، قربانگاه‌هـایی دیگر بسـاختند و سـپس از سـنگهای آتش، جرقه بر گرفتند و با این آتش، پس از دو سـال وقفه قربـانی ذبح کـردنی تقـدیم کردند و بخـور سـوزاندند و چراغها افروختند و نانهـای پیشکشی پیش آوردند. چون این کارها انجام پـذیرفت، به سـجده افتادند و به درگاه خداوند دعا کردند که دیگر اجازه ندهد گرفتـار چنین شروری شوند، بلکه اگر دچـار گنـاه شـدند، به حلم خـویش تأدیبشـان کند و تسـلیم ملت‌هـای کفرگـوی و ددخویشان نسازد. تطهـیر معبد در همـان روزی انجـام پذیرفت که بیگانگان حرمت آن را هتک کرده بودند، یعنی روز بیست و پنجم همـان مـاه که مـاه کسـلو بـود.هشت روز به شـیوۀ عید خیمه‌ها شـادمانه جشن گرفتند و به یـاد آوردند که چگونه پیش از آن در ایـام عید خیمه‌هـا، مانند حیوانـات وحشی در دل کوهسـاران و غارها مـنزل کـــرده بودند. از این روی، شـــاخه‌های بـــرگ آذین و شاخه‌های زیبا و شاخه‌های نخل به دست گرفتند و نـوای سرودها را بر آستان که تطهیر مکـان مقـدس خـویش را میسر سـاخته بـود، برآوردند. با حکمی عمـومی که به رأی گذاشته شـد، مقـرر گشت که تمـامی ملت یهـود هر سال این روزها را جشن بگیرند.}

ادامه نکته 1:ـــ همانگونه که ملاحظه نمودید در کتـــاب مکابیان علت جشن ایـام حنوکـا، تنها فتح معبد دانسـته شده. و گفته شد که با حُکمی عمومی که به رأی گذاشته

شد. مقـرر شد تمـام ملت یهـود هر سـاله این روزها را جشن بگیرند.

اما در کتـاب تلمـود علی الظـاهر روایـتی دیگـری از این پیروزی ارائه شده. در آن‌جا سخن از معجـزه شـمع شـده است. و خاخام‌هـــای یهـــودی ریشـــهٔ جشن حنوکا را این معجزه می‌دانند.

وجود دو روایت تا این حد متفاوت، بسیار سوال بر انگیز است ?

مسئلهٔ مهم:

ملاحظه نمودید که حنوکا در زمـــــــــان نزدیک به نقطه انقلاب زمستانی رخ می‌دهد. واین نکته‌ای است که برای ما بســـــــــیار مهم می‌باشد و فهم دقیق نقطه انقلاب زمسـتانی و تابسـتانی از منظر دین و اسـطوره به ما در شرایطی که در آن به سر می‌بریم کمک می‌نماید.

ابتـــدا تعریف انقلابین «انقلاب صـــیفی (تابســـتانی) و شتوی (زمستانی)» به زبان ساده:

{خورشید در طی مسـیر خـود در دایـره الـبروج از منظر ناظران زمیـنی در دو نقطه به دورتـرین فاصـلهٔ خـود از دایــره معــدل النهــار یا اســتوای فلکی می‌رسد. این دو نقطه را در اصطلاح منجمان «انقلابین» گویند. وقتی که در نیم کـــرهٔ شـــمالی به اول بـــرج ســـرطان یا تیرمـــاه می‌رسد این محل را نقطه انقلاب صـــــــیفی یا انقلاب تابستانی گویند و هنگامی که در آغاز زمسـتان وارد بـرج جُـــدی می‌شـــود آن‌جایگـــاه را محل انقلاب شـــتوی یا

زمستانی می‌نامند.} (کتاب نجـوم قـدیم و بازتـاب آن در ادب پارسی صفحهٔ 408)

اما در نقطه مقابل انقلابین، نقــاط اعتــدالین «اعتــدال ربیعی (بهــاری) و خــریفی (پــاییزی)» زمــانی است که خورشید از دید نـاظر زمیـنی از سـطح اسـتوای سـماوی بگذرد. که این عمل در سـال دوبـار رخ می‌دهد. اولین آن را اعتـدال بهـاری و دومین را اعتـدال خـریفی می‌نامند. طول شب و روز در این دو روز از ســال با یک‌دیگر برابر است. و در سایر روزها طول روز و شب یکسان نیستند.

در نقطهٔ مقابل اعتدالین در روز انقلاب تابستانی، شاهد بلندترین روز سال هستیم و در شب انقلاب زمستانی شاهد بلندترین شب سال هستیم.

نکته2:ـ نقطه انقلاب زمسـتانی در تقویم‌ها معـادل شب اول زمســـتان می‌باشد. و نقطه اتقلاب تابســـتانی روز اول تابستان است.

و نقطه اعتدال بهاری روز اول بهار.

و نقطه اعتدال پاییزی روز اول پاییز است.

نکته 3:ـــــ باید توجه داشت که از روز پس از اعتـــــدال پــاییزی، در مهرمــاه رفته رفته بر طــول شب (ظلمت) اضافه می‌شود. و از طول روز (نور) کاســته می‌شـود. و در آخــرین روزهــای پــاییز، ما شــاهد بیشــترین مــیزان تاریکی در طول سال می‌باشیم.

و این دقیقاً همان زمانی است که نیروهـای اهریمـنی‌ای که از تاریکی تولد می‌یابند و تغذیه می‌کنند. در جهــان ما در قوی‌ترین حالت خویش می‌باشند.

و پرستندگان نیروهای اهریمنی همـواره در طـول تـاریخ در این دوران، برای افزایش تاریکی و نیروهای اهریمنی و یا بــاز نمــودن دروازه‌هــای عــالم زیــرین به عــالم ما مراسم‌های جادوی سیاه آیینی همراه با قربـانی برگـزار می‌نمایند.

زیرا بهترین زمـان بـرای تقـویت و احضـار این نیروهـای اهریمنی و دوزخی از جهان زیرین به عالم ما می‌باشد.

نکته 4:ـ باید توجه داشت که نیروهای اهریمـنی‌ای که در دوران ما فعــالیت می‌نمایند. تنها شـــامل انجمن‌هـــای مخفی غربی نمی‌باشد.

بلکه شامل افراد مستقل و یا گروه‌هـایی که با نیروهـای تاریک و دخانی عالم زیرین کار می‌نمایند. نیز می‌باشد.

که چـنین افـرادی در عـالم اسـلام، در بین علـوم غریبه کاران سیاه کار، ولو به میزان اندک وجود دارند.

در بین هنـدوان نـیز مرتاضـین پرسـتندۀ خـدایانی نظـیر کـــالی و «هی رانیا کشه» و.. نـــیز مراسم‌های خـــاص خویش را دارند.

اما با اینحـال حجم مراسم‌های انجمن‌هـای مخفی در این ایـام قابل مقایسه با افـراد مسـتقل یا گروه‌هـای کوچک نیست.

نکته 5:ـ موجـودات اهریمـنی عـالم زیـرین با موجـوداتی نظــیر جن و دیو و پــری و غــیره بســیار تفــاوت دارند. می‌توان برای آن‌ها لفظ عام شیاطین را بکار برد.

بخش زیـادی از این موجـودات همانگونه که پیش‌تر گفته شد. از دخان (دود آتش) و تاریکی و ظلمت و خاکسـتری که از سوختن ایجاد می‌شـود خلق شـده‌اند. بعضی از این موجـودات فاقد آلت رجـولیت و انـاثیت بـرای تولید مثل می‌باشـند. انـدازه و شکلشـان بسـیار متنـوع است. (بزرگیشـان از چند سـانتی مـتر تا چنـدین مـتر متغـیر است.)

گفته شد که در روزهـای انتهـایی پـاییز ما شـاهد طولانی‌ترین شب‌های سـال هسـتیم. و این زمـانی است که تاریکی و نیروهای آن در اوج قدرت خویش می‌باشند.

همانگونه که ملاحظه نمودید. ایام عید حنوکـای یهودیـان در 25 ماه کیسلو برگزار می‌شود. که خاخام یهـودا لوئو پراگی مدعی است که نور در جهان در این روز وارد شد. این ادعـای وی را در همین مجموعه دروس بررسی خواهیم نمود.

اما جدای از ادعای این خاخام یهودی، ایام برگـزاری عید حنوکا در چه تاریخی است ؟ آیا در شب انقلاب زمستانی و شب‌های پس از آن است ؟ یا شب‌های پیش از آن ؟

می دانیم که تقویم عبرانیان، تقویمی بر اساس ماه‌های قمری است. اما یهودیـان بـرای این‌که اختلاف 11 روزه سال قمری با سال شمسی باعث نشود که ماه‌های آنـان در سـال شمسی بچرخد. هر 19 سـال را یک دوره حسـاب می‌نمایند. که هفت سـال آن شـامل سـال‌های سـوم ششم هشـتم یـازدهم چهـاردهم هفـدهم نـوزدهم سیزده ماهه می‌باشد. و سایر سال‌ها 12 ماهه است.

در این تقـویم تقریبـاً ایـام جشن‌های یهودیـان در همـان فصل و ماه می‌افتد و تنها چند روز جابجا می‌شود.

چنانچه امسال عید حنوکای یهودیان از 12 تا 20 دسامبر است. در سال 2018 زمـان این عید از 2تا 10 دسـامبر خواهد بود. در سال 2019 از 22 تا 30 دسـامبر خواهد بود. و 2020 از 10 تا 18 دسامبر خواهد بود. در 2021 از 28 نوامبر الی 6دسامبر خواهد بـود. در 2022 از 18 دسامبر تا 26 دسامبر ما شاهد این عید خواهیم بود.

همانگونه که ملاحظه می‌نمایید در اکـثر سـال‌ها این عید پیش از زمان انقلاب زمستانی شـروع و معمـولاً پیش از آن پایان می‌یابد.

بنابراین ظاهر این عید شاید با ورود نور به جهان همـراه باشد. اما از نظر نجومی در اکثر سال‌ها این عید پیش از تـاریخ انقلاب زمسـتانی و در تـاریک‌ترین شب‌های سـال انجام می‌شود. یعنی همان زمانی که نیروهـای تاریک در جهان ما در اوج قدرت خویش می‌باشند.

اما حـال توجه شـما را به سـمبل شناسی انقلابین جلب می‌نمایم:

«انقلابین (شتوی، صیفی)»

{در نمـادگرایی انقلابین می‌باید معطـوف به چـیزی شد که با ویژگی‌هـای عمـومی فصـول مربوطه متقـارن نمی‌شود. در واقع انقلاب شتوی مرحله‌ای فـرا رونـده‌ی تدویر سالانه را باز می‌کنـد، و انقلاب #صـیفی مـرحله‌ی فـرود آینـده را می‌گشـاید: از این مفهـوم نمـادگرایی یونانی رومی دروازه‌های انقلابین، با دو صـورت یـانوس

به دست می‌آید که قبل از یحـــیی و یوحنـــای نـــبی، به صـــورت زمســـتان و تابســـتان نمـــوده می‌شـــده است. می‌توان گفت که دروازه‌ی شتوی مرحله‌ی نـورانی مـدار را عرضه می‌کنـد، و دروازه‌ی صـیفی مـرحله‌ی تاریک آن را. در این مورد ما تولد مسیح را در انقلاب شتوی و تولد یحیای معمدان را در انقلاب صیفی به خاطر می‌آوریم، و از آن‌جا یکی از آیات زیبای انجیلی به یـاد می‌آید: می‌باید که به او افزوده شود و من ناقص گردم. (یوحنا 3:30)

در نمـــادگرایی چیـــنی، انقلاب صـــیفی به سه خط لی، نشـانه‌ی آتش، خورشـید و سر وابسـته اسـت؛ و انقلاب شـــتوی به سه خط «ج، ان» نشـــانه‌ی آب، چاله و پاها بستگی دارد. اما انقلاب صیفی چنانچه در فوق ذکر شـد، مبـدأ فـرود است و اصل یانگ را دارد، و انقلاب شـتوی مبدأ فراروندگی است. در کیمیـای درونی، نـیروی جـاری «از ج،أن» به لی بـــــالا می‌رود، و از «لی» به «ج،أن» پـــایین می‌آید. ضـــمناً خط یانگ سه خطی ج،أن، میل به جابه جـــایی به طـــرف سه خطی ج،ین دارد، که یانگ خالص، یا کمـال فعـال است. و خط یین سه خطی لی به جـانب ج،اون، یا یین خـالص، که کمـال انفعـالی اسـت، گـرایش دارد. مـورد اول یک حـرکت فراونـده است و دومی حرکتی فرود آینده، گـرایش به نـور قبل از وقـوع نور، و گرایش به تاریکی قبل از حدوث تاریکی. از سـوی دیگر، انقلاب شتوی، اگر مربوط به قلمرو مردگان باشد، علامت بازگشت به زنـدگی اسـت، و مرتبط با بـارداری و زایش است: زمان مطلوب برای بستن نطفه است.

به همین تـــرتیب، در فلســـفه‌ی هنـــدو، انقلاب شـــتوی دویانـه، یا راه خـدایان را بـاز می‌کنـد، و انقلاب صـیفی

پیتریانــه، یا راه نیاکــان را بــاز می‌کنــد، که به وضــوح با دروازه‌ی خــدایان و انســان‌های نمــادگرایی فیثــاغورثی مرتبط است. (GRIF, GRAP,GUES,MAST)

در شمایل نگاری مسیحی نیز انقلابین نقشی به ســزا بر عهــده دارد. انقلاب صــیفی (24ژوئن =3تــیر) ذروه‌ی تدویر شمسی را نشان می‌دهد، وقتی خورشید در غــایت اوج خود در آسمان اســت، این روز بــرای جشن خورشــید انتخاب شده. وقتی مسیح با خورشــید مقایسه می‌شــود، با برج سرطان در انقلاب صیفی مرتبط است، و از آن‌جا تمامی نمادگرایی تقویم مسیحی به دست می‌آیــد، که در عصر هــنر رومی اســتیلای کامل داشــته است.} (کتــاب فرهنگ نمادها جلد اول صفحات 267 و 268)

ملاحظه نمودید که در کتـــاب فرهنگ نمادهـــا، انقلاب تابســـتانی راه پیتریانه (پـــدران)، یا راه نیکـــان را بـــاز می‌نماید.

انقلاب زمستانی راه خدایان را باز می‌نماید!!!

اما براستی کدام خدایان ?

این‌که راه پــدران یا نیاکــان یا عــالم مردگــان در تابســتان هنگـــام انقلاب تابســـتانی بـــاز می‌شـــود. چنـــدان با دانسته‌های ما مطابق نیست!

در دروس مسبحات اشاره شد که در اساطیر نظریــهٔ سه جهان وجود دارد.

جهان بالایی و جهــان میــانی و جهــان زیــرین که در بــدن انسان جهان بالایی به مثابه سر می‌باشد و جهان میــانی تنه و جهان زیرین به مثابه پاها می‌باشد.

اما نگرش دیگری نیز به جهان وجود دارد. و آن نگرش دو جهانی است!

در نگـرش دو جهـانی که متعلق به مغـان ایـران باسـتان است. جهـان به دو بخش بـالایی و پـایینی یا به عبـارت دیگر دو جهـان نـور و ظلمت و یا اهـورایی و اهریمـنی تقسیم می‌شود.

هر چند این نگـــرش تا حـــدی ثنـــوی گرایانه است. ما را این‌جا فعلاً با اندیشه ثنوی گرایانه عده‌ای از مغان ایـران باستان و موبدان زرتشتی کاری نیست. بلکه هدف شـرح و توضیح جهان‌هاست.

گفته شد که نقاط اعتدالین دو نقطه‌ای می‌باشـند که در آن طول روز و شب مساوی می‌باشـند. و نقـاط انقلابی نقـاطی می‌باشـند که در یکی (انقلاب تابسـتانی) طـول روز به حـــداکثر خـــویش می‌رسد که تقریبـــاً نزدیک به زمانی است که خورشید در اوج خویش می‌باشد.

و در دیگـری (نقطه انقلاب زمسـتانی) نقطه‌ای است که طول شب به بلنـدترین زمـان خـویش می‌رسد که نزدیک به زمانی است که خورشید در حضیض خویش می‌باشد.

حـال با توجه به توضـیحات داده شـده دایـره‌ای را تصـور نمایید. که خطی از مرکز آن می‌گـذرد و آن را به دو نیمه بالایی و پایینی تقسیم می‌نماید.

نیمه بالایی عـالم بـالا است. و نیمه پـایینی عـالم زیـرین می‌باشد.

و دو نقطه مـورد نظر یکی (نقطه راست) نقطه اعتـدال ربیعی و دیگــری (نقطه چپ) نقطه اعتــدال #خــریفی می‌باشد.

حـال فـرض نمایید از نقطـهٔ مرکز این دایـره خطی دیگر بگذرد که دایره را به دو نیمهٔ چپ و راست تقسـیم نماید. نقطهٔ بـالایی در دایـره نقطـهٔ انقلاب تابسـتانی است که طـول روز به حـداکثر مـدت خـویش می‌رسد. و سـابقاً نقطهٔ اوج خورشـید نـیز تقریبـاً در همـان هنگـام بـود. و امروزه چندین روز اختلاف دارد.

و نقطهٔ پایینی دایره، نقطـهٔ انقلاب زمسـتانی است. که طـول روز به کمـترین و طـول شب به بلنـدترین مقـدار خـویش می‌رسد. و سـابقاً نقطـهٔ حضـیض خورشـید نـیز تقریباً در همین هنگام بوده که اکنـون چند روزی فاصـله دارد.

نکته1:ـ در دایـره ترسـیمی در نیمه بـالایی دایـره (6بـرج اول)، طـــول روز بیش از طـــول شب است. و در نیمه پایینی (6برج دوم) طول شب بیش از طول روز است.

در نیمه چپ طول روز پس از نقطه انقلاب تابســتانی از بــرج ســرطان تا نقطه انقلاب زمســتانی کــاهش پیــدا می‌نماید. و در نیمه راست از نقطه انقلاب زمســتانی تا نقطه انقلاب تابستانی طول روز افزایش پیدا می‌کند.

حال با توجه به توضـیحات داده شـده می‌دانیم که ابتـدای عـالم زیـرین با بـرج مـیزان شـروع می‌شـود نه با نقطـهٔ انقلاب تابستانی در برج سرطان. و برج میزان همانگونه که پیشـتر در دروس اشـاره شد. نقطه‌ای می‌باشد که در اساطیر پس از مرگ ارواح در آن (نقطه) مـورد قضـاوت

قــرار می‌گیرند و ســپس می‌توانند در بهشت و یا جهنم برزخی زندگی نمایند.

حــال اگر دقت نمایید در دایــره الــبروج به شــکلی که توصـیف شد. نقطـهٔ انقلاب زمسـتانی پـایین‌ترین نقطـهٔ ممکن است. و در این هنگـام است که ما با پـایین‌ترین و تاریک‌ترین نقطهٔ دایـره الـبروج و طـولانی‌ترین شب‌های سال در یک راستا قـرار می‌گـیریم. و این بهـترین زمـان برای بازگشایی دروازه‌های عـالم زیـرین است. زیـرا اگر دقت نمایید ترتیب چیدمان بــروج اینگونه است که پس از نقطــهٔ انقلاب زمســتانی ما به ســمت صــعود به نقطــهٔ اعتــدال ربیعی در #حمل می‌باشــیم. بنــابراین درست است که پس از انقلاب زمســتانی رفته رفته بر طــول روز (نــور) افــزوده می‌شــود. و از طــول شب (ظلمت) کاســته می‌شــود. اما اگر دروازه‌هــای عــالم زیــرین (ولو اندک) باز شود. قابلیت صعود به عالم ما برای موجـودات این عوالم فراهم می‌شود. به واقع شب‌های پایانی پاییز در نزدیکی انقلاب زمســتانی علاوه بر این‌که تــاریک‌ترین شب‌های ســال است. و بهــترین زمــان بــرای افــزایش تــاریکی بر اثر مراسـمات جـادوی سـیاه آیـینی می‌باشد. شب انقلاب زمســتانی بهــترین شب بــرای بــاز نمــودن دروازه‌هــای عــالم زیــرین می‌باشد. و فراخــوانی این موجودات از این عوالم به به عالم ماست.

نکته 2:ـ در اساطیر ایرانی در شب انقلاب زمسـتانی، که تاریک‌ترین هنگام است و شیاطین در اوج قـدرت خـویش می‌باشند. ایزد مهر، ایزد خورشید و نور تولد می‌یابد و با دیوان و پریـان و جـادوی آنـان به مبـارزه بر می‌خـیزد. و

این خـــود مســـئله جـــالبی است که در تـــاریک‌ترین و سخت‌ترین دوران، نجات دهنده‌ای از راه می‌رسد.

نکته3:ـ اگر نقطه اعتدال خریفی، راه به عـالم زیـرین را بــاز می‌نماید. نقطــۀ اعتــدال ربیعی، راه به عــالم ما را برای اهالی عالم زیرین باز می‌نماید.

اجــازه بدهید یکبــار دیگر مســئله را بررسی نمــاییم. در نقطۀ انقلاب زمستانی در دایره البروج ما در تاریک‌ترین و پــایین‌ترین قســمت دایــره هســتیم. و این یکی از دو زمـان مناسب بـرای بـازنمودن دروازه‌هـای #عـالمزیرین است. از این نقطه به بعد صعود شروع می‌شود.

اما نقطه اعتـدال ربیعی ،نقطه‌ای است که عـالم زیـرین به پایــان می‌رسد و عــالم بــالایی شــروع می‌شــود. این نقطه مرز بین دنیای زیرین و عالم ما می‌باشد.

و این دو نقطه مقارن با دو جشن بزرگ یهودیـان، یعـنی عید حنوکا و عید پوریم می‌باشد.

نکته1:ـ آن‌چه باید توجه داشت این است که مراسم‌های یهودیـــــان باید از چند روز پیش از این نقـــــاط (انقلاب زمستانی و اعتدال ربیعی) آغاز شود. وگرنه به موفقیت منجر نخواهد شد.

نکته 2:ـ با توجه به تغییر زمان اعیـاد یهـودی در هر مـاه، گاه ممکن است بین عید نصـیب (پـوریم) با زمـان نزدیک به اعتدال ربیعی یا عید حنوکا با نقطه انقلاب زمســتانی فاصله وجود داشته باشد.

در این هنگام قبالیست‌های جهود، مراسم‌های خــویش را پس از اعیاد یک الی سه روز (بسته به فاصله مورد نظر)

متوقف می‌نمایند. و سپس مراسم‌ها را تا رسیدن به نقاط مورد نظر ادامه می‌دهند.

با توجه به این‌که در نزدیکی ایام شب یلدا می‌باشیم. و این شب و شناخت آن با دروس مرتبط است. تحقیق این جشن را از کتاب گاه شماری و جشن‌های ایران باستان زنده یادهاشم رضی به تمامی می‌آوریم:

«یلدا»

{یلدا و مراسمی که در نخستین شب زمستان و بلندترین شب سال برپا می‌کنند، سابقه‌ای بسیار دراز داشته و مربوط می‌شود به ایزد مهر که در گفتار جشن مهرگان درباره‌اش سخن رفت. این رسوم ویژهٔ آریایی‌هاست و بخصوص پیروان آیین مهر، هزاران سال است آن را در ایران زمین برپای می‌دارند. شب یلدا، شب زایش و تولد مهر است که به یادگار آن جشن برگزار می‌شد. ریشهٔ این باور و اعتقاد بر می‌گردد به گاه شماری و اندیشه‌هایی که ایرانیان مهری دین از آن داشتند.

چنانکه اشاره شد سابقهٔ شب یلدا، یا چنانکه امروزه اصطلاحاً نامی است شب چله چندین هزار سال در ایران سابقه داشته و اولین روز زمستان یا نخستین شب زمستان بوده که زایش خورشید یا جشن تولد مهر، خورشید شکست ناپذیر بوده است. مردم عهود دور و گذشته، که پایهٔ زندگی شان بر کشاورزی چوپانی قرار داشت و در طول سال، با سپری شدن فصول و تضادهای طبیعی خوی داشتند، بر اثر تجربه و گذشت زمان با گردش خورشید و تغییر فصول و بلندی و

کوتـاهی روز و شب و جهت و حـرکت و قـرار سـتارگان آشـــنایی یافته و کارها و فعالیت‌هاشـــان را بر اثر آن تنظیم می‌کردند.

روشـنی و #روز و تـابش #خورشـید و اعتـدال هـوا در نظرشان مظـاهر نیک و موافق و ایـزدی بـود. تـاریکی و شب و سـرما را نـیز از اعمـال اهـریمن می‌پنداشـتند. ملاحظه می‌کردند که در بعضی ایـــام و فصـــول روزها بسیار بلند می‌شود. به همان نسبت بلندی، از روشـنی و نورخورشید بیشتر استفاده می‌کردند و می‌نگریسـتند که شب‌ها کوتاه است. کم کم این اعتقاد برایشـان پیـدا شد که نـور و روشـنی و ظلمت و تـاریکی مـرتب در نـبرد و کشـمکش هسـتند، گـاه خورشـید و فـروغ چـیره شـده سـاعات بیشـتری در پرتو خـود مـردم را نیرومند نگـاه می‌دارد و گـاه مقهـور تـاریکی واقع شـده و سـاعات کمتری با فروغ و تابش اندکی فیض می‌رساند.

در طول سال، دریافتند که کوتاه‌ترین روزها، آخرین روز پاییز، یعنی روز سی‌ام آذر و بلنـدترین شب‌ها، شب اول زمستان، یعنی نخستین شب دی ماه است. اما بلافاصـله پس از این بلنـدترین شب سـال، از آغـاز دی، روزها به تدریج بلندتر و شب‌ها کوتاه‌تر می‌شود. خورشـید هر روز بیشتر در آسمان می‌پاید و نور و گرمی نثار می‌سازد، به همین جهت آن شب را یلـدا نامیدنـد، یعـنی تولـد، زایش خورشید شکست ناپـذیر، و آن‌را آغـاز سـال قـرار دادنـد، یعنی انقلاب شتوی و آغاز زمسـتان، چنانکه شـرح آن در بخش نخستین گذشت.

اقوام قـدیم آریـایی، از هند و ایرانیهند و اروپـایی جشن تولد آفتـــاب را آغـــاز زمســـتان می‌گرفتند. به ویـــژه

«ژرمن‌ها عید تولد آفتاب را در آغاز زمستان گرفته و آن مـاه را به خـدای آفتـاب نسـبت می‌دادند و این بی‌تناسب نیست ،چه واقعاً آغـاز زمسـتان مثل تولد جدید خورشـید است که از آن روز در نصف کرهٔ شـمالی رو به افـزایش و ارتفـــاع و درخشـــندگی می‌گـــذارد و هر روز قـــوی‌تر می‌شود.

به قول بیرونی در آثار الباقیه، ص255، روز اول ماه دی ،خور نیز نامیده می‌شد و در قانون مسعودی نسخهٔ موزهٔ بریتانیـایی لنـدن خُـره روز ثبت شـده، اگر چه در بعضی مآخذ دیگر خرم روز نامیده شده است.»}

{مسیحیان سُریانی واژهٔ یلدا را با خود به ایران آوردند و از آن زمان تا کنـون در ایـران مانـدگار شـده است. البته فقط تولد #میترا و هنگام و موقع زمانی آن نبـود که در مسیحیت داخل شد، بلکه درواقع امروزه همـهٔ مسـیحیان جهان، که شب تولد مسیح را جشن می‌گیرند و تا بامـــداد بلندترین شب سال را بیدار مانده و با خوردن و نوشـیدن به شادی می‌گذرانند، همـان تولد میـترا، مسـیحای نجـات بخش یا سوشـــیانت را جشن می‌گیرند و اغلب مراسم و مناسک و آداب شان مقتبس از آیین مهر است.

«یلدا، در منابع تاریخی و شعر شاعران»

در مآخذ ایرانیاســلامی، شب یلــدا به شب میلاد شــناخته می‌شده است. شب میلاد مسیح، مسیحا (=مهر). ثعالبی می‌گوید که شب میلاد، شـبی است که عیسا در آن متولد شده است و در درازی بدو مثل زنند.

باید دانست که میلاد و یلــدا که بنا بر مشــهور درازتــرین شب‌های سال است یکی است. زیرا یلدا واژه‌ای سُریانی

است و در آن زبان درست به معنی میلاد عربی استعمال شـــــده که عبـــــارت از ولادت عیسا (=مهر) باشد و در اصطلاح نجوم آخرین شب پاییز یا نخستین شب زمسـتان است و درازتـرین شب‌هاست در همـۀ سـال. در فرهنگ سُـریانی به انگلیسی تـألیف پـاین اسـمیت یلـدا با نوئل noel تطبیق شده است و از برخی اشعار پارسی رابطۀ میان میلاد مسـیح و شب یلـدا درک می‌شـود، از آن جمله معزی گوید:

«ایزد دادار، مهر و کین تو گویی

از شب قدر آفرید و از شب یلدا

زان که به مهرت بود تقرب مؤمن

زان که به کینت بود تفاخر ترسا»

در برهان قاطع از روی این گونه اشعار، تصـور شـده که یلدا یکی از ملازمـان عیسا بـوده اسـت، ولی چـنین اسم خاصی در کتب ثقۀ اسلامی از قبیل معارف ابن قُتیبه که عینـــاً از تـــورات و انجیل اســـتفاده کـــرده است دیـــده نمی‌شود.

چنـان که اشـاره شـد، شب یلـدا را با شب میلاد مسـیح تطـبیق کرده‌اند. باید توجه داشت که جشن میلاد مســیح «نوئل» که در بیست و پنجم دسامبر تثبیت شده، برابر با تحقیـــق، در اصل جشن ظهـــور میـــترا (مهر) بـــوده که مسیحیان در سدۀ

چهارم میلادی آن را روز تولد عیسا قرار دادند.

یلـدا اول زمسـتان و شب آخر پـاییز است که درازتـرین شب‌های سال است. و در آن شب یا نزدیک به آن آفتـاب به برج جدی تحویل می‌کند و قدما آن را سـخت شـوم و نامبارک می‌انگاشتند. در بیشتر نقـاط ایـران در این شب مراسمی انجام می‌شود. شعرا زلف یار و هم چـنین روز هجران را از حیث سیاهی و درازی بدان تشـبیه کنند و از اشعار بـرخی شـعرا مانند سـنایی و معـزّی که به عنـوان شـاهد نقل می‌شـود، رابطـهٔ میـان مسـیح و یلـدا ادراک می‌شود. یلـدا برابر است با شب اول جـدی و شب هفتم دی مـاه جلالی و شب بیست و یکم دسـامبر. چنـان که اشاره شد، به مناسبت، شاعران برای بیان مفـاهیمی از این واژه استفاده کرده‌اند و نشانگر قـدمت این یـادبود و جشن است:

«چون حلقه ربایند به نیزه، تو به نیزه

خال از رخ زنگی بربایی شب یلدا»

(عنصری)

«نور رایش تیره شب را روز نورانی کند

دود چشمش روز روشن را شب یلدا کند»

(منوچهری)

«[و] گر نیابد خوی ایشان، در نیابد خلق را

روز روشن در بر دانا شب یلدا شود

[و] قندیل ضروری به شب قدر به مسجد

مسجد شده چون روز و دلت چون شب یلدا

او بر دوشنبه و تو بر آدینه
تو لیل قدر داری و او یلدا»
(ناصر خسرو)
«به صاحب دولتی پیوند اگر نامی همی جویی
که از یک چاکری عیسا چنان معروف شد یلدا»
(سنایی)
«کرده خورشید صبح ملکت تو
روز همه دشمنان شب یلدا ?»
(مسعود سعد)
«سخنم بلند نام از سخن تو گشت و شاید
که دراز نامی از نام مسیح یافت یلدا»
(سیف اسفرنگی)
«تو جان لطیفی و جهان جسم کثیف است
تو شمع فروزانی و گیتی شب یلدا»
(معزی)
«گر آن کی خسرو ایران و توراست
چرا بیژن شپ اندر چاه یلدا
[نیز] [و] آری آفتاب مجرد به یک شعاع
بیخ کواکب شب یلدا برافکند

[و] همه شب‌های غم آبستن روز طرب است
یوسف روز به چاه، شب یلدا بیند
[و] با جفای تو بر، که خورد از عمر
شب یلدا رفو که کرد پرند
[و] هست چون صبح آشکارا کاین صباح چند را
بیم صبح رستخیز است از شب یلدای من
(خاقانی)

«روز رویش چو برانداخت نقاب از سر زلف
گویی از روز قیامت شب یلدا برخاست
[و] بر آی‌ای صبح مشتاقان اگر هنگام روز آمد
که بگرفت این شب یلدا ملال از ماه و پر نیم
[و] نظر به روی تو هر بامداد نوروزیست
شب فراق تو هر که هست یلداییست»
(سعدی)

به مناسبت این که طولانی‌ترین شب سال، نخستین شب زمستان است و تاریکی اهریمنی بیشتر می‌پاید، این شب در نظر ایرانیان نحس بود. در روزگاران گذشته برای رخنه در تاریکی و زایل ساختن آثار اهریمنی، آتش می‌افروختند و هر گروهی از خانواده‌ها و خویشان و دوستان، گرد آتش جمع می‌شدند و آن را با خوردن و نوشیدن و شادی و گفت و گو به سر می‌آوردند و این شب‌های آتشان نام داشت.}

{...آشکارا است که به موجب بلندترین شب که تاریکی بیشتر در زمین می‌پایید که مظهر #اهریمن است، این شب را نحس و بد یمن می‌شمردند. در برهان قاطع ذیل واژهٔ یلدا چنین آمده: «یلدا شب اول زمستان و شب آخر پاییز است که اول جدی و آخر قوس باشد، و آن درازترین شب‌هاست در تمام سال و در آن شب و یا نزدیک به آن شب آفتاب به برج جدی تحویل می‌کند، و گویند آن شب به غایت شوم و نامبارک می‌باشد، و بعضی گفته‌اند شب یلدا یازدهم جُدی است.»

اما معارض و ضد تاریکی، روشنایی است. روشنی از تجلّیات و آثار یزدانی می‌باشد. به همین مناسبت در شب‌هاست که آتش می‌افروختند تا تاریکی و عاملان اهریمنی و شیطانی نابود شده و بگریزند. هم‌چنان که خورشید به مناسبت فروغ و گرمای کارسازش تقدس پیدا کرده بود، آتش نیز همان تقدس و والایی را نزد مردم دارا شد. چون تاریکی فرا می‌رسید، در پرتو و روشنی آتش، تاریکی اهریمنی را از میان می‌بردند. در شب یلدا، یا تولد خورشید، جهت رفع این نحوست، آتش می‌افروختند. گرد هم جمع می‌شدند. خوان ویژه می‌گستردند. هر آن‌چه میوهٔ تازهٔ فصل که نگاهداری شده بود و میوه‌های خشک در سفره می‌نهادند. این سفره جنبهٔ دینی داشت و مقدس بود. از ایزد خورشید و روشنایی برکت می‌طلبیدند تا در زمستان به خوشی سر کنند و میوه‌های تازه و خشک و چیزهای دیگر در سفره، تمثیلی از آن بود که بهار و تابستانی پر برکت در پیش داشته باشند. همه شب را در پرتو چراغ و نور آتش می‌گذراندند تا اهریمن فرصت دژخویی و تباهی نیابد. چنانکه ملاحظه می‌شود، این مراسم پس از هزاران

سال، تاکنون باقی و برجاست و در سراسر ایـران زمین به نام شب چلّه برگزار می‌شود.

اما امـروزه چـرا چلهچلـهٔ بـزرگ می‌نامند. چلـهٔ بـزرگ از اول دی مـاه است تا دهم بهمن مـاه که چهل روز تمـام ادامه می‌یابد. چلـــهٔ کوچک از دهم بهمن مـــاه است تا بیســتم اســفند، و از آن جهت چلــهٔ کوچک می‌گویند که شدت سرما می‌کاهد.

پس اول دی، به مناســـبت آن‌که تجدید حیـــات مهر یا خورشید اسـت، به نـام یلـدا، یعـنی تولد مشـهور شـده و جشن گرفته می‌شد. اما آغاز دی ماه جشن بزرگ دیگری نیز بود، چنانکه گذشت هرگاه نام روز و ماه با هم تلاقی و برخورد می‌کرد، آن روز را جشن می‌گرفتند. «دذو» در اوستا به معنی آفریدگار و خداوندگار و «ددو» در پهلـوی نیز شکل تغییر یافتهٔ همین واژه است. مـاه دی (دی نـیز شـکل فارسی جدیـدددوی پهلـوی است) نـیز نخسـتین روزش به نام آفریدگار نامزد اسـت، پس جشـنی بـوده و چنانکه گذشت در روزگارِ گذشـته این روز را «خـور روز» یعـنی روز خورشـید نـیز می‌گفتند و بعـداً به خـرّم روز موسـوم گشت که جشـنی از جشن‌های ایـران کهن بـود. این‌ها همه دلالت بر تقدس و ارج و بـزرگی این روز دارد که روز خورشید، روز تولد خورشید شکست ناپذیر است. ابوریحـان می‌گوید: «دی مـاه، و آن را خـور مـاه نـیز می‌گویند. نخستین روز آن خرم روز (=خُره روز) است و این روز و این ماه هر دو به نام خدای بزرگ است...»

ابوریحـان بـیرونی چند سـطر پـایین‌تر از مطلب بـالا، می‌گوید این جشن را، یعنی روز اول دی مـاه را نـودروز نـیز می‌گویند. چـون میـان آن تا نـوروز، درست نـود روز

فاصله است. همهٔ این اشارات و نام‌ها، حاکی از آن است که شب یلدا، و روز دیگان پیوند استواری با خورشید دارد، با مهر که از این روز بر تاریکی چیره می‌شود و رو به افزایش می‌رود. این روز خورشید است، روز مهر است و نزد ایرانیان، به ویژه مهر آیین‌ها بسی گرامی بود و بزرگ‌ترین جشن، یعنی جشن تولد مهر یا خورشید به شمار می‌رفت که آغاز سال محسوب می‌شد.

خورشید، مهر یا میترا، مسیح و نجات بخش جهان از تسلط اهریمن و نکبت و ادبار وی بود. هنگامی که آیین مهر از ایران در جهان متمدن کهن منتشر شد، در روم و بسیاری از کشورهای اروپایی، به همین جهت روز بیست و یکم دسامبر را که برابر اول دی ماه بود، هنگامی که آیین مهر همگانی شده بود، به عنوان روز تولد مهر یا میترای شکست ناپذیر جشن می‌گرفتند. اما در سدهٔ چهارم میلادی بر اثر اشتباهاتی که در کبیسه روی داد، تولد مهر نجات بخش، یا مسیحای منجی در بیست و پنجم دسامبر واقع شد و از آن پس تثبیت شد. تا آن زمان تولد عیسای مسیح در ششم ژانویه جشن گرفته می‌شد. اما دین غالب رومیان و اغلب کشورهای متمدن اروپا، آیین مهر و #میترا بود. اما هنگامی که کم کم مسیحیت در روم با فشار و ارعاب جا باز کرد، متولیان کلیسا چون نتوانستند با برانداختن جشن تولد میترا در بیست و پنجم دسامبر غلبه کنند، همان روز زایش عیسای مسیح اعلام کردند که تا این زمان باقی مانده. یلدا yalda یک واژهٔ سُریانی است به معنی تولد. رومی‌ها خود واژهٔ ناتالیس را به معنی تولد داشتند.}

{به مـوجب فرگـرد هجـدهم وندیـداد، در شب لازم است آتش افروخته و شعله ور نگـاه داشـته شـود تا دیـوان و عملـۀ اهـریمن نتوانند زیانکـاری کنند. همـۀ جشن‌ها که شب هنگـام برگـزار می‌شد و یا مراسم و آداب دیـنی با آتش افروزی همراه بود.

در برهان قاطع آمده است که: یلـدا شب اول زمسـتان و شب آخر پاییز است که اول جدی و آخر قوس باشد و آن درازترین شب‌هاست در تمام سال و در آن شب یا نزدیک به آن شب آفتاب به برج جـدی تحویل می‌کند و گویند آن شب به غایت شوم و نحس و نامبارک می‌باشد.

بـیرونی در آثارالباقیه گوید: و نـام این روز میلاد اکـبر است و مقصـود از آن انقلاب شـتوی است. گویند در این روز نـور از حد نقصـان به حد زیـادت خـارج می‌شـود و آدمیان به نشو و نما آغاز می‌کنند و پری‌ها به ذبول و فنا روی می‌آورند.

سـفرۀ شب یلـدا، سـفرۀ مـیزد mayzad است و مـیزد عبـارت است از میوه‌هـای‌تر و خشـک، نـیز آجیل یا به اصطلاح زرتشـتیان لُـرک Lork که از لـوازم این جشن و ولیمه بـود که به افتخـار و ویـژگی اورمـزد و مهر یا خورشید برگزار می‌شود. به مناسبت آغاز غلبۀ خورشـید و ازدیاد تدریجی طول روز، و لاجـرم شکست اهـریمن و ولادت مجدد مهر جهانتاب، تیرگی اهریمـنی دیرپـای یلـدا را به صبح روشن اورمزد روز از دی مـاه می‌رسـاندند. و ماهی متبرک و روزی مقدس، که نـام مـاه و روز به نـام دادار اورمزد بود.

این شب را، شب چلهٔ بزرگ نیز می‌نامند. چلهٔ بزرگ از یکمین روز دی ماه که اورمزد نام دارد، تا دهم بهمن که جشن سده است به طول می‌انجامد و آن را چلهٔ بزرگ می‌نامند، بدان سبب که شدت سرما بیشتر است. آن‌گاه چلهٔ کوچک فرا می‌رسد که از دهم بهمن تا بیستم اسفند به طول می‌انجامد و سرما کم کم کاسته می‌شود.

در دوران کهن فرهنگ اوستایی، سال با فصل سرد شروع می‌شد. در اوستا، واژهٔ saredha، sareda سرد، سرذ، که مفهوم سال را افاده می‌کند، خود به معنای سرد است. این، بیانی از بار مذهبی و معتقدات دینی با خود دارد، به آن سبب که بشارت پیروزی اورمزد بر اهریمن، و روشنی بر تاریکی و ظلمت و پیروزی مهر و خورشید است.

آغاز سال بدین جهت و توجه به بار مذهبی، اول دیماه و آغاز زمستان بوده است، چنان که آغاز سال مسیحی در جهان مسیحیت که تحت نفوذ آیین میترایی بوده است، هنوز با آغاز زمستان شروع می‌شود.

در ایران شروع سال با آغاز زمستان تا مدتهایی پس از آن که به جای انقلاب شتوی، اعتدال ربیعی را برگزیدند در آغاز زمستان قرار داشت که در بخش‌های اولیه و بخش نوروز، به آن اشاره شده است.

اهمیت فراوان خرم روز تا روز نخست از دی ماه، و نیز شب یلدا یا شب اول زمستان که در واقع نوروز بوده است به همین جهت است و مجلس میزد و سور و شادی

و میهمانی و سفرهٔ ویژهٔ یلدا، همان مراسم امروزی نوروز است.

در پایان بخش ویژهٔ جشن مهرگان سرود زیبای مخر نیایش را که از جملهٔ نیایش‌ها و ادعیه‌ای است که هنگام برآمدن و فرو رفتن

خورشید تلاوت می‌گردد نقل می‌شود. ترجمهٔ سرود، از کتاب نیایش‌های اوستایی است که توسط نگارنده به فارسی برگردان و به چاپ رسیده است.

برای خشنودی اهورامزدا، می‌ستایم او را با بهترین نمازها، و ستایش، بلند آوازگی و پیروزی باشد برای مهر ایزد ایزدی که مینوی است و داور روز پسین که هزار گوش دارد و ده هزار چشم و دارندهٔ دشتهای فراخ است.

می ستایم مهر ایزد را، و درود و ستایش می‌گویم ایزدی را که دارندهٔ دشت‌های فراخ است، که چراگاههای سبزگون و گسترده‌اش بر گاهوارهٔ زمین آرامش بخش است و آسایش دهنده.

ستایشم پیش کش آن ایزدی که نگاهبان راست‌ترین گفتار است، که نیکویی‌هایش از شمار فزون است: پیکرش برازنده و بلند و استوار. و با هزار چشم، بینای دورترین دورهاست، که همیشه بیدار و بی‌خواب است.

که چون نگینی زرین پیرامون کشور را فراگرفته، که نگاهبان پیمان‌هاست، که همواره همه جا هست: در درون کشور و بیرون کشور و فراز و فرود آن.

می ســتایم مهر ایــزد را، و آن اهــورای بــزرگ بی‌همتا آفرینندهٔ آن‌را، می‌ستاییم با آیین دین، با شاخه‌های سـبز برسمماه را، و آن خورشید را، ســتارگان را، و مهر را که سرور همهٔ کشورهاست.

می ستایم با همهٔ جان، آن ایزدی را که شـکوهمند است. می‌ســـتایمش با آیین دین، آن ایـــزدی را که دارنـــدهٔ دشت‌های سـبزه رسـتهٔ فـراخ است. که آسـایش بخش و نگاهبان سرزمین‌های آریائی است.

می ستایم مهر ایزد خوش پیکر نیرومند را که هیچ گاه به دام فــریب پــای نمی‌افکند. می‌ســتایمش که ره آورد ما می‌سازد آن بهترین بخشش‌های اهـورایی را: آزادی و به روزی و رهایی در داوری و تندرستی و پیروزی و پاکی و پارسایی.

من می‌ستایممی ستایم آن ایزد فرازین پایگاه گرفته را؛ با همــهٔ جــان و نــیرو می‌ســتایم آن نیرومنــدترین و سودرسان‌ترین ایزد را با آیین‌های دین، با سـرودهای دل انگیز از جان خاسته که با بهـترین گفتارهـای آیینـی بهم آمیخته؛ این همه را بـرای ایـزد مهر که دارنـدهٔ دشت‌های فراخ است.

و مزدااهورا است که همه آگـاهی از کردارهـای راسـتین ستایشگرانهٔ مردم دارد، و پاداش اهـورایی از آن زنـان و مردانی است که نگاهداری آیین‌های دین شان، و ستایش آنان برای مهر ایزد به راستی و درستی باشد.}

نکته1:ـ نـام عیسی بن مـریم مسـیح موعـود روح الله در کتاب انجیل متی #عمانوئیل به معنـای (خـدا با ما است) ذکر شده است.

نکته2: این‌که #عیسی بن مریم (ع)در چه تاریخی متولد شــده است. محل بحث و گفتگو و کشــمکش‌های زیــادی بوده است. آن‌چه مسلم است تاریخ 25 دسامبر تــاریخی است که در قرن چهارم میلادی بــرای تولد وی ذکر شــده است. و در بعضی منــابع مســیحیت شــرقی تــاریخ ششم ژانویه را هنــوز به عنــوان تــاریخ تولد صــحیح عیسی(ع) می‌دانند.

نکته3:ــ این‌که استادهاشم رضی فرمودند در اثر اشــتباه در کبیسه تاریخ تولد عیسی بن مریم (ع) از 21 دســامبر به 25 دسامبر تغییر نمود. ممکن است تنها دلیل مســئله نباشد. با توجه این‌که در روایت خاخام لهستانی، ظــاهراً عبرانیان هم تاریخ 25 کیسلو را تاریخ ورود نور در جهان می‌دانند. پس احتمال وجود روایتی متفاوت در مورد عدد 25 در میان عبرانیان وجود دارد. این مســئله را در ادامه بررسی خواهیم نمود.

نکته 4:ــ یکی از علل روشن نمــودن آتش این بــوده که پریـــان جـــادوگر چـــون از جنس آب هســـتند از آتش می‌گریزند. و در عــوض جنیــان چــون آتشی هســتند با آب میانه خوبی ندارند.

نکته5:ــ در وجه تســمیه یلــدا عــده‌ای از ایرانشناســان واژه‌هــایی را از زبــان اوســتایی به هم چســبانده‌اند و به اصــطلاح جعل نموده‌اند. و یا عــده‌ای دیگر آن را واژه‌ای متعلق به زبان لُری می‌دانند. این نظــرات تا کنــون بــرای فقیر پذیرفتنی نبــوده است. به عنــوان یک ایــرانی علاقه مند به تاریخ و فرهنگ ایران باستان دوست داشته ام

. چنین نظراتی را بپـذیرم. اما شـواهد آن به نظر فقـیر کافی نبـوده است. علی الخصـوص که در زبـان سُـریانی واژۀ یلدا به همین صورت به معنـای زایش وجـود دارد. و این مسـئله احتمـالاً بـاز می‌گـردد به دوران نفـوذ آیین میترائیسم در خاک سوریه و امپراطوری روم.

نکته 6:ـ مسـئله تغیـیر سـال آریایی‌ها از نقطه انقلاب زمسـتانی به اعتـدال ربیعی، مسـئله اختلافی است. بسیاری از دانشمندان چنین نظری را پذیرفته‌اند. عده‌ای نـیز مخـالف چـنین نظـری می‌باشـند. به نظر می‌آید که شـروع سـال رومی از ژانویه نـیز تحت تـأثیر آیین میترائیسم رومی بوده است.

نکته7:ـ ستایش ایـزد مهر یا هر کـدام از ایـزدان کـواکب اعم از مثبت یا منفی آن خـالی از اشـکال نیست. بـرای فـرد مسـلمان که می‌خواهد به ایـزد مهر کمک نماید و یا از نفس فلکی خورشید قدرت دریافت نماید. بهـتر است که سوره مبارکۀ شمس را پس از طلوع آفتـاب و قبل از غروب آفتاب (10 یا 12بار)تلاوت نماید.

نکته8:ـ آیین میترائیسم رومی، همان مهرپرستی ایرانی نیست بلکه آیین‌هـای پاگـانی اروپـایی (یونـانی و رومی) نـیز در آن وارد شـده است. و به مـرور از اصل خـویش منحرف شده است.

گفته شد که تاریخ تولد #عیسی بن مریم مسـیح موعـود روح اللّه در اناجیل ذکر نشده است. و مسـیحیان شـرقی تاریخ تولد وی را ششم ژانویه می‌دانند.

بنا به نظر بسیاری از محققین در قـرن چهـارم در سـال 354 میلادی کلیسای کاتولیک تاریخ تولد عیسی بن مریم

(ع) را تحت تأثیر آیین میترائیسم رومی 25 دسامبر قرار داد.

شکی نیست که بین مسیحیت به روایت مسیحیان و آیین میترائیسم رومی که ترکیبی از مهرپرستی ایرانی و ادیان پاگانی اروپایی بوده شباهت‌های بسیاری وجود دارد. که به این شباهت‌ها در آثار بسیاری از اندیشمندان و محققین تاریخ ادیان که بعضاً خود مسیحی بوده‌اند اشاره شده است.

اما جدای از کشمکش‌هایی که بر سر تولد حضرت عیسی بن مریم (ع) شده است. باید دید که آیا به راستی حضرت عیسی (ع) و آیین مسیحیت با خورشید و ایزد مهر هیچ ارتباطی ندارد ?

ما روایت درست تولد حضرتش را از امامان معصوم خویش در دست داریم!

در کتاب ثواب الاعمال و عقاب الاعمال شیخ صدوق، روایتی از سلطان علی بن موسی الرضا(ع) با این مضمون نقل شده:

{قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِی طَاهِرِ بْنِ حَمْزَةَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ الْوَشَّاءِ قَالَ كُنْتُ مَعَ أَبِی وَ أَنَا غُلَامٌ فَتَعَشَّيْنَا عِنْدَ الرِّضَا ع لَيْلَةَ خَمْسٍ وَ عِشْرِينَ مِنْ ذِی الْقَعْدَةِ فَقَالَ لَيْلَةُ خَمْسٍ وَ عِشْرِينَ مِنْ ذِی الْقَعْدَةِ وُلِدَ فِيهَا إِبْرَاهِيمُ وَ وُلِدَ فِيهَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ ع وَ فِيهَا دُحِيَتِ الْأَرْضُ مِنْ تَحْتِ الْكَعْبَةِ وَ أَيْضاً خَصْلَةٌ لَمْ يَذْكُرْهَا أَحَدٌ فَمَنْ صَامَ ذَلِكَ الْيَوْمَ كَانَ كَمَنْ صَامَ سِتِّينَ شَهْرا

راوی می‌گوید: «به هنگام جوانی در شب بیست و پنجم ذی‌قعـده به همـراه پـدرم در خـدمت امـام رضا(ع) شـام خوردیم، پس امام(ع) فرمود: شب بیست و پنجم ماه ذی القعده حضرت ابـراهیم و حضـرت عیسی بن مـریم- که بر آنان درود باد- متولد شـدند. و زمین در آن شب از زیر کعبه گسترش پیدا کرد، و نیز فضیلتی در این شب وجـود دارد که هیچ‌کس از آن یاد نکـرده است و آن این است که هر کس در آن روز روزه بگـــــیرد مانند کسی است که شصت ماه روزه گرفته باشد»}

اولین نکتـهٔ مهم این روایت این است که حضـرت عیسی بن مریم مسیح موعود روح الله در شب بیست و پنجم به دنیا آمده است.اما 25 ذیقعده، پس عدد 25 برای تـاریخ تولد حضرتش درست است.

به یـاد بیارید در روایت عبرانیـان روز 25 کیسـلو روزی است که نور در جهان وارد شد!

می دانیم که تقــویم عبرانیــان با مــاه نیســان شــروع می‌شود که معادل فروردین است. و ماه کیسلو ماه نُهم تقویم عبرانیان است.

هم‌چــنین می‌دانیم که ســال اعــراب با محــرم شــروع می‌شود. و ذیقعـده مـاه یـازدهم تقـویم عـربی اسـلامی است. اما اگر در تقویم عربی ماه ربیع را معـادل بهـار و فروردین بدانیم. آن‌گاه ماه ذیقعده ماه نُهم خواهد شد.

آیا ممکن است که بر این اســاس حضــرت عیسی(ع) در 25 کیسلو بدنیا آمده باشد ؟ این تنها یک احتمـال است. و درستی آن مشخص نیست. و با توجه به تغییر ماه‌هـای قمری و گردش آن در سال

امکان بررسی آن سخت است. علی الخصوص که اعـراب در سال‌های جاهلیت در تقـویم خـویش دسـتکاری انجـام دادند و مـاه نسی (سـیزدهم) را تحت تـأثیر عبرانیـان بر تقویم خویش افزودند. بنابراین امکـان بررسی تطـبیقی تـاریخ تولد عیسی بن مـریم (ع) با ماه‌هـای قمـری عملاً وجود ندارد.

اما حـــال بـــپردازیم به روز دحـــوالارض واژۀ «دحو» به معنـای گسـترش و به معنـای تکـان دادن شـئ از مکـان اصلی خویش و هم‌چنین به معنای غلطاندن و پهن کردن نیز معنا شـده است. در آیـات مختلفی از قـرآن کـریم به این مسئله اشاره شده است به آیات 27 الی 32 سـوره مبارکه نازعات توجه نمایید:

{أَأَنْتُمْ أَشَـــدُّ خَلْقًا أَمِ السَّـــمَاءُ بَنَاهَا27رَفَـــعَ سَـــمْكَهَا فَسَوَّاهَا 28وَأَغْطَشَ لَيْلَهَا وَأَخْرَجَ ضُحَاهَا 29وَالْأَرْضَ بَعْـــدَ ذَلِـــكَ دحَاهَا 30}أَخْـــرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا وَمَرْعَاهَا 31وَالْجِبَالَ أَرْسَاهَا 32=ـ آیا آفـرینش شـما دشـوارتر است یا آســـــمانی که [او] آن را برپا کـــــرده است (27)ســـقفش را برافراشت و آن را [به انـــدازه معین] درست کـــرد (28)و شـــبش را تـــیره و روزش را آشـــکار گردانید (29)و پس از آن زمین را با غلتانیـــدن گســـترد (30)آبش و چراگـاهش را از آن بـیرون آورد (31)و کوهها را لنگر آن گردانید (32)}

در تفسـیر روایی البرهـان در ذیل آیـات سـوره نازعـات حدیث خاصی که اشـاره به دحو الارض داشـته باشد نقل نشده، اما با اینحال در ذیل تفسـیر آیه 30 سـورۀ انبیا «أَوَلَمْ يَـرَ الَّذِينَ كَفَـرُوا أَنَّ السَّـمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَـيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُـونَ

30=آیا کسانی که کفر ورزیدند ندانستند که آسمان‌ها و زمین هر دو به هم پیوسته بودند و ما آن دو را از هم جدا ساختیم و هر چیز زنده‌ای را از آب پدید آوردیم آیا [باز هم] ایمان نمی‌آورند (30)» به نقل از تفسیر قمی در باب دحو الارض آمده:

{7503/3) علی بن ابراهیم با سند خود از ابوبکر حضرمی روایت کرده است، که گفت: هشام بن عبدالملک به همراه ابرش کلبی به حج رفته بود و هر دو، امام صادق(ع) را در مسجد الحرام ملاقات کردند، هشام به ابرش گفت: این شخص را می‌شناسی ?

ابرش پاسخ داد: نه او را نمی‌شناسم.

هشام گفت: این همان شخصی است که شیعه به خاطر دانش بسیارش، او را همچون پیامبر می‌پندارند، ابرش گفت: البته از او مسأله‌ای را می‌پرسم که پاسخ آن را کسی نداند مگر آن که پیامبر و یا وصی پیامبر باشد.

هشام به ابرش گفت: دوست دارم این کار را انجام دهی.

پس ابرش نزد امام صادق(ع) آمد و به حضرت گفت:ای اباعبداللّه! برای من در رابطه با فرمایش خدای عزّ و جلّ بیان کن که مقصود از این فرمایش: «أَوَلَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا =آیا کسانی که کافر شده‌اند نمی‌دانند که آسمان‌ها و زمین بسته بودند? و ما آن‌ها را گشودیم» چیست ? و بسته بودن آن‌ها چگونه بوده ? و گشودن آن‌ها به چه شیوه‌ای انجام گرفته است?

امام صادق فرمود:ای ابرش! این امر هم‌چنانی است که خداوند خود را توصیف نموده و ستوده است: خداوند عرش خود را بر آب قرار داد و آب بر هوا بود و برای هوا محدوده و مرزی وجود نداشت و در آن زمان غیر از آن دو (آب و هوا چیز دیگری) موجود نبود و آب در آن زمان، شیرین و گوارا بود، هنگامی که خداوند اراده نمود تا زمین را بیافریند، بادها را فرمان داد و بر آب وزیدند و امواج ایجاد گشت و در اثر امواج، کف‌ها به وجود آمد و کف‌ها به هم پیوستند و در نتیجه یکی شدند، سپس آن را در مکان خانه (کعبه) گرد آورد و کوهی از کف ایجاد نمود و بعد از آن زمین را از زیر آن، گسترش داد؛ و این همان فرمایش خداوند تبارک و تعالی می‌باشد که فرمود: «إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِی بِبَكَّةَ مُبَارَكًا= به راستی اول خانه‌ای که برای مردم نهاده شد، همان خانه‌ای است که در مکه بنا گردید و با برکت می‌باشد. سوره آل عمران آیه 96»

سپس پروردگار تبارک و تعالی مدتی را که می‌خواست، درنگ کرد و هنگامی که خواست آسمان را بیافریند، به بادها فرمان داد تا بر دریا وزیدند و (از امواج آن‌ها) کف ایجاد گشت و از میان (شدّت) آن امواج و کف‌ها، دودی برخاستاما بدون وجود آتش که (خداوند متعال) از آن، آسمان را آفرید و سپس در آن افلاک، ستاره‌ها و منازل خورشید و ماه را ایجاد نمود و آن‌ها را بر چرخش افلاک جاری گردانید.

آسمان (در آن زمان) به رنگ سبز، سبز رنگ بود و هم‌چنین زمین هم به رنگ آب، سبز بود و هر دو (آسمان و زمین) بسته بودند و برای هیچکدام دری وجود نداشت،

بنــابراین زمین بســته بــود و دری که از آن گیــاه بروید نداشت و آســمان هم بر آن نمی‌بارید تا گیــاه برویــد، اما خداوند آســمان را به وســیلۀ بــارش بــاران و زمین را به وسیلۀ روئیدن گیاه گشود؛ و این است معنا و مقصــود از فرمایش خداوند متعال که فرموده است: «أوَلَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَـرُوا أَنَّ السَّـمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا= آیا کسانی که کافر گشته‌اند نمی‌دانند که آســمان‌ها و زمین بسته بودند و ما آن‌ها را گشودیم.»

ابـرش گفت: به خـدا هیچ کسی چـنین حـدیث و بیـانی را برای من هرگز نگفته و مطرح نکرده است، آن را دوبـاره برایم بازگو نما و حضرت برایش همانند اول بازگو نمــود و ابرشی که مُلحد و مُشــــرک بـــود، سه بـــار گفت: من گواهی می‌دهم که تو فرزند پیغمبر می‌باشی.}

نکته بسیار مهمی این‌جا وجود دارد و آن این است که در روایت امام ناطق جعفر صادق (ع)، حضــرتش می‌فرماید که حق تبــارک تعــالی در افلاک منــازل شــمس و قمر را مشخص نمود. نمی‌گوید که شمس و قمر را خلق نمود!

یعنی شمس و قمر و ستارگان وجود داشــتند. اما منــازل آنان مشخص نبود!

و در نهج البلاغه نــیز حضــرت امــیرالمونین علی (ع) در خطبۀ آفــرینش همین مطلب را می‌فرماید. و این روایت با اســـاطیر ملل نـــیز کم و بیش همســـانی دارد. اما با روایت سفر پیدایش تورات اندکی تفاوت دارد.

روایت حضرت امیرالمومنین(ع) در خلقت عالم در خطبه اول نهج البلاغه:

{...خلق العالم

أَنْشَـأَ الْخَلْـقَ إِنْشَـاءً وَ ابْتَـدَأَهُ ابْتِـدَاءً بِلَا رَوِيَّهٍ أَجَالَهَا وَ لَا تَجْرِبَـهٍ اسْـتَفَادَهَا وَ لَا حَرَكَـهٍ أَحْـدَثَهَا وَ لَا هَمَامَـهِ نَفْسٍ اضْطَرَبَ فِيهَا أَحَالَ الْأَشْيَاءَ لِأَوْقَاتِهَا وَ لَأَمَ بَيْنَ مُخْتَلِفَاتِهَا وَ غَرَّزَ غَرَائِزَهَا وَ أَلْزَمَهَا أَشْبَاحَهَا عَالِماً بِهَا قَبْـلَ ابْتِـدَائِهَا مُحِيطـاً بِحُـدُودِهَا وَ انْتِهَائِهَا عَارِفـاً بِقَرَائِنِهَا وَ أَحْنَائِهَا ثُمَّ أَنْشَأَ سُبْحَانَهُ فَتْقَ الْأَجْوَاءِ وَ شَقَّ الْأَرْجَاءِ وَ سَكَائِكَ الْهَـوَاءِ فَأَجْرَى فِيهَا مَاءً مُتَلَاطِماً تَيَّارُهُ مُتَرَاكِماً زَخَّارُهُ حَمَلَهُ عَلَى مَتْنِ الـرِّيحِ الْعَاصِـفَهِ وَ الزَّعْـزَعِ الْقَاصِـفَهِ فَأَمَرَهَا بِـرَدِّهِ وَ سَـلَّطَهَا عَلَى شَـدِّهِ وَ قَرَنَهَا إِلَى حَـدِّهِ الْهَـوَاءُ مِنْ تَحْتِهَا فَتِيـقٌ وَ الْمَـاءُ مِنْ فَوْقِهَا دَفِيـقٌ ثُمَّ أَنْشَـأَ سُـبْحَانَهُ رِيحـاً اعْتَقَمَ مَهَبَّهَا وَ أَدَامَ مُرَبَّهَا وَ أَعْصَـــــفَ مَجْرَاهَا وَ أَبْعَـــــدَ مَنْشَأَهَا فَأَمَرَهَا بِتَصْفِيقِ الْمَاءِ الزَّخَّارِ وَ إِثَارَهِ مَوْجِ الْبِحَـارِ فَمَخَضَتْهُ مَخْضَ السِّقَاءِ وَ عَصَفَتْ بِهِ عَصْفَهَا بِالْفَضَاءِ تَـرُدُّ أَوَّلَهُ إِلَى آخِرِهِ وَ سَاجِيَهُ إِلَى مَائِرِهِ حَتَّى عَبَّ عُبَابُهُ وَ رَمَى بِالزَّبَـدِ رُكَامُـهُ فَرَفَعَـهُ فِى هَـوَاءٍ مُنْفَتِـقٍ وَ جَـوٍّ مُنْفَهِـقٍ فَسَوَّى مِنْهُ سَبْعَ سَمَوَاتٍ جَعَلَ سُفْلَاهُنَّ مَوْجـاً مَكْفُوفـاً وَ عُلْيَـاهُنَّ سَـقْفاً مَحْفُوظـاً وَ سَـمْكاً مَرْفُوعـاً بِغَيْـرِ عَمَـدٍ يَدْعَمُهَا وَ لَا دِسَارٍ يَنْظِمُهَا ثُمَّ زَيَّنَهَا بِزِينَهِ الْكَوَاكِبِ وَ ضِيَاءِ الثَّوَاقِبِ وَ أَجْرَى فِيهَا سِرَاجاً مُسْتَطِيراً وَ قَمَراً مُنِيراً فِى فَلَكٍ دَائِرٍ وَ سَقْفٍ سَائِرٍ وَ رَقِيمٍ مَائِرٍ.

راه‌های خدا شناسی

اوّل- آفرینش جهان

خلقت را آغاز کرد، و موجودات را بیافرید، بـدون نیـاز به فکر و اندیشه ای، یا اســـتفاده از تجربه ای، بی‌آن که حرکـتی ایجـاد کنـد، و یا تصـمیمی مضـطرب در او راه

داشته باشد. بـرای پدید آمـدن موجـودات، وقت مناسـبی قـرار داد، و موجـودات گونـاگون را هماهنگ کـرد، و در هر کدام، غریـزه خـاصّ خـودش را قـرار داد، و غرائز را همــراه آنــان گردانید. خــدا پیش از آن که موجــودات را بیافریند، از تمام جزئیّات و جوانب آن‌ها آگاهی داشت، و حــدود و پایــان آن‌ها را می‌دانســت، و از اســرار درون و بیرون پدیده‌ها، آشنا بود. سپس خدای سـبحان طبقـات فضا را شـکافت، و اطـراف آن را بـاز کـرد، و هـوای به آســمان و زمین راه یافته را آفریـــد، و در آن آبی روان ساخت، آبی که امواج متلاطم آن شکننده بود، که یکی بر دیگـری می‌نشسـت، آب را بر بـادی طوفـانی و شـکننده نهــاد، و بــاد را به بــاز گردانـــدن آن فرمــان داد، و به نگهداری آب مسلّط ساخت، و حد و مـرز آن را به خـوبی تعیین فرمود. فضا را در زیر تند بـاد و آب را بر بـالای آن در حرکت بود. سپس خـدای سـبحان طوفـانی بر انگیخت که آب را متلاطم ساخت و امـواج آب را پی در پی در هم کوبید. طوفان به شـدّت وزیـد، و از نقطه‌ای دور دوبـاره آغاز شد. سپس به طوفان امر کرد تا امـواج دریاها را به هر سو روان کند و بر هم کوبد و با همــان شــدّت که در فضا وزیدن داشت، بر امواج آب‌ها حمله ور گــردد از اوّل آن بر می‌داشت و به آخرش می‌ریخت، و آب‌هـای سـاکن را به امواج سـرکش بر گرداند. تا آن‌جا که آب‌ها روی هم قــرار گرفتنــد، و چــون قلّه‌هــای بلند کوه‌ها بــالا آمدند. امواج تند کف‌هـای بر آمـده از آب‌ها را در هـوای بـاز، و فضای گسـترده بـالا بـرد، که از آن هفت آسـمان را پدید آورد. آســمان پــایین را چــون مــوج مهــار شــده، و آسمان‌های بالا را مانند سقفی استوار و بلند قرار داد، بی‌آن که نیازمند به ستونی باشد یا میخ‌هـایی که آن‌ها را

استوار کند. آن‌گاه فضای آسمان پایین را به وسیله نور ستارگان درخشنده زینت بخشید و در آن چراغی روشنایی بخش (خورشید)،و ماهی درخشان، به حرکت در آورد که همواره در مدار فلکی گردنده و بر قرار، و سقفی متحرّک، و صفحه‌ای بی‌قرار، به گردش خود ادامه دهند}

ملاحظه می‌نمایید در خطبهٔ حضرت امیرالمومنین نیز آمده که شمس و قمر در فلک به حرکت درآمدند. بنابراین خورشید و ماه وجود داشتند و تنها در مسیر خویش به حرکت در آمدند.

البته این‌جا سوالی بسیار مهم وجود دارد و آن این است که اگر قمر و شمس در حال حرکت نمودن نبودند. چگونه دحوالارض در تاریخ 25 ذیقعده انجام شده است ?

زیرا این تاریخ قمری بر اساس گردش ماه می‌باشد!!!

اما روایت تورات از خلقت آسمان‌ها و زمین:

{در ابتدا، خدا آسمان‌ها و زمین را آفرید. و زمین تهی و بایر بود و تاریکی بر لجه وروح خدا سطح آبها را فرو گرفت.

و خدا گفت: «روشنایی بشود.» و روشنایی شد. و خدا روشنایی را دید که نیکوست و خدا روشنایی را از تاریکی جدا ساخت و خدا روشنایی را روز نامید و تاریکی را شب نامید. و شام بود و صبح بود، روزی اول. (یکشنبه = روز شمس)

و خدا گفت: «فلکی باشد در میان آبها و آبها را از آبها جدا کُند.» و خدا فلک را بساخت و آبهای زیر فلک را از

آبهای بـالای فلک جـدا کـرد. و چـنین شد. و خـدا فلک را آســمان نامید. و شــام بــود و صــبح بــود، روزی دوم. (دوشنبه = روز قمر)

و خـدا گفت : «آبهـای زیر آسـمان در یکجا جمع شـود و خشکی ظاهر گردد.» و چنین شد.

و خدا خشـکی را زمین نامید و اجتمـاع آبها را دریا نامید. و خـــدا دید که نیکوست. و خـــدا گفت: «زمین نباتـــات برویاند، علفی که تخم بیاورد و درخت میوه‌ای که موافق جنس خـــود میـــوه آورد که تخمش در آن باشـــد، بر روی زمین» و چنین شد. و زمین نباتـات را رویانیـد، علفی که موافق جنس خـــــود تخم آورد و درخت میـــــوه داری که تخمش در آن، موافق جنس خـــــود باشد. و خـــــدا دید که نیکوست. و شام بـود و صـبح بـود، روز سـوم (سه شـنبه =مریخ)

و خـدا گفت: «نیرها در فلک آسـمان باشـند تا روز را از شب جـدا کنند و بـرای آیـات و زمانها و روزها و سـال‌ها باشند. تا بر زمین روشـنایی دهند.» و چـنین شد. و خـدا دو نیر بزرگ ساخت، نـیز اعظم را بـرای سـلطنت روز و نیر اصغر را بـرای سـلطنت شـب، و سـتارگان را. و خـدا آن‌ها را در فلک آســـمان گذاشت تا بر زمین روشـــنایی دهند، و تا سلطنت نمایند بر روز و بر شـب، و روشـنایی را از تاریکی جدا کنند. و خدا دید که نیکوست. و شام بود و صبح بود، روزی چهارم. (چهارشنبه = روز عطارد)

و خدا گفت: «آبها به انبـوه جـانوران پر شـود و پرنـدگان بـالای زمین بر روی فلک آسـمان پـرواز کنند.» پس خـدا نهنگان بزرگ آفرید و همهٔ جانداران خزنده را، که آبها از

آن‌ها موافق اجناس آن‌ها پر شد، و همـهٔ پرنـدگان بالـدار را به اجناس آن‌ها. و خدا نیکوست. و خدا آن‌ها را بــرکت داده، گفت: «بــارور و کثــیر شــوید و آبهــای دریا را پر سازید، و پرندگان در زمین کثـیر بشـوند.» و شـام بـود و صبح بود روز پنجم (پنج شنبه = مشتری)

و خــدا گفت: «زمین، جــانوران را موافق اجنــاس آن‌ها بیرون آورد، بهایم و حشرات و حیوانات زمین به اجنـاس آن‌ها.»و چنین شد. پس خدا حیوانات زمین را به اجنــاس آن‌ها بساخت و بهایم را به اجناس آن‌ها و همـهٔ حشـرات زمین را به اجنــاس آن‌ها. و خــدا دید که نیکوست و خــدا گفت: «آدم را به صورت ما و موافق شـبیه ما بسـازیم تا بر ماهیـان دریا و پرنـدگان آسـمان و بهـایم و بر تمـامی زمین و همــهٔ حشــراتی که بر زمین می‌خزنــد، حکــومت نماید.»

پس خدا آدم را به صورت خـود آفرید. او را بصـورت خـدا آفرید ایشان را نر و ماده آفرید. و خـدا ایشـان را بـرکت داد و خدا بدیشان گفت: «بارور و کثـیر شـوید و زمین را پر ســازید و در آن تســلط نماییــد، و بر ماهیــان دریا و پرندگان آسـمان و همـهٔ حیوانـاتی که بر زمین می‌خزنـد، حکومت کنید.» و خـدا گفت: «همانا همـهٔ علف‌هـای تخم داری که بر روی تمـام زمین است و همـهٔ درختهـایی که در آن‌ها میوهٔ درخت تخم دار است، به شما دادم تا بــرای شـما خـوراک باشد. و به همـهٔ حیوانـات زمین و به همـهٔ پرنــدگان آســمان، و به همــهٔ حشــرات زمین که در آن‌ها حیــات اســت، هر علف ســبز را بــرای خــوراک دادم.» و چنین شد. و خـدا هر چه سـاخته بـود، دید و همانا بسـیار

نیکو بـود. و شـام بـود و صـبح بـود، روز ششم (جمعه= زهره)

و آسمان‌ها و زمین و همهٔ لشکر آن‌ها تمام شد.

در روز هفتم، خدا از همهٔ کار خود که ساخته بـود، فـارغ شد. و در روز هفتم از همـهٔ کـار خـود که سـاخته بـود، آرامی گـرفت. پس خـدا روز هفتم را مبـارک خواند و آن را تقدیس نمود، زیرا که در آن آرام گـرفت، از همـهٔ کـار خود که خدا آفرید و ساخت. (روز هفتم شنبه = زحل).}

نکته 1: همانگونه که ملاحظه می‌نمایید در روایت خلقت از منظر تورات خورشید و ماه در روز چهارم خلق شدند. و این خـود سـوال برانگـیز است که اگر در روز چهـارم خلق شدند. چگونه در روز سوم نباتات بدون نور خورشید خلق شده‌اند ؟!

با مقایسه بین روایت خلقت از منظر تـورات و روایـات امامان شیعه، می‌تـوان اشـتباه نویسـندگان تـورات را در داستان خلقت درک نمود. (سفر پیدایش دارای تحریفـات بسـیار و کتـابی مشـرکانه است و اختلافـات بسـیاری با چهار سفر دیگر تورات دارد)

نکته 2: شاید یکی از عللی که کوکب عطارد و ایزدان آن با دانش نجـوم و علـوم گونـاگون مرتبط است این باشد که نظم ستارگان و مسیر آنان در چهارشنبه روز عطـارد انجام شد.

اما حال به ماجرای دحوالارض در روز 25 ذیقعده که تولد حضرت عیسی بن مـریم (ع) نـیز در همین روز است بـاز می‌گردیم و پیوند آن را با خورشید بررسی می‌نماییم.

گفته شد که بنا بر حـدیث هنگـامی که دحـوالارض انجـام شده، شمس و قمر وجود داشته‌اند و تنها مسیرشـــان در آسمان مشخص نشده بود.

بنابراین هنگامی که دحـوالارض انجـام می‌شـود و آبهـای سـطح زمین رفته رفته کنـار می‌روند. اولین نقطه‌ای از زمین که بـدان خورشـید عالمتـاب می‌تابد. خـاک کعبه است.

و عجیب آن‌که هزاران هزار سـال بعـد، در سـیزدهم مـاه رجب، شمس المشارق و المغارب اسـدالله الغـالب امـام العــوالم علی بن ابی طــالب (ع) در همــان نقطه‌ای که اولین بـار خورشـید بر آن می‌تابد یعـنی خانه کعبه بـدنیا می‌آید.

نکته: این‌که شـــمس و قمر هنگـــام دحـــوالارض وجـــود داشــته‌اند و تنها مسیرشــان در افلاک مشــخص شــده با توجه به حدیث امام صـادق (ع) و خطبه نهج البلاغه بـوده است. وگرنه همانگونه که پیشـــــــــتر گفته شد. این‌که دحوالارض در حدیث امـام رضا(ع) در 25 ذیقعـده اتفـاق افتاده است. خود نشان دهنـده این نکته است که قمر در منازل خود در حال گردش بـوده است.و خورشـید نـیز در مسیر فلکی خویش حرکت می‌نموده است.

علامه حسن زاده آملی در رساله رتق و فتق قائل به این هستند که زمین ادوار مختلف خلقت را گذرانـده است. و در انتهـــای هر دور آبها ســـطح زمین را فـــرا گرفتند. و سپس با کنار رفتن آبها دور جدیدی از خلقت آغـاز شـده است.

اگر بگــوییم به هنگــام آفــرینش اولیه زمین از زیر کعبه گسترش یــافت. و پس از گذشت چنــدین دوره از خلقت، در دورۀ جدیــدی که ما هم اکنــون در آن به سر می‌بــریم. بار دیگر زمین از زیر کعبه گســترش یــافت. شــاید بتــوان بین دو روایت جمع نمود.

گفته شد که پس از کنار رفتن آبهــای ســطح زمین اولین نقطه‌ای که خورشــید عالمتــاب بر آن تابیــد؛ کعبه بــوده است. بنابراین دحوالارض را با شمس ارتباطی معنــادار است. زیـــرا آن روز پیوند بین خورشـــید و خـــاک زمین است.

و خاک سرد و خشک و منســوب به زحل است. و حضــرت امیرالمومنین (ع) هم شمس الله است و هم کــوکبش در روایات زحل می‌باشد. و هم ابوتراب است.

نگــاهی به اعمــال دحــوالارض نــیز نشــان دهنــدۀ پیوند خورشید با این روز است.

در کتــاب مفــاتیح الجنــان حــاج شــیخ عبــاس قمی روایت شده که در روز 25 ذیقعده (دحوالارض) در وقت چاشت دو رکعت نماز خوانده شود. و در هر رکعت پس از سوره حمد، پنج مرتبه سوره شمس خوانده شود.

و عجیب آن‌که در آیــۀ 6 ســوره مبارکــۀ شــمس نــیز به حقیقت دحوالارض اشاره شــده است. به بخشی از آیــات این سوره توجه نمایید:

{وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا 1وَالْقَمَـرِ إِذَا تَلَاهَا 2}وَالنَّهَـارِ إِذَا جَلَّاهَا 3وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا 4وَالسَّمَاءِ وَمَا بَنَاهَا 5}
والْأَرْضِ وَمَا طحَاهَا 6=ـــ ســـوگند به خورشـــید و

تابندگی‌اش (1)سوگند به ماه چـون پی [خورشـید] رود (2)ســـــوگند به روز چـــــون [زمین را] روشن گرداند (3)ســوگند به شب چو پــرده بر آن پوشد (4)ســوگند به آســمان و آن کس که آن را برافراشت (5)ســوگند به زمین و آن کس که آن را گسترد (6)}

هم‌چنین زیارت سلطان علی بن موسی الرضا (ع) نیز در این روز توصیه شده و جزء افضل اعمـال مسـتحبه از آن یاد شده است.

اگر همه ائمه ما شــمس هســتند و ولایتشــان شمسی است. امام رضا(ع) شمس الشموس است.

و این خود ارتبـاط دیگـری بین روز دحـوالارض و شـمس است.

همــان روزی که زمین از زیر کعبه گســترش یــافت و خورشــید بر آن نقطه تابید و حضــرت ابــراهیم (ع) و عیسی بن مریم (ع) در این روز متولد شدند

حنوکا و قربانی

باید آرزو کرد که روزی حداقل عده‌ای از مسئولین کشور درک نمایند که در ایـامی که هسـتیم در کشـور چه خـبر است!

این‌که آلودگی شـهرهای بـزرگی نظـیر طهـران اتفـاقی نیست و تنها به آلاینده‌ها مرتبط نیست!

چنانچه با طرح ترافیک زوج و فرد نیز مشکل حل نشد!

این‌که چـرا شـهرهایی نظـیر تـبریز و ارومیه نـیز آلـوده شـده‌اند! حـتی شـهرهای کوچک و بعضی روسـتاهای منطقه آذربایجان نیز هوایی آلوده داشتند!

این‌که به طـور خـاص 11 قبالیست جحـود از خـارج از کشور (اروپا) به برکت دولت بی‌تدبیر کاملاً قـانونی وارد کشور شده‌اند و در خاک مقدس آذربایجان حضـور دارند. تا به همراه همکاران وطنی خویش (قبالیست‌های جحـود ایـرانی) در آن منطقه دروازه‌ای را از عـالم زیـرین بـاز نمایند. و موجوداتی را از آن نقطه فراخوانی نمایند.

هر چند که آن شاءالله با دم اولیای اللّه امشب به عنـوان آخـرین شب مراسم خـویش موفق بـدین مهم نخواهند شد.

اما با این حال شرایطی که مراسم‌های‌شان برای کشـور در حال رقم زدن است. تأسف بار است.

مراسم‌هایی که به طور خاص در 11 کلان شهر کشور در سطحی بزرگ و در 22 شهر کوچکـتر در سـطحی کمـتر برگزار می‌شود.

شـــاید روزی مســـئولین کشـــور دریابند که نقـــاط باستانی‌ای نظـیر تخت سـلیمان و تپه حسـنلو در اسـتان آذربایجـان غـربی و دشت مغـان در اسـتان اردبیل و یا شوش دانیال در خوزستان و ... اگر بـرای دشـمن مهم‌تر از نطـنز و بوشـهر و اراک و یا پایگاه‌هـای موشـکی و نظـامی نباشد. کم اهمیت‌تر نـیز نیست! و اینگونه این پایگاه‌های مهم باستانی را که میراث پیشـینیان را در دل خود دارد با کمترین محافظ به حال خود رها ننمایند.

شـاید روزی در بخشی از بچه‌هـای نهادهـای امنیـتی این بینش کاملاً نهادینه شود. که مناطق باستانی مهم است.

از دشت مغان سخن گفته شد. در دوران رژیم پهلـوی عده‌ای از یهودیان صهیونیست در دشت مغـان شـروع به فعـالیت نمودند و بخشی از زمین‌هـای مـردم را خریدند. هم زمان در استان اران یا جمهوری جعلی آذربایجـان که قرار داد 199 ساله‌اش چندین سـال است تمـام شـده و باید به خاک مادری بازگردد. نـیز فعـالیت در دشت مغـان آغاز شد.

اما چرا ؟

مهم‌ترین علت این فعالیت‌های پنهانی این بود که بخشی از مـیراث مغـان ایـران باسـتان در این دشت باسـتانی مـدفون است. مـیراثی که یک بـار توسط مغـان ایـران باستان و بار دیگر توسط سلطان قاهر غـوث و بـار دیگر توسط شیخ صفی الدین اردبیلی، طلسم شده است.

در بـاره این مسـئله فیلمی با نـام «روزگـاری عشق و خیـانت» سـاخته شـده است. که هر چند به علت اصـلی

پـــــروژه صهیونیست‌ها اشـــــاره نمی‌نماید. اما از منظر روایت نفوذ یهودیان در آن منطقه فیلم مهمی می‌باشد.

 شاید اکنـون خواننـدگان گـرامی دریابند که چـرا از یک سو در منـــاطق آذربایجـــان ایـــران و اســـتان اردبیـــل، پانترکیسم فعـــال است. و در خوزســـتان پـــان عـــربی و الاهوازی.

که اولی توسط کشـــور ترکیـــۀ عثمـــانی و اســـتان اران جمهوری جعلی آذربایجان تغذیه می‌شود. و دومی توسط خاندان آل جهود (عربستان سعودی).

و هنگـــامی که این دو جریـــان را بررسی می‌نمـــاییم. در نهـایت دست پنهـان یهودیـان و عواملشـان را در شـکل گیری این دو جریان به خوبی می‌بینیم.

 در شب هفتم و نهم عید حنوکا به طـــور خـــاص مراسم قربانی انسانی انجـام می‌شـود. بنـابراین امشب نیز قربانی انسانی انجام می‌شود.

قربانی‌ها معمـــولاً از بـــانوان هســـتند. این‌که می‌گویند قربـــانی باید دخـــتر بـــاکره باشد اشـــتباه است. انتخـــاب قربانی به سن و سـال و بکر و غـیر بکر بـودن ارتبـاطی ندارد.

قربانی‌ها افـراد مسـتعد از نظر روحی و واسـطه گـری می‌باشند.

قربانی‌ها معمولاً در شبات‌ها دزدیده می‌شوند. بنابراین افـــرادی که در معـــرض خطرند باید از غـــروب جمعه تا غروب شنبه مواظب خویش باشند.

معمـــولاً قربانی‌ها با توجه به اســـتعداد روحیشـــان، در خـواب و رویا یا مکاشـفه از خطر قربـانی شـدن خـویش آگاه می‌شوند.

اگر قربـــــانی کـــــودک باشد. ممکن است خطر توسط شخصی ناشـــناس در خیابـــان به عنـــوان یک رهگـــذر به والدین کودک به صورت سربسته گوشزد شود.

به هر حال منظور این است که قربـانی پیش از قربـانی شدن علائمی را دریافت می‌نماید.

بـــرخلاف این‌که عـــده‌ای فکر می‌نمایند که به قربانی‌ها تجـاوز جنسی می‌شـود. باید گفت که اینگونه نیست. اگر شخصی مستعد باشد و بخواهند از وی فرزندی مستعد و شـیطنی تولید نمایند چـنین عملی انجـام می‌شـود. اما قربانیان خاص، مورد تجاوز جنسی قرار نمی‌گیرند.

بلکه هر انـــدازه که دارای جایگـــاه روحی بـــالاتر باشد با احترام بیشتری با وی رفتار می‌شود.

و معمـولاً روز قبل از قربـانی وی را با شـیوه‌ای خـاص غسل می‌دهند و خوشبو می‌نمایند. بویی که شـاید مـورد علاقهٔ ایزد مورد پرستششان باشد.

و سپس لباسی فاخر بر وی می‌پوشانند. لباسی که مدل و رنگ آن مـورد علاقه ایـزدی باشد که قربـانی را به وی پیشکشی می‌نمایند. و از جـواهرات نـیز بـرای قربـانی استفاده می‌نمایند.

قربانی‌ها معمـولاً پس از پوشـاندن لباس‌هـای فـاخر به قربانگـــاه آورده می‌شـــوند. و بنا به مناسک نـــوع فرقه مربوطه وی را قربـانی می‌نمایند. در بیشـتر مـوارد یا با

زدن ســـنگی بـــزرگ به سر قربـــانی، جمجمه وی را می‌شـکانند و یا خنجـری در قلب قربـانی وارد می‌نمایند. قربانی سوختنی بسیار کمتر انجام می‌شود.

نکته 1:ـ نام قربانگـاه قبالیست‌های جحـود در شـبه معبد سلیمان در اسرائیل، «سواداگمن» است!

نکته 2:ـ لباسی که قربانی به هنگام دزدیـده شـدن بر تن دارد پس از نشـاندار شـدن از معبد خـارج می‌شـود. و لباس‌ها عمـــدتاً به کشـــورهای خاورمیانه فرســـتاده می‌شود.

نکته 3:ـ لبـاس و جـواهراتی که به #قربـانی پوشـانده می‌شود. در معبد به عنوان یک میراث ارزشمند نگهـداری می‌شود.

و گاه در بعضی مراسم‌های خاص، بعضی کاهنه‌ها افتخار پوشـیدن این لباس‌ها و یا جـواهرات را پیـدا می‌نمایند. مجـــوز معمـــولاً توسط خـــدایان یا معاونینشـــان داده می‌شود.

نکته 4: مسئله مهمی که باید بدان توجه داشت این است که قربانی‌ها توسط سران شـیاطین (جـنی و دیوها) و یا ایزدان کواکب نشان گذاری می‌شوند.

این موجـودات شـیطنی، هسـتند که قربانی‌ها را انتخـاب می‌نمایند. و از خـــدمتکاران جـــنی و انسی خـــویش می‌خواهند. تا قربانی را پیدا نمایند.

پس از پیدا شـدن قربـانی مـدتی وی را به طـرق مختلف (فیظیکی و متافیظیکی) تحت نظر می‌گیرند. و در زمـان مناسب با اســتفاده از فرومایگـــان زیر دست خـــویش،

شرایط لازم برای دزدیدن قربانی را فـراهم می‌آورند. و آن‌گاه پرستندگان انسانیشان، قربانی را می‌ربایند.

نکته 5:ــ مثــالی بــرای شــرایط که فرومایگــان جــنی می‌توانند فراهم آورند:

{فـرض نمایید خـانمی در آپارتمـان خـویش تنها زنـدگی می‌نماید. و برای قربانی شدن نشانه گذاری شـده است. غروب جمعه است. و وی در خانه نشسته و در حال دیدن برنامه‌هــای تلویزیــونی می‌باشد. در این حــالت مــدام توسط این فرومایگــان وسوسه می‌شــود که از مــنزل بیرون رود و یک خوراکی خاص را از سوپر مـارکت محله بخــرد. وسوسه و ســپس بــیرون رفتن از خانه همــان و ربوده شدن همان.}

{یا خانواده‌ای یکی از دخـتر بچه‌های‌شـان نشـان گـذاری شده و تصـمیم ندارند که روز جمعه جـایی بروند. اما پنج شنبه مـادر خـانواده و یا پـدر و.. میلی به رفتن به پـارک پیــــدا می‌نمایند. و این میل به پــــارک رفتن توسط این فرومایگـان در اذهـان اعضـای خـانواده وارد می‌شـود. و طــــبیعی است که در پــــارک با کمک عوامل فیظیکی و متــــافیظیکی تنها یک غفلت کوچک می‌تواند بــــاعث گم شدن دخـتر بچه خـانواده شـود. و سرنوشت بچه سـال‌ها نــــامعلوم باشد. و والــــدین فکر نمایند دخترشــــان در نقطه‌ای از زمین ما زنده است. در حـالی که کـار از کـار گذشته است.

نکته 6:ـــ گـــاه ممکن است یکی از خـــدایان در رویا و مکاشفه خویش شخصی را که برای وی در آینـده مشـکل ساز خواهد شد را ببیند و گاه ممکن است که شخصی که

واســـطه‌ای قـــوی می‌باشد و روح وی می‌تواند وی را تغذیه نماید. را طلب نماید.

اما ممکن است نـــام شـــخص مـــورد نظر را در نیابد. نشانه‌های وی به کاهنین داده می‌شود. و آن‌گاه شیاطین جنی که با کاهنین همکـاری می‌نمایند. در یـافتن شـخص قربانی همکاری می‌نمایند. گاه پیدا کردن قربـانی مـورد نظر ممکن است سال‌ها به طول بیانجامد.

نکته 7:ـ معمـولاً ایـزدان کـواکب، که خـود با کـواکب مرتبطنـد، قربانی‌هـایی را طلب می‌نمایند که در زمـان خـاص نجـومی بـدنیا آمـده باشد که با کـوکب آن ایـزد مربوطه مرتبط باشد.

نکته8:ـ در بعضی موارد خـاص ممکن است بین دو یا چند انجمن مخفی بر سر یک قربـــانی خـــاص، اختلاف پیش بیاید. و با یک‌دیگر بر سر ربودن قربانی درگیر شوند.

خروج دجال

دجال یکی از علایم غـیرحتمی ظهـور امـام زمـان (عجل الله تعالی فرجه الشریف)است. آن‌چه در توصـیف دجـال معـــروف اســـت، این است که وی مـــردی است کـــافر (بـــرعکس ســـفیانی که ادعـــای مســـلمانی می‌کند و ذکر یـــارب یـــارب می‌گوید و...) و در میـــان پیشـــانیش قـــرار گرفته و در میان آن نوشته شده کافر به طـوری همه آن را می‌خوانند.و ادعا می‌کند که ((خـدا)) اسـت، او قـدرت ویژه‌ای دارد، می‌تواند مرده‌ها را زنـده کنـد، خورشـید را حرکت دهد و به درون دریاها برود.

به آسـمان و زمین دسـتور می‌دهد و بهشت و جهنمی به همـراه دارد و در زمـانی می‌آید که قحطی جهـان را فـرا گرفته است و همراهش کـوهی از غـذا دارد.شـیاطین به او کمک می‌کنند. و یاران او همه یهـودی و زنا زاده‌اند.او جهان را تحت سـلطه خـویش در می‌آورد و تنها به مکه و مدینه تسـلط نمی‌یابد و نمی‌تواند به آن‌ها وارد شـود.در روایـتی از پیـامبر اکـرم آمـده است که: دجـال از محله یهودی نشین اصفهان ظهور می‌کند.

دجال از ریشه دجل به معنـای دروغ گـوی حیله گر است. اصل داســتان دجــال در کتاب‌هــای مســیحیان است. در انجیل این واژه بارها به کـار رفته است و از کسـانی که منکر حضـرت مسـیح باشـند، به عنـوان دجـال یـاد شـده است. در ترجمه انگلیسی کتاب‌های مقدس مسیحی واژه «آنتی کِراسْت» Antichrist. (دجـال، ضدمسـیح) به کـار رفته است.

نکته قابل توجه این است که در روایـــات زیـــادی از اهل سنت، خروج دجال از نشـانه‌های برپـایی قیـامت دانسـته شـــده است و اهل ســـنت تکیه زیـــاد و عجیـــبی بر این موضـــوع دارند و در کتب مختلف آنـــان به این موضـــوع پرداخته‌انـــد، اما در کتاب‌هـــای روایی شـــیعه، تنها چند روایت در مـــورد خـــروج دجـــال به عنـــوان یکی از علایم ظهـور غـیر حتمی حضـرت مهـدی(عج) آمـده است که از نظر سـند، چنـدان معتـبر و قابل قبـول نیسـتند. (رجـوع کنید: نشـانه‌های یـار و چکامه انتظـار، مهـدی علـیزاده، انتشارات مسجد مقدس جمکران)

به هر حال با توجه به معنای لغـوی «دجـال»، مقصـود از آن، چه بسا نام شخص معینی نباشـد؛ بلکه هر کس که با ادعـای پـوچ و بی‌اسـاس و با تمسک به انـواع و اسـباب حیله گـری و نیرنگ در صـدد فـریب مـردم باشـد، دجـال است. بر این اساس دجال‌ها متعدد خواهند بود. بنـابراین احتمـــال، قضـــیه دجـــال بیـــانگر این مطلب است که در آسـتانه انقلاب مهـدی(عج)، افـراد حیله گـری بـرای نگه داشتن فرهنگ و نظام جاهلی همه تلاش خـود را به کـار می‌گیرند تا با تزویر و حیله گـــری مـــردم را نســـبت به اصالت و تحقق آن انقلاب و استواری رهبری دچار تردید سازند!! چه بسا «دجال» کنایه از کفر جهانی و ســیطره فرهنگ مـــادی بر ضد جهـــان باشد. اســـتکبار با ظـــاهری فریبنده و با قدرت مادی، صـنعتی و فـنی عظیمی که در اختیار دارد، سعی می‌کند مردم را فـریب دهد و مرعـوب قدرت و ظاهر فریبنده خـود کند. بـراین اسـاس است که پیامبران، امت‌های خود را از فتنه دجال بیم داده اند: «ما بعث الله نبیا الا و قد انذر قومه الدجال»؛ بحـارالانوار، ج 52، ص 205؛ ر.ک: دادگستر جهـان، ص 223، چشم به

راه مهـدی، ص 289.؛ «هیچ پیـامبری مبعـوث نشـد، مگر آن‌که قومش را از فتنه دجال بر حذر داشت».

در جمع بندی دیدگاهها در این باره می‌تــوان گفت که: بر فــرض قبــول روایــات در مــورد دجــال، در روایــات از دجالهای متعددی سخن به میان آمده است. و هر شــخص یا جریانی که موجب گمراهی مردم گردد، دجــال شــمرده می‌شود. اما در میان این دجالان شـخص فریبنـده و حیله گری هست که سر آمد همه دجالان و فتنه گــران است و این دجال از نشانه‌های ظهور در آخر الزمان است.

حال منظور از این دجال کیست؟ آیا در جامعه کنــونی ما مصداق دارد؟

دجال از ریشه دجل به معنای دروغ گوی حیله کــار است. اصل داســتان دجــال در کتاب‌هــای مســیحیان است. در انجیل این واژه بارها به کــار رفته است و از کســانی که منکر حضـرت مسـیح باشـند، به عنـوان دجـال یـاد شـده است. در ترجمه انگلیسی کتاب‌های مقدس مسیحی واژه «آنتی کِراسْت» Antichrist. (دجـال، ضدمسـیح) به کـار رفته است. بنابراین دجال کلمه عربی است که با تشـدید نوشته می‌شود.

در روایات زیادی از اهل سنت، خروج دجال از نشانه‌های برپـایی قیـامت دانسـته شـده است. در کتاب‌هـای روایی شـیعه، تنها چند روایت در مـورد خـروج دجـال به عنـوان یکی از علایم ظهور حضرت مهدی(عج) آمــده است که از نظر سند، معتبر و قابل قبولی نیستند ر.ک: بحارالانوار، ج 52، ص 193..

در حدیثی آمده است: «هنگامی که غنایم قسطنطنیه را تقسیم می‌کنند، خبر خروج دجال به حضرت و یارانش می‌رسد» معجم احادیث امام مهدی، ج 2، ص 50..

با توجه به معنای لغوی «دجال»، مقصود از آن، چه بسا نام شخص معینی نباشد؛ بلکه هر کس که با ادعای پوچ و بی‌اساس و با تمسک به انواع و اسباب حیله گری و نیرنگ در صدد فریب مردم باشد، دجال است. بر این اساس دجال‌ها متعدد خواهند بود. بنابراین احتمال، قضیه دجال بیانگر این مطلب است که در آستانه انقلاب مهدی(عج)، افراد حیله گری برای نگه داشتن فرهنگ و نظام جاهلی همه تلاش خود را به کار می‌گیرند تا با تزویر و حیله گری مردم را نسبت به اصالت و تحقق آن انقلاب و استواری رهبری دچار تردید سازند!!

چه بسا «دجال» کنایه از کفر جهانی و سیطره فرهنگ مادی بر ضد جهان باشد. استکبار با ظاهری فریبنده و با قدرت مادی، صنعتی و فنی عظیمی که در اختیار دارد، سعی می‌کند مردم را فریب دهد و مرعوب قدرت و ظاهر فریبنده خود کند. براین اساس است که پیامبران، امت‌های خود را از فتنه دجال بیم داده اند: «ما بعث الله نبیا الا و قد انذر قومه الدجال»؛ بحارالانوار، ج 52، ص 205؛ ر.ک: دادگستر جهان، ص 223، چشم به راه مهدی، ص 289.؛ «هیچ پیامبری مبعوث نشد، مگر آن‌که قومش را از فتنه دجال بر حذر داشت».

به نظر می‌رسد ظهور شخصی به نام دجال و دشمنی‌های شدید او با امام مهدی و فتنه‌های فراوان او، قرین صحت است و براساس روایات گروه‌های فراوانی (چون یهودیان، زنا زادگان، شراب خواران،

آوازه خوانان، افـراد سـفیه و...) از او حمـایت خواهند و فرجام کار او نیز کشته شـدن به دست امـام مهـدی(عج) است.

امـام صـادق«ع» می‌فرماید: «قـائم بعد از غیبت ظهـور می‌کند و دجـــــــال را می‌کشد و زمین را از هر ظلم و ستمی پاک می‌سازد» معجم احادیث الامـام مهـدی(عج)، ج 2، ص 134..

البته در منـــابع اهل ســـنت آمـــده که دجـــال به دست عیسی«ع» کشـــته می‌شـــود که منافـــاتی با این دیـــدگاه شـیعه نـدارد؛ زیـرا عیسی«ع» تـابع حضـرت مهـدی(عج) بوده و به دستور او دجال را می‌کشد.

برای مطالعه بیشتر ر.ک: مهدویت (پس از ظهور), رحیم کارگر

خروج از بدن و گذر به عالم دیگر

کسانی که NDE داشته‌اند میگویند که بعد از این تجربه، دیگر هیچگونه ترسی از مردن ندارند. از مرور این تجربه‌ها می‌توان دید که مرگ برای انسان عملی بسیار طبیعی و بی‌زحمت و تکلف است، و صرفنظر از درد یا اذیت‌های احتمالی ناشی از مریضی یا اتفاقاتی که منجر به مرگ شده است، خود لحظهٔ مرگ بسیار ساده و بدون درد و رنج است. معمولاً در عرض یک لحظه شخص خود را در خارج از کالبد خود یافته و از خارج از بدن و معمولاً از فاصلهٔ چند متری بالا آن را مشاهده می‌کند و این مشاهده درابتدا می‌تواند برای وی تعجب‌آور باشد. در این حال فکر و شخصیت و احساس هویت فرد کاملاً پیوستگی خود را حفظ کرده و مانند زمانی که شخص در کالبد بوده باقی می‌ماند. حضور و ادراک بدون کالبد آن‌چنان برای شخص طبیعی به نظر می‌رسد که بعضی اوقات مدت زیادی طول می‌کشد تا او متوجه شود که مرده است و در خارج از کالبد خود است. ولی با این حال او، یعنی همان ضمیر، فکر، و احساس هویت و خودآگاهی، و خاطرات و افکار او بدون هیچ تغییری اکنون در خارج از بدن او وجود دارد.

مردی که با همسر خود در حال رد شدن از خیابان بود می‌گوید که به یاد دارم چیزی به سمت من می‌آمد و بعد همه جا تاریک شد. بعد از مدتی متوجه شدم که مردم در خیابان دور مردی که بر زمین افتاده بود حلقه زده‌اند. وقتی نزدیک‌تر رفتم دیدم که همسرم بالای سر مردی که بسیار به من شبیه است گریه می‌کند. تعجب کردم که همسرم گریه می‌کند زیرا من احساس می‌کردم حالم

کاملاً خوب است. ولی هرچه سعی کردم نمی‌توانستم توجه همسرم را به خود جلب کنم، گوئی همسرم من را نمی‌بیند. بعد از بازگشت و احیاء، او دریافت که هنگامی که با همسرش از خیابان رد می‌شده یک ماشین از مسیر خود خارج شده و به او زده بوده است.

روح شخص در این حالت و در حالی که هنوز متوجه وجود بدون کالبد و بدن خود نیست، ممکن است سعی کند تا با افراد حاضر یا دوستان و خویشان ارتباط برقرار کند و با آن‌ها حرف بزند. البته این افراد متوجه حضور روح (حداقل به شکلی واضح و خودآگاه) نخواهند شد و به روح پاسخی نخواهند داد. این نادیده شمرده شدن می‌تواند باعث تعجب شخص گردد تا وقتی که او به مرگ خود و نامرئی بودن خود در این شکل و قالب واقف گردد.

افراد در این حال توانائی‌های خارق العاده‌ای برای حرکت دارند و می‌توانند تنها با فکر کردن به محلی خاص یا شخصی خاص، آناً در آن‌جا یا نزد آن شخص باشند و براحتی می‌توانند از موانع طبیعی مانند دیوار و سقف عبور کنند. در مواردی که عواملی که به مرگ انجامیده از نظر بدنی با درد و رنج توأم بوده است، به محض خروج از بدن شخص احساس صحت کامل نموده و خود را عاری از تمام دردها و تکلف‌های فیزیکی و غیر فیزیکی که در دنیا داشته حس می‌کند. هم‌چنین عوامل محیطی مانند سرما و گرما احساس نشده یا حالت نامطلوب خود را از دست می‌دهند. مثلاً کسانی که در اثر غرق شدن NDE داشته‌اند می‌گویند که در حالی که در نزدیکی بدنشان در آب معلق بوده‌اند، غوطه خوردن

بدن خود را در اعماق آب می‌دیدند بـدون این‌که سـرما یا جریان شدید آب رودخانه را حس کنند یا احسـاس تعلقی به آن بدن داشته باشند.

دید شـخص در این حـال به شـدت افـزایش می‌یابد به طوری که جزئیـات کـوچکی را می‌تواند از فاصـلهٔ دور به وضـوح ببیند. افـرادی که در زنـدگی چشـمان ضـعیفی داشته و یا حـتی کـور هسـتند، در این حـالت با دید کامل می‌توانند اطـراف را به وضـوح کامل ببیننـد، و به علاوه، دیدشـان 360 درجه بـوده و مانند دید چشم محـدود به سـمت جلو نیست. گـاهی افـراد بیـان کرده‌اند که در این حال نوعی‌هالـهٔ نـورانی در اطـراف انسـان‌های که زنـده هستند و حتی اشیاء مشاهده می‌کنند که رنگ و طیف آن برای افـراد و اشـیاء مختلف متفـاوت است. در این حـال رنگها بسـیار شـفاف و زنـده به نظر می‌رسـند و حـتی رنگهـای متعـددی که در دنیـای فـیزیکی قابل مشـاهده نیستند رؤیت می‌گردند.

هنگامی که فرد بدن خود را ترک کرد تمام وابستگی‌ها و احساسات خود به بدن را از دست می‌دهد و بـدن خـود را یک شی خارجی می‌بیند که تنها یک وسیله بـوده و بـرای مـدت و منظـوری مـورد اسـتفاده قـرار گرفته و اکنـون بی‌مصـرف اسـت، مانند یک لبـاس که اسـتفاده شـده و اکنون دیگر کهنه یا خـراب شـده و دور انداخته می‌شـود. هم‌چـنین افـرادی گـزارش داده‌اند که در آن واحد در چنـدین مکـان مختلف با فاصـلهٔ فـیزیکی زیـاد حضـور داشته‌اند بـدون این‌که از توجه و حضـور آن‌ها در هیچ یک از این مکانها کاسته شـود. آقـای محمد زمـانی در تجربه خود که در این وبسایت منتشر شـده است تعریف می‌کند

که چطور در حالی که در بیمارستان و نزدیک به بدن خود حضور داشته، به طـور همزمـان در مـنزل خـود در شـهر اصفهان و هم‌چنین در نزد دیگر عزیزان و دوسـتان خـود در مکـانی کـاملاً متفـاوت بـوده است. البته این افـراد متوجه حضور ایشان در نزدیکی خود نبوده‌اند. این پدیـده در گزارش‌هـای دیگر غـربی و غـیر غـربی نـیز تایید می‌گردد.

در موارد کمتری خروج از بدن به تدریج صـورت می‌گـیرد و شخص مراحل خارج شدن از هر قسمت بدن خـود و از دست دادن تماس و ارتباط با آن قسمت را حس می‌کند. معمولاً قطع ارتباط با بدن از دست و پاها شروع شده و با خارج شدن از ناحیهٔ سر کامل می‌شود. این گونه تـرک کالبد نیز مانند حالت ناگهـانی و آنی، کـاملاً بـدون درد و رنج و اضطراب است.

در این‌جا باید به این نکته اشاره کنیم که تجربه خـروج از بدن (Out of Body Experience)، منحصر به مرگ و NDEها نیست. گزارشهای متعـددی در مـورد افـرادی که توانسـته‌اند با تمرکز فکـری قـوی و یا روش‌هـای دیگر ضـمیر خـود را از بـدن خـویش خـارج نمایند را می‌تـوان یـافت. هم‌چـنین باید گفت که ارواحی هسـتند که بـرای مدت بسیار مدیدی بعد از مرگ هنوز مرگ خـود را قبـول نکرده و در اطراف زمین باقی می‌مانند. گـاهی علت این امر وابسـتگی بیش از حد به جنبه‌هـائی از دنیا و زنـدگی زمیـنی و تعلقـاتی است که بعد از مـرگ نـیز می‌توانند ادامه یابند.

برای برخی از ارواح نیز تجربه مـرگ بـدون رویت بـدن و مراحل بالا بوده و در عرض یک آن فرد خود را در عالمی

دیگر می‌یابد. زنی در مورد تجربه‌اش می‌گوید که در حال رانندگی و پیچیدن به سمت چپ در یک خیابان بود که ناگهان دید در فضائی باز و نورانی ایستاده و معلق است. بعد از احیاء و بازگشت به دنیا فهمیده بود که یک کامیون از چراغ قرمز عبور کرده و با شدت به ماشین او برخورد کرده بود.

عبور از تونل و گذر به عالمی دیگر

در مرحلهٔ بعد از خروج از بدن، اشخاص تجربه کننده معمولاً ازنوعی تونل و گذر از آن با سرعتی سرسام‌آور صحبت می‌کنند. افراد آن را به شکلی مانند تونل یا حفره یا چیزی شبیه به گردآب نیز تشبیه کرده‌اند. دقیقاً مشخص نیست که ماهیت این تونل چیست ولی به نظر می‌آید که مانند بقیهٔ جنبه‌های NDEها، این تونل و برداشتی که از آن می‌شود نیز برای همه یکسان نیست. در برخی از گزارشهائی که در این سایت آمده است، تجربه عبور از این تونل اینگونه توصیف شده است:

کاساندرا موسگراو (Cassandra Musgrave):ـ «... احساس کردم که از درون تونلی تاریک با سرعت به سوی مکانی درخشان در حرکت هستم که قبلاً آن‌جا بوده ام. در انتهای تونل به سرزمینی بسیار زیبا و پر از گلهای رنگارنگ و متنوع رسیدم و خود را در جهانی دیگر یافتم...».

لوئیز فاموسو (Louis Famoso):ـ «...من وارد فضائی شدم که مانند تونل بود و نقطه‌ای نورانی را در انتهای آن می‌دیدم. در حال عبور از تونل و حرکت به سمت انتهای نورانی آن من با چندین نفر که راهب به نظر

می‌آمدند و در میانهٔ تونل بودند روبرو شدم که هر یک به نوعی خاص در حال عبادت و ذکر بودند. من از سنینی پائین به سمت آئینهای مختلف دیگری روی آورده و آن‌ها را امتحان کرده بودم که به نظر میآمد این افراد نمایندگانی از تمام این آئینها بودند...».

ند دوگرتی (Ned Dougherty): «... در حالی که خارج از بدنم بودم میدان عظیمی از انرژی در آسمان در پیش روی من شکل گرفت. این انرژی به تدریج شکل یک تونل به سمت بالا را به خود گرفت و من از آن صدایی شبیه به یک چرخ دندهٔ بزرگ مکانیکی می‌شنیدم. به نظر می‌آمد که در حالی که این انبوه انرژی مانند یک موج دریا در خود حلقه می‌شد و تونلی به سمت عالم دیگر را تشکیل می‌داد، تاریکی آسمان حالتی سیال به خود گرفت. من وارد این تونل انرژی که اجتناب از آن غیر ممکن بود شدم و در آن شروع به صعود کردم...».

راجر: «...بر خلاف بقیهٔ تجربه‌های NDE من تونلی ندیدم، در عوض به جائی تاریک رفتم که هیچ چیزی در اطراف من نبود. با این حال در این مکان احساس آرامشی کامل داشتم...»

لوری: «... احساس کردم درون نوعی تونل هستم و رنگهائی که هر یک زنده هستند در اطراف من می‌چرخیدند. منظرهٔ فوق‌العاده‌ای بود که زیبائی آن غیر قابل شرح است. من به سرعت در تونل کشیده می‌شدم، ولی در عین حال توانائی فکر کردن من کاملاً سر جای خود بود. من دست و پائی در خود نمی‌دیدم، بلکه حس می‌کردم که یک انرژی تپنده هستم. من از سوی دیگر تونل به بیرون جهیده شدم و خود را در

نــوعی فضا یــافتم که ســتارگان زیــادی بــالای من و هم‌چنین در پایین من بودند...»

تجربه ریچارد در 8 سالگی: «...ناگهان متوجه شدم نوری درخشــنده بــالای ســرم در حــال تابیــدن است و به نظر می‌آید که این نــور از درون حفــرهٔ کــوچکی می‌تابد. نــور رنگهای آبی، صــورتی، ســبز، و طلائی را در خــود داشت. این حفــره به تــدریج بزرگ‌تر می‌شد و بــاعث می‌شد که چیزهــای اطــراف آن به حــالتی معــوج دیــده شــوند، مانند تصــویر آینه‌ای که ســطح آن معــوج و ناصــاف است. نــور بسیار درخشنده و زیبا بــود ولی با این حــال چشم من را آزار نمی‌داد. من شروع به شنیدن صــدای همهمه و وزوز خاصی کــردم که به تــدریج بلنــدتر می‌شــد، و هم زمــان حفرهٔ بــالای ســرم نــیز بزرگ‌تر و نــوری که از آن می‌آمد درخشنده‌تر می‌گشت و کشش من به ســمت آن شــدیدتر می‌شد. با وارد شــدن من به آن حفــره، صــدای وزوز به نــوعی صــدای صــفیر تبــدیل شــده و من مانند نــور با سرعتی سرسام‌آور شروع به حــرکت در یک تونل کــردم، در حــالی که احســاس می‌کــردم در فضــای تنگی فشــرده شده‌ام. من در آن تونل تنها نبودم و می‌توانستم حضــور کســـــان دیگـــــری را نـــــیز در آن‌جا حس کنم، گرچه نمی‌توانستم کسی را ببینم...»

هافور: «... ناگهان احســاس کــردم در یک تونل تاریک به ســـمت نقطه‌ای از نـــور حـــرکت می‌کنم که به تـــدریج بزرگ‌تر می‌شد و با نـــور خـــود وجـــود من را نـــورانی می‌کرد. با نزدیک‌تر شدن به سمت این نــور، نــوری که از خــود من متشعشع می‌شد نــیز درخشــنده‌تر می‌گشت. در تاریکی این تونل من سایهٔ کســانی را می‌دیــدم که بــدون

هیچ احساس و هدفی سرگردان حرکت می‌کردند و در دنیای خود غرق و گم شده بودند...»

ریکی رندولف (Ricky Randolph):ـ «...بعد از مدتی وارد فضائی مانند یک حفره شدم که طولانی و تاریک بود، ولی در اطراف من شعاعی از نور بود که تمام رنگهای رنگین کمان را در آن می‌توانستید بیابید. نور کم سوئی در انتها می‌دیدم که به تدریج در حال بزرگ شدن بود.»

تجربه گریس هتمیکر

گریس هتمیکر (Grace Bubulka-Hatmaker)ـ در مورد تجربه مرگ موقت خود که در سال 1984 اتفاق افتاد، در کتاب خود به نام «ماوراء واقعیت» می‌گوید [28]:

...من در درون دلم احساس خاصی مانند سقوط آزاد کردم و ناگهان خود را نزدیک به سقف یافتم در حالی که از بالا به بدنم که روی تخت بود، و پزشکان و پرستارانی که روی آن کار می‌کردند نگاه می‌کردم. من در مورد بدنم احساس خاصی نداشتم و گوئی برای من چیزی غریبه بود و به نظرم می‌رسید که برای مدتی بسیار طولانی در هوا شناور بودم. گرچه شاید این زمان فقط چند ثانیه یا چند دقیقه بود، ولی زمان برای من هیچ معنی و اهمیتی نداشت و من احساسی از گذشت آن نداشتم. من متوجه بودم که با این‌که در بدنم نیستم، ولی هنوز وجود دارم و این وجود هیچ ارتباط و نیازی به بدنی که روی تخت افتاده ندارد و فارق از تمام دردهای بدن در راحتی و گرمی کاملاً مطبوعی شناور بودم.

Grace Bubulka-Hatmaker photo من که برای مدتی در نقطه‌ای بالای سقف بدون حرکت بودم، به تدریج شروع به حرکت کردم و به آرامی به طرف بالا و اندکی به سمت چپ صعود کردم. احساسی در من بود که در اطراف من چیزها یا کسانی هستند، ولی نمی‌دانستم چه چیزی یا کسی. در ابتدا اطراف من مانند یک مه خاکستری بود، ولی به تدریج که به حرکت و سرعت من اضافه شد می‌دیدم که مه خاکستری اطراف من دارای انتهائی نورانی است. از میان مه خاکستری و در وراء تونلی که در آن بودم روشنائی می‌دیدم که در آن تعداد بسیار زیادی نقطه‌های نورانی وجود داشتند. این نقاط نور در مسیرهای مختلف و با سرعت‌های مختلف در حرکت بودند ولی هیچگاه به یک‌دیگر برخورد نمی‌کردند و تاثیری هم روی هم نداشتند. آن‌ها را می‌توان به ذرات غباری که در مسیر نور خورشید قرار می‌گیرند تشبیه کرد. من با مشاهدهٔ آن‌ها مسرور بودم که من نیز به نوعی شبیه آن‌ها هستم و بین دو جهان سیر و سفر می‌کنم. هم‌چنین من کاملاً آگاه بودم که تعداد زیادی برای کمک به من در این گذرگاه همراه من بودند. من دقیقاً آن‌ها را نمی‌شناختم ولی احساسی که نسبت به آن‌ها داشتم مانند خانواده‌ای بود که آن‌ها را فراموش کرده بودم. آن‌ها من را با تمام جزئیاتم می‌شناختند، و تنها برای کمک و آرامش دادن به من و سهل نمودن مسیرم در آن‌جا بودند.

تونلی که در آن بودم به تدریج شفاف‌تر می‌شد و من بشدت مجذوب و مشتاق رسیدن به نوری که در انتهای آن بود و مرا بسوی خود می‌خواند بودم. اکنون دیگر شدت اشتیاق و انتظار در من غیر قابل توصیف شده بود

و به درخشنگی آن نور و سرعت حرکت من به سوی او مرتباً افزوده می‌شد. من هنوز درکی از علت آن‌چه در حال اتفاق افتادن است را نداشتم و حتی فکر نمی‌کردم که مرده‌ام، با این حال احساسی روحانی داشتم و می‌دانستم که بدون بدن زمینی‌ام وجود دارم. احساس می‌کردم آگاهی من نسبت به قبل بسیار افزایش یافته و نوعی آرامش و انتظار به همراه اطمینان در خود حس می‌کردم. در حالی که به درخشش گرمی که پیش رویم بود وارد می‌شدم، احساس وجد و خلسهٔ مطلق در من بود. من در آغاز نور و جزئی از نور شده بودم. تشریح آن بسیار سخت است، ولی احساس می‌کردم که به چیزی برگشته‌ام که همیشه آن را می‌شناخته‌ام، مانند این‌که به خانه و وطن همیشگی خود بازگشته‌ام. من نه تنها به سرچشمه و شروع خود، بلکه به سرچشمهٔ ازلی (تمامی هستی) بازگشته بودم.

به نوعی می‌دانستم که چیزهای بیشتری در پیش روی من هستند، ولی نمی‌توانم از این جلوتر بروم زیرا به زودی قرار است در این‌جا اتفاقی رخ دهد. زمان چیزی کاملاً بی‌معنی و کمیتی تعریف نشده بود، و گوئی من برای ابدیت در آن مکان بودم. اکنون دیگر هیچ گونه بقایائی از تونل بر جای نمانده بود. من در آن‌جا به هیچ چیز دیگری نیاز نداشتم و هیچ چیز دیگری نمی‌خواستم، خوبی نور خالص و پاک و فراگیر بود و من در نوعی صمیمیت و همدلی با تمامی نور بودم. تمام ذرات و تشعشع نور، من، بقیه، همه، جزئی از نور بودیم که از ازلیت وجود داشتیم. من احساس فهم و دانشی بی‌پایان و راحتی و رضایتی کامل داشتم. ناگهان از درون نور پیغامی به من رسید. نمی‌دانم از کجا و چگونه، در آن‌جا

کسی نبود و هیچ کلمه‌ای گفته نشد، بلکه فکری بود که به من داده شد و من آن را دریافت کردم، و به من مسئولیتم در برابر دو فرزندم یاد آوری شد. من در درون خود شروع به مخالفت کردم ولی احساس می‌کردم که چیزی در حال تغییر است و آن هم در جهتی که مورد علاقهٔ من نیست. با لحنی مهربان و دلسوزانه، ولی محکم و قاطع مسئولیت من به من گوش زد شد. من می‌خواستم مخالفت کنم ولی می‌دانستم که بی‌فایده و اساس است و می‌دانستم که درون نور حکمتی مطلق بود که من را هدایت می‌کرد. این آخرین ارتباط ما بود...

می دانستم که در نور چیزهای بیشتری است که تا بی‌نهایت ادامه دارند ولی من نمی‌توانم در حال حاضر به آن‌جا بروم. مرور زندگیم به من این ادراک را داد که نحوهٔ زندگی کردن من مهم است و اثر زیادی روی این‌که چقدر می‌توانم به عمق نور بروم خواهد داشت. کار من (روی زمین) تمام نشده بود، بلکه تازه از درون من و سپس در خانوادهٔ من در حال شروع شدن بود. اکنون با فهمی که پیدا کرده بودم آماده بودم تا به برگشت قریب الوقوع به زمین تن دهم. در آن‌جا به من هدیه‌ای داده شد تا برگشت مرا آسانتر سازد، یا لااقل من آن را اینگونه تعبیر می‌کنم. با کم سو شدن درخشش نور، تصویر دو فرزندم در روح من شکل گرفت و با من ادغام شد. من در حالی که عشق فرزندانم را درون خود نگاه داشته بودم به بدنم روی تخت بیمارستان برگشتم.

خدایان شاخدار

اتـور معمـولاً به عنـوان الهه گـاو با شـاخ‌هایی بر سر به تصـویر کشـیده می‌شـود، که در آن دایـره‌ی خورشـیدی اورائـــوس نصب شـــده است. در دوره‌هـــای بعـــدی یک گردنبند منات نیز به تزئینات اضافه می‌شود.هاتور ممکن است همان الهه گاو باشد که پیشتر در لوح نارمر و روی یک سنگ قبر از سلسـله اول فراعنه قـرار گرفته اسـت، که نشان‌دهنده نقشی به عنوان الهه آسمانی و رابطه او با هـوروس اسـت، که به عنـوان خـدای خورشـید در او "سکنا" گرفته است.

هــاتور رابطه‌ای پیچیــده با رع داشــت، در یک اســطوره چشم اوست و دخـــتر او را در نظر گرفته می‌شـــود، اما بعدها وقتی رع نقش هـوروس را در پادشـاهی به عهـده گـــرفت، او را مـــادر رع می‌دانند. او این نقش را از الهه گاو دیگری با نام 'Mht wrt' ("سیل بزرگ") که مادر رع در اسطوره خلقت بـود جـذب کـرد و او را بین شـاخ‌های خود حمل کرد. به عنوان مادر هر روز صبح رع را در افق شرق را به دنیا می‌آورد، و به عنوان همسر هر روز او را در آمیختن با او در طول روز آبستن می‌شد.

بت (Bat)ـ الهه گاو دیگـری در اسـاطیر مصر است که به صورت چهره‌ای انسـانی با گـوش و شـاخ گـاو به تصـویر کشـــیده شـــده. در زمـــان پادشـــاهی میانـــه، هـــویت و ویژگی‌های او در الهه‌هاتور قرار گرفت. پرســـتش بت به دوران پیشـین می‌رسد که ممکن است منشأ آن ریشه در گله‌هـای گـاو در اواخر دوران پارینه‌سـنگی داشـته باشد. بت الهه اصلی سشش (Seshesh)ـ بـود، که با نـام هو (

Hu) یا دیوپولیس پاروا (Diospolis Parva)، نام خانواده هفتمین نـــوم (nome)ـــ مصر علیا شـــناخته می‌شد. تصویرســـازی بت به عنـــوان یک گـــاو الهی به طـــرز چشمگیری شبیه به‌هاتور، الهه موازی از مصر سفلا بوده است. تفـــاوت قابل توجه در تصـــویر آن‌ها این است که شـاخ‌های بت به سـمت داخل و منحـنی شـاخ‌های‌هاتور کمی به ســـمت بـــیرون کمی متمایل است. این امکـــان وجود دارد که این تفـاوت بر اسـاس تفـاوت در نژادهـای مختلف گله‌های گاو در زمان‌های متفاوت باشد.

فرقه خدایان گاو

در مصر، گاو به عنوان آپیس، تجسم پتاح و بعداً ازیـریس پرستش می‌شد. مجمـوعه‌ای طـولانی از گاوهـایی که به لحاظ آیینی "کامل" بودند توسط کاهنـان خـدا شناسـایی شدند، که طول عمر خود در معبد می‌گذراندند، سـپس در یک تابوت‌دان غول پیکر مومیایی و محصور می‌شدند. یک توالی طولانی از تابوت‌های سنگی یکپارچه در ســـراپیوم نگهداری می‌شد که توسط آگوست ماریت در سال 1851 در سقاره کشف شد. گاو به عنوان منویس نـیز پرسـتش می‌شـــد، تجسم آتـــوم-رع، در هلیوپـــولیس. کا میـــان افســـانه‌های مصر هم مفهـــومی مـــذهبی از نـــیروی زندگی/قدرت است و هم در کلمه به معنی گاو نر است.

منـــویس به عنـــوان یک گـــاو زنـــده شـــناخته می‌شد. این ممکن است بقایایی از قربـانی کـردن پادشـاهان پس از یک دوره ســـلطنت باشـــد، که به عنـــوان فرزنـــدان بـــات یاهاتور به عنوان خـدایان گـاو باسـتانی فرقه‌هـای اولیه خورشـــیدی (ببینید: الهه شـــاخ‌دارهاتور) در نظر گرفته می‌شـــدند. بنـــابراین، همانگونه که به عنـــوان نمـــادی از

خدای بعدی خورشید، رع، نیز دیده می‌شود، منیویس هم اغلب در هنر با دایره‌ای خورشیدی مادرشان‌هاتور در بین شاخ‌های آن دیده می‌شود.

ایزیس با شاخ

خدایان کنعانی مولوخ (طبق انجیل) غالباً به صورت یک گاو به تصویر کشیده و در روایات ابراهیمی به یک دیو گاو تبدیل شده. گاو نر در فرهنگ‌های یهودی-مسیحی از دوره‌ای از انجیل پدیدار می‌شود که در آن تمثال گوساله طلایی توسط‌هارون ساخته می‌شود و توسط عبری‌ها در بیابان سینا (خروج) مورد عبادت قرار می‌گیرد. از متن کتاب مقدس عبری می‌توان فهمید که این بت بیش از آن‌که به عنوان یک خدای جدید معرفی شود، به عنوان نماینده یک خدای جداگانه یا به عنوان نماینده خدای اسرائیل معرفی می‌شود، شاید از طریق ارتباط یا هماهنگی با خدایان گاو مصری یا شام.

در کتاب مقدس در خروج 32:ـ 4 چنین آمده است: "او آن‌ها را (گوشواره‌های طلای قوم را) از دست ایشان گرفته، آن را با قلم نقش کرد، و از آن گوساله ریخته شده ساخت، و ایشان گفتند: «ای اسرائیل این خدای تو است، که تو را از زمین مصر بیرون آورد.» "

نحمیا 9:18":ـ حتی وقتی آن‌ها بت را مانند گوساله درست کردند و گفتند: این خدای شما است که شما را از مصر بیرون آورده است." آن‌ها کفرهای وحشتناکی مرتکب شدند. "

بتهای گوساله بعداً در تناخ (انجیل عبری)، مانند کتاب هوشع نبی، به صورت دقیق‌تری به عنوان عنصری ثابت از فرهنگ‌های غرب آسیایی دیده می‌شوند.

به گفته کتاب پادشاهان، 7:25"دریای برنز" پادشاه سلیمان بر روی دوازده گاو نر برنزی ایستاده است.

گاوهای جوان به عنوان نشانگرهای مرزی در تل دان و در بثل در مرزهای پادشاهی اسرائیل قرار گرفته بودند.

خدایان قوچ در مصر باستان

قوچ در مصر باستان در امور باروری و جنگ مورد احترام بود. خدایان اولیه با شاخ‌های موج دار و بلند قوچ شامل خنوم و خدای معادل آن در مصر سفلی، بانبتد «خدای قوچ جدت (Djedet)». (مندس) است که به طور معمول با چهار سر قوچ نشان داده شده بود تا نمایانگر چهار روح (بع) خدای خورشید باشد. بانبدت هم‌چنین ممکن است با چهار خدای نخستین حاکم بر مصر، اوسیریس، گِب، شو و رع- اتوم نیز مرتبط باشد، با زیارت‌گاه‌های گرانیتی بزرگ که به هر یک در پناهگاه مندس اختصاص داده شده‌است. «کتاب گاو آسمانی» "قوچ مندس" را به عنوان بع برای اوسیریس توصیف می‌کند، اما این یک ارتباط انحصاری نبود. [1]

بانبتد

فهرست خدایان مصری مرتبط با قوچ:

خموم (یکی از اولین خدایان مصر)

هارسافس (خدا قوچ هراکلوپولیس)

خیرتی (گونه‌ای از آکن، خدای اصلی در اساطیر مصر)

اندجتی (متقدم بر اوزیریس، Auf Efu Ra).

هـورم آخت (خـدایی که به صـورت ابوالهـول با سر یک مرد، شیر یا قوچ به تصویر کشیده شده است)

بانبتد (خدای قوچ با چهـار خـدای اول مصر مرتبط است: اوسیریس، گب، شو، ره-اتوم)

آمون (خدای قوچ الهام بخش فرقه آمون)

فرقه آمون

شـمایل رومی از گـل، خـدای ژوپیـتر آمـون با شـاخ‌های قوچ، قرن اول میلادی (Museo Barracco، رم)

پرسـتش آمـون در دوره اولیـه، احتمـالاً به واسـطه مستعمره یونـان در سـیرن وارد یونـان شـد، که احتمـالاً بلافاصله پس از جایگیری پیوندی با معبد بـزرگ آمـون در اوآسیس برقرار کـرده باشد. آمـون یک معبد و مجسـمه، هدیه‌ای از حـال پینـدار، در تبس، [2]ـ داشت و یکی دیگر در اسـپارت که سـاکنان آن، آن‌گونه که پوسـانیاس می‌گوید، [3]ـ بیشتر از پیشگوی آمون در لیـبی مشـورت می‌گرفتند تا از دیگر یونانی‌ها. در ایفیـتیس، خالکیدیکـه، آمون از زمان لیساندر پرسـتش شـد، به همـان انـدازه با اشـتیاق که در منـاطق آمونیه پرسـتش می‌شد. پونـدار شاعر سرودی در ستایش او سرود. در مگاپولیس خـدا با شاخ قـوچ (Paus. viii.32 1)ـ نمایـان شـد، و یونانیـان سـیرنیکا یک ارابه با مجسـمه آمـون را به دلفی اهـدا کردند.

شهرت او در بین یونانیان کلاسیک آن‌چنـان مشـهور بـود که اسکندر بزرگ پس از نبرد ایسوس و در زمان اشــغال مصــر، به آن‌جا ســفر کــرد، جــایی که او توسط اوراکل (موبد و پیشــگوی معبد) فرزند «پسر آمــون» اعلام شد. اسـکندر پس از آن خـود را الهی دانست. حـتی در طـول این اشغال، آمون، آمون از سوی این یونانیـان به عنـوان شکلی از زئوس شناخته شـد، [4]ـ و هم‌چنـان به عنـوان خدای اصلی محلی تبس بود.

یونانیان سـیرنائیکی به جـای خـدای اصـلی خـود زئـوس، معابـدی بـرای خـدای لیبیـایی آمـون سـاختند. آن‌ها بعـداً خــدای متعــال خــود زئــوس را به عنــوان آمــون لیــبی شناختند. [5]ـ برخی از آن‌ها به پرستش خود آمون ادامه دادند. فرقه آمون در بین یونانیان چنان گسـترده بـود که حـتی اسـکندر بـزرگ تصـمیم گـرفت که توسط موبـدان لیبیـایی آمـون به عنـوان فرزند زئـوس در معبد سـیوان اعلام شود. [6]

مجسمه‌های رام (قــوچ) در ورودی به معبد آمــون به خط شده‌اند

اگرچه منابع جدیدتر از وجود آمـون در اسـاطیر بربرهـای لیبیـایی چشم‌پوشی می‌کردنـد، اما او شـاید بزرگ‌تـرین خدای باستان بربران بود. [7]ـ وی در یونان باستان مورد استقبال یونانیـان باسـتان قـرار گـرفت و به علت نفـوذ لیبی با خدای فینیفی/ کارتاژی بال‌هامون متحد شد. [8] بـرخی از تصـاویر قـوچ در شـمال آفریقا متعلق به دوره لیــتی است که بین 9600 ســال و 7500 پیش از میلاد واقع شده‌است. معروفترین معبد آمون در لیـبی باسـتان معبد در واحه سیوا بود. از سوی برخی از محققان گفته

شده که نام باستانی برخی قبایل بربر مانند گارامـانتس و ناسامونی ممکن است به نام آمون مربوط باشد. [9]

در آولیمیـدن (Awelimmiden)ـ طـوارق، نـام آمانـای (Amanai)ـ ممکن است که معنـای نـام "خـدا" را داشـته باشد. لیبیایی‌های باستان احتمـالاً غـروب خورشـید را به عنـوان تجسد آمـون می‌پرسـتیدند که با شـاخ‌های قـوچ معرفی می‌شد. [10]

در کارتاژ و شمال آفریقا، بعال-هامون به طـور ویـژه‌ای با قـوچ مرتبط بـود و به عنـوان بعل قـرنیم ("اربـاب دو شاخ") در یک پناهگاه روبـاز در جبل بو کـورنین ("تپه دو شـاخ") در سراسر خلیج کارتـاژ مـورد پرسـتش واقع می‌شد.

تترادراخمـای نقـره (سـکه یونـان باسـتان) که به نـام اسکندر ضرب شده است، اسکندر را با شاخ‌های آمون به تصویر می‌کشد.

خـدای مصـری آمـون-رع با شـاخ قـوچ به تصـویر کشـیده شده. قوچ به دلیل رفتارهـای فحلی نمـادی از مـردانگی در نظر گرفته می‌شده است. شـاخ‌های آمـون نـیز ممکن است نمایانگر شرق و غرب عالم باشد و یکی از عنـاوین آمون "دو شاخ" بود. اسکندر در اثر فتح مصر باسـتان در سـال 332 قبل از میلاد با شـاخهای آمـون به تصـویر کشیده شد، جایی که کاهنـان او را به عنـوان پسر خـدای آمـون پذیرفتنـد، که توسط یونانیـان باسـتان با زئـوس، پادشاه خدایان شناسایی شده بود. خدای ترکیبی زئوس-آمون چهره مشخصی در اساطیر یونـان باسـتان بـود. به گفته پنج مورخ باستان (آریـان، کورتیـوس، دیـودوروس،

ژوستین و پلوتارک)، اسکندر به نزد پیشگوی آمون در سیوا در صحرای لیبی و شایعاتی منتشر شد مبنی بر این‌که اوراکل پدر اسکندر را آشکار کرده است و او خدای آمون است، و نه فیلیپ. [11] [12] [13] اسکندر خود را به عنوان فرزند زئوس-آمون معرفی کرد و حتی خواست تا به عنوان یک خدای عبادت شود:

به نظر می‌رسد که وی نسبت به واقعی بودن الوهیت خود اطمینان پیدا کرده و نیاز به پذیرش آن توسط دیگران داشته‌است... شهرهای دیگر لاجرم تبعیت کردند، اما در خود اسپارت فرمان او به طرزی استهزاآمیز چنین خوانده شد، "از آن‌جا که اسکندر آرزو دارد یک خدا باشد، بگذارید باشد.' [14]

بر اساس قاره

اروپا

سرنانوس در ستون بوتمان

پان خدای شبانان و گله‌ها، وحشی‌های کوهستانی و موسیقی روستایی بود.

در فرهنگ‌های سلتیک تصویرسازی‌ها از چهره‌های دارای شاخ گوزن اغلب به عنوان سرنانوس ("شخص شاخ‌دار" در لاتین) شناخته می‌شوند. شواهد اصلی برای این امر از ستونی در پاریس است که منقوش به خدای رومی ژوپیتر است. [15]

کوسیدیوس نام خدای جنگ رومی و انگلیس و خدای محلی در منطقه اطراف دیوارهادریان بود، که بعضی اوقات به صورت شاخ‌دار نشان داده می‌شود. [16] او با

جنگ و جنگل ارتباط دارد و بیشتر توسط افراد نظامی و طبقات پایین پرستش می‌شد. [17]

شمایل شاخ‌دار روی پاتیل گاندستراپ.

الیفاس لوی غیب باور قرن 18م، معتقد بودند که خـدای شبه‌تاریخی بافومه (که کلیسای کاتولیک روم ادعا کـرده بـود به عنـوان بـدعت توسط شـوالیه‌های معبد پرسـتش می‌شود)، در واقع خدای شاخدار کاهنان لیبیایی (آمـون) یا بز مندس بود. [18]

بـرای سـال‌ها محققین تصـاویر پاتیل گاندسـتروپ را از منظر خدایان سلتی تفسیر می‌کنند. شـمایل شـاخدار در صفحه A عموماً به عنوان سرنانوس شناخته می‌شود.

آفریقا

ایکنگا ایگبو

یک خدای وخشـوری به شـکل قـوچ که نـام آن ناشـناخته است (بائل‌هامون- فنیقی / کارتاژی) توسط قبایل لیـبی در سیوا پرستش می‌شده. این چهره توسط مصـریان در به تصویر کشیدن خدای خود آمون گنجانیده شده‌است که به "تعبیر یونانی" (Interpretatio graeca)ـ "ـ زئـوس-آمون در نظر گرفته شده‌است. [19]

پـیروان اودینـانی (آیین عامیانه سـنتی مـردم ایگبو در جنـوب شـرقی نیجریه) خـدای شـاخ‌دار ایکنگو خـدای موفقیت صادقانه می‌دانند و می‌پرسـتند، که دو شـاخ آن نمادی از اراده شخصی است. مجسمه‌های چـوبی کوچک از او به عنـوان محـراب شخصی سـاخته شـده و مـورد ستایش قرار می‌گیرند. [20]

آسیا

مهر پاشـــــوپاتی، مهر کشف شـــــده در حفر حفـــــاری موهن‌جو دارو در پاکسـتان، به عنـوان نماینـده احتمـالی یک چهره "پیش-شیوا" توجه را مطـرح شـده است. [21] این " پاشوپاتی " (پروردگار موجودات شبیه به حیوانات- سانسکریت: paśupati) [22] مهری را نشان می‌دهد که دارای شـــاخ، احتمـــالاً در حـــالت نعـــوض است که توسط حیوانات احاطه شده. [23]

چندین مهر در دره ایندوس صحنه جنگ بین جـانوری بـبر مانند و مـردی را با شـاخ، سم و دم نشـان می‌دهد که با مـرد گـاونژاد بین النهـرین انکیـدو که یـار گیلگمش بـود مقایسه شده‌است و حکـــــایت از انتقـــــال اســـــاطیر بین‌النهرین دارد. [24] [25] [26]

سفالینه‌ای ایندوسی از خدای شاخ‌دار.

خدای پاشوپاتی ایندوس

صحنه نبرد بین یک جانور و مـردی با شـاخ، سم و دم، که با گاو نر بین النهرین انکیدو مقایسه شده است. [24] [27] [26] مهر تمدن دره ایندوس.

خـدای شـاخ‌دار با همراهـان یک شـاخ در مهر و مـوم دره ایـــندوس. خـــدایان شـــاخ‌دار یک مضـــمون اســـتاندارد بین‌النهریـــنی است. 1900-2000 پیش از میلاد. مـــوزه اسلام آباد. [28] [29] [30] [31]

آمریکا

مـار شـاخ‌دار در اسـاطیر بسـیاری از بومیـان آمریکـایی ظاهر می‌شود. [32] جزئیات در بین قبایل متفاوت است و بسـیاری از داسـتان‌ها شـمایلی اسـرارآمیز را با آب، بـاران، رعد و آذرخش مرتبط می‌کنند. مارهـای شـاخ‌دار مؤلفه‌های اصـلی مجتمع‌هـای مراسـمات جنـوب شـرقی پیش از تاریخ آمریکای شمالی بودند. [33] [34]

شاخ‌های ذکر شده در انجیل

خـدایان کنعـانی، بعل و ال احتمـالاً در اصل گـاو خـدایان شاخ‌دار بوده‌اند. [35]:15 [36]:28

بعل با آذرخش، قـــرن 13 الی 15 قبل از میلاد. سنگ‌نگاره‌ای یافته شده در راس شامرا (شـهر باسـتانی اوگاریت در سوریه کنونی)

شـمایلی از یک خـدای شـاخ‌دار. تصـویری که روی تکه سفال موجود در کونتیل آجـرود در بـالای کتیبه "براخـتی اختم.. ""

مزمور 75: 10 [37]

"شاخ همه شریران را قطع خواهم کرد اما شاخ صالحان بلند خواهند شد."

سفر تثنیه 33:17 [38]

از نظر عظمت او (یعقـــوب) مانند گـــاو تـــازه تولد یافته‌است. شـاخ‌های او شـاخ گـاو نر وحشی است. با آن‌ها ملت‌ها را به خون خواهد کشید، حتی آن‌هایی را که در انتهای زمین هستند.

مکاشفه 13:11 [39]

سپس جانور دوم را دیدم که از زمین بـیرون می‌آید. این دو شاخ مانند بره داشت اما مانند اژدها صحبت می‌کرد.

لاویان 4:7[40]

باید که کاهن قدری از خـون را بر شـاخ‌های مـذبح بخـور معطر که در خیمه اجتماع است، به حضور خداوند بپاشد. و همه خون گوساله را بر بنیان مـذبح قربـانی سـوختنی که به در خیمه اجتماع است بریزد.

خروج

به تصـویر کشـیدن موسـای شـاخ‌دار ریشه در توصـیف چهـره موسی به عنـوان "cornuta" ("شـاخ‌دار") در ترجمه لاتین ولگاته از سفر خـروج دارد که در آن موسی پس از دریافت ده فرمان برای بار دوم به نزد مـردم بـاز می‌گـردد. انجیل دوئه-رنس Douay-Rheims ترجمه ولگاته را چنین به انجام رسـانده: "و هنگـامی که موسی از کوه سـینا پـایین آمـد، او دو لـوح شـهادت را در دست داشـت، و او نمی‌دانست که شـمایلش در اثر مکالمه با خداوند شاخ‌دار شده است." [41]

تأثیر بر شیطان‌شناسی

پان با بز رابطه جنسی برقرار می‌کند

شیطان‌شناسی مسیحی

به نظر می‌رسد این ایـده که شـیاطین شـاخ دارنـد، از فصل 13 کتـاب کتـاب مکاشـفه گرفته شده‌است. کتـاب مکاشفه ظاهراً الهام بخش بسیاری از تصاویرسازی‌های شیاطین بوده‌است. این ایده هم‌چـنین با تصویرسـازی از

برخی خدایان باستانی مانند مولوخ، شدو و غیره همــراه بوده‌است که به صورت گاو به تصویر کشیده شــده‌اند، به عنوان مردانی با سر یک گاو، یا با به سر کردن شاخ گــاو به عنوان تاج.

بافومه مندس

نماد "خدای شاخ‌دار" شیطانی معروف به بافومه، مبتنی بر یک خــدای قــوچ مصــری است که در منــدس پرســتش می‌شد به نام بانبتد (به معنای تحت‌اللفظی بع پروردگــار جد djed، و با عنوان "ارباب مندس") که روح اوزیــریس بــود. مطــابق کتــاب اســاطیر مصــری: راهنمــای خــدایان، الهه‌ها و کتاب سنت‌های مصر جرالدین هــریس نویســنده آن‌ها اظهار می‌دارد: خدایان قوچ رع-آمون (رجــوع کنید: فرقه آمــون) و بانبتــد، به صــورت اثــیری با ملکه مصر آمیختند. تا نسلی برای به ارث بــردن تــاج و تخت فــراهم آید (نظــریه‌ای مبتــنی بر تصــویری که در چنــدین معبد تبسی در مندس یافت شده‌است).

نهان‌شناس الیفاز لووی در Dogme et Rituel de la Haute Magie (1855) تصاویر کارت شیطان در تاروت مارسی را تــرکیب کــرد و قــوچ بانبتد را به عنــوان یک بز مــذکر بازســازی کــرد و آن‌را " بافومه منــدز"، (یــا، "بز منــدس") توصــیف کــرد. ردپــای این توصــیف نادرست می‌تواند به کتاب دوم تاریخ هرودوت بــازگردد، جــایی که در آن هرودوت خدای منــدس را به داشــتن سر و پشم بز توصیف می‌کند، در حالی که در حقیقت بانبتد به صــورت یک قوچ و نه یک بز نشان داده می‌شده‌است.

شیطان در تاروت Rider-Waite

بافومه لوی قـرار بـود به چهـره مهمی در کیهان‌شناسی تلما، یعنی نظام خفیه‌ای که توسط اولیستر کـروولی در اوایل قــرن بیســتم تأســیس شــده بــود بــدل شــود. ویژگی‌های بافومه در کیش کلیسـای کاتولیک گنوسی که به صــورت جمعی در آیین ســتایش گنوسی این‌گونه در این جمله تلاوت می‌شــود: "و من به مــار و شــیر، سر اسـرارها، به نـام او بافومه اعتقـاد دارم" (نگـاه کنید به: آلیستر کراولی).

بافومه لــووی بعــدها منبع تصــویر شــیطان در تــاروت Rider-Waite شده‌است. مفهوم پنتاگرام سـمت پـایین روی پیشـانی او از روی توصـیفات لـووی در بحث خـود (بــدون تصــویر ســازی) از بز منــدس مــزین به چــنین پنتـــاگرامی برگرفته شده‌است. او در تضـــاد با مـــرد ریزساخته (microcosmic man) قرار گرفته که دارای یک پنتاگرام مشابه اما سر بالا بود. تصویرســازی واقعی یک بز با یک پنتاگرام به سمت پـایین بـرای اولین بـار در کتاب " La Clef de la Magie Noire" در سال 1897 توسط استانیسلاس دی گوایتا ظـاهر شـد، بعـداً بعنـوان نمــادی رســمی به نــام خــاتم بافومه توسط کلیســای شـیطان پذیرفته شد و اسـتفاده از آن در میـان شـیطان پرستان هم‌چنان ادامه دارد.

نئوپاگانیسم

نقاشی فرانسیسکو دو گویا با عنـوان جـادوگران شـبات (شنبه) که در آنشـیطان را بهمـراه جـادوگران شـیطانی نشان می‌دهد. فرضیه فرقه جادوگران اظهار می‌دارد که چنین داستانهایی مبتنی بر یک فرقه بت پرســتی واقعی است که یک خدای شاخ‌دار را تکریم می‌کنند

تعداد کمی از سنت‌های بازسازی شده نوپاگانی ابلیس و یا شیطان آشکار(متظاهر) را به رسمیت می‌شناسند. با این حال، بسیاری از گروه‌های نئوپاگان به نوعی یک خدای شاخ‌دار را پرستش می‌کنند، به عنوان مثال به عنوان همسر الهه‌های سه‌گانه در ویکا. این خدایان معمولاً چهره‌های اساطیری مانند سرانوس یا Pan را منعکس می‌کنند و به نظر می‌رسد هرگونه شباهتی که ممکن است با شیطان مسیحی داشته باشد فقط به قرن نوزدهم بر می‌گردد، زمانی که در یک واکنش مسیحی به اهمیت روزافزون پان در ادبیات و هنر در آن دوران، منجر به ترجمه تصویر او به عنوان شیطان شد. [42]

تصویر یک بز شاباتیک قرن نوزدهم

فرضیه فرقه جادوگران

در سال 1985، مورخ دوره کلاسیک جورج لاک، در کتاب Arcana Mundi: Magic and the Occult in the Greek and Roman Worlds، این تئوری را مطرح کرد که ممکن است ریشه‌های فرقه جادوگر به اواخر عهد عتیق بازگردد، به عنوان فرقه ایمانی که در درجه اول برای پرستش خدای شاخ‌دار طراحی شده‌است. او استنتاج می‌کند از ادغام سرانوس، خدای شاخ‌دار سلتی، با پان / Faunus یونانی-رومی، [43] ترکیبی از خدایان که خدای جدیدی ایجاد کرده، و پیرامون آن مشرکان باقی مانده، آن‌هایی که از رجوع به مسیحیت امتناع می‌ورزند، و این که این خدایان نمونه‌ای از پیش تصورات مسیحیان بعدی از شیطان را فراهم می‌آورد، و

نمازگزاران او توسط کلیسا به عنوان جادوگران معـرفی می‌شدند.

بعل‌الذباب

تمثـــال پاپیش‌گذاشـــته با شـــاخ‌های بزکـــوهی، پوست حیوانات بر دوش و چکمه‌های نوک تیز. از بین‌النهـرین یا ایــران، مربــوط به 3000 ســال پیش از میلاد در مــوزه متروپلیتن

ارتباط ضمنی بین شیطان و بعل‌الذباب (ارباب مگس‌ها) وجود دارد. او در اصل یک نیمه خدای ادیان سامی به نام بعل (تحت‌اللفظی: "خداوند") بـــــــود. بعل‌الـــــــذباب شناخته‌شده‌ترین شیطان در کتـاب مقـدس است که نـام او همـــتراز شـــیطان است. نویســـنده نهان‌شـــناس و متافیزیک‌شناس میشل بلانگر معتقد است که بعل‌الذباب (به سخره از نام اصلی[44]) در اصل خدای شاخ‌دار بعل حداد است که نماد اصلی فـرقه‌اش گـاو نر بـود.[45]ـ به گفته دانشنامه جادوگران، جـادوگری و ویکا, او حکمـران جــادوگران ســابات ("synagoga"[46])ــ بــود و این که جادوگران مسیح را با نام او تکذیب کرده و با شعار "بعل حداد" می‌رقصید.[47]

هم‌چــنین تصــور شــده که بعل‌الــذباب نفــوذ خــود را در ماجرای ســالم، ماساچوست نــیز گذاشــته باشد: نــام وی بارها و بارها در طــول محاکمه جــادوگران ســالم بــرده می‌شــود که در آخــرین ابــراز خشم گســترده در مقیــاس عمومی نسبت به جادوگران در آمریکـای شـمالی یا اروپا و پس از آن بود. پس از آن بود که کشـیش کوتـون مـاتر جزوه‌ای با نام " از بعل‌الذباب و توطئه او" نوشت. [48]

نوپاگانی

در سال 1933، مارگارت موری، مصرشناس، کتابی را با عنوان "خدای جادوگران" منتشر کرد، که در آن فرضیه پردازی کرده بود که پان فقط یکی از انواع خدایان شاخ‌داری بوده که توسط فرقه جادوگران در عرصه اروپا پرستش می‌شده‌است [49].ـــ این نظریه بر مفهوم نئوپاگان‌ها از خدای شاخ‌دار، به عنوان یک آرکتیپ از مردانگی و تمایلات جنسی مردان تأثیر گذاشت. در ویکا، آرکی‌تایپ خدای شاخ از اهمیت بسیار بالایی برخوردار است و به اعتقاد معتقدان به آن توسط خدایانی همچون سرنونوس سلتیک، پاشوپاتی هندی و پان یونانی نمایان می‌شود. [نیازمند منبع] خدای شاخ‌دار در ویکا بر اساس ادیان نئوپاگان است که خدای خورشید را اغلب به همراه پوشش گیاهی، به عنوان پادشاه مقدس و یا پادشاه بلوط در آیین‌های نوپاگانی معرفی می‌کند. [50]ـ بیشتر اوقات، خدای شاخدار به عنوان خدای باروری مرد در نظر گرفته می‌شود. [51]ـ استفاده از شاخ به عنوان نمادی از قدرت به دوران باستان باز می‌گردد. از مصر باستان و کنعانیان عبادت بعل، تا یونانیان، رومی‌ها، سلت‌ها و فرهنگ‌های مختلف دیگر. [52]ـ شاخ‌ها تاکنون در تصاویر مذهبی به عنوان نمادی از باروری و قدرت حضور داشته‌اند. [53]ـ [54]ـ و تا زمانی که مسیحیت شاخ‌داری را به عنوان بخشی از نمادنگاری خود به شیطان نسبت دادند خدایان شاخ‌دار در اسطوره‌شناسی غربی نشانی با شر در نظر گرفته نمی‌شدند. [55]

بسیاری از نوپاگان‌های مدرن، پرستش خود را بر یک خدای شاخ‌دار, یا اغلب "خدا شاخ‌دار و یک یا چند الهه"

متمرکز می‌کنند. عبـــــادت الهه‌هـــــایی مانند پـــــان و دیونیســـــوس همانند ســـــرنانوس ســـــلتی به عبـــــادات نوپاگان‌ها همچون مفاهیم سـلتیک سـرنانوس و Gwynn ap Nudd (یکی از رهــبران اســطوره وایلدهانت) به نوپاگانیسم وارد شده است[56] [57] [58] [59]

جستارهای وابسته

شیطان

گوساله طلایی

منابع

Handbook of Egyptian mythology, Geraldine Pinch, p 114-115, Oxford University Press, ,2004

Pausanias, Description of Greece ix.16 § 1

Pausanias, Description of Greece iii.18 § 2

Jerem. xlvi.25

.Oric Bates, The Eastern Libyans

...Mohammed Chafik, revue Tifinagh

H. Basset, Les influences puniques chez les Berbères, pp 367-368

...Mohammed Chafik, Revue Tifinagh

Helene Hagan, The Shining Ones: An Etymological Essay on the Amazigh Roots of .the Egyptian civilization, p. 42

.James Hastings

Coin: from the Persian Wars to Alexander the" Great, 490–336 bc". Encyclopædia Britannica. .Retrieved 2009-11-16

Green 2007. p.382

Plutarch, Alexander, 27

Encyclopædia Britannica, Alexander III, 1971

Green, Miranda J. Animals in Celtic Life and Myth. pp. 227–228

Green, Miranda J. Symbol and Image in Celtic .Religious Art. p. 112

Malcolm Todd, A Companion to Roman Britain, P. 209

Witches: true encounters with wicca, wizards, covens, cults, and magick by Hans Holzer Page 125

.Oasis- Livius". www.livius.org"

Vernantius Emeka Ndukaihe, Achievement as Value in the Igbo/African Identity: The Ethics LIT Verlag, 2007 ISBN 3-8258-9929-2

.Flood (1996), pp. 28–29

For translation of paśupati as "Lord of Animals" .see: Michaels, p. 312

For a drawing of the seal see Figure 1 in: Flood .(1996), p. 29

Littleton, C. Scott (2005). Gods, Goddesses, and Mythology. Marshall Cavendish. p. 732. ISBN 9780761475651. خطای یادکرد: برچسب نامعتبر؛ نام «Gods, Goddesses, and Mythology» چندین بار با محتوای متفاوت تعریف شده‌است. (صفحهٔ راهنما را مطالعه کنید.).

Marshall, John (1996). Mohenjo-Daro and the Indus Civilization: Being an Official Account of Archaeological Excavations at Mohenjo-Daro Carried Out by the Government of India Between the Years 1922 and 1927. Asian Educational Services. p. 389. ISBN .9788120611795

Singh. The Pearson Indian History Manual for the UPSC Civil Services Preliminary Examination. Pearson Education India. p. 35. ISBN 9788131717530. خطای یادکرد: برچسب نامعتبر؛ نام «Pearson Education India» چندین بار با محتوای متفاوت تعریف شده‌است. (صفحهٔ راهنما را مطالعه کنید.).

Marshall, John (1996). Mohenjo-Daro and the Indus Civilization: Being an Official Account of Archaeological Excavations at Mohenjo-Daro Carried Out by the Government of India Between the Years 1922 and 1927. Asian Educational Services. p. 389. ISBN .9788120611795

An anthropomorphic figure has knelt in front"" of a fig tree, with hands raised in respectful salutation, prayer or worship. This reverence suggests the divinity of its object, another anthropomorphic figure standing inside the fig tree. In the ancient Near East, the gods and goddesses, as well as their earthly representatives, the divine kings and queens functioning as high priests and priestesses, were distinguished by a horned crown. A similar crown is worn by the two anthropomorphic figures in the fig deity seal. Among various tribal people of India, horned head-dresses are worn by priests on sacrificial occasions." in Conference, Association of South Asian Archaeologists in Western Europe International (1992). South Asian Archaeology, 1989: Papers from the Tenth International Conference of South Asian Archaeologists in Western Europe, Musée National Des Arts Asiatiques-Guimet, Paris, France, 3-7 July

1989. Prehistory Press. p. 227. ISBN .9781881094036

Image of the seal with horned deity"." .www.columbia.edu

Art of the First Cities: The Third Millennium B.C. from the Mediterranean to the Indus. Metropolitan Museum of Art. 2003. ISBN .9781588390431

The Indus Script. Text, Concordance And p. .(English به) Tables Iravathan Mahadevan .139

."Alternative Religions"

Townsend, Richard F. (2004). Hero, Hawk, and Open Hand. Yale University Press. ISBN 0-300-.10601-7

F. Kent Reilly and James Garber, ed. (2004). Ancient Objects and Sacred Realms. University of Texas Press. pp. 29–34. ISBN 978-0-292-.71347-5

Susan Niditch. Oral World and Written Word: Ancient Israelite Literature. Westminster John Knox Press, Jan 1, 1996 ISBN 9780664227241

Stephen C. Russell. Images of Egypt in Early Biblical Literature: Cisjordan-Israelite,

Transjordan-Israelite, and Judahite Portrayals (Beihefte zur Zeitschrift für die Alttestamentliche Wissenschaft, 403) De Gruyter; 1 edition (November 16, 2009) ISBN 9783110221718

Online Bible Gateway -Psalm 75:10 [1]

Online Bible Gateway -Deuteronomy 33:17 [2]

Online Bible Gateway -Revelation 13:11 [3]

Online Bible Gateway -Leviticus 4:7 [4]

Ruth Mellinkoff. The Horned Moses in Medieval Art and Thought (California Studies in the History of Art, 14). University of California Press; First Edition (June 1970) ISBN 0520017056

Hutton, Ronald (1999). Triumph of the Moon. .Oxford: Oxford UniverUniversity Press. p. 46

Luck, Georg (1985). Arcana Mundi: Magic and the Occult in the Greek and Roman Worlds: A Collection of Ancient Texts. Baltimore, MD: .Johns Hopkins University Press. pp. 6–7

Jewish Encyclopedia [5]

The Dictionary of Demons: Names of the Damned By Michelle Belanger -Page 56

Witch hunts in the western world: persecution and punishment from the... Page 87- by Brian Alexander Pavlac

The Encyclopedia of Witches, Witchcraft and Wicca by Rosemary Ellen Guiley. p. 97

Of Beelzebub and His Plot by Cotton Mather"." .21 September 2002

The Triumph of the Moon: A History of Modern Pagan Witchcraft, Ronald Hutton, page 199

The Legend of the Holly King and the Oak [6] King By Patti Wigington

The Quest: A Search for the Grail of Immortality by Rhuddlwm Gawr pg. 210

Myth and Territory in the Spartan Mediterranean by Irad Malkin pg. 159

Wicca: The Complete Craft by Deanna J. Conway pg. 54

The Language of God in the Universe by Helena Lehman pg. 301

The Devil: perceptions of evil from antiquity to primitive Christianity by Jeffrey Burton Russell pg. 245

Fabulous creatures, mythical monsters, and animal power symbols: a handbook by Cassandra Eason pg. 107

The Encyclopedia of Modern Witchcraft and Neo-Paganism By Shelley Rabinovitch, James Lewis pg. 133

The Oxford companion to world mythology by David Adams Leeming pg. 360

The outer temple of witchcraft: circles, spells, and rituals by Christopher Penczak pg. 73

خاصیت‌های بازگشتی آسمان

آســمان از جمله پدیــده‌های طــبیعی است که در آیــات متعددی به آن اشاره شده و خداوند به عظمت و شگفتی آن بارها اشـــاره می‌نماید. از جمله ویژگی‌هـــایی که در آیـات قـرآن به آسـمان نسـبت داده شـده اسـت، ویـژگی «ذات الرجع» بـودن آسـمان است. اکـثر مفسـران واژه «رجع» را در این آیه به معنای بـاران دانسـته‌اند، اما باید توجه داشت که این واژه در اصل به معنــای بازگشــتن یا بازگرداندن است و معنای باران به صـورت مجـازی به آن نســبت داده شــده است. یافته‌هــای علمی جدید نشــان می‌دهد که پدیـده‌های بازگشـتی متعـددی در آسـمان رخ می‌دهد. به نظر می‌رسد که رابطه معناداری میان وجــود این پدیده‌های بازگشتی و معرفی آسمان با صـفت «ذات الرجع» در قرآن وجود داشته باشد که می‌تواند مویدی بر وجود اعجاز علمی در این کتاب شگفت انگیز باشد.

«وَالسَّمَاء ذَاتِ الرَّجْعِ» طارق/11

ترجمه فولادوند: سوگند به آسمان بارش‌انگیز.

ترجمه مجتبوی: سوگند به آسمان بازگردنده.

ترجمه فارسی: به آسمان که بازگرداننده (آب به صـورت باران) است، سوگند.

ترجمه مشکینی: سوگند به آسمان دارای بازگشت.

ترجمه احسن الحدیث: قسم به آسمان که ستارگان را بر می‌گرداند.

ترجمه روشن: و آسمان که صاحب برگردانیدن است.

ترجمه معزی: سوگند به آسمان دارای برگشت یا باران.

ترجمه روان جاوید: سوگند به آسمان که صاحب باز گشتن است.

شرح واژگان مهم

ذات

مؤنث "ذو" به معنی صاحب، پیوسته به اسم ظاهر اضافه می‌شود[1]. به وسیله ذو هر گونه اسمی از اجناس و انواع توصیف می‌شود[2].

رجع

واژه «رجع» از ریشه «ر،ج،ع» است که بر بازگرداندن و تکرار دلالت می‌کند[3]. اصل این ماده به معنای بازگشت به مکان، صفت، حالت، عمل یا قول پیشین است[4]. از این ماده، مصدر رجوع به معنای بازگشتن به صورت لازم و مصدر رجع به معنای بازگرداندن به صورت متعدی به کار رفته است[5]و[6]. اما برخی از مفسران معتقدند که مصدر رجع به هر دو صورت لازم و متعدی در قرآن استعمال شده است[7]،[8]و[9]. البته علاوه بر معنای مصدری واژه رجع، دو معنای باران[10]،[11]،[12]،[13]،[14]و[15] و گیاهان بهاری[16] نیز برای این واژه مطرح شده است.

مشتقات مختلف ماده رجع در آیات قرآن کریم 104 بار به کار رفته است که از این میان، فعل مجرد «رَجَعَ، یَرجِع»، 36 بار به صورت لازم و 12 بار به صورت متعدی استعمال شده است. مصدر «رَجع» نیز سه بار در آیات قرآن به کار رفته که یک بار آن (إِنَّهُ عَلی رَجْعِهِ لَقادِرٌ

(طارق/8))ـ به صورت متعـدی و دو بـار دیگر (أَ إِذا مِتْنا وَ کُنَّا تُرابـاً ذلِـکَ رَجْـعٌ بَعیـدٌ (ق/3)، وَ السَّـماءِ ذاتِ الرَّجْـعِ (طارق/11))، هم لازم و هم متعدی گفته شده است.

مصادیق واژه رجع از دیدگاه مفسران

در میان مفسران و صاحبنظران اقوال و آراء گونـاگونی درباره معنا و مصادیق واژه «رجع» و به طـور کلی «ذات الرجع» بودن آسمان مطرح است که هر کـدام به یکی از دو معنـای بازگشـتن یا بازگردانـدن در این واژه مربـوط می‌شـود. در این‌جا به اختصـار این آراء را مـورد بررسی قرار داده و یافته‌هـای علمی مرتبط با هر یک را بررسی می‌نماییم:

بیشـــتر مفســـران واژه «رجع» را به معنـــای بـــاران دانسته‌اند[17]ـ البته رجع اسـمی نیست که بـرای بـاران وضع شده باشد بلکه اطلاق آن بر بـاران بر سـبیل مجـاز است[18]ـ و این یا از آن جهت است که بـاران هر سـال در فصل خاص خود باز می‌گردد و بارش‌ها تکرار می‌شود و یا از آن روست که بـاران آبی است که در اثر بخـار آب دریاها به آســمان رفته و آســمان دوبــاره این آب را به زمین برمی‌گرداند[19].

برخی از مفسران این احتمال را نـیز مطـرح کرده‌اند که ذات الرجع بودن آسمان به معنـای خـیر و نعمت رسـاندن آن است، زیرا به تنـاوب و به مـرور زمـان خـیر، نعمت و ارزاق مردم را می‌رساند[20].

بــرخی منظــور از رجع را خورشــید و مــاه و ســتارگان دانســـته‌اند که متناوبـــاً در آســـمان طلـــوع و غـــروب می‌نمایند[21]ـ خورشـید و مـاه و سـتارگان هر یک در

مدار خود حـرکت کـرده و به جایگـاه اولیه شـان بازگشت می‌کنند. از این رو شـــاید بتـــوان گفت که ذات الرجع اشاره به این ویژگی اجـرام آسـمانی است که هر یک در مدار خود حرکتی منظم، حساب شده و متناوب داشــته و به جایگاه قبلی خود باز می‌گردند[22].

دســـته‌ای از مفســـران رجع را به معنـــای فرشـــتگان دانسـته‌اند که اعمـال بنـدگان را با خـود بـاز می‌گردانند[23].

دیـدگاه دیگـری نـیز دربـاره ذات الرجع بـودن آسـمان در تفاسیر مطرح شده است و آن بازگشتن آسمان به حالت اولیه آن یعـنی دخـان و گـاز است[24]، زیـرا آسـمان در ابتدای امر به صورت دود و دخـان بـوده «ثُمَّ اسْـتَوی إِلَی السَّــماءِ وَ هِیَ دُخــانٌ» (فصــلت/11). «ســپس آهنــگِ [آفرینشِ] آسـمان کـرد، و آن بخـاری بـود» و در آخر امر هم به همـان صـورت اولیه بـاز می‌گـردد، چنانکه خداوند می‌فرماید: «یَوْمَ نَطْوِی السَّماءَ کَطَیِّ السِّـجِلِّ لِلْکُتُبِ کَما بَدَأْنا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعیدُهُ...» (أنبیاء/104). روزی که آسمان را همچـون در پیچیـدن صـفحه نامه‌ها در می‌پیچیم. همـان گونه که بار نخست آفرینش را آغاز کردیم، دوبـاره آن را بازمی‌گردانیم.

آسمان و خاصیت‌های بازگشتی

از دیـــدگاه علمی رابطه معنـــاداری میـــان آســـمان و خاصیت‌های بازگشتی وجود دارد و چه منظور از آســمان جو زمین باشد و چه کل فضـــا، می‌تـــوان خاصـــیت‌های بازگشتی متعددی را برای آسمان برشمرد.

1- چرخه آب و هوا و اقلیم

شـرایط جو در یک زمـان و مکـان خـاص را آب و هـوا می‌گویند که وابسـته به دمـا، فشـار، رطـوبت و بـارش است. آب و هـوا را در یک دوره زمـانی مثل دقـایق، ساعت‌ها، روزها و هفته‌ها بیان و توضیح می‌دهند. چرخه آب و هـوا و اقلیم که در جو اتفـاق می‌افتد می‌تواند به گونه‌ای خاصـیت تکـرار پـذیری را در مـورد جو بیـان کند[25].

2-چرخه آب

به حـرکت پیوسـته آب بین زمین و جـو، چرخه آب می‌گویند. این فرآیند بازگشت می‌تواند نمـونه‌ای از خاصـیت بازگشـتی جو باشد که البته بـرای بشر در عصر نزول قرآن نیز قابل درک بوده است. شکل 1

شکل 1: چرخه آب

3- چرخه تشکیل باد

شاید بتـوان حـرکت هـوا در تشـکیل بـاد را نـیز نمـونه‌ای دیگر از خاصیت رجعی آسمان در نظر گـرفت. (شـکل 2) باد حرکت ساده هـوا نسـبت به سـطح زمین است. جهت بـاد فقط افقی نیست و یک حـرکت سه بعـدی است. سطح جو دارای دو منطقه کم فشار و پر فشار است که به وسیله خطوط ایزوبار (Isobar) پوشانده شده است. ایزوبارها خط‌هـای با فشـار ثـابت هسـتند که مکان‌هـای همفشـار را نمـایش می‌دهند. هر چه خطـوط ایزوبـار به هم نزدیک‌تر و فشرده‌تر باشند، فشار در فاصـله کمـتری و با سرعت بیشتری تغیـیر می‌کند[26]. شـاید بتـوان به وجود آمدن باد از حرکت هوا و جو زمین را، مصـداقی از خاصیت رجعی جو دانست.

شکل 2: چرخه تشکیل باد

4- بازگشت امواج رادیویی توسط یونسفر

جو زمین لایه‌هـــای مختلفی دارد (شـــکل 3).ـــ یکی از بازگشت‌هایی که در جو زمین رخ می‌دهـــــد، توسط لایه یونســـفر است. این لایه می‌تواند امــواج رادیــویی را به زمین بـــاز گرداند (شــکل 4).ـــ یونســـفر (Ionosphere) لایه‌ای الکـتریکی درون جو زمین است که شـامل مقـدار زیادی یون (ذرات بـاردار) و الکـترون آزاد می‌باشد. (ذره بـاردار ذره‌ای است که یا الکـترون از دست داده و دارای بار مثبت شـده و یا الکـترون به دست آورده و دارای بـار منفی شـده است.) این لایه از 60 تا 1000 کیلومـتری زمین قــرار دارد و شــامل قســمتی از مزوســفر و همه ترموســفر و اگزوســفر است. یونوســفر بــرای انتشــار امواج رادیویی (فقط AM)ـ و بازتاب این امـواج به زمین مهم است [27]و[28].ـــ لایه یونســـفر به عنــوان یکی از لایه‌هــای جو زمین خاصــیت بازگرداننــدگی دارد و امــواج رادیـــویی را به زمین بـــاز می‌گرداند و می‌تواند یکی از ویژگی‌های رجعی سماء باشد.

شکل 3: لایه‌های جو

شکل 4: لایه یونسفر، بازگشت دهنده امواج رادیویی

5- برهمکنش تابش خورشید و جو

مطابق شـکل5 از 100%ـ انـرژی تابشی خورشـید 51% توسط زمین جـــذب می‌شـــود. 30%ـــ طبق پدید آلبـــدو (Albedo، سپیدایی یا آلبدو به معنی درصد بازتاب نور از سطح یک جسم است.) بازتاب و 19%ـ نیز به وسـیله جو

و ابرها جـذب می‌گـردد. بنـابراین جو نسـبت به تـابش خورشید تقریبـاً شـفاف است. بنـابراین می‌تـوان پدیـده آلبدو ناشی از ابرها و جو زمین را که بـاعث بازتـاب نـور خورشید می‌شود، یکی دیگر از ویژگی‌های بازگشـتی جو و سماء به شمار آورد.

شکل 5: برهمکنش نور خورشید و جو و زمین

6- چرخه تحول ستارگان

زمانی که ابر سحابی که شامل گاز و غبار است در مرکز آن فروبپاشـد، تـوپی از گـاز داغ و چگـال به نـام سـتاره وجـود می‌آید. فعالیت‌هـای هسـته‌ای درون مرکز سـتاره شروع و انرژی آزاد می‌شـود. این فعالیت‌هـای هسـته‌ای به جرم ستاره وابسته است. در پایـان فعـالیت هسـته‌ای ستارگان تبدیل به کوتوله سفید، ستاره نوترونی یا سیاه چاله می‌گردند. هنگـامی که انفجـار ابرنواخـتری اتفـاق می‌افتد مـواد سـتاره به بـیرون پرتـاب می‌شـود و چرخه تولد ستاره تکرار می‌گردد. شکل 6 نمـایی از تولد انـواع ستارگان از ابر سحابی تا مرگ آن‌ها و تولد دوبـاره آن‌ها (چرخه حیـات سـتارگان) از ابرهـای سـحابی را نمـایش می‌دهد[29]. شـکل به خـوبی نشـان می‌دهد که حیـات ستارگان یک چـرخه‌ای از رویـدادهایی تکـرار پـذیر است. اگر منظـور از سـماء مـورد بحث در آیـه، کیهـان باشـد، چرخه و دوره حیـات سـتارگان و بازگشتشـان به حـالت اولیه را نـیز می‌تـوان نمـونه‌ای از رجع سـماء به شـمار آورد.

شکل 6: چرخه ستارگان

7- حرکت چرخشی اجرام آسمانی

یکی از مهمترین مباحث فیزیک پایستگی تکانه زاویه‌ای در جهان است. حرکت یک جسم به دور یک نقطه را تکانه‌ای زاویه‌ای می‌نامند. پایستگی تکانه زوایه‌ای بدین معناست که این کمیت انتقال می‌یابد اما خلق یا نابود نمی‌شود[30]. شواهد تجربی نشان می‌دهد، تمام اجرام آسمانی جهان تکانه زاویه‌ای دارند و شاید بتوان گفت تولد جهان همراه با چرخش بوده است. احتمالاً مه‌بانگ چرخش اولیه‌ای داشته است و این تکانه خالص را به کهکشان‌ها منتقل کرده است[31].

8- بازگشت جهان به نقطه آغاز

سه مدل برای شکل جهان تعریف شده است: 1) تخت و انحنای صفر 2) کروی یا بسته و انحنای مثبت 3) هذلولی یا باز و انحنای منفی. نیروی گرانش باعث خمیدگی فضا-زمان می‌شود. اگر جرم جهان زیاد باشد و چگالی آن از حد بحرانی که برای چگالی جهان تعریف می‌کنند، بیشتر باشد، انحنای جهان مثبت و بسته خواهد بود، اگر جرم و چگالی جهان از مقدار حدی جهان کمتر باشد، انحنای جهان منفی و باز خواهد بود. شکل 7 به ترتیب از سمت راست، جهان تخت، هذلولی و کروی را نمایش می‌دهد[32].

شکل 7: سه مدل جهانِ تخت، هذلولوی و کروی.

اگر مدل جهان بسته باشد اندازه جهان محدود است و مرزی ندارد. در زمان هم بسته خواهد بود یعنی گسترش آن، روزی متوقف خواهد شد و مه‌رمب (BigCrunch) اتفاق خواهد افتاد. چیزی که شکل جهان را مشخص می‌کند، چگالی آن است و تعیین چگالی جهان کار سختی

است. در حال حاضر چگالی جهان، مطابق در حد بحرانی قرار دارد و بنابراین نمی‌توان شکل جهان و پایـان آن را با قطعیت تعـیین کـرد. در مـدل جهـان بسـته، جهـان به نقطه آغازین خود مه‌بانگ (BigBang)، بـاز می‌گـردد که مه‌رمب (Bigcrunch)ـ نـام دارد. چـنین پایـانی زمـانی اتفاق می‌افتد که جرم کافی در جهان برای تامین نیروی گرانش جلوگیری کننده از گسـترش جهـان وجـود داشـته باشد. (شکل 8)[33].

شـکل 8:ـ انـواع چگـالی ممکن جهـان و پایان‌هـای ممکن جهان

در مقاله‌ای در سال 2012 اشاره شـده است که یکی از مهمـترین مبـاحث فیزیک و کیهـان شناسـی، حل تکینگی مه‌بانگ است. ایـده اصـلی و مـورد قبـول این است که تکینگی در فضا و زمان شـروع شـده است و عمر جهـان کمتر از 14 میلیارد سال است. اما ایده مورد بحث مقاله این است که گـــذاری بین مه‌بانگ و مه‌رب و انبســـاط و انقبـاض جهـان به صـورت دوره‌ای روی می‌دهد که مـدل دوره‌ای (cyclic model)ـ نـیز نـام دارد[34].ـ با فـرض اثبات و پذیرش این مدل، انبساط جهـان بعد از مه‌بانگ و انقبـاض آن به سـوی مه‌رمب و تکـرار این دوره می‌تواند مصداقی از بازگشت و رجع کیهان باشد. هم‌چـنین مـدل جهان بسته نیز خود نوعی بازگشت را مشخص می‌کند.

نتیجه‌گیری

باید توجه داشت که تا قبل از قطعیت یـافتن نظریه‌هـای علمی نمی‌توان آن‌ها را به آیات قـرآن کـریم نسـبت داد، بنــابراین باید گفت که مرتبط بــودن خاصــیت بازگشــتی

آسـمان و مـدل دوره‌ای تنها در حد یک احتمـال است که پیشـــرفت‌های علمی آینـــده می‌تواند موید یا نـــاقض آن باشد.

در آسمان پدیده‌های بازگشتی متعددی اتفاق می‌افتد که ممکن است هر یک از آن‌ها و یا همگی آن‌ها مـــورد نظر الهی باشـــند. به عبـــارت دیگر باید گفت که از دیـــدگاه علمی رابطه معنـــاداری میـــان آســـمان و خاصـــیت‌های بازگشـــتی وجـود دارد و چه منظـور از آسـمان جو زمین باشد و چه کل فضـــا، می‌تـــوان خاصـــیت‌های بازگشـــتی متعددی را برای آسمان برشـمرد. در عصر نـزول، مـردم تنها از چرخه آب و تکرار باران‌های سـالیانه مطلع بودند. به همین ترتیب ممکن است پدیـده‌های بازگشـتی دیگـری نیز در آسمان وجود داشته باشد که انسـان‌ها در سـالیان آینـده بـدانها دست یابند. بـدین تـرتیب به نظر می‌رسد معرفی آسمان با صـفت «ذات الرجع» در قـرآن، با توجه به وجود پدیده‌های بازگشـتی متعـدد در آسـمان می‌تواند مویدی برای اعجاز علمی این کتاب شگفت انگیز باشد.

[1] قرشی،ج3/ص1

[2] راغب اصفهانی، ص333

[3] ابن فارس، ص443

[4] مصطفوی،ج4، ص59

[5] راغب، ص342

[6] ابن منظور، ج8، ص114

[7] فخرالدین رازی، ج28، ص125

[8] ابن عاشور، ج26، ص233

[9] قرشی، 1371: ج3، ص56

[10] قرشی، 1371: ج3، ص56

[11] فراهیدی، ج1، ص225

[12] ابن فارس

[13] راغب، ص342

[14] ابن منظور، ج8، ص114

[15] طریحی، ج4، ص333

[16] فراهیدی، ج1، ص225

[17] طوسی، ج10، ص326؛ طبرسی، ج10، ص716؛ نک.طباطبـایی، ج20، ص261؛ مکـارم، ج26، ص372؛ مقاتل بن سلیمان، ج4، ص660؛ نک. فخرالدین رازی، ج 31، ص122

[18] فخر الدین رازی، ج31، ص122

[19] فخر الدین رازی، ج31، ص122؛ مکارم، ج26، ص 372

[20] نک.طوسی، ج10، ص326؛ نک.طبرسی، ج10، ص 716؛ نک.فخرالدین رازی، ج31، ص122

[21] نک.طوسی، ج10، ص326؛ نک.طبرسی، ج10، ص 716؛ طباطبایی، ج20، ص260؛ نک.فخرالدین رازی، ج 31، ص123

[22] مکـارم، ج26، ص373؛ مترجمـان، ج18، ص23؛ حسینی همدانی، ج18، ص86

[23] نک.آلوسی، ج15، ص311؛ نک.ابوحیان، ج10، ص 452؛ نک.مترجمان، ج18، ص23

[24] طیب، ج14، ص79؛ طالقانی، ج3، ص335

[25] Lydolph, Paul E. Weather and climate. Government Institutes, 1985

Fleming, James Rodger. Historical perspectives on climate change. Oxford University Press, 2005

[26] Ahrens, C. Donald. Meteorology today: an introduction to weather, climate, and the environment. Cengage Learning, 2012.

[27] Kelley, Michael C. The Earth's ionosphere: plasma physics and electrodynamics. Vol. 96. Academic press, 2009.

[28] Saha, Kshudiram. The Earth's Atmosphere: Its Physics and Dynamics. Springer Science & Business Media, 2008.

[29] Ryan, Sean G., and Andrew J. Norton. Stellar evolution and nucleosynthesis. Cambridge University Press, 2010.

[30] Lax, Peter, and Burton Wendroff. "Systems of conservation laws." Communications on Pure and Applied mathematics13.2 (1960): 217-237.

[31] Longo, Michael J. "Detection of a dipole in the handedness of spiral galaxies with redshifts z~ 0.04." Physics Letters B 699.4 (2011): 224-229.

[32] Weeks, Jeffrey R. "The shape of space." (2002).

[33] Van Rosenthal, Vlad. From the Big Bang to the Big Crunch and Everything in Between: A Simplified Look at a Not-So-Simple Universe. iUniverse, 2011.

[34] Bars, Itzhak, et al. "Antigravity and the big crunch/big bang transition." Physics Letters B 715.1-3 (2012): 278-281.

منابع:

آلوسی، محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، دارالکتب العلمیه، بیروت، چاپ اول، 1415 ق.

ابن عاشور، محمد بن طاهر، التحریر و التنویر، بی‌نا، بی‌جا، بی‌تا

ابن فارس، مقاییس فی اللغه، دارالفکر للطباعه و النشر و التوزیع، بیروت، 1414ق.

ابن منظـور، محمد بن مکـرم، لسـان العـرب، دار صـادر، بیروت، چاپ سوم، 1414 ق.

ابو حیـان محمد بن یوسـف، البحر المحیط فی التفسـیر، دار الفکر، بیروت، 1420 ق.

ثقفی تهـرانی محمـد، تفسـیر روان جاویـد، انتشـارات برهان، تهران، چاپ سوم، 1398 ق.

جعفری،یعقوب، کوثر، بی‌نا، بی‌جا، بی‌تا.

جوهری إسماعیل بن حمـاد، الصـحاح؛ تـاج اللغة وصـحاح العربیة، دارالعلم للملایین، بیروت، چاپ چهارم، 1990م.

حسـینی همـدانی سـید محمد حسـین، انـوار درخشـان، کتابفروشی لطفی- تهران، چاپ اول، 1404 ق.

راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفـردات فی غـریب القرآن، دارالعلم (الدار الشـامیة – دمشق) بـیروت، چـاپ اول، 1412 ق.

رضایی اصفهانی، محمد علی، پژوهشی در اعجـاز علمی قرآن، انتشارات کتاب مبین، چاپ پنجم، 1388 ش.

زبیدی، محمد مرتضی، تاج العروس من جواهر القاموس، تراث العربی، کویت، چاپ اول، 1422ق

زمخشری محمود، الکشاف عن حقائق غـوامض التنزیـل، دار الکتاب العربی- بیروت، چاپ سوم، 1407 ق.

سـیوطی جلال الـدین، الإتقـان فی علـوم القـرآن، دار الکتاب العربی- بیروت، چاپ: دوم، 1421/2001.

صادقی تهرانی محمد، الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن، انتشارات فرهنگ اسلامی، قم، چاپ دوم، 1365ش.

طالقانی سید محمود، پرتوی از قرآن، شرکت سهامی انتشار- تهران، چاپ چهارم، 1362 ش.

طباطبایی سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، دفتر انتشارات اسلامی جامعه‌ی مدرسین حوزه علمیه قم، قم، چاپ پنجم، 1417 ق.

طبرسی فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، انتشارات ناصر خسرو، تهران، چاپ سوم، 1372ش.

طریحی فخر الدین، مجمع البحرین، کتابفروشی مرتضوی- تهران، چاپ سوم، 1375 ش.

طوسی محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، دار احیاء التراث العربی، بیروت، بی‌تا.

طیب سید عبد الحسین، اطیب البیان فی تفسیر القرآن، انتشارات اسلام- تهران، چاپ دوم، 1378 ش.

فارسی جلال الدین، ترجمه قرآن(فارسی)، انجام کتاب، تهران، چاپ اول، 1369 ش.

فخرالدین رازی ابوعبدالله محمد بن عمر، مفاتیح الغیب، دار احیاء التراث العربی، بیروت، چاپ سوم، 1420 ق.

فراهیدی خلیل بن احمد، کتاب العین، انتشارات هجرت، قم، چاپ دوم، 1410 ق.

فولادوند محمد مهـــــدی، ترجمه قـــــرآن(فولادوند)، دار القرآن الکریم (دفتر مطالعات تاریخ ومعـارف اسـلامی)، تهران، چاپ اول، 1415 ق.

قرشی سـید علی اکـبر، تفسـیر احسن الحـدیث، بنیـاد بعثت، تهران، چاپ سوم، 1377 ش.

--------، قاموس قرآن، دار الکتب الإسلامیة، تهران، چاپ ششم، 1371 ش.

مترجمـان، تفسـیر هـدایت، بنیـاد پژوهشـهای اسـلامی آستان قدس رضوی، مشهد، چاپ اول، 1377 ش

مجتبـوی سـید جلال الـدین، ترجمه قـرآن(مجتبـوی)، انتشارات حکمت، تهران، چاپ اول، 1371 ش.

مدرسی سـید محمد تقی، من هـدی القـرآن، دار محـبی الحسین، تهران، چاپ اول، 1419 ق.

مشکینی علی، ترجمه قرآن(مشکینی)، الهادی، قم، چاپ دوم، 1381 ش.

مصـطفوی حسـن، التحقیق فی کلمـات القـرآن الکـریم، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، 1360 ش.

مصـطفوی حسـن، تفسـیر روشـن، مرکز نشر کتـاب، تهران، چاپ اول، 1380 ش.

معـزی محمد کـاظم، ترجمه قـرآن(معـزی)، انتشـارات اسوه، قم، چاپ اول، 1372 ش.

مغنیه محمد جواد، تفسیر الکاشف، دار الکتب الإسـلامیة، تهران، چاپ اول، 1424 ق.

مقاتل بن سليمان، تفسير مقاتل بن سليمان، دار إحيــاء التراث، بيروت، چاپ اول، 1423 ق.

مكـــارم شـــيرازى ناصـــر، تفســـير نمونـــه، دار الكتب الإسلامية، تهران، چاپ اول، 1374 ش.

حیوانات 14 ساعت زودتر زلزله را متوجه می‌شوند!

بلومبرگ نوشت: شخصی با نـام " ویکل اسـکای" پس از وقوع زلزله سال گذشته در ایتالیا، برای کمک رسـانی به آن منطقه رفت. او متوجه رفتارهـــای عجیب و غـــریب حیوانات در هنگام وقوع پس لرزه‌ها شد و تغییرات شدید در رفتـــار حیوانـــات را مانند مهـــاجرت یک گله در جهت پیش بینی حوادثی مانند زلزله مورد آزمون قرار داد.

در این آزمایش سنسورها را بر بدن حیوانـات مانند گـاو، گوسفند، سـگ، جوجـه، بوقلمـون و خرگـوش قـرار داده شد.

سنسـورهای به کـار گرفته شـده "شـتاب بـدن "(body acceleration)ـ را به صـورت مسـتمر انـدازه گرفتند و مشخص شد در روزهای که زلزله آمده حیوانـات به طـرز چشـمگیری انـرژی بیشـتری نسـبت به روزهـای معمـول مصرف می‌کنند! شتاب بدن آن‌ها حـدود 14 سـاعت قبل از وقوع پس لرزه افزایش می‌یابد.

این سنسـور حیوانـات را به چـیزی شـبیه به شـناورهای زیست محیطی تبدیل می‌کند و از آن‌ها بـرای پیش بیـنی و نظارت بر حوادثی مانند زمین لـرزه اسـتفاده می‌کنـد، شاید این" الگوی زیست محیطی" برای بشریت به صرفه باشد.

قـرار است به زودی یک پایگـاه داده آنلاین با منبع بـاز به وجود آید تا اطلاعاتی که سنسـورهای جاسـازی شـده در حیوانـــات در مکان‌هـــای مختلف ارســـال می‌کنند را پی گیری کند.

ویکل اسکای این حرکت را به یک "اس‌ام اس جهانی" از سوی حیوانات تشبیه می‌کند:

حیوانات و گیاهان نیز روح دارند

وقتی این اتفاق افتاد من 25 ساله بودم. کبد من از کار افتاده بـود و تمـام مـواد سـمی وارد بـدن و مغـزم شـده بودند... من را از بیمارستان اولی که در آن بـودم توسط هلیکوپـــتر به یک بیمارســـتان دیگر منتقل کردند. من را وارد کمای مصنوعی کردند و در لیست انتظار برای پیوند کبد (اضـطراری) قــرار دادند. پزشـکان به خــانواده من گفتند که اگر یک کبد بـرای پیوند پیـدا نشـود من تا صـبح دوام نخـــــواهم آورد. ولی من آن شب و چند شب دیگر بدون پیوند کبد زنده ماندم. وقـتی که من را با هلیکوپـتر می‌خواســتند منتقل کنند من نــوری را دیــدم. ولی من همیشه یک شـــکاک بـــــودم. من در دوران بچگی به 5 مدرسه مذهبی متعلق به 5 مـذهب مختلف رفته بـودم و خـــانواده مـــادری من خیلی مـــذهبی بودند. ولی به این نتیجه رسیده بودم که همه آن‌ها منافقانه رفتــار می‌کنند و کارهایی انجام می‌دهند که خوب (و موافق با تعلیمــات خودشـــان) نیست. به همین علت هم به هیچ کس یا هیچ کدام (از مذاهب) اعتمادی نداشتم. به همین خاطر وقتی که نور را دیدم با خودم فکر کردم «آهان، همه درباه نـور حـرف می‌زنند و الان می‌دانم چـرا... این نـور از (ابـزار) پزشک‌ها می‌تابد. (خـــوب است که) غلط بـــودن آن را روشن و افشا کردم.»

ولی نور در حال نزدیک‌تر شدن به من بـود و من در عمق آن فرو می‌رفتم. من وارد تونلی از عشق شدم که شــما دربـــاره آن شـــنیده‌اید، و به فضا وارد گشـــتم. بهـــترین طـوری که این عشق را می‌تـوانم توصـیف کنم این‌طـور است: تصـــور کنید که شـــما یک ملکه یا شـــاهزاده یا

هرکسی که به نظرتـــان خیلی مهم است هســـتید. شـــما روی سن می‌روید و هزاران هزار نفر برای دیدن شما به آن‌جا آمده‌اند و هریک کاغـــــذی که اسم شـــــما روی آن نوشته شـده یا شـمعی به دست دارند که آن را بـالا نگـاه داشـــته و اسم شـــما را فریـــاد می‌زنند. می‌توانید تصـــور کنید که چه احساس عشق (و خواســتنی بــودنی) را حس خواهید کـــرد؟ حـــالا آن را ضـــرب در هـــزار کنید. من هیچ تصـوری از بهشت نداشـتم زیـرا هرکسی به من داسـتان متفـــــاوتی را (راجع به این‌که بهشت چگونه است) گفته بود....

سه وجود به‌صورت تله‌پاتی به من نزدیک شدند. من آن‌ها را فرشـــته یا راهنما می‌خـــوانم. آن‌که درجه و مـــرتبه‌اش پـــایین‌تر از بقیه بـــود در ســـمت راست من اول از همه با من حرف زد. دیگـــری که در درجه متوســـطی بـــود نـــیز در سمت راست من بود و حرف‌هـــای اولی را تائید می‌کـــرد. سومی از همه قوی‌تر بود و پشت سر من حرکت می‌کرد و تنها وقـــتی که موضـــوع بی‌نهـــایت مهم بـــود صـــحبت می‌کرد. من آن‌ها را نمی‌دیدم، بلکه تنها قدرت و درجه و مرتبه اقتدار آن‌ها را حس می‌نمودم.

آن‌ها گذشـــــته من را مانند یک فیلم که روی دور ســـــریع است به من نشـــان دادند. آن‌ها تولد من را به من نشـــان دادند و دیدم که تقریباً در حدود سن دو ســـالگی است که ما شروع به تصمیم گیری آگاهانه می‌کـــنیم و معصـــومیت خـــود را از دست می‌دهیم، یا به عبـــارت دیگر زمیـــنی و خاکی می‌شویم. وقتی که نوزاد هستیم هنوز بین بهشت و زمین (قرار داریم و) می‌تـــوانیم حـــرکت کـــنیم. آن‌ها به من هر اشتباه کوچکی که کرده بودم را نشان دادند. مثلاً

وقتی در کودکی بچه گربه‌ای را بالا به هوا پرت کرده ولی او را نگرفتم، یا وقتی که پولی دزدیم ولی گناه و تقصیر آن به گردن کس دیگری افتاد. هیچ قضاوتی در کار نبود، و تنها بازتاب و تأمل بود. این وجدان من بود که باعث می‌شد به‌خاطر تمام کارهای بدی که انجام داده بودم احساس ناراحتی کنم. آن‌ها به من نشان دادند که قبل از آمدن به زمین انتخاب کرده بودم که چه کسی بشوم و چه کارهایی انجام دهم. آن‌ها توضیح دادند که ما بشر هستیم و اگر کامل و بی‌عیب بودیم خدا می‌بودیم. به همین خاطر است که ما به زمین می‌آییم، تا یاد بگیریم.

من بدنی نداشتم، و به همین خاطر نمی‌توانستم با گوش‌هایم بشنوم یا با چشمانم ببینم، یا بویی را استشمام یا چیزی را لمس کنم. وقتی در مرور زندگی‌ام تعطیلات خانوادگی و غذاهایی که خورده بودیم را می‌دیدم، به‌صورت فکری و از خاطره زندگی‌ام در زمین می‌توانستم طعم و بوی آن‌ها را تصور کنم. برایم روشن شد که باوجود تمام خارق‌العادگی بهشت، بعضی لذت‌ها را فقط روی زمین می‌توان داشت. مانند شنا کردن در آب، دست یک‌دیگر را گرفتن، نوازش کردن یک حیوان، بوسیدن، گرمای مطبوع یک نسیم، غذا، ارتباط جنسی، .... [توضیح: این با آن‌چه در تعداد زیادی از تجربیات NDE دیگر گفته شده در مغایرت است. به نظر مترجم ایشان تجربه کوتاهی داشته و فرصت تجربه کردن چنین لذاتی را در سوی دیگر پیدا نکرده‌اند و این‌طور تصور نموده‌اند که چنین لذاتی فقط بر روی زمین می‌توانند حس شوند. در حالی که بسیاری دیگر در

مـورد تجربه بعضی از این لـذت‌ها در سـوی دیگر حـتی به‌صورت عمیق‌تر از دنیا سخن گفته‌اند.]

هم‌چنین، اگر شما مسائل حل نشـده (روحی و عـاطفی) داریـد، آن‌ها تنها به خـاطر این‌که مرده‌اید ناپدید نخواهند شد. مثلاً اگر از خودتـان بـدتان بیاید و مـرتکب خودکشی شوید، هنـوز هم در سـوی دیگر از خودتـان بـدتان خواهد آمد، در حالی که مرده‌اید. واقعاً (مـردن) فـرق زیـادی با وقـتی که چشـمان خـود را می‌بندید نـدارد. مشـکلات (روحی) شما هنـوز هم با شـما خواهند بـود. ولی فکر و ذهن شـما روشن‌تر، تـازه، و خـالی از آسـیب و عیـوب خواهد بـود. [توضـیح: به نظر می‌رسد که این بیـان هم همیشه صـحیح نیست. افـرادی که به‌شـدت در نـوعی ساختار و باور فکری اشتباه غرق شده‌اند و آن را دنیـای خود ساخته و عمیقاً باور کرده‌اند، این گونه نیست که به صرف خاطر مردن بلافاصله با روشنی و شـفافیت به آن نگریسته و متوجه اشتباه خود شوند. بـرای عـده‌ای که در بـاور اشـتباه خـود کـاملاً غـرق و گم شـده‌اند این روشن‌بینی گاهی می‌تواند حتی اعصار طـویلی به طـول انجامد.]

آن‌ها به من مراسم تشـیع و به‌خـاک سـپاری من را (اگر تصمیم می‌گرفتم که به دنیا باز نگردم) نشـان دادند. من در آن زمان دو فرزند داشتم، سه و شش ساله. فرزندان خردسـالم آن‌چه اتفـاق افتـاده بـود را درست درک نمی‌کردند و (در طول مراسم من) مشغول بـازی با پسر خاله‌های‌شـان بودند. مـادر من به‌شـدت گریه می‌کـرد و عزادار بود. من تاکنون او را در این حال ندیـده بـودم. او در طول زندگی به من احساس زیادی نشان نداده بـود و

من فکر نمی‌کردم که من را این‌قدر دوست داشته باشد. ولی وقتی دیدم که حال فرزندانم در کل خوب به نظر می‌رسد به راهنماهایم گفتم که نیازی به بازگشت من نیست، حال بچه‌هایم خوب خواهد بود. آن‌گاه آینده به من نشان داده شد. یک آپارتمان را دیدم و داخل آن در ته راهرو یک اتاق خواب بود. اتاق خواب بسیار مزین بود، مانند اتاق خواب یک شاهزاده. من گفتم «نگاه کنید، از بچه‌ها به خوبی مراقبت خواهد شد». آن‌ها گفتند که این اتاق متعلق به خواهرهای ناتنی آن‌هاست و به من دو دختر کوچک را نشان دادند. سپس گفتند که اتاق بچه‌های تو این‌جاست و در آن موقع ما وارد اتاقی شدیم که تنها یک تشک کثیف بر روی زمین آن افتاده بود، بدون هیچ مبل یا اسباب‌بازی یا لباسی. آن‌وقت بود که به آن‌ها گفتم که باید برگردم تا مراقب فرزندانم باشم. و این کاری بود که انجام دادم.

من در تجربه‌ام سؤال‌های زیادی پرسیدم. من پرسیدم چرا اتفاقات بد رخ می‌دهند؟ چرا سوسک و مورچه و حشرات موزی وجود دارند؟ چرا جنگ و خون‌ریزی وجود دارد؟ داستان انجیل چیست؟ آیا داستان آدم و حوا و آفرینش زمین و .... حقیقت دارند؟ خدا کیست؟ ... و من جواب تمام سؤال‌هایم را دریافت کردم.

در آن‌جا مفهوم زمان وجود نداشت. شما آن‌جا بدنی ندارید، و به همین خاطر نیازی به خواب یا غذا نخواهید داشت و چیزی برای اندازه‌گیری زمان وجود ندارد. شما می‌توانید هم‌زمان در مکان‌های مختلف و زمان‌های مختلف حضور داشته باشید، به همان راحتی که در دنیا هم‌زمان پشت کامپیوتر هستید و با تلفن نیز حرف

می‌زنید. آن‌ها به من یک کوه از زباله را نشان دادند. من پرسیدم این چیست؟ آن‌ها گفتند که این‌ها زباله حاصل از تمام محصولات و کالاهایی است که من در طول زندگی استفاده کرده‌ام. آن‌ها به من اثرات مخرب گوناگونی که زباله و آلودگی تولید شده به دست انسان‌ها بر روی سیاره ما می‌گذارد را به من نشان دادند.

آن‌ها به من نشان دادند که تمام حیوانات روح دارند و (حتی) این‌که با بی‌تفاوتی و بدون احساس شفقت از کنار جسد یک حیوان که در کنار خیابان افتاده است رد شویم چقدر بی‌احترامی و موهن است... آن‌ها گفتند که حتی گیاهان نیز روح دارند. قبول و فهم این یکی دیگر برای من سخت بود، ولی بعد از تجربه‌ام چند مطالعه و تحقیق را دیدم که در آن به یک درخت به‌طور مکرر سخنانی نرم و بامحبت و به درخت کاملاً مشابه دیگری با شرایط محیطی یکسان سخنان درشت و بی‌زار کننده گفته شده و دیده شده که به تدریج درخت اول سرسبزتر و پربارتر و درخت دوم پژمرده و مریض می‌گردد. هم‌چنین درختانی وجود دارند که تماس را حس می‌کنند و از خود رایحه‌ای صادر کرده یا به نوع دیگری به آن واکنش نشان می‌دهند. من دیگر این (که درختان و گیاهان نیز روح دارند) را باور دارم.

من پرسیدم (اگر قرار است به گیاهان و حیوانات احترام بگذاریم) پس چطور می‌توانیم بدون خوردن آن‌ها زنده بمانیم؟ آن‌ها گفتند ما قرار است که از گیاهان و حیوانات تناول کنیم (و اشکالی در آن نیست)، ولی باید برای آن‌ها شفقت، احترام، و قدرشناسی داشته باشیم.

یکی از بهـترین (و سـاده‌ترین) کارهـایی که می‌تـوانیم انجـــــام دهیم این است که قبل از تنـــــاول بر آن‌چه می‌خــوریم مــرحمت و دعا بفرســتیم. (آن‌ها گفتند) که حیوانات و گیاهان آگاهانه خود را برای (تغذیه) انســان‌ها فدا می‌کنند، پس قدرشناس باشید.

من به مدت حدود یک هفته در کما به سر بردم. وقتی که به بدنم بازگشتم خاطره تمام مـاجرایم در سـوی دیگر را در ذهن داشـتم، ولی به یـاد نمی‌آوردم که فرزنـدی دارم یا حتی در چه سالی هستم. گـویی چند سـالی بـود که از تمــام آن‌چه می‌دانســته‌ام فاصــله گرفته ام. بعد از چند روز حافظه من در مورد فرزنــدانم به من بازگشت و من هم تمام آن‌چه در سوی دیگر دیده بـودم را به عنـوان یک خــواب فــرض کــرده و بی‌اهمیت قلمــداد نمــودم. ولی بسیاری از چیزهایی که به من در مورد آینـده نشـان داده شده بود به تحقق پیوست و (به‌تـدریج) بـرایم روشن شد که بسیاری از چیزهای دیگری که گفته بودند نـیز حقیقت دارد.

کبد من به‌طـور معجـزه آسـایی (خـود به خـود) دوبـاره به‌طور صد در صد ترمیم شـده و جـوان و سـالم شد. یک روز یک نفر به درون اتاق من در بیمارسـتان دویـده و به دکــترم گفت «هنــوز هم به یک کبد (بــرای پیوند) نیــاز داریــد؟». دکــترم گفت «نــه، آن را به نفر بعــدی که در لیست انتظــار است بدهید». در آن موقع عمل پیوند کبد هنــوز خیلی جدید بــود و من چند ســاعت بعد در اخبــار شـــنیدم که یک کبد در بیمارســـتان عمـــومی «تمپا» (Tampa General Hospital) در ایالت فلوریدا در آمریکا

پیوند زده شــده است. بلــه، کبــدی که قــرار بــود به من بدهند را به کس دیگری دادند.

من پیش خود فکر می‌کـردم چـون من به زمین بازگشـتم که وظیفه بزرگ کردن بچه‌هایم را با اتمام برسانم حتمـاً وقتی آن‌ها هجده ساله شـدند خـواهم مـرد. اکنـون آن‌ها 24 و 27 سـاله هسـتند و من (با فرزند سـومم) بـاردار هستم. فکر می‌کنم هنـوز کـار بـزرگ کـردن بچه‌ها تمـام نشده است، یا حداقل من امیدوارم که این‌طور باشد.

بعد از تجربه‌ام برای مدت 10 سال من در اداره مدیریت منابع آب ایالتی شاغل بـودم زیـرا می‌خواسـتم به محیط زیست خـــدمت کـــرده باشم. متأســـفانه سیاست‌بازی و فســـاد زیـــادی در کـــار بـــود و بســـیاری از مـــواردی که غیرقـانونی بودند (زیـرا به محیط زیست ضـرر می‌زدند) نادیـده گرفته می‌شـدند... من هم‌چـنین علاقه زیـادی به کمک و حمایت از سالمندان داشـتم و احسـاس می‌کـردم ندایی از درون من را به این فرا می‌خواند که به افـرادی که نزدیک به مرگ هستند کمک کنم. در بسیاری از موارد بعد از این‌که من به ملاقـــــــــــات آن‌ها می‌رفتم آن‌ها درمی‌گذشتند و من آخرین کسی بودم که در دنیا ملاقات کـــرده بودند. نمی‌دانم چـــرا، ولی این اتفـــاق مـــرتب رخ می‌داد. من در این مدت شاهد معجزات زیادی بودم.

در حال حاضر من هنوز به ملاقات سـالمندان و افـراد در حال احتضـار می‌روم و تا جـایی که وقتم اجـازه بدهد به آن ادامه خواهم داد. هم‌چنین در حال نوشتن یک کتاب و باز کردن یک مغـازه فـروش کتب و مقـولات متـافیزیکی هستم، و بر روی مادربزرگ بودنم تمرکز کرده‌ام.

حیات زمین

آیه 33 سوره‌ی یس: وَآيَةٌ لَّهُمُ الْأَرْضُ الْمَيْتَةُ أَحْيَيْنَاهَا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ ﴿33﴾ ترجمه‌ی آیه: و زمین مرده برهانی است برای ایشان که آن را زنده گردانیدیم و دانه از آن برآوردیم که از آن می‌خورند (33)

موضوعات اساسی آیه:

آیت و نشانه بودن زمین مرده که آن را خداوند زنده کرده است.

آیت و نشانه بودن دانه‌ای که خداوند آن را از زمین بیرون می‌آورد و ما از آن می‌خوریم.

مباحث علمی

این آیه را می‌توان به دو صورت مورد بررسی قرار داد؛ در حالت اول به همان ظاهر آیه توجه می‌کنیم در این مورد ابتدا باید بررسی کرد که

منظور از این‌که زمین زنده می‌شود چیست و این‌که اصولا در مباحث زمین شناختی زمین زنده چه ویژگی‌های دارد؟

شاید اگر بخواهیم یک ویژگی بارز بین موجود زنده و غیر زنده را بیان کنیم، بتوان قدرت تولید مثل و زایندگی موجود زنده را بیان کرد که در موجود غیر زنده وجود ندارد. در مورد زمین زنده نیز آن‌چه که رایج است ؛زمینی را که قابلیت کشت دارد؛ زمین زنده در نظر می‌گیرند. از آیه نیز ظاهراً این طور استنباط می‌شود که زمینی که از آن بتوان دانه استخراج کرد زمینی است

که زنده شده است؛ با این حال نباید این نکته رافراموش کـرد که حـتی در زمین‌هـایی مانند کـویر که ممکن است بگــوییم کشــاورزی در آن امکــان پــذیر نیســت، وجــود گونه‌های گیاهی و جـانوری خـاص متناسب با این منطقه خود بیانگر وجود حیات در این نوع زمین اسـت، بنـابراین تعیین ویژگی‌های زمین زنـده نیازمند مطالعـات بیشـتری در این حوزه می‌باشد.

2- "تعبیر به «آَیَةٌ» به صورت «نکره» اشاره به عظمت و اهمیت و وضوح این نشانه توحیدی است.

جمله «فَمِنْــهُ یَــأْکُلُونَ» از یکسو اشــاره به این است که انســان از بخشی از دانه‌هــای گیــاهی تغذیه می‌کنــد، و بعضی دیگر قابل تغذیه بـرای انسـان نیسـت، ولی فوائد دیگــری دارد مانند تغذیه حیوانــات، ســاختن مــواد رنگی، داروئی، و امور دیگری که در زندگی انسـان کـاملا مـورد استفاده است.

و از سوی دیگر با مقدم داشـتن «مِنْـهُ» بر «یَـأْکُلُونَ» که معمــولاً بــرای حصر می‌آید این نکته را بیــان می‌کند که بیشـترین (و نـیز بهـترین) تغذیه انسـان از مـواد گیـاهی است آن‌چنـان که گـوئی تمـام غـذای انسـان را تشـکیل می‌دهد!" تفسیر نمونه ذیل آیه 33 سوره‌ی یس

در مبـاحث مربـوط به آیـات و نشـانه‌های خداوند باید در نظر داشت که خداوند هر چیزی را آیه نمی‌گیرد بنـابراین اطلاق لفظ آیه به «حَبًّا» می‌تواند خــود بیــانگر نکــات ظریفی باشد. نکـاتی که در این بـاره به نظر می‌رسد به شرح زیر است:

-- - به دلیل آمدن کلمه‌ی «ألأرضُ» شاید بتوان از آیه این طور برداشت کـرد که منظـور سـیری بـوده که بر کـره‌ی زمین گذشته است:

برهه‌ای از زمان، کره‌ی زمین مناسب برای حیـات نبـوده است(برای مثـال ماگمـای جـاری بر روی صـخره‌های داغ بـوده است) در این‌جا همـان قسـمتی در نظر بگـیریم که زمین مرده بوده است؛

طبق آیـاتی در قـرآن که بیـان شـده است:«وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَـاء كُـلَّ شَـیْءٍ حَیٍّ (سـوره انبیا آیه 30)»ـ و هر چـیز زنـده‌ای را از آب پدید آوردیم. و هم چـنین طبق خطبه‌ی اول حضرت علی علیه السلام در نهج البلاغه؛ بارش‌هـای ناگهـانی منجر به این شد که زمین را چند میلیـارد سـال اقیانوس در بر گیرد.

بعد از این مـدت که سرتاسر زمین را آب فراگرفته بـود؛ یک سری موجوداتی پیـدا می‌شـوند که با تولید اکسـیژن، جو را ایجاد می‌کنند، تاقبل از آن سیستم حیات اکسـیژن نداشته است.

سـوخت و سـاز بـدن ما وابسـته به اکسـیژن است و ما اکسیژن را جذب می‌کنیم.

مولکول اکسیژن شبیه حبه است: دو لته‌ای است.

کتاب‌هـــای زمین شناسی نـــیز همین دیـــدگاه را ارائه کرده‌اند.

نتیجه گیری:

حـال با این توضـیحات باید بررسی شـود که آیا می‌تـوان اکسیژن را همان «حَبًّا» در نظر گرفت که (با توضـیحاتی که ذکر شد) خداوند آن را از زمین بـــیرون آورده و ما آن را می‌خوریم(جذب می‌کنیم)؟؟؟

حیات روی سیارات دیگر می‌تواند متفاوت از زمین باشد

کهکشان ما تا جایی که می‌دانیم حدود 300 تا 400 میلیارد ستاره دارد. بر اساس دانسته‌های فعلی، می‌توان گفت از هر شش ستاره در کهکشان راه شیری یکی احتمالا در مدار خود صاحب یک غول گازی مشتری مانند است و دو سوم این تعداد می‌توانند میزبان دنیاهایی مشابه زمین باشند. با همین حساب می‌شود احتمال داد که کهکشان ما ممکن است صاحب بیش از 100 میلیارد سیاره باشد. سیاراتی که زمین ما هم یکی از آن‌هاست. یکی از آن‌هایی که شاید روزی روی آن حیات یا دستکم آثاری از وجود آن را پیدا کنیم.

«آن-ماری لاگرانژ» (Anne-Marie Lagrange) اخترفیزیکدان برجسته فرانسوی و از محققین شناخته شده سیارات فراخورشیدی است که اخیرا به دعوت دانشکده فیزیک دانشگاه تهران برای اولین بار به ایران سفر کرد. پروفسور لاگرانژ در طول اقامتش در تهران در گفتگوی اختصاصی کوتاهی با خبرنگار علمی ایرنا شرکت کرد و به پرسش‌ها پاسخ داد.

ایرنا: یافتن نشانه‌های حیات در سایر سیارات دغدغه بسیاری از پژوهشگران شده است، دانشمندان حوزه نجوم چه انتظاری در این زمینه دارند؟

لاگرانژ: اگر هدف ما از این جستجو یافتن سیارات قابل سکونت است، باید به جاهای زیادی نگاه کنیم؛ نزدیک‌ترین پراکسیما قنطوروس نزدیک‌ترین ستاره به منظومه ماست که طبیعتا خیلی دوست داریم چیزهای بیشتری در مورد آن بدانیم. اما نباید به نگاه کردن به

اطراف خود اکتفا کنیم. منفعت دیدن سیارات دورتر این است که تنوع منظومه‌های مختلف را هم درک می‌کـنیم. در نظر بگیرید که تا همین 30 سال پیش منظومه ما تنها الگوی شناخته شده از یک منظومه سیاره‌ای بود اما حالا می‌دانیم که منظومه‌های سـیاره‌ای انـواع و تنـوع بسـیار زیادی دارند.

ایرنا: اساسا پژوهشگران در مطالعات خـود به دنبـال چه منظومه‌هایی هستند؟

لاگرانژ: این اصلا سـوال آسـانی نیست. پاسخ به آن به توضیحات فراوانی بسـتگی دارد. مثلا بـرخی از محققین به یـافتن سـیاراتی علاقه دارند که در فاصـله مناسب از سـتاره‌های خـود قـرار دارند. جـایی که شـرایط مناسب بـرای پیـدایش حیـات روی آن‌ها می‌تواند فـراهم شـود. یعنی نه آنقدر دور هستند که یخ بزنند و نه آنقـدر نزدیک که سـطح آن‌ها داغ و سـوزان باشد. در مقابـل، بـرخی محققـان هم هسـتند که هدفشـان یـافتن انـواع هرچه بیشـتری از سـیارات و درک چگـونگی به وجـود آمـدن آن‌هاست.

ایرنا: در مورد امکان وجود حیات زمیـنی و یا شـرایط آن در سایر سیارات چه نظری دارید؟

لاگرانژ: من شخصا به چیزهایی مثل یوفو باور ندارم اما معتقـدم که حیـات روی سـیاره‌ای دیگر بجز زمین بسـیار ممکن است. هرچند معتقـدم حیـات روی هر سـیاره‌ای می‌تواند روند تکامل متفـاوتی را طی کند. به علاوه تعریف ما از حیـات هم مهم است. پیـدایش حیـات روی سیاره زمین به چندین میلیارد سال پیش باز می‌گردد اما

ظهــور حیــات هوشــمند دســتکم با تعــریفی که ما از هوشـــمندی داریم، تنها کسر کـــوچکی از این مـــدت را شامل می‌شود.

**تلسکوپ‌های فضایی جدید

ایرنا: سال میلادی 2018 آخرین سال فعـالیت تلسـکوپ فضایی کپلر بود؛ یکی از مهمترین ابزارهـای رصـدی دنیا که نقش بسـیار پـررنگی در کشـفیات فضـایی داشت. به علاوه تلسکوپ‌هابل نیز با مشکلات فنی متعددی دست و پنجه نـــرم کـــرد. با توجه به این قبیل مشـــکلات، چه سرنوشتی در انتظار مطالعات فراخورشیدی است؟

لاگرانژ: در طـول دو سـال آینـده، ما صـاحب ابزارهـای جدیدی برای رصد آسمان خواهیم شد. تلسـکوپ فضـایی TESS که همین چند وقت پیش توسط ناسا پرتاب شد و تلسـکوپ CHEOPS را هم که به زودی پرتـاب خـواهیم کرد. به علاوه تا دو سال دیگر سرانجام می‌توانیم منتظر پرتاب تلسکوپ فضایی جیمز وب باشـیم. در این فاصـله هم اطلاعــات جمع آوری شــده زیــادی از کپلر داریم که زمان زیادی برای آنالیز می‌خواهد.

**جستجو بدون تلسکوپ

ایرنا: تجهیزات نقش و تاثیر زیادی در مطالعات آسـمانی دارند.

لاگرانژ: بـــرای مطالعه آســمان، اگرچه تجهــیزات نقش حیاتی دارند، لزوما همه‌چیز نیستند. ما در دنیایی زنـدگی می‌کنیم که شـما می‌توانید اطلاعـات مـورد نیـاز خـود را حتی اگر تلسکوپ و تجهیزات مورد نیاز را نداشته باشید،

تهیه کنید. بـرای مثـال رصـدخانه ما در شـیلی سیاسـتی موسـوم به سیاست آسـمان بـاز (Open Sky)ـ دارد؛ سیاستی که براسـاس آن هر کس در دنیا می‌تواند بـرای رصد آسـمان از طریق تلسـکوپ‌های آن رصـدخانه درخواست دهد. سـپس ما تمـام اطلاعـاتی را که هر کس در جریان رصد خود دریافت می‌کنـد، ذخـیره و پس از یک سال به صورت عمومی منتشر می‌کنیم تا همه بتوانند به این اطلاعات دسترسی پیـدا کنند. این کـار مـوجب شـده است تا شـاهد تولید تعـداد قابل تـوجهی مقاله علمی با اسـتفاده از همین اطلاعـات در سراسر دنیا باشـیم. در نتیجه می‌بینید که حتی اگر تلسکوپ مناسب را در کشـور یا محل زنـدگی خـود نداشـته باشـید، هم‌چنـان امکـان دسترسی به اطلاعـات وجـود دارد. فرامـوش نکـنیم که همین حالا هم در سراسر دنیا محققان زیادی هسـتند که واقعا هیچ‌وقت به رصدخانه سر نمی‌زنند اما با دسترسی به همین اطلاعـات جمع آوری و منتشر شـده کـار تحقیقات را پیش می‌برند.

**جستجو در آسمان و منافع عمومی

ایرنا: تحقیق در زمینه سـیارات فراخورشـیدی چه منـافع عمومی و ملموسی دارد؟

لاگرانژ: از نظر من، پیشـرفت علم و افـزایش دانش در همه حوزه‌ها مثل اخترشناسی که اتفاقا در ایـران هم سـابقه دیـرینه‌ای دارد، در درجه اول مسـتقیما منـافع عمـومی را بـرآورده می‌کند. این درست است که مثلا وقتی ما سیارات فراخورشیدی را جستجو می‌کنیم شاید تـاثیر مسـتقیم این تحقیقـات را در زنـدگی فـردی حس نکـنیم اما افـزایش دامنه دانش بشـری در نهـایت به نفع

جامعه تمـام می‌شـود. افـزون بر این، می‌تـوان به تـاثیر توسـعه تکنولوژی‌هـای جـانبی در نتیجه بسـیاری از این تحقیقات هم اشاره کرد.

ایرنا: لطفا توضیح دهید.

لاگرانژ: بسـیاری از تکنولوژی‌هـایی که این روزها در زنـدگی هر روزه از آن‌ها اسـتفاده می‌کـنیم، در حقیقت برای تحقیقات علمی توسعه داده شده‌اند. یعـنی اگر این تحقیقـات نبـود شـاید این تکنولوژی‌ها هم توسـعه پیـدا نمی‌کـرد. مثلا ما بـرای افـزایش کیفیت تصـاویری که از سیارات خورشیدی می‌گرفتیم تکنیکی را توسعه دادیم به نـام اپتیک سـازگار(Adaptive optics)ـ که در اصل شگردی است برای بهبـود کـارایی سیسـتم‌های نـوری با کـاهش اثر اعوجـاج جبهه مـوج در جو زمین. این تکنیک ابتـدا سـال 1950 توسط آمریکایی‌ها بـرای اسـتفاده نظـامی تولید شد اما ما در دهه 90 میلادی در سـتاره شناسی آن را به کـار بـردیم و توسـعه دادیم. این تکنیک توسـعه یافته حـالا در حـوزه پزشـکی هم از جمله بـرای تصـویربرداری از پـرده شـبکیه چشم اسـتفاده می‌شـود. هم‌چـنین در آزمایشـگاه من کسـانی هسـتند که سیسـتم‌هایی را بـرای سـتاره شناسی توسـعه داده‌اند و این سیستم‌ها حالا در ماهواره‌ها بـرای مطالعه تغیـیرات اقلیمی کره زمین اسـتفاده می‌شـوند. این قبیل مثال‌ها فراوان است.

پروفسـور آن مـاری لاگرانژ متولد 1962 در فرانسه از اوایل دهه 90 قرن بیستم میلادی پژوهش‌های خود را در زمینه سـیارات فراخورشـیدی با اسـتفاده از تصـاویر مستقیم و ابزارهای دقیق نوری آغاز کرد.

لاگرانژ در اولین دهه قـــــرن بیســـــتم بیشـــــتر روی فعالیت‌هـایی تمرکز کـرد که شـامل مطالعه بر سـیارات غــول پیکر در حــوالی ســتاره‌های جــوان بــود، از دیگر فعالیت‌های وی می‌توان به مشاهده مستقیم یک ســیاره خـــــارج از منظومه شمسی نزدیک کوتوله قهـــــوه‌ای با استفاده از ابزارهای دقیق نوری اشاره کـرد. وی جـوایز علمی بسیاری از جمله جایزه دانشمند زن ســال فرانسه (2011)ـــــ را کسب کـــــرده و از ســـــال 2013 عضو فرهنگستان علوم فرانسه است.

حیات در کرات دیگر

این آیه یکی دیگر از نشـــانه‌های خداشناسی را مطـــرح می‌کند و آن خلقت آســـمان‌ها و زمین و... است. آن‌چه که در این آیه و آیات مشابه قابل ملاحظه اســت، اینست که قــرآن با جمله "وَ ما بَثَّ فِیهِما مِنْ دابَّه"، به صــراحت این حقیقت را اعلام می‌دارد که در پهنه آســـمان نـــیز جنبندگان زنـده فـراوان است. دابه در لغت به معنـای هر جنبنـــده‌ای است که در روی زمین حـــرکت می‌کند و این کلمه شـامل همه حیوانـات (جانـداران مـادی) می‌شـود. بعضی از مفسران جنبندگان آسمان را به ملائکه تفســیر کرده‌اند که نمی‌تواند صحیح باشد، زیرا آیه مطلق است و بـدون دلیل نمی‌تـوان آن را مقید کـرد و از سـوی دیگـر، واژه دابه بر فرشـتگان اطلاق نمی‌شـود. آن‌چه از ظـاهر آیه بر می‌آیـــد، وجـــود انـــواع موجـــودات زنـــده در آسمان‌هاست.

امـــروزه، اخـــتراع تلســـکوپ‌های دقیق‌تر و مـــاهواره وسـفینه‌های فضـایی و... همگی وجـود حیـات در کـرات آسمانی دیگر را اعلام می‌دارد. نتـایج جدید علمی بیـانگر این حقیقت است که شـــرایط حیـــات، منحصر به زمین نیست و در کرات دیگر نیز امکان زیست موجودات وجـود دارد، هر چند ممکن است شـــیوه این زیست با زنـــدگی برروی کره‌ی زمین متفاوت باشد.

"وَمِنْ آیَاتِـهِ خَلْـقُ السَّـمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَثَّ فِیهِمَا مِن دَابَّةٍ وَ هُوَ عَلَی جَمْعِهِمْ إِذَا یَشَاءُ قَدِیرٌ"، شوری/42/29

ترجمه

و از نشانه‌های اوست آفرینش آسمان‌ها و زمین و آن‌چه از جنبنـــده در میـــان آن دو پراکنـــده است و او هرگـــاه بخواهد بر گردآوردن آنان تواناست.

کلمات اصلی

بَثَّ: از "ب- ث"، به معنای پراکندن (و جـدا سـاختن) شئ و آشکار ساختن آن (ابن فارس،1/ 173)

دَابَّه: از "د -ب"، به معنـای حـرکت کـردن بر روی زمین، حرکتی که از راه رفتن(قدم زدن) سبک‌تر است و هر چه که بر روی زمین راه می‌رود، "دابه" خوانند (همـــــــــو، 2/263).

بیان اعجاز مطرح شده

این آیه یکی دیگر از نشـــانه‌های خداشناسی را مطـــرح می‌کند و آن خلقت آســـمان‌ها و زمین و... است. آن‌چه که در این آیه و آیات مشابه قابل ملاحظه اســت، اینست که قـرآن با جمله "وَ ما بَثَّ فِیهِما مِنْ دابَّه"، به صـراحت این حقیقت را اعلام می‌دارد که در پهنه آســـمان نـــیز جنبندگان زنـده فـراوان است. دابه در لغت به معنـای هر جنبنـــده‌ای است که در روی زمین حـــرکت می‌کند و این کلمه شـامل همه حیوانـات (جانـداران مـادی) می‌شـود. بعضی از مفسران جنبندگان آسمان را به ملائکه تفســیر کرده‌اند که نمی‌تواند صحیح باشد، زیرا آیه مطلق است و بـدون دلیل نمی‌تـوان آن را مقید کـرد و از سـوی دیگـر، واژه دابه بر فرشـتگان اطلاق نمی‌شـود. آن‌چه از ظـاهر آیه بر می‌آیـــد، وجـــود انـــواع موجـــودات زنـــده در آسمان‌هاست.

امـــروزه، اخـــتراع تلســـکوپ‌های دقیق‌تر و مـــاهواره وسـفینه‌های فضـایی و... همگی وجـود حیـات در کـرات آسمانی دیگر را اعلام می‌دارد. نتـایج جدید علمی بیـانگر این حقیقت است که شـــرایط حیـــات، منحصر به زمین نیست و در کرات دیگر نیز امکان زیست موجودات وجـود دارد، هر چند ممکن است شـــیوه این زیست با زنـــدگی برروی کره‌ی زمین متفاوت باشد.

دانشمندان در این مورد نظریات مختلفی را طرح نمـوده و به طور کلی بیان داشته‌اند که در میان کواکب آســمان ستارگانی وجود دارند که در آن‌ها علائمی از حیات وجـود دارد و معتقدند که مواد سازنده حیات فقط بر روی کـره زمین یـافت نمی‌شـود و مولکول‌هـای آلی یا بلوک‌هـای ســازنده حیـــات در ســـطح کـــرات دیگر و محیط میـــان ستاره‌ها نیز وجود دارد (احمدی، ص 83).

حـــدود 50 ســـال پیش یک ستاره‌شـــناس جـــوان به نـــام «فرانک دریک» با متمرکز نمـودن یک تلسـکوپ رادیـویی در نزدیکی سـتاره‌ها، در پی یـافتن علائمی از موجـودات بیگانه بـــود. گرچه با گذشت نیم قـــرن از آن روزگـــار و جســـتجو در آســـمان‌ها اطلاعـــات انـــدکی یافتنـــد، اما دانشمندان معتقدند جهان پر از حیات و زندگی است، اما ما در محل‌ها و زمان‌ها و راه‌هـــای اشـــتباهی به دنبـــال حیـات بـوده‌ایم. پرفسـور پـاول داویز فیزیکـدان نظـری، کیهان شناس و زیست-ستاره شـــناس انگلیسی در تلاش برای یافتن راه‌هایی جهت ارتباط با این موجودات بیگانه است(royalsociety.org).

گـــروه ناسا تلاش‌هـــای زیـــادی بـــرای یـــافتن حیـــات در کهکشـــان راه شـــیری نمـــوده است. آلن بـــوس، ســـتاره

شناسی از موسسه کـــارنگی و نویســـنده کتـــاب جهـــان شلوغ می‌گوید که ممکن است 100 میلیارد سیاره شبیه زمین و ستاره‌های زیادی شبیه خورشید در کهکشـان راه شـــــــیری وجـــــــود داشـــــــته باشد (فوریه-2009، articles.cnn.com).

تحقیقات جدید ناسا و دانشگاه کالیفرنیا هم‌چـنین نشـان می‌دهد که یکی از چهـــار ســـتاره شـــبیه خورشـــید ممکن است میزبـان سـیاراتی شـبیه زمین باشد (اکتـبر-2010، sciencedaily.com).

اخـــتر- فیزیکـــدانان می‌گویند که کوتوله‌هـــای ســـفید می‌توانند مکـان مناسـبی بـرای عناصر خـاکی باشـند. با این‌که تا کنون بیش از صدها سیاره پیدا شـده، اما هنـوز علائمی از حیات بر روی آن‌ها یافت نشده است. بهـترین مکـان ممکن بـرای زنـدگی اطـراف سـتاره‌های در حـال مـرگ و کم نـور کوتوله سـفید است. در مقـاله‌ای که در مـــارس و در مجلات اخترفیزیک چـــاپ شـــده، آمـــده که اطـراف سـتاره‌های کوتوله سـفید امکـان حیـات بسـیار محتمل‌تر است. کوتوله‌هـای سـفید سـتاره‌های در حـال سرد شدنی هستند که حدود 60٪ جرم خورشید و تقریباً هم اندازه زمین‌اند و بنابراین انرژی کمـــتری دارند و باید محل‌های مناسب زندگی برای آن‌ها فاصله کمتری نسبت به فاصـله زمین و خورشـید داشـته باشد. اگر سـیاره به انـــدازه مناسب با ســـتاره فاصـــله داشـــته باشـــد، آب به صورت مایع و گرمـای مناسب بـرای حیـات خواهد داشت (مارس-2011؛ sciencedaily.com).

علامه طباطبـــایی در تفســـیر آیه 29 شـــوری می‌گوید: "ظـــاهر آیه اینست که در آســـمان‌ها خلقی از جنبـــدگان

(دواب) مثل روی زمین وجــود دارد و اگر کسی بگوید که منظور از جنبندگان آسـمان ملائکه هسـتند، مـردود است چـــرا که کلمه «دواب» بر ملائکه اطلاق نشـــده است" (طباطبـایی، 18/ـ 58).ـ در تفسـیر نمونه آمـده: "کلمه «دابه» شامل موجـودات ذره‌بیـنی تا حیوانـات غـول پیکر می‌شـود... و این آیه دلالت بر انـواع موجـودات زنـده در آسمان‌ها دارد. گرچه هنوز دانشمندان به صورت قاطعی در این زمینه قضاوت نمی‌کنند و سربسـته می‌گوینـد، در میـــان کـــواکب آســـمان به احتمـــال قـــوی ســـتارگان (سیاره‌های) زیـادی هسـتند که دارای موجـودات زنده‌اند. ولی قرآن با صراحت این حقیقت را بیـان می‌دارد که در پهنه آسـمان نـیز جنبنـدگان زنـده فـراوان وجـود دارد" (مکارم شیرازی/ 436-439).

مجلسی در یکی از مجلـــدات بحـــار الانـــوار با عنـــوان "السـماء و العـــالم" ده‌ها روایت از ائمه‌ی هـــدی(ع) در مورد عوالم موجـود در آسـمان‌ها و موجـودات زنـده‌ی در آن عـوالم، اعم از انسـان و غـیر انسـان جمع نمـوده که بـرخی از این روایـات در تفسـیر آیـات مـذکور ذکر شـده است.

آیات مرتبط

● "ولله یسجد ما فی السموات و ما فی الارض من دابة والملائکه و هم لایستکبرون"، نحل/ 16/49

وآن‌چه درآســـــمان‌ها وآن‌چه در زمین از جنبـــــدگان وفرشـتگان اسـت، بـرای خداوند سـجده می‌کنند و تکـبر نمی‌ورزند.

● " تسبح له السموات السبع والارض ومن فيهن"، اسراء/ 17/44

آسمان‌های هفتگانه و زمین و هرکس که در آن‌هاست او را تسبیح می‌گویند.

جمع بندی

گرچه برخی از دانشمندان معتقدند که شواهد علمی که امروز در دسترس ماست، بیانگر وجود حیات در کرات دیگر است؛ لکن بعضی محققان می‌گویند که این شواهد مربوط به دوره‌ای از حیات کرات دیگر است که سال‌ها پیش از زندگی موجوداتِ زنده بر روی کره زمین، وجود داشته است. بر اساس گزارش سایت ناسا که در آگوست 2009 اعلام گردید، تاکنون هیچ گونه حیاتی در کرات و اجرام آسمانی دیگر یافت نشده است. اگر چه در مواردی نیز اعلام گردیده که شرایط لازم برای وجود حیات در کرات دیگر مشاهده شده است.

با توجه به این‌که در حال حاضر نتایج دقیق و قابل اعتمادی از وجود حیات در کرات دیگر در دست نیست، این آیه از جمله غوامض قرآن محسوب می‌شود که هنوز علم به حقیقت آن دست نیافته است. هرچند با توجه به پیشرفت سریع علم در دهه‌های کنونی، دستیابی بشر به نشانه‌های متقنی از حیات در کرات دیگر در آینده‌ای نزدیک دور از ذهن نیست.

با وجود این، برای اظهار نظر علمی دقیق‌تر، باید به سؤالات قرآنی و علمی مطرح شده پاسخ گفت.

سؤالات قرآنی

آیا " فیهما" در آیه بیـانگر اینست که "دابه" در آسـمان‌ها و زمین از یک نـــوع وجنس هســـتند و یا صـــرف اطلاق "دابه" به معـــنی هر گونه جنبنـــده (اعم از موجـــودات ریزمیکروسکوپی تا موجودات بزرگ‌تر) است؟

آیا لزومـاً موجـودات آسـمان‌ها باید ویژگی‌هـای حیـاتی موجودات زمینی را داشته باشند؟

عـدم اسـتفاده از واژه" خلق" بـرای "دابه"در این آیه چه دلیلی دارد؟ در آیـات دیگر خلقت دابه و نحـوه آن مـورد توجه قرار نگرفته است؟

آیا "جمع دابه" اشـاره به "گـردآوردن" در هنگـام برپـایی قیامت است؟ و یا "جمع" معنای دیگری دارد؟

آیا "وهوعلی جمعهم اذا یشاء قدیر" اشاره به ذی شـعور بودن "دابه" و وجود نوعی تکلیف برای آن‌ها است؟

ویژگیهای"دابه" در قرآن چیست؟

آیا با توجه به کاربرد "فی" در" فیهما" می‌توان گفت که پراکنـدگی دابه فقط در زمین (و نه درآسـمان‌ها) مـورد نظر قرآن بوده است؟

سؤالات علمی

شـرایطی که بـاعث می‌شـود سـیاره‌ای شـرایط مناسب حیات را داشته باشد، چیست؟

شرایطی که باعث ایجاد حیات در زمین شد، چیست؟

آیا در سایر کرات این ویژگی‌ها یافت شده است؟

گونه‌های مختلف حیات کدام است؟

نظریاتی که در بـاره وجـود حیـات در کـرات دیگر مطـرح شده، کدام است و دلایل هر کدام چیست؟

منابع:

ابن فــارس، احمــد، معجم مقــاییس اللغــه، دار الجیــل، بیروت، 1420ق/ 1999م

احمدی، محمود، معجزات قرآن در عصر فضا و کامپیوتر، تهران، 1364 ش

طباطبایی، محمد حسـین، المـیزان فی تفسـیر القـرآن، جماعه المدرسین فی الحوزه العلمیه، قم

قمی، عباس، سفینه البحار، بنیـاد پژوهشـهای اسـلامی، 1384ش

مکـــارم شـــیرازی، ناصـــر، تفســـیر نمونـــه، دار الکتب الاسلامیه، تهران،1382 ش

نوری، حسین، دانش عصر فضا، قم، 1386ش

http://royalsociety.org/EventWF.aspx?...pageid=4294969178&gclid=CPrMyM6A1q

http://articles.cnn.com/2009-02-25/tech/...galaxy.planets.kepler_1_earth-li

http://www.sciencedaily.com/releases/2010/10/101028141430.htm

http://www.sciencedaily.com/releases/2011/03/110330150854.htm

خورشید چه رنگی است؟

باورنکردنی منتشر کرده که ترکیب رنگهای خیره کننده‌ای را نشان می‌دهد که از خورشید در طول موجهای مختلف ساطع می‌شود اما چشم غیر مسلح انسان نمی‌تواند آن را مشاهده کند.

به گزارش خبرگزاری مهر، این تصویر که براساس تصاویر رصدخانه دینامیک خورشیدی ناسا تولید شده از برد وسیعی از طول موجهایی استفاده کرده که این تلسکوپ از آن استفاده می‌کند.

رصدخانه دینامیک خورشیدی طول موجها را به یک تصویر تبدیل می‌کند که برای چشم انسان قابل مشاهده باشد و نور آن به رنگین کمانی از رنگها تبدیل شده است.

عکاسی از خورشید با یک دوربین استاندارد یک تصویر آشنا برای انسان رقم می‌زند: یک دایره بدون ویژگیهای متمایز و زرد که به نظر می‌رسد هنگامی که نزدیک به افق می‌شود اندکی به رنگ قرمز در می‌آید چرا که نور از اتمسفر زمین عبور کرده و در نتیجه طول موجهای آبی را پیش از آن‌که به لنز دوربین برسد از دست داده است.

در حقیقت خورشید نور را در تمام رنگها از خود ساطع می‌کند، اما از آن‌جا که زرد روشنترین طول موج خورشید است ما این رنگ را با چشم غیر مسلح و یا دوربین مشاهده می‌کنیم.

وقـــتی که همه رنگهـــای قابل مشـــاهده با هم یکی می‌شوند دانشمندان آن را نور سفید می‌نامنـد، ما طیف قابل مشـاهده از نـور را مشـاهده می‌کـنیم چـرا که خورشید از یک گاز داغ تولید شـده که نـور تولید می‌کند. اما وقـتی صـحبت از طـول موجهـای کوتـاه‌تر به میـان می‌آید، خورشید نور شدید ماورا بنفش و اشـعه ایکس از خود ساطع می‌کند زیرا خورشید با انـواع بسـیاری اتم پر شده است که هرکدام از آن‌ها، هنگـامی که به یک دمـای خاص می‌رسند نور یک طول موج خاص را ساتع می‌کنند.

خورشـــید نه تنها دربرگیرنـــده اتمهـــای مختلفی چـــون هلیوم، هیدروژن و آهن است، بلکه انواع مختلف اتمها با بارهای الکتریکی مختلفی که از آن‌ها با عنـوان یـون یـاد می‌شود نیز در خورشید وجود دارند. هرکدام از یونها نیز هنگامی که به یک دمای خاص می‌رسند، می‌توانند نـور را در یک طول موج خاصی ساطع کنند.

تلسکوپهای خورشیدی از این اطلاعات طول موجها به 2 روش اســـتفاده می‌کنند. روش اول، ابزارهـــای خاصی چون طیف سنج طول موجهای بسیاری از نور را به طور همزمـان مشـاهده می‌کنند و می‌توانند مـدت زمـان هر کدام از طول موجهای نور را انداره گیری کنند.

در روش دوم، طـــول موجهـــای متفـــاوت اطلاعـــاتی را درباره مولفه‌های متفاوت سطح خورشـید و اتمسـفر آن ارائه می‌دهند از این رو دانشمندان از آن‌ها بـــرای تکمیل اطلاعات خود از ستاره منظومه ما که دائما درحال تغییر است استفاده می‌کنند.

دانشمندان با بررسی تصاویر خورشید از طول موجهـای مختلف توسط ابزارهـــایی چـــون رصـــدخانه دینامیک خورشـیدی، طیف نگـار منطقه واسط ناسـا، رصـدخانه رابط سطح خورشید و رصدخانه خورشـیدی و هلیوسـفر ناسا و سـازمان فضـایی اروپـا، می‌توانند به بررسی این موضـــوع بپردازند که چگونه ذرات و گرما در اتمســـفر خورشید حرکت می‌کنند.

خورشید چگونه کار می‌کند؟

آخـــرین بـــاری که به بـــالا نگـــاه کرده‌اید و متوجه نـــور درخشان و بسیار گرم کره عظیم الجثه خورشید را دیدید چه زمانی بود؟ خورشید، نزدیک‌ترین ستاره به کره زمین است و اگر نبود احتمالا ما هم نبودیم.

این ستاره‌ی درخشنده، تامین نور و گرمای کـره زمین را در طـول روز به عهـده دارد و بیشـتر قسـمت‌های کـره زمین در طول روز ساعات کثیری از وجـود آن بهـره مند می‌شـوند. البتـه، اگر لایه اوزون در کـار نبـود، خورشـید اصلا و ابدا کارایی امـروزش را نداشت. سـتاره‌ای عظیم (که می‌تواند 1.3 میلیون کره زمین را در خود جای دهد) آنقدر خطرناک است که حتی خیره شـدن به آن به مـدت چند ثانیه می‌تواند به نابینـــایی منجر شـــود. تصـــور کنید درون این ستاره، هر ثانیه به میزان یک تریلیون مگـــاتون بمب، انـــرژی آزاد می‌شـــود و زمین چنـــدان از آن دور نیست.

با توجه به اســـتانداردهای گیـــتی، خورشـــید یک ســـتاره معمـولی و شـاید حـتی کوچک به حسـاب بیاید اما نزدیک بـودن آن به کـره زمین، بر اهمیت‌اش افـزوده است. نه انسـان و نه هیچ موجـود زنـده‌ی دیگـری احتمـالا تـوان زیست در کره‌ای با میزان نور، گرما و انـرژی ناکـافی را نخواهد داشت.

با در نظر گرفتن تمامی گفته‌های فوق، سوالاتی مطرح می‌شود:

اگر خورشید در خلا کامل قرار دارد، چگونه می‌سوزد؟

چه باعث می‌شود که این حجم از گاز وارد فضا نشوند؟

چرا این ستاره، شعله‌های خورشیدی به فضا می‌فرستد؟

آیا خورشید روزی از درخشش بازخواهد ایستاد؟ اگر بله، چه زمانی؟ و چه بر سر زمین و ساکنان آن خواهد آمد؟

خورشید بیش از 4.5 میلیارد سال درخشیده و هنوز میزان قابل توجهی گاز هیدروژن و هلیم روی سطح آن قرار دارد که همین حالا در حال سوختن است. به خاطر بزرگی بیش از حدی که دارد، گرانش فوق‌العاده قدرتمندی هم دارد و همین نیرو سبب کنار هم قرار گرفتن گازها می‌شود. ما از عبارت سوختن استفاده کردیم اما حقیقتا خورشید نمی‌سوزد، بلکه یک رآکتور هسته‌ای بزرگ است که هر ثانیه در آن واکنش‌های شیمیایی در حال انجام شدن است.

در این مقاله، به قلم پروفسور Craig Freudenrich که پیش از این در مورد سیاهچاله‌ها و نحوه کارکرد آن‌ها نوشته بود، با خورشید، نزدیک‌ترین ستاره به کره‌ی زمین بیشتر آشنا می‌شویم.

بخش‌های خورشید

خورشید یک ستاره است، همان ستاره‌هایی که در آسمان شب می‌درخشند. تنها تفاوتی که ستاره ما با دیگر اختران دارد، فاصله‌اش است که سبب می‌شود خورشید را اینگونه درخشنده ببینیم. ما هشت دقیقه‌ی نوری با خورشید فاصله داریم در حالی که دیگر ستارگان شاید هزاران سال نوری از ما دور باشند.

به طور رسمی، خورشـید بر اسـاس طـول مـوج یا طیف نوری که ساطع می‌کند، در دسته‌ی سـتارگان G2 دسـته بندی می‌شـود. تعـداد بسـیار زیـادی سـتاره G2 در فضا قرار دارد و خورشید ما یکی از میلیاردها سـتاره‌ای است که به دور کهکشـــــان می‌چرخد. همه‌ی این ســـــتاره‌ها ساختاری بسیار مشابه به یک‌دیگر دارند.

خورشید کـاملا از گـاز تشـکیل شـده و سـطحی سـخت و جامد نـــــدارد. با این حـــــال، به دلایل مختلفی از جمله گـرانش بـالا، گازها فـرم خاصی دارند و همانند یک کـره گــرد هم جمع شــده‌اند. خورشــید از سه ســطح اصــلی تشکیل گشته:

هسته: مرکز خورشید را هسته آن می‌گویند که 25 درصد شعاع آن را شامل می‌شود.

ناحیه تابشی: این قسمت به طور کل هسته را فراگرفته و 45 درصد شعاع خورشید را شامل می‌شود.

ناحیه همرفـــتی: ناحیه خـــارجی خورشـــید است که 30 درصد شعاع خورشید را شامل می‌شود.

بالاتر از سـطح خورشـید، اتمسـفر آن قـرار دارد که این ناحیه هم از 3 بخش تشکیل شده:

فوتوســفر: درونی‌تــرین بخش اتمســفر خورشــید و تنها قسمتی که ما می‌توانیم ببینیم.

کروموســفر: ناحیه بین فوتوســفر و کورونا که حــتی از فوتوسفر هم گرم‌تر است.

کورونا: نـــاحیه‌ی فوق‌العـــاده پرحـــرارت بـــیرونی که میلیون‌ها مایل بعد از کروموسفر را فرا گرفته.

تمـــام ویژگی‌هـــای منحصر به فـــرد خورشـــید توسط واکنش‌هـای هسـته‌ای (که انـرژی تولید می‌کند)، میـدان مغناطیسی (که حـرکت گازها را کنـترل می‌کند) و جاذبه (که اتحاد گازها را شکل می‌دهد) توجیح می‌شود.

بنابراین همه‌چیز از هسته آغاز می‌شود.

هسته‌ی خورشید

هسـته از مرکز آغـاز شـده و به انـدازه 25 درصد از کل شعاع خورشید را در اختیار دارد و دمای آن از 15 میلیون درجه کلـــوین و ســـانتی گـــراد (273 درجه دیگر در این مقیاس کوچک‌ترین اهمیتی نـدارد) هم فراتر می‌رود. در هسته، گرانش تمام اجزای سـازنده خورشـید را به درون می‌کشد و فشـــاری شـــدید ایجـــاد می‌کند. این فشـــار به انـــدازه‌ای هست که ســـبب می‌شـــود اتم‌هـــای هیـــدروژن بخواهند طی همجوشـــی، واکنش هســـته‌ای انجـــام دهند (دقیقا همـــان کـــاری که ما ســـعی داریم در نیروگاه‌هـــای هسته‌ای مـان، تحت حفـاظت، امـنیت و احتیـاط فـراوان انجـــام دهیم). دو اتم هیـــدروژن با طی مراحل زیـــر، یک هلیم-4 می‌سازند.

ضمن اتصـال دو پروتـون، یک دوتریـوم (اتم هیـدروژن با یک نوترون و و پروتون)، یک پوزیترون (مشابه الکـــترون اما با بار مثبت) و یک نوترینو ساخته می‌شود.

یک پروتون و یک دوتریـوم با هم تـرکیب می‌شـوند تا اتم هلیم-3 (دو پروتون و یک نوترون) ساخته شود و در این حین اشعه گاما هم آزاد می‌گردد.

دو اتم هلیم-3 با هم ترکیب می‌شوند و اتم هلیم-4 (دو پروتون و دو نوترون) با دو پروتون را حاصل می‌شوند.

واکنش‌هـای فـوق، 85 درصد انـرژی خورشـید را تولید می‌کنند اما 15 درصد بـاقی مانـده از راه دیگـری تـامین می‌شود:

یک اتم هلیم-3 با یک اتم هلیم-4، سبب تشکیل بریلیم-7 (چهار پروتون و سه نوترون) و ساطع شـدن اشـعه گاما می‌شوند.

اتم بـریلیم-7 تشـکیل شـده، یک الکـترون در اختیـار می‌گیرد تا اتم لیتیم-7 (سه پروتون و 4 نوترون) ساخته شـود. در نتیجه این واکنش یک نوترینو هم آزاد خواهد شد.

لیتیم-7 با یک پروتـون تـرکیب شـده تا دو هلیم-4 تولید شود.

اتم‌های هلیم-4 کوچک‌تر از دو اتم هیدروژنی هسـتند که سـبب شـروع این پروسه می‌شـوند. بنـابراین تفـاوت در حجم، به انرژی تبـدیل می‌شـود، درست همـانطور که در نظریه نسـبیت اینشـتین ($E=mc^2$)ـ تعریف شـده و این انرژی به صورت‌های مخلف نـوری آزاد می‌شـود: مـاوراء بنفش، اشعه اکس، نور مرئی، مادون قرمز، میکروویو و امواج رادیویی.

علاوه بر نورها، خورشید ذرات پر انرژی همچون نوترون و پروتون را هم به بیرون پرتاب می‌کند که سبب ایجاد بادهای خورشیدی می‌گردند. همین انرژی است که به زمین برخورد کرده و هوا را گرم می‌کند. البته جو زمین در برابر این بادها و امواج پرانرژی می‌ایستد و از آسیب رسیدن به ما جلوگیری می‌کند.

ناحیه تابشی و همرفتی

sun-5

هر آن‌چه در قسمت بالا گفتیم درون هسته خورشید رخ می‌دهد اما بگذارید اندکی به سطح بیاییم.

ناحیه تابشی دور هسته را تا شعاع 70 درصد فراگرفته. انرژی تولید شده در هسته توسط فوتون‌ها یا واحدهای نوری به ناحیه تابشی وارد می‌شود. هر فوتونی که ساخته می‌شود، به اندازه یک میکرون (یک میلیونم متر) حرکت می‌کند و سپس توسط مولکول گازی دیگری جذب می‌شود. پس از جذب، مولکول گاز گرم شده و فوتونی با همان طول موج ساطع می‌کند. این چرخه با سرعتی سرسام‌آور تقریبا 1025 بار تکرار می‌شود تا در نهایت به سطح برسد. بنابراین از زمان تولید تا ساطع شدن از سطح خورشید زمان بسیاری طول می‌کشد. نوری که حالا به ما می‌رسد علی رغم این‌که 8 دقیقه نوری با ما فاصله داشته، یک پروسه طولانی را هم درون خورشید طی نموده است.

ناحیه همرفتی، 30 درصد باقی مانده را تشکیل می‌دهد و جریانات همرفتی سراسر آن را فرا گرفته‌اند. گازهای سرد و گرم مرتبا جایگاه خود را با یک‌دیگر تعویض کرده

و انرژی تولید شده را به بیرون می‌تابانند. اگر بخواهیم شبیه سازی از نوع عملکرد این ناحیه ارائه دهیم، می‌توان به ظرف آب در حال جوش اشاره کرد. مولکول‌های آب مرتبا در حرکت‌اند و با توجه به دمایی که دارند، جای خود را با هم عوض می‌کنند. با در نظر گرفتن تمامی جوانب، حدود 100 الی 200 هزار سال طول می‌کشد تا یک فوتون از هسته به سطح خورشید برسد!

اتمسفر خورشید

بالاخره به سطح و اتمسفر خورشید رسیدیم. درست همانند زمین، خورشید هم اتمسفر مخصوص به خود را دارد که از فوتوسفر، کروموسفر و کورونا تشکیل شده.

فوتوسفر پایین‌ترین ناحیه از جو است و هر گاه به آسمان می‌نگریم تا خورشید را پیدا کنیم، دقیقا به فوتوسفر خیره می‌شویم و به همین علت برخی می‌گوید فوتوسفر سطح خورشید است. ناحیه فوتوسفر 300 الی 400 کیلومتر است و دمایی در حدود 5800 درجه کلوین دارد. هر چه از فوتوسفر بالاتر می‌رویم، دما کاهش می‌یابد گازها به خاطر این‌که سردتراند، انرژی نوری بسیاری ساطع نمی‌کنند. همین مسئله سبب می‌شود که چشم انسان آن را تار ببیند.

کروموسفر در حدود 2 هزار کیلومتر ضخامت دارد اما به دو ناحیه بالایی و پایینی تقسیم می‌شود که دمایی متغیر میان 4500 تا 10000 درجه کلوین دارند. این قسمت با جریانات هوای گرمی که از فوتوسفر می‌رسد به شدت داغ می‌شود. در حقیقت، گازها به فوتوسفر که

می‌رسند، موج‌های شوک دار پدید می‌آورند که گازهای اطراف را نیز گرم می‌کند و انرژی بیشتری آزاد می‌شود.

کورونا آخرین لایه جو خورشید و گرم‌ترین آن‌ها است اما با این حال میلیون‌ها کیلومتر فراتر می‌رود. در زمان کسوف خورشید، تصاویر اشعه اکس که از خورشید گرفته می‌شود این لایه را به خوبی نمایش می‌دهد. به طور میانگین، درجه حرارت کورونا در حدود 2 میلیون درجه کلوین است. هنوز کسی به طور قطع نمی‌داند که چرا کورونا باید تا این حد داغ باشد اما مغناطیس خورشید و هم‌چنین فرار ذره‌های پر انرژی به این لایه می‌تواند یکی از دلایل آن باشد. در کورونا هم مناطق داغ وجود دارد و هم مناطقی تیره که به آن‌ها حفره‌های کورونایی می‌گویند. در این حفره‌ها میزان حضور ذرات پر انرژی به شدت اندک است.

لکه‌های خورشیدی، زبانه‌های خورشیدی و شعله‌های خورشیدی

روی سطح خورشید اتفاقات جالبی رخ می‌دهد که سه مورد از آن‌ها را می‌خواهیم بررسی کنیم.

لکه‌های خورشیدی روی فوتوسفر و معمولا به صورت جفت تشکیل می‌شوند که در واقع میدان‌های مغناطیسی شدید هستند و راه خود را به سطح خورشید باز کرده‌اند. علت تشکیل میدان‌های مغناطیسی نیز حرکت گازها بیان شده و چرخه‌ای 11 ساله است.

لابد تا به حال تصاویری را دیده‌اید که حجم عظیمی از گازها با نظمی نسبی از سطح بلند شده‌اند و روی یک

خط بـالا آمده‌اند. علت ایجـاد چـنین رخـدادی، خطـوط مغناطیسی لکه‌هـــای خورشـــیدی است و زبانه‌هـــای خورشیدی نامیده می‌شوند.

زبانه‌هـــای خورشـــیدی می‌توانند دو الی سه مـــاه دوام داشـته باشـند و به انـدازه 50 هـزار کیلومـتر از سـطح خورشـید بـالا بروند. به محض رسـیدن به این ارتفـاع، زبانه‌ها در حد چند دقیقه تا چند ســـــــاعت می‌توانند گـدازه‌های خـود را با سـرعت هـزار کیلومـتر بر ثانیه به سمت بیرونی پرتاب کنند. چنین اتفاقی را فوران تـاجی گویند.

گـاهی اوقـات درون لکه‌هـای خورشـیدی، انفجارهـای مهیبی ایجاد می‌شود و سبب پرتـاب گازها به سـمت بـالا می‌شود که چنین حـالتی را شـعله‌های خورشـیدی گویند. گفته می‌شود که شـعله‌های خورشـیدی به علت تغیـیرات ناگهـانی میـدان مغناطیسی در بـرخی منـاطق ایجـاد می‌شـــوند. وقـــتی این اتفـــاق رخ می‌دهـــد، گازهـــا، الکترون‌ها، نورهای مرئی، نـور فـرابنفش و اشـعه اکس آزاد می‌شود.

تا به حال در مورد شفق قطبی شنیده اید؟ یا حـتی خـود یا تصاویرش را دیده اید؟ یکی از دلایل شکل گیری شفق قطـــبی، رســـیدن این ذرات به کـــره زمین است. البته شـــعله‌های خورشـــیدی ضـــررهایی هم بـــرای ما زمین نشـین‌ها دارد. زمـانی که یک مـوج شـدید از آن به زمین می‌رســـد، سیســـتم‌های راهـــبری، نیروگاه‌هـــای بـــرق، ماهواره‌ها و اتصـــالات بی‌ســـیم دچـــار اختلالات شـــدید می‌شـــوند. تابش‌ها و هم‌چـــنین ذرات، جو را یونـــیزه

می‌کنند و مـانع برقـراری ارتبـاط ماهواره‌ها با زمین و حتی ارتباطات زمینی می‌شوند.

آینده خورشید

خورشید در حدود 4.5 میلیارد سال سن دارد. اندازه آن، تعادلی است میـان فشـار بـیرونی (که توسط همجوشی هسـته‌ای و انـرژی آزاد شـده به وجـود آمـده) و گـرانش درونی. در طی 4.5 میلیـارد سـال، انـدازه خورشـید 6 درصد بزرگ‌تر شده و تقریبا به اندازه 5 الی 5.5 میلیارد سال دیگر انرژی درون خود دارد که هم‌چنـان بسـوزد. در این بازه زمانی، خورشید باز هم بزرگ‌تر خواهد شد.

وقـتی که هسـته، خـالی از هیـدروژن شـود، نهایتا این سـتاره زیر بـار گـرانش کمر خم می‌کند و منقبض می‌شود. با این حال، هنوز هیـدروژن در لایه‌هـای بـالایی در حال انجام واکنش شـیمیایی است. به محض انقبـاض هسـته، دما بـالا می‌رود و حـرارت آن به لایه‌هـای بـالایی منتقل می‌شـود در نتیجه شـعاع خورشـید و لایه‌هـای بیرونی به قدری افزایش می‌یابد که ستاره به غول سرخ تبدیل می‌شود.

شعاع غول سرخ 100 برابر شعاع کنونی خورشید است. در حقیقت غول سرخ ستاره‌ی ما، زمین را می‌بلعد و آن را بخـار می‌کند. پس از این اتفـاق، هسـته آنقـدر داغ می‌شـود که هلیم به کـربن تبـدیل می‌شـود. زمـانی که هلیم به اتمـام برسـد، هسـته گسـترش می‌یابد و خنک می‌شود اما لایه‌های بالایی هم‌چنان در حال پرتـاب مـواد به خارج هستند.

دست آخر، هسته خنک و خنک‌تر شده و به کوتوله ســفید تبــدیل می‌شــود. کوتوله ســفید هم عمر زیــادی نــدارد و جای خود را به کوتوله سیاه می‌دهد که دیگر تقریبا دیدن آن امکــان پــذیر نیست. این پروسه تقریبا چند میلیــارد سال به طول می‌انجامد.

بنابراین انسان‌ها از بابت خورشید نگرانی خاصی ندارند، هنوز تا زمـانی که نـور خورشـید کم سو شـود و ما را در خود ببلعد زمان زیادی فرصت باقی مانده.

خورشید

خورشید (نام‌های ادبی یا قدیمی: خور، هور، مهـر، روز) یکی از ســتارگان کهکشــان راه شــیری و تنها ســتارهٔ ســامانهٔ خورشــیدی است که در مرکز آن‌جــای دارد. خورشید یک کُـرهٔ کامل است که از پلاسـمای داغ سـاخته شده‌است و در میانهٔ آن میدان مغناطیسی برقرار است.[9][10]ـ این ســتاره که قطــری نزدیک به 1’392’000 کیلومتر دارد سرچشمهٔ اصلی نور، انرژی، گرما و زندگی بر روی زمین است. خورشـید نخسـتین جسم در سـامانهٔ خورشیدی بر پایـهٔ جـرم و حجم می‌باشد. قطر خورشـید نزدیک به 109 برابر قطر زمین و جـرم آن 330 هـزار برابر جـرم زمین برابر با 2×1030 کیلـوگرم است. این مقدار 99٫86٪ کل جرم سامانهٔ خورشیدی است.[11]

خورشید

خورشید

داده‌های دیداری

میانگین فاصله

از زمین

1٫496×1011 m

8٫31 دقیقه با سرعت نور

درخشش دیداری (V)

−26٫74م [1]

قدر مطلق

4٫83م [1]

رده‌بندی ستارگان

G2V

متالیسیته

Z = 0٫0177[2]

قطر زاویه‌ای

31٫6′ -32٫7′ [3]

صفت‌ها

خورشیدی

ویژگی‌های مداری

میانگین فاصله

از هستهٔ راه شیری

~2٫5×1020 م

26 000 سال نوری

دورهٔ کهکشانی

(2٫25–2٫50)×108 a

سرعت

~2٫20×105 m/s

(گردش به‌دور مرکز کهکشان)

~2×104 m/s

(نسبت به سرعت میانگین ستاره‌های دیگر در همسـایگی ستاره‌ای)

ویژگی‌های فیزیکی

میانگین قطر

1٫392×109 [1] m

109 زمین

شعاع استوایی

6٫955×108 م [4]

109 × زمین[4]

محیط استوایی

4٫379×109 [4] m

109 × زمین[4]

تخت‌شدگی

9×10−6

مساحت

6٫0877×1018 [4] m²

11 990 × زمین[4]

حجم

1٫4122×1027 [4] m³

1 300 000 زمین

جِرم

1٫9891 × 1030 کگ[1]

332 946 زمین

چگالی میانگین

1٫408 × 103 کگ/م³[4][1][5]

چگالی‌های گوناگون

هسته: 1٫5×105 کگ/م³

فتوسفیر پایینی: 2×10-4 کگ/م³

کروموسفیر پایینی: 5×10-6 کگ/م³

هالهٔ میانگین: 10×10-12کگ/م³[6]

گرانش سطحی استوایی

274٫0 [1] m/s2

27٫94 g

28 × گرانش سطحی زمین[4]

سرعت گریز

(از سطح)

617٫7 [4] km/s

55 × زمین[4]

دما

برای سطح (مؤثر)

5 778 [1] K

دما

برای تاج خورشیدی

~5×106 K

دما

برای هسته

~15٫7×106 [1] K

درخشش (Lsol)

3٫846×1026 [1] W

~3٫75×1028 lm

~98 lm/W اثر

شدت میانگین (Isol)

2٫009×107 W m-2 sr-1

ویژگی‌های گردش

انحراف محوری

7٫25° [1]

(به دایرةالبروج)

67٫23°

(به صفحهٔ کهکشانی)

بُعد

برای قطب شمال[7]

286٫13°

19 ساعت 4 دقیقه 30 ث

میل

برای قطب شمال

+63٫87°

63°52' شمالی

دورهٔ دوران ستاره‌ای

(در عرض جغرافیایی 16°)

25٫38 روز [1]

25 ر 9 س 7 دقیقه 13 ث[7]

(در استوا)

25٫05 روز [1]

(در قطب‌ها)

34٫3 روز [1]

سرعت دوران

(در استوا)

7٫284 × 103 km/h

ترکیب فتوسفیری (برپایهٔ جِرم)

هیدروژن

73٫46 ٪[8]

هلیوم

24٫85 ٪

اکسیژن

0٫77 ٪

کربن

0٫29 ٪

آهن

0٫16 ٪

گوگرد

0٫12 ٪

نئون

0٫12 ٪

نیتروژن

0٫09 ٪

سیلیسیم

٪ 0٫07

منیزیم

٪ 0٫05

این جعبه: نمایشبحث

انفجار نهایی یک ستارهٔ سنگین را ابرنواختر می‌نامند ولی خورشید هیچ‌گاه چنین انفجاری را تجربه نخواهد کرد زیرا کمترین جرم مورد نیاز برای رخداد یک ابرنواختر، هشت برابر جرم خورشید است.[12]ـ از نظر شیمیایی سه-چهارم جرم خورشید را هیدروژن و باقی‌ماندهٔ آن را بیشتر هلیم می‌سازد. پس از هیدروژن و هلیم، عنصرهای سنگین از سازندگان دیگر خورشید عبارتند از: اکسیژن، کربن، نئون و آهن و... این عنصرها، سازندهٔ ٪1٫69 از جرم خورشیداند که این مقدار خود 5’628 برابر جرم زمین است.[13]

خورشید در رده‌بندی ستارگان بر پایهٔ رده‌بندی طیفی، در دستهٔ G2V جای دارد و به‌صورت غیررسمی با نام کوتولهٔ زرد از آن یاد می‌شود چون پرتوهای پیدای آن در طیف زرد-سبز شدیدتر است، هر چند که رنگ آن از سطح زمین، سفید باید دیده شود ولی وجود پراکندگی نور آبی در جو سبب زرد دیده‌شدن آن است (پراکندگی رایلی).[14][15]ـ هم‌چنین در برچسب رده‌بندی طیفی، G2، گفته شده که دمای سطح خورشید نزدیک به 5778 کلوین (5505 سانتیگراد) است و در V گفته شده‌است که خورشید مانند بیشتر ستارگان، یک ستارهٔ رشتهٔ

اصلی است و در نتیجه انرژی خود را از راه همجوشی هسته‌ای هسته هیدروژن به هلیم فراهم می‌کند و در هر ثانیه، در هستهٔ خود، 620 میلیون تُن هیدروژن را دچار همجوشی می‌کند. در دوره‌ای کیهان شناسان می‌گفتند که خورشید نسبت به دیگر ستارگان، ستاره‌ای کوچک و ناچیز است ولی امروزه بر این باوراند که خورشید از 85٪ ستارگان کهکشان راه شیری درخشان‌تر است. چون بیشتر آن‌ها کوتوله‌های سرخ‌اند.[16][17]ـ بزرگی قدر مطلق خورشید 4٫83+ـ است البته چون خورشید نزدیک‌ترین ستاره به زمین است، به همین دلیل، خورشید درخشان‌ترین جرم در آسمان دانسته می‌شود و قدر ظاهری آن 26٫74-ـ است.[18][19]ـ تاج خورشیدی پیوسته در حال پراکندن بادهای خورشیدی در فضا است. این بادها، جریان‌هایی از ذره‌های بارداراند که تا فاصله‌ای نزدیک به 100 واحد نجومی توان دارند. حباب‌های ساخته شده در محیط میان‌ستاره‌ای که در اثر بادهای خورشیدی ساخته شده‌اند، بزرگ‌ترین سازهٔ پیوستهٔ پدید آمده در منظومهٔ خورشیدی‌اند.[20][21]

هم‌اکنون خورشید در حال سفر از میان ابر میان‌ستاره‌ای محلی در ناحیهٔ حباب محلی در لبهٔ بازوی شکارچی از کهکشان راه شیری است. از میان 50 ستاره‌ای که تا شعاع 17 سال نوری، در همسایگی زمین قرار دارند، (نزدیک‌ترین آن‌ها یک کوتولهٔ سرخ به نام پروکسیما قنطورس است که 4٫2 سال نوری فاصله دارد) از دیدگاه جرم، خورشید رتبهٔ چهارم را در میان آن‌ها دارد.[22] اگر از قطب شمالی کهکشان نگاه کنیم، خورشید به صورت ساعت‌گرد به گرداگرد مرکز کهکشانی راه شیری در گردش است و از آن نقطه

نزدیک به 24’000 تا 26’000 سال نوری فاصله دارد، امید آن می‌رود که این گردش را 225 تا 250 میلیون سال دیگر به پایان برساند و دور خود را کامل کند. از آن‌جایی که کهکشان ما نسبت به تابش زمینهٔ کیهانی (CMB)ـ در راستای صورت فلکی مار باریک با سرعت 550 کیلومتر بر ثانیه در حرکت است، در نتیجه سرعت بدست آمده برای خورشید نسبت به CMB در راستای صورت‌های فلکی پیاله یا شیر، 370 کیلومتر بر ثانیه می‌شود.[23]

فاصلهٔ متوسط خورشید از زمین نزدیک به 149٫6 میلیون کیلومتر است (یک واحد نجومی) است البته این فاصله در هنگامه‌های گوناگون حرکت زمین به گرد خورشید (در نقطه‌های اوج و حضیض) در ماه‌های ژانویه تا ژوئیه فرق می‌کند.[24]ـ در این فاصلهٔ میانگین، برای نور 8 دقیقه و 19 ثانیه زمان برده می‌شود تا از خورشید تا زمین سفر کند. می‌توان گفت انرژی آمده از نور سفید خورشید، باعث ادامهٔ فرایند نورساخت، به وجود آمدن اقلیم و آب و هوای زمین و در نتیجه، فراهم‌کنندهٔ زندگی برای همهٔ جانداران روی زمین است.[25]ـ نقش برجستهٔ خورشید بر وضعیت زمین از سال‌های دور، از دوران پیشاتاریخ برای انسان شناخته شده بود به همین دلیل برای بسیاری از فرهنگ‌ها خورشید به عنوان یک خدا دانسته شده بود. همواره پیشرفت دانش از چیستی خورشید با کندی بسیار همراه بوده تا آن‌که در سدهٔ 19 میلادی آگاهی اندکی از مواد سازندهٔ خورشید و منبع انرژی آن بدست آمد. تلاش برای آگاهی بیشتر از خورشید هم‌چنان ادامه دارد چون هم‌چنان شماری از

پدیده‌ها و رفتارهای بدون توضیح علمی در خورشید دیده می‌شود.

واژه‌شناسی

خورشید در فارسی درگذشته با نام‌های دیگری چون خور، هور، مهر، روز خوانده می‌شد. خورشید در فارسی نوین از xvar-xšed از فارسی میانه که ایزدی است که در یشت ششم اوستا در مورد او نوشته آمده وی ایزدی است که جهان را از آلودگی دور می‌دارد. در اوستا hvarə-xšaē ,ta xvan ,hvarr- آمده‌است. واژه خورشید درارای دو جزء است جزء نخست xvar-, hvar که با سنسکریت svar «خورشید» سنجنده می‌شود. جزء دوم برگرفته از اوستایی -xšaita «درخشان» است که در نام جمشید (پادشاه دوران طلایی در اسطوره‌های ایرانی و نیز نخستین شاه در برخی روایت‌ها) آمده و برگرفته از صورت اوستایی yama-xšaita به معنی «جم درخشان» است.[26]

در زبان انگلیسی واژهٔ Sun برای خورشید از واژهٔ sunne در انگلیسی باستان گرفته شده‌است (نزدیک به سال 725 در بئوولف). گمان آن می‌رود که این واژه با واژهٔ south به معنی جنوب ارتباط داشته باشد. واژه‌های هم ریشه با Sun در زبان‌های دیگر، مانند زبان‌های ژرمنی و فریسی باستان به صورت sunne و sonne در ساکسونی باستان به صورت sunna، در هلندی میانه به صورت sonne، در هلندی امروزی به صورت zon در آلمانی Sonne، در نروژی باستان sunna و در زبان گوتیک sunnō است تمام عبارت‌های

آلمـانی بـرای Sun از sunnōn در نیازبان‌هـای ژرمـنی آمده‌است.[27][28]

در هنگامـهٔ پیش از مسـیحیت اقـوام ژرمن به خورشـید شخصـیت داده می‌شد و به عنـوان خـدا پرسـتش می‌شد نام آن در آن هنگامه Sól یا Sunna (به معنی خورشـید در نروژی باستان) بود.[28]ـ پژوهشگران گمـان می‌کنند که خورشید، ایزدبانوی ژرمنی ریشه‌ای هندو-اروپـایی در خورشـیدخدایی کهن‌تر در زبان‌هـای هنـدواروپایی دارد و میـان واژهٔ Sól در نـروژی باسـتان، سـوریا در زبـان سانسکریت، Sulis در زبان گالیش، Saulė در لیتوانیایی و Solnitse در زبان‌های اسلاوی ارتباط است.[28]

واژهٔ Sunday یا روز یکشنبه در انگلیسی امروزی، ریشه در انگلیسی باستان دارد (Sunnandæg به معـنی «روز خورشـید» پیش از سـال 700)ـ و این به دلیل ترجمـهٔ ژرمنی از عبارت لاتین dies solis است، خود این عبارت لاتین هم ترجمهٔ عبارت یونانی heméra helíou است.[29]

در زبـان لاتین واژهٔ Sol بـرای اشـاره به سـتاره بکـار می‌رود این واژه به صـورت اسم در انگلیسی کـاربرد نـدارد اما صـفت آن solar بسـیار پرکـاربرد است.[30][31]ـ واژهٔ Sol برای اشاره به زمـان خورشـیدی در دیگر سـیاره‌ها مانند بهـرام کـاربرد دارد.[32]ـ یک روز خورشیدی در زمین، میانگین 24 سـاعت است در حـالی که روی بهـرام 24 سـاعت و 39 دقیقه و 35٫244 ثانیه‌است.[33]

ویژگی‌ها

نمای کلی از ساختار درونی خورشید:

1. هسته
2. ناحیهٔ تابشی
3. ناحیهٔ همرفتی
4. شیدسپهر
5. فام‌سپهر
6. تاج
7. لکه خورشیدی
8. جودانه
9. زبانه

این یک نگاره با رنگ‌بندی فرابنفش از خورشید است. آن‌چه در این نگاره دیده می‌شود: زبانه‌های روشن پیرامون خورشید از ردهٔ C3 (ناحیهٔ سفید در بالا دست چپ)، آبتاز خورشیدی (سازه‌های موجی شکل در بالا دست راست) و چندین رگهٔ پلاسمایی که در ادامهٔ میدان مغناطیسی از سطح خورشید برخاسته‌اند.

پرونده:Incandescent Sun.ogvپخش رسانه

این فیلم در اصل مجموعه‌ای پویا از عکس‌های گرفته شده از خورشید است که بر روی آن‌ها کارهای نرم‌افزاری صورت گرفته تا ریزه کاری تصویر آشکار شود. این مجموعه نگارهٔ پویا مربوط به رفتار خورشید

در یک بـازهٔ 24 ساعته‌است که در 25 سـپتامبر 2011 بدست آمده‌است.

خورشید ستاره‌ای از گونـهٔ کوتولـهٔ زرد است که ٪99٫86 از مجمـوع جـرم سـامانهٔ خورشـیدی را از آن خـود کرده‌است. هندسـهٔ خورشـید به یک کـرهٔ کامل بسـیار نزدیک است. پَخی بسـیار کـوچکی برابر با 9×10-6 در هندسهٔ آن وجود دارد[34]ـ در نتیجه میان قطر خورشـید در دو سوی قطب‌ها نسبت به قطر آن در مدار اسـتوایی 10 کیلومتر اختلاف وجود دارد. از آن‌جـایی که خورشـید جامد نیست و از پلاسـما سـاخته شده‌اسـت، در مـدار استوایی نسبت به دو قطب، تُنـدتر می‌گـردد. این رفتـار که گردش اختلافی نام دارد، به دلیل وجود پدیدهٔ همرفت در خورشـید و جابجـایی مـاده در اثر اختلاف دما است. آن‌چنان که از قطب شـمال دائرةالـبروج دیـده می‌شـود، این جـرم به بخشی از جـرم خورشـید تکانـهٔ زاویه‌ای پادسـاعت‌گرد می‌دهد در نتیجه در سراسر خورشـید یک سـرعت زاویه را توزیع می‌کند. دورهٔ این گـردش واقعی نزدیک به 25٫6 روز در مدار استوایی و 33٫5 روز در دو قطب است. از آن‌جـایی که جایگـاه زمین نسـبت به خورشـید همیشه در حـال دگرگـونی است و همیشه یک نقطه از زمین بهـترین دید را نسـبت به خورشـید نـدارد، گویا گـردش این سـتاره در مـدار اسـتوایی‌اش نزدیک به 28 روز است.[35]ـ اثر جـانب مرکز (گریز از مرکز) این گـردش آرام، 18 میلیـون بـار ضـعیف‌تر از جاذبـهٔ سـطح خورشید در مدار اسـتوایی آن است. اثر کشـند سـیاره‌ها هم بسـیار ضـعیف است و نمی‌تواند تـأثیر آشـکاری بر شکل ظاهری خورشید بگذارد.[36]

خورشـید سـتاره‌ای با جمعیت (1)ـ است به عبـارت دیگر ستاره‌ای سرشار از عنصرهای سنگین است.[37]ـ گمـان آن می‌رود که آغاز پدیداری خورشـید به موج‌هـای شـوک تابیـــده شـــده از یک یا چند ابرنواخـــتر آن همســـایگی بـازگردد.[38]ـ این تصـور به دلیل انباشـتگی عنصـرهای سنگین مانند طلا و اورانیم در منظومهٔ خورشیدی نسبت به کمبود آن‌ها در ستاره‌های با جمعیت نوع (2)ـ یا فقـیر در عنصــرهای ســنگین، پدید آمده‌است. پــذیرفتنی است اگر بگوییم این عنصـرها در اثر انـرژی بسـیار بـالای پدید آمده هنگام واکنش‌های هسته‌ای ابرنواختر یا هنگام جذب نوترون و تبدیل یک عنصر به عنصر دیگر درون یک ستارهٔ نسل دومی بزرگ به وجود آمده‌است.[37]

خورشــید مانند یک ســیارهٔ خــاکی دارای مــرز روشــنی نیست. تنها در لایه‌های بیرونی، چگـالی گازها به صـورت نمــایی با افــزایش فاصــله از مرکز خورشــید کــاهش می‌یابد.[39]ـ شعاع خورشـید برابر است با فاصـلهٔ مرکز خورشید تا لبهٔ شیدسـپهر. این لایـه، بـیرونی‌ترین لایه‌ای است که پس از آن گازها یا بســـیار ســـرداند یا لایه‌ای بسیار نازک را می‌سازند که نمی‌توانند به انـدازهٔ درخـور توجه نــور تولید کنند. در نتیجه لایــهٔ آخر لایه‌ای است که چشم غیرمسلح بتواند به خوبی آن را ببیند.[40]

هسته

نوشتار اصلی: هستهٔ خورشیدی

از مرکز خورشید تا فاصـله‌ای نزدیک به 20 تا 25 درصد شعاع خورشید به عنـوان هسـتهٔ خورشـید در نظر گرفته شده‌است.[41]ـ و چگالی آن 150g/cm3 نزدیک به 150

برابر چگالی آب، برآورد شده‌است.[42][43] و دمای آن هم نزدیک به 15٫7 میلیون کلوین بدست آمده‌است. در مقابل دمای سطح خورشید نزدیک به 5’800 کلوین است. تازه‌ترین پژوهش‌ها نشان داده‌است که گردش هستهٔ خورشید به دور خودش از دیگر جاهای شعاعی آن تندتر است.[41] در بیشتر عمر خورشید، همجوشی هسته‌ای از راه زنجیره گام‌های p-p (پروتون-پروتون) و در نتیجه دگرگونی هیدروژن به هلیوم فراهم‌کنندهٔ انرژی خورشید بوده‌است.[44] تنها 0٫8٪ از انرژی پدید آمده در خورشید وارد چرخهٔ سی‌ان‌او می‌شود.[45]

هم‌سنجی سیاره‌های منظومه خورشیدی با تعدادی از ستاره‌های مشهور:

الف:

زمین (4) > ناهید (3) > مریخ (2) > تیر (1)

ب:

مشتری (8) > زحل (7) > اورانوس(6) > نپتون (5) > زمین (بدون شماره)

پ:

شباهنگ (11) > خورشید (10) > ولف 359 (9) > مشتری (بدون شماره)

ت:

دبران (14) > نگهبان شمال (13) > رأس پیکر پسین (12) > شباهنگ (بدون شماره)

ث:

ابطالجوزا (17) ـ >قلب عقرب (16) ـ >ـ پای شکارچی (15) > دبران (بدون شماره)

ج:

وی‌وای سگ بزرگ (20) ـ >وی‌وی قیفاووس (19) ـ >ـ مو قیفاووس (18) > ابطالجوزا (بدون شماره)

هسته تنها ناحیه در خورشید است که بخش بزرگی از انرژی گرمایی آن را از راه همجوشی هسته‌ای فراهم می‌کند. به این ترتیب در ناحیه‌ای درونی از مرکز تا 24٪ شعاع، کارمایهٔ 99٪ خورشید فراهم می‌شود و تا 30٪ از شعاع، فرایند همجوشی هسته‌ای به تمامی می‌ایستد و دیگر ادامه نمی‌یابد. دیگر جاهای ستاره از راه جابجایی انرژی از مرکز به لایه‌های بیرونی گرم می‌شود. کارمایهٔ پدید آمده در هسته پس از گذر از لایه‌های پی در پی وارد شیدسپهر می‌شود و از آن‌جا به صورت نور یا انرژی جنبشی ذرات به فضا می‌گریزد.[46][47]

در هستهٔ خورشید در هر ثانیه، زنجیرهٔ پروتون-پروتون 9٫2×1037 بار روی می‌دهد. از آن‌جایی که در این فرایند چهار پروتون آزاد (هستهٔ هیدروژن) هم‌زمان درگیر است پس در هر ثانیه 3٫7×1038 پروتون به ذرهٔ آلفا (هستهٔ هلیوم) دگرگون می‌شود به زبان دیگر 6٫2×1011 کیلو در ثانیه. در مجموع می‌توان گفت در سراسر خورشید نزدیک به 8٫9×1056 پروتون آزاد دگرگون می‌شود.[47] می‌دانیم که در هر همجوشی و دگرگونی هیدروژن به هلیوم نزدیک به 0٫7٪ از حرم به انرژی دگرگون می‌شود.[48] پس خورشید در هر ثانیه 4٫26 میلیون تن جرم را

در دگرگونی ماده-انرژی درگیر می‌کند. یا می‌تـوان گفت 384٫6 یوتا وات[1]ـ (1026×3٫846)ـ یا 1010×9٫192 مگاتن TNT در هر ثانیه. این مقدار جرم از میان نمی‌رود بلکه بر پایـهٔ هم‌ارزی جـرم و انـرژی به صـورت انـرژی تابشی در می‌آید.

مقطع عرضی یک ستاره مانند خورشید (ناسا)

توان تولید انرژی در هسـته با کمک همجوشـی، بسـته به فاصـــله از مرکز خورشـــید تفـــاوت می‌کند. برپایـــهٔ شبیه‌ســازی‌ها چــنین بــرآورد شــده که تــوان در مرکز خورشـید 276٫5 watts/m3 است.[49]ـ چگـالی تـوان تولیدی خورشید بیشتر نزدیک به سوخت و سـاز بـدن یک خزنده‌است تا یک بمب اتم. قلّهٔ توان تولیدی خورشـید با انرژی گرمـایی تولید شـده در یک فرایند فعـال کمپوست مقایسه می‌شـود. انـرژی بسـیار بـالای بـیرون آمـده از خورشید نه به این دلیل که خورشید در یکـای حجم تـوان بســـیار بـــالایی تولید می‌کند بلکه به این دلیل است که حجم بسیار بزرگی دارد.

نـرخ فرایند همجوشی هسـته که در هسـتهٔ خورشـید رخ می‌دهد در تعادل بسیار ظریفی است که پیوسته خـود را اصـلاح می‌کند تا در تعـادل بماند: اگر مـیزان همجوشی انـدکی بیش از انـدازه‌ای باشد که اکنـون اسـت، آن‌گـاه هســته به شــدت گــرم می‌شــود، در برابر نــیروی وزن لایه‌های بیرونی از هر سو گسـترش می‌یابـد، با این کـار نرخ همجوشی کاهش می‌یابد و آشفتگی اصلاح می‌شود. اگر همجوشی اندکی کمتر از مقدار همیشـگی آن باشـد، هسته سرد و دچار جمع شدگی می‌شود، با این کـار نـرخ

همجوشی افزایش می‌یابد و به تعادل بـازمی‌گردد.[50][51]

پرتوهای گامای (فوتون‌های بسیار پرانرژی) آزاد شده از واکنش همجوشی پس از چند میلی‌مـــــتر پلاســـــمای خورشیدی جذب می‌شوند و دوباره با اندکی انرژی کمـتر در جهت‌های تصادفی تابیده می‌شوند؛ بنابراین بـرای یک فوتون زمان بسیار زیـادی می‌کشد تا به سـطح خورشـید برسد. برآوردها نشان می‌دهد که برای یک فوتــون 10’0 00 تا 170’000 سال طول می‌کشد تا در خورشید جابجا شـود.[52]ـ ما بـرای نوترینو تنها 2٫3 ثانیه زمـان بـرده می‌شود تا به سطح خورشید برسد. نزدیک به 2 درصد از انرژی کل تولیدی خورشید مربوط به این ذره‌است.

در پایـان سـفر از لایـهٔ همرفـتی بـیرونی و رسـیدن به سطح شفاف شیدسپهر، فوتون‌ها به صورت نـور دیـدنی در فضا تابیده می‌شوند. پیش از گریز از سطح خورشید، هر یک پرتوی گاما در هستهٔ خورشـید به چنـدین میلیـون فوتون نور دیدنی دگرگـون می‌شـود. در اثر واکنش‌هـای همجوشی در هسـته ذره‌هـای دیگـری به نـام نوترینو هم آزاد می‌شوند. این ذره‌ها برخلاف فوتون‌ها کمتر با مـاده وارد واکنش می‌شـــوند بنـــابراین تقریبـــاً همـــهٔ آن‌ها می‌توانند بی‌درنگ از خورشـــید بگریزند. بـــرای ســـالیان دراز شـــمار نوترینوهـــای آزاد شـــده از خورشـــید یا نوترینوهای شمرده شده با ابزارها یک-سوم شماری بـود که نظریه‌های علمی پیش‌بینی می‌کرد. تا سال 2001 که دانشـمندان دریافتنـد، دلیل این ناهمـاهنگی به ویـژگی نوسان نوترینوها بازمی‌گردد: حقیقت این بـود که شـمار نوترینوهای تابیـده شـده از خورشـید با شـمار پیش‌بیـنی

شــده از ســوی نظریه با هم برابر بوده‌اند اما ابزارهــای شمارش تنها 1⁄3 آن‌ها را شمرده بودند و باقی‌مانــده را از دست داده بودند و این به دلیل تغیــیر مــزهٔ نوترینوها (به معنی: عدد کوانتومی ذرهٔ بنیادی) در هنگام تشــخیص با ابزار بود.[53]

ناحیهٔ تابشی

نوشتار اصلی: ناحیهٔ تابشی

در ناحیهٔ نزدیک به 0٫7 شعاع خورشـید یا پـایین‌تر، مـواد خورشیدی بسیار گرم و چگال‌اند آنقدر که بتوانند گرمای زیاد هسته را از راه تابش گرمایی به بیرون بتابانند.[54] در این ناحیه رفتــار همرفــتی دیــده نمی‌شــود. با این‌که دمــای مــاده از 7 میلیــون کلــوین به 2 میلیــون کلــوین می‌رسد اما هم‌چنان این مقدار کمتر از مقدار پیش‌بیــنی شده بــرای کــاهش دما نسـبت به افـزایش ارتفـاع است. پس این کـــاهش دما نمی‌تواند از راه همـــرفت صـــورت گیرد.[43] در این بازه انرژی از راه تابش فوتون توسط یون‌هـــای هیـــدروژن و هلیم روی می‌دهــد؛ که البته این فوتون‌ها هم مسافت بسـیار کوتـاهی را پیش می‌روند و خیلی زود توسط یون‌های دیگر دوباره جـذب می‌شـوند.[54] چگالی هم از 0٫25 چگـالی خورشـید تا بـالای بـازهٔ تابشی نزدیک به 100 برابر افت می‌کند و از 20 g/cm3 به 0٫2 g/cm3 می‌رسد.[54] میزان انرژی که خورشید در یک ثانیه تولید می‌کند برای تأمین برق جهـان به مـدت یک میلیون سال کافی است.[نیازمند منبع]

میــان ناحیــهٔ تابشی درونی و گــردش اختلافی بــیرونی ناحیــهٔ همرفــتی یک لایهٔ‌گــذار به نــام Tachocline پدید

می‌آید، این ناحیه در یک سوم بیرونی شعاع خورشید جای دارد. در این ناحیه میان ناحیهٔ تابشی با گردش یکنواخت و گردش اختلافی در ناحیهٔ همرفتی یک شکاف بزرگ (دگرگونی ناگهانی در رفتار) پدید می‌آید. شرایطی که در آن لایه‌های افقی پی در پی بر روی یک‌دیگر لیز می‌خورند.[55]ـ جریان سیال در ناحیهٔ همرفتی در بالا، از بالا تا پایین لایه به آرامی کم می‌شود تا در پایین‌ترین نقطه ناپدید شود. تا به این ترتیب با ویژگی‌های آرام ناحیهٔ تابشی در پایین، هماهنگ شود. امروزه چنین گمان می‌شود که یک پویایی مغناطیسی در میانهٔ این لایه باعث پدید آمدن میدان مغناطیسی خورشید شده‌است.[43]

ناحیهٔ همرفتی

در لایهٔ بیرونی خورشید، یعنی از سطح آن تا عمق نزدیک به 200’000 کیلومتری (یا 70٪ شعاع خورشید) پلاسمای خورشید به اندازهٔ کافی چگال یا داغ نیست تا بتواند انرژی گرمایی لایه‌های درونی را از راه تابش به بیرون برساند. به عبارت دیگر به جای ناحیه‌ای تابنده، ناحیه‌ای مات است. در نتیجه انرژی گرمایی از راه همرفت و ستون‌های داغ جابجا می‌شود و به سطح خورشید می‌رسد. هنگامی که مواد در سطح خورشید کمی خنک می‌شود به عمق خورشید جایی که رفت و برگشت‌های همرفتی آغاز شده بود، فروبرده می‌شود تا دوباره از بالای ناحیهٔ تابشی گرما دریافت کند. در لایه‌ای از خورشید که با چشم می‌توان آن را دید، دما تا 5’700 کلوین افت می‌کند و چگالی تنها 0.2 g/m3 است (نزدیک به 1/60000 چگالی هوا در سطح دریاها).[43]

ستون‌های داغ همرفتی بر روی سطح خورشید جا می‌اندازند این ستون‌ها از دور به صورت جودانه یا یک سری نقطه دیده می‌شود. آشفتگی پدید آمده در اثر رفت و برگشت‌های همرفتی در بیرونی‌ترین لایهٔ بخش درونی خورشید، باعث ایجاد یک پویایی در «اندازهٔ کوچک» می‌شود که در نتیجهٔ آن یک شمال و جنوب مغناطیسی در سراسر سطح خورشید پدید می‌آید.[43] ستون‌های داغ خورشید به شکل سلول‌های بنارد است در نتیجه هندسهٔ منشوری شش ضلعی به خود می‌گیرد.[56]

شیدسپهر

دمای مؤثر یا جسم سیاه خورشید (5777 کلوین) دمایی است که یک جسم سیاه هم اندازهٔ خورشید باید داشته باشد تا به اندازهٔ خورشید توان تولید داشته باشد.

نوشتار اصلی: شیدسپهر

سطح دیدنی خورشید یا شیدسپهر، لایه‌ای است که در زیر آن خورشید در برابر نور دیدنی، کدر می‌شود.[57] بالای شیدسپهر، نور سفید خورشید است که آزادانه در فضا تابیده می‌شود و همهٔ انرژی‌اش را از خورشید بیرون می‌برد. تغییر اندازهٔ کدری خورشید به کاهش مقدار یون‌های H− بستگی دارد چون این یون است که نور مرئی را به آسانی جذب می‌کند.[57]ـ در مقابل نوری که ما می‌بینیم در اثر واکنش الکترون‌ها با اتم هیدروژن برای تولید یون H− تولید شده‌است.[58][59] شیدسپهر ده‌ها تا صدها کیلومتر ضخامت دارد و گاهی کدری آن اندکی از هوای زمین هم کمتر می‌شود. چون

بخش بالایی شیدسپهر از بخش‌های پایینی خنک‌تر است، در یک تصـــویر خورشـــید می‌بیـــنیم که مرکز خورشـــید روشن‌تر از لبه‌های آن است. به این پدیده تـیرگی مرکز-لبه می‌گویند.[57]ـ نور سفید خورشـید یک ناحیـهٔ طیفی مربـوط به جسم سـیاه دارد که نشـان می‌دهد دمـای آن نزدیک به 6000 کلوین است و البته همراه با آن خط‌های جـــذبی اتمی پراکنـــده دارد که به لایه‌هـــای نـــازک روی شیدســـپهر مربـــوط است. چگـــالی ذره‌ها در شیدســـپهر نزدیک به 1023 m−3 است. این مقـدار ٪0٫37 شـمار ذره‌ها در یکـــــای حجم جو زمین در تـــــراز دریاها است. ذره‌هـــای شیدســـپهر را الکترون‌ها و پروتون‌ها تشـــکیل می‌دهد که میانگین ذره‌های هوا 58 برابر از آن سنگین‌تر است.[54]

در آغاز طیف‌سنجی شیدسپهر، خط‌های جذبی پیدا شـده بـود که با هیچ‌یک از عنصـرهای شـیمیایی شـناخته شـده همخـوانی نداشت. در 1868 نـورمن لاکـیر حـدس زد که این خط‌های جذبی مربوط به یک عنصر تازه‌است. او این عنصر تازه را هلیم نامید، این نام، یـادآور خورشـیدخدای یونان، هلیوس بـود. پس از 25 سـال، دانشـمندان بـرای نخســتین بــار توانســتند هلیم را در زمین درون ظــرفی جمع‌آوری کنند و از دیگر عنصرها جدا کنند.[60]

لحظات ابتدایی طلوع خورشید از بالای کاروانســرای دیر گچین

جو خورشیدی

هم‌چنین ببینید: تاج خورشیدی و حلقهٔ تاج خورشیدی

از تمـــــام خورشـــــید فقط جو آن قابل مشاهده‌است نـاحیه‌ای که از لحـاظ فعـالیت نـیز غـنی است پایه جو خورشیدی شید سـپهر است لکه‌هـای خورشـیدی بر روی شـید سـپهر ظـاهر می‌شـوند لایه خـارجی بعـدی رنگین سپهر است تاج آخرین لایه جوی خورشید می‌باشد.

شـید سـپهر یک لایه نـازک گـاز که بیشـترین عمقی که می‌توانیم آن را مشاهده کنیم و تـابش قابل رویت از آن منتشر می‌شـود وبر این سـطح دانه‌هـای گـذرا با عمر متوسط 5 تا ده‌ها دقیقه را مشـــاهده می‌کـــنیم شـکل‌گیری‌های روشن نـامنظم که به وسـیلهٔ رگه‌هـای تاریک احاطه شـده‌اند این دانه دار شـدن خورشـیدی لایه بـالایی ناحیه جا به جـایی خورشـید است لایه گـازی به ضخامت حدود 0/2r زمینی که درست زیر پایه شید سپهر قرار می‌گیرد در این منطقه انرژی گرمایی توسط جا به جایی منتقل می‌شود توده‌های گرم

لکه‌های سطح خورشید در نقشه ساموئل دان

گـاز (سـلول‌های جا به جـایی) بـالا می‌روند و به صـورت دانه‌های روشن ظاهر می‌شـوند و انرژیشـان را در شـید سپهر تخلیه می‌کنند گازهای سردتر پـایین می‌آیند. طیف پیوستار سرار قرص خورشیدی یک دمـای مـؤثر اسـتفان بولـتزمن 5800k را بـرای شـید سـپهر تعریف می‌کند از میـان شـید سـپهر به سـمت بـیرون دما به شـدت پـایین می‌آید و سـپس مجـدداً در حـوالی 500km داخل رنگین سـپهر شـروع به بـالا رفتن می‌کند تا این که به دماهـای بسیاربالا درتـاج می‌رسد. شـید سـپهر یک طیف پیوسـته جسم سیاه گسیل می‌دارد لذا بایستی در طول موج‌هـای مـرئی کـدر باشد اما چگالی‌ها در این‌جا بسـیار کمـتر از

مقـداری است که گـاز بـرای کـدر بـودن و تولید تـابش پیوسته جسم سیاه لازم دارد.[61]

میدان مغناطیسی

صفحهٔ جریـان نـورکره در بـیرون خورشـید هم گسـترش یافته و بر سـامانهٔ خورشـیدی اثر می‌گـذارد. این پدیـده، نتیجهٔ تأثیر میدان مغناطیسی درحال گـردش خورشـید بر روی پلاسما در محیط میان‌سیاره‌ای است.[62]

هم‌چنین ببینید: میدان مغناطیسی ستاره‌ای

خورشید ستاره‌ای فعال از دیـدگاه مغناطیسی است. یک میـدان مغناطیسی توانا دارد که سـال به سـال انـدکی سـویش تغیـیر می‌کند تا این‌که هر یـازده سـال وارون می‌شود.[63]ـ میدان مغناطیسی خورشید دارای اثرهـای بسـیاری است که به مجموعـهٔ آن‌ها فعـالیت خورشـیدی گفته می‌شـود. از جملـهٔ آن‌هـا، لکه‌هـای خورشـیدی بر سـطح آن، شـرارهٔ خورشـیدی و دگرگونی‌ها در بادهـای خورشـیدی است که بـاعث جابجـایی مـاده درون سـامانهٔ خورشـید است.[64]ـ فعالیت‌هـای خورشـید بر زمین هم اثر می‌گذارد. برای نمونه می‌توان به شفق قطبی که در ناحیه‌های نزدیک به قطب دیده می‌شود یا دیـدن شکست یا خرابی در موج‌های رادیـویی و تـوان الکـتریکی اشـاره کـرد. گمـان آن می‌رود که میـدان مغناطیسی خورشـید نقش مهمی در ساخت و کامل شدن سـامانهٔ خورشـیدی داشـته باشد. هم‌چـنین این فعالیت‌هـای خورشـیدی، ساختار بخش بیرونی هواکرهٔ زمین را هم تغییر می‌دهد.[65]

به دلیل دمای بسیار بالای خورشید، تمام مادهٔ موجـود در آن در حالت گازی و پلاسما است. این ویژگی به خورشید این توان را می‌دهد تا در مدار استوایی‌اش تندتر (نزدیک 25 روز) از عرض‌هـای جغرافیـایی بـالاتر (نزدیک به 35 روز در ناحیهٔ قطبی) بگرد خود بچرخد.[66][67] گردش اختلافی خورشید در عرض‌هـای جغرافیـایی گونـاگون آن باعث می‌شود تا با گذر زمان خط‌های میـدان مغناطیسی خورشـــید در هم پیچیـــده شـــود، حلقه‌هـــای میـــدان مغناطیسی در سطح خورشید فـوران کند و در نتیجه لکه و زبانهٔ خورشـیدی پدید آید. در اثر همین پیچش است که پویـایی خورشـیدی و چرخـهٔ یـازده سـالهٔ وارونه شـدن میدان مغناطیسی خورشید پدیدار می‌شود.[66][67]

میدان مغناطیسی خورشید بسیار فراتر از خود خورشـید را هم دربر می‌گـــیرد. بادهـــای خورشـــیدی مغناطیسی پلاسـمایی، میـدان مغناطیسی خورشـید را به بـیرون از خورشـــید می‌بـــرد، پدیـــده‌ای که امـــروزه به آن میـــدان مغناطیسی میان‌سـیاره‌ای گفته می‌شـود.[68]ـ پلاسـما تنها می‌تواند در راســـتای خطهـــای میـــدان مغناطیسی جابجا شود برای همین میـدان مغناطیسی میان‌سـیاره‌ای به صـورت شـعاعی گسـترش یافته‌است. چـون میـدان مغناطیسی بـــالا و پـــایین مـــدار اســـتوایی خورشـــید قطبش‌هـای متفـاوت از یا به سـوی خورشـید دارنـد، یک لایهٔ نازک جریان در صفحهٔ استوایی خورشید پدید می‌آید که به آن صفحهٔ جریـان نـورکره گفته می‌شـود.[68]ـ در فاصـله‌های دور، چـرخش خورشـید بـاعث پیچیـده شـدن میـدان مغناطیسی و صـفحهٔ جریـان به شـکل حلـزونی ارشـمیدس می‌شـود؛ مانند سـازهٔ مـارپیچ پـارکر.[68] میدان مغناطیسی میان‌سیاره‌ای بسیار قوی‌تر از اجـزای

میــدان مغناطیسی دوقطــبی خورشــید است. میــدان مغناطیسی دوقطبی 50 تا 400 میکروتسلایی خورشید (در شیدسپهر) با تـوان سـۀ فاصـله کـاهش می‌یابد و در نزدیکی‌های زمین به 0٫1 نانوتسلا می‌رسد. اما داده‌های بدست آمــده توسط فضــاپیماها نشــان می‌دهد میــدان مغناطیسی میان‌ســیاره‌ای در نــزدیکی زمین 100 برابر قوی‌تر است.[69]

خورشید

ساختار شیمیایی

خورشید در درجۀ نخست از عنصـرهای هیـدروژن و هلیم ساخته شده‌است. این عنصرها به ترتیب 74٫9٪ و 23٫8٪ از جــرم خورشــید را در شیدســپهر می‌ســازند.[70]ـ در ستاره‌شناسی به همـــۀ عنصـــرهای ســـنگین‌تر فلز می‌گوییم، فلزها کمتر از 2٪ جرم خورشید را می‌سازند. فراوان‌تــرین این فلزها عبارتند از: اکســیژن (نزدیک به 1٪ جرم خورشید)، کربن (0٫3٪)، نئون (0٫2٪)، و آهن (0٫2٪)[71].

خورشید ترکیب شیمیایی خود را از محیط میان‌ســتاره‌ای به ارث برده‌اســت؛ و خــود هلیم و هیـدروژن هم به جـای مانــده از هســته‌زایی مهبانگ‌اند. فلزها از هســته‌زایی ســتاره‌ای پدید آمده‌اند. ســتاره‌هایی که دورۀ تکامل خــود را به پایــان رســانده‌اند و مــواد خــود را به محیط میــان ســتاره‌ای پیش از ســاخت خورشــید بازگردانده‌اند.[72] ســاختار شــیمیایی شیدســپهر نمایــانگر ســاختار اساسی ســامانۀ خورشــیدی است.[73]ــ البته از هنگــامی که خورشــید ســاخته شــده، بخشی از هلیم و عنصــرهای

سنگین از شیدسپهر گریخته‌اند برای همین هم‌اکنون شیدسپهر دارای هلیم کمتری نسبت به گذشته دارد و عنصرهای سنگین هم نسبت به پیش‌ستارهٔ خورشید 84٪ اندازهٔ گذشته را دارند. 71٪ پیش‌ستارهٔ خورشید از هیدروژن، 27٫4٪ از هلیم و 1٫5٪ از فلزها ساخته شده بود.[70]

در بخش‌های درونی خورشید به دلیل همجوشی هسته‌ای، هیدروژن‌ها به هلیم دگرگون می‌شوند. برای همین می‌توان گفت درونی‌ترین بخش خورشید نزدیک به 60٪ هلیم دارد ولی درصد فلزها ثابت است. از آن‌جایی که بخش درونی خورشید تنها پرتوزایی می‌کند و همرفتی ندارد (نگاه کنید به بخش ناحیهٔ تابشی در بالا) برای همین هیچ‌یک از دستاوردهای همجوشی در هسته به سوی بالا و شیدسپهر نمی‌آید.[74]

فراوانی عنصرهای سنگین خورشیدی که در بالا توضیح داده شد را با کمک طیف‌سنجی نجومی شیدسپهر خورشید و اندازه‌گیری فراوانی‌ها در شهاب‌سنگ‌هایی که هرگز آن قدر داغ نشده‌اند که به دمای ذوب برسند، بدست می‌آوریم. گمان آن می‌رود که این شهاب‌سنگ‌ها ساختار پیش‌ستارهٔ خورشید را نگه داشته باشند و عنصرهای سنگین بر آن‌ها اثر نگذاشته باشند. نتیجهٔ هر دوی این روش‌ها با هم همخوانی دارد.[13]

گروه آهن

در دههٔ 1970 پژوهش‌ها بر روی وجود عنصرهای گروه آهن در خورشید متمرکز بود.[75][76] با این‌که پژوهش‌های گسترده‌ای صورت گرفت اما فراوانی برخی

از عنصـرهای گـروه آهن مانند کبـالت و منگـنز چنـدان روشن نشد دست کم تا سال 1978 چنین بـود؛ و این به دلیل ساختار بسیار ریز این عنصرها بود (منظور تفـاوت ناچیز در ترازهای انرژی است).[75]

نخستین فهرست کامل از توان نوسان عنصـرهای یـونی شـدهٔ گـروه آهن در دهـهٔ 1960 میلادی بدست آمد و تا سال 1976 محاسبه‌های آن کامل شد.[77]

چرخه‌های خورشید

نوشتار اصلی: لکه خورشیدی

لکه‌های خورشیدی و چرخهٔ آن‌ها

اندازه‌گیری دگرگونی‌هـای چرخـهٔ خورشـیدی در یک بـازهٔ سی ساله.

پیشـینهٔ لکه‌هـای خورشـیدی در 250 سـال گذشـته، به خوبی می‌توان دید که چرخـهٔ لکه‌ها تقریبـاً هر 11 سـال یک بار تکرار می‌شود.

هنگام مشـاهدهٔ خورشـید اگر فیلترهـای مناسب را بکـار بریم بی‌درنگ می‌توانیم لکه‌های خورشـید را ببیـنیم. این لکه‌ها به دلیل داشتن دمـایی پـایین‌تر از پیرامونشـان، به صورت سطحی تاریک‌تر دیـده می‌شـوند. شـدت فعـالیت مغناطیسی در لکه‌هـای خورشـیدی بسـیار بـالا است تا آن‌جا که فراینـــدهای همرفـــتی هم توسط میـــدان مغناطیسی بسـیار قـوی آن ناحیه مهـار می‌شـود بـرای همین انـرژی گرمـایی کمـتری از درون داغ خورشـید به سـطح این ناحیه‌ها می‌رسد. میـدان مغناطیسی بسـیار قوی باعث داغی بسیار بالای تـاج خورشـیدی می‌شـود و

ناحیه‌های فعالی را پدیدمی‌آورد. این ناحیه‌های فعال منبع شراره‌های شدید خورشیدی و خروج جرم از تاج خورشیدی است. بزرگ‌ترین لکه‌های خورشیدید می‌توانند تا ده‌ها هزار کیلومتر پهنا داشته باشند.[78]

شمار لکه‌های خورشیدی قابل دید ثابت نیست و هر 11 سال همراه با چرخهٔ خورشیدی تغییر می‌کند. معمولاً اندکی از لکه‌های خورشیدی قابل دیدند و حتی گاهی هیچ‌کدام دیده نمی‌شوند. لکه‌هایی که دیده می‌شوند در عرض‌های بالای خورشید قرار دارند. هرچه که چرخهٔ خورشید بیشتر پیش رود شمار لکه‌ها بیشتر و به مدار استوایی خورشید نزدیکتر می‌شوند. این پدیده را قانون اشپورر توضیح می‌دهد. لکه‌های خورشیدی بیشتر به صورت جفت با قطب‌های مخالف مغناطیسی‌اند. قطب‌های مغناطیسی لکه‌های مهم خورشید به صورت یک در میان در هر چرخهٔ خورشیدی تغییر می‌کند به این ترتیب یک لکه می‌تواند در یک دوره قطب مغناطیسی شمال و در دورهٔ آینده قطب مغناطیسی جنوب باشد.[79]

درخشش خورشید ارتباط مستقیم با فعالیت‌های مغناطیسی آن دارد به همین دلیل چرخهٔ خورشیدی تأثیر مهمی بر هوای فضای پیرامون کرهٔ زمین و آب و هوای خود زمین می‌گذارد.[80]

چرخه‌های بلندمدت

به تازگی یک نظریه ارائه شده‌است که ادعا می‌کند در هستهٔ خورشید ناپایداری‌هایی وجود دارد که باعث پدید آمدن نوسان‌هایی با دورهٔ بازگشت یا 41’000 یا 100’0

00 سال می‌شود. این نظریه نسبت به چرخه‌های میلانکوویچ، عصر یخبندان را بهتر توضیح می‌دهد.[81][82]

چرخهٔ زندگی

نوشتارهای اصلی: تشکیل و تکامل منظومه شمسی و تکامل ستارگان

نمودار تکامل درخشندگی، شعاع و دمای مؤثر خورشید در مقایسه با امروز آن.[83]

خورشید نزدیک به 4٫57 میلیارد سال از فروریزی بخشی از یک ابر مولکولی بسیار بزرگ که بیشتر از هیدروژن و هلیم ساخته شده بود پدید آمده‌است؛ این ابر مولکولی احتمالاً زادگاه ستارگان بسیاری بوده‌است.[84] این سن با کمک شبیه‌سازهای رایانه‌ای تکامل ستارگان برآورد شده‌است.[85] نتیجهٔ بدست آمده با داده‌های مربوط به سن‌یابی با پرتوسنجشی (تعیین سن بر پایهٔ واپاشی عناصر پرتوزا) قدیمی‌ترین مواد سامانهٔ خورشیدی که به 4٫567 میلیارد سال پیش بازمی‌گردد، سازگار است.[86][87] پژوهش بر روی کهن‌ترین شهاب‌سنگ‌ها، نشانه‌هایی از هسته‌هایی پایدار که محصول واپاشی ایزوتوپ‌های با نیمه عمر بسیار کوتاه بوده‌اند را، آشکار کرده‌است. برای نمونه می‌توان به آهن-60 اشاره کرد. این ماده تنها در اثر انفجار ستاره‌های با عمر کوتاه پدید می‌آید. به این ترتیب می‌توان چنین نتیجه گرفت که در جایی که خورشید شکل گرفته‌است گمان آن می‌رود که یک یا بیش از یک ابرنواختر حضور داشته‌است. یک موج ناگهانی از یکی از ابرنواخترهای کناری، آغازگر پدیداری

خورشـید بوده‌است. این مـوج ناگهـانی بـاعث فشـردگی گازها در میانـهٔ ابر مولکـولی و در بـرخی ناحیه‌ها بـاعث فروریختن آن‌ها زیر گرانش میانشان شده‌است.[88] به دلیل پایستگی تکانـهٔ زاویه‌ای، هرگـاه یک بخش کوچک از این ابر فرو ریزد، با یک فشار افزاینده، شروع به گردش و گـرم شـدن می‌کند. با این رویـداد بیشـتر جـرم در یک ناحیه متمرکز می‌شود و باقی‌مانـدهٔ آن در یک صـفحه در پیرامون پراکنده می‌گردد. این جرم باقی‌مانـده بعـدها به سیاره‌های پیرامون یا دیگر جرم‌هـای سـامانهٔ خورشـیدی دگرگون شود. گرانش و فشار بالا در هستهٔ ابـر، گرمـای بسیار زیادی را پدیدمی‌آورد. هر چه هسته، گـاز بیشـتری را از صفحهٔ پیرامون به خود جـذب کنـد، شـرایط واکنش همجوشی هســته‌ای بیشــتر فــراهم می‌شــود و به این ترتیب خورشید به دنیا می‌آید.

می‌توان گفت اکنون خورشـید در دوران میانسـالی خـود قـرار دارد. در این بـازه واکنش‌هـای همجوشی هسـته‌ای در هســـتهٔ آن رخ می‌دهد و هیـــدروژن به هلیم تبـــدیل می‌شود. در هر ثانیه بیش از چهار میلیون تُن جرم مــاده به انرژی دگرگون می‌شود و نوترینو و نور سفید به جای می‌ماند. با این روند تا به حال نزدیک به 100 برابر جرم زمین، ماده به انرژی دگرگون شده‌است. خورشید نزدیک به 10 میلیـــارد ســـال در ردهٔ ســـتارهٔ رشـــتهٔ اصـــلی (میانسالی) باقی می‌ماند.[89]

خورشید به اندازهٔ کافی جرم ندارد تا مانند یک ابرنواختر منفجر شود. به جای آن در نزدیک به 5 میلیارد سال وارد حالت غول سـرخ می‌شـود. در این حـالت در هنگـامی که سوخت هیـدروژن درون هسـته مصـرف شده‌اسـت، لایـهٔ

بیرونی گسترش می‌یابد. هسته دچار جمع شدگی و گـرم شـــدن می‌شـــود. حـــال که ســـتاره گرم‌تر شده‌است همجوشی در هیـــدروژنی که در لایـــهٔ بـــیرونی ســـتاره باقی‌مانـــده بـــود، از سر گرفته می‌شـــود این بـــار در پوسـته‌ای پـیرامون هسـتهٔ هلیمی. هر چه هلیم بیشـتری تولید می‌شود، پوسته بیشتر گسترش می‌یابد. هرگـاه که دمای هسته به انـدازهٔ کـافی بـالا رود و به 100 میلیـون کلوین برسد، همجوشی هلیم در هسـته آغـاز می‌شـود و کـربن پدید می‌آید.[37]ـ در ادامـهٔ مرحلـهٔ غـول سـرخ، نوسـان‌های حـرارتی بـاعث می‌شـود تا خورشـید لایـهٔ بـــیرونی خـــود را از دست دهد و از خـــود یک ســـحابی ســـیاره‌نما بســـازد. تنها چـــیزی که پس از دور انـــداختن لایه‌هـــای بـــیرونی بـــاقی می‌ماننـــد، هســـتهٔ بســـیار داغ خورشـید است که کم‌کم سـرد می‌شـود و پس از چنـدین میلیـارد سـال به کوتولـهٔ سـفید دگرگـون می‌شـود. این داسـتان تکامل یک سـتاره از سـتارهٔ با جـرم کم تا جـرم متوسط است.[90][91]

جابه‌جایی قطب‌ها

دانشـــمندان ناسا از جابه‌جـــایی قطب شـــمال و جنـــوب خورشـید در سـال 1292 شمسی خـبر داده و گفتند که این‌جابجایی تأثیر قابل توجهی بر کل منظومه خورشیدی می‌گذارد. قطب‌های خورشـید هر 11 سـال یکبـار تغیـیر می‌کند، پدیده‌ای که دلیل آن چنـدان روشن نیست. با این حال دانشمندان معتقدند تغییر سرعت جریـان پلاسـما از استوا به قطب (و بـالعکس) در سـطح خورشـید و این‌که سـرعت گـردش خورشـید بـدور خـود در قطب بیشـتر از

استوا است نقش عمده‌ای در روند جابه‌جایی قطب‌های خورشید دارند.[92]

در تغییر قطب‌های خورشید که به تدریج و در طی یازده سال صورت می‌گیرد؛ لکه‌های خورشیدی که فعالیت مغناطیسی شدیدی دارند متلاشی شده و به تدریج به سمت یکی از قطب‌های خورشید حرکت می‌کنند تا این‌که جایگزین قطب قبلی شوند. جابجایی قطبی خورشید تغییرات میان‌کهکشانی ایجاد می‌کند که به صورت توفان‌های مغناطیسی ظاهر می‌شود. این توفان‌ها ممکن است بر لایه یون‌کره جو زمین تأثیر بگذارند و در ارتباطات ماهواره‌ای و رادیویی اختلالاتی ایجاد کنند. یکی از تأثیرات این‌جابجایی قطبی که در زمین مشاهده خواهد شد، بیشتر شدن دفعات، گستردگی و پیدایی شفق‌های قطبی است.[92]

سرنوشت زمین

اگر خورشید به یک غول سرخ دگرگون شود، ممکن است شعاعی بزرگ‌تر از مدار گردش زمین به دور خورشید پیدا کند و شعاع آن 1 AU یا 1٫5×1011 متر شود، این عدد 250 برابر شعاع کنونی خورشید است.[93] در این هنگام خورشید در شاخهٔ مجانب غول‌ستاره‌ها جای گرفته و می‌توان گفت که نزدیک به 30 درصد از جرمش را به دلیل بادهای خورشیدی از دست داده‌است. در گذشته باور این بود که به دلیل کاهش جرم خورشید، سیاره‌های پیرامونی در مدارهای بزرگ‌تر و دورتری نسبت به خورشید به گردش می‌پردازند و زمین جدا از خورشید باقی می‌ماند اما پژوهش‌های تازه نشان داده‌است که زمین توسط خورشید بلعیده می‌شود.[93]

اگر زمین از دست رس خورشید دور بماند نیز همـهٔ آبش بخـار خواهد شد و بیشـتر هـواکرهٔ آن به بـیرون فـرار خواهد کرد. در گذشته نور خورشـید بسـیار ضـعیف بـود، شـاید به همین دلیل در زمان‌هـای دورتر از یک میلیـارد سال پیش، هنوز زنـدگی در خشـکی پدید نیامـده بـود. از گذشته تا امـروز خورشـید درخشـان‌تر شده‌است (هر یک میلیارد سال، 10٪ درخشان تر) و این روند در آینـده هم ادامه خواهد داشت و سـطح آن کم‌کم گرمـتر خواهد شد تا آن‌جا که تا یک میلیـارد سـال دیگر سـطح زمین آنقـدر گـرم می‌شـود که دیگر به سـختی بتـوان آب را در حـالت مایع در آن پیدا کرد و این به معنی پایان زندگی در زمین است..[93][94]

چرخـهٔ زنـدگی خورشـید، انـدازه‌های کشـیده شـده دقیق نیست.

نور خورشید

نوشتار اصلی: نور سفید

مقایسهٔ بزرگی ظاهری خورشید از چشم بیننده‌ای که بر روی سطح سیاره‌های تیر، زهـره، زمین، بهـرام، هرمـز، کیوان، آهوره، نپتون و پلوتو ایستاده‌است

همـواره نخسـتین منبع انـرژی در زمین، نـور خورشـید بوده‌است. ثابت خورشید مقدار توانی است که خورشـید در یکای سطح، در زمین آزاد می‌کند که ارتباط مسـتقیم با نور سفید دریافتی از خورشید دارد. ثابت خورشـید در فاصلهٔ یک واحد نجومی از خورشید (برابر با فاصله‌ای که زمین یا نزدیکی آن تا خورشید دارد) تقریباً برابر با 1’36 8 W/m2 است.[95]ـ نـور خورشـید با گـذر از جو زمین

ضعیف‌تر می‌شود و توان کمتری را به سطح می‌رساند. در شرایطی که آسمان شفاف، و خورشید نزدیک سرسو باشد، توانی نزدیک به 1000 وات بر مترمربع بدست خواهد آمد.[96]

نور خورشید در شامگاه.

نور خورشید را می‌توان با کمک فرایندهای طبیعی و ساخت انسان مهار کرد. فرایند نورساخت در اندام‌های گیاهان انرژی نور خورشید را جذب می‌کند و آن را به صورت شیمیایی (اکسیژن و ترکیب‌های کاهش یافتهٔ کربن) آزاد می‌کند. هم‌چنین انرژی انبار شده در نفت خام و سوخت‌های سنگواره‌ای، خود غیرمستقیم به انرژی خورشید و فرایند نورساخت وابسته‌است. علاوه بر روش‌های طبیعی با کمک ابزارهای ساخت انسان هم می‌توان یا مستقیم از گرمای خورشید بهره برد یا با کمک سلول‌های خورشیدی، نور خورشید را به انرژی الکتریکی دگرگون کرد.[97]

جای خورشید در میانهٔ کهکشان

جابجایی گرانیگاه سامانهٔ خورشیدی نسبت به خورشید.

نمایی از کهکشان راه شیری که در آن‌جای خورشید هم نشان داده شده‌است.

خورشید در لبهٔ درونی بازوی شکارچی کهکشان راه شیری، در ابر میان‌ستاره‌ای محلی یا Gould Belt در فاصله‌ای میان 7٫5 تا 8٫5 کیلوپارسک (25’000 تا 28’000 سال نوری) از مرکز کهکشانی، جای دارد.[98][99][100][101] در حالی که در میانهٔ حباب‌های محلی،

فضایی که در آن گازهای داغ با چگالی کمتر از معمول پراکنده‌اند و احتمالاً توسط باقی‌ماندهٔ ابرنواختر Geminga تولید شده‌اند، قرار دارد.[102] فاصلهٔ میان بازوی محلی و بازوی بعدی در بیرون، بازوی برساووش، نزدیک به 6500 سال نوری است.[103] دانشمندان جایی که خورشید و البته سامانهٔ خورشیدی جای دارد را ناحیهٔ قابل زندگی کهکشانی نامیده‌اند.

آماج خورشیدی، راستایی است که خورشید در آن سفر می‌کند و نسبت به ستارگان همسایه در کهکشان راه شیری سنجیده می‌شود. روی هم رفته، خورشید به سوی ستارهٔ کرکرس نشسته در صورت فلکی دیگ‌پایه و با زاویه‌ای نزدیک به 60 درجهٔ آسمان نسبت به جهت مرکز کهکشانی سفر می‌کند.

انتظار آن می‌رود که مدار گردش خورشید پیرامون کهکشان، تقریباً بیضی گون باشد که به دلیل مارپیچ بودن بازوهای کهکشانی و توزیع ناهمسان جرم در آن‌ها، با کمی آشفتگی همراه باشد. هم‌چنین خورشید نسبت به صفحهٔ کهکشان، تقریباً 2٫7 بار بر گردش، به بالا و پایین نوسان می‌کند. این بحث وجود دارد که با گذر خورشید از ناحیهٔ پرچگالی کهکشان، شمار برخورد جرم‌های آسمانی با زمین بیشتر می‌شود و در نتیجه انبوهی از جانوران و گیاهان در زمین از میان می‌روند.[104] روی هم رفته 225 تا 250 میلیون سال طول می‌کشد تا سامانهٔ خورشیدی یک بار پیرامون کهکشان بگردد (یک سال کهکشانی)[105] پس باید انتظار داشت تا خورشید در طول زندگی اش، بتواند 20 تا 25 بار پیرامون کهکشان بگردد. سرعت حرکت سامانهٔ

خورشیدی پیرامون مرکز کهکشانی نزدیک به 251 km/s است.[106] با این سرعت 1٬190 سال طول می‌کشد تا سامانهٔ خورشیدی بتواند در مسافتی به درازی یک سال نوری سفر کند. هم‌چنین 7 روز طول می‌کشد تا به اندازهٔ یک واحد نجومی جابجا شود.[107]

سامانهٔ خورشیدی

نوشتار اصلی: منظومه شمسی

مقایسهٔ بزرگی خورشید و سیاره‌های پیرامون

خورشید به تنهایی ٪99٫86 از جرم سامانهٔ خورشیدی را دربرمی‌گیرد. ٪0٬14 باقی‌مانده از آن سیاره‌های پیرامون است.

نسبت جرم خورشید به جرم سیاره‌های پیرامون

تیر6٬023٬600هرمز1٬047

ناهید408٬523زحل3٬498

زمین و ماه328٬900اورانوس22٬869

مریخ3٬098٬710نپتون19٬314

پرسش‌های نظری

مسئلهٔ نوترینوی خورشیدی

برخی مراحل از واکنش‌های زنجیرهٔ pp در مرکز خورشید، تولید نوترینو می‌کند. این نوترینوها به راحتی از میان لایه‌های خارجی عبور کرده، اطلاعاتی پیرامون شرایط مرکز خورشید در اختیار ما قرار می‌دهند. در

دهۀ 1970، زمانی که برای نخستین بار نوترینوهای خورشیدی رصد شد، دانشمندان دریافتند که تعداد آن‌ها تنها یک سوم تعداد پیش‌بینی شده‌است. این ناسازگاری را مسئلۀ نوترینوی خورشیدی (Solar neutrino problem) می‌نامند. در آزمایش‌های اولیه، تنها نوترینوهای تولیدی در شاخه‌های ppII و ppIII مشاهده شدند. فقط بخش اندکی از درخشندگی خورشید وابسته به این واکنش‌ها است، از این رو مشخص نبود که با این نتایج، عاقبت مدل‌های خورشیدی چه می‌شود. در دهۀ 1990 نوترینوهای شاخۀ ppI، یعنی شاخۀ اصلی در زنجیرۀ pp، رصد شدند. اگرچه در این‌جا ناسازگاری با مدل‌های استاندارد اندکی کاهش یافت، اما مسئلۀ نوترینو هم‌چنان پابرجا بود. شاید مشهورترین توضیح برای مسئلۀ نوترینوی خورشیدی بر چیزی که نوسان‌های نوترینویی (Neutrino oscillation) نامیده می‌شود استوار است. بر اساس این توضیح، اگر نوترینو جرم کوچکی داشته باشد، یعنی حدود 0/01 الکترون‌ولت، یک نوترینوی الکترونی می‌تواند در مسیر حرکت از میان بخش‌های خارجی خورشید، به نوترینوی میونی یا تائوئی تبدیل شود. در آزمایش‌های نخستین، تنها نوترینوهای الکترونی مشاهده می‌شد که تنها بخشی از تمام نوترینوهای تولیدی بودند. در سال 2001 نتایج آزمایش‌های انجام شده در کانادا و ژاپن اعلان شد. در این آزمایش‌ها، تعداد نوترینوی الکترونی و تعداد کل نوترینوهای رسیده از خورشید مورد اندازه‌گیری قرار می‌گرفت. شار کلی با پیش‌بینی‌های مدل استاندارد خورشید هم‌خوانی داشت و این در حالی بود که شار نوترینوی الکترونی با مقادیر کمتری که در

اندازه‌گیری‌های اولیه نوترینو به‌دست آمده بود برابری می‌کرد. این نتیجه اثباتی بود بر وجود نوسانات نوترینوی خورشیدی که بر اثر آن، تعدادی از نوترینوهای الکترونی تولیدی در مرکز خورشید به انواع دیگر تبدیل می‌شدند. در حال حاضر می‌توان مسئله نوترینوی خورشیدی را حل‌شده دانست. این پاسخ یک پیروزی بزرگ برای مدل استاندارد خورشیدی به‌حساب می‌آمد و به‌وسیلهٔ آن وجود نوسانات نوترینویی نیز آشکار شد، چیزی که اثبات می‌کند نوترینو یک جرم کوچک ولی غیر صفر دارد. به نظر می‌رسد که مدل استاندارد فیزیک ذرات نیاز به بازنگری در برخی زمینه‌ها دارد.[108]

مسئلهٔ گرمای تاج خورشیدی

شیدسپهر یا همان سطح نورانی خورشید دارای دمایی نزدیک به 6’000 کلوین است. بالای آن تاج خورشیدی جای دارد که دارای دمای 1’000’000 تا 2’000’000 کلوین است.[109] دمای بالای تاج خورشیدی نشان می‌دهد که این ناحیه به جز انتقال مستقیم گرما از شیدسپهر و از راه رسانایی گرمایی، منبع گرمایی دیگری هم دارد.[68]

گمان آن می‌رود که انرژی لازم برای گرمایش بیشتر تاج خورشیدی از راه حرکت‌های آشفتهٔ ناحیه همرفتی در زیر شیدسپهر بدست آمده باشد. دو سازوکار اصلی برای توضیح داغی بیشتر تاج خورشیدی پیشنهاد شده‌است.[109] نخست موج‌های گرم‌کننده‌است که در آن صوت، گرانش یا موج‌های magnetohydrodynamic از راه آشفتگی در ناحیهٔ همرفتی تولید می‌شود.[109] این موج‌ها رو به بالا حرکت می‌کنند، در تاج خورشیدی

پراکنـده می‌شـوند و انـرژی خـود را در محیط گـازی به صـــورت گرما آزاد می‌کنند.[110]ـــ دوم، گرمـــایش از راه‌آهنربـــــایی (مغناطیسی) است که در آن انـــــرژی آهنربایی به صورت پیوسته توسط حرکت‌های شیدسـپهر آزاد می‌شود با این کار به هم پیوستگی مغناطیسی روی می‌دهد به این معــنی که انــرژی مغناطیسی به انــرژی جنبشـی، گرمـایی و شـتاب ذره تبـدیل می‌شـود. چـنین فراینـدی به صـورت شـراره‌های خورشـیدی و هـزاران رویداد مانند آن نمود پیدا می‌کند.[111]

هم‌اکنـــون روشن نیست که کـــدام یک از این پدیـــده‌ها، چـنین گرمـایی را در تـاج خورشـیدی پدیدمی‌آورند. دیـده شده که همهٔ موج‌ها به جز موج آلفون پیش از رسیدن به تـــاج خورشـــیدی پراکنـــده یا شکســـته می‌شـــوند.[112] موج‌هـای آلفـون به آسـانی در تـاج خورشـیدی پراکنـده نمی‌شوند.

مسئلهٔ کم نوری خورشید در جوانی

مدل‌های نظری از پیشرفت خورشـید می‌گوید که در 3٫8 تا 2٫5 میلیارد سال پیش در دوران آرکئن، خورشـید تنها 75 درصد درخشش امـروزش را داشت. چـونین سـتارهٔ ضعیفی نمی‌تواند آب را به صـورت مـایع در سـطح زمین نگه‌دارد پس زنـدگی نباید گسـترش می‌یـافت. از سـوی دیگر نشـــــــانه‌های زمین‌شناسی می‌گوید که زمین از گذشته تا امروز چندان دستخوش بالا و پـایین رفتن‌هـای دمـایی نشـده بلکه در آغـاز حـتی گرم‌تر از امـروزش هم بوده‌است. پژوهش‌ها به این نتیجه رسیده‌است که دلیل این تناقض به هواکرهٔ زمین بـازمی‌گردد. زمین در آغـاز، بسیار بیشتر از امروزش گازهای گلخـانه‌ای (مانند کـربن

دی‌اکسـید، متـان و/یا آمونیـاک) در هـواکرهٔ خـود داشت. این گازها، گرما را به دام می‌اندازند و اجازه نمی‌دهند تا زمین به آسانی دمایش پـایین بیاید بـرای همین با وجـود کمــتر بــودن درخشش خورشــید زمین گرم‌تر از امــروز بوده‌است.[113]

تماشای خورشید و اثر آن

آن‌چه که چشم، هنگام بیماری فسفن می‌بیند.

اگر با چشم غیرمسلح به خورشید خیره شویم، درخشش آن می‌تواند آسیب‌رســان باشد. البته یک نگــاه کوتــاه و گذرا، به یک چشم معمولی که مردمک آن خیلی باز نشده باشد آسیبی نمی‌رساند.[114][115] با نگاه مستقیم به خورشـــید تـــوانی نزدیک به 4 میلی وات توسط نـــور خورشید در شبکیهٔ چشم آزاد می‌شود. این انـرژی بـاعث گرم شدن چشم و آسیب زدن به سـلول‌های آن می‌شـود به همین دلیل چشم دیگر نسبت به نور دریافتی به خوبی پاسخ نمی‌دهد. بیماری‌هایی مانند فسفن و کوری جـزئی کوتاه مدت از آسیب‌های خیره شـدن به خورشـید است.[116][117] تابش فرابنفش با گذر سال‌های دراز از سن افراد و اندک انـدک بـاعث زردی عدسی چشم و احتمـالاً بیمــاری آب‌مروارید در افــراد می‌شــود. این بیمــاری به مــیزان دریــافت عمــومی فــرابنفش بســتگی دارد و به خـیرگی با چشم غیرمسـلح به خورشـید، ارتبـاط نـدارد.[118] نگـاه بلندمـدت و با چشم غیرمسـلح به خورشـید اجـازه می‌دهد تا پرتوهـای فـرابنفش زیـادی وارد چشم شـــــــود در نتیجه ممکن است آســـــــیب‌هایی مانند آفتاب‌سوختگی در شبکیهٔ چشم پدید آید به ویژه هنگـامی که پرتوهـای فـرابنفش شـدید و متمرکز باشـند.[119]

120]ـ این آسیب‌ها جدی‌تر خواهد بـود هنگـامی که چشم جوان باشد یا عدسی (لـنز) گذاشـته شـده در چشم تـازه باشد چــون در این وضــعیت چشم پرتوهــای فــرابنفش بیشـتری را نسـبت به چشم معمـولی در خـود می‌پـذیرد. هم‌چنین هرگاه خورشید در زاویـهٔ سرسو باشد و فـرد از بلندی به آن خیره شود آسیب بیشتری به چشم می‌رسد.

اگر با کمک ابزارهــای متمرکزکننــدهٔ نــور مانند دوربین دوچشمی به خورشید نگاه کنیم و از فیلترهای بازدارنـدهٔ فرابنفش استفاده نکنیم تا نور خورشید ضعیف شــود در این صـورت باید منتظر آسـیب‌های همیشـگی به شـبکیهٔ چشم بود. فیلترهای نازکی که برای تماشای خورشید در بازار پیدا می‌شوند باید دقیقاً برای این کار ساخته شــده باشند چون برخی فیلترهای ابتکاری پرتوی فــرابنفش یا فروســرخ را از خــود می‌گذراند که در صــورتی که در آن هنگــام درخشش خورشــید زیــاد باشد به چشم آســیب می‌رسد.[121]ــ دوربین‌هــای دوچشــمی بــدون فیلــتر می‌تواند پرتوی خورشید را 500 برابر نیرومندتر از نگاه با چشم غیرمسلح، به چشم برسـاند با این کـار می‌تـوان گفت بی‌درنگ سلول‌های شـبکیه کشـته می‌شـوند. حـتی یک نگــاه کوتــاه با دوربین دوچشــمی بــدون فیلــتر به خورشید میانهٔ روز می‌تواند باعث کوری همیشگی شــود. [نیازمند منبع]

در خورشــیدگرفتگی‌هایی که کلی نیســتند هم نگــاه به خورشید خطرناک است. چون در این وضـعیت که مـاه در برابر خورشـید جـای گرفته بیشـتر نـور خورشـید گرفته شـده و پـیرامون فـرد تاریک است به همین دلیل مردمک چشم بیشتر از همیشه بـاز شده‌است اما هم‌زمـان هنـوز

بخشی از خورشید در آسمان دیـده می‌شـود این بخش از خورشـــید همـــان شیدســـپهر است که به درخشش دیگر جاهـای خورشـید است. در نتیجه مردمک چشم از 2 تا 6 میلی‌متر بـاز شـده که با نگـاه به خورشـید که به صـورت جزئی نـورانی است ناگهـان نـوری ده برابر همیشه وارد شبکیه می‌شود و سلول‌های این بخش چشم ممکن است بمیرند در نتیجه نقطه‌هـای کـوری همیشـگی در محـدودهٔ دید بیننـده به وجـود می‌آید.[122]ـ این گونه آسـیب‌ها به ویژه برای افراد بی‌تجربه و کودکـان کمی پنهـان است و فرد بی‌درنگ پس از نگاه کردن متوجه آن نمی‌شود.

در هنگام طلوع و غروب خورشـید به دلیل اثر پراکنـدگی رایلی و پراکنـدگی می‌در بخش زیـادی از هـواکرهٔ زمین نور خورشید ضعیف‌تر دیده می‌شود[123]ـ و حتی گـاهی درخشش آن قدر کم است که می‌توان به آسانی با چشم غیرمسلح یا ابزارهـای نـوری خورشـید را تماشا کـرد (به شـــرطی که مطمئن باشـــیم در شـــرایطی نیســـتیم که ناگهان درخشش خورشید زیاد شود و از پشت ابر بیرون آید) وجود گرد و غبـار در هـوا، رطـوبت بـالا و مه بـاعث می‌شود تا درخشش خورشید کمتر دیده شود.[124]

پرتـوی سـبز، پدیـده‌ای است کمیـاب که انـدکی پس از غروب و انـدکی پیش از طلـوع آفتـاب روی می‌دهد. این درخشش توسط نـور خورشـید که در زیر افق شکسـته می‌شـود و به سـوی بیننـده تابیـده می‌شـود پدید می‌آید (معمولاً در اثر وارونگی هوا). نور با طول مـوج کوتـاه‌تر (بنفش، آبی و سـبز) بیش از پرتوهـای با طـول مـوج بلندتر (زرد، نارنجی و قرمز) خمیده می‌شـود. اما بنفش

و آبی بیشتر دچار پراکنندگی می‌شود در نتیجه نـوری که دیده می‌شود سبز رنگ است.[125]

پرتوهـای فـرابنفش خورشـید دارای ویـژگی گنـدزدایی است و در پاکسازی آب کاربرد دارد. هم‌چـنین از دیـدگاه پزشـکی هم بر بـدن اثر دارد، هم بـاعث تولید ویتـامین د می‌شود و هم می‌تواند آفتاب‌سـوختگی ایجـاد کند. بخش بزرگی از پرتوهای فـرابنفش توسط لایـهٔ اوزون ضـعیف می‌شود. به همین دلیل میزان فرابنفش دریـافتی بسـته به عـرض جغرافیـایی متفـاوت است. این تفـاوت بـاعث پدید آمـــدن گوناگونی‌هـــای زیســـتی در عرض‌هـــای جغرافیـــایی مختلف شده‌است بـــرای نمونه می‌تـــوان به تفـــاوت در رنگ پوست انســـان در سراسر کـــرهٔ زمین اشاره کرد.[126]

صدای خورشید

در ســپتامبر 2014 (شــهریور 1393)ـ آژانس فضــایی آمریکا (ناسا)' اعلام کــرد توانسته‌است صــدای میــدان الکترومغناطیسی خورشـــید را ضـــبط کند. یافته‌هـــای مـاهواره Wind امکـان تبـدیل امـواج الکترومغنـاطیس خورشــید به فرکــانس صــوت و دریــافت فایل صــوتی خورشید را فراهم کـرد. مـاهواره Wind که حـول مـدار خورشـــید در حـــال گـــردش اســـت، نوســـانات الکترومغناطیسی خورشـید را ضـبط کـرده و تبـدیل به فایل‌های صوتی کرده‌است. ناسا در فرایند صوتی‌سـازی (Sonification)ـ داده‌هــای دریــافتی از خورشــید را به صـوت تبـدیل کـرد. در واقع این همـان صـدایی است که هنگام عبور فضاپیماها در فضا نیز شـنیده می‌شـود. این گــروه موفق شده‌است داده‌هــای صــوتی دریــافتی چند

ســاعته از خورشــید را به یک کلیپ صــوتی چند ثــانیه‌ای تبدیل کند.[127]

ویژگی فیزیکی

مجمـــوعه‌ای از گفتاوردهـــای مربـــوط به خورشـــید در ویکی‌گفتاورد موجود است.

قطر خورشید در حدود 1’392’000 کیلومتر یا 109 برابر قطر زمین است.

جــرم خورشــید 333’000 برابر جــرم زمین است (جــرم زمین6×1027)ــ و مقــدار جــرمی که خورشــید از دست می‌دهد در حدود 4/2 میلیون تن در ثانیه‌است.

وزن مخصوص خورشید 41/1 گــرم بر ســانتی‌متر مکعب است.

حجم خورشــید1٫4×1033 ســانتی‌متر مکعب که حــدوداً معدل 1’400’000 برابر حجم زمین است.

دمای مرکز خورشید 15’000’000درجه کلوین است.

مــدت چــرخش وضــعی: 25 روز در اســتوا که درحــوالی قطب‌ها به 34 روز می‌رسد.

یک سال کهکشــانی زمــانی است که خورشــید یک بــار به دور کهکشــان می‌چرخد و در حــدود 225 میلیــون ســال است.

قطر زاویه‌ای خورشــید درآســمان 32 دقیقه‌است. قــدر ظاهری خورشید 26٫74- است.

خورشید در زمان پیـدایش زمین (زمـانی که زمین کـاملاً به اعتــدال رســیده بــود و آب در زمین وجــود داشت) 5 برابر امروز قطر و بزرگی داشت.

در حدود 99٪ وزن خورشید را گازهای هیدروژن(H2) و هلیوم (He)ـ تشکیل داده‌اند، که از این مقدار نـیز حـدود 70٪ هیـدروژن29٪ هلیـوم و یک درصد مـابقی، شـامل سایر گازها می‌شود. در خورشـید هر ثانیه 500 میلیـون تن هیــدروژن طی فرایند همجوشی هســته‌ای به هلیــوم تبدیل می‌شود که فقط حـدود 5٪ آن به شـکل انـرژِی از خورشــید خــارج می‌گــردد. ازآن‌جــایی که هم جوشی یک عمل گرماده‌است همجوشی‌های بیشـــــمار خورشـــــید و انرژی گرمایی حاصل از آن به عنوان اشعه‌های خورشـید در منظومهٔ شمسی پخش می‌شـود که مقـداری از آن به زمین می‌رسد این عمل نـــیز بـــاعث طوفان‌هـــای داغ و تحریک ابرهای اسید سولفوریک در زهره می‌گردد.

منابع

پیوند به بیرون

کشف حفــره‌ای در حــال گســترش در ســطح خورشــید توسط ناسا، از وبگاه مجله علمی ایران

خورشید بیدار شده‌است، از وبگاه دانش فضایی

نمایش زنده و لحظه‌به‌لحظه تصویری خورشید در هر ربع ساعت: تصویر توسط رصدخانه فعالیت‌های خورشـیدی (SDO)ـ واقع در مـدار زمین حـدود هر 15 دقیقه یک بـار تجدید می‌شود.

خلاصه‌ای درخصوص حروف ابجد

برای این‌که عدد اسم خود را بدانید اعداد مربوط به اسم خود را با هم جمع کنید.

آ:1

ب:2

ج:3

د:4

ه:5

و:6

ز:7

ح:8

ط:9

ی:10

ک:20

ل:30

م:40

ن:50

س:60

ع:70

ف:80

ص:90

ق:100

ر:200

ش:300

ت:400

ث:500

خ:600

ذ:700

ض:800

غ:1000

حروف ابجد چیست؟

در این مقاله به بررسی اجمالی حروف ابجد خواهیم پرداخت... حروف اَبجَد شیوه‌ای برای مرتب‌سازی حروف است که بر پایه الفبای اولیه خط فنیقی مرتب شده‌اند. گاهی از این شیوه در شماره‌گذاری موردها یا صفحات بکار می‌رود.

حروف ابجد به این شرحند: «الف، ب، ج، د، ه، و، ز، ح، ط، ی، ک، ل، م، ن، س، ع، ف، ص، ق، ر، ش، ت، ث، خ، ذ، ض، ظ، غ».

برای آسانی ازبر کردن ترتیب این حروف، هر چندتا حرف پیاپی به شکل واژه در آمده و تلفظ می‌شوند. این

واژه‌ها عبارت‌اند از: «اَبْجَـــــدْ- هَـــــوَّزْ- حُطّی- کَلَمَنْ- سَعْفَصْ- قَرَشَتْ- ثَخِّذْ- ضَظِغْ

از الفبای ابجد بـرای متنـاظر کـردن اعـداد و واژه‌ها نـیز اســتفاده می‌شــود. به این تــرتیب که بــرای هر حــرف واژه‌ای که بخواهند به عدد تبـدیلش کنند عـدد متنـاظر را از جـــدول زیر بر می‌دارند و اعـــداد بدست‌آمده را جمع می‌زنند. بــرای نمونه در این روش، واژهٔ «علی» برابر با «110»ـــ می‌شـــود هم‌چـــنین «یـــاعلی» برابر با 121 می‌باشد. بــرخی افــراد بــرای این شــماره‌ها ویژگیهــای

کاربرد:

الف)صفحه‌های مقدمهٔ بعضی از کتاب‌ها را با این عددها شماره گذاری می‌کنند.

ب)تاریخ وقایع مهم را با تـرکیب حـروف ابجد به صـورت یک کلمه یا یک عبـارت یا یک جملـهٔ معـنی دار یا شـعر در می‌آورند که به خــاطر ســپردن آن کلمه یا عبــارت یا آن جمله یا شعر، تاریخ مزبور را حساب می‌کنند.

ج)در موسیقی پس از اسلام، در ثبت اصـوات و دســاتین از حروف ابجد استفاده شده‌است. بـرای نمونه نغنه‌هـای دســتگاه شــور با حــروف ابجد عبــارت بوده‌اند از: «یح یه یب‌ی ح ه ج ا» و فاصله‌ها و ابعاد آن‌ها: «ط ط ج ج ط ج ج» که در موسیقی امروز به ترتیب نت‌های سل، لاکـرن، سی بمـــل، دو، رکـــرن، می‌بمـــل، فا و سل را تشـــکیل می‌دهند.

د)گاهی در نوشتن، بـرای جـدا کـردن مطـالب مختلف از یک‌دیگر، آن‌ها را با حروف ابجد مشخص می‌کنند. مثلاً در

همینجا برای جدا کردن کاربردهای حـروف ابجـد، آن‌ها را با حروف الف، ب، ج و ... مشخص کردیم.

برای این‌که عدد اسم خود را بدانید اعداد مربوط به اسم خود را با هم جمع کنید.

آ:1

ب:2

ج:3

د:4

ه:5

و:6

ز:7

ح:8

ط:9

ی:10

ک:20

ل:30

م:40

ن:50

س:60

ع:70

ف:80

ص:90

ق:100

ر:200

ش:300

ت:400

ث:500

خ:600

ذ:700

ض:800

غ:1000

خواص و کاربرد حروف ابجد

1.هر گاه 28 حرف ابجد را در ورقه‌ای نوشـته و بخواهد آنــان را مســخر کنــد، ورقه را در آب انداخته و آب را به خورد آنان دهد.

2.می توان با 28 حرف ابجد دشمن را سرگردان کرد.

3.می توان با 28 حرف ابجد دشمن را صدمه زد یا هلاک گردان.

4.هر گاه 28 حرف را بر روی کاغـذی نوشـته وآن را در خاک دفن کنید به نیت آن غائب احضار گـردد بحق تعـالی غایب پیدا می‌گردد.

5.به جهت محبت این حروف را نوشـته بر روی کاغـذی و آن را آب کشــیده و آبــرا بخــورد مطلــوب دهد بیقــرار میگردد.

6.هر گاه 28 حرف ابجد را بر روی کاغذ نوشـته و آن را بر گردن طفل آویزان کند هرگز نترسد.

7.هر گاه 28 حـرف ابجد را بر روی کاغذ نوشـته وکسی که طـالب علم باشـد، کاغذ را آب کشـیده بخـورد ذهن او قوی گردد.

8.هر گاه 28 حـرف ابجد را بر روی کاغذ نوشـته وآن را بر درختی کم ثمر ببندد ثمره آن زیاد می‌گردد.

9.هر گــاه 28 حــرف ابجد را بر روی کاغذ نوشــته ودر چـــاهی که کم آب می‌باشد انداخته آب آن چـــاه زیـــاد می‌شود.

باید به عرض برسانم که هر سال 12 ماه دارد، هر ماه را طالعی گفته‌اند، در زمان حضرت سلیمان که هر انسـانی روزگار او شـبیه یکی از این دوازده طـالع می‌شـود و آن 12 طالع به نام:

1 – حمل، 2 – ثور، 3 – جوزا، 4 – سرطان، 5 – اسد، 6 – سنبله، 7 – میزان ،

8 – عقرب، 9 – قوس، 10 – جدی، 11 – دلو، 12 – حوت، میباشد.

هر گاه بخواهید طالع شخصی را پیدا کنید:

باید نام و نـام مـادر او را به ابجد کبـیر در آورده و با هم جمع کنیـد، سـپس حاصل جمع را تقسـیم بر 12 کـرده و باقیمانده طالع شخص می‌گردد.

توجه!

اگر زمانی باقیمانده صـفر باشد باید نـام تنها را تقسـیم بر دوازده کنید و باقیمانده طالع آن شخص می‌شود.

و باید بدانید که فرق حـروف ابجد با حـروف فارسی این است که در حـروف فارسی 32 حـرف داریم اما در ابجد 28 حـرف داریم و فـرق آن‌ها در 4 حـرع (گ- چ- پ- ژ) میباشد و در هنگـام اسـتفاده از حـروف ابجد در فارسی این حروف حذف می‌گردد.

مانند آقـای هوشـنگ بنت ژاله وقـتی می‌خـواهیم طـالع آقای هوشنگ را حساب کنیم به طریق زیر عمل می‌کنیم ،

ه و ش ن گ بنت ژ ا ل ه

5 6 300 50 خالی بنت خالی 1 30 5

36 + 361

جمع عدد هوشنگ به عدد ابجد کبیر می‌شود ،

361 = 5 + 6 + 300 + 50

جمع عدد ژاله به ابجد کبیر می‌شود ،

36 = 1 + 30 + 5

مجموع نام و نام مادر می‌شود ،

397 = 36 + 361

چـــون که دوازده طـــالع در ســـال داریم تقســـیم بر 12 می‌کنیم و باقیمانده از تقسیم طالع هوشنگ می‌شود ،

397تقسیم بر 12 نتیجه باقیمانده 1 می‌شود، و طالع آن حمل میباشد.

هر گاه بخواهید حساب کنید که آیا آقای محمد زاده مریم با خانوم فاطمه زاده بتول می‌توانند ازدواج بکنند یا نـــه؟ آیا ستاره این دو نفر با هم جفت هست یا نه؟ و در آینده تا آخر با هم زندگی می‌کنند یا نه؟

اول نام ونام مـادر هر دو را به ابجد کبـیر در آورده و بعد جدا جدا حساب کرده و بعد تقسیم می‌کنیم.

لطفا به موارد زیر توجه کامل فرمایید ،

اول آقای م ح م د زاده م ری م

40 ،8 ،40 ،4 40، 200 ،10، 40

خانم ف ا ط م ه زاد ب ت و ل

80، 1، 9، 40، 5 2، 400، 6، 30

جمع عدد محمد 92 + جمع عدد مریم 290 438 + 135

382 + 573

955

مجموع چهار اسم بالا برابر است با:955

اکنون 955 را بر 5 تقسیم می‌کنیم ،

اگر باقیمانده تقسیم بالا 1 یا 3 یا 5 شود این دو به هم می‌رســـند و ســـتاره آن‌ها جفت می‌باشد وتا آخر با هم زندگی می‌کنند.

باقی مانده تقسیم بالا 5 می‌گردد که ستاره این دو نفر با هم جفت است وبه هم می‌رســـــند و موفق به ازدواج می‌شوند.

اگر باقیمانــده تقســیم 2 یا 4 گــردد این دو نفر به هم نمی‌رســند وســتاره آن‌ها جفت نمی‌باشد و تا آخر با هم زندگی نمی‌کنند.

توجه!

اگرزمانی باقیمانده تقسیم صـفر گـردد معلـوم می‌شـود که یک طـــرف از خـــانواده طـــرفین با ازدواج موافق نمی‌باشند و ستاره آن‌ها به طور قطعی جفت نمی‌باشد.

فایده:

هرگز در شب تعویض ننویسید چرا که بعدأ در منزل خــود مــوجب جنگ و نــزاع می‌گــردد و میل نوشــتن و تصــمیم گرفتن با خودتان می‌باشد.

خواص طبع‌ها:

1- طبع آتشی همیشه زود عصـــبانی می‌شـــود و زود خـــاموش می‌گـــردد و کینه در دل نگه نمی‌دارد وهمیشه بـدن او حـرارت دارد وتشـنه می‌باشد و زود جنگ شـروع می‌کند.

2- طبع خـــاکی همیشه متواضع و فـــروتن و ســـاکت می‌باشد و با حرمت وبا احترام با دیگران زندگی می‌کند.

3- طبع بادی همیشه مغـرور و تند خو میباشد و حرکـات خـود را پنهـان از چشم دیگـران انجـام می‌دهد و بسـیار زیرک وکینه‌ای می‌باشد.

4- طبع آبی همیشه مسرور شاد است و سه طبع بالا در وجودش ظاهر می‌گردد و همیشه از دست زبان به عذاب می‌افتد.

منبع

توکّلی صابری، علی رضا. از ریاضیات خود مطمئن شوید 2.ـــ چـــاپ اوّل، تهـــران: دفـــتر امـــور کمک آموزشی و کتابخانه‌ها، 1365.

ستایشگر، مهـدی. واژه نامـۀ موسـیقی ایـران زمین جلد اوّل. چـاپ دوّم، تهـران: اطلاعـات، 1381، ISBN 964-423-305-0.

بزرگان علم حروف، حروف را به اشکال مختلفی تقسیم کرده‌اند از جمله ابجد کبـیر، ابجد صـغیر، ابتث کبـیر،ابتث صغیر.

ابجد بر دو قسم است:

الف: ابجد کبیر

ب: ابجد صغیر

ابجد کبیر همراه با اعدادش به صورت زیر هستند:

ا=1 ب=2 ج=3 د=4 ه=5 و=6 ز=7 ح=8 ط=9 ی=10 ک=20 ل=30

م=40 ن=50 س=60 ع=70 ف=80 ص=90 ق=100 ر=200 ش=300 ت=400

ث=500 خ=600 ذ=700 ض=800 ظ=900 غ=1000

ابجد صغیر همراه با اعدادش به صورت زیر هستند:

ا=1 ب=2 ج=3 د=4 ه=5 و=6 ز=7 ح=8 ط=9 ی=10 ک=8 ل=6

م=4 ن=2 س=ساقط ع=10 ف=8 ص=6 ق=4 ر=8 ش=ساقط ت=4

ث=8 خ=ساقط ذ=4 ض=8 ظ=ساقط غ=4

اسم حروف ابجد نام پسران پادشاهی در زمان قدیم بود که نام پسران او:

ابجد. هـوز. حطی. کلمن. سـعفص. قرشت. ثخذ. ضـظغ بوده است.

ا ب ج د ه و ز ح طی ک ل م ن س ع ف ص ق ر ش ت ث خ غ ض ظ ذ

معانی کلمات حروف ابجد

ابجد = بدان

هوز = دریاب

حطی = نیک فهم کن

کلمن= نگهدار

سعفص = فرومگذار

قرشت = دانا باش

ثخذ = واقف باش

ضظغ = از پیش بدان

از آن‌جایی که 4 حرف (گ چ پ ژ) در زبان عـربی وجـود نـدارد فلـذا در جـدول ابجد نـیز ذکر نمی‌شـود،ولی عـدد دارند.عدد حرف گ 20،چ 3،پ 2،ژ 7 می‌باشد.دقت شود.

خورشـــید و حقیقت حـــیرت‌آور در مـــورد این ســـیاره قدرتمند کهکشان

1. 9 سیاره اصلی، دور خورشید گردش می‌کنند. این سیاره‌ها عبارتند از عطـارد، ونـوس، زمین، مـریخ، مشتری، زحل، اورانوس، نپتون و پلوتو.
2. با در نظر گـرفتن گرمـا، انـدازه و مـواد تشـکیل دهنـده شـیمیایی، خورشـید سـتاره‌ای با انـدازه متوسط است. در این میان، سـتاره AG سـتاره‌ای سـرد بـوده (دمـای بین 5000 تا 6000 کلـوین) و مواد شیمیایی سنگین‌تری دارد بدین معنی که مواد شیمیایی آن شامل موادی سنگین‌تر از هلیـوم نـیز می‌شود.
3. در حـال حاضر عمر سـتاره خورشـید 4.6 میلیـارد سال تخمین زده می‌شود.
4. در هر ثانیه 4 میلیون تن هیدروژن توسط خورشید مصـرف می‌شـود که این کـار به ایجـاد تـرکیب 75 درصدی هیدروژن، 23 درصدی هلیم و 2 درصـدی عناصر سنگین‌تر این سیاره کمک می‌کند.
5. خورشید 99.85 درصد از حجم منظومه شمسی را به خود اختصاص داده است.
6. حدودا 109 سیاره زمین برای پوشش دادن سـطح سیاره خورشید و بیش از 1 میلیـارد سـیاره زمین برای پر کردن داخل این سیاره مورد نیاز است.

7. هر 11 سال، فعالیت انرژی خورشیدی افزایش پیدا می‌کند. لکه‌های خورشیدی‌ای که انفجارهای خورشیدی را تحت تاثیر قرار می‌دهند از طریق منظومه شمسی به ابرهای انبوه گازی به نام CMEs آسیب می‌رسانند. این اتفاق، حداکثر خورشیدی نامیده می‌شود.

8. خورشید نزدیکترین ستاره به زمین است و 149.60 میلیون کیلومتر (92.96 میلیون مایل) با آن فاصله دارد.

9. دمای هسته‌ی خورشید 15 میلیون درجه سلسیوس (حدود 27 میلیون درجه فارنهایت) است.

10. خورشید هر 25.38 روز زمین یا 609.12 ساعت زمین یک بار، به دور محور خود می‌چرخد.

11. برای مطابقت انرژی خورشید با دینامیت باید در هر ثانیه 100،000،000،000 تن دینامیت منفجر شود.

12. فردی با وزن 150 پوند بر روی کره زمین، بر روی خورشید وزنی مساوی با 4200 پوند خواهد داشت چرا که نیروی گرانش این سیاره 28 برابر بیشتر از زمین است.

13. خورشید در هر ثانیه، گرما و جریان ثابت ذرات باردار را که به باد خورشیدی معروف است را از طریق منظومه شمسی منعکس می‌کند که در حدود 280 مایل (450 کیلومتر) را در بر می‌گیرد.

14. جرقه‌های خورشیدی، جریانـات پرسـرعتی از ذرات هستند که از این سیاره بـیرون می‌آیند و می‌توانند ارتباطات ماهواره‌ای را مختل کـرده و الکتریسـیته موجود بر روی زمین را نابود کنند.

جرقه‌های خورشیدی، جریانات پرسرعتی از ذرات هستند که از این سـیاره بـیرون می‌آیند و می‌توانند ارتباطـات ماهواره‌ای را مختل کـرده و الکتریسـیته موجـود بر روی زمین را نابود کنند.

1. تمـامی سـیارات در جهت یکسـان و در جهت خلاف عقربه‌های سـاعت دور خورشـید می‌چرخند. تقریبا عین همین چـرخش بر دور سـیاره‌ای مانند دایـره البروج نیز اتفاق می‌افتد.

2. مصـری‌ها، هند و اروپایی‌ها و فرهنگ‌هـای مسو آمریکا (مکزیک کنـونی) دین خورشـید پرسـتی داشته‌اند.

3. خـدای خورشـید در مصر باسـتان یک شخصـیت برجسته در بین خدایان بزرگ بود. این شخصیت، از جایگاه والایی برخوردار بـوده است چـرا که تصـور می‌شـد، وی هم خـود و هم 8 خـدای دیگر را خلق کرده است.

4. در ژاپن، الهه خورشـید، یعـنی آماتراسو نقش مهمی در اسـاطیر باسـتانی ایفا کـرد و به عنـوان فرمانروای مطلق جهان شناخته شد.

اگر مجبور بودم یک دین را انتخـاب کنم، من خورشـید را که عامل زندگی بخش جهان است، به عنوان خدای خودم انتخاب می‌کردم.

ناپلئون بناپارت

1. **معنی ژاپن "سرزمین خورشید تابان" و پـرچم این کشـور نشـان دهنـده‌ی خورشـیدی است که طلـوع کرده است.**
2. **در لیبی، مومیایی‌های زن و مردی پیدا شــده‌اند که تصویر پرستش خورشید بر روی بدنشـان تتو شـده است.**
3. **در قرن شانزدهم، نیکـولاس کوپرنیک ادعا کـرد که زمین دور خورشـید می‌چرخد. با این حـال، دیـدگاه کوپرنیک نسبت به منظومه شمسی به مدت چندین ســال پذیرفته نشد تا زمــانی که نیــوتن قــوانین حرکت خود را فرمول بندی کرد.**
4. **در حالی که شواهد نشان می‌دهند، نوسانات ناشی از فعـالیت خورشـید می‌تواند آب و هـوای زمین را تحت تاثیر قرار دهد، اکـثر دانشـمندان هواشناسی و متخصصـان نجـوم معتقد هسـتند که این سـیاره مسبب افزایش دمای ناگهانی حال حاضر و گذشته جهان نیست بلکه عامل این پدیده انسان است.**
5. **فیلسـوف یونـانی، آریسـتارخوس به عنـوان اولین فـردی شـناخته می‌شـود که ادعا کـرد زمین به دور خورشید می‌چرخد.**

6. تغییرات کوچک اندازه گیری شده در خروجی تابش خورشـید از یک دهه تا دهه بعد تنها حـدود یک دهم درصد اســت؛ این مقــدار حــتی بــرای ایجــاد یک سـیگنال قابل تشـخیص در سـوابق دمـای سـطح زمین کافی نیست.

7. دانشمندان کشف کرده‌اند که این سـیاره تابـان، به سـوزاندن هیـدروژنی که در هسـته آن جمع شـده اسـت، به مـدت پنج میلیـارد سـال یا بیشـتر ادامه خواهد داد و سپس هلیـوم تبـدیل به سـوخت اولیه آن خواهد شد.

محاسبه تقریبی تعداد ستارگان در جهان

کهکشان راه شیری دارای 400 میلیارد ستاره است. در جهان ،کهکشان‌های مارپیچی با بیش از 1 تریلیون ستاره و کهکشان‌های بیضی شکل بزرگ با بیش از 100 تریلیون ستاره و کهکشان‌های کوتوله کوچک که تعداد ستاره‌های آن‌ها کمتر از کهکشان راه شیری است وجود دارد و کهکشان راه شیری تنها یک کهکشان متوسط است

تقریبا 300 تا 500 میلیارد کهکشان، در جهان هستی وجود دارد.

دانشمندان تخمین می‌زنند تعداد ستاره‌های جهان بیش از 1000,000,000,000,000,000,000,000 یا 1 سپتیلیون باشد. که یک رقم غیر قابل تصور هست که حتی از تعداد دانه‌های شن‌های روی زمین نیز این رقم بیشتر است.

جهان قابل مشاهده قسمتی از فضا است به اندازه 13.8 میلیارد سال نوری است. این، مقداری از جهان است که ما می‌توانیم ببینیم. چون مدت زمانی است که طول کشیده تا نور از لحظه بیگ بنگ به ما برسد.

اخترشناسان، وسعت واقعی جهان را حداقل 92 میلیارد سال نوری تخمین زده‌اند که قسمت کوچکی از آن را ما می‌توانیم ببینیم (13.8 میلیارد سال نوری)، بنابر این چندین صفر دیگر را هم به این عددی که بدست آوردیم باید اضافی کرد

- نوشـته شـده در سه شـنبه بیست و یکم دی 1395 ساعت 16:0 توسط مجید رجائی | نظر بدهید

جهان هستی

جهان عبارت است از کل زمان و فضا و محتویـات آن که شـامل سـیارات و سـتارگان و کهکشـان‌ها و محتویـات فضـای میـان کهکشـانی و در واقع کل مـاده و انـرژی می‌شود.

بیگ بنگ (مهبانگ): این نظریه یک مـدل کیهـان شناسی است که تاکنون از دیدگاه آزمایشات و رصـدهای نجـومی بیشترین تائیدات را از سـوی جامعه علمی بین المللی به دست آورد. که جهان از یک حالت نخستین بی‌نهایت گرم تشـکیل شـده و تمـام کائنـات در یک هسـته اتم یـاحتی کوچکـتر از آن‌جـای داشت و در یک لحظه با یک انفجـار این فضا و زمان آغاز می‌شود.

عمر جهـان: سن جهـان بر پایه مـدل اسـتاندارد نظریه مهبانگ 0٫021 ±_ 13٫799 میلیـارد سـال تخمین زده می‌شود.

اندازه و ابعاد جهان: فاصله‌ای که در زمـان مشـخص مثلا زمان حال، اندازه‌گیری شود و مربوط به آن زمان است- میـان زمین و لبه جهـان قابل مشـاهده در حـدود 46 میلیـارد سـال نـوری است پس قطر جهـان در حـدود 92 میلیارد سال نوری است. البته این فاصله در طول زمـان ثابت نیست زیرا لبه‌های جهـان و زمین پیوسـته در حـال دور شدن از یک‌دیگر بوده‌اند

- نوشـته شـده در سه شـنبه بیست و یکم دی 1395 ساعت 14:56 توسط مجید رجائی | نظر بدهید

کهکشان راه شیری

کهکشان راه شیری. کهکشانی مارپیچی که شامل حـدود 400 میلیارد ستاره است که منظومه شمسی ما قسمت کوچکی از آن است این کهکشـان از یک ابر عظیم گـاز و غبار تشکیل یافته است

قطر صفحهٔ کهکشان راه شیری حـدود 150 هـزار سـال نوری است.

ضخامت این صفحه در بیشـتر نقـاط حـدود 1000 سـال نــوری است ولی در مرکز آن به 12000 ســال نــوری می‌رسد.

اگر انـدازه کـره زمین را 1 میلیمـتر فـرض کـنیم انـدازه منظومه شمسی 1 کیلومتر می‌شود

حالا اگر اندازه منظومه شمسی را 1 میلیمتر فرض کنیم اندازه کهکشان راه شیری 130 کیلومتر می‌شود

ویا اگر منظومه شمسی را به بـــزرگی یک ســـکه 500 تومانی تصور کنیم. مساحت کهکشان راه شیری بیش از 4 برابر مساحت کشور ایران خواهد بود.

- نوشـته شـده در سه شـنبه بیست و یکم دی 1395 ساعت 14:10 توسط مجید رجائی | نظر بدهید

منظومه شمسی و فاصله سیارات

هشت سیاره در منظومه شمسی ما به دور خورشید در حال چرخش می‌باشند. این هشت سیاره بر حسب فاصله متوسط تا خورشید به ترتیب عبارتند از،سیارات سنگی: عطارد، ناهید، زمین، مریخ، این سیارات کوچک هستند و بیشتر از سنگ تشکیل شده‌اند. و سیارات گازی: مشتری، زحل، اورانوس و نپتون که سیارات بزرگی هستند که عمدتاً از گازها تشکیل شده‌اند و جو ناپایداری دارند

عطارد: میانگین فاصله عطارد تا خورشید: 57 میلیون کیلومتر

ناهید (زهره): میانگین فاصله ناهید تا خورشید: 108 میلیون کیلومتر

زمین: میانگین فاصله زمین تا خورشید: 150 میلیون کیلومتر

مریخ: میانگین مریخ تا خورشید: 228 میلیون کیلومتر

مشتری: میانگین فاصله مشتری تا خورشید: 779 میلیون کیلومتر

زحل: میانگین فاصله زحل تا خورشید: 1.43 میلیارد کیلومتر

اورانوس: میانگین فاصله اورانوس تا خورشید: 2.88 میلیارد کیلومتر

نپتون: میانگین فاصله نپتون تا خورشید: 4.5 میلیارد کیلومتر

برای درک بزرگی 1 میلیارد (بیلیون):

اگر کتـابی با 1 میلیـارد ورق داشـته باشـیم قطر کتـاب تقریبا 45 کیلومتر می‌شود

اگر 1 میلیارد انسان در یک صف مسـتقیم پشت سر هم بایستند طول صف بیش از 600.000 کیلومـتر می‌شـود تقریبا حدود دو برابر فاصله زمین تا ماه

اگر شخصی شروع به شـمردن اعـداد از 0 تا 1 میلیـارد بکند بدون وقفه هر روز و هر شب بشمرد برای رسـیدن به عدد 1 میلیارد به 32 سال زمان نیاز دارد

- نوشته شده در دوشـنبه بیسـتم دی 1395 سـاعت 16:32 توسط مجید رجائی | نظر بدهید

آشنایی با اعداد بزرگ

گروه‌بندی اعداد، خود با دو مقیاس انجام می‌شود:

مقیاس کوچک (آمریکایی)

مقیاس بزرگ (اروپایی)

نماد علمی

مقیاس کوچک

مقیاس بزرگ

100

یک

101

ده

102

صد

103

هزار

104

ده هزار

105

صد هزار

106

میلیون

109

بیلیون

میلیارد

1012

تریلیون

بیلیون

1015

کوآدریلیون

بیلیارد

1018

کوینتیلیون

تریلیون

1021

سکستیلیون

تریلیارد

1024

سپتیلیون

کوآدریلیون

1027

اکتیلیون

کوآدریلیارد

1030

نانیلیون

کوینتیلیون

1033

دسیلیون

کوانتینیارد

1036

آندسیلیون

سکستیلیون

1039

دیودسیلیون

سکستیلیارد

1042

تریدسیلیون

سپتیلیون

1045

کواتیوردسیلیون

سپتیلیارد

1048

کویندسیلیون

اکتیلیون

1051

سکسدسیلیون

اکتیلیارد

1054

سپتدسیلیون

نانیلیون

1057

اُکتودسیلیون

نانیلیارد

1060

نومدسیلیون

دسیلیون

1063

ویجینتیلیون

دسیلیارد

10100

گوگل

گوگل

10googol

گوگل پلکس

گوگل پلکس

10googolplex

گوگل پلکس پلکس

گوگل پلکس پلکس

- نوشته شده در یکشنبه نـوزدهم دی 1395 ســاعت 21:3 توسط مجید رجائی | نظر بدهید

واحدهای اندازه گیری طول

به فاصـله میـان دو نقطه طـول گفته می‌شـود و بـرای انـــدازه گـــیری طـــول از واحدهای مختلفی اســـتفاده می‌شود.

واحدهای اندازه گیری متریک:

میکرون0٫000001 µm متر

میلیمتر0٫001mm متر

سانتیمتر0٫01cm متر

متر1m متر

کیلومتر1000km متر

مسـافتهای میلیـارد یا تریلیونها کیلومـتر را نمی‌تـوان بر حسب واحدهای متریک اندازه گرفت. برای انـدازه گـیری این مسافتها، ما به واحد کاملا متفاوتی نیاز داریم. سال نوری در واقع واحد طول مورد استفاده برای مسافتهای زیاد بین کره زمین و ستارگان است.

سال نوری: به مخفف به صورت «ly»ـ نشـان می‌دهند و برای سنجش طول یا درازا است که بیشتر در محاسـبات مربـوط به کیهـان شناسی و نجـوم به‌کـار می‌رود. سـال نوری طبق تعریف برابر است با مسافتی که نور در خلاء در مدت یک سال طی می‌کند

ادراک بـزرگی سـال نـوری: این که بگـوییم سـال نـوری مسافت بسـیار بـزرگی را نشـان می‌دهد گنگ است چـرا که «بـزرگی» یک صـفت نسـبی است و هم‌چـنین در این جهان بیکران سال نوری نیز ناچیز است.

سال نوری چـیزی حـدود 60 هـزار برابر فاصـلهٔ زمین تا خورشید است به عبارت دیگر به صـورت تقریـبی بیش از 9 بیلیون کیلومتر در مقیاس بزرگ و 9 تریلیون کیلومتر در مقیاس کوچک است

- اگر مسافت یک سال نوری را راه بـرویم حـتی اگر برای وعده‌های غـذایی یا هر بهانه دیگـری متوقف نشـویم بـرای قـدم زدن یک سـال نـوری باید 225 میلیون سال راه برویم
- اگر با هواپیمـــای مســـافربری با ســـرعت متوسط 1000 کیلومتر در ساعت حـرکت کـنیم بـرای طی مسافت یک سال نوری باید تقریبا 1045000 (یک میلیون و چهل و پنج هزار) سال در راه باشیم

دانستنی‌های جالب درباره فضا که شما را متحیر خواهند کرد

در کائنات هنوز ناشناخته‌های زیادی وجود دارد، اما حتی چیزهایی که

انسان‌ها تا امروز به آن‌ها پی برده‌اند، مملو از حقیقت‌های حیرت‌آور،

باورنکردنی و حتی ترسناک هستند. در این مطلب قصد داریم به 10 دانستنی جالب

درباره فضا به عنوان گوشه‌ای از این حقایق اشاره کنیم.

انسان‌ها به لطف سرعت گرفتن فرآیند رشد تکنولوژی طی چند سال اخیر،

توانسته‌اند طی مدت زمانی تقریبا کوتاه، به اطلاعات بسیار مفیدی پیرامون

دنیای اطرافشان دست پیدا کنند. اکنون در مقایسه با صد سال پیش، بشر به

مراتب بیشتر کائنات را شناخته و سیاره‌ها، ستاره‌ها و منظومه‌های زیادی را

در دور دست‌ها رصد کرده است.

با این حال، کائنات به حدی وسیع است که می‌توان دانش و فهم کنونی انسان

از کل حقایق آن را مثل قطره‌ای از آب اقیانوس دانست. اما، در بین بی‌شمار

حقــایق نجــومی که دانشــمندان تا امــروز به آن‌ها پی برده‌اند، موارد حیرت‌آوری

وجود دارد. در ادامه با چندین دانستی جالب دربــاره فضا آشنا خواهیم شد.

ابر فضایی غول‌پیکر با مزه تمشک

Sagittarius B2 نام ابری غول‌پیکر و متشـکل از گـرد، غبار و گاز بوده و در

مرکز کهکشــان راه شــیری قــرار دارد. بیشــتر ابر عظیم Sagittarius B2 از اتیل

فــرمیت تشـکیل شــده است. این ملکــول مــاده‌ای معطر بوده و مزه‌ای همانند تمشک

دارد. داشتن عطری خــاص، این قســمت از کهکشــان راه شیری را تبدیل به یکی از

خاص‌ترین قسمت‌های فضا کرده است.

پس اگر روزی موفق به شــناور شــدن در گوشه‌ای از ابر گسترده Sagittarius B2

شــوید، به طــور مســتمر بو و عطرهــای فوق‌العــاده‌ای استشمام کرده و مزه تمشک

زیر زبانتان خواهد چرخید!

سیاره‌ای ساخته شده از الماس

در سال 2017، یک تیم تحقیقــاتی بین‌المللی ســیاره‌ای کشف کرد که گفته

می‌شـــود از المـــاس ســـاخته شـــده است! پالســـارها (Pulsar)، ستاره‌هایی کوچک، مرده و

بـدون بـار الکـتریکی محسـوب می‌شـوند که تنها دارای حدود 20 کیلومتر قطر بوده و

در هر ثانیه، صدها مرتبه به دور خـود گـردش کـرده و در همین حین از خود

پرتوهـایی سـاطع می‌کنند. سـیاره‌ای کشف شـده‌ای که دانشمندان آن را ساخته شده

از الماس خطاب می‌کننـد، با پالسـار PSR J1719-1438 همراه شده و تصور می‌شود

کل آن، از کربنی بسیار متراکم ساخته شده است.

چگـالی این کـربن به حـدی بـالا است که باید به شـکل کریستالی در آمده باشد.

در نتیجه بخش عمده‌ای از سیاره به طور کامل از الماس است! یکی دیگر از

عجـــایب این ســـیاره که آن را تبـــدیل به یکی از متفاوت‌ترین اشیای فضا کرده است،

مدت زمان گردش آن حـول سـتاره (پالسـار) خـود است. یک مرتبه گردش کامل این

سیاره الماسی به دور ستاره‌اش، دو سـاعت و ده دقیقه به طول می‌انجامد! بر

اساس گـزارش رویـترز، اگرچه حجم این سـیاره سـاخته شده از الماس از سیاره مشتری

تنها کمی بیشتر اســت، اما در مقایسه با آن بیست برابر چگالی بیشتری دارد.

در گــزارش رویــترز اعلام شــده چگــالی این ســیاره از تمامی سیاره‌های دیگری که تا

امروز کشف شده‌اند بیشتر است.

بشر بـــدون شک در پی دســـتیابی به این معـــدن عظیم الماس خواهد بود، اما

قرارگیری سـیاره در فاصـله چهـار هـزار سـال نـوری از زمین سبب می‌شود رفتن به

آن، حفاری کردن و سپس آوردن گنجینه‌ای از المــاس به سطح زمین، حداقل در حال

حاضر غیر ممکن باشد.

سیاره‌ای ساخته شده از یخ، اما روی آتش

سـیاره Gliese 436b یکی از آفریـده‌های متنـاقض در کائنات بوده و به همین

دلیل جـــزو منحصـــربه‌فردترین اشـــیای فضا به شـــمار می‌رود. بیشتر این سیاره از یخ

تشــکیل شــده اســت، اما به طــور حــیرت‌آور، به نظر می‌رسد این یخ بر روی آتش

قرار دارد!

سـطح سـیاره Gliese 436b دارای دمـای سـوزان 440 درجه سانتیگراد است، اما

روی آن پوشــیده از یخ است. دلیل این اتفــاق را باید در نیروی گرانشی بسیار

زیــاد هســته ســیاره جســتجو کــرد. این نــیروی گرانشی بسیار بالا سبب می‌شود چگالی

یخ موجود روی سیاره، بســیار بیشــتر از یخی باشد که ما ساکنان کره زمین

می‌شناسیم.

Gliese 436b در فاصله 33 سال نـوری از زمین قـرار داشته و دنباله آن به

حدی وسیع است که ســبب می‌شــود پنجــاه درصد ســتاره مربوط به آن، در نور فرابنفش

محو شــود. این ســیاره در حد و انــدازه نپتــون اســت، اما برخلاف این سیاره متعلق

به منظومه شمســی، با ســتاره‌اش فاصــله بســیار کمی دارد. این فاصله به حدی کم

است که گـــردش یک دور کامل Gliese 436b به دور ستاره‌اش، تنها دو روز و نیم

به طول خواهید انجامید.

پالسار نابودکننده‌ی همراه خود

پالسار بلک ویدو (The Black Widow Pulsar)ـ که نزد اهالی نجوم با نام

Pulsar J1311-3430 شناخته می‌شود، نوعی ستاره خنثی است که به طور آهسته،

ستاره همراهش را با پرتوافکنی‌های پیوسته گلوله‌باران می‌کند.

هر چه این پالسار مواد بیشتری به سمت ستاره همراهش پرتاب می‌کند، سرعت

گردش آن کاهش می‌یابد. انرژی از دست رفته توسط پالسار همانطور که سرعتش

کاهش پیدا می‌کند، می‌تواند با منفجر کردن ستاره همراه، سبب بخار شدن آن

شود!

تب اختر یا پالسار، ستاره‌های نوترونی هستند که سرعت دوران بالایی داشته

و به طور مستمر، پالس‌های مداومی از انرژی تابشی را در کنار خطوط میدان

مغناطیسی ساطع می‌کنند. در برخی موارد پالسارها از خود پرتو ایکس منتشر

خواهند کرد. آن‌ها در حقیقت باقی مانده‌ی هسته ستاره‌های منفجر شده محسوب

شده و حجم کوچک اما چگالی بسیار بالایی دارند.

سیاره‌ای سرگردان در سرتاسر کائنات

کشف سیاره سرگردان CFBDSIR2149 در سال 2012، سر و صدای زیادی در جامعه

نجـــوم به پا کـــرد. دلیل تعجب دانشـــمندان این است که سیاره‌هایی که ما با آن‌ها

آشنایی داریم، همگی به دور یک ستاره گـردش می‌کننـد، اما CFBDSIR2149 فاقد

ستاره بوده و به طور سرگردان در سرتاسر کائنات برای خود گردش می‌کند!

انـــدازه ســـیاره CFBDSIR2149 هفت برابر بزرگ‌تر از سیاره مشتری تخمین زده

شده است. برای مقایسه باید بدانید هـزار و سیصد کـره زمین درون سیاره مشتری

جـــای می‌گیرند. دانشـــمندان معتقدند میلیون‌ها ســـیاره سرگردان در سرتاسر کائنات

وجود دارد. در واقع آن‌ها عقیـده دارند تعـداد سـیاره‌های این چنینی بسیار

بیشتر از سیاره‌های دارای ستاره است!

سیاره‌ای بی‌رحم اما دارای ظاهری زیبا

رنگ آبی سـیاره فراخورشـیدی HD 189733 b، سـبب پوشیده شدن محیط بی‌رحمانه و

خشن آن شده است. در واقع آسـمان این سـیاره آبی به نظر می‌رسد. در زمان رویت

این جســم، آن را اولین ســیاره آبی رنگ خطــاب کردند. سیاره HD 189733 b از دور

شبیه به کـره زمین دیـده می‌شـود، اما هرگز همچـون آن مهربان نیست.

بر اســاس اعلام ناســا، در صـورت قـدم زدن روی سـطح سیاره HD 189733 b که جزو

جالب ترین‌های فضا به شمار می‌رود، در معرض بادهایی با سرعت هشت هزار و

پانصد کیلومتر در ســاعت قـرار خواهید گـرفت! علاوه بر آن، باران‌های سیاره HD

189733 b شیشه‌هایی دنـــدانه‌دار بر ســـرتان خواهد ریخت. شاید اکنون دلیل

بی‌رحمانه خطاب کـردن محیط این سـیاره را درک کـرده باشید!

HD 189733 b همانند سـیاره مشـتری در دسـته‌بندی غول‌های گازی قرار گرفته و

فاصله نزدیک آن با سـتاره‌اش سـبب شـده دمـای سـطح سیاره به حدود هزار درجه

ســانتیگراد برسد. فاصــله آن از ســیاره زمین 63 ســال نوری بوده و هر دو روز یک

مرتبه، یک دور کامل حول خودش گردش می‌کند.

از آن‌جـایی HD 189733 b را یکی از جـالب ترین‌هـای فضا خطاب می‌کنند که

مشاهده‌های تلسکوپ‌هابل نشان داد اتمسفر این سـیاره به صورت عجیبی قابل

تغییر است. دانشمندان عقیـده دارند رنگ آبی سـیاره به خاطر ترکیبی از انعکاس

ابرهای سیلیکات و از طرفی جذب توسط اتم‌های سدیم، حاصل می‌شود.

سیاره‌های قابل سکونت خارج از منظومه شمسی

دانشمندان تا امروز نزدیک به چهل سیاره شبیه به زمین کشف کرده‌اند که

همگی به خاطر خاص بودن، جزو جالب ترین‌های فضا به شمار می‌روند. آن‌ها به

خاطر داشتن شرایط مساعد برای زنـدگی همچـون کـره زمین، مستعد حیات بیگانه

هستند.

یکی از جدیـدترین و امیدوارکننـده‌ترین سـیاره‌های این چنینی در سال 2017

توسط رصـدخانه جنـوب اروپا کشف شد. این سـیاره فراخورشیدی در فاصله 11 سال

نوری از کره زمین قـرار دارد. گفته می‌شـود سـطح این سیاره سنگی بوده و دمای

آن به منظور بـاقی مانـدن آب به صـورت مـایع روی آن، مساعد است. یک سال سیاره

تـازه کشف شـده (یک مرتبه گـردش به دور سـتاره‌اش) تنها ده روز طول می‌کشد.

ستاره‌های پرتاب‌شونده‌ی واقعی

شــهاب ســنگ‌ها، بعد از ورود به جو زمین آتش گرفته و این اتفاق سبب نورانی

دیـــــده شدنشـــــان می‌شـــــود. به همین دلیل به آن‌ها ستاره‌های پرتاب‌شونده

(Shooting Stars) گفته می‌شـود. جـالب است بدانید چنین ستاره‌هایی، که در فضا

پرتاب می‌شوند، واقعا وجود دارند!

آن‌ها سـتاره‌هایی با سـرعت حـرکت بسـیار بـالا بـوده و برای نخستین مرتبه در

سال 2005 کشف شدند. بر اساس گفته‌های دانشمندان، ستاره‌های پرتاب‌شونده

زمــانی به وجــود می‌آیند که یک سیســتم متشــکل از دو ستاره به وسیله یک سیاهچاله

بسیار غول‌پیکر نابود می‌شود. معمولا یکی از ستاره‌های سیستم توسط

سیاهچاله مصرف شده و دیگری با سرعتی بسیار بـالا در فضای بی‌کران پرتاب

می‌شــود. داشــتن ســرعت دیــوانه‌وار حــدود یک و نیم میلیون کیلومتر بر ساعت سبب

شده آن‌ها را در خاص‌ترین اشیای فضا بشناسند.

آینه‌های قرار گرفته روی سطح ماه

بسیاری از مردم نمی‌دانند باز آلدرین (Buzz Aldrin) و نیل آرمسترانگ

(Neil Armstrong) در ماموریت Apollo سفر به ماه در سال 1969، یک یادگاری در

تنها قمر کره زمین از خود بر جای گذاشتند. این یادگاری چیزی جز پنلی متشکل

از صد آینه نیست.

دانشمندان اکنون از این آینه‌ها، به وسیله ساطع کردن لیزر و سپس دریافت

بازخورد آن، فاصله کره زمین از ماه را اندازه‌گیری می‌کنند. این تنها

آزمایش فضایی است که از زمان انجام ماموریت آپولو تا امروز هم‌چنان در حال

اجرا است.

بزرگ‌ترین منبع آب شناور در اطراف یک سیاهچاله

دانشمندان، آب را اصلی‌ترین دلیل به وجود آمدن حیات بر روی کره زمین

می‌دانند. به دلیلی مشابه، آن‌ها همیشه در سیاره‌های دیگر در جستجوی این

ماده اسـت، چـرا که وجـود آن، احتمـال وجـود موجـودات زنده روی سطح سیاره‌های

دیگر را افــزایش می‌دهد. اگر تا امــروز تصــور می‌کردید بزرگ‌ترین منبع آب سیاره

خودمان است، سخت در اشتباه بوده‌اید.

بزرگ‌ترین منبع آب (شناخته شـده تا امـروز) در سرتاسر کائنات، شبه اختر APM

08279+5255 است. شــبه اخترهــا، اشــیای بســیار فشرده‌ای هستند که ظاهری شبیه به

ستاره داشـته و درخشش فوق‌العـاده زیـادی دارند. گفته می‌شود شبه اخترها از

سیاهچاله‌های بسیار بزرگ قدرت می‌گیرند.

شـبه اخـتر APM 08279+5255 شـامل سـیاهچاله‌ای احاظه شده توسط ابری از بخار

بوده و میزان آب درون آن در مقایسه با منبع آب موجـود در زمین، نزدیک به 140

تریلیون برابر بیشتر است! به این تـرتیب می‌تـوان APM 08279+5255 را یکی از

جالب ترین‌های فضا و بزرگ‌ترین مخـزن آب کشف شـده تا امروز دانست. با توجه به

مســافتی که نــور شــبه اخــتر APM 08279+5255 تا رسیدن به زمین طی می‌کند،

دانشـمندان عمر آن را تنها 1.6 میلیـارد سـال بعد از به وجود آمدن کل کائنات

تخمین زده‌اند!

کرامت شیخ جعفر

فاضل تنکـابنی در قصص العلما در ضـمن ترجمه شـیخ جعفر عرب نقل نمـوده که: در زمـانی که شـیخ جعفر در لاهیجان بود شخصی به حضورش شـرفیاب شـده، عـرض کـرد: با جنـاب شـیخ محرمـانه‌ای دارم. وقـتی که مجلس خلـوت شد عـرض کـرد: من در حباله خـود دو زن دارم. روزی در صـحرا تنها بـودم که دخـتری در نهـایت حسن و جمـال دیـدم و از مشـاهده او در آن بیابـان هراسـان و حیران شدم، پس آن دخـتر پیش من آمد و گفت: وحشت نکن من دخـتری هسـتم از طایفه جن و عاشق تو گشـته ام،

بـرو بـرای من در خانه خـود مـنزلی آمـاده کن که من هر شب به نزد تو می‌آیم و از مال دنیا هر چه بخواهی بـرای تو می‌آورم لکن به دو شرط، اول: آن‌که از زنـان خـود به کلی کناره گیری کنی و با ایشان مقـاربت ننمـایی. دوم: آن‌که این سر را به کسی اظهار نکـنی و اگر از هر یک از این دو شـرط تخلف کـنی تو را هلاک می‌کنم و امـوال خود را هم خواهم برد. من همان طـوری که او گفته بـود عمل کردم و تا به حال از زنهـای خـود قطع علاقه کـرده ام، او امـوال بسـیاری هم آورده، لکن از مقـاربت او ضـعفی بر من عـارض شـده که خـود را نزدیک به هلاکت می‌بینم و از تـرس او جـرئت کنـاره گـیری را هم نـدارم زیرا می‌دانم هم مرا از بین می‌برد و هم مـالی که آورده خواهد بـرد، فعلاً کـار من به اضـطرار کشـیده و بـرای خلاص از این مهلکه جز شما پناه و مرجعی ندارم اکنـون تو نـائب امـام زمـان (علیه السـلام) هسـتی، مـرا از این مهلکه باید نجات بدهی.

شیخ بزرگوار چـون این مطلب را شـنید دو نامه نوشت و به آن مرد داد و فرمود که یکی از این‌ها را بر اموال خود بگذار و آن دیگـری را در دست خـود بگـیر و در مقابل آن خانه بنشین و چـون آن دخـتر آمـد، بگو این نامه را شـیخ جعفر نجفی نوشته است.

آن شخص می‌گوید به دستور شـیخ بزرگـوار عمل کـردم. چون آمـد، آن نامه را به او نشـان دادم و گفتم آقا شـیخ جعفر این نامه را نوشته، چـون این حـرف را شـنید دیگر پیش من نیامد و به نزد امـوال روانه گردیـد، وقـتی نامه دیگر شیخ را روی امـوال دید برگشت به من متوجه شد و گفت: اگر شیخ بزرگوار نامه ننوشـته بـود، تو را به جهت افشـــای این سر هلاک می‌کـــردم و این امـــوال را هم می‌بردم لکن بر امر شیخ مخالف نمی‌تـوانم بکنم و قـادر هم نیستم. این جمله را گفت و رفت و دیگر او را ندیدم. (38)

ازدواج جن با انسان

ماجرائی در تاریخ 1359 شمسی مطابق با 1980 میلادی ماه آوریل بوقوع پیوست، که افکار اهالی کشـور مصر و شهرهای نزدیک و روستاهای مجاور را به خـود معطـوف داشـت، و آن را نویسـنده معـروف، اسـتاد اسـماعیل، در کتاب خود بنام انسان و اشباح جن چنین می‌نویسد: مـرد سی و سه سـاله ای، به نـام عبـدالعزیز مسـلم شـدید، ملقب به ابوکف که در دوم راهنمائی ترک تحصیل کـرده بـود، به نیروهـای مسـلح پیوست و در جنگ خـونین جبهه کانال سوئز، به ستون فقراتش ترکش اصابت کرد و این مجروحیت او منجر به فلج شـدن دو پـایش گردیـد، ناچـار جبهه را ترک کرده به شهر خود بازگشت تا در کنار مـادر

و بــرادرانش با پــای فلج به زنــدگی خــود ادامه دهد. در همان شب اول که از غم و اندوه رنج می‌برد، ناگــاه زنی را دید که لباس سفید و بلندی پوشــیده و سر را با پارچه سفیدی پیچیده، در اولین دیدار او را همچــون شــبحی که بر دیوار نقش بسته باشد مشــاهده کــرد. زمــانی نگذشت که همان شبح در نظرش مانند یک جسم جلوه نمود، و به بســـــتر ابوکف نزدیک شد و گفت:ای جـــــوان اسم من (حاجت) است و قادر هستم بزودی بیمــاری تو را درمــان نمــایم لکن به یک شــرط که با دخــتر من ازدواج کــنی. ابوکف جوابی نداد، زیرا که وحشت، قدرت بیــان را از او گرفته بــود و او را در عــرق غوطه ور کــرده بــود. زن دوباره سخن خود را تکــرار نمــوده اضــافه کــرد که من از نسل جن مــؤمن هســتم و قصد کمک به شــما و به نــوع انسان‌ها را دارم، و در همین حــال از دیــواری که بــیرون آمده بود ناپدید شد. ابوکهف این قضــیه را بکسی اظهــار نکرد زیرا می‌ترســید او را به دیــوانگی متهم ســازند. بــاز شب دوم دوباره حاجت آمد و تقاضای شب اول را تکــرار کــرد، ابوکف نتوانست جــواب قــاطعی بگوید. شب ســوم بــاز آمد و گفت: تنها کسی که می‌تواند خوشــبختی تو را فــراهم کند دخــتر من اســت، ابوکف مهلت خواست تا در این خصوص فکر کند، بعد تصمیم گــرفت که اول شب در اطـــاقش را از داخل قفل کند و به رختخـــواب بـــرود تا کسی نتواند وارد شود، اما یکدفعه دید حــاجت و دخــترش از درون دیــوار عبــور کردند و نــزد او آمدند و تا صــبح او مشــغول شب نشــینی بودند. در همـــان شب وقـــتی که ابوکف به چهره دختر نگــاه کــرد، دید چهــره جــذاب، بــدن لطیف قد کشیده، گردن بلند و مثل نقره می‌درخشد. رو کرد به حاجت و گفت: من شرط شما را پذیرفتم، حــاجت

وسـیله عروسی را فـراهم کـرد شب بعد با موسـیقی و ساز و دهل عروسی را انجام دادند، در حالی که کسی از انسـان‌ها آن آواز را نمی‌شـنید، عـروس را با این وضع وارد خانه کردند (حـاجت) عـروس و دامـاد را به یک‌دیگر سپرد و از خانه بـیرون رفت هنـوز دامـاد عروسش را در بستر به آغوش نکشیده بود که احساس کرد پاهایش جان گرفته است روز بعد هنگـامی که مـادر و بـرادران متوجه شدند که ابوکف سلامتی خود را بـاز یافته و با پـای خـود راه می‌رود خوشـحال شـدند لیکن او سر را به کسی نگفت. این شادی بطول نیانجامید، زیرا که بـزودی روش و رفتـار ابوکف تغیـیر کـرد، او در اطـاقش می‌نشست و بجز موارد محدود بیرون نمی‌آمـد، تمـام کارهـای لازم را مانند غـذا خـوردن و اسـتحمام را همان‌جا انجـام می‌داد، تمـام روز و شـبش را در پشت در سـپری می‌کـرد. آخر الامر برادران متوجه شـدند که او با کسی که قابل رویت نیست صـحبت می‌کنـد، گمـان کردند عقلش را از دست داده، اما او با عـروس زیبـایش در عیش و نـوش و خوشـبختی بـود، و طی دو سـال همسـرش بـرای او دو فرزند بدنیا آورد، همسر و فرزنـدانش نـیز در کنـار او در همان اطـاق بسر می‌بردند و تنها او می‌توانست آن‌ها را ببیند و صدایشان را بشـنود. یک شب حـاجت به دیـدار او آمد و گفت: من تصـمیم دارم بواسـطه تو امـراض انسان‌های بی‌بضاعت را معالجه کنم، و از تو تقاضا دارم منزل دیگری برای سکنا انتخاب کن زیرا با بـودن مـادر و بـرادران این‌جا همسـرت و فرزنـدانت آزادی ندارند. سه روز بعد ابو کف در شـهر شـبر الخیمه مـنزل کـوچکی را اجاره کرد و نقل مکان نمود و در آن منزل فعـالیت خـود را در زمینه درمان و معالجه بیماران آغـاز کـرد، و موفق

شد گونه‌هائی از نازائی، فلج، بیماری‌های کبد و کلیــه، و سرطان سینه را معالجه کند، عملهـای جـراحی مـوفقیت آمیزی را پشت سر گذاشت و عملهـای آپانـدیس و زائـده جگر را هم انجــام می‌داد. او از هر بیمــار بــرای معاینه مبلغ 25 قرش دریافت می‌کـرد، هر بیمـاری را به محض مشاهده، تشخیص می‌داد لکن معالجه و جراحی بیمــاران رایگان بود گاهی بیماران خـود را با اسـتفاده از گیاهـان معالجه می‌کـرد، و اکـثر اوقـات داروها را از پـول خـود خریداری می‌نمود، طولی نکشید که آوازه ابوکف فراگیر و محـــدوده فعـــالیتش گســـترش یـــافت شخصی که بگزارشـهای مربـوط به فعـالیت پزشـکی بـدون مجـوز رسـیدگی می‌کـرد تمـام فعالیتهـای ابوکف را گـردآوری کــرده و به محکمه قاضی تحقیق (ســرگرد محمد عــادی الطلاوی)رد کــرد، در نتیجه از ســوی قاضی تحقیق حکم بازداشت آقـــای ابوکف صـــادر شد و ایشـــان در محکمه قاضی اعتراف کرد، که بنا به دستور (حاجت) به معاینه و معالجه افراد بیمار می‌پردازد، و اضافه کرد که من جرأت مخالفت و سرپیچی از دسـتورات ایشـان را نـدارم و اگر جـزئی کوتـاهی شـود مـورد اذیت و آزار قـرار می‌گـیرم، قاضی تحقیق از نام و آدرس (حاجت) بـرای دسـتگیریش از ابوکف ســؤال کــرد، ناگهــان متوجه شد که (حــاجت) انســان نیست بلکه زن مــؤمنه‌ای از جن است ناچــار به تحقیق خود پایان داد، و حکم بازداشت چهار روزه ابوکف را صادر نمود، و دستور داد او را به دادگاه قـانونی روانه کنند، هنوز قاضی کار خود را تمـام نکـرده بـود که به سر درد شدیدی مبتلی شد و مجبور گردید دفـتر کـار خـود را ترک کرده و در منزل به استراحت بپردازد، روز شنبه 15 آوریل سال 1980 مطابق با 1359 شمسی دادگاه شبر

الخیمـــــــه، جلسه خـــــود را به ریاست قاضی (رفعت عکاشه)تشکیل داد، ابوکف در دادگاه حاضر شد و به تمام اتهاماتی که نسـبت به وی داده شـده بـود اعـتراف کـرد، قاضی خواست مهارت و توانائی متهم را بیازماید لـذا از او خواست تا بیماری‌هـائی را که 6 تن از وکلاء حاضر در جلسه از آن‌ها رنج می‌برند را مشـــخص نماید. ابوکف از این آزمون با سربلندی و مـوفقیت بـیرون آمد و بیمـاری هر یک از وکلاء را تشخیص داده و داروی مناسب را برای آنان تجویز نمود، سپس نوبت قاضی فرا رسـید، و بعد از او تمام افراد حاضر در جلسه مورد معاینه قرار گرفتنــد، بعد گفتگوئی میان قاضی و متهم بسیار مهیج بود حضـار با فریـــاد بلند تکبـــیر می‌گفتند قاضی وقـــتی که با این مـــاجرای مهم روبـــرو شد. حکم کـــرد ابوکف باید به بیمارستان روانی تحویل داده شـود تا بیمـاری وی مـورد بررسی قرار گـیرد. و مـدت بازداشت وی تا جلسه بعـدی دادگاه یعنی یکشنبه 22 آوریل 1980 تمدید شد، روزنامه الجمهوریـه، مشـروح این مـاجرا را در شـماره‌ای که اول صـبح روز چهارشـنبه 16 آوریل 1980 منتشر شد چـاپ نمود، پخش این مطلب جنجال فـراوانی را در پی داشت. تعدادی از علماء دین و پزشکان روان شـناس دست بکـار شده و نظریه خود را در این مـورد ابـراز نمودنـد، بـرخی معتقد بودند ابوکف انسـانی است دروغگـو، بـرخی دیگر می‌گفتند: او با نـیروی نـامرئی مرتبط اسـت، اما دکـتر احمد عکاشـه، اسـتاد روانشـناش در تحلیل خـود نوشت: ابوکف به اختلال و اضـطراب فکـری مبتلا شـده، و این حـالت وی جـزء جنونهـای خطرنـاک است. ولی در میـان همه جنجال و هیـاهو کسی نتوانست مـوفقیت ابوکف را

در تشخیص و معالجه و اجرای عمل‌های جراحی موفقیت آمیز خنثی بکند و در بین مردم از اشتهار بیاندازد.

وقتی که در روز یکشنبه 22 آوریل 1980 دادگاه شبر الخیمه جلسه‌اش را با ریاست قاضی، رفعت عکاشه برگزار نمود طی آن جلسه قاضی محکمه ابوکف را از تمامی اتهامات وارده بی‌گناه و مبرا دانست، و در متن حکم آمده بود: متهم متذکر شده که مجبور به انجام این امر بوده (یعنی معالجه) و هیچگونه از خود اختیاری نداشته، ضمناً توانائی مقابله و مبارزه با نیروی نامرئی را که بر وی مسلط گشته بود، و برای اجرای دستورهای خود از او استفاده می‌کرده برای او غیر مقدور بوده، و در صورت عدم اجرای دستور مورد ایذاء و اذیت نیروی نامرئی قرار می‌گرفت در این موارد قانون مجازات فاقد نص صریحی است که اتهاماتی را که دادگاه بر علیه متهم اعلام نموده به عنوان جزم اثبات نماید، زیرا اتهامات وارده برای متهم در حقیقت فقط پاسخ مثبت برای درخواست نیروهای نامرئی بوده و از طرفی هم بر دادگاه ثابت شده که اقدام متهم مبنی بر معاینه و معالجه کاملاً صحیح بوده در حالیکه خود متهم اقرار می‌کند تا بحال از علوم مربوط به پزشکی چیزی فرا نگرفته است، در عین حال دادگاه قادر نیست به یقین اعلام نماید که متهم با اجنه در ارتباط است، بنابراین شک دادگاه در اثبات اتهامات فوق بر علیه متهم، به نفع متهم تمام می‌گردد، زیرا که اصل در انسان برائت است، و ابوکف بی‌گناه شناخته می‌شود پس از شنیدن این حکم ابوکف با صدای بلند ذکر لا اله الا الله را تکرار می‌کرد، و به روزنامه نگاران گفت: حاجت، هنگام برگزاری جلسه در محکمه حاضر بود، و موقع قرائت

حکم توسط قاضی (حاجت) در پشت سر او ایستاده بود، وقـــتی که یکی از روزنامه نگـــاران از ابوکف در مـــورد ویژگیها و خصوصیات و نام (حاجت) سؤال کرد، او پاسخ داد: من از پاسخ این ســـــؤال معـــــذورم، فقط آن‌چه می‌توانم بگـویم این است که حـاجت از نسل جن است.(39)

حکم فقهی تزویج با جنیان

بعضی از علمـاء در مـورد تـزویج با جنیـان فرمـوده اند: جـایز نیسـت، زیـرا اختلاف جنسی مـوجب امتنـاع است خداوند در قـــرآن فرمـــوده است: والله جعل لکم من انفسکم ازواجاً لتسکنوا الیه و جهل بینکم موده و رحمه.(40)

مـوده یعـنی جمـاع، رحمه یعـنی اولاد. علمـای حنابله و سـراجیه و سـایرین که گفتند: در طلاق و عـده و نفقه و کسـوه بر مشـکل برخـورد می‌شـود. لـذا قائل بر عـدم جوازند و بعضی عـــدم جـــواز را به خـــاطر اختلاف جنس گفته‌انـد، بعضی از علمـاء مکـروه دانسـته‌اند، مانند ابن حـــرب و قتـــاده و بعضی دیگر گفته‌اند ابن لهیعه روایت کرده: آن النـبی (صـلی الله علیه و اله و سـلم) نهی عن نکاح الجن، نهی را اعم معنی کرده‌اند که شـامل کـراهت هم می‌شود.(41)

بعضی از بزرگان فرمـوده اند: حـرام دانسـتن زیـاد قابل قبول نیسـت، زیـرا هر جا می‌بیـنیم تکلیف به جن و انس با هم عمـــومیت دارد، یعـــنی به هر چـــیزی از احکـــام که انسان‌ها مکلفند جنی‌ها هم مکلفند، پس چه اشکال دارد که در نکـــاح هم به هم باشـــد، کما این‌که بعضی از اهل

قـرآن و علم و تحقیق مـدعی هسـتند که با جنیها ازدواج کـرده و معاشـرت انجـام داده‌اند.(42)ـ آنـان بـرای تأیید مطلب، جریـــان ازدواج فرزنـــدان حضـــرت آدم (علیه السلام) را با جنیان بیان نمودند.

ابوبکر خضرمی نقل کرده: امام صادق (علیه السـلام) به من فرمود، مردم دربـاره ازدواج اولاد حضـرت آدم (علیه السلام) چه عقیده دارند. عـرض کـردم: می‌گویند خداوند از حضرت حوا در هر زایمان یک دختر و یک پسر به وجود می‌آورد، در وقت ازدواج، پسر اول با دخـــتر دوم ازدواج می‌کــرد، حضــرت فرمودند: این مطلب صــحیح نیســت، مطلب واقعی این است که وقـتی فرزند حضـرت آدم به نــام هبه الله به دنیا آمد و بــزرگ شــد، حضــرت آدم از خداوند درخواست کرد که کاو را تزویج دهد، خداوند چهار پسر بـود. بعد از آن حضـرت آدم (علیه السـلام) در مـورد ازدواج فرزند دیگر خـــود به نـــام یـــافث)) از خداوند درخواست کمک کرد که خداوند تبارک و تعالی دستور داد از طایفه جن ازدواج کند و چهـــار دخـــتر هم نتیجه آن ازدواج بـــود بعد دســـتور رســـید پســـرهای هبه الله با دخترهـای یـافث که پسر عمو و دخـتر عمو بودند ازدواج نمودنـد، بر این اسـاس که مـردم هم متفاوتنـد، بعضی خوشـــرو، بعضی بد قیافـــه، خـــوش اخلاق و بد اخلاق هسـتند، زیـرا تمـام خوبیها از حوریه و زشـتیها از جنیه می‌باشد.(43)

پس عـده‌ای از فقهـای اسـلام من جمله ابن تیمیه که از مشـاهیر علمـای اهل وهـابیت است در کتـاب (مجمـوع الفتاوای)خود(44)ـ می‌گویند: با بودن شـرایط نکـاح بین جن و انس ازدواج مانع نـدارد جـایز اسـت، کما این‌که در

بین مـردم شـیوع دارد می‌گویند فلان مـرد با جن ازدواج کـرده و یا زنی از انسـان‌ها با جن ازدواج کـرده و دارای فرزنـدی هم گـاه می‌شـوند و دلیل بر این امر صـلاحیت نکـــاح بین دو جنس متفـــاوت را آیه مبارکه: لم یطمهن انس قبلهم ولا جان تائید می‌کند چون طمث بمعنی ازاله بکـارت مگر این‌که محققین بگویند این صـلاحیت تـزویج مربوط به حـور العین در بهشت است تـزویج با جن را در عالم دنیا شامل نمی‌شود (بـرای تحقیق بیشـتر به منـابع زیرا مراجعه شود: بحار الانوار، ج 11، ص 236 حدیث 6 و ص 60 ص 96 و 97 حـدیث 57 و 59-ـ و در کـافی ج 569 حدیث ر58

رابطه جنسی انسان و جن

قوی‌ترین دلیل بر امکان شـی، وقـوع آن در خـارج است. علمای شـیعه و نـیز دیگر علمـاء در کتابهـای خـود وقـوع رابطه جنسی بین انسان و جن را نوشته‌اند.

علامه مجلسی (رحمه الله) می‌نویسد: زنی به نـــــــام فاطمه بنت نعمان نجاریه می‌گوید: من رفیقی از طایفه جن داشتم، ایشان هر موقع بر من وارد می‌شد، به عمل زنا مشغول می‌شدیم. روزی آمد و بالای دیوار نشست و جلو نیامد. من پرســـیدم: چـــرا نزدیک نمی‌آیی؟ گفت: امــروز از طــرف خداوند پیــامبری در جزیــره عربســتان مبعوث شده که زنا را حرام می‌داند.(33)

همین خبر عینـاً با همین الفـاظ در کتـاب حیـاه الحیـوان الکـبری، ج 1، ص 294 (بـاب الجیم و جن)تـألیف محقق سـنی، کمـال الـدین محمد بن موسی الـدمیری، موجـود است.

جاحظ، یکی از علمای بزرگ اهل سـنت می‌گوید: به نظر محققین، آمیزش بین جن و انسان واقع شده است، زیرا خداوند می‌فرماید:

و شارکهم فی الاموال والاولاد.(34)

لم یطمئهن انس قبلهم ولا جان.(35)

حال اگر جن با انسان چنین رابطه‌ای نداشتند، در این دو آیه نمی‌آمد. باز می‌بینیم هر موقع مـردی مصـروع (مبتلا به صـرع) می‌گـردد، طـرف او زنی از جن است که در اثر عشق و علاقه‌ای که بر آن مـرد داشـته، او را مصـروع کـرده است و نـیز هر گـاه زن مصـروعه شـود، عـاملش مـردی از جن است که به او عشق ورزیـده، بوییـده و بوسـیده تا او را به این حـال انداخته است. اگر غـیر از معاشقه و اسـتلذاذ بـود، مـرد انسـانی مصـروع مـرد جن می‌گردید و زن انسان مصروعه زن جن می‌شد، در حالی که چنین نیست.(36)

حجاج بن یوسف و شیطان

در بحار الانـوار و تفسـیر صـافی آمـده است که از امـام جعفر صادق (علیه السلام) نقل شده که: پرسیدند چگونه می‌تـوان شـناخت که شـیطان در نطفه انسـان شـرکت کرده است یا خیر؟ فرمود:

بحبنا و بغضـنا فمن احبنا کـان نطفه البعد و من ابغضـنا کان نطفه الشیطان.

یعنی، چنین چیزی به دوستی ما و به دشـمنی با ما (اهل بیت)معلوم می‌شـود، هر که ما را دوست می‌دارد، نطفه

پـدرش است و هر که با ما دشـمن است نطفه شـیطان است.

مجلسی (ره)در سماء العالم بحـار، نقل کـرده از عیاشی که حضرت باقر (علیه السلام) فرمود:

کان الحجاج ابن الشیطان.

یعنی، حجاج پسر شیطان بود.

بعد فرمـــود: یوسف ثقفی نـــزد مـــادر حجـــاج آمد و درخواست مجـامعت کـرد، همسـرش گفت: نو که همین حـــالا پیش من بـــودی و مجـــامعت نمـــودی! یوسف دیگر چیزی نگفت.

فامسک عنها، فولدت الحجاج

یعنی از جماع خودداری کرد تا بعد از مـدتی حجـاج متولد شد.

از این خبر معلوم می‌شود که شـیطان به صـورت یوسف ثقفی متشـکل شـده و نـزد مـادر حجـاج آمـده و با او مجامعت کرده به همین جهت کمال عداوت را به سـادات و فرزندان پیامبر داشت.(37)

درخواست ازدواج جن از انسان

حجه الاسلام آقا سید محمد ابراهیم حسـینی (صـدر)نقل فرمودند که: من در سـال 1374 در روسـتای کـرزان از توابع تو یسـرکان منـبر می‌رفتم. روز تاسـوعا بـود. با میزبان خود آقای محمود افشاری، برای گردش به صـحرا رفـتیم. پـدری با دو فرزنـدش را دیـدیم که لوبیا قرمز می‌کاشتند. بعد از سلام و احوال پرسـی، سـخن از توجه

خداوند بــزرگ به بنــدگان و معجــزه ائمه اطهــار (علیه السلام) به میان آمد. آقای کریم کرزانی داســتان جــالبی را بــرای ما نقل کــرد که: یکی از بچه‌ها به نــام عبــاس، فردی است بســیار متدید و دقیق در تکلیف شــرعی که با مادر و همسر خود زندگی می‌کند. روزی از محل کار خود خــارج شــده، به ســوی مــنزل می‌رود. در بین راه صــدای دخــــتری به گوشش می‌رسد که ایشــــان را با نــــام صــــدا می‌زند. وقتی که برمی گردد، دختری زیبا با قیافه بسیار دلفریــبی را مشــاهده می‌کند. آن دخــتر اظهــار می‌کند: عبــاس من عاشق تو شــدم و در خواست ازدواج با تو را دارم. عبــاس با شــنیدن این کلام در حــالی که از اتهــام مــردم هم هراســان است که در کوچه با چــنین دخــتری مشــغول صــحبت گردیــده، گفت: من همسر و مــادری در تحت تکفل خود دارم و هیچ گونه توانایی اداره دو همسر و مادر را ندارم. او اظهار می‌کند که از شما توقع مخارج و غیره را ندارم، بلکه نیازهــای مــادی شــما را هم هر چه باشد برطرف خواهم کرد.

عبــاس می‌گوید چــون نمی‌خواســتم در جــایی که مــردم متوجه بودند با او صحبت کنم، تا مبادا آبــرویم خدشه دار شود، لذا بی‌اعتنایی کرده و به سوی مــنزل روانه شــدم. وقــتی به مــنزل رســیدم دیــدم جلــوتر از من آمــده و در منزل نشسته. گفتم: من تا امروز اصلاً تو را ندیــده‌ام تو چطــور ندیــده عاشق من شــده ای؟ گفت: من از طایفه جن هستم، انسان نیستم ولی چکنم، عاشق و دلباخته تو شــده ام، از تو تقاضــای ازدواج دارم و تمــام زنــدگی تــرا تضمین می‌کنم که با خوشی زندگی کنی.

عبـاس می‌گوید او هر چه اصـرار می‌کـرد، من مخـالفت می‌کردم تا این‌که گفت: عبـاس، من می‌روم، تو تا فـردا با مـادر و همسـرت مشـورت کن. در همین حـال مـادر و همسـرم که نشسـته بودنـد، گفتند: عبـاس گـویی تو با کسی صحبت می‌کنی، ما که غـیر از تو کسی نمی‌بیـنیم، من جریـان را شـرح دادم، مـادرم گفت: عبـاس، جن زده نشده باشی؟

آن روز گذشـت، فـردا من طبق معمـول به دکـان رفتـه، مشغول کار شدم و در وقت همیشـگی به خانه برگشـتم، وقتی که وارد شدم دیدم بـاز آن دخـتر نشسـته و منتظر است. بعد از سـلام و جـواب گفت: عبـاس! با مـادر و همسـرت مشـورت کـردی؟ گفتم: دیـروز من به تو گفتم من نیـازی به ازدواج دوم نـدارم و خـواهش می‌کنم که دست از من بردار. او گفت: من در عشق تو بی‌قـرارم و می‌سوزم، استدعا دارم با من ازدواج کنی و همین طـور اصرار می‌کرد. گفتم: خلاصم کن من ابـداً به ازدواج دوم تن نخـواهم داد، بـاز دیـدم رهـایم نمی‌کنـد، ناچـار بـرای خلاصی خود سیلی محکمی به صورتش زدم.

نگـاهی به من کـرد و گفت: اگر من چـنین سـیلی به تو بزنم زنده نخـواهی ماند. در همین حـال وقـتی که از من مأیوس شد، یک سیلی به من زد و دیگر نفهمیدم جریـان چه شـد، وقـتی که مـادر و همسـرم می‌بینند من نقش زمین شدم. مـرا به پزشک می‌رسـانند. ولی چـون کـاملاً لال شده بودم، از معالجه من ناامید می‌شوند.

عباس مدت مدیدی با همین حال که قادر به سـخن نبـود، زنـدگی می‌کند تا این‌که روزی آرزو می‌کند که به زیـارت ثامن الائمه نائل آید و این آرزو را با اشـاره، به نزدیکـان

خـود می‌فهماند. مـادر و همسر و بـرادری که در تهـران زندگی می‌کرد به همراه عبـاس به مشـهد مقـدس عـازم می‌شوند و در مسافر خانه‌ای ساکن می‌شوند. یک هفته، هر روز به زیـــارت مشـــرف می‌شـــوند، لکن نتیجه نمی‌گیرنـد، تا روزی در مـنزل مشـغول تهیه غـذا بودند و عباس هم خوابیده بود، می‌بینند در خواب حـرکت می‌کند و حـــرف می‌زند و مـــرتب می‌گوید: آقاجـــان آقاجـــان بـــرادرش صـــدا می‌زند که عبـــاس با چه کسی صـــحبت می‌کـنی؟ یک مرتبه صـدای عبـاس بلند می‌شـود که آقا رفت، چرا نگذاشتید من با ایشان بروم و شـروع به گریه کرده، گفت: در خواب جایی را دیدم که بسیار خـوش آب و هوا بود و تمام ساکنین آن‌جا سید بودند و در بین آن‌ها دو آقای بزرگوار تشریف داشتند که هر دو نـزد من آمدند و فرمودند ما آمـــده ایم شـــفای تو را از خداوند تقاضا کنیم. سؤال کـردم: این جمـاعت کیسـتند؟ فرمودند همه این‌ها سیدند و بعد من از یکی از آن افراد سـؤال کـردم، این دو بزرگوار کیستند؟ گفت: امـام رضا (علیه السـلام) و امـام زمـان عجل الله تعـالی فرجه. در همین حـال یک کمربند پـــارچه‌ای به من دادند که نصف آن را هم مـــردم پـــاره پـــاره کـــرده، بردند و نصف آن مانـــده است. آن دو بزرگوار می‌خواستند تشریف ببرنـد، من هم می‌خواسـتم با آن‌ها بروم، اسـتغاثه کـردم، شـما بیـدارم کردیـد، و از همان دقیقه عباس شفای کامل خود را دریافت.

ماجرا و داستان شهر لـوط و گنـاه مـردم قـوم لـوط چه بود؟

قوم لوط اولین قـوم از اقـوام و نژادهـای بشر بودند که بت می‌پرســـــتیدند و عمل فاحشه لـــــواط را مـــــرتکب می‌شدند.شیوع این کار در آنـان تا حـدی رسـیده بـود که عمل فاحشه سـنت قـومی آنــان شد و همه بــدان مبتلا گشته، زنان بکلی متروک شدند و راه تناسل را بستند.

خداوند برای این‌که آن‌ها را از این عمل شنیع رها سازد، لوط را به سوی ایشان گسیل داشت تا آن‌ها را به تــرس از خدا و ترک فحشاء و برگشتن به طریق فطرت دعــوت کند اما آن‌ها دست از این کار برنداشتند و گرفتار عــذاب الهی شدند. در این بخش از دین و مذهب نمناک داسـتان مردمان شهر پمپی در ایتالیا و مشابهت سرگذشت آنــان با قوم لوط را برایتان آورده‌ایم.

شهر لوط

ماجرای شهر سوخته پمپی ایتالیا

سرگذشت قوم لوط و مردمان شهر پمپی

شـــهر پمـــپی ایتالیا معـــروف به شـــهر ســـوخته یکی از دیدنی‌های شگفت انگیز کشور ایتالیا است. پمپی شهری بود که به گفته باستان شناسان در قـرن 6 و 7 پیش از میلاد در نـزدیکی ناپل امـروزی در جنـوب ایتالیـا، توسط "اوسک‌ها" بنا نهــاده شد و در قـــرن 4 پیش از میلاد با شکست اوسک‌ها جزء قلمرو رومی‌ها شد.

چنـــان که از نقاشی‌ها و نقش برجســـته‌های شـــهر پیداست، مـردم پمـپی مردمـانی شـاد و پیوسـته در حـال خوش گذران و بی‌بند و بـار بوده‌اند. آثـار بدست آمـده از دیواره‌هــای شــهر پمــپی نشــان می‌دهد که این شــهر بزرگ‌تـرین مرکز فحشا در دوران باسـتان بـود و از همه جـــای روم بـــرای زنا به آن‌جا می‌آمدند و تقریبا همه ســاکنین آن به عمل فحشا مشـــغول بودند و حـــتی از کودکـانی که بـدنیا می‌آمدند به عنـوان بـرده بـرای سو استفاده جنسی در آینده نگهداری می‌کردند.

مـــردم این شـــهر از این راه کسب در آمد می‌کردند و مالیاتی را از در آمد خود به حاکم شـهر می‌پرداختند. این شــهر تحت عنــوان شــهر فاحشــگان معــروف است به صورتی که فاحشه خانه‌های پمپی را هیچ جای دنیا نـدارد و به شهر سکس مشهور است.

گناه مردم پمپی

شهری که مردمانش به سنگ تبدیل شدند

عذاب مردم شهر پمپی

شهر پر تحرک پمپی در سایه کوه آتشفشانی وزوو قرار داشت. در روز 9 آگوست 79 قبل از میلاد مســـیح آتشفشـان وزوو فـوران کـرد و تنها در چند دقیقه شـهر پمـپی با همه مردمـانش زیر خاکسـتر آتشفشـانی فـرو رفتند و کسی حـتی فرصت نکـرد که راه فـراری بیاید و شهر پمپی تا ارتفاع 4 تا 6 متر زیر خاکستر و سنگ‌های آتشفشانی مدفون شد.

دمای تولید شده آتشفشان در پمپی 704 درجه سیلیوس بـــوده است و مردمـــان آن قبل از مـــدفون شـــدن زیر خاکستر به علت گرما و تنفس گازهای سمی آتشفشانی جان باخته‌اند.

در تصاویری از پیکره‌های سنگی دیوارهـای پمـپی بدست آمـــده است مـــردم این شـــهر حـــتی فرصت نکرده‌اند از جایشـان بلند شـده و فـرار کنند و خیلی افـراد در حـال نشستن یا آمـیزش جنسی تبـدیل به سـنگ شـده و فـرار نکرده‌اند.

پیکره‌هـای سـنگی نشـان می‌دهد که در این شـهر زنها خودشـــان را به زنها و مردها عرضه می‌کردند و حـــتی مردها با یک‌دیگر آمـیزش جنسی داشـتند. در این شـهر حـتی آثـاری از رابطه جنسی انسـان با حیوانـات و نـیز تصـــویر سو اســـتفاده یک مـــرد از یک پسر نـــیز دیـــده می‌شود.

منطقی‌ترین توضیح برای تبدیل به سـنگ شـدن مردمـان این شـهر این است که آتشفشـان با سـرعت خیلی زیـاد فـوران کـرده و در عـرض چند دقیقه کل شـهر رو فـرا گرفته و چند لحظه بعد یک مـوج بلند شـبیه به سـونامی آب بر روی آن‌ها ریخته شده و مواد مـذاب سـرد شـدند و همگی تبـدیل به سـنگ شـده‌اند. از 20هـزار نفر جمعیت پمپی دو هزار نفر ناپدید شدند و مابقی آرام آرام مـذاب و به تلی از مجسمه‌های سنگی تبدیل شد.

در سال 1599 میلادی شهر پمپی به طور اتفاقی توسط یک کشاورز که کوزه‌های سـالمی از زیر خـاک یافته بـود کشف شد و معلوم شد شهر خفته زیر خروارها خاکسـتر

کاملا سالم و دست نخورده است و طبق تحقیقات عمیق یک باستان شناس اسپانیایی در سال 1747 میلادی، شهر و اشیا بیش از 1000 سال به علت نبود هوا و رطوبت ناشی از وجود خاکستر حفظ شده اندو گزندی به این آثار نرسیده است. هر ساله جمعیت زیادی از موزه طبیعی پمپی دیدن می‌کنند و این شهر به یکی از جاذبه‌های گردشگری ایتالیا تبدیل شده است.

داستان شهر پمپی

چرا مردم شهر پمپی سنگ شدند

ماجرای شهر لوط

سرگذشت این قوم بسیار به قوم لوط شبیه است و ممکن است که قوم لوط که سرگذشت آن در قرآن آمده است همان ساکنان شهر پمپی باشند. در سوره العنکبوت آیه 28 و 29 درباره قوم لوط آمده است که:

لوط را فرستادیم هنگامی که به قوم خود گفت:شما کار بسیار زشتی انجام می‌دهید که احدی از مردم جهان قبل از شما آن‌را انجام نداده!(28)آیا شما به سراغ مردان می‌روید، و راه تداوم نسل انسان را قطع می‌کنید، و در مجلستان اعمال منکر انجام می‌دهید؟!، اما پاسخ قومش جز این چیزی نبود که گفتند:اگر راست می‌گوئی عذاب الهی را برای ما بیاور!

در آیه 32 سوره العنکبوت خداوند به خاکستر اشاره کرده است که می‌تواند به خاکسترهای آتشفشانی دلالت داشته:

گفت لوط [نیز] در آن‌جاست گفتند ما بهـتر می‌دانیم چه کسـانی در آن‌جا هسـتند او و کسـانش را جز زنش که از بـاقی مانـدگان [در خاکسـتر آتش] است حتما نجـات خواهیم داد

در ادامه سوره العنکبوت نوشته شده است:

ما بر مـردم این شـهر به [سـزای] فسـقی که می‌کردند عذابی از آسمان فـرو خـواهیم فرسـتاد. ما از آن آبـادی نشـانه روشـنی و درس عـبرتی بـرای کسـانی که تعقل می‌کنند باقی گذاردیم.

آن‌چنان که از آیه‌هـای 28 و 29 سـوره العنکبـوت آمـده است قـوم لـوط مانند مـردم شـهر پمـپی به لـواط می‌پرداختند و مـردان با یک‌دیگر ارتبـاط جنسی برقـرار می‌کردند تا جـایی که خداوند بـرای آن‌ها عـذابی نـازل نمود. در آیه 34 به عذابی از آسمان اشاره شده است که به گازها و خاکسترهای اتش فشانی که در ابتـدا فـوران کردند و آسمان شـهر را پر کردند اشـاره دارد و در ادامه در آیه 35 خداوند نیز اشاره کرده است که آثـاری از این شهر را باقی خواهد گذاشت.

ماجرای شهر لوط

مشابهت سرگذشت شهر پمپی با قوم لوط

آیات 68 تا 84 سوره هود نیز به داستان قوم لوط اشاره دارد:

در آیه 68 به بـانگی اشـاره شـده که بر صـدای ناشی از آتشفشـان اشـاره می‌کند و خداوند در این آیه به مـردن

افراد در خانه‌های‌شان اشاره می‌کند زیرا گازهای سـمی بسیاری از افراد را در خانه‌های خود خشکاندند:

و کسانی را که ستم ورزیده بودند آن بانگ [مرگبار] فـرا گرفت و در خانه‌های‌شان از پا در آمدند(68)

در آیه 82 به مدفون شـدن شـهر زیر آتشفشـان اشـاره می‌کند:

هنگامی که فرمان ما فرا رسید آن (شـهر و دیـار) را زیر و رو کردیم و بـارانی از سـنگ:گلهـای متحجر مـتراکم بر روی هم بر آن‌ها نازل نمودیم.(82)

در سـوئد و آمریکـای جنـوبی نـیز شـهرهایی مانند شـهر پمپی یافت شده‌اند که نشان می‌دهد عـذاب الهی در این شهرها اتفاق افتاده است و چه بسا در آینـده نـیز عـذاب الهی گریبانگیر افراد شهرهای دیگر گردد.

چه بسیارند عبرت‌ها و چه کمند عبرت گیرندگان

شواهد بسیاری نشان می‌دهد که همجنس بازی در یونان و روم باسـتان بطـور گسـترده وجـود داشـته است. سرگذشت مردمان این شهر بسیار شبیه قوم لوط است و تنها تناقضی که میان شـهر پمـپی و قـوم لـوط وجـود دارد این است که بازه‌هـای زمـانی این شـهر با زمـان حضرت لوط که با حضرت ابراهیم همزمـان بـوده اسـت، تناقض دارد.

اما ممکن است زمان فوران آتشفشان وزو و شهر پمپی بسیار باستانی ترباشد و در سال 79 قبل از میلاد نباشد و تناقض زمانی مربوط به یک اشتباه در کتابهای تاریخی باشد. اما اگر شهر پمـپی شـهر لـوط نباشد بـرای شـهر

لـوط نـیز سرنوشت دقیقا مشـابهی مانند شـهر پمـپی اتفاق افتاده است.

دانستنی‌هایی در مورد جن و اجنّه

«وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلاَّ لِيَعْبُدُون»(ذاریات: 56)

و من جنّ و انس را نیافریدم جز برای این‌که عبادتم کنند(و از این راه تکامل یابند و به من نزدیک شوند).

«سَنَفْرُغُ لَكُمْ آيُّهَ الثَّقَلانِ»(الرحمن: 31)

«ای گروه جنّ و انس به زودی به حساب شما خواهیم پرداخت».

«جنّ» در لغت؛ به معنای «پوشیده شده» است؛ و چون جنّ از چشم انسان‌ها مخفی و پوشیده است، به آن جنّ می‌گویند، و به دیوانه، «مجنون» می‌گویند، چون عقل او پوشیده شده است، و به نوزاد در شکم، جنین می‌گویند، چون داخل رحم مادر است و مخفی است.

«جنّ» در عرف قرآن، موجودی است با شعور و اراده، که به اقتضای طبیعتش از حواس بشر پوشیده می‌باشد و مانند انسان مکلّف و مبعوث در آخرت است و مطیع و عاصی و مؤمن و مشرک و... و خلاصه دوش به دوش انسان است.

تنها فرقشان این است که انسان، محسوس و جن، نامحسوس است و شاید بعضی فرق‌های مختصری هم داشته باشند.

در مورد شناخت کامل‌تر این موجود، آیاتی نازل شده و روایاتی ذکر شده است که با استناد به این آیات و روایات، کیفیت، ویژگیها و اوصاف آن‌ها را ذیلاً بررسی می‌کنیم:

1. جنّ یکی از دو موجود پـرارزش (ثقلان) روی زمین است، دقت و تأمل در آیه 31 سـوره الـرحمن این مطلب را روشن‌تر می‌کند:

«سَـــنَفْرُغُ لَكُمْ أيَّهَ الثَّقَلانِ»؛ «ای گـــروه جن و انس به زودی به حساب شما خواهیم پرداخت».

1. جنّ از لحاظ رتبه زمـانی، اولین «ثَقَل» است[قبل از انسـان خلق شـده است] «و الجـانَّ خَلَقْنـاهُ مِنْ قَبْـلُ...» و از لحـاظ رتبه مقـامی، دومین «ثقل» است، زیرا انسان، اشرف مخلوقات است.

2. ماهیت آن، از آتش است «وَ خَلَـقَ الجـانَّ مِنْ مـارِجٍ مِنْ نـارٍ»(الـرحمن:15)؛ «جنّ را از مخلـوطی از آتش آفرید».

3. خلقتش بر خلقت انسان تقـدّم دارد اما این که چه مقدار است، ظـاهرا دلیل محکمی در دست نیست. برخی گفته اند: بین خلقت جنّ و خلقت آدم، شش هـزار سـال و بـرخی گفته‌اند هفت هـزار سـال فاصله بوده است.

آیه «27 سوره حجر» دلالت بر تقـدم خلقت جن بر انس دارد. هم‌چـنین در اکـثر آیـات قـرآن، کلمه جنّ جلـوتر از انس آمده که این خود شاهد مدعاست.

1. جنّیان دارای علم، ادراک و تشخیص حق از باطل و قـدرت منطق و اسـتدلال هسـتند(آیـات مختلف سوره جن).

2. دارای تکلیف و مسؤلیت هستند(آیات سـوره جنّ و الرّحمن).

3. گروهی از آن‌ها مؤمن صالح و گـروهی کافرند. «وَ اِنّا مِنّا الصّالِحوُنَ وَ مِنّا دوُنَ ذلِک»(جنّ: 11).

4. آن‌ها با بعضی انسان‌ها ارتباط برقرار می‌کنند و با آگــاهی محــدودی که نســبت به بعضی از اســرار نهــانی دارند به إغــوای انســان‌ها می‌پردازند(جنّ: 6).

5. خدا را عبادت می‌کننـد، «وَ ما خَلَقْتُ الجِنَّ وَ الإنْسَ اِلاّ لِیَعْبُدوُنِ»(ذاریات: 56).

روز قیـــامت به جنّ مانند انســـان‌ها گفته می‌شـــود آیا پیامبران نیامدنـد؟ آیا شـما را از این روز بیم نـدادم؟ هر دو بر کفر خود گواهی دهند. «آیه 130 از سوره انعـام» صریح است در این‌که جنّ، مکلف است و همچون انسان، کافر می‌شوند و پیـامبرانی از خـود دارند و با مراجعه به سـوره جنّ و آیـات 29 و 32 سـوره احقـاف، چـنین بر می‌آید که حضرت رسول(ص) بر آن‌ها پیامبر است.

در خصوص این‌که چگونه عبـادت می‌کنند و آیا مسـلمانان آن‌ها نیز مانند انسان، نماز می‌خوانند و روزه می‌گیرند و یا این‌که عبـادت ایشـان به نحـوه دیگـری اسـت؟ ظـاهرا دلیل نقلی دردست نیســـت، اما از آن‌جـــایی که آن‌ها همــراه انســان مــورد امر الهی قــرار گرفته و مکلّف به عبادت هستند و از طرفی پیامبران آن‌ها همان پیـامبران انسان‌ها هستند و پیامبر ما، پیامبر طایفه جنّ نیز است، بعید به نظر نمی‌رسد که عبـادت آن‌ها همچـون انسـان‌ها بــوده و به تناسب نــوع خلقتشــان و عــالم حیاتشــان به پرستش خداوند مشغول باشند.

1. مانند انسـان‌ها مـرگ و مـیر دارند و گـروهی جـای گروهی را می‌گیرند.(فصّلت: 25)

2. در میان آن‌ها افرادی یـافت می‌شـود که از قـدرت زیادی برخوردارند همان گونه که در میان انسان‌ها چــنین است. در ســوره نمــل، آیــات 17 تا 39، لشکرکشی حضرت سلیمان به مملکت «سـبأ» نقل شـــده و در آن‌جاست که عـــده‌ای از جنّ جـــزء لشــگریان او بودند و عفریـــتی از جنّ به او گفت: من تخت ملکه را پیش از آن که از جای خود حرکت کنی نزد تو می‌آورم.

جن و اجنه

1. آن‌ها مانند انسـان، قـدرت بر انجـام کـار دارند. با وجـــود خلقت لطیفی که دارنـــد، بـــرای حضـــرت سلیمان که آن‌ها را به امر الهی مسخّر کـرده بـود، کـار می‌کردند. کاخ‌هـا، تمثال‌ها و کاسه‌های بـزرگ می‌ساختند. پس از مرگ حضرت داود(ع)، فرزندش حضرت سلیمان(ع) جانشــین او شد و خداوند به او فرمان داد تا ساختمان بیت المقـدس را تمـام کند. حضرت سلیمان، آدمیان، جنیان، و شیاطین را جمع کـــرد و کارها را میـــان آن‌ها تقســـیم کـــرد و هر گروهی را مأمور به انجام کاری کرد.

جنّیــان را بــرای به دست آوردن ســنگ‌های مرمر ســفید صاف از معـادن مـأمور کـرد و پس از سـاختن شـهر بیت المقدس، جنّیان را به چند دسته تقسیم کرد: گــروهی را مأمور استخراج سیم و زر از معادن؛ و گروهی را مــأمور در دریاها و بــیرون آوردن انــواع مرواریــدها و گوهرها و

گروهی دیگر را مأمور کرد برای او مشک و عنبر و سایر مواد خوشبو را فراهم آورند.

1. مانند سایر موجودات زنده؛ نر و ماده دارند و این موضوع در آیه 36 سوره «یس» قابل تأمل و دقت است. آیه می‌گوید: نباتات و انسان‌ها، نر و ماده دارند و نیز چیزهایی که ما آن‌ها را نمی‌دانیم، نر و ماده دارند و عبارت «وَ ممّا لا یَعْلَمونَ»؛ جنّ را نیز شامل می‌شود ولی ما کیفیت آن را نمی‌دانیم. هم‌چنین در سوره جن از قول آن‌ها نقل شده که می‌گفتند: مردانی از آدمیان به مردانی از جنّ پناه می‌بردند(جن: 6). چون قرآن اشاره به مردان جن کرده است، پس حتما زنان جنّ هم وجود دارند.

2. طبق آیات قرآن، مانند انسان توالد و تناسل دارند و در چند آیه در وصف حوریان بهشتی آمده است: «حوریان بهشتی را قبل از شوهرانشان، نه آدمی و نه جن، دست نزده است»(الرحمن: 74).

این آیه به وضوح دلالت دارد بر این که جنّ هم آفرینش دو جنسی دارد و تکثیر نوع آن به وسیله مقاربت نر و ماده صورت می‌گیرد، اما در کلام وحی، درباره مقاربت آن‌ها سخنی به میان نیامده است.

روایاتی نیز در این رابطه در دست می‌باشد که از جمله آن‌ها بخشی از وصیّت پیامبر اکرم(ص) به حضرت علی(ع) است که فرمودند: «ای علی در شب اول، وسط و آخر ماه آمیزش مکن، زیرا جنیان در این سه شب برای مقاربت پیش زنان خود می‌روند...».

1. از آن‌جـــایی که موجـــودات لطیفی هســـتند، در شــرایط عــادی و در هر زمــانی نمی‌تــوان آن‌ها را دید. اما جنیــان، ما انســان‌ها را می‌بیننــد، چنانکه درباره برحذرداشتن بنی‌آدم از شــیطان و أتبــاع او آمده است(اعراف: 27).
2. آن‌ها از نظر قــرآن «شــیاطین» نــام دارند. یکی از مواهبی که خداوند به حضرت ســلیمان(ع) بخشــید، تســخیر شــیاطین یعــنی همــان جنیــان ســرکش و متمــرّد بــود به طــوری که در مســیر ســازندگی و استخراج منابع گرانبها قرار گرفتند.
3. روز قیامت محشور می‌شوند.(انعام: 128).
4. آیات قرآن را استماع می‌کردند.
5. به زبان قرآن آشنایی دارند.
6. تفـــاوت بین کلام عـــادی و کلام اعجـــاز آمـــیز را می‌دانند.
7. خود را موظف به تبلیغ می‌دانند.
8. به اعجاز قرآن اعتراف می‌کنند.
9. مثل انســان‌ها اصل اختیــار و آزادی بر آن‌ها حــاکم است.
10. یقین دارند که نمی‌توانند بر اراده خداوند در زمین غــالب شــوند و نمی‌توانند از پنجه قــدرت او فــرار کنند.
11. دارای شعور و اراده هستند.

12. ایمانشان به خداوند متعال ایمان توحیدی است، یعنی مؤمنانِ آن‌ها أحدی را شریک خدا قرار نمی‌دهند.

13. مؤمنانِ آن‌ها مشرکین انس و جن را تکذیب می‌کنند.

14. منحرفینِ آن‌ها هیزم جهنم هستند.

15. مقارن با نزول قرآن و بعثت خاتم الأنبیاء(ص) از تلقّی اخبار غیبی آسمانی و استراق سمع برای به دست آوردن آن ممنوع شدند.

16. دارای عقاید مختلف بوده و عده‌ای از آن‌ها فاسق و فاجر و ظالم هستند و عده‌ای از آن‌ها صالح و مؤمن و اما این که آن‌ها مانند انسان‌ها، شیعه و غیر شیعه هم دارند، شواهدی وجود دارد که صحّت این مطلب را تأیید می‌کند. زیرا در روایات بسیاری از لسان اهل بیت(ع) عده‌ای از جنیان به عنوان شیعه معرفی شده‌اند.

از آن جمله است روایتی که ابوحمزه ثمالی نقل کرده و گفته است: «روزی جهت شرف یابی به حضور امام باقر(ع) اجازه خواستم، گفتند که عده‌ای خدمت آن حضرت هستند. لذا اندکی صبر کردم تا آن‌ها خارج شوند. پس کسانی خارج شدند که آن‌ها را نمی‌شناختم، داخل شدم و به حضرت عرض کردم: فدایت شوم الآن زمان حکومت بنی امیّه است و شمشیرهای آن‌ها خونریز می‌باشد(یعنی ورود افراد ناآشنا برای شما خطرناک است!)

امام(ع) فرمودند: «ای اباحمزه اینان گروهی از شـیعیان از طایفه جن بودند آمـده بودند تا از مسـائل دیـنی خـود سؤال کنند.

از برخی از بزرگـان نقل شـده است که بعضی از جنیـان حـــتی مقلّد مراجع بوده‌اند و مســـائل خـــود را از آنـــان می‌پرسـیده‌اند. مثل مرحـوم حـاج مـیرزا حسـین و حـاج میرزا خلیل از مراجع صدر مشروطیت، که یکی از جنیان به صورت شخص عادی در سرداب منزل به حضور ایشان می‌رسیده و مسائل مربوط را می‌پرسیده است.

1. دین حضـــرت موسی(ع) را قبل از اســـلام تأیید و تصدیق کردند. وقتی تنی چند از آنان برای شـنیدن آیات قرآن نزد رسـول خـدا(ص) رسـیدند به سـوی قوم خود برگشتند و گفتند: «ما گروه جنیـان آیـات کتابی را شـنیدیم که پس از موسی(ع) نـازل شـده است...»(احقاف: 30).

2. آن‌ها دارای مکـان هسـتند، ولی به این معنا نیست که مانند انسان یک فضای خاصی از ماده خـاکی را اشـغال کرده‌اند و خانه‌هـایی چـون خانه انسـان و امکاناتی مثل انسان دارند و چون نوع خلقت آن‌ها با حقیقت خاکی انسان تفاوت دارد، طـبیعی است که محل زندگیشـــان متناسب با حقیقت آن‌هاست که به طـــور قطعی مکـــان مشخصی از آن‌ها به دست نمی‌دهند. ما در این‌جا به یک نمونه از آن اشاره می‌کنیم.

در روایتی از امام صادق(ع) آمده است که فرمودند: «در وادی شُقْره(بیابانی که رنگ خاکش سرخ مایل به زرد است) نماز نخوان زیرا در آن‌جا منازل جنّ است».

در غرب شهر مکه، مسجدی وجود دارد به نام «مسجد الجنّ» که محل نزول جنیان در مکه است و مستحب است حاجیان در آن مسجد رفته و دو رکعت نماز بجا آورند.

1. آن‌ها می‌خورند و می‌آشامند زیرا مانند انسان نیاز به رشد و تولید مثل دارند و طبیعی است که تغذیه نیز داشته باشند. اما این که از چه چیزهایی تغذیه می‌کنند؛ از روایات چنین بر می‌آید که آن‌ها از بازمانده غذای انسان و مغز استخوان استفاده می‌کنند. چنانکه «ابن بابویه» نقل کرده است: «گروهی از طایفه جنّ خدمت پیامبرخدا(ص) شرفیاب شدند و عرض کردندای رسول خدا چیزی برای خوردن به ما عطا فرما، حضرت هم استخوان و بازمانده غذا به آن‌ها عطا کرد.

و نیز امام صادق(ع) می‌فرماید: «استخوان و ضایعات غذای جنیان است».

1. مانند انسان می‌خوابند. از آیه 255 سوره بقره چنین استنباط می‌شود که تنها ذات اقدس احدیت است که نمی‌خوابد و همه مخلوقات از خواب ناگزیرند. چنانکه در روایت آمده امام صادق(ع) فرمودند: «به غیر از خداوند متعال؛ همه خواب دارند حتی فرشتگان».

2. به محضر ائمه(ع) می‌آیند و مسائل دینی خود را می‌پرسند.

در اصول کافی(ج1، ص394) بابی تحت عنوان «جنّ در محضر ائمه(ع)» وجود دارند و در این باره هفت حدیث نقل شده؛ از جمله «سدیر صیرفی» نقل می‌کند که امام باقر(ع) در مدینه به من سفارش‌هایی فرمود. از مدینه بیرون رفتم در میان راه «روحا»(محلی است چهل یا سی میلی مدینه) بودم که مردی با لباس خود به من اشاره کرد. به سوی او برگشتم و خیال کردم که تشنه است.

ظرف آب را به او دادم گفت: نیاز به آب ندارم، نامه‌ای به من داد که جوهر آن خشک نشده بود. ملاحظه کردم مهر امام باقر(ع) بود، گفتم: این نامه را چه زمانی به تو داد؟ گفت: الآن. در نامه دستورهایی بود. چون متوجه آن مرد شدم، دیدم کسی نیست، بعد از امام باقر(ع) به مکه آمدند، به حضرت عرض کردم: فدایت شوم، مردی نامه شما را آورد که مهرش خشک نشده بود، فرمود:ای «سُدیر» ما خدمتکارانی از جنّ داریم، وقتی بخواهیم کاری به فوریت انجام پذیرد، آن‌ها را می‌فرستیم.

رانده شدن جنّ

رانده شدن جنّ از آسمان، یکی از مطالب قابل دقت قرآن است.

آیات 8 تا 10 سوره جنّ، مبیّن این مطلب است که جن قبلاً محل‌هایی در آسمان برای استراق سمع داشته‌اند و سپس دیده‌اند که آسمان پر از نگهبان و شهاب است و شهاب در کمین آن‌هاست که استراق سمع می‌کنند،

پیش خـود گفتند: نمی‌دانیم آیا خداوند در اثر این تحـول، رشد و کمـالی بـرای اهل زمین اراده کـرده و یا بلایی به آن‌ها خواهد رسید.

در روایات اهل بیت(ع) منقول است که این تحول بعد از ولادت رسول خدا(ص) اتفاق افتاد و از اهل سـنت آن را در وقت بعثت آن حضـــــــرت گفته‌اند و آن را در مجمع البیـــان ذیل آیه 18 سـوره «حجر» از ابن عبـاس و در سوره «جنّ» از بلخی نقل کرده است.

در «تفسیرصـافی» در سـوره «جنّ» از کتـاب احتجـاج از حضرت امام صادق(ع) نقل شده: این ممنوعیت بـرای آن بود که در زمین چیزی مانند وحی از خبر آسمان نباشد و آن‌چه از جانب خداوند آمده باشد، اشتباه نگردد...

ناگفته نماند آیـات قـرآن دالّ بر آن است که در آسـمان محلی برای دانستن اسرار خلقت و کارهای آینـده‌ی روی زمین وجود دارد که جنّیان به آن‌جا نزدیک می‌شده‌اند.

عـده‌ای از دانشـمندان مسـلّم گرفته‌اند که پیام‌هـای مرموزی به طـور مـرتب و موج‌هـای منظّم از آسـمان به زمین ارسـال می‌گـردد و آن را «بی سـیم کیهـانی» نـام گذاشته‌اند.

«کارل جانسکی» در سال 1932 میلادی 8 مـاه مـراقب گـرفتن این پیام‌ها با بی‌سـیم خـود شد و دید هر شب چهار دقیقه از شب قبلی زودتر ارسال می‌گردد و آن به واسطه این بود که گردش زمین به دور خورشـید مـوجب می‌شـود غـروب و طلـوع سـتارگان هر روز چهـار دقیقه زودتر از روز قبل باشد.

در پایان سال 1933 میلادی، سمیناری از متخصصین این علم منعقد شد. جانسکی در این سمینار طی بیانیه‌ای از مشـــاهدات خـــود پـــرده برداشت و متـــذکر شد که در ستارگان موجوداتی می‌باشند که قـادر به تکلّم هسـتند و این پیام‌هـای آسـمانی که با تلسـکوپ‌های بی‌سـیم قابل دریافت هستند، انسان را در شناخت هر چه بیشتر جهان کمک می‌کنند...

در فوریه ســال 1942 دلائلی بر صــحت نظر جانســکی اضــافه شــد؛ زیــرا دیــده شد که یک سلســله پیام‌هــای فضایی، کار جهت یابی راداری را که در انگلستان به کار گذاشته شده بود، متوقف کرد.

دانشـمندان پس از کوشش فـراوان بـالاخره دریافتند که این وقفه در اثر یک سری پیام‌های تلگــرافی است که از یک سوی ناشناخته از ماورای افق بوده است و فعلاً این مطلب را دانشمندان تقریبا مسلّم گرفته‌اند.

ولی از نظر قرآن مجید چنانکه در سابق اشاره شــد، این مطلب مسلّم و حتمی است.

نویسـنده کتـاب فـوق عقیـده دارد که جنّ بـرای شـنیدن چنین اصواتی به آسمان نزدیک می‌شدند، نه برای شنیدن وحی؛ زیـــرا وحی را جز کسی که به او وحی می‌شـــود، کسی نمی‌شنود.

اقســامی از جن که حضــرت ســلیمان(ع) به شــکلهای مختلف دید

وقـــتی خداوند متعـــال، اجنه را به تســـخیر حضـــرت سلیمان(ع) درآورد، حضرت جبرئیل ندا زد:

ای أجنّه و شـــیاطین، به اذن خداوند متعـــال در خـــدمت حضرت سلیمان(ع) باشید.

اجنه و شـیاطین از بیابانها و کوهها و سـوراخها و درّه‌ها و دژها بیرون آمدنـد، در حـالی که همگی می‌گفتند: لبّیک لبّیک.

ملائکه آن‌ها را همانند گله گوســـفند حـــرکت دادند تا با حالتی ذلیلانه نزد حضرت سلیمان آوردند.

در آن موقع أجنه، چهارصد و بیست گروه بودند.

حضـرت سـلیمان به آن‌ها نگـاه کـرد، دید دارای خلقتها و شکلهای عجیـبی هسـتند؛ با رنگهـای سـفید، سـیاه، زرد، قرمز، و أبلق(سیاه و سـفید). بـرخی از آن‌ها به صـورت اسب، برخی به صورت قاطر و برخی به صورت درندگان هستند. و دارای دُم و خرطوم و سُم و شاخ هستند.

حضــرت ســلیمان(ع) پس از مشــاهده آن‌هــا، در مقابل خداوند متعال سر بر سجده گذاشت و عرضه داشت:

خـدایا یک قـدرت و هیبت و تـوانی به من عنـایت کن، که بتوانم به این‌ها نگاه کنم.

پس جبرئیل نازل شد و فرمود: خداوند متعال به تو توان و نیرو عنایت کرد، از جـایت برخـیز. وقـتی بلند شـد، دید خـاتم و انگشـتری در دست اوست. در این هنگـام تمـام اجنه و شیاطین به سجده افتادنـد، سـپس سر بلند کردند و گفتندای پسر داود، ما در خدمت تو و گـوش به فرمـان توایم.

حضرت سـلیمان از آن‌ها سـؤالاتی در مـورد دین و قبیله وفرقه و محل سکونت و خـوراک آن‌ها پرسـید. آن‌ها هم جواب دادند.

آن‌گاه به آن‌ها فرمود: چـرا با این‌که پـدر همه شـما یکی بوده که همان «جانّ» است، اینقدر شـکل و ظـاهر شـما متفاوت است؟

گفتند: اختلاف شکل و ظاهر مـا، بسـتگی به این دارد که چقدر مطیع ابلیس باشیم یا با او مخالفت کنیم، و این‌که چقـدر با او همـراه باشـیم، و نـیز اختلاف شـکلهای ما بخاطر همخوابگی با فرزندان ابلیس است.

گفتگوی حضـرت سـلیمان با أجنه و مسـئولیتهای مختلف آن‌ها

وقـتی خداوند متعـال سـلطنت و پادشـاهی را در اختیـار حضرت سلیمان(ع) نهـاد، خداوند به تنـدباد دسـتور داد تا تمام شیاطین دنیا را به حضور حضرت سلیمان بیاورد.

حضرت سلیمان(ع) آن‌ها را در شـکلهای عجیب و غریـبی دید. صورت برخی از آن‌ها پشت سرشان بـود و از دهـان آن‌ها آتش خارج می‌شد.

برخی از آن‌ها همانند چهارپایـان راه می‌رفتند. بـرخی از آن‌ها دارای دو سر بودند. بـــرخی از آن‌ها سرشـــان، سر شیر و بدنشان، بدن فیل بود.

حضـــرت ســـلیمان نگـــاه کـــرد دید یک شـــیطانی نصف صورتش، به شکل سگ، و نصف دیگـرش به صـورت گربه بود و یک خرطوم دراز داشت.

به او فرمود: تو کیستی؟

گفت: من «مهر بن هفان بن فیلان» هستم.

فرمود: وظیفه تو چیست و چه کارهایی انجام می‌دهی؟

گفت: کـــار من غنا و آوازه خـــوانی اســـت، کـــار دیگـــرم ساختن و خوردن شراب است، و من غنا و شراب خواری را برای انسان زیبا جلوه می‌دهم تا آن را مرتکب شود.

حضـرت سـلیمان دسـتور داد او را دسـتگیر کنند و به بند کشند.

بعد از آن، یکی دیگر از شـــیاطین بد شـــکل و ســـیاه به زشـتی سـگ، از مقابل حضـرت سـلیمان عبـور کـرد. در حالی که از هر مـوی بـدن آن شـیطان خـون می‌چکیـد، و واقعا قیافه زشت و کریهی داشت.

حضرت سلیمان به او فرمود: تو کیستی؟

گفت: من «هلهال بن محول» هستم.

فرمود: تو مسئول چه کارهایی هستی؟

گفت: من مسئول جنگ و خونریزی هستم.

حضرت سـلیمان دسـتور داد او را نـیز دسـتگیر کنند و به بند کشند.

رو به حضـرت سـلیمان کـرد و گفت:ای پیامبرخـدا، مـرا دستگیر نکن، من ظالمان و ستمکاران روی زمین را نـزد تو حاضر می‌کنم، و عهد و میثـاق می‌بنـدم که در مملکت تو فساد نکنم.

حضرت سلیمان از او میثاق گرفت و او را آزاد کرد.

یکی دیگر از شیاطین از مقابل حضرت سلیمان عبور کرد، به شکل میمون، که دارای ناخن‌هایی به شکل داس بود، در حالی که یک بربط(از آلات و ادوات موسیقی) در دست داشت.

حضرت سلیمان به او فرمود: تو کسیتی؟

گفت: من «مُرّة بن حارث» هستم.

فرمود: تو مسئول چه کارهایی هستی؟

گفت من اولین کسی هستم که این بربط را ساختم و با آن نواختم. لذا هیچکس لذت لهو و موسیقی را نمی‌چشد مگر این‌که من این لذت را به او می‌دهم.

حضرت سلیمان دستور داد او را دستگیر کنند و به بند کشند.

اینها گروهی از اجنه و شیاطین بودند.

اقسام دیگری از اجنّه

از پیامبر خدا(ص) نقل شده که فرمود: خداوند متعال جن را پنج قسم خلق کرد: به شکل مار، به شکل عقرب، به شکل حشرات، به شکل پرندگان آسمان و به شکل انسان.

جنّ خیلی دوست دارد به شکل سگ ظاهر شود. و این بدان خاطر است که بنابر حدیثی که از پیامبرخدا(ص) نقل شده، خداوند سگ را از بزاق دهان شیطان خلق

کرد. برای همین است که جن بیشتر مایل است به شکل سگ ظاهر شود.

به همین خاطر پیامبر خدا(ص) فرمود: سگها از جنهای ضعیف هستند، وقتی در حال خوردن غذایی هستید و یکی از آن‌ها مقابل شماست، یا از آن غذا به آن سگ هم بدهید و یا آن را از آن‌جا برانید، چرا که آن‌ها بد نَفَس هستند.

شاید برای همین است که در روایاتی وارد شده که سگهایی که سیاه خالص و یکدست هستند از اجنه هستند.

ابوحمزه ثمالی می‌گوید: همراه امام صادق(ع) بودم در میان مکّه و مدینه، ناگهان به سمت چپ خود رو کرد و سگی سیاه بود.

به او فرمود: تو را چه شده؟ چخبر است با این عجله و سرعت! و آن سگ سیاه مانند پرنده سرعت داشت.

به امام(ع) عرض کردم: جانم فدای شما، این چه بود؟

فرمود: او «عَثْم» بود، پیک اجنه است، اکنون هشام از دنیا رفته، و او می‌پرد تا خبر مرگش را به هر شهری برساند.

و گاهی اجنه به صورت مرغابی سیاه ظاهر می‌شوند. لذا گاهی شیطان خود را برای فراعنه به صورت مرغابی سیاه ظاهر می‌کرد و آن‌ها او را می‌پرستیدند.

و علت این‌که شیطان و اجنه بیشتر به رنگ سیاه ظاهر می‌شوند و به آن علاقه دارند، چون در رنگ سیاه، یک

قدرت و حرارت خاصی است و بیشتر می‌تواند قوه‌های شیطانی را جمع کند.

غذای جن و پری

در روایت آمده است که جمعی از اجنّه خدمت رسول خدا(ص) رسیدند و تقاضای کمک کردند. حضرت به آن‌ها فرمود: شما می‌توانید از سرگینها و استخوانها استفاده کنید.

[البته این‌که این‌ها را برای استفاده به عنوان طعام دادند یا کارهای دیگر، معلوم نیست، ولی چون در روایت با تعبیر «مَتِّعْنَا فَأَعْطَاهُم» آمده است، و این تعبیر در مورد کارهای ارزشمند و مهم بکار می‌رود، می‌توان گفت برای طعام می‌باشد. و نگویید این چه کاری است که پیامبر(ص) به آن‌ها این‌ها را برای طعام اعطا کردند و حال این‌که خیلی بد و زشت و ناهنجار است. چون می‌گوییم این امور(سرگین و استخوان) نزد ما انسان‌ها بد است(تازه برخی از ما نه همه، چون برخی از انسان‌ها از چیزهایی تغذیه می‌کنند که بسیار بدتر از سرگین است)، ولی با توجه به طبیعت و ذات اجنه، چه بسا این امور نزد آن‌ها بسیار مطلوب باشد.]

در راویت دیگر وارد شده که پیامبر خدا(ص) از این‌که افراد پس از تخلّی، خود را با استخوان یا سرگین پاک کنند، نهی کردند و فرمودند این‌ها غذای برادران جن شما می‌باشد.

و نیز روایت شده است که با دست چپ خود آب و غذا نخورید، زیرا شیطان با دست چپ آب و غذا می‌خورد.

امام صادق(ع) در توصیف اجنه فرمود: این‌ها مخلوقـاتی رقیق هســتند که غــذای آن‌ها بوســیله بوییــدن و نفس کشیدن است.

پس با توجه به این روایات، غذا خوردن اجنه؛ با بوییدن و نفس کشیدن و رایحه مواد را استشمام کـردن اسـت، نه جویدن و قورت دادن و خوردن.

و اجنــه، غــذایی را که مناسب حــال و طــبیعت و دین و مذهب آن‌ها باشد می‌خورند.

و نیز روایت شده است که در سقف خانه هر مســلمانی، اجنه مسلمان زنـدگی می‌کننـد، وقـتی زمـان غـذای روز شود، پایین می‌آیند و با اهل خانه غذا می‌خورند، و وقتی زمان غذای شـام شـود نـیز پـایین می‌آیند و با آن‌ها غـذا می‌خورند، و خداوند بخـاطر این اجنـه، بلا را از اهل خانه دفع می‌کند.

البته این در صورتی است که جن مسلمان باشد.

اما اگر از شیاطین غیر مسلمان باشـد، از غـذای نجس و گوشتهایی که بدون نام خـدا ذبح شـده‌اند تغذیه می‌کنـد، مخصوصا از استخوان و خون.

به همین دلیل است که در بعضی از اقسام سحر، شخص ساحر، در محلی که می‌خواهد سحر انجام دهد، استخوان و سرگین نجس قرار می‌دهد و آن را به نام آن شـیطانی که او را برای آن کـار تسـخیر کـرده، مهر می‌کنـد، بـرای این‌که آن شیطان آن‌جا بماند و در کارش کوتاهی نکند. و در واقع این یک هدیه از طـرف سـاحر بـرای آن شـیطان

است در مقابل عملی که انجـام می‌دهد.(از این کارهـای حرام و فاسد به خدا پناه می‌بریم).

و لازم است بدانید که اجنه دارای نظر بد و نَفَس شر هسـتند، و لـذا به آن‌چه در دست انسـان‌ها می‌بیننـد، از قبیل غذا و لباس و محل خواب و حتی آمیزش جنسی، با چشم حسادت و خودخواهی نظر می‌کنند. [لـذا در روایت وارد شـده است موقع هر کـاری مخصوصا عمل جنسـی، بسم الله بگویید تا شیطان در عمل شما شریک نشود].

از امـام زین العابـدین(ع) نقل شـده است که فرمودند: «استخوان را کامل تمیز نکنید، زیرا جنّ در آن سهم دارد و اگر چنین کنیـد، چـیزی را از خانه می‌رباید که ارزشش بیش از استخوان است».

از پیـامبر خـدا(ص) نقل شـده که فرمـود: خداوند متعـال جن را پنج قسم خلق کرد: به شکل مار، به شکل عقرب، به شکل حشـرات، به شـکل پرنـدگان آسـمان و به شـکل انسان.

جنّ خیلی دوست دارد به شـکل سگ ظـاهر شـود. و این بـدان خـاطر است که بنـابر حـدیثی که از پیامبرخـدا(ص) نقل شـده، خداوند سگ را از بـزاق دهـان شـیطان خلق کرد. برای همین است که جن بیشتر مایل است به شـکل سگ ظاهر شود.

به همین خاطر پیامبر خدا(ص) فرمـود: سـگها از جنهـای ضعیف هستند، وقـتی در حـال خـوردن غـذایی هسـتید و یکی از آن‌ها مقابل شماست، یا از آن غذا به آن سگ هم بدهید و یا آن را از آن‌جا برانیـــد، چـــرا که آن‌ها بد نَفَس هستند.

شــاید بــرای همین است که در روایــاتی وارد شــده که ســگهایی که ســیاه خــالص و یکدست هســتند از اجنه هستند.

ابوحمزه ثمالی می‌گوید: همراه امام صـادق(ع) بـودم در میان مکّه و مدینه، ناگهـان به سـمت چپ خـود رو کـرد و سگی سیاه بود.

به او فرمـود: تو را چه شـده؟ چخـبر است با این عجله و سرعت! و آن سگ سیاه مانند پرنده سرعت داشت.

به امام(ع) عرض کردم: جانم فدای شما، این چه بود؟

فرمود: او «عَثْم» بود، پیک اجنه اسـت، اکنـون هشـام از دنیا رفتـه، و او می‌پـرد تا خـبر مـرگش را به هر شـهری برساند.

و گاهی اجنه به صورت مرغـابی سـیاه ظـاهر می‌شـوند. لذا گاهی شیطان خود را برای فراعنه به صورت مرغابی سیاه ظاهر می‌کرد و آن‌ها او را می‌پرستیدند.

و علت این‌که شیطان و اجنه بیشتر به رنگ سـیاه ظـاهر می‌شـوند و به آن علاقه دارنـد، چـون در رنگ سـیاه، یک قدرت و حرارت خاصی است و بیشـتر می‌تواند قوه‌هـای شیطانی را جمع کند.

غذای جن و پری

در روایت آمــده است که جمعی از اجنّه خــدمت رســول خدا(ص) رسیدند و تقاضای کمک کردند. حضــرت به آن‌ها فرمود: شما می‌توانید از سرگینها و استخوانها اسـتفاده کنید.

[البته این‌که این‌ها را بـرای اسـتفاده به عنـوان طعـام دادند یا کارهای دیگر، معلوم نیست، ولی چـون در روایت با تعبـیر «مَتِّعْنَا فَأَعْطَـاهُم» آمـده اسـت، و این تعبـیر در مـورد کارهـای ارزشـمند و مهم بکـار می‌رود، می‌تـوان گفت برای طعـام می‌باشد. و نگویید این چه کـاری است که پیامبر(ص) به آن‌ها این‌ها را بـرای طعـام اعطا کردند و حـال این‌که خیلی بد و زشت و ناهنجـار است. چـون می‌گوییم این امور(سرگین و استخوان) نزد ما انسـان‌ها بد است(تـازه بـرخی از ما نه همـه، چـون بـرخی از انسـان‌ها از چیزهـایی تغذیه می‌کنند که بسـیار بـدتر از سـرگین است)، ولی با توجه به طـبیعت و ذات اجنـه، چه بسا این امور نزد آن‌ها بسیار مطلوب باشد.]

در راویت دیگر وارد شـده که پیـامبر خـدا(ص) از این‌که افراد پس از تخلّی، خـود را با اسـتخوان یا سـرگین پـاک کننـد، نهی کردند و فرمودند این‌ها غـذای بـرادران جن شما می‌باشد.

و نـیز روایت شـده است که با دست چپ خـود آب و غـذا نخورید، زیرا شیطان با دست چپ آب و غذا می‌خورد.

امام صادق(ع) در توصیف اجنه فرمود: این‌ها مخلوقـاتی رقیق هسـتند که غـذای آن‌ها بوسـیله بوییـدن و نفس کشیدن است.

پس با توجه به این روایات، غذا خوردن اجنه؛ با بوییدن و نفس کشیدن و رایحه مواد را استشمام کـردن اسـت، نه جویدن و قورت دادن و خوردن.

و اجنـه، غـذایی را که مناسب حـال و طـبیعت و دین و مذهب آن‌ها باشد می‌خورند.

و نیز روایت شده است که در سقف خانه هر مسلمانی، اجنه مسلمان زندگی می‌کنند، وقتی زمان غذای روز شود، پایین می‌آیند و با اهل خانه غذا می‌خورند، و وقتی زمان غذای شام شود نیز پایین می‌آیند و با آن‌ها غذا می‌خورند، و خداوند بخاطر این اجنه، بلا را از اهل خانه دفع می‌کند.

البته این در صورتی است که جن مسلمان باشد.

اما اگر از شیاطین غیر مسلمان باشد، از غذای نجس و گوشتهایی که بدون نام خدا ذبح شده‌اند تغذیه می‌کند، مخصوصا از استخوان و خون.

به همین دلیل است که در بعضی از اقسام سحر، شخص ساحر، در محلی که می‌خواهد سحر انجام دهد، استخوان و سرگین نجس قرار می‌دهد و آن را به نام آن شیطانی که او را برای آن کار تسخیر کرده، مهر می‌کند، برای این‌که آن شیطان آن‌جا بماند و در کارش کوتاهی نکند. و در واقع این یک هدیه از طرف ساحر برای آن شیطان است در مقابل عملی که انجام می‌دهد.(از این کارهای حرام و فاسد به خدا پناه می‌بریم).

و لازم است بدانید که اجنه دارای نظر بد و نَفَس شر هستند، و لذا به آن‌چه در دست انسان‌ها می‌بینند، از قبیل غذا و لباس و محل خواب و حتی آمیزش جنسی، با چشم حسادت و خودخواهی نظر می‌کنند. [لذا در روایت وارد شده است موقع هر کاری مخصوصا عمل جنسی، بسم الله بگویید تا شیطان در عمل شما شریک نشود].

از امام زین العابدین(ع) نقل شده است که فرمودند: «استخوان را کامل تمیز نکنید، زیرا جنّ در آن سهم دارد

و اگر چنین کنیـد، چـیزی را از خانه می‌رباید که ارزشش بیش از استخوان است».

غول

در لغت عرب، به جنّی که در شب ظاهر می‌شود؛ «غول» می‌گویند.

غول بیشتر توسط کسانی که تنهـایی در شب مسـافرت می‌کنند یا زیاد تنها می‌مانند، دیده می‌شود.

غول از جهت اندازه و قیافه به اندازه‌ای بـزرگ است که انسان در مقابل او همانند کودک شیرخوار می‌ماند.

بـرخی از کارهـایی که غـول می‌کند این است که راه مسافر را می‌بندد و او را می‌ترساند، و گاهی او را اذیت می‌کند و حتی ممکن است انسـان را سـحر کنـد، چـرا که غول از خـانواده جن است و اجنه قـدرت دارند انسـان را سحر کنند.

از پیامبرخدا(ص) سؤال کردند: «غول» چیسـت؟ فرمـود: آن‌ها ساحران جن هستند.

و نیز برای در امان ماندن از اذیت غول فرمودند: زمـانی که با غول مواجه شدید، اذان بگویید.

سِعلات

یک قسم دیگر از اجنه، «سِعلات» هستند.

بیشـتر محل سـکونت آن‌ها در بیابـان و صحراست. و بیشتر به شکل زن دیده می‌شود. و اگر بر انسـانی دست یابد، او را خفه می‌کند، سپس همـانطور که گربه با بـدن

موش مرده بازی می‌کند، این جن با بدن انسانی که خفه کـــرده بـــازی می‌کنـــد، پس از آن مقـــداری از بـــدنش می‌خورد.

وعجیب این است که این نوع از جن، از گـرگ می‌ترسـد، و اگر گرگ او را ببیند بر او حمله کرده و او را می‌کشد.

این از عجـــائب خلقت خداســـت، که در خلقت گـــرگ این خاصـیت است که بـرخی از انـواع جن را می‌کشد. و این بـاعث می‌شـود که جلـوی فسـاد اجنه و این‌که انسـان را اذیت کنند، گرفته می‌شود.

دِلهاب

«دلهـــاب» یک نـــوع از اجنه است که محل زنـــدگی او در دریاست.

و بیشـتر به صـورت انسـانی دیـده می‌شـود که پوست او همانند سنگهای دریا که روی آن خزه بسته، می‌باشد.

و این جن غالبا به کشـــــتی‌هایی که از نزدیک او عبـــــور می‌کنند متعرض می‌شـود و مسـافران آن را به داخل آب می‌اندازد.

أمّ صبیان

«أم صـــبیان»(که در میـــان فارسی زبانـــان هم معـــروف است)، به حدود 300 روش بر انسان مسلط می‌شود.

از جمله بســـتن و قفل کـــردن دو دست یا دو پا یا سر یا زانو و سنگینی زبـان و بدشـکلی بـدن وسسـتی وضـعف بدن.

گاهی مواقع در رحم زنان جای می‌گیرد، آن‌گاه استخوان فرزنـدان را خـرد می‌کند و از گوشت و خـون آن‌ها تغذیه می‌کند.

بر زن حائض مسلط می‌شود و او را عقیم می‌کند.

و بچه‌ها و پیرزنها و پیرمردها را دچــار تب و قی چشم و کبودی بدن و درد می‌کند.

و بر حیوانـــــات و چهارپایـــــان می‌ماند و آن‌ها را رها نمی‌کند.

و برکت را از مال کم می‌کند و کشاورزی را تبـاه می‌کند و صنعتها را دچار مشکل و دردی می‌کند که درمان ندارد.

و غالبا این بلاها را سر افـــــــــرادی می‌آورد که متولد ماههای ثور و میزان(دو ماه از ماههای رومی) [همزمان با دو مـــاه اردیبهشت و مهر] هســـتند و کســـانی که در ســـاعت زهــره به دنیا آمده‌انــد، چــون آن‌ها محبــوب او هستند.

[برای اطلاع از ساعات کواکب و مخصوصا ساعت زهـره، این فایل را ببینید.]

و تمام این‌ها تنها در مـورد افـرادی است که از یـاد خـدا غافل شده‌اند و خود را با یاد خدا حفظ نکرده‌اند.

و در مـــورد این‌ها دعاها و حجابها و ذکرهـــای فـــراوانی وجـود دارد که انسـان را حفظ می‌کند(که إن شـاءالله در آینده برخی از آن‌ها را در همین وبلاگ خواهم گفت).

شِقّ

این هم یکی دیگر از اقســـام جن و از جنس شـــیطان است، که نصف صورتش به شکل انسـان و نصف دیگر به شکل حیوان است.

در بــرخی مواقع کسی که تنها در حــال مســافرت باشد متعرض او می‌شود و چه بسا ممکن است او را بکشد.

عفریت

این قسم از جن قویــترین اجنه است که هیچ یک از اجنه قــدرت او را نــدارد و کارهــایی که او می‌داند ســایرین نمی‌داننــد، همانند علــوم ســخت و مشــکل، جمع آوری اخبار، ساختن، دزدی، بلند کـردن چیزهـایی که انسـان از بلند کردن آن‌ها عاجز است.

عفریت برای خودش دارای حکـومت و پادشـاهی است و یکسری از اجنه هســتند که در مقابل او مطیع او هســتند و دســتورات او را انجــام می‌دهند. هر چه سن عفــریت بیشتر شود، سلطه و حکومت بیشـتر می‌شـود و خـادم و نوکر بیشتری در خدمت او خواهند بود.

جالب این‌جاست که عفریتهای مؤمن؛ زیردسـتان خـود را به کارهای خیر و نیک و صالح وادار می‌کند، و عفریتهـای کافر و بی‌دین، زیردسـتان خـود را به شر و بـدی اعمـال زشت وادار می‌کند.

همزاد

هر انسانی که متولد می‌شود، یک همزاد از اجنه همزمان با او و به شکل او متولد می‌شود.

پیامبرخدا(ص) فرمـود: هیچیک از شـما نیست مگر این‌که یکی از اجنه و یکی از ملائکه قرین و همزاد او هستند.

به امام صادق(ع) گفتند: گاهی مواقع بی‌دلیل غم بر من عـارض می‌شـود و گـاهی بی‌دلیل شـادی بر من عـارض می‌شــود. دلیلیش چیســت؟ امــام(ع) فرمــود: هیچکس نیست مگر این‌که همراهش فرشته‌ای و شیطانی اســت، شادی بی‌دلیلیش بخاطر نزدیک شدن فرشته است، و غم بی‌دلیل هم بخاطر نزدیک شدن شیطان.

همزاد؛ همیشه و همه جا همـراه انسـان است. هر چه را انسان بیاموزد او هم می‌آموزد، و نسبت به هر چه جاهل باشد او هم جاهل است، چرا که همزاد، خـودش را بـرای آمـوختن آن‌چه نمی‌داند به زحمت نمی‌انـدازد، مگر این‌که چیزی مقابلش باشد که آن را بیـاموزد. و هرگـاه بخواهد چیزی را بداند، بوسیله همزاد انسانی خود آگاه می‌شود.

و این همان نکته‌ای است که برخی افـراد که تسـخیر جن می‌کنند و گمشـده‌ی افــراد را می‌یابنــد، از آن اســتفاده می‌کنند و از همزاد افراد، اخبار را به دست می‌آورند.

(چرا که همزاد انسـان که همه جا همـراه اوسـت، وقـتی انسان چیزی را در جایی فراموش می‌کند، همــزاد، آن را به یـاد دارد. لـذا تسـخیر کننـده‌ی جن، همـزاد خـودش را تسخیر می‌کند تا از همزاد آن شخص سـؤال کند و مکـان شیء مورد نظر را بگوید. البته باید مراقب بـود، چـرا که تســخیر جن به این راحــتی نیست که هر کس ادعا کــرد، واقعا در این کار خبره باشد).

«وسواس خنّاس» از بدترین و خبیث‌ترین شیاطین است، چرا که انسان را به معصیت خداوند متعال مبتلا می‌کنــد،

به آرامی و مخفیانه با وعده و وعید و آرزو و تشـکیک در امـور دیـنی و زیبا جلـوه دادن معصـیت، در قلب انسـان نفـوذ می‌کنـد، مـال دنیا را نـزد انسـان محبـوب می‌کنـد، اسنان را به پیروی از شهوت وادار می‌کنـد، انسـان را از یاد خدا غافل می‌کنـد، بر بـدن انسـان بـرای عبـادت خـدا ضعف و کسالت عارض می‌کند.

امام صادق (ع) فرمود:

«وقتی آیه 130 سوره آل عمران نازل شد که خداوند در آن فرمود «افـراد پرهیزگـار کسـانی هسـتند که... چـون کاری ناشایسته کنند یا بر خود ستم روا دارند، خدا را یاد کنند و از گناهان خویش استغفار کنند»، ابلیس بر بـالای کـوهی در مکه رفت که به آن کـوه ثـور می‌گویند و با صدای بلند همه عفریت‌ها را فـرا خواند. آنـان، همه پیش او آمدند و گفتند:ای سـرور ما! بـرای چه ما را فـرا خواندی؟

گفت: این آیه قرآن نازل شـده است. چه کسی از عهـده آن بر می‌آید؟

عفریتی گفت: من آنان را از توجه به این آیه، با این کـار و آن کار، باز می‌دارم.

شیطان گفت: تو در خور این کار نیستی.

یکی برخاست و همانگونه سخن گفت و ابلیس هم همان گونه پاسخ داد.

در این هنگـام، وسـواس خنـاس برخاست و گفت: من از عهده این کار برمی آیم.

ابلیس پرسید: چگونه؟

گفت: آن‌ها را با وعـــده و آرزو می‌فـــریبم تا نخست در خطا و گناه بیفتند و چون به گناه افتادند، استغفار کردن را از یاد ایشان می‌برم.

ابلیس گفت: آری، تو شایســته این کــاری و او را تا روز قیامت بر این کار گماشت.»

علت این‌که این شیطان به نام «خنّاس» نامیده شـده این است که وقتی شخصی که برای گناه و معصـیت وسوسه شـده، بر می‌گـردد و خـدا را یـاد می‌کنـد، تحقـیر و ذلیل می‌شود.

عُمّار المکان(ساکنین در منازل)

این هم یکی قسم از أجنّه است که در مکـــانی ســـاکن می‌شوند و در آن‌جا به عنـوان وطن و محل زنـدگی خـود زندگی می‌کنند.

در روایت وارد شده است که تعداد جن، از ابتـدای خلقت تا الان، دهها برابر تعــداد انسان‌هاست. و علت این است که اجنه دارای عمر بسیار طـولانی هسـتند و تعـداد کمی از آن‌ها می‌مـیرد. به همین دلیـل، کم مکـانی روی زمین هست که جن در آن ساکن نباشد.

نکته جالب این است که این اجنه با توجه به انـدازه، دین، توانـایی و منفعت و ضـررهای مختلفی که دارنـد، هر یک بسته به آن مکـانی که در آن سـاکن می‌شـوند، متفـاوت هستند.

مثلا عفریت‌ها و بزرگان جن، در مخروبه‌هایی که انسان در آن‌ها ساکن نیست، ساکن می‌شوند، برای این‌که کسی مانع کارها و اعمال آن‌ها نشود. و اگر انسانی یا جنی بر آن‌ها وارد شود و مزاحم آن‌ها شود، تا جایی که توان دارند با او می‌جنگند، و اگر نتوانند بر او غلبه کنند و او را بیرون کنند، خودشان از آن مکان به مکان دیگری می‌روند.

و پادشاهان و حاکمان جن در مکانهای خیلی دور از انسان زندگی می‌کنند، همانند کوه‌ها و بیابانها و صحرا و دره‌ها، برای این‌که وسیع‌ترین مکان را برای افراد تحت حکومت و زیردستان خود در اختیار داشته باشند.

و اما خانه‌هایی که انسان‌ها در آن‌ها سکونت دارند یا در آن‌ها اقامت کوتاه مدت دارند ولی رفت و آمد در آن‌ها بسیار است، غالبا اجنه ساکن در این خانه‌ها با انسان‌های ساکن در آن‌جا خو نمی‌گیرند، و میان این اجنه و انسان‌ها حجابها و موانعی است که نمی‌گذارد بوسیله اجنه به انسان ضرری وارد شود یا در کارهای انسان دخالت کنند.

مگر این‌که انسان به واسطه‌ی گناه و معصیت خدا، این حجاب و مانع را از بین ببرد، یا بواسطه‌ی انجام کاری به اجنه ضرر و زیانی برساند، که در این صورت، آن‌ها قدرت این را دارند که با انجام برخی کارها به انسان ضرر و زیانی وارد کنند. و لذا در روایات وارد شده که مستحب است بالای منزل یا اتاق، «بسم الله الرّحمن الرّحیم» نوشته شود، یا مستحب است وقتی وارد منزل می‌شویم گرچه هیچکس نباشد، سلام کنیم، و کراهت دارد که شبها خانه را جارو کنیم یا آب بیرون بریزیم[یا

وقـتی می‌خـواهیم آب داغ روی زمین بریـزیم، بسم الله بگوییم که به اجنه در آن مکان ضرری وارد نشود].

و نیز در روایات وارد شده بـرای در امـان مانـدن از شـرّ اجنه، یک وسیله برای سـرگرمی آن‌ها در خانه نگهداریـد، امام صـادق(ع) از پـدرش امـام بـاقر(ع) نقل می‌کند که: «دوست داشتند در خانه یک جانور اهلی مثل کبوتر، مرغ و بزغاله باشـد، تا کودکـان اجنه با آن‌ها بـازی کنند و با کودکشان کاری نداشته باشند».

شخصی محضر امام باقر(ع) گلایه کـرد که اجنه و پریـان ما را از خانه‌هایمـان بـیرون کرده‌اند.(یعـنی آنقـدر در خانه‌هـای ما رفت و آمد می‌کنند که زنـدگی بـرای ما مشکل شده است). امام(ع) فرمـود: سـقف خانه‌ها را 7 ذراع (سه متر و نیم) قرار دهید و در اطراف خانه کبـوتر نگهداری کنید. آن مرد گفت: این کارها را انجـام دادیم و دیگر چیز بدی ندیدیم.

بـرخی از این أجنه در منـازل و خانه‌هـای مـردم سـاکن می‌شـوند. و معمـولا روش این اجنه این است که هر یک در خـانه‌ای سـاکن می‌شـوند که موافق مـذهب و دین و اعتقاد انسان‌های ساکن در آن خانه باشند. و لـذا اگر آن خانه، مکان عبـادت و بنـدگی خـدا و محل خوانـدن قـرآن باشد، اجنه مـؤمن در آن سـاکن می‌شـوند و اگر آن خانه مکان گناه و معصـیت خـدا باشـد، اجنه کـافر و عاصی در آن ساکن می‌شوند.

به تجربه و حـوادث واقعی ثـابت شـده که اجنه‌ای که در خانه‌ها سـاکن می‌شـوند، اگر از اجنه مـؤمن باشـند و صاحب خانه هم انسان مؤمنی باشـد، به او کمک می‌کنند

و در خدمت او خواهند بود.[و حتی چه بسا از اهل خانه و فرزنـــدان آن‌ها در مقابل بلایا و حـــوادث محـــافظت می‌کنند].

امام باقر(ع) فرمود: امام سجاد(ع) با جمعی از دوسـتان و مردم دیگر به مکه می‌رفت. وقـتی به منطقه عسـفان رسید دوستانش خیمه حضرت را در مکانی بر پا کردند.

وقـتی امـام(ع) نزدیک خیمه رسـید، فرمـود: چـرا این‌جا چادر زدید؟ این‌جا جایگـاه گـروهی از اجنه و پریانست که دوستان و شـیعه ما هسـتند، و این کـار شـما بـرای آن‌ها ضرر دارد و جای آن‌ها را تنگ می‌کند.

اصحاب گفتند: ما این مطلب را نمی‌دانستیم. و آمدند که خیمه را از آن‌جا بردارند. ناگهـان آوازی شـنیدند و کسی را ندیدنـد، که می‌گفت: یـابن رسـول اللّه، چـادرت را از این‌جا به جای دیگر نبر، برای ما مشکلی نیست، و ما این ظرفهای میوه را به شـما تقـدیم می‌کـنیم تا شـما از آن تناول کنید و ما با آن متبرک شویم.

ناگهـــان در کنـــار چـــادر ظـــرف بـــزرگی نمـــودار شد و همـــراهش ظرفهـــای دیگـــری از انگـــور و انـــار و مـــوز و میوه‌های بسیار بود. امام سجاد(ع) همراهانش را دعـوت کـــرد، خـــودش از آن‌ها میل کـــرد و دوســـتانش هم از آن میوه‌ها خوردند.

امـام صـادق(ع) فرمـود ابلیس(لعنة الله علیه) تا آسـمان هفتم را طی می‌کـــرد. وقـــتی حضـــرت عیسی(ع) متولد شد، از رفتن به سه آسمان ممنوع شد و تا چهار آســمان دیگر می‌رفت. اما وقـتی رسـول خـدا(ص) متولد شـد، از

تمام هفت آسمان ممنوع شد و پس از آن شـیاطین را با تیر می‌زدند و از آسمان‌ها دور می‌کردند.

امام کاظم(علیه السّـلام) فرمودند: أجنه تا پیش از بعثت پیامبرخـدا(ص) اسـتراق سـمع می‌کردنـد، و در آغـاز رسـالتش با پرتـاب تیرهـای شـهاب از اسـتراق سـمع جلوگیری شدند و سحر و کهانت باطل شد.

از امـام صـادق(ع) پرسـیدند: «ریشه و اصل غیبگـویی چیست و چگونه انسان‌ها پیشگویی می‌کنند؟

فرمـود: کهـانت و غیبگـویی، مربـوط به دوران جـاهلیّت است. در هر روزگاری، مدت زمـانی میـان مبعـوث شـدن انبیاء رخ می‌دهد، و در این مـدت، فـرد غیبگو نـزد مـردم همانند قاضی و حـاکمی است که مـردم در مسـائلی که شـکّ و شـبهه دارنـد، نـزد او می‌رونـد، و او برایشـان پیشگویی می‌کند.

این پیشـگوئی و کهـانت صـورتهای مختلفی دارد که عبارتند از: تـیز چشـمی، تیزهوشـی، وسوسه نفس، و جـادوی روح با آن‌چه در قلبش می‌افتد. زیـرا حـوادث ظـاهری که در زمین رخ می‌دهـد، شـیطان به آن‌ها آگـاه است و همو است که به غیبگو و کـاهن می‌گویـد، و او را از وقـایعی که در منـازل و اطـراف رخ می‌دهد با خـبر می‌سازد.

و امّا اخبـار آسـمان‌ها؛ شـیاطینی در آن‌جا سـرگرم به استراق سمع(و گوش کـردن مخفیانه اخبـار) می‌باشـند، زیرا اخبار در آن‌جا پوشیده و محجـوب نیست و شـیاطین نیز با ستارگان رجم نمی‌شوند، و زمانی از استراق سمع منع می‌شـوند که از اخبـار آسـمان، مشـکلی بـرای وحی

پیش آید، که بخواهند مردم را در دستورات الهی دچار شکّ و تردید کنند، و این برای اثبات حجّت و نفی شبهه می‌باشد. و شیطان تنها به یک کلمه از اخبار آسمان که قرار است از جانب خدا درباره مردم اتّفاق بیفتد دزدکی گوش داده و آن را ربوده سپس به زمین می‌آورد و به قلب کاهن می‌اندازد.

وقتی این کلمات نزد او زیاد شد، حقّ را به باطل می‌آمیزد، پس هر چه به او تلقین شده همه اخبار درستی است که از شیطان شنیده، و هر چه خطا کند همان باطلی است که بدان افزوده است.

از زمانی که شیاطین از استراق سمع و گوش دادن دزدکی منع شده‌اند، دیگر کهانت و غیبگویی نیز ورافتاده، و امروز شیاطین تنها به غیبگوهای خودشان اخباری برای مردم می‌گویند، چه آن‌ها که درباره‌اش حرف می‌زنند، و چه آن‌ها که قرار است رخ دهد، و شیاطین به شیاطین دیگر خبر می‌دهند حوادثی را که قرار است در دور دست رخ دهد، أعمّ از سارقی که دزدی کرده، و قاتلی که مرتکب قتل شده، و از غایبی که پنهان شده، و اینان مانند همین مردمند، برخی راستگو هستند و برخی دروغگو.»

امام صادق(ع) در روایت دیگری می‌فرماید: «ما از میان جنیان دشمنانی داریم که احادیث ما را به دشمنان انسانی ما می‌رسانند، دیوارها نیز مانند انسان‌ها گوش دارند.»[و شاید همین روایت منشأ شده است برای ضرب المثل معروف که: دیوار موش دارد و موش گوش دارد].

قابل توجه است کـه؛ اجنه در سـرعت دریـافت اخبـار با یک‌دیگر متفاوت هستند. و این بخاطر قدرت و توانائی و خصوصیتهایی است که در آن‌هاست.

برخی از أجنه شـرق و غـرب عـالم را در یک چشم به هم زدن طی می‌کنـد، و در همین دور زدن سـریع عـالم، یک صـورت و آگـاهی از اشـیائی که می‌بیند بـرایش ایجـاد می‌شود، و همان صورت و علمی که برای او حاصل شده را برای پیشگو یا کسی که آن جن را تسخیر کـرده، بیـان می‌کند.

ولی برخی از اجنه چنین توانائی را ندارند، بخاطر این‌که قوای او ضعیف است و نمی‌تواند به آن مکانی که باید از آن خـبر بیـاورد، بـرود، یا بخـاطر این‌که جن و شـیطانی قوی‌تر از او در آن مکان است یا فرشـته‌ای در آن مکـان است که مانع ورود او به آن عرصه می‌شود.

پس معلوم شد که جن و شیاطین، اخبار را می‌دزدنـد، نه این‌که علم غیب می‌دانند. و این اخبار هم اخبار زمینی و همین اخبار انسان‌هاست.

اما نسـبت به اخبـار آسـمان، از زمـان ولادت پیـامبر اسلام(ص) از آن‌ها منع شد، زیـرا نـور پیـامبر(ص) تمـام آسمان‌ها را روشن کرد، و شـیاطین از تـاریکی و ظلمت آفریده شـدند، و در جـایی که نـور اسـت، تـاریکی جـایی نـدارد. و لـذا نمی‌توانند به آسـمان‌ها دسترسی داشـته باشند.

و لذا شیاطین نمی‌توانند به آسمان بالا رونـد، و نهایتا تا آسمان دنیا و کره آتش(که معلوم نیست منظور از کـرده آتش چیست)، بـالا می‌رونـد، و سـعی می‌کنند اسـتراق

سـمع کننـد، ولی چـیزی نمی‌شـنوند، و بـرخی از آن‌ها چـیزی می‌شـنوند و خودشـان هم چیزهـایی را به آن‌ها اضـافه می‌کنند. به همین جهت پیامبرخـدا(ص) فرمـود: بیشتر اجنه دروغگو هستند.

و مکانی که نور معنویت و نـور الهی آن‌جا را فـرا گرفته باشـد، یا با ذکر و یـاد خـدا و یا با اسـباب دیگر نـورانیت، اجنه و شـیاطین نمی‌توانند به آن‌جا وارد و نزدیک شـوند و إلا می‌سوزند.

چنانکه در مورد حضرت سلیمان نبی(ع) که بزرگـان أجنه و شـیاطین در خـدمت او بودنـد، و شب و روز مقابل او کار می‌کردند، ولی زمانی که حضرت سلیمان برای دیدن مکانی که سـاخته بودند تشـریف بردنـد، همـانطور که به عصا تکیه داده بودند، از دنیا رحلت کردند. ایشان یکسـال به همان حالت بودند، و با این‌که اجنه در مقابل حضرتش مشغول به کار بودند ولی بخاطر همین نکته‌ای که عـرض شـد، و تضـاد نـور با شـیاطین، متوجه رحلت حضـرت سلیمان نشدند. تا وقتی که به اذن خـدا، موریانه عصـای حضـرت سـلیمان(ع) رو خـورد، و حضـرت روزی زمین افتاد، و متوجه شدند حضرت از دنیا رفته است.

یکی از مبـاحثی که در مـورد أجنه بسـیار مطـرح و مـورد بحث قرار گرفته، «تسخیر أجنه» است.

منظـور از «تسـخیر أجنه» این است که انسـان، با انجـام بـرخی کارهـا، جن را تحت اختیـار خـود قـرار دهـد، و هر کاری از او خواست برایش انجام دهد.

خداوند متعال در قرآن کریم در این ارتباط می‌فرماید:

«وَ مِنَ الشَّـياطينِ مَنْ يَغُوصُـونَ لَـهُ وَ يَعْمَلُـونَ عَمَلاً دُونَ ذلِـکَ وَ كُنَّا لَهُمْ حـافِظين»(انبيـاء:82)؛ و گـروهی از شياطين(را نيز مسخّر حضرت سليمان قرار داديم، كه در دريا) بـرايش غوّاصی می‌كردنـد؛ و كارهـايی غـير از اين(نـيز) بـرای او انجـام می‌دادنـد؛ و ما آن‌ها را(از سركشی) حفظ می‌كرديم!

«وَ حُشِرَ لِسُلَيْمانَ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ وَ الطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ»(نمل:17)؛ لشكريان سـليمان، از جنّ و انس و پرنـدگان، نـزد او جمع شـدند؛ آن قـدر زيـاد بودند كه بايد توقّف می‌كردند تا به هم ملحق شوند!

«وَ لِسُلَيْمانَ الرِّيحَ غُدُوُّها شَهْرٌ وَ رَواحُها شَهْرٌ وَ أَسَلْنا لَهُ عَيْنَ الْقِطْـرِ وَ مِنَ الْجِنِّ مَنْ يَعْمَـلُ بَيْنَ يَدَيْـهِ بِـإِذْنِ رَبِّهِ وَ مَنْ يَزِغْ مِنْهُمْ عَنْ أَمْرِنا نُذِقْهُ مِنْ عَذابِ السَّـعيرِ. يَعْمَلُـونَ لَـهُ ما يَشـاءُ مِنْ مَحـارِيبَ وَ تَماثيـلَ وَ جِفـانٍ كَـالْجَوابِ وَ قُدُورٍ راسِياتٍ اعْمَلُـوا آلَ داوُدَ شُـكْراً وَ قَليـلٌ مِنْ عِبـادِيَ الشَّكُورُ»(سـبأ:13-12)؛ و بـرای سـليمان بـاد را مسـخّر سـاختيم كه صـبحگاهان مسـير يک مـاه را می‌پيمـود و عصـرگاهان مسـير يک مـاه را؛ و چشـمه مس(مـذاب) را برای او روان ساختيم؛ و گـروهی از جنّ پيش روی او به اذن پروردگارش كار می‌كردند؛ و هر كـدام از آن‌ها كه از فرمـان ما سـرپيچی می‌كـرد، او را عـذاب آتش سـوزان می‌چشـانيم! آن‌ها هر چه سـليمان می‌خواست بـرايش درست می‌كردنـد؛ معبـدها، تمثالهـا، ظـروف بـزرگ غـذا همانند حوضها، و ديگهای ثـابت(كه آنقـدر بـزرگ بـود كه قابل حمل و نقل نبـود؛ و به آنـان گفـتيم:)ای آل داود! شـكر(اين همه نعمت را) بجا آوريـد؛ ولی عـده كمی از بندگان من شكرگزارند!

علاوه بر این آیات، آیات دیگری هم در قرآن کـریم هست که این مطلب را بیـان می‌کند که أجنه می‌توانند کارهـای زیـادی را بـرای انسـان انجـام دهند و در خـدمت انسـان باشـند، و کارهـای دشـواری را انجـام دهند که انسـان از انجام آن‌ها عاجز و ناتوان است.

در مورد حضرت سلیمان(ع) نقل شده که:

وقتی حضـرت دید بـرخی از شـیاطین و اجنه‌ی خرابکـار، دست به خرابکاری و فسـاد می‌زننـد، و ملائکه آن‌ها را با تازیانه‌هـایی بـزرگ ممـانعت می‌کننـد، آن اجنه را در بند کرد، و هر یک از آن‌ها را به کـاری گماشـت، کارهـایی از قبیل، ساخت آهن و مس، قطع سنگها و کندن صخره‌ها، قطع درختان، ساخت دژ، و به زنان آن‌ها دستور داد تا به کارهایی همچون ریسیدن ابریشم و پنبه و بـافتن گلیم و بالش مشغول شوند.

بـرخی از اجنه را دسـتور داد تا معابـد، مجسـمه‌هایی از مس و آهن، ظروف بزرگ غـذا همانند حـوض، و دیگهـای ثابت(که از بزرگی قابل حمل و نقل نبود) بسازند.

اجنه برای سلیمان دیگهای سنگی بسیار بزرگی سـاختند، دیگهایی که در هر یک از آن‌ها برای هزار نفر غذا درست می‌کردند. گـروهی از أجنه مشـغول درست کـردن خمـیر نان بودند، گروهی مشغول پختن نـان، گـروهی مشـغول ذبح و گـروهی دیگر مشـغول پـاک کـردن گوشـتها از استخوانها برای غذا، گروهی از أجنه مشغول غواصی در دریا بودند تا درّ و جـواهر اسـتخراج کننـد، و گـروهی مشـغول کنـدن چـاه و رود و قنـات، گـروهی مشـغول اسـتخراج گنج از زمین، و گـروهی به اسـتخراج معـادن

مشغول بودند. گروهی از آن‌ها به تربیت اسبهای وحشی مشغول بودند.

خلاصه هر گروه از شیاطین و أجنّه به کاری سخت گمارده شده بودند، تا فرصت فساد و خرابکاری نداشته باشند و از طرفی باعث تقویت حکومت و پادشاهی حضرت سلیمان باشند.

حضرت سلیمان به یکی از عفریتها دستور داد جامها و لیوانهایی بسازد که وقتی آب می‌نوشد بتواند از داخل آن، شیاطین را ببیند و شیاطین از دید او مخفی نباشند. سپس به او دستور داد برای او شهری بسازد که سقف و دیوارهای آن مانع دیدنش نباشد.

آن عفریت هم شهری ساخت که طول و عرض آن به اندازه لشکر سلیمان بود. در این شهر برای هر گروه و طائفه‌ای یک قصر ساخت، که طول و عرض هر قصر؛ هزار ذراع بود. در هر قصر، خانه‌ها و اتاقها و حجره‌ها و غرفه‌هایی برای زنان و مردان ساخت.

سپس برای نشستن دانشمندان و قضات، محلی به طول و عرض هزار ذراع درست کرد.

آن‌گاه برای حضرت سلیمان یک قصر بسیار بزرگ و عجیب ساخت که طول و عرض آن، پنج هزار ذراع بود، و آن را با انواع تزئینات و جواهرات تزیین کرد.

هر وقت حضرت سلیمان بر باد سوار می‌شد و از بالای این شهر عبور می‌کرد، تمام آن‌چه در این شهر بود را می‌دید، حتی آشپزان و نانواها را هم می‌دید، خلاصه همه‌چیز در مقابل او معلوم و مشهود بود.

درهای مرموزی که هیچ‌وقت باز نشدند!

درهـای قـدیمی و باسـتانی‌ای وجـود دارند که هرگز بـاز نشـده‌اند و رازهـای درون این درها بـرای همیشه مخفی خواهد ماند.

این درها به خودی خود رمزآلود هسـتند و از آن‌جـایی که هرگز باز نشده‌اند سـوال‌های بیشـتری در خصـوص دلیل وجود این درها و باز نشدن آن‌ها وجود دارد.

انسـان ذاتـاً موجـودی کنجکـاو است و همین حس حقیقت‌جـویی بـاعث شـده تا در طـول قرن‌ها پـرده از اسرار زیادی بردارد، اما اسرار زیـادی در دنیا وجـود دارد که از قـرار معلـوم بهـتر است بـرای همیشه سر به مهر باقی بمانند.

در این زمینه می‌تـوان به درهـای قـدیمی و باسـتانی اشـاره کـرد که هرگز بـاز نشـده‌اند و رازهـای درون این درها برای همیشه مخفی خواهد ماند.

این درها به خودی خود رمزآلود هسـتند و از آن‌جـایی که هرگز باز نشده‌اند سـوال‌های بیشـتری در خصـوص دلیل وجود این درها و باز نشدن آن‌ها وجود دارد.

از آن‌جایی که ما هم مثل شما کنجکاو شده‌ایم تا نگـاهی به این درهـای مرمـوز داشـته باشـیم و ببیـنیم قضـیه بسـته‌ماندن این درها از چه قـرار اسـت، در ادامه بـاهم نگـاهی به درهـای مرمـوزی خـواهیم داشت که بـرای همیشه باید بسته بمانند.

تالار مخفی تاج محل

تاج محل در فهرست عجایب هفتگانه جدید دنیا قرار دارد و سالانه توریست‌های زیادی از سرتاسر دنیا برای بازدید از این بنای قـدیمی و باشـکوه به هند مسـافرت می‌کنند اما قســـمت‌های زیـــادی از این بنا در معـــرض بازدید جهـانگردان قـرار نـدارد و جاهـایی را در تاج‌محل سـراغ داریم که رازهای زیادی در آن‌ها پنهان شده است.

مــاجرای ســاخت تاج‌محل به ســال 1631 میلادی بــاز می‌گـردد و در آن زمـان شـاه جهـان، عبادتگـاهی بـرای یادبود همسرش، ممتاز محل، بنا کرد.

ظاهراً ممتاز محل در حین تولد چهارهمین فرزندشان از دنیا رفته بـود و شـاه جهـان که ارادت خاصی به ممتـاز محل داشت با ساخت این بنا می‌خواست یاد همسرش را برای همیشه جاودان کند. ساخت این بنـای عظیم نزدیک به 22 سال به طـول انجامید و 32 میلیـون روپیه هزینه برداشت.

ســـالانه نزدیک به 8 میلیـــون نفر از تاج‌محل بازدید می‌کنند، اما در زیر این بنا، یک طبقه دیگر وجود دارد که هیچ کسی اجازه بازدید آن را پیدا نکرده است.

جــالب است بدانید از طبقه‌ای بــزرگ و وســیع صــحبت می‌کـنیم که گفته می‌شـود دقیقـاً 1089 اتـاق در این طبقه قرار گرفته است.

ظاهراً یک طبقه دیگر نـیز در زیر تاج‌محل و این طبقه‌ای که به آن اشاره کردیم قرار دارد که این طبقه نـیز دارای 22 اتاق است. حـتی در طبقه اول تاج‌محل که بازدید آن بـرای توریست‌ها آزاد است نـیز درهـای زیـادی را شـاهد

هستیم که هرگز باز نشده‌اند و کسی اجازه بازدید از آن‌ها را ندارد.

با این حساب این پرسش پیش می‌آید که چه رازی پشت این درهای همیشه بسته قرار گرفته است؟ در این خصوص گمانه‌زنی‌های زیادی انجام شده و اظهار نظرهای مختلفی را شاهد هستیم.

بعضی از کارشناسان بر این باور هستند که فرآیند ساخت تاج‌محل به‌صورت تمام و کمال انجام نشده و اتاق‌هایی که از آن‌ها صحبت می‌کنیم به لحاظ معماری کامل نشده‌اند و زیبایی‌های اتاق‌ها و تالارهای اصلی تاج‌محل را ندارند، به همین دلیل نیز شاه‌جهان که می‌خواست تاج‌محل عالی و بی‌نقص به نظر مخاطبان برسد دستور داد تا این درها برای همیشه بسته باقی بمانند.

البته این فقط یک روی سکه ماجرای درهای بسته تاج‌محل است و بعضی دیگر نیز بر این باور هستند که پشت این درهای بسته، ممتاز محل، دفن شده است و به همین دلیل نیز کسی حق ورود به این مکان را ندارد.

این‌گونه که پیداست شاه‌جهان به اندازه‌ای به همسرش علاقه داشت که حاضر نبود از او جدا شود و به همین دلیل نیز دستور می‌دهد تا جنازه ممتاز محل، مخفیانه مومیایی شود.

همان‌گونه که در جریان هستید شاه‌جهان مسلمان بود و در آئین مسلمان‌ها مومیایی کار ناشایستی به‌حساب می‌آید و جنازه باید حتماً در خاک دفن شود.

در نتیجه شـاه‌جهان که از یک طـرف نمی‌توانست جنـازه همسرش را در آغوش سرد خاک رها کند و از یک طــرف دیگر نیز نگران بود که بدن مومیایی شـده، ممتـاز محـل، توسط دیگران کشف شود و آبروی شاه‌جهان بر باد رود، دسـتور داد تـا، جنـازه مومیـایی شـده ممتـاز محل را در تالارهای همیشه سر به مهر تاج‌محل پنهان کنند.

معمای درهای بسته تاج‌محل به همین‌جا ختم نمی‌شـود و بعضی دیگر نیز معتقد هستند که پشت این درهای بسته، ارواح و شیاطین وجود دارند.

جـــــالب این‌جاست که به‌رغم این‌که شـــــواهد از عشق بی‌پایــان شــاه‌جهان به ممتــاز محل حکــایت دارد، گفته می‌شود که شاه‌جهان حرمسـرای بـزرگی داشت و ارتش او نیز به تجاوز و وحشیگری معروف بوده‌اند.

در مجموع با توجه به بسته‌بودن همیشگی درهـای مخفی تاج‌محل، نمی‌توان مشخص کرد که واقعـاً پشت این درها چه رازی نهفته است.

معبد پادماناب‌هاســـــــــوامی (Padmanabhaswamy Temple)

در این‌که تـــاج محل معروف‌تـــرین معبد هند به‌حســـاب می‌آید هیچ شکی نداریم، اما در کشـور هفتـاد و دو ملت تا دلتان بخواهد معبد وجـود دارد و هر کـدام از این معابد نیز رازهای سر به مهری دارند.

یکی دیگر از معابد بزرگ و جذاب هنـدی‌ها معبـدی با نـام پادماناهاسـوامی اسـت، این معبد در سـده ششم میلادی

برای ویشنو (Vishnu)، دومین خدای هندوها ساخته شده و سرشار از گنج‌های بی‌شمار از ارزشمند است.

از سال 1729 تاکنون مدیریت این معبد در اختیار خانواده سلطنتی تراوانکوُر Travancore Royal Family) قرار دارد.

این خانواده با افتخار گنج‌های داخل این معبد را در اختیار داشت تا این‌که به دلیل عدم مدیریت در سال 2011 اختیار کنترل این معبد از خانواده سلطنتی گرفته شد. از آن زمان به بعد اختیار مدیریت معبد پادماناب‌هاسوامی در اختیار اعضای یک کمیته قرار گرفته است.

چیزی که در میان تمام دارایی‌های این معبد جالب به نظر می‌رسد وجود 6 در است که هرگز باز نشده‌اند. باز کردن این درها کار راحتی نیست و درواقع به گونه‌ای ساخته شده‌اند تا هرگز باز نشوند.

به همین دلیل نیز با میله‌های فولادی محکم شده‌اند و خبری از لولا و دستگیره در آن‌ها نیست تا کسی هرگز نتواند آن‌ها را باز کند.

ناگفته نماند که 5 در از تعداد 6 در درنهایت توسط کمیته‌ای که به آن اشاره کردیم با دردسرهای زیاد باز شد. اما هنوز هم معبد پادماناب‌هاسوامی یک در سر به مهر دارد که با نام «تالار مرموز بی» (the mysterious Chamber B) شناخته می‌شود.

جالب این‌جاست که در مستندات و مدارکی که در خصوص این معبد از دیرباز تاکنون وجود دارد، هیچ

اشاره‌ای به این در نشده و عملاً با دری سر و کـار داریم که افسانه‌های زیادی درخصوص آن وجود دارد.

بعضی‌ها بر این باور هستند که این در راهی به اقیانوس دارد و بـاز کـردن آن امـواج دریا را به داخل معبد روانه می‌کند و سیل عظیمی به دنبال خواهد داشت.

بعضی دیگر نیز بر این باور هستند که خـانواده سـلطنتی این در را طلسم کرده‌اند و تنها افـراد عالی‌رتبه قـادر به شکسـتن طلسم این در هسـتند، در غـیر این صـورت اگر افـراد عـادی نسـبت به بـاز کـردن در اقـدام کننـد، با حادثه‌های ناخوشایندی روبرو خواهند شد.

ناگفته نماند که هیچ‌کـدام از این مـوارد بـاعث نشد تا کمیته مدیریت این معبد نسبت به باز کردن در رمزآلـودی که از آن صـحبت می‌کـنیم اقـدام نکند اما بسـیاری از افـرادی که بـرای بـاز کـردن در تلاش کردند به نـوعی غیرقابل توضیح دچار بیمـاری شـدند حـتی فـردی با نـام ساندِر راجـان (Sunder Rajan)ـ که تلاش زیـادی بـرای سلب مـدیریت خـانواده سـلطنتی از این معبد داشت نـیز مـدتی بعد از پیـدا شـدن این در مخفی و عجیب، جـان خودش را از دست داد.

با این حسـاب در حـال حاضر نمی‌تـوان مشـخص کـرد که این بیماری‌ها بر حسب اتفـاق رخ داده یا این‌که واقعـاً چـیزی شـیطانی و اهریمـنی در پشت در معبد پادماناب‌هاسوامی پنهان شده است.

رازهای مخوفی که در زیر آرامگاه اولین امپراتور خاندان شین پنهان شده است

کشور چین اسرار زیـادی را در قلب خـود پنهـان کـرده و به‌رغم این‌که بسیاری از این رازها بـرملا شـده‌اند، هنـوز هم هر از گـــاهی شـــاهد کشف‌های باســـتانی عجیب و غریبی هستیم.

یکی از این موارد به حفاری پنج برادر در سال 1974 در چین باز می‌گردد. این برادرها در حال کنـدن زمین بـرای حفر چـاه بودند که به صـورت کـاملاً اتفـاقی به یکی از بزرگ‌ترین کشف‌های باستانی دست پیدا کردند.

این کشف در نهـایت به پیـدا شـدن یکی از رمزآلـودترین درهـای بسـته دنیا مجهر شد. قضـیه از این قـرار بـود که برادرهایی که به آن‌ها اشاره کردیم پس از حفر زمین به تکه سفال‌هایی برخوردند که بررسی این سفال‌ها بـاعث شد تا آرامگـاه «چین شی هوانگ»، اولین پادشـاه چین و کسی که چین را یکپارچه کـرده بـود، پیـدا شـود. جـالب است بدانید این امـــــپراتور نقش مهمی در فرهنگ چین دارد و حـتی نـام این کشـور نـیز از اسم او گرفته شـده است.

آرامگاهی که از آن صحبت می‌کـنیم از چـیزی که فکـرش را بکنید وسیع‌تر بود و تنها کشف قسمتی از آن ســال‌ها به طـــــول انجامید. یکی از جـــــالب‌ترین کشف‌های این آرامگاه را می‌توان لشکری متشکل از 7 هزار سـپاهی و اسب نام بـرد که به‌صـورت نمـادین و با سـفال در ابعـاد بسیار بزرگ دور آرامگاه امپراتور چین درست شده بودند تا از مقبره وی محافظت کنند.

با این حســـاب ممکن است با خـــود فکر کـــرده باشـــید برادرانی که این آرامگاه را کشف کردند به مـال و منـال

زیادی رسیدند، اما قضیه درست بـرعکس اتفـاق افتـاد و روزگار این برادرها یکی پس از دیگری تیره و تار گردید.

این برادرها و خانواده‌های‌شـان با فقر و بـدبختی روبـرو شدند و بیماری‌های عجیب و غریبی به سراغشان آمد که حتی پـولی بـرای درمـان این بیماری‌ها نداشـتند. اوضـاع زنـدگی آن‌ها به انـدازه‌ای دشـوار شد که یکی از آن‌ها از شدت فقر و بدبختی خودش را دار زد و دیگر برادرها نیز درنهایت در اوج فقر از دنیا رفتند.

این امر بـــاعث شد بســـیاری گمـــانه‌زنی کنند که کشف مقبره امپراتور چین از جانب این برادرها باعث شد تا به نفـــرین ابـــدی گرفتـــار شـــوند و از آن لحظه به بعد روی خوش زندگی را نبینند.

از این ماجرا که بگذریم به قضـیه آرامگـاه امـپراتور چین شی هوانگ می‌رسـیم که در اصـلی مقـبره او هنـوز بـاز نشده و نیاز به چنـدین دهه حفـاری باستان‌شناسی دارد. در این بین با توجه به فـــاجعه‌ای که بـــرادران کاشف این مقبره با آن روبرو شدند، بسیاری بر این باور هسـتند که در اصلی آرامگاه چین شی هوانگ باید بـــرای همیشه سر به مهر باقی بماند و در غیر این صورت افرادی که اقدام به باز کردن در این مقـبره کنند دچـار سرنوشت شـومی خواهند شد.

تالار بزرگی که در زیر مجسمه ابوالهول قرار دارد

مصر به ســـرزمین افســـانه‌ها مشـــهور است و تا دلتـــان بخواهد امـــاکن باســـتانی دارد، جـــالب این‌جاست که به لحاظ باستان شناسی نیز تمدن مصـر، مهم‌تـرین تمـدنی است که آثار زیادی از آن بر جـای مانـده و به همین دلیل

نیز می‌توان قضاوت‌های زیادی در خصوص سبک زنــدگی مردمان مصر باستان داشت.

در بین تمـام آثـار باسـتانی که در مصر وجـود دارد، پیکر تراشیده‌شده ابوالهول، یکی از رازآلودترین آثار باستانی این تمـــدن به حســـاب می‌آید. جـــالب است بدانید این مجســـمه که ابعـــاد بســـیار بـــزرگی دارد از ســـنگ آهکی یکپارچه تراشـــیده شـــده و به همین دلیل نـــیز به لحـــاظ هنری و مجسمه‌سازی ارزش بسیار زیادی دارد.

با این حســـاب کـــاملاً مشـــخص است این اثر باســـتانی باعظمت رازهای زیادی را در خـود پنهـان کـرده باشد. از طرف دیگر ابعاد اهرام مصر و مجسـمه ابوالهـول نـیز به رازآلود بـودن این آثـار دامن زده و بسـیاری بر این بـاور هستند که مصریان باستان توان ساخت چنین آثار بزرگی را نداشـــتند و ســـاخت چـــنین ســـازه‌های با عظمـــتی از دنیاهای دیگری کمک گرفته‌اند.

بسـیاری از مصرشناسـان نـیز بـاور دارند که کتابخـانه‌ای بســـیار بـــزرگ در زیر شن‌ها در مصر مخفی شـــده و راز عظمت این تمدن بشری در این کتابخانه قرار دارد.

این کتابخانه که از آن با نـام «تـالار مـدارک» (Hall Of Record)ـ یـاد می‌شـود، احتمـال می‌رود در زیر مجسـمه ابوالهول قرار گرفت باشد.

دولت مصر تـاکنون اجـازه حفاری‌هـای بیشـتر را در این منطقه صـادر نکـرده است و همین امر نـیز به رازآلـود بـودن مجسـمه ابوالهـول دامن زده است. از طـرف دیگر بســیاری نــیز بر این بــاور هســتند که رازهــای مجســمه

ابوالهــول و دری که به کتابخــانه‌ای بــزرگ راه دارد باید برای همیشه مخفی باقی بماند.

عــده‌ای دیگر نــیز معتقد هســتند راهروهــایی که در زیر مجســمه ابوالهــول قــرار دارد درواقع مســیری به نسل دیگری از موجودات بسیار هوشـمند و پیشـرفته است که به مردمــان مصر باســتان بــرای ســاخت اهــرام کمک کرده‌اند. بعضی‌ها این نسل پیشـــرفته را به موجـــودات فضــایی نســبت می‌دهند و بعضی دیگر نــیز بر این بــاور هســتند که مردمــان ســرزمین آتلانــتیس در این تالارها رفت و آمد داشته‌اند.

به هر تــرتیب با توجه به ســابقه‌ای که از درهــای سر به مهر سراغ داریم شاید بهتر باشد دری که در زیر مجسمه ابوالهول قـرار گرفته بـرای همیشه بسـته بـاقی بماند و ارتباط میـان انسـان‌ها و موجـودات فضـایی یا هر تمـدن غیرانسانی دیگری برقرار نشود.

اتاق 873 هتل بنف

تا این قسمت برای شما از درهـای سر به مهـری گفـتیم که تاریخچه آن‌ها به ســال‌ها قبل و دوران باســتان بــاز می‌گردد، اما در این قســمت به در مرمـوز و وحشـتناکی رسیدیم که در یک هتل بسیار زیبا و شیک قــرار گرفته و داســتان وحشــتناک آن بــاعث شــده تا مــالکین این هتل ترجیح دهند این در تا ابد بسته بماند.

این در رمزآلـــود در طبقه هشـــتیم هتلی با نـــام بنف اسپرینگز (Banff Springs Hotel)، در آلبرتـای کانـادا واقع شده است. افرادی که در این هتل اقامت داشته‌اند مدعی هستند در میان ردیف درهای اتاق‌های هتل خــبری

از شماره اتـاق 873 نیست و در قسـمتی که باید این در قرار گرفته باشد، یک دیوار کشیده شده است.

این کـار به‌گـونه‌ای انجـام شـده که ظـاهراً در اتـاق 873 ناپدید شـده باشد. اما جـالب است بدانید هنـوز هم پشت این دیـوار در اتـاق 873 وجـود دارد، اما مسـئولین هتل ترجیح داده‌اند تا جلوی این در، یک دیوار بکشند.

گفته می‌شـــود حـــتی اگر به دیـــواری که جلـــوی این در کشـیده شـده ضـربه بزنیـد، صـدایی مانند ضـربه زدن به دیوار توخالی به گوش می‌رسد و این قضیه وجـود یک در را در پشت این دیوار تأیید می‌کند.

قضیه اتاق 873 هتل بنف اسـپیرینگز از این قـرار است که سال‌ها پیش زوجی به همراه دختر جوان‌شـان در این اتاق اقامت می‌گزینند.

از خانواده‌ای معمولی صحبت می‌کنیم که بـرای گذرانـدن تعطیلات این هتل را انتخاب کـرده بودند. اما زنـدگی این خانواده معمولی پس از پا گذاشـتن به اتـاق 873 در این هتل برای همیشه تغییر می‌کند.

ماجرا از آن‌جایی شروع می‌شود که مـرد این خـانواده در نیمه‌هـــای شب از خـــود بی‌خـــود می‌شـــود و همسر و فرزنـدش را می‌کشـد، در نهـایت نـیز جـان خـودش را می‌گیرد تا این اتاق بـرای همیشه به یکی از مرگبـارترین اتاق‌های دنیا تبدیل شود.

از آن‌جـــایی که هیچکـــدام از قربانیـــان این حادثه زنـــده نماندند، در نهایت مشخص نشد که دلیل دیوانه‌شدن مـرد این خانواده و کشتن خانواده‌اش از چه قرار بوده است.

مسئولین هتل نیز اتاق 873 را کاملاً بازسازی می‌کنند و دوباره این اتاق را به مهمان‌های دیگر هتل می‌دهند، اما از قرار معلوم ماجرای این اتاق مرموز هم‌چنان ادامه داشت.

مهمان‌های این اتاق در شب با جیغ‌های وحشتناکی از خواب بیدار می‌شدند و اثر دست‌های خونین روی دیوارهای اتاق در شب‌ها شکل می‌گرفت.

بعضی از این مهمان‌ها در حین خواب از روی تخت به بیرون پرت می‌شدند و بعضی دیگر نیز زخم‌هایی روی بدنشان ایجاد می‌شد. این موارد باعث شد تا مسئولین هتل عطای این اتاق را به لقایش بخشند و اتاق 873 را برای همیشه قفل کنند.

دین و مذهب از دید تجربه‌های نزدیک به مرگ

تحقیقـات نشـان داده و با مطالعـۀ تجربه‌هـای نزدیک به مرگ می‌توان دریافت که محتـوای این تجربه‌ها ارتبـاطی به زمینه‌هـای دیـنی و مـذهبی افـراد نـدارد. البته افـراد ممکن است مشاهدات خود را در بستر زمینه‌های مذهبی و فرهنگی خود توضـیح دهند. به عنـوان مثـال، در بـازگو کـردن تجربه ملاقـات با وجـودی نـورانی، یک مسـیحی ممکن است او را مسـیح و یک بـودائی او را بـودا بنامد. ولی این در اصلیت تجربه تأثیری ندارد. پیام این تجربه‌ها به خـوبی نشـان می‌دهد که جایگـاه ما در پیش خداوند بسته به القاب و عنـاوینی که به خـود نسـبت می‌دهیم یا این‌که چگونه و به چه شکلی با او ارتباط برقرار می‌کنیم نبوده، بلکه به آن‌چه در قلب ما می‌گذرد و تأثیراتی که با رفتـار خـود روی دیگـران و زنـدگی آنـان گذاشـته ایم بستگی دارد. چند نمونه تجربه زیر به روشنی این مطلب را نشان می‌دهد.

هوارد استرم که به تجربه NDE او در قبل اشاره شد، در قسـمتی از تجربه خـود چـنین می‌گوید: «در حـالی که در پیش روی چند وجـود نـور بـودم، پرسـیدم که چه دیـنی بهترین دین است؟ من انتظار داشـتم به عنـوان مثـال به من بگویند کاتلیک یا چـیز دیگر. به من گفته شد بهـترین دین بـرای تو دیـنی است که تو را به خـدا نزدیکـتر کند. سؤال کـردم آیا انجیل حقیقت دارد؟ گفته شد بله. گفتم اگر این گونه اسـت، چـرا وقـتی آن را می‌خـوانم در آن عیب و اشتباه می‌یابم؟ آن‌ها در جـواب من را دوبـاره به باز بینی اعمالم بردند و به من نشان دادند که چگونه چند دفعۀ اولی که به سراغ انجیل رفتم، همواره به قصد پیدا

کردن عیب و تناقض در آن بوده و همواره می‌خواستم به خود ثابت کنم که این کتاب ارزش خواندن ندارد. به آن‌ها گفتم که گفته‌هـــای انجیل بـــرای من مبهم و غـــیر قابل فهم بودند. آن‌ها گفتند که انجیل مانند کتابهـــــــای دیگر نیست و شامل حقـایق معنـوی است و بـرای این‌که آن‌را بفهمم باید آن را با دیدی روحـانی بخـوانم، مانند یک دعا و مناجـات. آن‌ها به من گفتنـد، و من نـیز بعـداً (بعد از بازگشت به دنیا) خـــــود دریـــــافتم، که اگر آن‌را با دلی معنوی و مانند یک دعا وعبادت بخـوانم، این کتـاب با من سخن می‌گوید و حقایق خـود را به من می‌نمایاند و فهم آن مشکل نخواهد بود....»

دکـتر لـیز دِیل در کتـاب خـود به نـام «عبـور کـردن و بازگشت» [13]ـ نقل می‌کند که یکی از افرادی که بـرای او تجربه خـــود را تعریف کـــرده بـــود می‌گفت که آن‌چه واقعیت داشت با خدائی که او در مذهب خود آموخته بود و تصور می‌کـرد هیچ شـباهتی نداشت. او در تجربه خـود فهمیده بود که اهمیتی ندارد که او را خـدا یا الله یا تـائو یا برهمن یا یهوه بنامند، او همـان و یکی است. به قـول دکتر آتواتر [14]ـ خدا عضو هیچ مـذهب و دین انحصـاری نیست. این دینها و مـذاهب مختلف هسـتند که هر کـدام جزئی از نور و هدایت بی‌انتهای خـدا هسـتند. هیچ دیـنی راه انحصاری بـرای رسـیدن به خـدا نیسـت، همانگونه که هیچ ملت و گـروهی به طـور انحصـاری برگزیـدگان خـدا نیسـتند و همانگونه که هیچ یک راه انحصـاری بـرای درک بینهاتی که فهم کامل آن غـیر ممکن است وجـود نـدارد. ما همه بندگان خدا و از روح او هسـتیم، بـدون جنسـیت، بدون شکل و فرم، و بدون ملیت.

بتی ایدای که تجربه او در قبل به طور مفصل بازگو شد، در قسمتی از تجربه خود در کتاب «در آغوش نور» می‌گوید [128]:ـ «من می‌خواستم بدانم چرا بر روی زمین انواع پرستشگاه‌ها که با هم بسیار متفاوت هستند وجود دارند. چرا خدا به ما تنها یک مذهب نداده است. جواب آمد که هر انسانی در درجهٔ مختلفی از تکامل روحی و آگاهی است، بنابراین هر کسی برای درجه‌ای مختلف از آگاهی معنوی آمادگی دارد. تمام مذاهب باید در جای خود باشند، زیرا کسانی هستند که به آن چیزهائی که در آن مذاهب تعلیم داده می‌شود نیازمندند. در مذهبی ممکن است فهم کاملی از خدا حاصل نشود، ولی آن مذهب نیز پله‌ای برای رسیدن به درجه‌ای بالاتر است. هر پرستشگاهی نیازی معنوی را برآورده می‌کند که شاید بقیه نتوانند برآورده کنند. هنگامی که یک نفر سطح فهم خود از خدا بالا می‌برد و روح او پیشرفت می‌کند، ممکن است تعالیم مذهب خود را ناکافی و خود را از آن‌ها منفصل بیابد و به دنبال فلسفه‌ای دیگر رود تا خلأ خود را از آن‌جا پر کند. او به مرحلهٔ جدیدی رسیده و تشنهٔ حقیقت و دانشی بالاتر و فرصتی جدید برای رشد است. در هر قدم از راه به انسان‌ها فرصتهای جدید برای یادگرفتن داده می‌شود..»

ساندرا راجرز در تجربه خود در مورد مذهب می‌گوید: «من قبلاً فکر می‌کردم خدا منصف نیست زیرا مسیح گفته است که من راه و حقیقت و زندگی هستم. راه به پدر (آسمانی همهٔ ما – خدا) از طریق من است. من پیش خود فکر می‌کردم که این منصفانه نیست زیرا همه امکان یا علاقهٔ گرایش به مسیحیت را ندارند یا در معرض تعلیمات آن قرار نگرفته و با آن آشنا نیستند. در

تجربه‌ام از نور، که اکنون او را مسیح می‌نـامم، پرسـیدم آیا پـیروان سـایر مـذاهب به بهشت خواهند رفت؟ به من نشـان داده شد که این‌که نـام چه گـروه یا مـذهبی را به خـود نسـبت دهی کـاملاً بی‌اهمیت است. تنها چـیزی که مهم است این است که چقدر با نحوهٔ رفتارت با دیگــران و مهر ورزیدن به آنـان به خـدا عشق ورزیـده‌ایم. نـور به من نشان داد که آن‌چه که پس از مـرگ به حسـاب می‌آید چیزهایی نیستند که به ظاهر می‌گـوییم و ادعا می‌کـنیم، بلکه عشقی است که در قلب ما نسبت به خـدا و یک‌دیگر وجـود دارد.» سـاندرا در قسـمت دیگـری از تجربه خـود می‌گوید: «من درک کردم که خدا تنها یکیســت، گرچه هر مذهب و تعلیمی آن‌را به گونه‌ای متفـاوت بیـان می‌کند و می‌پرســتد. تفــاوت بین مــذاهب به خــاطر تفــاوت در درسهائیست که انسان‌ها باید یـاد بگیرند و فهم آنانست. تمـام جهـان هسـتی معبد خداست و خـدای انتقـامجو و خشمگین خدای ساختهٔ ذهن انسان‌هاست. آن‌هائی که از نظر معنـوی پیشـرفته ترند حقیقت را در تمـامی ادیـان می‌بینند.»

تملن-توماس بندیکت در تجربه خـود می‌گوید: من از خـدا پرسـیدم بهـترین دین روی زمین چه دیـنی است و کـدام آن‌ها درست است؟ خدا با عشـقی فـراوان به من گفت: «برای من فرقی نمی‌کند که چه دین و آیینی دارید». این خارق‌العاده بـود و به این معنا بـود که این ما هسـتیم که به آن اهمیت می‌دهیم، نه خدا. ادیـان می‌آیند و می‌روند. آیین بـودایی یا مسـیحی همیشه بر روی زمین نبوده‌اند. همه آن‌ها راجع به این هســـتند که بیـــدار شـــده و به استشـراق برسـیم. یک تغیـیر و تحـول بـزرگ روحی و معنـوی (بر روی زمین) در شـرف اتفـاق افتـادن است.

بسیاری برای آن خواهند جنگید، با تصـور این‌که تنها دین و روش آن‌ها درست است. هرکسی فکر می‌کند که با آیین و فلسفه خود صـاحب خـدا شـده است. به خصـوص ادیـــان و مـــذاهب، چـــون مؤسسه‌ها و ســـاختارهای (اجتماعی، مـالی، فـرهنگی، حکومـتی، ...) بـزرگی را در حـول محـور خـود برقـرار می‌سـازند. ولی خـدا اهمیـتی نمی‌دهد و این ما هســتیم که آن را مهم کــرده‌ایم. آرزو داشـتم که تمـام مـذاهب این را درمی‌یافتند و به یک‌دیگر اجازه بودن می‌دادند.

لیندا در تجربه خود که در حین یک زایمان بسـیار مشـکل اتفـــاق افتـــاده بـــود می‌گوید که نـــور به او گفت: «تو حقیقت را جستجو می‌کردی و گنـاهی در جسـتجو کـردن نیست. جستجو کردن بخشی از منظور و هـدف تو است. در جسـتجوی لقـاء من بـاش! در جسـتجوی حقیقت من باش! تو نخواهی توانست که تمامی حقیقت را در طـول زندگی خود در دنیا کشف کنی. به جسـتجوی خـود در هر روز از روزهای زندگیت ادامه بده، و هیچگاه از سؤال (و کنجکـــاوی) دست برنـــدار. هنگـــامی که با فلســـفه (یا مذهبی) احسـاس راحـتی کـردی مـدتی در آن بمـان. اگر بعداً فهمیدی که این فلسفه درست نبـوده، حـرکت کن و به مســیر خـــود ادامه بـــده. هیچ ترسی نداشـــته بـــاش. حقیقت می‌تواند از جاهایی که انتظار آن را نـداری بر تو عرضه شـود. هرچه می‌تـوانی از تمـامی چیزها و جاها و انسان‌ها و اتفاقات یاد بگیر. با قلب و فکر و گوش خـــود گـــوش کن. وقـــتی که حقیقـــتی را بیـــابی خـــود خـــواهی دانست. من به تو کمک خواهم کرد...»

مشابه آن‌چه تجربه‌های بالا در مورد مـذهب نقل می‌کنند را می‌توان در بسیاری از تجربه‌هـای دیگر نـیز یـافت. در این‌جا فقط به چند نمونه بـدون بـازگو کـردن کامل این تجربه‌ها اکتفا می‌کنیم:

یک تجربه کوتاه: ناگهان این کلمـات در ضـمیر من القـاء شـدند: «زنـدگی از زمین شـروع نشـده و روی آن پایـان نمی‌یابد. الویت‌هـای تو در زنـدگی اشـتباه بوده‌اند. آن‌چه به حساب می‌آید داشتن بهـترین ماشـین یا بهـترین خانه نیست، بلکه دوست داشتن و محبت ورزیدن به انسـان‌ها و حیوانات (و تمام اشکال حیات) است. هم نـوع خـود را دوست بـدار و بـرای محبت (و خـدمت) به انسـان‌ها به چهار گوشهٔ عالم سفر کن. این است که ارزش و اهمیت دارد، نه دین و مذهب تو...»

تجربه مری ایولیت (Marry Eulitt): «این راهنماها به ما یـاد دادند که تز و نظریه و دین و مـذهب و نـژاد هیچ معنـائی ندارند. صـرفنظر از این‌که ما به چه چـیزی بـاور داریم، همه ما فرزندان یک خدا هستیم و به هم متصـلیم و تنها قـانون (اخلاقی) قـانون حقیقی خداست که با دیگـران آن‌گونه رفتـار کن که دوست داری با تو رفتـار شود.»

من پرسـیدم: «چه مـذهبی درست اسـت؟» جـواب آمد: «همهٔ آن‌ها! هر مذهبی یک راه برای رسیدن به مقصـدی مشترک است» در آن موقع به من منظرهٔ یک کوه نشـان داده شد که گروهی از هر مذهب در حال صعود به سمت قلـهٔ آن بودند و با این‌که از نظر فاصـله تا قله با هم متفـاوت بودنـد، همگی به سـوی یک مقصد حـرکت می‌کردند.

در پاسخ به ســؤال من که «چه مــذهبی مــذهب حقیقی است»، جواب آمد: «مردم از راه‌های متفــاوتی به ســوی من می‌آیند”. در پاسخ به این ســـؤال که چـــرا ما این‌جا هستیم گفته شد: “تا به یک‌دیگر مهر بورزید»

حقایقی جالب و عجیب درباره فضا که نمی‌دانید

روح و روان خـود را بـرای خوانـدن بـرخی حقیقت‌هـای واقعی و ترسناک درباره فضا آماده کنید چرا که اتفاقات عجیب و غــریب فــراوانی در فضا رخ می‌دهد. اگر از آن دسته افـرادی هسـتید که دوست دارید شـما را بترسـانند کــافی است به آســمان شب نگــاه کنید و در مــورد این فهرست از حقــایق کابوس‌بــار بیندیشــید. از بین همه‌ی چیزهایی که دربـاره فضا و جهـان شـنیده‌ایم این حقـایق نگران‌کننده‌ترین اتفاقاتی هســتند که می‌توانند رخ دهند. برای آگاهی از این حقایق با دیجی رو همراه باشید.

1. بخش‌هــایی از کهکشــان راه شــیری مکیــده شــده است

چیزی ناشناخته و بزرگ‌تر از هرچیزی در جهـان شــناخته شـده، بخش‌هـایی از کهکشـان راه شـیری را می‌مکد. در سال 2009، محققان خوشه‌ای از کهکشان‌ها را مشاهده کردند که با سرعت فوق‌العـاده‌ای به سـمت لکه کـوچکی بین صورت فلکی قنطوراس و ولا حرکت می‌کردند.

1. یک ســـیاه چاله غـــول‌پیکر از فضا با ســـرعت پنج میلیون کیلومتر در ساعت پرتاب می‌شود

کشف سیاه‌چاله‌ای عـول‌پیکر که قـدرت تخـریب زمین را دارد

سیاه‌چاله غول‌پیکر در فضا

تلسکوپ فضایی‌هابل، در سـال 2017 یک سـیاه چاله را پیــدا کــرد که با امــواج گرانشی دســتکاری شــده بــود.

سیاه‌چاله که می‌تواند هر چیزی را در مسیر خود ببلعد در نهایت از کهکشان خود جدا شده و در جهان پرسه خواهد زد. اگرچه وزن نامتعارف و بیش از 1 میلیارد خورشید دارد و سرعت آن تقریبا به 5 میلیون کیلومتر در ساعت می‌رسد اما برآوردها نشان می‌دهد که این سیاه چاله هنوز 8 میلیارد سال نوری از زمین فاصله دارد.

1. آسمان شب روزی کاملا سیاه خواهد شد

سیاهی کامل شب در آینده

وقتی که کهکشان راه شیری به پیوند با دیگر کهکشان‌های همسایه ادامه دهد نمای شب از سطح زمین کاملا تغییر خواهد کرد. این انبساط سریع در نهایت، کهکشان‌ها را تحت فشار و سریع‌تر از نور از هم جدا خواهد کرد و محصولات خاصی از انفجار بزرگ رخ می‌دهد که در نهایت سیاهی شب را رقم می‌زند.

1. فضانوردان برای یک سال زندگی در فضا باید 730 لیتر عرق و ادرار بازیافتی بنوشند

فضانوردان باید برای تامین آب به زباله‌های بازیافتی متوسل شوند

آب منبع محدودی در فضا است به این دلیل، فضانوردان باید به بازیافت زباله‌های خود متوسل شوند. فضانورد ناسا، اسکات کلی حدود 730 لیتر عرق و ادرار قابل بازیافت را در ماموریت یک ساله خود مصرف کرد.

1. شهاب‌سنگ‌ها می‌توانند بدون هیچ هشداری به زمین اصابت کنند

شهاب سنگها می‌توانند به زمین اصابت کنند

در سال 2013، شهاب سنگی در منطقه چلیابینسک روسیه منفجر شد. حدود 400 نفر زخمی شدند، و بسیاری از آسیب‌ها و زخم‌ها ناشی از شیشه‌هایی بود که به علت انفجار شکسته شده بودند. گزارش‌های متناقضی در این باره منتشر شد که این اتفاق به دلیل انفجار بخشی از باران شهاب‌سنگ و یا تنها یک شهاب‌سنگ بوده است.

1. **سفر طولانی‌مدت به فضا می‌تواند DNA شما را تغییر دهد**

سفر طولانی اسکات کلی به فضا دی ان‌ای او را تغییر داد

در سال 2016 فضانوردی به نام کلی اسکات یک سال را در ایستگاه فضایی بین‌المللی گذراند. هنگام بازگشت فهمید که قد او دو اینچ بلندتر از زمانی بوده که به ایستگاه بین‌المللی اعزام شده است. تفاوت فیزیکی جدید بین کلی و برادر دوقلوی او مایک که او هم یک فضانورد است شگفت‌انگیز بود. دانشمندان DNA دو برادر را با هم مقایسه کردند و متوجه شدند که علاوه بر افزایش قد دو اینچی، باکتری‌های روده کلی کاملا متفاوت شده و حالت ژن تغییر کرده است. دانشمندان به این نتیجه دست یافتند که این تغییرات به علت استرس سفر به فضا رخ داده و می‌تواند باعث تغییراتی در مسیرهای بیولوژیکی یک سلول شود. اگرچه در نهایت، کلی به قد قبلی خود بازگشت اما دیگر تغییرات

ژنتیکی او ظـاهرا غـیر قابل برگشت هسـتند به این معنا که کلی و برادرش دیگر دوقلوهای همسان نیستند.

1. انفجارهای اشـعه گاما می‌تواند سـیارات را از بین ببرد

انفجار اشعه گاما و امکان نابودی سیارات

انفجـار اشـعه گامـا، انفجارهـای بـزرگ در کهکشـان‌های دوردست که امــواج اشــعه گاما را می‌فرســتند می‌تواند تمام سیارات را از بین ببرند به خصـوص وقـتی که مـواد آن‌ها به طور مستقیم به سیاره موردنظر اصـابت کند. با وجـود چـنین سـناریوی پر آب و تـابی، زمین نسـبتا امن است. برآوردهای حاصل از پـروژه‌ی سـال 2018 نشـان می‌دهد که اگرچه انفجــار اشــعه گاما در کهکشــان راه شیری یک بـار در هر پنج میلیـون سـال رخ می‌دهـد، این اشعه به احتمال زیاد آنقدر دور هست که بر زندگی روی زمین تاثیری نگذارد.

1. طوفــان بــزرگ خورشــیدی می‌تواند جهــان را در خاموشی فرو ببرد

طوفان بزرگ خورشیدی

در ژوئیه 2012، خروج جرم از تاج خورشیدی (CME)، که در رسانه‌ها به آن طوفان بـزرگ خورشـیدی می‌گویند از مدار زمین دیـده شد و با فضـانورد STEREO-A برخـورد کرد. به گفته دانیل بیکر از دانشگاه کلرادو، اگر یک هفته زودتر این طوفــان بــزرگ رخ می‌داد، روی زمین اثــرات فاجعه‌باری به جای می‌گذاشت.

1. پس از یک ماه در مدار، پاها پینه بسته و پوسته پوسته می‌شود

پس از یک ماه حضور در مدار، پاها پوسته پوسته می‌شوند

اسکات کلی همان فضانوردی که با تغییرات ژنتیکی زیادی از ایستگاه فضایی بین‌المللی بازگشت در یک گفتگو با Reddit AMA فاش کرد که:

در فضا پاها پینه بسته و پوسته پوسته می‌شود. کف پاهای شما بسیار نرم و مانند نوزادی می‌شود که تازه به دنیا آمده است. اما بالای پا مثل پوست سوسمار زبر می‌شود چون وقتی که می‌خواستم در ایستگاه فضایی از نرده‌ها عبور کنم از بالای پاهای خود استفاده می‌کردم.

1. جهان می‌تواند در طی چند میلیارد سال منفجر و نابود شود

آیا انرژی تاریک، جهان را از بین می‌برد؟

طبق نظریه مه گسست، در طی چند میلیارد سال، یک نیروی فراگیر و مرموز به نام "انرژی تاریک" آنقدر قوی می‌شود که می‌تواند هر ماده از زمین را در یک سطح اتمی بشکافد. دکتر رابرت کالدول، فیزیکدان دارتموث سناریوی آخرالزمانی را در یک مقاله که آن را با کمک استادانی از مؤسسه فناوری کالیفرنیا نوشته است توصیف کرده است.

1. بیشتر سیاره Earth 2 غیرقابل سکونت است

Gliese 581g سیاره فراخورشیدی

در صورتی که منابع زمینی گسترده وجود داشته باشد Gliese 581g سیاره فراخورشیدی که 20 سال نوری از زمین فاصله دارد گزینه اصلی برای سکونت مجدد انسان خواهد بود. این سیاره در یک مدار به دور یک ستاره سرخ به نام Gliese محبوس شده است و یک طرف این سیاره به درجه حرارتی به سردی قطب شمال می‌رسد در حالی که گرمای بیش از حد طرف دیگر بسیار آزاردهنده است. در حالی که یک نوار این سیاره، امکان فراهم بودن زندگی در آینده را نشان می‌دهد، آسمان همیشه به رنگ قرمز خواهد بود و همه‌ی گیاهان به علت ضعف ستاره قرمز در مقایسه با خورشید ما به رنگ سیاه رشد می‌کنند.

1. زندگی در فضا می‌تواند چشمان شما را نزدیک‌بین کند

یکی از اثرات سفر طولانی به فضا تغییر کره چشم و نزدیک‌بینی است

همانطور که از اقامت یک ساله فضانورد، اسکات کلی در ایستگاه فضایی بین‌المللی ثابت شد سفر به فضا اثرات عجیبی بر بدن دارد. یکی از این اثرات، تغییر شکل کره چشم فضانورد در طول دوره‌های طولانی در مدار است که ممکن است به عوارض دراز مدت منجر شود. مایع اطراف مغز می‌تواند تا حدی افزایش یابد که چشم شروع به ورم کرده و کم کم چشم‌ها و بینایی ضعیف شود.

1. صداهایی در فضا وجود دارد

در فضا چه صداهایی شنیده می‌شود؟

هر چند این تفکر رایج وجـــود دارد که فضا یک خلاء است اما در واقعیت، گرد و غبـار میـان سـتاره‌ای در بـرخی از منـاطق آنقـدر مـتراکم است که می‌تواند امـواج صـوتی تولید کند. هر چند این امـــواج بـــرای انســـان محســـوس نخواهد بود. برخی صداهایی که در فضا شـنیده می‌شـود ممکن است حاصل فعالیت سیاه چـاله‌ای بـزرگ، سـایش زمین هنگـام تغـیرات پوسـته آن و صـدای باقی‌مانـده‌ی جهان در حال گسترش باشد.

1. پس از بازگشت از فضـــا، فضـــانوردان بـــوی گوگردمانندی می‌دهند

فضانوردان پس از بازگشت از فضـا، بـوی گوگردمانـدی می‌دهند

فضانوردانی که از فضا باز می‌گردند بوی عجیب و غریب و متفـاوتی با خـود به همـراه می‌آورند. کسـانی که در معـرض این بو قـرار گرفته‌اند بـوی آن را "گـوگردی" توصیف کرده و آن را به بوی باروت، استیک سوخته، فلز داغ و دود جوشکاری تشبیه کرده‌اند.

1. با گسترش جهان، هوا سرد می‌شود

احتمال سرد شدن جهان با گسترش آن

با مطالعه مولکول‌ها در ابر گازی که در یک کهکشان دور شناسایی شد، ستاره‌شناسان در سال 2013، میزانی که جهان در حال سرد شـدن است را دقیقا محاسـبه کردند. با اسـتفاده از آرایه فشـرده تلسـکوپ CSIRO یک تیم بین‌المللی از محققـان توانسـتند اثـری از رویه‌هـای

خنک‌کننده جهان پیـدا کنند. آن‌ها متوجه شـدند وقـتی که جهـان نصف عمر الان خـود را داشت دما 267-97 درجه داشت که دو و نیم درجه گرم‌تر از دمـای امـروز 270-27 جهان است.

1. تعداد سیارات معلق ممکن است بیشتر از ستارگان باشد

آیا تعداد سیارات معلق بیش از ستارگان است؟

در سال 2011، ستاره شناسان سیارات معلقی به اندازه مشتری کشف کردند که از هر ستاره جـدا بودند. اعضـای تیم گمـان می‌کنند که سـیارات سـرکش از سیسـتم‌های سیاره‌ای در حـال توسـعه خـارج شـده‌اند و بـرآورد شـده است که ممکن است دو برابر سـیاره معلق بیشـتری در مقایسه با سـتاره‌ها وجـود داشـته باشد. تعـداد بسـیار زیادی سیارات معلق کوچکتر از مشتری و زحل نیز وجود دارند که وقتی حجم توده آن‌ها کـاهش می‌یابد می‌توانند به راحتی از سیستم‌های خود خارج شوند.

1. زمین درون خورشید ساکن است

ما نه‌تنها ساکنان زمین بلکه ساکنان خورشید نیز هستیم

اگر چه خورشید به طور معمول 93 میلیون مایل دور از زمین قـــرار دارد، جو آن نه تنها بســـیار فراتر از این سیاره، بلکه فراتر از مشتری و زحل و اورانوس و نپتون و غیره، گسـترش می‌یابد. از آن‌جـایی که زمین در درون این هلیوسفر – منطقه حبـاب مانند فضا که تحت سـلطه خورشید است قرار دارد انسان‌ها نه تنها سـاکنان زمین، بلکه ساکنان خورشید نیز هستند.

1. آب در فضا می‌تواند شعله‌ور شود

استفاده از آب فوق بحرانی برای دفع زباله

در سال 2014، دانشمندان به آب فوق بحرانی پرداختند، حالتی از آب هنگامی که با فشار 217 اتمسفر فشرده شده و بالای 373 درجه سانتی‌گراد گرم می‌شود. هنگامی که این آب با مواد ارگانیک ترکیب می‌شود گاز مایع‌مانندی تولید می‌کند که اثر سوخت بدون شعله را ایجاد می‌کند. فضانوردان اغلب از آب فوق بحرانی به عنوان وسیله‌ای برای دفع زباله استفاده می‌کنند.

1. وجود موجودات فرازمینی ثابت نشده و بعید است

پارادوکس فرمی به توضیح اختلاف بین انتظارات بشریت از پیدا کردن یا ارتباط با موجودات فضایی و فرازمینی و نبود شواهد آشکاری که وجود این موجودات را تایید کند می‌پردازد. طبق مقاله سال 2018 آندرس سندبرگ، اریک درکسلر و توبی ارد از مؤسسه آینده بشریت، این احتمال وجود دارد که موجودات فضایی در راه شیری زندگی کنند و فقط 50 درصد احتمال دارد که انسان تنها موجود این جهان قابل مشاهده باشد. در حالی که نتیجه‌ی محققان بدبینانه نیست اما نویسندگان این مقاله هیچ گونه جواب قطعی درباره وجود فرازمینی‌ها نمی‌دهند.

1. کهکشان‌ها می‌توانند یک‌دیگر را بخورند

پیوند کهکشان‌ها با یک‌دیگر

همنوع خواری کهکشانی فرایندی است که کهکشان بزرگ با یک کهکشان همنوع از طریق تعاملات گرانشی

جزر و مـدی به هم می‌پیونـدد. این روند به طـور کلی به یک کهکشان نامنظم منجر می‌شـود که در نمونه‌هـایی از کهکشان گردابی، کهکشـان موشی و کهکشـان آنتن نـیز چـنین پدیـده‌ای مشـاهده شـده است. همنـوع خـواری کهکشانی را نباید با برخورد کهکشانی اشتباه گـرفت که در آن کهکشان‌ها به هم برخورد می‌کنند اما شکل اصـلی آن‌ها حفظ می‌شود.

1. زمان در زمین سریعتر از فضا می‌گذرد

گذر سریع زمان در زمین در مقایسه با فضا

به دلیل اتساع زمان - یکی از مفـاهیم مربـوط به نظریه نسبیت که به تفاوت در زمان سپری شده اشـاره می‌کند و توسط دو ناظر اندازه‌گیری می‌شود - فضـانوردانی که در فضا اسـتقرار می‌یابنـد، در هر هفته حـدود یک ثانیه زمـان را از دست می‌دهند. چـرخش زمین و مـدار آن به دور خورشـید و حـرکت منظومه شمسی به دور راه شـیری همه دست در دست هم داده تا زمـانی که ما در زمین تجربه می‌کـنیم را کـاهش دهند. اگرچه یک ثانیـه، زمان نـاچیزی اسـت، این اتسـاع یک ثانیه در هر هفته به از دست دادن تقریبا یک دقیقه در یک سـال و بیش از 8.5 دقیقه در هر دهه منجر می‌شود.

1. در فضا اشک روی صورت ریخته نمی‌شود

جمع شدن اشک دور کره چشم

اگرچه فضـانوردان در فضا می‌توانند گریه کنند اما گرانش صفر مانع از ریختن اشک روی صـورت می‌شـود.

در واقـــع، آن‌ها گلوله شـــده و دور کـــره چشم جمع می‌شوند.

1. هنگام خواب در فضا اندام‌ها معلق و در حرکتند

معلق بودن اندام‌ها

معلق و در حرکت بودن اندام‌ها هنگام خواب در فضا

انـــدام‌ها در هنگـــام خـــواب در فضا به علت عـــدم محدودیت‌های گرانشی حرکت می‌کنند. فضانوردی به نام مارشا آیویـــنز این تجربه حقیقی از خـــواب در مـــدار و هم‌چنین بسیاری پدیده‌های غـیر منتظـره دیگر که هنگـام زندگی در فضا رخ می‌دهد را شرح داده است.

1. ساکنان زمین با سرعتی باورنکردنی سفر می‌کنند

انسان‌ها با سرعتی باورنکردنی در حال سفرند

به دلیل چرخش زمین همه سـاکنان آن با سـرعتی حـدود 67000 مایل در سـاعت سـفر می‌کنند. عجیب‌تر از آن، چـرخش مـدار زمین به دور خورشـید 490000 مایل در ساعت به این سرعت می‌افزاید.

ده واقعیت جـذاب دربـاره کـره زمین که احتمـالا از آن‌ها خبر ندارید!

به دور و بر خود نگاه کنید! ما تمـام زنـدگی‌مان را در یک محـــــدوده‌ی چند صد کیلومـــــتری روی پوســـــته زمین می‌گذرانیم. کل این سیاره‌ی یک تریلیون کیلومتر مکعبی زیر پاهـــــای ماست! اما چگونه می‌خـــــواهیم آن را بشناســـــیم؟ در این مطلب در فـــــارنت به ده واقعیت درباره‌ی زمین اشاره می‌کنیم که احتمالاً برای شما تـازه هســـتند. بعضی از این واقعیت‌ها بـــرای اثبـــات نیـــاز به مطـالعه‌ی بیشـتر دارد. شـما چند تا از این‌ها را می‌دانید اما برای فهمیدن باقی نکات باا فارنت همراه باشید!

1- سطح زمین از یک توپ بیلیارد هموارتر است

اگر کـره زمین در حد یک تـوپ بیلیـارد کوچک می‌بـود، از توپ بیلیارد هموارتر بود. برای اثبات این حرف به مقدار کمی ریاضی احتیـاج داریم. اول این که یک تـوپ بیلیـارد چقدر هموار اسـت؟براسـاس اسـتاندارد «انجمن جهـانی بیلیـارد» قطر تـوپ بیلیـارد 71.5 سـانتی‌متر و دامنه‌ی مجاز تغییر قطرش 013.0 سانتی‌متر (13.0 میلی‌مـتر) است. به عبـــارت دیگـــر، روی ســـطح این تـــوپ نباید فرورفتگی یا برآمـدگی با عمق یا ارتفـاع بیش از 013.0 ســـانتی‌متر وجـــود داشـــته باشد. نســـبت انـــدازه‌ی ناهمواری‌های مجاز به اندازه‌ی خود توپ 013.0 تقسیم بر 71.5 است که حدوداً برابر با 0022.0 است.

قطر زمین حـــدود 12735 کیلومـــتر است. با در نظر گرفتن نسبت همواری تـوپ بیلیـارد یعـنی 0.002 بـرای کره زمین، داریم 28 = 0.002 * 12735 یعنی چنانچه

زمین پستی و بلندی‌هایی با انـدازه 28 کیلومـتر داشـته باشد بـــاز هم در حد یک تـــوب بیلیـــارد همـــوار است. مرتفع‌تـــرین نقطه زمین قله‌ی اورست با ارتفـــاع 8.85 کیلومتر و عمیق‌ترین تورفتگی این کره‌ی خـاکی، چـاله‌ی ماریانا با 11 کیلومتر عمق است. با این حسـاب زمین از تــوپ بیلیــارد هم همــوارتر است. اما آیا همین قــدر که هموار است، گرد هم هست؟!

2- زمین به اندازه یک توپ بیلیارد گرد نیست!

زمین گرد است. بر خلاف باور رایج، هزار سـال پیش هم مــردم می‌دانســتند که زمین کــروی شــکل است. حــتی اراتستن دانشمند یونـانی قبل از میلاد محیط کـره زمین را با دقت بسیار بالایی محاسبه کرده بود.

اما مســئله این‌جاست که زمین یک کـــره‌ی کامل نیست. زمین پیوسته در حال چرخش است و این چـرخش بـاعث می‌شـود در معـرض نـیروی گریز از مرکز قـرار بگـیرد. همان نیروی خارجی که وقـتی خـودروی شـما به سـمت چپ می‌پیچـــد، شـــما را به ســـمت راست هل می‌دهد. حداکثر نیروی گریزاز مرکز به خط اسـتوا وارد می‌شـود. این نیرو همـان شـکلی را به زمین می‌دهد که یک آدم به یک توپ بسکتبال، وقتی روی آن نشسته است! این نـوع شکل، کروی پهن شده در قطبین نام دارد.

اگر شما فاصله‌ی بین دو قطب شمال و جنوب را انــدازه گـــیری کنیـــد، قطر زمین 12713.6 کیلومـــتر به دست می‌آید. اگر این اندازه گـیری را از عـرض داشـته باشـید، عدد حاصل 12756.2 کیلومتر است. که این دو عدد حدود 42.6 کیلومتر اختلاف دارند. این از خطای اندازه‌گیری ما

برای یک توپ بیلیارد بیشتر است! بنابراین علی رغم این‌که زمین نسبت به یک توپ بیلیارد صاف است، به اندازه‌ی یک توپ بیلیارد گرد نیست.

3- زمین دقیقا به اندازه یک توپ بیلیارد گرد است!

بحث ما هنوز تمام نشده است! زمین پیچیده‌تر از یک کره‌ی در دو قطب پخ است. ماه و خورشید هم اثر گرانشی بر ما دارند. جزئیات این داستان خیلی پیچیده هستند! نیروی جاذبه باعث ناهمواری‌هایی در سطح زمین می‌شود و علاوه بر آن به شکل جذر و مد خودش را نشان می‌دهد. جذر و مد که حاصل نیروی جاذبه‌ی ماه است، تغییر ارتفاعی حدود 1 متر در سطح آب و 30 سانتی‌متر در سطح زمین ایجاد می‌کند. خورشید به علت فاصله‌ی بسیار دورتری که با زمین دارد قدرت مانوری کمتر از ماه دارد.

نیروهای دیگری هم بر زمین وارد می‌شوند از جمله: فشار ناشی از وزن قاره‌ها، ناآرامی‌های ناشی از نیروهای تکتونیکی، و غیره. در واقع اگر بگوییم زمین کروی شکل است حرفمان تقریباً درست است. اگر شما زمین به اندازه‌ی توپ بیلیارد کوچک شود و آن را در دست بگیرید، فکر نمی‌کنم متوجه شوید که یک کره کامل نیست! البته یک بازیکن حرفه‌ای بیلیارد قطعاً خواهد فهمید!

4- زمین کاملا بر زمین‌واره‌ی خودش منطبق نیست

اگر زمین بسیار انعطاف‌پذیر و کشسان بود و می‌توانست به هر نیرویی آزادانه واکنش نشان دهد شکلی پیچیده به نام زمین‌واره به خود می‌گرفت. برای

مثال اگر سطح کره زمین کاملا در آب غرق بود (که البته تا چند وقت دیگر خواهد شد!) آن‌گـــاه زمین به شـــکل زمین‌واره در می‌آمد. اما در حـــال حاضر به علت وجـــود قاره‌ها که قـــابلیت شـــکل‌پذیری زمین را تاحـــدی کم کرده‌اند، زمین کاملاً یک زمین‌واره نیست.

انـدازه گیری‌هـای دقیقی از سـطح زمین نسـبت به این زمین‌واره تنظیم شـــده‌اند، اما انـــدازه‌گیری خـــود این زمین‌واره کار مشـکلی است. بهـترین کـاری که در حـال حاضر می‌تـــوان انجـــام داد این است که با اســـتفاده از توابع پیچیـده ریاضی آن را شـبیه سـازی کـنیم. به همین علت آژانس فضـــایی اروپا مـــاهواره GOCE (کاوشـــگر میدان گرانشی و چـرخش حـالت پایـدار اقیانوسی) را به فضا پرتاب کرد تا شکل زمین‌واره را به دقت تعیین کند.

فکر می‌کردید که دانســـتن شـــکل زمین این همه دردسر داشته باشد؟

5- پریـدن به درون تونل سر تا سـری درون زمین مانند گشتن در مداری به دور آن است

زمـانی که بچه بـودم فکر می‌کـردم که اگر در زمین، یک گـــودال یکســـره حفر کـــنیم از امریکا به چین سر در می‌آوریم! معلـوم شد که این تصـورم درست نیست چـرا که ایالات متحده و چین هر دو در نیمکره شمالی هســتند پس این فرضیه غیر ممکن به نظر می‌رسد!

اگر به داخل یک تونل سرتاســـــــری درون زمین بپرید خواهید مـــرد! مگر این که کل دیواره‌هـــای این تونل با مـوادی جـادویی پوشـیده شـده باشد که در طـول مسـیر زخمی نشوید. 20 دقیقه طـول می‌کشد که با شـتاب به

مرکز زمین برسـید. پس از این که از مرکز عبـور کردید پس از 20 دقیقه زمان به سطح زمین خواهید رسـید اما چون زیر پایتـان خالیست دوبـاره سـقوط خواهید کـرد و این وضعیت تا ابد ادامه خواهد داشت.

نکته جالب این است که هنگام سقوط در تمام راه شتاب کند شـونده خواهید داشت زیـرا هر چه به سـوی مرکز زمین پیش می‌روید، جرم موجود بین شـما و مرکز زمین کم می‌شـود، بنـابراین در نـزدیکی مرکـز، شـتاب شـما ازشـتاب ناشی از گـرانش هم کمـتر می‌شـود و شـما با سرعتی معادل 7.7 کیلومتر بر ثانیه از کنـار مرکز زمین عبور خواهید کرد.

در واقـع، مـدل ریاضی حـرکت شـما همـان مـدل حـرکت جسم متحرک در یک مدار است. سقوط به مرکز زمین و بازگشت به بالا به انـدازه گشـتن در مـداری به دور زمین طـول می‌کشد. نکته‌ی جـالب دیگر این است که فـرقی ندارد که این تونل از کجا به کجا باشد. زمان سـفر شـما در خطی مسـتقیم درون زمین از هر نقطه به نقطه‌ای دیگر (در امتـداد وتـری نزدیک به سـطح، در امتـداد قطر زمین، یا هر مسیر دیگر) حدود 42 دقیقه است.

6- درون زمین به سـبب برخوردهـا، انقباض‌هـا، فرورفتگی صفحات و واپاشی رادیواکتیو داغ است

در روزگاران بسـیار قـدیم، هر آن‌چه اکنـون روی کـره‌ی زمین است در قرصی به پهنـای چند میلیـارد کیلومـتر به دور خورشـید می‌گشت. به مـرور زمـان این مـواد به هم پیوستند و اجـرام کـوچکی به نـام ذرات سـیاره‌ای، مانند سـیارک‌های کوچک را شـکل دادند. این اجـرام با هم

برخـورد کردنـد، به هم چسـبیدند و جـرم بزرگ‌تـری را تشکیل دادند. سرانجام جرم این جسم به حـدی زیـاد شد که گرانش آن، اجرام دیگر را به سوی خود کشاند. وقتی این اجـرام با هم برخـورد کردنـد، زمین جـوان به گـویی مذاب تبدیل شد و تبدیل به یک منبع حرارت شد.

گـرانش رفته رفته افـزایش یـافت و زمین کم کم شـکل کروی به خود گرفت. فشردگی باعث افزایش حرارت آن شد. از آن‌جا که زمین بیشتر از مایع تشکیل شـده اسـت، اجسام سـنگین تمایل دارند به سـمت مرکز زمین برونـد، حال آن که اجسـام سـبک تمایل دارند در لایه‌هـای بـالاتر بـاقی بمانند. هسـته‌ی زمین حـاوی مقـادیر زیـادی آهن، نیکـل، اوسـمیم و دیگر عناصر است. بنـابراین وقت این مواد به عمق زمین می‌روند حـرارت تولید می‌شـود زیـرا انـرژی پتانسـیل به انـرژی جنبشی تبـدیل شـده که در نهایت به علت اصطاک به انرژی گرمایی تبدیل می‌شود.

بعضی از این عناصر سنگین اورانیوم رادیواکـتیو هسـتند که در حین تجزیه شـدن گرما تولید می‌کنند. که گرمـای تولید شـده توسط آن‌هـا، بیشـتر از نصف کل گرمـای قسمت داخلی زمین را شامل می‌شود. می‌توان گفت که داخل زمین 4 منبع گرما وجـود دارد که جـالب است با وجود گذشت زمان طولانی هنوز هم انرژی گرمایی خـود را حفظ کرده‌اند. چرا که پوسته‌ی زمین عـایق است و به این گرمای درونی اجـازه‌ی فـرار نمی‌دهد. به طـوری که حـتی تا حـدود 4.55 میلیـارد سـال دیگر قسـمت داخلی زمین این حرارت را حفظ خواهد کرد.

میزان حـرارت خـروجی از سـطح زمین، که از این منـابع درونی تامین می‌شود، حـدود 45 تریلیـون وات است که

معــادل سه برابر مصــرف انــرژی کل جهــان است. اگر می‌توانستیم تمام این انرژی را به برق تبدیل کنیم، برای مصرف کل جهان کفایت می‌کرد. افسوس که این «اگر» شدنی نیست.

7- زمین دست کم 5 قمر طبیعی دارد!

بیشتر مردم بر این باورند که زمین تنها یک قمر طـبیعی دارد که در واقع به همـــان یک قمر "مـــاه" می¬گویند. البته حق با آن‌هاست، اما دست کم چهـار جـرم دیگر نـیز در منظومه‌ی شمسی چســبیده به زمین در حرکت‌اند. در واقع آن‌ها قمر نیستند، اما جالبند!

بزرگ‌تــرین آن‌ها "کروتنه"نــام دارد. عــرض آن حــدود 5 کیلومتر است و در مدار بیضوی‌اش درون و بـیرون مـدار زمین، به دور خورشــید می‌چرخد. دوره‌ی تنــاوب مــدار کروتنه با تنــاوب زمین برابر است و به ســبب مختصــات جغرافیــایی مــدارها همیشه کروتنه و زمین با هم در یک سمت خورشید قرار دارند. از دید ما کروتنه مــداری لوبیا شــکل به دور خورشــید طی می‌کند که گــاهی به زمین نزدیک و گـــــاهی دور می‌شـــــود، اما هرگز خیلی دور نمی‌شود.

به همین سبب برخی آن را قمری برای زمین می‌دانند در حالیکه به دور خورشـــید می‌گـــردد و قمر واقعی زمین محســوب نمی‌شــود. سه جــرم کشف شــده‌ی دیگر هم همین شرایط را دارند. البته این دوسـتان با این که کم و بیش به ما نزدیک هســتند، نمی‌توانند به زمین برخـــورد کنند. بنابراین نگران نباشید، جایمان امن است.

8- زمین در حال سنگین‌تر شدن است!

همـانطور که قبلا گفـتیم از بـابت کروتنه خیالتـان راحت باشد. اما فضا پر است از خــرده ریزه‌ها و زمین مســیر وسیعی را طی می‌کند و با گذر از میان این مــواد، زمین روزانه چـیزی حـدود 20 تا 40 تن از آن‌ها را به خـودش جذب می‌کند! بیشـتر این مـواد ذرات غبـاری ریزند که در جو زمین می‌سوزند که به آن‌ها شهاب سـنگ می‌گـوییم. اما همین‌ها هم سرانجام با قطرات باران به سطح زمین می‌رسند و روی هم انباشته می‌شوند.

شاید 40 تن ذره در روز خیلی اغراق آمـیز به نظر برسد اما در واقع این مقــدار تنها 6×10-21 از جــرم زمین است و با این حساب 450000 تریلیون سال زمـان لازم است تا جـــرم زمین با این روش دو برابر شـــود. این زباله‌های کیهانی آنقدر هستند که یک ساختمان 6 طبقه را در عرض یک سال کاملا پر کنند.

این نکته را هم بگویم که زمین جرم از دست می‌دهد. جو زمین به ســبب فرآینـــدهای گونـــاگونی در فضا نشت می‌کند. اما این فرآیند بســیار آهســته‌تر از فرایند تجمع جـرم در زمین است. بنـابراین نـتیجه‌ی نهـایی، افـزایش جرم زمین است.

9- اورست بلندترین کوه جهان نیست!

ارتفـاع کـوه تعریف مشخصی دارد اما شـاید منصـفانه‌تر این باشد که ارتفــاع کــوه، فاصــله‌ی دامنه تا قله لحــاظ شـود. ارتفـاع کـوه اورست 8850 مـتر بـالاتر از سـطح دریاست اما اورست این برتری را مدیون ارتفاع زیاد کل رشـــته کـــوه هیمالیاست. قله آتشفشـــانی مونـــاکی درهاوایی از فرق سر تا نوک پایش 10314 متر است.

این اصطلاح بـرای یک کـوه مناسب نیست اما منظـور را بهتر می‌رسـاند. با وجـود این‌که فقط 4205 مـتر از این قله بالای سطح دریاست درواقع از اورست بلندتر است. درضمن تلسـکوپ‌های موجـود در ارتفاعـات قله مونـاکی آن را جذاب‌تر می‌کند.

10- نابود کردن زمین کار ساده‌ای نیست

کتـابی دربـاره نـابود کـردن زمین به 12 روش مختلف نوشته شده است، که هم اکنون در سایت آمـازون آمـاده پیش فـروش است. اصـطلاح "نـابود کـردن زمین" کمی گمراه کننده است، در حقیقت این کتـاب دربـاره‌ی نـابود کردن "حیات" است که بـالطبع کـار آسـانی است. اما از لحاظ فیزیکی نابود کردن زمین دشوار است.

چگونه می‌توان یک سیاره را بخار کرد؟ اجازه دهید تبخیر را از هم پاشیدن تعریف کنیم. به طوری که تکه‌ها از هم پاشیده شده دیگر نتوانند با نیروی گـرانش کنـار هم جمع شوند. این کار چقدر انرژی نیاز دارد؟

این گونه به قضـیه نگـاه کنید. سـنگی بردارید، آنقـدر پر قدرت آن را پرتاپ کنید که از دام گـرانش زمین بگریـزد. این کـار انـرژی زیـادی لازم دارد. دوبـاره، یـک، دو، سـه، آتش! حـالا بـاز هم این کـار را تکـرار کنید. آنقـدر که کل زمین تمام شود. انرژی زیـادی لازم است. اما این این را هم در نظر داشـته باشـید که هر سـنگی که از شـرش خلاص می‌شـویم کمی هم از گـرانش زمین کاسـته می‌شـود چـون به انـدازه جـرم سـنگ از جـرم زمین کم می‌شود. هر چه گرانش کمـتر شـود پرتـاپ کـردن سـنگ آسان‌تر می‌شود.

می‌توانید با استفاده از ریاضی این را محاسبه کنید: هر مقدار انرژی که برای پرتاب هر سنگ نیاز است، همان مقدار از گرانش زمین کم می‌شود. بر پایه‌ی فرضیات این انرژی تقریباً 2×10^{32} ژول یا 200 میلیون تریلیون ژول خواهد بود. خیلی زیاد است. در واقع این میزان کل انرژی گسیل شده از خورشید طی یک هفته است. این انرژی حدود یک تریلیون برابر حاصل از انفجار یک بمب هسته‌ای روی زمین است.

برای نابود کردن زمین با سلاح‌های هسته‌ای باید یک زرادخانه‌ی هسته‌ای و زمان کافی در اختیار داشته باشید. اگر هر ثانیه کل سلاح‌های هسته‌ای روی زمین را باهم منفجر کنید، 160 هزار سال طول می‌کشد تا زمین به ابری از گاز تبدیل شود و این در صورتی است که فقط گرانش را در نظر بگیریم و پیوندهای شیمیایی که هم مواد را به هم متصل می‌کنند را نادیده بگیریم. بنابراین در عمل انرژی بسیار بیشتری مورد نیاز خواهد بود.

به همین علت فیلم جنگ ستارگان علمی-تخیلی نیست، بلکه فانتزی است. شخصیت ستاره‌ی مرگ نمی‌تواند سلاحی با این قدرت داشته باشد. حتی انفجارهای بسیار عظیم هم نمی‌توانند زمین را نابود کنند. جرمی به اندازه سیاره مریخ 4.5 میلیارد سال پیش با زمین برخورد کرد و مواد پرتاب شده از این برخورد ماه را تشکیل داد و باقیمانده‌ی آن جرم جزئی از زمین شد، اما زمین تبخیر نشد. می‌بینید که حتی برخورد یک سیاره با سیاره دیگر آن‌ها را نابود نمی‌کند.

البته این برخورد آنقدرها هم بی‌خسارت نبـود و زمین را تا مرکــزش ذوب کــرد، اما آن‌چه مهم است این است که زمین هم‌چنـان وجـود دارد. خورشـید سـرانجام روزی به هیــولای ســرخ تبــدیل خواهد شد و گرچه احتمــالاً قصد بلعیدن زمین را نخواهد داشت اما مطمئنـاً به سـیاره‌مان آسیب جدی خواهد رسـاند. اما حـتی آن زمـان هم تبخـیر کامل محتمل نیست هر چند که عطـــارد محکـــوم به این سرنوشت خواهد بـــود. در کل ســـیاره‌ها تمایل به محکم بودن دارند و خوشبختانه ما هم روی یکی از آن‌ها زندگی می‌کنیم.

نتیجه گیری:

بسیار خب، به خوبی و خوشی به پایـان لیست رسـیدیم! شـــــاید بعضی از این واقعیت‌ها را می‌دانســـــتید. البته موضـوعات جـالب دیگـری هم هست. مثلاً: وزن اتمسـفر چقــدر اســت؟ متوسط جــرم ابرها چه مقــدار اســت؟ و مباحثی از این قبیل. اما ما فعلاً به “10 واقعیت درباره زمین” اکتفا می‌کـــنیم. ما روی این ســـیاره زنـــدگی می‌کـــنیم و چیزها زیـــادی را دربـــاره‌ی آن نمی‌دانیم. چیزهایی که ممکن است بسیار شـگفت‌انگیز باشـند. پس با شـگفتی به آن نگـاه کـنیم و به یـادگرفتن دربـاره آن ادامه دهیم.

دی‌ان‌ای

دی‌اِن‌اِی[1] یا دنا[1] (به انگلیسی: Deoxyribonucleic acid) (اختصاری DNA)[2] نوعی اسید نوکلئیک است که دارای دستورالعمل‌های ژنتیکی است که برای کارکرد و توسعهٔ بیولوژیکی موجودات زنده و ویروس‌ها مورد استفاده قرار می‌گیرد. نقش اصلی مولکول دی‌ان‌ای ذخیره‌سازی طولانی مدت اطلاعات ژنتیکی و دستوری است. آزمایش‌هایی نظیر آزمایش گریفیت و آزمایش ایوری آزمایش‌هایی انقلابی و سرآغازی در شناسایی و مطالعهٔ دی‌ان‌ای به عنوان ژنوم بودند. تا قبل از سال 1944 و انتشار نتایج آزمایش ایوری این‌که کدام یک از ترکیب‌های آلی درون سلول، مادهٔ وراثتی است، مشخص نبود، تا این‌که ایوری ثابت کرد نوکلئیک اسیدها عامل فرایند انتقال صفات هستند. سپس دانشمندان دیگری روی کار آمدند و هر کدام، قسمتی از اطلاعات ما راجع‌به این مولکول را کشف کردند.روزالیند فرانکلین و موریس ویلکینز با تهیه تصاویری از مولکول دی‌ان‌ای با استفاده از پراش پرتوی ایکس (X)ـ توانستند به ابعاد مولکول و نتایج ارزشمندی راجع‌به دی‌ان‌ای دست یابند، از جمله این‌که مولکول دی‌ان‌ای بیش از یک رشته و حالت مارپیچ دارد.

هر مولکول DNA از دو رشته پلی‌نوکلئوتیدی تشکیل شده‌است

دی‌ان‌ای مولکولی است که دستورهای ژنتیکی مورد استفاده در توسعه و عملکرد تمام موجودات زندهٔ شناخته شده و بسیاری از ویروس‌ها را کدگذاری می‌کند.

دی‌ان‌ای پلی‌مـــری است که مونـــومر آن نوکلئوتیـــدها هســتند؛ یک نوکلئوتید شــامل یک گــروه فســفات و یک کربوهیـــدرات پنج‌کربنه (دئوکسی‌ریبوز) و یک بـــاز آلی است به‌طــوری که گــروه فســفات و بــاز آلی با پیوند کووالانسی به دو سـمت قند متصل هسـتند؛ و در نهـایت نوکلئوتیدها با پیوند فسفو دی‌استر به هم متصل شـده و درشت‌مولکول دی‌ان‌ای را پدید می‌آورند (در حـــالتی که نوکلئوتیـدهای دو انتهـای رشـته هم پیوند برقـرار کننـد، دی‌ان‌ای حلقــوی است)؛ مولکــول دی‌ان‌ای از دو رشــته پلی‌نوکلئوتیدی تشـکل شده‌اسـت؛ این دو رشـته مکمـل، ناهمسو و نــامحلول (در آب) هســتند (دی‌ان‌ای حلقــوی قطـــبیت نـــدارد اما هر رشـــته از دی‌ان‌ای خطی دارای قطـبیت است). اسـیدهای نوکلئیک از سه درشت‌مولکول اصـلی تشـکیل شـده که بـرای زنـدگی همـهٔ گونه‌هـای شناخته شده ضروری است. دو رشـته پلی‌نوکلئوتیـدی از طریق پیوند هیـــدروژنی بین بازهـــای آلی‌شـــان به هم متصل‌شده و مولکول دی‌ان‌ای را به‌وجـود می‌آورنـد؛ این دو رشـــته به دور محـــوری طـــولی، مرکـــزی و فرضی می‌پیچند و به مولکول دی‌ان‌ای حالت مارپیچ می‌دهند.

مقایسه DNA و RNA

تفاوت‌ها:

DNA در ذخیره و RNA در انتقال اطلاعات وراثتی نقش دارد.

مولکول DNA دو رشته‌ای ولی مولکول RNA تک‌رشته‌ای است.

در DNA بـاز آلی یوراسـیل و در RNA بـاز آلی تیمین شرکت ندارد (T در DNA و U در RNA).

قند پنج‌کربنه در DNA دئوکسی ریبوز و در RNA ریبـوز است.

DNA برعکس RNA از هسته سلول خارج نمی‌شود.

شباهت‌ها:

هر دو پلیمر هستند و از نوکلئوتید تشکیل شده‌اند.

در هر دو نوکلئوتیـــدهای مقابل با پیوند هیـــدروژنی و نوکلئوتیـدهای مجـاور با پیوند فسـفو دی‌اسـتر به هم متصل می‌شوند (گاهی نوکلئوتیـدهای دو بخش متفـاوت از یک رشته آران‌ای، به هم متصل می‌شوند).

نوکلئوتیـــدهای آزاد (واحـــدهای ســـازنده آزاد) هر دو مولکول قبل از اتصـال سه‌فسـفاته بـوده و با اتصـال به رشته پلی‌نوکلئوتیدی تک‌فسفاته می‌شوند.

بازهای آلی در نوکلئوتیدها

سیتوزین-گوانین

تیمین-آدنین

هر نوکلئوتید فقط یک بـاز آلی نیـتروژن‌دار دارد که آن می‌تواند از نوع آدنین (A)، یا گوانین (G)، یا سیتوزین (C) یا تیمین (T)ـ باشد. این بازها یا پریمیـدین (تک‌حلقه‌ای) هستند (مانند T و C) یا پورین (دوحلقه‌ای) (A و G).

مقدار بازهای گوانین و سیتوزین با هم، و تعداد بازهــای آدنین و تیمین در یک مولکــول دی‌ان‌ای با هم برابر است (اصل چارگف).

دربارهٔ پیوندی که بین این بازها ایجاد می‌شود:

از نوع پیوند بین‌مولکولی و هیدروژنی است.

مــوجب اتصــال دو رشــته پلی‌نوکلئوتیــدی در مولکــول دی‌ان‌ای است.

به صــورت اختصاصی است (یعــنی بین آدنین و تیمین و بین گوانین و سیتوزین پیوند به صورت خودکار و طبیعی شـــکل می‌گـــیرد -دو نوکلئوتید مکمل هم هســـتند-) و بنابراین در هر صورت یک باز تک‌حلقه‌ای روبروی یک باز دوحلقه‌ای قرار می‌گـیرد که مـوجب یکسـان شـدن قطر مولکول می‌شود.

بین گوانین و سیتوزین سه پیوند هیدروژنی، و بین آدنین و تیمین دو پیوند برقرار می‌شود؛ پس پیوند بین گــوانین و سیتوزین در برابر فشار و گرما مقــاوم‌تر عمل می‌کند و از شروط پایداری دی‌ان‌ای در این شرایط تعداد بیشتر این دو باز نسبت به آدنین و تیمین است.

این پیوند بین‌مولکـــولی است و نســـبت به پیونـــدهای بین‌اتمی (مانند کووالانسی) انرژی‌پیوند کمـــتری دارد و آسان‌تر گسســته می‌شــود؛ به همین جهت دی‌ان‌ای را به زیپ تشبیه کرده‌اند.

تاریخچه کشف ماده وراثتی و ساختار آن

فردریش میشر، کاشف نوکلئیک اسیدها

نوکلئیک اسیدها برای اولین بار در زمستان 1869 توسط دانشمند سوئیسی به نام فردریش میشر کشف شد. میشر ترکیبات سفید رنگی را از هسته گلوبول‌های سفید انسان و اسپرم ماهی استخراج کرد که مقدار نیتروژن و فسفات در آن باعث شد میشر گروه جدیدی از مواد آلی را با نام نوکلئیک اسیدها بنیان‌گذاری کند.

فردریک گریفیت

سپس فردریک گریفیت در آزمایشی موسوم به آزمایش گریفیت به‌طور اتفاقی پی برد صفات و ویژگی‌ها می‌توانند از باکتری‌ای (سلولی) به باکتری‌ای (سلولی) دیگر انتقال یابند (اثبات وجود و انتقال ماده وراثتی از سلولی به سلول دیگر).

اسوالد آوری

بعد از آن اسوالد آوری در سال 1944 نشان‌داد که ماده وراثتی، نوکلئیک‌اسید (DNA) است.

در سال 1950 اروین چارگف اثبات‌کرد نسبت گوانین و سیتوزین با هم و نسبت آدنین و تیمین با هم برابر است (اصل چارگف).

در 1952 روزالیند فرانکلین به همراه موریس ویلکینز با نتایج حاصل از تصاویر گرفته‌شده از دی‌ان‌ای با پرتو ایکس نشان‌دادند دی‌ان‌ای بیش از یک رشته و حالت مارپیچ دارد؛ و در نهایت فرانسیس کریک و جیمز واتسون مدل مولکولی (سه‌بعدی) دی‌ان‌ای را ارائه دادند؛ که در آن دی‌ان‌ای دو رشته‌ای بود و مکمل بودن بازها هم مطرح‌شد.

عملکرد دی‌ان‌ای در سلول‌ها

پیام‌های ژنـتیکی موجـود در مولکـول دی‌ان‌ای در نهـایت بــرای مــواردی چــون ســاخت پروتــئین و مولکول‌هــای آران‌ای یا رنا[3] (RNA)ـ در یاخته، مورد اسـتفاده قـرار می‌گـیرد. بخش‌هـایی از DNA که اطلاعـات ژنـتیکی یک صفت را با خود حمل می‌کنند ژن نامیده می‌شــوند؛ البته دی‌ان‌ای توالی‌هــایی به‌نــام اینــترون نــیز دارد که طی فرایند پـیرایش از مولکـول آران‌ای حـذف می‌شـوند؛ اما نقش زیستی آن‌ها چیست؟

باعث کاهش آسیب‌های مؤثر به دی‌ان‌ای است.

تنوع در محصولات و گوناگونی آن‌ها.

تنظیم فرایند رونویسی.

این توالی‌ها در فرایند ترجمه شرکت ندارند.

از لحـاظ شـیمیایی، دی‌ان‌ای از دو رشـته بلند پلیمـری با واحدهای ساختاری به‌نام نوکلئوتید تشکیل شده‌اســت؛ و به یک نردبــان مــارپیچ تشــبیه می‌شــود که ســتون‌های نردبان گروه‌هـای قند و فسـفات هسـتند، و پله‌هـایش را بازهای آلی تشکیل می‌دهند که با پیوند فســفو دی‌اســتر به هم متصل شـده‌اند؛ در پیوند فسـفو دی‌اسـتر قند یک نوکلئوتید به قند نوکلئوتید دیگر متصل می‌شود.

دو رشـــته دی‌ان‌ای با هم مـــوازی و ناهمسو هســـتند و توالی نوکلئوتیدی خاصی دارند؛ توالی این چهار نوع بــاز آلی بــاعث رمزگــذاری رشــته ژنــتیکی می‌شــود که این رمزها برای تعیین توالی اسیدهای‌آمینه در پروتئین مورد استفاده قرار می‌گیرد.

طی فرایند رونویسی یک رشـــــته آران‌ای (با تـــــوالی نوکلئوتیـدی خـاص و مکمل) از روی یک رشـته دی‌ان‌ای سـاخته می‌شـود؛ به توالی‌هـای سه‌نوکلئوتیدی آران‌ایِ پیک، رمز ژنتیکی گویند.

این رمز ژنـتیکی بـرای تعـیین تـوالی اسـیدهای آمینه در پروتئین مورد استفاده قـرار می‌گـیرد (ترجمه). دی‌ان‌ای در داخل سـلول به شـکل سـازه‌هایی به نـام کرومـوزوم است.

کرومـوزوم در یوکاریوت‌ها (جـانوران، گیاهـان، قارچ‌هـا، آغازیـان) در بخشی به نـام هسـته یاخته قـرار دارد، در حالی‌که در پروکـاریوت (بـاکتری و آرکیا) در سیتوپلاسم یاخته قرار دارد و جایگـاه مشخصی نـدارد و به بخشی از غشای پلاسـمایی متصل است. در کرومـوزوم به غـیر از مولکول دی‌ان‌ای مجمـوعه‌ای از پروتئین‌ها که مهم‌تـرین آن‌ها هیســـتون‌ها هســـتند، وجـــود دارند که وظیفه فشرده‌سـازی دی‌ان‌ای و تنظیم بیـان ژن‌ها را برعهـده دارند. هیسـتون‌ها تحت تـأثیر عوامل گونـاگون از جمله استیلاسـیون یا داستیلاسـیون هیسـتونی بسـته یا بـاز می‌شـوند و بـدین تـرتیب رونویسی از ژن‌هـای ناحیه مربوط به آن‌ها متوقف یا آغاز می‌شود.

ویژگی‌ها

دی ان‌ای پلیمـری است قطـبی که از رشـته‌های تکـرار شـونده شـامل واحـدهای سـازنده‌ای از جنس نوکلئوتید است. طـــول رشـــته زنجیرهـــای دی ان‌ای 22 تا 26 آنگســـتروم (2٫2 تا 2٫6 نـــانومتر) و عـــرض آن 3٫3 آنگستروم یا (0٫33 نانومتر) است.

اگرچه هر واحد تکــرار شــونده دی ان‌ای بســیار کوچک است ولی رشـــته پلیمـــری آن ممکن است از میلیون‌ها نوکلئوتید تشـکیل شـده باشد. بـرای مثـال بزرگ‌تـرین کروموزوم انسان، کرومـوزوم شـماره یک دارای طـولی به اندازه 220 میلیون باز آلی مکمل است.

دو رشـــته ســازنده دی ان‌ای ســاختار در هم پیچیــده‌ای همچون درخت انگور به شـکل مـارپیچ دارند. یک بـاز آلی پیوند داده شـــده به قند نوکلئوزید گفته می‌شـــود واگر نوکلئوزید از طریق باز خود به گروه فسفات متصل شود نوکلئوتید تشـــکیل می‌شـــود. اگر چنـــدین نوکلئوتید با یک‌دیگر پیوند داده شده باشند به‌طـور مثـال در دی ان‌ای به آن پلی نکلئوتید گفته می‌شود.

رشته‌های دی ان‌ای از واحدهایی متشـکل از قند وگـروه فسفات است که به صـورت متنـاوب و تکـراری در طـول رشته قرار گرفتند.

قند مورد اسـتفاده در دی ان‌ای دئوکسی‌ریبوز که نـوعی پنتـوز (قند پنج کربـنی) است تشـکیل شده‌است. قنـدها توسط گروه‌های فسفری به یک‌دیگر پیوند داده شده‌اند.

از راست به چپ به ترتیب AوBوZ

طبقه‌بندی بازهای نوکلئوتیدی:

بازهـای نوکلئوتیـدی به دو گـروه تقسـیم می‌شـوند: 1) پورین‌ها شـامل نوکلئوتید آدنین (A)ـ و گـوانین (G)ـ که ترکیـبی هتروسـیکلیک دارای یک حلقه پنج ضـلعی و یک حلقه شش ضلعی هستند. 2)ـ پیریمیـدین‌ها که یک حلقه شش ضـلعی دارند و شـامل نوکلئوتید سـیتوزین (C)ـ و

تیمین (T)ـ هستند [13]ـ باز آلی یوراسیل (U)ـ هم جزو گروه پیریمیدین‌هاست که معمـولاً به جـای بـاز تیمین در ســاختار RNA وجــود دارد اما در مقایسه با تیمین، در ساختار حلقه خود یک گروه متیل کمتر دارد.

دی ان‌ای می‌تواند در شـــــرایط متفـــــاوت به یکی از حالت‌های زیر دیده شود.

شکل‌های مارپیچ DNAحالت Aحالتبحالت Z

نســـبت‌های کلیکوتـــاه و پهنـــبزرگ‌تر و باریکترطویل و باریک

ارتفاع به ازای هر جفت باز3/2آنگستروم23/3آنگستروم 8/3آنگستروم

قطر مـــــــارپیچ5/25آنگســــــــتروم7/23آنگســــــــتروم 4/18آنگستروم

جهت چرخش مارپیچراست گردراست گردچپ گرد

خمیدگی باز نسبت به محور مارپیچ19+2/1-9-

متوسط چرخش پروانه‌ای جفت باز18+16+حدود 0

موقعیت محور مارپیچشیار بزرگاز میان جفت بازهاشـیار کوچک

انـدازهٔ شـیار بزرگبسـیار باریک با عمق زیـادپهن و عمق متوسطپهن شده به روی سطح مارپیچ

اندازهٔ شـیار کوچکبسـیار پهن ولی کم عمقباریک و عمق متوسطبسیار باریک ولی خیلی عمیق

صورت بنـدی پیوند گلیکوزیـدیآنتیآنتیآنتی در Cو سـین در G

جفت باز در هر دور مارپیچ111012

حالت B فرم عادی داخل یاخته است.

دی ان‌ای یک مـــــارپیچ راست گـــــردان است. اگر دست راست را بالای مولکـول دی ان‌ای قـرار داده به‌طوری‌که انگشت شصت به سمت بالا و در طول محور بلند مـارپیچ باشند و انگشتان شیارها را در مارپیچ دنبال کنند یکی از رشته‌ها را در جهـتی دنبـال کنید که انگشت شصت شـما اشاره می‌کند هر جفت باز نسبت به قبلی 36 درجه دور می‌زند.

جابه‌جا شـــدگی بـــاز مـــوقعی رخ می‌دهد که یک بـــاز از زنجیره خارج شود. این امر باعث متیله شدن باز یا حذف بازهـای آسـیب دیـده می‌شـود. به نظر می‌رسد زی مایه دخیل در نوترکیبی هم ساخت[4]ـ و هم چنین تـرمیم دی ان‌ای بـرای یـافتن مکان‌هـای هم سـاخت یا آسـیب دیـده شروع به بررسی مولکول دی ان‌ای و خارج کردن تک تک بازها می‌کنند. این عمل انرژی زیادی نیاز ندارد.

چـرخش پـروانه‌ای حـالتی است که بـاز نسـبت به محـور بزرگ می‌چرخد. به‌طوری‌که 2 عضو شـرکت‌کننده در یک جفت بـاز، همیشه به‌طـور دقیق در یک صـفحه نیسـتند؛ آن‌ها می‌توانند یک نظم چرخش پروانه‌ای به خـود بگیرند در این نظم 2 باز در جهت عکس هم حول محـور بـزرگ جفت بـاز چرخیـده و به جفت بـاز ویـژگی شـبیه پروانه می‌دهد.

واسرشــته شــدن دی ان‌ای حــالتی است که وقــتی دی ان‌ای در دمایی بیش از دمای بدن قرار می‌گیرد یا در PH بالا قـرار دارد حاصل می‌شـود و نیروهـای ضـعیف بین 2 رشته از بین رفته و 2 رشته بـاز می‌شـود. 2 رشـتهٔ دی ان‌ای از آن‌جـایی که به وسـیلهٔ نیروهـای ضـعیف به هم وصل هسـتند با حـرارت دادن محلـول تا دمـایی بیش از دمـــای بـــدن یا تحت شـــرایط پی‌هـــاش بـــالا می‌تواند واسرشته شود.

بازسرشته شـدن دی ان‌ای مـوقعی ایجـاد می‌شـود که 2 رشــتهٔ واسرشــته شــده در شــرایط مناسب دوبــاره به یک‌دیگر متصل شـــوند. یکی از دلایل نـــاهمگنی ژنی در هوهســـته‌ها این است که بعد از وا سرشـــته شـــدن با سرعت‌های متفاوتی به سمت باز سرشته شدن می‌روند بعضی بسیار سریع (این قطعه‌ها تعدادشان زیاد است) و بعضی بســیار کند هســتند. (این قطعه‌ها تعدادشــان کم است)

هیبریدشدگی به معنای این است که 2 رشـته از 2 منبع مختلف به یک‌دیگر متصل شــوند حــتی یکی از رشــته‌ها می‌تواند آر آن‌ای باشد.

افزایش جذب حـالتی است که در آن مـیزان جـذب نـوری دی ان‌ای افزایش می‌یابد. بیشترین میزان جـذب در 260 nm دیده می‌شود که در آن بازها مسئول هستند. با بــاز سرشــته شــدن دنا پدیــدهٔ کــاهش جــذب رخ خواهد داد. کـاهش جـذب به عّلت روی هم قرارگـیری بازهاست. اگر دمای محلول دی ان‌ای تا دمای آب جوش بالا رود چگـالی نوری که جذب می‌شودبه‌طور قابل تـوجهی بـالا می‌رود. نقطه ذوب دی ان‌ای که آن را با Tmنشـــــــان می‌دهند

دمایی است که در آن دی ان‌ای مشابه یخ ذوب می‌شود و از ساختار نظم دار مارپیچ به ساختار تک رشته‌ای با نظم کمتر تبدیل می‌شود. نقطهٔ ذوب بستگی به درصد C:G و قدرت یونی محلول دارد؛ که هرچه بیشتر باشد دما هم افزایش می‌یابد ذوب شدن پدیده‌ای تعاونی است.

ابرمارپیچ مثبت و منفی: میزان ابرمارپیچ با اندازه‌گیری اختلاف بین LK° و LK محاسبه می‌شود که تفاوت اتصال نامیده می‌شود. اگر مقدار آن برای یک cccDNA به‌طور معنی داری غیر از صفر باشداین دی ان‌ای تحت فشار پیچشی قرار دارد؛ و گفته می‌شود این مولکول دارای ابر مارپیچ منفی است و بر عکس اگر LK°>LK باشد دارای ابر مارپیچ منفی است.

همانندسازی DNA

قبل‌از انجام تقسیمات سلولی بایست مولکول‌های دی‌ان‌ای همانندسازی شوند تا اطلاعات وراثتی بدون کم‌وکاست به هر دو سلول دختری انتقال یابند. به فرایندی که طی آن از روی یک مولکول دی‌ان‌ای، مولکول دی‌ان‌ای یکسان و جدید دیگری ایجاد می‌شود، همانندسازی گویند. در این فرایند ابتدا آنزیمی به نام هلیکاز (helicase)ـ (علت نام‌گذاری این آنزیم به این نام، به دلیل نوع پیوند بین دو رشته یعنی پیوند هیدروژنی است) دو رشته به هم پیچیده دنا را از هم جدا می‌کند؛ سپس چند پروتئین به‌نام SSBP به دو رشته می‌چسبند و به آن‌ها اجازه به هم پیوستن دوباره را نمی‌دهند. در دو طرف هر رشته اعدادی گذاشته شده‌است که یک طرف 5' و طرف دیگر 3' است و در

رشته مقابل برعکس رشته دیگـری اسـت؛ مسـیر همانند سازی هم همواره از '5 به '3 است. آنزیم دیگری به نام DNA پلیمــراز 1 (DNA Polymerase I)ــ می‌آید و همانندسازی را در یکی از رشته‌هایی که انتهـای '3 آزاد دارد، انجام می‌دهد ولی در یکی از رشته‌ها که انتهای '3 آزاد نــدارد آنــزیمی به نــام DNA پلیمــراز 3 (DNA Polymerase III)ــ می‌آید و همانندســازی را با روش دیگـری انجـام می‌دهد. ابتـدا آنـزیم دیگـری به نـام RNA پلیمراز (RNA Polymerase) می‌آید و قطعه‌هایی از رنا را قـرار می‌دهد و سـپس DNA پلیمـراز 3 در کنـار این قطعه‌ها می‌نشـیند و همانندسـازی را از جـای مشـخص شـده‌ای ادامه می‌دهد. سـپس دوبـاره این عمل کمی آن طرف‌تر یعنی به طرف '5 انجام می‌گـیرد؛ البته این‌جا 2 مشــکل به وجــود می‌آید: 1.ــ در همانندســازی دنــا، قطعه‌هایی از RNA وجود دارد. 2ـ بین رشته‌های RNA و DNA فواصـلی وجـود دارد که نباید باشـند(به قطعـات DNA کـپی شـده در حـالتی که '3بـاز نیست قطعـات اوکــازاکی می‌گویند و واقع آن‌ها DNAهــای منقطع هستند).

برای رفع اشکال اول، آنزیمی به نام RNase H قطعات RNA را بـرمی‌دارد و به جـای آن‌ها DNA می‌گـذارد که برای این کار نیاز به یون منیزیم دارد.

برای رفع اشکال دوم، آنزیمی به‌نام آنزیم دی‌ان‌ای لیگاز می‌آید و در فواصل بین DNA جدید که R Nase H به جــای RNA گذاشــته و دی‌ان‌ای‌هــای منقطع(قطعــات اوکازاکی) می‌نشینند و این فواصل را پر می‌کنند.

همانندسازی در سلول‌های یوکاریوتی (جانوران، گیاهان، آغازیـــــان و قارچ‌ها) وقت‌گـــــیرتر و پیچیـــــده‌تر از همانندسـازی در سـلول‌های پروکـاریوتی است (زیـرا هر دی‌ان‌ای در سـلول یوکـاریوتی چنـدین برابر دی‌ان‌ای در سلول پروکـاریوتی است و تعـداد دی‌ان‌ای‌ها نـیز بیشـتر است)، برای جـبران این پیچیـدگی سـلول یوکـاریوتی دو راه‌کار دارد: 1ـ دی‌ان‌ای یوکاریوت‌ها چندین جایگاه آغاز همانندسازی دارد.

1. همانندسازی به صورت دوجهته انجام می‌شود.

در پروکاریوت‌ها (شـامل تمـام باکتری‌ها) همانندسـازی یک‌جهته است. [5]

البته در برخی اوقات همانندسـازی در پروکاریوت‌ها نـیز دوجهته است و آن‌ها هم می‌توانند چنـدین جایگـاه آغـاز همانندسازی داشته‌باشند (اما غالباً این‌طور نیست).

پانویس

واژهٔ مصـوب فرهنگسـتان زبـان و ادب فارسـی، دفـتر نخست تا چهارم، 1376 تا 1385

«DNA». فرهنگستان زبان و ادب فارسی. اکتبر 2018.

این واژه مطابق با واژگـان گـردآوری شـدهٔ فرهنگسـتان زبان و ادب فارسی بر گردان آر ان‌ای است.

این واژه مطابق با واژگـان گـردآوری شـدهٔ فرهنگسـتان زبان و ادب فارسی بر گردان همولوگ است.

کتـــاب اصـــول زیست‌شناسی و ژنتیک (دانشـــگاه آزاد) مؤلفین: سید محمود طباطبایی- محمد رضا عبداللهی

منابع

Alberts, Bruce; Alexander Johnson, Julian Lewis, Martin Raff, Keith Roberts, and Peter Walters (2002).Molecular Biology of the Cell; Fourth Edition. New York and London: Garland Science. ISBN 0-8153-3218-1

Mandelkern M, Elias J, Eden D, Crothers D (1981). «The dimensions of DNA in solution". J Mol Biol 152 (1): 153–61. doi:10,1016/0022–2836(81)90099–1. PMID 733890

Gregory S, et al. (2006). «The DNA sequence and biological annotation of human chromosomeNature 441 (7091): 315–21. doi:10.1038/nature04727. PMID 16710414

http://www.chem.qmul.ac.uk/iupac/misc/naabb.html Abbreviations and Symbols for Nucleic Acids, Polynucleotides and their Constituents]IUPAC-IUB Commission on Biochemical Nomenclature (CBN), Accessed 03 ژانویه 2006

Ghosh A, Bansal M (2003). «A glossary of DNA structures from A to Z». Acta Crystallogr D Biol Crystallogr 59 (Pt 4): 620–6. doi:10.1107/S0907444903003251. PMID 12657780

ژنتیک مولکــولی واتســون، نویســنده جیمز واتســون و دیگران، گروه مترجمین خانهٔ زیست‌شناسـی، ناشر خانـهٔ زیست‌شناسی، چاپ اول

Ponnuswamy P, Gromiha M (1994). «On the conformational stability of oligonucleotide duplexes and tRNA molecules". J Theor Biol 169 (4): 419–32. doi:10.1006/jtbi.1994.1163. PMID 7526075

Clausen-Schaumann H, Rief M, Tolksdorf C, Gaub H (2000)"Mechanical stability of single DNA molecules Biophys J 78 (4): 1997–2007. PMID 10733978

Chalikian T, Völker J, Plum G, Breslauer K (1999)A more unified picture for the thermodynamics of nucleic acid duplex melting: a characterization by calorimetric and volumetric techniques Proc Natl Acad Sci USA 96 (14): 7853–8. doi:10.1073/pnas.96.14.7853. PMID 10393911

زیست‌شناسی و آزمایشـگاه 2، سـال سـوم متوسـطه، نظری (رشتهٔ علوم تجربی)، چاپ دوازدهم: 1391، دفتر برنـــامه‌ریزی و تـــألیف کتب درسی وزارت آمـــوزش و پرورش. شابک:9-0980-05-964

دور کردن جن و شیاطین به روش‌های شرعی

ممکن است به خـــاطر دلایل مختلفی احســـاس کنید که مــورد اذیت و آزار جن و شــیاطین قــرار گرفته‌اید بــرای مثال:

- در خانه خود صدا می‌شنوید

- وسایل گم می‌شوند

- موجوداتی را مشاهده می‌کنید

- احساس بودن شخصی در کنارتان را دارید

- جاهایی از بدن شما خود به خود زخمی می‌شوند

- حس تنگی نفس و گــرفتگی قلب دارید و فقط زمــان عبادت خدا این حالت رفع می‌شود

- و البته علائم دیگر ...

به جز روش‌هـــایی که در پست درمـــان جـــنزدگی و دور کـــــردن انرژی‌هـــــای منفی از خانه آمـــــده می‌توانید به دستورالعمل‌های شــرعی زیر عمل کنید تا از آزار و اذیت شــیاطین کم شــود و فقط تا حد عــادی یعــنی وسوسه باشد.

روش‌های دور کــردن شــیاطین و در امــان مانــدن از آزار جن:

1- سوره‌های عمومی بدون دستور العمل خاص

با مداومت بر خواندن یک یا چند مــورد از ســوره‌های زیر می‌توانید جنیان و شیاطین را از خود دور سازید:

- سوره ابراهیم
- سوره دخان
- سوره یوسف
- سوره حج
- سوره جن
- سوره قارعه
- سوره صافات
- سوره دخان
- سوره مومنون
- سوره ناس
- سوره فلق

2- دستور العمل‌های خاص‌تر شرعی

- اگر در مکانی جنزده هستید حرز ابو دجانه که در بحارالانوار آمده را بنویسید و در اتاق قرار دهید. متن آن را می‌توانید در گوگل جستجو کنید.

3-دستور العمل سوم:

امام باقر علیه السلام به شخصی که جنها او را اذیت می‌کردند، فرمود: با فاتحة الکتاب و سوره ناس و فلق تعویذ کنید (هرکدام 10 بار). (تعویذ کردن یعنی مکتوب کردن و خواندن آیات الهی برای در امان بودن و دوری از شر). آن سوره‌ها را با مشک و زعفران در ظرفی بنویسید و برای خوردن و وضو و غسل از آن ظرف

استفاده کنید. آن فرد سه روز این عمل را انجام داد و آن پدیده برطرف شد.

4- دستور چند قسمتی آیه الله بهجت برای در امان ماندن از آسیب شیاطین: (همه دستورات باید انجام شوند)

- همراه داشتن قرآن کوچک

- مداومت بر خواندن سوره فلق و ناس

- خواندن آیه الکرسی

- مداومت بر خواندن چهار قل (سوره‌های توحید، ناس و فلق و کافرون) خصوصا در زمان خواب

- بلند گفتن اذان در هنگام اذان

- خواندن روزی 50 آیه از قرآن با صدای بلند

5- خواندن دعای زیر که امام صادق فرموده است هرگاه آن را بخوانم باکی ندارم از آزار جن و انس:

بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ مِنَ اللَّهِ وَ اِلَی اللَّهِ وَ فی سَبیلِ اللَّهِ وَ عَلی مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ اَللّهُمَّ اِلَیْکَ اَسْلَمْتُ نَفْسی وَ اِلَیْکَ وَجَّهْتُ وَجْهی وَ اِلَیْکَ اَلْجَاْتُ ظَهْری وَ اِلَیْکَ فَوَّضْتُ اَمْری اَللّهُمَّ احْفَظْنی بِحِفْظِ الْایمانِ مِنْ بَیْنِ یَدَیَّ وَ مِنْ خَلْفی وَ عَنْ یَمینی وَ عَنْ شِمالی وَ مِنْ فَوْقی وَ مِنْ تَحْتی وَ ما قِبَلی وَادْفَعْ عَنّی بِحَوْلِکَ وَ قُوَّتِکَ فَاِنَّهُ لا حَوْلَ وَلاقُوَّةَ اِلاّ بِکَبه

6- دور کردن جنیان با حیوانات:

جنها از حیوانات مختلفی هراس دارند مانند کبوتر، اسب اصیل و خروس سفید. بهتر است کبوتر دو رنگ یا سفید باشد. از امـــــام موسی بن جعفر (ع) روایت است که: «بال و پر زدن کبوتر باعث گریختن و دور شدن شیاطین اجنه می‌شود».

7- خواندن سوره جن به تعداد هفت بار به دسـتور امـام صادق (ع) برای دور کردن جنیان

8- اگر کسی جن می‌بیند و از او آزار می‌بیند بـرایش آیه 144 سوره عمـران را هفت مرتبه بر آب بخوانند و به او بدهند.

اگر با این روشـها مشـکلات شـخص برطـرف نشد شـاید دچار بیماری‌هـای روانی باشد و لازم است به روانپزشک مراجعه کند.

دنیای کوانتوم

اگر نظریه‌هـــای علمی موفق را به عنـــوان درمان‌هـــایی برای مشکلات سرسخت درنظر بگـیریم، فیزیک کوانتـوم را می‌تـــوان داروی شـــگفت انگـــیز قـــرن بیســـتم نامید. کوانتوم با موفقیت پدیده‌هایی چون تـابش رادیواکـتیو و پـاد مـاده را توضـیح داد و هیچ نگـره دیگـری نمی‌تواند در مـورد این‌که چطـور نـور و ذرات در مقیاس‌هـای کوچک رفتار می‌کنند با توضیح آن رقابت کند.

اما این توصـیف در عین حـال بسـیار شـگفت‌آور اسـت، اجســـام کوانتـــومی می‌توانند در یک لحظه در حالت‌ها و مکان‌های چندگانه وجود داشـته باشـند که بـرای توصـیف آن‌ها نیازمند تسلط به دانش آمـار هسـتیم. این توصـیف پر از عدم قطعیت می‌باشد و با پارادوکس‌هـــای مختلفی همـراه شـده است و هم‌چـنین به خـاطر ایجـاد تردید در مـورد مفهـوم واقعیت عیـنی مـورد انتقـاد بـوده است – مفهـــومی که بســـیاری از فیزیک‌دان‌ها از جمله آلـــبرت اینشـــتین آن را دیر هضم یافتند. امـــروزه دانشـــمندان با این معماهـــای فلســـفی دست به گریبـــان هســـتند و از سویی نیز کوشش می‌کنند تا ویژگی‌های عجیب کوانتـوم را بـرای اسـتفاده در تکنولوژی‌هـای پیشـرفته به کنـترل بگیرند.

تولد یک ایده

نظریـــهٔ کوانتـــوم در اوایل قـــرن بیســـتم شـــروع به شکل‌گیری کرد، زمانی که ایده‌های کلاسیکی در توصـیف بـرخی مشـاهده‌ها شکست خوردند. نظریـات پیشـین به اتم‌ها اجازه می‌دادند در هر فرکانسی نوسـان کنند که به

این پیش‌بیـــــــنی نادرست منجر شد که آن‌ها می‌توانند میزان بی‌نهایتی انرژی را تابش کنند – مشکلی که با نام فاجعه فرابنفش شناخته می‌شود. در سال 1900 ماکس پلانک این مشکل را با این گمان حل کـرد که اتم‌ها فقط می‌توانند در فرکانس‌هـای مشـخص یا کوانتیـده نوسـان کننـد، سـپس در سـال 1905 انیشـتین در معمـای اثر فوتوالکتریک روزنه‌ای ایجـاد کـرد، در این اثر نـوری که روی فلز می‌افتد تنها الکترون‌هـــایی از انرژی‌هـــای مشـــخص را آزاد می‌کند. نظریه موجـــود که نـــور را به عنوان موج درنظر می‌گـرفت در توضـیح این اثر شکست خـورد، اما اینشـتین با پیشـنهاد این‌که پرتوهـای نـور در بسته‌های مجزای انرژی با نام فوتون انتشار می‌یابند راه حل فوق‌العـاده‌ای را فـراهم کـرد – الهـامی ناگهـانی که برای او جایزه نوبل فیزیک را در سـال 1921 به همـراه داشت.

کوانتوم مرموز

در حقیقت این ویـــژگی نـــور که همچـــون آفتاب‌پرست توانـایی دگرگـونی دارد و با توجه به مـاهیت آزمـایش به شـکل ذره یا مـوج رفتـار می‌کنـد، دانشـمندان را بـرای مدتی طولانی گیر انداخت. فیزیک‌دان دانمارکی نیلز بور این دوگـــانگی مـــوج- ذره را با دوری کـــردن از مفهـــوم «واقعیت خارجی مستقل از مشاهده‌گر» توضیح داد، بور در «تفســیر کپنهـــاگی» خـــود اســـتدلال کـــرد که عمل اندازه‌گیری ما آن‌چه که مشـاهده می‌کـنیم را تحت تـأثیر قرار می‌دهد.

به تـــازگی آزمایشی بحث برانگـــیز این دیـــدگاه موجـــود نسبت به نور را با آشکارسازی روی‌دادن هم‌زمـان هر دو

رفتـــار مـــوجی و ذره‌ای به چـــالش کشـــیده اســـت، این پژوهش پیشـنهاد می‌کند که شـاید چـیزی با نـام فوتـون وجود نداشته باشد و نور تنها به دلیل نحـوه برهم‌کنشش با ماده، کوانتیده به نظر می‌رسد. دیگر تفسیرهای نگـــره کوانتـــوم (که تعدادشـــان هم کم نیست) بـــرای حل این مشـــکل مفـــاهیمی حـــتی بســـیار عجیب‌تر از یک دنیـــای وابســـته به انـــدازه‌گیری را پیشـــنهاد می‌کننـــد، تفســـیر مشهور چندجهانی (جهانهای موازی) پیشـنهاد می‌کند که اشیای کوانتومی به این دلیل چندین رفتـار مختلف بـروز می‌دهند که در تعدادی بی‌نهایت از دنیاهای موازی وجـود دارند.

قوانین عدم قطعیت

برای حدود 70 سـال این دوگـانگی مـوج - ذره با انگـاره آزار دهنده دیگری از نظریه کوانتوم توضیح داده می‌شـد، اصل عـدم قطعیت‌هـایزنبرگ که در سـال 1927 توسط ورنرهایزنبرگ تدوین شد و به تازگی نـیز بسـیار دقیق‌تر شـده است. این نظریه یک حـدی را بـرای مـیزان آگـاهی قـــرار داد که می‌گوید هیچ‌کس نمی‌تواند هم مـــوقعیت و هم انـــدازه حـــرکت یک جسم کوانتـــومی را با دقت کامل بداند، انـدازه‌گیری یکی به شـکل گریزناپـذیری دیگـری را تغییر می‌دهد.

بور، اینشـتین را در یک سـری از آزمایش‌هـای فکـری در سال‌های 1920 تا 1930 با استفاده از این اصل شکست داد اما پژوهش‌هـــای نـــوین اســـتدلال می‌کنند که دلیل اساسی بـــرای دیـــده شـــدن این دوگـــانگی در آزمایش‌ها پدیده‌ای با نام درهم‌تنیدگی است. درهم‌تنیدگی پدیـــده‌ای است که می‌گوید در جهـــان کوانتـــومی اگر اجســـام با

یک‌دیگر بـــرهم‌کنش داشـــته باشـــند یا این‌که از طریق فرایند یکســانی به وجــود بیایند دیگر مســتقل نیســتند، آن‌ها به گـــــونه‌ای به هم پیوند می‌خورند (درهم‌تنیـــــده می‌شوند) که تغییر دادن یکی بدون توجه به این‌که چقدر از هم دور هستند به شکل گریزناپذیری روی دیگری تأثیر می‌گـذارد، چـیزی که اینشـتین به آن «کنش شـبح وار از راه دور» میگفت.

این پدیده ممکن است در ابررسانایی دخالت داشته باشد و هم‌چنین نوید «دورنوردی» ذرات در فاصـله‌های بسـیار زیــاد را نــیز می‌دهد. این کــار از دورنــوردی یک حــالت کوانتومی در سال 1998 آغاز شد و دانشمندان به تدریج ذرات بیشتر و بزرگ‌تری را درهم‌تنیده کردند.

شبکه‌های ایمن

درهم‌تنیـــدگی ممکن است هم‌چـــنین یک راه ارتبـــاطی تقریباً نفوذ ناپذیر را فراهم کند. رمزنویسان کوانتــومی می‌توانند با اســتفاده از ذرات کوانتــومی «کلیــدها» را برای رمزگشایی اطلاعات رمزنگاری شـده بفرسـتند. هر کوششی برای جلوگیری از حـرکت ذرات می‌تواند حــالت کوانتومی آن‌ها را از بین ببرد، دخالتی که سـپس آشـکار خواهد شد. در آوریل 2004 مؤسسات مالی اسـترالیایی اولین انتقـــال پـــول رمزنگـــاری شـــده را با کلیـــدهای کوانتومی انجام دادند و در ژوئن همان سال اولین شبکه رایانه‌ای رمزنگاری شده با بیش از دو گره[1] به طـول 10 کیلومتر در ایالات متحده برپا شد.

نگه داشتن ذرات کوانتـومی به شـکل درهم‌تنیـده نیازمند مهارت زیاد است و پژوهشگران در حـال کـار روی نحـوه

بیشینه ساختن سیگنال ذرات و میزان راه پیموده شده توسط آن‌ها هستند. پژوهشگرانی در بریتانیا با استفاده از یک آشکارساز فوتون حساس به تازگی فوتون‌های رمزنگاری شده را در طول یک کابل فیبر نوری به طول 100 کیلومتر ارسال کردند. پژوهشگرانی در ایالات متحده نیز طرحی را برای درهم‌تنیدن ابرهایی متوالی از اتم‌ها آماده کرده‌اند، به امید روزی که یک پیوند کوانتومی بین شهرهای ایالات متحده ایجاد کنند.

رایانه‌های سریع

رایانه‌های کوانتومی یکی دیگر از هدف‌های بلند مدت هستند. از آن‌جایی که ذرات کوانتومی می‌توانند در یک لحظه در چندین حالت موجود باشند، می‌توانند در هر بار برای انجام تعداد زیادی محاسبات به کار گرفته شوند. برای نمونه فاکتور گرفتن از یک عدد 300 رقمی در تنها چند ثانیه توسط رایانه‌های کوانتومی در مقایسه با سال‌ها زمان مورد نیاز برای انجام آن به وسیله رایانه‌های مرسوم تفاوت را آشکار می‌کند.

Quantum Mechanics اما برای نگه داشتن طبیعت چند حالته آن‌ها برای انجام محاسبات، ذرات باید به اندازه کافی جدا بمانند که شرطی بسیار چالش برانگیز است. با این وجود پیشرفت‌هایی در این بخش ایجاد شده است: در سال 2003 گروهی سه تایی از الکترون‌ها (عنصرهای سازنده رایانه‌های کلاسیک) در یک نیمه رسانا درهم‌تنیده شدند و اولین محاسبه کوانتومی در سال 2002 به وسیله یک یون کلسیم تنها انجام گرفت، در اکتبر 2004 نیز اولین حافظه کوانتومی با یک رشته از اتم‌های سزیم ساخته شد.

ذرات مــاده به راحــتی با یک‌دیگر واکنش می‌دهند از این رو حالت کوانتومی آن‌ها برای زمان بسیار کوتاهی (تنها یک میلیـــاردم ثانیه) محفـــوظ اســـت، اما فوتون‌ها از آن‌جایی که تمایل بسیار کمـتری بـرای واکنش با یک‌دیگر دارند حالتشـان را حـدود یک میلیـون بـار طـولانی‌تر نگه می‌دارنـد، با این حـال ذخیره‌سـازی آن‌ها در حـالی که با سرعت نور حرکت می‌کنند بسـیار سـخت است. در سـال 2001 دانشـــمندان توانســـتند نـــور را متوقف کنند که پیروزی بـزرگی بر یک مـانع عملی بـود و در سـال 2003 نیز اولین دروازه منطقی[2] کوانتـومی(هـوش رایانه‌هـای کوانتومی) به وسیله نور ساخته شد.

گرانش کوانتومی

در حـالی که سه نـیرو از چهـار نـیروی بنیـادی طـبیعت (آن‌هـایی که در انـدازه‌های بسـیار ریز عمل می‌کنند) به وسیله نگره کوانتوم به خوبی بررسی و توصیف شـده‌اند نـــیروی گـــرانش نقطه ضـــعف آن اســـت، این نـــیرو در انـدازه‌های بسـیار بزرگ‌تر عمل می‌کند و کوانتـوم بـرای توصیف آن بسیار ضعیف است. تعدادی نگره عجیب برای حل این مشـــکل پیشـــنهاد شـــده‌اند، بســـیاری از آن‌ها اســـــتدلال می‌کنند که حباب‌هـــــای فضا – زمـــــان از نوسان‌های تصادفی کوانتومی برمی‌خیزند، یک کف پر از کرم‌چاله‌ها و سـیاهچاله‌های بی‌نهـایت کوچک که گمـان می‌رود چـنین کفی کل کیهـان را در طـول بیگ بنگ پر کرده باشد و فضا – زمان را به قدری خم کـرده است که ساختارهایی همچون ستاره‌ها و کهکشان‌ها بتوانند بعـداً در آن شکل بگیرند.

محبوب‌ترین نگره گـرانش کوانتـومی می‌گوید که ذرات و نیروها از نوسان‌های حلقه‌های ریـزی (یا رشـته‌هایی) با طول تنها 10 به توان منفی 35 مـتر به وجـود آمده‌اند. یکی دیگر می‌گوید زمان و فضا در ریزترین ابعـاد جـدا از هم هسـتند که از مفهـومی با نـام «شـبکه‌های اسـپین» پدیدار شـده است. یک مـورد نـوین دیگر «نسـبیت خـاص مضـاعف» نامیـده می‌شـود، در آن از ایـده اینشـتین در مورد یک ثابت کیهانی اسـتفاده کرده‌اند و با نگه داشـتن ثابت سرعت نور ثابت دیگری را نیز در مورد ابعاد بسـیار ریز به آن افزوده‌انـد، این نگـره جـدال آمـیز می‌تواند گـرانش، تـورم و انـرژی تاریک را توصـیف کند. فیزیک‌دان‌ها اکنون در حـال بررسی کـردن مشـاهده‌ها و آزمایش‌هـایی هسـتند که می‌توانند نگره‌هـای در حـال رقابت را آزمایش کنند.

صرفه به مقیاس^3

معمـولاً گفته می‌شـود که فیزیک کوانتـوم روی نـور و ذرات کوچکـتر از مولکـول عمل می‌کند. بـرخی از پژوهشـگران بـاور دارند که با توجه به این‌که اجسـام ماکروسکوپیک اگر درهم‌تنیده نشوند می‌توانند از قوانین کوانتوم تبعیت کنند باید یک نقطه جداکننده وجود داشـته باشد که آن‌جا فیزیک کلاسـیک تمـام شـود، همانند نقطه‌ای که کشش ضـعیف گـرانش دیگر نیروها را درهم

مطمئناً گروه‌هـای مهـار شـده از اتم‌ها و فوتون‌ها که از قـوانین کوانتـوم پـیروی می‌کنند نویـدهای تکنولـوژیکی بزرگی را در دست دارند، یک کار نوین در این زمینه سرد کـردن اتم‌ها تا نزدیک صـفر مطلق بـود که شـکل‌های جدیدی از ماده با نام چگالیده بـوز - اینشـتین و چگالیـده

فرمیونی را ایجاد کرد. این‌ها بـرای تولید پرتوهـای لـیزر سـاخته شـده از اتم‌ها اسـتفاده شـده‌اند که الگوهـای دقیقی را روی سـطوح بـرش می‌زنند و ممکن است روزی به ابررساناهایی منجر شوند که در دمای اتاق کـار کنند.

پی نوشت:

[1] گره در شـبکه‌های ارتبـاطی به نقطه اتصـالی گفته می‌شـود که یا نقطه انشـعاب و یا نقطه پایـانی ارتبـاط است.

[2] یک دروازه منطقی روی تعـدادی ورودی عملیـات منطقی انجـام می‌دهد و سـرانجام یک خـروجی را تولید می‌کند.

[3] صرفه به مقیاس مفهومی در اقتصاد خـرد است که به کـاهش هزینه‌ها در اثر افـزایش حجم تولید گفته می‌شـود. در این‌جا به افـزایش بهـره‌وری در صـورت استفاده از توانایی‌ها و ویژگی‌های فیزیک کوانتـومی در اجسام ماکروسکوپیک اشاره دارد.

دلیل بی‌وزنی در فضا چیست؟

جاذبه چیست؟

جاذبه نیرویی است که تمام اشیا و موجودات روی زمین را به سمت زمین جذب می‌کند این نیرو اشیای مسطح کره را نگه داشته و از شناور شدن آن‌ها در فضا جلوگیری می‌کند جاذبه به اشیا و نیز بدن ما وزن می‌دهد. با دور شدن از زمین نیز نیروی جاذبه کاهش می‌یابد؛ اما آیا می‌توان گفت که جاذبه در فضا صفر است و به همین علت فضانوردان احساس بی‌وزنی می‌کنند؟ پاسخ منفی است.

جاذبه در فضا وجود دارد که اگر غیر از این بود ایستگاه فضایی بین المللی به دور زمین نمی‌چرخید و در فضا رها می‌شد. ایستگاه فضایی به دور زمین می‌چرخد چرا که وابسته به جاذبه زمین است اما قدرت جاذبه زمین در آن ارتفاع حدود 11 درصد کمتر از جاذبه سطح زمین است.

برای درک بهتر این موضوع نردبانی را تصور کنید که ارتفاع آن به ماهواره‌های ایستگاه فضایی می‌رسد. اگر در بالای این نردبان قرار بگیرید وزن شما 11 درصد کمتر می‌شود؛ یعنی کسی که بر روی سطح زمین 45 کیلوگرم باشد، در بالای نردبان 40 کیلوگرم وزن خواهد داشت.

احساس بی‌وزنی فضانوردان

دلیل بی‌وزنی در فضا چیست؟

تا این‌جا متوجه شـدیم که درفضا نـیز جاذبه وجـود دارد ولی با شدت کمتری. دوباره همان داسـتان نردبـان را در نظر بگیرید. اگر شـما بر روی نردبـان ایسـتاده باشـید، احساس بی‌وزنی نمی‌کنید چون نردبان شما را به سـمت بالا هُل می‌دهد و از افتادن شـما جلوگـیری می‌کند. ولی اگر از بالای نردبان به پایین بپرید، در این حالت احساس بی‌وزنی می‌کنید البته تا زمـــانی که به زمین برســـید. درست مانند سقوط آزاد.

به همین دلیل است که فضـــانوردان احســـاس بی‌وزنی می‌کنند، چون فضاپیمایی که درون آن هستند همواره در حال سقوط است.

قطعاً اکنون این سؤال در ذهن شـما پدید آمـده است که اگر فضـاپیما همـواره در حـال سـقوط است پس چـرا با زمین برخورد نمی‌کند و برروی زمین سقوط نمی‌کند؟

دلیل ســـقوط نکـــردن آن‌ها این است که فضـــاپیماها با سرعت بسیار زیـاد در حـرکت به دور زمین در یک مسـیر خمیده هستند. اگر زمین یک خط مستقیم و صاف بـود و حـالت کـروی نداشـت، قطعـاً فضـاپیماها و شـاتل‌های فضایی بر روی زمین سقوط می‌کردند.

اما در این حالت زمین با جـرم عظیمی که دارد فضـاپیما و فضانوردان درون آن را به سمت خود می‌کشد، ولی در اثر حرکت دایره‌ای که فضاپیما دارد، نیروی دیگـری به آن وارد می‌شود که اندازه آن برابر نـیروی گـرانش وارده از زمین است ولی جهت آن بـرعکس نـیروی گـرانش است که به آن نـــیروی گریز از مرکز گفته می‌شـــود و در این حـالت برآیند نیروهـای وارده به فضـاپیما و فضـانوردان

درون آن برابر صفر خواهد بود و سقوط فضاپیما اتفـاق نمی‌افتد و هم چـــنین فضـــانوردان درون آن احســـاس بی‌وزنی می‌کنند.

زندگی فضانوردان در حالت بی‌وزنی چگونه است؟

عامل بی‌وزنی زندگی فضانورد را دچـار اشـکال می‌کند. اگر وی تصمیم به حرکت بگـیرد پـایش از روی زمین بلند شده و شناور خواهد ماند چنانچه مـایعی را درون ظـرف بریزد از کنـاره آن خواهد ریخت، ابزارها و سـایر وسـایل در فضا غـــوطه‌ور می‌ماننـــد، چند هفته در بی‌وزنی بر چگونگی کارکرد اندام بـدن تـأثیر می‌گـذارد. فضـانوردان بـــرای زنـــدگی در شـــرایط بی‌وزنی دارای وســـایل مخصوصی هستند.

دلیل احســاس داغی و یا احســاس آتش گــرفتن کف پا چیست؟

احساس داغی دردناک و یا احساس آتش گـرفتن کف پـا، خصوصا در سنین میانسـالی و سـالمندی می‌تواند ناشی از نوروپاتی اعصاب باشد.

بیماری دیابت، شایع‌ترین علت بروز این مشـکل است که معمولا علائم آن با احساس داغ شدن و سوختن کف پا و بی‌حسی انگشتان پا شروع می‌شود.

نوروپــاتی محیطی و بیمــاری عــروق محیطی که در اثر دیــابت به وجــود می‌آینــد، متهمــان اصــلی داغ شــدن و ســوزش کف پا هســتند و بیمــار مبتلا به این مشــکل، بایســـتی به پزشک متخصص ارتوپد یا متخصص غـــدد مراجعه کند تا پاهای او را بررسی کند.

اگرچه این مشکل در بیمـاران دیـابتی شـایع اسـت، ولی می‌تواند علل دیگری نیز داشته باشد.

شغل فرد و نـوع کفش او نـیز می‌تواند بـاعث داغ شـدن کف پا شود.

پلیس‌ها و کـــارگران ســـاختمانی به دلیل آن‌که مـــدت طـولانی می‌ایسـتند و کف پـای آن‌ها با گرمـای زمین در تماس است، می‌توانند دچار داغی کف پا شوند.

انجام ورزش گلف یا تنیس در یک روز گـرم نـیز می‌تواند باعث بروز این مشکل شود.

کفش‌ها، به خصوص آن‌هایی که پوشیده و بسته هستند یا از مواد مصنوعی ساخته شده‌اند نیز باعث عرق کردن و داغ شدن و احساس سوختن کف پا می‌شوند.

جوراب نیز می‌تواند باعث احساس آتش گرفتن کف پا شود، خصوصا جوراب‌هایی که از جنس الیاف پلاستیکی (نایلونی) هستند.

یکی دیگر از علل شایع داغ شدن کف پا، بیماری پای ورزشکار (قارچ بین انگشتان پا) است.

برخی از علل این مشکل که کمتر شایع هستند، عبارتند از:

- نوشیدن الکل
- نارسایی مزمن کلیه
- بیماری عروق محیطی
- سندرم تونل مچ پا
- ورم عصب مورتون
- کمبود ویتامین
- بیماری ایدز
- سندرم درد ناحیه‌ای پیچیده
- عمل جراحی بای پس معده

درمان‌های پزشکی

برای درمان احساس سوختن و داغ شدن کف پاها بایستی درد و احساس غیرعادی ایجادشده توسط نوروپاتی را برطرف کرد.

مهم‌ترین راه درمان احساس سوختن کف پا در اثر نوروپاتی، متوقف کردن آسیب اعصاب است.

در برخی موارد، درمان بیماری زمینه‌ای مانند دیابت، باعث بهبودی نوروپاتی و علائم آن می‌شود. در سایر شرایط، مانند نوروپاتی رشته‌های عصبی کوچک، وقتی علت معلوم نمی‌شود، پزشک روی درمان علائم کار می‌کند.

در بیماران مبتلا به نوروپاتی دیابتی، درمان به معنای حفظ قند خون در حد طبیعی است که این کار معمولا به رژیم غذایی خاص، داروهای خوراکی و تزریق انسولین نیاز دارد.

در افراد مبتلا به سایر انواع نوروپاتی که باعث احساس آتش گرفتن کف پا می‌شوند، جلوگیری از آسیب بیشتر اعصاب اهمیت دارد.

راه درمان برخی از مشکلاتی که باعث داغ شدن و سوزش کف پا می‌شوند، در متن زیر آورده شده است:

- کمبود ویتامین: مصرف مکمل ویتامین ب12 یا تزریق آمپول آن می‌تواند کمبود این ماده مغذی را در بدن جبران کند.
- مصرف الکل: خودداری از نوشیدن الکل از اسیب بیشتر اعصاب جلوگری می‌کند و باعث بهبودی و ترمیم اعصاب می‌شود.

- نارسایی مزمن کلیه: شاید بیمار مبتلا به نارسایی کلیه، نیاز به دیالیز داشته باشد تا سموم از بدنش دفع شوند. این سموم باعث نوروپاتی و داغ شدن و سوزش پاها می‌شوند.
- کم کاری غده تیروئید: مصرف قرص‌های حاوی هورمون تیروئید مانند قرص لووتیروکسین (تحت نظر پزشک متخصص غدد)، کمبود این هورمون را بدن جبران کرده و اغلب باعث برطرف شدن نوروپاتی و سوزش کف پاها می‌شود.

پزشک برای درمان احساس آتش گرفتن کف پا، داروهایی را برای بیماری تجویز می‌کند که برخی از آن‌ها عبارتند از: گاباپنتین، آمی تریپتیلین و دسی پرامین.

برای کاهش درد و ناراحتی شدید ناشی از سوزش پاها، گاهی اوقات پزشک داروهای مسکن را برای بیمار تجویز می‌کند.

اگر داغ شدن و احساس آتش گرفتن کف پا در اثر قارچ انگشتان پا باشد، مصرف داروهای ضدقارچ باعث درمان عفونت قارچی پا و تسکین احساس سوختن کف پا می‌شود.

درمان‌های خانگی

شاید با عوض کردن نوع کفش و یا درمان قارچ انگشتان پا، مشکل شما برطرف شود و نیاز به درمان دیگری نباشد.

توصیه‌های زیر برای کاهش این مشکل مفید هستند:

- اگر هر روز از منزل بیرون می‌رویـد، مثلا سر کـار یا مدرسه، پشت سر هم یک کفش را نپوشید. بلکه یک روز در میان، کفش خود را عـوض کنید تا داخل آن کاملا هوا بخورد.
- اگر هوا خوب است، صندل بپوشید تا پاهای‌تان هوا بخورد.
- مرتبا جوراب خود را عوض کنید و بشویید، خصوصا بعد از ورزش. جـوراب نخی بپوشـید تا عـرق پا را بگیرد و پا خنک شود.
- در حمام یا استخر عمومی، حتما دمپایی پلاستیکی مخصوص خودتان را بپوشید.
- از پودرهای دارویی مخصوص کف پا اسـتفاده کنید تا رطوبت اضـافی پا را بگـیرد و قـارچ انگشـتان پا بهبود بیابد.

درک حرکات بدن توسط گوش

در آیه 11 سوره کهف به نقش گوش در درک حرکات بدن اشاره شده است. در کتاب معجزات پزشکی قرآن نوشته دکتر شریف الغزال آمده است که در هنگام خواب، حس شنوایی متوقف نمی‌شود و همین امر موجب می‌گردد تا شخصی که به خواب رفته، با صدایی که منشأ نزدیکی دارد، بیدار شود. عصب هشتم مغزی که مربوط به گوش داخلی است، دو بخش دارد: یک بخش شنوایی و دیگری بخش تعادل (جهت درک حرکات سر). کارکرد این دو بخش طی زمانی بیش از 300 سال در اصحاب کهف متوقف بوده است (Ghazal,2004).

در باره عبارت فَضَرَبْنَا عَلَى آذَانِهِمْ تفسیرهای گوناگونی وجود دارد:

عبارت "فَضَرَبْنَا عَلَى آذَانِهِمْ" در لغت عرب کنایه ظریفی از «خواباندن» است، گویی پرده و حجابی بر گوش شخص افکنده می‌شود تا سخنی را نشنود و این پرده همان پرده خواب است (مکارم شیرازی، 12/385).

"افکندن پرده‌های خواب بر گوش آنان" یعنی برای سالیانی طولانی آن‌ها را به خواب عمیق فرو بردیم، به گونه‌ای که نه صدایی را می‌شنیدند تا بیدار گردند و نه اثری از هیاهو و غوغای طبیعت در گوش آنان نفوذ می‌کرد تا به خود آیند. از آیه شریفه برداشت می‌شود که آنان نمرده بودند، بلکه زنده و در خوابی عمیق و خوش فرو رفته بودند (طبرسی،6/698).

شاید مـراد از فَضَـرَبْنَا عَلَی آذَانِهِمْ رفتـاری نظـیر رفتـار مادران باشد که هنگام خواباندن کــودک، آرام با دست به گـوش او می‌زنند تا حواسش متمرکز شـده و بخوابـد، که در این صــورت این عبــارت کنایه از آن است که خــدای سـبحان با شـفقت و مـدارا آن‌ها را خـواب نمـود (طیب، 8/332).

یعــنی پــرده‌ای بر آن غــار زدیم تا دیگر گوشهای‌شــان صــداهای خــارج را نشــنود و از خــواب بیــدار نگردند (زمخشــری، 2/705)ــ که با توجه به ســیاق آیه به نظر می‌رسد این معنی چندان مناسب نباشد.

"فَضَـرَبْنَا عَلَی آذَانِهِمْ فِی الْکَهْـفِ سِـنِینَ عَـدَدًا"، الکهف/ 18/11

ترجمه

پس در آن غــار، ســالیانی چند بر گوش‌های‌شــان پــرده زدیم.

کلمات اصلی

آذَان: جمع أُذُن، گوش

سِنین: جمع "سنه" به معنی سال

بیان اعجاز مطرح شده

در آیه 11 ســوره کهف به نقش گـوش در درک حرکـات بدن اشاره شده است. در کتاب معجـزات پزشـکی قـرآن نوشــته دکــتر شــریف الغــزال آمــده است که در هنگــام خــواب، حس شــنوایی متوقف نمی‌شــود و همین امر موجب می‌گردد تا شخصی که به خـواب رفتـه، با صـدایی

که منشأ نزدیکی دارد، بیدار شود. عصب هشتم مغزی که مربـوط به گـوش داخلی اسـت، دو بخش دارد: یک بخش شنوایی و دیگری بخش تعـادل (جهت درک حرکـات سر). کـارکرد این دو بخش طی زمـانی بیش از 300 سـال در اصحاب کهف متوقف بوده است (Ghazal,2004).

در باره عبارت فَضَرَبْنَا عَلَى آذَانِهِمْ تفسیرهای گوناگونی وجود دارد:

عبارت "فَضَرَبْنَا عَلَى آذَانِهِمْ" در لغت عرب کنایه ظریفی از «خوابانـدن» اسـت، گـویی پـرده و حجـابی بر گـوش شخص افکنـده می‌شـود تا سـخنی را نشـنود و این پـرده همان پرده خواب است (مکارم شیرازی، 12/385).

"افکنـدن پرده‌هـای خـواب بر گـوش آنـان" یعـنی بـرای سالیانی طولانی آن‌ها را به خواب عمیق فـرو بـردیم، به گـونه‌ای که نه صـدایی را می‌شـنیدند تا بیـدار گردند و نه اثـری از هیـاهو و غوغـای طـبیعت در گـوش آنـان نفـوذ می‌کرد تا به خود آیند. از آیه شریفه برداشت می‌شود که آنان نمرده بودند، بلکه زنـده و در خـوابی عمیق و خـوش فرو رفته بودند (طبرسی،6/698).

شاید مـراد از فَضَـرَبْنَا عَلَى آذَانِهِمْ رفتـاری نظـیر رفتـار مادران باشد که هنگام خواباندن کـودک، آرام با دست به گـوش او می‌زنند تا حواسش متمرکز شـده و بخوابـد، که در این صـورت این عبـارت کنایه از آن است که خـدای سـبحان با شـفقت و مـدارا آن‌ها را خـواب نمـود (طیب، 8/332).

یعـنی پـرده‌ای بر آن غـار زدیم تا دیگر گوشهای‌شـان صـداهای خـارج را نشـنود و از خـواب بیـدار نگردند

(زمخشـــری، 2/705)ـــ که با توجه به ســـیاق آیه به نظر می‌رسد این معنی چندان مناسب نباشد.

جمع بندی

در آیه 11 سوره مبارکه کهف، خداوند چگونگی به خواب رفتن اصــحاب کهف را بیــان می‌کند. در قــرآن، از کــار افتـادن گوش‌ها به عنـوان عامل خـواب طـولانی مـدت و غیر طبیعی آن‌ها یاد شده است.

خواب حقیقی، خــوابی است که 4 مرحله (Non Rapid Eye Movement)ـ NREM و یک مرحله REM دارد. در مراحلی از سیکل خــواب گوش‌ها و مغز کــار می‌کند و از طریق صدا زدن و نفوذ صوت در گــوش می‌تــوان فــرد را بیدار کرد. در واقع فقط در مرحله چهارم NREM بیــدار کــردن فــرد از خــواب بســیار مشــکل است که البته این مرحله در طول مدت خواب به طور موقت ایجــاد شــده و به صورت دوره‌ای تکرار می‌گردد (Schenck 2007,)ـ از این رو، عبــارت فَضَــرَبْنَا عَلَى آذَانِهِمْ می‌تواند اشــاره به فعال بــودن گــوش در هنگــام خــواب باشد که به خواست خدا در مورد اصـحاب کهف بـرای مـدت طـولانی متوقف شده بود.

از کــار افتــادن یک عضو بــدن ممکن است به چند صــورت باشد:

عضو ناقص گردد و در نتیجه از کار بیفتد؛

ظاهر عضو سالم باشد ولی تــوان انجــام کــار را نداشــته باشــد، مانند افــرادی که قطع نخــاع گشــته و با داشــتن

پاهای سالم قادر به حـرکت آن‌ها و یا حس کـردن درد در آن‌ها نیستند؛

عضو کـــاملاً ســـالم باشد ولی عـــواملی مانند عوامل فیزیولوژیک (همچـون بـالا بـودن مـیزان ترشح هورمـون ملاتونین) (1) و یا عوامل محیطی مانند تغییر فشار هوا موجب اختلال در کار آن شود.

این احتمــالات ممکن است بــرای اصــحاب کهف رخ داده باشد که البته بعد از 300 سال با رفع آن، از خواب بیدار شده‌اند. به هر حال، معاصران نزول قرآن می‌دانســته‌اند که بیدار شدن افراد ناشنوا مانند افـراد شـنوا به آسـانی صــورت نمی‌گــیرد، پس این آیه نمی‌تواند اعجــاز علمی باشد. اما نکته مهم در این آیه به نظر درویش (5/544) اینست که عیبی در گوش‌های آن‌ها پدیـدار نگشـته و تنها «حس شنیدن» در آن‌ها فعال نبوده است.

امروزه دانشمندان دریافته‌اند که عصب هشتم مغــزی که مربــوط به گــوش داخلی اســت، دو بخش دارد: یک بخش شــنوایی و دیگــری بخش تعــادل. در هنگــام خــواب حس شنوایی متوقف نمی‌شود و همین امر بـاعث می‌گـردد تا شخصی که به خواب رفته، با صدا بیـدار شـود. بـرای این که شــخص از طریق شــنیدن صــداها بیــدار نشــود، باید اعصاب این ناحیه غیر فعال گردد. علت غیر فعـال شـدن اعصاب شنوایی نیز متفـاوت است. به هر حـال در زمـان نزول قرآن، کسی از مکانیزم اعصاب شنوایی آگاه نبوده است. با اینهمـــه، از آن‌جا که دلیلی بر صـــحت و یا رد ادعــای نقص ســاختمان گــوش اصــحاب کهف در دست نیســت، به نظر می‌رسد که این آیه از مصـادیق اشـارات علمی باشد.

اما برای اظهار نظر دقیقتر درباره اعجــاز علمی این آیه لازم است به سؤالاتی در دو حوزه قــرآنی و علمی پاسخ گفت.

سؤالات قرآنی

آیا مراد از پــرده که در ترجمه و تفســیر آیه به آن اشــاره شده، پرده خواب است یا مــرگ؟ اگر مــراد از آن "مــرگ" باشــد، این آیه هم‌چنــان اعجــاز علمی قــرآن را مطــرح می‌کند؟

آیا در تمام طول تاریخ، تنها اصحاب کهف بودند که چنین خواب طولانی داشته‌اند، یا این امر در تاریخ تکــرار شــده است؟

آیا عبــارت "ضَــرَبْنَا عَلَى آذَانِهِمْ" جهت اشــاره به فعــال بــودن سیســتم شــنوایی در خــواب، به کــار رفتــه، یا به منظور استعاره و زیبا سازی کلام اینچــنین آمــده اســت؟ آیا اگر استعاره باشــد، این آیه اعجــاز علمی قــرآن تلقی می‌شود؟

آیا می‌تــوان گفت اصــحاب کهف به حــالتی از بیهوشی یا کما فرو رفته بودند؟

سؤالات علمی

آیا علم امروزه توقف ناگهانی کــارایی اعصــاب شــنوایی را تأیید می‌کند؟

اعصـــاب شـــنوایی در اثر چه عـــواملی ممکن است به صورت موقت از کار بیفتند؟

آیا باقی مانـدن در مرحله چهـارم NREM خـواب مـوجب خوابیدن طولانی مدت اصحاب کهف بوده است؟

فعالیت اعصاب مغزی در زمان خواب چگونه است؟

آیا ترشح زیاد هورمون ملاتـونین به خـون مـوجب خـواب طولانی مدت اصحاب کهف بوده است؟

آیا از کـار افتـادن سـایر قسـمت‌های گـوش مانند سـخت شدن پرده صماخ به هر علتی و یا کم شدن فشـار هـوای غار می‌تواند دلیل نشنیدن بوده باشد؟

آیا غـاری که اصـحاب کهف در آن قـرار داشـتند، شـرایط جغرافیــایی خاصی و ویــژهای دارد که بتواند بر مــیزان شنوایی مؤثر باشد؟

چه شــرایطی لازم است تا فــردی ســالیان متمــادی در حالت بیهوشی یا کما فرو برود؟

منابع:

درویش، محیی الدین، اعراب القرآن و بیانه،دارالارشــاد، دمشق، 1415ق

زمخشری محمود، الکشاف عن حقائق غـوامض التنزیـل، دار الکتاب العرب، دار الکتاب العربی، 1407ق

طبرســی، فضــل، مجمع البیــان فی تفســیر القــرآن، انتشارات ناصر خسرو، تهران، 1372ش

طیب، عبد الحسـین، اطیب البیـان فی تفسـیر القـرآن، انتشارات اسلام، چاپ دوم، تهران، 1378 ش

مکـــارم شـــیرازی، ناصـــر، تفســـیر نمونـــه، دار الکتب الاسلامیه، تهران،1382 ش

Ghazal, Sh., The Medical Miracles of the Holy Quran, 2004

Schenck, C.H, Sleep: The Mysteries, the Problems, and the Solutions, Avery, NY,2007

http://www.pezeshki.net/fa/content/view/1073/87

درخشش نور ماه در آسمان

هرکس به طور کلی می‌داند که ماه در شب و روز چگونه عمل نمـوده و به چه صـورت به نظر می‌رسد. در طـول روز خورشید درخشان‌ترین چیزیست که در آسمان وجـود دارد. هم‌چـــنین می‌دانیم که مـــاه در طـــول شـــب، روشن‌ترین شیئ آسمان است. اما تاریکی و کیفیت شبح وار نور ماه در تضاد با شفافیت نـور خورشـید اسـت، در این مقاله از خصوصیات درخشش نور ماه در شب و روز می‌گوییم.

moonlightبه گـــزارش بیگ بنـــگ، در یک شب مهتـــابی زمانی که ماه را در آسـمان می‌بیـنیم، مـاه با درخششی زیبا همه جا را روشن کرده است، در واقع شدت این نور بســـتگی به اهله مـــاه دارد.(به این پدیـــده در نجـــوم به حالت‌های مختلف دیـده شـدن بخش روشن مـاه از زمین گفته می‌شـود.) در حـالت بـدر کامل معمـولاً مهتـاب در ســطح زمین بیش از دو دهم لـــوکس روشـــنایی ایجـــاد نمی‌کند. بنـــابراین نـــور مهتـــاب در ســطح زمین، حـــدود پانصدهزار بار کمتر از نور خورشید است.

نور ماه اساسا همان نور خورشید است که از سطح مـاه بازتابیده می‌شود. قابل فهم است زیـرا سـطح مـاه تنها 11 درصد نـور تابیـده شـده توسط خورشـید را بازتـاب می‌دهد. برخورد نور خورشـید به مـاه بـاعث می‌شـود که نور بازتابیده شده قرمزتر از نـور خورشـید باشـد، اما ما آن را با چشمهایمان نمی‌توانیم ببینیم، زیرا به وســیله‌ی دیگر رنگهـای موجـود در نـور مـاه محو می‌شـود و بـاعث

می‌شود درخشش ماه را بصورت تابش سفید نقره‌ای مشاهده کنیم.

چرا ماه را در طول روز مشاهده میکنیم؟

دلیل مشاهده‌ی ماه در روز ناشی از دو عامل بزرگ می‌باشد، روشنایی ماه و مدار ماه در اطراف زمین. این عوامل، امکان دیده شدن ماه در طول روز را ممکن می‌سازد. در غیر این صورت این باور که خورشید فقط مربوط به روز و ماه متعلق به شب می‌باشد، هم‌چنان باقی می‌ماند. ماه، روشن‌ترین شیئ آسمانی بعد از خورشید می‌باشد.

اولین دلیل برای این موضوع نزدیکی زیاد به ماه به زمین در مقایسه با هر شیئ دیگر آسمانی است. خورشید تابان است به دلیل این‌که در حال سوختن با مقادیر بسیار زیادی از هیدروژن است. بنابراین برای دیده شدن احتیاج به نزدیکی زیاد به زمین ندارد. نزدیکی ماه به زمین سبب می‌شود که نتوانیم ماه را در طول روز نادیده بگیریم. بازتابندگی خود ماه می‌باشد. اغلب ما می‌دانیم که ماه یک خورشید یا ستاره کوچکتر نمی‌باشد، در واقع ماه اساسا یک ماهواره طبیعی می‌باشد که بصورت یک آیینه بزرگ بازتاب کننده به سمت زمین عمل می‌کند.

دومین دلیل چرخش ماه در مدارش به دور زمین می‌باشد. در ابتدای ماه قمری زمانی که ماه کامل رخ می‌دهد، ماه دقیقا در مقابل خورشید قرار دارد و همینطور که فاز ماه به سمت ماه نو نزدیک می‌شود، ماه نیز به خورشید نزدیک‌تر می‌شود که این عامل سبب

می‌شود که امکان دیده شدن ماه در طول شب کمـتر اما در طول روز بیشتر دیده شود.

دیاگرام مشاهده ماه در آسمان

دیاگرام مشاهده ماه در آسمان

بنـابراین پاسخ این سـوال که آیا ما می‌تـوانیم مـاه را در طول روز ببینیم آن است که ماه یک بازتاب کننـده قـوی است و نزدیکی آن به زمین قابلیت مشاهده شـدن آن در شب و روز را بیشتر می‌کند. هم‌چنین مـدار مـاه قـابلیت دیده شـدن مـاه را افـزایش می‌دهد زیـرا مـاه در شـروع سفر چرخش قمری خود در سرتاسر آسمان به خورشـید نزدیکتر می‌شود، به همین منظـور در طـول روز قـابلیت دیده شدن ماه افزایش می‌یابد.

دجال از نگاهی دیگر

فتنه «دجـال» در روایـات ما به عنـوان یکی از فتنه‌هـای قبل از ظهور حضرت امام مهدی(ع) شمرده شـده است. هرچند در پی پرسش‌های گوناگونی که درباره مشخصات امامـان معصـوم(ع) پرسـیده شـده، ایشـان به بیـان ویژگی‌هـایی از دجـال پرداخته‌اند. اما این موضـوع هم‌چنان در دوران ما، درهاله‌ای از ابهام قرار دارد.

گروهی دجال را با وجود ویژگی‌هـای عجیب و غریـبی که در روایـات بـرای آن برشـمرده شـده اسـت، موجـودی واقعی می‌دانند که در آخرالزمـان ظـاهر شـده و به فریبکـاری می‌پـردازد و گـروهی به دلیل همین ویژگی‌ها دجال را موجـودی نمـادین دانسـته و معتقدند روایـات در مورد او بیشتر به زبان استعاره سخن گفته‌اند.

بی‌آن‌که بخواهیم در این مجال اندک به قضاوت در مـورد دیدگاه یاد شده بپردازیم در این‌جا به نمـونه‌ای از دیـدگاه دوم اشـاره می‌کـنیم. إن شـاءالله در آینـده در این زمینه بیشتر سخن خواهیم گفت.

در روایـات اهل بیت(ع) آمـده است که در آخر زمـان انسانی می‌آید با مشخصات زیر:

1. یک چشم دارد.
2. یک چشم او در وسط پیشانی اوست.
3. یک چشم او که در وسط پیشـانی اوست مثل ستاره می‌درخشد.

4. این انسان به نام «دجال» مشخص شده است. این انسان سوار بر خری است که چنین توصیف شده است:

بین دو گوش او یک میل راه است.

داخل دریاها می‌شود.

زمین زیر پای او در هم نوردیده می‌شود.

جلوی او دود و آتش است.

پشت سرش چیزی است که مردم آن را نان می‌بینند.

از سر هر موی او سازی بلند است.

خرما دفع می‌کند.

اغلب طرفدارانش از یهودیان و زنازادگان هستند.

مردم در زمان او به دو دسته تقسیم می‌شوند: عده‌ای برای دین خود عزادارند و عده‌ای برای دنیای خود.

نظریه

به عنوان یک نظریه که احتمال صحت و یا رد آن وجود دارد، می‌توانیم حدس بزنیم که شاید معصومین(ع) خواسته‌اند با زبان اشاره از فاصله‌ای که حدود هزار و چهارصد سال حقایقی را با ما در میان بگذارند و توجه ما را به عمق واقعیاتی که در زمان ما رخ داده است جلب کنند. بر اساس این احتمال می‌توان تعابیر زیر را در نظر داشت:

1. انسان یک چشم

انســان در تــاریخ همیشه دو چشم داشــته است: چشم طبیعت‌بین و چشم حقیقت‌بین؛ یک چشمی که با آن دنیا را می‌دیــده و دیگــری چشــمی که با آن خــدا را می‌دیــده است. تعبیر «انسان یک چشم» اشاره به پیدایش انســان مـــادی و ماتریالیست است که تنها یک چشم دارد: چشم طــبیعت‌بین او تصــور می‌کند که جز طــبیعت هیچ چــیز حقیقت و واقعیت ندارد.

1. یک چشم در وسط پیشانی اوست

صورت انسان متقارن خلق شــده است و انســان، عیب و نقص صــورت خــود را از لحــاظ قــانون تقــارن ارزیــابی می‌کند: یک دهــان روی خط تقــارن ولی دو گــوش در دو ســوی خط تقــارن با فاصــلة مســاوی. می‌فرمایند این چشم انســان یک‌چشــمی و یک بعــدی در وسط پیشــانی اوست. یعــنی روی خط تقــارن صــورت اوست و تقــارن صــورت او با یک چشم به هم نخــورده است. در نتیجــه، احساس نیاز به چشم دوم نمی‌کند. و این واقعیتی است که با آن روبه‌رو بـــوده‌ایم. ماتریالیست‌ها و مخصوصـــاً کمونیست‌ها فلسفة خــود را فلســفة علمی می‌نامیدند و آن را علم محض می‌دانســـــتند و کســـــانی که به ماوراءالطبیعه معتقد بودند را عقب مانـــــده و مرتجع و واپســگرا می‌نامند و هیچ‌گونه احســاس نقص در ســیمای شخصیت خود نمی‌کردند.

1. یک چشم او مثل ستاره می‌درخشد

از زمان بطلمیوس تا زمان انتشار کتاب مرایا توسط ابن هیثم، تصور عمومی بر این بود که نور از چشم انسان بر اشیا می‌تابد و در پرتو نور چشــم، اشــیا دیــده می‌شــوند.

ابن هیثم برای اولین بار طرز کـار چشم را کشف کـرد و قوانین تابش و بازتاب نور را مطرح نمود و اتاق تاریک و عدسی را اختراع کرد. ولی از همان زمان اصطلاح «نــور چشم» در ادبیات بـاقی ماند و اصـطلاحاً به چشم قـوی، «چشم پرنور» گفته شد و این اصـطلاح هنـوز هم وجـود دارد و کسی که چشم او ضعیف شده اصطلاحاً می‌گویند نور چشم او کم شده است. تعبیر درخشش چشم انسـان یک چشمی مثل ستاره اشاره به قـوت چشم طـبیعت‌بین این انسان است و ما امروز شاهد آن نـیز هسـتیم. چشم طبیعت‌بین انسان ماتریالیست تا اندازه‌ای قوی شــده که می‌تواند از اتم تا ســوپر کهکشــان‌ها را ببیند و توصــیف کند.

1. سوار بر خری است که...

خـر، مـرکب و مـرکب وسـیلة رسـیدن از مبـدأ به مقصد است. از بین همة مرکب‌هـای جانـدار آن‌که به «ماشـین» شــبیه‌تر است خر اســت، زیــرا خر از برقــرار کــردن یک رابطة عـاطفی با راکب خـود عـاجز است و ماشـین نـیز دقیقاً همین‌طور است.

1. بین دو گوش خر او یک میل راه است

گـوش، مرکز شـنوایی است و یک میل در این‌جا یک عـدد کامل است و اشاره به فاصلة زیـاد دارد. امـروز ماشـین امکان ایجاد شنوایی با فواصل طـولانی را فـراهم آورده است.

6،7. داخل دریاها می‌شـــود و زمین زیر پـــای او درهم نوردیده می‌شود

این امر، اشاره به امکاناتی است که ماشین امروز بـرای بشر فراهم آورده است.

1. جلوی او دود و آتش است

انســان ماتریالیست ســوار بر خر تکنولــوژی با اســلحة آتشین وارد جهان اسلام و سایر نقاط جهان شد و بــدین وســیله ســلطة خــود را گســترش داد. به همین دلیل می‌فرمایند در پیش روی او دود و آتش است.

1. پشت ســرش چــیزی است که مــردم آن را نــان می‌بینند

نفرموده‌اند پشت سرش نـان است بلکه فرموده‌اند پشت سرش چیزی است که مردم آن را نان می‌بینند. اشاره به مدرنیزاسیون، وعدة زندگی بهتر و رفاه بیشــتر است که در همة کشـورهای اسـتعمارزده داده شـد، ولی هیچ کس از میان استعمارزده‌ها به زندگی بهـتر و رفـاه بیشـتر به طور واقعی نرسید.

1. از سر هر موی او سازی بلند است

بهترین تعبیر برای تشریح ارتباطات بین‌المللی در جهـان امروز همین تعبیر است. هر موی یک جانور، یک سیسـتم مستقل است. می‌توان یک موی را کند در حـالی که بقیة آن‌ها بر سر جـای خـود بـاقی بمانند ولی همة «مو»ها از یک خون تغذیه و از آن طریق رشد و نمو پیدا می‌کنند.

هر یک از وســایل ارتبــاطی در جهــان امــروز از نظر حقوقی یک سیستم مستقل هستند؛ نظـیر روزنامة جنگ پاکسـتان و یا خـبرگزاری سـودان و... ولی همة آن‌ها از یک خــون که همــان جریــان انحصــاری خبررســانی

بین‌المللی است تغذیه می‌شوند و این جریان به وسیله چهار خبرگزاری سه کشور غربی از جناح پروتستان- یهودی- انگلوساکسون دنیای مسیحیت که فاتح جنگ جهانی دومند اداره می‌شود. این چهار خبرگزاری روزانه چهل میلیون کلمه خبر به سراسر چهان مخابره می‌کنند.

1. خرما دفع می‌کند

دفع خرما اشاره به تولیدات ماشینی است. از میان همه میوه‌ها خرما شبیه‌تر به کالای بسته‌بندی شده است یک زرورق بر رو و در داخل آن مواد غذایی و همه تقریباً اندازة هم.

1. اغلب طرفدارانش یهودیان و زنازادگانند

ظاهراً روشن است و اشاره به مسئله صهیونیسم و فروپاشی خانواده در غرب و افزایش زنازادگانی دارد که عملاً گردانندگان چرخ‌های تکنوکراسی جهانی‌اند.

شگفت‌انگیز است در صدر اسلام نیز زنازادگان در پیشبرد اهداف ارتجاع عرب نقش مهمی داشته‌اند، نظیر عمروعاص و زیاد ابن ابیه...

1. مردم در زمان او به دو دسته تقسیم می‌شوند عده‌ای برای دین و عده‌ای برای دنیای خود عزا دارند

این امر، اشاره به نهضت‌های ضداستعماری است که با شعارهای دینی و یا بعضاً شعارهای مادی (نظیر نان، مسکن و...) به وجود آمدند.

1. دجال در لغت به معنی بسیار فریبنده است.

دجال شناسی

یکی ازموضـوعات بسـیار مهم دیـنی و ایمـانی که اکـثر مسـلمانان از آن غافل هسـتند و یا نسـبا به آن شـناخت کافی ندارند فتنه دجال می‌باشد

فتنه ایی که همه انبیا الهی پیروان خود را از آن بر حـذر داشته و از شر آن به خدای متعال پناه خواسته اند

این کتـاب الکـترونیکی که توسط سـایت دعـوتگر تهیه گردیده است برای اولین بار به طور علمی موضوع دجال را بررسی می‌کند و سعی کرده تمام ابعاد تاریخی ودینی آن را مـــورد کنکـــاش قراردهد امید است که بتواند راهگشـای دوسـتان در این امر شـناخت و آمـادگی جهت مقابله با این فتنه عظیم گردد

فهرست مطالب:

دجال در اسلام

دجال در ادیان دیگر

دجال در دنیای باستان

دجال در عصر ما

اسرار قدرت دجال

خداوند متعـال به رسـول خـود از فتنه‌هـاو حـوادث آینـده خبر داده است گویا آن حضرت تمام آن وقایع را با چشم خود مشاهده نمـوده زیـرا خداوند آن حضـرت را از خزانه بی‌پایان علمش بهره مند کرده بود

یکی از پیشگویی‌های بـزرگ آن حضـرت خـروج دجـال در آخرالزمـان است و از خلقت آدم تا روز قیـامت هیچ فتنه ایی بزرگ‌تر از دجال نخواهد بود در روایــات اینگونه وارد شده:

از عمران بن حصین نقل شـده که پیـامبر فرمـوده است (از پیدایش آدم تا روز قیامت امری بزرگ‌تر و سخت‌تر از دجال نیست)

از این حدیث این نتیجه را می‌توان گـرفت که فتنه دجـال و استدراج او بسیار بزرگ‌تر و سخت است حتی در تاریخ بشر فتنه ایی از فتنه دجال بزرگ‌تر نبوده و نخواهد بود

در حــدیثی دیگر از ابوعبیــده بن جــراح روایت شــده که ایشـان فرمودند (از رسـول خـدا شـنیدم که فرمـود هیچ پیغمبری نبـوده بعد از نـوح مگر این‌که قـومش را از فتنه دجال بر حذر داشـته است و من نـیز شـما را از شر فتنه دجال بر حذر می‌دارم)ترمزی ج2 ص 47

شدت فتنه دجال به حدی است که مقاومت انســان‌ها هر قدر هم از نظر درجه ایمـانی بـالا باشـند بـاز هم گمـراه می‌شوند و توصـیه پیـامبر (ص) بر این امر است که امت تحت هیچ شرایطی با دجال روبرو نشوند

صحابی مشهور عمران بن حصـین از رسـول خـدا روایت می‌کند که پیامبر فرمود (کسی که خـبر دجـال را بشـنود باید از او دور شود به خـدا قسم مـردی نـزد او می‌آید در حالیکه گمــان می‌بــرد که او مــومن است ((وایمــانش متزلزل نمی‌شـود)) لـذا از او پـیروی می‌کند چـون که از دجــال شــبهات و اســباب خــارق العــاده ایی جــاریی می‌شـوند(رواه ابـوداود ص 678 - این فتنه‌ها به حـدی

وحشتناک خواهد بود که حتی عقل عـاقلان و مومنـان را از استدراج خود سلب می‌کند.آن حضـرت فرمـود از فتنه دجـال به خـدا پنـاه برید و حق تعـالی می‌فرماید:"بسـوی ظالمـــان میل نکنید که در آن صـــورت در آتش خواهید افتاد"سوره هود 113

این ســوال مطــرح است که محل تولد این موجــود کجا بوده است. در روایـتی از ابـونعیم که ایشـان از کعب بن الاحبـــار روایت می‌کند که دجـــال در قریه قـــوص در سرزمین مصر متولد شده است. کعب بن الاحبار در قبل از اسـلام از دانشـمندان بـزرگ یهـود بـوده و ایشـان به احتمال بسیار به منـابع باسـتانی که در کتب سـری قـوم یهود موجود بوده دسترسی داشته است.همـانطور که در ادامه بحث می‌اید یهودیــان از منتظــران و پیشــقراولان این الهه دوران باســتان هســتند که در متــون الهی به دجال مشـهور است که این کلمه اسم این موجـود نیست بلکه لقــبی است که به علت ایجــاد فتنه‌هــای نزدیک به واقعیتی که در دنیا ایجـاد می‌کند بـراو گذاشـته‌اند.این‌جا یک سوال پیش می‌اید پس واقعا این موجود کیست؟

برای فهم درست می‌بایست به اسناد و نوشـته باسـتانی و کتب ادیان گذشته رجوع نماییم و آن را به احــادیثی که از پیامبر خدا برایمان روایت شده رجوع داده تا به جوابی درست در این زمینه دست پیدا نماییم

دجال در نوشته‌های باستانی

مصریان قدیم می‌گفتند اوزیـریس (خـدای کشـاورزی) با خـواهرش ایـزیس (الهه مـادر) ازدواج کـرد و از ایشـان فرزنــدی به نــام هــوروس (خــدای آفتــاب) به دنیا آمد.

اوزیــریس به دست بــرادر خــود به نــام ست (خــدای خشکســالی) کشــته شد. ایــزیس جسد شــوهر مقتــول خویش اوزیریس را با زحمت فــراوان به دست آورد و آن را به مصر برگرداند و پنهان کرد. هنگامی که ست از این قضیه آگاه شد جسد را پیدا کرد و آن را به چهارده قطعه پــاره پــاره ســاخت و هر قطعه را در مکــانی در مصر به خاک سپرد. آن مکانها به بــرکت پاره‌هــای آن جسد آبــاد و بــارور شــدند. هــوروس که اکنــون بــزرگ شــده بــود، به خونخواهی پدر، با عموی خــود جنگید و با آن‌که یک چشم خود را از دست داد، بر عمو پیروز شد و او را اســیر کــرد و نزد مادر خویش ایزیس آورد. ایزیس برادر شوهر خــود را بخشید. آن‌گاه هوروس قطعات جسد پدر را به یک‌دیگر پیوند داد و به کمک خــــدای حکمت او را زنــــده کــــرد. اوزیــریس از آن پس، در جهــان نماند و این عــالم را به فرزنــدش هــوروس ســپرده به جهــان زیر زمین رفت و فرمانروای مردگان شد.

پرستش آفتاب

پرستش آفتاب در مناطق مختلف جهان ســابقه‌ای دیرینه دارد و در مواردی از قرآن مجید (از جمله در سوره نمل، آیه 24) به آن اشاره شده است. به راستی در میان تمام خدایانی که در کنار آفریدگار پرستیده می‌شــدند، هیچ یک از آن‌ها برکــات بی‌پایــان خورشــید را نداشت. در مصر قــدیم بــرای ســاعات مختلف روز، خــدایانی که نماینــده خورشید بودند، قــرار داده شد: مثلا خــدای بامــداد خــپرع، خدای نیمروز رع و خدای شامگاهان اتوم بود.

هم‌چــنین سوســکی که ســرگین گــردان نامیــده می‌شــود، نماینــــده خورشــــید در روی زمین به شــــمار می‌رفت.

مصریان قدیم آن حشره را بسیار مقـدس می‌دانسـتند و تصویر او را در طلسمات و بر سـینه و پیشـانی مجسـمه پادشـاهان ترسـیم می‌کردند و از آن بـرکت و نیکبخـتی می‌خواستند.

این الهه مصری که بعـدها به تمـدن‌های مختلف راه پیـدا کرد اولین نشانه‌ها از شخصـیتی است که در ادیـان الهی به دجال یا در مسـیحیت به ضد مسـیحی معـروف است و با بررسی متــون باســتانی در می‌یــابیم که این خــدای افتــاب یا همــان دجــال در قبل از طوفــان بــزرگ فتنه بزرگی در جهان به وجود آورده بود.

دوستان گرامی شما ممکن است با خواندن این نوشته‌ها با یک پارادوکسی مواجهه شــوید چــون آن تــاریخی که بیشـــتر ما با آن آشـــنا هســـتیم و توسط عـــده ایی فراماسـون در اوایل قـرن 17 در جهت در هم کوبیـدن افکار و اندیشه‌های مخالف خود در جهان به رشته تحریر در آمده و در حال حاضر در مجامع علمی جهانی تـدریس می‌شود با واقعیت‌های پیش امده بشـری که مد نظر این مقاله است کمی با هم در تضاد باشد. بـرای فهم درست این نکته را باید در نظر داشت که تمـــــــدن جدید ما در بسیار جاها با سـوالات مهم مواجهه است که کسـانی که ما آن‌ها را به عنـــوان افـــراد متخصص در این حوزه‌ها می‌دانیم به صـورت عامـدا و با دانش قبلی در این مـورد که کلیه شواهد و اکتشـافات جدید باستانشناسی بر علیه نظریـــات آن‌ها است بر اندیشه‌های کهنه خـــود پـــای می‌فشـــرند وبه خـــوبی می‌دانند که اگر این اکتشـــافات جدید را بپذیرند باید به مـرور تمـام زیر بنـای این تمـدن

خود ساخته خود را با دست خـود از بین ببرند و جهـان را در خلایی بی‌سرانجام رها سازند

ما تنها به چند نمونه از کشـفیات باستانشناسی جدید که ذهنیت‌های ما را از دنیای پیرامون خود همـان دنیـایی که غرب با فشار رسانه ایی آن را مدرن‌تر و شـاهکار خلقت معرفی می‌کند تغییر خواهد داد را بیان می‌نماییم

استفاده از جریان برق در بین اقوام باستانی

در سـال 1936 میلادی کـارگرانی که در ویرانه‌هـای دهکده‌ای باستانی در نزدیکی شهر کنونی بغـداد و شـهر کهن تیسفون،، مشـغول حفـاری بودنـد، کـوزه سـفالین زردرنگی به طول حدود 15 سانتی متر پیدا کردند. در آن زمـان «کونیگ» باسـتان شـناس آلمـانی، سرپرسـتی و مدیریت موزه‌ی بغداد را به عهـده داشت. در این بـاره که ایا خـود کونیگ در کـار حفـاری و کشف این ظـرف و ظـروف مشـابه دیگـری که تعـداد کل انها از ده عـدد هم تجـاوز کـرد، شـرکت داشـته است یا نـه، روایت دقیقی وجود ندارد.

اشیاء کشف شده را به زیرزمین موزه‌ی بغداد سـپردند و دو سال گذشت تا بـار دیگر کونیگ به فکر بررسی مجـدد ان‌ها افتاد. او این بار با مشاهده‌ی دقیق ظروف مـذکور دچار حیرت شد، و این سرآغاز معمایی بـود که هنـوز هم پاسخ قانع کننده‌ای برای آن یافت نشده است

الفـرد کونیگ باسـتان شـناس المـانی با مشـاهده‌ی باطری‌هـای موجـود به این نتیجه رسـید که در زمان‌هـای گذشـته در میـان مـردم متمـدن بین النهـرین بـاطری و استفاده از نیروی الکتریکی کاربرد داشته است. البته به

غیر از این نمونه، نمونه‌های دیگری از وسایل گالوانیزه شده نیز به دست امد که با مشاهده‌ی ان‌ها بسیاری از دانشمندان و باستان شناسان به این نتیجه رسیدند که تمامی ان‌ها مربوط به سیستم الکتریکی بوده و مردم گذشته موفق به کشف آن شده بودند. دکتر ویلهلم کونیگ برای این‌که از نتیجه‌ی انچه که تصور کرده به یقین برسد، تصمیم گرفت باطری‌های کشف شده را به مورد ازمایش قرار دهد. از این رو در درون یکی از کوزه‌ها اسید سرکه ریخت ودر میان فضایی که مابین ورق‌های مسی و لوله‌ی اهنی وجود داشت، ولتاژ اندکی به مقدار نیم ولت را وارد کرد. همین ازمایش را با اسید لیمو و هم‌چنین اب دریا انجام داد و به نتیجهای که می‌خواست نایل امد.

بدین ترتیب مشخص گردید که کوزه‌های سفالی به نوعی پیل الکتریکی بوده‌اند که در قدیم مورد استفاده قرار می‌گرفته است. البته در حال حاظر چند نمونه‌ای از این کوزه‌ها در موزه‌ی بغداد نگهداری می‌گردد.

. اما یکی از اسرامیزترین مدارک موجود در ابنیه‌های مصر باستان مربوط می‌شود به تعدادی تصویر کنده کاری شده در معبد "هاتور " و " دندرا " - این تصاویر هم بصورت جفت است و هم بصورت تکی و جالب این‌که این تصویر حکاکی شده تنها در همین معبد است و در هیچ یک از ابنیه‌های دیگر بچشم نمیخورد این تصویر به وضوح نماینگر یک لامپ فشار قوی 5 متری می‌باشد

هواپیماهای باستانی

ماکتهـای کشف شـده ازهواپیمـای تمـدنهای باسـتانی در امریکای مرکزی و دلتای مصر

ار این نمونه‌ها بسـیار در جاهـای مختلف دنیا پیـدا شـده است و به خـاطر این‌که از موضـوع زیـاد دور نشـویم از ذکر آن‌ها در این‌جا خودداری می‌کنیم

با توجه به شواهد و قرائن دنیـای قبل از طوفـان بـزرگ نـوح جهـانی با تمـدن‌های پیشـرفته و سـاختار اجتمـاعی پیچیـده بودند و ارتباطـات فـرهنگی گسـترده ایی با هم داشتند و دارای جهانی با دولت واحد جهانی بودند.

بسیاری از شـاخه‌های علمی که در آن زمـان بـود ه است جزو علـوم گمشـده می‌باشد و عصر علم تجـربی که پایه تمدن کنونی ماست بعد از فتح مصر توسط مسـلمانان و دسـتیابی آن‌ها به کتابخانه‌هـای بـزرگ مصر باسـتان و انتقـال این علـوم از طریق انـدلس و در بین جنگهـای صلیبی به اروپا شروع گردیده است

یکی از علـوم ممنوعه علم سـحر و جـادوگری است که انسان‌ها از جنیان یادگرفته و در قبل از طوفان بزرگ به شـکل بسـیار گسـترده در جهـان باسـتان اسـتفاده می‌گردید. از جمله این کارها انتقـال اجسـام بسـیار سنگین در مسافت‌های بسیار زیـاد در کمـتر از چند ثانیه. چیزی که تمدن کنونی ما به آن دست نیافته است

درقرآن و احادیث گرانقدر رسول خدا آمده است که اجنه میلیونها سـال قبل از آفـرینش انسـان‌ها بر روی کـره زمین سـاکن بوده‌اند این‌که آن‌ها از اول افـرینش در این کـره جـایی داشـته یا بعـدا از کـرات دیگر به زمین نقل مکان کرده‌اند به درستی مشخص نیست ولی این‌که آن‌ها

فضـانوردان متبحـری بـوده شـکی در آن نیست و حـتی قرآن نیز به وضوح به این نکته اشاره دارد.

موضوع اختلاط جنی‌ها با جوامع باسـتانی از قـدیم رواج داشـته است و چـیزی کـاملا ثـابت شـده است و انتقـال قدرت از جن به انسان‌ها چیزی است واقعی

بنابراین با این مقدمه به ادامه بحث می‌پردازیم

دجال یا الهه آفتاب باستان چه نوع موجودی است؟

در مجمع الزوائد ج7 ص 65 روایت شده که:اندازه سرش کوچک و مانند سر اژدها می‌باشد

در متون باستانی پارسی دجال را با نام ضـحاک معـرفی می‌کنند اسم دیگر آن آژیدهاک یا اژدها است

نوعی نژاد باستانی در قبل از طوفـان زنـدگی می‌کردند که در بین باستانشناسـان به نـژاد خزنـدگان انسـان نما معروف هستند ومردم باستانی در آثارباقیمانـده از خـود توصیفات بسـیاری از موجـودات خزنـده انسـان نما ارائه کرده‌اند

این خزندگان می‌توانند حرف بزنند و معمـولا هم دشـمن انســان‌ها قلمــداد می‌شــوند. اما در اســطوره‌ها از مارخردمند سخن به میان آمـده که بنـوعی روشـنگری را تعلیم می‌داد قبل ازاین‌که اصـلاً تمـدنی بخواهد در روی زمین شکل بگیرد.

Gucumatz در اسـطوره‌های مایا بعنـوان مـار عـاقلی توصیف شده است که نوع بشر را نسبت به وضعیت خود آگــاه کــرد. همتــای آزتکی‌اش Quetzalcoatl نامیــده

می‌شود. او درخرابه‌های یوکاتان کوکلان نامیده می‌شود. در افسانه هوپی به یک نوع خزنده بنام شتی یا برادر مار اشـــاره شـــده است که در زیر زمین زنـــدگی می‌کند. چروکی‌ها که بومیـــان قـــدیمی آمریکا هســـتند به این افســـانه‌ها بـــاور دارند. پـــیر کلمبیا اســـطوره شـــناس کلمبیـــایی می‌گوید: نخســـتین زن توسط یک مـــار بـــزرگ دچار دگرگونی اساسی می‌شود. این موجود مـــار الهی یا آسمانی نیز نامیده شده است. شمنهای آمریکای جنـــوبی یا همان‌جـــادوگران و پیشـــگویان قـــبیله‌ای با اســـتفاده از معجونهـــایی چـــون Dimethyltryptamine و رفتن به حـــالت تـــوهم ادعا می‌کنند که توانســـته‌اند این موجـــودات خزنده انسان نما را مشاهده کنند.

درمتون باستانی یونان آمده اولین پادشـــاه آتن موجـــودی نیمه انســـان نیمه مـــار بـــوده است. بعضی اوقـــات قـــوم تیتان و گیگانتس موجودات مار نمایی هستند که بجـــای پا دارای بال هستند. این تصـــاویر بردیـــوار بـــرخی قلعه‌هـــای قدیمی اروپا مشاهده می‌شـــود. بنظر شـــما این تصـــورات از کجا شکل گرفته‌اند؟

دربـــــــرخی از تصـــــــاویر مشـــــــاهده می‌کـــــــنیم که gigantomachy پهلـــوان قـــوم گیگـــانتس غـــولی بنـــام Klyteios رابه زیر پـــــای خـــــود انداخته است. چـــــنین تصاویری بعدها مرجعی شد بـــرای تصـــویرگران شـــاهنامه درایـــران تا نـــبرد رســـتم و دیـــوان مارگونه را اینگونه توصیف کنند.

Boreas خـــدای یونـــانی بادهـــای ســـرد شـــمالی که رومی Aquilon نامیده می‌شود. بعنوان انسانی که بـــال دارد و نیم تنه او مـــار گونه است توصـــیف شـــده است. تـــاریخ

اینگونه اژدهاهــای اروپــایی تا تــاریخ شــیطان شناسی دراروپا عقب می‌رود. درایران هم برای توصیف شــیطان به اینگونه اشکال پنـاه می‌برند و در مجمـوع چـیزی بنـام شیطان تصویر شده نوع اسلامی وجود ندارد که نمونه‌ای در نــوع اروپــایی خــود نداشــته باشد مانند بســیاری از نمادهــای مــذهبی که از اروپا وام گرفته شــده نمادهــای شیطانی ما هم از آن‌جا کپی برداری شده.

در کتاب‌های مقدس هنـدی و افسـانه ناگا گفته شـده که موجـــــودات زنـــــده در زیر زمین زنـــــدگی می‌کنند وبا انسان‌های روی زمین در ارتبـاط هسـتند وگـاهی اوقـات باعث انحراف آن‌ها می‌شوند. دربرخی کتابها گفته شــده که این موجــودات در اقیــانوس هند زنــدگی می‌کنند در زیرامـواج خروشـان. در متـون هنـدی به گـونه‌ای خزنـده تحت عنوان Sarpa اشاره شده سـیرکهادر هند قـبیله‌ای هســتند با ســوراخهایی مارگونه در بیــنی و پاهــایی که بصورت مارپیچ پوشیده شده است.

در تــاریخ چین، کــره و ژاپن دربــاره اژدها بســیار ســخن گفته شـده. Yongدرکـره و Ryuدر ژاپن منظـور آن‌هـااز اژدها همین اژدهایی است که تصویر می‌کنند ودر پاره‌ای اوقات پیش می‌آید که آن‌را با تصاویر انسان تـرکیب کنند واز اژدها یاخزنـده انسـان گونه سـخن بگویند. اما جـالب این‌جاست که Kappa در داســتانهای ژاپــنی یک خزنــده انسان نما است. در چین کره و ژاپن قلمروهـای زیر آبی جـایی است که پادشـاهان اژدها در آن زنـدگی می‌کنند و البته اشاره شده است که تبار بعضی انسان‌های برجسته از نسل اژدها می‌تواند باشد.

اغلب این انسـان‌های برجسـته یا امـپراتور بودند یا جـزء خانـدان امـپراتوری محسـوب می‌شـدند و این توانـایی را داشتند که از انسان به اژدها وبلعکس تغیـیر فـرم بدهند. این مساله در انیمه‌ها بخوبی خود را نشان میدهد

در فصل پیدایش از عهد عتیق گفته شده که خداوند حـوا راتنبیه می‌کند که چـرا به سـخن اویل گـوش کـرده و از میوه درخت آگاهی خـورده است. خداوند به اویل دسـتور میدهد که بـرای همیشه بر روی شـکم خـود روی زمین بخزد و در گرد و خـاک زنـدگی کند. در واقع خداوند اویل را به خزنده تبدیل می‌کند

در عهد جدید در قسـمت پیـدایش این موجـود به نامهـای متفـاوتی را خوانـده می‌شـود. نامهـایی چـون شـیطان، ابلیس، اژدها، ومارقدیمی

حق تـرکیب بین اژدها وانسـان به خداوندخورشـید Shamhash می‌رسد. منظومه شمسی از نـام او گرفته شـده است که درابتـدا منظومه شمشی نامیـده می‌شد. آنونـاکی شـامل 23 خـدا هسـتند که در آرامگاههـای سـومری از آن‌ها نـام بـرده شـده. این‌ها شـامل انلیل فرمانروای آسمان و انکی فرمانروای زمین نیز می‌شود. خدایان دیگر جزء آنونـاکی نیسـتند و در فرهنگ بـابلی به آن‌ها سر یا اژدها گفته می‌شوند.

کلمه سر در واقع به معـنی مـار بـزرگ است و با کلمه سانسـکریت ‘Sarpa’ ارتبـاط دارد که درفرهنگ Dravidian به معـنی خـدا- مـار یا خـدا- اژدها نامیـده می‌شـود. زکریاسـچین محقق روس و مـترجم الـواح سـومری می‌گوید که نـژاد آنونـاکی هنـوز درفـرم بشر

امروزی نفوذ کرده و وجود دارد. آن‌ها دو زیست هستند و این بار شبهه خزنده باید نامیدشان که اززمان باستان تا کنون بوده‌اند. این عده جزء نخبگانی هستند که در سطح بالای جهانی فعالیت می‌کنند.

پس بیان این موارد ما به یک سوال اساسی بر می‌خوریم این نژاد باستانی مرکب از انسان و چیست و این مار و یا اژدها کیست

برای این کار ما وارد مبحث جن شناسی خواهیم شد و ارتباطات اجنه با جوامع بشری را مورد بررسی قرار خواهیم داد:

همانطور که معلوم است جنیان عمر بسیار بسیار بلندی دارند و مخصوصا جنیان دستگاه شیطان از زمان بسیار دوری در تمدن انسان‌ها ترسیم و تصویر شده‌اند.

ازازیل:

به ازازیل در تاریخ و کتب قدیم نامهای متعددی داده شده است. اما نامهایی که امروزه توسط شیطان پرستان برای احضار او استفاده می‌شوند عبارتنداز:

ازازیل - سمیازه-شامغاز- شیمیازا-شمی‌هازا- شمش - اوتو- بابر - سمس - آشور - اهور- شامیا - سیمجاسی -

همانطور که انتظار می‌رفت ازازیل جنی است که به صورت و نام" سیمجاسی" به مرد نادانی به نام "بیلی مایر" ظاهر شده و خود را موجودی فضایی از" پلیاد "معرفی کرده استبرخی از نامهای ازازیل ممکن است برای شما آشنا باشد. از جمله نام شمش. شمش در بابل به عنوان خدای خورشید پرستش می‌شد و معابد زیادی

داشت. این شـمش همـان ازازیل است که به این نـام در بابل مورد پرستش بوده است. در داستان گیلگمش که از کتیبه‌های سفالین آشور به دست آمده نیز شمش حضـور دارد و خدایی مونث است.

حال این سوال برای شما مطـرح می‌شـود که بلاخـره آیا ازازیل مــذکر است یا مــونث؟ پاسخ این است که ازازیل هر دو است. این پدیـــده‌ای رایج در میـــان جنیـــان جهنم است که دو جنسیت و جتی بیشتر از دو تا داشــته باشــند و هرطور که شرایط ایجـاب می‌کند از آن اسـتفاده کنند. (همـانطور که در قبل گفـتیم اشـتر نـیز هم صـورت زن دارد و هم مرد).

به منظور سهولت مطالعه اطلاعات مربـوط به ازازیل را به صورت زیر دسته بندی کرده ام:

1-ازازیل نــوه‌ی انلیل (بعل زبــوب) است-ازازیل بــرادر دوقلـوی اشـتر است.(هم خـواهر و هم بـرادر دو قلـوی اشتر است!)

3-ازازیل پسر ســین (نانــار) و نینگــال است.4-ـ ازازیل خـدای جنگ و عـدالت و حقیقت است. منبع= کتیبه‌هـای آشور

5-ازازیل مالک دانشهای سیاه و جـادوی سـیاه و انتقـام است.

تصویر اهریمن با صـورت شـیر- اهـریمن معـادل آریـایی اشتر/اینانا است.

6- نام دیگر او اهور یا اهورا و سـمبل او فروهر (دیسک بالـدار) است! اهـریمن در حقیقت همـان اشـتر است و

همانطور که می‌دانید اهورا و اهریمن نیز دوقلو هستند. (جا نخورید! چیزهـــای دیگـــری هم هست که چـــون نمی‌خـواهم بـرخی را برنجـانم نمی‌نویسم) الله و اعلم. منبع= ترجمه کتیبه‌های آشوری

اهـورا معـادل آریـایی ازازیل و سـمبل آن فروهر است. کتیبه‌های آشور باستان

7-سـمبل عقـاب نـیز متعلق به ازازیل است زیـرا او به همـراه پـدربزرگش انلیل راه‌هـای هـوایی دنیـای سـومر باستان را نظارت می‌کردند.(دقت کرده‌اید که چرا امـروز آرم نـیروی هـوایی در تمـام دنیا عقـاب اسـت؟! و روی پـرچم بعضی کشـورها هم به چشم می‌خـورد؟ منظـورم آمریکاست!) منبع = ترجمه کتیبه‌هـــای آشـــوری-ازازیل جنی بود که به انسان‌ها طرز سـاخت سـلاحهای جنگی را داد از قبیل شمشیرمنبع= کتاب عهد عتیق

9-ازازیل اسـتاد کیمیـاگری است (مانند اکـثر جنیـان) و کسی است که انـرژی چاکراها و دانش تبـدیل فلـزات را به بشر آموخت

-ازازیل مسـتقیما با خـود شـیطان کـار می‌کند و رهـبر اصلی سپاه جهنمی اواست.

12-فلز او قلع است و عنصرش هوا

13- سمبلهایش فروهر – عقاب و عقرب هستند.

14- راهبه‌ی معبد شیطان ماکسـیم او را چـنین توصـیف می‌کند:

“ازازیل بسیار قد بلند است حدود 3 متر با موهـای بـود بلند و هیکل قوی -چشـمانش به رنگ طوسی هسـتند. او بسیار قدرتمند است و خود را وقف شیطان کـرده است. در دوران گذشته بارها و بارها با انسان‌ها ارتباط داشــته و دانشهایی را به آنـان آموخته. ازازیل به من گفته است که عمر او 60 هزار سال زمینی است. حـدود 10 هـزار سال پیش ازازیل با زنی از انسان ازدواج کرد...”.

15- کـتیبه‌ی یـافت شـده در بـدتیبیرا (شـهری در عـراق امروزی) چنین می‌گوید که انلیل این شـهر را به پسـرش سین سپرد. کتیبه هم‌چنین می‌گوید که سین این شهر را به لیست شـهرهای نوگیگ اضـافه کـرد. نوگیگ در زبـان سومری یعنی ”او از آسمان شب”.

بت عقاب سمبل ازازیل

در همین شـهر دوقلوهـای اشـتر و ازازیل متولد شـدند (اهـورا و اهـریمن) که به همین مناسـبت پدرشـان نانـار صورت فلکی جمینی را به نام آن‌ها نامگـذاری کـرد. (اگر مطلع باشید اسامی صـور فلکی همگی توسط جنیـان به ما رســـیده است. جمیـــنی به معـــنی دوقلو است). {ازازیل/شـــمش در علـــوم پـــروازی تخصص داشت و از همین رو صـورت فلکی گـیر به معـنی راکت و موشک و پنجه‌ی خرچنگ به نـام او نامگـذاری شد. از طـرف دیگر صورت فلکی شیر به نام اشتر/ اینانا نامگذاری شد. شیر سـمبل اشـتر و بسـیاری از حکومتهـای باسـتان پـیرو او بوده است و حتی تا امروز هم ادامه دارد}.

-ازازیل از جمله 72 جن خطرنـــاکی است که توسط حضـرت سـلیمان به بند کشـیده شـده بـود. هم‌چـنین در

اساطیر ایران جمشید تعدادی از این جنیان را به اسارت خود گرفت و بعد از او بسیاری دیگر از پادشاهان پیشدادی و کیانی چنین کردند.

مطالبی که تا این‌جا گفته شد اطلاعات معمولی در مورد یک جن و سابقه‌اش است. از این‌جا به بعد اطلاعاتی است که دانستن آن سبب زیر سوال بردن کل سیستم جهانی خواهد بود. بنابراین هشیار باشید.

ازازیل و سیریوم:

ازازیل رهبر جنیان نژاد سیریوم (بز شکل)است. (همانطور که می‌دانید جنیان چندین صورت دارند که یکی از صورتهای آنان صورت حیوانی است). جنیان بز شکل بسیار خطرناک و بد طینت هستند و در صحراها اقامت می‌کنند. همان جنیانی که قبایل یهود برایشان قربانی می‌کردند. (منبع = لغتنامه جهنم)کتاب عهد عتیق می‌نویسد: ”یروبوم شاه یهودیان خدمتکاران و راهبانی را برای جنیان بز شکل منسوب کرد اما حضرت یوشع مکانهای پرستش این جنیان را ویران کرد زیرا در ایk معابد کارهای کثیفی از جمله اختلاط بز و زن انسان صورت می‌گرفت...“.

لغت سیریوم Serium به معنی جنیان بز شکل یا جنیان پشمالو است.

در کتاب لاویان فصل 17 آیه 7 و در کتاب تواریخ ایام (از عهد عتیق) فصل 11 آیه 15 و هم‌چنین در کتاب اشعیاء نبی فصل 34 آیه 14 نوشته شده که جنیان سیریوم یک‌دیگر را در خرابه‌های شهر ادوم ملاقات می‌کنند به

همراه لیلیث/اشتر و سایر دیوان...”. شـهر ادوم از جمله شهرهایی است که توسط عذاب آسمانی ویران شد.

ازازیل در کتاب هنوخ نبی:

در فصـلی از کتـاب هنـوخ که به سـقوط و رانـده شـدن شیطان و فرشتگان همراهانش از بهشت اشــاره می‌کند نام ازازیل آورده شده است:

“ازازیل رهـبر نگهبانـانی است که کارشـان تعلیم علـوم ممنوعه به انســـان‌ها است... این علـــوم شـــامل تعلیم ســاخت ســلاحهای جنگی و قتل عــام و ســاخت لــوازم آرایشی برای زنان به منظور وسوسه مـردان انس و جن است... سـپس فرشـتگان ازازیل را محکـوم کردند بـرای تعلیم علـوم آسـمانی به انسـان‌ها...(علـومی که انسـان قـــــــرار نیست در این دنیا بداند) و از این رو” رافائل” مامور شد که به همراه سپاهیان آسمانی به جنگ ازازیل بـــــــرود. رافائل ازازیل را شکست داد و او را به عمق تاریکی فرسـتاد تا روز قیـامت که از آن‌جا به آتش جهنم انداخته خواهند شد...”.

کتاب هنـوخ نـبی در ادامه متـذکر می‌شـود که تمـام کـره زمین با تعالیم و دسـتورات و اعمـال ازازیل آلـوده شـده است: ”به خاطر تعالیم کثیف ازازیل بود که خداوند سیل نوح را به زمین فرسـتاد تا آن را از آلودگیها و گناهـان و موجودات و جنیان غول آسا پاک کند...”.

هم‌چـــــنین در ادامه می‌نویسد: ”ازازیل به بشر هـــــنر ساختن چاقو و شمشیر را آموخت و همینطور نشـان داد به آنـان که منتخبش بودند دسـتبند و تزئینـات و سـایه‌ی چشم و جـــــــواهرات و چیزهایئکه که پشت پلک را رنگ

می‌کند و تمـــام انـــواع ســـنگهای گرانبها و رنگارنگ و کیمیاگری را “. فصل 8 آیه 1 تا 8

ازازیل در سفر لاویان:

سـفر لاویـان بخش سـوم کتـاب عهد عـتیق است. کتـاب لاویان باب 16 آیه 8 می‌نویسد:

” و خداوند به راهب اعظمش‌هارون فرمـان داد تا قـرار دهد دو سهم بز. یک بز برای خـدا و بز دیگر بـرای ازازیل در روز کفــاره‌ی جهــودان. بــزی که بــرای خــدا در نظر گرفته شــده باشد که بــرای گناهــان قربــانی شــود و در حالیکه بزی که برای ازازیل در نظر گرفته شـده باشد که زنده نگه داشته شود در پیشگاه خـدا تا کفـاره‌ی گناهـان باشد و سپس به صحرا فرسـتاده شـود بـرای ازازیل ...” (!!!!!!)

در ادامه فصل 16 آیه 10 می‌نویسد: ”هارون بایستی که دو دست را بر سر بز زنـده گـزارده و اعـتراف کند تمـام گناهــان و ســرپیچی‌های فــوم اســرایل را. هر چه گنــاه ایشــان است بر سر بز بگــزارد و بز به صــحرا فرســتاده شود تا همه‌ی سرپیچی‌های آنان را با خــود به جــایی دور ببرد”.

“لغتنــامه‌ی جهنم” نــیز مطــالب کتــاب لاویــان را تایید می‌کند.

ازازیل در صحف ابراهیم نبی:

در صــحف ابــراهیم ازازیل به صــورت یک پرنــده‌ی نجس تصـــویر شـــده است که زمـــانی که حضـــرت ابـــراهیم

می‌خواست بـرای خداوند قربـانی کند بر ابـراهیم ظـاهر شد.

” و پرنـــده‌ی کـــثیف (ازازیل) با من ســـخن گفت:ای ابراهیم! چه می‌کنی بر فراز این تپه‌های بلنـد؟ جـایی که نه چـیزی بـرای خـوردن است و نه بـرای نوشـیدن و هیچ جنبنــده‌ای یــافت نمی‌شــود؟ آن‌چه که در آتش مــیریزی می‌سوزد و به بالا می‌رود و تو را نابود می‌کند.

و من از فرشــته خــدا پرســیدم: این چیست‌ای بــزرگ؟ و فرشــته پاسخ داد: این ازازیل است. این ناپـاکی است. و فرشته به ازازیل گفت: شرم بر تو بــادای ازازیل! روزی ابراهیم در بهشت است و روزی تو در زمین است. جایی که تو اختیار کـردی بـرای این‌که گناهـانت در آن پراکنـده شوند و برای همین خداوند ازلی و ابدی جایگــاه تو را در زمین قرار داد تا از طریق توای دروغگوی کثیف نسلهای بشر مــورد امتحــان و آزمــایش قــرار گیرند”. صــحف ابراهیم باب 13 آیه 4 تا 9

هم‌چنین در باب 14 آیه 5و6 حضـرت ابـراهیم ازازیل را نفرین می‌کند:

” باشد که تو آتش تنـور زمین باشی. بـروای ازازیل! به ناهنجارترین مکانهای زمین که میراث تو برای آنان است که با تو هستند”.

ازازیل و خزندگان:

در صـحف ابـراهیم هم‌چـنین گفته شـده است که ازازیل همــان خزنــده‌ی افعی است که آدم و حــوا را در بهشت فریب داد. شکل ازازیل همانند ”اژدهایی با دست و پــای

انسان است در پشتش 6 بال بر سـمت چپ و شش بـال بر سمت راست دارد”. صحف باب 23 آیه 7

در مــورد نژادهــای فضــایی که این روزها زیــاد صــحبت می‌شود اکثریت آن‌ها به نام خزندگان مشـهور هسـتند از جمله نـژاد گـری (خاکسـتری) و نـژاد آنونـاکی که ازازیل هم از همین نژاد است. سفر پیدایش در کتاب عهد عتیق متذکر می‌شود که شیطان به صورت و چهره‌ی یک افعی (اژدها) بر حوا ظاهر شد و او را فـریب داد که از میـوه‌ی ممنوعه بخـــورد. هم‌چـــنین متـــون هند باســـتان مانند مهابهارات و بهاگاواد گیتا همواره پر است از موجـوداتی به نام ناگا که قبلا از آن‌ها سـخن گفته‌ایم. ناگاها نـیز به اشتباه جزو موجودات فضـایی گـروه بنـدی می‌شـوند در حالیکه همه‌ی توصیفات و نشانه‌های آن‌ها همانند جنیــان است. در واقع ناگا در لغت سنسکریت به معنی خزنـده و افعی است و این موجـــودات قـــادر به تغیـــیر شـــکل – وسوسه انسان – اسـتفاده از جـادو و ...هسـتند و توسط هنــدوان پرســتش می‌شــوند همــانطور که ســومریان و بابلیـــان خزنـــدگان آنونـــاکی را به عنـــوان خـــدایان می‌پرسـتیدند. نـام این خزنـدگان در زبـان بـابلی نارگـال است که شباهت زیادی با ناگا در سنسـکریت دارد و تایید کننــده‌ی این عقیــده است که جنیــان در سراسر دنیا در سرزمین‌های متعدد مورد پرستش بـوده و هسـتند. و این جنیـان افـراد مشخصی هسـتند که با اسـامی مختلف در ملتهای مختلف شناخته شده‌اند مانند اشتر یا اینانا که در هند به نام لکشـمی و در ایـران به نـام اهـرمین شـناخته شده است.

.....

ازدواج انسـان و جن از رسـومات ماقبل طوفـان بـزرگ است که حــتی در بعد از طوفــان در بین اقــوام قبل از جمله قوم سومر و آشور و بابل و هم‌چنین این میراث را قـوم یهـود بعد از ازادی از اسـارت با خـود به فلسـطین بردند و پرستشـگاههایی را بــرای این اجنه برپا کــرده و خدمتکارانی را بــرای آن‌ها برگزیدند و ازدواج زن انسـان را با جن‌ها را رواج دادند

موجودی که از این اختلاط زاده می‌شود تمام خصوصیات انسان به همراه قدرت اجنه را دارا می‌باشند

از بین دانشمندان اسـلامی که معتقد به ازدواج انسـان و جنها است ابن تیمیه است

قبل از افرینش انسان‌ها و سـروری اجنه‌ها بر زمین انها سر به طغیـــان گذاشـــته و به فرمـــان خداوند توسط فرشتگان به شدت سرکوب گردیدند

و بعد از ظهــور انســان‌ها باقیمانــده انها به نفــوذ در انسان‌ها کـرده و با عوامل انسـانی خـود پس از به دست گــرفتن قــدرت در زمین دوبــاره بســاط کفر و فســاد وتبـــاهی را در زمین برپا کـــرده و دنیا را به اضـــمحلال کشاندند

و خداوند با طوفان بزرگ که سرتاسر کره زمین را در بر گرفت بساط آن‌ها را برچید ولی بازمانـدگان آن‌ها در 10 هــزار ســال قبل به این طــرف دوبــاره سر به شــورش برداشته و در حال بر پایی بزرگ‌ترین فتنه در دنیا هستند

شیاطین فرزندان انسانی خود را درراه رسیدن به مدارج بــالای قــدرت همیشه یــاری داده‌اند و همــانطور که قبلا

گفته شد بسـیاری از امپراطورها و سـلاطین خـود را از نژاد الهی می‌دانستند

در باب تغیـیر شـکل جنیـان به انسـان در احـادیث صـحیح روایت داریم

دربـــاب زکـــات از کتب صـــحیحین از ابـــوهریره روایت می‌شـــود که چند شب فـــردی بـــرای دزدی به محلی بیت المالی که او مامور نگهداری از آن بـــوده است می‌اید که هر سه شب دسـتگیری می‌شـود و بعد پیـامبر خـدا به او می‌گوید که آن شخص یکی از شیاطین بوده است

ودر جنگ بدر یکی از شـیاطین خـود را به صـورت فـردی ازبزرگان عرب در می‌آورد و قریش را تشویق به نـبرد با پیـامبر اسـلام می‌نماید که پس از فـرود ملائک از تـرس فـــرار کـــرده و درپاسخ قـــریش می‌گوید من چـــیزی را می‌بینم که شـــما نمی‌بینید و من از پروردگـــار جهانیـــان می‌ترسم

آیا اجنه قادر به تولید و ساخت و اختراع هستند؟

بله در قران امده که بزرگ‌ترین بنایـان و سنگتراشـان از اجنه‌ها هستند.بیشتر ابنیه‌های پـایتخت حضـرت سـلیمان به نصح قرآن نوسط آن‌ها بنا گردیـده بـود و ما بسـیار از بناهای باقی مانده از قبل و بعد از طوفان نـوح را که به انســـان‌ها نســـبت می‌دهیم در اصل از ســـاختار اجنه می‌باشند

و هنر ساخت هرم در دنیا از شاهکارهای انهاست. اهرام بر خلاف تصور رایج قبر سـلاطین می‌نامند در اصل محل جمع آوری انرژی‌های کیهانی است

دجال در کجاست؟

در روایـات باسـتانی از دورانی یـاد می‌شـود که یک ابر کشور وجود داشته است و این موجود بر آن تسـلط پیـدا می‌کند ولی دوبـاره انسـان‌ها بر او شـوریده و او را در غـاری زنـدانی می‌نمایند که تا اخر زمـان به امر خـدا دوباره ظهور کـرده و به بزرگ‌تـرین فتنه بشـریت تبـدیل شود

این دنیـای زیرزمیـنی مشـخص نیست بعضی‌ها گفته‌اند کوه دماوند است از جمله پژوهشـگر و تاریخـدان ایـرانی آقای شـهبازی است که بر این عقیـده است که این کـوه مامن اسرار اخر زمان می‌باشد

و با توجه به روایات متعـدد دربـاب ظهـور این موجـود از ایران می‌توان با نگاه دقیقتر به تحقیقات اقای شهبازی نگریست

عبدا... شهبازی در مقاله ایی با نـام دماوند و فرقه‌هـای رازآمیز به شواهدی از وجود فرقه‌هایی با عقاید خاص از یهودیـان در این منطقه دارد. از فرقه‌هـایی که در 5000 سـال به این طـرف وارث تفکـرات مصرباسـتان و بین النهـرین است فرقه‌هـای یهـودی است و تا جـایی که می‌توان گفت آن‌ها واسطهای دجـال با دنیـای کنـونی ما می‌باشند و از منتظـران دجـال ملعـون هسـتند به خلاصه ایی از این مقاله توجه فرمایید:

در اساطیر ایرانی، ضحاک (اژدها) نمـاد «ابلیس» اسـت؛ همان‌که امروزه در غرب «لوسـیفر» (Lucifer)ـ خوانـده می‌شود و پرستندگانی کثـیر یافته: «شـیطان پرسـتان». در دوران معاصر، مروج بزرگ این نحله آلیستر کـرولی [

1] بود که طبق روایت مشهور پدر نامشروع باربارا بوش (مادر بزرگ جرج بوش) است. [2] در سال 1966 آنتون لاوی &l

فراماسونری

جالب توجه‌ترین خصیصه طرز تفکر مصر باستان ماهیت متریالیستی آن بود؛ متریالیسم یا ماده‌انگاری یعنی باور به ازلی و ابدی بودن ماده. کریستوفر نایت و رابرت لوماس در کتاب خود به نام کلید حیرام حرف‌های مهمی برای گفتن دارند که تکرار آن‌ها خالی از لطف نیست

مصریان معتقد بودند ماده همیشه وجود داشته است. در نظر آنان این‌که خداوند چیزی را از عدم خلق کند غیرمنطقی به نظر می‌رسید. به عقیده آنان آغاز جهان زمانی بود که نظم از بی‌نظمی خارج شد و از آن زمان تاکنون جنگ میان نیروهای نظم و نیروهای بی‌نظمی وجود داشته است. این وضعیت آشفته «نان» (Nun) نامیده شد و براساس توضیحات سومری... همه‌چیز تاریک بود و بی‌نور، اما درون آن یک نیروی خلاق وجود داشت که فرمان داد نظم آغاز شود. این نیرو از وجود خودآگاه نبود و تنها یک احتمال یا پتانسیل به شمار می‌رفت که در بی‌قاعدگی بی‌نظمی ظهور کرد.1

ماسون‌ها و مصر باستان

فلسفه ماده‌گرای مصر باستان پس از اضمحلال این تمدن هم‌چنان به حیات خود ادامه داد. بعضی یهودیان پذیرای آن شدند و در سایه اصول کابالا به ادامه حیات آن کمک نمودند. از سوی دیگر، گروهی از فلاسفه یونان همان فلسفه را اقتباس کردند و با تفسیر مجدد آن مکتب «هرمتیسیسم» (Hermeticism) را به وجود

آوردند. کلمه هرمتیسیسم از نام «هـرمس» (Hermes)، همتای یونانی خدای مصری «تاث» (Toth)، برگرفته شده است. به عبارت دیگر این فلسفه نسـخه یونـانی فلسـفه مصری است.

سلامی ایشینداغ در توضیح مبدأ این فلسفه و جایگـاه آن در فراماسونری مدرن می‌نویسد:

در مصر باســتان جامعه مــذهبی وجــود داشت با طــرز تفکری مبتـنی بر هرمتیسیسم فراماسـونری نـیز چـیزی مشابه آن اتخاذ نمـود. کسـانی که با گذرانـدن تشـریفات سـازمان به سـطوح خـاص می‌رسـیدند، افکـار معنـوی و احساسات خود را آشـکار می‌نمودند و به تـربیت افـرادی که در ســطوح پــایین‌تر قــرار داشــتند می‌پرداختند. فیثاغورث پـیرو این مکتب بـود و در میـان آن‌ها آمـوزش دید. نظام فلسفی مکتب اسـکندرانی و نئوافلاطـونی در مصر باستان ریشه دارد و شباهت‌های عمـده‌ای میـان آن و تشریفات ماسونی وجود دارد.2

ایشـینداغ پا را فراتر می‌نهد و در توضـیح تـأثیر تفکـرات مصری بر مبادی فراماسونری چنین اظهار می‌کند:

فراماسونری یک سازمان اجتماعی- تشــریفاتی است که نقطه آغازش مصر باستان است.3

بسـیاری از دیگر صـاحب‌نظران ماسـون همین عقیـده را دربــارة خواســتگاه فراماســونری دارند و معتقدند این سازمان از تخم جوامع مخفی تمدن‌های مشرک، همچون مصر و یونــان متولد شــده است. ســلیل لییکاتــاز، یک ماســون ارشد تــرک در مقــاله‌ای با عنــوان «اســرار

ماســونی: چه چــیز محرمانه است و چه چــیز محرمانه نیست؟» می‌نویسد:

«در تمـدن‌های کهن یونـان، مصر و روم مکـاتب پنهـانی وجـود داشـتند که از مفـاهیم مشـترکی در زمینه علـوم ماوراءالطبیعی و اسرارآمیز برخوردار بودند. اعضای این مکاتب سرّی تنها پس از گذراندن دوران طولانی تحصیل و تشریفات خاص به عضویت پذیرفته می‌شدند. پنداشـته می‌شـود اولین مکتب از این دسـت، مکتب «اُسـیریس» (Osiris) باشد که بر مبنای تولد این خدا دوران جوانی او، مبارزه‌اش با تاریکی، مرگ او و رستاخیزش شکل گرفته است. این مفـاهیم طی مراســمی توسط روحـانیون به نمـــایش درمی‌آمد. با این روش مراسم و نمادهـــای به نمایش درآمده بسیار مؤثرتر واقع می‌شدند....

سـال‌ها بعـد، طی این مراسم و تشـریفات اولین محافل مجمع برادران تشکیل شدند و با عنـوان فراماسـونری به فعـــالیت پرداختند. این انجمن‌ها آرمان‌هـــای یکســـانی داشـتند و در مواقع فشـار قـادر به فعـالیت بودند. دلیل بقای آنان این است که پیوسته نام و القاب و روش خود را تغیـــیر می‌دادند. با این حـــال به مکتب ســـری کهن و ویژگی‌هـای خـاص آن وفـادار ماندند و تفکـرات خـود را نسل به نسل منتقل کردند. آن‌ها بـــرای اجتنـــاب از به خطر افتادن تشکیلات قوانین ویژه‌ای میان خـویش وضع نمودند. ایشـان بـرای محـافظت از خـود در برابر مـردم نادان به فراماسونری عملی که دربردارنـدة احکـام دقیق حرفه‌شـان بـود، پنـاه بردند و آن را با اندیشه‌های خـود پیوند زدند. این روند بعدها در تشکیل فراماسـونری خـرد محور مؤثر واقع گشت.»

نقل قول بالا نیز مؤید ادعای ماست. از میـان سه تمـدن باستانی مصر، یونـان و روم، قـدیمی‌ترین تمـدن، تمـدن مصر می‌باشد. می‌تـــــــوان گفت عمـــــــــده‌ترین منبع فراماسونری مصر است. (پیش‌تر دیـدیم که شـوالیه‌های معبد رابط اصلی فراماسـونری مـدرن و این تمـدن ملحد بودند.)

لازم به یـادآوری است که تمـدن مصر کهن نمونه اصـلی «تمدن طاغوتی» است و در قرآن از آن یـاد شـده است. آیه‌های متعددی به فرعونیان، جوامع آن‌ها، ظلم و سـتم، بی‌عدالتی، شرارت و فزونی‌طلـبی آن‌ها اشـاره می‌کند. فراماسـون‌ها در نوشـته‌های خـود به سـتایش این تمـدن می‌پردازند. چنانکه در مقـاله‌ای در مجلة میمارسـینان به ســتایش معابد مصر به عنــوان «منبع حرفه ماســونی» برمی‌خوریم:

... مصریان «هلیـاپلیس» (شـهر خورشـید) و ممفیس را برپا کردند و براساس نوشـته‌های ماسـونی این دو شـهر منبع علم و دانش و به اصـطلاح ماسـون‌ها «نـوربزرگ» بودند. فیثاغورث که از هلیاپلیس دیدن کرده بـود بیش از این‌ها از معبد می‌دانست. معبد ممفیس، جـایی که او در آن آمـوزش دیـد، از اهمیت تـاریخی برخـوردار است. در شهر صور مکاتب پیشرفته‌ای وجود داشـتند. فیثـاغورث، افلاطون و سیسِرو در این شهرها به فراماسونری قــدم نهادند.5

در جای دیگر در مجله میمار سینان چنین می‌خوانیم:

وظیفه اصـلی فرعـون جسـتجوی نـور بـود؛ او باید نـور مخفی را به بهترین وجه تعالی می‌داد... همانطور که ما

ماســون‌ها تلاش می‌کــنیم معبد ســلیمان را بســازیم، مصریان نیز تلاش می‌کردند اهرام یا برج نور را بنا کنند. مراسمی که در معابد مصـریان به اجـرا درمی‌آمد چنـدین درجه داشت. این درجـــات از دو بخش کوچک و بـــزرگ برخــوردار بودند. درجه کوچک به یــک، دو و سه تقســیم می‌شد و بعد از این‌ها درجات بزرگ آغاز می‌شدند.6

روشن است که «نور»ی که فراعنه مصر و ماســون‌ها به دنبـال آن می‌گردند یکی است. می‌تـوان چـنین اسـتنباط نمود که فراماسونری نسخه مـدرن فلسـفه فراعنه مصر است. خداوند مــاهیت این فلســفه را در قــرآن آشــکار می‌کنـد؛ در جـایی که دربـارة فرعـون و پـیروانش چـنین حکم می‌کند:

فرعون و قوم او مردمانی طغیانگر و نافرمان هستند.7

و در آیات دیگر می‌خوانیم:

فرعون به میان قوم آمد و گفت: «ای قوم! آیا ســلطنت مصر به من تعلّق نـــــدارد و این نهرهـــــایی که در این سرزمین در پای قصر من جـاری است تحت حـاکمیت من در جریان نیستند؟ آیا نمی‌اندیشید؟»... بدینگونه فرعــون قــومش را فــریفت و تحت تــأثیر قــرار داد. آن‌ها از او اطـاعت کردند چـرا که قـومی به واقع عصـیانگر و فاسد بودند.8

نمادهای مصر باستان در لژهای ماسونی

نمادها از مهم‌تــرین نشــانه‌های ارتبــاط فرماســونری و تمــدن مصر هســتند. از آن‌جا که ماســون‌ها در انتقــال مفـــاهیم از علائم و نشـــانه‌ها بهـــره می‌برنـــد، در

فراماســـونری نمادها از اهمیت بســـیاری برخوردارند. ماسونی که مرحله به مرحله، سلسـله مـراتب سی و سه گانه را طی می‌کند، در هر مرحله معنای تازه‌ای از علائم می‌آموزد. به این ترتیب اعضا گام به گام به عمق فلسفه ماسونی حـرکت می‌کنند. در مجله میمارسـینان در نحـوه عملکرد علائم چنین می‌خوانیم:

همه می‌دانیم فراماســـــــــونری در تفهیم آرمان‌ها و انگاره‌هــای خــود از علائم، حکایــات و تمثیل اســتفاده می‌کند. این حکایـــات به نخســـتین اعصـــار تـــاریخ بازمی‌گردند. حتی می‌توان آن‌ها را به افسانه‌های ماقبل تــاریخ بسط داد. به این صــورت فراماســونری قــدمت آرمان‌هـای خـود را به اثبـات رسـانده و به منبع غـنی از علائم دست یافته است.9

درمیـان این علائم و اسـطوره‌ها وجـود مفـاهیم مصـری بیش از همه برجسته است. نقـوش اهـرام، مجسـمه‌های ابوالهـول و هم‌چـنین نوشـته‌های هـیروگلیف در سراسر لژها و نشریات ماسونی به چشم می‌خورد.

بار دیگر در مقاله‌ای در همان نشـریه دربـارة منـابع کهن فراماسونری چنین آورده شده است:

اگر مصر باستان را «کهن‌ترین تمدن» تصور کنیم اشتباه نکرده‌ایم. به علاوه این حقیقت که تشـریفات، درجـات و فلســـفه کشف شـــده در مصر شـــبیه‌ترین نـــوع به فراماسونری هستند توجه ما را بیشتر جلب می‌کند.10

و باز در مقـاله‌ای با عنـوان «مبـادی اجتمـاعی و اهـداف فراماسونری» می‌خوانیم:

در دوران باســـتان در مصـــر، آیین‌هـــای معبد ممفیس مدت‌ها با شکوه و توجه بسیار اجـرا می‌شد و از شـباهت بی‌نظیری با فراماسونری برخوردار بود.11

بیایید چند نمونه از اشتراکات مصر کهن و فراماســونری را بررسی کنیم.

هرم و چشم (مثلث نورافشان)

شناخته‌شــده‌ترین نشــان ماســونی را می‌تــوان در مهر ایـــالات متحـــده آمریکا و هم‌چـــنین بر روی اســـکناس یک‌دلاری یافت. در این مهر یک هرم که بالای آن چشمی درون مثلث جـای دارد، ترسـیم شـده است. علامت چشم درون مثلث در همه لژ و مجلات این گـــــــــروه به چشم می‌خورد.

این علامت زیـاد مـورد توجه واقع نمی‌شـود، با این حـال برای درک فلسفه ماسـونی بسـیار معـنی‌دار و بـااهمیت است. یک نویسندة آمریکایی به نام رابـرت هـیرائیموس، موضـــوع پایان‌نامه رســـاله دکـــتری خـــود را به این مهر اختصـاص داد و در آن به اطلاعـات مهمی اشـاره نمـود. عنـــــوان پایان‌نامه وی «تجزیه و تحلیل تـــــاریخی مهر ســـلطنتی ایـــالات متحـــده و ارتبـــاط آن با ایـــدئولوژی روانشناسی اومانیســـتی» است. رســـاله او بیـــانگر این است که بنیانگـــذاران آمریکا که این نشـــان را برگزیدند فراماســونر و حـامی اومانیسم بودند. هـرم روی مهـر، تمثـال «هـرم چیـاپس» (Cheops)، بزرگ‌تـرین مقـبره فراعنه می‌باشد.

ستاره شش‌گوشه

یکی دیگر از علائم مشـــــهور فراماســـــونری ســـــتاره شش‌گوشه است که از قـــــرار گـــــرفتن یک مثلث روی مثلــثی دیگر شــکل می‌گــیرد. این علامت نشــان ســنتی یهودیــان نــیز می‌باشد و امــروز روی پــرچم اســرائیل به چشم می‌خورد. معروف است که سـلیمان نـبی(ع) اولین بــار از آن به عنــوان مهر اســتفاده نمــود. بنــابراین این علامت مهر یک پیامبر و در نتیجه نشـانی الهی است. اما فراماسون‌ها تصور دیگــری از آن دارند و آن را نه نشــان سلیمان نبی بلکه یـادآور الحـاد مصر باسـتان می‌پندارند. در مقـاله‌ای با عنـوان «علائم و نمادها در تشـریفات ما» به حقایق جالبی اشاره شده است:

مثلث متساوی‌الاضـــلاع نمـــاد ارزش‌هـــای برابر است و ماســون‌ها آن را با نــام ســتاره داوود می‌شناســند که از جای گـرفتن یک مثلث متساوی‌الاضـلاع بر روی یک مثلث دیگر شــکل می‌گــیرد. امــروز آن را ســمبل قــوم یهــود می‌دانند که بر پرچم اسرائیل نــیز دیــده می‌شــود. اما در حقیقت اصل آن مصـــری است. اولین بـــار شـــوالیه‌های معبد آن را در تزیین دیوار کلیســاها به کــار بردنــد، چــون آن‌ها اولین کســـانی بودند که در اورشـــلیم به حقـــایق مهمی دربارة مسیحیت دست یافتند. بعد از ازمیان رفتن معبــدیان این نشــان در کنیسه‌ها به کــار رفت. اما ما در فراماسونری بی‌شک با همان مفهوم کهن مصــری از آن بهره می‌گیریم و به این صــورت دو نــیروی مهم را با هم تــرکیب می‌کــنیم. با پــاک کــردن قســمت بــالا و پــایین دو مثلث به علامت نـــــادری می‌رســـــیم که آن را خـــــوب می‌شناسید.12

در واقع باید همه نشان‌های فراماسونری را در ارتباط با معبد سلیمان تفسیر کرد. در قرآن آمده که بعضی می‌خواستند به سلیمان(ع) افترا بزنند و وی را ملحد معرفی کنند:

یهود از افکار و اوراد جادوگری که شیاطین در عصر سلیمان برای مردم می‌خواندند و یاد می‌دادند، پیروی می‌کردند [و آن‌ها را برای پیشبرد مقاصد خود به کار می‌گرفتند] سلیمان هرگز به سحر و کفر آلوده نشد.13

ماسون‌ها به غلط این تفکرات باطل را به سلیمان(ع) نسبت می‌دهند و آن حضرت را نماینده الحاد مصری قلمداد می‌کنند. به همین علت نیز در تعالیم خود جایگاه خاصی برای وی قائلند. مایکل‌هاوارد، مورخ آمریکایی در کتاب خو د به نام توطئه دانش مکتوم خاطرنشان می‌کند که پس از قرون وسطی از سلیمان نبی(ع) به عنوان جادوگر و فردی که مفاهیم شرک‌آمیز را وارد اورشلیم نمود یاد می‌شود.هاوارد در ادامه توضیحات خود می‌افزاید ماسون‌ها معبد سلیمان را «معبد مشرکان» می‌دانند.14

دو ستون

از اجزای لاینفک لژ ماسونی وجود دو ستون در مدخل آن است که کلمات «یاکین» و «بوعز» بر روی آن‌ها حکاکی شده و تقلیدی از دو ستون مدخل معبد سلیمان می‌باشد. اما حقیقت این است که این نماد نه یادگاری از سلیمان(ع) بلکه تجلی عقاید منحرف این گروه از آن حضرت است. منشأ این ستون‌ها بار دیگر به مصر

بازمی‌گردد. مثلاً در مقاله «علائم و نمادها در تشـریفات ما» می‌خوانیم:

«در مصر «هوروس» (Horus) و «ست» (Set)، معماران دوقلو و پشتیبان عالم روحـانی بودند. دو سـتونی که در لژهای ما بنا شده منشأشـان مصر باسـتان است. یکی از ستون‌ها در جنوب مصر در شهر صور واقع بود و دیگـری در شمال، در شـهر هلیـاپلیس. در مـدخل معبد «امنتا» (Amenta)ـ که مختص خدای بـزرگ مصر بـود، مانند معبد سـلیمان دو سـتون قـرار داشت. در کهن‌تـرین اسـاطیر مربوط به خورشید از این دو ستون به عنوان نمـاد بینش و قـــدرت یـــاد شـــده که در برابر دروازه جـــاودانگی بنا شده‌اند.»15

واژگان مصری لژها

از نکات جالب توجهی که دو نویسـنده کتـاب کلید حـیرام افشا می‌کنند واژگـــــانی است که در مراسم ترفیع یک ماسـون به مقـام ماسـون اعظم به کـار می‌رود. به این ترتیب:

مَعَت نِب مِن آ، مَعَت بَ آ.16

براساس توضیح نایت و لوماس این لغات که اغلب بـدون توجه به معنایشان مورد استفاده قـرار می‌گیرند مصـری هستند و مفهومشان این است:

بـــزرگ است اســـتاد فراماســـونری، بـــزرگ است روح فراماسونری.

نویسندگان توضیح می‌دهند لغت «مَعَت» به معنی مهارت در ســـاختن دیـــوار و نزدیک‌تـــرین ترجمه بـــرای آن

فراماسونری است. این یعنی ماسون‌های نوین با وجود گذشت هزاران سال هنوز زبان مصر باستان را در لژهای خود حفظ نموده‌اند.

اپرای فلوت سحرآمیز موزارت

از جالب‌ترین آثار فراماسونری «اپرای فلوت سحرآمیز» اثر آهنگ‌ساز معروف، موزارت است. موزارت فراماسون بود. در جای‌جای این اپرا پیام‌های ماسونی وجود دارد که قرابت بسیاری به الحاد مصری دارند:

مهم نیست چقدر تلاش شده تا فلوت سحرآمیز را «داستانی دربارهٔ شرق دور» معرفی کنند. مهم این است که اساس این داستان رسوم مصری است. این خدایان و الهه‌های معابد مصر بودند که بر خلق شخصیت‌های فلوت سحرآمیز تأثیر گذارند.17

ستون چهارپهلو با نوک هرمی

ستون‌های چهارپهلو با نوک هرمی (Obelisk)ـ که در مصر حجاری می‌شدند قرن‌ها زیر خاک مدفون بودند تا این‌که در قرن نوزدهم کشف شدند و به شهرهای غربی همچون نیویورک، لندن و پاریس انتقال یافتند. بزرگ‌ترین آن‌ها به ایالات متحده فرستاده شد و انتقال آن را ماسون‌ها ترتیب دادند. چون ادعا می‌شود این نوع ستون‌ها، به علاوه نقوش حکاکی شده بر آن‌ها از سمبل‌های ماسونی باشند. میمارسینان این موضوع را دربارهٔ ستون 21 متری نیویورک با قطعیت بیان می‌کند:

برجسته‌ترین نمونه کاربرد نمادین معماری، اثر تاریخی سوزن کلئوپاترا است که در سال 1878 از سوی

اسماعیل، حکمـران مصـری، به ایـالات متحـده هدیه شد. این اثر تاریخی در اصل در قـرن شـانزدهم پیش از میلاد در مدخل معبد خـدای خورشـید در هلیـاپلیس برافراشـته شده بود.18

افسانه ایزس، زن بیوه

از مهم‌ترین نمادهای اندیشه ماسـونی مفهـوم زن بیـوه است. فراماسون‌ها خود را فرزنـدان زن بیـوه می‌خوانند و تصویر او بر نشریات آن‌ها به چشم می‌خورد. اصل این تفکر چیست؟ و این زن بیوه کیست؟

با بررسی منـابع ماسـونی درمی‌یـابیم نمـاد زن بیـوه در اصل از افسانه‌های مصـری نشـأت گرفته و از مهم‌تـرین اسـطوره‌های مصر باسـتان، داسـتان اُزیـریس و ایـزس می‌باشد. «اُزیـــریس» یکی از خـــدایان حاصل‌خیزی و «ایـزس» همسر او بـود. براسـاس اسـطوره‌ها اُزیـریس قربانی هوی و هوس شد و درپی آن ایـزس بیـوه گشت. زن بیوه ماسونی ایزس است.

پرگار و گونیا

پرگـــار و گونیا (که پرگـــار روی گونیا قـــرار دارد) از مشهورترین علائم فراماسونری است. اگر از ماســون‌ها دربـــارة مفهـــوم این علامت بپرســـند، خواهند گفت این نشان نماد علم، نظم هندسی و تفکر فردگراست. با این وجـــود این علامت مفهـــومی کـــاملاً متفـــاوت دارد. این موضوع را می‌توان در کتاب یکی از بزرگ‌ترین ماسون‌ها یافت. آلبرت پایک در کتاب خود با عنـوان اخلاق و تعصب می‌نویسد: «گونیا نمـــاد زمین است. این شـــکل دوگانه (زن و مـرد) نمـاد طـبیعت دوگـانه‌ای است که از دوران

باســـــــتان به خداوند اتلاق می‌شد و مفهـــــــوم مولد تولیدکننده یا همان برهما و مایا نزد آریایی‌ها و اُزیــریس و ایــزس نــزد مصــریان را دارد؛ مانند خورشــید که مــذکر است و ماه مؤنث.»19

یعنی پرگار و گونیا، مشهورترین نماد فراماسونری، نماد الحــاد آریــایی است و به دوران پیش از مســیحیت تعلق دارد. ماه و خورشید نیز که پایک به آن‌ها اشاره می‌کنــد، نمادی بسیار بــااهمیت هســتند و در لژها به وفــور مــورد استفاده قرار می‌گیرند. باید افزود این افکــار چــیزی جز انعکاس عقاید باطل مشرکان پیشین که به پرستش مــاه و خورشید می‌پرداختند نیست.

پی‌نوشت‌ها:1ـ Christopher Knight, Robert Lomas, The Hiram Key, Arrow Books, London, 1997, p. 131.

1. Dr. Selami Isindag, Kurulusundan Bugune Masonluk ve Bizler (Freemasonry and Us: From Its Establishment Until Today), Masonluktan Esinlenmeler (Inspirations from Freemasonry), Istanbul1977, pp. 274-275.

2. Dr. Selami Isindag, Sezerman Kardes VII, Masonlukta Yorumlama Vardir Ama Putlastirma Yoktur (There is No Idolization in Freemasonry but Interpretation), Masonluktan Esinlenmeler

(Inspirations from Freemasonry), Istanbul 1977, p. 120

3. Celil Layiktez, "Masonik Sir, Ketumiyet Nedir? Ne Degildir?" (Masonic Secret, What is Secrecy?), Mimar Sinan, 1992, No. 84, pp. 27-29.

4. Dr. Cahit Bergil, "Masonlugun Lejander Devri" (The Lejander Age of Freemasonry), Mimar Sinan, 1992, No. 84, p. 75

5. Oktay Gok, "Eski Misirda Tekris" (Initiation in Ancient Egypt), Mimar Sinan, 1995, Vol. 95, pp. 62-63.

6. سوره نمل، آیه 12

7. سوره زخرف، آیات 51 تا 54

8. Dr. Cahit Bergil (The Lejander Age of Freemasonry), Mimar Sinan, 1992, No. 84, p. 74.

9. Resit Ata, "Çile: Tefekkur Hucresi" (Ordeal: Reflection Cell), Mimar Sinan, 1984, No. 53, p. 61.

10. Rasim Adasal, "Masonlugun Sosyal Kaynaklari ve Amaclari" (The Social

Origins and Aims of Freemasonry), Mimar Sinan, December 1968, No. 8, p. 26.

11. Koparal Çerman, "Rituellerimizdeki Allegori ve Semboller" (Allegory and Symbols in our Rituals), Mimar Sinan, 1997, No. 106, p. 34.

12. سوره بقره(2)، آیه 102.

13. Michael Howard, The Occult Conspiracy: The Secret History of Mystics, Templars, Masons and Occult Societies, 1st ed., London, Rider, 1989, p. 8.

14. Koparal Çerman, Allegory and Symbols in our Rituals, Mimar Sinan, 1997, No. 106, p. 38.

15. Christopher Knight ve Robert Lomas, The Hiram Key, p. 188.

16. Orhan Tanrikulu, "Kadinin Mason Toplumundaki Yeri" (The Woman's Place in Masonic Society), Mimar Sinan, 1987, No. 63, p. 46.

17. Koparal Çerman, Allegory and Symbols in our Rituals, Mimar Sinan, 1997, No. 106, p. 39.

18. Albert Pike, Morals and Dogma, Kessinger Publishing Company, October 1992, p. 839.

چهل نکته پزشکی پیرامون نماز

نکته اول: تاثیر نماز بر بهداشت خواب

نکته اول: تاثیر نماز بر بهداشت خواب

عمر خود را در خواب به سر می‌برد و تاثیر خواب بر روان و جسم انسان از دانسته‌های مسلم علم هر انسان طبیعی در حدود پزشکی است. بطوریکه امروزه تغییرات خواب انسان از پیش آگهی‌های مهم و قابل توجه در زمینه ابتلا به بیماری‌ها، به حساب می‌آید به عنوان مثال، در اشخاص مبتلا به افسردگی، میزان خواب به نحو چشمگیری، افزایش و یا به ندرت، کاهش پیدا می‌کند. تغییرات خواب انسان در بیماری‌های جسمی نیز بسیار چشمگیر است، بخصوص اگر تاثیر ناراحتی‌های روان انسان بر جسم او را در نظر داشته باشیم و به یاد آوریم که بیش از 60 درصد مراجعه کنندگان به بیمارستانهای عمومی، در واقع از یک مشکل روانی رنج می‌برند. به این ترتیب ایجاد بهداشت خواب، در واقع یک رکن مهم بهداشت روانی و جسمی به حساب می‌آید و هر عاملی که در تنظیم بهداشت خواب موثر باشد، پیشگیری کننده و حتی درمانگر بسیاری از بیماری‌های جسمی و روانی است امروزه، نخستین اصلی که در ایجاد بهداشت خواب، توسط جدیدترین منابع علمی دنیا توصیه می‌شود بیدار شدن هر صبح سر یک موقع مشخص از خواب است.

یک نگاه کلی به جدول اوقات شرعی، نشان می‌دهد، که وقت نماز صبح، در تمام طول سال، با در نظر گرفتن تغییرات ناشی از حرکات وضعی و انتقالی زمین، زمان

ثابتی است و اقامه کننده نماز صبح، با برخاستن پس از اذان در واقع اساسی‌ترین گام را در جهت رعایت بهداشت خواب و در نتیجه آن، سلامت بدنی و تعادل روانی برداشته است در این مورد در شماره‌های بعدی باز هم سخن خواهیم داشت.

نکته دوم: تاثیر نماز بر بیماری افسردگی

نکته دوم: تاثیر نماز بر بیماری افسردگی

حضرت علی (ع): خداوند هر گاه خیری بر بنده‌اش بخواهد به او کم خوابی و کم خوری و کم حرفی را تلقین می‌کند

در شماره گذشته از تاثیر نماز بر بهداشت خواب به نکته‌ای اشاره کردیم. حال در ادامه همان موضوع باید گفت که دانش پزشکی ظرف چند دهه اخیر موفق به اکتشاف مهمی پیرامون خواب شده است و آن کشف بخشی مهم در طول خواب انسان به نام خواب آغاز می‌شود و به مدت کوتاهی REM بوده است پس از آن‌که حدود 45 دقیقه از به خواب رفتن انسان گذشت، مرحله REM حدود 10 تا 15 دقیقه ادامه می‌یابد.

از خواب، به طرز اسرار آمیزی تمام عضلات اسکلتی بدن از کار می‌افتد و شخص کاملا بی‌حرکت می‌شود و REM در طول مرحله نوار مغزی شخص به جای حالت خواب، حالت بیداری کامل را نشان می‌دهد. بطوریکه در این حالت مغز از فعالیت بالایی برخورداراست. د رجه حرارت بدن و ضربان قلب به طور غیر منتظره بالا می‌رود و حرکات سریعی در چشمان فرد دیده می‌شود که REM در طی و چنانچه شخص را در این حالت

RAPID EYE MOVEMENT وجه تسمیه این مرحله نـیز می‌باشد مرحله حرکـــات ســـریع چشم بیـــدار کـــنیم به احتمال بسیار قوی ابراز می‌کند که در حال خـواب دیـدن بوده است.

پس از 10 تا 15 دقیقه متوقف می‌شود و پس از آن در طــول خــواب و به طــور دوره‌ای و بطــور منظم تکــرار می‌شود. REM مرحله در طول یک خـواب 8 ســاعتی در اشخاص طـبیعی 90 دقیقه خواهد بـود و قسـمت اعظم آن در ســاعات R EM با این وجـود کل دوران نزدیک به صـبح به وقـوع می‌پیونـدد. نسـبت REM امـروزه دانش پزشکی به اثبات رسانده است که در بیمـاری افسـردگی یکی از تظـاهرات مهم، افـزایش یـافتن طـول خـواب به میزان طبیعی است. بطوریکه شخص افسرده به مـیزانی بیش از ســایر اشـــخاص خـــواب می‌بیند. یعـــنی زمـــان بیشــتری را در مرحله بسر می‌بـرد. REM. زمــان نمــاز REM علاوه بر این یک روش درمانی جدید برای بیماران افسرده، بیدار نگه داشتن آن‌ها، برای کاهش میزان صبح که در سوره مبارکه “ اسراء ”با عنوان “ آن قران الفجر کان مشـهودا ”از آن نـام بـرده شـده است و مـورد تاکید فراوان می‌باشد.

در اشخاص می‌شوود. همانطور که خواندید قسمت REM بگـونه‌ای قـرار گرفته است که سـبب کـاهش دادن قابل ملاحظه میزان خواب در حوالی صبح بوقوع می‌پییوندد و چنانچه شخص خود را ملزم به بیـداری صـبحگاهی کند در حقیقت جلـوی ورود REM اعظم خـواب را گرفته است. REM خود به مرحله قابل توجهی از خـواب از این جهت بیداری صبحگاهی برای نمـاز خـود به تنهـایی می‌تواند به

عنوان واکسنی در پیشگیری از افسردگی و حتی دارویی در در حد تعادل برای سلامت و رفع خستگی لازم است اما زیادی آن REM درمان افسردگی مطرح باشد. لازم به توضیح است که خواب مطرح است. REM منجر به مشکلات مختلف از جمله افسردگی می‌شود و نقش نماز بعنوان متعادل کننده میزاناست.

نکته سوم: تاثیر نماز بر شادابی جسم و روان

نکته سوم: تاثیر نماز بر شادابی جسم و روان

پیامبر اکرم (ع)

" مومن، شوخ و لبخند بر دهان باشد و منافق بدخلق و گره بر ابرو."

امروزه ضرب المثل ایرانی " خنده بر هر درد بی‌درمان دواست "مصداق کاملا علمی پیدا کرده است. دانش پزشکی در قرن حاضر به وضوح می‌داند اشخاصی که اصطلاحا یک لب و هزار خنده گفته می‌شوند، نسبت به آنان که به اصطلاح با خودشان نیز قهرند و نسبت به زندگی بدبین و عبوس هستند، بسیار کمتر دچار بیماری‌های جسمی و روانی می‌شوند.

به این ترتیب هر عاملی که شادابی را به انسان هدیه کند، در واقع به سلامتی جسم و روان او کمک کرده است. اما نکته بسیار مهمی که دانش طب به بشر آموخته است، این مطلب است که شادابی و افسردگی انسان پیش از آن‌که تحت کنترل اراده او باشد، زیر فرمان تغییرات مواد شیمایی در سلسله اعصاب مرکزی انسان است و ما این مطلب را در ادامه مباحث " 40

نکته پیرامون نماز ”از جمله مبحث “ تعادل ناقلهای عصبی ”روشن‌تر خواهیم کرد.

اما در این‌جا ذکر همین نکته کافی است که مثلا افزایش یک ماده شیمیایی به نام “ دو پامین ”در بدن سبب می‌شود، انسان بدون آن‌که خود بخواهد، دچار ناراحتی و کاهش این ماده نیز سبب شاد شدن غیر ارادی انسان خواهد شد.

بعنوان مثال، عصبانیت و ناراحتی غیر ارادی و بدون علت صبحگاهی که حالت شدید آن بعنوان ملانکولی یا همان مالیخولیا افسردگی درونزاد صبحگاهی شناخته می‌شود، در اثر تغییرات و کم و زیاد شدن همین مواد شیمیایی بوقوع می‌پیوندد.

اما از جمله این مواد شیمیایی داخل بدن که به طور غیر ارادی سبب شادی انسان می‌شود و به او شعف و نشئه بی‌نظیر می‌بخشد، ماده‌ای به نام “ کورتیزول می‌باشد که میزان آن در داخل بدن انسان در ساعات سحرگاهی بشدت افزایش می‌یابد و در صورت بیداری انسان در این ساعات، لذت و شعف سرمست کننده‌ای نصیب او می‌شود که بی‌شک بر زندگی او در تمام طول روز تاثیر گذار است.

افزایش کورتیزول در ساعات صبح و ارتباط آن با سرخوشی صبحگاهی، که امروزه از مسلمات پزشکی است، در واقع توجیه قابل توجهی بر همه مضامینی که در فرهنگ و ادب و عرفان پیرامون “ اسرار سحر ”معرفی می‌شوند ارائه می‌دهد. بیداری صبحگاهی بر زندگی شادکامانه و سعادت آمیز دارد به این ترتیب

واضح اســت، امر واجب نمــاز صــبح با ارزانی داشــتن بیداری صبحگاهی به انسان تقدیم کننده شادابی جسم و روان به او می‌باشد و یک نتیجه مهم این شـــــــادابی، سلامت جسم و روان خواهد بود.

نکته چهارم: تاثیر نماز بر آرامش عضلات

نکته چهارم: تاثیر نماز بر آرامش عضلات

گروهی از نویسندگان مسـلمان، کوشـیده‌اند، در حرکـات حین نماز اعم از قیام و قعود و رکوع و سجود جنبه‌هایی از نــرمش عضــلانی و ورزش بــدنی را بجویند و آن را با نرمش‌های متداول دیگر که منجر به استراحت و آمــادگی عضلانی می‌شوند، مقایسه کنند. اما دیدگاه ما به آرامش عضــلانی ناشی از نمــاز، از دریچه دیگــری است. دانش پزشکی امـروزه، به اثبـات رسـانده است که اگر شخصی در ساعت حدود 10 شب بخوابد و حدود ساعت 5 صبح از خواب بیدار شود یعنی حدود 7 ساعت خـواب در سـاعت حدود 1 بامـداد، در بـدن او بـرخی مـواد شـیمیایی شـبه مورفین که به عنوان گروهی اندورفین ها و آنگفالین ها نامگـذاری شـده‌اند، ترشح می‌شـوند که این عضـلانی، در RELAXATION مـواد اثر مسـتقییم بر روی قسـمت‌های مختلف بــدن از جمله عضــلات اســکلتی دارند و منجر به راحتی طول روز آینده برای فرد می‌شوند.

اما چنانچه شخص در ساعت حدود 12 شب بخوابد و صبح روز بعد ساعت 10 صبح از خواب برخیزد یعنی حدود 10 ساعت خوا ب اندروفین ها و آنکفالین ها برخلاف حــالت گذشته افزایش ترشح کافی پیدا نمی‌کنند و در نتیجه این امر، سبب می‌شود با این که این شخص حدود 3 ســاعت

بیشـــتر از شـــخص قبلی خوابیـــده اســـت، از آرامش و استراحت عضلانی به اندازه کافی بهره مند نشود.

و درست به همین علت است که هر چه خـــواب انســـان بیشـتر ادامه پیـدا کند و مثلا تا سـاعت 10 صـبح به دراز بکشد، احسـاس خسـتگی و کـوفتگی عضـلانی پس از آن بیشتر خواهد بود.

و اما فریضه نمـــاز با اثر درخشـــان و بی‌نظـــیری که در ایجـــاد بهداشت خـــواب دارد و به جنبه‌هـــایی از آن در شماره‌های گذشته اشاره نمودیم.

در این مورد نیز نقش بسیار موثری ایفا می‌کند. چـرا که نماز صبح ضمن ایجاد الزام و وجوب بـرای سـحر خـیزی، انسان را خود به خود به سوی یک آرامش عضلانی ناشی از مواد شیمیایی درونزا سوق می‌دهد.

بزرگان عرصه علم و اندیشه مانند اسـتاد شـهید مرتضی مطهری) ره(نیز برنامه زندگی خود را بر مبنای خوابیـدن در ساعت حدود 10 شب و برخاستن از خواب، حدود نیم ساعت قبل از اذان تنظیم کـرده بودند تا از مـواهب خـدا دادی و بی‌حد و حصر نماز، حداکثر فیض و بهره را ببرند. خوشا به سعادتشان.

نکته پنجم: تاثیر نماز بر بیماری فشار خون

نکته پنجم: تاثیر نماز بر بیماری فشار خون

افزایش فشـار خـون یکی از شـایعترین دلایل مراجعه به پزشک در سرتاسر دنیاست. بعنـــــوان مثـــــال یکی از جدیـدترین آمارهـا، در ایـالات متحـده آمریکـا، شـایعترین بیماریی که افـراد را نـاگزیر به اسـتفاده از دارو، می‌کند

افـزایش فشـار خـون ذکر کـرده اسـت، به علت عـوارض خطرناک و متعددی که این بیماری در بسیاری از اعضـای بدن از جمله قلب و مغز و کلیه و چشم و.. دارد، سعی و اهتمـام فـراوانی در دانش پزشـکی بـرای پیشـگیری و کنترل این بیماری در پیش گرفته شده است.

در تمامی منابع معتـبر علمی، بـرای پیشـگیری از ابتلا به افزایش فشـار خـون و همچـنین کنـترل تعـداد زیـادی از بیماران که افزایش فشار خونی در حد خفیف یا متوسط دارند، رعایت برخی اصول و اسـتفاده از درمانهـای غـیر دارویی توصیه می‌شود. درمانهای غـیر دارویی ضـمن آن که هزینه چنـدانی را بر بیمـار تحمیل نمی‌کنند در پـایین آوردن فشـار خـون و ممـانعت از بـروز و پیشـرفت آن موثرند.

از جمله چهار درمان اولیه و بسـیار مهم غـیر دارویی که در منابع جدید علمی برای کنترل فشار خون مـورد توجه قرار می‌گیرند ،

عبارتند از:

1کاهش دادن اضطراب و استرس ها

2کاهش یا عدم مصرف الکل

3کم کردن وزن

4انجام ورزش‌های سبک بطور منظم در شبانه روز.

اما با توجه به نقش بسـیار مهمی که نمازهـای واجب یومیـه، در ایمن کـردن انسـان در مقابل اسـترس ها و مشـکلات گو نـاگون زنـدگی ایفا می‌کنند از جمله تـاثیر

نمـاز بر اضـطراب که در شـماره‌های بعـدی مـورد توجه قرار خواهد گـرفت و نـیز با توجه به الـزامی که نمـاز به شخص نمازگزار مبنی بر عـدم مصـرف مشـروبات الکلی می‌دهد، می‌توان این امر را قدم مـوثری در پیشـگیری و کنترل فشار خون تلقی کرد. از طـرفی نمـاز با حرکـات مـوزون و قیـام و قعـود و رکـوع و سـجود منظمی تـوأم است که قابل مقایسه کامل با یک نــرمش ســبک روزانه مشـابه آن‌چه که در درمانهـای غـیر دارویی فشـار خـون توصیه می‌شـود، می‌باشد. همچـنین اگر به یـاد آوریم که مسـلمان نمـازگزار رو به قبله مکتـبی نمـاز می‌خواند که خدای آن مکتب از پر خـوری و شـمکبارگی بـیزار است و مثلا عالمــان فربه و چــاق را دشــمن می‌انگــارد متوجه خواهیم شد که هر چهار درمان غیر دارویی مذکور، برای کنترل و پیشگیری افزایش فشـار خـون، در ورای احکـام نورانی نمـاز نهفته است. هر چند که ما در ادامه مبـاحث 40 نکته پزشکی پـیرامون نمـاز، اشـارات دیگـری در این مورد خواهیم داشت و فی المثل پـیرامون تـاثیر نمـاز بر احساس امنیت روانی سخن خواهیم گفت.

نکته ششم: تاثیر نماز بر عفونت کلیه و مجاری ادراری

نکته ششم: تاثیر نماز بر عفونت کلیه و مجاری ادراری

سـلامت دسـتگاه ادراری انسـان، بخصـوص کلیه ها تـاثیر بی‌نهـایت مهمی در ادامه حیـات انسـان دارد و بیمـاری کلیــوی از دردنــاکترین و پر مخــاطره‌ترین، گرفتاریهــای جسمی است.

در این میان عفونت دستگاه ادراری که یکی از شایعترین علل مراجعه بیماران به مطب پزشکان می‌باشد علاوه بر

آن که خود بخود و به تنهایی بیماری آزار دهنـده‌ای است گاهی سـبب بـروز بیماری‌هـای دیگر نـیز در بـدن انسـان می‌شود.

بعنوان مثال برخی عفونتهـای دسـتگاه ادراری می‌توانند گاهی باعث نارسا شـدن و از کارافتـادگی کلیه شـوند یا عفـونت کلیـوی در خـون و در نتیجه در تمـام بـدن پخش شود یا برخی عفونتها ممکن است به ایجاد سنگ کلیه در بیمـــاران منتهی شـــوند که همه این‌ها نشـــانه اهمیت موضوع است.

ادرار پس از آن توسط دو کلیه انسـان تولید شـد، توسط دو لوله موســوم به حـــالب که کلیه ها را به مثابه وصل می‌کنند. به مثابه تخلیه می‌شـود تا بـدان وسـیله از بـدن دفع گـــردد. حـــال چنانچه مثانه به موقع از ادرار خـــالی نشود، ادرار از مثانه به حالبها و حتی کلیه باز می‌گردد و همین برگشت ادرار از مثانه به حالبهـــا، ســـبب ایجـــاد استعداد در فرد برای ابتلا به عفـونت کلیه می‌شـود و به این تــرتیب کســانی که در شــبانه روز، بنا به هر علــتی بنـــدرت ادرار می‌کنند به طـــور جـــدی در معـــرض خطر هستند.

اما در رسـایل فقهی توضـیح المسـایل، یکی از مبطلات وضو و نمـاز، خـروج بـول و غائط و ریح، از بـدن انسـان درج شده است و این موضوع سـبب می‌شـود که شـخص نمـازگزار و احیانا دائم الوضـو، بـرای پرهـیز از ابطـال عبادتش بطور معمول و برحسب عادت، قبل از وضـو، به تخلیه ادرار بپردازد

تعبیه بیت الخلاء در مجـاورت وضو خانه مسـاجد در واقع به منظور پاسخ به این عـادت پسـندیده و سـلامتی بخش صورت می‌گیرد. به این ترتیب حداقل سه بـار، دفع ادرار از بـــدن، در زمانهـــایی به فواصل مناسب نســـبت به یک‌دیگــر، و در حــدی که بــرای یک انســان طــبیعی لازم اســـت، فـــرد را در مقابل ابتلاء به عفونتهـــای کلیه و دســـتگاه ادراری مصـــون می‌ســـازد و می‌تواند بعنـــوان نکته‌ای مهم پیرامون نماز مورد توجه قرار گرفت.

نکته هفتم: تاثیر نماز بر عفونتهای گوارشی

نکته هفتم: تاثیر نماز بر عفونتهای گوارشی

عوامل عفــونی مختلف اعم از باکتریهــا، ویــروس ها و انگل ها، می‌توانند باعث درگیری دستگاه گوارش انســان و مشــکلات متعــدد ناشی از آن شـــوند. این مشــکلات می‌توانند از یک خارش ساده شـبانه بر اثر ابتلا به نـوعی انگـل، تا اسـهال‌های وحشـتناک تظـاهر کنند. اما یکی از برجسته‌ترین مـواردی که در آن شـعار معـروف علم طب که می‌گوید پیشــگیری همیشه مــوثرتر از درمــان است صدق می‌کند، همین مورد عفونتهای گوارشی است.

مــدفوعی دهــانی شناســایی کــرده است Fecal- Oral دانش پزشکی، امـروزه عامل انتقـال بسـیاری از عوامل عفــونی را اصــطلاحا که یک گــروه عمــده از این عوامل عفونی دارای این ویژگی هستند که پس از اجـابت مـزاج بر روی دست باقی می‌مانند و بعدا در موقع غذا خــوردن و از طریق دهــان وارد بــدن می‌شــوند و ایجــاد بیمــاری می‌نمایند.

از این جهت امروزه در همه ممالک پیشـرفته اولین اصل بهداشـــتی که بـــرای مقابله با عفونتهـــایی گوارشی به همگـــان به خصـــوص اطفـــال آمـــوزش داده می‌شـــود، شستشـوی دسـتها قبل از غـذا خـوردن و پس از اجـابت مـــزاج است و به این تـــرتیب تـــاثیر نظـــافت دســـتها در پیشـگیری از گـــروه زیـــادی از بیمارهـــای عفـــونی بـــاور نکردنی است.

اما فرمـــان وضو که در آیه شـــریفه 9 از ســـوره مبارکه مائـده در قـرآن مجیـد، صـادر شـده اسـت، به سـادگی و صـــراحت امر به شستشـــوی دســـتان تا آرنج می‌کند و 14 قرن پیش با بیان دستوری پیرامون نماز، پیام‌آور نکته‌ای می‌شود که علم بشـری در آسـتانه قـرن بیست و یکم به اهمیت بیش از پیش آن، دست یافته است.

مقارنت اوقات نماز با سه وعده معمول غـذایی صـبحانه و نهار و شـام یا حـتی وعـده‌های غـذا هنگـام روزه داری سحر و افطار سبب می‌شود که شـخص نمـازگزار، موقع انجام وضو که معمـولا متعـاقب اجـابت مـزاج نـیز هست خـــود به خـــود به شستشـــوی دســـتها بـــپردازد و هر گونه عامل بیماریزای عفونی را از دست‌های خـــویش بزداید و در نتیجه موقع صـــرف غـــذا، هیچ عامل عفـــونی ناشی از دست آلوده موفق به ایجاد بیماری در بدن او نشود.

نکته هشتم: تاثیر نماز بر ایمنی حواس

نکته هشتم: تاثیر نماز بر ایمنی حواس

پیامبر اکرم(ع) وضو کلید نماز و نماز کلید بهشت است.

دانش بشـری از سـال‌ها پیش حـواس انسـان را در پنج عنـوان (بینـایی، شـنوایی، بویـایی، چشـایی و لامسه) طبقه بنـدی می‌کند و همین حـواس پنجگانه هسـتند که رابطه گسـترده انسـان و دنیـای اطـراف او را شـکل می‌دهند.

در شـماره‌های گذشـته به چند مـزیت پزشـکی پـیرامون نظـافت دست ناشی از وضـو، توجه یـافتیم و اینک به نظافت صورت رسیده ایم که آن نیز در آیه شـریفه 9 از سوره مبارکه مائده، بعنوان یک فرمـان لا یتغـیر الهی بر عموم مسلمانان واجب شده است.

در اهمیت نظـافت صـورت شـاید همین نکته کـافی باشد که چهـار حس از مجمـوع حـواس پنجگانه بشـری در وابسـتگی کامل با صـورت بسر می‌برند. تمـاس آب که منشأ پـاکیزگی و حیـات است و به صـورت علاوه بر محاسن متعـددی که از جهت برقـراری تعـادل ناقل‌هـای عصبی در بـدن انسـان دارد و ما در بحث مربوطـه، به آن خـواهیم پـرداخت از دیـدگاه مقابله با آلودگیهـایی که ممکن است، در چشم، بیـنی، دهـان و پوست صـورت و.. ایجـاد بیمـاری کند مهم است. بخصـوص که در آب، حین وضو، و همچنین اسـتفاده از شـانه و مسـواک ذکر شـده است.

با این که دست قدرتمند صـنع الهی، چنـان سـاختمان گوش و بیـنی و چشم و.. را آفریـده است که خـود بخـود مقـاومت بی‌نظـیری در مقابل آلـودگی می‌کنند و روزانه بارها و بارها بـدون آن‌که انسـان وقـوفی پیـدا کنـد، آلودگیها را از خـود دور می‌سـازند مثلا در گـوش جریـان مـوم، در بیـنی موهـای ریز متعـدد، در چشم پلک زدن و

اشک و.. اما چنانچه آب نیز در شستشوی صورت بکار برده شود، ما حصل فعالیت پاک کنندگی اعضای صورت به نتیجه خواهد رسید. علاوه بر این که حداقل 3 بار شستشوی صورت هر گونه آلودگی محیطی را نیز از آن خواهد زدود توجه به این نکته مهم است که دو راه عمده ابتلا به عفونتها دهانی و استنشاقی هر دو مربوط به محدوده صورت هستند در هر صورت دستور قرآن مبنی بر شستن دستها و صورت قبل از نماز با توجه به این که اعضاء معمولا پوشانده نمی‌شوند حتی در مورد حجاب حانم‌ها مورد استثناء واقع شده‌اند وجه و کفین و در نتیجه با وجود اهمیت آن‌ها از نظر تمرکز حس‌های پنجگانه، در معرض آلودگی دائمی هستند، می‌تواند حاوی حکمتهای بی‌شمار باشد، که در سطور گذشته با اختصار، به مشتی نمونه خروار.

نکته نهم: تاثیر نماز بر عفونت‌های تنفسی

نکته نهم: تاثیر نماز بر عفونت‌های تنفسی

به علت پراکنده بودن عوامل عفونی متعدد در محیط اطراف و هوای تنفسی انسان، و با توجه به این که استنشاق میکروب از طریق بینی روش عمده انتقال این عفونتهاست، بیماری‌های عفونی تنفس، بوفور بوقوع می‌پیوندد. این مشکلات بویژه در فصل سرما که تجمع افراد در محیطهای بسته افزایش می‌یابد و ویروس ها و باکتری ها امکان رشد و بیماریزایی زیادتری پیدا می‌کنند بیشتر می‌شود و به همین علت است که در فصل سرما شایعترین علت مراجعه اطفال و بزرگسالان به مطب و کلینیک‌های عمومی، بیماری سرماخوردگی و عوارض متعدد ناشی از آن است و همانطور که اشاره شد، عمده

این درگیری ها، ناشی از common cold انتقال عامل بیماریزا از طریق بینی است.

اما از جمله مواردی که در حین وضو، مورد توصیه موکد قرار گرفته است. سه مرتبه، چشیدن و استنشاق آب سرد و پاک است و حتی شستن قسمتی از درون بینی حین وضو، توسط برخی از علمای شیعه واجب اعلام شده است رجوع شود به مساله 241 از رساله توضیح المسایل حضرت آیت.. العظمی اراکی. ره

با توجه به آن که اولین سد دفاعی بدن در مقابل عفونتهای تنفسی موهای ریزی هستند که در مخاط بینی تعبیه شده‌اند، عوامل عفونی متعددی از جمله بسیاری از ویروس ها و باکتری ها و حتی عامل بیماری سل در این موها متوقف می‌شوند و جلوی حرکت آن‌ها به قسمت‌های دیگر دستگاه تنفس گرفته می‌شود.

بر این اساس چنانچه مسلمین در مقدمات نماز و حین وضو دستور اسلامی استنشاق آب سرد را اجرا نمایند، همه روزه چند نوبت میکروبهای مجرایی تنفس را زدوده و مجرای تنفسی خود را تمیز و پاکیزه می‌نمایند و بدین ترتیب از بروز بیماری‌های متعدد تنفسی در امان خواهند بود.

نکته دهم: تاثیر نماز بر بیماری‌های دهان و دندان

نکته دهم: تاثیر نماز بر بیماری‌های دهان و دندان

پیامبر اکرم (ص):

دو رکعت نماز با مسواک بهتر از هفتاد رکعت بدون آنست.

طی شماره‌های گذشته از نه نکته پزشکی پیرامون نمـاز سخن گفته ایم و به امید و یاری پروردگار در شماره‌های آینده سبک و سیاق سابق را ادامه خواهیم داد.

اما نکته‌ای که در همین شماره قابل توضیح اسـت، توجه دادن به این حقیقت متعالی است که روح حقیقی نماز و فلسفه شکوهمند آن چیزی جز عبـودیت محض در مقابل آفرینشـگر یگانه هسـتی و ابـراز خشـوع بنـده نـاتوان در پیشگاه قادر متعـال نیست و هر آن‌چه که اندیشـمندان و قلم به دسـتان، پـیرامون فواید گونـاگون نمـاز در عرصه‌های مختلف بگویند و بنویسـند تنها به منزله حاشیه‌ای بر این متن گهر بار خواهد بود.

و اما نکته امروز:

دهان انسان را برخی قلب دوم بـدن نامیده‌اند و توجه به این نکته که چنانچه محیط دهـان فـردی تمـیز باشـد، آن فرد از ابتلا به بسـیاری از بیماری‌ها در امـان اسـت، این نامگذاری را بسیار مناسب جلوه می‌دهد.

بعنوان مثال عفونتهای دهان و دندان بـویژه در کودکـان، نقش مهمی در ایجـاد بیماری‌هـای روماتیسـمی دارد و نقش دندانها در حفظ و زیبایی و قدرت جویدن و صحبت کـردن به خـوبی مشـخص است و حـتی نبـودن دنـدانهای سالم و زیبا بـرای بـانوان و دوشـیزگان بخصـوص اثـرات روانی زیادی باقی می‌گـذارد. چـرا که در کتابهـای علمی دندانپزشکی می‌خوانیم:

نیمی از زیبایی بشر منوط به صـورت او و از آن مربـوط به دهان و دندانها است این مقدا رعـایت بهداشت دهـان و دنـدان و پیشـگیری از بیماری‌هـای مختلف آن، از جمله

پوسیدگی دندانها و بیماری‌های پریودنتال بیماری‌های لثه و بافتهای پشتیبان و.. به بهترین شکل بوسیله مسواک زدن، انجام می‌پذیرد.

اما دین مبین اسلام، از قرنها پیش با توصیه‌های مؤکد، مسلمانان را به طرف این نکته درخشان بهداشتی هدایت نموده است تا جایی که پیامبر اکرم (ص) می‌فرمودند " اگر بر امتم سخت نمی‌شد مسواک زدن را واجب می‌کردم " و حتی در حدیثی دیگر نحوه مسواک زدن را از بالا به پایین و از پایین به بالا نموده‌اند که مطابق با جدیدترین توصیه‌های علمی درباره روش مسواک زدن است.

علاوه بر آن در کتب گوناگون فقهی و عبادی اسلام، دستورات مؤکد مبنی بر مسواک زدن هنگام ساختن وضو و نماز آمده است و با توجه به این که نمازگزار روزانه حداقل 3 بار وضو می‌گیرد، چنانچه قبل از هر وضو اقدام به مسواک زدن بکند، از حد اکثر پاکیزگی لازم برای پیشگیری از تمامی بیماری‌های دهان و دندان برخوردار می‌شود.

نکته یازدهم: تاثیر نماز بر بیماری‌های پوست

نکته یازدهم: تاثیر نماز بر بیماری‌های پوست

در شماره‌های گذشته پس از بحث کوتاه پیرامون برخی فواید پزشکی اوقات نماز به مقدمات نماز و طهارت نمازگزار توجه کردیم و برخی فایده‌های طبی مترتب بر آن را به اختصار اشاره نمودیم. از جمله پیرامون اهمیت نظافت دست و صورت که بر اثر نماز به انسان هدیه

می‌گردد سخن گفتیم. اما در ادامه وضو، فرمان الهی بر مسح سر و پا قرار گرفته است.

هر چند می‌توان در بعد نمادین و از دیدگاه زیبایی شناسی، مسح سر و پا در پایان وضو را سمبلی جسم، از سر تا پا و از فرق تا قدم به حساب آورد و به عنوان عاملی در یاد آوری پیوسته مسلمانان مبنی بر نظافت تمام بدن تلقی کرد، اما در باره بیماری‌ها نیز می‌توان به نکاتی چند توجه نمود.

پاها و سر انسان بر خلاف دست و صورت، از اعضایی هستند که در بخش قابل توجهی از شبانه روز پوشانیده هستند، تا حدی که حتی خود نیز معمولا توجه کمی به آن‌ها دارند.

اما امروزه دانش بشر، گروهی از بیماری‌ها را می‌شناسد که شروع تظاهرات این بیماری‌ها از پوست سر و پاها است. بعنوان مثال برخی بیماری‌های قارچی پوست از حد فاصل میان شصت و دیگر انگشتان پا آغاز می‌گردد که اتفاقا درست محل این ناحیه مسح واجب دارد و به همین ترتیب مسح سر نیز می‌تواند توجه انسان را به آلودگی یا ضایعه عفونی در مو و پوست سر توجه دهد و در نتیجه انسان را برای رفع آن به اقدام وادارد.

در ضمن وجوب مسح سر و پا فرصتی است برای برداشته شدن پوشش پا و سر و در معرض هوا و اکسیژن قرار گرفتن این اعضاء که علاوه بر شادابی پوست، به نوبه خود مانع رشد ارگانیزم‌های بی‌هوازی در منافذ پوست خواهد شد.

البته لازم به توجه است که بســـیاری از بیماری‌هـــای پوست بــویژه عفونتها بوســیله غسل‌های متعــدد اعم از واجب و مســتحب که شـخص نمـازگزار در طـول زنـدگی خـــود به جا می‌آورد، قابل پیشــگیری هســـتند که بـــرای پرهیز از اطالة کلام تنها به همین اشاره بسنده می‌کنیم

نکته دوازدهم: تاثیر نماز بر بیماری‌های اپیدمیک همه گیر

نکته دوازدهم: تاثیر نماز بر بیماری‌های اپیدمیک

آنتونی بارنت می‌نویسد: عــادت به اســتحمام که در عصر جدید در مغـــرب زمین متـــداول شـــده است شـــاید در پیشگیری از بیماری‌ها همان انـدازه مـوثر بـوده است که مــراقبت از منــابع آب اثر داشــته است. در ســال 1842 وقتی که از یک کارگز معدن در " لانکاشایر "می‌پرســند، کــارگران زغــال کش هر چند وقت یکبــار بــدن خــود را می‌شویند؟ او جواب می‌دهد: آن‌ها هیچوقت بدن خــود را نمی‌شویند

!؟! من هم هیچوقت بدن خود را نمی‌شویم، پیراهن من چرک بدنم را پاک می‌کند ...!؟

و از آن گویاتر، یاداشـتهای روزانه دریاسـالار " سـاموئل پپیز "است که با شادی درباره پیـدا کـردن بیست شـپش در یک شب، در موهـای سر خـود نوشـته است. روزهـای روز بود که این اندازه نداشتم، بنـابراین امشب با رضـای خاطر فراوان به رختخواب رفتم!

گفته‌هـای این نویســنده آمریکـایی نشـانگر این موضـوع است که غرب به ظاهر متمدن، تا گذشته نه چنــدان دور، به اهمیت اســتحمام و دوری از کثافــات در پیشــگیری از

بیماری‌ها ناآگاه بوده است و شاهد این مدعا نیز بروز اپیدمی‌های بزرگ بیماری‌هایی مانند “ تیفوس ”است که در قرن اخیر به علت عدم رعایت نظافت شخصی به مرگ و میرهای وحشتناک و نابودی انسان‌های بسیاری منتهی شده است.در حالیکه تاریخ مسلمانان بندرت شاهد اپیدمی‌های اینچنین مرگبار حتی در قرنهای دور بوده است. اما “ حدث اکبر ”در مبانی فقهی شیعه به مواردی مانند جنابت و حیض و ... اطلاق می‌شود که مانعی برای اقامه نماز صحیح به حساب می‌آیند و “ غسل ”بعنوان

برطرف کننده حدث اکبر از واجبات نماز در این قبیل موارد به حساب می‌آید.

علاوه بر غسل‌های واجب در مکتب شیعه موارد متعددی از غسل‌های مستحب می‌توان سراغ گرفت که در مجموع مثلا “ در طول یک هفته، غسل‌های متوالی اعم از واجب یا مستحب توسط یک مسلمان معتقد نمازگزار بوقوع می‌پیوندد.

به این ترتیب روشن است که سر نهادن به فرمان غسل، که عمدتا “ برای اقامه صحیح نماز صورت می‌پذیرد، در بعد نظافت شخصی از اپیدمی شدن برخی بیماری‌ها “ مانند گال و تیفوس ”و در بعد نظافت عمومی یعنی اطاعت همه اعضای جامعه اسلامی از آن از اپیدمی شدن برخی بیماری‌های دیگر مانند “ طاعون ”جلوگیری می‌کند.

نکته سیزدهم: تاثیر نماز بر بیماری‌های اضطرابی

نکته سیزدهم: تاثیر نماز بر بیماری‌های اضطرابی

اضـطراب بیمـاری شـایع قـرن اتم و کهکشـان اسـت، پیشرفت سریع و پیچیده تمدن و در عین حال بی‌تـوجهی به ارزش‌هـای مـذهبی و خـانوادگی هر روز بیش از پیش برای افراد و اجتماع اضطراب‌های جدید بوجود می‌آورد.

از نظر روانپزشـکان، اضـطراب با یک احسـاس منتشر و مبهم دلواپسی که اغلب ناخوشـایند و بـدون دلیل است مشخص می‌شود که معمولا با یک یا چند مشـکل جسـمی همراه می‌گردد.

از جمله شـخص ممکن است علامتهـای جسـمی چـون احسـاس طپش قلب، تنگی نفس و درد قفسه سـینه، خالی شدن سردل، تعریق، سردرد، تکـرر ادرار، اسـهال، گزگز دست و پاها، لرزش و را نیز به همراه داشته باشد. اضطراب، گاهی به شکل طبیعی در اشخاص سالم بـروز می‌کند و گـاهی به صـورت بیمارگونه و دائمی در می‌آید که نیاز به درمان و مراقبت پزشـکی دارد. با این‌که دلایل علمی مختلفی از دیدگاههای مختلف بعنـوان دلایل بـروز اضطراب و تشـدید آن ارائه شـده است اما همچنـان دور شدن از ایمـان مـذهبی بعنـوان یک عامل عمیق در بـروز اضـطراب نقش غـیر قابل انکـاری دارد و به این تـرتیب نقش پیشگیری کننـده و حـتی درمـانگر مـذهب در مـورد اضطراب قابل بررسی است.

آرامش حـاکم بر روح و روان و در نتیجه آن جسم اشخاص مذهبی، در مقایسه با آشفتگی روانی و جسمی و اضـطراب لامـذهب ها از دیر بـاز مـورد توجه پزشـکان بوده است.

به این تــرتیب در بعد پیشــگیری از اضــطراب و بــرای آرامش دائمی جسم و روان نماز نقش خارق العاده‌ای را ایفا می‌کند. از طــرفی در بعد درمــان بیمــاران مبتلا به اضـــطراب، امـــروز علاوه بر درمانهـــای دارویی، از روش‌هــای چــون آمــوزش انبســاط آرامش عضــلانی و همچنین تلقین بوسیله هیپنوتیزم نـیز اسـتفاده می‌شـود که ما در مـورد انبسـاط عضـلانی ناشی از نمـاز در نکته چهارم از این مجموعه مقالات، سخن گفته ایم و دربـاره تلقین‌هـای سـازنده ناشی از نمـاز نـیز در آینـده سـخن خواهیم گفت.

تنها در مورد اضطراب، بد نیست به این نکته اشاره کنیم که شـــخص نمـــازگزار با ایمـــان به قـــدرت لا یتنـــاهی پروردگـاری که در مقـابلش کـرنش می‌کنـد، خـود را در مقابل هر عاملی که قصد به خطر انداختن و ترسـاندن و در نتیجه مضـــطرب ســـاختن او را داشـــته باشد ایمن می‌یابد و ضمن تکرار باور اعتقـادی خـود طی نمازهـایی پنجگانه یومیه این ایمـــنی همه جانبه را، به روان خـــود تلقین می‌کند و سرانجام آرامش عمیق را در وجـود خـود ملکه می‌سازد در راسـتای این موضـوع تحقیقـات علمی در برخی کشورهای مسـلمان نشـان می‌دهد که بیمـاران مضـطربی که در کنـار درمانهـای رایج ضد اضـطراب، به خواندن نماز و قرآن و حتی احادیث نبوی تحریک شده‌اند از درجه درمــان به مــراتب بــالاتری نســبت به ســایرین برخوردار بوده‌اند.

نکته چهاردهم: تاثیر نماز بر افزایش طول عمر

نکته چهاردهم: تاثیر نماز بر افزایش طول عمر

در سال‌های نخستین که این حقیر نگارنده سطور، تحصیل طب را در تهران آغاز کرده بودم، در برخورد با استاد بزرگ پاتولوژی ایران، جناب آقای دکتر کمال الدین آرمین همواره این سؤال در ذهنم نقش می‌بست که چه نیروی عظیم و خارق العاده‌ای وجود دارد که سبب می‌شود این مرد در اوج کهولت مقتدرانه برکرسی تحقیق و پژوهش و تدریس همچنان تکیه بزند و در آستانه هشتمین دهه عمر خود اینچنین شاداب و دل زنده باقی بماند!

تا این که روزی سر کلاس درس استاد این راز بر ما دانشجویان آشکار شد. بدین سان که، استاد هنگامی که مشغول تدریس اسلایدهای پیچیده و متنوع علمی مربوط به تشخیص‌های پاتولوژی بود، ناگهان به اسلایدی رسید که به کلی با همه چیزهایی که در دانشکده پزشکی دیده بودیم فرق داشت!

آن‌گاه استاد مدتی درباره توکل سخن گفت و به ما آموخت که والاترین و بالاترین قدرت پزشک برای تشخیص و درمان بیماری‌ها تنها توکل به باریتعالی است و دیگر هیچ.

ایمان متعالی و توکل بدون قید و شرط را یکبار دیگر من در ملاقات با پیر تاریخ ایران و پدر تاریخ کرمان، استاد باستانی پاریزی دیدم. مرد جاودانه‌ای که هنوز حتی در دوران کهولت، استوار و با عظمتی شگرف و ستودنی و بی‌آلایشی و بی‌ریایی بی‌نهایت خود ،. زندگیش را وقف ایران عزیز نموده است. مشاهده بزرگانی چون آرمین، باستانی پاریزی و.. و توجه به این نکته ظریف که بسیاری از مراجع تقلید بزرگ و مشایخ

صوفیه که ایمان و ذکر خدا در جزء جزء زندگیشان جاریست، عمرهای طولانی و پر برکت می‌کنند. آش کار کننده این مطلب است که میان ذکر خدا و فزونی طول عمر رابطه تنگاتنگی وجود دارد.

توجیه علمی این موضوع نیز با توجه به فواید پزشکی مختلف نماز، که ما در این مجموعه مقالات تنها به فرازهای کوچکی از آن اشاره کرده ایم، روشن می‌شود. در این مورد حتی برخی از نویسندگان علت علمی طولانی شدن بی‌سابقه عمر حضرت صاحب الزمان) عج(را برای قرنها، تسلط همه جانبه و کامل ایشان بر مسایل جسمی و روانی بشر، به حساب می‌آورند.

و حضرت قائم) عج (همان بزرگ مردی است که والاترین حد نماز را به جای می‌آورد، نمازی که پیوسته سزاوار ستایش و سلام ابدی است:

السلام علیک حین تقوم، السلام علیک حین تقعد، السلام علیک حین تقراء، السلام علیک حین تصلی، السلام علیک حین تقنت، السلام علیک حین ترکع و تسجد، السلام علیک حین تحلل و تکبر السلام علیک حین تحمدو تستغفر، السلام علیک حین تصبح و تمسی، السلام علیک فی اللیل اذا یغشی و النهار اذا تجلی.

نکته پانزدهم: تاثیر نماز بر بیماری‌های مقاربتی

نکته پانزدهم: تاثیر نماز بر بیماری‌های مقاربتی

با این که همواره نام " زیگموند فروید "بعنوان پزشکی نابغه و اندیشمندی بی‌نظیر که با کاوش در عمیق‌ترین ابعاد روان انسانی، بانی بزرگ‌ترین انقلاب در علم

روانپزشــکی شــد، بر پیشــانی دانش بشــری درخشش می‌کنــد، اما بــرخی خطاهــای او و همچــنین تعبیرهــای نادرســتی که متــاخرین او از نظریــاتش به عمل آوردنــد، منجر به فجایعی جبران ناپذیر در عرصه جوامع گونــاگون شد.

فروید می‌گفت: عقــده‌های جنسی بشر مســبب رکــود و عقب مانــدگی انســان‌ها در زمینه‌هــای مختلف علمی، اقتصادی، صنعتی، فرهنگی و.. است و غربیــان با قبــول نظریه او از حدود 5 دهه پیش، و آزاد گذاشــتن بی‌قید و شــرط روابط گســترده جنسی بناگــاه به رشــدی بــاور نکــردنی و جهشی سرســام آور، در زمینه‌هــای گونــاگون دست یافتند!؟!

اما در عــــوض، آزادی بی‌حد و حصر جنسی ارمغانهــــای مرگبار گوناگون نیز برای آن‌ها به همراه داشت که از آن جمله بیماری‌های مختلف شناخته می‌شوند و بخش عمده Veneral (S.T.D) مقاربتی از جمله سوزاک و سیفلیس و.. که در طب امــــروز با عنــــوان بیماری‌هــــای‌ای از مراقبت‌های پزشکی را به خود اختصاص می‌دهند.

ایدز را نیز می‌تــوان بنــوعی جــزو این گــروه بیماری‌ها به حساب آورد. در بــروز همه این Aids از طــرفی بیمــاری مهلک و مرمــوز بیماری‌هــا، روابط متعــدد و نامشــروع جنسی با شریک‌های جنسی گوناگون نقش اصلی را ایفا می‌کنند. اما اسلام و شکل حقیقی آن یعنی تشیع با این که با رهبانیت و تجرد به شدت مخــالفت می‌کند بر خلاف مسیحیت کاتولیکی و متعصب و نسبت به ارضــای غریــزه جنسی در حد نیــاز و در چــارچوب مشــروع نظر بســیار مساعدی دارد تا جائیکه قانون درخشان " ازدواج مــوقت

”را بـــرای بهـــره وری از این نعمت بـــزرگ الهی وضع می‌نماید اما آن‌جا که کــار این غریــزه به فســاد کشــیده شــود و به صــورت فحشا بــروز نماید ،اســلام برخــورد و مقابله قـــاطع با مـــوارد فتنه را پیشـــنهاد می‌نماید و مجازاتهای سخت برای افراد خاطی در نظر می‌گــیرد. از طرفی بسـیاری از قـوانین اسـلامی از جمله “ نمـاز ”به گونه‌ای خود بخـود و شـاید ناخوداگـاه آن طـور که خـدای بزرگ در سوره عنکبوت فرموده است انسان‌های مــومن را از نزدیک شــدن به فحشــاء بر حــذر می‌دارد که مثلا “ ضمن مقایسه اجمالی آمار بیماری‌های مقاربتی در غرب با جوامع مســـلمان، می‌تـــوان به این نکته مهم دست یــافت. توجیه علمی این قضــیه نــیز با توجه به تغیــیر و تحـولاتی که بر اثر نمازهـای پنجگانه در ناقلهـای عصـبی محرک جنسی بوقوع می‌پیونـدد و منجر به مهـار شـهوت در موارد نامشروع می‌شود، قابل بررسی است که ما در بحث تعادل ناقل‌هـای عصـبی بـدان توجه خـاص خـواهیم داشت. هر چند که در این مـورد تلقین نـیز به عنـوان یک توجیه علمی خوب، مطرح است.

به قول حضرت آیت ا.. خزعلی: “ پسر و دخـتر جـوان که انگیزه شـهوت دارد وقـتی که به نمـاز شـروع کـرد و پنج نوبت “ الحمدا.. رب العالمین ”گفت، یعنی تمـام سـپاس و ثنـــای من مـــال آن کسی است که مالک بـــدن و جسم عواطف و احســاس، سلســله اعصــاب و قلب و گــردش خــون من و تمــام امکانــات و ارزش‌هــای من اســت، یک انگــیزه قــویی در او پیــدا می‌شــود. انگــیزه‌ای که تــوان مقابله او را در مقابل انگیزه جنسی فزونی می‌بخشد ”.

و به این تــرتیب نمــاز حقیقی، خــود به خــود و فعالانه ریشه فســاد جنسی و فحشــاء را می‌خشـکاند و متعـاقب آن آمار بیماری‌های مقاربتی را به شدت کاهش می‌دهد.

نکته شانزدهم: تاثیر نماز بر اعتیاد

نکته شانزدهم: تاثیر نماز بر اعتیاد

امــام صــادقای انســان، تو طــبیب خویشــتن هســتی هم دردها بـــرای تو بیـــان شـــده است هم به دوای آن دردها راهنمایی شده ای

اعتیاد بلای سیاه و خانمان سوز بشری در عصر بیگــانگی از خـــود است. دامنه ابتلاء به اعتیـــاد از وابســـتگی به مشروبات مرگبار الکلی در کشــورهای غــربی (الکلیسم) گرفته تا اعتیـــاد به مـــواد افیـــونی که بدبختانه هنـــوز گریبانگیر جامعه مسـلمانان است گسـترده است. گـویی، انسان امروزی برای گم کردن خود و فـرار از اضـطرابها و افسردگیهای خویش راهی جز وابستگی به صـدها نـوع مــاده، روانگــردان پیــدا نکــرده است. حــال آن که اگر به مجموع تعـداد معتـادان به الکل و مـواد مخـدر در سراسر جهان، شمار کسـانی که به لهو و لعب‌هـای دیگر از جمله قمار و انحرافات جنسی و.. اعتیاد دارند را اضافه کـنیم، به آمار تکان دهنده و وحشتناکی خواهیم رسید که خبر

از افول دردناک ستاره انسانیت می‌دهد. با این که فجایع ناشی از اعتیاد از جنبه‌هایی مختلف فرهنگی، اجتمـاعی، سیاســـی، اقتصـــادی و.. قابل بررسی است. اما تنها در بعد پزشکی قضیه می‌توان به این نکته اشاره کرد که هر ســـال بخش عظیمی از تـــوان پزشـــکی و روانپزشـــکی کشورها، مصروف درمان عوارض جسمی و روانی متعدد

معتـادان و تـاثیرات شـومی که خـواه نـاخواه بر اعضـای خانواده شخص معتاد وارد می‌شود، می‌گردد.

هر چند علتهای مختلفی در ابتلای به اعتیاد مطـرح شـده است، اما بیشتر تخدیر روان و تجربه تغییر حـالات روانی ناشی از سرخوشی و نشـئه است که سـبب گـرایش به اعتیـاد می‌شـود و به این تـرتیب، شـخص معتـاد از خـود می‌گریزد و دچـار خـود فراموشی می‌شـود و این درست بـرعکس جریـان مقتـدر خودشناسی و معـرفت النفس موجـود در تعـالیم نمـاز است. نمـازگزاران با تکـرار دایم آیات هفتگانه سوره حمد سبع المثانی که چون حلقه‌های به هم متصل، هر کدام راهگشای بعدی می‌باشد پیوسـته سرنوشت خود را مـرور می‌کنند و در مسـیر خودشناسی و خود باوری گام بر می‌دارند و با اعتقـاد به إیـاک نعبد و إیاک نسـتعین از هیچ چـیز جز خـدا بـرای التیـام دردهـای خویش یاری نمی‌جویند و این گونه است که نماز حقیقی تیشه بر ریشه اعتیاد می‌زند. به قول اندیشـمند شـهید و استاد بزرگ مطهری(ره) راز این که اکـثر جانی‌هـای دنیا معتـاد به یک سلسـله سـرگرمیهای خیلی شـدید از قبیل مصـرف تریـاک و هـروئین و مشـروبات الکلی و قمـار هستند، این است که می‌خواهند از خودشـان فـرار کنند. مثل این که درونشـان پر از مـار و پر از عقـرب است و دایم او را می‌گزند و این اعتیـاد ها مانند مرفیـنی است که به انسانی که از شدت درد می‌نالد تزریق می‌کننـد، تا درد را احساس نکند، این بدبختی بزرگی است که انسـان نتواند خودش را آن‌چنان بسازد تا بتواند با خودش خلـوت کند. بر عکس بیشـــتر اهل صـــلاح و تقـــوی و اخلاق نمـازگزاران و آن‌هـایی که نـدای وجدانشـان را همیشه می‌شنوند، معتاد به این‌ها نیستند و از هر چه که آن‌ها را

از خودشـــان منصـــرف می‌کند فـــرارمی کننـــد، دلشـــان می‌خواهد، خودشان باشند و در خودشان فکر کنند. چون عالم درونشان از عالم بیرونشان واقع سالم‌تر است.

نکته هفدهم: تاثیر نماز بر وسواس‌های فکری

نکته هفدهم: تاثیر نماز بر وسواس‌های فکری

امام صادق

شیطان، به وسیله وسواس نمی‌تواند بر ضـرر بنـده خـدا کاری بکند مگر آن که بنده از یاد خدا اعراض کرده باشد.

از قـــدیمی‌ترین اختلالات شـــناخته شـــده روانی است که بین مـــردم از شـــیوع نســـبتا بـــالائی حـــدود دو درصد (Obsession). وسواس جامعه برخوردار است وسواس را امروزه در دو عنوان کلی وسواس فکری مانند احتیاط یا تنفر مربـوط به ترشـحات و مـواد دفعی بـدن، تـرس از وقوع اتفاقات وحشتناک مثل آتش سـوزی و مـرگ و.. و وسـواس عملی مانند شست و شـوی دسـت، اسـتحمام، آرایش مفـرط، امتحـان درها و قفلهـا، مـرتب و منظم کردن، احتکار و جمع آوری و طبقه بندی می‌کنند

موضوع سخن امروز ما وسواس فکری است که می‌تواند مشـکلات متعـدد و مسـایل آزار دهنـدة بسـیاری را بـرای شخص مبتلا و اطرافیانش به همراه داشـته باشد. در این حالت شخص مبتلا ممکن است تصاویری ذهـنی به شـکل صـحنه‌های وحشـتناک و نـاراحت کننـده بسـیاری داشـته باشد که هر چه بیمار سـعی در مقـاومت در مقابل آن‌ها دارد، نمی‌تواند از آن‌ها خلاص شـود این وسوسه فکـری از موضـوعات بسـیار کلی مانند سـؤال ذهـنی دربـاره

این‌که: چه کسی خدا را آفریده؟ هدف از زندگی چیست؟ و.. گرفته تا افکار گناه آلـوده جنسی و ترسـهای مرضی و.. متفـاوت است و تقریبا همه این افکـار بیمـار را در وضعیت وحشتناکی قرار می‌دهند.

اما درست بـرخلاف آن‌چه که در مـورد شخصـیتهایی مثل جان بانی یان خطیب و مؤلف انگلیسی در قـرن هفـدهم که به شدت از افکار وسواسی در ارتباط با خدا و مذهب رنج می‌بـرد. به نظر می‌رسـد، مـذهب و شـکوهمندترین جلوه آن یعنی نمـاز می‌توانند در زدودن وسـواس فکـری نقش بسیار مهمی بازی کنند.

گـواه این موضـوع نـیز یـادآوری این مسـاله است که در منابع اسلامی وسـواس پدیـده شـناخته شـده ایست و به آن به عنـوان وسوسه‌ای از سـوی شـیطان اشـاره می‌شود. به عنـوان مثـال در کتـاب اصـول کـافی عقل و جهل آمده است: در نزد امام صادق شخصی را به عقل و درایت نـام بردند و گفتند او وسـواس دارد، حضـرت فرمـود: چگونه عاقل است که شـیطان را اطـاعت می‌کند؟

در این مـورد حـتی منـابع اسـلامی از قـول معصـومین روشهای متعـددی را بـرای پیشـگیری و درمـان وسـواس پیشنهاد کرده‌انـد، که از آن جمله بهـره از ادعیه و اذکـار خاصی از جمله لا اله الاا لله و لا حول و لا قـوه الا باالله می‌باشد که در حقیقت ما حصل همه آن روشـها را می‌توان در ذکر خدا خلاصه کرد.

در منـابع علمی جدیـد، بـرای متوقف کـردن افکـار وسواسی، علاوه بر درمانهای دارویی و حـتی قبل از آن

درمانهـــا، از روشـــهای خاصی اســـتفاده می‌شـــود که مهمترین آن‌ها روش توقیف فکر نـام داد و بـدین تـرتیب است که از بیمار خواسته می‌شود که به طور عمد افکـار وسواسی خـــود را آزاد بگـــذارد و در این بین ناگهـــان درمـــانگر با صـــدای بلند و بـــیزار کننـــده، فریـــاد می‌زند: ایست!؟! به نظر می‌رسد این عمل جریـــــــــــان فکر وسواسی را متوقف می‌کند.

با این وصف برخی از اذکار و توجهـات حین نمـاز نه تنها به این قبیل روشـــها قابل مقایسه اســـت، بلکه بســـیار مـــوثرتر به نظر می‌رسد. اســـتفاده زبـــان و ذهن از ذکر غیر المغضوب علیهم و الضالین که جـدائی راه مـؤمن را از ابلیس و شیطان نشـان می‌دهد دست کم ده بـار، طی نمازهای یومیه و فیض بردن از سوره مبارکه ناس بعد از حمـــد، بخصـــوص توجه آیـــات شـــریفه من شر وســـواس الخنـاس الـذی یوسـوس فی الصـدور النـاس به عنـوان عـــواملی قدرتمند در توقف افکـــار وسواسی مطرحند. همـــان طـــور که اشـــاره شد ائمه معصـــوم که پزشـــکان حقیقی بشـــرند، بـــرای دوری از وســـواس ذکر خـــدا را پیشـنهاد کرده‌اند و این فرمـان الهی است که بـرای ذکر من نماز را به پا دارید اقم الصلوه لذکری.

نکته هجدهم: تاثیر نماز بر وسواس‌های عملی

نکته هجدهم: تاثیر نماز بر وسواس‌های عملی

در شماره گذشته از تاثیر نماز بر وسـواس فکـری سـخن گفـــتیم و این‌که به نکته‌ای پـــیرامون وســـواس عملی می‌پردازیم که نمونه‌های آشنای زیادی از آن را می‌تـوان در جامعه اطـــراف پیـــدا کـــرد. از جمله این نمونه ها

می‌توان به افرادی اشاره کرد که گرایش به انجام مکـرر فعالیتهـایی معین مثل شستشو و نظـافت دارند و حـتی پس از بارها شستشو و آب کشـیدن همچنـان نسـبت به پاک شدن شی مورد نظافت شک دارند!

یا کسانی که هیچوقت از موثر بـودن اسـتحمام یا صـحت غسلهای‌شان مطمئن نیستند، و یا حانم‌هایی که به شکل مبالغه آمـیز آرایش می‌کنند یا لباسی را بارها می‌پوشـند و در می‌آورند. اما سرانجام بـاز هم نسـبت به زیبا شـدن خـود شک دارند! یا افـرادی که میل نـامعقول و اجبـاری نسبت به شمارش یا جمع آوری اشـیاء یا مـرتب و منظم بودن افراطی و غیر متتظره دارند یا کسانی که در مورد این که آیا فلان کـار را انجـام داده‌اند مثلا کلید بـرق را خاموش کرده‌اند؟ یا شیر آب و گـاز را بسـته‌اند؟ دائما دو دل هسـتند و.. با این که نقل سرگذشت‌های بـامزه این قبیل افراد نمونه‌های برجسـته‌ای از ادبیـات طـنز دنیا را به خود اختصاص می‌دهد و یا حتی عده‌ای از شخصـیتهای علمی جهان را مبتلا به این بیماری دانسـته‌اند اما روشن است که زنـدگی این قبیل افـراد بـرای خـود و اطرافیانشان گاهی تا چه حد غـیر قابل تحمل و نـاراحت کننده می‌شود. بدین ترتیب لـزوم توجه خـاص به منظـور رفع این عارضه و مقابله با آن از مبـاحث ویـژه روانشناسی و روانپزشکی امروز به شمار می‌آید.

بخصوص که وسواس فکری و عملی در ارتبـاط نزدیک با بیماری‌هـای دیگر روانی نـیز می‌باشد. بعنـوان مثـال: معلـوم شـده است که یک پنجم از مـوارد حالتهـای وسواسی نشانه‌های افسـردگی و یک هشـتم نشـانه‌های اضـطرابی دارنـدعلیرغم این که اسـلام، آیین نظم و

ترتیب و مسلک پاکیزگی و طهارت است، اما آن‌جا که کار به افراط و مبالغه می‌کشد و پدیده‌ای از عدل دور می‌گردد، اسلام خصوص تشیع آن پدیده را مذموم تلقی می‌نماید و برای نزدیک نمودن آن به تعادل راه حل عملی پیشنهاد می‌کند. از جمله این افراط ها وسواس است که گفتیم به عنوان وسوسه‌ای از سوی شیطان در تعالیم اسلامی نام برده می‌شود و بخش قابل توجهی از تعالیم اسلامی و بخصوص نمود برجسته آن یعنی نماز به زدودن و سواس از زندگی انسان‌ها اختصاص دارد.

چنانچه مروری بر آداب طهارت در رساله‌های فقهی علماء شیعه داشته باشیم، متوجه می‌شویم، که بسیاری از دستورات توجه به شک‌های وسواس آمیز در مورد طهارت جسم یا لباس را باطل اعلم کرده‌اند، مثلا اگر شخصی شک کند که وضویش باطل شده یا نشده است، باید بنا را بر باطل نشدن آن بگذارد، یا آن که اگر شک کند لباسش نجس یا پاک است بنا را بر پاک بودن لباس می‌گذارد.

این دستورات در آداب نماز نیز به همین گونه است، بعنوان مثال از جمله شکیاتی که هرگز نباید بدان اعتنا نمود، شک کثیر الشک کسی که زیاد شک می‌کند است. یا این که در بسیاری از سایر شکیات نماز مثلا شک بین 3 و 4 رکعت باید برای پرهیز از وسواس بنا را به یک طرف شک گذاشت و بدان عمل نمود. بدین ترتیب آموزشهای نماز، بسی قدرتمندتر از روشهای معمول در علم غرب مثل روش حساسیت زدایی تدریجی در زدودن وسواس مطرحند، چرا که انسان نمازگزاری که در شبانه روز بارها به تعالیم ضد وسواس توأم با نماز گردن

می‌نهد، در زنـدگی روزمـره خـود، قطعا دور از وسـواس خواهد زیست.

نکته نوزدهم: تاثیر نماز بر شیوع خودکشی

نکته نوزدهم: تاثیر نماز بر شیوع خودکشی

قدمت " خودکشی "به اندازه قـدمت خـود انسـان است. در سراسر تاریخ مکتوب بشـر، به اقـدام انسـان بـرای از میـان بـردن خـود اشـاره شـده است. که از آن جمله می‌توان به داسـتان خودکشی "آژاکس "در ایلیـاد هـومر اشاره کرد.

تقریبا هیچ جـامعه‌ای را نمی‌تـوان یـافت که اقـدام به خودکشی در آن بوقوع نپیوندد. توجه کنید که " اقـدام به خودکشی "با " خودکشی موفق "تا حـدودی متفـاوت اسـت، بعنـوان مثـال ثـابت شـده است که خودکشی‌های جدی و مصـمم که معمـولا از روشـهای جـدی و خشـونت آمیز مثل پرت کردن خود از ساختمانهای مرتفـع، پریـدن زیر قـاطر، حلق آویز کـردن، بریـدن رگ یا اسـتفاده از گلوله و..... صورت می‌گیرد، عمدتا در مردها و در سنین بالا و با موفقیت بوقوع می‌پییوندد.

در عـوض " اقـدام به خودکشی "به شـیوه تهدید آمـیز یا نمایشی و با اسـتفاده از روشـهای کم خطرتر مثل مصرف دارو، بیشتر در خانم‌ها و در سنین جـوانی شـایع است و کمتر به موفقیت می‌انجامد. هر چند که در موارد تهدید و اقـدام نمایشی به خودکشی نـیز باید مسـاله را کاملا جـدی گـرفت. چـرا که 70 تا 80 درصد کسـانی که خودکشی موفق می‌کننـد، قبلا نیت خـود را با کسی در میان گذاشته‌اند که البته مورد توجه قرار نگرفته است

در هر صورت آن‌چه که برای ما مهم است، دلایل اقدام به خودکشی یا خودکشی موفق است که عمدتا به سه گروه تقسیم می‌شوند

1. زمینه‌هایی روانی
2. زمینه‌های اجتماعی.

. 3. بحرانهای شخصی و اتفاقاتی که ایجاد فشار روانی می‌کنند

درباره زمینه روانی، یک بررسی آماری در آمریکا پیرامون خودکشی نشان داده است که: 72 درصد خودکشی‌های موفق به علت بیماری افسردگی، درصد به علت می‌بارگی الکلیسم، 8 درصد به علت سایر بیماری‌های روانی و 7 درصد بدون هیچ زمینه قبلی یا بیماری روانی خاص بوقوع پیوسته‌اند. بررسیهای مشابه وجود اختلالات شخصیت توأم با اعتیاد به الکل و یا مواد مخدر را در اقدام کنندگان به خودکشی و کسانی که موفق به خودکشی می‌شوند نشان می‌دهد. اما از جمله زمنیه‌های اجتماعی موثر در خودکشی، به انزوای اجتماعی (ناشی از پیری، بازنشستگی، تغییر منزل و گسستن پیوند از خانواده و.. اشاره شده است.. بعنوان مثال آسیب پذیرترین گروه مردان پیری شناخته شده‌اند که بر اثر بازنشستگی از کار و تقلیل روابط اجتماعی و کم شدن یا از دست دادن درآمد در آن‌ها باعث ایجاد احساس از دست دادن موقعیت در جامعه وفقدان هدف در زندگی فردی شده است که ممکن است منجر به احساس بی‌ارزشی و افسردگی گردد و در نهایت به خودکشی منجر شود.

در میان بحرانهای شخصی سومین گـروه نـیز فشـارهای روانی ناشی از داغدیدگی، فشار مالی و قانونی و وجود بیماری در خانواده حائز اهمیت بیشتری شناخته شــده‌اند با مــرور کلی و گــذرایی که بر عوامل ایجــاد خودکشی انجـام دادیم، نقش " نمـاز "در تخفـیف یا از بین بـردن کامل هر یک از عوامل قابل بررسی است. دربـاره تـاثیر ایمان و " نماز "بر زمینه‌های روانی، می‌تـوانیم به تـاثیر عمـده نمـاز در زدودن افسـردگی و ایجـاد امید و انگـیزه زندگی در افراد اشاره نمود و این غــیر از عوامل درونی و ناقل‌هــای عصــبی شــیمیایی ضد افســردگی است که توسط نمـــاز فعـــال می‌شـــود و ما در نکته دوم از این مجموعه مقــالات بــدان اشــاره نمــوده‌ایم. بعلاوه واضح است که نمازگزار واقعی را با " می‌و افیون "که عوامل محـرک دیگـری در تحریک به خودکشی هسـتند، میـانه‌ای نیست. در مورد تاثیر نماز بر رفع اختلالات شخصیت نــیز در آینده طی چند نکته سخن خواهیم گفت.

ما در زمینه‌های اجتمـاعی از جمله انـزوای سـالخوردگان نیز تاثیر نماز نمود بارزی دارد، دیـدگاه معنـوی و آآخـرت گرای نمازگزار سبب می‌شود، که به دوران پیری خویش، بعنوان فرصتی از آخرین فرصـتها بـرای تجدیید میثـاق با پروردگــار خــویش و توبه و رهــایی از گناهــان بنگــرد و درست به همین دلیل است که پای ثابت مسجدهای ما را پــیران و خردمنــدان تشــکیل می‌دهند. گو این که جامعه اسلامی و نمازگزار روابط تــوأم با احــترام و ارزش را با این گـــروه افـــراد بواســـطه ســـابقه اســـلامی شـــان از ضروریات می‌داند اما در بعد بحرانهــای شخصــی، مثلا در مورد داغدیدگی، باز هم دیدگاه معاد نگر و تکــرار " مالک یوم الدین "توسط نمازگزار او را به طـور کلی، حـتی از

فکر خودکشی نیز دور می‌سازد. چرا که دیدگاه معـاد نگر نمازگزار سخن مولای متقیان جهـان حضـرت علی (ع)را به یاد می‌آورد که فرمودند: “ گمـان کنید این شخصی که مـرده اسـت، به مسـافرتی دور و دراز رفته است و اگر روزی او از سفر باز نگردد، شما برای دیـدارش به همـان سـفر دور و دراز خواهید رفت ”به این تـرتیب واکنش نشـان دادن در مقابل داغدیـدگی و سـایر بحرانهـای شخصـی، آن هم به شـکل خودکشی در مـورد مسـلمان نمـازگزار به کلی بعید به نظر می‌رسد. بخصـوص که “ صـبر و صـلوه ”قدرتمنـدترین دسـتاویزهای انسـان در بحرانهای زندگی، به حساب می‌آیند

. به قـول رهـبر عظیم الشـأن انقلاب: انسـان در هر شـرایطی به نمـاز محتـاج است و در عرصه‌های خطر محتاج‌تر ”

نکته بیستم: تاثیر نماز بر انحرافات جنسی

نکته بیستم: تاثیر نماز بر انحرافات جنسی

انحرافات جنسی از دردناک‌ترین مشکلات بشر در آستانه قـرن بیست و یکم است. بررسـیهای کیـنزی در سـال 1948 نشـان داد که از هر100 مـرد آمریکـایی 4 مـرد منحصرا همجنس خواه هستند، یعنی کـوچک‌ترین تمـایلی به جنس مخـالف ندارند!؟! این در حالیست که گروههـای پر تعـداد دیگـری از این 100 نفـر، همجنس را بر غـیر همجنس تـرجیح میدهند یا تفـاوتی بین همجنس و غـیر همجنس برایشـان نیست و یا با این که به غـیر همجنس متمایلند، بطور اتفاقی یا بیش از اتفاقی همجنس بـازی نـیز می‌کنند. بـدین تـرتیب این آمـار نشـان3 مـردان

آمریکـایی بعد از سـال‌های بلـوغ خـود همجنسی بـازی کرده‌اند و حداقل نصف این آمار در مورد زنـان می‌دهـد، بیش از آمریکایی نیز، صادق است.

تازه این آمار مربـوط به زمـانی است که تفسـیر غلط از نظریـات فروید و انحـراف از آن، گسـترش چنـدانی پیـدا نکرده بـود. بـدیهی است پس از گذشت چند دهه باید هم همجنس بازها به جـایی رسـیده باشـند که در پارلمـان آمریکا بـرای خـود نماینـده داشـته باشـند و کمیسـیون تشکیل دهند.

جالب این‌جاست که برخی منابع علمی روانپزشکی، حتی این تمایل را در برخی کاملا بهنجار و در افراد طـبیعی با شخصـیت پایـدار و عـاری از هر گونه نشـان روانی و با انطبـاق خـوب از نظر اجتمـاعی توصـیف کرده‌اند! با این اوصاف اگر همجنس بازی و لواط انحراف جنسی نیست، می‌توان حدس زد، که انحرافات جنسی در قاموس غـرب دیگر چه واویلایی است!؟! بچه بـازی، نمـایش اعضـای جنسـی، سادیسم و مازوخیسم جنسـی، مبـدل پوشـی، خود ارضایی، نظر بازی ،حیوان دوستی، مرده دوسـتی و نمونه‌های بسـیار متعـدد دیگـری که قداست قلم مـانع از توصیف آن‌هاست، همگی نمونه‌هایی از مهـار گسـیختگی و سقوط فاجعه آمیز غـرب در قهقـرای فسـاد جنسی و فحشاء به شمار می‌آیند.

بـدین تـرتیب انحرافـات جنسی صـرفنظر از مشـکلات اجتماعی، فرهنگی، خـانوادگی و.. که ایجـاد می‌کنند تنها در بعد پزشـکی و آن هم جـدای از نتـایجی که در بـروز بیماری‌هـای جسـمی ماند بیماری‌هـای مقـاربتی بر جـای می‌گذارند، به خودی خود، از بزرگ‌ترین مشکلات پزشکی

بشر امـــروز به حســـاب می‌آیند. این در حالیست که در جوامع اســلامی، قرنهاست که نمــاز فعالانه و مقتدرانه بسـان یک منجی از هر حیث قابل اطمینـان، دامـان مـدد جوینــدگان از خــویش را از هر گونه فحشــاء و انحــراف جنسی پاک و مصون داشته است.

آیین اســـلام با ترغیب‌هـــایی متعـــدد به امر ازدواج و بخصوص با وضع قانون مقدس ودرخشان ازدواج مــوقت که با وجود آن‌که از موارد اساسی اختلاف شیعه و ســنی است، درکشـور شـیعه مـذهب ما نـیز بسـان ممالک اهل سنت به فراموشی محض سپرده شــده است از هر جهت انسان را برای ارضـای غریـزه نیرومند جنسـی، از طریق مشروع راهنمـائی می‌کند. آیـات متعـدد سـوره‌های نـور، احزاب، بقره. نساء و.. بهـترین گـواه بـرای این موضـوع است.

اما علاوه بر تحریک همه جانبه اسلام برای ازدواج و حتی سهل نمودن آن مثلا با وضع قانون متعه بــرای ریشه کن کـــردن موانع اقتصـــادی ازدواج و علاوه بر مجازاتهـــای سـختی که بــرای منحــرفین جنسی در نظر گرفته شــده است، سایر قانونهای اسـلامی به گـونه‌ای ارایه شـده‌اند که چنانچه حتی شخص بدلایلی از ازدواج باز مانــد، هرگز به فساد و انحـراف آلـوده نشـود و در رأس این قانونهـا، فریضه نورانی " نماز "است نمازگزار با امداد از " نمـاز "توانایی کنـترل غرایز خـود را افـزونی می‌بخشد و آتش ســوزاننده و پر لهیب فحشــاء را که چه بسا ممکن است به انحـــراف جنسی بیانجامد به آب عفـــاف، سرچشـــمه گرفته از " نماز "خاموش می‌کند.

نکته بیست و یکم: تاثیر نماز بر احساس امنیت روانی

نکته بیست و یکم: تاثیر نماز بر احساس امنیت روانی

پس کـــدامیک از دو دســـته مـــردم ســـزاوار به امنیت‌اند بگویید اگر می‌دانید! بگو: کســـانی که ایمـــان آورده‌اند و ایمان خود را به ستم نیامیخته‌اند. هر چند که در پزشـکی و زیست شناسی امـروزی واژه اسـترس به معنی‌هـایی متفـاوتی به کـار می‌رود، اما بر اســاس تعریف هـانس ســـلیه روانشـــناس مشـــهور اســـترس در پزشـــکی و روانپزشـــکی معمـــولا اشـــاره به موقعیت‌هـــای روانی و اجتمـاعی متنـوعی دارد که قـادر به ایجـاد بیماری‌هـای جســـمی و روانی و ســـایر اختلالات رفتـــاری است. مطالعـات هـاروی برنر محقق برجسـته اسـترس نشـان می‌دهد که آمـــار مـــرگ و مـــیر، بیماری‌هـــای جســـمی، خودکشی و دیگرکشی، پذیرش به بیمارستانهای روانی و زندانها و.. در میـان افـرادی که در معـرض اسـترس‌های گوناگون بوده‌اند ،، به مراتب بیشتر از افراد عادی است

از آن‌جا که زنـــــدگی انســـــان‌ها در عصر حاضـــــر، با استرس‌های بسیار متعدد و گوناگونی همـراه شـده است و با توجه به این که لازمه زیستن و تداوم زندگی سازش پـــذیری و مقـــاومت در برابر اســـترس هاســـت، لـــزوم برخورداری انسان از وسایلی که درجه مقـاومت او را در مقابل استرس ها افـزایش بخشـند و احسـاس آرامش و امـنیت روانی را در وجـود او حکمفرما سـازند، بوضـوح احساس می‌شود.

چنانچه با دقت کـــافی و اســـتناد به شـــواهد آمـــاری به مکانهـایی که اسـترس‌های متعـدد زنـدگی کـار افـراد را بـــدانجا می‌کشـــاند مکانهـــایی مثل مطب پزشـــکان، بیمارســـتانهای جســـمی و روانی، قبرســـتان جـــوانمرگ

ها!؟!، زندانها و.. سری بزنیم متوجه می‌شویم که تعـداد مذهبی هـا، در مقایسه با غـیر مـذهبی‌های حاضر در این قبیل جاها بسیار متفـاوت است بعنـوان مثـال در کشـور خودمان 90 ٪ محکومان زندانها را افراد بی‌نماز تشکیل می‌دهند. یا مثلا آمار بیماران بسـتری در بیمارسـتانها که با نمـاز بیگانه‌اند به طـرز بـاورنکردنی بیش از اشـخاص مقید به نماز است.

این موضـــوع نه فقط در کشـــورهای مســـلمان، بلکه در سرتاسر جهـان عمـومیت دارد. بعنـوان مثـال: بررسی جوامع هوتری "در آمریکای شـمالی حـاکی از آن بـود که بـروز اختلال روانی در آن‌ها کمـتر از سـایر افـراد جامعه است. جوامع هوتری نسبتا پایـدار و مـنزوی هسـتند و در شرایط آرام کشاورزی و با عقاید دیـنی اسـتوار زنـدگی می‌کنند.

بدین ترتیب می‌توان با فیلسوف بزرگ قرن اخـیر لیمـان هم عقیـده بـود، آن‌جا که گفته است: دین و مـذهب در زندگی به انسان اطمینـان و تکیه گـاه روحی می‌بخشد." با این اوصاف نمـاز بعنـوان برجسـته‌ترین چهـره ایمـان، نقش بزرگی در ایجـاد امـنیت روانی و توانـایی مقابله با استرس ها در انسـان ایفا می‌کند و اگر به یـاد آوریم که بیش از 60 ٪ مراجعه کننـدگان به بیمارسـتانهای عمـومی، در واقع از یک مشـکل روانی رنج می‌برند و بیماری‌هـای روان تـنی در طب نـوین روز به روز جایگـاه مهمتری پیدا می‌کند، می‌توانیم از دریچه تازه‌ای از نقش نمـاز در بیماری‌هـای جسـمی سـخن بگـوییم. پس با این دیدگاه، در چند شماره آینـده به بررسی تـاثیرات نمـاز بر

بـرخی اختلالات مـورد بحث در طب روان تـنی خـواهیم پرداخت.

نکته بیست و دوم: تاثیر نماز بر بیماری‌های تیروئید

نکته بیست و دوم: تاثیر نماز بر بیماری‌های تیروئید

در اصـــطلاح لغـــوی مـــردم کرمـــان بـــویژه در گـــویش سیرجانی، از بیماری گواتر تیروئید با عنوان غمباد غم + باد نام برده می‌شود.

چـرا که تجربه به آن‌ها نشـان داده است این بیمـاری که تظـاهر عمـده آن به صـورت بـزرگی منتشر غـده تیروئید است بیشتر در اشخاصی بـروز می‌کند که در معـرض غم و غصه و ناراحتی بیشتری در طول زندگی خود بوده‌اند!

این باور قدیمی کرمانیان، توسط منـابع علمی جدید نـیز تا حـــدودی تأیید می‌شـــود. چـــرا که طی ســـالیان دراز، پزشـکان بـروز پرکـاری تیروئید را متعـاقب ناراحتیهـای هیجانی، استرس و شوک‌های مختلـف، گـزارش کرده‌اند. اســـترس‌های هیجـــانی متفـــاوتی ممکن است با بـــروز پرکاری تیروئید، عمراه باشد. مثلا داغدیـــدگی، گرفتاریها و بحرانهـای زناشـویی، نگرانی‌هـای خـانوادگی و مـال، تصـــادف و غـــیره هر چند که عوامل مختلفی، بصـــورت پدیـــده‌های زنجـیره‌ای و پی در پی، در تیروئیـــد، بیمـــاری ایجـــاد می‌کنند. ولی شـــواهد قـــوی نشـــان میدهد که اســـترس‌های روانی اجتمـــاعی و گرفتاریهـــای هیجـــانی می‌تواند اثر آشکار ساز در شروع بیماری داشته باشد.

بنابراین هر عاملی که سبب تخفیف و کاهش استرس ها شـــود، می‌تواند بعنـــوان پیشـــگیری کننـــده از بـــرخی

بیماری‌های غده تیرویید مطرح گردد. تلقین‌های امید بخش و زندگی ساز توأم با نماز که در صورت حضور قلب و توجه به مفاهی م نماز تجلی می‌کنند، به نمازگزار حس همه جانبه امنیت روانی را هدیه می‌دهد که در شماره گذشته به اختصار پیرامون، آن سخن گفته‌ایم. در این‌جا نیز بد نیست اشاره کنیم، در پاییز 1994 یک پزشک محقق آمریکایی به نام ارنست لی رسی پس از سال‌ها تحقیق به پیشنهاد مقوله‌ای به نام پزشکی انسانی پرداخته است که در آن احساس بعنوان پل ارتباطی میان جسم و روح معرفی شده است. بدین معنا که این محقق آمریکایی و همکارانش به اثبات رسانده‌اند که روان از طریق تصورات و احساسات انسان بر ریو ژن ها تاثیر می‌گذارد و انقلاب نوین که متحول کننده عرصه علم خواهد بود، ورود احساس و روان در دنیای پزشکی است بدین ترتیب روح و روان قدرتمند نمازگزار می‌تواند پیشگیری کننده و حتی درمانگر بسیاری از بیماری‌های جسمی از جمله بیماری‌های تیرویید باشد.

نکته بیست و سوم: تاثیر نماز بر سکته‌های قلبی ومغزی

نکته بیست و سوم: تاثیر نماز بر سکته‌های قلبی ومغزی

سکته قلبی شایعترین علت مرگ و میر در ایالات متحده آمریکا و سایر ممالک سنعتی است.

این شیوع بالا در کشور ما نیز صدق می‌کند. بعلاوه سکته مغزی که به عللی تقریبا مشابه سکته قلبی ایجاد می‌شود نیز عامل مهمی در مرگ و بروز ضایعات متعدد روانی و جسمی، در ممالک مختلف به حساب می‌آید.

هر چند که عوامل متعدد و گوناگونی، بعنـوان علل ایجـاد کننـده سـکته شناسـایی شـده‌اند، اما در این میـان تـاثیر روان بر ایجــاد هر کــدام از آن علــل، منجر به این شــده است که امروز سـکته ها را بعنـوان قسـمتی از اختلالات روانی تــنی بیماری‌هــایی که بر اثر تــاثیر روان بر جسم ایجاد می‌شوند بشناسیم.

مطالعــات فلانــدر زانبــار در ســال 1936 و مطالعــات تکمیلی پزشـــکان دیگر در ســـال‌های بعد تا کنـــون، این فرضیه را مسلم کرده است، که بین تیپ شخصیت افـراد و بــروز سـکته قلـبی و مغـزی در آن‌ها رابطه تنگـاتنگی وجود دارد، بعلاوه این نکته نیز امروزه از مسـلمات است که استرس‌های مداوم و طولانی با ایجاد شـرایط خـاص، در رگهای خون دهنده به قلب و مغز، زمینه را برای بروز سکته در این اعضاء مساعد می‌سازد.

در این بـاره، بسـیاری از مـؤلفین گـزارش داده‌اند که در موارد بسیار زیادی، فشـارهای شـدید حـرفه‌ای، نگـرانی خانوادگی یا مالی، افسردگی و خسـتگی مقـدم بر بـروز سکته‌های قلبی وجـود داشـته است. این مـولفین نشـان داده‌اند که ســطح کلســترول چــربی حیــوانی در خــون افــرادی که تحت فشــار فکــری هســتند بــالا می‌رود و احتمـال بـروز لخته‌هـای منجر به سـکته در رگهـای قلب بیشـتر می‌شـود. متخصصـین دیگر نـیز یکی از مهمـترین عوامل منجر به سکته مغزی را، تنش‌هـای هیجـانی که در پاسخ به گرفتاریها، کشـمکش‌های روانی و اسـترس هـا، بوجود می‌آید، ذکر نموده‌اند.

بر این اسـاس حـتی بـرای درمـان مبتلایـان به سـکته که جان سالم بدر می‌برند. علاوه بر درمانهای طبی مختلف،

استفاده از داروهای روانپزشکی و حتی روان درمـانی و رفتار درمانی نیز. توصیه می‌شـود. با این اوصـاف، توجه به این نکته مهم است که هر عــاملی که ســبب تخفیف اسـترس ها وایجـاد امـنیت روانی در شـخص گـردد و هر عـاملی که بتواند در برقـرار کـردن شخصـیت متعـادل در افراد موثر واقع شـود، خواهد توانست تـاثیر چشـمگیری بر کاهش میزان سکته‌های قلـبی و مغـزی بگـذارد. ما در شــماره‌های مختلف این مجموعه نوشــتار، از احســاس امنیت روانی، که بر اثر نماز برای انسان حاصل می‌گردد و نقش حفــاظتی که نمــاز در مقابل اضــطراب ها و استرس‌های حاد و مزمن زندگی ایفا می‌کند، سخن گفته ایم و خـواهیم گفت. بعلاوه طی شـماره‌های آینـده راجع به تاثیر نماز بر اختلالات شخصیت و نحـوه‌ای که نمـاز از آن طریق شخصـیتی باثبـات و متعـادل ایجـاد می‌کنـد، به بحث مختصـری خـواهیم پـرداخت. با عنـایت به مجموعه مبــاحث مــذکور و با توجه به این که دانســتیم در بــروز سکته‌های قلبی و مغزی، علاوه بر این که تیپ شخصــیت افراد، نقش مهم دارد، استرس‌های حاد و مزمن زنــدگی نــیز ایفــای نقش مــوثر می‌کننـد، می‌تـوانیم به این نکته درخشان دست یابیم که نماز با ایجاد ثبات در شخصیت و ایمــنی بخشی در مقابل اســترس هــا، ریسک ابتلا به سکته‌های مغزی و قلبی را به شدت کاهش می‌دهد

نکته بیست و چهارم: تاثیر نماز بر زخم‌های گوارشی

نکته بیست و چهارم: تاثیر نماز بر زخمهای گوارشی

زخم معده و زخم اثنی عشر از شایعترین مــوارد مراجعه به پزشــکان داخلی و جراحــان، به حســاب می‌آید که در بروز این مشکلات، عوامل مختلفی، دخیل دانســته شــده

است، از جمله این اواخر وجود نـوعی میکـروب خـاص را در دستگاه گـوارش عـده زیـادی از مبتلایـان به زخمهـای گوارشی، در این مورد موثر می‌دانند.

اما اعتقـاد عامیـانه‌ای در فرهنگ ایـرانی وجـود دارد، که مثلا وقتی مادرها یا مادربزرگ ها، از شلوغی و آزار بچه ها و نوه‌های خـویش، به سـتوه می‌آینـد، خطـاب به آن‌ها می‌گویند: بس است دیگر! از دست تو زخم معـــــــــده گــرفتم!؟! که صــحت این صــحبت عامیانه یعــنی وجــود ارتبــاط میــان غم و غصه و بــروز زخمهــای گوارشــی، توسط منابع علمی جدید کاملا تایید می‌شـود: مشـاهدات بــالینی طی ســالیان دراز نشــان داده اســت، که علایم زخمهــای گوارشی ممکن است در اثر تغیــیرات هیجــانی بیمار یا تجربه شرایط اسـترس زای مختلـف، شـروع و یا تشدید شود

در راستای این فکـر، مطـالعه‌ای که روی هـزاران نفر از افراد خوانده شده برای خدمت سربازی در ایالات متحـده آمریکـا، انجـام گرفته اسـت، نشـان می‌دهد که زخمهـای گوارشی بیشــتر در افــرادی پیــدا می‌شــوند که نه تنها میزان ترشحات معدی بخصوص اسید معده در آن‌ها بالاتر از حد طبیعی است، بلکه دچار برخی واکنشهای هیجــانی را در آن‌ها بـــرای ایجـــاد زخم گوارشی پدید می‌آورد. در این مــورد فــرانس الکســاندر به ترســیم شخصــیت‌های خاصی از نظر روانی می‌پـــردازد که بـــروز، زخم‌هـــای گوارشی، اکثرا در آن‌ها اتفـاق می‌افتد. و به این تــرتیب این مجموعه نکـــات را باید در ایجـــاد تســـکین روانی در مبتلایان به زخمهای گوارشی، در نظر داشت.

با این اوصاف می‌توان توجه کرد، که عوامل تسکین بخش روان، (به خصوص درصدر آن‌ها عوامل مذهبی) می‌توانند نقش عمده‌ای در کاهش دادن زمینه ابتلا به زخمهای گوارش ایفا کنند و در این مورد در کشور ما جای تحقیق ها و پژوهش‌های جامع آماری، که به مقایسه معنی دار میان نمازگزاران و تارک الصلوه ها، در مورد میزان ابتلا به بیماری‌های مورد بحث، در طب روان تنی، از جمله زخمهای گوارشی بپردازند، به شدت خالی است. اما آن‌چه که با استناد به شواهد نظری می‌توان استنتاج کرد یعنی با روشی که نویسنده این مجموعه مقالات با توجه به امکانات محدود خود، ناگزیر بدان بوده است این است که نماز به عنوان یک واکسن قدرتمند در ایمنی بخشی در مقابل استرس ها و ناملایمات زندگی و ایجاد احساس امنیت روانی در اشخاص و به علاوه از آن مهمتر با ایجاد ثبات در شخصیت و برقرار کردن تعادل روانی، می‌تواند، اثر شگرفی بر همه مشکلات جسمی، که به شدت زیر نفوذ تاثیرات روانی، هستند بگذارد، که ما نمونه‌هایی از این مشکلات را طی شماره‌های اخیر، بررسی کرده‌ایم.

نکته بیست و پنجم: تاثیر نماز بر بیماری آسم

نکته بیست و پنجم: تاثیر نماز بر بیماری آسم

“ آسم ”یکی از شایعترین بیماری‌های انسان است، به طوریکه شیوع آن در طب اطفال، 5 تا 10 درصد کل کودکان تخمین زده می‌شود.” که این بیماری در بسیاری از آن‌ها تا بزرگسالی نیز ادامه پیدا می‌کند. بدین ترتیب کمتر کسی است که در دوران زندگی خود با بیماران مبتلا به آسم، برخورد نکند و شاهد مشکلات مختلف آنان

از جمله تنگی نفس، سرفه مداوم، خس خس سینه و که گـاهی به صـورت حمله‌هـای شـدیدی بیمـاری تظـاهر می‌کنند نباشد.

مطالعات علمی جدید بر گروههای سـنی مختلف مبتلا به آسم، نشاندهنده آن است که در ایجاد بیمـاری آسـم، سه عامل برجسـته، مهمـترین نقش را ایفا می‌کننـد، که این سه عامل عبارتند از:

1. میکروبهـایی که وارد دسـتگاه تنفسی انسـان می‌شوند.
2. عوامل حساسـیت زا، از جمله گـردو غبـار، دود سیگار، گرده گیاهان، که در مـورد اشـخاص مختلف ،ممکن است این عوامل مختلف باشند.
3. مسـائل روانی از جمله اضـطراب، عصـبانیت، غم، شـادی، تحقـیر، خنـده و حـتی انتظـار خوشـایند شرکت در یک محفل اجتمـاعی مطلـوب و به طـور کلی استرس‌های حاد و مزمن.

اما نقش عوامل روانی از دیـدگاه دیگـری نـیز، توجه پزشکان را به خود جلب نمـوده است و آن " تـاثیر تلقین بر آسم "اسـت، چـرا که در بـرخی از مـوارد تلقین می‌تواند، موجب تسکین حمله‌های آسم شود:" یک مثـال مشهور در این مورد، مربوط به پزشـکی اسـت، که مبتلا به آسم بود و برای گذراندن تعطیلات آخر هفتـه، به هتل دورافتـاده‌ای، در یک منطقه ییلاقی رفته بـود، در نیمه‌هـای شب او با یک حمله شـدید آسم از خـواب بیـدار شد و کورمـال کورمـال به جسـتجوی کلید لامپ بـرق بر آمد و وقـتی که از پیـدا کـردن آن عـاجز شـد، ناامیدانه

کفش خـود را برداشت و قصد پنجـره را کـرد و وقـتی وجـــود شیشه‌ای را احســـاس کـــرد، آن را شکست و نفسـهای عمیقی کشـید و حمله آسـمی او متوقف شد و شب آرامی را گذراند ولی صـبح روز بعـد، او با وحشت زیاد، دریافت که بجای پنجره آینه را شکسته است”!

با توجه به این قبیل شواهد است که می‌توان آسم را نیز جزو بیماری‌های مورد بحث در طب روان تـنی، به شـمار آورد و نتیجه گرفت که چنانچه احساس امـنیت روانی در بیمـاران آسـمی ایجـاد گـردد و چنانچه مکـررا در معـرض تلقین‌های سازنده روانی، قـرار گیرنـد، قـدم بـزرگی در تسکین بیماری آن‌ها برداشته شده است.

در شماره‌های گذشته این مجموعه مقالات به تاثیر نمـاز بر عفونت‌هـای تنفسی اشـاره نمـودیم و بـدین نکته رسـیدیم که “ عفـونت ”ها که خـود یکی از عوامل بر انگیزنده آسم می‌باشند بوسیله شستشوی مجرای تنفس در وضو تا حدی قابل کنترل هستند. این نکته را می‌توان در مـورد سـایر عوامل حساسـیت زا، مثل گـرد و خـاک و گرده گیاهان یعنی دومین عامل بر انگیزنـده آسم نـیز به نحوی صادق دانست. اما آن‌چه که در مورد تـاثیر نمـاز بر آسـم، غـیر قابل انکـار اسـت، تـاثیر تنش زائی نمـاز و احسـاس امـنیت روانی عمیقی است که بر اثر آن حاصل می‌شـود و بی‌شک اثر التیـام بخش بـزرگی بر بـروز سومین گـروه از عوامل برانگیزنـده آسـم، یعـنی عوامل روانی می‌گـذارد. به خصـوص که تلقین‌هـای سـازنده و زنـدگی بخش تـوأم با نمـاز، قابل مقایسه با آن گـروه تلقین‌هـای روانی است که گهگـاه بـاعث تسـکین آسم یا پیشگیری از بروز حملات آن می‌شوند. ضمنا دیدگاه ویژه

نمـازگزار به زنـدگی در دنیا و ثبـات شخصـیت او که در شـماره‌های آینـده پـیرامون آن بحث خـواهیم کـرد بـاعث می‌شــود که نمــازگزار در مقابل افت و خیزهــای غــیر منتظره زندگی، نه چندان شاد و نه چنـدان غمگین شـود، و در نتیجه به حــذف آن گــروه از تغیــیرات هیجــانی که مسبب تشدید آسم هستند، از زندگی خود بپردازد.

نکته بیست و ششم: تــاثیر نمــاز بر اختلال شخصــیت پارانوئید

نکته بیست و ششم: تــاثیر نمــاز بر اختلال شخصــیت پارانوئید

شـاید بد نباشد " شخصـیت پارانوئید " را به " شخصـیت ظـنین "ترجمه نمـائیم. چـرا که مبتلایـان به این اختلال، دچار سوء ظن عمیق و عدم اعتماد نسبت به بسـیاری از اطرافیان خودمی باشند. این اختلال که به طـور شـایعی در مـردان بیش از زنها دیـده می‌شـود معمـولا در اوایل جـوانی آغـاز می‌گـردد و در جامعه ما با عنـاوین مختلفی مثل بـدبین، متعصب یا دل سـیاه! و.. شـناخته می‌شـود. مبتلایـان به این عارضه کارهـای اطرافیانشـان را بـرای خــود به شــدت تحقــیر کننــده یا تهدید آمــیز می‌دانند و پیوسـته نگـران نـوعی آسـیب دیـدن یا سـوء اسـتفاده از جانب دیگران هستند.

↕

ص:57

این افــراد با این که به کــرات، وفــاداری و قابل اعتمــاد بـودن دوسـتان و خویشـاوندان خـود را مـورد ارزیـابی و

پرسش قرار می‌دهند، اما با این وجود باز هم به دوستی و همراهی آنان شک دارند.

مسئله شایع در مورد مبتلایان به این بیماری، شک و سوء ظن دائمی و بدون دلیلی است که در مورد وفاداری همسران خود به خرج می‌دهند و پیوسته در جستجوی شواهدی از خیانت همسران خود بر می‌آیند. بدین ترتیب رفتار آن‌ها پیوسته در اطرافیانشان ترس و تعارض ایجاد می‌کند و به طور کلی این بیماران در زمینه کار و زندگی با دیگران دچار مشکلات همیشگی هستند و مسائل شغلی و زناشوئی فراوانی برایشان ایجاد می‌شود. چرا که آن‌ها در بسیاری از مسائل ساده و خوش خیم زندگی، نشانه‌هایی از تحقیر یا اهانت می‌یابند. مثلا " تصور می‌کنند که فلان همسایه به قصد آزارشان ظرف زباله را دم در گذاشته است!؟! در مورد درمان این بیماری دانش پزشکی چندان توفیقی نداشته است و چه بسا که این بیماری در تمام طول عمر فرد برطرف نشود، اما آیین اسلام کثیر الظن بودن را نوعی گناه به حساب می‌آورد و در واقع مهر تایید بر بیمار بودن این افراد می‌زند. پس می‌توان انتظار داشت هر دستور اسلامی از جمله نماز، که گناه را از انسان دور می‌کند، در زدودن بیماری گناه آل ود نیز موثر واقع شود همانطور که اشاره کردیم شروع این اختلال در آغاز جوانی می‌باشد، یعنی زمانیکه چند سالی از وجوب فریضه نماز گذشته است و " الحمد رب العالمین "گفته است و خدای را به بزرگی و احاطه کامل بر جهان و جهانیان انسان نمازگزار سال‌هاست که در نماز خود ستوده است و بدین ترتیب این باور را در وجود خویش ملکه ساخته است که "" جهان را صاحبی است خدا نام،

که بـــرگی بی‌اذن واجـــازت او بر زمین نمی‌افتد “ و با زمزمه مدام ”ایاک نعبد و ایاک نستعین ”بدین باور قلبی رسیده است که همه کـار خـود، همه زنـدگی خـود و همه هستی خودش را فقط به خدایی اینچنین قدرتمند بسپرد و از هیچ اتفاق ناگواری، نگـران نباشد و نیندیشد. تکـرار این باور عمیق ایمانی، بارها و بارها در طی شـبانه روز، نمازگزار را بدانجا می‌رساند، که حـتی اگر در اطرافیـان خـود رفتـاری را تهدیدکننـده یا تحقـیر آمـیز بیابد و یا به ظنی در رابطه با همسر یا بستگان خود برسد، با تکیه بر همان نمـاز و ایمـان، از سـوء ظن گنـاه آلـود بپرهـیزد و حسـاب را با پروردگـارِ منتقم و حضـرت کـرام الکـاتبین انـــدازد. هر چند که به نظر می‌رسد در بعد پیشـــگیری، با توجه به آن که سن شـیوع و شـروع این اختلال در آغـاز جـوانی و سـال‌ها پس از وجـوب نمـاز اسـت، بـروز این اختلال در نمازگزاران بسی غیر قابل معمول‌تر از افـراد تارک الصلوه باشد.

نکته بیست و هفتم: تـــاثیر نمـــاز بر اختلال شخصـــیت اسکیزوئید

نکته بیست و هفتم: تـــاثیر نمـــاز بر اختلال شخصـــیت اسکیزوئید

بـــرخی روان پزشـکان ایـرانی “ شخصـیت مـنزوی ”را بعنوان بهترین ترجمه، به جـای “ شخصـیت ”اسـکیزوئید پیشنهاد کرده‌اند. چرا که مبتلایـان به این اختلال، عمـری را در کناره گیری از اجتماع گذرانده‌اند و در نظر دیگـران آدم هائی مـردم گریـز، مـنزوی و تنها هسـتند. مطالعـات آماری در ایالات متحده آمریکا، احتمال این که از هر 100 آمریکـــایی حـــدود 7 نفر مبتلا به این اختلال باشـــند را

مطــرح کــرده است که دلالت بر شــیوع بــالای آن دارد مبتلایان به این حالت اکثرا مشـاغل انفـرادی که حـداقل تماس با دیگران را ایجاب می‌کند، انتخاب می‌کنند و حتی بــرخی کارشــبانه را به کــار روزانه تــرجیح می‌دهند تا مجبور به مدارا با افراد بیشتری نباشند.

این افراد آرام، مردم گریـز، درون گـرا و غـیر اجتمـاعی هســتند و ضــمن کنــاره گــیری و عــدم دخــالت در امــور روزمــره به دیگــران چنــان اهمیــتی نمی‌دهند وشــاید اگر مختصر ذوق ادبی هم داشته باشند، با برداشتی ســطحی از این بیت مشهور عارفانه، پیوسته زمزمه می‌کنند:

دلا خــوکن به تنهــایی که از تن ها بلا خــیزد ســعادت آن کسی دارد که از تن ها بپرهیزد

همین وضــعیت آن‌هاست که بــاعث می‌شــود غــیر از بســتگان درجه یــک، دوســتان نزدیک یا محــرم خاصی نداشـته باشـند و علاوه بر آن هیچ میلی نـیز بـرای ایجـاد روابط نزدیک با دیگران در خود احساس نکنند.

روشــهای مــورد اســتفاده در روانپزشــکی امــروز بــرای درمان این عارضه اعم از روان درمانی، گروه درمــانی و یا حتی دارو درمــانی، به خصــوص در شــرایط و امکانــات کشــور ما چنــدان عملی و مــورد اســتفاده و کــاربرد نمی‌باشند.

اما چنانچه در پیشــگیری و یا درمــان این اختلال شــایع شخصــیت، روش عملی بی‌نظــیری را جویا باشــیم، کلمه درخشان “ نماز ”باز هم راهگشا خواهد بود.

توصیه مؤکد اسلام مبنی بر اقامه نمازهـای واجب یومیه به جماعت و علاوه بر آن بانگ روح افزای نمـاز جمعه در فراخوانـدن به یک اجتمـاع شـکوهمند و پر شـور هفتگی بعنـوان سـمبل بـزرگی از اصـالت " اجتمـاعی بـودن "و ترک رهبـانیت در همه تعـالیم اسـلامی مطرحند و گـویی همه این قبیل تعالیم، خود به خـود نمـازگزار را از گوشه نشینی و تنهایی، به بطن اجتماع می‌کشـاند. بعلاوه نکته مهم دیگـری که در آموزشـهای متعـالی نمـاز در زدودن روحیه انزوا و مردم گریزی در انسان، خودنمایی می‌کند، این مطلب است که ضمایر سوره مبارکه " حمد "بعنوان ام الکتاب "و هسته اصلی نماز و تعالیم اسلامی، همگی, به صورت جمع ادا می‌شوند).. ایاک نعبد و ایاک نستعین، اهدنا صراط المستقیم (به قـول اسـتاد ارجمند و دوست بزرگوارم، جنـاب آقـای " دکـتر حسن توانایـان فـرد "در کتاب ارزشمند " بهره وری در آموزشـهای نمـاز: این که نعبد می‌گوئیم و نه اعبد و این که نستعین می‌گوئیم و نه اسـتعین "، به عبـارت دیگر این که , می‌پرسـتیم "می‌گـوئیم و نه می‌پرسـتم و " کمک می‌جـوئیم "می‌گوییم و نه کمک می‌جویم، یعنی ضـمیر جمع به کـار رفته و نه ضمیر متکلم وحده، به این دلیل است که به ما بیاموزد، در اسلام، جمع مقـدم بر فـرد است این مطلب، یعـنی وجـود ضـمایر جمع و تکـرار "ما بـودن "و نه "من بودن "در جای جای نماز عمومیت دارد و در اساسی‌ترین اذکار الصـالحین و یا حـتی در معروفـترین نمـاز به چشم می‌خورد. مثلا در سلام دوم نماز می‌گوئیم: السلام علینا و علی عباد ا دعاهـای مسـتحب در قنـوت، دعا می‌کـنیم: ربنا آتنا فی الـدنیا حسـنه و فی الاخـره حسـنه و قنا عذاب النار به این تـرتیب، نمـاز نه تنها از ابتلا به اختلال

اســکیزوئید پیشــگیری می‌کنــد، بلکه توانــایی دارد که مبتلایان به این عارضه را برای همیشه از کنج عــزلت، به قلب جامعه بکشاند

نکته بیست و هشــتم: تــاثیر نمــاز بر اختلال شخصــیت نارسیتیک

نکته بیست و هشــتم: تــاثیر نمــاز بر اختلال شخصــیت نارسیتیک

حضرت علی نماز، داروی تکبر است.

نارسیس نرگس نـام پسر جـوان افسـانه‌ای اسـت، که در دوران کهن، تصویر خــود را در آب زلالی دید و یک دل نه صد دل، عاشق خــود شد!؟! و این داســتان عجیب، وجه تسمیه‌ای برای معرفی نـوعی اختلال شخصـیت موسـوم به اختلال شخصیت خود شیفته.

افـــراد مبتلا به این اختلال، با احســـاس عمیق اهمیت شخصی، احساسات خود بزرگی بینی و به نوعی، اعتقـاد به بی‌نظیر بـودن خودشـان مشـخص هسـتند! این اختلال عمیق شخصـــیت که در اوایل بزرگســـالی به ظهـــور می‌رسـد، روی افکـار، اعمـال و رفتـار شـخص به شـدت تاثیر می‌گذارد بدین نحو که آنان خــود را آدم‌هـای خاصی می‌پندارند و انتظــار دارند که به طــور خاصــی، با آنــان مدارا شـود، اینـان هرگز تحمل انتقـاد را ندارند و چنانچه کسی از آنــان انتقــادی بکنــد، دچــار خشم می‌گردند یا ممکن است چنان به رفتار خود اطمینان داشته باشند که شــخص انتقــاد کننــده را جز ابلهی به شــمار نیاورند و نسبت به انتقـاد او، کـاملا بی‌تفـاوت باشـند. خودشـیفته هـــا، چنانچه مختصر اســـتعداد، یا انـــدک موفقیـــتی در

زمینه‌ای داشـــته باشـــند در آن مـــورد به شـــدت مبالغه می‌کنند و انتظـــار دارنـــد، بـــدون هیچ دلیلی با آن‌هـــا، به صورت فردی بی‌نظیر. مخصوص و استثنایی رفتار شود!

این بیماران برای رسـیدن به اهـداف خـود، به راحـتی از دیگران سوء استفاده می‌کنند و در اشـتغال ذهـنی دائم، با مفـــاهیمی چـــون: مـــوفقیت، قـــدرت، اســـتعداد درخشـــندگی، زیبـــائی و ایـــده آلیسم به سر می‌برند و پیوسـته در پی شـکار اظهـارات محبت آمـیز و تعریف و تمجید دیگران می‌باشند.

نمونه مبتلایان به این اختلال را، در جامعه ما نـیز بسـیار می‌توان یافت، مثلا کسـانی که تصـور می‌کنند ضـرورتی نـدارد آن‌ها هم در صـفی که دیگـران منتظر ایسـتاده‌اند، انتظار بکشند!

این تافته‌هـای جـدا بافتـه، که من خـود بر همه چـیز و بر همه کس تـرجیح می‌دهنـد، با عنـاوینی چـون: از خـود متشـکر، خودخـواه، مغـرور، از خـود راضی و.. در جامعه ایرانی شناخته می‌شـوند و بوسـیله اینن صـفت بد خـود، ناراحتی‌های متعددی را برای خود و اطرافیانشـان ایجـاد می‌کند.

به اعتقاد بسیاری از روانپزشکان درمان اختلال شخصیت خود شیفته بی‌نهایت مشکل است، چون بـرای پیشـرفت درمان خود این افـراد باید دست از خودشـیفتگی بردارند که این کار راحتی نیست و در واقع هنـوز سـاخت داروی شیمیایی که بر عدم تعـادل ناقل‌هـای عصـبی مربـوط به خودخواهی انسان غلبه کند هم، ممکن نشده است.

اما پزشـکان معنـوی بشـر، از قرنها پیش، راه حل‌هـای بی‌نظیر و درخشانی، برای مقابله با خودخـواهی و تکـبر او، پیشـنهاد کرده‌اند که بنابرفرمـایش حضـرت علی در صدر این راه حلها نماز جای دارد.

در شماره گذشته گفـتیم که در سرتاسر اذکـار نمازهـای یومیه، ضمایر متکلم مع الغیر جمع به جای ضـمایر متکلم وحده مفرد بکـار رفته است. بـدین معـنی که پیوسـته ما بودن و نه من بودن در آموزش‌های نمـاز، تکـرار و تلقین می‌گـردد و این موضـوع در رفع بسـیاری از اختلالات پیچیـده شخصـیت، از جمله اختلال شخصـیت اسـکیزوئید منزوی، اختلال شخصیت ضد اجتمـاعی، اختلال شخصـیت اسکیزوتایپی) اسرار آمیز (، اختلال شخصیت خودشـیفته و.. نقش مهم و اساسی دارد. چـرا که در همه این اختلالات که ما به شـرح مختصر بـرخی پرداخته این، اصالت یافتن و تفوق من نسبت به ما زیر بنای اختلال به حساب می‌آید.

در حالیکه در جریان نمـاز این ماست که اهمیت می‌یابد و من بودن انسان به عنوان مثال خودخـواهی و تکـبر او به فراموشی سـپرده می‌شـود. اما جـالب این‌جاست که اشاره کنیم که در اذکار نماز تنها یک جاست که سـخن از من به میان می‌آید و آن زمـانی است که بنـده نـاتوان در نهایت ذلت در مقابل پروردگار خود، کرنش می‌کنـدرکوع پس آن‌گـاه خـود را در مقابل آفریننـده خـویش به خـاک می‌اندازد و به سجده می‌رود و نغمه سر می‌دهد: سبحان ربی الاعلی و بحمده و سجده در روایـات بـالاترین مرتبه قرب نمازگزار، به پروردگار معرفی شـده است. و شـاید سخن گفتن از من در لحظاتی سرشار از خشوع و هنگام

افتادن به خاک و فلسفه آن که سـجود نزدیکـترین لحظه بنده به خدا معـرفی شـده است. این نکته باشد که من را باید از میان برداشت و به خاک سپرد تا به او نزدیک شد. به قول ملامحسن فیض کاشانی.

نکته بیست و نهم: تاثیر نماز بر ثبات شخصیت

نکته بیست و نهم: تاثیر نماز بر ثبات شخصیت

شخصـیت در تعریف روانشناسی و روانپزشـکی، معـرف مجموعه‌ای از صفات، رفتارها، افکار و تمایلات عـاطفی و هیجانی هر فـرد می‌باشـد، که او را از دیگـران متمـایز می‌کند.

دانش امروز، عوامل شکل دهنده شخصـیت انسـان را در دو گـــروه درونی و بـــیرونی، طبقه بنـــدی می‌نماید. صـرفنظر از عوامل درونی وجسـمی تـاثیر گـذار بر روی شخصـیت از جمله مسـائل ژنـتیکی، وضـعیت فـیزیکی و ظـاهری بـدن، مسـائل هورمـونی و شـیمیاییو.. عوامل بـــیرونی و محیط نقش عمـــده‌ای را در شـــکل دادن به شخصیت انسان، ایفا می‌کنند.

این عوامل بیرونی شامل:

1. تاثیر والدین و خانواده
2. عوامل فرهنگی اجتماعی
3. تجـارب زنـدگی می‌باشـند و تـاثیر هر کـدام از این عوامل بر شخصیت انسان توسط مطالعـات متعـدد پژوهشی به اثبات رسیده است.

با توجه به نقش این عوامل متعـــدد، بر روی تشـــکیل شخصـــیت، می‌تـــوان رســـیدن به ثبـــات شخصـــیت و برخورداری از آرامش و پایداری شخصیتی را یکی از ایده آلـــترین، خواســـته‌های بشـــری دانست ،چـــرا که وجـــود ناهنجاری در هر کـدام از عوامل شـکل دهنـده شخصـیت می‌تواند اثـــرات فاجعه آمـــیزی مثلا به صـــورت اختلالات پیچیـده و متعـدد شخصـیت به بـار آورد، که از جمله این اختلالات به سه نمونه در نکـــات پیشـــین این مجموعه مقالات و تاثیر نماز در رفع آن‌ها، اشاره شـده است. اما بی‌ثباتی شخصیت پسیکوپاتی که گاهی از اصطلاح آن در ممالک غـربی بـرای برچسب زدن به مخالفـان سیاسی و مذهبی نیز استفاده می‌شود، دلالت بر یک نـوع شـایع از اختلال شخصـــیت دارد که مبتلایـــان به آن از تغیـــیرات دائمی حـالات و رفتارها و افکـار رنج می‌برنـد، به نحـوی که هر لحظه به رنگی در می‌آیند و نغمه جدیـــدی ســـاز می‌کنند! این بیمـــاران که بـــدون آن که با عنـــوان بیمـــار شناخته شوند و به وفور در جامعه حضور دارنـد، کسـانی هســـتند که از کمـــترین درجه سازشـــکاری و انطبـــاق در خانـــــه، مدرسه محل کـــــار یا حـــــتی در امر ازدواج برخوردارند، بعنوان مثال به تغییر مکرر شغل می‌پردازند یا گروه و جناح سیاسی خود را پیوسته تغییر می‌دهند.

مبتلایـان به این اختلال که در جامعه ایـرانی با ع نـاوینی چون بوقلمون صفت، عضو حـزب بـاد، دمـدمی مـزاج و.. معـرفی می‌شـوند در واقع از بیمـاری بی‌ثبـاتی عمـومی شخصیت رنج می‌برند. با این که مـوارد درمـانی متعـددی در کتب روانپزشـــکی بـــرای درمـــان این بیمـــاران لیست می‌شود از جمله این که در دارو درمانی گروهی از اینان که دچـار اختلال ریتم مغـزی هسـتند از داروهـای محـرک

دستگاه عصبی استفاده می‌گردد اما از دیـدگاه مـا، نمـاز باز هم می‌تواند ایفاگر نقش بسـیار مهمی در پیشـگیری و درمان این اختلال عمیق شخصیت باشد.

پـذیرفتن مطلق و تسـلیم در مقابل یک دین و پـیروی از یک مـذهب و پیمـودن یک راه که همانا صـراط مسـتقیم اســـت، ویـــژگی مهم و برجســـته نمـــازگزاران است. نمازگزار ضمن تکرار مکرر یک مجموعه از الفاظ و اذکار واحد در طی نمازهـای روزانه خـود، پیوسـته یک عقیـده واحد و یک خط مشی مشـخص را در زنـدگی خـود دنبـال می‌کند و بـدین تـرتیب گـویی یک شخصـیت ثـابت و یک روش و منش معین و یک ایـدئولوژی همیشـگی را بـرای خود انتخاب می‌نماید و در حین تکرار جزء به جـزء اصـول اساسی ایدئولوژی خـود در نمـاز که همگی آن اصـول در مضـامین نمـاز متجلی است پیوسـته به تثـبیت شخصـیت واحد و ثابت خودمی پردازد، بدین تـرتیب بـرای آن گـروه که نمـاز را تکـرار مکـررات می‌دانند شـاید توجه به همین یک نکته کافی باشد، که در ورای همین تکرار همیشـگی، موهبت بزرگ ثبات شخصیت و تعـادل کامل روانی نهفته است که می‌تـــوان آن‌را به نـــوعی سر منشـــاء تمـــام موفقیت‌های بشری در عالم ماده ومعنا دانست.

نکته سی‌ام: تاثیر نماز بر حافظه و تمرکز حواس

نکته سی ام: تاثیر نماز بر حافظه و تمرکز حواس

امام محمد باقر)ع)

در نماز خود توجه و تمرکز کامل داشته باش زیرا از نماز تو آن مقدار قبول می‌شـود که با توجه خوانـده می‌شـود

نه تنها شرط لازم، بلکه در بسیاری موارد، شـرط کـافی برای بسیاری از موفقیت‌های انسان است.

. (concentration) تمرکز عرصه کـاربرد تمرکـز، نه فقط در فعالیت‌هـای مـادی و محسـوس انسـان، بلکه گاهی تا حد مسائل مـاورائی و مرمـوز هسـتی، گسـترده است. بدین معنا که حتی عملیات محیر العقول مرتاضان هندی، طریقه‌های پیشـرفت و سـیر و سـلوک در مکـاتب عرفانی و مذهبی شرق دوراز جمله ذن بودیسـم، یوگا و راههـای دیـدن حقیقت اشـیاء در مقابل نگـاه کـردن معمولی به آن‌ها، در تعالیم روانشناسـانه و عارفانه دون خوان به کـارلوس کاسـتاندا، روشـهای کشف و شـهود و مراقبه در سلسله‌های تصوف و عرفان اسلامی و ایرانی و بسـیاری دیگر از مسـائل معنـوی از این قبیـل، تنها از طریق دست یافتن به درجـاتی از " تمرکز "قابل وصـول می‌باشد. بعنـوان مثـال، حـتی در انـواع ورزشـهایی که خاسـتگاه آن‌ها در ممالک شـرق دور می‌باشد از جمله ورزشـهای رزمی مثل کاراتـه، جـودو، سـاواته، کونگ فو و.. شرط اصلی برای موفقیت و پیشرفت برخورداری از " تمرکز "می‌باشد. و از این رو بخش مهمی از تمرینـات این ورزشها به " تمرین تمرکز "اختصاص یافته است.

اما در بعد فعالیتهای مادی و عادی روزمره انسان نـیز " تمرکز حواس "دارای نقش بسیار کلیدی است.

از سـردار افسـانه‌ای فرانسـویان، " نـاپلئون بناپـارت "چنین نقل می‌کنند که می‌گفت:

" تنها زمـانی موفق شـدم که به پیروزیهـای بـزرگ در عرصه سیاسی و نظـامی دست پیـدا کنم، که توانـائی

یافتم، مغز خـود را کشو بنـدی کنم!؟! و در مـورد انجـام هر کــار تنها کشــوی مربــوط به آن را بگشــایم و بر آن تمرکز بــدهم و ســایر کشوهای مربــوط به دیگر کارها را ببنــدم. بــدین معنا که مثلا زمــانی که به حل یک مســئله جنگی مشغول بودم، تنها کشوی مربوط به آن مسئله در ذهنم بیرون بود و تنها بر روی آن کار می‌کـردم و در این زمان همه کشوهای مغزی دیگرم، حتی کشوی مربوط به عشق " ژوزفین "بســته بــود!" به همین قیــاس، چنانچه مثلا " یک دانش آمـــــوز یا یک دانشـــــجو، بتواند موقع مطالعه دروس خود، تنها بر همـان موضـوع درسی مـورد مطالعه تمرکز کند و از سایر افکار بر حـذر باشـد، موفق خواهد شد که به پیروزی‌هـــــای چشـــــمگیری در زمینه تحصیلی دست یابد. یا حـتی یک کارمنـد، یک کاسـب، یک بنا، یک راننـده و.. تنها زمـانی در کـار خـود کـاملا موفق خواهد بـود که از تمرکز حـواس کـافی، موقع کـار خـود، برخوردار باشد و در اصطلاح مشهور حواسش به کــارش جمع باشد.

به این تـــــرتیب با این مثالها می‌تـــــوان به اهمیت زاید الوصف جمع بودن حواس یا همان تمرکز پی بـرد و توجه نمـود که چنانچه در امـور مختلف و بخصـوص در کارهـای فکری، باسلاح تمرکز به میــدان رفت و با توجه به رابطه تنگاتنگ حافظه و تمرکز حــواس، دانســته‌های جدید را با نظم و تــرتیب روی یک‌دیگر قــرار داد، قــدم بــزرگی در جهت تقویت حافظه نیز برداشته خواهد شد.

مطالعـات مختلف علمی و پژوهشی و نظریه پردازیهـای گونــاگونی نــیز دردانش امــروز، در این مــورد صــورت پذیرفته است که از آن جمله متوجه ســـــاختن اندیشه و

فعـالیت به موضـوعی معین اشـاره کـرد. canalization می‌تـوان به مطالعـات “ گـاردنر مـورفی ”پـیرامون اما توصیه‌های مؤکد و متعددی که در تعـالیم اسـلامی مبـنی بر “ حضور قلب ”در نماز و برخورداری از اقبال و توجه کامل به نماز به ما رسیده است، همگی دلالت بر آن دارد که نمـــاز ارزشـــمند در درگـــاه الهی نمـــازی است که با تمرکز کامل و توجه دقیق به مضامین آن، به جـــای آورده شـــود و نمـــازی است که با تمرکز کامل و توجه دقیق به مضامین آن، به جای آورده شـود و نمـازی که مسلسل و طوطی

وار بـــدون حضـــور ذهن و قلب خوانـــده شـــود از ارزش بسـیار کمی برخـوردار است. و حـتی در حـدیث معصـوم آمده است که عابدی که بدون فهم و درک و در نتیجه آن بـدون توجه عبـادت می‌کنـد، همچـون الاغ آسـیاب است بدین ترتیب اقامه کننـده حقیقی نمـاز، با برخـورداری از حضـــور قلب در عبادت‌هـــای یومیه خـــویش، در واقع “ تمرکز حواس ”را بارها و بارها در طـول یک شـبانه روز، تمـــرین می‌کند و از این جهت این صـــفت حســـنه را در وجود خود، ملکه می‌سازد تا با بهـره بـردن از آن در همه عرصه‌های زندگی، موفقیت را در همه ابعاد ممکن نصیب خویشتن سازد.

نکته سی و یکم: تاثیر نماز بر سلامت جسمی کودکان

نکته سی و یکم: تاثیر نماز بر سلامت جسمی کودکان

پزشـکان اطفـال ضـرب المثل مشـهوری بـدین مضـمون دارند که “ کودکـــان ”هرگز بزرگســـالان کوچک نیســـتند. بدین معنا که عوالم روانی وحتی جسمی کودکان به کلی

متفاوت از بزرگسالان است و جا دارد حتی آن‌ها را نــوع دیگر از انســان به حســاب آوریم و در بعد بررسی فواید پزشکی نماز، نکات متعددی را به سلامتی کودکان، جدای از بزرگســالان اختصــاص دهیم. اما از آن‌جا که بنا را بر اختصــار گذاشــته این تنها طی دو نکته و به گــونه‌ای فهرست وار، از برخی تاثیرات مستقیم و غـیر مسـتقیم نمــاز بر ســلامت جســمی و روانی کودکــان، ســخن می‌گوییم.

ســلامت کودکــان، از آرزوها و ایــده آلهــای همه جوامع بشــری است و از این رو مجــامع بین المللی متعــددی با قصد حمــایت از ســلامتی و کمک به پیشــرفت کودکــان، بوجــود آمده‌اند. اما آن‌چه که کمــتر مــورد توجه همه این مجامع بوده اســت، شــاید توجه به نقش بی‌نهــایت عمیق دستورات دینی در ایجاد سلامتی اطفال باشد.

بعنــوان مثــال حــدود دو دهه پیش، مجــامع علمی جهــان، شیرمادر را برای شیرخواران، بی‌کفایت تشخیص دادند و اقدام به تهیه شیر خشکی که گمان می‌بردند، مفیــدتر از شیر مادر است، نمودند و انــواع و اقســام شــیر خشک را با تبلیغات وســیع بر له آن‌ها و علیه شــیر مــادر، به بــازار فرســتادند، این در حــالی بــود که از قرنها پیش در آیــات استوار قرآن از جمله آیه شــریفه 233 از ســوره مبارکه بقره و آیه 12 از سوره مبارکه لقمان، چند بــار تاکید بر استفاده از شیر مادر، آن هم تا دو سال شده بود.

با این وجــود بســیاری از مــادران از جمله حــتی مــادران مســلمان، گــول تبلیغــات علمی را خوردند و به کودکــان خــود به جــای حیــاتی‌ترین و ســلامتی بخش‌تــرین مــاده غذایی که توسط آفریــدگار هســتی تولید و توصــیه شــده

بـــود، شـــیر خشک بی‌خاصـــیت و بســـیار مضر ســـاخت انســـان‌ها را خوراندند. اما با پیشـــرفت بیشـــتر دانش و تجهیز بیشتر آزمایشگاههای علمی، چند سـال بعد بـرخی برتریهای شیر مادر ،روشن شد و این بـود که دامنه تبلیغ علیه آن محدودتر شد و علم نسبی بشر اعلام کرد: شـــیر مـادر، تا حـداقل 6 مـاه مفیـدترین مـاده غـذایی بـرای کودکان است که این دستور نیز هنوز، با دسـتور قـرآنی، کمی متنـــاقض به نظر می‌رســـید، تا این که آخـــرین تلاشهای بشر برای شکافتن هر چه بیشتر محتویات شـیر مادر و شناسایی اجزای آن به نتیجه رسـید و کـار بـدانجا کشید که سرانجام در سال‌های اخیر، علم به این حقیقت اعـــتراف کند که: شـــیر مـــادر، آن هم تا دو ســـال، ضروری‌ترین، اساسی‌ترین و حیات بخش‌ترین نیاز کودک به شمار می‌آید و

محـــرومیت کـــودک از شـــیرمادر، او را در معـــرض طیف بسیار وسیعی از بیماری‌های جسـمی و روانی، قـرارمی دهد. و آیات شکوهمند قرآن و فرمایشـات معصـومین در این مورد همچنان استوار و درخشان بر جای خود بـود. با این قیـــاس، می‌تـــوان نتیجه گـــرفت وقـــتی که یکی از ساده‌ترین دستورهای قرآنی غنایی تا بـدین حد مثلا " در تامین سلامت کودکـان دارد، دسـتورات مؤکد و مکـرر آن مثل نماز دیگر تا چه پایه‌ای مفید و سودمندند.

واقعیت این است که ســـودمندی " نمـــاز در ســـلامت جسـمی کودکـان، بوضـوح قابل مشـاهده است. از جمله این که با پایبندی به نماز در جامعه می‌توان به راحـتی با آن گروه از بیماری‌های مادرزادی بسیار شایع در نوزادان

که بر اثر فسادهایی مانند اعتیاد، الکلیسم، بیماری‌های مقاربتی و.. بوقوع می‌پیوندد، وداع نمود.

“ کودک آزاری “ که بخش مهمی از علل بستری و مراجعه کودکان به مراکز پزشکی و روانپزشکی را تشکیل می‌دهد، در پرتو نماز و در جامعه نمازگزار، بی‌معنی به حساب می‌آید. عفونت‌های گوناگونی که در کودکان ایجاد بیماری می‌کنند توسط نماز تعدیل می‌شوند بعنوان مثال به اثبات رسیده است که بخش مهمی از مرگ و میر نوزادان در بدو تولد به دلیل تماس با بدن آلوده اطرافیان از جمله دست‌های آن‌ها است. که طهارت دائمی ناشی از نماز می‌تواند یک عامل مهم پیشگیری از این قبیل مرگها باشد. که اگر به این قبیل مثالها، فواید دیگری ناشی از زندگی یک کودک، درر خانواده‌های مذهبی را، اضافه بکنیم، مثلا “ به سنت حسنه ختنه اطفال، که خطر عفونتهای ادراری را در آن‌ها تا یکصد برابر، کاهش می‌دهد و یا عادت پیدا کردن به مسواک و.. را اضافه نماییم خواهیم دید که چگونه تعالیم اسلامی، کودکان را در معرض سلامتی جسمانی قرار می‌دهد. یا این که آموزش وضو به کودکان، که در واقع نوعی آموزش پاکیزگی و طهارت به آن‌هاست و از آن‌جا که بخش عمده‌ای از بیماری‌هایی عفونی شایع در اطفال از جمله حصبه تیفوئید، انتقال می‌یابند، می‌توان با بهره از طهارت ناشی از نماز (Fecal- Oral)ـ و.. از طریق مدفوعی دهانی A فلج اطفال، هپاتیت، از میزان بروز و شیوع این بیماری‌ها به شدت کم نمود، همانطور که امروزه در ممالک پیشرفته غربی، آموزش شستن دستها قبل از صرف غذا که اتفاقا “ با اوقات نماز، تقریبا ”مقارنت دارد از اصول اولیه‌ای است که به

اطفال، در مدارس ابتدایی، آموزش داده می‌شود. علاوه بر محاسن جسمی بسیار متعددی که از زندگی یک کودک در یک خانوداه مومن و نمازگزار، برای او حاصل می‌شود از جمله این که مادر با تقوی و مومن کودک، با اقتدای به قرآن و سخن معصومین کودکش را تا دو سال کامل شیر می‌دهد و این وظیفه بی‌نهایت بزرگ را به بهانه‌های پوچ و واهی، از جمله اشتغال در بیرون منزل و.. رها نمی‌کند و در نتیجه کودک خود را در مقابل طیف بسیار وسیعی از بیماری‌های مرگبار جسمی و روانی و انحرافات و اعتیادات و.. در آینده ایمن و واکسینه می‌کند.می توان بدین نکته مهم نیز توجه نمود که ملکه شدن عادت حسنه نماز ،در کودک صرفنظر از عظمتهای عبودی بیشمار آن و صرفا ”از دیدگاه پزشکی، به خاطر محاسن بهداشتی و طبی بیشماری که بر نماز مترتب است و ما به قسمت کوچکی از آن‌ها در این مجموعه مقالات اشاره کرده ایم سبب خواهد شد که همه این محاسن بیشمار در آینده ،کودک را همراهی کند و او را در راه ساختن زندگی سالم و موفق یاری دهد.

نکته سی و دوم: تاثیر نماز بر سلامت روانی کودکان

نکته سی و دوم: تاثیر نماز بر سلامت روانی کودکان

عبارت مشهور العلم فی الصغر، کالنقش فی الحجر دانش در کودکی، مانند نقش پایدار در سنگ است، امروزه با پیشرفت دانش پزشکی و روانپزشکی و بخصوص با پیدایش روانکاوی توجیه کامل علمی پیدا کرده است. روانشناسی مدرن، با تداعی از مکتب روانکاوی فروید و نظریات ژان پیاژه، جان باولف و بسیاری از دانشمندان دیگر، به ما می‌گوید که مهمترین

دوران زندگی بشر که بوجود آورنده شخصیت نهایی او، خواهد بود، دوران کودکی است. بر این اساس هر قدمی که در جهت ایجاد سلامت روانی اطفال برداشته شود، به نوبه خود سبب ایجاد جامعه‌ای سالم و موفق خواهد شد.

اما بزرگ‌ترین موهبتی که ممکن است در جهت ایجاد سلامت روانی نصیب یک طفل نورسیده گردد، پای گذاشتن او در خانواده‌ای مومن و نمازگزاراست. تعالیم آیین حیات بخش اسلام که حتی کوچک‌ترین مسائل بشری را بدون پاسخ نگذاشته است، از همان بدو تولد نوزاد برای او برنامه ها و روشهای متعددی دارد، که عمل به آن‌ها ضامن سعادت و سلامت همیشگی انسان است. از جمله در بعد سلامت روانی، آیین اسلام به والدین و بخصوص پدر، مؤکدا حکم کرده است که مثلا نام نیک بر بچه بگذارند و امروز علمای روانشناسی متفقا به این نتیجه رسیده‌اند که چگونه نام یک کودک در شکل گیری شخصیت او، تاثیر گذار است و چگونه یک نام بد ممکن است موجبات تحقیر کودک مثلا تمسخر او توسط همسالان و در نتیجه تزللزل شخصیتش گردد و یا هنگامیکه روانکاوی در قرن بیستم، حکایت از حضور تظاهرات نهفته اما مقتدر جنسی در وجود اطفال می‌کند. آن‌گاه مفهوم عمیق آن بخش6 سالگی منع کرده‌اند، یا اجازه، عظیم از احادیث و روایات معصومین که مثلا بوسیدن دختران توسط مرد نامحرم را بعد از 5 نداده‌اند کودک برهنه در کنار کسی بخوابد و. روشن می‌شود. در هر صورت کودکی که در خانواده مومن و نمازگزار بدنیا می‌آید و زمزمه حیات بخش اذان و اقامه در گوش راست و چپش نخستین نغمه زندگی او

می‌گردد، کودکی است که گام در مسیری سعادت بخش گذاشته است. تغذیه کودک تا دو سال بوسیله شیر مادر و بهره مندی کامل او از آغوش پر مهرش، که یک موهبت اسلامی است به او ایمنی محیر العقولی در مقابل بخش عظیمی از بیماری‌های روانی می‌بخشد، مثلا احتمال اضطراب یا افسردگی که بر اثر جدایی از مادر به وقوع می‌پیوندد، بسیار کم می‌شود. با این که امروزه روشن شده است اکثر کسانی که به دام مهلک اعتیاد گرفتار می‌آیند کسانی هستند که در کودکی، از شیر و آغوش مادرانشان محروم بوده‌اند. شیوع اسکیزوفرنی که خطرناکترین و مهلک‌ترین بیماری در روانپزشکی است در بچه‌های خانواده‌های مسلمان و نمازگزار به شدت کاهش دارد، چرا که علم امروز ثابت کرده است که بروز اسکیزوفرنی، ارتباط معنی داری با وجود سیستم زن سالاری در اداره خانواده ها دارد ،که مسلما در خانواده‌های نمازگزار، با رعایت اصول درخشان قرآنی، از قبیل الرجال قوامون علی النساء و رد صریح و قاطع سیستم شوم زن سالاری، قدم بزرگی در جهت کاهش میزان ابتلا به این اختلال برداشته می‌شود.

همچنین درباره آثار مثبت و متعدد، قانون مؤکد اسلامی مبنی بر آزاد گذاشتن کامل کودکان تا سن 7 سالگی و پرهیز از تنبیه و ایجاد محدودیت ننمودن برای آن‌ها، می‌توان تعمق بسیار نمود.

هر چند که درباره تاثیر زندگی کودک، در یک خانواده نمازگزار در کاهش میزان ابتلای او به عوارض روان که از آثار غیر مستقیم نماز بر سلامت روانی اطفال است

بسیار می‌توان سخن گفت و بخصوص به تاثیر نماز در اختلالات روانی مختص اطفال که بخش قابل توجهی از کتب روانپزشکی را تشکیل میدهند، اشاره کرد، اما از آن‌جا که بنا را بر اختصار گذاشته ایم، این بررسی را به فرصت دیگری موکول می‌کنیم و به همین نکات مختصر که فهرست وار اشاره نمودیم، بسنده می‌نماییم. اما بعد دیگر، تاثیری است که نماز به طور مستقیم بر حالات روانی اطفال دارد و آن بر اثر نماز خواندن خود کودک حاصل می‌شود. شروع نماز در سنین کودکی، سبب می‌شود که او این صفت حسنه را به صورت یک عادت معمول و سازنده در جسم و روان خود، ملکه نماید و جزو برنامه‌های همیشگی زندگی خود، قرار دهد و در نتیجه از همه فواید مترتب بر نماز، در بعد سلامت روانی که

به برخی از آن‌ها در این مجموعه مقالات اشاره شده است در آینده برخوردار گردد. بعلاوه با شروع نماز در دوران کودکی، مفاهیمی مثل خدا و مذهب و دستوراتی مثل تعالیم اسلامی، چنان در ذهن پذیرنده و شفاف کودک که هنوز سنگینی و تیرگی گناهان صفحه وجود او را در واقع ظرفیت‌های فکری و مغزی او را آلوده نکرده است، جای می‌گیرد، که امکان شکاکی در این مقولت در آینده و نشخوارهای منفی بافانه فلسفی، که سر منشاء ماده گرایی ها و دنیا طلبی ها و بسیاری از بیماری‌های روحی و روانی است، بسیار کاهش می‌یابد.

این نکته بخصوص باید مورد توجه خانواده‌هایی قرار بگیرد که با وجود آن که خود را مسلمان میدانند اما وقتی که فرزندشان به سن تکلیف می‌رسد او را به

بهانه این که: هنوز خیلی کوچک است! به خواندن نماز تحریک نمی‌کنند. این مسئله که با کمال تأسف به خصوص در مورد دختر بچه ها که سن تکلیف آن‌ها پایین‌تر است 9 سالگی، شیوع بیشتری دارد، مسبب عوارض مخرب بسیاری در آینده کودک خواهد شد. در حقیقت پدر و مادرانی که با دلسوزی ساده اندیشانه، فرزند خود را به برپاداری نماز تحریک نمی‌کنند، خیانت بزرگی از جهت محروم نمودن کودک خویش از این نعمت بزرگ مرتکب می‌شوند چرا که به این ترتیب گویی به آلودگی کودک خویش، به انواع گناهان و انحرافات و بدبختیها و بیماری‌های جسمی و روانی، رضایت داده‌اند و او را به خسارت سنگین در دنیا و آخرت، محکوم نموده‌اند.

و به همین دلیل است که آیین مقدس اسلام و بخصوص ائمه بزرگوار شیعه توصیه‌های مؤکد مسلمانان را به آموزش مرحله به مرحله نماز، به کودکان فرا خوانده‌اند و حتی با این که از مجازات ها و تنبیهات بدنی در مورد کودکان، بخصوص قبل از 7 سالگی، منع نموده‌اند در مورد تحریک به نماز گاهی امر به تنبیه کودکان فرموده‌اند. در این مورد در حدیثی معتبر از حضرت امام صادق و چون سه سال و آمده است که فرمودند: چون پسر، سه ساله شود، پدر و مادر به او می‌گویند که: هفت مرتبه بگو لا اله الا الله پس چهار سالش تمام شود به، هفت ماه و بیست روز، از عمرش بگذررد، به او میی گویند که هفت مرتبه بگوید: محمد رسول الله علی محمد و آله پس چون پنج سالش تمام شود او را وا می‌دارند، که خدا را سجده کند او می‌گویند که هفت مرتبه بگوید: صلی الله اما چون شش سالش تمام شود. نماز به یادش

می‌دهند و به نمازش میدارند و چون هفت سالش تمام شد، وضو را به او یاد می‌دهند و امر به نماز می‌کنند او را و چون نه سال تمام شود و وضو و نماز را بخوبی به او می‌آموزند و بر ترک وضو و نماز کنک بزنند. پس چون کودک وضو و نماز را یاد گرفت، خداوند پدر و مادرش را خواهد آمرزید. مفاهیم عمیق این حدیث از جمله این که اقامه نماز پس از اقرار به توحید و نبوت که اساسی‌ترین اصول اعتقادی اسلام هستند قرار گرفته و این که عمل به این حدیث ضامن آمرزش پدر و مادر تلقی شده است، باید به دقت مورد توجه خانواده ها قرار بگیرد.

نکته سی و سوم: تاثیر نماز بر تلقین‌های سازنده روانی

نکته سی و سوم: تاثیر نماز بر تلقین‌های سازنده روانی

پیامبر اکرم (ص)

الصلوه قربان کل تقی:نماز وسیله نزدیکی با تقوایان به خداست

تلقین از گذشته‌های دور تا عصر حاضر، از پر راز و رمزترین و شگفتی بر انگیزترین، پدیده‌های انسانی، به شمار می‌آمده است و از جمله مواردی است که منطق و دانش بشری حتی در عصر انفجار علوم هنوز به توجیه کامل علمی تعریف می‌شود، که سبب پذیرش از روی اعتقاد یک پیشنهاد می‌شود، بدون آن که زمینه منطقی مناسب برای چنین پذیرشی موجود باشد. تلقین به روشهای مختلف ممکن است ،انجام پذیرد. مثلا ممکن است از طرف شخصی به شخص یا اشخاص دیگر و یا حتی گاهی به صورت خود بخود انجام بپذیرد.

در هر صـورت در قـاموس تلقین کلمه نه وجـود نـدارد و بوسیله آن تقریبا هر کـار غـیر ممکـنی، ممکن می‌نماید. گاه حتی بر اثر تلقین چنان آثار و نتـایج شـگفت انگـیزی پدید می‌آید، که سبب می‌شود برخی پدیده‌های مربوط به آن به امور غیبی نسبت داده شـود و این موضـوع گهگـاه مورد سوء استفاده عده‌ای سـودجو و فرصت طلب قـرار گرفته است تا بوســیله آن خــود را اشخاصی مقــدس و مرتبط با غیب و ماوراء الطبیعه معرفی نمایند.

بعنوان مثال می‌توان به جلسـات عجیب و غـریب احضـار ارواح اشـاره نمـود که با کمـال تاسف در سـطح کشـور اسـلامی ما و حـتی در بین قشر روشـنفکر و مسـلمان، طرفداران بسیاری پیدا کرده است. حـال آن مسـائلی که طرفـداران این عملیـات مسـخره که بوسـیله حـرکت یک اســتکان یا نعلبکی بر حــروف درج شــده روی یک مــیز چـوبی صـورت می‌گـیرد!؟! آن را جـزو مسـائل عجیب و خــارق العــاده مربــوط به احضــار ارواح! می‌داننــد، از ســاده‌ترین و پیش پا افتـاده‌ترین مسـائل قابل توجیه با پدیـده تلقین است: هر یک از شـرکت کننـدگان در جلسه احضــار ارواح بوســیله تلقین به خــود و البته به صــورت ناخودآگاه اطلاعاتی را ضـمن حـرکت اسـتکان بر حـروف روشن می‌ســـازد. که دیگـــران به کلی از آن بی‌اطلاع بوده‌اند در نتیجه شخص با این که بر اثر تلقین نمـودن به خودش، شخصا و ناخودآگاه اطلاعات خصوصی خویش را افشا کـرده اســت، این اثر را به روح نســبت می‌دهد. در نتیجه این شخص به صحت موضـوع احضـار ارواح اعتقـاد شــدید پیــدا می‌کند تا جائیکه همه پیشــگوئیهای روح به اصطلاح حاضر شده! را در مورد آینده نیز بــاور می‌کند و هیچ بعید نیست که مثلا اگر روح پیشـگویی کند که: فـردا

پای تو خواهد شکست! شخص چنان به خود حتمی بودن وقوع پیشگوئی روح را تلقین نماید که در کمال تعجب اطرافیان، فردای آن روز پایش بشکند!؟! و در اثر این باز هم بازار تبلیغ برای قضیه و تلقین صحت آن گرمتر شود و معمولا در این جلسات یک آدم سودجو و شارلاتان هم پیدا می‌شود که گهگاه خود را بعنوان مدیوم هم جا می‌زند و ضمن این که ته دل به ریش بقیه حضار می‌خندد و در مواقعی که نیاز به پیشگویی از آینده می‌شود، یا تلقین‌های ایجاد شده در حاضرین به حدی نیست که منجر به حرکت استکان شود، شروع به حرکت دادن آن هر طور که خودش دلش بخواهد می‌کند.

علاوه بر این قبیل مثالها سودجویی از پدیده تلقین، در طیف گسترده‌ای از فعالیتهای بشری، از تلقین یک فرد و عقیده خاص گرفته، تا تبلیغات مختلف مثل تبلیغات تجارتی که در همه اشکال خود فقط بر قدرت تلقین تکیه دارند را در بر می‌گیرد.

در این مورد سوء استفاده از تلقین بخصوص در مورد مسائلی که ادعا می‌شود جنبه غیر مادی و ماورائی دارند، همانطور که ذکر کردیم به کرات به چشم می‌خورد و گاهی هم به صورت بازاری برای خالی کردن جیب افراد ساده اندیش در می‌آید. مثلا یک جنبه مهم دیگر از تلقین که در آن مسائل مربوط به هیپنوتیزم مطرح است و گهگاه با تسخیر اراده افراد سبب پرده دری‌های شوم و افشای رازهای شخصی افراد می‌شود و درست به همین دلیل است که این قبیل امور، مثل هیپنوتیزم از سوی بسیاری از فقهای بزرگوار شیعه جز

در مـواردی که ضـروریات درمـانی ایجـاب می‌کند حـرام اعلام شده است.

اما تلقین همـان قـدر که می‌تواند مـورد سـوء اسـتفاده قرار گیرد و مسبب ضرر رساندن به مردم بـدلیل تحریف اذهـان آن‌ها از حقیقت یا کشف اسـرار آن‌ها و.. گـردد، می‌تواند در موارد بسیاری بعنوان یک پدیده مفیـد، مـورد استفاده و بهره برداری قرار بگیرد. و این امر با توجه به آن‌چه که پیرامون قدرت شـگرف تلقین در ممکن نمـودن غیر ممکن ها گفـتیم، تحقق می‌پـذیرد و این قبیل تلقین ها که در جهت شـیرین کـردن زنـدگی انسـان و موفق نمودن او در کارهایش مثلا در جهت اهدای سلامتی به او به کـار بـرده می‌شـوند را می‌تـوان تلقین‌هـای سـازنده روانی نامید.

بعنوان مثال چنانچه فـرد دائما به خـود تلقین کند که آدم بیمار یا بدبختی است، دیری نمی‌پایید که بدبختی و مرض زنـــدگی او را پر می‌کند تلقین مخـــرب روانی اما اگر شخصی دائما به خود بگوید که من فـرد سـالم و نیرومند و خوشـــبختی هســـتم دیـــری نمی‌پاید که خـــود را خوشـبخت‌ترین و سـالمترین فـرد روی زمین احسـاس می‌کند. در این مـورد گـاهی حـتی خـود غربیـان، پا را از دایـره معقـولات هم فراتر نهاده‌اند و حـتی ادعا کرده‌اند که آدمی که در هفت آسمان یک ستاره هم ندارد و حـتی ته جیبش یک پول سیاه هم پیدا نمی‌شود! اگر چند روزی دائما به خـــــود تلقین نماید که من پولـــــدارترین و سرمایه‌ترین آدم روی زمین هستم، دیـری نمی‌پاید که در گنجهـای آسـمان‌ها و زمین بر روی این آدم آسـمان جل

باز می‌شود و در مدت کوتاهی تبدیل به یک کاپیتالیست تمام عیار می‌شود!؟!

توجیه علمی و پزشکی نیز در این قبیل موارد، بدین صورت بیان می‌شود که تلقین دائمی و توجه مداوم به سلامت و خوشبختی و یا حتی ثروتمند شدن در یک شخص باعث می‌شود که به زبان روانشناسی برخی استعدادهای نهفته او که در ضمیر ناخود آگاهش پنهان هستند و به زبان پزشکی برخی ناقل‌های عصبی بخصوص، که غیر فعال بوده‌اند. بر اثر توجه و تلقین اثر قشر مغز و اراده پیدا و فعال شوند و آن شخص را به سمت سلامتی و خوشبختی هدایت کنند یا شم اقتصادی او را شکوفا سازند و مسبب موفقیت او در جهت ثروتمند شدن گردند.

با این اوصاف بدیهی است که هر چه شخص از درجه تلقین پذیری بالاتری برخوردار باشد، انواع تلقین از جمله این قبیل تلقین‌های سازنده روانی که منجر به موفقیت او می‌شوند به نحو موثرتری عمل می‌کنند.

از طرفی، علم و تجربه ثابت کرده‌اند که انسان در برخی حالات خود، از درجه تلقین پذیری بالاتری برخوردار می‌شود، به عنوان مثال در اوج فلسفه هیپنوتیزمی سومنامبولیزم انسان در شرایطی قرار می‌گیرد که حتی اگر به او تلقین کنند که مثلا آتش سیگار دست تو را هرگز نخواهد سوزاند، این تلقین چنان می‌کند که شخص هرگز متوجه سوختن شدید پوست و عضلات دست خود، نخواهد

شد. البته باید توجه داشت که این مثـــــــــال ربطی به تلقین‌های سازنده روانی ندارد اما باید دید که انسـان در اوضاع معمولی در چه حالاتی می‌تواند خـود را بیشـتر در معـرض تلقینـات روانی، قـرار دهد و در چه شـرایطی از درجه تلقین پـــذیری بـــالاتری برخـــوردار است. با توجه نمـودن به شـرایط وپـژه نمـازگزار، از نظر تکـرار اقامه نمـاز در زمانهـای خـاص، شـرایط ویـژه جسـمانی مثل طهارت جسم، پاک بودن لباس، غصـبی نبـودن محل و..، الفاظ، اذکـار و توجهـات خـاص در هر کـدام از بخشـهای نماز. حرکات خاص و سمبلیک مثل سجده، همچنین نحوه قرارگـــرفتن همیشـــگی نمـــازگزار در مقابل قبله و در جریـان میـدانهای الکترومغناطیسی زمین... و از طـرف دیگر شناخت‌هایی که نمازگزار از خداوند و اصول مذهب و دســتورات آن از جمله در مــورد نمــاز آموخته است یا بخصـوص آن‌چه که نمـازگزار در مـورد نمـاز تجربه کـرده است مثلا حاجتهـای متعـددی که بر سر سـجاده نمـاز از خداوند طلب کـرده و نتیجه گرفته است و عوامل بسـیار متعدد دیگر، همگی سبب می‌شوند که فرد هنگام نماز در شرایط ویژه‌ای از تلقین پذیری قـرار بگـیرد و بر اثر آن، آن‌چه به خاطر طلب آن از خدا، به نماز خود توجه می‌کند و آن‌چه را که در حین نماز، در رابطه با آن به خود تلقین می‌نمایــد، بــرایش حاصل می‌شــود چــرا که تلقین ها و توجهــات در این شــرایط خــاص، منجر به فعــال شــدن ناقل‌هـای عصـبی که فـرد را در جهت طلب حـاجت خـود یـاری می‌نماینـد، می‌شـود، یا به زبـان سـاده‌تر تلقین در این شـرایط ویـژه سـبب می‌شـود که فـرد اسـتعدادهای نهفته درونی خود را به کار انـدازد و از آن در امـور خـود یاری بجوید.

بعنوان مثال معروف است که هرگاه حکیم ابن سـینا، در مسائل علمی خـود با مشـکلی مواجه می‌شـده اسـت، به اقامه دو رکعت نماز می‌پرداخته است. توجیه معمـولی و صد البته درست قضیه صـرفنظر از مسـائل پزشـکی این است که ابن سینا برای حل مشکل فکری خود، از درگـاه خدا استمداد می‌نموده است.

اما توجیه علمی آن با توجه به ناقل‌های عصبی و مسائل مربوطه به آن‌که تفکر را هم جریـانی ناشی از بـرخی تغییرات در ناقل‌های عصبی دستگاه اعصـاب می‌داند این است که ابن سـینا، به خـاطر آن که اعتقـاد داشـته است که مشکل فکریش با نماز حل می‌شود محتویات مطلـوب حافظه و اراده نموده است که مشـکلش را به این طریق حل کند اسـتفاده از قشر مغز و تلقین سـرانجام موفق می‌شـده است که ناقل‌هـای عصـبی که منجر به حل مشکل فکـری او می‌شـوند یا همـان اسـتعدادهای نهفته مانـده ذهـنی خـویش را، در خـود فعـال نماید و از آن در حل مشکل فکریش، بهره ببرد.

به همین تـرتیب عـارف سـترگی که اراده می‌کند در نمـازش، عشق الهی را تقـویت نماید ناقل‌هـای عصـبی مربـوط به عشق الهی را در نمـاز خـود تقـویت می‌کند و افزایش میدهد، یا دانش آموزی که اراده می‌کند، اعتمـاد به نفس خـود را بوسـیله نمـاز افـزایش بدهـد، به مـرور اعتمـاد به نفس را به خـود تلقین می‌کند و ناقل‌هـای عصـبی مربـوط به آن را فعـال می‌سـازد. یا کشـاورز عامی، که در نماز خود، طلب روزی حللا، از درگـاه الهی می‌کند، در واقع ناقل‌های عصبی حرکت دهنـده در جهت کسب روزی حلال را در خـود تقـویت می‌نماید. مثلا

راههایی برای برداشت محصول بهـتر و بیشـتر، که تا آن روز به آن فکر نمی‌کــرده یا متوجه آن نبــوده اســت، به ذهنش می‌رسد.

اما لازم به توجه موکد است که همه این مسـائل با توجه به دیـدگاههای پزشـکی و روانشناسی و صـرفنظر از آن بخش از قضا و قدر الهی است که مثلا کتـاب اغـراض ما بعد الطبیعه را برای حل مشکل فکری ابن سینا در مسیر او قـرار می‌دهـد، یا بـاران رحمت الهی را پس از مـدتها خشکسالی بر محصول آن کشاورز عامی، فــرو می‌آورد. بدین تـرتیب واضح است که هر کس با توجه به تصـویری که در ذهن خــود، از خوشــبختی ترســیم نمــوده اســت، می‌تواند با امداد از توجهات و تلقینـات سـازنده‌ای که در شرایط ویژه تلقین پذیری، در حین نمـاز انجـام می‌دهـد، ناقل‌هـای عصـبی دسـتگاه مغز و اعصـاب خـویش را به سمت مطلوب خویش هدایت کند و اراده و اختیار خود را در آن جهت، تقـــــویت نماید. و صد البته بـــــالاترین و والاترین حد ممکن جـایی است که انسـان هـدف خـود را رسـیدن به آخـرین درجه کمـال که همانـا، قـرب الهی در سایه تخلق به اخلاق الهی که همان راه معصومین است، قـــرار دهد و بوســـیله نمـــاز، این امر را که همـــراه با خوشبختی دنیا و آخرت است، پیوسته تقـویت بنماید. اما در مورد تلقینات و توجهات، این نکته هم قابل ذکر است که این مقولات، نه فقط در مواقع نمازهای یومیــه، بلکه در تمامی لحظات زندگی یک فــرد می‌توانند با او همــراه باشــند، اما بی‌شک در موقع نمـاز شـرایط ویـژه‌ای پدید می‌آید.

که موقعیت نمازگزار را ممتاز می‌کند و سبب می‌شود که تلقین‌های توأم با نماز در سایر لحظات زندگی و دیگر جلوه‌های آن نیز منشاء اثر باشند. از نقطه نظر پزشکی این شرایط ویژه می‌تواند متاثر از سایر ویژگیهای نماز از جمله زمان نماز، مکان نمازگزار، طهارت، اذکار و الفاظ حین نماز، وضعیت جسمی و روانی نمازگزار و.. باشند. به امید خدا، در شماره‌های آینده با توجه به تاثیر نماز بر تلقین‌های سازنده روانی، به چند نکته قابل توجه در این مورد، اشاره خواهیم نمود.

در ادامه این مجموعه مقالات بحث‌هایی پیرامون ناقلهای عصبی و تعادل آن‌ها که به بهترین شکل توسط نماز این تعادل حاصل می‌شود، خواهیم داشت، ضمنا پیشنهاد می‌کنیم که برای فهم بهتر مقاله تاثیر نماز بر تلقین‌های سازنده روانی، آن را یک بار دیگر پس از مطالعه نکته سی و هشتم از این مجموعه مقالات تاثیر نماز بر تعادل ناقل‌های عصبی مطالعه فرمائید.

نکته سی و چهارم: تاثیر نماز بر اختلالات هیستریک

نکته سی و چهارم: تاثیر نماز بر اختلالات هیستریک

اختلالات تجزیه‌ای و تبدیلی که برای سهولت اطلاق در این مقاله، مانند منابع قدیمی‌تر علمی، با اصطلاح کلی هیستری خوانده شوند دلالت بر طیف گسترده‌ای از انواع بیماری‌های جسمی و روانی دارد که در ارتباط با مفهوم تلقین به سر می‌برند. زیگموند می‌فروید نابغه بزرگ تاریخ علم، از طریق انجام مطالعاتی حول و حوش همین مجموعه بیماری‌ها، یعنی هیستری که در کتابی به

همین نام انتشار یافت به نظریات و کشفیات درخشان خود، پیرامون ضمیر ناخودآگاه، در انسان دست یافت. اکتساب نفع منفعت طلبی جلب توجه اطرافیان، نیازمندی عمیق به مهر و محبت، حذف خاطرات بد و مقابله با تجربه‌های نامطلوب و تلخ زندگی و مسائل بسیار دیگر از این قبیل، از جمله دلایلی هستند که سبب میشوند شخص به صورت ناخود آگاه یعنی بدون آن که خود متوجه و آگاه باشدعلائم بیماری‌های مختلف جسمی و روانی را تقلید کند و در واقع به یک حالت هیستریک مبتلا گردد. بعنوان مثال شخصی که در یک محیط بسیار پر سر و صدا و شلوغ، کار و یا زندگی می‌کند ممکن است به طور ناگهانی دچار ناشنوائی کامل کری عصبی گردد، حال آن که ساختمان دستگاه شنوائی او کاملا طبیعی است و هیچ اشکالی در آن دیده نمی‌شود. یا کودکی را در نظر بگیرید که از ورود به مدرسه، متنفر است، اما هنگامی که مجبور به رفتن مدرسه می‌شود هر صبح قبل از حرکت، دچار دردهای شدیدی می‌شود که با معاینات پزشکی و آزمایشهای طبی، هرگز قابل توجیه نیست. یا زن جوانی که دوست ندارد همسرش او را در خانه تنها بگذارد، به همین دلیل به طور ناخودآگاه، دچار حملات شدید تهوع، استفراغ و.. می‌گردد. البته لازم به توجه است که حالات هیستریک معمولا در افرادی بوقوع می‌پیوندد که دارای شخصیت‌های خاص و به شدت تلقین پذیر هیستریونیک می‌باشند، ضمنا باید توجه داشت که مفهوم هیستری با مفهوم تمارض تظاهر به بیماری کردن به کلی متفاوت است، چرا که شخص هیستریک واقعا و بدون آن که خود بخواهد علائم بیماری ها را تقلید می‌کند اما شخص تمارض کننده، خود

به خـوبی می‌داند که بیمـار نیسـت، اما بـدلایلی ادعـای داشـتن علائم بیمـاری را می‌نماید و به بیمـاری کـاملا آگاهانه تظاهر می‌کند.

بدین ترتیب مبتلایان به اختلالات هیسـتریک، ممکن است علائم هر بیمـاری جسـمی و روانی را تقلید نماینـد، مثلا دچار فلج شوند، به حملات صرع مبتلا گردند، کور شـوند، هویت خود را فرامـوش کنند و علائم بیماری‌هـای روانی مختلف را نشـان دهند و.. لازم به توضـیح است که این اختلال به شکل کم و بیش طبیعی، در افراد کاملا سـالم نـیز ممکن است به چشم بخـورد، بعنـوان مثـال یکی از شـایعترین جلوه‌هـای آن در میـان بـرخی از دانشـجویان پزشـکی دیـده می‌شـود، که ضـمن ورود به هر بخش آموزشی جدید در بیمارستان، علائم بیمـاران آن بخش را در خـود می‌یابند! مثلا در ورود به بخش قلب، احسـاس می‌کنند که در صدای قلب آن‌ها سوفل صـدای اضـافی و غیر طبیعی وجود دارد.

یا در ورود به بخش روماتولوژی بیماری‌های روماتیسمی احساس درد شدید در زانو و سـایر مفاصل خـود می‌کنند و یا بخصـوص در ورود به بخش روانپزشـکی، گمـان می‌کنند که دچـار یک بیمـاری شـدید روانی، مثلا اسکیزوفرنی جنون جوانی هستند!

که البته همانطور که گفته شد ارتباط ظریف این حـالات هیستریک با پدیده نیرومند تلقین، توجیه کننده قضـیه در تمام مـوارد است. اما صـرفنظر از مشـکلات مختلفی که اشـخاص مبتلا به اختلالات هیسـتریک بـرای خـود و اطرافیانشان ایجاد می‌کنند از جمله مشکلات متعددی که یک زن هیستریک می‌تواند برای شوهر بیچـاره‌اش ایجـاد

کند!، تنها در بعد بیماری‌های ناشی از هیستری، پیوسته هزینه‌های کلان و سرسام آوری از بودجه خانواده ها و بیکمارستانها و مراکز بهداشتی مختلف صرف آزمایشات تشخیصی و عملیات درمانی بیهوده و بی‌نتیجه‌ای می‌شود که در مورد بیماری‌های ساختگی افراد هیستریک، انجام می‌گرد د. بر این اساس چنانچه راههای نیرومند و موثری، برای پرهیز از این قبیل اختلالات و پیشگیری از آن‌ها یافت شود، نتایج بسیار مطلوبی حاصل خواهد شد.

اما همانطور که گفته شد، زیر بنای بروز اختلالات هیستریک، نیاز مفرطی است که مبتلایان به جلب توجه و نفع از اطرافیان و حتی مرکز همه توجهات قرار گرفتن دارند. این افراد نیاز مبرمی به محبت و تایید اطرافیان در خود احساس می‌کنند، که ارضای این نیاز هم برای اطرافیان بسیار دشوار است و احیانا اگر این توجه و محبت که نیاز آن‌هاست بوسیله کسی به آن‌ها داده شود، آن وقت شروع به امتحان فرد می‌کنند، تا حدی که اغلب منجر به بازگرفتن محبت توسط شخص محبت کننده می‌شوند بر این اساس چنانچه انسان، پیوسته کسی را در دسترس داشته باشد که آن شخص را قدرتمندترین قدرتمندان و در عین حال مهربانترین مهربانان بداند و متوجه باشد که آن قدرتمند مهربان پیوسته او را به نظاره نشسته است و به امور او بیش از هر کسی آگاه است و از هیچ نعمت و محبتی نسبت به او دریغ نمی‌کند. دیگر هرگز محبت و عشق را از غیر او، انتظار نخواهد داشت و در نتیجه احتمال ابتلاء به هیستری در مورد او بسیار کم خواهد بود و این صفت انتظار نداشتن عشق و محبت جز از خدا صفت بندگان

خـالص خـدا و نمـازگزاران حقیقی است. آنـان که معـنی اذکرونی اذکرکم را به خوبی دریافته‌اند و می‌دانند که در مقابل لبیک آن‌ها به پروردگار عالم، در اقامه نماز و ذکر روزانه پروردگـار، خـدای تبـارک و تعـالی نـیز به آنـان توجهی فوق حد تصور می‌کند.

پس در بعد پیشگیری، امکان درگیری نمازگزار واقعی، با این قبیل اختلالات که ناشی از نیاز به توجه اطرافیـان و غیر خدا می‌باشـد، چـیزی در حد صـفر خواهد بـود.اما در بعد درمـان باید به خـاطر داشت که بیمـاران هیسـتریک، تلقین پذیرند و به همـان سـهولت که به تلقین‌هـای مضر جواب می‌دهند به تلقین‌های مفید نیز پاسخ می‌دهند.

و به این ترتیب تلقین‌های سازنده روانی توأم با نماز که در شماره گذشته به اختصار به آن اشاره شد به خصـوص تلقین که بوسـیله نمـاز انسـان در مقابل مهربـانترین، دلسـوزترین و متـوجه‌ترین و در عین حـال توانـاترین و موثرترین و قدرتمندترین، موجود هستی قـرار می‌گـیرد، می‌توانند بعنـوان درمـانگر این قبیل اختلالات مطـرح باشـند. چـرا که با تکـرار نمازهـای یومیـه، نمـازگزار می‌آموزد برای آن

که رحمت بیکران خالق آفرینش را به سـمت خـود متوجه سازد، چاره‌ای ندارد جز آن که دستورات سعادت بخش او را اجرا کند و از جمله در صـدر این دسـتورات پیوسـته به اقامه نماز بپردازد.

هر چند که ادامه همین سیر و سـلوک عاشـقانه و تبـادل عشق و محبت میـان عابد و معبـود در نمـاز، سـبب می‌شود، انسان به جایی برسـد، که حد آن بـرای ذهن ها

و اندیشه‌های حقـــیر و کوچک ما گنهکـــاران، غـــیر قابل تصور است. آن‌جائی که پیشوای سـوم شـیعیان، حضـرت ابا عبد اله الحسین)ع(، در دعای شـــریف عرفه آن را این گونه ترسیم می‌کنند: انت الـذی ازلت الاغیـار عن قلـوب احبائک حتی لم

یحبـوا سـواک و لم یلجئـوا الی غـیرک بـار پروردگـارا! تو همان کسی هستی که اغیار و نامحرکان را از صـحنه دل عاشقانت، چنان دور نمودی، که آنان به جز تو دیگـــری را دوست نداشته باشند و به غیر تو پناه نبرند.

نکته سی و پنجم: تاثیر نماز بر درمانهای راز وارانه

نکته سی و پنجم: تاثیر نماز بر درمانهای راز وارانه

در شماره‌های گذشته از " تلقین "سـخن گفـتیم و بیـان نمودیم که چگونه ممکن است

" تلقین "سبب به بار آمدن نتـایج کـاملا غـیر منتظـره و غـیر قابل توجیه با منطق گـردد و از آن‌جا به " نمـاز "و تلقین‌هـای سـازنده تـوأم با آن اشـاره نمـودیم گفـتیم چگونه آن چـیز که انسـان، به خـاطر طلب نمـودن آن از خـدا، نمـاز می‌گـذارد و در راه طلب، به نمـاز خـود، توجه می‌کند و با توجیه علمی آن چـــیز که انســـان بوســـیله " نماز "به خـود تلقین می‌نمایـد، به طـرز اعجـاب انگـیزی برای او حاصل خواهد شد.

اما وجود درمانهـای رازوارانه و درمـانگری بـدون توجه و اطلاع از مسائل پزشکی نیز از پدیـده‌های مسـلم و قابل قبول برای دانش بشری است که سوابق دیرینه دارد و با پدیده تلقین، توجیه می‌شود.

از آن جمله می‌توان به روشهای شفابخش جادویی و مذهبی یونان باستان اشاره کرد و معجزات درمانی و شفای بیماران صعب العلاج یا لاعلاج که در معبد “ اسکولاپیوس ”واقع در “ اپیدوروس ”به وقوع می‌پیوست را ذکر نمود در سرتاسر قرون وسطی نیز، مردم اروپا، برای معالجه بیماری‌های‌شان به قدیسین و کلیسا متوسل می‌شدند.

مثلا “ برای امراض چشمی خود از قدیس “ کلار ”و برای طاعون از قدیس “ رالف ”مدد می‌جستند و یا برای مرض بواسیر به قدیس“ فیاکر ”و یا حتی برای درمان “ سل ”به پادشاهان خود!؟! پناه می‌بردند و در اکثر موارد نتایج درخشان درمانی به دست می‌آوردند!

علاوه بر آن “ شخصیت‌های عابد و پارسا، گاهی فقط به اعتبار نام و تاثیر ساده کلمات، موفق به درمانهای بسیار چشمگیری می‌شوند که ممکن است به دخالت غیبی، نسبت داده شود ”قبول این موضوع به ظاهر غیر عقلانی و غیر قابل توجیه با منطق، آن قدر عمومیت دارد، که حتی در آثار ادبی و فلسفی عقل گراترین نویسندگان دنیا تایید شده است برای نمونه رجوع کنید به رمان “ سرگیوس پیر ”اثر “ لئون تولستوی ”.

در تاریخ اسلام و ایران نیز تا به امروز موارد بیشماری از درمانهای رازوارانه، از شفای بیماران غیر قابل علاج و رو به مرگ، در امامزاده ها و مساجد گرفته، تا درمانگری توسط شخصیت‌های مذهبی اعم از علمای دین یا مشایخ صوفیه و یا حتی گروهی خاص که در اصطلاح عوام “ نظر کرده ”خوانده می‌شوند، می‌توان

سراغ گـرفت. شـاید مشـاهده تعـدد این قبیل درمانهـای عجیب باعث شده بود

این موضــوع، هر چند گــاهی به انگــیزه ســود جــویی و اســتحمار مــردم انجــام گرفته و در واقع به شــارلاتان بازی! تبدیل شده اسـت، اما مـوارد متعـددی را که مـورد تایید " علم و دین "می‌باشد را نـیز در بر می‌گـیرد. چـرا که، همانطور که گفته شد، علم پزشکی "این مقولات را بوسیله پدیـده نیرومند تلقین، توجیه می‌کند و از طـرفی دردین ضـمن اعتقـاد به قـدرت بی‌انتهـای الهی و ممکن بـودن هر غـیر ممکن بشـری، بـرای ذات اقـدس خداونـد، می‌توان با اطمینان کامل، شـفای هر دردی، و لو لا علاج را از او خواست ودر درمان هر بیماری که حتی پزشـکان از کنترل آن، عاجز مانده‌اند، از رحمت بیکرانه‌اش، بهــره جست. با این دیـدگاه، چنانچه پزشـکان به مـادری بگویند که: دیگر از دست ما بـرای فرزنـدت هیچ کـاری، سـاخته نیست! همه چــیز به پایــان نرســیده اســت، بلکه همــان خدائی که پزشکان در درمان بیمـاران علاج پـذیر، وسـیله انتقـال رحمت و شـفای اوینـد، قـادر است چنانچه اراده کند وسایل و واسـطه‌های دیگـری که چه بسا غـیر مـادی هم باشند برای درمانگری کودک دردمند بر انگیزد.

اما جایگاه " نماز "در بروز این چـنین درمانهـای " غـرق در رمز و راز "جایگاه ویژه‌ای است.

چه بسـیار است شـرح روایـات زنـدگی آنـان که با دخیل شدن به درگاه نورانی ائمه دین (ع) و به خصوص حضرت ثـــامن الائمـــه، الســـلطان ابو الحسن علی بن موسی الرضا)ع)و پس از اقامه نمازهـای طـولانی و عجز و لابه بسیار به بارگاه حضرت باریتعالی یا با واسطه قرار دادن

حضـــرت امـــام زمـــان عج، چننـــان از ســـلطه مرگبـــار بیماری‌های پیشـرفته نجـات یافته‌انـد، که زبـان و قلم از توصـیف آن قاصر و دانش پزشـکی از کشف مـاهیت آن، انگشت به دهان است!

بدین تـرتیب آن زمـان که همه درهـای علم و طبـابت، بر روی انسان‌های دردمند و ناتوان، بسته می‌شود و علم از نقص نسبی خود، شرمسار می‌گـردد تنها شـکوهمندترین جلـــوه "دین "یعـــنی نمـــاز است که قـــادر خواهد بـــود، دروازه‌هـــایی بـــزرگ از رحمت الهی را بر بنـــده علیل و بیمار بگشاید و شفایی شگفت انگیز، هـدیه‌اش کند. چـرا که " نماز "تکـرار اسم کسی است که اسـمش دواست و ذکر دائمی همو ست که ذکرش شفاء.

نکته سی و ششم: تاثیر نماز بر پیشرفت درمان ها

نکته سی و ششم: تاثیر نماز بر پیشرفت درمان ها

در نکته‌های گذشته از اقتدار " تلقین "سخن گفتیم و به اختصـــار روشن کـــردیم که چگونه تلقنی‌هـــای ســـازنده همـــراه با نمـــاز، می‌توانند در مســـائل جســـمی و روانی بشر، گره گشایی کنند و حتی آثـار خـارق العـاده، به بـار آورند. اما علاوه بر تاثیر مستقیم تلقین‌های توأم با نماز بر بیماری‌هـــای جســـمی و روانی انســـان، می‌تـــوان از دریچه‌ای دیگر از تـاثیر غـیر مسـتقیم نمـاز بر پیشـرفت درمانهای طـبی سـخن گفت. امـروزه روشن شـده است که " امید به بهبودی "چه در مورد بیماری‌های جسـمی و چه بیماری‌هـای روانی، می‌تواند نقشی حـتی مـوثرترِ از درمانهای ارائه شـده توسط پزشـکان، ایفا کنند. چـرا که دیده شده است در موارد متعددی پزشک، در تجـــویز دارو

به بیمـار خـود، دچـار سـهو و اشـتباه گردیـده اسـت، اما بیمار به شکل غیر منتظـره‌ای بهبـود یافته است چـرا که نسبت به بهبودی خود، مثلا “ بدلیل اطمینـان به پزشـک، امید کامل داشته است!

به این ترتیب بسیاری از منابع علمی، اشاره کرده‌اند که: هر نـوع درمـان، چه به صـورت تجـویز یک قـرص یا یک شیشه شربت و چه هر نوع دیگری از یک شـیوه درمـانی، همیشه حـاوی یک عنصر تلقیـنی است “ رنگ و مـزه یک ترکیب دارویی گاه از طریق تلقین تاثیر بیشتری دارد، تا تـرکیب واقعی دارویی آن! ”در این مـورد خـاطره‌ای از روستای آباء و اجدادیم روستای باصفای گـوغر، از توابع شهرستان بافت از استان کرمان به یاد می‌آورم، که ذکر آن در این‌جا، خالی از لطف نیست چند سـال پیش، مـادر بـزرگ پـیر و حـالا خـدابیامرزی در روسـتای “ گـوغر ”زندگی می‌کرد که دائما از درد شدید زانو و پا نالان بـود به طوریکه نوه ها و نبیره‌هـای او، از دست ناله‌هـای این پیرزن دردمند، خواب خـوش نداشـتند! تا این که شـبی از شبها، یکی از نبیره‌هـای این پـیرزن که شـاید این نبـیره، دانشجوی سـال اول پزشـکی هم بـود و از این جهت پـیر زن اطمینـان بسـیاری به او داشت! بـرای بی‌بی پـیرش، یک عدد پماد سفید رنگ، تجویز کرد ،که درد پا و زانوی “ بی‌بی ”را بـرای همیشه سـاکت کـرد طـوری که بی‌بی دائما به جان نبیره خیر خـواه و دانشـمندش! دعـای خـیر می‌نمود و می‌گفت تا کنون هیچ دارویی، تا به این حد در درمان درد پای او موثر نبوده است! این در حالی بـود که آن نبـیره رند و نـادان، به خـوبی می‌دانست که آن پمـاد چیزی جز یک عدد “ خمیر دندان ”نبوده است و خـود نـیز از این درمان اسرارآمیز سخت در تعجب بود.

و غرض از این خـاطره این که امید به بهبـودی، می‌تواند چقـدر مـوثرتر از درمـان عمل کنـد، چـرا که تلقین خـود بخود و غیر عمدی به طور قطع، در همه درمانهای طـبی و روانپزشـکی و حـتی جـراحی، می‌تواند در کنـار سـایر درمانها و حتی موثرترین آن‌ها، نقش مهمی ایفا نماید.

برخورد خیرخواهانه پزشک، لبخند مطبـوع پرسـتار، بـوی تمیز مـواد ضد عفـونی در بیمارسـتان، رنگ و مـزه دارو، همه و همه می‌توانند از طریق تلقین، نقش عمـده‌ای در افزایش شانس بهبودی بیمار بازی کند

اما باید به این مـوارد و حـتی قبل از همه آن‌هـا، تـاثیر اعتقادات مذهبی و امید به شـفای الهی را اضـافه نمـود انسان نمازگزار کسی است که با تمام وجود اعتقاد دارد که درمان همه بیماری‌ها، نزد خداست و به این تـرتیب با امید به رحمت خداوند بیش از هر شـــخص بی‌نمـــازی ،امیـــدوار به رهـــایی خـــود، از چنگـــال امـــراض و بیماری‌هاست و با این دیدگاه تمام فعالیت‌هـای پزشـکان و وسایل مادی را بعنوان واسـطه‌هایی بـرای اراده الهی می‌داند که در تلاش برای بهبودی او، حرکت می‌کنند.

شـخص نمـازگزار، به جـای اطمینـان صـرف به پزشک و درمـان، بوسـیله نمـاز خـود، به رحمت خداوند اطمینـان می‌کند وایمان دارد که تنها اگر خدا بخواهد، ابـزار مـادی در درمان او، موثر خواهند بود و با این امیدواری، “ امید به بهبودی ”را در مؤثرین شکل خود، به کار می‌انـدازد و از آن در پیشرفت درمانهای پزشـکی مربـوط به بیمـاری خود، بهره می‌برد. البته از ابعاد دیگـری نـیز می‌تـوان، از تاثیر نماز بر پیشرفت درمانها، سخن گفت.

امروزه به اثبات رسـیده است که یک عامل مهم در عـدم پیشرفت درمانهای دارویی و اشکال در کنترل بیماری‌ها، مثلا کنترل بیماری‌های تیروئید همکاری ضعیف بیمـار، در طی درمان است

یکی از جنبه‌هــای مهم این همکــاری ضــعیف می‌تواند به شکل نامنظم مصرف کردن داروها، باشـد، که چه بسا بر اثر فراموشــکاری بیمــاران یا در خــواب بــودن آن‌ها در زمان مصرف دارو، اتفـاق می‌افتد. اما شـخص نمـازگزار از آن‌جا که خود را ملزم به انجام فـرایض واجب یومیه به شکل کاملا " منظم می‌بیند، از امکان تطبیق دادن زمـان مصرف داروهای خـود، با زمـان نمـاز برخـوردار است که این امر به نوبه خــود می‌تواند در پیشــرفت درمانهــای دارویی موثر باشد.

اما زمــانی که به این نکته اشــاره می‌نمــودم، بــاز هم خاطره‌ای از همان مادر بزرگ خدا بیامرز و همــان بی‌بی با صــفای گــوغری، که در این مقاله به او اشــاره شــد، بی‌اختیـار به خـاطرم آمد و آن این که او همیشـه، پـاکت داروهای خود را در کنار سجاده نماز خود می‌گذاشــت، تا هیچوقت ،خوردن داروهـای خـود را فرامـوش نکند. و آن بی‌بی پر خاطره و گمنـام، که چند سـالی اسـت، روی در نقـاب خـاک کشـیده اسـت، مانند بسـیاری از بی‌بی ها و باشـوهای دیگر آب و خـاک کرمـان، پیوسـته در حـال ذکر خـدا بـود و با همـان اسـتنباطات سـاده‌ای که از مـذهب داشت، هرگز نماز خود را ترک نمی‌کرد و شاید از بــرکت همین نماز بـود که قـریب به 90 سـال عمر پربـرکت، از خــدا گــرفت و در طــول مــدت این 90 ســال شــاید دردناکترین بیماریش همان درد پا و زانویی بود، که شرح

آن گذشت. آری! زندگی با نماز، زنـدگی‌ای ست سرشـار از برکت و سلامتی و طول عمر.

نکته سی و هفتم: تاثیر نماز بر خود شکوفائی

نکته سی و هفتم: تاثیر نماز بر خود شکوفائی

امام صادق(ع)

نمازی که از ترس جهنم خوانده شود، نماز غلامان است.

نمازی که به سـودای بهشت خوانـده شـود، نمـاز تجـارت پیشگان است.

اما نمــاز اولیــاء الهی نمــازی است که با عشق به خــدا اقامه می‌شود.

در مفهـوم عمـده و کلاسـیک خـود، نخسـتین بـار توسط کورت گلداشتاین روانپزشک آلمانی خود شکوفائی مورد بحث و بررسی قــرار گــرفت، او خــود شــکوفائی را به صــورت توانــائی نیرومند ذاتی موجــود در هر فــرد، که مــوجب شـکوفا شـدن اسـتعدادهای مثبت او می‌گـردد، تعریف نمـــود. شـــکوفا کـــردن فطـــرت نیک درونی گلداشـــتاین معتقد بـــود، بـــرای آن که انســـان به موفقیت‌هـای بـزرگ دست یابـد، باید با محیط اطـراف و زندگی خود به بهـترین نحـوه ممکن، کنـار بیاید و چنانچه محیط و زنــدگی، هر روز ضــربه ســنگین‌تری بر پیکــره انسـان وارد کردند (مثلا مـوجب بیمـاری انسـان شـدند) انســان باید ســعی در بهبــود روش مقابله خــود، با این قبیل مشـــکلات بنماید تا بـــدین تـــرتیب به مرزهـــای خودشـکوفایی درک و فعـال نمـودن همگی اسـتعدادهای خود نزدیک شود.

در این مـورد، روانشـناس دیگـری به نـام کـارل راجـرز (1987 1902)ـ نشـان داده که انسـان‌هایی که توانـائی فرمان دادن به خـود را پیـدا کنند و در حقیقت بر کنـترل کامل افکار و افعال خود، موفق شوند به خود شکوفایی، که والاترین درجه انسانیت است، نائل خواهند شد.

از دیگر معتقـدان به نظریه خـود شـکوفائی که آن را با مفاهیم عالی عجین کرد و به اوج قدرت رسانید آبراهـام مزلو است. آمریکائی 1970 1908 تحقیقات گسترده و مطالعات عمیق مزلو پیرامون این قبیل مقـولات، سـبب تکـوین شـاخه‌ای قدرتمند و پویا در روانشناسی امـروز، موسـوم به روانشناسی انسـان گـرا گردید. او در مقدمه یکی از کتابهایش می‌نویسد:

اگر قـرار باشد معنـایی را که روانشناسی انسـان گـرا، بـرایم داشـته اسـت، در یک جمله بیـان کنم، می‌گفتم: ترکیـبی گلداشـتاین، با روانشناسی فرویـد، که کل آن با روحیه علمی که از اسـتادانم در دانشـگاه ویسکانسـن، آموختم پیوند خورده است.

مزلو خـود شـکوفائی را بـالاترین و برتـرین نیـاز انسـان می‌دانست، که پسس از ارضای سلسله مـراتب نیازهـای پـایین‌تر انسـان از جمله نیازهـای جسـمی مثل غـذا و مسکن، نیازهـای ایمـنی، تعلق و محبت، نیـاز به احـترام، نیاز به دانسـتن و فهمیـدن که بعـدا اضـافه کـرد، مطـرح می‌شـود، او خـود شـکوفائی نیـاز به تحقق خـود) را در مورد 49 نفر از اشخاص سرشناس جهان (زنده و مـرده از جمله انیشـتن، آبراهـام لینکلن، بـاروخ ایپسـنوزا، بنـدیکت و.. مـورد توجیه و بررسی قـرار داد. مزلو بیـان نمود:

در افـراد معمـولی، انگـیزش در پی جـبران کمبـود یعـنی کمبودهای ارگانیزم چه جسمانی و چه روانی است یعنی آن‌ها در صدد ارضای نیازهای پایین ترند ولی افراد عالی خـود شـکوفا ها خواسـتار متحقق سـاختن اسـتعدادهای درونی و بالقوه خود و شناخت و فهم دنیای پیرامونشان هستند. او نیازهای عالی افـراد خـود شـکوفا را فهرست می‌کند و آن‌ها را فرا نیاز نـام می‌نهـد، از جمله این فـرا نیازها می‌توان به: حقیقت، قاطعیت، یگانگی و تمـامیت، فرار از دوگانگی، سر زندگی و شادابی، یکتـایی، کمـال، نظم، عـدالت، سـادگی، اسـتغناء و جـامعیت و.. اشـاره نمـود. مزلـو، نتیجه وصـول به این نیازها را، رسـیدن به آرمانشهر روانی یوسـایکی شـدن می‌دانست (یوسـایکی ترکیـــبی است از: پســـیکولوژی + اتوپیـــا، به معنـــای آرمانشـــهر روانی حـــال اگر با این دیـــدگاه که نمـــاز کـــاملترین پاسخ بـــرای عـــالیترین نیازهاست به ســـراغ نظریـات روانشناسـان انسـانگرا بـرویم، متوجه خـواهیم شد، که چگونه مفاهیم متعـالی نمـاز قابل مقایسه با هر یک از موضـــوعات مطـــرح در این گـــرایش غـــنی از روانشناسی است. بعنـــوان مثـــال اگر به آن قســـمت از نظریـــات گلداشـــتاین که بهبـــود روشـــهایی مقابله با مشکلات را شرط لازم برای نزدیک شدن به مفهوم خـود شکوفائی می‌دانست توجه کـنیم و به یـاد آوریم که نمـاز چگونه به انسان احساس امـنیت روان می‌دهد و توانـایی مقابله در برابر توانایی فرمان دادن بخـود را با اسـترس ها را فـــزونی می‌بخشد یا اگر نظریه کـــارل راجـــرز پـیرامون توانـایی که شـخص نمـازگزار، به مـدد نمـاز در کنـترل نفسـانیات خـود، پیـدا می‌کند. مقایسه نمـاییم تصـــدیق خـــواهیم کـــرد که همه تعـــالیم اساسی نظریه

روانشناسی انسان گرا، را می‌توان در آموزشهای نماز پیدا کرد. یا اگر بخواهیم در مقابل لیست 49 نفره آبراهام مزلو، فهرست افرادی را قرار دهیم که صفات آن‌ها نه تنها در برگیرنده تمام ویژگیهایی باشد که مزلو درباره خود شکوفاها، بیان می‌کند، بلکه از جهت ارتباط با غیب و معنویت دارای ویژگیهای برجسته مزید برآن‌ها هم باشد، کافیست به جمع نورانی نمازگزاران اسوه اشاره نماییم. چرا که همه‌ای ن مؤمنین، از تمامی فرانیازهای خود، با بهره از متکامل‌ترین پاسخ ممکن یعنی نماز برخوردار شده‌اند حقیقت، قاطعیت ،نیکی، یگانگی و تمامیت، فرار از دوگانگی، کمال و همه فرا نیازهای دیگر، همگی در آموزشهای نماز حضور زنده و محسوس دارند و هر کس به فراخور حال خود، برای وصول هر یک از آن‌ها چنانچه به نماز نزدیک شود، پاسخی عالی‌تر از حد تصور دریافت می‌کند و نماز تکرار شکوهمند درس خود شکوفائی در پیشگاه مبداء آفرینش است. است که (peak experience) اما مفهوم دیگر از آبراهام مزلو ،در مورد خود شکوفائی به آن اشاره می‌کند، مفهوم تجربه اوج در خود شکوفاها، فراوان پیش می‌آید: تجربه اوج، اتفاقی دوره‌ای و زود گذراست، که در آن شخص ناگهان به یک احساس ابر آگاهی و هوشیاری بسیار بالا، سرخوشی و جذبه عمیق، در آمیخته شدن و همسو شدن پر انسجام با همه عالم، دگرگونی در احساس زمان و مکان، دست می‌یابد. این تجربه قوی غالبا در افرادی که از نظر روانی کاملا سالم هستند، رخ می‌دهد و قرار گرفتن در برابر این تجربه آثار مفید و دیر پایی برجا می‌گذارد. تجربه اوج با این که بسیار شبیه به آن‌چه که از قرنها پیش، در مکاتب

رازوارانه شـــرق دور. به نـــام تجربه پـــرواز به ملکـــوت آسمان یا شبیه به تجربه سوختن در آتش درون، پرش به ورطه و رهایی در تعالیم عرفانی دون خوان به کـارلوس کاستاندا و یا، حتی شـبیه به آن‌چه در عرفـان اسـلامی و ایــرانی، از آن با عنــوان حــیرت و فنا نــام بــرده شــده می‌باشد. اما چنانچه بخواهیم برای آن مفهومی جــامع‌تر و همه شمول‌تر را پیدا کنیم، کافیست که باز هم به نماز روی نمــاییم و به آن بعد نمــاز توجه کــنیم که غــرق در مضامین عارفانه است. تنها سـلام واجب نمـاز اسـت، به کیست! و این سلام بر شما خطاب به چه کســانی اطلاق می‌شود؟

عارفـــان نمـــاز این ســـلام نمـــاز را ســـلام عارفانه آن دانسته‌اند، که خطاب به همه هستی و آفرینش و خطـاب به همه موجـــــــودات حاضر در آن، از ذرات کوچک اتمی گرفته تا کهکشان‌های بی‌انتها سر داده می‌شود.

چرا که همه این اجزای آفرینش، بـدون اسـتثناء مشـغول حمد و ثنای الهی‌اند و پیوسـته و مـداوم، توحید را اقـرار می‌کنند و شـــاید به واســـطه این حمد و تســـبیح دایم و ابدی، مورد خطاب تنها سلام واجب نماز قرار می‌گیرند.

این جلوه‌ای شکوهمند از در آمیخته شدن و همسو شــدن پر انسجام با عالم که در تجربه اوج از آن بحث می‌شــود، در خــود دارد و اضــافه بر آن، این که نمــازگزار حقیقی، یعنی آنان که به تعبیر امام صادق (ع)، نمـاز عاشـقانه به جـای می‌آورند در راز و نیـاز با معبـود خـویش، به چنـان جذبه و خلسه‌ای وارد می‌شوند و چنـان از حیطه زمـان و مکان خارج می‌گردند که حتی اگر تیر دردناک و سهمگین

از پای مبارکشان بیرون بکشند، هرگز از آن سرخوشی و جذبه عمیق خارج نمی‌شوند.

و چه عاشـقانه بـود نمـاز علی (ع)و چه زیباست تعبـیر جاودانه علی از عشق.. آری! او که در قبله نمـاز به دنیا آمد و در محـراب نمـاز رسـتگار شد و این گونه عشق را برای آفرینش، عظمت و معنا بخشید و جاودانه کرد.

نکته سی و هشتم: تاثیر نماز بر تعادل ناقل‌های عصبی

نکته سی و هشتم: تاثیر نماز بر تعادل ناقل‌های عصبی

در مقالات گذشته چهل نکته پزشکی پیرامون نماز گهگاه به اقتضای سخن، به مفهـوم ناقل‌هـای عصـبی و تعـادل آن‌ها توجه نمـوده ایم، که در این شـماره به اختصـار، به شرح این موضوع اساسی می‌پردازیم.

دستگاه مغز و اعصاب هر انسان از مجموع حدود میلیـارد سلول عصبی نورون تشکیل شـده است که مجموعه این سلولها توسط رقم سرسام آوری از سـلولهای مختلـف، یعنی بالغ بر 600 میلیارد سلول دیگر، حمایت می‌شوند. توجه کنید که خـالق آفـرینش، همه این سـلولها را در دسـتگاه عصـبی هر انسـانی با نظمی خـارق العـاده و اعجاب انگیز، در کنـار هم قـرار داده است. در این میـان ناقل‌های عصبی نوروترانس میترها مواد شیمیایی بسیار ریزی هسـتند که در میـان خیل عظیم سـلولهای عصـبی، در هر لحظه‌ای از حیات انسـان، دچـار میلیاردها تغیـیر و تحول شگرف می‌شوند و ارتباط اجزای دسـتگاه اعصـاب را با یک‌دیگر و با سراسر بدن، فراهم می‌کنند

با پیشرفت علم در دهه‌های اخیر روشن شده است که تمام فرآیندهای جسمی و روانی بشر در ارتباط نزدیک با تغییر و تحولات این ناقل‌های عصبی به سر می‌برند، بعنوان یک مثال ساده و قابل فهم، افزایش برخی ناقل‌های عصبی در سیستم اعصاب، از جمله یکی به نام دوپامین منجر به ایجاد شادی و شعف در انسان می‌شود و از طرفی، کاهش دوپامین منجر به ایجاد ناراحتی و نومیدی، در فرد خواهد شد.

حال می‌توان در نظر گرفت، چنانچه دو پامین و مشابهات آن به میزان خیلی زیاد افزایش، یا به میزان بسیار کاهش یابند، ایجاد حالتهای بیمار گونه روانی در انسان، از جمله سرخوشی بیمار گونه مانیک یا شیدایی و یا افسردگی شدید بشود، که هر دوی این اختلالات نیازمند بستری در بیمارستانها و مراقبت کامل می‌باشند.

به این ترتیب ناقل‌های عصبی دستگاه اعصاب، نه فقط نقش تعیین کننده و بسیار موثر، در بروز بیماری‌های جسمی و روانی انسان ایفا می‌کنند، بلکه عامل اصلی تغییر حالتهای معمولی انسان و اثر گذار بر همه اعمال و افکار او، در طول زندگی خویش می‌باشند و حتی چنان که خواهیم گفت، انسان تحت تاثیر همین ناقل‌های عصبی است که اعمال نیک انجام می‌دهد و یا برعکس به گناه وانحراف آلوده می‌شود.

به همین دلیل، بررسی پیرامون ناقل‌های عصبی از حدود دهه 1960 به این سو، اصلی‌ترین و برنده‌ترین لبه تحقیقات روانپزشکی جهان را تشکیل می‌دهد، چرا که چنانچه این بررسی به نتیجه برسد، بشر قادر خواهد بود

همه ناراحتیهـای روحی و روانی و حـتی انحرافـات خـود را، بوسیله مـواد شـیمیایی، مثلا به صـورت دارو، درمـان نماید! پیشرفت‌های بشر در این زمینه منجر به این شـده است که در حال حاضر غربیان برای بسیاری از مشکلاتی که تا قرنها پیش بعنـــوان مشـــکلات روحی شـــناخته می‌شـدند مثل افسـردگی، داروهـای شـیمیایی پیشـنهاد نمایند و در ادامه راه، در جستجوی مواد شـیمیایی بـرای درمان مشـکلاتی مثل خودخـواهی، دروغگـویی، حسـادت و.. باشند

اما تحقیق پـیرامون این مسـئله از چنـدین جهت حـائز اهمیت است، از جمله این که:

اولا: از این جهت که با این دیدگاه جدید انسان بـد، جـای خـود را به انسـان بیمـار می‌دهد چـرا که هر بـدی را می‌تـوان، نـوعی بیمـاری به حسـاب آورد مثلا شـخص دروغگو، آدم بدی نیست، بلکه مبتلا به بیماری دروغگویی اسـت، و به همین تـرتیب، شـخص حسـود دچـار بیمـاری حسـادت، شـخص خسـیس، دچـار بیمـاری خست و.. می‌باشند.

ثانیا: جهت دیگر اهمیت موضـوع، این مسـئله است که با این نحوه انسان شناسی غربیان ماده گرا به خـود اجـازه دادنـد، که پدیـده روح را بعنـوان افسـانه‌ای قـدیمی و خـرافی، به فراموشی محض بسـپارند، چـرا که بـرای هر آن‌چه که بعنـوان فرآیند روحی در طـول تـاریخ بشر معـرفی شـده است (مثلا حـتی حس معنـویت جـویی) می‌توان، توجیهی در جسم و به ویژه در سلسله اعصاب، پیدا کرد. در راستای همین طـرز تفکر بـود که عـده‌ای از پزشـکان روس، بخـاطر عقاید مارکسیسـتی و

ماتریالیستی حاکم بر کشورشان در صدد پیدا کردن مناطقی در مغز انسان برآمدند که از کار انداختن آن منطقه حس خدا جویی را حتی در بزرگان و علمای دین، به کلی از بین ببرد!

ثالثا: بعد دیگر در اهمیت موضوع، این نکته است، که چنانچه تمامی 100 میلیارد سلول دستگاه اعصاب و ناقل‌های عصبی و روابط آن‌ها با سایر مناطق بدن، به خوبی برای دانش بشر شناخته شوند، می‌توان بوسیله ایجاد تغییر و تحول و دخل و تصرف در ناقل‌های عصبی مثلا از طریق دارو، همه انسان‌ها را به مفهوم انسان سالم نزدیک کرد و انسان سالم را کسی دانست که تعادل ناقل‌های عصبی در سرزمین بدن او، به بهترین نحو، برقرار باشد و این شخص کسی است که نه تنها از لحاظ جسمی بلکه از لحاظ روانی، اجتماعی و نیز کاملا سالم است و همه ضروریات لازم برای پیشرفت خود را داراست.

اما تحقق رؤیای انسان سالم تا زمانی که مواد شیمیایی تغییر دهنده ناقل‌های عصبی به نحو مطلوب، کشف و تولید نشده‌اند به تعویق می‌افتد، چرا که عظمت خارق العاده دستگاه عصبی انسان، برآورده شدن این آرزو را، در آینده دوری، ترسیم می‌کند. اما باید دید، دین مبین اسلام که ما معتقدیم، انتهای راهی است که علم بشر می‌پیماید، در این مورد چگونه دیدگاهی دارد و آیا اساسا این اکتشاف علمی بزرگ بشر، در آستانه قرن بیست و یکم را تایید می‌کند، یا خیر؟

پاسخ به صراحت مثبت است، چرا که (کل حکم به العقل حکم به الشرع)، یعنی هر آن‌چه که علم، به طور مسلم

بدان می‌رسد، قطعا و به طـور یقین، نه تنها مـورد تایید دین اســت، بلکه دین قرنها قبل و در زمــان تکمیل خــود یعنی ظهور اسلام از آن مسئله علمی ،اطلاع داده است.

بعنـوان مثـال، در این مـورد قضـیه ناقل‌هـای عصـبی را بررسی می‌کنیم:

اولا: قرنها قبل از آن که غربیان، انسان‌های خطا کار را بیمار بدانند، قرآن مجید، در آیات متعددی، از گناهکـاران، با عنوان کسانی که در قلبهای‌شان مرض وجود دارد، یاد کرده است از جمله در آیه 126 از سوره توبه، آیه 12 از ســوره احــزاب و آیه 9 از ســوره بقــره و معصــومین بزرگوارنـیز با همین دیـدگاه با هر بـدی که از انسـان سر می‌زنــد، به صــورت یک بیمــاری، برخــورد نموده‌اند. تا جائیکه حضرت علی از رسول اکرم با عنوان طـبیب دوار بطبه یعـنی پزشـکی که بـرای درمـان بیماری‌هـای بشر فرستاد شده است یاد می‌کنند.

غربیانی که ارائه تئوری انسان بیمار به جای انسان بد را به خـود نسـبت می‌دهنـد، فرامـوش کرده‌اند که آن‌هـا، تا همین قرنهــای اخــیر، حــتی بیمــاران روانی خــود را، نه بیمار بلکه دیوانه اسـیر دیو و مجنـون جن زده به حسـاب می‌آوردند و از طریق شــلاق زدن و جن گــیری و.. قصد نجـات آن‌ها را داشــتند و تــازه، چند دهه است که نه تنها دیوانه ها، بلکه اشخاص خطا کار را هم بیمار، به حســاب می‌آورند.

حال آن که اسلام، علاوه بر بیمار دانسـتن گناهکـاران که به آن اشاره شد اشخاص به ظاهر دیوانه را نـیز از قرنها پیش، بیمــار تلقی کــرده است: در خــبر است که روزی

عده‌ای از اصحاب، مردی را به پیامبر (ص) نشـان دادند و گفتند: او دیوانه است! حضــرت محمد پاسخ فرمودند: به او دیوانه نگوییــد، او بیمــار است. دیوانه کسی است که خدای را نشناسد.

و درست به دلیل همین دیدگاه مترقی اسـلامی است که در تـــاریخ طب، نخســـتین کسی کـــه، به معالجه دقیق جســمی در بیمــاران روانی اقــدام کــرده اســت، حکیم ابوعلی سینا پزشک عالیقدر شیعه است.

ثانیا: در رابطه با این که انسان، روح است یا جسم؟ نـیز دین مــبین اســلام، به صــراحتی بــاورنکردنی، در آیــات شــریف قــرآن، به هر آن‌چه که غــرب، در عصر انفجــار علوم، ادعای کشف آن را دارد، اشاره نموده است. قرآن مجید، با این که وجود و حضور روح را، امــری حقیقی در انسـان به حسـاب آورده است فـأذا سـویته و نفخت فیه من روحی فقعواله الســاجدین / ســوره مبارکه ص، آیه شریفه اما از طرفی، بررسی و کسب اطلاعات پیرامون روح را از حدود دانش قلیل انسان، والاتر دانسته است و آن را صراحتا من أمر ربی یعنی امری از امور مربـوط به ذات اقدس الهی، اعلام کرده است:

و یسئلونک عن الروح قل الروح من أمر ربی و ما اوتیتم من العلم الا قلیلا سوره مبارکه اسراء آیه شریفه 85

..ای پیامبر، از تو پیرامون روح می‌پرسند، پس بگو: روح از امور مربوط به پروردگار من است و خداوند از دانش، به شما جز اندکی عطا نکرده است.

به این ترتیب آیین مقدس اسلام با این که هرگز بررسی پیرامون روح را توصیه نمی‌کنـد، در عـوض با توصـیه‌های

مؤکد انســان‌ها را به ســیر در آفــاق و انفس و تفکر و تعقل و کسب علم و دانش، از جمله پـــیرامون مســـائل جسمی بشر تحریک می‌کند. پس واضح است غربیانی که اسـلام را به خرافـات پرسـتی و موهـوم بـافی پـیرامون روح محکـوم می‌کنند تا چه حد در مـورد نظریـات اسـلام پیرامون روح و جسم بیگانه‌اند.

و شاید برای اینان بسیار جالب باشد، اگر کشـفیات جدید علمی خــود را مثلا در پرتو نظریــات یکی از بزرگ‌تــرین فلاسفه اسلامی بیابند:

صـدر المتـألهین، حضـرت ملاصـدرا (ره) که با اتکـای به قرآن و معصومین و با تـداعی از سـایر فلاسـفه متقـدم خـود از جمله میردامـاد به یکی از برجسـته‌ترین و جهـان شمول‌ترین فلسفه‌های بشری، در قرن یـازدهم هجـری، دست یافت، در کتاب گران قـدر اسـفار رابعه به شـرحی پـیرامون ارتبـاط جسم و روح می‌پـردازد که با کمـترین تفــاوتی، یــادآور نظریــات جدید علمی بشــر، پــیرامون ناقل‌های عصـبی است. حکیم ملاصـدرا ،در شـرح تئـوری حـرکت جـوهری و جمله مشـهور خـود پـیرامون انسـان جسـمانیه الحـدوث و روحانیه البقـاء می‌فهماند که جسم مــادی انســان، رفته رفته آن قـــدر تکمیل می‌شـــود و پیچیـدگی می‌یابد تا سـرانجام به درجه‌ای می‌رسد که یک حالت غیر مادی و غیر جسمانی، موسـوم به روح است و آثار منسـوب به روح، از قبیل اندیشـه، اراده و.. مربـوط به این درجه والاست. در فرضـیه ناقل‌هـای عصـبی نـیز دیدیم که پیچیدگی و تکامل فوق‌العاده سلولهای عصـبی، منجر به حالتهــای منســوب به روح می‌شـــود، مثلا علم امـروز ثـابت کـرده است که: هر 100 میلیـارد سـلول

دســتگاه اعصــاب انســان، در فرآیند تفکر ایفــای نقش می‌کنند.

ثالثا: درباره آن قسمت از نظریـات پژوهشـگران غـربی، که تعادل ناقل‌های عصبی را غایت آرزوهـای بشر و کلید رسیدن به مفهوم انسـان سـالم و ایجـاد مدینه فاضـله و جامعه سـالم، می‌دانند نـیز اسـلام و بخصـوص تشـیع، از قرنها پیش نظری مشابه داشته است.

علمای شیعه قـوای اساسی موجـود در انسـان را، از سه نوع به شمار می‌آورند:

1. قوه شهویه
2. قوه غضبیه
3. قوه عقلیه

و قوه دیگری موسوم به قوه عدلیه

را تنظیم کننــده و متعــادل کننــده این سه قــوه تلقی می‌کنند و توجیه می‌کنند که چنانچه هر کدام از سه قــوه بــالا، از حــدود عــدل خــارج شــود و به افــراط یا تفریط ،کشانده گردد، باعث بروز بدی و خطاکاری و بیمــاری در انسـان می‌شـوند. بـدین تـرتیب شـیعه حـتی در مسـائل انسان شناسی به اساسی‌ترین اعتقاد خود پس از توحید یعــنی عــدل جلــوه خاصی می‌دهد و بیــان می‌کند که در سرزمین بدن انسان چنانچه عـدل به طـور کامل برقـرار نباشد، انسـان به مفهـومی بس والا و مـافوق تصـور که همانا نزدیک شـدن به مرزهـای عصـمت و تخلق به اخلاق الهی است، نائل می‌شود.

و این مفهوم نه تنها تمام ویژگیهای توصیفی غرب را برای انسان سالم در خود دارد، بلکه انسان را در موقعیتی بی‌نهایت متعالی، برای زندگی سعادتمندانه در دنیا و آخرت قرار می‌دهد.

بر این اساس، عدل شیعه، در درون انسان همان مفهومی را می‌رساند که تعادل ناقل‌های عصبی در دستگاه مغز و اعصاب، برای علم امروز بشر، معنی دارد.

اما در این میان راه حلی که غرب برای رسیدن به تعادل ناقل‌های عصبی پیشنهاد می‌کند، با آن‌چه که اسلام بدان سفارش می‌نماید، بسیار متفاوت است. در دیدگاه جبرنگر و ماده گرای غرب، انسان باید فعلا دست روی دست بگذارد و به انتظار بنشیند، تا بالاخره روزی که شاید قرنها بعد باشد، فرا برسد و در آن روز دانش پزشکی، اعلام کند که بالاخره مواد شیمیایی لازم برای برقراری تعادل ناقل‌های عصبی بطور کامل شناسایی و تولید شده‌اند و هر انسانی که عارضه بد، یا حالت نامطلوبی در خود احساس می‌کند، به پزشک مراجعه کند و آمپول یا قرص ضد دروغ، ضد شهوت، ضد خودخواهی، ضد حسد، ضد حرص و.. را دریافت کند!؟! اما هیچ بعید نیست که تا آن زمان همه ملاکهای ارزشی که هنوز برخی آن‌ها برای وجدان اخلاقی غربیان معروف و مطلوب هستند، تبدیل به منکر و نامطلوب شوند. چه تضمینی هست که مثلا در قرن بیست و دوم میلادی، دزدی و دروغ همچنان صفات بدی محسوب شوند؟

مگر نه این است که در همین عصر حاضر هم دزدی و دروغ جـزء لاینفک بسـیاری از فعالیتهـای بشـری شـده است.

اما در دیدگاه معنویت گـرای اسـلام و بخصـوص با جهـان بینی مبتنی بر اختیار شیعه، انسان می‌تواند خود، رأسا و مقتدرانه در برقراری عدل در وجود خـود یا همـان ایجـاد تعـادل ناقل‌هـای عصـبی یعـنی زدودن همه خطاها و انحرافـات و منکـرات از زنـدگی خـود، قبـام کند و بـدون هیچ انتظـار یا دست روی دست نهـادنی، همه صـفات نامطلوب و رذایل اخلاقی خـود را با ملاک ارزش گـذاری دین، یک به یک، از سر راهش بـردارد و به آرامش مطلق و سلامت ابدی، در دنیا و آخرت نائل شود.

چـرا که در این راه دین به انسـان ابزارهـای توانمنـدی بخشیده است، که صد البته در رأس این وسایل تـرقی و تعالی نماز جای دارد. و نماز تعـادل ناقل‌هـای عصـبی را به بهترین و مطلوب‌ترین شـکل ممکن در سـرزمین بـدن انسان، برقرار می‌سازد و نه تنها از او انسـانی به تمـام معنا سـالم، در ابعـاد جسـمی و روانی و اجتمـاعی، پدید می‌آورد، بلکه او را به مرزهـای مفهـوم متعـالی انسـان کامل نزدیک می‌کند. در شـماره‌های پایـانی باقیمانـده از مجموعه مقـالات چهل نکته پزشـکی پـیرامون نمـاز، به امید خدا، اشاراتی مختصر در این مورد خواهیم داشت.

نکته سی و نهم: تاثیر نماز بر شیاطین لعین

نکته سی و نهم: تاثیر نماز بر شیاطین لعین

حضرت علی (ع)

نماز، کوبنده شیطان است.

در سپیده دم حیـات، هنگامیکه خـدا، انسـان را آفرید و از روح الهی خـویش، در وجـود او دمیـد، مقـرر فرمـود تا همگی فرشتگان مقرب درگاهش، آدم ابوالبشر را سجده کنند.

در این میان ابلیس انسان را فاقد لیـاقت بـرای مسـجود فرشتگان بودن یـافت و از فرمـان الهی سر بتـافت و به واسطه این تمرد از درگاه الهی رانده شد.

اما شـیطان با این که در بسـیاری از مـوارد مـترادف با ابلیس معرفی شده اسـت، از نظر قـرآن و روایـات (و با آن‌چه که خواهیم گفت از دیـدگاه علمی با ابلیس به کلی متفـاوت است. بـدین معـنی که شـیطان را می‌تـوان، عبارت از همه آن نیروها و موجـوداتی دانست که انسـان را به گناه کردن وا می‌دارند و یا به طور کلی به نحوی از انحاء در انسان ،ایجاد بیماری و مرض می‌نمایند.

در این مورد حتی بسیاری از روایات اسلامی را می‌توان یافت که در آن‌ها از میکروبهای بیماریزای انسـان نـیز با عنوان شیطان نام برده شده است و حتی می‌توان ایجاد بیماری‌ها عفونی انسان را نـیز به نـوعی، ناشی از غلبه شیطانهایی به نام باکتری، انگل، قـارچ، ویـروس، و.. به حساب آورد.

به این ترتیب، ابیات مشهور و زیبای زیر:

شیطان که رانده گشت بجز یک خطا نکرد

خود را برای سجده آدم رضا نکرد

شیطان هزار مرتبه بهتر ز بی‌نماز

کو سجده را بر آدم و این بر خدا نکرد

علیرغم آن که حاوی مفاهیم عمیق در جهت توجه دادن، به خطر بزرگ بی‌نمازی است، از لحاظ به کاربردن کلمه شیطان شاید اندکی اشکال داشته باشد، چرا که آن موجودی که در مقابل آدم حاضر به سجده نشد، ابلیس و یکی از فرشتگان الهی بود، اما شیطان ها موجودات بسیار متعددی هستند که نه تنها با وسوسه‌های شیطنت آمیز خود، باعث ایجاد بیماری‌های روحی گناهان و بیماری‌های روانی مثل وسواس می‌شوند، بلکه بیماری‌های جسمی مانند انواع بیماری‌های عفونی را نیز ایجاد می‌کنند. به هر تقدیر، شاید بتوان شیاطین را بعنوان لشکریان بسیار متعدد ابلیس تلقی نمود.

در شماره‌های اولیه این مجموعه مقالات از تاثیر نماز بر بیماری‌های مختلف میکروبی، از جمله عفونتهای پوست، دهان و دندان، دستگاه تنفس، دستگاه ادراری و.. سخن گفتیم و کوبندگی نماز را در مورد شیاطین عفونت زا، در انسان بررسی نمودیم. اما نکته‌ای که در این شماره خواهیم گفت، به بحث تعادل ناقل‌های عصبی که در شماره گذشته مورد بررسی قرار گرفت می‌باشد.

درباره ناقل‌های عصبی با توجه به دانسته‌های جدید علمی گفتیم که تمام بیماری‌های روانی انسان و حتی گناهانی که مرتکب می‌شود(بیماری‌های روحی) تماما بر اثر ایجاد تغییر و تحولاتی است که در مواد شیمیایی موجود در دستگاه عصبی او بوقوع می‌پیوندد و بررسی کامل پیرامون این نظریه تحول شگرفی در تمامی

عرصه‌های بشـــری، اعم از انســان شناسی و فلســفه و روانشناسی و جامعه شناسی و.. ایجاد خواهد کـرد، چـرا که با این دیـدگاه بوسـیله قـرص و آمپـول و با روش دو دوتا چهار تا می‌توان به سراغ مشکلات

مزمـــــــنی که قرنها بشر را آزرده‌اند رفت و مثلا ریشه فســاد و فحشــاء و دروغگــویی و حســادت و.. را بــدین طریق خشکاند! اما همانجا اشـاره کـردیم که علم بشر تا رسیدن به روزی که قادر شود تعادل ناقل‌های عصـبی را به بهـترین شـکل در وجـود انسـان‌ها برقـرار سـازد، راه درازی در پیش دارد، اما آیین مقـدس اسـلام و بخصـوص پیشوایان بزرگ مذهب تشیع، از قرنها پیش، ضمن قــرار دادن عدل در کنار اساسی‌ترین اعتقاد دیـنی خـود یعـنی توحید یک جنبه مهم عــدل را برقــراری تعــادل در وجــود انســان دانســته‌اند و بــرای برقــرار نمــودن این تعــادل روشــهای گونــاگونی پیشــنهاد کرده‌اند که در صــدر این روشها نماز قرار دارد.

در بحث تعـادل ناقل‌هـای عصـبی می‌تـوان با یافته‌هـای امروزی دانش بشر، از تعادل خارج شدن برخی ناقل‌های عصــبی را مثلا با فــزونی یــافتن یک مــاده شــیمیایی نـامطلوب منجر به ایجـاد اختلالات روانی و یا انحرافـات در انســان دانست. بــدین معنا که مجمــوعه‌ای از مــواد شـیمیایی نـامطلوب در دسـتگاه عصـبی انسـان حضـور می‌یابند که او را به یک بیمـاری روانی مبتلا می‌سـازند و یا او را به حســـادت، دروغگـــویی، بـــدبینی و.. وادار می‌کنند.

حــال با توضــیحی که در آغــاز پــیرامون شــیطان ارائه نمودیم می‌تـوانیم با تکیه بر قـرآن و روایـات معصـومین

(ع) این مواد شیمیایی بد و نامطلوب را مصداق دیگری برای شیطان بدانیم، که همان عامل تمام بیماری‌های جسمی و روانی و انحرافات و گناهان بشر است. بدین ترتیب علیرغم نقشی که برای شیطان در ایجاد بیماری‌ها در انسان ذکر کردیم، می‌توانیم پیرامون آن بخش از مفاهیم قرآنی که به امراض قلب اشاره کرده است، یا آن گروه از آیات شریفه الهی که به بحث پیرامون تاثیرات شیطان بر انسان پرداخته است، به درک بهتری با مدد توجهات علمی برسیم و بفهمیم که شیطان از چه راهی ممکن است در درون انسان بیماری روانی یا روحی (مرض) ایجاد کند. در واقع با یافته‌های امروز علم بشر ما می‌توانیم نام آن ناقلهای عصبی نامطلوب و بیماریزا را، زیر عنوان کلی شیاطین بشناسیم.

این همان اعتقاد به ظاهر ساده و از مد افتاده ایست که قرنها، بشر بدان پایبند بوده است و حتی بیماری‌های روانی مثل اسکیزوفرنی را ناشی از تسخیر انسان به وسیله شیاطین و اجنه دانسته است.

اما بدیهی است که علم امروز بشر، هر روز که می‌گذرد این شیاطین، یعنی همان ناقلهای عصبی نامطلوب و بسیار ریز را، از روشهای دقیق و پیشرفته علمی، بهتر و بیشتر شناسایی می‌کند و به دام می‌اندازد و بر خلاف روش گذشتگان که با جن گیری یا به شلاق بستن بیماران روانی قصد بیرون راندن اجنه و شیاطین از وجود آن‌ها را داشتند، قصد دارد با روش کاملا علمی، تیشه بر ریشه شیاطین دستگاه عصبی انسان بزند. هر چند که این رویا شاید در قرنهای آینده به تحقق بپیوندد.

ولی در این میان راه دیگری نیز برای مقابله شدید با این شـــیاطین درون موجـــود است و آن ایمـــان مـــذهبی و بخصـــوص نمـــاز است. نمـــازگزار واقعی، هرگز دروغ نمی‌گوید، هرگز حسـادت نمی‌ورزد، هرگز بخل نمی‌کنـد، هرگز دشـــنام نمی‌دهد و خلاصه به همین تـــرتیب از همه حالتهـای نـامطلوب روانی و روحی، که شـیاطین درونی در صددند او را بدان گرفتـار نمایند یعـنی همـان امـراض قلب، خلاصی پیدا می‌کند، چرا که نمـاز کوبنـده شـیطان است و به قدرتمندانه‌ترین شکل ممکن با همه شیاطینی که قصد دارند انســـان را دچـــار بیماری‌هـــای جســـمی، بیماری‌های روانی و یا گناهـان و انحرافـات بیماری‌هـای روحی نمایند، مقابله می‌کند.

در این مورد، در بعد تاثیر نماز بر بیماری‌هـای جسـمی از تاثیر آن مثلا بر عفونتها، در بعد تاثیر نماز بر بیماری‌های روانی مختلف، از تاثیر آن مثلا بر افسـردگی، اضـطراب، وسواس، اختلالات شخصـیت، بیماری‌هـای روان تـنی و.. در شماره‌های گوناگون این سلسله مقـالات سـخن گفته ایم و به امید یاری خداوند در آخرین نکته از این مجموعه مقـالات (نکته چهلم) به تـاثیر نمـاز بر بیماری‌هـای روح (گناهان) اشاره مختصری خواهیم داشت.

نکته چهلم: تاثیر نماز بر بیماری‌های روح (گناهان)

نکته چهلم: تاثیر نماز بر بیماری‌های روح (گناهان)

با آن که طی سی و نه نکته گذشـته با نکـات گونـاگون و متنـوعی پـیرامون بـرخی فواید پزشـکی نمـاز، با شـما همراه بوده ایم، اما با طرح نکات سی و هشـتم و سی و نهم و بحث درباره “ تعادل ناقل‌های عصـبی ”به گسـتره

عظیم و بی‌نهایت عمیقی از معارف نماز وارد شـدیم که عرصه توانمندیهای این گستره حداقل تا قرنهای آینده از حیطه توانائی‌هـــای متصّـــور بـــرای علم بشر و دانش پزشکی خارج است و آن همانا تاثیر خارق العاده و فــوق بشــری نمــاز در از بین بــردن روحیه گنــاه و بیماری‌هــای روح، یعنی همان چیزی که در قاموس قرآن از آن با نــام " امراض قلب "یاد شده است و گفتیم که غربیــان آن را با عنــوان عــدم تعــادل ناقل‌هــای عصــبی می‌شناســند می‌باشد.

هر چند اظهار نظر در این مورد از حیطه نگــاه و تخصص این حقیر سر تا پا تقصیر نگارنده سـطور، به کلی خــارج است اما از آن‌جا که شــاید بــرای بــرخی خواننــدگان این مجموعه مقالات، این نگــرش پدید آمــده باشد که " نمــاز "تنها پدیده‌ای عبودی و معنوی، تـوأم با تـأثیرات شـگرف مادی و دنیایی از جمله روی جسم و روان انسـان اسـت، لازم دیدم که در بعد دیگر و تنها به گونه‌ای اشاره وار، از عظمت لایتناهی و قـدرت و توانـایی بـاورنکردنی "نمــاز "در پیراستن انسان از "گناه "نیز سخن بگویم.

به خصوص که با ارائه نکات اخیر به این دیــدگاه رســیدیم که " گناه "نه فقط از دیدگاه دین و قرآن بلکه از دیدگاه علم و یافته‌هــای جدید دانش پزشــکی، نــوعی " بیمــاری "است.

بنـــابراین اصـــرار ما مبـــنی بر این که بیماری‌هـــای روح (گناهان) را بعنــوان مســائل پزشــکی بشر بشناســیم، نه فقط دیدگاه قــرآنی و ناشی از تعصب مــذهبی نویســنده اســت، بلکه این موضــوع یک بــاور عمیق علمی است که

هر چه دروازه‌هـای علم بیشـتر به روی انسـان گشـوده می‌گردد، این باور عمیق بیشتر تقویت می‌شود.

بعنـوان مثـال: در تعـالیم اسـلامی از دروغ به عنـوان یک گنـاه کبـیره و معصـیتی بـزرگ یـاد شـده اسـت، و ما در مطالعات روانپزشکی به بیماری‌ها و اختلالات گونـاگونی بر می‌خـوریم که در آن‌ها " دروغ گـویی "بعنـوان یک علامت برجسته مطرح است.

یا "دشنام گویی "که یک گناه محسـوب می‌شـود، گهگـاه با ابتلاء حـاد بـرخی از اشـخاص به گـروهی خـاص از بیماری‌هـای روانی، در آن‌ها گفته می‌شـود coprolalia دیده می‌شـود به این علامت در روانپزشـکی پس چه بسا که ساختمان مغز و وضعیت ناقل‌های عصبی در اشـخاص دروغگو به گـونه‌ای باشد که آن‌ها را به دروغگـویی وا دارد یا کسـانی که دشـنام گـویی بیمارگونه دارند بر اثر تغییرات نابهنجـاری که بر اثر عوامل مختلف اعم از علل جسـمی، محیطی، روانی، خـانوادگی و.. در دسـتگاه اعصـاب آن‌ها بوقـوع پیوسـته اسـت، دچـار این عارضه شده‌اند. در این مورد مدارک و شـواهد پزشـکی متعـددی می‌توان ارائه داد، بعنـوان مثالهـای دیگر بد نیست به یک بیماری عفونی مشهور موسـوم به " سـیفلیس "اشـاره بکـنیم که با توجه به مبـاحث قبلی ما در مـورد شـیاطین توسط نـوعی از انـواع شـیطان موسـوم به " تروپوتما پالیـدوم" ایجـاد می‌شـود. علائم روانی و نشـانه‌هایی که شـاید بتـوان آن‌ها را بیمـاری روحی تلقی کـرد، در این بیمـاری به وفـور ایجـاد می‌شـود مثلا در مرحله سـوم سـیفلیس بیمـار مبتلا شـروع به گزافه گـویی ها و دروغگویی‌های عجیب و غریب در مورد خـود می‌کنـد، که

قبل از ابتلاء به بیمـــاری هرگز ســـابقه‌ای از این گونه اعمـــال را نشـــان نمی‌داد. یا در بیمـــاری دیگر عفـــونی موســوم به “ بروســلوّز (تب مــالت) که ناشی از تفــوّق شیطان دیگری، درجسم انسان اســت، از تظـاهرات مهم بیماری وقوع حالت افسردگی شدید در فرد مبتلاست.

با این مثالها می‌تـــــوان به رابطه نزدیک شـــــیاطین میکروبی، با شیاطین دستگاه مغز و اعصاب انسان که او را به ســـوی بیماری‌هـــای روانی مثل افســـردگی یا بیماری‌هـای روحی مثل دروغگـویی سـوق می‌دهنـد، پی برد. بد نیست برای تفهیم بهتر مطلب مثال بسیار جالب دیگـــری را نـــیز ارائه دهیم و آن در مـــورد یک اختلال مشهور روانپزشکی در برخی از نامیده می‌شــود. در این اختلال خانم حامله‌ای که حتیّ کوچک‌ترین سابقه حانم‌ها و بخصوص حانم‌هـای حامله است که‌ای در انجـام اعمـال خلاف نداشــته است به ناگــاه مثلا پس از حــاملگی خــود تمایل بسیار شدیدی برای “ دزدی کردن ”پیدا می‌کند، تا جــایی که گهگـــاه نمی‌تواند در مقابل این تمایل بســیار شدید خود، مقاومت کند و سرانجام اقـدام به دزدی‌هـای عجیب و غریب می‌کند.

توجیه علمی این دزدی‌های غـیر منتظـره، بـروز تغیـیر و تحـولاتی در ناقل‌هـای عصـبی دسـتگاه اعصـاب است که متـاثر از تغیـیرات هورمـونی و شـیمیایی بـدن در دوران بارداری می‌باشند و این تغییر مرموز در دستگاه اعصــاب است که زن را بدون هیچ سوء سـابقه‌ای به سـمت دزدی سوق می‌دهد. این قبیل مسـائل شـناخته شـده در دانش امروز بشر همگی دلالت بر آن دارند که گناهانی که بشر مــرتکب می‌شــود همگی ناشی از تغیــیر و تحــولاتی در

دستگاه اعصاب اوست و گناهکـاران و منحـرفین بالـذاّت آدمهای بدی نیسـتند، بلکه موجـودات بیمـاری هسـتند که تعـادل ناقل‌هـای عصـبی در آن‌ها به هم خـورده است. بـدین تـرتیب برآیند و نتیجه همه عـواملی که آن‌ها را در بـروز گناهـان و بیماری‌ها مـوثر می‌دانند مثلا تـربیت خانوادگی بد، اجتمـاع فاسـد، و منحـرف، دوسـتان نابـاب و..همین برهم خوردن تعـادل ناقل‌هـای عصـبی می‌باشد که در طی نکات اخیر به مطالبی پیرامون آن اشاره شد.

با همین دیدگاه است که در برخی ممالک پیشرفته وقتی کسی در یک فروشگاه هنگام دزدی، دسـتگیر می‌شـود او را به جـای آن که به پلیس بسـپارند، به بیمارسـتان روانپزشـکی اعـزام می‌کنند. در حـالی که علم بشر تا زمانی که به شناسـایی کامل تغیـیرات ناقل‌هـای عصـبی مربـوط به هر انحـراف مثلا دزدی دست یابد و بـرای هر یک دارو پیشنهاد کند راه درازی را در پیش دارد و بر این اسـاس بیمارسـتانهای روانپزشـکی نـیز در قـرون حاضر نخواهند توانست کار چندانی برای شـفا بخشـیدن به این قبیل بیماران که در واقع گنهکاران هسـتندانجام دهند. و به همین دلیل است که آمار جرم و انحراف و جنایت روز به روز در کشورهای غربی و اقتداکنندگان به ایشان بـالا می‌رود. اما از آن‌جا که مکتب اسـلام هیچ سـؤال بشر را بـدون پاسخ نگذاشـته است در مـورد نحـوه درمـان بیماری‌هـای روان گناهـان و ریشه کن نمـودن جـرم و جنایت و انحـراف از جامعه نـیز می‌تـوان در رهنمودهـای این مکتب روشهای متعدد پیدا کرد و با سرنهادن کامل و بـدون قید و شـرط به دسـتورات آن در راه سـاختن جامعه‌ای به تمام معنا سـالم قیـام نمـود. پس وقـتی که خـالق انسـان و هسـتی، در کـاملترین صـحیفه ضـامن

خوشبختی و سعادت انسان ندا سر می‌دهد که: آن الصّلوه تنهی عن الفحشاء و المنکر. می‌توان با قبول کامل این جمله الهی اطمینان یافت که بهترین راه مبارزه با همه بدیها و منکرات "نماز" است. چرا که نماز از راههای اسرارآمیز همه ناقل‌های عصبی بد و نامطلوب را در دستگاه اعصاب انسان مهار می‌کند و او را به مفهوم تعادل ناقل‌های عصبی نزدیک می‌سازد.

با مروری که در نکات پیشین این مجموعه مقالات بر فواید پزشکی نماز نمودیم و با نمونه‌های متعددی که از تاثیرات مثبت نماز در پیشگیری یا حتی درمان بیماری‌های جسمی و روانی انسان ارائه دادیم و با توجهّ به این موضوع که در نظّریات مربوط به تعادل ناقل‌های عصبی، همه بیماری‌های جسمی و روانی انسان به نوعی در ارتباط با تحولات ناقل‌های عصبی معرفّی می‌شوند. می‌توانیم به این نتیجه درخشان برسیم که نماز دارای تاثیرات غیر قابل انکاری بر ناقل‌های عصبی بسیار متعدد دستگاه عصبی انسان است.

بعنوان مثال دیدیم که چگونه نماز بهداشت خواب را تامین می‌کند و در واقع از تاثیر نامطلوب آن گروه از ناقل‌های عصبی که با کم و زیاد شدن خود، اختلالات گوناگون مربوط به خواب را ایجاد می‌کنند جلوگیری می‌نماید.

یا متوجه شدیم که طهارت همراه نماز از طیف گسترده‌ای از بیماری‌های عفونی پیشگیری می‌نماید. بر این اساس می‌توانیم قضاوت کنیم که نماز جلوی بسیاری از تغییرات نامطلوب ناقل‌های عصبی در دستگاه اعصاب، که بر اثر بیماری‌های عفونی حاصل

می‌شـــــوند مثل روان پریشی ناشی از ســـــیفلیس، افسـردگی ناشی از تب مـالت و.. را می‌گـیرد. یا در بعد بیماری‌های روانی مختلف اعم از اضـطراب، افسـردگی، وسـواس، اختلالات شخصـیت و.. که دانش امـروز همگی را ناشی از تغییر و تحـولات نـامطلوب ناقل‌هـای عصـبی میداند به تــاثیر گــذاری نمــاز پرداخــتیم. با عنــایت به مجموعه این مبـــاحث و با توجه به مشـــابهتی که بین انحرافــات و گناهــان با بیماری‌هــای مختلف جســمی و روانی، از نظر تــاثیرات متقابل آن‌ها بر دســتگاه مغز و اعصـاب، قائل شـدیم می‌تـوانیم به تـاثیر نمـاز از طریق ایجـــاد تعـــادل در ناقل‌هـــای عصـــبی در ریشه کـــنی بیماری‌های روح یعنی همـان گناهـان و انحرافـات، توجه نماییم. در حقیقت، انسان نمازگزار با بهره بـردن از این فریضه نورانی خود را در مقابل همه گناهـان و خطاها “ ایمن ”و “ واکســـینه ”می‌کند. با این که در این مـــورد می‌تـوان به شـواهد متعـدد آمـاری که به مقایسه میـان روحیات اشخاص نمازگزار و بی‌نمازها پرداخته‌اند استناد نمود، اما با یک نگاه کلی به مردم اطراف نیز می‌توان به این نتیجه رسید که اشخاص نمازگزار نسبت به بی‌نمازها و تـارک الصـلوه ها دارای ویژگیهـای برجسـته اخلاقی و ارزش‌هـای انسـانی به مـراتب بیشـتری هسـتند و به این ترتیب تعادل ناقل‌های عصبی به درجـات بیشـتر در آن‌ها برقـرار است. و این معما بـرای دانش پزشـکی همچنـان باقی اسست که نماز چگونه اثرات شگفت انگـیز خـود را در ریشه کنی گناه و انحـراف از جامعه و در واقع مقابله با تحولات نامطلوب ناقل‌های عصبی به انجام می‌رساند. امااى کـاش بشر دانشـمند امـروز هر چه زودتر متوجـهّ می‌شد که هر آن‌چه علم در طی مســیر پیشــرفت خــود

بدان دست می‌یابد، همان است که شکل دقیق و بی‌عیب و نقص آن در کـــاملترین مکتب دیـــنی یعـــنی اســـلام و بخصوص در تعبیرهـای علمی پیشـوایان شـیعه (ع) مـورد بحث و بررسی قـــرار گرفته است وای کـــاش انســـان متوجه می‌شد که برای پیمـودن مسـیر کمـال لازم نیست که دست به روی دست بگذارد و به انتظار بنشـیند تا علم به کمال مطلق برسد و مثلا با تکمیل نظریات مربـوط به ناقل‌هـای عصـبی، انسـان را به طـریقه‌ای جـبر گونه به سعادت و آرامش و آسایش برسـاند، بلکه کـافی است تا دستورات انسان ساز آیین مقدس اسلام را گــردن نهد و با اختیـار کامل و بوسـیله نمـاز در راه برقـراری تعـادل ناقل‌های عصبی در سرزمین وجود خود قیام کند.

در این مورد آیین مقدس اسلام و بخصوص مکتب شـیعه، نه تنها راه حلهای عملی و قدرتمندی مثل نمـاز را بـرای برقـراری تعـادل ناقل‌هـای عصـبی ارائه داده است بلکه معصومین را بعنوان انسان‌های کامل و اسوه‌های حسـنه و مظـاهر تمـام عیـار انسـانیت معـرفی نمـوده است. با توجه به آن‌چه که گفـتیم، معصـومین کسـانی هسـتند که تعادل‌هــای عصــبی به مفهــوم مطلق کلمــه، در وجــود مبارکشـان برپاست. بـدین معـنی که این بزرگـواران، نه فقط در مقابل انجـام هر گونه گنـاه و انحـراف یا خطا و اشـــتباهی مصـــونیت دارنـــد، بلکه حـــتی در مقابل همه بیماری‌های جسمی و روانی نیز محفوظ هستند. در باور بشر دانشـمند امـروز، برقـراری کامل تعـادل ناقل‌هـای عصبی در وجود هر شخص ایجاب می‌کند که آن شخص به مفهوم سلامت کامل دست یابد و بدین ســان نه فقط از هر گونه بیماری جسمی و روانی، بلکه از همه گناهـان و انحرافـــات، به دور باشد. که این بـــاور علمی بشر در

اعتقادات فلسفی شیعه پیرامون “ انسان کامل ”و حول و حـوش مفهـوم “ عصـمت ”تایید می‌گـردد. به عنـوان مثال “ خواجه نصیر الدین طوسی بزرگ شیعه، در کتـاب “ تجرید الأعتقاد ”با ذکر براهین حکمی و فلسفی متعدد به اثبـات رسـانده است که معصـومین نه فقط در مقابل کلیه گناهان و اشتباهات مصـونیت کامل داشـته‌اند، بلکه از ابتلا به هر گونه بیمـاری جسـمی یا روانی نـیز ایمن و محفوظ بوده‌اند. شواهد تاریخی متعـدد نـیز نشـانگر این موضوع است که پیامبران و امامـان در زمـان نبـوت و یا امامتشـــان، به دلیل عصـــمت خـــویش، هرگز بیمـــار نمی‌شده‌اند و یا حتی در سیمای فـیزیکی و ظـاهری این اولیاء الهی، کوچک‌ترین ناهنجاری وجود نداشته است. و بدینسان، در وفات این بزرگواران پیوسته عواملی به جز بیمـاری دخیل بـوده است. امـام زمـان (عج) را پـیرامون این نـوع نگـرش علمی و با این اوصـاف می‌تـوان حـتی علت طـولانی شـدن بی‌سـابقه عمر حضـرت بقیه الله فلسفی نسـبت به عصـمت ایشـان دریـافت نمـود. و این یگانه معصوم زنده در دنیا، که قلبهـای منتظر شـیعیان و عاشقانش، پیوسته در حسرت دیـدار با او در طپش است همان انسـان کـاملی است که در انتهـای مسـیر حقیقی تکامل بشـریت قـرار دارد و همـان نمـازگزاری است که نماز را با همه عظمتهایش، به مفهوم حقیقی آن، اقامه می‌کند، نمازی که تمامی اجزای آن سزاوار سلام و ثنا و ستایش ابدی است.

تعقیباتی با عظمت که حاجات بسیاری را برآورد

از حضـــرت صـــادق (ع) روایت شـــده است که فرمـــوده هنگـامی که خـدای متعـال به این آیـات امر فرمـود که به زمین فــرود آینــد، آیــاتی که به عــرش خــدا متعلق بودند عرض کردند بار الها تا کی مـارا به سـوی گنهکـاران اهل خدا می‌فرستی؟حق تعالی فرمـود: فــرود آیید ،به عــزتم سوگند که شما را کسی از آل محمد وشیعیانشــان تلاوت نکنند مگر این‌که همین با چشمان غیبم هر روز 70 آنــان نظر کنم وبا هر نظر 70حاجت آنــان را روا نمــایم واو را با آن‌چه که از او گناه سرزده قبول کنم.

وآیات این است: 1ـ سوره مبارکه حمد 2ـ آیه شَهِدَ االله اَنَـــهُ لا اله الا هو و الملاءکه واولـــواالعلم قائما بالقسط لااله ال هو العزیز الحکیمسوره آل عمران آیه 18 3ـ آیه الکرسی 4- آیه ملک سوره آل عمران آیه 26

جهت رؤیت عجایب در خواب

اگر کسی بخواهد در خــواب عجــایبی از عــالم آفــرینش ببیند ویا حاجتی دارد که می‌خواهد در خواب به او نشــان بدهند ،هنگــامی که می‌خواهد به بســتر رود ابتــدا ســوره زلــزال را 7مرتبه خوانــده وســپس این دعا را بخواند (یا مَلئکَـةُ رَبِّی بِحَـقِّ هَـذِهِ السُّـورَةِ وَ مَن اَنْزَلَهَا وَمَن نُـزِلَتْ عَلَیْـهِ وَبِحَـقِّ اَسْـمَاءِ االلهعَلَیْکُم وَ ایَاتَـهَ التَّامَّهِ کُلَّها اِلاَّ ما اَخْبَرْ تُمُونِی فِی لَیْلَتِی هَـذِه) مطلب خـود را در نظر آورد ویا به زبــان جــاری کند وبگوید که انشــاءاالله آن را در خـــــواب خواهد دید این عمل را باید شب دوشـــــنبه ویا پنجشنبه وبا طهارت انجام دهد.

جهت گشادگی کارهای بسته

هر کس آیه (وَ اذَا سَاَ لَکَ عِبادی عَنِی فَـانِی قَـرِیبُ اُجِیبُ دَعْوَة الدَاعِ اذا دَعَانِ فَلْیَسْـتَجِیبُو الِی وَلْیُؤمِنـواْ بِی لَعَلَّهُمْ یَرْشُدُونَ) را بسیار بخواند کارهای بسته او گشـاده گـردد 2-ـ یا صاحب الزمـان به همین سـادگی. هر جـا، هر وقت کم آوردین اینو بگین. معجزه میکنه

برای فتوحات

هرروزبعد از نمـاز صـبح قبل از تکلم هفتصد و هشـتاد و شش مرتبه بسم االله الـرحمن الـرحیم گفته و بعد ازآن یکصد و هفتـــــاد و هفت مرتبه بر محمد و آل محمد ص صلوات بفرستد انـواع فتوحـات او حاصل شـود. و اگر از بـــرای مطلب مخصوصی بخواند نـــیز بـــزودی آن مطلب برسد و این ختم بغایت مفید و سریع الا ثر است.

برای حاجت

مرحوم مجلسی و بعضی دیگر از علما گفته اند: به تجربه رسیده است روز جمعه قبل از اذان صبح غسل کنـدو بعد از نافله و نماز صبح تسبیحات حضرت زهرا(س) را بگوید آن‌گاه بلافاصله 100 بار بگوید: الحمد اللهـرب العـالمینَ علی کلِّ حال سپس صلوات بفرستد والبته این کار را در مکـان خلـوت انجـام دهـدو با کسی سـخن نگوید البته هر حاجت مهمی داشته باشد برآورده خواهد شد.

سوره القارعه 180 مرتبه خوانـده شـود.والعادیـات 110 مرتبه خوانده شود.التکاثر 225 مرتبه خوانده شود/1000 مرتبه صلوات در فضایی آکنده از بوی خوش (عود)ذکر یا علی 110 مرتبه و 100 مرتبه یا علی ادرکنی بعد از هر نماز کمک‌های غیـبی می‌رسد. 88 مرتبه بعد از هر نمـاز الحلیم گفته شـود از شـدت عصـبانیت کاسـته شـود. 41 مرتبه الم نشرح برای رزق مفید است.

اباعبدالله الحسـین (ع) فرمودند: هر که را حـاجتی باشد این دعا را بر رقعه‌ای نوشته: بسم الله الـرحمن الـرحیم من عبده الـذلیل الی ربه الجلیل. ربـانی مسّـنی الضُـر و أنت ارحم الـــــــــراحمین. و رقعه را در آب روان عظیم انداخته و بگوید: اللهم بمحمد و آله الطیبین الطاهرین و حجته المرضیین اِقض حاجاتی یا أرحم الراحمین.

از امام هادی (ع) روایت شده که فرمود: من در بسـیاری از اوقات خدا را با این دعا می‌خوانم، و از درگـاه خداوند خواسته‌ام که هر کس در کنار قـبرم، این دعا را بخوانـد، خداوند او را ناامید نکند، و آن دعا این است یا عدتی عند العـدد، و یا رجـائی و المعتمـد، و یا کهفی و السـند، و یا

واحد و یا واحـــد، و یا «قل هو الله احد» اســـئلک اللهم بحق من خلقته من خلقک و لم تجعل فی خلقک مثلهم احـدا، صل علی جمـاعتهم، و افعل بی‌کـذا و کـذا حـاجت دعا کننـده ذکر شـود«ای یـاور من هنگـام یـاری هـا، وای امید و اعتمادگـاه من، وای پناهنگـاه و تکیه گـاه اسـتوار، وای یکتا وای بی‌همتـــــــــــا، وای «قل هو الله احد» از درگـاهت مسـئلت دارم به حق آن مخلوقـاتی که هیچکس را در مقام مانند آن‌ها نیافریدی، بر جماعت آن‌ها رحمت فرست. و فلان رحمت و فلان رحمت و فلان نیـــــازم را برآور.

کمی بعد از طلـوع آفتـاب روز جمعه یا در صـورت موفق نشـــدن، بعد از نمـــاز ظهر و عصر روز جمعـــه، مرتبه خواندن اسم مبارک «المجیب» بسیار مجرب است.

اگر کس این اسم مبارک «یا سمیع» را روز پنجشنبه بعد از نمـاز 500 بـار بخواند هر دعا و حـاجتی که خواهد روا گردد. و اگر قاری به این قیام کند مستجاب الدوة گــردد. و هر روز به طریق اوراد چهارصد و دو نــوبت بخواند «یا سَمیعُ یا بَصیر» هرگز به هیچ چـیز محتـاج نشـود و رسـوا نگردد و دعاهای او مسـتجاب شـود و صـفای بـاطن او را حاصل گردد.

مـدت 41 روز ؛روزی 41 بـار سـوره توحید را را بخواند وبعد از آن دعــای «یا مفتح فتح.....» را 13 بــار تــاآخر بخواند که حاجـات دنیـوی و اخـروی انشـاءالله بـرآورده خواهد شد بسیار تجربه شده و اثر دیده شده است

مدت 7 روز روزی 100بـار توحید را بخواند و میـان ختم صـحبت نکند هنـوز هفته تمـام نشـده به حـاجتش خواهد رسید

به عدد نام هرکس اگرآیه الکرسی خوانـده شـود سـعادت دنیوی و اخروی شامل حـالش می‌شـود مثلا اگر شخصی که نامش محمد است 92 بار این آیه را بخواند سعادتمند خواهد شد وتوسعه در رزق و روزی او پیدا خواهد.

بعد از نماز صـبح به هر حـاجت که دارد این دعا را بخواند الله تعـالی حـاجت او را بر آورده کند بسم الله الـرحمن الرحیم اللهم یا حی یا قیوم یا فـرد یا وتر یا احد یا صـمد یا بـدیع السـموات والارض و صـلی الله علی محمد و اله اجمعین برحمتک یا ارحم الراحمین.

برای برآورده شدن حاجت بسیار مجرب است

که این آیه را 7 مرتبه بخواند و حـاجت خـود را بخواهد شـکی نیست که خداونـدمتعال فرشـتگان را گـواه میدهد که حاجت او را برآورد بسم الله الرحمن الرحیم لاحولَ و لا قوُة اِلاّ بالله العلیُ اَلعظیم

صلوات یا نذر می‌تونید نذر مادر امـام زمـان کنید نـرجس خاتون حاجت میده به پسـرش قسم بدید روتـون و زمین نمی‌زنه خانوم به حق پسرش

از پنج تن آل عبا و حضـرت مهـدی علیه السـلام فـرج بخواهد به این نوع که گفته می‌شود.شش شب جمعه هر شبی بعدد از نماز عشاء دو رکعت نماز حاجت مانند نمـاز صبح بخواند بعد از هر نماز 1000 صلوات بفرستد بـرای حضرت محمد صل الله علیه و آله بفرستد و حـاجت خـود

را ذکر کند و تسـبیح را رو به قبله آویـزان کند و در شب جمعه دوم بـــرای حضـــرت علی همین کـــار را بکند و به ترتیب شب جمعه سوم بـرای حضـرت زهـرا و شب جمعه چهــارم حضــرت امــام حسن و شب پنجم حضــرت امــام حسـین.شب ششم که بـرای امـام زمـان هست نمـاز را بخواند و ولی 1000 صلوات را گرو گیرد و حاجت خود را بخواهد. حاجت که روا شد صلوات را برای حضرت مهـدی علیه السلام بفرستد.بسیار مجرب است و از برای حاجت مشروعه مفید است.

در شب جمعه این دعا را بر 41 دانه گندم بخواند و بر بام خانه ریزد تا مرغها بخورند.اگر حاجتش روا نشـود بر من بد گویند.

بسم الله الـرحمن الـرحیم لا اله الا الله بعونک و قـدرتک لا اله الا الله بحقک و حرمتک لا اله الا الله فرجاً فرجنی من امری فرجا و مخرجا ربنا یا احم الراحمین بر هر دانه گندم یک بار بخواند.

اگر دعای زیر را در روز چهار شنبه آخر سال بنویسـید تا چهار شنبه سـال دیگر محتـاج به هیچ کس نخواهید شد و تمـامی حاجاتتـان بـرآورده خواهد شد بسم الله الـرحمن الـرحیم اللهم اصـرف عـنی شر هـذا الیـوم و اعصـمنی بعصمتک من شرور هـذا الشـهر و جنبـنی عما اخـاف من نحوساته و کرباته بفضلک یا رافع الشرور و یا مالک یوم النشور بلطفک یا ارحم الراحمین

الله اکبر را 50 مرتبـه، بسم الله الـرحمن الـرحیم را 10 مرتبه و آ یة الکرسی، سوره اخلاص، سوره فلـق، سـوره ناس را یک بار بنویسید و آن را بر بـازوی خـود ببندید.هر

حـاجتی داشـته باشـید خداوند بر آورده خواهد کـرد. عـدد 786 بالا نوشته شود.

در روز یک شــنبه یا پنج شــنبه دعــای زیر را بعد از نمــاز صبح 1000 بار بخوانید انشاءالله به مقصود تان می‌رسید سهلا بفضلک یا عزیز برحمتک یا ارحم الراحمین.

بسم الله الـرحمن الـرحیم هو الفـرد الحی القیـوم حکم عــدل قــدوس نــوزده بــار ذکر شــود ایــاک نعبد و ایــاک نستعین ربّ صلّ علی محمد و آل محمد و شـیعته سـپس دست‌های خود را بسوی آسمان یعـنی سـماء فضل الهی بلند نمـوده بگوید: بسم الله الـرحمن الـرحیم اللهم انی اســـئلک بفـــاء الفردانیة و راء الربوبیة و دال الـــدوام الدیمومیة و حاء الحیاة السرمدیة و یاء الینــابیع الحکمة و قـاف القـدرة و یـاء الیقین و واو الوجـود و میم الملک و حاء الحکم و کاف الکبریائه و میم الملکوت و عین العنایة و دال الدلالة و لام اللطف و قاف القیوم و دال الدیان و واو الولایة و سین السکینة الروحانیة النورانیة خدام هذه الحروف و الآیات العظام و الأسماء المشرقات الکرام الا ما أجبتم دعوتی و بـرزتم و التمسـتم فی قضـاء حـاجتی (حـــاجت خـــود را ذکر کـــرده بگوید): بحق نـــور وجه الله العظیم الاعظم و کبریائه و عظمة علیکم اذأ لایصف الواصـــفون کنهه فی حقه علیکم و بحرمة قدرتة لـــدیکم بارک الله فیکم و علیکم و قالوا سـمعنا و اطعنا غفرانک ربنا و الیک المصیر حسبنا الله و نعم الوکیل نعم المولی و نعم النصــیر لا حــول و لا قــوة الا بالله العلی العظیم. حضرت نقطه اولی روح ما سواه فداه می‌فرماید: احـدی نیست که این عمل را انجـــام دهد و بمـــرادش نرسد و بمقصودش واصل نگردد. این امر مقتضی آن است و من

ضـــامن میباشم و این تحفه ایست که من باحبـــاب خـــود داده‌ام و از آن‌چه در ملک میباشد عزیزتر و گرانبهـــــاتر است زیرا تمامی انوار قدسی و فیوضات ملکـوتی در آن جمع می‌باشد باشد که دوستان قدر آن‌را بدانند.

سـوره انعـام روایت شـده که هر که خواهد روزی بر وی فـراخ گـردد و حـاجت او روا شـود شب پنجشـنبه یا روز جمعه یا شب جمعه رو به قبله با طهـــــارت و وضو اول سوره فاتحه را بخواند بعد شـروع کند به خوانـدن سـوره انعام تا آیه مثل ما اوتی رسل الله پس بلافاصله بر خیزد و دو رکعت نماز خواند در هر رکعت هفت بار سوره حمد و هفت مرتبه ایه الکرسی هفت بار سـوره انا اعطینـاک را بخواند و چـون فـارغ شـود بهمـان نحو رو به قبله از ابتـــداء الله اعلم حیث یجعل رســـالته تا آخر ســـوره را بخواند و بعد سر به سجده برد هفتـاد بـار بگوید لا اله الا الله محمد رسول الله انگاه حاجت خود را از خـدا بخواهد که بقدرت خدا حاجت بر آورده خواهد شد.

سوره یوسف ابتداء از روز پنجشـنبه شـروع کند بیست و پنج روز روزی یک بـار بخواند و در روز بیست و پنجم که به اسم حضرت یوسف ع می‌رسد این اسماء را بخواند یا عزیز یا الله یا رحمن یا رحیم یا کـریم یا خبـیر یا دلیل یا علیم یا کـافی یا اول یا آخر یا ظـاهر یا بـاطن یا حی یا قیوم یا ذولجلال والاکـرام یا مالک یا قـدوس یا غفـور یا شکور یا احد یا صمد یا فـرد یا وتر یا وفی اقض حاجـاتی واصل الی مـرادی بحق محمد و اله و صـلی علی محمد و ال محمد.

توسلی با خـواص عظیم به سـند صـحیح وارد شـده است که این توسل و مــداومت به خوانــدن آن خــواص عظیم

دارد بسم الله الـــرحمن الـــرحیم ما زال و لاک یا علی مستندی اتیتک مرتجا نجاتا لعذی مولای سواک لم یکن معتمـدی الجـات الیک و اثتفاخذ بیـدی یا علی امترضی انظرا الی قداتیت خایفا ممالدی یا ولی نجنی مما اخاف یا علی یا علی یا علی.

سـوره فاتحه الکتـاب را بیست و یک بـار بخواند بعد از نماز صبح و بیست و دو بار بعد از نماز ظهر و بیست و سه نـویت بعد از نماز عصر و بیست و چهار بـار بعد از نماز مغرب و ده مرتبه بعد از نماز عشـاء که جمع آن صد مرتبه می‌شود برای هر حاجتی که دارد نافذ است.

هر کس جهت بـرآورده شدن مطالب صد مرتبه این ذکر را بخواند حتمـاً بـراورده خواهد شد: بسم الله الـرحمن الـــرحیم آمنت بالله العلی العظیم و تـــوکلت علی الحی القیوم.

جنـاب سـلمان فارسی علیه الرحمه روایت است که هر کسی ده روز بعد از نمـاز صـبح قبل از سـخن گفتن با کسی سـوره یس را بخواند و این دعا را قبل از تلاوت سوره مزبوره ده مرتبه بخواند بهر حاجت که بخواند رو ا شود و اگر روا نشد بر من لعنت کند چـرا که اسم اعظم خداونـدی در این دعا است بسم الله الـرحمن الـرحیم یا قدیمُ یا دایِمُ یا حَیُّ یا قَیُّومُ یا فَردُ و یا وِترُ یا واحُدُ یا اَحَدُ یا صَمَدُ یا مَن لم یَلِد و لَم یُولَد و لَم یَکُن لَهُ کُفُواً اَحُدٌ و صـلی الله علی محمد و اله اجمعین برحمتک یا ارحم الراحمین.

مرویستکه از برای قضاءِ حوائج مشروعه در ایـام هفته ’ هر روز هـزار بـار بخواند و ابتـدا از روز جمعه نماید و در

پنجشـنبه ختم کند و بسـیار تجربه کرده‌اند. روز جمعه: یا اللهُ یا هُوَ. شنبه: یا رحمـانُ یا رَحیمُ. یکشـنبه: یا واحِـدُ یا احَدُ. دوشنبه: یا فَردُ یا صَمَدُ. سه شـنبه: یا حَیُّ یا قَیـومُ. چهارشنبه: یا حَنانُ یا مَنـانُ. و روز پنج شـنبه: یا ذالجَلالِ وَ الاِکرامِ.

به جهت خلاصی از غم‌ها

گویند گمـــــــان می‌رود که اسم اعظم خداوند در این آیه باشد سلامُ قولاً مِن رَبٍّ رحیم که خوانــدن آن در شب به جهت خلاصی از غمها و موفق شدن در حاجات و مطالب نافع است.

جهت رفع غم

امن لا یرجی الافضـله یا من لا یسـئل الا عفـوه یا من لا ینظر الا بره یا من لا ینظر الا بـره یا من لایخـاف الاعدله یا من لایدوم الا ملکه یا من لا سلطان الا سـلطانه یا من وسـعت کل شـیء رحمته یا من سـبقت رحمته غضـبه یا من احاط بکل شیء علمه یا من لیس احد مثله

برای کفایت امر مهم

عملی تجربه شـده بـرای کفـایت امر مهم از شـیخ بها ء الدین محمد عاملی منقول است که: انسان برای حـاجت مهم، شب جمعه نیت روزه نماید و بعد از نمـــاز صـــبح، ششصد مرتبه بگوید: «ما شاءاله، لا قوة الا باالله»...(هر چه خـــدا بخواهد هیچ نـــیرویی نیست مگر به خـــدا)... بلا شک امر مهم او کفـــایت شـــود. ومن در امـــور کلی این عمل را تجربه نمودم 2ـ لوح و ذکر یا بصیر گویند هر که لـــوح زیر را با خـــود دارد هر آرزویی که از خـــدا طلب کندالبته حاجت روا شودو 302 نوبت یا بصیر بگوید.

اگر حق او را ندهند اسـماء ادریسی یا قَـریبُ ما مُتَعـالُ فَوقَ کُلِّ شَی ءٍ عَلی اِرتِفاعِهِ اگر کسی با بزرگی معامله داشته باشد و آن فرد بزرگ مقـام حق او را ندهد باید به زیارت متبرکه بـرود و 3 روز 2 رکعت نمـاز کند و در هر رکعت بعد از فاتحه 3 مرتبه سوره انا انزلناه را بخواند و چون از نماز تمام شد125 مرتبه این اسم را بخواند و از خداند خواهد که به خـــــاطر این اسم اعظم در دل فلان کس اندازد که حق او را بدهد

علم کیمیا

یه دســتورالعمل قــرانی بســیار مــوثره که بســیاری از اثراتش بهره مند شده‌اند. دســتور العمل دیــنی اســتفاده کنند ودر رفع مشکلاتشــون هر چند بــزرگ..نــتیجش رو بـــــــبینن 1بعد از نمـــــــاز ایه الکرسی را تا "وهو العلی العظیم" می‌خونیم 2تسبیحات حضرت زهرا را می‌خوانیم 3سه مرتبه "قل هوالله احد"را می‌خـــــوانیم 4سه مرتبه صلوات می‌فرســتیم 5ایه‌ی زیر را سه مرتبه می‌خــوانیم: ومن یتق الله یجعل له مخرجاویرزقه من حیث لایحتسب ومن یتوکل علی الله فهو حســبه آن الله بــالغ امــره قد جعل الله لکل شی قدرا ((ایه‌ی 2و3 سوره‌ی طلاق))

برای نرم شدن دل‌ها

هر کس که ســـوره‌ی طه را بعد از اذان صـــبح وقبل از طلــوع افتــاب بخواند دلها بــرای او نــرم می‌گــردد وبر دشمن غلبه خواهد کرد.همچنین روزی او فـراخ می‌گـردد واز جاییکه گمـــان نداشـــته باشد خـــدا بـــرای او روزی برســاند.به کســانی که دادگــاه داشــته باشــند پیشــنهاد می‌شــود صــبح آن روز خصوصا این ســوره را با شــرایط تلاوت نمایند که بســـــیار مجـــــرب است. 2-گر کسی را مهمی بسیار عظیم ودشوار ومهلکه‌ای خطرنـاک پیش‌اید که از علاج آن عاجز شود ،140 مرتبه سوره‌ی مومنون را بــدون توقف بخواند ،بجز بخــاطر ضــرورت مثل خــوردن واشــامیدن ونمازهــای واجب وخــواب در حد ضــرورت.از جـای خـود بر نخـیزد مگر انکه از آن ورطه وخطر خلاصی یابد.

دعا برای پیدا شدن گم شده

حضـرت امـام رضا علیه السـلام میفرمایند بـرای یـافتن چیزی که گم شده بگو: و عنـده مفـاتح الغیب لایعلمها الا هو و یعلم ما فی الـبر و البحر و ما تسـقط من ورقه الا یعلمها و لا حبه فی ظلمـات الارض و لا رطب و لا یـابس الا فی کتاب مـبین اللهم انک تهـدی من الضـلاله و تنجی من العمی و ترد الضاله صل علی محمد و آله و اغفر لی و رد ضالتی و صل علی محمد و آله و سلم.

برای پی بردن به مقصود در خواب

هنگـام خـواب 10 بـار قل هو الله سـوره توحید.12 بـار تسبیحات اربعه.15 بار صلوات7بار ناد علی را می‌خوانیم درخواب به آن‌چه که نیت داشـته ایم پی می‌بـریم و آگـاه می‌شویم.

هر کس در عبادت تنبل و بی‌حال است

در موقع خواب دست بر سینه‌ی خود بگذارد واین اسم را مرتبا بخواند (اَلمُحــیی ،اَلمُمیتُ)تا به بنــدگی خــدا رغبت پیدا کند.

دعای بسیار پر فضیلت

هر کس 10 مرتبه در صبح و 10 مرتبه در شب این ذکر را بخواند خداوند به او 6 خصلت عطا فرماید (به همین ترتیب بخواند)

1او را از ابلیس و شیاطین حفظ کند 2 قنطاری از ثواب به او می‌دهد که در میزان اعمالش از کوه احد نیز سنگین‌تر باشد 3 مقام و درجه او را آنقدر بالا برند که جز ابرار به او نرسند 4حورالعین به او تزویج می‌نماید 5 ملک حاضر و این ذکر را در رق منشور زنند که کتاب مخصوصی است و در روز قیامت برای او شهادت می‌دهند 6مانند کسی باشد که4 کتاب آسمانی را خوانده باشدو برای وی یک حج مقبول و یک عمره مبروره نوشته شود و اگر در شب یا روزش بمیرد در شمار شهدا محسئب شود لا اله الا الله و الله اکبر و الحمد لله استغفر الله و لا حول و لا قوة الا بالله هو الاول و الاخر و الظاهر و الباطن له الملک له الحمد یحیی و یمیت و یمیت و یحیی و هو حی لا یموت بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر.

دعای زیر را 71 مرتبه بخوانید

انشاءالله به مقصودتان می‌رسید یا حَیُّ یا قَیّوم یا حَلیم یَوْمَ لا یَنْفَعُ مالٌ وَ لا بَنون اِلاّ مَنْ اَ تَی الله بِقَلْبٍ سَلیمْ وَ اُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقینَ غَیْرَ بَعید

برای خفا

نام‌های زیر را بر حریر سفید نوشـته و پیچیـده در گـوش چپ بگذارید و با کسی صـحبت نکنید از دید مـردم پنهـان می‌شـــــوید یا تمخیثا یا کعیثا یا هلیثا یا ملیثا یا رهیثا یا هلیلاه اثمثـــــاه یا طعشا یا حـــــار یا متثا یا متثا یا مجیا برحمتک یا ارحم الراحمین.

هر کس مــومن می‌خواهد به جــایی بــرود و کسی او را نبیند البته برای امر حلال و رضای خداوند غسل بگــیرد و وضو هم بگیرد و 70 بار آیت الکرسی بخواند و به خود و اطراف خود فوت کند البته در آن روز نباید دروغ و غیبت و گناهی مرتکب شده باشد و زبانش باید پاک باشد و نان حلال خورده باشد.

خواندن فکر طرف

اگر می‌خواهید فکر شخصی که در مقابلتان قــرار گرفته را بخوانید ذکر زیر را 40 روز روزی 62 بـار بخوانید بعد از این‌که این اربعین تمام شد شـما قـادر خواهید بـود که افکار طـرف مقابلتـان را بخوانید البته این را هم بگم که نباید به این ذکر شک و تردید داشته باشید همانطوری که می‌دانید انسان اشـرف مخلوقـات است پس به کمک الله هر کاری از او بر می‌آید یا بـاطن 2-ـ اگر میخـواهی فکر مردم را بخوانی دوازده روز هر روز 12000 بار ذکر زیر را تکرار کن ((الله الصمد)).

حفاظت از بلاها و حوادث

دعـای زیر را بنویسـید و همـراه خـود نگه‌دارید از بلاها و حـوادث در امـان خواهید بـود بسم الله الـرحمن الـرحیم اللهم یا سلام یا سـلام یا سـلام سـلمنی من جمیع آفـات السـفر بحق اسـمک العظیم یا سـلام بسم الله الـرحمن الرحیم بسم الله الذی لا یضر مع اسمه شـیی فی الارض و لا فی السـماء و هو العلی العظیم سـلام قـولا من رب رحیم سلام قولا من رب رحیم سلام قولا من رب رحیم.

حفاظت از بلاها و حوادث هر کس این تعویذ را بنویسد و با خـود دارد از تمـامی بلا ها ایمن گـردد یا من هو یـامن لیس هو الا هو یا حی و یا قیـوم یا حی لایمـوت یا حی لا اله الا انت یا لا اله الا انت صلی علی محمد و ال محمد و کن (فلان بن فلان و اگر زن بـود فلان بنت فلان) درعـاً حصینا و حصینا منیعاً یا رب العالمین.

اگر می‌خواهید در عالم خواب سیر داشته باشید

آیه‌ای در قرآن هست که بی‌شمار خواص دارد. این آیه از آن آیه‌هایی است که انسان آرزو می‌کند که وقت داشــته باشد تا مــدام آن را بخواند. آیه نــور. اگر می‌خواهید که شــبها در خــواب ســیر داشــته باشــید بتوانید به آینــده و گذشته ســفر کنید این ذکر از مجربــات است.شب هنگــام وضو گرفته و آیه نور در سوره نــور را 66 مرتبه بخوانید و با طهــارت رو به قبله بخوابید. این کــار را بســیاری انجــام داده‌اند و نتیجه گرفته‌اند فقط ممکن است بــرای اولین بار.

ختم آیة الکرسی

به این شکل انجام می‌شود ده وقف در آیـات شـریف آیة الکرسی وجـود دارد زمـانی که این ده وقف انجـام و بعد دعا شـود به اجـابت نزدیک است انشـاالله روش ختم ده وقف: ابتدا از انگشت کوچک دست راست شروع کـرده و بهر وقف یک انگشت را عقد کنید و به انگشت ابهـــــام دست چپ ختم کنید منظـــــور این است که هر وقف که خوانـــده شد یک انگشت بســـته شـــود از انگشت کوچک دست راست شــروع کــرده و به انگشت ابهــام یا همــان انگشت شصت دست چپ ختم کنید و چون ده وقف تمـام شد سه مرتبه سـوره الم نشـرح و سه مرتبه سـوره قل هو الله احد را خوانده و سه بار صـلوات بفرسـتید سر به سوی آسمان کرده و ده بار سـوره حمد را بخوانید به این روش که بعد از اتمـــام هر حمد یک انگشت معقـــوده را بگشائید ابتدا از انگشت ابهـام دست چپ شـروع کـرده و به انگشت کوچک دست راست ختم نمائید عکس عقد کــردن انگشــتان باید عمل کنید بعد از فتح تمــام اصــابع (انگشتان اشاره) به اسمان نظر کـرده و بدمید و حـاجت خـــود را از خـــالق خـــود طلب کنید به اجـــابت نزدیک استانشــالله بین دو عین {یَشْــفَعُ (ذکر حــاجت) عِنْــدَهُ} کنید.

برای مهربان شـدن شـوهر ویا نمـاز خوانـدن کسـانی که نماز نمی‌خوانند

دعای زیر را 41 مرتبه (چهل ویک) بخوانید وبه سیب ویا به بدمید وبدهید بخورد: یا حَلیمُ ذُوالاَناةِ فَلایُعادِلُـهُ شَـیءٍ مِن خَلقِهِ

شوق دیدار حضرت رسول الله (ص)

این درود را در شب جمعه یک هـــــزار مرتبه بخواند انشا الله میبیند ایشـــــان را.درود اینست: اللهم صـــــلی علی ســـیدنا محمد صـــلواة تنجینا بها من جمیع الحاجـــات و تطهرنا بها من جمیع الســـــــــــیئات و ترفعنا بها اعلی الـدرجات و تبلغنا بها اقصی الغایـات من جمیع الخـیرات فی الحیوة و بعد الممات.

توسل به حضرت امیرالمومنین علیه السلام

هر کس در ثلث آخر شب دو رکعت نماز بخواند با حضــور قلب و بعد از آن سر به ســجده گــذارده چهل مرتبه این جمله را بگوید و حاجت خود را از خـدا بخواهد: اللهم انی اســئلک بــروح علی ابن ابیطــالب الــذی ما اشــرک باللّه طرفة عین آن تقضی حاجتی از امیرالمومـنین علی علیه السلام نقل شده که به جهت هر حاجتی بعد از نماز صبح با حضور قلب دوازده نوبت این دعا را بخواند.

دعای حضرت یعقوب علیه السلام

مروی است که خداوند تعالی حضرت یوسف علیه السلام را که به حضرت یعقـوب علیه السـلام رسـانید این دعا را خواند هر که بخواند هر چه از خدا طلبد عطا کرده شــود: بسم الله الرحمن الرحیم یا مَن خَلَقَ الخَلَقَ بِغـیرِ مِثـال و یا مَن بَسَطَ الَارضِ بِغیرِ اعوان و یا مَن دَبَـرَّ الاُمـورُ بَغـیرِ وَزیر ویا مَن یَرزُقَ الخَلَقِ بَغیرِ مُشیر و یا مَن یُخَرَّب الدُنیاَ بَغیرِ اَشیاء.

خواندن اسم اعظم بعد از نماز واجب خواندن

اسم اعظم در پنج وقت نماز بعد از هر نمــازی یک مرتبه موجب ده فایده می‌شـود.اسـتجابت دعا- سـلامت ایمـان- عدم تکاهل در نماز- روشنی چشم- و اسانی جان کندن - سهولت سوال قبر- اداء قرض- رفع سستی بدن- زیادتی قوت- روشنی قلب بسم الله الـرحمن الـرحیم یا شَـمعُوا یا شَغَلتَنا یا کادَیاً یا نُـوراً اَدشَـهُ الله اَعلَمُّ اللّهُمَ احفَظنِی مِن جَمیـعُ الافـات وَ العاهـات وَ بِحَـقِّ التُوریه وِالانجِیـلَ و الزَبورِ وَ الفُرقان وَ صـلی الله لی خَـیرِ خَلقِه مُحَمَّدً و آلِه اَجمَعِین بِرَحمَتِک یا اَرحَمَّ الراحِمین.

برای پیدا شدن گمشده

ذکر ((القاهر)) برای پیدا شدن گمشـده 200 بـار بخواند پیدا شود. 2ـ برای پیدا شدن گمشده اگر چیزی از کسی گم شـده باشد 101 مرتبه بگوید: ((یا قیـوم فلا یفـوت شی من علمه و لا یوده)) بزودی پیدا شود.

{عفیف الـدین نـزد قونـوی از احـترام خاصی برخـوردار بود. شیخ کبیر سجاده و خرقه خـود را در موسم مـرگ و عروج به عالم ربـوبی به عفیف الـدین تقـدیم نمـود. این مرد بزرگ از مردم تلمسـان، از مضـافات تـونس (مغـرب عربی) است. وی نـیز مانند بسـیاری از عارفـان گرفتـار متفقهان متقشف شد و سرانجام نیز او را تکفیر کردند. آن عـــارف بـــزرگ لابد می‌پنداشت همه جا مانند قونیه اظهار عقیـده آزاد است. در ازمنه گذشـته تکفـیر یا حکم به قتل یا تبعید از وطن و بلد از شئون شیخ الاسـلامی و مرجع الأنامی بود. همه احفاد شیخ زاهد گیلانی، از جمله حـــزین لاهیجی را، همین گونه کســان از اصــفهان تبعید کردند. و پس از تبعید ایشــان، طــولی نکشــید که آن بلد گرفتــار مصــیبت اوبــاش قنــدهار گردید. بعد از ســالیان متمــادی وکیل الرعایـــا، کریمخـــان زند که رحمت بر آن تــربت پــاک بــاد» آن عزیــزان را به اصــفهان بازگرداند. این‌که در السنه مشهور است ملا محمد صادق اردسـتانی را به حکم مجلسی دوم در فصل زمســتان از وطن تبعید کردند، باید دانست که تنها او نبـود، بلکه نفی بلد شـامل جمعی از ارباب معرفت، از جمله شـیخ زاهد گیلانی، نـیز شد. (شاید منظـور اسـتاد احفـاد شـیخ زاهد باشد) شـیخ زاهد گیلانی در عصر خود بزرگترین عارف بـود. مقـام او در حـــدی بـــود که شـــیخ صـــفی الـــدین اردبیلی، که در نوجـوانی ابـواب غیب بر او گشـوده گشـت، چـون بـرای تشـرف به محضر کامل مکملی به مسـافرتهای طـولانی پرداخت، یکی از بزرگان فارس به او گفت آن که شما در طلب اویید جز شـــــیخ زاهد گیلانی نیست. پیش از آن‌که

ماه صیام فرارسـد، به محضر او بشـتابید، چه آن‌که شـیخ ایـام و لیـالی رمضـان را به خـود اختصـاص می‌دهد و در عبــادت آن مــاه به کسی نمی‌پــردازد. صــفی الــدین به تعجیل رهسپار گیلان شد ولی دو روز پس از حلـول مـاه مبــارک به گیلان رســید. او را به جــایی در ســاحل دریا هدایت کردند و تذکر دادند که شـیخ در این ایـام کسی را نخواهد پذیرفت. و عجب آن‌که شیخ صفی الدین به تـذکر آنـان وقعی ننهـاد و بیـدرنگ به سـوی آن محل شـتافت، چون به آنجا رسـید به شخصی که از مـنزل شـیخ بـیرون می‌آمد گفت من شــیخ را زحمت نمی‌نهم تو عــرض کن شــیخ صــفی اردبیلی طــالب زیــارت شماست. قاصد به مجرد آن‌که پیغـام او را رسـانیده آن بـزرگ زمـان چنانکه گویی در انتظـار صـفی بـود فـورأ وی را پـذیرفت. شـیخ صفی پس از سلوک راه حق و عبـور از حجب ظلمـانی و نــورانی در مــدتی قلیل از ناحیه کمــال اســتعداد ذاتی خویش به آنجا رسید که شیخ زاهد فرمود بین شیخ صفی و حق تنها یک حجاب باقی است. او جداعلای صفویان را در سایه حمایت خویش گرفت و به مقام عالی رسـانید و در حقیقت راهی جلوی پای آنان نهاد که سرانجام بعد از طی دورانی که خالی از مشکلات نیز نبود، امـری سـخت بزرگ و حوادثی عبرت آمـوز و بلکه اعجـازآمیز که حکـام عثمانی و اذناب آنـان را غـافلگیر سـاخت، و سزاست که سال وقوع این حادثه و توفیق صفویه را تا ظهـور قـائم آل محمد صلی الله علیه وسـلم، همه سـاله جشن گیرند. فداکاری اسماعیل اول و مریدان او ایران را پس از 900 سال از ملوک الطوایفی نجـات بخشـید. به این نکته نـیز باید توجه داشت که شــاه عبــاس اول هنــوز به سن 18 سالگی نرسیده خود امیر جنگی مقتدری بود و شخصیتی

ممتاز داشت که پس از او کسی به گرد او نرسـید. در آن زمان ایران در شرف آن بـود که عظمت نـازل از مقـام ملکـوت را از دست بدهد. هیچ چـیز در جـای خـود قـرار نداشت. ایرانیـــان زوال عظمت مملکت خـــود را نزدیک می‌دیدند، و در انتظـار مـرد افسـانه‌ای بودند که آب رفته را به جوی باز گرداند. و آن مرد بـزرگ کسی جز شهنشه عباس نبود. او با قدرت و درایت تام عظمت کشـور خـود را به حد اعلی رسـاند، و بنیـان تشـیع دوازده امـامی را آنچنـــان محکم نهـــاد که دیگر زوال نپـــذیرفت.}(شـــرح فصـوص الحکم قیصـری مقدمه آشـتیانی صـفحات پنج و شش پانویس)

بسم الله الرحمن الرحیم

فقیر نیز با نظر استاد سیدجلال الدین آشتیانی مـوافقم که روز بـرتخت نشسـتن شـاه اسـماعیل صـفوی یا روز بزرگداشت شیخ صـفی الـدین اردبیلی را می‌تـوان جشن ملی گـرفت. فکر نمی‌کنم هیچ اندیشـمند منصـفی منکر وجود بعضی اشکالات در صفویه باشد اما با اینحـال همه ما به صفویه از دو جهت مدیونیم.

نخست نجات ایران از وجـود حکومت‌هـای کوچک محلی و تشـکیل یک ایـران متحد و قـوی پس از قرن‌ها که نتیجه تلاش خانـــدان صـــفویه است و به قطع یقین می‌تـــوان گفت که اگر صـــفویه در کشـــاکش درگـــیری عثمانی‌ها با دول اروپـــایی در این آب و خـــاک بر سر کـــار نمی‌آمدند. امروزه کشوری به نام ایران در جهـان وجـود نمی‌داشت زیرا مسلما ایران توسط عثمانی‌ها فتح می‌شد و احتمالا بعدها توسط انگلیسی‌ها به چندین پاره تقسیم می‌شد.

دوم بُعد مـــذهبی ماجراست که اینجا نـــیز ما مـــدیون تلاش‌های خاندان صفویه در ترویج تشیع امامیه هســتیم. قدرت گرفتن طایفه علمای امامیه نیز از زمـان حکـومت صفویه شروع شد.

پ ن: بدون شک تـرویج تشـیع توسط صـفویه به تشـکیل یک ایران یکپارچه نیز کمک بسیاری نمود زیـرا پیونـدهای مذهبی بخش بزرگی از مـردم ایـران را با دولت عثمـانی سنی قطع نمود و این مسئله‌ای است که روشــنفکران و پان ایرانیست‌های افـراطی یا نمی‌فهمند یا دوست دارند خود را به نفهمی بزنند.

آن دســته از خواننــدگان شــیعه و ایــران دوست به این مسئله توجه داشته باشـند که سلسـله صـفویه توسط دو دســته به شــدت کوبیــده می‌شــود و مــواظب باشــید که بلندگوی این جماعت منحرف نشوید.

نخست توسط پـــان ایرانیست‌های افـــراطی و ضد دین. اینان با چشم پوشی از خدمات صفویه در تشـکیل ایـران متحد پس از سالها، بـدلیل سیاست‌های مـذهبی صـفویه در تــرویج تشــیع و قــدرت گــرفتن علمــای امامیه خصم صفویه هستند. شاید یکی از دلایلش هم تقابلی است که با علمـای امامیه در دوران تـرویج روشـنفکری و مدرنیته در یکی دو قرن اخیر داشته‌اند.

دوم توسط اهل سـنت سـلفی و وهـابی. من بـاب مثـال شما شاهد هستید که مجریـان و کارشناسـان شـبکه‌های کلمه و وصــال و نــور و... همــواره از صــفویه با نفــرتی بسیار یاد می‌کنند زیرا صفویان تشـیع را مـذهب رسـمی ایران قرار دادند.

سلسـله صـفویه چـون خـاری در چشم این دو جمـاعت است.

برای یقین

هر کس نــام مقــدس الواجد را بر هر لقمه نــانی که بر دهان می‌گذارد بخواند، صاحب یقین خواهد شد.

تسخیر باد و طی الارض

شاید تا حالا داستان حضرت سلیمان (ع) را شنیده باشید که خداوند به آن حضـــرت قـــدرت تســـخیر جن و دیو و انسـان و طیـور و بـاد را داده است. من امـروز میخـوام روشی به شما آموزش بدم که بتونین باد رو تحت اختیـار خود داشته باشین و با تسخیر بـاد میتـونین هر کـاری که میخواین انجـام بـدین از جمله طی الارض برید اما روش کار: آموزش: باید 9 روز هر روز 7000 (هفت هزار بار) (الله صـمد) را بخوانید به فرمـان خداوند تعـالی قـدرت رفتن و آمدن به باد می‌شود

آگاهی از اسرار

در خــواب سه شب پشت سر هم وضو گرفتــه، دو رکعت نماز بخوانید قبل از خـواب. 150 بــار یا علیم بگویید. در خواب مشکل شما حل می‌شود.

در خواب در هنگام خـواب آیینه را زیر ران خـود بگذاریـد، 70 بار توحید بخوانید. آن‌چه نیت کنید در خواب می‌بینید

جهت کشف ارواح

هر اســمی از اســماءالله که «کــاف» داشــته باشد. مثل "کافی" و "کریم". 1500 بار خوانده شود. موثر است.

دستور مجرب برای مستجاب الدعوه شدن

چهل و یک روز روزه بگـیرد و هیچ نـوع مـاده حیـوانی یا سـاخته شـده یا مشـتق از از هیچ نـوع حیـوانی نخـورد نمازهـای واجب به وقت بخواند و نمـاز وتر هم بخواند از گناهـــــــــان توبه کند در روز اول فقط توبه کند به این صـورت که در یک نـوبت صد بـار صـلوات بر محمد و آل محمد بفرستد و بعد از آن صد بـار اسـتغفار کند و بعد از آن 10 بار بر محمد و آل او صلوات بفرستد و 10 بار آیت الکرسی بخواند و سه بار سوره توحید و بعد از آن 3 بار استغفار و توبه کند و 3 بار صـلوات بفرسـتد البته اداب نمازها که گفته شد باید از همان روز اول بجا بیـاورد اما شـروع ختم از روز دوم به این صـورت که در یک نـوبت البته بهـتر است که سـاعات هر روز در یک زمـان باشد مثلا هر روز بعد از نماز مغـرب روزی سیصـدبار لا اله الا الله و بدون قطع کردن بعد از آن 10 بار صلوات و بعد از آن ده بار آیت الکرسی بخواند و 300 بـار یا مجیب بگوید البته با توجه به معـنی کلمـات و آیـات و توجه به حضـور خـدا ختم را انجـام دهد و سـوره توحید ده بـار بخواند و هزار بـار یا کـریم و یا عظیم بگوید همین البته به شـرط نیت پـاک و دوری از گناهـان و مخصوصا مـال حـرام و دروغ و غیبت بعد از چهل روز مستجاب الـدعوه می‌شـود

دستور برای مشاهده چیزهای عجیبه و غریبه

بیست روز روزه بگیرد و حیوانی هیچ نخورد و نمازهای واجب به وقت بخواندو از گناه با چشم به شدت دوری کند و روزی پانصد بار لا اله الا الله بگوید البته در یک نوبت و بعد از آن 10 بار صلوات بفرستد و بعد از آن 100 بار یا الله بگوید و سوره توحید سه بار بخواند و آیت الکرسی سه بار بخواند و آیه نور را 1 بار بخواند یعنی آیه 35 سوره نور و از غیبت کردن یا شنیدن به شدت بپرهیزد نکات مهم: باید قبل از شروع هر ختم توبه کرده باشد و پشیمانی از گناهان کند وگر نه انجام ختمها بی‌حاصل است و در وقت ذکر کردن لا اله الا الله و یا الله باید چشمها را ببندد و به خدا و معنی آیات و کلمات فکر کند و کلمات را در ذهن نقش کند و به معانی آن‌ها فکر کند و قبل از شروع ذکر باید نیت کند که برای چه هدفی این کار را می‌کند مثلا برای نزدیک شدن بیشتر به خدا و دیدن چیزهای عجیبه و غریبه البته همین که در دلش آن هدفش مشخص باشد کافیست نیازی به زبان گفتنش نیست در وسط روزهای ختم ممکن است چیزهای عجیبه و غریبه ببیند اما نباید توجه کند یا بترسد تا وقتی که روزهای ختم تمام شود آن‌گاه چشمانش چیزهایی میبیند که هر کسی نمی‌بیند و دیگر نمیترسد البته همیشه باید نماز بخواند والسلام.

برای دیدن موجودات نورانی و پریان به شکل پروانه‌های سبز

اگر شـــخص مومـــنی بعد از نمـــاز شب قبل از این‌که از جایگاه نماز خود بلند شـود این ذکرها را باتوجه به معـنی آن‌ها و حضور قلبی به خداوند بخواند و چشـمها را ببنـدد و کلمــات را در ذهن نقش کند و در آن حــال به اطــراف خـــود بی‌توجه باشد و با چشـــمان بســـته به حـــالت نیمه خواب برود همچنان که ذکرها از زبــانش جــاری می‌شـود موجودات نورانی و پریان زیبایی به شـکل پروانه و سـبز رنگ مشاهده می‌نماید اما ذکرها که بعد از نماز شب باید بخواند این است سیصد مرتبه الله بگوید و 1100 مرتبه لا اله الا الله بگوید و صد بـــار صـــلوات بر محمد و آل او بفرسـتد و 200 مرتبه یا حی و یا قیـوم بگوید و یک بـار آیت الکرسی بخواند و 100 بار دیگر الله بگوید اگر خـود را به حالت نیمه خـواب و بی‌توجه به اطـراف با چشـمان بسـته رسـانید پریـان و موجـودات نـورانی را با چشـمان بســـته مشـــاهده می‌کند البته بعد از این ختم اگر دعـــای مشروعی بکند حتما مستجاب می‌شود والسلام

اگر می‌خواهد همه حرف او را قبول کنند

هر کس می‌خواهد به جایی رود و همه مردم حــرف او را قبــول کنند و بر دشــمنان پــیروز شــود. چهل روز بعد از نماز صبح 7 بار سوره اذا جاء نصرالله والفتح بخواند.

اسم اعظم الله تعالی

که حضــرت عیسی(ع) مــرده را با آن زنــده میکــرد این کلمات بود یا رب الارباب و یا مسـبب الاسـباب و یا مفتح الابــواب و یا معتق الرقــاب الهی فی الســماء عرشک و فی الارض قدرک یا حی یا قیوم یا ذالجلال و الاکرام.

اگر شخصی قصد ملاقات شخص مهمی دارد و دسترسی به آن مشکل است

دعای زیر را 3 بار خوانده بـزودی به ملاقـات وی خواهد رفت. الَّذِينَ آمَنُواْ وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُـونَ بخشی از ایه 99 سـوره نحل الَّذِينَ قَـالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَـدْ جَمَعُـواْ لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانـاً وَقَـالُواْ حَسْـبُنَا اللّـهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ فَانقَلَبُواْ بِنِعْمَةٍ مِّنَ اللّهِ وَفَضْلٍ لَّمْ يَمْسَسْهُمْ سُوءٌ وَاتَّبَعُواْ رِضْوَانَ اللّهِ وَاللّـهُ ذُو فَضْـلٍ عَظِيمٍ ايـات شـماره 173 و 174 سوره آل عمران

برای دیدن مطلوب در خواب

بر روی کف دست راست با وضو بنویسید مهتدون الینا و بخوابید و با کسی تکلم نکنید.

گشایش کار

کسی که در مشکلی گرفتـار باشد و فتح در کارها خواهد هر روز 100 مرتبه دعـای زیر را بخواند یا مُفَتِّح الابـواب اِفتَح لَنا ابواب رَحمَتِک.

جهت خاموش شدن آدم پرگو

ایه‌ی 147/سوره‌ی نساءنوشته شـود وبر ادم پر گو ببنـدد ،کم گو گردد "یحب الله الجهر.

برای تشرف به محضر مقدس ولی عصر

هر شب 100 مرتبه خواندن ایه‌ی کریمه‌ی 80 از سوره‌ی اســـراء تا چهل شب مـــوثر است:«رب ادخلـــنی مـــدخل صدق.....تا اخر.

با خبر شدن از آینده

هر که خواهد از اینده خود با خبر باشد در نیمه شب وضو ســـازد و دو رکعت نمـــاز خواند بعد از نمـــاز سه مرتبه صـلوات فرسـتد و این چهـار اسم را هر کـدام صد مرتبه بخواند اول: یا هادی اهدنی دوم: یا علیم علمنی سوم: یا خبیر اخبرنی چهارم: یا مـبین بین لی در خـواب کسی او را راهنمایی کند.

دعای سهیم اللیل

این دعا بـرای قضـاء حـوائج از حضـرت صـاحب الزمـان روایت شـده است: اللهم انّی اسـئلک بعزیز تعزیز اعـتزز عزتک بطـول حـول شـدید قوّتک بقـدرة مقـدار اقتـدار قــدرتک بتأکید تحمید تمجید عظمتک بســموّ نمــوّ علــوّ رفعتک بدیموم قیّوم دوام مـدّتک برضـوان غفـران امـان رحمتک برفیع بدیع مـنیع سـلطنتک بسـعاة صـلوة بسـاط رحمتک بحقائق الحقّ من حقّ حقّک بمکنون السّر من سرّ سـرّک بمعاقد العـزّ من عـزّ عـزک بحـنین انین تسـکین المریـدین بحرقـات خضـعات زفـرات الخـائفین، بامـال اعمـال اقـوال المجتهـدین، بتجشع تخضع تقطع مـرارات الصّــابرین، بتعبّد تهجّد تمجّد تجلّد العابــدین.اللهمّ ذهلت العقـول و انحسـرت الأبصـار و ضـاعت الأفهـام و حـارت الأوهـام و قصـرت الخـواطر و بعـدت الظنـون عن ادراک کنه کیفیة ما ظهر من بوادی عجائب اصناف بدایع قدرتک دون البلوغ الی معرفة تلألو لمعـان بـروق سـمائک.اللهم محرّک الحرکـات و مبـدیء نهایة الغایـات و مخـرج ینـابیع تضریع قصـبان النبـات، یا من شـقّ صـمّ جلامید الصـخور الراسیات و انبع منها ماء معیناً حیـواة للمخلوقـات فاحیا منها الحیوان و النبـات و لعم ما اختلج فی سـرّ افکـارهم من نطق اشارات خفیّـات لغـات النمل السّـارحات، یا من سبحت و هلّلت و قدّست و کبّرت و سـجدت لجلال جمـال اقــوال عظیم جــبروت ملکــوت ســلطنته ملائکة السّــبع السموات یا من ذرات فاضـائت و انـارت لـدوام دیمومیته النجوم الزّاهـرات و احصی عـدد الأحیـاأ و الأمـوات، صـلّ علی محمد و آل محمد خیر البریّات وافعل بی‌کـذا و کـذا. بجای کذا و کذا حاجات خود را ذکر کنید.

اذکار مهم و پرفضیلت

100 بــار (اللّهمّ صــلّ علی محمّد و آل محمّد) بــرای هر مرتبه صلوات صد حسنه نوشته شود.

100 بــار (صــلَّی اللَّه علی محمّد و اَهْل بیتِــهِ) بــرای هر مرتبه هزار حسنه نوشته شود.

360 مرتبه (به تعــداد رگهــای بــدن). (الحمد لله رب العالمین کثیرا علی کل حال)

70 مرتبه: (استغفر الله ربی و اتـوب الیه):هفتـاد هـزار گناه از درگاه خدا بخشیده می‌شود.

100 بار: (لا اله الا الله): (عبــادت) او در آن روز از همه والاتر اســـت، مگر از کسی که زیـــادتر از او (این ذکر شریف را) بگوید.

100 بار: (الحمد لله)، (سبحان الله): باقیات الصــالحات، (الله اکبر صد مرتبه پیش از طلوع وغروب آفتاب): ثواب آزاد کردن صد برده.

100 بــار: (لا اله الا الله الملک الحق المــبین) و اگر صد مرتبه نتوانســتی سی بــار بگو: خــدای مقتــدر و قــاهر از فقر و تنگدستیش در امان دارد، و از وحشت قبر نجاتش میدهـــد، و بینیـــازش می‌کند و در روز قیـــامت به درب بهشت میکوبد تا داخل آن شود.

10 مرتبه: اشهد آن لا اله الا الله وحده لا شـریک له الها واحدا احدا صمدا لم یتخذ صاحبهٔ و لا ولـدا: خداوند بــرای او چهل و پنج میلیــون حســنه بدهد و به همین مقــدار از گناهان او را ببخشاید و به همین درجه او را بالا برد و در

مرتبه کسی است که قــرآن را دوازده مرتبه ختم کــرده باشد، و خداوند در بهشت خانهای برای او مهیّا ســازد در آن روز بــرای او پنــاه گــاهی محکم در برابر ســلطان و شیطان باشـد، و هیچ گنـاه کبـیره‌ای پـیرامون او را فـرا نگیرد..

هر که بگوید: (اشهد آن لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد آن محمدا عبـده و رسـوله): خداوند بـرای او هـزار هزار حسنه بنویسد.

100 بار: (لا حول و لا قوة الا بالله): خداوند هفتاد نــوع بلا را از او دور میسازد که ناچیزترین آن‌هـا، غم و انـدوه است.

360 مرتبه: سبحان الله والحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر در روز قیامت این اذکار به همراه فرشتگان از پیش رو و پشت سر (گوینـــده خـــود) خواهند ودر برابر آتش جهنم سپری باشد. دربهشت برای تو درخت‌هایی با انواع میوه‌ها کاشته می‌شود، و این‌ها همـان باقیـات صـالحات است.

400 مرتبه: (اســـتغفر الله الـــذی لا اله الا هو الحی القیوم)،(الـرحمن الـرحیم)،(بـدیع السـماوات و الارض)، (من جمیع ظلمی و جرمی واسرافی علی نفسی و اتوب الیه) خداوند علم و مال فراوان به او روزی می‌کند.

25 مرتبه:اللهم اغفر للمومنین و المومنات و المسلمین و المســلمات: خداوند به عــدد هر مؤمــنی از مؤمــنین گذشـته و آینـده تا روز قیـامت، در نامه اعمـالش حسـنه می‌نویسد و بر درجاتش در بهشت می‌افزاید.

15مرتبه: لا اله الا الله حقا حقـــا، لا اله الا الله ایمانا و تصـدیقا، لا اله الا الله عبودیـهٔ ورقا: رحمت خداوند به او رو خواهد کرد تا وارد بهشت شود.

7 مرتبه: الحمد لله علی کل نعمهٔ کـانت او هی کائنـهٔ. 7 مرتبه: اسئل الله الجنهٔ و اعوذ بالله من النار.

گفتن ذکر سـبحان اللَّه و بحمـده، سـبحان اللَّه العظیم و بحمـده: خداوند سه هـزار حسـنه در نامه اعمـال او ثبت میفرماید، سه هزار درجه او را بالا میـبرد، و پرنـدهای از (موهبت) این ذکر در بهشت برای او می‌آفریند که خدا را تسبیح کند و ثواب آن به گوینده ذکر برسد.

هر کس در عرض سال هر روز یک بـار این دعا را بخواند نمـیرد تا جـای خـود را در بهشت ببیند: سـبحان القـائم الدائم سبحان الواحد الاحد سبحان الفرد الصـمد سـبحان الحی القیوم سبحان اللّه و بحمده سـبحان الحی الـذی لا یمـوت سـبحان الملک القـدوس سـبحان رب الملائکه و الروحضرت سبحان العلی الاعلی سبحانه و تعالی.

100 مرتبه: (هو الله الـذی لااله الا هو) حق تعـالی او را از اهل یقین می‌کند و مقـام اهل تحقیق و درجـات اهل توحید برسد و آن‌چه خواهد بر او کشف شود.

هر روز صد بـار بگوید الـرحیم، بر خلق خـدا مشـفق و مهربان گردد یا مبسوطه (545) آن بگوید اثر وی قوی‌تر باشد.

بعد از زوال 170 مرتبه (القدوس) بگوید بعدد مکتوبه، یا 349 مرتبه به عدد حروف مبسوطه آن، دل وی پاک شود و صفاء تام حاصل شود.

کسی که 125 مرتبه (المهیمن) بگوید، قلب او صفا یابد و بر اسرار و حقایق مطالب اطلاع پیدا نماید.

کسی که زیــاد بگوید الغفــور، وســواس از وی برطــرف می‌گـــردد گفته‌اند هر که هر روز 1286 مرتبه به عـــدد مکتوبه آن یا 1355 مرتبه به عدد مبسوطه. آن این اسم شـریف را بگوید ظلمت و تـاریکی از دل او زایل گـردد و روشنی و صفا در باطن او پیدا شود.

القـــریب کسی که زیـــاد بگوید القـــریب از بـــدی ایمن می‌گردد.

النـــور کسی که 1000 مرتبه بگوید خداوند به ظـــاهر و باطن او نوری افاضه می‌فرماید.

الهادی کسی که زیاد بگوید، خداوند به او معرفت عنــایت فرماید.

کسی که 1000مرتبه بگوید (الصــبور)، خــدا به او الهــام می‌نماید صبر بر سختیها و بلیات را

الخـــافض کسی که 70 مرتبه بگویــد، خــدا او را از شر ظالمین حفظ می‌نماید.

کسی که 998 مرتبه بگوید (الحفیظ) از هر خـــــوف و هراسی ایمن می‌گــردد ولو در موضع خطرنــاک بــرود، و این اسم مبارک امـان است از غـرق شـدن، و گوینـده او همیشه محفوظ است و دعای او زود اجابت می‌گردد.

الحلیم نوشــتن و شســتن این اسم و آب آن را به زراعت پاشیدن موجب نمو است، و بـرای فـرو نشســتن خشم و وقـــوف بر اســـرار غیب و خـــاموش شـــدن آتش خشم و

نــادانی و پیــدا شــدن آرام در دل و حفظ از بلیــات، این اسم شریف را مـداومت نمـوده روزی 100 بـار بخوانـد، عدد مکتوبه‌اش 88 است.

(الحســـــیب) کسی که هفت هفته هر روز 70 مرتبه (حســبی الله الحســیب) بگوید و ابتــدا از روز پنجشــنبه نماید، کفایت مهم او شود و نجات یابد از چیزی که از آن می‌ترسد و ایضا گفته‌اند اگر خواهد عمل قــوی شــود هر صـبح و شـام بعـدد مکتوبه این اسم که 80 است قـرائت کند.

(الوکیل) کسی که این اسم را ورد خودســـازد از غـــرق شـــدن و ســـوختن در امـــان باشد و گفته‌اند در تحصـــیل مرادات و حاجات و کفـایت مهمـات اثر عظیم دارد، عـدد مکتوبه‌اش 76 است عدد مبسوطه آن 196 است به عدد مبســوطه وی که 140 است به همــان طریق مــداومت نماید.

(الـرقیب) مـداومت بر این اسم غفلت را از دل زایل کند و به جهت خاطر جمعی خواندنش مفید اســت، هفت بــار بر مال و عیال خوانند از همه آفـات محفـوظ مانـد، عـدد مکتوبه‌اش 312 است.

الحی القیــوم از صــاحب در النظیم نقل می‌کنند که نــزد بسیاری از علما و عرفا اسم اعظم خـدای تعـالی این دو اسم بزرگوار است و حدیثی از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که فرمــوده: اسم اعظم الهی در این دو آیه است: قوله تعـــــالی (الله لا اله الا هو الحی القیـــــوم) و قوله تعـــــالی (الم الله لا اله الا هو الحی القیــوم) و از ابن تمیمی چــنین نقل می‌کنند که: هر که

چهل روز بر تکرار این دو اسم شریف مداومت نمایـد، به این طور که هر روز میان نافله و فریضه صبح 40 مرتبه بگوید:))یا حی یا قیـــــــــوم یا من لا اله الا انت برحمتک استغیث((دل وی را حیاتی حاصل شود که هرگز نمیرد.

)الحکیم- العلیم) کسی که مـــداومت نماید بر ذکر این دو اسم شـــریف و بـــرای او مهمی باشـــد، خداوند کشف می‌گرداند مطلب و مهم او را، و همین خاصـــیت را دارد دو اسم شریف (الحفیظ و الحکیم)

بـرای برخـوردار شـدن از علم اشـراقی در هر روز 150 مرتبه یا علیم خوانده شود.

سی مرتبه: بسم الله الـــرحمن الـــرحیم، الحمدلله رب العالمین، تبارک الله احسن الخـالقین، لا حـول و لا قـوة الا بالله العلی العظیم

خداوند نود و نه بلا را از او دور فرماید که کمــترین آن‌ها جنون باشد

سوره قل هو الله احد: یک مرتبه، دو مرتبـه، سه مرتبـه، دوازده مرتبـــه، صد مرتبـــه، چهـــار صـــد، هـــزار مرتبه را بخواند.

یک دستور شگفت

توضیح

این دستور از چهل نام اصلی خـدا تشـکیل شـده که طی مدت زمان خاص و به تعداد معین خوانده می‌شـود. که به هر دوره از این ذکر یه چله می‌گن باید چهـــــــار تا چله خوانـده بشـود. خـوب بگذارید اول ذکرها رو بنویسم بعد توضیح کامل‌تری بدهم.

(یا بصیر) 302 مرتبه

(یا سمیع) 180 مرتبه

(یا علیم) 150 مرتبه

(یا مصوّر) 336 مرتبه

(یا قدّوس) 120 مرتبه

(یا خالق) 231 مرتبه

(یا واحد) 19 مرتبه

(یا مالک) 90 مرتبه

(یا مجیب) 55 مرتبه

(یا منعم) 200 مرتبه

(یا حبیب) 80 مرتبه

(یا مقیب) 550 مرتبه

(یا عظیم) 1030 مرتبه

(یا خبیر) 812 مرتبه

(یا عدل) 103 مرتبه

(یا حلیم) 88 مرتبه

(یا ظاهر) 1106 مرتبه

(یا آخر) 80 مرتبه

(یا اوّل) 32 مرتبه

(یا مؤخِّر) 836 مرتبه

(یا مقدّم) 183 مرتبه

(یا حق) 108 مرتبه

(یا شهید) 319 مرتبه

(یا باعث) 523 مرتبه

(یا والی) 32 مرتبه

(یا رشید) 513 مرتبه

(یا بدیع) 86 مرتبه

(یا غنی) 1060 مرتبه

(یا جمیع) 113 مرتبه

(یا اکرام) 262 مرتبه

(یا متعال) 551 مرتبه

(یا باطن) 62 مرتبه

(یا مفتاح) 498 مرتبه

(یا دافعُ بَلا وَل بَلیه) 1630 مرتبه

(یا حافظ) 114 مرتبه

(یا بارز) 93 مرتبه

(یا دافع) 18 مرتبه

(یا لطیف) 72 مرتبه

(یا معید) 114 مرتبه

(یا محمَد) 999 مرتبه

موقع خوندن با کسی در موردش حرف نـزن و با اعتقـاد کامل بخوانش و بهش شک نکن چه بسا که شک تو باعث خلل در ایمان تو بشود

نتیجه خواندن چله

مــوقعی که داری چله می‌خوانید. خیلی از اوقــات نمــاز صبح خـواب می‌مونید و بـاز باید برگردید به چله اول و از نو شـروع کنید فکر نکن که از نو شـروع کـردن تو یعـنی این‌که همه چیزهـــایی که قبلا خونـــدی هیچ. بلکه به هر کلمه‌ای که قبلا خونـدی ثـوابی بی‌حد و انـدازه هست که برات می‌نویسن اما ناامید نشو که همیشه برای رســیدن به اوج باید تلاش کرد وقتی که چله چهـارم رو خونـدی یا این‌که اصلا آخرهـــای چله اول و دوم و ســـوم شـــاید به نتیجه برسی. اون موقع بـــرای بـــار اول با یه موجـــود ماورای طبیعت با یه فرشته از اهل آسمون بــرای این‌که نترسی در حالت خواب و بیداری آشنا می‌شی که از اون

موقع به بعد این چله از تو گرفته می‌شه و به تو چله جدیدی داده می‌شه اون فرشته هر صبح تو رو از خواب بیدار می‌کنه که چله بخونید از اون موقع به بعد عاشق چله می‌شید و خوندن هر ذکر نام خدا به قلبت جلا می‌ده و دلت رو نورانیتر می‌کنه طوری که چنان نماز می‌خونی که انگار آخرین نمازته و با هر نگاهت به قدرت خدا اشک شوق وصال از چشمات سرازیر می‌شود. کم کم وقتی که چله رو ادامه بدی اون فرشته شما رو ((طی الارض)) می‌کند و به دیدار آقا امام حسین(ع) تو بهشت می‌بره تو یه حالتی عین بیداری می‌تونی آقا امام حسین رو دیدار کنی..وهر خواسته‌ای که داری رو ازش بخوای می‌تونی امام سجاد و خیلی از امامها رو ببینی می‌تونی بفهمی که تو اون دنیا جات تو کدوم قسمت از این دنیای ماورائیه.

حتی اونجا می‌تونی برای آن‌هایی که مردن طلب شفاعت کنی به خدا بعد از اون موقع نمی‌تونی گناه کنی چون پرده‌های نفاق و جدایی بین و تو خدا از بین می‌ره و می‌تونی نفس رو تو وجود خودت ریشه کن کنی وقتی پرده ها کنار رفت می‌تونی همه اهل آسمان رو ببینی و باهاشون ارتباط برقرار کنید و اگه خواننده این چله یه زن باشه تو چله پنجم تو دستش یک ستاره ظاهر می‌شه که نشان دهنده این که می‌تواند مریض‌ها رو شفا بده. خوندن چله اون قدر رویای هست که با هر نگاهت به هر شخص بتونی تموم زندگیش رو بفهمی.حتی می‌تونی لشگرهایی از جن داشته باشی. خوندن چله باعث می‌شه که تو, فرشته‌های محافظ, فرشته‌های سمت چپ و راست. همزاد جن و همزاد ملکت رو ببینی. می‌تونی برای مردم دعا کنی

کارهاشـون رو حل کنید و خیلی چیزهـای دیگه اما یـادت باشد این ذکر رو بـرای رسـیدن به آرزوهـات نخـون بلکه قصدت از خوندن این چله رسیدن به ملکوت و دوسـتی با خدا و رضای خـدا باشد چه بسا که وقـتی چله رو خوندید و به همه چـیز آگـاه شـدید حـتی هیچ آرزویی جز وصـال نداشته باشی اون موقع هست که می‌شد ناجی نه نجـات داده شده.

علم غیب با اسماء الحسنی

آورده‌اند اگر کسی در مجلسی 12000 مرتبه بگوید(یا هو یا الله) جن و انس و حــوش و طیــور با او انس گیرند و صحرا مطیع او گردند و جمله مخلوقات و خواص اشیاء و علوم مخفیات بر وی مکشوف گردند.

هر که خواهد صاحب صدق و یقین گــردد و از عــالم غیب انواع فتوحات ظاهری و باطنی متداتر به وی نازل گــردد و هر روز بعد از فراغ فرایض صبح 1000 بار این اسماء را بخواند. (یا هو یا الله)

هر که نیمه شب با طهارت کامل رو به آســمان کند و 99 بار این اسم مبارک(یا هو) را بگوید دعا مستجاب گــردد و چشمه‌های معرفت از دل وی سر برزند و از علـوم لـدنی بانصیب گردد.

هر که در روز 100 مرتبه بگوید (هو الله الــذی لااله الا هو) حق تعــالی او را از اهل یقین می‌کند و مقــام اهل تحقیق و درجـــات اهل توحید برسد و آن‌چه خواهد بر او کشف شود.

برای سالکان که بهتر است که دو اسم (الَوْاحد الاْحَـدَ) را بخوانند و ورد زبانشان سازند که دلشـان به اسـرار الهی و اسرار توحید پرُ شود و در شب خوانده شود.

هر کسی که بعد از غسل صد نوبت نام مقـدس (مهیَمْن) گوید بر باطنها مشرف گردد.

هر که به عـدد تکسـیر خواند اسم مقـدس(یا خبـیر) را تا 21 روز از شّــر نفس و حیله حســودان و مکر خصــمان

محفوظ ماند. و دانا شـود و از ضـمایر و اندیشه‌ای که در خاطر خلایق باشد و از باطن اشیاء و غـیره واقف گـردد. و عدد تکسیر این اسم 2436 عدد است و عدد تکسیر مع صدر مؤخر 4842 می‌باشد.

بـــرای برخـــوردار شـــدن از علم اشـــراقی (علمی که اکتسابی نیست) در هر روز 150 مرتبه (یا علیم)خوانـده شود.

بـرای بـاز شـدن دریچه‌ای از حکمت به عـالم قلب و دل، بعد از نیمه شب 87 مرتبه ذکر(یا حکیم) گفته شود.

هر که ســـالک را قبض بـــود و فتح نشـــود در ریاضت و طالب مراتب بالاتر گردد به تکرار این اسم مبارک

)المجید (مداومت کند ابواب سیر و سلوک بر وی گشوده گردد.

(حکَمَ) هر که در نیمه شب چنـدان اسم مبـارک بگوید که از خود برود باری تعـالی بـاطن او را محـرم اسـرار خـود گرداند و دری از عالم غیب بر دل او گشـاید و اگر مـرتب به آن ورد قیام نماید صـفای بـاطن و ظـاهر زیـاده از آن شود که بود.

بـرای آگـاه شـدن از امـور پنهـانی در هر شـبانه روز 70 مرتبه (یا بیشتر) ذکر یا شهید خوانده شود.

هر که را فرزند باشد و فتـوح عــالم غیب می‌خواهد و به هیچ جا گمان نـدارد به مـداومت این اسم بعد از هر نمـاز جمعه قیــام کند تا چهل جمعه چــون اربعین تمــام شــد، مقصود حاصل آید.

جهت پی بـــردن به ضـــمائر و معـــانی موجـــود در قلب اشـخاص، مـداومت شـود بر ذکر (یا بـاطن) به تعـداد 62 مرتبه.

برای راه یافتن به علـوم غریبـه، روز شـنبه که متعلق به این امر اسـت، به نیت این عمـل، غسل انجـام داده و دو رکعت«نماز، مثل نماز صبح خوانده و سپس هفتـاد هـزار مرتبه بدون توقف و حرف زدن در بین ذکر گفتن بگویـد؛ (یا بدیع)، ذکر سپس به تعداد 700 عدد حـرف(ز) را روی کاغذ سفیدی نوشـته و هنگـام غـروب آفتـاب کاغذ را در قبرستان زیر خاک مدفون سازد و در حین مدفون کـردن کاغـذ، 70 مرتبه بگوید: یا مبُـدعِ یا علَامّ. توجه شـود که هنگام دفن کاغذ، کسی نباید در موقع گرفتن ذکر یا بدیع عامل را ببیند اگر در حـالات عامـل، تغیـیری غـیر عـادی پیش آیـد، نباید بترسد. زنـان، بـدون اذن شـوهران خـود، اجازه این کار را ندارند و توفیق نمی‌یابند.

هر که مداومت کند به ذکر این اسـماء(الَقْـادرِ، الَمْقُتْـدَرِ، الْقَوِیُ، الْقائمِ)به عدد کبیر چهل روز پدید آید او را قـوت و قـــدرت و توانـــائی در نفس که بـــدان غـــالب آید بر هر مردی سالک و سریّ عجیب در خواص این اسـماء است و شرح آن در وصف نیاید و صاحب این دعوت این اسماء از مکاشفات عالم غیب بر اسرار این اسماء واقف گـردد. و دعوت این اسم 116 روز است به عدد اسم و اما به عدد کبـیر باید خواند و هر روز یک بـار و در یک محل خواند و میـان طلـوع صـبح صـادق و برآمـدن آفتـاب اولی است خواند این اسم.

به جهت ظاهر شدن امری پنهان و حاصل شدن کشفیات در هر روز 1106 مرتبه ذکر (یا ظاهر) گفته شود.

هر که این اسماء را مداومت کند بر دعــوت این نامها 70 روز به شـرط مـذکور در شـبانه (الَاوَلُّ، الاْخـرِ، الظّـاهرِ، الباطنِ) روزی به عدد تکسـیر بخواند 15484 عـدد است بر او ظاهر شود اسرار اهل عالم و مکشوف گـردد آن‌چه علم ظـاهر و بـاطن است بر صـاحب دعـوت و این اسم خواص ظاهر و باطن اشیاء را بدانند و بر ظاهر و بـاطن هر موجودی بینا و توانا گردد و باید در این کـار مـداومت دارد.

جهت صفای نفس و محو رذائل و آراستن آن به فضـائل اخلاق، و صـفای بـاطنی و جلای قلب به جـایی رسد که ضـمیر مـردم بر روی منکشف گـردد. بعد از سـاعت 12 نیمه شـب، دو رکعت نمـاز، زیر آسـمان با سر برهنه خوانده سپس 100 مرتبه ذکر (یا حق) در حالت ایسـتاده خوانده شود.

هر که شب سـوره نـور را 7 بـار بخواند را تکـرار کند به عدد کبیر اسم مبارک (یا نور) نوری در باطن او ظـاهر و می‌شود و اگر مداومت کند آن نـور در تـرقیّ باشد و اگر میسّر نشود البته هفت جمعه پیوسته مـداومت کند و اگر در روزها به این اسم مداومت کند در ایام مذکور و شبها به عدد کبیر تکرار کند نوری در باطن او پیدا کند و دل او را از نور الهی روشن گردد و از باطن او شـعله‌های نـور بر افروزد.

هر که 18 شـبانه روز روزی 8793 بـار اسم مبـارک) یا فتـاح (را بخواند که سه عـدد تکسـیر است او را فتحی واقع شـود که هرگز قبض و بسط نبیند و در بـاطن او را از عالم غیب فتـوح منـواتر رسد و چنـان صـفای بـاطنی یابد که مطلق روی از دنیا بتابد اما باید که قـرائت این

اسم بـــاز نماند و بعد از این دولت هر روز پانصد نـــوبت کمتر نگوید.

کسی که بخواهد طـالب حـال و اخلاص شـود به این اسم مبارک) یا واجد(مـداومت کند بعد از نمـاز بامـداد 150 یا واجد بگوید آن حال و ذوق عاشقان و درویشان بر ایشان کشف می‌شــود. اگر بعد از نمــاز به این عــدد قیــام کند اولی واضح بود و اگر در حین طعام خـوردن هر لقمه یک بـــار این اسم مبـــار (یا واجد) را بگوید و آن طعـــام را بخورد. آن طعام در درون او نورانی شود و اثر او زود بر او ظاهر شود.

هر که 120 روز دعوت این اسم مبارک یا کبَیر را کند به شرایطی که در اسم یا رحیم گفته شده و در شــبانه روز 1466 نـوبت بخواند بحضـور دل و خلـوت اصل و اربعین آخر در خلـوت نشـیند و بی‌ضـرورت بـیرون نیاید و تـرک حیوانات کند و حلال خورد آشکار گردد بر او ارواح انبیــاء و اولیاء و مسلمین و ملائکه با او انس گیرند و بیشـتر در شب با او باشند اسـرار عـالم ارواح و ملکـوت و عجـائب عالم کبیر با او گویند و مسـخر و صـاحب دعـوت گـردد و قلوب اکابر و قضات و امرا و وزرا و ملکـوک و سـلاطین و رعایا و خلایق طـالب دیـدار و صـحبت او گردند و او را بـــود بـــزرگی و در اربعین باید که شب و روز از تکـــرار غافل نشود و کمتر از 70000 بار نخواند و بسازد خاتمی از نقـره خـالص در سـاعت سـعد و نظـرات خـوب چـون تثلیث و تسـدیس و شـرف سـعدین و نقش کند حـروف اسم را بر آن خـاتم به این طریق اما باید که چـون خـاتم تمـام شـود روز یکشـنبه یا دوشـنبه یا پنجشـنبه پیش از صبح غسل کند در آب روان یا در خانه خلوت و شکر وضو

بگـــذارد و اســـتغفار گوید و و به یا کبـــیر یا کبـــیر درود فرستد آن‌گاه خاتم در انگشت کند چون ابتدای دعوت کند باید اول با تعظیم و حضـــور دل بگوید بگوید و چند بـــار درود فرستد و در اول و یا کبیر اکَبْرِنی خـاتم نگـاه کند و معـــــنی اسم در دل گذارند. و در آخر هر مجلس آخر هر دعا درود فرستادن سبب اجابت دعا است.

هر که در خلوت تا نیمه شب چندان یا ماجد بگوید از حس طبیعی بیرون رود و بیهـوش گـردد و در آن حـالت نـوری در دل او افـزون آید که از برتو آن نـور بـاطن او روشن شود و در میان خلایق سر افراز گردد.

اگر در این دعوت به صدق و اعتقـاد بـود و جهت تسـخیر خلایق و بـرای رضـای خـدا خواند به درجه ولایت رسد و صـفای بـاطن وی را روی نماید و بر او منکشف گـردد علوم غریبه و علم لدنیّ و حالات عجیب و غریب که عـدد آن 409 می‌شود یـازده برابر آن 4499 می‌شـود و اسم مقدس یا والی را بخواند.

هر که مداومت کند به دعوت این اسم مبارک یا فصَـل را 120 روز در هر شبانه روز 17000 بار، باطن او مصـفا گـردد و موصـوف گـردد و به صـفات ملائکه اما باید اکـثر اوقات معده او خـالی باشد تا روح قـوتّ گـیرد و قـابلیتّ رویت ملائکه و سیر و ملکوت اعلی حاصل آید.

هر که مـــداومت کند به دعـــوت این دو اسم مقـــدس یا سَبوُّح یا قدُوُّس به عدد تکسیر 247 روز میسّر گردد او را ک سـیر کند در ملکـوت و مکشـوف گـردد بر وی علامـات سماوی و روشن شود بر وی تسبیح و تقدیس ایشـان در این دعوت شـرایط کم خـوردن کم خوابیـدن و کم حـرف

زدن را باید کـــــرد و هر روز غسل باید داشت و دوری از زنان و اکـثر اوقـات در لب آب روان باشد. که رزق او از غیب می‌آید.

هر که مداومت کند به این اسم مقدس یا دیَـاّن مـدت 70 روز هر شبانه روزی 5000 بار چون مدت دعوت به اتمام رسد آن مقـــدار که تواند بخواند یعـــنی تـــرک نکند که احتمال رجعت دارد و از آن مقصود باز ماند چـون ختم به اتمام رسداین اسم خـواص بسـیار دهد و عجـایب بسـیار ببیند و در حین دعـوت امرهـای غریبه بر صـاحب دعـوت کشف شود و صفای باطن واقع شود. از دعوت این اسم یکی آن است که در نمـــاز دل او به غـــیر خـــدا به کسی نـپردازد و از ملائکه و رجـال الغیب و ارواح اولیـاء بهـره مند گردد. و باید در جای خلوت باشد و از اجتنـاب از خلق و الکل و شرب حلال تا زود اثر کند.

این دو اسم مقدس یا حنَـاّن یا منَـاّن خـواص بسـیار دارد هر که مـداومت کند به دعـوت این دو اسم به مـدت 108 روز هر شبانه روزی 20000 بار در این ایام بلکه پیش از این چهار روز ترک طعام الوان کند بلکه خـوی حیـوانی و معـــده را خـــالی دارد و پرهـــیز کامل کند در این دعـــوت علامـتی خواهد بـود و بـزودی ظـاهر می‌شـود بر او اگر پیش از دعوت پرهیز کرده و از خلق اجتناب کـرده وی را هیچ ترهّم نخواهد بود و علامت اول آن است که چـون از مـــدت دعـــوت او 80 روز درگـــذرد حاضر وقت باشد که مـردی گـاه گـاه پیش وی آید و انـواع سـخنان گوید اما بیشـــتر ســـخنان وی از جهت امـــور دنیا باشد و نفع این جهانی و این عالم فانی اعتبار ندارد و دعـوت بـرای این عـــالم فـــانی نکند و مـراد او عـــالم معـــنی باشد و با آن

شخص سخن گوید اما به ادب باشد و در نظر او گستاخی نکند و هر چه پرسد جواب گوید و جرأت ننماید به سؤال بسیار که او یکی از رجال الغیب است و از جمله مقربان چون حرمت نگاه دارد وادب رعایت کند او باوی بسی تلطّف و مهربانی کند و است و خواص آن آن است که بر خاک دست زند زرَ گردد او را انواع علوم عجیب و غریب به وی آموزد که آن علم اهل ا جهت عالم باقی خواهد آموخت بلکه تعظیم باطنی نماید او متوجه دل وی خواهد بود هیچ شک نیاورد که وی مطّلع گردد وغرض از این آن‌که به این علامات آن شخص را بشناسد و بداند که دعوت قبول است. بعد از آن‌که آن شخص علوم غریبه عجیبه به وی آموخت اسرار بر دل صاحب دعوت ریزد و بگشاید بر دل وی آن‌چه در فهم و اندیشه نیامده باشد. و به دولت دو جهانی مشرفّ گردد و دیده دل او را بگشاید.

علم لدنی

اشاره

علم و دانش، نعمتی بزرگ برای انسان است. از این روست که شان و منزلت هر کسی را به تقوا و عمل صالح مبتنی بر علم و دانش وی می‌سنجند؛ زیرا زمانی تقوای انسان موجب کرامت بخشی وی می‌شود که ریشه در شناخت و دانش داشته باشد.

علم ودانش مانند بسیاری از امور هستی دارای مراتب و درجات می‌باشد. از این روست که آن را از مقوله تشکیکی می‌شمارند و همانند نور و وجود برای آن درجات بسیاری قایل می‌شوند. خداوند به صراحت در آیاتی چون 76 سوره یوسف از مراتب گوناگون و متعدد علم سخن به میان می‌آورد و در آیه 114 سوره طه به پیامبرش فرمان می‌دهد که در نیایش‌های خود افزایش علم و دانش را بخواهد، چنان که در آیات 3 تا 5 سوره تکاثر و آیات دیگر دست کم از مراتب سه گانه اصلی علم سخن به میان می‌آورد. در این آیات مراتب کلی و اصلی که برای علم و دانش سخن به میان آمده مراتبی چون علم الیقین، عین الیقین و حق الیقین است.

در آموزه‌های قرآنی این معنا مورد تاکید قرار گرفته است که علم به دسته حصولی و حضوری می‌باشند که اولی از طریق تحصیل و مقدمات چون ابزارها و منابع علم به دست می‌آید و از آن به علوم اکتسابی نیز یاد می‌شود و دومی علومی هستند که بی‌واسطه و ابزارها برای آدمی تحقق می‌یابد. این دسته از علوم را به علوم حضوری و شهودی تعبیر می‌کنند. هر علم شهودی برای

بیـــان به دیگـــری می‌بایست به شـــکل علم حصـــولی و مفاهیم ارایه شود، چنـان که درک و فهم واقعی هر علم حصولی نیازمند آن است که به علم حضوری تبدیل گردد. علم حضـوری علمی است که جـزو ذات آدمی می‌شـود و از شـــخص انســـانی و ذات وی بـــیرون نمی‌باشد. این در حـــالی است که علم حصـــولی تنها صـــورت‌های ذهـــنی و مفاهیمی هستند که در آدمی شکل گرفته‌اند.

از جمله علـــوم حضـــوری و شـــهودی می‌تـــوان به علـــوم خـــدادادی و بی‌واســـطه‌ای اشـــاره کـــرد که از آن به علم لدنی یاد می‌شـود. نویسـنده در این مطلب بر آن است تا عوامل کسب و سلب علم لـدنی را بر اسـاس آموزه‌هـای قـــــــرآنی تبـــــــیین نماید. با هم این مطلب را از نظر می‌گذرانیم.

لم لـــدنی به معنـــای علمی است که مســـتقیم و بـــدون واســـطه از ســـوی خداوند به شـــخص داده می‌شـــود و از مصـــادیق علم شـــهودی و علم حضـــوری اســـت؛ بنـــابراین واسطه‌ای حتی ذهنی نـدارد و لفظ و صـورتی چـیزی در ذهن نیست تا ســـپس به قلب ادارک شـــود، مانند همه علـــــومی که ما نســـــبت به خـــــارج داریم و از طریق صورت‌های ذهنی با آن ارتباط برقـرار کـرده و از معلـوم خـارجی آگـاهی پیـدا نمـوده و بـدان علم می‌یـابیم، بلکه همانند علم خودمان به خودمان است که بی‌واسطه حتی صورت ذهنی است و این ادراک مستقیم در قلب و قـــوه ادراکی ما از مرتبه نفس تحقق می‌یابـد؛ زیـرا خداونـدی که حایل میـــان ما و حقیقت ما اســـت، می‌تواند چـــنین علمی را مستقیم در قلب ما ایجـاد کند و ما را نسـبت به حقایق بی‌واسطه آگاهی بخشد و تعلیم دهد.

بر اساس آیات قرآنی، علم پیامبر(ص) از قرآن و حقایق ملکـوتی آن بر پایه علم لـدنی است. خداوند می‌فرماید: وَإِنَّکَ لَتُلَقَّی الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَکِیمٍ عَلِیمٍ؛ و به راستی که تو هر آینه قرآن را از نزد حکیم علیم تلقی می‌کنی.(27: 6) هم چنین می‌فرماید: الر کِتَابٌ أُحْکِمَتْ آیَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَکِیمٍ خَبِیرٍ؛ کتـابی که آیـات آن اسـتوار و محکم شده سپس از نزد حکیم خبـیر تفصـیل داده شـده است.(11: 1)

پس این قـرآن تفصـیلی که در اختیـار پیـامبر(ص) قـرار گرفته همانند قـرار گـرفتن بـرای ما نیست. آن آیـات بر قلب مبـارک نـازل و در آن‌جا با علم لـدنی تلقی شـده است.(26: 193 و 194؛ 2: 97)

علم لدنی در هیچ کتاب و رساله‌ای وجود ندارد علم لدنی در نـزد خداوند تبـارک و تعـالی می‌باشد که به انبیـاء و امامان معصوم برای اثبات نبوت و امامت خود داده است و هیچ انسـان معمـولی نیست که دارای چـنین علمی باشد.

علم لـدنی، علمی است که خداوند بـدون واسـطه به بنـده‌ای الهـام می‌کند. علم لـدنی، علم غـیر اکتسـابی اسـت؛ یعـنی در به دست آوردن آن نیـازی به تحصـیل و رفتن به مدرسه و استاد نیست.

این علم، مستقیما از جانب سرچشمه همه علـوم؛ یعـنی خداوند، به برخی از بندگان الهـام می‌شـود؛ چنـان که در قرآن درباره حضرت خضر آمـده است: «فَوَجَـدا عَبـدًا مِن عِبادِنا ءاتَین-َهُ رَحمَةً مِن عِندِنا وعَلَّمن-َهُ مِن لَدُنّا عِلم-اً»؛ تا بنـده‌ای از بنـدگان ما را یافتند که از جـانب خـود به او

رحمــتی عطا کــرده و از نــزد خــود بــدو دانشی آموخته بودیم.

پیــامبران الهی و ائمه از پیشــتازان این علم بــوده و پس از آنــان بــرخی از اولیــای الهی با ریاضت‌های شــرعی و تهذیب و تزکیه نفس خود به این مقام رسیده‌اند.

گر چه علم لـــدنی در هیچ کتـــاب و مدرسه‌ای تـــدریس نمی‌شـــود ولی راه رســـیدن آن بر هیچ انســـانی بســـته نمی‌باشد وکسی که ازتمـام گناهـان دوری کند وواجبـات الهی را انجام دهد و درتمام امـور مطیع وفرمـان بـردار مطلق خداوند باشد به مقـــدارظرفیت‌اش از علم لـــدنی بهره مند می‌گردد.

چنانچه خداوند به آصف بن برخیا وبرخی اولیـاء الله غـیر از انبیاء وامامـان این علم را به مقـدار ظـرفیت وجـودی وقابلیت پذیرش قلبی شان عنایت فرمود.

راه به دست آوردن علم لدنی

امـام بـاقر(ع) فرمـود: من عمل بما یعلم علمه الله ما لا یعلم. هر کس به آن‌چه می‌داند عمل کنـــد، خداوند آن‌چه را نمی‌داند به او بیاموزد

در یک تقسیم کلی کسب علم از سه راه ممکن است: 1- درس خوانــدن 2-ــ عمل به دانســته‌های دیــنی 3-ــ زهد ورزیدن در دنیا.

راه اول: با درس خوانــدن و حفظ کــردن و فکر نمــودن حاصل می‌شود. همه مردم می‌توانند از این راه معلومات خـــود را افـــزایش دهند. نتیجه این راه، علم حصـــولی و اکتسابی یا علم الدراسهْ نــام دارد که ممکن است بعضی

از آن‌ها درست و بـــــرخی دیگر نادرست باشد. این گونه معــرفت غالبــاً از نــورانیت و معنــویت تهی است. علم حصولی ابزاری است که با آن می‌تـوان بیشـتر بر جهـان مادی تسلط پیدا کرد و از مواهب آن بهره‌مند شد.

راه دوم: عمل کردن به دانسته‌های دینی و فطری است. بیــان امــام(ع) نــیز به این راه اشــاره دارد. ما می‌دانیم دزدی، ظلم، خیـانت، غیبت، ربا و... حـرام است و باید از آن‌ها دوری کنیم. ما می‌دانیم نماز، روزه، پرداخت خمس و زکات، حج و... واجب است و لازم است آن‌ها را انجـام دهیم. بنـــابراین وقـــتی به این دانســـته‌ها صـــادقانه و خالصانه عمل کردیم، در آن صورت خدا نیز راه‌هـای خـود را به ما نشــان می‌دهد. ما را از بن‌بست‌ها نجــات خواهد داد. و راه‌های تشخیص حق از باطل درست و نادرست را به ما می‌فهماند.

استاد انسـان، علم او مرحـوم کـربلائی کـاظم سـاروقی فــرد بی‌سـوادی بـود. اما در اثر عمل به احکـام دیـنی و رعـایت ضـوابط شـرعی، خداوند نـیز در یک لحظه تمـام قــرآن را بر قلب او الهــام کــرد که بســیاری از علما از جمله آیت‌الله بروجـــردی به حـــال وی غبطه می‌خوردند. هم‌چـــنین مرحـــوم شـــیخ رجبعلی خیـــاط و سیدهاشم موسـوی (حـداد) از جمله عرفــای بـزرگی هسـتند که با عمل به دانسته‌ها و بدون درس خواندن به مقامات عالی رسیدند. به تعبیر آیـهْ الله بهجت، اسـتاد انسـان باید علم او باشد و در این زمینه در پاسخ شخصی که می‌پرسد: آیا بـرای رسـیدن به قـرب الهی نیازمند اسـتاد هسـتیم؟ فرمود: استاد، علم است و معلم واســطه است. عمل به معلومــات بنمائید و معلومــات را زیرپا نگذاریــد، کــافی

است. اگر دیدید نشـــــــــــد، بدانید نکرده‌اید. اگر به آن چیزهـــایی که می‌دانیـــدعمل کنیـــد، آن چیزهـــایی را که نمی‌دانید خواهید فهمید. پس مانند عـــده‌ای این طـــور نباشید که:

پی مصلحت مجلس آراستند

نشستند و گفتند و برخاستند

علم شهودی، نتیجه زهدورزی در دنیا

راه سوم: زهد ورزیدن در دنیاست. امام علی(ع) فرمود: من زهد فی‌الدنیا... هداه الله بغـیر هدایـهْ من مخلـوق و علمه بغـــیر تعلیم و اثبت الحکمه فی صـــدره و اجراها علی‌لسانه.

هر کس دل از دنیا برکنـــد، خداوند بـــدون این‌که از کسی علم بیـــاموزد، به او علم خواهد آمـــوخت، حکمت را در ســـینه‌اش اســـتوار می‌دارد و آن را بر زبـــانش جـــاری می‌ســـازد. مرحـــوم دولابی می‌فرمـــود: البته این راه مربوط به انبیاء و اولیاء و اشخاص برجسته است. یعـــنی اگر در دنیا یک کمی لب خواســـته‌هایت را تو بگـــذاری و کمتر به دنیا آلوده شوی خداوند به تو علم لدنی می‌دهد

نتیجه این دو راه (عمل به دانســـته‌ها و زهد در دنیا) علم حضوری و شهودی و علم لـدنی یا علم الوراثه نـام دارد. این چنین علمی ضمن داشتن استحکام و یقین، قطعاً از نـــورانیت و معنـــویت خاصی برخـــوردار است و می‌تواند آدمی را به سرمنزل مقصود و قرب‌الهی برساند.

امـام صـادق(ع) به عنـوان بصـری فرمـود:ای ابا عبدالله: معرفت خـدا و نـور یقین با رفت و آمد و این در و آن در

زدن و آمد و شد نزد این فرد و آن فرد تحصیل نمی‌شود. دیگـری نمی‌تواند این نـور را به تو بدهد. این علم درسی نیست. نــوری است که هر گــاه خــدا بخواهد بنــده‌ای را هدایت کند، در دل آن بنده وارد می‌کند اگر چنین معرفت و نـوری را می‌خـواهی، حقیقت عبـودیت و بنـدگی را از باطن روح خودت جستجو کن و درخودت پیدا کن. علم را از راه عمل بخواه. از خدا بخواه، او خودش به دل تو القا می‌کند.

علــوم لــدنی که از آن به علــوم خــداداد، بی‌واســطه، شــهودی و مکاشــفه یــاد می‌شــود گــاه بی‌هیچ تلاش و کوششی به شخص می‌رسد که این دسته از علوم عنایت و فضل الهی می‌باشد و گــاه دیگــر، نیازمند بســترها و زمینه‌هــایی است که از طریق آن علــوم لــدنی کسب می‌شود.

از آیات سوره کهف این معنا را می‌توان استنباط کــرد و به دست آورد که علـوم لـدنی که علـوم رشـدی هسـتند قابل تحصـیل و کسب می‌باشـند. به این معنا که انسـان می‌تواند از طریق آمــوزش و دوره‌هــای خــاص در نــزد اســتادان آن، به زمینه‌ها و بســترهای دریــافت علــوم شهودی برسد.

البته در همین آیات این معنا نیز اثبات و مورد تاکید قرار گرفته است که حـتی بسـیاری از بزرگـان چـون حضـرت موسی (ع) نیز ممکن است از ایجاد چنین بستر و فضـای دریافت علم لدنی ناتوان باشد؛ زیـرا دریـافت علم لـدنی نیازمند شــرایط ســخت و بســیاری است که بیش‌تــری بزرگــان نــیز از تحقق بخشی و بسترســازی آن نــاتوان می‌باشند.

از جمله این شــرایط می‌تــوان به صــبر و تحمل بســیار اشـاره کـرد که شـخص بر پایه آن بتواند امـوری را که به ظاهر بر خلاف شریعت است برتابد. اصـولا چـنین تـاب و تحملی برای کسانی که تعبد و تقید بر شریعت و ظـواهر آن را اصــالت می‌بخشــند، غــیر ممکن است مگر آن که شــخص به دانش نــوری و بصــیرتی دست یافته باشد که حکمت هر کـــــار و عملی را بداند و بشناسد. حضـــــرت موسی (ع) چنان قرآن در سوره کهف گزارش می‌کند از انجام این کار ناتوان بـود؛ زیـرا نتوانست با خلاف ظـاهر شــریعت کنــار آید و نســبت به رفتارهــای ضد شــریعت حضرت خضر(ع) صبر و سکوت نماید.

دست یابی به بسیاری از علم شهودی از جمله علم لدنی نیازمند بســترهای لازم در شــخص و ذات است. ایمــان، احسان و نیکوکاری ،تقـوا و پرهیزگـاری و تزکیه نفس و اموری دیگر چون تدبر و دقت در آیات انفسی و آفاقی و عمل بر اســـاس دانش و علم، از جمله بســـترهای لازم برای دست یابی به مکاشفات و علوم شهودی است. دعا و نیایش نیز از جمله عوامل و زمینه سازهای دست یابی به مراتب عالی‌تر دانش از جمله دانش شــهودی است که خداوند در آیه 114 ســوره طه به پیــامبرش ســفارش می‌کند.

باتوجه به آیـاتی چـون 22 سـوره یوسف و 14 سـوره قصص می‌توان این معنا را تقـویت کـرد که اعطـای علم لدنی به بشر بر تحقق عنصـری چـون احسـان در انسـان مبتـــــنی و متکی است. این عنصر یکی از اساسی‌ترین عناصر تعـیین کننـده بـرای دست یـابی به علم لـدنی و بی‌واسطه شهودی می‌باشد.

با نگـاهی به کسـانی که به علم لـدنی دست یافته‌اند این معنا نــیز به دست می‌آید که بخش عمــده کســانی که به علم لــدنی دست یافته‌اند کســانی هســتند ه به رحمت و فضل الهی به این مـراتب علـوم رسـیده‌اند. از جمله این افــراد می‌تــوان به حضــرت آدم، حضــرت خضر حضــرت اسحاق حضرت عیسی و مانند ایشان اشـاره کـرد. (نگـاه کنید: المیزان، ج 12 ص 180 و موارد دیگر)

البته برخی دیگر به سبب ایجاد بستر و زمینه‌های در خود به این علــوم لــدنی دست یافته‌اند که می‌تــوان به علم لـدنی داود (ع) پس از قتل جـالوت و جهـاد در راه خـدا و بعلم باعورا اشاره کرد.

عوامل سلب علم لدنی

خداوند در آیات 85 و 86 سوره اسراء بقا و زوال علوم اعطـایی خداوند به بشر از جمله علم لـدنی را، منـوط و مشروط به مشیت خود می‌داند. بر این اسـاس هر علمی که انسان به دست می‌آورد مشــیت و اراده خداوند در آن بــوده است. بنــابراین، حــتی علــوم ســاده اکتســابی و حصــولی که از طریق ابزارهــای چــون گــوش و چشم و دیگر حـــواس به دست می‌آید در دایـــره مشـــیت الهی می‌باشد؛ زیرا خداوند منشا وخاسـتگاه علـوم است و هر آن‌چه آدمی از علوم به دست می‌آورد بخشی از افاضـات الهی می‌باشد که در بــرخی از آیــات از آن به قلیل یــاد شــده است. به این معنا که اگر همه علــوم بشــری را در کنــار هم قــرار دهیم تنها بخش انــدکی از علــوم الهی خواهد بود که نصیب و بهره بشر شده است.

کســـانی که به علم لـــدنی و شـــهودی دست می‌یابند می‌بایست همواره خود را آمـاده خطر آزمـون و ابتلائـات الهی بداند؛ زیرا هر لحظه‌ای می‌تواند مـوجب شـود تا در دام آزمون بیافتد و علوم لدنی خود را از دست بدهد.

خداوند در آیاتی به دو دسـته از عوامل اشـاره می‌کند که بـرخی از آن‌ها از موانع دست یـابی به علـوم موهبـتی و خدادادی می‌شـود که از جمله آن‌ها می‌تـوان به شـرک و کفر اشاره کرد که در آیاتی چون 37 و 38 سوره یوسف بدان توجه داده است.

دسـته دوم از آیـات به عـواملی توجه می‌دهد که مـوجب سلب علوم خدادادی می‌شـود که از آن جمله می‌تـوان به گناه اشاره کرد که در آیات 22 و 23 سوره یوسف بیان شده است.

از دیگر علل و عوامل سـلب علـوم لـدنی که در قـرآن به آن اشاره شده می‌توان به سوء اسـتفاده از علم خـویش بـرای گمـراهی مردمـان توجه داد. بسـیاری از صـاحبان بصیرت و دانش مکاشفه با تصرفات و سوء استفاده‌های خـــود، زمینه از داســـتن دانش مکاشـــفه‌ای را فـــراهم می‌آورند. از این روست که بســیاری از اهل مکاشــفه و عرفـان به احتمـال این که تصـرفی از وی در حکم سـوء اســتفاده خواهد بــود از انجــام آن خــودداری می‌کردند. داســتان‌ها و گزارش‌هـای بسـیاری در بـاره کسـانی که دارای علم مکاشـــفه و لـــدنی بودند و از اســـتفاده آن خودداری می‌کردند و یا با سوء استفاده از آن، علم لدنی خویش را از دست دادند.

البته هر گونه استفاده از علوم لدنی عامل سلب نمی‌شود بلکه سوء استفاده از آن موجب سلب و از میان رفتن علوم لدنی می‌شود. بنابراین می‌بایست گفت کسانی که دارای علوم لدنی می‌شوند، لازم است از آن برای یاری و کمک به مردم استفاده کند. از این روست که خداوند در آیه 80 سوره انبیاء بر لزوم به کارگیری علوم و دانش‌ها در راستای دفاع از منافع انسان‌های مظلوم و مورد تجاوز دشمن و در مسیر تعالی و رشد جامعه تاکید می‌کند.

از مهم‌ترین و اساسی‌ترین عوامل سلب علم لدنی می‌توان به پیروی از هوای نفس و حرکت در مسیر خلاق حق اشاره کرد. بسیاری از کسانی که در گزارش‌های قرآنی و روایی دانش لدنی خویش را از دست داده‌اند کسانی بوده‌اند که در دام هواهای نفسانی خویش افتادند. از معروف‌ترین ایشان می‌توان به بلعم باعورا و سامری اشاره کرد که هر دو به سبب پیروی از هوای نفس و قدرت طلبی و خودنمایی علم لدنی خویش را از دست دادند.

خداوند در آیات پیش گفته تبیین می‌کند که چگونه بلعم باعورا از علم خدادادی خویش محروم می‌شود، زیرا دلبستگی به دنیا و هواهای نفسانی وی را به جنگ حضرت موسی (ع) می‌برد و او را در کنار فرعون قرار می‌دهد.

خداوند در آیه 102 با اشاره به داستان‌هاروت و ماروت از مردمان می‌خواهد که در اندیشه فراگیری علوم زیانبار و بی‌فایده نباشند و حتی آن را حرام بر می‌شمارد. در این داستان با آن که از علوم خاصی چون

سحر و جادو سخن به میان آمده ولی به سبب آن که توده‌های مردم گرایش به سوء استفاده از آن دارند، به عنوان دانش زیانبار شناسایی و معرفی می‌شود. این بدان معنا خواهد بود که آن‌چه در علوم می‌بایست به عنوان عنصر اصلی و هدف مورد نظر قرار گیرد بهره مندی از آن برای دست یابی به قرب و کمال شخص و جامعه است. بنابراین علوم مکاشفه‌ای اگر به قصد سوء استفاده آموخته یا به کار گرفته شود، از مصادیق علوم زیانباری است که بر شخص دست یابی و یا ایجاد زمینه و بستر برای دست یابی به آن حرام است.

به هر حال، علوم لدنی همان گونه که دست یابی به آن سخت و دشوار است حفظ و نگه داشت آن نیز دشوار و سخت است. بنابراین لازم است که هر کسی در هر مرتبه‌ای از علم قرار دارد مواظبت نماید تا آن را از دست ندهد. یکی از راه‌های حفظ آن نیز عمل بر اساس آن علم می‌باشد که در آیات و روایاتی چند بر آن تاکید شده است.

راه دیگر حفاظت بر علم، تقواست. تقوا همان گونه که علم زاست و موجب می‌شود تا انسان به علم و دانش‌های خاص دست یابد هم چنین مهم‌ترین عامل حفاظت آن می‌باشد.

آن‌چه در این نوشتار آمده تنها گوشه‌ای از مسایل و مطالب مربوط و مرتبط به علم لدنی بوده است. تحقیق بیش‌تر در این زمینه حوصله و وقت بیش‌تری می‌طلبد که بیرون از حوصله این مقال است. باشد با تقوای الهی و عمل به علوم حصولی خویش درهای علم

حضوری و شهودی و لدنی را برخود بگشاییم و در مسیر کمالی و تعالی خود و جامعه از آن بهره گیریم.

ویژگی‌های علم لدنی

علم غیر از عزم: هر چند نفس انسانی بسیط است؛ ولی مراتبی برای این نفس بسیط است. از همین روست که گاه سخن از ظلم به نفس است و گاه دیگر از مقام قلبی نفس و گاه از مقام فوادی نفس و گاه از مقام اماره بالسوء یا لوامه بودن و مانند آن‌ها در آیات قرآنی سخن به میان آمده است. نفس در مقام علم دانا است ولی این بدان معنا نیست که اراده و عزمی بر پایه دانایی و علم داشته باشد. ممکن است شخص بینا به چیزی باشد، ولی توان عمل نداشته باشد. این شخص در مقام اراده و عزم عملی همانند یک شخص معلولی است که بر ویلچری نشسته باشد. به این شخص اگر تلسکوپ و یا میکروسکوپ داده شود، هیچ تاثیری در عملش ندارد؛ زیرا او مشکلی علمی ندارد و در مقام یقین است؛ بلکه مشکل عملی دارد و قدرت بر انجام کار و عمل ندارد. کسانی که یقین علمی دارند و حتی ممکن است اهل شهود چون بعلم باعورا و سامری باشند یا به معجزات به بصیرت رسیده باشند چون فرعون، اما به دلیل آن که قلب ایشان ایمان نیاورده و جحد و انکار می‌کند، این شخص ویلچری است. پس ممکن است شخص صاحب علم لدنی باشد، ولی عزم و اراده فعلی نداشته باشد. پیامبر(ص) و معصومان(ع) با آن که از علم لدنی برخوردار بودند و می‌دانستند که به این آب و انار و انگور زهر دارد و یا این شمشیر هنگام نماز بر فرق سر می‌آید و این سفر به کربلا به شهادت و اسارت ختم

می‌شود، ولی این علم لـدنی دلیلی بر آن نیست تا اراده و عزم فعلی بر اساس مفـاد آن نـیز ایجـاد شـود و آنـان فعلی را در راستای موافقت یا مخالفت آن انجام دهنـد؛ زیرا همـاره مرتبه علم غـیر از مرتبه اراده و عـزم فعلی است.

تصـرفات خـارجی نه بـاطنی: علم لـدنی که بـرای عـالم بدان است، هر چند که ویژگی ذاتی برای دارنده آن است و او را به حقـایق امـور چنـان که هست عـالم و دانا می‌کنـد، ولی این علم مـوجب نمی‌شـود که شـخص به قدرتی دست یابد که بتواند تصرفات باطنی داشته باشد؛ بلکه تصـرفات وی ظـاهری و خـارجی اسـت؛ از این رو، عالم لدنی نتوانست با تصرفات باطنی این علم لـدنی را به حضـرت موسی(ع) منتقل کند و او را با تصـرفات تکوینی و باطنی، عـالم به علم رشـدی لـدنی کند. جـالب این که از نظر خدا، علم خضر(ع) علم لدنی است(همان) اما از نظر حضـرت موسی(ع) علم رشـدی است. ایشـان معتقد است که این علم قابلیت انتقـال با تصـرفاتی هم چـون تعلیم عـادی را دارا است و عـالم لـدنی می‌تواند با تعلیم خودش آن را به دیگری منتقل کنـد، همـان طـوری که علوم حصولی و اکتسابی و تجربی با آموزش و تعلیم عادی قابل انتقال و آموزش به دیگری است؛ در حالی از منظر قـرآن، این علم لـدنی با تعلیمـات عـادی قابل آموزش و انتقـال به دیگـری نیسـت؛ زیـرا تعلیم این علم لدنی با تصـرفات بـاطنی است نه با تعلیمـات عـادی. هم چنین دارنده آن علم لـدنی با توجه به مـوارد سه گانه در داسـتان موسی(ع) و خضر(ع)، تنها در خـارج با اسـباب عادی می‌تواند تصرفات ظـاهری داشـته باشـد؛ نه آن که عالم لدنی بتواند تصرفات باطنی و تکوینی داشته باشد.

از این روست که عالم برای انجام ماموریت و رسیدن به مقصود خود، کشتی را خراب، کودکی را به قتل و دیواری را بازسازی می‌کند؛ نه آن که تصرفات باطنی و تکوینی داشته باشد.

از منظر مردم عادی، او نیز کاری را انجام می‌دهد که دیگران انجام می‌دهند؛ از این رو، بین خودشان و اعمال عالم لدنی تفاوت و فرقی را نمی‌یابند؛ چنان که در اعمال خضر(ع) و حتی معصومان(ع) دیده می‌شود؛ در حالی اعمال آنان از نظر باطنی با اعمال دیگران فرق دارد؛ زیرا آنان نه تنها به حقیقت ملکوتی اعمال خود آگاه هستند، بلکه در راستای ماموریت و اراده الهی آن را انجام می‌دهند نه اراده شخصی؛ چنان که عالم لدنی در پایان می‌گوید: و ما فعلته عن امری؛ آن را از روی خواسته و امر خودم انجام ندادم. از آن‌جایی که آنان بر اساس ملکوت و ماموریت کاری را انجام می‌دهد گاه برای مردم عادی غیر قابل درک است و استطاعت ندارند تا آن را هضم کنند و آن را خلاف عقل و منطق و حتی شریعت می‌یابند. این گونه است که گاه به معصومان(ع) در اعمالشان اعتراض می‌شود؛ چنان که موسی(ع) به خضر(ع) اعتراض می‌کند.

تعلیم ناپذیر از سوی دارنده: با توجه به آن‌چه گفته شد معلوم شد، علم لدنی حتی از سوی دارنده آن غیر قابل تعلیم به دیگری است؛ زیرا علوم حضوری و داشته‌های شخصی غیر قابل انتقال به دیگری است. این علم تنها از سوی خداوند قابل تعلیم است و حتی معصومان(ع) تنها بسترسازان ایجادی آن هستند و این تعلیم از آن‌جایی که باید از لدن علی حکیم و لدن علیم خبیر و

مانند آن انجـــام گـــیرد، واســـطه پـــذیر نیست. از همین روست که انســان باید از راه تقــوای الهی به شــرایطی برسد که قــابلیت دریــافت علم لــدنی را بیابد. بنــابراین، درخواست تعلیم علم لدنی از سوی افراد از عالم لــدنی، درخواستی نادرست و بیهوده است.

ارتباط علم لدنی با حقایق: علم لدنی با حقایق و ملکوت هر چیزی ارتباط دارد و به ظاهر ارتبــاطی نــدارد؛ از این رو، قابل ادارک در چارچوب‌های شریعت ظاهری نیســت؛ زیرا شریعت بر اســاس بینــات و ســوگند و ظــواهر امــور مســـــایل را ســـــامان می‌دهد و به رتق و فتق امـــــور می‌پردازد. بنابراین، نمی‌توان براساس علم لــدنی جامعه را مدیریت کرد و لازم است تا در چــارچوب ظــاهر و علم ظاهری قضاوت و داوری و زندگی کرد. بر همین اساس، پیامبر(ص) با آن که دارنده علم لدنی و عالم لــدنی است می‌فرماید: انما اقضی بالبینـــــات و الایمـــــان؛ داوری و قضاوت من در امور بر اســاس همین ظــواهر شــاهدان و سوگندها است.

داستانی درباره‌ی علم لدنی

در داستان موسی(ع) و خضر(ع) که در آیات سوره کهف به آن پرداخته شــده نکــات بســیاری است که پیش از این به بـــرخی اشـــاره شـــده است. در این‌جا به نکـــاتی دیگر اشاره می‌شود:

تــرس از جــان خــودش: از آیه 71 ســوره کهف به دست می‌دهد آن‌چه مــوجب اعــتراض حضــرت موسی(ع) است ترس از جان خودش و غرق شــدن اســت، نه اعــتراض به زیان مالی به صاحبان کشتی در اثر غــرق شــدن کشــتی.

از این رو، ایشـــان می‌فرماید: فَانْطَلَقَا حَتَّى إِذَا رَكِبَا فِي السَّفِينَهِ خَرَقَهَا قَالَ أَخَرَقْتَهَا لِتُغْرِقَ أَهْلَهَا لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا إِمْـرًا؛ پس رهسـپار گردیدند تا وقـتی که سـوار کشـتی شدند. وی آن را سوراخ کرد. موسی گفت: آیا کشـتی را سوراخ کردی تا سرنشینانش را غرق کنی؟! واقعا به کار ناروایی مبادرت ورزیدی. پس حضـرت موسی(ع) نسـبت به تصرفات ظـاهری خضر(ع) کـاری به این نـدارد که این تصرفات در ملک غیر به ویژه به سبب زیانبار و خسـارت زا بـودن خلاف شـرع اسـت، بلکه از این که کشـتی و مسـافران غـرق شـوند، اعـتراض دارد. او خـودش را در معرض خطر غرق شدن می‌بیند و اعتراض می‌کند.

منکر از نظر موسی(ع): از نظر آیات و روایات، منکر هر آن چـیز ناپسـندی است که خداوند ناپسـند دانسـته و معـروف هر چـیزی است که خداوند پسـندیده است. البته عقل و نقل کاشف این منکـرات و معروفـات است و انسـان از این دو راه می‌تواند معـروف و منکر را بشناسـد؛ زیـرا عقل و نقل دو راه کشف از این امـور است. بر همین اسـاس، حضـرت موسی(ع) بر اسـاس عقل و نقل، کشـتن نفس پـاک و بی‌گنـاه را که قتلی را انجـام نـداده اسـت، منکر می‌داند: فَانْطَلَقَا حَتَّى إِذَا لَقِيَا غُلَامًا فَقَتَلَهُ قَالَ أَقَتَلْتَ نَفْسًا زَكِيَّهً بِغَيْـرِ نَفْسٍ لَقَـدْ جِئْتَ شَيْئًا نُكْرًا؛ پس رفتند تا به نوجـوانی برخوردند [بنـده ما] او را کشت. موسی به او گفت: آیا شـخص بی‌گنـاهی را بـدون این‌که کسی را به قتل رسـانده باشد کشـتی؟! واقعا کار ناپسندی مـرتکب شـدی. حضـرت خضر(ع) نـیز این تعریف را می‌پذیرد.

نیسان حضرت موسی(ع) درباره شخصیت عـالم: نیسـان و فراموشی به عنـوان عـذر شـرعی پذیرفته می‌شـود و عقل و نقل بر آن تاکید دارد. بر همین اســاس، وقــتی موسی(ع) به جـوان همـراه خـویش اعـتراض کـرده و او عــذر نیســان را مطــرح می‌کنــد، حضــرت(ع) خــاموش می‌شود. عالم لدنی نـیز در برابر عـذرخواهی موسی(ع) به فراموشی و نیسان، این عـذر را می‌پـذیرد و خـاموش می‌شـود. حضـرت موسی(ع) نه تنها نسـبت به تعهـدات خـود گرفتـار فراموشی اسـت، بلکه فرامـوش می‌کند در کلاس آمـوزش و تعلیم علم رشـدی در نـزد عـالم لـدنی حاضر شده است که خداوند او را فرستاده است.

تصرف مالی و جـانی زیـان‌آور و اصـلاحی در مـال بـدون جان: با نگاهی به تصرفات عالم لدنی به دست می‌آید که این تصـرفات همه ظـاهری و با اسـباب ظـاهری انجـام گرفته نه در امور تکوینی و باطنی و با تصـرفات بـاطنی و تکویـنی. این تصـرفات تنها در امـور مـالی و جـانی در شکل ضرر و زیان و یک مورد اصلاحی در مـال و سـاخت دیوار بوده است. در هیچ مـوردی از این مـوارد تصـرفات اصلاحی در جان انجام نشده است. حال این تصـرفات در جـان به شـکل، درمـان بیمـاری و فسـاد جسـمی باشد یا جان بخشی به مـرده و مـردار. بنـابراین، تصـرفات عـالم لـدنی، حـتی همانند تصـرفات حضـرت عیسی(ع) نبـوده است که مرده‌ای را زنده یا بیماری را شفا می‌بخشید.

نسبت اراده به خود و خدا از سـوی عـالم لـدنی: مشـیت امــری بــالاتر و مقــدم‌تر از اراده است. از نظر قــرآن مشــیت همــان خواســته کلی حکیمانه الهی است که بر اسـاس فلسـفه و هـدف اساسی خلقت سـامان می‌یابد.

بنابراین، هیچ مشیتی بر خلاف مشـیت الهی نخواهد بـود به طـوری که بتواند سـاختار فلسـفه وجـودی و ایجـادی خلقت را مخدوش سازد. بر این اسـاس، با آن که انسـان و جن دارای مشـیت اسـت، ولی کسی از جن و انسـان نمی‌تواند بر خلاف مشـیت حـرکت و عمل کند و تمـام اسباب و ابزارها در خدمت مشیت الهی است و حـتی در مواردی که اسباب موثری است در برابر مشـیت الهی از کـار می‌افتد. از این روست که امـام سـجاد (ع) می‌فرماید: یا من لاتبدل حکمته الوسایل؛ هیچ وسـیله‌ای نمی‌تواند حکمت و مشیت الهی را تبـدیل کند و چـیزی را جـایگزین کند. پس ابلیس نـیز در راسـتای مشـیت الهی فعـالیت می‌کند. خداوند می‌فرماید: وَمَا تَشَـاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَـاءَ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ كَـانَ عَلِيمًا حَكِيمًـا؛ و مشـیت نمی‌کنید مگر آن‌چه را خداوند مشـیت کـرده اسـت؛ زیـرا خداوند علیم و حکیم است.(67: 30) در این آیه در تعلیل این که مشـیت همگـانی تحت مشـیت خداونـدی اسـت، به علم و حکمت اشاره شده است؛ زیرا ساختار نظام هستی نباید بر اساس علم و حکمت دیگری تغییر کنـد، بلکه آن علم و حکمت الهی است که هدف خلقت را سامان و مشـیت‌ها را مهـار و مـدیریت می‌کند. در جـایی دیگر این امر را به ربـوبیت و پروردگـاری کلان بر هسـتی نسـبت داده می‌فرماید: وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ؛ و مشـیت نمی‌کنید مگر آن که خداوند پروردگـار جهانیـان مشیت کرده باشد.(81: 29) پس از مقام مشیت، مقام اراده است.

از نظر قرآن، اراده جزیی‌تر و شخصی‌تر از مشیت است و به مسایل و قضایی جزیی و شخصی تعلق می‌گیرد، در حالی مشیت به امـور کلی و قضـایای حقیقی کلی تعلق

می‌گیرد. از این رو، انسان در هر قضیه جزیی و شخصی که می‌خواهد انجـام دهد پس از علم و تصـدیق بر انجـام آن، اراده عملی می‌کند تا آن را انجام دهد. اراده را اراده می‌گوینـد؛ زیـرا مـوجب حـرکت و تحرکـات جـوانحی و جـوارحی می‌شـود و شـخص را به آمد و شد بـرای تحقق آن مقصـود وا می‌دارد. مـراوده به معنـای آمد و شـدی است تا هدف و مقصود تحقق یابد؛ همانند مـراوده زلیخا برای همبستری با یوسف(ع). عالم لدنی در تعلیل اعمال خود، گـاه اراده که امر جـزیی و شخصی است به خـود و خدا و گاه تنها به خدا و گـاه تنها به خـود نسـبت می‌دهد. عالم لدنی خرابکاری کشـتی را به خـود نسـبت می‌دهـد؛ زیرا نـوعی سـوء و بـدی در این امر دیـده می‌شـود، و او سعی می‌کند سوء و بـدی را به خـود نه خـدا نسـبت دهد. هر چند که در واقعیت او هیچ کـاری را به اراده جـزیی خـود انجـام نـداده اسـت، بلکه به اراده جـزیی خداوند در این مورد انجـام داده اسـت؛ چنـان که در یک قاعـده کلی فرمـوده است: و ما فعلته عن امـری؛ از روی خواست و امر خودم انجام ندادم. عالم لدنی، جایگزین سازی کودک بد به کودک خوب را به خود و خـدا نسـبت می‌دهـد؛ زیـرا امر مثبت و حسـنه است و می‌تـوان به خـدا نسـبت داد؛ ولی چون در مقامی همانند مقام قرب فرایض است، به طور طبیعی آن را به خود نیز نسبت می‌دهـد؛ زیـرا او در این مقام او یدالله و اسدالله است. البته در مقـام کامل این قرب فرائض چون مقام فنا است؛ دیگر شخص دیـده نمی‌شود و باید فعل را مستقیم به خدا نسـبت داد؛ زیـرا وقـتی یدالله اسـت، دیگر معنا نـدارد خـودش را ببیند. در مقام قرب نوافل است که ابزار دیده می‌شود؛ چنـان که در آیه 17 سـوره انفـال در ارتبـاط با قـرب نوافل

می‌گوید: وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى؛ تو تیر نیانداختی وقتی تیر انداختی بلکه خدا است که تیر انداخت. در این‌جا، پیامبر(ص) به عنوان ابزار دیده می‌شود؛ زیرا این بنده با عنوان بنده بودن ابزار خداوندی می‌شود؛ اما در مقام قرب فرائض، دیگر بندگی محو می‌شود و فعل بی‌واسطه به خدا نسبت داده می‌شود؛ چنان که در همان آیه 17 سوره انفال درباره قتل کفار این گونه می‌فرماید: فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ؛ پس شما کفار را نکشتید، بلکه خداوند است که آنان را کشت.

عالم ربانی، در مقام قرب نوافل، فعل خوب را به خود و خدا نسبت داده و اراده خود و خدا را در یک مسیر می‌بیند و خود را ابزار می‌داند؛ اما همین عالم لدنی، بلوغ و رشد کودکان صاحب گنج را به پروردگار نسبت می‌دهد؛ زیرا بلوغ و رشد، امری مرتبط با ربوبیت و پروردگاری است و تنها از عهده خدا بر می‌آید و تنها اراده الهی است که می‌توانند آن را تحقق بخشد. در این‌جا کنایه‌ای به حضرت موسی(ع) است که اگر علم رشدی را می‌خواهد باید از پروردگار بخواهد نه عالم لدنی؛ زیرا رشد و علم رشدی از خواص اسم ربوبیت و پروردگاری خدا است. البته خدا در آیه 77 سوره کهف، به یک نکته کلیدی در ارتباط با اراده نیز اشاره می‌کند و می‌فرماید: فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا يُرِيدُ أَنْ يَنْقَضَّ فَأَقَامَهُ؛ پس در آن‌جا دیواری یافتند که اراده ریختن داشت، پس آن را عالم لدنی به تنها بر پا کرد؛ یعنی حضرت موسی(ع) نشست و عالم لدنی تنها بنایی کرد. در این‌جا سخن از اراده دیوار است. پس نشان می‌دهد که جمادات نیز از نظر قرآن دارای اراده است؛ هر چند که مقام

اراده آنان به اختیـاری در سـطح انسـان وجن نمی‌رسـد، ولی این گونه نیست که بی‌اراده باشـــند؛ زیـــرا از نظر قرآن هسـتی از جمـاد و غـیر جمـاد دارای شـعور و عقل بوده و تسبیح خدا می‌کنند و حتی بر اساس این آیه اراده دارند. البته اراده آنــان در راسـتای اراده الهی و مشـیت کلی خــدا است و اراده‌ای بر خلاف اراده و مشـیت الهی ندارند. تنها این انســان و جن است که می‌تواند اراده‌ای بر خلاف اراده الهی داشـــته باشد هر چند که نمی‌تواند این اراده‌هـای خلاف بر خلاف مشـیت کلان الهی باشد و خدشه‌ای در آن ایجـاد کنـد، حـتی اگر اراده ابلیسی باشد که می‌خواهد مشیت الهی را در خلافت انسانی مخدوش کنـــد، این اراده به جـــایی نمی‌رســـد؛ زیـــرا هیچ اراده نمی‌تواند حکمت و مشیتی الهی را دگرگون سازد؛ چنـان که امام سجاد(ع) فرموده است.

آبـــادی و شـــهر: از نظر خداونـــد، محیطی که پـــذیرای مهمانـان قـریب نباشد و به درخواست غـذا مسـافران و نیازمند توجهی نداشته باشد، یک آبادی به دور از مـدنیت است و از تمـدن بهـره‌ای نـبرده اسـت؛ زیـرا یک جامعه مدنی جامعه ارتباطی بر اساس قوانین و مقـررات کامل انسانی است و به روابط عاطفی و اخلاقی و هنجارهای انسانی توجه می‌کند و برای یک دیگر دلسوزی می‌کنند و نیازهای یک دیگر را در چارچوب عدل و احسـان و اکـرام بر طـــرف می‌ســـازند و بـــرای مســـافران و غریبـــان ونیازمنـدان مراکز پـذیرایی و آسـایش و آرامش فـراهم می‌آورند. از این روست که در آیه 77 ســـوره کهف که گزارش خداوند از سـفر اسـت، از آن محیط به «قریه» و آبادی تعبیر کرده اسـت؛ هر چند که از نظر عـالم ربـانی، چنین محیطی شهر و مدینه باشد که از مدنیت برخـوردار

است. ممکن است بــرخی بگویند که دیــوار در روســتا و آبــادی بــود، ولی کودکــان در شــهر می‌زیســتند. در این صورت تفاوت دیدگاه میـان خـدا و عـالم ربـانی از میـان می‌رود؛ اما این نکته بـــاز قابل توجه است که مـــردم روستایی از مدنیت دور هستند و قوانین مـدنی را چنـان که باید و شـــاید نمی‌شناســـند و بـــدان عمل نمی‌کنند. بنــابراین، هر آبــادی و محیطی اجتمــاعی دارای مــدنیت نیست. کودکان در شهر، بر اساس آداب مـدنیت آمـوزش دیـــده و رشد می‌کنند و در محیط صـــالح همانند پـــدران صالح خـویش رشد خواهند کـرد و از نعمت‌هـای آشـکار و نهان الهی برخوردار می‌شوند.

ذکر یونسیه

ذکر یونسیه یعنی گفتن: لاَّ إلِهَ إلاَّ أنَتَ سُبحْاَنکَ إنِیِّ کنتُ منِ الظَّالمِیِن

ذکر یونسیه چیست؟

حضرت یونس علیه السلام مدت ها در میان قومش به ارشاد مردم پرداخت ولی در مدت سی و سه سال فقط دو نفر به او ایمان آوردند او هم قوم خود را نفرین کرد و خداوند به او وعده داد که در فلان تاریخ عذاب خود را بر آنان خواهد فرستاد یونس از شهر خارج شد اما یکی از دوستانش در شهر ماند و مردم را از عذاب خدا ترساند و از آن‌ها خواست توبه کنند و آن‌ها که نشانه‌های عذاب وعده داده شده را دیدند از ترس عذاب توبه و ناله کردند تا خدا عذابش را از آنان بر گرداند یونس به امید این‌که مردم نابود شده‌اند به شهر بازگشت و وقتی دید همه چیز عادی است و مردم به کارشان مشغول عصبانی شد و شهر را بدون اجازه خداوند ترک کرد و با یک کشتی راهی دریا شد.

در بین راه ماهی غول پیکری به کشتی حمله کرد و به خواست خداوند متعال حضرت یونس را بدون این‌که به او آسیب برساند بلعید حضرت یونس وقتی به هوش آمد متوجه اشتباه خود شد و با ناله و تضرع به درگاه خداوند توبه کرد که توبه او در قرآن آمده است و بخشی از آیه به عنوان ذکر یونسیه مشهور شده است که علما و عرفا خواص بیشماری را برای آن نقل می‌کنند.

وذَاَ النوُّن إذِ ذهَّبَ مغُاَضِباً فظَن أنَ لنَّ نقَّدْرٍ علَيَهْ فنَــاَدىَ فيِ الظُّلمُــاَتِ أنَ لاَّ إلِــهَ إلاَّ أنَتَ سُــبحْاَنکَ إنِیِّ کنتُ منِ الظَّالمِِین

قرآن میفرماید: آن‌گاه که خشمناک بــرفت و پنداشت که هرگز بر او تنگ نمی‌گـــیریم و در تـــاریکی نـــدا داد هیچ خدایی جز تو نیست، تو مـنزه هسـتی ومن از سـتمکاران هسـتم ذکر یونسـیه یعـنی گفتن لا اله الا انت سـبحانک انی کنت من الظالمین.

آثار و برکات ذکر یونسیه

پیامبر:هر بیمـار مسـلمانی که این دعا را بخوانـد، اگر در آن بیماری بهبودی نیافت و مرد پـاداش شـهید به او داده می‌شود و اگر بهبودی یافت خوب شده در حالی که تمام گناهانش آمرزیده شده است.

رسول خدا آیا به شما خبر دهم از دعایی که هرگاه غم و گرفتـــاری پیش آمد آن ادعا را بخوانید گشـــایش حاصل شـود؟ اصـحاب گفتند: آری‌ای رسـول خـدا. آن حضـرت فرمـــود لا اله الا انت ســبحانک انی کنت من الظـــالمین دعای یونس که طعمه ماهی شد

امام صادق علیه السـلام: عجب دارم از کسی که غم زده است چطور این دعا را نمی‌خواند لا اله الا انت ســبحانک انی کنت من الظـــالمین چـــرا که خداوند به دنبـــال آن می‌فرماید: ما او را پاسخ دادیم و از غم نجـــات دادیم و این چنین مؤ منان را نجات می‌دهیم.

مرحوم کلیـنی نقل می‌کند: مـردی خراسـانی بین مکه و مدینه در ربذه به امام صادق علیه السلام برخود و عرضه

داشت: فدایت شوم من تا کنون فرزند دار، نشده ام، چه کنم؟حضرت فرمود: وطن برگشتی و خواستی به سوی همسرت روی آیه) 78 سوره انبیا(را بخوان انشاء الله هرگاه به فرزند دار خواهی شد.

برای تقویت نفس و قلب و مکاشفات بسیار خوب است وبرای رفع حجب و نورانیت موثر است و استجابت دعا و نجات مؤمنین از طرف خدا شامل گوینده آن می‌شود.

ختم‌های ذکر یونسیه

تا هر ختم‌های این ذکر شریف 1001/3000/4000/7007000/400/بار گفته‌اند که بستگی به دستور استاد و قابلیت طالب دارد. اما عدد 400 برای همه آن هم شب ها بعد از نماز عشاء وقت شب در سجده نافع است.

چون این ذکر به معنی استغفار است در آن هیچ عوارضی نیست. برای دیدن حالات برزخی مؤثر است،

برای تقویت نفس و قلب و مکاشفات بسیار خوب است وبرای رفع حجب و نورانیت موثر است و استجابت دعا و نجات مؤمنین از طرف خدا شامل گوینده آن می‌شود. تجرد، با مداومت این ذکر حاصل می‌شود، چنانکه برای مرحوم سید هاشم حداد سه روز حالت تجرد برزخی اتفاق افتاد که البته مکاشفه این طول زمانی را ندارد

مرحوم آخوند ملا حسنقلی همدانی: هر قدر در هر وقت بتوانید این ذکر را بگوئید. مرحوم سید هاشم حداد نقل کردند که ذکر یونسیه برای معرفت نفس و معرفت رب مؤثر است و خودش به ذکر یونسیه مشغول بود از وی

سئوال شد در ایـام فـراغت همانند راه رفتن و نشسـتن چه ذکری بـرای نـورانیت قلب و رفع حجب خـوب اسـت؟ فرمود: ذکر یونسیه می‌فرمود: عـدد 3000 به بعد بـرای کاملین " سالکینی که از مراحلی و منازلی عبور کرده‌اند " می‌باشد.جناب استاد مدت زیـادی در نجف3000 مرتبه این ذکر را در سجده می‌گفتند.

از بســیاری از بزرگــان این ختم با عــدد 400 مرتبه در سجده خصوصا" در میان نماز مغرب و عشـاء و یا قبل از اذان صبح و یا بین الطلوعین جهت افاضات روحانی نقل شـــده است و این یکی از ختومـــاتی است که معمـــولا" اساتید در ابتدای سلوک به شاگردانشان توصـیه می‌کنند. ناگفته نماند که این ختم به منزله تـــوبه‌ای حقیقی است اگر خالصانه برای خدا بجـای آورده شـود اثر شـگرفی در پیشبرد انسان دارد.

کشمیری پرسیدند بهترین کار برای سالک در کدام یک از اعمال عبادی است؟ فرمودند: بهترین آن سجده است که ذکر وقتی از مرحوم آیت الله یونسـیه در آن گفته شـود. و فرمودند: امـان ذکر یونسـیه مـوجب اتصـال به ارواح و باز شدن چشم برزخی می‌گردد.

این ذکر شــریف اثر بســیار عجیــبی در رفع غم و انــدوه دارد

امام صادق علیه السلام فرمودند: تعجب می‌کنم از چهار کس که چهار نوع گرفتاری دارند چگونه به این چهار چیز پناه نمی‌برند.

از جمله این‌ها فرمودند: تعجب می‌کنم از کسی که دچـار غم و انـدوه شـده است اما به این سـخن پنـاه نمی‌بـرد،

زیرا که حق تعالی در دنباله آن فرموده و نجیناه من الغم و کذلک ننجی المؤمنین یعـنی ما او را حضـرت یـونس را به سبب این سـخن از غم و انـدوه نجـات دادیم و اینگونه ما مؤمنان را نجات می‌بخشیم.

چگونه می‌توان به مقام طی الارض رسید؟

چگونه می‌توان به مقام طی الارض رسید؟

طی الارض یکی از نشـــانه‌های رفتـــاری اقتـــدار ولایی اولیای خدا است. تا کسی به مقام

ولایت تکوینی نرسد و اقتدار ولایی در او شکوفا نشــود، قدرت تصرف در طبیعت را ندارد و نمی‌تواند طی الارض و مانند آن را انجـــام دهـــد، بنـــابراین ریشه اینگونه رفتارهای قدرتی در نیروی ولایت تکوینی و احراز مقـام خلافت الهی است و شاید بهـتر بـود سـوال می‌شد: شد. اگر کسی خلیفه خـدا شـود، آن‌گـاه چگونه می‌تـوان به مقام ولایت رسـید و خلیفه اینگونه حـرکت ها به راحـتی از او صادر خواهد شد و مونه‌ای نخواهد داشت.

ولایت از ولی یلی به معنای درکنار بـودن و رنگ گـرفتن از خداوند است، بنابراین برای رسـیدن به چـنین مقـامی باید دانست که ولایت نتیجه قرب انسـان به خداوند است و باید راه تقرب را طی نمـود. منتهی باید توجه شـود که فـــرق است میـــان انگـــیزه و نتیجه. ولایت و تصـــرفات تکویـــنی نتیجه قـــرب انســـان به خداوند است و انگـــیزه نیست.

انگیزه و هدف مومن در حرکت به سمت خداوند قـرب به او است و در صـــورتی که موفق شـــود به خداوند نزدیک شود، آن‌گاه در صورت وجود ظرفیت خاص، خدای متعال به او اقتـــدار ولایی خواهد داد و او نـــیز مظهر و مجلای ولایت و قدرت خداوند خواهد شد.

توضیح بیشتر:

در یک کلام می‌تـوان گفت: راه رسـیدن به مقـام ولایت، پیمـودن راه قـرب خداوند از طـریقئ پرسـتش آگاهانه و عاشقانه او است.

این مسیر از دو راه امکـان پـذیر است: راه نظـری که در علم و شعور نهفته است و تا زمانی که انسان نسـبت به چـــیزی شـــناخت پیـــدا نکنـــد، آن را دوست نمی‌دارد و نمی‌تواند آگاهانه و عاشـــــقانه به او نزدیک شـــــود. راه عملی؛ عبودیت آگاهانه و عاشـقانه خداوند وتـرک محبت دنیا راه کلی عرفان و ولایت است.

حضـــــرت علی(ع) نـــــیز می‌فرمایند: اگر خـــــدا رادوست می‌دارید محبتّ دنیا را از قل بهای‌تان خارج کنید.

عبـدالرزاق کاشـانی (شـارح کتـاب منـازل السـائرین) می‌نویسد: عشق و محبتّ به محبوباقتضا می‌کند وصـــال را، و وصال میسّر نمی‌شـود مگر به بـذل روح، و انس به جمـــال هم اقتضا می‌کند که قلب از التفـــات به غـــیر او ممنوع شود. پس افراد محبّ وقـتی در محبتّصـادق‌اند که قلبشان تعلق به محبوب داشته باشد.

خداوند شـــما را به جـــاده‌ای انداخته که بســـیار زیباست. بدانید خداوند شـما را دوست دارد و به دلیل این علاقه و دوستی، این دغدغه را در شما به وجـــود آورده است. اما در یک کلام تمام راه عشق از معرفت آغاز می‌شود. علم و دانش و شـــــناخت در این وادی حـــــرف اول را می‌زند. بدون آگاهی قدم از قدم نمی‌تـــوان برداشت و اگر کسی بخواهد چـنین کند بیشـتر گمـراه می‌شـود تا هـدایت. هم عشق و محبت, شـــــکوفه‌ی عقل و معـــــرفت است و هم اطاعت و عبادت معبود عالم, نیاز به دانش و بینش دارد.

نیاز راه عشق و پرستش به معرفت همـان نیـاز حکمت و عرفان عملی به حکمت و عرفان نظری و نیاز ایدئولوژی به جهان بینی است و یا نیاز بنا, بر زیربنا. تا آدمی نداند, نمی‌تواند و کسی توانا بود که دانا بود. برای عاشق شدن باید اول معشـوق را شـناخت, به هر مقـدار که معـرفت انسان نسبت به معشوق بیشتر می‌شود, عشق به وصال در او شـعله ورتر می‌گـردد و به هر مقـدار که انسـان عاشق وصـال محبـوب می‌شـود, به اطـاعت, بنـدگی و تسلیم در مقابل خواسـته‌های محبـوبش تن در می‌دهد و فـانی در اراده‌ی او می‌گـردد و به هر مقـدار که عاشق خـودش را در معشـوقش گم می‌کند و از خـودش و خواسته هایش دور می‌شود, به محبوبش نزدیک می‌گردد و در مقام محبت او می‌نشیند و بهر مقـدار که خداوند از بنـده‌اش راضی می‌شـود, او را در مقـام رضـایت قـرار می‌دهد و مظهر و مجلای صـفات و کمـالات خـویش می‌گرداند. چشمش چشم خدا می‌شود و نگاه خدائی پیدا می‌کند. گوشش گـوش خـدا می‌شـود و با گـوش خـدائی می‌شنود و همچنین زبانش, دستش, پایش و تمام اعضاء و جوارحش, رنگ خدائی به خود می‌گیرند و آن می‌بیند و می‌شنود و می‌کند که دیگران نه می‌بینند و نه می‌شـنوند و نه می‌توانند انجـام دهند. به سه روایت در این زمینه اشاره:

یک: عبودیت خداوند جوهری است که بـاطنش ربـوبیت و خـدائی است پس کسی که در عبـودیت حق تعـالی گم شـود در مقـام ربـوبیت و خـدائی است پس کسی که در عبودیت حق تعالی گم شود در مقام ربوبیت یافت خواهد شد. (امـام صـادق) دو: روایت از امـام صـادق (ع) است ایشـان نقل نموده‌اند که خـدای عزوجل چـنین فرمـوده

است که محبوبـترین چیزهـائی که بنـدگان من بوسـیله آن‌ها به من نزدیک می‌شـوند, انجـام اعمـالی است که به ایشـان واجب نمـوده‌ام و همچـنین بنـده به واسـطه‌ی نوافل و مسـتحبات آن‌چنـان به من نزدیک می‌شـود که محبوب من می‌گردد و چون محبوب من شد, من گوش او می‌شـوم گوشی که به وسـیله آن می‌شـنود و چشم او می‌شـوم چشـمی که به آن می‌بیند و زبـان او می‌شـوم زبـانی که با آن سـخن می‌گوید و همچـنین دست او می‌شوم دستی که به وسیله آن می‌گیرد. در این صـورت است که اگر دعا کند اجـابت می‌کنم و اگر سـؤال. نماید عطا می‌کنم.

سه: در روایت قدسی آمـده است که خـدای تبـارک و تعالی در برخی از کتابهائی که به پیامبرانش وحی نموده است فرموده است:ای فرزند آدم, من زنده‌ای هسـتم که هرگز نمی‌میرم, اوامر مـرا اطـاعت کن تا تو را همچـون خودم, زنده‌ای قرار دهم که نمی‌مـیرد.ای فرزند آدم, من به هر چه بگویم باش, موجود می‌شود, اوامر مرا اطاعت کن, تو را همچون خودم صاحب این قـدرت می‌نمـایم که به هر چه بگوئی باش و اراده کنی, موجود شود. بنابراین نبایدازطاعت عبودیت و یاد خدا و انجـام واجبـات و تـرک محرمات غفلت کرد. پس ابتدا با کسب معرفت و شناخت باید راه را بـاز کـرد و ثانیا با انجـام واجبـات و تـرک محرمات دل و قلب را صاف کرد سیر و سـلوک و تقـرب به خداوند در طی زمـان و تلاش فـراوان امکـان پـذیر می‌شود و امکان ندارد ره چهل ساله را یک شـبه رفت و به تعبیر زیبای استاد بزرگوار حضـرت آیت الله حسـنزاده آملی روزی؛ روز به روز است. پس نباید در سـیر و سلوک عجله به خرج داد و در عین حال امروز را به فـردا

سپرد. همین که تصمیم گرفته‌اید که از عادی بودن نجات پیدا کنید, بسیار خوب است.

می دانید که هـدف دین بیـان روش و هـدایت انسـان در مسیر قرب الهی است و این موضـوع به گسـتره تمـامی آموزه‌های دینی است، بنـابر این امکـان این که بخـواهیم تمـامی جزئیـات برنامه سـیر و سـلوک به سـوی خـدای تعـالی را شـرح دهیم، واقعا نیسـت، آن‌چه در ذیـل، به عنوان پاسخ، خدمت شما ارسال می‌شود، خلاصه و بیـان کلی راه اسـت، آشـنایی با جزئیـات راه را باید در طی مطالعات فراوان و توسط اساتید اخلاق و عرفان بیابید. ما به سهم خود می‌کوشیم تا در این زمینه تا حدودی راه گشا باشیم.

سیر و سلوک الی الله

سـیر و سـلوک انسـان به سـوی خداونـد، مهمـترین و اساسی‌ترین وظیفه یک مسـلمان است که با عـزم و اراده‌ای استوار و کوششی پی گیر انجام پذیر است.

همان آیه‌ای که اشـاره کردیـد، فهمید «الشـمس» اهمیت این موضوع را می‌توان از سوره که خداوند پس از یـازده قسم می‌فرماید رسـتگاری و خوشـبختی فقط در سـایه خودسازی حاصل می‌شود. یقظه و بیداری از خواب برای این منظور، اولین مرحله به تعبیر اصحاب سـیرو سـلوک می‌باشد. پس از آن می‌بایست انسان عزم خـود را جـزم غفلت و توجه به غافل بـودن خـویش کـرده و تصـمیم قـاطع بگـیرد که همیشه تـابع خواست خداوند بـوده و همواره در صدد انجام تکالیف الهی باشـد، چه در امـوری عبادی و چه در امـور اجتمـاعی و دیگر ابعـاد زنـدگی. هر

قـــدمی که بر می‌دارد و هر ســـخنی که می‌گوید و هر برنـــامه‌ای که دارد نخست ببیند آیا رضـــای خداوند در آن می‌باشد یا نه والا از آن صرف نظر نماید.

کمال در این است که انسان خواسـته‌هایش را در مسـیر الهی قـرار: در حـدیثی آمـده است دهد و نـیرویش را در جهت رضـــایت حضـــرتش صـــرف کند در این مســـیر دو کوشش به طور موازی و همزمان انجام می‌پذیرد:

سلوک نظری

در این راسـتا انسـان باید آگـاهی و معـارف خـویش را با مطالعات دینی در بعد عقاید، اخلاق، احکـام و دسـتورات الهی افزون سـازد، تا با بصـیرت و شـناخت و آگـاهی در راه خداوند قدم نهد و در صراط مستقیم گام بردارد. چه این که بدون آن انسان دچار قشری گـری، درویش مـآبی و صوفی مسلکی خواهد شد. اصلی‌ترین آگاهی‌هـایی که انسان در این مسیر بدان نیاز دارد چند چیز است:

1- شـناخت ذات هسـتی به عنـوان پدید آورنـده و ظـاهر کننده انسان و جهان.

2- شـناخت انسـان به عنـوان کـاملترین مظهر خداوند و پدیده‌ای که در او استعداد خلافت الهی نهاده شـده است و جانشین خدا در زمین است.

3- شناخت رابطه میـان انسـان با خداوند. این رابطه بر اساس ظهور تعریف می‌شـود، یعـنی انسـان مظهر خـدا است و کمـــال او هم در همین مظهـــریت و تقـــویت آن است. انسان به هر مقدار که اسـتعدادهای الهی خـویش را شـــکوفا می‌نمایـــد، به خـــدا نزدیک‌تر می‌شـــود وبه

هرمقـدار که به خـدا نزدیک می‌شـود از کمـال و سـعادت بیشتری برخوردار خواهد شد.

-4 رسیدن به قرب الهی و شکوفایی استعداد ها، تنها در ظرف عبودیت و پرستش امکان پذیر است و در خــارج از حوزه دین و عبودیت خداوند، چیزی جز فلاکت و شقاوت در انتظــار انســان نیست. پرســتش؛ یعــنی کارهــایی که انسان را به خدا نزدیک و شبیه می‌کند.

سلوک عملی

قرب فرایض: در وهله ســالک می‌کوشد واجبـات الهی را بـــدون انـــدک کم و کاست انجـــام دهد و از محرمـــات و معاصی با تمام وجود چشم پوشد.

قـــــرب نوافل: در مرحله دوم که مرحله بـــــالاتری است ســالک می‌کوشد تا به مســتحبات و نوافل بــپردازد و از مکروهات دوری گزیند.

این دو مرحله برای سالک بســیار مهم و اساسی است و نباید نسبت به آن‌ها اهمال کـرد. اما روش کـار این است که تمــرین و ممارست کنید و تمــام تلاش خــود را بکــار بندید و حتی المقدور خـود را از گناهـان دور کنید و همه واجبــات را- همــان گونه که در رســاله‌های عملیه آمــده است انجـام دهید. این کــار تمــرین مســتمر می‌خواهد و مـدتی وقت شـما را می‌گـیرد تا ملکه شـما شـود. اگر در ابتدای کار دچار مشکلی یا گناهی یا کاهلی شدید, غم به خود راه ندهید و خود را به خدا بسپارید و از شر شـیطان و نفس به خـدا پنـاه ببرید و با آب توبه خـود را شستشو بدهید تا خداوند شما را پاک کند و توکل خــود را از دست ندهید و ناامید نشـوید. زیــرا در این مرحله شـیطان همه

تلاش خود را می‌کند تا شما را از راه بدر کند و با القاء ناامیدی و ناتوانی شما را خسته کند. اما چنانکه گفتیم روزی روز به روز است و باید حلاوت اتیان دستورات الهی و دوری گناه را به خود بچشانید. می‌توانید برنامه چهل روزه و تمرینهای چهل روزه برای خود بگذارید. آن‌گاه که در مرحله قرب نوافل به نتیجه مطلوب رسید و نفس خود را بر آن آماده کردید، به سراغ قرب نوافل بروید و همین روش را در آن‌جا پیاده کنید. در این راه اهتمام به نمازهای پنجگانه شبانه روز و نافله‌های آن به ویژه نافله شب و سحر خیزی حتی 10 تا 15 دقیقه به اذان صبح توصیه می‌شود.

ب) در این مرحله سالک می‌کوشد تا خویش را از تمامی اوصاف رذیله دور سازد و خود را به زیور اخلاق حسنه وملکات فاضله بیاراید، زیرا وجود صفات رزیله مانع تحقق ظرف عبودیت و قرب است و وجود صفات حسنه در این زمینه به سالک کمک خواهد کرد. به طور مثال کسی که دارای زیله بخل است، در ظرف عبودیت قادر به انجام واجبات مالی و انفاق در راه خدا نیست و به عکس کسی که جواد است این فرایض و نوافل را به راحتی انجام می‌دهد.

ج) همگام با سایر مراحل کار بزرگ دیگری که باید در دستور و برنامه سالک قراربگیرد

مرحله آزاد سازی و کسب حریت است. آزاد ساختن نفس از هر آن‌چه که او را اسیر خود ساخته و توان پیشرفت و سلوک را از او سلب نموده است، آزادی او پر خوری، پر خوابی، پر گویی، لذت گرایی افراطی، اسارت ثروت، قدرت، شهرت، شهوت، عادت،

دلبستگی‌های افراطی به امور دنیوی، وابستگی‌های افراطی به اشیاء و افراد، مد گرایی، غرب گرایی و خلاصه هر چیزی که به نحوی انسان را اسیر می‌سازد و امکان حرکت در مسیر عبودیت و قرب را از او سلب می‌نماید.

در این مرحله لازم است از آن‌چه که او را از خدا دور می‌دارد، دوری گزیند و سراپای وجود خویش و همه اعمال خود را الهی کند. حتی خواب و خوراک و لباس خویش را برای خدا وطبق آن‌چه او می‌پسندد انجام دهد.

برای انجام این امور دستور کلی که سالک نیاز دارد تنبه و بیداری وتوجه و مراقبت دائمی نسبت به خود و افعال و احوال خویش و از همه مهمتر حضور قلب و توجه به معبود در نماز است. مرحوم علامه طباطبائی تأیید بسیاری بر مشارطه و مراقبه و محاسبه دارند. به این معنی که ابتدای صبح با خود شرط کنید که کارهایتان برای خدا باشد و در برنامه ریزی منظم برنامه زندگی معنوی خود را بریزید و در وسط روز مراقب خود باشید که از جاده سلوک خارج نشوید و آخرت شب و پیش از خواب از خود حساب بکشید که تا چه حد بر اساس روش درست عمل کرده اید.

اگر کسی در چهل روز تمام رفتار و فعالی تها واندیشه‌هایش را برای رضای خدا و در راستای خشنودی او انجام دهد و نه تنها هیچ گناهی انجام ندهد، بلکه هیچ سخنی و کاری بدون قصد قربت نداشته باشد، پاداشی که خداوند به او عنایت می‌کند آن است که پرده‌ها و حجا بها را از مقابل دیده و گوش او بر خواهد داشت تا حقایقعالم را بشنود و ببیند، و هنگامی که حقایق عالم و

حکم تهـای خلقت را شـناخت، قلب او آیینه حکمت الهی می‌شـود و آن حکمت همچـون آب زلال کـوثر بر زبـان او جـاری شـده و دیگـران را از عطش معنـوی نجـات خواهد داد.

به طور اختصار پیرامون آن توضیح می‌دهیم

صـمت (سـکوت): مـراد از آن نگهـداری و حفظ و کنـترل زبان از زیـاده روی و گفتـار غـیر ضـروری است. سـالک باید در گفتار به قدر ضرورت و اقل امکان اکتفا نماید. و این صـــمت در همه دوران ســـلوک در همه اوقـــات لازم است. در حدیثی از حضرت صادق(ع) آمده است: سـکوت دری از درهایحکمت و راهنمای به هر خیر و نیکی است.

جوع (گرسنگی) و کم خوری: البته به اندازه‌ای که بـــاعث ضـــعف نگـــردد و احـــوال را پریشـــان نســـازد. حضـــرت صادق(ع) در حدیثی می‌فرماید؛ گرسنگی خـورش مـومن و غـذای قلب و روح او است. مـوجب سـبکی و نـورانیت نفس میگردد و فکر در حال گرسـنگی می‌تواند به پـرواز در آید غذای زیاد نفس را ملول و خسته و سنگین می‌کند و از سیر در آسمان معرفت باز می‌دارد.

سـهر: منظـور بیـداری سـحرگاهی و به پا خاسـتن بـرای عبـــادت پروردگـــار در نیمه شب است که از مـــوثرترین وسیله برای تقـرب به پروردگـار و وصـول به رضـای حق است و همه بزرگان اهل کمال بر آن تأکید داشته و آیات و روایـات فـراوانی در این بـاره داریم و بـرخی بزرگـان رسـیدن به کمـال را بـدون نمـاز شب و شب زنـده داری نـاممکن دانسـته‌اند. خداوند در بـاره بنـدگان خـاص حق

می‌فرمایـد؛ مقـدار کمی از شب می‌خوابند و در دل شب و سحرگاه از پروردگار طلبغفران و آمرزش می‌کنند.

عـزلت: هرچنداسـلام دیـنی اجتمـاعی است ودسـتورات اجتمـاعی آن فـراوان است و پـیروانش را به ارتبـاط با یک‌دیگر و تقـویت آن سـفارش فـراوان نمـوده و در متن اسلام عـزلت و گوشه نشـینی و خلـوت وجـود نـداردولی درحاشیه آن و به عنوان دارویی مسکن و وضـعیتی است منظور کنـاره گـیری از غـیر اهل الله است که در ابتدابه صـورت کنـاره گـیری ظـاهری و فـیزیکی است ولی در افـــرادی که نفس قـــوی‌تری دارندمانند انبیا و اولیا و پـیروان خـاص آن‌هـا، این عـزلت، عـزلت با قلب و روح است نه کنـاره گـیری ظـاهری و فـیزیکی، هر چند همه پیامبران در طول عمر خود دوره‌ای از عزلت و خلـوت را به صـورت چوپـانی و انس با طـبیعت و دوری از مـردم گذرانده‌اند و هـدف این است که نفس ضـعیف با تفکر و تقویت معنوی خود، بتواند در اجتماع حضور یابد و مـردم را ارشـاد نماید و خـود آلـوده به آلودگی‌هـای اجتمـاع و انحرافات آن نگردد.

ذکر: منظــور یــاد پروردگــار است که یا به صــورت ذکر لفظی است و یا ذکر قلـبی و عمـده توجه و یـاد قلـبی است و ذکر لفظی وسیله و مقدمه‌ای برای آن ذکر قلبی است.

است که مورد «مراقبه» از عـواملی که در سـلوک دارای نقشی محوری و زیربنایی است

تأکید قرآن کریم و روایات اهل بیت(ع) و بزرگان سـلوک است و به منزله عمود خیمه سیر و سلوک است. معنــای

مراقبه آن است که سالک در همه احوال مراقب و مواظب باشد از آن‌چه وظیفه اوست تخطی نکند. البته مراقبه معنای عامی دارد و به اختلاف مقامات و درجات و منازل سالک تفاوت می‌کند در ابتدای امر سلوک، مراقبه عبارت است از آن که از آن‌چه به حال دین و دنیای او نفعی ندارد، اجتناب کند و سعی کند خلاف رضای خداوند در گفتار و کردارش نباشد و به تدریج بالاتر می‌رود تا آن‌جا که گاهی مراد از مراقبه توجه به سکوت نفس و گاهی توجه به مراتب حقیقت اسماء و صفات کلی الهی می‌باشد.

و مدارا در سلوک است و این از امور «رفق» از نکات مهم در راه سلوک و آداب آن رعایتآن را رعایت کند، چون غفلت و بی‌توجهی به آن سالک الی اللهآن را رعایت کند، چون غفلت و بی‌توجهی به آن سالکرا از ترقی و سیر باز می‌دارد و گاهی به طور کلی از سفر ممنوع خواهد شد. سالک در ابتدای سفر در خود شور و شوق زاید الوصفی می‌یابد و به دنبال آن سعی می‌کند اعمال زیاد و عبادات فراوانی انجام دهد و بیشتر وقت خود را صرف عبادت و گریه و تضرع می‌کند و به هر عملی دست می‌زند و از هر کسی کلمه‌ای می‌آموزد و از هر غذای روحانی لقمه‌ای بر می‌دارد. این طرز عمل نه تنها سودمند نمی‌باشد بلکه زیانبار نیز می‌باشد چون در اثر تحمیل بار سنگین بر نفس، نفس عکس العمل نشان می‌دهد و عقب می‌زند و در نتیجه سالک از همه کارها باز می‌ماند و دیگر در خود میل و رغبتی برای انجام جزئی‌ترین کارهای مستحبی پیدا نمی‌کند. بنابراین سالک نباید فریب شوق اولیه خود را بخورد و بار سنگین بر دوش نفس بگذارد بلکه باید با دوراندیشی استعداد و

ویژگی‌های روحی و وضع کار و شغل و میزان ظرفیت خود را بسنجد و آن مقدار عمل و عبادت که از استعداد او کمتر و کوچکتر است انتخاب کند و بر آن مداومت ورزد تا کاملا بهره روحی و معنوی خود را از آن عمل دریافت کند و وقتی مشغول عبادت است با آن که هنوز میل و رغبت دارد از عبادت دست بکشد تا همیشه خود را تشنه عبادت ببیند. در مورد خوراک و خواب باید حد وسط و اعتدال را رعایت کرد به گونه‌ای که هم شکم پرور و تنبل بار نیاید و هم باعث مریضی و بی‌حال و ضعف نشود و رعایت اعتدال در امر سلوک در همه امور شرط اساسی این راه است. از مسائل مهم در امر سلوک وجود مرشد و استاد راه است که واقعا راه رفته و وارسته باشد و بتواند دست سالک را گرفته و منزل به منزل راه ببرد. از برخی بزرگان نقل شده که اگر انسان نیمی از عمرش را صرف یافتن استادی مناسب و خبره نماید ارزش دارد.

البته شناخت استاد راه کار ساده‌ای نمی‌باشد و این شناخت جز با مصاحبت و همراهی با او در آشکار و پنهان و اطمینان از او حاصل و عملکرد او حاصل نمی‌گردد. مدعیان کمال و عرفان فراوانند و همواره کسانی که از کمال و معنویت بهره‌ای ندارند برای باز کردن دکان و جلب منافع شخصی ادعای ارشاد و راهنمایی سالکان و شیفتگان کمال را داشته‌اند و باعث گمراهی وانحراف جوانان پاک دل و طالب معنا شده‌اند و ظهور کرامات و خوارق عادات و خبر دادن از اموری غیبی و سایر کارهای غیر عادی دلیل بر استاد بودن و راهنما بودن کسی نمی‌باشد. البته اگر دسترسی نداشتن به استادی شایسته و راه رفته معنایش محروم

مانــدن از کمــال و معنــویت نمی‌باشد بلکه می‌تــوان با استفاده از راهنمایی ها و هدایت‌های قرآنی و پـیروی از دستورات پیشوایان دینی و دعا و تضـرع و توسل به اهل بیت(ع) راه کمال را بپیمـاییم و با لبیک به نـدای فطـرت خداجو و رعایت تقوا و انجام واجبات و دوری از محرمات چـراغ بنـدگی را در دل برفـروزد و به مقـام قـرب الهی متناسب با ظرفیت خود برسد.

باید توجه داشت پیمـــــودن راه بنـــــدگی و قـــــرب با فعالیت‌های اجتماعی و تحصیل و کار هیچ گونه منافـاتی نـدارد و این از ویژگی‌هـای دین مـبین و سـعادت آفـرین اسلام است که بین این گونه فعالیت ها و قـرب حق هیچ منافـاتی قائل نیست و اتفاقا راه کمـال از همین کانـال می‌گذرد و اگر نیت خدمت به بندگان خدا و حل مشـکلات آن‌ها و پیشرفت میهن اسلامی باشد، تحصیل و خدمت و کار عین خشـنودی حق و عمل به دسـتورات او و مـوجب تسریع در رسیدن به کمال می‌گردد.

اذکاری برای رسیدن به این مقام

از جناب عارف کامل مرحوم سـید عبد الکـریم کشـمیری نقل شده:

خواندن 1000 مرتبه در هر روز برای نورانیت ،روحانیت قلب،آســان شــدن امــور ورزق بســیار نــافع است.و در روایت از پیامبر نقل شده است کسیکه 1000 بار بخواند خود را از خدا خریده واز بندگان خـاص الهی شـود.بیعـدد کسی بخواند ومـــــــــداومت کند طیِّ الارض به او داده شــود.همیشه خوانــدنش یقین انســان را زیــاد می‌کند. وجنابشـــان روزی 7000 مرتبه وقـــتی در نجف بودند

می‌خوانند نه دریک مجلس،بلکه در تمام روز حـتی در راه رفتنختم مجرب آزموده شـده واثـری شـگفت انگـیز ازآن مشاهده شد.

خواندن سوره‌ی ص در نمازهای وتر: خواندن سوره‌ی ص پس از حمد در نمازهای وتر بـاعث جـدایی عـروج روح به عالم ملکوت می‌شود که نهری را میبیند.

نماز وتر: نماز شب 11 رکعت است. 8 رکعت به 4 سلام و 2 رکعت نمـاز شـفع و یک رکعت نمـاز وتر. و منظـور همین رکعت اخر می‌باشد.

آثار عجیب ذکر یا حی یا قیوم

در شـرافت اسـماء و صـفات الهی همین بس که پیـامبر خـدا(ص) فرمودند: اِنَّ لِلّـهِ- عَزَّوجـلَّ- تِسْـعَةً و تِسـعین اِسْما، مَنْ دَعا اللّهَ بها اِسْـتَجابَ لَـهُ، وَ مَنْ اَحْصـاها دَخَـلَ الجنـةَ؛ خداوند تبـارک و تعـالی نـود و نه اسم دارد که هرکس خداوند رابه آن اسـامی بخوانـد، خداوند دعـای او را مسـتجاب میگرداند وکسی که آن‌هـارا بشـمارد داخل بهشت میگردد.

جمله(الله لا اله الا هو الحی القیـوم) را همگی بارها و بارها شنیده‌ایم. این جمله یعنی؛ الله خدای یکتـایی است که جز او خدایی نیست و او زنده و پاینده است. قیوم به وجـودی اطلاق می‌شـود که قـائم به ذات است. ذات حضرت احدیت قـائم به ذات است و قیـومیت، منحصر به ذات اقدس احدیت می‌باشد.

در روایـتی آمـده است که اگر کسی مشـکلی دارد که از هیچ طریقی حل نشده باشد ذکر (یا قیوم) را 156 مرتبه بخواند.

ذکری برای زیادی روزی

همچـنین مـداومت بر اسم‌های(الحی القیـوم)در زیـادتی معاش اثری عظیم دارد و برای حصول مراد و مطلـوب و غلبه بر دشمنان فایـده بسـیار دارد و اگر کسی در نصف شب هزار مرتبه بگوید (سبحان الملک الحی القیوم الذی لا یموت) روزی او وسیع گردد و گشایش در کـارش پیـدا شـود. همچـنین در روایـات آمـده است که وقـتی پیـامبر (ص) را حالت اضطراب فرا می‌گرفت ذکر یا حی یا قیوم

را می‌گفتند و فـرج حاصل می‌شد. یکی از بزرگـان گفته است که 51 دفعه ذکر یا حی یا قیوم را گفتم رسول خدا (ص) را در خواب دیدم عرض کردم مرا چیزی تعلیم فرما که به سبب آن دلم زنده گردد و

از کدورت پاک شود، فرمود بر تو باد که روزی 41 مرتبه بگویی: (یا حی یا قیوم یا لا اله الا انت اسـئلک آن تحـیی قلبی بنور معرفتک ابدایا الله)

ذکری برای حیات عقل و صفای نفس

آیت الله حسن زاده آملی می‌گوید: آقـــای من! در نـــزد اولیاء الله مجرب است که إکثـار ذکر شـریف (یا حیّ و یا قیّـــوم یا من لا اله الّا انت) مـــوجب حیـــات عقل است. وقتی با خدایت خلوت کن که بدن استراحت کرده باشد و از خســتگی بــدر آمــده باشد و در حــال امتلاء و اشــتها نباشد. در آن حـال با کمـال حضـور و مـراقیت و ادب مع الله، خداوند سبحان را بدان ذکر شـریف میخـوانی. عـدد ندارد؛ اختیار مدت با خود جنابعـالی اسـت، مثلا در حـدود بیست دقیقه یا بیشتر و بهـتر این‌که (تعـدادش) کمـتر از یک اربعین نباشد؛ بیشترش چه بهتر.

امام رضا علیه السلام هم فرموده اند: هر که این دو نام (حیّ و قیّوم) را ورد سازد عمـرش دراز گـردد و مـراد او حاصل شود.

اسما الهی

اسـما الهی در مجمـوع 99 اسم است و در قـرآن مجید مذکورند هر یکی از این اسما که خواهند برای خدا دعوت کنند تا جمیع مرادات دراین حاصل گـردد و اگر عامل بیک اسم از این نود ونه نـام عمل شـود بیشک به هیچ حـاجت محتاج نباشد منبع (کتاب کنزالحسنی).

الــرحمن: علم و دانش را زیــاد می‌کنــد، افســردگی و دلتنگی را از بین می‌برد

الرحیم: درمان خشم و غضب

الملک: برای امر و نهی کردن

القدوس: درمان اضطراب

السلام: محبت را زیاد می‌کند (خانواده)

المومن: محفوظ ماندن از بلا ودشمنان

المهیمن: نیاز عاطفی - و رابطه بهتر زن و شوهر

العزیز: عزت در دو دنیا پیدا می‌شود

الجبار: (خدا) جبران کننـده در زنـدگی اگر کسی حقی از او گرفته باشد

المتکبر: غلبه بر دشـمن - بـرای این‌که فرزنـدی با عظت داشته باشیم(لقاح)

الخالق: حق و باطل را مشخص می‌کند

البـاری: وقـتی کسی را می‌خـواهیم ارشـاد کـنیم کمک می‌کند

المصور: تاثیر سخن - (مادر برای فرزند)

الغفار: گناه بزرگ آمرزیده می‌شود

القهار: غلبه بر دشمن

الوهاب: اثر زیادی برای هر حاجتی دارد

الرزاق: روزی دهنده - (همراه با رعایت رفتار در خانه)

الفتاح: برای هر کار بسته

العلیم: دانا به همه چیز - دانش را زیاد می‌کند

القابض: خدا دشمن را قبض می‌کند

الباسط: روزی دهنده بسیار

الرافع: اگر مـــادر در خانه بخواند عزیز خانه می‌شـــود و سخن او اثر خوبی دارد

الخافض: دشمن قوی مملکتی را در جای خود می‌نشاند

المعز: عزیز کننده

السمیع: رفع بلا

البصیر: رفع پریشانی - پنهان را آشکار می‌کند

المذل: خوارکننده کسی که زور می‌گوید

الحکم: علم غیب بدست آوردن

العدل: دادگر خالق - به ظفر و پیروزی رسیدن

الطیف: برای پاکیزگی ایمان- فقح کارها

الخبیر: برای دفع آدمهای حسود

الحلیم: آرامش و بردباری

العظیم: عظمت خدا به انسان در دنیا و آخرت

الغفور: غم از روی دل برداشته می‌شود

الشکور: برای روزی خوب است

العلی: باهیبت و عظمت شدن

الکبیر: محبوب قلب - بزرگوار بر همه - بدی را دفع می‌کند

الحفیظ: دفع سحر و جادو - خدا نگهدارنده

المقیت: غلبه بر نفس - درست شدن اخلاق

الحسیب: رفع بلا - برای چشم زخم

الجلیل: کسی که دوست دارد در دو دنیا بزرگ و جلیل باشد

الکریم: رزق و روزی را زیاد می‌کند

الرقیب: ایمنی برای مال و جان و آبرو

المحیت: تجسم به آرزوها و حاجتمند شدن

الواسع: وسعت رزق

الحکیم: علم (الهی) حکمت بیابد - تقوی و آرامش

الودود: دوستدار نیکان - محبت زن و شوهر

المجید: کسی که طالب کمال باشد

الباعث: زنده کننده دلهای مرده بر اثر گناه

الشهید: مرد ناسازگار ((افراد دل مرده))

الحق: نور خدا بر قلب و فکر وجود انسان پیدا می‌شود

الوکیل: از وسواس فکـری و پریشـانی - شـیطان نجـات پیداکردن

القوی: توانایی بسیار بدست آوردن

المتین: برای پا برجا ماندن کاری که شروع کردیم - توانا

الولی: بـرای جلوگـیری از چشم چـرانی مـردان اثر زیـاد دارد

المجید: بــرای جلوگــیری از فحش و فحاشی بســیار اثر دارد

المحصی: (بـرای درس ریاضی) و کتـاب خوانـدن بسـیار خوب است

المبد: برای سقط نکردن جنین - دوری از ذلت

المعید: دور شدن از گناه و ترس از آخرت

المحیی: هر بلایی در زندگی را دفع می‌کند

الممیت: نفس امــاره- هر اشــکالی در رفتــار - اراده‌ی ضیعف - پر خوابی یا کم خوابی رفع می‌کند

الحی: برای شفای بیمار

القیوم: برای فرمان بردن به حرف حق

الواجد: مخلص وخالص قلب - اخلاق خوب داشتن

الماجد: بدست آوردن نور باطن

الواحد: ترس ازآینده - بیماری و تنهایی را از بین می‌برد

الاحد: قلب را جلا می‌دهد

الصمد: برای رزق و روزی

القادر: بر دشمن خانوادگی غالب شدن

المقتدر: برای یه کار همیشگی ماندن

المقدم: پیشرفت در کاری که شروع می‌کنیم

المؤخر: هوای نفس را ترک کردن و مقتدر و الهی شدن

الاول: چیزی که از دست داده باشی بر می‌گردد

الآخر: کسی که می‌خواهد آخرت خوبی داشته باشد

الظاهر: دشمنی که زیرآبی می‌رود نشان می‌دهد

الباطن:پاک کننده باطن

الوالی: رسیدن به درجه بالا

المتعالی: رسیدن به درجه کمال

البر: از آفت درد بدور ماندن - نیکوکار شدن

التواب: برای توبه و پاک شدن از هر گناه

المنتقم: انتقام خواستن

العفو: گناه بسیار را از بین می‌برد بخشش خدا

الروف: رفع گرفتاری - نجات یافتن زندانی

مالک الملک: سلامتی- ثروت بسیار و توانگری

المقسط: برای رفع وسواس

الجامع: پیدا شدن اشیا گمشده

الغنی: بدست آوردن ثروت فراوان

المغنی: توانگری- هنگام احتیاج خواستن از خدا

المعطی: عظت نفس خواستن از خدا

المانع: بازدارنده از کارهایی که خوب نیست - برای نفس اماره

النافع:سود کننده - توانگری دو دنیا

النور:نور باطن و الهی بدست آوردن

الهادی: هدایت کننده - هر که راه راست خواهد

البدیع: باز شدن کار بسته - اضطراب دلشوره را از بین می‌برد

الباقی: عمل مورد قبول واقع می‌گردد- برای صالح شدن فرزند

الوارث: برای بدست آوردن ارث حق - بدست آوردن علم و علوم ارشاد

الرشید: تقدیر درست در زندگی داشتن

الصبور: صبر را زیاد می‌کند

الرب:برای مستجاب دعاها خیلی خوب است

رسول خـدا محمد(ص) می‌فرمایند: بـرای خـدا که نـامش مبـارک و بلند مرتبه بـاد، نـود و نه اسم است که هر کس خدا را به آن‌ها بخواند دعایش

مســتجاب می‌شــود و هر کس آن‌ها را یــاد کند به داخل بهشت می‌رود.

امام رضا می‌فرمایند: خداوند را نود نه اسم است که هر کس به آن دعا کند اجـــابت می‌شـــود و هر که آن‌ها را احصاء کند به بهشت خواهد رفت.

امـام صـادق می‌فرمایند: شـیعیان ما کسـانی هسـتند که هرگاه تنها باشند بسیار یاد خدا کنند.

اعمال هنگام طلوع فجر

برای این ساعت، چند دعا در روایت آمده است:

1- هنگام طلوع فجر صادق (هنگام اذان صبح) این دعا خوانده شود:

اَللّهُمَّ اَنْتَ صاحِبُنا فَصَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِهِ، وَتَفَضَّلْ عَلَیْنا، اَللّهُمَّ بِنِعْمَتِکَ تَتِمُّ الصّالِ-حاتُ،

بار خدایا تویی یاور ما پس درود فرست بر محمّد و خاندانش و بر ما زیاده بخش، بار خدایا به نعمتت کارهای شایسته پایان پذیرد

فَصَ-لِّ عَ-لی مُحَمَّد وَآلِهِ، وَاَتْمِمْها عَلَیْنا، عآئِذاً بِاللهِ مِنَ النّارِ، عآئِذاً

پس درود فرست بر محمّد و آلش و نعمتت را بر ما تمام کن پناهنده به خدا از آتش پناهنده

بِاللهِ مِنَ النّارِ، عآئِذاً بِاللهِ مِنَ النّارِ

به خدا از آتش پناهنده به خدا از آتش

سپس می‌گویی:

یا فالِقَهُ مِنْ حَیْثُ لا اَری، وَمُخْرِجَهُ مِنْ حَیْثُ اَری، صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِهِ، وَاجْعَلْ اَوَّلَ

ای شکافنده سپیده از آن‌جا که من نبینم و برون آرنده‌اش از آن‌جا که بینم درود فرست بر محمّد و آلش و قرار ده آغاز

یَوْمِنا هذا صَلاحاً، وَاَوْسَطَهُ فَلاحاً، وَآخِرَهُ نَجاحاً.

این روز را شایستگی و وسط آن را رستگاری و آخر آن را موفقیّت و پیروزی.

2- از امام محمّد باقر(علیه السلام)نقل شده که فرمود: هر کس هنگام طلوع فجر ده مرتبه بگوید:

لا اِلهَ اِلاَّ اللّهُ وَحْدَهُ لا شَریکَ لَهُ، لَهُ الْمُلْکُ وَ لَهُ الْحَمْدُ، یُحْیی وَ یُمیتُ،

معبودی نیست جز خدای یگانه‌ای که شریک ندارد از اوست فرمانروایی و او راست ستایش، زنده کند و بمیراند

وَ هُوَ حَیٌّ لا یَمُوتُ، بِیَدِهِ الْخَیْرُ، وَ هُوَ عَلی کُلِّ شَیْء قَدیرٌ.

و اوست زنده‌ای که نمیرد، خیر و خوبی به دست اوست و او بر هر چیزی تواناست.

و 10 مرتبه بر محمّد و آل محمّد صلوات فرستد و 35 مرتبه سبحان اللّه و 35 مرتبه لا اله الاّ اللّه و 35 مرتبه اَلحمد للّه بگوید، اسمش در آن روز در زمره غافلان نوشته نمی‌شود و اگر آن را در شب بگوید در آن شب در زمره غافلان نوشته نخواهد شد.

3- هنگامی که صدای اذان صبح را می‌شنوی بگو:

اَللّهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ بِاِقْبالِ لَیْلَتِکَ، وَاِدْبارِ نَهارِکَ،

خدایا به راستی از تو خواهم به آمدن شبت و رفتن روزت

وَحُضُورِ صَلَواتِکَ، وَاَصْـواتِ دُعآئِکَ، وَتَسْـبیحِ مَلائِکَتِـکَ، اَنْ تُصَلِّیَ

و رســـیدن نمازهـــایت و صـــداهای دعـــایت و تســـبیح فرشتگانت که درود فرستی

عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَاَنْ تَتُـــوبَ عَلَیَّ اِنَّکَ اَنْتَ التَّوّابُ الرَّحیمُ.

بر محمّد و خاندانش و توبه‌ام بپذیری که تو براستی توبه پذیر مهربانی.

از امـام صـادق(علیه السـلام) روایت شـده که اگر چـنین کسی در آن روز و یا آن شب از دنیا بـــرود به عنـــوان کسی که توبه کـرده (و تـوبه‌اش مقبـول واقع شـده) از دنیا رفته است.

اعمال بین الطّلوعین (مابین طلوع صبح و طلوع آفتاب)

یکی از اوقات بسیار شریف و گرانبها، بین الطّلوعین است و اخبار زیادی از اهل بیت عصمت(علیهم السلام) در فضیلت این وقت و در ارتباط با عبادت و ذکر و تسبیح خداوند در این مدّت از شب و روز وارد شده است; در بعضی از روایات از آن به یکی از دو ساعت غفلت تعبیر شده، چنانکه امام باقر(علیه السلام) می‌فرماید: ابلیس ملعون لشکریان خویش را در دو وقت: هنگام طلوع خورشید و غروب آن، پراکنده می‌سازد، چراکه این دو ساعت، دو ساعت غفلت است.

خواب در این ساعت نیز کراهت دارد. چرا که از امام باقر(علیه السلام) نقل شده که فرمود: خواب صبح، شوم و نامیمون است; روزی را دور می‌سازد، رنگ صورت را زرد و متغیّر می‌کند، خداوند متعال، روزی را بین الطّلوعین تقسیم می‌کند، از خواب در این زمان بپرهیزید و بدانید که منّ و سلوی (دو غذای لذیذی که برای بنی اسرائیل نازل می‌شد) در این ساعت بر بنی اسرائیل فرود می‌آمد.

به هر حال برای این وقت شریف، چند عمل وارد شده:

1- از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) نقل شده است که فرمود: هر کس هنگام صبح، هفت بار این دعا را بخواند، در آن روز از بلاها محفوظ باشد:

فَاللّهُ خَیْرٌ حافِظاً وَ هُوَ اَرْحَمُ الرّاحِمینَ، اِنَّ وَلِیِّیَ

خدا بهترین نگهبان است و او مهربانترین مهربانان است براستی سرپرست من

اللهُ الَّذی نَزَّلَ الْکِتابَ وَ هُوَ یَتَـوَلَّی الصّـالِحینَ، فَـاِنْ تَوَلَّوْا فَقُ-لْ حَسْبِیَ

خــدایی است که قــرآن را فرســتاد و او شایســتگان را دوست دارد پس اگر روگرداندند بگو خدا مرا بس است

اللهُ لا اِلهَ اِلاَّ هُوَ، عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظیمِ.

که معبودی جز او نیست بر او توکل کنم که او پروردگــار عرش بزرگ است.

2- مرحـوم «شـیخ کلیـنی» از امـام بـاقر(علیه السـلام) فضیلت فراوانی بـرای این دعا نقل کـرده است که پیش از طلوع آفتاب خوانده شود:

اَللّهُ اَکْبَرُ،اَللّهُ اَکْبَـرُ کَبـیراً، وَسُـبْحانَ اللّـهِ بُکْـرَةً وَ اَصـیلاً، وَالْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ

خـدا بزرگ‌تر است خـدا بزرگ‌تر است به کمـال بـزرگی و منزه است خدا در بامداد و پسین و ستایش بسیار خــاص خدا پروردگار

الْعالَمینَ کَثیراً، لا شـریکَ لَـهُ، وَ صَـلَّی اللّـهُ عَلی مُحَمَّد وَ آلِهِ.

جهانیـان است که شـریکی نـدارد و درود خـدا بر محمّد و آلش.

3- «قطب راوندی» از امیر مؤمنان(علیه السلام) روایت کـرده که رسـول خـدا(صـلی الله علیه وآله) فرمـود: هر کس که صبح کند و چهار نعمت خدا را یاد نکند، می‌ترسم که این نعمت‌های خدا از او زایل گـردد; آن‌چهـار نعمت و سپاس بر آن، چنین است:

اَلْحَمْـدُ لِلّـهِ الَّذی عَرَّفـنی نَفْسَـهُ،وَ لَمْ یَتْرُکْـنی عَمْیـانَ الْقَلْبِ، اَلْحَمْدُ لِلّهِ

ستایش خدایی را سزاست که خـود را به من شناسـاند و مرا کوردل وامگذارد، ستایش خدایی را

الَّذی جَعَلَنی مِنْ اُمَّةِ مُحَمَّد صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ،اَلْحَمْدُلِلّهِ الَّذی جَعَلَ

سزاست که مرا از امّت محمّد که درود خدا بر و خاندانش باد قرارم داد و ستایش خدایی را سزاست که

رِزْقی فی یَدَیْـــــهِ وَ لَمْ یَجْعَـــــلْ رِزْقی فی اَیْـــــدی النّاسِ،اَلْحَمْدُلِلّهِ الَّذی سَتَرَ

روزی مرا در اختیار خود قـرار داد و قـرار نـداد روزیم را در اختیار مردم ستایش خدایی را سزاست که

ذُنُوبی وَ عُیُوبی، وَلَمْ یَفْضَحْنی بَیْنَ النّاسِ.

گناهان و عیبهـایم را پوشـاند و در میـان مـردم رسـوایم نکرد.

4- مرحـوم «صـدوق» با سـند معتـبری از امـیر مؤمنـان علی(علیه السلام) نقل کرده است که آن حضرت فرمود:

هر کس سوره‌های توحید و قـدر و هم‌چـنین آیة الکرسی را یازده بار پیش از طلوع آفتـاب بخوانـد، از خسـارتهای مـالی محفـوظ می‌ماند و هم‌چـنین فرمـود: هر کس دو ســوره (قل هو اللّه) و (انّا انزلنـــاه) را پیش از طلـــوع آفتـــاب بخواند در آن روز گنـــاهی از او سر نخواهد زد هرچند شیطان در این راه تلاش فراوان کند.

5- بسـیار مناسب است که در این وقت مقـداری قـرآن همراه با تـدبّر و اندیشه بخواند و با آیـات آن روح و جـان خـــود را تـــازه کند و نـــیز مناسب است دعـــای صـــباح امیرمؤمنان علی(علیه السلام) در این وقت بخواند.

اعمال مخصوص غروب و شامگاهان

1- قبل از هر چیز باید آماده حضور در مسجد و برگزاری نماز جماعت شد.

2- از امام باقر(علیه السلام) نقل شده است که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) به هنگام کمرنگ شدن آفتاب (هنگام غروب) این دعا را می‌خواند:

اَمْسی ظُلْمی مُسْتَجیراً بِعَفْوِکَ، وَاَمْسَتْ ذُ نُوبی مُسْتَجیرَةً بِمَغْفِرَتِکَ،

شام کرد ستم و ظلم من که پناهنده به عفو توست و شام کرد گناهانم پناهنده به آمرزش تو

وَاَمْسی خَوْفی مُسْتَجیراً بِاَمْنِکَ، وَ اَمْسی ذُلّی مُسْتَجیراً بِعِزِّکَ، وَ اَمْسی

و شام کرد خواریم پناهنده به امنیّت تو و شام کرد ترسم پناهنده به عزّت تو و شام کرد

فَقْری مُسْتَجیراً بِغِناکَ، وَ اَمْسی وَجْهِیَ الْبالِی الْفانی، مُسْتَجیراً بِوَجْهِکَ

بینواییم پناهنده به دارایی تو و شام کرد رخ فرسوده‌ام پناهنده به روی

الْباقِی الْکَریمِ، اَللّهُمَّ اَلْبِسْنی عافِیَتَکَ، وَ جَلِّلْنی کَرامَتَکَ، وَ غَشِّنی

جاویدان همیشگی تو خدایا عافیت خود را بر من بپوشان و با رحمتت مرا فرا گیر و بزرگواریت را بر من بپوشان

وَقِـنی شَـرَّ خَلْقِـکَ مِنَ الْجِنِّ وَ الاْنْسِ، یا اَللـهُ یا رَحْمنُ یا رَحیمُ.

و نگـاهم دار از شر خلق خـویش از جن و انس‌ای خـداای بخشاینده‌ای مهربان.

3- از امـام صـادق(علیه السـلام) نقل شـده است که هر کس این کلمـــات را سه مرتبه در آغـــاز شب بگوید تحت پوشش بال و پر (حمایت) جبرئیل قرار می‌گیرد:

اَسْتَوْدِعُ اللهَ الْعَلِیَّ الاْعْلَی الْجَلیـلَ الْعَظیمَ نَفْسـی، وَ مَنْ یَعْنینی اَمْرُهُ،

می سپارم به خدای والای برتر باجلالت بزرگ خودم را و هر که کارش بر دوش من است

اَسْــتَوْدِعُ اللــهَ نَفْسِــیَ الْمَرْهُــوبَ الْمَخُــوفَ الْمُتَضَعْضَــعَ لِعَظَمَتِ-هِ کُلُّ شَیْء.

به خدا می‌سپارم نفس هراسـان ترسـان خـودم را به آن خدایی که سر فرود آرد در برابر عظمتش هر چیز.

4- و نیز فرمود: وقتی شب می‌شود بگو:

اَللّهُمَّ اِنّی اَسْـئَلُکَ عِنْـدَ اِقْبـالِ لَیْلِـکَ، وَ اِدْبـارِ نَهـارِکَ، وَ حُضُورِ صَلَواتِکَ،

خدایا از تو خـواهم در هنگـام آمـدن شـبت و روگردانـدن روزت و حضور نمازهایت و آوازهای

وَاَصْواتِ دُعآئِکَ، اَنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّد وَ آلِ مُحَمَّد.

خوانندگانت که درود فرستی بر محمّد و آل محمّد.

5- مســتحب است هنگــام غــروب به تســبیح و ذکر و استغفار مشغول شـود; چراکه این سـاعت در فضـیلت و شرف، شبیه صـبح است و خـدای سـبحان در قـرآن مجید فرموده است: ((وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّکَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّـمْسِ وَ قَبْلَ الْغُـرُوبِ)) و امـام صـادق(علیه السـلام) می‌فرماید: هنگام غروب آفتاب ذکر خدای عزّوجلّ بگو و اگر با کسی به سر می‌بری که تو را بیهوده از ذکر او باز می‌دارد پس برخیز و او را رها کن و به دعا مشغول شود.

6- طبق روایت امام صـادق(علیه السـلام) این دعا را هر روز هنگام غروب آفتاب بخواند:

یا مَنْ خَتَمَ النُّبُوَّةَ بِمُحَمَّد صَـلَّی اللـهُ عَلَیْـهِ وَآلِـهِ، اِخْتِمْ لی فی یَوْمی هذا

ای که منصب نبوت را به محمّد صلی اللّه علیه و آله ختم فرمودی امروز مرا به خیر ختم فرما

بِخَیْر، وَشَهْری بِخَیْر، وَسَنَتی بِخَیْر، وَ عُمْری بِخَیْر.

و ماه مـرا ختم به خـیر فرما و سـال و عمـرم را به خـیر ختم فرما

1جلد 2، صفحه 524، حدیث 9.

1. فلاح السائل، صفحه 221.

اعمال مشترک صبح و شام

1- در هر صبح و شام ذکر زیر را بگوید:

((سُبْحانَ اللّهِ وَ الْحَمْدُلِلّهِ وَلا اِلهَ اِلاَّ اللّهُ وَ اللّـهُ أکْبَر ((که مطـابق بعضی از روایـات همـان «الباقیـات الصـالحات» است که در قرآن آمده است: (وَ الْباقِیاتُ الصّالِحاتُ خَیْـرٌ عِنْدَ رَبِّکَ...)

2- امـام صـادق(علیه السـلام) فرمـود: هر کس قبل از طلوع آفتاب و پیش از غروب، ده مرتبه بگوید:

لا اِلهَ اِلاَّ اللهُ وَحْدَهُ لا شَـرِیکَ لَـهُ، لَـهُ الْمُلْـکُ وَلَـهُ الْحَمْـدُ، یُحْیی وَ یُمیتُ، وَ یُمیتُ

معبـــودی نیست جز خـــدای یگانه که شـــریک نـــدارد فرمانروایی از آن اوست و ستایش خـاص اوسـت، زنـده می‌کند و می‌میراند و می‌میراند

وَیُحْیی، وَ هُـوَ حَیٌّ لایَمُـوتُ، بِیَـدِهِ الْخَیْـرُ، وَ هُـوَ عَلَی کُـلِّ شَیْء قَدیرٌ

و زنده می‌کند او زنده‌ای است که نمیرد هر چه هست به دست اوست و او بر هر چیز تواناست.

کفّاره گناهان آن روز او خواهد بود.

3- از امـام صـادق(علیه السـلام) نقل شـده که: هفت مرتبه پس از نماز صبح و نماز مغرب بگو:

بِسْمِ اللّهِ الـرَّحْمنِ الـرَّحیمِ، وَ لا حَـوْلَ وَ لا قُـوَّةَ اِلاّ بِاللّـهِ الْعَلیِّ الْعَظیمِ.

به نــام خداوند بخشــنده مهربــان و در مقابل ضــررها و بدی‌ها هیچ حایلی و در برابر خوبیها و منافع، هیچ نیرو و دافعی جز خداوند والای با عظمت نیست.

که هر کس آن را بگوید بلاهـــــای بســـــیاری از او دور می‌شود.

4- و نیز از آن حضرت نقل شده که هر صــبح و شــام دو مرتبه می‌گویی:

اَلْحَمْدُ لِرَبِّ الصَّباحِ، اَلْحَمْدُ لِفالِقِ الاِصْباحِ.

ستایش خاصّ پروردگار صبحدم ســتایش خــاصّ شــکافنده سپیده دم

و نیز می‌گویی:

اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذی اَذْهَبَ اللَّیْلَ بِقُدْرَتِهِ، وَجاءَ بِالنَّهارِ بِرَحْمَتِهِ، وَ نَحْنُ فی عافِیَة.

که شب را به قدرت خویش ببرد ستایش خدایی را و روز را به مهر خویش درآورد و ما در حال تندرستی هستیم.

و نیز می‌خوانی: آیة الکرسی و آخر سوره حشر و ده آیه از صافّات.

و نیز این آیات و کلمات را:

وسُـــبْحانَ رَبِّکَ رَبِّ الْعِـــزَّةِ عَمّا یَصِـــفُونَ، وَسَـــلامٌ عَلَی الْمُرْسَلینَ،

و مـــنزه است پروردگـــار تو پروردگـــارِ عـــزت از آن‌چه توصیف کنند و سلام بر مرسلین

والْحَمْدُللـهِ رَبِّ الْعـالَمينَ، فَسُـبْحانَ اللـهِ حينَ تُمْسُـونَ وَ حينَ تُصْبِحُونَ،

و ستایش خدای راست پروردگارِ جهانیان پس منزه است خدا هنگامی که شام کنید و هنگامی که بامداد کنید

وَلَـــهُ الْحَمْـــدُ فِی السَّـــمواتِ وَالاَرْضِ وَعَشِـــیًّا وَحینَ تُظْهِرُونَ،یُخْرِجُ الْحَیَّ

از اوست ستایش در آسمان‌ها و زمین و شامگاه و چــون ظهر کنید برون آرد زنده را

مِنَ الْمَیِّتِ، وَ یُخْـــــرِجُ الْمَیِّتَ، مِنَ الْحَیِّ، وَ یُحْیِی الاَرْضَ بَعْدَمَوْتِها

از مرده و برون آرد مرده را از زنده و زنــده کند زمین را پس از مرگش و

وَکَـذلِکَ تُخْرَجُـونَ، سُـبُّوحٌ قُـدُّوسٌ رَبُّ الْمَلائِکَـةِ وَ الـرُّوحِ، سَبَقَتْ

این چــنین بــیرون آورده شــوید مــنزه و پــاکیزه است پروردگار فرشتگان و روح، پیشی جسته

رَحْمَتُکَ غَضَبَکَ، لا اِلهَ اِلاَّ اَنْتَ سُبْحانَکَ اِنّی عَمِلْتُ سُــوءاً، وَظَلَمْتُ

مِهــرت بر خشــمت معبــودی جز تو نیست مــنزهی تو که براستی من به خود

نَفْسی، فَاغْفِرْ لی وَ ارْحَمْنی، وَ تُبْ عَلَیَّ اِنَّکَ اَنْتَ التَّوّابُ الرَّحیمُ.

ستم کرده‌ام پس بیامرز مـرا و به من رحم کن و تـوبه‌ام بپذیر که همانا تویی توبه پذیر مهربان

5- یکی از یـاران امـام نهم(علیه السـلام) بـرای امـام نـامه‌ای نوشت که به من دعـایی را بیـاموز (که اسـباب برآمدن حاجت من گردد) آن حضرت در جواب او نوشـتند: صبح و شام می‌گویی:

((اَللّهُ اَللّهُ اَللّهُ رَبِّی، اَلرَّحْمنُ الرَّحیمُ، لا أُشْرِکُ بِهِ شَیْئاً))

خدا... پروردگارِ من است بخشاینده مهربانی که چیزی را شریکش قرار ندهم.

سپس هر حـاجتی را که به نظـرت آمد طلب کن; چـرا که این دعا برای هر چیزی به اذن خداوند تعالی مؤثّر اسـت، خداوند هرآن‌چه را بخواهد انجام می‌دهد.

6- در روایتی آمده است که امام صادق(علیه السلام) به داوود رقّی فرمود: خواندن این دعا را سه مرتبه در صبح و شـام تـرک مکن: اَللّهُمَّ اجْعَلْـنی فی دْرِعِـکَ الْحَصـینَةِ، اَلَّتی تَجْعَـلُ فیها مَنْ تُریـدُ. خـدایا قـرار ده مـرا در زره محکمت که قرار دهی در آن هر که را خواهی.

چراکه پدرم می‌فرمود: این از دعاهای اسرارآمیز است.

7- از امـیر مؤمنـان(علیه السـلام) نقل شـده است که رسـول خـدا(صـلی الله علیه وآله) فرمـود: هر کس که می‌خواهد خداوند عمر او را طـــــــولانی کند و او را بر دشمنانش پـیروز گرداند و از مرگهـای بد مصـونش دارد، در هر صـبح و شـام در خوانـدن این دعا مـداومت ورزد و سه بار بگوید:

سُبْحانَ اللّهِ مِلاَ الْميزانِ، وَ مُنْتَهَى الْعِلْمِ، وَ مَبْلَـغَ الرِّضـا، وَزِنَةَ الْعَرْشِ، وَسَعَةَ الْكُرْسىِّ.

تنزیه خـدا را به پُـری مـیزان و حـدّ نهـایی علم و سـرحدّ خشنودی و سنگینی عرش و پهنای کرسی

و سه بار بگوید:

اَلْحَمْدُ لِلّهِ مِلاَ الْميزانِ، وَ مُنْتَهَى الْعِلْمِ، وَ مَبْلَغَ

ستایش خدای را به پری میزان و حد اعلای علم و سرحد

الرِّضا، وَزِنَةَ الْعَرْشِ، وَ سَعَةَ الْكُرْسِىِّ.

خشنودی و سنگینی عرش الهی و پهنای کرسی

و سه بار بگوید:

لا اِلهَ اِلاَّ اللّهُ مِلاَ الْميزانِ، وَ مُنْتَهَى الْعِلْمِ، وَمَبْلَغَ الرِّضـا، وَزِنَةَ الْعَرْشِ وَسَعَةَ الْكُرْسىِّ.

نیست معبودی جز خـدا به پـری مـیزان و حد آخر دانش و سرحد خشنودی و به وزن عرش و پهنای کرسی

8- مرحوم «شیخ کلینی» و «شـیخ صـدوق» و دیگـران با سـندهای معتـبری از امـام صـادق(علیه السـلام) روایت کرده‌اند که آن حضـــــرت فرمـــــود: لازم است بر هر مسلمانی که پیش از طلوع آفتاب ده بار و قبل از غروب آن نیز ده بار بگوید:

لا اِلهَ اِلاَّ اللّهُ وَحْدَهُ لا شَریکَ لَـهُ، لَـهُ الْمُلْـکُ وَ لَـهُ الْحَمْـدُ، يُحْيى وَيُميتُ،

معبـــودی نیست جز خـــدای یگانه که شـــریک نـــدارد، فرمانروایی از آنِ اوست و ستایش خـاصّ اوسـت، زنـده می‌کند و می‌میراند

وَ هُـوَ حَیٌّ لا یَمُـوتُ، بِیَـدِهِ الْخَیْـرُ، وَ هُـوَ عَلی کُـلِّ شَـیْء قَدیرٌ.

و او زنده‌ای است که نمیرد، هرچه هست به دست اوست و بر هر چیز تواناست.

و در بعضی از این روایـات آمـده است هرگـاه این ذکر از تو فـــوت شـــود آن را قضا کن (اشـــاره به این است که مســـتحبّ مؤکّد می‌باشد) و در بـــرخی از روایـــات آمـــده است: این ذکر، کفّاره گناهان است.

9- در روایت معتـبری از امـام بـاقر(علیه السـلام) نقل شده است که هر کس صد مرتبه پیش از طلـوع آفتـاب و صد مرتبه پیش از غروب آفتـاب الله اکـبر بگویـد، خداوند برای او ثواب آزاد کردن صد برده را می‌نویسد.

10- مرحوم «صدوق» به سند معتبر از امام صـادق(علیه السلام) نقل می‌کند که رسول خدا(صـلی الله علیه وآله) فرمود: در بهشت غرفه‌های زیبایی وجود دارد که از امّت من کسی در آن‌ها ساکن می‌شـود که سـخن نیک بگوید و به مردم اطعام کند و به هر کس که رسید، سـلام کنـد، و در هنگام شب که مردم در خوابنـد، نمـاز بگـزارد. آن‌گـاه فرمود: سخن نیک آن است که در صـبح و شـام ده مرتبه بگوید:

11- در کتاب «محاسن» به سند صحیح از امام باقر(علیه السلام) چنین نقل شده که پیامبر اکـرم(صـلی الله علیه

وآله) به مــردی گذشت که بــرای خــود بــاغی را آمــاده می‌کــرد، رســول خــدا(صــلی الله علیه وآله) ایســتاد و فرمـود: آیا می‌خـواهی تو را به بـاغی راهنمـایی کنم که ریشه‌اش از این باغ ثابت‌تر و میوه‌اش زودرس تـر، بهـتر و مانــدنی‌تر اســت؟ عــرض کــرد: آری‌ای رســول خــدا. فرمود: در صبح و شام بگو:

سُبْح-انَ اللّهِ، وَالْحَم-ْدُ لِلّهِ، وَ لا اِل-هَ اِلاَّ اللّهُ، وَ اللّهُ اَکْبَرُ.

منزه است خدا، ستایش ویـژه خداسـت، و هیچ معبـودی جز خدا نیست و خدا از همه‌چیز بزرگ‌تر است.

که به عوض هر تسبیحی، دربهشت بـرای تو درخت‌هـایی با انواع میوه‌ها کاشـته می‌شـود، و این‌ها همـان باقیـات صــالحات است (که خداوند در قــرآن فرمــوده «آن‌ها از مال دنیا بسی بهتر و ماندنی ترند»).

12- در کتاب «محاسن» به سند معتبر از امام رضا(علیه السلام) نقل شده است که هر کس در صـبح و شـام سه مرتبه بگوید:

بِسْـمِ اللـهِ الـرَّحْمنِ الـرَّحیمِ، لا حَـوْلَ وَلا قُـوَّةَ اِلاَّ بِاللـهِ الْعَلِیِّ الْعَظیمِ.

به نام خدای بخشـاینده مهربـان، جنبش و نـیرویی نیست جز به خدای والای بزرگ.

از شــیطان و ســلطه‌های ظــالم و هم‌چــنین بعضی از بیماری‌هــای خطرنــاک خــوفی نخواهد داشت. آن‌گــاه امـام(علیه السـلام) فرمـود: البتّه من این دعا را صد بـار می‌گویم!

13- در روایت دیگری به سند معتبر از امـام صـادق(علیه السـلام) نقل شـده است که مـردی از انصـار چند روز به خدمت پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) نیامد، حضرت از او پرسید، چـرا در این چند روز غـایب بـودی و به نـزد ما نیامدی؟ عرض کرد: به سبب تنگدستی و بیماری طولانی که بر من عارض شده بـود. پیـامبر اکـرم(صـلی الله علیه وآله) به او فرمود: آیا می‌خـواهی دعـایی به تو بیـاموزم که با خوانــدن آن فقر و بیمــاری از تو برطــرف گــردد؟ عرض کرد: آری‌ای رسول خـدا. فرمـود: در صـبح و شـام بخوان:

لا حَــوْلَ وَلا قُــوَّةَ إلاّ بِاللــهِ، تَــوَكَّلْتُ عَلَى الْحَیِّ الَّذی لا یَمُوتُ، وَالْحَمْدُ للهِ الَّذی لَمْ یَتَّخِذْ وَلَداً، وَلَمْ یَکُنْ لَهُ شَـریکٌ فِی الْمُلْکِ، وَلَمْ یَکُنْ لَهُ وَلِیٌّ مِنَ الذُّلِّ وَکَبِّرْهُ تَکْبیراً.

جنبش و نیرویی نیست جز به وسیله خدا، توکّل کـردم بر خدای زنده‌ای که نمیرد و ستایش خاصّ خدایی است

که نگرفته فرزنـــــدی و نیست بـــــرایش شـــــریکی در فرمانروایی و نیست بـرایش یـاوری (بـرای نجـات او) از خواری و به کمال و بزرگی او را یاد کن.

14- در روایــات معتــبر فــراوانی از امــام صــادق(علیه السلام) نقل شده است که پیش از طلوع و غروب آفتاب ده مرتبه بگو:

اَعُوذُ بِاللّهِ السَّمیعِ الْعَلیمِ مِنْ هَمَزاتِ الشَّیاطینِ، وَ اَعُــوذُ بِکَ رَبِّ اَنْ

پناه برم به خدای شنوای دانا از وسوسه‌های شــیاطین و پناه برم به خدا از این که نزد من

يَحْضُرُونِ، اِنَّ اللّهَ هُوَ السَّميعُ الْعَليمُ.

حاضر شوند همانا خداوند شنوا و داناست.

15- در كتاب «فلاح السائل» از امام صادق(عليه السلام) نقل شده است كه فرمود: چه مانعى داريد كه هر صبح و شام بخوانيد:

اَللّهُمَّ مُقَلِّبَ الْقُلُـوبِ وَالاَبْصـارِ، ثَبِّتْ قَلْـبى عَلى دينِـکَ، وَلاتُزِغْ قَلْبى بَعْدَ

خداياى گرداننده دلها و ديده‌ها ثـابت دار دل مـرا بر دين خود و منحرف مساز دلم را پس از آن كه

اِذْ هَدَيْتَنى، وَهَبْ لى مِنْ لَـدُنْکَ رَحْمَـةً، اِنَّکَ اَنْتَ الْوَهّـابُ، وَأَجِرْنى مِنَ

راهنماييم كردى و ببخش بر من از نزد خويش رحمتى كه براستى تو بخشنده‌اى و پناهم ده از

النّارِ بِرَحْمَتِکَ، اَللّهُمَّ امْـدُدْ لى فى عُمْـرى، وَ اَوْسِـعْ عَلَىَّ فى رِزْقى،

آتش به رحمتت خـدايا زيـاد كن در عمـرم و در روزى من فراخى ده

وَانْشُرْ عَلَىَّ مِنْ رَحْمَتِکَ، وَ اِنْ كُنْتُ عِنْـدَکَ فى اُمِّ الْكِتـابِ شَقِيًّا،

و بگستران بر من از رحمتت و اگر نام من در پيش تو در نامه اصلى (لوح) بدبخت ثبت شده

فَاجْعَلْنى سَعيداً، فَاِنَّکَ تَمْحُوما تَشـآءُ وَ تُثْبِتُ، وَ عِنْـدَکَ اُمُّ الْكِتابِ.

مرا خوشبخت قرار ده زیـرا که تو هرچه را بخـواهی محو و هر چه را بخواهی ثبت کنی و اصل کتاب نزد توست.

16- مرحـوم «صـدوق» به سـند معتـبر از امیرمؤمنـان علی(علیه السـلام) نقل کـرده است که فرمـود: هر کس این آیه را نزدیک شـامگاهان و یا بعد از شـامگاهان، سه مرتبه بخوانـد، در آن شـب، انجـام خوبیها از او فـوت نخواهد شد و بـدی‌ها از او دور می‌گـردد، و هم‌چـنین اگر این آیه را صـبحگاهان تلاوت کند نـیز، همین پـاداش را دارد.

فَسُبْحانَ اللّهِ حینَ تُمْسُونَ و حینَ تُصْـبِحُونَ، وَ لَـهُ الْحَمْـدُ فِی السَّماواتِ وَ الاَرْضِ، وَعَشِیّاً وَ حینَ تُظْهِرُونَ.

تنزیه کنید خـدا را هنگـامی که شـام کنید و هنگـامی که بامداد کنید و از آنِ اوست سـتایش در آسـمان‌ها و زمین و شبانگاه و هنگامی که به نمیروز برسید.

17- از امام صادق(علیه السـلام) روایت شـده است که: هر کس در صبح سه بـار این دعا را بخوانـد، تا شب به او بلایی نمی‌رسد و هر کس آن را سه بار در شب بخواند تا صبح به او بلایی نمی‌رسد:

بِسْمِ اللهِ الَّذی لایَضُرُّ مَعَ اسْمِهِ شَیْءٌ فِی الاَرْضِ وَ لا فِی السَّماءِ، وَهُوَ السَّمیعُ الْعَلیمُ.

به نام خدایی که زیان نرسد با بـودن نـام او به چـیزی در زمین و نه در آسمان و اوست شنوای دانا.

18- مرحوم «شیخ کلینی» و «صدوق» و بزرگـان دیگر با سـندهای موثّق و معتـبری از امـام بـاقر(علیه السـلام) روایت کرده‌اند، که حضرت نوح(علیه السلام) از آن جهت

بنـده بسـیار شـکرگزار نامیـده شد که هر صـبح و شـام می‌گفت:

اَللّهُمَّ اِنّی اُشْهِدُکَ اَنَّهُ ما اَمْسی وَ اَصْـبَحَ بی‌مِنْ نِعْمَـة، اَوْ عافِیَة فی دین اَوْ دُنْیـا، فَمِنْـکَ وَحْـدَکَ لاشَـریکَ لَـکَ، لَـکَ الْحَمْدُ وَ لَکَ الشُّـکْرُ بِها عَلَیَّ حَتّی تَرْضی اِلهَنا. خـدایا من تو را گواه گیرم که براستی هرچه در شام و صـبح به من رسـیده از نعمـتی یا تندرسـتی در دین یا دنیا پس آن از توست یگانه‌ای که شریک نداری سـتایش خـاص توست و سـپاس بـرای آن نعمت از توست تا بـدان حد که خشـنود گردی‌ای معبود ما.

19- مرحوم «کلینی» به سند معتبر، نقل کـرده است که مردی خدمت امـام صـادق(علیه السـلام) رسـید و عـرض کـرد: به من دعـایی بیـاموز که هر صـبح و شـام آن را بخوانم، امام(علیه السلام) فرمود: بگو:

اَلْحَمْدُللهِ الَّذی یَفْعَـلُ ما یَشـآءُ، وَلایَفْعَـلُ ما یَشـآءُ غَیْـرُهُ، اَلْحَمْدُللهِ کَما

ستایش خـدایی را سزاست که می‌کند آن‌چه خواهد و جز او نمی‌کند آن‌چه را خواهد و ستایش برای خدا چنانچه

یُحِبُّ اللّهُ اَنْ یُحْمَدَ، اَلْحَمْدُللهِ کَما هُوَ اَهْلُهُ، اَللّهُمَّ اَدْخِلْـنی فی کُلِّ خَیْر

دوست دارد که ستایش شود، سـتایش بـرای خـدا چنانچه شایسته آن است خدایا مرا درآور در هر خیری

اَدْخَلْتَ فیـهِ مُحَمَّداً وَآلَ مُحَمَّد، وَاَخْرِجْـنی مِنْ کُـلِّ سُـوء اَخْرَجْتَ مِنْهُ

که درآوردی در آن محمّد و آل محمّد را و بیرونم آر از هر بدی که بیرون آوردی از آن

مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّد، صَلَّی اللهُ عَلی مُحَمَّد وَ آلِ مُحَمَّد.

محمّد و آل محمّد را درود خدا بر محمّد و آل محمّد.

20- در برخی از کتب معتبر آمده است که هر کس سه مرتبه در بامداد و سه مرتبه در پایان روز این صلوات را بخواند، گناهانش آمرزیده شود و خوشحالی او همیشگی باشد و دعایش مستجاب گردد و روزیش گسترده، و در برابر دشمن یاری شود و در بهشت همنشین پیامبر گرامی اسلام(صلی الله علیه وآله) باشد.

اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَ آلِ مُحَمَّد فِی الاَوَّلینَ، وَ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَ آلِ

خدایا درود فرست بر محمّد و آل محمّد در زمره پیشینیان و درود فرست بر محمّد و آل

مُحَمَّد فِی الْاٰخِرینَ، وَ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَ آلِ مُحَمَّد فِی الْمَلاِ الاَعْلی،

محمّد در آیندگان و درود فرست بر محمّد و آل محمّد در گروه عالم بالا

وَصَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد فِی الْمُرْسَلینَ،اَللّهُمَّ اَعْطِ مُحَمَّداً الْوَسیلَةَ،

و درود فرست بر محمّد و آل محمّد در زمره رسولان خدایا بده به محمّد(ص) وسیله (مقامی است در بهشت)

وَ الشَّرَفَ وَالْفَضـیلَةَ، وَالدَّرَجَـةَ الْکَبـیرَةَ، اَللّهُمَّ اِنّی آمَنْتُ بِمُحَمَّد وَ آلِهِ

و شـرافت و فضـیلت و مقـام و درجه بـزرگ خـدایا من ایمان آوردم به محمّد و آل او

وَلَمْ اَرَهُ،فَلا تَحْرِمْنی یَوْمَ الْقِیمَةِ رُؤْیَتَهُ،وَارْزُقْنی صُـحْبَتَهُ، وَتَوَفَّنی عَلی

با این که او را ندیدم پس محرومم مسـاز در روز قیـامت از دیدارش و روزیم کن هم نشینیش را و بمیرانم بر

مِلَّتِهِ، وَاسْقِنی مِنْ حَوْضِـهِ مَشْـرَباً رَوِیّـاً سـآئِغاً هَنیئـاً، لا اَظْمَأُ بَعْدَهُ اَبَداً،

کیش او و بنوشـانم از حـوض او نوشـاندنی بسـیار و سیراب کننده و گوارا که هرگز پس از آن تشنه نشوم

اِنَّکَ عَلی کُـلِّ شَـیْء قَـدیرٌ، اَللّهُمَّ کَما آمَنْتُ بِمُحَمَّد صَـلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ

که براسـتی تو بر هر چـیز توانـایی خـدایا چنانچه من به محمّد(ص) بی‌آن که او را ببینم ایمان

وَلَمْ اَرَهُ، فَاَرِنی فِی الْجِنـانِ وَجْهَـهُ، اَللّهُمَّ بَلِّغْ رُوحَ مُحَمَّد عَنّی تَحِیَّةً کَثیرَةً وَسَلاماً.

آوردم پس در بهشت صورتش را نشان من بـده خـدایا به روح محمّد(ص) از جـانب من تحیت و سـلام فـراوان برسان.

یادآوری: دعاهایی که در صبح و شـام وارد شـده، بسـیار است که ما در این‌جا تنها بخشی از آن‌ها را آورده‌ایم.

البتّه هر کس می‌تواند به مقـدار تـوان و حضـور قلب، از آن‌ها انتخاب کند و مضامین آن‌ها را به کار بنـدد. کـافی، جلد 2، صفحه 506، حدیث 4.

آداب هنگام خواب

سزاوار است هنگام خواب این امور رعایت شود:

1- با طهارت بخوابی.

2- از گناهان توبه نمایی.

3- قلب خویش را از فکر دنیا فارغ سازی.

4- سعی کن چنان باشی که حقِّ کسی در گردنت نباشد.

5- عازم باشی که برای نماز شب برخیزی، زیرا که افتخار مؤمن و زینت او در دنیا و آخرت، نماز در آخر شب است.

6- سوره ((قل هو الله احد))(1) و((الهیکم التکاثر))(2) و ((آیة الکرسی))(3) را می‌خوانی.

7- تسبیح فاطمه زهرا(علیها السلام) را می‌خوانی.

8- بهتر است به طرف راست یا به پشت بخوابی، امّا به سینه خوابیدن در روایات به عنوان خواب شیطانی شمرده شده است.

9- در صورتی که از غلبه خواب نگران باشی که برای نماز شب، یا نماز صبح، یا غیر آن بیدار نشوی، خواندن آیه آخر سوره کهف بسیار مؤثر است:

قُلْ اِنَّما اَ نَا بَشَرٌ مِثْلُکُمْ یُوحی اِلَیَّ، اَنَّما اِلهُکُمْ اِلهٌ واحِدٌ، فَمَنْ کانَ یَرْجُو لِقآءَ رَبِّهِ فَلْیَعْمَلْ عَمَلاً صالِحاً، وَلایُشْرِکْ بِعِبادَةِ رَبِّهِ اَحَ-داً.

بگو جز این نیست که من بشری هستم مانند شــما که به من وحی شود و جز این نیست که خدای شما خدای یگانه است پس هرکه امید لقای پروردگـارش را دارد باید عمل شایســـته کند و هیچ کس را در پرســـتش پروردگـــارش شریک نکند.

در روایتی از امام صادق(علیه السلام) وارد شده که هیچ کس این آیه را در وقت خوابیـــــدن نمی‌خواند مگر آن که در ســاعت مقصــود بیــدار می‌شــود. (کم خــوردن غــذا و مایعات و به موقع خوابیــدن نــیز، به بیــداری در آخر شب کمک می‌کند.(

10- در صورت ترس از حیوانات موذی این دعا را بخوان که از امام باقر(علیه السلام) روایت شده است:

اَعُوذُ بِکَلِماتِ اللهِ التّآمّاتِ، اَلَّتی لایُجـاوِزُهُنَّ بَـرٌّ وَلا فـاجِرٌ مِنْ شَرِّ ما

پناه برم به کلمات تامه خدا که نگــذرد از آن‌ها نیکوکــار و نه بدکار از شرّ هر چه

ذَرَءَ، وَمِنْ شَـــرِّ ما بَـــرَءَ، وَ مِنْ شَـــرِّ کُـــلِّ دآبَّة هُـــوَ اخِـــذٌ بِناصِیَتِها، اِنَّ رَبّی عَلی صِراط مُسْتَقیم.

آفرید و از شرّ هر چه پدید آورد و از شرّ هر جنبنده‌ای که زمـــــامش بدست اوست همانا پروردگـــــار من بر راهی راست است.

11- در صورت خوف از احتلام (جنابت در خواب) این دعا را بخواند

اَللّهُمَّ اِنّی اَعُوذُ بِکَ مِنَ الاِحْتِلامِ، وَ مِنْ شَرِّ الاَحْلامِ، وَ مِنْ اَنْ یَتَلاعَبَ بِیَ الشَّیْطانُ فِی الْیَقْظَةِ وَالْمَنامِ.

خدایا به تو پناه برم از احتلام و از شرّ خوابهای آشفته و از این که شیطان با من بازی کند چه در بیداری و چه در خواب.

12- در صورت خوف از سارق (ضمن رعایت جهات ایمنی) دو آیه آخر سوره اسراء را بخوان:

قُلِ ادْعُوا اللّهَ اَوِ ادْعُوا الرَّحْمنَ، اَیّاً ما تَدْعُوا فَلَهُ الأَسْماءُ الْحُسْنی، وَ لا تَجْهَرْ بِصَلاتِکَ وَ لا تُخافِتْ بِها، وَ ابْتَغِ بَیْنَ ذلِکَ سَبیلاً وَ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذی لَمْ یَتَّخِذْ وَلَداً، وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ شَریکٌ فیِ الْمُلْکِ، وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ وَلِیٌّ مِنَ الذُّلِّ وَ کَبِّرْهُ تَکْبیراً.

بگو «اللّه» را بخوانید یا «رحمان» را، هر کدام را بخوانید (ذات پاکش یکی است و) برای او بهترین نام‌هاست و

نمازت را زیاد بلند یا خیلی آهسته نخوان، و در میان آن دو، راهی (معتدل) انتخاب کن و بگو ستایش برای خداوندی است که نه فرزندی برای خود انتخاب کرده، و نه شریکی در حکومت دارد، و نه به خاطر ضعف و ذلّت (حامی و) سرپرست برای اوست و او را بسیار بزرگ بشمار.

13- خوابِ بین الطلوعین و خواب بعد از عصر (وقت غروب) را ترک کن.

14- در پشت بامی که اطراف آن دیوار ندارد خوابیدن مکروه است.

15- اگر خـوابی دیـدی بـرای کسی نقل کن که عـالمی ناصح و مهربـان باشد (و با تعبـیر صـحیح تو را امیـدوار سازد).

16- از امام صادق(علیه السـلام) نقل شـده است که هر کس هنگام رفتن به بسـتر، سه بـار این دعا را بخواند (و توبه کند) از گناه پاک می‌شود:

اَلْحَمْدُللـهِ الَّذی عَلا فَقَهَـرَ، وَالْحَمْدُللـهِ الَّذی بَطَنَ فَخَبَـرَ، وَالْحَمْدُللهِ الَّذی

ستایش خدایی را که برتر آمد و چـیره و سـتایش خـدایی را که نهان است و آگاه و ستایش خدایی که

مَلَـکَ فَقَـدَرَ، وَ الْحَمْدُللـهِ الَّذی یُحْیِی الْمَـوْتی وَیُمیتُ الاَحْیآءَ، وَ هُوَ عَلی کُلِّ شَیْء قَدیرٌ.

مالک است و نیرومند و سـتایش خـدایی را که زنـده کند مردگان را و بمیراند زندگان را و او بر هر چیز تواناست.

17- از امـام صـادق(علیه السـلام) روایت شـده است: وقـتی که رسـول خـدا(صـلی الله علیه وآله) به بسـتر می‌رفت، آیة الکرسی می‌خواند و می‌گفت:

بِسْـمِ اللّـهِ، آمَنْتُ بِاللّـهِ، وَ کَفَـرْتُ بِالطّـاغُوتِ، اَللّهُمَّ اَحْفَظْنی فی مَنامی وَفی یَقْظَتی.

به نام خدا ایمان آوردم به خدا و کافرم به طاغوت خـدایا حفظ کن مرا در خوابم و در بیداریم.

18- مفضّل بن عمر می‌گوید امام صادق(علیه السلام) به من فرمـود: هنگـام خـواب با این یـازده جمله به خداوند پناه ببر:

اعُوذُ بِعِزَّةِ اللهِ، وَ اَعُوذُ بِقُدْرَةِ اللهِ، وَ اَعُـوذُ بِجَلالِ اللـهِ، وَ اَعُوذُ بِسُلْطانِ اللّهِ

پناه برم به عزت خدا و پناه برم به نیروی خدا و پناه برم به جلال خدا و پناه برم به سلطنت

، وَ اَعُوذُ بِجَمالِ اللّهِ، وَ اَعُوذُ بِدَفْعِ اللّهِ، وَ اَعُوذُ بِمَنْعِ اللّهِ، وَ اَعُوذُ بِجَمْعِ اللهِ

خدا و پناه برم به جمال خـدا و پنـاه بـرم به دفـاع خـدا و پناه برم به جلوگیری کردن خدا و پناه برم

، وَ اَعُوذُ بِمُلْكِ اللّهِ وَاَعُوذُ بِوَجْهِ اللهِ، وَ اَعُوذُ بِرَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ

به جمع آوری خدا و پناه برم به فرمـانروایی خـدا و پنـاه برم به ذات خدا و پناه برم به رسول خدا صـلی الله علیه و آله

مِنْ شَرِّ ما خَلَقَ، وَ بَرَأَ وَ ذَرَءَ.

از شرّ آن‌چه آفرید و پدید آورد.

نکته: در عصر و زمـان ما بسـیاری از مـردم گرفتـار بی‌خـوابی هسـتند و جمعی از آن‌ها پنـاه به قرص‌هـای خـواب‌آور می‌برند که گـاه آن‌ها خـود سرچشـمه بیماری‌هـای دیگـری می‌شـود. عامل اصـلی این بی‌خوابی‌هـا، نـاآرامی روح است; اگر ما به دسـتورات اسـلام عمل کـنیم، نـاآرامی روح برچیـده می‌شـود و از خـواب آسـوده‌ای- به لطف خـدا- بهـره مند خـواهیم شد. قرآن مجید می‌گوید: «أَلا بِذِكْرِ اللهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ; آگـاه باشید یاد خدا مایه آرامش دلهاست».

آری; هر قـدر بیشـتر به یـاد خـدا باشـیم، و بر او توکّل نماییم، و در مشکلات به او پناه بریم و بدانیم او غفور و رحیم است و جـواد و کـریم و بر هر چـیز تواناست و این امور را واقعاً باور کنیم، روح ما غرق آرامش می‌شود.

از سوی دیگر، پریشانی‌ها و نگرانی‌ها در غالب مـوارد از حبّ دنیا سرچشمه می‌گیرد; اگر حبّ دنیا را از دل بیرون کنیم و برای زنـدگی کوشش و تلاش لازم را انجـام دهیم و بقیه را به خدا واگذار کـنیم، نـور آرامش بر دل و جـان ما پرتوافکن می‌شود.

اعمال سحرگاهان

برای این موضوع آداب و دعاهای زیاد وارد شده که از آن جمله، این امور است:

1- امام صادق(علیه السلام) فرمود: وقتی کسی از شما از خواب برمی خیزد، بگوید:

سبْحانَ رَبِّ النَّبِیّینَ، وَ اِلهِ الْمُرْسَلینَ، وَ رَبِّ الْمُسْتَضْعَفینَ، وَالْحَمْدُ

منزه است پروردگار پیمبران و معبود رسولان و پروردگار ناتوان شمردگان ستایش

للهِ الَّذی یُحْیِی الْمَوْتی، وَ هُوَ عَلی کُلِّ شَیْء قَدیرٌ.

خدایی را که زنده کند مردگان را و او بر هر چیز تواناست.

هنگامی که این جمله‌ها را بگوید، خداوند می‌فرماید: بنده من راست گفت و شکر مرا به جای آورده است.

2- یکی از یاران خاصّ امام صادق(علیه السلام) می‌گوید: هنگامی که امام(علیه السلام) در پایان شب برمی خاست (به یاد قیامت و رستاخیز می‌افتاد و) صدایش را بلند می‌کرد- به گونه‌ای که اهل خانه بشنوند- و می‌گفت:

اَللّهُمَّ اَعِنّی عَلی هَوْلِ الْمُطَّلَعِ، وَ وَسِّعْ عَلَیَّ ضیقَ الْمَضْجَعِ، وَارْزُقْنی

خدایا کمکم کن بر هراس روز قیامت و فراخ گردان بر من تنگی آرامگاهم را و روزیم کن

خَیْرَ ما قَبْلَ الْمَوْتِ، وَ ارْزُقْنی خَیْرَ ما بَعْدَ الْمَوْتِ.

خوبی پیش از مرگ و خوبی پس از مرگ را.

فضیلت نافله شب:

3- در این هنگام برای نافله شب آماده می‌شوی.

روایاتی که از معصومان(علیهم السلام) در فضیلت نماز شب آمده بسیار زیاد و پراهمّیّت است; از جمله روایت شده است که: نماز شب مایه شرافت مؤمن است، و سلامتی جسم را در پی دارد، کفّاره گناهان روز است، وحشت قبر را از بین می‌برد، چهره را نورانی می‌کند، و سبب فراوانی روزی می‌گردد، و این که: مال و پسران زینت زندگی دنیایند; ولی هشت رکعت نماز آخر شب و نماز (شفع و) وتر، زینت آخرت انسانند و گاهی خداوند هردو زینت را برای گروهی جمع می‌کند.

از امام صادق(علیه السلام) نقل شده است که پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) در سفارش‌های خویش به علی(علیه السلام)فرمود:ای علی! من تو را به چند کار سفارش می‌کنم آن‌ها را به خاطر بسپار. سپس فرمود: خدایا، علی را در این راه کمک کن! آن‌گاه حضرت خصلت‌هایی را برشمرد تا آن‌جا که فرمود:

نماز شب را اهمّیّت بده، نماز شب را اهمّیّت بده، نماز شب را اهمّیّت بده.

یکی از یاران رسول خدا(صلی الله علیه وآله) به نام «انس» نقل کرده است که آن حضرت فرمود: دو رکعت نماز، در دل شب، برای من بسی محبوبتر است از دنیا و آن‌چه در آن است.

در روایــتی دیگر از امــام زین العابــدین(علیه السـلام) پرسـیدند چـرا آنـان که در دل شب به تهجّد می‌پردازند از خوش سیماترین (و نورانی ترین) مردم می‌باشند؟

فرمود: زیرا باخـدای خـویش خلـوت کرده‌انـد،پس خداوند نیز از نور خویش به آن‌ها بخشیده است.

و در روایــتی از علی(علیه السـلام) در جــواب کسی که علّت بی‌توفیقی خود نسبت به نماز شب را پرسیده بـود، آمده است: «قَیَّدَتْکَ ذُنُوبُکَ; گناهانت تو را به بند کشــیده است».

کوتاه سخن این که: نافله شب کیمیای سعادت و اکســیر اعظم است و بســیاری از کســانی که به مقامــات عالیه رسیده‌اند در پرتو نماز شب و مناجات سحر بـوده است و در اهمّیّت و فضیلت آن همین بس که قرآن مجید خطـاب به پیـامبر اسـلام(صـلی الله علیه وآله) می‌فرماید: وَ مِنَ اللَّیْـلِ فَتَهَجَّدْ بِـهِ نافِلَـةً لَـکَ عَسی اَنْ یَبْعَثَـکَ رَبُّکَ مَقامـاً مَحْمُـوداً; پاسی از شب را از خــواب برخــیز و قــرآن (و نماز) بخوان این یک وظیفه اضـافی (واجب) بر توست تا پروردگارت تو را به مقامی در خور ستایش برساند.

این تعبیر نشان می‌دهد که پیـامبر اکـرم(صـلی الله علیه وآله) نیز مقامات عالیه خود را از پرتو نماز شب و قـرآن و مناجات سحر کسب می‌کرد.

))قطب راونـدی((از امـیر مؤمنـان(علیه السـلام) روایت کرده است که فرمود: طمع مکن در سه چیز با انجام سه چـیز: در بیـداری شب با پرخـوری; در نـورانیّت چهـره، با خوابیدن در تمامی شب، و در امـان از دنیـا، با رفـاقت و همراهی فاسقان.

هم‌چـــــنین «قطب راونـــــدی» روایت کـــــرده است که عیسی(علیه السلام) بعد از مرگ مادرش، وی را صـدا زد و گفت:ای مادر با من سخن بگو! آیا دوست داری به دنیا برگـردی؟ مـادرش پاسخ داد: آری، به این امید که در دل شبهای سرد برای خـدا نمـاز بگـزارم و در روزهـای گـرم روزه بگیرم! پسرم این راه (راه آخرت) بیمناک است!

این نکته نیز حـائز اهمّیّت است که بعضی از مؤمـنین، از نماز شب به خاطر آداب مفصّل آن پرهیز دارند، در حالی که نماز شب را به طور سـاده و بـدون شـاخ و بـرگ نـیز می‌تـوان در زمـان کوتـاهی انجـام داد، مهم برخاسـتن و سـحرگاهان به در خانه خـدا رفتن است. کـافی، جلد 2، صفحه 538، حدیث 11.

چگونگی انجام نماز شب

بجا آوردن نماز شب با آداب مخصوص چنین است:

وقتی انسان از خـواب بـرمی خـیزد بـرای خداوند سـجده کند و خـوب است در سـجده و یا هنگـام سر برداشـتن از سجده بگوید:

اَلْحَمْدُلِلّـهِ الَّذی اَحْیـانی بَعْـدَ ما اَمـاتَنی، وَ اِلَیْـهِ النُّشُـورُ، اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذی رَدَّ عَلَیَّ رُوحی لاِحْمَدَهُ وَاَعْبُدَهُ.

ستایش خـاص خـدایی است که مـرا پس از آن که میراند زنـده‌ام کـرد و بسـوی اوست رسـتاخیز سـتایش خـاص خـدایی است که روحم را به من بازگرداند تا سـتایش و پرستشش کنم.

و چون برخاست و ایستاد بگوید:

اَللّهُمَّ اَعِنّی عَلی هَوْلِ الْمُطَّلَعِ، وَ وَسِّعْ عَلَیَّ

خدایا یـاریم ده بر هـراس روز قیـامت و فـراخ گـردان بر من

الْمَضْجَعَ، وَارْزُقْـنی خَیْرَما قَبْـلَ الْمَـوْتِ، وَارْزُقْـنی خَیْرَما بَعْدَ الْمَوْتِ.

آرامگـاه قـبرم را و خـیر و خـوبی قبل از مـرگ و پس از مرگ را روزی ما گردان.

وقتی که صدای خروس را شنید بگوید:

سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ، رَبُّ الْمَلائِکَةِ وَالرُّوحِ،

بسیار منزه و بسیار پـاکیزه است پروردگـار فرشـتگان و روح (جبرئیل)

سَــبَقَتْ رَحْمَتُــکَ غَضَــبَکَ، لا اِلــهَ اِلاّ اَنْتَ، عَمِلْتُ سُ-وءً، وَظَلَمْتُ نَفْسی،

پیشی گرفته مهرت بر خشـمت معبـودی نیست جز تو بد کرده‌ام و به خویشتن ستم کرده ام

فَاغْفِرْلی،اِنَّهُ لایَغْفِـرُ الـذُّنُوبَ اِلاّ اَنْتَ،فَتُبْ عَلَیَّ اِنَّکَ اَنْتَ التَّوّابُ الرَّحیمُ.

پس بیامرز مرا که براستی نیامرزد گناهـان را جز تو پس توبه‌ام بپذیر که همانا تویی توبه پذیر مهربان.

وقتی که به آسمان نگاه کند بگوید:

اَللّهُمَّ اِنَّهُ لایُواری مِنْکَ لَیْلٌ ساج، وَلاسَمآءٌ

خـدایا براسـتی نپوشـاند چـیزی را از تو شب تـار و نه آسمان

ذاتُ اَبْراج، وَلا اَرْضٌ ذاتُ مِهـاد، وَلاظُلُمـاتٌ بَعْضُـها فَـوْقَ بَعْض،

برج دار و نه زمین گسترده و نه تاریکیهـای مـتراکم روی هم

وَلابَحْـرٌ لُجِّیٌّ،یُـدْلِجُ بَیْنَ یَـدَیِ الْمُـدْلِجِ مِنْ خَلْقِـکَ، تُـدْلِجُ الرَّحْمَةَ عَلی مَنْ

و نه دریـای پـرآب بـروی شـبانه در پیش شـبروان خلق خویش و در شب، رحمت خویش را به هر که

تَشآءُ مِنْ خَلْقِکَ، تَعْلَمُ خآئِنَـةَ الاَعْیُنِ وَ ما تُخْفِی الصُّـدُورُ، غارَتِ

خواهی از خلق خود بدهی بدانی بهم خوردن دیدگان را و آن‌چه را در سینه‌هاست ستارگان

النُّجُـومُ، وَنـامَتِ الْعُیُـونُ، وَ اَنْتَ الْحَیُّ الْقَیُّومُ، لا تَأْخُـذُکَ سِنَةٌ وَلانَوْمٌ،

فرو رفتند و دیدگان به خواب رفتند و تویی زنـده پاینـده که نگیردت چرت و خواب

سُبْحانَ اللّـهِ رَبِّ الْعـالَمینَ، وَ اِلـهِ الْمُرْسَـلینَ، وَالْحَمْدُلِلّـهِ رَبِّ الْعالَمینَ.

مـنزه است خـدا پروردگـارِ جهانیـان و معبـود رسـولان و ستایش خاص خدا پروردگار جهانیان است.

سپس این پنج آیه از سوره آل عمران را بخواند:

انَّ فی خَلْقِ السَّمواتِ وَالاَرْضِ

براستی در خلقت آسمان‌ها و زمین

وَاخْتِلافِ اللَّیْـــلِ وَالنَّهـــارِ لاَیـــات لاِوُلِی الاَلْبـــابِ * اَلَّذینَ یَذْکُرُونَ اللّهَ

و اختلاف شب و روز نشانه‌هایی است برای صاحبان خرد آنان که یاد کنند خدا را

قِیامـــاً وَ قُعُـــوداً وَ عَلی جُنُـــوبِهِمْ وَ یَتَفَکَّرُونَ فی خَلْـــقِ السَّمواتِ وَالاَرْضِ

ایستاده و نشسته و به پهلو خفته و بیندیشند در آفرینش آسمان‌ها و زمین

رَبَّنا ما خَلَقْتَ هذا باطِلاً سُبْحانَکَ فَقِنا عَـذابَ النّـارِ * رَبَّنا اِنَّکَ مَنْ

و گویندپروردگارا تو این‌ها را بیهوده نیافریده‌ای مـنزهی تو پس ما را از عذاب دوزخ نگهدار پروردگارا هر که را تو

تُدْخِلِ النّارَ فَقَـدْ اَخْزَیْتَـهُ وَما لِلظّـالِمینَ مِنْ اَنْصـار * رَبَّنا اِنَّنا سَمِعْنا

بدوزخ بری براستی که خوارش کـرده‌ای و سـتمکاران را یاوری نیست پروردگارا ما ندا زنی را شنیدیم

مُنادِیاً یُنادي لِلاْیمانِ اَنْ امِنُوا بِرَبِّکُمْ فَآمَنّا رَبَّنا فَـاغْفِرْ لَنا ذُ نُوبَنا وَ کَفِّرْ

که به ایمان ندا می‌زد (و می‌گفت) به پروردگارتان ایمان آورید ما نیز ایمان آوردیم پروردگارا گناهان ما را بیـامرز و بدیهای ما را

عَنّا سَیِّئاتِنا وَ تَوَفَّنا مَعَ الاَبْرارِ * رَبَّنا وَ اتِنا ما وَعَدْتَنا عَلی رُسُلِکَ

پوشیده دار و بمـیران ما را با نیکـان پروردگـارا آن‌چه را که به ما وعده داده‌ای بوسـیله فرسـتادگان خـویش به ما بده و

وَلاتُخْزِنا یَوْمَ الْقِیمَةِ اِنَّکَ لاتُخْلِفُ الْمیعادَ.

در روز قیـــامت رســـوایمان مکن که تو خلف وعـــده نمی‌کنی.

هنگامی که برای عبـادت بر می‌خـیزد اگر نیـازی به تخلّی دارد نخست برای آن بـرود. بعد هم وضو بگـیرد و قبل از وضو، مسواک کند و خود را خوشـبو سـازد، آن‌گـاه بـرای نماز شب آماده شود.

وقت نماز شب:

اوّل وقت نماز شب، از نیمه شب است و هرچه به طلوع صـبح نزدیک‌تر شـود، فضـیلتش بیشـتر است و اگر صـبح طلـوع کـرده باشد و او چهـار رکعت از نمـاز شب را به جای آورده باشد، بقیه را با حمد تنها، تمام کند.

کیفیّت نماز شب:

نمـاز شب هشت رکعت است که در هر دو رکعـتی سـلام می‌دهد; در دو رکعت اوّل در هر رکعت ســـــوره حمد و توحید (قل هو الله احد) را بخواند و یا آن که در رکعت اوّل ســـوره)) توحید)) را بخواند و در رکعت دوم))قل یا ایّها الکـافرون)) و در شش رکعت دیگر حمد و هر سـوره

که بخواهد مثل))قل هو الله احد)) و نــیز جــایز است به خواندن حمد اکتفا کند.

همــان گونه که در نمازهــای واجب در رکعت دوم قنــوت مستحب است در این نمازها نــیز مســتحب است و کــافی است سه بار بگوید «سُبْحانَ اللّه» یا آن که بگوید:

اَللّهُمَّ اغْفِرْلَنا وَارْحَمْنــا، وَ عافِنا وَاعْــفُ عَنّا فِی الــدُّنْیا وَ الاْخِرَةِ، اِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیْء قَدیرٌ

خدایا ما را بیامرز و به ما رحم کن و عــافیت به ما بــده و بگذر از ما در دنیا و آخرت که همانا تو بر هر چیز توانایی

یا آن که بگوید:

رَبِّ اغْفِــرْ وَارْحَمْ، وَتَجــاوَزْ عَمّا تَعْلَمُ، اِنَّکَ اَنْتَ الاَعَــزُّ الاَکْرَمُ.

پروردگــارا بیــامرز و رحم کن و درگــذر از آن‌چه می‌دانی که براستی تویی عزیزتر از همه و گرامی تر.

بعد از هشت رکعت نمــــاز شــــب، دو رکعت به نیّت نماز))شفع((و یک رکعت به نیّت نمــاز)) وتر((بخــوان. در این سه رکعت، بعد از حمــــــد، ســــــوره))قل هو اللّه((می‌خوانی که پاداش آن بمنزله ختم قرآن می‌باشد. چراکه سوره «توحید» به منزله ثُلث قرآن است.

و یا آن که در رکعت اوّل نماز))شــفع))حمد و))قل اعــوذ بــربّ النّــاس((بخــوان و در رکعت دوم، حمد و))قل اعــوذ بربّ الفلق)) و در رکعت سوم (نماز وتر)))حمد و قل هو اللّه احد)).

در نمـــاز «وتر» بعد از حمد و ســـوره، دست‌ها را بـــرای قنـــوت بـــردار و هرچه می‌خـــواهی در قنـــوت دعا کن و حاجات دنیا و آخرت را از خدا بخواه.

در روایـــتی آمـــده است که کسی از امـــام(علیه السـلام) می‌پرسد: آیا در قنوت «وتر» لازم است که دعای خاصّی خوانـده شـود؟ چه بگـویم؟ فرمـود: خـیر (هرآن‌چه که به دلت افتـــاد و به ذهنت وارد شد می‌تـــوانی بخـــوانی و درخواست کنی) ثنا و حمد خدا بجاآور و بر رسول مکـرّم صلوات بفرست و بـرای گناهـان بـزرگت اسـتغفار کن و بدان که هر گناهی بزرگ است.

«شیخ طوسی» نیز در «مصـباح المتهجّد» گفته است: در قنوت وتر هر دعایی که دوست داری بخـوان و دعاهـایی که در این قنوت می‌توان خواند، به قـدری زیـاد است که به شمارش در نمی‌آید.

هم‌چـــنین می‌گوید: مســـتحب است انســـان در قنـــوت از تـــرس خـــدا (یا عشق به او) گریه کند و یا حـــالت گریه به خود بگیرد، و برای برادران مـؤمن دعا کند و خـوب است نام چهل تن را در دعای خویش ببرد (کافی است که مثلاً بگوید: اللّهمّ اغفر لحسن اللّهم اغفر لمحمّد و...) چـــــرا که اگر کسی برای چهل مؤمن دعا کند، دعایش مستجاب می‌شود. آن شاء الله.

سزاوار است که هفتاد مرتبه بگوید: اَسْتَغْفِرُ اللّـهَ رَبّی وَ اَتُوبُ اِلَیْهِ. و برای این کار و هم‌چـنین شـمردن چهل نفر از مؤمنـــان دست چپ را بلند می‌کند و اســـتغفار را به دست راست با تسبیح می‌شمارد.

از رسـول اکـرم(صـلی الله علیه وآله) روایت شـده است که آن حضرت در نماز وتر هفتاد مرتبه اسـتغفار می‌کـرد و هفت

مرتبه می‌گفت:

هذا مَقـامُ الْعائِذِ بِـکَ مِنَ النّـارِ این‌جایگـاه پنـاه برنـده به توست از آتش دوزخ و هم‌چـــــــنین از امـــــــام زین العابدین(علیه السلام) روایت شـده است که در نمـاز وتر سیصد مرتبه می‌گفت: اَلْعَفْوَ، اَلْعَفْوَ، اَلْعَفْوَ...

پس از آن بگوید: رَبِّ اغْفِــرْلی وَارْحَمْــنی،وَتُبْ عَلَیَّ اِنَّکَ اَنْتَ التَّوّابُ الرَّحیمُ. پروردگارا مــرا بیــامرز و به من رحم کن و توبه‌ام بپذیر که براستی تویی توبه پذیر و مهربان.

بنابراین، دعا به چهل مؤمن (مــرد یا زن) و هفتــاد مرتبه استغفار و هفت مرتبه «هذا مقام العائذ بک من النار» و سیصد مرتبه «العفو» از مستحبات قنوت وتر است; ولی اگر هیچ کدام را هم نگوید به نماز او ضرر نمی‌رسد.

شایســته است که قنــوت را طــول بدهد و پس از آن به رکوع برود و هنگامی که سر از رکوع برداشت این دعا را بخواند که «شــیخ طوسی» در «تهـذیب» از امــام موسی بن جعفر(علیه السلام) نقل کرده است:

هذا مَقامُ مَنْ حَسَناتُهُ نِعْمَةٌ مِنْکَ، وَ شُکْرُهُ ضَعیفٌ، وَ ذَنْبُـهُ عَظیمٌ، وَ لَیْسَ

این‌جایگاه کسی است که نیکیهایی که کرده نعمتی است از تو و سپاسش ناتوان و گناهش بـزرگ است و در برابر آن

لِذلِکَ اِلاّ رِفْقُکَ وَ رَحْمَتُکَ، فَاِنَّکَ قُلْتَ فی کِتابِکَ الْمُنْـزَلِ عَلی نَبِیِّکَ

جز مــدارایی تو و رحمتت چــیزی نیست زیــرا که تو در کتابی که از جانبت بر پیامبر

الْمُرْسَلِ، صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَ آلِـهِ: کـانُوا قَلیلاً مِنَ اللَّیْـلِ ما یَهْجَعُونَ،

مرسلت صلی اللّه علیه و آله نازل شده فرمودی آنان که اندکی از شب را می‌خفتند

وَبِالاَسْحارِهُمْ یَسْتَغْفِرُونَ. طالَ هُجُوعی وَ قَلَّ قِیــامی، وَ هذَا السَّحَرُ

و در سحرها ایشان آمرزش می‌خواسـتند ولی خـواب من به درازا کشید و بیداریم اندک شد اکنون سحر است و

وَاَنَا اَسْتَغْفِرُکَ لِذُنُوبی، اِسْـتِغْفارَ مَنْ لایَجِـدُ لِنَفْسِـهِ ضَـرّاً وَلا نَفْعَاً، وَلا مَوْتاً

من از تو آمــرزش گنــاهم را خــواهم آمــرزش خواســتن کسی که نیابد برای خویش سود و زیان و نه مرگ

وَلا حَیاةً وَلا نُشُوراً.

و زندگی و نه رستاخیزی.

پس از آن به سجده می‌رود و نماز را تمام می‌کند، و پس از سلام تسبیح حضرت زهرا(علیها السلام) را می‌گوید و بعد از آن سه مرتبه بگوید:

سُبْحانَ رَبِّیَ الْمَلِکِ الْقُدُّوسِ الْعَزیزِ الْحَکیمِ

منزهی‌ای پروردگارِ فرمانروای پاکیزه و نیرومند فرزانه

و پس از آن بگوید:

یا حَیُّ یا قَیُّومُ، یا بَـرُّ یا رَحیمُ، یا غَنِیُّ یا کَـریمُ، اُرْزُقْـنی مِنَ التِّجارَةِ اَعْظَمَها

ای زنده وای پاینده وای نیکوکارای مهربـان‌ای بی‌نیـازای بزرگوار روزی کن مرا از تجارت آن‌چه درآمدش

فَضْـلاً، وَ اَوْسَـعَها رِزْقـاً، وَخَیْرَها لی عاقِبَـةً، فَاِنَّهُ لا خَیْـرَ فیما لا عاقِبَةَ لَهُ.

فزونتر و روزیش وسیعتر و عـاقبتش بهـتر از همه باشد زیـرا در آن چـیزی که پایـان خـوبی نداشـته باشد خـیری نیست

و بعد از آن سه مرتبه بگوید:

اَلْحَمْدُ لِرَبِّ الصَّباحِ، اَلْحَمْدُ لِفالِقِ الاِصْباحِ

ستایش بـرای پروردگـار بامـداد سـتایش بـرای شـکافنده صبح

سـپس به سـجده می‌رود (سـجده شـکر بـرای این توفیق عظیم) و پنج بـار می‌گوید: سُـبُّوحٌ قُـدُّوسٌ، رَبُّ الْمَلائِکَـةِ وَالـرُّوحِ. مـنزه است و پـاک و پـاکیزه است پروردگـار فرشتگان و روح.

آن‌گـاه می‌نشـیند و آیة الکرسی را می‌خواند و بـاز هم بـرای بـار دوم به سـجده می‌رود و همـان ذکر را پنج بـار دیگر می‌خواند.

یادآوری: این دعاها را می‌تـوان از روی نوشـته خوانـد، و بار دیگر تکرار می‌کنیم: شاخ و برگهای نمـاز شب بسـیار خــوب و ســازنده است; ولی اگر کسی نتواند همه را بجا آورد، هرقدر که می‌تواند بجا آورد; مهم انجام اصل نماز، یعنی هشت رکعت نماز شب، دو رکعت نمـاز شـفع و یک رکعت نمـــاز وتر است; حتّی اگر کســـانی نتوانند تمـــام یــازده رکعت را بجا آورنــد، می‌توانند به سه رکعت نمــاز شفع و وتر اکتفا کنند و از برکات آن بهره مند شوند.

دعاهـای روزها (دعاهـایی که روزانه خوانـده می‌شـود و ساعت معیّنی ندارد)

یاد خدا مایه بیداری دل و آرامش روح و دوری شـیطان و نجـــات از چنگـــال هـــوای نفس است در روایـــات معصـومین(علیهم السـلام) دعاهـای متعـدّد بـرای توجّه قلبها به خدا برای هر روز وارد شده است. از جمله:

1- به سند معتبری از امام صادق(علیه السلام) نقل شده که فرمود: اگر مؤمنی در یک روز گرفتار گناهـانی شـود سـپس از روی نـدامت و پشـیمانی به در خانه خـدا رود و استغفار ذیل را بخواند خدا گناهان او را می‌بخشد:

اَسْـــتَغْفِرُاللهَ الَّذی لا اِلـــهَ اِلاّ هُـــوَ الْحَیُّ الْقَیُّومُ، بَـــدیعُ السَّمواتِ وَالاَرْضِ،

آمـرزش خـواهم از خـدایی که معبـودی جز او که زنـده و پاینده است نیست پدیدآرنده آسمان‌ها و زمین

ذُوالْجَلالِ وَالاِکْـرامِ، وَ اَسْـئَلُهُ اَنْ یُصَـلِّیَ عَلی مُحَمَّد وَ آلِ مُحَمَّد، وَ اَنْ یَتُوبَ عَلَیَّ.

و صاحب جلالت و بزرگـواری و از او خـواهم که بر محمّد و آل او درود فرستد و توبه‌ام بپذیرد.

2- و نیز به سند معتبر دیگری از آن حضرت نقل شده که فرمود: هر کس که هر روز هفت مرتبه بگوید:

اَلْحَمْدُ لِلّهِ عَلی کُلِّ نِعْمَة کـانَتْ اَو هِیَ کائِنَـةٌ / سـتایش از آن خداست به هر نعمـــتی که بـــوده یا پس از این خواهد بود. شکر نعمتهای گذشته و آینده را بجا آورده است.

3- و نیز به سند معتبر دیگری از آن حضرت(علیه السلام) روایت شـــده که:«هر کس هر روز 25 مرتبه بگوید:)) اَللّٰهُمَّ اغْفِــرْ لِلْمُؤمِــنینَ وَ الْمُؤمِنــاتِ، وَ الْمُسْــلِمینَ وَ الْمُسْلِماتِ)).

خدایا بیامرز مـردان مـؤمن و زنـان با ایمـان را و مـردان مسلمان و زنان مسلمان را.

خداوند به عدد هر مؤمـنی از مؤمـنین گذشـته و آینـده تا روز قیــامت، در نامه اعمــالش حســنه می‌نویسد... و بر درجاتش در بهشت می‌افزاید».

4- و نیز به سند معتـبر دیگـری از آن حضـرت نقل شـده که: «هر کس هر روز صد مرتبه بگوید:

))لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ اِلاّ بِاللّٰهِ)) جنبش و نــیرویی نیست جز به خـدا خداوند هفتـاد نـوع بلا، که کمـترین آن همّ و غمّ است را از او دفع نماید(4)، و در روایــتی دیگر آمــده: هرگز دچار فقر نمی‌شود.

5- مرحوم «کلینی» و بزرگان دیگر از امـام صـادق(علیه السلام) نقل کرده‌اند که: پیامبر(صلی الله علیه وآله) هر روز هفتاد مرتبه))أستغفر اللّه)) و هفتاد مرتبه))وَ اَتُـوبُ اِلَی اللهِ)) می‌گفت.

6- در «کشف الغمّه» به سند معتبر از رسول خدا(صـلی الله علیه وآله) نقل شـــــده است که هر کس در هر روز صد مرتبه))لا اِلهَ اِلاَّ اللّٰهُ الْمَلِـکُ الْحَـقُّ الْمُـبینُ)) بگوید از فقر و از وحشت قــبر در امــان باشد و بی‌نیــازی را به سوی خود جلب کند و درهای بهشت به رویش باز شود.

7- «قطب راوندی» در کتاب «دعوات» خود، از امام علی بن موسی الرضا(علیهما السلام) نقل کرده که هر کس این ذکر را هر روز بگوید حاجتش برآورده و بر دشمنش غلبه و هر اندوهی داشته باشد برطرف می‌گردد:

سُبْحانَ اللهِ کَما یَنْبَغی للهِ، وَالْحَمْدُللهِ کَما یَنْبَغی للهِ، وَ لا اِلهَ اِلاَّ اللهُ کَما

منزه است خدا چنانچه سزاوار خداست و ستایش برای خدا چنانچه سزاوار خداست و معبودی جز او نیست چنانچه

یَنْبَغی للهِ، وَاللهُ اَکْبَرُ کَما یَنْبَغی للهِ، وَ لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ اِلاّ بِاللهِ کَما یَنْبَغی

او را شاید و خدا بزرگ‌تر از توصیف است چنانچه او را سزد و نیرو و جنبشی نیست جز به خدا چنانچه او را سزد

لِلّهِ، وَ صَلَّی اللهُ عَلی مُحَمَّد النَّبِیِّ وَ عَلی اَهْلِ بَیْتِهِ، وَ جَمیعِ الْمُرْسَلی-نَ وَالنَّبِیّینَ حَتّی یَرْضَی اللهُ.

و درود خدا بر محمّد آن پیامبر بزرگوار و بر خاندانش و بر تمام رسولان و پیامبران تا آن‌جا که خدا خشنود گردد.

8- از رسول گرامی(صلی الله علیه وآله که هر کس کلمات ذیل را هر روز ده بار بگوید، از شرّ ابلیس و لشکریانش در امان می‌ماند، دین او ادا و همّ و غمّ او زایل می‌گردد و در مشکلش گشایشی بوجود می‌آید:

اَعْدَدْتُ لِکُلِّ هَوْل لا اِلهَ اِلاَّ اللهُ، وَ لِکُلِّ هَمٍّ وَ غَمٍّ ما شاءَاللهُ، وَ لِکُلِّ نِعْمَة

مهیا کردم برای هر بیم و هراسی لااله الاالله را و بــرای هر غم و اندوهی ماشاءالله را و برای هر نعمتی

اَلْحَمْدُ للهِ، وَلِکُلِّ رَخآء اَلشُّکْرُ للهِ، وَ لِکُـلِّ اُعْجُوبَة سُـبْحانَ اللهِ، وَ لِکُلِّ

الحمدلله را و بــرای هر آســودگی الشــکرلله و بــرای هر شگفتی سبحان الله و برای

ذَنْب اَسْتَغْفِرُاللهَ، وَ لِکُلِّ مُصیبَة اِنّا لِلّهِ وَ اِنّا اِلَیْهِ راجِعُونَ، وَ لِکُلِّ ضیق

هر گناهی استغفرالله و بــرای هر پیش آمد نــاگوار انالله و اناالیه راجعون و برای هر فشار و سختی

حَسْبِیَ اللهُ، وَ لِکُلِّ قَضآء وَ قَدَر تَوَکَّلْتُ عَلَی اللـهِ، وَ لِکُـلِّ عَدُوٍّ اِعْتَصَمْتُ

حسبی الله و برای هر قضا و قــدری «تــوکلت علی اللّه» و برای هر دشمنی اعتصمت بالله

بِاللهِ، وَ لِکُـلِّ طاعَة وَ مَعْصِـیَة لا حَـوْلَ وَ لا قُـوَّةَ اِلاّ بِاللـهِ اَلْعَلِیِّ الْعَظیمِ.

و برای هر اطاعت و نافرمــانی لاحــول ولا قــوة الاّ بالله العلی العظیم را.

9- در))ثواب الاعمــال))، «کــافی» و کتــاب «محاسن» از امام صادق(علیه السلام) از رســول خــدا(صــلی الله علیه وآله) نقل شـــده که فرمـــود: کسی که هر روز پـــانزده مرتبه بگوید:

لا اِلهَ اِلاَّ اللهُ حَقّاً حَقّاً، لا اِلهَ اِلاَّ اللهُ ایماناً وَ تَصْـدیقاً، لا اِلهَ اِلاَّ اللهُ عُبُودِیَّةً وَرِقّـاً. معبـودی نیست جز خـدا که حق است حق، معبودی نیست جز خدا از روی ایمان و تصدیق معبودی نیست جز خدا از روی بندگی و بردگی.

خداوند با لطف و رحمتش به او توجّه می‌کند و نظـــرش را از او برنگرداند تا داخل بهشت شود.

10- «قطب راوندی» روایت کرده است که عابدی از بنی اسـرائیل از خداوند درخواست کـرد که‌ای پروردگـار من، حال من نزد تو چگونه است; آیا خیر است تا افزون کنم، یا شرّ است تا از آن توبه نمایم؟

خداوند فرشته‌ای را به سوی او فرستاد و به او گفت: تو نـزد خـدا هیچ خـیر نـداری، گفت‌ای پروردگـار من، پس کجاست اعمال من؟! در جواب گفت: هرگـاه عمل خـیری انجام می‌دادی مـردم را از آن آگـاه می‌سـاختی و دوست داشـتی که در میـان مـردم به عنـوان شـخص خـوبی به حســاب آیی و از تو به نیکی یـــاد کننـــد، لـــذا به آن‌چه می‌خواستی رسـیدی، این جـواب بر آن عابد گـران آمد و غمگین شـد، خداوند بـار دیگر پیکش را فرسـتاد و به او گفت: خـدای تبـارک و تعـالی می‌فرماید: (بـرای جـبران گذشته) از همین لحظه خودت را در اختیار من قرار ده با صـدقه‌ای که هر روز به عـدد رگهـای بـدنت پـرداخت می‌کـنی. عـرض کـرد:ای پروردگـارِ من! آیا کسی تـوان چنین چیزی را دارد؟ جواب آمد: هر روز 360 مرتبه بگو:

((سُبْحانَ اللّهِ وَ الْحَمْدُ لِلّهِ، وَ لا اِلهَ اِلاَّ اللّهُ وَ اللّهُ اَکْبَـرُ، وَ لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ اِلاّ بِاللَّهِ)).

منزّه است خدا و ستایش از آنِ خداست و معبودی نیست جز خـــدا و خـــدا بزرگ‌تر از توصـــیف است و جنبش و نیرویی نیست جز به خدا.

11- در روایت دیگری از امام صادق(علیه السـلام) آمـده است که: هر کس به مـــدّت دو مـــاه پی درپی، هر روز چهارصد مرتبه کلمـات ذیل را بگویـد، خداوند علم و مـال فراوان به او روزی می‌کند:

اَسْـتَغْفِرُاللهَ الَّذی لا اِلـهَ اِلاَّ هُـوَ الْحَیُّ الْقَیُّومُ، اَلـرَّحْمنُ الرَّحیمُ، بَدیعُ

آمرزش خواهم از خدایی که معبودی جز او نیست زنده و پاینده و بخشاینده و مهربان پدیدآرنده

السَّمواتِ وَالاْرْضِ، مِنْ جَمیعِ ظُلْمی وَ جُرْمی وَ اِسْـرافی عَلی نَفْسی، وَ اَتُوبُ اِلَیْهِ.

آسمان‌ها و زمین (آمرزش) از تمام ستمکاری و جنایت و زیاده روی بر خود و بسویش توبه کنم.

12- «مرحوم کفعمی» و بزرگان دیگر روایت کرده‌اند که خواندن این دعا در هر روز، مستحب است:

اَللّهُمَّ اِنّی اَسْـئَلُکَ بِنُـورِ وَجْهِـکَ الْمُشْـرِقِ الْحَیِّ الْبـاقِی الْکَریمِ، وَ اَسْئَلُکَ

خـدایا از تو می‌خـواهم به نـور تابنـاک ذاتت که زنـده و پایدار و بزرگوار است و از تو خواهم

بِنُـورِ وَجْهِـکَ الْقُـدُّوسِ الَّذی اَشْـرَقَتْ بِـهِ السَّـمواتُ، وَانْکَشَفَتْ بِهِ

به نور پاک ذاتت که تابان گشت بوسـیله‌اش آسـمان‌ها و برطرف گشت بدان

الظُّلُماتُ، وَ صَلُحَ عَلَیْهِ اَمْـرُ الاَوَّلینَ وَالاْخِـرینَ، اَنْ تُصَـلِّیَ عَلی مُحَمَّد

تاریکیها و اصلاح گشت بدان کار اوّلین و آخـرین که درود فرستی بر محمّد

وَآلِهِ، وَ اَنْ تُصْلِحَ شَاْنی کُلَّهُ.

و آلش و همه کارهایم را اصلاح کنی.

13- از امـام بـاقر(علیه السـلام) روایت شـده است که فرمـــود: کسی که هر روز کلمـــات ذیل را بگوید خداوند مشکلات دنیا و آخرتش را حل می‌کند:

بِسْـمِ اللـهِ، حَسْـبِیَ اللـهُ، تَـوَکَّلْتُ عَلَی اللـهِ، اَللّهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ خَیْرَ اُمُوری

بنام خدا بس است مرا خدا توکل کنم بر خـدا خـدایا از تو خواهم خیر و خوبی کارهایم را

کُلِّها، وَ اَعُوذُ بِکَ مِنْ خِزْیِ الدُّنْیا وَ عَذابِ الاْخِرَةِ.

همگی و پناه برم به تو از خواری دنیا و عذاب آخرت.

14- و نـیز روایت شـده است که هر کس هر روز هفت مرتبه دعای ذیل را بخواند خداوند مشکلات دنیا و آخرتش را کفایت می‌کند:

حَسْبِیَ اللهُ رَبِّی،اَللهُ لا اِلهَ اِلاّ هُوَ،عَلَیْـهِ تَـوَکَّلْتُ،وَهُـوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظیمِ.

بس است مــرا خــدا پروردگــارم خداست معبــودی جز او نیست بر او توکل کنم و اوست پروردگارِ عرش عظیم.

15- هم‌چــنین روایت شــده است: هر کس در طــول یک سال، هر روز این دعا را بخوانــد، از دنیا نمی‌رود تا جــای خود را در بهشت ببیند:

سُـبْحانَ الـدّآئِمِ الْقـآئِمِ، سُـبْحانَ الْقـآئِمِ الـدّآئِمِ، سُـبْحانَ الْواحِدِ الاَحَدِ،

مـنزه است خـدای جاویـدان پابرجا مـنزه است پا برجـای جاویدان منزه است یگانه یکتا

سُبْحانَ الْفَرْدِ الصَّمَدِ، سُبْحانَ الْحَیِّ الْقَیُّومِ، سُـبْحانَ اللـهِ وَبِحَمْدِهِ،

منزه است بی‌همتای بی‌نیاز منزه است زنده پاینده منزه است خدا و به حمد او مشغولم

سُــبْحانَ الْحَیِّ الَّذی لایَمُـوتُ، سُــبْحانَ الْمَلِـکِ الْقُـدُّوسِ، سُبْحانَ رَبِّ

مــنزه است زنــده‌ای که نمــیرد مــنزه است فرمــانروای پاکیزه منزه است پروردگار

الْمَلائِکَةِ وَالرُّوحِ، سُبْحانَ الْعَلِیِّ الاَعْلی، سُبْحانَهُ وَ تَعالی.

فرشــتگان و روح مــنزه است والای برتر مــنزه است و برتر.

16- هنگــام ظهــر، نخســتین کــاری که انجــام می‌دهی خواندن این دعا باشد، که امام باقر(علیه السلام) به یکی

از یـاران خـود فرمـود: محـافظت بر این دعا کن همـان گونه که از چشم‌هایت محافظت می‌کنی:

سُبْحانَ اللهِ وَ لا اِلهَ اِلاَّ اللّـهُ، وَ الْحَمْـدُ لِلّـهِ الَّذی لَمْ یَتَّخِـذْ صاحِبَةً وَ لاوَلَداً، وَلَمْ یَکُنْ لَهُ شَـریکٌ فِی الْمُلْـکِ،وَلَمْ یَکُنْ لَهُ وَلِیٌّ مِنَ الذُّلِّ،وَکَبِّرْهُ تَکْبیراً. منزه است خدا و معبودی جز خـدا نیست و سـتایش خـاصّ خـدایی است که نگرفته همسری و نه فرزندی

و نیست برایش شریکی در فرمـانروایی و نیست بـرایش سرپرستی از خواری و به بزرگی او را تکبیر گوی.

یـادآوری لازم: بـدیهی است هـدف از خوانـدن اذکـار و دعاهای فوق تنها لقلقه زبان نیست بلکه افراد با ایمـان باید در محتـوای آن‌ها بیندیشـند و روح و جـان و خلق و خوی خود را با آن تطـبیق دهنـد، تا شـاهد مقصـود را در آغـوش گیرند. و نـیز روشن است که انجـام همه این‌ها برای همه کس میسّـر نیسـت، هر کس به مقـدار تـوانش می‌تواند از این خـرمن عطـرآگینِ اذکـار و دعاها خوشه‌هایی بچیند و مشام جان خود را معطّر سازد، و در مسیر هدایت و خودسازی، هر روز گامهـای برجسـته‌تری بردارد.

دعاهای ایّام هفته

دعاهـای روزهـای هفته که از امـام سـجاد(علیه السـلام) نقل شده در عین فشردگی بسیار پرمحتـوا و آموزنـده و پـرارزش است که هر کس آن را بخواند و روح و جـان خود را با آن هماهنگ سازد به یقین سعادتمند خواهد شد و اسـتفاده از این دعاها را به همه- مخصوصـاً جوانـان- توصیه می‌کنیم.

دعای روز شنبه

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

بِسْمِ اللهِ کَلِمَةِ الْمُعْتَصِمینَ، وَ مَقالَةِ الْمُتَحَرِّزینَ، وَ اَعُوذُ بِاللهِ مِنْ جَوْرِ

بنام خدا سخن پناهندگان و گفتار پناه جویان و پناه می‌برم به خداوند از جور

الْجآئِرینَ، وَکَیْدِ الْحاسِدینَ، وَ بَغْیِ الظّالِمینَ، وَ اَحْمَدُهُ فَوْقَ حَمْدِ

ستمکاران و بداندیشی حسودان و ستم ستمگران و می‌ستایمش فوق ستایش

الْحامِدینَ، اَللّهُمَّ اَنْتَ الْواحِدُ بِلا شَریک، وَالْمَلِکُ بِلا تَمْلیک، لا تُضادُّ

ستایش کنندگان خدایا تویی یگانه بی‌شریک و پادشاه بی‌نیاز (که پادشاهی را دیگری به او تملیک نکرده) در برابر فرمان تو ضدّیّت نشود

فی حُکْمِکَ، وَ لا تُنازَعُ فی مُلْکِکَ، اَسْئَلُکَ اَنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّد عَبْدِکَ

و در پادشاهیت کشمکشی روی ندهد از تو می‌خواهم که درود فرستی بر محمّد بنده

وَ رَسُولِکَ، وَ اَنْ تُوزِعَنی مِنْ شُکْرِ نَعْمائِکَ ما یَبْلُغَنی فی غایَةِ رِضاکَ،

و رســولت و به من طریقه سپاســگزاری نعمتهــایت را چنان بیاموزی که مرا به سرحد خشنودیت برساند

وَاَنْ تُعینَـنی عَلی طاعَتِـکَ، وَلُـزُومِ عِبادَتِـکَ، وَاسْـتِحْقاقِ مَثُوبَتِکَ بِلُطْفِ

و کمکم دهی بر طاعت خود و پیوستگی عبادت خـویش و استحقاق پاداشت بوسیله لطف

عِنایَتِـکَ، وَ تَرْحَمَـنی بِصَـدّی عَنْ مَعاصـیکَ ما اَحْیَیْتَـنی، وَ تُوَفِّقَنی لِما

و عنــایتت و به من تــرحم کــنی به این که تا زنــده‌ام از گناهــان بــازم داری و تا زمــانی که در این جهــان نگــاهم داری موفقم داری به آن‌چه

یَنْفَعُنی ما اَبْقَیْتَنی، وَ اَنْ تَشْـرَحَ بِکِتابِـکَ صَـدْری، وَ تَحُـطَّ بِتِلاوَتِهِ

ســودم رســاند و بوســیله کتــاب خــود (قــرآن) ســینه‌ام بگشایی و با خواندن آن جرم

وِزْرِی، وَ تَمْنَحَنِی السَّلامَةَ فی دینی وَ نَفْسی، وَلاتُــوحِشَ بی‌اَهْلَ

و گناهم بریزی و سلامت در دین و جانم عطا کنی و

اُنْســـی، وَ تُتِمَّ اِحْســـانَکَ فیما بَقِیَ مِ-نْ عُمْـــری، کَما اَحْسَنْتَ فیما مَضی

همــدمانم را بــرای من وحشــتناک مکن و احســانت را در مابقی عمر درباره من به اتمام رسان چنانچه در گذشته

مِنْهُ، یا اَرْحَمَ الرّاحِمینَ.

احسان کردی‌ای مهربانترین مهربانها.

دعای روز یکشنبه

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

بِسْمِ اللهِ الَّذی لا اَرْجُو اِلاَّ فَضْلَهُ، وَ لا اَخْشی اِلاَّ عَدْلَـهُ، وَ لا اَعْتَمِدُ اِلاَّ

بنام خدایی که جز فضلش امیـدی نـدارم و جز عـدلش از چیزی ترس ندارم و جز به

قَوْلَـهُ، وَ لااَتَمَسَّـکُ اِلاَّ بِحَبْلِـهِ، بِـکَ اَسْـتَجیرُ یا ذَا الْعَفْـوِ وَ الرِّضْوانِ مِنَ الظُّلْمِ

گفته او اعتماد ندارم و جز به رشته (بندگی و اخلاص) او چنگ نزنم‌ای دارای گذشت و خشنودی به تو پنـاه بـرم از ستم

وَ الْعُدْوانِ، وَمِنْ غِیَرِ الزَّمـانِ، وَ تَـواتُرِالاَحْزانِ، وَ طَـوارِقِ الْحَدَثانِ، وَ مِنِ

و دشــمنی (خلق) و از دگرگونیهــای روزگــار و پی درپی رسیدن اندوهها و حوادث ناگوار شب و از

انْقِضآءِ الْمُدَّةِ قَبْلَ التَّأَهُّبِ وَ الْعُـدَّةِ، وَ اِیّـاکَ اَسْتَرْشِـدُ لِما فیهِ الصَّلاحُ وَ

سپری شدن عمر قبل از آمادگی و توشه گـیری و تنها از تو راهنمایی می‌جویم برای آن‌چه صلاح

الاِْصْلاحُ، وَ بِکَ اَسْتَعینُ فیما یَقْتَرِنُ بِهِ النَّجاحُ وَالاِْنْجـاحُ، وَ اِیّاکَ اَرْغَبُ

و اصلاح من در آن است و از تو یـاری طلبم در (رسـیدن به) آن‌چه مقـرون به کامیـابی و کـامروایی است و از تو امید دارم

فی لِباسِ الْعافِیَةِ وَتَمامِها، وَ شُمُولِ السَّـلامَةِ وَ دَوامِهـا، وَاَعُوذُ بِکَ یا رَبِّ

بـرای پوشش لبـاس تندرسـتی کامل و شـمول سـلامتی دائم و پناه می‌برم به توای پروردگارِ

مِنْ هَمَـزاتِ الشَّـیاطینِ، وَ اَحْتَـرِزُ بِسُـلْطانِکَ مِنْ جَـوْرِ السَّلاطینِ،فَتَقَبَّلْ

از وسوسه‌های شیاطین و احتراز جویم بوسیله سـلطنت تو از ستم سلاطین پس)ای خدا(

ما کـانَ مِنْ صَـلاتی وَصَـوْمی، وَ اجْعَـلْ غَـدی وَ ما بَعْـدَهُ اَفْضَلَ مِنْ ساعَتی

نماز و روزه‌ام را بپذیر وفردای من و مابعد آن را بهتر از این ساعت

وَیَوْمی، وَ اَعِزَّنی فی عَشیرَتی وَ قَوْمی، وَ احْفَظْـنی فی یَقْظَتی وَ نَوْمی،

و امروزم قرارده و مرا در میان فامیل و خویشـانم عزیز گردان و مرا در بیداری و خوابم حفظ کن

فَاَنْتَ اللهُ خَیْرٌحافِظـاً، وَ اَنْتَ اَرْحَمُ الـرّاحِمینَ، اَللّهُمَّ اِنّی اَبْرَءُ اِلَیْکَ فی

که تـویی خـدایی که بهـترین نگهبـانی و تو مهربـانترین مهربانانی خدایا من بسوی تو بیزاری جویم

یَوْمی هذا وَ ما بَعْدَهُ مِنَ الاْحادِ، مِنَ الشِّـرْکِ وَ الاِلْحـادِ، وَ اُخْلِصُ لَکَ

و در این روز و روزهای یکشنبه دیگر از شرک و بی‌دینی و دعایم را برای تو

دُعآئی تَعَرُّضاً لِلاِجابَةِ، وَ اُقیمُ نَفْسی عَلی طاعَتِـکَ رَجـآءً لِلاِثابَةِ، فَصَلِّ

خالص می‌کنم تا در معرض اجابت قرار گیرد و خـویش را بر اطـــاعتت وا می‌دارم به امید کسب ثـــواب پس درود فرست

عَلی مُحَمَّد وَ آلِهِ خَیْرِ خَلْقِکَ، اَلدّاعی اِلی حَقِّکَ، وَاَعِـزَّنی بِعِزِّکَ الَّذی

بر محمّد و آل او بهـــترین خلق خـــود آن که (مـــردم را) بسوی حقانیّتت خواند و مرا به عزّت تزلزل ناپذیرت

لایُضامُ، وَ احْفَظْنی بِعَیْنِکَ الَّتی لا تَنامُ، وَ اخْتِمْ بِالاِنْقِطاعِ اِلَیْکَ اَمْری،

عزیز گـــردان و به دیـــده ات که هرگز نخوابد حفظ کن و ببریـدن از خلق و توجه بسـوی خـودت کـارم را به پایـان رسان و

وَبِالْمَغْفِرَةِ عُمْری، اِنَّکَ اَنْتَ الْغَفُورُ الرَّحیمُ.

عمرم را قرین به آمرزش به اتمام رسان که همانا تـویی آمرزنده مهربان.

دعای روز دوشنبه

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

اَلْحَمْـدُ للـهِ الَّذی لَمْ یُشْـهِدْ اَحَـداً حینَ فَطَـرَ السَّـمواتِ وَ الاَرْضَ، وَ لاَ اتَّخَذَ

ستایش خاص خدایی است که هیچ کس را گواه نیاورد در آن هنگامی که آسمان‌ها و زمین را آفرید و کمک کاری

مُعینـاً حینَ بَـرَءَ النَّسَـماتِ، لَمْ یُشـارَکْ فِی الاِلهِیَّةِ، وَ لَمْ یُظاهَرْ فِی

برای خود نگـرفت در آن هنگـامی جنبنـدگان را پدید آورد در معبودیّت خود شریک ندارد و در یکتایی

الْوَحْدانِیَّةِ، کَلَّتِ الاَلْسُـنُ عَنْ غایَـةِ صِـفَتِهِ، وَ الْعُقُـولُ عَنْ کُنْهِ مَعْرِفَتِهِ،

پشتیبانی نشود زبانها از حد وصفش لال و عقلها از کنه معرفتش عاجز است

وَتَواضَـعَتِ الْجَبـابِرَةُ لِهَیْبَتِـهِ، وَ عَنَتِ الْوُجُـوهُ لِخَشْـیَتِهِ، وَ انْقادَ کُلُّ عَظیم

گردنکشـــان در برابر هیبتش فـــروتن و چهره‌ها از بیم و هراسش خاضع و هر بزرگی در عظمتش

لِعَظَمَتِـــهِ، فَلَـــکَ الْحَمْـــدُ مُتَـــواتِراً مُتَّسِـــقاً، وَ مُتَوالِیـــاً مُسْتَوْسِقاً، وَصَلَواتُهُ عَلی

رام گشته پس خاص توست ستایش پی درپی و منظم، و دنباله دار و درودهای

رَسُولِهِ اَبَداً، وَ سَلامُهُ دآئِماً سَرْمَداً، اَللّ-هُمَّ اجْعَلْ اَوَّلَ یَوْمی هذا

ابدی و تحیّت همیشگی و دائمی تو بر پیامبرت باد خدایا آغاز امروز مرا

صَلاحاً، وَ اَوْسَطَهُ فَلاحاً، وَ آخِرَهُ نَجاحاً، وَاَعُوذُ بِکَ مِنْ یَوْم اَوَّلُهُ فَزَعٌ،

صلاح و وسطش را رستگاری و پایانش را کامروایی قرارده و پناه می‌برم به تو از روزی که آغازش ترس

وَ اَوْسَطُهُ جَزَعٌ، وَ آخِرُهُ وَجَعٌ، اَللّ-هُمَّ اِنّی اَسْتَغْفِرُکَ لِکُلِّ نَذْر نَذَرْتُهُ،

و وسطش بی‌تابی و پایانش درد و رنج باشد خدایا از تو آمرزش خواهم برای هر نذری که کرده ام

وَکُلِّ وَعْد وَعَدْتُهُ، وَ کُلِّ عَهْد عاهَدْتُهُ ثُمَّ لَمْ اَفِ بِهِ، وَ اَسْئَلُکَ فی مَظالِمِ

و هر وعده‌ای که دادم و هر عهدی که بستم ولی به آن وفا نکرده‌ام و درباره حقوق و مظلمه‌هایی

عِبادِکَ عِنْدی، فَاَیَّما عَبْد مِنْ عَبیدِکَ اَوْ اَمَة مِنْ اِمآئِکَ، کانَتْ لَهُ قِبَلی

که از بندگانت به گردن دارم درخواست می‌کنم که هر بنده‌ای از بندگانت یا هر کنیزی از کنیزانت که در گردن من

مَظْلِمَــةٌ ظَلَمْتُها اِيّــاهُ فی نَفْسِــهِ، اَوْ فی عِرْضِــهِ اَوْ فی مالِهِ، اَوْ فی اَهْلِهِ

حقی دارد و از من ســتمی به او رســیده در جــانش یا در آبرویش یا در مالش یا در خانواده و

وَوَلَدِهِ،اَوْ غیبَةٌ اغْتَبْتُهُ بِها،اَوْ تَحامُلٌ عَلَیْهِ بِمَیْل اَوْ هَـویً،اَوْ اَنَفَة اَوْ حَمِیَّة،

فرزنــدش یا غیبــتی از او کــرده‌ام یا بــاری بر دوشش نهاده‌ام که سببش خواهش یا هوای نفس

اَوْ رِیـآء اَوْ عَصَـبِیَّة، غآئِبـاً کـانَ اَوْ شـاهِداً، وَ حَیّـاً کـانَ اَوْ مَیِّتاً، فَقَصُرَتْ

یا خودخـواهی یا رشک یا خودنمـایی یا تعصّـب بیجا بـوده چه آن کس غایب باشد چه حاضر، زنـده باشد یا مـرده، و دست من اکنون

یَدی، وَضاقَ وُسْعی عَنْ رَدِّها اِلَیْهِ، وَ التَّحَلُّلِ مِنْهُ، فَاَسْئَلُکَ یا مَنْ یَمْلِکُ

کوتــاه و وســعم نارساست از این که آن حق را به او رد کنم و از او حلالیّت جــویم پس از تو می‌خــواهم‌ای کسی که مالک

الْحاجاتِ وَ هِیَ مُسْتَجیبَةٌ بِمَشِّیَّتِهِ، وَ مُسْـرِعَةٌ اِلی اِرادَتِـهِ، اَنْ تُصَلِّیَ

حاجــاتی و به خواست تو آن‌ها مســتجاب گــردد و بســوی اراده ات شتابان شوند (می خواهم) که درود فرستی

عَلی مُحَمَّد وَ آلِ مُحَمَّد، وَاَنْ تُرْضِـــیَهُ عَنّی بِما شِـــئْتَ، وَ تَهَبَ لی مِنْ

بر محمّد و آلش و آن شخص را به آن طور که خـواهی از من خشنود گردانی و از

عِنْـــدِکَ رَحْمَـــةً، اِنَّهُ لا تَنْقُصُـــکَ الْمَغْفِـــرَةُ، وَ لا تَضُـــرُّکَ الْمَوْهِبَةُ، یا اَرْحَمَ

نـزد خـود به من رحمـتی بخشی زیـرا که آمـرزش از تو نکاهد و بخشش به تو زیان نرسانداى مهربانترین

الرّاحِمینَ، اَللّ-هُمَّ اَوْلِنی فی کُلِّ یَوْمِ اثْنَیْنِ نِعْمَتَیْنِ مِنْـکَ ثِنْتَیْنِ، سَعادَةً

مهربانها خـــدایا به من عطا کن در هر روز دوشـــنبه دو نعمت از جانب خودت یکی خوشبختی

فی اَوَّلِهِ بِطاعَتِکَ، وَ نِعْمَةً فی آخِرِهِ بِمَغْفِرَتِکَ، یا مَنْ هُـوَ الاِلهُ، وَ لا یَغْفِرُ الذُّنُوبَ سِواهُ.

در اوّل روز به وسیله فرمـانبرداری تو و دیگر نعمـتی در آخر روز به آمرزش و مغفرتت‌ای کسی که تنها معبـود ما اوست و گناهان را جز او کسی نیامرزد.

دعای روز سه شنبه

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

اَلْحَمْدُ للهِ وَ الْحَمْدُ حَقُّهُ، کَما یَسْتَحِقُّهُ حَمْداً کَثیراً، وَ اَعُوذُ بِهِ مِنْ شَرِّ

ستایش خاص خداست و حق اوست آن‌چنانکه شایســته و لایق اوست بسیار، و پناه برم به خدا از بدی شر

نَفْســی، اِنَّ النَّفْسَ لاَمّــارَةٌ بِالسُّــوءِ اِلاَّ ما رَحِمَ رَبّی، وَ اَعُوذُ بِهِ مِنْ شَرِّ

نفس خود که همانا نفس وادار کننـده به بـدی است مگر آن را که پروردگارِ رحم کند و پناه برم به او از شر

الشَّیْطانِ الَّذی یَزیدُنی ذَنْباً اِلی ذَنْبی، وَ اَحْتَرِزُ بِهِ مِنْ کُلِّ جَبّار فاجِر،

شیطان که (پیوسته) گناهی بر گنـاهم بیفزاید و بوسـیله او پناه گیرم از شر هر گردنکش تبه کار

وَسُلْطان جآئِر، وَ عَدُوٍّ قاهِر، اَللّـ-هُمَّ اجْعَلْـنی مِنْ جُنْـدِکَ فَاِنَّ جُنْدَکَ هُمُ

وحکمران ستمکار و دشـمن قهّـاری خـدایا مـرا از لشـکر خود قرار ده زیرا سپاه تو فقط

الْغــالِبُونَ، وَ اجْعَلْــنی مِنْ حِزْبِــکَ، فَــاِنَّ حِزْبَــکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ، وَاجْعَلْنی مِنْ

پیروزند و از حزب خویش قـرارم ده زیـرا حـزب تو فقط رستگارند و از اولیای خود

اَوْلِیآئِکَ، فَـاِنَّ اَوْلِیآئَکَ لا خَـوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لا هُمْ یَحْزَنُـونَ، اَللّهُمَّ اَصْلِحْ لی

قــرارم ده زیــرا اولیــای تو هســتند که خــوف و ترسی برایشان نیست و حزن و اندوهی ندارند خدایا دینم را

دیـنی فَاِنَّهُ عِصْـمَةُ اَمْـری، وَ اَصْـلِحْ لی اخِـرَتی فَاِنَّها دارُ مَقَرّی، وَ اِلَیْها مِنْ

اصلاح کن که دین نگهدار کار من است و آخرتم را اصلاح کن که خانه پایدار من آن‌جاست و از

مُجاوَرَةِ اللِّئامِ مَفَرّی، وَ اجْعَـلِ الْحَیـاةَ زِیـادَةً لی فی کُـلِّ خَیْر، وَ الْوَفاةَ

مجاورت لئیمان گریزگاهم بدانجاست، و زنـدگی را بـرای من مایه فزونی در هر کار خیری قرار ده و مرگ را

راحَـةً لی مِنْ کُـلِّ شَـرٍّ، اَلـلّ-هُمَّ صَـلِّ عَلی مُحَمَّد خـاتَمِ النَّبِیّینَ، وَ تَمامِ عِدَّةِ

آسودگی از هر شری برایم مقرّر فرما. خدا درود فرست بر محمّد خاتم پیمبران و کامل کننده شماره

الْمُرْسَـلینَ، وَ عَلی آلِـهِ الطَّیِّبینَ الطّـاهِرینَ، وَاَصْـحابِهِ الْمُنْتَجَبینَ، وَ هَبْ

رسولان و بر آل پاک و پاکیزه‌اش و اصحاب برگزیـده‌اش و در روز

لی فِی الثُّلاثاءِ ثَلاثاً، لا تَدَعْ لی ذَنْبـاً اِلاَّ غَفَرْتَـهُ، وَ لا غَمّـاً اِلاَّ اَذْهَبْتَهُ، وَ لا

سه شـنبه سه چـیز به من عطا کن: هرگنـاهی را از من بیامرز، و هر اندوهی را ازمن دور کن، و هر

عَدُوّاً اِلاَّ دَفَعْتَهُ، بِبِسْمِ اللهِ خَیْـرِ الاَسْـمآءِ، بِسْـمِ اللـهِ رَبِّ الاْرْضِ وَ السَّمآءِ،

دشـــمنی را از من دفع فرما بنـــام خـــدا که بهـــترین نامهاست به نام خدا پروردگارِ زمین و آسمان

اَسْتَدْفِعُ کُلَّ مَکْرُوه اَوَّلُهُ سَخَطُهُ، وَ اَسْـتَجْلِبُ کُـلَّ مَحْبُـوب اَوَّلُهُ رِضاهُ،

دور کنم از خــود هر بــدی را که آغــازش خشم اوست و می‌کشم بســوی خــودهر کــار محبــوبی را که آغــازش خشنودی اوست

فَاخْتِمْ لی مِنْکَ بِالْغُفْ-رانِ، یا وَلِیَّ الاِحْس-انِ.

پس از جانب خود کارم را به آمرزش پایـان ده‌ای صـاحب احسان.

دعای روز چهارشنبه

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

اَلْحَمْدُللهِ الَّذی جَعَلَ اللَّیْلَ لِباسـاً، وَ النَّوْمَ سُـباتاً، وَ جَعَـلَ النَّهارَ نُشُوراً،

سـتایش خـدایی را که شب را پوشش (خلق) قـرار داد و خواب را مایه آسایش و روز را (وسیله) تکاپو و جنبش

لَـکَ الْحَمْـدُ اَنْ بَعَثْتَـنی مِنْ مَرْقَـدی، وَ لَـوْ شِـئْتَ جَعَلْتَـهُ سَرْمَداً، حَمْداً دائِماً

ستایش خـاص توست که مـرا از خوابگـاهم برانگیخـتی و اگر اراده می‌کــردی خــوابم را همیشــگی می‌کــردی آن ستایشی که دائمی است

لا يَنْقَطِـعُ اَبَـداً، وَ لا يُحْصى لَـهُ الْخَلائِقُ عَـدَداً، اَللّهُمَّ لَـکَ الْحَمْدُ اَنْ خَلَقْتَ

و قطع نگردد و خلایق شـماره‌اش نتوانند خـدایا سـتایش خاص توست که آفریدی

فَسَوَّيْتَ، وَقَـدَّرْتَ وَ قَضَـيْتَ، وَ اَمَتَّ وَاَحْيَيْتَ،وَ اَمْرَضْـتَ وَ شَفَيْتَ،

و پرداختی و اندازه کردی و گذرانـدی و میرانـدی و زنـده کردی، بیمار کردی و شفا دادی،

وَعـافَيْتَ وَاَبْلَيْتَ، وَعَلَى الْعَـرْشِ اسْـتَوَيْتَ،وَ عَلَى الْمُلْـکِ احْتَوَيْتَ،

تندرست کــردی و گرفتــار ســاختی و بر عــرش اســتیلا یافتی و بر ملک وجود احاطه داری

اَدْعُـوکَ دُعـآءَ مَنْ ضَـعُفَتْ وَسـيلَتُهُ، وَ انْقَطَعَتْ حيلَتُـهُ، وَ اقْتَرَبَ اَجَلُهُ،

می خوانمت خواندن آن کس که وسیله‌اش ضـعیف و راه چاره‌اش قطع شده و مرگش نزدیک گشته

وَتَدانى فِي الدُّنْيا اَمَلُهُ، وَ اشْـتَدَّتْ اِلى رَحْمَتِـکَ فاقَتُـهُ، وَ عَظُمَتْ لِتَفْريطِهِ

و آرزویش در دنیا انــدک شــده و ســخت نیازمند رحمتت گردیده و افسوسش در کوتاهی و تقصیر خود

حَسْرَتُهُ، وَ كَثُرَتْ زَلَّتُهُ وَ عَثْرَتُـهُ، وَخَلُصَـتْ لِوَجْهِـکَ تَوْبَتُـهُ، فَصَلِّ عَلى

بزرگ گشته و لغزش و خطـایش بسـیار شـده و تـوبه‌اش بدرگاه تو خالص گردیده پس درود فرست بر

مُحَمَّد خاتَمِ النَّبِیّینَ، وَ عَلی اَهْلِ بَیْتِهِ الطَّیِّبینَ الطّـاهِرینَ، وَ ارْزُقْنی

محمّد خــاتم پیمــبران و بر خانــدان پــاک پــاکیزه‌اش و شفاعت

شَفاعَةَ مُحَمَّد صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ، وَ لا تَحْرِمْنی صُـحْبَتَهُ، اِنَّکَ اَنْتَ

محمّد صلی الله علیه و آله و سلم را روزی من گــردان و از همنشینی او محرومم مکن که تو

اَرْحَمُ الـرّاحِمینَ، اَلـلّ-هُمَّ اقْضِ لی فِی الاَرْبَعـآءِ اَرْبَعـاً، اِجْعَلْ قُوَّتی

ارحم الـراحمین هسـتی خـدایا در روز چهارشـنبه چهـار حاجت مرا برآور: نیرویم را

فی طاعَتِکَ، وَ نَشاطی فی عِبادَتِکَ، وَ رَغْبَتی فی ثَوابِکَ، وَزُهْدی فیما

در طـاعت خـویش قـرار ده و نشـاط و شـادمانیم را در عبادتت و رغبت و میلم را در پاداش نیکت و پارسـاییم را در آن‌چه

یُوجِبُ لی اَلیمَ عِقابِکَ، اِنَّکَ لَطیفٌ لِما تَشآءُ.

موجب عذاب دردناک بـرای من گـردد که همانا تو نسـبت به هرچه بخواهی مدارا کنی.

دعای روز پنج شنبه

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

اَلْحَمْدُ للهِ الَّذى اَذْهَبَ اللَّيْلَ مُظْلِماً بِقُدْرَتِهِ، وَ جآءَ بِالنَّهـارِ مُبْصِراً

ستایش خاص خدایی است که شب تار را به قدرتش بـرد و روز روشن را برحمت خویش

بِرَحْمَتِهِ، وَ كَسانى ضِيآئَهُ وَ اَ نَا فى نِعْمَتِـهِ، اَلـلّ-هُمَّ فَكَما اَبْقَيْتَنى لَهُ فَاَبْقِنى

بیاورد و روشـنی روز را درآن حـال که مسـتغرق نعمتش بـودم در بـرم کـرد خـدایا هم‌چنـان که مـرا تا به امـروز نگهداشتی برای روزهای دیگر

لِاَمْثالِهِ، وَ صَلِّ عَلَى النَّبِىِّ مُحَمَّد وَ آلِهِ، وَ لا تَفْجَعْـنى فيـهِ وَ فى غَيْرِهِ مِنَ

امثـال آن نـیز نگهـدار و درود فرست بر محمّد و آلش و داغدارم مکن در این روز و

اللَّيالى وَ الاَيّـامِ، بِارْتِكـابِ الْمَحـارِمِ وَاكْتِسـابِ الْمَـأثِمِ، وَ ارْزُقْنى خَيْرَهُ

شـبها و روزهـای دیگر به سـبب دست زدن به کارهـای حرام و فراهم آوردن گناهـان و خـیر این روز و آن‌چه در آن

وَخَيْرَ ما فيهِ وَخَيْرَ ما بَعْـدَهُ، وَاصْـرِفْ عَنّى شَـرَّهُ وَشَـرَّ ما فيهِ وَ شَرَّما بَعْدَهُ،

است و خـیر روزهـای بعد را نـیز روزی من گـردان و شر این روز و آن‌چه در آن است و شر روزهـای بعـدش را از من دور گردان

اَللّهُمَّ اِنّی بِذِمَّةِ الاِْسْلامِ اَتَوَسَّـلُ اِلَیْـکَ، وَ بِحُرْمَـةِ الْقُـرْآنِ اَعْتَمِدُ عَلَیْکَ،

خـدایا من به پیمـان اسـلام به سـویت توسل جـویم و به حرمت قرآن بر تو اعتماد کنم

وَبِمُحَمَّد الْمُصْطَفی صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ اَسْتَشْفِعُ لَـدَیْکَ، فَاَعْرِفِ اللّ-هُمَّ

و به وســیله محمّد مصــطفی صــلی اللّه علیه و آله در نزدت شفاعت جویم پس بشناس خدایا

ذِمَّتِیَ الَّتی رَجَوْتُ بِها قَضـآءَ حـاجَتی، یا اَرْحَمَ الـرّاحِمینَ، اَللّ-هُمَّ اقْضِ

پیمــانی را که بــدان امید بــرآوردن حــاجتم را دارم‌ای مهربانترین مهربانها خدایا در روز

لی فِی الْخَمیسِ خَمْســاً، لا یَتَّسِــعُ لَها اِلاَّ کَرَمُــکَ، وَ لا یُطیقُها اِلاَّ نِعَمُکَ،

پنجشــنبه پنج حــاجتم را بــرآور که جز بزرگــواری تو گنجــایش آن‌ها را نــدارد و جز نعمتهــای تو بر آن توانا نیست

سَلامَةً اَقْوی بِها عَلی طاعَتِکَ، وَعِبادَةً اَسْـتَحِقُّ بِها جَزیـلَ مَثُوبَتِکَ،

تندرستی که بوسیله آن بر انجام طـاعتت نـیرو گـیرم، و پرستشی که بدان مستحق پاداشت گردم،

وَسَـعَةً فِی الْحـالِ مِنَ الـرِّزْقِ الْحَلالِ، وَ اَنْ تُؤْمِنَـنی فی مَواقِفِ الْخَوْفِ

و فــراخی در حــال از طریق روزی حلال، و دیگر آن که مرا در توقفگاههـای خوفنـاک (بـرزخ و قیـامت) بوسـیله امان خود ایمن گردانی

بِاَمْنِـکَ، وَ تَجْعَلَـنی مِنْ طَـوارِقِ الْهُمُـومِ وَالْغُمُـومِ فی حِصْنِکَ، وَصَلِّ عَلی

و از حوادث اندوهناک و غمگین در پناه خود قــرارم دهی و درود فرست بر

مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَاجْعَلْ تَوَسُّلی بِهِ شـافِعاً، یَـوْمَ الْقِیمَـةِ نافِعاً، اِنَّکَ اَنْتَ

محمّد و آلش و توسل به او را شــفیع من قــرار ده و در روز قیامت سودمند که همانا تو

اَرْحَمُ الرّاحِمی-نَ.

دعای روز جمعه

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

اَلْحَمْدُ للهِ الاَوَّلِ قَبْلَ الاِنْشآءِ وَ الاِحْیآءِ، وَ الاْخِرِ بَعْـدَ فَنـآءِ الاْشْیآءِ،

ســتایش خــاص خــدایی است که آغــاز هســتی پیش از پیدایش و زندگی است و پایان پس از فنای موجودات،

اَلْعَلیمِ الَّذی لا یَنْسی مَنْ ذَکَـرَهُ، وَ لا یَنْقُصُ مَنْ شَـکَرَهُ، وَ لا یَخیبُ مَنْ

دانایی که هر که یادش کند وی را از یاد نبرد و نعمتش را از آن که سپاس می‌دارد نکاهد و نومید نسازد آن که

دَعـاهُ، وَ لا یَقْطَـعُ رَجـآءَ مَنْ رَجـاهُ، اَللّهُمَّ اِنّی اُشْـهِدُکَ وَ کَفی بِکَ شَهیداً،

او را بخواند و امید امیـدوارش را قطع نکند خـدایا من تو را گواه گیرم و گواه بودن تو کافی است

وَاُشْهِدُ جَمیعَ مَلائِکَتِکَ وَسُکّانَ سَماواتِکَ وَ حَمَلَةَ عَرْشِــکَ، وَ مَنْ بَعَثْتَ

وگـواه گـیرم تمـام فرشـتگان را و سـاکنین آسـمان‌ها و حاملین عرشت را و پیمبران

مِنْ اَنْبیآئِکَ وَرُسُـلِکَ، وَ اَنْشَـاْتَ مِنْ اَصْـنافِ خَلْقِـکَ، اَنّی اَشْهَدُ اَنَّکَ اَنْتَ

و رســـولانت را که برانگیخـــتی و انـــواع موجـــودات بی‌حســابی را که آفریــدی (همه را گــواه گــیرم) که من گواهی دهم تویی

اللهُ لا اِل-هَ اِلاَّ اَنْتَ، وَحْدَکَ لا شَریکَ لَـکَ وَ لا عَـدیلَ، وَ لا خُلْفَ لِقَوْلِکَ

خـدایی که معبـودی جز تو نیست و یگـانه‌ای که شـریک و همتا نداری و خلاف و تغییر و تبدیلی در

وَ لا تَبْـدیلَ، وَ اَنَّ مُحَمَّداً صَـلَّی اللـهُ عَلَیْـهِ وَ آلِـهِ عَبْـدُکَ وَرَسُولُکَ، اَدّی ما

گفتار تو نیست و گواهی دهم که محمّد صلی الله علیه و آله بنده و رسول توست که بدانچه

حَمَّلْتَهُ اِلَی الْعِبادِ، وَ جاهَدَ فِی اللهِ عَزَّوَجَلَّ حَقَّ الْجِهـادِ، وَ اَنَّهُ بَشَّرَ بِما

مأمورش کرده بودی به بنـدگانت رسـاند و دربـاره خـدای عزوجل آن طور که باید کوشش کرد و بدان پاداش نیکی که

هُـوَ حَـقٌّ مِنَ الثَّوابِ، وَ اَنْـذَرَ بِما هُـوَ صِـدْقٌ مِنَ الْعِقـابِ، اَللّهُمَّ ثَبِّتْنی عَلی

حق و درست بود مژده داد و بدان عقـابی که راست بـود بیم داد خدایا تا مرا زنده نگاه داری بر

دینِکَ ما اَحْیَیْتَنی، وَ لا تُـزِغْ قَلْـبی بَعْـدَ اِذْ هَـدَیْتَنی، وَ هَبْ لی مِنْ لَدُنْکَ

دین خویش ثابتم گردان و دلم را پس از آن که راهنماییم کرده‌ای منحرف مساز و به من از نزد خود

رَحْمَةً، اِنَّکَ اَنْتَ الْوَهّابُ، صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَعَلی آلِ مُحَمَّد، وَ اجْعَلْنی

رحمتی بخشـای که همانا تـویی بخشایشـگر درود فرست بر محمّد و بر آلش و مرا از

مِنْ اَتْباعِـهِ وَ شـیعَتِهِ، وَ احْشُـرْنی فی زُمْرَتِـهِ، وَوَفِّقْـنی لِاَداءِ فَرْضِ

پیروان و شیعیانش قرار ده و در گروه وی محشـورم کن و موفقم دار برای ادای فرائض

الْجُمُعاتِ، وَ ما اَوْجَبْتَ عَلَیَّ فیها مِنَ الطّاعـاتِ، وَقَسَـمْتَ لاِهْلِها مِنَ

جمعه‌ها و طاعـــاتی که در آن‌ها بر من واجب کـــردی و عطاهایی که در روز جزا به اهل

الْعَطآءِ فی یَوْمِ الْجَزآءِ، اِنَّکَ اَنْتَ الْعَزیزُ الْحَکیمُ.

آن (طاعـات و جمعه‌ها) قسـمت کـرده‌ای که همانا تـویی مقتدر فرزانه.

نکته:

چقدر خوب است که همه اهل ایمان- مخصوصـاً جوانـان- در این دعاهـای کوتـاه و پرمحتـوای روزهـای هفته دقّت کنند که درس‌های بسیار مهمّی در آن‌ها نهفته است.

هر گاه بعد از نماز صبح این دعاهای کوتاه خوانده شود و کمی در معانی آن دقّت گردد می‌تواند در تمام روز، روح انســـان را سرشـــار از عشق به خـــدا و توجّه به مسئولیّت‌های دینی و اخلاقی و اجتماعی نماید.

فضیلت و اعمال شب و روز جمعه

کسی که بخواهد بر اســـاس روایت «إِنَّ لِلّـــهِ فِی أَیّـــامِ دَهْـرِکُمْ نَفَحـاتٌ ألا فَتَرصَّـدُوا لَها» در انتظـار فرصـتهای مناسب و مترصّد وزش نسیمهای رحمت باشد، باید بداند که یکی از بهـــترین فرصـــتها، فرصت شب و روز جمعه است; فرصـتی که می‌تواند در آن، هم مغفـرت حضـرت حق را به ســـوی خـــویش جلب کند و هم رحمتش را; با مغفرت، گناهان گذشته را بپوشـاند و با رحمت، کمبودها را جـبران نمـوده، و نـیروی تـازه بـرای تلاشی جدید در روزهای آینده به دست آورد.

آن‌چه بر این نکته دلالت دارد، تعبیرات فـراوانی است که در روایـــات اهل بیت(علیهم الســـلام) در این زمینه وارد شده که به بعضی از آن‌ها اشاره می‌شود:

1- از روایتی که امام صادق(علیه السلام) از پدران خـود از رســـول گـــرامی اســـلام(صـــلی الله علیه وآله) نقل می‌کند به دست می‌آید: خدایی که در میان انبیـا، پیغمـبر اکـرم(صـلی الله علیه وآله) را و در میـان اوصـیا، امـیر مؤمنان علی(علیه السلام) را و در میان ماههـا، رمضـان را و در میان شبها، لیلة القدر را برگزید، در میان روزها، روز جمعه را انتخاب کرده است.

و در تعبـیری دیگر از امـام صـادق(علیه السـلام) آمـده است: «خداوند در تمام اشـیا، چـیزی را برگزیـده است و از میان ایّام، روز جمعه را».

2- در حـــدیث دیگـــری از امـــام بـــاقر(علیه السـلام) می‌خوانیم: خورشید بر روزی طلوع نکرد که با فضیلت‌تر از روز جمعه باشد.

3- به سندهای معتبر از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) نقل شـده است که: فرشـته‌ای از ابتـدا تا انتهـای شب جمعه (از ســـوی پروردگـــار) نـــدا می‌دهد: «آیا تقاضا کننـده‌ای هست تا عطـایش کنم؟ آیا توبه کننـده‌ای هست تا توبه‌اش را بپذیرم؟ آیا استغفار کننده‌ای هست تا مورد مغفرتش قرار دهم؟ای کسی که طالب خـیری! به سـوی من آی، وای کسی که طـــالب شـــرّی! دست نگه‌دار» پیوسـته این نـدا را می‌دهد تا این که صـبح طلـوع کنـد، زمانی که صبح طلوع کـرد به جایگـاه خـودش در ملکـوت آسمان برمی گردد.

نظیر همین بیان به سند معتـبر دیگر (مطـابق روایـتی از امـام صـادق(علیه السـلام)، در ارتبـاط با حاجـات دنیا و آخرت، توبه از گناهان، زیاد شدن روزی، شفای بیماران، خلاصی از زندان و نجات از ظلم، از فوق عرش از جانب خداوند سبحان، ندا داده می‌شود.

4- به سند معتبر از امام صادق(علیه السـلام) نقل شـده که حضرت یعقوب(علیه السلام) به فرزنـدانش وعـده داد و فرمود: به زودی بـرای شـما اسـتغفار می‌کنم (سَـوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّی) و زمانی که برای این استغفار در نظر گـــرفت تا درخواست او مـــورد قبـــول واقع گـــردد، سحرگاهان شب جمعه بود.

5- مستحب است روز جمعه، خصوصاً جمعه ماه رمضان، زودتر از روزهـــای دیگر به مســـجد رود، چـــون از روایت

امام باقر(علیه السلام) بدست می‌آید که ملائکه مقرّبین، روز جمعه فـــرود می‌آیند و اســـامی واردشـــوندگان به مسجد را می‌نویسند.

6- طبق بعضی از روایـــات قـــائم آل محمّد- عجّل الله تعالی فرجه الشریف- در روز جمعه ظهور می‌کند.

باید همـواره- به خصـوص در روزهـای جمعه- به یـاد آن حضرت باشـیم و جلسـات خـود را با یـاد آن منجی جهـان بشریت نـورانی کـنیم و تعجیل در ظهـورش را از خداوند قادر متعال بخواهیم.

اعمـالی که بـرای شب جمعه نقل شـده، بسـیار فـراوان است، در این‌جا به ذکر بعضی از آن‌ها اکتفا می‌شود:

1- ذکر لا إلهَ اِلاَّ اللّهُ، سُـبْحانَ اللّـهِ و الْحَمْـدُ لِلّـهِ را زیـاد بگوید که سبب لطف ویژه خداوند است.

2- قابل توجّه است که از بعضی از روایـــات اســـتفاده می‌شود که خوب است از روز پنج شنبه به استقبال شب و روز جمعه رود و چیزی که سبب ضـعف او بـرای انجـام عبادات جمعه می‌شود میل نکند.

به سند معتـبر از امـام بـاقر(علیه السـلام) نقل شـده که فرمـود: به خـدا قسم به من خـبر داده شد که اصـحاب پیـامبر(صـلی الله علیه وآله) از روز پنج شـنبه خـود را برای روز جمعه آماده می‌کردند، چون فرصت جمعه برای مسلمین فرصتی محدود است.

و نیز مستحب است در آخر روز پنج شـنبه به این صـورت استغفار کند:

اَسْـتَغْفِرُ اللـهَ الَّذی لا اِل-هَ اِلاَّ هُـوَ الْحَیُّ الْقَیُّومُ، وَ اَتُـوبُ اِلَیْهِ تَوْبَةَ عَبْد

آمرزش خواهم از خدایی که معبودی جز او نیست زنده و پاینده است و بسویش توبه کنم توبه بنده

خاضِع مِسْـکینٍ مُسْـتَکین، لا یَسْـتَطیعُ لِنَفْسِـهِ صَـرْفاً وَ لا عَدْلا، وَ لا نَفْعاً

فروتن بینوای درمانـده که نتواند به نفع خویشـتن کـاری (کند) نه دفع شری و نه سود

وَلا ضَرّاً، وَ لا حَیاةً وَ لا مَوْتاً وَ لا نُشُوراً، وَ صَلَّی اللهُ عَلی مُحَمَّد

و زیانی و نه زندگی و مرگی و نه رستاخیزی و درود خدا بر محمّد

وَعِتْرَتِـهِ الطَّیِّبینَ الطّـاهِرینَ الاَخْیـارِ الاَبْـرارِ، وَ سَـلَّمَ تَسْلیماً.

و عـترت پـاک و پـاکیزه و برگزیـدگان نیکش و سـلام کاملش بر ایشان باد.

3- بر محمّد و آل محمّد زیـاد صـلوات بفرسـتد; چـون به سند معتبر از امام صادق(علیه السلام) روایت شده: شب و روز جمعه فرشـتگانی از آسـمان فـرود می‌آیند که کارشـان تا غـروب جمعـه، تنها نوشـتن ثـواب صـلوات بر محمّد و آل محمّد است، سپس فرمود: سنّت است در هر جمعه‌ای هـزار مرتبه صـلوات و در روزهـای دیگر صد مرتبه.

مطابق روایت دیگری رسول گرامی(صلی الله علیه وآله) فرمـــود: در شب غـــرّا (بســـیار درخشـــنده) و روز أزهر (بســـیار روشن) یعـــنی شب و روز جمعه زیـــاد بر من صــلوات بفرســتید، ســؤال شد مــراد از زیــاد چیســت؟ فرمود: صد بار و هرچه بیشتر باشد بهتر است.

مطــابق روایــتی مســتحب است صــلوات به این صــورت باشد:

اَللّهُمَّ صَـــلِّ عَلَی مُحَمَّد وَ آلِ مُحَمَّد، وَ عَجِّلْ فَـــرَجَهُمْ، وَ أَهْلِکْ عَدُوَّهُمْ

خـــدایا درود فرست بر محمّد و آلش و فـــرج ایشـــان را نزدیک گردان و دشمنانشان را

مِنَ الْجِنِّ وَالاِنْسِ مِنَ الاَوَّلینَ وَ الاْخَرینَ.

از جنّ و انس از اوّلین و آخرین نابود کن.

4- قرآن، زیاد تلاوت کند; خصوصاً بـرای تلاوت بعضی از سوره‌ها مانند سوره‌های اسراء و شـعراء، نمـل، قصـص، سجده، ص، احقاف، واقعه، جمعه، کهف، یس، حم دخان، بقره و آل عمران سفارش شـده است و بـرای تلاوت هر یک از این سوره‌ها ثوابهای بسیاری نقل شده که روح را زنده و قلب را امیدوار می‌کند.

5- امام صادق(علیه السلام) فرمود: در نماز مغرب شب جمعه، سوره جمعه و سوره توحید خوانده شود و در نماز عشا ســـوره جمعه و ســـبّح اسم ربّک الأعلی بخواند (و مطــابق روایت دیگــری در نمــاز عشا ســوره‌های جمعه و حشر و مطابق روایت سوّمی جمعه و منافقین را بخواند و هر کدام را انتخاب کند خــوب است)، در روایت دیگــری

از آن حضـرت سـؤال شـده است: شب جمعه چه چـیزی بخوانم؟ جـواب فرمودند: «انّا انزلنـاه فی لیلة القـدر» و «قل هو اللّه احد».

6- به سـند صـحیح از امـام صـادق(علیه السـلام) روایت شده: هر کس شب جمعه بعد از نماز مغرب، چهار رکعت نافله مغرب را بخواند و در آخرین سـجده از نوافل هفت مرتبه بگوید:

«اَللّٰهُمَّ اِنّی أَسْأَلُکَ بِوَجْهِکَ الْکَریمِ، وَ اسْـمِکَ الْعَظیمِ، اَنْ تُصَلِّیَ عَلی

خدایا از تو درخواست کنم به ذات بزرگوار و نـام بـزرگت که درود فرستی بر

مُحَمَّد وَ آلِ مُحَمَّد، وَ أَنْ تَغْفِرَ لی ذَنْبِیَ الْعَظیمَ».

محمّد و آلش و بیامرزی گناه بزرگم.

سر از سجده بر نمی‌دارد مگر این که گناهـانش بخشـوده می‌شود، و بهـتر آن است که این عمل را هر شب انجـام دهد.

7- بهتر است از خواندن شعر پرهیز داشته باشد; زیرا در روایت صحیح از امام صـادق(علیه السـلام) نقل شـده که برای روزه دار و در حال احـرام و داخل حـرم مکّه و روز جمعه و در شبها خواندن شعر کراهت دارد، راوی سـؤال می‌کند: اگرچه شـعر حقّی باشـد؟ فرمـود: اگرچه حق باشد.

یادآوری لازم: نگـاه به مجمـوع روایـاتی که در این زمینه وارد شده، نشان می‌دهد که مراد از شعر مکروه، اشـعار

باطلی است که به خصوص در زمانهای جاهلیّت برای هجو و بدنام کردن کسی به کار گرفته می‌شده و یا خیال پردازی‌هایی بود که در زمینه عشقهای مجازی و در وصف زیبارویان از زنان و در راستای ارضای شهوترانیهای غیرمجاز سروده و یا خوانده می‌شد. شاهد این بیان تعبیراتی است که در لابه لای این روایات به چشم می‌خورد، از جمله تعبیر به «خَنا» در جمله «مَنْ تَمَثَّلَ بِبَیْتِ شِعْر مِنَ الْخَنا لَمْ تُقْبَلْ مِنْهُ صَلاةٌ فی ذلِکَ الْیَوْمِ» از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) نقل شده است; چون «خنا» در لغت به معنای فحش و سخن ناسزاست. دیگر تعبیر به «اِنَّ مِنَ الشِّعْرِ لَحِکَماً» است که بعد از جمله «اَلشِّعرُ مِنْ اِبْلیسَ» از رسول گرامی نقل شده است. چون روشن است که این جمله در مقام مدح اشعار حکمت آمیز است که از شیطانی بودن شعر در جمله قبل، استثنا می‌شود. دیگر روایاتی است که در زمینه شعرخوانی و شعرسرایی امام رضا(علیه السلام) وارد شده است،و در کلمات منقول از امیرمؤمنان(علیه السلام) اشعار متعدّدی دیده می‌شود، حتّی دیوان شعری به آن حضرت منسوب است.

از آن‌چه گذشت می‌توان پذیرفت که مقصود از «مکروه بودن شعر حق» در اوّلین روایتی که گذشت، اشعار غیردروغ و مطابق واقع است. یعنی راوی سؤال می‌کند: اگرچه دروغ نباشد و محتوای شعر واقعیّت داشته باشد؟ حضرت جواب می‌دهد: آری، شعری که خالی از حکمت باشد و بی‌هدف سروده یا خوانده شود، مکروه است اگرچه دروغ نباشد، و الاّ چگونه می‌توان پذیرفت خواندن اشعار فراوانی که سراینده آن خود اهل

بیت عصمت(علیهم السلام) هســتند در شب یا روز جمعه کراهت داشته باشد؟!

شـاهد این سـخن روایـتی است که فرزند کُمیت (شـاعر معــروف اهل بیت) از پــدرش نقل می‌کند که گفت: من روزی خـدمت مـولایم امـام بـاقر(علیه السـلام) رسـیدم; عرض کردم که‌ای فرزند رسـول خـدا، من ابیـاتی دربـاره شما گفته ام، اجـازه می‌دهید بخـوانم؟ فرمـود: می‌دانی که الان ایّـام الـبیض است (و تناسـبی با خوانـدن شـعر نـدارد). عـرض کـردم: این اشـعار مخصـوص شـما اهل بیت(علیهم السـلام) است. فرمـود: بخـوان و من شـروع کردم به خواندن این اشعار:

أضْحَکنِی الدّهر و أبْکانی

و الدّهر ذُو صَرف و ألوان..

روشن است که اهمیّت ایــام الــبیض کمــتر از روز جمعه نیست.

8- در حقّ بـرادران دیـنی دعا کند و با ذکر نـام آنـان، در حقّشان استغفار نماید. چرا که امام صادق(علیه السلام) از پدرش از جدّش از فاطمه صغری از امام حســین(علیه السلام) از برادرش امام حسن(علیه السلام) نقل می‌کند که در شب جمعه مـادرم فاطمه(علیها السـلام) را دیـدم که در محراب عبادت ایستاده بود، پیوسته رکـوع می‌کـرد و سـجده بجا می‌آورد تا این که فجر طـالع شد و شـنیدم که برای مؤمنین، آن هم با ذکر اسامی آنان، فراوان دعا می‌کـرد، در حـالی که بـرای خـودش چـیزی طلب نکـرد. عـرض کـردم: مـادرم! چگونه است که بـرای دیگـران دعا

می‌کنی، برای خود دعا نمی‌کنی؟ فرمود: فرزندم! «اَلْجارُ ثُمَّ الدّار; اوّل همسایه، سپس خانه!».

مخصوصاً در حقّ اموات از برادران دینی دعا کند، چرا که از امام صادق(علیه السلام) روایت شده: هر کس برای ده نفر از برادران اموات خود در شب جمعه دعا کند اهل بهشت خواهد بود.

9- «جمال الاُسبوع» به سند معتبر از امام صادق(علیه السلام) روایت کرده: کسی که در شب جمعه، خواست نماز شب بخواند در رکعت اوّل، حمد و قل هو اللّه احد و در رکعت دوم حمد و قل یا ایّها الکافرون، رکعت سوم حمد و الم سجده و رکعت چهارم حمد و یا ایّها المدّثّر و رکعت پنجم حمد و حم سجده و یا حمد و نجم و در رکعت ششم حمد و سوره مُلک و در رکعت هفتم حمد و یس و در رکعت هشتم حمد و واقعه و رکعت نهم حمد و فلق و رکعت دهم حمد و ناس و رکعت یازدهم حمد و قل هو اللّه احد بخواند.

10- دعاهایی که برای این شب وارد شده را بخواند که ما در این‌جا به ذکر چند مورد از آن‌ها اکتفا می‌کنیم:

الف) از رسول گرامی(صلی الله علیه وآله) نقل شده: هر کس این دعا را در شب جمعه یا روز آن هفت مرتبه بخواند اگر در این شب یا روز بمیرد داخل بهشت شود:

اَللّهُمَّ رَبّی لا اِل-هَ اِلاَّ اَنْتَ، خَلَقْتَنی وَ اَن-َا عَبْدُکَ وَ ابْنُ اَمَتِکَ، وَ فی قَبْضَتِکَ

خدایا پروردگار من معبودی جز تو نیست مرا آفریدی و من بنده تو و فرزند کنیز توام و در قبضه

وَناصِـــیَتی بِیَـــدِکَ، اَمْسَـــیْتُ عَلی عَهْـــدِکَ وَ وَعْـــدِکَ مَا اسْتَطَعْتُ،

قـدرت تـوام و اراده و اختیـارم بدست توست تا آن‌جا که توانستم بر عهد و پیمان تو روز را به شب آورم

اَعُوذُ بِکَ مِنْ شَرِّ ما صَنَعْتُ، اَبُـوءُ بِنِعْمَتِـکَ وَ اَبُـوءُ بِـذَنْبی، فَاغْفِرْ لی اِنَّهُ لا یَغْفِرُ الذُّنُوبَ اِلاَّ اَنْتَ.

پنـاه می‌بـرم به تو از شر آن‌چه کـرده‌ام هم به نعمت تو اعتراف دارم و هم به گناه خود پس گنـاهم را بیـامرز که براستی نیامرزد گناهان را جز تو.

ب) «شیخ طوسی» و «سیّد بن طاووس» و «کفعمی» و «سـیّد بن بـاقی» نوشـته اند: مسـتحب است شب و روز جمعه و شب و روز عرفه این دعا را بخوانـد، که مطـابق آن‌چه در «مصباح» شیخ طوسی آمده، چنین است:

اَللّهُمَّ مَنْ تَعَبَّأَ وَ تَهَیَّأَ وَ اَعَدَّ وَ اسْتَعَدَّ لِوِفـادَة اِلی مَخْلُـوق رَجآءَ رِفْدِهِ،

خدایا هرکس مجهز و آمـاده و مهیا و مسـتعد بـرای ورود بر مخلوقی شده امید دهش

وَطَلَبَ نآئِلِهِ وَجآئِزَتِهِ، فَاِلَیْـکَ یا رَبِّ تَعْبِئَتی وَ اسْـتِعْدادی، رَجآءَ عَفْوِکَ،

و به جسـتجوی جـایزه و بخشش او پس‌ای پروردگـارِ من آمادگی و استعداد من بسوی توست و آرزوی عفو تو

وَ طَلَبَ نآئِلِکَ وَ جآئِزَتِکَ، فَلا تُخَیِّبْ دُعآئی، یا مَنْ لا یَخیبُ عَلَیْهِ

و خـــــواهش بخشش و جـــــایزه ات را دارم پس در این خواهشی که دارم نومیـــــــــــــدم مکن‌ای کسی که هیچ خواهنده‌ای ناامید

سـائِلٌ، وَلا یَنْقُصُـهُ نآئِلٌ، فَـاِنّی لَمْ آتِـکَ ثِقَـةً بِعَمَل صـالِح عَمِلْتُهُ، وَ لا

از درگــاهش نــرود و هیچ گیرنــده عطــایی از (کــرمش) نکاهد و من به اعتمـــاد عمل صـــالحی که کـــرده باشم بدرگاهت نیامده و نه

لِوِفادَةِ مَخْلُوق رَجَوْتُهُ، اَتَیْتُکَ مُقِـرّاً عَلی نَفْسی بِالاِسـآئَةِ وَالظُّلْمِ،

به مخلــوقی وارد شــده‌ام که از او امیــدی داشــته باشم بلکه بدرگاه تو آمـده‌ام در حـالی که اقـرار دارم که بخـود بدی و ستم کرده

مُعْتَرِفــاً بِــاَنْ لا حُجَّةَ لی وَ لا عُــذْرَ، اَتَیْتُــکَ اَرْجُو عَظیمَ عَفْوِکَ الَّذی

و معترفم که هیچ دلیل و عـذری هم بر این بـدی و سـتم نداشته ام، آمده‌ام به امید آن عفو عظیم تو

عَفَوْتَ بِهِ عَنِ الْخاطِئینَ، فَلَمْ یَمْنَعْکَ طُولُ عُکُـوفِهِمْ عَلی عَظیمِ الْجُرْمِ

که بدان از خطاکاران درگذری و توقف طــولانی آن‌ها بر جرم بزرگ بازت نداشت

اَنْ عُدْتَ عَلَیْهِمْ بِالرَّحْمَةِ، فَیا مَنْ رَحْمَتُهُ واسِعَةٌ، وَ عَفْــوُهُ عَظیمٌ، یا

از این که بـــاز بـــدانها مهر ورزی‌ای کسی که رحمتش وسیع و گذشتش بزرگ است ای

عَظیمُ یا عَظیمُ یا عَظیمُ، لا یَـرُدُّ غَضَـبَکَ اِلاَّ حِلْمُـکَ، وَ لا یُنْجی مِنْ

خدای بزرگ‌ای خدای بزرگ‌ای خدای بزرگ خشم تو را جز بردباریت جلوگیری نکند و از غضب تو

سَــخَطِکَ اِلاَّ التَّضَــرُّعُ اِلَیْــکَ، فَهَبْ لی یا اِل-هی فَرَجــاً بِالْقُدْرَةِ الَّتی تُحْیی

جز زاری به درگـاهت چـیزی نجـات نبخشد پس‌ای معبـود من بدان قدرتی که سرزمین‌های مرده را بدان وسیله

بِها مَیْتَ الْبِلادِ، وَ لا تُهْلِکْــنی غَمّــاً حَتّی تَسْــتَجیبَ لی، وَ تُعَرِّفَنِی الاِجابَةَ

زنـده می‌گـردانی گشایشی بر من بخش و مـرا به حـال انـدوه هلاکم مکن تا دعـایم را مسـتجاب کـنی و اجـابت دعایم را

فی دُعآئی، وَ اَذِقْنی طَعْمَ الْعافِیَةِ اِلی مُنَتَهی اَجَلی، وَ لا تُشْمِتْ بی

به من بنمایانی و طعم تندرسـتی را تا پایـان عمر به من بچشان و گرفتار شماتت

عَدُوّی، وَلا تُسَـلِّطْهُ عَلَیَّ، وَ لا تُمَکِّنْـهُ مِنْ عُنُقی، اِلهی اِنْ وَضَعْتَنی فَمَنْ

دشـمنم مکن و او را بر من مسـلط مگـردان و بر گـردنم سوارش منما خدای من اگر تو مرا پست کنی پس کیست

ذَا الَّذی یَرْفَعُـنی، وَ اِنْ رَفَعْتَـنی فَمَنْ ذَا الَّذی یَضَـعُنی، وَ اِنْ اَهْلَکْتَنی فَمَنْ

که (بتواند) بلندم کند و اگر تو بلندم کـنی پس کیست که (بتواند) پستم کند و اگر هلاکم کنی پس کیست

ذَا الَّذی یَعْرِضُ لَکَ فی عَبْدِکَ، اَوْ یَسْئَلُکَ عَنْ اَمْـرِهِ، وَ قَـدْ عَلِمْتُ اَنَّهُ لَیْسَ

که درباره این بنـده ات متعـرض تو شـود یا از وضع او از تو پرسش کند ولی بطور مسلّم این را دانسته‌ام که

فی حُکْمِکَ ظُلْمٌ، وَ لا فی نَقِمَتِکَ عَجَلَةٌ، وَ اِنَّما یَعْجَـلُ مَنْ یَخافُ الْفَوْتَ،

در حکم تو ستمی نیست و نه در انتقـام تو شـتابی است زیرا کسی شـتاب (در انتقـام) کند که بترسد (فرصت) از دست برود

وَ اِنَّما یَحْتاجُ اِلَی الظُّلْمِ الضَّعیفُ، وَ قَدْ تَعـالَیْتَ یا اِل-هی عَنْ ذلِکَ عُلُوّاً

و شـخص نـاتوان نیازمند به سـتم می‌باشد و درصـورتی که‌ای معبود من تو از این گونه مطالب بسیار برتر

کَبـیراً، اَلـلّ-هُمَّ اِنّی اَعُـوذُ بِـکَ فَاَعِـذْنی، وَ اَسْـتَجیرُ بِـکَ فَاَجِرْنی، وَاَسْتَرْزِقُکَ

و بزرگ‌تـری خـدایا به تو پنـاه آرم پس یـاریم ده و از تو امان خواهم پس امانم ده و از تو روزی طلبم

فَـارْزُقْنی، وَ اَتَوَکَّلُ عَلَیْـکَ فَـاکْفِنی، وَ اَسْتَنْصِـرُکَ عَلی عَدُوّی فَانْصُرْنی،

پس روزیم ده و بر تو توکل کنم پس کفایتم فرما وبرای پیروزی بر دشمنم از تو یاری خواهم پس یاریم ده

وَاَسْتَعینُ بِکَ فَاَعِنّی، وَ اَسْـتَغْفِرُکَ یا اِل-هی فَـاغْفِرْ لی، آمینَ آمینَ آمینَ.

و از تو کمک خـــــواهم پس کمکم ده و از تو آمـــــرزش طلبم‌ای معبود من پس بیامرزم آمین آمین آمین.

ج) خواندن دعای کمیل

د) خواندن دعای: ((اَللّهُمَّ یا شـاهِدَ کُـلِّ نَجْـوی...)) که در شب عرفه نیز خوانده می‌شود

ه-) ده مرتبه بگوید:

یا دائِمَ الْفَضْـلِ عَلَی الْبَرِیَّةِ، یا باسِـطَ الْیَـدَیْنِ بِالْعَطِیَّةِ، یا صاحِبَ

ای کسی که فضل و بخششت بر خلق دائمی است وای آن که دو دست احســـانت به عطابخشی بـــاز است‌ای دارنده

الْمَواهِبِ السَّنِیَّةِ، صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَ آلِهِ خَیْرِ الْوَری سَجِیَّةً، وَ اغْفِرْ لَنا

بخشش‌های ارجمند درود فرست برمحمّد و آلش که بهترین مردمند در سرشت و نهاد و بیامرز ما را

یا ذَا الْعُلی فی هذِهِ الْعَشِیَّة.

ای خدای بلندمرتبه در این شب.

یادآوری: این ذکر شریف در کلیّه شبهای عید نیز خوانـده می‌شود.

و) «شـــیخ طوسی» و «ســـیّد بن طـــاووس» گفته اند: خواندن این دعا در سحر شب جمعه مستحب است:

اَللّهُمَّ صَـلِّ عَلی مُحَمَّد وآلِـهِ، وَهَبْ لِیَ الْغَـداةَ رِضـاکَ، وَ اَسْکِنْ قَلْبی

خدایا درود فرست بر محمّد و آلش و خشنودی خـودرا در این بامداد به من ببخش و خوف خود را در دلم

خَوْفَکَ، وَاقْطَعْهُ عَمَّنْ سِواکَ، حَتّی لا اَرْجُوَ وَ لا اَخـافَ اِلاَّ اِیّاکَ، اَللّهُمَّ

جای ده و از غـیر خـود (امیـدم را) قطع کن تا بـدانجا که امید نداشته باشم و نترسم جز از تو خدایا

صَــلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِــهِ، وَ هَبْ لی ثَبــاتَ الْیَقینِ، وَ مَحْضَ الاِخْلاصِ،

درود فرست بر محمّد و آلش و (اینها را که می‌گـویم) به من ببخش: یقین ثابت و اخلاص پاک

وَشَــرَفَ التَّوْحیــدِ، وَ دَوامَ الاِسْــتِقامَةِ، وَ مَعْــدِنَ الصَّــبْرِ، وَالرِّضا بِالْقَضآءِ

و شرف یگانه پرستی و استقامتی پایدار و کان شکیبایی و خشنود بودن به قضا

وَالْقَـدَرِ، یا قاضِــیَ حَـوائِجِ السّــآئِلینَ، یا مَنْ یَعْلَمُ ما فی ضَمیرِ الصّامِتینَ،

و قـدرای روا کننـده حاجتهـای سـائلان وای دانـای نهـاد خاموشان

صَلِّ عَلی مُحَمَّد وآلِهِ، وَ اسْتَجِبْ دُعـائی، وَاغْفِـرْ ذَنْـبی، وَ اَوْسِعْ رِزْقی،

درود فرست بر محمّد و آلش و دعـــای مـــرا مســـتجاب گردان و گناهم را بیامرز و روزیم را فراخ کن

وَاقْضِ حَوآئِجی فی نَفْسی، وَ اِخْـوانی فی دیـنی وَاَهْلی، اِل-هی طُمُوحُ

و حاجتهـــایم را دربـــاره خـــودم و بـــرادران دیـــنی‌ام و خانواده‌ام برآور خدایا آرمانهای

الاْمالِ قَدْ خابَتْ اِلاَّ لَدَیْکَ، وَ مَعاکِفُ الْهِمَمِ قَدْ تَعَطَّلَتْ اِلاَّ عَلَیْکَ،

بلند نومید شد مگر نزد تو و جایگاه همتها معطل ماند جز همتی که بر تو (متوجه) باشد

وَمَذاهِبُ الْعُقُولِ قَدْ سَمَتْ اِلاَّ اِلَیْکَ، فَاَنْتَ الرَّجآءُ وَ اِلَیْـکَ الْمُلْتَجَأُ، یا

و راه خِرَدها به بن بست رســـید جز راهی که بســـوی توست پس تویی امید و پناهگاه درگاه توست ای

اَکْـرَمَ مَقْصُـود، وَ اَجْـوَدَ مَسْـئُول، هَـرَبْتُ اِلَیْـکَ بِنَفْسی یا مَلْجَأَ الْهارِبینَ

بزرگـوارترین کسی که بسـویش رو کنند و بخشـنده‌ترین کسی که از او بخواهند بســـوی تو گـــریختم‌ای پنـــاه گریختگان

بِاَثْقـالِ الـذُّنُوبِ، اَحْمِلُها عَلی ظَهْـری، لا اَجِـدُ لی اِلَیْـکَ شافِعاً سِوی

با بارهـــای ســـنگین گناهـــانی که بر دوش کشم و هیچ شفیعی بدرگاه تو نیابم جز

مَعْرِفَتی بِاَنَّکَ اَقْـرَبُ مَنْ رَجـاهُ الطّـالِبُونَ، وَ اَمَّلَ مالَدَیْـهِ الرّاغِبُونَ، یا مَنْ

این که می‌دانم تو نزدیکترین کسی هستی که جوینـدگان امید به او دارند و آرزومنـــدان آن‌چه را نـــزد اوست آرزو کنندای کسی که

فَتَقَ الْعُقُولَ بِمَعْرِفَتِهِ، وَ اَطْلَقَ الأَلْسُنَ بِحَمْدِهِ، وَ جَعَـلَ مَا امْتَنَّ بِهِ عَلی

عقلها را بوسیله معـرفت خـویش گشـودی و زبانها را به ستایش خود باز کردی و قرار دادی آن‌چه را بر

عِبادِهِ فی کِفـآء لِتَاْدِیَـةِ حَقِّهِ، صَـلِّ عَلی مُحَمَّد و آلِـهِ، وَ لا تَجْعَلْ لِلشَّیْطانِ

بندگان خـود احسـان و انعـام فرمـودی در برابر ادای حق خود درود فرست بر محمّد و آلش و برای شیطان

عَلی عَقْلی سَبیلاً، وَ لا لِلْباطِلِ علی عَمَلی دَلیلا.

بر خرد من راهی قرار مـده و باطل را راهنمـای کـردارم مساز.

نماز و دعایی در شب جمعه برای حفظ قرآن

کسی که می‌خواهد توفیق حفظ قــرآن را پیــدا کند بداند که ابن عبّاس از امیر مؤمنـان از رسـول خـدا(صـلی الله

علیه وآله) نقل می‌کند که فرمـــــــــود: آیا دوست داری کلمـــــاتی را به تو بیـــــاموزم که خداوند با آن به تو نفع بخشد و شـــــاگردان تو نـــــیز از آن نفع برند و آن‌چه را می‌آموزی در سینه ات جـای گـیرد و ثـابت شـود؟ عـرض کرد: آری یا رسول اللّه، فرمود:شب جمعه وقت سحر در ثلث آخر شب و اگر نتوانستی قبل از آن از خواب برخیز، چهار رکعت نماز بخوان در رکعت اوّل پس از حمد سوره یس و در رکعت دوم پس از حمد، سـوره الم سـجده و در رکعت سوم پس از حمد، دخان و در رکعت چهـارم حمد و سوره ملک را بخوان; (سوره‌ها را می‌توان از روی قرآن خواند) پس از سلام، حمد و ثنای خدا بجاآور و به بهترین وجهی بر محمّد و آل محمّد صلوات بفرست، سپس برای مؤمنان استغفار کن، آن‌گاه بگو:

اَللّهُمَ ارْحَمْنی بِتَرْکِ الْمَعاصی أَبَداً ما أَبْقَیْتَنی،وَ ارْحَمْـنی مِنْ أنْ اَتَکَلَّفَ

خداونـدا با توفیق تـرک گنـاه مـادام العمـر، بر من رحم فرما و نیز ترحم کن که آن‌چه برایم

طَلَبَ ما لا یُعْنینی، وَ ارْزُقْنی حُسْـنَ النَّظَـرِ فیما یُرْضـیکَ عَنّی، اَللّهُمَّ

نفعی ندارد را طلب نکنم و خـوش بیـنی نسـبت به آن‌چه تو را از من راضی می‌کند را روزیم کن،ای خدایی که

بَدیعَ السَّمواتِ وَالاَرْضِ، ذَا الْجَلالِ وَ الاْکْرامِ، وَ الْعِـزِّ الَّذی لا یُرامُ،

بـــدون هیچ ســـابقه‌ای آســـمان‌ها و زمین را هســـتی بخشیدی‌ای صاحب جلال و بخشش و عزّت پایدار،

أَسْأَلُکَ یا اَللّـهُ یا رَحْمنُ، بِجَلالِـکَ وَ نُـورِ وَجْهِـکَ، أَنْ تُلْـزِمَ قَلْبی حِفْظَ

از تو می‌خــواهم‌ای خــدای بخشــنده و به جلال و نــور جمالت قسمت می‌دهم که همان طوری که

کِتابِکَ کَما عَلَّمْتَنیهِ، وَ ارْزُقْنی أَنْ أَتْلُـوَهُ عَلَی النَّحْـوِ الَّذی یُرْضیکَ عَنّی،

قرآنت را به من آموخته‌ای قلبم را بر حفظ آن واداری و روزیم کن که چنان آن را تلاوت کنم که سبب رضــایت تو از من شود.

اَللّهُمَّ بَــدیعَ السَّــمواتِ وَ الاَرْضِ، ذَا الْجَلالِ وَ الاِکْــرامِ، وَ الْعِزِّ الَّذی لا

ای خدای هستی بخش آسمان‌ها و زمین،ای صاحب جلال و بخشش و عزّت پایدار

یُرامُ، اَسْأَلُکَ یا اَللّـهُ یا رَحْمنُ، بِجَلالِـکَ وَ نُـورِ وَجْهِـکَ، اَنْ تُنَوِّرَ بِکِتابِکَ

از تو می‌خــواهم‌ای خــدای بخشــنده و به جلال و نــور جمالت قسمت می‌دهم که به توسّط کتابت قرآن

بَصَری، وَ اَنْ تَشْرَحَ بِهِ صَدْری، وَ اَنْ تُطْلِـقَ بِـهِ لِسـانی، وَ اَنْ تُفَرِّجَ بِهِ عَنْ

چشمم را نـورانی سـازی و به من شـرح صـدر دهی و به واسطه آن گره از زبانم بگشایی و گشایشی در

قَلْبی، وَ اَنْ تَسْتَعْمِلَ بِهِ بَدَنی، فَاِنَّهُ لا یُعْنِیـنی عَلَی الْخَیْـرِ غَیْرُکَ، وَ لا

قلبم به وجود آوری و بدنم را به کار واداری چرا که غـیر از تو کسی نیست که بر انجام خیر یاریم دهد و غیر از تو

يُؤْتيهِ إِلاَّ أَنْتَ وَ لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ إِلاّ بِاللهِ الْعَلِيِّ الْعَظيمِ

کسی نیست که آن توفیق را به من بدهد. و قـــــوّت و نیرویی جز برای خداوند بلندمرتبه و با عظمت نیست.

ســپس فرمــود: این عمل را در سه شب جمعــه، یا پنج شب، یا هفت شب جمعه بجا آور.

نیز نقل شده، بـدون مقیّد کـردن به وقت سـحر و بـدون ذکر سه شب، یا پنج، یا هفت شب; و با این تفاوت که در رکعت دوم حمد و دخـــان و در رکعت ســـوم حمد و الم سجده خوانده شود.

دعا و نمازی از ناحیه مقدّسه حضرت حجّت(علیه السلام) برای برآورده شدن حاجات

مرحـوم «علاّمه مجلسی» از «مهج الـدّعوات» از «کنـوز النجاح» ابوعلی فضل بن حسن طبرسی نقل می‌کند: از ناحیه مقدّسه امــام عصر (ســلام اللّه علیه) این حــدیث صادر شد که: هر کسی نزد خدا حاجتی داشته باشد، شب جمعه بعد از نصف شـب، غسل کند و در مصـلاّی خـودش (محلّی را که در خانــه، محــلّ نمــاز قــرار داده است) دو رکعت نمــاز بخوانــد، در هر رکعت پس از شــروع ســوره حمد و رسیدن به جمله «ایّاک نعبد و ایّـاک نسـتعین» صد بار آن را تکـرار کند و پس از اتمـام آن، بقیّه سـوره حمد را ادامه دهد و به پایان برساند، سپس یکبار سوره توحید را بخواند و ذکر رکوع و سجود را هفت بار بگوید، پس از اتمام نماز، دعای ذیل را بخواند که قطعاً حــاجتش هرچه

باشد برآورده می‌شود، مگر این که مربـوط به قطع رحم (و مانند آن) باشد:

اَللّهُمَّ اِنْ اَطَعْتُکَ فَالْمَحْمِدَةُ لَکَ، وَ اِنْ عَصَـیْ-تُـکَ فَالْحُجَّةُ لَکَ، مِنْکَ

خـدایا اگر فرمـانبرداریت کنم پس حمد و سـتایش از آن توست و اگر نافرمانیت کنم تو حجّت داری از توست

الرَّوْحُ وَ مِنْکَ الْفَرَجُ، سُبْحانَ مَنْ اَنْعَمَ وَ شَکَرَ، سُبْحانَ مَنْ قَدَّرَ وَ غَفَرَ،

مهر و یاری و از توست گشایش مـنزه است آن که نعمت داده و قـدردانی کـرد مـنزه است آن که مقـدر کـرد و آمرزید

اللّهُمَّ اِنْ کُنْتُ عَصَـیْ-تُـکَ فَـاِنّی قَـدْ اَطَعْتُـکَ فی اَحَبِّ الأَشْیآءِ اِلَیْکَ، وَ هُوَ

خـدایا اگر من تو را نافرمـانی کـردم ولی در عـوض فرمانبرداریت کردم در محبوبترین چیزها در نزد تو و آن

الاِیمانُ بِکَ، لَمْ اَتَّخِذْ لَکَ وَلَـداً، وَ لَمْ اَدْعُ لَـکَ شَـریکاً، مَنّـاً مِنْکَ بِهِ عَلَیَّ، لا

ایمـان به توست که بـرایت فرزنـدی نگـرفتم و بـرایت شریکی قائل نشدم و این منتی بود از تو بر من

مَنّاً مِنّی بِهِ عَلَیْکَ، وَ قَدْ عَصَیْ-تُکَ یا اِلهی عَلی غَیْرِ وَجْـهِ الْمُکابَرَةِ، وَ لاَ

نه این که منـــــــــــتی باشد از من بر تو و این که تو را نافرمانی کردم‌ای خدا نه از روی کبر و عنـادورزی بـود و نه

الْخُرُوجِ عَنْ عُبُودِیَّتِکَ، وَلاَ الْجُحُودِ لِرُبُوبِیَّتِـکَ، وَلکِنْ اَطَعْتُ هَوایَ

بخاطر این که از تحت بندگیت بیرون رفته و پروردگاریت را منکر شده باشم بلکه پیروی کردم هوای نفسم را

وَاَزَلَّنِی الشَّیْطانُ، فَلَکَ الْحُجَّةُ عَلَیَّ وَ الْبَیانُ، فَاِنْ تُعَذِّبْنی فَبِذُنُوبی غَیْرُ

و شیطان مرا لغزاند پس تو را بر من حجت و بیان هست و اگر عذابم کنی بخاطر گناهان من است

ظالِم لی، وَ اِنْ تَغْفِرْ لی وَ تَرْحَمْنی، فَاِنَّکَ جَوادٌ کَـریمٌ، یا کریمُ یا کَریمُ

و تو سـتمکار بر من نیسـتی واگر بیـامرزی مـرا و رحمم کـنی پس براسـتی تو بخشـنده و بزرگـواری‌ای کـریم‌ای کریم

به اندازه یک نفس طولانی ادامه دهد، سپس بگوید:

یا آمِناً مِنْ کُلِّ شَیْء، وَ کُلُّ شَیْء

ای ایمن از هر چیز و هر چیز

مِنْکَ خآئِفٌ حَذِرٌ، اَسْئَلُکَ بِاَمْنِکَ مِنْ کُلِّ شَیْء، وَ خَوْفِ کُلِّ شَیْء مِنْکَ،

از تو ترسان و بیمناک از تو خواهم به همان امانی که از هر چیز داری و آن ترسی که هرچیز از تو دارند

اَنْ تُصَــلِّیَ عَلی مُحَمَّد وَ آلِ مُحَمَّد، وَ اَنْ تُعْطِیَــنی اَمانــاً لِنَفْسی وَ اَهْلی

که درود فرســـتی بر محمّد و آل محمّد و به من امـــانی دهی برای خود و خانواده

وَوُلْدی، وَ سآئِرِ ما اَنْعَمْتَ بِهِ عَلَیَّ، حَتّی لااَخافَ اَحَـداً، وَلا اَحْذَرَ مِنْ

و فرزندان و سایر چیزهایی که به من عطا فرمـوده‌ای تا از کسی نترسم و بیم نداشته باشم از

شَیْء اَبَداً، اِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیْء قَدیرٌ، وَ حَسْبُنَا اللــهُ وَ نِعْمَ الْوَکیلُ، یا کافِیَ

چیزی هرگز که براســتی تو بر هر چـیز توانـایی و کـافی است ما را خدا و نیکو وکیلی است‌ای کفایت کننده

اِبْـراهیمَ نُمْـرُودَ، وَ یا کـافِیَ مُوسی فِرْعَـوْنَ، وَ یا کـافِیَ مُحَمَّد صَلَّی اللّهُ

ابـراهیم از نمـرود وای کفـایت کننـده موسی از فرعـون وای کفایت کننده محمّدصلّی الله

عَلَیْهِ و آلِـهِ الاَحْـزابَ، اَسْـئَلُکَ اَنْ تُصَـلِّیَ عَلی مُحَمَّد وَ آلِ مُحَمَّد،وَ اَنْ تَکْفِیَنی شَرَّ فُلانِ بْنِ فُلان.

علیه و آله از احزاب کفر، از تو خـواهم که درود فرسـتی بر محمّد و آل محمّد و کفـایت کـنی از من شر فلان پسر فلان را.

به جـای فلان بن فلان اسم دشـمن خـویش را بر زبـان آورد و اگر دشمن خاصّی ندارد، می‌تواند نـام شـیطان را که بزرگ‌ترین دشمن است یا نام دشمنان اسلام را ببرد.

سـپس به سـجده رود و حـاجتش را طلب کند و نـزد خـدا تضرّع نماید چراکه هیچ مـرد یا زن مؤمـنی نیست که این نمـاز را بجا آورد و این دعا را بخواند مگر این که درهـای آسمان برای اجابت دعا به روی او گشوده می‌شود....

آن‌گاه فرمـود: ذلِـکَ مِنْ فَضْـلِ اللّـهِ عَلَیْنا وَ عَلَی النّـاسِ; این نماز و دعا از فضل خداوند بر ما اهل بیت و بر مردم است.

اعمال روز جمعه

1- از امـام صـادق(علیه السـلام) نقل شـده است که فرمـود: هر کس مـابین نافله صـبح و نمـاز صـبح در روز جمعه صد مرتبه بگوید:))سُـبْحانَ رَبِّیَ الْعَظیمِ وَ بِحَمْـدِهِ، اَسْتَغْفِرُ اللّهَ رَبِّی وَ أَتُوبُ إِلَیْهِ((خداوند خـانه‌ای در بهشت برایش بنا می‌کند.

2- کسی که پیش از نمـاز صـبح روز جمعه سه مرتبه (از روی خلوص نیّت) بگوید:

))اَسْتَغْفِرُ اللّـهَ الَّذی لا اِلـهَ إِلاَّ هُـوَ الْحَیُّ الْقَیُّومِ، وَ أَتُـوبُ إِلَیْه((گناهانش آمرزیده می‌شود، هرچند بسیار زیاد.

3- هیچ عملی در این روز از صلوات بر محمّد و آل محمّد با فضـیلت‌تر نیسـت، و مطـابق حـدیثی دیگر: صد بـار صـلوات در روز جمعه بـاعث بـرآورده شـدن حـوائج می‌شود، و در روایـتی دیگر از امـام بـاقر(علیه السـلام)

نقل شـده که فرمـود: عبـادتی در روز جمعه نـزد من از صلوات بر محمّد و آل محمّد محبوب‌تر نیست.

و در روایت دیگری از امام صادق(علیه السلام) آمـده: هر کس بعد از نماز ظهر و نماز صبح روز جمعه و غیر جمعه بگوید: «اَللّٰهُمَّ صَـــــــــلِّ عَلَی مُحَمَّد وَ آلِ مُحَمَّد وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ» نمیرد تا این که حضـرت قـائم(عجّل الله تعـالی فرجه الشّریف) را درک کند. و مطابق روایتی دیگر، شیخ جلیل القدر ابن ادریس در کتاب سرائر از جـامع بـزنطی نقل کـــرده که ابوبصـــیر می‌گوید: شـــنیدم از امـــام صـــادق(علیه الســـلام) که صـــلوات بر محمّد و آل محمّد مابین ظهر و عصر معادل هفتـاد رکعت نمـاز است و بعد از عصر روز جمعه نیز بگوید:

اَللّٰهُمَّ صَ-لِّ عَلی مُحَمَّد وَ آلِ مُحَمَّد، اَلاَوْصِـیاءِ الْمَرْضِـیّینَ بِاَفْضَلِ

خدایا درود فرست بر محمّد و آل محمّد اوصیای پسـندیده به بهترین

صَلَواتِکَ، وَبارِکْ عَلَیْهِمْ بِاَفْضَلِ بَرَکاتِکَ، وَالسَّلامُ عَلَیْهِمْ وَ عَلی

درودهای خود و برکت ده بر ایشان به بهـترین برکـاتت و سلام بر ایشان و بر

اَرْواحِهِمْ وَ اَجْسادِهِمْ، وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَکاتُهُ.

ارواح و اجسادشان و رحمت خدا و برکاتش.

4- در نماز صبح در رکعت اوّل((سوره جمعه((و در رکعت دوم ((سوره توحید((بخواند.

5- بعد از نماز صبح پیش از آن که سخن بگوید این دعا را بخواند تا کفّـــاره گناهـــان او از این جمعه تا جمعه دیگر باشد:

اَللّهُمَّ ما قُلْتُ فی جُمُعَتی هـذِهِ مِنْ قَـوْل، اَوْ حَلَفْتُ فیها مِنْ حَلْف، اَوْ

خـــدایا هر گفتـــاری که در این روز جمعه‌ام گـــویم یا سوگندی که در آن خوردم یا

نَـذَرْتُ فیها مِنْ نَـذْر، فَمَشِـیَّتُکَ بَیْنَ یَـدَیْ ذلِـکَ کُلِّهِ، فَما شِئْتَ مِنْهُ اَنْ

نذری که در آن کردم پس در تمام آن‌ها مشیّت و اراده تو پیش از همه آن‌هاست آن‌چه از

یَکُونَ کانَ، وَ ما لَمْ تَشَأْ مِنْهُ لَمْ یَکُنْ، اَللّ-هُمَّ اغْفِـرْ لی وَ تَجاوَزْ عَنّی،

آن بخواهی می‌شود و آن‌چه نخواهی نمی‌شود خدایا مـرا بیامرز و از من بگذر

اَللّ-هُمَّ مَنْ صَلَّیْتَ عَلَیْهِ فَصَلواتی عَلَیْهِ، وَ مَنْ لَعَنْتَ فَـلَ-عْ-نَت-ی عَلَیْ-هِ.

خدایا هر که را تو رحمت بر او فرســتادی پس رحمت من هم بر او بـــاد و هر که را تو از رحمتت دور کـــردی پس لعنت من هم بر او باد.

6- در روایت است: هر کس بعد از نمـــاز صـــبح در روز جمعه بنشیند و مشـغول تعقیبـات گـردد تا آفتـاب طلـوع کند خداوند در فـــردوس اعلی (مقامـــات عـــالی بهشت) هفتاد درجه برای او قرار دهد.

7- «شیخ طوسی» روایت کرده است: مستحب است که در تعقیب نماز صبح روز جمعه این دعا را بخواند:

اَللّ-هُمَّ اِنّی تَعَمَّدْتُ اِلَیْکَ بِحـاجَتی، وَ اَنْـزَلْتُ اِلَیْـکَ الْیَـوْمَ فَقْری وَ فاقَتی

خدایا من به خواسته خـود تو را قصد کـردم و امـروز بـار فقر و نیازمندی و بیچارگی‌ام را

وَمَسْـــــکَنَتی، فَـــــاَ نَا لِمَغْفِرَتِـــــکَ اَرْجی مِنّی لِعَمَلی، وَ لَمَغْفِرَتُکَ وَ رَحْمَتُکَ

بدرگاه تو فـرود آوردم و من به آمـرزش تو امیـدوارتر از کردار خود هستم و مسلّماً آمرزش و رحمت تو

اَوْسَـعُ مِنْ ذُنُـوبی، فَتَـوَلَّ قَضـآءَ کُـلِّ حاجَة لی بِقُـدْرَتِکَ عَلَیْها، وَ تَیْسیرِ

وسیع‌تر از گناهان من است پس به عهـده گـیر بـرآوردن هر حاجتی که دارم بدان جهت که قدرت بر آن داری و بر تو

ذلِکَ عَلَیْکَ، وَ لِفَقْری اِلَیْکَ، فَاِنّی لَمْ اُصِـبْ خَیْـراً قَـطُّ اِلاَّ مِنْکَ، وَ لَمْ

آســان است و بــرای آن که من هم نیازمند به تو هســتم زیرا هرگز به خیر نرسیده‌ام جز از جانب تو

یَصْرِفْ عَنّی سُوءً قَطُّ اَحَدٌ سِواکَ، وَ لَسْـتُ اَرْجُو لاِخِـرَتی وَ دُنْیایَ، وَ لا

و هیچ کس از من هرگز بــدی را دفع نکــرده جز تو و من برای آخرت و دنیا

لِیَوْمٍ فَقْـری،یَـوْمَ یُفْـرِدُنِی النّـاسُ فی حُفْـرَتی،وَ اُفْضی اِلَیْکَ بِذَنْبی سِواکَ.

8- سـوره‌های احقـاف و مؤمنـون را بخواند که مطـابق روایتی از امام صادق(علیه السلام)، هر کس شب یا روز جمعه سـوره احقـاف بخواند ترسی در دنیا به او نرسد و از وحشت قیـــامت ایمن گـــردد و هر کس در هر جمعه سوره مؤمنون را بخواند، خداوند اعمال او را به سـعادت ختم کند و در فـــردوس اعلی همـــراه با پیـــامبران و رسولان، به او منزل دهد.

خواندن سوره‌های نساء، هود، کهف، صافات نـیز توصـیه شده و بعد از نمـاز صـبح سـوره الـرحمن بخواند و بعد از آیه ((فَبِـأَیِّ آلاءِ رَبِّکُما تُکَـذِّبانِ)) بگوید: ((لا بِشَـیْء مِنْ آلائِکَ رِبِّ أُکَذِّبُ)).

سوره «قل یا ایّها الکـافرون» را ده مرتبه هنگـام طلـوع آفتاب بخواند و دعا کند تا دعایش مستجاب شود.

9- مطابق روایات فراوانی پرداختن به نظافت در جمعه بسـیار خـوب است از جمله شسـتن سر با خطمی سـبب رهایی از جـذام و بـرص و جنـون می‌شـود، و در روایـات متعـدّدی از امـام صـادق(علیه السـلام) آمـده است که گرفتن ناخن و شارب در روز جمعه، سبب فـزونی روزی می‌شود.

10- با توجّه به این که بسیاری از مؤمنین در نمـاز جمعه شرکت می‌کنند یا به دیدن بسـتگان و دوسـتان می‌رونـد، مستحب است در این روز از عطر و بوی خوش اسـتفاده کنند. در روایـــتی از امـــام موسی بن جعفر(علیهما السلام) آمده است: سـزاوار نیست تـرک بـوی خـوش در

هر روز و اگر قادر بر آن نبود، یک روز در میــان و اگر بر آن نیز قادر نبود در روز جمعه.

11- غسل جمعه کند که از سنّتهای مؤکّد است و مطابق روایتی، رسول خدا(صلی الله علیه وآله) به امیرمؤمنــان علی(علیه الســـلام) فرمـــود: در هر جمعه غسل بجاآور اگرچه هزینه خوراک خود را صرف آن کـنی، زیـرا سـنّتی از این بزرگ‌تر وجــود نــدارد، و مطــابق روایــتی دیگر از امــام صــادق(علیه السـلام): هر کس در روز جمعه غسل کند و این دعا را بخواند:

اَشْهَدُ اَنْ لا اِلهَ اِلاَّ اللـهُ وَحْـدَهُ لا شَـریکَ لَـهُ، وَ اَشْـهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ

گـــواهی دهم که معبـــودی جز خـــدای یگانه نیست که شریکی ندارد و گواهی دهم که محمّد بنده

وَرَسُــولُهُ، اَللّهُمَّ صَــلِّ عَلی مُحَمَّد وَ آلِ مُحَمَّد، وَ اجْعَلْــنی مِنَ التَّوّابینَ، وَاجْعَلْنی مِنَ المُتَطَهِّرینَ

و رسـول اوست خـدایا درود فرست بر محمّد و آل محمّد و مرا از توبه کنندگان و پاکیزه شدگانم قرار ده

بـرای او طهـارتی باشد تا جمعه آینـده (یعـنی از گناهـان پاک می‌شود و یا اعمـالش از طهـارت معنـوی برخـوردار شده، مـورد قبـول واقع می‌شـود(یـادآوری: زمـان غسل جمعه بعد از طلوع فجر تا ظهر روز جمعه است.

12- صــدقه در این روز مســتحبّ مؤکّد است و مطــابق روایتی از امام صادق(علیه السلام) صـدقه در شب جمعه و روز آن، هزار برابر صدقه در اوقات دیگر است.

13- با خریدن چیزی نیکو برای خانواده و فرزندان، زمینه شادی آن‌ها را نسبت به آمدن جمعه فراهم کند.

14- خود را از کارهای دنیایی فـارغ کند و بخشی از روز را به فراگیری مسائل دینی خود مشغول شود، چنانکه از امـام صـادق(علیه السـلام) نقل شـده است: نفـرین بر مسـلمانی که در هفتـه، (بخشی از) روز جمعه را صـرف آموختن مسائل دینی خود نگرداند و بـرای این امـر، خـود را از کارهای دیگر فارغ نسازد.

15- زیارت حضـرت رسـول(صـلی الله علیه وآله) و ائمّه طـاهرین صـلوات اللّه علیهم اجمعین را بجا آورد، که در بخش زیارات کیفیّت آن گذشت.

16- به زیـارت امـوات رود که فضـیلت بسـیار دارد و از امام باقر(علیه السلام) نقل شـده: زیـارت کنید مردگـان را در روز جمعه، چراکه آنان در این روز از طلـوع فجر تا طلـوع خورشـید، شـخص زیـارت کننـده را می‌شناسـند و شاد می‌شوند، و البتّه زیارت پدر و مادر و بستگان نزدیک از احیاء اهمیّتش بیشتر است.

17- دعـــای ندبه بخواند که از اعمـــال اعیـــاد چهارگانه (غدیر، فطر، قربان و جمعه) است،

18- نوافل روز جمعه که بیست رکعت است را بجا آورد، و برای کیفیّت بجا آوردن آن به رساله‌های عملیّه مراجعه شود.

19- نمازهای مستحبّی را که بـرای روز جمعه نقل شـده (نظـیر نمـاز جعفر طیّـار، نمـاز کامله و نمـاز حضـرت

رسول(صلی الله علیه وآله) که با سندهای بسـیار معتـبر و آثار و برکات فراوان نقل شده اند) بجا آورد.

20- چون ظهر شود دعایی را بخواند که محمّد بن مسلم از امـــام صـــادق(علیه الســـلام) نقل می‌کند و مطـــابق نقل))شیخ طوسی((در))مصباح المتهجّد((چنین است:

لا اِلهَ اِلاّ اللهُ وَ اللهُ اَکْبَرُ، وَ سُبْحانَ اللهِ وَالْحَمْدُ للـهِ الَّذی لَمْ یَتَّخِذْ وَلَداً، وَ لَمْ

معبودی نیست جز خدا و خـدا بزرگ‌تر (از توصـیف) است منزه است خدا و ستایش خاص خدایی است که فرزنـــدی نگرفته و

یَکُنْ لَهُ شَریکٌ فِی الْمُلْـکِ، وَ لَمْ یَکُنْ لَـهُ وَلِیٌّ مِنَ الـذُّلِّ وَ کَبِّرْهُ تَکْبیراً

شریکی در فرمانروایی برایش نیست و خـواری نـدارد تا نیازی بیاری داشته باشد و او را به بزرگی یاد کن

سپس بگوید:

یا ســابِغَ النِّعَمِ، یا دافِــعَ النِّقَمِ، یا بــارِئَ النَّسَــمِ، یا عَلِیَّ الْهِمَمِ، یا

ای فـــرو ریز نعمتهاای جلوگـــیر بـــدیها وای آفریننـــده انسان‌هاای دارای همتهای والا ای

مُغْشِیَ الظُّلَمِ، یا ذَاالْجُودِ وَالْکَرَمِ، یا کاشِفَ الضُّرِّ وَ الأَلَمِ، یا مُونِسَ

پوشاننده تاریکیهاای صاحب جود و کرم‌ای برطرف کننده زیان و دردای همدم

الْمُسْتَوْحِشــينَ فِی الظُّلَمِ، یا عالِمــاً لا یُعَلَّمُ، صَــلِّ عَلی مُحَمَّد وَ آلِ

وحشت زدگـــان در تاریکیهاای دانـــایی که کسی او را نیاموخته درود فرست بر محمّد و آل

مُحَمَّد، وَ افْعَلْ بی‌ما اَنْتَ اَهْلُهُ، یا مَنِ اسْمُهُ دَوآءٌ، وَ ذِکْـرُهُ شِفآءٌ،

محمّد و با من آن کن که تو شایسته آنی‌ای آن که نــامش دوای دردها و یادش شفای امراض

وَ طاعَتُــهُ غَنــآءٌ، اِرْحَمْ مَنْ رَاْسُ مالِــهِ الرَّجــآءُ، وَ سِــلاحُهُ الْبُکاءُ، سُبْحانَکَ

و اطاعتش موجب توانگری و بی‌نیــازی است رحم کن بر آن که ســرمایه‌اش امید و اسـلحه‌اش گریه است مـنزهی تو

لا اِل-هَ اِلاَّ اَنْتَ، یا حَنّــانُ یا مَنّــانُ، یا بَــدیعَ السَّــمواتِ وَالاْرْضِ، یا ذَاالْجَلالِ وَ الاِکْرامِ.

معبـــودی جز تو نیست‌ای پر مهرای بســـیار نعمت ده‌ای پدید آرنـــــــده آســـــــمان‌ها و زمین‌ای دارای جلالت و بزرگواری.

21- شـرکت در نمـاز جمعه بسـیار خـوب و پـراهمیّت، و سبب شـکوه و عظمت اسـلام است و اگر توفیق شـرکت در نماز جمعه را پیدا نکـرد، در نمـاز ظهر سـوره جمعه و منافقین و در نمـاز عصر سـوره جمعه و توحید را بخواند و مرحــوم صــدوق از امــام صــادق(علیه السـلام) روایت کـرده: از چیزهـایی که بر هر مؤمـنی که شـیعه ما باشد

لازم است این است که در شب جمعه در نمـــــاز (عشا) سوره جمعه و سبّح اسم ربّک الاعلی، و در روز جمعه در نمــاز ظهــر، ســوره جمعه و منــافقین را بخواند که اگر چنین کند اقتدا به عمل پیامبر(صلی الله علیه وآله) کرده و جزایش بهشت است.

22- دعای 46 صحیفه سجّادیه (یا مَنْ یَرْحَمُ مَنْ لا یَرْحَمُهُ الْعِباد) و 48 آن (أَللّهُمَّ هذا یَوْمٌ مُبارَکٌ) را بخواند.

23- «شیخ طوسی» در «مصباح» روایت کـرده: هر کس بعد از نمـــاز ظهر روز جمعه دو رکعت نمـــاز، و در هر رکعت بعد از حمد، هفت مرتبه «قُلْ هُوَ اللّه أَحَد» بخواند و بعد از نماز بگوید:

اَللّهُمَّ اجْعَلْـــنی مِنْ اَهْـــلِ الْجَنَّةِ الَّتی حَشْـــوُهَاالْبَرَکةُ، وَعُمّارُهَا الْمَلائِکَةُ،

خدایا مرا از اهل بهشت قرار ده که درونش بــرکت است و آباد کنندگانش فرشتگانند

مَعَ نَبِیِّنا مُحَمَّد صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ، وَاَبینا اِبــراهیمَ عَلَیْـهِ السَّلامُ.

در جوار پیامبرمان محمّد صـلی الله علیه و آله و پـدرمان ابراهیم علیه السلام.

تا جمعه دیگر بلا و فتنه‌ای به او نرسد و حق تعالی میــان او و محمّد(صلی الله علیه وآله) و ابراهیم(علیه الســلام) (در بهشت) جمع کند.

24- بعد از نماز عصر هفتاد مرتبه «اَسْتَغْفِرُ اللهَ وَ أَتُوبُ إِلَیْهِ» بگوید تا خداوند متعال گناهان او را بیامرزد.

25- بهترین زمان برای خواندن دعای عشرات، عصر روز جمعه است.

26- مستحب است خواندن دعای «سمات» در ساعتهای آخر روز جمعه.

27- با توجّه به این که روز جمعه از چند جهت تعلّق به امام عصر- عجّل اللّه تعالی فرجه- دارد; اوّلاً: از این جهت که ولادت حضرتش در این روز بوده. ثانیاً: ظهور شریف آن جناب طبق بعضی روایات در چنین روزی خواهد بود،چنانکه دربخش اعمال ایّام هفته،ضمن زیارت آن حضرت در روز جمعه خواهد آمد:

((هذا یَوْمُ الْجُمُعَةِ، وَ هُوَ یَوْمُکَ الْمُتَوَقَّعُ فیهِ ظُهُورُکَ، وَ الْفَرَجُ لِلْمُؤمِنینَ عَلی یَدِکَ))

و حضرت در چنین روزی پاک کردن زمین را از لوث وجود جبّارین و ملحدین و کافرین و منافقین، آغاز می‌کند و با اظهار کلمه حق، و اِعلای دین و شرایع ایمان، چشم و دل مؤمنان را در آن روز روشن و مسرور می‌نماید، چنانکه آیه «وَ اَشْرَقَتِ الاْرْضُ بِنُورِ رَبِّها; روزی که زمین به نور پروردگارش منوّر می‌شود» بر این روز «ظهور» تطبیق داده شده است،با توجّه به این نکات، شایسته است که به خواندن چند چیز در این روز مبادرت شود:

الف) زیارت آل یاسین

ب) این دعا که «شیخ طوسی» در «مصباح المتهجّد» در خلال اعمال روز جمعه، آن را از امام رضا(علیه السلام) برای صاحب الامر نقل کرده است; به این صورت که

یونس بن عبدالرّحمان می‌گوید: امـام رضا(علیه السـلام) پیوســـته امر می‌کـــرد که با این دعا بـــرای حضـــرت مهدی(علیه السلام) دعا کنید:

اَللّهُمَّ ادْفَعْ عَنْ وَلِیِّکَ وَخَلیفَتِکَ وَحُجَّتِکَ عَلی خَلْقِکَ...

ج) صلواتی را که شیخ طوسی در اعمال عصر روز جمعه آن را ذکر نمـوده است قـرائت کند. مرحـوم ((سـیّد بن طاووس)) فرمـوده: که این صـلوات مـرویّ از مـولای ما حضرت مهـدی- صـلوات اللّه علیه- است و تأکید شـده که هرگز این صـــلوات را تـــرک مکن، و طبق نقل شـــیخ در))مصباح((چنین است:

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد سَیِّدِ الْمُرْسَلینَ، وَ خـاتَمِ النَّبِیّینَ، وَ حُجَّةِ رَبِّ

خـــدایا درود فرست بر محمّد آقـــای رســـولان و خـــاتم پیمبران و حجت پروردگار

الْعـــالَمینَ، اَلْمُنْتَجَبِ فِی الْمیثـــاقِ،اَلْمُصْـــطَفی فِی الظِّلالِ،اَلْمُطَهَّرِ مِنْ کُلِّ

جهانیـان برگزیـده در روز عهد و پیمـان انتخـاب شـده در عالم اشباح و مجردات پاکیزه از هر

آفَـة، اَلْبَـریءِ مِنْ کُـلِّ عَیْب، اَلْمُؤَمَّلِ لِلنَّجـاةِ، اَلْمُـرْتَجی لِلشَّفاعَةِ،

آفت مـبرّای از هر عیب، نجـات از وی آرزو شـود و امید شفاعت به اوست

اَلْمُفَـوَّضِ اِلَیْـهِ دینُ اللـهِ، اَللّهُمَّ شَـرِّفْ بُنْیانَـهُ، وَ عَظِّمْ بُرْهانَهُ، وَ اَفْلِجْ حُجَّتَهُ،

آن کس که دین خدا به او واگذار شده خدایا پایه و اساس کـارش را برافـراز و برهـان و منطقش را عظمت ده و حجّتش را آشکار گردان

وَ ارْفَـعْ دَرَجَتَـهُ، وَ اَضِـئْ نُـورَهُ، وَ بَیِّضْ وَجْهَـهُ، وَ اَعْطِـهِ الْفَضْلَ وَالْفَضیلَةَ،

و درجه‌اش را بلند کن و تابـان کن نـورش را و سـفید گردان رویش را برتری و فضیلت و مقام

وَالْوَسـیلَةَ وَ الدَّرَجَـةَ الرَّفیعَـةَ، وَ ابْعَثْـهُ مَقامـاً مَحْمُـوداً یَغْبِطُهُ بِهِ الاْوَّلُونَ

و وسـیله (بلنـدترین درجـات بهشت) و درجه بلند به او عطا کن و او را به مقام (شایسته و) پسندیده‌ای برگزین که مورد غبطه گذشتگان

وَالأخِرُونَ، وَ صَلِّ عَلی اَمیرِالْمُؤْمِنینَ، وَ وارِثِ الْمُرْسَلینَ، وَ قآئِدِ الْغُرِّ

و آینـدگان باشد و درود فرست بر امیرمؤمنـان و وارث (علم) پیمبران و پیشوای

الْمُحَجَّلینَ، وَ سَیِّدِ الْوَصِـیّینَ، وَحُجَّةِ رَبِّ الْعـالَمینَ، وَ صَـلِّ عَلَی الْحَسَنِ

سفیدرویان و آقای وصیّان و حجت پروردگـارِ جهانیـان و درود فرست بر حسن

بْنِ عَلِیٍّ اِمـامِ الْمُؤْمِـنینَ، وَ وارِثِ الْمُرْسَـلینَ، وَ حُجَّةِ رَبِّ الْعالَمینَ،

بن علی رهــبر مؤمنــان و وارث (علم) پیمــبران و حجت پروردگار جهانیان

وَصَــلِّ عَلَی الْحُسَــیْنِ بْنِ عَلِیٍّ اِمــامِ الْمُؤْمِــنینَ،وَوارِثِ الْمُرْسَلینَ، وَ حُجَّةِ

و درود فرست بر حسـین بن علی امـام مؤمنـان و وارث (علم) پیمبران و حجت

رَبِّ الْعــالَمینَ، وَ صَــلِّ عَلی عَلِیِّ بْنِ الْحُسَــیْنِ اِمــامِ الْمُؤْمِنینَ، وَ وارِثِ

پروردگــارِ جهانیــان و درود فرست بر علی بن الحســین رهبر مؤمنان و وارث

الْمُرْسَـلینَ، وَ حُجَّةِ رَبِّ الْعـالَمینَ، وَ صَـلِّ عَلی مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ اِمامِ

(علم) پیمبران و حجت پروردگارِ جهانیـان و درود فرست بر محمّد بن علی امام

الْمُؤْمِــنینَ، وَ وارِثِ الْمُرْسَــلینَ، وَ حُجَّةِ رَبِّ الْعــالَمینَ، وَ صَلِّ عَلی جَعْفَرِ

مؤمنـــان و وارث (علم) پیمـــبران و حجت پروردگـــار جهانیان و درود فرست بر جعفر

بْنِ مُحَمَّد اِمامِ الْمُؤْمِـنينَ، وَ وارِثِ الْمُرْسَـلينَ، وَحُجَّةِ رَبِّ الْعالَمينَ،

بن محمّد امــام مؤمنــان و وارث (علم) پیمــبران و حجت پروردگار جهانیان

وَصَــلِّ عَلى مُوسَــى بْنِ جَعْفَر اِمــامِ الْمُؤْمِــنينَ،وَ وارِثِ الْمُرْسَلينَ، وَ حُجَّةِ

و درود فرست بر موسی بن جعفر امام مؤمنــان و وارث (علم) پیمبران و حجت

رَبِّ الْعــــالَمينَ، وَ صَــــلِّ عَلى عَلِيِّ بْنِ مُوسى اِمــــامِ الْمُؤْمِنينَ، وَوارِثِ

پروردگار جهانیان و درود فرست بر علی بن موسی امام مؤمنان و وارث

الْمُرْسَــلينَ، وَ حُجَّةِ رَبِّ الْعــالَمينَ، وَ صَــلِّ عَلى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ اِمامِ

(علم) پیمبران وحجت پروردگــارِ جهانیــان و درود فرست بر محمّد بن علی امام

الْمُؤْمِــنينَ، وَ وارِثِ الْمُرْسَــلينَ، وَ حُجَّةِ رَبِّ الْعــالَمينَ، وَ صَلِّ عَلى عَلِيٍّ

مؤمنــــان و وارث (علم) پیمــــبران و حجت پروردگــــار جهانیان و درود فرست بر علی

بْنِ مُحَمَّد اِمامِ الْمُؤْمِنينَ، وَ وارِثِ الْمُرْسَــلينَ، وَ حُجَّةِ رَبِّ الْعالَمينَ،

بن محمّد امــام مؤمنــان و وارث (علم) پیمــبران و حجت پروردگار جهانیان

وَصَــلِّ عَلَى الْحَسَــنِ بْنِ عَلِیٍّ اِمــامِ الْمُؤْمِــنینَ، وَ وارِثِ الْمُرْسَلینَ، وَ حُجَّةِ

و درود فرست بر حسن بن علی امــام مؤمنــان و وارث (علم) پیمبران و حجت

رَبِّ الْعالَمینَ، وَصَـلِّ عَلَى الْخَلَـفِ الْهـادِی الْمَهْـدِیِّ، اِمـامِ الْمُؤْمِنینَ،

پروردگــارِ جهانیــان و درود فرست بر آن یادگــار صــالح راهنما حضرت مهدی امام مؤمنان

وَ وارِثِ الْمُرْسَلینَ، وَحُجَّةِ رَبِّ الْعـالَمینَ، اَللّهُمَّ صَـلِّ عَلى مُحَمَّد واَهْلِ

و وارث (علم) پیمبران و حجت پروردگـارِ جهانیـان خـدایا درود فرست بر محمّد و خاندانش

بَیْتِهِ الأْئِمَّةِ الْهادینَ، اَلْعُلَمـآءِ الصّـادِقینَ، اَلأْبْـرارِ الْمُتَّقینَ، دَعآئِمِ دینِک،

پیشــــــوایان راهنما و دانشــــــمندان و راســــــتگویان و پرهیزکاران که ستونهای دین تو

وَاَرْکانِ تَوْحیدِکَ، وَتَراجِمَةِ وَحْیِکَ، وَحُجَجِکَ عَلى خَلْقِکَ، وَ خُلَفآئِکَ

و پایه‌های محکم توحید و مفسّران وحی تو و حجتهای تو بر تمام مخلوقاتت و جانشینانت که

فی اَرْضِـکَ، اَلَّذینَ اخْتَـرْتَهُمْ لِنَفْسِـکَ، وَاصْـطَفَیْتَهُمْ عَلی عِبادِکَ،

در روی زمین هســتند آنــان که ایشــان را بــرای خــویش برگزیدی و برای بندگانت انتخاب کردی

وَارْتَضَــیْتَهُمْ لِــدینِکَ، وَ خَصَصْــتَهُمْ بِمَعْرِفَتِــکَ، وَجَلَّلْتَهُمْ بِکَرامَتِکَ،

و برای دینت پسندیدی و به معرفت خویش مخصوصشان گرداندی و به کرامتت جلالت و برجستگیشان دادی

وَغَشَّیْتَهُمْ بِرَحْمَتِکَ، وَرَبَّیْتَهُمْ بِنِعْمَتِکَ، وَ غَذَّیْتَهُمْ بِحِکْمَتِکَ، وَ اَلْبَسْتَهُمْ

و به رحمتت آن‌ها را پوشــــــاندی و به نعمتت آنــــــان را پروریدی و به حکمتت غذایشان دادی و نورت را

نُــورَکَ، وَ رَفَعْتَهُمْ فی مَلَکُوتِــکَ، وَحَفَفْتَهُمْ بِمَلائِکَتِــکَ، وَشَرَّفْتَهُمْ بِنَبِیِّکَ،

در برشان کردی و در ملکوت خویش آن‌ها را بالا بــردی و به فرشــتگانت گرداگردشــان را پوشــاندی و به پیــامبرت ایشان را شرف بخشیدی

صَــلَواتُکَ عَلَیْــهِ وَ آلِــهِ، اَللّهُمَّ صَــلِّ عَلی مُحَمَّد وَ عَلَیْهِمْ، صَلاةً زاکِیَةً نامِیَة

درود تو بر او و آلش باد خدایا درود فرست بر محمّد و بر ایشان درود پاک و رویندہ

کَثیرَةً، دآئِمَةً طَیِّبَـةً، لا یُحیـطُ بِها اِلاَّ اَنْتَ، وَ لا یَسَـعُها اِلاَّ عِلْمُکَ، وَ لا

بســیار و همیشــگی و پــاکیزه‌ای که کسی جز تو بــدان احاطه ندارد و جز در علم تو نگنجد و هیچ کس

یُحْصیها اَحَـدٌ غَیْـرُکَ، اَلـلّ-هُمَّ وَ صَـلِّ عَلی وَلِیِّکَ الْمُحْـیی سُنَّتَکَ، اَلْقآئِمِ

جز تو شماره‌اش نتواند خدایا و درود فرست بر ولی خود و زنده کننده طریقت (آن کس که) به امرت

بِاَمْرِکَ، اَلدّاعی اِلَیْکَ، اَلدَّلیلِ عَلَیْکَ، حُجَّتِکَ عَلی خَلْقِکَ، وَ خَلیفَتِکَ فی

قیام کند و بسویت بخواند و به راه تو دلالت کند حجت تو بر خلق و جانشینت در

اَرْضِکَ، وَشاهِدِکَ عَلی عِبادِکَ، اَللّهُمَّ اَعِزَّ نَصْرَهُ، وَ مُدَّ فی عُمْرِهِ، وَ زَیِّنِ

زمین و گـواهت بر بنـدگان خـدایا یـاریش را نیرومند و با شوکت کن و بر عمرش بیفزا و زمین را

الاَرْضَ بِطُولِ بَقآئِهِ، اَللّهُمَّ اکْفِهِ بَغْیَ الْحاسِـدینَ، وَ اَعِـذْهُ مِنْ شَرِّ

به طول بقایش زیور بخش خدایا او را از سـتم حسـودان کفایت کن و از شر مکاران محافظتش

الْکآئِدینَ، وَازْجُرْ عَنْـهُ اِرادَةَ الظّـالِمینَ، وَخَلِّصْـهُ مِنْ اَیْـدِی الْجَبّارِینَ،

کن و اراده ســـــتمکاران را از او بگـــــردان و از دست گردنکشان خلاصش کن

اَللّهُمَّ اَعْطِـهِ فی نَفْسِـهِ وَ ذُرِّیَّتِـهِ، وَ شـیعَتِهِ وَ رَعِیَّتِـهِ، وَخاصَّتِهِ وَ عامَّتِهِ

خدایا به او عطا کن درباره خودش و فرزندان و شـیعیان و رعایای او و نزدیکانش و عموم پیروانش

وَعَدُوِّهِ، وَ جَمیعِ اَهْلِ الدُّنْیا، ما تُقِـرُّ بِـهِ عَیْنَـهُ، وَ تَسُـرُّ بِـهِ نَفْسَهُ، وَ بَلِّغْهُ

و نـیز دربـاره دشـمنان او و تمـام مـردم دنیا آن‌چه را که چشمش بدان روشن شود و دلش بدان شاد گردد و او را به

اَفْضَلَ ما اَمَّلَـهُ فِی الـدُّنْیا وَ الاْخِـرَةِ، اِنَّکَ عَلی کُـلِّ شَـیْء قَدیرٌ، اَللّهُمَّ جَدِّدْ

بهـترین چـیزی که در دنیا و آخـرت آرزو دارد برسـان که همانا تو بر هرچیز توانایی خدایا تازه کن

بِـهِ مَا امْتُحِیَ مِنْ دینِـکَ، وَاَحْیِ بِـهِ ما بُـدِّلَ مِنْ کِتابِـکَ، وَ أَظْهِرْ بِهِ ما غُیِّرَ مِنْ

بوسـیله او آن‌چه را که از دینت محو شـده و زنـده کن بدست او آن‌چه را که از کتابت تبدیل یافته و آشکار سـاز بوسیله او آن‌چه را

حُکْمِـکَ، حَتّی یَعُـودَ دینُـکَ بِـهِ، وَ عَلی یَدَیْـهِ غَضّـاً جَدیـداً خالِصاً مُخْلَصاً،

که از حکم تو تغیـیر یافته تا آن‌جا که برگـردد دین تو بوسیله او و به دست اوتر و تازه و پاک و بی‌آلایش

لا شَـکَّ فیـهِ وَ لا شُـبْهَةَ مَعَـهُ، وَ لا باطِـلَ عِنْـدَهُ وَلا بِدْعَـةَ لَدَیْهِ، اَللّهُمَّ نَوِّرْ

که شکی در آن نباشد و شبهه‌ای بجای نماند و باطلی در آن نباشد و بدعتی بجای نماند خدایا روشن کن

بِنُورِهِ کُلَّ ظُلْمَة، وَ هُدَّ بِرُکْنِهِ کُلَّ بِدْعَة، وَاهْدِمْ بِعِزَّتِـهِ کُـلَّ ضَلالَة، وَ اقْصِمْ

به نــور او هر تــاریکی را و درهم شــکن به قــدرتش هر بدعتی را و ویران کن بوســیله عــزتش هر گمــراهی را و بشکن

بِهِ کُلَّ جَبّار، وَ اَخْمِدْ بِسَیْفِهِ کُـلَّ نـار، وَ اَهْلِـکْ بِعَدْلِـهِ کُـلَّ جَوْر، وَاَجْرِ

به دست او (پشت) هر گردنکشی را و خـــــاموش کن به شمشیرش آتش هر فتنه را و نابود ســاز با عــدالت او هر ستمی را و حکمش را

حُکْمَهُ عَلی کُلِّ حُکْم، وَ اَذِلَّ بِسُلْطانِهِ کُـلَّ سُـلْطان، اَللّهُمَّ اَذِلَّ کُلَّ مَنْ

فــوق تمــام حکمها بگــذران و بوســیله ســلطنتش هر سلطانی را زبون کن خدایا خوار کن هر که را

نــاواهُ، وَ اَهْلِــکْ کُــلَّ مَنْ عــاداهُ، وَ امْکُــرْ بِمَنْ کــادَهُ، وَ اسْتَأْصِلْ مَنْ جَحَدَهُ

قصد ســوئی نســبت به او کند و نــابود ســاز هرکه با او دشـمنی کند وبه مکر خـویش دچـار کن آن که دربـاره‌اش کیدی کند و ریشه کن ساز هرکه را منکر

حَقَّهُ، وَاسْتَهانَ بِـاَمْرِهِ، وَ سَـعی فی اِطْفـاءِ نُـورِهِ، وَ اَرادَ اِخْمادَ ذِکْرِهِ، اَللّهُمَّ

حقش گردد و کارش را سبک شمارد و در خاموش کـردن نورش کوشا باشد و بخواهد او را از یاد ببرد خدایا

صَلِّ عَلی مُحَمَّد الْمُصْطَفی، وَ عَلِیٍّ الْمُرْتَضـی، وَ فاطِمَـةَ الزَّهْراءِ،

درود فرست بر محمّد مصطفی و علی مرتضی و فاطمه زهرا

وَالْحَسَنِ الرِّضا، وَ الْحُسَیْنِ الْمُصَـفّی، وَ جَمیـعِ الاْوْصِـیاءِ، مَصابیحِ

و بر حسن (دارای مقـــام تســـلیم و) رضا و بر حســـین مصفی و تمامی اوصیا که چراغهای

الدُّجی، وَ اَعْلامِ الْهُدی، وَمَنارِ التُّقی، وَ الْعُـرْوَةِ الْـوُثْقی، وَالْحَبْلِ الْمَتینِ،

تـاریکی و نشـانه‌های هـدایت و مشـعلهای پرهیزکـاری و دست آویزهای محکم و رشته‌های استوار

وَ الصِّراطِ الْمُسْتَقیمِ، وَ صَلِّ عَلی وَلِیِّکَ وَ وُلاةِ عَهْـدِکَ، وَ الاْئِمَّةِ مِنْ

و راه راست‌اند و درود فرست بر ولی خود و سرپرستان عهد و پیمانت و امامان از

وُلْـدِهِ، وَ مُـدَّ فی اَعْمـارِهِمْ، وَ زِدْ فی اجـالِهِمْ، وَ بَلِّغْهُمْ اَقْصی آمالِهِمْ دیناً

نسل او و عمرشان را دراز گردان و مدت زندگانیشـان را زیاد کن و به منتهای آرزوهاشان در دین

وَدُنْیا وَآخِ-رَةً، اِنَّ-کَ عَلی کُ-لِّ شَـــیْء قَـــدی-رٌ. و دنیا و آخرت برسان که تو بر هر چیزی قادر و توانایی.

یادآوری لازم:

بی شک همه افـراد قـادر نیسـتند این همه اعمـال را در شب و روز جمعه بجا آورند و در واقع دســـتوراتی است که از هر یک از معصــومین(علیهم السـلام)به یارانشــان داده شده و جمع میان همه آن‌ها آســان نیست و از آن‌جا که اسـلام شـریعت سـهل و آسـان است- مخصوصـاً در مورد مستحبّات- هر کس می‌تواند به اندازه توان خـود از میان آن‌ها گزینش کند و یا این که به صـورت متنـاوب در شب‌ها و روزهای جمعه انجام دهد. مهم آن است که روح اخلاص و حضـور قلب در انجـام این مسـتحبّات محفـوظ باشد و با خواندن این اذکار حقیقت آن در وجـود انسـان تجسّـــم یابد و متخلّق به آن گـــردد. البتّه بعضی از آن‌ها اولـویّت دارد مانند نمـاز جمعـه، که حتّی المقـدور تـرک نشود.

زیارات ایّام هفته

سیّد بن طـاووس رحمه الله در کتـاب «جمـال الاُسـبوع» می‌نویسـد، مرحـوم «صـدوق» روایـتی نقل می‌کند که خلاصه‌اش چنین است:

در زمـانی که حضـرت امام‌هـادی(علیه السـلام) در «سـامرّا» تحت نظر و مـراقبت شـدید مـأموران متوکّل عبّاسی قـرار داشـتند، یکی از یـارانش با اسـتفاده از اعتقـادات ولایی یکی از مـأموران، به خـدمتش شـرفیاب می‌شود و از جمله سؤالاتی که می‌کند، سؤال از تفسـیر این حدیث است که از پیغمبر اکرم(صـلی الله علیه وآله) نقل شده است که فرمود:

لا تُعادُوا الاْیّامَ فَتُعادیکُم; با روزها دشمنی نکنید که آن‌ها نیز با شـما دشـمنی می‌کنند. فرمـود: آری مـراد از ایّـام (روزها) ما هسـتیم مـادامی که آسـمان‌ها و زمین برپاست. پس شنبه نام رسول اللّه(صـلی الله علیه وآله) است، یکشنبه نام امیر مؤمنان(علیه السـلام) و دوشـنبه نام حسن و حسین(علیهما السلام)و سه شـنبه نـام علی بن الحسـین و محمّد بن علی و جعفر بن محمّد(علیهم السـلام) و چهارشـنبه نـام موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمّد بن علی و من (علی بن محمّد(علیهم السلام)) و پنج شنبه نام فرزنـدم حسن(علیه السـلام) و جمعه نام فرزند فرزندم (حجّة بن الحسن(علیه السلام)) اسـت، کسی که طرفـداران حـق، سـرانجام گـرد او جمع می‌شـوند. سـپس فرمـود: این است معنـای ایّـام، پس با آن‌ها در دنیا دشـمنی مکنید که آن‌ها در آخـرت با شـما

دشـمنی می‌کننـد، آن‌گـاه فرمـود: خـداحافظی کن و از خانه خارج شو که بر تو ایمن نیستم.

آن‌گاه «سیّد بن طـاووس» این روایت را به سـند دیگـری از «قطب راوندی» نقل می‌کنـد، سـپس بـرای هر یک از آن بزرگــواران در روز مخصــوص خــودش زیــارتی نقل می‌کند به این ترتیب:

زیارت پیامبر(صلی الله علیه وآله) در روز شنبه

اَشْهَدُ اَنْ لا اِلهَ اِلاَّ اللهُ، وَحْـدَهُ لا شَـریکَ لَـهُ، وَاَشْـهَدُ اَنَّکَ رَسُولُهُ، وَاَنَّکَ

گواهی دهم که معبودی جز خدای یکتا نیست که شـریکی ندارد و گواهی دهم که تو پیامبر او هستی و تویی

مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللـهِ، وَاَشْـهَدُ اَنَّکَ قَـدْ بَلَّغْتَ رِسـالاتِ رَبِّکَ، وَنَصَحْتَ

محمّد بن عبدالله و گــــــواهی دهم که تو رســـــالتهای پروردگارت را ابلاغ کردی و برای امتت خیرخواهی

لاُمَّتِـکَ، وَجاهَـدْتَ فی سَـبیلِ اللـهِ بِالْحِکْمَـةِ وَالْمَوْعِظَـةِ الْحَسَنَةِ، وَاَدَّیْتَ

نمـودی و در راه خـدا از راه حکمت وانـدرز نیکـو، جهـاد (وکوشش) کردی و آن‌چه را که

الَّذی عَلَیْــکَ مِنَ الْحَــقِّ، وَاَنَّکَ قَــدْ رَؤُفْتَ بِــالْمُؤْمِنینَ، وَغَلُظْتَ عَلَی

از حق بر عهده تو بود ادا کـردی و براسـتی تو نسـبت به مؤمنان مهربانی کردی و بر کافران

الْکافِرینَ، وَعَبَدْتَ اللهَ مُخْلِصاً حَتّی اَتیکَ الْیَقینُ، فَبَلَغَ اللهُ بِکَ أَشْرَفَ

سخت گرفتی و خدا را با اخلاص پرستش کردی تا یقین (یعنی مرگ) بسراغت آمد پس خداوند تو را به شریف ترین

مَحَلِّ الْمُکَرَّمینَ، اَلْحَمْدُ للهِ الَّذِی اسْتَنْقَذَنا بِکَ مِنَ الشِّرْکِ وَالضَّلالِ،

مقام گرامیان رسانید ستایش خاص خدایی است که ما را بوسیله تو از شرک و گمراهی نجات داد

اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِهِ، وَاجْعَلْ صَلَواتِکَ وَصَلَواتِ مَ-لائِ-کَتِ-کَ،

خدایا درود فرست بر محمّد و آلش و قرار ده درودهای خود و درودهای فرشتگانت

وَاَنْبیآئِکَ وَالْمُرْسَلینَ، وَعِبادِکَ الصّالِحینَ، وَاَهْلِ السَّمواتِ وَالأَرَضینَ،

و پیمبران و رسولانت و بندگان شایسته ات و اهل آسمان‌ها و زمین‌ها

وَمَنْ سَبَّحَ لَکَ یا رَبَّ الْعالَمینَ مِنَ الاَوَّلینَ وَالاْخِرینَ، عَلی مُحَمَّد

و هرکه برای تو تسبیح کندای پروردگار جهانیان از پیشینیان و پسینیان همه را برای محمّد

عَبْدِکَ وَرَسُولِکَ، وَنَبِیِّکَ وَاَمینِکَ، وَنَجِیبِکَ وَحَبیبِکَ، وَصَفِیِّکَ

بنده ات و فرستاده و پیـامبرت و امین وحیت و برگزیـده و حبیبت و صفی

وَصَــفْوَتِکَ، وَخآصَّــتِکَ وَخالِصَــتِکَ، وَخِیَرَتِــکَ مِنْ خَلْقِـکَ، وَاَعْطِهِ الْفَضْلَ

و پــاکیزه و خــاص درگــاه و خالصت و انتخــاب شــده از خلقت و به او عطا کن برتری

وَ الْفَضـیلَةَ، وَالْوَسـیلَةَ وَالدَّرَجَـةَ الرَّفیعَـةَ، وَابْعَثْـهُ مَقامـاً مَحْمُوداً یَغْبِطُهُ

و فضـیلت و وسـیله و درجه بلند و بـرآور او را به مقـام پسندیده‌ای که

بِــهِ الاْوَّلُــونَ وَالاْخِــرُونَ، اَللّهُمَّ اِنَّکَ قُلْتَ: وَلَــوْ اَنَّهُمْ اِذْ ظَلَمُوا اَنْفُسَهُمْ

اوّلین و آخرین به مقامش غبطه خورند خدایا خــودت (در قرآن) گفتی «و اگر ایشان در آن دم که بر خـویش سـتم کردند

جآؤُکَ، فَاسْتَغْفَرُوا اللهَ وَاسْـتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُـولُ، لَوَجَـدُوا اللهَ تَوّاباً رَحیماً.

پیش تو آمده و از خـدا آمـرزش خواسـته و پیغمـبر بـرای آن‌ها آمــرزش خواســته بــود حتمــاً خــدا را توبه پــذیر و مهربان می‌یافتند.

اِل-هی فَقَدْ اَتَیْتُ نَبِیَّکَ مُسْتَغْفِراً تآئِباً مِنْ ذُنُـوبی، فَصَـلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِهِ،

خدایا من اکنون به نزد پیغمبرت آمـده و آمـرزش خـواه و توبه کننده از گناهـانم هسـتم پس درود فرست بر محمّد وآلش

وَ اغْفِرها لی، یا سَیِّدَنا اَتَوَجَّهُ بِـکَ وَبِاَهْـلِ بَیْتِـکَ اِلَی اللـهِ تَعالی رَبِّکَ وَرَبّی

و گناهانم را بیامرزای آقای ما (ای رسول خـدا) بوسـیله تو و اهل بیتت بســوی خـــدای تعـــالی پروردگـــار تو و پروردگار خودم

لِیَغْفِرَ لی

رو می‌آورم تا مرا بیامرزد

سپس سه بار بگو:

اِنّا للهِ وَاِنّا اِلَیْهِ راجِعُونَ

ما از آن خداییم و مسلّماً بسویش باز می‌گردیم

سپس بگو:

اُصِبْنا بِکَ یا حَـبیبَ قُلُوبِنـا، فَما اَعْظَمَ الْمُصـیبَةَ بِـکَ حَیْثُ انْقَطَعَ عَنَّا الْوَحْیُ، وَ حَیْثُ

محبوب دلهای ما و ما به واسطه شما مصیبت زده ایم‌ای راستی چه اندازه بـزرگ است مصـیبت تو که بـدان جهت وحی از ما منقطع گشته ومبتلا

فَقَدْ ناکَ، فَاِنّا للهِ وَاِنّا اِلَیْـهِ راجِعُـونَ، یا سَـیِّدَنا یا رَسُـولَ اللهِ، صَلَواتُ

به فقـدان تو شـدیم پس مـاهم از آن خـداییم و مسـلّماً بسویش باز می‌گردیم‌ای آقای مااى رسول خدا درود

اللهِ عَلَیْـکَ وَعَلی آلِ بَیْتِـکَ الطّـاهِرینَ، هـذا یَـوْمُ السَّـبْتِ وَهُوَ یَوْمُکَ، وَاَنـَا

خـدا بر تو و بر خانـدان طـاهرینت بـاد امـروز روز شـنبه است و آن روز توست و من

فیهِ ضَیْفُکَ وَجارُکَ، فَاَضِفْنی وَاَجِـرْنی، فَاِنَّکَ کَـریمٌ تُحِبُّ الضِّیافَةَ،

در این روز مهمان تو و پناهنده به توام پس مرا پـذیرایی کن و پناهم ده که همانا تو بزرگواری و مهمان نـوازی را دوست داری

وَمَـأْمُورٌ بِالاِجـارَةِ، فَاَضِـفْنی وَاَحْسِـنْ ضِـیافَتی، وَاَجِرْنا وَاَحْسِنْ

و مـأمور به پنـاه دادن هسـتی پس پـذیراییم کن و نیکو پذیراییم کن و پناهم ده و نیکو

اِجارَتَنـا، بِمَنْزِلَـةِ اللـهِ عِنْـدَکَ وَعِنْـدَ آلِ بَیْتِـکَ، وَبِمَنْـزِلَتِهِمْ عِنْدَهُ، وَبِمَا

پنـاهم ده به حق مقـام و مـنزلت خـدا در نـزد تو و نـزد خاندانت و به حق مقام و منزلت ایشان در پیش خدا و به حق آن علمی که

اسْتَوْدَعَکُمْ مِنْ عِلْمِهِ، فَاِنَّهُ اَکْرَمُ الاَکْرَمی-نَ.

خدا به ودیعت در نـزد شـما نهـاده که همانا او کریمـترین کریمان است.

یادآوری:

همـان گونه که مرحـوم محـدّث قمی گفته اسـت، ممکن است قبل از این زیارت، زیارت کوتاه دیگـری که ابن ابی نصر بـزنطی به سـند صـحیح از امـام رضا(علیه السـلام) نقل کـــرده، خوانـــده شـــود. او می‌گوید محضر امـــام رضا(علیه السـلام) رسـیدم و عـرض کـردم بعد از نمـاز چگونه بر رسول خدا(صلی الله علیه وآله)سلام و صلوات بفرستیم، فرمود می‌گویی:

اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا رَسُولَ اللهِ وَرَحْمةُ اللهِ وَبَرَکاتُـهُ، اَلسَّـلامُ عَلَیْکَ یا

سلام بر توای رسول خدا و رحمت خدا و برکـاتش سـلام بر تو ای

مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِاللـهِ، اَلسَّـلامُ عَلَیْـکَ یا خِیَـرَةَ اللـهِ، اَلسَّـلامُ عَلَیْکَ یاحَبیبَ اللهِ،

محمّد بن عبدالله سـلام بر توای برگزیـده خـدا سـلام بر توای حبیب خدا

اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا صَفْوَةَ اللـهِ، اَلسَّـلامُ عَلَیْـکَ یا اَمینَ اللـهِ، اَشْهَدُ اَنَّکَ رَسُولُ

سـلام بر توای انتخـاب شـده خـدا سـلام بر توای امین (وحی) خدا گواهی دهم که تو پیامبر

اللـهِ، وَاَشْـهَدُ اَنَّکَ مُحمَّدُ بْنُ عَبْـدِ اللـهِ، وَاَشْـهَدُ اَنَّکَ قَـدْ نَصَحْتَ لاِمَّتِکَ،

خـــدایی و گـــواهی دهم که تـــویی محمّد بن عبدالله و گواهی دهم که براستی تو برای امتت خیرخواهی کردی

وَجاهَــدْتَ فی سَــبیلِ رَبِّکِ، وَعَبَدْتَــهُ حَتّی اَتیــکَ الْیَقینُ، فَجَزاکَ اللهُ یا

و در راه پروردگارت جهاد کردی و او را پرستش کردی تا یقین (یعنی مرگ) بسراغت آمد پس پاداشت دهد خدا ای

رَسُولَ اللهِ، اَفْضَلَ ما جَزی نَبِیّاً عَنْ اُمَّتِهِ، اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مَحَمِّد و آلِ

رســول خــدا بهــترین پاداشی که از طــرف امــتی به پیغمبرشان دهد خدایا درود فرست بر محمّد و آل

مُحَمِّد، اَفْضَلَ ما صَلَّیْتَ عَلی اِبْـراهِیمَ وَ آلِ اِبْـراهیمَ، اِنَّکَ حَمیدٌ مَجیدٌ.

محمّد بهــــترین درودی که بر ابــــراهیم و آل ابــــراهیم فرستادی که همانا تو بسیار ستوده و بزرگواری.

زیارت امیرمؤمنان علی(علیه السلام) در روز یکشنبه

اَلسَّــــلامُ عَلَی الشَّــــجَرَةِ النَّبَوِیَّةِ، وَالدَّوْحَــــةِ الْهاشِــــمِیَّةِ الْمُضیئَةِ، اَلْمُثْمِرَةِ

سلام بر درخت طیّبه نبـوّت و کهن درخت تنومندهاشـمی که درختی است تابان و بارور

بِـالنُّبُوَّةِ، اَلْمُونِقَـةِ بِالاِمامَـةِ، وَ عَلی ضَـجیعَیْکَ آدَمَ وَ نُـوح عَلَیْهِمَا السَّلامُ،

به نبوت و سرسـبز و خـرم به امـامت و بر دو آرمیـده در کنارت آدم و نوح علیهما السلام

اَلسَّــلامُ عَلَیْــکَ وَعَلی اَهْــلِ بَیْتِــکَ الطَّیِّبینَ الطّــاهِرینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ وَ عَلَی

سلام بر تو و بر خاندان پاک و پاکیزه ات سلام بر تو و بر

الْمَلائِکَـةِ الْمُحْـدِقینَ بِـکَ، وَالْحـآفّینَ بِقَبْـرِکَ، یا مَـوْلایَ یا اَمیرَالْمُوْمِنینَ،

فرشـــتگانی که تو را در برگرفته و اطـــراف قـــبرت را گرفته‌اندای مولای من‌ای امیرمؤمنان

هذا یَـوْمُ الاَحَـدِ وَهُـوَ یَوْمُـکَ وَبِاسْـمِکَ، وَاَ نَا ضَـیْفُکَ فیـهِ وَجارُکَ، فَاَضِفْنی

امروز روز یکشنبه است و آن روز تو و بنام توست و من در این روز مهمان تو و در پناه توام پس ای

یا مَوْلایَ وَ اَجِـرْنی، فَاِنَّکَ کَـریمٌ تُحِبُّ الضِّـیافَةَ، وَ مَـأْمُورٌ بِالاِْجارَةِ،

مولای من پذیراییم کن و پناهم ده که براستی تو کریمی و مهمان نوازی را دوست داری و مأمور به پناه دادنی

فَافْعَلْ ما رَغِبْتُ اِلَیْکَ فیهِ، وَرَجَوْتُـهُ مِنْـکَ، بِمَنْزِلَتِـکَ وَ آلِ بَیْتِکَ عِنْدَاللهِ،

پس انجـــام ده آن‌چه را که من میل بـــدان دارم و از تو امیدوارم به حق مقام و منزلت تو و خاندانت نزد خدا

وَمَنْزِلَتِهِ عِنْدَکُمْ، وَ بِحَقِّ ابْنِ عَمِّکَ رَسُولِ اللـهِ صَـلَّی اللـهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ،

و منزلت او در نزد شما و به حق پسر عمویت رسول خدا درود و سلام خدا بر او و آلش

وَعَلَیْهِم اَجْمَعینَ.

و بر همه آن‌ها باد.

زیارت اوّل صدّیقه کبری(علیها السلام)

اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا مُمْتَحَنَـةُ، اِمْتَحَنَـکِ الَّذی خَلَقَـکِ، فَوَجَـدَکِ لِمَا امْتَحَنَکِ

سلام بر توای آزمایش شده، آزمودت آن خــدایی که تو را آفرید پس تو را در آن‌چه آزمود

صابِرَةً، اَ نَا لَکِ مُصَدِّقٌ، صابِرٌ عَلی ما اَتی بِهِ اَبُوکِ وَوَصِیُّهُ صَلَواتُ اللهِ

بردبـار یـافت و من مقـام شـامخت را تصـدیق دارم و بر آن‌چه پدرت و هم‌چـنین وصی او که درود خـدا بر ایشـان باد

عَلَیْهِمــا، وَاَن-َا اَسْــئَلُکِ اِنْ کُنْتُ صَــدَّقْتُکِ اِلاَّ اَلْحَقْتِــنی بِتَصْدیقی لَهُما لِتُسَرَّ

آورده‌اند صـابرم و از تو می‌خـواهم که اگر تو را تصـدیق کرده‌ام تصدیق مرا به آن دو نیز برسانی تا دلم را شاد

نَفْسی، فَاشْـهَدی اَنّی ظـاهِرٌ بِوِلایَتِـکِ، وَ وِلایَـةِ آلِ بَیْتِـکِ صَلَواتُ اللهِ

گــردانی و گــواه بــاش که من پشت گــرم به ولایت تو و ولایت خاندانت صلوات الله

عَلَیْهِمْ اَجْمَعینَ.

علیهم اجمعین هستم.

زیارت دوم صدّیقه کبری(علیها السلام(

اَلسَّـلامُ عَلَيْـكِ يا مُمْتَحَنَـةُ، اِمْتَحَنَـكِ الَّذى خَلَقَـكِ قَبْـلَ اَنْ يَخْلُقَكِ، وَكُنْتِ

سلام بر توای آزمایش شــده آن کس که تو را آفرید پیش از آن که تو را خلق کند آزمودت و تو

لِمَا امْتَحَنَكِ بِه صابِرَةً، وَ نَحْنُ لَكِ اَوْلِياءٌ مُصَدِّقُونَ، وَ لِكُـلِّ ما اَتى بِهِ

در آن آزمایش بردبـار و شـکیبا بـودی و ما دوسـتان تو و تصدیق کنندگان شماییم و در برابر هر چه

اَبُوكِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَـلَّمَ، وَ اَتى بِـهِ وَصِـيُّهُ عَلَيْـهِ السَّلامُ مُسَلِّمُونَ،

پــدرت (صــلّى الله عليه و آله و ســلّم)، و وصــيش (عليه السلام) آورده‌اند تسليم هستيم

وَ نَحْنُ نَسْــــئَلُكَ اللّهُمَّ اِذْ كُنّا مُصَــــدِّقينَ لَهُمْ، اَنْ تُلْحِقَنا بِتَصْديقِنا بِالدَّرَجَةِ

الْعالِيَــةِ، لِنُبَشِّــرَ اَنْفُسَــنا بِاَنّا قَـدْ طَهُرْنا بِــوِلايَتِهِمْ عَلَيْهِمُ السَّلامُ.

عــاليه‌اى برســانى تا ما خــود را مــژده دهيم كه بخــاطر دوستى و ولايت اين خانواده عليهم السلام پاک شديم.

زيارت امام حسن و امام حسين(عليهما الســلام) در روز دوشنبه

ابتدا خطابش را متوجّه امام حسن مجتبى(عليه الســلام) كند و بگويد:

اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَا بْنَ رَسُولِ رَبِّ الْعالَمینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَا بْنَ

سلام بر توای فرزند پیامبر (خدا) پروردگار جهانیان سلام بر توای فرزند

اَمیرِالْمُؤْمِنینَ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَا بْنَ فاطِمَةَ الزَّهْراءِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا

امیرمؤمنان سلام بر توای فرزند فاطمه زهرا سلام بر تو ای

حَبیبَ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا صَفْوَةَ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا اَمینَ اللهِ، اَلسَّلامُ

حبیب خدا سلام بر توای برگزیده خاص خدا سلام بر توای امین (وحی) خدا سلام

عَلَیْکَ یا حُجَّةَ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا نُورَاللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا صِراطَ اللهِ،

بر توای حجت خدا سلام بر توای نور خدا سلام بر توای راه (مستقیم) خدا

اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا بَیانَ حُکْمِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا ناصِرَ دینِ اللهِ، اَلسَّلامُ

سلام بر توای بیان (کننده) حکم خدا سلام بر توای یاور دین خدا سلام

عَلَیْکَ اَیُّهَا السَّیِدُ الزَّکِیُّ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ اَیُّهَا الْبَرُّ الْوَفِیُّ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ

بر توای آقــای پــاک (و مــنزه از هر عیب) ســلام بر توای نیکوکردار وفادار سلام بر تو

اَیُّهَا الْقـآئِمُ الاْمینُ، اَلسَّـلامُ عَلَیْـکَ اَیُّهَا الْعـالِمُ بِالتَّأْویـلِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ اَیُّهَا

ای قیام کننده (به امر خدا) و امین ســلام بر توای دانــای به تأویل (قرآن) سلام بر تو ای

الْهادِی الْمَهْدِیُّ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ اَیُّهَا الطّاهِرُ الزَّکِیُّ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ اَیُّهَا

راهنمای راه یافته سلام بر توای پاکیزه منزه سلام بر تو ای

التَّقِیُّ النَّقِیُّ، السَّلامُ عَلَیْـکَ اَیُّهَا الْحَـقُّ الْحَقیـقُ، اَلسَّـلامُ عَلَیْکَ اَیُّهَا الشَّهیدُ

پرهیزکار پاکدامن سلام بر توای حق سزاوار بـدان ســلام بر توای شهید

الصِّدّیقُ،اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یااَبامُحَمَّد الْحَسَــنَ بْنَ عَلِیٍّ،وَرَحْمَـةُ اللهِوَبَرَکاتُهُ.

راست گفتـــار ســـلام بر توای ابا محمّد حسن بن علی و رحمت خدا و برکات او.

ســپس امــام حســین(علیه الســلام) را مخــاطب ســازد و بگوید:

اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَا بْنَ رَسُولِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْـکَ یَا بْنَ اَمــیرِ الْمُؤْمِنینَ،

سـلام بر توای فرزند رسـول خـدا سـلام بر توای فرزند امیر مؤمنان

اَلسَّلامُ عَلَیْـکَ یَا بْنَ سَـیِّدَةِ نِسـآءِ الْعـالَمینَ، اَشْـهَدُ اَن-َّکَ اَقَمْتَ الصَّلاةَ،

سلام بر توای فرزند بانوی زنان جهانیان گواهی دهم که تو براستی نماز را برپا داشتی

وَآتَیْتَ الزَّکـاةَ، وَاَمَـرْتَ بِـالْمَعْرُوفِ، وَنَهَیْتَ عَنِ الْمُنْکَـرِ، وَعَبَدْتَ اللهَ

و زکـات دادی و امر به معـروف کـردی و نهی کـردی از منکر (و کارهای زشت) و خدای را از روی اخلاص

مُخْلِصاً، وَجاهَدْتَ فِی اللهِ حَـقَّ جِهـادِهِ حَتّی اَتیـکَ الْیَقینُ، فَعَلَیْکَ السَّلامُ

پرستش کردی و در راه خدا آن طور که باید و شاید جهاد کردی تا یقین (یعنی مرگ) به سراغت آمد پس بر تو بـاد سلام

مِنّی ما بَقیتُ وَبَقِیَ اللَّیْـلُ وَالنَّهـارُ، وَعَلی آلِ بَیْتِـکَ الطَّیِّبینَ الطّاهِرینَ، اَ نَا

من تا من زنـده‌ام و شب روز بر پاست و بر خانـدان پاکیزه و پاکت باد و من

یا مَوْلایَ مَوْلیً لَکَ وَلِاِلِ بَیْتِکَ، سِلْمٌ لِمَنْ سالَمَکُمْ، وَحَرْبٌ لِمَنْ

ای مولایم دوستدار تو و خاندانت هستم صلحم با هرکس که با شما در صلح است و در جنگم با هر کس که

حارَبَکُمْ، مُـؤْمِنٌ بِسِـرِّکُمْ وَجَهْـرِکُمْ، وَظـاهِرِکُمْ وَبـاطِنِکُمْ، لَعَنَ اللهُ

با شـما در جنگ است ایمـان دارم به راز پنهـان و به امر آشکار شما و ظاهر و باطن شما خدا لعنت کند

اَعْدآئَکُمْ مِنَ الاَوَّلینَ وَالاْخِرینَ، وَاَن-َا اَبْرَءُ اِلَی اللهِ تَعالی مِنْهُمْ

دشمنانتان را از اوّلین و آخـرین و من بـیزاری می‌جـویم به سوی خدای تعالی از ایشان

آن‌گاه هر دو بزرگوار را مخاطب ساخته، بگوید:

یا مَوْلایَ یا اَبا مُحَمَّد، یا مَوْلایَ یا اَبا عَبْدِاللهِ،

ای مولای من‌ای ابامحمد،ای مولای من‌ای ابا عبدالله

هـذا یَـوْمُ الاِثْنَیْنِ وَهُـوَ یَوْمُکُما وَبِاسْـمِکُما، وَاَن-َا فیـهِ ضَیْفُکُما

امـروز روز دوشـنبه است و این روز شماست و به نـام شماست و من در این روز مهمان شمایم

فَاَضـیفانی، وَاَحْسِـنا ضِـیافَتی، فَنِعْمَ مَنِ اسْتُضـیفَ بِـهِ اَنْتُما، وَاَن-َا فیهِ مِنْ

پس مـرا بنوازید و نیکو مهمـان نـوازی کنید که چه خـوب مهمان نوازانید شما برای مهمان و من در این روز در

جِوارِکُما فَاَجیرانی، فَاِنَّکُما مَأْمُورانِ بِالضِّـیافَةِ وَالاِجـارَةِ، فَصَلَّی اللهُ

پناه شمایم پس مـرا پنـاه دهید که همانا شـما به مهمـان نوازی و پناه دادن مأمورید درود خدا

عَلَیْکُما وَآلِکُمَا الطَّیِّبینَ.

بر شما و بر خاندان پاکتان باد.

زیـارت امـام سـجاد و امـام بـاقر و امـام صـادق(علیهم السلام) در روز سه شنبه

اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ یا خُزّانَ عِلْمِ اللهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ یا تَراجِمَةَ وَحْیِ اللهِ،

سلام بر شمااى گنجینه داران علم خـدا سـلام بر شـمااى ترجمانان (و مفسّران) وحى خدا

اَلسَّـــلامُ عَلَیْکُمْ یا اَئِمَّةَ الْهُــدى، اَلسَّـــلامُ عَلَیْکُمْ یا اَعْلامَ التُّقى، اَلسَّلامُ

ســلام بر شــمااى پیشــوایان هــدایت ســلام بر شــمااى نشانه‌هاى پرهیزکارى سلام

عَلَیْکُمْ یا اَوْلادَ رَسُـولِ اللـهِ، اَنَا عـارِفٌ بِحَقِّکُمْ، مُسْتَبْصِـرٌ بِشَأْنِکُمْ، مُعاد

بر شمااى فرزندان رسول خدا من به حق شما شناسایى دارم و به شأن و مقامتان بینایى کامل دارم دشمنم

لاَعْدآئِکُمْ، مُوال لاَوْلِیآئِکُمْ،بِـاَبى اَنْتُمْ وَ اُمّى صَـلَواتُ اللـهِ عَلَیْکُمْ، اَللّهُمَّ

با دشــمنانتان دوســتم با دوســتانتان پــدر و مــادرم به فدایتان درود خدا بر شما خدایا

اِنّی اَتَـوالی آخِـرَهُمْ کَما تَـوالَیْتُ اَوَّلَهُمْ، وَ اَبْـرَءُ مِنْ کُـلِّ وَلیجَة دُونَهُمْ،

من دوست دارم آخـــرین ایشـــان را چنانچه دوست دارم نخستین آن‌ها را و بیزاری جویم از هر همـدم باطل غـیر از ایشان و

وَاَکْفُرُ بِالْجِبْتِ وَ الطّاغُوتِ وَ اللاّتِ وَ الْعُزّی، صَلَواتُ اللــهِ عَلَیْکُمْ یا

به جبت و طاغوت (مدعیان دروغین مقام ایشــان) و لات و عزّی کافرم درود خدا بر شما ای

مَـوالِیَّ وَ رَحْمَـةُ اللــهِ وَ بَرَکاتُـهُ، اَلسَّــلامُ عَلَیْـکَ یا سَـیِّدَ الْعابِدینَ، وَسُلالَةَ

سروران من و رحمت خدا و برکاتش سلام بر توای بزرگ عابدان و نژاد پاک

الْوَصِـیّینَ، اَلسَّــلامُ عَلَیْـکَ یا بــاقِرَ عِلْمِ النَّبِیّینَ، اَلسَّــلامُ عَلَیْکَ یا صادِقاً

اوصـیا سـلام بر توای شـکافنده علم پیـامبران سـلام بر توای راستگوی

مُصَدَّقاً فِی الْقَوْلِ وَالْفِعْـلِ، یا مَـوالِیَّ هـذا یَـوْمُکُمْ وَ هُـوَ یَوْمُ الثُّلَثآءِ، وَاَنَا

تصدیق شده در گفتار و کردارای سـروران من امـروز که روز سه شنبه است روز شماست و من

فیـهِ ضَـیْفٌ لَکُمْ وَمُسْـتَجیرٌ بِکُمْ، فَاَضـیفُونی وَ اَجـیرُونی بِمَنْزِلَةِ اللهِ

در این روز مهمان شمایم و پناه جـوی به شـمایم پس از من پذیرایی کنید و پناهم دهید بدان مقامی که خدا

عِنْـدَکُمْ، وَآلِ بَیْتِکُمُ الطَّیِّبینَ الطّـاهِرینَ. در نـزد شـما و خاندان پاک و پاکیزه شما دارد.

زیـارت امـام موسی کـاظم،امـام رضـا،امـام جـواد و امام‌هادی(علیهم السلام) در روز چهارشنبه

اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ یا اَوْلِیـآءَ اللـهِ،اَلسَّـلامُ عَلَیْکُمْ یا حُجَجَ اللـهِ، اَلسَّلامُ

سلام بر شمااى دوستان خـدا سـلام بر شـمااى حجتهـاى خدا سلام

عَلَیْکُمْ یا نُـورَ اللـهِ فى ظُلُمـاتِ الاَرْضِ، اَلسَّـلامُ عَلَیْکُمْ، صَلَواتُ اللهِ

بر شـمااى نـور(هـاى) خـدا در تاریکیهـاى زمین سـلام بر شما و درود خدا

عَلَیْکُمْ وَعَلى آلِ بَیْتِکُمُ الطَّیِّبینَ الطّـاهِرینَ، بِـاَبى اَنْتُمْ وَاُمّى، لَقَدْ عَبَدْتُمُ

بر شما و بر خاندان پاک و پاکیزه تان باد پدرم و و مادرم به فداى شما که براستى شما

اللهَ مُخْلِصینَ، وَجاهَـدْتُمْ فِى اللـهِ حَـقَّ جِهـادِهِ حَتّى اَتیکُمُ الْیَقینُ، فَلَعَنَ

خداى را از روى اخلاص پرستش کردید و آن طور که باید و شاید در راه خدا جهاد کردید تا مرگ به سراغ شـما آمد پس

اللهُ اَعْدآئَکُمْ مِنَ الْجِنِّ وَالاِنْسِ اَجْمَعینَ، وَاَنَا اَبْرَءُ اِلَی اللّهِ وَ اِلَیْکُمْ مِنْهُمْ،

خـدا لعنت کند همه دشـمنانتان را از جن و انس و من به سوی خدا و شما از ایشان بیزاری می‌جویم

یا مَوْلایَ یا اَبا اِبْراهیمَ مُوسَـی بْنَ جَعْفَـر، یا مَـوْلایَ یا اَبَا الْحَسَنِ عَلِیَّ بْنَ

ای سرور من‌ای ابا ابراهیم موسی بن جعفر وای مـولای من‌ای ابالحسن علی بن

مُوسی، یا مَوْلایَ یا اَبا جَعْفَر مُحَمَّدَ بْنَ عَلِیٍّ، یا مَــوْلایَ یا اَبَا الْحَسَنِ

موسی وای آقـــــای من‌ای ابا جعفر محمّد بن علی وای مولای من‌ای اباالحسن

عَلِیَّ بْنَ مُحَمَّد، اَ نَا مَوْلیً لَکُمْ، مُـؤْمِنٌ بِسِـرِّکُمْ وَجَهْـرِکُمْ، مُتَضَیِّفٌ بِکُمْ فی

علی بن محمّد من دوست شـمایم ایمـان به راز نهـان و امر آشکار شما دارم و خود را در این روز

یَوْمِکُمْ هذا، وَهُوَ یَوْمُ الاَرْبَعآءِ، وَمُسْتَجیرٌ بِکُمْ، فَاَضـیفُونی وَ اَجیرُونی

که روز چهارشنبه است به مهمـانی شـما خوانـده‌ام و به شما پناه آورده‌ام پس از من پذیرایی کنید و پناهم دهید

بِ-آلِ بَیْتِکُمُ الطَّیِّبینَ الطّـاهِرینَ. به حق خانــدان پــاک و پاکیزه تان.

زیــارت امــام حسن عســکری(علیه الســلام) در روز پنج شنبه

اَلسَّــلامُ عَلَیْـکَ یا وَلِیَّ اللــهِ، اَلسَّــلامُ عَلَیْـکَ یا حُجَّةَ اللــهِ وَخالِصَتَهُ، اَلسَّلامُ

سلام بر توای ولی خدا ســلام بر توای حجت خــدا و بنــده خدا و بنده خالص او سلام

عَلَیْـکَ یا اِمــامَ الْمُؤْمِـنینَ، وَوارِثَ الْمُرْسَــلینَ، وَحُجَّةَ رَبِّ الْعالَمینَ، صَلَّی

بر توای پیشــوای مؤمنــان و وارث فرســتادگان (خــدا) و حجت پروردگارِ جهانیان درود

اللهُ عَلَیْکَ وَعَلی آلِ بَیْتِکَ الطَّیِّبینَ الطّاهِرینَ، یا مَوْلایَ یا اَبا مُحَمَّد

خدا بر تو و بر خاندان پــاک و پــاکیزه ات‌ای ســرور من‌ای ابا محمّد

الْحَسَنَ بْنَ عَلِیٍّ، اَن-َا مَوْلیً لَکَ وَلاِلِ بَیْتِـکَ، وَهـذا یَوْمُـکَ وَهُوَ یَوْم

حسن بن علی من دوست شما و خاندانت هستم و امروز که روز پنجشنبه است

الْخَمیسِ، وَاَن-َا ضَیْفُکَ فیهِ، وَمُسْتَجیرٌ بِکَ فیــهِ، فَاَحْسِــنْ ضِیافَتی

روز شماست و من در این روز میهمان شمایم و پناهنده به شمایم پس نیکو از من پذیرایی کن

وَاِجارَتی، بِحَقِّ آلِ بَیْتِکَ الطَّیِّبینَ الطّاهِرینَ.

و به خوبی پناهم ده به حق خاندان پاک و پاکیزه ات.

زیارت حضرت مهـدی، امـام زمـان(علیه السـلام) در روز جمعه

اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا حُجَّةَ اللهِ فی اَرْضِهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا عَیْنَ اللهِ فی خَلْقِهِ،

سـلام بر توای حجت خـدا در روی زمین سـلام بر توای دیده بان (یا دیده) خدا در میان خلق

اَلسَّـلامُ عَلَیْـکَ یا نُـورَ اللـهِ الَّذی یَهْتَـدی بِـهِ الْمُهْتَـدُونَ، وَیُفَرَّجُ بِهِ عَنِ

سـلام بر توای نـور خـدا که راه جویـان بـدان راهنمـایی شوند و به وسیله او از کار

الْمُؤْمِـنینَ، اَلسَّـلامُ عَلَیْـکَ اَیُّهَا الْمُهَـذَّبُ الْخـآئِفُ، اَلسَّـلامُ عَلَیْکَ اَیُّهَا الْوَلِیُّ

مؤمنان گشایش شود سلام بر توای پاک پروریده ترسـان (از دشمن) سلام بر توای سرپرست

النّاصِحُ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا سَفینَةَ النَّجـاةِ، اَلسَّـلامُ عَلَیْـکَ یا عَیْنَ الْحَیاةِ،

خـیرخواه سـلام بر توای کشـتی نجـات سـلام بر توای چشمه حیات

اَلسَّلامُ عَلَیْکَ، صَـلَّی اللـهُ عَلَیْـکَ وَعَلی آلِ بَیْتِـکَ الطَّیِّبینَ الطّاهِرینَ،

سلام بر تو باد درود خدا بر تو و بر خاندان پاک و پـاکیزه ات باد

اَلسَّلامُ عَلَیْکَ، عَجَّلَ اللهُ لَکَ ما وَعَدَکَ مِنَ النَّصْـرِ وَظُهُـورِ الاَمْرِ،

سلام بر تو خـدا شـتاب کند در وعـده یـاری تو و پـیروزی کارت

اَلسَّــلامُ عَلَیْــکَ یا مَــوْلایَ، اَن-َا مَــوْلاکَ عــارِفٌ بِأُولیــکَ وَأُخْریکَ، اَتَقَرَّبُ

سلام بر توای سرور من، و من دوست تو و بینای به آغاز و انجام کارت هستم و به سوی

اِلَی اللهِ تَعالی بِکَ وَبِآلِ بَیْتِکَ، وَاَنْتَظِـرُ ظُهُـورَکَ وَظُهُـورَ الْحَقِّ عَلی یَدَیْکَ،

خدای تعالی بوسیله تو و خاندانت تقـرّب جـویم و منتظر ظهور تو و پیروزی حق بدست تو هستم

وَاَسْئَلُ اللهَ اَنْ یُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد، وَاَنْ یَجْعَلَنی مِنَ

و از خدا می‌خواهم که درود فرســتد بر محمّد و آل محمّد و مرا در زمره

الْمُنْتَظِرینَ لَکَ، وَالتّـابِعینَ وَالنّاصِـرینَ لَـکَ عَلی اَعْـدآئِکَ، وَالْمُسْتَشْهَدینَ

منتظران و پیروان تو قرار دهد و در زمـره یـاوران تو در برابر دشمنانت و کسانی که

بَیْنَ یَدَیْکَ فی جُمْلَةِ اَوْلِیآئِکَ، یا مَـوْلایَ یا صـاحِبَ الزَّمـانِ صَلَواتُ اللهِ

در پیش رویت در میـــان دوســـتانت شـــربت شـــهادت می‌نوشندای مولای من‌ای صاحب الزمان درود خدا

عَلَیْـکَ وَعَلی آلِ بَیْتِـکَ، هـذا یَـوْمُ الْجُمُعَـةِ، وَهُـوَ یَوْمُـکَ الْمُتَوَقَّعُ فیهِ

بر تو و بر خانـــدانت، امـــروز روز جمعه است و آن روز توست که انتظار ظهور تو در آن

ظُهُـورُکَ، وَالْفَـرَجُ فیــهِ لِلْمُؤْمِـنینَ عَلی یَـدَیْکَ، وَقَتْـلُ الْکافِرینَ بِسَیْفِکَ،

روز و انتظـار فـرج مؤمنـان بدست تو و کشـتار کـافران بوسیله شمشیر تو در این روز می‌رود

وَاَنَا یا مَوْلایَ فیهِ ضَـیْفُکَ وَجـارُکَ، وَاَنْتَ یا مَـوْلایَ کَـریمٌ مِنْ اَوْلادِ

و من‌ای آقــای من در این روز میهمــان تو و پناهنــده ات هستم و توای سرور من بزرگواری از فرزندان

الْکِرامِ، وَمَأْمُورٌ بِالضِّـیافَةِ وَالاِجـارَةِ، فَاَضِـفْنی وَ اَجِـرْنی، صَلَواتُ اللهِ

بزرگـــواران هســـتی و به میهمـــان نـــوازی و پنـــاه دادن مأموری پس مرا بنواز و پناهم ده درود خدا

عَلَیْکَ وَعَلی اَهْلِ بَیْتِکَ الطّاهِرینَ.

بر تو و برخاندان طاهرینت باد.

یادآوری:

روشن است که توجّه به رسول اللّه(صلی الله علیه وآله) و سـایر معصـومین(علیهم السـلام) در ایّـام هفتـه، روح ولایت و عشق به آن بزرگـواران را در انسـان زنـده نگه می‌دارد، و او را به تأسّـی و اقتـدای به آن پیشـوایان معصوم(علیهم السلام) وامی دارد، و از شـرّ شـیاطین و مفسدان و هوای نفس حفظ می‌کند. خوشا به حال آن‌ها که هر روز را با یاد یکی از موالی خود سپری می‌کننـد، و در ایمان و عمل و اخلاق به آن‌ها اقتدا می‌جویند.

غیبت

غیبت بر سه گونه است:

1 غیبت حرام

2 غیبت جایز

3 غیبت واجب

حقیقت و معنـــای غیبت آن است که انســـان دربـــاره‌ی شخصی، چیزی بگوید که اگر به گوش او برسـد، نـاراحت می‌شود. غیبت به حکم قرآن و احادیث و عقل و اجمـاع، حـــرام است و تنها در مـــواردی که غیبت جـــایز یا واجب است، معصیت نخواهد بود. اینک از جنبه‌های گونـاگون به این مسأله می‌پردازیم.

حقیقت و معنـــای غیبت بر اســـاس آن‌چه از روایـــات استفاده می‌شود، که پیامبر گرامی اسلام می‌فرماید: آیا می‌دانید غیبت چیست؟ برادر مؤمن خود را به چـیزی یـاد کنی که مایه‌ی کراهت و ملال خاطر او باشد می‌شود.

شخصی عرض کردای رسول خـدا! اگر آن‌چه دربـاره‌ی او می‌گوییم، در او باشد، باز هم غیبت اسـت؟ اگر آن‌چه در او موجود است، بگـویی، او را غیبت کـرده‌ای و اگر در او نباشد، به او تهمت زده‌ای.

امـــام صـــادق علیه الســـلام:غیبت آن است که دربـــاره برادرت چیزی بگویی که خداوند آن را پنهان کرده است.

غیبت کـردن به اسـتناد قـرآن، روایـات، اجمـاع و عقـل، حـــرام است. خداوند متعـــال می‌فرماید:ای کســـانی که ایمان آورده اید! غیبت همـدیگر را نکنید. آیا دوست دارید

گوشت بـــرادر خودتـــان را بخوریـــد، در حـــالی که مـــردار است؟! پس تقوا پیشه کنید که خداوند توبه پـذیر و رحیم است.

رسول خدا نیز فرموده است: از بدگویی و غیبت مؤمنان دوری کنید; زیرا گناه غیبت و بـدگویی از گنـاه زنا کـردن بزرگ‌تر است. اگر کسی زنا کند و واقعا پشیمان شـود و توبه کند، خداوند توبه‌اش را می‌پـذیرد، ولی غیبت کننـده آمرزیده نمی‌شود، مگر این که غیبت شـونده از او راضی شـــود. هم چـــنین در روایـــتی دیگر می‌فرماید: همانا بـدگویی و غیبت بر هر مسـلمانی حـرام است و بـدگویی کردن، کردار شایسـته‌ی انسـان را نـابود می‌کنـد، همـان گونه که آتش، هیزم را نابود می‌کند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله:

روز قیامت فردی را می‌آورند و او را در پیشگاه خـدا نگه می‌دارند و کارنامه اشرابه اومی دهند،اماحسـنات خـودرا در آن نمی‌بیند.عـــــــرض می‌کند:الهی!این کارنامه من نیست! زیـــرا من در آن طاعـــات خـــود را نمی‌بینم! به او گفته می‌شود: پروردگار تو نه خطامی‌کند و نه فراموش. عمل تو به سبب غیبت کردن از مردم بر باد رفت. سپس مرددیگری را می‌آورند و کارنامه‌اش را به او می‌دهند. در آن طـاعت بسـیاری را مشـاهدهمی‌کند. عـرض می‌کند: الهی! این کارنامه من نیست! زیـــرا من این طاعـــات را بجا نیـاورده ام!گفته می‌شـود: فلانی از تو غیبت کـرد و من حسنات او را به تو دادم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله:

خداوند متعال تا چهل شبانه روز نماز وروزه غیبت کننده مـــرد و زن مســـلمان را نمی‌پـــذیرد، مگر این که غیبت شونده او را ببخشد.

برای درمان غیبت، دو راه وجـود دارد; درمـان اجمـالی و درمـــان تفصـــیلی. در این‌جا تنها به راه کـــار اجمـــالی می‌پردازیم و برای آگـاهی از روش تفصـیلی، شـما را به مطالعه‌ی کتاب های

معرفی شده فرا می‌خوانیم.

درمـــان اجمـــالی غیبت آن است که با دیـــده‌ی بصـــیرت، ساعتی در آیات قرآن و احادیث اهل بیت(علیهم السلام) که در موضوع غیبت است بیاندیش و غضب خدای متعـال و عذاب روز جزا را به یادآور. آن‌گاه مفاسد دنیوی غیبت را در نظر بگیر و بیاندیش که ممکن است غیبت به گوش آن شـخص برسد و به بغض و کینه و دشـمنی بیانجامد و در مقـام انتقـام گـرفتن و اهـانت و غیبت تو برآید. پس بیاندیش که اگر کسی از تو نزد دیگری غیبت کنـد، چگونه آزرده و خشمناک می‌شوی. بنابراین، مقتضـای انسـانیتّ آن است که آبروی دیگران را نبری و در کـردار و گفتـار، خود را کنترل کـنی و با اندیشه در آن‌چه می‌گـویی، آرام آرام از غیبت، دست بـرداری. امـام کـاظم علیه السـلام: هر کس پشت سر دیگـری چـیزی بگوید که در او هست و مـــردم هم آن را می‌دانند غیبتش نکـــرده اســـت، اما اگر کسی پشت ســـرش چـــیزی را بگوید که در او هست ولی مردم نمی‌دانند، غیبتش کرده است.

پیـامبر خـدا: چهـار کسـند که غیبت کـردن از آن‌ها غیبت نیست: فاسقی که فسق خودرا آشکارمی سازد، پیشوای دروغگویی که اگر خوبی کنی، سپاسگزاری نمی‌کند و

اگر بـدی کـنی، نمی‌بخشـد، کسـانی که از سر خنـده و شـوخی فحش مـادر می‌دهند و کسی که از جمـاعت مسلمانان کناره گیرد و بر امتّ من عیب گـیرد و به روی آن‌ها شمشیر کشد.

پیـامبر خـدا در پاسخ به این سـؤال که کفـّاره غیبت چیست: کفاّره‌اش این است که هرگاه به یـاد کسی که از او غیبت کـرده‌ای افتـادی، از خداوند بـرایش آمـرزش بخواهی. ند

امام علی علیه السلام: هر کس برای فخرفروشی کـاری کند، خداوند در روز قیامت او را سیاه محشور گرداند.

در حدیثی از امـام صـادق علیه السـلام در بـاره‌ی تعریف غیبت می‌خوانیم که:

غیبت آن است که در باره برادر مسلمانت چـیزی بگـویی که خداوند آن را بر او مستور داشته است.

این نکته حـائز اهمیت است که از بعضی کلمـات بزرگـان گـاه چـنین اسـتفاده می‌شـود که غیبت در مـورد همه‌ی مؤمنان نیست بلکه تنها در مورد کسانی است که از گناه خود پشیمانند و یا توبه کرده‌اند و در سرحد اعتدالند.

و اما غیبت افـراد فاسق و گنهکـار جـایز است هر چند گناهشان پنهان باشد و گاه به این روایت از امـام صـادق علیه السلام نیز استناد جسته‌اند که فرمـود: کسی که در روابطش با مردم سـتم نکنـد، و در سـخنانی که می‌گوید

به مردم دروغ نگوید و از وعده هایش تخلف نجوید چنین کسی غیبتش حرام و شخصیت کامل و عدالت او ظاهر و اخوتش واجب است.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: هنگامی که فاسق تظاهر به فسق کند نه احترامی دارد و نه غیبتی و در حدیث دیگری از امام رضا(علیه السلام) می‌خوانیم: کسی که چادر حیا را از سر بر گیرد غیبت ندارد.

احادیث متعدد به خوبی نشان می‌دهد که اگر شخصی گناه کند و مستور باشد، غیبت او جایز نیست و غیبت شخص متظاهر به فسق نیز در خصوص آن عملی که تظاهر به آن می‌کند جایز است نه نسبت به تمام اعمالش.

از این گذشته حرمت غیبت با دلیل عقل نیز ثابت است چرا که نوعی ظلم و ستم و افشای اسرار و ریختن آبروی مردم محسوب می‌شود و بی‌شک فرقی میان فاسق و عادل در این زمینه نیست مگر در مواردی که غیبت سبب نهی از منکر یا دفع خطر و ضرر از جامعه مسلمین گردد. و در آن هم میان فاسق و عادل تفاوتی نیست. یکی از گناهان بزرگ غیبت است. غیبت یعنی پشت سر دیگران بد گویی کردن و سخن نا خوشایند گفتن.

در روایتی آمده غیبت عبارت است از بیان اموری است که خدا بر برادرت پنهان کرده است اما بیان اموری مثل عصبانیت و عجله که ظاهر هستند غیبت محسوب نمی‌شود باید توجه داشت که تحقق غیبت فقط به واسطه‌ی زبان نیست بلکه غیر از گفتار بوسیله‌ی

نوشتن و ایماء و اشاره و حـرکت چشم و اعضـای دیگر و هر چیزی که مقصـود را بفهماند نـیزمحقق می‌شـود وبه همین خــاطر است که گفته اند: قلم،زبــان دوم انســان است.

درمان این بیماری خطرناک اخلاقی از جهـاتی با درمـان سـایر بیماری‌هـای اخلاقی مشـابه و از جهـاتی متفـاوت است و در مجمـوع رعـایت امـور زیر بـرای پیشـگیری یا درمـان غیبت کـار سـاز است درمـان اصـلی هر بیمـاری جسمی یا روانی و اخلاقی جز با ریشه یابی عوامل آن و قطع کردن آن‌ها امکان پــذیر نیست و از آن‌جا که عوامل زیادی در بروز و ظهور این صفت زشت مؤثر بود باید به ســراغ آن ها رفت: حســد، کینه تــوزی انحصــار طلــبی، انتقام جویی، کبر و خود برتر بینی، از عوامل مهمی بود که آدمی را به ســـراغ غیبت می‌فرســـتاد و تا این‌ها از وجود انسان ریشه کن نشود صفت رذیله غیبت هم ریشه کن نخواهد شد.

راه مهم دیگر برای درمـان این رذیله اخلاقی توجه به پی آمدهای سوء معنوی و مادی، فردی و اجتماعی آن است، هر گـــاه انســـان به این نکته توجه کند که غیبت او را از چشم مــردم می‌انــدازد و به عنــوان فــردی خــائن، حق نشــناس، ضـعیف و نا تــوان در جامعه معـرفی می‌کند و پیوند اعتماد و اطمینان را در جامعه متزلزل می‌سازد.

1 اگر به شخصی ستم شده باشد، جایز است پیش حاکم و قاضی، برای دفـاع از خـود، سـتم سـتم کـار را آشـکار کند.

2 اگر شخصی در مسأله‌ای با شما مشورت کند یا درباره‌ی کسی بپرسد، می‌توانید و باید عیبی را که در شخص موردنظر وجود دارد، بیان کنید.

3 اگر مؤمنی با فاسقی دوست شده است و احتمال دارد فاسد شود، باید مؤمن را از احوال فاسق آگاه کنیم.

4 شهادت دادن به سود مظلوم علیه ظالم در پیش قاضی واجب است.

5 بیان احوال کسانی که اهل بدعت و فساد در دین هستند و.....

داد خواهی: اگر کسی برای داد خواهی در نزد کسی که می‌تواند حق او را بگیرد از دیگری که بر او ظلم نموده بگونه‌ای تظلم و داد خواهی کند که مستلزم ذکر نام او باشد اشکال ندارد. اگر کسی برای ازدواج با زنی با انسان مشورت کند و انسان در آن زن عیبی سراغ دارد باید تذکر دهد.

اگر کسی به اسم یا لقبی معروف باشد که حاکی از عیب اوست و برای شناساندن او راه دیگری نباشد گفتن آن اسم یا لقب اشکال ندارد. غیبت آنست که درباره کسی چیزی بگویی که در نزد خداوند عیب نباشد و به چیزی او را مذمت کنی که دانشمندان آنو اما روایتی که از امام صادق علیه السلام رسیده است که فرمود را می‌ستایند.ولی سخن گفتن درباره غایب به چیزی که در نزد خدا مذموم و صاحب آن مورد سرزنش است، این غیبت نیست، هر چند صاحب آن اگر بشنود ناراحت شود و تو از آن عیب بری و خالی باشی، و در این سخنت حق

را از باطل به وسیله بیان خدا و رسـول او جـدا و روشن کنی، و لیکن به این شرط که گوینـده غـیر از بیـان حق و باطل در دین خــدای عز و جل مقصــود دیگــری نداشــته باشد، و اما هر گاه مـرادش ذکر نقص مـذکور بـدون این معــنی (بیــان حق و باطل) باشــد، این شــخص اگر چه کـارش صـواب باشد به سـبب فسـاد مـراد و مقصد بـاز خواست خواهد شد.این روایت مخصوص موردی است که صاحبش قبح آن را نداند، یا آن را پوشـیده دارد و آشـکار شدن آن او را ناخوش آید.دلیل این مطلب روایت دیگـری است از آن حضرت، که وقتی از غیبت پرسیدند، فرمود:

این است که درباره بـرادرت در دین او چـیزی بگـوئی که نکرده است، و به زبان چیزی را منتشر کنی که خدا بر او پوشانده و حدی درباره آن اقامه نکرده است.

غیبت آنست که درباره برادرت چیزی بگوئی که خدا بر او پوشـانده است و اما چـیزی که در او آشـکار اسـت، مانند تندخوئی و شتابزدگی گفتن آن غیبت نیست.

امام کاظم علیه السلام فرمود هر که در پشت سر مردی چیزی بگوید که در او هست و مــردم می‌دانند او را غیبت نکـــرده، و هر که پشت سر کسی چـــیزی بگوید که در او هست ولی مـردم نمی‌دانند غیبتش کـرده، و هر که پشت سر کسی چـــیزی بگوید که در او نیست به او بهتـــان زده است و خواهد آمد که هر کس تجاهر به گنـاه کند و آن را پوشـیده نـدارد غیبت نـدارد. هر که مؤمـنی را در نـزد او خوار و رسوا کنند و او بتواند یاریش کند و نکند خدا او را در روز قیامت در حضور همه خلائق خوار و رسـوا خواهد ساخت. هر که در غیاب بـرادر خـویش از آبـروی او دفـاع کند، بر خداست که در قیامت آبـروی او را نگاهـدارد. هر

که در غیـاب بـرادرش از آبـروی او دفـاع کند بر خـدا حق است که او را از جهنم نجات بخشد.

هیچ مردی نیست که برادر مسلمانش پیش او به بدی یـاد شود، و او بتواند و به کلمه‌ای او را یاری کند و نکند، مگر این‌که خدای عز و جل در دنیا و آخرت او را خوارســازد و فرمود و هر که پیش او از بـرادر مسـلمانش به بـدی یـاد شود و او را یاری کند، و خداوند در قیـامت فرشـته‌ای را بر خواهد انگیخت تا او را از آتش حمـــایت کند هر که در دنیا از آبروی برادر مسلمانش حمایت و دفاع کند خداوند در دنیا و آخرت او را یاری می‌کند.

هر که بر برادر خویش منت گذارد درباره غیبـتی که از او در مجلسی بشنود و آن را رد کند خداوند هـزار هـزار شر را در دنیا و آخــرت از او بگردانــد، و اگر تواند و غیبت او را ردو فرمـود نکنـد، گنـاه او هفتـاد برابر آن کسی است که او را غیبت کرده است.

چون دانستی که غیبت عبارت است از یـاد کـردن دیگـری به آن‌چه اگر بشنود خوشش نیاید، اکنــون بــدان که غیبت در صورتی حـرام است که به قصد آبروریـزی یا تفـریح و سرگرمی، یا خنداندن مردم به وســیله آن باشد.و اما اگر بـــرای مقصـــود صـــحیحی باشد که جز غیبت راهی به رسیدن آن وجود نـدارد حـرام نیست.و مقاصد و اغـراض صحیحی که غیبت را جایز و روا می‌سازد چند چیز است:

1 دادخواهی و تظلم در نزد کسی که حکم و حکـومت به دست اوست و می‌تواند احقاق حق کند، مانند قاضـیان و مفتیان و حاکمان، که در نزد این‌ها نسبت ظلم و بدی به کسی دادن برای او نیز گفتار جـایز اسـت، به دلیل قـول

پیغمبر اکرم سرپیچانیدن ادای قرض خود و مسامحه آدم دارا در برای صاحب حق سخنی است که باید سخن خود را بگوید.

2کمک کردن در رفع منکر و جلوگیری از گناهان و برگرداندن گناهکار به صلاح، در این صورت ذکر بدی و غیبت تنها به قصد درست و صحیح جایز است وگرنه جایز نیست.

3 برای خیرخواهی و راهنمائی کسی که در امر ازدواج و سپردن امانت و امثال این‌ها مشورت می‌کند.همچنین جرح کردن(یعنی شهادت به عدم عدالت)شاهد و مفتی و قاضی هر گاه درباره آن‌ها سؤال شود.در این صورت ذکر آن‌چه از عدم عدالت و اهلیت آن‌ها برای فتوا دادن و قضاء می‌داند جایز است به شرط آن‌که به قصد صحیح و به نیت ارشاد و راهنمائی باشد و انگیزه حسد یا تلبیس و تزویر شیطانی در میان نباشد، و همچنین برای حفظ مسلمانان از شر و زیان یا سرایت فسق و بدعت. بنابراین کسی که عالمی یا غیر عالمی از مؤمنان را ببیند که با بدکار یا فاسق یا بدعتگذاری رفت و آمد دارد، و بترسد که به وی زیانی برسد و فسق و بدعت او در اثر مصاحبت به وی سرایت کند، جایز است که او را از شر و فسق و بدعت وی آگاه سازد به شرطی که انگیزه او صرفا ترس از رسیدن شر و فساد یا سرایت فسق و بدعت به وی باشد. و از جمله چیزهایی که در بر حذر داشتن مسلمانان و حفظ آن‌ها از شر و ضرر داخل است اظهار عیبی است که می‌داند در کالای مورد خرید و فروش هست، هر چند فروشنده را خوش نیاید زیرا اظهار وی خریدار را از ضرر حفظ می‌کند. مثلا شخصی

را می‌بیند که می‌خواهد مرکـــبی بخـــرد و می‌داند که این مال دزدی است یا عیب دیگری دارد، باید آن را بر خریدار آشکار کند، زیرا سـکوت وی مـوجب زیـان خریـدار خواهد شد.

4 رد کسی که خود را به دیگری منسوب نماید و نسـبتی با او نداشته باشد.

5 رد اقوال اهل ضلالت یا رد دعوی باطل در دین.

6 شـهادت دادن علیه کسی که فعل حـرامی را مـرتکب شده باشد، در جائی که باید شهادت داد.

7 ضـــرورت شناســـانیدن، که هر گـــاه کسی به لقـــبی معـروف باشد که دلالت بر عیـبی کنـد، و شناسـانیدن او فقط به وسیله این لقب باشد و در ذکر آن گناهی نهفته نیســـت، به شـــرط آن‌که از راه دیگر معـــرفی وی ممکن نباشد شناســـانیدن او به آن لقب اشـــکالی نـــدارد. دلیل این، فعل راویان و عالمـان در اعصـار و در بلاد اسـلامی اســـت، که مثلا می‌گویند: اعمش آن که از چشـــمش به علت سســتی و بیمـاری آب می‌ریـزد و اعـرج لنگو مانند این‌ها چنین روایت کرده‌انـد، زیـرا غالبا به صـورتی است که صاحب آن را از شنیدنش ناخوش نمی‌آید.

8 هر گـاه کسی که از او سـخن گفته می‌شـود سـزاوار خوار داشتن و سبک شمردن باشد، از آنرو که تظـاهر به گنـــاه و فسق می‌کنـــد، مثل ظلم و زنا و شـــرابخواری و مانند اینهـا، به شـرط آن‌که به غـیر از گنـاهی که آشـکار ساخته به امر دیگری تعدی نشـود، زیـرا گفتن آن‌چه غـیر علـــنی است غیبت و گنـــاه شـــمرده می‌شـــود.و اما ذکر گنـاهی که علانیه مـرتکب شـده گنـاه نیسـت، زیـرا خـود

صاحبش از ذکر آن باکی ندارد و بلکه به آن تفاخر می‌کند و علنی شدن آن را می‌خواهد.و علاوه بر این، اخبار بر جواز غیبت چنین کسی دلالت دارد، چنانکه بعضی از آن‌ها ذکر شد. رسول خدا فرمود هر که پرده حیا از رخسار بیندازد غیبتش رواست و فرمود غیبت فاسق ناروا نیست. و ظاهر آن است که ذکر عیوبی که به آن تظاهر و تجاهر می‌شود غیبت نیست، نه شرعا و نه لغه؛ نه این‌که غیبت است و چون شرعا از مستثنیات غیبت شمرده شده جایز است.جوهری گفته است غیبت آن است که پشت سر انسان چیزی گفته شود که اگر بشنود غمگین گردد، که اگر راست باشد غیبت نامیده می‌شود و اگر دروغ باشد بهتان نام می‌گیرد و جماعتی از علما در دو موضع دیگر غیبت را جایز دانسته اند: یکی آن‌که دو یا چند نفر بر عیب کسی مطلع باشند و بین خود باز گویند بی‌آن‌که برای دیگری که از آن آگاه نیست اظهار فلان طایفه چنین می‌گویند، یا اهل فلان شهر چنین‌اند کنند.و در بعضی از اخباری که گذشت دلالتی بر جواز آن هست.و دیگر غیبت کسانی که محصور نباشند، چنانکه گفته می‌شود در صورتی که آن بعض یا آن شخص بر شنونده معلوم نباشد،، بعضی از مردم چنین می‌گویند یا چنین می‌کنند، یا کسی که امروز با او ملاقات داشتیم چنین بود مثل این‌که گفته شود اگر قرینه‌ای با آن باشد که شخص خاصی از آن فهمیده، یکی از مدعیان علم: ولی اگر به واسطه قرینه‌ای به شخص معینی دلالت کند غیبت حرام است، و همین طور اگر گفته شود شود غیبت است وگرنه، نه و همچنین اگر مصنفی در کتاب خود از فاضل معینی نام ببرد و گفتار او را بدون این‌که عذر ضروری او را ذکر کند زشت و عیب ناک گرداند

غیبت اســـت، و اما اگر غیبت نیست یکی از فضلا خطا و لغزشی کرده: مطلب را بدون تعیین آن شخص ذکر کنــد، مثل این‌که بگوید سر این‌که در غیبت شـــــــرط است که تعـریض) کنایه و گوشه زدن(به شـخص معیـنی باشـد، و اعـتراض و تعـرض نسـبت به مبهم و غـیر محصـور غیبت نیست این است که با ابهـام و منحصر نبـودن.، اشـخاص مـورد غیبت کسی را نـاخوش نمی‌آیـد، چنانکه این حـال معلـوم است.و بعضی از اخبـار به این معـنی دلالت دارد، وقتی از کسی چیز ناخوشـایندی سـرمی زد رسـول خـدا فرمود:. چرا مردمی چـنین و چنـان می‌کنند بـدون این‌که کننده آن را تعیین کند.

بعد از توبه و پشیمانی بـرای آن‌که ذمه‌اش از حق خداوند بــیرون رود این است که از عهــده حق شخصی که غیبت او را کرده برآید.و راهش این است که اگر از دنیا رفته و یا در دسترس او نیسـت، بـرای او بسـیار اسـتغفار و دعا کند، تا این دعا و طلب آمرزش در قیامت از حسـنات وی به شمار رود و جبران سیئه غیبت را بنماید.و اگر زنـده و در دســـترس او باشد و از غیبت با خـــبر نشـــده، و در شنیدش احتمال دشمنی و فتنه رود، برایش بسیار دعا و طلب آمرزش نماید و وی را با خبر نکند، و اگر خبر آن به او رسیده و یا نشـنیده ولی در اظهـار آن احتمـال فتنه و عــداوت نمی‌رود، از او حلیت بطلبد و عــذرخواهی کند و اظهــار تاسف نماید و در ســتایش و دوســتی وی مبالغه کند و به این شیوه چندان ادامه دهد تا دلش خـوش شـود و حلالش کنـد، و اگر: اگر قلبا راضی نشد و حلال ننمـود همین عذرخواهی و اظهار دوستی حســنه‌ای است که در قیامت برابر سیئه غیبت قرار می‌گـیرد. و دلیل این بیـان قـول امـام صـادق علیه السـلام است غیبت کـردی و به

گـوش آن غیبت شـده رسـید، از او حلیت بخـواه، و اگر نشـنیده به او مرسـان و اسـتغفار کن و این بـرای آنست که در حلیت خواستن در صورتی که به گـوش او نرسـیده فتنه انگیزی و کینه توزی است، و کسی که با خبر نشـده در حکم کسی است که به او دسترسی نیست یا در بر صـورتی حمل می‌شـود که به وی دسترسی گذشـته یا غایب است، بنـابراین قـول پیغمـبر اکـرم ،(کفـاره غیبت کسی این است که بـرای او اسـتغفار کـنی) بر صـورتی حمل می‌شـود که به وی دسترسی نباشـد، و یا اگر در دسـترس باشد آگاهانیـدن و حلیت خواسـتن مـوجب فتنه انگیزی و عداوت گردد.و نیز این قـول آن حضـرت محمد: هر که از بـرادرش مظلمه‌ای در آبـرو یا مـال به گـردن دارد، از او حلیت بخواهد پیش از آن‌که روزی بیاید که درم و دینـاری نیسـت، از حسـنات او برگیرنـد، و اگر حسناتی نداشته باشد از سـیئات آن شـخص بردارند و بر سـیئات او افزایند بر این صـورت حمل می‌شـود که به گوشش رسـیده یا اگر نرسـیده اعلام و اسـتحلال مـوجب فتنه و عداوت نخواهد شد.

همزاد

(Doppleganger) آیا انسان ها همزاد آیا یک کپی از شما دارند؟، یک رونوشت از خود شما وجود دارد که همین الان مشغول خواندن این مقاله همزمان و همگام با شما باشد؟ آیا شخصی دیگر با این‌که نسخه‌ای از شماست ولی شما نیست، روی سیاره زمین با کوه‌های بلند مه گرفته، مزارع و دشت‌های وسیع حاصل خیز و شهرهای شلوغ و بی‌در و پیکر، زندگی می‌کند؟ آیا زندگی این شخص از هر لحاظ عین زندگی شماست؟ شاید او در این لحظه تصمیم بگیرد این مقاله را همین جا رها کند در حالی که شما به خواندن مقاله تا انتها ادامه خواهید...داد همزاد از جنبه‌های گوناگونی قابل بررسی است. در این پست مسئله همزاد از دیدگاه علوم غریبه، فولکلور، عرفان و.روانشناسی مورد بررسی قرار خواهد گرفت معنای لغوی همزاد همزاد یا همزاده از نظر لغوی به معنای همراه زاده شده است، یعنی دو کس که در یک زمان به دنیا آمده و زاییده شده باشند. واژه همزاد همچنین می‌تواند در معنی هر دو یا چند چیزی که همزمان به دنیا آمده باشند به کار برود؛ مانند افراد.دوقلو و چندقلو یا برای مثال منظومهای همزاد با منظومه شمسی همزاد در علوم غریبه یکی از مباحثی که در علوم غریبه مطرح است موضوع همزاد میباشد. همزاد چیست و آیا واقعا وجود دارد؟ آیا همزاد با جن ارتباط دارد یا ندارد؟ آیا همزاد دروغ و افسانه است و یا بخشی از آن واقعی و بخشی نادرست است؟ آیا خطر همزاد برای همه یکسان است یا فقط بعضی افراد گرفتار خطر همزاد خود می‌شوند؟ همزاد با آدمی و در

کنار او زندگی می‌کند و در تمامی دوران زنـدگی همـراه آدمی است و بعد از مـــرگ، زنـــدگی همـــزاد به پایـــان نمی‌رسد بلکه تغیـیر شـکل می‌دهد. همـزاد دارای جسم لطیفی است و دورترین راه ها را در مدت زمان کوتاهی طی کـرده و می‌تواند بـرای ما خـبری بیـاورد. همچـنین می‌تواند بین دو نفر محبت و یا کینه ایجاد کند و بسـیاری از کارهـایی را که انسـان‌های.معمـول نمی‌توانند انجـام دهند همزاد انجام می‌دهد همزاد در فولکلور و افسانه ها بحث همزاد از قـدیم در میـان ملل مختلف جهـان مطـرح بوده و در باب آن افسانه‌های گوناگونی بیان شده است. قدما معتقد بودند که همراه با تولد هر انسانی موجـودی کـاملاً شـبیه به او از جنس جن و پـری خلق می‌شـود و همگـام با او رشد می‌کند و ممکن است گـاهی با یک‌دیگر ملاقات هم داشته باشند. افسـانه‌های مربـوط به همـزاد در کشورهای جهان و کشور ما می‌گوید که در زمان تولد نـوزاد یک جن نـیز با او متولد می‌شـود که از هر لحـاظ شـبیه به اوسـت؛ چه از لحـاظ روحی و چه ویژگی‌هـای بدنی. این تشابه بقدری زیاد است که اگر همـزاد انسـان دچار شادی یا غم شـود در انسـان هم تـاثیر می‌گـذارد و این حالت به صورت عکس هم ممکن است یعنی با شادی و غم انسان همزادش هم دچار همین حالت می‌شود و به این دلیل است که ما گـــاهی بی‌دلیل شـــاد و یا غمگین می‌شـــویم. البته بحث همـــزاد اساســاً به شـــکلی که در افسانه ها امده زیاد درست نیست و باید گفت که.همـزاد نـوعی تجزیه نفس یا به تعبـیر امـروزی فرافکـنی روح توسط خود فرد است در باورهای قدیمی عوام در ایـران بـاور به چنـدین موجـود افسـانه‌ای و تخیلی رواج داشـته است از جمله موجوداتی به نام همزاد. بنا بر این باورها،

هر شخص دارای همزادی است که در جایی به نام دنیـای از ما بهتران بطور همزمان با او زندگی.می‌کند و رشدی همگام با آن شخص دارد مصریان قـدیم نـیز بر این بـاور بودند که کلاً تمامی زندگان دارای همـزاد هسـتند که این همزادها را «کا» مینامیدند. به باور.مصریان پس از مرگ انسان همزاد آن‌ها نمیمیرد عاملان و مرتاضان هندی هم معتقدند بعد از مرگ آدمی همزاد او نمی‌میرد. بلکه شکل جدیدی اختیار کرده زنده می‌ماند و.در هوا مشغول گشت و گـذار خواهد بـود مشـکلاتی که همـزاد بـرای انسـان به وجود می‌آورد باید در نظر داشته باشـید که طبق قـراری که با همـــزاد خـــود میگذارید به او فرمـــان داده و طلب چیزی نمایید. باید طـبیعت او را شـناخته و بر طبق آن از وی درخواست کـــاری را بکنید. باید ســـعی کنید از او در خواست کارهـای ناشایست را نکنید زیـرا ابتـدا او سـعی می‌کند شما را از انجام آن کار منع نماید و بهـتر است با او مخالفت نکنید زیرا در این صـورت او پشـیمان شـده و عـــذاب.میکشد و به همین دلیل به شـــما ضـــرر زده که جـبرانش به سـختی میسر می‌شـود توجه داشـته باشـید بعضی از اسرار و راز ها هستند که همزاد از بیـــان آن به شـــما امتنـــاع می‌ورزد پس او را مجبـــور به پاسخ گـــویی نکنید زیرا ممکن است به شـما حمله کند. باید با او طـرح دوســـــــتی بریزید و از در عشق و علاقه به وی نزدیک شوید. در.این صورت او از گذشته و آینـده و حـوادثی که در شـرف وقـوع است را بـاز گو می‌کند و شـما را آگـاه میسازد همـزاد از دیـدگاه عرفـانی بر اسـاس مشـاهدات عرفانی و تجربی زمانی که فـرد افسـرده و بشـدت تنها در اولین بار همزاد خود را رویت می‌کند مبهوت و حیران می‌شود اما کمی بعد از این موضوع استقبال کـــرده و از

دیدن خویش خوشحال می‌شود.حـال او تصـور می‌کند که از تنهـایی خـارج شـده و می‌تواند سـنگ صـبوری بـرای خـویش داشـته باشد و با او درد دل کند و به خیـال خـود هم صـحبتی داشـته باشد. با این اوصـاف فـرد به همـزاد خـود توجه بیشـتری نمـوده و در این حـال از خـود غافل می‌شـود و این خـود فراموشی سـبب می‌شـود که او در انجـام کارها ملاحظـات را کنـار گذاشـته و بی‌توجه به دیگران اعمال ناهنجـار و غـیر عـادی را به راحـتی انجـام دهد. در این مرحله جن می‌تواند وارد بـدن این شـخص شده و به تدریج اقدام به تحریک احساس تنهـایی نمـوده و توهم را در فرد شدت ببخشد. تداوم رفتارهای ناهنجار فرد را بتدریج به وضعی میکشاند که حتی اطرافیـان نـیز او را طـرد مینمایند. در این مرحله جن هم بیمـار را رها می‌کند و گفتگوی فرد بیمار با همزاد ادامه میابد تا آن‌جا که فـردی ظـاهر شـده و با او گفتگو می‌کند و او همان.همـزاد است بیمـاری همـزاد را عارفـان قـدیم هم می‌شناخته‌اند و هرچند اطلاعات انها کلی بـوده اما آنـان هم می‌دانسـتند که روح و نفس در وجـود انسـان نقشی حیـاتی و مهم دارند. هر نـوع تغیـیر و تحـول در زنـدگی سـبب تغیـیر یا آزردگی روح می‌شـود و روح در صـورت عـدم اصـلاح به سـرعت وارد نفس شـده و به جسم می‌رسد و آن را فرسوده و بیمار می‌سازد. نفس نیازمند محبت و عشق است و.انسان هم نیازمند عشق همزاد از دیدگاه روانشناسی: بیماری همزاد پنداری همـزاد چـیزی مستقل یا موجودی غـیر از انسـان نیست و در واقع باید گفت همزاد بخشی از وجود خود انسان است. همـزاد در شرایط خاصی به وجـود آمـده و خـود را نشـان می‌دهد و این زمان مربوط است به مواقعی که فردی دچار مشکل

روحی و افســردگی شــدیدی شــده باشد. افــرادی که احساس تنهایی شدیدی دارند و بر اثر آن نیاز به همدم و هم صحبتی داشـته و سـنگ صـبوری می‌خواهنـد، همـزاد این نیاز را برطرف می‌سازد. به طور معمول افـرادی که در آستانه جنون قـرار دارند اغلب همـزاد.را می‌بینند و با او صحبت هم می‌کنند فردی که دچار تنهایی و افسردگی و یـاس می‌باشد در ابتـدا در گـوش خـود صـداهایی مانند نجـوا یا ویز ویز را می‌شـنود که این مربـوط به فعـالیت غیر ارادی اعصاب و رگ‌های مغز و افـزایش الکتریسـیته در آن است. این مرحله روز به روز افزایش یافته و حال بیمـار رو به وخـامت می‌گـذارد و هجـوم افکـار و نجواها بقـدری در ذهن فـرد زیـاد می‌شـود که بر شـدت بیمـاری افزوده شده و رفتارهـای ناهنجـاری از او سر می‌زند.در این زمان اطرافیان از اطراف فرد پراکنده گشته و فــرد ناچار به خلوت خود پناه بـرده و سـکوت کـرده و اغلب به نقطه‌ای خیره می‌شود. در این مرحله فرد واقعا مجنــون شــده و بعنــوان فــردی دیوانه شــناخته می‌شــود. در این مرحله بیمـار چنـان با خـود گفتگو می‌کند که انگـار واقعا فردی مقابل او قرار دارد. بیمار مدام خاطرات گذشته و تجربه‌های تلخ را در ذهن خود باز سازی نموده و آن‌ها را در ذهنش تکرار می‌کند. در اغلب موارد، فرد پس از طی دوران افسردگی و ورود به مرحله جنـون همـزاد خـود را می‌بینــد، اما این نفس خــود فــرد است که فقط توسط خود بیمار دیده و موجب.اعمال جنون آمیز می‌شود توجه کنید که برخی انسان‌های ناآگاه که به دنبال رشد معنـوی و سـیر و سـلوک هسـتند سـعی می‌کنند با پنـاه بـردن به مواد اعتیادآور و فرو رفتن به حـالت خلسه این بعد خـود یعنی همزاد را شناسایی نمایند. این افراد چون راهنمای

درسـتی نداشـته‌اند به ورطه اعتیـاد افتـاده و خـود را به نابودی میکشانند زیـرا روح بیمـار، جسم را نـیز قطعا به بیمـاری دچـار میسـازد. این روش ها روش‌هـایی بیهـوده بـرای کشف دنیـای غـیر مـادی بـوده و اغلب تصـاویر و حالت‌هایی که در فرد و در حالت خماری ایجاد می‌شود.

تاثیر نماز بر بیماری آسم

در ایجاد بیماری آسم سه عامل نقش بسزایی دارند:

1- میکروبهایی که وارد دستگاه تنفسی انسان می‌شوند.

2- عوامل حساسیت زا، از جمله گرد و غبار، گـرده گلها و...

3- مسـائل روانی از جمله اضـطراب، عصـبانیت، غم و شادی...

ز دیدگاه دیگر تاثیر تلقین در آسم است که باعث تسکین حمله‌هـــای آسم می‌شـــود. بـــرای نمونه پزشک مبتلا به آسمی، شب هنگام دچار

حمله می‌شـود. کلید بـرق را پیـدا نمی‌کند و با وسـیله‌ای پنجـــره را می‌شـــکند و چند نفس عمیق می‌کشد. حـــال پزشک بهبود می‌یابد و

به رخت خواب بـاز می‌گـردد. ولی وقـتی صـبح از جـواب بیدار می‌شود مشاهده می‌کند که به جـای شیشه پنجـره، آینه را شکسته است.

می توان نتیجه گرفت که چنانچه بیماران احساس امنیت روانی داشته باشند، قدم بزرگی در تسکین بیماری آن‌ها برداشته می‌شود.

تاثیر تنش زدایی نمـاز به خـاطر احسـاس روانی عمیقی است که در اثر آن حاصل می‌شـــود و بـــدین تـــرتیب ثبب کـاهش حمله‌هـای آسم می‌گـردد. همچـنین میکروبها که خود یکی از عوامل بر انگیزنده آسم می‌باشند، به وسیله شستشـوی مجـرای تنفسی در ضو تا حـدی قابل کنـترل

است. شستن دهان و بینی با آب درهنگـام وضـو، ثـوا ب زیادی دارد. چون بـاعث می‌شـود هـوای بهـتر و بیشـترو تمـیزتری به مغـز، خـون و بافتهـای بـدن برسد که بـاعث تقــویت بینــایی، بویــایی، شــنوایی و تقــویت حافظه می‌گردد.

ایجاد نیرو و نشاط با وضو

در احادیث آمـده که بعد از وضـو، بـدن را با چـیزی خشک نکنیم وبگـذاریم خـودش خشک شـود. دلیل آن اینست که بدن در برابر سرمائی که حس می‌کند، خود به خود درجه حــرارت آن بــالا می‌رود تا بــدن را خشک کنــد، که همین تحریکــات حــرارتی بــاعث بــاز شــدن منافذ زیرپوست می‌شودو اکسیژن بیشتری به بافتهای پوست و مقـداری هم عظلات زیر پوست می‌رسد و بــاعث نــیرو و نشــاط می‌گردد.

رابطه نماز با میدان مغناطیسی و بارهای الکتریکی

هارولد بور از دانشگاه بیل برای اولین بار با انجام یک آزمایش ساده به وجود میدان مغناطیسی در اطراف موجود زنده پی برد و بعد متوجه شد که این میدان در بدن انسان نیز وجود دارد

تشکیل میدان مغناطیسی بدن:

همانطور که می‌دانید، در بدن ما میلیونها عصب وجود دارد که کار انتقال پیام در بدن ما بوسیله تحریک الکتریکی این عصبها صورت می‌گیرد. در اثر شارش بار در اطراف آن‌ها، در بدن ما یک میدان تشکیل می‌شود و میدان بدن ما در اثر فعالیت همزمان میلیونها عصب به وجود می‌آید

امواج مغزی: دستگاه موج نگارمغز چهار نوع منحنی ازامواج مغزی را ارائه می‌دهد که عبارتند از: آلفا، بتا، دلتا و تتا.

ریتمهای دلتا کندترین امواج مغزی با تناوب 1 تا 3 دور در ثانیه بوده و اغلب در خواب عمیق ظاهر می‌شوند. ریتمهای تتا که دارای تناوب 4 تا 7 دور در ثانیه می‌باشند و به خلق و خوی بستگی دارند. ریتمهای آلفا که دارای تناوب 8 تا 12 دور در ثانیه می‌باشد و در اوقات تفکر، تامل آزاد رخ داده و در صورت تمرکز حواس قطع می‌شوند. و بالاخره ریتمهای بتا با تناوب 13 تا 22 دور در ثانیه، ظاهرا منحصر به نواحی جلویی مغز، یعنی جایی که فعالیتهای پیچیده مغز رخ می‌دهد می‌باشند.

میدان مغناطیسی بدن و امواج مغزی در معرض خطر:

حتما تا به حـــال دربـــاره خطـــرات گوشـــیهای موبایل یا زندگی در نزدیکی نیروگاه‌های برق چیزهایی شـــنیده اید. بنابر تحقیقات

سلولهای DNA پرفسورلای، امـواج مغناطیسی خـارجی که از نیروگاه‌های برق یا وسایل بـرقی مثل سشـوارو... ساتع می‌شود، به

مغز اثر DNA مغزی آسیب می‌رساند و قابلیت ترمیم را در آن‌ها از بین می‌بـــرد. میـــدانهای مغناطیسی خـــارجی علاوه بر آسیب به

منفی دیگری به بدن دارند. این میـدانها بـاعث اختلال در میدان مغناطیسی طبیعی بدن می‌شوند.

همـانطور که می‌دانید نزدیک به 70 %ـ از بـدن ما را آب فـرا گرفته است و مولکولهـای آب به صـورت دو قطـبی هستند و زمـانی که ما در معـرض یک میـدان مغناطیسی خارجی قرار می‌گیریم، این مولکولها در جهت آن میـدان قرار می‌گیرند و این پدیـده بـاعث می‌شـود، نظم میـدان مغناطیسی ما به هم بریـــزد. علاوه بر عوامل خـــارجی یکسری عوامل داخلی نیز وجود دارند که باعث می‌شـوند اختلال در میدان بدن ایجاد شود. مهمـترین آن‌ها بارهـای الکـتریکی هســتند که هنگـام شـارش بـار در عصـب، در اطراف آن به وجود می‌آیند و به صورت الکتریسته ساکن در بافتهای بدن ذخیره می‌شوند و میدانی که در اطـراف این بارها به وجـــود می‌آیند در میـــدان بـــدن ایجـــاد خلل می‌کنند. این بارها به خصـــوص در نقـــاطی که تـــراکم اعصـاب بیشـتر است ذخـیره می‌شـوند و به دلیل این که

هم تراکم زیادی دارند و هم در نزدیکی عصبهای بیشتر و مهمتری قرار دارند، برای بدن به شدت مضر هستند. از جمله این نقاط ناحیه سر، دستها و قسمت مچ پا به پایین است. در بین این سه قسمت، سر اهمیت ویژه‌ای دارد. چون بارهای ذخیره شده در آن علاوه بر ایجاد خلل در میدان مغناطیسی بدن، باعث اغتشاش در امواج مغزی نیز می‌شوند. به ظاهر ما روزانه تنها دقایقی را در معرض میدان مغناطیسی هستیم. مثل موبایل، سشوار و... اما در طول دوران زندگی خود در معرض میدان مغناطیسی بسیار قوی هستیم وآن میدان مغناطیسی زمین است.

نماز و میدان مغناطیسی: آن‌گونه که از تصاویر به دست آمده از میدان مغناطیسی زمین پیداست، به طور شگفت انگیزی اگر انسان در هر نقطه‌ای از زمین رو به قبله بایستد، میدان مغناطیسی بدنش بر میدان مغناطیسی زمین منطبق می‌گردد و در مدتی که در نماز است میدان بدنش منظم می‌شود.

نماز وبارهای الکتریکی:

همان طور که قبلا اشاره شد، بارهای زائدی که در اثر تحریکات الکتریکی اعصاب به وجود می‌آیند هم شبیه میدان بدن بر امواج مغزی اثر سوء دارند. این اثرات در نواحی که اعصاب در آن تحرک بیشتری دارند، خطرات جدیتری ایجاد می‌کنند. و باید هر چه سریعتر از آن نواحی دور شوند.

به طرز حیرت آوری می‌بینیم که این نواحی، دقیقا نواحی هستند که در وضو شسته می‌شوند) سر، دست،

مچ پا به پایین)و بنابر تحقیقات صورت گرفته، بهترین راه دفع این بارهای زائد، استفاده از یک ماده رساناست. سریعترین و ارزانترین و بی‌ضررترین ماده

برای این کار، آب است. جالب این‌جاست که آب هر چه خالص‌تر باشد، سریعتر بارهای ساکن را از بدن ما به اطراف گسیل می‌دهد و هیچ مایعی مثل آب خالصی که در وضو به انسان‌ها سفارش شده این اثر را ندارد.

نماز و امواج مغزی:

با دفع بارهای زائد بدن در وضو، امواج مغزی در ایده آل‌ترین حالت قرار می‌گیرند. علاوه بر آن حالت تمرکزی که در هنگام نماز در انسان به وجود می‌آید، تشعشع امواج آن‌ها را به اندازه قابل توجهی بالا می‌برد و توانایی مغز را در تولید این امواج بالا می‌برد

حالات نماز

1 ایستادن در نماز:

ایستادن در نماز، باعث تقویت حالت تعادلی بدن شده و قسمت مرکزی مخچه که محل کنترل اعمال و حرکات ارادی است را تقویت می‌کند. این عمل باعث می‌شود تا فرد با صرف کمترین نیرو و انرژی به انجام صحیح حرکات بعدی بپردازد. نماز قسمت فوقانی بدن را پرورش داده و ستون مهره ها را تقویت کرده و آن را در حالت مستقسم نگاه می‌دارد.

وقتی چشمها در حالت نماز ثابت می‌ماند، جریان فکر هم خود به خود آرام شده و در نتیجه تمرکز فکر افزایش می‌یابد. ثابت ماندن چشم باعث بهبود ضعف و نواقصی چون نزدیک بینی می‌شود و به لحاظ روانی باعث افزایش مقاومت عصبی فرد شده و بی‌خوابی و افکار نا آرام را از انسان دور می‌کند.

-2 رکوع در نماز:

تقویت ماهیچه‌های شکم، حفظ سلامت دستگاه گوارش و رفع یبویت مزمن، سوء هاضمه و بی‌اشتهایی از خواص رکوع در نماز است. کارشناسان می‌گویند در حالت رکوع ماهیچه‌های اطراف ستون مهره ها منبسط می‌شود که در تعادل و آرام کردن سمپاتیک موثر است. مدت زمان خواندن ذکر رکوع نیز باعث تقویت عظلات صورت، گردن، ساق پا و رانها می‌شود و به این ترتیب به جریان خون در قسمت‌های مختلف بدن سرعت می‌بخشد.

تنظیم متابولیسم بدن، فراهم نمودن زمینه از بین رفتن اکثر بیماری‌ها از بدن، کمک به افزایش حالت استواری و استحکام مغز از دیگر خواص رکوع در نماز است.

-3 سجده در نماز:

سجده، ستون مهره‌های بدن را تقـویت کـرده و دردهـای سـیاتیک را آرام می‌کند. سـجده علاوه بر از بین بـردن یبوست و سوء هاضمه، پرده دیافراگم را تقویت کـرده و به دفع مـواد زاید بـدن به دلیل فشـرده شـدن منطقه شکمی کمک می‌کند.

سجده همچنین باعث افزایش جریان خـون در سر شـده، که این امر با تغذیه غـدد بـاعث حفظ شـادابی، زیبـایی و طـزاوت پوست می‌شـود. حـالات سـجده به واسـطه بـاز کردن مهره ها از یک‌دیگر، باعث کشیده شـدن اعصـابیکه قسـمت‌های مختلف بـدن را به مغز وصل می‌کند شـده و این اعصاب را در یک حالت تعـادلی قـرار می‌دهد که این امر برای سلامت انسان بسیار حائز اهمیت است.

اگر فاصـله مهر از نمـازگزار به انـدازه حـدودا یک وجب جلـوتر از حـالت معمـولی باشـد، کشش بیشـتری در کمر حس می‌شـود که بـاعث مـداوای کسـانی که دیسک و یا ناراحتی کمر دارند می‌شـود. و اگر کسی که سـالم است این کار را انجـام دهـد، هیچ گـاه دچـار دیسک و نـاراحتی کمر نمی‌شود. سـجده بـاعث آسـودگی و آرامش در فـرد شده و عصبانیت را تسکین می‌دهد.

سـجده قـدرت درک و فهم را زیـاد می‌کند. دلیلش این است که در سـجده به پیشـانی ما فشـار می‌آید و بـاعث می‌شـود که کـاملا روی پیشـانی متمرکز شـویم (اگر در

این حالت به نوک بینی مـان نگـاه کـنیم، خـود به خـود به پیشـــانی فشـــار می‌آید) و این امر اگر با دقت و تمرکز زیـاد صـورت گـیرد، بعد از مـدت طـولانی سـبب بیـداری چشم بصیرت شخص می‌گردد.

در علوم ماوراءالطبیعه به این چشــم، چشم ســوم گویند که بین دو ابــرو و چشم واقع شــده است. در علــوم یوگا نــیز به چــاکرای "آجنا" معــروف است.هــدف یک یــوگی مشتعل کردن انرژی روحانی در چاکراها بلاخص چـاکرای آجناست. که بتواند بدون دو چشم طبیعی ببیند.

4- نشستن بعد از نماز:

استحکام بخشیدن و تقویت عظلات پاها و رانها، کمک به نفخ معده و روده، بهبود فتق و... از خواص نشســتن بعد از نماز است.

سخن آخر در پایـان باید بگـویم که نمـاز فلسـفه‌ی خـاص خود را دارد که معراج مومن و مـایه‌ی قـرب به حق است و آن را باید فقط بـــرای خداوند متعـــال خواند و نه به انگــیزه فواید و آثــاری از این دست. ولی آگــاهی از این دست نظرات علمی نیز می‌تواند برای برخی مفید باشد.

خلاصه

در این مقاله ابتدا تاثیر نماز بر بهداشت خواب بررسی شده است. نماز صبح به دلیل زمان آن سبب کاهش مدت خواب رم شده و افسردگی را کاهش می‌دهد.

نماز با ایجاد احساس آرامش، بر بیماری آسم غلبه می‌کند ووضو سپس ایجاد نیرو و نشاط و جلوگیری از بیماری‌ها وضو می‌شود همچنین می‌توان با نماز بر اثرات منفی بارهای الکتریکی غلبه کرده و بدن را به حالت تعادل رساند. وضو نیز با دفع الکتریسیته ساکن از بدن به تعادل در میدان مغناطیسی الکتریکی کمک می‌کند.

سیر ملکوتی با اسماءالحسنی از (رساله قدسیه طریقت صدیقان)

اسماء الحسنی

این بنده حقیرِ مخلوق هیچ ادعائی نسبت به درک بـاطنی اســماء خداوند نــدارم، ولی فقط توکل به همه اســماء الهی و مداومت به قرائت اذکار

اسماء الله را مقـدمه‌ای لازم به کشف اسـرار اسـماء هو می‌دانم، چرا که هر کدام از اسـماء، معـانی و مفـاهیمی دارد که درک آن توسط

عقل ســخت و یا غــیر ممکن است که جز پیــامبران و معصــومین بطــور کامل موفق به شــناخت اســرار آن نبوده‌اند و نمی‌توان کل اسرار آن را

به قلم آورد و مطلبی نوشت. ولی ما اشــاره‌ای به آن‌چه "اشاره‌ی کلیدی، به معنایِ صفات اسماء الهی" می‌کـنیم و ادامه آن را به ذوق و

عشق خواننــده عزیز و فضل و بــذل حضــرت حق تعــالی وامیگذاریم. امید است که در اعمـال روزانه زمـانی را به این اذکار متبرک اختصاص

دهیم تا استحقاق شناخت اسرار آنـان را به صـورت حقه کسب نماییم و تغیـیرات ظـاهری و بـاطنی در وجودمـان هویدا گردد و به اسرار آن به

اذن الله، پی ببریم.

«الله»

نام جلاله‌ی خداوند می‌باشد و برای تمام حاجات می‌توان قرائت کرد. اسم جـامع و صـفات جمـال و جلال و کمـال حق است و حضرت امیر

المومنین علی (ع) فرمودند: «الله» اسم اعظم می‌باشد و شایســته نیست احــدی خــود را با این نــام بخواند. و حضرت امام جعفر صادق(ع)

فرمودند: بهترین ذکر عبادت "لا اله الا الله" می‌باشد. در آیه هشتاد و دو سـوره "یس" «الله» چـون اراده‌ی خلقت چیزی را کند به محض

این‌که گوید «باش» موجـود می‌شـود و جمله‌ی "لا اله الا الله" و "لا اله الا هو" را کلمه‌ی اخلاص گویند. حضــــرت امام سجاد(ع) فرمودند:

از خداوند خواســتم اسم اعظم را به من تعلیم فرمایــد، در خواب به من فرمودند، بگو:"الهم انی اسئلک باســمک یا الله یا الله یا الله یا الله یا

الله الـــذی لا اله الا هو رب العـــرش العظیم". پیـــامبر اکـــــرم(ص) فرمودند: اسم اعظم خداوند در این سه آیه مندرج است: آیه‌ی 158 بقره. "و

الهکم اله واحد لا اله الا هو الرحمن الرحیم" و آیه‌ی اول ســوره‌ی آل عمــران الله لا اله الا هو الحی القیــوم" و آیه‌ی 111 سوره‌ی طه "و

عنت الوجوه للحی القیوم و قد خاب من حمل ظلما". به توسط حضرت خضر نبی(ع) به حضرت امیر المومنین(ع) اسم اعضم گفته شد، "یا

هو یا من لا هو الا هو"(برابر با عـدد ابجد رزاق و قـادر). حضرت امام رضا(ع) فرمودند: "بسم الله" نزدیک‌تر است به اسم اعظم الهی از

سـیاهی چشم به سـفیدی آن. عـدد ابجد الله برابر با 66 بوده 2893 مرتبه در قـرآن ذکر شـده است. که مجمـوع این عدد می‌شود22.

«احد»

یکی از دیگر اســـــماء خداوند می‌باشد. یعـــــنی یگانه و بی‌همتا و از صـــفات علیا است. ســـوره‌ی اخلاص آیه‌ی "قل هو الله احد" او تنها و یکتا

و منفـرد به وجـود است. ذکر آن بـرای عـزت و بـزرگی یافتن موثر می‌باشد. عدد ابجد احد برابر با13.

«اول»

از اسماء الحسنی الهی می‌باشد برای هر امر خیری ذکر آن مــوثر و مفید می‌باشد و فقط یکبــار در قــرآن مجید آمده است. عدد ابجد آن برابر 37 می‌باشد.(برابر جایگاه اسم امام حسن مجتبی علیه السلام)

«اعلی»

از اسماء الحسـنی الهی می‌باشـد، ذکر آن بـرای غلبه بر دشمن و رفع فقر و ارتقاء مرتبه و مقـام مـوثر است. و در ذکر سجده "سبحان ربی

الاعلی و بحمــده" تو بزرگ‌تر از آنی که آلــوده شــوی به آلودگی‌های افکار بشر و بـالاتر از آن که بشـود به تصـور آیی. نقل شده که مثل

الاعلی کلمه‌ی «لا اله الا الله» می‌باشد. عــدد ابجد اعلی برابر 111 است.(برابر حرف الف)

«باطن»

یکی از اسـماء الحسـنی خداوند می‌باشـد، ذکر آن بـرای وقوف به اسرار وکشف نیّات سوء موثر می‌باشد، بـاطن یعنی پوشیده از چشم و

بینا به آگاهی درون و دل.«باطن»، قدرت ظهـور و تجلی خداوند را در تمام موجودات بیان می‌کند. عدد ابجد باطن برابر 62 است.(برابر

اسم مبارک نبی صلوات الله علیهم اجمعین)

«بصیر»

یکی از صفات پروردگار عالم می‌باشد و به معنی بینـایی است. نه بینـایی ظـاهری، بلکه بینـایی بـدون آلت در هر زمان و مکان، در

روشنایی و تاریکی که حتی حرکت و جای پای مـورچه‌ای را در شب تاریک بر ســـنگ ســـیاهی ببیند. 51 مرتبه "بصیر" در قرآن ذکر شده

است. عــدد ابجد بصـــیر برابر با 302 است.(برابر اسم مبارک قرب)

«بِر»

به معنی نیکو و نیکوکـاری و مهربـانی به ضـعیفان و زیر دسـتان. شـیخ رجب برسی گوید: هر کس بسـیار گوید یا «بر» خداوند او را به کمال

می رســاند. آفریننــده‌ی هر چــیز نیکــویی «بر» نامیــده می‌شــود. هــرکس صد بــار بگوید: یا «بر» در قــبر تنها نباشد. ذکر آن در موفقیت ها در

اختراع و اکتشاف بسیار مـوثر می‌باشد. 18 مرتبه بر در قــرآن آمــده است و عــدد ابجد "بر" برابر است با 202. (برابر اسم مبارک رب)

«بدیع»

به معـنی عجب، تـازه، بی‌ماننـد، شـگفت انگـیز. ذکر آن برای ابداع و نوآوری حوائج موثر می‌باشد. عدد ابجد بدیع برابر 84 است

«باعث»

یکی از اسـماء الهی می‌باشد و به معـنی برانگیزاننـده‌ی هر نفس متحرک و هر مرده و زنده می‌باشد. شـیخ رجب برسی می‌فرماید:

هرکس 100مرتبه ذکر«یا باعث» را بخواند خداوند ظـاهر و بـــاطن انســـان را زنـــده و نـــورانی می‌فرماید. کلمه«باعث». (برابر اسم حضرت

زینب ســلام l69 (لله مرتبه در قــرآن ذکر شــده، عــدد ابجد«باعث» برابر با 573 است.(15=جایگاه سین)

«باقی»

برای طول عمر و ادامه نعمت ذکر آن مـوثر است. یعـنی مانده «باقی» موجودی که فنا ندارد. کلمه بـاقی بقـولی کلمه «لا اله الا الله»

میباشد. عدد ابجد باقی برابر با 123 است.

«باری»

برای اختراعات و اکتشافات ذکر آن موثر می‌باشد، یعنی خـالق خلایق بی‌سـابقه و خـالق خـوبی ها و نیکـویی ها. عدد ابجد باری برابر با

213 است.

«توّاب»

از اسماء ربـوبی پروردگـار«تـوّاب» اسـت، یعـنی تـوبه‌ی بندگان را می‌پذیرد یعـنی خـدا بسـیار توبه پـذیر است. و هر چند بنده توبه را بشکند

او بـاز توبه پـذیر است. حضـرت امـام رضا(ع) فرمودند: "هر کس روزی 30 بـــار بگوید: «یا تـــواب» وسوسه‌ی شیطان از دل او بیرون رفته و

تـوبه‌ی او پذیرفته می‌شـود". بـرای اجـابت دعا و آرزوها ذکر آن موثر بوده و عدد ابجد آن 409 می‌باشد.

«جواد»

به قصد بهره برداری از کـار، ذکر آن بسـیار مـوثر است. جواد به معنای محسنی است که احسان و انعامش بسیار است. عدد ابجد«جواد»

14 می‌باشد.

«جبّار»

جهت مصونیت و جبران گناه ذکر آن موثر است. جبّـار به معـنی قـاهریت است. علی (ع) همیشه دعا می‌فرمودند: «یا جبار» (ای خدایی که

تمــام شکســتگی ها را تــرمیم می‌کــنی‌ای کسی که هر مشــکلی را آســان می‌نمــایی). عــدد ابجد جبــار 206 می‌باشد.

«حق»

کشف حقــایق و نیل به حــق، ذکر آن مــوثر است. حق به معنی ثـابت و دائم در مقابل باطل و در قـرآن 225 بـار آمده است. عدد ابجد «حق»

برابر با 108 می‌باشد.

«حفیظ»

بـرای امـان از حـرق و غـرق ذکر آن مـوثر است. خداوند حافظ جـــان و مـــال و روح و روان کلیه‌ی مخلوقـــات می‌باشد. هر کس در هر هفته

70 بـــار بگوید«یا حفیظ» خداوند او را از آفــات و بلایا مصـــــون می‌دارد. عـــــدد ابجد «حفیظ» برابر با 988 می‌باشد.

«حسیب»

جهت تـــامین زنـــدگی مـــادی و معنـــوی ذکر آن مـــوثر می‌باشد. حســیب به معــنی حســاب داشــتن و حســاب گرفتن است. عدد ابجد «یا حسیب»

برابر با 80 می‌باشد.

«حکیم»

برای برکت در کشت و زرع، ذکر آن موثر می‌باشد. حکیم در لغت به معـنی عـالم است. عـدد ابجد «حکیم» برابر با 78 می‌باشد.

«حی»

به قصد دوام و بقــای تحــرک ذکر آن مــوثر است. حی، زنـده و پاینـده است که قـائم به ذات خـود و قـوام تمـام موجودات است.«حی» بزرگ‌ترین

و شــریف‌ترین اســماء الهی می‌باشد. کلمه‌ی «حی» 20 مرتبه در قــرآن آمــده است. عــدد ابجد حی برابر با 18 می‌باشد.

«خفی»

به منظور پوشاندن اسرار و قضـاء حـوائج، ذکر آن مـوثر است. خفی، یعـنی عـالم، لطیـف، مهربـان و احـاطه‌ی علمی به همه‌ی موجودات.

عـــدد ابجد«خفی» برابر با 98 می‌باشد. هر کس یک اربعین روزی 5500 بار بگوید، مخلوقات با او انس گیرند و جهت نرمی دلها، بیان آن

اثر عجیبی دارد.

«حلیم»

برای وقوف بر اسرار، ذکر آن موثر است. حلیم به معنی بردبـار است از کسـانی که او را نافرمـانی کنند. خداوند در عقوبت آن‌ها تعجیل

نمی‌کند. کلمه «حلیم» 15 مرتبه در قــرآن است. عــدد ابجد حلیم برابر با 88 می‌باشد.

«حمید»

برای شفاء ذکر آن موثر است. حمید حقیقت حمد اسـت، که عبارت است از مبدا صـفات جمـال الهی، حمید یعـنی شایسته، ستوده چون ذات

خداونــد، اســتحقاق حمد اســت، حمید نــام دارد. کلمه‌ی حمید و حامد 60 مرتبه در قــرآن آمــده است. عــدد ابجد حمید برابر با 62 می‌باشد.

«خالق»

بـرای سـاختمان و تشـکیلات ذکر آن مـوثر است. خـالق، یعـنی آفریننـده‌ی هر چـیز و به هر مقـدار و به انـدازه‌ی مخلوقات بی‌شماری که در

این عالم وجـود دارند. رسـول خـدا(ص) فرمودند:"اولین چیزی که خداوند خلق فرمـود ارواح ما و نـور ما بـود، که به ذکر خدا و توحید خدا و

حمد خدا مشـغول بودند. سـپس خداوند ملائکه را آفرید". عدد ابجد«خالق» برابر با 731 می‌باشد.

«خبیر»

به قصد وقـوف بر امـور، این ذکر مـوثر می‌باشد. یعـنی حکم او حق است بــرای هر چــیزی در موقع خــود خبــیر است یعنی عارف و دانا به

همه‌ی اشـیاء و به رمـوز موجـودات آگـاه است. هر کس هفت روز هر روز 861 مرتبه بگوید "یا خبیر" قدسیان به اخبار پنهانی او را آگاه

سـازند و فرشـتگان او را به تمـام رازها و اسـرار آگـاه می‌سازند. خداوند آگاه به اندیشه ها و فکرها و خیـال ها است و خبیر به تمامی

آفرینش آسمان‌ها و زمین ها است، در قرآن "خبـیر" 45 بار آمده است عدد ابجد خبیر برابر با 812 می‌باشد.

«خیر الناصرین»

به قصد کمک گـرفتن و یـاری خواسـتن، ذکر آن مـوثر می‌باشد. نصر که ظفر و پـیروزی را به خـدا نسـبت می‌دهد، اشاره به لطف و کرم و

رحمت می‌باشد. خیر الناصرین، یعنی بهترین یـار و یـاور و یاری کننده و 5 مرتبه در قرآن آمده است و هر کس با اعتقاد کامل در شروع

هر کـار مشـکل هفت بـار بگوید: یا ناصر من لا ناصر له حتماً آن مشـکل بـرای او حل خواهد شد. عـدد ابجد خـیر الناصرین آن 1240 می‌باشد.

«دیان»

برای ادای قروض ظاهر و باطن ذکر آن موثر است یعنی اداء کننده هر دین و دیون بنـدگان است. عـدد ابجد دیـان برابر با 65 می‌باشد.

«ذاری»

بـــرای اطلاع بر عیب و نقص ذکر آن مـــوثر است. ذاری یعـنی خـالق و به معـنی بـاری تعـالی و خـالق است و در نظام آفرینش، بدین نام کلیات

عـــالم را آفریـــده است. هر کس نیمه شب با خضـــوع و خشـــوع هفتـــاد مرتبه بگویـــد، یا ذاری به حـــوائج خـــود می‌رسد. عدد ابجد ذاری برابر با

911 می‌باشد.

«رحیم»

بـرای رسـیدن به الطـاف خـاص پروردگـار ذکر آن مـوثر است. و به این معنی است که خداوند رحیم است در حق مومنان. 228 مرتبه کلمه

رحیم در قـرآن آمـده است. عـدد ابجد رحیم برابر با 258 می‌باشد.

«رحمن»

به جهت رســـیدن به الطـــاف خفیه الهی ذکر آن مـــوثر است. همچنین نام خـاص پروردگـار است. «رحمن» مثل «لله» نامی مخصوص به ذات

کبریایی و شاید یکی از اسرارش این باشد. حضرت امـام رضا(ع) فرمـود"هر کس 298 مرتبه «الـرحمن» بگویـد، مورد محبت همه قرار می

گـــیرد و او را دوست می‌دارند. هر کس پس از هر نمـــاز صد بـار بگوید"الـرحمن"، خداوند او را از ظلمت و غفلت پاک گرداند.57 مرتبه کلمه

"رحمن" در قرآن آمـده است. عـدد ابجد "رحمن" برابر با 298 می‌باشد.

«رب»

بــرای حفظ خانه و تــربیت فرزنــد، ذکر آن مــوثر است. پرورنده، تربیت کننده‌ی جمیع مخلوقــات از ملائکــه، جن، انس، وحوش و همه و مالک

هر چــیز را «رب» گویند. اسم مبــارک «رب» به حــروف ابجد برابر با 202 می‌باشد و با مجمــوع حــروف نــام حضرت محمد(ص) 92 و حضرت

علی (ع) 110 مطابقت دارد. ذکر و دعای حضـرت ایـوب وقتی که به منتها رسید از درد و رنج و مصیبت "رب انی مسنی اضر و انت الرحم

الــراحمین" بــوده. که با عــدد ابجد محمد(ص) و علی (ع) منطبق است. نام محمد(ص) عـدد اسـلام و نـام علی (ع) عدد ایمان است و تعداد ربنا

به عدد حروف علی (ع) در قرآن برای کمال ایمـان آمـده است.

«رزّاق»

این ذکر برای برکت و وسعت در رزق روزی مــوثر است. رزّاق یعنی روزی دهنده خداونـدی که روزی می‌رسـاند و روزی می‌بخشد و

مخلــوق را در هر حــال روزی می‌دهد. هر کس 40 روز روزی حلال بخـورد، خداوند در دل او نـوری پدید می‌آورد و آن را سر چمشه

حکمت می‌کند. عدد ابجد رزاق برابر با 308 می‌باشد.

«رائی»

به قصد بلنـدی درجه و دید وسـیع ذکر آن مـوثر است به معنی رویت و دیدن است و مـراد از رائی علم و بصـیرت الهی است بر موجودات و

به معـنی عـالم و دانـایی هم آمـده است.عـدد ابجد رائی برابر با 221 می‌باشد.

«رقیب»

یکی از اسماء باری تعـالی رقیب است و به معـنی حافظ و نگهبـان میباشد. به قصد مصـونیت از بلیّـات ذکر آن موثر می‌باشد.عدد ابجد رقیب

برابر با 313 می‌باشد.

«رئوف»

به قصد طلب مهربـانی در سـایه بنـدگی، ذکر آن مـوثر می‌باشد معنـای رئـوفِ رحیم است و رأفت به معـنی رحمت است، رئوف مهربان و

بخشـاینده بر خلـق، مخصوصـاً بر اهل محبت و شـفاعت است. چـون خداوند به حـال شـفاعت کننـدگان رئـوف و مهربان است. در قرآن 11 مرتبه

کلمه‌ی رئـوف تکـرار شـده است. عـدد ابجد رئـوف برابر 287 می‌باشد.

«سبوح»

به قصد صـــفای دل و روشـــنی بـــاطن، ذکر آن مـــوثر می‌باشد. این کلمه در زبان عرب منحصر به نام پروردگار است و در هیچ جای دیگر

استعمال نشده است. "سـبوح" یعـنی خداوند مـنزه است از این‌که توصـیف شـود. "سـبوح و قـدوس" از اسـماء اختصاصی پروردگارِ است. هر

کس 247 بار به ذکر سـبوح و قـدوس مـداومت نماید به سیر ملکوت موفق می‌گردد، چنانکه حضـرت ابـراهیم (ع) به برکت این اسم موفق

شد که به ملکـوت آسـمان ها راه یابد. عـدد ابجد سـبوح برابر با 76 می‌باشد.

«سلام»

به قصد رضا به قضا و تسـلیم شـدن دل، ذکر آن مـوثر می‌باشد. سـلام به معـنی سـلامت و شـفا است. خداوند سلام است چون همه چیز

تسلیم اوست. حضرت امام رضا(ع) فرمـود" اگر این نـام مبـارک را 131 مرتبه بر بیمـاری خواننـد، شـفا یابد". او خود را سلام نام نهاده چون

همه از عیب و گنـــــاه و نقص و زوال به او تســـــلیم می‌شـــوند. ســـلام که نـــام خداســـت، فقط یک مرتبه در سوره‌ی حشر بیان شده است. مشتقات

این کلمه 140 مرتبه در قرآن تکـرار گردیـده است. عـدد ابجد حروف آن برابر با 131 می‌باشد.

«سمیع»

به قصد اجابت دعا نافذ می‌باشد. سمیع به معـنی شـنوا. خداوند تبــارک و تعــالی 45 مرتبه کلمه‌ی ســمیع را در قرآن بیان فرموده است.

حضرت امام صــادق (ع) فرمودند"خداوند ســمیع است به اندیشه ها و گفتارهــای پنهــانی". عــدد ابجد آن برابر با 180 می‌باشد.

«سیّد»

بــرای مطــاع شــدن و زعــامت و رهــبری ذکر آن مــوثر می‌باشد. ســید به معنــای پادشــاه، رئیس قــوم و بــزرگ قبیله نیز گفته می‌شود.عدد ابجد

آن برابر با 741 می‌باشد.

«شافی»

به قصد شـفای امـراض درونی و بـیرونی، ذکر آن مـوثر است شـافی از کلمه‌ی شـفا مشـتق شـده است. شـافی اسم «الله» است که به تجلی

این اسم شفا می‌بخشد، الله شفا بخش است. عــدد ابجد آن برابر با 291 می‌باشد.

«شکور»

به قصد شــکر پــذیرفتن ذکر آن نافذ می‌باشد. شــکر به معنــای حقیقی که ســپاس گــزاری و امتنــان در مقابل نعمت باشد. کلمه شکور و

مشـتقات آن متجـاوز از 25 مرتبه در قـرآن بیـان شـده است. عدد ابجد آن 526 می‌باشد.

«شهید»

به قصد وســـعت رزق و مقـــام، ذکر آن نافذ می‌باشد. شــهید یعــنی حاضر و نــاظر به هر مکــان و در هر حــال شهید اسم حضرت حق تعالی می

باشد، به اعتبــار عــدم حجــاب بین خــدا و بنــدگان. کلمه‌ی «شهید» و مشتقات آن متجاوز از 45 بار در قــرآن بیــان شده است. عدد ابجد آن

319 می‌باشد.

«صادق»

به قصد و جهت وفـــای به عهـــد، ذکر آن مـــوثر می‌باشد صـــادق، یعـــنی متکلمی که اخبـــار و گفتـــارش، راست و درست باشد. کلمه‌ی صادق و

مشتقات آن متجاوز از صد بار در قرآن بیان شــده است. همچــنین به معــنی بیــان همه خــیرات بر صــدق می‌باشد. عدد ابجد حروف آن 195

می باشد.

«صانع»

به قصد مقبول القول شدن، ذکر آن موثر است. صانع به این معنی می‌باشد که خداوند، خالق هر مخلوقی است و پدید آورنده‌ی همه ی

تازه ها و بدایع است. بی‌مانند است و هیچ چیز همانند او نمی‌باشد. عدد ابجد آن 211 می‌باشد.

«صمد»

کسی است که شریکی نـدارد و حفظ و نگهـداری چـیزی او را خســته نمی‌کند و از هیچ چــیز دور و غــایب نیست. «الله الصمد» وسیع ترین

معنی الهی و بسـیط‌ترین کلمه در معنـای صـمد است که علمـای ربـانی عمرها صـرف در این کلمه کرده‌اند. صـمد کسی است که تکیه گاه

همه موجـــودات و مخلوقـــات است. عـــدد ابجد آن 124 می‌باشد.

«طاهر»

جهت پاکی و تخلیه از رذائل اخلاقی، ذکر آن موثر است. طاهر یعنی خدا منزه است از شبیه و مانند. طـاهر مـنزه از عیب است، هر مطهر

در ابتـدا طـاهر باشـد، بعد مطهر می‌شـود. ذات اقـدس خداونـــد، طـــاهر و مطهر می‌باشد. عـــدد ابجد آن 215 می‌باشد.

«عظیم»

به جهت بـــزرگی و بـــزرگ منشی ذکر آن مـــوثر است. عظیم به معـنی سـید و بـزرگ قـوم و جلیل می‌باشد. از صفات خداست که به عظمت

وصف می‌شـــود به جهت قـــدرت و غلبه‌اش بر همه‌ی چیزها. خداوند عظیم است«یا علی» و «یا عظیم» 8 بار در قرآن و 85 بار کلمه ی

عظیم بیـــان شـــده است.. عـــدد ابجد حـــروف آن 1030 می‌باشد.

«علی»

به قصد تمام امور ظاهری و باطنی، علی الخصوص غلبه بر دشـمن و رفع فقر و ارتقـاء مقـام، آن بسـیار مـوثر است. علی، یعنی منزه از

صـفات مخلـوق، و عـالی یعـنی برتر و والاتر از همه‌ی مخلوق بیش از 600 آیه در قرآن در شـان و مقـام علی (ع) و اولاد گرامی اوست.

اسم مبـارک علی (ع) با کتب آسـمانی هم عـدد است. (کلمه آسمانی برابر با اسم انسان). اعداد حروف 76 آیه از قرآن، از نظر بینات اعداد

حروف آیـات، با نـام حضـرت علی (ع) و یـازده فرزنـدش منطبق است. در زبر و بینـات اسم علی و القـاب او با اسماء انبیاء منطبق است. مثال:

علی بن ابیطالب(217) محمد رسول l217) لله) عیسی روح l217) لله). علمای حروف می‌گویند، روح هر حرفی عدد آن حرف است و

روح کلمه رب 202 می‌باشد و این رقم بر مجموع عدد و اسم محمد(ص) و علی (ع) مظهر مقـام و اسم اعظم پروردگار می‌باشند. و این

دو اسـم، حقیقت اسم اعظم خداوند و اسـماء الحسـنی الهی هستند و اسم علی برابر است با هزار اسم اعظم. عدد ابجد حروف آن برابر با110 می‌باشد.

«علیم»

عـالم بر سـرایر و غیب و مطلع بر ضـمایر و پنهانی‌هـای عـــالم ظـــاهر طبع و پنهانی‌هـــای عـــوالم دیگر که بشر نمی‌داند. حضرت امام محمد

بـــاقر(ع) فرمودند: هر کس با خلـــوص نیت و اعتقـــاد و ارادت هر روز پس از نماز صبح 100 بـار بگوید: یا عـالم الغیب و الشهاده، خداوند او را

از اهل یقین گرداند و آن‌چه بر او پوشیده است روشن و آشـــکار کند. واژه علیم و مشـــتقات آن متجـــاوز از 680 مرتبه در قرآن بیان گردیده

است. عدد ابجد آن باربر با 150 می‌باشد.

«عزیز»

به قصد کشف اســرار علـوم کیمیا ذکر آن بســیار مــوثر است. عزیز یکی از اســـماء الحســـنی خداوند است و به معنی قوی، غالب، شدید،

ارجمند، بزرگوار، مـنزه از سـود و زیـان و کفر و ایمـان، عزت به کسر، یعنی محبوب و عزت به فتح، یعـنی شـدید و قدرتمند. عزیز آن قوی

است که دیگران عاجز از آوردن کارها مانند او باشند. هر کس بعد از نماز صبح 94 مرتبه نـام "یا عزیز" بگویـد، بر اسرار علوم واقف می

شود. حضـرت امـام رضا(ع) فرمـود: هر کس هر روز 41 مرتبه بگوید "یا عزیز" محتـــاج به خلق نگـــردد. در قـــرآن مجید متجاوز از 120 بار

واژه‌ی عزیز و مشتقات آن بیان گردیـده است. عـدد ابجد عزیز برابر با 94 می‌باشد.(برابر اسم مبارک عطیه)

«عدل»

به قصد یافتن خزائن ذکر آن مـوثر می‌باشد. عـدل یعـنی حکم به حق. شـیخ رجب برسی می‌گوید: هر کس در نیمه شب بگوید"یا عدل یا

حکیم"، خداوند الطــاف مخصــوص خــود را بر او افاضه می‌فرماید و بر بـاطن امـور واقف می‌سـازد. عـدد ابجد عدل برابر با 104 می‌باشد.

(برابر اسم مبارک عطیه با یاء مشدد)

«عَفُوُ»

به قصد نیل به حســنات و نیکوکــاری، ذکر آن مــوثر می‌باشد در قــرآن متجــاوز از 20 مرتبه کلمه عفو و مشتقات آن بیان گردیده است. عفو

به معنی گذشت، انفاق، بخشش. عـدد ابجد عفو برابر با 156 می‌باشد.

«غفور»

به قصد رفع وسـواس، ذکر آن مـوثر است. غفـور نـامی است مشــتق از مغفــرت، خداوند غــافر و غفــار است. غفور کسی است که بنده‌ی خود

را به رحمت خـود می‌پوشـاند. غفـور یکی از نـام اسـماء الحســنی خداوند است و متجــاوز از 140 مرتبه کلمه‌ی غفور و مشتقات در قرآن

ذکر گردیـــــده است. عـــــدد ابجد غفـــــور برابر با 1283 می‌باشد.

«غنی»

به قصد بی‌نیـــازی ذکر آن مـــوثر است. یکی از اســـماء الحسنی خداوند غنی است. یعنی کسی که از همه چیز و همه کس بی‌نیاز می

باشد. هر کس روزی 7 بار یا غنی بگوید، بی‌نیـاز گـردد. شـــیخ رجب برسی می‌گوید: هر کس در نمـــاز جمعه 10 هزار بار یا غنی بگوید و

حیـــوانی نخـــورد و 10 جمعه ادامه دهـــد، خداوند او را بی‌نیـاز در دنیا و آخـرت گرداند. عـدد ابجد حـروف غـنی برابر با 1060 می‌باشد.

«غیاث»

به قصد داد رسی و فریـاد خـواهی و دسـتگیری، ذکر آن مـوثر می‌باشد. غیـاث، یعـنی فریـاد رس. شـیخ صـدوق می‌فرماید: خداوند خود را

غیـاث نـام نهـاد و بنـدگانی تـربیت کـرد و فرشـتگانی را مـامور فرمـود، که مـدبرات امـور و فریـاد رس مخلـوق باشند. اجابت دعوت گرفتاران و

بیچارگـــان در تجلی این اسم مبـــارک است که خصـــوص پروردگار عالمیـان است. گفته‌اند خداوند به عـدد اسـماء خود 99 اسم مردانی را آفریده

است، مانند: حضرت خضر (ع) و پیغمبر(ص) که در جهان خلقت فریادرس بیچارگان هستند و مراد از الغوث، قائم آل محمد(ص) مهدی(عج

الله) منتَظَر است. عـــــدد ابجد غیـــــاث برابر با 1511 می‌باشد.

«فاطر»

به قصد قضــاء حــوائج و قــدرت صــنعت، ذکر آن مــوثر می‌باشد. فاطر به معنی آفریننده، خالق، آغــاز کننــده در کار نظم دهنده و در کار و ناظم

آمــده است. عــدد ابجد فــاطر 290 می‌باشد.(برابر اسم مریم)

«فتّاح»

به قصد گشـــایش کارها و کشف معظلات ذکر آن مـــوثر است و به معــنی گشــاینده و بســیار گشــاینده. گشــودن تمام درهای بسته، کشف

مجهــولات و مبهمــات و فتح ابــواب ملکــوت و برطــرف کردن پرده ها و حجــاب ها از دل، "فتّــاح" نــام مخصــوص پروردگار است که ابواب رحمت و

معــرفت را می‌گشــاید. شــیخ رجب برسی می‌نویسد: هر کس پس از نمــاز صــبح دست به ســینه گــذارد و 77 بــار بگوید یا فتاح خداوند حجب

جهل و ظلالت را از دل او برطـــــــرف می‌کند و درها به سوی او گشوده می‌شود و از علم لدنی بهــره مند گــردد. عدد ابجد فتاح 489 می

باشد.

«خالق»

به قصد هدایت به راه حق و مستقیم ذکر آن موثر است. خالق یعنی شکافنده‌ی دانه و آفریننده و جدا کننده. عــدد ابجد خالق 211 می

باشد.

«فرد»

به قصد مصونیت از چشم مردم، ذکر آن موثر است. فرد به معــنی تنهــا،یگانــه، منفــرد و یکی از اســماء الحســنی خداوند است. عدد ابجد فرد

284 می‌باشد.

«قاضی»

به قصد حوائج و حکم به حق، ذکر آن مــوثر است. قاضی نامی است مشــتق از قضا و قضــاوت کننــده، دادگســتر و حاکم و برآورنده خواستها

و نیازها. عدد ابجد قاضی 911 می‌باشد.

«قدوس»

به قصد مصونیت از زشتی و پلیــدی، ذکر آن مــوثر است. قدوس به معنی طــاهره، مطهــره، تطهــیر و تنزیه است. قدوس آفریننده‌ای است

که هیچ شباهتی به مخلـوق نـدارد. حضـرت امـام رضا(ع) فرمودند" هر کس در وقت زوال 170 بـــــار بگوید یا قدوس از شر نفس اماره و

شـــرور نفس شـــیطان مصـــون خواهد ماند". عـــدد ابجد قدوس 170 می‌باشد.

«قاهر»

به قصد غلبه بر دشمن ذکر آن موثر است. یکی از اسماء الحسنی الهی قاهر است، یعنی غالب و مسـلط بر زنـده کردن و میراندن

موجـودات است و قهر به معـنی هلاکت همه چـیز آمـده است. عدد ابجد قاهر 306 می‌باشد.

«قادر»

به قصد سـلطه بر کـار، چـیرگی بر خصـم، ذکر آن مـوثر است و یکی از اسماء خداوند می‌باشد. هر کس در هنگام وضو314 یا 36 یا 8

مرتبه بگوید یا قـــادر بر دشـــمن غلبه یابـــد، هر قـــدر که دشـمن و به هر انـدازه قـوی و قدرتمند باشد. عـدد ابجد قادر 308 می‌باشد.

«قدیر»

به قصد ســـلطه بر کارهـــا، ذکر. آن مـــوثر است. یکی از اسماء الحسنی خداوند نام مبارک قـدیر است. نـام قـدیر متجاوز از 45 مرتبه در قرآن

بیان شده است. عدد ابجد قدیر 314 می‌باشد.

«قدیم»

به قصد طـول عمر با عـزت، ذکر آن مـوثر است. قـدیم یعـنی بر همه چـیز مقـدم است و بر هر چـیز و هر کس سابقه دارد. زمان و مکان و

جهات و همه موجودات مخلوق اویند. عدد ابجد قدیم154 می‌باشد.

«قریب»

به قصد تقرب و قـرب به حق ذکر آن مـوثر است. قـریب یعـنی به همه کس و همه چـیز نزدیک و به معنـای دانا و عالم هم می‌باشد، کلمه

قریب و مشتقات آن متجاوز از 50 مرتبه در قـرآن مجید بیان گردیده است. عدد ابجد قریب 312 می‌باشد.

«قوی»

به قصد حفظ از شر و فتنه ذکر آن مـوثر است. قـوی یعـنی نیرومنـد، توانا. او قـوی است و همه قـوت ها و قدرت ها از اوست. شیخ رجب

برسی گوید: هر کس دشـمنی دارد که قـادر بر دفع او نیست، آرد خمیر نماید و هزار دانه مانند دانه تسـبیح کند و به طیور و پرندگان دهد

و به هر یک بگوید یا قـوی، خداوند شر دشـمن را از او دفع می‌نماید.در قرآن مجیـد، کلمه قـوی و مشـتقات آن متجاوز از 50 مرتبه آمده

است. عدد ابجد قوی 116 می‌باشد.

«قیوم»

به قصد رفع خوف و وحشت ذکر آن موثر است. قیوم به معنای قائم، دائم، پایدار و جاویدان. هر موجودی قائم به اوست و قیومیت تمام

موجودات به اراده اوست. از پیغمبر خدا(ص) روایت شده است که" هر کس روزی 41 مرتبه بگوید"یا حی یا قیوم، یا لا اله الا انت، اسئلک

ان تحـیی قلـبی بنـور معرفتک ابـدا یا الله" دل او زنـده گردد". عدد ابجد قیوم 156 می‌باشد.

«قابض»

به قصد طول عمـر، ذکر آن مـوثر است. پروردگـار عـالم است که ارواح را در اجســـاد بسط می‌دهد و ارواح را از ابدان قبض می‌کند. اوست

که قــابض مطلق است قبض یعــنی گــرفتن. عــدد ابجد قابض 603 می‌باشد.

«باسط»

به قصد توسـعه معـاش و گسـترش دانش و علم، ذکر آن مــوثر است. باسط به معنــای گســترش دهنــده و بسط درتمام موالید عالم و ذرات که

به اراده و مشــیت پروردگــار می‌دهد و می‌گــیرد. شــیخ رجب برسی: هر کس دست به دعا بـــــــردارد و ده مرتبه بگوید، یا قابض یا باسط،

هیچگاه محتاج نگردد. عدد ابجد باسط 72 می‌باشد.

«کریم»

به معنی بخشنده، گرامی، عزیز، از اسماء الحسنی خدای بزرگ است. خداوند کریم است، یعنی کـرمش به رایگـان به همه‌ی انسان‌ها از هر

زبان و در هر زمان و مکان می‌رسد. او هر صدای خفیف و پنهان یا آشکار را می‌شنود و به کرامت و کرم خــویش پاسخ می‌دهد. عدد

ابجد کریم 270 می‌باشد.

«کافی»

به قصد کفایت در امور حوائج، ذکر آن موثر است. معنی کافی کفایت کننده‌ی از معاش و برآورنده حوائج است و هرکس به خدای کافی

توکل کند به مخلوق محتاج نگـردد. عـدد ابجد کـافی 111 می‌باشد.(برابر حرف الف)

«کبیر»

به قصد هـدایت به مقصـد، ذکر آن مـوثر است. کبـیر به معنی بزرگـوار با جلال و جـبروت و بزرگ‌تر از حد وصف می‌باشد. در حدیث قدسی

است که هر کس از هر چـیز و هر مقـام بترسـد، اگر 50 مرتبه بگوید یا کبـــیر خداوند او را از شر دشـــمن، ایمن گرداند. عدد ابجد کبیر برابر

با 232 می‌باشد.

«کاشف الضر»

به قصد رفع الم و دفع ســـتم، ذکر آن مـــوثر می‌باشد و معنی برطـرف کننـده ناخوشـی، نـابود کننـده بـدحالی و ضرر و زیان می‌باشد. عدد

ابجد کاشف الضر 1431 می‌باشد.

«لطیف»

به قصد رفع شداید و سـختی ها ذکر آن مـوثر است و به معنی مهربـان و نیکی کننـده می‌باشد. هر کس به ذکر یا لطیف مداومت کند،

سختی ها و ناراحتی‌های او برطرف گردد. حضـرت امـام رضا(ع) فرمودند"هر کس هشتاد مرتبه بگوید "یا لطیف" مرادش از درگاه الهی

حاصل گردد". بعد از ذکر سـجده خوانـدن این دعا بسـیار ثـواب دارد "یا لطیف ارحم عبـدک الضـعیف". عـدد ابجد لطیف برابر 129می باشد.

«متکبر»

به قصد دوســـــتی خلق ذکر آن مـــــوثر است. اصل آن کبریایی بوده که اسم تکبر و تعظیم است. متکبر، نهـایت کبریایی است که ظلم و ستم در

ساحت کبریایی او راه ندارد، او ظـاهر کننـده بزرگـواری است. کلمه متکـــبر از اســـماء الحســـنی خداوند است و مشتقاتش متجاوز از 160

مرتبه در قرآن مجید تکـرار شـده است. عـدد ابجد متکـبر برابر با 262 می‌باشد.

«مُهَیّمِن»

به قصد صـفای بـاطن و روشـنی ضـمیر ذکر آن مـوثر می‌باشد. مهیمن به معنـای شـاهد است و از ریشه امین گرفته شده و امین نامی است

از نام‌های خداوند بزرگ مهیمن بنا شده است به زیـادتی میم و یـاء و گفته می‌شـود که یکی از اسـماء الحسـنی پروردگار است در کتابهای

آسمانی. شیخ رجب برسی: هر کس 125 مرتبه بگوید یا مهیمن خداوند صـفای بـاطن به او مـرحمت می‌فرماید. حضرت امام رضا(ع)

فرمود: هر کس صد مرتبه بگوید یا مهیمن بر باطن امور آگاه می‌گردد. خداوند مهیمن است، یعـنی قـائم به امـور خالق است و مراتب و

شاهد به احتیـاج بنـدگان و اسـرار مخلـوق خـود را در هر زمان و مکـان می‌داند و نیـاز به احتیـاج آنـان را بـرآورده می‌کند و رشد و کمال

بـاطنی به آن‌ها مـرحمت می‌نماید. عـدد ابجد حـروف مهیمن برابر 145 است.

«مومن»

به قصد حفظ از شر و نیل به حقیقت ذکر آن مـوثر است. مومن به معـنی مصـدق و ایمـان در لغت به معـنی تصدیق است. مومن یعنی امان

دهنــده و امن و اطمینــان دهنــده است. حضــرت امــام رضا(ع) فرمودند: هر کس کلمه‌ی مــــــــومن را نقش بر انگشتر نقره نماید و به دست کند،

بر دشــمن پــیروزی یابد و هر کس هر روزی 167 مرتبه بخواند یا مــومن از وســواس شــیطان و خدعه و مکر در امان باشد. کلمه‌ی مومن

یکی از اسماء الحسنی الهی است و مشتقات آن متجاوز 750 مرتبه در قرآن کریم، تکـرار شـده است. عـدد ابجد مومن برابر با 136 می

باشد.

«مصور»

به قصد ایجاد بهترین صورت و شاهکار و زیبــایی ذکر آن موثر است. مصور یعنی نقـاش و نقش بنـد، تمثـال گر و تصویر کننده. و مصور

صورت کائنات. عدد ابجد آن برابر با 3360 می‌باشد.

«مجید»

به قصد جمال و جلال یـافتن ذکر آن نافذ می‌باشد. مجید به معنی عزت، ذکر، مراقبت و جلالت است. مجید یعـنی، خدایی که همه او را

تمجید کرده‌اند و بــزرگ داشــته‌اند. شــیخ رجب برسی: "ماجد و مجید" از اذکـــاری است که هر کس مــــداومت نماید، نوری در صورت و دلش

می تابد، یا ماجد و یا مجید، یعنی، بزرگـوار و عطا بخش. عدد ابجد مجید برابر با 57 می‌باشد.

«مبین»

به قصد حفظ از گرسـنگی ذکر آن مـوثرمی باشد. مـبین یعنی روشنگر و استوار، بیان شده، ظاهر کننده و آشکار کننده، در آیات قرآن

متجــاوز از 110 مرتبه کلمه‌ی مــبین و مشــتقات آن به معانی مختلف بیان شده است.

«محیط»

به جهت تسـلط بر امــور، ذکر آن مــوثر می‌باشد. محیط احاطه کننده‌ی علمی بر تمـام اشـیاء را گویند. خداوند بر همه‌ی جهان و جهانیان

احاطه دارد. عدد ابجد برابر با 67 می‌باشد.

«مُقیت»

به جهت نظم بر امـور ذکر آن مـوثر می‌باشد و به معـنی قـــوت و روزی دهنـــده خلق می‌باشد. مقیت به معـــنی نگاهدارنده از هر افت و حادثه

و بلا و حافظ همه‌ی موجودات از قحطی و ویرانی. عــدد ابجد مقیت برابر با 550 می‌باشد.

«منان»

به جهت کسب نیکویی، ذکر آن موثر است. یعـنی بسـیار منت نهــادن، احســان کــردن، عــدد ابجد منــان برابر با 141می باشد.

«مالک»

به قصد دوام حکومت و دوستی، ذکر آن مـوثر است و به معــنی صــاحب و پادشــاه می‌باشد. شــیخ رجب برسی می‌گوید: هر کس هر روز

64 مرتبه بگوید "یا مَلِکُ یا مالِک"، مـالکیت او دوام یابد. کلمه‌ی ملک و مالک و مشتقات آن بیش از 115 مرتبه در قرآن آمده است. عدد

ابجد مَلِک برابر با 90 و عـــــدد ابجد مالک برابر با 91 می‌باشد.

«نور»

به قصد روشــنی دل و هــدایت به کمــال، ذکر آن مــوثر می‌باشد. نور به معنی منیر و نور بخش است. کلمه نــور متجاوز از 50 مرتبه در

قرآن آمده است. شـیخ رجب برسی گوید: هر کس هـزار بار بگوید "یا نـور" خداوند ظـاهر و بـاطن او را روشن و منور می‌گرداند، نور مطلق

اوست که منور تمام پیدا و پنهان و دیدنی و ونادیــدنی و برطرف کننده‌ی پرده‌های ظلمـانی است. عـدد ابجد نـور برابر با 256 می‌باشد.

«ناصر»

به قصه غلبه و پــیروزی در تمــام امــور ذکر آن مــوثر می‌باشد. ناصر و نصر به معـنی درست و صـحیح و خـوب یاری کردن است و کلمه ی

ناصر و مشـتقات آن متجـاوز از 35 بـار در قـرآن آمـده است. عدد ابجد آن 241 می‌باشد.(نصیر=35)

«واحد»

به جهت عــزت یــافتن، ذکر آن مــوثر می‌باشد. اسم احد خاص خـالق اسـت، به مخلـوق احد نگویند و واحد گویند و واحد آغاز عدد است. واحد،

اسم جـامع الهی بر وحـدانیت مطلق که در جمیع شـئون خلقت است و واحد حقیقی، ذات حق تعـــــــالی است. حضرت امام رضا(ع) فرمودند: هر

کس بر بالین مریض صد بار بگوید یا واحد شفا یابد.

«ولی»

به جهت دوســتی خلایق و ولایت شــئون، ذکر آن مــوثر است. ولی به معنــای ناصر و متــوالی امــر، سرپرست و دوست می‌باشد و به حقیقت

بـدان،که بنـدگی خداوند به دوسـتی اوست. "ولی" یعـنی دوستدار مومنین به توحید و صاحب اختیار آن‌ها در کارها و اعمال و کردار می

باشد. ول و مشتقات آن متجاوز از 150 مرتبه در قـرآن مجیـد، بکـار بـرده شـده است. عـدد ابجد ولی برابر 46 می‌باشد.

«واسع»

به جهت دوســتی با خلق و خویشــاوندان، ذکر آن مــوثر است. بعضی گفته‌اند، واسع به معنای عالم است و وسع از توانگری و بخشش و

توانایی در انسان است.(137 عدد ابجد)

«ودود»

به جهت صــدق گفتــار و ذکر آن مــوثر است. "ودود" به معنای دوست داشتن و نـیز به معنـای محبـوب در قلـوب اولیاء است. شیخ رجب برسی

گوید: هر کس هــزار مرتبه بگوید«یا ودود» و بر طعــامی بدمد و به دشمن خود بدهد، آن دشمن دوست گردد. عـدد ابجد «ودود» برابر 20

می باشد.

«وکیل»

به جهت حفظ حرق و غرق و زیان و ضـرر، ذکر آن مـوثر می‌باشد. وکیل به معنــای کارســاز، کــاردان، نگهبــان و کافی به کار رفته است.

یعنی همه‌ی امور بنـدگان بر او واگـذار می‌شـود. کلمه‌ی وکیل و مشتقات آن متجاوز از 70 مرتبه در قـرآن بیـان شده است. عدد ابجد

وکیل برابر 66 می‌باشد.

«وهّاب»

به جهت حصول فرزند صالح، ذکر آن مـوثر است. وهـاب به معنـای بسـیار بخشـاینده از انـواع نعمتها و عطایـای ظاهری و باطنی است. شیخ

رجب برسی گوید: هر کس در سـجده بگوید«یا وهّـاب» خداوند او را بی‌نیـاز می‌نماید. و هـرکس در نیمه‌ی دوم شب، سر برهنه دست به

دعا بلند کند و صد مرتبه بگوید "یا وهّـاب" خداوند فقر و بی‌چـارگی را از او برطـرف می‌سـازد و او را بی‌نیـاز می‌گرداند. عدد ابجد وهاب

14 می‌باشد.

«وارث»

به قصد نفـوذ کلام ذکر آن مـوثر است. وارث به معنـای همیشه بـاقی بـودن است. هر کس هـزار بـار بگوید یا وارث حاجتش برآورده می

شود. عدد ابجد وارث برابر با 707 می‌باشد.(برابر با عدد بهشت)

«وفی»

به جهت وفای به عهد، ذکر آن موثر است. وفی به معنی وفا به عهد کـردن، یعـنی کسی که عهد خـود را به جـای می‌آورد. اسم «وفی» و

مشـتقات آن، متجـاوز از 28 مرتبه در قـرآن مجید بیـان گردیده است. عدد ابجد وفی برابر با 96 می‌باشد.

«وِتر»

به جهت خلاصی از ذلت، ذکر آن موثر است. "وتر" فرد و یگانه است و هر چیزی را که فرد باشد، آن را وتر گویند. عده‌ای شفع را نفس

و "وتر" را روح دانند. کلمه‌ی مبـارک "وتر"، فقط یکبـار در قـرآن مجید بیـان شـده است. عـدد ابجد وتـر، برابر با 606 می‌باشد.

«هادی»

به جهت هـدایت به کمـال مطلـوب، ذکر آن مـوثر است. هـادی به معـنی راهنما و دلیل و رهـبر است. شـیخ رجب برسی گوید: ذکر "یا هادی

الخبیر المـبین" در سـحر ها و در حـال گرسـنگی و روزه داری، مـــوجب هـــدایت مطلـــوب می‌گـــردد. هر کس بگوید"اهدنی یا هادی و اخبرنی یا

خبـــیر بین لی یا مـــبین" نـــوری به دلش می‌تابد. کلمه‌ی مبارکه‌ی "هادی" و مشتقات آن متجاوز از 330 مرتبه در قرآن بیان شده است.

عدد ابجد هادی برابر با 20 می‌باشد.

«هُو»

به قصد نیل به اسرار حق تعالی، ذکر آن مـوثر می‌باشد. "هو" اشاره به آن حقیقت واحد بسـیط است که از جهت عظمت و هویت و تجرد و

بســاطت، غــائب از حــواس است. گفته‌انــد، اسم اعظم الهی 99 اسم است و مقـــدم بر همه‌ی اســـماء، "هو" است. کلمه‌ی "هو" متجاوز از

477 مرتبه در قـرآن مجید بیـان گردیـده و لـذا گفته‌انـد، اسم اعظم، «هو» می‌باشد. هر کس دوازده هــزار مرتبه (12000) بگوید، «یا

الله و یا هو» انس و جن و وحوش طیور با او انس گیرند و خواص اشـیاء و علـوم بـرای او کشف گـردد. بسـیار از عرفا معتقدند، اسم اعظم

«الله» در این آیـــات می‌باشد."هو الله الـــذی لا اله الا هو/یا هو یا من لا هو الا هو/ هو الحی لا اله الا هو/ الله لا اله الا هو الحی القیوم/

الله لا اله الا هو الحی لا اله الا هو/ الله و لا اله الا هو الحی القیوم". عدد ابجد«یا الله یا هو» 99 است که برابر با همه‌ی اسماء

الحسنی الهی می‌باشد. هرکس نیمه شـب، 99 مرتبه«یا الله یا هو» بخواند، مستجاب الـدعوه می‌شـود. عـدد ابجد هو برابر با 11 می

باشد.

«برهان»

یکی از اســماء خداوند است 258 بـــار گفتن آن جهت راهنمایی شدن به حق، مـوثر می‌باشد. عـدد ابجد برهـان برابر با 258 می‌باشد.

«جاعل»

یکی از اسماء خداوند است. جهت شـروع و آغـاز امـور و کارها گفتن آن مــوثر می‌باشد. عــدد ابجد حــروف جاعل برابر 104 می‌باشد.(برابر

اسم مبارک عطیه با یاء مشدد)

«جامع»

یکی از اســماء خداونــد، جــامع می‌باشد و به جهت رفع فــراق و جــدایی، هر روز بین طلــوعین (قبل از طلــوع آفتاب و قبل از غروب خورشید)

114 مرتبه بگوید. عــدد ابجد جــامع برابر 114 می‌باشد. (کل سوره‌های قرآن). ذکر "یا جــامع الشــتات و یا جــامع المتفرقین"را هر کس در

نیمه شب 5000 بــار بی‌فاصــله گوید و اطــاعت کسی را بخواهد، آن کس مطیع او گردد. بر این ذکر نگین انگشــتر حضرت سلیمان نقش بود

که همه چیز، مطیع او گردیده بود.

«حبیب»

یکی از اســماء خداوند است و به معــنی دوست دارنــده و دوست داشــته شــده و در دعا آمــده"یا حــبیب قلــوب الصادقین"ای دوست دلهای

راستگویان. ذکر"حبیب" جهت محبت در دلها، بسیار موثر می‌باشد. عــدد ابجد حــبیب برابر با 22 می‌باشد. (برابر کلمه مبارکه یا هو و

ازدواج)

«حنان»

یکی از اسـماء خداوند است به جهت تقـرب خداونـد،159 مرتبه گفتن "یا حنان یا منان" بسیار موثر می‌باشد. عـدد ابجد حنان برابر با 109 می‌باشد.

«دلیل»

یکی از اسـماء خداوند است. به جهت راه یـافتن به حـق، بســیار مــوثر است. ذکر "یا دلیل المتحــیرین" به جهت راهنمایی یافتن بسیار نافذ

است. عدد ابجد دلیل برابر با 74 می‌باشد.

«دافع»

یکی از اســماء خداوند است. "دافع" یعــنی بازدارنــده، ضــــــررها را خداوند از خلائق دفع می‌کند ذکر "یا دافع البلایا" جهت رفع بلا موثر است.

عدد ابجد دافع برابر با 155 می‌باشد.

«ستار»

یکی از اســماء خداوند است. ذکر آن بــرای پوشــنده‌ی عیبهـای خلق نافذ می‌باشد. گفتن یا سـتار 1061 مرتبه جهت حفظ آبروی خوب است.

عدد ابجد ستار برابر با 1061 می‌باشد.

«ضار»

یکی از اسماء خداوند است. برای رسـاندن خـواری و درد به هر جبار و سرکش ذکر آن موثر است. خواندن"یا ضار یا نافع" با هم بهتر است.

عدد ابجد ضار برابر با 1001 می‌باشد.

تکبر و غرور

تکـبر(یعـنی آدمی، خـود را نسـبت به دیگـران- به جهت کمالی که در خود میبیند بزرگ شمارد؛ خواه آن کمـال را داشـته باشد یا نه و خـواه آن صـفتی را که دارد و به آن میبالد فیالواقع هم کمـال باشد یا نه مانند تکـبر شـیطان نسبت به انسان، آن‌جا که در پاسخ خداوند که فرمود چرا به آدم سـجده نکـردی گفت: من از آتش خلق شـدهام و آدم از خاک آفریـده شـده است. اما)غـرور(به دو صـورت منفی و مثبت وجود دارد که غرور منفی از صفات رذیله و غرور مثبت (عزت نفس) از صفات حمیده است.

غرور به معنای منفی غرور به معنی فریفتگی به داشـته ها و جـذابیت‌های غـیر حقیقی و علائق دنیـوی است که باعث می‌شود انسان از یاد خدا غافل شـود و معنـویت و سرمایه‌های حقیقی سعادت خود را فرامـوش نماید و در نتیجه آن به انـواع بیمـاری اخلاقی و روانی مانند عجب، تکبر، خودخواهی و مانند آن مبتلا گردد.

این واژه به طـور وسـیعی در کلمـات عـرب مخصوصا در آیـات قـرآن مجید و روایـات اسـلامی به کـار رفته و در گفتگوهـای روزمـره فارسی زبانـان نـیز کم و بیش در همان معانی اصلی یا لوازم آن به کار میرود.

)راغب(در کتـاب)مفـردات(واژه)غـرور((به فتح غین که معنی وصـفی دارد) را به معـنی هر چـیزی که انسـان را میفریبد و در غفلت فرومیبرد خواه مال و مقـام باشد یا شهوت و شیطان تفسیر می‌کند.

در)صحاح اللغة()غرور(به معنی اموری که انسان را غافل میسازد و میفریبد (خواه مال و ثروت باشد یا جاه و مقام یا علم و دانش و غیر آن) تفسیر شده است.

بعضی از ارباب لغت- به گفته)طریحی(در)مجمع البحرین(گفتهاند:}غرور فریفتگی به چیزی است که ظاهری جالب و دوست داشتنی دارد، ولی باطنش ناخوشایند و مجهول و تاریک است{

در کتاب}التحقیق فی کلمات قرآن الکریم{بعد از نقل کلمات ارباب لغت چنین آمده است:}ریشه اصلی این واژه به معنی حصول غفلت به سبب تأثیر چیز دیگری در انسان است و از لوازم و آثار آن جهل و فریب و نیرنگ و نقصان و شکست و... میباشد{. در)المحجة البیضاء فی تهذیب الاحیاء(که از بهترین کتب اخلاق محسوب می‌شود چنین میخوانیم: «غرور عبارت است از دلخوش بودن به چیزی که موافق هوای نفس و تمایل طبع انسانی است و ناشی از اشتباه انسان یا فریب شیطان است و هر کس گمان کند آدم خوبی است (و نقطه ضعفی ندارد) خواه از نظر مادی یا معنوی باشد و این اعتقاد از پندار باطلی سرچشمه بگیرد آدم مغروری است و غالب مردم خود را آدم خوبی میدانند در حالی که در اشتباهند؛ بنابراین اکثر مردم مغرورند، هر چند شکل غرور آن‌ها و درجه آن متفاوت است». (محجه البیضاء, جلد6، صفحه293(

در تفسیر نمونه در معنی این واژه چنین آمده است: «غرور» بر وزن (جسور) صیغه مبالغه به معنی موجود فوق‌العاده فریبنده است و شیطان را از این رو}غرور{میگویند که انسان را با وسوسههای خود

فـریب میدهد و غافل میسـازد و در حقیقتبیـان مصـداق واضح آن است وگرنه هر انســان یا کتــاب فریبنــده، هر مقام وسوسهگر و هر موجودی که انسان را گمراه سازد در مفهوم وسیع «غرور» داخل است.

امام علی (علیه السـلام) در نکـوهش فـریفتگی و غفلت می‌فرمایند:)طـوبی لمن لم تقتله قـاتلات الغـرور(خوشا به حـال کسی که فریبهـای کشـنده او را نکشـته باشد. و نــیز می‌فرمایند:)ســکر الغفلة و الغــرور ابعد افاقة من سـکر الخمـور(مسـتی غفلت و فـریب، دیرتر از مسـتی مســکرات زایل می‌شــود. حضــرت در حــدیثی دیگر می‌فرمایند: در غفلت و فریب خوردگی آدمی همین بس که به هر آن‌چه نفس در نظرش بیاراید اعتماد کند.

خداوند سـبحان در بـاره‌ی مغـرور شـدن به خـدا و طمع بیهوده بستن به او می‌فرماید: «یا ایها الانسان ما غــرک بربک الکریم الذی خلقک فسواک فعدلک فی‌ای صورة ما شاء رکبک»ای انسان چه چیز تو را به پروردگـار کـریمت مغرور (و دلیر) کرده است. آن که تو را آفرید و اعضایت تمــام گردانید و اعتــدالت بخشــید و به هر صــورتی که خواست تو را ترکیب داد.

امـام علی (علیه السـلام) می‌فرمایند: پافشـاری کـردن بنده در معصیت و آرزوی آمرزش داشتن از خـدا، مغـرور شدن به خداست. در روایتی دیگر امام در خصوص فـریب دنیا را خوردن می‌فرمایند: از فریب دنیا بپرهیزیـد؛ زیـرا دنیا هر خـوبی و نعمـتی که فریبکارانه به انسـان دهـد، همواره پس می‌گـیرد و کسی را که به دنیا دل بنـدد و در آن‌جا خوش کند، کوچ دهد.

خداوند منـان در بـاره‌ی چیزهـایی که نباید فـریفته‌ی آن شد می‌فرماید:))لا یغرنک تقلب الــذین کفــرو فی البلاد متاع قلیل ثم ماواهم جهنم و بئس المهاد ((آل عمران / 196، 197)ـ جولان کافران در شهرها تو را نفریبـد؛ این برخـــورداری انـــدک است. پس از آن‌جایگاهشـــان جهنم است و جهنم بد آرامگاهی است.

پیامبر خدا (صلی الله علیه و اله) میفرمایند: گنـاه کـردن مردم تو را از گنـاهت غافل نکند و نعمتهـای مـردم تو را از نعمتهایی که خداوند ارزانیت داشته است دچـار غفلت نسـازد و مـردم را از رحمت خـدای عز و جل که تو خـود بدان امید بسته ای، نومید مگردان.

غـرور بمعنـای مثبت (عـزت نفس)عـزت نفس از دیـدگاه اخلاق و روایات اسلامی بدین معنا است که انسان آنقدر خــودش را عزیز و بــزرگ انگــارد که حاضر نشــود تن به پستی گناه و افعال و رفتار مغایر با شأن انسان و ایمان بدهد. عـزت نفس، یعـنی، آن که آدمی شـرافت و ارزش خـود را بشناسد تا در برابر حـوادث و در شـرایط مختلف خـود را حفظ کند. اگر دیـوانه‌ای الماسی گـران قـدر در دست داشـــــته باشد آن را به مفت از دست خواهد داد؛ ولی شخص خردمند آن را حفظ خواهد کرد و جز به بهای واقعی، آن را نخواهد فــروخت. آدمی اگر قــدر خـــود را بداند آن را ارزان نخواهد فروخت.

انسان‌های عالم و مومن و متقی معمولا بسیار بزرگــوار و با شخصـیت هسـتند و افـراد جاهـل، گنـاه کـار و خطا پیشه دارای شخصیتی متزلزل و حقـیر می‌باشـند. شـاید مهمـترین اثـری که گنـاه بر شخصـیت انسـان می‌گـذارد، احسـاس حقـارت و ذلت است. زیـرا گنـاه ریشه در حب

دنیا دارد و دنیا با همه عظمت‌اش در پیشـــگاه خداوند و عوالم دیگر هستی کوچک و حقیر است و بـاعث حقـارت اهل دنیا می‌شود.

کسی که بر این اعتقـــاد است که باید به مقـــام عـــالی انسانی برسد هرگز به خود اجازه‌ی گنـاه نمی‌دهد. کسی که خود را بزرگـوار می‌انگـارد هرگز به کارهـای پست تن در نمی‌دهد. پسـتی و رفتـار ناهنجـار معمـولا از کسـانی صادر می‌شود که برای خـود ارزشی قایل نیسـتند. عـزت نفس (همان غرور به معنای مثبت) یعنی عزت و بـزرگی و عظمت نفس خود را حفظ کردن و تن ندادن به ذلت و امـوری که شـأن انسـان را به پـایین می‌آورد. به طـور خلاصه علم و عمل به شخصـیت انسـان بـزرگی و عـزت می‌دهد و در مقابل، نـادانی و گنـاه بـاعث حقـارت نفس آدمی می‌شود. انسـان‌های بـزرگ به خصـوص معصـومین (علیهم السلام) از بـالاترین درجه عـزت نفس برخـوردار بوده‌اند و هر کسی به مقـــــدار عظمت و بـــــزرگی شخصـــیت‌اش عـــزت نفس دارد و تن به هر کـــار پســـتی نمی‌دهد.

غـــرور مثبت یا همـــان اعتمـــاد به نفس؛ یعـــنی، علاوه بر این‌که انســان خـــودش را مثبت ارزیـــابی می‌کنـــد، به این باور هم رسیده که توان کافی برای انجام کارهایش دارد و می‌تواند از توانمندیهای خود، به خوبی در جهت نیل به اهدافش استفاده کند.

به عبارت دیگر خود را بـاور کـرده و توانمنـدیهایش را به صـورت واقع بینانه ارزیـابی می‌کند و در هر شـرایطی، می‌تواند از این توانمنـــدیها به خـــوبی اســـتفاده کند و هیچگاه شکستها موجب تغییر این باورها نسب به خودش

نمی‌شـود؛ بلکه شکسـتها را به خـوبی تحلیل و سـپس به عنوان سکوی پرش برای دسـتیابی به اهـداف خـود از آن استفاده می‌کند. *نتیجه این‌که:

1- معنای غرور وسیعتر از معنای تکبر است.

2- تکبر در هیچ شرایطی برای مؤمن پسندیده نیست.

3- غرور به معنای مثبت (عزت نفس) امـری پسـندیده و مطلوب است و مؤمن باید بـرای تقـویت آن کوشا باشد. به طـوری که با حفظ عـزت نفس بتواند در مقابل گنـاه، خـود را حفظ کند و در تـأمین نیازهـای خـود هیچگـاه در مقابل متمکنین و پولـداران، خـود را خـوار و ذلیل نکند و مناعت طبع را پیشه خود سازد.

دعای صحیفه

خواص و فضیلت دعای صحیفه

در کتاب شریف و با برکت مهج الدعوات مرحوم سید بن طاووس رحمه اللّه دعای شریفی با برکات بسیار و آثار فوق‌العاده ازمولی الموالی امیرالمؤ منین صلوات اللّه و سلام علیه و آله نقل نموده که سزاوار است شیعیان آن حضرت از آن غافل نباشند و در مشکلات دنیا و آخرت و مسائل فردی و اجتماعی از آن بهره گرفته به نتیجه مطلوبشان برسند و از خیر این جهان و آن جهان بهره مند گردند. اما توصیف نتایج و آثار آن که در روایت بیان گردیده است. مرحوم سید رحمه اللّه علیه روایت نموده از حضرت علی علیه السلام که ایشان از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل نمودند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمودند: جبرئیل نزدم آمد در حالی که در پشت مقام ابراهیم علیه السلام مشغول نماز بودم پس از اتمام نماز از خداوند متعال تقاضای مغفرت برای امت خود نمودم. جبرئیل گفت: یا رسول اللّه صلی الله علیه و آله! بسیار به امت خود علاقمند می‌باشی و می‌ترسی از خطاهای‌شان. خداوند به بندگانش رحیم است. حضرت می‌فرماید آری‌ای برادر جبرئیل! تو نیز مورد علاقه من و امت من می‌باشی. اکنون دعایی را بیاموز که امت من بعد از من با قرائت آن و نائل شدنشان به مقاصد خود مرا یاد نمایند. جبرئیل عرضه می‌دارد: یا رسول اللّه صلی الله علیه و آله توصیه می‌کنم که امر فرمایی امت خود را هر ماه سه روز ایام البیض را که سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم هر ماه است روزه را فراموش ننمایند و نیز امر فرمایی آن‌ها

را تا خداوند متعال را به این دعای شـریف بخوانند و این دعـایی است که حـاملان عـرش به بـرکت این دعا عـرش الهی را حمل می‌کنند و من به بـرکت آن از آسـمان‌ها به زمین فرود می‌آیم و از زمین به آسمان صعود می‌نمایم، و این دعا را به دربهـــای بهشت و جـــای جـــای بهشت مرقوم و نوشته شده است، و با این دعا دربهــای بهشت گشوده می‌شـود و به بـرکت این دعا خلق خداوند در روز قیـامت محشـور می‌شـوند به امر الهی. و هر یک از امت شـما این دعا را قـرائت کند خداوند عـذاب قـبر را از او برداشته و به برکت آن از بـدی بـزرگ قیـامت و از آفـات دنیا در امن قـرار خواهد گـرفت و از عـذاب آتش جهنم نجـات خواهد یـافت. رسـول اکـرم صـلی الله علیه و آله فرمود از جبرئیل سوال نمودم که ثـواب این دعا را بیـان دارد او چـنین گفت: یا رسـول اللّه صـلی الله علیه و آله سـوال نمـودی از چـیزی که قـدرت توصـیف آن را نـدارم زیرا قدرت توصـیف آن را نـدارم زیـرا قـدر آن را خداوند متعال داند و بس. و اگر تمام درختان قلم باشد و دریاها مرکب و جمیع خلائق نویسـنده قـادر نخواهند بـود ثـوابی که خداوند کریم به قرائت کننـده این دعا عطا می‌فرماید بنویســند اینک مقــداری از آن بیــان می‌شــود. چنانچه بنده‌ای اسیر و عبد دیگـری باشد به قصد آزادی خـود این دعا را قرائت کند خداوند متعال او را از سـختی عبـودیت و اسـارت بنـدگی خلاص خواهد نمـود چنانچه مغمـوم و گرفتــاری آن را بخواند خداوند هم و غم او را بر طــرف می‌گرداند. و اگر حـاجتی را انسـان طـالب باشد و بـرای رفع آن این دعا را بخواند خداوند متعـــال حـــاجت او را بـرآورده و نیـازش را مـرحمت می‌فرماید چه آن حـاجت دنیـوی باشد و یا اخـروی. مـادی باشد یا معنـوی آن شـاء

اللّه. و او را از مرگ ناگهـانی سـکته حفظ می‌فرماید. و از هراس قـبر او را ایمن و حفظ سـازد و از فقر در دنیا او را محفـوظ نماید. و به او قـدرت و مقـام شـفاعت از دوسـتانش در روز قیـامت عطا فرماید: در حـالی که آن روز سخت و هولناک و پرهراس خنـدان باشد و به بـرکت این دعا به بهشت دارالسـلام واردش نمایند و خداوند متعال او را در غرفه‌های آن مقام والا سـاکن فرماید در حالی که ملبس به لباسهای جنان باشد و چنانچه شخصی روزه بـدارد و این دعا را بخواند خداوند ثـوابی را که به جبرئیل علیه السلام و میکائیل علیه السـلام و اسـرافیل علیه السـلام و عزرائیل علیه السـلام و ابـراهیم خلیل علیه السـلام و عیسی علیه السـلام و شـمااى رسـول گـرامی صـلی الله علیه و آله عطا فرمـوده به او عطا خواهد فرمـود رسـول اکـرم صـلی الله علیه و آله می‌فرماید: در شـگفت بـودم که جبرئیل گفت: یا محمد صـلی الله علیه و آله! هر یک از امت شـما در مـدت عمـرش یک بـار این دعا را بخواند خداوند او را در روز قیامت در حالی محشور می‌نماید که صـورتش مانند مـاه شب چهـارده می‌درخشد و مـردم گمـان می‌کنند یکی از انبیاء است. پس جبرئیل ادامه داد و گفت: یا محمد صلی الله علیه و آله! چنانچه شخصی پنج بـار موفق شـود به قرائت این دعا، من جبرئیل با اسبی از اسب‌های بهشتی در کنار قـبر او در روز رسـتاخیز آمـاه خـواهم بـود که به مجـرد زنـده شـدن و حشر او را بـدون تامل در مواقف حساب و بـدون توقف در هیچ مکـانی به مقـام عـالی در دارالنعیم در جوار وجود نـازنین شـمااى محمد صـلی الله علیه و آله فرمـود آورم و سـاکن نمـایم و من جبرئیل ضـامن هسـتم بـرای کسی که موفق به خوانـدن این دعا

شود چه زن و چه مرد که خداوند او را عذاب نفرماید اگر چه گناهان او بیشتر از کف دریاها و افزون‌تر از قطرات باران و برگ درختان و عدد مردم اهل بهشت و جهنم باشد و هر کس موفق شود به خواندن این دعا شود ثواب حج واجب و عمره مقبوله بنویسند و هر کس در هنگام خواب یا طهارت و پاکیزگی پنج بار این دعا را قرائت کند شما را در خواب می‌بیند در حالی که او را بشارت به بهشت می‌دهید، و چنانچه شخصی گرسنه و تشنه باشد و برای رفع آن غذا و آبی نداشته باشد و یا مریض باشد و دارویی برایش فراهم نباشد به برکت قرائت این دعا خداوند او را از تشنگی و گرسنگی و مرض نجات خواهد داد و حوائج دنیا و آخرت او را عطا خواهد فرمود. و هر کس چیزی از او دزدیده باشند وضو بسازد و چهار رکعت یا دو رکعت نماز بخواند و در هر رکعت بعد از حمد سوره اخلاص قل هو اللّٰه احد را دو مرتبه بخواند و پس از سلام نماز این دعا را بخواند و نوشته این دعا را مقابل یا زیر سرش بگذارد خداوند متعال مشرق و مغرب را درهم نموده و مفقود شده او را به او باز گرداند. و چنانچه شخصی دشمنی داشته باشد و موفق شود این دعا را برای دفع او بخواند خداوند متعال او را در حفظ و امن محکم خود قرار می‌دهد که احدی به او ضرر نمی‌تواند برساند و هر کس دارای قرض باشد به برکت قرائت این دعا دین او ادا خواهد شد آن هم به سهولت آن شاء اللّٰه تعالی آگاه باشید که هر مومن مخلصی با اخلاص کامل آن را قرائت کند و از خداوند بخواهد که کوه به حرکت در آید و یا آب در زیر پایش محکم و سفت و جامد شود هر آینه به مقصود خواهد رسید زیرا در این دعا اسم اعظم الهی

مستور است و سزاوار نیست کسی که ایمـان به خداوند و اولیائش دارد اجازه دهد در قلبش کوچک‌ترین وسوسه و تردیدی درباره عظمت و خـواص این دعیا شـریف پیـدا شـــود، زیـــرا خداوند به هر کس که اراده فرماید او را عطـای بی‌حسـاب عنـایت خواهد فرمـود و رسـول اکـرم صلی الله علیه و آله فرمودند در هر جنگی که با دشمنان داشتم و این دعا را خواندم به بـرکت آن پـیروزی نصـیب مومـنین گشت و نـیز فرمودند: کسی که موفق شـود به مـــداومت بر آن به او نـــور اولیـــاء عطا می‌شـــود و هر مشکلی برایش آسان و آسانی آسانتر خواهد شد.

ابن عبَّاس گوید: به خدمت رسول خدا رسـیدم. حضـرتش را خندان و شاد دیدم. گفتم: پدرو مـادرم به فـدایتان،ای رسول خدا! داستان چیسـت؟ فرمـود: عبَّاس! جبرئِیل بر من فرود آمد. او صـحیفه‌ای به دست داشت که مـرا و به ویژه امتم را بزرگ داشتی است. گفت: یا محمـد، این را برگـیر و بخـوان و بـزرگ دار که گنجی است از گنجهـای جهان واپسین. این دعایی است که خدا با احترام به تو و امتت هدیه داده است. جبرئِیل، پاداش خوانندهی این دعا چیسـت؟ پاسخ داد: یامحمـد، پاداشی را پرسـیدی که جز خـدا نمیداند. اگر دریاها مـرکب شـوند و درختـان قلم و فرشـــتگان آســـان‌ها نویسســـنده و هـــزار برابر دنیا بنویسسند، مرکبها تمام می‌شود و قلم‌ها می‌شـکند و ده یک آن پاداش را نتوانند نوشت! یا محمد، به خدایی که تو را به پیـامبری راسـتین برگزیـد، هیچ بنـدهی مـرد یا زنی این دعا را نمیخواند مگر آن که خداوند پـــاداش چهـــار پیامبر و چهار فرشته را برایش مینویسد، از پیامبران، تو یا رسـول اللّه و عیسی و موسی وإبـراهیم و فرشـتگان، من و إسرافِیل و میکائِیل و عزرائِیل. یا محمد، هر مرد و

زنی این دعا را در دوره‌ی عمر بیست بـــار بخواند خداوند تبـــــارک و تعـــــالَی او را به آتش دوزخ کیفر نکند. اگر گناهانش به اندازه‌ی کف موج دریاها و دانههـای بـاران و شمار ستارگان و سنگینی عرش و کرسی و لوح و قلم و ریگها و درختان و مویها و پشمها و مردم بهشت و دوزخ باشد، خداوند آن‌ها را خواهد آمرزید و در برابر هر گنـــاه، هـزار حسـنه خواهد داد! یا محمـد، اگر او انـدوه و غم با بیمـاری و ناخوشی و عارضه و تشـنگی و هراسی داشت و آن را سه بـار خوانـد، خداوند حـاجتش را بر می‌آورد و هر که در جـایی باشد که از شـیر و گـرگ تـرس داشت یا میخواست نزد قدرتمند ستمگری رود، پروردگارِ بزرگ هر بدی و ناخواستهای و آفتی را به نـیرو و خواست خـویش از وی دور میـــدارد. هر که در جنگی یک بـــار این دعا را بخواند، خداوند نیروی هفتاد جنگ جو را بـدو میدهد و هر که آن را بر دردسر و صورت یا شکم یا زخم چشم و مـار و عقرب زدگی بخواند، خداوند همه را از او دور میسازد. یا محمـــد، هر که این دعا را بـــاور نداشـــته باشد از من بیزاری جسـته است و هر که انکـار کند بـرکت از وی دور می‌شـود! حسن بصـری گفته است: پیـامبر خـدا بعد از کتاب خدا، دعایی بهتر از این برای امت خویش به یادگـار نگذاشت! ثـــوری گفته است: هر که حـــرمت این دعا را نشناسد، در خطر هلاکت است! پیـامبر فرمـود: جبرئِیـل، چـــرا این دعا از دیگر دعاها برتر شـــمرده شـــده اســـت؟ گفت: زیـــرا اسم اعظم خداوند در آن است. هر که آن را بخواند، حافظه و هوش و دانش و عمر و سلامتی بـدنش چنـــدین برابر می‌شـــود و خداوند هفتـــاد آفت دنیـــایی و هفتصد آفت آخرتی از وی دور می‌شود.

متن اصلی دعای صحیفه

سه بار گفته شود (سُبحَانَ اللَّهِ العَظِيمِ وَ بِحَمدِهِ)

سُبحَانَهُ مِن إِلَهٍ مَا أَملَكَهُ وَ سُبحَانَهُ مِن مَلِيكٍ مَا أَقدَرَهُ وَ سُبحَانَهُ مِن قَدِيرٍ مَا أَعظَمَهُ وَ سُبحَانَهُ مِن عَظِيمٍ مَا أَجَلَّهُ وَ سُبحَانَهُ مِن جَلِيلٍ مَا أَمجَدَهُ وَ سُبحَانَهُ مِن مَاجِدٍ مَا أَرأَفَهُ وَ سُبحَانَهُ مِن رَءُوفٍ مَا أَعَزَّهُ وَ سُبحَانَهُ مِن عَزِيزٍ مَا أَكبَرَهُ وَ سُبحَانَهُ مِن كَبِيرٍ مَا أَقدَمَهُ وَ سُبحَانَهُ مِن قَدِيمٍ مَا أَعلَاهُ وَ سُبحَانَهُ مِن عَالٍ مَا أَسنَاهُ وَ سُبحَانَهُ مِن سَنِيٍّ مَا أَبهَاهُ وَ سُبحَانَهُ مِن بَهِيٍّ مَا أَنوَرَهُ وَ سُبحَانَهُ مِن مُنِيرٍ مَا أَظهَرَهُ وَ سُبحَانَهُ مِن ظَاهِرٍ مَا أَخفَاهُ وَ سُبحَانَهُ مِن خَفِيٍّ مَا أَعلَمَهُ وَ سُبحَانَهُ مِن عَلِيمٍ مَا أَخبَرَهُ وَ سُبحَانَهُ مِن خَبِيرٍ مَا أَكرَمَهُ وَ سُبحَانَهُ مِن كَرِيمٍ مَا أَلطَفَهُ وَ سُبحَانَهُ مِن لَطِيفٍ مَا أَبصَرَهُ وَ سُبحَانَهُ مِن بَصِيرٍ مَا أَسمَعَهُ وَ سُبحَانَهُ مِن سَمِيعٍ مَا أَحفَظَهُ وَ سُبحَانَهُ مِن حَفِيظٍ مَا أَملَاهُ وَ سُبحَانَهُ مِن مَلِيٍّ مَا أَوفَاهُ وَ سُبحَانَهُ مِن وَفِيٍّ مَا أَغنَاهُ وَ سُبحَانَهُ مِن غَنِيٍّ مَا أَعطَاهُ وَ سُبحَانَهُ مِن مُعطٍ مَا أَوسَعَهُ وَ سُبحَانَهُ مِن وَاسِعٍ مَا أَجوَدَهُ وَ سُبحَانَهُ مِن جَوَادٍ مَا أَفضَلَهُ وَ سُبحَانَهُ مِن مُفضِلٍ مَا أَنعَمَهُ وَ سُبحَانَهُ مِن مُنعِمٍ مَا أَسيَدَهُ وَ سُبحَانَهُ مِن سَيِّدٍ مَا أَرحَمَهُ وَ سُبحَانَهُ مِن رَحِيمٍ مَا أَشَدَّهُ وَ سُبحَانَهُ مِن شَدِيدٍ مَا أَقوَاهُ وَ سُبحَانَهُ مِن قَوِيٍّ مَا أَحكَمَهُ وَ سُبحَانَهُ مِن حَكِيمٍ مَا أَبطَشَهُ وَ سُبحَانَهُ مِن بَاطِشٍ مَا أَقوَمَهُ وَ سُبحَانَهُ مِن قَيُّومٍ مَا أَحمَدَهُ وَ سُبحَانَهُ مِن حَمِيدٍ مَا أَدوَمَهُ وَ سُبحَانَهُ مِن دَائِمٍ مَا أَبقَاهُ وَ سُبحَانَهُ مِن بَاقٍ مَا أَفرَدَهُ وَ سُبحَانَهُ مِن فَردٍ مَا أَوحَدَهُ وَ سُبحَانَهُ مِن وَاحِدٍ مَا أَصمَدَهُ وَ سُبحَانَهُ مِن صَمَدٍ مَا أَملَكَهُ وَ سُبحَانَهُ مِن مَالِكٍ مَا أَولَاهُ وَ سُبحَانَهُ مِن وَلِيٍّ مَا أَعظَمَهُ وَ سُبحَانَهُ مِن عَظِيمٍ مَا أَكمَلَهُ وَ سُبحَانَهُ مِن كَامِلٍ مَا أَتَمَّهُ وَ سُبحَانَهُ مِن تَامٍ مَا أَعجَبَهُ وَ سُبحَانَهُ مِن عَجِيبٍ مَا أَفخَرَهُ وَ سُبحَانَهُ مِن فَاخِرٍ مَا أَبعَدَهُ وَ سُبحَانَهُ

مِن بَعِيدٍ مَا أَقرَبَهُ وَ سُبحَانَهُ مِن قَرِيبٍ مَا أَمنَعَهُ وَ سُبحَانَهُ مِن مَانِعٍ مَا أَغلَبَهُ وَ سُبحَانَهُ مِن غَالِبٍ مَا أَعفَاهُ وَ سُبحَانَهُ مِن عَفُوٍّ مَا أَحسَنَهُ وَ سُبحَانَهُ مِن مُحسِنٍ مَا أَجمَلَهُ وَ سُبحَانَهُ مِن جَمِيلٍ مَا أَقبَلَهُ وَ سُبحَانَهُ مِن قَابِلٍ مَا أَشكَرَهُ وَ سُبحَانَهُ مِن شَكُورٍ مَا أَغفَرَهُ وَ سُبحَانَهُ مِن غَفُورٍ مَا أَكبَرَهُ وَ سُبحَانَهُ مِن كَبِيرٍ مَا أَجبَرَهُ وَ سُبحَانَهُ مِن جَبَّارٍ مَا أَدِيَنَهُ وَ سُبحَانَهُ مِن دَيَّانٍ مَا أَقضَاهُ وَ سُبحَانَهُ مِن قَاضٍ مَا أَمضَاهُ وَ سُبحَانَهُ مِن مَاضٍ مَا أَنفَذَهُ وَ سُبحَانَهُ مِن نَافِذٍ مَا أَرحَمَهُ وَ سُبحَانَهُ مِن رَحِيمٍ مَا أَخلَقَهُ وَ سُبحَانَهُ مِن خَالِقٍ مَا أَقهَرَهُ وَ سُبحَانَهُ مِن قَاهِرٍ مَا أَملَكَهُ وَ سُبحَانَهُ مِن مَلِيكٍ مَا أَقدَرَهُ وَ سُبحَانَهُ مِن قَادِرٍ مَا أَرفَعَهُ وَ سُبحَانَهُ مِن رَفِيعٍ مَا أَشرَفَهُ وَ سُبحَانَهُ مِن شَرِيفٍ مَا أَرزَقَهُ وَ سُبحَانَهُ مِن رَازِقٍ مَا أَقبَضَهُ وَ سُبحَانَهُ مِن قَابِضٍ مَا أَبسَطَهُ وَ سُبحَانَهُ مِن بَاسِطٍ مَا أَهدَاهُ وَ سُبحَانَهُ مِن هَادٍ مَا أَصدَقَهُ وَ سُبحَانَهُ مِن صَادِقٍ مَا أَبدَاهُ وَ سُبحَانَهُ مِن بَادِئٍ مَا أَقدَسَهُ وَ سُبحَانَهُ مِن قُدُّوسٍ مَا أَطهَرَهُ [مَا أَطهَرَهُ] وَ سُبحَانَهُ مِن طَاهِرٍ مَا أَزكَاهُ وَ سُبحَانَهُ مِن زَكِيٍّ مَا أَبقَاهُ وَسُبحَانَهُ مِن بَاقٍ مَا أَعوَدَهُ وَ سُبحَانَهُ مِن عَوَّادٍ [مُعِيدٍ] مَا أَفطَرَهُ وَ سُبحَانَهُ مِن فَاطِرٍ مَا أَرعَاهُ وَ سُبحَانَهُ مِن رَاعٍ مَا أَعوَنَهُ وَ سُبحَانَهُ مِن مُعِينٍ مَا أَوهَبَهُ وَ سُبحَانَهُ مِن وَهَّابٍ مَا أَتوَبَهُ وَ سُبحَانَهُ مِن تَوَّابٍ مَا أَسخَاهُ وَ سُبحَانَهُ مِن سَخِيٍّ مَا أَبصَرَهُ وَ سُبحَانَهُ مِن بَصِيرٍ مَا أَسلَمَهُ وَ سُبحَانَهُ مِن سَلِيمٍ مَا أَشفَاهُ وَ سُبحَانَهُ مِن شَافٍ مَا أَنجَاهُ وَ سُبحَانَهُ مِن مُنجٍ مَا أَبَرَّهُ وَ سُبحَانَهُ مِن بَارٍّ مَا أَطلَبَهُ وَ سُبحَانَهُ مِن طَالِبٍ مَا أَدرَكَهُ وَ سُبحَانَهُ مِن مُدرِكٍ مَا أَشَدَّهُ وَ سُبحَانَهُ مِن شَدِيدٍ مَا أَعطَفَهُ وَ سُبحَانَهُ مِن مُتَعَطِّفٍ مَا أَعدَلَهُ وَ سُبحَانَهُ مِن عَادِلٍ مَا أَتقَنَهُ وَ سُبحَانَهُ مِن مُتقِنٍ مَا أَحكَمَهُ وَ سُبحَانَهُ مِن حَكِيمٍ مَا أَكفَلَهُ وَ

سُبحَانَهُ مِن كَفِيلٍ مَا أَشهَدَهُ وَ سُبحَانَهُ مِن شَهِيدٍ مَا أَحمَدَهُ وَ سُبحَانَهُ هُوَ اللَّهُ العَظِيمُ وَ بِحَمدِهِ وَ الحَمدُ لِلَّهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكبَرُ وَ لِلَّهِ الحَمدُ وَ لَاحَولَ وَلَاقُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ العَلِيِّ العَظِيمِ دَافِعِ كُلِّ بَلِيَّةٍ وَهُوَ حَسبِی وَ نِعمَ الوَكِيل.

ترجمه متن دعای صحیفه

تسبیح می‌کنم تسبیح خدایی که بزرگ است و متلبسّم به حمد او منزه است خدا تعجب می‌کنم از خدائی که چه چیز او را مالک گردانیده [و تعجب می‌کنم از پادشاهی که چه چیز توانا نموده است او را] و منزه است او و تعجب است از بسیار قادری که او را چیز بزرگ کرده او را و منزه است خدا و تعجب می‌کنم از بزرگی که چه چیز او را جلیل نموده و منزه است او و تعجب است از بزرگی که چه چیز او را شریف نموده و منزه است خدا و تعجب است از شریفی که او را چه چیز مهربان نموده و تعجب است از مهربانی که چه چیز او را عزیز نموده و تعجب می‌کنم از عزیزی که چه چیز او را بزرگ نموده و تعجب می‌نمایم از بزرگی که چه چیز او را همیشگی نموده و تعجب است از دائمی که چه چیز او را بلند نموده و تعجبّ است از بلند مرتبه‌ای که چه چیز او را رفعت داده و تعجب می‌نمایم از رفیعی که چه چیز او را حسن داده و تعجب است از نیکوئی که چه چیز او را نورانی گردانیده و تعجب است از روشنی که چه چیز او را ظاهر کرده است و تعجب است از ظاهری که چه چیز او را پنهان نموده و تعجب از پنهانی که چه چیز او را دانا نموده و تعجب است از دانائی که چه چیز او را خبردار گردانید و تعجب است از خبرداری که چه چیز او

را کریم نمـوده و تعجب است از بخشـندهای که چه چـیز او را مهربان نموده و تعجب است از مهربانی که چه چیز او را بینا گردانیـده است و تعجب است از بینـائی که چه چیز او را شنوا نموده است و تعجب است از شـنوائی که چه چـــیز او را نگاهدارنـــده گردانیـــده و تعجب است از نگاهدارندهای که چه چیز او را تـوانگر گردانیـده و تعجب است از توانگری که چه چـیز او را صـاحب عطا نمـوده و تعجب است از دهنـــدهای که چه چـــیز او را بی‌نیـــاز گردانیـــده و تعجب است از بی‌نیـــازی که چه چـــیز او را صـاحب بخشش نمـوده و تعجب است از بخشـندهای که چه چـــــیز او را وســـــعت داده و تعجب است از رزق دهندهای که چه چیز او را صاحب بخشش نموده و تعجب است از صاحب بخششی که چه چیز او را صاحب احسـان نموده و تعجب است از صاحب عطیه‌ای که چه چـیز او را منعم گردانیـده و تعجب است از نعمت دهنـدهای که چه چیز او را ستوده گردانیده و تعجب است از ستودهای که چه چـــیز او را رحیم گردانیـــــده و تعجب است از رحم کنندهای که چه چیز او را سـخت گردانیـده و تعجب است از سخ تگـیری که چه چـیز او را قـوتّ داده و تعجب است از صاحب قوتّی که چه چیز او را حلیم نموده [او را حکیم گردانیده] و تعجب است از حلم کنندهای حکیمی] که چه چـیز او را صـاحب قهر نمـوده و تعجب است از صـاحب قهری که او را چه بر پـای داشـته و تعجب است از بخـود برپائی که چه چیز او را حمد کـرده و تعجب است از حمد شدهای که چه چیز او را همیشـگی نمـوده و تعجب است از همیشه‌ای [که او را چه بـاقی داشـته و تعجب است از باقی ای] که چه چیز او را بیهمتا نموده و تعجب است از بی‌همتائی که چه چـیز او را یکتا نمـوده و تعجب است از

یکتـائی که چه چـیز او را مقصـود و بی‌نیـاز گردانیـده و تعجب است از بی‌نیــازی که چه چــیز او را صــاحب ملک نمـوده و تعجب است از مـالکی که چه چـیز او را صـاحب اختیار نموده و تعجب است از صاحب اختیاری که چه چیز او را بزرگ نموده و تعجب است از بزرگی که چه چــیز او را کامل و تمــام نمــوده و تعجب است از کــاملی که چه چیز او را تمام نموده و تعجب است از تمامی که چه چیز او را نیکو گردانیده و تعجب است از نیکـوئی که چه چــیز او را صـاحب فخر نمـوده و تعجب است از فخرکننـده‌ای که چه چــیز او را دور ســاخته و تعجب است از دوری که چه چیز او را نزدیک سـاخته و تعجب است از نـزدیکی که چه چــیز او را غــالب و قــوی گردانیــده و تعجب است از غلبه کننـده‌ای که چه چـیز او را مسـلطّ نمـوده و تعجب است از مسـلطّی که چه چـیز او را عفوکننـده نمـوده و تعجب است از عفوکننـــــده‌ای که چه چـــــیز او را احسا نکننده کرده و تعجب است از احسان کننده‌ای که چه چیز او را نیکوکــار نمــوده و تعجب است از نیکوکــاری که چه چیز او را قبول توبه کننده نموده و تعجب است از قبـول توبه کننده‌ای که چه چیز او را جزا دهنده نموده و تعجب است از جزا دهنده‌ای که چه چـیز او را صـاحب مغفـرت نمــوده و تعجب است از آمرزنــده‌ای که چه چــیزی او را بزرگ نموده است و تعجب است از بزرگی که چه چـیز او را صاحب جبروت نموده و تعجب است از صاحب جبروتی که چه چیز او را جزا دهنـده نمـوده و تعجب است از جـزا دهنده‌ای که چه چیز او را حـاکم گردانیـده و تعجب است از حکم کننـده‌ای که چه چـیز حکم او را ممضی نمـوده و تعجب است از حاکمی که چه چیز جـاری نمـوده امر او را و تعجب است از جــاری در حکمی که چه صــفت صــاحب

رحم نمـوده او را و تعجب است از رحم کننـدهای که چه صـفت خلق کننـده گردانیـده او را و تعجبّ است از خلق کنندهای که چه چیز او را صاحب غلبه نموده تعجب است از غلبه نمایندهای که چه امر او را صاحب مملکت نموده و تعجب است از صـــاحب مملکـــتی که چه صـــفت او را صاحب قدرت نموده و تعجب است از توانائی که چه چـیز او را بلند مرتبه نموده و تعجب است از بلند مـرتبهای که چه صفت او را شریف گردانیده و تعجب است از صـاحب شـــرفی که چه امر او را رزق دهنـــده گردانیـــده و تعجب است از روزی دهنـدهای که چه چـیز او را نگـاه دارنـده رزق او را و تعجب است از نگاه دارنده رزقی که چه چیز او را روزی بخشـــــنده نمـــــوده و تعجب است از روزی گسـترانندهای که چه چـیز راهنما گردانیـده او را و تعجب است از راهنمـائی که چه چـیز او را راسـتگوی نمـوده و تعجب است از راستگوئی که چه چیز او را ظاهر گرانیده و تعجب است از ظاهری که چه چیز منزهّ از عیبها نموده او را و تعجب است از مـنزهّی که چه چـیز او را پـاکیزه [ظاهر] نموده و تعجب است از پـاکیزهای [آشـکاری] که چه چـیز او را پـاک نمـوده و تعجب است از پـاکی که چه چـیز بـاقی داشـته او را و تعجب است از بـاقیای که چه چـیز او را اعـادهٔ کننـده نمـوده و تعجب است از اعـادهٔ کننـدهای که چه چـیز او را خلق کننـده نمـوده و تعجب است از خلق کننـــدهای [که چه چـــیز او را نگاهدارنـــده نمـوده و تعجب است از نگاهدارنـدهای که چه چـیز او را یاری کرده و تعجب است از یـاری کننـدهای] که چه چـیز او را صـــاحب بخشش کـــرده و تعجب است از بســـیار بخشـندهای که چه چـیز او را توبه قبو لکننـده نمـوده و تعجب است از توبه قبو لکننـــــدهای که چه چـــــیز او را

صاحب کرم نموده و تعجب است از صاحب کـرمی که چه چیز او را یاری کننده [بینا] نموده و تعجب است از یـاری کننـده‌ای [بینـائی] که چه چـیز او را سـالم گردانیـده و تعجب است از سـالمی که چه چـیز او را شـفا دهنـده نموده و تعجب است از شـفا دهنـده‌ای که چه چـیز او را خلاص کننده نموده و تعجب است از نجـات دهنـده‌ای که چه چیز نیکوکـار نمـوده او را و تعجب است از نیکوکـاری که چه چیز او را طل بکننده نمـوده و تعجب است از طل بکننده‌ای که چه چیز او را صـاحب ادراک نمـوده و تعجب است از ادراک کننده‌ای که چه چیز او را قـوی گردانیـده و تعجب است از صاحب قـوتّی که چه چـیز او را مهربـان کرده و تعجب است از مهربانی که چه چیز عادل نموده و تعجب است از عادلی که چه چیز امر او را محکم نموده و تعجب است از محکم کننـده‌ای که چه چـیز او را دانـای با تـدبیر نمـوده و تعجب است از حکیمی که چه چـیز او را کفیل و ضامن گردانیـده و تعجب است از ضـامنی که چه چـیز او را دانا گردانیـده [و تعجب است از دانـایی که چه چـیز او را با سـتایش نمـوده و تعجب است از دانـایی که چه چـیز او را با رابطه کـرده است و تعجب است از با رابطه‌ای که چه چـیز او را کـافی کـرده است و تعجب است از کافی‌ای که چه چیز او را حسا بکننده قـرار داده و تعجب است از حسا بکننـده‌ای که چه چـیز او را تـام و کامل کرده و تعجب است از تام و کاملی که چه چیزی او را قدیمی گردانیده] و او را تسبیح می‌کنم تسبیح کردنی اوست خدای بزرگ و متلبسّم به سپاس او و همه حمد از بـرای خداست و معبـودی مگر خـدا نیست و خـدا بزرگ‌تر است از آن‌که بوصف درآید و از بـرای خداست حمد و نیست حرکتی و نه توانائی مگر بخـدای بلند مرتبه بـزرگ

دفع کننــده هر بلائی. و اوست کــافی مــرا و نیکو معتمد است او.

دعای عشرات

خواص و فضیلت دعای عشرات

ابن طاوس در مهج الدعوات می‌گوید: دعـایی که مـذکور می‌شـــود، دعـــای بـــزرگ و عظیم القـــدر و از اســـرار دعاهاست. این دعا مشـــهور به دعـــای عشـــرات است. حضـرت صـادق(علیه السـلام) فرمـود: نـزد ما امامـان مطالبی هست که آن را پنهان می‌کـنیم و به غـیر، تعلیم نمی‌کـنیم. امـیر المؤمـنین علی بن ابی طـالب فرمـود: تقدیرات خدا و حکم‌های او بر وفق آن‌چه خواسته اسـت، جـاری می‌شـود... هر گـاه این دعا را در صـبح و شـام بگویی، به نوشتن ثواب آن هـزار هـزار فرشـته مشـغول می‌شـوند. خـدا هـزار هـزار فرشـته را موکّل می‌کند که برای تو استغفار کنند. به هر فرشته‌ای قوّت هـزار هـزار سخنگو داده می‌شود و برای تو در دار السّلام هـزار خانه در صد عمـارت بنا می‌شـود و در بهشت فـردوس هـزار خانه در صد قصر بنا می‌شود و در جنّات عدن هزار هـزار شهر بنا می‌شود و با تو در قبر نوشته‌ای باشد که (بر تو بیم و تـرس نیست. بـرای تو تشـویش و اضـطرابی در وقت گذشتن از پل صراط نخواهد بـود و بـرای تو عـذاب جهنم نخواهد بـود) این دعا را بـرای حـاجتی که دوست داشـــته باشـــی، نمی‌خـــوانی مگر در آن روز بـــرآورده می‌شود، پس شام نگردد مگر آن کهحاجت برآورده شود، حـال آن حـاجت هر چـیز، هر قـدر و در هر جا که باشد. نمی‌میری مگر شهید در راه خدا. در زمان حیـات خـود در کمـال نیکبخـتی زنـدگانی خـواهی نمـود که به تو فقر و دیوانگی و گرفتاری نرسد. برای تو در هر روزی به شمار هر جنّ و انس هـزار هـزار حسـنه نوشـته و هـزار هـزار

سیّئه محو می‌شود. در بهشت هزار هزار مرتبه بالا بـرده می‌شـود. عـرش و کرسی طلب آمـرزش می‌نمایند تا آن که نزد خدا بایسـتی و از او بـرای کسی حـاجتی را طلب کنی که برآورده شود. اگر از خدا حاجتی را بـرای خـود و غیر خود (تا آخر دنیا و برای آخرت) طلب کـنی، بـرآورده می‌شـود. این دعا را به کسی تعلیم مکن مگر به خـانواده خود یا شیعیان یا بزرگـان و دوسـتان ما... می‌خـواهم که خـدا بر شـما اهل بیت نعمت خـود را تمـام کند به سـبب آن‌چه به من تعلیم نمـــوده است و من به شـــما تعلیم کرده‌ام تا آن که در روز قیامت در حـالی محشـور شـوید که بر شماترسی نباشد و اندوهناک نباشید.

حضـرت امیرالمؤمـنین(علیه السـلام) فرمـود: این دعا را هر روز پس از صبح وبعد از عصر یک مرتبه می‌خـوانی و از خدا آن‌چه را که می‌خواهی، طلب و دعا کن.

متن اصلی دعای عشرات

سُـبحَانَ الله وَالحَمدُالله وَ لاَ اِلَـهَ اِلاَّ الله وَالله اَکبَـرُ وَ لاَ حَولَ وَ لاَ قُـوَّةَ إلاّ بِاالله العَلِیِّ العَظِیم سُـبحَانَ الله آنـاءَ اللَّیلِ وَاَطرَافَ النَّهَارسُبحَانَ الله بِالغُدُوِّ وَالاصَالِ سُـبحَانَ الله بِالعَشِـیِّ وَالاِبکَـارِ سُـبحَانَ الله حینَ تُمسُـونَ وَحینَ تُصبِحُونَ وَلَهُ الحَمدُ فِی السَّـمَوَات وَالاَرضِ وَعَشِـیّاً وَحِینَ تُظهِرُونَ یُخـرِجُ الحَیَّ مِنَ المَیِّتِ وَیُخـرِجُ المَیِّتَ مِنَ الحَیِّ وَیُحـیِی الاَرضِ بَعـدَ مَوتِهَا وَکَـذَلِکَ تُخرَجُـونَ سُـبحَان رَبِّکَ رَبِّ العِـزَّةِ عَمَّا یَصِـفُونَ وَسَـلاَمٌ عَلَی المُرسَـلِینَ وَالحَمـدُ الله رَبِّ العَالَمِینَ. سُبحَانَ ذِی المُلـکِ وَالمَلَکُـوتِ سُـبحَانَ ذِی العِزَّةوَالجَبَرُوتِ سُبحَانَ ذِی الکِبرِیَآءِ وَالعَظَمَـةِ المَلِـکِ الحَـقِّ المُهَیمِنِ {المُبِینِ} القُـدُّوسِ سُـبحَانَ الله المَلِـکِ الحَیِّ الَّذِی لاَ یَمُـوتُ سُـبحَانَ الله المَلِـکِ الحَیِّ القُـدُّوسِ

سُبحَانَ القَآئِمِ الدَّآئِمِ سُبحَانَ الدَّآئِمِ القَآئِمِ سُـبحَانَ رَبِّیَ العَظیِمِ سُبحَانَ رَبِّیَ الاَعلَی سُبحَانَ الحَیِّ القَیُّومسُـبحَانَ العَلِیِّ الاَلَی سُـبحَانَهُ وَتَعَـالَی سُـبُّوحٌ قُـدُّوسٌ رَبُّنَا وَرَبُّ المَلائِکَـةِ وَالـرُّوحِ. سُـبحَانَ الـدَّآئِمِ غَـیرِ الغَافِـلِ سُـبحَانَ العَالِمِ بِغَیرتَعلِیم سُبحَانَ خَالِقٍ مَا یُرَی ومَا لاَیُرَی سُـبحَانَ الَّذِی یُـدرِکُ الاَبصَـارَ وَلاَ تُدرِکُـهُ الاَبصَـارُ وَهُـوَ اللَّطِیـفُ الخَبِـیرُ. اَللَّهُمَّ إنِّی اَصـبَحتُ مِنکفِی نِعمَة وَخَـیر وَبَرَکَة وَعَافِیَة فَصَلِّ عَلَی مُحَمَّد وَآلِهِ وَاَتمِم عَلَیَّ نِعمَتَکَ وَخَـیرَکَ وَبَرَکَاتِـکَ وَعَافِیَتِـکَ بِنَجَـاة مِنَ النَّارِ وَارزُقنِی شُـکرَک وَعَافِیَتَکَ وَفَضلَکَ وَکَرَامَتَکَ اَبَداً مَا اَبقَیتَنِی. اَللَّهُمَّ بِنُورِکَ اهتَدَیتُ وَبِفَضلِکَ استَغنَیتُ وَبِنِعمَتِـکَ اَصـبَحتُ وَاَمسَـیتُ. اَللَّهُمَّ اِنِّی اُشـهِدُک وَکَفَی بِـکَ شَـهِیداً وَاُشـهِدُ مَلاَئِکَتَـکَ واَنبِیَائَکَ وَرُسُلَکَ وَحَمَلَةَ عَرشِکَ وَسُکَّانَ سَمَوَاتِکَ وَاَرضِکَ وَجَمِیعَ خَلقِکَ بِاَنَّکَ اَنتَ الله لاَاِلَهَ إلاّ اَنت وَحدَکَ لاَشَـرِیکَ لَکَ واَنَّ مُحَمَّداً صَلَّی الله عَلَیهِ وَآلِهِ عَبدُکَ وَرَسُولُکَ وَاَنَّکَ عَلَی کُلِّ شَیء قَـدِیرٌ تُحیِی وَتُمِیتُ وَتُمِیتُ وَتُحیِی وَاَشـهَدُ اَنالجَنَّةَ حَقٌّ وَاَنَّ النَّارَ حَقٌّ وَالنُّشُورَ حَـقٌّ وَالسَّـاعَةَ اتِیَـةٌ لاَ رَیبَ فِیهَا وَاَنَّ الله یَبعَثُ مَن فِی القُبُـورِ وَاَشـهَدُ اَنَّ عَلِیَّ بنَ اَبیطَالِب اَمِیر المُؤمِنِینَ حَقّاً حَقّاً وَاَنَّ الاَئِمَّةَ مِن وُلدِهِ هُمُ الاَمَّةُ الهُـدَاةُ المَهـدِیُّونَ غَـیرُ الضَّـالِّینَ وَ لاَ المُضِـلِّینَ وَاَنَّهُم اَولِیَائُکَ المُصـطَفَونَ وَحِزبُکَ الغَـالِبُونَ وَصِـفوَتُکَ وَخِیَرَتُـکَ مِن خَلقِـکَ وَنُجَبَائُکَ الَّذِینَ انتَجَبتَهُم لِـدِینِکَ وَاختَصَصـتَهُم مِن خَلقِـکَ واصـطَفیَتَهُم عَلَی عِبَـادِکَ وَجَعَلتَهُم حُجَّةعَلَی العَـالَمِینَ صَـلَوَاتُکَ عَلَیهِم والسَّـلاَمُ وَرَحمةُالله وَبَرَکَاتُهُ. اَللَّهُمَّ اکتُب لِی هَذِهِ الشَّـهَادَةَ عِنـدَکَ حَتَّی تُلِقِّنَنِیهَا یَومَ القِیَمَةِ وَاَنتَ عَنِّیَاض اِنَّکَ عَلَی مَا تَشَـاءُ قَدِیرٌ. اَللَّهُمَّ لَکَ الحَمدُ حَمداً یَصـعَدُ اَوَّلُـهُ وَ لاَ یَنفَـدُ آخِـرُهُ اَللَّهُمَّ لَکَ الحَمدُ حَمداً تَضَعُ لَکَ السَّـمَاءُ کَنَفَیهَا وَتُسَـبِّحلَکَ

الاَرضُ وَمَن عَلَيهَا. اَللَّهُمَّ لَـکَ الحَمـدُ حَمـداً سَـرمَداً اَبَـداً لاَانقِطَاعَ لَهُ وَلاَنَفَادَ وَلَـکَ يَنبَغِى وَاِلَيـکَ يَنتَهِى فِىَّ وَعَلَىَّ وَلَدَىَّ وَمَعِى وَقَبلِى وَبَعدِى وَاَمَـامِى وَفَـوقِى وَتَحتِى وَاِذَا مِتُّ وَبَقِيتُ فَرداً وَحِيداً ثُمَّ فَنِيتُ وَلَکَ الحَمدُ اِذَا نُشِـرتُ وَ بُعِثتُ يَا مَـولاىَ. اَللَّهُمَّ وَلَک الحَمـدُ وَلَـکَ الشُّـکرُ بِجَمِيـعِ مَحَامِدِکَ کُلِّهَا عَلَى جَمِيعِ نَعمَائِکَ کُلِّهَا حَتَّى يَنتَهِىَ الحَمـدُ اِلَى مَا تُحِبُّ رَبَّنَا وَتَرضَى. اَللَّهُمَّ لَکَ الحَمـدُ عَلَى کُـلِّ اَکلَة وَشَربَة وَبَطشَة وَقَبضَة وَبَسطَة وَفِى کُـلِّ مَوضِـعِ شَـعرَة. اَللَّهُمَّ لَکَ الحَمدُ حَمداً خَالِداً مَعَ خُلُودِکَ ولَکَ الحَمدُ حَمـداً لاَ مُنتَهَى لَهُ دُونَ عِلمِکَ وَلَکَ الحَمدُ حَمداً لاَ اَمَـدَ لَـهُ دُونَ مَشِيَّتِکَ وَلَکَ الحَمدُ حَمـداً لاَ اَجـرَ لِقَآئِلِـهِ اِلاَّ رِضَـاکَ وَلَـکَ الحَمدُ عَلَى حِلمِکَ بَعدَ عِلمِک وَلَکَ الحَمدُ عَلَى عَفِوکَ بَعـدَ قُدرَتِکَ وَلَکَ الحَمدُ بَاعِثَ الحَمدِ وَلَـکَ الحَمـدُ وَارِثَ الحَمـدِ ولَکَ الحَمدُ بَـدِيعَ الحَمـدِ وَلَـکَ الحَمـدُ مُنتَهَى الحَمـدِ وَلَـکَ الحَمدُ مُبتَدِعَ الحَمدِ وَلَکَ الحَمدُ مُشتَرِىَ الحَمدِ وَلَکَ الحَمـدُ وَلِىَّ الحَمدِ وَلَکَ الحَمـدُ فَـدِيمَ الحَمـدِ وَلَـکَ الحَمـدُ صَـادِقَ الوَعدِ وَفِيّال عَهـدِ عَزِيـزَ الجُنـدِ قَـائِمَ المَجـدِ وَلَـکَ الحَمـدُ رَفِيعَ الدَّرَجَاتِ مُجِيبَ الدَّعَوَاتِ مُنزِلَ الايَاتِ مِن فَوقِ سَبعِ سَمَوَات عَظِيمَ البَرَکَاتِ مُخرِج النُّورِ مِنَ الظُّلُمَاتِ ومُخـرِجَ مَن فِى الظُّلُمَــاتِ اِلىَ النُّورِ مُبَــدِّلَ السَّــيِّئَاتِ حَسَــنَات وَجَاعِـلَ الحَسَـنَاتِ دَرَجَـاتَ للَّهُمَّ لَـکَ الحَمـدُ غَـافِرَ الـذَّنبِ وَقَابِلَ التَّوبِ شَديدِ العِقَابِ ذَا الطَّولِ لاَ اِلَهَ الاّ اَنتَ اِلَيــکَ المَصِيرُ. اَللَّهُمَّ لَکَ الحَمـدُ فِى اللَّيـلِ اِذَا يَغشَـيوَلَکَ الحَمـدُ فِى النَّهَارِ اِذَا تَجَلَّى وَلَکَ الحَمدُ فِى الاخِرَةِ وَالاُولَى وَلَــکَ الحَمدُ عَدَدَ کُـلِّ نَجم وَمَلَک فِى السَّـمَآءِ وَلَـکَ الحَمـدُ عَـدَدَ الثَّرَى وَالحَصَى وَالنَّوَى وَلَکَ الحَمدُ عَدَدَ مَا فِى جَوِّ السَّمَآءِ وَلَـکَ الحَمـدُ عَـدَدَ مَا فِى جَـوفِ الأَرضِ وَلَـکَ الحَمـدُ عَـدَدَ اَوزَانِ مِيَاهِ البِحَارِ وَلَکَ الحَمـدُ عَـدَدَ اَورَاقِ الاَشـجَارِ وَلَـکَ

الحَمدُ عَدَدَ مَا عَلَی وَجهِ الاَرضِ وَلَکَ اَلحَمدُ عَدَدَ مَا اَحصَـی کِتَابُکَ وَ لَکَ الحَمدُ عَدَدَ مَا اَحَاطَ بِهِ عِلمُکَ وَلَکَ الحَمدُ عَدَدَ الاِنسِ وَالجِنِّ وَالهَـوَامِّ وَالطَّیرِ وَالبَهَـآئِمِ والسِّـبَاعِ حَمـداً کَثِیراً طَیِّباًمُبَارکاً فِیـهِ کَمَا تُحِبُّ رَبَّنَا وَتَرضَـی وَکَمَا یَنبَغِی لِکَرَمِ وَجهِکَ وَعِزِّ جَلاَلِک.

سپس ده مرتبه می‌گویی: لاَ اِلَهَ اِلاَّالله وَحدَهُ لاَشَرِیکَ لَـهُ لَهُ المُلکُ وَلَهُ الحَمدُ وَهُوَ اللَّطِیفُ الخَبِیرُ

ده مرتبه لاَ اِلَهَ اِلاَّ الله وَحدَهلاَ شَرِیکَ لَـهُ لَـهُ المُلـکُ وَلَـهُ الحَمدُ یُحیِی وَیُمِیتُ ویُمِیتُ وَیُحیِی وَهُوَ حَیٌّ لاَ یَمُوتُ بِیَدِهِ الخَیرُ وَهُوَ عَلَی کُلِّ شَیء قَدِیرٌ

ده مرتبه: اَسـتَغفِرُ الله الَّذِی لاَ اِلَـهَ اِلاَّ هُـوَ الحَیُّ القَیُّومُ وَاَتُـوبُ اِلَیــهِ ده مرتبه یَا الله یَاالله. ده مرتبه یَا رَحمَنُ یَا رَحمَنُ ده مرتبه یَـــارَحِیمُ یَـــارَحِیمُ. ده مرتبه یَا بَـــدِیعَ السَّـــمَوَاتِ وَالاَرضِ ده مرتبه یَا ذَا الجَلاَلِ وَالاِکـــرَامِ. ده مرتبه یَا حَنَّانُ یَا مَنَّانُ ده مرتبه یَا حیُّ یَا قَیُّومُ. ده مرتبه یَا حَیُّ لاَ اِلَــهَ اِلاَّ اَنتَ ده مرتبه یَاالله یَا لاَ اِلَــهَ اِلاَّ اَنتَ ده مرتبه بِسـمِ الله الـرَّحمَنِ الـرَّحِیمِ ده مرتبه اَللَّهُمَّ صَـلِّ عَلَی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد ده مرتبه اَللَّهُمَّ افعَل بِی مَا اَنتَ اَهلُهُ ده مرتبه امینَ امینَ ده مرتبه قُل هُوَ الله اَحَدٌ.

سپس می‌گویی: اَللَّهُمَّ اصنَع بِی مَا اَنتَ اَهلُـهُ وَ لاَ تَصـنَع بِی مَا اَنَا اَهلُـهُ فَاِنَّکَ اَهـلُ التَّقـوَی وَاَهـلُ المَغفِـرَةِ وَ اَنَا اَهــلُ الــذُّنُوبِوَالخَطَایَا فَــارحَمنِی یَا مَــولاَیَ وَاَنتَ اَرحَمُ الرَّاحِمینَ.

ده مرتبه لاَ حَـولَ وَ لاَ قُـوَّةَ اِلاَّ بِاالله تَـوَکَّلتُ عَلَی الحَیِّ الَّذِی لاَ یَمُوتُ وَالحَمدُالله الَّذِی لَم یَتَّخِذ وَلَداً وَلَم یَکُن لَــهُ

شَـــریکٌ فِی المُلک وَلَم یَکُن لَـــهُ وَلِیٌّ مِنَ الـــذُّلِّ وَکَبِّرهُ تَکبیراً.

ترجمه متن دعای عشرات

به نام خداوند بخشنده مهربان

منزّه است خدا و ستایش خاص خدا است، و معبـودی جز خدا نیست و خدا بزرگ‌تر از توصیف اسـت، و هیچ جنبش و نیرویی نیسـت، جز بوسـیله خـدای والای بـزرگ، تنزیه خدای را در تمام ساعات شب و اوقات روز، تنزیه خـدای را در بامداد و شامگاهان، تنزیه خدای را در شب و صـبح، تنزیه خدای را چون شب کنید و چون به بامدادان درآییـد، و خاص او است ستایش در آسـمان‌ها و زمین و شـبانگاه و هنگام ظهر. بیرون آورد زنده را از مـرده، و بـرون آرد مرده را از زنده، و زنـده گرداند زمین را پس از مـردنش، و شما هم این چنین (در رسـتاخیز) بـیرون آورده شـوید، منزّه است پروردگار تـو، پروردگـار عـزت از آن‌چه وصف کنند، و درود بر پیامبران، و ستایش خاص خـدا پروردگـارِ جهانیان است. منزّه است خـدای صـاحب ملک و ملکـوت، مـنزّه است خـدای صـاحب عـزت و جـبروت، مـنزّه است خـــدای صـــاحب بـــزرگی و عظمت، آن پادشـــاه برحق و نگهبـــان و پـــاکیزه از هر عیب، مـــنزّه است خـــدای فرمـــانروای زنـــده‌ای که نمـــیرد، مـــنزّه است خـــدای فرمـانروای زنـده پـاکیزه از هر عیب، مـنزّه است خـدای پاینده جاویدان، منزّه است خدای جاویـدان پاینـده. مـنزّه است پروردگارِ بـزرگ من، مـنزّه است پروردگـارِ برتـرم، منزّه است خـدای زنـده پاینـده، مـنزّه است خـدای والا و برتر، منزّه است او و برتر اسـت، بسـیار مـنزّه و پـاکیزه است پروردگارِ ما، و پروردگار فرشتگان و جبرئیل، منزّه

است خدای جاویدانی که غافل نیست، منزّه است دانای ناآموخته، منزّه است آفریدگار دیدنی ها و نادیدنی ها، منزّه است خدایی که دیده ها را درک کند ولی دیده ها درکش نکنند، و او است دقیق و کاردان، خدایا من از لطف تو صبح کردم در میان نعمت و خیر و برکت و تندرستی، پس درود فرست بر محمد و آلش، و تمام کن بر من نعمت و خیر و برکات و عافیتت را، به رهایی از آتش، و روزیم کن سپاسگزاری و عافیت، و فضل و بزرگواریت را، همیشه تا زنده‌ام داری، خدایا! به نور تو راه یافتم، و به فضل تو بی‌نیازی جستم، و به نعمت تو روز و شبم را گذراندم، خدایا! من تو را گواه می‌گیرم، و گواهی تو بس است، و گواه گیرم فرشتگان و پیمبران و رسولانت را، و حاملان عرشت را، و ساکنان آسمان‌ها و زمینت و همه خلق تو را، که تویی خدایی که معبودی جز تو نیست، یگانه‌ای که شریک نداری، و این‌که محمد(صلی الله علیه وآله) بنده و رسول تو است، و به این‌که تو بر هر چیز توانایی، زنده می‌کنی و می‌میرانی، و می‌میرانی و زنده می‌کنی، و گواهی دهم که بهشت حق است، و آتش دوزخ حق است، و روز رستاخیز حق است، و قیامت مسلماً خواهد آمد و شکی در آن نیست، و حتماً خداوند کسانی را که در گورها خفته‌اند برمی انگیزد، و گواهی دهم که علی بن ابیطالب، بر حق امیرمؤمنان است، و البته بر حق است، و براستی پیشوایان از فرزندان او، آن‌هایند امامان راهنمای راه یافته، که نه گمراهند و نه گمراه شده، و (گواهی دهم که) آن‌هایند دوستان برگزیده ات، و حزب پیروزت و انتخاب شدگان و بهترین خلق تو و برگزیدگانی که آنان را برای دین خود برگزیدی، و از میان خلق خود مخصوصشان ساختی، و بر

بنـدگانت برگزیـدی، و آن‌ها را بر جهانیـان حجت قـرار دادی، درودهـای تو بر ایشـان و سـلام و رحمت خـدا و برکاتش بر آن‌ها باد، خدایا! بنویس بـرایم این گـواهی را نـزد خـود، تا این‌که در روز قیـامت آن را بر زبـانم جـاری کنی، در حـالی که تو از من خوشـنود باشـی، زیـرا تو بر هرچه بخواهی توانایی. خـدایا! سـتایش خـاص تو اسـت، ستایشی که آغـازش بـالا رود و انجـامش پایـان نداشـته باشد، خدایا! ستایش خاص توسـت، ستایشی که آسـمان برای تو دو بال خـویش فـرو نهـد، و زمین و آن‌چه بر آن است زبـان به تسـبیحت گشـاید، خـدایا! خـاص تو است ستایش، ستایشی دائمی و همیشـگی و بی‌پایـان و زوال ناپـذیر، و ستایشی که سـزاوار تو باشـد، و بسـوی تو منتهی گردد، و در دل من و بر تن من و در پیش من و با من و پیش از من و پس از من و پیش رو و بالای سرم و زیر پایم، و چون مُردم و تک و تنها ماندم و سپس فـانی شـدم، و در هر حـال ستایشت کنم، و خـاص تو است ستایش، هنگـامی که دوبـاره زنـده و برانگیخته شـوم،ای مـولای من خـدایا! و از آن تو است سـتایش، و بـرای تو است سپاسگزاری، به تمام انواع حمد و ستایشت همگی، بر تمـام نعمتهـایت همگی تا برسد سـتایش بـدانجا که تو دوست داری، پروردگارا و خوشنود گردی.

خـدایا! مخصـوص تو است سـتایش، بر هر لقمه و هر جرعـه، و هر حمله کـردن، و هر بسـتن و گشـودنی، و بر هر جای مویی، خـدایا! سـتایش از آن تو اسـت، ستایشی جاویـدان به جاویـدانی ذاتت، و خـاص تواست سـتایش،ستایشی که در نـزد علم تو انتهـایی بـرایش نباشـد، و سـتایش از آن تو اسـت، ستایشی که پیش مشیت تو پایانی ندارد، و از آن تو است حمـد، حمـدی که

برای گوینده‌اش جز رضـای تو پـاداش نباشـد، و خـاص تو است ستایش، بر بردباریت از پس علم و دانشت، و برای تو است ستایش، بر گذشتت از پس قدرت و توانـاییت، و بـرای تو است حمـد، که بـاعث حمـدی، و بـرای تو است سـتایش که وارث آنی، و بـرای تو است حمد که پدیـده آورنـده حمـدی، و بـرای تو است حمد که انتهـای آنی، و بـرای تو است حمد که خـود سـازنده حمـدی، و بـرای تو است ستایش، که خریدار آنی، و بـرای تو است حمـد، که سرپرست آنی، و بـرای تو است سـتایش،ای دیرینه ستایش، و خاص تو است حمـد،ای که وعـده ات راست و به پیمانت وفـاداری، لشـکرت پیروزمند و مجد و عظمتت استوار است، و ستایش خاص تو است،ای والا درجات، و پاسخ دهنده دعاها، و فرو فرستنده آیـات از بـالای هفت آسمان، وای خـدای بـزرگ برکـات و بـرون آرنـده نـور از ظلمات (وتاریکی‌ها)، و برون آرنـده مبتلایـان به تـاریکی ها را، به روشـنی و نـور، وای تبـدیل کننـده بـدیها به خوبیهـا، و قـرار دهنـده خوبیها را درجه. خـدایا! حمد مخصوص تو است، که آمرزنده گناه و توبه پذیر و سـخت کیفر و صاحب بخشش و احسانی، معبودی نیست جز تو، و بسوی تو است بازگشت. خدایا از آن تو است سـتایش، در شب هنگامی که سیاهیش فرا گـیرد، و بـرای تو است سـتایش، در روز هنگـامی که روشن گـردد، و بـرای تو است ستایش، در انجام و آغاز، و برای تو است سـتایش، به عـدد هر سـتاره و فرشـته‌ای که در آسـمان اسـت، و برای تو است حمد، به عـدد خـاک و سـنگ ریـزه و هسـته هـا، و بـرای تو است سـتایش، به شـماره آن‌چه در میـان آسمان است، و برای تو است سـتایش، به عـدد آن‌چه در دل زمین است، و برای تو است ستایش، به عدد وزن آب

دریاها، و برای تو است حمد، به شماره بـرگ درختـان، و بـرای تو است سـتایش، به شـماره آن‌چه در روی زمین است، و برای تو است ستایش، به شماره آن‌چه کتـاب تو آن را برشمرده، و برای تو است حمد، به عـدد آن‌چه علم و دانشت بدان احاطه دارد، و بـرای تو است سـتایش، به عـدد انس و جن و خزنـدگان و پرنـدگان و چرنـدگان و درنـدگان، ستایشی بسـیار و پـاکیزه و بـابرکت، چنانچه دلخـواه تو اسـت،ای پروردگـار! و چنانچه بپسـندی و آن‌چنان که سزاوار ذات بزرگوار و شوکت جلال تو است. پس ده مرتبه می‌گویی: معبودی نیست جز خـدای یکتا که شریکی ندارد، و او را است فرمانروایی و خاص او است ستایش، و او است دقیق و کاردان.

و ده مرتبه: معبـودی نیست جز خـدای یکتا که شـریکی ندارد، و او را است فرمانروایی، و سـتایش مخصـوص او است، که زنده کند و بمیراند، و بمیراند و زنده کنـد، و او است زنده‌ای که نمـیرد، همه نیکی ها بدست او اسـت، و او بر همه چیز توانا است.

و ده مرتبه: آمرزش خواهم از خـدایی که معبـودی جز او نیست و زنـده و پاینـده است و بسـویش بازگشت کنم، و ده مرتبه:ای خـدااای خـدا وده مرتبه:ای بخشـاینده،ای بخشـاینده و ده مرتبه:ای مهربـان‌ای مهربـان و ده مرتبه:ای پدید آورنـده آسـمان‌ها و زمین، و ده مرتبه:ای صـاحب جلال و بزرگـواری و ده مرتبه:ای مهـرورز نعمت ده، و ده مرتبه:ای زنده و پاینـده، و ده مرتبه:ای زنـده‌ای که معبودی جز تو نیست، و ده مرتبه:ای خدایی که جز تو معبودی نیست، و ده مرتبه: بنام خدای بخشاینده مهربان و ده مرتبه: خـدایا درود فرست بر محمد و آلش و ده

مرتبه: خدایا انجام ده درباره من آن‌چه را تو سزاوار آنی و ده مرتبه: به اجــابت رســان و ده مرتبه: بگو او خــدای یکتا است

ســپس بگو: خــدایا با من کن آن‌چه را تو شایســته آنی و مکن با من آن‌چه را من شایســـته آنم زیـــرا که تو البته شایســته پرهیزکــاری هســتی و اهل آمرزشی و من اهل گناهان و خطاها هستم پس به من رحم کن‌ای مولای من و تویی مهربانترین مهربانان

و ده مرتبه بگو: جنبش و نیرویی نیست جز به خدا، توکل بر خدای زنده‌ای که نمیرد و ســتایش خــاص خــدایی است که فرزندی نگرفته و شریکی در فرمــانروایی نــدارد و او را دوستی برای رفع مذلت نیست و بزرگش شــمار کامل و بسیار.

دعای عظیم الشان نور

خواص و فضیلت دعای نور

حضـــرت امـــیر المومـــنین فرمودند که هر که در هر روز یکبار یا در سالی یکبـار یا در عمر خـود یک مرتبه این دعا را بخواند مـــــراد هر دو جهـــــان او برآید و او را از هیچ آفریده بیم نباشد زینهار به هر کس نیاموزید که به حرام بیازمایند نعوذباالله و از جمله خـــــواص این دعا آن است که خواننده‌اش پیوسته در نظر خلایق عزیز و مکرم گـردد و از تهمت و مــذلت ایمن باشد و از منت مــردم اســوده شود و از شر دشمنان و حسـوددان و منافقـان در امـان باشد و کارهـای بسـته‌ی او گشـاده گـردد و دشـمن بر او ظفر نیابد، قرض او ادا شود و محتـاج مـردم نگـردد و در نظر پادشـاه عزیز باشد و سـحر و سـاحران در وی کـاگر نشود و از وسوسه‌ی شـیطان ایمن باشد و هر کـاری که پیش گیرد حق تعالی او را مدد و نصـرت کند و افـراد هر خانه که این دعا در آن باشد از خستگی و مـرگ مفاجـات ایمن باشـند و در آن خانه بـرکت و نعمت بسـیار باشد و هرگز بـــرکت از آن خانه نـــرود و قحطی در آن خانه راه نیابد و از جمله خـواص این دعـای عظیم الشـان نوشـته شـده که اگر عزیـزی در سـفر دارید روزهـای دوشـنبه و پنجشـنبه و جمعه این دعا رو بخواند در همـان چند روزه آن مسافر به سلامت باز گردد به حرمت این دعا و اگر به سفر رود این دعا را با خود دارد تا جان و مـاش محفـوظ باشد و دشـــــــمن بر وی ظفر نیابد و اگر درویش باشد توانگر شود تا به زیارت کعبه رود و اگر فاسق باشد عابد شـود و اگر شـارب الخمر باشد خداوند او را توبه نصـوح کرامت فرماید. و هر کس این دعا را با خود دارد،محبوب

القلـوب و مقبـول طبع جميع مـردم گـردد و هر كس از روى اخلاص و اعتقـــاد درست بخواند و شک نيـــاورد به مقصـــود و مـــدعاى خـــود برسد و در روايت ديگـــرى از حضرت امـير المومـنين مـروى است كه فرمـود: هر كس دعـاى نـور را در عمر خـود يک بـار بخواند حق تعـالى از گناهان او در گذرد به بـركت اين دعـا، و چـون اين دعا را خوانند همه بلاها دفع خواهد شد اين دعا را عزيز و محترم بايد داشت،چنانكه مشـروط است كه اين دعا را با مشک و زعفران بر كفن ميت نويسند آن مـرده را عـذاب قبر نباشد و صد هزار نور در قبر او بتابد و سوال نكير و منكر بر او آسان شود و هفت هراز فرشته بر سر قبر او حاضر شوند و بر دست هر يک طبقى از نور كه بر سر او نثـار كنند و گويند: مـترس و انـدوه مـدار كه ما مـونس تـوييم تا روز قيـامت و قـبر او را فـراخ كنند چنـدان كه چشم كـــار كند و درى از بهشت به قـــبر او گشـــايند من شـــرم مى‌كنم از آن بنـــده كه اين دعا بر كفن او نوشـــته شـــده باشد و من او را عـــذاب كنم و ديگر آن‌كه جبرئيل عرض كرد يا رسـول الله نـيز عـرض كـرد خـدا ميفرمايد: پيش از آدم بنهصد ســال اين دعا را بر كنگـــره‌ى عـــرش ثبت كردم و به هيچ پيغمـبرى نفرسـتادم الاّ به امت‌هـاى تو هر كس آن‌را به صدق دل در ماه رمضـان در روز آدينه در هنگاميكه نماز صـبح را گـذارده باشد و با كسى سـخن نگفته باشد بخواند هر حاجتى كه دارد حق تعـالى در شب قـدر كه شب فيض است بـرآورد و چـون در مـاه رمضـان خواند به شروطى كه ذكر شد هفت هزار فرشـته از مكه و هفتاد هـزار از بيت المقـدس جمع شـوند و هر يكى را هزار سر باشد و بر هر سرى هـزار دهـان و در هر دعـان هـزار زبـان به هر زبـانى هـزار تسـبيح و تهليل گويند و

ثواب آن بـرای خواننـده باشد تا روز قیـامت و اگر ثـواب این دعا را ده قسمت کنی و هر قسـمت آن برابر کـوهی به بــزرگی دنیا باشد و اگر تمــام ثــواب آن‌را شــرح کنم بیشـــتر امت تو عاصی شـــوند و تکیه بر این دعا کنند و خلل در دین پیـــدا شـــود یا رســـول الله خـــدای تعـــالی می‌فرماید هـــرکس که این دعا را بخواند هر حـــاجتی که میـان من و او باشد روا کنم خوشا بحـال بنـده‌ای که این دعا را در کفن خود نوشته باشد چون روز قیامت از قــبر سر بردآرد هـزار فرشـته به اسـتقبال او بفرسـتم که هر یک را بـیرقی از نـور در دست باشد با هفتـاد هـزار غلام که هر یک لجـــام اســـبی بدست که شـــکم آن‌ها از در و یالشان از یاقوت سرخ و موی آن‌ها چون گیسوی زنان و در پشت هر اســـبی قبه‌ای از نـــور و در هر قبه چهارصد پـــرده ازنـــور آویخته میـــان هر قبه هـــزار حـــوری که بر تختهای استبرق نشسته باشند و بر هر سری هزار گیسو باشد از مشک و عنـــبر و زعفـــران و کـــافور با نامهـــای موکل نوشـــته و اگر این دعا را بخواند چـــون سر از قـــبر بردارد هزار فرشته دیگر بیایند که دست هر یک جامی که چهار گونه طعام و شیر و انگـبین صـاف در آن باشد و بر سر هر جامی سرپوشی از نـور و و این‌جـام ها را بدست وی دهند تا بیاشـــامد و آن علی ولی الله محمد رســـول ا لله بر آن ســـرپوش ها نوشـــته شـــده باشد: لا اله الإ الله فرشتگان او را میبرند تا به عرصات قیـــامت که هر که او را ببیند گوید: این کـــدام پیـــامبر است یا کـــدام شـــهید از جانب حضرت رب العزه نـدا رسد که این نه پیغمـبر است و نه شهید، بلکه یکی از امتان محمد است که دعـای نـور را خوانده من اورا این عطیه کرامت کـــرده‌ام هر کس در این دعا شک کند ملعون دنیا و آخرت است.

متن اصلی دعای نور

اللهم یا نورَ النّورِ تنوّرتَ بالنّورِ و النورُ فی نورکَ یا نورُ

اللهم یـاعزیزُ تَعَـزَّزتَ بـالعِزَّةِ و العِـزَّهُ فی عِـزَّةِ عزّتِـکَ یا عزیزُ

اللهم یا جلیلُ تَجَلّلتَ بالجَلالِ والجلالُ فی جلالِ جَلالِـکَ یا جلیلُ

اللهم یا قَدیمُ تَقَدّمتَ بالقَدَمِ و القَدَمُ فی قَدِمَ قِـدمِکَ یا قدیمُ

اللهم یا قَدیرُ تَقَدَّرتَ بالقُدرَةِ والقُدرَةُ فی قُـدرةِ قُـدرتِکَ یا قدیرُ

اللهم یا وهّابُ تَوَهّبتَ بالهَیبَةِ والهَیبَةُ فی هَیبَةِ هَیبَتِــکَ یا وهّابُ

اللهم یا علیمُ تَعَلَّمتَ بـــالعِلمِ و العِلمُ فی عِلمِ عِلمِــکَ یا علیمُ

اللهم یا حکیمُ تَحَکّمتَ بالحِکمَـــةِ و الحِکمـــةُ فی حِکمَـــةِ حِکمَتِکَ یا حکیمُ

اللهم یامالــکُ تَمَلّکتَ بِالمُلــکِ والمَلَکــوتُ فی مَلَکــوتِ مَلَکوتِکَ یا مالکُ

اللهم یا قــدُّوسُ تَقَدَّســتَ بالقُـدسِ والقُـدسُ فی قُـدسِ قُدسِکَ یا قُدُّوسُ

اللهم یا صبورُ تَصَبَّرتَ بِالصَّبرِ و الصَّبرُ فی صَبرِ صَبرِکَ یا صَبوُرُ

اللهم یا مَنّـــانُ تَمَنَّنتَ بِالمِنَّةِ والمِنَّةُ فی مِنَّتِ مِنَّتِـــکَ یا

اللهم یا فَردُ تَفَـرَّدتَ بِـالفَردِ و الفَـردُ فی فَـردِ فَـردِکَ یا فَردُ

اللهم یاواحِـــدُ تَوَحَّدتَ بِالوَحدانِیَّةِ والوَحدانِیَّةُ فی وَحدانِیَّةِ وَحدانِیَّتِکَ یا واحِدُ

اللهم یا جَمیـــلُ تَجَمَّلتَ بِالجَمـــالِ والجَمـــالُ فی جَمـــالِ جمالِکَ یا جمیلُ

اللهم یاسلامُ تَسَلَّمتَ بِالسَّلامِ والسَّلامُ فی سَلامِ سَلامِکَ یا سَلامُ

اللهم یا ربِّ تَـــــــــرَبَّیتَ بِالرُبوبِیَّةِ والرُّبُوبِیَّةُ فی رُبوُبِیِّةِ رُبوُبِیَّتِکَ یا رَبُّ

اللهم یا قَهّارُ تَقَهَّرتَ بِالقَهرِ والقَهـرُ فی قَهـرِ قَهـرِکَ یا قهّارُ

اللهم یا جبّـارُ تَجَبَّرتَ بـالجَبَروُتِ والجَبَـروُتُ فی جَبَـروُتِ جَبَروُتِکَ یا جَبّارُ

اللهم یا کَریمُ تَکَرَّمتَ بالکَرَمِ والکَـرَمُ فی کَـرَمِ کَرَمِـکَ یا کَریمُ

اللهم یا کبـــیرُ تَکَبَّرتَ بالکِبریـــاءِ والکِبریـــاءُ فی کِبریـــاءِ کِبریائِکَ یا کَبیرُ

اللهم یا رَحیمُ تَـــرَحَّمتَ بالرَّحمـــةِ والرَحمـــةُ فی رَحمَـــةِ رَحمَتِکَ یا رَحیمُ

اللهم یا عَظیمُ تَعَظَّمتَ بالعَظَمَـةِ و العَظَمَـةُ فی عَظَمَـةِ عَظَمَتِکَ یا عَظیمُ

اللهم يا مَجيدُ تَمَجَّدتَ بالمَجدِ والمَجـدُ فى مَجـدِ مَجـدِکَ يا مَجيدُ

اللهم يا حَليمُ تَحَمَّلتَ بــالحِلمِ و الحِلمُ فى حِلمِ حِلمِـکَ يا حَليمُ

اللهم لا الهَ الّا انتَ انَّکَ على کُلِّ شىءٍ قَديرٌ

سُـبحانَ القَهّـارُ سُـبحانَ الغَفّـارُ سُـبحانَ القـادِرُ سُـبحانَ العَزيزُ

سُـبحانَ القـاهِرُ سُـبحانَ الجَبّـارُ سُـبحانَ الصَّـبيرُ سُـبحانَ الجبّارِ الوَهّابُ

سُــبحانَ المــانِعُ سُــبحانَ المُـبين سُــبحانَ الحَىُّ سُــبحانَ القَيُّومُ

سُبحانَ الشّافى سُبحانَ الكافى سُبحانَ المُعافى سُـبحانَ المؤُمِنُ

سُبحانَ المُهَيمِنُ سُبحانَ الماجِـدُ سُـبحانَ الواحِـدُ سُـبحانَ الاَحَدُ

سُبحانَ الرَّحمَنُ سُبحانَ الجَليـلُ سُـبحانَ الکَـريمُ سُـبحانَ المُقَدِّمُ

سُــبحانَ المُـؤَخِّرُ سُــبحانَ الاَوَّلُ سُــبحانَ الاخِـرُ سُــبحانَ الظّاهرُ

سُبحانَ البـاطِنُ سُـبحانَ الـوافى سُـبحانَ الغَـنىُّ سُـبحانَ المُغَنى

سُـبحانَ المُقَـدِّرُ سُـبحانَ النّـوُرُ سُـبحانَ الهـادى سُـبحان الجَليلُ

سُبحانَ المُجیبُ سُبحان الله وَ الحَمدُ لِلّـهِ وَ لَا الـهَ الّا الله اَکبَرُ سُبحانَ الله المُسَمّی قَبلَ اَن یُسَمّی

سُبحانَ العَلیِّ الاَعلی سُـبحانَ الله و تعـالی عمّا یَقوُلـوُنَ عُلُوًّا کَبیرًا سُبحانَ ذی المُلکِ والمَلَکوُتِ

سُبحانَ ذی العِـزَّةِ و العَظَمَـةِ والهَیبَـةِ والقُـدرَةِ وَالکِبریـاءِ والجَلالِ والجَبَروُتِ سُبحانَ المَلِکِ المَعبوُدِ سُـبحانَ المَلِـکِ المَقصوُدِ

سُبحانَ المَلِکِ الحَیِّ العَلیمِ الحَکیمِ الَّذی لایَنامُ و لا یَفوُتُ اَبَدًا دائِمًا باقِیًا سُبّوُحٌ قُدوُسٌ رَبُّنا و رَبُّ الملائِکَةِ و الرّوُحُ

لا الهَ الّا الله وَحدَهُ لا شَریکَ لَهُ لَـهُ المُلـکُ وَ لَـهُ الحَمـدُ و هُوَ علی کلِّ شیءٍ قَدیرٌ

یا حَیُّ یا قَیّوُمُ یا ذَالجَلالِ وَالاِکـرام لا الـهَ الّا هُـوَ عَلَیـهِ وَ تَـوَکَّلتُ وَ هُـوَ رَبُّ العَـرشِ العَظیمِ وَ لا حَـولِ وَلا قُـوَّةِ اِلّا بِالله العَلِیِّ العَظیمِ

لا الهَ الّا الله الحَلیمُ الکَریمُ لا الهَ الّا الله العَلیُّ العَظیمُ

سُبحانَ الله ربِّ السَّمواتِ السَّبعِ وَرَبِّ الاَرَضـینِ السَّـبعِ وَ ما فیهِنَّ و مـابَینَهُنَّ و رَبُّ العَـرشِ العَظیمِ وَ اَلحَمـدُ لِلّـهِ رَبِّ العالَمینَ

یا مَن اَظهَــرَ اَلجَمیــلِ وَ سَــتَرَ اَلقَــبیحِ یا مَن لَم یُؤاخِذ بِــالجَریرَةِ وَ لَم یَهتِــکَ السِّــترَ یا عَظیمَ اَلعَفــوِ یا حَسَــنَ اَلتَّجاوُزِ یا واسِعَ اَلمَغفِـرَةِ و یا باسِـطَ اَلیَـدَینِ بِالرَّحمَـةِ یا صاحِبَ کُلِّ نَجوی و یا مُنتَهی کُلِّ شَـکوی و یا مُفَـرِّجَ کُـلِّ کُربَةٍ یا مُقیلَ کُلِّ عَثرَةٍ یا کَـریمَ الصَّـفحِ یا عَظیمَ المَنِّ یا مُبتَدِءًا بِالنِعمِ قَبـلَ اِسـتِحقاقِها یا رَبّـاهُ یا سَـیِّداهُ یا غایَـةَ

رَغبَتاهُ اَسئَلُکَ بِکَ و بِمُحَمَّدٍ و عَلِیٍّ و فاطِمَـةَ و الحَسَـنِ و الحُسَینِ و عَلِیِّ بنِ الحُسَـینِ و مُحَمَّدَ بنَ عَلِیٍ و جَعفَـرِبنِ مُحَمَّدٍ و موسَــی بنِ جَعفَـرٍ و عَلِیِّ بنِ موسی و مُحَمَّدَ بنِ عَلِیٍّ و عَلیِّ بنِ مُحَمَّدٍ وَ الحَسَنِ بنِ عَلِیٍّ وَالقائِمِ المَهدِیِّ الاَئِمَّةِ الهادِیَـةِ عَلَیهِمُ السَّـلامُ اَن تُصَـلِّیَ علی مُحَمَّدٍ وَ الِ مُحَمَّدٍ و اَسئَلُکَ یا اَللّه یا الله اَلّا تُشَوِّهَ خَلقی بالنّـارِ و اَن تَفعَلَ بی‌ما اَنتَ اَهلُهُ

بِرَحمَتِکَ یا اَرحَمَ الرّاحِمین.

ترجمه متن دعای نور

بنام خدای بخشنده مهربان

خداياای نور، نور روشن کردی به نور خود، وروشنایی در نـور توسـت،ای نورخـداياای عزیـز، عزیز کـردی به عـزت خـود، و عزیـزی در عـزت تسـت،ای عزیزخـداياای بـزرگ، بزرگی دادی به بزرگواری خـود، و بزرگـواری در بـزرگی، به بـزرگی توسـت،ای بـزرگ خـداياای قـدیم، پیشی پیـدا کـرده‌ای به قـدیم، و قـدیمی بـودن در قـدیم، به قـدیمی توست،ای قدیم خداياای قدرتمند، قـدرت دادی به قـدرت خــود، و قدرتمنــدی در قــدرت، به قــدرت توســت،ای قدرتمند خـداياای بسـیار بخشـنده، بخشـیدی به بـزرگی خـود، و بـزرگی دربـزرگی، به بـزرگی توسـت،ای بسـیار بخشـنده خـداياای دانـا، دانـایی دادی به دانـایی خـود، و دانایی در دانش، به دانش توست،ای دانا خــداياای حکیم، حکمت آموخـــتی به حکمت خـــود، و دانش درحکمت، به حکمت توست،ای حکیم خـداياای مالـک، تو مـالکیت دادی به ملک خـــــود، و همه ملکیت در ملـــــوک، به ملکیت توسـت،ای مالک خـداياای مـنزه، پـاکی دادی به مـنزهی

خود، ومنزه‌ای در پاکی، به پاکی توست،ای منزه خدایاای صبور، صبر کردی به صبر خود، و صبوری در صبر، به صبر توست،ای صبور خدایاای منان، منت گذاشتی به منت خود، و منانی در منت، به منت توست،ای منان خدایاای تنها، یگانگی دادی به تنهایی خود، و تنهایی در یگانگی، به یگانگی توست،ای یگانه خدایاای یکتا، یکتایی دادی به یگانگی خود، و یکتایی در یگانگی، به یگانگی توست،ای یکتا خدایاای زیبا، زیبایی دادی به زیبایی خود، و زیبایی در زیبایی، به زیبایی توست،ای زیبا خدایاای سلام، تسلیم پیدا کرده‌ای به سلام، و سلام در سلام، به سلام توست،ای سلام خدایاای پروردگار، تربیت کردی به پروردگاری خود، و خدایی در پروردگاری، به پروردگاری توست،ای پروردگار خدایاای غضب کننده، غضب کردی به خشم خود، و غضب در خشم، به خشم توست،ای غضب کننده خدایاای جبار، جبر کردی از عظمت خودو قدرت در عظمت، به عظمت توست،ای جبارخدایاای بخشنده بخشیدی به بزرگواری خود و بخشش در بزرگواری، به بزرگواری توست،ای بخشنده خدایاای بزرگ، بزرگ دادی به عظمت خود، و بزرگی در عظمت، به عظمت توست،ای بزرگ خدایاای مهربان، مهربانی کردی به بخشش خود، و مهربانی در بخشش، به بخشش توست،ای مهربان خدایاای بزرگ، بزرگی دادی به عظمت خود، و بزرگی در عظمت، به عظمت توست،ای بزرگ خدایاای بزرگوار، بزرگی دادی به بزرگواری خود، و بزرگی در بزرگواری، به بزرگواری توست،ای بزرگوار خدایاای بردبار، بردباری کردی به صبر خود، و بردباری در صبوری، به صبوری توست،ای بردبار خدایا به درستی جز تو خدایی نیست و تو بر هر چیز توانایی منزه است

خدای غضب کننده، منزه است خدای آمرزنده، منزه است خدای قدرت دهنده، منزه است خدای عـزت دهنـده مـنزه است خـدای غلبه کننـده، مـنزه است خـدای زور کننـده، منزه است خدای صبر کننده، منزه است خدای زور کننده بسیار بخشنده مـنزه است خـدای بازدارنـده، مـنزه است خدای آشکار، منزه است خـدای زنـده، مـنزه است خـدای پاینده، منزه است خـدای شـفا دهنـده مـنزه است خـدای کفایت کننده، مـنزه است خـدای عفو کننـده، مـنزه است خدای ایمن کننـده، مـنزه است خـدای گـواه راست مـنزه است خدای بزرگی دهنده، منزه است خدای یگانـه، مـنزه است خدای یکتا، منزه است خـدای بخشـنده، مـنزه است خدای بزرگ منزه است خدای بخشنده، منزه است خـدای ابتدا، منزه است خدای انتها، منزه است خدای اول، منزه است خدای آخر منزه است خدای پیدا، مـنزه است خـدای پنهـان، مـنزه است خـدای وفا کننـده، مـنزه است خـدای بی‌نیاز منزه است خدای بی‌نیاز کننده، منزه است خـدای مقدر کننده، منزه است خدای روشن کننـده، مـنزه است خدای هدایت کننده منزه است خـدای بـزرگ، مـنزه است خدای اجابت کننده مـنزه است خـدا و حمد از آن خداست و نیست معبـودی جز خـدا و خـدا بـزرگ است پـاک است خدای نامیده شده پیش از آن‌که نام گذارده شود، پاکست خدای بلند مرتبه بزرگـوار پـاک است خـدا و برتر است از آن‌چه میگوینـد، بلنـدتر و بزرگ‌تـر، پاکست صـاحب ملک وملکـوت پـاک است صـاحب عـزت و بـزرگی، و شـکوه و توانایی، و عظمت، و بزرگی و قـدرت پـاک است پادشـاه ستایش شده، پاک است پادشاه در نظر گرفته شده، پاک است پادشـاه دانـای زنـده حکیم که نمی‌خوابد و هرگز نمیمـیرد و همیشه مانـدنی اسـت، پـاک و مـنزه است

پروردگار ما و پروردگار فرشتگان و روح خدایی جز خدی یگانه نیست و شریک ندارد، و پادشاهی و ستایش از آن اوست، و او بر انجام هر کاری تواناست‌ای زنده،ای پاینده،ای صاحب بزرگی و بخشش، خدایی جز او نیست، و بر او توکل کرده‌ام و اوست پروردگارِ عرش بزرگ، و نیست قدرت و توانایی جز از خدای بلند مرتبه و بزرگوار، به امید رحمتت‌ای مهربانترین مهربان خدایی جز خدای صبور بخشنده نیست، خدایی جز خدای بلند مرتبه و بزرگوار نیست پاکست خدا، پروردگار عرش بزرگ و پروردگار آسمان‌ها و زمین‌های هفت گانه و هر آن‌چه در آن‌هاست و ستایش خدای را که پروردگارِ جهانیان است،ای آن‌که آشکار کردی زیبایی را و پوشانیدی زشتی راای آن‌که مواخذه نمیکنی به یکبار گناه و پاره نمیسازی پرده را،ای بزرگ آمرزنده،ای نیکو گذشت‌ای بسیار بخشنده، وای گشاینده‌ی دو دست به مهربانی،ای صاحب همه رازهای نهان، وای پایان دهنده به همه شکایات وای گشاینده هر غم،ای در گذرنده از هر لغزشی،ای بخشنده‌ی بخشنده،ای بزرگ نعمت‌ای آغاز کننده به نعمت پیش از لیاقت،ای پروردگارِ و آقای من،ای نهایت آرزوها، از تو میخواهم به حق تو و به حق محمد و به حق علی و به حق فاطمه و به حق حسن و به حق حسین و به حق علی پسر حسین و به حق محمد پسر علی و به حق جعفر پسر محمد و به حق موسی پسر جعفر و به حق علی پسر موسی و به حق محمد پسر علی و به حق علی پسر محمد و به حق حسن پسر علی و به حق قائم المهدی(عج) امامهای هدایت کننده که بر آن‌ها درود باد که درود فرستی بر محمد و آل محمد و از تو می‌خواهم‌ای خدا،ای خدا، نسوزانی بدن

مرا به آتش و این‌که با من آن کنی که شایسته توست نه آن‌چه شایسته من است، به امید رحمتت‌ای مهربــان‌ترین مهربان.

دعای یستشیر

خواص و فضیلت دعای یستشیر

از امیرالمومنین علی(علیه السلام) روایت شده است که دعـای یستشـیر را پیـامبر (صـلی الله علیه و آله) به من آمــوخت و امرکــرد که آن را در همه حــال در ســختی و راحتی حفظ کنم و به خلفاء بعد از خودم تعلیم نمایم. و فرمود: ازخودت در مدت عمر جـدا مکن تا زمـان ملاقـات خــدا بدرســتی که این دعا گنجی است چگونه بخــوانم؟ ازگنج‌های عرش.عرض کردم یارسول الله فرمود در صبح وشام این دعا را بخـوان. ابی بن کعب انصـاری ازپیـامبر ثـواب این دعـارا طلب نمـود حضـرت فرمودند:ای بـرادر سـاکت بـاش که از کـثرت ثـواب آن همه علما از حـیرت مبهوت وزبان شان از کـثرت وزیـادی ثـواب این دعا نـزد خداوند عزوجل بـــرای صـــاحب این بند می‌آید.ابن کعب گفت: یا رسول الله پدرم و مادرم فدای تو باد تو مارا از ثواب این دعا آگاه فرما.پیامبر(ص) تبسم کـرد و فرمـود: همانا انسان بر آن‌چه منع می‌شود حریص‌تر است.

سپس فرمود شما را به برخی از ثواب‌هـای این دعا آگـاه می‌کنم:

اول: کسی که این دعا را بخواند خــیر و بــرکت از فــرق ســرش تا زمین از آســمان بر او می‌بــارد و او را انــوار آرامش و رحمت می‌پوشـاند و بـرای این دعا انتهـایی جز عرش خدا نیست.

دوم: هر کس سه نـــــوبت این دعا را بخواند خداوند هر حـاجت خـیری که داشـته باشد در دنیا و آخـرت بـرآورده گرداند.

سوم: خدای تبارک و تعالی او را از عذاب قبر برهاند.

چهـارم: تنگی سـینه او را برطـرف نمـوده و به او شـرح صدر عطا فرماید.

پنجم: چون روز قیامت فرا رسد خواننـده این دعا سـوار بر شتری تندرو و سفید مـزین و آراسـته به مروارید نـزد حق برخـــــیزد و خداوند می‌فرماید همه کرامتها را به او بدهیــد، و گوید: بنــده‌ام در هر جــای بهشت که خــواهی ساکن شو.

ششم: اگر این دعا بر مجنون خوانده شود همان ســاعت از آن باز آید.

هفتم: اگر زنی زایمان بر او مشکل شده باشد و این دعا بر او خوانده شود خداوند زایمان او را آســان و فرزند را در طرفه العینی متولد گرداند.

هشتم: اگر بر شخصی که عاق والدین شده بخواند همانا خداوند امور آن را اصلاح کند.

نهم: هر بنـــــده‌ای که چهل شب جمعه این دعا را بخواند همانا خداوند آن را اصلاح کند.

دهم: هر کس در هنگام خـواب بخواند و بخوابد حـتی اگر خـوب نخوانـده باشد. ولی به امید ثـواب باشد خداوند به هر حرفی از این دعا هزار فرشته کـروبی که روی شـان

نـــورانی‌تر باشد از آفتـــاب و مـــاه شب چهـــاره بر او بفرسند.

یازدهم: هر گنه کاری که مرتکب کبائر شــده باشد و قبل از مــردن این دعا را بخواند شب بمــیرد یــاروز همچــون شهید از دنیا رفته واگر موفق به توبه نشده باشد خدا به کرم و عفوش او را بیامرزد.

متن اصلی دعای یستشیر

الحَمدُ لِلَّهِ الَّذِی لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ المَلِکُ الحَقُّ المُبِینُ المُدَبِّرُ بِلَا وَزِیـرٍ وَ لَا خَلـقٍ مِن عِبَـادِهِ یَستَشِـیرُ الأَوَّلُ غَـیرُ مَوصُـوفٍ مَصرُوفٍ وَ البَاقِی بَعـدَ فَنَـاءِ الخَلـقِ العَظِیمُ الرُّبُوبِیَّةِ نُـورُ السَّـــمَاوَاتِ وَ الأَرَضِـــینَ الأَرضِ وَ فَاطِرُهُمَا وَ مُبتَـــدِعُهُمَا بِغَـیرِ عَمَـدٍ خَلَقَهُمَا وَ فَتَقَهُمَا فَتقـاً فَقَـامَتِ السَّـمَاوَاتُ طَائِعَاتٍ بِأَمرِهِ وَ استَقَرَّتِ الأَرَضُـونَ بِأَوتَادِهَا فَـوقَ المَـاءِ ثُمَّ عَلَا رَبُّنَا فِی السَّـمَاوَاتِ العُلَی الـرَّحمَنُ عَلَی العَـرشِ استَوَی لَـهُ مَا فِی السَّـمَاوَاتِ وَ مَا فِی الأَرضِ وَ مَا بَینَهُمَا وَ مَا تَحتَ الثَّرَی فَأَنَا أَشـــهَدُ بِأَنَّکَ أَنتَ اللَّهُ لَا رَافِـــعَ لِمَا وَضَـــعتَ وَ لَا وَاضِـــعَ لِمَا رَفَعتَ وَ لَا مُعِـــزَّ لِمَن أَذلَلتَ وَ لَا مُـذِلَّ لِمَن أَعـــزَزتَ وَ لَا مَـانِعَ لِمَا أَعطَیتَ وَ لَا مُعطِیَ لِمَا مَنَعتَ وَ أَنتَ اللَّهُ لَا إِلَـــهَ إِلَّا أَنتَ کُنتَ إِذ لَم تَکُن سَـــمَاءٌ مَبنِیَّةٌ وَ لَا أَرضٌ مَدحِیَّةٌ وَ لَا شَمسٌ مُضِیئَةٌ وَ لَا لَیـلٌ مُظلِمٌ وَ لَا نَهَـارٌ مُضِـیءٌ وَ لَا بَحـرٌ لُجِّیٌّ وَ لَا جَبَـلٌ رَاسٍ وَ لَا نَجمٌ سَارٍ وَ لَا قَمَرٌ مُنِـیرٌ وَ لَا رِیحٌ تَهُبُّ وَ لَا سَـحَابٌ یَسـکُبُ وَلَا بَرقٌ یَلمَعُ وَ لَارَعدٌ یُسَبِّحُ وَ لَا رُوحٌ تَنَفَّسُ وَ لَا طَـائِرٌ یَطِـیرُ وَ لَا نَارٌ تَتَوَقَّدُ وَ لَا مَاءٌ یَطَّرِدُ کُنتَ قَبلَ کُلِّ شَـیءٍوَ کَـوَّنتَ کُلَّ شَیءٍ وَقَدَرتَ عَلَی کُـلِّ شَـیءٍوَ ابتَـدَعتَ کُـلَّ شَـیءٍ وَ أَغنَیتَ وَ أَفقَـــرتَ وَ أَمَتَّ وَ أَحیَیتَ وَ أَضـــحَکتَ وَ أَبکَیتَ وَ عَلَی العَرشِ استَوَیتَ فَتَبَـارَکتَ یَا اللَّهُ وَ تَعَـالَیتَ أَنتَ اللَّهُ

الَّذِی لَا إِلَـهَ إِلَّا أَنتَ الخَلَّاقُ المُعِینُ العَلِیمُ أَمـرُکَ غَـالِبٌ وَ عِلمُکَ نَافِذٌ وَ کَیدُکَ غَرِیبٌ وَ وَعـدُکَ صَـادِقٌ وَ قَولُـکَ حَـقٌّ وَحُکمُـکَ عَـدلٌ وَ کَلَامُـکَ هُـدًی وَ وَحیُـکَ نُـورٌ وَ رَحمَتُـکَ وَاسِعَهٌ وَ عَفوُکَ عَظِیمٌ وَ فَضلُکَ کَثِیرٌ وَ عَطَاؤُکَ جَزِیــلٌ وَ حَبلُکَ مَتِینٌ وَ إِمکَانُکَ عَتِیدٌ وَ جَارُکَ عَزِیزٌوَ بَأسُکَ شَـدِیدٌ وَ مَکرُکَ مَکِیدٌ أَنتَ یَا رَبِّ مَوضِعُ کُلِّ شَکوَی وَ حَاضِرُ کُلِّ مَلَإٍ وَ شَاهِدُ کُلِّ نَجوَی مُنتَهَی کُلِّ حَاجَهٍ مُفَرِّجُ کُلِّ حُزنٍ حَزِینٍ غِنَی کُلِّ مِسکِینٍ حِصنُ کُلِّ هَـارِبٍ أَمَـانُ کُـلِّ خَـائِفٍ حِـرزُ الضُّعَفَاءِ کَنزُ الفُقَرَاءِ مُفَـرِّجُ الغَمَّاءِ مُعِینُ الصَّـالِحِینَ ذَلِـکَ اللَّهُ رَبُّنَا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ تَکفِی مِن عِبَادِکَ مَن تَوَکَّلَ عَلَیـکَ وَ أَنتَ جَارُ مَن لَاذَ بِکَ وَ تَضَرَّعَ إِلَیکَ عِصـمَهُ مَنِ اعتَصَـمَ بِـکَ نَاصِرُ مَنِ انتَصَـرَ بِـکَ تَغفِـرُ الـذُّنُوبَ لِمَنِ اسـتَغفَرَکَ جَبَّارُ الجَبَابِرَهِ عَظِیمُ العُظَمَاءِ کَبِیرُ الکُبَرَاءِ سَیِّدُ السَّادَاتِ مَولَی المَــوَالِی صَــرِیخُ المُستَصــرِخِینَ مُنَفِّسٌ عَنِ المَکــرُوبِینَ مُجِیبُ دَعوَهِ المُضطَرِّینَ أَسمَعُ السَّامِعِینَ أَبصَـرُ النَّاظِرِینَ أَحکَمُ الحَــاکِمِینَ أَســرَعُ الحَاسِــبِینَ أَرحَمُ الــرَّاحِمِینَ خَیرُالغَـافِرِینَ قَاضِـی حَـوَائِجِ المُـؤمِنِینَ مُغِیثُ الصَّـالِحِینَ أَنتَ اللَّهُ لَاإِلَــهَ إِلَّاأَنتَ رَبُّ العَــالَمِینَ أَنتَ الخَــالِقُ وَأَنَا المَخلُــوقُ وَ أَنتَ المَالِــکُ وَ أَنَا المَملُــوکُ وَأَنتَ الــرَّبُّ وَأَنَاالعَبـدُ وَ أَنتَ الـرَّازِقُ وَ أَنَا المَـرزُوقُ وَ أَنتَ المُعطِی وَ أَنَا السَّائِلُ وَ أَنتَ الجَـوَادُ وَ أَنَا البَخِیـلُ وَ أَنتَ القَـوِیُّ وَ أَنَا الضَّــعِیفُ وَ أَنتَ العَزِیــزُ وَ أَنَا الــذَّلِیلُ وَ أَنتَ الغَنِیُّ وَ أَنَا الفَقِــیرُ وَ أَنتَ السَّــیِّدُ وَ أَنَا العَبــدُ وَ أَنتَ الغَــافِرُ وَ أَنَا المُسِــیءُ وَ أَنتَ العَــالِمُ وَ أَنَا الجَاهِـلُ وَ أَنتَ الحَلِیمُ وَ أَنَا العَجُولُ وَ أَنتَ الـرَّحمَنُ وَ أَنَا المَرحُـومُ وَ أَنتَ المُعَـافِی وَ أَنَا المُبتَلَی وَ أَنتَ المُجِیبُ وَ أَنَا المُضطَرُّ وَ أَنَا أَشـهَدُ بِأَنَّکَ أَنتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنتَ المُعطِی عِبَادَکَ بِلَا سُؤَالٍ وَ أَشــهَدُ بِأَنَّکَ أَنتَ اللَّهُ الوَاحِدُ الأَحَدُ المُتَفَرِّدُ الصَّـمَدُ الفَـردُوَ إِلَیـکَ

المَصِــیرُ وَ صَــلَّی اللَّهُ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ أَهــلِ بَیتِــهِ الطَّیِّبِینَ الطَّاهِرِینَ وَ اغفِر لِی ذُنُــوبِی وَ اســتُر عَلَیَّ عُیُــوبِی وَ افتَحلِی مِن لَدُنکَ رَحمَةً وَ رِزقاً وَاسِعاً یَا أَرحَمَ الـرَّاحِمِینَ وَ الحَمـدُ لِلّهِ رَبِّ العَـالَمِینَ وَحَسـبُنَا اللَّهُ وَ نِعمَ الوَکِیـلُ وَ لَاحَولَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ العَلِیِّ العَظِیم.

ترجمه متن دعای یستشیر

ستایش خدا را که معبودی جز او نیست آن فرمانروای بر حق آشکارتدبیرگرهستی بی‌آن‌که او را وزیــری باشد و یا با آفریده‌ای ازبنـدگانش مشـورت نماید آغـازی است که دروصف نگنجد و پابرجاست پس از فنـــای آفریـــدگان پرودگــاری‌اش بس بــزرگ است روشــنایی آســمان‌ها و زمین‌ها و آفریننــده و پدیدآورنــده آن دو است آســمان و زمین را بی‌ســتون آفرید و از هم گشودشــان گشــودنی چشمگیر،پس آمانها به فرمان او بر پا شدند و زمین‌ها با کوههای‌شان بر فراز آب جا گرفت ســپس بلنـدی گـرفت پروردگـــارِ ما در آســـمان‌های بلندخـــدا بخشـــاینده برفرمانروای یهستی چیره گشت تنها از آن اوست آن‌چه در آسمان‌ها و زمین است و هر آن‌چه بین آن دو و آن‌چه زیر خــاک است پس من شــهادت می‌دهم که تنها تــویی خدا بالابرندهای برای آن‌چه بــرزمین نشـاندی نیست ونه زمین زنندهای برای آن‌چه بالابردی و نه عزتّ بخشی آن را که تو خــوارش کــردی و خوارکننــدهای نیست آن راکه تــوعزیز نمــودی وبازدارنــدهای بــرای آن‌چه عطا کــردی نیست و نه عطا کننده‌ای برای آن‌چه دریغ کردی و تــویی خدا معبودی جز تو نیست تو بودی آن‌گـاه که نه آسـمانی بنا شده بود ونه زمینی گسترانیده ونه خورشیدی تابان و نه شبی تاریک و نه روزی فروزان و نه دریایی خروشـان

و نه کوهی استوار و نه ستارهای روان ونه ماهی تابنده ونه بادی وزان و نه ابری پرباران و نه برقی درخشـــان و نه صـــاعقه‌ای تســـبیح گویـــان و نه روحی دم زنـــان و نه پرنـدهای پـرآن و نه آتشی فـروزان و نه آبی روان بـوده باشند پیش از هر چیز بودی وهمه چیزرا پدید آوردی و بر هر چیزتوانابودی وهمه چیزرانوآفریـدی وتـوانگر نمـودی ونـــاتوان ســـاختی ومیرانـــدی و زنـــده نمودیوخندانـــدی وگریانـــدی و برفرمـــانروایی هســـتی چـــیره گشـــتی پس خجسـته بـودی‌ای خـداو بلنـدی گرفـتی تـویی خـدایی که معبودی جزتونیست آفریننـده یـاری رسـانی که فرمـانت چـــیره وعلمت نافـــذونیرنگت شـــگفت ووعـــدهات راست وگفته ات حق و داوری ات دادگرانه و هـدایتگر و پیـامت نور ورحمتت فراگیر و گذشـتت بـزرگ وبخششت بسـیار وعطایت فراوان و ریسمانت استوار و یاری ات فراهم و پناهندات عزتّمند و عذابت سخت و نیرنگت زیرکانه است توای پروردگار من آستانت جایگاه هر شکایتی استو خـود حاضر در هرجماعتی و گواه هر گفتگوی نهانی نهایت هر حاجتی شادی بخش هر اندوهگین توانگری هر بر بر خاک نشســته‌ای دژ اســتوار هر گریــزانی امــان هر هراســانی نگاهدارناتوانی گنجینه تهیدســتانی غم زدای غم زدگــانی پشتیبان شایستگانی آناست خداپروردگارمامعبودی جزاو نیست کفـایت می‌کـنی ازبنـدگانت آن‌راکه برتوتوکل کند وتویی پناه آن‌که به تو پناه آورد و به درگاهت زاری نماید نگهـدار کسی که به دامن تو چنگ زند یـارآ نکه ازتویـاری جویـدمی آمـرزی گناهـان آن را که از تو آمـرزش خواهد جبّار جبّارانی بزرگ بزرگان سرور سروران آقای آقایـان سرآمد مولایان دادرس دادخواهان گرهگشـای گرفتـاران اجـابت کننـده دعـای بیچارگـان شـنواترین شـنوندگان

بینـــاترین بیننـــدگان داورتـــرین داوران ســـریع‌ترین حسابرسـان مهربا نـترین مهربانـان بهـترین آمرزنـدگان برآورنـده حاجـات مؤمنـان فریـادرس نیکـان توییو تـویی بخشـنده و من سـائل و تـویی دارای جـود و من بخیل و تویی توانمند و من ناتوان و تـویی عزتّمند و من خـوار و تـویی بی‌نیـاز و من تهیدست و تـویی آقا و من بنـده و تویی آمرزنده و من بدکارو تویی دانا و من نادان و تویی بردبار و من شتابزده و تویی رحم کننده و من رحم شده و تویی عافی تبخش و من بلازده و تویی اجابت کننـده و من ناچـار و پریشـان و گـواهی می‌دهم که تـویی خـدا معبودی جز تو نیست عطابخش بندگانی بدون درخواست ایشـان خـدامعبودی جزتو نیست پروردگـارِ جهانیـانتویی آفریـدگار و من آفریـده و تـویی مالک و من مملـوک و تـویی پروردگـارِ و من بنـده و تـویی روزی دهنـده ومن روزی خواروگـواهی می‌دهم تـویی خـدای یگانه یکتـای بی‌همتـای بی‌نیـاز تک و بازگشت همه به سـوی تو است خدایا بر محمدّ و اهل بیت پاک و پاکیزه‌اش درود فرست و گناهانم را بیامرز و بر من بپوشـان کاسـتیهایم را و از پیشـــگامت بـــرای من رحمت و روزی فـــراوان بگشاای مهربانترین مهربانانو سپاس خدا را پروردگار جهانیـان و خـــــدا ما را بس است و چه نیکو وکیلی است و جنبش و نیرویی نیست جز به عنایت خدای والای بزرگ.

دعای معراج

خواص و فضیلت دعای معراج

آن شـبی که مـرا به معـراج بردند از تمـامی آسـمان‌ها گذشتم تابه آسمان هفتم رسیدمو آن‌چه دیـدم بـودم و با خدای تعـالی بی‌واسـطه سـخن گفتم و مـراجعت نمـودم چـون به مقـام جبرئیل رسـیدم گفتم یا جبرئیل این چه دعـائی این همـان دعـایی است که از جـانب حق به شـما آوردم و خـدایتعالی می‌فرماید که هر که از آدم تا خـاتم این دعا را بخواند یا با خـود دارد عزیز و مکـرم گـردد و حاجتش برآورده شود حق تعالی هیچ حجاب در میان او و خودش نگذارد و او را از جمیع بلایا محفوظ فرماید و اگر از آدم تا خـاتم جمع شـوند و جمیع دریاها مـرکب گـردد وآسـمان و زمین کاغذ شـود چنـدان نویسـنده که همه فرشـتگان مانـده شـوند و دریا خشک شـود و آسـمان و زمین تمام شود نمی‌تواند ثواب این دعا را بنویسـند و از هـزار یکی نوشـته نشـود و خواننـده و دارنـده این دعا را تنگی دست ندهد و تا روز اجل بستگی در کـار وی نشـود ودر روز قیـامت حسـاب را از وی بردارند و بی‌حسـاب داخل بهشت شود.

یا محمد دارنـده و خواننـده این دعا رسـتگاری یابد. هر کس در عمر خـود این دعا را یک بـار بخواند و اگرنتواند گـوش بدهد یابـاخود دارد چنـان باشد که چهل هـزار ختم قـرآن کـرده باشد و چهل هـزار حج کـرده باشد و چهل هزار گوسفند قربانی کرده و چهل هزار بنـده آزاد کـرده و چهل هزار مسکین را طعام داده و چهل هزار برهنه را پوشـیده باشد و تـورات موسی و انجیل عیسی و زبـور

داوود و علیه و آله را خوانـــده باشد و اگر بیمـــار باشد چنانچه طبیبان از معالجه آن عاجزباشند چـون این دعا را به آن بیمـار دهند و بر بـالین وی گذارند شـفا یابد و اگر کسی قرض دار باشد و این دعا را بخواند حق تعالی دین او را ادا فرماید و اگر کسی کاهل نمـاز باشد این دعا را با خـود دارد حق تعـالی دل او را روشن گرداند حـریض نمـاز شـود و اگر زن دشـوار زاید این دعا را بر آب خواند بخورد به آسانی بار نهد و اگر کسی را بسـته باشـند این دعا را بر موم گیرند و بر کمر وی بندند فی الحال گشاده گردد و اگر بخت دختر بسـته باشد این دعا را بخواند یا با خود دارد بخت او گشاده شـود و اگر کسی را به پـای دار برند این دعا را بر وی بخوانند و بدمند یا در نـزد آن کس باشد هیچ ضـــرری به او نرسد و اگر جهت فرزند بخواند خداوند عالم پسری به وی عطا فرماید و دارنـده این دعا از گزند مار و عقرب و زبان بدگویان ایمن گردد. خواننده و دارنـــده این دعا از درد گـــوش و دردسر و درد چشم و درد دل و جگر و فلج و لغـوه و جمیع دردها ایمن گـردد و هر کس این دعا را با خود به گـرد بـرد حق سـبحانه او را ببخشد و سکرات موت را بر وی آسان گرداند و از عـذاب قـبر و سـوال نکـیر و منکر ایمن گـردد و روز جـزا چهل هـــزار فرشـــته به اســـتقبال وی برآیند تا داخل بهشت می‌کنند و شرح این دعا بسـیار بـود اما مختصر کـردیم تا ملال نگیرد بسیار مجرب است.

متن اصلی دعای معراج

یا سَیِّدُ یا سَنَدُ یا صَمَدُ یا مَن لهُ المُستَنَدُ اِجعَل لی فرَجَاً و مخَرَجَاً ممِـاّ اَنا فیـهِ واَکفنِی فیِه و اَعـوُذُ بِـکَ بِسـمِ اللـهِ التاّمـاّتِ یااللـهُ یااللـهُ یا رَحمنُ یا رحمنُ یـاَرَحیمُ

ياخـالِقُ يا رازِقُ يا بـارِئُ يا اوَّلُ يا آخِـرُ يا ظـاهِرُ يا بـاطِنُ
يامالِکُ ياقادِرُ يا واهِبُ ياوهّابُ ياتَوّابُ يـاحَکيمُ ياسَـميعُ يا
بَصيرُ يا غَفورُ يا رحَيمُ ياغافِرُ يا شَکوُرُ يا عالِمُ يا عادِلُ يا
کرَيمُ يا رَحيمُ يا وَدُودُ يا غَفُـورُ يا رَؤُفُ يا وتِـرُ يا مُغيثُ يا
مجُيبُ يا حَــبيبُ يا مُــنيبُ يا رقَيبُ يا مُعَيــدُ يا حافِــظُ يا
قابِضُ ياحَيُّ يا مُعينُ يا مُبينُ يا جلَيلُ يا جمَيلُ يا کَفيــلُ يا
وَکيـلُ يا دَليـلُ يا حَيُّ يا قيَـوّم يا جبَّارُ يا غَفّـارُ ياحَنّـانُ يا
مَنّـانُ يا دَيّـانُ يا غُفـرانُ يابرُهـانُ يا سُـبحانُ يا مُسـتَعانُ
ياسُلطانُ ياامَينُ يامؤُمِنُ يامُتَکَبرُّ ياشَـکوُرُ يـاعَزيزُ يـاعلَيُّ
يـاوفَيُّ يـاقوَيُّ يـاغَنيُّ يـامحُقُّ يـامعُطى ياآخِرُيا اَحسَــنَ
الخالقِينَ ياخيَرَالرّازِقِينَ ياخَيرَ الغافرِينَ ياخيرَالمُحسِــنينَ
ياخيَرَالنّاصِرينَ ياارحَمَ الـراّحمِينَ يانُوُرَالسَّـمواتِ والأرضِ
ياهـادِىَ المضـلِيّنَ يادَليـلَ المَتَحّيَـرينَ ياخـالِقَ کُـلِّ شَـىء
يافــاطِرَ السَّــمواتِ والأرضِ ياهــادِىَ المضُــلينِ يــامفُتَحَّ
الأَبــوابِ يامُســبِبَّ الأســبابِ يــارفَيعَ الــدرَّجَاتِ يــاوَلىَ
الحَســناتِ ياغافرِالخطَيئـاتِ يـامحُيىَ الأَمـواتِ ياضـاعِفَ
حَسَناتِ يادافِعِ البَلَياّت اللهُمَّ احفِظ صاحِبَ هذاَالـدعُّاء منِ
الطّـاعُوُنِ والزَّلزَّلـةِ والفُجـاَهِ والوَبـاءِومِن شَرِّالسُّـلطانِ
الجابرِ و شَـرالعَينِ السُّـوءِ ومنِ شَـرَالجَنَّ واَلإِنسِ بحِـقَّ لا
الِه الاِّ هُــوَالحَىُّ القيَــوُّم بحِــقَّ حمعسق وَ وهوُبحِــقَّ
محُمَدَّالمُصـطَفى وبحِـقَّ علَىَ المرُتِضِـى واَلأئمـةَّ الهُـدى
وبحِــقَّ اللّوح والقَلَمَ واَلکُرسِــىَّ والعَــرشِ وبحِــقَّ
فسَيَکَفَيکهُم اللهَ السَّميعُ العَليم اللهُمَّ احفِظ صاحِبِ هـذَا
لدعُّاءِ مِن شَرِّکُلَّ ذى شَرِّ ومنِ شَرِّطارقِ الليَّلِ و النَّهـارِ و
منِ شَــرِّ والــدِ و ماوَلَد ومِن شَــرِّ ما يَلِجُ فيِ الأَرضِ و ما
يخَـرجِ مِنها وهُـوَ الغَفَـوُرُ الـرَّحيم اللهُمَّ احفِظ صــاحِبِ
هذَاَالــدعُّا منِ شَــر الأعــداء و مِن شَــرِّ جمَيــعِ المِحنــهِ
والــــــداّءومنِ شَــــــرِّالنفَّاّثاتِ فيِ العُقَــــــدِ ومِن

شَرِّحاسِداذِاحسَدَیاربَّ بعِزِ عزِتَّکَ والقَهرِبلِطُفِکَ والرَّحمَـهِ رَحمَتَـــکَ یـــاواهِبَ العطَایایـــادافِعِ البَلایا یاغافِرَالخَطایا یاسَتّاَرالعُیُوُبِ یانُوُرالغُیُوُبِ یانُوُرَالقُلُوُبِ یـاحَبیبَ القُلُـوُبِ یاقاضِیَ الحاجاتِ یارحَمن الدنُّیاواَلأخرِهَ یااَرحَمَ الرّاحمِین وبحِقَّ الآخرِهَ انِهُّ لااِلااللهِ تُصـیرُا الاُمـور الَلهُمَّ اَسـتَودِعُکَ نَفسی و روُحی ومـالی و اَولادیِ و جمَیـعَ ما اَنعَمتَ علَیَّ فیِ الدیّن و الدنُّیا و یُضـیعِ صـانِیَکَ یصُـونَکَ و محَفُوُظَـکَ وماَمولُـــکَ ولا یجُیُـــرنی اَحَـــدَمِنکَ ولَن اَجِـــدمِن دُونِـــهِ مُلتَحَـــدااَلَلهُمَّ ربَنَّا اتِنا فیِ الـــدنُّیا حسَـــنهَ وفیِ الآخـــرِهِ وحَسَـنهَ وقنِاعـذَابَ النّاروعـذَابَ القبَربرِحَمتَـکَ یـــاارَحمَ الرّاحمِین وصلیَّ الله علَی محُمَدَّ والهِ اَجمَعین الطّـاهرِین والأئمِهَّ المعَصُومین سَلمَّ تسلیما کَثیراً کَثیرا.

ترجمه متن دعای معراج

به نام پروردگـار و خـالقی که بخشـنده و پذیرنـده توبه و بسـیار مهربـان به آدمیـان است‌ای خـدایی که سـرور و بزرگ و فرمانروایی وای خدایی که تکیه گـاه و پشـتیبان و روشن و واضحی وای خدایی که فرمانروایی بی‌نیـاز و بلند و والا مـرتبه‌ای وای خـدایی که باید در همه کارها و مشکلات بر شما توکل و تکیه و اعتماد نمود بزرگـواری و عنایت فرما و نجات و رهایی فرما و بزرگـواری و محبت فرما و نجات و خارج فرما از همه مشـکلات و بلاها و غم واندوه خارج فرما و از همه نعمتها به اندازه‌ای که صـلاح می‌دانید عنایت فرما و باید در همه مصائب و سـختیها بر شما پناهنده شد بنام شما که پروردگار و خداوند و خالق می‌باشـید و تمـام و کـاملترین می‌باشـید وای خداوند که پروردگاری وای خداوند که خـالق بـزرگی وای خداوند که وصف و انـدازه شـما در وصف نیست و شـما بی‌نهـایت

بـــزرگ و فرمـــانروایی‌ای خداوند بســـیار بخشـــنده وای خداوند بسـیار مهربـان و بخشایشـگر وای خداوند بسـیار توبه پذیرنـــده و آرامش دهنـــده وای خداوند مهربـــان و بسیار دلگرم کننده وای خداوند آمرزنده و دل نواز و نیرو دهنـده وای خداوند که دارای نامهـای بـزرگ و آمرزنـده می‌باشـــید وای خداونـــدی که پدیدآورنـــده و ســـازنده می‌باشـــید وای خداونـــدی که روزی و نعمت دهنـــده مخلوقات می‌باشید وای خداوندی که آفریدگار و سـازنده مخلوقـــات می‌باشـــید وای خداونـــدی که از نخســـتین و همیشه بـــوده‌ای وای خداونـدی که تا ابد و آخر و پایـــان همه هسـتی شـمایی وای خداونـدی که پدیـدار کننـده و آشـکار کننـده همه اسـرار می‌باشـید وای خداونـدی که پوشنده و پنهان کننده درون هر اسـراری می‌باشـید وای خداوندی که تمام ملک هسـتی از ذات شـما پدیـدار شـده وای خداونـدی که توانا و بر هر امـری فرمـانروائی وای خداونـدی که بخشـنده‌ترین می‌باشـید وای خداونـدی که بسیار بخشنده و صاحب اعطا می‌باشید وای خداوندی که بســـیار با گذشت و بســـیار توبه پـــذیر می‌باشـــید وای خداونـدی که دانشـمندترین و خردمنـدترین فرمانروایـان می‌باشـید وای خداونـدی که به هرصـدایی و هر نـدایی شنوایی وای خداوندی که به هر امری آگاه و دانا و به هر رمـزی بینا و بصـیری وای خداونـدی که آمرزنـده‌ترین به گناهـان خلق می‌باشـید وای خداونـدی که بـاعث آرامش قلب مقـربین و خداپرسـتان می‌باشـید وای خداونـدی که بخشـنده و آمرزنـده بزرگ‌تـرین گناهـان می‌باشـید وای خداوندی که نشـانه‌های نعمت و رفـاه شـما آشـکار است وای خداونـــدی که دانشـــمند بر هر دانشی و علمی وای خداونـدی که انصـاف و دادگـری فقط نـزد شماست وای

خداونـدی که سـخاوتمندترین و نیکـوترین صـفات نـزد شماست وای خداونـدی که بسـیار بردبـار و شـکیبایی به گناهـان و اشـتباهات بنـدگانت وای خداونـدی که بسـیار دوسـتدار و محبـوب قلبهـای با اخلاص می‌باشد وای خداوندی که بخشـاینده‌ترین بخشـایندگانی وای خداونـدی که بسیار مهربان و با گذشت به خلقی وای خداونـدی که یکتـایی و بی‌همتـایی وای خداونـدی که تنها شـمایی فریـادرس در همه امـور وای خداونـدی که یگانه اجـابت کننـده دعاها می‌باشـید وای خداونـدی که تنها دوست ومحبـوب قلبهـای مخلصـان می‌باشـید وای خداونـدی که باران رحمتت را فراوان در بهاران زیباتر بر بندگان فـرو می‌فرستی وای خداوندی که هیچ قدرتی رقـابت با شـما را ندارد و از آن عاجز است وای خداوندی که به همه رمز و رمـوز آفـرینش کـاردان و دانـایی وای خداونـدی که نگهبـان و روشن کننـدة راه عارفـانی وای خداونـدی که برهر نیروی آشکار و غیب چیره شونده‌ای وای خداونـدی که زنـده و پاینـده و ابـدی و جـاودان می‌باشـید وای خداوندی که همة کائنات متعلق به ذات کبریائی شماست وای خداوندی که یکتایی شما انگـیزه خلق جهـان هسـتی شد وای خداونـدی که پس از فنـای هر چـیز تنها صـاحب مقتدر ملُک وجودی وای خداونـدی که بخشـایش و رحمت زیبنده و شایسته مقام شماست وای خداوندیکه گشاینده درهـای توبه بر روی خلق گنه کـاری وای خداونـدی که بازکننـدة درهـای رحمت بر روی خلق نا امیـدی وای خداونـدی که شـکوه و عظمت شایسـته مقـام والا مرتبه شماست وای خداونـدی که عـزتّ و آبـروی اهل یقین از لطف بی‌انتهای شماست وای خداوندی که ذلیل و خوارو پسَت کنندة مکُذبینی وای خداوندی که تنها یاری رسان و

یــاری دهنــده اهل ذکــری وای خداونــدی که بــزرگی و عظمت شما بر همه خلق آشـکار است وای خداونـدی که صــاحب شــکوه وعظمت و بزرگــواری می‌باشــید وای خداونـدی که صـاحب همه زیبایی‌هـای خلقت و آفـرینش می‌باشید وای خداوندی که صاحب ضمانت و سایه کفالت شـما بر سر خلق جلـوه گر است وای خداونـدی که یگانه پشتیبان و حمایت کننـده فرسـتادگان خـود به خلقی وای خداونـــدی که رهنمـــای راه حق و حجت می‌باشـــید بر مؤمنین وای خداوندی که همیشگی و فناناپذیر می‌باشید وای خداونـــدی که پاینـــده و ابـــدی و شـــکوه و جلالت همیشگی است وای خداونـدی که توانـایی بر تـوانگران و پادشـــاهی بر ملک هســـتی وای خداونـــدی که بســـیار با گذشت و آمرزنـــده‌ای به گناهکـــاران وای خداونـــدی که شـــــکوه و لطف و مهربـــــانی شـــــما بی‌انتهاست وای خداوندی که بر بندگانت بسیار لطف و احسان می‌نمـایی وای خداوندی که عادلترین فرمانروایی به کردارنیک و بد بنــدگانت وای خداونــدی که با گذشت و بخشــنده‌ای وای خداونـــدی که نشـــانه‌های وجـــودت بر هر ذره از خلقت آشـکار است وای خداونـدی که پـاکی و لطـافت از ذات مقــدس شماست وای خداونــدی که کمک دهنــده ایمــان آورندگان می‌باشید وای خداونـدی که قدرتمند و بـزرگ و بر هر نیرویی تسلط یافته‌ای وای خداوندی که وفادار به قول خود و قابل اعتمـادی وای خداونـدی که بزرگ‌تـرین ایمان دهنده و نیرودهنده به قلب خالصانی وای خداوندی که توانا و بر هر نیروی قوی چیره وغالبی وای خداوندی که نشـــانه‌های نعمت و رفـــاه شـــما آشـــکار است وای خداونـــدی که شـــریف و ارجمنـــدی و بر قلب عارفـــان می‌تابید وای خداونـــــدی که والامقـــــام و بزرگـــــوار و

بلندمرتبه و نیرومندی وای خداونـدی که متعهد و وفـادار به دعای بندگان خاص و عامی وای خداوندی که پاکیزه از هر عیب می‌باشـید وای خداونـدی که اسـتوار و توانـائی وای خداوندی که بی‌نیاز و توانگری وای خداونـدی که هر چیز را مـرگ و فنا و پایـان قـرار دادی وای خداونـدی که بسیار بخشنده و عطا کننـده روزی خلقی وای خداونـدی که پایان هر پایانی و زنـده و پاینـده‌ای وای خداونـدی که بهترین خلق کننـدگان وجـودی وای خداونـدی که بهـترین روزی و نعمت دهنده مخلوقاتی وای خداوندی که بهترین آمرزندگان و توبه پذیرنـده خلقی وای خداونـدی که نیکی رســان و بخشــاینده خلقی وای خداونــدی که بهــترین پشتیبان و یاری کننده خلقی وای خداوندی که بزرگ‌ترین رحمت و بخشش به خلقی و مهربـــانترین مهربانـــان می‌باشید وای خداوندی که نـور و روشـنائی آسـمان‌ها و زمین و رحمت و بــرکت و نــیروی دلگــرم کننــده‌ای وای خداوندی که رهبرو هـدایت کننـده گمراهـان عـالمی وای خداونــدی که راهنما و حجت بــرای حــیرت زدگــانی وای خداوندی که پدیدآورنـده و آفریننـده همه چـیز می‌باشـید وای خداونـدی که آفریننـده و خـالق آسـمان‌ها و زمین و مخلوقات درون آن می‌باشـید وای خداونـدی که راهنما و رهبر و هـدایت کننـده گمـراه شـدگانی وای خداونـدی که گشاینده وبازکننده درهای نعمت و رحمتی وای خداونـدی که سبب سـاز در همه مشـکلات و مصـائب و سـختیهایی وای خداونـدی که بالابرنـده درجـات و مقـام آدمیـان نـزد آدمیان و نزد ملکوتیان می‌باشید وای خداوندی که اجابت و مستجاب کننده خـواهش ها و نیازهـای خلق می‌باشـید وای خداوندی که نهـایت خوبیها و زیبائیها وپایـان ونیکی رسان به خلق می‌باشید وای خداوندیکه بخشنده لغزشـها

وخطاهــای خلقی وای خداونــدی که زنــده کننــده قلب عارفــانی وزنــده کننــده مردگــانی وای خداونــدی که چندبرابرکننده نیکیهاوخوبیهای خلق و هرنیکویی هســتی وای خداونـــدی که دفع کننـــده و دور کننـــده بـــدیها و زشتیهای خلقی.

دعای معراج دیگر

خواص و فضیلت دعای معراج

دعـایی است شـان آن بسـیار بـزرگ است و خیلی عظیم می‌باشد. راوی حضـرت علی علیه السـلام از نـبی اکـرم صـلی الله علیه و آله: وقـتی به آسـمان رفتم در شب معـراج هفتـاد هـزار حجـاب را طی کـردم تا رسـیدم به حجاب قدرت در آن نوشـته شـده این دعا با نـور، جبرئیل عرض کرد: یا محمد صلی الله علیه و آله این دعا را برای کسی غیر از مومنین از امت خودت تعلیم ندهی چون که این دعا را هر که بخواند درهای آسمان‌ها بر روی ایشـان باز می‌شـود و خداوند نظر رحمتش را شـامل آن شـخص کند که هم و غم او را بر طرف می‌کند و هر گرفتاری که دارد خدا بر طرف می‌سـازد اگر قـرض دار است قرضش ادا می‌شود و گناهانش آمرزیده می‌شـود و مـورد عنـایت قرار می‌گیرد مانند انبیاء و صدیقین و خداوند هزار قصر و از در و یاقوت بـرای او آمـاه می‌فرماید و خداوند به او هر روز 360 مرتبه نظر رحمت کند و ملکی نـدا می‌کند که اعمالت را از سر بگـیر که گناهـان خـودت و مـادرت و پدرت آمرزیده شد و جمیع گناهانت مبدل به حسـنات شد و ثواب هفتاد سال عبـادت بـرای ایشـان نوشـته شد پس خـیر دنیا و آخـرت بـرای او جـوع می‌گـردد و هر کس این دعا را نوشـته با مشک و زعفـران بـرای هر بیمـاری که دهد شفا خواهد یافت و هر کس حمل نماید این دعا را با خود آمن خواهد شد از شر شـیطان و هیچ گونه ملالی بر ایشـان نمی‌رسد و محفـوظ می‌ماند از دزدان و جمیع حاجـاتش بـرآورده خواهد شد و هر کس نـزد فرزنـدانش بگـذارد حفظ می‌شـوند از جمیع گزنـدگان مانند مـار و

عقرب و هر کس با خـود حمل نماید از جمیع امـور خـوب بهـــره مند خواهد شد و هر کس بنویســـید و در مـــنزل بگذارد روزیشان زیاد گــردد و اهل آن محفــوظ می‌گردند از جمیع گرفتاریها و قسم به آن کسی که شـــــما را به رســـالت مبعـــوث کـــرد اگر جمیع ثقلین و جمیع ملائکه تعدادشـــان هــزار برابر اهل دنیا و آخــرت شــوند تا روز قیــامت ثــواب این این دعا را نخواهند توانست بنویســند چــون این دعا بهـترین دعا است نــزد پروردگــارت پس به امت خود تعلیم بــده چــون گنجی است ازگنجهــای بهشت که خداعنایت کرد.

متن اصلی دعای معراج

اللهمَّ إنِّی أسألُکَ یامَن أقرَّ لَـهُ بِالعُبُودِیـةِ کُـلُ مَعبـودٍ و یا مَن یَحمَدُهُ کُلُّ مَحمُودٍ یا من یَفزَعُ إلیهِ کُـلُّ مَجهُـودٍ یا من یُطلَبُ عندَهُ کـلُّ مفقـودٍ یا من سـائلُهُ غَـیرُ مَـردُودٍ یا من بَابُهُ عن سُؤَالِهِ غیرُ مَسـدودٍ یا مَن هُـوَ غَـیرُ مَوصُـوفٍ ولا مَحــدُودٍ یا من عَطــاؤُهُ غــیرُ مَمنُــوعٍ ولامَنکُــودٍ یا من لِمَن دَعــاهُ لیسَ بِبَعیــدٍ و هو نِعمَ المَقصــودِ یا من رَجــاءُ عِبــادِهِ بِحَبلِهِ مَشدُودٍ یا من شِبهُهُ و مِثلُهُ غیرُ مَوجــودٍ یا من لیسَ بِوالــدٍ ولا بِمولــودٍ یــامن کَرَمُـهُ وبِـرُّهُ لیس بِمَعـدودٍ یا من حَوضُ بِرِّهِ لِلأنامِ مَورُودٍ یا من لا یُوصَـفُ بِقِیَـامٍو لا قُعُـودٍ یامَن لاتَجرِی عَلَیهِ حَرَکَهٌ ولاجُمُودُ یااللّـهُ یا رَحمنُ یا رحیمُ یا ودودُ یا حِمَی الشــیخِ الکبــیرِیعقوبَ یاغــافرَ ذَنبِ داوُودَ یــامن لایُخلِـفُ الوَعــدَ و یَعفُو عَنِ المَوعُــودِ یا من رِزقُـهُ وسِــترُهُ لِلعاصِــینَ مَمــدُودٌ یا من هو مَلجَأُ کُــلِّ مَقصِــیٍّ مَطـرُودٍ یا من دَانَ لَـهُ جَمیـعُ خَلقِـهِ بِالسُـجُودِ یا من لیس عَن نَیلِجُودِهِ أحَدٌ مَصدُودٍ یا من لایَحِیفُ فی حُکمِـهِ و یَحلمُ عنِ الظالِمِ العَنُـودِ ارحَم عُبَیـداً خاطئـاً لم یُـوَفِّ بِـالعُهُودِ

إنَّکَ فعّـالٌ لِمَا تُرِیـدُ یا بـارُّ یا وَدُودُ صَـلِّ علی مُحَمَّدٍ خـیرِ مبعوثٍ دعا الی خیرِ مَعبُودٍ و علَی آلِهِ الطیِّبینَ الطاهرینَ أهــلِ الکــرَمِ وَ الجُــودِ وَ افعَل بنا ما انتَ اهلُــهُ یا أرحَمَ الرَاحِمِینَ.

ترجمه متن دعای معراج

به نام خداوند مهرگستر مهربان

خــدایاای کسی که هرمعبــودی اقــرار به بنــدگی او را می‌کند وای کسی که هر ستایش شـده‌ای اورا می‌سـتاید وای کسی که هر انکـار شـده‌ای به او پنـاه می‌آورد، وای کسی که هر گم شـده‌ای از درگـاه او خواسـته می‌شـود وای کسی که گدای درگاهش رانـده نمی‌شـود وای کسی که درگـاهش در هنگـام درخواست وگـدایی بسـته نیست وای کسی نه قابل توصـیف هسـتی ونه دارای حد ومـرز وای کسی که عطا و بخشش او (بر کسی)ممنــــــــوع ومسـدود نیست وای کسی که بـرای خواننـده ات دور از دسـترس نیسـتی وبهـترین مقصـودی ،ای کسی که امید بندگانش به ریسمانش محکم بسته شـده اسـت،ای کسی که شبیه وهمانندی بـرایش یـافت نمی‌شـود،ای کسی که نه پــــدر ونه فرزند(کسی) است‌ای کسی که آبشـــخور احسانش بـرای مردمـان مهیا وآمـاده است ،ای کسی که نمی‌تـوان به او صـفت ایسـتادن و نه صـفت نشسـتن را داد، وای کسی که هیچ جنبش وســـکونی بر او جـــاری نمی‌گردد،ای الله‌ای مهرگسـترای مهربـان‌ای بـامحبّت‌ای حــامی پــیرمرد کهنســال یعقــوب ،ای آمرزنــده گنــاه داوود،ای کسی که خُلف وعــده نمی‌کــنی و از (عــذاب) وعـده داده شـده (به گنهکـاران) می‌گـذری وای کسی که روزی و پوشش و حفــاظش بــرای نافرمانــان گنهکــار

گسـترده اسـت،ای کسی که پناهگـاه همه تبعید شـدگان وطرد شـدگان هسـتی ،ای کسی که همه مخلوقـاتش در برابرش سر به سـجده فـرومی نهنـد،ای آن که هیچکسی از رسـیدن به کـرم وبخشش او محـروم نیسـت،ای کسی که در هنگـام حکم کـردن سـتم روا نمی‌داری ونسـبت به ستمگر لجباز بردبـار هسـتی از تو می‌خـوهم که این بـده کوچکِ گنهکاری راکه به عهدها و پیمانها وفا نکرده است ،مـــورد رحمت خـــود قـــرار دهی، همانا تو قطعا انجـــام دهنده‌ی هرآن‌چه که خود می‌خواهی هستی ،ای نیکوکـــار بامحبّت بر محمـد، بهـترین فرسـتاده‌ای که (مـردم را) به سوی بهترین معبود فرامی خواند و همچنین. بر خانـــدان نیک و پـــاکش که اهل کـــرم وبخشـــندگی هســـتند درود فرست وباما آن‌چنـان رفتـار کن که توخـود شایسـته آن هستی.

دعای حمید

خواص و فضیلت دعای حمید

دعایی عظیم الشأن است و فضیلت بسیار دارد. در پایان کتاب بلد الامین ادعیه از پیامبر اکرم(صلی لله علیه وآله) نقل شده است و فرمودند: آن را به اشرار نیاموزید بلکه به نیکان یاد دهید. هر کس یک بار آن را در عمرش بخواند، بدون حساب وارد بهشت می‌شود.

هر کسی آن را بخواند، فرشتگان بال‌های‌شان را برای او می‌گسترانند و بر او درود می‌فرستند. خدا از لوح محفوظ شقاوت وی را محو می‌کند و در آن می‌نویسد که دعاگو بهشتی است. اگر ترسو یا گرسنه یا تشنه یا بدهکار یا غریب و یا غمناک، این دعا را بخواند، خدا در کارش گشایش می‌کند و حاجتش را برمی آورد. هرکس دعا را بنویسد و با خود همراه داشته باشد، از هر چه می‌ترسد، در امان الهی خواهد بود. هر کسی دعا را در کفنش بگذارد، در پیشگاه الهی شهادت می‌دهند که به عهدش با خدا وفا کرده، هنگام حضور نکیر و منکر کمکش خواهد کرد فرشتگان به او غلامان بهشتی و حور عین را مژده می‌دهند و در قصری از مروارید سفید در اعلا عّلیین او را جا می‌دهند. قصری که از داخلش می‌توان بیرون را دید و از بیرون، درون قصر دیده می‌شود و صد هزار در دارد. بدو صد هزار شهر می‌بخشند. در هر شهر صد هزار خانه هست. در هر خانه صد هزار حجره. در هر حجره صد هزار اتاق. در هر اتاق صد هزار تخت. بر هر تخت صد هزار فرش. بر هر فرش حوریه نشسته است که صد هزار حّله دارد. هر حّله‌ای

هـزار رنگ است. در دست هرحـوری،پیـاله‌ای از شـراب بهشـتی است. فرشـتگان دعا کننـده را سـوار بر شـتری بهشتی همراهی می‌کنند. خدا از بـالای عـرش بـدو نگـاه می‌کند و می‌فرماید:ای عبدم، از تو راضیم، وی همسـایه پیامبر اکرم(صلی لله علیه وآله)خواهد بود.

پیامبر(صلی لله علیه وآله) افـزود: سـوگند به خـدایی که مرا به حق مبعوث کرد! هر عبدی با نیـتی خـالص این دعا را بخواند، می‌تواند امتی به اندازه امت محمد را شفاعت کند. اینـــان را با شـــفاعت خـــود وارد بهشت می‌کند و پاداش بهترازهفت هزار شهید را خواهد داشت.

متن اصلی دعای حمید

اللَّهُمَّ إِنَّکَ حَمِیدٌ مَجِیدٌ وَدُودٌ شَکُورٌ کَرِیمٌ وَفِیٌّ مَلِیٌّ. اللَّهُمَّ إِنَّکَ تَوَّابٌ وَهَّابٌ سَرِیعُ الحِسَابِ جَلِیـلٌ عَزِیـزٌ مُتَکَبِّرٌ خَـالِقٌ بَارِئٌ مُصَوِّرمَلجَأَ مِنکَ إِلاَّ إِلَیکَ، یَا وَاسِـعَ النَّعمَـاءِ یَا کَـرِیمَ الاَلاَءِ یَا جَزِیلَ العَطَاءِ یَا قَاضِیَ القُضَاةِ یَا بَاسِطَ الخَـیرَاتِ یَا کَاشِــفَ الکُرُبَــاتِ یَا مُجِیبَ أَضــحَکتَ وَ أَبکَیتَ وَ أَمَتَّ وَ أَحیَیتَ وَ أَفقَرتَ وَأَغنَیتَ وَ أَمرَضتَ وَ شَفَیتَ وَ أَطعَمتَ وَ سَقَیتَ، وَ لَـکَ الحَمـدُ فِی کُـلِّ مَا قَضَـیتَ وَ لاَ وَاحِـدٌ أَحَـدٌ قَـادِرٌ قَـاهِرٌ. اللَّهُمَّ لاَ یَنفَـدُ مَا وَهَبتَ وَ لاَ یُـرَدُّ مَا مَنَعتَ، فَلَـکَ الحَمـدُ کَمَا خَلَقتَ وَ صَـوَّرتَ وَقَضَـیتَ وَ أَضـلَلتَ وَ هَـدَیتَ وَالـدَّعَوَاتِ یَا وَلِیَّ الحَسَـنَاتِ یَا رَافِـعَ الـدَّرَجَاتِ یَا مُنزِلَ البَرَکَاتِ وَ الایَـاتِ. اللَّهُمَّ إِنَّکَ تَـرَی وَ لاَ تُـرَی وَ أَنتَ بِالمَنظَرِ الاَعلَی یَا فَـالِقَ الحَبِّ وَ النَّوَی وَ لَـکَ الحَمـدُ فِی الاخِـرَةِ وَ الاُولَی. اللَّهُمَّ إِنَّکَ غَـافِرُ الـذَّنبِ وقَابِـلُ التَّوبِ شَـدِیدُ العِقَـابِ ذُو الطَّولِ لاَ إِلَـهَ إِلاَّ أَنتَ إِلَیـکَ المَصِـیرُ وَسِـعَت کُـلَّ شَـیء رَحمَتُـکَ وَ لاَ رَادَّ لاِمـرِکَ وَ لاَ مُعَقِّبَ لِحُکمِـکَ بَلَغَتحُجَّتُـکَ وَ نَفَـذَ أَمـرُکَ وَ بَقِیتَ، أَنتَ وَحـدَکَ لاَ

شَرِیکَ لَکَ فِی أَمرِکَ وَ لاَ یَخِیبُ سَائِلُکَ إِذَا سَأَلَکَ، أَسأَلُکَ بِحَـقِّ السَّـائِلِینَ إِلَیـکَ الطَّالِبِینَ مَا وَ آلِ مُحَمَّد وَ أَسـأَلُکَ بِاسمِکَ العَظِیمِ الاَعظَمِ الَّذِی إِذَا سُـئِلتَ بِـهِ أَعطَیتَ وَ إِذَا أُقسِـمَ عَلَیـکَ بِـهِ کَفَیتَ، أَسـأَلُکَ أَن تُصَـلِّیَ عَلَی مُحَمَّد وَ عِندَکَ، أَسـأَلُکَ یَا رَبِّ بِـأَحَبِّ السَّـائِلِینَ إِلَیـکَ وَ بِأَسـمَائِکَ الَّتِی إِذَا دُعِیتَ بِهَا أَجَبتَ وَ إِذَا سُئِلتَ بِهَا أَعطَیتَ، أَسـأَلُکَ أَن تُصَـلِّیَ عَلَی مُحَمَّد إِذَا جَهِلُـوا رَجَعُـوا، وَ إِذَا ظُلِمُـوا لَم یَظلِمُـوا، وَ إِذَا خَـاطَبَهُمُ الجَـاهِلُونَ قَـالُوا سَـلاَماً. وَالَّذِینَ یَبِیتُونَ لِرَبِّهِم سُجَّدًا وَقِیَامًا. وَالَّذِینَ یَقُولُـونَ اللَّهُمَّ اجعَلنَا مِنَ الَّذِینَ إِذَا حَدَّثُوا صَدَقُوا، وَ إِذَا أَسَاءُوا استَغفَرُوا، وَ إِذَا سُلِبُوا صَبَرُوا، وَ إِذَا عَاهَدُوا وَافَوا، وَ إِذَا غَضِبُوا غَفَـرُوا، وَ آلِ مُحَمَّد وَ أَن تَکفِیَنَا مَا أَهَمَّنَا وَ مَا لَم یُهِمَّنَا مِن أَمرِ دِینِنَا وَ دُنیَانَا وَ آخِرَتِنَا وَ تَعفُـــوَ عَنَّا وَ تَغفِـــرَ لَنَا وَ تَقضِـــیَ حَوَائِجَنَالاَ تُدحِض حُجَّتَنَا وَ لاَ تَمحُ مَعذِرَتَنَا وَ لاَ تُعَسِّر عَلَینَا سَعیَنَا وَ لاَ تُشـمِت بِنَا أَعـدَاءَنَا وَ لاَ تُسَـلِّط عَلَینَا سُـلطَاناً مُخِیفاً وَهَب لَنَا مِن لَدُنکَ مِن غِنَاکَ لِفَقرِنَا. اللَّهُمَّ لاَ تَکِلنَا إِلَی أَنفُسِنَا طَرفَةَ عَین وَ لاَ أَقَـلَّ مِن ذَلِـکَ وَ لاَ تَرُدَّنَا إِلَی أَعقَابِنَا وَ لاَ تُـزِلَّ أَقـدَامَنَا وَ لاَ تُـزِغ قُلُوبَنَا وَ اللَّهُمَّ اجعَلنَا مِنَ الَّذِینَ إِذَا أَصَـابَتهُم مُصِـیبَةٌ قَـالُوا إِنَّا الله وَ إِنَّا إِلَیـهِ رَاجِعُونَ. اللَّهُمَّ إِنِّی أَسأَلُکَ مِن عِلمِکَ لِجَهلِنَا وَ مِن قُوَّتِکَ لِضَـعفِنَا وَ رَبَّنَا اصـرِف عَنَّا عَـذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَـذَابَهَا کَـانَ غَرَامًا. إِنَّهَا سَاءت مُستَقَرّاً وَ مُقَامـاً. دُونِـهِ إِلَهـاً لَقَد قُلنَا إِذًا شَطَطاً وَ نَحنُ نَقُولُ کَذَلِکَ فَاربِط عَلَی قُلُوبِنَـا، وَ کَمَا دَعَـاکَ زَکَرِیَّا فَاسـتَجَبتَ لَـهُ فَاسـتَجِب لَنَـا، وَ کَمَا أَیَّدتَ ذَا القَرنَینِ فِی الصَّالِحِینَ فَأَدخِلنَا، وَ کَمَا رَبَطتَ عَلَی قُلُـوبِ أَهلِ الکَهفِ إِذ قَامُوا فَقَـالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّـمَوَاتِ وَ الاَرضِ لَن نَـــدعُوَ مِن کَمَا أَعطَیتَ مُوسَـــی وَ هَـــارُونَ سُـــؤلَهُمَا فَأَعطِنَا، وَ کَمَا رَفَعتَ إِدرِیسَ مَکَانـاً عَلِیّـاً فَارفَعنَـا، وَ کَمَا

أَدخَلتَ إِلیَاسَ وَ الیَسَعَ وَ ذَا الکِفلِ وَ إِسمَاعِیلَ عَلَی البَلاَءِ فَصَبِّرنَا، وَ کَمَا کَشَفتَ الضُّـرَّ عَن أَیُّوبَ فَاکشِـف ضُـرَّنَا، وَ کَمَا جَعَلتَ لِسُـلَیمَانَ زُلفَی وَ حُسـنَ مَـآب فَاجعَل لَنَـا، وَ المُـؤمِنِینَ آمِینَ رَبَّ العَـالَمِینَ. اللَّهُمَّ کَمَا اجتَبَیتَ آدَمَ وَ تُبتَ عَلَیهِ تُب عَلَینَا، وَ کَمَا رَضِیتَ عَن إِسحَاقَ فَـارضَ عَنَّا، وَ کَمَا صَبَّرتَ الصَّالِحِینَ الاَخیَارِ وَ ارزُقنَا ثَوَابَ دَارِ القَرَارِ، وَ اجعَلنَا مِنَ الاَتقِیَاءِ الاَبرَارِ وَ وَفِّقنَا فِی الدُّنیَا وَ الاخِـرَةِ، وَ اجعَل لَنَا مَـوَدَّةً فِی قُلُـوبِ اللَّهُمَّ لاَ تُؤمِنَّا مَکـرَکَ وَ لاَ تَکشِف عَنَّا سِترَکَ وَ لاَ تَصرِف عَنَّا وَجهَکَ وَ لاَ تُحلِل عَلَینَا غَضَبَکَ وَ لاَ تُنَحِّ عَنَّا کَرَمَکَ، وَ اجعَلنَا اللَّهُمَّ مِنَ رَحمَـةً إِنَّکَ أَنتَ الوَهَّابُ. رَبَّنَا هَب لَنَا مِن أَزوَاجِنَا وَ ذُرِّیَّاتِنَا قُـرَّةَ أَعیُن وَ اجعَلنَا لِلمُتَّقِینَ إِمَامـاً. الخَاشِـعِینَ المُتَّقِینَ المُخلِصِـینَ الَّذِینَ لاَ خَـوفٌ عَلَیهِم وَلاَ هُم یَحزَنُـونَ وَ الحَمـدُ الله رَبِّ العَالَمِینَ وَ صَلَّی اللهِ عَلَی مُحَمَّد وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ قَـدَّمنَا وَ مَا أَخَّرنَا وَ مَا أَسرَرنَا وَ مَا أَعلَنَّا إِنَّکَ عَلَی کُلِّ شَیء قَـدِیرٌ، وَ اجعَلنَا اللَّهُمَّ وَ جَمِیـعَ المُـؤمِنِینَ مِن عِبَـادِکَ العَـالِمِینَ العَامِلِینَ عِیسَی بِرُوحِ القُدُسِ فَأَیِّدنَا بِمَا تُحِبُّ وَ تَرضَی، وَ کَمَا غَفَرتَ لِمُحَمَّد(صلی الله علیه وآله)، فَاغفِر لَنَا ذُنُوبَنَا وَ کَفِّر عَنَّا سَیِّئَاتِنَا مَا تَسلِیماً کَثِیراً.

ترجمه متن دعای حمید

به نام خداوند بخشنده مهربان.

خـدایا: تو سـتوده، با عظمت، دوسـتدار پارسـایان سپاسـگزار (بنـدگان مطیع) بخشـنده، وفـادار به عهد و نرمخویی خدایا، تو توبه پذیر، بخشـنده، سـریع الحسـاب، بـزرگ، چـیره و آفریـدگار عظیمی که هر گونه بخـواهی، آدمی را شکل و صورت می‌دهی. یکتا، توانا و بر همگـان چـیره ای. خـدایا! آن‌چه ببخشـی، از بین نمی‌رود. اگر

نخواهی کاری انجـام بشـود، انجـام نمی‌شـود. سـپاس و حمد برای توست. آفریـدی و شـکل و صـورت دادی و هر چه خواسـتی، حکم کـردی. بر اثر کـردار زشت بنـدگان، آنــان را گمــراه کــردی یا هــدایت نمــودی. خندانــدی و گریاندی. میراندی و زنده کـردی. فقـیر کـردی یا بی‌نیـاز نمودی. بیمار کردی یا شفا دادی. طعـام دادی و سـیراب نمودی. سپاس هر گونه که حکم کـردی. پنـاهی از تو جز تو نیست.ای که نعمت‌های بسیار دادی.ای که نعمت‌هایت کریمانه و بزرگوارانه است.ای که پـــــاداش بســـــیار می‌دهی.ای که حاجت‌ها را بر می‌آوری.ای که خـــــیر و خـــوبی می‌گســـترانی.ای که گرفتاری‌ها را بر طـــرف می‌کــنی.ای که دعاها را اجــابت می‌کــنی.ای کهَحَســنه می‌بخشی.ای که درجه و مقــام را بــالا می‌بــری.ای که برکت و آیات نازل می‌کنی. خـدایا! تو می‌بیـنی اما دیـده نمی‌شـــود. تو در افق اعلایی.ای که دانه و هســـته را می‌شکافی (گل و گیاه می‌آفرینی) در دنیا و آخرت، حمد و سپاس بـرای توست خـدایا! گنـاه را می‌بخشی. توبه را می‌پذیری. عذابت سخت است. نیرومندی، معبودی جز تو نیست بازگشت همه به سوی توست. رحمتت همه‌چـیز را فـرا گرفتـه، چـیزی مـانع خواسـته ات نیست. حکم تو را چیزی به عقب نمی‌اندازد. اتمام حّجت کـرده ای. دسـتور و امرت اجرا شـده، یکتـایی. شـریکی نـداری. اگر به حق (بندگان مقّـربت از تو) درخواست کنند و امید به پاداشت دارنـــــد، اگر کسی از تو درخواست کنـــــد، نومید بر نمی‌گـردد. خـدایا! به حق بنـده‌ای که بیش از همه دوست داری، از تو درخواست می‌کنم. به حق نام‌هایی که اگر به آن‌ها تو را بخوانند، اجابت می‌کـنی، از تو مسـئلت دارم. همان نام‌هـایی که اگر تو را به آن‌ها بخواننـد، می‌بخشی

و عطا می‌کـــــــنی. درخواست دارم بر محمد و آل محمد درود بفرستی. به حق نام عظیم و اعظمت که اگر به آن بخوانند، می‌بخشی، مسئلت دارم. همان نـامی که اگر به آن تو راَقَسم بدهنـــد، کفـــایت بنـــده ات را می‌کـــنی. درخواست دارم بر محمد و آل محمد درود بفرسـتی و در اموری که برایمان اهمّیت دارد و ندارد، ما را یاری کـنی، یعـــنی امـــور دین و دنیا و آخرتمـــان. ما را ببخش و گناهانمان را بیامرز و حاجتمان را بـرآور. خـدایا، ما را از آنانی قرار بده که وقتی سـخن می‌گوینـد، ما را ببخش و گناهانمان را بیامرز و حاجتمان را بـرآور. خـدایا، ما را از آنانی قرار بـده که وقـتی سـخن می‌گوینـد، راسـتگویند. وقـــتی گنـــاه می‌کننـــد، اســـتغفار می‌نمایند. وقـــتی درخواسـتی دارنـد، بـرآورده می‌شـود. وقـتی بـرآورده نشود، صبر می‌کنند. وقتی عهد می‌بندنـد، وفـای به عهد می‌کنند. وقـــتی خشـمناک بشـوند، از تقصـیر دیگـران می‌گذرند. وقتی نمی‌دانند، از عالمان می‌پرسـند. وقـتی ستم ببینند، ظلم نمی‌کنند. وقتی نادانان به آنان برخورد کننـد، سـلام می‌گویند (و بزرگوارانه برخـورد می‌کنند). شب‌ها برای پروردگارشان سجده و قیـام دارند. کسـانی که دعا و درخواست می‌کنند: خدایا! عـذاب جهّنم را از ما دور بگـردان، چـون عـذابش سـخت است و بد جایگـاهی است. خدایا، ما را از آنـانی قـرار ده که وقـتی مصـیبتی بدانان برسد، می‌گویند: ما از خداییم و به سوی او برمی گردیم. خـدایا! من به علم و دانـایی ات تو را می‌خـوانم، ما نادانیم. به توانت تو را می‌خوانم چون ما نـاتوانیم. به بی‌نیازیت می‌خوانم چون نیازمندیم. خـدایا! چشم بر هم زدنی و کمـتر از آن، ما را به خودمـان وامگـذار. ما را به جاهلّیت برمگردان. قدممان را ملغـزان. دلمـان را گمـراه

مکن. دلیل و برهانمـــان را در پیشـــگاهت نارسا و غـــیر مقبـول مگـردان. عـذر تقصـیرمان را بپـذیر. کارمـان را ســخت مکن. دشــمن شــادمان مگــردان. کسی را بر ما حاکم نکن که از او بترسیم. رحمتت را شامل ما بگــردان چون بخشنده ای. همسران و فرزندانی نصــیبمان کن که نـور چشـممان باشـند. ما را پیشـوای متقیـان قـرار ده. خدایا! مبادا ما را گرفتار مکر و رسوایی ات کـنی! مبـادا پـــرده عیب پوشی ات را از ما بـــرداری! مبـــادا رو از ما برگردانی. مبادا بر ما غضب کنی! مبادا بخشش وَکَــرمت را منع کنی. خدایا! ما را از شایستگان نیکوکار قرار بده. پاداش سرای باقی (آخرت) را نصیبمان بگـردان. ما را از پارسایان نیکوکار قـرار بـده. در دنیا و آخـرت موفقمـان بدار. محّبت ما را در دل مؤمنان قرار بـده، خـدایا! چنـان که حضرت آدم را برگزیـدی و تـوبه‌اش را پـذیرفتی، توبه ما را بپـذیر. چنـان که از اسـحاق خشـنود گشـتی، از ما خشـــنود بـــاش. چنـــان که «اســـماعیل» را بر بلا صـــابر گرداندی، ما را صابر بگردان. چنان که از ایـوب گرفتـاری را برطرف کردی، گرفتاری ما را بر طـرف کن. چنـان که سـلیمان را عـاقبت به خـیر کـردی و مقّـربش گردانـدی، برای ما چنان کن. چنـان که خواسـته موسی وهـارون را بـــرآوردی، خواســـته مـــان را بـــرآور. چنـــان که مقـــام «ادریس» را بلندمرتبه گردانیـدی، درجه مـان را متعـالی کن. چنان که «الیاس و الَیَسع و ذالکفل و ذوالقرنین» را در زمره صالحان گردانیدی، ما را صالح بگردان. چنـان که دل اصحاب کهف را قرص و محکم کردی و گفتند: خدایا، پروردگـــار آســـمان‌ها و زمین، معبـــودی جز خـــدا را نمی‌خوانیم وگرنه گزافه گفته ایم، و ما نیز چنین دعایی می‌کنیم دل و ایمانمان را قـرص و محکم بگـردان. چنـان

که «زکریا» دعا کرد و اجابت کردی، دعایمان را اجابت کن. چنان که «عیسی» را با «روح القدس» یاری دادی، ما را یاری ده، آن گونه که دوست داری و می‌پسندی. چنان که محمد (صلی الله علیه وآله) را آمرزیدی، گناهمان را بیامرز و لغزشمان را (در گذشته و آینده، مخفی و آشکار) بپوشان که بر هر کاری، توانایی خدایا! ما و تمام بندگانت را مؤمن و دانا و عاِمل و فروتن و پارسا و مخلصت قرار بده، تا ترسی نداشته باشند و غمناک نگردند.

دعای جامع

خواص و فضیلت دعای جامع

سی نفر همگی گفتند دیدیم حضـرت امیرالمؤمـنین علیّ بن ابی طالب(علیه السلام) در مسـجدالحرام بـود، گفت: (هَا وَ رَبِّ الکَعبَـةِ ; سـوگند به پروردگـار کعبه) و از آن‌جا کنار دو رکن دیگر رفته، فرمود: (هَا وَ رَبِّ الکَعبَةِ هَا وَ) و پس روی خود را به رکن یمانی نمود و فرمـود:(ها و ربّ الکعبة; قسم به پروردگـــــــــــار کعبه) پس از آن‌جا به حجرالاسود آمده،رَبِّ الارکَـانِ کُلِّهَا وَ رَبِّ المَشَـاعِرِ، هَا وَ رَبِّ هَـذِهِ الحُرَمَـاتِ; به پروردگـار کعبه و پروردگـار چهـار رکن و پروردگار مشعر و حرم قسم که شنیدم از پیـامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) دعـایی را که بـرای شـما نقل می‌کنم، در زبور داود و در تورات موسی و انجیل عیسی و قرآن محمّد و بر جمیع انبیا و رسـولان نوشـته شـده و در هـــزار کتـــابی می‌باشد که ازآســـمان برهـــزار پیـامبراکرم(صـلی الله علیه وآله) نـازل شـده. رسـول خدا(صلی الله علیه وآله) سپس فرمود: هر کس در مدّت عمر خـود صد مرتبه این دعا را بخواند خـدا او را در روز قیامت جداگانه محشـور گرداند و نـزد او صد هـزار هـزار فرشته بفرستد که سر کرده آن‌ها فرشته‌ای باشد که نام او مجـدیال است. با هر فرشـته‌ای هـزار اسب باشد که هیچ یک از آن‌ها شبیه به دیگـری نباشد و با ایشـان هـزار جامه باشد که در آن‌ها جـــامه‌ای شـــبیه به جامه دیگر نباشد. پس هرگـاه نـزد آن شـخص برسـند، مجـدیال به ایشـان می‌گوید که: نزدیک دوست خـدا شـوید و ایشـان مانند آن که فرشـــتگان یکپارچه شـــده و برخاســـته‌اند، می‌ایستند. تمامی چارپایان در اختیار وی قرار می‌گیرند.

مثل شخص مؤدب در حضور پادشاهی می‌ایستند و... فرشتگان پیرامون او را از جانب راست و چپ فرا می‌گیرند و آن شخص به راه می‌افتد و فرشتگان نیز همراه او روان می‌شوند و می‌گویند: این است دوستدار خدا، پس خوشا به حال او. آن شخص بر هیچ گروهی از ملائکه و آدمیان نمی‌گذرد مگر آن که بر او سلام کنند، به این نحو که گویند: السَّلاَمُ عَلَیکَ یَا وَلِیَّ الله و تعظیم او نمایند تا آن که زیر لواء (پرچم) حمد بایستد. برای او تختی از یاقوت سرخ مهیا می‌شود که بر آن قبّه‌ای از زبرجد سبز می‌باشد که در آن حوران بهشت می‌باشند پس بر آن سریر تکیه نماید. گاهی برطرف راست و گاهی چپ، تا آن که خدا میان مردمان حکم نماید و هر یک به جایگاه خود رود. پس ملائکه دور تخت را فرا می‌گیرند و او را بر پشت شتری قوی از شترهای بهشت بگذارند. نور آن شتر تابنده باشد تا آن که به اولین منزل از منزل‌های خود فرود آید. پس او را سرایداری از سرایدارهای آن منزل ها پیشواز نماید و می‌خواهد که دست آن شخص را بگیرد و او را از تخت فرود آورد. اگر محافظت خدا نباشد آن شخص خود را جهت تعظیم سرایدار به پائین می‌اندازد. پس سرایدار می‌گوید که:ای دوست خدا، منم سرایداری از سرایداران خانه‌های تو. صدها مثل این قصر برای توست. در هر قصر یک سرایدار مثل من است. از برای هر یک از ایشان زنی است که برای زنان تو خدمتکارانند و به شمار هر خدمتکاری یک زن برای توست. در هر خانه‌ای آن قدر نعمت ها برای توست که دانستن شمار آن‌ها ممکن نیست. همه ستایش ها برای خداست، به اندازه آن‌چه علم خدا شمارش نموده، و مساوی آن‌چه علم او شمرده

است و به قـدر آن‌چه دانش او در شـمار آورده و چنـدین برابر آن‌چه شـمارش نمـوده است و نیست معبـودی مگر خدا. این ستایش را می‌گـویم به انـدازه آن‌چه دانش خـدا شـمارش نمـوده و به قـدر آن‌چه علم خـدا شـمرده و به اندازه آن‌چه علم او در شمار آورده و چنــدین برابر آن‌چه علم او شمارش نموده و خدا بزرگ‌تر است. این ســتایش را می‌گـویم به انـدازه آن‌چه علم خـدا شـمارش نمـوده و مســاوی آن‌چه علم او شــمرده و به انــدازه آن‌چه علم او شــمارش کــرده و چنــدین برابر آن‌چه علم او شــمارش نمــوده و خــدا مــنزّه است. این ســتایش را می‌گــویم به انــدازه آن‌چه علم او شــمارش نمــوده است و مســاوی آن‌چه دانش او شــمرده و انــدازه آن‌چه علم او در شــمار آورده و چندین برابر آن‌چه علم او شـمارش کـرده است. چون از خواندن این کلمات فارغ شود، خــدا در خانه‌هــای او نعمت ها را بسیار گرداند که خدا بسیار بخشنده است.

متن اصلی دعای جامع

لاَ إِلَهَ إِلاَّ الله فِی عِلمِـهِ مُنتَهَی رِضَـاهُ لاَ إِلَـهَ إِلاَّ الله بَعـدَ عِلمِهِ مُنتَهَی رِضَاهُ لاَ إِلَهَ إِلاَّ الله مَـعَ عِلمِـهِ مُنتَهَی رِضَـاهُ الله اکــبر فِی عِلمِه مُنتَهَی رِضَــاهُ الله اکــبر بَعــدَ عِلمِــهِ مُنتَهَی رِضَاهُ الله اکبر مَعَ عِلمِهِ مُنتَهَی رِضَـاهُ الحَمـدُ الله فِی عِلمِهِ مُنتَهَی رِضَاهُ الحَمدُ الله بَعدَ عِلمِهِ مُنتَهَی رِضَاهُ الحَمدُ الله مَعَ عِلمِهِ مُنتَهَی رِضَـاهُ سُـبحَان الله فِی عِلمِـهِ مُنتَهَی رِضَاه سُبحَان الله بعدَ عِلمِهِ مُنتَهَی رِضَاهُ سُــبحَان الله مَعَ عِلمِهِ مُنتَهَی رِضَـاهُ و الحَمـدُ الله بِجَمِیـعِ مَحَامِـدِهِ عَلَی جَمِیعِ نَعمَائِهِ و سُبحَان الله بِحَمدِهِ مُنتَهَی رِضَـاهُ فِی عِلمِـهِ و الله اکــبر وَ حَـقٌّ لَـهُ ذَلِـکَ لاَ إِلَـهَ إِلاَّ الله الحَلِیمُ الکَـرِیمُ لاَ إِلَـهَ إِلاَّ الله العَلِیُّ العَظِیم لاَ إِلَـهَ إِلاَّ الله نُـورُ

السَّمَاوَاتِ السَّبعِ وَ نُورُ الاَرَضِينَ السَّبعِ وَ نُورُ العَرش العَظِيمِ لاَ إِلَهَ إِلاَّ الله تَهلِيلاً لاَ يُحصِيهِ غَيرُهُ قَبلَ كُلِّ أَحَد وَ مَعَ كُلِّ أَحَد وَ بَعدَ كُلِّ أَحَدِ الله اكبر تَكبِيراً لاَ يُحصِيهِ غَيرُهُ قَبلَ كُلِّ أَحَد وَ مَعَ كُلِّ أَحَد وَ بَعدَ كُلِّ أَحَد وَ سُبحَان الله تَسبِيحاً لاَ يُحصِيهِ غَيرُهُ قَبلَ كُلِّ أَحَد وَ مَعَ كُلِّ أَحَد وَ بَعدَ كُلِّ أَحَد اللَّهُمَّ إِنِّي أُشهِدُکَ وَ كَفَى بِکَ شَهِيداً فَاشهَد لِى بِأَنَّ قَولَکَ حَقٌّ وَ أَنَّ قَضَاءَکَ حَقٌّ وَ أَنَّ قَدَرَکَ حَقٌّ وَ أَنَّ رُسُلَکَ حَقٌّ وَ أَنَّ أَوصِيَاءَکَ حَق وَ أَنَّ رَحمَتَکَ حَقٌّ وَ أَنَّ جَنَّتَکَ حَقٌّ وَ أَنَّ نَارَکَ حَقٌّ وَ أَنَّ قِيَامَتَکَ حَقٌّ وَ أَنَّکَ مُمِيتُ الاَحيَاءِ وَ أَنَّکَ مُحيِى المَوتَى وَ أَنَّکَ بَاعِثُ مَن فِى القُبُورِ وَ أَنَّکَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوم لاَ رَيبَ فِيهِ وَ أَنَّکَ لاَ تُخلِفُ المِيعَادَ اللَّهُمَّ إِنِّى أُشهِدُکَ وَ كَفَى بِکَ شَهِيداً فَاشهَد لِى أَنَّکَ رَبِّى وَ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولَکَ نَبِيِّى وَ الاَوصِيَاءَ مِن بَعدِهِ أَئِمَّتِى وَ أَنَّ الدِّينَ الَّذِى شَرَعتَ دِينِي وَ أَنَّ الكِتَابَ الَّذِى أَنزَلتَ عَلَى مُحَمَّد رَسُول الله نُورِي اللَّهُمَّ إِنِّى أُشهِدُکَ وَ كَفَى بِکَ شَهِيداً فَاشهَد لِى أَنَّکَ أَنتَ المُنعِمُ عَلَيَّ لاَ غَيرُکَ لَکَ الحَمدُ وَ بِنِعمَتِکَ تَتِمُّ الصَّالِحَاتُ لاَ إِلَهَ إِلاَّ الله و الله اكبر وَ الحَمدُ الله وَ سُبحَانَ الله وَ بِحَمدِهِ وَ تَبَارَکَ الله تَعَالَى وَ لاَ حَولَ وَ لاَ قُوَّةَ إِلاَّ بِا الله العَلِيِّ العَظِيمِ لاَ مَنجَى وَ لاَ مَلجَأَ مِن الله إِلاَّ إِلَيهِ عَدَدَ الشَّفعِ وَ الوَترِ وَ عَدَدَ كَلِمَاتِ رَبِّى الطَّيِّبَاتِ التَّامَّاتِ المُبَارَكَاتِ صَدَقَ الله وَ صَدَقَ المُرسَلُونَ.

ترجمه متن دعای جامع

به نام خداوند بخشنده مهربان

نیست معبودی مگر خدا که در دانش او مذکور است. به اندازه منتهای خشنودی او (بدین مطلب اعتراف دارم). نیست معبودی مگر خدا که در دانش اوست. به اندازه

نهـــایت خشـــنودی او(این مطلب را می‌پـــذیرم). نیست معبودی مگر خدا، که در دانش اوست. به انـدازه منتهـای خوشـنودی او می‌پـذیرم. خـدا بزرگ‌تر است از آن که به وصف آیـد، آن گونه که در علم اوسـت، به انـدازه نهـایت رضـــایتمندی او می‌پـــذیرم. خـــدا بزرگ‌تر اســـت، و این مطلب در علم اوست. به انـــدازه نهـــایت خوشـــنودی او اعـتراف دارم. خـدا بزرگ‌تر است و این در دانش اوست. به مقدار منتهای خشنودی او می‌گـویم. همه سـتایش ها ســـزاوار خداســـت، و این در علم اوست. به انـــدازه منت‌های خوشـنودی او اعـتراف می‌کنم. همه سـپاس ها برای خدا و با دانش اوست. به قدر نهایت خوشـنودی او. مـــنزّه است خـــدا و پیراســـتگی در علم اوست. به قـــدر منتهای رضایت مندی او. منزّه است خـــدا و این در دانش اوست، به قدر منتهای خوشنودی او. منزّه است خدا و با علم اوست. به اندازه نهایت رضـایت منـدی او می‌گـویم. همه ستایش ها برای خداست، به سـبب انـواع نعمت هـا، ستایش به خاطر همه نعمت‌های او. بسیار خدا را تسـبیح می‌کنم و به حمد او مشغولم، به قدر نهایت خوشنودی و در دانش او، و خدا بزرگ‌تر است از آن که به وصف آید و سزاوار اوست گفته شود که نیست معبـودی مگر خـدایی که بردبـار و بخشـنده است. نیست معبـودی مگر خـدا که بلند مرتبه بـــزرگ است. نیست معبـــودی مگر خـــدا که روشـــنی بخش آســمان‌های هفت طبقه و روشن کننـــده زمین‌هـــای هفت طبقه و روشـــنی بخش عـــرش بـــزرگ است. نیست معبـــودی مگر خـــدا، او را تهلیل می‌کنم که نتواند آن را شمارش نماید مگر خدا که پیش از هر کسی و با هر کسی و بعد از هر کسی است. خدا بزرگ‌تر است و غیر او نتواند خدا را در شمار آورد. پیش از هر کسی و

با هر کسی و بعد از هر کسی است. همه ســـــتایش ها برای خداســت، ستایشی که شـمارش کـردنش را غـیر او نتوانـــــد، پیش از هر کس و با هر کس و بعد از هر کس است. توان و نیرویی نیست مگر بـرای خـدای بلند مرتبه عظیم، آن قــدر که شــمارش کــردنش را نتواند مگر او، پیش از هر کس و با هر کس و بعد از هر کس است. خدا را تسبیح می‌کنم آن قـدر که غـیر او کسی نتواند تسـبیح را شمارش کند. پیش از هر کسی و با هر کسی و بعد از هر کسی است. خداوندا، گواه می‌گـیرم تو را و تو بـرای گواهی کافی هستی. به آن که گفتـار تو راست و کـردار تو درست و حکم تو ثــابت و تقــدیر تو موجــود است و پیغمبران تو راست گویانند و وصیّ‌های پیغمـبر تو به راه راســـتند و رحمت تو گســـترده است و بهشت تو راست است و آتش جهنم وجود دارد و روز قیـامت صـادق است و آن که زنده ها را می‌میرانی و مردگان را زنده می‌کنی و کســانی را که در قبرها باشــند بــرمی انگــیزی. جمع می‌کنی مردمان را در روزی که شکی در آمدن آن نیست و تو خلف وعده نمی‌کنی. خداوندا، تو را گواه می‌گیرم و تو برای گواهی کافی هستی. پس گـواهی مـرا بپـذیر به آن که تو پروردگار منی و آن که محمّد (که خدا بر او و بر آل او رحمت فرســـتد) فرســـتاده تو و پیغمـــبر است. وصیّ‌های او امامان و پیشوایان منند و آن که اسلام دین من است و قـــرآنی که بر محمّد رســـولت فرســـتادی، راهنمـای من است. خداونـدا، تو را گـواه می‌گـیرم و تو برای گواهی کافی هستی. پس گـواهی مـرا بپـذیر به آن که تویی نعمت دهنده، نه غیر تو. برای توست سـتایش و به سـبب نعمت تو عمل‌هـای نیکـوی من انجـام می‌شـود. معبـودی مگر خـدا نیست و خـدا بزرگ‌تر است و سـتایش

بـــرای خداست و خـــدا را تســـبیح می‌کنم و به حمد او آراســـته‌ام و خـــدا مـــنزّه است و والا است و حرکـــتی و توانـــایی نیست مگر بـــرای خـــدا و پنـــاهی و گریـــزی از عقوبت خدا نیست مگر به خود او، به عدد جفت و طاق و به شمار نام‌های پروردگار که نیکو و تمـــام و با برکت‌اند. خـدا راست گفته است و پیغمـبران در فرموده‌هـای خـود راست گویند.

دعای جامع الجوامع

خواص و فضیلت دعای جامع الجوامع

دعای جامع از مولایمان امیرالمؤمنین علی(علیه السلام) است که فرمود: پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) به من گفتند: یا علی، اگر کسی این دعا را بر صفحه‌های آهن بخواند، گداخته می‌شوند! قسم به کسی که مرا به رسالت فرستاده است، اگر این دعا بر آب روانی خوانده شود، ساکن گردد تا آن که شخص می‌تواند روی آب راه برود! سوگند به کسی که مرا به پیغمبری فرستاده است، اگر کسی گرسنه و تشنه باشد، و این دعا را بخواند، خدا او را اطعام می‌کند و او را سیراب می‌گرداند. قسم به کسی که مرا به پیغمبری فرستاده است، اگر شخصی این دعا را بر کوهی بخواند که میان او و جایی که اراده دارد مانع باشد، کوه شکافته شود تا آن که بتواند به جایی که اراده دارد برود. به حقّ کسی که مرا به پیامبری فرستاده است، اگر این دعا بر دیوانه‌ای خوانده شود، عاقل شود. به حقّ کسی که مرا فرستاده است، اگر این دعا بر زنی که دشوار می‌زاید خوانده شود، بر او زائیدن آسان شود. به حقّ کسی که مرا فرستاده است، اگر کسی این دعا را بر شهری بخواند که آتش گرفته و خانه شخص میان آن شهر باشد، خانه او نجات یابد و نسوزد. قسم به کسی که مرا به رسالت فرستاده است، اگر این دعا را شخصی چهل شب جمعه بخواند، خدا همه گناهانی را که میان او و دیگران باشد می‌آمرزد. قسم به حقّ کسی که مرا فرستاده است، اگر کسی این دعا را بر پادشاه ظالمی بخواند، خدا آن پادشاه را مطیع او می‌گرداند. به حقّ

کسی کهمـرا فرسـتاده اسـت، هر کسی در وقت خـواب این دعا را بخواند، خـدا به انـدازه هر حـرفی از آن هـزار هزار فرشته برمی انگیزد که روی‌هـای ایشـان نیکـوتر از آفتاب و ماه باشد که از خدا برای او طلب آمرزش نمایند و بـرای او حسـنه بسـیار می‌نویسـند و درجـات او را والا می‌کنند. هر کس که این دعا را بخواند و بخوابد حتی اگر همه گناهان کبیره را مرتکب شـده باشـد، سـپس بمـیرد، شهید در راه خدا خواهد بود اگر چه بی‌توبه بمیرد که خدا او و خـانواده او و پـدر و مـادر و فرزنـدان او و مـؤذن مسجد و پیشنمازی را که در مسجد با آن شـخص نمـاز به جا می‌آورد، به عفو و رحمت خود می‌آمرزد.

متن اصلی دعای جامع الجوامع

اللَّهُمَّ إِنَّکَ حَیٌّ لاَ یَمُوتُ وَ صَادِقٌ لاَ یَکذِبُ وَ قَاهِرٌ لاَ یُقهَرُ وَ بَدِیءٌ لاَ یَنفَدُ وَ قَرِیبٌ لاَ یَبعُدُ وَ قَادِرٌ لاَ یُضَادُّ وَ غَـافِرٌ لاَ یَظلِمُ وَ صَمَدٌ لاَ یَطعَمُ وَ قَیُّومٌ لاَ یَنَامُ وَ مُجِیبٌ لاَ یَسأَمُ وَ جَبَّارٌ لاَ یُعَـانُ وَ عَظِیمٌ لاَ یُـرَامُ وَ عَـالِمٌ لاَ یُعَلَّمُ وَ قَـوِیٌّ لاَ یَضـــعُفُ وَ حَلِیمٌ لاَ یَجهَـــلُ وَ جَلِیل لاَ یُوصَـــفُ وَ وَفِیٌّ لاَ یُخلِفُ وَ غَالِبٌ لاَ یُغلَبُ وَ عَادِلٌ لاَ یَحِیـفُ وَ غَنِیٌّ لاَ یَفتَقِـرُ وَ کَبِیرٌ لاَ یُغَادِرُ وَ حَکِیمٌ لاَ یَجُـورُ وَ وَکِیـلٌ لاَ یَحِیف وَ فَـردٌ لاَ یَستَشِیرُ وَ وَهَّابٌ لاَ یَمَلُّ وَ عَزِیزٌ لاَ یُسـتَذَلُّ وَ سَـمِیعٌ لاَ یَذهَلُ وَ جَوَادٌ لاَ یَبخَلُ وَ حَافِظٌ لاَ یَغفُلُ وَ قَائِمٌ لاَ یَسهُو وَ دَائِم لاَ یَفنَی وَ مُحتَجِبٌ لاَ یُـرَی وَ بَـاق لاَ یَبلَی وَ وَاحِـدٌ لاَ یُشبِهُ وَ مُقتَدِرٌ لاَ یُنَازَعُ یَا کَرِیمُ الجَوَادُ المُتَکَـرِّمُ. یَا ظَـاهِرُ یَا قَاهِرُ أَنتَ القَادِرُ المُقتَدِرُ یَا عَزِیزُ المُتَعَزِّزُ یَا مَن یُنَـادَی مِن کُلِّ فَجّ عَمِیق بِأَلسِنَة شَـتَّی وَ لُغَـات مُختَلِفَة وَ حَـوَائِجَ مُتَتَابِعَة وَ لاَ یَشغَلُکَ شَـیءٌ عَنشَـیء. أَنتَ الَّذِی لاَ یُغنِیـکَ الدُّهُورُ وَ لاَ تُحِیطُ بِکَ الاَمکِنَةُ وَ لاَ تَأخُـذُکَ سِـنَةٌ وَ لاَ نَـومٌ

صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّد وَ یَسِّر لِی مَا أَخَـافُ عُسـرَهُ وَ فَـرِّج عَنِّی مَا أَخَـافُ کَربَـهُ وَ سَـهِّل لِی مَا أَخَـافُ حُزُونَتَـهُ سُــبحَانَکَ لاَ إِلَــهَ إِلاَّ أَنتَ إِنِّی کُنتُ مِنَ الظَّالِمِینَ یَا أَرحَمَ الرَّاحِمِینَ.

ترجمه متن دعای جامع الجوامع

به نام خداوند بخشنده مهربان

خداونـدا! تو زنـده‌ای و نمی‌مـیری. راست گـویی و دروغ نمی‌گـــویی. غلبه کننـــده‌ای و مغلـــوب نمی‌شـــوی. ایجادکننده‌ای و تباه نمی‌گردی. نزدیکی که دور نمی‌شود. توانایی که کسی خلاف تو کـاری نمی‌کند. آمرزنـده‌ای که بدو ستم نمی‌شود. مقصود در حاجت هایی. کسی چـیزی به تو نـداده و به خـود برپـایی. نمی‌خـوابی و برآورنـده حاجت‌هایی و دلگیر نمی‌شوی. صاحب جـبروتی که یـاری نمی‌شوی. بزرگی که خوار نمی‌شود. بـزرگی. دانـایی که از غــیر یــاد نمی‌گــیرد. توانــایی و نــاتوان نمی‌شــوی. بردباری و شـتاب نمی‌کـنی. بـزرگی که به تعریف درنمی آیی. وفاکننـــده به وعـــده‌هایی و خلف نمی‌کـــنی. غلبه کننـده‌ای و مغلـوب نمی‌شـوی. عـدالت کننـده‌ای و ظلم نمی‌کنی. تـوانگری و فقـیر نمی‌شـوی. بـزرگی و کوچک نمی‌شوی. حکم کننده‌ای که ستم نمی‌کـنی. معتمـدی که خیـــانت نمی‌کـــنی. یکتـــایی که مشـــورت نمی‌کـــنی. بخشـــنده‌ای که از بخشش خســته نمی‌شــوی. عزیــزی و خوار نمی‌شوی. شنوایی و غافل نمی‌شـوی. بخشـنده‌ای که بخل نمیورزی. نگاهدارنـده‌ای که غافل نمی‌گـردی. به امــور خلایق رســیدگی می‌کــنی و فرامــوش نمی‌کــنی. همیشه‌ای و نابود نمی‌شوی. پنهـانی و دیـده نمی‌شـوی. باقی‌ای و نابود نمی‌شوی. یکتایی که مانند نداری. بسیار

توانایی که ضعیف نمی‌شوی.ای کرم کننده، بخشنده، بسیار کرم کننده،ای آشکار،ای غلبه کننده، تویی توانای بسیار، با قدرت،ای عزیز، بسیار عزیز،ای کسی که از هر درّه و بیابان بی‌پایان به زبان‌های مختلف و لهجه‌های متفاوت و برای حاجت‌های پیاپی خوانده می‌شوی. تو را مشغول شدن به چیزی، از متوجّه شدن به چیزی دیگر باز نمی‌دارد. گذشت زمان هاتو را نابود نمی‌کند. جا و مکان نداری. تو را چرت و خواب فرا نمی‌گیرد. رحمت فرست بر محمّد و بر آل او و آسان گردان بر من دشواری‌هایی را که می‌ترسم. دور کن از من اندوه‌هایی را که می‌ترسم. آسان گردان بر من آن‌چه را که از ناهمواری آن می‌ترسم منزّهی تونیست خدایی مگر تومن از جمله ستمکاران هستم‌ای رحم کننده‌ترین رحم کنندگان، بر من رحم کن!

دعای جلیل الجبار

خواص و فضیلت دعای جلیل الجبار

روایت است که حضـــرت رســـول صـــلی الله علیه و آله فرمـــود: هر کس که هر وقت این دعا را بخواند چنـــان باشد که 360 حج کـرده باشد و 360 ختم قـرآن کـرده باشد و 360 بنده آزاد کرده باشد و 360 دینار صدقه داده باشد و 360 اندوهگین را از غم رهایی بخشد.

چـون حضـرت رسـول صـلی الله علیه و آله این کلام را فرمود: جبرئیل در رسید و گفت: یا رسول اللّه! هر بنـده از بنـدگان خـدا و هر امـتی از امتـان تو که این دعا را در عمر خود یک بـار بخواند یا محمد صـلی الله علیه و آله به حـرمت و جلال خـودم قسم او را هفت چـیز بـدهم: اول (فقر و درویشی را از وی بردارم)دوم (از سوال نکـیرین ایمن) گـردانم سـوم (از صـراط بگـذرد)چهـارم از مـرگ مفاجـاه نگـاه دارم پنجم (دوزخ را بر وی حـرام گـردانم) ششم (از تنگی قـبرنگه‌دارم) هفتم (از غضب سـلطان و ظالم حفظ) فرمایم

متن اصلی دعای جلیل الجبار

لا اِلهَ اِله الله الجَلیلُ الجَبار، لا اِلهَ اِله الله الواحِدُ القَهّارُ

لا اِلهَ اِله الله العَزیزُ الغَفّار لا اِلهَ اِله الله لکَریمُ السَتّار

لا اِلهَ اِله الله الکَبیرُ المُتَعال لا اِلهَ اِله الله وَحدَهُ لاشَریکَ لَه اِلهاً واحِداً رَبّاً و شاهِداً اَحَداً صَمَداً وَ نَحنُ لَهُ مُسلِمونَ

و لا اِلهَ اِله الله وَحدَهُ لاشَریکَ لَهُ اِلهَاً واحِداً رَبّاً وَ شاهِداً اَحَداً صَمَداً وَنَحنُ لَهُ عابِدُون

لا اِلهَ اِله الله وَحدَهُ لاشَریکَ لَهُ اِلهَاً واحِـداً رَبّـاً وَ شـاهِداً اَحَداً صَمَداً وَنَحنُ لَهُ قانِتون

لا اِلهَ اِله الله وَحدَهُ لاشَریکَ لَهُ اِلهَاً واحِـداً رَبّـاً وَ شـاهِداً اَحَداً صَمَداً وَنَحنُ لَهُ صابِرونَ

لا اِلـهَ اِله الله مُحَمَّدٌ رَسـولُ صَـلَّی الله عَلَیـهِ وَ الِـهِ عَلِیٌ وَلِیٌ الله عَلَیهِ السـلامُ اللّهُمَّ اِلَیـکَ وَجّهتُ وَجهی وَ اِلَیـکَ فَوَّضتُ اَمری وَ عَلَیکَ تَوَکَّلتُ یا اَرحَمَ الرّاحِمین

ترجمه متن دعای جلیل الجبار

به نام پروردگار بخشنده و مهربان

نیست پروردگـــاری جز خـــدای جلیل و جبـــار, نیست پروردگـــاری جز خـــدای یکتا و شکست ناپـــذیر، نیست پروردگاری جز خدای عزیز و بخشنده, نیست پروردگـاری جز خـدای کـریم و سـتار, نیست پروردگـاری جز خـدای بسـیار بـزرگ و بـالا مرتبه, نیست پروردگـاری جز خـدا, نـــدارد هیچ شـــریکی پروردگـــار حی و حاضر یکتـــای ما مسلمانان، نیست پروردگاری جز خدا, ندارد هیچ شریکی پروردگـــار حی و حاضر یکتـــای ما بنـــدگان،, نیست پروردگاری جز خدا, نـدارد هیچ شـریکی پروردگـار حی و حاضر یکتـای ما مطیعـان ،نیست پروردگـاری جز خـدا, ندارد هیچ شریکی پروردگـار حی و حاضر یکتـای ما صـبر کننـدگان, نیست پرورگـاری جر خـدا و محمد پیـامبر او خداوند به او و خاندانش درود فرستند و علی نماینـده او بر او درود درود فرست و کـــارگردانی من و بر تو توکل می‌کنم‌ای بخشنده بخشندگان.

دعای صنمی قریش

خواص و فضیلت دعای صنمی قریش

دعـایی است بسـیار رفیع الشـان و عظیم المنزله. ابن عباس آن را از امـیرالمؤ مـنین علی علیه السـلام روایت کـرده و گفته است که آن حضـرت این دعا را در قنـوت نمـاز خـود می‌خواند و فرمـود: که خواننـده این دعا مثل کسی است که با پیغمبر صلی الله علیه و آله به جهاد در جنگ بـدر و احد و حـنین رفته باشد و هـزار هـزار تـیر انداخته باشد.

متن و ترجمه اصلی دعای صنمی قریش

أللَّهُمَّ صَـلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ أللَّهُمَّ العَن صَـنَمی قُـرَیشٍ وَجِبتَیهَا وَ طاغُوتَیها وَ إفکَیها وابنَتَیهِمَا اللَّذَینِ خالَفا أمـرَکَ وَ أنکَـرا وَحیَـکَ وَ جَحَـدا إنعامَـکَ وَ عَصَـیا رَسِولَکَ وَ قَلَّبا دینَکَ وَ حَرَّفا کِتابَکَ وَ عَطَّلا أحکامَکَ

پروردگـارا: درود بفرست بر محمّد و آل محمّد صـلی الله علیه وآله وسـلم و لعنت کن دو بت قـریش (ابـوبکر و عمر) و دو مشـرک آن‌را، و دو سـرکرده ضـلالت را، و آن دو دروغ پرداز را، دختر آنـان (عایشه و حفصه) را، آن دو نفـری که فرمـانت را زیر پا نهادنـد، و وحی تو را نپذیرفتند، و نعمت رسـولت راانکـار کردنـد، و نافرمـانی پیامبرت را کردند، و دینت را واژگون نمودند، و قرآنت را تحریف کردند، و احکام تو را بی‌ثمر گذاردند.

وَ أبطَلا فَرائِضَکَ وَ اَلحَدا فی آیاتِکَ وَعادَیا اَولِیائِکَ وَ والَیا أعـدائَکَ وَخَرَّبا بِلادَکَ وَأفسَـداعِبادَکَ.أللَّهُمَّ العَنهُما وَأتباعَهُما وَاَولِیآءَهُما وَاَشیاعَهُما ومُحِبّیهِما فَقَد أخرَبا

و تباه کردند احکام واجب تو را، و از درستیزگی با آیـاتت برآمدند، و دشمنی کردند با دوستانت و دوسـتی کردند با دشمنانت، و شهرهای تو را ویران ساختند، و بنـدگانت را به فساد کشاندند، خـدایا لعنت کن آن دو و پیروانشـان و یارانشان و گرویدگان به آندو و دوستانشان را، زیرا آندو ویران ساختند.

بَیتَ النُّبُـوَّةِ وَرَدَما بابَـهُ وَنَقَضا سَـقفَهُ وَ ألحَقا سَـمآئَهُ بِأرضِهِ وَعالِیهُ بِسافِلِهِ وَ ظاهِرَهُ بِباطِنِهِ وَأستَاصَلا أهلَهُ

خانه وحی را، و در آن را کاملاً بسـتند، و شکست سـقف آن را، و آن‌را زیر و رو کردنـد، و بـالا و پـایین آن را یکی کردند، و ظاهر و باطنش را ویران کردند، و اهل آن را از بیخ برانداختند.

وَ أبادا أنصارَهُ وَ قَتَلا أطفالَـهُ وَ أخلَیا مِنبَـرَهُ مِن وَصِـیِّهِ وَ وارِثَ عِلمِهِ وَجَحَدا إمامَتَهُ وَأشرَکا بِرَبِّهِما فَعَظُم ذَنبَهُما وَ خَلَّدهُما فی سَقَرٍ وَ ما أدراکَ ما سَقَرٍ لاتُبقی وَ لاتَذَر.

و یاوران آن را هلاک کردنـد، و کودکانشـان را کشـتند، و منبر نبوت را از وصیّ نبی ووارث پیـامبر، تهی کردنـد، و انکـار کردند امـامت وصـیّ پیـامبر را، و مشـرک به خـدا شـدند، پس خـدایا گنـاه آن دو را بـزرگ شـمار و بـرای همیشه در جهنم سـقر جایشـان بـده، جهنمی که بنـدگان نمی‌توانند شـدت عـذابش را درک کننـد، جهنمی که نه چیزی را باقی می‌گذارد و نه رها میسازد.

أللَّهُمَّ العَنهُم بِعَدَدِ کُـلِّ مُنکَـرٍ أتَـوهُ وَ حَـقٍّ أخفَـوهُ وَ مِنبَـرٍ عَلَوهُ وَ مُؤمِنٍ أرجَـوهُ وَ مُنـافِقٍ وَلَّوهُ وَ وَلِیٍ آذَوهُ وَطَریـدٍ آوَوهُ وَ صادِقٍ طَرَدُوهُ وَ کافِرٍ نَصَرُوهُ وَ إمامٍ قَهَرُوهُ

خدایا آن دو و پیروانشـان را به عـدد هر کـار نـاروایی که انجـــام دادند لعنت کن، و به عـــدد هر حقی که مخفی داشـتند، و هر منـبری که به ظلم بر آن بـالا رفتنـد، و هر مؤمـــنی که تبعیـــدش کردنـــد، و هر منـــافقی که به کارگماردنـــد، و هر دوست خـــدا که آزردنـــد، و هر تبعید شده‌ای که پنـاهش دادنـد، و هر راسـتگویی که راندنـد، و هر کـــافری که یـــاری کردنـــد، و هر امـــام بر حقی که مقهورش کردند.

وَ فَرضٍ غَيَّرُوهُ وَ أثَرٍ أنكَرُوهُ وَ شَـرٍّ آثَـرُوهُ وَ دَمٍ أراقُـوهُ وَ خَبرٍ بَدَّلُوهُ وَ كُفرٍ نَصَبوه وَ إرثٍ غَصَبُوه وفَیءٍ اقتَطَعُوهُ

هر واجبی که آن را تغییر دادنـد، و هر دلیلی که انکـارش کردند، و هر امر زشتی که اختیار کردند، و خون‌هـایی که به ناحق ریختند وهر کـار نیکی که آن را عـوض کردنـد، و هر کفری که به پا داشتند، و هر ارثی که به زور گرفتند، و هر غنیمتی که به ناحقّ ملک خود ساختند.

وَ سُحتٍ أكَلُوهُ وَ خُمسٍ أستَحَلُّوهُ وَ باطِلٍ أسَّسُـوهُ وَ جَـورٍ بَسَطُوهُ وَ نِفاقٍ أسَرُّوهُ وَغَدرٍ أضمَرُوهُ وَ ظُلمٍ نَشَرُوهُ

و هر مال حرامی که خوردند، و هر خمسی که برای غـیر اهلش حلال شمردند، و هر خلاف واقعی که اساس آن را نهادند، و هر ستمی که گسـترش دادنـد، و هر نفـاقی که پنهـــان داشـــتند، و هر نـــیرنگی که انجـــامش را به دل گرفتند، و هر ستمی که آن را پراکندند.

وَ وَعـدٍ أخلَفُـوهُ وَ أمـانٍ خـانُوه وَ عَهـدٍ نَقَضُـوهُ وَ حَلالٍ حَرَّمُـوهُ وَحَـرامٍ أحَلُّوهُ وَ بَطنٍ فَتَّقُـوهُ جَـنينٍ أسـقَطُوهُ وَضِلعٍ دَقُّوهُ

و وعــده‌هایی که بــدان وفا نکردنــد، و امــان دادنی که خیانت کردند، و پیمان‌هایی که شکستند، و حلال‌هایی که تحریم نمودند، و حرام‌هایی که حلال کردند، و پهلوهــایی که شــکافتند، و جنیــنی که ســبب ســقط آن شــدند و استخوانی که شکستند.

وَ صَکٍّ مَزَّقُوهُ وَ شَملٍ بَدَّدُوهُ وَعَزیزٍ أذَلُّوهُ وَ ذَلیـلٍ أعَـزُّوهُ وَ حَقٍّ مَنَعُوهُ وَ کِذبٍ دَلَّسُوهُ وَ حُکمٍ قَلَّبُوهُ وَ إمامٍ خالَفُوهُ.

و هر سندی که آن را دریدند، و هر اجتماعی که پراکندند، و هر عزیـزی که خـوارش کردنـد، و هر خـواری که عـزت بخشیدند، و هر حقی که از صـاحبانش بـاز داشـتند، و هر دروغی که آن را راست جلـوه دادنــد، و هر حکمی که آن را وارونه کردند، و هر امامی که مخالفتش کردند،

أللّهُمَّ العَنهُم بِکُـلِّ آیَــةٍ حَرَّفُوها وَ فَریضَــةٍ تَرَکُوها سُــنَّةٍ غَیَّرُوها وَ رُسُومٍ مَنَعُوها وَ أحکامٍ عَطَّلُوها وَ بَیعَــةٍ نَکَثُوها وَ دَعوَی أبطَلُوها وَ بَیِّنَةٍ أنکَرُوها وَ حیلَةٍ أحدَثُوها

خدایا لعنت کن آنـان را به عـدد هر آیه‌ای که آن را تغیـیر دادنـــد، و هر واجـــبی که آن را تـــرک کردند و هر روش پسندیده‌ای که تغیـیرش دادنـد، و نشـانه‌های روشـنی که جلوگیرش شدند، و احکامی که بی‌نتیجه گردانیدنــد، و هر بیعـــتی که آن را شکســـتند،و هر ادعـــای حقی که آن را نپذیرفتنـد، و هر شـاهد عـادلی که انکـارآن کردنـد، و هر نیرنگی که آن را اختراع کردند.

وَ خِیانَـــةٍ أورَدُوها وَ عَقَبَـــةٍ إرتَقُوها وَ دِبـــابٍ دَحرَجُوها وَأزیافٍ لَزِمُوها وَ شَهاداتٍ کَتَمُوها وَ وَصِیَّةٍ ضَیَّعُوها.

و هر خیانتی که وارد دین کردند، و هر گردنه‌ای که بـالای آن رفتند (بـرای کشـتن پیـامبر (صـلی الله علیه وآله)) و مشک‌های خشـکی که آن را غلطاندنـد، و هر تقلـبی که مقیّد به او بودنـد، و هر امـری که شـاهد آن بودنـد، و هر وصیتی که آن را تضییع نمودند.

أللّهُمَّ العَنهُما فی مَکنُـونِ السِّـرِ وَ ظـاهِرِ العَلانِیَـةِ لَعنـاً کَثیراً أبَداً دائماً دآئِباً سَـرمَداً لا إنقِطـاعَ لِأَمَـدِهِ وَ لا نَفـادَ لِعَدَدِهِ لَعناً یَغدُو أوَّلُهُ وَ لایَرُوحُ آخِرُهُ لَهُم

وَ خـــــدایا لعنت کن آن دو (عمر و ابـــــوبکر (لعنة الله علیهما)) را درپنهان نهـان و آشـکار ظـاهر،لعنـتی زیـاد، پیوسـته، مـدام، بی‌ابتـدا و بی‌انتهـا، لعنـتی که زمـانش پایانی ندارد وعددش را انتهایی نیست، لعنتی که آغازش را صبحی باشد ولی انجامش راشبی نباشد، لعنت تو بـاد بر آنان

و لِأعوانِهِم وَ أنصارِهِم وَ مُحِبّیهُم وَ مُوالیهِم وَ المُسَّلَمینَ لَهُم وَ المآئِلینَ إلَیهِم وَ النَّاهِضینَ بِاحتِجاجِهِم وَ المُقتَدینَ بِکَلامِهِم وَ المُصَدِّقینَ بِأحکامِهِم.

و یارانشان و مدد کارانشان و دوستانشان و مرتبطین با آنان و کسانی که خود را در اختیار آنـان گذاشـته‌اند و به آنان مایلند، و کسانی که ادعاهای بی‌اساس آنـان را عَلَم کردنـد، وپـیروی کردند از سـخنان آنـان، و قضـاوت‌های باطل آنان را تصدیق نمودند.

سپس چهار مرتبه بگو:

أللّهُمَّ عَـذِّبهُم عَـذاباً یَسـتَغیثُ مِنـهُ أهـلُ النّـارِ. آمینَ رَبَّ العالَمینَ.

خدایا عذاب فرما آنـانرا،عـذابی که اسـتغاثه وفریـاد اهل آتش ازآن عذاب بلندست. آمین رب العالمین

دعای گنج العرش

خواص و فضیلت دعای گنج العرش

در بعضی از کتب این دعا را از حضرت رسـول (ص) نقل و برای آن خواص و اثرات زیادی نوشـته‌اند و از آن جمله است که به خواننـده دعا خـدای تعـالی سه چـیز مـرحمت فرماید:

اول برکت در روزی

دوم از غیب روزی او می‌رسد

سوم دشمن او نابود شود

و هر کس آن را بخواند یا پیش خـــود نگهـــدارد از شر شیطان و بلیات زمین و آسـمان محفـوظ ماند و اگر این دعا را هر روز بخواند به شـــخص بیمـــاری که اطبـــاء از معالجه او مـأیوس شـده‌اند بدمد خداوند از فضل خـود او را شفای عاجل عنـایت فرماید و اگر شـخص دارای اولاد نباشد و این دعا را با مشک و عنـــبر بنویسد و سی و یک روز نـــزد خـــود نگه‌دارد خداوند عـــالم او را صـــاحب اولاد فرماید و امید هست که دارنده این دعا در قیامت درجه و مقام عالی داشته باشد. از خواص دعای مزبـور به همین قدر اکتفا شده هر که خواهد به آن‌ها مراجعه نماید.

متن اصلی دعای گنج العرش

لا اله الا اللّه ســـــبحان الملک القـــــدوس لا اله الا اللّه سبحان العزیز الجبار

لا اله الا اللّه سبحان الروف الرحیم لا اله الا اللّه سبحان الغفور الرحیم

لا اله الا اللّه سبحان الكريم الحكيم لا اله الا اللّه سـبحان القوى الوفى

لا اله الا اللّه سبحان اللطيف الخبير لا اله الا اللّه سبحان الصمد المعبود

لا اله الا اللّه سبحان الغفور الودود لا اله الا اللّه سـبحان الوكيل الكفيل

لا اله الا اللّه ســـبحان الـــرقيب الحفيظ لا اله الا اللّه سبحان الدائم القائم

لا اله الا اللّه سبحان المحى المميت لا اله الا اللّه سبحان الحى القيوم

لا اله الا اللّه سبحان الخالق البارى لا اله الا اللّه سـبحان العلى العظيم

لا اله الا اللّه سـبحان الواحد الاحد لا اله الا اللّه سـبحان المومن المهيمن

لا اله الا اللّه ســبحان الحســيب الشــهيد لا اله الا اللّه سبحان الحليم الكريم

لا اله الا اللّه سبحان الاول القـديم لا اله الا اللّه سـبحان الاول الاخر

لا اله الا اللّه ســبحان الظـــاهر البـــاطن لا اله الا اللّه سبحان الكبير المتعال

لا اله الا اللّه ســبحان القاضى الحاجـــات لا اله الا اللّه سبحان الرحمن الرحيم

لا اله الا اللّٰه سـبحان رب العـرش العظيم لا اله الا اللّٰه سبحان ربى الاعلى

لا اله الا اللّٰه سـبحان البرهـان السـلطان لا اله الا اللّٰه سبحان السميع البصير

لا اله الا اللّٰه سبحان الواحد القهار لا اله الا اللّٰه سـبحان العليم الحكيم

لا اله الا اللّٰه سبحان الستار الغفار لا اله الا اللّٰه سـبحان الرحمن الديان

لا اله الا اللّٰه سبحان الكبـير الاكـبر لا اله الا اللّٰه سـبحان العليم العلام

لا اله الا اللّٰه سـبحان الشـافى الكـافى لا اله الا اللّٰه سبحان العظيم الباقى

لا اله الا اللّٰه سـبحان الصـمد الاحد لا اله الا اللّٰه سـبحان الارض و السموات

لا اله الا اللّٰه سـبحان الخـالق المخلوقـات لا اله الا اللّٰه سبحان من خلق الليل و النهار

لا اله الا اللّٰه سبحان الخالق الرزاق لا اله الا اللّٰه سـبحان الفتاح العليم

لا اله الا اللّٰه سـبحان العزيز الغـنى لا اله الا اللّٰه سـبحان الغفور الشكور

لا اله الا اللّٰه سبحان العظيم العليم لا اله الا اللّٰه سـبحان ذى الملک و الملكوت

لا اله الا اللّه سـبحان ذى العـزه و العظمه لا اله الا اللّه سبحان ذى الهيبه و القدره

لا اله الا اللّه سـبحان ذى الكبريـاء و الجـبروت لا اله الا اللّه سبحان الستار العظيم

لا اله الا اللّه سـبحان العـالم الغيب لا اله الا اللّه سـبحان الحميد المجيد

لا اله الا اللّه سبحان الحكيم القديم لا اله الا اللّه سبحان القادر الستار

لا اله الا اللّه سبحان السميع العليم لا اله الا اللّه سبحان الغنى الرحمن

لا اله الا اللّه سـبحان القـريب الحسـنات لا اله الا اللّه سبحان الولى الحسنات

لا اله الا اللّه سبحان الصبور الستار لا اله الا اللّه سبحان الخالق النور

لا اله الا اللّه سبحان الغـنى المعجز لا اله الا اللّه سـبحان الفاضل الشكور

لا اله الا اللّه سبحان الغنى القـديم لا اله الا اللّه سـبحان ذى الجلال المبين

لا اله الا اللّه سـبحان الخـالص المخلص لا اله الا اللّه سبحان الصادق الوعد

لا اله الا اللّه سـبحان الحق المـبين لا اله الا اللّه سـبحان ذى القوه المتين

لا اله الا اللّٰه سبحان القـوى العزيز لا اله الا اللّٰه سـبحان الحى الذى لايموت

لا اله الا اللّٰه سبحان العلام الغيوب لا اله الا اللّٰه ســبحان الستار العيوب

لا اله الا اللّٰه ســبحان المســتعان الغفــور لا اله الا اللّٰه سبحان رب العالمين

لا اله الا اللّٰه ســبحان الــرحمن الســتار لا اله الا اللّٰه سبحان الرحيم الغفار

لا اله الا اللّٰه سبحان العزيز الوهاب لا اله الا اللّٰه سـبحان القادر المقتدر

لا اله الا اللّٰه ســبحان ذى الغفــران الحليم لا اله الا اللّٰه سبحان الملک الملک

لا اله الا اللّٰه ســبحان البــارى ء المصــور لا اله الا اللّٰه سبحان العزيز الجبار

لا اله الا اللّٰه سبحان الجبار المتكبر لا اله الا اللّٰه سـبحان اللّٰه عما يصفون

لا اله الا اللّٰه ســبحان القــدوس الســبوح لا اله الا اللّٰه سبحان رب الملائكه و الروح

لا اله الا اللّٰه ســبحان ذى الالاء والنعمــاء لا اله الا اللّٰه سبحان الملک المقصود

لا اله الا اللّٰه سبحان الحنان المنان لا اله الا اللّٰه ســبحان آدم صفى اللّٰه

لا اله الا اللّه نــوح نجی اللّه لا اله الا اللّه ابــراهیم خلیل اللّه

لا اله الا اللّه اسمعیل ذبیح اللّه لا اله الا اللّه موسی کلیم اللّه

لا اله الا اللّه داود خلیفه اللّه لا اله الا اللّه عیسی روح اللّه

لا اله الا اللّه محمد رســول اللّه و صــلی اللّه علی خــیر خلقه و نــور عرشه افضل الانبیــاء و المرســلین حبیبنا و ســیدنا و شــفیعنا و مولینا محمد و علی اله و اصــحابه اجمعین برحمتک یا ارحم الراحمین.

ترجمه متن دعای گنج العرش

نیست خدایی جز خدای یکتا پاک و مـنزه پادشـاه عـالم و ذات بی‌نقص

نیست خـدایی جز خـدای یکتا پـاک و مـنزه عزیز و جبـار است

نیست خـدایی جز خـدای یکتا پـاک و مـنزه و مهربـان و رحیم است

نیست خـدایی جز خـدای یکتا پـاک و مـنزه و آمرزنـده و رحیم است

نیست خـدایی جز خـدای یکتا پـاک و منـدزه و کـریم و با حکمت

نیست خــدایی جز خــدای یکتا پــاک و مــنزه و قــوی و وفاکننده

نیست خدایی جز خدای یکتا پاک و منزه و لطیف و آگاه

نیست خـــدایی جز خـــدای یکتا پـــاک و مـــنزه و صـــمد و پرستش شده

نیست خـدایی جز خـدای یکتا پـاک و مـنزه و آمرزنـده و دوست

نیست خـــدایی جز خـــدای یکتا پـــاک و مـــنزه و وکیل و ضمانت دار

نیست خـدایی جز خـدای یکتا پـاک و مـنزه و مـراقب و حافظ

نیست خدایی جز خـدای یکتا پـاک و مـنزه بـاقی ابـدی‌ای نگهبان عالم

نیست خـدایی جز خـدای یکتا پـاک و مـنزه و زنـده کننـده مردگان و میراننده خلق

نیست خـدایی جز خـدای یکتا پـاک و مـنزه زنـده ابـدی‌ای نگهدارنده عالم

نیست خدایی جز خدای یکتا پاک و منزه آفریننده خلایق و ایجاد کننده

نیست خدایی جز خدای یکتا پاک و منزه خدای بلند مقام

نیست خدایی جز خدای یکتا پاک و مـنزه و یگانه و خـدای یکتا

نیست خـدایی جز خـدای یکتا پـاک و مـنزه و مقتـدر وای ایمنی بخش

نیست خــدایی جز خــدای یکتا پــاک و مــنزه و محاسب و شاهد گواه

نیست خــدایی جز خــدای یکتا پــاک و مــنزه و بردبــار و با کرامت

نیست خدایی جز خدای یکتا پاک و منزه اول و ذات قدیم

نیست خدایی جز خــدای یکتا پــاک و مــنزه و اول وجــود و باقی بعد از فنای مخلوقات

نیست خدایی جز خدای یکتا پاک و منزه و آشکار باطن

نیست خدایی جز خــدای یکتا پــاک و مــنزه و بــزرگ و بلند مرتبه

نیست خــدایی جز خــدای یکتا پــاک و مــنزه و بر آورنــده حاجات

نیست خــدایی جز خــدای یکتا پــاک و مــنزه و بخشــنده و مهربان

نیست خــدایی جز خــدای یکتا پــاک و مــنزه و پروردگــار عرش بزرگ

نیست خــدایی جز خــدای یکتا پــاک و مــنزه و پروردگــار و بلند مرتبه

نیست خدایی جز خدای یکتا پاک و منزه و صاحب حجت و سلطنت

نیست خدایی جز خدای یکتا پاک و منزه و شنوا و آگــاه و بینا

نیست خدایی جز خدای یکتا پاک و منزه و یکتا و مقتدر

نیست خــدایی جز خــدای یکتا پــاک و مــنزه و عــالم و باحکمت

نیست خدایی جز خدای یکتا پاک و منزه و پوشاننده گنـاه و آمرزنده

نیست خدایی جز خدای یکتا پاک و منزه و بخشنده و جـزا دهنده

نیست خــدایی جز خــدای یکتا پــاک و مــنزه و بــزرگ و بزرگوار

نیست خدایی جز خدای یکتا پاک و مـنزه و توانا و بسـیار دانا

نیست خدایی جز خدای یکتا پاک و منزه و شـفا دهنـده و کافی

نیست خدایی جز خدای یکتا پاک و منزه و بزرگ و باقی

نیست خدایی جز خدای یکتا پاک و منزه و بی‌نیاز و یکتا

نیست خــدایی جز خــدای یکتا پــاک و مــنزه و پروردگــار آسمان و زمین

نیست خــدایی جز خــدای یکتا پــاک و مــنزه و آفریننــده مخلوقات

نیست خدایی جز خدای یکتا پاک و منزه و بوجـود آورنـده روزو شب

نیست خدایی جز خدای یکتا پاک و منزه و خالق و روزی دهنده

نیست خدایی جز خدای یکتا پاک و منزه و خالق و روزی دهنده

نیست خدایی جز خدای یکتا پاک و منزه و بازدارنده و دانا

نیست خدایی جز خدای یکتا پاک و منزه و بزرگوار و بی‌نیاز

نیست خدایی جز خدای یکتا پاک و منزه و آمرزنده و سپاسگزار

نیست خدایی جز خدای یکتا پاک و منزه و صاحب ملک و ملکوت

نیست خدایی جز خدای یکتا پاک و منزه و صاحب عزت و عظمت

نیست خدایی جز خدای یکتا پاک و منزه و صاحب هیبت و قدرت

نیست خدایی جز خدای یکتا پاک و منزه و صاحب بزرگی و جبروت و جلال

نیست خدایی جز خدای یکتا پاک و منزه و پوشاننده گناه بزرگ

نیست خدایی جز خدای یکتا پاک و منزه و دانای به غیب

نیست خدایی جز خدای یکتا پاک و منزه و ستوده و بزرگوار

نیست خـدایی جز خـدای یکتا پـاک و مـنزه و بـاحکمت و قدیم

نیست خـــدایی جز خـــدای یکتا پـــاک و مـــنزه و توانا و پوشاننده عیوب خلایق

نیست خدایی جز خدای یکتا پاک و منزه و شنوا و دانا

نیست خدایی جز خدای یکتا پاک و منزه و بی‌نیاز و بزرگ

نیست خدایی جز خـدای یکتا پـاک و مـنزه و دانـای سـلام بی‌عیب و نقص

نیست خدایی جز خدای یکتا پاک و مـنزه و پادشـاه یـاری کننده

نیست خـدایی جز خـدای یکتا پـاک و مـنزه و بی‌نیـاز و بخشنده

نیست خـــدایی جز خـــدای یکتا پـــاک و مـــنزه و نزدیک نیکوکاران

نیست خدایی جز خدای یکتا پاک و منزه ولی نیکوکاران

نیست خـدایی جز خـدای یکتا پـاک و مـنزه و بردبـار و پوشاننده گناه

نیست خدایی جز خدای یکتا پاک و منزه و آفریننده نور

نیست خـدایی جز خـدای یکتا پـاک و مـنزه و بی‌نیـاز و دارای معجزه

نیست خـدایی جز خـدای یکتا پـاک و مـنزه و بخشـنده و سپاس گزار

نیست خدایی جز خدای یکتا پاک و منزه و بی‌نیاز و قدیم

نیست خدایی جز خدای یکتا پـاک و مـنزه و صـاحب جلال آشکار

نیست خــدایی جز خــدای یکتا پــاک و مــنزه و بی‌عیب و مخلص

نیست خــدایی جز خــدای یکتا پــاک و مــنزه و راســتگو و صادق الوعد

نیست خدایی جز خدای یکتا پاک و منزه و حق و آشکار

نیست خدایی جز خدای یکتا پاک و منزه و قوی و آشکار

نیست خدایی جز خدای یکتا پاک و منزه و قوی و عزیز

نیست خــدایی جز خــدای یکتا پــاک و مــنزه و زنــده ایکه هرگز نمیرد

نیست خــدایی جز خــدای یکتا پــاک و مــنزه و دارای علم غیب

نیست خــدایی جز خــدای یکتا پــاک و مــنزه و پوشــاننده عیوب خلایق

نیست خــدایی جز خــدای یکتا پــاک و مــنزه و آمرزنــده و یاری کننده

نیست خــدایی جز خــدای یکتا پــاک و مــنزه پروردگــار جهانیان

نیست خدایی جز خـدای یکتا پـاک و مـنزه و بخشـاینده و پنهان دارنده عیوب خلایق.

نیست خـدایی جز خـدای یکتا پـاک و مـنزه و مهربـان و آمرزنده

نیست خدایی جز خدای یکتا پاک و مـنزه و عزیز و بسـیار بخشنده

نیست خدایی جز خدای یکتا پاک و منزه و دارای اقتدار

نیست خدایی جز خدای یکتا پاک و منزه و صاحب آمرزش و بردبار

نیست خدایی جز خدای یکتا پاک و منزه و پادشـاه ملک و ملکوت

نیست خدایی جز خدای یکتا پـاک و مـنزه و ایجادکننـده و تصویر کننده

نیست خدایی جز خدای یکتا پـاک و مـنزه و عزیز و خشم گیرنده

نیست خدایی جز خدای یکتا پاک و مـنزه و خشم کننـده و متکبر

نیست خدایی جز خدای یکتا پاک و منزه از آن‌چه توصـیف شود

نیست خدایی جز خدای یکتا پاک و منزه و پاک و مهربان

نیست خـــدایی جز خـــدای یکتا پـــاک و مـــنزه پروردگـــار فرشتگان و روح

نیست خـــدایی جز خـــدای یکتا پـــاک و مـــنزه و صـــاحب نعمتهای کثیر

نیست خدایی جز خدای یکتا پاک و منزه و پادشاه مقصود

نیست خدایی جز خدای یکتا پـاک و مـنزه و عطا کننـده و منان

نیست خدایی جز خدای یکتا، آدم برگزیده خداست

نیست خدایی جز خدای یکتا، نوح پیغمبر خداست

نیست خــدایی جز خــدای یکتا و ابــراهیم خلیل و دوست خداست

نیست خدایی جز خدای یکتا، اسماعیل ذبیح خداست

نیست خــدایی جز خــدای یکتــا، موسی ســخن گوینــده با خداست

نیست خدایی جز خدای یکتا، داود پیغمبر خلیفه خداست

نیست خدایی جز خدای یکتا، عیسی روح خداست

نیست خـــدایی جز خـــدای یکتـــا، محمد(ص) فرســـتاده خداست ودرود بر

بهترین خلق خدا و بر نور عرش خدا و برتـرین پیغمـبران و فرستادگان

حــبیب ما و بــزرگ ما و توکل ماوشــفیع ما و مــولای ما محمد و بر آل او

و اصـــحاب او جمیعا به رحمت تو ،ای رحم کننـــده رحم کنندگان.

دعای مشلول

خواص و فضیلت دعای مشلول

دعای حضرت امام حسین (علیه السلام) که برای جـوانی است که به مکافات گناه خود گرفتار شده بود و به دعای مشـلول مشـهور اسـت، امـام حسـین (علیه السـلام) فرمود: با پدر خـود علی بن ابی طـالب(علیه السـلام) در شبی تاریک مشغول طواف کعبه معظمه بودم. هیچ کس در طواف نبود و جماعت زوّار خوابیـده بودند. همه چشم ها در خواب بـود که ناگـاه ناله شخصی را شـنیدیم که به کعبه پنـاه آورده، طلب فریـاد رسی می‌نمـود و به آواز بسـیار حزیـنی از دل پـردرد می‌نالید و زاری می‌نمـود و این شعر را می‌خواند:ای خدایی که دعای بیچارگان را در شب تاریک برمی آوردای برطـرف کننـده بلاها و بیمـاری هـا، آینـدگان به سـوی تو پـیرامون خانه تو خوابیده‌اند و آگـاه شـده‌اند تو را می‌خوانند و حـال آن که چشم توای (قیوم) به خواب نرفته است. خـدایا! ببخش مـرا به کـرم خود، درگذر از گنـاه من و بسـیار رحم کن‌ای کسی که به سوی او آفریدگان دست دراز نموده اندو در حرم او پنـاه آورده‌انـد، اگر بخشش تو به مقصـران به درگـاهت نرسد کیست که بر گناهکاران با دادن نعمت ها بخشش نماید؟! حضرت امام حسین(علیه السلام) فرمود که پـدرم به من فرمود:ای اباعبدالله، آیا ناله این شخص را شـنیدی که از گنـاه خـود می‌نالد و از پروردگـار طلب فریادرسی می‌نماید؟ گفتم: بلی شنیدم، فرمـود: آن شـخص را پیـدا کن، شاید او را ببینی. امام حسین(علیه السـلام)فرمـود: در آن شب تاریک گشـتم و در میـان خوابیـده ها او را می‌جستم. چون میان رکن عراقی و مقام ابـراهیم(علیه

السلام)رسیدم، شخصی را دیدم که به نماز ایستاده است. گفتم: السلام علیک‌ای بنده خدا که اقرار به گناه خود داری و پناه به خدا آورده‌ای و آمرزش گناهان خود را از خدا طلب می‌کنی، بیا نزد پسر عموی پیغمبر که تو را می‌طلبد. پس در سجود شتاب نمود و تشهّد و سلام داد و سخن نگفت و اشاره نمود که پیش برو، جلو افتادم و آن شخص پشت سر من آمد تا آن که خدمت امیرالمؤمنین آمدیم. گفتم: این است آن که ناله می‌کرد. امیرالمؤمنین نگاه کرد، دید جوانی است بسیار خوش روی که جامه‌های بسیار پاکیزه پوشیده بود. فرمود:ای جوان، از کدام قبیله ای؟ گفت: از یکی از قبیله ها. فرمود: داستان تو چیست و چرا گریه می‌نمودی و زاری تو از بهر چیست؟ جوان گفت: چگونه خواهد بود حال کسی که عاقّ پدر گشته و به او بی‌ادبی نموده و گرفتار تشنگی و انواع بلاها و اقسام مصیبت ها شده؟! او را حسرت و نا امیدی فراگرفته و دعای او مستجاب نمی‌گردد؟ امیرالمؤمنین فرمود: چرا حال تو چنین شد؟ جوان گفت: میان قبیله خود پیوسته به لهو و لعب مشهور بودم و دائماً به نافرمانی و طرب مشغول بودم. همیشه در ماه رجب و شعبان مرتکب نامشروع و عصیان می‌شدم و هیچ ملاحظه نمی‌نمودم و پروایی از خدا نداشتم. مرا پدری بسیار مهربان بود که از ارتکاب معصیت منع می‌نمود و مرا از عقوبت و عذاب آتش اخروی می‌ترسانید و می‌گفت: بسا که از تو روزها و شب ها شکوه نماید و از دست تو ماه ها و سال ها فریاد برآورد و از گناهان تو فرشتگان بزرگ به تنگ آیند. تا چه حدّ چنین کارها کنی و چرا مرتکب گناهان می‌شوی؟! هرگاه پدرم در نصیحت اصرار می‌نمود و در

موعظه پافشاری می‌کرد، او را منع و آزار می‌نمودم و به او حمله می‌کردم و او را می‌زدم. روزی از او پولی طلبیدم که آن را از من پنهان نموده بود، چون آن را مضائقه نمود، خود رفتم که بردارم و آن را در کارهای حرام صرف کنم که همیشه مشغول آن بودم. پس چون خواست نگذارد آن را بردارم، پدر خود را زدم ودست او را پیچیدم و پول را از دست او بیرون آوردم و رفتم. پدرم خواست که دنبال من آید، دست‌های خود را بر زانوی گذارد که از جای برخیزد، از آزار و شدّت دردی که به او رسانیده بودم، نتوانست که از جای خود حرکت نماید، پس این شعر را خواند: او را پروریدم تا آن که مثل شتر بزرگ و قوی هیکل گردید * به گونه‌ای که هر گاه می‌ایستاد، دوش او مساوی با کوهان شتر بود. در زمان کودکی به او خوردنی می‌دادم * هرگاه گرسنه می‌شد، از خوردنی ها پاکیزه‌تر و نیکوترین را می‌دادم. اما چون در اوّل جوانی خود به کمال رسید، و قامت او مثل نیزه بلند گردید، برمن ستم نمود و مال مرا ربود، همچنین دست مرا پیچید دست او را خدا بپیچاند که غالب بر او خداست. پدرم به خدا سوگند یاد نمود که به زیارت خانه خدا می‌رود و شکایت من را می‌نماید و بر من نفرین می‌کند. چند روز روزه گرفت و چند رکعت نماز گزارد و نفرین نمود، سپس بر شتر خود سوار شد و بیرون رفت و بیابان ها پیمود و طی رودخانه ها کرد و بر کوه ها بالا رفت و پایین آمد تا آن که در روز حج اکبر به مکه معظّمه رسید. پس از شتر خود پایین آمده، متوجّه خانه خدا گردید و طواف خانه نمود و سعی صفا و مروه کرد. بعد از آن به مسجد الحرام آمده، به پرده‌های کعبه چسبید و خود را به آن آویخت و زاری

نمود و نفـرین کـرد و این اشـعار را خواند:ای خـدایی که حاجیان با مشقّت به سـوی او آمدند سـوار بر شـتران از بلاد دور، در نهـایت دوری، من به درگـاه تو آمـده ام،ای خـــدایی که کسی را نا امید نمی‌کند * که او را بخواند در حـــالی که به خـــدای یکتا زاری می‌نماید. و مقصـــود در حـاجت ها تـویی. خداونـدا، پسر من از عـاق شـدن من نمی‌ترسد پس حق مراای التیـام بخشِ دل‌هـای شکسـته، از فرزند من بسـتان! تا آن که یک طـرف بـدن او را فلج سازی *ای خدایی که منزّه است، زائیـده نشـده ونزائیـده است. جوان افزود: به حقّ خدایی که آسمان را بلند کرده و آب روان را جاری نموده، هنوز دعای پدرم تمـام نشـده بـود که به من بلایی نـازل شد که می‌بینید. جـوان جامه خود را بالا زد و پهلوی خود را ظاهر ساخت. حضـرت دید که یک طرف بدن جوان شَل شده. جوان گفت: سه سال از پدرم التماس می‌نمـودم بـرای من دعا کنـد، در همـان موضعی که مرا نفـرین کـرد اما قبـول نمی‌کـرد تا آن که امسال بر من ترحّم کرد و خواهش مرا قبول نمود. برای او شـتر جـوان و نـرم روی را مهیّا نمـودم و او را بر آن سوار کردم و از شهر بیرون آمدیم، به امید آن که از این بلا نجـــات یـــابم، تا آن که در اثنـــای شب به منطقه‌ای رسـیدیم. ناگـاه از آن موضع پرنـده‌ای پرید و شـتری که پدرم بر آن سـوار بـود رم کـرد و او را در درّه سـنگلاخی میان دو سنگ انـداخت. چـون به او رسـیدم، فـوت شـده بـــود. پس او را در همـــان موضع دفن نمـــودم. حضـــرت امیرالمؤمنین(علیه السلام) فرمود: مژده که اکنون برای تو فریادرسی آمد. تو را دعـایی بیـاموزم که آن را به من پیغمبر تعلیم نمود. و در آن اسم خـدای بـزرگ و غـالب و بخشـــنده است. خـــدا به بـــرکت این دعا حـــاجت کسی را

بـــــرمی آورد که این دعا را بخواند و به او آن‌چه را که از خـــدا خواهد می‌بخشد و به بـــرکت این دعا غمّ و همّ او برطرف می‌شـود و از او انـدوه رفع می‌گـردد و بیمـاری برطرف می‌شود. به بـرکت این دعا شکسـتگی او درست می‌شود و فقیر، توانگر می‌گردد و قرض او داده می‌شود و از او چشم زخم بـــرمی گـــردد و گناهـــان او آمرزیـــده می‌شود و عیب‌های او پوشیده می‌شود. نـیز از تـرس هر شیطان سرکش و هر جبّار ظالم ایمن می‌گـردد. اگر این دعا را هر بنـده فرمـان بـرداری بر کـوه بخوانـد، از جـای خود متلاشی می‌شود. اگر بر مرده‌ای بخوانـد، خـدا او را زنده می‌گرداند. اگر کسی این دعا را بر آب بخواند، روی آن راه می‌رود، به شـــــــرط آن که به او تکبّر راه نیابد. حضـرت امیرالمؤمـنین افـزود:ای جـوان، باید از گناهـان پرهیز نمـایی و از آن‌چه کـرده‌ای توبه نمـایی. به تو رحم کـردم. باید که نیّت خـالص بـرای خـدا، و اعتقـاد درست داشـــته باشی. این دعا را در طلب معصـــیت نخـــوانی و تعلیم نکـــنی مگر به کسی که به دین او اعتمـــاد داشـــته باشی. اگر نیّت خـود را خـالص نمـایی، خـدا حـاجت تو را برمی آورد و در خواب پیغمـبر را خـواهی دید که تو را به بهشت و به اجابت حـاجت تو بشـارت دهد. حضـرت امـام حسـین(علیه السـلام) فرمـود: خوشـحالی من به سـبب مطّلع شدن به فایده دعا بیشتر از خوشحال شدن جـوان بر برطـرف شـدن نـاراحتی‌اش بـود، چـون دعا را از پـدر خود نشنیده بودم. بعد از آن حضـرت امیرالمؤمـنین(علیه السلام)به من فرمود: دوات و کاغذی بیـاور. چـون حاضر نمودم فرمـود: بنـویس آن‌چه را که بر تو می‌خـوانم. پس حضرت امیرالمؤمنین(علیه السلام) به آن جـوان فرمـود: هرگاه شب دهم شود، این دعا را بخوان. صبح بعد به خیر

و خوبی نزد من بیا. امـام حسـین(علیه السـلام) فرمـود: که جـوان دعا را گـرفت و رفت. صـبح هنگـام، هنـوز به کـاری شـروع نکـرده بـودیم که دیـدیم جـوان صـحیح و تندرست آمد و دعا در دست او بـود و می‌گفت: قسم به خـدا که در این دعا اسم اعظم است! حـاجت من به ربّ کعبه سوگند، که برآورده شد. پس حضرت امیرالمؤمـنین علی بن ابی طـالب(علیه السـلام) فرمـود: نقل کن چه شد. جـوان گفت: چـون شب دهم شد و همه به خـواب رفتند و تـاریکی شب همه را فـرا گـرفت، دعا را بر کف دست خود گذاردم و آن را به سـوی آسـمان بلند کـردم و خـدا را خوانـدم و او را به حـقّ این دعا چند مرتبه قسم دادم. در مرتبه دوم آوازی شنیدم که: دعای تو مسـتجاب شد. بس است. خـدا را به اسم اعظم خوانـدی. پس خوابیـدم، چـون خـواب رفتم، در خـواب حضـرت رسـالت پناه(صلی الله علیه وآله)را دیدم که دست مبارک خـود را بر بدن من مالید و فرمـود: این اسم اعظم را محـافظت کن. تو بر خیر و خوبی هستی. چون بیدار شـدم، خـود را صحیح و سالم یافتم، چنان که می‌بینی. خدا تو را جـزای خیر دهد.

متن اصلی دعای مشلول

اللَّهُمَّ إِنِّی أَسأَلُکَ بِاسمِکَ بِسمِ الله الرَّحمنِ الـرَّحِیمِ یَا ذَا الجَلاَلِ وَ الاِکـرَامِ یَا حَیُّ یَا قَیُّومُ یَا حَیُّ لاَ إِلَـهَ إِلاَّ أَنتَ یَا مَن لاَ یَعلَمُ مَا هُوَ وَ لاَ کَیفَ هُوَ وَ لاَ أَینَ هُوَ وَ لاَ حَیثُ هُوَ إِلاَّ هُوَ، یَا ذَا المُلکِ وَ اللمَلَکُوتِ یَا ذَا العِـزَّةِ وَ الجَبَـرُوتِ یَا مَلِکُ یَا قُدُّوسُ یَا سَلاَمُ یَا مُؤمِنُ رَفِیعُ یَا مَنِیعُ یَا سَـمِیعُ یَا عَلِیمُ یَا حَکِیمُ یَا کَرِیمُ یَا حَلِیمُ یَا قَدِیمُ یَا عَلِیُّ یَا عَظِیمُ. یَا حَنَّانُ یَا مَنَّانُ یَا دَیَّانُ یَا مُسـتَعَانُ یَا جَلِیـلُ یَا جَمِیـلُ یَا

مُهَيمِنُ يَا عَزِيزُ يَا جَبَّارُ يَا مُتَكَبِّرُ. يَا خَالِقُ يَا بَارِئُ يَا مُصَوِّرُ يَا مُفِيـــدُ يَا وَدُودُ يَا بَعِيـــدُ يَا قَـــرِيبُ يَا مُجِيبُ يَا رَقِيبُ يَا حَسِـيبُ يَا بَـدِيعُ يَا فَاضِـلُ يَا وَاصِـلُ يَا طَـاهِرُ يَا مُطَهِّرُ يَا قَادِرُ يَا مُقتَـدِرُ يَا كَبِـيرُ يَا مُتَكَبِّرُ. يَا أَحَـدُ يَا صَـمَدُ يَا مَن لَم يَلِد وَ لَم يُولَد وَ لَم يَكُن لَهُ كُفُواً أَحَـدٌ يَا وَكِيـلُ يَا كَفِيـلُ يَا مُقِيلُ يَا مُنِيلُ يَا نَبِيـلُ يَا دَلِيـلُ يَا هَـادِى يَا بَـادِى يَا أَوَّلُ يَا آخِرُ يَا ظَاهِرُ يَا بَاطِنُ يَا حَاكِمُ يَا قَاضِى يَا عَـادِلُ يَا يَقُـولُ الجَاحِدُونَ الجَاهِلُونَ عُلُوّاً كَبِيراً يَا عَالِمُ يَا شَامِخُ يَا بَاذِخُ يَا فَتَّاحُ يَا مُفَـرِّجُ يَا نَاصِـرُ يَا مُنتَصِـرُ يَا مُهلِـكُ يَا مُنتَقِمُ يَا بَاعِثُ يَا وَارِثُ وَ لَم يَكُن لَهُ صَاحِبَةٌ وَ لاَ كَـانَ مَعَـهُ وَزِيـرٌ وَ لاَ اتَّخَذَ مَعَهُ مُشِيرً وَ لاَ احتَاجَ إِلَى ظَهِير وَ لاَ كَانَ مَعَهُ إِلَهٌ لاَ إِلَهَ إِلاَّ أَنتَ فَتَعَالَيتَ عَمَّا يَا وَترُ يَا فَردُ يَا صَمَدُ يَا سَنَدُ يَا كَافِى يَا مُحسِنُ يَا مُجمِلُ يَا مُعَافِى يَا مُنعِمُ يَا مُتَفَضِّـلُ يَا مُتَكَـرِّمُ يَا مُتَفَـرِّدُ يَا مَن عَلاَ فَقَهَـرَ وَ يَا مَن دُعِىَ أَجَـابَ يَا طَهُـورُ يَا شَـكُورُ يَا عَفُـوُّ يَا غَفُـورُ يَا نُـورَ النُّورِ يَا مُـدَبِّرَ الاُمُورِ يَا لَطِيفُ يَا خَبِيرُ يَا مُتَجَبِّرُ يَا مُنِيرُ يَا بَصِيرُ يَا ظَهِـيرُ يَا كَبِـيرُ يَا أَوَّلُ يَا آخِـرُ يَا طَـالِبُ يَا غَـالِبُ يَا مَن لاَ يَفُوتُـهُ هَـارِبٌ يَا تَـوَّابُ يَا أَوَّابُ يَا وَهَّابُ يَا مُسَـبِّبَ الاَسـبَابِ يَا مُفَتِّحَ الاَبوَابِ. يَا مَن حَيثُ مَا عَلَيهِ أَثَرٌ يَا رَازِقَ البَشَـرِ وَ يَا مُقَدِّرَ كُلِّ قَدَر يَا عَالِىَ المَكَانِ يَا شَدِيدَ الاَركَانِ وَ يَا مُبَـدِّلَ الزَّمَـانِ يَا قَابِـلَ القُربَـانِ يَا ذَا المَنِّ مَلَـكَ فَقَـدَرَ وَ يَا مَن بَطَنَ فَخَبَـرَ وَ يَا مَن عُبِـدَ فَشَـكَرَ وَ يَا مَن عُصِـىَ فَغَفَـرَ وَ سَتَرَ يَا مَن لاَ تَحوِيهِ الفِكَرُ وَ لاَ يُدرِكُـهُ بَصَـرٌ وَ لاَ يَخفَى يَا بَـارِئَ النَّسَـمِ يَا جَـامِعَ الاُمَمِ يَا شَـافِىَ السَّـقَمِ يَا خَـالِقَ النُّورِ وَ الظُّلَمِ يَا ذَا الجُـودِ وَ الكَـرَمِ يَا مَن لاَ يَطَـأُ عَرشَـهُ قَدَمٌ يَا أَجوَدَ الاَجـوَدِينَ لاَ تَشـتَبِهُ عَلَيـهِ الاَصـوَاتُ يَا مَن لاَ تُضجِرُهُ المَسـأَلاَتُ وَ لاَ تَغشَـاهُ الظُّلُمَـاتُ يَا نُـورَ الاَرضِ وَ السَّمَاوَاتِ. يَا سَابِغَ النِّعَمِ يَا دَافِـعَ النِّقَمِ الكُرُبَـاتِ يَا وَلِىَّ

الحَسَـنَاتِ يَا رَفِيـعَ الـدَّرَجَاتِ يَا مُعطِىَ السُـؤُلاَتِ يَا مُحيِىَ الاَمــوَاتِ يَا مُطَّلِــعُ عَلَى النِّيَّاتِ يَا رَادَّ مَا قَد فَــاتَ يَا مَن سَــامِعَ الاَصــوَاتِ يَا مُجِيبَ الـدَّعَوَاتِ يَا مُنجِحَ الطَّلِبَــاتِ يَا قَاضِــىَ الحَاجَــاتِ يَا مُـنزِلَ البَرَكَــاتِ يَا رَاحِمَ العَبَــرَاتِ يَا مُقِيــلَ العَثَــرَاتِ يَا كَاشِــفَ وَ الاِحسَــانِ يَا ذَا العِــزَّةِ وَ السُّلطَانِ يَا رَحِيمُ يَا رَحمَانُ يَا عَظِيمَ الشَّأنِ يَا مَن هُوَ كُلَّ يَوم فِى شَأنٍ يَا مَن لاَ يَشغَلُهُ شَــأنٌ عَن شَــأن يَا يَا أَكــرَمَ الاَكــرَمِينَ يَا أَســمَعَ السَّــامِعِينَ يَا أَبصَــرَ النَّاظِرِينَ يَا جَــارَ المُســتَجِيرِينَ يَا أَمَــانَ الخَــائِفِينَ يَا ظَهِــيرَ اللاَّجِينَ يَا وَلِىَّ المُؤمِنِينَ يَا المُسـتَجِيرِ يَا مَن لَـهُ التَّدبِيرُ وَ التَّقــدِيرُ يَا مَنِ العَسِيرُ عَلَيهِ يَسِيرٌ يَا مَن لاَ يَحتَــاجُ إِلَى تَفسِــير يَا مَن هُــوَ عَلى كُــلِّ شَــىء قَــدِيرٌ يَا مَن رَاحِمَ الشَّــيخِ الكَبِــيرِ يَا رَازِقَ الطِّفلِ الصَّغِيرِ يَا جَابِرَ العَظمِ الكَسِيرِ يَا فَاكَّ كُلِّ أَسِير يَا مُغنِىَ البَائِسِ الفَقِيرِ يَا عِصمَةَ الخَائِفِ غِيَاثَ المُســتَغِيثِينَ يَا غَايَةَ الطَّالِبِينَ يَا صَاحِبَ كُلِّ قَرِيب يَا مُــونِسَ كُــلِّ وَحِيد يَا مَلجَأَ كُلِّ طَرِيد يَا مَأوَى كُلِّ شَرِيد يَا حَافِظَ كُلِّ ضَــالَّة يَا هُوَ بِكُلِّ شَىء خَبِيرٌ يَا مَن هُوَ بِكُلِّ شَــىء بَصِــيرٌ يَا مَن هُــوَ عَلى كُلِّ شَىء قَدِيرٌ. يَا مُرسِلَ الرِّيَاحِ يَا فَــالِقَ الاِصــبَاحِ يَا بَاعِثَ الاَروَاحِ يَا ذَا الجُودِ وَ السَّمَاحِ يَا مَن بِيَدِهِ كُلُّ مِفتَــاح يَا سَامِعَ كُلِّ صَوت يَا سَابِقَ كُــلِّ فَــوت يَا مُحيِىَ كُــلِّ نَفس بَعدَ المَوتِ يَا عُدَّتِى فِى شِدَّتِى يَا حَــافِظِى فِى غُــربَتِى يَا مُونِسِــى فِى وَحــدَتِى يَا وَلِيِّى فِى نِعمَتِى يَا كَنَفِى حِينَ تُعيِينِى المَــذَاهِبُ وَ تُسَــلِّمُنِى الاَقَــارِبُ وَ يَخــذُلُنِى كُــلُّ صَاحِب. يَا عِمَادَ مَن لاَ عِمَادَ لَــهُ يَا سَــنَدَ مَن لاَ سَــنَدَ لَــهُ يَا ذُخرَ مَن لاَ ذُخرَ لَهُ يَا كَهفَ مَن لاَ كَهــفَ لَــهُ يَا رُكنَ مَن لاَ رُكنَ لَهُ يَا غِيَاثَ مَن لاَ غِيَاثَ لَــهُ يَا جَــارَ مَن لاَ جَــارَ لَــهُ. يَا جَــارِىَ اللَّصِــيقَ يَا رُكنِىَ الوَثِيــقَ يَا إِلَهِى بِــالتَّحقِيقِ يَا رَبَّ البَيتِ العَتِيقِ يَا شَفِيقُ يَا رَفِيــقُ غِيَــاثَ مَن لاَ غِيَــاثَ لَــهُ يَا

جَـارَ مَن لاَ جَـارَ لَـهُ. يَا جَـارِىَ اللَّصِـيقَ يَا رُكنِىَ الوَثِيـقَ يَا إِلَهِى بِــالتَّحقِيقِ يَا رَبَّ البَيتِ العَتِيــقِ يَا شَــفِيقُ يَا رَفِيــقُ يَعقُـوبَ يَا كَاشِـفَ ضُـرِّ أَيُّوبَ يَا غَــافِرَ ذَنبِ دَاوُدَ يَا رَافِـعَ عِيسَى ابنِ مَـرِيَمَ مِن أَيـدِى اليَهُـودِ يَا مُجِيبَ نِـدَاءِ يُـونُسَ فِى الظُّلُمَاتِ فُكَّنِى مِن حَلَقِ المَضِيقِ وَ اصـرِف عَنِّى كُـلَّ هَمّ وَ غَمّ وَ ضِـيق وَ اكفِنِى شَـرَّ مَا لاَ أُطِيـقُ وَ اَعِنّى عَلَى مَا أُطيقُ. يَا رَادَّ يُوسُفَ عَلَى وَ جَعَلَ اللَّعنَةَ عَلَى قَابِيــلَ يَا هَازِمَ الاَحـزَابِ صَـلِّ عَلَى مُحَمَّد وَ آلِ مُحَمَّد وَ عَلَى جَمِيـعِ المُرسَلِينَ وَ المَلاَئِكَةِ المُقَرَّبِينَ وَ أَهلِ زَكَرِيَّا مِنَ الـذَّنبِ وَ سَكَّتَ عَن مُوسَى الغَضَـبَ يَا مَن بَشَّـرَ زَكَرِيَّا بِيَحيَى يَا مَن فَدَّى إِسمَاعِيلَ مِنَ الذِّبحِ يَا مَن قَبِلَ قُربَانَ هَابِيـلَ الحَيَـاةَ وَ رَدَّ لِيُوشَـعَ نُـورَ الشَّـمسِ بَعـدَ غُرُوبِهَا يَا مَن رَبَـطَ عَلَى قَلبِ أُمِّ مُوسَـى وَ أَحصَـنَ فَـرجَ مَـرِيَمَ بِنتِ عِمـرَانَ يَا مَن حَصَّنَ يَحيَى بنَ لُقمَانَ الحِكمَةَ وَ الوَاهِبَ سُلَيمَانَ مُلكـاً لاَ يَنبَغِى لاَحَد مِن بَعدِهِ يَا مَن نَصَرَ ذَا القَـرنَينِ عَلَى المُلُـوكِ الجَبَابِرَةِ يَا مَن أَعطَى الخَضِرَ شُعَيب يَا مَنِ اتَّخَـذَ إِبـرَاهِيمَ خَلِيلاً يَا مَنِ اتَّخَذَ مُوسَى كَلِيمـاً وَ اتَّخَـذَ مُحَمَّداً صَـلَّى الله عَلَيهِ وَ آلِهِ عَلَيهِم أَجمَعِينَ خَلِيلاً وَ حَبِيباً يَا مُـؤتِىَ وَ ثَمُـودَ فَما أَبقى وَ قَـومَ نُـوح مِن قَبـلُ إِنَّهُم كـانُوا هُم أَظلَمَ وَ أَطغى وَ المُؤتَفِكَـةَ أَهـوى يَا مَن دَمَّرَ عَلَى قَـومِ لُـوط وَ دَمدَمَ عَلَى قَومِ يَا مُصطَفِىَ مُوسَى بِالكَلِمَاتِ يَا مَن غَفَـرَ لاِدَمَ خَطِيئَتَهُ وَ رَفَعَ إِدرِيسَ بِرَحمَتِـهِ يَا مَن نَجَّى نُوحـاً مِنَ الغَرَقِ يَا مَن أَهلَكَ عاداً الأُولَى رَحمَانُ يَا رَحِيمُ يَا رَحمَـانُ يَا رَحِيمُ يَا ذَا الجَلاَلِ وَ الاِكرَامِ يَا ذَا الجَلاَلِ وَ الاِكرَامِ يَا ذَا الجَلاَلِ وَ الاِكرَامِ بِهِ بِهِ بِهِ بِـهِ بِـهِ بِـهِ. أَسـأَلُكَ طَاعَتِـكَ أَجمَعِينَ. أَسأَلُكَ بِكُـلِّ مَسـأَلَة سَـأَلَ بِهَا أَحَـدٌ مِمَّن رَضِـيتَ عَنــهُ فَحَتَمتَ لَـــهُ عَلَى الاِجَابَـــةِ يَا الله يَا الله يَا الله يَا رَحمَانُ يَا رَحِيمُ يَا الاَسـماءُ الحُسـنى فَـادعُوهُ بِها وَ قُلتَ:

(اُدعُـونِی أَسـتَجِب لَکُم) وَ قُلتَ: وَ إِذا سَـأَلَکَ عِبـادِی عَنِّی فَـإِنِّی قَـرِیبٌ أُجِیبُ دَعـوَةَ أَقلاَمٌ وَ البَحـرَ یَمُـدُّهُ مِن بَعـدِهِ سَـبعَةُ أَبحُرٍ مَا نَفِـدَت کَلِمَـاتُ اللـه، وَ أَسـأَلُکَ بِأَسـمَائِکَ الحُسـنَی الَّتِی بَیَّنتَهَا فِی کِتَابِـکَ فَقُلتَ: وَ الله بِکُـلِّ اسمٍ سَـمَّیتَ بِـهِ نَفسَـکَ أَو أَنزَلتَـهُ فِی شَـیء مِن کُتُبِـکَ أَو اسـتَأثَرتَ بِـهِ فِی عِلمِ الغَیبِ عِنـدَکَ وَ بِمَا لَو أَنَّ مَا فِی الاَرضِ مِن شَـجَرَة وَ قُلَتَ: یا عِبـادِیَ الَّذِینَ أَسـرَفُوا عَلی أَنفُسِـهِم لا تَقنَطُـوا مِن رَحمَـةِ الله أَنَا أَسـأَلُکَ یَا إِلَهِی وَ أَطمَعُ فِی إِجَابَتِی یَا مَولاَیَ الدَّاعِ إِذا دَعـانِ (کَمَا وَعَـدتَنِی وَ قَد دَعَوتُکَ کَمَا أَمَرتَنِی فَافعَل بِی کَذَا وَکَذَا.

ترجمه متن دعای مشلول

به نام خداوند بخشنده مهربان

خداوندا! از تو به حرمت نام تو درخواست می‌کنم، به نام خدای بخشنده مهربان،ای صاحب بزرگواری و احسان،ای زنده،ای پاینده،ای زنده‌ای که خدایی جز تو نیسـت،ای که اوست و بس،ای کسی که نمی‌داند احدی که او چیست و چگونه است و کجاست و چه جاست مگر خـود خـدا،ای صـاحب پادشـاهی و مملکت،ای خداوند با عـزّت و بزرگواری،ای پادشاه،ای پاکیزه از نقص هـا،ای سـالم از همه عیب هـا،ای امـان دهنـده،ای حفظ کننـده و نگاهبان،ای غلب کننده،ای التیام بخش شکسـتگی هـا،ای بزرگـوار،ای تقـدیر کننـده،ای آفریننـده،ای صـورت دهنده،ای نفع بخش،ای تدبیر کننده،ای قدرتمند،ای آغـاز کننـده،ای بازگرداننـده،ای نـابود کننـده،ای دوست دارنـده،ای سـتایش شـده،ای عبـادت شـده،ای دور،ای نزدیک به همه چیز،ای برآورنده حاجت هـا،ای نگهبـان،ای کفایت کننده،ای پدید آورنده،ای بلند مرتبه،ای بازدارنـده

بلاها،ای شنوا،ای دانا،ای درست کردار،ای بخشنده،ای بردبار،ای پاینده،ای همیشگی،ای دانا،ای جاویدان،ای بلند مرتبه،ای بزرگ،ای مهربان،ای بخشنده،ای جزا دهنده،ای یاری دهنده،ای بزرگ مرتبه،ای نیکوکار،ای کارگزار،ای ضامن روزی خلایق،ای قبول کننده توبه و پشیمانی،ای رساننده خیر،ای صاحب شرف،ای راهنما،ای رساننده به راه راست،ای نعمت دهنده به خلق،ای آفریننده،ای اوّل همه چیز،ای آخر همه اشیا،ای آن که آثار او آشکار است،ای آن که ذات او پنهان است،ای پاینده،ای همیشگی،ای دانا،ای حکم کننده،ای فیصل دهنده کارها،ای عادل،ای جدا سازنده حق از باطل،ای بخشنده نعمت ها،ای پاک،ای آشکار،ای پاک کننده،ای توانا،ای بسیار با قدرت،ای بزرگ،ای بسیار بزرگوار،ای یکتا،ای بی‌همتا،ای مقصود در حاجت ها،ای که نزائیده و زائیده نشده و برای او مانند و همسر نیست و نبود. برای او همصحبتی و مددکاری نبوده، با خود مدبّر و خیرخواهی نگرفته، به معاونی محتاج نبوده است، با او خدایی نبوده، از آن‌چه کافران (ستمکاران) می‌گویند برتری، تو والایی و بزرگ،ای دانا،ای بلند مرتبه،ای بسیار بلند مرتبه،ای گشاینده،ای بسیار نفع رسان،ای راحتی دهنده،ای نجات دهنده،ای یاری کننده،ای انتقام گیرنده،ای هلاک کننده،ای دریابنده،ای دادستاننده،ای برانگیزاننده پیامبران،ای میراث برنده،ای پیش از همه چیز،ای پایان،ای جوینده،ای غلبه کننده،ای کسی که از او هیچ گریزنده‌ای پنهان نمی‌شود،ای قبول توبه کننده،ای قبول بازگشت کننده،ای بخشنده عطاها،ای سبب ساز سبب ها،ای گشاینده درها،ای کسی که در هر جایی توسط بندگان خوانده شده

پذیرفته،ای بسیار پاک،ای جزا دهنده شکر گزار،ای عفو کننده معصیت ها،ای آمرزنده گناه ها،ای روشنی بخش روشنی،ای چاره ساز کارها،ای دانای امور ریز،ای آگاه،ای بزرگوار (ای خوار کننده گناهکاران) ،ای روشنی بخش عالم،ای نابود کننده دشمنان،ای بینا،ای پشت و پناه،ای بزرگ،ای بی‌همتا،ای یگانه،ای پناه خلایق،ای معتمد،ای بی‌پایان،ای کارگزای وفا کننده به عهد و وعده خویش،ای سلامت دارنده،ای احسان کننده،ای نیکویی کننده،ای حفظ کننده بندگان،ای نعمت دهنده،ای زیاد بخشنده،ای زیاده بخش،ای که بزرگی می‌بخشی،ای بسیار کرم کننده،ای یکتا،ای کسی که بلند مرتبه است و غلبه نموده،ای کسی که مالک و توانا شده،ای کسی که مطّلع بر امور پنهانی است و بندگان را آزمایش نمود،ای کسی که پرستیده شده و جزا داده،ای کسی که او را بندگان نافرمانی کردند، پس گناهان ایشان را آمرزید و پوشانید،ای کسی که او را اندیشه ها درک نمی‌کند و او را چشم نمی‌بیند و بر او کاری پوشیده نیست،ای روزی دهنده آدمیان،ای تعیین کننده ارزش ها و اندازه،ای بلند مکان،ای آن که صفات او والاست،ای تغییر دهنده وقت ها،ای قبول کننده قربانی ها،ای خداوند بخشش و نیکویی،ای صاحب عزّت و پادشاهی،ای مهربان،ای بخشاینده،ای آن که رتبه او بزرگ است،ای کسی که در هر جا هست،ای شنونده آوازها،ای قبول کننده دعاها،ای دهنده مطلب ها،ای برآورنده حاجت ها،ای فرود آورنده برکت ها،ای رحم کننده بر گریه کننده ها،ای درگذرنده از لغزش ها،ای برطرف کننده اندوه ها،ای صاحب نیکویی ها،ای بلند کننده مرتبه ها،ای دهنده درخواست ها،ای عطاکننده درخواست ها،ای زنده کننده مردگان،ای

گردآورنده پراکندگی ها،ای آگاه بر نیّت ها،ای برگرداننده آن‌چه را که نایاب شـده،ای کسی که بر او آوازها مشـتبه نمی‌شـود،ای کسی که او را درخواست ها دلگـیر نمی‌کند و او را تاریکی ها نمی‌پوشـاند،ای روشـنی بخش زمین و آسـمان هـا،ای آن که نعمت‌هـای او کامل اسـت،ای دفع کننده عقوبت ها،ای آفریننده بندگان،ای گردآورنـده امّت ها،ای شفا دهنده بیماران،ای آفریننده روشنی و تاریکی هـا،ای صـاحب بخشش و کـرم،ای کسی که بر عـرش او هیچ پـــایی نرســـیده اســـت،ای نیکو کننـــده‌ترین نیکوکننـدگان،ای بخشـنده‌ترین بخشـندگان،ای شـنواترین شـنوندگان وای بینـاترین بینایـان،ای پنـاه دهنـده پنـاه جویان،ای امـان دهنـده ترسـندگان،ای پشت و پنـاه پنـاه آورنـدگان،ای دوست مؤمنـان،ای فریـادرسِ فریـادرس طلبان،ای نهـایت آرزوی طلب کننـدگان،ای همنشـین هر تنها،ای همراز هر تنها،ای پناه هر رانده شده،ای پنـاه هر رمیـده،ای نگاهدارنـده هر گم شـده،ای رحم کننـده پـیر بـزرگ،ای روزی دهنـده طفل کوچـک،ای درست کننـده اسـتخوان شکسـته،ای آزاد کننـده هر دربند و اسـیر،ای توانگر کننده هر بیچاره محتاج،ای نگاهدارنده ترسان پناه جـو،ای کسی که چـاره کـردن و انـدازه نمـودن دست اوست،ای کسی که دشوار بر او آسان است،ای کسی که در دانستن چیزها به بیـانی احتیـاج نـدارد،ای کسی که بر همه چـیز تواناسـت،ای کسی که بر هر چـیز داناسـت،ای کسی که بر همه چـیز بیناسـت،ای فرسـتنده بادهـا،ای شـکافنده شب جهت بـیرون آوردن صـبح،ای برانگیزنـده روح ها،ای صـاحب عطا و بخشـش،ای کسی که به دست قدرت اوست هر کلیـدی،ای شـنونده هر آوازی،ای پیشی گیرنـده بر همگـان،ای زنـده کننـده هر شخصی پس از

مرگ،ای امید و ذخیره من در روز سختی،ای نگاهدارنده من در هنگام بی‌کسی،ای همراز من در تنهایی،ای دهنده نعمت،ای پناه من در هنگامی که فکرم به جایی نرسد، و خویشان مرا زیر خاک بسپارند و یاری مرا دوستان ترک نمایند،ای امید کسی که امیدی برای او نباشد،ای تکیه گاه کسی که تکیه گاهی برای او نباشد،ای امید کسی که امیدی برای او نباشد،ای پناهگاه محکم کسی که پناهگاهی برای او نباشد،ای پناه کسی که پناهی برای او نباشد،ای گنج کسی که گنجی برای او نباشد،ای امید کسی که امیدی برای او نباشد،ای فریادرس کسی که فریادرسی برای او نباشد،ای همسایه کسی که همسایه‌ای برای او نباشد،ای همسایه من که به من متصل است،ای پناهگاه من که قدرتمند است،ای خدای من،ای پروردگارِ کعبه،ای مهربان،ای یار مصاحب، مرا از حلقه‌های تنگ بلا رهایی ده، از من هر اندوه و غم و تنگی را برطرف کن، مرا از شرّ آن‌چه قدرت بر صبر آن ندارم کفایت نمای، بر آن‌چه طاقت دارم یاری کن،ای بازگرداننده یوسف برای یعقوب،ای برطرف کننده بیماری ایّوب،ای آمرزنده گناه داود،ای بالا برنده عیسی پسر مریم و نجات دهنده او از دست جماعت یهود،ای برآورنده دعای یونس در تاریکی ها،ای برگزیننده موسی،ای کسی که برای آدم گناه او را آمرزیده است و ادریس را (به جایگاه بلند) به رحمت خود بالا برده است،ای کسی که نوح را از غرق شدن رها نموده ای،ای کسی که قبیله ها را که اوّل بودند و ثمود را هلاک ساخته، پس از ایشان کسی را باقی نگذاشت و قوم نوح را که پیش از ایشان ستمکارتر و سرکش‌تر بودند و اهالی شهرهایی را هلاک نمود،ای کسی که قوم لوط را

هلاک ساخت و قوم شعیب را هلاک نمود،ای کسی که ابراهیم را دوست خود گرفته،ای کسی که موسی را همسخن خود گرفته و محمّد را (که خدا بر او و بر آل او و بر پیغمبران رحمت فرستد) دوست خود گرفته است،ای که به لقمان دانایی بخشیده،ای که به سلیمان پادشاهی را داده که برای کسی پس از او سزاوار نیست،ای کسی که ذوالقرنین را بر پادشاهان گردنکشان یاری کرده،ای کسی که به خضر زندگانی را بخشید و برای یوشع (پسر نون) نور آفتاب را پس از فرو رفتن آن برگردانید،اری کرده،ای کسی که به خضر زندگانی را بخشید و برای یوشع(پسر نون) نور آفتاب را پس از فرو رفتن آن برگردانید،ای کسی که دل مادر موسی را قوی گردانید و عورت و آبروی مریم دختر عمران را نگاهداشت،ای کسی که یحیی پسر زکریا را از گناه محافظت نمود، و از موسی خشم او را فرو نشاند،ای کسی که زکریا را به وجود یحیی مژده داده،ای کسی که برای نجات اسماعیل از کشته شدن، قربانی بزرگ را فدا نمود،ای کسی که قربانی هابیل را قبول نمود و دوری از رحمت خود را بر قابیل گردانید،ای فرستنده گروه ها برای یاری محمّد، رحمت فرست بر محمّد و آل محمّد و بر همه فرستادگان و فرشتگان که نزدیکان و فرمانبرداران تو هستند. از تو هر حاجتی را که همه درخواست کرده‌اند، درخواست می‌کنم و تو از آنان خشنودی، پس بر خود اجابت حاجت را لازم ساخته ای،ای خدا،ای خدا،ای بخشنده،ای بخشنده،ای بخشنده،ای مهربان،ای مهربان،ای مهربان،ای بخشنده،ای مهربان،ای بخشنده،ای مهربان،ای خداوند بزرگی و بخشش،ای خداوند بزرگی و بخشش،ای خداوند

بزرگی و بخشش، به حقّ آن نام، به حـقّ آن نـام، به حـقّ آن نام، به حقّ آن نام، به حقّ آن نـام، به حـقّ آن نـام، به حقّ آن نام، از تو درخواست می‌کنم به حـقّ هر نـامی که به آن ذات خود را نامیده‌ای یا آن را در یکی از کتاب‌هـای خود فرو فرسـتاده‌ای یا آن را در دانش نهـانی نـزد خـود نهـاده‌ای (و به جایگاه‌هـای عـزّت و عـرش تو و نهـایت رحمت تو) و به حـرمت این کلام که اگر درختـانی که در زمین اسـت، قلم شـوند و دوات آن‌ها دریا شـود نام‌هـای خـدا تمـام نمی‌شـود و به آخر نمی‌رسد (همانا خـدا غلبه کننده و درست کردار است) به حق نام‌های نیکـوی تو که آن‌ها را در قرآن مجید خـود ذکر نمـوده‌ای و گفته ای: از بـرای خداست نام‌هـای نیکـو، پس خـدا را به آن نـام ها بخوانید. نـیز گفته ای: مـرا بخوانیـد، تا حـاجت شـما را بـرآورم، و گفته ای: هرگـاه از تو بنـدگان من جهت خواستن حاجتی از تو بپرسند، بگو: من به آن‌ها نـزدیکم، دعای خواننده را، هرگاه مـرا بخواند اجـابت می‌کنم (پس باید دعوت مرا اجابت کنند و به من ایمان بیاورنـد، شـاید رشد یابند(وگفته ای:ای بنـدگان من که بر خـود سـتم نموده‌ایـد، از حمت خـدا نا امید مگردید) همانا خـدا تمـام گناهان را می‌آمرزد و او آمرزنده مهربـان است)ای خـدا، دعا می‌کنم،ای پروردگـار من، به تو امید دارم،ای آقـای من و در بر آوردن حاجتم، از تو امید دارم،ای مـولای من همچنان که مرا وعده داده‌ای و تو را خوانده ام، همچنـان که مرا امر فرمودی، آن گونه که شایسته توسـت، انجـام بده،ای بخشنده و درود فرست بر محمّد و خاندان او.

دعای محافظت

خواص و فضیلت دعای محافظت

رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود:هرکه این دعا را در هر صبح و شام بخواند،حق تعالی چهار فرشته بر او بگمارد،که او را از پیشرو و پشت سر و جانب راست و طرف چپ حفظ کنند،و در امان خدای عزّ و جلّ باشد،و اگر آفریدگان از جنّ و انس بکوشند که بر او زیاین برسانند توفیق نیابند،و آن دعا این است.

متن اصلی دعای محافظت

بِسمِ اللَّهِ الرَّحمنِ الرَّحیمِ

بِسمِ اللَّهِ خَیرِ الاَسماءِ بِسمِ اللَّهِ رَبِّ الاَرضِ وَ السَّمآءِ بِسمِ اللَّهِ الَّذی لایَضُرُّ مَعَ اسمِهِ سَمٌّ وَلا داَءٌ بِسمِ اللَّهِ اَصبَحتُ وَ عَلَی اللَّهِ تَوَکَّلتُ بِسمِ اللَّهِ عَلی قَلبی وَ نَفسی بِسمِ اللَّهِ عَلی دینی وَ عَقلی بِسمِ اللَّهِ عَلی اَهلی وَ مالی بِسمِ اللَّهِ عَلی ما اَعطانی رَبّی بِسمِ اللَّهِ الَّذی لایَضُرُّ مَعَ اسمِهِ شَیءٌ فِی الاَرضِ وَ لا فِی السَّماءِ وَ هُوَ السَّمیعُ العَلیمُ اَللَّهُ اَللَّهُ رَبّی لا اُشرِکُ بِهِ شَیئا اَللَّهُ اَکبَرُ اَللَّهُ اَکبَرُ وَ اَعَزُّ وَ اَجَلُّ مِمّا اَخافُ وَ اَحذَرُ عَزَّ جارُکَ وَ جَلَّ ثَناؤُکَ وَلا اِلهَ غَیرُکَ اَللّهُمَّ اِنّی اَعُوذُ بِکَ مِن شَرِّ نَفسی من شَرِّ کُلِّ سُلطانٍ شَدیدٍ وَ مِن شَرِّ کُلِّ شَیطانٍ مَریدٍ وَ مِن شَرِّ کُلِّ جَبّارٍ عَنیدٍ وَ مِن شَرِّ قَضآءِ السّوُءِ وَ مِن کُلِّ دابَّةٍ اَنتَ آخِذٌ بِناصِیَتِها اِنَّکَ عَلی صِراطٍ مُستَقیمٍ وَ اَنتَ عَلی کُلِّشَیءٍ حَفیظٌ اِنَّ وَلِیِّیَ اللّهُ الَّذی نَزَّلَ الکِتابَ وَ هُوَ یَتَوَلّی الصّالِحینَ فَاِن تَوَلَّوا فَقُل حَسبِیَ اللّهُ لا اِلهَ اِلاّ هُوَ عَلَیهِ تَوَکَّلتُ وَ هُوَ رَبُّ العَرشِ العَظیم.

ترجمه متن دعای محافظت

به نـام خـدا که رحمتش بسـیار و مهربانیـاش همیشـگی است،به نام خدا بهترین نامها،به نام خدا پروردگـار زمین و آسـمان،به نـام خـدا کهسـمّی و دردی با نـامش زیـان نمیرساند،به نام خدا صبح کردم،و بر خدا توکلّ نمـودم،به نامخدا بر دل و جـانم،به نـام خـدا بر دین و عقلم،به نـام خدا بر خاندان و داراییامبه نـام خـدا بر آن‌چه پروردگـارم به من بخشـید،به نـام خـدا که نـامش چـیزی در زمین و آسـمان زیـان نمیرسـاند،و او شـنوای داناسـت،خـدا خـدا پروردگـارِ من است چـیزی را شـریک او نسـازم،خـدا بزرگ‌تر است.خـدا بزرگ‌تر اسـتو عزیزتر و عظیمـتر از آن‌چه میترسم و پرهـیز می‌کنم،عزیز است پناهنـدهات،بـزرگ است ثنـایت،و معبـودی جز تو نیست،خدایا منبه تو پناه میـآورم،از شـرّ خـودم،و از شـرّ هر سلطان سرسخت،و از شرّ هر شـیطان سـتمگر، و از شرّ هر سرکش لجباز،و از شرّ هر پیشآمد بد،و از شرّ هر جنبندهای که تو گیرنده مهارش هستی، به درستی که تو بر راه اسـتواری،و بر هرچـیز نگهبـانی،به حق سرپرست من خداست که قـرآن را نـازل کـرد، و او شایسـتگان را سرپرسـتی می‌کنـد،پس اگر روی بگردانند بگو:خـدا مـرا بس است،معبـودی جز او نیسـت،بر او توکـلّ کـردم،و او پروردگار عرش عظیم است

دعای عهد

از حضـرت صـادق علیه السـلام منقـول است که هر که چهل روز این عهد را بخواند از یـاوران قـائم ما باشد و اگر پیش از ظهـور آن حضـرت بمـیرد خـدا او را از قـبر بیرون آورد که در خدمت آن حضرت باشد و حق تعالی به هر کلمه هزار حسنه او را کرامت فرماید و هزار گنـاه از او محو کند و آن عهد این است

اَللّهُمَّ رَبَّ النُّورِ العَظِیمِ وَ رَبَّ الکُرسِیِّ الرَّفِیعِ

بار الها!ای پروردگـارِ روشـنی بـزرگ و پروردگـارِ سـریر بلند

وَ رَبَّ البَحرِ المَسجُورِ وَ مُنزِلَ التَّوراةِ وَ الاِنجِیلِ

و پروردگار دریای جوشان و فرو فرستنده کتاب تورات و انجیل

وَ الزَّبُورِ وَ رَبَّ الظِّلِّ وَ الحَرُورِ وَ مُنزِلَ القُرآنِ و زبور

و پروردگار سایه و آفتاب داغ و فرو فرستنده

قـرآن العَظِیمِ وَ رَبَّ المَلآئِکَـۀِ المُقَـرَّبِینَ وَ الَانبِیـآءِ وَ المُرسَلِینَ

قرآن بـزرگ و پروردگـار فرشـتگان نزدیک درگـاه خـدا و پیامبران و فرستادگان

اَللّهُمَّ اِنِّی اَسئَلُکَ بِوَجهِکَ الکَرِیمِ

خدایا! از تو میخواهم به حقّ ذات بزرگوارت

وَ بِنُورِ وَجهِکَ المُنِیرِ وَ مُلکِکَ القَدِیمِ

و به حقّ نور جمال تابانت و فرمانروایی دیرینهات

یا حَیُّ یا قَیُّومُ اَسئَلُکَ بِاسمِکَ الَّذِی اَشرَقَت بِهِ السَّمواتُ

ای زنــده‌ای پاینــده!از تو میخــواهم به حــقّ آن نــامت که روشن شد بدان آسمان‌ها

وَ الاَرَضُونَ وَ بِاسمِکَ الَّذِی یَصلَحُ بِهِ الاَوَّلُونَ و زمین‌ها

و به حــقّ آن نــامت که صــالح و شایســته گشــتند بــدان پیشینیان و پسینیان

وَالآخِرُونَ یا حَیّاً قَبلَ کُلِّ حَيٍ وَیاحَیّاً بَعدَ کُلِّ حَيٍ

ای زنده پیش از هر موجود زنــده‌ای وای زنــده پس از هر موجود زنده‌ای

وَ یا حَیّاً حِینَ لا حَیَّ یا مُحیِیَ المَوتی وَ مُمِیتَ و الاَحیآءِ

ای زنده در آن هنگــام که زنــده‌ای وجــود نداشت‌ای زنــده کننده مردگان وای میراننده زندگان

یا حَیُّ لا اِلهَ اِلّا اَنتَ اَللّهُمَّ بَلِّغ مَولانَا

ای زنده‌ای که معبودی جز تو نیست خدایا! برسان

به مولای ما الاِمامَ الهادِیَ المَهدِیَّ القآئِمَ بِاَمرِکَ صَــلَواتُ اللَّهِ

آن امام راهنمای راهیافته و قیام کننده به فرمــان تو که درودهای خدا

عَلَیهِ وَ عَلی آبآئِهِ الطّاهِرِینَ عَن جَمِیعِ المُؤمِنِینَ

بر او و پدران پاکش باد از طرف همه مردان وَ

المُؤمِناتِ فِی مَشارِقِ الاَرضِ وَمَغارِبِها سَهلِها

و زنــان با ایمــان در مشــرقهای زمین و مغربهــای آن، هموار آن و کوهش

وَ جَبَلِها، وَ بَرِّها وَ بَحرِها وَ عَنِّی وَ عَن والِدَیَّ مِنَ

خشکی آن و دریایش و از طرف من و پدر و مادرم

الصَّلَواتِ زِنَةَ عَرشِ اللَّهِ وَمِدادَ کَلِماتِهِ وَما اَحصاهُ

درودهایی هموزن عرش خدا و شماره سخنان او و آن‌چه را شمارش کرده

فِی عِلمُهُ وَاَحاطَ بِهِ کِتابُهُ اَللّهُمَّ اِنِّی اُجَدِّدُ لَهُ

دانشش و کتــاب و دفــترش بــدان احاطه دارد خــدایا من تجدید و تازه می‌کنم در

صَبِیحَةِ یَومِی هذا وَ ما عِشتُ مِن اَیّامِی عَهداً

بامداد این روز و هر چه زندگی کنم از روزهای دیگر عهد

وَ عَقداً وَ بَیعَةً لَهُ فِی عُنُقِی لا اَحُولُ عَنها

و پیمان و بیعتی بــرای آن حضــرت در گــردنم که هرگز از آن سرپیچی نکنم

وَلا اَزُولُ اَبَداً اَللّهُمَّ اجعَلنِی مِن اَنصارِهِ وَاَعوانِهِ

و دست نکشم هرگز خدایا قــرار ده مــرا از یــاران و کمک کارانش

وَ الذّآبِّینَ عَنهُ وَ المُسارِعِینَ اِلَیهِ فِی قَضآءِ حَوآئِجِهِ

و دفـــاع کننـــدگان از او و شـــتابندگان به ســـوی او در برآوردن

وَ المُمتَثِلِینَ لِاَوامِرِهِ وَ المُحامِینَ عَنهُ

خواستههایش و انجام دهندگان به دسـتورات و اوامـرش و حمایت کنندگان از آن حضرت

وَ السّابِقِینَ اِلی اِرادَتِهِ وَ المُستَشهَدِینَ بَینَ یَدَیهِ

و پیشی گیرنـــدگان به ســـوی خواســـتهاش و شـــهادت یافتگان پیش رویش

اَللّهُمَّ اِن حالَ بَینِی وَ بَینَهُ المَوتُ الَّذِی جَعَلتَهُ عَلی عِبادِکَ حَتماً مَقضِیّاً

خدایا اگر فاصـله افتد میـان من و او آن مـرگی که قـرار دادهای آن را بر بندگانت حتمی و مقرّر

فَاَخرِجنِی مِن قَبرِی مُؤتَزِراً کَفَنِ شاهِراً سَیفِی

پس بـیرون‌آور مـرا از گـورم در حـالی که کفن به خـود پیچیده با شمیشر آخته

مُجَرِّداً قَناتِی مُلَبِّیاً دَعوَةَ الدّاعِی فِی الحاضِرِ وَ البادِی

و نیزه برهنه پاسخگویان به فراخـوانی آن دعـوت کننـده بزرگوار در شهر و بیابان

اَللّهُمَّ اَرِنِی الطَّلعَـةَ الرَّشِـیدَةَ وَ الغُـرَّةَ الحَمِیـدَةَ وَ اکحُل ناظِرِی

خـــدایا نشـــان بـــده به من آن جمـــال ارجمند و آن دارای پیشانی نورانی پسندیده را و بکش دیدهام

را بِنَظرَةٍ مِنِّی اِلَیهِ وَ عَجِّل فَرَجَهُ وَ سَهِّل مَخرَجَهُ

به سـرمه وصـال دیـدارش به یک نگـاه و شـتاب کن در ظهورش و آسان گردان خروجش را

وَ اَوسِع مَنهَجَهُ وَ اسلُک بِی مَحَجَّتَهُ وَ اَنفِذ اَمرَهُ

و بگستران راهش را و مـرا به راه او درآور و دسـتورش را نافذ گردان

وَ اشدُد اَزرَهُ وَ اعمُرِ اللّهُمَّ بِهِ بِلادَکَ وَ اَحیِ بِهِ عِبادَکَ

پشـتش را محکم کن و آبـاد گـردان خـدایا به دست او شهرهایت را و زنده گردان بوسیلهاش

فَاِنَّکَ قُلتَ وَ قَولُکَ الحَقُّ ظَهَرَ الفَسادُ لَنا وَلِیَّکَ

آشکار شد تبهکاری در بندگانت را زیـرا که تو فرمـودی و گفتهات عین حقیقت است

وَ ابنَ بِنتِ نَبِیِّکَ البَرِّ وَالبَحرِ بِما فِی کَسَبَت اَیدِی النّاسِ

خشکی و دریا به خاطر کردههای مردم پس آشکار کن

فَاَظهِرِ اللّهُمَّ المُسَمّی بِاسمِ رَسُولِکَ

خـدایا بـرای ما نماینـدهات را و فرزند دخـتر پیـامبرت که همنام فرستاده توست

حَتّی لا یَظفَرَ بِشَیءٍ مِنَ الباطِلِ اِلّا مَزَّقَهُ وَ یُحِقَّ الحَـقَّ وَ یُحَقِّقَهُ

تا دست نیابد به هیچ بـــــاطلی جز آن‌که از هم بدراند و پابرجا کند حق را و ثابت کند آن را

وَ اجعَلهُ اللّهُمَّ مَفزَعاً لِمَظلُومِ عِبادِکَ

و قــرار بــده آن بزرگــوار را خــدایا پناهگــاه ســتمدیدگان بندگانت

وَ ناصِراً لِمَن لا یَجِدُ لَهُ ناصِراً غَیرَکَ

و یاور کسی که جز تو یاوری برایش یافت نشود

وَ مُجَدِّداً لِما عُطِّلَ مِن اَحکامِ کِتابِکَ وَ مُشَیِّداً

و تازه کننـده آن احکـامی که از کتـاب تو تعطیل مانـده و محکم کننده آن‌چه رسیده

لِما وَرَدَ مِن اَعلامِ دِینِـکَ وَ سُـنَنِ نَبِیِّکَ صَـلَّی اللَّهُ عَلَیـهِ وَ آلِهِ

از نشانههای دین و آیینت و دســتورات پیــامبرت که درود خداوند بر او و آلش باد

وَ اجعَلهُ اللّهُمَّ مِمَّن حَصَّنتَهُ مِن بَأسِ المُعتَدِینَ

و قرارش ده خدایا از آنــان که نگــاهش داری از صــولت و حمله زورگویان

اَللّهُمَّ وَ سُرَّ نَبِیَّکَ مُحَمَّداً صَلَّی اللَّهُ. عَلَیهِ وَآلِهِ بِرُؤیَتِهِ

خــدایا شــاد گــردان)دل(پیــامبرت محمد که درود خداوند وَ ارحَمِ بر او و آلش باد

وَ مَن تَبِعَهُ عَلی دَعوَتِهِ استِکانَتَنا بَعدَهُ

را به دیـــدارش و نـــیز هرکه در دعـــوتش از آن حضـــرت پیروی کرد و رحم کن

اَللّهُمَّ اکشِف هذِهِ الغُمَّةَ عَن هذِهِ الاُمَّةِ بِحُضُورِه

بر بیچارگی ما پس از آن حضـرت خـدایا برطـرف کن این اندوه را از این امّت به حضور امام زمان

وَ عَجِّل لَنا ظُهُورَهُ اِنَّهُم یَرَونَهُ بَعِیداً وَ نَراهُ قَرِیباً

و شـتاب کن بـرای ما در ظهـور آنجنـاب که آنـان پندارند ظهورش را میدانیم بسیار دور ولی ما آن را نزدیک

بِرَحمَتِکَ یا اَرحَمَ الرّاحِمِینَ.

به مهرت‌ای مهربانترین مهربانان.

پس سه مرتبه دست راست را بر ران راست خـــود زده و میگویی:

اَلعَجَلَ العَجَلَ یا مَولایَ یا صاحِبَ الزَّمانِ.

بشتاب بشتاب!ای سرور من!ای صاحب الزمان.

دعای عهد دیگر

خواص و فضیلت دعای عهد دیگر

امام محمّد باقر (علیه السلام) فرمود: هر کس این دعا را در مدّت عمر خود یک بار بخواند، در زمره عبادت کنندگان نوشته می‌شود و در دیوان حضرت قائم(علیه السلام) مقام والایی به او می‌دهند. پس هرگاه قائم اهل بیت ظهور کند، او را به اسم و اسم پدر او ندا می‌کند. سپس به او این نوشته داده و گفته می‌شود که این عهدنامه را بگیر که با ما در دنیا عهد کرده‌ای و این است معنای فرمایش خدا که در قرآن فرمود: (إِلاَّ مَنِ اتَّخَذَ عِندَ الرَّحمنِ عَهداً) و عذاب می‌شود; مگر کسی که گرفته باشد نزد خدا عهدی را یعنی مگر کسی که اقرار به وحدانیّت خدا و پیروی پیغمبران و پیشوایان خود کرده باشد. باید که این دعا را با طهارت بخوانی.

متن اصلی دعای عهد دیگر

اللَّهُمَّ یَا إِلَهَ الالِهَةِ یَا وَاحِدُ یَا أَحَدُ یَا آخِرَ الاخِرِینَ یَا قَاهِرَ القَاهِرِینَ یَا عَلِیُّ یَا عَظِیمُ أَنتَ العَلِیُّ الاَعلَی عَلَوتَ فَوقَ کُلِّ عُلَو هَذَا یَاسَیِّدِی عَهدِی وَ أَنتَ مُنجِزٌ وَعدِی فَصِل یَا مَولاَیَ عَهدِی وَ أَنجِز وَعدِی آمَنتُ بِکَ أَسأَلُکَ بِحِجَابِکَ العَرَبِیِّ وَ بِحِجَابِکَ العَجَمِیِّ وَ البَاقِرِ عَن عِلمِکَ وَ بِجَعفَرِ بنِ مُحَمَّد الصَّادِقِ الَّذِی صَدَّقَ بِمِیثَاقِکَ وَ بِمِیعَادِکَ وَ مُوسَی بنِ جَعفَر الحَصُورِ القَائِمِ بِعَهدِکَ وَ بِعَلِیِّ بنِ بِالحَسَنِ السَّیِّدِ وَ بِالحُسَینِ الشَّهِیدِ سِبطَی نَبِیِّکَ وَ بِفَاطِمَةَ البَتُولِ وَ بِعَلِیِّ بنِ الحُسَینِ زَینِ العَابِدِینَ ذِی الثَّفِنَاتِ وَ مُحَمَّدِ بنِ عَلِیّ وَ أَنتَ بِالمَنظَرِ الاَعلَی وَ أَتَقَرَّبُ إِلَیکَ بِرَسُولِکَ المُنذِرِ(صلی الله علیه وآله)وَ بِعَلِیّ أَمِیرِ

المُؤمِنِینَ صَلَوَاتُ اللهعَلَیهِ الهَـادِی وَ بِحِجَابِـکَ العِـبرَانِیِّ وَ بِحِجَابِکَ السُّرِیَانِیِّ وَ بِحِجَابِکَ الرُّومِیِّ وَ بِحِجَابِکَ الهِندِیِّ وَ أَثبِت مَعرِفَتَکَ بِالعِنَایَةِ الاُولَی فَإِنَّکَ أَنتَ اللهلاَ تُرَیمُوسَـی الرِّضَا الرَّاضِی بِحُکمِـکَ وَ بِمُحَمَّدِ بنِ عَلِیّ الحِـبرِ الفَاضِـلِ المُرتَضَـــــی فِی المُـــــؤمِنِینَ وَ بِعَلِیِّ بنِ مُحَمَّد الاَمِینِ المُؤتَمَنِ هَادِی المُستَرشِـدِینَ وَ بِالحَسَـنِ بنِ عَلِیّ الطَّاهِرِ الـزَّکِیِّ خِزَانَـةِ الوَصِـیِّینَ وَ أَتَقَـرَّبُ إِلَیـکَ بِالاِمَـامِ القَـائِمِ العَــدلِ المُنتَظَــرِ المَهــدِیِّ إِمَامِنَا وَ ابنِمَامِنَا صَــلَوَاتُ اللهِ عَلَیهِم أَجمَعِینَ یَا مَن جَلَّ فَعَظُمَ وَ هُـوَ أَهـلُ ذَلِـکَ فَعَفَا وَ رَحِمَ یَا مَن قَدَرَ فَلَطُفَ أَشکُو إِلَیکَ ضَعفِی وَ مَا قَصُــرعَنهُ أَمَلِی مِن تَوحِیدِکَ وَ کُنهِ مَعرِفَتِکَ وَ أَتَوَجَّهُ إِلَیکَ بِالتَّسـمِیَةِ البَیضَاءِ وَ بِالوَحدَانِیَّةِ الکُـبرَی الَّتِی قَصُـرَ عَنهَا مَن أَدبَـرَ وَ تَــوَلّی وآمَنتُ بِحِجَابِــکَ الاَعظَمِ وَ بِکَلِمَاتِــکَ التَّامَّةِ العُلیَا الَّتِی خَلَقتَ مِنهَا دَارَ البَلاَءِ وَ أَحلَلتَ مَن أَحبَبتَ جَنَّةَ المَـأوَی وَ آمَنتُ بِالسَّـابِقِین وَ الصِّـدِّیقِینَ أَصـحَابِ الیَمِینِ مِنَ المُؤمِنِینَ الَّذِینَ خَلَطُـوا عَمَلاً صَـالِحاً وَ آخَـرَ سَـیِّئاً أَلاَّ تُـوَلِّیَنِی غَـیرَهُم وَ لاَ تُفَـرِّقَ بَینِی وَ بَینَهُم غَـداً إِذَا قَـدَّمتَ الرِّضَا بِفَصلِ القَضَاءِ آمَنتُ بِسِرِّهِم وَ عَلاَنِیَتِهِم وَ خَـوَاتِیمِ أَعمَــــالِهِم فَإِنَّکَ تَختِمُ عَلَیهَا إِذَا شِــــئتَ یَا مَن أَتحَفَنِی بِالاِقرَارِالوَحدَانِیَّةِ وَ حَبَانِی بِمَعرِفَةِ الرُّبُوبِیَّةِ وَ خَلَّصَنِی مِنَ الشَّــکِّ وَ العَمَی رَضِــیتُ بِــکَ رَبّــاً وَ بِالاَصــفِیَاءِ حُجَجــاً وَ بِــالمَحجُوبِینَ أَنبِیَــاءَ وَ بِالرُّسُــلَدِلاَّءَ وَ بِــالمُتَّقِینَ أُمَــرَاءَ وَ سَامِعاً لَکَ مُطِیعاً.

ترجمه متن دعای عهد دیگر

به نام خداوند بخشنده مهربان

خداونــدا،ای خــدای همه پرســتیده شــدگان،ای یکتــا،ای یگانــه،ای آخر از همــه،ای غلبه کننــده بر همــه،ای بلند

مرتبه،ای بزرگ، تویی بلنـدتر و بلند مرتبـه، بـالاتر از هر بلنــدی هســتی،ای مــولای من، پیمــان و اعتقــاد من، برآورنده وعده تویی، پس صله و جایزه بده‌ای مولای من به خاطر پیمانم، وعده ات را برآور، به تو ایمـان آورده‌ام و به حـقّ نـام عـربی و نـام فارسی و نـام عـربی تو (در لهجه یهود) و به حقّ نام تو در زبـان سـریانی (نصـارا) و به حـقّ نــام رومی و نــام هنـدی تو قَسَـمت می‌دهم که شناخت و معرفت من نسبت به خـود را ثـابت گـردان، به سبب بخشش و عطیه‌ای که در روز اوّل خلقت کرده ای. تویی آن خدا که دیده نمی‌شود. تویی در جایگاهی بلنـدتر از همه جـای ها. به سـوی تو به وسـیله پیغمـبر نـزدیکی می‌جـــویم که خلایق را از عقـــوبت تو می‌ترســـاند و به وسـیله علی بن ابی طـالب که پیشـوای مؤمنـان است. رحمت‌های خدا بـاد بر او که راهنماست; به وسـیله امـام حسن ستوده و امام حسین شهید که نواده پیغمـبر تواند; به وسیله حضـرت فاطمه که بتـول و از دنیا و از اهل آن بُریـده است; به وسـیله علی پسر امـام حسـین که زینت همه عبــادت کننــدگان و مواضع ســجود او دارای پینه ها است; به وسـیله امــام محمد پسر علی که جمع کننــده و شکافنده علم است; به وسیله امــام جعفر پسر محمّد که راسـتگو و تصـدیق پیمـان تو و روز جـزا نمـوده است; به وسیله امام موسی پسر امام جعفر که بـاز دارنـده نفس خـود از خـواهش ها و به پـای دارنـده پیمـان توست; به وسیله امام علی پسر موسی الرضا که راضی به فرمـان تو است; به وســـــیله محمّد تقیّ پسر علی که دانا و با فضیلت و پسندیده میـان مؤمنـان است; به وسـیله امـام علی نقیّ پسر محمّد که امــانت دار و معتمد و راهنمــای راه یافتگـان است; به وسـیله امـام حسن عسـکری پسر

علی که پـــاک و پـــاکیزه و خزانه دار علـــوم وصی‌های پیغمـــبران است. نـــزدیکی می‌جـــویم به تو به وســـیله پیشوایی که به پا دارنده امر خدا و عادل است که هدایت شـــده و انتظـــار فـــرج را کشـــیده و پیشـــوای ما و پسر پیشوای ما است. رحمت‌های خدا بر ایشان باد.ای خدایی که امر او همه چـیز را فـرا گرفته و شـامل اسـت، پس بـزرگ است و سـزاوار بـزرگی اسـت، و از گناهـان در گذشـته و به بنـدگان رحم کـرده.ای کسی که بر عقـوبت توانا است اما بخشـیده اسـت، شِـکوه می‌کنم به تو از ناتوانـایی خـود، از این که امید بـرای رسـیدن به فهم توحید و یگانگی تو کوتاه است، از رسـیدن به حقیقت تو ناتوانم، به سوی تو با نام بردن نام‌هـای نـورانی تو روی می‌آورم و به اقرار به یگانگی و بزرگی تو اما فهم کسی که به ایمان و شناخت تو پشت کرده باشـد، کوتـاه است. ایمان آورده‌ام که در راه شناخت تو حجاب و پـرده وجـود دارد، که گســـترده‌تر است از آن که به وصف آیـــد، به نام‌های تو متوسل می‌شوم که تمام و کمال و بلنداند. با ذکر آن‌ها ابتلا و امتحان بنـدگان را آفریـده ای. به بـرکت آن‌ها کسی را که دوست داری به بهشت بـــرود، در آن‌جا سـکنی داده ای، که مـنزل و جایگـاه مؤمنـان است. به پیشی گیرنـدگان در ایمـان اعتقـاد دارم و به راسـتگویان که یـاران طـرف راست بهشت‌اند، همـان مؤمنـانی که کـردار نیکو و بد را با هم انجـام داده‌اند. درخواست دارم توفیق دهی آنـان را دوست بـدارم. میـان من و ایشـان فردای قیامت جدایی قـرار نـدهی، آن هنگـام که به حکم تو در جـدا سـاختن حـقّ از باطـل، تن دهم. به پنهـان و آشـکار و به عـاقبت کارهـای ایشـان ایمـان آوردم. و می‌دانم بر کارهـــای خـــوب ختم می‌کـــنی، هر گـــاه

خواهی.ای کسی که به من با اقرار کردن به یگانگی خود هدیه داده ای. به من شـــناخت پروردگـــار بـــودن خـــود را بخشـیده ای; مـرا از شـکو کـوری نـادانی رها کـرده ای; راضیم که پروردگار منی; راضیم به برگزیدگان تو، یعـنی حجت‌هـای الهی و پیغمـبران گذشـته و فرسـتادگان تو و پرهیزکاران که پیشوایانند، و امر تو را شنوایم و فرمـان تو را فرمان بردارم

دعای عکّاشه

به سند معتبر روایت کرده‌اند که روزی پیـامبر اکـرم(ص) در مسجد نشسته بودند که جبرئیل نازل شد و عرض کرد یا رسـول الله(ص) حق تعـالی تو را سـلام می‌رسـاند و می‌فرماید: که این دعا را بـرای تو به هدیه فرسـتادم و هر کس این دعا را بخواند یا با خود همـراه کند آنقـدر به او ثـواب عطا فرمـایم که برابـری کنند با ثـواب همه فرشـتگان و خـدا جمیع گناهـان او را بیـامرزد و هر کس این دعا را پنج مرتبه بخواند جمال پیـامبراکرم(ص) را در خواب ببیند، و هر فقیری بخواند غنی شود، و هر بیماری بخواند شـفا یابد و هر گرسـنه بخواند طعـام یابد و هر تشـنه بخواند سـیراب شـود و هر مغمـومی بخواند شـاد گردد و هر مقروضی بخواند قرضش ادا شود و اگر کسی را حافظه نباشد و این دعا را با مشک و زعفران بنویسد و شـوید و بخـورد صـاحب فهم و حافظه گـردد و اگر این دعا را بر کفن میت بنویسـند حق تعـالی امر کند به ملائک‌ها که قـبر او را روشن گردانند و اگر کسی چـیزی گم کرده باشد چهار رکعت نمـاز بگـذارد و در هر رکعـتی بعد از حمد یکمرتیه قل هو الله بخواند و بعد از نمـاز این دعا را بخواند و بعد از نمـاز سـجده کند حـاجت خـود را بخواهد البته گمشـده پیـدا شـود و اگر بر دشـمن بخواند غـالب گـردد و از بـرای هر حـاجتی مهمی که بخواند برآورده شود و هـرکس شک آورد کـافر شـود و علی (ع) فرمود: که دارنده این دعا در قیـامت رویش چـون (مـاه) باشد و بیحسـاب وارد بهشت شـود و پیـامبر اکـرم (ص) فرمود: که بـرای امتـان من هیچ چـیز بهـتر از خوانـدن و همـراه داشـتن این دعا نیست و هر کسی این دعا را با

خود دارد چون بمیرد خدا هفتـاد هـزار فرشـته فرسـتد با طبقهایی از نور که قبر او را روشن کنند و بشارت دهند او را به ایمنی و مـونس او باشد تا روز قیـامت. یا محمد خدامی فرماید: که من شرم دارم از بنده ایی که این دعا را بخواند و من او را عـذاب کنم، جبرئیل عـرض کـرد: که این دعا بر قائمه عرش با قدرت نوشته شده است که هر کس این دعا را بخواند یا با خود همراه کند در زیر عــرش هفتاد هزار فرشــته ایســتاده، و هر فرشــته بیست سر و هر سر بیست دهان و هر دهان بیست دندان (زبـان) دارد و هر زبانی خدای تعالی را تسبیح می‌گویند و ثــواب همه را به آن بنده دهند و همه حاجات او را برآورند و چون از قــبر مبعــوث شــود هفتــاد هــزار فرشــته می‌فرســتد با طبقهـایی از نـور که در آن قـدحی باشد از شـیرینی‌های الوان و بر هر طبقی دستاری از نور افکنـده باشـند و در آن مُهــری گذارده‌اند که بر مهر نوشــته شــده «لا اله الا الله محمد رســـــول الله علی ولی الله» و خلایق تعجب کنند که آیا این امت کـدام پیغمـبر اسـت؟ گویند این امت محمد (ص) است که در دنیا دعای عکاشه را خوانده است یا با خود داشته است، و پیــامبر(ص) فرمــود: که هر کس از امت من این دعا را بخواند یا با خـــــود دارد این همه ثواب وی را باشد پس جبرئیل عرض کـرد: یا رسـول الله (ص) هـرکس این دعا را بخواند البته بهشت جـای اوست و هرکس بسیار بخواند ثواب او مضاعف گردد، و هـرکس بنویسد و با خود داشــته باشد خداوند با او دو ملک موکّل گرداند که او را از جمیع بلیّات و آفات محـافظت فرمایند و ثواب طاعت همه انبیا، اولیا، اتقیا، ملائکـه، (امـامین)، مــردان، صــالحان و زنــان صــالحه او را باشــد، و در دنیا

هرچه طلب کند به او عطا فرماید و این است دعـــــــای عکّاشه.

اَللّٰهُمَّ یا کَثـیرَ النَّوالِ یا دائِمَ الوصـالِ یا حَسَـنَ الحـالِ یا رازِقَ العِبادِ بِحَقِّ لا اِلهَ الاَّاللّٰهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّٰهُ عَلِیٌّ وَلِیُّ اللّٰه اَللّٰهُمَّ اِن دَخَـلَ الشَّـکَّ فی ایمـانی بِـکَ وَلَم اَعلَم بِـهِ تُبتُ عَنهُ وَ اَقُولُ لا اِلهَ الاَّاللّٰهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّٰهُ عَلِیٌّ وَلِیُّ اللّٰه اَللّٰهُمَّ اِن دَخَلَ الشُّـبهَةُ فی مَعرِفَـتی ایّـاکَ وَلَم اَعلَم بها تُبتُ عَنهُ وَ اَقُولُ لا اِلهَ الاَّاللّٰهُ مُحَمَّدٌ رَسُـولُ اللّٰـهُ عَلِیٌّ وَلِیُّ اللّٰه اَللّٰهُمَّ اِن دَخَـلَ النِّفـاقُ فی قلـبی مِنَ الـذُّنُوبِ الکَبـائِرِ وَالصَّـغائِرِ وَلَم اَعلَم بِـهِ تُبتُ عَنـهُ وَ اَقُـولُ لا اِلـهَ الاَّاللّٰهُ مُحَمَّدٌ رَسُــولُ اللّٰــهُ عَلِیٌّ وَلِیُّ اللّٰه اَللّٰهُمَّ اِن دَخَــلَ العُجبُ وَالکِبریـاءُ وَالسُّـمعةُ فی عَمَلی وَلَم اَعلَم بِـهِ تُبتُ عَنهُ وَ اَقُولُ لا اِلهَ الاَّاللّٰهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّٰهُ عَلِیٌّ وَلِیُّ اللّٰه اَللّٰهُمَّ اِن جَرَی الکِذبُ وَالغَیبَةُ وَالنَّمیمـةُ عَلی لِسـانی وَلَم اَعلَم بِهِ تُبتُ عَنهُ وَ اَقُولُ لا اِلـهَ الاَّاللّٰهُ مُحَمَّدٌ رَسُـولُ اللّٰـهُ عَلِیٌّ وَلِیُّ اللّٰه اَللّٰهُمَّ ما اَرَدتَ لی مِن خَــیر فَلَم اَشــکُرهُ وَلَم اَعلَم بِهِ تُبتُ عَنهُ وَ اَقُولُ لا اِلـهَ الاَّاللّٰهُ مُحَمَّدٌ رَسُـولُ اللّٰـهُ عَلِیٌّ وَلِیُّ اللّٰه اَللّٰهُمَّ ما اَنعَمتَ عَلَیَّ وَ لَم اَرضَـهُ وَلَم اَعلَم بِهِ تُبتُ عَنهُ وَ اَقُولُ لا اِلـهَ الاَّاللّٰهُ مُحَمَّدٌ رَسُـولُ اللّٰـهُ عَلِیٌّ وَلِیُّ اللّٰه اَللّٰهُمَّ ما اَوَلَیتَـنی مِن نَعَمائـکُ فَغَفَلتُ مِن شُکرِکَ وَلَم اَعلَم بِهِ تُبتُ عَنهُ وَ اَقُـولُ لا اِلـهَ الاَّاللّٰهُ مُحَمَّدٌ رَسُـولُ اللّٰـهُ عَلِیٌّ وَلِیُّ اللّٰه اَللّٰهُمَّ یا حَیُّ یا قَیُّومُ یا لا اِلـهَ اِلاّ اَنتَ سُبحانَکَ اِنّی کُنتُ مِنَ الظّالِمین اَللّٰهُمَّ ما اَوَلَیتَنی مِن آلائِکَ فَلَم أؤَدِّ حَقَهُ وَلَم اَعلَم بِـهِ تُبتُ عَنـهُ وَ اَقُـولُ لا اِلهَ الاَّاللّٰهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّٰهُ عَلِیٌّ وَلِیُّ اللّٰه اَللّٰهُمَّ ما مَنَنتَ بِهِ عَلَیَّ مِنَ الحُسنی فَلَم اَحمَدکَ وَلَم اَعلَم بِهِ تُبتُ عَنـهُ وَ اَقُولُ لا اِلهَ الاَّاللّٰهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّٰـهُ عَلِیٌّ وَلِیُّ اللّٰه اَللّٰهُمَّ ما اَوجَبتَ عَلَیَّ فَلَم اَرضَهُ وَلَم اَعلَم بِهِ تُبتُ عَنـهُ وَ اَقُـولُ

لا اِلــهَ الاَّاللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُــولُ اللّــهُ عَلِیٌّ وَلِیُّ اللّه اَللَّهُمَّ ما قَصَدتَ عَلَیَّ فی رَجآئی وَلَم اَعلَم بِهِ تُبتُ عَنـهُ وَ اَقُـولُ لا اِلهَ الاَّاللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّهُ عَلِیٌّ وَلِیُّ اللّه اَللَّهُمَّ ما زَلَلتَ قَدَمی اِنِ اعتَمَـدتُ مِن سُـؤالِ فِی الشّـدائدِ وَلَم اَعلَم بِـهِ تُبتُ عَنهُ وَ اَقُولُ لا اِلهَ الاَّاللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّهُ عَلِیٌّ وَلِیُّ اللّه اَللَّهُمَّ ما صَلحَ شَأنی بِفَضـلِکَ فَرَاَیتُـهُ مِن غَـیرِکَ وَلَم اَعلَم بِهِ تُبتُ عَنهُ وَ اَقُولُ لا اِلـهَ الاَّاللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُـولُ اللّـهُ عَلِیٌّ وَلِیُّ اللّه اَللَّهُمَّ اِن طَلَبَ لِسانی مِن غَیرِکَ وَلَم اَعلَم بِهِ تُبتُ عَنهُ وَ اَقُولُ لا اِلـهَ الاَّاللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُـولُ اللّـهُ عَلِیٌّ وَلِیُّ اللّـــــهِ وَ صَـــــلَّی اللَّهُ عَلی مُحَمَّد وَ اِلـــــهِ الطَّیِّبینَ الطّــاهِرین وَ الحَمدُلِلــهِ رَبِّ العــالَمینَ بِرَحمَتِــکَ یا اَرحَمَ الرّاحِمینَ.

دعای افتتاح

اَللّهُمَّ اِنّی

خدایا من ستایش را

اَفتَتِحُ الثَّنآءَ بِحَمدِکَ وَاَنتَ مُسَدِّدٌ لِلصَّوابِ بِمَّنِکَ وَاَیقَنتُ اَنَّکَ اَنتَ

بوسیله حمد تو می‌گشایم و تویی که به نعمت بخشی خود بندگان را به درستی واداری و یقین دارم که براستی تو

اَرحَمُ الرّاحِمینَ فی مَوضِعِ العَفوِ وَالرَّحمَةِ وَاَشَدُّ المُعاقِبینَ فی

مهربانترین مهربانانی اما در جای گذشت و مهربانی ولی سخت‌ترین کیفرکننده‌ای در

مَوضِعِ النَّکالِ وَالنَّقِمَةِ وَاَعظَمُ المُتَجَبِّرینَ فی مَوضِعِ الکِبریآءِ

جای شکنجه و انتقام و بزرگ‌ترین جبارانی در جای بزرگی و

وَالعَظَمَةِ اَللّهُمَّ اَذِنتَ لی فی دُعآئِکَ وَمَسئَلَتِکَ فَاسمَع یا سَمیعُ

عظمت خدایا تو به من اجازه دادی در این که بخوانمت و از تو درخواست کنم پس‌ای خدای شنوا

مِدحَتی وَاَجِب یا رَحیمُ دَعوَتی وَاَقِل یا غَفُورُ عَثرَتی فَکَم یآ

مدح و ثنایم را بشنو و پاسخ ده‌ای مهربـان خواسـته‌ام را و نادیده گیرای آمرزنده لغزشم را ای

اِلهی مِن کُربَةٍ قَد فَرَّجتَها وَهُمُومٍ قَد کَشَفتَها وَعَـثرَةٍ قَد اَقَلتَها

معبـود من چه بسـیار گرفتـاری که برطـرف کـردی و چه بسیار اندوه که زدودی و لغزشها که چشم پوشیدی

وَرَحمَةٍ قَد نَشَرتَها وَحَلقَةِ بَلاَّءٍ قَد فَکَکتَه ا اَلحَمدُ لِلّهِ الَّذی لَم یَتَّخِذ

و مهر و رحمت که گســتردی و زنجــیر بلا که از هم بــاز کردی ستایش خاص خدایی است که نگیرد

صاحِبَةً وَلا وَلَدا وَلَم یَکُن لَهُ شَریکٌ فی المُلکِ وَلَم یَکُن لَهُ وَلِیٌّ

همســـری و نه فرزنـــدی و نیست بـــرایش شـــریکی در فرمانروایی و نیست برایش یاوری

مِنَ الـذُّلِّ وَ کَبِّرهُ تَکبـیراً اَلحَمـدُ لِلّـهِ بِجَمیـعِ مَحامِـدِهِ کُلِّهَا عَلی جَمیعِ

از خواری و به کمال بزرگی او را یـاد کن سـتایش خـدای را به همه ستودگیهایش یکسر بر همه

نِعَمِهِ کُلِّها اَلحَمدُ لِلّهِ الَّذی لا مُضآدَّ لَهُ فی مُلکِهِ وَلا مُنـازِعَ لَهُ فی

نعمتهـایش یکسر سـتایش بـرای خـدایی است که ضد و دشمنی در پادشاهی او و ستیزه جویی در

اَمرِهِ اَلحَمدُ لِلّهِ الَّذی لا شَریکَ لَهُ فی خَلقِهِ وَلا شَبیهَ لَهُ فی عَظَمَتِهِ

فرمانش نیست ستایش خدایی را است که شریکی در خلقتش ندارد و شبیهی در عظمت او نیست

اَلحَمدُ لِلّهِ الفاشی فِی الخَلقِ اَمرُهُ وَ حَمدُهُ الظّاهِرِ بِالکَرَمِ مَجدُهُ

ستایش خاص خدایی است که هویدا است در میان خلق کارش و ستایشش و آشکار است به بزرگواری شوکتش

الباسِطِ بِالجُودِ یَدَهُ الَّذی لا تَنقُصُ خَزآئِنُهُ وَلا تَزیدُهُ کَثرَةُ العَطآءِ

و گشاده است دستش آن‌که نقصان نپذیرد خزینه‌هایش و نیفزایدش بسیاری عطا

اِلاّ جُوداً وَ کَرَماً اِنَّهُ هُوَ العَزیزُ الوَهّابُ اَللّهُمَّ اِنّی اَسئَلُکَ قَلیلاً مِن

مگر جود و بزرگواری براستی که او عزیز و بسیار بخشنده است خدایا از تو خواهم اندکی از

کَثیرٍ مَعَ حاجَةٍ بی‌اِلَیهِ عَظیمَةٍ وَغِناکَ عَنهُ قَدیمٌ وَ هُوَ عِندی کَثیرٌ

بسیار با این‌که نیازمندیم بدان بزرگ است و بی‌نیازی تو از آن قدیم و ازلی است و آن درخواست پیش من بسیار

وَهُوَ عَلَیکَ سَهلٌ یَسیرٌ اَللّهُمَّ اِنَّ عَفوَکَ عَن ذَنبی وَتَجاوُزَکَ عَن

ولی در نزد تو اندک و آسان است خـدایا براسـتی گذشت تو از گناهم و چشم پوشیت از

خَطیَّئَتی وَصَـفحَکَ عَن ظُلمی وَسَـترَکَ عَلی قَـبیحِ عَمَلی وَحِلمَکَ

خطایم و نادیده گیریت از ستمم و پـرده پوشـیت بر کـار زشتم و بردباریت

عَن کَثیرِ جُرمی عِندَ ما کانَ مِن خَطاءی وَعَمدی اَطمَعَـنی فی اَن

در برابر جنایت و جرم بسیارم که به خطا یا از روی تعمد کردم مرا به طمع انداخت تا از تو

اَسـئَلَکَ ما لا اَسـتَوجِبُهُ مِنـکَ الَّذی رَزَقتَـنی مِن رَحمَتِـکَ وَاَرَیتَنی

درخواست کنم چـــیزی را که مســـتحق آن نیســـتم، درخواست کنم آن‌چه را که از رحمتت روزی من کردی و

مَن قُـدرَتِکَ وَعَرَّفتَـنی مِن اِجابَتِـکَ فَصِـرتُ اَدعُـوکَ آمِنـاً وَاَسئَلُکَ

از قـــدرتت به من نمایانـــدی و از اجـــابت دعـــایت به من شناساندی و این سبب شد که من از روی اطمینان تو را بخوانم

مِستَاءنِساً لا خآئِفاً وَلا وَجِلاً مُدِلاًّ عَلَیکَ فیما قَصَدتُ فیـهِ اِلَیکَ

و با تو انس گرفته بـــدون تـــرس و واهمه از تو حـــاجت بخواهم و تازه در مطلوب و مقصود خود با نـاز و عشـوه به درگاهت آیم

فَاِن اَبطَاَ عَنّی عَتَبتُ بِجَهلی عَلَیکَ وَلَعَـلَّ الَّذی اَبطَـاَعَنّی هُوَ خَیرٌ لی

و اگر حــاجتم دیر برآید بواســطه نــادانیم بر تو اعــتراض کنم در صــورتی که شــاید دیر کــردن آن بــرای من بهــتر باشد زیرا

لِعِلمِکَ بِعاقِبَةِ الامُورِ فَلَم اَرَ مَولاً کَریمـاً اَصـبَرَ عَلی عَبـدٍ لَئیمٍ مِنکَ

تو دانای به سرانجام کارها هستی و از این‌رو من ندیــدم مولای بزرگواری را که بر بنده پست خــود شـکیباتر از تو باشد

عَلَیَّ یا رَبِّ اِنَّکَ تَـــدعُونی فَـــاُوَلّی عَنـــکَ وَتَتَحَبَّبُ اِلَیَّ فَاَتَبَغَّضُ اِلَیکَ

بر من‌ای پروردگــارم تو مــرا می‌خــوانی ولی من از تو رومی گــردانم و تو به من دوســتی می‌کــنی ولی من با تودشمنی می‌کنم و تو

وَتَتَـوَدَّدُ اِلَیَّ فَلا اَقبَـلُ مِنـکَ کَـاَنَّ لِیَ التَّطَـوُّلَ عَلَیـکَ فَلَم یَمنَعکَ ذلِکَ

به من محبت کنی و من نپذیرم گویا من منتی بر تو دارم و باز این احوال بازندارد تو را از

مِنَ الرَّحمَـةِ لی وَالاحســانِ اِلَیَّ وَالتَّفَضُّــلِ عَلَیَّ بجُـودِکَ وَکَرَمِکَ

مهر به من و و احسان بر من و بزرگواریت نسبت به من از روی بخشندگی و بزرگواریت

فَارحَمَ عَبدَکَ الجاهِلَ وَجُد عَلَیهِ بِفَضلِ اِحسانِکَ اِنَّکَ جَوادٌ کَریمٌ

پس بر بنـده نـادانت رحم کن و از زیـادی احسـانت بر او ببخش که براستی تو بخشنده و بزرگواری

اَلحَمدُ لِلّهِ مالِکِ المُلکِ مُجرِی الفُلکِ مُسَـخِّرِ الرِّیـاحِ فـالِقِ الاصباحِ

ستایش خاص خدا است که مالک سـلطنت و روان کننـده کشـتی (وجـود) و مسـخرکننده بادها و شـکافنده سـپیده صبح

دَیّانِ الدّینِ رَبِّ العَالَمینَ اَلحَمدُ لِلّهِ عَلی حِلمِـهِ بَعـدَ عِلمِـهِ وَالحَمدُ

و حکمفرمای روز جزا و پروردگار جهانیان است سـتایش خدای را است که بردباریش پس از دانستن و ستایش

لِلّهِ عَلی عَفوِهِ بَعدَ قُدرَتِهِ وَالحَمدُ لِلّهِ عَلی طُولِ اَناتِهِ فی غَضَبِهِ

بـــرای خـــدا است بر گذشـــتش با این‌که نیرومند است و ستایش برای خـدا است بر زیـادی تحمل و بردبـاریش در عین خشم

وَهُـوَ قـادِرٌ عَلی ما یُریـدُ اَلحَمـدُ لِلّـهِ خـالِقِ الخَلـقِ باسِـطِ الرِّزقِ فالِقِ

او با این‌که او بر هرچه بخواهد تواناست ستایش خدای را است که آفریننده خلق و گسترنده روزی و شکافنده

الا صباحِ ذِی الجَلالِ وَالا کرامِ وَالفَضلِ وَالا نعامِ الَّذی بَعُدَ فَلا

صبح صاحب جلال و بزرگواری و فضل و نعمت بخشی آن‌که دور است پس

یُری وَقَرُبَ فَشَهِدَ النَّجوی تَبارَکَ وَتَعالی اَلحَمدُ لِلّهِ الَّذی لَیسَ لَهُ

دیده نشود و نزدیک است که مطلع از گفتگوهای سری است برتر و والا است ستایش خدایی را که نیست برای او

مُنازِ عٌ یُعادِلُهُ وَلا شَبیهٌ یُشاکِلُهُ وَلا ظَهیرٌ یُعاضِدُهُ قَهَرَ بِعِزَّتِهِ

ستیزه جویی که با او برابری کند و نه شبیهی که هم شکل او باشد و نه پشتیبانی که کمکش کند به عزت خویش

الاعِزّآءَ وَتَواضَعَ لِعَظَمَتِهِ العُظَماءُ فَبَلَغَ بِقُدرَتِهِ ما یَشاءُ اَلحَمدُ لِلّهِ

چیره دستان را مقهور ساخته و در مقابل عظمتش بزرگان فروتنی کرده پس بوسیله نیرویش بهرجا که خواهد رسیده ستایش خدایی را

الَّذی یُجیبُنی حینَ اُنادیهِ وَیَستُرُ عَلَیَّ کُلَّ عُورَةٍ وَاَنَا اَعصیهِ وَ

که پاسـخم دهد هرگـاه بخـوانمش و بپوشـاند بر من هر زشتی را و من نافرمانیش کنم و

یُعَظِّمُ النِّعمَةَ عَلَیَّ فَلاَّ اُج ازیـهِ فَکَم مِن مَوهِبَـةٍ هَنیَّئَةٍ قَد اَعطانی

بـزرگ گرداند بر من نعمتش را ولی من پاداشش نـدهم پس چه بسـیار بخششـهای جانبخشی که به من عطا فرمود

وَعَظیمَةٍ مَخُوفَةٍ قَد کَفانی وَبَهجَةٍ مُونِقَةٍ قَد اَرانی فَاُثنی عَلَیهِ

و چه پیش آمـدهای بـزرگ و هولنـاکی را که از من دور کرد و چه خوشیهای شـگفت انگـیزی که به من نمایاند او را

حامِدا وَاَذکُرُهُ مُسَبِّحاً اَلحَمدُ لِلّـهِ الَّذی لا یُهتَـکُ حِجابُـهُ وَلا یُغلَقُ

ستایش کنان ثنا گویم و تسبیح گویان یادش کنم ستایش خـاص خـدایی است که پـرده‌اش دریـده نشـود و در خانه اش

بابُهُ وَلا یُرَدُّ سآئِلُهُ وَلا یُخَیَّبُ آمِلُـهُ اَلحَمـدُ لِلّـهِ الَّذی یُـؤمِنُ الخآئِفینَ

بسته نگردد و خواهنده‌اش رد نشـود و آرزومنـدش نومید نگردد ستایش خاص خدایی است که هراسناکان را امـان بخشد

وَیُنَجِّی الصّالِحینَ وَیَرفَعُالمُستَضعَفینَ وَیَضَعُ المُسـتَکبِرینَ وَ

و شایستگان را نجات دهد و ناتوان شمردگان را بلند کند و گردنکشان را زبون کند و

یُهلِکُ مُلُوکاً وَیَستَخلِفُ آخَرینِ وَالحَمدُ لِلّهِ قاِصمِ الجَّبارینَ مُبیرِ

شاهان را نابود کند و به جایشان دسته دیگری نشاند ستایش خدای را در هم شکننده سرکشان و نابودکننده

الظّالِمینَ مُدرِکِ الهارِبینَ نَکالِ الظّالِمینَ صَریخِ المُستَصرِخینَ

ستمکاران دریابنده گریختگان کیفردهنده ظالمان فریادرس فریادخواهان

مَوضِعِ حاجاتِ الطّالِبینَ مُعتَمَدِ المُؤمِنینَ اَلحَمدُ لِلّهِ الَّذی مِن

جایگاه حاجتهای جویندگان تکیه گاه مؤ منان ستایش خدایی را است که

خَشیَتِهِ تَرعَدُ السَّمآءُ وَ سُکّانُها وَتَرجُفُ الارضُ وَعُمّارُها

از ترس او آسمان و ساکنانش غرش کنند و زمین و آباد کنندگانش بر خود بلرزند

وَتَمُوجُ البِحارُ وَمَن یَسبَحُ فی غَمَراتِها اَلحَمدُ لِلّهِ الَّذی هَدانا لِهذا

و دریاها و آنانکه در قعر آن‌ها شناوری کنند به جنبش و موج درآید ستایش خاص خدایی است که ما را به این (دین) هدایت فرمود

وَما کُنّا لِنَهتَدِیَ لَولا اَن هَدانَا اللّـهُ اَلحَمـدُ لِلّـهِ الَّذی یَخلُـقُ وَلَم یُخلَق

و اگر او ما را هـــدایت نکـــرده بـــود ما بـــدان هـــدایت نمی‌شـــدیم ســـتایش خـــدایی را است که آفرید و خـــود آفریده نشده

وَیَرزُقُ وَلا یُرزَقُ وَیُطعِمُ وَلا یُطعَمُ وَیُمیتُ الاحیآءَ وَیُحیِی

روزی دهد و کسی او را روزی ندهد و بخوراند و خـــــود بی‌نیاز از خوراک است و بمیراند زندگان را و زنده کند

المَوتی وَهُوَ حَیٌّ لا یَمُوتُ بِیَـدِهِ الخَـیرُ وَهُـوَ عَلی کُلِّشَـیءٍ قَدیرٌ

مردگان را و او است زنـده‌ای که نمـیرد هرچه خـیر است به دست او است و او برای هرچیز توانا است

اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ عَبدِکَ وَرَسُولِکَ وَاَمینِکَ وَصَفِیِّکَ

خدایا درود فرست بر محمد بنده ات و پیامبرت و امین بر وحیت و پسندیده ات

وَحَبیبِـــکَ وَخِیَرَتِـــکَ مَن خَلقِـــکَ وَحافِـــظِ سِـــرِّکَ وَمُبَلِّغِ رِسالاتِکَ اَفضَلَ

و حـبیبت و برگزیـده ات از میـان خلق و نگهـدار رازت و رساننده پیامهایت برترین درود

وَاَحسَـنَ وَاَجمَـلَ وَاَکمَـلَ وَاَزکی وَاَنمی وَاَطیَبَ وَاَطهَـرَ وَاَسنی

و بهـــترین و زیبـــاترین و کـــاملترین و پـــاکیزه‌ترین و پررشدترین و خوشترین و پاکترین و بلندترین

وَاَکثَرَ ما صَلَّیتَ وَبـارَکتَ وَتَـرَحَّمتَ وَتَحَنَّنتَ وَسَـلَّمتَ عَلی اَحَدٍ

و بیشـــترین درودی که فرســـتادی و برکـــتی که دادی و تـرحمی که کـردی و عطوفـتی که ورزیـدی و تحیـتی که فرستادی بر هر یکی

مِن عِبــادِکَ وَاَنبِیآئِکَ وَرُسُـلِکَ وَصِـفوَتِکَ وَاَهـلِ الکَرامَـةِ عَلَیکَ مِن

از بنـــدگانت و پیمـــبرانت و رســـولانت و برگزیـــدگانت و گرامیان تو از میان

خَلقِـکَ اَللّهُمَّ وَصَــلِّ عَلی عَلی اَمــیرِ المُؤمِـنینَ وَوَصِــیِّ رَسوُلِ رَبِّ

خلقت خـــدایا و درود فرست بر علی امـــیر مؤ منـــان و وصی فرستاده پروردگار

العالَمینَ عَبدِکَ وَوَلیِّکَ وَاَخی رَسُولِکَ وَحُجَّتِکَ عَلی خَلقِکَ

جهانیان بنده تو و ولی تو و برادر پیامبر تو و حجت تو بر خلقت

وَآیَتِــکَ الکُــبری وَالنَّبــاءِ العَظیمِ وَصَــلِّ عَلَی الصِّــدّیقَةِ الطّاهِرَةِ فاطِمَةَ

و نشــانه بــزرگت و نبــاء عظیم (آن خــبر بــزرگ) و درود فرست بر صدیقه طاهره فاطمه (زهرا)

سَیِّدَةِ نِسآءِ العالَمینَ وَصَلِّ عَلی سِبطَیِ الرَّحمَـةِ وَاِمـامَیِ الهُدی

بانوی زنان جهانیان و درود فرست بر دو سبط (پیامبر) رحمت و دو پیشوای هدایت

الحَسَنِ وَالحُسَینِ سَیِّدَی شَبابِ اَهلِ الجَّنَةِ وَصَلِّ عَلی اَئِمَّةِ

حسن و حسین دو آقای جوانان اهل بهشت و درود فرست بر پیشوایان

المُسلِمینَ عَلِیِّ بنِ الحُسَینِ وَمُحَمَّدِ بنِ عَلِی وَجَعفَرِ بنِ مُحَمَّدٍ

مسلمانان علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد

وَمُوسَی بنِ جَعفَرٍ وَعَلِیِّ بنِ مُوسی وَمُحَمَّدِ بنِ عَلِی وَعَلِیِّ بنِ

و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی

مُحَمَّدٍ وَالحَسَنِ بنِ عَلِی وَالخَلَفِ الهادی المَهدِیِّ حُجَجِکَ عَلی

بن محمد و حسن بن علی و یادگار شایسته و راهنمایش حضرت مهدی که این‌ها حجتهای تو بر

عِبادِکَ وَاُمَنأَئِکَ فی بِلادِکَ صَلَوةً کَثیرَةً دآئِمَةً اَللّهُمَّ وَصَلِّ عَلی

بندگانت هستند و امینهای تو در شهرها و بلاد تواند درودی فرست که بسیار و همیشگی باشد خدایا و بالخصوص درود فرست

وَلِیِّ اَمــرِکَ القــآئِمِ المُؤَمَّلِ وَالعَــدلِ المُنتَظَــرِ وَحُفَّهُ بِمَلاَّئِکَتِکَ

برسرپرست دســتورت آن امــام قــائم که مایه امید است وآن عدل ودادی که همه چشم براهش هســتند و فراگــیر او را به فرشتگان

المُقَــرَّبینَ وَاَیِّدهُ بِــروُحِ القُــدُسِ یا رَبَّ العــالَمینَ اَللّهُمَّ اجعَلهُ

مقـــــربت حلقه وار و به روح القـــــدس یـــــاریش کن‌ای پروردگار جهانیان خدایا (وسائل آمدنش را) آماده کن

الدّاعِیَ اِلی کِتابِـکَ وَالقـآئِمَ بِـدینِکَ اسـتَخلِفهُ فی الارضِ کَمَا

تا او به کتــابت دعــوت کند و به دین تو قیــام کند و او را روی زمین جایگزین گردان چنانچه

استَخلَفتَ الَّذینَ مِن قَبلِهِ مَکِّن لَهُ دینَـهُ الَّذِی ارتَضَـیتَهُ لَـهُ اَبدِلهُ مِن

جـایگزین کـردی آنانکه پیش از او بودند و آن دیـنی را که برایش پسندیده‌ای بدست او پابرجا کن و پس از

بَعدِ خَوفِـهِ اَمنـاً یَعبُـدُکَ لا یُشـرِکُ بِـکَ شَـیئاً اَللّهُمَّ اَعِـزَّهُ وَاَعزِز بِهِ

ترس و خوفی که داشته آسایش خاطری به او بــده که با کمال خلوص تو را پرســتش کند خـدایا عزیـزش گـردان و دیگران را به او عزیز کن

وَانصُرهُ وَانتَصِر بِهِ وَانصُـرهُ نَصـرا عَزيـزا وَافتَح لَـهُ فَتحـاً يَسيراً

يــاريش كن و بوســيله او ديگــران را يــارى كن و بطــور پيروزمندانه‌اى او را يارى كن و گشايش آسانى

وَاجعَل لَهُ مِن لَدُنکَ سُلطاناً نَصـيراً اَللّهُمَّ اَظهِر بِـهِ دينَـکَ وَسُنَّةَ

بهــره‌اش كن و قــرار ده بــرايش از نــزد خــود حكومــتى نصرت‌آور خدايا بدو دين خود و روش

نَبِيِّکَ حَتّى لا يَســتَخفِىَ بِشَــىءٍ مِنَــالحَقِّ مَخافَـةَ اَحَـدٍ مِنَ الخَلقِ

پيامبرت را آشـكار سـاز بطـورى كه چـيزى از امـور حقه نماند كه ناچار باشد از ترس مردم پنهانش كند

اَللّهُمَّ اِنّا نَـرغَبُ اِلَيـکَ فى دَولَـةٍ كَريمَـةٍ تُعِـزُّ بِهَا الاسـلامَ وَاَهلَهُ

خــدايا ما با تضــرع و زارى به درگــاهت از تو خواســتاريم دولتى گرامى را كه به وسيله آن اسلام و مسلمين

وَتُــذِلُّ بِهَا النِّفــاقَ وَاَهلَــهُ وَتَجعَلُنا فيها مِنَالــدُّعاةِ اِلى طاعَتِکَ

را عزت بخشى و نفاق و منافقين را منكوب ســازى و ما را در آن دولت از زمره خوانندگان مـردم بسـوى اطـاعت تو

وَالقــادَةِ اِلى سَــبيلِکَ وَتَرزُقُنا بِها كَرامَـةَ الـدُّنيا وَالاخِـرَةِ اَللّهُمَّ ما

و از برنــدگان بســوی راه خــود قرارمــان دهی و بــدان وسیله بزرگواری دنیا و آخرت را نصیب ما گرداندی خدایا آن‌چه را که

عَرَّفتَنا مِنَ الحَقِّ فَحَمِّلناهُ وَما قَصُـرنا عَنـهُ فَبَلِّغنـاهُ اَللّهُمَّ المُم بِهِ

از حق به ما شناسانده‌ای تاب تحملش را نیز به ما بــده و آن‌چه را که از رسـیدن بـدان کوتـاه آمـدیم تو ما را بـدان برسان خدایا بدان حضرت

شَـعَثَنا وَاشـعَب بِـهِ صَـدعَنا وَارتُق بِـهِ فَتقَنا وَكَثِّربِـهِ قِلَّتَنا وَاَعزِز بِهِ

پراکندگیمان را برطرف کن و گســیختگیمان را دور کن و پریشانی ما را بدو پیوست کن و کمی ما را بدو زیاد کن

ذِلَّتَنا وَاَغنِ بِهِ عآئِلَنا وَاقضِ بِهِ عَن مَغرَمِنا وَاجبُربِـهِ فَقرَنا وَسُدَّ بِهِ

وخواری ما را بدو عزت بخش و نداری ما را بدو توانگری بخش و بـدهی ما را بوسـیله‌اش بـپرداز و فقر ما را بـدو جبران کن

خَلَّتَنا وَيَسِّر بِهِ عُسرَنا وَبَيِّض بِـهِ وُجُوهَنا وَفُـكَّ بِـهِ اَسـرَنا وَاَنجِح بِهِ

و شکاف و تفرقه ما را بـدو برطـرف کن و سـختی ما را بــدو آســان کن و چهره‌هــای ما را بــدو ســفید گــردان و گرفتاران ما را بدو آزاد

طَلِبَتَنا وَاَنجِز بِهِ مَواعيدَنا وَاسـتَجِب بِـهِ دَعوَتَنا وَاَعطِنا بِـهِ سُؤلَنا

کن و خواسته‌های ما را بدو روا کن و وعـده‌های ما را به او تحقق بخش و دعـــــای ما را بـــــدو مســـــتجاب کن وخواهشهای ما را

وَبَلِّغنا بِهِ مِنَ الدُّنیا وَالاخِرَةِ آمالَنا وَاَعطِنا بِهِ فُـوقَ رَغبَتِنا یا خَیرَ

بوسیله او عطا کن و بوسیله او ما را به آرزوهــای دنیا و آخرت برسان و بوسـیله او بیش از آن‌چه ما خواهـانیم به ما بده‌ای بهترین

المَسئُولینَ وَاَوسَعَ المُعطینَ اِشفِ بِهِ صُـدُورَنا وَاَذهِب بِـهِ غَیظَ

درخواست شـــــدگان و دست بـــــازترین عطاکننـــــدگان سینه‌های ما را با ظهورش شفا بخش و بوسیله او عقده

قُلُوبِنا وَاهـدِنا بِـهِ لِمَا اختُلِـفَ فیـهِ مِنَ الحَـقِّ بِاِذنِـکَ اِنَّکَ تَهدی مَن

دلهای ما را برطرف کن و بدو ما را بدان حقی که مــورد اختلاف است به اذن خــود راهنمــایی کن که براســتی تو هرکه

تَشآءُ اِلی صِراطٍ مُستَقیمٍ وَانصُرنا بِهِ عَلی عَدُوِّکَ وَعَدُوِّنآ اِلهَ

را بخـواهی به راه راست هـدایت فرمـایی و بدست او ما را بر دشمنانت و دشمنان ما نصرت ده‌ای معبود

الحَقِّ آمینَ اَللّهُمَّ اِنّا نَشکوُ اِلَیکَ فَقـدَ نَبِیِّنا صَـلَواتُکَ عَلَیـهِ وَالِهِ

برحق آمین خـــدایا ما به تو شـــکایت کـــنیم از نبـــودن پیامبرمان که درودهای تو بر او و آلش باد

وَغَیبَـةَ وَلِیِّنا وَکَـثرَةَ عَـدُوِّنا وَقِلَّةَ عَـدَدِنا وَشِـدّةَ الفِتَنِ بِنا وَتَظاهُرَ

و از غیبت مولایمـــان و از بســـیاری دشـــمنان و کمی افرادمان و از سختی آشوبها و از کمک دادن اوضاع

الزَّمانِ عَلَینا فَصَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَالِهِ وَاَعِنّا عَلی ذلِـکَ بِفَتحٍ مِنکَ

زمانه به زیـــــان ما پس درود فرست بر محمد و آلش و کمک ده ما را بر این اوضاع به گشایش

تُعَجِّلُهُ وَبِضُرٍّ تَکشِـفُهُ وَنَصـرٍ تُعِـزُّهُ وَسُـلطانِ حَـقٍّ تُظهِـرُهُ وَرَحمَةٍ

فوری از طـرف خـود و برطـرف کـردن رنج ونـاراحتی و یاری با عزت و ظاهر ساختن سلطنت حقه و رحمتی

مِنـکَ تَجَلِّلُناها وَعافِیَـةٍ مِنـکَ تُلبِسُـناها بِرَحمَتِـکَ یا اَرحَمَ الرّاحِمینَ

از جانب تو که ما را فراگیرد و تندرسـتی از طـرف تو که ما را بپوشاند به رحمتت‌ای مهربانترین مهربانان

دعای جادویی حضرت محمد (ص)

رسـول خـدا صل الله علیه و آله و سـلم به فاطمه زهـرا سلام الله علیها فرمودند:

ای دخترم! آیا می‌خواهی دعـایی بیـاموزمت که هیچ کس آن را نخوانده جز این‌که دعـایش اسـتجابت شـده باشد و هیچ جـــادو در آن‌جـــایز نیست و هیچ دشـــمنی قـــادر به سرزنشت نیست و شـــیطان از تو دور شـــود و خـــدای مهربـــان از تو روی نگرداند و قلبت مضـــطرب نشـــود و دعایت رد نشود و همه حوائجت برآورده شود.

پاسخ داد: پـــدرم این (دعا) بـــرای من از دنیا و هر چه در آنست دوست داشتنی‌تر است.

یَا أَعَزَّ مَذکُورٍ وَ أَقدَمَهُ قِدَماً فِی العِزِّ وَ الجَبَـرُوتِ یَا رَحِیمَ کُلِّ مُستَرحِمٍ وَ مَفزَعَ کُلِّ مَلهُوفٍ إِلَیهِ یَا رَاحِمَ کُلِّ حَـزِینٍ یَشکُو بَثَّهُ وَ حُزنَهُ إِلَیهِ یَا خَـیرَ مَن سُـئِلَ المَعـرُوفُ مِنـهُ وَ أَسرَعَهُ إِعطَاءً یَا مَن یَخَافُ المَلَائِکَةُ المُتَوَقِّدَةُ بِـالنُّورِ مِنـهُ أَسـأَلُکَ بِالأَسـمَاءِ الَّتِی یَـدعُوکَ بِهَا حَمَلَـةُ عَرشِـکَ وَ مَن حَولَ عَرشِکَ بِنُورِکَ یُسَبِّحُونَ شَفَقَةً مِن خَـوفِ عِقَابِـکَ وَ بِالأَسمَاءِ الَّتِی یَدعُوکَ بِهَا جَبرَئِیلُ وَ مِیکَائِیـلُ وَ إِسـرَافِیلُ إِلَّا أَجَبتَنِی وَ کَشَـفتَ یَا إِلَهِی کُـربَتِی وَ سَـتَرتَ ذُنُـوبِی یَا مَن أَمَرَ بِالصَّیحَةِ فِی خَلقِهِ فَإِذا هُم بِالسَّاهِرَةِ مَحشُورُونَ وَ بِذَلِکَ الِاسـمِ الَّذِی أَحیَیتَ بِـهِ العِظَـامَ وَ هِیَ رَمِیمٌ أَحیِ قَلبِی وَ اشـرَح صَـدرِی وَ أَصـلِح شَـأنِی یَا مَن خَصَّ نَفسَـهُ بِالبَقَاءِ وَ خَلَقَ لِبَرِیَّتِهِ المَوتَ وَ الحَیَاةَ وَ الفَنَاءَ یَا مَن فِعلُهُ قَـولٌ وَ قَولُـهُ أَمـرٌ وَ أَمـرُهُ مَـاضٍ عَلَی مَا یَشَـاءُ أَسـأَلُکَ بِالاسمِ الَّذِی دَعَاکَ بِهِ خَلِیلُکَ حِینَ أُلقِیَ فِی النَّارِ فَدَعَاکَ بِهِ فَاستَجَبتَ لَـهُ وَ قُلتَ یا نـارُ کُـونِی بَـرداً وَ سَـلَاماً عَلی

إِبراهِيمَ وَ بِالاسمِ الَّذِى دَعَاکَ بِهِ مُوسَى مِن جـانِبِ الطُّورِ الأَيمَنِ فَاستَجَبتَ لَهُ وَ بِالاسمِ الَّذِى خَلَقتَ بِهِ عِيسَـى مِن رُوحِ القُدُسِ وَ بِالاسـمِ الَّذِى تُبتَ بِـهِ عَلَى دَاوُدَ وَ بِالاسـمِ الَّذِى وَهَبتَ بِـهِ لِزَكَرِيَّا يَحيَى وَ بِالاسـمِ الَّذِى كَشَـفتَ بِـهِ عَن أَيُّوبَ الضُّرَّ وَ تُبتَ بِهِ عَلَى دَاوُدَ وَ سَخَّرتَ بِهِ لِسُلَيمانَ الرِّيحَ تَجرِى بِـأَمرِهِ والشَّـياطِينَ وَ عَلَّمتَـهُ مَنطِـقَ الطَّيرِ وَ بِالاسمِ الَّذِى خَلَقتَ بِهِ العَـرشَ وَ بِالاسـمِ الَّذِى خَلَقتَ بِـهِ الكُرسِيَّ وَ بِالاسمِ الَّذِى خَلَقتَ بِـهِ الرُّوحَـانِيِّينَ وَ بِالاسـمِ الَّذِى خَلَقتَ بِـهِ الجِنَّ وَ الإِنسَ وَ بِالاسـمِ الَّذِى خَلَقتَ بِـهِ جَمِيعَ الخَلقِ وَ بِالاسمِ الَّذِى خَلَقتَ بِـهِ جَمِيـعَ مَا أَرَدتَ مِن شَىءٍ وَ بِالاسـمِ الَّذِى قَـدَرتَ بِـهِ عَلَى كُـلِّ شَـىءٍ أَسـأَلُکَ بِحَـقِّ هَـذِهِ الأَسـمَاءِ إِلَّا مَا أَعطَيتَنِى سُـؤلِى وَ قَضَـيتَ حَوَائِجِى يَا كَرِيم.

دعای قدح

جَبرَئِیل فضیلتهای بسیار برای این دعا گفته است که من به رعـایت اختصـار از آن صـرف نظر می‌کنم؛ چه هـدف خود دعاست.

بِسـمِ اللَّهِ الـرَّحمَنِ الـرَّحِیمِ بِسـمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ بِاسـمِهِ المُبتَـدَإِ رَبِّ الآخِـرَةِ وَ الأُولَی لَا غَایَـةَ لَـهُ وَ لَا مُنتَهَی رَبِّ الأَرضِ وَ السَّمَاوَاتِ العُلَی الـرَّحمنُ عَلَی العَـرشِ استَوی لَـــهُ ما فِی السَّـــماواتِ وَ ما فِی الأَرضِ وَ ما بَینَهُما وَ ما تَحتَ الثَّری وَ إِن تَجهَر بِـالقَولِ فَإِنَّهُ یَعلَمُ السِّـرَّ وَ أَخفی اللَّهُ عَظِیمُ الآلَاءِ دَائِمُ النَّعمَاءِ قَـاهِرُ الأَعـدَاءِ رَحِیمٌ بِخَلقِـهِ عَاطِفٌ بِرِزقِهِ مَعرُوفٌ بِلُطفِهِ عَادِلٌ فِی حُکمِـهِ عَـالِمٌ فِی مُلکِهِ الرَّحمَنُ الرَّحِیمُ رَحِیمُ الرُّحَمَاءِ عَالِمُ العُلَمَـاءِ صَـاحِبُ الأَنبِیَـاءِ غَفُـورُ الغُفَـرَاءِ قَـادِرٌ عَلَی مَا یَشَـاءُ سُـبحَانَ اللَّهِ المَلِکِ الوَاحِدِ الحَمِیدِ ذِی العَرشِ المَجِیـدِ الفَعَّالِ لِمَا یُرِیـدُ رَبِّ الأَربَابِ وَ مُسَبِّبِ الأَسـبَابِ وَ سَـابِقِ الأَسـبَاقِ وَ رَازِقِ الأَرزَاقِ وَ خَالِقِ الأَخلَاقِ قَادِرٍ عَلَی مَا یَشَاءُ مُقَدِّرِ المَقدُورِ وَ قَاهِرِ القَاهِرِینَ وَ عَادِلٍ فِی یَومِ النُّشُورِ إِلَهِ الآلِهَةِ یَـومَ الوَاقِعَةِ رَحِیمٍ غَفُورٍ حَلِیمٍ شَکُورٍ الحَمدُ لِلَّهِ الـرَّبِّ العَظِیمِ وَ الحَمدُ لِلَّهِ المَلِکِ الرَّحِیمِ الأَوَّلِ القَدِیمِ خَـالِقِ العَـرشِ وَ السَّمَاوَاتِ وَ الأَرَضِینَ وَ هُـوَ السَّـمِیعُ العَلِیمُ قَابِـلُ التَّوبَـةِ شَکُورٌ حَلِیمٌ العَزِیـزُ الـرَّحِیمُ الأَوَّلُ الآخِـرُ الظَّاهِرُ البَـاطِنُ الدَّائِمُ القَائِمُ رَازِقُ الوُحُوشِ وَ البَهَـائِمِ صَـاحِبُ العَطَایَا وَ مَانِعُ البَلَایَا یَشفِی السَّقِیمَ وَ یَغفِرُ لِلخَـاطِئِینَ وَ یَعفُو عَنِ النَّادِمِینَ وَ یُحِبُّ الصَّالِحِینَ وَ یُؤوِی الهَارِبِینَ وَ یَسـتُرُ عَلَی المُذنِبِینَ وَ یُؤمِنُ الخَائِفِینَ سُبحَانَکَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنتَ الکَـرِیمُ المَعبُـودُ فِی کُـلِّ مَکَـانٍ تَغفِـرُ الخَطَایَا وَ تَسـتُرُ العُیُـوبَ شَکُورٌ حَلِیمٌ عَالِمٌ بِالحُدُودِ مُنبِتُ الزُّرُوعِ وَ الأَشـجَارِ فَـالِقُ

الحُبُـوبِ صَـاحِبُ الجَبَـرُوتِ غَنِیٌّ عَنِ الخَلقِقَاسِـمُ الأَرزَاقِ عَلَّامُ الغُیُوبِ أَنتَ الَّذِی لَیسَ کَمِثلِکَ شَیءٌ وَ أَنتَ عَلَی کُلِّ شَیءٍ شَـهِیدٌ أَنتَ الَّذِی تَعفُو عَنِ المَعَاصِـی بَعـدَ أَن یَغـرَقَ فِی الـذُّنُوبِ أَنتَ الَّذِی کُـلَّ شَـیءٍ خَلَقتَـهُ یَنصَـرِفُ إِلَیـکَ بِالمَنسُوبِ اغفِـرلِی خَطِـیئَتِی کَمَا قُلتَ ادعُـونِی أَسـتَجِب لَکُم وَ أَنتَ بِوَعدِکَ صَدُوقٌ نَجِّنِی مِنَ الهُمُـومِ وَ الغُمُـومِ وَ الکُــرُوبِ أَنتَ غِیَــاثُ کُــلِّ مَکــرُوبٍ وَ أَنتَ الَّذِی قُلتَ لَا تَقنَطُوا مِن رَحمَتِی وَ أَنتَ بِقَولِکَ لَیسَ بِکَ ذُوب احفَظنِی مِن آفَاتِ الدُّنیَا وَ الآخِرَةِ وَ هَولِ یَومِ اللُّحُودِوَ لَا تَفضَحنِی سَیِّدِی عَلَی رُءُوسِ الخَلَائِقِ فِی الیَومِ المَوعُـودِ اللَّهُ أَکبَـرُ اللَّهُ أَکبَرُ اللَّهُ أَکبَرُ لَا ضِدَّ لَهُ وَ لَا نِدَّ لَهُ وَ لَا صَـاحِبَةَ لَـهُ وَ لَا وَالِدَ لَهُ وَ لَا وَلَدَ لَهُ وَ لَا حَدَّ لَهُ وَ لَا حُدُودَ لَهُ وَ لَا مِثَالَ لَهُ وَ لَا کُفوَ لَهُ وَ لَا وَزِیرَ لَهُ وَ لَا شَرِیکَ لَهُ فِی مُلکِـهِ أَسـأَلُکَ یَا اللَّهُ یَا اللَّهُ یَا اللَّهُ یَا عَزِیزُ یَا عَزِیزُ یَا عَزِیـزُ أَن تُـرِیَنِی فِی مَنَامِی مَا رَجَوتُ مِنکَ وَ أَن تُکرِمَنِی بِمَغفِرَةِ خَطِیئَتِی إِنَّکَ عَلَی مَا تَشَاءُ قَدِیرٌ یَا أَرحَمَ الرَّاحِمِینَ وَ لَا حَـولَ وَ لَا قُـوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ العَلِیِّ العَظِیمِ یَا حَنَّانُ یَا مَنَّانُ یَا سُـــــــبحَانُ یَا غُفرَانُ یَا بُرهَانُ یَا سُلطَانُ یَا ذَا الجَلَالِ وَ الإِکـرَامِ أَشـهَدُ أَنَّ کُلَّ مَعبُودٍ مِن دُونِ عَرشِکَ إِلَی قَرَارِ أَرضِکَ بَاطِلٌ غَیرَ وَجهِکَ القَدِیمِ الکَرِیمِ المَعبُودِ الدَّائِمِ آمَنتُ بِکَ وَ استَعَنتُ بِکَ بِحَقِّ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنتَ أَغِثنِی یَا أَرحَمَ الرَّاحِمِینَ.

دعای یمانی

خواص و فضیلت دعای یمانی

از جمله دعـــایی است از مـــولای ما حضـــرت امـــیر المؤمـنین(علیه السـلام)معـروف به دعـای حـرز یمـانی. عبدالله بن عبّـــــاس و عبدالله بن جعفر نقل کردند که روزی خـدمت مـولا حضـرت امـیر المؤمـنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) حاضر بودیم که حضرت امــام حسن (علیه السـلام)داخل شـدند و فرمـود: یا امیرالمؤمـنین، مردی به در خانه آمـده و اذن می‌طلبد که داخل شـود که از او بـوی مشک میـوزد. حضـرت فرمـود: او را اذن ده تا آید. پس مــردی داخل شد. تنومنــد، خــوش روی، خــوش منظر و جــوانی فاضــل، فصــیح زبــانی که بر او لبــاس فاخری بـود و گفت: «السـلام علیک یا امـیر المؤمـنین و رحمة الله و برکاته» مـــــــــردی از اقصی بلاد یمن و از اشـــراف عـــرب از اولاد کسی که منســـوب به شماست هســـتم. پشت سر پادشـــاهی عظیم و نعمـــتی کامل را گذاردم. در راحتی و زندگانی بسیار خـوب و فـراخ روزی و صــاحب ثــروت و املاک بســیار بــودم اما بر من کارها دشــوار و ســخت شــده است. زمــان مــرا به تنگی مبتلا ســاخته، چـون بـرای من دشـمنی پرکینه است که کـار را دشوار و به سبب یاران و انصـار بسـیار خـود بر من غلبه نموده و به خاطر صفحه اصلی فروشگاه مفـاتیح الجنـان صحیفه سجادیه گالری تصاویر بانک صوت توانـایی یـاری کنندگان او و کثرت جمعیت، بر من چاره کم شــده است. در شبی از شب ها خوابیده بودم، در خواب مــرا شخصی آمد، به من گفت: برخیز و بشتاب به سـوی بهـترین خلق خـــدا بعد از پیـــامبر اکرمصـــلی الله علیه وآلـــه، یعـــنی

امیرالمؤمـــنین علی بن ابی طـــالب(علیه السـلام)، و از حضـرت درخواست کن به تو دعـایی را تعلیم نماید که او را حبیب خدا و بهـترین و برگزیـده‌ترین خلق او محمّد بن عبدالله صلی الله علیه وآله تعلیم نموده است. در آن دعا اسم اعظم خداست، این دعا را بر دشمن سرسخت خـود بخـوان. یا امیرالمؤمـنین، بیـدار گشـتم و متوجّه کـاری نگشتم تا به سوی تو آمدم. چهار صد غلام همراه دارم و خدا و رسول و شـما را شـاهد می‌گـیرم به آن که همگی آزادند. ایشان را در راه خدا آزاد نمودم. یا امیرالمؤمنین، از راهی دور و دراز و از شهری بعید نـزد شـما آمـده ام. بـــدن من لاغر شـــده و جثه من باریک گشـــته است. یا امیرالمؤمـــنین، به حق بزرگـــواریت و به حق پـــدری و خویشی بر من منّت گذار و به من دعایی را تعلیم نما که در خواب دیدم و مرا آن هاتف امر کـرد به سـوی تو کـوچ نمایم.

ابن عبّـاس گفت: پس از آن حضـرت امیرالمؤمـنین(علیه السلام) به آن شخص فرمـود: باید این دعا را حفظ کـنی و خوانـــدن آن را در هیچ روز تـــرک نکـــنی. امید دارم به شـهر خـود برسی در حـالی که خـدا دشـمن تو را هلاک کرده باشد. شـنیدم از رسـول خـدا)صـلی الله علیه وآله: (اگر شخصی این دعا را به نیّـتی خـالص و درست و دلی زار بخواند، خدا به کـوه ها امر کند با او به راه افتند. اگر بر دریا بخواند، بر آن راه می‌رود. پس آن مرد متوجّه بلاد خـــود گردید و بعد از چهل روز نـــامه‌ای از او به حضـــرت امیرالمؤمنین(علیه السلام)رسـید که خـدا دشـمنان او را هلاک نمـــود، به حـــدی که در حـــوالی و بلاد او احـــدی از دشمنان باقی نماند. آن‌گـاه حضـرت امیرالمؤمـنین(علیه السلام) فرمود: این را می‌دانستم و مرا رسول خدا خـبر

داده بود. بر من امری مشکل نشد مگر به بــرکت این دعا آن امر آسان شد.

متن اصلی دعای یمانی

اللَّهُمَّ أَنتَ الله المَلِــکُ الحَــقُّ الَّذِی لاَ إِلَــهَ إِلاَّ أَنتَ وَ أَنَا عَبـدُکَ وَ أَنتَ رَبِّی ظَلَمتُ نَفسِـی وَ اعتَـرَفتُ بِـذَنبِی وَ لاَ یَغفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ أَنتَ فَاغفِر لِی یَا غَفُـورُ یَا شَـکُورُ. اللَّهُمَّ إِنِّی أَحمَدُکَ وَ أَنتَ لِلحَمدِ أَهـلٌ عَلَی مَا خَصَصـتَنِی بِـهِ مِن مَوَاهِبِ الرَّغَائِبِ وَ مَا وَصَـلَ إِلَیَّ مِن فَضـلِکَ السَّـابِغِ وَ مَا أَولَیتَنِی بِهِ مِن إِحسَانِکَ إِلَیَّ وَ بَوَّأتَنِی بِهِ مِن مَظِنَّةِ العَدلِ وَ أَنَلتَنِی مِن مَنِّکَ الوَاصِــــلِ إِلَیَّ وَ مِنَ الــــدِّفَاعِ عَنِّی وَ التَّوفِیــقِ لِی وَ الإِجَابَــةِ لِــدُعَائِی حَتَّی أُنَاجِیَــکَ دَاعِیــاً وَ أَدعُوَکَ مُضَـاماً وَ أَسـأَلَکَ فَأَجِـدَکَ فِی المَـوَاطِنِ کُلِّهَا لِی جَـابِراً وَ فِی الأُمُـورَاظِراً وَ لِـذُنُوبِی غَــافِراً وَ لِعَــورَاتِی سَاتِراً لَم أُعدَم خَیرَکَ طَرفَةَ عَین مُذ أَنزَلتَنِی دَارَ الاِختِبَارِ لِتَنظُرَ مَا أُقَدِّمُ لِدَارِ القَرَارِ فَأَنَا عَتِیقُکَ مِن جَمِیـعِ الافَـاتِ وَ المَصَـائِبِ فِی اللَّوَازِبِ وَ الغُمُـومِ الَّتِی سَـاوَرَتنِی فِیهَا الهُمُومُ بِمَعَارِیضِ أَصنَافِ البَلاَءِ وَ مَصرُوفِ جُهدِ القَضَاء لاَ أَذکُرُ مِنکَ إِلاَّ الجَمِیلَ وَ لاَ أَرَی مِنکَ غَیرَ التَّفضِـیلِ خَـیرُکَ لِی شَامِلٌ وَ فَضلُکَ عَلَیَّ مُتَوَاتِرٌ وَ نِعمَتُکَ عِندِی مُتَّصِــلَةٌ وَ سَـوَابِقُ لَم تُحَقِّق جَـذَارِی بَل صَـدَّقَت رَجَـائِی وَ صَـاحَبَت أَسفَارِی وَ أَکرَمتَ أَحضَارِی وَ شَفَیتَ أَمرَاضِی وَ أَوصَـابِی وَ عَــافَیتَ مُنقَلَبِی وَ مَثــوَای وَ لَم تُشــمِت بِی أَعــدَائِی وَ رَمَیتَ مَن رَمَانِی وَ کَفَیتَنِی مَئُونَةَ مَن عَادَانِی فَحَمدِی لَکَ وَاصِــلٌ وَ ثَنَــائِی لَــکَ دَائِمٌ مِنَ الــدَّهرِ إِلَی الــدَّهرِ بِــأَلوَانِ التَّسـبِیحِ خَالِصـاً لِـذِکرِکَ وَ مَرضِـیّاً لَـکَ بِنَاصِـعِ التَّوحِیـدِ وَ إِمحَاضِ التَّمجِیدِ بِطُولِ التَّعدِیدِ وَ مَزِیَّةِ أَهلِ المَزِیدِ لَم تُعَن فِی قُدرَتِک وَ لَم تُشَارَک فِی إِلَهِیَّتِکَ وَ لَم تُعَلَّم إِذ حَبَستَ

الاَشـيَاءَ عَلَى الغَرَائِزِ وَ لاَ خَـرَقَتِ الاَوهَـامُ حُجُبَ الغُيُـوبِ فَتَعتَقِدُ فِيکَ مَحدُوداً فِى عَظَمَتِکَ فَلاَ يَبلُغُکَ بُعدُ الهِمَمِ وَ لاَ يَنَالُکَ غَوصُ الفِکَرِ وَ لاَ يَنتَهِى إِلَيکَ نَظَرُ نَاظِرٍ فِى مَجدِ جَبَرُوتِکَ ارتَفَعَت عَن صِفَةِ المَخلُـوقِين صِـفَاتُ قُـدرَتِکَ وَ عَلاَ عَن ذَلِکَ كِبرِيَاءُ عَظَمَتِکَ لاَ يَنقُصُ مَا أَرَدتَ أَن يَزدَادَ وَ لاَ يَـزدَادُ مَا أَرَدتَ أَن يَنقُصَ وَ لاَ أَحَـدٌ حَضَـرَکَ حِينَ بَـرَأت النُّفُـوسَ كَلَّتِ الاَوهَـامُ عَن تَفسِـيرِ صِـفَتِکَ وَ انحَسَـرَتِ العُقُـولُ عَن كُنـهِ عَظَمَتِـکَ وَ كَيـفَ تُوصَـفُ وَ أَنتَ الجَبَّارُ القُدُّوسُ الَّذِى لَم تَزَل زَلِيّاً دَائِماً فِى الغُيُوبِ وَحدَکَ لَيسَ فِيهَا غَـــيرُکَ وَ لَم يَكُن لَهَا سِـــوَاکَ حَـــارَ فِى مَلَكُوتِـــکَ عَمِيقَـاتُ مَـذَاهِبِ التَّفكِـيرِ فَتَوَاضَـعَتِ المُلُـوک لِهَيبَتِـکَ وَ عَنَتِ الوُجُـوهُ بِـذُلِّ الاِسـتِكَانَةِ لَـکَ وَ انقَـادَ كُـلُّ شَـىء لِعَظَمَتِـکَ وَ استَسـلَمَ كُـلُّ شَـىء لِقُـدرَتِکَ وَ خَضَـعَت لَـکَ الرِّقَابُ وَ كَلَّ دُون ذَلِکَ تَحبِيرُ اللُّغَاتِ وَ ضَلَّ هُنَالِکَ التَّدبِيرُ فِى تَصَـارِيفِ الصِّـفَاتِ فَمَن تَفَكَّرَ فِى ذَلِـکَ رَجَـعَ طَرفُـهُ إِلَيهِ حَسِيراً وَ عَقلُهُ مَبهُـوراً وَ تَفَكُّرُه مُتَحَيِّرا. اللَّهُمَّ فَلَـکَ الحَمدُ مُتَوَاتِراً مُتَوَالِيـاً مُتَّسِـقاً مُسـتَوثِقاً يَـدُومُ وَ لاَ يَبِيـدُ غَيرَ مَفقُود فِى المَلَكُـوتِ وَ لاَ مَطمُـوس فِى العَـالَمِ وَ لاَ مُنتَقَص فِى العِرفَـانِ وَ لَـکَ الحَمـدُ مَا لاَ تُحصَـى مَكَارِمُـهُ فِى اللَّيـلِ إِذَا أَدبَـرَ وَ الصُّـبحِ إِذَا أَسـفَرَ وَ فِى البَـرَارِى وَ البِحَـــارِ وَ الغُـــدُوِّ وَ الاِصَـــال وَ العَشِـــىِّ وَ الاِبكَـــارِ وَ فِى الظَّهَائِرِ وَ الاَسحَارِ. اللَّهُمَّ بِتَوفِيقِکَ قَد أَحضَرتَنِى الرَّغبَـةَ وَ جَعَلتَنِى مِنـکَ فِى وَلاَيَـةِ العِصـمَةِ فَلَم أَبـرَح فِى سُـبُوغِ نَعمَائِکَ وَ تَتَابُعِ آلاَئِکَ مَحفُوظـاً لَـکَ فِى المَنَعَـةِ وَ الـدِّفَاعِ مَحُوطـــاً بِـــکَ فِى مَثـــوَاىَ وَ مُنقَلَبِى وَ لَم تُكَلِّفنِى فَـــوقَ طَاقَتِى إِذ لَم تَـرضَ مِنِّى إِلاَّ طَـاقَتِى وَ لَيسَ شُـكرِى وَ إِن بَالَغتُ فِى المَقَالِ وَ بَالَغتُ فِى الفَعَالِ بِبَـالِغ أَدَاءَ حَقِّکَ وَ لاَ مُكَافِيـاً لِفَضـلِکَ لاَنَّکَ أَنتَ الله الَّذِى لاَ إِلَـهَ إِلاَّ أَنتَ لَم

تَغِب وَ لاَ تَغِيبُ عَنکَ غَائِبَةٌ وَ لاَ تَخفَى عَلَيکَ خَافِيَةٌ وَ لَم تَضِلَّ لَکَ فِى ظُلَمِ الخَفِيَّاتِ ضَالَّةٌ إِنَّمَا أَمرُکَ إِذَا أَرَدت شَيئاً أَن تَقُولَ لَهُ کُن فَيَکُونُ. اللَّهُمَّ لَکَ الحَمدُ مِثلَ مَا حَمِدتَ بِهِ نَفسَکَ وَ أَضعَافَ مَا حَمِدَکَ بِهِ الحَامِدُونَ وَ مَجَّدَکَ بِهِ المُمَجِّدُونَ وَ کَبَّرَکَ بِهِ المُکَبِّرُونَ وَ عَظَّمَکَ بِه المُعَظِّمُونَ حَتَّى يَکُونَ لَکَ مِنِّى وَحدِى فِى کُلِّ طَرفَةِ عَين وَ أَقَلَّ مِن ذَلِکَ مِثلَ حَمدِ الحَامِدِينَ وَ تَوحِيدِ أَصنَافِ المُخلَصِينَ وَ تَقدِيسِ أَجنَاسِ العَارِفِينَ وَ ثَنَاءِ جَمِيعِ المُهَلِّلِينَ وَ مِثلَ مَا أَنتَ بِهِ عَارِفٌ مِن رِزقِکَ اعتِبَاراً وَ فَضلاً وَ سَأَلتَنِى مِنهُ يَسِيراً صَغِيراً وَ أَعفَيتَنِى مِن جَمِيعِ خَلقِکَ مِنَ الحَيَوَانِ وَ أَرغَبُ إِلَيکَ فِى رَغبَةِ مَا أَنطَقتَنِى بِهِ مِن حَمدِکَ فَمَا أَيسَرَ مَا کَلَّفتَنِى بِهِ مِن حَقِّکَ وَ أَعظَمَ مَا وَعَدتَنِى عَلَى شُکرِکَ ابتَدَأتَنِى بِالنِّعَمِ فَضلاً وَ طَولاً وَ أَمَرتَنِى بِالشُّکرِ حَقّاً وَ عَدلاً وَ وَعَدتَنِى عَلَيهِ أَضعَافاً وَ مَزِيداً وَ أَعطَيتَنِى مِن رِزقِکَ اعتِبَاراً وَ فَضلاً وَ سَأَلتَنِى مِنهُ يَسِيراً صَغِيراً وَ أَعفَيتَنِى مِن جَهدِ البَلاَءِ وَ لَم تُسَلِّمنِى لِلسُّوءِ مِن بَلاَئِکَ مَعَ مَا أَولَيتَنِى مِن العَافِيَةِ وَ سَوَّغتَ مِن کَرَائِمِ النُّحلِ وَ ضَاعَفتَ لِىَ الفَضلَ مَعَ مَا أَودَعتَنِى مِنَ الحُجَّةِ الشَّرِيفَةِ وَ يَسَّرتَ لِى مِنَ الدَّرَجَةِ الرَّفِيعَةِ وَ اصطَفَيتَنِى بِأَعظَمِ النَّبِيِّينَ دَعوَةً وَ أَفضَلِهِم شَفَاعَةً مُحَمَّد)صلى الله عليه وآله(اللَّهُمَّ اغفِر لِى مَا لاَ يَسَعُهُ إِلاَّ مَغفِرَتُکَ وَ لاَ يَمحَقُهُ إِلاَّ عَفوُکَ وَ لاَ يُکَفِّرُهُ إِلاَّ فَضلُکَ وَ هَب لِى فِى يَومِى هَذَا يَقِيناً تُهَوِّنُ عَلَىَّ بِهِ مُصِيبَاتِ الدُّنيَا وَ أَحزَانَهَا بِشَوق إِلَيکَ وَ رَغبَة فِيمَا عِندَکَ وَ اکتُب لِى عِندَکَ المَغفِرَةَ وَ بَلِّغنِىَ الکَرَامَةَ وَ ارزُقنِى شُکرَ مَا أَنعَمتَ بِه عَلَىَّ فَإِنَّکَ أَنتَ الله الوَاحِدُ الرَّفِيعُ البَدِىءُ البَدِيعُ السَّمِيعُ العَلِيمُ الَّذِى لَيسَ لاَمرِکَ مَدفَعٌ وَ لاَ عَن قَضَائِکَ مُمتَنِعٌ أَشهَدُ أَنَّکَ رَبِّى وَ رَبُّ کُلِّ شَىء فَاطِرُ

السَّمَاوَاتِ وَ الاَرضِ عَالِمُ الغَيبِ وَ الشَّهَادَةِ العَلِىُّ الكَبِـيرُ. اللَّهُمَّ إِنِّى أَسأَلُکَ الثَّبَاتَ فِى الاَمرِ وَ العَزِيمَةَ عَلَى الرُّشـدِ وَ الشُّکرَ عَلَى نِعمَتِکَ وَ أَعُوذُ بِکَ مِن جَورِ کُلِّ جَـائِر وَ بَغيِ کُلِّ بَاغ وَ حَسَدِ کُلِّ حَاسِد بِـکَ أَصُـولُ عَلَى الاَعـدَاءِ وَ بِـکَ أَرجُو وَلاَيَةَ الاَحِبَّاءِ مَعَ مَا لاَ أَستَطِيعُ إِحصَـاءَهُ وَ لاَ تَعدِيـدَهُ مِن عَوَائِدِ فَضـلِکَ وَ طُـرَفِ رِزقِـکَ وَ أَلـوَانِ مَا أَولَيتَ مِن إِرفَـادِکَ فَإِنَّکَ أَنتَ اللهُ الَّذِى لاَ إِلَـهَ إِلاَّ أَنتَ الفَاشِـى فِى الخَلقِ رِفدُهُ البَاسِطُ بِالحَقِّ يَـدُکَ وَ لاَ تُضَـادُّ فِى حُکمِـکَ وَ لاَ تُنَازَعُ فِى أَمرِکَ تَملِکُ مِنَ الاَنَامِ مَا تَشَاءُ وَ لاَ يَملِکُـونَ إِلاَّ مَا تُرِيدُ قُلِ اللّهُمَّ مَالِکَ المُلکِ تُؤتِى المُلکَ مَن تَشَاءُ وَ تَنزِع المُلکَ مِمَّن تَشَاءُ وَ تُعِـزُّ مَن تَشَـاءُ وَ تُـذِلُّ مَن تَشَـاءُ بِيَـدِکَ الخَـيرُ إِنَّکَ عَلى کُـلِّ شَـىء قَـدِيرٌ تُـولِجُ اللَّيـلَ فِى النَّهَارِ وَ تُولِجُ النَّهَارَ فِى اللَّيلِ وَ تُخـرِجُ الحَىَّ مِنَ المَيِّتِ وَ تُخرِجُ المَيِّتَ مِنَ الحَىِّ وَ تَرزُقُ مَن تَشَاءُ بِغَيرِ حِسَاب. اَنتَ المُنعِمُ المُفضِلُ الخَالِقُ البَـارِئُ القَـادِرُ القَـاهِرُ المُقَـدَّسُ فِى نُورِ القُدسِ تَرَدَّيتَ بِالمَجدِ وَ العِزِّ وَ تَعَظَّمتَ بِالکِبرِيَـاءِ وَ تَغَشَّيت بِالنُّورِ وَ البَهَاءِ وَ تَجَلَّلتَ بِالمَهَابَةِ وَ السَّـنَاءِ لَـکَ المَنُّ القَـدِيمُ وَ السُّـلطَانُ الشَّـامِخُ وَ الجُـودُ الوَاسِـعُ وَ القُـدرَةُ المُقتَـدِرَةُ جَعَلتَنِى مِن ضَـلِ بَنِى آدَمَ وَ جَعَلتَنِى سَمِيعاً بَصِيراً صَحِيحاً سَوِيّاً مُعَافًى وَ لَم تَشغَلنِى نُقصَـاناً فِى بَـدَنِى وَ لَم تَمنَعـکَ کَرَامَتُـکَ إِيَّاىَ وَ حُسن صَـنِيعِکَ عِندِى وَ فَضلُ إِنعَامِـکَ عَلَىَّ إِن وَسِـعتَ عَلَىَّ فِى الـدُّنيَا وَ فَضَّلتَنِى عَلَى کَثِـير مِن أَهلِهَا فَجَعَلتَ لِى سَـمعاً وَ فُـؤَاداً يَعرِفَان عَظَمَتَکَ وَ أَنَا بِفَضلِکَ حَامِـدٌ وَ بِجَهـدِ نَفسِـى لَـکَ شَاکِرٌ وَ بِحَقِّکَ شَاهِدٌ فَإِنَّکَ حَىٌّ قَبـلَ کُـلِّ حَىّ وَ حَىٌّ بَعـدَ کُلِّ حَىّ وَ حَىٌّ تَـرِثُ الحَيَـاةَ لَم تَقطَع خَـيرَکَ عَنِّى طَرفَـةَ عَين فِى کُـلِّ وَقت وَ لَم تُـنزِل بِى عُقُوبَـاتِ النِّقَمِ وَ لَم تُغَيِّر عَلَىَّ دَقَائِقَ العِصَمِ فَلَو لَم أَذکُر مِن إِحسَـانِکَ وَ عَـدَدَ

مَا أَحَـاطَت بِـهِ قُـدرَتُکَ وَ عَـدَدَ مَا وَسِـعَتهُ رَحمَتُک اللَّهُمَّ فَتَمِّم إِحسَانَکَ فِیمَا بَقِیَ کَمَا أَحسَـنتَ فِیمَا مَضَـی فَـإِنِّی أَتَوَسَّـلُ بِتَوحِیـدِکَ وَ تَمجِیـدِکَ وَ تَحمِیـدِکَ وَ تَهلِیلِـکَ وَ تَکبِیرِکَ وَ تَعظِیمِک وَ بِنُورِکَ وَ رَأفَتِکَ وَ رَحمَتِـکَ وَ عُلُـوِّکَ وَ جَمَالِک وَ جَلاَلِکَ وَ بَهَائِکَ وَ سُلطَانِکَ وَ قُدرَتِکَ وَ بِمُحَمَّد وَ آلِـهِ الطَّاهِرِینَ أَلاَّ تَحـرِمَنِی رِفـدَکَ وَ فَوَائِدَکَ فَإِنَّهُ لاَ یَعتَرِیـکَ لِکَـثرَةِ مَا یَنـدَفِقُ بِه عَوَائِقُ البُخـلِ وَ لاَ یَنقُصُ جُودَکَ تَقصِیرٌ فِی شُکرِ نِعمَتِکَ وَ لاَ تُفنِی خَزَائِنَ مَوَاهِبِکَ النِّعَمُ وَ لاَ تَخَـافُ ضَـیمَ إِملاَقٍ فَتُکـدِیَ وَ لاَ یَلحَقُک خَـوفُ عُدمٍ فَیَنقُصَ فَیضُ فَضلِکَ. اللَّهُمَّ ارزُقنِی قَلبـاً خَاشِـعاً وَ یَقِیناً صَادِقاً وَ لِسَاناً ذَاکِراً وَ لاَ تُؤمِنِّی مَکرَکَ وَ لاَ تَکشِف عَنِّی سِترَک وَ لاَ تُنسِنِی ذِکرَکَ وَ لاَ تُبَاعِـدنِی مِن جِـوَارِکَ وَ لاَ تَقطَعنِی مِن رَحمَتِکَ وَ لاَ تُؤیِسـنِی مِن رَوحِـکَ وَ کُن لِی أُنساً مِن کُلِّ وَحشَة وَ اعصِمنِی مِن کُـلِّ هَلَکَة وَ نَجِّنِی مِن کُلِّ بَلاَء فَ إِنَّکَ لا تُخلِـفُ المِیعَـادَ. اللَّهُمَّ ارفَعنِی وَ لاَ تَضَـعنِی وَ زِدنِی وَ لاَ تَنقُصـنِی وَ ارحَمنِی وَ لاَ تُعَـذِّبنِی وَ انصُرنِی وَ لاَ تَخذُلنِی وَ آثِرنِی وَ لاَ تُؤثِر عَلَیَّ وَ صَـلِّ عَلَی مُحَمَّد وَ آلِ مُحَمَّد الطَّیِّبِینَ الطَّاهِرِینَ وَ سَلِّم تَسلِیما.

ترجمه متن دعای یمانی

به نام خداوند بخشنده مهربان

ابتـدا می‌کنم، خداونـدا تـویی پادشـاه پاینـده، که نیست خدایی مگر تو. تویی پروردگارِ من و من بنده تـوام. بـدی بسیار کرده ام، بر نفس خود ستم نموده ام. به گناه خود اقرار کرده‌ام و گناهان را نمی‌آمرزد مگر تو، پس مـراای بسیار بخشنده و بسیار سپاسگزار بیـامرز. خداونـدا تو را ستایش می‌کنم و تو بـرای سـتایش سـزاواری، به سـبب بخشش‌های بسـیار نفیس که فقط به من دادی، نـیز

نعمت بسیار و احسان تو که کامل است و نیکویی تو، که به من از جایگـاه عـدالت دادی. نعمتت به من رسـیده، و بلاها را از من دفع گردانیـدی. مـرا توفیق دادی و دعـای مرا در هنگـامی که مناجـات نمـایم بـرآوردی. تو را طلب می‌کنم و می‌خـوانم در حـالی که سـتم دیـده ام. از تو درخواست دارم، پس تو را در همه جـای ها و موضع ها می‌یابم که در کارها یاری کننده و نگهبـان مـنی. گناهـان مـرا می‌آمـرزی. عیب ها و قـبیح ها من را می‌پوشـانی. همیشه نیکـویی تو را یـافتم. از وقـتی که مـرا در خانه امتحـان (یعـنی دنیا) فـرود آورده‌ای تا ببیـنی چه چـیز به آرامگاه خودم (یعنی آخرت) پیش می‌فرسـتم. آزاد کـرده توام از همه آفت و بلاها و مصیبت ها در سـختی ها و از اندوه‌هایی که به من حمله کردند. دچار حزن و دلگیری به سـبب تیرهـای بلایم. از تو جز نیکـویی و شـفقت به یـاد نمی‌آورم. از تو غیر از نعمت نمی‌بینم. نیکویی تو وجـود مـرا فـرا گرفته و بخشش تو بر من پیـاپی است. نعمت‌هـای تو پیوسـته پیشی گرفته. تـرس مـرا ثـابت و پیوسته نساختی بلکه امید استوار کردی. مرا در سـفرها همراهی نمـودی. مـرا در حضر گـرامی داشـتی. دردها و ناراحتی‌هـای مـرا شـفا دادی. حـال مـرا سـالم و خـوش گردانیدی و دشمنان مرا شاد نگردانیدی. کسی را که مرا به بـدی انـداخت، رانـدی. مـرا از بـدی و تعب کسی که دشـمنی کـرد، حفظ کـردی، پس سـتایش من بـرای تو پیوسته و شکر من همیشگی اسـت، از زمـانه‌ای تا زمانه دیگر، با انواع تسبیح و سـتایش ها در حـالی که یـادآوری ات را خالصانه می‌کنم. خشنودی تو را می‌جـویم با کامل نمودن و یگانه دانستن تو، نیز خالص ساختن تعظیم تو با بزرگ شـمردن نعمت هـایت و بخشش‌های تو به مردمـان

بخشنده. در توانایی خود یاری نشده ای. در خداوندی شریک نداری. برای تو ماهیّتی دانسته نشده و دیده نشده ای. چون اذهان برای فهم فطرت و طبیعت تو ملازم شدند، پرده‌های غیب را پندار مردمان ندریدند تا آن که گرفتار محدودیت در عظمت تو بشوند. به تو همّت ها نمی‌رسد. نمی‌یابد تو را فکرها. به تو بینایی بیننده‌ای به سبب شرف و بزرگواری تو منتهی نمی‌شود. از تعریف آفریدگان وصف توانایی تو والاتر است. از این تعریف، بزرگواری تو بالاتر است. آن‌چه خواسته باشی که زیاد شود، کم نمی‌شود. چیزی که اراده نموده باشی کم شود، زیاد نمی‌شود. هنگامی که آفریدگان را خلق نمودی، کسی نبود. شریکی نداشتی، وقتی جان را آفریده ای. فهم ها از بیان کردن تعریف تو عاجز شدند. عقل ها از ادراک حقیقت بزرگی تو، حیران گشته‌اند. چگونه تعریف شوی و حال آن که صاحب جبروت تویی؟! منّزهی از همه عیب ها. همیشه بوده ای، بدون اوّلی و بی‌آخری. همیشه پنهان از نظرها هستی. یگانه‌ای تو. در صفات شریکی نداری، و آن صفات برای غیر تو وجود نداشته، چشم ها بر تو نمی‌توانند هجوم آورند تا آن‌چه را که خواهند ببینند. دل ها به معرفت کنه تو راه نمی‌یابند. عقل ها به درک بزرگی عزّت تو نمی‌رسند. در پادشاهی تو ذهن ها در فکر کردن حیران شدند. پادشاهان برای هیبت تو فروتنی نمودند. چهره ها به خواری و زاری برای تو خضوع نمودند. هر چیزی برای بزرگی تو اطاعت نمود. هر چیزی برای توانایی تو گردن نهاد. برای تو گردن ها فروتنی نمودند. در ستایش و ذکر صفات نیکوی تو زبان و لهجه ها درمانده‌اند. در این‌جا تدبیر نمودن در بیان صفت ها گمراه شده است، در این امر نظر و فکر

بازمانده، عقل حیران و فکر سرگردان می‌شود. خداوندا برای توست ستایش پیوسته، پی در پی، منتظم، همیشه باشد و برطرف نگردد و فانی نشود و در عالم محو نگردد و در شناخت تو کم نشود. ستایش به قدر آن‌چه در شمار نیاید، شایسته توست، به سبب نعمت هایت در شب، وقتی که پشت کند و صبح هرگاه روشن شود و در صحراها و دریاها و بعد از صبح و وقت عصر و در شبانگاه و در بامداد و میان روزها و سحرها، خداوندا به توفیق ات گرایشم به سوی خود را، فراهم آورده ای. مرا از تفضّل، در حمایت خود گرفته ای. همیشه غرق در نعمت‌های تو بوده ام. پیاپی نعمت‌های تو، ادامه یافته به حفظ من و با بازداشتن و دفع کردن دشمن. احسان تو تا سرایم در سرای آخرت، فرا رفته، مرا زیاده بر توانایی‌ام تکلیف نکرده ای، از من فقط فرمانبرداری مرا خواسته ای. شکر من (هر چند در گفتار سعی نمایم و در کردار مبالغه کنم) حق تو را ادا نمی‌کند و مساوی احسان تو نیست، تویی آن خدایی که نیست معبودی مگر تو. غایب نبوده ای. از دید تو مردمان پنهان نمی‌شوند. بر تو هرچه مخفی شده، پوشیده نمی‌گردد. برای تو در تاریکی‌های پنهان گم شده‌ای وجود ندارد. فرمان تو چنان است که هرگاه چیزی را خواهی، این که بگویی موجود شو، موجود می‌شود، خداوندا برای توست همه ستایش ها، آن گونه که خود را ستایش نموده‌ای و چندین برابر آن‌چه ستایش کنندگان ستایش کرده‌اند و تسبیح کنندگان تسبیح نموده‌اند و تعظیم کنندگان تعظیم کرده‌اند و تو را به بزرگی یاد نموده‌اند و بزرگ شمارندگان بزرگ شمرده‌اند، به حدّی که برای تو از من به تنهایی در هر برهم زدن چشمی و کمتر از آن،

ستایش ستایش کنندگان صادر شود، مانند اقرار به یگانگی تو توسط اخلاص ورزندگان، مثل ستایش خداشناسان و ستایش همه تهلیل کنندگان. مساوی آن‌چه از همه آفریدگان خود می‌خواهی، مشتاق و راغب ستایش توام که مرا بدان گویا کرده ای، پس چه آسان است حق تو که مرا به آن تکلیف نموده‌ای امّا چه بزرگ است پاداشی که مرا وعده داده ای، از روی تفضّل و شفقت پیش از استحقاق من، ابتدا به نعمت و بخشش کردی. مرا به شکر از روی راستی و عدالت امر فرمودی. مرا بر این شکر پاداش چندین برابر وعده دادی، به من از روزی خود برای آزمایش و بینش و احسان بخشیدی. از من در عوض آن شکر آسان و کوچک خواستی. مرا از تعب و مشقّت بلا نگاهداشتی. مرا به دست مصیبت‌های بد و بلاها ندادی، با وجود سلامتی که مرا بخشیده بودی، و بخشش‌های بسیار عطا نموده بودی، پس بخشش را با وجود برهان و دلیل واضح که یادم دادی زیاده گردانیدی، نیز مرا مرتبه بلند و رفیع بشارت و مژده دادی، مرا برای پیروی از بزرگ‌ترین پیغمبران برگزیدی که خلایق را می‌خواند و فاضل‌ترین ایشان جهت شفاعت بود که محمد است (خدا بر او و بر آل او رحمت فرستد) خداوندا گناهان مرا بیامرز که آن را فقط آمرزش تو فرا می‌گیرد، و برطرف نمی‌کند گناه را مگر گذشتن تو، و آن را نمی‌پوشاند مگر بخشش تو. مرا در این روز یقینی ببخش که به سبب آن بلاهای دنیا و اندوه‌های آن را آسان گردانی، تا به اشتیاق و علاقه به تو آراسته باشم، نیز گرایش به آن‌چه نزد تو است (از ثواب و مراتب اخروی) داشته باشم. برای من آمرزش بنویس، مرا به مرتبه کرامت خود برسان، مرا شکر آن‌چه

را که به من بخشیدی، روزی کن. تـویی خـدای یگانه بلند مرتبـه، خلق کننـده، پدید آورنـده، شـنوای دانا که بـرای فرمـان تو بـاز دارنـده‌ای نیسـت، از حکم تو گریزنـده‌ای نیست، گـواهی می‌دهم تـویی پروردگـار من و پروردگـار هر چیز. تویی آفریدگار آسمان ها و زمین و دانای پنهـان و آشـــکار و بلند مرتبه بزرگـــوار، خداونـــدا درخواست می‌کنم از تو پایداری در انجام فرمان تـو، اسـتوار بـودن بر راه راست، شکر کـردن نعمت تـو، و به تو از سـتم هر سـتمکار و از ظلم هر ظـالم و از رشک (حسد) هر رشک برنده‌ای (حسودی) پناه می‌بـرم. به قـوّت تو بر دشـمنان حمله می‌کنم. دوســـتی دوســـتانت را از تو درخواست دارم، با وجـود نعمت و بخششت که شـمردن آن را قـادر نیستم و تعداد آن ها را نمی‌توانم بشمارم، یعنی نیکویی ها و بخشش و روزی و نعمت‌هـــــای رنگارنگ که به من بخشـیده ای، تـویی خـدایی که نیست معبـودی مگر تـو، نعمتت بسیار و میـان خلایق پراکنـده است. به راسـتی و کـــرم بخشش دست خـــود را گشـــوده ای. در حکم خـــود مخالفت نمی‌شوی، در فرمان تو نزاع نمی‌شود، آن‌چه را که خواهی مالک می‌شوی. مالک نمی‌شـوند مگر آن‌چه را که خـــواهی، بگو تو (ای محمد) خداونـــداای صـــاحب پادشاهی، پادشاهی را به کسی که می‌خـواهی می‌دهی. پادشـاهی را از هر کس که خـواهی می‌سـتانی. عزیز و غالب می‌گردانی کسی را که می‌خواهی. خـوار می‌کـنی کسی را که خـواهی. نیکـویی به دست قـدرت توست. بر هر چـــیز توانـــایی. شب را روز می‌کـــنی و روز را شب می‌گردانی. زنده را از مـرده بـیرون می‌آوری و مـرده را از زنده بـیرون می‌آوری، روزی بی‌انـدازه می‌دهی کسی را که خـــواهی. تـــویی نعمت دهنـــده، احســـان کننـــده،

آفریننده، ایجـاد کننـده، توانـای غـالب، سـتایش شـده به سبب روشنی و پـاکیزگی ردای خـود، بـزرگی و عـزّت را خود ساخته ای. به بزرگواری خـود بـزرگی نمـوده ای. به روشنی و شرف خود پنهـان گشـته ای. به هیبت و رفعت خود صاحب زینت شده ای. برای توست نعمت دادن ازلی و پادشـــاهی بلند مرتبه و بخشش وســـیع و توانـــایی با اقتدار، مرا از جمله بهـترین پسـران آدم گردانیـدی. مـرا شنوا و بینا در کمال صحّت و سـلامت گردانیـدی. مـرا به آفت و بلایی که در بـدن من باشـد، مشـغول نسـاختی. احسـان و بخشش و نیکـویی تو شـامل من اسـت، نـیز زیادتی بخشش تو بر من. روزی مرا در دنیا فراخ کـردی، مـــرا بر بســـیاری از اهل دنیا برتـــری دادی، پس به من گوشی دادی که نشـــــانه‌های تو را بشـــــنود و دلی که بزرگواری تو را بشناسد، به احسان تو ستایش کننـده ام، به سعی خود شکرکننده ام، به حق تو گواهم، تو زنـده‌ای پیش از هر زنـده. زنـده‌ای بعد از هر زنـده. زنـده‌ای که زندگانی را از زنده‌ای ارث نمی‌بری، نیکی خـود را از من حـتی به انـدازه بـرهم زدن چشـمی نبریـده و برطـرف ننمـــوده ای. به من مشـــقّت عـــذاب‌های خـــود را فـــرو نیاوردی. مواظبت و نگاهداشتن خود را تغییر ندادی، پس اگر از نیکویی تو به یاد نیاورم مگر در گذشتن از گناهـان و بـرآوردن حـاجتم را در وقـتی که سر خـود را در حـال ستایش کردن و تعظیم تو به طرف آسمان بالا بردم، نیز در وقت قســمت کــردن روزی ها در هنگـــامی که آن را مقـــرّر ســـاختی، بـــرای توست ســـتایش به شـــمار آن‌چه دانایی تو نگاهداشـته است و به شـمار آن‌چه توانـایی تو فـرا گرفته و به شـمار آن‌چه رحمت تو گنجـایش داشـته باشد. خداوندا نیکویی خود را در آن‌چه از عمر من بـاقی

است، تمام کن، همچنان که در آن‌چه از عمر من گذشته است، نیکویی نموده ای. متوسّلم به یگانگی و به تعظیم و ستایش تو، نیز به تهلیل و بزرگواری و بزرگ شمردن و به روشنی تو، هم چنین به مهربانی و شفقت و بلندی و خوبی تو، نیز ستایش و شرف و پادشاهی و توانایی تو. به محمّد و آل او که پاکانند سوگند که مرا از عطا و نفع‌های خود محروم نسازی. به سبب رحمت بسیاری که می‌دهی، و بخل نداری. بخشش تو را کوتاهی بندگان در شکر نعمت کم نمی‌کند. خزانه‌های بخشش‌های تو را دادن نعمت خالی نمی‌کند. از فقر و احتیاج نمی‌ترسی تا آن که عطای خود را کم کنی. از بی‌چیزی بیم نداری تا آن که بخشش تو کم شود. خداوندا مرا دلی ترسنده، یقینی راست، زبانی ذکر گوینده، روزی گردان. مرا از مکر و عذاب خود ایمن ساز. از من پرده پوشاننده خود را بر مدار. مرا از یاد خود به فراموشی میندار. مرا از پناه خود دور مگردان. مرا از رحمت خود جدا مساز. مرا از آسایش مأیوس و ناامید مگردان. انیس وحشت و تنهایی‌ام باش. مرا از هلاک شدن نگاهدار. مرا از هر بلایی برهان. وعده خود را عمل می‌کنی. خداوندا مرتبه مرا بلند کن، مرا پست مگردان، عطای خود زیاده کن و بخشش ات را کم مکن. رحم کن و مرا عذاب مکن. مرا یاری نمای و بی‌یار وامگذار. مرا برگزین و بر من کسی را برمگزین. رحمت فرست بر محمّد و بر آل محمّد که نیکان و پاکانند و درود فرست بر ایشان، درودی دائم و بسیار.

دعای کنز العرش

خواص و فضیلت دعای کنز العرش

جبرئیل(ع) به خدمت پیامبر (ص) آمد و با او بـود میکائیل و اســرافیل (ع)و گفتند: یا رســول الله به درســتی که خـــدای تعـــالی تو و امت تو را در دنیا و آخـــرت به این نام‌های کرامت نموده است،خوشا به حال تو و امت تو.

اگر کسی را خـــــــدای عزوجل توفیق دهد تا این دعا را بخواند به درسـتی که این دعـای بـزرگ و جلیل القـدری است و این دعا گنجی از گنجهـای عـرش است و در این دعا همه نام‌هـــای پروردگـــار جل جلاله داخل است که خدای تعالی به بـرکت آن‌ها خلق نمـوده است همه خلایق و اهل آســمان‌ها و زمین‌ها و بهشت و دوزخ و آفتــاب و مــاه و ســتاره‌ها کوهها را و آن‌چه را که در بیابــان و در دریا از چهارپایان وحشرات و جـانوران وحشی ودرختـان باشد و آن‌چه در دریاها باشـداز مخلوقـات و عجـائبی که نمیداند آن‌ها را به غــیر از آن که ایشــان را خلق نمــوده است. پس ملائکه گفتند: این دعا را به احدی یاد مده،مگر به خوبـان از امت خـود،چـون در حکم و علم خـدا،جـاری شـده اسـت،که خـدای متعـال حـاجت آن را که این دعا را یک مرتبه بخوانــد،مســتجاب گرداند و این دعا به دعـــای مبارک مشهور است.

سیدبن طاووس(قدس سـره) در پایـان دعا می‌گوید: این دعا از جمله دعاهـــایی است که من در یک امر مهمی به خاطرم رسید که بخـوانم و اثر اجـابتش را تجربه نمـایم، چـون خوانـدم، قسم به خـدا که تعجیل اجـابت را دیـدم و آن‌چه از خدا می‌خواسـتم، در خـواب به من الهـام شد که

برآورده می‌شود حاجتم، پس چنان شد که در خواب دیـده بودم.

متن اصلی دعای کنز العرش

اللَّهُمَّ إِنِّی أَسأَلُکَ بِاسمِکَ الَّذِی إِذَا ذُکِرتَ بِهِ تَزَعزَعَت مِنهُ السَّـمَاوَاتُ وَ انشَـقَّت مِنـهُ الأَرَضُـونَ وَ تَقَطَّعَت مِنـهُ السَّـحَابُ وَ تَصَـدَّعَت مِنـهُ الجِبَـالُ وَ جَـرَت مِنـهُ الرِّيَـاحُ وَ انتَقَصَت مِنهُ البِحَارُ وَ اضطَرَبَت مِنهُ الأَموَاجُ وَ غَارَت مِنـهُ النُّفُوسُ وَ وَجِلَت مِنهُ القُلُوبُ وَ زَلَّت مِنهُ الأَقدَامُ وَ صَمَّت مِنهُ الآذَانُ وَ شَخَصَت مِنهُ الأَبصَارُ وَ خَشَعَت مِنهُ الأَصـوَاتُ وَ خَضَـعَت لَـهُ الرِّقَـابُ وَ قَـامَت لَـهُ الأَروَاحُ وَ سَـجَدَت لَـهُ المَلَائِکَةُ وَ سَـجَّت لَـهُ وَ ارتَعَـدَت لَـهُ الفَـرَائِصُ وَ اهتَـزَّ لَـهُ العَـرشُ وَ دَانَت لَـهُ الخَلَائِقُ وَ بِالاسـمِ الَّذِی وُضِـعَ عَلَی الجَنَّةِ فَـأُزلِفَت وَ عَلَی الجَحِیمِ فَسُـعِّرَت وَ عَلَی النَّارِ فَتَوَقَّدَت وَ عَلَی السَّمَاءِ فَاسـتَقَلَّت وَ قَـامَت بِلَا عَمَـدٍ وَ لَا سَنَدٍ وَ عَلَی النُّجُومِ فَتَزَيَّنَت وَ عَلَی الشَّـمسِ فَأَشـرَقَت وَ عَلَی القَمَرِ فَأَنَارَ وَ أَضَاءَ وَ عَلَی الأَرضِ فَاستَقَرَّت وَ عَلَی الجِبَـالِ فَأَرسَـت وَ عَلَی الرِّيَـاحِ فَـذَرَت وَ عَلَی السَّـحَابِ فَأَمطَرَت وَ عَلَی المَلَائِکَـةِ فَسَـبَّحَت وَ عَلَی الإِنسِ وَ الجِنِّ فَأَجَـابَت وَ عَلَی الطَّیرِ وَ النَّمـلِ فَتَکَلَّمَت وَ عَلَی اللَّیـلِ فَأَظلَمَ وَ عَلَی النَّهَارِ فَاستَنَارَ وَ عَلَی کُلِّ شَـیءٍ فَسَـبَّحَ وَ بِالاسمِ الَّذِی استَقَرَّت بِهِ الأَرَضُونَ عَلَی قَرَارِهَا وَ الجِبَـالُ عَلَی أَمَاکِنِهَا وَ البِحَـارُ عَلَی حُـدُودِهَا وَ الأَشـجَارُ عَلَی عُرُوقِهَا وَ النُّجُـومُ عَلَی مَجَارِيهَا وَ السَّـمَاوَاتُ عَلَی بِنَائِهَا وَ حَمَلَتِ المَلَائِکَـةُ عَـرشَ الـرَّحمَنِ بِقُـدرَةِ رَبِّهَا وَ بِالاسـمِ القُدُّوسِ القَدِيمِ المُتَقَـدِّمِ المُختَـارِ الجَبَّارِ المُتَکَبِّرِ الکَبِـيرِ المُتَعَظِّمِ العَزِيزِ المُهَيمِنِ المَلِـکِ المُقتَـدِرِ القَـدِيرِ القَـادِرِ الحَمِيدِ المَجِيـدِ الصَّـمَدِ المُتَوَحِّدِ المُتَفَـرِّدِ الکَبِـيرِ المُتَعَظِّمِ

المُتَعَالِ وَ بِالاسمِ المَخزُونِ المَكنُونِ فِى عِلمِهِ المُحِيطِ بِعَرشِهِ الطَّاهِرِ المُطَهَّرِ المُبَارَكِ القُدُّوسِ السَّلَامِ المُؤمِنِ المُهَيمِنِ العَزِيزِ الجَبَّارِ المُتَكَبِّرِ الخَالِقِ البَارِئِ المُصَوِّرِ الأَوَّلِ الآخِرِ الظَّاهِرِ البَاطِنِ الكَائِنِ قَبلَ كُلِّ شَىءٍ وَ المُكَوِّنِ لِكُلِّ شَىءٍ وَ الكَائِنِ بَعدَ فَنَاءِ كُلِّ شَىءٍ لَم يَزَل وَ لَا يَزَالُ وَ لَا يَفنَى وَ لَا يَتَغَيَّرُ نُورٌ فِى نُورٍ وَ نُورٌ عَلَى نُورٍ وَ نُورٌ فَوقَ كُلِّ نُورٍ وَ نُورٌ يُضِىءُ بِهِ كُلُّ نُورٍ وَ بِالاسمِ الَّذِى سَمَّى بِهِ نَفسَهُ وَ استَوَى بِهِ عَلَى العَرشِ فَاستَقَرَّ بِهِ عَلَى كُرسِيِّهِ وَ خَلَقَ بِهِ مَلَائِكَتَهُ وَ سَمَاوَاتِهِ وَ أَرضَهُ وَ جَنَّتَهُ وَ نَارَهُ وَ ابتَدَعَ بِهِ خَلقَهُ وَاحِداً أَحَداً فَرداً صَمَداً كَبِيراً مُتَكَبِّراً عَظِيماً مُتَعَظِّماً عَزِيزاً مَلِيكاً مُقتَدِراً قُدُّوساً مُتَقَدِّساً لَم يَلِد وَ لَم يُولَد وَ لَم يَكُن لَهُ كُفُواً أَحَدٌ وَ بِالاسمِ الَّذِى لَم يَكتُبهُ لِأَحَدٍ مِن خَلقِهِ صَدَقَ الصَّادِقُونَ وَ كَذَبَ الكَاذِبُونَ وَ بِالاسمِ الَّذِى هُوَ مَكتُوبٌ فِى رَاحَةِ مَلَكِ المَوتِ الَّذِى إِذَا نَظَرَت إِلَيهِ الأَروَاحُ تَطَايَرَت وَ بِالاسمِ الَّذِى هُوَ مَكتُوبٌ عَلَى سُرَادِقِ عَرشِهِ مِن نُورٍ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَ بِالاسمِ المَكتُوبِ فِى سُرَادِقِ المَجدِ وَ بِالاسمِ المَكتُوبِ فِى سُرَادِقِ البَهَاءِ وَ بِالاسمِ المَكتُوبِ فِى سُرَادِقِ العَظَمَةِ وَ بِالاسمِ المَكتُوبِ فِى سُرَادِقِ الجَلَالِ وَ بِالاسمِ المَكتُوبِ فِى سُرَادِقِ العِزِّ وَ بِالاسمِ المَكتُوبِ فِى سُرَادِقِ الجَمَالِ الخَالِقِ البَاعِثِ النَّصِيرِ رَبِّ المَلَائِكَةِ الثَّمَانِيَةِ وَ رَبِّ العَرشِ العَظِيمِ وَ بِالاسمِ الأَكبَرِ الأَكبَرِ وَ بِالاسمِ الأَعظَمِ الأَعظَمِ المُحِيطِ بِمَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَ الأَرضِ وَ بِالاسمِ الَّذِى أَشرَقَت بِهِ الشَّمسُ وَ أَضَاءَ بِهِ القَمَرُ وَ سُجِّرَت بِهِ البِحَارُ وَ نُصِبَت بِهِ الجِبَالُ وَ بِالاسمِ الَّذِى قَامَ بِهِ العَرشُ وَ الكُرسِىُّ وَ بِالأَسمَاءِ المُقَدَّسَاتِ المَخزُونَاتِ المَكنُونَاتِ فِى عِلمِ الغَيبِ عِندَهُ وَ بِالاسمِ الَّذِى كُتِبَ عَلَى وَرَقِ الزَّيتُونِ فَأُلقِىَ بِهِ فِى النَّارِ

فَلَم يَحتَرِق وَ بِالاسـمِ الَّذِى مَشَـى بِـهِ الخَضِـرُ عَلَى المَـاءِ فَلَم يَبتَلَّ قَدَمَاهُ وَ بِالاَسمِ الَّذِى تُفَتَّحُ بِهِ أَبـوَابُ السَّـمَاءِ وَ بِهِ يُفرَقُ كُلُّ أَمرٍ حَكِيمٍ وَ بِالاسمِ الَّذِى ضَـرَبَ بِـهِ مُوسَـى بِعَصَاهُ البَحرَ فَانفَلَقَ فَكَـانَ كُـلُّ فِـرقٍ كَـالطَّودِ العَظِيمِ وَ بِالاسمِ الَّذِى كَـانَ عِيسَـى ابنُ مَـرِيَمَ يُحيِى بِـهِ المَـوتَى وَ يُبرِئُ بِهِ الأَكمَهَ وَ الأَبرَصَ بِإِذنِ اللّهِ وَ بِالأَسمَاءِ الَّتِى يَدعُو بِهَا جَبرَائِيـلُ وَ إِسـرَافِيلُ وَ مِيكَائِيـلُ وَ عِزرَائِيـلُ وَ حَمَلَـةُ العَـــرشِ وَ الكَرُوبِيُّونَ وَ مَن حَـــولَهُم مِنَ المَلَائِكَـــةِ وَ الرُّوحَـانِيُّونَ الصَّـافُّونَ المُسَـبِّحُونَ وَ بِأَسـمَائِهِ الَّتِى لَا تَنسَـى وَ بِوَجهِـهِ الَّذِى لَا يَبلَى وَ بِنُـورِهِ الَّذِى لَا يُطفَى وَ بِعِزَّتِهِ الَّتِى لَا تُرَامُ وَ بِقُدرَتِهِ الَّتِى لَا تُضَـامُ وَ بِمُلكِـهِ الَّذِى لَا يَـزُولُ وَ بِسُـلطَانِهِ الَّذِى لَا يَتَغَيَّرُ وَ بِـالعَرشِ الَّذِى لَا يَتَحَرَّكُ وَ بِالكُرسِيِّ الَّذِى لَا يَزُولُ وَ بِالعَينِ الَّتِى لَا تَنَـامُ وَ بِاليَقظَـانِ الَّذِى لَا يَسـهُو وَ بِـالحَىِّ الَّذِى لَا يَمُـوتُ وَ بِالقَيُّومِ الَّذِى لا تَأخُذُهُ سِنَةٌ وَ لا نَومٌ وَ بِالاسمِ الَّذِى تُسَبِّحُ لَـهُ السَّـمَوَاتُ وَ الأَرَضُـونَ بِأَطرَافِهَا وَ البِحَـارُ بِأَموَاجِهَا وَ الحِيتَانُ فِى بِحَارِهَا وَ الأَشجَارُ بِأَغصَانِهَا وَ النُّجُومُ بِزِينَتِهَا وَ الوُحُـوشُ فِى قِفَارِهَا وَ الطُّيُـورُ فِى أَوكَارِهَا وَ النَّحـلُ فِى أَحجَارِهَا وَ النَّمِـلُ فِى مَسَـاكِنِهَا وَ الشَّـمسُ وَ القَمَـرُ فِى أَفلَاكِهِمَا وَ كُلُّ شَىءٍ يُسَبِّحُ بِحَمدِ رَبِّهِ فَسُـبحَانَهُ يُمِيتُ الخَلَائِقَ وَ لَا يَمُـوتُ مَا أَبيَنَ نُـورَهُ وَ أَكـرَمَ وَجهَـهُ وَ أَجَـلَّ ذِكرَهُ وَ أَقدَسَ قُدسَهُ وَ أَحمَدَ حَمـدَهُ وَ أَنفَـذَ أَمـرَهُ وَ أَقـدَرَ قُدرَتَـهُ عَلَى مَا يَشَـاءُ وَ أَنجَـزَ وَعـدَهُ تَعَـالَى عَمَّا يَقُـولُ الظَّالِمُونَ عُلُوّاً كَبِيراً لَيسَ لَهُ شَـبِيهٌ وَ لَيسَ كَمِثلِـهِ شَـىءٌ لَـهُ الخَلـقُ وَ الأَمـرُ تَبـارَكَ اللّهُ رَبُّ العـالَمِينَ (أَحسَـنُ الخَالِقِينَ) وَ بِالاسمِ الَّذِى قَرَّبَ بِهِ مُحَمَّداً صَلَّى اللّهُ عَلَيـهِ وَ آلِهِ حَتَّى جَاوَزَ سِدرَةَ المُنتَهَى فَكَانَ مِنهُ كَقَابِ قَوسَـينِ أَو أَدنى وَ بِالاسـمِ الَّذِى جَعَـلَ النَّارَ عَلَى إِبـرَاهِيمَ بَـرداً وَ

سَلَاماً وَ وَهَبَ لَهُ مِن رَحمَتِهِ إِسحَاقَ وَ بِرَحمَتِهِ الَّذِی أُوتِیَ بِهَا یَعقُوبُ القَمِیصَ فَ أَلقاهُ عَلی وَجهِهِ فَارتَدَّ بَصِیراً وَ بِالاسمِ الَّذِی یُنشِئُ السَّحابَ الثِّقالَ. وَ یُسَبِّحُ الرَّعدُ بِحَمدِهِ وَ المَلائِکَةُ مِن خِیفَتِهِ وَ بِالاسمِ الَّذِی کُشِفَ بِهِ ضُرُّ أَیُّوبَ وَ استَجَابَ بِهِ لِیُونُسَ عَلَیهِ السَّلَامُ فِی ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ وَ بِالاسمِ الَّذِی وَهَبَ لِزَکَرِیَّا یَحیَی نَبِیّاً عَلَیهِ السَّلَامُ وَ أَنعَمَ عَلَی عَبدِهِ عِیسَی ابنِ مَریَمَ عَلَیهِ السَّلَامُ إِذ عَلَّمَهُ الکِتَابَ وَ الحِکمَةَ وَ جَعَلَهُ نَبِیّاً مُبَارَکاً مِنَ الصَّالِحِینَ وَ بِالاسمِ الَّذِی دَعَاکَ بِهِ جَبرَائِیلُ فِی المُقَرَّبِینَ وَ دَعَاکَ بِهِ مِیکَائِیلُ وَ إِسرَافِیلُ عَلَیهِمَا السَّلَامُ فَاستَجَبتَ لَهُم وَ کُنتَ مِنَ المَلَائِکَةِ قَرِیباً مُجِیباً وَ بِاسمِکَ المَکتُوبِ فِی اللَّوحِ المَحفُوظِ وَ بِاسمِکَ المَکتُوبِ فِی البَیتِ المَعمُورِ وَ بِاسمِکَ المَکتُوبِ فِی لِوَاءِ الحَمدِ الَّذِی أَعطَیتَهُ نَبِیَّکَ مُحَمَّداً صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ وَعَدتَهُ الحَوضَ وَ الشَّفَاعَةَ وَ المَقَامَ المَحمُودَ وَ بِاسمِکَ الَّذِی فِی الحِجَابِ عِندَکَ لَا یُضَامُ الحِجَابُ عَرشَکَ وَ بِاسمِکَ الَّذِی تَطوِی بِهِ السَّمَاوَاتِ کَطَیِّ السِّجِلِّ لِلکُتُبِ وَ بِاسمِکَ الَّذِی تَقبَلُ التَّوبَةَ عَن عِبَادِکَ وَ تَعفُو عَنِ السَّیِّئَاتِ وَ بِوَجهِکَ الکَرِیمِ أَکرَمِ الوُجُوهِ وَ بِمَا تَوَارَت بِهِ الحُجُبُ مِن نُورِکَ وَ بِمَا استَقَلَّ بِهِ العَرشُ مِن بَهَائِکَ یَا إِلَهَ مُحَمَّدٍ وَ إِبرَاهِیمَ وَ إِسمَاعِیلَ وَ إِسحَاقَ وَ یَعقُوبَ وَ یُوسُفَ وَ الأَسبَاطِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِم یَا رَبِّ جَبرَائِیلَ وَ مِیکَائِیلَ وَ إِسرَافِیلَ وَ عِزرَائِیلَ وَ رَبَّ النَّبِیِّینَ وَ المُرسَلِینَ وَ مُنزِلَ التَّورَاةِ وَ الإِنجِیلِ وَ الزَّبُورِ وَ الفُرقَانِ العَظِیمِ أَسأَلُکَ بِکُلِّ اسمٍ هُوَ لَکَ سَمَّیتَ بِهِ نَفسَکَ (نَفسَکَ بِهِ) أَو أَنزَلتَهُ فِی کِتَابٍ مِن کُتُبِکَ أَو عَلَّمتَهُ أَحَداً مِن خَلقِکَ أَوِ استَأثَرتَ بِهِ فِی عِلمِ الغَیبِ عِندَکَ یَا وَهَّابَ العَطَایَا یَا فَکَّاکَ الرِّقَابِ مِنَ النَّارِ وَ طَارِدَ العُسرِ مِنَ العَسِیرِ کُن شَفِیعِی إِلَیکَ إِذ کُنتَ دَلِیلِی

عَلَیکَ وَ بِالاسمِ الَّذِی یُحِقُّ الحَقَّ بِکَلِمَاتِهِ وَ یُبطِلَ الباطِلَ وَ لَو کَرِهَ المُجرِمُونَ وَ بِالاسمِ الَّذِی یُسَبِّحُ الرَّعدُ بِحَمدِهِ وَ المَلائِکَةُ مِن خِیفَتِهِ وَ بِاسمِکَ المَکتُوبِ عَلَی أَجنِحَةِ الکَرُوبِیِّینَ وَ بِأَسمَائِکَ الَّتِی تُحیِی بِهَا العِظامَ وَ هِیَ رَمِیمٌ وَ بِاسمِکَ الَّذِی دَعَاکَ بِهِ عِیسَی ابنُ مَریَمَ وَ بِأَسمَائِکَ المَکتُوبَاتِ عَلَی عَصَا مُوسَی وَ بِاسمِکَ الَّذِی تَکَلَّمَ بِهِ مُوسَی عَلَیهِ السَّلَامُ عَلَی سَحَرَةِ مِصرَ فَأَوحَیتَ إِلَیهِ لا تَخَف إِنَّکَ أَنتَ الأَعلی وَ بِأَسمَائِکَ المَنقُوشَات عَلَی خَاتَمِ سُلَیمَانَ بنِ دَاوُدَ عَلَیهِ السَّلَامُ الَّتِی مَلَکَ بِهَا الجِنَّ وَ الإِنسَ وَ الشَّیَاطِینَ وَ أَذَلَّ بِهَا إِبلِیسَ وَ جُنُودَهُ وَ بِالأَسمَاءِ الَّتِی نَجَا بِهَا إِبرَاهِیمُ عَلَیهِ السَّلَامُ مِن نَارِ نُمرُودَ وَ بِالأَسمَاءِ الَّتِی رُفِعَ بِهَا إِدرِیسُ مَکاناً عَلِیًّا وَ بِالأَسمَاءِ المَکتُوبَاتِ عَلَی جَبهَةِ إِسرَافِیلَ عَلَیهِ السَّلَامُ وَ بِالأَسمَاءِ المَکتُوبَاتِ عَلَی دَارِ قُدسِهِ وَ بِکُلِّ اسمٍ هُوَ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ دَعَا اللَّهَ بِهِ نَبِیٌّ مُرسَلٌ أَو مَلَکٌ مُقَرَّبٌ أَو عَبدٌ مُؤمِنٌ وَ بِکُلِّ اسمٍ هُوَ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِی شَیءٍ مِن کُتُبِهِ وَ بِکُلِّ اسمٍ هُوَ مَخزُونٌ فِی عِلمِهِ وَ بِأَسمَائِهِ المَکتُوبَاتِ فِی اللَّوحِ المَحفُوظِ وَ بِالاسمِ الَّذِی خَلَقَ بِهِ جِبِلَّاتِ الخَلقِ کُلِّهِم وَ بِاسمِ اللَّهِ الأَکبَرِ الکَبِیرِ الأَجَلِّ الجَلِیلِ الأَعَزِّ العَزِیزِ الأَعظَمِ العَظِیمِ وَ بِأَسمَائِهِ کُلِّهَا الَّتِی إِذَا ذُکِرَ بِهَا ذَلَّت فَرَائِصُ مَلَائِکَتِهِ وَ سَمَائِهِ وَ أَرضِهِ وَ جَنَّتِهِ وَ نَارِهِ وَ بِاسمِهِ الأَعظَمِ الَّذِی عَلَّمَهُ آدَمَ فِی جَنَّاتِ عَدنٍ وَ صَلَّی اللَّهُ وَ مَلَائِکَتُهُ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ عَلَی جَمِیعِ أَنبِیَاءِ اللَّهِ وَ رُسُلِهِ اللَّهُمَّ فَبِحُرمَةِ هَذِهِ الأَسمَاءِ وَ بِحُرمَةِ تَفسِیرِهَا فَإِنَّهُ لَا یَعلَمُ تَفسِیرَهَا غَیرُکَ أَن تَستَجِیبَ دُعَائِی وَ ارحَم تَضَرُّعِی وَ أَدخِلنِی فِی عِبادِکَ الصَّالِحِینَ وَ آتِنا فِی الدُّنیا حَسَنَةً وَ فِی الآخِرَةِ حَسَنَةً وَ مَا بَینَهُمَا مَغفِرَةً وَ رَحمَةً وَ قِنا عَذابَ النَّارِ وَ تَوَفَّنا مَعَ الأَبرارِ وَ لا تُخزِنا یَومَ القِیامَةِ

إِنَّکَ لا تُخلِـفُ المِیعـادَ وَ تَـرَی المَلائِکَـةَ حَـافِّینَ مِن حَـولِ العَرشِ یُسَبِّحُونَ بِحَمدِ رَبِّهِم وَ قُضِیَ بَینَهُم بِالحَقِّ وَ قِیــلَ الحَمدُ لِلَّهِ رَبِّ العالَمِین.

دعای ائمّه (علیهم السلام)

خواص و فضیلت دعای ائمّه

این دعا را امـیر المؤمـنین و حضـرت امـام محمّد بـاقر و امام جعفر صـادق (علیهم السـلام) مکـرّر میخواندند. دعا بر ابو جعفر محمّد بن عثمـــان خوانـــده شد. وی مـــردی جلیل القدر و از اصـحاب ائمّه (علیهم السـلام) بـود، پس گفت: مثل این دعا در فضل، دعایی نیست و خواندن این دعا از بهترین عبادت هاست.

متن اصلی دعای ائمّه

اللَّهُمَّ أَنتَ رَبِّی وَ أَنَا عَبــدُکَ آمَنتُ بِــکَ مُخلِصــاً لَــکَ عَلَی عَهدِکَ وَ وَعدِکَ مَا استَطَعتُ أَتُوبُ إِلَیکَ مِن سُوءِ عَمَلِی وَ أَســـتَغفِرُکَ لِـــذُنُوبِیالَّتِی لاَ یَغفِرُهَا غَـــیرُکَ أَصـــبَحَ ذُلِّی مُستَجِیراً بِعِزَّتِکَ وَ أَصبَحَ فَقرِی مُســتَجِیراً بِغِنَـاکَ وَ أَصـبَحَ جَهلِی مُســتَجِیراً بِحِلمِـکَ وَ أَصـبَحَت قِلَّةحِیلَتِی مُســتَجِیرَةً بِقُدرَتِکَ وَ أَصـبَحَ خَـوفِی مُســتَجِیراً بِأَمَانِـکَ وَ أَصـبَحَ دَائِی مُستَجِیراً بِـدَوَائِکَ وَ أَصـبَحَ سُـقمِی مُســتَجِیراً بِشِـفَائِکَ وَ أَصبَحَحَینِی مُستَجِیراً بِقَضَائِکَ وَ أَصـبَحَ ضَـعفِی مُســتَجِیراً بِقُوَّتِکَ وَ أَصبَحَ ذَنبِی مُســتَجِیراً بِمَغفِرَتِـکَ وَ أَصـبَحَ وَجهِیَ الفَـانِی البَـالِی مُســتَجِیرابِوَجهِکَ البَـاقِی الـدَّائِمِ الَّذِی لاَ یَبلَی وَ لاَ یَفنَی. یَا مَن لاَ یُوَارِیهِ لَیـلٌ دَاج وَ لاَ سَـمَاءٌ ذَاتُ أَبرَاج وَ لاَ حُجُبٌ ذَاتُ ارتِجَـاج وَ لاَ مَـاءٌ ثَجَّاجٌ فِی قَعـرِ بَحر عَجَّاج یَا دَافِـــعَ السَّـــطَوَاتِ یَا کَاشِـــفالکُرُبَاتِ یَا مُـــنزِلَ البَرَکَاتِ مِن فَوقِ سَبعِ سَمَاوَات أَســأَلُکَ یَا فَتَّاحُ یَا نَفَّاحُ یَا مُرتَاحُ یَا مَن بِیَدِهِ خَزَائِنُ کُلِّ مِفتَاح أَن تُصَـــلِّیَ عَلَی مُحَمَّد وَ آلِ مُحَمَّد الطَّاهِرِینَ الطَّیِّبِینَ وَ أَن تُفَتِّحَ لِی مِن خَـــــیرِ الــدُّنیَا وَ الاخِـرَةِ وَ أَن تَحجُبَ عَنِّی فِتنَــةَ المُوَکَّلِ بِی وَ لاَ

تُسَـلِّطَهُ عَلَیَّ فَیُهلِکَـنی وَ لاَ تَکِلَنِی إِلَی أَحَد طَرفَـةَ عَین فَیَعجِــزَ عَنِّی وَ لاَ تَحــرِمَنِی الجَنَّةَ وَ ارحَمنِی وَ تَــوَفَّنِی مُسلِماً وَ أَلحِقنِی بِالصَّالِحِینَ وَ اکفُفنِیبِالحَلاَلِ عَنِ الحَرَامِ وَ بِــالطَّیِّبِ عَنِ الخَبِیثِ یَا أَرحَمَ الــرَّاحِمِینَ. اللَّهُمَّ خَلَقتَ القُلُـوبَ عَلَی إِرَادَتِـکَ وَ فَطَـرتَ العُقُـولَ عَلَی مَعرِفَتِـکَ فَتَمَلمَلَتِ الاَفئِدَةُ مِن مَخَافَتِکَ وَ صَرَخَتِ القُلُوبُ بِالوَلَـهِ وَ تَقَاصَرُوُسـعُ قَـدرِ العُقُـولِ عَنِ الثَّنَـاءِ عَلَیـکَ وَ انقَطَعَتِ الاَلفَاظُ عَن مِقـدَارِ مَحَاسِـنِکَ وَ کَلَّتِ الاَلسُـنُ عَن إِحصَـاءِ نِعَمِـکَ وَ إِذَا وَلَجَت بِطُــرُقِ البَحثعَن نَعتِـکَ بَهَرَتهَا حَـیرَةُ العَجـزِ عَن إِدرَاکِ وَصـفِکَ فَهِیَ تَتَـرَدَّدُ فِی التَّقصِـیرِ عَن مُجَـــاوَزَةِ مَا حَـــدَدتَ لَهَا إِذ لَیسَ لَهَا أَن تَتَجَـــاوَزَ مَا أَمَرتَهَـافَهِیَ بِالاِقتِـدَارِ عَلَی مَا مَکَّنتَهَا تَحمَـدُکَ بِمَا أَنهَیتَ إِلَیهَا وَ الاَلسُنُ مُنبَسِـطَةٌ بِمَا تُملِی عَلَیهَا وَ لَـکَ عَلَی کُـلِّ مَنِ استَعبَدتَ مِن خَلقِکَ أَلاَّیَمَلُّوا مِن حَمدِکَ وَ إِن قَصُـرَتِ المَحَامِــدُ عَن شُــکرِکَ عَلَی مَا أَســدَیتَ إِلَیهَا مِن نِعَمِــکَ فَحَمِدَکَ بِمَبلَـغِ طَاقَـةِ حَمـدِهِمُ الحَامِـدُونَ وَ اعتَصَـمبِرَجَاءِ عَفـوِکَ المُقَصِّـرُونَ وَ أَوجَسَ بِالرُّبُوبِیَّةِ لَـکَ الخَـائِفُونَ وَ قَصَــدَ بِالرَّغبَــةِ إِلَیــکَ الطَّالِبُونَ وَ انتَسَــبَ إِلَی فَضــلِکَ المُحسِنُونَ وَ کُلٌّ یَتَفَیَّأفِی ظِلاَلِ تَأمِیلِ عَفـوِکَ وَ یَتَضَـاءَلُ بِالذُّلِّ لِخَوفِکَ وَ یَعتَرِفُ بِالتَّقصِیرِ فِی شُکرِکَ فَلَم یَمنَعـکَ صُدُوفُ مَن صَدَفَ عَن طَـاعَتِکوَ لاَ عُکُـوفُ مَن عَکَـفَ عَلَی مَعصِیَتِکَ أَن أَسبَغتَ عَلَیهِمُ النِّعَمَ وَ أَجزَلتَ لَهُمُ القِسَـمَ وَ صَـرَفتَ عَنهُمُ النِّقَمَ وَ خَـوَّفتَهُم عَـوَاقِبَ النَّدَموَ ضَـاعَفتَ لِمَن أَحسَــنَ وَ أَوجَبتَ عَلَی المُحسِــنِینَ شُــکرَ تَوفِیقِــکَ لِلاِحسَــانِ وَ عَلَی المُسِــیءِ شُــکرَ تَعَطُّفِـکَ بِالاِمتِنَــانِ وَ وَعَـدتَ مُحسِـنَهُمبِالزِّیَادَةِ فِی الاِحسَـانِ مِنـکَ فَسُـبحَانَکَ تُثِیبُ عَلَی مَا بَدؤُهُ مِنکَ وَ انتِسَابُهُ إِلَیکَ وَ القُوَّةُ عَلَیهِ بِـکَ وَ الاِحسَانُ فِیـهِ مِنـکَ وَ التَّوَکُّلُ فِیـالتَّوفِیقِ لَـهُ عَلَیکفَلَـکَ

الحَمدُ حَمدَ مَن عَلِمَ أَنَّ الحَمدَ لَکَ وَ أَنَّ بَدأَهُ مِنکَ وَ مَعَـادَهُ إِلَیکَ حَمداً لاَ یَقصُرُ عَن بُلُوغِ الرِّضَا مِنکَ حَمدَ مَن قَصَدَکَ بِحَمدِهوَ استَحَقَّ المَزِیدَ لَـهُ مِنـکَ فِی نِعَمِـهِ وَ لَـکَ مُؤَیِّدَاتٌ مِن عَونِکَ وَ رَحمَةٌ تَخُصُّ بِهَا مَن أَحبَبتَ مِن خَلقِـکَ فَصَـلِّ عَلَی مُحَمَّد وَ آلِه وَ اخصُصنَا مِن رَحمَتِکَ وَ مُؤَیِّدَاتِ لُطفِکَ بِأَوجَبِهَا لِلاِقِـالاَتِ وَ أَعصَـمِهَا مِنَ الاِضَـاعَاتِ وَ أَنجَاهَا مِنَ الهَلَکَاتِ وَ أَرشَـدِهَا إِلَی الهِـدَایَات وَ أَوقَاهَا مِنَ الافَـاتِ وَ أَعصَـمِهَا مِنَ الاِضَـاعَاتِ وَ أَوفَرِهَا مِنَ الحَسَـنَاتِ وَ أَنزَلِهَا بِالبَرَکَاتِ وَ أَزیَدِهَا فِی القِسَمِ وَ أَسبَغِهَا لِلنِّعَم وَ أَسـتَرِهَا لِلعُیُـوبِ وَ أَغفَرِهَا لِلـذُّنُوبِ إِنَّکَ قَـرِیبٌ مُجِیبٌ فَصَـلِّ عَلَی خِیَرَتِـکَ مِن خَلقِـکَ وَ صَـفوَتِکَ مِن بَرِیَّتِـکَ وَ أَمِینِـکَ عَلَی وَحیِکَ بِأَفضَلِ الصَّـلَوَاتِ وَ بَـارِک عَلَیهِم بِأَفضَـلِ البَرَکَـاتِ بِمَا بَلَـغَ عَنـکَ مِنَ الرِّسَـالاَتِ وَ صَـدَعَ بِـأَمرِکَ وَ دَعَا إِلَیـکَ وَأَفصَحَ بِالدَّلاَئِلِ عَلَیـکَ بِـالحَقِّ المُبِین حَتَّی أَتَـاهُ الیَقِینُ وَ صَلَّی الله عَلَیهِ فِی الاَوَّلِینَ وَ صَلَّی الله عَلَیهِ فِی الاِخِرِینَ وَ عَلَی آلِهِ وَ أَهلِ بَیتِـهِ الطَّاهِرِینَ وَ اخلُفـهُ فِیهِم بِأَحسَـنِ مَا خَلَّفتَ بِهِ أَحَـداً مِنَ المُرسَـلِینَ بِـکَ یَا أَرحَمَ الـرَّاحِمِینَ. اللَّهُمَّ لَـــکَ إِرَادَاتٌ لاَ تُعَـــارِضُ دُونَ بُلُوغِهَا الغَایَـــاتِ قَد انقَطَـعَ مُعَارَضَـتُهَا بِعَجـزِ الاِسـتِطَاعَاتِ عَنِ الـرَّدِّ لَهَا دُونَ النِّهَایَـاتُ فَأَیَّةُ إِرَادَة جَعَلتَهَا إِرَادَةً لِعَفـوِکَ وَ سَـبَباً لِنَیـلِ فَضلِکَ وَ اسـتِنزَالاً بِخَـیرِکَ فَصَـلِّ عَلَی مُحَمَّد وَ أَهـلِ بَیتِ مُحَمَّد وَ صِـلهَا اللَّهُمَّ بِـدَوَام وَ ابـدَأهَا بِتَمـام إِنَّک وَاسِـعُ الحِبَاءِ کَرِیمُ العَطَاءِ مُجِیبُ النِّدَاءِ سَمِیعُ الدُّعَاء.

ترجمه متن دعای ائمّه

به نام خداوند بخشنده مهربان

خداوندا! پروردگار من تویی و من بنده توام. به تو ایمان دارم در حالی که آن را برای تو خالص کرده ام. بر پیمان

تو ثابتم و به وعده تو به قـدر آن‌چه اسـتطاعت و قـدرت دارم، باور دارم. به سوی تو از بدی کـردار خـودم توبه و بازگشت می‌کنم و از تو بــرای گناهــانم طلب آمــرزش می‌نمـایم که آن‌ها را غـیر تو نمی‌آمـرزد، خـواری من به عــزّت تو جــبران می‌گــردد و نــداریِ من به تــوانگری تو جبران می‌شود، و نادانی من در ارتکاب گناه به بردبــاری تو برطرف می‌شود و ضعف و بیچارگی من به توانایی تو جــبران می‌شــود. تــرس من به امــان دادن تو برطــرف می‌شود. درد من به دوای تو درمان می‌گردد. بیماری من به شــفا دادن تو درمــان می‌شــود. هلاک من به حکم و دست تو است. نــــاتوانی من به توانــــایی تو جــــبران می‌شود. گناه من به آمرزش تو بخشوده می‌شود. وجــود من فــانی است اما ذات تو بــاقی و همیشــگی است که نابود نمی‌شود و تباه نمی‌گردد.ای کسی که دید و آگاهی او را شب تاریک نمی‌پوشاند، و نیز آسـمان که بـرج ها و پرده‌های پوشاننده دارد. و آب روان شده در دریـای مـوج دار.ای دفع کننــده بلاهــای حملهــور،ای برطــرف کننــده انــدوه هــا،ای فــرو آورنــده بــرکت ها و خیرها از هفت آســمان هــا، از توای گشــاینده درهــای رحمت،ای راحت بخش،ای بخشایشـگر نفع رسـاننده،ای کسی که به دست اوست کلیدهای هر خزینه ای، درخواست دارم بر محمد و بر آل او رحمت فرســتی که پاکــان و پاکیزگانند و آن که برای من از خوبی‌های دنیا و آخرت دری را بگشــایی و از من بلایی را که حتمی اســت، برطــرف نمــایی. آن را بر من مسلّط مگردان تا آن که مـرا هلاک کند. مـرا به کسی از خلایق به قدر بـرهم زدن چشـمی وامگـذار تا آن که از امر من عاجز شود. مرا از بهشت محروم مســاز و بر من رحم نمـای. مـرا در حـالی بمـیران که اطـاعت کننـده تو

باشم و مـرا به صـالحان ملحق کن. مـرا به سـبب روزی حلال از مال حرام و به سـبب روزی نیکو و پـاک، از چـیز بد و نجس بـــاز دار،ای رحم کننـــده‌ترین رحم کننـــدگان. خداونـدا، تو دل ها را آفریـده‌ای بـرای آن که تو را اراده نمایند و عقل ها را خلق کـــــرده‌ای بـــــرای آن که تو را بشناسند، پس عقل ها از ترس تو مضطرب گشـتند و دل ها به حـــیرانی فریـــاد برآوردنـــد، پس تـــوان عقل ها از ستایش کردن تو کوتـاه است و سـخنان از وصف نمـودن نیکویی‌های تو بریـده و نارساست و زبـان ها از شـمردن نعمت‌هـــای تو کند و عـــاجز است. پس هرگـــاه به قصد گفتگو و تفحّص وصف تو برآینـــــد، آن‌ها را حـــــیرانی و ناتوانی از رسـیدن به تعریف تو غـالب می‌شـود، پس دل ها تقصـیر دارند و نمی‌توانند از آن‌چه تعـیین نمـوده ای، فراتر بروند و از آن‌چه فرمـــوده‌ای تجـــاوز نمایند اما در کمـــال قدرتند بر آن‌چه آن‌ها را قـــادر ســـاخته ای. تو را ســـتایش می‌کنند طبق آن‌چه به آن‌ها خـبر رســانیده ای. زبـــان ها به آن‌چه بر آن‌ها القا نمـــوده‌ای گویایند. بر هر کسی که بنـده خـود گردانیـده‌ای و آفریـدگان خـود واجب است آن که از ســـــتایش تو خســـــته نگردنـــــد، هرچند ســـتایش‌های شـکرگزاران کوتـاه است در برابر آن‌چه به ایشان عطا نمـوده‌ای و نعمت‌هـای بسـیار ارزانی داشـته ای، پس تو را ستایش می‌کنند به قدر توان و سعی خـــود و تو به انـــدازه پـــاداش شـــان می‌دهی. به امید عفو تو تقصیر کاران به درگاهت آمدند. ترسندگان به پروردگاری تو اقـــرار دارند. طلب کننـــدگان میل ســـوی تو دارند. نیکوکاران به بخشش بسیار تو متوسل گشته‌اند. هر کس در سایه چشمداشت عفو تو رو سویت می‌آورد. به سبب تـــرس از تو خاشع و فـــروتن می‌شـــود و به کوتـــاهی در

شـکرگزاری تو اعـتراف می‌کند. نافرمـانی کسی که از طاعت تو سرپیچی نموده و گسـتاخی کسی که اقـدام بر نافرمـان بـرداری تو نمـوده، مـانع نمی‌شـود از آن که بر بنـدگان، نعمت‌هـای خـود را تمـام نمـایی و بـرای ایشـان بخشش‌های خود را کامل سازی و از ایشان عقوبت‌هـای خود را برگردانی. ایشان را از سوء عـاقبت ترسـانیده‌ای و نیکویی را برای کسی که عمل نیک نمـوده است زیـاده گردانیـده ای. بر نیکوکـاران شـکر توفیق انجـام کارهـای نیک را لازم ساخته ای. بر بدکردار شکر مهربـانی خـود و بخشش را واجب کرده ای. بندگان نیکوکـار را به احسـان بسـیار خـود وعـده داده ای، پس تو را بسـیار سـتایش می‌کنم، با شـکری که ابتـدای آن از توست و بازگشت آن به توست و تـوان آن به سـبب توفیق توست و انجـام نیکوی آن از توست و تهیه اسباب آن به توفیق توست، و ثواب می‌دهی، پس ستایش و حمد برای توست، سـتایش کسی که می‌داند جمیع حمد و سپاس بـرای توسـت، نـیز می‌داند ابتـدای حمد و منشأ آن از توست و آخر آن بـرای توست. ستایشی که مـورد خشـنودی تو باشد. سـپاس کسی که رضـایت تو را اراده نمـوده باشد. و سـزاوار زیادتی از جانب تو در نعمت ها باشد. دست توست قـوّت دادن و یـاری نمـودن و رحمـتی که مخصـوص کسی ساخته‌ای که دوست داشته ای. رحمت فرست بر محمّد و بر آل او و ما را مشـمول رحمت خـاص خـود کن، نـیز تاییدات و الطاف خود را که تـأثیر بسـیار در قبـولی توبه ما و نگـاه دارنـده از آفت‌هـای ضـایع کننـده ثـواب دارد، نصیب مان کن. نیز نجات دهنده‌ترین راه از بلاهـای هلاک کننـده و مسـتقیم‌ترین آن‌ها به سـوی راه راست را قسمت مان کن. نـیز حفظ کننـده‌ترین آن‌ها از بلیّه ها و

راهی که بیشـــترین نیکـــویی ها و بـــرکت ها را دارد و زیــاده‌ترین بخشش ها و نعمت ها و پوشــاننده‌ترین عیب ها و آمرزنده‌ترین راه است که تو نزدیکی و اجابت کننده دعایی. پس رحمت فرست بر آفریده پسـندیده و مخلـوق برگزیـــده و امین تو بر وحی به زیـــاده‌ترین رحمت ها. بـرکت فرست بر او به بهـترین بـرکت ها به سـبب آن که پیغـام و وحی تو را رسـانیده، فرمـان تو را بیـان کـرده، بندگان را به سوی تو خوانده، دلیل‌هـای یگـانگی تو را به راسـتی و آشـکارا بیـان کـرده تا آن که به یقین رسـیده است. رحمت فرســتد خـــدا بر او در جمله پیشـــینیان و پســـــینیان و بر آل و اهل بیت او که پاکانند. خـــــدایا، جانشین او قرار ده میان بندگان نیکوترین جانشین را،ای رحم کننـده‌ترین رحم کننـدگان. خداونـدا! خواسـته ها و ارادت ها از بـــرای توست و با تو کسی تـــوان مخـــالفت ندارد. هیچ قصد و قدرت دیگری تـوان رویـارویی با تو را ندارد. قـدرت ها از برگردانیـدن اراده تو ناتوانند. پس هر اراده‌ای برای عفو کرده باشی و سبب رسـانیدن احسـان خود و جهت نازل ساختن نیکویی می‌توانی محقق و اجرا کـــنی. رحمت فرست بر محمّد و بر اهل بیت محمّد و آن را پیوسـته دار که تو بسـیار بخشش می‌کـنی و بخشـنده نعمتی و اجابت کننده و شنونده دعایی.

دعای مجیر

دعای مجیر دعایی است رفیع الشأن مروی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله جبرئیل برای آن حضرت آورد در وقتی که در مقام ابراهیم علیه السلام مشغول به نماز بود و کفعمی در بلد الامین و مصباح این دعا را ذکر کرده و در حاشیه آن اشاره به فضیلت آن نموده از جمله فرموده هر که این دعا را در ایام البیض ماه رمضان بخواند گناهانش آمرزیده شود اگر چه به عدد دانه‌های باران و برگ درختان و ریگ بیابان باشد و برای شفای مریض و قضای دین و غنا و توانگری و رفع غم خواندن آن نافع است و دعا این است.

سُبحَانَکَ یَا اللَّهُ تَعَالَیتَ یَا رَحمَانُ أَجِرنَا مِنَ النَّارِ یَا مُجِیرُ

به نام خدای بخشنده مهربان پاک و منزهی‌ای خدا بلند مرتبه‌ای‌ای بخشاینده ما را از آتش در پناه خود آرای پناه بخش

سُبحَانَکَ یَا رَحِیمُ تَعَالَیتَ یَا کَرِیمُ أَجِرنَا مِنَ النَّارِ یَا مُجِیرُ

پاک و منزهی‌ای مهربان بلند مرتبه‌ای کریم ما را از آتش در پناه خود آرای پناه بخش

سُبحَانَکَ یَا مَلِکُ تَعَالَیتَ یَا مَالِکُ أَجِرنَا مِنَ النَّارِ یَا مُجِیرُ

پاک و منزهی‌ای پادشاه وجود بلند مرتبه‌ای‌ای مالک عالم ما را از آتش در پناه خود آرای پناه بخش

سُبحَانَکَ یَا قُدُّوسُ تَعَالَیتَ یَا سَلاَمُ أَجِرنَا مِنَ النَّارِ یَا مُجِیرُ

پاک و منزهی‌ای ذات کامل مبرا از نقص بلند مرتبه‌ای‌ای سلامت بخش ما را از آتش در پناه خود آرای پناه بخش

سُــبحَانَکَ یَا مُــؤمِنُ تَعَــالَیتَ یَا مُهَیمِنُ أَجِرنَا مِنَ النَّارِ یَا مُجِیرُ

پــاک و مــنزهی‌ای ایمن کن ترســناکان بلند مــرتبه‌ای‌ای شاهد عالمیان ما را از آتش در پناه خود آرای پناه بخش

سُبحَانَکَ یَا عَزِیزُ تَعَالَیتَ یَا جَبَّارُ أَجِرنَا مِنَ النَّارِ یَا مُجِیرُ

پــاک و مــنزهی‌ای با عــزت و اقتــدار بلند مــرتبه‌ای‌ای با جبروت و جلال ما را از آتش در پناه خود آرای پناه بخش

سُبحَانَکَ یَا مُتَکَبِّرُ تَعَالَیتَ یَا مُتَجَبِّرُ أَجِرنَا مِنَ النَّارِ یَا مُجِیرُ

پاک و منزهی‌ای با کبیریا بلند مرتبه‌ای‌ای صاحب بــزرگی و جلالت ما را از آتش در پناه خود آرای پناه بخش

سُبحَانَکَ یَا خَالِقُ تَعَالَیتَ یَا بَارِئُ أَجِرنَا مِنَ النَّارِ یَا مُجِیرُ

پــاک و مــنزهی‌ای آفریننــده عــالم بلند مــرتبه‌ای‌ای پدید آرنده خلق ما را از آتش در پناه خود آرای پناه بخش

سُبحَانَکَ یَا مُصَوِّرُ تَعَالَیتَ یَا مُقَدِّرُ أَجِرنَا مِنَ النَّارِ یَا مُجِیرُ

پاک و مــنزهی‌ای صــورت آفــرین بلند مــرتبه‌ای‌ای تقــدیر کننده امور ما را از آتش در پناه خود آرای پناه بخش

سُبحَانَکَ یَا هَادِی تَعَالَیتَ یَا بَاقِی أَجِرنَا مِنَ النَّارِ یَا مُجِیرُ

پــاک و مــنزهی‌ای رهنمــای خلق بلند مــرتبه‌ای‌ای بــاقی ابدی ما را از آتش در پناه خود آرای پناه بخش

سُبحَانَکَ یَا وَهَّابُ تَعَالَیتَ یَا تَوَّابُ أَجِرنَا مِنَ النَّارِ یَا مُجِیرُ

پاک و منزهی‌ای بخشنده بی‌عــوض بلند مــرتبه‌ای‌ای توبه پذیر ما را از آتش در پناه خود آرای پناه بخش

سُبحَانَکَ یَا فَتَّاحُ تَعَالَیتَ یَا مُرتَاحُ أَجِرنَا مِنَ النَّارِ یَا مُجِیرُ

پاک و منزهی‌ای گشاینده درهای رحمت بلند مـرتبه‌ای‌ای وسعت بخش ما را از آتش درپناه خود آرای پناه بخش

سُبحَانَکَ یَا سَیِّدِی تَعَالَیتَ یَا مَولاَیَ أَجِرنَا مِنَ النَّارِ یَا مُجِیرُ

پاک و منزهی‌ای سـید من بلند مـرتبه‌ای‌ای مـولای من ما را از آتش در پناه خود آرای پناه بخش

سُبحَانَکَ یَا قَرِیبُ تَعَالَیتَ یَا رَقِیبُ أَجِرنَا مِنَ النَّارِ یَا مُجِیرُ

پاک و مـنزهی‌ای نزدیک به خلق بلند مـرتبه‌ای‌ای نگهبـان عالم ما را از آتش در پناه خود آرای پناه بخش

سُبحَانَکَ یَا مُبدِئُ تَعَالَیتَ یَا مُعِیدُ أَجِرنَا مِنَ النَّارِ یَا مُجِیرُ

پاک و منزهی‌ای پدید آرنده بلند مرتبه‌ای‌ای باز گرداننـده ما را از آتش در پناه خود آرای پناه بخش

سُبحَانَکَ یَا حَمِیدُ تَعَالَیتَ یَا مَجِیدُ أَجِرنَا مِنَ النَّارِ یَا مُجِیرُ

پاک و منزهی‌ای ستوده صـفات بلند مـرتبه‌ای‌ای صـاحب مجد ما را از آتش در پناه خود آرای پناه بخش

سُبحَانَکَ یَا قَدِیمُ تَعَالَیتَ یَا عَظِیمُ أَجِرنَا مِنَ النَّارِ یَا مُجِیرُ

پـاک و مـنزهی‌ای ذات قـدیم بلند مـرتبه‌ای‌ای حقیقت بزرگ ما را از آتش در پناه خود آرای پناه بخش

سُبحَانَکَ یَا غَفُورُ تَعَالَیتَ یَا شَکُورُ أَجِرنَا مِنَ النَّارِ یَا مُجِیرُ

پاک و منزهی‌ای آمرزنده گناهـان بلند مـرتبه‌ای‌ای نعمت بخش شاکران ما را از آتش در پناه خود آرای پناه بخش

سُبحَانَکَ یَا شَاهِدُ تَعَالَیتَ یَا شَهِیدُ أَجِرنَا مِنَ النَّارِ یَا مُجِیرُ

پـاک و مـنزهی‌ای گـواه خلق بلند مـرتبه‌ای‌ای مشـاهده کننده عالم ما را از آتش در پناه خود آرای پناه بخش

سُبحَانَکَ یَا حَنَّانُ تَعَالَیتَ یَا مَنَّانُ أَجِرنَا مِنَ النَّارِ یَا مُجِیرُ

پاک و منزهی‌ای مهربان بلند مـرتبه‌ای‌ای نعمت بخش ما را از آتش در پناه خود آرای پناه بخش

سُبحَانَکَ یَا بَاعِثُ تَعَالَیتَ یَا وَارِثُ أَجِرنَا مِنَ النَّارِ یَا مُجِیرُ

پاک و منزهی‌ای برانگیزاننده خلقان بلند مرتبه‌ای‌ای ارث بر عالمیان ما را از آتش در پناه خود آرای پناه بخش

سُبحَانَکَ یَا مُحیِی تَعَالَیتَ یَا مُمِیتُ أَجِرنَا مِنَ النَّارِ یَا مُجِیرُ

پـاک و مـنزهی‌ای زنـده کننـده مردگـان بلند مـرتبه‌ای‌ای میراننـده زنـدگان ما را از آتش در پنـاه خـود آرای پنـاه بخش

سُبحَانَکَ یَا شَفِیقُ تَعَالَیتَ یَا رَفِیقُ أَجِرنَا مِنَ النَّارِ یَا مُجِیرُ

پاک و منزهی‌ای مهربان با شفقت بلند مرتبه‌ای‌ای رفیق با عنایت ما را از آتش در پناه خود آرای پناه بخش

سُبحَانَکَ یَا أَنِیسُ تَعَالَیتَ یَا مُونِسُ أَجِرنَا مِنَ النَّارِ یَا مُجِیرُ

پـاک و مـنزهی‌ای انیس خلق بلند مـرتبه‌ای‌ای مـونس بندگان ما را از آتش در پناه خود آرای پناه بخش

سُبحَانَکَ یَا جَلِیلُ تَعَالَیتَ یَا جَمِیلُ أَجِرنَا مِنَ النَّارِ یَا مُجِیرُ

پـاک و مـنزهی‌ای با جلالت و بـزرگی بلند مـرتبه‌ای‌ای با حسن و جمال ما را از آتش در پناه خود آرای پناه بخش

سُبحَانَکَ یَا خَبِیرُ تَعَالَیتَ یَا بَصِیرُ أَجِرنَا مِنَ النَّارِ یَا مُجِیرُ

پاک و منزهی‌ای آگاه از امور خلق بلند مرتبه‌ای‌ای بینـای به احـوال بنـدگان ما را از آتش در پنـاه خـود آرای پنـاه بخش

سُبحَانَکَ یَا حَفِیُّ تَعَالَیتَ یَا مَلِیُّ أَجِرنَا مِنَ النَّارِ یَا مُجِیرُ

پاک و مـنزهی‌ای حقیقت پنهـانی بلند مـرتبه‌ای‌ای غـنی الذات ما را از آتش در پناه خود آرای پناه بخش

سُــبحَانَکَ یَا مَعبُــودُ تَعَــالَیتَ یَا مَوجُــودُ أَجِرنَا مِنَ النَّارِ یَا مُجِیرُ

پاک و منزهی‌ای معبـود حقیقی بلند مـرتبه‌ای‌ای موجـود بالذات‌ما را از آتش در پناه خود آرای پناه بخش

سُبحَانَکَ یَا غَفَّارُ تَعَالَیتَ یَا قَهَّارُ أَجِرنَا مِنَ النَّارِ یَا مُجِیرُ

پاک و منزهی‌ای بخشنده گناه، بلند مــرتبه‌ای‌ای با قهر و سطوت ما را از آتش در پناه خود آرای پناه بخش

سُــبحَانَکَ یَا مَــذکُورُ تَعَــالَیتَ یَا مَشــکُورُ أَجِرنَا مِنَ النَّارِ یَا مُجِیرُ

پــاک و مــنزهی‌ای یادآورنــده بلند مــرتبه‌ای‌ای پــاداش بخشنده ما را از آتش در پناه خود آرای پناه بخش

سُبحَانَکَ یَا جَوَادُ تَعَالَیتَ یَا مَعَاذُ أَجِرنَا مِنَ النَّارِ یَا مُجِیرُ

پاک و منزهی‌ای بخشنده بی‌عـوض بلند مـرتبه‌ای‌ای پنـاه بی‌پناهان ما را از آتش در پناه خود آرای پناه بخش

سُبحَانَکَ یَا جَمَالُ تَعَالَیتَ یَا جَلاَلُ أَجِرنَا مِنَ النَّارِ یَا مُجِیرُ

پاک و منزهی‌ای نیکو بلند مرتبه‌ای‌ای بزرگ ما را از آتش در پناه خود آرای پناه بخش

سُبحَانَکَ یَا سَابِقُ تَعَالَیتَ یَا رَازِقُ أَجِرنَا مِنَ النَّارِ یَا مُجِیرُ

پـــاک و مـــنزهی‌ای پیش از همه بلند مـــرتبه‌ای‌ای روزی دهنده خلق ما را از آتش در پناه خود آرای پناه بخش

سُبحَانَکَ یَا صَادِقُ تَعَالَیتَ یَا فَالِقُ أَجِرنَا مِنَ النَّارِ یَا مُجِیرُ

پاک و منزهی‌ای صـادق الوعد بلند مـرتبه‌ای‌ای شـکافنده روشنی ما را از آتش در پناه خود آرای پناه بخش

سُبحَانَکَ یَا سَمِیعُ تَعَالَیتَ یَا سَرِیعُ أَجِرنَا مِنَ النَّارِ یَا مُجِیرُ

پاک و منزهی‌ای شنوای دعـای خلق بلند مـرتبه‌ای‌ای زود اجابت کننده ما را از آتش در پناه خود آرای پناه بخش

سُبحَانَکَ یَا رَفِیعُ تَعَالَیتَ یَا بَدِیعُ أَجِرنَا مِنَ النَّارِ یَا مُجِیرُ

پـاک و مـنزهی‌ای رفیع مـنزلت بلند مـرتبه‌ای‌ای نو به نو پدید آرنده ما را از آتش در پناه خود آرای پناه بخش

سُبحَانَکَ یَا فَعَّالُ تَعَالَیتَ یَا مُتَعَالُ أَجِرنَا مِنَ النَّارِ یَا مُجِیرُ

پـاک و مـنزهی‌ای کـار کن نظـام عـالم بلند مـرتبه‌ای‌ای بزرگوار ما را از آتش در پناه خود آرای پناه بخش

سُـــبحَانَکَ یَا قَاضِـــی تَعَـــالَیتَ یَا رَاضِـــی أَجِرنَا مِنَ النَّارِ یَا مُجِیرُ

پاک و منزهی‌ای داور خلق بلند مرتبه‌ای‌ای خوشنود ما را از آتش در پناه خود آرای پناه بخش

سُبحَانَکَ یَا قَاهِرُ تَعَالَیتَ یَا طَاهِرُ أَجِرنَا مِنَ النَّارِ یَا مُجِیرُ

پاک و منزهی‌ای غالب قاهر بلند مرتبه‌ای‌ای پاک و مـنزه ما را از آتش در پناه خود آرای پناه بخش

سُبحَانَکَ یَا عَالِمُ تَعَالَیتَ یَا حَاکِمُ أَجِرنَا مِنَ النَّارِ یَا مُجِیرُ

پـــاک و مـــنزهی‌ای دانـــای به خلق بلند مـــرتبه‌ای‌ای حکمفرمـای به حق ما را از آتش در پنـاه خـود آرای پنـاه بخش

سُبحَانَکَ یَا دَائِمُ تَعَالَیتَ یَا قَائِمُ أَجِرنَا مِنَ النَّارِ یَا مُجِیرُ

پاک و منزهی‌ای هستی همیشگی بلند مـرتبه‌ای‌ای قـائم بالذات ما را از آتش در پناه خود آرای پناه بخش

سُبحَانَکَ یَا عَاصِمُ تَعَالَیتَ یَا قَاسِمُ أَجِرنَا مِنَ النَّارِ یَا مُجِیرُ

پـاک و مـنزهی‌ای حفظ کننـده بلند مـرتبه‌ای‌ای قسـمت کننده ما را از آتش در پناه خود آرای پناه بخش

سُبحَانَکَ یَا غَنِیُّ تَعَالَیتَ یَا مُغنِی أَجِرنَا مِنَ النَّارِ یَا مُجِیرُ

پاک و منزهی‌ای ذات بی‌نیاز بلند مرتبه‌ای بی‌نیـاز کننـده ما را از آتش در پناه خود آرای پناه بخش

سُبحَانَکَ یَا وَفِیُّ تَعَالَیتَ یَا قَوِیُّ أَجِرنَا مِنَ النَّارِ یَا مُجِیرُ

پـــاک و مـــنزهی‌ای وفا کننـــده به عهد بلند مـــرتبه‌ای‌ای توانای مطلق ما راازآتش در پناه خود آرای پناه بخش

سُبحَانَکَ یَا کَافِی تَعَالَیتَ یَا شَافِی أَجِرنَا مِنَ النَّارِ یَا مُجِیرُ

پاک و منزهی‌ای کفایت کننده امور بلند مرتبه‌ای‌ای شـفا بخش بیماران ما را از آتش در پناه خود آرای پناه بخش

سُبحَانَکَ یَا مُقَدِّمُ تَعَالَیتَ یَا مُؤَخِّرُ أَجِرنَا مِنَ النَّارِ یَا مُجِیرُ

پـاک و مـنزهی‌ای مقـدم دارنـده بلند مـرتبه‌ای‌ای مـؤخر کننده ما را از آتش در پناه خود آرای پناه بخش

سُبحَانَکَ یَا أَوَّلُ تَعَالَیتَ یَا آخِرُ أَجِرنَا مِنَ النَّارِ یَا مُجِیرُ

پاک و منزهی‌ای اول موجود بلند مرتبه‌ای‌ای آخر هسـتی ما را از آتش در پناه خود آرای پناه بخش

سُبحَانَکَ یَا ظَاهِرُ تَعَالَیتَ یَا بَاطِنُ أَجِرنَا مِنَ النَّارِ یَا مُجِیرُ

پاک و منزهی‌ای ذات پیدا بلند مرتبه‌ای‌ای حقیقت پنهـان ما را از آتش در پناه خود آرای پناه بخش

سُبحَانَکَ یَا رَجَاءُ تَعَالَیتَ یَا مُرتَجَی أَجِرنَا مِنَ النَّارِ یَا مُجِیرُ

پاک و مـنزهی‌ای امید امیـدواران بلند مـرتبه‌ای‌ای مرجع آرزوها ما را از آتش در پناه خود آرای پناه بخش

سُبحَانَکَ یَا ذَا المَنِّ تَعَـالَیتَ یَا ذَا الطَّولِ أَجِرنَا مِنَ النَّارِ یَا مُجِیرُ

پـاک و مـنزهی‌ای خداوند نعمت بلند مـرتبه‌ای‌ای خداوند احسان ما را از آتش در پناه خود آرای پناه بخش

سُبحَانَکَ یَا حَیُّ تَعَالَیتَ یَا قَیُّومُ أَجِرنَا مِنَ النَّارِ یَا مُجِیرُ

پاک و منزهی‌ای زنده ابدی بلند مرتبه‌ای‌ای نگهدار عـالم ما را از آتش در پناه خود آرای پناه بخش

سُبحَانَکَ یَا وَاحِدُ تَعَالَیتَ یَا أَحَدُ أَجِرنَا مِنَ النَّارِ یَا مُجِیرُ

پاک و منزهی‌ای خـدای یگانه بلند مـرتبه‌ای‌ای خـدای یکتا ما را از آتش در پناه خود آرای پناه بخش

سُبحَانَکَ یَا سَیِّدُ تَعَالَیتَ یَا صَمَدُ أَجِرنَا مِنَ النَّارِ یَا مُجِیرُ

پاک و منزهی‌ای سـید خلق بلند مـرتبه‌ای‌ای غـنی مطلق ما را از آتش در پناه خود آرای پناه بخش

سُبحَانَکَ یَا قَدِیرُ تَعَالَیتَ یَا کَبِیرُ أَجِرنَا مِنَ النَّارِ یَا مُجِیرُ

پــاک و مــنزهی‌ای توانا بلند مــرتبه‌ای‌ای بــزرگ ما را از آتش در پناه خود آرای پناه بخش

سُـبحَانَکَ یَا وَالِی تَعَـالَیتَ یَا مُتَعَـالِی (یَا عَـالِی) أَجِرنَا مِنَ النَّارِ یَا مُجِیرُ

پاک و مـنزهی‌ای سـلطان عـالم بلند مـرتبه‌ای‌ای برتر از همه عالم ما را از آتش در پناه خود آرای پناه بخش

سُبحَانَکَ یَا عَلِیُّ تَعَالَیتَ یَا أَعلَی أَجِرنَا مِنَ النَّارِ یَا مُجِیرُ

پاک و منزهی‌ای با علو با شأن بلند مرتبه‌ای‌ای بــالاتر ما را از آتش در پناه خود آرای پناه بخش

سُبحَانَکَ یَا وَلِیُّ تَعَالَیتَ یَا مَولَی أَجِرنَا مِنَ النَّارِ یَا مُجِیرُ

پـاک و مـنزهی‌ای صـاحب اختیـار عـالم بلند مـرتبه‌ای‌ای سلطان عالم ما را از آتش در پناه خود آرای پناه بخش

سُبحَانَکَ یَا ذَارِئُ تَعَالَیتَ یَا بَارِئُ أَجِرنَا مِنَ النَّارِ یَا مُجِیرُ

پاک و منزهی‌ای آفریننده بلند مـرتبه‌ای پدید آرنـده ما را از آتش در پناه خود آرای پناه بخش

سُبحَانَکَ یَا خَافِضُ تَعَالَیتَ یَا رَافِعُ أَجِرنَا مِنَ النَّارِ یَا مُجِیرُ

پــاک و مــنزهی‌ای ذلیل و پست کننــده بلند مــرتبه‌ای‌ای رفعت بخشنده ما را از آتش در پناه خود آرای پناه بخش

سُــبحَانَکَ یَا مُقسِــطُ تَعَــالَیتَ یَا جَــامِعُ أَجِرنَا مِنَ النَّارِ یَا مُجِیرُ

پاک و منزهی‌ای عـدل و داد کننـده بلند مـرتبه‌ای‌ای جمع آورنــده متفرقها ما را از آتش در پنــاه خــود آرای پنــاه بخش

سُبحَانَکَ یَا مُعِزُّ تَعَالَیتَ یَا مُذِلُّ أَجِرنَا مِنَ النَّارِ یَا مُجِیرُ

پاک و منزهی‌ای عزیز کننده بلند مرتبه‌ای‌ای خوار کننــده ما را از آتش در پناه خود آرای پناه بخش

سُبحَانَکَ یَا حَافِظُ تَعَالَیتَ یَا حَفِیظُ أَجِرنَا مِنَ النَّارِ یَا مُجِیرُ

پاک و منزهی‌ای نگهبان بلند مـرتبه‌ای‌ای نگهـدار ما را از آتش در پناه خود آرای پناه بخش

سُبحَانَکَ یَا قَادِرُ تَعَالَیتَ یَا مُقتَدِرُ أَجِرنَا مِنَ النَّارِ یَا مُجِیرُ

پــاک و مــنزهی‌ای ذات قــادر بلند مــرتبه‌ای‌ای ســلطان مقتدر ما را از آتش در پناه خود آرای پناه بخش

سُبحَانَکَ یَا عَلِیمُ تَعَالَیتَ یَا حَلِیمُ أَجِرنَا مِنَ النَّارِ یَا مُجِیرُ

پاک و منزهی‌ای دانا بلند مرتبه‌ای‌ای بردبار ما را از آتش در پناه خود آرای پناه بخش

سُبحَانَکَ یَا حَکَمُ تَعَالَیتَ یَا حَکِیمُ أَجِرنَا مِنَ النَّارِ یَا مُجِیرُ

پاک و منزهی‌ای داور بلند مرتبه‌ای‌ای با حکمت و عنــایت ما را از آتش در پناه خود آرای پناه بخش

سُبحَانَکَ یَا مُعطِی تَعَالَیتَ یَا مَانِعُ أَجِرنَا مِنَ النَّارِ یَا مُجِیرُ

پاک و منزهی‌ای عطا بخش بلند مرتبه‌ای‌ای مانع عطا ما را از آتش در پناه خود آرای پناه بخش

سُبحَانَکَ یَا ضَارُّ تَعَالَیتَ یَا نَافِعُ أَجِرنَا مِنَ النَّارِ یَا مُجِیرُ

پـاک و مـنزهی‌ای ضـرر رسـاننده بلند مـرتبه‌ای‌ای سـود بخشنده ما را از آتش در پناه خود آرای پناه بخش

سُــبحَانَکَ یَا مُجِیبُ تَعَــالَیتَ یَا حَسِــیبُ أَجِرنَا مِنَ النَّارِ یَا مُجِیرُ

پاک و منزهی‌ای اجابت کننده دعای خلق بلند مرتبه‌ای‌ای به حساب آرنـده بنـدگان ما را از آتش در پنـاه خـود آرای پناه بخش

سُبحَانَکَ یَا عَادِلُ تَعَالَیتَ یَا فَاصِلُ أَجِرنَا مِنَ النَّارِ یَا مُجِیرُ

پاک و منزهی‌ای خدای عادل بلند مـرتبه‌ای‌ای جـدا کننـده ما را از آتش در پناه خود آرای پناه بخش

سُــبحَانَکَ یَا لَطِیــفُ تَعَــالَیتَ یَا شَــرِیفُ أَجِرنَا مِنَ النَّارِ یَا مُجِیرُ

پاک و منزهی‌ای با لطف و کرم بلند مـرتبه‌ای‌ای با عـزت و شرف ما را از آتش در پناه خود آرای پناه بخش

سُبحَانَکَ یَا رَبُّ تَعَالَیتَ یَا حَقُّ أَجِرنَا مِنَ النَّارِ یَا مُجِیرُ

پاک و منزهی‌ای پروردگار بلند مرتبه‌ای‌ای ثابت ابــدی ما را از آتش در پناه خود آرای پناه بخش

سُبحَانَکَ یَا مَاجِدُ تَعَالَیتَ یَا وَاحِدُ أَجِرنَا مِنَ النَّارِ یَا مُجِیرُ

پـاک و مـنزهی‌ای با مجد و بـزرگی بلند مـرتبه‌ای‌ای ذات یگانه ما را از آتش در پناه خود آرای پناه بخش

سُبحَانَکَ یَا عَفُوُّ تَعَالَیتَ یَا مُنتَقِمُ أَجِرنَا مِنَ النَّارِ یَا مُجِیرُ

پــاک و مــنزهی‌ای عفو کننــده بلند مــرتبه‌ای‌ای انتقــام کشنده ما را از آتش در پناه خود آرای پناه بخش

سُبحَانَکَ یَا وَاسِعُ تَعَالَیتَ یَا مُوَسِّعُ أَجِرنَا مِنَ النَّارِ یَا مُجِیرُ

پاک و منزهی‌ای وسیع رحمت بلند مرتبه‌ای‌ای گشایش و وسعت بخش ما را از آتش در پناه خود آرای پناه بخش

سُــبحَانَکَ یَا رَءُوفُ تَعَــالَیتَ یَا عَطُــوفُ أَجِرنَا مِنَ النَّارِ یَا مُجِیرُ

پاک و منزهی‌ای مهربـان بلند مـرتبه‌ای‌ای با عطـوفت ما را از آتش در پناه خود آرای پناه بخش

سُبحَانَکَ یَا فَردُ تَعَالَیتَ یَا وِترُ أَجِرنَا مِنَ النَّارِ یَا مُجِیرُ

پاک و منزهی‌ای یکتابلند مرتبه‌ای‌ای خــدای بی‌همتا ما را از آتش در پناه خود آرای پناه بخش

سُبحَانَکَ یَا مُقِیتُ تَعَالَیتَ یَا مُحِیطُ أَجِرنَا مِنَ النَّارِ یَا مُجِیرُ

پاک و مـنزهی‌ای نگهدارنـده حد هر کس بلند مـرتبه‌ای‌ای احاطه کننده ما را از آتش در پناه خود آرای پناه بخش

سُبحَانَکَ یَا وَکِیلُ تَعَالَیتَ یَا عَدلُ أَجِرنَا مِنَ النَّارِ یَا مُجِیرُ

پاک و منزهی‌ای وکیل امور بندگان بلند مــرتبه‌ای‌ای همه عدل و داد ما را از آتش در پناه خود آرای پناه بخش

سُبحَانَکَ یَا مُبِینُ تَعَالَیتَ یَا مَتِینُ أَجِرنَا مِنَ النَّارِ یَا مُجِیرُ

پاک و منزهی‌ای آشکار کننـده بلند مـرتبه‌ای‌ای اسـتحکام بخش ما را از آتش در پناه خود آرای پناه بخش

سُبحَانَکَ یَا بَرُّ تَعَالَیتَ یَا وَدُودُ أَجِرنَا مِنَ النَّارِ یَا مُجِیرُ

پاک و منزهی‌ای نیکو بلند مـرتبه‌ای‌ای دوسـتدار ما ما را از آتش در پناه خود آرای پناه بخش

سُبحَانَکَ یَا رَشِیدُ تَعَالَیتَ یَا مُرشِدُ أَجِرنَا مِنَ النَّارِ یَا مُجِیرُ

پاک و منزهی‌ای توانـای دانا بلند مـرتبه‌ای‌ای رهنما ما را از آتش در پناه خود آرای پناه بخش

سُبحَانَکَ یَا نُورُ تَعَالَیتَ یَا مُنَوِّرُ أَجِرنَا مِنَ النَّارِ یَا مُجِیرُ

پاک و منزهی‌ای نور بلند مرتبه‌ای‌ای روشنی بخش ما را از آتش در پناه خود آرای پناه بخش

سُبحَانَکَ یَا نَصِیرُ تَعَالَیتَ یَا نَاصِرُ أَجِرنَا مِنَ النَّارِ یَا مُجِیرُ

پاک و منزهی‌ای یاور بلند مرتبه‌ای‌ای یاری بخش ما را از آتش در پناه خود آرای پناه بخش

سُبحَانَکَ یَا صَبُورُ تَعَالَیتَ یَا صَابِرُ أَجِرنَا مِنَ النَّارِ یَا مُجِیرُ

پاک و مـنزهی‌ای بردبـار بلند مـرتبه‌ای‌ای شـیکبا ما را از آتش در پناه خود آرای پناه بخش

سُـبحَانَکَ یَا مُحصِـی تَعَـالَیتَ یَا مُنشِـئُ أَجِرنَا مِنَ النَّارِ یَا مُجِیرُ

پـاک و مـنزهی‌ای بشـمار آرنـده بلند مـرتبه‌ای‌ای ایجـاد کننده ما را از آتش در پناه خود آرای پناه بخش

سُبحَانَکَ یَا سُبحَانُ تَعَالَیتَ یَا دَیَّانُ أَجِرنَا مِنَ النَّارِ یَا مُجِیرُ

پاک و منزهی‌ای ذات مبرا از نقص بلند مـرتبه‌ای‌ای کیفر بخش ما را از آتش در پناه خود آرای پناه بخش

سُبحَانَکَ یَا مُغِیثُ تَعَالَیتَ یَا غِیَاثُ أَجِرنَا مِنَ النَّارِ یَا مُجِیرُ

پاک و منزهی‌ای فریادرس بلند مـرتبه‌ای‌ای پنـاه خلق ما را از آتش در پناه خود آرای پناه بخش

سُبحَانَکَ یَا فَاطِرُ تَعَالَیتَ یَا حَاضِرُ أَجِرنَا مِنَ النَّارِ یَا مُجِیرُ

پاک و منزهی‌ای آفریننده بلند مـرتبه‌ای‌ای حاضر و نـاظر بر خلق ما را از آتش در پناه خود آرای پناه بخش

سُـبحَانَکَ یَا ذَا العِـزِّ وَ الجَمَـالِ تَبَـارَکتَ یَا ذَا الجَبَـرُوتِ وَ الجَلاَلِ

پـاک و مـنزهی‌ای دارای عـزت و جمـال بزرگـواری‌ای صاحب جبروت و جلال

سُبحَانَکَ لاَ إِلَهَ إِلاَّ أَنتَ سُبحَانَکَ إِنِّی کُنتُ مِنَ الظَّالِمِینَ

پاک و منزهی‌ای خدای یکتا که جز تو خدایی نیست و من بنده‌ای از ستمکارانم

فَاستَجَبنَا لَهُ وَ نَجَّینَاهُ مِنَ الغَمِّ وَ کَذَلِکَ نُنجِی المُؤمِنِینَ

پس دعـای وی مسـتجاب کـردیم و او را از غم و انـدوه نجـات دادیم و ما این گونه اهل ایمـان را نجـات خـواهیم داد

وَ صَلَّی اللَّهُ عَلَی سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ أَجمَعِینَ

و درود و تحیت خـدا بر سـید مامحمد و بر تمـام اهل بیت او باد

وَ الحَمدُ لِلَّهِ رَبِّ العَالَمِينَ وَ حَسبُنَا اللَّهُ وَ نِعمَ الوَكِيلُ

و ستایش مختص خداست که پروردگار عالمیان است و خدا ما را کفایت است و نیکو وکیلی است

وَ لاَ حَولَ وَ لاَ قُوَّةَ إِلاَّ بِاللَّهِ العَلِيِّ العَظِيمِ

و هیچ توانایی و قدرتی جز به خدای بلند مرتبه‌ای بزرگ نخواهد بود.

دعاهای روز

یاد خدا مایه بیداری دل و آرامش روح و دوری شیطان و نجات از چنگال هوای نفس است لذا در روایات معصومین(علیهم السلام) دعاهای متعدّد و پرمحتوایی برای توجّه قلبها به خدا برای هر روز وارد شده است.

1 به سند معتبری از امام صادق(علیه السلام) نقل شده که فرمود: اگر مؤمنی در یک روز گرفتار گناهانی شود سپس از روی ندامت و پشیمانی به در خانه خدا رود و استغفار ذیل را بخواند خدا گناهان او را می‌بخشد:

اَستَغفِرُاللهَ الَّذی لا اِلهَ اِلاّ هُوَ الحَیُّ القَیُّومُ، بَدیعُ السَّمواتِ وَالارضِ، ذُوالجَلالِ وَالاکرامِ، وَ اَسئَلُهُ اَن یُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّد وَ آلِ مُحَمَّد، وَ اَن یَتُوبَ عَلَیَّ.

2 و نیز به سند معتبر دیگری از آن حضرت نقل شده که فرمود: هر کس که هر روز هفت مرتبه بگوید:

اَلحَمدُ لِلّهِ عَلی کُلِّ نِعمَة کانَت اَو هِیَ کائِنَةٌ / ستایش از آن خداست به هر نعمتی که بوده یا پس از این خواهد بود. شکر نعمتهای گذشته و آینده را بجا آورده است.

3 و نیز به سند معتبر دیگری از آن حضرت(علیه السلام) روایت شده که:«هر کس هر روز 25 مرتبه بگوید:

اَللّهُمَّ اغفِر لِلمُؤمِنینَ وَ المُؤمِناتِ، وَ المُسلِمینَ وَ المُسلِماتِ. خدایا بیامرز مردان مؤمن و زنان با ایمان را و مردان مسلمان و زنان مسلمان را. خداوند به عدد هر مؤمنی از مؤمنین گذشته و آینده تا روز قیامت، در نامه

اعمـــالش حســـنه می‌نویسد و بر درجـــاتش در بهشت می‌افزاید.

4 و نیز به سند معتبر دیگری از آن حضرت نقل شده که: «هر کس هر روز صد مرتبه بگوید:

(لا حَولَ وَ لا قُوَّةَ اِلاّ بِاللّهِ) جنبش و نیرویی نیست جز به خدا خداوند هفتاد نوع بلا، که کمـترین آن همّ و غمّ است را از او دفع نمایـد، و در روایـتی دیگر آمـده: هرگز دچـار فقر نمی‌شود.

5 مرحوم «کلینی» و بزرگـان دیگر از امـام صـادق(علیه السلام) نقل کرده‌اند که: پیامبر(صلی الله علیه وآله) هر روز هفتاد مرتبه (أسـتغفر اللّه) و هفتـاد مرتبه (وَ اَتُـوبُ اِلَی اللهِ) می‌گفت.

6 در «کشف الغمّه» به سند معتبر از رسـول خـدا(صـلی الله علیه وآله) نقل شـــــده است که هر کس در هر روز صد مرتبه (لا اِلـهَ اِلاَّ اللّـهُ المَلِـکُ الحَـقُّ المُـبینُ) بگوید از فقر و از وحشت قـــبر در امـــان باشد و بی‌نیـــازی را به سوی خود جلب کند و درهای بهشت به رویش باز شود

7«علی بن موسی الرضا(علیهما السـلام) نقل کـرده که هر کس این ذکر را هر روز بگوید حاجتش بـرآورده شـده و بر دشـــمنش غلبه می‌کند و هر انـــدوهی داشـــته باشد برطرف می‌گردد.

سُبحانَ اللهِ کَما یَنبَغی للهِ، وَالحَمدُللهِ کَما یَنبَغی للهِ، وَ لا اِلهَ اِلاَّ اللهُ کَما یَنبَغی للهِ، وَاللهُ اَکبَرُ کَما یَنبَغی للـهِ، وَ لا حَولَ وَ لا قُوَّةَ اِلاّ بِاللهِ کَما یَنبَغی لِلّهِ، وَ صَـلَّی اللـهُ عَلی

مُحَمَّد النَّبِیِّ وَ عَلی اَهلِ بَیتِهِ، وَ جَمیعِ المُرسَلینَ وَالنَّبِیّینَ حَتّی یَرضَی اللهُ

8 از رسول گرامی(صلی الله علیه وآله) روایت شده که هر کس کلمـــات ذیل را هر روز ده بـــار بگوید علاوه بر پاداشهای مهمّ دیگر، از شرّ ابلیس و لشکریانش در امان می‌مانـــد، دین او ادا و همّ و غمّ او زایل می‌گـــردد و در مشکلش گشایشی بوجود می‌آید:

اَعـدَدتُ لِکُـلِّ هَـول لا اِلـهَ اِلاَّ اللـهُ، وَ لِکُـلِّ هَمٍّ وَ غَمٍّ ما شاءَاللهُ، وَ لِکُلِّ نِعمَة اَلحَمدُ للهِ، وَلِکُلِّ رَخآء اَلشُّکرُ للـهِ، وَ لِکُلِّ اُعجُوبَة سُبحانَ اللهِ، وَ لِکُلِّ ذَنب اَستَغفِرُاللهَ، وَ لِکُـلِّ مُصیبَة اِنّا لِلّهِ وَ اِنّا اِلَیهِ راجِعُونَ، وَ لِکُلِّ ضیق حَسبِیَ اللهُ، وَ لِکُـلِّ قَضـآء وَ قَـدَر تَـوَکَّلتُ عَلَی اللـهِ، وَ لِکُـلِّ عَـدُوٍّ اِعتَصَمتُ بِاللهِ، وَ لِکُـلِّ طاعَة وَ مَعصِیَة لا حَـولَ وَ لا قُـوَّةَ اِلاّ بِاللهِ العَلِیِّ العَظیمِ

9 امام صادق(علیه السلام) از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) نقل شـــده که فرمـــود: کسی که هر روز پـــانزده مرتبه بگوید:

لا اِلهَ اِلاَّ اللهُ حَقّاً حَقّاً، لا اِلهَ اِلاَّ اللهُ ایماناً وَ تَصـدیقاً، لا اِلهَ اِلاَّ اللهُ عُبُودِیَّةً وَرِقّاً.

خداوند با لطف و رحمتش به او توجّه می‌کند و نظـــرش را از او برنگرداند تا داخل بهشت شود.

10 خـدای تبـارک و تعـالی می‌فرماید: (بـرای جـبران گذشته) از همین لحظه خودت را در اختیار من قرار ده با صـدقه‌ای که هر روز به عـدد رگهـای بـدنت پـرداخت

می‌کـنی. عـرض کـرد:ای پروردگـارِ من! آیا کسی تـوان چنین چیزی را دارد؟

جواب آمد: هر روز 360 مرتبه بگو:

(سُبحانَ اللّهِ وَ الحَمدُ لِلّهِ، وَ لا اِلهَ اِلاَّ اللّهُ وَ اللّـهُ اَکبَـرُ، وَ لا حَولَ وَ لا قُوَّةَ اِلاّ بِاللّهِ).

11 از امام صادق(علیه السـلام) آمـده است که: هر کس به مدّت دو مـاه پی درپی، هر روز چهارصد مرتبه کلمـات ذیل را بگویـــد، خداوند علم و مـــال فـــراوان به او روزی می‌کند:

اَســتَغفِرُاللهَ الَّذی لا اِلــهَ اِلاَّ هُــوَ الحَیُّ القَیُّومُ، اَلــرَّحمنُ الــرَّحیمُ، بَــدیعُ السَّــمواتِ وَالاَرضِ، مِن جَمیــعِ ظُلمی وَ جُرمی وَ اِسرافی عَلی نَفسی، وَ اَتُوبُ اِلَیهِ

12 «مرحوم کفعمی» و بزرگـان دیگر روایت کرده‌اند که خواندن این دعا در هر روز، مستحب است:

اَللّهُمَّ اِنّی اَســئَلُکَ بِنُــورِ وَجهِـکَ المُشــرِقِ الحَیِّ البــاقِی الکَریمِ، وَ اَسئَلُکَ بِنُورِ وَجهِکَ القُـدُّوسِ الَّذی اَشـرَقَت بِـهِ السَّـمواتُ، وَانکَشَـفَت بِـهِ الظُّلُمـاتُ، وَ صَـلُحَ عَلَیـهِ اَمـرُ الاَوَّلینَ وَالاخِرینَ، اَن تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّد وَآلِهِ، وَ اَن تُصـلِحَ شَانی کُلَّهُ

13 امـام بـاقر(علیه السـلام) فرمـود: کسی که هر روز کلمــات ذیل را بگوید خداوند مشــکلات دنیا و آخــرتش را حل می‌کند:

بِسـمِ اللـهِ، حَسـبِیَ اللـهُ، تَـوَکَّلتُ عَلَی اللـهِ، اَللّهُمَّ اِنّی أَسئَلُکَ خَیرَ اُمُـوری کُلِّهـا، وَ اَعُـوذُ بِـکَ مِن خِـزیِ الـدُّنیا وَ عَذابِ الاخِرَةِ

14 هر کس هر روز هفت مرتبه دعـــای ذیل را بخواند خداوند مشکلات دنیا و آخرتش را کفایت می‌کند:

حَسبِیَ اللهُ رَبِّی،اَللهُ لا اِلهَ اِلاّ هُوَ،عَلَیـهِ تَـوَکَّلتُ،وَهُـوَ رَبُّ العَرشِ العَظیمِ

15 هر کس در طـــول یک ســـال، هر روز این دعا را بخواند، از دنیا نمی‌رود تا جای خود را در بهشت ببیند:

سُـبحانَ الـدّآئِمِ القـآئِمِ، سُـبحانَ القـآئِمِ الـدّآئِمِ، سُـبحانَ الواحِدِ الاَحَدِ، سُبحانَ الفَردِ الصَّمَدِ، سُبحانَ الحَیِّ القَیُّومِ، سُبحانَ اللهِ وَبِحَمدِهِ، سُبحانَ الحَیِّ الَّذی لایَمُوتُ، سُـبحانَ المَلِکِ القُـدُّوسِ، سُـبحانَ رَبِّ المَلائِکَـةِ وَالـرُّوحِ، سُـبحانَ العَلِیِّ الاعلی، سُبحانَهُ وَ تَعالی

16 هنگام ظهر، نخستین کاری که انجام می‌دهی خواندن این دعا باشــد، که امــام بــاقر(علیه الســلام) به یکی از یاران خود:

سُبحانَ اللهِ وَ لا اِلـهَ اِلاَّ اللّـهُ، وَ الحَمـدُ لِلّـهِ الَّذی لَم یَتَّخِذ صاحِبَةً وَ لاوَلَداً، وَلَم یَکُن لَهُ شَـریکٌ فِی المُلـکِ،وَلَم یَکُن لَهُ وَلِیٌّ مِنَ الذُّلِّ،وَکَبِّرهُ تَکبیراً

دعای هفت هیکل

دعای (هفت هیکل) شامل هفت دعای کوچک است که به هر کدام از آن‌ها (هیکل) گفته می‌شود. این دعا از جمله ادعیه شریفه‌ای است که هر کس آن را بخواند یا در نزد خود نگاهدارد خداوند تبارک و تعالی او را از غیبت و بدگویی مردمان نگاهدارد و دشمنان او را مغلوب نماید.

هیکل اول

اُعیذُ نَفسی بِاللّهِ العَلِیِّ العَظیمِ اَللّهُ لاَ اِلَهَ اِلاّ هُوَ الحَیُّ القَیُّومُ

لَا تَاخُذُهُ سِنَهٌ وَ لَانَومٌ لَهُ مَا فِی السَّموَاتِ وَ مَا فِی الأرضِمَن ذَالَّذی یَشفَعُ عِندَهُ اِلاّ بِاِذنِهِ یَعلَمُ مَا بَینَ اَیدیهم وَ مَا خَلفَهُم وَ لاَیُحیطوُنَ بِشَیءٍ مِن عِلمِهِ اِلا بماشآءَ وَسِعَ کُرسِیُّهُ السَّمواتِ وَ الأَرضَ وَ لایَؤُدُهُ حِفظُهُمَا وَ هُوَ العَلِیُّ العَظیِم.

پناه می‌برم به خدای با عظمت و توانا خدای یکتایی که جز او خدایی نیست زنده و پاینده هرگز او را کسالت خواب فرا نگیرد تا چه رسد که به خواب رود اوست آن‌چه در آسمان‌ها و آن‌چه در زمین است که را این جرأت است که در پیشگاه او به شفاعت برخیزد مگر به فرمان او علم او محیط است به آن‌چه پیش نظر او خلق آمده است و آن‌چه سپس خواهد آمد و خلق به هیچ مرتبه علم او احاطه نتواند کرد مگر به آن‌چه او خواهد قلمرو علمش از آسمان ها و زمین ها فراتر و نگهبانی زمین و آسمان بر او آسان و بی‌زحمت است چه او دانای بزرگوار و توانای با عظمت است.

هیکل دوم

اُعیذُ نَفسی بِاللّـهِ العَلِیِّ العَظیمِ اِذ قـالَتِ امـرَاَةُ عِمـرانَ رَبِّ اِنّی نَذَرتُ لَکَ مَا فی بَطنی مُحَرَّراً فَتَقَبَّل مِنّی اِنَّکَ اَ غَسَقِ الَّیلِ وَ قُرآنَ الفَجرِ اِنَّ قُرآنَ الفَجرِ کانَ مَشهوُداً وَ مِنَ الَّیلِ فَتَهَجَّد بِهِ نافِلَةً عَسی اَن یَبعَثَکَ رَبُّکَ مَقاماً اَنتَ السَّـمیعُ العَلیمُ سُـنَّةَ مَن قَد اَرسَـلنا قَبلَـکَ مِن رُسُـلِنا وَ لاتَجِد لِسُـنَّتِنا تحَـویلاً اَقِمِ الصَّـلوةَ لِـدُلوُکِ الشَّـمسِ اِلی مَحموُداً وَ قُل رَبِّ اَدخِلنی مُدخَلَ صِـدقٍ وَاَخرِجـنی مُخـرَجَ صِدقٍ وَاجعَل لی مِن لَدُنکَ سُلطاناً نَصیرا.

پنـاه می‌بـرم به پروردگـارِ بـزرگ و توانا هنگـامی که زن عمران گفت: پروردگارِ من نذر کردم فرزندی که در رحم دارم در راه خــدمت تو آزاد کنم نــذر مــرا قبــول کن تو دعای مرا می‌شنوی ما آئین همه پیامبرانی که پیش از تو فرستادیم نیز همین قرار دادیم و این طریقه ما را تغییر پذیر نخـواهی یـافت نمـاز را وقت آفتـاب تا اول تـاریکی شب به یــاد آر و نمــاز صــبح را نــیز به جــای آر که آن به حقیقت مشــهود نظر فرشــتگان شب و فرشــتگان روز است و بعضی از شب بیــدار و متهجّد بــاش و نمــاز شب خاصّ تو است به جای‌آور باشد که خدایت به مقام محمود "شفاعت" مبعوث گرداند وای رســول ما دائم دعا کن که بار الهی مرا به قدم صـدق داخل و به قـدم صـدق خـارج گردان و به من از جانب خود بصیرت و حجّت روشــنی که دائم یار و مددکار باشد عطا فرما.

هیکل سوم

اُعیـذُ نَفسی بِاللّـهِ العَلِیِّ العَظیمِ آمَنَ الرَّسـوُلُ بِما اُنـزِلَ اِلَیهِ مِن رَبِّهِ وَ المُؤمِنُونَ کُلٌّ امَنَ بِاللّهِ وَ مَلئِکَتِـهِ وَ کُتُبِه وَ

رُسُلِهِ لانُفَرِّقُ بَینَ اَحَدٍ مِن رُسُلِهِ وَ قـالوُا سَـمِعنا وَ اَطَعنا غُفرانَکَ رَبَّنا و وُسـعَها لَها ما کَسَـبَت وَعَلَیها مَا اکتَسَـبَت رَبَّنا لاتُؤاخِـــذنآ اِن نَســـینآ اَو اَخطَانا رَبَّنا وَ لاتَحمِل عَلَینآ اِصــراً کَما حَمَلتَــهَ اِلَیــکَ المَصــیرُ لایُکَلِّفُ اللّــهُ نَفســاً اِلا القَـومِ الکـافِرینَ عَلَی الَّذینَ مِن قَبلِنا رَبَّنا وَ لا تُحَمِّلنا ما لا طاقَةَ لَنا بِـهِ وَاعـفُ عَنّا وَ اغفِرلَنا وَ ارحَمنآ اَنتَ مَولینا فَانصُرنا عَلَی القَومِ الکافِرین.

پنـــاه می‌بـــرم به خـــدای با عظمت و توانا ایمـــان آورده رسول و آن‌چه خدا بر او نازل کرد و مؤمنان نیز همه

ایمان آورده و مؤمنان نیز همه به خدا و فرشتگان خـدا و کتب آسـمانی و پیغمـبران خـدا ایمـان آوردند و گفتند ما میان هیچ یک از پیغمـبران خـدا فـرق نگـذاریم و همه یک زبان و یک دل در قول و عمل اظهار کردند که ما فرمان خدا را شنیده و اطاعت کردیم پروردگارا ما آمرزش تو را می‌خـــــواهیم و می‌دانیم که بازگشت همه پروردگـــــارا تکلیف گران و طاقت فرسا چنانکه بر پیشینیان نهادی بر ما نگذار بار

پروردگارا بـار تکلیفی فـوق طـاقت ما را به دوش منه و بیامرز و ببخش گناه ما را و بر ما رحمت فرما

تنها ســلطان ما و یـــار و یـــاور ما را بر مغلـــوب کـــردن کافران یاری فرما.

هیکل چهارم

اُعیذُ نَفسی بِاللّهِ العَلِیِّ العَظیمِ و قُل جـاءَ الحـقُّ و زهَـقَ الباطِل اِنَّ الباطلَ کانَ زَهَوقا و ننَزِلَ مِنَ القـرآن ما هُـوَ شَفآءٌ وَ رَحمَةٌ لِلمُؤمِنینَ وَ لایَزیدُ الظّـالِمینَ اِلاّ خَسـاراً وَ

اِذآ اَنعَمنا عَلَی الإنسانِ اَعرَضَ وَ نَأبِجانِبِهِ وَ اِذا الـرُّوحُ مِن اَمرِ رَبّی وَ مآ اُوتیتُم مِنَ العِلمِ اِلاّ قَلیلاً مَسَّهُ الشَـرُّ کـانَ یَؤُساً قُل کُـلٌّ یَعمَـلُ عَلی شـاکِلَتِهِ فَـرَبُّکُم اَعلَمُ بِمَن هُـوَ اَهدی سَبیلاً وَ یَسئَلُونَکَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِن اَمرِرَبّی وَمآ اُوتیتُم مِنَ العِلمِ اِلاّ قَلیل.

علم به شـما دادند بسـیار انـدک است آگـاه‌تر است وای رسـول ما تو را از حقیقت روح می‌پرسـند جـواب ده که روح به فرمـــان خداست و آن‌چه از کس بر حسب ذات و طبیعت خود عملی انجام خواهد داد و خدای شما بر آن‌که راه هـدایت یافته از همه کس هرگـاه شـرّ و بلایی به او روی آورد به کلّی از خدای مهربـان مـأیوس و نا امید شد تو به خلق بگو که هر جز زیان چـیزی نخواهد افـزود و ما هرگـــاه به انســان نعمــتی عطا کــردیم روی بگردانید و دوری جست و "ابدی" است و ما آن‌چه از قرآن فرسـتیم شـفای دل و رحمت الهی بـرای اهل ایمـان است ولیکن کافران را به پنـاه می‌بـرم به خـدای بـزرگ و توانا و بگو حق آمد و باطل را نابود سـاخت که باطل خـود لایق محو و نابودی.

هیکل پنجم

اُعیـــذُ نَفسی بِاللّـــهِ العَلِیِّ العَظیمِ قـــالَ رَبِّ اِنّی وَ هَنَ العَظمُ مِنّی وَ اشتَعَلَ الرَّاسُ شَـیباً وَ لمَ اَکُن بِـدُعآئِکَ رَب مُحَلِّقینَ رُؤُسَکُم وَ مُقَصِّرینَ لاتَخافوُنَ فَعَلِمَ ما لَم تَعلَموُا فَجَعَـلَ مِن دوُنِ ذلِـکَ فَتحـاً قَریبـاً یَعقـوُبَ وَ اجعَلـهُ رَبِّ رَضِیّاً لَقَد صَدَقَ اللّهُ رَسوُلَهُ الرّؤیا بِالحَقِّ لَتَدخُلُنَّ المَسجِدَ الحَرامَ اِنشآءَ اللّهُ امِنینَ شَـقِیّاً وَ اِنّی خِفتُ المَـوالِیَ مِن وَرآئی وَ کـانَتِ امـرَاَتی عـاقِراً فَهَب لی مِن لَـدُنکَ وَلیّاً یَرِثُنی وَیَرِثُ مِن آلِ عقوُبَ وَ اجعَلهُ رَبِّ رَضِـیّاً لَقَد صَـدَقَ

اللّهُ رَسوُلَهُ الرّؤیا بِالحَقِّ لَتَدخُلُنَّ المَسجِدَ الحَرامَ اِنشآءَ اللّهُ امِنینَ مُحَلِّقینَ رُؤُسَکُم وَ مُقَصِّرینَ لاتَخافوُنَ فَعَلِمَ ما لَم تَعلَموُا فَجَعَلَ مِن دوُنِ ذلِکَ فَتحاً قَریبا.

پناه می‌برم به خدای بزرگ و توانا عرض کرد که پروردگارا استخوان من سست گشت و فروغ پیری بر سرم بتافت و با وجود این آن دعایی به درگاه کرم تو چشم امید دارم و خود را محروم از عطای تو هرگز ندانسته‌ام بار الهی من از این وارثان کنونی که هستند و زوجه من هم نازا و عقیم است خدایا از لطف خاص خود فرزندی صالح و جانشینی شایسته به من عطا فرما که او وارث من و همه آل یعقوب باشد و توای خدا او را وارثی پسندیده و صالح مقرّر فرما البته خدا صدق و حقیقت خواب رسولش را محقّق و آشکار ساخت که در عالم رؤیا دید شما البته به مسجد الحرام با دل ایمن وارد شوید و سرها بتراشید و اعمال تقصیر احرام بی‌ترس و هراس به جای آرید و خدا آن‌چه را "از مصالح" از مصالح صلح حدیبیّه شما نمی‌دانستید می‌دانست و قبل از آن "فتح مکّه کنید" فتح نزدیک "حدیبیّه و خیبر" را مقرّر داشت.

هیکل ششم

اُعیذُ نَفسی بِاللّهِ العَلِیِّ العَظیمِ قُل اوُحِیَ اِلَیَّ اَنَّهُ استَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الجِنِّ فَقالوُا اِنّا سَمِعنا قُرآناً عَجَباً یَهدی اِلیَ الرُّشدِ فَامَنّا بِهِ وَلَن نُشرِکَ بِرَبِّنا اَحَداً وَ اَنَّهُ تَعالی جَدُّ رَبِّنا مَا اتَّخَذَ صاحِبَةً وَ لا وَلَداً وَ اَنَّهُ کانَ یَقوُل سَفیهُنا عَلَی اللّهِ شَطَطاً.

پناه می‌برم به خدای بـزرگ و تواناای رسـول ما بگو مـرا وحی رسیده که گروهی از جنّیان آیـات قـرآن را "هنگـام قرائت من" و پس از شنیدن گفته‌اند که ما از قرآن آیات عجیبی می‌شنویم این قـرآن خلق را به راه خـیر و صـلاح هدایت می‌کند بدین سبب ما به آن ایمان و دیگر هرگز به خدای خود مشرک نخواهیم شد و همانا بسـیار بلند مرتبه است شــأن و مرتبه اقتــدار پروردگــار ما "و مــنزّه از آلایش زن و فرزند" او هم جفت و فرزندی هرگز نگرفته است و بیخردان ما به خدا دروغ بستند که به او فرزنــدی مسیح عزیز و فرشتگان را نسبت دادند.

هیکل آخر(هفتم)

اُعیذُ نَفسی بِاللّـهِ العَلِیِّ العَظیمِ وَ اِن یَکـادُ الَّذینَ کَفَـروُا لَیُزلِقوُنَـکَ بِأَبصـارِهِم لَمّا سَـمِعوُا الـذِّکرَ وَ یَقوُلـوُنَ اِنَّه لَمَجنوُنٌ وَ ما هُوَ اِلاّ ذِکرٌ لِلعالمَین.

پناه می‌بـرم به خـدای بـزرگ و توانا "ای رسـول" نزدیک بود که کافران به چشـمان بد چشم زخمت زنند که چـون آیــات قــرآن بشــنوند گویند که این شــخص عجب دیوانه است حــال آن‌که این جز شــرافت بــرای عالمیــان هیچ نیست.

دعای نعمت

خواص و فضیلت دعای نعمت

امام علی (علیه السلام) در هنگام شـهادت، به فرزنـدش امام حسن (علیه السلام) فرمود: دعایی به تو می‌آمـوزم که اصلش در کتاب خداست. آن را پیامبر به من آمـوخت. وقتی خواستی به درگاه خدا دعا کنی، پس از نمـاز ظهر یا عصر آن را بخوان، بعد حاجت هـایت را بخـواه. اگر این دعا را بخـوانی، هـزار فرشـته را خـدا می‌گمـارد بـرایت استغفار کنند. به هر فرشته توان هزار فرشته می‌دهد تا به تندی طلب آمرزش برایت بکنند. هـزار قصر در بهشت بـرای تو سـاخته می‌شـود و تا وقـتی در دنیا زنـده ای، دارای نعمت بوده، فقر و نداری به تو نمی‌رسد. از کسی در دنیا چیزی نخـواه (هر چه و هر کسی باشد) که توسط خدا برآورده می‌شود.

متن اصلی دعای نعمت

سُبحَانَ الله وَ الحَمدُ الله وَ لاَ إِلَهَ إِلاَّ الله وَ الله أَکبَـرُ وَ لاَ حَـولَ وَ لاَ قُـوَّةَ إِلاَّ بِا الله فَسُـبحَانَ الله حِینَ تُمسُـونَ وَ حِینَ تُصبِحُونَ وَ لَهُ الحَمدُ فِی السَّمَاوَاتِ وَ الاَرضِ وَ عَشِیًّا وَ حِینَ تُظهِرُونَ یُخرِجُ الحَیَّ مِنَ المَیِّتِ وَ یُخرِجُ المَیِّتَ مِنَ الحَیِّ وَ یُحیِ الاَرضَ بَعـدَ مَوتِهَا سُـبحَانَ الله ذِی المُلـکِ وَ المَلَکُـوتِ سُـبحَانَ الله ذِی العِـزَّةِ وَ العَظَمَـةِ وَ الجَبَـرُوتِ سُبحَانَ الله المَلِکِ الحَیِّ الَّذِی لاَ یَمُـوتُ سُـبحَانَ وَ کَـذلِکَ تُخرَجُـونَ. سُـبحَانَ رَبِّکَ رَبِّ العِـزَّةِ عَمَّا یَصِـفُونَ وَ سَـلامٌ عَلَی المُرسَـلِینَ وَ الحَمـدُ الله رَبِّ العَـالَمِینَ سُـبحَانَ الله ذِی المُلکِ وَ المَلَکُوتِ سُبحَانَ الله ذِی العِـزَّةِ وَ العَظَمَـةِ وَ الجَبَرُوتِ سُبحَانَ الله المَلِکِ الحَیِّ الَّذِی لاَ یَمُـوتُ سُـبحَانَ

اللَّهُمَّ لَکَ الحَمدُ حَمداً یَصعَدُ وَ لاَ یَنفَدُ وَ لَکَ الحَمدُ عَلَیَّ وَ مَعِی وَ قُـــدَّامِی وَ خَلفِی یَا الله ده مرتبه یَا رَحمَـــانُ ده مرتبه یَا رَحِیمُ العَلِیِّ الاَعلَی سُــبحَانَهُ وَ تَعَــالَی سُــبحَانَ المَلِکِ القُدُّوسِ رَبِّ المَلاَئِکَةِ وَ الـرُّوحِ. ده مرتبه یَا رَبِّ ده مرتبه یَا حَیُّ یَا قَیُّومُ ده مرتبه یَا بَدِیعَ السَّمَاوَاتِ وَ الاَرضِ ده مرتبه یَا ذَا الجَلاَلِ وَ الاِکـرَامِ ده مرتبه یَا حَنَّانُ یَا مَنَّانُ ده مرتبه اللَّهُمَّ صَـــــــلِّ عَلَی مُحَمَّد وَ آلِ مُحَمَّد ده مرتبه وحاجت خویش را بخواه.

ترجمه متن دعای نعمت

به نام خداوند بخشنده مهربان

خـدا مـنزّه اسـت، شـکر بـرای خداسـت، معبـودی جزالله نیسـت، الله اکـبر، تـوان و نـیرویی جز خـدا نیست. خـدا منزّه است، آن هنگام که در شب یا صـبح به سر می‌برید. در آســمان ها و زمین، هنگـــام شب و روز، حمد بـــرای خداست. زنــده را از مــرده، و مــرده را از زنــده بــیرون می‌آورد و زمین را پس از نابودی آن، دوباره می‌سازد، و چنین در روز قیامت برانگیخته می‌شوید. خدا منزّه است، خدای با عـزّت، از آن‌چه توصـیف می‌کنند مـنزّه اسـت، و درود بر رسـولان الهی، والحمـداللهرب العـالمین. خـدای دارنــده مُلک و ملکـوت مـنزّه است. خـدای با عـزّت و با عظمت و بــزرگی مــنزّه است. خــدای مالک و پاینــده که نمی‌مـیرد مـنزّه اسـت، خـدای والا و بـزرگ مـنزّه اسـت، منزّه است و بلند مرتبه. خدای مالک و پـاک مـنزّه اسـت، که پروردگـــارِ فرشـــتگان و جبرئیل است. خـــدایا، تو را شکر; شکری که افزون یابد و کم نشود. بر من و پیش و پس از من حق شـکر گـزاری داری. سـپس ده بـار بگو: یا اللــه،ای بخشــنده،ای مهربــان،ای پروردگــار،ای زنــده و

پاینده،ای آفریننده آسمان ها و زمین،ای صـاحب بـزرگی و بخشــش،ای مهربــان و بخشــنده، بر محمّد و آل محمّد درود بفرست. بعد حاجتت را بخواه.

دعای اویس قرنی-2

خواص و فضیلت دعای اویس قرنی

دعـای دیگـری از مـولای ما حضـرت امیرالمؤمـنین(علیه السـلام) که به اویس قـرنی تعلیم نمـود. حضـرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب(علیه السلام)فرمود که حضرت رسول خدا(صلی الله علیه وآله) فرمود: بنـدهای نیست که این دعا را بخواند مگر آن که خـدا دعـای او را مسـتجاب گرداند. پیـامبر اکـرم(صـلی ا الله علیه وآله) چندین مرتبه سوگند یـاد نمـوده; اگر این دعا بر آب روان خوانده شود می‌ایستد. اگر این دعا را شخصی بخواند که گرسـنه یا تشـنه باشـد، او را خـدا اطعـام می‌نماید و سیراب می‌گرداند. اگر این دعا بر کوهی خوانده شود که از جای خود منتقل شود، آن کـوه جا به جا می‌شـود. اگر بر زنی خوانده‌اند. اگر دعا را شخصی در شـهری بخواند و آن شهر بسوزد و خانه او وسط آن شهر باشد، خانه او نخواهد سـوخت. اگر دعا را شخصی چهل شب جمعه بخواند، خـدا همه گناهـانی را که میـان او وآدمیـان باشد می‌آمرزد. دعا را اندوهناکی نمی‌خواند مگر آن که خدا او را از غم و اندوه نجات می‌دهد. دعا را در حضـور پادشـاه ظالمی نمی‌خواند مگر آن که خدا وی را ایمن گردانیده و حاجت او را برمی آورد.

متن اصلی دعای اویس قرنی

اللَّهُمَّ إِنِّی أَسـأَلُکَ وَ لاَ أَسـأَلُ غَـیرَکَ وَ أَرغَبُ إِلَیـکَ وَ لاَ أَرغَبُ إِلَی غَـیرِکَ یَا أَمَـانَ الخَـائِفِینَ وَ جَـارَ المُسـتَجِیرِینَ أَنتَ الفَتَّاحُ ذُو الخَیرَاتِ قِیـلُ العَثَـرَاتِ مَـاحِی السَّـیِّئَاتِ وَ کَاتِبُ الحَسَنَاتِ وَ رَافِعُ الدَّرَجَاتِ، أَسأَلُکَ بِأَفضَلِ المَسَائِلِ

كُلِّهَا وَ أَنجَحِهَا الَّتِی لاَ یَنبَغِی لِلعِبَادِ أَن یَسـأَلُوکَ إِلاَّ بِهَا یَا الله یَا رَحمَـانُ وَ بِأَسـمَائِکَ الحُسـنَی وَ بِأَمثَالِـکَ العُلیَا وَ نِعَمِـکَ الَّتِی لاَ تُحصَـی وَ بِـأَکرَمِ أَسـمَائِکَ عَلَیـکَ وَ أَحَبِّهَا إِلَیک وَ أَشـرَفِهَا عِنـدَکَ مَنزِلَـةً وَ أَقرَبِهَا مِنـکَ وَسِـیلَةً وَ أَجزَلِهَا مَبلَغاً وَ أَسرَعِهَا مِنکَ إِجَابَـةً، وَ بِاسـمِکَ المَخـزُونِ الجَلِیلِ الاَجَلِّ العَظِیمِ الَّذِی تُحِبُّهُ وَ تَرضَـاهُ وَ تَرضَـی عَمَّن دَعَاکَ بِهِ فَاستَجَبتَ دُعَاءَهُ وَ حَقٌّ عَلَیـکَ أَلاَّ تَحـرِمَ سَـائِلَکَ، وَبِکُـلِّ اسم هُـوَ لَـکَ فِی التَّورَاةِ وَ الاِنجِیـلِ وَ الزَّبُـورِ وَ الفُرقَانِ وَ بِکُلِّ اسم هُوَ لَکَ عَلَّمتَهُ أَحَداً مِن خَلقِـکَ أَو لَم تُعَلِّمهُ أَحَداً، وَ بِکُلِّ اسم دَعَاکَ بِهِ حَمَلَةُ عَرشِکَ وَ مَلاَئِکَتُک وَ أَصفِیَاؤُکَ مِن خَلقِکَ وَ بِحَـقِّ السَّـائِلِینَ لَـکَ وَ الـرَّاغِبِینَ إِلَیکَ وَ المُتَعَوِّذِینَ بِکَ وَ المُتَضَرِّعِینَ لَدَیکَ وَ بِحَقِّ کُـلِّ عَبد مُتَعَبِّد لَکَ فِی بَرّ أَو بَحر أَو سَهل و جَبَل. أَدعُوکَ دُعَاءَ مَن قَدِ اشتَدَّت فَاقَتُهُ وَ عَظُمَ جُرمُـهُ وَ أَشـرَفَ عَلَی الهَلکَـةِ وَ ضَعُفَت قُوَّتُهُ وَ مَن لاَ یَثِقُ بِشَیء مِن عَمَلِه وَ لاَ یَجِدُ لِذَنبِهِ غَافِراً غَیرَکَ وَ لاَ لِسَعیِهِ شَاکِراً سِوَاکَ هَرَبتُ مِنـکَ إِلَیـکَ مُعتَرِفاً غَیرَ مُسـتَنکِف وَ لاَ مُسـتَکبِر عَن عِبَادَتِـکَ. یَا أَنِسَ کُـلِّ فَقِـیر مُسـتَجِیر أَسـأَلُکَ بِأَنَّکَ أَنتَ الله لاَ إِلَه إِلاَّ أَنتَ الحَنَّانُ المَنَّانُ بَـــدِیعُ السَّـــمَاوَاتِ وَ الاَرضِ ذُو الجَلاَلِ وَ الاِکـرَامِ عَـالِمُ الغَیبِ وَ الشَّـهَادَةِ الـرَّحمنُ الـرَّحِیمُ. أَنتَ الـرَّبُّ وَ أَنَا العَبـدُ وَ أَنتَ المَالِـکُ وَ أَنَا المَملُـوکُ وَ أَنتَ العَزِیزُ وَ أَنَا الذَّلِیلُ وَ أَنتَ الغَنِیُّ وَ أَنَا الفَقِـیرُ وَ أَنتَ الحَیُّ وَ أَنَا المَیِّتُ وَ أَنتَ البَاقِی وَ أَنَا الفَـانِی وَ أَنتَ المُحسِـنُ وَ أَنَا المُسِیءُ وَ أَنتَ الغَفُـورُ وَ أَنَا المُـذنِبُ وَ أَنتَ الـرَّحِیمُ وَ أَنَا الخَاطِئُ وَ أَنتَ الخَالِقُ وَ أَنَا المَخلُوقُ وَأَنتَ القَـوِیُّ وَأَنَا الضَّـعِیفُ وَ أَنتَ المُعطِی وَ أَنَا السَّـائِلُ وَ أَنتَ الاَمِینُ وَ أَنَا الخَـائِفُ وَ أَنتَ الـرَّازِقُ وَ أَنَا المَـرزُوق وَ أَنتَ أَحَـقُّ مَن شَکَوتُ إِلَیهِ وَ استَغَثتُ بِهِ وَ رَجَوتُهُ لاَنَّکَ کَم مِن مُـذنِب قَد

غَفَرتَ لَهُ وَ کَم مِن مُسِیء قَد تَجَاوَزتَ عَنـهُ فَـاغفِر لِی وَ تَجَـــاوَز عَنِّی وَ ارحَمنِی وَ عَـــافِنِی مِمَّا نَـــزَلَ بِی وَ لاَ تَفضَحنِی بِمَا جَنَیتُهُ عَلَی نَفسِـی وَ خُذ بِیَـدِی وَبِیَـدِ وَالِـدَیَّ وَوُلدِی وَ ارحَمنَا بِرَحمَتِکَ یَا ذَا الجَلاَلِ وَ الاِکرَامِ.

ترجمه متن دعای اویس قرنی

به نام خدای بخشنده مهربان ابتدا می‌کنم. خداونـدا از تو درخواست می‌کنم و از غـیر تو درخواست نمی‌کنم. از تو خواهش می‌کنم و از غـیر تو خـواهش نمی‌کنم.ای امـان دهنده ترسندگان و پناه دهنـده پنـاه آورنـدگان، گشـاینده کارهای مشکل تویی، دارای احسان و خیرات تویی، عفو کننده لغزش ها تویی، برطرف کننده گناهان تویی، ثواب دهنده نیکویی ها تـویی، بلند کنندهمرتبه ها تـویی، از تو به کامل‌ترین خواهش هـا، همه آن‌ها و برآمـده‌ترین آن‌ها درخواست می‌کنم، چون برای بندگان سـزاوار نیست جز با آن‌ها تو را مسـألت نمایند.ای خـدا،ای بخشـنده، به حق نام‌هـای تو که نیکویند و به حق صـفت‌های تو که بلندنـد، به حق نعمت‌هـــای تو که شـــمرده نمی‌شـــوند و به گرامی‌تـرین نام‌هـای تو و محبـوب‌ترین و شـریف‌ترین و نزدیک‌تـرین آن‌ها به تو و به حق عظیم‌تـرین آن‌ها بـرای رسـیدن به مقصـود و زودتـرین آن‌ها جهت بـرآوردن مطلوب، سوگند به نام تو که به خزانه غیب سپرده شده، و عظیم و بسیار بزرگ است که آن را دوست می‌داری و به آن خشـنودی و از کسی که تو را به آن نـام بخواند راضی می‌گـردی، پس دعـای او را بر آورده و بر خـود واجب می‌کنی که درخواست کننده را محروم نسـازی. به حق هر نامی که در تورات و انجیل و زبور و قـرآن بـرای توست. به حق هر نـامی که بـرای توست و آن را به

آفریدگان خود تعلیم نموده‌ای یا تعلیم نکرده ای. به حق هر نامی که تو را به آن نام، بردارندگان عرش و فرشتگان و برگزیده‌های تو خوانده‌اند. به حق درخواست کنندگان و خواهش کنندگان از تو و پناه برندگان به تو و زاری کنندگان برای تو. به حق هر بنده عبادت کننده در صحرا و بیابان یا در دریا یا در زمین هموار یا در کوهستان. تو را می‌خوانم مانند کسی که حاجت او بسیار است و تقصیر و گناه او بزرگ است و به هلاکت نزدیک شده و توانایی او ضعیف گشته است. نیز مانند خواندن کسی که به کردار خود امید ندارد و برای گناه خود آمرزنده‌ای غیر تو نمی‌یابد و به سعی خود در طاعات امید ندارد. سوی تو از خوف عذابت گریخته‌ام در حالی که از بندگی تو سرپیچی نمی‌کنم،ای همراز هر فقیر پناه آورنده، از تو به حق خداییت درخواست می‌کنم. خدایی نیست مگر تو، که رحم کننده و بخشنده و آفریننده آسمان ها و زمینی; صاحب عظمت و بخشنده; دانای غایب و حاضری; بخشنده مهربانی، پروردگار تویی و منم بنده تو; صاحب تویی و منم بنده تو; قوی و غالب تویی و منم خوار و ذلیل; توانگر و بی‌نیاز تویی و منم فقیر و محتاج; زنده تویی و منم مرده; باقی تویی و منم فانی; نیکوکار تویی و منم بدکار; آمرزنده تویی و منم گناهکار; رحم کننده تویی و منم خطاکار; آفریدگار تویی و منم آفریده شده; توانا تویی و منم ناتوان; بخشنده تویی و منم درخواست کننده; امان دهنده تویی و منم ترسنده; روزی دهنده تویی و منم روزی داده شده; سزاوارترین کسی که به سوی او شِکوه نمودم و از او فریاد رسی نمودم و به او امیدوارم. بسا گناهکاری که او را آمرزیده ای. بسا

بدکاری که از تقصیر او درگذشتی، پس مـرا بیـامرز و از تقصیر من درگذر و رحم نما و مرا از بلاها که نازل شـده اسـت، سـلامتی ده و مـرا به سـبب آن‌چه ظلم نمـودم، رسوا مکن. دست من و دست درگذر و رحم نما و مـرا از بلاها که نـازل شـده اسـت، سـلامتی ده و مـرا به سـبب آن‌چه ظلم نمـودم، رسـوا مکن. دست من و دست پـدر و مادر و فرزند مرا بگیر و ما را به شفقت خـودای صـاحب بـــزرگی وبخشش وای رحم کننـــده‌ترین رحم کننـــدگان بیامرز.

دعای اویس قرنی-1

خواص و فضیلت دعای اویس قرنی

دعایی از مولای ما امیرالمؤمـنین علیه السـلام که آ ن را به اویس قـرنی آمـوخت. ابن طـاووس می‌گوید: این دعا غـیر دعـایی است که در کتـاب سـعادات ذکر نمـوده ام. علی بن ابی طالبعلیه السلام فرمود: هــرکس این دعا را بخواند، خـدا همه حاجت‌هـای او را بـرمی آ ورد و رسـول خداصلی الله علیه وآ له فرمود: قسم به کسی که مرا به پیغمــبری فرســتاده اســت، کسی که گــرس نه و تشــنه باشد، و این دعا رابخواند، خدا او را سیر می‌گرداند و آب ارزانی او می‌دا رد. اگرشخصی این نــام ها را بر کــوهی بخواند که میان او و جایی که قصد کرده، مانع باشــد، آن کوه راهخواهد گشود تا آن‌جـایی که می‌خواهد بـرود. اگر این دعا را بر دیوانه‌ای بخواند عاقل می‌شود.اگر این دعا را بر زنی بخواند که زائیدن بر او دشـوار می‌باشـد، خــدا وضع حمل او را آســان میگرداند. قسم به کسی که مــرا به پیغمــبری فرســتاده اســت، هر کس این دعا را چهل شب جمعه بخواند، خدا هر گناهی را که میـان او و میـان خدا باشد می‌آمرزد واگر شخصی بر پادشاه ظـالمی وارد شــود و این دعا را بخوانــد، خــدا او را از شــرّ وی خلاص می‌گرداند. هر کس این دعا را در وقت خـــــواب بخواند و به خواب رود، خدا به شـمار هر حـرفی از این دعا هفتـاد هزار فرشته خلق می‌نماید که چهره‌های ایشان تابنـاک‌تر از آ فتاب باشد که از خدا برای او طلب آمــرزش نمایند و برای او دعا کنند و برای او حس نات بنــویس ند. هر کس این دعا را بخواند و از او گناهــان کبــیره سر زده باشــد، همه گناهان او آمرزیده می‌شود. اگر در آ ن شب بمــیرد،

شهید خواهد بود. خدا او وخانواده و مؤذن مسـجدی راکه در آن نمــاز گــزارده و پیش نمــازی را که به او اقتــدا نم وده، می‌آمرزد.

متن اصلی دعای اویس قرنی

یا سَــلاَمُ الْمُـؤْمِنُ الْمُهَیْمِنُ الْعَزِیــزُ الْجَبَّارُ الْمُتَکَبِّرُ الطَّاهِرُ الْمُطَهَّرُ الْقَاهِرُ الْقَادِرُ الْمُقْتَدِرُ، یَا مَنْ یُنَـادَی مِنْ کُـلِّ فَجّ عَمِیق بِأَلْسِنَةٍ شَتَّی وَ لُغَاتٍ مُخْتَلِفَة وَ حَوَائِجَ أُخْرَی، یَا مَنْ لاَ یَشْغَلُهُ شَأْنٌ عَنْ شَـأْنٍ أَنْتَ الَّذِی لاَ تُغَیِّرُکَ الاَزْمِنَـةُ وَ لاَ تُحِیطُ بِکَ الاَمْکِنَةُ وَ لاَ تَأْخُذُکَ سِنَةٌ وَ لاَ نَوْمٌ یَسِّــرْ لِی مِنْ أَمْرِی مَا أَخَافُ عُسْرَهُ وَ فَرِّجْ لِی مِنْ أَمْرِی مَا أَخَافُ کَرْبَـهُ وَ سَهِّلْ لِی مِنْ أَمْرِی مَا أَخَـافُ حُزْنَـهُ سُـبْحَانَکَ لاَ إِلَـهَ إِلاَّ أَنْتَ إِنِّی کُنْتُ مِنَ الظَّالِمِینَ عَمِلْتُ سُوءاً وَ ظَلَمْتُ نَفْسِی فَاغْفِرْ لِی إِنَّهُ لاَ یَغْفِرُ الـذُّنُوبَ إِلاَّ أَنْتَ وَ الْحَمْـدُ ِ الله رب الْعَالَمِینَ وَ لاَ حَوْلَ وَ لاَ قُوَّةَ إِلاَّ بِـاِالْعَلِیِّ الْعَظِیمِ وَ صَـلَّی اُلله عَلَی نَبِیِّهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ تَسْلِیمًا

ترجمه متن دعای اویس قرنی

ای خدای سلامتی دهنده، امان دهنـده، نگاهدارنـده، غلبه کننــده با عــزت، صــاحب جــبروت و کبریــا،ای پــاک و پاکیزه،ای چیره شونده با توانـایی بسـیار،ای کسی که از هر راه و بیابـــــان دور و دراز به زبان‌هـــــای مختلف و لهجه‌هـای متفـاوت و حاجت‌هـای متعـدّده خوانـده شـده اســـت،ای که او را کـــاری از کـــاری دیگر مشـــغول نمی‌گرداند.

تو را زمان ها تغییر نمی‌دهد و مکان ها فــرا نمی‌گــیرد و خــواب و سســتی فــرا نمی‌گــیرد، بر من آن‌چه را که از دشواری آن می‌ترسم آسان گردان. مرا از آن‌چه از اندوه

آن می‌ترسم نجات و رهایی ده. آسان و هموار گردان بر من آن‌چه را که از نــاهمواری آن می‌ترسم. تو را بســیار ستایش می‌کنم. خدایی جز تو نیست.

من از جمله ســتم کننـدگان بر خـود هســتم، گنـاه و بـدی کــرده‌ام و بر خــود ســتم نمــوده ام، پس مــرا بیــامرز که گناهان را کسی جز تو نمی‌آمرزد. همه ستایش ها را خدا سزاوار است که پروردگار عالمیان است. توانــایی نیست جز برای خدای بلند مرتبه و خــدابر پیغمــبر او محمّد و آل او رحمت بسیار بفرست

دعای سحر

اَللّهُمَّ اِنّی اَسئَلُکَ مِن بَهاَّئِک بِاَبهاهُ وَکُلُّ بَهاَّئِکَ بَهِیُّ

اَللّهُمَّ اِنّی اَسئَلُکَ بِبَهاَّئِکَ کُلِّهِ

خدایا از تو خواهم به درخشنده‌ترین مراتب درخشندگیت با این‌که تمام مراتب آن درخشنده است

خدایا درخواست می‌کنم به همه مراتب درخشند گیت

اَللّهُمَّ اِنّی اَسئَلُکَ مِن جَمالِکَ بِاَجمَلِهِ وَکُلُّ جَمالِکَ جَمیلٌ

اَللّهُمَّ اِنّی اَسئَلُکَ بِجَمالِکَ کُلِّهِ

خدایا از تو خواهم به زیباترین مراتب جمالت با این‌که تمام مراتب جمالت زیبا است

خدایا از تو خواهم به همه مراتب جمالت

اَللّهُمَّ اِنّی اَسئَلُکَ مِن جَلالِکَ بِاَجَلِّهِ وَکُلُّ جَلالِکَ جَلیلٌ

اَللّهُمَّ اِنّی اَسئَلُکَ بِجَلالِکَ کُلِّهِ

خدایا از تو خواهم به باشکوه‌ترین مراتب جلالت با این‌که تمام مراتب جلال تو باشکوه است

خدایا از تو خواهم به همه مراتب جلالت

اَللّهُمَّ اِنّی اَسئَلُکَ مِن عَظَمَتِکَ بِاَعظَمِها وَکُلُّ عَظَمَتِکَ عَظیمَةٌ

اَللّهُمَّ اِنّی اَسئَلُکَ بِعَظَمَتِکَ کُلِّها

خدایا از تو خواهم به بزرگ‌ترین مرتبه عظمتت با این‌که تمام مراتب عظمتت بزرگ است

خدایا از تو خواهم به همه مراتب عظمتت

اَللّهُمَّ اِنّی اَسَئَلُکَ مِن نُورِکَ بِاَنوَرِهِ وَکُلُّ نُورِکَ نَیِّرٌ

اَللّهُمَّ اِنّی اَسئَلُکَ بِنُورِکَ کُلِّهِ

خدایا از تو خواهم به نورانی‌ترین مراتب روشنیت با این‌که تمام مراتب روشنیت نورانی است

خدایا از تو خواهم به همه مراتب نورت

اَللّهُمَّ اِنّی اَسئَلُکَ مِن رَحمَتِکَ بِاَوسَعِها وَکُلُّ رَحمَتِکَ واسِعَةٌ

اَللّهُمَّ اِنّی اَسئَلُکَ بِرَحمَتِکَ کُلِّها

خدایا از تو خواهم به وسیع‌ترین مراتب رحمتت با این‌که تمام مراتب رحمتت وسیع است

خدایا از تو خواهم به همه مراتب رحمتت

اَللّهُمَّ اِنّی اَسئَلُکَ مِن کَلِماتِکَ بِاَتَمِّها وَکُلُّ کَلِماتِکَ تاَّمَّةٌ

اَللّهُمَّ اِنّی اَسئَلُکَ بِکَلِماتِکَ کُلِّهَا

خدایا از تو خواهم به تمام‌ترین کلماتت با این‌که همه سخنانت تمام است

خدایا از تو خواهم به همه سخنانت

اَللّهُمَّ اِنّی اَسئَلُکَ مِن کَمالِکَ بِاَکمَلِهِ وَکُلُّ کَمالِکَ کامِلٌ

اَللّهُمَّ اِنّی اَسئَلُکَ بِکَمالِکَ کُلِّهِ

خدایا از تو خواهم به کامل‌ترین مرتبه کمالت با این‌که تمام مراتب کمالت کامل است

خدایا از تو خواهم به همه مراتب کمالت

اَللّهُمَّ اِنّی اَسـئَلُکَ مِن اَسـماَّئِکَ بِاَکبَرِها وَکُـلُّ اَسـماَّئِکَ کَبیرَةٌ

اَللّهُمَّ اِنّی اَسئَلُکَ بِاَسماَّئِکَ کُلِّها

خدایا از تو خواهم به بزرگ‌ترین نام‌هـایت با این‌که تمـام نام‌هایت بزرگ است

خدایا از تو خواهم به همه نام‌هایت

اَللّهُمَّ اِنّی اَسئَلُکَ مِن عِزَّتِکَ باَعَزِّها وَکُلُّ عِزَّتِکَ عَزیزَةٌ

اَللّهُمَّ اِنّی اَسئَلُکَ بِعِزَّتِکَ کُلِّها

خدایا از تو خواهم به عزیزتـرین مقـام عـزتت گرچه همه مراتب عزتت عزیز است

خدایا از تو خواهم به همه مراتب عزتت

اَللّهُمَّ اِنّی اَسـئَلُکَ مِن مَشِـیَّتِکَ بِاَمضـاها وَکُـلُّ مَشِـیَّتِکَ ماضِیَةٌ

اَللّهُمَّ اِنّی اَسئَلُکَ بِمَشِیَّتِکَ کُلِّها

خدایا از تو خواهم به حق گـذراترین مشـیتت گرچه تمـام مراتب مشیتت گذرا است

خدایا از تو خواهم به تمام مراتب مشیتت

اَللّهُمَّ اِنّی اَسئَلُکَ مِن قُدرَتِکَ بِالقُـدرَةِ الَّتی اسـتَطَلتَ بِها عَلی کُلِّشَـیءٍ وَکُـلُّ قُـدرَتِکَ مُسـتَطیلَةٌ اَللّهُمَّ اِنّی اَسـئَلُکَ بِقُدرَتِکَ کُلِّها

خدایا از تو خواهم به حق آن قدرتت که احاطه پیدا کردی بدان بر هر چیز گرچه تمام مراتب قدرتت چنین است

خدایا از تو خواهم به همه مراتب قدرتت

اَللّهُمَّ اِنّی اَسئَلُکَ مِن عِلمِکَ بِاَنفَذِهِ وَکُلُّ عِلمِکَ نافِذٌ

اَللّهُمَّ اِنّی اَسئَلُکَ بِعِلمِکَ کُلِّهِ

خدایا از تو خواهم به حق نافذترین مــراتب دانشت گرچه تمام مراتب دانشت نافذ است

خدایا از تو خواهم به تمام مراتب دانشت

اَللّهُمَّ اِنّی اَسئَلُکَ مِن قَولِکَ بِاَرضاهُ وَکُلُّ قَولِکَ رَضِیٌّ

اَللّهُمَّ اِنّی اَسئَلُکَ بِقَولِکَ کُلِّهِ

خدایا از تو خواهم به حق پسندیده‌ترین سخنانت با این‌که همه سخنانت پسندیده است

خدایا از تو خواهم به حق همه سخنانت

اَللّهُمَّ اِنّی اَسئَلُکَ مِن مَسأَّئِلِکَ بِاَحَبِّها اِلَیکَ وَکُلُّ مَســأَّئِلِکَ اِلَیکَ حَبیبَةٌ اَللّهُمَّ اِنّی اَسئَلُکَ بِمَسأَّئِلِکَ کُلِّها

خدایا از تو خواهم به حق محبوب‌ترین خواسته‌هایت پیش تو گرچه همه خواسته‌هایت پیش تو محبوب است

خدایا از تو خواهم به حق همه خواسته‌هایت

اَللّهُمَّ اِنّی اَســئَلُکَ مِن شَــرَفِکَ بِاَشــرَفِهِ وَکُــلُّ شَــرَفِکَ شَریفٌ

اَللّهُمَّ اِنّی اَسئَلُکَ بِشَرَفِکَ کُلِّهِ

خدایا از تو خواهم به حق شـریف‌ترین مـراتب شـرفت با این‌که تمام مراتب آن شریف است

خدایا از تو خواهم به همه مراتب شرفت

اَللّهُمَّ اِنّی اَسـئَلُکَ مِن سُـلطانِکَ بِاَدوَمِـهِ وَکُـلُّ سُـلطانِکَ دائِمٌ

اَللّهُمَّ اِنّی اَسئَلُکَ بِسُلطانِکَ کُلِّهِ

خـدایا از تو خـواهم به حق ابـدی‌ترین مـراتب سـلطنتت گرچه تمام مراتب سلطنتت جاویدان است

خدایا از تو خواهم به حق تمام مراتب سلطنتت

اَللّهُمَّ اِنّی اَسئَلُکَ مِن مُلکِکَ بِاَفخَرِهِ وَکُلُّ مُلکِکَ فاخِرٌ

اَللّهُمَّ اِنّی اَسئَلُکَ بِمُلکِکَ کُلِّهِ

خـــدایا از تو خـــواهم به حق گرانمـــایه‌ترین مـــراتب فرمـانرواییت گرچه تمـام مـراتب فرمـانرواییت گرانمایه است

خدایا از تو خواهم به همه مراتب فرمانرواییت

اَللّهُمَّ اِنّی اَسئَلُکَ مِن عُلُوِّکَ بِاَعلاهُ وَکُلُّ عُلُوِّکَ عالٍ

اَللّهُمَّ اِنّی اَسئَلُکَ بِعُلُوِّکَ کُلِّهِ

خـدایا از تو خـواهم به والاتـرین مقـام بلنـدت گرچه همه مراتب آن والاست

خدایا از تو خواهم به همه مراتب بلندیت

اَللّهُمَّ اِنّی اَسئَلُکَ مِن مَنِّکَ بِاَقدَمِهِ وَکُلُّ مَنِّکَ قَدیمٌ

اَللّهُمَّ اِنّی اَسئَلُکَ بِمَنِّکَ کُلِّهِ

خـدایا از تو خـواهم به حق قـدیم‌ترین نعمتت گرچه همه نعمت‌هایت قدیم است

خدایا از تو خواهم به حق تمام نعمت‌هایت

اَللّهُمَّ اِنّی اَسئَلُکَ مِن آیاتِکَ بِاَکرَمِها وَکُلُّ آیاتِکَ کَریمَةٌ

اَللّهُمَّ اِنّی اَسئَلُکَ بِآیاتِکَ کُلِّها

خدایا از تو خـواهم به حق گرامی‌تـرین آیـاتت گرچه همه آیات تو گرامی است

خدایا از تو خواهم به حق همه آیاتت

اَللّهُمَّ اِنّی اَسئَلُکَ بِما اَنتَ فیهِ مِنَ الشَّانِ وَالجَبَرُوتِ

خـــدایا از تو خـــواهم بدانچه در آنی از شـــأن و مقـــام و بزرگی

وَاَسئَلُکَ بِکُلِّ شَانٍ وَحدَهُ وَ جَبَرُوتٍ وَحدَها

واز تو خواهم به هر شأن و مقامی جـدا و به هر بـزرگی جداگانه

اَللّهُمَّ اِنّی اَسئَلُکَ بِما تُجیبُنی [بِهِ] حینَ اَسئَلُکَ فَاَجِبنی یا اَللّهُ

خدایا از تو خواهم به آن‌چه اجابت کنی دعایم را هنگامی که از تو خواهم که اجابت کنی‌ای خدا

پس هر حـاجت که داری از خـدا بطلب که البته بـرآورده است انشاءالله

ذوالقرنین قرآن کیست

{مقدمه}

این‌که ذوالقـــــرنین قـــــرآن کیست ؟ پرسشی است که تاکنون اذهان بسیاری از مفسـرین قـرآن و اندیشـمندان اسلامی را بخود مشغول نموده است اما تاکنون پاسـخی قطعی برای این پرسش پیدا نشده است.

بـــرای یـــافتن پاسخ این پرسش در این مجموعه ســـعی خواهد شد که با استفاده از آیات قرآن و احادیث و اسناد تـــــاریخی متقن و اســـــاطیر به این پرسش پاسخ و نزدیک‌ترین گزینه‌های ذوالقرنین بودن نشـان داده شـود. ابتدا آیات قـرآن مجید و عزیز را در بـاب ذوالقـرنین نقل می‌نمـاییم سـپس شـأن نـزول داسـتان و نکـات آیـات را بررسی می‌نماییم:

{وَیَسْأَلُونَکَ عَنْ ذِی الْقَرْنَیْنِ قُلْ سَأَتْلُو عَلَیْکُمْ مِنْهُ ذِکْرًا
83إِنَّا مَکَّنَّا لَـهُ فِی الْأَرْضِ وَآتَیْنَـاهُ مِنْ کُـلِّ شَـیْءٍ سَـبَبًا
84} فَأَتْبَعَ سَبَبًا 85 حَتَّی إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِی عَیْنٍ حَمِئَهٍ وَوَجَدَ عِنْدَهَا قَوْمًا قُلْنَا یَا ذَا الْقَرْنَیْنِ إِمَّا أَنْ تُعَذِّبَ وَإِمَّا أَنْ تَتَّخِذَ فِیهِمْ حُسْـنًا 86قَـالَ أَمَّا مَنْ ظَلَمَ فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُ ثُمَّ یُـرَدُّ إِلَی رَبِّهِ فَیُعَذِّبُـهُ عَـذَابًا نُکْـرًا
87وَأَمَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِــلَ صَــالِحًا فَلَــهُ جَــزَاءً الْحُسْــنَی وَسَنَقُولُ لَهُ مِنْ أَمْرِنَا یُسْرًا88ثُمَّ أَتْبَعَ سَــبَبًا 89حَتَّی إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَطْلُـعُ عَلَی قَـوْمٍ لَمْ نَجْعَـلْ لَهُمْ مِنْ دُونِهَا سِــتْرًا 90کَــذَلِکَ وَقَــدْ أَحَطْنَا بِمَا لَدَیْــهِ خُبْـرًا91ثُمَّ أَتْبَـعَ سَـبَبًا 92حَتَّی إِذَا بَلَـغَ بَیْنَ السَّـدَّیْنِ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمَا قَوْمًا لَا یَکَادُونَ یَفْقَهُونَ قَوْلًا93قَـالُوا یَا ذَا الْقَـرْنَیْنِ إِنَّ یَـأْجُوجَ وَمَـأْجُوجَ مُفْسِـدُونَ فِی الْأَرْضِ

فَهَلْ نَجْعَلُ لَکَ خَرْجًا عَلَى أَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ سَدًّا 94 قَالَ مَا مَكَّنِّى فِيهِ رَبِّى خَيْرٌ فَأَعِينُونِى بِقُوَّةٍ أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا 95 آتُونِى زُبَرَ الْحَدِيدِ حَتَّى إِذَا سَاوَى بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ قَالَ انْفُخُوا حَتَّى إِذَا جَعَلَهُ نَارًا قَالَ آتُونِى أُفْرِغْ عَلَيْهِ قِطْرًا 96 فَمَا اسْطَاعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ وَمَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْبًا 97 قَالَ هَذَا رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّى فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّى جَعَلَهُ دَكَّاءَ وَكَانَ وَعْدُ رَبِّى حَقًّا 98 وَتَرَكْنَا بَعْضَهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فِى بَعْضٍ وَنُفِخَ فِى الصُّورِ فَجَمَعْنَاهُمْ جَمْعًا 99 =ـــ از تو در باره ذوالقرنين می‌پرسند بگو به زودی چیزی از او برای شما خواهم خواند (83)ـــ ما در زمین به او امکاناتی دادیم و از هر چیزی وسیله‌ای بدو بخشیدیم (84) تا راهی را دنبال کرد (85)ـ تا آن‌گاه که به غروبگاه خورشید رسید به نظرش آمد که [خورشید] در چشمه‌ای گل آلود و سیاه غروب می‌کند و نزدیک آن طایفه‌ای را یافت فرمودیم‌ای ذوالقرنین [اختیار با توست] یا عذاب می‌کنی یا در میانشان [روش] نیکویی پیش می‌گیری (86)ـ گفت اما هر که ستم ورزد عذابش خواهیم کرد سپس به سوی پروردگارش بازگردانیده می‌شود آن‌گاه او را عذابی سخت خواهد کرد (87)ـ اما هر که ایمان آورد و کار شایسته کند پاداشی [هر چه] نیکوتر خواهد داشت و به فرمان خود او را به کاری آسان واخواهیم داشت (88) سپس راهی [دیگر] را دنبال کرد (89)ـ تا آن‌گاه که به جایگاه برآمدن خورشید رسید [خورشید] را [چنین] یافت که بر قومی طلوع میکرد که برای ایشان در برابر آن پوششی قرار نداده بودیم (90)ـ این چنین [می رفت] و قطعا به خبری که پیش او بود احاطه داشتیم (91)ـ باز راهی را دنبال نمود (92)تا وقتی به میان دو سد رسید

در برابر آن دو [سد] طایفه‌ای را یافت که نمی‌توانستند هیچ زبانی را بفهمند (93)ـ گفتندای ذوالقرنین یاجوج و ماجوج سخت در زمین فساد می‌کنند آیا [ممکن است] مالی در اختیار تو قرار دهیم تا میان ما و آنان سدی قرار دهی (94)گفت آن‌چه پروردگارم به من در آن تمکن داده [از کمک مالی شما] بهتر است مرا با نیرویی [انسانی] یاری کنید [تا] میان شما و آن‌ها سدی استوار قرار دهم (95)برای من قطعات آهن بیاورید تا آن‌گاه که میان دو کوه برابر شد گفت بدمید تا وقتی که آن [قطعات] را آتش گردانید گفت مس گداخته برایم بیاورید تا روی آن بریزم (96)[در نتیجه اقوام وحشی] نتوانستند از آن [مانع] بالا روند و نتوانستند آن را سوراخ کنند (97)گفت این رحمتی از جانب پروردگار من است و[لی] چون وعده پروردگارم فرا رسد آن [سد] را درهم کوبد و وعده پروردگارم حق است (98)و در آن روز آنان را رها می‌کنیم تا موج‌آسا بعضی با برخی درآمیزند و [همین که] در صور دمیده شود همه آن‌ها را گرد خواهیم آورد(99)} (سوره کهف)

در کتاب تفسیر مجمع البیان در شأن نزول داستان ذوالقرنین (آیات سوره مبارکۀ کهف) آمده است:

{در مورد شأن نزول و داستان فرود این آیات آورده‌اند که: سردمداران شرک و بیداد در راه پیکار با پیامبر، دو تن از مغزهای متفکّر و فریبکار خویش را نزد سران یهود گسیل داشتند تا در مورد پیامبر و رسالت او پژوهش کنند، و با بیان وصف‌ها و ویژگی‌های آن حضرت و پیام و کتاب آسمانی‌اش به آنان، از آن‌ها که کتاب آسمانی دارند و به مفاهیم و معارف الهی آشنا هستند و

از دانش و آثـار پیـامبران برخوردارند در مـورد چگـونگی رویـارویی با پیـامبر و دعـوت توحیـدی او چـاره اندیشی کنند.

«نضربن حارث» و «عقبه»، به مدینه رفتند و ضمن دیدار با یهود و رساندن پیام سردمداران مکّه، از آنـان یـاری و چاره اندیشی خواستند.

آن‌ها گفتند: شـما سه چـیز از محمد (ص) بپرسـید، اگر این‌ها را پاسخ داد، بدانید که او پیـامبر خداسـت، و اگر پاسخ نـداد آگـاه باشـید که دروغ پـرداز است و شـما می‌توانید هر تصـمیمی دربـاره‌اش دارید بی‌هیچ دلهـره و هراسی پیاده کنید.

آن‌گاه آن سه پرسش را این گونه طرح کردند:

1 از او در مورد سرنوشت جوانان آزادی خواهی بپرسید که از شهر و جامعهٔ خود کناره گرفتند و بیرون رفتنـد، تا او از سرگذشت شگفت انگـیز آنـان به شـما خـبر دهد که آنان چه شدند ؟

2 از او در مورد سرگذشت و سرنوشت مردی که در حال سـیر و سـفر شـرق و غـرب عـالم را زیر پا نهـاده است بپرسید که او کیست و چه می‌کند ؟

3 از او در مورد «روح» بپرسید تا برای شما پاسخ آورد.

و برخی آورده‌اند که گفتند: اگر دو پرسش اوّل و دوّم را هم پاسخ داد بدانید که پیامبر خداست.

آنـان به مکّه بـاز آمدند و به سـردمداران شـرک و بیـداد گفتند: اینک با خـود طـرحی آورده ایم که می‌تواند

سیاست ما را با محمد (ص) در مسیر درستی قرار دهد، و کار ما را با او یکسره نماید.

پرسیدند: چگونه ؟ و از چه راهی ؟

آنان برنامهٔ خود را با آن‌ها در میان نهادند، و پس از آن، همگی به حضور پیامبر شتافتند.

پس از رویارویی با آن حضرت، سه پرسش مورد اشاره را طرح کردند و از آن بزرگوار پاسخ آن‌ها را خواستند، امّا پیامبر فرمود: اینک برای سه پرسش پیچیدهٔ شما پاسخی ندارم، فردا پاسخ شما را خواهم داد.

در این مورد آورده‌اند که پانزده روز از آن جریان گذشت، امّا وحی فرود نیامد و در نتیجه پیامبر پاسخی برای آنان نداشت، چرا که در وعده‌اش به آنان، «ان شاءاللّه» نگفته بود.

در این مدّت در مکّه طوفانی از شایعه سازی‌ها و دروغ پراکنی‌ها و پندارهای درست و نادرست از سوی دشمن و دوست به راه افتاد و قلب پر مهر پیامبر را که کانون عشق به خدا و محبت و خیرخواهی به مردم بود آزرد؛ و آن‌گاه بود که فرشتهٔ وحی آمد و سورهٔ کهف را بر آن قلب مصفّا خواند و در آیات آن، هم سرگذشت پر اسرار و شگفت انگیز آن جوانان آزادی خواه و روشنفکر و ستم ستیز را آورد، و هم داستان آن مرد جهانگرد را که معمای تاریخ بود؛ و در پاسخ سومین پرسش آنان نیز آیهٔ دیگری آورد که به دستور پیامبر در سورهٔ دیگری قرار گرفت.

«ابن اسحق» در این مـورد می‌افزاید: پیـامبر به فرشـتهٔ وحی فرمود: چرا زودتر پاسخ آنان را نیاوردی ؟

گفت: و ما تنزّل الّا بامر ربّک...

ما فرشتگان جز به فرمان پروردگارِ تو فــرود نمی‌آییم... و فرمانروایی بر کران تا کران هستی از آن اوست.}

در شأن نزول داسـتان ذوالقـرنین روایت دیگـری نـیز در تفسیر قمی آمده است که آن را نیز نقل می‌نمایم:

{سبب نزول سورهٔ مبارکه «کهف»6958/17)ـ هم‌چنین با سند خود از ابوبصیر روایت کرده است، که گفت:

امـام صـادق علیه السـلام فرمـود: سـبب نـزول سـورهٔ «کهف» چنین بـوده است: قـریش سه نفر را به نام‌هـای نضر بن حـارث بن کلـده، عُقبه بن ابی مُعیط و عـاص بن وائل سهمی را به نجران فرستادند تا از دانشمندان یهود و نصـــارا مطـــالب و ســـؤال‌هایی را بیاموزند و پس از بازگشت، از رسول خدا (ص) سؤال کنند.

پس آنان حرکت کرده و به نجـران رفتند و از دانشـمندان یهود مطالبی را آموختند، از جملهٔ آن مسائل این بـود که گفتند: سه موضع را از او (رسول خدا ص) سـؤال کنیـد، اگر طبق آن‌چه نــزد ما موجــود است پاسخ شــما را داد، پس او (در ادعای رسـالت خـود) راست می‌گوید و بعد از آن یک مطلب دیگـــری را هم از او ســـؤال کنید اگر ادعا کرد که می‌دانم، دروغ می‌گوید.

گفتند آن مطالب کدام است ؟

جواب دادند: از او سؤال کنید: جوان مردانی که در زمان اول وجـود داشـتند و بـیرون رفتند و ناپدید گشـتند و به خواب رفته بودند، چه مـدت زمـانی را در خـواب بودند تا موقعی که بیدار شدند؟ تعداد آن‌ها چند نفر بود ؟ و غـیر از خـود ایشـان، دیگر چه چـیزی را همـراه داشـتند ؟ و سرگذشت آنان چگونه است ؟}

علامه بزرگوار طباطبـایی در تفسـیر گرانسـنگ المـیزان خویش در باب علت نامیدن ذوالقرنین می‌آورد:

{و از آن جمله اختلاف در این است که چـــــــرا او را ذوالقـرنین خوانـده اند؟ در بعضی (تفسـیر البرهـان) از روایات آمده که قوم خود را به سوی خدا دعـوت کـرد، او را زدند و پیشـانی راسـتش را شـکافتند پس زمـانی از ایشان غایب شد، بـار دیگر آمد و مـردم را به سـوی خـدا خواند، این بـار طـرف چپ سـرش را شـکافتند، بـار دیگر غایب شد پس از مدتی خدای تعالی اسـبابی به او داد که شـــرق و غـــرب زمین را بگردید و به این مناســبت او را ذوالقـــرنین نامیدند: و در بعضی (تفســیر عیاشی) دیگر آمده که مـردم او را در همـان نـوبت اول کشـتند، آن‌گـاه خداوند او را زنـده کـرد، این بـار به سـوی قـومش آمد و ایشـــان را دعـــوت نمـــود، این بـــار هم کتکش زدند و به قتلش رساندند، بار دیگر خدا او را زنده کرد و به آسـمان دنیـای بـالا بـرد، و این بـار با تمـامی اسـباب و وسـائل نازلش کرد.

و در بعضی (تفسیر عیاشی) دیگر آمـده که: بعد از زنـده شـدن بـار دوم در جـای ضـربت‌هایی که به او زده بودند دوشاخ برسـرش روئیـده بـود، و خداوند نـور و ظلمت را برایش مسخر کرد، و چون بر زمین نازل شد شروع کـرد

به سیر و سفر در زمین و مردم را به سوی خدا دعوت کردن. مانند شیر نعره می‌زد و دو شاخش رعد و برق می‌زد، و اگر قومی از پذیرفتن دعوتش استکبار می‌کرد ظلمت را بر آنان مسلط می‌کرد، و ظلمت آنقدر خسته شان می‌کرد تا مجبور می‌شدند دعوتش را اجابت کنند.

و در بعضی دیگر (درالمنثور سیوطی) آمده که: وی اصلاً دو شاخ بر سر داشت، و برای پوشاندن همواره عمامه بر سر می‌گذاشت، و عمامه از همان روز باب شد، و از بس که در پنهان کردن آن مراقبت داشت هیچ کس غیر از کاتبش از جریان خبر نداشت، او را هم اکیداً سفارش کرده بود که به کسی نگوید، لیکن حوصله کاتبش سرآمده به ناچار به صحرا آمد، و دهان خود را به زمین گذاشته، فریاد زد که پادشاه دو شاخ دارد، خدای تعالی از صدای او دو بوته نی رویانید. چوپانی از آن نی‌ها گذر کرد خوشش آمد، و آن‌ها را قطع نموده مزماری ساخت که وقتی در آن می‌دمید از دهانه آن‌ها این صدا در می‌آمد، «آگاه که برای پادشاه دو شاخ است»، قضیه در شهر منتشر شد ذوالقرنین فرستاد کاتبش را آوردند، و او را استنطاق کرد و چون دید انکار می‌کند تهدید به قتلش نمود. او واقع قضیه را گفت. ذوالقرنین گفت پس معلوم می‌شود این امری بوده که خدا می‌خواسته افشاء شود، از آن به بعد عمامه را هم کنار گذاشت.

بعضی‌ها گفته‌اند: از این جهت ذوالقرنینش خوانده‌اند که او در دو قرن از زمین؛ یعنی در شرق و غرب آن، سلطنت کرده است و بعضی دیگر گفته‌اند: بدین جهت است که وقتی در خواب دید که از دو لبهٔ آفتاب گرفته است، خوابش را این‌طور تعبیر کردند که مالک و پادشاه

شـــرق و غـــرب عـــالم می‌شـــود، و به همین جهت ذوالقرنینش خواندند.

بعضی دیگر گفته‌اند: بـدین جهت که وی دو دسـته مو در سر داشت. و بعضی گفته‌اند: چون که هم پادشـاه روم و هم فـــارس شد. و بعضی گفته‌اند: چـــون در ســـرش دو برآمـدگی چـون شـاخ بـود. و بعضی گفته‌اند: چـون در تاجش دو چیز به شـکل شـاخ از طلا تعبیه کـرده بودند. و از این قبیل اقوالی دیگر.} (ترجمه تفسـیر المـیزان جلد سیزدهم صفحات 512 و 513)

نکته 1: خواننده گرامی توجه فرماید که اقوال گوناگونی برای دلیل ذوالقـرنین نامیـدن این پادشـاه بـزرگ جهـان باســتان آمــده است. آن شـــاءاللّه در بخش گزینه‌هـــای ذوالقــرنین نشــان خــواهیم داد که چــرا وی ذوالقــرنین نامیده می‌شده و در زمان زنده بودن وی نیز این مسـئله در مـورد این پادشـاه بـزرگ جهـان باسـتان معـروف و مسئله بوده است.

نکته 2:ـ در کتـاب مفـردات راغب اصـفهانی واژه «قـرنُ الشاه البقره» به شـاخ گوسـفند و گـاو معنا شـده است. هم‌چنین واژه «قرنُ المرأه» به زلف زن معنا شده است.

بنابراین ذوالقرنین از نظر معنـایی به معنـای صـاحب دو شـاخ و یا صـاحب زلفی به مانند شـاخ در دو طـرف سر می‌باشد.

بنابراین ذوالقرنین یا دارای دو شاخ بوده است. یا تـاجی دو شـاخ بر سر داشـته است و یا گیسـوانی در دو سـوی سر خویش داشته است.

نکته1:ـ اللّه تبارک تعالی به ذوالقرنین در زمین قـدرت و تصـرف ملوکانه و از هر چـیزی وسـیله‌ای بـدو بخشـیده شـده بـود. در حـدیث است که ابر به فرمـان او حـرکت می‌کرد و وی را جابه جا می‌کـرد. بـدیهی است که چـنین امری به دورانی کهن از تاریخ بشر باز می‌گردد که ما آن را دوره اسطوره‌ای تاریخ می‌شناسیم.

نکته 2:ـ ذوالقرنین به مغرب الشمس یعنی مکان غـروب خورشید رسید و به نظرش آمد که خورشید در عین حمئه غروب می‌نماید.

نکته 3:ـ ذوالقرنین موید به خطـاب الهی بـود. در بعضی احادیث وی پیامبر و در بعضی دیگر بنده‌ای صـالح و الهی است.

علامه بزرگـــوار طباطبـــایی در این بـــاره در تفســـیر گرانسنگ المیزان آورده:

{«قُلْنَا یَا ذَا الْقَــرْنَیْنِ إِمَّا أَنْ تُعَــذِّبَ وَإِمَّا أَنْ تَتَّخِــذَ فِیهِمْ حُسْنًا»

قول منسوب به خـدای عزوجل در قـرآن کـریم، در وحی نبوی و در ابلاغ به وسیله وحی استعمال می‌شـود، مانند آیـهٔ «وَقُلْنَا یَا آدَمُ اسْـکُنْ= و گفـتیم‌ای آدم سـکونت کن. سـورهٔ بقـره، آیه 35»ـ و آیـهٔ «وَ إِذْ قُلْنَا ادْخُلُـوا هـذِهِ الْقَرْیَهَ= و چون گفـتیم در این قریه داخل شـوید. سـورهٔ بقره، آیه 58» و گاهی در الهام که از نبوت نیست به کار می‌رود، مانند آیـهٔ «وَ أَوْحَیْنا إِلی أُمِّ مُوسی أَنْ أَرْضِـعِیهِ= و به مادر موسی وحی کردیم که او را شـیر بـده. سـورهٔ قصص، آیه 7».ـ و با این بیـان روشن می‌شـود که جملـهٔ «قُلْنَا یَا ذَا الْقَرْنَیْن...» دلالت ندارد بر این‌که ذی القرنین

پیغمبری بوده که به وی وحی می‌شده؛ چون همـانطوری که گفتیم قـول خـدا اعم از وحی مختص به نبـوت است. جملـۀ «ثُمَّ يُـرَدُّ إِلَى رَبِّهِ فَيُعَذِّبُـهُ...» از آن‌جا که نسـبت به خدای تعالی در سیاق غیبت آمده خـالی از اشـعار به این معنا نیست که مکالمه خـــدا با ذوالقـــرنین به توسط پیغمبری که همراه وی بوده صورت گرفتـه، و در حقیقت سلطنت او نظیر سلطنت طالوت در بنی اسـرائیل بـوده که با اشارۀ پیغمبر معاصرش و هدایت او کار می‌کرده.} (ترجمه تفسیر المیزان جلد 13 صفحات 499 و 500)

نکته 4:در مکان مغرب الشـمس ذوالقـرنین طـایفه‌ای را یـافت و حق تبـارک تعـالی به وی خطـاب نمـود که یا عذابشان می‌دهی یا نیکویی پیش می‌گیری وی پاسخ داد که هر که ستم ورزد عذابش خواهیم کرد و هر که ایمـان آورد و کـــار شایســـته کند پاداشی نیکو خواهد داشت. علامه طباطبایی در این‌جا تعبـیر ظـریفی دارند که آن را می‌آوریم:

{«أَمَّا مَنْ ظَلَمَ فَسَـوْفَ نُعَذِّبُـهُ ثُمَّ يُـرَدُّ إِلَى رَبِّهِ فَيُعَذِّبُـهُ عَذَابًا نُكْرًا»

کلمه: «نکر» به معنـای منکر و غـیر آشـنا و غـیر معهـود است؛ یعنی خدا ایشـان را عـذابی بی‌سـابقه کند که هیچ گمانش را نمی‌کردند و انتظارش را نداشـتند. مفسـرین، ظلم در این آیه را به ارتکـاب شـرک تفسـیر نمـوده، و تعذیب را عبـارت از کشـتن دانسـته‌اند. بنـابراین، معنـای جمله چنین می‌شود: اما کسی که ظلم کند؛ یعنی به خدا شـــرک بـــورزد، و از شـــرکش توبه نکند به زودی او را می‌کشیم. و گویا این معنا را از مقابل قرار گرفتن ظلم با ایمان و عمل صالح در جملۀ «مَنْ آمَنَ وَعَمِـلَ صَـالِحًا»

استفاده کرده‌انـد، و لیکن ظـاهر از این مقابله این است که مراد از ظلم اعم از این است که ایمان به خدا نیـاورد و شرک بـورزد، و یا ایمـان بیـاورد و شـرک هم نـورزد و لیکن عمل صالح نکند و به جای آن، عمل فاسد کند یعنی فساد در زمین کند. و اگر مقابل، ظلم را مقید به ایمـان نکرده بود آن وقت ظهور در این داشت که اصلاً مقصـود از ظلم فسـاد انگـیزی در زمین باشد بـدون این‌که هیچ نظـری به شـرک داشـته باشـد، چـون معهـود از سـیره پادشاهان این است که وقـتی دادگسـتری کنند سـرزمین خود را از فساد مفسدین پاک می‌کنند، (نه از شرک) این نظریه ما بـود در تفسـیر ظلم به شـرک و عین همین نظریه را در تفسـیر تعـذیب، به قتل داریم.}(ترجمه تفسیر المیزان جلد 13 صفحه 501)

نکته 5: ذوالقرنین پس از سفر به مغرب الشمس، راهی دیگر در پیش می‌گـیرد تا به مکـان مطلع الشـمس می‌رسد. در آن‌جا با قـومی روبـرو می‌شـود که در برابر خورشید پوششی نداشـتند! علامه طباطبـایی در تفسـیر گرانسـنگ المـیزان در این بـاره می‌آورد: {منظـور از «سـتر» آن چـیزی است که آدمی با آن خـود را از آفتـاب می‌پوشاند و پنهان می‌کند، مانند سـاختمان و لبـاس و یا خصـوص سـاختمان؛ یعـنی مـردمی بودند که روی خـاک زندگی می‌کردنـد، و خـانه‌ای که در آن پناهنـده شـوند، و خود را از حرارت آفتاب پنهان کنند نداشتند. و نیز عریان بودند و لباسی هم بر تن نداشتند. و اگر لباس و بنا را به خدا نسبت داد و فرموده: «ما برای آنان وسـیله پوششی از آن قرار نـدادیم» اشـاره است به این‌که مـردم مـذکور هنوز به این حد از تمدن نرسیده بودند که بفهمند خانه و

لباسی هم لازم است و هنــوز علم ســاختمان کــردن و خیمه زدن و لباس بافتن و دوختن را نداشتند.}

در آیات قرآن مجید و عزیز به سفر ذوالقـرنین به مکـان مغـرب الشـمس «حَتَّى إِذَا بَلَـغَ مَغْـرِبَ الشَّـمْسِ وَجَـدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ...» و مطلع الشـمس «حَتَّى إِذَا بَلَـغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَطْلُعُ عَلَى قَوْمٍ لَمْ نَجْعَــلْ لَهُمْ مِنْ دُونِهَا سِـتْرًا» اشـاره شـده است! اماً به راسـتی مغـرب الشمس و مطلع الشمس کجاست ؟ پاسخ به این سـوال، سـال‌ها ذهن مفسـرین قـرآن مجید و عزیز را به خـود مشـغول نمـوده است. آیا خورشـید از مکـانی طلـوع می‌نماید ؟! و در مکانی دیگر غروب می‌نماید ؟!

جمله مفسرین تا آن‌جا که فقیر دیـده‌ام مغـرب الشـمس را غربی‌تـرین نقطه عـالم و مشـرق الشـمس را شـرقی‌ترین نقطه عـالم در نظر گرفته‌اند. زیـرا ما به عنـوان نـاظر زمیـنی می‌بیـنیم که خورشـید هر روز از سـمت مشـرق طلـوع می‌نماید و در جهت مغـرب غـروب می‌نماید.

اما این‌جا باید پرسـید که اساسـاً در فلکیـات کـروی چه هـیئت قـدیم بطلمیوسی (زمین کـروی و ثـابت) و چه فلکیات جدید کوپرنیکی (خورشید مرکـزی) غربی‌تـرین و شرقی‌ترین نقطه عالم کجاست ؟

در پاسخ شاید گفته شود که منظور حق تبـارک تعـالی از مغرب الشمس غربی‌ترین نقطه عالم در نزد قدما یعـنی جزایر خالدات در غـرب آفریقا در اقیـانوس اطلس است و منظـور از مطلع الشـمس شـرقی‌ترین نقطه عـالم در نـزد قـدما است که با کشـور آفتـاب تابـان ژاپن تطـابق

دارد! این پاسخ تا حـــدی معقـــول به نظر می‌رسد اما اشـــکال مهم آن این است که با اســـناد تـــاریخ بشر مطابقت ندارد. یعنی تاریخ بشر پس از طوفان بـزرگ بر اسـاس اسـناد گـواهی نمی‌دهد که پادشـاهی به سر حد جزایر خالـــدات در غـــرب دست یافته باشد و در آن‌جا با مـردمی مبـارزه نمـوده باشد و عـده‌ای را عـذاب نمـوده باشد! و سپس توانسته باشد تا حـدود کشـور ژاپن سـفر نماید. حتی حکومت افسانه‌ای سلیمان نـبی حشـمت الله بنا بر احادیث معصومین تا حدود اصطخر در فارس ایران بوده است و وی در احادیث حداکثر تا کابل در افغانستان حضور می‌یافته است. پس ماجرا چیست ?

مـاجرا بر اسـاس اسـناد میـان رودانی بسـیار سـاده و شگفت انگیز است. 😊

در کتیبه‌هـای بـاقی مانـده از تمـدن‌های سـومر و اکد در بیش از چهـار هـزار سـال پیش و کتیبه‌هـای مربـوط به دوره تمدن بابل و آشـور در بـازه چهـار هـزار الی 2500 سال پیش ما به کرّات دو واژه دریای بالا یا دریای غروب خورشید (مغرب الشمس) و دریای پایین یا دریـای طلـوع خورشید (مطلع الشمس) را ملاحظه می‌نماییم. یعنی در نظر مردمـان تمـدن‌های هلال حاصل خـیز میـان رودان دریـایی در بـالای میـان رودان بـوده که دریـای غـروب خورشـید می‌باشد و دریـایی در جنـوب قـرار داشـته که دریـای طلـوع خورشـید می‌باشد. جمله محققین دریـای طلوع خورشـید یا دریـای پـایین را خلیج فـارس و دریـای عمـان می‌دانند. امّا بر سر دریـای بـالا یا دریـای غـروب خورشید اندکی اختلاف وجود دارد. اکـثر محققین توافق دارند که دریـای بـالا یا دریـای غـروب خورشـید دریـای

مدیترانه است منتهی با این توضیح که چون دریای سـیاه از طریق دریـای مرمـره و دریـای اژه به دریـای مدیترانه متصل است. این چهار دریا یکی بوده است.

عـده‌ای از محققین نظـیر دکـتر جهانشـاه درخشـانی در کتـاب دانشـنامه کاشـان دریـای بـالا را دریـای کاسـپین می‌دانند. هم‌چـــنین عـــده‌ای دیگر از محققین دریاچه چیچست (ارومیه) و حـتی دریاچه وان در ترکیه امـروزی را دریای بالا یا دریای غروب آفتاب می‌دانند.

نکته: فقـیر نـیز به مانند اکـثر محققین دریـای پـایین را خلیج فـارس و دریـای بـالا را دریـای سـیاه تا مدیترانه می‌دانم.

اما حال به چند نمونه از اسناد تـاریخی میـان رودانی که در آن به دریـای غـروب خورشـید در بـالا و دریـای طلـوع خورشید در پایین اشاره شده است توجه فرمایید:

1: {آخرین راه بزرگ تجاری میان عـراق باسـتان و دیگر نقـاط جهـان از راه خلیج فـارس بـود که آن را «دریـای سفلی» یا «دریای خورشید طالع» می‌نامیدند. از صـدر اسـلام تا کنـون، خلیج فـارس «شش» تنفسی عـراق و دریچه‌ای کاملاً گشوده به سـمت هندوسـتان و خـاور دور بوده است؛ اما هنوز نتوانسته ایم به اهمیت این خلیج در اقتصاد عراق در دوران باستان پی ببریم. روابط میـان بین النهرین و هندوستان از دورانهای نخستین تاریخی به اثبـات رسـیده است. با این حـال، در مـورد مسـیر این ارتبـاط (از طریق دریا یا راه‌هـای زمیـنی) هیچ دلیل و مـدرک قطعی در دست نیست. ...} (کتـاب تـاریخ تمـدن بین النهرین یوسف مجیدزاده جلد اول صفحه 8)

{مغرب الشمس و مطلع الشمس 2}

2: {پس از لاگاش، لوگل زگ سی (پادشاه سومر) اوروک را به تصرف درآورد و خود را شاه آن‌جا خواند. او سپس اقدام به تسخیر بقیهٔ سومر کرد و ظاهراً هم موفق شد. او در واقع با ظرفی که در نیپور به انلیل اهدا کرد مدعی پیروزیهایی شد که تمامی بین النهرین به انضمام سوریه را در بر می‌گیرد: «هنگامی که انلیل، شاه همهٔ سرزمین‌های پادشاهی، به او فرمانروایی بر ملت (سومر) را داد، دیدگان ملت را به سوی او جلب کرد، همهٔ سرزمین‌های پادشاهی را به خدمت او گماشت، و (همگان) را بر آن داشت از جایی که خورشید بر می‌خیزد و تا جایی که خورشید می‌نشیند مطیع او باشند؛ آن‌گاه او (همه را) از دریای سفلی (خلیج فارس) (در طول) دجله و فرات تا دریای علیا (مدیترانه) به اطاعت واداشت. از جایی که خورشید بر می‌خیزد تا جایی که خورشید می‌نشیند، انلیل به هیچ کس اجازهٔ مخالفت با او نداد و همهٔ سرزمین‌های پادشاهی (همچون گاو) در چراگاه زیر پای او افتادند. ملت (سومریها) تحت (فرمانروایی) او (مزارع خود را) در شادمانی آبیاری می‌کنند، و همهٔ شاهان وابسته و حکام تمام سرزمین‌های مستقل در برابر عدالتخانهٔ او در اوروک سر تعظیم فرود می‌آورند.»}

(کتاب تاریخ تمدن بین النهرین یوسف مجیدزاده جلد اول صفحات 85 و 86)

نکته: لوگل زگ سی (Lugalzaggesi)ـ آخرین پادشاه دودمان نخستین سومری (23712347 قبل از میلاد) بوده است. وی هر چند در اوایل پادشاهی خویش

توانست بر سـرزمین‌های وسـیعی از دریـای غـروب خورشید دریای بالا تا دریای طلـوع خورشـید تسـلط پیـدا کند. امّا در انتها بنا به اسناد توسط سارگن بـزرگ اکـدی شکست می‌خورد و حکومتش سرنگون می‌شود.

31: {در سـال 827 (پیش از میلاد) آشـور درگـیر جنگ داخلی شد و شـاه شمشی عـدد پنجم (شمشی ادد پنجم) تنها در سال 823 (قبل از میلاد) توانست بار دیگر کشور را متحد کند. از کـتیبه‌ای که وی در آن مرزهـای قلمـرو خـویش را بر شـمرده اسـت، بر می‌آید که آشـور در آن هنگـام دیگر کل «سـرزمین مانایی‌ها» (تمـدن اطـراف دریاچه ارومیه تا شـمال کردسـتان ایـران به مرکـزیت حسنلو) و نـیز پرسـوا را در بر نمی‌گرفته است. از قـرار معلـوم درست در همین زمـان است که دولت رقیب آشور، یعنی اوراتو (اورارتو)، به مرکزیت نواحی اطراف دریاچه وان، پیشروی خود به سوی جنوب را آغاز و شـاه اوراتـویی، ایشـپوئینی، نـواحی بین دریاچه‌هـای وان و ارومیه را تصـرف کـرده است. از همین رو نـیز در سـال 821، سردار آشوری موتریصآشـور را به منطقـۀ ارومیه فرستادند تا هم جلوی پیشرویهای ایشپوئینی را بگـیرد و هم شرسـینه، فرمـانروای محلی آن‌جا را تقـویت کند. بنـابر یک کتیبـۀ آشـوری، موتریصآشـور به دریـای مغـرب رسـیده است (در متن کتیبه: «دریـای غـروب خورشـید») که باید مقصود دریای خزر بـوده باشد (و نه [آن گونه که می‌پندارند] دریاچه وان یا ارومیه): در آن روزگار، و حتی سدۀ چهارم پ.م.، (پیش از میلاد) دریای خـزر و دریـای سیاه را جزئی از دریای مدیترانه می‌پنداشـته‌اند که خـود در اسناد آشوری معمولاً دریای غربی خوانده شـده است (در برابر دریای شـرقی، یعـنی خلیج فـارس و اقیـانوس

هند).} (ترجمه کتاب تاریخ ماد دیاکنف صفحه 35 ترجمه خشایار بهاری چاپ انتشارات فرزان روز)

نکته: ممکن است منظــور از دریــای غــروب آفتــاب در این‌جا نه دریای کاسپین بلکه بخش شرقی سواحل دریای سیاه باشد که جزو حکومت اوراتویی‌ها بوده است.

3 2: {دو لشـــکر کشی اول (شمشی ادد پنجم) به سرزمین نئیری در گزارشـهای سـالانه به صـورت بسـیار اجمالی نقل شـده است. در عملیـات نخست شمشی ادد مدعی دریافت خراج به صورت اسب و گشودن سـرزمین وسیعی از زاگرس تا فرات علیا و از کردسـتان تا فـرات میانی است. فرماندهی دومین لشکر کشی بر عهـده رب شق، موتریسآشور بـود. وی به «دریـای علیـای غـروب آفتـاب» سـفر کـرد و در این لشـکر کشی همچـون بـار نخست، خراجی متشکل از اسب دریـافت داشت. ظـاهراً فرماندهی سومین لشکر کشی بر عهدۀ شاه بـود. وی از کـوه کـولّو گذشت و سـرزمین‌های میـان این کـوه را تا «دریــای غــروب آفتــاب» غــارت کــرد؛ و یک بــار دیگر اسبهایی با خود به همراه آورد.} (کتاب تاریخ تمـدن بین النهرین یوسف مجید زاده جلد اول صفحات 239 و 240)

4: {متــنی از ســارگُن یکم، جــای «دریــای بــالا» را تا اندازه‌ای روشن می‌سازد. این متن چنین است:

«انکو(کی) و کپتره(کی)، سرزمین‌های آن سوی «دریـای بالا»؛ تیلمون(کی)، ماگان(کی)، سـرزمین‌های آن سـوی «دریـای پـایین»؛ و سـرزمین‌هایی که از طلـوع آفتـاب تا غروب آفتاب‌اند، و سارگُن، شاه جهان سه بار (یا تا سال

سوّم فرمانروایی) گشود.} (کتاب دانشنامه کاشان دکتر جهانشاه درخشانی صفحات 495 و 496)

ادامه دارد ....

تصـویر لوگل زگ سی (Lugalzaggesi)ـ آخـرین پادشـاه دودمان نخستین سومری (23712347 قبل از میلاد) وی هر چند در اوایل پادشـــــــاهی خـــــــویش توانست بر سرزمین‌های وسیعی از دریای غروب خورشید دریای بالا (احتمالاً دریای سیاه تا مدیترانه) تا دریای طلوع خورشید (خلیج فارس و دریای عمان) تسلط پیدا کند. امّا در انتها بنا به اسناد توسط سارگن بزرگ اکدی شکست می‌خورد و حکومتش سرنگون می‌شود.

تصویر شَمشی-اَداد پنجم پادشاه بزرگ آشـوری (824 تا 811 پیش از میلاد) همسر وی ملکه شمور آمات بـود که اکـــثر محققین وی (ملکه شـــمورآمات) را همـــان ملکه سمیرامیس افسانه‌ای همسر نینوس می‌دانند.

شمشی ادد پنجم به دریای بالا یا دریای غـروب خورشـید (دریاهای سـیاه و مرمـره و اژه و مدیترانه) لشـکر کشی نمود.

همانگونه که ملاحظه نمودید علامه طباطبـایی کلمه عین را به معنـــــای دریا گرفته‌اند. علّتش این است که علامه طباطبایی سعی در تطبیق مغرب الشمس با منتهی علیه غرب بلاد عالم یعنی جزایر خالـدات داشـته است. پیشـتر گفتیم که چنین تطـبیقی بر خلاف گـواهی تـاریخ است و بر اساس اسناد میـان رودانی آن‌گونه که ملاحظه نمودید مغرب الشمس دریای بـالا در منطقه میـان رودان است. که با دریای سیاه تا مدیترانه تطابق دارد.

اگر ما کلمه «عَیْنٍ حَمِئَهٍ» را به «دریای تـیره و گل آلـود» ترجمه نمــاییم. آن‌گــاه به طــرز شــگفت انگــیزی آن را منطبق با دریـــای ســیاه در بـــالای منطقه میـــان رودان می‌یابیم. یعنی همان دریایی که مردمان میــان رودان آن را دریای غـروب خورشـید می‌نامیدند. ☺ دکـتر جهانشـاه درخشانی در کتاب دانشنامه کاشـان در وجه تسـمیه نـام دریای سیاه می‌آورد:

{13116 پُنتوس اکسئینوس «دریای سـیاه» بر گرفته از واژۀ اوسـتایی اخشـئنه «سـرمه یی» و پارسی باسـتان اخشه یینه «تاریک، آبی پررنگ»} (کتاب دانشنامه کاشان دکتر جهانشاه درخشانی صفحۀ 470)

به نظر دکـــتر جهانشـــاه درخشـــانی و عـــدۀ دیگـــری از محققین نام دریای سیاه اخشئنه بوده است. که یونانیان آن را به آکســـینوس [پونتـــوس آکســـینوس (Πόντος Áxeinos، Póntos ἄξεινος)] تغییر داده‌اند که معنای عامیانه مهمـــان نـــواز را می‌دهد. که خـــود کنایه از این است که این دریا از دریـــانوردان با موج‌هـــای خطرنـــاک پذیرایی می‌نماید.

هم‌چنین در متن پهلـوی بُنـدهش که در دوره اسـلامی بر اساس نسک‌های پهلوی دوره ساسانی نوشته شده است در فصل چگونگی دریاها نام دریای سیاه به صورت سیاه بُن آمــده است. {دریـــای کمــرود آن است که به ابـــاختر است، به طبرسـتان گـذرد. آن سـیاه بُن به روم است.} (ترجمه بُندهش مهرداد بهار صفحه 74)

همانگونه که گفته شد در اســـناد میـــان رودانی اعم از اسناد سـومری و اکـدی و بـابلی و آشـوری بارها نـام دو

دریـای غـروب خورشـید (دریـای عُلیا) و دریـای طلـوع خورشید (دریای سـفلی) آمـده است. بدرسـتی مشـخص نیست که بر چه اساسی مردمان میان رودان این دو دریا را مکـان غـروب خورشـید و مکـان طلـوع خورشـید می‌دانستند ؟! این‌که قدما عـالم را چگونه می‌دیدند و چه فلسـفه‌ای در پس چـنین نـام گـذاری‌هایی وجـود داشـته است. مسئله‌ای است که شاید نتوان بـدان رسـید و درک جهان بینی قدما ممکن نیست مگر این‌که سـفر در زمـان نماییم تا جهان را به مانند آنان ملاحظه نماییم.

اما آن‌چه که برای ما حائز اهمیت است تطابق این اسناد میان رودانی با آیات سـوره مبارکه کهف در بـاب مغـرب الشـمس و مطلع الشـمس است که ذوالقـرنین بـدانجا سفر داشته است. در اسناد میان رودانی چندین پادشـاه توانسته‌اند به سـاحل هر دو دریا دست یابند. ذوالقـرنین آیـات قـرآن مجید و عزیز نـیز باید علی القاعـده یکی از این پادشاهان باشد.

اما در باب تطبیق مغرب الشمس و مطلع الشمس قـرآن مجید و عزیز با اسناد میان رودانی باید به چند نکته توجه نمود.

نکته 1:ـ در آیـات قـرآن مجید و عزیز ابـداً از سـفر ذوالقرنین به شرق و غرب سـخنی نرفته است بلکه تنها اشاره شده است که ذوالقرنین به راهی رفته تا به مکان غـروب خورشـید (مغـرب الشـمس) می‌رسد و سـپس به راهی دیگر می‌رود تا به مکـان طلـوع خورشـید (مطلع الشمس) می‌رسد. بنابراین سخنی از سفر ذوالقرنین به غرب و شرق نشده است.

نکته 1 از 1: برخلاف آیات قرآن که در آن به جهت سفر ذوالقرنین اشاره نشده است در بعضی احـادیث از سـفر ذوالقرنین به غرب و شرق یاد شده است که شاید بتوان آن را در راستای مغرب الشمس و مطلع الشـمس تأویل کرد.

نکته 2:ـ در آیـات سـورهٔ مبارکه کهف در بـارهٔ سـفر ذوالقـرنین به مغـرب الشـمس آمـده: { {فَـأَتْبَعَ سَـبَبًا 85حَتَّى إِذَا بَلَغَ مَغْـرِبَ الشَّـمْسِ وَجَـدَهَا تَغْـرُبُ فِى عَيْنٍ حَمِئَةٍ وَوَجَدَ عِنْـدَهَا قَوْمًا قُلْنَا يَا ذَا الْقَـرْنَيْنِ إِمَّا أَنْ تُعَـذِّبَ وَإِمَّا أَنْ تَتَّخِذَ فِيهِمْ حُسْنًا 86= تا راهی را دنبال کرد (85)ـ تا آن‌گاه که به غروبگاه خورشید رسید به نظـرش آمد که [خورشـید] در چشـمه‌ای گل آلـود و سـیاه غـروب می‌کند و نزدیک آن طـایفه‌ای را یـافت فرمـودیم‌ای ذوالقـرنین [اختیـار با توست] یا عـذاب می‌کـنی یا در میانشان [روش] نیکویی پیش می‌گیری (86)}ـ همانگونه که ملاحظه می‌نمایید ذوالقرنین چون به مغرب الشـمس می‌رسد در آن‌جا به نظرش می‌آید که خورشـید در «عَيْنٍ حَمِئَةٍ» غـروب می‌نماید. بیشـتر مـترجمین قـرآن مجید کلمه «عَيْنٍ حَمِئَةٍ» را به چشـمه گل آلـود و تـیره ترجمه نموده‌اند. اما یک معنای عین آن‌گونه که علامه طباطبایی رحمت الله علیه می‌فرمایند دریا می‌باشد. به فقرات زیر از تفسیر گرانسنگ المیزان در این باره دقت فرمایید:

{«حَتَّى إِذَا بَلَـغَ مَغْـرِبَ الشَّـمْسِ وَجَـدَهَا تَغْـرُبُ فِى عَيْنٍ حَمِئَةٍ وَوَجَدَ عِنْدَهَا قَوْمًا».

کلمـهٔ «حـتی» دلالت می‌کند بر این‌که فعلی در تقـدیر است و تقدیر کلام «فسار حـتی اذا بلغ = و سـیر کـرد تا به مغرب آفتاب رسید» می‌باشد. و مراد از مغرب آفتاب،

آخر معموره آن روز از ناحیه غـرب اسـت، به دلیل این‌که می‌فرماید: «نـــزد آن مـــردمی را یـــافت». مفســـرین گفته‌اند: منظـــور از «عین حمئه» چشـــمه‌ای دارای گل سیاه یعنی لجن اسـت، چـون حمـأه به معنـای آن است و مقصود از عین دریا است؛ چون بسـیار می‌شـود که این کلمه به دریا هم اطلاق می‌گـــردد. و مقصـــود از این‌که فرمـود «آفتـاب را یـافت که در دریـائی لجن دار غـروب می‌کـرد» این است که به سـاحل دریـایی رسـید که دیگر مـــاورای آن خشـــکی امید نمی‌رفت، و چـــنین به نظر می‌رسـید که آفتـاب در دریا غـروب می‌کند چـون انتهـای افق بر دریا منطبق است. بعضی هم گفته‌اند: چـــــنین چشمه لجن داری با دریای محیط؛ یعنی اقیانوس غـربی، که جزایر خالـــــدات در آن است منطبق است و جزائر مـذکور همـان جزائـری است که در هیـأت و جغرافیـای قدیم مبدأ طول به شـمار می‌رفت، و بعـدها غـرق شد و فعلاً اثری از آن‌ها نمانـده است. جملـۀ «فِی عَیْنٍ حَمِئَهٍ» به صـورت «عین حامیه» یعـنی حـاره (گـرم) نـیز قـرائت شده و اگر این قرائت صحیح باشد دریای حـار با قسـمت اسـتوائی اقیـانوس کبـیر که مجـاور آفریقا است منطبق می‌گـردد، و بعید نیست که ذوالقـرنین در رحلت غـربیش به سـواحل آفریقا رسـیده باشد.} (کتـاب ترجمه تفسـیر المیزان جلد 13 صفحه 499)

همانگونه که ملاحظه می‌نمایید دریـــای ســـیاه در طـــول تاریخ به علت تیرگی بدین نـام خوانـده می‌شـده است. و اگر ما آیـــات ســـوره مبارکه کهف را در بـــارۀ ســـفر ذوالقرنین به مکان مغرب الشمس و مشاهده وی غروب خورشـید را در دریـایی که تـیره است کنـار اسـناد میـان رودانی بگذاریم که در آن به دریای بـالا یا دریـای غـروب

خورشـــید (دریاهـــای ســـیاه و مرمـــره و اژه و مدیترانه) اشـاره شـده است آن‌گـاه بـدین نکته خـواهیم رسـید که «عَيْنٍ حَمِئَةٍ» در آیـات سـوره مبارکه کهف همـان دریـای ســـیاه است و مطلع الشـــمس نـــیز علی القاعـــده باید سواحل خلیج فـارس و دریـای عمـان در سـرزمین ایـران باشد.

حال با توجه به آن‌چه تاکنون گفته شد می‌توانیم دریابیم که ذوالقرنین قرآن مجید و عزیز ابتدا سـفری به شـمال و دریای مغرب الشمس که با توجه به تطـابق گفته شـده همان دریای سیاه است نموده است و سـپس سـفری به جنوب و مطلع الشـمس یا سـواحل خلیج فـارس و شـاید سواحل دریای عمان نموده است. بنا به خط سیر حـرکت ذوالقـرنین علی القاعـده وی باید جـزو پادشـاهان میـان رودانی باشد. زیرا چنین خط سـیری از جغرافیـای میـان رودان منطقی به نظر می‌آید. مطمئنـــــاً با چـــــنین خط سیری ذوالقرنین قرآن مجید و عزیز نمی‌تواند چین شی هوآن پادشاه چین باشد. هم‌چنین ذوالقرنین قـرآن مجید و عزیز نمی‌تواند از پادشـاهان حمـیری یمن باشد. زیـرا اسـناد تـاریخی گـواهی نمی‌دهد که پادشـاهی از یمن به سواحل دریای سیاه لشکر کشی نمـوده باشد و سـپس تا ســـــواحل خلیج فـــــارس دست یافته باشد. اما این‌که پادشاهان یمنی خود را از نسل ذوالقرنین می‌دانسـته‌اند نکته‌ای است که احتمال درستی آن وجـود دارد. و این در صـورتی ممکن است که ذوالقـرنین پادشـاهی سـامی در منطقه میان رودان در بازه 3800 الی 4500 سال پیش بـوده باشد. و حکـام حمـیری یمن خـود را ادامه نسل وی بدانند.

کوروش کبیر نیز نمی‌تواند ذوالقرنین قرآن باشد زیرا کوروش کبیر از فارس در نزدیکی سواحل خلیج فارس (مطلع الشمس) کشورگشایی‌های خود را شروع می‌نماید و به هگمتانه می‌رود سپس به سمت لیدیا (ترکیه امروزی) لشکر کشی می‌نماید. و آن‌گاه به بابل ورود پیدا می‌نماید. البته لشکر کشی‌هایی به شرق و شمال شرق و غرب نیز دارد. اما همانگونه که گفته شد وی خود در نزدیکی سواحل خلیج فارس زندگی می‌نموده است و علی القاعده نمی‌تواند ذوالقرنین باشد. زیرا ذوالقرنین در مطلع الشمس (خلیج فارس و دریای عمان) با مردمی روبرو می‌شود که برهنه بوده‌اند. می‌دانیم که بر اساس یافته‌های باستان شناسی در دوران زندگانی کوروش کبیر، مردمان سواحل خلیج فارس در استان‌هایی نظیر خوزستان و بوشهر و هرمزگان، آن‌گونه نبوده که فاقد پوشش باشند. ضمن این‌که به فرض اگر فاقد پوشش بوده باشند نیز علی القاعده اگر ذوالقرنین کوروش کبیر باشد نباید وی (کوروش) از آن بی‌اطلاع بوده باشد. امّا از سیاق آیات قرآن اینگونه بر می‌آید که ذوالقرنین در مطلع الشمس (خلیج فارس) با پدیده جدیدی روبرو می‌شود.

نکته مهم: در ظرف سفالی یافت شده از تپه تل جری در استان فارس متعلق به هزاره پنجم پیش از میلاد (دوره نوسنگی) ما یک مراسم رقص مذهبی را مشاهده می‌نماییم که رقصنده‌ها که همگی مرد هستند حلقه زده‌اند. و همگی برهنه می‌باشند. مطمئناً ذوالقرنین قرآن متعلق به این دوران یعنی عصر نوسنگی نمی‌باشد. و به احتمال زیاد باید متعلق به هزاره سوم پیش از میلاد باشد. در نگاره‌ای یافت شده در معبد نین

خورساگ شوش متعلق به 2700 الی 2500 سال پیش از میلاد، ما دو مرد برهنه را در حال انجام مراسمی مذهبی مشاهده می‌نماییم.

هر چند دو مـرد موجـود در این نگـاره برهنه بوده‌اند. اما شوش در این دوران تمدن مهمی داشته است و مردمـان آن از چگونگی لبـاس بـافتن آگـاهی داشـتند. شـاید علت بـرهنگی مـردان نگـاره یـافت شـده، بـدلیل نـوع مراسم مذهبیشان بوده یا شاید بدلیل گرمای بیش از حد هـوا در فصل تابســتان بـــوده که گـــاه به حـــدود شصت درجه سانتیگراد نیز می‌رسیده است.

علی‌ای حال با توجه به ظرف یافت شده از تپه جل جری در هـــزاره پنجم پیش از میلاد و نگـــاره یـــافت شـــده در شوش در هـزاره سـوم پیش از میلاد می‌تـوانیم احتمـال بدهیم که در هزاره سـوم پیش از میلاد در سـواحل خلیج فـــارس و یا دریـــای عمـــان مردمـــانی برهنه زنـــدگی می‌نموده‌اند. هر چند که اثبـات این امر نیـاز به حفاری‌ها و شواهد باستان شناسی بسیار بیشتری دارد.

اما بر اســاس شــواهد تــاریخی اســکندر مقــدونی نــیز نمی‌تواند ذوالقرنین باشد. هر چند که اسکندر بر اســاس تواریخ ابتدا مناطق نزدیک به دریای سیاه (آسیای صـغیر) را فتح می‌نماید و ســـــپس در ادامه پس از تصـــــرف شهرهای بسیار در نهایت تا پارسه در فارس می‌رسد.

با وجودی که مسیر حرکت اسکندر

تا حدودی شبیه به ذوالقرنین است. منتهی خط سیر وی تا پارسه (نزدیکی خلیج فارس) در یک راستا قرار دارد و به اصطلاح ادامه همان مسیر است.

اما مهمترین دلیل رد ذوالقرنین بودن اسکندر همان عدم پوشش مردمان سواحل خلیج فارس و دریای عمان (دریای برآمدن خورشید) در دوران وی است. زیرا همانگونه که گفته شد عدم پوشش مردمان سواحل خلیج فارس و دریای عمان (دریای برآمدن خورشید) مربوط به بازه‌ای کهن‌تر است.

نکته: همانگونه که پیشتر گفته شد بنا به احادیث دوران زندگی ذوالقرنین باید پس از طوفان نوح و حداکثر تا دوران زندگی ابراهیم خلیل الله یعنی در بازهٔ تاریخی 3000 الی 1700 سال پیش از میلاد باشد. و ذوالقرنین قرآن بنا به احادیث نمی‌تواند اسکندر مقدونی یا کوروش کبیر و دیگرانی باشد که در دوران متاخر می‌زیسته‌اند. هم‌چنین یأجوج و مأجوجی که در روایات از آنان سخن گفته شده با اقوام مهاجمی که در عرض‌های شمالی فلات ایران در دوره هخامنشیان یعنی از دوره کوروش کبیر تا اسکندر مقدونی می‌زیسته‌اند تطابق ندارند و باید متعلق به دورهٔ اسطوره‌ای تاریخ بشر باشند. آن شاءاللّه در بخش بعدی که به روایات می‌پردازیم بیشتر این قضیه را بررسی خواهیم نمود.

{احادیث ذوالقرنین 1}

اما اکنون مجموعه‌ای از احادیثی را که در کتب شیعه دربارهٔ ذوالقرنین نقل شده است را از تفسیر روایی البرهان نقل می‌نماییم و جایی اگر نکتهٔ مهمی وجود داشته باشد اشاره می‌نماییم:

{«داستان ذوالقرنین و رفتن به مغرب و مشرق زمین»

1/7080). شـیخ صـدوق با سـند خـود از اصـبغ بن نباته روایت کـرده اسـت، که گفت: ابن کـوّاء در مجلس امـام علی علیه السلام که بالای منبر بود، حضور داشت، به آن حضـرت عـرض کـرد:ای امیرالمؤمـنین! مـرا نسـبت به داسـتان ذوالقـرنین آگـاه فرمـا، آیا پیغمـبر و یا پادشـاه بود ? هم‌چنین مرا نسبت به شاخ‌های او آگـاه نمـا، آیا از طلا و یا از نقره بود?

فرمـــود: او نه پیغمـــبر بـــود و نه پادشـــاه، هم‌چـــنین شاخ‌هایش از طلا و نقره نبود، بلکه او بنده‌ای بـود که به خداوند محبّت می‌ورزید و خداوند هم او را دوست می‌داشت، برای خدا خیر انـدیش بـود و خـدا هم بـرای او خیرخواه بود و او را ذوالقرنین گفته‌اند، چون قـوم خـود را به سـوی حق دعـوت می‌کـرد، ضـربتی به یک طـرف سرش زدند، پس مدت زمانی از آن‌ها پنهـان شد و چـون نزد آن‌ها بازگشت به طرف دیگر سرش نیز ضـربتی دیگر وارد کردند و در بین شـما نـیز همانند او وجـود دارد. که منظـور خـود امیرالمومـنین علی علیه السـلام می‌باشد. (کمال الدین شیخ صدوق ج 2 ص 364)}

نکته1:ـــ در این حـــدیث امیرالمؤمـــنین علیه الســـلام می‌فرمایند ذوالقـرنین نه پادشـاه بـود و نه پیـامبر ?! در مجامع روایی شیعه چندین حدیث با چنین مضـمونی نقل شده است. که با احادیث دیگری که ذوالقرنین را پادشـاه می‌داند علی الظاهر در تضاد می‌باشد. که شـاید تـأویلی داشته باشد که ما از فهم آن عاجز باشیم. هم‌چـنین باید توجه داشت که از سیاق آیات قرآن مجید و عزیز نـیز کم و بیش بر می‌آید که ذوالقـرنین پادشـاهی بـوده است. چنانچه الله تبارک تعالی هنگامی که وی به مکـان مغـرب

الشـمس می‌رسد. اختیـار عـذاب دادن و یا نیکـویی پیشه کردن در برخورد با مردمان سـاکن مغـرب الشـمس را به وی واگذار می‌نماید. که طبیعتـاً چـنین برخـوردی نیـاز به کـــارگزارانی دارد که امر وی را در برخـــورد با مردمـــان مغرب الشمس اجرا نمایند.

نکته 2: امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند که در بین شما نیز همانند وی (ذوالقرنین) هست و این ابداً به این معنا نیست که ذوالقـرنین قـرآن حضـرت امـیر هسـتند! بلکه از باب تشـابه سرنوشت ذوالقـرنین با قـوم خـویش است که دعـــوت وی را نپذیرفتند و به ســرش دو نـــوبت ضربه زدند. زیرا در این امت نیز فـرق مبـارک حضـرت را دو بـار شـکافتند اولی به ضـربت ابن عبـدود و دومی به ضـــربت ابن ملجم و حضـــرتش بنا به نص احـــادیث در نزدیکی قیامت کبری بار دیگر به عالم جسـمانی تشـریف خواهند آورد. و مردمان را نشان گذاری خواهند نمود.

ادامه ...

{2/7081). احمد بن محمد بن خالد برقی با سند خود از ابراهیم بن عبدالحمید روایت کرده است، که گفت: امـام کـاظم علیه السـلام فرمـود: ذوالقـرنین در سن دوازده سالگی به پادشاهی رسید و مدّت سی سال در پادشاهی خود حکومت کرد. (محاسن)}

نکته: همانگونه که ملاحظه می‌نمایید در این حـــــــدیث ذوالقرنین پادشاهی است که در دوران کودکی بر مسـند پادشاهی تکیه می‌زند.

ادامه...

{3/7082). علی بن ابــراهیم گفته است: هنگــامی که رسول خدا «صلی اللّه علیه و آله وسلم» داستان موسی علیه السلام جوان و خضر علیه السلام را بیــان نمــود، به حضرت گفتند: برای ما بفرما: آن کسی که بین مشرق و مغرب زمین را گردش کــرد، چه کسی بــود ? و جریــان او چگونه بوده است ?

پس خداوند این آیــات «وَیَسْــأَلُونَکَ عَنْ ذِی الْقَـرْنَیْنِ قُـلْ سَأَتْلُو عَلَیْکُمْ مِنْهُ ذِکْرًا 83}

إِنَّا مَکَّنَّا لَهُ فِی الْأَرْضِ وَآتَیْنَاهُ مِنْ کُلِّ شَـیْءٍ سَـبَبًا 84» و از تو دربــارهٔ ذوالقــرنین ســؤال می‌کننــد، بگو: از او نکاتی را برای شما می‌خوانم* به درســتی که ما او را در زمین توانـــایی و مـــوقعیت دادیم و راه رســـیدن به هر چیزی را به او نشان دادیمـرا بر او نــازل نمـود. (تفسـیر قمی ج 2)}

ادامه...

{4/7083). ابومنصــور طبرسی با ســند خــود از امــام صـادق علیه السـلام روایت کـرده است: شـخص زنـدیقی (در ضمن حدیث بسیار طـولانی) به حضـرت عـرض کـرد: مرا خبر ده که خورشید در کجا غروب می‌کند ?

فرمـــود: بعضی از دانشـــمندان گفته‌اند: هنگـــامی که خورشید در اسفل قُبّه قرار گیرد در چشـمهٔ حامیه ناپدید می‌شود و از آن‌جا در هنگام مراجعت به محل طلوع خود، خــرق زمین می‌کند و چــون به محــلّ طلــوع خــود در زیر زمین برسد متحیّر می‌گردد به طوری که نه قدرت رجــوع و نه رخصت عبــور خواهد داشت و در آن مکـــان چنـــدان سرگردان و حیران می‌ایســتد تا به آن اجـازهٔ طلـوع داده

شـود و چـون هر روز خورشـید در وقت غـروب نـورش گرفته شـود، در هنگـام طلـوع به حُکم خداوند دارای نـور جدیدی خواهد گردید. (احتجاج)}

نکته 1: هر جا که در ترجمه چشمه حامیه یا چشمه تاریک و گل آلـود آمـده بدانید که در متن عـربی همـان «عین حمئه» است که همانگونه که گفته شد یکی از معـانی عین دریا است. و «عین حمئه» معنـای دریـای تاریک را نیز می‌دهد. که ما آن را بر اساس الـواح میـان رودانی با دریای سـیاه یا دریـای غـروب خورشـید یکی دانسـتیم. و چون مترجم محترم «عین حمئه» را چشـمه تاریک ترجمه نموده ما نـیز به رسم امـانت، ترجمه وی را بـدون تغیـیر عیناً می‌آوریم.

نکته 2: در حدیثی که در تفسیر البرهان به نقل از کتاب احتجـاج نقل شد امـام صـادق علیه السـلام نمی‌گویند که نظر درست این است بلکه می‌فرمایند که بعضی دانشمندان اینگونه می‌گویند. هر چند که در احادیثی دیگر خود معصوم نیز چنین می‌گوید. نمـونه‌ای از این احـادیث را در ادامه خواهیم آورد.

{5/7084). علی بن ابـراهیم با سـند خـود از ابو بصـیر روایت کرده است، که گفت: از امام صـادق علیه السـلام دربارهٔ فرمایش خداوند: «وَيَسْأَلُونَکَ عَنْ ذِی الْقَرْنَيْنِ قُلْ سَأَتْلُو عَلَيْکُمْ مِنْهُ ذِکْرًا»، سؤال کردم ?

فرمـود: همانا ذوالقـرنین شخصی بـود که خداوند او را برای قوم او مبعوث نمود و آن‌ها به طرف راست سرش ضـربتی زدند که در جـای آن برآمـدگی همانند شـاخ به وجـود آمد و خداوند او را به مـدّت پانصد سـال مُردانـد،

آن‌گاه دوبـاره خداوند او را بـرای آن‌ها مبعـوث کـرد، این بـار ضـربتی دیگر به طـرف چپ سـرش زدند و برآمـدگی همانند شاخ دیگری روی سـرش ایجـاد شـد، این بـار نـیز خداوند او را پانصد سال مُرداند، سـپس او را بـرای آن‌ها مبعوث نمود و تمام ممالک شرق و غـرب را از جـایی که خورشید طلوع و غـروب می‌نماید تحت حکـومت او قـرار داد؛ و این همان فرمایش خداوند متعـال است: «حَتَّى إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَغْـرُبُ فِی عَیْنٍ حَمِئَهٍ تا جـایی که فرمـود: إِلَى رَبِّهِ فَیُعَذِّبُـهُ عَـذَابًا نُکْـرًا» حـرکت کـرد تا هنگـــامی که به محل غـــروب خورشـــید رســـید و دید که خورشید در چشمه‌ای گل آلود و سیاه غروب می‌کند... به ســوی پروردگــارش، پس آنــان را عقــوبت می‌کنــد، که منظور از آن عذاب در آتش می‌باشد.

پس ذوالقــرنین ســدّی از مس، آهن، قــیر و آهن گداخته (ویا قلع گداخته) برای آنان قرار داد، پس فاصله و مــانع ایجاد کرد که نتوانند از آن‌جا بیرون آیند.

ســپس امــام صــادق علیه الســلام فرمــود: کسی از آن‌ها نمی‌میرد مگر آن که از نسل شان، هــزار نفر مــرد متولّد شود و بعد از آن افزود: آن‌ها پس از فرشته‌ها، (از جهت تعداد) بیشترین آفریده‌ها هستند. (تفسیر قمی ج2)

{6/7085}. هم‌چنین با سند خود راویت کـرده اسـت، که گفت: از امیرالمؤمـــــنین علی علیه الســـــلام دربـــــارۀ ذوالقرنین سؤال کردند: آیا پیامبر بوده و یا پادشاه ؟

فرمود: نه پادشاه بود و نه پیامبر، بلکه بنده‌ای بـود که به خداوند محبّت می‌ورزید و خداوند هم او را دوست می‌داشت و در راه خدا خـیر خـواهی و نصـیحت می‌کـرد،

خداوند هم برای او خیرخواه بود، پس خداوند او را بـرای قــومش مبعــوث نمــود و آن‌ها به جــانب راست سر او ضربتی وارد کردند و او از آن‌ها غایب شد، سپس خداوند او را برای دومین بار مبعوث نمود، این بار به طـرف چپ سر او ضـربتی دیگر زدند و مجـدّداً از میـان آن‌ها رفت و غایب شد و سـرانجام بـار سـوم که خداوند او را مبعـوث نمود، به او در شرق و غرب سلطنت و موقعیـتی را عطا نمود و میـان شـما نـیز کسی همچـون او وجـود دارد، که مقصود خود حضرت باشد.

سپس ذوالقـرنین حـرکت کـرد و رفت تا به محل غـروب خورشید رسید (دید) «تَغْرُبُ فِی عَیْنٍ حَمِئَهٍ وَوَجَـدَ عِنْـدَهَا قَوْمًا قُلْنَا یَا ذَا الْقَرْنَیْنِ إِمَّا أَنْ تُعَـذِّبَ وَإِمَّا أَنْ تَتَّخِـذَ فِیهِمْ حُسْنًا» که خورشید در چشمه‌ای گل آلود و سـیاه غـروب می‌کنـــد، در آن‌جا گـــروهی را دیـــد، به او گفـــتیم:ای ذوالقــرنین! یا آن‌ها را عــذاب و مجــازات می‌کــنی و یا خوش برخورد خواهی بود.

ذوالقرنین اظهار داشت: «أَمَّا مَنْ ظَلَمَ فَسَوْفَ نُعَذِّبُـهُ ثُمَّ یُرَدُّ إِلَی رَبِّهِ فَیُعَذِّبُهُ عَذَابًا نُکْرًا تا پایان ثُمَّ أَتْبَعَ سَــبَبًا» اما کسی که ظلم کنـــد، به زودی او را عـــذاب و مجـــازات می‌نماییم، سپس به پیشگاه پروردگارش باز می‌گردد و او را عقابی سخت می‌نماید ...بعد از او نـیز راهش را ادامه داد، منظـور دلیل و راهنما اسـت، «حَتَّی إِذَا بَلَـغَ مَطْلِـعَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَطْلُعُ عَلَی قَـوْمٍ لَمْ نَجْعَـلْ لَهُمْ مِنْ دُونِهَا سِتْرًا» تا آن که به محل طلـوع خورشـید رسـید، در آن‌جا دید که خورشید بر گـروهی طلـوع می‌کند که بـرای آن‌ها غیر از پرتو نور، هیچ پوششی قرار نـداده ایم، آنـان هیچ گونه اطلاعی دربارهٔ سازندگی پارچه و لباس نداشتند (و

لُخت و عریـان بودنـد، فقط پوشش آنـان نـور خورشـید بود).

«ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا» بعد از آن، به مسیر ادامه داد و از راهنما متابعت کـرد «حَتَّى إِذَا بَلَـغَ بَيْنَ السَّـدَّيْنِ وَجَـدَ مِنْ دُونِهِمَا قَوْمًا لَا يَكَـادُونَ يَفْقَهُـونَ قَـوْلًا قَـالُوا يَا ذَا الْقَـرْنَيْنِ إِنَّ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِى الْأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا عَلَى أَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ سَدًّا» تا به میان دو کوه رسید و در پشت آن دو کوه مردمی را دید که گویا هیچ سـخنی را نمی‌فهمند * گفتند:ای ذوالقرنین! یأجوج و مـأجوج در زمین فساد می‌کنند، آیا می‌خواهی خراجی و مالیـاتی را بر خود مقرّر کـنیم تا تو میـان ما و آن‌ها سـدّی را ایجـاد نمـایی؟، بعد از آن ذوالقـرنین اظهـار داشت: «مَا مَكَّنِّى فِيهِ رَبِّى خَيْـرٌ فَـأَعِينُونِى بِقُـوَّةٍ أَجْعَـلْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا آتُونِى زُبَرَ الْحَدِيدِ» آن‌چه پروردگارِ من مرا بر آن توانـایی داده است بهتر است، اگر می‌توانید مرا به نیروی خویش یاری کنید، تا میان شما و آن‌ها سـدی بسـازم* بـرای من تکه‌های آهن بیاورید پس بـرایش آوردند و آمـاده کردند و آن‌ها را بین دو کـوه قـرار داد به گـونه‌ای که بین آن دو کوه را مساوی (و هم سطح) گردانید، سـپس فرمـان داد که آتش فراهم کنند، وقتی آتش آوردنـد، در کنـار آهن‌ها شـعله ور کردند به طـوری که آهن‌ها همانند آتش قـرار گرفتنـد، بعد از آن روی آن‌ها سُـرب (قلـع، نیکل) گداخته شده ریخت که سخت محکم و غیر قابل نفوذ گردد.

و این همان فرمـایش خداوند است که فرمـود: «حَتَّى إِذَا سَاوَى بَيْنَ الصَّـدَفَيْنِ قَـالَ انْفُخُـوا حَتَّى إِذَا جَعَلَـهُ نَـارًا تا جـایی که فرمـود: مَا اسْـتَطَاعُوا لَـهُ نَقْبًا» چـون (آن‌ها) میـان آن دو کـوه انباشـته شـد، گفت: اکنـون (در آتش)

بدمید تا (آهن‌ها) همچـــــــــــون آتش گداخته گردید... و نتوانستند در آن سوراخی ایجاد کنند.

بعد از آن ذوالقرنین گفت: «هَذَا رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّی فَإِذَا جَـاءَ وَعْدُ رَبِّی جَعَلَهُ دَكَّاءَ وَكَانَ وَعْدُ رَبِّی حَقًّا» این رحمتی بود از جانب پروردگـار من و چـون وعـدهٔ پروردگـارِ من فـرا رسـد، آن را زیر و زبر کند و وعـدهٔ پروردگـار من راست است.

(امیرالمؤمنین علیه السلام) افزود: ذوالقرنین به مسـیر خـــود ادامه داد و در بین راه به هر قـــریه‌ای می‌رســـید، همچـون شـیر غضـبناک فریـاد می‌کشـید و از فریـاد او، ایجاد تاریکی، رعـد، بـرق و صـاعقه می‌شد و کسی که با او کارشکنی و مخالفت می‌کرد به هلاکت می‌رسـید، پس هنوز به مغرب زمین نرسـیده بـود که تمـام اهل شـرق و غرب تسلیم او گشتند،}

{...حضـرت علیه السـلام فرمـود: این همـان فرمـایش خدای عزّ و جلّ است: «إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِی الْأَرْضِ وَآتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَیْءٍ سَـبَبًا» به درسـتی که ما او در زمین توانـایی و موقعیت دادیم و راه رسیدن به هر چـیزی را به او نشـان دادیم، یعنی از دلیل و راهنما، پیروی و متابعت کرد.

به او گفته شد: بـــرای خداوند در زمین چشـــمه‌ای وجـــود دارد که به آن چشمه حیات گویند و هیچ صـاحب روحی از آن نمی‌آشـامد، مگر این که تا هنگـام بر پـایی قیـامت و صـیحهٔ آسـمانی نمی‌مـیرد، پس ذوالقـرنین، خضر علیه السـلام را فراخواند و او از بهـترین اصـحاب ذوالقـرنین بود.

سـپس ذوالقـرنین سیصد و شصت مـرد را فراخواند و به هر نفر یک عـــدد مـــاهی تحویل داد و به آن‌ها گفت: تا فلان مکــان می‌روید که در آن‌جا سیصد و شصت چشــمه وجود دارد، آن‌جا که رسـیدید هر کـدام مـاهی خـود را در یکی از چشمه‌ها بیاندازد و آن را بشـوید، سـپس آنـان را روانه کرد.

هنگامی که به آن محل رسیدند، هر یک مشـغول شسـتن ماهی خود شد و خضر علیه السلام چون به نزد چشمه‌ای رفت، نشست تا مــاهی را بشــوید، لکن مــاهی به محض رسـیدن به آب زنـده شد و درون آب رفت و خضر بسـیار شگفت زده شد و با خود گفت: به ذوالقرنین چه بگویم ؟ لذا برای یافتن ماهی لباس‌های خـود را از بـدنش درآورد و به درون چشمهٔ آب رفت و مقداری از آب آن چشمه را نوشید و در آن شـنا کـرد و به دنبـال مـاهی گشـت، ولی نتوانست ماهی را بیابد و دست خالی به نـزد ذوالقـرنین بازگشــت، ذوالقــرنین دســتور داد: مــاهی هر یک از آن سیصد و شصت نفر را بگیرنــد، هنگــامی نــوبت به خضر علیه السلام رسـید و دیدند او مـاهی نـدارد، او را به نـزد ذوالقرنین بردند.

ذوالقرنین از او دربارهٔ مـاهی پرسـید و گفت: آن مـاهی را چه کردی ؟

گفت: او را در چشمه‌ای شستم ولی ناگهان غــایب شــد، در آب رفتم و هر چه به دنبــال آن جســتجو کــردم آن را پیدا نکردم.

گفت: آیا از آب آن چشمه نوشیدی ؟

خضر علیه السلام پاسخ داد: بلی، آن‌گاه ذوالقرنین به دنبال آن چشمه به راه افتاد، ولی هر چه جستجو کرد، آن را نیافت و سپس خطاب به خضر علیه السلام کرد و گفت: همانا تو صاحب آن چشمه بوده ای. (تفسیر قمی: ج 2 ص15)

نکته: همانگونه که ملاحظه می‌نمایید در این حدیث، خضر علیه السلام از اصحاب ذوالقرنین بوده است و در اثر همراهی با وی به چشمهٔ آب حیات دست می‌یابد. بنابراین با توجه به همراهی حضرت موسی کلیم اللّٰه با خضر نبی علیه السلام و این‌که خضر علیه السلام در آن زمان از آب حیات نوشیده بود و سال‌ها بود که بر روی زمین زندگی می‌کرد و با توجه به این‌که محققین علم تاریخ دوران زندگی موسی کلیم اللّٰه راحدود قرن 14 و قرن 13 پیش از میلاد برآورد نموده‌اند. بنابراین ذوالقرنین قرآن همانگونه که پیشتر نیز گفته شد متعلق به دوران کهن می‌باشد. دورانی که با عنوان دوره اسطوره‌ای تاریخ بشر شناخته می‌شود.

هم‌چنین همانگونه که ملاحظه نمودید در این حدیث نیز ذوالقرنین شاه نیست. در حالی است که حداقل سیصد و شصت مرد همراه و به فرمان وی بودند!!!

از سوی دیگر در این حدیث ذوالقرنین دارای توانایی‌های محیرالعقول معرفی شده توانایی‌هایی که در عصر اساطیری تاریخ بشر وجود داشته و بیشتر برای ایزدان نقل شده است. هر چند که جایگاه انسان کامل در مقام خلیفه اللهی از ایزدان اعم از مثبت و منفیشان و حتی ملائکه مقرب بالاتراست.

ادامه...

{7/7086). شیخ صدوق با سند خود از حسن بن علی بن فضّال روایت کرده است، که گفت: از امام رضا علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: چون خضر علیه السلام از آب حیات نوشید، تا نفخ صور زنده خواهد بود، او نزد ما (اهل بیت رسالت) می‌آید و به ما سلام می‌کند، ما صدای او را می‌شنویم ولی خود او را نمی‌بینیم.

هر کجا از او نامی برده شود حضور می‌یابد، هر کسی از شما (شیعیان) نام او را ببرد به او سلام کند.

خضر علیه السلام هر سال در مناسک حج حاضر می‌شود و تمام اعمال حج را انجام می‌دهد و در روز عرفه می‌ایستد و برای استجاب دعای مؤمنین آمین می‌گوید.

به زودی خداوند متعال وحشت حضرت قائم ما عجّل اللّه تعالی فرجه الشریف را در طول غیبتش، به وسیلهٔ مأنوس گشتن با او بر طرف می‌نماید. (کمال الدین تمام النعمه شیخ صدوق)}

{8/7087). هم‌چنین با سند خود از ابوبصیر روایت کرده است، که گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: به راستی او پیغمبر نبود، بلکه او بنده‌ای بود که به خداوند محبّت می‌ورزید و خداوند هم او را دوست می‌داشت، برای خدا خیراندیش بود و خدا هم خیرخواه او بود و او را ذوالقرنین گفته‌اند، چون قوم خود را به سوی حق دعوت می‌کرد و ضربتی به یک طرف سرش زدند، پس مدت زمانی از آن‌ها پنهان شد و چون نزد آن‌ها بازگشت، به طرف دیگر سرش نیز ضربتی دیگر وارد کردند و در بین شما نیز همانند او وجود دارد، که منظور

خـود امیرالمومـنین علی علیه السـلام می‌باشد. (کمـال الدین تمام النعمه شیخ صدوق)

نکته: در این حدیث نیز حضرت امیرالمومـنین (ع) همانند ذوالقــرنین دانســته شــده است و تنها پیــامبر بــودن ذوالقرنین نفی شده است اما پادشـاهی وی نفی نشـده است.

ادامه...

{9/7088}. و نیز با سند خود از سماک بن حرب، به نقل از مردی از بنی اسد، روایت کرده است، که گفت: مردی از امام علی علیه السـلام سـؤال کـرد: آیا ذوالقـرنین را دیــده‌ای ? او چگونه توانست به مشــرق و مغــرب زمین برسد ?

فرمـود: خداوند ابر را مسـخّر او نمـود و اسـباب لازم را بـرای او فـراهم کـرد و نـوری را به او گسـترش داد، به طوری که شب و روز برای او یکسان و برابر بود. (کمال الدین تمام النعمه شیخ صدوق)

نکته: همانگونه که گفته شد منظـور از مغـرب و مشـرق می‌تواند همان مغرب الشمس و مطلع الشـمس باشد که لزوما ممکن است با غــرب و شــرق جغرافیــایی یکی نباشد.

10/7089). و از جـابر بن عبداللّه انصـاری روایت کـرده اسـت، که گفت: از رسـول خـدا صـلی اللّه علیه و آله و سلّم شنیدم که می‌فرمـود به درسـتی که ذوالقـرنین یک بندهٔ شایسـته بـود که خداوند او را حجت بـرای بنـدگانش قرار داد و قوم خود را به سوی خـدای عـزّ و جـلّ دعـوت

می‌کرد و ایشان را به رعایت تقوای دستور می‌داد، ولی ایشان بر یک طرف سرش ضربتی زدند و مدتی از ایشان پنهان شد تا دربارهٔ او گفتند: او مرده و یا هلاک گشته، معلوم نیست در کدام وادی رفته است.

سپس نزد ایشان بازگشت و بر سمت دیگر سرش ضربت دیگری زدند و (ضمناً توجّه داشته باشید که) در بین شما کسی است که همانند او می‌باشد. و به درستی که خدای عزّ و جلّ برای ذوالقرنین در زمین اقتداری فراهم کرد و از هر چیز وسیله‌ای برای او قرار داد و تا مغرب و مشرق را سیر و گردش کرد و به درستی که خداوند تبارک و تعالی روش او را در قائم از فرزندان من جاری می‌نماید و او را به مشرق و مغرب زمین می‌رساند به طوری که هیچ دشت و صحرایی، کوه و درّه‌ای نباشد که ذوالقرنین بر آن گام نهاده باشد مگر این که او (حضرت قائمعجّل اللّه تعالی فرجه) نیز گام نهد و خداوند برای او تمام گنج‌ها و معادن زمین را آشکار می‌گرداند و او را با ایجاد ترس در دشمن، یاری می‌نماید و زمین را به وسیله او پر از عدل و داد می‌کند هم‌چنان که پر از ظلم و ستم گردیده است. (کمال الدین تمام النعمه. شیخ صدوق)

نکته: در این حدیث نیز علاوه بر اشاره تلویحی به شباهت ذوالقرنین و حضرت امیرالمومنین علیه السلام، حضرت صاحب الامر عجل اللّه نیز به ذوالقرنین شبیه دانسته شده است. و اشاره شده که حضرت نیز به مغرب الشمس و مشرق الشمس گام می‌گذارند. و این بدان معنا نیست که ذوالقرنین حضرت صاحب الامر عجل

اللّه یا حضرت امیرالمومـنین علیه السـلام است. بلکه آن حضرات شباهت‌هایی با ذوالقرنین قرآن دارند.

ادامه...

11/7090). شیخ مفید با سند خود از عبـدالرحیم قصـیر روایت کرده اسـت، که گفت: امـام بـاقر علیه السـلام در ابتـداء (بـدون آن که سـؤالی مطـرح کـرده باشم) به من فرمود: اما ذوالقرنین در انتخاب بین یکی از دو ابر مخیّر شد که کـــدام را برگزیند ولی او ابـــری را که رام بـــود برگزید و آن‌چه مشـکل و سـخت بـود بـرای صـاحب شـما (امام زمان علیه السلام) ذخیره گردید، عـرض کـردم: ابر مشکل و سخت کدام است ؟

فرمــود: آن ابــری است که دارای رعــد، صــاعقه و بــرق می‌باشد، صاحب و امام شما بر آن سوار می‌شـود، آگـاه باشید! او بزودی سـوار بر آن می‌شـود و در اسـباب بـالا می‌رود، اســـباب آســـمان‌ها و زمین‌هـــای هفتگانه را می‌پیماید، که پنج زمین آباد و دو زمین خراب خواهد بود. (الاختصاص شیخ مفید)

{12/7092). هم‌چنین شیخ مفید با سند خود از ابوبصیر روایت کــرده اســت، که گفت: امــام بــاقر علیه الســلام فرمــود: امیرالمومــنین علی علیه الســلام بر تمــام روی زمین و درون تسلّط یافت و دو نوع ابر (مرکب سـواری) بر او عرضه شد و در اختیارش قرار گرفت: یکی مشــکل و سخت و دیگری راحت و آرام بود، حضرت به وسـیله آن تمــام هفت طبقــهٔ زمین و بــالای آن را گــردش نمــود و سپس ابر سخت و چموش را برگزید و به وسیله آن تمام هفت طبقــهٔ زمین را گــردش کــرد و سه قســمت آن را

خراب و چهار قسمت دیگرش را آباد یـافت. (الاختصـاص شیخ مفید)

7093 /*). و نیز محمد بن حسن صفّار همین حدیث را با سـند خـود از ابو بصـیر، از امـام بـاقر علیه السـلامتا: چمـوش را برگزید روایت کـرده است. (بصـائر الـدّرجات صفار قمی)

13/7094). هم‌چنین شیخ مفید با سند خود از سوره بن کُلیب روایت کـرده اسـت، که گفت: امـام بـاقر علیه السلام فرمود: اما ذوالقـرنین در انتخـاب بین یکی از دو ابر مخیّر شد که کدام را برگزیند ولی او ابـری را که رام بـود، برگزید و آن‌چه مشـکل و سـخت بـود بـرای صـاحب شما (امام زمان علیه السلام) ذخیره گردید، عرض کردم: ابر مشکل و سخت کدام است؟

فرمـود: آن ابـری است که دارای رعـد، صـاعقه و بـرق می‌باشد، صاحب و امام شما بر آن سوار می‌شـود، آگـاه باشید او به زودی سوار بر آن می‌شـود و در اسـباب بـالا می‌رود، اسـباب آسـمان‌ها و زمین‌هـای هفتگانه را می‌پیماید، که پنج زمین آباد و دو زمین خراب خواهد بود. (الاختصاص شیخ مفید)

14/7095). و نیز با سند خود از ابو یحیی سهل بن زیـاد واسـطی، به نقل از کسی که نـام بـرده، روایت کـرده اسـت، که گفت: امـام صـادق علیه السـلام فرمـود: به درسـتی که خداوند تبـارک و تعـالی ذوالقـرنین را مخیّر نمود که هر یک از دو ابر مشکل و چمـوش و یا سـاکت و آرام را می‌خواهد برگزیند ولی او ابـری را که رام بـود برگزید و اگر مشـکل و چمـوش را انتخـاب می‌کـرد از آن

استفاده نمی‌کرد؛ زیـرا خداوند آن را بـرای صـاحب شـما ذخیره نموده است. (الاختصاص شیخ مفید)

15/7096). و از ابوبصیر و از غیر او روایت کرده است، که گفته اند: امام بـاقر علیه السـلام فرمـود: امـام علی علیه السلام هنگامی که بر تمام مافوق زمین و درون آن مسلّط گشـت، دو نـوع ابر (مـرکب سـواری) بر او عرضه شد و در اختیارش قـرار گـرفت: یکی مشـکل و سـخت و دیگری راحت و آرام بود، حضرت به وسیله آن ابر سـخت و چموش تمام درون زمین را گـردش کـرد به وسـیله آن دیگری، روی زمین و بـالای آن را گـردش نمـود و سـپس ابر سخت و چموش را برگزید و به وسیله آن تمـام هفت طبقهٔ زمین را گردش کـرد و سه قسـمت آن را خـراب و چهـار قسـمت دیگـرش را آبـاد یـافت. (الاختصـاص شـیخ مفید)

16/7097). و از سماعه بن مهران روایت کرده است، که گفت: در محضر امام صادق علیه السلام بودم که آسمان رعد و بـرق زد، حضـرت فرمـود: توجّه داشـته بـاش که هرگاه چنین رعد و برقی حـادث شـود، از نشـانه‌های امر صاحب شما می‌باشد.

عرض کردم: صاحب ما کیست ?

فرمـــود: امیرالمؤمـــنین علی علیه الســـلام می‌باشد. (الاختصاص شیخ مفید)}

نکته: همانگونه که در حدیث شـماره 11 ملاحظه نمودید. ذوالقـــرنین ابر رام را برگزید و ابر ســـخت و نـــاآرام را بـرای صـاحب ما بـاقی گذاشت. و در حـدیث شـماره 16 چون از امام صادق علیه السـلام پرسـیده شد که صـاحب

ما کیست ؟ فرمودند حضـــرت امیرالمومـــنین علی علیه السلام! پیشتر در باب شـباهت حضـرتش به عنـوان رأس دایـره ولایت خاصه محمدیه با فرزند بزرگـوارش حضـرت صـــاحب الامر عجل اللّه به عنـــوان انتها و خـــاتم دایـــره ولایت خاصه محمدیه سخن گفــتیم و این‌که چگونه اول و آخر در دایره به یک‌دیگر می‌پیوندند و این‌که لقب سلطان نصیر در آیه 80 سـوره الاسـرا متعلق به هر دو بزرگـوار است. و هر دو حضرت صاحب شمشیر ذوالفقار هســتند. مرکز حکومت حضـرت امـیر علیه السـلام در کوفه بـود و مرکز حکومت جهانی فرزند بزرگوارش نیز بنا به احادیث فـــرقین (شـــیعه و اهل ســـنت) در کوفه خواهد بـــود. بنــابراین هر دو حضــرت صــاحب ابر چمــوش هســتند. و ذوالقرنین صاحب ابر آرام بوده است

{17/7098). عیّاشی با سند خود از اصبغ بن نباته روایت کرده است، که گفت: ابن کوّاء در محضر امــام علی علیه السـلام (که بـالای منـبر بـود) برخاست و عـرض کـرد:ای امیرالمؤمـنین! مـرا نسـبت به داسـتان ذوالقـرنین آگـاه فرما، آیا پیغمبر و یا پادشاه بود؟ هم‌چنین مـرا نسـبت به شاخ‌های او آگاه نما، آیا از طلا و یا از نقره بود ؟

فرمـــود: او نه پیغمـــبر بـــود و نه پادشـــاه، هم‌چـــنین شاخ‌هایش از طلا و نقره نبود، بلکه او بنده‌ای بــود که به خداوند محبّت می‌ورزید و خداوند هم او را دوست می‌داشــت، بــرای خــدا خیرانــدیش بــود و خــدا هم او را خیرخواه بود و او را ذوالقرنین گفته‌اند، چون قــوم خــود را به سوی حق دعـوت می‌کـرد که ضـربتی به یک طـرف سرش زدند، پس مدت زمانی از آن‌ها پنهــان شد و چــون نزد آن‌ها بازگشت، به طرف دیگر سرش نیز ضربتی دیگر

وارد کردند و در بین شـــما نـــیز همانند او وجـــود دارد. (منظور خود امیرالمؤمـنین علی علیه السـلام می‌باشد). (تفسیر عیّاشی)

18/7099). هم‌چنین با سند خود از ابوبصیر روایت کرده اســت، که گفت: امــام بــاقر علیه الســلام فرمــود: به راستی ذوالقرنین پیغمبر نبـود، بلکه او بنـده‌ای شایسـته بـــــود که به خداوند محبّت می‌ورزید و خداوند هم او را دوست می‌داشت، برای خـدا خـیر انـدیش بـود و خـدا هم خیرخواه او بود، او قوم خود را به رعایت تقـوا دعـوت و سـفارش می‌کـرد، ضـربتی به یک طـرف سـرش زدند و مدتی از آن‌ها پنهـان شد و چـون نـزد آن‌ها بازگشـت، به طرف دیگر سرش نـیز ضـربتی دیگر وارد کردند و در بین شما نیز همانند او وجود دارد.

و او در انتخاب یکی از (دو) ابر سخت و چمـوش، سـاکت و آرام مخیّر شد که هر کـــدام را خواست انتخـــاب نماید ولی او ابر ساکت و آرام را برگزید و چون به هر گروهی می‌رسید از پیش خود آنان را موعظه و نصیحت می‌کـرد، که مبادا دیگر پیامبران را تکذیب و تـوهین کنند. (تفسـیر عیّاشی)

19/7100). و نیز با سند خود از ابوالطُفیل روایت کرده اســت، که گفت: از امــام علی علیه الســلام شــنیدم که می‌فرمود: به راسـتی ذواقـرنین پیغمـبر و رسـول نبـود، بلکه او بنـــــده‌ای شایســـــته بـــــود که به خداوند محبّت می‌ورزید و خداوند هم او را دوست می‌داشتم، قوم خود را دعـوت و هـدایت می‌کـرد، پس ضـربتی به یک طـرف سرش زدند و کشته شد، پس (از گذشت مـدتی زنـده شد

و نـیز) ضـربتی دیگر به طـرف دیگر سـرش وارد کردند و کشته شد. (تفسیر عیّاشی)

20/7101). و از بُرید بن معاویه روایت کـرده اسـت، که گفت: به امـام بـاقر و امـام صـادق علیه السـلام عـرض کـــردم: مـــوقعیت و مـــنزلت شـــما چگونه است ? و از گذشتگان به چه کسی شبیه هستید ?

فرمودند: همانند صـــاحب موسی علیه الســـلام (خضر) و ذوالقـــرنین که هر دو عـــالم بودند ولی پیـــامبر نبودند. (تفسیر عیّاشی)

21/7102). و از ابوحمزه ثمالی روایت کـرده اسـت، که گفت: امام باقر علیه السلام فرمود: همانا خداوند بعد از زمان نـوح علیه السـلام، پیـامبران را روی زمین پادشـاه قـرار نـداده مگر چهـار نفر را: اولین ایشـان ذوالقـرنین است که نام او عیّاش می‌باشد و داود، سلیمان و یوسف علیهم الســـلام بوده‌اند. و اما عیّـــاش ما بین ســـرزمین شامات تا بلاد اصطبر (اصطخر فارس) را تسلّط یافت، و سُلطه سلیمان به همین کیفیت بود. و اما یوسف پادشاه مصر و حـــوالی آن شد و بیش از آن نبـــود. (تفســـیر عیّاشی)}

نکته1:ـ همانگونه که ملاحظه می‌نمایید در حدیث شـماره 20 خضر علیه الســـلام و ذوالقـــرنین پیـــامبر دانســـته نشده‌اند. حال آن‌که در حدیث 21 ذوالقرنین نیز پیامبری پادشاه به مانند داود خلیفه اللّه و سلیمان حشمت اللّه و یوسف عزیزاللّه دانســـته شـــده است! بنـــابراین در این حـــدیث ذوالقـــرنین هم پیـــامبر است و هم یک پادشـــاه بزرگ.

نکته 2:ـ در حدیث 21 واژهٔ اصطبر نامأنوس بود و فقیر در بعضی روایات آن را اصطخر دیده بودم به متن عربی کتاب تفسیر البرهان رجوع نمودم و دیدم که واژه اصطخر درست است. احتمالاً در حروف چینی ترجمه کتاب اشتباهی رخ داده است که این واژه به صورت اصطبر آمده است. هم‌چنین در متن عربی این حدیث اینگونه آمده بود که حکومت‌های داود نبی خلیفه اللّه و سلیمان نبی حشمت اللّه تا حدود اصطخر در فارس بوده است و حکومت ذوالقرنین ما بین غرب (مغرب الشمس) و شرق (مطلع الشمس) بوده است.

بعید است مترجم محترم این‌جا متن عربی حدیث را اشتباه ترجمه نموده باشد. شاید در نسخه‌ای که مترجم اساس ترجمه را بر آن قرار داده است متن حدیث بگونه‌ای که ترجمه‌اش را ملاحظه می‌نمایید آمده باشد!

{22/7103}. و از ابن ورقاء روایت کرده است، که گفت: از امیرالمؤمنین علیه السلام دربارهٔ ذوالقرنین سؤال کردم که دو شاخ او چگونه بوده است؟

فرمود: شاید گمان کرده‌ای که شاخ او از طلا و یا نقره بوده است و یا گمان کرده‌ای که او پیامبر است؟

بلکه او بنده‌ای شایسته بود که خداوند او را به سوی (گروهی از) مردم فرستاد و آن‌ها را به خدا پرستی و نیکوکاری دعوت کرد، پس یکی از آن افراد برخاست و بر شقیقه راست سرش زد و مُرد، پس از گذشت مدتی خداوند او را زنده نمود و به سوی گروهی دیگر فرستاد که یک نفر از این‌ها برخاست و بر شقیقه سمت چپ

سرش زد و مُـرد، خداوند او را ذوالقـرنین نامیـده است. (تفسیر عیّاشی)

23/7104). و از ابن هشـام، به نقل از پـدرش، از کسی که یادآورش شده، روایت کرده است، که گفت: بعضی از آل محمد علیهم السـلام فرمـوده اند: به درسـتی که ذوالقـرنین مـرد شایسـته‌ای بـود که اسـباب (قـدرت و پادشاهی) برایش فراهم گشت و در شـهرهای (مختلف) سُلطه یافت و اوصاف و خصوصیات چشـمه حیـات بـرای او مطـرح شد و گفته شـده: هر کسی از آن بنوشد تا وقتی که صیهۀ آسمانی را نشنود، نمی‌میرد.

پس ذوالقرنین در جستجوی آن حرکت کرد تا به آن محل رسید و در آن محل سیصد و شصت چشـمه وجـود داشت و خضر علیه السلام پیش قراول همراهـان ذوالقـرنین و از بهترین اصحاب او بود، ذوالقـرنین او را دعـوت کـرد و به همراه او گروهی از مردم را فرسـتاد و به هر نفر یک عـدد مـاهی نمک زده (شـوریده) تحویل داد و گفت: تا فلان مکـان می‌روید (تا به چشـمه‌هایی می‌رسـید) و هر کدام ماهی خـود را در یکی از چشـمه‌ها بشـوئید و کسی حق ندارد خود را در آن بشوید.

پس همگی آنـان روانه شـدند، هنگـامی که به آن محل رسـیدند، هر یک نفر مشـغول شسـتن مـاهی خـود در چشمه‌ای شد، هم‌چنین خضر علیه السلام نـزد چشـمه‌ای رفت و کنار آن نشست و چون ماهی را داخل آب کـرد تا بشوید، مـاهی به محض رسـیدن به آب زنـده شد و درون آب رفت، (خضر بسـیار شـگفت زده شد) و بـرای یـافتن ماهی لباس‌هـای خـود را از بـدنش درآورد و به درون آب رفت و هر دفعه که زیر آب می‌رفت، مقـداری از آن را

می‌نوشید و به دنبال ماهی گشت، ولی نتوانست ماهی را بیابد و دست خالی به نزد ذوالقرنین بازگشت، ذوالقرنین بازگشت، ذوالقرنین دستور داد: ماهی هر یک از آن افراد پس گرفته شود، هنگامی که ماهی‌ها را گرفتند، دیدند یک عدد ماهی کم است، همگی گفتند: خضر ماهی ندارد.

او را به نزد ذوالقرنین بردند، ذوالقرنین از او دربارهٔ ماهی سؤال کرد و گفت: آن ماهی را چه کردی ؟

پاسخ داد: آن را در چشمه‌ای شستم ولی ناگهان غایب شد، در آب رفتم تا آن را بگیرم ولی هر چه جستجو کردم، آن را پیدا نکردم.

گفت: آیا از آب آن چشمه نوشیدی ؟

خضر علیه السلام پاسخ داد: بلی، آن‌گاه ذوالقرنین به دنبال آن چشمه به راه افتاد، ولی هر چه جستجو کرد، آن را نیافت و سپس خطاب به خضر علیه السلام کرد و گفت: همانا تو صاحب آن چشمه بوده ای. (تفسیر عیّاشی)}

نکته1:ـــ چشمه‌های آب حیات بنا به داستان‌ها و افسانه‌های ملل در سرزمین‌های گوناگون در جهان بشری وجود دارد چنانچه در داستان سرزمین مقدس نورستان در کویر لوت در ایران زمین به نقل از علامه میرجهانی به وجود یکی از چشمه‌های به نظر فقیر فرعی آب حیات در این سرزمین اشاره شده است.

در دروس استاد فقیر حضرت مولانا زین الدین به وجود چشمه یا چشمه‌هایی از آب حیات در سرزمین مقدس

ربــاب در هیمالیا اشــاره شــده بــود که نقل نمــودم. در داستان‌ها و افسانه‌های اروپایی نــیز مــرلین ســوم بنا به روایت شفاهی هنوز زنده است و از این چشمه نوشــیده است.

اما این را از فقیر به یادگار داشته باشید عالم ظلمـات و سرچشمه اصلی آب حیات که ذوالقرنین و خضــرنبی (ع) بدان وارد شدند در بخشی از خراســان زمین در مرزهــای جغرافیایی ایران عزیزمان قرار دارد. منتهی نه در بُعدی از عالم که ما مشاهده می‌نماییم.

نکته 1 از 1:عــده‌ای از دانشــمندان ســعی در تطــبیق ظلمات با شش مــاه تــاریکی قطب داشــته‌اند که اشــتباه است.

نکته 2 از 1:ـــ باید توجه داشت که ســـرزمین مقـــدس نورســتان تنها جــزو معتقــدات علامه میرجهــانی نبــوده است بلکه بزرگــان دیگــری نظــیر آیت الله ســید مهــدی لنگــرودی و از معاصــرین ما علامه مبشر کاشــانی و آیت الله قرهی، و حتی استاد فقــیر آیت الله شــیخ علاالــدین اهل اســتان فــارس و آیت الله شــیخ محمدصــابر ... اهل استان لرستان و دیگران بدان اعتقاد راسخ دارند.

نکته 3 از 1:ـ مرلین‌ها در طــول تــاریخ سه نفر هســتند. مرلین معروف که با شاه آرتور همــراه بــوده مــرلین دوم است.

{24/7105). و از حارث بن حبیب روایت کرده است، که گفت: مــردی به محضر امیرالمؤمــنین علیه الســلام وارد شد و عرضه داشت:ای امیرالمؤمـــنین! مـــرا نســـبت به ذوالقرنین آشنا فرما.

فرمــود: ابرها در تســخیر او قــرار گــرفت و اســباب و وســیله‌ها بــرایش فــراهم گردید و نــور بــرایش گســترده گشت. آن مرد سؤال کــرد: نــور چگونه بــرایش گســترش یافت ?

فرمود: هم‌چنــان که در روز می‌دیــد، در شب (تاریک) هم می‌دید.

ســپس امــام علی علیه الســلام به آن مــرد فرمــود: آیا می‌خواهی تا بیشتر توضــیح دهم ? آن مــرد ســاکت ماند. (تفسیر عیّاشی)

«داستان چشمهٔ آب حیات و زنده شدن ذوالقرنین در سه مرحله با فاصلهٔ هر کدام صد سال و جریان سدّ یــأجوج و مأجوج»

25/7106). و از اصــبغ بن نباته روایت کــرده اســت، که گفت: از امیرالمؤمــنین علیه الســلام دربــارهٔ ذوالقــرنین سؤال شد ?

فرمود: او بندهٔ شایسته و صالحی بــود که به نــام عیّــاش شـــهرت داشـــت، خداوند او را برگزید و او را به ســـوی مردمی از قرون ابتــدایی در ناحیــهٔ مغــرب زمین مبعــوث نمود و این جریان بعد از طوفان نوح علیه السلام واقع شد، بعد از مدّتی مردم به ســمت راست سر او (شــقیقه اش) ضــربتی زدند و از آن ضــربت، وفــات کــرد، ســپس خداوند او را بعد از صدسال زنده کرد و او را بر گـــروهی دیگر از همان پیشینیان در ناحیهٔ مشرق زمین بـــرانگیخت و این بـــار هم او را تکـــذیب کـــرده و به ســـمت چپ سر (شقیقه اش) ضربتی دیگر وارد کردند و با همان ضـــربت وفــات کــرد، ســپس خداوند او را بعد از گذشت صد ســال

دیگر زنـده کـرد و در جـای آن دو ضـربت، همانند شـاخی پدید آورد، که نشانهٔ بر انگیخته شدن و عزّت و سـلطنت او بود.

پس از آن خداوند او را به آسمان دنیا بالا برد، به طـوری که تمام زمین، شرق و غــرب، کوه‌ها و دشت‌ها، درّه‌ها و رودها را به او نشان داد و علم هر چیزی را در اختیــار او نهــاد که به وسـیله آن حق و باطل را تشـخیص می‌داد و نیز او را به رعد، برق و تاریکی آسمان تأیید نمود، سپس او را بر زمین بازگرداند و به او وحی کـــــرد: در زمین به سمت ناحیهٔ مغـرب و مشـرق زمین گـردش کن که همانا سرزمین‌ها را در اختیـار تو قـرار دادم و بنـدگان خـود را نزد تو خاضع گرداندم تا از تو و هیبت تو وحشت کنند.

بعد از آن ذوالقــرنین به ســمت مغــرب رفت و هر گــاه عبــورش به قــریه‌ای می‌افتــاد، نعــره‌ای همچــون شــیر خشمناک بر می‌کشید و از دو شاخ روی سرش تاریکی و رعد، برق و صاعقه درخشیدن می‌کرد، به طوری که همهٔ مخالفان او به هلاکت می‌افتادند و هنـوز به محل مغـرب خورشید نرسیده بـود که تمـام اهل شـرق و غـرب عـالم مطیع و فرمان بر او شدند؛ و این همان فرمایش خداوند متعال است که فرموده: «إِنَّا مَكَّنَّا لَـهُ فِی الْأَرْضِ وَآتَيْنَـاهُ مِنْ كُلِّ شَیْءٍ سَبَبًا» ما او را توانایی و موقعیت (خاصی) دادیم و دانش و اسباب هر چیزی را در اختیارش نهادیم، پس به حــرکت و گــردش خــود ادامه داد «حَتَّی إِذَا بَلَــغَ مَغْـرِبَ الشَّـمْسِ وَجَـدَهَا تَغْـرُبُ فِی عَيْنٍ حَمِئَةٍ» تا پایــان «قَـــالَ أَمَّا مَنْ ظَلَمَ» تا آن که رســـید به محل غـــروب خورشـید، دید که در چشـمه‌ای گل آلـود غـروب می‌کند... اما کسی که ظلم و ستم نماید و به پروردگار خود ایمـان

نیاورد «فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُ» پس به زودی او را عذاب خواهیم کرد، یعنی به وسیله عـذاب در همین دنیا مجـازات خواهد شـــد، «ثُمَّ يُـــرَدُّ إِلَى رَبِّهِ» ســـپس به نـــزد پروردگـــارش بازگردانده می‌شود، که همان‌جایگاه جاوید او خواهد بود، «فَيُعَذِّبُهُ عَذَابًا نُكْرًا» تا جایی که فرمـوده: «وَسَـنَقُولُ لَـهُ مِنْ أَمْرِنَا يُسْـرًا *ثُمَّ أَتْبَـعَ سَـبَبًا» پس خداوند او را عـذاب ســـخت و دردنـــاکی می‌نماید ... و به او (ذوالقـــرنین) فرمان‌های آسان خواهیم داد* سپس راه را ادامه داد.

امیرالمؤمنین علیه السلام افـزود: سـپس ذوالقـرنین در مسـیر خـود به محلی برخـورد کـرد که به نظر می‌رسـید خورشـید (در دریا فـرو می‌رود) و در چشـمه‌ای گل آلـود غروب می‌کند و در کنـار خورشـید هفتـاد هـزار فرشـته وجود داشت که با زنجیرهای آهنین خورشید را در سـمت راست زمین به دریا (چشـــمه) می‌کشـــیدند و هنگـــام طلـــوع، آن را از قعر دریا بر می‌آوردنـــد، هم‌چنـــان که کشتی بر روی آب جریـان می‌یابد و حـرکت می‌کنـد، پس موقعی که به محل طلوع خورشید رسـید «وَجَـدَهَا تَطْلُـعُ عَلَى قَـوْمٍ لَمْ نَجْعَـلْ لَهُمْ مِنْ دُونِهَا سِـتْرًا * كَـذَلِكَ وَقَـدْ أَحَطْنَا بِمَا لَدَيْـهِ خُبْـرًا» دید که خورشـید بر قـومی طلـوع می‌کند که بـرای آن‌ها غـیر از پرتـوی نـور، هیچ پوششی قـــرار نـــداده ایم* ما این چـــنین بر احـــوال او احاطه داشتیم.}

{بعد از آن امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: به درستی که ذوالقـــرنین بر گـــروهی وارد شد که (نـــور تـــابش) خورشید آنان را سوزانده و بدن‌ها و رنگ‌های آنان تغیـــیر یافته بـود، که گویا تبـدیل به محلی تاریک گشـته بودند و در ادامهٔ حـرکت خـود در همـان مسـیر ظلمت و تـاریکی،

راه خـود را پیمـود «حَتَّى إِذَا بَلَـغَ بَيْنَ السَّـدَّيْنِ وَجَـدَ مِنْ دُونِهِمَا قَوْمًا لَا يَكَـادُونَ يَفْقَهُـونَ قَـوْلًا * قَـالُوا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ إِنَّ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ» تا به میـان دو کـوه رسـید و در پشت آن دو کوه مردمی را دید که گویا هیچ سـخنی را نمی‌فهمند * گفتند:ای ذوالقـرنین! یـأجوج و مـأجوج در پشت این دو کوه مستقر هسـتند و آن‌ها در زمین فسـاد می‌کننـد، هنگـامی که فصل برداشت محصـول و جمع آوری زراعت فـرا می‌رسـد، از میـان این دو درّه وارد می‌شـوند و تمـام محصـولات و زراعت‌هـای ما را نـابود می‌گردانند و چیزی از آن‌ها را بـاقی نمی‌گذارنـد، «فَهَـلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا» تا آن‌جا که فرمود: «آتُونِی زُبَرَ الْحَدِيدِ».

بعد از آن حضرت علی علیه السلام افـزود: پس بـرای او کـوهی از آهن حفر گردید و آن افـراد از آن کـوه قطعه‌هـایی همانند خشت کندند و آن‌ها را در بین درّه روی هم انباشتند و ذوالقرنین اول کسی بود که بر روی زمین ساختمان بنا کرد بعد از آن هـیزم آوردند و هیزم‌ها را آتش زدند و چندین دستگاه دمیـدن در اطـراف هیزم‌ها قـرار دادند و مـرتب در آن‌ها دمیدند تا آتش خـوب شـعله ور گشت و هنگـامی که آن آهن‌ها گداخته شـدند، گفت: برای من قطعه‌هایی از مس سرخ بیاورید، پس کوهی از مس حفر گردید و مـردم قطعه قطعه از آن می‌کندند و روی آهن‌ها می‌انداختند که در نتیجه آن مس‌ها مخلوط با آهن‌ها، گداخته گشتند، «

فَمَا اسْـطَاعُوا أَنْ يَظْهَـرُوهُ وَمَا اسْـتَطَاعُوا لَـهُ نَقْبًا» نه توانستند از آن بالا روند و نه در آن سوراخ و نفوذ کننـد، منظور یأجوج و مأجوج هستند که نتوانستند کاری بکننـد، «قَالَ هَذَا رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّی فَـإِذَا جَـاءَ وَعْـدُ رَبِّی جَعَلَـهُ دَكَّاءَ

وَكَـانَ وَعْـدُ رَبِّی حَقًّا» گفت: این رحمـتی بـود از جـانب پروردگار من و چون وعدۀ پروردگارِ من فرا رسـد، آن را زیر و زبر کند و وعـــدۀ پروردگـــار من راست و بر حق می‌باشد.

روایت تا این‌جا به نقل از علی بن الحسن (الحســـین) و نیز به نقل از محمد بن نصیر (نصر) بود.

و جبرئیل بن احمد در حـدیث خـود با سـند از اصـبغ بن نباتـــه، افـــزوده است: اما علی علیه السـلام (دربـــارۀ فرمایش خداوند «وَتَرَكْنَا بَعْضَهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُـوجُ فِی بَعْضٍ وَنُفِخَ فِی الصُّورِ فَجَمَعْنَاهُمْ جَمْعًا» و در آن روز واگذاریم تا چون موج روان گردند و چون در صور دمیده شود همه را یک جا گـرد می‌آوریم، فرمـود: منظـور روز قیـامت است.

(با توجّه به این که) ذوالقـرنین بنـده شایسـته و صـالحی بـود و در پیشـگاه خداوند از مـوقعیّت خاصی برخـوردار بود، برای خدا نصیحت می‌کـرد و خداوند هم خـیرخواه او بـــــود و به خداوند عشق می‌ورزید و خداوند هم او را دوست می‌داشت و تمـام اسـباب را در شـهرها بـرایش فراهم نمود و به او موقعیتی داد که توانست بر شـرق و غرب تسلّط پیدا کند و مالک شرق و غرب عالم گردد.

ذوالقـــرنین در بین فرشـــته‌ها دوســـتی به نـــام رقائیل (رفائیل) داشت که بر او وارد می‌شد و با او گفتگو و نجـوا می‌نمـود، روزی ذوالقـرنین از او سـؤال کـرد و گفت:ای رقائیل (رفائیل)! عبـــادت اهل آســـمان چگونه است و نسبت به اهل زمین در چه موقعیتی قرار دارد ؟

در پاسخ گفت:ای ذوالقـرنین! عبـادت اهل زمین چـیزی نیست، در آسمان هیچ جایگاه قدمی وجـود نـدارد مگر آن که فرشـته‌ای در آن‌جا ایسـتاده و هرگز نمی‌نشـیند بلکه (فرشـــته‌ای دیگر) همیشه در حـــال رکـــوع است و هرگز سجده نمی‌کند و یا (برخی دیگر) همیشه در حـال سـجود است و هرگز سر بر نمی‌دارد.

ذوالقرنین با شنیدن آن، سخت به گریه افتـاد و گفت:ای رقائیل (رفائیل)! دوست می‌دارم آن قدر زنـدگی کنم تا بتوانم پروردگارم را آن طـور که شایسـتهٔ اوست عبـادت کنم، رقائیل گفت:ای ذوالقـــرنین! بـــرای خداوند روی زمین چشـمه‌ای هست که به آن آب حیـات می‌گوینـد، هر کس از آب آن چشـمه بیاشـامد نمی‌مـیرد مگر زمـانی که خـودش از خداوند در خواست مـرگ کنـد، پس اگر به آن دست بیابی می‌توانی هر مقدار که بخواهی عمر کنی.}

{ذوالقـــرنین گفت: آن چشـــمه کجاست؟ و آیا تو آن را می‌شناسی؟

رقائیل پاسخ داد: نه بلکه ما فقط در آسـمان شـنیده ایم که خداوند در زمین، تاریکی‌هایی دارد که پـای هیچ جنّ و انسی به آن نرســیده است و آن چشـــمه در میـــان آن تاریکی‌ها می‌باشد. ذوالقـرنین سـؤال کـرد: آن ظلمـات (تاریکی‌ها) کجاست؟

رقائیل گفت: من نمی‌دانم.

بعد از آن رقائیل بالا رفت و ذوالقرنین از گفته او دچـار انـدوه شـدیدی شـد، چـون علاقه مند بـود که چشـمهٔ آب حیـات را بیابـد، به همین خـاطر همـهٔ دانشـمندان اهل مملکت خـود و فقهـایی که اهل تحقیق و بررسی آثـار

پیـــامبران بودنـــد، را جمع کـــرد و به آنـــان گفت:ای دانشمندان!ای محقّقین آثار نبوّت انبیاء! آیا در کتاب‌های آسمانی که مطالعه کرده‌اید، نامی بـرده شـده که خداوند دارای چشمهٔ آب حیـات اسـت، که هر کسی از آن بنوشد نمی‌مـیرد مگر آن که خـودش از خداوند درخواست مـرگ کند?

گفتند: نه،ای پادشاه! ما چنین چیزی را ندیده‌ایم.

گفت: آیا در بین کتاب‌هـــایی که خوانده‌ایـــد، ندیده‌اید که صحبتی از ظلماتی شده باشد که پـــای هیچ انسی و جنّی به آن نرسیده ?

گفتند: نه،ای پادشاه! خبری نداریم.

پس ذوالقرنین با شنیدن این مطلب بسیار ناراحت شد و گریه افتاد، چون نتوانست خبری از آن چشـمه و تـاریکی به دست آورد.

در بین افـــرادی که حضـــور یافته بودنـــد، نوجـــوانی از فرزندان انبیاء حضور داشت، او در بین جمعیت سـاکت و آرام بود، چون حـالت ذوالقـرنین را مشـاهده کـرد، به او گفت:ای پادشاه! چیزی را از این افراد سـؤال کـردی که نمی‌دانند ولی علم آن چـــیزی که می‌خـــواهی نـــزد من است.

ذوالقـرنین با شـنیدن این کلام، بسـیار شـادمان شد و از تخت خود فـرود آمد به آن نوجـوان گفت: نزدیک من بیـا، هنگامی که نزدیک او رفت، گفت: مرا نسـبت به آن آگـاه کن، نوجوان گفت: من در کتاب حضرت آدم علیه السـلام که همه‌چیزهای زمین از کوه‌هـا، چشـمه‌ها و درخت‌ها در

آن ثبت گردیــده است دیــده‌ام که در روی زمین، خداوند ظلمـاتی را آفریـده که در میـان آن چشـمهٔ حیـات قـرار دارد، هر کسی که از آب آن بنوشد نمی‌مــیرد مگر آن که خـودش از خداوند در خواست مـرگ نماید و در آن ظلمت (سرزمین تاریک) هیچ جنّ و انسی قدم نگذاشته است.

ذوالقـرنین با شـنیدن این سـخنان خوشـحال شد و به او گفت: نزدیک‌تر بیا، محل آن چشمه کجا است؟

پاسخ داد: بلی، در کتاب حضرت آدم علیه السلام دیــده‌ام که آن چشـــمه در شـــاخ خورشـــید قـــرار دارد، پس ذوالقرنین بیشـتر خوشـحال گشت و به دنبـال (بزرگـان) اهل مملکت خـــود فرســـتاد، پس اشـــراف، فقیهـــان، دانشمندان و حاکمان حضور یافتند و تعداد آنـان به هـزار نفر می‌رسید.

بعد از آن که تمـامی آن‌ها جمع شـدند، آمـادهٔ مسـافرت گشـــتند و اســـباب و تجهـــیزات لازم را فـــراهم کردند و ذوالقرنین به همراه آنان به سمت محل طلـوع خورشـید حـــرکت کـــرد، از دریاهـــا، کوه‌هـــا، از دشت‌ها و درّه‌ها گذشـــتند تا مـــدّت دوازده ســـال مـــرتّب راه رفتند تا به گوشه‌ای از ظلمـات رسـیدند که در آن‌جا تـاریکی شب و نیز دود نبود، بلکه فضا و هوایی بـود که به سـمت هر دو اُفق فوران داشت، پس در گوشه‌ای از آن بـار انداختند و ســـپس اهل فضل و فقـــاهت را جمع کـــرد و به آنـــان گفت:ای گـروه فقیهـان و دانشـمندان! من می‌خـواهم چـــیزی را جســـتجو کنم که قبل از من هیچ پیـــامبر و پادشاهی طلب نکرده است و من باید آن را طلب و پیــدا کنم.

آنــان در برابر او به ســجده افتادند و گفتند:ای پادشــاه! شما چیزی را دنبال و جســتجو می‌کــنی که پیش از شــما هیچ پیامبر و پادشاهی چنین کاری را نکرده است! گفت: به هر حال من باید بروم و آن را پیدا کنم.

گفتند:ای پادشـــــــــاه! ما می‌دانیم که تو اگر وارد این ظلمات شوی به آرزو و خواستۀ خود نایل می‌شوی، ولی ما از آن بیم داریم که به چــیزی برخــورد کــنی که ســبب هلاکت شما و نابودی حکومت تان گــردد و آن‌چه در زمین است به فساد و تباهی تبدیل گردد.

ذوالقرنین گفت: به هر حــال من باید بــروم و آن را پیــدا کنم، پس همگی در برابر او سر تعظیم فـــــرود آورده و برای خداوند سجده کردند و اظهــار داشــتند: خداونــدا! ما از آن‌چه ذوالقــرنین در جســتجوی آن می‌باشــد، بــرائت و بیزاری می‌جوییم.

ذوالقــرنین گفت:ای جمعیت دانشــمندان! به من بگویید: زیرک‌ترین و چابک‌ترین چهارپایان کدام است ?}

{گفتند: اسب ماده‌ای که نزاییده باشد، پس در لشکر به جستجو پرداخت و تعداد شش هزار اسب مادۀ باکره پیــدا کــرد و نــیز از بین آن جمعیت دانشــمندان، شش هــزار مرد انتخاب کرد و به هر یک نفر اســبی داد و بــرای خضر علیه الســلام هــزار اسب ســوار را مهیا کــرد که او را در پیشــاپیش آن‌ها قــرار داد و فرمــان داد تا وارد ظلمــات (تاریکی‌ها) شوند و خود ذوالقــرنین هم به همــراه چهــار هــزار نفر حــرکت کــرد و به ســپاه خــود گفت: تا مــدت دوازده سال در کنــار پادگــان خواهید مانــد، پس اگر تا آن

زمان بازگشتم که هیچ وگرنه به دیار خود باز گردید و هر کجا مایل بودید، بروید.

خضر علیه السلام اظهار نمود:ای پادشاه! اگر ما در تاریکی حرکت کنیم یک دیگر را نمی‌بینیم، اگر گم شدیم، در تاریکی چه کنیم ؟

به همین خاطر ذوالقرنین به او مهره‌هایی سرخ رنگ داد که در مواقع لزوم در اثر برخورد به زمین و ایجاد انفجار تولید نور و صدا می‌کرد و گفت: هرگاه هم دیگر را گم کردید یکی از این مهره‌ها را بر زمین پرتاب کن تا نورافشانی کند و صدایی از آن بلند می‌شود و افراد گم شده به دنبال نور و صدای آن می‌آیند و هم دیگر را پیدا می‌کنید.

پس خضر علیه السلام آن‌ها را گرفت و در آن تاریکی حرکت کرد و برنامه چنین بود که هرگاه خضر علیه السلام به راه ادامه می‌داد، ذوالقرنین فرود می‌آمد و استراحت می‌کرد ولی خضر به راه خود ادامه داد تا در آن تاریکی به یک وادی رسید و به همراهانش گفت: شما همین جا بمانید و هیچ کسی از جای خود حرکت نکند و خودش به تنهایی از اسب پیاده شد و به راه افتاد و برای دیدن جلوی خود مهره‌ای از آن مهره‌ها را به زمین می‌زد و در اثر نورافشانی آن مهره، به جلو می‌رفت که ناگهان چشمه‌ای را دید که آب آن سفیدتر از شیر و نورانی‌تر از یاقوت و شیرین‌تر از عسل بود، مقداری از آب آن را آشامید و سپس لباس‌های خود را در آورد و بدن خود را در آن چشمه شستشو داد. سپس لباس خود را پوشید و آن‌گاه یک مهرۀ دیگر را پرتاب کرد تا یارانش او را بیابند و سپس در نور آن به راه افتاد تا به یارانش

رسـیـد و سـوار بر اسب گردید و آنـان را بر ادامـهٔ راه فرمان داد.

پس از آن ذوالقرنین با همراهیانش به آن وادی رسیدند، ولی راه گم کردند و چهل شـبانه روز در تـاریکی سرگردان گشتند، سپس به وسیله نوری که نه نور مـاه و نه نـور خورشـید بـود حـرکت کـرد و از آن تـاریکی خـارج گشـتند و به زمیـنی شن زار و سـرخ رنگی رسـیدند که سـنگ ریزه‌هـای آن مروارید بـود و بعد از آن به قصـری رسیدند که طول آن یک فرسخ بود، پس او و لشـکریانش به درب قصر آمدند و ایسـتادند و ذوالقـرنین خـودش به تنهایی به درون قصر رفت، ناگهان پرنده‌ای بزرگ و تکّـهٔ آهنی عظیم را مشاهده کرد که دو طرف آن بر دو طرف قصر قرار داشت و پرندهٔ سیاهی همچـون خُطّـاف (شب پـره، شب کـور) در وسط آن همانند قلابی، بین زمین و آسمان آویـزان شـده بـود، هنگـامی که آن پرنـده صـدای خشخش ورود ذوالقرنین را شنید، گفت: این کیست ؟

او گفت: من ذوالقـرنین هسـتم، پرنـده گفت:ای ذوالقـرنین! آیا آن‌چه در پیش سر گذرانـدی تو را کفـایت نمی‌کرد تا به قصر من آمدی و وارد این‌جا شدی ؟

پس ذوالقـرنین سـخت به وحشت افتـاد، پرنـده گفت:ای ذوالقـرنین! آیا آن‌چه در پیش سر گذرانـدی تو را کفـایت نمی‌کرد تا به قصر من آمدی و وارد این‌جا شدی ؟

پس ذوالقـرنین سـخت به وحشت افتـاد، پرنـده گفت:ای ذوالقرنین! نترس و به سؤالات من پاسخ بده، ذوالقرنین گفت: هر چه می‌خواهی سؤال کن.

پرنـده پرسـید: آیا در روی زمین خانه‌هـای گچی و آجـری زیاد ساخته شده است؟

پاسخ داد: بلی، پرنـده (در این لحظه) پر و بـالی زد و یک سوم بـدنش به آهن تبـدیل گشت و ذوالقـرنین سـخت از آن وحشت کرد و ترسید.

پرنده گفت: نترس و پاسخ (سؤال) مرا بده، آیا اسـتفاده از ساز و ضرب موسیقی رایج شده است ؟

ذوالقرنین پاسخ داد: بلی، پرنده (بار دیگر) تکانی به خود داد و دوســـوم دیگر از بـــدنش به آهن تبـــدیل شد و ذوالقـرنین سـخت به وحشت افتـاد و پرنـده به او گفت: نـــترس و به ســـؤالات من پاسخ بـــده، گفت: هر چه می‌خواهی سؤال کن.

پرنـده پرسـید: آیا مـردم در روی زمین شـهادت دروغ و ناحق می‌دهند ؟

ذوالقرنین پاسخ داد: بلی.

در این وقت، پرنده حرکت دیگری کرد و تمامی وجـودش به آهن تبـــدیل گشت و تمـــام دیوارهـــای قصر را در بر گرفت و ذوالقـرنین سراسر وجـودش را وحشت سـختی فرا گرفت، باز هم پرنده گفت: نـترس و مـرا (نسـبت به سؤالی که می‌کنم) خبر بده.

ذوالقرنین گفت: سؤال خود را مطرح کن.

پرنـده گفت: آیا مـردم شـهادت «لااله الّا اللّه» را تـرک کرده‌اند؟

ذوالقرنین گفت: خیر، در این هنگام یک سوم بدن پرنده، به همان حالت اول بازگشت، و گفت نترس و مرا آگاه نما، گفت: هر چه می‌خواهی سؤال کن.}

{پرنده سؤال کرد: آیا مردم نمازهای واجب را ترک کرده‌اند؟

ذوالقرنین پاسخ داد: خیر، پس یک سوم دیگر بدن پرنده به حالت اول بازگشت و گفت: نترس و جواب مرا بده، ذوالقرنین گفت: سؤال کن.

پرنده پرسید: آیا مردم غسل جنابت را ترک کرده‌اند؟

ذوالقرنین پاسخ داد: نه، در این موقع تمام بدن پرنده به صورت اول درآمد و به وسیله پله‌هایی که آماده بود، آن پرنده به بالاترین قسمت قصر بالا رفت و به ذوالقرنین گفت: از این پله‌هابالا بیا.

ذوالقرنین در حالتی که بسیار وحشت کرده بود و می‌ترسید و نمی‌دانست که چه بر سرش خواهد آید، از پله‌ها بالا رفت، هنگامی که به بالای بام قصر رسید در آن‌جا سطح بسیار وسیع و گسترده‌ای را دید که تا چشم کار می‌کرد ادامه داشت، ناگهان مرد جوان سفیدرویی را دید که صورتی درخشان و لباسی سفید داشت گویا که مرد و یا شبیه مردی بود که رو به سوی آسمان کرده و به آن نگاه می‌کند و دست بر دهان نهاده بود، با شنیدن صدای خشخش حرکت ذوالقرنین، به او گفت: تو کیستی؟ و چگونه توانسته‌ای به این‌جا بیایی؟

پاسخ داد: من ذوالقرنین هستم، گفت:ای ذوالقرنین! آیا آن‌چه را پشت نهـاده‌ای تو را کفـایت نکـرده است که به این‌جا آمده ای؟!

ذوالقرنین گفت: به من بگو: چرا دست خود را بر دهـانت نهاده‌ای ؟

پاسخ داد:ای ذوالقـرنین! من صـاحب صـور (اسـرافیل) هستم و ساعت قیـامت نزدیک است و من منتظر هسـتم که به من دستور دمیدن در صور داده شود و در آن بدمم، سـپس دست خـود را زد و سـنگی را برداشت و آن را به ذوالقرنین داد که گویا قطعه سنگ و یا شبیه سنگ بود و گفت:ای ذوالقـرنین! آن را بگـیر و بـدان که گرسـنگی و سیری تو به این سنگ بستگی دارد، اکنون (از این‌جا) باز گرد.

ذوالقــرنین به همــراه آن ســنگ از آن‌جا بازگشت و آن سـنگ را به نـزد اصـحاب خـود آورد و با آنـان دربـارهٔ آن پرنـده و آن مـرد صـاحب صـور (اسـرافیل) سـخن گفت، سـپس به آنـان گفت: آن مـرد این سـنگ را به من داد و گفت: سـیری و گرسـنگی تو به این سـنگ بسـتگی دارد، اکنون هر کدام از شـما می‌توانید راز این سـنگ را بـرای من بیــان کنیــد، ســپس آن ســنگ را در یکی از دو کفّه ترازویی قرار داد و کفّهٔ دیگر سنگی دیگر را گـذارد، ولی آن سـنگ بقـدری سـنگین بـود که حتّی با گذاشـتن هـزار ســنگ در کفّــهٔ دیگــر، تــرازو متعــادل نشد و آن ســنگ سنگین‌تر از آن‌ها بود.

پس اصحاب او گفتند:ای پادشاه! ما نمی‌دانیم این چگونه سـنگی اسـت، ولی خضر علیه السـلام اظهـار داشت:ای

پادشاه! از افرادی سؤال می‌کنی، دانشی نسبت به این سنگ ندارند اما من ماجرای این سنگ را می‌دانم.

ذوالقرنین گفت: ما را نسبت به آن باخبر گردان و توضیح بده، پس خضر علیه السلام در حضور آنان ترازو را قرار داد و آن سنگ را در یک کفّه نهاد و سنگ دیگری را در کفّهٔ دیگر آن ترازو گذارد و سپس یک مشتری خاک بر آن سنگ مخصوص ریخت، که ترازو متعادل شد.

و اصحاب ذوالقرنین همگی از این جریان شگفت زده شده و در برابر خداوند متعال سجده کردند و اظهار داشتند:ای پادشاه! این چه امر عجیبی است، ما هزار سنگ در برابر آن قرار دادیم و ترازو، میزان و معتدل نشد، اما چون خضر یک مشت خاک بر آن سنگ افزود، ترازو متعادل گشت، ماجرای این سنگ چیست؟

ذوالقرنین گفت:ای خضر! ماجرای این سنگ را برای ما بیان کن.

خضر علیه السلام گفت:ای پادشاه! امر و فرمان خداوند دربارهٔ بندگانش نافذ است و او بر آنان تسلّط کامل دارد و او دانشمندی را به وسیله دانشمندی دیگر و نادانی را به وسیله نادانی دیگر و دانشمندی را به وسیله نادان و نیز نادانی را به وسیله دانشمند، آزمایش می‌کند و اکنون مرا به وسیله تو و نیز تو را به وسیله من مورد آزمایش قرار داده است.

ذوالقرنین گفت:ای خضر! خداوند تو را رحمت کند، تو می‌گویی: خداوند با اعلم قرار دادن تو بر من و با مسلّط گرداندن من بر تو، ما را به وسیلهٔ یک دیگر

آزمایش نموده است! اکنون مرا از موضوع و جریـان این سنگ با خبر کن.

پس خضر علیه السـلام گفت: موضـوع این سـنگ مثلی است که صاحب صور (اسـرافیل) به وسـیلهٔ آن خواسـته است تو را متوجّه کند که مثال بنی آدم همانند این سـنگ است که سنگینی آن بر هـزار سـنگ غلبه خواهد داشـت، اما هنگامی که مشتی خاک بر آن ریخته شد، سـیر گشت و مانند سـنگ‌های دیگر قـرار گـرفت، مثـال تو هم همین طور است که خداوند حکـومت و سـلطنت بسـیاری را به تو عطا نمـوده اسـت، اما راضی نشـدی تا این که در جسـتجوی امـری بر آمـدی که قبل از تو هیچ کسی آن را طلب نکرده بود و تو به جـایی قـدم نهـادی که پیش از تو هیچ کسی قدم ننهاده بـود، بـنی آدم نـیز چـنین هسـتند، سـیر نمی‌شـوند تا مـوقعی که خـاک گـور را روی او بریزند.}

(امیرالمؤمـنین علی علیه السـلام) فرمـود: در این وقت ذوالقرنین سـخت به گریه افتـاد و گفت:ای خضر! راست گفتی، بنابراین اساس، من دیگر به دنبال کشور گشـایی نمی‌روم. سپس در میان همان تاریکی و ظلمات، تصمیم به بازگشت گـرفت، هنگـامی که با اصـحاب خـود بـاز می‌گشت در میان راه صـدایی را از زیر سم اسـبان خـود شنیدند و گفتند: پادشاه این صدا از چیست ؟

ذوالقـرنین در جـواب گفت: از آن (هر چه می‌خواهید) برگیرید که هر کس برگیرد پشـیمان می‌شـود و هر کسی هم از آن بر ندارد نیز پشیمان خواهد شد.

پس بعضی از آنــان مقــداری برداشــتند و بعضی هم بر نداشتند و چون از تاریکی خارج شدند، دیدند زبرجد بــوده است و آن‌هایی که بر نداشته بودند از برنداشتن پشیمان شــدند و آن‌هــایی هم که برداشــته بودند از این که چــرا بیشتر بر نداشته‌اند نیز پشیمان گشتند.

سپس ذوالقرنین به دومل الجندل بازگشت و در همان‌جا مــنزل او بــود و در همان‌جا بــاقی ماند تا مــوقعی که خداوند او را قبض روح نمود.

و رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلم هر مــوقعی که این ماجرا را متــذکّر و یــادآور می‌شد می‌فرمــود: خداوند برادرم ذوالقرنین را رحمت کند که در سیر و سلوک خود و در جستجوی آن‌چه دنبال می‌نمود، خطا کــار نبــود و به درجهٔ زهد و تقوی رسید، چون اگر در هنگام رفتن خود و قبل از رفتن به ظلمــات به وادی زبرجد می‌رســید، هیچ چیز در آن‌جا باقی نمی‌گذاشت و همه را برای مردم جمع می‌کــرد، اما چــون در هنگــام بازگشت به تقــوی و زهد دست یافته بــود، رغبــتی به آن زبرجــدها نشــان نــداد. (تفسیر عیّاشی)}

نکته 1: در حدیث بیست و پنجم نیز نام ذوالقرنین عیاش است که پس از طوفان نوح زندگی می‌کرده است.

نکته 2:ــ دقت در این حــدیث (25)ــ نشــان می‌دهد که معصــوم می‌فرماید خورشــید (قــرص خورشــید) با زنجــیر توسط فرشــتگان به درون دریــایی کشــیده می‌شــود. طــبیعی است که چــنین امــری بســیار عجیب است و با موازین علــوم ظــاهری تطــابق نــدارد. در احــادیثی که در حیطه کیهان شناسی و جهان آفــرینش در مجــامع روایی

شیعه و حتی اهل سنت وجود دارد. احادیثی از این دست که با علوم ظاهری جدید تطابق ندارد کم نیستند. عده‌ای از علما نظیر علامه بزرگوار طباطبایی که خـود عـالم به علم هیئت قدیم بودند در تفسیر گرانسنگ المیزان سعی در چشم پوشی نسبت به چنین احادیثی دارند. چنانچه در تفسیر آیات ذوالقـرنین، حـدیثی با همین مضـمون را که پیشتر از احتجاج مرحوم طبرسی نقل شد (حـدیث 4)ـ را آوردند و ســپس به نقد مطلب آن پرداختند که معصــوم نگفته که خورشید در دریا غـروب می‌نماید و خـرق زمین می‌نماید بلکه معصــوم می‌فرماید که بعضی دانشــمندان چنین گفته‌اند. ایشان از راوی حـدیث انتقـاد می‌نماید که فهم خویش را وارد حـدیث نمـوده است. (ترجمه تفسـیر المیزان جلد 13 صفحه 518)ـ اشکالات علامه طباطبایی در نقد حدیث احتجاج کاملاً وارد است. اما باید پرسید که آیا ایشان این حدیث (25)ـ را که اکنون آوردیم و احادیثی از این دست را ندیــده اند؟ مســلما دیده‌اند اما ایشــان تعمـداً سـعی در چشم پوشی نسـبت به چـنین احـادیثی دارند. در جاهایی از تفسیر گرانسـنگ خـویش نـیز بعضـاً احــادیث اینچنیــنی را نقل نموده‌اند و آن را فاقد ســند صــحیح دانســته‌اند و یا حــتی از اســرائیلیات به شــمار آورده‌اند. البته باید توجه داشت که علامه بزرگـــــــوار طباطبـایی، تفسـیر گرانسـنگ خـویش را به عنـوان یک تفسیر رسمی به زبان عربی برای حوزویان نوشتند تا در شـرایطی که افکـار کمونیسـتی شـرقی و ماتریالیسـتی غربی در جهـان اسـلام رخنه نمـوده بـود. فضـلای حـوزه بتوانند با مطالعه نظـرات ایشـان پاسخ شـبهات وارده را به قـرآن مجید و عزیز بدهند. شـاید در چـنین شـرایطی چشم پوشی از بعضی احادیث کیهان شناسی که در آثـار

حدیثی شیعه وجود دارد لازم بوده باشد. زیرا تأیید چنین احادیثی در یک کار رسمی نظیر تفسیر المیزان آن هم در شرایط آن روزگار می‌توانسته بهانه لازم را برای تمسخر مذهب حقه تشیع به دشمنان اسلام بدهد. چنانچه ما امروزه می‌بینیم نقل بعضی احادیث بر بالای منابر که مضمونش درست می‌باشد. بهانه‌ای برای ساختن کلیپ‌های تمسخر آمیز توسط کفار می‌شود و متاسفانه بعضاً می‌بینیم که مومنینی که آگاهی کامل نسبت به معارف اسلامی و حدیثی ندارند نیز در تمسخر این احادیث با کفار زمانه ما هم صدا می‌شوند. این‌جا ممکن است پرسشی پیش بیاید که چون کفار ممکن است ما را مسخره نمایند آیا ما باید از معارف قرآنی و حدیثی خویش که ممکن است با بینش مادی و ظاهری امروزی منطبق نباشد دست برداریم؟ پاسخ روشن است خیر نباید دست بکشیم. امّا باید اجازه دهیم که جریان‌های مختلفی در برخورد با چنین احادیثی وجود داشته باشند. جریانی سعی کند که نگاه امروزی از معارف الهی داشته باشد و نسبت به این احادیث چشم پوشی نماید. و جریانی دیگر نیز این احادیث را منبع استخراج معارف الهی قرار دهند.

ادامه نکته 2:ـ مشکل زمانی پیش می‌آید که یکی از این دو جریان سعی بر انحصار معارف الهی نماید و وجود جریان دیگر را برنتابد. علی‌ای حال وجود هر کدام از جریان‌های فکری مورد نظر در حوزه‌ها لازم است. و چون یکی از این جریان‌ها در حوزه غالب شود نباید جریان دیگر را سرکوب نماید. انحصارگرایی در حیطه معارف نه تنها که به نفع حوزه و دین نیست بلکه ضرر نیز دارد.

نکته 3:ـ اما این‌جا لازم است بار دیگر به آن‌چه در حـدیث آمده است بپردازیم. رفتن ذوالقرنین به مغرب الشــمس و دیدن این مسئله که فرشتگان خورشید را به درون دریا می‌کشند.

در مورد مغرب الشـمس و مطلع الشـمس پیشـتر سـخن گفـــتیم که در زمین کـــروی اساســـاً شـــرقی‌ترین و غربی‌تــرین نقطه وجــود خــارجی نــدارد و این مســئله اعتبــاری می‌باشد. بنــابراین شــرقی‌ترین و غربی‌تــرین نقطه عالم بر اساس هـیئت جدید و قـدیم (بطلمیوسی) وجـود نـدارد. حـتی در نظریه زمین تخت نـیز که امـروزه عــده‌ای در قــرن 21 آن را دنبــال می‌نمایند هر چند که شرقی‌ترین و غربی‌ترین نقطه وجـود دارد. اما خورشـید در این نظریه در مداری دایره‌ای شکل بر بــالای زمین در حـــرکت است و طبیعتا این مســـئله ارتبـــاطی با مطلع الشــمس و مغــرب الشــمس و کشــیده شــدن خورشــید توسط فرشتگان در دریای تاریک ندارد!

مــاجرا متفــاوت از این مســائل است و در هر سه نظریه قابلیت گنجایش دارد.

پیشــتر بر اســاس اســناد تــاریخی گفته شد که در نــزد مردمان دنیای باستان و منطقه میان رودان دریای سـیاه و مدیترانه در شــمال دریــای غــروب خورشــید؛ و خلیج فارس و دریای عمان دریای طلوع خورشید بوده است.

بــرای فهم این نکته که فرشــتگان خورشــید را به درون دریا می‌کشـــند. ابتـــدا باید از خـــود بپرســـیم که آیا این فرشتگان مادی و دارای بدن عنصری هستند یا خیر ?

پاسخ روشن است خیر مادی نیستند.

پس فرشتگانی که ذوالقرنین دیده است علی القاعده باید دارای بدن مثالی بوده باشند.

این فرشتگان دارای بدن مثالی در عالم اثیری که بر اساس نظر حکمای قدیم هستی افلاک را تشکیل می‌دهند قرار دارند. دانش فیظیک جدید، علی الخصوص فیظیک انیشتینی وجود اثیر را نمی‌پذیرد. اما آن‌چه مسلم است این است که بدون قائل بودن به وجود عالم اثیر و عالم مثال بسیاری از حقایق دینی و ماورائی قابل توجیه و تفسیر نیست و فناوری‌های امروز بشری توان اثبات وجود عالم اثیر و عالم مثال را ندارند.

اما حال به سراغ ماجرای غروب خورشید برویم. در نظام افلاک بطلمیوسی که تا ابتدای قرن بیستم در جهان اسلام غلبه داشته است. زمین کروی و ثابت است و خورشید در فلک چهارم در حال گردش است. و این فلک اثیری است. طبیعی است که خورشید در چنین نظامی در جایی غروب نمی‌نماید. اما چون به کنار دریا می‌رویم هنگام غروب به عنوان ناظر زمینی می‌بینیم که قرص خورشید علی الظاهر در دریا غروب می‌نماید. و همانگونه که در حدیث ملاحظه نمودید فرشتگانی این قرص را با زنجیر به درون آب می‌کشند! این‌جا سوالی پیش می‌آید. آیا قرص خورشید که ما آن را در آسمان می‌بینیم با خود خورشید یکی است ؟

آیا ممکن است قرص خورشید انعکاسی از خورشید حقیقی باشد که از مجرای عالم اثیری رد شده است (در واقع از فیلترینگ عالم اثیری رد شده است) و ما آن را می‌بینیم. عالم اثیر را که هستی افلاک را تشکیل می‌دهد دارای آینه‌های متعدد فرض نمایید که در هر

نقطه از زمین مادی ما تصویر خورشید و حتی کواکب را در شب منعکس می‌نماید. فرقی نمی‌کند شما به چه نوع کیهان شناسی قائل باشید در کیهان شناسی مدرن نیز با فرض پذیرفتن عالم اثیری می‌توان قائل به این مسئله شد که قرص خورشید در عین آن‌که انطباق کامل با حقیقت خورشید دارد اما از مجلای عالم اثیر می‌گذرد و عین خورشید نیست.

در چنین جهان بینی‌ای هر چند که یک نظریه ذوقی باشد می‌توان حقایق دینی و حتی وجود اسطوره را تعریف نمود. در چنین نگرشی بدون آن‌که تغییری در گردش زمین به دور خورشید در فلکیات جدید و یا گردش خورشید بر بالای زمین بر اساس فلکیات قدیم پیش بیاید. قرص خورشید می‌تواند در سرزمینی به مانند مصر در دوران حضرت موسی کلیم اللّه سه روز طلوع ننماید در حالی که در سایر نقاط جهان روز و شب روال عادی خویش را داشته باشد. و تغییری در گردش افلاک نیز ایجاد نشود. در چنین شرایطی می‌تواند برای حضرت سلیمان نبی حشمت اللّه و از آن مهمتر برای حضرت اسدالله الغالب امام العوالم امیرالمومنین علی بن ابی طالب علیه السلام به دعای رسول اللّه صلوات الله علیه رد الشمس رخ دهد بی‌آن‌که در نظام افلاک تغییر و خللی ایجاد شود.

ادامه نکته 3:ـ باید دقت داشت که در این نظریه این قابلیت برای حق تبارک تعالی وجود دارد که بدون تصرف در گردش افلاک روز و شب و طلوع نمودن خورشید یا طلوع ننمودنش را در هر نقطه از زمین مادی ما کنترل

نماید. در واقع آن‌چه که فقیر بدان قائل هستم اندکی با نظر پیشینیان تفاوت دارد.

در نظام فلکیات قدیم قائل به وجود زمین کره و سپس آب کره و سپس هوا کره و سپس کره نار یا آتش بودند. و سپس بالای این کره در نظر پیشینیان فلک قمر قرار داشت و بالای فلک قمر فلک عطارد قرار داشت و این نظام فلکی تا فلک ثوابت (فلک هشتم) و سپس فلک الافلاک (فلک نهم) ادامه می‌یافت. از فلک قمر به بالا در نظر قدما از اثیر تشکیل شده است. اثیر در نظر ارسطو رئیس مشائیون عنصر پنجم است که کون و فساد در آن راه ندارد. در نظر ارسطو جنس خلقت ایزدان از همین اثیر است. به گزیده‌ای از جملات ارسطو که در کتاب «در آسمان» آورده است توجه فرمایید:

{... و اگر این جسم نمی‌تواند نه قبول نموّ کند و نه قبول ذبول، همین استدلال به ما امکان می‌دهد که تصوّر کنیم که این جسم قبول استحاله نیز نمی‌کند. زیرا استحاله حرکت در مقولهٔ کیفیّت است، و در مقولهٔ کیفیّت، حالات دائم و حالات موقّت بدون تغییراتی در خصوصیّات حادث نمی‌شود، مانند تندرستی و بیماری. و امّا، ما می‌بینیم که همهٔ اجسام طبیعی، که بر حسب خصوصیّاتشان تغییر می‌کنند، مثلاً اجسام جانوران و اجزاء آن‌ها و نیز اجسام گیاهان و هم‌چنین اجسام عناصر، در معرض نموّ و ذبول‌اند. بنابراین، اگر راست است که جسم متحرّک به حرکت مستدیر قابل نموّ و ذبول نیست، پس منطقی است که قابل استحاله نیز نباشد.

بنـابراین، این که جسم نخسـتین ابـدی اسـت، و نمـوّ و ذبـول نـدارد، بلکه پـیری ناپـذیر، اسـتحاله ناپـذیر اسـت، چیزی است که به روشـنی از آن‌چه ما گفـتیم بر می‌آیـد، اگر بتـوان به [درسـتی] اصـولی که ما پیش نهـاد کـردیم اعتمـاد کـرد. به نظر می‌آید که نظریّـهٔ ما مؤیّد واقعیّـات است و واقعیّـات مؤیّد نظریّـهٔ ما. زیـرا همـهٔ انسـان‌ها تصـوّری از خـدایان دارنـد، و همـهٔ کسـانی که به وجـود خدایان اعتقـاد دارنـد، اعمّ از یونـانی و غـیر یونـانی، در تخصیص بالاترین جـای به خـدایان متّفق‌انـد، بی‌گمـان به سبب آن‌که فناناپذیر را مرتبط با فناناپذیر تصوّر می‌کنند و هر فرض دیگری را غیر قابل قبول می‌دانند. بنـابراین، اگر موجودی الهی هست، چنانکه بی‌گمـان هسـت، آن‌چه ما دربارهٔ نخستین جـوهر جسـمانی گفـتیم کـاملاً درست است. این چـیزی است که به قـدر کـافی از مشـاهدهٔ حسّـی بر می‌آیـد، لااقـلّ تا آن‌جا که بتـوان به شـهادت صرفاً انسانی اعتماد کرد.

در حقیقت، از دیرباز، به گواهی روایاتی که از عصری به عصر دیگر منتقل شـده اسـت، هرگز هیچ تغیـیری، نه در مجموع دورترین فلک، و نه در هیچ یک از اجزاء آن، روی نـداده است. حتّی به نظر می‌آید که نـام آن از [زمـان] قدیم‌ترین نیاکان ما تا زمان کنونی بر جای مانـده اسـت، زیـرا پیشـینیان ما نـیز دربـارهٔ آن همـان عقیـده‌ای که ما داریم داشـته‌اند، چـه، نه یک بـار و دوبـار، بلکه تصـوّر می‌کنیم که، بارهای بیشمار عقاید یکسانی بیـان شـده و سـرانجام به ما رسـیده است. به همین سـبب است که پیشینیان، چـون می‌اندیشـیدند که نخسـتین جسم چـیزی متفاوت با خاک و آتش و هوا و آب است، بالاترین مکـان را «اتر» («اثیر») نامیده‌اند، زیرا [این بـالاترین مکـان] تا

ابد پیوسته در حرکت است. ولی آناکساگوراس «اثیر» را به معنـایی خلاف معـنی حقیقی آن به کـار بـرده و آن را معــادل آتش گرفته است.} (کتــاب در آســمان ارســطو صفحات 13 الی 15)

ارســـطو در کتـــاب «در آســـمان» خـــویش با توجه به مقدماتی سـعی در اثبـات وجـود طـبیعت اثـیر به عنـوان طـــبیعت پنجم می‌نماید. وی با توجه به اقســـام حـــرکت می‌گوید چون حرکت مستقیم در فلک وجـود نـدارد، بلکه مبدأ میل مستدیر در آن است. و این هر دو مبـدأ در فلک نمی‌شود در فلک باشد. چون طبیعت فلک واحد و بسـیط است و مـرکب از طبـایع مختلف نیست. بنـابراین دو امر متضاد نمی‌تواند در آن باشد. بنابراین طبیعت فلـک، حـار (گرمی) و بارد (سردی) و رطب (تری) و یابس (خشکی) ندارد و خفیف و ثقیل نیز نمی‌باشد. پس از طبیعت کون و فساد ناپذیر پنجمی تشکیل می‌شود که در نظر ارسطو آن‌گونه که نقل شد اثـــیر نـــام دارد. ارســـطو قـــول آناکســـاگوراس را که اثـــیر را به عنـــوان آتش می‌گـــیرد اشـــتباه می‌داند. در کتب حکمت اســـلامی نـــیز ما این مشکل را می‌بینیم که گاه از کُرهٔ نـار به کُـره اثـیر تعبـیر می‌شود و گاه از اثیر به عنوان طبیعت پنجم یاد می‌شـود که مقابل طبیعت عنصری است.

اما منشأ اختلاف ارسـطو و آناکسـاگوراس کجاست ؟ در ادامه با یک‌دیگر خواهیم دید.

اما ریشه شناسی واژه اتر یا اثـیر در اســطوره شناسی یونان: Aether

اتر، تجسم آسمان فوقـانی، یعـنی مکـانی که نـور در آن پاک‌تر و خالص‌تر از آسـمان مجـاور زمین بـود، می‌باشد. هزیود او را پسر erebe و nyx (تاریکی و شب)، و برادر hemera (روشنائی روز) دانسته، بنا به پاره‌ای روایـات وی پس از وصلت با «روز»، زمین و آســمان و دریا را به وجود آورد و هم‌چنین غصه، خشم، دروغ از او پیدا شدند. بعلاوه Ocean، Themis، Tartare، Briaree، Gyges، Steropes (که بعقیــدهٔ هزیــود، از ســیکلوپ‌ها بودند)، Atlas، Hyperion، Saturne، Ops، Moneta، Dione هم از او بدنیا آمدند. در این فهرست، که Hygin به نقل آن پرداختــه، عناصــری می‌بینم که مربــوط به داســتان اورانوس می‌باشد (به اورانوس رجوع شود). سیســرون، اتر را پــدر ژوپیــتر و coelus دانســته.} (کتــاب فرهنگ اساطیر یونان و رُم اثر پیر گریمــال ترجمه احمد بهمنش چاپ دانشگاه تهران صفحات 33 و 34)

اما حــال ریشه شناسی کلمه «اتر» در زبان‌هــای ایــران باســتان که هم خــانواده زبــان یونــان باســتان محســوب می‌شــود. (یونانیــان نــیز آریــایی بودند و زبانشــان جــزو خانواده زبان‌هـای هنـدواروپایی به حسـاب می‌آید و البته باید اشـــاره کـــرد که اجـــداد آریـــایی خـــویش را بربر می‌دانستند):

{واژهٔ آتش در زبان فارسی میانه

«آتَش = ātaxš» ایرانی باستان حالت فاعلی

«ātar+ s» «ātarš»

در زبان پهلوی آتَخش (ātaxš) و در زبان اوستایی آتَرش (ātarš) است. این واژه برگرفته از واژه اوستایی آتَر (ā

tar)ـ که خود مشتق از کلمه هندواروپایی (āter)ـ باشد این واژه در زبان سنسکریت هوتش (هوت+اش) به معنی خورنده قربانی است. این واژه در پارسی میانه آثُر (ĀDUR یا ādar)ـ و در فارسی امروزی آذر است. این واژه در زبان کُردی به صورت «اتر=āter و agir» بکار می‌رود.

هم‌چنین قس فارسی تش "تشنگی" (برهان قاطع) (سنسکریت: trsa "تشنگی")، و تش، که در برخی گویش‌ها به معنی «آتش» است.

[واژه آتش در زبان عبری («اش= esh»ـ «אש»)ـ نیز ممکن است با صورت هندو اروپایی این واژه در ارتباط باشد.] لغت عربی: عطش "تشنگی" نیز ممکن است از لغت آتش مشتق، و در واقع از اصلی ایرانی مأخوذ باشد.} (بُن مایه: برگرفته از کتاب فرهنگ ریشه شناختی زبان فارسی محمد حسن دوست جلد اول مدخل آتش با اندکی دخل و تصرف)

خواننده گرامی همانگونه که ملاحظه می‌نمایید اتر در زبان‌های هندواروپایی معنی آتش را می‌دهد. بنابراین از این جنبه به نظر سخن آناکساگوراس درست است که آن را به معنی آتش می‌دانست. اما اگر ارسطو برای آن معنایی غیر از آتش متصور است و آن را طبیعت پنجم می‌داند شاید ریشه در اسطوره‌های یونانی و ایزد آئتر دارد. زیرا ارسطو اعتقاد بر این دارد که از فلک قمر تا فلک الافلاک از اثیر یا طبیعت پنجم پوشیده شده است و ایزد آئتر نیز ایزد تجسم آسمان فوقانی است. یا به نوعی صورت مثالی آسمان فوقانی است که به صورت یک ایزد متجلی می‌شود. بنابراین ارسطو اتر یا اثیر را

غیر از کرهٔ نار در نظر می‌گیرد زیرا آسمان فوقانی در نظر وی از فلک قمر شروع می‌شود. در واقع ارسطو و آناکساگوراس کلمهٔ اتر را برای دو حقیقت متفاوت بکار می‌گیرند. همین مشکل را ما در فلسفه اسلامی نیز داشته ایم زیرا همانگونه که گفته شد گاه اتر یا اثیر را به عنوان کره آتش در نظر گرفته می‌شده است و گاه به عنوان طبیعت پنجم.

اما نویسندگان رسائل انجمن سرّی اخوان الصفا بر خلاف ارسطو و مشائیان که عالم را به دو عالم فلک تحت فلک قمر و فوق فلک قمر تقسیم می‌نمودند عالم را کلی به هم پیوسته می‌دانستند. و با این‌که افلاک را متشکل از طبیعت پنجم (اثیر) می‌دانستند اما از نظر آنان جوهر افلاک در طبایع اربعه با عناصر سهیم است: {اخوان در این‌که طبیعت پنجم در معرض کون و فساد قرار نمی‌گیرد و کثافت و لطافت ندارد با مشائیان متفق الرأی‌اند و حتی در بعضی قسمت‌های رسائل طبیعت پنجم را نیز مانند اثیر از طبایع چهارگانه بری می‌دانند لکن اکثر اوقات بروج و سیارات را که از طبیعت پنجم ساخته شده‌اند دارای طبایع اربعه می‌دانند، مثلاً در رسائل جلد دوم، ص 26، به بعد، و ص 3942} (کتاب نظر متفکران اسلامی دربارهٔ طبیعت نوشتهٔ دکتر سید حسین نصر ص86 پانویس)

این‌جا باید به این نکته نیز اشاره نماییم که ارسطو جنس ایزدان را که پیشینیان به غلط آنان را می‌پرستیدند و از صورت آنان برای خویش بت‌ها می‌ساختند از اثیر (طبیعت پنجم) می‌داند که کون و فساد در آن راه ندارد. بدین خاطر تا افلاک برپا است این موجودات فرومایه

باقی خواهند ماند و اینـان بر خلاف جنیـان که خلقتشـان از آتش است و کون و فساد در جسمشــان راه دارد علی الظاهر نامیرا می‌باشند.

اما هرگـاه بخـواهیم نظر حکمـای قـدیم را با دانش جدید تطبیق دهیم آن‌گاه باید بگوییم که خــاک را می‌تـوانیم در فیظیک جدید با جامدات یکی بدانیم و آب را با مایعــات و گاز را با هوا یکی بدانیم.

آتش را چه بدانیم ؟ احتمـالاً باید آن را با صـورت چهـارم مـاده یعـنی پلاسـما انطبـاق دهیم. این انطبـاق با مکـان پلاسـما نـیز ارتبـاط دارد زیـرا حکمـای کهن پس از کُـرهٔ خـــاک قائل به کُـــرهٔ آب بودند که در واقع اقیانوس‌ها و دریاهایی است که سـطح خـاک کف اقیانوس‌ها و دریاها را پوشانده است. سپس قائل به هوا کُره بودند که بالای کُرهٔ زمین قرار دارد. آن‌گاه قائل به کُره آتش بودند.

می دانیم که بخشی از یونســفر (یــون کــره) جو که از ارتفـاع حـدود 80 کیلومـتری شـروع می‌شـود و تا 500 کیلومتری پایان می‌یابد از پلاسـما تشـکیل شـده است. و هم‌چـنین می‌دانیم که یونوسـفر بسـیار گـرم است. زیـرا بخش اعظم آن در ترموســفر یا گرما کُــره قــرار دارد. بـرای مثـال در ارتفـاع 300 کیلومـتری از سـطح زمین دمای هـوا به بیش از هـزار درجه سـانتی گـراد می‌رسد. بنابراین شاید بتوانیم آن را با کـره آتش در نظر حکمـای قدیم انطباق دهیم.

شیخ الاشراق شهاب الدین یحیی سهروردی در باب کـرهٔ نـار نظر جـالبی دارد وی آتش کـره را نمی‌پـذیرد و آن را بخشی از هوا کره می‌داند:

{جمـــاعتی از حُکما (حکمـــای مشـــائی) گویند: اصـــول قوابس (عناصر) چهار بـود. بـارد (سـرد) خشک که زمین بود، بـارد (سـرد) وتر که آب بـود، گـرم وتر که هـوا بـود، گرم و خشک که آتش بود و ضابطه رطوبت به نزد آنان و پـــذیرش شـــکل و تـــرک آن بـــود و همین طـــور پـــذیرش انفصـــال به ســـهولت بـــود و ضـــابطه (معیـــار) یبوست (خشکی) [به نزد آنان] پذیرفتن انفصال بود به دشـــواری و حق جز این است [و نار عنصر جدائی نبود].

زیرا اینان یا آتش را به همان معنی گیرند که به نزد عامه بود در این صورت نیز به نـزد عامه نـور داخل در مفهـوم آتش بود [و شعله‌های آتش را از جهت شدّت نـوریت نـار نامند]. و یا این‌که به اصـــــــطلاح دیگر گیرند و به هر دو صورت برهان آنان بر اثبات [مسـتقل بـودن] عنصر آتش به نزد فلک به این معنی که آتشی که به نزد ما به ســوی بالا رود پس مرکز طـبیعی آن بـالا بـود ضـعیف و نـاتوان بود زیرا آتشی که به نزد ما بود در هنگام صعود با شـتاب مبدل به هوا می‌گردد و برزخ آن در هنگام شدت لطـافت و اسـتعداد ظهـور نـور در او بـاقی نمی‌ماند و سـلطنت حرارت نیز از او منقطع می‌شـود و به صـورت هـوا در می‌آید و از جمله خـواص حـرارت تلطّف بـود [و بنـابراین آن‌چه از او صـعود می‌کند از جهت تلطف او بـود و این‌که به صورت هوای حار در آمده است].

و هرگـــاه هم‌چنـــان آتش آن بـــاقی بماند و یا با همـــان حـــرارتی که در او است صـــعود کند لازم آید هر آن‌چه در خطی مستقیم برابر وی قـرار گـیرد بسـوزد در حـال که چنین نیست، پس در حال صعود [و آن قسـمت متصـاعد] به صـورت نـار بـاقی نمی‌ماند چنانکه بگفـتیم و اگر [در

مقام اثبات مستقل بودن نار] به حرکت فلک استدلال کنند و گویند حرکت فلک هر آن‌چه مجاور وی قرار گیرد بسوزد پس [در آن‌جا عنصر] نار بود گوئیم از این امر لازم نمی‌آید که آن‌جا [عنصر نار] بود و بلکه هوای مستحسن بود. و اگر از طریق احتراق دخان در هنگام رسیدن به نزدیک فلک استدلال بر عنصر نار کنند و گویند ذوات اذناب و شهب از همین دخانات محترق حاصل می‌شود این استدلال نیز خطا بود زیرا سوزانیدن تنها از خواص آتش نبود چه آن‌که آهن گداخته هم بسوزاند و هوای گرم نیز سوزاننده بود و اما استدلال از طریق شبه سوراخی که در صنوبریت چراغ مشاهده می‌کنیم نیز استدلال درستی نبود زیرا از وجود این امر لازم نمی‌آید که آن‌چه در شبه سوراخ بود نار بود و بلکه هوا بود زیرا هر اندازه در ناریت قوی‌تر بود در دگرگونی به هوا به سبب تلطیف تواناتر بود و هرگاه از دگرگون کردن ماده خود به هوا به سبب تلطیف ضعیف شود بناچار جنبه دخانی آن قوی می‌شود پس آن قسمت از شعله چراغ که به نزدیک فتیله و امثال آن می‌باشد تلطّف یابد و از جهت قوت ناریت بصورت هوا درآید و گرمی آن هم‌چنان بماند. پس از این جهت که هوائی لطیف بود بصر و دید در آن نافذ بود و از این جهت که حار است می‌سوزاند نه از آن جهت که نار است.} (کتاب ترجمه حکمه الاشراق شیخ الاشراق شهاب الدین یحیی سهروردی صفحات 305 الی 307 چاپ دانشگاه تهران)

اما حال پس از آن‌که اندکی با نظر حکمای قدیم در باب جهان آشنا شدیم. بهتر است برویم به سراغ ارتباط این مقدمات با دو موضوع مرتبط در داستان ذوالقرنین، یکی

رفتن ذوالقـرنین به کـوه قـاف و دیگـری شـکل غـروب خورشید در حدیثی که نقل شد.

در بـاب کـوه قـاف پیشـتر احـادیثی را از تفسـیر روایی البرهان نقل نمودیم که هم دربارۀ کوه قـاف توضـیحاتی در آن نقل شده بود و هم در یکی از این احـادیث به نقل از تفسیر قمی، سد ذوالقرنین در کوه قاف قرار داشت. در باره حدیث وجـود سد ذوالقـرنین در پشت کـوه قـاف باید به دو نکته توجه نمــود: نخست این‌که این حــدیث از تفسـیر قمی نقل شـده است و این تفسـیر به فرمـوده بعضی از اسـاتید رجـالی حـوزه نظـیر آیت اللّه حسـینی قزوینی سند تمامی احادیث آن صــحیح است. دوم این‌که سد ذوالقرنین در بعضی احادیث در نقطه‌ای غیر از کــوه قــاف قــرار دارد. شــکی نیست که رســیدن به یک نتیجه قطعی با توجه به مجموعه‌ای از احادیث اینچنیـنی کـاری مشــکل است. اما علی‌ای حـــال این تنها راهی است که می‌تـوانیم از آن بـرای کشف معمـای چگـونگی جهـان از منظر قـرآن کمک بگـیریم. شـکل هسـتی و جهـان از آن جهت بـرای ما مهم است که تا سـاز و کـار دقیق جهـان معنـــوی را نشناســـیم نمی‌تـــوانیم حکمت الهی دقیقی داشته باشیم. زیـرا الاهیـات با طبیعیـات ارتبـاط تنگاتنگ دارد.

اما اکنـون بـار دیگر به تعـدادی از احـادیث کـوه قـاف از تفسـیر روایی البرهـان که در ذیل تفسـیر آیه 1 سـوره قاف آمده است توجه فرمایید:

{1/10561). شـیخ صـدوق با سـند خـود از سـفیان بن ســعید ثــوری روایت کــرده اســت، که گفت: از امــام صادق(علیه السلام) دربارۀ معنای «قٓ»، سؤال کردند ?

فرمـــود: و اما «قٓ»، کـــوهی است که بر زمین احاطه دارد و ســـبزه بـــودن آســـمان، از آن بر گرفته شـــده می‌باشد و خداوند زمین را به وســـیلۀ آن کـــوه نگـــاه می‌دارد تا اهل خود را فرو نبرد. (به نقل از کتاب معانی الاخبار)

2/10562). علی بن ابـراهیم با سـند خـود از یحـیی بن میسره خثعمی روایت کرده است، که گفت: از امام باقر (علیه السلام) شـنیدم که می‌فرمـود: «قٓ»، کـوهی است که بر دنیا احاطه دارد و همانند زُمـــــرّد ســـــبز رنگ می‌باشد و ســبز رنگ بــودن آســمان، از آن خواهد بــود. (تفسیر قمی)

3/10563). ســـعد بن عبداللّه (قمی) با ســـند خـــود از یقطین جـوالیقی به نقل از فُلفُلـه، روایت کـرده اسـت، که گفت: امام باقر (علیه السلام) فرمود: به درسـتی که خداوند متعال دارای کوهی است که بر دنیا احاطه دارد و همانند زبرجد ســـبز رنگ می‌باشد و ســـبزه بـــودن آســمان، از آن کــوه خواهد بــود و خداوند پشت آن کــوه خلقی را آفریــده و احکــامی را که بر این خلق از نمــاز، زکات و غیره واجب نموده، بر آن‌ها واجب ننموده است و آن‌ها دو نفر مرد از این امّت را لعن و نفـرین می‌کنند. (مختصر بصائر الدرجات)

4/10564). هم‌چنین با سند خـود از عُبیداللّه بن عبداللّه دهقان روایت کـرده اسـت، که گفت: از امـام رضا (علیه السـلام) شـنیدم که می‌فرمـود: به درسـتی که خداوند را پشت این نُطـاق آسـمانی یک زبرجد سـبز رنگی وجـود دارد که آسمان رنگ خود را از آن بر گرفته است.

عرضه داشت: نُطاق چیست ؟

فرمـود: حجـاب و پـرده اسـت، که خداوند عزیز و جلیل پشت آن هفتـاد هـزار جهـان دارد، که (مخلـوق آن‌جا) بیش از آدمیـان و جنیـان می‌باشـند و همـهٔ آن‌ها فلان و فلان را لعنت می‌کنند. (مختصر بصـائر الـدرجات و بحارالانوار جلد 57 صفحه 330)

پـانویس: « «مرحـوم مجلسی بعد از نقل حـدیث، گفته است: شاید مقصود از نُطـاق کوه‌هـایی باشـند که در دید ما هسـتند و مقصـود از زبرجـد، کـوه قـاف باشد و یا مقصـود از نُطـاق همـان کـوه است و مقصـود از زبرجد پشت آن کوه خواهد بود، در نهایه گفته است: نطق جمع نطاق می‌باشد و نطاق دورنمای یک رشـته کوه‌هـای بلند و کوتاهی است که تشبیه شده به کمربندی که در وسط کمر می‌بندند.»

5/10565). و در کتاب منهج التحقیق إلی سواء الطریق، تألیف بعضی از علمای امامیه در حدیثی بسـیار طـولانی در رابطه با سؤال امـام حسن (مجتـبی علیه السـلام) از پدر بزرگـوارش (علیه السـلام)، تا فضـائل و کرامـاتی را که خداوند متعـال عطـایش نمـوده، ارائه دهد. و حـدیث ادامه دارد تا جـایی که گفته است: سـپس امیرالمومـنین (علیه السلام) به باد فرمان داد و حـرکت کـرد تا به کـوه قاف رسید و چـون نزدیک آن رسـیدیم، متوجه شـدیم که از زمـرّد سـبز رنگ می‌باشد و بر روی آن فرشـته‌ای همانند نسر (کرکس) قرار دارد، هنگـامی که چشم آن فرشـته به امیرالمومـنین (علیه السـلام) افتـاد، گفت: سـلام بر تو بـادای وصـیّ رسـول پروردگـار جهانیـان و خلیفه اش! آیا به من اجازه می‌دهی که سخن بگویم؟}

{ادامه حـدیث 5/10565).ـ آیا به من اجـازه می‌دهی که سخن بگویم ? ... حضرت جواب سلام او را داد و فرمـود: اگر مایل هسـتی خـودت سـخن بگو و گرنه من از آن‌چه می‌خواهی سؤال کـنی، سـخن بگـویم، فرشـته گفت:ای امیرالمومـنین! شـما خـود مطـرح نمـا، حضـرت فرمـود: اجازه می‌خواهی تا خضر را زیارت کنی ?

فرشته اظهار داشت: بلی، حضـرت فرمـود: به تو اجـازه دادم، پس آن فرشـــــــته بعد از آن که گفت: «بسم اللّه الرّحمن الرّحیم»، با سرعت حـرکت کـرد و ما هم مقـدار مختصـری بر آن کـوه قـدم زدیم تا آن فرشـته از زیـارت خضر (علیه السـلام) به جایگـاه خـود بازگشـت، سـلمان گفت:ای امیرالمؤمنین! این فرشته به زیـارت خضر(علیه السلام) نرفت مگر با اجازۀ شما ?!

فرمود سـوگند به کسی که آسـمان را بـدون سـتون بـالا قــرار داده! اگر هر کــدام به خواهند به انــدازۀ یک نفس کشـیدن از جـای خـود حـرکت کنند تا من اجـازه نـدهم، حرکت نخواهند کرد و موقعیت فرزندم چـنین خواهد بـود و هم‌چنین بعد از او، حسین و نُه تن دیگر از فرزنــدان او (یکی بعد از دیگری چنین موقعیـتی را دارا خواهند بـود)، که نهمین ایشان (حضرت) قائم (علیه السلام) می‌باشد.

از حضرت سؤال کردیم: اسم فرشته‌ای که مأمور بر کوه قاف می‌باشد، چیست? فرمـود: ترجائیل اسـت، سـپس عرضه داشـتیم:ای امیرالمؤمـنین! چگونه هر شب به این مکان می‌آیی و چگونه باز می‌گردی ?

فرمود: همان طـوری که با شـما آمـدم، سـوگند به کسی که دانه را شـکافت و انسـان را زنـده آفرید! من (به اذن

خداوند) مالک و حـــاکم زمین و آســـمان هســـتم و اگر مختصری از آن را مشاهده کنید، قلب‌هـای شـما پـذیرای آن نخواهد بـــود، همانا اسم خداوند دارای هفتـــاد و سه حرف می‌باشد، یک حرف از آن‌ها نزد آصف بن برخیا بود و به وسـیلهٔ آن سـخن گفت و خداوند زمین را در فاصـلهٔ بین سلیمان تا عرش بلقیس شـکافت به طـوری که تخت بلقیس (در کنار سلیمان) حاضر گشت و ســپس زمین در فاصـلهٔ یک چشم بر هم زدن به حـال خـود بازگشت و به خداوند سـوگند! نـزد ما (اهل بیت رسـالت) هفتـاد و دو حـرف موجـود است و یک حـرف آن نـزد خداوند متعـال محفـــوظ می‌باشد «و لاحـــول و لا قـــوّه إلّا باللّه العلیّ العظیم»، هر کسی که ما را شـــناخت که شـــناخت و هر کسی هم که ما را انکار کند، انکار کرده است .... (کتـاب المحتضر، تألیف حسن بن سلیمان حلّی)

مؤلف(مرحوم سیدهاشم بحـرانی) گوید: تمـام حـدیث در سورهٔ «کهف» باب یأجوج و مأجوج، (حدیث3) گذشت.

فقـــیر نـــیز حـــدیث مربوطه را به زودی به تمـــامی نقل می‌نمایم.

6/10566). علی بن ابـــراهیم گفته است: فرمـــایش خداوند متعـال: «ق وَالْقُـرْآنِ الْمَجِیـدِ 1»، منظـور از «قٓ»، کـــوهی است که بر دنیا احاطه دارد و پشت آن یـأجوج و مـأجوج می‌باشد. و این سـوگند اسـت، «بَـلْ عَجِبُـوا»، یعـنی قـریش تعجب کردنـد، «أَنْ جَـاءَهُمْ مُنْـذِرٌ مِنْهُمْ»، یعنی رسـول خـدا (ص) که از خـانواده خودشـان بـود، «فَقَـالَ الْکَـافِرُونَ هَـذَا شَـیْءٌ عَجِیبٌ* أَإِذَا مِتْنَا وَکُنَّا تُرَابًا ذَلِکَ رَجْعٌ بَعِیدٌ»، این آیـات در رابطه بـاأُبیّ بن خلف نازل شده، که به ابوجهل گفت: من از (جریان و برنامـهٔ)

محمد(ص) شگفت زده شده‌ام و استخوان پوسیده‌ای را برداشت و آن را (با انگشتانش) نرم کرد و گفت: او گمان می‌کند که این‌ها زنده می‌شوند! خداوند (در برابر او) فرمود: «بَلْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ فَهُمْ فِى أَمْرٍ مَرِيجٍ»، یعنی برنامه تی که گوناگون می‌باشد.

سپس خداوند علیه آن‌ها احتجاج کرده و برای بعثت و آمدن در قیامت، مثالی را مطرح نموده و فرموده است: «أَفَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْنَاهَا وَزَيَّنَّاهَا وَمَا لَهَا مِنْ فُرُوجٍ *وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِىَ وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ»، یعنی از هر جفت زیبا و نیکویی را رویانیده ایم، «تَبْصِرَةً وَذِكْرَى لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ* وَنَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُبَارَكًا فَأَنْبَتْنَا بِهِ جَنَّاتٍ وَحَبَّ الْحَصِيدِ»، هر دانه‌ای (پس از روئیدن) قابل درو و چیدن می‌باشد. (تفسیر قمی)}

همانگونه که ملاحظه می‌نمایید بنا به حدیث نقل شده از تفسیر قمی سد ذوالقرنین در پشت کوه قاف قرار دارد و کوه قاف نیز بر دنیا احاطه دارد. بنابراین بنا به نص این حدیث ذوالقرنین قرآن باید به کوه قاف رفته باشد تا در آن‌جا سدی کشیده باشد! در حدیثی دیگر که در کتاب کمال الدین و اتمام النعمه شیخ صدوق آمده است نیز ذوالقرنین به کوه قاف سفر می‌نماید. فقیر بدلیل طولانی بودن این حدیث فعلا از نقل آن خود داری می‌نمایم. (ان شاالله در ادامه آن را به تمامی خواهم آورد).

بنابراین مکان کوه قاف برای ما مهم است که در کجا قرار دارد ?

دانشمندان علوم جدید وجود کوه قاف را بر نمی‌تابند اما باید توجه داشت که از کوه قاف تنها در احادیث اسلامی یاد نشده است بلکه در اساطیر ایرانی نیز البرز کوه باستانی همان کوه قاف است. در اساطیر ملل دیگر نیز کم و بیش به وجود چنین کوهی اشاره شده است. نمی‌توانیم به صرف این‌که علم جدید وجود این کوه باستانی و اسطوره‌ای را بر نمی‌تابد از انبوهی از احادیث معصومین و حتی داده‌های اسطوره‌ای صرف نظر نماییم و کوه قاف را منکر شویم. (متاسفانه بعضی از علمای معاصر ما وجود کوه قاف را منکر شده‌اند و آن را از اسرائیلیات دانسته‌اند. این در حالی است که می‌توان در باب احادیث کوه قاف ادعای تواتر نمود.)

اما کوه قاف کجا می‌تواند باشد ?

طرفداران نظریه زمین تخت قائل به وجود کوه قاف در دور تا دور زمین گرد و تخت در نظریه خویش هستند. قاف را کوهی یخی می‌دانند. در واقع از منظر آنان قطب جنوب و کوه‌های یخی آن دور زمین ما را پوشانده است. این نظریه با احادیث در تضاد است زیرا بنا بر احادیث کوه قاف از جنس زمرد یا زبرجد سبز است. حال آن‌که در نزد طرفداران زمین تخت، این کوه یخی است!

آن‌چه که مسلم است این است که هیچ داده مشاهده‌ای در عالم مادی ما وجود کوه زمردین که گرداگرد زمین مادی ما را پوشانده باشد تأیید نمی‌نماید. پس قاف چیست و کجاست ?!

به چند نکته درباره کوه قاف توجه نمایید:

نکته 1: قاف کوهی است که بر زمین احاطه دارد.

نکته 2: رنگ سبز آسمان از آن است.

نکته 3:ـــ خداوند زمین را به وســـیله کـــوه قـــاف حفظ می‌نماید تا اهل خود را فرو نبرد!

نکته 4:ـ قـاف کـوهی از جنس زمـرد یا زبرجد سـبز رنگ است.

نکته 5:ـــ امـــام علی بن موسی الرضا علیه الســـلام در حـــــدیث «4/10564»می فرمایند. که در پشت نُطـــــاق آسمان، زبرجد سبزرنگی قرار دارد. (منظور کـوه قـاف) که خداوند جلیل پشت آن هفتـــاد هـــزار جهـــان دارد. که مخلوق آن بیش از آدمیان و جنیان هســـتند. (قابل توجه کســـانیکه مخلوقـــات را منحصر در انس و جن می‌دانند.) وقـــتی از حضـــرتش پرســـیدند نُطـــاق چیست فرمودند: حجاب و پرده

از این حدیث اینگونه استنباط می‌شود که کوه قـاف در آسمان قرار دارد و از دید چشم ما در حجاب است.

نکته 6: در کوه قاف فرشته‌ای به شکل کرکس قرار دارد که نام وی ترجائیل است.

اما این کـوه با چـنین مشخصـاتی در کجا قـرار دارد ؟ به نظر فقیر با توجه به احادیث و روایات و اسـطوره، کـوه قـاف در آسـمان قـرار دارد و از دید ما در حجـاب است. پیشتر گفته شد که در اسـاطیر ایـرانی و آیین زرتشـتی، ایزد ونند، که با ستاره ونند ارتباط دارد. گذرگاههای کوه الـــبرز را می‌پوشـــاند. ونند همـــان ســـتاره‌ای است که امـــروزه ما آن را با نـــام نسر واقع یا کـــرکس نشســـته

به فقرات زیر توجه فرمایید:

{ستاره ونند (wanand)ـ یا همان نسر واقع در نجوم ایرانی و سعد ذابح در نجوم سغدی، سپاهبد خاوران یا غرب است. از اباختران بهرام دشمن اوست. در آغاز آفرینش که اهریمن حمله آورد، بهرام از ونند نیرومندتر بود. به همین دلیل گناهکاری و بزه کرد. ونند در گذرها و درهای البرز و بر در دروازه دوزخ گمارده شده است تا راه دیوان و پریان و دروجان را ببندد و نگذارد آن‌ها جلوی خورشید و ماه و ستارگان را بگیرند. ستاره ونند و گرز مهر از قدرت اهریمنی در شکنجه روان دروندان و گناهکاران می‌کاهند. به همین دلیل ونند از ایزدان به حساب می‌آید. ونند (نسر واقع، کرکس نشسته) و سدویس (ستاره سهیل در نزد بعضی محققین دُبران) و تیشتر (شباهنگ، شعرای یمانی) و هفتورنگ (هفت ستاره صورت فلکی بنلت النعش) به پاسداری بر سر دوزخ، برای پاس داشتن دوزخیان گماشته شده‌اند تا دیوان را در دوزخ از آزار سخت گناهکاران باز دارند. از این جهت این ستارگان در رنج می‌مانند؛ بویژه ستاره ونند که بزرگ آنان است. از این روی است که برای خشنودی آنان باید نیایش خواند و ونند بُرید را، که آیین ویژه روز اورمزد (اول) ماه فروردین است، به ونند و سه ستاره دیگر پیشکش داشت. ونند روشنای خویش را در دوزخ می‌افکند و با این کار روان ذوزخیان را از بیم تاریکی می‌رهاند و آسانی می‌دهد. به روایتی «ونند ایزد را رسن و دست بسیار است» که اشاره است به پخش و منتشر بودن تشعشع ستاره ونند. ونند ستاره ضد سحر و جادو نیز هست. پیک‌ها به یاری این ستاره راه خود را می‌یابند.}(کتاب فرهنگ اساطیر ایرانی ص 430)

همانگونه که ملاحظه می‌نمایید البرز نیز در اساطیر ایرانی گویی در آسمان قرار دارد که ستارگان ونند و هفتورنگ و تیشتر و سدویس گذرگاه‌های آن را می‌پوشانند!

نکته: آیت الله علی زمانی قمشه‌ای که استاد بزرگ علم هیئت و نجوم قدیم در حوزه علمیه قم می‌باشند در صفحات 33 و 34 کتاب «آسمان و ستارگان در قرآن» خویش قاف را در آسمان و معادل جو کره زمین می‌دانند

اما همانگونه که ملاحظه نمودید در اساطیر ایرانی ستاره ونند یا نسر واقع (کرکس) نشسته، گذرهای البرز کوه باستانی و اساطیری را می‌پوشاند. زرتشتیان برای کوکب وننـد، مراسم نیایش ونند برید برپا می‌نمایند تا با چنین مراسمی به زعم خویش به وی (کوکب ونند و ایزد وی) در این امر مهم یاری رسانند. ایزد ونند صورت مثالی و یا رب النوع کوکب ونند است. نکته جالب ماجرا این‌جا است که در احادیث اسلامی نیز همانگونه که ملاحظه نمودید در کوه قاف که معادل البرز اساطیر ایرانی است فرشته‌ای به صورت کرکس با نام ترجائیل نشسته بود و به نوعی نگهبان این کوه بود. بسیار محتمل است که ترجائیل احادیث اسلامی همان ایزد ونند در اساطیر ایرانی باشد.

نکته جالب دیگر ارتباط خاص شاه فریدون افسانه‌ای با ایزد ونند است. در «نیرنگ زهر بستن» از متون پهلوی می‌خوانیم:

{ماه سپندارمذ (اسـفند) و روز سـپندارمذ (پنجم) و مـاه سپندارمذ و سپندارمذ ماه سپندارمذ روز بستم زهر، سم و زفر (=دهان) همه خرفستران به نام و نیروی فریدون نیو (و) یـاری سـتاره ونند هرمـزد آفریـده باوریگـان (که همیشه) روا بـاد، ایـدون بـاد. اشم. شـفا بـاد.} (کتـاب متن‌های پهلوی صفحه 103)

این متن که اصل آن جــزو منتراهــای پهلــوی می‌باشد. بـــرای بســـتن زهر خرفســـتران است که در روز عید سپندارمذ (پنجم اسـفند) انجـام می‌شـود. در واقع این‌جا شاه فریدون افسانه‌ای و افسونگر به مانند سلیمان نبی حشمت اللّه که نام وی در بعضی عـزائم و دعـوات خـاص الخـاص موجـود است می‌باشد. و این به خـوبی جایگـاه شـاه فریـدون را در علـوم خفیه و غریبه ایـران باسـتان نشان می‌دهد. اما از ارتباط خـاص شـاه فریـدون با ایـزد ونند اطلاع چندانی نداریم. اگر ایـزد ونند همـان ترجائیل احـــادیث اســـلامی باشد. فریـــدون می‌تواند یکی از گزینه‌های جدی ذوالقرنین بودن در جهـان باسـتان باشد. زیرا ذوالقرنین احادیث اسلامی به کـوه قـاف رفته است و یـأجوج و مـأجوج را زنـدانی نمـوده است و ترجائیل را نیز ملاقات نموده است.

هم‌چنین بر اساس روایت کتـاب دینکـرد نهم می‌دانیم که در دوران شاه فریدون دیوان مازندر تباهی‌های بسـیاری به بار می‌آورند و گروهی از مردم از فریدون می‌خواهند که شر این فرومایگان را از سرشـان کم نماید. فریـدون با دیوان مازنـدر در دشت پیشانسه مبـارزه می‌نماید. این روایت تا حـدودی به فسـاد و تبـاهی یـأجوج و مـأجوج در دوران ذوالقـرنین شـباهت دارد. هر چند که تفاوت‌هـایی

نیز دارد و یأجوج و مأجوج روایات اسلامی آن‌گونه که در احادیث مربوط به آن خواهیم دید. دیو و پری و جن نیستند.

به روایت مبارزه فریدون با دیوان مازندر توجه نمایید:

{فریدون و مازندران: داستان برخورد فریدون و دیوان مازندر و راندنشان از خُنیره (=خُنیرث) در کتاب نهم دینکرد آمده است که خلاصهٔ آن چنین است: پس از این که فریدون ضحاک را به بند کشید، دیوان مازندر در خُنیره اقامت گزیدند و با حملات بسیار فریدون را از آن‌جا راندند و مردم شکایت به فریدون بردند و گفتند که ضحّاک در مقایسه با مازندرها حکمران خوبی بود.

فریدون با مازندرها در دشت پیشانسه برخورد کرد. مازندران فریدون را دست کم گرفتند و بدو گفتند که «ما تو را به این‌جا راه نمی‌دهیم». آن‌گاه فریدون به پیش و بالا تاخت و چون دم بیرون می‌داد از بینی راست او تگرگ بیرون می‌ریخت، سرد چون زمستان ۞ و از بینی چپ او سنگ می‌ریخت هر یک به اندازهٔ خانه ای. ۞ آن‌گاه آنان را به پای اسب گُشن برمایون (=برادر فریدون) بست و به بالا راند و آنان را به شکل سنگ در آورد. دوسوم آنان را نابود کرد و یک سوم دیگر آزرده و بیمار بیرون آمدند و دیگر به این کشور خُنیره باز نگشتند. (مینوی خرد ترجمه دکتر احمد تفضلی، تعلیقات صفحه 103)

شباهت دیگر روایت مبارزه فریدون با دیوان مازندر، با داستان ذوالقرنین و یأجوج و مأجوج در این است که مازندران در دوران متأخر نام بخشی از سواحل دریای

کاسپین در پشت رشته کوه‌های البرز است و البرز در اساطیر ایرانی معادل کوه قاف در احادیث اسلامی است و این شباهت دیگری بین فریدون و ذوالقرنین احادیث اسلامی است. البته باید توجه داشت که بنا به روایت دینکرد، فریدون سدی بر روی دیوان مازندر نمی‌زند بلکه با آنان مبارزه می‌نماید. این‌جا باید بدین نکته نیز توجه نمود که البرز اساطیر ایرانی با رشته کوه البرز امروزی تفاوت‌هایی نیز دارد. یعنی البرز اساطیری در عین آن‌که ارتباطی معنادار با رشته کوه البرز کنونی و سایر کوه‌های زمین مادی ما دارد اما خود کوهی زمینی و مرئی محسوب نمی‌شود.

همانگونه که ملاحظه نمودید شاه فریدون، شباهت‌هایی با ذوالقرنین دارد و از نظر دوران زندگی نیز آن‌گونه که فقیر بررسی نموده‌ام شاه فریدون به احتمال زیاد در بازه‌ای بین 1700 الی 2200 پیش از میلاد می‌زیسته است. (این را آن شاءاللّه پس از اتمام دروس ذوالقرنین و بازگشت به دروس پیوندهای فتوت و خاکساری با آیین مهری نشان خواهیم داد) و این بازه تاریخی دقیقا با بازه تاریخی زندگی ذوالقرنین قرآن هماهنگی دارد. زیرا همانگونه که پیشتر گفتیم ذوالقرنین قرآن در بازه‌ای پیش از زندگی حضرت موسی کلیم اللّه در 1300 پیش از میلاد و پس از طوفان نوح نجی اللّه زندگی می‌نموده است. اما با اینحال فریدون تفاوت‌هایی نیز با ذوالقرنین قرآن دارد. از آن جمله می‌توان به عدم بکار گیری لقب ذوالقرنین برای وی اشاره نمود. و یا این‌که در هیچ کدام از روایت‌های داستان زندگی وی از خضر علیه السلام یاد نشده است. یا در روایت زندگی ذوالقرنین از غلبه وی بر آژی دهاک یاد نشده است. در

مجموع باید بگویم در جهان باستان گزینه جدی‌تری نیز برای ذوالقرنین بودن وجود دارد. که آن شاالله بدان خواهیم پرداخت.

اما حال به سراغ کوه افسانه‌ای قاف برویم. گفته شد که این کوه بنا بر احادیث و روایت اسطوره‌ای به احتمال قوی باید در آسمان باشد. اما دقیقا کجا؟

در حدیث خواندیم که کوه قاف از زمرد یا زبرجد سبز است و پشت نطاق آسمان قرار دارد و سبزی آسمان از کوه قاف است. می‌دانیم که بر اساس یافته دانشمندان علوم جدید {هسته مذاب سیاره زمین باعث ایجاد قوی‌ترین میدان مغناطیسی در بین همه سیاره‌های سنگی منظومه شمسی می‌شود. جریان‌های گردابی مواد مذاب آهنی هسته زمین میدانی مغناطیسی را ایجاد می‌کند که بر همه اجسام مغناطیسی یا دارای بار الکتریکی که در دامنه نفوذ آن قرار دارد تأثیر می‌گذارد. این میدان مغناطیسی تا چندین برابر قطر زمین در همه جهات توسعه می‌یابد و مغناط کره یا مگنتوسفری را به وجود می‌آورد که در برخورد با ذرات بارداری که از خورشید ناشی می‌شوند و به بادهای خورشیدی معروف هستند تعامل کرده و تغییر شکل می‌دهد. عمده این ذرات باردار در ناحیه دونات شکلی به دام می‌افتند که به کمربند وان آلن معروف است. مجاورت طولانی با این ناحیه می‌تواند هم برای فضا پیماها و هم برای فضانوردان خطرناک باشد. ذرات بارداری که از درون میدان مغناطیسی در نزدیکی قطب‌های مغناطیسی زمین می‌گذرند با مولکول‌های جو زمین برخورد کرده و نورهای درخشانی را به وجود می‌آورند که به شفق‌های

قطبی معروف هستند.} (کتاب دایره المعارف مصور فضا از زمین تا لبه جهان نشر سایان صفحه 46)

بنابراین شاید بتوانیم شفق‌های قطبی را که گاه به رنگ سبز دیده می‌شود را همان سبزی مورد اشاره حضرات معصومین در احادیث کوه قاف بدانیم. زیرا علی الظاهر تنها رنگ سبزی که در آسمان با چشم ظاهری ما دیده می‌شود همین شفق‌های قطبی می‌باشد. هرگاه این تطبیق را درست بدانیم آن‌گاه می‌توانیم احتمال اینهمانی کوه قاف را با کمربند ون آلن که گرداگرد کره زمین را در بر گرفته است بدهیم. در بعضی احادیث می‌خوانیم که کوه قاف گرداگرد زمین مادی ما قرار دارد و رگ‌هایش در زیر تمامی کوه‌های زمین قرار دارد! و هرگاه خداوند بخواهد زلزله‌ای در زمین ایجاد نماید آن رگ را می‌لرزاند.

به حدیث زیر که از کتاب تفسیر کشف الاسرار میبدی و از طُرُق عامه نقل شده است توجه فرمایید:

{وهب منبه آورده که ذوالقرنین گرد عالم می‌گشت تا به کوه قاف رسید و گرد کوه قاف کوه‌های خرد دید. رب العالمین کوه [را] با وی به سخن آورد تا از وی پرسید که ما انت ؟ تو چه باشی و نامت چیست ؟ گفت: انا قاف، منم قاف گرد عالم در آمده، گفت: این کوه‌های خرد چیست ؟ گفت این رگ‌های منست و در هر بقعتی و در هر شهری از شهرهای زمین از من رگی است بدو پیوسته، هر آن زمین به ارادت حق آن‌را زلزله خواهد رسی مرا فرماید تارگی از رگهای خود بجنبانم که به آن زمین پیوسته تا آن‌را زلزله افتد. ذوالقرنین گفت یا قاف از عظمت اللّه با ما چیزی بگوی گفت: یا ذالقرنین

انّ شـــأن ربنا لعظیم کـــار خداوند ما عظیم است و از اندازهٔ وهم و فهم بیرونست. به عظمت او خبر کجا رسد و کـدام عبـارت به وصف او رسد. گفت آخر آن‌چه کمـتر است و در تحت وصف آید چـیزی بگـوی، گفت وراء من زمیـنی است آفریـده پانصد سـاله راه طـول آن و پانصد سـاله راه عـرض آن، همه کوهان‌اند پر از بـرف، ورنه آن بـرف بـودی من از حـرارت دوزخ چـون ارزیر بگداختیـد، الخ} (تفسیر کشف الاسرار میبدی جلد 9 صفحه 274)

خواننده گرامی همانگونه که ملاحظه می‌نمایید در حـدیث امـام علی بن موسی الرضا علیه السـلام، کـوه قـاف در پشت نُطـاق آسـمان قـرار داشت و در اسـاطیر ایـرانی، ایزد ونند که با ستاره ونند (نسر واقع= کرکس نشسـته) ارتبـاط دارد گـذرگاه‌های کـوه الـبرز را می‌پوشـاند. در نتیجه البرز کوه باسـتانی نـیز به نـوعی در آسـمان قـرار دارد.

اما در حدیث کتاب کشف الاسرار خواندیم که کـوه قـاف ریشه‌ها یا رگ‌هـایش درون زمین قـرار دارد و چـون حق تبارک تعالی بخواهد به قـومی عـذاب بفرسـتد آن رگ را می‌جنباند. و در آن نقطه از زمین زلزله می‌آید.

هر گاه بخواهیم بین این حدیث، و حـدیث امـام رضا علیه السـلام جمع نمـاییم. آن‌گـاه باید بین قـاف آسـمانی و درون زمین ارتبـاطی وجـود داشـته باشد. و هر گـاه بخـواهیم این ارتبـاط را با علـوم کیهـان شناسی جدید تطبیق بدهیم آن‌گاه بار دیگر دلیلی در تطبیق کـوه قـاف با مکان کمربند ون آلن می‌یـابیم زیـرا همانگونه که گفته شد منشأ کمربند ون آلن از میـــدان مغناطیسی درون زمین می‌باشد.

حتی نتایج بعضی تحقیقات دانشمندان نشـان می‌دهد که با بررسی امواج مغناطیسی زمین می‌توان امکان وقـوع زلزله را تا حدودی محتمل دانست.

نکته 1:ـ همانگونه که پیشـتر گفته شد الـبرز کـوه نـیز گرداگرد جهان قرار دارد در عین حال کوه‌های زمین نـیز از آن رسـته‌اند. به فقـرات زیر از کتـاب بنـدهش توجه فرمایید: {کوه البرز پیرامون جهـان، کـوه تـیرگ میـان جهـان است.} (بنـدهش ص 59)ـ و {در دین گوید که نخستین کوهی که فراز رست الـبرز ایـزدی بخت بـود. از آن پس، همـهٔ کوهها (ی دیگر) به هیجـده سـال فـراز رسـتند. الـبرز تا بسر رسـیدن هشتصد سـال می‌رست: دویست سال (تا) به ستاره پایه، دویست سـال تا به مـاه پایه، دویست (سال) تا (به) خورشید پایـه، دویست سـال تا به بالای آسمان.

چـنین (گوید که) دیگر کوه‌ها از الـبرز فـراز رُسـتند، به شمار دو هزار و دویست و چهل و چهار کوه، ... تفضـیل ایشـان را گـویم: الـبرز، پـیرامون این زمین، به آسـمان پیوسته است.} (بُندهش ص 71)

نکته 2: باید توجه داشت که جنس کوه قاف در احادیث از زمـرد یا زبرجد سـبز است و به فرمـوده امـام علی بن موسی الرضا علیه السلام در پشت نُطاق (پرده) آسـمان قـرار دارد. با توجه به اکتشـافات دانشـمندان و عـدم مشاهده چنین کـوهی در آسـمان، همانگونه که گفته شد به نظر این کـوه مـرئی و قابل رویت با چشم ظـاهری نیست. و اگر احتمـال دادیم که در تطبیق با کیهـان شناسی جدید این کـوه با کمربند ون آلن اینهمـانی دارد. به نظر فقیر در باطن و ملکوت محل کمربند ون آلن این

کـوه قـرار دارد. در واقع به ظن فقـیر به مـوازات عـالم ماده و فیظیکی تا مرزهای ذرات بــاردار کمربند ون آلن، جهانی مینوی وجود دارد که هستی آن ارتبـاط تنگاتنگ با هســـتی فیظیکی ما دارد. حکمـــای ایـــران باســـتان در اساطیر ایرانی از این جهـان مینـوی که از نظرها پنهـان است. بســـیار ســـخن گفته‌اند. و حـــتی خلقت آن را در گاهشماری خویش سه هزار سال پیش از آفرینش جهان مـــــادی (زمین و کوه‌ها و درختـــــان و رودها و دریاها) دانسـته‌اند. از این عـالم در دوره اسـلامی گـاه به عـالم هورقلیا و گاه به اقلیم هشتم و گاه عـالم مثـال (بخشی کوچکی از عالم مثال نه تمـام آن) یـاد کرده‌اند. دو شـهر مهم جابلقا و جابلسا در این عالم قرار دارند. و یأجوج و مأجوج و تارس و تافیل و مالوق و ماسـوق و گـروهی از پریان و جنیان (نه همه آنـان) و ایـزدان اسـطوره‌ای و ... در این جهان لطیف زنـدگی می‌نمایند. این عـالم تا مـرز جهان مادی و فیظیکی ما کشیده شده است و هستی آن با بخش مـادی زمین ما ارتبـاط تنگاتنگ دارد. آن‌چه که تا کنون بدان دست یـافته‌ام این است که هر فرآینـدی مثل تولید گازهــای گلخــانه‌ای و یا وقــوع احتمــالی یک جنگ بــزرگ هســته‌ای و ... که حیــات زمین مــادی ما را تحت شـعاع قـرار دهد علی الخصـوص در جو و اتمسـفر زمین تغیـــیر ایجـــاد نماید می‌تواند بر حیـــات و هســـتی این موجــودات (اعم از مثبت و منفیشــان) و عالمشــان نــیز تأثیر بگذارد.

تصویری از شفق قطب شمال

«ذرات بارداری که بر فــراز قطب‌هــای مغناطیسی زمین وارد لایه‌های جو فوقانی می‌شوند با گازهـای موجـود در

این ناحیه برخـــورد کـــرده و انـــرژی آن‌ها را افـــزایش می‌دهند و بـــاعث تـــابش آن‌ها در رنگ‌هـــای مختلف می‌شـوند. این نمـایش خـیره کننـده در اطـراف قطب شمال به نام شـفق‌های قطب شـمالی یا آرورا بـورلیس شـناخته می‌شـود.}(دایـره المعـارف مصـور فضـا، نشر سایان ص 47)

در حدیث می‌خـوانیم که رنگ سـبز آسـمان از کـوه قـاف است. و این کـوه در پشت نطـاق آسـمان قـرار دارد. و جنس آن از زمـــــرد یا زبرجد ســـــبز است. و ریشه‌ها (رگ‌هـای) کـوه قـاف در درون زمین قـرار دارد. ممکن است قـاف روایـات در تطـبیق با کیهـان شناسی جدید با مکـــان میـــدان مغناطیسی درون زمین که تا کمربند ون آلن کشیده شده است مرتبط باشد.

در اساطیر ملل گونـاگون می‌خـوانیم که رودهـای بـزرگ منشأ آسـمانی دارند. مصـریان بـرای رود نیل منشـأیی آســـمانی قائل بودند و همانگونه که پیشـــتر در دروس گفته شد جسد مردگان خویش را بر قـایقی می‌گذاشـتند تا به سوی قرارگـاه ابـدی خـویش بـرود. و در عین حـال اعتقاد داشتند که آنوبیس ایـزدی با سر سـگ، روح مـرده را بر قایقی سـوار می‌نماید و در نیل آسـمانی به سـوی منزلگاه عدالت (جایگاه اُزیریس) هدایت می‌نماید.

در اساطیر هندی نـیز رود بـزرگ گنگ منشـأیی آسـمانی دارد. در اسـاطیر میـان رودان رود فـرات منشأ آسـمانی دارد. در بعضی روایات نیز منشأ فُرات از بهشت دانسـته شده است:

{باب جنّه الدُّنیا: ضریس کناسی گوید: از امام باقر(علیه السلام) پرسیدم: نظر شما در این باره چیست که مـردم می‌گویند: آب فرات از بهشت بیرون می‌آید، چگونه چنین است در حـالی که آن از مغـرب سرچشـمه می‌گـیرد و چشمه‌ها و رودخانه‌هایی در آن سرازیر می‌شوند؟!

امـام بـاقر(علیه السـلام) فرمـود: همانا بـرای خداوند بهشـتی است که آن را در مغـرب آفریـده و آب فـرات شما از آن بهشت بیرون می‌آیـد، و ارواح مومنـان در هر شبانگاه از قبرهای خود بـیرون می‌آینـد، از میوه‌هـای آن می‌خورنـد، در آن بهشت می‌آسـایند، یک‌دیگر را ملاقـات می‌کنند و همدیگر را می‌شناسند و چـون صـبح می‌شـود، حـرکت می‌کنند و در فضـای میـان آسـمان و زمین می‌باشـند، و پـرواز کنـان به سـوی آن بهشت بـاز می‌گردند، و چون آفتـاب طلـوع می‌کند به قبرهـای خـود بـاز می‌گردند و در فضـای بـالای قبرها نـیز یک‌دیگر را ملاقات می‌کنند و همدیگر را می‌شناسند.

حضـرتش فرمـود: همانا بـرای خداوند دوزخی است در مشرق که آن را آفریده تا ارواح کفّـار را در آن‌جـای دهد و آن‌ها در تمـام شب از زقّـوم آن می‌خورنـد، از آب سوزان آن می‌آشـامند، و چـون صـبح می‌شـود، به سـوی بیابانی در یمن به نام «برهوت» که حرارتش از آتش دنیا بیشـتر اسـت، می‌روند و در آن‌جا یک‌دیگر را ملاقـات می‌کنند و همـدیگر را می‌شناسـند، و چـون شب فـرا می‌رسد به سـوی آن آتش بـاز می‌گردنـد، و آن‌ها تا روز قیامت چنین خواهند بود.

گفتم: خداوند کارهـای شـما را اصـلاح نماید! حـال یکتاپرستی که نبوّت محمّد (ص) را پذیرفته‌اند، ولی گنـاه

کارند و می‌میرند همان‌هـایی که امـامی ندارند و ولایت شما را نیز می‌شناسند چگونه خواهد بود؟

فرمـود: آن‌ها در قبرهـای خـود می‌مانند و از آن خـارج نمی‌شـوند، و هر کـدام از آن‌ها که عمل صـالح دارد و اظهـار دشـمنی نسـبت به ما اهل بیت نکـرده، بـرای او روزنه‌ای به سوی آن بهشـتی که خداوند آن را در مغـرب آفریده بـاز می‌شـود که تا روز قیـامت نسـیمی از آن، بر قبرش وارد می‌شود. سپس او خداوند را ملاقـات می‌کند و اعمال خوب و بدش را محاسبه می‌نماینـد، یا به سـوی بهشت و یا به سـوی دوزخ می‌برنـد، پس عـاقبت این‌هـا، بستگی به فرمان و خواست خداوند دارد.

حضرتش فرمود: خداوند با مستضعفان، ابلهان، کودکـان و فرزندان مسلمانان که به حـدّ بلـوغ نرسـیده و مرده‌اند نیز چنین رفتار می‌کند.

و برای دشمنان اهل بیت از اهل قبله، روزنه‌ای به سوی آتشی که آن را در مشـرق آفریـده، بـاز می‌کنند و تا روز قیامت از آن، زبانه و شراره و دود و جوشش آب سوزان نصیبشان می‌شود، و بازگشت آن‌ها به سوی آب سـوزان است، سپس در آتش انداخته می‌شوند و آن‌گاه به ایشان گفته می‌شـود: کجاست آن‌چه غـیر خـدا می‌خوانید؟ کجاست آن امامی که او را امام خـود قـرار دادید غـیر از آن امامی، که خداوند او را برای مردم امام قـرار داد ؟} (کتاب فروع کافی جلد 1 باب جنه الدنیا)

خواننـده گـرامی در این حـدیث خـوب دقت نماید که مجموعه‌ای از معارف معادشناسی و هستی شناسـانه در آن آمـده است. در کلام امـام بـاقر علیه السـلام آمـده

سرمنشأ رود فرات در بهشتی در غرب قرار دارد و آن در واقع بهشـــتی آســـمانی است که فـــرات از آن منشأ می‌گـیرد. بهشـتی که ما بین زمین و آسـمان قـرار دارد. این‌جا بار دیگر اسطوره و دین با یک‌دیگر پیوند می‌خورد. در اساطیر میان رودان فـرات منشـأیی آسـمانی دارد. و در احادیث اسلامی نیز منشأ رود فرات بهشتی در غــرب و به نـــوعی آســـمانی است. می‌دانیم که سر منشأ رود فرات در کوه‌های کشـور ترکیه امـروزی قـرار دارد. پس چگونه ممکن است که در کلام معصـــــوم رود فـــــرات منشأیی بهشتی داشته باشد و یا در اساطیر میان رودان منشأیی آسمانی داشته باشد؟ آیا مردمان جهان باســتان تـوان این را نداشـتند که خط سـیر رود فـرات را دنبـال نمایند تا به سرمنشأ آن برسـند؟! آیا براسـتی مردمـانی که آن زیگورات‌ها را می‌ســاختند از چــنین امــری عــاجز بودند؟! بــرای فهم درست مــاجرا، عــالمی لطیف را در نظر بگیرید که تا مرز جهان مادی ما کشـیده شـده است. در این عالم لطیف آسمانی رودهایی وجـود دارد. یکی از این رودها فُــرات آســمانی است که در کوه‌هــای ترکیه جــایی که منشأ رود فــرات زمیــنی قــرار دارد به درون فرات زمینی می‌ریزد.

با ریختن فرات آسمانی به درون فـرات زمیـنی یا ریختن نیل آسمانی به درون نیل زمیـنی و ریختن گنگ آسـمانی به درون گنگ زمیـــنی، چـــیزی به حجم آب این رودهـــای زمینی در حال حاضر اضـافه نمی‌شـود. این آب لطیف به آب مادی برکت معنوی می‌بخشد. اما پاسخ به این سـوال که در گذشته که عوالم به یک‌دیگر نزدیکتر بودند و مرزها باز بوده آیا به حجم آب فرات زمیـنی اضـافه می‌شـده یا خیر؟ مشکل است!

عـالم اسـاطیر چـنین عـالمی است نه آن لاطـائلاتی که طرفداران نظریه فرازمینی‌ها می‌گویند. ایزدان باستانی اعم از مثبت و منفیشـــان در تمـــدن‌های گونـــاگون هیچ ارتبـاطی به وجـود داشـتن یا نداشـتن یوفوها ندارند. و نباید بین دو مبحث یوفولـوژی و ایـزدان باسـتانی خلط نمـود. اشـتباهی که رمـان نویسـانی چـون سـیچن و یا فوندینکن و سایرین انجام داده‌اند.

متاســفانه ما در مبحث شـــناخت اســطوره با دو نگـــاه اساساً اشـتباه طـرف هسـتیم. از یک طـرف نگـاه جامعه دانشگاهی است که اسطوره‌ها را غیر واقعی می‌دانند و حـــــداکثر آن را از جنبه روانشناسی و کهن الگوها و... تفسیر می‌نمایند. فقیر به وضوح چنین نگـاهی را در بین بعضی اســتادان خــویش دیــده ام. یکی از این اســتادان جناب پرفسور عبدالمجید ارفعی استاد بزرگ زبان اکـدی (بـابلی نو) و زبـان ایلامی است و دیگـری جنـاب دکـتر فریـــدون جنیـــدی که اساســاً هر دو اســتاد چنـــدان به اسطوره باور نداشتند. در ادامه آن شـاءاللّه هنگـامی که جدی‌ترین گزینه ذوالقرنین بودن قرآن را از اسـناد میـان رودانی نشان دهیم ملاحظه خواهید نمـود که همین نگـاه بی‌باور به جهان ماورا چه در ایران و چه در غـرب چگونه باعث شـده مـورخین غـربی و به تبعش مـورخین ایـرانی یک اسطوره مهم در الواح میان رودان را نادیده بگیرند و آن را فاقد اعتبـــار تـــاریخی بدانند و بیشـــتر در زمـــره افسـانه‌ها به حسـاب بیاورند. آن وقت عـده‌ای جاهل با مـدرک phd در داخل کشـور می‌گویند علـوم انسـانی اسلامی وجود ندارد ؟! چرا وجود ندارد ؟ یک فـرد مـومن چون ایمان به جهان غیب و ماورا دارد جهان را بگـونه‌ای می‌بیند که یک شـــخص غـــیر مـــومن نمی‌بیند. این را

می‌گویم بد نیست اشاره نمایم که نگاه ماده گرا و به اصطلاح علم زده غربی را فقیر در بعضی از مسلمانان و حتی علما نیز مشاهده نموده ام. بدین خاطر از واژه مومن به جای مسلم استفاده نمودم.

اما اگر در جامعه دانشگاهی ما نگاه تفریطی نسبت به اسطوره وجود دارد. در یوفولوژیست‌ها عمدتا نگاه افراطی همراه با تحریف بارز متن اسطوره وجود دارد. نگاهی که عمدتا قائل به این است که چندین هزار سال پیش این موجودات اسطوره‌ای با یوفو به زمین مادی ما پای گذاشته‌اند و دارای فناوری پیشرفته بوده‌اند. اینان استادان تحریف هستند در کتب خویش سخنانی می‌گویند که ابداً در الواح میان رودان چنین لاطائلاتی یافت نمی‌شود. هر کسی که کتب اسطوره شناسی معتبر و کتب تاریخی معتبر که در آن ترجمه دقیق الواح آمده باشد را خوانده باشد. تحریفات این جماعت را بخوبی در می‌یابد.

به نمونه‌ای از دانش پیشرفته آنوناکی‌ها توجه فرمایید:

{«آفرینش کلنگ»

این منظومه متشکل از 108 سطر است. و اگر چه بخش‌های کوچکی از آن هنوز ناخوانا و نامفهوم باقی مانده است، اما به گونه‌ای خاص کامل است. منظومه با مقدمه‌ای طولانی که برای مفاهیم سومری آفرینش و سازمان جهان اهمیت فراوان دارد، آغاز می‌شود: «خداوند برای تولید آن‌چه که سودمند بود، خداوند، که تصمیماتش تغییرناپذیر است، انلیل، که دانهٔ «سرزمین»

را از خـاک می‌رویانـد، تصـمیم به جـدا کـردن آسـمان از زمین گــرفت، تصــمیم به جــدا کــردن زمین از آســمان گرفت، (2بـار آمـده) بـرای رشد مخلـوقی که تولید شـده بود، در «پیوندگاه آسمان و زمین» (نیپور) ... را گسترش داد. «روز» که برآمــد، او کلنگ را به وجــود آورد، ☺ او کـارگر را معـرفی کـرد، سرنوشت را رقم زد، همـراه با کلنگ و ســبد «نــیرو» را هــدایت کــرد، انلیل کلنگ او را تعـــالی بخشـــید، کلنگ طلایی او، که سر آن از ســـنگ لاجورد است، کلنگ خانۀ او، ...از نقـره و طلا، که دنـدان او گاو یک شاخی است که از دیوار پهناوری بـالا می‌رود. خداوند کلنگ را فـــرا خوانـــد، سرنوشت آن را رقم زد، کینـدو، تـاج مقـدس را بر سر او نهـاد، سر انسـان را در قــالب نهــاد، او (انســان؟) در برابر انلیل ســرزمینش را می‌پوشاند، بر مردم سر سیاه خویش (با چشمانی) خیره نگریســت، آنونــاکی که نزدیک وی ایســتاده بودنــد، آن را (کلنگ را) به عنـوان هـدیه‌ای در دست‌های آنــان نهادنــد، آن‌ها دل انلیل را با ستایش به دست آوردنــد، آن‌ها کلنگ را به مردم سر سیاه دادند که نگاه دارند.»

انلیل پس از آن‌که کلنگ را آفریـــده، سرنوشت والای آن را رقم زد، دیگر خـــدایان مهم به کـــارآیی و نـــیروی آن افزودند. منظومه با قطعۀ بلندی به پایان می‌رسد که در آن سودمندی کلنگ توصیف شده است. ...}(تـاریخ تمـدن بین النهرین ج2 ص245)

خواننـــده گـــرامی دانش پیشـــرفته آنوناکی‌ها و در راس آنان ایزد انلیل را که در دورانی نسـبتا طـولانی رئیس و سرور ایزدان میان رودان بوده است را در آفرینش کلنگ طلایی ملاحظه نمودید. این یک نمونه از صــدها نمونه در

اساطیر میان رودان است که نشان می‌دهد آنوناکی‌ها ابداً شباهتی به آن‌چه طرفداران نظریه فضانوردان باستانی می‌گویند ندارند. هر کسی که با متن الواح اندکی آشنایی داشته باشد. چنین روایت‌هایی را در جای جای متون اسطوره‌ای ملاحظه می‌نماید در اساطیر میان رودان از ایزدان کشاورزی و چوپان و هوا و انواع قوای طبیعی و کواکب یاد شده است. بسیاری از این ایزدان در واقع شبه صورت‌های فلکی در نزد مردمان جهان باستان بوده‌اند. که پیشینیان از صورت آنان بت‌ها می‌ساختند و آن‌ها را می‌پرستیدند. کیش ستاره پرستی مهمترین کیش دوران باستان علی الخصوص در میان رودان بوده است که حضرت ابراهیم خلیل الله (علیه السلام) نیای بزرگ اعراب و عبرانی‌ها و پدر ادیان توحیدی ابراهیمی (کلیمی، نصاری، اسلام) مقابل این کیش (ستاره پرستی) ایستادگی نمودند و مردم زمان خویش را به سوی توحید خداوندی و خالق خورشید و ماه و کواکب و کل جهان مادی و معنوی رهنمایی نمودند. طرفداران نظریه فضانوردان باستانی آن‌چنان از دانش پیشرفته آنوناکی‌ها و دانش ژنتیک و یوفوی آنان سخن می‌گویند و لاطائلاتی را به هم می‌بافند که مرغ پخته در دیگ خنده‌اش می‌گیرد. بارها گفته‌ام و اکنون نیز می‌گویم نباید بین مبحث وجود یوفو چه در حال و چه در دوران کهن و مبحث اساطیر باستانی ملل خلط شود. اشتباهی که متاسفانه طرفداران نظریه فضانوردان باستانی در غرب به نظر فقیر آگاهانه و در موارد اندکی ناآگاهانه انجام می‌دهند و با قدرت رسانه‌ای خویش و ساخت مستندهایی نظیر ما و فرازمینی‌ها و ... حقیقت را منحرف می‌کنند.

این‌که در بعضی تمدن‌ها نگاره‌هایی شبیه به یوفو وجود دارد ارتباطی با ایزدان تمدن‌ها و موجودات اسطوره ایشان ندارد و نباید بین اساطیر تمدن‌های کهن و یوفو خلط نمود زیرا اساساً دو مبحث جدای از هم می‌باشند.

اما انلیل که از الواح میان رودان اینگونه بر می‌آید که روزگاری رهبر و رئیس ایزدان میان رودان بوده در نظر این مردمان، ایزد و رب النوع صورت فلکی عوا یا گاوران بوده است. به فقرات زیر در باره انلیل توجه فرمایید:

{انلیل (اللیل) (Ellil) Enlil

انلیل (اللیل اکدی) یکی از مهمترین خدایان در مجموعه خدایان معابد اصلی pantheon بین النهرین به شمار می‌رود. بنابر یک شعر سومری ختی خدایان دیگر، در مقابل شکوه و جلال او به حساب نمی‌آمدند. گاهی گفته می‌شود که او از اخلاف آن An و برادر الهه ارورو Aruru است.

هم‌چنین توصیف شده که وی سلف انکی Enki و نین کی Ninki (خداوندگار و بانوی زمین) بوده، و ارتباطی به خدا انکی Enki ندارد.

همسر وی (انلیل) نین لیل Ninlil (یا سود sud) می‌باشد. در میان فرزندان انلیل Enlil می‌توان به الهه اینانا Inana و خدایان ادد Adad (ایشکور Iskur)، نانا سوئن Nanna Suen، نرگل Nergal، پبیلسگ Pabilsag، نوسکو Nusku، اوتو Utu (شمش shamash)، اورش Urash، زببه Zababa و انوگی Ennugi، اشاره کرد. نوسکو Nusku، وزیر انلیل Enlil

است. مرکز بــزرگ پرســتش انلیــل، معبد اکــور Ekur (خانه کوهســتان) در نیپـور Nippur واقع در حاشـیه شـــمالی ســـومر بـــوده و اغلب مواقع انلیل Enlil، کوهســـتان عظیم و پادشـــاه ســـرزمین‌های نامساعدخوانده می‌شد که احتمالا در ارتبـاط با سلسـله جبــال زاگــرس بــوده است. دیگر تمثیلهــایی که بــرای توصیف شخصیت وی به کـار می‌روند به قـرار زیر است: پادشاه، خداوند تعالی، پدر و خالق، طوفان سهمناک و گاو وحشی و نیز به طور قابل ملاحظه‌ای «سوداگر». گاهی او را به نام نونمنیر Nunamnir نیز می‌خواندند. با وجـودی که در یک متن به او به عنـوان بـاد شـرق و بـاد شمال اشاره شده، شواهدی مبنی بر ارتباط نام انلیل با لیلا Lila/لیلو lilu/ یا دیو بـــاد صـــحرا، در دست نیست. کاسی‌ها، اللیل را در پایتختشـــان یعـــنی دور کـــوریگلزو DurKurigalzu (اقر غـوف امـروزی)، می‌پرسـتیدند. از نظر سـتاره شناسی اللیل Ellil با صـورت فلکی عـوا، هماهنگ بود. نمـاد اللیل Ellil در هـنر نو آشـوری، کلاه شاخدار horned cap است.} (کتاب فرهنگنامه خدایان، دیــوان و نمادهــای بین النهــرین باســتان مــدخل انلیل صفحات 130 و 131)

نکته1: به وجود تاج شاخدار برای ایزد انلیل توجه نمایید. تاج شاخدار در میان رودان تاج ایزدان بوده و ذوالقـرنین قرآن نیز احتمالاً این تاج معـروف را بر روی سر خـویش می‌گذاشته است.

نگاهی به اساطیر میان رودان و ارتباط آن با صور فلکی آسمان شب 2}

ادامه...

نکته 2:ـ به لقب گاو بـرای ایـزد انلیل که می‌تواند نشـان دهنـدۀ ارتبـاطی بین وی و صـورت فلکی عـوا (گـاوران) باشد توجه نمایید.

نکته 3: نکته جالب دیگر ماجرا آن‌جا است که در تصویری که یونانیان از صورت فلکی عوا (گاوران) کشـیده‌اند. در دست چپ وی سلاحی شبیه داس قـرار دارد که می‌تـوان آن را کلنگ نیز تصور نمود. در دست راست وی نیز گاه نیزه‌ای قـرار دارد. و در دست راست تصـویر این صـورت فلکی در کتـاب صـورالکواکب، عصـایی قـرار دارد. اما مـاجرا زمـانی جـالب می‌شـود که بـدانیم در بعضی نگاره‌هـای انلیل در دست چپ وی تـبری قـرار دارد و در دست راست وی نـیزه و حلقه قـدرت قـرار دارد. و کلاه خاص انلیل در این تصـاویر بی‌شـباهت به دسـتار صـورت فلکی عوا در کتاب صور الکواکب نیست.

نکته 4:ـ می‌دانیم که صورت فلکی عـوا (گـاوران) با نـام چوپـان و رمه دار نـیز شـناخته می‌شـود. و نکته جـالب مـاجرا این‌جا است که انلیل نـیز در بعضی الـواح چوپـان نامیده می‌شود. به بخشی از ترجمه لـوح سـرود انلیل که در آن انلیل چوپان نامیده می‌شود توجه فرمایید:

{...[ای] انلیل، شـبانی که به او (با چشم التفـات) خـیره شـده ای، که او را فـرا خوانـده و او را در سـرزمین والا مقام ساخته ای، ...،

او که به هر کجا گـام می‌نهـد، سـرزمین‌های بیگانه را به زانو در می‌آورد،

آیین آبریزان را که در همه جا آرامش می‌بخشد، قربانیها از غنایم فراوان را، که به خزانه آورده است،

هدایایی را که به حیاطهای با شکوه (معبد) سرازیر کرده است،

انلیل، شبان شایسته، همیشه در حرکت،

از چوپان برجسته همه جانداران (پادشاه)،

پادشاهی خویش را به وجود آورد،

تاج مقدس را بر سرنهاد...،

آسمان، (که) او فرمانروای مطلق آن است،

زمین، (که) او بزرگ روی آن است، ...}(تاریخ تمدن بین النهرین یوسف مجیدزاده جلد دوم صفحه 269)

نکته 5:ـ اما دلیل دیگر اینهمانی انلیل با صورت فلکی عوا (گاوران) متن انوما الیش (اسطوره آفرینش بابلی) است. در لوح پنجم این اسطوره می‌خوانیم که ایزد فرومایه مردوخ به تصور کاهنان قدیم، پس از غلبه بر تیامات هنگامی که شبه صورت فلکی ایزدان را در آسمان قرار داد. منازلی را برای انلیل و انکی قرار داد { {(مردوخ) به موازات آن منازلی را برای انلیل و اآ (انکی) برپا داشت.} می‌دانیم که در علم نجوم ستاره سماک رامح که پرنورترین ستاره صورت فلکی عوا (گاوران) می‌باشد به نگهبان شمال معروف است. حال اگر انلیل را صورت فلکی عوا بدانیم که ستاره سماک رامح آن نگهبان شمال است. آن‌گاه محتملاً انکی باید نگهبان جنوب باشد. نگهبان جنوب کدام ستاره است ؟! در متن بندهش از اساطیر ایرانی ستاره سدویس نگهبان جنوب است که اکثر محققین آن را با ستاره سهیل یکی دانسته‌اند. بنابراین اگر انکی نگهبان جنوب

باشد که بسیار محتمل است. می‌دانیم که ستاره سهیل در گذشته جزئی از صورت فلکی سفینه (کشتی) و امروزه جزئی از صورت فلکی شاه تخته می‌باشد. و این با بعضی نگاره‌های انکی شباهت‌هایی دارد. زیرا ما در یکی از نگاره‌های انکی می‌بینیم که وی بر روی سکویی ایستاده و از دو سوی شانه‌های وی دو رود جاری است که درون رود ماهی‌هایی نیز قرار دارد. به نظر فقیر این دو رود را می‌توان با صورت فلکی نهر یکسان دانست که در نزدیکی صورت فلکی سفینه (کشتی) قرار دارد. نکته جالب دیگر ماجرا آن‌جا است که در زیر پای انکی در این نگاره موجودی کوچک قرار دارد که به صورت فلکی ارنب (خرگوش) شباهت دارد. در واقع آن‌چه که در نزد یونانیان صورت فلکی سفینه (کشتی) بوده و آنان این صورت فلکی را مرتبط با داستان آرگوناتها می‌دانسته‌اند در نزد مردمان میان رودان صورت فلکی کشتی و نهر به گونه سکویی بوده که انکی بر روی وی ایستاده است و نهر از دو شانه وی جاری است.

آب سرشت بودن ستاره سهیل در صورت فلکی سفینه (کشتی) و این‌که این صورت فلکی جزو صور فلکی جنوبی آسمان شب محسوب می‌شود. دلیلی دیگر بر تطبیق این ستاره و صورت فلکی سفینه با انکی سومری می‌باشد. زیرا در الواح میان رودان می‌خوانیم که انکی ایزد آب‌های زمین است. هم‌چنین می‌دانیم که ستاره سهیل (نگهبان جنوب) را در مناطق شمالی کشور ایران و به تبعش مناطق شمالی کشور عراق، نمی‌توان به خوبی رصد کرد و تنها در عرض‌های جنوبی نزدیک به سواحل خلیج فارس است که این ستاره را می‌توان به خوبی رصد نمود. بنابراین ستاره سهیل در

جغرافیـــای میـــان رودان با جنـــوب این منطقه و خلیج فـارس ارتبـاط معنا دار دارد و نکته جـالب مـاجرا این‌جا است که در الــواح میــان رودان نــیز انکی با ســرزمین دیلمون در خلیج فارس ارتبـاط داشـته است. دیلمـون را عده‌ای از محققین با سـرزمین بحـرین یکی دانسـته‌اند و عده‌ای دیگر آن را در عمق آب‌های خلیج فارس می‌دانند.

تصویر صورت فلکی عوا (گـاوران) یا چوپـان در اسـاطیر یونـانی که سـومریان این صـورت فلکی را با انلیل یکی می‌دانستند. به داس و عصا در دستان عوا توجه نمایید.

{صـــورت فلکی عـــوّا گـــاهی به عنـــوان خرســـبان، که سگ‌های صـــورت فلکی ســـگان شـــکاری و هم‌چـــنین خرس‌های دبّ اکبر و دب اصغر در حوالی قطب شمال را دنبال می‌کند، معرفی می‌شود. عـوّا به شـکل بادبـادک یا بستنی قیفی بـوده که درخشـنده‌ترین سـتارهٔ آن سـمّاک رامح، در بخش پایینی قرار دارد.

برای یافتن سمّاک رامح می‌توان انحنـای دسـتهٔ آبگـردان دبّ اکبر را به صورت قوس ادامه داد تا به آن رسید.

سمّاک رامح ستارهٔ آلفا از این صورت فلکی است که نام انگلیسی آن مشـــتق از لغت arktouros به معنـــای «نگهبـان خـرس»، در واقع اشـاره‌ای به خـرس بـزرگ آسمان است. سمّاک رامح چهارمین سـتارهٔ درخشـان در کل آســمان و یکی از معــدود ســتارگان درخشــان زرد نارنجی است که می‌تـوان آن را به راحـتی تشـخیص داد. نوع طیف آن k2 |||، با قـدر منهـای 0/04 و فاصـلهٔ 34 سـال نـوری است. بقیـهٔ سـتارگان عـوّا به نسـبت کم فروغند. درخشـــنده‌ترین آن‌ها اپســـیلون، به عنـــوان یک

مجموعه سه تـایی به نـام ازار است.} (کتـاب صـورتهای فلکی مترجم مهندس احمد دالکی صفحه 142)

تصــویر صــورت فلکی عــوا (گــاوران) به نقل از کتــاب صورالکواکب.

به شــباهت دســتار صــورت فلکی عــوا با کلاه انلیل در اساطیر سومری و اکدی توجه نمایید.

{عوا Arectophylax فر Booter (فر)، صورت شمالی با بعد 14 ساعت و 30 دقیقه شمالی 30 درجه. در نجوم قدیم، عوا منزل سیزدهم ماه است و دارای 54 کوکب می‌باشد.

عوا در اطلس‌های نجومی، همچـون صـورت مـردی است که عصــایی بر دست گرفته است. موقع عــوا بین اکلیل شمالی (فکه) و بنات النعش کبری است ستاره گـانی که بر بازو و کتف و عصا و سر عوا قرار دارند عرب ضباع و آن‌ها که بر دست چپ و بــازو و اطــراف این دست دیــده می‌شـوند. اولاد الضـباع نـام داده است. (خواننـده عزیز توجه نماید که با توجه به ســامی بــودن اعــراب و این‌که اسطوره شناسی اعـراب از آسـمان شب ممکن است در بعضی مــوارد متــأثر از تمــدن‌های ســامی میــان رودان باشد، این احتمال است که ستاره‌هایی که اعراب آنان را با نام اولاد الضباع می‌شـناختند بعضی از فرزنـدان انلیل باشند.) در خارج از عوا کواکب روشنی است از قدر اول بنـام سـماک رامح که بین دو ران عـوا قـرار دارد و او را حارس السماک هم گفته‌اند چه همـواره در آسـمان دیـده می‌شود.}

تصـویر صـورت فلکی عـوا (گـاوران) بر اسـاس اسـاطیر یونانی

{عوا نزد یونانیان «لیکادن» به معنی گرگ و نزد عبری‌ها (کلب النبـــــاخ) و در زبـــــان لاتین «سگ» و در یکی از فرهنگهای قـرن نـوزدهم حـراث و بقـار و به معـنی گـاو آمده است. (بسائط علم الفلک/ 107108)

«عــوا که او را حــارس الشــمال گویند و کــواکب او 22 (معادل تعداد حروف ادبیات عبری) در نفس صـورت‌اند و یکی خارج آن و او بر صـورت مـردی است. عصا بر دست گرفته در میـــان کـــواکب فکه و بنـــات النعش و عـــرب کواکــبی را که بر سر او و منکــبین و عصــای او باشــند ضباع و آن‌ها را که بر دست چپ او و ساعد و مـاحول آن باشـند اولاد ضـباع و سـتاره‌ای را که بر فخـذین او باشد سـماک رامح خوانند و عـرب سـماک را بـانفراد حـارس السـماء و حـارس الشـمال نـیز خوانند بواسـطهٔ آن‌که پیوسـته پدیـدار باشد و در تحت شـعاع مختفی نشـود. و کوکبی که بر سـاق چپ او باشد رمحح خوانند». (نفـائس الفنون ج 3/449) و (رک: سماک، سماک رامح)

عوا از مـنزل سـیزدهم مـاه و نشـانهٔ آن در کتب نجـومی فارسی پنج سـتاره است یکی از قـدر چهـارم و بقیه از قدر سوم و در طرف چپ سنبله به شکل حرف لام که از طرف چپ نوشته شود، قرار گرفته است.}

تصویر دیگری از صورت فلکی عوا (گاوران)

{سـتارهٔ پنجم عـوا به طـرف شـمال مایل است و ازین میل زاویه یی پیدا شده که آن‌را زاویه العوا گفته‌اند. عوا در ضروب و امثـال عـربی نـیز راه یافته است. از آنجمله

گویند آن العــوای کلاب تعــوی خلاف الاسد که اشــاره به موقع عــوا در آســمان و نــیز کنایه از تــرس و بی‌شــرمی است. و گویند بدان جهت عوا گفته‌اند که دنباله رو شــیر (صـــورت اسد) است و نـــیز گفته‌اند عـــویت الشـــئ‌ای عطفته. و عوی الـبرد، به سـبب آن‌که با طلـوع عـوا هـوا میل به سردی می‌کند (شرح بیست باب) عـوا را صـناج و نقار هم گفته‌اند. (رک: صناج)

استاد ابوریحان گوید: «چهار ستاره‌اند از شمال به سوی جنوب رفته و به آخر پیچش دارند چون صورت حــرف لام و به زیر و زبر عذرا (سنبله)اند و تازیان گویند ســگانند و از پس شیر بانگ همی کنند. (التفهیم /110)

لیکن در آثارالباقیه گفته است: «و بـــــــــدین جهت این ســتارگان را عــوا گفته‌اند چنانکه زجــاج گفته «عــویت الشی اذا عطفته» و زجـــاج می‌گوید کسی را جز خـــود نمیشناسم که این کلمه را چـنین تفسـیر و معـنی کـرده باشد و آنانکه در وجه تســمیه عــوا گفته‌اند که به منزله سگانی است که بدنبال شیر میروند و عوعو می‌کنند.}

تصویری از صورت فلکی عوا (گاوران) چوپان.

به مکان ستاره سماک رامح یا زوبین دار (نگهبان شمال) در تصویر دقت نمایید.

{راهی غلط رفته‌اند، زیرا عـوا بر سـینهٔ عـذرا و بـال آن واقع است». (ترجمه آثارالباقیه ص 408)

قطب الدین شیرازی گوید: کوکب عوا بیست و دو است، چهار در قدر سوم و چهارم و نه در قدر پنجم و (بقیه در اقدار پـایین تر) و در خـارج صـورت عـوا کوکبیست که او

سـماک رامح خوانند (دره التـاج ح 137/1)ـ بـرخی شـکل عوا را به صورت عدد هفت تصـور کـرده گویند هر ضـلع آن مانند نــیزه ایست و بعضی گویند به شــکل الف است در خط کوفی. (عقول عشره/1617)

فارسی کهن عــوا «مشــاه» در ســغدی «فستشت» و به خوارزمی «فست» به قلم آمده (گاهشماری/205 به نقل از آثار الباقیه) و به هندی «هستا» گفته‌اند (کنزالحسینی /211)ـ نام «متراک» نـیز فارسی عـوا گفته شـده است. (رک: متراک)

نـام عـوا در شـعر فارسی با یک بـاور کهن که سـگها در شب‌های مقمر عوعو می‌کنند و یا این‌که عـــــوا خـــــود همچـــون ســـگی است که به دنبـــال شـــیر عوعو می‌کند آمیخته است.}

(برگرفته از کتـــاب فرهنگ اصـــطلاحات نجـــومی دکـــتر ابوالفضل مصفّی مدخل عوّا صفحات 532 الی 534)

تصویر انلیل، که در نظر سـاکنان میـان رودان رب النـوع صورت فلکی عوا یا گـاوران و چوپـان می‌بـوده اسـت؛ با کلنگی در دست چپ و نـــــیزه و حلقه قـــــدرت در دست راست.

1: به کلاه خاص وی و شباهتش با دستار تصویر صـورت فلکی عوا از کتاب صورالکواکب توجه نمایید.

2: کلنگ موجود در دست چپ انلیل همان داسی است که یونانیان برای این صورت فلکی متصور بوده‌اند.

3: نیزه و حلقه قدرت موجود در دست راست انلیل را می‌توان با عصای صورت فلکی عوا در بعضی نگاره‌های اسلامی و یونانی این صورت فلکی یکی دانست.

تصویر صورت فلکی عوا (گاوران) و ستاره معروف آن سماک رامح که به انگلیسی آن‌را Arcturus می‌نامند. سماک رامح نگهبان شمال و زوبین دار نیز نامیده می‌شود. عده‌ای از محققین هفتورنگ را در نجوم و اساطیر ایرانی را جزئی از صورت فلکی عوا می‌دانند و عده‌ای دیگر هفتورنگ را همان هفت کوکب بنات النعش می‌دانند.

{هفتورنگ: به معنی «دارای هفت نشان»، بنات النعش یا دب اکبر است که در فارسی به معنای «هفت تخت» است. در ادبیات پهلوی او سپاهبد شمال به شمار می‌آمده و از اباختران، اورمزد (مشتری) دشمن او بوده است. احتمالاً همان سماک رامح است. به قول زمخشری در مقدمهٔ الادب، این ستاره را در فارسی «هفت برادر» گویند. طبق مینوی خرد این ستاره 99999 فروهر مقدسان بر در و گذر دوزخ گمارده شده است برای باز داشتن 99999 دیو و دروج و پری و جادوگری که در مخالفت با سپهر و اخترانند و حرکتش پیرامون دوزخ است. کار اساسی‌اش این است که دوازده خانه بروج را در اختیار دارد و آن دوازده برج هم به یاری هفتورنگ حرکت می‌کنند و هر اختری چون به البرز (معادل کوه قاف) داخل شود، پشت به هفتورنگ دارد و پناه از هفتورنگ خواهد.}

تصویر صورت فلکی عوا (گاوران) در کنار صورت فلکی بنات النعش، عده‌ای از محققین بنات النعش را

هفتورنگ می‌دانند. و عـده‌ای دیگر هفت کـوکب صـورت فلکی عوا را هفتورنگ می‌دانند.

اگر دقت نمایید بنات النعش از هفت کوکب تشکیل شـده است. اما صورت فلکی عـوا هنگـامی می‌تواند هفتورنگ باشد که ما شش کوکـبی که با رنگ صـورتی نشـان دار شده‌اند را در کنـار کـوکب رنگ سـبز که درون این شـکل بادبادکی قرار دارد در شمار آوریم.

{گفته شـده است که سـتاره هفتورنگ را بیـور هـزار ستارگان پاسـبانی روان افتـاده در دوزخ است و در پرتو و بر آن سـتارگان، دیـوان هر زمـان و پیوسـته روان را پادافراه کردن نتوانند. هم‌چنین سگ از ناحیه هفتورنگ به زمین آمده است. (به ارتباط خاص صـورت فلکی عـوا با سگ‌ها دقت نمایید)

مهره‌ها نیز نیروی خودشان را از هفتورنگ می‌گیرند. در هنگـام قربـانی کـردن گوسـپند، گـرده از آن هفتورنگ است. این سـتاره چنـان مقـدس است که به همـراه سه سپاهبد دیگر یعنی ونند، سدویس و تیشـتر، جـزء ایـزدان به شـــــــــــمار می‌روند. طبق زند بهمن یسن یکی از نشانه‌های ظهـور بهـرام ورجاوند این است که هفتورنگ جـای بهلد و به سـوی خراسـان بگـردد.}(کتـاب فرهنگ اساطیر پهلوی ص 446)

نگـاره‌ای بر روی مهر اسـتوانه‌ای در 2300 قبل از میلاد مربوط به یک کاتب به نام Adda متعلق به تمدن اکدیان

در سـمت چپ تصـویر سـگی را مشـاهده می‌نمایید که صورت فلکی کلب اکبر یا سگ شکارچی است. در جلـوی سگ ایزد نینورتا را با کمانی در دست مشاهده می‌نمایید

که رب النـوع صـورت فلکی شـکارچی یا جبـار است. در وسط تصـویر سـکویی را مشـاهده می‌نمایید که احتمـالاً صـورت فلکی است که امـروزه ما آن را با نـام شـراع یا بادبان vela می‌شناسیم. بر روی این سکو ما ایزدبانویی را مشـاهده می‌نمـاییم که به احتمـال بسـیار زیـاد اینانا است که صورت کوکب زهره در نزد سـومریان و اکـدیان است. در پایین سکو ایزدی را مشاهده می‌نماییم که تنها بالاتنه وی پیـدا است. آن‌هـایی که با رصد آسـمان شب مـأنوس می‌باشـند می‌دانند گـاه یک صـورت فلکی تنها نیمه بالاییش قابل رصد می‌باشد. و محتملاً این ایزد نـیز نیمه پـایینش در پـایین خط افق قـرار دارد. در سـمت راست تصویر ما انکی را مشاهده می‌نماییم. که در پایین پای وی حیوانی قرار دارد. حیوان به احتمال قوی همـان صورت فلکی ارنب (خرگـوش) در اسـاطیر یونـانی است که از دست شکارچی می‌گریزد.

هرچند که حیوان مورد نظر به احتمال زیاد در این نگـاره خرگوش نیست بلکه بیشـتر به چهارپـای سم داری شـبیه است که نشسته است.

اما نـوع نشسـتن حیـوان بسـیار به صـورت فلکی ارنب (خرگوش) شباهت دارد. و نزدیکی وی در آسمان شب به صـورت فلکی شـکارچی (نینورتا) و سگ بـزرگ بـاعث می‌شـود که وی را همـان صـورت فلکی ارنب بـدانیم. منتهی شـاید بعضی از تمـدن‌ها این صـورت فلکی را خرگـوش و مردمـان میـان رودان چهارپـایی سم دار می‌دیده‌اند.

در پشت انکی وزیر دوچهـرهٔ وی اوسـمو قـرار دارد. محتملاً اوسمو بخشی از صورت فلکی شـاه تخته است و

انکی صورت فلکی کشتیدم و بخش کوچکی از شاه تخته است که تا صورت فلکی نهر قامت وی کشیده شده است و صورت فلکی نهر در دو سوی شانه انکی قرار دارد.

در قسمت بالا و نهری که از شانه راست انکی جاری است پرنده‌ای قرار دارد که محتملاً با صورت فلکی سیمرغ و یا قیطس ارتباط دارد.

صویر صورت فلکی جبار (شکارچی) و تطبیق شکلی آن با ایزد نینورتا که ایزد شکارچی در تمدن‌های میان رودان است و با صورت فلکی جبار (شکارچی) مرتبط است.

پشت سر نینورتا سگی قرار دارد که همان صورت فلکی کلب اکبر یا سگ بزرگ شکارچی در آسمان شب است.

در نگاره یونانی صورت فلکی شکارچی گویی چماقی در دستان شکارچی قرار دارد. اما در نگاره میان رودانی این صورت فلکی، دست و چماق شکارچی کلاه و سر و گردن شکارچی را تشکیل می‌دهند. و به جای سپری که در دست نگاره یونانی شکارچی قرار دارد. در دست وی کمانی قرار دارد.

این دروس را با آیاتی از سورهٔ مبارکه انبیا و داستان قهرمان توحید در میان رودان یعنی حضرت ابراهیم خلیل اللّه آغاز می‌کنیم:

{وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ 51}

و در حقیقت پیش از آن به ابراهیم رشد [فکری]اش را دادیم و ما به [شایستگی] او دانا بودیم (51)

إِذْ قَــالَ لِأَبِيــهِ وَقَوْمِــهِ مَا هَــذِهِ التَّمَاثِيــلُ الَّتِى أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ ﴿52﴾

آن‌گاه که به پدر خود و قومش گفت این مجسمه‌هایی که شما ملازم آن‌ها شده‌اید چیستند (52)

قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ ﴿53﴾

گفتند پدران خود را پرستندگان آن‌ها یافتیم (53)

قَالَ لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ فِى ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴿54﴾

گفت قطعا شما و پدرانتان در گمـراهی آشـکاری بودید (54)

قَالُوا أَجِئْتَنَا بِالْحَقِّ أَمْ أَنْتَ مِنَ اللَّاعِبِينَ﴿55﴾

گفتند آیا حق را بـــــرای ما آورده‌ای یا تو از شـــــوخی کنندگانی (55)

قَـالَ بَـلْ ﴿رَبُّكُمْ رَبُّ السَّـمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الَّذِى فَطَـرَهُنَّ﴾ وأَنَا عَلَى ذَلِكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ ﴿56﴾

گفت [نه] بلکه پروردگارتان پروردگـار آسـمان‌ها و زمین است همان کسی که

﴿ آن‌ها را پدید آورده است و من بر این [واقعیت] از گواهانم (56)

وَتَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُمْ بَعْدَ أَنْ تُوَلُّوا مُدْبِرِينَ ﴿57﴾

و ســـوگند به خـــدا که پس از آن‌که پشت کردید و رفتید قطعا در کار بتانتان تدبیری خواهم کرد (57)

فَجَعَلَهُمْ جُذَاذًا إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ ﴿58﴾

پس آن‌ها را جز بزرگ‌ترشـــان را ریز ریز کـــرد باشد که ایشان به سراغ آن بروند (58)

قَالُوا مَنْ فَعَلَ هَذَا بِآلِهَتِنَا إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ ﴿59﴾

گفتند چه کسی با خدایان ما چنین [معامله ای] کـرده که او واقعا از ستمکاران است (59)

قَالُوا سَمِعْنَا فَتًى يَذْكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ ﴿60﴾

گفتند شنیدیم جوانی از آن‌ها [به بـدی] یـاد میکـرد که به او ابراهیم گفته می‌شود (60)

قَالُوا فَأْتُوا بِهِ عَلَى أَعْيُنِ النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ ﴿61﴾

گفتند پس او را در برابر دیــدگان مــردم بیاورید باشد که آنان شهادت دهند (61)

قَالُوا أَأَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِآلِهَتِنَا يَا إِبْرَاهِيمُ ﴿62﴾

گفتندای ابراهیم آیا تو با خدایان ما چنین کردی (62)

قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَاسْأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُـونَ ﴿63﴾

گفت [نه] بلکه آن را این بزرگ‌ترشـــان کـــرده است اگر سخن می‌گویند از آن‌ها بپرسید (63)

فَرَجَعُوا إِلَى أَنْفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ ﴿64﴾

پس به خـود آمـده و [به یک‌دیگر] گفتند در حقیقت شـما ستمکارید (64)

ثُمَّ نُكِسُوا عَلَى رُءُوسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتَ مَا هَـؤُلَاءِ يَنْطِقُـونَ ﴿65﴾

سـپس سـرافکنده شـدند [و گفتند] قطعا دانسـته‌ای که این‌ها سخن نمی‌گویند (65)

قَـــالَ أَفَتَعْبُـــدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَـــيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ ﴿66﴾

گفت آیا جز خـدا چـیزی را می‌پرسـتید که هیچ سـود و زیانی به شما نمی‌رساند (66)

أُفٍّ لَكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿67﴾

اف بر شـما و بر آن‌چه غـیر از خـدا می‌پرسـتید مگر نمی‌اندیشید (67)

قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانْصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ ﴿68﴾

گفتند اگر کـاری می‌کنید او را بسـوزانید و خـدایانتان را یاری دهید (68)

قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَى إِبْرَاهِيمَ ﴿69﴾

گفتیم‌ای آتش برای ابراهیم سرد و بی‌آسیب باش (69)

وَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَخْسَرِينَ﴿70﴾

و خواستند به او نیرنگی بزنند و[لی] آنان را زیانکارترین [مردم] قرار دادیم (70)}ـ (سـورۀ مبارکه انبیا آیـات 51 الی 70)

هر سـاله در ایـام سـیزدهم فـروردین مـوجی از پیام‌ها دربـاره داسـتان نیمه افسـانه‌ای پـوریم در محیط مجـاز منتشر می‌شـود. پیشـتر گفته‌ام و اکنـون نـیز می‌گـویم مراسم سیزدهم فروردین هیچ ارتباطی به داسـتان نیمه افسانه‌ای پوریم ندارد. در گاهشماری یهودیـان سـیزدهم

آدار با سیزدهم فروردین تطابق ندارد و این تاریخ اکثرا در ماه اسفند قرار می‌گیرد.

متاسفانه سال‌ها پیش فردی به تطبیق اشتباه سیزدهم فروردین با سیزدهم آدار و واقعه پوریم پرداخت سپس یک سخنران معروف در چندین سخنرانی به این مسئله پرداخت و از آن تاریخ به بعد آن‌چنان این اشتباه در محیط‌های مجازی پخش شد که هنوز اهلش موفق به تصحیح این اشتباه نشده‌اند.

اما به موازات نوروز باستانی ایرانی جمشیدی، بابلیان نیز مراسمی به نام جشن اکیتو داشتند که شباهت‌های بسیاری با نوروز ما دارد. این شباهت‌ها تا حدی است که برخی از محققین نظیر استاد مهرداد بهار ریشه نوروز ایرانی را هم در فرهنگ و تمدن میان رودان می‌دانند. این‌که نوروز باستانی ایرانی همان اکیتو میان رودانی است یا خیر، فعلاً موضوع بحث ما نیست و تحقیق درباره این مهم مجالی دیگر می‌طلبد. اما بدون شک شباهت مراسم نوروز ما با بابلی‌ها به حدی زیاد است. که نمی‌توان از این شباهت‌ها چشم پوشید. استاد مهرداد بهار نیز جزو ایران ستیزان و غربی‌های ناآشنا با فرهنگ ایران نبودند که بگویم از روی عناد چنین نظری داده‌اند.

علی‌ای حال آن‌گونه که گفته شد بابلیان جشنی مشابه با نوروز ما ایرانیان داشته‌اند. جشن آنان دوازده روز به طول می‌انجامیده است و روز سیزدهم به استراحت می‌پرداختند. روز سیزدهم فروردین به احتمال بسیار قوی همان روزی است که قهرمان توحید در میان رودان یعنی حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام چون مردمان به

خـارج از شـهر رفته بودند به شکسـتن بت‌ها می‌پردازند. بنابراین از این جهت بـرای ما مهم است و به نـوعی عید محسوب می‌شود. 😊

پس از نگـــارش این مقدمه به نقل ســـخنان استادهاشم رضی درباره جشن اکیتو می‌پردازیم:

{«اکیتو، مراسم بهاری سال نو در بابل قدیم و همانندی آن با روزهــای دوازده گانه نــوروزی و روز ســیزدهم که اختتامیه جشن بهاری بوده است.»

هر ســال به مــوجب اســناد بــاقی مانــدۀ بــابلی به روی الـواح، در آغـاز بهـار، مراسم سـال نو به مـدت یـازده یا دوازده روز به طول می‌انجامید که از آن به عنــوان اکیتو Akitu یــاد شــده و بر مبنــای بــرخی همانــندی‌ها که در مراسم زگمـــوگ Zagmuk و ســـاکئا Sacea در بین النهرین شـایع بـود، آن را با نـوروز مقایسه کرده‌اند. اما از سویی دیگر، بنابر نظر پژوهشـگر فقید مهـرداد بهـار، (کتـاب جسـتاری چند در فرهنگ ایـران ص 209)ـ ریشـۀ جشن نـــوروز مربـــوط به تمـــدن‌ها و فرهنگ مـــردم بین النهـــرین است. این جشن بهـــاره در آغـــاز هر بهـــار در شهرهای بین النهرین برگـزار می‌شد که در اصل مراسم باروری و جنبه‌ای تمثیلی از زایش و رویش در طبیعت به شمار می‌رفت که اوج مراسم آن، ازدواج مقـدس بـود و در ضـــمن آن، فرمـــانروای هر شـــهری در آغـــاز، و در دوران‌های بعدی که حکومت مرکزی شکل گرفت، پادشاه کشـور به عنـوان جانشـین و نماینـدۀ خداوند مـردوک از سـویی و زوجه و همسر یا نماینـدۀ الهه و زن خـدایی که کاهنـــۀ بـــزرگ معبد بـــود و نماینـــده و معـــرّف همسر

خداونــدگار محســوب می‌شــد، طی مراســمی نــزدیکی می‌کرد.

در بابل، مراسم بهارۀ سال نـو، از روز اول مـاه نیسـان Nisanu که مطابق با اواخر اسفند و اوایل بهار ایـرانی است آغاز می‌شد. در ایران نیز این تداخل وجود داشت و در کهن‌ترین سند مکتوب، یعنی یشت سیزدهم /فروردین یشت احتســاب کبیسه و پنجــه، آغــاز مراسم به شــمار می‌رفت. مراسم جشن اکیتو در بابل به دو بخش تقسیم می‌شد: بخش نخســت، هشت روز اول بــود که در شــکل نمادین و تمـثیلی، دورانی است که خداونـدگار در جهـان زیرین در بند و اسارت بوده است.

قســمت دوم رهــایی خداوند مــردوک و اجــرای مراسم مقدس زناشـویی و بـاروری بـوده است. به صـورتی، هر چند نه بر بنیاد تطـبیق و مقایسـه، جشن بهـاره و نـوروز هم به دو بخش تقسیم می‌شد که شرح آن گذشت.}

{هشت روز نخست، خـود به دو دوره تقسـیم می‌شد. در چهـار روز نخسـتین آمـاده سـازی معبد اسـگیل Esagila برای انجـام مراسم بـود که در پایـان چهـارمین روز، این آمـاده سـازی با همسـرایی کاهنـان که یشت انومـاالیش Enumaelis یا سـرود آفـرینش را همخـوانی می‌کردنـد، اعلام می‌شد. (پ.ن:انومااليش Enumaelis کلمات آغاز یشت آفــرینش است که در الــواح گلین بــابلی بــرای ما باقی مانده است و در آن شـرح اسـطورۀ پیکـار مـردوک عالی جناب‌ترین خدای بابلی در کسـوت آن لیل Anlil بر تیامـات Tiamat، مـادر خـدای مشـهور تکـوین بـابلی که غول خدایی بزرگ و مظهر زیانکاری است شـرح شـده و

پس از این پیروزی است که مردوک آفرینش جهان را نظام بخشیده و به فعل درآورده و انسان را می‌آفریند.)

آن‌گاه از روز پنجم است که مراسم جشن و شادی که همراه با بی‌بند و باری‌های جشن‌های باروری است آغاز می‌شود. شادی و همسرایی و ساز و نوا در معبد مذکور با مراسم ویژه یی از سوی کاهنان و خادمان معبد، همراه با نهادن مواد خوشبو در آتشدان‌ها و عود سوزها آغاز می‌شود. مراسم قربانی با سر بریدن گوسفندی که خون آن را به دیوارهای معبد می‌مالند، مفهومی نمادین دارد. آن‌گاه لاشهٔ گوسفند را به نشانهٔ دور کردن بلایا و آلام و همهٔ گناهانی که بندگان مردوک در طول سال انجام داده‌اند و بخشایش شان از سوی خداوند به رود می‌اندازند و این نظیر مراسم قربانی بز بلاگردان یا بز طلیقه The Scapeqoat میان یهودیان می‌باشد که در روز عید کفاره برگزار می‌کردند.

در چهارمین روز از ماه نیسان، یکی از مراسم اصلی و نمادین جشن برگزار می‌شد. در جنوب بابل، معبد بزرگ نبو Nabu یکی دیگر از خدایان بزرگ بابلی و پسر مردوک قرار داشت.

در این روز شاه ضمن انجام مراسم و شعایری به معبد نبو می‌رفت و تندیسهٔ خداوند پسر را از راه رود فرات به بابل حمل می‌کرد. باورهای اساطیری بر آن بود که این نبو می‌باشد که توسط او مردوک از اسارت در جهان زیرین رهایی می‌یابد. چنین مراسمی نمادین و کنایت آمیز دربارهٔ مذاهب اسرار و رموز میترایی و مذاهب آدونیس و تموز و ایشتار و اورفئوسی و ایزیس و اوزیریس و سیاوش نیز در جشن‌های باروری و بهاره

انجام می‌شد که آزادی از قیود و اصول مـدنی و اخلاقی و بی‌بندوباری و هرج و مرج‌هایی را همراه داشت.

در پنجمین روز، آثاری از آن‌چه که در ایران ضمن مراسم میرنوروزی باقی مانده و در صـفحات پیشـین شـرحی از آن گذشت نمایانگر است. شـاه که در رأس هیـأتی از راه آب بت و تندیسهٔ نبو را حمل می‌کرد، با مشایعت کاهنـان وارد معبد اسـگیل می‌شد و طیّ مراسـمی بـرای تجدید بیعت با خداوند مردوک، قدرت خود را که از جانب خدا در سال گذشته به وی تفویض شده بود، واگـذار می‌کـرد. به این صـورت که در پـای پیکـرهٔ بـزرگ خداوند مـردوک، عصای فرمانروایی و حلقهٔ پیمان و شمشیری را که نماد قـدرت و مقـام او بـود، به یکی از بزرگ‌تـرین کاهنـان واگـذار می‌کـرد و کـاهن اعظم نـیز آن‌ها را پیش پـای خداوند می‌نهاد. آن‌گـاه کـاهن به عنـوان تنبیه و آگـاهی، ضربه‌ای به صورت شاه وارد کرده و گـوش او را گرفتـه، به عنـوان خاکسـاری مقابل خداوند بـرده تا ضـمن زانو زدن، گزارش کردار یک سالهٔ خویش را ارائه نماید.

آن‌گاه شاه با فروتنی گزارشی به پیشـگاه خداوند عرضه کرده و می‌گوید مطابق با پیمان، در سال گذشـته خلافی مـرتکب نشـده و گنـاهی نکـرده و به خداونـدی مـردوک معتقد بوده و همـهٔ رسـوم و اوامر معهـود را انجـام داده است. پس کـاهن اعظم که سـخن گو و روابط مـردوک است به شاه می‌گوید که خداوند اعترافات وی را شـنیده و او را بخشـیده و در مقـام خـود بـرای سـالی دیگر ابقا کرده.

پس رو به روی شـاه ایسـتاده و دوبـاره با دست به گونـهٔ شـاه سـیلی می‌زند. بر این سـیلی زدن تفـأل می‌کردند.

اگر از چشم‌های شاه اشکی روان می‌شد، نشانهٔ آن بـود که خداوند هم‌چنـــان او را یـــاری می‌کند و در ســـال نو پـیروزی با اوســت؛ اما هرگــاه اشــکی روان نمی‌شــد، حکایت از شکست شاه در سال جاری بود.}

{در هر شهری از شهرهای بابل خدایی ویژه و حامی آن شهر مورد توجه بیشتر بود. در هفتمین روز از سال نــو، بت‌ها و تندیسه‌های خــدایان شــهرهای ســیپر Sippar، کوت Kut، کیش kis، نیپور Nippur، اوروک Uruk و ... با مشایعت کاهنان ویژه با مراسمی به بابل حمل می‌شد و در معبد بزرگ در کنار مـردوک جـای می‌گـرفت. اما در کنار این مراسم، شاه وظایفی خـاص داشت و آن انجـام کارهایی بود که بدان کارها، خداوند از جهـان زیـرین بـاز می‌گشت.

در هشـــــتمین روز، بت خداوند مـــــردوک را در معبد در جایگــاه ویــژه‌ای قــرار داده و در کنــار او، بت‌هــای دیگر خـــدایان و الاهگـــان را برپا می‌داشـــتند. شـــاه ضـــمن مراسمی، دست بر دست مردوک نهاده و همـهٔ خـدایان و ایزدبــانوان را به حضــور او معــرفی کــرده و از آن پس انجمن مشاوره گونهٔ خدایان برگــزار می‌گشت و کاهنــان دگرباره یشت آفرینش را در ستایش مــردوک همســرایی کرده و مراسم قربانی و بخورسوزی به انجام می‌رسید.

آن‌گاه گردونهٔ زرین و ویژهٔ حمل و سواری مــردوک را بر در معبد آورده و خداوند را بر آن می‌نشـــاندند و همـــهٔ خــدایان و ایزدبــانوان حاضــر، در مشــایعت گردونه روان می‌شدند. بزرگــراهی از معبد اسـگیل تا دروازه‌ی ایشــتر Istar مسیر و عبور این جمع بـود که سراسر آن را آذین بسته و در مجمرها مواد و صمغ‌های خوشـبو دود کـرده و

مردم هلهله و شادی می‌کردند و در مقابل عبور خـــدایان مراسم بندگی به جا می‌آوردند.

پس از عبور از دروازه‌ی یاد شده، به وسـیله‌ی قایق‌هـای آذین شده در کنار رود فرات که خـدایان را بـدانها سـوار می‌کردنـد، عـازم بیتـاکیتو BitAkitu می‌شـدند. خـانه‌ی اکیتو جـایی مقـدس بـود که مراسم اصـلی و نمـادین در آن‌جا برگـزار می‌شد و مراسم نمـادین بـاروری یا ازدواج مقـدس و نـزدیکی، میـان شـاه به نماینـدگی مـردوک و کاهنهٔ بزرگ انجام می‌گرفت و آن‌گاه بود که هرگونه قید و بند خانوادگی، مذهبی، مدنی و اخلاقی برداشـته شـده و هـرج و مـرج عنـان گسـیخته ای، به ویـژه از نظرگـاه جنسی میـان مـردم انجـام می‌گـرفت. 😐(نـوعی مراسم رایج که همراه با شور و جذبه و هرج و مرج اخلاقی بود، یعنی مراسم اُرجی orgy)

از روز هشـــتم تا یـــازدهم، خـــدایان در بیت اکیتو به سر می‌بردند و به تبع مراسم نمـــادین بـــاروری که حـــاکی از نوعی جای گزینی هرج و مرج و آشوب بر نظم و قـــانون بود در معبد، مردم بیرون از معبد نیز چنان که اشاره شد همان رفتار می‌کردند. پس از سه روز، یعنی روز یازدهم از ماه نیسان، دوباره ضمن برگزاری تشریفاتی، مـردوک و خدایان دیگر به بابل و معبد بزرگ خدایان بـرای تعـیین سرنوشت و مقـدرات سـال نو و تصـمیم گـیری برگـزار می‌شد. اینک دیگر مراسم نمـــــادین که تکـــــراری از یادمان‌هـای اسـاطیری آغـازین بـود تمـام شـده و نظـام درست پیشین اعاده می‌گشت.

اشاراتی بسیار شایان توجه از چنین انجمـنی، در فرگـرد دوم وندیداد از اوستا آمده است. پس از تعیین سرنوشت

جهـــان و مقـــدّرات آن، خـــدایان را به شـــهرهای خـــود برگردانــده و مراسم پایــان می‌یــافت. هر چند در الــواح بــابلی، یــاد و اشــاره‌ای از روز ســیزدهم نیســت، اما این گمان که جشن و شادی و استراحت در پس روز دوازدهم رسم بـــود، دور از واقع به نظر نمی‌رسد.} (کتـــاب گـــاه شـــماری و جشن‌های ایـــران باســـتان اثرهاشم رضی صفحات 283 الی 287)

نکته مهم: خواننده گرامی توجه نماید که چگونه آیین‌های باســتانی مشــرکین بــابلی نظــیر اُرجی به حیــات خــود تا عصر جدید در انجمن‌هـــــــای مخفی ادامه داده است. از سطور بالا بخوبی می‌تــوان دریــافت که به مــوازات ایــام نـــوروز، در سرتاسر جهـــان علی الخصـــوص خاورمیانه مراسم‌هایی نســبتاً مشــابه با آن‌چه که مشــرکین بــابلی انجام می‌داده‌اند انجام می‌شود.

3: حال که مورد دوم را دانستیم می‌توانیم دریــابیم که در ازمنه قدیم کاهن و کاهنه‌هایی توانایی ارتبــاط با رب النوع یک صورت فلکی را داشتند که در هنگــام تولدشــان آن صـــورت فلکی در پهنه آســـمان شب به طـــور کامل ظاهر بوده باشد.

به احتمــال قــوی کاهنــان باســتان تولد فرزنــدان مســتعد کــاهن و کــاهنگی معابد این فرومایگــان را اینگونه پیــدا می‌نمودند. هم‌چــنین مقــام کــاهنی یا کــاهنگی کل را در معابد کسی می‌توانست پیــدا نماید که توسط رب النـــوع خاصی که پرستش می‌شده انتخــاب شــده باشد. و چــنین فــردی علاوه بر این‌که باید نشــان آن صــورت فلکی رب النـــوع را در هنگـــام تولـــدش داشـــته باشد. باید از نظر

روحی نیز کاملا مستعد ارتباط با آن رب النوع خاص می‌بوده باشد.

4: از دانستن نکات دوم و سوم می‌توانیم نکتهٔ دیگری را دریابیم و آن این است که شخصی در جهان اسلام مستعد تضعیف هر کدام از این موجودات است و یا می‌تواند در برابرشان ایستادگی نماید که کوکب یا صورت فلکی دشمن را در هنگام تولد خویش در پهنهٔ آسمان شب در اوج داشته باشد. بر اساس متن بُندهش (صفحه 57)ـ تیر (عطارد) با تیشتر (شعرای یمانی) در تقابل است. هرمزد(مشتری) با هفتورنگ (محتملاً صورت فلکی عوا) دشمن است. اناهید با سدویس (سهیل) دشمن است. بهرام (مریخ) با ونند (نسر واقع) دشمن است. و کیوان (زحل) با میخ آسمان (جایگاه ستاره قطبی) دشمن است.

بنابراین زئوس را که از ایزدان کوکب مشتری است کسی می‌تواند بخوبی تضعیف نماید و در مبارزه شکست دهد که صورت فلکی عوا (گاوران) را هنگام تولد خویش در اوج داشته باشد. از طرفی دیگر کسی می‌تواند ایزد انلیل را تضعیف نماید و به خوبی با وی شاخ به شاخ گردد که مشتری را هنگام تولد در اوج داشته باشد.

نکته 1: باید توجه داشت که قوانین گفته شده کلی است و این قوانین انحصاری نمی‌باشد. یعنی گاه ممکن است فردی روحانی و عالم بدون داشتن این اوج و حضیضات در هنگام تولد خویش، بتواند بخوبی عمل تضعیف را انجام دهد.

در مجموع همواره باید بـدین نکته توجه داشت که درست است که نجوم دانش صـحیحی می‌باشد. اما گـاه قـوانین الهی ورای قـوانین نجـومی عمل می‌نماید. بـدین خـاطر است که یک منجم موحد هر چقـــدر که در دانش نجـــوم پیشــرفت نماید خــوف وی در پیش بیــنی آینــده بیشــتر می‌شــود و با اطمینــان کامل و یقین هیچ گــاه از آینــده سخن نخواهد گفت.

نکته 2:ـ یکی از نشانه‌های تولد فرزندان خاص و مســتعد روحی که از کـــواکب نشـــان دارند این است که هنگـــام تولدشـــان یکی از کـــواکب پهنـــهٔ آســـمان شب به طـــرز عجیبی درخشان‌تر از بقیه دیده شود. منجمین و کـــاهنین دوران باســـــتان اینگونه پی به تولد فرزنـــــدان خـــــاص می‌بردند. که گاه ممکن بود در برابر آیین‌ها و خدایانشان بایستد.

....

اما همانگونه که ملاحظه نمودید اساســـــاً اســـــطوره و موجــودات اســطوره‌ای ارتبــاطی با یوفو و یوفولــوژی ندارند و لاطـــائلاتی که طرفـــداران نظریه فضـــانوردان باستانی می‌گویند محلی از اعراب ندارد. [برای بار چندم می‌گویم بین مبحث یوفولوژی و وجود موجودات صــاحب فنــاوری یوفو با مبحث اســاطیر ملل نباید خلط شــود. ما بیشــمار ســند از چگــونگی آیین‌هــای باســتانی و کاهنــان قدیم و پیشگویی بوسیله خدایان (دروغین) و.. در اختیار داریم که دین مردمــان جهــان باســتان را بخــوبی آشــکار می‌نماید.] این موجــودات در نظر گذشــتگان رب النــوع صــور فلکی آســمان شب بودند و با آســمان شب ارتبــاط داشتند و اساس دین بــابلی بر اســاس ســتاره پرســتی و

آسمان شب بوده است. شـواهد در این بـاب حـتی شـاید بیش از حد تصور بعضی محققین غربی است. اما فقــیر اکنون قصد دارم ابتدا بخش‌هایی از اسطوره انکی و نین خورســنگ را نقل نمــایم. و ســپس پس از بررسی نکته مهمی که مدنظر ماست. تفسیر جدیـدی از دین بـابلی و ارتبـاطش با آسـمان شب ارایه دهم که در نـوع خـودش منحصر بفــرد است. هر چند که هنــوز این نظریه خــام است و نیاز به بررسی شواهد بیشتر دارد.

اسطوره انکی و نین خورسگ یکی از بهترین متون میان رودان است که چگــونگی تولد عــده‌ای از ایــزدان میــان رودانی را نشان می‌دهد. متن این اسطوره حاوی نکـاتی است که بخوبی نشـان دهنـده چیسـتی ایـزدان است. در عین این‌که این اسطوره هم با آسمان شب ارتبـاط دارد. اما با زمین نیز ارتباط دارد. و این‌که چگونه برخی از این ایــــزدان نظــــیر انشگ که تولد می‌یابد توسط انکی به عنوان ایزد نگهبان منطقه دیلمون انتخـاب می‌شـوند. در واقع انشگ ایــزد یا همــان موکّل (نگهبــان) ســرزمین دیلمون است.

به متن این اســطوره توجه نمایید و خــود ملاحظه نمایید که اسطوره و یوفولوژی دو مبحث جدای از هم است.

{انکی و نین خورسگ: اسطوره‌ای آسمانی

انکی و نین خورسگ یکی از ســالمترین اســطوره‌هایی است که تا کنــون به دست آمــده است. این متن به علت پیچـدگی داسـتان از یک سـو، و سـادگی سـبک از سـوی دیگر، برجسته‌ترین در میـان تمـامی آثـار سـومری است. متأسفانه منظور اصلی اسطوره در مجمــوع به هیچ وجه

روشن نیست و مفـــاهیم ادبی اســـاطیری موضـــوعهای متعدد و گوناگون آن هنوز تجزیه و تحلیل نشده است.

با این حال، این متن مطالب بسیار مهمی را به اسطوره شناسی خاور نزدیک می‌افزاید، و شاید حتی قادر باشیم تشـــابهات بســـیار جـــالبی را با موضـــوعهای مربـــوط به داستان بهشت در بابهـای دوم و سـوم سـفر پیـدایش در تورات بیابیم. به طور خلاصه منظومه با ستایش دیلمـون آغار می‌شود که آن را به صـورت «سـرزمین» و «شـهر» توصـــیف می‌کند. در همین شـــهر است که داســـتان رخ می‌دهد. بر اســـاس منظومه دیلمـــون محلی است مطهر پاکیزه و درخشان (سطرهای 1 تا 13)ـ آن‌جا سرزمینی است که در آن به احتمـال، بیمـاری و مـرگ وجـود نـدارد (سطرهای 14 تا 30)ـ آن‌جا شهری است که به فرمـان انکی، خدای آبها مملو از آبهای شیرین و مزارع سرشـــار از غله شـده، و بنـابراین، به «خانـهٔ اسـکله‌های سـاحلی سرزمین» شهرت یافته است (سطرهای 31 تا 64).

پس از بخش کوتـــــاهی که مفهـــــوم آن روشن نیست (سـطرهای 65 تا 72)، موضـوع اصـلی اسـطوره آغـاز می‌شـود. الهه نین خورسـگ، «مـادر سـرزمین» از انکی باردار می‌شود، و پس از نُه روز بارداری بدون تحمل درد و تقلا الهه نین مو را به دنیا می‌آورد. سـپس انکی دخـتر خویش، نین مو، را بـاردار می‌کنـد، و او به همـان شـیوهٔ مـــادر نین خورســـگ، الهه‌ای به نـــام نین کـــورّ را به دنیا می‌آورد (سطرهای 89 تا 108)ـ آن‌گاه انکی نوهٔ خویش نین کـــورّ را بـــاردار می‌کنـــد، و او الهه اوتّو را به دنیا می‌آورد (سطرهای 109 تا 127)ـ انگیزه‌های اساطیری مربـوط به تولد الهه‌هـای نین مـو، نین کـورّ و اوتّو مبهم

است. یــادآور می‌شــود که بنا بر متن دیگــری که از این منظومه موجود اسـت، الهـۀ دیگـری با نـام نین سـیگ را باید به عنوان چهارمین تولد به جمع سه الهۀ بالا افـزود. نین مو و نین ســیگ با قضــاوت از روی نــامی که دارند («بـــانویی که به ثمر می‌آورد» یا «بـــانویی که ســـبز می‌کند»)، به نظر می‌رسد الهه‌هایی باشند که فعالیتهای آن‌ها در اصل با گیاهــان ارتبــاط داشــته است. الهه نین کورّ «بانوی کوهستان» یا شـاید «بـانوی جهـان زیـرین»، الهه‌ای است که فعالیتهــای او ظــاهراً به کــار با ســنگ منحصر بـوده است (احتمـال دارد نین کـور، ایـزد بـانوی موکّل یکی از کوه‌های منطقه میـان رودان و یا کوه‌هـای زاگـــرس در شـــرق میـــان رودان باشد) و الهه اوتّو به احتمـــال الهه‌ای است که فعالیت‌هـــای او با لبـــاس و به طـــور کلی پوشش ارتبـــاط داشـــته است. انکی اکنـــون آشکارا خود را آمادۀ باردارکردن نتیجۀ خویش اوتّو کـرده است که نین خورســگ، مــادر بــزرگ، دخــالت کــرده و نصایحی را به اوتّو می‌دهد. متأسفانه سـطور مربـوط به این بخش (سطرهای 128 تا 152) به طور تقریباً کامل از میان رفته است. اما با قضاوت از مطالب قسـمت بعد (سطرهای 153 تا 185) اوتّو به احتمال طبق دستور نین خورسگ بر آن می‌شــود که با انکی همخوابه نشــود مگر آن‌که وی برای او هـدیه‌ای شـامل خیـار و سـیب و انگـور بیـاورد. اگر این برداشت درست بـوده باشـد، در قسـمت بعد می‌بینیم که انکی از باغبـانی خیـار و سـیب و انگـور دریـافت می‌دارد. باغبـان به احتمـال میوه‌ها را در برابر آبیاری به کمک سدها، کانالها، و محلهـای کشت نشـده و در اختیـار انکی قـرار می‌دهد (سـطرهای 153 تا 167). انکی آن‌ها را به عنـوان هدیه بـرای اوتّو می‌آورد، و اوتّو

با شادمانی او را پـذیرا شـده و با وی همخوابه می‌شـود. (سطرهای 165 تا 185).

اما از این همخـــــوابگی به احتمـــــال هیچ الهه‌ای متولد نمی‌شــود. به جــای آن، به نظر می‌رسد که نین خورسگ «مـــنی» انکی را در راهی به کـــار می‌بـــرد که منجر به رویش هشت گیاه متفاوت می‌شود که...}

{که عبارت‌اند از: گیـــاه «درخت»، گیـــاه «عسل»، گیـــاه «علف هــرز جــاده»، گیــاه «اپسر»، گیــاه «خــار»، گیــاه «چسب»، گیــاهی که نــام آن نــامفهوم اســت، و گیــاه «درخت فلوس» (سطرهای 186 تا 195). و اکنون انکی مــرتکب عمل گنــاه آلــود می‌شــود. او همــان گونه که در سرزمین مردابی به پیرامون خویش می‌نگریست، متوجه هشت گیــاه می‌شــود و به احتمــال مصــمم می‌شــود تا سرنوشت آن‌ها را تعـــــیین کند. اما به نظر می‌رسد که نخست می‌بایست قلب آن‌ها را بشناسد، یعــنی این‌که به احتمــال می‌بایست آن‌ها را مــزه کند. بنــابراین، پیک او ایسـیمود، خـدای دو چهـره، هر هشت گیـاه را می‌چیند و بـــرای انکی می‌آورد، و او آن‌ها را یکی پس از دیگـــری می‌خورد (سطرهای 195 تا 217). الهه نین خورسگ که در واقع مسؤول به وجود آمدن گیاهـان بـالا بـود، از کـار انکی خشمگین می‌شود، و او را نفرین کـرده می‌گوید: تا زمـــانی که زنـــده است با «چشم زنـــدگی» به او نگـــاه نخواهد کرد، و با بیان این جمله بی‌درنگ ناپدید می‌شـود. بی‌تردید در نتیجه آن انکی به تـــــــــدریج لاغر و نحیف می‌شود، و آنوناکی، خدایان «بزرگ» اما بی‌نام سومری، به خــاک می‌نشــینند. در این مرحله روبــاه بــرای نجــات می‌آید. وی از انلیل فرمــانروای مجمع خــدایان ســومری

می‌پرسد اگر نین خورسگ را به مجمع خدایان بـاز گرداند چه چیزی را به عنوان پاداش به وی خواهد داد.

انلیل پـاداش او را تعـیین می‌کنـد، و روبـاه با اطمینـان خاطر به نحوی موفق می‌شـود. نین خورسگ را به مجمع خدایان در دیلمون بـاز گرداند (سـطرهای 221 تا 249). آن‌گاه نین خورسگ انکی در حال مرگ را بر فرج خـویش نشانده و از او می‌پرسد که در کدام عضو از بدن خـویش احساس درد می‌کند. انکی عضوی از بـدن را نـام می‌بـرد که او را می‌آزارد، و نین خورسگ وی را آگـاه می‌سـازد که وی موجبـات تولد خـدایی را بـرای او فـراهم آورده است. مفهوم این گفته آن است که تولد آن خـدا مـوجب بهبـود عضو بیمـار او خواهد شد. به همین تـرتیب، نین خورسگ پرسش خـویش را هشت بـار تکـرار می‌کند. هر بار انکی یکی از اعضـای دردنـاک بـدن را نـام می‌بـرد، و نین خورسگ تولد خدایی در رابطهٔ با آن را اعلام می‌دارد (سـطرهای 250تا 268).ـــ سـرانجام، به احتمـال به درخواست نین خورسگ انکی سرنوشت خـدایان تـازه متولد را رقم زده و آخرین آن‌ها به نام انشگ را به مقام «خدای حـامی دیلمـون» منصـوب می‌کند.} (کتـاب تـاریخ تمـدن بین النهـرین دکـتر یوسف مجیـدزاده جلد دوم صفحات 246 و 247)

در ادامه در کتاب تاریخ تمدن بین النهرین متن اسـطوره انکی و نین خورسگ به شکل کامل می‌آید که با سـتایش سرزمین دیلمون آغـاز می‌شـود {محل...[پـاک] اسـت، [سرزمین]... دیلمون نـاب اسـت، [سـرزمین دیلمـون] ... پاک است، سرزمین دیلمون ناب است، سرزمین دیلمـون درخشانترین است. ...}

در ادامه در انتهـــای لـــوح هنگـــامی که انکی می‌خواهد جایگـاه هر کـدام از ایـزدان متولد شـده را مشـخص کند اینچنین آمده است {...برای این موجـودات کـوچکی که من آن‌ها را به خـــــــاطر تو به دنیا آورده ام...، باشد که «ابو» پادشاه گیاهان باشد،

باشد که نین تــولّا ســرور مگن باشد (ســرزمین مگن در منطقه خلیج فارس بعضی محققین آن را با بحـرین یکی دانسته اند)

باشد که نین سوتو با نین ازو ازدواج کند،

باشد که «نین کسی» زنی (الهه ای) باشد که آرزوها را بر می‌آورد،

باشد که نزی با نین در ازدواج کند،

باشد که ازیموآ با [نین] گیشزیدا ازدواج کند،

باشد که نین تی شهبانوی ماه‌ها باشد،

باشد که [انشن]گ سرور دیلمون باشد»

[ای پدر انکی] ستایش کن.}

همانگونه که ملاحظه می‌نمایید. از ازدواج انکی ایــزدانی بدنیا می‌آیند و انکی بـرای هر کـدام از فرزنـدان خـویش نقشی را تعیین می‌نماید. انشگ سرور و رئیس سرزمین دیلمـــــون می‌شـــــود دیلمـــــون به نظر جمله محققین سرزمینی در سواحل خلیج فارس بوده که هم اکنــون در زیر آب است. شــاید هم ســرزمینی لطیف‌تر بــوده و در روزگاری که مرز عوالم باز بـوده مـرئی بـوده است زیـرا ویژگی‌هایی که برای دیلمون نقل شـده شـباهت‌هایی به

ایرانویج آریایی‌ها و بهشت کتـاب عهد عـتیق دارد. انشگ ایزدبـانو و شـاید به نـوعی موکّل کل (نگهبـان) و یا ملک (سرور و پادشاه)این سرزمین است.

«ابو» پادشاه (ملک= پادشاه) گیاهان است.

نین تـولّ سـرور (موکّل و یا ملک=پادشـاه) [سـرزمین] مگن (احتمالاً بحرین) است.

نین کسی الهه آرزوها هست.

نین تی شهبانوی ماهها است.

و نین کور همانگونه که بالاتر گفته شد ایزدبـانوی موکّل و یا ملک (پادشـاه) یکی از کوه‌هـای عـراق و یا شـاید زاگرس در فلات ایران باشد.

همانگونه که ملاحظه می‌نمایید اسـطوره انکی و نین خورسگ به خوبی چیستی موجودات اسطوره‌ای را بـرای ما روشن می‌سـازد. آن‌چه که در این متـون می‌خـوانیم بی‌شباهت به متون علوم غریبه نیست.

من باب مثال می‌توانیم بگوییم که اوسمو وزیر دو چهره انکی خادم او است. که به هنگام تسـخیر حضـور می‌یابد. و یا اگر فـردی انکی را مسـخر خـویش نماید هر هشت فرزند وی را نیز به نوعی تحت امر خویش خواهد گرفت. نظیر چنین امری را ما در متون علوم غریبه نیز مشاهده می‌نمـاییم که بعضی سـلاطین مـوکلین خـادم دارند و موکلین پایین‌تری نیز در خدمتشان می‌باشد.

این‌که در متن اسـطوره انکی و نین خورسگ آمـده است که نین تولّا پادشاه یا به نوعی سلطان موکلین سـرزمین

مگن است و انشگ ایزدبانوی سـرزمین دیلمـون است به آن‌چه که علمای علوم غریبه و حکمای اشراقی ما در این بـاره اعتقـاد دارند شـباهت‌هایی دارد. بـرای مثـال به داسـتان زیر که در کتـاب روح و ریحـان و صـحبت جانـان (شـرح احـوالات و سـخنان عـالم ربـانی آیت اللّه سـید عبدالکریم کشمیری) آمده است توجه فرمایید:

{«رام کردن موجودات نامرئی»

قدرت تصرف در فرمانبردار کردن موجودات نامرئی کـار ساده‌ای نیست. حضرت اسـتاد وقـتی که در خطّه بودنـد، به ذکر موکلین و ملائکه مشغول بودند! یک روز مانده که ریاضت آن تمـام شـود، یکی از مجتهـدین که از دوسـتان حضرت استاد بودند، سلطان مـوکلین مازنـداران و گیلان را در خـواب دیدند که گفت: به آقـای کشـمیری بگو...} (روح و ریحان صفحات 211 و 212)

عزیـــزان همانگونه که ملاحظه می‌نمایید ســـرزمین مازندران و گیلان که در متن اوستا نـیز معمـولاً در کنـار یک‌دیگر از آن یاد شده است. دارای یک سـلطان مـوکلین می‌باشد که تمام موکلین درخت و کـوه و رود و.. در این دو استان تحت امر آن سلطان موکلین است. حتی جنیان و دیوان موجود در این دو استان نیز با وجـودی که ممکن است تحت امر این سـلطان مـوکلین نباشـند اما از وی حساب می‌برند.

در حکمت اشراقی ما نیز از رب النوع به کرّات یـاد شـده است. میردامـاد و ملاصـدرا نـیز در کتبشـان از آن یـاد کرده‌اند. اعتقاد به این‌که هر کدام از انوع موجـودات رب النـوعی دارد که مـربی آن نـوع است. هر چند که اهل

ظـاهر آن را به غـایت منکرند. اما در تمـام متـون الـواح باستانی و متـون علـوم غریبه نـیز به نـوعی دیگر از این موجودات یاد شده است.

حتی شـاید بتـوان گفت که در لابه لای آیـات قـرآنی نـیز اشاراتی ولو مخفی در مورد آن شـده است. بـرای مثـال در آیه 18 سورۀ مبارکه ص آمده است که:

{اصْـبِرْ عَلَى مَا يَقُولُـونَ وَاذْكُـرْ عَبْـدَنَا دَاوُودَ ذَا الْأَيْـدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ 17إِنَّا سَـخَّرْنَا الْجِبَـالَ مَعَـهُ يُسَـبِّحْنَ بِالْعَشِـيِّ وَالْإِشْـرَاقِ 18=بر آن‌چه می‌گویند صـبر کن و داوود بنده ما را که دارای امکانات [متعدد] بود به یادآور آری او بسیار بازگشت کننده [به سـوی خـدا] بـود (17)ما کوهها را مسخر او ساختیم [که] شـامگاهان و بامـدادان خداوند را نیایش میکردند (18)}

کوه‌ها را مسـخر داود کـردیم و شـامگاهان و صـبح با حضرت داود خلیفه اللّه نیایش می‌کردند. در نیـایش کـوه حرفی نیست. زیرا جمادات نـیز دارای نفس هسـتند و ما می‌توانیم نیایش را به نفس جمادی کوه‌ها نسـبت دهیم. اما در بـاب تسـخیر باید از خـود بپرسـیم چه چـیز کوه‌ها تسـخیر داود علیه السـلام شد ؟ آیا داود علیه السـلام از قله کـوه بـالا رفت و آن را تسـخیر نمـود ؟ ☺ آیا کـوه نـاآرام است و حـرکت می‌نماید که مسـخر شـود ؟ دقیقا کـدام قسـمت یا چه چـیزی در کوه‌ها مسـخر داود خلیفه اللّه شـدند ؟ پاسخ سـاده است. موکّل (نگهبـان) کوه‌ها مسخر حضـرت داود خلیفه الله شد. در داسـتان سـلیمان حشـمت اللّه نـیز پیشـتر به تسـخیر بـاد بـرای سـلیمان اشاراتی در این باره نموده بودیم. که باد هم در احـادیث ما دارای ملک موکل هست که ملک الریح نـام دارد. و هم

در اساطیر ایزدانی مرتبط با بـاد هسـتند. من بـاب مثـال ایزد باد در تمـدن ایـرانی وای نامیـده می‌شد. و در میـان رودان ایـــزد بـــاد انلیل است. البته باید توجه داشت که لــزومی نــدارد که ما قائل به اینهمــانی این سه موجــود باشــیم. پیشــتر در بــاب ایــزد وای و وای‌هــای دوگانه در متون ایران باستان و تطابق احتمالیش با آیـات قـرآن در داستان سلیمان نبی حشمت اللّه مفصلا سخن گفتیم.

به احادیث زیر در باب ایمان آوردن سرزمین مکه و مدینه و کوفه به ولایت امیرالمومـــــنین علی علیه الســـــلام و هم‌چنین کوه‌های یاقوت و عقیق و فــیروزه دقت نمایید:

{1: «ســلمان فارسی روایت می‌کند که روزی پیـــامبر اکرم به امیر مومنان فرمود: یا علی انگشــتر را در دست راست کن تا از دســـته مقربـــان الهی باشی. حضـــرت عرضه داشت: یا رســول اللــه، مقربــان درگــاه الهی چه کســـانی هســـتند؟ پیـــامبر فرمـــود: آن‌ها جبرئیل و میکائیل‌اند. باز حضرت پرســیدند: چه انگشــتری در دست کنم؟ پیـــامبر فرمودند: عقیق قرمـــز، پس همانا ســـنگ عقیق، اول کوهی است که اقرار کرد به وحدانیت خــدا و پیــامبری من و به وصــایت تو یا علی و امــامت فرزنــدان بعد از تو و به بــودن بهشت بــرای محبــان تو و شــیعیان فرزندانت. (علل الشرایع جلد اول ص 158)

2: «امام رضا علیه السلام ضمن حدیثی در فضـیلت روز غدیر فرمود: خداوند ولایت امیر مومنـان علیه السـلام را بر ساکنان طبقات هفتگانه آسمان عرضه کــرد. پس اول کسانی که به ولایت امیر مومنان ایمان آوردنـد، ســاکنان طبقه هفتم آســـــمان بودند.خداوند (به علت این عمل

آنان) آسمان هفتم را به عـرش خـودش آراست و عـرش خـود را در آسـمان هفتم قـرار داد. پس از آن، سـاکنان طبقه چهارم به ولایت امیر مومنان اقـرار کردند. خداوند آسـمان چهـارم را هم به بیت المعمـور آراست و بیت المعمور را در آن‌جا قرار داد. سپس ساکنان آسـمان دنیا به امـامت امیرمومنـان اقـرار کردند و ایمـان آوردند. خداوند آسـمان دنیا را به سـتارگان مـزین کـرد و بعد طبقات دیگر آسمان‌ها ایمـان آوردند. سـپس ولایت امـیر مومنـان علیه السـلام را بر زمین (هفت طبقه زمین) عرضه کرد. اول جـایی که به ولایت امـیر مومنـان اقـرار نمود، سرزمین مکه بود. پس خداوند آن را به وجـود کعبه آراست. سـپس سـرزمین مدینه ایمـان آورد، پس آن سرزمین را به وجود پیامبر صـلی الله علیه و آله آراست. سپس سرزمین کوفه به ولایت امیر مومنان اقـرار کـرد. خداوند آن را به وجـود امـیر مومنـان آراست. سـپس خداوند ولایت امیر مومنـان را بر کوهها عرضه کـرد، پس اولین کوه‌هایی که به ولایت امیر مومنـان شـهادت دادند سه کوه عقیق، فیروزه و یاقوت بودند. (اقبـال الاعمـال 2/ 262، بحار الانوار 27 / 262)

در حـدیث بـالا سـرزمین‌هایی نظـیر مکه و مدینه و کوفه جزو نخستین سرزمین‌ها و خاک‌هـایی بودند که به ولایت امیرالمومـنین علیه السـلام اقـرار نمودند. پیشـتر در دروس جغرافیا از تفاوت خاک با خاک سخن گفته بـودیم که همانگونه که ملاحظه می‌نمایید در منابع روایی ما نیز این مسـئله مـورد تایید قـرار گرفته است. اما دقیقا چه چـیزی در سـرزمین مکه یا کوفه به ولایت امیرالمومـنین علی علیه السلام اقرار می‌کند ؟ آیا تنها صرف خـاک این

سـرزمین‌ها است که به این ولایت اقـرار می‌نماید ؟ می‌توانیم بگوییم بله.

اما اگر از نگاه اشراقیون و نگـاه علمـای علـوم غریبه به این حـدیث نگـاه نمـاییم می‌تـوانیم بگـوییم این موکل (نگهبـان) یا ایـزد یا هر چه که بنـامیمش سـرزمین کوفه است که خاک سرزمین کوفه و متعلقاتش را تحت تـدبیر خویش دارد. و به ولایت امیرالمومنین علیه السلام اقرار نموده است. و اگر خـاک کوفه به ولایت حضـرتش ایمـان دارد زیرا تحت تـدبیر این موجـود است. آیا این تفسـیری منطبق‌تر با واقعیت این حدیث نمی‌باشد؟!

در مـورد کوه‌هـای عقیق و فـیروزه و یـاقوت نـیز کم و بیش اینگونه است. ما می‌تـوانیم تنها اعتقـاد بر این داشته باشیم که کوه عقیق و فیروزه و یـاقوت به ولایت امیرالمومـنین علیه السـلام ایمـان آوردند! یا می‌تـوانیم اعتقـاد بر این مهم داشـته باشـیم که آن ایـزد یا موکّل (نگهبان) یا رب النوع عقیق و فیروزه و یـاقوت است که به ولایت امیرالمومنین علی علیه السلام ایمان آورد. اگر شـکل اول را بپـذیریم آن‌گـاه باید از خـود بپرسـیم کـدام کوه فیروزه یا عقیق به ولایت حضرت امـیر علیه السـلام ایمان آورده ؟ کوه معدن فیروزه در نیشابور ؟ یا فیروزه کرمان ؟ یا مصر ؟ یا سایرجاها ؟ در حـالی که می‌تـوانیم بگوییم سـنگ فـیروزه دارای رب النـوعی در عـالم مثـال می‌باشد که تدبیر این نوع را بر عهده خویش دارد و تمام کوه‌های فیروزه در عالم تحت تدبیر این موکّل (نگهبـان) یا رب النوع آن می‌باشند. و هر کدام از کوه‌های فـیروزه نیز به صورت جداگانه دارای رئیس موکلیـنی می‌باشد که

تحت امر سـلطان مـوکلین عقیق (رب النـوع فـیروزه) می‌باشد.

حـال به حـدیثی مرسل (مرسل در اصـطلاح به حـدیثی می‌گویند که یا راوی آن را مسـتقیماً از معصـوم نشـنیده است لیکن بـدون واسـطه از وی نقل کـرده باشد و یا با واسطه نقل کرده امّا واسـطه را فرامـوش کـرده است) در مورد بادنجان توجه نمایید:

{«وَ کَـانَ رَسُـولُ اللَّهِ ص فِی دَارِ جَـابِرٍ رَضِـیَ اللَّهُ عَنْـهُ فَقَدَّمَ إِلَیْهِ الْبَاذَنْجَانَ فَجَعَلَ ص یَأْکُلُ فَقَـالَ جَـابِرٌ إِنَّ فِیـهِ لَحَرَارَةً فَقَالَ ص [یَا جَابِرٍ مَهْ] إِنَّهَا أَوَّلُ شَجَرَةٍ آمَنَتْ بِاللَّهِ اقْلُوهُ وَ أَنْضِجُوهُ وَ زَیِّتُوهُ وَ لَبِّنُوهُ فَإِنَّهُ یَزِیـدُ فِی الْحِکْمَه»؛ پیـامبر(ص) در خانه جـابر بـود، بادنجـان بـرایش آوردنـد، حضرت شروع به خوردن کرد. جابر عرضه داشت که گویا بادمجان گیـاهی گـرم است! پیـامبر(ص) فرمـود: اینگونه نیست‌ای جابر! بادمجان نخستین گیاهی است که به خـدا ایمـان آورده؛ آن را با روغن زیتـون سـرخ کنید و بپزید و نـــرمش کنید که بر حکمت می‌افزاید.} (قطب الـــدین راوندی، سعید بن هبه الله، الدعوات، ص 158،)

اگر از مرسل بـــودن این روایت چشم پوشی نمـــاییم. مضمون این روایت با روایاتی مشابه که در بالا از آن یاد شد هم خوانی دارد. اما به راستی کـدام بادنجـان به حق تبـارک تعـالی ایمـان آورد ؟ آیا تمـام بادنجان‌ها ایمـان آوردند ؟ یا این‌که بادنجـــان در عـــالم مُثل دارای رب النـوعی است که مـدبر این نـوع است. و وی نخسـتین ایمان آورنده به حق تبارک تعالی در میـان گیاهـان در آن عالم بوده است ؟!

خواننده گرامی می‌تواند نوشته‌های پیشین ما را در بـاب ایـزد گیـاه هـوم یا سـومه در این بـاره به یـاد بیـاورد. که چگونه گیـاه هـوم ایـزدی داشت که جـزو ایـزدان بـزرگ تمدن‌های هندوایرانی بود.

در مورد بادنجان و هر نـوع از انـواع موجـودات نـیز کم و بیش مـــــاجرا همینگونه است. اما نکته‌ای که در این‌جا قابل تأمل است این است که حکمـــای اشـــراقی ما که اربـاب انـواع را عقـول عرضـیه می‌دانند چنـدان قائل به تقسـیم بنـدی این موجـودات به دو گـروه مثبت و منفی نیستند. در حالی که این موجـودات هم در تقسـیم بنـدی دین زرتشـــتی و هم در احـــادیث اســـلامی به دو دســـته تقسـیم می‌شـوند. در دیـانت زرتشـتی موجـودات به دو دسـته اهـورایی و اهریمـنی تقسـیم می‌شـوند گـروهی اهـــورا آفرید هســـتند و دیـــوان و ددان و خرفســـتران (موجـــــودات نیش دار مانند مـــــار و.. مورچه و...) و.. موجـودات اهـریمن آفرید هسـتند. یعـنی توسط اهـریمن خلق شده‌اند. که البته این از نظر ما اشـتباه است و همه موجودات مخلوق حق تبارک تعالی هستند.

ضـمن این‌که ما در مصـادیق موجـودات اهریمـنی نـیز در بعضی جاها با حکمای ایران باستان اختلافاتی داریم. اما آن‌چه که بـــرای ما مهم است تقســـیم مخلوقـــات به دو دسته اهورایی و اهریمنی است.

این اندیشه را ما به گـونه‌ای دیگر در احـادیث و راویـات اهل بیت ملاحظه می‌نمـــاییم. که ایمـــان به خداوند و شهادت به رسالت رسول خدا صـلوات الله علیه و ولایت و وصایت امیرمومنان علیه السلام بر تمامی آسـمان‌ها و زمین عرضه شد و بعضی از موجودات اعم از سرزمین‌ها

و جبال و نبات و فرشتگان و ... در ایمـان آوردن سـبقت بردند و بعضی دیگر ایمـــان نیاوردند. من بـــاب مثـــال از معصوم نقل داریم که حیوانـات حلال گوشت ولایت ما را پذیرفتند و به همین دلیل این کــرامت نصیبشـــان شد که وارد بدن مومنان شوند. یا بعضی سرزمین‌ها نظــیر بابل در لسان اهل بیت ملعونند و بر اسـاس فقه امامیه نمـاز خواندن در آن مکروه است: {بابل شـهری در هشـتاد و پنج کیلومتری جنوب بغداد نزدیک شهر حلّه. قـرآن کـریم در قصهٔ معروف دو فرشته به نامهای‌هاروت و ماروت از «بابل» نام برده است. سرزمین بابل براساس روایتی از امیر مؤمنان علیه السّلام سـرزمینی ملعـون (که گرفتـار عـذاب الهی گشـته) و نخسـتین سـرزمینی که در آن بت پرســتیده شــده معــرفی گردیــده است. عنــوان بابل به مناسـبت در بـاب صـلات آمـده است. بابل از مکانهـایی شمرده شده که نماز خواندن در آن‌ها مکروه است. این سـرزمین به «ارض خسف» (زمیـنی که سـاکنانش را در خود فرو برده) معروف است. (وسـائل الشـیعه، رسـائل الشریف المرتضی، کتـاب السـرائر، الحـدائق الناضـره)} (منبع: کتــاب فرهنگ فقه مطــابق مــذهب اهل بیت جلد دوم ص 36)

نکته: بابل در لغت بـــاب (درب) ال (خـــدا) است. اکـــدی: باب-ایلی، به معنی دروازهٔ خدا است. همان شهری است که پرستشگاه بزرگ مـردوخ اسـگیل Esagil و زیگـورات بزرگ مردوخ یعنی اتمنانکی Etemenanki (پی آسمان و زمین) در آن قـرار داشت. هم‌چـنین بابل همـان شـهر و اسیگل همان معبدی است که کوروش کبیر ارادت خویش را به مردوخ بر روی متن استوانه ثبت نمـود تا به عنـوان سندی برای ما تا به امروز به یادگار بماند. ☺

وقتی ما می‌گوییم ایزدان بابلی و سومری اکثر قریب به اتفاقشان دشمن هستند. تنها ریشه در نظر باطنی ما نسبت به این موضوع ندارد بلکه احادیث نیز موید آن است.

اما برای آن دسته‌ای از خوانندگانی که به حدیث اعتقادی ندارند و یا شک دارند بد نیست که ماجرای ارتباط خاص آشور بنی پال پادشاه ستمگر آشوری را با ایشتار بیان نماییم.

آشور بنی پال پادشاه بزرگ آشوری‌ها که خود مقام کاهن بزرگ را در کشور آشور داشته است. پرستنده خاص ایزدبانوی ایشتار (یکی از رب النوع‌های کوکب زهره) می‌بوده است. و ارتباط عاطفی روحی خاصی با این ایزدبانو داشته است.

در کتاب جهان اسطوره‌ها اثر رابرت گریوز ترجمه دکتر ابوالقاسم اسماعیل پور صفحهٔ 65 می‌خوانیم: {ایشتار با آنان که دلبسته شان بود، رفتاری مادرانه داشت، از جمله خطاب به آشور بانیپال گوید: «چهره‌ام چهرهٔ تو را می‌پوشاند، همچون مادری که میوهٔ زهدانش را، تو را چونان جواهری پرنگار میان سینه‌هایم جای می‌دهم، و شبانه تو را فرا می‌پوشم. روز هنگام تو را چون جامه‌ای به تن می‌کنم. مترس، آه محبوب کوچکم، که تو را پرورده ام!»}

اما این ارتباط خاص مادر فرزندی ایشتار با آشور بنی پال به این بخش از الواح ختم نمی‌شود. بد نیست بدانیم که ایشتار حتی در جنگ‌ها نیز به وی و سایر پادشاهان آشوری مشاوره می‌دهد. حتی در بعضی جنگ‌ها خود

حاضر می‌شود و باعث پیروزی سپاهیان آشوری می‌شود. آشوریان شخصیت جنگجوی ایشتار را می‌پرستیدند که معبد وی در اربیل و نینوا قرار داشت. به فقرات زیر توجه فرمایید:

{منظومه‌ای مشهور دربارهٔ جنگ توکولوتی نیونورتای اول، به رویدادی در سدهٔ 13 پ. م. اشاره می‌کند و می‌گوید ایشتر در نقطه‌ای حساس در نبرد مداخله می‌کند که نتیجه‌اش پیروزی آشوریان بر کاشتی لیاش، پادشاه بابل، و شکست و سرنگونی این پادشاه بود.} (کتاب دانشنامه اساطیر جهان زیر نظر رکس وارنر ترجمه دکتر ابوالقاسم اسماعیل پور ص 223)

همانگونه که ملاحظه می‌نمایید ایشتار در جنگ خود شرکت می‌نماید و باعث پیروزی آشوریان می‌شود. این منظومه بخوبی ثابت می‌نماید که مردمان جهان باستان تماثیل اصنام و خدایانشان را از روی تصویر موجوداتی می‌ساخته‌اند که وجود خارجی داشتند و در زندگی آنان گاه نقش موثری نیز می‌داشته‌اند. اما به مرور با بسته شدن مرزها این حضور موثر و چنین دخالت‌هایی ذره ذره کمتر و سپس قطع می‌شود. ضمن این‌که خواننده گرامی در این حکایت باید به خوبی تأمل نماید. ایشتار یک تنه جنگ را به نفع آشوری‌ها تغییر می‌دهد. ما به احتمال قوی در آینده با موجوداتی طرف خواهیم شد که نه تنها به مانند جنیان قابل سوزاندن نیستند بلکه قدرت این را دارند که روند جنگ را به نفع پرستندگان خویش تغییر دهند. البته باید بدانیم که جایگاه اولیای کامل الهی فوق این فرومایگان است. اما به هرحال شاخ به شاخ شدن با آنان به هیچ وجه آسان نخواهد بود. هم‌چنین باید

به این نکته توجه نمـود که طبق معمـول در کمک ایشـتار به آشوریان یوفویی در کار نیست. ☺

اما حال به حکایت کمک وی و مشـاوره‌اش به اسـرحدون (پدر آشور بنی پال) یا آشوربنی پال دقت نمایید:

{در پـانزدهمین روز مـاه تبت (حـدود دی مـاه)، در نیمه شب، خسوف ماه بود. این خسوف از خاور آغـاز گردید و به سوی باختر به حـرکت در آمد. آشـوب زیانبـاری که در سرزمین امورو و قلمرو آن به وجود آمده است، به خـود آن آسیب می‌رساند. این آشوب تقصـیر پادشـاه امـورو و سرزمین اوست، که به دشمن پادشاه، سرور من، اجـازه داده است در سرزمین امورو باشد. بگذار پادشاه، سـرور من، هر آن‌چه که مایل است انجـام دهد. دست پادشـاه، سرور من، او را اسیر خواهد کـرد. پادشـاه او را شکست خواهد داد...

هنگـامی که اسـارحدون یا آشـوربنی پـال از الهه ایشـتر سـؤال می‌کنند که آیا می‌توانند در چـنین یا چنـان روز اقدام به لشکرکشی کنند، مـوفقیت دشـمنان مـورد نظر چگونه می‌تواند باشـد، و آیا آن‌ها می‌توانند فلان فـرد مـورد نظر را به فلان مقـام برگزیننـد، در واقع از پیشینیان خود تقلید می‌کنند. بنابراین، الهـام خـدایان در آشور موقعیت ویژه‌ای را به خود اختصـاص داده بـود ...} (کتاب تـاریخ تمـدن بین النهـرین دکـتر یوسف مجیـدزاده جلد اول ص 342)

اما همانگونه که ملاحظه نمودید. ایشتار با آشور بنی پال ارتبـاط خاصی داشـته است و آشـور بـنی پـال را فرزند خویش می‌خوانـده است! اما خـروجی این ارتبـاط خـاص

آشوربنی پال و ایشتار چه می‌شود ؟ آیا خروجی معنــوی داشته است ؟

خروجی این ارتباط خاص این می‌شود که آشور بنی پــال پادشــاه آشــوری‌ها به خواست ایشــتار به تمــدن ایلام و شهر شـوش حمله می‌نماید و جنـایتی را در حق مردمـان آن دیار انجام می‌دهد که در نوع خود بی‌سابقه است.

**به سطور زیر از کتیبه آشور بنی پال توجه فرمایید: **

{«من شوش، شهر بزرگ مقدس، مسکن خدایان ایشان، مأوای اسرار ایشان را بنا بخواستهٔ آشور (ایزد آشــور) و ایشتار فتح کـردم. وارد کاخهـایش شـدم، و با شـادی و بشارت در آن‌جا اقامت گزیـدم. در گنجهـایش را گشـودم که در آن‌ها طلا و نقــره، خواســته و مــال فــراوان بــود. آن‌چه را که شاهان پیشین تا شــاه کنـونی عیلام در آن‌ها گـرد آورده بودنـد، و تا به حـال هیچ دشـمنی، بجز من بر آن‌ها دست نیافته بـود، بمنزلـهٔ غـنیمت در تملک گـرفتم. طلا و نقره، خواســته و مـال سـومر، آکـاد و کاردونیـاش (بابل) که شـاهان پیشـین عیلام مکـرر غـارت کـرده و به عیلام آورده بودند... زینت آلات، نشـــانهای ســـلطنتی، سلاح‌های جنگی...همـهٔ اثاثـهٔ قصورشـان که (شـاه) روی آن‌ها جلوس میکـرد ومیخوابید. (ظـروفی) که در آن غـذا میخورد... آن‌ها را به منزلهٔ غنیمت بمملکت آشور آوردم.

من زیگـورات شـوش را از آجرهـائی که با سـنگ لاجـورد لعـاب شـده بـود، من (نـوعی) تزئینـات بنا را که از مس صـیقلی یافته سـاخته شـده بـود، شکسـتم. شوشـیناک، خـدای اسـرارآمیز که در مکانهـای اسـرار آمـیزی اقـامت دارد، و احـدی ندیـده است که او چگونه خـدائی می‌کنـد،

سـومودو، لاگامـار.... این خـدایان و این الهه‌هـا، با زینت آلاتشان، ثروتشـان، اثاثه شـان و روحانیانشـان (همه را) بعنوان غنیمت بمملکت آشـور آوردم. سی و دو مجسـمهٔ سـلطنتی را که از طلا و نقـره و مس ریخته و با مرمر سفید (تراشیده شده) بـود...بمملکت آشـور آوردم. تمـام شـدوها (دیـوان) و لاماسـوها، نگهبانـان معابد را بـدون استثنا از بین بردم (مجسمه‌های) گاوهـای نر خشـمناکی را که زینت بخش درها بودند، از جا کنـدم، معابد عیلام را با خـاک یکسـان کـردم، و خـدایان و الهه‌هـایش را به بـاد یغما دادم. سـپاهیان من وارد بیشه‌های مقدسش شـدند، که هیچ بیگـانه‌ای از کنـارش نگذشـته بـود، اسـرار آن‌را دیدند و با آتش سوختندش.

من قبور پادشاهان قـدیمی و جدیـدش را که از ایشـتار پروردگار من نهراسـیده بودنـد، و بپادشـاهان پـدران من صـدمه رسـانیده بودنـد، ویـران و مـتروک سـاختم، - (اجسـاد) آن‌ها را در معـرض خورشـید قـرار دادم، و استخوانهای‌شـان را بمملکت آشـور آوردم. من اتیموهای‌شـان (ارواح خـدایان) آرامش و راحـتی را با جلوگیری از تقدیم هدایای تـدفینی و آشـامیدن مشـروب بافتخار آنان، سلب کردم. من در فاصلهٔ یک مـاه و بیست و پنج روز راه، ایـالت عیلام را تبـدیل به یک ویرانه و صـحرای لم یـزرعی کـردم. من دردهش نمک و سـیلهو پروراندم.

من دختران شاهان، زنان شاهان، تمام خانوادهٔ قدیمی و جدید شـاهان عیلام، شـهربانان و شـهرداران دهـاتش... تمـام متخصصـین بـدون اسـتثنا، سـاکنین مـرد و زن ... چهارپایان بزرگ و کوچک را که تعدادشـان از ملخ بیشـتر

بود، بمنزلهٔ غنیمت به مملکت آشـور فرسـتادم...خرهـای وحشی، غزالها، تمام حیوانات وحشی (بـدون اسـتثنا) از برکت وجود من (در شهرهای آن) براحتی زندگی خواهند کـرد. نـدای انسـانی (صـدای) سم چهارپایـان بـزرگ و کوچـــک، فریادهـــای شـــادی...بدست من از آن‌جا رخت بربست».

پس از این قتل و غـارت و ویـرانی، حکـومت عیلام دیگر کمر راست نکـرد.} (کتـاب تـاریخ عیلام تـالیف پـیر آمیه ترجمه دکتر شیرین بیانی ص 70 و 71)

خواننـــده گـــرامی توجه نماید نتیجه ارتبـــاط احساسی و مـادر فرزنـدی ایشـتار با آشـوربنی پـال این می‌شـود که شما در سـطور بـالا مشـاهده می‌نمایید. ایشـتار دسـتور حمله به ایلام و شهر شوش را می‌دهد و آشور بـنی پـال آن کـرد که خـود با افتخـار نقل می‌نماید. آیا به راسـتی این ملعونه خبیثه ایشتار موجـودی مثبت و الهی است ؟! اگر بله بر اساس کدام موازین ؟ کافی است کیش بابلی را بررسی نمایید که ایشتار ایزد فاحشه خانه‌ها نیز بـوده است. و روســـپی گـــری مقـــدس جـــزوی از آیین این ایزدبانوی هرزه بـوده است. خواننـده گـرامی توجه نماید هم بر طبق احـادیث و هم نظر حکمـای زرتشـتی ایـران باستان، و حتی اسناد اسطوره‌ای تمـامی این موجـودات مثبت و الهی نیستند. درست است که مخلوق حق تبـارک تعـــالی هســـتند و نـــوع خـــویش را تـــدبیر می‌نمایند و محـافظت از آن نـوع را نـیز بر عهـده دارند. اما لزومـاً موجـودات مثبت و الهی‌ای نیسـتند که ایمـان به یکتـایی پروردگـار و رسـالت رسـول خـدا (ص) و وصـایت امـیر

مومنان(ع) داشته باشند. این موجودات بر خلاف جنیان مکلف نیستند.

یعنی با وجود ایمان نوع خلقت و زندگیشان اینگونه نیست که تکلیف داشته باشند. به یاد بیاورید در احادیث کوه قاف از موجوداتی مثل اهل جابلقا و جابلسا یاد شده بود که مکلف نبودند اما ایمان داشتند.

این موجودات علی القاعده نامیرا هستند که مربوط به جنس خلقتشان است که از طبیعت پنجم یا اثیر می‌باشد. (با اتر=آتش اشتباه نشود) این موجودات علم بالا دارند. علی الخصوص تمام خواص نوع خود را به طور کامل می‌دانند. همانگونه که ایزد هوم بر زرتشت هویدا شد و از تاریخ فشردن هوم توسط پدر فریدون و پدر سام گرشاسب و پدر زرتشت برای وی سخن گفت.

چه بسا بر رسول خدا صلوات اللّه علیه نیز ایزد موکّل بادنجان پیش از ماجرای دیدار با جابر هویدا شده باشد و از خواص خویش سخن‌ها گفته باشد. و این‌که رسول خدا (ص) فرمودند. بادنجان را با روغن زیتون سرخ نما و میل کن بر حکمت می‌افزاید. سخنان ایزد موکّل بادنجان بوده باشد که از خواص خویش و ایمان خویش به خداوند و رسولش و ولایت وصی‌اش سخن گفته باشد. (فقیر بر حسب باطن اینگونه می‌اندیشم. هرچند اصراری بر درست بودن این نظر خویش ندارم.)

جالب این‌جاست که موسساتی نظیر والت دیزنی وهالیوود با ساختن کارتون‌ها و انیمیشن‌ها و فیلم‌ها و سریال‌های گوناگون، تمام این مفاهیم را به زیبایی هر چه تمام‌تر از سنین پایین به خورد کودکان ما می‌دهند. و

هیچ کسی هم مســخره نمی‌نماید. حــداکثر ممکن است بگویند این‌ها تخیلات است.

اما هنگـامی که یک منـبری ما سـخن از حـدیث بادنجـان می‌نماید. نه تنها کـــافران، مســـخره می‌نمایند. بلکه مسـلمانان و مومنـان نـیز بعضـاً این مفـاهیم را مـورد تمسخر خویش قرار می‌دهند.

چرا ؟ چـون از تبـیین درست آن عـاجزیم. اگـرم کسی در حوزه بخواهد بر روی این مفاهیم داد سـخن بدهد. چـوب تکفیر بلند است. عزیزان ما در حوزه داریم افرادی را که بتوانند این مفـاهیم را به زیبـایی هر چه تمـام‌تر تبـیین نمایند. اما متاســفانه شــرایط مهیا نیست. و اهلش به مانند اسـتاد قزویـنی ما آیت اللّه سـیدهادی.. و یا اسـتاد زنجـانی ما آیت اللّه ... تـرجیح می‌دهند تنها بر شـاگردان خصوصی خــویش ســخن از این مبــاحث نمایند. (هر دو استاد عزیز ما از حوزه و تدریس رسمی کنــاره گرفته‌اند و شــاگردانی را به صــورت پنهــانی در ســلوک و علــوم غریبه تربیت می‌نمایند)

شــما امــروزه شــاهد هســتید که چگونه علامه بزرگــوار حسن زاده آملی و شاگردانشان و بسـیاری بزرگـان دیگر نظیر آیت الله جـوادی آملی و.. مـورد هجمه قـرار دارند. در واقع علامه حسن زاده آملی به نــوعی ســپر حضــرت امام و رهبری شده‌اند. که هر کسی که به آن بزرگـواران و مواضع عرفانیشــان و ... انتقــاد دارد و نمی‌تواند دق و دلی‌اش را از ترس خالی نماید. انتقادهایش را با ادبیــات بعضاً سخیف نثـار علامه می‌نماید. در واقع به در می‌زنند که دیوار بشنود. و این برای افرادی که در حــوزه بوده‌اند مثل روز روشن است.

بنابراین شما نباید انتظار داشته باشید که دیگـران بـرای شـما از رب النـوع سـخن بگویند. در فلسـفه اشـراقی و حکمت صـدرایی، کمی در بـاب این مفـاهیم سـخن گفته می‌شـود. اما اسـاتید سـریع از آن می‌گذرند. علاقه‌ای به بررسی ریشه‌ای این موضــوع از بــاب تــاریخی و غــیره ندارند. همانگونه که گفتم چوب تکفیر همواره بــالا است و کار آسان نیست.

فقیر هم که به عنـوان شـاگرد کوچک در مجـاز سـخن از این مفــاهیم می‌نمــاییم. باید با هــزار ســلام و صــلوات ســخن بگــوییم. و دست به عصا هســتم. بعضی اوقــات عده‌ای می‌گویند چـرا پراکنـده سـخن می‌گـویی ? و چـرا کامل بعضی مباحث را نمیشکافی ? باید بگویم در بعضی موارد تعمد در اینگونه نوشتن دارم.

اما در باب‌هــالیوود و والت دیــزنی یکبــار هم باید قبــول نمـاییم که ما با دشـمنانی طـرف هسـتیم که فوق‌العـاده دانا هستند و هنرشـان در انتقـال مفـاهیم قابل تحسـین است. شما نگاه نمایید چگونه در سه گانه اربــاب حلقه‌ها وهابیت و نارنیا و ... مفاهیمی نظیر موکل جنگل و کــوه و رودها و ... را گنجانده‌اند.

اما اینطرف مـاجرا اگر کسی همین مفـاهیم را در قـالب سریال پخش خانگی (به صـدا و سـیما در چـنین مـواردی امیدی نیست😊) بسـازد و عرضه نماید. احتمـالا فریـاد وا اسلاما از آقایان بلند خواهد شد. و در نهایت با فشــار به نهادهای امنیتی سریال مورد نظر توقیف خواهد شد. 😊

اما همانگونه که ملاحظه نمودید. اســـطورهٔ انکی و نین خورسگ به خوبی چیستی موجـودات اسـطوره‌ای و نـوع

خلقتشـــان و جایگـــاه و عملکردشـــان را بـــرای ما نشـــان می‌دهد. موجوداتی که لزوماً نه فرشته هستند و نه جن! همانگونه که پیشـــــتر گفته شد کیش ســـــتاره پرســـــتی مهمترین کیش دنیـای باسـتان بـوده است. و بسـیاری از بتان تماثیل و نگاره‌های این موجودات بوده‌اند.

البته باید توجه داشت که موجوداتی که در گذشته توسط قدما پرستیده می‌شدند. شامل جنیان و فرشـتگان و رب النوع ستارگان و رب النوع صور فلکی و موکلّان طـبیعی بوده‌اند. و ما شواهدی بر وجود هر سه دسته در لابه لای کتب تاریخی و اسناد باسـتانی در اختیـار داریم. حـتی در قـرآن مجید و عزیز نـیز به کیش سـتاره پرسـتی اشـاره شـده است. اما در بـاب فرشـته بـودن بعضی ایـزدان در لابه لای دروس پیشین سخن‌ها گفتیم. شـباهت بی‌مثـال فرشته خـروس مانـندی که در حـدیث معصـوم آمـده بـود چون این فرشته بال می‌زند تمام خروسان در زمین بـال می‌زنند. با ایزد سروش که عیناً چـنین وصـفی در کتـاب اوستا از وی شـده است. یا شـباهت ایـزد مهر با فرشـته حجرالاسـود که هنـوز دروسش را تمـام ننمـوده ایم و با سـرزلف ایـزد مهر کارها داریم. ☺ و شـباهت ایـزد ونند ســـتاره ونند (نسر واقع= کـــرکس نشســـته) با فرشـــته تُرجائیل کرکس شکل در کوه قاف احـادیث اسـلامی و یا حـتی شـباهت فرشـته روح که در احـادیث غـیر جبرائیل است با هرمـزد (ایـزد مشـتری) سـخن گفته‌ایم. (هر چند این نظر آخری یعنی اینهمـانی هرمـزد و روح بـرای خـود فقیر هنوز اطمینان بخش نبوده است)

متاســفانه هنــوزم عــده‌ای از اهل ظــاهر هســتند که نه تخصص علمی و عملی در علـــوم مـــاورا دارند و نه در

تـاریخ ملل باسـتان و اسـطوره مطالعـات عمیق و جـدی دارند و نه در تفسیر قرآن و حـدیث متبحرند. تمـامی این موجودات را با استناد به یکی دو آیه قــرآن جن می‌دانند. بی‌آن‌که ســایر آیــات را در قــرآن مجید و عزیز در نظر بگیرند. بـــاور کنید دشـــمنان ما شـــیعیان را مســـخره می‌نمایند که این‌ها هنوز در درک اولیـات مانده‌اند. از دید این دســـته از آقایـــان موکّل نگهبـــان کوه‌ها و یا موکّل جنگل‌ها یا موکّل رودها و دریاچه‌ها همگی جن هســـتند! ☺ و چون از ایشان بپرسیم به معنای واژۀ جن که معنای پوشــیده را می‌دهد ارجــاع می‌دهند. و چــون از ایشــان می‌پرسیم گروهی از ملائکه که در زمین ما حضــور دارند و دارای بـدن مثـالی هسـتند آیا اینـان نـیز جن هسـتند ؟ پاسخی نمی‌شنویم. چون از ایشان می‌پرسیم که جان به نص قرآن مجید و عزیز جد اعلای جنیان است حــال آن‌که موکلّان دریاها و رودها و باد و جنگل‌ها و ... اساسـاً نـوع خلقتشان ارتباطی به جان و نـار سـموم نـدارد. پاسـخی نمی‌شنویم. چون به آقایان می‌گوییم با احادیث جابلقا و جابلسا و موجوداتی که غـیر انس و جن هسـتند و مکلف هم نیســـتند و در گـــروه ملائکه و جن و انس قـــرار نمی‌گیرند چه می‌کنید ؟ پاســـخی نمی‌شـــنویم. اســـتناد اینــان به آیــات 40 و 41 ســورۀ مبارکــۀ ســبأ و آیــۀ 158سورۀ مبارکه صافات است.

{وَيَوْمَ يَحْشُـرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ يَقُـولُ لِلْمَلَائِكَـهِ أَهَـؤُلَاءِ إِيَّاكُمْ كَـانُوا يَعْبُـدُونَ 40قَـالُوا سُـبْحَانَكَ أَنْتَ وَلِيُّنَا مِنْ دُونِهِمْ بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَكْثَرُهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ 41=و [یاد کن] روزی را که همه آنــان را محشــور می‌کند آن‌گــاه به فرشـــــتگان می‌فرماید آیا این‌ها بودند که شـــــما را می‌پرســـتیدند (40)می گویند مـــنزهی تو سرپرست ما

تویی نه آن‌ها بلکه جنیان را می‌پرستیدند بیشترشان به آن‌ها اعتقاد داشتند (41)}(سورۀ سبأ)

{وَجَعَلُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجِنَّهِ نَسَبًا وَلَقَدْ عَلِمَتِ الْجِنَّهُ إِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ 158=و میان خدا و جن‌ها پیوندی انگاشتند و حال آن‌که جنیان نیک دانسته‌اند که [برای حساب پس‌دادن] خودشان احضار خواهند شد (158)}(سورۀ صافات)

جالب این است که علامه طباطبائی در تفسیر گرانسنگ خویش المیزان با وجودی که مربوط به سال‌ها پیش است کاملا به طبقه بندی موجوداتی که به عنوان خدایان پرستیده می‌شده‌اند. اشراف داشته‌اند. ایشان عده‌ای از خدایان دروغین مردمان باستان را جن و عده‌ای را فرشته و گروه دیگر را قدیسان انسانی می‌دانند و در جایی دیگر به کیش ستاره پرستی مشرکین نیز اشاره می‌نمایند. هر چند که فقیر در بعضی جاها با علامه بزرگوار طباطبایی اختلافاتی دارم اما نبوغ حضرتش را تحسین می‌نمایم و انصافاً بسیاری از نظرات ایشان در آن دوره با آن امکانات محدود از نظرات بسیاری از فضلای فعلی حوزه جلوتر بود. باید بدین نکته مهم توجه داشت که نظرات علامه طباطبایی تنها با اکتفا به منابع اسلامی اعم از تفسیر و حدیث و کتب تاریخی دوره اسلامی است. و دورانی که علامه طباطبایی زندگی می‌نمودند ما به اندازه امروز منبع به زبان فارسی دربارۀ تاریخ و دین ملل باستان و اسطوره‌های‌شان در اختیار نداشتیم. هر چند که هنوزم منابع به زبان فارسی در این زمینه نسبت به زبان‌های غربی اندک است. اما قابل مقایسه با دوران علامه طباطبایی نمی‌باشد.

حال به تفسیر علامه طباطبایی بر آیات 40 و 41 سورهٔ مبارکهٔ سبأ {وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلَائِكَهِ أَهَؤُلَاءِ إِيَّاكُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ 40قَالُوا سُبْحَانَكَ أَنْتَ وَلِيُّنَا مِنْ دُونِهِمْ بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَكْثَرُهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ 41=و [یاد کن] روزی را که همه آنان را محشور می‌کند آن‌گاه به فرشتگان می‌فرماید آیا این‌ها بودند که شما را می‌پرستیدند (40)می گویند منزهی تو سرپرست ما تویی نه آن‌ها بلکه جنیان را می‌پرستیدند بیشترشان به آن‌ها اعتقاد داشتند (41)}

توجه فرمایید:

{«وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلَائِكَهِ أَهَؤُلَاءِ إِيَّاكُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ»

مراد از «هُم جمیعاً» به شهادت سیاق عابدها و معبودهایند، و یا به عبارت دیگر بت‌ها و بت پرستاند. و در جملهٔ «ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلَائِكَهِ أَهَؤُلَاءِ إِيَّاكُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ» که خدای تعالی سؤال می‌کند، منظور سؤال از اصل فرشته پرستی نیست، و از ملائکه نمی‌پرسد، که آیا بت پرستان شما را پرستش می‌کردند یا نه؛ چون اگر سؤال این بود. دیگر معنا نداشت ملائکه آن را انکار کنند، بگویند: «سُبْحَانَكَ أَنْتَ وَلِيُّنَا...»، چون در این‌که مشرکین ملائکه را می‌پرستند هیچ حرفی نیست، بلکه مراد، سؤال از رضایت ملائکه است، که آیا شما به پرستش مشرکین. و خضوع عبادتی ایشان در برابر شما راضی بودید، یا خیر؟

همانطور که در آیهٔ: «أَأَنتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِی وَأُمِّیَ إِلَٰهَیْنِ مِن دُونِ اللَّهِ» ازحضرت مسیح (علیه السلام)

نمی‌پرسد که آیا تو چنین دستوری داده‌ای ؟ چون هر چند ظـاهر عبـارت همین معنا را می‌رسـاند، اما می‌دانیم که منظور این نیست، چون خـدای تعـالی می‌داند که مسـیح (علیه السـلام) چـنین دسـتوری نمی‌دهـد، بلکه مـراد این است که آیا تو راضی بـــودی که امتت تو را به عنـــوان خـــدای دوم بپرســـتند؟ خـــواهی گفت: این را هم خـــدا می‌دانست که نه ملائکه به شرک مشرکین راضی بودنـــد، و نه مسـیح (علیه السـلام) به شـرک نصـاری، در جـواب می‌گـــــوییم: بله درست اســـــت، که خـــــدا این را هم می‌دانست، اما منظور از این عبـارت این است که به هر دو طایفه بفهماند که امیـــدی که به شـــفاعت ملائکه و شـفاعت حضـرت مسـیح (علیه السـلام) داشـتند، بی‌جا بوده، و برای همیشه از این شفاعت ناامید باشـند، و هر چه در دنیا به این منظور عبادت کردند، همه هدر رفته، و بی‌فایده است.

«قَـالُوا سُـبْحَانَکَ أَنْتَ وَلِيُّنَا مِنْ دُونِهِمْ بَـلْ کَـانُوا يَعْبُـدُونَ الْجِنَّ أَکْثَرُهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ»

ملائکه در پاســخی که به ســؤال خــدای تعــالی داده‌اند تمـامی مراسم ادب را رعـایت کرده‌انـد، نخست او را به طور مطلق و بدون قید و شـرط مـنزه از این دانسـته‌اند که کسی غـیر از او سـزاوار پرسـتش باشـد، دوم این‌که رضـایت خـود را از این‌که معبـود مشـرکین واقع شـوند، نفی نمـوده و عرضه داشـته‌اند که: ما به چـنین خطـایی راضی نبـــوده ایم، ســـوم این‌که همین معنا را صـــریح نگفته‌اند، و نخواسته‌اند که حتی چنین خطایی را به زبان بیاورند، نگفتند: ما به عبادت آنان راضی نبودیم، و اصـلاً نامی از عبادت آن‌ها نبردند، تا مقام تخـاطب و گفتگـوی

با خدای را به مطلبی که گوش خراش باشد آلوده نکـرده باشند، نه با تصور آن، و نه با تصدیقش.}

{بلکه در پاسخ گفتند که: ما به غیر از تو ولیی برای خود نمی‌شناسیم، و ولی ما تنها تـویی، و با نفی ولایت غـیر از خدا، عدم رضایت خود را به طور کنایه رساندند؛ چـون اگر بر پرستش مشرکین راضی می‌شدند، قهراً بین آنان و مشـرکین مـوالاتی می‌بـود، و این مـوالات با انحصـار ولایت در خدا منافات دارد، بعد از آن‌که ولایت را منحصر در خـدای تعـالی کردنـد، دیگر معنا نـدارد بین آنـان و پرستندگانشـان مـوالاتی باشـد، و وقـتی مـوالاتی نبـود، رضایت به پرستش آنان نیز نخواهد بود.

سپس بنا به حکایت قرآن کریم گفتند: «بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَكْثَـرُهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُـونَ» و جن دومین طایفه از طوایف سه گـانه‌ای هسـتند که مـورد پرسـتش مشـرکین واقع شـده انـد؛ چـون گفـتیم: مشـرکین سه طایفه از موجودات را می‌پرسـتیدند، ملائکـه، و جن، و قدیسـین از بشر را، از این سه طایفه دو طایفـهٔ اول در اسـتحقاق پرستش مقدم بر طایفه سوم می‌باشند، و طایفـهٔ سـوم هر چند که اگر به حد کمال رسـیده باشـند، از دو طایفـهٔ اول افضـلند، و لیکن هر چند باشـند ملحق به آن دو طایفه‌اند.

و این‌که ملائکه در کلام خـود کلمـهٔ اضـراب و اعـراض، یعنی کلمـهٔ «بل» را به کـار بردنـد، دلیل بر این است که جن به پرستش بت پرستان راضی بوده‌اند.

و جن همـان کسـانی هسـتند که وثنی‌ها آن‌ها را مبـادی شرور، و پیدایش فسـاد در عـالم می‌دانسـتند، و آن‌ها را

می‌پرستیدند، برای این‌که از شرشان محفوظ بمانند، هم‌چنان که ملائکه را مبدء تاریخ پنداشته، آن‌ها را می‌پرستیدند، تا خیرات آنان را به سوی خود سرازیر کنند.

مراد از جن اینهایند، نه آن‌که چنانچه بعضی گفته اند ابلیس و فرزندان، و یاوران وی باشند، و معنای عبادت ابلیس این باشد که دعوت وی را اطاعت نموده، و به دعوت وی ملائکه را می‌پرستیدند، و یا به دعوت وی هر گناه دیگری را مرتکب می‌شدند.

دلیل بر بطلان این تفسیر، تعبیری است که در آیهٔ شریفه به لفظ ایمان آمده، نه به لفظ اطاعت، و نیز آن تفسیر دیگر که گفته: «جن در برابر مشرکین مجسم می‌شدند، و مشرکین آن‌ها را ملائکه می‌پنداشتند، و می‌پرستیدند» و هم‌چنین آن تفسیر دیگر که گفته: «جنیان بدرون بت‌ها می‌رفتند، تا در هنگام پرستش بت پرستان، ایشان پرستش شوند» صحیح نیست.

وای بسا وجه این‌که ایمان به جن را به بیشتر مشرکین نسبت دادند، نه به همهٔ آنان این باشد که بیشتر مشرکین منظورشان از بت پرستی مصونیت از شرور آلهه بوده، و از سوی دیگر در مذهب ایشان مبدء تمامی شرور جن بوده است، پس در نتیجه پرستش بیشتر آنان به طور ناخودآگاه پرستش جن بوده است.

و این‌که بعضی از مفسرین گفته اند: منظور از اکثر، همگی مشرکین است، صحیح نیست؛ چون این توجیه و تفسیر وقتی صحیح است، که کلمهٔ عبادت به اطاعت تفسیر شود، و حال آن‌که توجه فرمودید که: آیهٔ شریفه

سخنی از اطاعت به میان نیـاورده، بلکه سـخن از ایمـان گفته است.} (ترجمه تفسـیر المـیزان جلد 16 صـفحات 581 الی 583)

همانگونه که ملاحظه می‌نمایید علامه طباطبـــــــایی در تفسیر آیات 40 و 41 سورۀ سـبأ تفسـیری متفـاوت از آن‌چه که اهل ظـاهر از ظـاهر این آیـات می‌نمایند ارائه می‌دهد. و می‌فرمایند که این آیه ابـداً به این معنا نیست که تمـــام ایـــزدان جن هســـتند آن‌گونه که آقایـــان فکر می‌نمایند. و حتی ایشـان به درسـتی جنیـانی را که بعضا به عنـوان خـدایان پرسـتیده می‌شـدند مبـادی شـروری می‌دانند که پیشـــینیان اعتقـــاد داشـــتند که باید به این مبـــادی شـــرور قربـــانی تقـــدیم نمایند تا از عـــذاب و شرارتشـان در امـان ماند و این‌که این خـدایان جـنی از فرزندان ابلیس باشند را نفی می‌نمایند.

اما در آیه 26 سورۀ مبارکه انبیاء به وجود گروهی دیگری از موجودات که کارگزاران حق تبارک تعالی هســتند و به اشتباه به عنوان فرزندان خداوند یکتا شـناخته می‌شـدند اشاره شده است. اکثر مفسرین این دسـته از موجـودات را فرشـتگان می‌دانند. در نتیجه تمـام موجـوداتی که در نـــزد مشـــرکین به عنـــوان فرزنـــدان خداوند شـــناخته می‌شدند. از گروه جنیان نبوده‌اند.

به آیات 25 الی 27 سورۀ مبارکۀ انبیا توجه نمایید:

{وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِکَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِی إِلَیْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ25وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عبَـادٌ مُکْرَمُـونَ 26لَا یَسْـبِقُونَهُ بِـالْقَوْلِ وَهُمْ بِـأَمْرِهِ یَعْمَلُـونَ27}=ـ و پیش از تو هیچ پیـامبری نفرسـتادیم

مگر این‌که به او وحی کــردیم که خــدایی جز من نیست پس مرا بپرسـتید (25)و گفتند [خـدای] رحمـان فرزنـدی اختیــار کــرده مــنزه است او بلکه [فرشــتگان] بنــدگانی ارجمندند (26)که در سخن بر او پیشی نمی‌گیرند و خــود به دستور او کار می‌کنند (27)} (سورۀ مبارکه انبیا)

حال به تفسیر علامه طباطبایی بر آیات 26 و 27 سورۀ مبارکه انبیاء توجه فرمایید:

{«وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ».

از ظــاهر ســیاق بر می‌آید که این جمله حکــایت کلام بت پرستان است که می‌گفتند، ملائکه فرزندان خدا هســتند، و به همین جهت مــراد از «عبــاد مکــرمین» نــیز ملائکه است، و خدای تعالی با جملۀ «سُبْحَانَهُ» خــود را مــنزه از فرزند داشــتن کــرده، بعد با اضــراب حــال ملائکه را بیــان کــرده که بنــدگانی مکرمّنــد، و چــون جملــۀ «لَا يَسْـبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ...» در آیه بعــدی بیــان کمــال عبــودیت ملائکــه، از حیث آثار، و صفای آن از حیث خواص است، و نــیز چــون قبلاً آنان را عباد نامیــد، در نتیجه مــراد از اکــرام ملائکــه، اکرامشان به خــاطر همــان عبــودیت بــوده نه به غــیر آن؛ بنابراین برگشت معنا به این می‌شود که ملائکه بنــدگانی هســتند دارنــدۀ حقیقت معنــای بنــدگی، دلیلش هم این است که آثــار عبــودیت کامل ار عبودیتشــان مشــاهده می‌شود، و آن این است که هرگز در سخن از خدا سبقت نمی‌گیرند. پس مــراد از این‌که ملائکه را عبــاد خوانــد، با این‌که تمــامی موجــودات دارای شــعور، همه عبــاد و بندگانند، خواست به آنــان بفهماند که عبودیــتی که دارند خدا به ایشان کرامت کرده، و این موهبت، عطیه‌ای است الهی، پس خود را جز بنده نمی‌بینند، و این نظــیر مخلص

(به کسر لام) برای خدا است، که وقتی کسی چنین شد، خدا هم در مقابل، او را مخلّص (به فتح لام) برای خود قرار می‌دهد چیزی که هست فرق میان کرامت ملائکه و کرامت بشر هر چند که در هر دو موهبتی است این است که این موهبت را به بشر از راه اکتساب می‌دهند، ولی به ملائکه بدون اکتساب؛ (دقت فرمایید).

«لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ»

وقتی گفته می‌شود: فلانی در سخن از فلانی پیشی نمی‌گیرد، معنایش این است که قبل از این‌که او دربارهٔ چیزی سخنی بگوید، این دربارهٔ آن هیچ حرفی نمی‌زند، پس این هر چه می‌گوید پیرو گفته‌های او است، که چه بسا از همین معنا به طور کنایه تعبیر می‌کنند به این‌که اراده‌اش تابع اراده او است؛ و در جملهٔ «وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ» ظرف «بِأَمْرِهِ» متعلق است به جمله «يَعْمَلُونَ» و اگر از متعلق خود جلو افتاده برای افاده حصر است، تا برساند تنها به امر او عمل می‌کنند نه بدون امر او، البته انحصاریه این معنا است نه این‌که بخواهد عمل به دستور خدا را نفی کند، پس فعل ملائکه تابع امر و اراده او است، هم‌چنانکه گفتار ملائکه هم تابع قول خدا است، پس ملائکه، هم از جهت فعل و هم از جهت قول، تابع ارادهٔ خدا هستند.

و به عبارتی دیگر اراده و عمل ملائکه تابع ارادهٔ او است، چون منظور از «قول» در آیهٔ شریفه همان اراده خدای تعالی است، پس ملائکه نمی‌خواهند مگر آن‌چه را که او می‌خواهد، و نمی‌کنند مگر آن‌چه را که او نمی‌خواهد (می خواهد) و این کمال بندگی را می‌رساند، چون عبودیت عبد این اقتضا را دارد که اراده و عمل خود

را ملک مـولا بداند. این بـود آن‌چه ظـاهر آیه آن را افـاده می‌کنـد، و البته در صـورتی تمـام است که مـراد از امـر، ضد و مقابل نهی باشـــــــد، آن وقت آیه می‌فهماند که ملائکه اصلاً معنای نهی را نمی‌دانند چون شــناختن نهی، فـرع امکـان انجـام عمل مـورد نهی اسـت، و ملائکه هیچ عملی را انجام نمی‌دهند مگر به امر خدا.}

{و ممکن است از آیه شریفهٔ «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ 82 فَسُبْحَانَ الَّذِى بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُـلِّ شَىْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُـونَ 83 =چـون به چـیزی اراده فرماید کارش این بس که می‌گوید بـاش پس [بی درنگ] موجـود می‌شـود (82)پس [شـکوهمند و] پـاک است آن کسی که ملکـوت هر چـیزی در دست اوست و به سـوی اوست که بازگردانیده می‌شوید (83)»ـ و آیـهٔ «وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِـدَةٌ كَلَمْحٍ بِالْبَصَـرِ 50 =و فرمـان ما جز یک بـار نیست [آن هم] چون چشم به هم زدنی»

حقیقت معنـای امر را به دست آورد، و در بعضی مبـاحث گذشته نیز دربـاره آن مختصـری صـحبت شـد، و به زودی بحث مفصل آن در کلامی که پـــــــیرامون ملائکه از نظر قرآن خواهیم داشت، خواهد آمد و در آن‌جا خواهیم گفت که حقیقت ملک در نظر قـرآن چیست.} (ترجمه تفسـیر المیزان جلد 14 صفحات 386 الی 388)

عزیـزان نظر مفسر بـزرگ علامه طباطبـایی را بر آیـات 26 و 27 ســـورهٔ مبارکه انبیا ملاحظه نمودید. این‌که ملائکه نیز گاه به اشـتباه به عنـوان فرزنـدان حق تبـارک تعـالی شــناخته می‌شــدند و توسط پیشــینیان پرســتیده می‌شـدند. و خـود این ملائکه چنانچه که در تفسـیر آیـات

سـورهٔ مبارکه سـبأ ملاحظه نمودید از پرسـتیده شـدن توسط انسان‌ها بیزاری می‌جویند.

و این همـان معـنی است که به نظر ما در مـورد آیین مهری و میثاقی مردمان باسـتان صـدق می‌نماید. آیـینی که یکی از کهن‌ترین مذاهب بشـری است و ردپـای آن را در ادیان ابراهیمی نیز می‌توان به وضوح مشاهده نمـود. هر چند که دین مهـری که دین ایرانیـان باسـتان و شخصیت‌های تاریخی اسطوره‌ای ما بوده به مـرور دچـار انحرافاتی می‌شود و میـترای میـانجی کم کم به صـورت مسـتقل پرسـتیده می‌شـود. و حـتی در مهرکـده‌های میترائیسم رومی بت‌ها و تمثال‌هـایی نـیز بـرای وی می‌تراشـند. تمـام این اعمـال باطل مهردینـان لزوما ارتباطی به جایگاه این موجود الهی (فرشته حجرالاسـود از نظر ما) و آیین عرفـانی کهن اولیه وی نـدارد. و مطمئنـاً وی نـیز از پرسـتیده شـدن به جـای حق تبـارک تعالی بیزار است.

اما یکی دیگر از آیاتی که نشان دهنـده این حقیقت است که خـدایان مردمـان باسـتان همگی جن نیسـتند. آیـات ابتـدایی سـورهٔ مبارکه جن می‌باشد. به این آیـات توجه فرمایید:

{قُـلْ أُوحِیَ إِلَیَّ أَنَّهُ اسْـتَمَعَ نَفَـرٌ مِنَ الْجِنِّ فَقَـالُوا إِنَّا سَـمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا 1یَهْـدِی إِلَی الرُّشْـدِ فَآمَنَّا بِـهِ وَلَنْ نُشْرِکَ بِرَبِّنَا أَحَدًا 2وَأَنَّهُ تَعَالَی جَدُّ رَبِّنَا مَا اتَّخَـذَ صَـاحِبَةً وَلَا وَلَدًا 3وَأَنَّهُ کَـانَ یَقُـولُ سَـفِیهُنَا عَلَی اللَّهِ شَـطَطًا 4=بگو به من وحی شـده است که تـنی چند از جنیـان گوش فرا داشتند و گفتند راسـتی ما قـرآنی شـگفت‌آور شـنیدیم (1)[که] به راه راست هـدایت می‌کند پس به آن

ایمان آوردیم و هرگز کسی را شریک پروردگارمان قـرار نخـواهیم داد (2)و این‌که او پروردگـارِ والای ما همسر و فرزندی اختیار نکرده است (3)و [شگفت] آن‌که کم خـرد ما در باره خدا سخنانی یاوه می‌سراید (4)}

در این آیات الله تبارک تعالی از زبـان گـروهی از جنیـان که به رسول اللّه صلوات اللّه علیه ایمـان می‌آورند. نقل می‌نماید. که ما هرگز کسی را شـــریک پروردگارمـــان نخواهیم کرد. این بدان معنی است که حداقل گروهی از جنیـان وجـود داشـته‌اند که بـرای خداوند شـریک قائل می‌شدند و سپس جنیـان مـومن می‌گویند که الله تبـارک تعـالی هرگز همسر و فرزنـدی نداشـته است. و در ادامه جنیـان مـومن می‌گویند که گـروهی از جنیـان کم خـرد دربارۀ خداوند سخنانی یاوه می‌سـرایند. که احتمـالاً این سـخنان یـاوه همـان تجسم خداوند و داشـتن همسر و فرزندان برای وی است که گروهی از مشـرکین انسـانی نیز قائل به آن بوده‌اند.

خب سـوال این‌جا است که جنیـان کـدام موجـودات را به عنـــــوان فرزنـــــدان خداوند و همسر وی در نظر می‌گرفتند ؟!

آیا جن‌های بزرگ‌تر و قوی‌تر را به عنوان خدایان در نظر می‌گرفتند ؟ اگر اینگونه بـود جنیـان مـومن می‌گفتند که گروهی از ما از بین خویش شریکانی بـرای خداوند قـرار می‌دهند! در حالی که چنین نیست.

یا دسته دیگری از موجودات را به عنـوان خـدایان در نظر می‌گرفتند ؟!

آیا آن دســته دیگر که جن نیســتند حتمــاً همگی فرشــته هستند ؟! لزوما خیر

در قرآن به پرستش فرشتگان به عنوان فرزندان خداوند اشاره شده است. که ما نیز به اینهمانی بعضی از ایزدان جهان باستان نظیر میـترا و سـروش و ونند با فرشـتگان اشاره نمودیم.

اما به غــیر از این موجــودات در آیــاتی از قــرآن عزیز و مجید به کیش ستاره پرستی مردمان باستان نــیز اشــاره شده است. که ما به شما خوانندگان گرامی آیات و نکات ظریفش را که حتی از چشم مفسرین پنهان مانده نشان خواهیم داد.

اما در آیـــــاتی دیگر از قـــــرآن مجید و عزیز به بعضی موجـــوداتی که پیشـــینیان آن‌ها را با عنـــوان خـــدایان می‌پرستیدند. نظـیر بعل و جبت و طـاغوت اشـاره شـده است. و از سیاق آیات این فرومایگان، موجوداتی شــریر محسوب می‌شوند. پس مسـلماً جـزو فرشـتگان و ملائکه نیســتند. اما در عین حــال در این آیــات و حــتی احــادیث فرقین تا آن‌جا که بنده دیده‌ام اشاره‌ای به جن بودنشــان نــیز نشــده است! پس چه هســتند ؟ این همــان دســته ســومی است که با ســتارگان و قــوای طــبیعی ارتبــاط تنگاتنگ دارند. بعل فرزند ال نـــام خـــدای تمـــدن‌های اوگاریت و کنعان است. که به مرور جایگــاه (ال EL אל) را می‌گـــیرد و به جـــای وی پرســـتیده می‌شـــود. جبت همانگونه در دروس پیشین ثابت نمـودیم نـام ایـزد زمین در نزد مصـری‌ها می‌باشد. ایـزد جب یا گب که به جبت یا گبت و قبط تبــدیل شــده است. و حــتی واژهٔ اجپت نــیز

ریشه در نام این ایزد مذکر و منفی دارد. طاغوت نـیز به ظن قوی تفنوت مادر جبت است.

اما در داســتان حضــرت ابــراهیم خلیل علیه السـلام به وضوح به این دسـته از موجـودات اشـاره شـده است. ما بــرای فهم درست آیــات داســتان ابــراهیم خلیل علیه السـلام باید نسـبت به دوره‌ای که آن حضــرت زنــدگی می‌نموده اشراف داشته باشیم. زیرا ماجرای حضرت یک حقیقت تاریخی است که در بستر مکان و زمــان رخ داده است. ما امروزه به خوبی می‌دانیم که در حدود سال‌های 1700 الی 2000 پیش از میلاد که اکـثر محققین دوران زنــدگی حضــرت ابــراهیم را آن هنگــام می‌دانند. کیش مردمــان میــان رودان چگونه بــوده است. بنــابراین اگر شناخت تاریخی را در کنار آیات داستان حضـرت بگـذاریم و از احادیثی که در باب آیـات روایت شـده نـیز اسـتفاده نماییم آن‌گاه به نگاه نسبتاً جدیـدی دست خـواهیم یـافت که مــاجرا را انــدکی نســبت به تفســیر ســایر مفســرین متفاوت می‌نماید.

به آیات 74 الی 83 سوره مبارکهٔ انعام توجه نمایید:

{وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ آزَرَ أَتَتَّخِذُ أَصْنَامًا آلِهَـةً إِنِّی أَرَاکَ وَقَوْمَکَ فِی ضَلَالٍ مُبِينٍ 74

و [یاد کن] هنگامی را که ابـراهیم به پـدر خـود آزر گفت آیا بتان را خدایان [خود] می‌گیری من همانا تو و قوم تو را در گمراهی آشکاری می‌بینم (74)

وَکَــذَلِکَ نُــرِی إِبْــرَاهِيمَ مَلَکُــوتَ السَّــمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَکُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ 75

و این گونه ﴿ملکــوت آســمان‌ها و زمین را به ابــراهیم نمایاندیم تا از جمله یقین کنندگان باشد (75)

فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى ﴿كَوْكَبًا قَالَ ﴿هَذَا رَبِّى فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ ﴿76﴾

پس چــون شب بر او پــرده افکند ســتاره‌ای دید گفت این پروردگار من است و آن‌گاه چون غروب کرد گفت غروب کنندگان را دوست ندارم (76)

فَلَمَّا رَأَى ﴿الْقَمَرَ بَازِغًا قَالَ ﴿هَذَا رَبِّى فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَئِنْ لَمْ يَهْدِنِى رَبِّى لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ ﴿77﴾

و چون ماه را در حال طلــوع دید گفت این پروردگــار من است آن‌گــاه چــون ناپدید شد گفت اگر پروردگــارم مــرا هدایت نکرده بود قطعا از گروه گمراهان بودم (77)

فَلَمَّا رَأَى ﴿الشَّمْسَ بَازِغَةً قَالَ ﴿هَـذَا رَبِّى هَـذَا أَكْبَـرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّى بَرِىءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ ﴿78﴾

پس چون خورشید را برآمـده دید گفت این پروردگــار من است این بزرگ‌تر است و هنگامی که افول کــرد گفت‌ای قــوم من من از آن‌چه [بــرای خــدا] شــریک می‌ســازید بیزارم (78)

إِنِّى وَجَّهْتُ وَجْهِىَ لِلَّذِى ﴿فَطَرَ السَّــمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿79﴾

من از روی اخلاص پاکدلانه روی خــود را به ســوی کسی گردانیــدم که آســمان‌ها و زمین را پدید آورده است و من از مشرکان نیستم (79)

وَحَاجَّهُ قَوْمُـهُ قَـالَ أَتُحَـاجُّونِّى فِى اللَّهِ وَقَـدْ هَـدَانِ وَلَا أَخَافُ مَا تُشْرِكُونَ بِهِ إِلَّا أَنْ يَشَـاءَ رَبِّى شَـيْئًا وَسِـعَ رَبِّى كُلَّ شَىْءٍ عِلْمًا أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ80

و قومش با او به ستیزه پرداختند گفت آیا با من در بـاره خدا محاجه می‌کنید و حال آن‌که او مـرا راهنمـایی کـرده است و من از آن‌چه شریک او می‌سازید بیمی ندارم مگر آن‌که پروردگـارم چـیزی بخواهد علم پروردگـارم به هر چیزی احاطه یافته است پس آیا متذکر نمی‌شوید (80)}

{و مادر ابراهیم با این ترتیب، ابراهیم را از کشته شـدن نجات داد و ابراهیم (به سـرعت) در غـار به سـرعت رشد می‌کرد، به طوری که رشد روزانه او به قدر رشد ماهانـهٔ کودکان دیگر بود، او تا 13 سالگی در غار زنـدگی کـرد و مـادرش (گـاهی به دیـدار او می‌آمد)، روزی از روزها که مادرش به ملاقات او آمده بود، ابراهیم به دامان او چنگ زد و از او خواست که وی را از غـار بـیرون بـبرد، مـادر ابـراهیم به او گفت:ای فرزنـدم! اگر پادشـاه بداند که تو این زمان به دنیا آمده ای، تو را به قتل می‌رساند.

پس موقعی که همراه مادرش از غار خارج شد، خورشید غروب کرده بـود و ناگهـان چشم به ابـراهیم به سـتارهٔ زهره افتاد و گفت: این پروردگار من اسـت، ولی وقـتی زهره غروب کرد، ابراهیم گفت: اگر این ستاره پروردگار من بـود، غـروب نمی‌کـرد و ناپدید نمی‌شـد، من غـروب کننـدگان را دوست نـدارم، آن‌گـاه به مشـرق نظر کـرد و دید که ماه طلوع کـرده، با خـود گفت: این پروردگـار من اسـت، چـون بزرگ‌تر و نـورانی‌تر اسـت، امّا وقـتی مـاه حرکت کرد و غروب نمود، ابراهیم گفت: «لَئِنْ لَمْ يَهْدِنِى رَبِّى لَأَكُـونَنَّ مِنَ الْقَـوْمِ الضَّـالِّينَ»اگر پروردگـارم مـرا

هدایت نکند هر آینه از گمراهان خواهم بود و هنگامی که صبح دمید و خورشید طلوع کرد و ابراهیم نور آن را مشاهده کرد، گفت: این پروردگار من است، این بزرگ‌تر و بهتر است، ولی چون خورشید حرکت کرد و سپس غایب و ناپدید شد، ابراهیم متوجّه پروردگار حقیقی گشت و خداوند پرده‌های غفلت را از او برگرفت و حجاب‌ها را کنار زد، تا ابراهیم عرش و ملکوت آسمان‌ها و زمین را مشاهده کند.

*آن وقت به قوم خود گفت: «قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّی بَرِیءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ آزَرَ أَتَتَّخِذُ أَصْنَامًا آلِهَةً إِنِّی أَرَاكَ وَقَوْمَكَ فِی ضَلَالٍ مُبِينٍ * إِنِّی وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذِی فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ» من از آن‌چه شما شرک می‌ورزید بیزارم من روی خود را متوجّه آفرینندهٔ آسمان‌ها و زمین کرده‌ام و بر دین حنیف اسلام هستم و از مشرکین نمی‌باشم آن وقت به خانهٔ مادرش وارد شد و داخل فرزندان دیگر گردید.*

از امام صادق علیه السلام دربارهٔ سخن ابراهیم علیه السلام: «هذا ربی»، سؤال شد که آیا در گفتار خود مشرک نبود؟

فرمود: نه، ولی اگر شخصی امروزه آن را بگوید، مشرک خواهد بود و در سخن حضرت ابراهیم علیه السلام شرکی وجود نداشت، بلکه او در جستجوی پروردگارش بود، ولی این سخن از غیر او شرک می‌باشد.

وقتی مادر ابراهیم به همراه او وارد خانه شد و آزر او را دید، از مادرش پرسید: این پسر مال کیست که در این

سن زنـــده مانـــده، با این که پادشـــاه همه پســـران را می‌کشته است ؟

مـادرش گفت این پسر تو اسـت، من او را در این مـدّتی که از تو دوری گزیده بودم، به دنیا آوردم. آزر گفت: وای بر تو! اگر پادشاه متوجه این مطلب شود، منزلت مـا، در نزد او کاهش می‌یابد چون آزر صاحب امور نمرود و وزیر او بود و نیز بـرای او و مـردم، بت می‌تراشـید و بت‌ها را به فرزندانش می‌داد تا بفروشند، او هم‌چنین در بُت کـده بود مادر ابراهیم گفت: پس بهـتر است پادشـاه از وجـود او مطّلع نشود و او به عنوان فرزنـد، نـزد ما بماند و اگر هم متوجّه وجود او شد، من خودم او را با استدلال قـانع می‌کنم (تا مطمئن شـــود که این پســـر، آن مولـــودی که پیش بیـــنی شـــده، تـــاج و تختش را ســـرنگون می‌کنـــد، نیست).

و آزر هر چه به ابـــراهیم علیه الســـلام می‌نگریســـت، محبّتش نسبت به او بیشتر می‌شـد، بت‌ها را (که سـاخته بـود) به ابـراهیم می‌داد تا او هم مثل دیگر فرزنـدانش، بت‌ها را بـرای او بفروشـد، ابـراهیم ریسـمان به گـردن بت‌ها می‌انـــداخت و آن‌ها را روی زمین می‌کشـــید و (با صدای بلند) می‌گفت: چه کسی (از شما) چـیزی را که نه نفعی برایش دارد و نه ضرری، خریداری می‌کند؟! سپس آن بت‌ها را در آب فرو می‌برد و می‌گفت: بخور، بنـوش، اگر می‌توانی با من سخن بگو!

بـرادرانش این جریـان را بـرای پدرشـان نقل کردند و او ابراهیم را از این برخورد، نهی کرد، اما ابراهیم دست از این کارها برنداشـت، پس پـدرش او را در مـنزل زنـدانی کرد و به او اجازهٔ خروج نداد.}

{و هنگـــامی که قـــوم او با وی منـــاظره و احتجـــاج می‌کردند، حضرت ابراهیم علیه السلام اظهار می‌داشت: «أَتُحَاجُّونِّی فِی اللَّهِ وَقَدْ هَـدَانِ یعـنی، پروردگـارم بـرای (حقـایق را) بیـان کـرده و مـرا هـدایت نمـوده است وَلَا أَخَافُ مَا تُشْرِکُونَ بِهِ إِلَّا أَنْ یَشَاءَ رَبِّی شَیْئًا وَسِعَ رَبِّی کُلَّ شَـیْءٍ عِلْمًا أَفَلَا تَتَـذَکَّرُونَوَکَیْفَ أَخَـافُ مَا أَشْـرَکْتُمْ وَلَا تَخَافُونَ أَنَّکُمْ أَشْرَکْتُمْ بِاللَّهِ مَا لَمْ یُنَزِّلْ بِهِ عَلَیْکُمْ سُـلْطَانًا فَـأَیُّ الْفَـرِیقَیْنِ أَحَـقُّ بِـالْأَمْنِ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَآیا دربـارهٔ خداوند با من محاجّه و منـاظره می‌کنیـد، حـال آن که او مـرا هـدایت کـرده اسـت، من از آن چـیزی که شـریک او می‌پندارید نمی‌ترسم، مگر آن که پروردگار من چـیزی را بخواهد؛ علم پروردگار من همه‌چیز را در بر گرفته است، آیا متذکّر نمی‌شوید و پند نمی‌گیرید؟ چرا از آن چیزی که شـــریک خـــدایش ســـاخته‌اید بترسم در حـــالی که شـــما چیزهایی را که هیچ دلیلی دربارهٔ آن‌ها نازل نکرده است، می‌پرســـــتید و بیمی به دل راه نمی‌دهید؟ اگر می‌دانید بگویید که کدام یک از این دو گروه برای ایمنی سزاوارتر هســـتند؟: آیا من نســـبت به در امـــان بـــودن ســـزاوارتر می‌باشم، که خداوند راعبـادت و سـتایش می‌نمـایم؟ و یا شما که بت‌ها را می‌پرستید؟»} (تفسـیر روایی البرهـان به نقل از تفسیر قمی)

اما حدیث دوم به نقل از البرهان:

{1/3609). شیخ صدوق با سند خود از علی بن محمد بن جهم روایت کـــــرده اســـــت، که گفت: روزی در مجلس مأمون (عبّاسی) حاضر شدم و امام رضا علیه السلام نیز حضـور داشـت، مـأمون اظهـار داشت:ای فرزند رسـول خـــدا! آیا از فرمایشـــات شـــما این نیست که پیـــامبران،

معصـوم هسـتند؟ حضـرت فرمـود: بلی، سـپس مـأمون پرسش‌هایی از آیات شریفه قرآن، در رابطه با پیامبران، سؤال کرد؛ در ضمن آن‌چه سـؤال نمـود این بـود: مـرا از فرمایش خدای عـزّ وجـلّ، دربـارهٔ حضـرت ابـراهیم علیه السلام آگاه فرما: «فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْـلُ رَأَى كَوْكَبًا قَـالَ هَـذَا رَبِّی»وقـتی شب او را فـرا گـرفت، سـتاره‌ای دید و گفت: این پروردگارِ من است؟!.

امام رضا علیه السلام فرمود: همانا ابراهیم علیه السلام در میان سه گروه واقع شـده بـود: گـروهی که (سـتارهٔ) زهـره را، گـروهی که مـاه را و گـروهی که خورشـید را می‌پرسـتدیند؛ و این در زمـانی بـود که از مخفی گـاهش که در زیر زمین او را پنهـان داشـته بودند خـارج شـد، هنگـامی که تـاریکی شب او را فـرا گـرفت و (سـتاره) زهـره را مشـاهده کـرد، گفت: من غـروب کننـده‌ها را دوست نـدارم؛ زیـرا غـروب کـرد و ناپدید شد و غـروب کـردن از صـفات پدیـده‌ها (و آفریـده‌ها) می‌باشد نه از صفات موجود (و پروردگارِ) قـدیم و ازلی؛ و مـوقعی که مـاه را در آسـمان دیـد، نـیز با حـالت انکـار و اسـتفهام گفت: آیا این پروردگار من است؟!

اما وقتی غروب کرد، گفت: «لَئِنْ لَمْ يَهْدِنِی رَبِّی لَأَكُـونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ»اگر پروردگـارم، مـرا هـدایت نکند از گمراهـان خـواهم شد (منظـورش این بـود که اگر پروردگارم هدایتم نمی‌کرد گمـراه گردیـده بـودم)؛ چـون صـبح شد و خورشـید را دیـد، بـاز از روی انکـار گفت: آیا این پروردگار من است؟! این از مـاه و از زهـره بزرگ‌تر است، ولی هنگامی که خورشید هم غروب نمـود و ناپدید شد به آن سه گروه خطاب کرد و اظهـار نمـود: «يَا قَـوْمِ

إِنِّی بَرِیءٌ مِمَّا تُشْرِکُونَوَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِیمُ لِأَبِیهِ آزَرَ أَتَتَّخِذُ أَصْنَامًا آلِهَةً إِنِّی أَرَاکَ وَقَوْمَکَ فِی إِنِّی وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذِی فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِیفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِکِینَ»ای مردم! من از آن‌چه شما آن‌ها را شریک خدا قرار می‌دهید، دوری کنم و بیزاری می‌جویم من روی خود را به سوی کسی که آسمان‌ها و زمین را آفریده، بر می‌گردانم، از باطل به سوی حقّ می‌روم و مشرک نخواهم بود.

و ابراهیم علیه السلام با این گفته‌های خود، خواست باطل بودن دین شان را برای آنان روشن نماید و برایشان ثابت کند که عبادت کردن چیزهایی که همانند زهره، ماه و خورشید هستند صحیح نیست؛ بلکه آن کسی که شایستهٔ عبادت و پرستش می‌باشد،خالق آن‌ها و خالق آسمان و زمین است؛ و آن دلیل‌هایی را که برای قوم خود می‌آورد، الهام خداوند متعال می‌باشد، همان طوری که می‌فرماید: «وَتِلْکَ حُجَّتُنَا آتَیْنَاهَا إِبْرَاهِیمَ عَلَی قَوْمِهِ» و آن‌ها دلیل‌ها و حجت‌های ما بود که به ابراهیم عطا نمودیم، تا در مقابل قوم خود بر آنان استدلال کند.} (تفسیر البرهان به نقل از عیون اخبارالرضا)

{شعرای یمانی به دنبال او از کهکشان عبور کرد و به همین جهت «شعرای عبور» نامیده شد؛ او و سهیل را هنگام طلوع می‌بیند و گویی که خود می‌خواهد از آسمان عبور کند! امّا غمیصاء به جای خود ثابت می‌ماند و برای آن که خواهرش به دنبال سهیل رفته و او هر دو را از دست داده، پیوسته می‌گرید تا دچار بیماری چشم می‌شود و به همین جهت او راغمیصاء [یعنی کسی که چشمانش دچار عفونت و چرک شده] نامیده‌اند.

به این داستان‌ها می‌توان این حکایت را نیز افزود که سهیل تحصیل دار و مأمور مالیاتی بوده که بر سر راه یمن به شدّت ظلم و ستم روا می‌داشته و خداوند او را به صورت ستاره‌ای مسخ کرد. و یا این داستان که سهیل بر جوزا تاخت و آن را با لگد به محل کنونی در آسمان انداخت و نیز گفته شده او را با ضربت شمشیر به دو نیمه کرد.

چنان که در مورد «جدی» می‌گویند که او بود که «نعش» را به قتل رساند و دختران نعش دور [نعش] پدر می‌چرخند و او را طلب می‌کنند. آیا این افسانه‌ها با اساطیر یونانی و اسطوره‌های سایر اقوام که میان خدایانشان روابط انسانی نظیر جنگ یا ازدواج رخ می‌دهد، اختلاف دارد ؟

به بیان دیگر قوم عرب نیز برای اجرام آسمانی، شخصیت و منزلتی انسانی قایل شده و آن‌ها را پرستش کرده است، اگر چه اخبار و داستان‌های این پرستش‌ها هم چون بسیاری از آثار حیات جاهلی از بین رفته است، به این دلیل که هیچ کدام از این اخبار برای نسل‌های بعد مکتوب و مدون نشده است.} (کتاب باورها و اسطوره‌های عرب پیش از اسلام نوشته محمود سلیم الحوت صفحات 151 الی 158)

این تفسیر فقیر از این آیات نه تنها با تاریخ دوران حضرتش و کیش مردمان بابل باستان همخوانی دارد بلکه مویداتی دیگری نیز در خود قرآن مجید دارد.

اولین نکته‌ای که باید توجه داشت که این آیــات مرتبط با آیـات بعـدی و ربـوبیت رب النـوع اجـرام سـماوی توسط مردمان عصر حضرت ابراهیم است.

دومین نکته مهم آیــات این است که حضــرت در آیــهٔ 81 سوره انعام می‌فرماید: {وَحَاجَّهُ قَوْمُـهُ قَـالَ أَتُحَـاجُّونِّی فِی اللَّهِ وَقَدْ هَدَانِ وَلَا أَخَافُ مَا تُشْرِكُونَ بِهِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ رَبِّی شَــيْئًا وَسِــعَ رَبِّی كُــلَّ شَــیْءٍ عِلْمًا أَفَلَا تَتَــذَكَّرُونَ 80=و قــومش با او به ســتیزه پرداختند گفت آیا با من در باره خدا محاجه می‌کنید و حال آن‌که او مرا راهنمایی کــرده است و من از آن‌چه شــریک او می‌ســازید بیمی نـــــدارم مگر آن‌که پروردگـــــارم چـــــیزی بخواهد علم پروردگارم به هر چیزی احاطه یافته است پس آیا متـذکر نمی‌شوید (80)}

از سیاق این آیه اینگونه بر می‌آید که مشرکین با حضـرت ابراهیم خلیل علیه السلام بحث می‌نمایند و حضــرتش را از خشم خــدایان (دروغین) یعــنی رب النوع‌هــای اجــرام سماوی می‌ترسانند. و حضرتش می‌فرماید «من از آن‌چه شریک او می‌سـازید ترسی نـدارم.» یعـنی نمی‌ترسم که خــدایان دروغین شــما به من صــدمه‌ای برســانند. «مگر آن‌که پروردگـارم چـیزی بخواهد و علم پروردگـارم به هر چـیزی احاطه یافته است. ...» یعـنی اگـرم بتوانند به من صدمه‌ای برسانند بخواست پروردگارم است.

اگر در معنــای این آیه دقیق شــویم و آن را کنــار آیــات پیشـین بگـذاریم. در می‌یـابیم که حضـرت ابـراهیم خلیل علیه السـلام بخـوبی پس از دیـدن ملکـوت آسـمان‌ها و زمین از جایگـــــاه رب النوع‌هـــــای صـــــور فلکی و رب النوع‌هـای زمیـنی (سـرزمین‌ها، رودها و دریاها..) آگـاه

بوده است. به همین دلیل آنان را مالک چـیزی حـتی نفع و زیــان خودشــان نمی‌داند. اما با اینحــال تــوان ضــرر رساندن آنان را به خود در صـورتی که حق تبـارک تعـالی دستشان را باز بگذارد منتفی نمی‌داند. ضـمن این‌که این ضــرر و آســیب احتمــالی را هم تنها به خواست خداوند می‌داند. یعنی حضرتش بـرای این موجـودات کـوچک‌ترین ربوبیتی قائل نمی‌شود.

آن‌چه که نظر ما را این‌جا تایید می‌کند این است که مجسمه‌های سنگی و چـوبی و فلـزی که بی‌جـان هسـتند پس توانــایی آســیب و ضــرر زدن مربــوط به رب النــوع اصنام است نه خود اصنام.

اما دلیل دیگر ما آیهٔ 56 سوره مبارکه انبیا است:

{وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ 51

و در حقیقت پیش از آن به ابـراهیم رشد [فکـری]اش را دادیم و ما به [شایستگی] او دانا بودیم (51)

إِذْ قَــالَ لِأَبِيــهِ وَقَوْمِــهِ مَا هَــذِهِ التَّمَاثِيــلُ الَّتِى أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ 52

آن‌گاه که به پدر خود و قومش گفت این مجسمه‌هایی که شما ملازم آن‌ها شده‌اید چیستند (52)

قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ 53

گفتند پدران خود را پرستندگان آن‌ها یافتیم (53)

قَالَ لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ فِى ضَلَالٍ مُبِينٍ 54

گفت قطعا شما و پدرانتان در گمـراهی آشـکاری بودید (54)

قَالُوا أَجِئْتَنَا بِالْحَقِّ أَمْ أَنْتَ مِنَ اللَّاعِبِينَ﴿55﴾

گفتند آیا حق را بـــــرای ما آورده‌ای یا تو از شـــــوخی کنندگانی (55)

قَالَ بَلْ رَبُّكُمْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الَّذِی ﴿فطَـرَهُنَّ وَأَنَا عَلَى ذَلِكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ ﴿56﴾

گفت [نه] بلکه پروردگارتان پروردگـار آسـمان‌ها و زمین است همـــان کسی که آن‌ها را پدید آورده است و من بر این [واقعیت] از گواهانم (56)}

در آیه 56 سوره مبارکۀ انبیا حضرت ابـراهیم خلیل علیه السـلام در پاسخ به مشـرکین زمـان خـویش می‌گوید. که رب شـما (پروردگـارِ یکتا)، رب آسـمان‌ها و زمین است. سـپس در ادامه می‌گوید: {الَّذِی فَطَـرَهُن= همـان کسی که آن‌ها را پدید آورده است} و من جـــزو گواهـــان این واقعیت هستم.

این‌جا سـوال این است که منظـور حضـرت از فطـرهن، اصـــنام ســـنگی است؟ یا اربـــاب اصـــنام که حضـــرت در مشـــاهده ملکـــوت آســـمان‌ها و زمین دیـــده است. و به مخلـوق بودنشـان و این‌که مالک نفع و زیـان خـویش هم نیسـتند پی بـرده است ؟! گـواهی دادن حضـرت بر کـدام یک از این دو است ؟!

واقعیـتی که حضـرت ابـراهیم خلیل علیه السـلام بـدان گواهی می‌دهد کدام است ؟ اگر حضـرت گـواهی می‌دهد که حق تبارک تعالی به طریق اولی به وجود آورنده بتـان

سنگی است ؟! این‌که بر خود بت پرستان پوشیده نبوده. زیرا آن‌ها خود بتان خویش را از روی تصاویر صور فلکی آسمان شب و رب النوع‌هـای خمسه متحـیره و شـمس و قمر می‌ســاختند. و چــنین امر ســاده‌ای نیــاز به گــواهی دادن حضرتش نداشته است.

چنانچه خــود بت پرســتان هنگــامی که حضــرت، بتــان را شکست و به بت پرســـتان گفت از خـــود بت‌ها بپرســـید می‌گویند:{ثُمَّ نُكِسُوا عَلَى رُءُوسِهِمْ لَقَـدْ عَلِمْتَ مَا هَـؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ 65=سپس سرافکنده شــدند [و گفتند] قطعا دانســـته‌ای که این‌ها ســـخن نمی‌گویند (65)ـــ انبیـــاء} بنابراین به نظر ما آن‌چه که حضـرت در آیـهٔ 56 گـواهی می‌دهد اشاره به ارباب اصنام است. زیرا حضـرتش پیش از گواهی در آیه مربوطه اشاره‌ای به این مهم نیز نموده که پروردگارتــان پروردگــارِ آســمان‌ها و زمین است. این اشـــاره به ربـــوبیت حق تعـــالی در آســـمان‌ها و زمین می‌تواند دلیل دیگری بر اشاره حضـرت در کلمه فطـرهن و مرجع ضــمیر هن به اربــاب اصــنام باشد. زیــرا اربــاب اصنام موکّلین قوای طبیعی و رب النوع‌های صــور فلکی و کواکب آسمان شب بودند.

اما حال دو حدیث از مشـاهده ملکـوت آسـمان‌ها و زمین توسط حضـــرت ابـــراهیم خلیل علیه الســـلام را نقل می‌نماییم:

{3610/2). محمد بن حسن صفّار با سند خود از عبداللّه بن مسکان روایت کرده است، که گفت: امام صادق علیه السلام (در رابطه با فرمایش خداوند:) «

وَكَذَلِكَ نُرِى إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ» و این چنین به ابراهیم، ملکوت آسمان‌ها و زمین را نشان دادیم تا از اهل یقین قرار گیرد، فرمود: (درون) آسمان‌های هفت طبقه بر حضرت ابراهیم علیه السلام آشکار گردید به طوری که بر عرش (خداوند) نگاه انداخت و (هم‌چنین) درون زمین‌های هفت طبقه را که (همه‌چیز) برایش آشکار گردید به طوری که بر عرش (خداوند) نگاه انداخت و (هم‌چنین) درون زمین‌های هفت طبقه را که (همه‌چیز) برایش آشکار گردید؛ که همانند آن نیز برای حضرت محمد صلّی الله علیه و آله وسلم انجام گرفت و به راستی که هم‌چنین برای من، صاحب و پیشوای شما را و بلکه (برای تمامی) ائمه علیهم السلام چنین برنامه‌ای واقع شده است. (بصایرالدرجات)

3617/8). شیخ مفید با سند خود از جابربن یزید روایت کرده است، که گفت: از امام باقر علیه السلام دربارهٔ فرمایش خدای عزّ و جلّ: «وَكَذَلِكَ نُرِى إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ»، سؤال کردم؟

من بر زمین نگاه می‌کردم (که ناگهان متوجّه شدم، حضرت) دست خود را به جانب آسمان بلند نمود و اظهار داشت: سر خود را بلند کن، چون سرم را بلند کردم، دیدم سقف (آسمان) شکاف پیدا نموده و چشمم به نوری خیره کننده افتاد. سپس حضرت فرمود: ابراهیم علیه السلام ملکوت آسمان‌ها و زمین را این چنین دید.

بعد از آن فرمود: سرت را پایین بینداز، هنگامی که سرم را پایین انداختم، مجدّداً فرمود: سرت را بلند کن، همین

که سرم را بلند کردم، دیدم سقف به حالت اولیه برگشته است.

در این موقع دست مراگرفت و از آن اتاق بیرون برد و داخل اتاقی دیگر نمود و آن لباس‌هائی را که پوشیده بود، بیرون آورد و جامه‌ای دیگر پوشید و فرمود: چشم خود را ببند، پس چشمان خود را فرو بستم، فرمود: چشمانت را باز نکن، چون ساعتی گذشت، فرمود: آیا می‌دانی کجا هستی؟

گفتم: نه فرمود: تو در آن ظلماتی هستی که ذوالقرنین آن را در نوردید.

عرض کردم: فدایت گردم! اجازه می‌دهی تا چشمانم را بگشایم و شما را ببینم؟

فرمود: بگشا ولی چیزی را نمی‌بینی، هنگامی که چشمانم را گشودم خود را در یک تاریکی دیدم که حتّی جلوی پایم را هم نمی‌دیدم، مقدار مختصری راه رفت، آن‌گاه فرمود: آیا می‌دانی کجا هستی؟

گفتم: نه، نمی‌دانم.

فرمود: تو در کنار چشمهٔ حیاتی هستی که خضر علیه السلام از آن آشامید.

پس جلو رفتیم تا از آن جهان و فضا گذشتیم و به جهان و فضایی دیگر رسیدیم، در آن راه رفتیم، ناگهان متوجّه شدم که خانه‌هایی همچون خانه‌های ما و مردمانش همانند مردم ما بودند. سپس به سومین جهان و فضا رفتیم که همانند اولی و دومی بود تا آن که پنج فضا را مشاهده کردیم، آن‌گاه فرمود: این‌ها ملکوت زمین

هستند که ابراهیم علیه السلام آن‌ها را ندیده، او (تنها) ملکوت آسمان‌ها را که دوازده جهان بود مشاهده کرد، که هر جهانی شبیه همان جهانی است که دیدی. هر کدام از ما (اهل بیت رسالت) که از دنیا برویم، در یکی از این «عوالم» (جهان‌ها) ساکن می‌شویم تا آن که نوبت به قائم (آل محمد علیه السلام) برسد، که او ساکن همین عالم خواهد شد.

بعد از آن فرمود: چشمانت را ببند، همین که چشمان خود رافرو بستم، دست مرا گرفت و ناگاه دیدم در همان اتاقی که از آن خارج شدیم، هستیم و آن لباس‌ها را بیرون آورد و لباس‌های خود را پوشید و به مجلس قبل باز گشتیم و عرض کردم: فدایت گردم! چقدر از روز گذشته است؟ فرمود: سه ساعت. (اختصاص)}(ترجمه تفسیر روایی البرهان)

در حدیث دوم اشاره شده بود که حضرت ابراهیم علیه السلام پنج سرزمین را در ملکوت زمین مشاهده ننموده است. ابتدا به عدد پنج سرزمین در ملکوت زمین توجه نمایید که به وجود پنج مُلک در دروس عالم المسط که پیشتر از آن سخن گفتیم بی‌شباهت نیست!

اما از این شباهت که بگذریم در آیه قرآن از مشاهده ملکوت زمین و آسمان‌ها توسط حضرت ابراهیم علیه السلام سخن رفته است حال آن‌که در حدیث الاختصاص، نقل شده که حضرت پنج سرزمین را در ملکوت زمین مشاهده ننموده است. و این تنها در صورتی با آیه مربوطه قابل جمع است که بگوییم منظور از مشاهده ملکوت زمین، مشاهدهٔ سرزمین‌های اثیری و لطیف در زمین مادی ما نبوده است. زیرا خداوند قصد هدایت

ابــراهیم خلیل علیه السـلام را در برابر باورها و مـذهب مشرکین زمان خویش را داشته و مشاهده سـرزمین‌های پنج گانه کمکی به ابـــراهیم خلیل علیه الســـلام در فهم باطل بودن مذهب مشرکین نمی‌کرده است.

اما در قـرآن مجید و عزیز در آیه 49 سـورۀ مبارکـۀ نجم نیز اشـاره تلـویحی به پرسـتش سـتاره شـعری یا همـان شــعرای یمــانی که از ثــوابت آســمان شب است و در صورت فلکی کلب اکبر قرار دارد شده است: {وَأَنَّهُ هُوَ رَبُّ الشِّـعْرَی =و هم اوست پروردگـار سـتاره شـعری (49)}

بدیهی است که اعراب، تنها جرم سماوی سـتاره شـعری را نمی‌پرستیدند. بلکه رب النوع، آن را می‌پرستیدند.

به فقـــــرات زیر از فصل چهـــــارم کتـــــاب باورها و اسطوره‌های عرب پیش از اسلام توجه نمایید. این فصل از این کتــاب ارزشــمند نه تنها در شــناخت اســاطیر و باورهـای اعـراب مهم است بلکه احکـام نجـوم را نـیز تا حدودی در باور آنان مشـخص می‌نماید بنـابراین از منظر علم تنجیم نیز مهم است:

{فصل چهارم: دبران و ثریا و شعریان

دبران و ثریا

اعـراب به پرسـتش مـاه و خورشـید اکتفا نکردنـد، آن‌ها شمار بسـیاری از سـتارگان و سـیارات را می‌شـناختند و آن‌ها را پرستش می‌کردند. از جمله زحل و جوزاء و جبار را گــرامی می‌داشــتند. بــنی لخم و جــرهم مشــتری را می‌پرستیدند و گروهی از قبیله‌ی طیّ سهیل را سـتایش

می‌کردند. سهیل همان ستاره‌ای است که [گمان می‌رفت] اگر چشم شتر به آن بیفتد درجا می‌میرد. گروهی از قبایل ربیعه، «مرزم» را می‌پرستیدند و «مرزمان» دو ستاره‌ای هستند که با دو ستاره‌ی شعرا همراهند، هم چنین در مورد عطارد گفته‌اند که در میان اعراب بنی تمیم عبادت می‌شده است. از زیباترین داستان‌ها از بقایای اساطیر اعراب آن است که قمر تصمیم گرفته بود تا دبران با ثریا ازدواج کند، و آن‌گاه که از ثریا خواستگاری کرد، ثریا از پذیرش پیشنهاد ازدواج سرباز زد و به او پشت کرد و گفت با این برهوتی که هیچ مال و ثروتی ندارد، چه کند؟ پس دبران «قلاص» خود [یعنی شتران خود] جمع کرد تا به واسطه‌ی آن توانگر شود و سپس به هر جا که ثریا می‌رفت، به دنبالش روانه می‌شد و صداق و مهریه‌ی ثریا را به پیش می‌فرستاد، یعنی «القلائص» را. و عیوقهمان ستاره‌ای که پرتو سرخ رنگ دارد و قبل از جوزاء طلوع می‌کند دبران را از دیدار ثریا محروم می‌کند [عاق عن لقاء الثریا] و به همین جهت آن را «عیوق» نامیدند. طفیل غُنوی که به نظر ابوالفرج از بزرگ‌ترین شاعران عرب است و بهترین توصیفات را درباره‌ی اسب دارد در بیتی به وفاداری دبران به «قلاص» خود اشاره کرده است:

«امّا ابن طوق فقد اوفی بذمته

کما وفی بقلاص النجم حادیها»

(ابن طوق به پیمانش وفا کرده است [دین خود را پرداخته است] به همان گونه که ساربان قلاص به پیمان وفا کرد).

در این بیت منظـــور از «النجم»، ثریا است که تشـــکیل شده است از دو کوکب در کوهـان صـورت فلکی ثـور که در میـان آن‌هـا، سه کـوکب دیگر قـرار دارد که با یک‌دیگر جمع شده، نزدیک به هم قــرار دارند و به خوشه‌ی انگــور شباهت دارند...واعراب آن را به منزله‌ی یک کــوکب واحد می‌شمارند و آن را نجم می‌نامند.

ابوریحان بیرونی می‌گوید: واژه‌ی ثریــا، مصـغر «ثـروی» است و ریشه‌ی آن از کلمه‌ی «الثروه» می‌آید و به معنی اجتماع و کثرت عـدد است. گـروهی نـیز معتقدند بـارانی که بعد از طلــوع آن می‌بــارد، ثــروت به همــراه دارد، به همین جهت آن را ثریا نامیده‌اند.

و قلاص، به معـــنی شـــتر جـــوان است که مطـــابق این داستان دبران آن را به عنوان صـداق یا مهریه بـرای ثریا تعیین کـرده است. دبـران نـیز به دلیل آن که همـواره در پشت سر ثریا حـرکت می‌کند به همین نـام نامیـده شـده است. علاوه بر آن، اســامی راعی، تــالی، تــابع، حــاوی، مخدج، لقب‌های دیگری ست که بر دبران نهاده‌اند. دبران خــود، کــوکب ســرخ رنگ بــزرگی ست که در چشم ثــور جنوبی واقع شده است. نــام دیگر آن «الفــنیق» است به معنای شتر درشت اندام و آن ستاره‌ای که در اطراف آن است، همان قلاص است که پیش از این گفته شد.}

{این دو ستاره، یعنی دبران و ثریا، از اجرام آســمانی به شمار می‌آیند که اعراب جـاهلی آن‌ها را می‌پرســتیده‌اند. قبیله‌ی کنان دبران را گرامی داشـته‌اند و قـریش نـیز در کنار پرســتش عــزّی دبــران را نــیز بــزرگ می‌داشـته‌اند و گــروهی از قبیلــۀ بــنی تمیم نــیز آن را می‌پرســتیده‌اند. ظاهراً توجّه اعراب به دبـران یا پرسـتش آن از روی میل

و هواخواهی نبوده، بل که از خوف ناشی می‌شده است، زیـرا گمـان می‌رفته این سـتاره کوکـبی شـوم است که باران به همـراه نـدارد و طلـوع آن [النـوء] خشک سـالی می‌آورد، از این رو در شومی و نکبت ضـرب المثل بـوده است و عبـارت «انکد من تـالی النجم»، (تنگ روزی‌تر از دنباله‌ی ثریا). به عنوان مثل سایر به کار می‌رفته است.

در میان اقوام انسانی، پرستش آن‌چه مورد نفرت بـوده، امر غریب و شگفتی نیست، و این گونه عبادت‌ها معمولاً از بیم قوای طبیعت و نیروهـای شـیطانی و مطـرود آن، ناشی می‌شـده است. از این رو اقـوام سـامی نـیز هم چـون دیگـران، مایه‌هـای تـرس و انزجـار خـود را می‌پرستیده اند؛ چنان که امروزه شـنیده می‌شـود قبایل وحشی افریقـایی نـیز حیوانـات درنـده و یا افعی را که می‌تواند آدمی را از پای در آورد، ستایش می‌کنند و برای آن مراسم و آیین‌های گوناگون برپا می‌کنند.

امّا پرستش ثریا دلایل متعددی دارد که با دلایل پرسـتش دبران به کلی متفاوت است. اعراب می‌گفتند اگر ثریا را ببیـنی که در حـال رفتن و رو برگردانـدن اسـت، به این معنی که فصل بـاران و فصل بـارگیری حیوانـات است و اگر در جهت غرب در زمان شامگاه آشکار شود، نشـانه‌ی فـرا رسـیدن زمـان بـارش بـاران و زایش شـتران است. گـروهی از قبایل بـنی طی، ثریا را می‌پرسـتیده‌اند و به لقب «عبدالثریا» مشـهور بوده‌اند که به آن‌ها «عبد نجم» هم گفته می‌شده است و چنان که پیش از این گفته شد، کلمهٔ نجم نام دیگر ثریا بوده است. در هر حـال پرسـتش ثریا در میان اعراب شگفت نیست، زیرا آن را بـاران زا و بخشندهٔ باران می‌دانستند و باران در سرزمین‌های عـرب

از شـأن والایی برخـوردار اسـت، چنـان که «و جعلنا من المـاء کل شـیءٍ حیّ= و هر چـیز زنـده‌ای را از آب پدید آوردیم آیا [باز هم] ایمان نمی‌آورند (سـورهٔ مبارکـهٔ انبیا آیه 30)

شعریان

«وَأَنَّهُ هُـوَ رَبُّ الشِّـعْرَی= وهم اوست پروردگـارِ سـتاره شعری». آیهٔ دیگری است که به پرستش کواکب در میـان اعراب اشاره‌ای ظریف دارد و می‌توان این آیه را دلالتی ضمنی بر امکان این که شعری یکی از معبودهای جاهلی بوده، به حساب آورد. اگرچه از سـخنان نولدکه بر می‌آید که نسبت به این گونه تفسیر از آیه، تردید دارد.

طبری می‌گوید: شـعری همـان سـتارهٔ پر نـور و روشـنی ست که به دنبال جوزا می‌آید و گروهی از اعراب جاهلی آن را پرسـتش می‌کردند و به همین جهت به آنـان گفته شد: آیا شـعری را عبـادت می‌کنید و پروردگـارِ آن را رها کرده اید?

گفته شـده است که بـنی قیس عیلان «شـعری» را پرسـتش می‌کرده‌اند. بنا به نظر زمخشـری، بر اسـاس سنتی که ابوکبشه بنا نهاد، طایفه‌ی خزاعه این کوکب را عبادت می‌کردند و این شخص از اشراف و بزرگـان قـوم خزاعه بوده است. یا چنان که بیضاوی می‌گوید او یکی از اجداد رسول خدا (ص) است که با قریش مخالفت کـرد و به جای پرستش بت‌هـا، به پرسـتش شـعری روی آورد. و او [ابوکبشه] اولین کسی است که این کـوکب را عبـادت کـرده است و می‌گفته است که شـعری تنها سـتاره‌ای است که عـرض آسـمان را می‌پیماید و به جز او نه

خورشید و نه ماه و نه هیچ ستارهٔ دیگری را نمی‌بینیم که عـرض آسـمان را بپیماید. هس. I.Hess. معتقد است که شعری لفظی غیر عرب است که از زبان یونـانی آمـده و از جمله دلایلی که بر خارجی بـودن این کلمه می‌آورد آن است که در داخل جزیره العرب میان اعـراب بادیه نشـین و شهرنشـین این لفظ متـداول نبـوده است و آنـان این کـوکب را «المـرزم» می‌خوانده‌اند. هر چه دربـارهٔ ریشـهٔ واژهٔ شعری گفته شـود، در هر حـال این واژه از واژگـان کهن عرب است و چنان که دیدیم در قـرآن به همین نـام از او یاد شـده و در شـعر جـاهلی عـرب نـیز آمـده است. شنفری در شعر خود به نام بردن آن اکتفا نکـرده، بل که به صفتی از صفات آن که در میان اعـراب از قـدیم رواج داشته اشاره کرده است و آن این که زمـان طلـوع آن در دورهٔ اوج گرماست و در بیتی زیبا از لامیهٔ مشـهور خـود می‌سراید:

«و یوم من الشعری یذوب لوابه

افاعیه من رمضائه تتململ»

و اعراب نام «الشعریین» را به «الشـعری العبـود» که در جوزا قرار دارد و «الشعری الغمیصـاء» که در ذراع قـرار دارد، اطلاق کرده‌اند. و گمـــان می‌رفته است که این دو شعری دو خواهر سهیل هستند که با سـهیل مجمـوعه‌ای سه گانه را تشـکیل می‌داده‌انـد، پس از آن که سـهیل به سمت پایین حرکت کرد و یمانی شد،}

خواننـــده عزیز همانگونه که ملاحظه می‌نمایید پرســـتش ستارگان مختلفی از جمله ستارهٔ شعری در میان اعـراب جـاهلی رسم بـوده است. و اعـراب فقط جـرم سـماوی

ثـوابت آسـمانی و خمسه متحـیره و شـمس و قمر را به مانند مشـرکین کهن نمی‌پرسـتیدند. بلکه رب النـوع این اجرام سماوی را می‌پرستیدند. اعتقادی کهن که مردمان جهـان باسـتان داشـتند که هر کـدام از کـواکب و ثـوابت آسـمان شب رب النـوعی دارند. که در زمین مـادی ما آن رب النوع می‌توانست بر پرستندگان خویش ظاهر شــود. رب النوع‌هایی که از جنس اثیر یا طبیعت پنجم می‌باشند و کـون و فسـاد بر جسمشـان راه نـدارد. و لزومـاً همه شان مثبت نیستند چه بسا بیشترشان منفی نـیز باشـند. و این اعتقــاد به موجــوداتی غــیر جنیــان که با اجــرام سماوی ارتبـاط دارند در لابه لای سـطور کتب نجـومی و حتی علوم غریبه ما در تمـدن اسـلامی وارد شـده است. نظیر آن‌چه که در کتاب فنون تسخیرات سـکاکی در بـاب تسـخیر کـواکب آمـده است. که صـورت کـوکب در نـزد مسـخر کننـده حاضر می‌شـود. در فلسـفه قـدیم افلاک دارای نفس فلکی می‌باشـــــــند. و بعید است که نفس افلاک، مســخر هیچ بــنی بشــری بشــود. البته عرفا در هنگام سیر افلاک چون به هر فلک می‌رسـند. نفس فلک با آنــان به سـخن در میـان می‌آید و به پرسش‌های‌شـان پاسخ می‌دهد. اما جنس این ارتبــاط از نــوع تســخیر و دعـوت نیست. همانگونه که گفته شد بعید است که نفس فلکی مسخر کسی شود. پس دقیقا چه چیزی در کـواکب مسـخر می‌شـود. احتمـالا همـان رب النوع‌ها و مـوکّلین کواکب مسخر می‌شوند.

برای مثال در کتاب فنـون تسـخیرات سـکاکی در صـفحه 13 در باب تسخیر کوکب مشتری که 166 روز به طـول می‌انجامد آمـده است: {... اما چـون شب صد و شصت و ششم شود ولوله زمین پیدا شود و زمزمه در آسمان‌ها

افتد و ابری از آسمان پیدا شود چون زمانی صبر کند آن ابر آتشین نزدیک و از میان ابر دو صورت پیدا شود که از آن خوبتر ممکن نباشد برسان دو مرد و پیکر ایشان مانند دو کوه زرد بود و ریش ایشان دراز بود و در دست‌های ایشان دو صحیفه باشد از نور و از ایشان نور ریزان بود بامر خدای عزوجلّ و ایشان سوار بوند ...}

نکته 1:ـ این‌که موکّل کوکب مشتری از میان ابر پیدا می‌شود و نزد دعوت کننده حاضر می‌شود به ابر سواری رب النوع‌های کوکب مشتری نظیر زئوس و ژوپیتر در اساطیر شباهت‌هایی دارد. هر چند که زئوس در اساطیر یونانی موجودی هوس باز و متجاوز جنسی است که با الهی بودن موکلین مشتری در کتاب فنون تسخیرات سکاکی به نظر همخوانی ندارد. البته زئوس و ژوپیتر و هرمزد نیز به مانند موکلین مشتری دارای محاسنی بلند هستند. علی‌ای حال چه این موکّلین مشتری با رب النوع‌های کوکب مشتری یکی باشند چه نباشند. در باور پیشینیان کواکب و ثوابت فلکی دارای موکّلین و رب النوع‌ها و ارواحی بوده‌اند که می‌توانستند در زمین مادی ما با دعوات خاص و احضارات حاضر شوند و با قربانی دادن‌های حیوانی و در موارد معدود انسانی (نظیر قربانی پسر بچه برای ایزدبانوی شیطنی هکاته) و سوزاندن بخورات مورد علاقه شان و نیایش کردنشان قوت می‌گرفتند. و به پرستندگان خویش نیز در مواردی یاری می‌دادند.

ادامه نکته 1:ـ این باور پیشینیان در بارۀ کواکب با آن‌چه که در لابه لای متون علوم غریبه آمده است بی‌شباهت نیست. در کتاب فنون تسخیرات منسوب به سکاکی

صفحه 9 در باب مسخر کردن شمس اینگونه آمـده است که ظـاهراً ارسـطالیس (ارسـطو) و دیگـران (احتمـالاً از حکمـــای یونـــان) ســـجده به شـــمس فرموده‌اند. و نظر سکاکی بر خلاف قـول آنـان است و سـجده به شـمس را همانگونه که در شـرع مـبین حـرام است. جـایز نمی‌داند. این‌که ارســطو دقیقــاً در کــدام یک از آثــاری که به وی منسـوب است از سـجده به شـمس در تسـخیرات سـخن گفته است و آیا اصل این رسـاله اکنـون موجـود است یا خـیر بر فقـیر پوشـیده است. اما آن‌چه مسـلم است اگر چنین سخنی از ارسطو و بعضی دیگر از حکمـای یونـانی صـادر شـده باشد و در کتـبی که در دست سـکاکی بـوده آمـده باشد به احتمـال قـوی، سـجده به شـمس در نظر حکمای یونانی بـرای ایـزد خورشـید هلیـوس بـوده باشد. زیرا همانگونه که پیشتر از کتاب در آسمان ارســطو نقل نمـــودیم ارســـطو هم به ایـــزدان اعتقـــاد دارد و هم جایگاهشان را در بالاترین نقطه در آســمان‌ها می‌داند. و جنسشان را از اثیر طبیعت پنجم می‌داند.

نکته2:ـ از دید عــده‌ای از معاصــرین ما چــون تمــام این موجــودات پوشــیده از نظر هســتند بنــابراین از جنیــان هســتند. ولو اگر این موجــودات از نسل جــان نباشــند و مکلف هم نباشــند از دید آقایــان از جنیانند. نمی‌دانم آیا این آقایــان قائل به وجــود جن کــوکب مشــتری و یا جن ثــوابت فلکی مانند جن ثریا و جن دبــران و جن شــعرای یمانی و جن سهیل و ... می‌باشــند یا این‌که معتقدند این جنیـان به دروغ خـود را به این کـواکب و ثـوابت آسـمان شب ارتباط می‌دادند ?😊

نکته2 از 2: همانگونه که پیشتر گفته‌ام فقیر با نظر آن دسته از دشمن شناسان و اهل ظاهر که تمـامی ایـزدان باستان را جنیان می‌دانند اختلاف دارم. و از سـویی دیگر با نظـرات طرفـداران فرضـیه فضـانوردان باسـتانی که ایـزدان اسـطوره‌ای را صـاحب فنـاوری پیشـرفته یوفو می‌دانند نیز اختلاف دارم. این دو نظریه اشـتباه دو روی افراط و تفریطند. اسطوره و موجودات اسطوره‌ای باید به صورت درست شناخته شوند و دوست و دشمنشـان از هم مشخص شود. جایگاه این موجـودات باید بدرسـتی در عالم هسـتی تبـیین شـود. خـواهی نخـواهی در آینـده نه چندان دور اینان نـیز به مانند جنیـان و دیـوان و پریـان و یاجوج و ماجوج و اهل جابلقا و جابلسا و.. مرئی خواهند شد. (طبق محاسبات و نظر بـاطنی اسـاتید فقـیر نظـیر آیت الله شیخ علاالدین و مرحوم قاضی جهرمی و اسـتاد دیگر ما آیت الله شیخ محمدصابر ... و سایر اساتید بزرگ اعم از حلقه علمای قزوین و حلقه بـاطنی علمـای نجف شـامل حضـرت آیت الله شـیخ نجم الـدین خراسـانی و خاندان طریحی‌ها و... و بسیاری اسـاتید گمنـام دیگر این اتفـاق تا پایـان دهه پیش و روی هجـری قمـری اتفـاق خواهد افتاد. یعنی تا پایان سال 1449 هجری قمـری، و به طور خاص نظرشان بر روی سال‌های 1448 و 1449 هجـری قمـری بـوده است. و در نظر این اسـاتید ممکن است این تاریخ، انـدکی به عقب بیفتد اما به جلو نخواهد افتـاد. هرگـاه چـنین اتفـاقی بیفتد آن‌گـاه زمـان به آخر خواهد رسید و عصر جدید شـروع خواهد شد. در نظر این دســـته از اســـاتید یک دهه پیش و رو آبســـتن حـــوادث وحشتناکی است که جغرافیـای عـالم را زیر و زبر خواهد کرد. این یک دهه با نـابودی بخش زیـادی از مـردم جهـان

همراه خواهد بود. بسیاری از مناطق جغرافیایی تقریبا برای همیشه نابود و خالی از سکنه خواهند شد. در نقاشی‌ای که در متن رساله خطی خاصی که از حضرت شاه جمال چرمینه پوش از عرفای شامخ مسلمان هند موجود است و به رویت فقیر رسیده است. نقشه تمام بلاد عالم از جمله قاره آمریکا کشیده شده و منطقه امنی که در بستر حوادث آخرالزمان تقریبا امن و امان باقی می‌ماند. از نقطه‌ای در خاک ویتنام امروزی شروع می‌شود. نقطه دیگر در مصر است. نقطه دیگر در ترکمنستان امروزی است. این نقاط را با خطی نسبتا دایره وار به هم وصل نمایید. منطقه امن عالم در بین این نقاط است. بنابراین خواننده گرامی توجه نماید که شاید اکنون اوضاع خاورمیانه ثبات کافی نداشته باشد و تا خود هنگام ظهور این تنش‌ها در خاورمیانه ادامه خواهد داشت. و احتمالا بیشتر هم خواهد شد. اما در نهایت ایران و خاورمیانه باقی خواهد ماند و این غرب و شرق جهان است که نابود خواهد شد.😊 عالم المسط و عالم الامکان هر دو در خراسان قدیم که یکی در افغانستان فعلی (خراسان قدیم) و دیگری در خراسان ایران زمین قرار دارد دو سلاح قدرتمند عالم اسلام در مدیریت این حوادث خواهد بود. بخش‌هایی از افغانستان نیز آن شاالله به خاک مادری پیش از ظهور ضمیمه خواهد شد.

ادامه نکته 2 از 2: اما موجودات مرئی شونده تنها شامل جنیان و ایزدان و اهل جابلقا و جابلسا و یاجوج و ماجوج نخواهند بود. بلکه عده‌ای از بزرگان پیشین و معاصر نیز هستند که با مرگشان در عالم انسانی ما جسمشان به زیر خاک رفته است. اما روحشان به جای رفتن در برزخ

صعودی، وارد عوالم خاص در اقلیم هشتم شـده است. و چـون مـرز جهان‌هـای لطیف‌تر با عـالم ما بـاز شـود این بزرگان نیز مرئی خواهند شد. ویـژگی تمـام این بزرگـان این است که اکثرشـــان در دوران زنـــدگانی خـــویش در مبارزه با این موجودات توانمند بوده‌اند. اکثر این افرادی که در اقلیم هشـــتم زنـــده می‌باشـــند. به کمـــال مطلق عرفان در سیر طـولی دست نیافته‌اند. هر چند که ممکن است که به کمـالیت وجـودی خـویش دست یافته باشـند. بنابراین اگر در سال‌های آینـده ملاحظه نمودید که بعضی از ســـالکین معاصر ما که علی الظـــاهر به رحمت خـــدا رفته‌اند. دوباره زنـده شـدند و به جهـان بازگشـتند تعجب ننمایید. تقریبا اکـــثر این افـــراد تا آن‌جا که فقـــیر اطلاع دارم شـیعه می‌باشـند. هر چند عـده‌ای از مغـان ایـران باستان نـیز به همین طریق زنده‌اند. یعـنی جسمشـان در زیر خـــاک و دارای بـــدنی لطیف در عـــالم هورقلیـــایی می‌باشند.

اما در بـاب آینـده انقلاب، نظر این اسـاتید این است که تمـدن نـوین اسـلامی در ایـران پیش از ظهـور به دست جوانـان متعهد و انقلابی ایـرانی و غـیر ایـرانی شـکل خواهد گرفت. و نسل انقلاب آن شاالله پـرچم را تقـدیم صاحبشان خواهند نمود.

اما این اتفـــاق می‌تواند با کیفیت‌هـــای مختلف بـــروز و ظهـــور نماید که بســـته به خواست جمعی مســـئولان و جامعه و تلاش‌های مومنین دارد. بهترین سناریوی ممکن این است که با پاکســـازی انقلاب از عناصر نفـــوذی و لیبرالی، و دادن عرصه به جوانان متعهد مومن و انقلابی نه ژن‌های خوب و ایجاد قوانین شـفاف سـازی و سـاز و

کارهای پاسخ گو نمـودن مسـئولین، زمینه بـرای سـاخت تمـدن نـوین اسـلامی فـراهم آید. و این دوران سـخت کنونی با غربال سازی انقلاب همـراه باشد. و در نهـایت با تشـکیل تمـدن نـوین اسـلامی به ظهـور حضـرت منجر شـود. اما بـدترین سـناریوی ممکن این است که خـدای ناکرده، نظـام و انقلاب با خیـانت خـائنین و با به خیابـان کشاندن مردم بدلیل گرانی‌ها و حـتی چـراغ سـبز نشـان دادن خائنین به آمریکایی‌ها بـرای حمله محـدود به ایـران (که البته ممکن است به جنگی بـزرگ و خانمـان سـوز تبدیل شود) سـقوط نماید. در این صـورت هم اگر خـدای نـاکرده چـنین اتفـاقی بیفتد نگـرانی‌ای در کـار نیست. مطمئن باشـید در بسـتر آن تحـولات و آشـفتگی‌ها جرقه‌هایی رخ خواهد داد و تمدن نوین اسـلامی به دست جوانـان متعهد و مـومن شـکل خواهد گـرفت بنـابراین نهضت ادامه دارد. و مخـاطره‌ای بـرای آرمـان انقلاب وجود ندارد.

هم‌چـنین فقـیر به یـاد دارم که در تماسی تلفـنی که در زمسـتان سـال 1390 از مصر داشـتیم حضـرت شـیخ عبدالرحمن مصـری فرمودند که به هـوش باشـید که روز به روز شهاب ثاقب به زمین نزدیک و نزدیک‌تر می‌شـود. از فحـوای کلامشـان برخـورد شـهاب سـنگ با زمین در خاطرم آمد.

اما در پایـان این نکته را باید بگـویم که نمی‌دانم چه شد که این گریز را زدم. اما فکر می‌کنم لازم بـود که انـدکی از مسایل را به صورت اجمال بـرای خواننـدگان بنویسم. مفصلش را آن شاالله در سال آینـده (سـال آخر کانـال). لازم بود شما عزیزان اطلاع داشـته باشـید که عـده‌ای از

حلقه‌های باطنی جهان اسلام و تشیع هم هستند که چنین نظری در مورد حوادث پیش و رو در آخرالزمان دارند. این مطالب را نه قبول نمایید و نه رد نمایید. بلکه در بوته امکان بگذارید. اگر اتفاق افتاد آن‌گاه در پس زمینه ذهنی شما آشنایی با این مسائل وجود خواهد داشت. و بهتر با حوادث آن دوران روبرو خواهید شد. اگر هم نیفتاد که شما عزیزان چیزی را از دست نخواهید داد.

نکته 3: همانگونه که پیشتر گفته شد در اساطیر ایرانی، ایزد تیشتر، ایزد باران ساز است که جزو رب النوع‌ها یا فرشته موکل ستاره تیشتر یا شعرای یمانی است.

نکته 4:ـ در قرآن مجید و عزیز در آیه 24 سوره نمل به کیش پرستش خورشید توسط ملکه بلقیس و مردمان سرزمینش نیز اشاره شده است: {إِنِّی وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ 23وَجَدْتُهَا وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ24=من [آن‌جا] زنی را یافتم که بر آن‌ها سلطنت میکرد و از هر چیزی به او داده شده بود و تختی بزرگ داشت (23)او و قومش را چنین یافتم که به جای خدا به خورشید سجده می‌کنند و شیطان اعمالشان را برایشان آراسته و آنان را از راه [راست] باز داشته بود در نتیجه [به حق] راه نیافته بودند (24)}

اما شواهدی از آثار اوراتویی اعم از نگاره‌های باستانی و درفش‌ها نشان داده شد که در آن ملاحظه نمودید که چگونه ایزدان تمدن اوراتویی رب النوع‌های خمسه متحیره و شمس و قمر می‌بودند که در هنگامی که یکی

از این کواکب وارد برجی می‌شد. مردمان ارواتو صـورت رب النـوع کـوکب مربوطه را در تمـدن خـویش (از نظر فقیر همانگونه که پیشتر گفته‌ام رب النوع‌های کواکب با جغرافیا ارتباط دارند. یعـنی زئـوس و ژوپیـتر و آمـون و هرمـــزد لزوما یکی نیســـتند. و این مســـئله را در ادامه بیشتر خواهم شکافت) در برج مورد نظر نقش می‌نمود. محتملاً در نظر کاهنان باستانی اوراتو این قـرار گـرفتن یک کوکب در بـرجی خـاص احکـام نجـومی مهمی داشـته است. هم‌چنین کـاهنین با برقـراری ارتبـاط با رب النـوع کـــوکب مربوطه از وی مشـــورت می‌گرفتند و چه بسا فـرامین رب النـوع مربوطه را انجـام می‌دادند. هم‌چـنین بار دیگر ملاحظه نمودید موجودات اسـطوره‌ای ارتبـاطی با وجود یوفو ندارند. مبحث یوفولوژی، مبحـثی متفـاوت از اساطیر ملل است.

ملاحظه نمودید به طـور کلی دانش تنجیم با اسـطوره و دنیـای شـرک آمـیز پیشـینیان آمیختگی عمیق و پیونـدی ناگسستنی دارد. بسـیاری از احکـام نجـومی و انتسـابات نجـــومی ریشه در اســـاطیر ملل دارد. و این مســـئله‌ای است که کاملا قابل اثبات است.

هم‌چنین در احادیثی از معصومین علم احکام نجوم مـورد تایید قرار گرفته است. و این نشـان می‌دهد که وضـعیت کلی آسمان شب در پیشامد حوادث زمینی تا حـدی مـوثر است. البته این تـــاثیر جنبه اســـتقلالی نـــدارد و مـــوثر حقیقی در عالم تنها ذات اقدس باری تعالی می‌باشد.

از طرفی دیگر در احادیث، آن‌چه که به عنوان علم احکام نجـومی در دست مردمـان زمـان معصـومین بـوده است علمی ناقص شمرده شده است. که همـواره به تشـخیص

درست منجم منجر نمی‌شـود. و این بـرای کسی که علم تنجیم کـار نمـوده باشد اظهر من الشـمس است که در بعضی مـوارد چنـان حـوادث زنـدگی فـردی در زایچه نجومی‌اش نشـان داده می‌شـود که در نـوع خـود بینظـیر است. و در زایچه‌ای دیگر شـما با هر چـرتکه‌ای حسـاب می‌نمایید. ملاحظه می‌نمایید که بعضی خصوصـیاتی که در زایچه فرد وجود دارد. در شخصیت و زندگی فرد دیـده نمی‌شـود. بنـابراین چـالش انطبـاق احکـام نجـومی با واقعیت، یک چالش جدی است.

اما آن‌چه که در حیطـهٔ فلسـفه دانش تنجیم و جایگـاه آن بـرای ما مهم است این است که اگر بخش زیـادی از احکام و انتسابات نجـوم با اسـاطیر ملل مرتبط است. و اسـاطیر ملل با جغرافیاهـای گونـاگون، پس آیا ما باید بعضی انتسـابات نجـومی را در جغرافیاهـای گونـاگون با توجه به اسطوره‌ها متفاوت فرض نماییم یا خیر ؟!

به نظر فقیر، یک سری احکام نجومی متعلق به کواکب و ثوابت فلکی کلی است که با جغرافیا ارتباطی ندارد. اما یک سری احکام جزئی نیز وجود دارد. که با اسطوره‌های ملل در حیطه‌هـای جغرافیـایی مرتبط است. و این با نظریه آینه‌ای در حیطه یونسـفر جو زمین تا محـدوده کمربند ون آلن، قابل توجیه است.

اما بـرای این‌که خواننـده گـرامی درک درسـتی از نظریه اخـیر فقـیر داشـته باشد. و هم‌چـنین بـرای نشـان دادن شواهد بیشتر بر وجود ارتباط بین اسطوره و علم تنجیم و علوم غریبه چندین مثال می‌زنیم.

در کتاب نوادر التبادر لتحفه البهادر، صـفحهٔ 79 الی 85 ذیل موضوع خواتیم هفت کواکب آمده است:

{خاتم زحل

سنگ شبه از قسمت زحل است، روز شـنبه این سـنگ را بستاند، چون قمر اندر برج جـدی یا انـدر بـرج دلو باشـد، اعنی در خانه زحل باشد و به زحل ناظر به سعد. و از آن نگینی سازد و بدان نگین صورت مردی سازد ایستاده، و ماهیی در دست گرفته و برداشـته، و سوسـماری در زیر قدم او. .....

خاتم مشتری

سنگ بلور و برنج زرد و ارزیز مشتری راست. هر که روز پنج شنبه سنگ بلور بستاند، و قمر به مشتری نـاظر بـود از برج قوس یا از برج حوت به نظر سـعد در سـاعت اول یا دوم باشد، و ازو نگینی سازد، و این صورت را بر وی نقش کند که مـردی کـرکس نشسـته و قضـیبی به دست گرفتـه، و در زیر کـرکس این پنج حـرف را نقش کند: ب، س، ع، ا، ل. .....

خاتم مریخ

شـادنه‌ای که آن را حجرالـدم خوانند از قسـمت مـریخ است. هر که آن سنگ را روز سه شنبه بسـتاند، و قمر با مریخ باشد در خانهٔ او و ناظر به نظر سعد، و بر آن سنگ نقش کند صـورت مـردی برهنـه، و بر دست راست او زنی ایستاده موی به آتش او گنده و مرد دست راست بر گـردنش نهـاده و از پس همی نگـرد و زیر قدمشـان این

چهـار حـرف نقش کـرده: ع، ح، ح و انگشـتری از آهن سازد. ....}

{خاتم آفتاب

سنگ سپید که بر وی خطها بود و هم‌چـنین سـنگی است که آن را سـنباده خوانند از قسـمت آفتـاب است. چـون قمر در برج اسد باشد و به آفتاب ناظر بود به نظر سعد، این سـنگ را بسـتاند و بـرو نقش کند صـورت مـردی ایستاده، دستش گشاده، چنانکه سلام می‌کند، و در دست چپ زوبینی دارد، با سـپری و تازیانـه، و اژدها در زیر هر دو قدمش، و این نگین را بر انگشتری زر نشاند. ....

خاتم زهره

سنگ لاژورد زهـره راسـت، چـون بر آن خطهـای سـرخ باشد. و بررنگ زر بهتر است. روز آدینه ابتدا کند، و قمر در برج ثور و یا در برج میزان باشد و بـرو صـورت زهـره نقش کند بـــرین صـــورت: زنی برهنه... نزدیک او، و سلسله در گردن دارد، و پیش او کودکی خـرد شمشـیری بر گردن نهـاده، و به زیر قـدم او این چهـار حـرف نقش کند: ح، ع، ع، ع.

خاتم عطارد

سـنگ رخـام عطـارد راست. روز چهارشـنبه ابتـدا کند بررخام برین صفت: صورت مردی جامهٔ نیکو پوشیده، و در دست راست قضـــیبی دارد، و در دست چپ ســـفال بی‌دسته، و بر یک پهلو دوپر دارد ایستاده، و بر سر خـوچ دارد مانند خـروه، و بر قـدم نـیز خـوچ دارد، و بر پهلـوی چپ خروهی خرد ایستاده، و در زیر قدمش چشمهٔ آب، و

بر پهلوی راست این چهار حـرف نقش کـرده: ر، ه، ه، ه. ....

خاتم قمر

بر سـنگ جـزع که در قسـمت قمر است نقش کنـد، روز دوشنبه در ساعت اول چون قمر در برج سرطان مسعود باشد، صورت زنی ایسـتاده بر دو گـاو، در دست راست تازیانه، و بر سرش ماننده ماه، و در زیر نگین این حــرف را نقش کند... و انگشتری از سیم سازد.}

خواننده عزیز توجه نماید که چگونه در طلسمات کـواکب، هر کدام از کواکب دارای صورتی می‌باشد.

براســـــتی این صـــــورت‌ها چه می‌باشد ?! همانگونه که پیشتر گفته شد افلاک دارای نفوس فلکی هســتند که در سیر افلاک با سالک سیار سخن می‌گویند. معمــولا تجلی نفـــوس افلاک بی‌صـــورت است. اما گـــاه ممکن است صورتی از نفس فلک نیز بر سالک متمثل شــود. اما بعید است که صـورت کـواکب یـاد شـده (باید توجه داشت که خــود کــوکب با فلک آن کــوکب فــرق دارد) همــان نفس افلاک باشد. زیرا ما در صورت کـوکب زهـره، زنی برهنه را ملاحظه می‌نماییم. و بعید است که نفس فلکی زهــره به صـــورت زنی برهنه متمثل شـــود. این برهنه بـــودن صــورتی که بر خــاتم کــوکب زهــره منقش می‌شــود به بعضی تمثال‌های رب النوع کـوکب زهـره در تمـدن میـان رودان یعنی ایشتر شـباهت دارد. زیـرا ایشـتار در بعضی نگاره‌هایش تقریبا به طـور کامل برهنه است. اما مـاجرا زمانی جالب می‌شود که بدانیم همتـای سـومری ایشـتار یعنی ایزدبـانوی اینانا بعضی اسـطوره شناسـان اینانـای

سومری را همان ایشـتار سـامی می‌دانند. و بعضی دیگر آن‌ها را دو ایــزد بــانوی جــدای از هم می‌دانند. اینانا در اسـطوره معـروف سـومری انمرکـار و فرمـانروای ارت (سرزمینی در فلات ایران به احتمال قوی تمدن جیرفت) علاقه بسـیاری به سـنگ لاجـورد دارد. به فقـرات زیر از جلد دوم کتاب تاریخ تمدن بین النهـرین صـفحات 280 و 281 دربارهٔ اسطوره انمرکار توجه فرمایید:

{«سینهٔ توفان» جایی که سرنوشت...

اوروک سرزمین بزرگ، قلب...

...عبادتگاه بزرگ آنو...

[پس از] روزهـایی که [فرمـان] آفـرینش [صا] در [شـده بود]،

اوروک، کولّب، خانهٔ...

ایگیگی ... با سرهای بلند،

در شراب...لبریز،

جو خالدار... لبریز،

جو خالدار...، در باران،

اوروک، کولّب... ،

سرزمین دیلمون...،

خانهٔ انش[ان]... ،

[گی]پروی مقدس ... ،

[اجرکاری] کولّب ... همچون مغاکی،

....، ... حمل نمی‌کند،

...، ... نمی‌سازد،

سنگ ...، مفرغ، سرب، قطعات سنگ لاجورد،

...همچون یکی از کوه‌هایش به زیر نمی‌آورند،

...شستشو نمی‌کنند،

... ساکن [نمی شوند].

(تقریباً شش سطر از میان رفته است)

همچون ... میوه... شکوفا می‌شود،

اینانا بر فرمانروای ارتّ،

تاج ...را (بر) سر (او) نهاد.

(اما) به او مانند فرمانروای کولّب، (التفات) نکرد.

(مردم) ارتّ برای إانّ سنگ (لاجورد) [به زیر آوردند]،

{...را برای اینانای پاک بنا کردند.

روزی، روزگـــاری فرمـــانروای برگزیـــدۀ اینانا در قلب مقدسـش، برگزیـدۀ اینانا از سـرزمین ز. مـوش در قلب مقدسش،

انمرکار، [فرزند] اوتو(خدای خورشید)،

از خواهرش، شهبانوی خوب...،

از اینانای مقدس تقاضایی می‌کند:

«ای خواهرم، اینانا، برای اوروک،

بگــذار تا آن‌ها مــردم (ارت) طلا (و) نقــره را هنرمندانه بسازند، بگـذار تا آن‌ها سـنگ لاجـورد نـاب از تخته سـنگ پــایین بیاورنــد، بگــذار تا آن‌ها ســنگ گرانبها (و) ســنگ لاجورد ناب پایین بیاورند.

از اوروک، سرزمین مقدس... ،

از خانۀ انشان که درآن قرار داری،

بگذار تا آن‌ها ... [آن را] بسازند،

از [گی]پروی مقدس، که در آن [خانۀ] (خـویش) رابنیـان نهاده ای،

باشد که (مردم ارتّ) درون آن را هنرمندانه تزیین کنند.

من، من در درون آن نمازهای...به جا خواهم آورد؛

بگذار تا ارت تسلیم اوروک شود،

بگذار تا مردم [ار]تّ،

پس از پـایین آوردن سـنگها [از] کوههـای سـرزمین بلند [شان]،

برای من معبـدی بـزرگ بسـازند، بـرای من معبد بـزرگی برپا دارند، ...

....

برای انتقال طلا، نقره، (و) سنگ لاجورد، وظیفۀ ...،

مردانی که «میوۀ» طلا را به صورت «درخت میـوه» بر پا می‌داشتند،

پس از انباشتن آن همچون... در انجیر (و) انگور آن برای انبار بزرگ،

ساقه‌ها (و تنهٔ) آن‌ها را با سنگ لاجورد می‌پوشانند، ....} (تاریخ تمدن بین النهرین جلد دوم ص 281 الی 291)

نگاهی به داستان اسطوره‌ای انمرکار ارتباط خاص اینانا را با سنگ لاجورد نشان می‌دهد. شاید علت خاص انتساب سنگ لاجورد در کتاب نوادر التبادر لتحفه البهادر ریشه در چنین داستان‌های اسطوره‌ای و علاقه خاص اینانا رب النوع کوکب زهره به این سنگ خاص داشته باشد ?! تصویر زنی برهنه بر روی سنگ لاجورد در خاتم زهره یادآور نگاره‌های ایشتار همتای سامی اینانای سومری است.

از طرفی سنگ لاجورد در کتب علم تنجیم بعضا به خورشید انتساب یافته است.

{منسوبات خورشید در جوهرها و معادن: «یاقوتها و بیجاده و سنگهای با قیمت و رخام و لاجورد و سندروس» کتاب روضه المنجمین ص 72)}ـــ ما در اسطوره انمرکار در می‌یابیم که انمرکار که به دنبال سنگ لاجورد برای ساختن معبدی به سرزمین ارتّ در فلات ایران سفر می‌نماید فرزند اوتو خدای خورشید است. یعنی بار دیگر می‌توانیم دلیل احتمالی انتساب لاجورد به خورشید را در اسطوره پیگیری نماییم.

به ماجرای خواتم کواکب به نقل از کتاب نوادر التبادر لتحفه البهادر باز گردیم.

در تشابه این طلسمات به موجودات اسطوره‌ای و حتی چگونگی انتسابشان به کواکب سخن گفتیم.

ملاحظه می‌نمایید که رد پای اسطوره و موجودات اسطوره‌ای در متون علوم غریبه و خفیه در تمدن اسلامی نیز دیده می‌شود. البته این را باید بگویم که وجود چنین طلسماتی نباید باعث برخورد افراطی و متعصبانه با این علوم شود. ما شاهد هستیم عده‌ای که نسبت به ماهیت کلی این علوم اطلاعی ندارند. نظیر جریان عرفان (من درآوردی) حلقه یا اخیراً عالمی منبری، حتی بخش‌های مثبت آن و طلسمات الهی نظیر شرف شمس را که به تایید بزرگانی نظیر علامه شیخ بهایی و علامه محمود دهدار و علامه کفعمی و علامه حسن زاده آملی و علامه مبشر کاشانی و ... رسیده است را باطل می‌دانند. چیزی را منکرند که علمی بدان ندارند.

اما گاه نیز باید نسبت به بعضی اعمال علوم غریبه که ماهیت آن عمل نامشخص است. با احتیاط برخورد نمود. من باب مثال عملی احراقی که اشکالی و اعدادی را بر روی کاغذ شخص می‌نویسید و سپس آن را می‌سوزاند تا فلان خواسته‌اش اجرا شود! حال اگر شخص اطلاعی ندارد که آن اعداد و اشکال دقیقا چه هستند و این عمل هم به صورت متواتر در کتب بزرگان مورد وثوق این علم نقل نشده باشد. این‌جاست که شخص باید احتیاط به خرج دهد. زیرا ممکن است اشکال و اعدادی که آتش زده می‌شود. شکل کُدینگ شده آیه‌ای از آیات قرآن مجید و یا آیه‌ای از تورات باشد که سوزانده می‌شود. و شیاطین جنی خواست عامل را اجرا کنند.

نتیجه آن که آن‌جا که عملی مــاهیت کلی‌اش نامشــخص است و به صورت تواتر توسط بزرگـان نقل نشـده باشد. احتیـاط آن است که از چـنین اعمـالی پرهـیز شـود. مگر این‌که ماهیت کلی آن عمل برای عامل مشـخص شـود. و اگر مانعی نداشت عمل نماید. این مطلبی است که ما با دعانویسان در موردش اختلاف داریم. یعنی اینان اعمالی را انجــام می‌دهند که مــاهیت کلی آن عمل برایشــان نامشخص است. تنها صرف تاثیر و مجرب بودن یک عمل ملاک درستی بـرای الهی بـودن و غـیر الهی بـودن عمل نمی‌باشد.

البته در بــاب علــوم غریبه همــواره این اشــکال نــیز بر دعانویســان و اســاتید متوسط الحــال در این وادی وارد است که شــما با چه علمی در مســائل جــاری دخــالت می‌نمایید ؟! فــرض نمایید که زن و شــوهری که زنــدگی چندان خوبی نداشته‌اند با طلسم و جـادو به طلاق نزدیک شـده‌اند. حـال فـرد دعانویسی متوجه وجـود این طلسم شــده باشد. و اقــدام به باطل نمــودن طلسم و ادامه زنــدگی نه چنــدان مناسب این زن و شــوهر می‌شــود. این‌جا سوال این است فــرد دعـانویس چه علمی دارد که ادامه زندگی زوجین به صلاح آنان است ؟!

تصــرف و دخــالت از کسی درست می‌آید که علم این‌که این دخالت به صلاح فرد است یا خیر را داشته باشد!

البته باز ممشای اولیـای الهی بر همین نـوع دخـالت نـیز نیست. و در امــری دخــالت نمی‌نمایند الا این‌که از عــالم باطن دستور به دخـالت دهند. وگرنه در غـیر این صـورت همواره سیره شان بر عدم دخالت است.

اما به سـراغ احکـام نجـومی می‌رویم. ارتبـاط انمرکـاو فرزند اوتو ایــزد خورشــید در ســومر و اینانا ایزدبــانوی زهره را با سنگ لاجورد ملاحظه نمودید. و انتساب سـنگ لاجــورد به خورشــید و زهــره را در کتب قدیمه ملاحظه نمودید. این ارتباط معنا دار اسطوره و احکام نجـومی را در جای جای متـون اسـطوره‌ای می‌تـوان ملاحظه نمـود. بــدون شــناخت اســطوره و موجــودات اســطوره‌ای و جایگاهشان در نظام خلقت و کیهان شناسـی، نمی‌تـوان به حکمت دانش تنجیم پی برد.

دانش تنجیم با اسطوره پیوندی ناگسسـتنی دارد. نه تنها انتســاب ســنگی به مانند لاجــورد با کــواکب ریشه در اساطیر دارد. بلکه بسیاری دیگر از احکـام نجـومی ریشه در اســاطیر آســمان شب و ملل مختلف دارد. ما در علم تنجیم می‌خـوانیم که زهـره مـونث و سـرد وتر و کوکـبی آبی است. ریشه این انتســابات را می‌تــوان در اســاطیر پیدا نمود که در اساطیر ملل اکـثر رب النوع‌هـای کـوکب زهره نظیر ایناناى سومری و ایشـتار اکـدی و آشـوری و آناهیتای ایرانی و آفریدوت یونانی و ونوس رومی مونث هسـتند و این ایزدبانوها اکـثرا ایزدبـانوی آب و رودهـای مهمی نیز می‌باشند. نظیر آناهیتا که ایزد موکّل(نگهبان) رود اردویســور می‌باشد. اما این‌جا ســوال این است که اگر بـالفرض احکـام نجـومی ریشه در اسـاطیر نجـومی ندارد. پس ریشه شـان در چیست ؟ نسـبت این احکـام با فلکیــات جدید چیست ؟ در نجــوم جدید اساسا زهــره به دلیل نزدیکی با خورشید سیاره‌ای گرم است. و نسبتی با آب سرشت بودن ندارد. در فلکیات بطلمیوسی قدیم هم انتساب احکامی نظیر مونث بـودن زهـره یا نسـبت آن با بازارها و لهو و لعب و موسیقی و ... دلیلی قوی نــدارد.

و ما ریشه این احکـام را در اسـاطیر نجـومی می‌بیـنیم. بنابراین تا جهان موجودات اسطوره‌ای و چیستی آنـان و جایگـاه آنـان در کیهـان شناسی تبـیین نشـود. نمی‌تـوان شـناخت درسـتی از علم احکـام نجـومی پیـدا نمـود. این جهان اسطوره‌ای همان جهـانی است که با ذوالقـرنین و داسـتان وی و آخرالزمـان ارتبـاط تنگاتنگ دارد. زیـرا در عصر ظهـور بـار دیگر چـون دوران گذشـته این جهـان و موجـودات درون آن مـرئی خواهند شد. باید این حقیقت مشـخص شـود که اگر احکـام نجـومی با اسـاطیر مرتبط است. این احکام چگونه به کواکب و ثوابت فلکی منتسب می‌شود ؟! احکـام ناشی از خـود کـواکب و ثـوابت فلکی است یا اساطیرش ؟ مطمئناً تاثیر و موثر بودن وضـعیت آسمان شب در حوادث زمیـنی نـیز از خداست. و کـواکب خود تـاثیری مسـتقل بر حـوادث زمیـنی ندارند. بنـابراین انتساب احکام نجومی به موجـودات اسـطوره‌ای با توحید حق تبـارک تعـالی مغـایرت دارد. پس علت شـباهت آن نجوم احکامی‌ای که امروزه در دست ما است با اسطوره را چگونه می‌توان حل نمود ؟

آیا به صـرف شـباهت‌های احکـام نجـومی با اسـطوره می‌تـوان علم تنجیم را بالکل باطل دانست و گفت این علم شـرک آمـیز است؟! حـال آن‌که هر آنکس که تنجیم آموخته باشد و مدت‌های مدیدی وقت خویش را صرف آن نمـوده باشد. بخـوبی در می‌یابد که بخشی از این علم درست و کاملا منطبق بر واقع و در جاهـایی نـیز منطبق بر واقعیت نیست و در آن اشـکال و خلل وجـود دارد. بنـابراین نمی‌تـوان کل آن را باطل دانست. اگر بخش‌هـایی از آن درست است پس علت آن چیست ؟ یک کوکب چگونه دلالت بر مونث یا مذکر بـودن می‌نماید ؟ یا

چگونه احکامی بر آن مترتب می‌شود که عینا خصلت‌های موجودات اسطوره‌ای است ?! این نظر فقیر مبنی بر این‌که کواکب دارای یک احکام کلی می‌باشند که ناشی از نفس کوکب می‌باشد و یک احکام جزئی می‌باشند که در جغرافیاهای گوناگون بنا بر اساطیر آن جغرافیاها تفاوت‌هایی با سایر جغرافیاها دارد. چگونه قابل توجیه است ?

اساسا چگونه می‌توان دانش تنجیم و وجود موجودات اسطوره‌ای و عالمشان را در نظام‌های کیهان شناسی جدید (کوپرنیکی) و قدیم (بطلمیوسی) و نظریه جدید زمین تخت، گنجاند.

اما به سراغ ارتباط احکام نجومی با اسطوره برویم گاه نیز نکات جالبی در هنگام ریشه یابی علل احکام نجومی وجود دارد. ما در علم تنجیم ایرانی اسلامی خورشید را مذکر می‌دانیم. و در تنجیم هلنی و آسترولوژی غربی نیز خورشید مذکر است. در نجوم ودیک نیز خورشید مذکر است. وقتی ما به ریشه این سبک‌های نجومی مراجعه نماییم و اساطیرشان را بررسی نماییم. در می‌یابیم که در ایران و میان رودان رب النوع خورشید مذکر بوده و در هند نیز سوریا ایزد خورشید مذکر است. در یونان و روم نیز که دو سبک آسترولوژی هلنی و غربی ریشه احکام نجومیشان به اساطیر آن‌جا باز می‌گردد. رب النوع‌های خورشید نظیر هلیوس یونانی و سُل رومی مذکر هستند.

نکته جالب این‌جا است که در ادبیات عربی شمس و در ادبیات عبری שמש (شمش) مونث می‌باشد. شاید برای بسیاری از خوانندگان همواره جای پرسش بوده که چرا

شمس در ادبیات عرب مونث است ؟ پاسخ این سـوال را نیز باید در اساطیر فینیقیه و کنعان و اوگـاریت جسـتجو نمـود. زیـرا ریشه ادبیـات و خط عـبرانی و عـربی به اوگـاریت و کنعـان بـاز می‌گـردد. هم‌چـنین در اسـاطیر اوگاریتی شه پش. Shapash ایزدبـانویی مـونث است و در عوض ایزد ماه مذکر است.

به فقرات زیر توجه نمایید:

{آنات از شه پش shapash خدابانوی آفتاب برای یافتن بعل و تدفین او یاری می‌جوید شه پش بـدان دلیل که در سفر شبانه از جهان زیرین [(قلمـرو مُت)] سـفر می‌کند نمی‌تواند کاری برای آنات انجام دهد. ...} (کتاب اساطیر خاور نزدیک جان گری نشر اساطیر ص 152)

نکته1:ـ آنات به احتمال قوی همتای منات در نـزد اعـراب شبه جزیره عربستان است.

نکته 2:ـ شپش نام شمس در اساطیر اوگـاریت است. که طبیعتا به واژه شـمس عـربی و شـمش שמש عـبرانی شباهت‌هایی دارد.

نکته 3: توجه نمایید که بعل در اساطیر اوگاریت برخلاف آن‌چه که دشمن شناسان اسطوره نشناس ما می‌پندارند ایـزد خورشـید نمی‌باشد. و ایزدبـانوی خورشـید شه پش نام دارد. شاید ریشه این اشتباه به کتـبی نظـیر قـاموس کتاب مقدس باز گردد.

به فقرات زیر نیز توجه نمایید:

{ازدواج خدای ماه و ماه خدابانو

لوح ازدواج خدای ماه یره yerah با مـاه خـدابانو نیکـال، که در اساطیر بین النهرین نین گال ningal (بانوی سبد یا خانه) نـام دارد، ...} (کتـاب اسـاطیر خـاور نزدیک بین النهرین نوشته جان گری نشر اساطیر ص 161)

نکته: واژه یـــــره yerah در واقع همـــــان واژۀ ירח yaareakh عـــبرانی است. که معـــنی مـــاه را می‌دهد. عبرانی‌ها به مـــاه یـــار أخ می‌گویند. به وضـــوح می‌تـــوان دریافت که واژۀ yerah که در متن انگلیسی کتاب آمـده و جنـــاب بـــاجلان فـــرخی آن را ترجمه نموده‌اند در واقع همـان ירח عـبری می‌باشد. شـاهد دیگر ما در این معـنی کتاب اسـاطیر خاورمیانه سـاموئل هـنری هـوک است که در صفحه 117 این کتاب آمده است {این شعر داستان زناشویی نیک کال را با ماه خدای یاریخ شـــرح می‌دهد. نیک کال، زنخدای میوه‌های زمینی است.}

نکته2:ـــــ علاقه منـــــدان به علم تنجیم به این نکته توجه نمایند که گفته شد که بنا به نظر فقـــــیر علت انتســـــاب مذکر بودن به شمس در سـبک‌های مختلف تنجیمی ریشه در اسطوره‌های ایران و هند و یونان و روم داشته است. حال ما می‌دانیم شمس در اساطیر جغرافیـای سـوریه و اردن و لبنـان تا بخشی از شـبه جزیـره عربسـتان مـونث بوده است. این‌جا سـوالی پیش می‌آید و آن این است که آیا شمس در جغرافیای یاد شده باید مونث محسوب شود یا خـیر ؟ مـذکر دانسـتن شـمس در زایچه متولـدین آن منـــاطق تا چه مـــیزان با واقع منطبق است ؟! مـــونث دانستنش چطور ؟!

خواننـده گـرامی ملاحظه نماید که چگونه اسـطوره حـتی در دل ادبیات‌هـای سـامی عـربی و عـبرانی که زبـان دو

کتاب مقدس قـرآن مجید و عزیز و تـورات شـریف (البته دارای تحریفـات از نظر ما) است کشـیده شـده است. در کتب ادبیات عرب عادت بر این است که شـمس را مـونث مجـازی و قمر را مـذکر مجـازی بدانند. ما اکنـون که بر خـوان گسـترده‌ای از تحقیقـات باسـتان شناسی زبـان شناسی و تـاریخی نشسـته‌ایم. بر خلاف ادیبـان بـزرگ ادبیات عـرب در قـرون اولیه بخـوبی می‌دانیم که مـونث نامیدن یک جـرم سـماوی نظـیر خورشـید در نظر اقـوام سـامی زبـان عـبرانی و عـربی مجـازی نبـوده بلکه آنـان براسـاس جنسـیت رب النوع‌هـای خـویش این اجـرام آسمانی را مذکر و مـونث می‌دانسـتند و بـرای اشـاره به جرم سماوی مذکر از ضمیر مذکر و برای اشـاره به جـرم سماوی مونث از ضمیر مونث استفاده می‌نمودند.

یکی از داسـتان‌های مهم که پیوند اسـطوره را با ادبیـات سامی نشان می‌دهد. اسطوره شحر و شلیم هست.

{زاده شدن خدایان توأمان شـحر (سـحر) shahar نمـاد شـبگیر یا بامـداد، تجلی سـتارۀ ناهید(اناهید)، و شـلیم shalim نمـاد شـامگاهش از پیچیـده‌ترین و شـگفت انگیزترین الـواح رأس الشـمره است. در این روایت پـدر این دو خـدا و پنج خـدای توأمـان دیگر خـدای اعظم اوگاریت یعنی ال אל el و مادر آنان دو زن و این ماجرا یـادآور سـفر تکـوین 4:6 است: [و در آن ایـام مـردان تنومند در زمین بودند و بعد از هنگامی که پسران خدا به دخـتر آن آدمیـان درآمدند و آن‌ها را بـرای ایشـان اولاد زائیدند. ایشـان جبـارانی بـود که در زمـان سـلف نـامور شدند.]} (کتاب اسـاطیر خـاور نزدیک نوشـته جـان گـری ترجمه باجلان فرخی صفحات 155 و 156)

نکته: این دو ایـزد خـواهر بـرادر به نظر فقـیر رب النـوع کوکب زهـره در دو حـالت صـبح و شـام بوده‌اند. شـحر یا سحر همان نام دخترانه عـربی است که زمـان آن در دین اسلام پیش از فجر اول است.

البته در زبــان عــبری این واژه شــخر، شــحر و شــخریت (شحریت) שחר. و שחרית نامیـده می‌شـود. شـحریت به تفیلا (نمــاز) صــبح در دیــانت یهــود گفته می‌شــود. که یهودیــان تفیلای شــبات شــنبه را در کنیسه‌ها به اجتمـاع می‌خوانند و زمـان آن تقریبا به مانند نمـاز ما مسـلمانان است.

رب النوع کوکب زهره در نزد مردمان اوگـاریت و کنعـان در هنگام سپیده دم و سحر، شخر نامیـده می‌شـده و رب النوعی مونث بوده است.

رب النـوع زهـره در هنگـام غـروب آفتـاب تا فـرو رفتن کامل سـرخی آفتـاب و تـاریکی هـوا مـذکر بـوده است و شلیم نامیده می‌شده است.

واژه شلیم שלים همان واژه‌ای است که معادل عربی آن سلیم است که نامی پسـرانه است. و شـلیم و شـالوم و شـلومو (سـلیمان=שלמו=شـلومو) همگی از ریشه (שלם شلم= معادل سلم عربی) می‌باشد.

بنـابراین شـحر و شـلیم (سـحر و سـلیم) دو رب النـوع کوکب زهره در سپیده دم و اوایل غروب آفتاب هستند.

نکته 1:ـ هنگامه سـحر در نـزد ما پیش از فجر اول است. یعنی همان زمانی که بهترین هنگام بـرای انجـام سـحر (sehr=جادو) است. و شـیخ اکـبر محی الـدین ابن عـربی

اگر درست در خـاطر فقـیر باشد در موضـعی از کتـاب گرانسنگ خویش فتوحـات مکیه سـحر sehr را با sahar مرتبط می‌داند. زیرا هنگامه سحر sahar بهترین هنگـام برای انجام سحر sehr جادو است. و جالب این است که در سنت اسلامی آن هنگام به مومنین توصـیه به بیـداری و قیام برای حق تبارک تعالی و نافله شب شـده است. و جالب‌تر این‌که توصیه شده در نافله شفع و وتر که زمان آن اسـحار است. معـوذتین (سـور نـاس و فلق) خوانـده شـود. که نقش مهمی در دفع سـحر و جـادو دارد. اما خاصیت دیگر نافله شب این است که مومن در آن هنگـام بیدار است. چون مومن بیدار باشد و هوشیار باشد. حتی نیمه خواب آلود باشد تاثیر سحر و جادو بر ذهن و تن وی بسیار کمتر خواهد بود. جادو و سحر و تلقینـات ذهـنی و تصرف در خواب بسیار موثرتر است.

نکته1 از 1:ـ اکنـون ما می‌دانیم که زهـره سـپیده دم در سحر و ساحری نقشی فعال دارد.

نکته 2 از 1:ـ به ارتباط نام سحر و سلیمان دقت نمایید. سـحر sahar با سـحر sehr مرتبط بـود. و سـلیمان بر طبق نظر سـاحران یهـودی و غـربی بزرگ‌تـرین سـاحر تمام طول اعصار بوده است. هر چند ما مقـام حضـرتش را فـوق چـنین جایگـاهی می‌دانیم. بلکه از نظر ما مقـام تفصـیل علـوم (خفیه و غریبه) جایگـاه آصف بن برخیا است. با این وجود جایگـاه سـلیمان نـبی حشـمت الله بر کسی در وادی علوم خفیه پوشیده نیست.

آن‌چه این‌جا برای فقـیر سـوال است این است که اگر ما سلیمان نبی حشمت الله را به شلیم نسبت دهیم. آن‌گاه شـحر را می‌تـوانیم به وارث انگشـتر مـادینگی نسـبت

دهیم ?! وارثی که نـامش در طـول تـاریخ یکی از اسـرار رمز گشــایی نشــده تــاریخ است. عــده‌ای وی را بلقیس ســلام الله علیها می‌دانند. اما بدرســتی مشــخص نیست وی که بوده است!

این نسـبت دادن سـلیم و سـلیمان به این معنا نیست که سـلیمان نـبی حشـمت الله نعـوذ بالله ایـزد شـلیم است. بلکه به نظر فقیر این نسبت از بابت زمـان تولد حضـرت است. که بتوان بعضی ویژگی‌های خاص آن ساعت را که شلیم دارد به شلومو سـلیمان نـبی حشـمت الله منتسب دانست.

نکته 2: שחר شخر (سحر) به حساب جمل عبری 508 (ש 300 +ח8+ ר200) و שלים شلیم (سلیم) به حساب جمل عبری 380(ש300 +ל30 + י 10 + מ40). مجموع ابجد نام این دو خواهر و برادر 888 است یعنی عددی که شما آن را مــورد توجه قبالیست‌های غــربی می‌بینید. و آن را منسوب به حضـرت عیسی بن مـریم مسـیح موعـود روح اللّه می‌دانند.😐 و همچین آن را عــدد دگرگــون پــذیری و مشخص شدن تکلیف امور می‌دانند.

نکته 3:ــ نکتــهٔ مهمی که در اســطوره شــحر و شــلیم خودنمایی می‌نماید این است که پیشینیان برخلاف آن‌چه که ما امـروزه می‌اندیشـیم زهـره سـپیده دم را با زهـره غروب آفتاب و اوایل شب متفاوت می‌دانستند. زیـرا رب النوع‌های آن را متفاوت می‌دانستند. این مسئله در اکــثر تمدن‌های پیشین صادق است. در یونان باســتان نــام رب النوع کوکب زهـره در نخسـتین سـاعات شب هسـپروس بوده است. به فقرات زیر توجه فرمایید:

{HESPEROS هسپروس، ژنی (فرشتهملک) ستاره شب بـود، او را پسـر، یا بـرادر اطلس می‌دانسـتند. او بـود که نخسـتین بـار، بـرای رصد و نظـارهٔ سـتارگان، بر فـراز کوهستان اطلس رفت.

ولی در آن‌جا طوفـانی او را بهـوا بـرد و از انظـار ناپدید کرد، بدون آن‌که اثری از وی بجـای مانـده باشد. کسـانی که او را، بعلت صـداقت وی، دوست میداشـتند، چـنین پنداشتند که وی بستاره‌ای تبدیل یافته و سـتاره‌ای را که با طلـوع خـود، آرامش و آسـایش شـبانه را اعلام می‌داشت، هسپروس نام گذاشتند.

در این روایت، که معـرف جنبـهٔ انسـانی داسـتان اطلس می‌باشـد، هسـپروس را، پـدر Hesperis دانسـته‌اند، هسـپریس بـازدواج اطلس در آمد و هسـپریدها (هفت دختر اطلس) از این وصلت بدنیا آمدند.

نویسـندگان دورهٔ هلنیسـتی، هسـپروس را با phosphoros (سـتارهٔ صـبح) که رومیـان، Lucifer میخواندند، تطبیق کرده‌اند.}

(کتاب فرهنگ اساطیر یونان و رُم

صفحات 420 و 421 پیر گریمال)

اما در مصر هم سـتاره صـبح (زهـره صـبح) را به عنـوان تیوومـوتی و سـتاره شب (زهـره شب) به عنـوان اواتی می‌شناخته‌اند.

نکته مهم: عـده‌ای از اسـطوره شناسـان و اخترباسـتان شناسـان اعتقـاد بر این دارند قـدما زهـرهٔ شب و زهـرهٔ سپیده دم را دو کـوکب جـدای از هم می‌دانسـته‌اند. و به

این فهم که کوکــبی که در ســپیده دم طلــوع می‌نماید همــان کــوکب شب است نرســیده بوده‌اند. فقــیر دلایل مدعای این افــراد را نمی‌دانم. اما این‌که پیشــینیان قائل به تفاوت و تمــایز اســطوره‌های یک کــوکب بوده‌اند دلیل بر عــدم شناختشــان نســبت به آن کــوکب نبــوده است. چنانچه در باب رب النوع‌های قمر در اسطوره‌های بعضی ملل رب النوع ماه کامل با ماه گرفته و ماه در حال هلال و... متفاوت است.

پس ممکن است در مــورد زهــره نــیز اینچــنین باشد و متفاوت دانســتن زهــره ســپیده دم و زهــره شب دلیل بر این نبــوده باشد که آنــان قائل به تمــایز این دو حــالت کوکب زهره بوده‌اند.

نکته مهم دیگر: شــاید ســوال پیش بیاید که اگر در یونــان باســتان هســپروس و فســفروس دو رب النــوع کــوکب زهره بودند. پس تکلیف آفریدوت چه می‌شــود؟ زیــرا وی نیز رب النوع زهره است.

اینگونه به خــاطر فقــیر می‌آید که آفریــدوت رب النــوع کوکب زهره پس از طلوع کامل مــاه تا نزدیک ســپیده دم بــوده است. و هســپروس و فســفورس یکی رب النــوع کوکب زهره پیش از طلوع ماه و دیگری رب النوع کوکب زهره پیش از طلوع خورشید می‌باشند.

نکته تنجیمی: بیشتر احکام نجومی کــوکب زهــره در علم تنجیم شاخه ایرانی و حتی شاخه غربی (فقــیر از احکــام ودیک بی‌اطلاع هســتم و با توجه به نبــود منبع به زبــان فارسی در این سبک، شناختی نسبت به این ســبک قــوی تنجیمی ندارم) احکامی است که با رب النوع‌هــایی چــون

افریـدوت و اینانا و ایشـتار مطـابقت دارد. یعـنی زهـره مونث است و با عشق و آب و باروری ارتباط دارد. ما در این احکـام شـاید بخشی از خصوصـیات شـخر (سـحر) و شلیم و یا هسپوروس و فسفوروس را ملاحظه ننمـاییم. به نظر فقیر زهره احکـامی کلی دارد که همـان است که ما در علم تنجیم رسمی می‌بیـنیم. اما اگر کسی سـاعت تولدش در ساعات نزدیک به صبح و یا غروب آفتاب باشد و آن هنگامی باشد که کوکب زهره در آسمان شب پدیدار شده است. باید به اسطوره‌های فرعی زهره و احکـامش توجه نماید. زیـــرا وی نشـــانی از آن اســـطوره‌ها را در خـــویش دارد. بـــار دیگر تاکید می‌نمـــایم که زیج بنـــدی و یـــافتن مـــدارات خمسه متحـــیره و نتیجتا زایچه نجـــومی علمی نسبتا متـاخر در تـاریخ بشر است و در دوران کهن جایگـــــاهی نداشـــــته است. منجمین باســـــتان که پیش بینی‌هـــای خـــاص می‌نمودند رصد آســـمان شب در لحظه تولد برایشان اولویت داشته است نه زایچه بندی.

خواننـده گـرامی توجه نماید که گفته فقـیر بـدین معـنی نیست که زایچه نجـــومی و تفســـیرش غلط است بلکه علمی است که مـــاهیت کلی آن صـــحیح است هر چند که چالش‌های جدی داشته باشد. بلکه سخن فقیر بـدان معنا است که خواننـــــــــــدگان دریابند که در دوران کهن که منجمین باســـتان ظـــاهرا توانایی‌هـــایی نســـبتا خـــارق العاده‌ای داشته‌اند که در بعضی احادیث نـیز بـدان اشـاره شـــده است. آن توانـــایی ربطی به تنجیم زایچه بیـــنی کنونی نداشته است بلکه با نـوع دیگـری از تنجیم و اخـتر گـــویی ارتبـــاط داشـــته است. که قطعـــات آن در دل اسطوره‌ها پنهان است.

اما شـاید بـرای خواننـده عزیز جـالب باشد که شـاید به شلیم و مذکر بودن زهره در داستان حضـرت ابـراهیم در قرآن مجید و عزیز اشاره شده باشد.

البته این یک احتمـــال است و این امر بنا به نظر مفسر دارد چنانچه علامه بزرگـوار طباطبـایی نظـری بر خلاف چنین تفسیری دارد.

به آیات سوره مبارکه انعام توجه فرمایید:

{وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ آزَرَ أَتَتَّخِـذُ أَصْـنَامًا آلِهَـةً إِنِّی أَرَاکَ وَقَوْمَکَ فِی ضَلَالٍ مُبِينٍ 74

و [یاد کن] هنگامی را که ابـراهیم به پـدر خـود آزر گفت آیا بتان را خدایان [خود] می‌گیری من همانا تو و قوم تو را در گمراهی آشکاری می‌بینم (74)

وَکَذَلِکَ نُرِی إِبْرَاهِيمَ مَلَکُـوتَ السَّـمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَکُـونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ 75

و این گونه ملکـــوت آســـمان‌ها و زمین را به ابـــراهیم نمایاندیم تا از جمله یقین کنندگان باشد (75)

فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَی کَوْکَبًا قَالَ هـذَا رَبِّی فَلَمَّا أَفَـلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ 76

پس چـون شب بر او پـرده افکند سـتاره‌ای دید گفت این پروردگار من است و آن‌گاه چون غروب کرد گفت غروب کنندگان را دوست ندارم (76)

فَلَمَّا رَأَی الْقَمَرَ بَازِغًا قَالَ هذَا رَبِّی فَلَمَّا أَفَـلَ قَـالَ لَئِنْ لَمْ يَهْدِنِی رَبِّی لَأَکُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ 77

و چون ماه را در حال طلـوع دید گفت این پروردگـار من است آن‌گـاه چـون ناپدید شد گفت اگر پروردگـارم مـرا هدایت نکرده بود قطعا از گروه گمراهان بودم (77)

فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِغَـةً قَـالَ هَـذَا رَبِّى هَـذَا أَكْبَـرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّى بَرِىءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ 78

پس چون خورشید را برآمـده دید گفت این پروردگـارِ من است این بزرگ‌تر است و هنگامی که افول کـرد گفت‌ای قـوم من من از آن‌چه [بـرای خـدا] شـریک می‌سـازید بیزارم (78)

إِنِّى وَجَّهْتُ وَجْهِىَ لِلَّذِى فَطَـرَ السَّـمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ 79

من از روی اخلاص پاکدلانه روی خـود را به سـوی کسی گردانیـدم که آسـمان‌ها و زمین را پدید آورده است و من از مشرکان نیستم (79)

وَحَاجَّهُ قَوْمُهُ قَالَ أَتُحَاجُّونِّى فِى اللَّهِ وَقَدْ هَدَانِ وَلَا أَخَافُ مَا تُشْرِكُونَ بِهِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ رَبِّى شَيْئًا وَسِعَ رَبِّى كُلَّ شَىْءٍ عِلْمًا أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ80

و قومش با او به ستیزه پرداختند گفت آیا با من در بـاره خدا محاجه می‌کنید و حال آن‌که او مـرا راهنمـایی کـرده است و من از آن‌چه شریک او می‌سازید بیمی ندارم مگر آن‌که پروردگـارم چـیزی بخواهد علم پروردگـارم به هر چیزی احاطه یافته است پس آیا متذکر نمی‌شوید (80)

وَكَيْفَ أَخَافُ مَا أَشْـرَكْتُمْ وَلَا تَخَـافُونَ أَنَّكُمْ أَشْـرَكْتُمْ بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا فَأَىُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَـقُّ بِـالْأَمْنِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ81

و چگونه از آن‌چه شـــریک [خـــدا] می‌گردانید بترسم با آن‌که شما خود از این‌که چیزی را شـریک خـدا سـاخته‌اید که [خـدا] دلیلی در بـاره آن بر شـما نـازل نکـرده است نمی‌هراسید پس اگر میدانید کدام یک از [ما] دو دسته به ایمنی سزاوارتر است (81)

الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُـوا إِيمَـانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِکَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ ﴿82﴾

کســانی که ایمــان آورده و ایمــان خــود را به شــرک نیالوده‌اند آنان راست ایمنی و ایشان راه‌یافتگانند (82)

وَتِلْکَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَى قَوْمِهِ نَرْفَـعُ دَرَجَـاتٍ مَنْ نَشَاءُ إِنَّ رَبَّکَ حَکِيمٌ عَلِيمٌ﴿83﴾

و آن حجت ما بـود که به ابـراهیم در برابر قـومش دادیم درجــات هر کس را که بخــواهیم فــرا می‌بــریم زیــرا پروردگار تو حکیم داناست (83)}

دقت در این آیات نشان می‌دهد که حضرت ابراهیم خلیل در آیه 78 در اشــاره به شــمس از ضــمیر مــذکر هــذا استفاده می‌نماید {فَلَمَّا رَأَى الشَّـمْسَ بَازِغَـةً قَـالَ ﴿هـذَا رَبِّی ﴿هـذَا أَکْبَـرُ} و می‌گوید هـذا ربی و هـذا اکـبر، حـال آن‌که در ادبیات عرب شمس مونث مجــازی است. و علی القاعده باید از ضـمیر هـذه اسـتفاده می‌شـده که نشـده است.

ما می‌دانیم که در میان رودان شمش ایزد خورشید مذکر بوده است. عده‌ای از مفسرین علت این اسـتفاده ضـمیر مذکر را اشاره به این حقیقت می‌دانند که اشاره حضرت

به رب النـوع خورشـید یعـنی شـمش بـوده است و بـدین خاطر است که حضرت از ضمیر مذکر استفاده می‌نماید.

هر چند که نظر علامه طباطبایی بر این است که اگر این قول صحیح است چرا حضرت ابراهیم خلیل در احتجـاج با نمــرود قواعد تــانیث بــودن شــمس را رعــایت نمــوده است ?! پس علت استفاده حضرت از ضمیر مـذکر بـرای شـمس این بـوده که حضـرت تا کنـون با اجـرام سـماوی برخورد ننموده بـود و چـون کسی که نمی‌داند شـمس در ادبیات مونث است آن را با ضمیر مذکر خطاب می‌نماید.

به آیه 258 سوره مبارکه بقره توجه فرمایید:

{أَلَمْ تَــرَ إِلَى الَّذِى حَــاجَّ إِبْــرَاهِيمَ فِى رَبِّهِ أَنْ آتَــاهُ اللَّهُ الْمُلْـکَ إِذْ قَـالَ إِبْـرَاهِيمُ رَبِّىَ الَّذِى يُحْيِى وَيُمِيتُ قَـالَ أَنَا أُحْيِى وَأُمِيتُ قَـالَ إِبْـرَاهِيمُ فَـإِنَّ اللَّهَ يَـأْتِى بِالشَّـمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بهَا مِنَ الْمَغْـرِبِ فَبُهِتَ الَّذِى کَفَـرَ وَاللَّهُ لَا يَهْـدِى الْقَـوْمَ الظَّالِمِينَ 258=آیاً از (حـال) آن کس که چون خدا به او پادشاهی داده بـود (و بـدان می‌نازیـد، و) در باره پروردگارِ خود با ابـراهیم محاجّه (می)کـرد، خـبر نیـافتی؟ آنکـاه که ابـراهیم گفت: (پروردگـارِ من همـان کسی است که زنـــــده می‌کند و می‌میراند.) گفت: (من (هم) زنــده می‌کنم و (هم) می‌مــیرانم.) ابــراهیم گفت: (خدا(ی من) خورشید را از خاور بــرمی آورد، تو آن را از بـاختر بـرآور.) پس آن کس که کفر ورزیـده بـود مبهـوت ماند. و خداوند قوم ستمکار را هدایت نمی‌کند. (258)}

کلمه بها در «فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِى بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بهَا مِنَ الْمَغْرِب» مونث است که از نظر علامه طباطبایی نشــان دهنــده این است که حضــرت هنگــام احتجــاج با

مشرکین از مونث بودن شمس آگاهی نداشـته است و به هنگـام احتجـاج با پادشـاه زمـان خـویش (نمـرود) از این مهم آگاهی یافته است!

هر چند که نظر علامه بزرگوار طباطبایی بسـیار اسـتوار و معقول به نظر می‌رسد. اما باید از خود پرسـید آیا این حقیقت که حضرت ابراهیم خلیل اطلاعی از جنسیت این اجرام آسمانی نداشته است تا ضمیر درست را در خطاب به آن اسـتفاده نماید تا این حد مهم بـوده که در آیـات قرآن مجید متجلی شود ؟! از طـرف دیگر ما می‌دانیم در نظر مردمـان سـامی میـان رودان که حضـرت ابـراهیم خلیل محتملا از جمله آنان بـوده است. که تمـدن‌های اکد و آموری‌ها (بابل) را پایه گذاشـتند شـمش ایـزدی مـذکر بوده است. حتی در سومر نیز همتای شـمش یعـنی ایـزد اوتو باز مذکر بوده است.

پیشینیان در روزگار باستان خورشـید را اینگونه می‌دیدند که ایـزد شـمش سـوار بر گردونه خـویش آسـمان را می‌پیماید. ابتدا باید این سوال را از خـود بپرسـیم که آیا آن‌چه پیشینیان در روزگان کهن می‌دیدند. واقعیت داشته و یا در حیطه تخیلات مردمان قـدیم بـوده ؟ نظـیر چـنین اعتقادی را هندوان نیز در باب ایزد خورشید خویش یعنی سـوریا داشـتند. مصـریان رع را سـوار بر قـایق ملاحظه می‌نمودند. اگر آن‌چه که پیشـینیان ملاحظه می‌نمودند و این فرومایگـان را به ربـوبیت می‌گرفتند حقیقت داشـته باشد. آن‌گاه شاید بتوانیم بگوییم آن‌چه که ابراهیم خلیل علیه السـلام می‌دیـده با مشـاهده عـادی آسـمان شب تفـاوت داشـته است. زیـرا در آیـات قبل‌تر از مشـاهده ملکـوت آسـمان‌ها و زمین سـخن رفته است. بنـابراین

خطاب مذکر بودن نسبت به قرص خورشید در جمله هـذا اکبر می‌تواند خطابی متناسب با رب النـوع باشد نه خـود جرم سماوی خورشید. زیرا مشاهده خورشـید به صـورت عادی نبوده است. و خطاب حضرت نسبت به خورشید در احتجاج با نمرود از نوع عادی بوده و آن‌گاه دیگر پـای رب النوع خورشید در میـان نبـوده است و تنها صـرف قـرص خورشید مطرح بوده است.

البته این یک تفسیر ذوقی از این آیات است که مشـخص نیست تا چه مـــیزان درست باشد. و باید توجه داشت که نظر علامه طباطبـایی هم در بـاب این نکـات و مسـائل بسیار استوار است که برای طـولانی نشـدن این مسـیله از نقل مستقیم کلام ایشان خـودداری نمـودیم هر کسی نظـــرات علامه طباطبـــایی را بخواهد می‌تواند به بخش تفسیر آیات سوره مبارکه انعام در کتاب المیزان مراجعه نماید.

اما بـــــالفرض اگر نظر ذوقی درست باشد آن‌گـــاه این سوال پیش می‌آید که چـرا حضـرت در خطـاب به کوکـبی که در ابتدای شب طلوع می‌نماید نیز می‌گوید هـذا ربی؟ کوکـبی که بنا به نص احـادیث و با توجه به هنگـام طلـوع آن محتملا همان کوکب زهره است ؟!

ما اکنـون می‌دانیم که چـرا ممکن است خطـاب حضـرت مذکر بوده باشد. زیرا زهره ابتدای شب در اساطیر مذکر است.

البته همانگونه که گفته شد این با فـرض نگـاه اسـطوره محور به این آیـات صـحیح است وگرنه ممکن است حق با

علامه طباطبـــایی باشد و این تفســـیر و نگـــرش بالکل اشتباه باشد.

تا کنـــون بارها و بارها از کلمه اســـطوره و اســـاطیر اســـتفاده نمـــوده‌ایم. اما معـــنی و ریشه واژه اســـطوره چیست ?

عده‌ای از لغوین بزرگ عرب به غلط آن را از ریشه سطر می‌دانند. و در واقع بـــرای این واژه غـــیر عـــربی ریشه‌ای عـــربی جعل نموده‌اند. ما امـــروز بر خـــوان گســـترده‌ای از تحقیقـــات تـــاریخی و باســـتان شناسی و زبـــان شناسی هســـتیم و به خـــوبی می‌دانیم که اســـطوره واژه‌ای غـــیر عـــربی و غـــیر ســـامی است که اســـاطیر جمعی است که اعراب در قواعد زبانی خویش برای آن جعل نموده‌اند.

اما بـــرای شـــناخت واژه اســـطوره یا به عبـــارت صـــحیح‌تر استوره بهتر است ابتـــدا ریشه واژه ســـتاره را بشناســـیم زیرا ریشه واژه استوره در ستاره است.

واژه ســـتاره، این واژه در اوســـتایی (ســـتر=star)ـــ در فارسی میانه (ســـترک=starak)ـــ در ایـــرانی باســـتان (staraka)ـ در لاتینی (stella)ـ در بلوچی (istar، istal) به فارسی دري (ســـتاره) در کـــردی مهابـــادی به گونه (اســـتره) در کُـــردی (stere، istirik)ـــ در سیســـتانی (آستاره) در میمه اصفهان (اســـتره) در کهکیلویه و بـــویر احمد (اســـاره) نـــیزدر گـــویش خراســـانی به گونه (ســـتره) است. این واژه در زبان انگلیسی بگونه (استار=star)ـ و در زبان فرانسوی به گونه (اســـتره) و در زبـــان ایتالیـــایی به گونه (استلا) و در زبان آلمانی کهن (stero, sterno) در آلمانی نو stern گفته می‌شود.

اما شاید برای خوانندگان گرامی جالب باشد که ریشه دو واژهٔ معروف انگلیسی یعنی(history = تاریخ) و (story =داستان) انگلیسی از همین ریشه star است. زیرا در گذشته‌های دور که عصر اسطوره‌ای (استوره) تاریخ بشر به حساب می‌آمد. موجودات اسطوره‌ای به صورت نسبتا آزادانه‌ای بر روی زمین مادی ما حضور می‌یافته‌اند. سپس در عصر تاریخی زندگی بشر یعنی حدود 2600 سال پیش که حضور این موجودات کم رنگ شده بود. در یونان باستان داستان‌های قهرمانی‌ها و دلاوری‌های این موجودات استوره‌ای که رب النوع ستاره‌ها و صور فلکی آسمان شب هستند حکایت می‌شده است. بنابراین استوره یا story داستان زندگی ستاره‌ها (رب النوع‌های‌شان) stars است.

نکته: دو کلمه history وstory. ریشه در کلمه لاتینی historia دارد.

بُن مایه: برگرفته از کتاب فرهنگ ریشه شناختی زبان فارسی جلدهای 1 و 3 مدخل اسطوره و ستاره

و کتاب پیوند واژه‌های لری با دیگر زبان‌های آریایی نوشته ایرج محرر

نکته 1:ـ گستردگی کلمه ستاره و star در زبان‌های آریایی (هندو اروپایی) به خوبی نشان می‌دهد که این واژه سامی نمی‌باشد. بنابراین نام ایستر istar رب النوع کوکب زهره در نزد اکدیان و آشوریان سامی زبان نیز ریشه هندو اروپایی دارد. و نامی غیر سامی است.

نکته2: امیدوارم خوانندگان گرامی متوجه این مهم شده باشند که چگونه دانش‌های مختلفی نظیر زبان شناسی

یا تـــاریخ ملل باســـتان و ... می‌تواند به ما در شـــناخت مسـائل کمک نماید هر چقـدر شـما دانش‌هـای بیشـتری داشـته باشـید زوایـای دید جدیـدی به شـما می‌دهد که به معـــرفت شـــما کمک می‌نماید. ما در علـــوم اســـلامی و شـــناخت اســـرار تـــاریخ نیـــازی مـــبرم به کارهـــای میـــان رشته‌ای با اندیشه اسلامی داریم.

متاسـفانه این عرصه تا کنـون خـالی مانـده و جولانگـاه شـــبهات مشـــرکین عصر جدید قـــرار گرفته است. آن شاالله باشند کسانی که در آینده بدین مهم بپردازند.

یکی از مبـاحث نسـبتاً جنجـالی در بین طرفـداران مبحث فرازمینی‌ها و طرفـداران نظریـۀ فضـانوردان باسـتانی، مبحث نبـــیرو است که در متـــون میـــان رودان علی الخصوص نسخه اکدی حماسه آفرینش بابلی بدان اشاره شـــده است. زکریا ســـیتچین نبـــیرو را بر اســـاس شـــیوه تحریف آمیز و غیر کارشناسانه که در جای جـای آثـار وی خودنمـــایی می‌نماید. ســـیاره‌ای پس از مـــدار پولوتـــون می‌داند. و متاســـفانه طرفـــداران مبحث فرازمیـــنی و نظریه فضانوردان باستانی در ایران که جز بلغـور کـردن لاطائلات افرادی نظـیر سـیتچین و دیگـران چـیزی بـرای ارائه ندارند. سال‌هاست خزعبلات وی را در مـورد نبـیرو با آب و تاب ارائه می‌نمایند.

خواننده گرامی باید توجه نماید که وجود سیاره‌ای پس از مـدار پولوتـون از نظر دانشـمندان کیهـان شناسی جدید کاملا محتمل است. اما سخن این‌جاست که وجود داشتن یا نداشـتن چـنین سـیاره‌ای اساسـاً ارتبـاطی به نبـیروی میان رودانی ندارد. بنابراین نباید بین دو مبحث سیاره‌ای پس از مدار پولوتون و نبیرو خلط شود.

زیرا ما شاهد هستیم که اگر دانشـمندان کیهـان شناسی در سـازمان فضـایی ناسا و غـیره در مصـاحبه‌ای دربـارهٔ سیاره‌ای پس از مدار پولوتون سخن بگویند. این سـخنان توسط طرفداران نظریه فضانوردان باستانی در خارج از کشور و گـاه در ایـران بُـرش می‌خـورد و در کنـار نظریه سـیتچین قـرار می‌گـیرد و به عنـوان سـندی بر درسـتی گفته‌های وی به بینندگان نشان داده می‌شود. حـال آن‌که مبحث نبیرو ارتباطی با سـیاره‌ای پس از مـدار پولوتـون ندارد.

متاسفانه ما شاهد هستیم که سـیاره نبـیرو وارد ادبیـات آخرالزمـانی شـیعه نـیز شـده است و گـاه با طـارق یکی دانسـته شـده است. بعضی از طرفـداران دجـال بصـره (احمد حسن ملعــون) جــزو اولین گروه‌هــایی بودند که نبـیرو را وارد ادبیـات آخرالزمـانی شـیعه نمودند و از آن زمان تا کنون ما شـاهد هسـتیم که در بعضی سـایت‌ها و کانال‌هـای تلگـرامی بچه‌هـای شـیعه که جـزو طرفـداران دجال بصره هم نیسـتند. مقـالاتی در بـارهٔ نبـیرو نوشـته شده‌اند.

نظریـات سـیتچین در بـاب نبـیرو آنقـدر سست است که ارزش پاسخ گویی ندارد.

اما در دانش اســطوره شناسی نبــیرو را با شک و تردید بعضاً سیاره مشتری می‌دانند. منشأ این حـدس این است که اکثر اسطوره شناسان، مردوخ را ایزد کوکب مشتری می‌دانند. و در ســرود پنجــاه نــام مــردوخ از منظومه انومااليش(آفرینش بابلی) یکی از پنجـاه نـامی که بر اثر شکست دادن تیامت به مردوخ از طرف سایر ایزدان عطا می‌شــود نیبــیرو است. از آن‌جــایی که مــردوخ از نظر

اسطوره شناسان مشتری است. نیبیرو نیز که از مجموع الــواح اینگونه بر می‌آید که مکــان زنــدگی مــردوخ باشد همان مشتری است.

هر چند که فقیر این نظر که نیبیرو همان کوکب مشتری است را بالشخصه قبول ندارم. و در ادامه نشان خــواهم داد که نیبیرو چیست و کجا است!

ابتدا برای روشن شـدن قضـیه و این‌که به عنـوان شـاهد نشان دهم که اسطوره شناسـان در مـورد نیبـیرو چگونه می‌اندیشــند مــدخل نبــیرو را از بخش فهرست مشــروح نام‌ها را از کتاب بهشت و دوزخ در اساطیر بین النهـرین را به تمامی می‌آورم:

{نبیرو Nebiru: نام نجـومی مـردوخ سـیاره‌ای اسـت، محتملاً مشتری؛ معنی‌اش بعـدها تغیـیر کـرد، اما زمـانی احتمــالاً به ســیاره‌ای در لحظه اعتــدال بهــاری مربــوط می‌شد بــدان هنگــام که از ســال کهن به ســال نو گــذر می‌کنــد؛ هم چــنین به معــنی کل گــروه افلاک می‌تواند باشــد، چنــان که در مــورد آفــرینش آســمان‌ها از ســوی مردوخ که در لوحه‌ی 5 می‌آید به کار می‌رود؛ نیبـیرو هم چنین به معنی مرکز، محـور یا قطب می‌تواند باشد. در «سرود پنجاه نام»، عنوان نجومی مردوخ است.} (کتــاب بهشت و دوزخ در اســــــاطیر بین النهــــــرین ص 257 توضیحات دکتر ابوالقاسم اسماعیل پور)

توضیحات دکتر ابوالقاسم اسماعیل پور که از بزرگ‌ترین اسطوره شناسان کشـور است را در بـاب نبـیرو ملاحظه نمودید.

فقــیر با بخش پایــانی نظر ایشــان مــوافقم. و نبــیرو راقطب افلاک و محتملاً جایگاه ستاره قطبی می‌دانم.

اما برای فهم بهتر مطلب یکبـار دیگه مطـالب لـوح پنجم منظومه آفرینش بابلی را با هم مرور می‌نماییم:

{او (مردوخ) جایگاههایی را برای خدایان بـزرگ بنا کـرد، تصویر شبه ستاره‌ای آن‌ها را به شکل صور فلکی تثــبیت کرد. سال را از طریق تخصیص برجها تعـیین کـرد: بـرای هر یک از دوازده ماه سه صورت فلکی برقرار کرد.

پس از تعیین روزهای سال [از طریق] ارقام (آسـمانی)، منزل نبیرو را بـرای تعـیین مـدارهای (آسـمانی) بنیـان نهاد،

که هیچ کدام نه بتواند تجاوز کند و نه به آن تجاوز شود.

به مــوازات آن منــازلی را بــرای انلیل و اآ (انکی) برپا داشت.

با بــاز کــردن دروازه‌ها در هر دو ســمت، قفلهــای چپ و راست را استحکام بخشید.

در شکم او سمت الرأس را بنیان نهاد.

او درخشیدن ماه را موجب شده، شب را (به او) سپرد.

مخلوق شب را بر او گماشت تا روزها را مشخص سازد.

«هر ماهه، بی‌وقفه، طرحهایی را با یک تاج تشکیل دهد.

در آغــاز هر مــاه، با بر آمــدن بر فــراز ســرزمین، بــرای مشــخص کــردن شش روز، تو شــاخ‌های نــورانی خــواهی داشت.

در روز هفتم [نیم] تاج باش.

در نیمـهٔ مـاه، به صـورت مـاه کامل در نقطـهٔ مخـالف بایست.

هنگـامی که خورشـید در انتهـای آسـمان بر تو [پیشی] می‌گیرد، [تاجت را] کم کن و در فروغ به قهقـرا رو. [به هنگام ناپدید شدن] به مسیر خورشـید نزدیک شـو، و [در (روز) بیست و نهم] بار دیگر در نقطـهٔ مخـالف خورشـید خواهی ایستاد».

(بقیهٔ لوح شکسـته و یا بر اثر آسـیب دیـدگی بیش از حد قابل ترجمه نیست)} (کتاب تاریخ تمدن بین النهـرین اثر دکتر یوسف مجید زاده جلد دوم صفحه 304)

ملاحظه نمودید که بنا به نظر کـاهنین مـردوخ مـدارات کـواکب را در آسـمان تعـیین نمـود. در دروس پیشـین جایگـاه انلیل و انکی را در نظر کاهنـان نشـان دادیم. و گفتیم که انلیل رب النـوع صـورت فلکی عـوا می‌باشد و روزگـاری پیش از مـردوخ در رأس ایـزدان میـان رودان بوده است. و بـدون هیچ درگـیری‌ای جایگـاه انلیل پس از سال‌ها به مردوخ می‌رسد. در الواح اساطیر میـان رودان تا آن‌جا که فقیر در حیطه آثار موجـود چـاپ شـده اطلاع دارم درگیری بر سر ریاست بین انلیل (عموی مـردوخ) و مردوخ صورت نگرفته است. پس ماجرا چیست ?

چرا مردمان میان رودان روزگاری انلیل را رییس ایـزدان خویش می‌دانستند. و چرا در روزگاری دیگر مردوخ را ?

چرا مردوخ در منظومه آفرینش بـابلی با غلبه بر تیـامت، آفرینش را آغاز می‌نماید ?! و این برخلاف اسـطوره‌های

بعضی ملل دیگر است که ایـــزدی بـــرای بدست آوردن جایگــاه ریاست ایــزدان، با ایــزد دیگر می‌جنگد و پس از غلبه بر وی،

او را زندانی می‌نماید!

چرا انلیل ریاست ایزدان را روزگاری بر عهده داشــته اما انکی که فقیر آن را مطابق با صورت فلکی شــاه تخته و نهر اینهمان یافتم. هیچ گاه جایگــاه ریاست بر ایــزدان را نداشته است ?!

آیا ممکن است که تیــامت هم در آســمان شب صـــورت فلکی‌ای داشته باشد?

چـرا در روزگـاران بسـیار کهن‌تر آنو رهـبر ایـزدان میـان رودان بوده است?

اینها همه سوالاتی است که باید بدان پاسخ داده شود.

اما پیشـتر گفـتیم که انلیل با صـورت فلکی عـوا ارتبـاط دارد و انکی با صورت فلکی شاه تخته و کشــتیدم و نهر. هم‌چنین ایـزد نینورتا با صـورت فلکی‌ای با همین نـام که همان صورت فلکی جبار و شــکارچی است مرتبط است. این نکته مهم فقـــیر را بـــدین جا می‌رســـاند که اینگونه بیندیشم که مـــردوخ نـــیز ممکن است بـــرخلاف نظر اسطوره شناسان بزرگ رب النوع کـوکب مشـتری نباشد و جزو رب النوع‌هـای یکی از صـور فلکی آسـمان شب و جزو ثوابت فلکی باشد.

در کتابی نظیر بنـدهش که کتـابی متعلق به حـدود هـزار ســال پیش است و بر اســاس نسک‌های کهن ساســانی

نوشـــته شـــده و آن نسک‌ها نـــیز به نوبه خـــود ریشه در اعتقادات کهن‌تر دارد.

ما با نظـرات نجـوم ایـرانی مواجه هسـتیم که کـواکب آسمان شب رو به دو دسـته اخـتران و ابـاختران تقسـیم می‌نمایند.

اختران ایزدان هستند و ابـاختران گـاه اهریمـنی دانسـته شده‌اند.

شباهت بسیاری بین نجـوم ایـرانی و نجـوم بـابلی وجـود دارد. بدرستی مشخص نیست که کدام تمدن از دیگری در این بـاره تاسی گرفته است. اما معقـولش این است که ایرانیـان از بابلی‌ها در این بـاب تاسی گرفته باشـند. به یـاد دارم که فقـیر هنگـامی که بر سر کلاس‌هـای زبـان اکـدی پرفسـور ارفعی حضـور داشـتم. جـوانی بـود که موضوع پایـان نامه ارشد وی بررسی شـباهت‌های نجـوم بابلی و ایرانی بود. و پرفسـور ارفعی با لحـنی منتقدانه گفتند که بنـدهش چه ربطی به الـواح بـابلی دارد. و آن جوان گفت. شـباهت‌های بسـیاری دیـده است. آن زمـان این موضوع دغدغه ذهنی فقیر نبود. اما اکنون که به این موضوع از جوانب گونـاگون می‌نگـرم. باید بگـویم درست است که فاصله زمانی انوماالیش با کتاب بندهش بسـیار زیاد است. اما در بعضی جاها شباهت‌های بسیاری وجـود دارد که نمی‌توان به راحتی از آن چشم پوشید.

{حـال اگر به گذشـته نسـبتاً دور نظـری بینـدازیم یعـنی 7000ســـال قبل یا 5000 ســـال پیش از میلاد، قطب شـمال فلکی در حـدود 12 درجه سر عـوّا قـرار داشـته. افزون بر این، با چنی چرخشی که ظـاهراً کـره سـماوی

دارد، صـورت فلکی مـذکور ممکن است توسط مردمـان عهد باسـتان در نیمه شب انقلاب تابسـتانی در مجـاورت قطب شمال به صورت قائم هم دیده شده باشد. به نظر می‌رسد که تنها چهره‌هـای اسـطوره‌ای قابل ارزش از لحاظ موقعیت، اطلس تایتـان باشد. بـازوی راست عـوّا، بر روی سرش خمیده شده تا آسمان را نگه‌دارد. امـروزه این ستاره‌ها به صـورت یک کمـان و به نـام تـاج یا اکلیل شمالی خوانده می‌شوند.

حرکت تدریجی و جابه جایی قطب شمال سماوی در بین ستارگان آسمان، از اهمیت عـوّا کاسـته است و آن را به حالت عادی درآورده است. اگر بخواهیم مجدداً به جایگـاه قبلی عوّا برگردیم باید 19000 سال دیگر منتظر ماند.} (کتاب راهنمای هفتگی آسمان شب نویسنده جف کـانیپ مترجم احمد دالکی صفحه 38)

باید دقت داشت که روزگـاری که صـورت فلکی عـوا (انلیل) در حدود 5000 سـال پیش از میلاد در جایگـاهی نزدیک به جایگاه سـتاره قطـبی قـرار داشـته است. هیچ ستاره خاصی در جایگاه سـتاره قطـبی نبـوده است. پس صـورت فلکی عـوا (انلیل) به نـوعی در جایگـاه سـتاره قطـبی بـوده و همانگونه که گفته شد. حـتی ممکن است در نیمه شب انقلاب تابسـتانی در نزدیکی‌هـای قطب شمالی کاملا عمود نیز دیده می‌شده!

آن‌چه که در این‌جا حائز اهمیت است این است که تقریبا زمانیکه عوا در جایگاهی نزدیک به جایگاه سـتاره قطـبی است. انلیل به نوعی در میـان رودان ریاست کل ایـزدان را داشـته است. (انلیل یا صـورت فلکی عـوا از حـدود

6000 قبل میلاد تا حــدود 3100 قبل میلاد به جایگــاه ستاره قطبی نزدیک بوده است.)

در الـواح میـان رودان به طـور خـاص در الـواح اسـطوره گیلگمش هنگام طوفان بزرگ که در حـدود بیش از 3000 سال قبل از میلاد اتفاق افتاده است. این انلیل است که رهــبری ایــزدان را بر عهــده دارد. و فرمــان طوفــان را می‌دهد.

هر چند پس از طوفان نیز هم‌چنان انلیل رهـبری ایـزدان را بر عهــده دارد. اما به مــرور از قــدرت انلیل کاســته می‌شود و این مردوخ است که از حدود 2000 قبل میلاد ریاست ایــزدان را بر عهــده می‌گــیرد. داســتان ریاست یافتن مردوخ بر عالم ایزدان که در الـواح آفـرینش آمـده است. و توسط کاهنــان نوشــته شــده است. دو دریــای اولیه وجود دارد. در دریایی تیامت یا هیولای مـونث اولیه که توسط مردوخ کشته می‌شود و توسط اجزای بدن وی خلقت آسمان و زمین انجام می‌شود. ؟!

در این‌جا باید از خود پرسید چرا کاهنین چنین نســبتی را به مردوخ داده‌اند ؟

آسمان‌ها و زمین که در آن هنگام موجـود بـوده است. آیا آنــان به داســتان کهن‌تر خلقت اشــاره کرده‌اند ؟! یعــنی روزگارانی که هنوز خلقت آسمان‌ها و زمین از نظر آنان شــکل نگرفته بــود ؟ یا این‌که حــادثه‌ای ممکن است در آســمان شب رخ داده باشد که آنــان در تفســیر آن چــنین نسبتی را به مردوخ داده‌اند ؟!

اگر از منظر آسمان شب به اساطیر نگاه نماییم در حدود سه هزار سال قبل میلاد ستاره آلفای اژدها در صورت فلکی اژدها در جایگاه ستاره قطبی قرار می‌گیرد.

و صورت فلکی اژدها همانگونه که عده‌ای از اختر باستان شناسان می‌گویند ممکن است همان تیامات در نظر سومریان و بابلیان و آشوریان باشد.

این حضور ستاره آلفای اژدها ادامه داشته تا این‌که رفته رفته جایگاه ستاره قطبی ابتدا به ستاره‌های کوکب شمالی و فرقد در صورت فلکی دب اصغر (فاصله 2000 پیش از میلاد تا 500 میلادی و سپس اکنون به ستاره جُدی در همین صورت فلکی می‌رسد. بنابراین از حدود 2000 پیش از میلاد تاکنون جایگاه ستاره قطبی در اختیار کواکب صورت فلکی دب اصغر بوده است. آیا ممکن است مردوخ ایزد کوکب مشتری نباشد و آن‌گاه رب النوع صورت فلکی دب اصغر بوده باشد ؟! جالب است که بدانید دوران قدرت گرفتن مردوخ به عنوان رئیس ایزدان از حدود 2000 پیش از میلاد شروع می‌شود!

اگر به ماجرا اینگونه نگاه نماییم در واقع صورت فلکی عظیم اژدها نظم کائنات را با قرار گرفتن در جایگاه ستاره قطبی بر هم میزند. و مردوخ با غلبه و کنار زدن وی نظم جدیدی را در کیهان و پهنه آسمان شب ایجاد می‌نماید.

نکته: باید در نظر داشته باشیم که صورت فلکی دب اصغر در نظر یونانیان خرس است. ممکن است در نظر مردمان میان رودان مردوخ بوده باشد.

نکته 2:ــ در بعضی نگاره‌هــای مــردوخ وی را ســوار بر اژدهــایی نشــان می‌دهند که ممکن است بی‌ارتبــاط با صورت فلکی اژدها نباشد.

اما در چنین نوع نگرشی آنو یا پــدر بــزرگ ایــزدان ممکن است همان صورت فلکی قیفاوس یا سلطان باشد. زیرا در روزگاران کهن در جایگاه ستاره قطــبی قــرار داشــته است.

نمودار چرخش صور فلکی و قرار گرفتنشــان در جایگــاه ستاره قطــبی در بــازه‌ای حــدود 25800 ســال در حــدود 3000 ســال قبل میلاد ســتاره آلفــای اژدها در جایگــاه ستاره قطبی قرار می‌گیرد. صــورت فلکی اژدها در نظر اختر‌باستان شناسان نمونه‌ای از تیامات سومری است.

تصویری از مردوخ ســوار بر اژدها و حلقه قــدرت نــیز در دستانش قرار دارد.

تصویر صورت فلکی اژدها و صــورت فلکی دب اصــغر که در این تصــویر بر روی صــورت فلکی اژدها قــرار دارد. صـــورت فلکی اژدها در نظر اختر‌باســـتان شناســـان نمونه‌ای از تیامــات ســومری هست. و صــورت فلکی دب اصغر ممکن است مــردوخ میــان رودانی باشد. که با غلبه بر تیامات در جایگاه قطب افلاک قرار می‌گیرد.

{سپاهبادان (نجوم)

فارسی میانه: spa hbeda n؛ منظور چهار سپاهبدان یا چهار ستاره قدر اول آسمان نیمکره شمالی هســتند و به ترتیب قدر عبارتند از: «تیشتر» برابر با شــعرای یمــانی، «ســدویس» برابر با ســهیل، «هفتورنگ» برابر با ســماک

رامح، «وننـد» برابر نسر واقـع؛ ستـاره میخگـاه همـان ستاره قطبی یا جدی است که همه ثوابت به ظـاهر گـرد او می‌گردند و بدین روی سپاهبدان سپاهبد است.

این سـتارگان که کرفه گردنـد، از ایـزدان نـیز محسـوب شده‌اند. اباختران که اهریمـنی هسـتند، نـیز دارای چهـار سپاهبد می‌باشند.

تـیر سـپاهبد خراسـان، (عُطـارد سـپاهبد شـرق) بهـرام سپاهبد خاوران، (مریخ سپاهبد خـاوران یا غـرب)، اناهید سـپاهبد نیمـروز (جنـوب)، هرمـزد (مشـتری) سـپاهبد اباختران و کیوان سپاهبدان سـپاهبد و مهر و مـاه تاریک شهریار تاریکان هستند.

هر کدام از سپاهبدان در مقابل خود سـپاهبدی اهریمـنی را دارند. مهر و مـاه تاریک با خورشـید و مـاه، هرمـزد با هفتورنـگ، اناهید با سـدویس، بهـرام با وننـد و تـیر با تیشـتر، کیـوان با میخ آسـمان (جایگـاه سـتاره قطـبی) دشـمنی دارند. این ابـاختران (کـواکب رونـده، سـیارات، خمسه متحیره) هنگامی که در سپهر تاختند با اخـتران به نبرد ایستادند.چهار سـتاره بـزرگ که خـود چهـار ایـزد به شمار می‌روند، یعنی وننـد (نسر واقع، کرکس نشسته) و سدویس (سهیل) و تیشـتر (شـعرای یمـانی) و هفتورنگ (عـوا، گـاوران، انلیـل،) به پاسـداری بر سر دوزخ، بـرای پـاس داشـتن دوزخیـان گماشـته شـده‌اند تا دیـوان را در دوزخ از آزار سخت گناهکاران باز دارند. از این جهت این ستارگان در رنج می‌ماننـد؛ بـویژه سـتاره وننـد که بـزرگ آنان است. از این روی است که برای خشنودی آنـان باید نیـایش خواند و وننـد بُرید را، که آیین ویـژه روز اورمـزد ماه فروردین اسـت، به وننـد و سه سـتاره دیگر پیشـکش

داشت. (منــابع بنــدهش 57، 165)}ـ (کتــاب فرهنگ اساطیر ایرانی صفحه 258)

نکته 1:ــ به چهــار ســتاره مهم در اســاطیر ایــرانی و ارتباطشــان با علم تنجیم و مــیزان در این علم شــریف دقت نمایید.

نکته 2:ـ اختران در نجوم ایران باستان ثوابت آسـمانی و اباختران سیارات یعنی همان خمسه متحیره می‌باشند.

نکته مهم 3:ـ میخ آسمان که جایگاه ستاره قطـبی است. ســپاهبد ســپاهبدان است. و به نــوعی در جایگــاه رئیس قرار دارد. در نجوم ایران باستان جایگـاه سـتاره قطـبی بســـــیار مهم است. حـــــال اگر از روش تطـــــبیق در اسـطوره‌ها اسـتفاده نمـاییم. همانگونه که پیشـتر گفته شد. نبیرو یا منزلگاه پاک بسـیار محتمل است که جایگـاه ســتاره قطــبی باشد. که قطب افلاک است که ثــوابت آســمان شب بر اســاس دید نــاظر زمیــنی به گــرد وی می‌چرخند.

این نظریه مویداتی نیز دارد. می‌دانیم که جایگـاه سـتاره قطبی در آسمان شب ثابت است. اما ستاره قطبی ثابت نیست. زیرا فلک ثوابت در بـازه زمـانی کمـتر از 26000 ســال یک دور می‌چرخد. و بنــابراین در یک دوره حــدودا 26000 ســاله ما چنــدین کــوکب و صــورت فلکی را در جایگاه ستاره قطبی خواهیم دید.

و این بر روی کاغذ با چرخش ایــزدان در میــان رودان در جایگاه ریاست کل همخـوانی دارد. چنانچه صـورت فلکی عـوا یا انلیل در بـازه زمـانی حـدود 5000 سـال پیش از میلاد نزدیک جایگاه ستاره قطبی بوده است.

اگر نیبیرو جایگاه میخگاه یا همان‌جایگاه ستاره قطبی در آسمان شب باشد. آن‌گاه باید مردوخ صـورت فلکی بنـات النعش یا هفت اورنگ باشد.

این‌جا اشکالی وجود دارد. و آن این است که می‌دانیم که در مراسم جشن اکتیو در بابل پیش از نـوروز مـردوخ بر طبق نظر بابلیان در عالم زیـرین به سر میـبرده است. و ســپس در ایــام جشن اکــتیو که تقریبا معــادل نــوروز امروزی ما ایرانیان است. مردوخ از عالم زیــرین پــای به عــالم بــالا می‌گذاشــته است!!! و این با قــرار گــرفتن احتمالی مردوخ در جایگاه ستاره قطبی همخوانی نــدارد زیرا که ستاره قطـبی تقریبا در هر حـالی ثـابت و قابل رویت است. هم‌چنین این با نظر اسـطوره شناسـانی که مـردوخ را ایـزد کـوکب مشـتری می‌دانند نـیز همخـوانی ندارد.

زیـرا مشـتری بـروج 12 گانه را در آسـمان شب در بـازه زمانی حدود یازده سـال و نیم طی می‌نماید. به عبـارتی دیگر بر اساس فلکیات جدید، مدت زمان حـرکت مشـتری در مدار گردش خویش به دور خورشید حدود 11 و سـال نیم زمینی می‌باشد. (

4331٫572 روز یا 11٫85920 سال) و بـدیهی است که مشتری با چنین مـداری نمی‌تواند در حـدود هـزار قبل از میلاد هر ساله در حدود زمـان جشن اکیتو (تقریبا معـادل فروردین ماه)از عالم زیرین به بالا بیاید.

خب این اشکالات نیز در نوع خود جدی است و باید بــرای آن پاسخی مناسب یافت.

بـــرای یـــافتن پاسخ از طریق اســـطوره‌های مـــوازی در تمـــدن‌های دیگر باید کمک گـــرفت. می‌دانیم که ســـامیان کوچنـــده به میـــان رودان، مـــردوخ را بعل مـــردوخ نـــیز می‌نامیدند. چنانچه در متن اســـتوانه کـــوروش کبـــیر از مردوخ گاه با عنوان بعل یاد شده است. {به طـور خـاص در بند 22 متن اســـتوانه کـــوروش کبـــیر که پرفســـور عبدالمجید ارفعی آن را به خداوند ترجمه نمـــوده است و ایشـان در صـفحه 55 کتـاب فرمـان کـوروش بـزرگ، در تعلیقـات خـویش می‌آورند: [واژهٔ EN=bel به معـنی مطلق «خداوند» در این زمـان در بابل تنها بـرای خداوند مردوک به کار برده می‌شده است.]} یعـنی در نظر آنـان مردوخ همتای بعل اوگاریتی فینیقی کنعانی بـوده است. به عبارتی دیگر هم بعل هم مـردوخ هر دو رب النـوع یک صـورت فلکی بوده‌اند. بعل فرزند ال אל خـدای بـزرگ کنعانی‌ها بوده است که بتـدریج با کنـار زدن ال אל (el) خود بر تخت ریاست خدایان کنعانی اوگاریتی می‌نشـیند. بر اساس اسطوره‌های اوگاریتی بعل نیز به عالم زیـرین سـفر می‌نمـوده است. و بعل نـیز بر مـار لویتـان غلبه می‌نماید چنانچه مـردوخ بر هیـولای مـاده تیامـات غلبه می‌نماید.

به فقرات زیر از اسطورهٔ ایزد بعل فرومایه و ایزد موت توجه فرمایید:

{در توجه به ستیز باروری و سترونی در سال کشاورزی موت (ایزد مرگ معادل عربی کلمه موت= مرگ و عـبری מוות=مـاوت=مـرگ) فرسـتادگان بعل [جـاپن Gapan و اوجـار ugar]ـ را با پیـامی هـراس انگـیز نـزد بعل بـاز می‌گرداند:

آری تو لوتان Lotan اژدرمار پیچندهٔ آغازین را تباه کردی اژدرمار بزرگ را نابود کـردی. مـار چنـبرزدهٔ هفت سر را من اما تو را تبـــاه می‌کنم، من لاشه‌های عفن را نـــابود می‌سازم؛ و تو ساقط می‌شوی به کـام خدونـدگار مـوت به کـــام محبـــوب ایل (ال אל el)}ـ (کتـــاب اســـاطیر خاورنزدیک جان گری صفحات 146 و 147)

اما حال به روایت مرگ بعل و نزول وی به جهان زیرین:

{لاف زدن‌های موت بیهوده نیست، چرا که بعل تسلیم و به جهان زیرین فراخوانـده می‌شـود: و تو ابرهـای ات را سرور باش

توفـانت را، گـرز آذرخش آفـرین و بـاران ات را.صـاحب هفت پسر خویش باش، هشت صیاد گرازهـای ات، دخـتر باکره ات، دختر مه

دختر شـبنم، دخـتر رگبـار به کوهسـاران نهـان روان شو صـاحب کـوه بـاش سـرور تپه‌ها و از آن‌جا به سـرزمین جدایی روان شو به جهان زیرین و در شمار آنان باش که در زمین فرو رفتند آری تباهی را بشناس و مرده باش.} (کتاب اساطیر خـاور نزدیک نوشـته جـان گـری صـفحات 147 و 148)

همانگونه که ملاحظه می‌نمایید. بعل نیز به مانند مـردوخ به عالم زیرین سـفر می‌نماید و پیشـتر گفته شد که بعل با غلبه بر اژدرمار لویتان در ابتدای آفرینش نقش تعـیین کننده‌ای داشته است. در انومااليش بابلی نـیز مـردوخ با غلبه بر تیامات، آفرینش را از بدن تیامات انجام می‌دهد.

هم‌چـــنین بعل اوگـــاریتی فینقی کنعـــانی نـــیز به مانند همتای میان رودانی خویش مردوخ ایـزد حاصـلخیزی نـیز می‌باشد.

و پیشتر نیز گفتیم که سامیان کوچنده از کنعـان و غـرب میـان رودان به هلال حاصل خـیز، بعل را همتـای مـردوخ میان رودانی می‌دانسته‌اند. چنانچه در اسـتوانه کـوروش مردوخ بعل نیز نامیده شده است.

تمام این گزاره‌ها ما را به این نتیجه می‌رسـاند که بعل و مردوخ هر دو رب النوع یک صـورت فلکی می‌باشـند. اما این‌که دو موجود مختلف هستند و یا اساساً یک موجودند. چنـــدان مشـــخص نیست. هر چند که فقـــیر فعلا بعل و مردوخ را دو موجود جدای از یک‌دیگر می‌دانم.

اما اکنون با دانسـتن این‌که بعل و مـردوخ رب النـوع یک صـورت فلکی می‌باشـند. می‌تـوانیم به پیـدا کـردن آن صورت فلکی نزدیک شویم.

تصـاویر به جـای مانـده از آثـار باسـتانی که بعل را به تصویر می‌کشد. شباهت بسیاری با صورت فلکی جاثی یا زانو زده یا هرکـول دارد به تصـاویری که در ادامه می‌آید خوب توجه نمایید.

می دانیم که صـــورت فلکی جـــاثی در نـــزد یونانیـــان هرکولس است. و آنان وی را زانو زده تصـور می‌نمودند. اما دلیلی ندارد که ما این صورت فلکی را زانو زده تصور نمـاییم. ممکن است در نـزد فینقییـان و کنعانیـان این صـــــورت فلکی همانگونه که در نگـــــاره بعل در ادامه ملاحظه خواهید نمود ایستاده باشد.

اما نکته جـــالب مـــاجرا این‌جا است که در داســـتان‌های هرکـول یونـانی وی نـیز در خـوان دوم از دوازده خـوان پهلوانی‌هـــای خـــویش بر مـــارآبی هفت ســـری غلبه می‌نماید! به فقرات زیر توجه فرمایید:

{خـوان دوم، غلبه بر مـار آبی چند سر بـود. هیـدرا، مـار آبی هفت سری بود که در ماندآبی زندگی می‌کرد. بدنش پوشیده از فلس‌های درخشان بود و هربار که از برکه‌اش بیرون می‌آمد تعداد زیادی حیـوان را می‌بلعید. هرکـول با هیـــدرا به نـــبرد برخاست و ســـرهای او را یکی پس از دیگری از تن جدا کرد و بـرادر زاده اش، آیولیـوس هم در این مبـارزه به او کمک کـرد تا مـار هفت سر بی‌جـان به کنجی افتاد. اما ایریستوس این کوشش هرکـول را از او نپـذیرفت و ادعا کـرد که خـود به تنهـایی از عهـدهٔ آن بر نیامــده است.} (کتــاب اســاطیر یونــانی و صــور فلکی صفحه 113)

مار هیـدرا نـیز به مانند مـار لویتـان هفت سر است. تنها تفـاوت شـاید در این مسـئله باشد که مـار لویتـان مـاری است که در دریـای آغـازین زنـدگی می‌نمـوده است. اما مار هیـدرا در مانـدآبی در دورانی که خلقت انجـام شـده بود. زندگی می‌نموده است.

اما نکته جالب دیگر در اینهمانی بعل و مـردوخ با صـورت فلکی جـاثی این است که در حـدود ســال هــزار قبل از میلاد، در حـدود اسـفندماه این صـورت فلکی در جنـوب عراق در زیر خط افق بوده است. یعـنی در عـالم زیـرین به سر میـبرده است. و در اوایل فـروردین مـاه به بـالای خط افق می‌رسیده است. و در ده فروردین تقریباً کاملاً بر بالای خط افق قرار داشـته است. و در خـرداد مـاه در

اوج خـــــویش و در شـــــهریور کم کم به زیر خط افق می‌رفته است. و در مهر ماه کاملا ناپدید می‌شـده است. یعــنی اواخر شــهریور تقریبــاً به عــالم زیــرین ســفر می‌نموده است. و این با سال کشاورزی مردمان باستان ارتباط مسـتقیم داشـته است. می‌دانیم که هم مـردوخ و هم بعل از ایزدان حاصلخیزی می‌باشند.

تصویر شباهت صورت فلکی جاثی (هرکول) با نگاره بعل فینیقی کنعانی

نکته: صـورت فلکی جـاثی توسط یونانیـان به صـورت بر عکس تصور می‌شده است. یعنی شماره 1 و 2 در تصویر این صورت فلکی پاهای جاثی بوده است.

تصویر صورت فلکی جاثی (هرکول) آن‌گونه که یونانیــان آن را تصور می‌نمودند.

تصویر صورت فلکی جاثی (هرکول) در خرداد مـاه سـال 1000 قبل از میلاد مکان حله عراق (بابل باستان) که به اوج خویش در آسمان شب می‌رسد.

شبیه سازی شده با نرم افزار آسمان شب

تصـویر صـورت فلکی جـاثی (هرکـول) در شـهرویر مـاه سال 1000 قبل از میلاد مکان حله عراق (بابل باستان) که در حال رفتن به زیر خط افق آسمان شب است.

شبیه سازی شده با نرم افزار آسمان شب

صـویر صـورت فلکی جـاثی (هرکـول) در مهر مـاه سـال 1000 قبل از میلاد مکـان حله عـراق (بابل باسـتان) که

کاملا به زیر خط افق رفته به واقع به عالم زیـرین سـفر نموده است.

شبیه سازی شده با نرم افزار آسمان شب

تصویر صورت فلکی جاثی (هرکول) در اسفند مـاه سـال 1000 قبل از میلاد مکـان حله عـراق (بابل باسـتان) که اندک اندک در حال بالا آمدن به بالای خط افق در آسمان شب است.

شبیه سازی شده با نرم افزار آسمان شب

تصویر صـورت فلکی جـاثی (هرکـول) در فـروردین مـاه سال 1000 قبل از میلاد مکان حله عراق (بابل باستان) که از عـالم زیـرین به بـالا سـفر نمـوده است و در پهنه آسمان شب ظاهر شده است.

نگاره‌ای از مـردوخ ایـزد حاصـلخیزی و محتملاً رب النـوع صورت فلکی جاثی در حال مبارزه با اژدها

به حالت پاها و دست‌ها در نگاره دقت شود که به صورت فلکی جاثی بی‌شباهت نمی‌باشد

نگاره‌ای از مـردوخ ایـزد حاصـلخیزی و محتملاً رب النـوع صورت فلکی جاثی در حال مبارزه با اژدها

به حـالت پاها و دست‌ها در این نگـاره دقت شـود که به صورت فلکی جاثی بی‌شباهت نمی‌باشد.

در باب آن‌چه گفته شد به فقـرات زیر به عنـوان شـواهد توجه نمایید:

ارتباط ایزد فرومایه بعل با چرخه سال کشاورزی:

{اسطوره بعل روایت اندیشهٔ به قدرت و مـآل اندیشی و تحلیل داســتان مایه قــدرت یــافتن بعل و رســیدن او به شـهریاری و پیوند این سه لـوح با جشن سـال نو چنـدان صریح نیست. از مزامیر عبری اما چنین بر می‌آید که این مزامیر با جشن آیینی بین النهرین در سال نو و در بهار پیوندی نزدیک دارد؛ و در ادامهٔ مـاجرا سـتیز بعل و مـوت نـیز با بحـران فصـلی خـزان پیونـدی آشـکار می‌یابد.} (کتاب اساطیر خاور نزدیک جان گری صفحه 137)

ارتباط بعل با چرخه کشاورزی:

{بعل در بـرخی از نقش‌هـای خـویش رویاننـدهٔ نباتـات و کسی است که از وی با عنـــوان پسر داجـــون (داجـــان) [شاید به معنای گندم در زبان عـبری]، که خـدای غلات یا خـــدایی است که معبد وی در کنـــار معبد بعل بر بلنـــدای رأس الشـــمره قـــرار داشت. بعل همانند تمـــوز، در بین النهرین، خدایی است که می‌میرد و دیگر بـار از مردگـان بر می‌خـــیزد و دیگرگـــونی وی بر زمین و جهـــان زیـــرین شاید با تقـویم کشـاورزی پیوند دارد و اسـطورهٔ بعل در ســتیز با ســترونی یــادآور مــاجرای تمــوز است. در این اسطوره نقش آنـات خـواهر بعل یـادآور نقش ایشـتر در اساطیر بین النهرین و از بعل همانند تموز خدائی گیاهی پدید می‌آورد} (کتـاب اسـاطیر خـاور نزدیک جـان گـری صفحات 120 و 121)

ارتباط مردوخ با چرخه کشـاورزی و حاصـلخیزی و غلات:

{مـــردوخ بزرگ‌تـــرین فرزند ائا (انکی) بـــود. او از آپسو (آب‌هــای شــیرین) فــراز آمد و در اصل گونــهٔ شخصــیت

یافتهٔ کنش بارورکنندگی آب‌ها به شمار می‌رفت؛ او بـود که گیاهـان را رویاند و غله را پروراند. بنـابراین، او پیش از هر چیز شخصـیت یک ایـزد کشـاورزی را داشت و یکی از عناوین وی مرو (به معنای بیل) خود گـواه این مسـئله است. ...} (کتـاب جهـان اسـطوره‌ها ترجمه ابوالقاسم اسماعیل پور صفحه 56)

نکـات مهم و توضـیحات: همـان گونه که ملاحظه نمودید بعل نیز به مانند مردوخ در اساطیر ایزد حاصلخیزی است و با چرخه کشـاورزی ارتبـاط تنگاتنگ دارد. هم‌چـنین همانگونه که بـالاتر گفته شد بررسی نگاره‌هـای بعل در کنعان، شباهت بین این ایزد را با صـورت فلکی جـاثی را نشـان می‌دهد. البته این‌جا بد نیست به این مهم اشـاره نمایم که صـورت‌های فلکی عـوا (گـاوران) و قیفـاووس (سلطان) نیز به نگاره‌های بعل شباهت دارد. اما بررسی فقـیر نشـان می‌دهد که احتمـال این‌که یکی از این دو صـورت فلکی با بعل اینهمـان باشـند بسـیار بعید است. زیرا هیچ کدام از این دو صورت فلکی در بازه زمانی بین 2000 الی 1000 قبل میلاد با چرخه کشـاورزی ارتبـاط ندارند. یعنی بالا آمـدن آن‌ها از عـالم زیـرین (پـایین خط افق) به پهنای آسمان شب (افق آسمان) و رسیدن آن‌ها به اوج خـویش و سـپس رفتن آن‌ها به عـالم زیـرین با چرخه کشاورزی مردمان جهان باسـتان ارتبـاطی نـدارد. از سـوی دیگر صـورت فلکی جـاثی دقیقـاً در نـزدیکی صورت فلکی اژدها (دراگون) است. و زاویه آن نسبت به این صـورت فلکی به گـونه‌ای است که گـویی در حـال مبارزه با آن است و گرز و یا سـلاح خـویش را می‌خواهد بر فـرق اژدها بکوبد. و این با بعضی نگاره‌هـای همتـای

میـان رودانی بعل یعـنی مـردوخ شـباهت دارد که در آن مردوخ با اژدهایی می‌جنگد.

این تشـــابه ما را به اینهمـــانی بعل و همتـــای میـــان رودانی‌اش یعنی مـردوخ با صـورت فلکی جـاثی نزدیکـتر می‌نماید.

نکته مهم دیگر این است که ستارهٔ تاو هرکولس (جـاثی) سـتاره‌ای است که در حـوالی سـال 7400 قبل از میلاد سـتاره قطـبی بـوده است و مجـدداً در سـال 18400 میلادی به جایگـاه پیشـین خـویش بـاز می‌گـردد. و این نشان دهنـده اهمیت جایگـاه قطب شـمال (قطب معـدل النهار) است. نکته جالب دیگر این است که صورت فلکی دراگـون مدتهاست که در حـوالی قطب شـمال دایـره الـبروج (با قطب شـمال معـروف اشـتباه گرفته نشـود) قـرار گرفته است. و شـکل قـرار گـیری صـورت فلکی جاثی دقیقاً به گونه‌ای است که گویی در حـال مبـارزه با صورت فلکی اژدها می‌باشد.

تصویر تطابق نگاره بعل با صورت فلکی جـاثی که دقیقا گرز بعل مقابل سر اژدها می‌باشد.

البته ما در این تطـابق بعل را بر خلاف آن‌چه یونانیـان از هرکول (جاثی)تصور نموده‌اند. فرض کـرده‌ایم. یونانیـان سر و دستان را در پایین و پاهای این صورت فلکی را در بالا تصور نموده‌اند.

آن‌گونه که در تصویر بعدی ملاحظه خواهید نمود.

زمان حدود 2000 قبل میلاد

مکان حله عراق

تصویر تطابق صورت فلکی جاثی و نگاره بعل به گونه‌ای که یونانیان هرکولس (جاثی) را تصور می‌نموده‌اند.

نگاره دیگری از مردوخ، ایزد حاصلخیزی در نزد مردمان میان رودان و ایزد بزرگ شهر بابل در حال شلیک با کمان به هیولایی که با اژدها در نگاره دیگر مردوخ فرق دارد. این هیولا محتملاً باید تیامات باشد و با اژدها فرق داشته باشد.به شکل قرار گیری پاهای مردوخ و شباهتش با صورت فلکی جاثی توجه نمایید. در ادامه تحلیلی بر این نگاره و این موضوع خواهیم داشت. بخش‌هایی از الواح آفرینش بابلی که به مبارزه مردوخ و تیامات با کمان اشاره دارد:

{آن‌گاه مردوخ کمانی بساخت و آن را زه کرد تا سلاحش باشد، تیر بر کمان نهاد، با دست راستش گرز را برداشت و آن را بلند کرد، کمان و تیر دان بر شانه نهاد، در برابرش برق آسمانی می‌درخشید، چه او روشنی آسمانی بود.} (کتاب جهان اسطوره‌ها ترجمه ابوالقاسم اسماعیل پور صفحه 175)

تصویر مردوخ در حال تیر زدن به هیولایی که محتملاً تیامت در متن انومااليش است. در متن انومااليش در لوح چهارم می‌خوانیم {او (مردوخ) کمانی ساخت، آن را چون سلاح خویش مشخص کرد، به آن تیر ضمیمه کرد، زه آن را ثابت کرد. گرز خویش را بالا برد، آن را به دست راست گرفت، کمان و تیردان را به پهلوی خود آویخت.} (تاریخ تمدن بین النهرین یوسف مجیدزاده جلد دوم صفحه 302)

و

{...سپس تیامت و مردوک، خردمندترین خـدایان توأمـان خـارج شـدند. آن‌ها در نـبردی تن به تن به این سو و آن سو شدند، در جنگ به هم پیچیدند. سرور (مـردوخ) بـرای به بند کشیدن او تور خویش را گسترد، بـاد پلید را، که به دنبال می‌آمد، روبه روی الهه آزاد کرد. همین که تیامـات بـرای از میـان بـردن آن دهـان گشـود، بـاد پلید را درون (دهان) پیش راند تا او دهـان خـود را نبنـدد. هم‌چنـان که بادهای شرزه شکم او را پر کردند، بـدن او متـورم شد و دهانش کاملاً باز ماند. او (مـردوک) تـیر را رها سـاخت، تیر شکم وی را درید،}(تاریخ تمـدن بین النهـرین یوسف مجیدزاده جلد دوم صفحه 303)

اما همانگونه که ملاحظه نمودید نگاره‌های مـردوخ و بعل هر دو با صورت فلکی جاثی(هرکول) تطابق‌هـای لازم را چه از منظر شـکل شناسی و چه از منظر ناپدید شـدن این صـورت فلکی در فصل پـاییز و ظهـور دوبـاره آن در فصل بهار را دارند.

و این با اسـطوره این دو ایـزد و مراسم جشن سـال نو بابلی هماهنگی لازم را دارد.

اختر باستان شناسان غربی مـردوخ را رب النـوع کـوکب مشتری می‌دانند. منبع آنان در اینهمانی مردوخ و کـوکب مشتری، الواح کشف شده در بابل باستان در بازه زمانی سـال‌های 350 الی 50 پیش از میلاد است. این دوران هم زمان با دوران استیلای هخامنشیان ایـرانی و سـپس سـلوکیان مقـدونی (متـاثر از فرهنگ یونـانی)جانشـین اسـکندر و سـپس اشـکانیان ایـرانی (تا حـدی متـاثر از فرهنگ یونانی) است. به نظر می‌آید اینهمانی مـردوخ با سـیاره مشـتری محصـول این دوران است و ایرانیـان و

شاید حتی سلوکیان سعی در تطابق مردوخ با هورمزد (رب النوع کوکب مشتری نزد ایرانیان) و زئوس یونانی (رب النوع کوکب مشتری نزد یونانیان) را داشته‌اند. فقیر بر نظرات خویش تعصب و پای فشاری ندارم. اما اگر ما اینهمانی مردوخ را با هورمزد(مشتری) بپذیریم. آن‌گاه باید این اشکال جدی را پاسخ دهیم که چگونه سال نو بابلی و جشن اکیتو را توجیه می‌نماییم ?! در پهنه آسمان شب این ثوابت فلکی و بعضی صور فلکی آسمان شب هستند که در بعضی ماه‌های سال در نظر ناظر زمینی به زیر خط افق می‌روند و ناپدید می‌شوند. و سپس بار دیگر در یک بازه زمانی تقریبا مشخص به بالای خط افق می‌آیند و در پهنه آسمان شب پدیدار می‌شوند. این حرکت منظم مختص ثوابت فلکی است که تقریباً در بازه زمانی نزدیک به 26000 سال جایشان 360 درجه تغییر می‌نماید و به جای اول خویش می‌رسند. به عبارت دیگر جابه جاییشان در نظر ناظر زمینی بسیار کند است. و برای مثال هنوز صورت فلکی جاثی که ما آن را محتملاً با مردوخ و بعل اینهمان دانستیم. تقریباً با اندکی تغییر نسبت به سال 1000 قبل میلاد در آسمان شب در فصل بهار پدیدار می‌شود.

اما نوع حرکت مشتری در آسمان شب حرکت منظمی نیست که بتوان آن را با اسطوره مردوخ و بعل در سفر آنان به عالم زیرین اینهمان بیابیم. بنابراین فقیر محتویات الواح مکشوف در بابل باستان در بازه زمانی 350 الی 50 پیش از میلاد را بیشتر حرکت سیاسی ایرانیان و جانشینان اسکندر در اینهمان دانستن مردوخ با هورمزد ایرانی می‌دانم تا دین بابلی در کیش ایرانی و یونانی استحاله پیدا نماید.

نکته دیگــری که بــرای ما مهم است این است که باید از خویش بپرسیم که اگر مردوخ، رب النوع کـوکب مشـتری است آن‌گـاه شـورای ایـزدان در میـان رودان در هنگـام جشن اکیتو کدام است ؟

از الــواح مکشــوفه در میــان رودان اینگونه بر می‌آید که ایــزدان در مراسم جشن اکیتو پس از آمــدن مــردوخ از جهان زیرین به بالا با یک‌دیگر در شورای ایـزدان ملاقـات می‌نمودند. این‌که کــدام ایــزدان در این جشن با یک‌دیگر ملاقات می‌نمودند برای فقیر با توجه به متون انـدکی که به زبـــــان فارسی داریم مشـــــخص نیست. اما این را می‌دانیم که ظاهرا ایزدان ایگیگی تعدادشـان عـدد ثـابتی نبوده است و از 7 و 8 و 10 و بعضاً 12 ایگیگی در متون بابلی و آشوری یاد شده است. متغیر بودن این عدد خـود تامل برانگیز است. آیا تمام این ایگیگی‌ها ایـزدان بـزرگ در اکیتو حاضر بودند ؟ پاســــــــخش را نمی‌دانیم. اما می‌دانیم که در شب‌های پایــانی جشن اکیتو صــورت‌های فلکی‌ای در آســـمان شب ظـــاهر بوده‌اند. ممکن است شـورای ایـزدان مجموعـۀ این ایـزدان بـوده باشد. وگرنه سـیارات منظومه شمسی در بـرج حمل هر چنـدین هـزار سـال تنها یکبـار در این بـرج قـران می‌نمایند. بنـابراین منظـور از شـورای ایـزدان در اکیتو نمی‌تواند مربـوط به سیارات منظومه شمسی باشد.

نکته: خواننده گرامی توجه نماید که رمـان نـویس معاصر زکریاسیتچین در کتاب خـویش دوازدهمین سـیاره چگونه از دوازده سیاره مطابق با عدد تعداد 12 ایزد بـزرگ یـاد می‌نمایند غافل از این‌که که شـورای ایـزدان بـزرگ عـدد ثابتی نـدارد. ضـمن این‌که ایشـان نیـبرو را که از القـاب

مـردوخ در انومـاالیش است سـیاره دوازدهم احتمـالی گرفته است. در حالی که بـالفرض اگر مـردوخ سـیاره‌ای باشد باید طبق الـواح متـاخر مشـتری باشد نه سـیاره دوازدهم! (ماه و خورشید نیز در حساب سـیتچین سـیاره بـوده اند) ضـمن این‌که نظریـات سـیتچین نـیز نمی‌تواند بـرای سـفر مـردوخ به جهـان زیـرین در پـاییز و ظهـور دوباره‌اش در فصل بهار توجیهی قانع کننده بیاورد. زیرا نیـبروی فرضی ایشـان اصلا معلـوم نیست کجا هست که در نزدیکی فروردین بخواهد در پهنه آسـمان شب ظـاهر شود.

همانگونه که ملاحظه نمودید که دو نگاره مردوخ از میـان رودان با یک‌دیگر متفـاوت است. در یک نگـاره مـردوخ کمـان در دست دارد و با هیـولایی بالـدار می‌جنگد و در حال شلیک تیر به این هیـولا است. که همانگونه که گفته شد این هیـولا محتملاً تیـامت است زیـرا در انومـاالیش مردوخ تیامت را با تیر و کمان می‌کشد.

در نگاره‌ای دیگر مردوخ با اژدهـایی می‌جنگد که متفـاوت از هیولای بالـدار است. و در این نگـاره مـردوخ تیرکمـان ندارد. می‌تـوانیم حـدس بـزنیم که اژدهـای نگـاره دوم با صـورت فلکی اژدها و یا شـاید صـورت فلکی آبمـار (شجاعهیدرا) تطـابق داشـته باشد. و نظر پیشـین فقـیر مبنی بر این‌که صورت فلکی اژدها تیـامت است. اشـتباه بـوده است. البته بـاز اسـطوره شناسـان و اختربـاسـتان شناسـان غـربی در اشـتباه فقـیر مـوثر بوده‌اند. زیـرا عـده‌ای از آنـان صـورت فلکی اژدها را معـادل تیامـات سومری گرفته‌اند.

اگر سعی نماییم که در متن انوماالیش برای اژدهای موجود در نگاره مردوخ همتایی بیابیم. دو گزینه نسبتا منطبق خواهیم یافت. یکی اژدهایی است که در متن انومالیش از آن یاد شده است و دیگری کینگو فرزند تیامت می‌باشد که چهره وی توصیف نشده است اما ممکن است شکل اژدها داشته باشد و با صورت فلکی دراگون اژدها اینهمان باشد زیرا در متن انوماالیش این کینگو است که مرتبه آنو را در مجمع خدایان تصاحب می‌نماید به فقرات زیر از متن انوماالیش توجه نمایید:

{.... پس از کشته شدن آپسو شوهر تیامت توسط اآ (انکی) ....«هنگامی که آن‌ها همسرت اپسو را کشتند تو او را یاری نکردی، خاموش ماندی. گر چه او ارّه وحشتزا را آفرید. باطن تو رقیق شده است و بنابراین ما نمی‌توانیم بیارامیم. بگذار تا همسرت أپسو در ذهن تو باشد، و مومو (وزیر اپسو)که شکست خورده است، تو تنها مانده ای، ...تو عجولانه به هر سو گام بر می‌داری،

...بدون توقف. تو ما را دوست نداری.

...چشمان ما تیره و گرفته است،

...بدون توقف. بگذار تا بیارامیم،

...بجنگ. از آن‌ها انتقام بگیر،

...و (آن‌ها را) به شکل باد در آور!»

[هنگامی] که تیامت (این) سخنان را [شنید] خشنود شد: «...تو داده ای. بگذار هیولاها را بسازیم،

...و خدایان در میان...

...[بگذار تا] بجنگیم و علیه خدایان...!» آن‌ها گرد آمدند و در کنـــار تیـــامت حـــرکت می‌کنند. خشـــمگین شب و روز بی‌وقفه توطئه چیدنـــد، خـــود را بـــرای جنـــگ، خرنـــاس کشیدن، خروشیدن آمـاده کردنـد، آن‌ها به منظـور آمـاده شدن برای جنگ تشـکیل شـورا داده‌اند. مـادر خوبـور، که همهٔ چیزها را می‌آفریند، سـلاحهای بی‌رقیب را افـزایش داد، مارهیولاها را هسـتی بخشـید، (با) دنـدانهای تـیز، دندانهای نیش بی‌دریغ. بدن آن‌ها را [با زهر] برای خـــون پر کـــرد. اژدهاهـــای غـــران را جامـــهٔ وحشت پوشـــاند. تاجهایی ازهاله بر سر آنان نهـاد، آن‌ها را شـبیه خـدایان ســاخت،}(کتـــاب تـــاریخ تمـــدن بین النهـــرین، جلد دوم، یوسف مجید زاده، ترجمه لوح اول آفرینش صفحه 297)

نکته: به وجـود مـار هیولاها و اژدهاها که آفریـده تیـامت هستند توجه نمایید که ممکن است اژدهایی که مـردوخ با آن مبارزه می‌نماید یکی از این اژدهاها باشد.

فقره دوم:

{... از میان خـدایان، نخسـتین فرزند او، که [مجمع وی] را تشـــکیل داد، کینگو را ترفیع داده او را میـــان آن‌ها به ریاست گمـارد. رهـبر رده‌هـا، فرمانـده مجمـع، بالابرنـدهٔ سلاحها برای مصاف، بـرای پیشـروی در جنـگ، فرمانـده کل در جنگ.

چنـــدان که او را در مجمع نشـــاند، این‌ها را به دســـتش سـپرد: «من افسـون را بـرای تو طـرح ریخته ام، تـرا در مجمع خـدایان تعـالی بخشـیدم. بـرای مشـورت با همـهٔ خدایان قدرت کامل، قدرت کامل به تو اعطا کرده ام. به درستی تو بزرگ‌ترینی، تو تنها همنشین مـنی! سـخن تو

بر همـــهٔ آنونـــاکی برتـــری خواهد داشت!» او الـــواح سرنوشت را به وی سـپرد، (آن‌ها را) بر سـینهٔ او بست: «تو فرمـانت تغیـیر ناپـذیر خواهد بـود [کلامت] پایـدار خواهد بـود،» همین که کینگو ارتقا یـافت، [مرتبه آنو] را تصـاحب کردنـد، بـرای خـدایان پسـران او، [تعـیین] سرنوشت کـرد:«کلام تو آتش را فـرو خواهد نشـاند، قدرت سـلاح را، که آن‌چنـان نیرومند (در) حـرکت اسـت، پست و ناچیز خواهد کرد!».} (تـاریخ تمـدن بین النهـرین جلد دوم یوسف مجیدزاده ترجمه لـوح اول صـفحات 297 و 298)

نکته: همانگونه که ملاحظه می‌نمایید کینگو مرتبه آنو را در مجمع ایزدان تصـاحب می‌کند. این‌جا چند سـوال پیش می‌آید:

1: مجمع ایزدان کجاست?

مجمع ایزدان می‌تواند صورت‌های فلکی شـمالی آسـمان شب باشند. یا شاید صورت‌های فلکی نزدیک به قطب که در طی 26000 سال هر کـدام از این صـورت‌های فلکی یک بار در جایگاه ستاره قطبی قرار می‌گیرند.

تصویر زیبایی از راه شیری در آسمان شب.

علت نامگـذاری راه شـیری به اسـاطیر یونـان می‌رسد. یونانیان اعتقاد داشتند که ایزد هـرمس، در مـاموریتی از جانب زئوس، رئیس پانتئون یونانی، هرکول پسر خـویش را بر سـینه الهه «هـرا» (همسر زئـوس) که خفته بـود گذاشت. هرکـول از مـادری فناپـذیر زاده شـده بـود و زئوس می‌خواست که نوزاد با نوشیدن شـیر هـرا قـدرت ایـزدان را بدست آورد. هرکـول با تغذیه از این شـیر

ایزدی، چنان قوی و قدرتمند شد که در میـان فنا پـذیران مثل و مانند نداشت. وقتی که «هرا» از خواب بیدار شد، هرکـول کوچک را با شـدت و سـرعت از سـینه خـود جـدا کرد، شیر او تا دور دست‌های آسمان پاشید و راه شـیری را به وجود آورد.

اختر‌باســتان شناســان راه شــیری را بخشی از پیکــره تیامت می‌دانند که توسط مردوخ جدا شده است.

متن زیبا و خواندنی از بزرگان

گمـــان میـــبرم که اگر خداونـــد، صد هـــزار گونه خنـــده می‌آفرید اما رسم اشک ریختن را نمی‌آموخت، قلب حتی تاب ده روز تپیدن را هم نمی‌آورد...

جملات خواندنی زیبا

زمانی تلفن کم بود،

اما آدمهای زیادی بودند

که بهشان زنگ بزنیم

و یک دل سیرحرف بزنیم؛

حالا تلفن زیاده،

اما آدمهای کمی هستند

که دلمان حرفهای‌شان را می‌خواهد ...

جملات آموزنده روانشناسی

هرگاه از خوبی کسی

صحبتی به میان آید

دیگران سکوت می‌کنند

و هرگاه از بدی کسی حرفی شود

اظهار نظرها آغاز می‌گردد

و این بزرگ‌ترین مصیبت است ...!!!

جملات زیبا و خواندنی

بعضی‌ها در زمان‌هـــای خـــالی شـــون با شـــما صـــحبت می‌کنند،

بعضی‌ها زمانشـون رو خـالی می‌کنند تا با شـما صـحبت کنند،

“تفاوتش را بفهمیم”

جملات آموزنده از بزرگان

باید به مردم اثبات می‌کردم

که چقدر اشتباه فکر می‌کنند

که وقتی پیر می‌شوند،

دیگر عاشق نمیشوند.

نمیدانند که وقتی دیگر عاشق نشوند، پیر می‌شوند.

جملات خواندنی درباره زندگی

من با چهرات،

پولت، موقعیت اجتماعیت

با عنوان شغلیت

تحت تاثیر قرار نمی‌گیرم

انچه مرا تحت تاثیر قرارمی دهد

رفتارت با انسان‌هاست

جملات خواندنی زیبا

اگر آرامش میخواهی ،

مراقب مردم نباش ...

اگر ادب میخواهی ،

در کار کسی دخالت نکن ؛

اگر پند زندگی می‌خواهی ،

در برابر آدمهای احمق سکوت کن ...

متن زیبا و خواندنی

آدم‌ها برای هم سـنگ تمـام می‌گذارند ام--ا نه وقـتی که در میانشان هستی، ن-ه!!!

آن‌جا که در بین خـــاک خوابیـــدی، "ســـنگِ تمـــام" را می‌گذارند و میروند ...

جملات خواندنی درباره زندگی

خوشبختی در سه جمله است:

تجربه از دیروز ،

استفاده از امروز،

امید به فردا ،

ما با سه جمله زندگی را تباه می‌کنیم:

حسرت دیروز ،

تلف امروز ،

ترس از فردا ،

متن آموزنده و زیبا از بزرگان

پی نو شدن آدمها نرو

این‌روزها زندگی

کلاف سر در گمی ست

همین که نگاهت گره خورد به این کلاف

تازه می‌فهمی

نه خوشبختی‌اش معلوم هست و

نه بد بختی اش

این زندگی هیچ گلی به سر هیچکس نمی‌زند

فقط بعضی‌ها ژست خوشبختی می‌گیرند

هیچکس خوشبخت نیست

جملات آموزنده از بزرگان

آدما شاید تکراری بشن ؛

ولی وقتی که برن

«دیگه تکرار نمیشن»

پس تا هستن

قدرشون رو بدونید...

جملات خواندنی درباره زندگی

مهم نیست زندگی ام چگونه می‌گذرد،

عاشق آن خاطراتی هستم که

تصادفی از ذهنم عبور می‌کنند

و باعث لبخندم می‌شوند.

جملات زیبا و خواندنی

خوشبختی در آن است که لحظه‌ها را دریابیم،

مطابق خواسته‌های خود زندگی کـنیم و بگـذاریم فـردیت هر انسان،

پیش ازآن که پژمرده شود،

رشد کند و ببالد..

زیباترین جملات آموزنده

زندگی هم چون رودخانه است

یک تداوم،

تولد بعد از تولد و مرگ پس از مرگ.

تنها بی‌تفاوتی است که بعنوان ابزارِ تفکیک بکار می‌آید.

نه عشق بِوَرز و نه نفرت

بلکه خویشتن دار باقی بمان ودر درونت زندگی کن.

جملات آموزنده روانشناسی

هرگز برای عاشق شدن،

منتظرِ باران و بابونه نباش!

گاهی در انتهای خارهای یک کاکتوس،

به غنچه‌ای میرسی که زندگی ات را روشن می‌کند.

جملات آموزنده برای زندگی

چه گـــــــران بهایند انســـــــان‌هایی که بزرگواری‌ها و عظمت‌های خوب و دوست داشـتنی و زیبایی‌هـای لطیف و قیمتی انسانی را دارند و خود ازآن‌آگاه نیستند.

این ازآن مقوله نفهمیـــــــــــدن‌هایی است که به روح، ارجمندی متعالی و عزیزی می‌بخشد.

نخبگـان حـاکم بر جوامع مـدرن به دنبـال کنـترل ذهن و رفتار توده مردم هستند

پروژه MK-ULTRA اسم رمز یک برنامه آزمایش انسانی پنهانی و غیرقـانونی دولت آمریکا بـود که توسط "دفـتر اطلاعات علمی" (Office of Scientific Intelligence) سـازمان سـیا اداره می‌شد. این برنامه رسـمی دولت آمریکا در اوایل دهه 1950 آغاز شـد، و تا دهه 90 ادامه پیـدا کـرد. بـرخی کارشناسـان معتقدند که این پـروژه با عنوان دیگری هم‌اکنون نیز در جریان است.

سـایت گلوبـال ریسـرچ در این زمینه می‌نویسد: هرچه بیش‌تر درباره "کنـترل ذهن" تحقیقـات انجـام می‌شـود، بیش‌تر به این نتیجه می‌رسـیم که تلاش‌هـای دولت‌هـای غربی در این زمینـه، هماهنگ‌شـده است و مدت‌هاست با هدف تبدیل نژاد بشر به موجوداتی اتوماتیک و غیرمتفکر صورت می‌گیرد. از زمانی که انسان‌ها به دنبال قـدرت با تسلط بر توده‌های مردم بوده‌اند، کنـترل ذهن هم توسط کسـانی دنبـال می‌شـده است که رفتـار انسـان‌ها را مطالعه می‌کنند تا بتوانند جمعیت‌هـای بـزرگ را بنا به اراده یک گروه کوچک از "نخبگان" تغییر دهند.

ده روش مدرن برای کنترل ذهن

نخبگـان حـاکم بر جوامع مـدرن به دنبـال کنـترل ذهن و رفتار توده مردم هستند

امروزه ما وارد مرحله خطرنـاکی از این بـازی شـده‌ایم: کنترل ذهن اکنون ابعاد علمی و فیزیکی پیدا کـرده است که ممکن است تبـدیل به یک وضـعیت دائمی شـود، مگر

آن‌که ما از ابزارهـــای دیکتاتوری‌هـــای تکنـــوکرات آگـــاه شـــویم، ابزارهـــایی که در حـــال حاضر در یک مقیـــاس جهانی به کار گرفته می‌شوند.

روش‌های مدرن کنترل ذهن هم بر اساس فنـاوری و هم بر پایه روانشناسی هستند. آزمایش‌ها نشـــان می‌دهد که اگر روش‌های کنترل ذهن انسان‌ها افشا شـود، می‌تـوان اثـرات آن‌ها را دست‌کم در تبلیغـات و پروپاگانـدا کـاهش داد و یا حذف کرد. مشکل بزرگ‌تر در حمله‌هـای فـیزیکی کنترل ذهن است که نهادهـای نظـامی-صـنعتی هم‌چنـان مشغول اختراع و بهبود آن‌ها هستند.

در ادامه این گزارش به 10 ابزار مدرنی اشاره می‌شـود که دولت‌ها و نهادها حـــاکم بر کشـــورها از آن‌ها بـــرای کنـــترل ذهن و همـــراه کـــردن توده‌هـــای مـــردم با خـــود استفاده می‌کنند.

1- آمـــوزش و پـــرورش: این روش واضح‌ترین و در عین حـــال هنـــوز هم توطئه‌آمـــیزترین روش موجـــود است. "آموزش" کودکانی که به طور طبیعی تأثیرپذیر هســـتند، همـــواره بزرگ‌تـــرین آرزوی افـــرادی است که می‌خواهند دیکتـــاتوری در کشورشـــان داشـــته باشـــند. هیچ‌کس تا به حال در افشای دستور کـار آمـوزش و پـرورش مـدرن به اندازه "شارلوت ایزربیت" اثرگذار نبوده است. تحقیقـات در این زمینه را می‌توان با دانلـود رایگـان پی‌دی‌اف یکی از کتاب‌های او به نام "کودن کـردن عمـدی آمریکا" آغـاز کـرد. این کتـاب نقش نهادهـای جهـانی‌گرا را در شـکل دادن آینده‌ای نشـان می‌دهد که هـدفش تولید انگل‌هـایی است که توسط عـده‌ای نخبه آگـاه و کـاملاً تحصـیل‌کرده کنترل شوند.

ده روش مدرن برای کنترل ذهن

کلاس‌هـــای درس آمـــوزش و پـــرورش، از ابتـــدایی‌ترین روش‌های کنترل توده‌های مردم است

2- تبلیغات و پروپاگاندا: "ادوارد برنی" را مخترع فرهنگ مصرف‌گرایانه‌ای می‌دانند که هدف از طراحی آن، کنترل تصور مردم از خودشان (و یا بی‌تصوری آن‌ها) به منظور تبـدیل یک "خواسـته" به یک "نیـاز" بـود. این فرهنگ در ابتدا برای محصولاتی مانند سیگار پیش‌بینی شده بـود. با این حال، بـرنی نـیز در کتـاب سـال 1928 خـود، به نـام "پروپاگانـدا" اشـاره کـرد که "پروپاگانـدا بـازوی اجـرایی دولت نـامرئی است." این مسـئله را به واضح‌ترین شـکل می‌تـوان در حکـومت پلیسی مـدرن و فرهنگ رو به رشد دزدی در میـــــــان شـــــــــهروندان دید که در جنگ شبه‌وطن‌پرســـتانه علیه تروریسم پیچیـــده شـــده است. نزدیک شـــدن رســـانه‌ها به هم، کل ســـاختار شـــرکتی کشورها را قادر ساخته تا با دولت ادغام شود، دولتی که اکنـــون از مفهـــوم تنظیم تبلیغـــات اســـتفاده می‌کند. رســانه‌ها اعم از مطبوعــات چــاپی، فیلم، تلویزیــون، و اخبار تلویزیونی در حال حاضر می‌توانند در کنـــار هم یک پیـــام کلی را به مخـــاطبین بدهند که از آن‌جـــایی به نظر می‌رسد واقعیت دارد که به طور همزمان آن را از منـــابع بسیاری می‌شنوید. وقتی تلاش می‌کنید تا "پیـام" اصـلی این تبلیغـــات را دریابیـــد، یک رد مشـــترک را همه جا می‌بینید. این در حـــالی است که از پیام‌هـــای پنهـــان که هم‌زمـان بـرای مخـاطبین ارسـال می‌شـود، چشم‌پوشی کنید.

3- برنامه‌سازی پیش‌گویانه: هنوز هم بسیاری منکر واقعی بودن مسئله برنامه‌سازی پیش‌گویانه هستند، اما این واقعیت کاملاً در دنیای اطراف ما مشهود است. برنامه‌سازی پیش‌گویانه، ریشه در نخبه‌گرایی‌هالیوود، دارد که در آن، سینما می‌تواند چشم‌انداز بزرگی را از آینده جامعه به مخاطب ارائه دهد. فقط کافی است به گذشته نگاه کنیم، به کتاب‌ها و فیلم‌هایی که فکر می‌کردیم دور از ذهن و یا "علمی-تخیلی" هستند. سپس نگاهی به جامعه امروز خود کنیم. برای پی بردن به جزئیات و نمونه‌های خاص از این واقعیت، سایت "شهروند هوشیار" Vigilant Citizen منبع خوبی است که احتمالاً شما را مجبور می‌کند به "سرگرمی" نگاهی کاملاً متفاوت پیدا کنید.

4- ورزش، سیاست: برخی ممکن است به گذاشتن سیاست در کنار ورزش به عنوان یک روش کنترل ذهن خرده بگیرند، اما اگر دقت کنیم می‌بینیم که موضوع اصلی در همه این‌ها یکی است: تفرقه بینداز و حکومت کن. تکنیک‌های آن‌ها هم بسیار ساده است: بر اساس گرایش طبیعی افراد در همکاری برای بقا، آن‌ها را به تشکیل تیم‌هایی وادار کنید که هدف آن‌ها تسلط و برنده شدن است. ورزش همواره نقش عمده‌ای در منحرف کردن اذهان عموم مردم از ارزش‌های کلیدی و تبدیل آن‌ها به موضوعاتی بی‌اهمیت ایفا کرده است. این مسئله در آمریکای مدرن به حد مضحکی پیش رفته است، تا جایی که اگر یک ورزشکار مشهور شهری را ترک کند، مردم تظاهرات می‌کنند، اما مسائل اساسی بشری مانند آزادی، خیلی راحت بی‌اهمیت تلقی می‌شوند و مورد بی‌اعتنایی مردم قرار می‌گیرند.

گفتمــان سیاسی صــرفاً در چــارچوب جناح‌هــای چپ و راست مخــالف هم تعریف می‌شــود که به راحــتی قابل کنــترل هســتند. از ســوی دیگــر، دین هم تــوجیهی بــرای تقریباً همه جنگ‌های تاریخ بوده است.

ده روش مدرن برای کنترل ذهن

ورزش یکی از قوی‌ترین ابزارهای کنترل و تغیــیر رفتــار توده مردم است

5- مواد غذایی، آب و هوا: مواد افزودنی، سموم و دیگر "ســموم غــذایی"، به معنــای واقعی کلمه شــیمی مغز را تغییر می‌دهند و آن را تسلیم و بی‌تفاوت می‌کنند. ثــابت شده است که فلوراید در آب آشــامیدنیف ضــریب هوشی را پـــایین می‌آورد. آســـپارتام و مونوســـدیم گلوتامـــات هیجان‌زاهـــایی هســـتند که ســـلول‌های مغز را تحریک می‌کنند تا زمــانی که بمیرند. دسترسی آســان به فست فــود هم که شــامل این ســموم اســت، به طــور کلی جمعیتی فاقد تمرکز و انگیزه برای هر نوع سبک زنــدگی فعالانه را ایجــاد کــرده است. بخش عمــده‌ای از جهــان مــدرن کــاملاً آمــاده دریــافت (و پــذیرش) منفعلانه هر آن چیزی است که مرتباً از طــرف نخبگــان دیکتــاتور به آن‌ها داده می‌شود. اگر شــما هم تصــمیم بگیرید مصــرانه رژیم غذایی خود را کنترل کنید، همین نخبگان آماده هســتند تا کل جمعیت را از بالا با همین مواد اسپری کنند.

6- مــواد مخــدر: این مــواد می‌تواند شــامل هر مــاده اعتیادآوری شود، اما مأموریت کنــترلگران ذهن این است که مطمئن شوند شــما حتمــاً به "چــیزی" معتــاد هســتید. یکی از بازوهای قدرتمند در دستور کــار کنــترلگران ذهن

مدرن، روان‌پزشکی است که هدف آن تعریف همه مـردم توسط اختلالات آن‌هاست، نه پتانسیل‌های انسانی که در آن‌ها وجود دارد. این مسـئله در کتاب‌هـایی مانند (رمـان ضدآرمان‌شـهری) "دنیـای قشـنگ نو" پیش‌بیـنی شـده است. امروز جامعه ما از حد افراطی نیز گذشـته است و نوعی استبداد پزشکی بر آن حاکم اسـت، به گـونه‌ای که تقریباً همه مردم دارای نوعی اختلال هستند، به خصوص کسـانی که حکـومت را زیر سـؤال می‌برند. اسـتفاده از داروهای اعصاب در ارتش باعث شـده است تا به رکـورد جدیدی از تعداد خودکشی ثبت شـود. بـدتر از همه این‌که دولت مخـدر مـدرن، در حـال حاضر بیش از 25 درصد از کودکـــان را در آمریکا وادار به مصـــرف داروهـــای بی‌حس‌کننده ذهن کرده است.

7- آزمایش نظامی: ارتش سـابقه‌ای طـولانی به عنـوان میـدان آزمـایش کنـترل ذهن دارد. ذهن نظـامی شـاید چکش‌خـوارترین نـوع ذهن باشـد، چـون کسـانی که در ارتش زندگی می‌کننـد، به طـور کلی به سـاختار سلسـله مراتبی و کنترل و لزوم اطاعت بدون چون و چـرا در یک مـأموریت عـادت دارند. بـرای برخـورد با تعـداد رو به افـزایش نظامی‌هـایی که این‌گونه کنـترل شـدن را زیر سؤال می‌برنـد، اخـیراً مقـاله‌ای منتشر شد که از برنامه "آژانس پروژه‌هـای پیشـرفته تحقیقـاتی دفـاعی" بـرای ساخت و به‌کارگیری کلاه‌های کنترل ذهنی خبر می‌داد که این افراد را متمرکز نگه خواهد داشت.

ده روش مدرن برای کنترل ذهن

در ارتش با نـــوعی کلاه کنـــترل ذهن، به حفظ "تمرکز" افراد کمک می‌کنند

8- طیف الکترومغناطیسی: یک شـــلم شـــوربای الکترومغناطیسی همه ما را دربر گرفته است که عامل آن دستگاه‌های مدرنی است که هدفشان راحتی ماسـت، اما ثـابت شـده که تـأثیر مسـتقیمی بر عملکـرد مغز ما می‌گذارند. یکی از محققین معاصر با پـــذیرش ضـــمنی این‌که چه کارهـــایی می‌تـــوان با این طیف‌هـــای الکترومغاطیسی انجـــام داد، روی یک "کلاه خـــدایی" آزمایش کرده تا با تغیـیر در این میـدان‌های مغناطیسـی، دیـــدگاه‌هایی خـــاص را به مغز تلقین کند. این شـــلم شـوربای مـدرن ما را منفعلانه در امـواجی غـرق کـرده است که به طور بالقوه می‌توانند روانگردان باشـند. این در حـالی است که طیف گسـترده‌ای از فرصت‌های دیگر مانند برج‌هـــای آنتن تلفن همـــراه نـــیز در دســـترس کنترلگران ذهن قـرار دارد تا بتوانند مداخله مسـتقیم در ذهن ما داشته باشند.

9- تلویزیـــون، رایانه و "ســـرعت سوسو زدن": نه تنها آن‌چه در تلویزیون شما "برنامه‌ریزی" شده و شـما آن را با "کنترل" تغییر می‌دهید، مهندسی شده است، بلکه این روش کنترل ذهن به معنای واقعی کلمه شما را با لالایی خوانـدن به خـواب می‌بـرد و به این تـرتیب به یک سـلاح روانی-اجتمـاعی تبـدیل شـده است. آزمـون "ســرعت سوسو زدن" (flicker rate)ـ نشان می‌دهد که تغیـیر در امـواج مغـزی آلفا نـوعی هیپنوتـیزم ایجـاد می‌کند. این واقعیت خبر خوشی نیست، زیرا آخرین یافته‌ها حاکی از آن است که نـــور اگر ســـریع‌تر از توانـــایی درک چشـــم، سوسو بزنـــد، می‌تواند راهی بـــرای انتقـــال داده‌هـــای کدگذاری‌شده اینترنـتی باشد. سـرعت سوسو زدن رایانه کم‌تر از این مـیزان اسـت، اما سـرعت بـالای ارتباطـات

مدرن از طریق بازی‌های ویدیویی، شبکه‌های اجتماعی و یک ساختار کلی که مغز را در اطلاعات بیش از اندازه غرق می‌کند، باعث ایجاد حالت اختلال بیش‌فعالی و کاستی توجه (ADHD) در فرد می‌گردد. مطالعات درباره بازی‌های ویدیویی نشان داده که افزایش طول مدت بازی کردن می‌تواند جریان خونی را که به مغز می‌رسد، کاهش دهد و در نتیجه موجب کاهش کنترل عاطفی شود. علاوه بر این، بازی‌های واقعیت‌گرای نقش‌آفرینی به سبک جنگی و یا پلیسی می‌تواند رابطه فرد با واقعیت را از بین ببرد. صحنه‌های کلیپ "قتل ناخواسته" (Collateral Murder) در سایت ویکی‌لیکس (که سربازان آمریکایی را در حال شوخی کردن و کشتن مردم عراق نشان می‌دهد) برای هر کسی که بازی‌هایی مانند "ندای وظیفه" (Call of Duty) را دیده باشد، بسیار آشناست.

کلیپ "قتل ناخواسته" که توسط ویکی‌لیکس منتشر شد- دانلود

10- نانوبات‌ها: نانوبات‌ها از وحشت در داستان‌های علمی-تخیلی به طور مستقیم تا مغز انسان‌های مدرن آمده‌اند. اصلاح مستقیم مغز در حال حاضر با نام "مهندسی عصبی" عرضه می‌شود. اوایل سال 2009 مقاله‌ای در مجله "وایرد" نشان داد که دستکاری مستقیم مغز از طریق فیبر نوری، کار نسبتاً دشواری است، اما وقتی انجام شد، "می‌توان فرد را با فشار یک دکمه، خوشحال کرد." نانوبات‌ها این روند را کاملاً خودکار می‌کنند و در حقیقت مغز را مولکول به مولکول مجدداً سیم‌کشی می‌نمایند. از همه بدتر، این ربات‌های

کوچک انسان‌نما، می‌توانند خود را تکثیر کنند، یعـنی این غول چراغ جادو وقتی از ظرف خود بـیرون آمـد، معلـوم نیست چگونه باید آن را دوباره به ظـرفش برگرداند. کی باید منتظر این نانوبات‌ها باشید؟ اوایل دهه 2020.

ده روش مدرن برای کنترل ذهن

به کمک نانوبات‌ها می‌توان با فشردن یک دکمـه، فـرد را خوشحال کرد

تلاش هماهنگی برای مدیریت و پیش‌بینی رفتار انسان‌ها در جریان است تا دانشمندان علـوم اجتمـاعی و نخبگـان دیکتاتور بتوانند توده‌های مـردم را کنـترل کنند و خـود را از خطر پیدایش انسان‌هایی آزاد و بیـدار نجـات دهند. ما مــردم عــادی، فقط با بیــدار شــدن و درک تلاش‌هــای نخبه‌هـای حـاکم بـرای به خـواب فـرو بردن‌مـان است که می‌توانیم اختیار و اراده خود را حفظ کنیم.

اعتیاد به دیدن صحنه‌های پورنوگرافی در آقایان!

اگر همسرتان علاقه مند به دیدن صحنه‌های پورنوگرافی است و دچـــار بـــرخی اختلالات در رفتارهـــای جنسی‌اش شده است بهتر است به این توصیه‌ها دقت کنید.

دیدن صحنه‌های پورنوگرافی

دکتر فاطمه رنجبر، روانپزشک معتقد است پناه بـردن به پورنوگرافی نه تنها کمکی به گرم شدن رابطه زناشویی شما و همسرتان نمی‌کند بلکه با معتاد کـردن همسـرتان به تماشـــای این تصـــاویر می‌تواند شـــما را هر روز از یک‌دیگر دورتر کند. او در این مطلب به شـــما می‌گوید با همســـری که به دیـــدن پورنـــوگرافی عـــادت کـــرده چه برخوردی باید بکنید.

نمی تواند به شما نزدیک شود؟

بسیاری از مشکلاتی که همسر شما امـروز با آن دست و پنجه نرم می‌کند، از کودکی‌اش ناشی می‌شـود. گـرایش به پورنو هم از این قاعده مسـتثنا نیست. اگر همسـرتان نمی‌تواند رابطه زناشـــویی را با رغبت انجـــام دهد یا با انجام آن دچار هراس، اضطراب یا احساس گناه می‌شود باید کمی به عقب بازگردید. ممکن است دیدن ناخواسـته و ناآگاهانه تصاویر پورن در کودکی، چـنین هراسی را در او ایجاد کرده باشد.

تا قبل از بلـــــوغ، ممکن است کـــــودک فقط به قصد کنجکاوی پورن ببیند و چون بلـوغ جنسی اتفـاق نیفتـاده تحریک جنسی صـــورت نگـــیرد بنـــابراین ممکن است صحنه‌ها را نوعی خشونت تصور کند چـون هنـوز ارتبـاط

جنسی و درک دقیقی از روابط جنسی نـــــدارد که این مســاله می‌تواند در آینــده منجر به اضــطراب، احســاس گناه، اشتغال ذهنی ناشی از تصاویر دیـده شـده، انزجـار جنسی و حتی درد شود. اگر شما به ابتلای همسـرتان به چـنین مشـکلی شک داریـد، می‌توانید این احتمـال را در نظر بگیرید اما یادتان نـرود همه آدم‌ها با چـنین دلیلی به سمت این تصاویر نمی‌روند.

فکرش با شما نیست؟

اشتباهات نوجوانی همسر شما می‌تواند زندگی مشـترک امروزتــان را از هم بپاشد. در نوجــوانی و بعد از بلــوغ، دیدن صحنه‌های پورن می‌تواند تـاثیرات منفی مانـدگاری را بر روان فرد بگـذارد. دیـدن پـورن در نوجـوانی به این معنا نیست که نوجوان حتما گرایش جنسی ناسـالم دارد. گاهی اوقات فرد نوجوان هنوز به مسائل جنسی آگـاهی ندارد و حجب و حیا مـانع می‌شـود تا از والـدین یا افـراد دیگر در این مورد سـوال کند و صـرفا به قصد کنجکـاوی پورن می‌بیند تا اطلاعات جنسی‌اش را بالا ببرد.

اما تکــرار دیــدن صــحنه‌های پــورن بــرای ارضــای این کنجکـــاوی، نه تنها منجر به افـــزایش اطلاعـــات جنسی نوجوان نمی‌شود بلکه صحنه‌های غلو شده ارتباط جنسی که در آن هیچ عاطفه و عشـقی وجـود نـدارد و صـرفا بر ارضای جنسی تاکید می‌شود، باعث مخدوش شدن ادراک یک رابطه سالم همـراه با علاقه و عشق در آینـده خواهد شد. اگر همسر شما سابقه ازدواج شکست خــورده‌ای را در کارنـامه‌اش دارد و امـروز هم نمی‌تواند تمـام جسم و روانش را به شــما بســپارد، ممکن است گرفتــار تصــویر نادرست یا آزار دهنــده‌ای باشد که از نوجــوانی با خــود

آورده است. اما قبل از زدن هر برچســـــبی به او از این موضوع مطمئن شوید.

کنجکاوی کار دستش داده؟

همســرتان را در حــال دیــدن پــورن مشــاهده کرده‌اید و احساس می‌کنید زندگی تان از دست رفته است؟ قبل از آن‌که همه‌چیز را تمام شده بدانید باید مطمئن شــوید این ماجرا تا کجا پیش رفته است. گــاهی فقط یک کنجکــاوی ساده در بزرگسالان دلیل گرایش به دیدن پورن می‌شــود و با رفع کنجکـــاوی دیـــدن آن هم متوقف می‌شـــود. اما بعضی افراد ترجیح می‌دهند به جای این‌که با همسرشــان ارتباط داشته باشند از طریق دیدن فیلم لذت این ارتباط را تجربه کنند.

درواقع تـــــرجیح جنسی آن‌ها دیـــــدن پورنوست و نه یک انسان. این مساله می‌تواند هم در مــردان و هم در زنــان چه متاهل و چه مجرد اتفاق بیفتد. در افــراد مجــرد ادامه این وضع باعث می‌شود فــرد از ازدواج پرهــیز کند یا اگر ازدواج کرد رابطه جنسی با همسرش در زندگی مشترک او هیچ جایگاهی نخواهد داشت. شما قبل از آن‌که از این مــاجرا یک بحــران بســازید، باید بدانید همســرتان در چه مــرحله‌ای قــرار دارد و تا چه حد به این تصــاویر وابســته شده است.

کار از کار گذشته است؟

ارتباط زناشویی شما ســرد شــده و به تــازگی فهمیده‌اید که همســـرتان ســـراغ دیـــدن پـــورن می‌رود؟ پس شـــاید مشــکل شــما از آن‌چه تصــور می‌کنیــد، حــادتر باشد. در افراد متاهل به مرور زمان تمایل به پورن بــاعث کــاهش

تمایل به رابطه جنسی با همسر شـــده و این مســـاله می‌تواند منجر به کـــاهش رابطه عـــاطفی بین آن‌ها و کاهش ظرفیت دوست داشتن همدیگر شود.

در بعضی اوقـات هم فـرد متاهل با دیـدن روابط جنسی غلو شـــده در فیلم‌هـــای پورنـــو، توقعـــات جنسی‌اش از همسر بـالا رفته و جـذابیت جنسی همسـرش را کمـتر از واقع برآورد می‌کند و دیگر نمی‌تواند از طریق همسـرش ارضـای جنسی شـود. به همین دلیل این افـراد به دیـدن پورن و جایگزین کـردن آن با ارتبـاط زناشـویی شـان رو می‌آورند و بی‌آن‌که بـاخبر باشـند، عشـقی که سـال‌ها بـــرای ســـاختنش تلاش کرده‌اند را ویـــران می‌کنند. اما ممکن است سردی میان شما به دلایل دیگری ایجاد شـده باشد، پس اول با همسـرتان صـحبت و مشـکل اصـلی را پیدا کنید. شاید خود شما هم در ایجـاد این فاصـله مقصر باشید.

دست به کار درمان شوید

اگر همســـرتان را در حـــال دیـــدن فیلم پورنو مشـــاهده کردیـــد، داد و قـــال را کنـــار بگذارید و دنبـــال راه چـــاره بگردید.

در مـورد همسـرتان زود قضـاوت نکنید و قبل از زدن هر برچســبی به او، نشـانه‌ها را کنـار هم بگذارید و بررسی کنید. اعتیـــاد به پورنو مثل هر اعتیـــاد دیگـــری است و زمـانی اتفـاق می‌افتد که فـرد سـاعات زیـادی از روز را صرف پـرداختن به پـورن می‌کند یا بـرای به دست آوردن ابزار آن، دست به رفتارهای آسیب رسـان مثل پـرداختن پول زیاد، درگیر شدن در مسائل غیرقانونی و...

می زند و این مساله باعث اختلال در زندگی روزمره‌اش می‌شود. در مواجهه با فردی که به کرات از ابزارهای پورن استفاده می‌کند چه کودک، چه نوجوان یا همسر مهم است تا انگیزه فرد از تمایل به پورنو را بدانیم؛ مثلا در مواردی که فرد متاهل است آیا صرفا یک کنجکاوی او را به دیدن پورنو می‌کشاند؟ آیا در روابط جنسی با همسرش دچار مشکل است؟ آیا مشکلات روزمره زندگی خانوادگی باعث کاهش روابط عاطفی او با همسرش شده و درنتیجه جذابیت‌های جنسی همسرش مثل سابق باعث ارضای او نمی‌شود؟ در هر حال یک گفت وگوی صریح و بی‌پرده بین همسران درگیر در این مساله می‌تواند به شناسایی انگیزه‌ها و رفع مشکل کمک کند. در نهایت کمک گرفتن از یک متخصص در امور روابط جنسی یا سکس تراپیست می‌تواند راه حل باشد.

مرد زندگی تان را درمان کنید

- ان-گ-ی-زه‌های همسرتان را بشناسید. چرا او سراغ چنین رفتاری رفته است؟ آیا اختلافات شدید شما باعث این گرایش شده یا او کاملا ناآگاهانه وارد این جریان شده است؟ شما پیش از آن‌که برای ترک عادت همسرتان کاری کنید، باید از دلیل رو آوردن به این جریان باخبر شوید و آن را از میان بردارید.

- بعد از علت یابی، نوبت به ش-ن-اسایی تقویت کننده‌ها می‌رسد. عواملی که رفتار او را تقویت کرده بشناسید. آیا دوستی با افرادی با همین تمایلات، سپری کردن زمان زیادی در تنهایی و بیکاری او را به چنین دامی انداخته است؟

- برای این‌که به همسرتان در تـرک این وابسـتگی کمک کنید باید عوامل تخفیف دهنـده این رفتـار را بشناسـید. بـودن در جمع‌هـای خـانوادگی، اشـتغال به کـار، تقـویت رابطه میان شما به عنوان یک زوج و بسیاری از راه‌هـای دیگر می‌تواند در این زمینه به شما کمک کند.

- این شما هستید که می‌توانید انگیزه درونی او را برای تـرک این رفتـار بیشـتر کنید. بهبـود روابط خـانوادگی، پیشرفت در مسائل کاری و در نظر گرفتن پـاداش بـرای ترک این رفتار، می‌تواند تمایل او را به کنار گذاشتن این عادت افزایش دهد. پس یک بار این دلایل تقـویت کننـده را همراه با او مرور کنید.

- او را با پیامد اعتیادش آشنا کنید. به او گوشزد کنید در صـورت ادامه این رفتـار او را تـرک خواهید کـرد و زندگی‌اش از هم خواهد پاشـید؛ البته قبل از آن‌که چـنین ادعـایی را مطـرح کنیـد، مطمئن شـوید می‌توانید پـای حرف‌های تان بایستید. در صورتی که همسرتان با تکـرار عادتش تغییری در رفتار شما نبینـد، دیگر روی تهدیدهای تـان حسـاب نمی‌کند. اگر با وجـود هر اتفـاقی قصد یا امکان ترک کردن او را ندارید، با تهدیدهای تو خـالی کـار را خراب‌تر نکنید.

- به ریسمان مذهب چنگ بزنید. در نهایت شاید هیچ چیز به انـدازه اعتقـاد به ارزش‌هـای اخلاقی و مـذهبی در جلوگیری از گرایش افراد به پورن موثر نباشد. بالا بردن ارزش‌های اخلاقی و گرایش‌های مـذهبی در خانواده‌ها و جامعه قطعا مهم‌تـرین عامل در پیشـگیری یا توقف اسـتفاده از ابزارهـای پـورن است.سـیب سـبزاخبار مرتبط:بلایی که فیلم‌هـای مسـتهجن بر سر نوجوانـان

می‌آورندشما هم به دیـدن تصـاویر جنسی(پورنـوگرافی) اعتیاد دارید؟آسیب شناسی هرزه بینی

اعجاز و عجایب خلقت مورچه در قرآن

در کنار معجـزات کلامی قـرآن، که محمد صل الله علیه و آله به واسطه آن مشرکان را به مبـارزه طلبید و از آن‌ها خواست که یک آیه مانند آن بیاورند و آن‌ها نتوانســـتند، قرآن کـریم دربرگیرنـده معجـزات علمی زیـادی است که خداوند بــرای حضــرت محمد(ص) آن‌ها را بیش از هــزار ســال پیش آشــکار کــرد. این معجــزات امــروزه کشف شده‌اند و باعث تقویت ایمان ایمان آورندگان شـده است و اثباتی برای الهی بودن قرآن کریم است.

خـانم Wadea Omrany کشف جدیـدی علمی در قـرآن کــرده است. ایشــان می‌گویند که ما در ســوره نمل آیه 18کشف جدید علمی کـرده‌ایم. این معجــزه جدید چــیزی است که مورچه در آیه 18 گفت و علم امـــروز نحـــوه ارتباط مورچه‌ها با یک‌دیگر را کشف کرد خصوصا زمــانی که یک خطر محل زندگی مورچه‌ها را تهدید می‌کند.

ما تلاش می‌کــنیم جملاتی که مورچه در قــرآن کــریم به زبان آورد را توضـیح دهیم و سـعی می‌کـنیم آن‌چه را که او گفت با کشـــفیات جدید علمی ربط دهیم و مـــدرک پیشی گرفتن قرآن کریم به علم امروزی را رو می‌کـنیم که این حقایق را بیش از هزار سال پیش بیان کرد.

خداوند در ســوره نمل آیه 18 می‌فرماید: حَتَّى إِذَا أَتَــوْا عَلَى وَادِ النَّمْلِ قَالَتْ نَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَــاكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْــعُرُونَ؛ "تا چــون به دره مورچه‌ها رسیدند، مورچه‌ای گفت:ای مورچه‌ها به لانه‌های‌تــان وارد شــوید، مبــادا ســلیمان و لشــگرش پایمالتان کنند و خود آگاه نباشند."

در آیه بـــالا مورچه خطر قـــریب الوقـــوعی که در کمین مورچه‌ها است را در طی چهـار مرحله متـوالی به شـرح زیر می‌گوید:

1-"ای مورچه‌ها" این اولین اعلام خطـــــــــری است که توسط مورچه داده می‌شـــود تا توجه دیگر مورچه‌ها را به سـرعت جلب کند. مورچه‌هـای دیگر با گـرفتن این پیـام صـــــبر می‌کنند تا دیگر پیام‌ها را توسط همـــــان مورچه دریافت کنند.

2-"به لانه‌های‌تـان وارد شـوید" در این‌جا گوینـده پیـام، جملاتش را با دیگرپیام‌ها ادامه می‌دهد و به مورچه‌هـــای دیگر می‌گوید که چه کـــار باید بکنند. ما این رابطه را که توسط علم امـــروزی کشف شـــده در قســـمت دوم این نوشته می‌بینیم (که در ارتباطات بین مورچه‌ها است.)

3- " مبـادا سـلیمان ولشـگرش پایمالتـان کنند" در این جمله مورچه دلیل این خطر را به مخـاطب خـود می‌گوید و این آن چیزی است که ما امروزه توسط بررسی علمی اثبات می‌کنیم.

4-"و خود آگاه نباشند" مورچه‌ها، به عنوان عکس العملی در مقابل خطر قبلی، یکنوع دفاع مشخصی از خود بـروز می‌دهند. در این چند جمله آخـــری،مورچه به مخاطبـــان خـــود می‌گوید که به منبع خطر حمله نکنید زیـــرا خطر از یک دشمن واقعی نیست- زیرا سـلیمان و همراهـانش از وجـــود لانه مورچه‌ها در سر راه خـــود خبرندارند و قصد حمله به آن را نـــیز ندارند بنـــابراین مورچه‌ها آن‌ها را خطرواقعی نمی‌دانند.

در کلمات آخر، مورچه پیام رسان، همراهانش را از رسیدن سلیمان با خبر کرد و این چیزی است که ما به صورت علمی و از طریق بررسی رمزهای شیمیایی ارتباطی مورچه‌ها توضیح می‌دهیم.

ما ترتیب دستورات مورچه‌ها را که به چهار مرحله تقسیم می‌شد- چهار مرحله شامل عبارات‌ها و علامت‌ها- نشان دادیم. علم در این زمینه چه می‌گوید؟

مورچه‌ها از ارتباط شیمیایی در موقعیت‌های اخطارو دفاعی و هم‌چنین زمانی که تبادل سریع اطلاعات نیاز باشد و نیز زمانی که با خطری مواجه باشند استفاده می‌کنند.

این اخطار معمولا توسط صدورعلامت‌های شیمیایی دفاعی مشخص می‌شود. غده‌های دفاعی مسئول ایفای نقش اخطار و دفاع هستند. به عنوان مثال مورچه استرالیایی رادر نظر بگیرید. وقتی این مورچه‌ها با خطر مواجه می‌شوند، قطرات کوچکی را از غده دفاعی خود ترشح می‌کنند – این یک فرمان برای دیگر مورچه‌ها است تا فرار کنند و با شاخک‌های خود ارتعاشی ایجاد کنند که به معنای قرار گیری در موقعیت خطر است.

اولین ماده که توسط مورچه‌ها شناسایی می‌شود hexanal aldehyde است و باعث جلب توجه و علاقه آن‌ها می‌شود. در نتیجه شاخک‌های خود را تکان می‌دهند و بالامی برند تا دیگر بوها را نیز بگیرند.

وقتی که آن‌ها hexanol(اولین پیغام به شکل الکل بود) را دریافت می‌کنند موقعیت خطر به خود می‌گیرند و در تمامی جهت‌ها می‌دوند تا منبع مشکل را پیدا کنند.

زمــانی کهundécanoneدریــافت کننــد، مورچه‌ها را به سمت منبع خطر می‌برد و آن‌ها راتحریک می‌کند تا تمــام اشیا خارجی را گاز بگیرند. سپس در نهایت وقــتی که به هـــدف نزدیک‌تر می‌شـــوند butyloctenalرا تشـــخیص می‌دهند که پرخاشگری و آمـادگی آن‌ها را بـرای قربـانی کردن خود افزایش می‌دهد.

ارتباط شیمیایی مهم‌ترین روش ارتباط در زمـان خطر و گـــــــزارش دادن این خطراست. در این فرایند مورچه‌ها انـواع مختلف این مـواد که هر کـدام رمز تفـاوتی دارد و بیــانگر نــوع خاصی از صــحبت کــردن است را اســتفاده می‌کنند.

اگر انتشــار مــوادی که توسط مــورچه‌ای که آن خطر را اعلام کــرد تعقیب کــنیم می‌بیــنیم که کــاری می‌باشد که مورچه مـورد اشـاره در آیه 18 سـوره نمل آن را انجـام داده.

موادی که مورچه در موقعیت‌هایی مثل این از بــدن خــود ترشح می‌کند به چهار دسته تقسیم می‌شوند که هرکدام زبان و علامت مخصوص به خود را دارند.

مراحل پی در پی عکس العمل مورچه‌ها

aldéhydehexanalاولین مـــــاده شـــــیمیایی است که مورچه در صورت احساس خطر از خــود ترشح می‌کند. و آن را می‌تــوان به عنــوان آژیر خطر دانست. مورچه‌ها با دریــافت این مــاده شــروع به جمع شــدن در یک نقطه می‌کنند و منتظر رسـیدن بقیه علامت‌ها می‌شـوند و این شـــبیه اولین مرحله است که توسط مورچه در جمله "ای مورچه‌ها" گفته شد.

سـپس مورچه دومین مـاده شـیمیایی hexanol را ترشح می‌کند. با دریافت این ماده مورچه‌ها شروع به دویدن در تمـامی جهت‌ها می‌کنند تا منبع این مـاده را پیـدا کنند. مورچه‌ای که ماده شیمیایی را ترشح می‌کند باید مسیری را که بقیه مورچه‌ها باید از آن کنـار بروند را معین کند و این کاری است که مورچه حضرت سلیمان انجام داد و از بقیه مورچه‌ها خواست که وارد لانه‌های‌شـان بشـوند و گفت: "به لانه‌های‌تـان وارد شـوید" و این دسـتوری از گوینده است و به بقیه می‌گوید که به طرف لانه‌های‌شان بروند. بنابراین باید مسـیر را مشـخص کـرده باشد و این شبیه هدایت مورچه‌ها می‌باشد.

Undécanoneسـومین مـاده‌ای است که مورچه ترشح می‌کند. این ماده نشان دهنـده عامل خطراست و چـیزی که مورچه در سـومین عبـارت گفت "مبـادا سـلیمان و لشگرش پایمالتان کنند" می‌بینید که چه قـدر مطـابقت و سـازگاری دارد؟ در این مرحله مورچه‌ها آمـاده مواجه با خطر می‌شوند. پس ماده چهارم چه می‌شود؟

درمرحله چهـارم مورچه اخطـار دهنـده مـاده شـیمیایی مخصوصی را ترشح می‌کند که butylocténal نـام دارد. توسط این ماده گوینده دستور دفاع می‌دهد و نوع دفـاع را تعـیین می‌کند. بنـابر این در عبـارت آخر می‌گوید "و خود آگـاه نباشـند "با این کـار مورچه از وارد شـدن بقیه مورچه‌ها به مرحله حمله جلوگـیری می‌کند که می‌توانست منجر به مرگ شود.

در این‌جا حضرت سلیمان خنـده‌ای از روی محبت و شـکر می‌کند گـویی که او این مورچه‌ها را آرام کـرده است و این که او گفته است به مورچه‌ها که لازم نیست نگـران

باشند و آن حضرت آن‌ها را دیده است و با آن‌ها مهربـــان می‌باشد و به آن‌ها صدمه‌ای نمی‌رساند.

حال اجازه دهید خلاصه مطالب را برایتان بگویم:

"تا چـــون به دره مورچه‌ها رســـیدند، مـــورچه‌ای گفت:ای مورچه‌ها به لانه‌های‌تـــان وارد شـــوید*، مبـــادا ســـلیمان و لشگرش پایمالتان کنند و خود آگاه نباشند."

یکی از مورچه‌ها می‌گویدای مورچه‌ها

Hexanal

به لانه‌های‌تان وارد شوید

hexanol

مبادا سلیمان و لشگرش پایمالتان کنند

undécanone

و خود آگاه نباشند

butylocténal

و حـــالا کـــافران و افـــراد شـــکاک بعد از پی بـــردن به این قضیه که علم آن را ثابت کرده چگونه می‌توانند در مـــورد معجزه بـــودن قـــرآن کـــریم شک کنند. این حقـــایق بیش از هزار سال پیش در قرآن آمده است.

خدایی جز تو نیست، تو منزهی و من گمراه بودم.

اشـیا اسـرارآمیزی در حـال نزدیک شـدن به سـیاه چاله مرکز کهکشان راه شیری هستند!

سیاه چاله مرکز کهکشان راه شـیری جـرمی فوق‌العـاده عظیم در وسط کهکشـــان محل زنـــدگی ماست که به تـازگی کشف شـده که اشـیا مرمـوز و عجیـبی در حـال نزدیک شدن به آن هستند!

سیاه چاله مرکز کهکشان راه شیری یکی از انـواع سـیاه چاله‌هـــای کلان جـــرم کشف‌شـــده در جهـــان است که کهکشان میزبـان منظومه شمسی و سـیاره ما را به دور خود نگه داشته است. این جرم آسمانی فوق‌العاده بزرگ بـــرای اولین بـــار در دهه هفتـــاد میلاد مـــورد توجه دانشمندان قرار گرفت و از آن زمان تـاکنون اکتشـافات عجیب و اسرارآمیزی در مورد آن صورت گرفته است.

در همین رابطه، محققان اخیرا رصد کرده‌اند که تعـدادی شی آسمانی مرموز در حـال نزدیک شـدن به سـیاه چاله کهکشان راه شیری هستند و این موضوع مجـددا توجه‌ها را به اسرار این جـرم آسـمانی عظیم در مرکز کهکشـان ما جلب کرده است.

اجرام مرموز سیاه چاله مرکز کهکشان راه شیری

برای کشف اخیر در مورد سیاه چاله کلان جرم کهکشـان ما که با نام «کمـان ای» (Sagittarius A)ـ هم شـناخته می‌شـود، داده‌هـایی که در طـول 12 سـال از یکی از رصدخانه‌های ایالت‌هاوایی آمریکا جمع‌آوری شـده بودنـد، توسط دانشمندانی از این کشور و اسپانیا مـورد بررسی قرار گرفتند.

گفته شده که این اجرام مرموز شبیه به ابرهای گرد و غبار هستند، اما ویژگی‌های آن‌ها به رفتار ستاره‌ها شباهت دارد؛ آنا سیورلو (Anna Ciurlo)، یکی از ستاره شناسان تحقیق اخیر در این رابطه می‌گوید که ابرهای مورد نظر با سرعت فوق‌العاده زیادی در حرکت هستند و کسی نمی‌داند که چگونه به چنین فاصله نزدیکی از سیاه چاله مرکز کهکشان راه شیری رسیده‌اند.

اشیا اسرارآمیزی در حال نزدیک شدن به سیاه چاله مرکز کهکشان راه شیری هستند!

گفته شده که اجرام مورد نظر از نوع «کلاس جی» بوده و به بیان دقیق‌تر، اشیائی ستاره‌ای همراه با گرد و غبار هستند. بیش از یک دهه پیش دانشمندان از وجود اجرام جی در اطراف سیاه چاله کهکشان راه شیری خبر داده بودند و سیورلو و تیمش هم با شناسایی سه جرم جی 3، جی 4 و جی 5، بحث این اشیا را مجددا داغ کردند.

اشیا تازه کشف‌شده در زمان بررسی وضعیت گازی مرکز کهکشان راه شیری مورد توجه قرار گرفتند و حرکت آن‌ها باعث شد که وجودشان در میان اتفاقاتی که در پس‌زمینه تصاویر ثبت‌شده می‌افتاد، خودنمایی کند. از طرف دیگر نیروی جاذبه مهیب سیاه چاله کلان جرم مرکز کهکشان ما به قدری قوی است که ابرهای گرد و غبار مختلف نمی‌توانند از یک حد خاص به آن نزدیک‌تر شوند و از آن‌جایی که اجرام مورد نظر با وجود کم شدن فاصله خود تا کمان ای*، هم‌چنان سالم هستند، پدیده رصدشده به نوبه خود شگفت‌انگیز است.

اشـیا اسـرارآمیزی در حـال نزدیک شـدن به سـیاه چاله مرکز کهکشان راه شیری هستند!

تصویری مربوط به سیاه چاله مرکز کهکشان راه شیری

به صـورت کلی اجـرام جی به راحـتی قابل‌شناسـایی نیستند و به دلیل گرد و غبار زیاد اطراف خود، دیدن نـور ساطع‌شده از آن‌ها کار دشـواری اسـت؛ در همین رابطه رنـدی کمپل (Randy Campbell)، یکی دیگر از پژوهشـگران تحقیق با سـاخت وسـیله‌ای به نـام "OsrsVol"ـ موفق شد که تشخیص وجود این اجرام را به مـراتب سـاده‌تر کند و علاوه بر مـوقعیت، اطلاعـاتی در مورد سرعت اجرام هم به دست آورد.

پروفسو مـارک مـوریس (Mark Morris)، از دانشـگاه UCLA هم با کمپل و سیورلو در این زمینه همکاری کرده اسـت؛ مـوریس در مـورد اجـرام جی اظهـار کـرده که به احتمـال قـوی، سـتاره‌ها در مـرحله‌ای از حیـات خـود به نوعی متورم می‌شـوند و به شـکل این اجـرام درمی‌آیند. از طرف دیگر جاذبه قوی سیاه چاله کهکشان راه شـیری هم مرکز این ستاره‌ها را به سمت خـود می‌کشد و همین مرکز به واسـطه جـرمش نمی‌گـذارد که سـتاره متلاشی شـود. البته سـوال بـزرگی که پیش می‌آید این است که چرا این اجرام تا این حد بزرگ هستند؟

یکی از توضیحات ارائه‌شده در مورد سایز بزرگ و انرژی زیـاد ساطع‌شـده از اجـرام جی مـورد نظـر، برخـورد دو سـتاره با یک‌دیگر و ادغـام آن‌ها اسـت؛ گفته شـده که تـاثیرات طـولانی مـدت گـرانش سـیاه چاله کلان جـرم کهکشـان راه شـیری می‌تواند بـاعث شـود که دو سـتاره

نزدیک به یک‌دیگر با هم برخورد کنند و جرمی باد کـرده و حجیم را به وجود آورند. پس از صرف مدت زمانی بسیار طولانی هم این دو ستاره فشرده‌تر می‌شوند و به شـکل یک ستاره معمولی درمی‌آیند.

اشـیا اسـرارآمیزی در حـال نزدیک شـدن به سـیاه چاله مرکز کهکشان راه شیری هستند!

آنـدرئا گز (Andrea Ghez)، محقق دیگر درگـیر پـروژه می‌گوید که این فرضیه می‌تواند میزان بسیار زیاد انرژی پخش‌شـــده از این اجـــرام را توجیه کند و اگر واقعا دو ستاره به واسطه گرانش سـیاه چاله مرکز کهکشـان راه شیری به هم برخورد کرده‌اند، شـاید بتـوان از این طریق توضـــیح قابل قبـــولی هم در مـــورد اکتشـــافات اخـــیر دانشمندان در مورد امواج گرانشی ارائه کرد.

در ادامه تحقیقـــــات این دانشـــــمندان قصد دارند تا جابه‌جایی‌ها و تغییرات وضعیت سه شی مرمـوز اطـراف کمـــان ای* را بیشـــتر بررسی کـــرده و از این طریـــق، ابهامات موجود در مورد فرآیند شکل‌گیری چنین اجرامی را برطرف کنند.

البته بررسی‌ها بیش از چنـــدین دهه زمـــان می‌برند و تخمین زده شده که اولین مورد از این ابرهـای عظیم که به نزدیک‌تـرین فاصـله خـود تا سـیاه چاله کهکشـان ما می‌رسد، جی 3 است که برای این حرکت به بیست سال زمان احتیاج دارد. از طرف دیگر جی 4 و جی 5 هم یک دهه پس از این جـــرم به ســـیاه چاله مـــورد نظر نزدیک خواهند شد.

اشـیا اسـرارآمیزی در حـال نزدیک شـدن به سـیاه چاله مرکز کهکشان راه شیری هستند!

با این وجود محققان هم‌چنان مشتاق هستند که در طول این مدت و زمانی که اجرام به محل تعیین‌شده رسـیدند، پـژوهش در مـورد این پدیـده را ادامه دهند و رازهـای مختلف وضعیت سیاه چاله مرکز کهکشـان راه شـیری را آشکار کنند.

قاتل سلول‌های عصبی رابشناسید

گفته انستیتوی ملی Neurological Disorders and Stroke، انسان با تعداد محدودی نورون (سلول عصبی) به دنیا می‌آید، اما با گذشت زمان و بزرگ شدن نوزاد فرآیندی به نام «نوروژنز» احیا شده و به تولید نورون‌های جدید کمک می‌کند. اما زمانی که ما به سمت پیری می‌رویم، عوامل زیادی بخصوص سبک زندگی مان با این فرآیند دچار تلاقی شده و نرون‌ها با سرعت بیشتری به سمت نابودی پیش می‌روند. شاید کمی برایتان عجیب باشد اما باید بدانید که علاوه بر مواد مخدر، قاتلین دیگری نیز وجود دارند که نورون‌ها را به سمت نابودی می‌کشانند. با ما باشید تا با این شش قاتل بی‌رحم سلول‌های عصبی بیشتر آشنا شوید.

فست فود

بدون شک بارها در مورد تاثیر مخرب فست فودها روی رگ‌های خونی، وزن و قلب شنیده‌اید، اما مضرات این مواد غذایی ناسالم به همین جا ختم نمی‌شود.

محققان دانشگاه کالیفرنیا به این نتیجه رسیده‌اند که مصرف مواد غذایی چرب می‌تواند باعث مسدود شدن رگ‌های مغز شده و گردش خون و حمل اکسیژن به سلول‌های این ارگان مهم را دچار اختلال کند. به این ترتیب نیز نورون‌ها دچار خفگی می‌شوند.

یادتان باشد که مغز شما همانند عضلات و ارگان‌های دیگر نیاز به مواد مغذی دارد. زمانی که این نورون‌ها

دچار کمبـود مـواد مغـذی شـوند، گرسـنه مانـده و از بین می‌روند.

بدون شک مصرف گاه به گاه فست فود مشکل زیادی به بـــار نمی‌آورد، اما اگر عـــادت به مصـــرف روزانه‌ی این غـــذاها دارید بهـــتر است گـــوش به زنگ باشـــید، چـــون سرشار از چربی، مواد افزودنی و کالری بیهوده هســـتند و ماده‌ی مغذی ندارند.

پس بدانید که این پیتزاهـــا، ســـاندویچ‌ها و به طـــور کلی فست فودهـــایی که میل می‌کنیـــد، در طـــولانی مـــدت به آرامی بلای جان نورون‌های‌تـــان شـــده و خطر زوال عقل را بالا می‌برند.

به عقیده‌ی محققـــان، کمبـــود خـــواب اثـــرت مخـــربی روی نورون‌ها می‌گـــــذارد و به منطقه‌ای که مســـــئول تولید انرژی مغز است، آسیب وارد می‌کند

کم آب شدن بدن

با توجه به این‌که مغز ما از 75 درصد آب تشـــکیل شـــده است، به نظر منطقی می‌رسد که کمبـــود آب بـــدن بتواند به سرعت منجر به نابودی نورون‌ها شود.

نتایج بررسی‌های مـــایو کلینیک نشـــان می‌دهد که کم آبی جزئی در عرض حـــدود چهـــار ســـاعت ایجـــاد می‌شـــود و در این مدت اثرات منفی روی مغز و بـــدن بـــروز می‌کنـــد؛ به عنـــوان مثـــال، زمـــانی که به مـــیزان کـــافی آب به بـــدن نمی‌رســـد، مغز مجبـــور می‌شـــود بـــرای رســـاندن آب به سلول‌های خود، تلاش بیشتری کند.

در نتیجه امکـــان بـــروز ورم مغز وجـــود دارد که منجر به گســـیخته شـــدن نورون‌ها و آتـــروفی (تحلیل) مغـــزی می‌شود.

حواسـتان باشد که الکل بـاعث کم آبی (دهیدراته شـدن) بدن شده و زمینه‌ی مرگ نورون‌ها را فراهم می‌سازد.

استرس طولانی مدت

استرس روی ظاهر انسان، خـواب و وزن او تـاثیر منفی می‌گذارد و انسان را به سمتی سـوق می‌دهد که از خـود مراقبت نکند. اما استرس مزمن و طـولانی مـدت بـاعث افزایش کورتیزول (هورمون استرس) شده و باعث بروز فرآیندهای بیولوژیکی منفی می‌شود.

به عقیـده‌ی محققـان دانشـگاه کالیفرنیـا، مـیزان بـالای کورتـیزول در طـولانی مـدت می‌تواند منجر به مـرگ و نابودی نورون‌ها شـده و عملکـرد مغز را با مشـکل جـدی مواجه کند.

نتـــایج پژوهشی که در Psychology Today به چـــاپ رسیده است نشان می‌دهد که استرس مزمن در طولانی مـــدت، ســـاختار مغز را به خطر انداخته و به جـــای تولید نـورون، بـاعث تولید بیش از انـدازه‌ی سـلول‌های میلین (مواد چرب) می‌شود.

به گفته محققـان، به همین دلیل جوانـانی که در معـرض استرس طولانی مدت قـرار دارند بیشـتر دچـار اختلالات رفتاری، اضطراب، اسکیزوفرنی و غیره می‌شوند.

کم خوابی

به عقیـده‌ی محققـان National Sleep Foundation (NSF) خوابیدن بین 7 تا 9 ساعت در شب زمان مناسبی را برای رسیدن به خواب پارادوکسال آماده می‌کند.

در طی این فـاز از خـواب که مغز نقش خـود را بـازی می‌کند، خواب اعضـای بـدن را بـرای کسب انـرژی مجـدد بسـیج می‌کند و بـاعث فعـال شـدن منـاطقی از مغز می‌شود که مسئول یادگیری و به یادسپاری هستند.

به عقیده‌ی محققـان، کمبـود خـواب اثـرت مخـربی روی نورون‌ها می‌گـذارد و به منطقه‌ای که مسـئول تولید انرژی مغز است، آسیب وارد می‌کند.

زمانی که نورون‌ها به سمت نابودی می‌روند، هیپوکـامپ (مرکز یادگیری) و کورتکس مغـزی (منطقه‌ی مربـوط به دقت، آگـاهی، فکر کـردن، زبـان، واکنش نشـان دادن، همـدلی و غـیره) تحلیل رفته و قـدرت حافظـه، تمرکز و تصمیم گیری دچار اختلال می‌شود.

قرار گرفتن در معرض مواد شیمیایی و آفت کش‌ها

هشدارهای زیادی در خصـوص ترکیبـات شـیمیایی و آفت کش‌های موجود در مواد غذایی وجود دارد.

نتـایج پژوهشی که در سـال 2012 در دانشـگاه‌هاروارد انجـام شـده است نشـان می‌دهد بین انـواع کودهـای شـیمیایی و آفت کش‌هـایی که به طـور وسـیع اسـتفاده می‌شـوند و اختلات رفتـاری و مشـکلات ذهـنی در بین کودکان ارتباطی وجود دارد.

به عقیـده این محققـان آی کیـوی (IQ)ـ کودکـانی که مادرهای‌شان در دوره‌ی بارداری بیشـتر در معـرض مـواد

سمی (مانند سرب، جیوه و غیره) موجود در موادغـذایی، هوا و آب بوده‌اند، کمتر از بقیه کودکـان است. به خـاطر این‌که نورون‌های آن‌ها در اثر این ترکیبات سمی، آسـیب جدی می‌بینند.

مصرف سیگار و جویدن تنباکو

مصرف دخانیات علاوه بر افـزایش خطر ابتلا به سـرطان ریه و سکته‌ی مغزی، به نورون‌ها نیز آسیب جدی می‌زند.

باید بدانید با هر پکی که به سیگار می‌زنیـد، حـدود 7000 تـرکیب شـیمیایی سـمی وارد بـدن تـان می‌شـود و جـای تعجب نیست اگر بگوییم که این استوانه‌ی مرگبـار، قاتل نرون‌ها محسوب می‌شود.

نتـایج پژوهشی که در مجله Neurochemistry به چـاپ رسـیده است نشـان می‌دهد که ترکیبـات سـرطان زای NNK باعث بروز التهاب بافت‌های عصـبی شـده و خطر ابتلا به بیماری‌ام اس را افزایش می‌دهد.

خطر زمانیست که NNK از طریق سیگار یا جویدن تنباکو وارد بدن شده و به نورون‌ها آسیب می‌رساند.

توصیه می‌کنیم تا سیگار به سلول‌های سالم تان بیش از این آسیب نزده است، نسبت به ترک آن اقدام کنید.

آیا کیهان آغازی داشته است؟

کیهان شناسان فرمول بندی جدیدی ارائه داده‌اند که بر طبق آن، کیهان هرگز با یک تَکینگی یا یک نقطه‌ی بی‌نهایت کوچک و بی‌نهایت چگال از ماده آغاز نشده است، بلکه کیهان ما شاید اصلا هیچ آغازی نداشته باشد.

این تصویر جدول زمانی کیهان را بر پایه‌ی نظریه‌ی بیگ بنگ و مدل تورمی نشان می‌دهد.

نویسنده‌ی همکار این پژوهش، ساوریا داس که یک فیزیکدان نظری در دانشگاه لثبریج آلبرتای کانادا است می‌گوید: «بر پایه‌ی نظریه‌ی ما، سن کیهان می‌تواند بی‌نهایت باشد.» داس می‌افزاید این دیدگاه تازه هم‌چنین می‌تواند توضیح دهد که به راستی ماده‌ی تاریک، این جوهره‌ی رازآلود و نادیدنی که بیشتر کیهان ما را تشکیل داده، از چه ساخته شده است.

بیگ بنگ زیر آتش

بر پایه‌ی نظریه‌ی بیگ بنگ، کیهان حدود 13٫82 میلیارد سال پیش پدید آمد. همه‌ی موادی که امروزه در کیهان وجود دارد روزگاری در یک نقطه‌ی بی‌نهایت چگال، بی‌نهایت کوچک، و فرا-داغ به نام تَکینِگی فشرده شده بود. سپس این گوی آتشین خُرد منفجر شد و آغازی شد بر هستی کیهان. تکینگی از دل ریاضیات نظریه‌ی نسبیت عام اینشتین که چگونگی خَمِش فضا-زمان توسط جرم را توضیح می‌دهد، و یک معادله‌ی دیگر به نام معادله‌ی ریچادوری که همگرا یا واگرا شدن مسیر یک پرتابه در گذر زمان را پیش بینی می‌کند بیرون می‌آید.

بر پـــایه‌ی این معادله‌ها اگر در زمـــان به عقب بـــرویم، همه‌ی مـاده‌ی موجـود در کیهـان زمـانی در یک تک نقطه گرد آمده بوده: تکینگی بیگ بنگ.

اما این کاملا درست نیسـت، در فرمـول بنـدی اینشـتین، قانون‌های فیزیکی در حقیقت پیش از رسیدن به تکینگی شکســـته می‌شـــوند و مشـــکل این‌جاست که به گفته‌ی رابـــرت برنـــدنبرگر، دانشـــمندان برون‌یـــابیِ بازگشت در زمان را با فرض برقرار ماندن معادله‌های فیزیکی انجام داده‌اند. برندنبرگر یک کیهان شناس نظری دانشـگاه مک گیل مونـترآل است که در این پـژوهش شـرکت نداشت. وی به لایو سـاینس گفت: «پس هنگـامی که می‌گـوییم کیهان با یک انفجار بزرگ آغاز شد، واقعا حق گفتنش را نداریم.»

فیزیک دردســـــرهای دیگـــــری هم دارد- دو عـــــدد از برجسته‌ترین نظریه‌ها، یعـنی مکانیک کوانتـوم و نسـبیت عـام، نمی‌توانند با هم سـازگار شـوند. مکانیک کوانتـوم می‌گوید که رفتـــار ذرات زیـــراتمی به طـــور بنیـــادین نامشـــــــخص و بی‌قطعیت است. به گفته‌ی داس، این مخالف نسبیت عام اینشتین است که نظـریه‌ای قـاطع و رک اسـت، یعـنی می‌گوید با شـناختن قـوانین طـبیعت، آینـده را می‌تـوان به طـور کامل از روی گذشـته تعـیین کـــرد. و هیچ یک از این دو نظریه توضـــیح نمی‌دهند که مـاده‌ی تاریـک، این گـونه‌ی نادیـدنی مـاده که بر مـاده‌ی معمـــــولی نـــــیروی گرانشی وارد می‌کند ولی با هیچ تلسکوپی دیده نمی‌شود از چه ساخته شده است.

تصحیح کوانتومی

داس و همکـــارانش بر آن شـــدند تا به روشـــی، دســـتکم برخی از این مشکلات را حل کنند. آن‌ها برای این کـار به سراغ یک روش قدیمی ترِ نمایانـدن مکانیک کوانتـوم، به نام مکانیک بوهمی رفتند. در مکانیک بـوهمی، یک چنـدیِ (متغـیرِ) پنهـان، رفتـار شـگفت انگـیز ذرات زیـراتمی را اداره می‌کند. بـــرخلاف دیگر فرمـــول بنـــدی‌های مکانیک کوانتوم، مکانیک بوهمی راهی برای محاسبه‌ی مسیر یک ذره ارائه می‌دهد.

پژوهشـــگران با بهـــره از این شـــکل قـــدیمی نظـــریه‌ی کوانتـوم یک جمله‌ی تصـحیحی کوچک به دست آوردند که می‌توانست به نظـریه‌ی نســبیت عــام افــزوده شــود و ســـپس از این راه آن‌چه که می‌توانســـته در گذشـــته‌های دور رخ دهد را تعـیین کردند. نتیجـه؟ - در فرمـول بنـدی تازه هیچ تکینگی‌ای وجود نداشت و سن کیهان بی‌نهـایت می‌شد.

راهی برای آزمودن نظریه

به گفته‌ی داس، یک راه تفســـــیر جمله‌ی تصـــــحیحی کوانتـــــومی در این معادله‌ها این است که این جمله به چگـالی مـاده‌ی تاریک مربـوط می‌شـود. در این صـورت، کیهان می‌تواند انباشته از ابَرشـــاره‌ای باشد که از ذراتی فرضـــی، مانند ذرات منتقل کننـــده‌ی گـــرانش به نـــام گراویتون، یا ذرات فرا-سرد و شبحگون به نـام اکسـیون تشکیل شده است. داس می‌افزاید یک راه برای آزمـایش این نظریه، نگاه کردن به شیوه‌ی پراکندگی ماده‌ی تاریک در کیهان است و این که آیا این پراکندگی با ویژگی‌هـای ابرشـــاره‌ی گفته شـــده ســـازگار هست یا نه. وی به لایو

ساینس گفت: «اگر نتایج ما با با این ویژگی‌ها -حتی تا حدودی- سازگار باشد، یک دستاورد عالی خواهد بود.»

با این حال به گفته‌ی برندنبرگ، این معادله‌های تازه تنها یک راه برای آشتی مکانیک کوانتوم و نسبیت عام است. برای نمونه، بخشی از نظریه‌ی ریسمان به نام کیهان شناسی گاز ریسمانی پیش بینی می‌کند که کیهان زمانی دراز در یک حالت پایدار بوده، در حالی که به پیش بینی نظریه‌های دیگر، زمانی یک "جهش" کیهانی وجود داشته که در آن، کیهان به حدی فشرده شد که به اندازه‌ی بسیار کوچکی رسید، سپس دوباره آغاز به گسترش کرد.

در هر صورت، جهان هستی روزگاری بسیار بسیار کوچک و داغ بوده است. برندنبرگ به لایو ساینس گفت: «واقعیت تایید شده این است که در روزگاری بسیار دور، کیهان یک گوی آتشین و داغ بوده. اگر همه‌ی راه تا گذشته را بروید و به تکینگی برسید، تازه آن‌جاست که مشکلات بروز می‌یابد.» این نظریه‌ی تازه در پژوهشنامه‌ای که در شماره‌ی 4 فوریه‌ی نشریه‌ی Physical Letters B، و هم‌چنین در پژوهشنامه‌ی دیگری که هنوز در دست بازبینی است و پیش-چاپش در نشریه‌ی arXiv منتشر شده است.

آیا جهان‌های موازی واقعا وجود دارد؟

ممکن است شواهد وجود جهان‌های موازی که اساساً با جهان ما متفاوتند، فراتر از دامنه علم قرار گرفته باشد و جهان در حال انبساطی که ما اطراف خود می‌بینیم تنها جهان موجود نباشد؛ بلکه میلیاردها جهان دیگر نیز وجود داشته باشند.

در این دیدگاه نه تنها جهان ما یکی است در میان انبوهی از سیاره‌ها، بلکه تمام جهان ما نیز در مقیاس کیهانی ناچیز است و تنها یکی از جهان‌های بی‌شماری است که هر یک کار خودشان را انجام می‌دهند. کلمه «چند جهانی» معانی گوناگونی دارد. اخترشناسان می‌توانند تا فاصله‌ای به اندازه 42 میلیارد سال نوری را مشاهده کنند؛ افق دیداری کیهان. ما هیچ دلیلی نداریم که تردید کنیم که جهان در آن‌جا تمام می‌شود. فراتر از آن می‌تواند دامنه‌های زیاد و حتی بی‌نهایت زیادی بسیار شبیه به آن‌چه ما می‌بینیم، وجود داشته باشد. که هر یک توزیع نخستین متفاوتی از ماده دارد، اما همان قوانین فیزیک در همگی کارگر است.

هفت بحث سؤال انگیز

بیشتر طرفداران چند جهانی دانشمندانی دقیق هستند که کاملاً از مشکلات این نظریه آگاه هستند اما هنوز فکر می‌کنند د که ما می‌توانیم به طور علمی در آن‌چه بیرون از آن‌جا (افق) رخ می‌دهد، حدس‌هایی بزنیم. بحث‌های آنان در هفت نوع کلی جمع می‌شود که هر یک به مشکل برمی خورند.

1- فضا هیچ پایانی ندارد

عده کمی ثابت می‌کنند که فضا فراتر از افق کیهانی ما توسعه یافته است و دامنه‌های زیاد دیگری فراتر از آن‌چه ما می‌بینیم قرار دارند. اگر این نوع مشروط چند عالم وجود داشته باشد می‌توانیم آن‌چه را که می‌بینیم به دامنه‌های بیرون از افق با عدم قطعیت بیشتر نسبت به مناطق دورتر برون یابی کنیم. آن وقت آسان خواهد بود که انواع بسیار پیچیده‌ای از تغییر از جمله فیزیک جایگزین را مجسم کنیم که بیرون از جایی که ما می‌توانیم ببینیم رخ می‌دهد.

اما مشکلی که با این نوع برون یابی از معلوم به مجهول وجود دارد این است که، هیچ کس نمی‌تواند درستی یا نادرستی آن را ثابت کند. چگونه دانشمندان می‌توانند تعیین کنند که آیا تصویر آن‌ها از ناحیه‌ای غیر قابل مشاهده از فضا – زمان یک برون یابی معقول از آن‌چه ما می‌بینیم است یا نه؟ آیا ممکن است جهان‌های دیگر توزیع‌های نخستین متفاوتی از ماده یا هم‌چنین مقادیر متفاوتی از ثابت‌های بنیادین فیزیک همچون آن‌هایی که شدت نیروهای هسته‌ای را تنظیم می‌کنند، داشته باشند؟ شما می‌توانید هر یک از این‌ها را بسته به آن‌چه فرض می‌کنید، بپذیرید.

2- فیزیک کنونی دامنه‌های دیگری از پیش بینی می‌کند

فرضیه‌های متحد مطرح شده هستی چیزهایی همچون میدان‌های اسکالری که خویشاوندان فرضیه‌ای دیگر میدان‌های فضا پر کن مانند میدان الکترومغناطیسی هستند پیش بینی می‌کنند. چنین میدان‌هایی تورم

کیهـــــانی را راه می‌اندازند و تا ابد جهان‌هـــــایی را می‌آفرینند. این فرضـیه‌ها به لحـاظ نظـری به خـوبی بنا نهاده شده‌اند، اما سرشت میدان‌ها فرضـیه‌ای ناشـناخته است و آزمایشـــگران باید وجـــود آن‌ها را ثـــابت کنند و طبیعتاً ویژگی‌های فرضی آن‌ها را اندازه بگیرند. مسـلماً فیزیکدانان ثابت نکرده‌اند که دینامیک این میدان‌ها بـاعث می‌شود که قوانین متفاوت فیزیک در جهان‌های متفاوت حباب مانند عمل کنند.

3- آیا نظریه وجود بی‌نهایت جهان، از آزمـونش سـربلند بیرون می‌آید؟

تابش زمینه‌ای ریز موج کیهانی، جهان را آن طـور که در پایان دوره نخستین انبسـاط داغ خـود به نظر می‌رسـید، آشکار می‌کند. اما تمام انـواع تـورم تا ابد ادامه نیافته و تعـــداد بی‌شـــماری جهان‌هـــای ناپایـــدار را نمی‌آفرینند. مشـــاهدات، نـــوع لازم تـــورم را از دیگر انـــواع متمـــایز نمی‌ســـازد. حـــتی بـــرخی کیهـــان شناســـان همچـــون "استاینر" معتقدند که تورم بی‌پایان الگوهـایی متفـاوت با آن‌چه را که ما می‌بیـــنیم در تـــابش زمینه‌ای ایجـــاد می‌کند. اما لیند و دیگـــــــران مخالفند. چه کسی درست می‌گوید؟ این‌ها همه بسـتگی به آن دارد که شـما دربـاره فیزیک میدان تورمی چه چیز را بپذیرید.

4- ثابت‌های بنیادین بـرای حیـات "تنظیم ظریف" شـده اند

یک حقیقت حیرت انگـیز در مـورد جهـان ما این است که ثابت‌های فیزیکی مقادیر دقیقی دارند که امکان به وجود آمدن ساختارهای پیچیده مانند موجودات زنده را می‌دهد.

“استیون واینبرگ” و “مارتین ریس” و “لئونارد ساس کایند” و دیگران ادعا می‌کنند یک جهان بیگانه تفسیر مطلوبی از این انطباق آشکار می‌دهد. اگر همه مقادیر مجاز در یک مجموعه به اندازه کافی بزرگ از جهان‌ها وجود داشته باشد، انرژی تاریک و چند جهانی.

طرفداران به عنوان مدرکی برای وجود چند جهانی به چگالی انرژی تاریکی استناد می‌کنند که بر جهان ما حکم فرماست. فرایند تورم بی‌پایان به هر جهانی در چند جهانی یک چگالی تصادفی از انرژی تاریک می‌دهد. به طور نسبی جهان‌های اندکی مقدار صفر یا مقادیر کم را دارا هستند. عمدتاً آن‌ها مقادیر زیادی دارند (منطقه آبی) ولی مقادیر زیاد انرژی تاریک می‌تواند باعث از هم پاشیده شدن ساختارهای پیچیده مورد نیاز برای ایجاد حیات پایدار بشود (منطقه قرمز) پس جهان‌های زیست پذیر باید مقادیر چگالی متوسطی از انرژی تاریک را دارا باشند (قله منطقه مشترک بین آبی و قرمز). و همان طور که می‌بینیم جهان ما همین گونه است. مخالفان ایده چند جهانی می‌گویند که این استدلال دوری (دایره‌ای وار) است: فقط وقتی به کار می‌آید که وجود چند جهانی را از ابتدا قبول کرده باشید. این یک آزمون ثُبات است نه مدرک اثبات.

آن‌گاه گونه‌های زیست پذیر مطمئناً جایی پیدا می‌شوند. این استدلال به طور خاص برای شرح دادن چگالی انرژی ماده تاریک که موجب شتاب گرفتن انبساط کیهان می‌شود مطرح شده است. من عقیده دارم یک چند جهانی توضیحی قابل قبول و ممکن برای میزان این چگالی است. احتمالاً این تنها گزنیه بنیادی علمی است

که هم اکنـون در دست داریم. ولی ما هیچ امیـدی بـرای آزمایش کردن آن نداریم. علاوه بر این بیشـتر آنالیزهـای این موضوع با این فرض برقـرار شـده‌اند که معادله‌هـای بنیادین فیزیک همه جا یکسان هســتند و فقط در ثابت‌ها با یک‌دیگر فرق دارند ولی اگر کسی موضوع چند جهـانی را جدی بگیرد، دیگر لزومی به این یکسان بودن معادله‌ها نیست.

5- ثابت‌هــای بنیــادی با پیش بینی‌هــای چند جهــانی مطابقت دارد

این بحث، بخش قبلی را اصــلاح می‌کند با پیشــنهاد این موضوع که کیهان بیشتر از آن‌چه دقیقاً برای حیـات لازم باشد "تنظیم ظریف" نشـــده است. طرفـــداران این پیشنهاد، احتمالات وجـود مقـادیر مختلف چگـالی انـرژی تاریک را انـدازه گرفته‌اند. هرچه مقـدار آن زیـادتر باشد احتمال وقوعش زیادتر است ولی در عوض کیهـان بـرای حیــات نامناسب‌تر می‌شــود. مقــداری که ما مشــاهده می‌کنیم باید دقیقاً روی مرز غـیر قابل سـکونت (زیست ناپــذیر) باشد و به نظر می‌آید که این گونه باشد. جــایی که این استدلال‌ها لغزش دارند آن‌جایی است که اگر چند عـالمی نباشد تا مفهـوم احتمـال را در مـورد آن به کـار ببنــدیم آن وقت یک اســتدلال احتمــالاتی هم نخــواهیم داشت. این اسـتدلال اگرچه نتیجه مطلـوب را قبل از رخ دادنش فرض می‌کند، اگر تنها یک جهان فـیزیکی موجـود باشد از کار می‌افتند. احتمال، تنها وسیله‌ای است بــرای کـاوش در مـورد پایـداری فرضـیه چند عـالم، نه مـدرکی برای وجود آن.

6- نظریه ریســمان‌ها مجموعه متنــوعی از جهان‌ها را پیش بینی می‌کند

نظریه ریســمان‌ها از فرضــیه‌ای که همه‌چــیز را توضــیح می‌دهد به فرضـــیه‌ای که در آن همه‌چـــیز ممکن است تبدیل شده است. شکل امروزی آن پیش بینی می‌کند که بسیاری از ویژگی‌های جهان ما کاملاً اتفــاقی است. اگر کیهــان از این نــوع باشد این ویژگی‌ها به نظر غــیر قابل توضیح می‌رسد. چگونه ما می‌توانیم این واقعیت را درک کنیم که مثلاً فیزیک دقیقاً همان ویژگی‌های محــدودی را دارد که اجازه می‌دهد حیات وجود داشته باشد؟

اگر جهــان ما یکی از جهان‌هــای بی‌شــمار باشــد، این ویژگی‌ها فوق‌العاده به نظر می‌رســند: هیچ چــیز آن‌ها را انتخــاب نکــرده آن‌ها صــرفاً ویژگی‌هــایی هســتند که در محدوده دنیای ما به وجود آمده‌اند. ما اگر هر جای دیگری زندگی می‌کردیم ویژگی‌های دیگری مشاهده می‌کــردیم. البته اگر امکــان حیــات بــرای ما وجــود داشــته باشد تا بتــوانیم چــنین چــیزی را مشــاهده کــنیم (چــون حیــات در بســـیاری از مکان‌ها غـــیر ممکن است). ولی فرضـــیه ریسمان‌ها یک فرضیه آزمایش شده و اثبات شده نیست. حــتی یک فرضــیه کامل هم نیست. اگر مــدرکی داشــته باشـــیم که نظریه ریســـمان درست است آن وقت پیش بینی‌های نظری آن، استدلالی آزمــایش محــور و قــانونی برای چند عالم خواهند بود. ما چنین مدرکی نداریم.

7- هر چیزی که بتواند اتفاق بیفتد، اتفاق می‌افتد

در جست و جو برای پاسخ به این سؤال که چــرا طــبیعت از قـــوانین مشخصی پـــیروی می‌کند و نه دیگر قـــوانین،

فیزیکدانان و فلاسفه این طـور اندیشـیده‌اند که طـبیعت هیچگاه چنین انتخـابی نداشـته است. همه قـوانین ممکن در جـایی به کـار روند. این ایـده تا انـدازه‌ای از مکانیک کوانتوم الهام گرفته شده است. مکانیکی که همان طـور که "مـوری گلمـان" به طـور فوق‌العـاده‌ای مطـرح کـرد ایجاب می‌کنـد، هر چـیزی که غـیر ممکن نباشد باید روی بدهد. یک ذره همه راه‌هـــــایی را که می‌تواند طی کند می‌پیماید و چـیزی که ما می‌بیـنیم یک میـانگین وزنی از همه امکان‌ها (راه‌های موجود) است.

ممکن است همین قضـیه در مـورد کل جهـان نـیز صـادق باشد که تــورم آشــفته نســخه‌ای از فرضــیه تــورم که می‌گوید در جهـان، در نقـاط تصـادفی در فضا و زمـان، شکست خـــود به خـــودی رخ می‌دهد. در هر نقطه‌ای که شکست رخ می‌دهــد، جهــانی ایجــاد می‌شــود که کمی متورم است، در نهایت حتمـاً حبـابی وجـود خواهد داشت که در آن تورم به اندازه کافی طولانی می‌شود، تا بتواند جهان ما را ایجـاد کند. تـورم، دائمی و ابـدی بـوده و بیگ بنگ همواره در حال رخ دادن است. در این ایده، جهان‌ها می‌توانند از درون جهان‌هــای دیگر جوانه زده و در نتیجه جهان‌هـای چندگانه را بسـازند. حـتی خـود جهـان ما نـیز ممکن است از درون جهـــــان قبلی جوانه زده باشد. در مدل تـورمی آشـفته، وجـود جهان‌هـای چندگانه دائمی و ابــدی اســت؛ حــتی اگر تک تک جهان‌ها دائمی و ابــدی نباشــند. بــرخی جهان‌ها ممکن است ســریعاً پس از رخ دادن بیگ بنگ درون یک فروپاشی بزرگ از بین بروند. و برخی جهان‌ها برای همیشه منبسط می‌شـوند. بنـابراین جهان‌های چندگانه را جهان‌هایی می‌سـازند که به مقـدار

زیــاد متــورم می‌شــوندکه دلالت بر وجــود چند جهــانی می‌کند.

ولی اخترشناسان کوچک‌ترین شناسی برای مشاهده این امکان‌های بی‌شمار ندارند. ما حتی نمی‌توانیم بـدانیم که این امکان‌ها چه هستند. ما تنها می‌توانیم در برابر برخی اصول سـازمان یافته غـیر قابل اثبـات یا چهـارچوبی که مشخص می‌کند چه چیز مجاز است و چه چیز غـیر مجـاز، درکی از این طــرح بیــابیم. به طــور مثــال این‌که همه اصول ریاضی باید در بعضی از قلمروهای فیزیکی تحقق پیــدا کنند. اما ما نمی‌دانیم این اصل مســتلزم چه نــوع ماهیتی (موجودیتی) است. صرف نظر از این واقعیت که باید جهـانی را که می‌بیـنیم در بر بگـیرد. از طـرفی هیچ راهی نداریم که صحت و سقم وجود یا طـبیعت این اصل سـازمان دهنـده را تصـدیق کند. این از جهـاتی پیشـنهاد جذابی است ولی کاربردهـای پیشـنهاد شـده آن در عمل کاملاً فرضی است.

نبود مدرک

راه اول: با وجود این‌که دلایل نظری کم هسـتند، عـده‌ای از کیهان شناسان آزمایش‌های تجـربی مختلفی را بـرای بررسی امکان وجود جهان‌های موازی پیشــنهاد کرده‌اند. تـابش زمینه ریز مـوج کیهـانی ممکن است رد پاهـایی از جهان‌های حبـاب گونه دیگر داشـته باشد. مثلاً اگر جهـان ما با یکی دیگر از این نوع جهان‌های حبـاب گونه برخـورد می‌کرد شاهد سناریو تورم آشفته بودیم. هم‌چنین ممکن است تـابش زمینه شـامل بقایـای جهان‌هـای دیگـری که قبل از بیگ بنگ در یک چرخه بی‌پایان از جهان‌ها بوده‌اند باشد. این‌ها حقیقتــاً راه‌هــایی هســتند که می‌تــوان به

وسیله آن‌ها مدرکی واقعی برای جهان‌های دیگر یافت. بعضی از کیهان شناسان ادعا کرده‌اند که چنین پس مانده‌هایی را دیده‌اند. ادعاهای تجربی به شدت محل بحث و بررسی هستند. به هر حال بسیاری از چند عالم‌های فرضی ممکن به چنین مشاهده‌هایی منجر نمی‌شوند. در نتیجه مشاهده کننده‌ها فقط می‌توانند موارد خاصی از مدل‌های چند جهانی را با این راه آزمایش کنند.

راه دوم: برای آزمودن تجربی، یافتن تغییراتی در دو یا بیشتر از ثابت‌های بنیادی (مثلاً دو عدد برای ثابت گرانش) است که نهایتاً پیش فرض قبلی را مبنی بر تغییرناپذیر بودن قوانین فیزیک رد می‌کند. بعضی از اخترشناسان ادعا می‌کنند تعدادی از چنین تغییراتی را یافته‌اند. اکثراً این مدارک را مشکوک می‌دانند.

راه سوم: تعیین کردن شکل جهان قابل مشاهده است. آیا جهان کروی است؟ (با انحنای مثبت) هذلولی شکل است؟ (با انحنای منفی) یا مسطح است؟ (بدون انحنا) سناریوهای چند عالم می‌گویند که جهان نمی‌تواند کروی باشد زیرا یک کره بر روی خودش بسته می‌شود و فقط ابعاد و مقادیر محدود را مجاز می‌شمارد. متأسفانه این راه چندان هم بی‌عیب نیست. جهان خارج از افق دید ما می‌تواند شکلی غیر از چیزی که ما در این افق می‌بینیم داشته باشد. آن‌چه مهم‌تر است این است که همه تئوری‌های چند عالم وجود هندسه کروی را غیر مجاز نمی‌دانند.

روی هم رفته وضعیت چند جهانی غیر قطعی است. دلیل اساسی آن هم انعطاف بسیار زیاد این فرضیه

است. به طوری که بیشتر شبیه یک مفهوم است تا یک تئوری خوش تعریف. بیشتر پیشنهادهای آن مانند یک لحاف چهل تکه از ایده‌های مختلف است و به صورت یک کل منسجم دیده نمی‌شود. ساز و کار اصلی برای تورم بی‌پایان به خودی خود باعث نمی‌شود فیزیک در هر زمینه‌ای در چند جهانی متفاوت باشد. برای این کار نیاز دارد با یک تئوری فرضی دیگر ترکیب شود اگرچه آن‌ها می‌توانند با یک‌دیگر سازگاری پیدا کنند، باز هم چیزی در مورد آن حتمی نیست. گام کلیدی در توجیه یک چند عالم برون یابی از شناخته شده‌ها به ناشناخته‌ها و از قابل آزمایش‌ها به غیر قابل آزمایش‌ها است.

آیا سفر در زمان ممکن است؟

در حالی که امکان سفر در زمان، هنوز در بین دانشمندان به عنوان یک احتمال مطرح می‌شود، افرادی بوده‌اند که ادعای سفر به گذشته، آینده و یا جهان‌های موازی را کرده‌اند. مبحث سفر در زمان همواره چالش‌های خاص خود را داشته است. برای مثال دانشمندان می‌گویند اگر شما به گذشته سفر کنید و پدر و مادر خود را به قتل برسانید، چه بلایی سر شما می‌آید؟ آیا شما نیز می‌میرید؟ ناپدید می‌شوید یا اتفاق دیگری برایتان خواهد افتاد؟

اما در مقابل ادعاهای سفر به آینده واقع گرایانه‌تر و قابل باورتر خواهد بود، چراکه آینده نامشخص است. به همین دلیل کسانی که ادعای سفر به آینده را دارند، غالبا پیش بینی‌هایی از آینده ارائه می‌دهند که باعث استحکام پایه داستان آن‌ها یعنی همان سفر در زمان باشد. در اصل اعتبار ادعای سفرکنندگان در زمان، همان به وقوع پیوستن پیش‌بینی‌های آن‌هاست. حتی زمانی هم که پیش بینی مدعیان سفر در زمان به وقوع نمی‌پیوندد، بعضی از آن‌ها این موضوع را مطرح می‌کنند که پیش بینی ما عامل اصلی تغییر در آینده بود و ما با هشدار خود، بشریات را نجات دادیم!

در ادامه به معرفی افرادی می‌پردازیم که ادعا می‌کنند قادر به سفر در زمان هستند و یا پیش از این، اتفاق مورد بحث برای آن‌ها رخ داده است.

جان تایتر

در دوم نوامبر سال 2000 میلادی، فردی به نام جان تایتر در فروم شخصی خود پیامی منتشر می‌کند و در آن مدعی می‌شود که یک مسافر زمان است و از سال 2036 آمده است. ادعای تایتر این بود که او به سال 1975 سفر کرده تا یک دستگاه کامپیوتر ابتدایی یعنی IBM 5100 به زمان خودش ببرد اما در بین راه در سال 2000 ایستاده است و دلیل این ایستادن در زمانش را نیز هیچگاه بیان نکرد. تایتر برای این‌که ادعای خود را ثابت کند یک تصویر از ماشین زمان خودش منتشر کرده و سازنده آن را نیز شرکت General Electric عنوان می‌کند.

تایتر پیش بینی‌هایی نیز از آینده ارائه داد. او گفت، در سال 2004 یک جنگ داخلی در آمریکا شکل می‌گیرد و به سمت یک جنگ هسته‌ای با روسیه جهت می‌گیرد که باعث کشته شدن میلیون‌ها انسان می‌شود. تایتر می‌گوید که در سال 2036 عضوی از ارتش بوده است و ماموریت یافته تا برای نجات جان بشر به گذشته سفر کند و یک قطعه حیاتی از IBM 5100 را با خود به آینده ببرد و با آن یک ماشین الکتریکی را اشکال زدایی کند.

علاوه بر هشدار شکل‌گیری یک جنگ داخلی؛ تایتر پیش بینی کرد که مسابقات المپیک در سال 2004 برگزار نخواهد شد و در سال 2005 نیز غرب به طور کلی نابود می‌شود. هم‌چنین در سال 2004 بیماری تحت عنوان جنون گاوی جهان را فرامی‌گیرد. تایتر در نهایت پیشنهاد داده بود که یک انسان را با خود به آینده ببرد، اما درست مانند پیش بینی‌هایش، این اتفاق نیز هیچگاه

رخ نــداد، زیــرا وی در مــارس 2001 ناپدید شد و دیگر فروم خود را آپدیت نکرد.

پس از آن، عـــــده‌ای بر این بـــــاور بودند که تـــــایتر یک شخصیت جعلی اینترتی بوده است و عـده‌ای نـیز ادعـای وی را باور کـرده و مـدام به دولت آمریکا احتمـال وقـوع یک جنگ داخلی را گوش‌زد می‌کردند.

اندرو باسیاگو

اندرو باسیاگو، وکیل سیاتل و یکی دیگر از مدعیان سفر در زمــان است. وی نه تنها ادعا کــرد که به آینــده ســفر کرده است، بلکه مدعی سـفر به گذشـته و سـفر به کـره مریخ نیز بود. باسیاگو می‌گفت در سال 1981 به همراه باراک اوباما نوجوان و ویلیام استیلینگز (که در آن زمــان بر روی پروژه ساخت ماشین زمان کار می‌کرد) به مــریخ سفر کرده‌اند.

باسیاگو از پروژه‌ای بین سال‌های 1968 تا 1972 پــرده برداری کرد که با اسم رمز " پاگاسوس " شناخته می‌شد و به ســاخت ماشــین زمــان حقیقی منجر شــده بــود. وی می‌گفت از ماشین زمان استفاده کرده و به ســال 1863 رفته است تا یکی از سـخنرانی‌های آبراهـام لینکلن را به صورت زنـده نگـاه کند و سـفر دیگر وکیل سـیاتل نـیز به سال 2054 بـوده است. او ادعا می‌کـرد که دولت آمریکا مکررا از ماشین زمان استفاده می‌کند تا نیروها و لوازم جنگی خود را به گذشته و آینـده منتقل کـرده و تـاریخ را به صورت کامل تصاحب کند.

بــرخلاف دیگر مســافران زمــان، باســیاگو نتوانست پیش بینی‌های مناسـبی از آینـده ارائه دهد به جز یک مـورد که

پیش بینی می‌کرد در بین سال‌های 2016 و 2028 رئیس جمهـــور آمریکا خواهد شد. خیلی از افـــراد ادعای‌هـــای باسـیاگو را مضـحک خوانـده و وسـیله‌ای دانسـتند که او قصد داشت به وسیله آن کتاب جدید خود را تبلیغ کند.

براینت جانسون

در ســـال 2017، با پلیس شـــهر Casper, Wyoming تمـاس گرفته شد تا به وضـعیت یک انسـان مست که در خیابان باعث آزار و اذیت مردم شده بـود، رسـیدگی کند. این مــرد بــراینت جانســون بــود و ادعا می‌کــرد که یک مســافر زمــان است که از ســال 2048 آمــده است. او می‌گفت به ســال 2017 آمــده است تا به مــردم جهــان هشـدار دهد که در سـال 2018، کـره زمین مـورد حمله موجودات فضایی قرار خواهد گرفت. جانســون می‌گفت که طبق برنامه قرار بوده است در سال 2018 بـازگردد، اما به دلیل این‌که موجـــوداتی فضـــایی به او مشـــروب خورانده‌اند، به سال 2017 آمده است.

جانسون هم‌چنین درخواست صحبت با فرماندار شـــهر را نیز کرد تا بتواند به او دربـاره جزئیـات این حمله هشـدار دهد. نکته بـــارز این است که این جـــوان به دلیل تبرعه شـــدن از اتهامـــات مست بـــودن در مکان‌هـــای عمـــومی داستان‌های فوق را سرهم کرده است. خوشبختانه پلیس حرف‌هـــای این جـــوان را نپـــذیرفت و او به اتهـــام مست کردن در عموم دستگیر شد.

نوح

جوانی به نام نـوح در صـفحه شخصی یوتیـوب خـود ادعا کرد که از سال 2030 آمده است. او یک ویدئو از خودش

منتشر کرد و به بیـان پیش بینی‌هـایی از آینـده پـرداخت. در پیش بینی‌هـای وی دنیا در سـال 2030 تحت سـلطه هوش مصنوعی درآمـده بـود و ارزهـای دیجیتـال اقتصـاد جهـان از جمله آمریکا و اروپا را فلج کـرده بـود. او ادعا کـرد در سـال 2030 انسـان‌های بسـیاری به فضا سـفر کرده‌انـد، ماشـین‌ها همگی الکـترونیکی شـده و درمـان بسیاری از بیماری‌ها مانند سرطان کشف شده است.

عجیب‌ترین بخش پیش بیـنی نـوح این بـود که ادعا کـرده بـود رئیس جمهـور فعلی آمریکا یعـنی دونالد تـرامپ زمانی که در سال 2020 مجددا پیروز انتخابات می‌شود، نام خود را به Ilana Remikee تغییر خواهد داد! هرچند ادعاهای نوح به دلیل عدم ارائه مدرک و سند معتبر مورد پـذیرش قـرار نگـرفت، اما او همـواره می‌گفت مـدارک محکمی دارم، اما به دلیل وجود پارادوکس و دوگانگی در آن‌ها، مطرح نخواهم کرد، چراکه مردم حرف من را بـاور نمی‌کنند.

او پس از مدتی ویـدئوی دیگـری در صـفحه شخصی خـود قرار داد که در آن به ظـاهر تلاش می‌کـرد به وسـیله یک دستگاه دروغ سنج حقیقی بودن ادعاهـای خـود را اثبـات کند. اما نه دستگاه دروغ سنجی در ویدئو مشـخص بـود و نه چهره نوح که به صـورت محو درآمـده بـود و نه صـدای وی که با ایفکت‌های صوتی تغییر کرده بود.

ویلیام تیلر

ویلیام تیلر مدعی شد که از سـال 2005 به سـال 3000 سـفر کـرده، بعد از آن به سـال 8973 منتقل شـده و سپس به زمـان حـال بازگشـته است. تیلر مـدعی شد که

برای شرکت British Intelligence Agency کار می‌کند و به عنــوان قســمتی از پــژوهش، آن‌ها وی را به آینــده فرستادند. او ابتدا به سال 3000 فرستاده شد، جایی که انسان‌ها دیگر بر روی زمین قدم نمی‌زدند بلکه با وسایل پرنده جابه‌جا می‌شدند.

پس از آن تیلر به ســـال 8973 منتقل شد جـــایی که بیماری، مرگ، جنگ و حتی جرمی نیز وجود نــدارد. تمـام انســان‌ها در آینــده دور، با قد و قامت‌هــایی بلنــد، بــدنی بســیار لاغــر، ســرهای بســیار بــزرگ در کنــار ربات‌ها با آرامش زنـــدگی می‌کنند. تیلر هم‌چـــنین به این موضـــوع اشاره کرد که در آینده سفر در زمان یک قــابلیت پیش پا افتاده خواهد بود و دیگر کسی از دیدن یک مسافر زمــان متعجب نمی‌شود. او هم‌چنین ادعا می‌کرد که یک مسافر زمان را دیده است که از سال 2055 به زمان حال آمـده بود.

تیلر می‌گفت در آینــده مشــخص می‌شــود که کشــورهای زیادی در حال تلاش برای ساخت ماشــین ســفر در زمــان هستند و پروژه‌های زیــادی در حــال بررسی این موضــوع بوده‌اند اما دولت انگلیس بــرای اولین بــار آن را در ســال 2028 معرفی خواهد کرد.

بِلا

بلا یک زن آلبانیــایی بــود که ادعا می‌کــرد به ســال 3800 سفر کرده است. او بــرای مــدعای خــود مــدرکی داشــت، این مدرک یک عکس سلفی بــود که وی در آینــده از خــود گرفته بــود. بلا ادعا می‌کــرد که با یک فیزیکــدان بلاروس به نــام الکســاندر کُــزلاو به آینــده رفته است. او می‌گفت

فرایند سفر کردن در زمـان به آسـانی و جـذابیتی نیست که همگان فکر آن را می‌کنند، بلکه همه‌چیز هنگـام سـفر سـیاه و تاریک می‌شـود و هر شـیئی که با آن سـفر می‌کنید با ولتاژ بسیار زیاد از بدن شما عبور می‌کند.

بلا ادعا می‌کرد که آینـده چنـدان هم جـذاب و زیبا نیست. در آینـده هر چـیزی که ما می‌شناسـیم به صـورت کامل نـابود شـده است و ربات‌ها بر انسـان‌ها تسـلط دارنـد؛ هرجا که نگاه می‌کنیم تنها ربات‌ها، خرابه‌ها و جنازه‌های مردم قابل مشاهده است. او هم‌چنین ادعا می‌کـرد که با یک ربات قاتل مواجه شده است که بسیار بـزرگ بـوده و توانـایی صـحبت کـردن و ابـراز حـالات چهـره را داشـته است.

بسـیاری ادعاهـای بلا را به دلیل وجـود تعـدادی عنصر غیرواقعی و متنـاقص رد کرده‌اند. مهم‌تر از همه دلایـل، این‌که وی در گزارش خـود نوشـته بـود تعـدادی عکس از آینـده گرفته اسـت، اما فقط یکی از آن‌ها را ارائه داد، بلکه باید برای اثبـات ادعـای خـود تصـاویر بیشـتری ارائه می‌داد.

مایکل فیلیپس

مایکل فیلیپس یکی دیگر از مدعیان سفر در زمـان است که ادعا می‌کرد از سال 2070 آمده است و قرار بوده به سال 2018 سـفر کـرده تا از روی دادن جنگی عظیم در سـال 2019 جلوگـیری کند. این جنگ که در اصل همـان جنگ جهـانی سـوم اسـت، بسـیار بزرگ‌تر از دو جنگ جهـانی اول و دوم خواهد بـود و آمـار کشـتگان آن به مراتب بیشتر است.

فیلیپس ادعا می‌کرد جنگ جهانی سوم در ماه‌های پایانی سال 2018 رخ خواهد داد و آغاز آن نیز با تلاش کره شمالی برای حمله اتمی به آمریکا خواهد بود. در ادامه آمریکا با دو موشک کروز سلاح اتمی کره را روی هوا منهدم کرده و جنگ به صورت وسیع ادامه می‌یابد.

فیلیپس هم‌چنین ادعا کرد که حادثه 11 سپتامبر و ریزش برج‌های تجارت جهانی توسط یک مسافر زمان دیگر یعنی همان‌جان تایتر صورت گرفته است. تایتر به سال 2000 سفر کرد تا پایه گذار حادثه 11 سپتامبر شود. این ایده برای زمینه سازی جنگ‌های داخلی بود که خود تایتر از آن‌ها خبر می‌داد.

صرف نظر از این‌که فیلیپس جنگ داخلی و جنگ جهانی سوم را پیش بینی کرد، ادعاهای دیگری نیز داشت. او می‌گفت در سال 2020 ترامپ به عنوان رئیس جمهور آمریکا انتخاب می‌شود و شرکت فضایی الن ماسک نیز در سال 2025 اولین سفر به مریخ را ترتیب می‌بیند.

گفتنی است؛ حرف‌های مایکل فیلیپس چندان شباهتی به پیش بینی نداشت، بلکه اهداف شومی بوده که آمریکا در آن زمان قصد به وقوع پیوستن آن‌ها را داشته است و به دلیل ایجاد قابلیت پذیرش در مردم، تحت عنوان سفر در زمان مطرح کرده است.

تحقیق در مورد شگفتی‌های زندگی مورچه

اندازهٔ اجتماع مورچه‌ها می‌تواند از چند ده مورچه شکارچی در یک حفره تا چند میلیون مورچهٔ ساده و مورچه نازای ماده و طبقه‌ای از کارگرها و سربازها و سایر گروه‌ها را در یک محدوده جغرافیایی وسیع شامل شود. هم‌چنین اجتماع مورچه‌ها شامل تعدادی نر دارای نطفه و هم‌چنین یک یا چند ماده که توانایی بارور شدن دارند و ملکه نامیده می‌شوند، می‌شود. هم‌چنین گاهی اجتماع مورچه‌ها یک ابرجامعه توصیف شده‌است ’زیرا مورچه‌ها در آن با یک‌دیگر کار می‌کنند و از اجتماع خود دفاع می‌کنند.

زیستگاه مورچه

تقریباً تمام مناطق کره زمین مورچه دارد. فقط مناطقی مانند جزایر دور افتاده و غیرقابل دسترسی استثنا هستند. مورچه به بیشتر محیط زیست‌های زمین چیره گشته‌است و در بیشتر محیط زیست‌ها توانایی زندگی دارد. این موجود 15–20٪ موجودات زنده خشکی‌زی زمین را تشکیل می‌دهد. علت موفقیت آن‌ها به زندگی اجتماعی، توانایی بالای انطباق پذیری و توانایی تغییر دادن محیط زیستشان و بهره‌برداری از منابع و دفاع از یک‌دیگر برمی‌گردد. انواع مورچه‌ها به صورت‌های مختلفی مانند زندگی انگلی و برده‌داری، همزیستی مسالمت آمیز و ... تکامل یافته‌اند.

جامعهٔ مورچه‌ها دارای سیستم تقسیم کار، ارتباط بین اشخاص و توانایی حل مشکلات پیچیده است. این تشابه

با جوامع انسانی سال‌هاست که الهام بخش و موضوع مطالعات بوده است.

شگفتی‌های زندگی مورچه

در این‌جا بعضی از انواع مورچه‌ها را برایتان معرفی می‌کنیم تا ببینید این موجود کوچک چه شگفتی‌هایی را با خودش دارد:

مورچه خرمن چین

مورچه‌ای است که از گیاهان اطراف خود دانه می‌چیند و به لانه خود می‌برد و از آن‌ها استفاده می‌کند.

مورچه شیر دوش یا دامدار

یک نوع شته وجود دارد که برگ درختان را می‌خورد و عسل خوشمزه‌ای درست می‌کند که مورچه‌ها این عسل‌ها را خیلی دوست دارند. مورچه‌ها این شته‌ها را می‌گیرند و پرورش می‌دهند و در لانه‌های‌شان برای آن‌ها برگ می‌آورند و عسل آن‌ها را می‌دوشند. این کار مورچه‌ها مثل کار چوپان‌هاست که از گوسفندهای‌شان مراقبت می‌کنند.

مورچه‌های باغبان

دسته دیگری از مورچه‌ها باغبانی می‌کنند، یعنی قارچ‌های بسیار ریزی را پرورش می‌دهند و خوراکشان را فقط از آن‌ها تهیه می‌کنند. برای کشت قارچ‌ها نیاز به باغچه‌ای هم دارند که برای این کار، خمیری درست می‌کنند و قارچهای مورد نظر خود را بر روی آن می‌کارند.

مورچه‌های گوشتخوار

در میان مورچگان از همه هراس انگیزتر مورچه لشکری است، که در مناطق گرمسیر زندگی می‌کند و تنها گوشت می‌خورند. این مورچگان چون لشکرمی کشند، ستونی به پهنای چندین سانتی متر ودرازای صدها مترپدید می‌آورند. دراین ستون مورچه‌های کارگر پیله‌ها را حمل می‌کنند و سربازان در پیش و پس لشکر در حرکتند.

در میان سپاه آن‌ها، مورچه‌های درشت‌تری دیده می‌شود، که افسران سپاه محسوب می‌شوند. هنگامی که این ستون به حرکت درآید، هیچ چیز جز آب یا آتش قادر نیست از حرکت آن‌ها پیشگیری نماید.

گاهی که آب سیل آسا نباشد، مورچه‌ها به هم چسبیده، خود را به صورت طنابی درآورده و برآب رها می‌کنند و به این ترتیب پلی بر روی آب می‌سازند، تا سایر مورچه‌ها از روی آب بگذرند. ولیکن مورچه‌هایی که خود، پل را تشکیل می‌دهند، در آب غرق می‌شوند و این نوعی از فداکاری آن‌ها برای هم نوع خویش محسوب می‌گردد.

مورچه‌های آسیابان

این نوع مورچه‌ها با کله بزرگ و فک‌های نیرومندشان دانه‌ها را آسیاب می‌کنند.

مورچه‌های بافنده

این مورچه‌ها لانه‌های‌شان را درون حفره‌ای در بین برگ درختان گرمسیری می‌سازند. ابتدا دو برگ نزدیک هم را انتخاب کرده و تعدادی از مورچه‌ها لبه‌ی یک برگ را

گرفته و به پـــایین فشـــار می‌دهنـــد، کمر و پاهـــای این مورچه‌ها توسط گـــروه دیگـــری از مورچه‌ها محکم نگـــاه داشته شده و هنگامی که لبه‌ی دو برگ به هم نزدیک شد یکی از مورچه‌های کارگر، لاروی را که در آخـرین مراحل تبدیل به شـفیره اسـت، انتخـاب می‌کند و با فشـار دادن این لارو قطـــراتی از جنس ابریشم تولید می‌شـــود. این مورچه کارگر، لارو را می‌فشارد و به جلو و عقب می‌برد و با بخیه‌های ابریشمی دو برگ را به هم متصل می‌کند.

آینده نگری در مورچه‌ها

در گـروهی از مورچه‌ها به نـام مورچه‌هـای عسل انبـار، مورچه‌هـای مخصوصی که شـکم پر نامیـده می‌شـوند از سـقف لانه آویـزان شـده و به وسـیله کارگرهـایی که از جســتجوی غــذا برگشــته‌اند با شــهد تغذیه می‌شــوند و سرانجام شکم‌های‌شـان مثل کیسه‌های انباشـته از شـهد می‌شود، وقتی غذا کم می‌شـود، مورچه‌هـای انباشـته از شــهد قطــراتی از مــایع شــیرین را از معــده خــود بــالا می‌آوردند تا بقیه‌ی مورچه‌ها از آن تغذیه کنند.

شگفتی‌های خلقت مورچه

ساختمان بدن مورچه (ساختمان مورفولوژیکی)

مورچه حشـره‌ای از راسـته نازک‌بـالان می‌باشد که تـیره خاصی را به نام تـیره مورچگـان در این راسـته به وجـود می‌آورد. این حشرات به صورت اجتماعی زندگی می‌کنند و دارای گونه‌های بسـیاری هسـتند و از سـاختمان بـدنی کاملی برخوردارند و نیز از نظر هـوش و غریـزه طـبیعی کامل می‌باشند.

لانه مورچگـان در مقایسه با سـایر حشـرات، سـاده‌تر به نظر می‌رسد. بیشــتر آن‌ها در زیر زمین تونل‌هـایی حفر می‌کنند یا با استفاده از مـوادی خـاکریز درست می‌کنند. مورچگان به سبب فراوانی و ریز بودنشان، برای بیشــتر انسان‌ها، موجودی ناچیز و بی‌اهمیت هسـتند، ولی بـرای شخصیتی هم‌چون حضرت علی (ع) و دانشـمندانی چـون مـوریس مترلینگ که گـاه در مـدت بیست سـال دربـاره زنــدگی آن‌ها پــژوهش علمی کرده‌انــد، بســیار شــگفت آورند.

شگفتی مورچه

1- پوست و استخوان مورچه

«وَ سَــوَّی لَــهُ الْغَطْمَ و البَشَــرَ»؛ «اســتخوان و پوست مناسب [برای مورچه] خلق کرد».

بَشَر، جمع بَشَره به معنای ظاهر پوست می‌باشد.

حضرت علی در خطبه 185 نهج البلاغه با عبارت مـذکور به دو عنصر مهم و اساسی بدن مورچه اشـاره کرده‌انـد، پوست و اســتخوانی که بــدن او را محکم و اســتوار نگه داشته و او را در برابر خطرات و بلاها حفظ می‌کند.

همــان خــدایی که به بــدن انســان پوست و اســتخوانی متناسب بخشــیده تا بتواند روی پــای خــود بایســتد، به موجــودات ریــزی مثل مورچه نــیز متناسب با انــدامش پوست و اســتخوانی بخشــیده تا از اســتحکام خــوب برخــوردار باشد و بتواند روی پاهــای خــود بایســتد و نیازهای زندگی خویش را برطرف سازد.

بررسی علمی

با مطالعــات و آزمایشــاتی که دانشــمندان در این زمینه داشته‌اند، به نتایجی دست یافته‌اند.

بدن مورچه در یک زره کلفت از ماده «کیــتین» جا گرفته و این زره او را از هر آفـــــتی دور نگه می‌دارد. تمـــــام عضلات بـدن مورچه حـتی روده‌هـای او مثل مفتول‌هـای کابل زیرزمینی، به صورت رشته‌هایی به هم پیچیده شده است و بـــدن او را همانند پـــولاد محکم و نیرومند کـــرده اســـت؛ لـــذا مورچه با آن کمر باریک خـــود قـــادر است به آسانی از دیوار عمودی بالا بـرود و از سـقف و هم‌چـنین از دالان‌های پر پیچ و خم زیرزمین به آسانی عبور کند.

شـاید حضـرت علی (ع) به نـوعی به این موضـوع اشـاره داشته‌اند، ولی نه به‌طور مستقیم؛ زیرا حضـرت متناسب با فهم و درک و شعور مردم آن زمان ســخن می‌گفتند و بدون تردید امام علی (ع) خـود از این علم آگـاهی داشت که این، خود، ذکاوت و هوشیاری حضـرت را می‌رسـاند و یکی از اعجازهای علمی نهج‌البلاغه به شمار می‌رود.

2- چشم و گوش مورچه

«وَ مَا فِی الـــرَّأْسِ مِنْ عَینِهَا وَ أُذُنِهَا لَقَضَـــیتَ مِنْ خَلْقِهَا عَجَبـــاً وَ لَقِیتَ مِنْ وَصْـــفِهَا تَعَبا» (دشـــتی، نهج البلاغـــه، خطبه 185)؛ «و آن‌چه در سر اوست از چشم و گـــوش، اگر اندیشه نمایی، از آفرینش مورچه دچار شگفتی شده و از وصف او به زحمت خواهی افتاد».

القضـــاء به معنـــای الاداء یعـــنی به عمل آوردن یا اجـــرا نمودن است و مقصود این است که از روی تعجب عملی را انجـام دهیم. نـیز احتمـال می‌رود که به معنـای مـرگ باشد یعنی از شدت تعجب بمیریم.

امــام در این‌جا به قســمت مهم دیگــری از بــدن مورچه یعنی سر که دو جزء مهم بـدن از قبیل گـوش و چشم در آن قــرار دارد، اشــاره می‌کند. این دو جــزء مجــرای دو نـــیروی مهم بینـــایی و شـــنوایی وی می‌باشـــند. مغز کوچکش مدیریت زنـدگی پیچیـده او را بر عهـده گرفته و اعصاب و عضلاتش به اندازه نیاز اوست.

در حقیقت امــام نحــوه ارتبــاط بین مورچگــان را بیــان فرموده‌اند که خدای متعال نیز در ســوره نمل که به اسم این حشره نام‌گذاری شـده اسـت، می‌فرمایند: Pحَتَّى إِذا أَتَــوْا عَلى وادِ النَّمْـلِ قــالَتْ نَمْلَـةٌ يا أَيهَا النَّمْـلُ ادْخُلُــوا مَســـــاكِنَكُمْ لا يحْطِمَنَّكُمْ سُـــــلَيمانُ وَ جُنُـــــودُهُ وَ هُمْ لا يشْـعُرُونَ. (نمل/ 18)؛ «تا آن‌گـاه که به وادی مورچگـان رســـیدند. مـــورچه‌ای [به زبـــان خـــویش] گفت: «ای مورچگان، به خانه‌های‌تان داخل شـوید، مبـادا سـلیمان و سپاهیانش- ندیده و ندانسته- شما را پایمال کنند».

سـلیمان و مورچهعلامه طباطبـایی آورده است که بنا به گفته بعضی، «واد النمل» نقطه بلند کوهستانی بوده که در در شـام قـرار داشـته و بعضی محل آن را بـالای یمن دانسته‌اند.

این آیه به صــورت قصه‌ای بلیغ و مــوجز، وظیفه وعظ و ارشـــاد بنـــدگان را بر دوش گرفته است. «مورچه» این حشره کوچک که متوجه سلیمان و لشکر متراکم و منظّم او شده بود، با ندای بلند به هشدار دوستانش از جمـاعت مورچگان پرداخت و به آنان اعلان کــرد که اگر در خانه‌ها و لانه‌های خود پناه نگیرند، بی‌شـک، در زیر گام‌هـای این لشکر لگدکوب و نابود خواهند شد.

قرآن کریم در این آیه انسان‌ها را به زنـدگی اجتمـاعی و روابط میـان مورچگـان رهنمـون می‌کند که فـرد در این مجموعه برای جمع کـار می‌کنـد؛ بنـابراین، مـورچه‌ای که وظیفه‌اش نگهبـانی و مـراقبت از لشـکر خـودی اسـت، سراسـیمه به سـوی وظیفه‌اش می‌شـتابد و بـرای «کل» ادای وظیفه می‌کند و هرگز به فکر آن نیست که تنها خـود را از خطر برهاند. چنانچه حشـرات غیراجتمـاعی چنین هستند!

این زندگی اجتماعی که بر مبنـای اختصـاص هر عملی به گروهی خاص، سامان پذیرفته، صنعتی است که ما آن را نـزد حشـرات دیگر غـیر از زنبـور عسل و موریانه نمی‌یـابیم؛ از این رو، در چـنین اجتمـاعی فـرد در کل مجموعه محو شـده و به صـورت عضـوی از اعضـای جمع عمل می‌کند.

در این اجتماع، افرادی برای تکثـیر نسـل، افـرادی بـرای کار و جمع‌آوری غـذا، افـرادی بـرای خـدمات داخل لانه و کنـدو، افـرادی بـرای نگهبـانی و دفـاع از لانه و افـرادی برای کشف خطر یا محل‌های غذا ادای وظیفه می‌کنند.

بررسی علمی

حشره‌شناسان نـیز به عجـایبی از ارتبـاط دقیق و لطیف پـاره‌ای از حشـرات از جمله مورچه برخورده‌اند که نظـیر آن‌ها را در دیگر موجودات ندیده‌اند.

آن‌ها در پژوهش‌های علمی خود اثبـات کرده‌اند که بـرای حیوانـات، زبـان خاصی است که با آن با یک‌دیگر ارتبـاط برقرار کرده و همدیگر را می‌شناسـند. این مسـئله نمـود بیشتری در حشرات اجتمـاعی دارد؛ مثلاً مورچه هنگـامی

که به زمین زراعتی یا به مواد غذایی جدید دست یابد، به لانه بــاز می‌گــردد و هم بــرای گشت و شناســایی و در مسیر بازگشت به داخل لانه، خـبر را به مورچه‌هـای دیگر می‌رساند.

خــانم «Wadea Omrany»ــ در این آیه مبارکه به علم جدیــدی دست یافته‌اند. ایشــان جملاتی را که مورچه در ســوره مبارکه نمل به زبــان آورد، توضــیح داده و ســعی کــرده آن‌چه که مورچه گفته اســت، با علم روز که نحــوه ارتباط بین مورچه‌ها را کشف کرده، مطابقت دهد.

مهم‌تــرین روش ارتبــاط در زمــان خطر و گــزارش آن، ارتباط شیمیایی است. در این فرایند، مورچه‌ها از انــواع مختلف مــواد شــیمیایی اســتفاده می‌کنند که هر کــدام بیان‌گر نوع خاصی از صحبت کردن می‌باشد.

مــوادی که مورچه در موقعیت‌هــایی مثل این آیه از بــدن خود ترشح می‌کند، به چهــار دســته تقســیم می‌شــوند که هر کدام، زبان و علامت مخصوص به خود را دارند.

«Aldeyde Hexanal» اولین مــاده شــیمیایی است که مورچه در صورت احســاس خطر از خــود ترشح می‌کند و آن را می‌تــوان به عنــوان آژیر خطر دانست. مورچه‌ها با دریــافت این مــاده شــروع به جمع شــدن در یک نقطه می‌کنند و منتظر رســیدن بقیه علامت‌ها می‌شــوند. این شــــبیه اولین مرحله می‌باشد که توسط مورچه در جمله «ای مورچه‌ها» گفته شد.

«Hexanol» دومین مــاده شــیمیایی است که مورچه از خود ترشح می‌کند. مورچه‌ها با دریافت این مــاده شــروع به دویــدن در تمــام جهت‌ها می‌کنند تا منبع این مــاده را

پیـدا کنند. مـورچه‌ای که مـاده شـیمیایی را ترشح می‌کند باید مسیر عبـور آن‌ها را مشـخص کند و این کـاری است که مورچه حضـرت سـلیمان انجـام داد: «به لانه‌های‌تـان وارد شـوید». پس مسـیر را مشـخص کـرده و این شـبیه هدایت مورچه‌ها می‌باشد.

«Undecanone» سومین ماده‌ای است که مورچه ترشح می‌کند و نشـان دهنـده عامل خطر می‌باشـد؛ چـیزی که مورچه در سـومین عبـارت گفت: «مبـادا سـلیمان و لشگریانش پایمالتان کنند».

در مرحله چهـارم مورچه اخطـار دهنـده، مـاده شـیمیایی مخصوصی را ترشح می‌کند که «Butyloctenal» نـام دارد. مورچه توسط این ماده دستور دفاع می‌دهد و نـوع دفاع را تعیین می‌کند؛ بنابراین، در عبـارت آخر می‌گوید: «و خـود آگـاه نباشـند» با این کـار مورچه از وارد شـدن بقیه مورچه‌ها به مرحله حمله جلوگـیری می‌کنـد؛ زیـرا سلیمان و همراهـانش از وجـود لانه مورچه‌ها در سر راه خـود خـبر نداشـته و قصد حمله به آن‌ها را نـیز نداشـتند؛ بنابراین مورچه‌ها آن‌ها را خطر واقعی نمی‌دانند.

اینها همه حقـایقی است که بیش از هـزار سـال پیش در قـرآن آمـده، کتـابی که نه تنها گـذر زمـان از ارزش آن نکاسـته، بلکه هر روز با کشـفیات علمی جدیـدی، بر اعجازهـای آن افـزوده و بـاعث تقـویت ایمـان آورنـدگان شده است و این خود اثباتی برای الهی بودن قرآن کریم می‌باشد.

الف) حس بینایی مورچه

مورچه‌ها همچـون بسـیاری از حشـرات، یک جفت چشم مـــرکب دارند. هر یک از چشم‌ها از صـــدها بخش ریز تشکیل شده که هر یک عدسی مخصوص به خود را دارند. معمولاً چشم‌های مرکب بـرای تشـخیص حرکـات، بسـیار حساس و قـوی هسـتند، ولی بیشـتر مورچه‌ها از قـدرت بینایی چندانی برخوردار نیستند.

روی سر مورچه، یک جفت شاخک وجود دارد که مدام در حـال حـرکت اسـت؛ آن شـاخک‌ها معمـولی نیسـتند، مورچه‌ها به وسـیله این شـاخک‌ها مورچه‌هـای دیگر را شناسایی کرده، با آن‌ها ارتباط برقرار می‌کننـد؛ زیر این شـاخک‌های خبرگـیر از تعـداد زیـادی پـرز و سـلول‌های حسی تشکیل یافته‌اند و بدین وسیله خبرها را رد و بـدل می‌کنند.

این شاخک‌ها نسبت به تمـاس، بو و حـتی لـرزش بسـیار حساس‌اند. بـرای نمونـه، وقـتی دو مورچه سـاکن در یک لانه یک‌دیگر را لمس می‌کنند، مورچه گرسنه‌ای که از یک مورچه کارگرِ تازه برگشته، غذا می‌خواهد، با شاخکش به قسمتی از دهان او ضـربه می‌زنـد، به این تـرتیب مورچه سـیر تحریک می‌شـود و ذرات غـذا را به مورچه گرسـنه می‌رساند.

ب) شاخک (حس بویایی و شنوایی)

حس شامه مورچگان بسیار قـوی اسـت، اما این حس بر خلاف حیوانـــات در بیـــنی آن‌ها قـــرار نـــدارد، بلکه در شاخک‌های او مخصوصاً در شاخک عقبی قـرار دارد. این حس قوی تقریباً سایر حس‌ها را تحت‌الشعاع خـود قـرار می‌دهد.

قسمت انتهایی یا عقبی مورچه شاخک‌های کوچکی است که به چندین شاخک تقسیم می‌شود و هفت بند آخر این شاخک مرکز حس شامه او به شمار می‌آید. مورچگان در این قسمت مواد شیمیایی بوداری تولید می‌کنند و آن‌ها را به روش‌های گوناگون با یک‌دیگر ترکیب می‌کنند تا مفاهیم متفاوتی را به دیگر مورچه‌ها منتقل کنند.

مواد شیمیایی که برای مسیریابی به کار می‌روند، در قسمت انتهایی بدن مورچه یعنی در شاخک‌های عقبی ساخته می‌شوند. بعضی از این مواد نیز مسیر دستیابی به منابع جدید غذا را نشان می‌دهند. بعضی دیگر از این مواد به مورچه‌ها کمک می‌کند تا مکان مناسبی برای ساخت قسمت جدید لانه پیدا کنند. بعضی از آن‌ها نیز دیگر مورچه‌ها را از وجود دشمن در فاصله‌ای دور، آگاه می‌سازند.

مواد شیمیایی که نشان دهنده وجود دشمن در نزدیکی لانه هستند، از غده‌های موجود در سر مورچه ترشح می‌شوند. مورچه‌ها همگی این ماده را ترشح می‌کنند تا دیگران را از وجود دشمن آگاه سازند و برای مبارزه با دشمن، به کمک مورچه در معرض خطر بیایند. این مواد شیمیایی در فضا تبخیر و به گاز تبدیل می‌شود تا سایر مورچه‌ها با شاخک‌های‌شان آن‌ها را دریافت کنند.

یک ماده شیمیایی بقیه مورچه‌ها را از خطر آگاه می‌کند. ماده دیگر به مورچه‌ها می‌گوید که به طرف منطقه خطر حرکت کنند.

یک ماده شیمیایی دیگر نیز مورچه‌های کارگر را تحریک می‌کند تا به دشمن حمله کرده و آن را گاز گرفته یا نیش بزنند.

مورچه‌ها هم‌چنین با تا نمودن بدن خود و ترشح اسید فرمیک به دشمنان حمله کرده و از خود دفاع می‌کنند. طبق نظر زیست‌شناسان، هرگونه مورچه حدود 10 تا 20 نوع ماده شیمیایی از خود تولید می‌کند تا بتواند به کمک آن‌ها با سایر مورچه‌ها حرف بزند!

چنین اکتشافات بزرگ و بحث‌های علمی در مورد موجودی ریز همچون مورچه، تصدیقی بر کلام حضرت امیر است که فرمودند: «لَقَضَیتَ مِنْ خَلْقِهَا عَجَباً وَ لَقِیتَ مِنْ وَصْفِهَا تَعَبا» (دشتی، نهج البلاغه، خطبه 285).

نکته جالب دیگری که در این‌جا می‌توان یافت، این است که حضرت علی (ع) به بینی مورچه اشاره نکرده است.

با تحقیقاتی که دانشمندان امروزی در این زمینه داشته‌اند، به این نتیجه رسیده‌اند که مورچه فاقد بینی است، ولی از حس بویایی قویی برخوردار می‌باشد این نیز به عنوان یکی از اعجازهای علمی نهج‌البلاغه به شمار می‌آید و علم لدنی حضرت علی (ع) را به اثبات می‌رساند.

3- پای مورچه

«فَتَعَالَی الَّذِی أَقَامَهَا عَلَی قَوَائِمِهَا وَ بَنَاهَا عَلَی دَعَائِمِهَا وَ لَمْ یشْرَکْهُ فِی فِطْرَتِهَا فَاطِرٌ وَ لَمْ یعِنْهُ عَلَی خَلْقِهَا قَادِرٌ» (دشتی، نهج‌البلاغه، 257)؛ «پس بزرگ است

خدایی که مورچه را بر روی دست و پـایش بر پا داشت و پیکره وجودش را با استحکام نگاه داشت. در آفرینش آن هیچ قـدرتی او را یـاری نـداده و هیچ آفریننـده‌ای کمکش نکرده».

امـام در این‌جا به نتیجه‌گـیری در قسـمت قبل پرداختـه، همگان را به دو موضوع توجه می‌دهد.

1ر خداوند این پیکر ظریف را بر دست و پایی ظریف که تــوان حمل آن را دارد، بلکه گــاه کوله‌بــار ســنگینی که چنـــدین برابر وزن اوست بر دوش می‌گـــیرد، اســـتوار ســاخته است و جــالب‌تر این‌که با کوله‌بــارش از دیــوار صاف بالا می‌رود و گاه به سقف می‌چسبد و به راه خـود ادامه می‌دهد. کاری که از هیچ انسـان قهرمـانی سـاخته نیست.

2ر برای او اسکلتی متناسب حالش آفریده که امام از آن به دعائم (ستون‌ها) تعبیر فرمـوده است. این اسـکلت نه آن قدر سنگین است که از توان حـرکت او بکاهد و نه آن قـــدر نتواند از هـــیئت او و محتـــوای درون وجـــودش را بکاهد.

حضرت علی (ع) در خطبه 165 که به علم انتومولوژی (Entomology حشره‌شناسی) اشاره کرده، نگاهی گـذرا به اندام و حرکات این موجود ظریف داشته است:

«وَ سُـــبْحَانَ مَنْ أَدْمَجَ قَـــوَائِمَ الـــذَّرَّةِ وَ الْهَمَجَـــةِ إِلَى مَا فَوْقَهُمَا مِنْ خَلْقِ الْحِيتَانِ وَ الْفِيلَـةِ وَ وَأَى عَلَى نَفْسِـهِ أَلَّا يضْـطَرِبَ شَـبَحٌ مِمَّا أَوْلَجَ فِيـهِ الـرُّوحَ إِلَّا وَ جَعَـلَ الْحِمَـامَ مَوْعِـــدَهُ وَ الْفَنَـــاءَ غَايتَه» (دشـــتی، نهج‌البلاغـــه، 1388: 225)؛ «پـاک و برتر است خـدایی که در انـدام مورچه و

مگس ریـز، پاها پدید آورد و جانـداران بزرگ‌تر از آن‌ها از ماهیان دریا، و پیلان عظیم‌الجثه را نیز آفریـد، و بر خـود لازم شـــمرد که هیچ کالبد جانـــداری را وا نگـــذارد و به درستی اداره‌اش نماید، جز آن‌که میعادگـاهش را مـرگ و پایان راهش را نیستی قرار داد».

«قوائم» به معنی پاها و «الذره» یعـنی مورچه ریز است و «همجه» به معنـای مگس‌هـای کوچک و به قـولی دیگر یعنی پشه ریز می‌باشد.

امـام در این خطبه به مظـاهر حکمت و آثـار قـدرت حق تعالی می‌پردازد که به مورچگـان خـرد و مگس‌هـای ریـز، دست و پا بخشیده و بدین وسیله به آن‌ها توانـایی داده و هم‌چـــنین دیگر جانـــدارانی که از این‌ها برتر و بزرگ‌ترند همچون ماهی‌های نهنگ‌آسا و حیوانات بیابانی مانند فیل که به آن‌ها اســباب نیرومنـــدی و قـــدرت عطا فرمـــوده است.

بررسی علمی

دانشمندان در مورد حرکات مورچگان پژوهش‌هایی انجام داده‌اند که در زیر به آن اشاره می‌شود:

مورچه‌ها جانورانی پرتحرک هستند. بدن مورچه نمونه‌ای از همـاهنگی سـاختار با کـار را نشـان می‌دهد. مورچه‌ها نـیز مانند سـایر حشـرات اسـکلتی خـارجی دارند که از جنس ماده محکمی به نام کیتین تشکیل شده است.

رشته‌های کیتین که از جنس نوعی پلی ساکارید سخت و محکم هســتند، درون مـــاده‌ای از جنس پروتـــئین قـــرار می‌گیرند و اسکلت خارجی حشره را می‌سازند.

هر یک از شش پای مورچه از چند بند ساخته شده است. بندها در محل مفصل‌ها به هم متصل می‌شوند. بندهای پاهای مورچه، تو خالی و لوله مانند، اما به اندازه‌ای استحکام دارد که در اثر نیروهایی که معمولاً مورچه با آن‌ها سر و کار دارد، نمی‌شکنند.

ماهیچه‌های درون این لوله‌ها بسیار قدرتمند و در عین حال باریک‌اند چون وزن بدن مورچه روی هر شش پا وارد می‌شود، نیرویی که به هر پا وارد می‌شود، چندان زیاد نیست.

مورچه می‌تواند اجسامی به سنگینی صد برابر یا بیشتر از وزن خودش را حمل کند و این همت بلند و جرأت او را می‌رساند و در میان حیوان‌ها هیچ موجودی یافت نشده که بتواند مانند مورچه چند برابر وزن خود را حمل کند.

ممکن است این سؤال پیش بیاید که چرا حضرت علی به طور مستقیم به کلمه «رِجل» به معنای «پا» اشاره نکرده و از کلمه «قوائم» استفاده نموده است؟

پاهای مورچه از جنس ماده محکمی به نام کیتین تشکیل شده که به آن‌ها استحکام فوق‌العاده‌ای بخشیده است و باعث شده روی پاهای خود بایستد و در برابر نیروهایی که در هنگام حمل اجسام و... بر بدن او وارد می‌شود، مقاومت کند.

به نظر می‌رسد، حضرت علی به همین دلیل از کلمه «رجل» استفاده نکرده و کلمه «قوائم» را به کار برده است؛ زیرا اگر به جای «قوائم» از «رجل» استفاده می‌کرد، آن معنای استحکام و قوی بودن و معنای واقعی

خــود را نمی‌رســاند که این اوج فصــاحت و بلاغت کلام حضرت امیر را می‌رساند و این شیوه بلاغت نیز در قرآن به طور مکرر به چشم می‌خورد.

برای نمونه یکی از این آیات در ذیل ذکر می‌شود:

Pوَ قِیــلَ یا أَرْضُ ابْلَعِی مَــاءَکِ وَ یا سَــمَاءُ أَقْلِعِی وَ غِیضَ الْمَاءُ وَ قُضِی الْأَمْرُ وَ اسْـتَوَتْ عَلَی الْجُـودِی وَ قِیـلَ بُعْـداً لِلْقَوْمِ الظَّالِمِینَ. (هود/ 44)؛ «و گفته شد:ای زمین، آبت را فرو بر! وای آسمان، خودداری کن! و آب فرو نشست و کار پایان یافت و (کشتی) بر (دامنه کـوه) جـودی پهلو گرفت؛ و (در این هنگام) گفته شد: دور باد قوم ســتمگر (از سعادت و نجات و رحمت خدا!)».

نهج‌البلاغه در ردیف قرآن‌جای می‌گیرد و چیزی جــدای از آن نیست. بی‌شـــــــک، به همین دلیل به آن لقب «اخو القرآن» داده‌اند.

4- ساختمان شکم و دستگاه گوارش مورچگان

«وَ لَـوْ فَکَّرْتَ فِی مَجَـارِی أَکْلِهَا وَ فِی عُلْوِهَا وَ سُـفْلِهَا وَ مَا فِی الْجَوْفِ مِنْ شَرَاسِیفِ بَطْنِهَا»؛

«اگر در مجاری خوراک و قسمت‌های بالا و پایین دستگاه گوارش و آن‌چه در درون شکم او از غضروف‌های آویخته به دنده تا شکم [اندیشه نمایی، از آفـرینش مورچه دچـار شگفتی شده و از وصف او به زحمت خواهی افتاد]».

شراسیف جمع آن شرسوف است و به معنای قسمتی از قفسه سینه است که بر شکم مشرِف می‌شـود. امـام در این قسمت ساختمان شگفت‌آور این موجود زنـده کوچک را تشـــــریح می‌کند و انســـــان را به تفکر و اندیشه وا

می‌دارد؛ اگر انسان در آفرینش این موجـود کوچک که به زحمت دیـده می‌شـود، دقت کند و پرده‌هـای غفلت را که ناشی از عادی شدن مسئله است، کنار بزنـد، به راسـتی یک دنیا شگفتی در آن دیده می‌بیند.

آری نیکو بیاندیش که صاحب جثّه‌ای چـنین ریز و کوچـک، چگونه غذای خود را می‌جـود و می‌بلعد و مجـاری نفس و طعمش چگونه است؟.

حضـرت علی در این قسـمت از خطبه به عضو مهمی از بدن مورچه به نام «شراسیف» اشاره کرده و همـان‌طور که ذکر شـد، قسـمتی از قفسه سـینه است که به شـکم وصل می‌شود و در واقع، نوعی غضروف می‌باشد که در هنگام تغذیه و غذا رسانی به مورچه‌ها به صورت منبسط و منقبض در می‌آید تا عمل جـذب و دفع غـذا آسـان‌تر صورت گیرد.

این مسـئله، علم و آگـاهی امـام علی (ع) را در زمینه علـوم پزشـکی می‌رسـاند که قرن‌ها پیش بـدون وجـود امکانـات و علـوم فنـاوری به آن اشـاره کرده‌اند که تا آن زمان کسی جز او به این مسائل آگاه نبوده است.

پیمودن طول کهکشان راه شیری با سرعت نور چقدر زمان می‌برد؟

دانشمندان موفق به شناسایی ستاره‌هایی شدند که با توجه به ساختارشان، جزو ستارگان دیسکی کهکشان راه شیری طبقه‌بندی می‌شوند. به این ترتیب باید وسعت کهکشان خود و زمان لازم برای پیمودن طول آن در جریان سفری خیالی را، فراتر از آن‌چه که تصور می‌شد بدانیم.

راه شیری که در دسته کهکشان‌های مارپیچ قرار می‌گیرد، دارای یک بخش مرکزی متشکل از ستاره‌های کهنسال است و سایر ستارگان آن از جمله خورشید ما (که به ستارگان دیسکی معروفند)، در قسمت دیسک کهکشان استقرار یافته‌اند که از چندین بازوی مارپیچ تشکیل شده است. حالا تحقیقات جدید نشان می‌دهد که بزرگی این دیسک، فراتر از تصورات پیشین ماست؛ به طوری که 200 هزار سال زمان می‌برد تا یک فضاپیما با سرعت نور، طول کهکشان راه شیری را بپیماید.

کهکشان راه شیری

محققان چنین نتیجه‌ای را با آنالیز فراوانی فلزات و عناصر سنگین در ستاره‌ها که به فلزیگی یا متالیسیتی (metallicity)ـ موسوم است، به دست آوردند. هنگامی که این دانشمندان توجه خود را به ورای مرزهای از پیش تصور شده‌ی کهکشان راه شیری معطوف کردند، ستاره‌هایی را یافتند که از حیث ترکیبات ساختاری و فلزیگی، شباهت بسیاری با ستارگان دیسکی کهکشان ما دارند.

موضــوعی که به عقیــده‌ی «کــارلوس آلنــده» یکی از نویسندگان این مقاله و محقق انستیتو اخترفیزیک جزایر قناری، می‌تواند بیانگر فراخ‌تر بودن مرزهای راه شــیری نسبت به آن‌چه باشد که پیش از این پنداشته می‌شد.

پیمودن طول کهکشان راه شیری 200 هزار سال نـوری زمان می‌برد

بر اســاس این مطالعه جدیــد، فاصــله قطــری دیسک کهکشان راه شـیری 200 هـزار سـال نـوری تخمین زده شده و این در حالی است که پیشتر از ارقام 100 هـزار یا 160 هزار سال نوری سخن به میان آمده بود. بـزرگی این اعداد و ارقام هنگامی بیشـتر به چشم خواهد آمد که بـدانیم یک سـال نـوری، در واقع مسـافت پیمـوده شـده توسط نور در یک سال است که چیزی حدود 10 تریلیون کیلومتر می‌شود.

اما برای درک بهتر موقعیت این ستاره‌های دیسکی تــازه کشف شده، باید گفت که فاصـله آن‌ها تا مرکز کهکشـان راه شــیری، سه برابر بیشــتر از فاصــله خورشــید ما تا مرکز کهکشــان است. البته اعضــای این تیم تحقیقــاتی معتقدند که احتمــال شناســایی ســتاره‌های دیســکی تا فاصله‌ی چهار برابر دورتر نیز وجود دارد.

کهکشان راه شیری

این یافته‌ها به کمک داده‌هـــای جمع‌آوری شـــده از دو تلســکوپ طیف‌نگــار لاموست (LAMOST)ــ و اپــوجی (APOGEE)ــ حاصل شد که رصد ســتارگان را بر اســاس تفکیک نــور آن‌ها به رنگ‌هــای مختلف انجــام می‌دهند. محققــان از طریق تجزیه و تحلیل این الگوهــای رنگی

ترسیم شده، قادرند از عناصر تشکیل دهنده‌ی ستارگان، اطلاع حاصل نمایند.

البته این اولین بـــاری نیست که دانشـــمندان، نـــاگزیر به اصـلاح عقاید خـود دربـاره یکی از کهکشـان‌ها شـده‌اند. نتـــایج یک مطـــالعه‌ی جدید دیگر حـــاکی از آن است که کهکشان همسایه‌ی ما با نـام آندرومیـدا (Andromeda)، جرم و حتی ابعاد تقریبا مشابهی با راه شـیری دارد و بر خلاف تصـــــورات پیشـــــین، دو یا سه برابر بزرگ‌تر از کهکشـان ما نیسـت؛ یـافته‌ای که می‌تواند پیش‌بینی‌هـای موجود مبنی بر برخـورد این دو کهکشـان به یک‌دیگر تا 4 میلیارد سال آینده را تحت تاثیر قرار دهد.

تبیین جهان و سرقت علمی آکادمی‌های غربی

یکســال پیش مقــاله‌ای تحت عنــوان:«انقلابی در نظریه کیهان شناسی» نوشتم که با استقبال ســایت‌های علمی روبرو گشت. اخیرا نیز خبری در رسانه‌ها منتشر گردیــد، و این بهانه‌ای شد تا چندی به پای صحبت استاد نشینیم.

قبل از شــنیدن صــحبت‌های اســتاد مرتضی رضــوی در خصوص چگونگی دستبرد آکادمی‌های غربی به نظریات و محتــوای کتــاب تبــیین جهــان و انســان، فشــرده‌ای از بیوگرافی و برخی از تالیفات و آثـار ارزشـمند ایشـان را ذکر می‌کنم تا خواننـــدگان محـــترم با ســـابقه علمی و فرهنگی ایشان آشنا گردند:

آیت الله مرتضی رضـــوی در 26 دی‌مـــاه ســـال 1326 شمسی در خانواده‌ای فرهنگی، مذهبی و روحــانی چشم به جهان گشود. در اواخر سال 1340 پس ازتحصیل دوره ابتدایی و علـوم مقـدماتی به شـهر مقـدس قم عـزیمت نمودند و در محضر اســاتید بــزرگ به تحصــیل علــوم و معارف اسلامی پرداختند: دروس فلسفه و منطق را نـزد بزرگـانی چـون انصـاری شـیرازی، شـهید دکـتر مفتح و استاد شهید مرتضی مطهری گذراندند.

فقه و مکاسب رادر محضر آیت الله فاضل لنکـــــرانی و آیت الله جعفر سـبحانی و درس «خـارج» را مـدتی نـزد آیت الله داماد، و آن‌گاه از کلاس درس خارج مرحوم آیت الله گلپایگـــانی، آیت الله شـــریعتمداری و جلســـات اختصاصی آیت الله ملکوتی بهره‌مند شدند.

در سن 19 سالگی کتاب «خلقت آدم و بحثی در تکامل» را با مقدمه شـــــهید دکـــــتر مفتح تحریر و به چـــــاپ می‌رسانند.

آثار و تألیفـات ارزشـمند آیت الله مرتضی رضـوی به 24 جلد کتـــــاب و به بیش از صد مقاله درمطبوعـــــات کثیرالانتشـار می‌رسد که در زیر به اهم تالیفـات ایشـان اشاره می‌شود:

خلقت آدم و بحثی در تکامل (2 جلد)، مضارعه و مضاربه در اسلام، تحلیل نظامهای سیاسی، تفسیر سوره جمعه، تحلیلی بر اوضاع کردستان، نهج الشهادة، تبیین جهـان و انسان، گـذری بر جامعه شناسی شـناخت، تصـحیح جـامع الشـــتات (4جلد)، برداشـــتهای فقهی، دانش ایمـــنی در اسـلام، نقد مبـانی حکمت متعالیـه، محی الـدین در آئینه فصوص: (2 جلد)، انسان و چیستی زیبایی، حلقات 1 (در احکام ماء البئر)، حلقات 2 (ویژگی‌های کتاب الخمس در فقه)، حلقات 3 (جامعه شناسی متعه)، حلقات 4 (سیر تحـولات وضو در میـان امت)، مکتب در فرایند تهاجمـات تاریخی، تفسیرهاشمیه (بیش از 10 جلد در دست چاپ)، تحزب (در دست چاپ).

یک سـال پیش با مطالعه خـبری تحت عنـوان – آیا جهـان امـــروزی زائیـــده یک جهـــان قبلی است- «انقلابی در نظریه‌های کیهان شناسی» در صفحه دانش و فناوری به تـاریخ 17 اردیبهشت1385در روزنامه همشـهری مـرا بر آن داشت تا نسبت به تاریخ ظهور چنین اظهار نظرهایی در عرصه کیهان شناسی و فیزیک نظـری احسـاس تردید و بد گمانی کنم.

با این توضیح که من یکی از علاقه مندان به علم نجوم و مباحث فیزیک نظری سال‌ها پیش با اثر ابتکاری آیت الله مرتضی رضوی تحت عنوان «تبیین جهان و انسان» آشنا شدم و شاهد چالش فکری این اندیشمند با اندیشمندان غربی در مطبوعات کثیر الانتشار بودم.

دقیقا در روز یکشنبه سوم اسفند 1376 – بیست و دوم فوریه 1998 میلادی در پی انتشار خبری با عنوان «ارائه نظریه جدیدی در مورد پیدایش کائنات» به نقل از خبر گزاری رویتر از لندن که در آن، دو دانشمند انگلیسی به نامهای استفان‌هاوکینگ و نیل توروک ادعا کرده بودند «کائنات پیش از انفجاری بزرگ در 12 میلیارد سال پیش به اندازه یک نخود بیش نبوده است»، آقای مرتضی رضوی در نامه‌ای خطاب به رئیس دانشگاه کمبریج (که در روزنامه ایران و جمهوری چاپ شد) تاکید کرد که این نظریه برای نخستین بار توسط وی ارائه شده و دو دانشمند انگلیسی این نظریه را از کتاب ایشان (که در سال 1372 چاپ و منتشر نموده و نسخه‌های متعدد آن را چهار سال قبل از انتشار این خبر برای دانشگاه کمبریج و برخی دانشگاه‌های دیگر اروپایی ارسال کرده) اقتباس نموده‌اند.

آقای رضوی در همان نامه ضمن گلایه از دو دانشمند مذکور، که عین الفاظ کتاب ایشان را به کار برده‌اند بدون آن‌که نامی از ایشان برده باشند، پیش بینی نموده بودند که دو اصل مهم دیگر این نظریه را از کتاب «تبیین جهان و انسان» رفته رفته توضیح خواهند داد و یک تئوری تمام عیار ارائه خواهند نمود.

اکنون با گذشت قـریب به هشت سـال از انتشـار و ارائه نظریه مذکور، پیش بینی آقای رضـوی تحقق می‌پـذیرد و آن دو اصل مهم تحت عنوان «آیا جهـان امـروزی زائیـده یک جهان قبلی است» به منصحه ظهور می‌رسد.

در آن زمـــان کم نبودند کســـانی که ایشـــان را محکـــوم می‌کردند که یک ایـرانی کجا و دانشـمندان کمـبریج کجـا، لیکن علی رغم نظر این حضرات، خانم دانشمندی به نام «دکتر اعظمی» از آمریکا به یـاری ایشـان برخاست و در صدا و سـیمای بـرون مـرزی زمینه یک مصـاحبه علمی با آقای رضوی را فـراهم سـاخت و به این صـورت وقفه‌ای چند در ارائه بخش دوم پـــــروژه پیـــــدایش کائنـــــات اسـتفان‌هاوکینگ ایجـاد شد. اما اینک آقـای نیل تـوروک همکـار دیرین‌هاوکینگ با پروفسـور اسـتاینهارت همـراه گشـته تا آن‌چه از نظریـات نـاب و ابتکـاری کتـاب آقـای رضوی جای مانده است به یغما برند.

پس از یکسـال علی رغم تمایل معظم له فرصـتی دست نمـود تا در خصـوص این مـاجرا با هم نشسـتی داشـته باشیم.

ضمن تشکر و سپاس از جنابعالی به خاطر تخصیص وقت خویش در خصوص دستبرد و یا به عبارت دقیقتر سـرقت علمی آکادمی‌های غربی از کتاب تبـیین جهـان و انسـان توضیحاتی ارائه فرمایید:

بگذارید کمی به عقب برگردیم:

نزدیک غـروب به قم رسـیدم، آشـفته و پریشـان، روزه بودم، با این که نسبت به روزه به دلیل عـوارض جسـمی فرد کم طاقتی هسـتم هر از گـاهی مشـمول لطف خـدا

شده به سراغش می‌روم. به محض این که خودرو پیکـان را پارک کردم بچه‌ها دویدند که با پدر بزرگ و مادر بزرگ شان دیدار کنند. من در آخر از همه به پدر سلام کـردم و دست ایشان را بوسیدم.

می دانست معمـولا وقـتی دسـتش را می‌بوسم گرفتـار درگیری درونی هستم. نگاهی دلسوزانه کرد و گفت:

-باز چه خبر است؟

-چیزی نیست روزه ام.

-می شناسمت بگو چه شده ما هم بدانیم-؟

اما به سرعت جریان سخنش را عوض کرد: خـوب افطـار می‌کنی، حالت سر جایش می‌آید.

و به گفتگو و شوخی با نوه‌هـایش پـرداخت. من را که در کناری نشسته بودم نا دیده گرفت.

... خوب، حالا بگو ببینم چه شده است؟

-گفتم که چیزی نیست روزه بودم.

-می شناسمت، حالا که یک ساعت از افطارت گذشـته در دریای غم هستی.

گفتم: یک مصاحبه کرده‌ام در اندشه آنم.

-باز چه مصاحبه ای؟

-مصاحبه با تلوزیون بـرون مـرزی در بـاره کتـاب «تبـیین جهان و انسان». گفتند ما سخنان شما را پخش می‌کـنیم سپس می‌رویم سـراغ آقـای اسـتفان‌هاوکینگ ببیـنیم در

پاسخ شـــما چه می‌گوید. گفتند این رسم برنامه ما است و در دنیا مرسوم است.

سیمای دلسوزانه پیر مرد با شنیدن سخنم عوض شد و با لحن توبیخ آمـیز گفت: مگر قـرار نبـود که دیگر به سـراغ روزنامه، رادیو و تلوزیون نـروی؟ مگر قـرار نبـود کـاری باهاوکینگ نداشته باشی؟! حالا دقیقا شرح بده ببینم چه شده است؟

پدرم در علم پیچیـده کلام و نـیز در تحلیل امـور سیاسی صـــاحب نظر و ممارست کامل داشت. در ســـال 32 که شش ســـــاله بـــــودم مجله‌ای را به خانه آورده بـــــود، کاریکاتوری در آن ترسیم شده بود: مصدق شیشه بـــزرگ پر از شـــیر در بغل دارد با پســـتانکی بـــزرگ بر ســـرش. خطـــاب به شـــاه (که به صـــورت کـــودک رنجـــور و نحیفی ترســـیم شـــده بـــود) می‌گوید:مملی جـــون لولو مه مه را خورد.

اینک توقع دارد پسرش که در چنین محیطی تربیت شـــده و از شانزده ســـالگی عملا در مبـــارزات انقلابی غوطه ور شـــــــده، دست از سیاست بکشد. کـــــــاری با روزنامه و مصاحبه و غیره نداشته باشد. اما جریان امـور تا حـدودی مطابق خواسته او شد.

پیش از این مقالات، مصـاحبه‌ها و سـخنان و نظریه‌هـایم در روزنامه اطلاعـــات، کیهـــان و بقیه چـــاپ می‌شد و در رادیو و تلوزیون نیز عنوان می‌گشت. با تغیـــیر اوضـــاع از من خواسته می‌شد که من نیز تغیـــیر کنم و به قـــول یکی از دوســـتان سیاســـتمدار ما نـــیز باید بالانسی بـــزنیم! به دلیل عـــدم محـــارت من در علم ژیمیناســـتیک به تـــدریج از

حـــوزه این کارها خـــارج شـــدم. یا «ما را از آن خـــارج شـدیم»، یکی دو نشـریه که هنـوز 57 می‌اندیشـیدند به شدت می‌خواستند با آنان همکاری کنم. از جمله با تاسی به منطق «مشد امیر» از خیر آن گذشتیم.

یادم هست به درخواست جناب آقای گرشاسبی پـذیرفتم که مطالبی در روزنامه ابرار بنویسم. مشروط بر این که فقط طـــنز سیاسی باشد و با امضـــای مســـتعار، چند شـــماره تحت عنـــوان «یـــادم هست» با امضـــای شـــمع خاموش نوشتم. با تغییری که در مدیریت داخلی روزنامه پیش آمد، ادامه ندادم.

سه شـماره از طنزها که آمـاده کـرده بـودم به روزنامه ندادم. آقای گرشاسبی که در مسافرت بود از لنـدن زنگ زد و خواست که کار را ادامه بدهم. گفتم سه شـماره در دست دارم اما می‌خـــواهم به یکی از آن‌ها خـــودم عمل کنم. گفت چیســـت؟ گفتم می‌دانم که در خبرها آمـــده و آقـــای فلانی گفته است: درست است که فلان چـــیز و فلان مطلب و فلان اصل از دست مـــان رفته اســـت، دستکم مواظب باشید این یکی که.... باشد از بین نرود.

گفت بلی شـنیده ام. گفتم در بـاره آن چـیزی نوشـته‌ام بشـــنوید: یـــادم هست در آن دوران که بخشی از گوشت مصـــرفی تهـــران از آذربایجـــان غـــربی تـــامین می‌شد چوبداران، گوسفندان را با کـامیون پشت سر کـامیون به تهران می‌فرستادند. اما گاو و گاو میش را جمع کـــرده و تا بناب می‌راندند و در آن آن‌جا سوار واگون قطار کـرده و به تهران می‌رسانیدند. مشد امیر ما نـیز با بی‌اعتنـایی تمام به نحوست سیزده، 13 گاومیش بار قطـار کـرده و خـــودش در کنـــار گاومیش‌ها چـــوب بدست نشســـته تا از

حیوان‌ها مواظبت کند. در کوهستان‌های هشترود میله‌ای از حلقه‌ای در رفته و قفل حفاظ واگن باری باز شـــده و آویـزان می‌شـود. سـرعت قطـار و بـاد شـدید ناشی از حـــرکت گاومیش‌ها را مضـــطرب و وحشی می‌کند. با مشاهده عبور سریع کوه و صخره چشمشان گشـاد شـده و نفس شدیدی از کانـال بیـنی شـان فـوران می‌کند. رم کرده‌اند و می‌خواهند به پـایین پریـده و فـرار کنند. مشد امیر چوبش را در جلو سینه گاومیش‌ها گذاشـته که مـانع از پریدن شود. اما ناگهان گاومیش اول به بیرون می‌پرد و دست و پـایش می‌شـکند. دومی، سـومی، و بـالاخره مشد امیر ماند و تنها گـاومیش سـیزدهم. فکـری کـرد، و تصمیمش عوض شد.

از حفـاظت این یکی منصـرف گشت به پشت گـاو میش رفت دو دسـتی از رانهـای گـاومیش هل داد: بـرو، بـرو صـاحب مـرده اگر با مانـدن تو امـیر، امـیر می‌شـود، نخواستم آن نیز پرید و مرد. اینک مشد امـیر مانـده و آن واگون بی‌حفاظ تا که به یک ایستگاه برسد پیاده شود.

حـــالا که فلان چـــیز و فلان مطلب و فلان اصل از بین رفته این آخری را هم نمی‌خـواهم بـبینم قطـار تغیـیرات اصول در کجا خواهد ایستاد.

آقـای گرشاسـبی، روزنامه شـما گـاومیش سـیزدهم من است و دیگر تمام.

این بار رفته بودم بـرخلاف توصـیه‌های پـدر با تلویزیـون مصاحبه کرده بودم آن هم در قالب یک درگـیری علمی با کمبریجی‌ها در تلویزیون برون مرزی که آن روز بود.

محتوی کتاب «تبیین جهان و انسان» را از سال 56 در مراکز علمی به طور مکرر تدریس کرده بودم (همانطور که در متن آن آمده است) در آخر چند دوره در دانشکده «بهداشت، حفاظت و ایمنی» بجای کتاب معارف اسلام که در واقع معارف یونان بود، تدریس کردم، برخی از اساتید دانشکده به ویژه آقای دکتر نور محمدی (دارای مدرک پی اچ دی از امریکا) و رئیس دانشکده اصرار داشت که مطالب تدریسی به صورت کتاب در آید، می‌گفتند: این مطالب را جزوه کرده به دست دانشجو می‌دهی همه جا پخش می‌شود، حیف است دیگران سرقت کرده و به نام خود چاپ می‌کنند.

کتاب را تنظیم کردم و در سال 72 به عنوان چهارمین کتابم چاپ شد، این بار پیشنهاد مصرانه داشتند که مجلداتی از کتاب به دانشگاه‌های دنیا فرستاده شود تا در همه جا ثبت شود تا کسی نتواند مطالب آن را سرقت کند به 9 دانشگاه اروپائی و آمریکائی (هر کدام دو مجلد) همراه خلاصه‌ای از کتاب به قلم دکتر نور محمدی و نامه‌ای کوتاه به قلم خودم با ترجمه همسر آقای نور محمدی، ارسال شد. دانشگاه‌های کمبریج، دورهایم، کرشلی، در پاسخ کتبی اعلام وصول کرده و تشکر نمودند و یکی از آن‌ها خواستار شده که اگر جلد دوم این کتاب چاپ شود برای شان بفرستیم (کپی نامه‌ها و مدارک در همین سایت در منظر علاقه مندان قرار دارد).

در عصر روز 1/12/1376، اخبار تلویزیون را باز کردم، یک خبر را از روزنامه «ساندی تایمز (22فوریه1998) پخش می‌کرد: آقای نیل تروک و استفان‌هاوکینگ از

دانشمندان کمـبریج اعلام کردند که...» گفتم بهـتر است متن خبر را از مطبوعـات بگـیریم،فـردای آن روز تعطیل بـود روز بعد تنها روزنامه جمهـوری اسـلامی آن خـبر را آورده بـود، دیـدم دقیقـاً بخشی از اصـول اساسی کتـاب من را به نام خودشان اعلام کرده‌اند.

دکتر نور محمـدی که آن روزها از دانشـکده ما رفته و در دانشکده علوم پزشکی بود، در تماس تلفنی گفت: ما چه فکر می‌کـردیم و چه شد. گفتم مصـداق آن مثل است.... عاقبت گرگم تو بودی، گفت فوراً اعتراض کن، خودشان اعلام دریافت کرده‌اند که کتاب را تحویل گرفته‌اند و این بحث‌ها از رشـــته آن دو خـــارج است تـــروک متخصص در فیزیک «ذرّه ای» است وهاوکینگ متخصص فیزیک کیهان نظری.

با پیشنهاد و تشویق استادانی چند پی گـیری کـردیم، اما این بار مسئله فرق می‌کـرد با تغیـیراتی که پس از رفتن دکـــتر نـــور محمـــدی در دانشـــکده رخ داده بـــود بـــرخی از استادان (که با این رشـته آشـنائی نداشـتند) به اصـطلاح بفهمی نفهمی من را محکـــــوم می‌کردند: نمی‌شـــــود کمبریجی‌ها نیازمند مطـــالب یک ایـــرانی باشـــند، خـــوب ممکن است از همان‌جا که شـما این مطلب را دریافته‌اید آنان نیز دریافته‌اند.

حـــالا بیا این آقایـــان داخلی را درست کن تا چه رسد به خارجیـان؛ می‌گفتم آقا این مطـالب اساسـاً از دسـترس فیزیک تجربی و نیز فیزیک نظـری خـارج است وقـتی که من توضیح داده‌ام هم نسق و همسو با رشـته‌های فیزیک شده است، می‌گویم این کشف‌ها را از قرآن، سخن خدا، ســـخن علی(ع) از ســـخن امـــام صـــادق(ع) گـــرفته‌ام و

آورده‌ام در بستر فیزیک نظری جاری کرده‌ام آن‌ها از کجا آورده اند؟

در این‌جا برای دست اندرکاران فیزیک نظری کیهانی می‌گویم: «بحث بر سر منشأ این اصول است که از دسترسی رشته‌های فیزیک خارج است و گرنه به اصطلاح وقتی که معما حل شد آسان شده و در بستر علوم فیزیک قرار می‌گیرد صحت و درستی آن‌ها ثابت می‌شود و مانند گوهرهای تابناک می‌درخشد».

نامه اعتراض آمیز به رئیس دانشگاه کمبریج ارسال شد. (متن نامه در زیر آمده است) رونوشت آن نیز به مطبوعات داخلی داده شد یکی تنها روزنامه جمهوری اسلامی در تاریخ 14/12/1376 خلاصه‌ای از آن را چاپ کرد، معلوم است که بقیه با همان منطق خود کم بینی(مگر ممکن است بزرگان کمبریج نیازمند مطالب علمی یک ایرانی باشند) چاپ نکردند.

آقای دکتر جبار زاده از وزیر وقت علوم، وقت گرفت با هم به دیدار آقای وزیر که پزشک بود رفتیم، وقتی مطالب را برایش توضیح می‌دادم سخن از 000/000/250/18 سال یا 000/750/668/13 سال به میان آوردم آقای وزیر گفت: البته مراد سال نوری است.

گفتم: نه مراد همین سال‌های کره زمین است سال نوری «مسافت» است، واحد مکان است، واحد زمان نیست. فاصله‌های کرات یا کهکشان‌ها با آن محاسبه می‌شود، در این بحث مراد همین سال‌های زمینی ما است.

آقـــای وزیر که پزشک بـــود و از این مطـــالب سر در نمی‌آورد، گمان کرد که من نمی‌فهمم، اهمیت مسئله در نظرش از بین رفت گوئی با خود می‌اندیشـید این آقا که در لباس آخونـدی است چه ادعاهـائی می‌کند. بـالاخره از فهم جناب وزیر مـأیوس شـدم اما در عین حـال نامه من را به یک آقـائی که رئیس دانشـکده اخـتر شناسی بـود ارجاع داده بود. جناب استاد اختر شناس در جواب نوشته بود: آقای رضوی از قرآن و حدیث می‌گوید آقایان تـروک وهاوکینگ از علوم تجـربی بر می‌گیرنـد، نامه این اسـتاد را وزارتخانه به من فرستاد، دیـدم آقـای رئیس دانشـکده اخـتر شناسی اساسـاً نمی‌داند که رشـته علمی‌هاوکینگ صرفاً نظری است نه تجربی، سر رشته آقای تـروک نـیز ذرّه شناسی است نه کیهان شناسی.

پدرم در جریان امر قـرار گـرفت، از من بیعت گـرفت که این درگـــیری با انگلیسی‌ها را در همان‌جا خاتمه دهم و گرنه ترور می‌شوم من هم اطاعتاً لامـره دادم که قضـیه را ختم دهم.

در این میـــان پس از مـــدتی روزنامه ایـــران به هر دلیل اقـدام به چـاپ اعـتراض و نامه من به دانشـگاه کمـبریج کرد.

با گذشت حـدود یک هفته از چـاپ آن در روزنامه ایـران، تلفن زنگ زد: الو

بلی: سلام علیکم.

من اعظمی هستم از تلویزیون برون مرزی، آقـای دکـتر می‌خواســـتیم دربـــاره اعـــتراض شـــما به کمبریجی‌ها مصاحبه‌ای با شما داشته باشیم.

از لحنش پیدا بود که درباره من تصور دیگـری دارد گمـان می‌کند من کسی هســتم که لابد در یکی از دانشـگاه‌های بزرگ غرب کیهان شناسی خوانده‌ام و دکتری گرفته ام.

گفتم: می‌دانید که من در اصل یک آخونـــدم، و مطـــالب کتاب را از قرآن و اهل بیت(ع) گرفته ام.

گفت: به خدمت می‌رسیم خدا حافظ.

با شـــنیدن لفظ آخوند از تماسی که گرفته بـــود دقیقـــاً پشـیمان شد. 20 روز بعد دوبـاره زنگ زد: ببخشـید من همـان اعظمی از تلویزیـون هسـتم، می‌خواسـتم وقـتی تعیین کنید، تشریف بیاورید برای مصاحبه.

گفتم: شما که پشیمان شده بودید.

بدون این‌که پشیمان شدنش را انکار کند گفت: قضـیه را در این‌جا برای تان شرح خواهم داد.

فردای آن روز به جام جم رفتم، دور بین را آمـاده کـرده بودند پیش از شـــروع مصـــاحبه گفتند: بلی ما پشـــیمان شـــده بـــودیم و فکر می‌کـــردیم کسی که در این رشـــته تحصیلات دانشگاهی نـدارد چگونه با فـردی مثل‌هاوکینگ در رقابت است. می‌دانید ما با پیشنهاد یک خانم دکتر که خـواهر این آقـای اعظمی و مقیم آمریکا است به سـراغ شـما آمـدیم سـپس موضـوع را بایگـانی کـردیم، خـانم اعظمی از ما پی گیری کرد که چه کردید آن مسئله را؟

گفـــتیم: این آقا در اصل یک روحـــانی است و تحصـــیلات دانشگاهی در این رشته ندارد، خـانم دکـتر گفت: این که معلوم است از اعتراضنامه‌اش که در روزنامه ایران چاپ شده معلوم است یک فرد روحانی است اما حق با اوست

منشأ این اصول علمی از دسترس دانشگاه‌ها خارج است اگر می‌توانید به او کمک کنید تا حقش ضایع نشود.

بالا خره مصاحبه انجام یافت و اینک در حضور پدر چه جوابی دارم.

گفت: مگر قرار نبود این موضوع را پی گیری نکنی، رفتی مصاحبه هم کردی، انگیزه ات چیست به چه قیمتی می‌خواهی دنبال این مسئله را بگیری.

گفتم: نمی‌دانم تا چه حد نیتم خالص است اما یک فکر همیشه وجدانم را آزار می‌دهد، فکر می‌کنم به مکتب امام صادق(ع) جفا کرده‌ام اصول علمی قرآن را به دست سارقان علم دادم به یغما برده‌اند، این فکر به شدت رنجم می‌دهد

گفت: اگر کارت قربةً الی الله بوده، نباید چنین فکری آزارت دهد. ادامه داد اگر با این نیت مصاحبه کرده‌ای پس چرا نگرانی؟

گفتم: امروز زنگ زدند تهدیدم کردند.

رنگ پدرم سرخ شد، ترسیده بود، هنوز هم دلم به آن حالش می‌سوزد، آدم ترسوئی نبود اما درباره انگلیس و انگلیسی‌ها نظر رعب انگیزی داشت. مادر در کنار پدر قرار گرفت با هم حکم شرعی کردند که حق ندارم قضیه را پی گیری کنم. پدرم در سال6/12/77 رفت و مادرم نیز در سال 86، تا بودند به فرمان شان عمل کردم و اینک شرعاً از آن فرمان آزادم و عمرم را نیز کرده‌ام شصت و یک سال دارم.

در مصاحبه با آقای نیل تروک در ساندی تایمز آمـده بـود که قـرار است آقای‌هاوکینگ در کتـابی که می‌نویسد این اصول را بیاورد. اما دفاعیات من و کمک‌های خـانم دکـتر اعظمی مـوجب گشت‌هاوکینگ از آوردن آن‌ها در کتـابش خوداری کند، کتاب تحت عنوان «جهـان در پوست گـردو» منتشر شد و از کنـار اصـول من رد شـده است (البته نه اصول من، بل اصـول مکتب جعفر صـادق(ع)-). در این‌جا باید به یک نکته اشـــاره کنم: اصل مصـــاحبه در ســـاندی تایمز تنها از زبـان نیل تـروک است که‌هاوکینگ را نـیز با خـــود همـــراه کـــرده بـــود، ممکن است او آن ســـخنان را بی‌دلیل به‌هاوکینگ نســـــبت داده باشد اما آقای‌هاوکینگ هرگز گفته‌هـای او را تکـذیب نکـرد با این‌که از آوردن آن اصول در کتابش خوداری کرده است.

ولی حضـــرات غربی‌ها دست بـــردار نبودند و نیســـتند به نمونه‌های زیر توجه فرمائید:

1- پس از انصـــراف‌هاوکینگ، آقـــای ت.پادمانابـــان از کمبریج در کتاب پس از نخستین سه دقیقه، نوشت که از بیگ بنگ تا به امروز 000/000/700/13 سـال می‌گـذرد، یعـنی رقم من را که در تبـیین جهـان و انسـان می‌باشد روند کرده و به نام خود نوشته است.

دست اندر کاران دانش کیهان شناسی می‌دانند که چنین رقم دقیق در این مبـــاحث از تـــوان و حیطه و دسترسی علم کیهان شناسی خارج است. پیش از آن که کتـاب من به دانشـگاه‌های غـربی برسد رقمی که از طـرف مراکز علمی ابـــراز می‌شد از هشت ملیـــارد ســـال تا بیست میلیـارد سـال بـود. یعـنی همه نظریه‌ها بر «احتمـال» مبتنی بـود آن هم احتمـالاتی با این فاصـله زیـاد ناگهـان

آقــای ت. پادمانابــان رقم دقیق 13/700/000/000 را می‌آورد گـوئی در زیر درخت کمـبریج بـرایش وحی شـده است.

2- آقای نیل تروک پس از آن‌که ازهاوکینگ مایوس شده به سراغ پرفسور پل استاینهارت از آمریکا رفته این بــار با همکــاری او می‌گوید بیگ بنگ‌هــای متعــدد بر جهــان گذشـته و هر جهـان از جهـان پیشـین به وجـود آمـده که تفاوت‌هایی با هم داشته‌اند.

تروک برای بار دوم وحی آورده است.

3- از دانشگاه «پن» نیز آمده است: «قبل از این کیهان، کیهان دیگری بوده است» (روزنامه کیهـان صـفحه دانش و پژوهش. 3/3/1385). تروک در کنار پل می‌گوید: جهان به طــور مکــرر دچــار ریــزش شــده است (روزنامه همشهری. صفحه دانش و فناوری. 17/2/1385)

وحی دیگر. کتاب «تبیین جهان و انسان» این همه پیامبر در غرب آفریده است.

4- تلویزیـون ایـران، شـبکه چهـار، در اواخر فـروردین امسال (1387)ـ یک فیلم مستند غربی را در باره کیهـان شناسی پخش می‌کــرد که تقریبــاً همه اصــول ما را به انتســاب به این و آن، به یغما بــرد. به ویــژه دربــاره چگونگی پایان جهان.

پرسش این بود: جهان که با سرعت سرسـام‌آور در حـال انبساط و گسترش است آخـرش چه خواهد شـد؟ مسـئله از جهتی خیلی روشن است سـرعت بـزرگ شـدن جهـان ایجاب می‌کند که مواد جهان منبسط شده و از بین بروند

و نـیز از انـرژی چـیزی نماند حـتی انـرژی هم از جهـتی مشمول این سخن است. اما می‌بینیم با این همه سرعت گسترش، هنوز هم پر از کهکشان‌ها و کرات است.

انیشتین گفته بود: این انبســاط از نو منقبض خواهد شد و جهان دوباره کوچک خواهد گشت. و اســتیفان‌هاوکینگ که لقب «پدر سـیاه چاله‌ها» گرفته بـود امید وار بـود که ســـیاه چاله‌ها جهـــان را بخورند و آن را از گســـترش بازدارند.

در فیلم مــذکور هر دو نظریه ابطــال گشت و اعلام شد که نه تنها جهـــان منقبض نمی‌شـــود بل که به ســـرعت گســـترش آن افـــزوده می‌شـــود. و اعلام شد که ســـیاه چاله‌ها هم زمـانی به گـاز و مـذاب بنفش تبـدیل خواهند شد.

دقیقـاً همـان سـخنانی که من در کتـاب مـذکور از بیـان قرآن «گاز و مذاب ارغوانی» تعبیر کرده ام.

اصل بزرگی از اصـول بـزرگ من، این است که جهـان نه منقبض خواهد شد و نه توسط ســـیاه چاله‌ها بلعیـــده خواهد شد (سیاه چاله‌ها حوادث موضعی هسـتند) جهـان هم‌چنان تا ابد به بـزرگ شـدنش ادامه خواهد داد. و اصل «انبســاط» غلط است بل که جهــان می‌خــورد و بــزرگ می‌شـود همیشه از مرکز جهـان انـرژی و مـاده «ایجـاد» می‌شــود. انبســاط و انقبــاض در جهــان، نــیز حــوادث موضعی هستند ربطی به گسترش جهان ندارند.

5- غربی‌ها با مشکل بزرگی روبرو شـده‌اند نه می‌توانند از این اصول علمی صحیح و زیبای مکتب امام صــادق(ع) چشم پوشی کنند و نه می‌بوانند آن‌ها را تحت نـــام این

مکتب بپذیرند. زیرا سیصد سال است کوشیده‌اند علوم اهل بیت را (هم در تجربیات و هم در علوم انسانی) دفن کنند اینک این گونه رفتار می‌کنند.

بگذار شبکه چهار به مصداق «آن‌چه خود داشت زبیگانه تمنا کند» و اصول علمی خودی را به نام غربیان پخش کند.

اما بنده افتخار دارم که با تمسک به قرآن و اهل بیت(ع) همه اصول دانش کیهان شناسی و فیزیک کیهان را در جهان عوض کرده‌ام و این حقیقت همین امروز روشن است و در آینده نیز روشن‌تر خواهد شد زیرا خورشید پشت ابر نمی‌ماند به امید روزی که طلاب و دانشجویان جوان توجه کنند که «اسلام علم است» اگر از افیون یونانیات و بودائیات مصون بمانند. و این آرزو محقق خواهد شد آن شاء الله.

کپی (عکس) برخی اسناد و مدارک به پیوست در سایت بینش نو (www.binesheno.com)ـ قرار می‌گیرد تا اندیشمندان منصف قضاوت کنند.

جناب آقای رضوی با گذشت حدود پانزده سال از چاپ «کتاب تبیین جهان و انسان» هیچ مطلب جدیدی در کیهان شناسی نظری به نظرتان نیامده که به مطالب آن بیفزائید؟

- چرا چند قانون دیگر هست که باید به قوانین مندرج در آن کتاب افزوده شود از قبیل:

1- همه می‌دانند که «قانون نیوتون» ناقص است حتی به نظر برخی اساساً نادرست است. مسئله‌ای است که

ذهن انیشـــتین را نـــیز مشـــغول کـــرده بـــود و یکی از انگیزه‌های انیشتین در ابـراز نظریه «انحنا» بـود لیکن او نیز در ارائه یک قانون کامل موفق نگشت. این مشکل را نیز از مکتب ثقلین (قرآن و اهل بیت) نیز حلّ کرده ام.

2- در باره فیزیک ذرّه‌ای نیز دربـاره نظریه «ریسـمانی» اصولی را از این مکتب به دست آورده ام.

3- درباره «ماده تاریک» توضـیح جـالبی از مکتب مـذکور آماده کرده ام.

4- مسئله حیات در کرات دیگر.

5- یکی دو مسئله بس مهم دیکر نـیز هست که در دست تکمیل است.

آقای رضوی چهار مورد بالا را که آمـاده کرده‌ایـد، چـیزی منتشر نکرده‌اید یا به اینترنت نداده‌اید، آن شاءالله کی به نشر آن‌ها اقـــــدام می‌کنید که به دست علاقه منـــــدان برسد؟

- هرگز نه به نشر چاپی و نه به نشر الکترونیکی آن، اقـدام نخـواهم کـرد. دیگر نمی‌خـواهم از نو علـوم اهل بیت(ع) را در اختیار دنیا بگذارم که افـرادی به یغما ببرند مگر پیشـــاپیش بـــرخی از مراکز علمی شخصاً به طور کتبی پرسش نمایند و پاسخ دهم تا امکـان به یغما بـردن علـوم اهل بیت (ع) در میـان نباشد.

ببینید خیلی جـای تاسف است: آنـان که بخشی از کتـاب من را به نـام خـود اعلام می‌کنند مثلاً می‌گویند «جهـان کنونی زائیده جهان پیشـین است»، اگر از آن‌ها پرسـیده

شـود «آن جهـان پیشـین از کجا آمـده بـوده اسـت؟» چه پاسخی دارند؟

اینـان هیچ راهی ندارند مگر همه فرمول‌ها و قانون‌هـای کتـاب «تبـیین» را تملک کنند وگرنه همیشه پرسش‌ها به جـای خـود خواهند ماند. البته آنـان گـام به گـام پیش می‌روند همان طور که در پاورقی صفحه 57 کتاب تبیین جهان پیش بیـنی کـرده‌ام و گفته‌ام این اصـول علمی به غرب رفته سـپس از آن‌جا به عنـوان کشـفیات غـربی به جامعه ما بر خواهد گشت. بلی دیگر نمی‌خـواهم علـوم اهل بیت(ع) را به دست یغما گران بسپارم.

با تشکر و سپاس از جنابعالی که در این گفتگـوی کوتـاه شرکت فرمودید.

.....

پیوست‌ها:

1- سند رسـید کتـاب تبـیین جهـان و انسـان از دانشـگاه کمبریج

دانشگاه کمبریج

2- سند رسـید کتـاب تبـیین جهـان و انسـان از دانشـگاه دورهام

دانشگاه دورهام

3- سند رسـید کتـاب تبـیین جهـان و انسـان از دانشـگاه کرنل

دانشگاه کرنل

4- متن انگلیسی معـرفی کتـاب تبـیین جهـان و انسـان برای ارسال به دانشگاه‌های مذکور

MINISTRY OF LABOUR AND SOCIAL AFFAIRS

Faculty of Industrial Safety & Occupational Health

Explanation of the universe and Human

.A Summary of the contents of this book

In the chapter dealing with theism, the following Issues

.are presented

1- Adavent of time and place and their .definitions

2- Universe, time and place were non-existeant before and Are phenomena

In universological chapters 1 and 2, the .following issues are discussed

1- Explanation and elucidation of how the universe was created

2- the age of the universe fro its advents until tobay 218700000000

.years in terms of time known to man

The oldest sun in existence can be -3 .12500000000 years Old

years age there were less 12500000000 -4 galaxies and

heavenly systems and bodies than there are , today

there were onlh masses of gases, molten .matter and energy

The universe underwent general -5 developments and

is believed to be " big bangs" six times since its

advent (with all of the galaxies destroyed) ; the

.new galaxies have appeared

the period between each two of these so- -6 called big

.bangs is measured at 18250000000 years

In the chapter on anthropology -1 the follow subjects are

.debated

Stages of the formation of the earh-1

Stages of the appearance and development-2 .of foodst- Uffs

Intrinsic distinction between the race of man-3 who

now lives on earth and those who inhbited this

.planet in past ages

Transformism and fixism regarding the-4 creation

of flora and fauna as well as all human races; no

matter whether some of them are extinct; Islam believes

In transformism and stipulates a "special "trend

.for todays man

Appearance of other micro- organisms from-5 which

.humans of the past and present originated

The human, in his present form, has-6 undergone

vegetational and crustaceal and crustaceal .evolutionary stages

In Anthropology chapter 2, the origin of family, , society

decemcy, joy, grief, law and costumes in Islam has been

.clearly expounded

Vali-Asr Ave.Hotel Esteglal St. Tehran – Iran

5- متن فارسی نامه اعــتراض آمــیز آیت الله مرتضی رضوی به دانشگاه کمبریج

بنام خدا

ریاست محترم دانشگاه کمبریج

با درود بر جنــاب عــالی و همه همکارانتــان در آن مرکز بزرگ و معروف علمی و نیز با آرزوی نشاط روز افـزون و توفیق بیشـتر دست انـدر کـاران آن دانشـگاه در کشف مجهــولات علمی و مبــارزه با جهــل، گلایه زیر را به آن جناب می‌رسانم:

روز یکشــنبه ســوم اســفند 1376ـ بیست و دوم فوریه 1998 میلادی- کانالهـای متعـدد تلویزیـون کشـور ما در برنامه خبری و نـیز برنامه خبرهـای فـرهنگی و علمی، و برخی از مطبوعـات از جمله روزنامه جمهـوری اسـلامی 23 فوریه خـــــبر زیر را پخش کرده‌اند که عین آن را بصـــــورت کـــــپی روزنامه مـــــذکور، در زیر مشـــــاهده می‌فرمائید:

اکنون یادآور می‌شود: حدود چهار سال پیش دو نسخه از کتاب خـودم تحت عنـوان «تبـیین جهـان و انسـان» را به

دانشگاه شما فرستاده‌ام که لطف فرموده و دریـافت آن را طی نامه‌ای به من ابلاغ فرموده‌اید که کپی آن ضمیمه این نامه تقــدیم می‌شــود. اگر ملاحظه فرمائید خواهید دید که «نظریه جدید»ی که آقــای «اســتفان‌هاوکینگ» و آقای «نیل توروک» دانشمند همکار دانشگاه شما، اظهار کرده‌اند نظریه ابتکـاری من است که بـدون ذکر نـامی از من اعلام کرده‌اند بطـوری که هر شـنونده و خواننـده‌ای تصــور می‌کند این ابتکــار بــزرگ و مهم علمی از خــود ایشان است.

البته من از این‌که ایشان عین الفاظ کتاب من را به کــار برده‌اند متشـکرم حـتی لفظ «نخـود» که در صـفحه 35 کتـاب من آمـده و اشـاره به نسـبیت که در آغـاز کتـاب و مبحث «زمان» و «مکـان» بحث کـرده‌ام و نـیز گسـتر ش نامحدود جهان و «ابـدی بـودن جهـان مخلوقـات» و رقم حــدود 12 میلیــارد ســال و این‌که به جــای «بیگ بنگ» اصــطلاح «انفجــار عظیم» که در جــای جــای بخش اول کنـــاب من آمـــده، من را از بـــدبینی به اقـــدام این دو دانشـــمند محـــترم، بـــاز می‌دارد. بـــدیهی است ایشـــان همانطور که اعلام کرده‌اند قرار است در ماه آینده همین نظریه ابتکـــاری من را در «مؤسسه فن آوری کالیفرنیا» بطور مشروح با مخاطبین در میـان گذارنـد، لابد دو اصل مهم دیگر این نظریه جدید را از کتاب من توضـیح خواهند داد و یک تئـــــوری کامل ارائه خواهد شد. توقع دارم آن ریاست محـترم مقـرر فرمایند نـام منبع و کتـابی که این نظریه را در آن مطالعه کرده‌اند و نـــام خـــودم در این برنامه‌هــای دو دانشــمند مــذکور صــریحاً اعلام شــود و خواهشمندم لطف فرموده و نسـخه‌ای از بیانـات ایشـان

به همان آدرس نـامه‌ای که قبلاً لطف فرموده‌اید ارسـال شود.

همانطور که این کتاب به دانشگاه شما تقـدیم کـرده ام، به بـرخی از دانشـگاههای سـایر کشـورها نـیز فرسـتاده شده اسـت، از آن جمله دانشـگاه دارام و دانشـگاه کرنل آمریکا، تصویر نامه آن دانشـگاه‌ها نـیز- که اعلام وصـول کـــرده است- به حضـــور جنابعـــالی به پیوست تقـــدیم می‌شود.

مرادم از دو اصل مهم به شرح زیر است:

1- توضیح خواهند داد که آن ((نخود)) از کجا آمده.

2- یک نخود که جسمی است بس کوچک چگونه به جهانی بزرگ دارای میلیونها کهکشان، گسترش یافته است. این همه ماده و انرژی را از کجا دریافت کرده؟ از کجا خورده و چه چیزی خورده که این همه فربه شده است؟

روشن است همه و هرگونه پاسخ و توضـیح در مـورد این دو اصل را از کتاب من ارائه خواهند نمود.

در پایان به استحضار می‌رسـانم این موضـوع مهم علمی یک موضـوعی است که دسـتکم در طـول چهـار نسل در خـانواده ما مطـرح بـوده و من آخـرین فـرد این خـانواده هســـتم که آن را تکمیل کـــرده ام. درست است که پنج سـال پیش به صـورت کتـاب چـاپ شـده، اما جزوه‌هـای درسی آن از سال 1358 تا 1371ـ 1979 تا 1992ـ در مراکز مختلف علمی ایـران توسط دانشـجویان من پخش شده ((همانطور که در مقدمه کتاب نوشته ام)) خودتـان بهـــتر می‌دانید که کـــار علمی و تحقیقی تا چه انـــدازه

مشکل و طاقت فرسا است. 18 سـال از عمر من بـرای این کتاب صرف شده، خودم را از پرداختن به امور مـادی و نیز آسایش زندگی محروم کرده امت ا این نظریه را به کمال برسانم.

بنــابر این به من حق می‌دهید که توقع بــالا را از جنــاب عالی و آن دو دانشـمند محـترم و از آن دانشـگاه محـترم داشته باشم.

مجدداً آرزوی توفیق برای شما و همکارانتان

و دانشگاه وزین کمبریج، می‌نمایم.

مرتضی رضوی

6- متن انگلیسی نامه اعــتراض آمــیز آیت الله مرتضی رضوی به دانشگاه کمبریج

IN THE NAME OF GOD

28/02/1998

The Honorable President

Cambridge University

His Excellency,

After conveying my heartfelt greetings and highest regards to your excellency as well as to your honourable colleagues in that well known scientific center and upon wishing further success and prosperity for the honourable authorities of that university in

discovering the unknown scientific subjects and challenging whit ignorance, I would like to bring to your excellency attention the following complaint:

On sunday 22/02/1998, following news was broadcasted and published in different channels of iranian television in news programs as well as in scientific and cultural programs and also in some Iranian presses including the Islamic Republic Newspaper on 23/02/1998, the copy of the mentioned newspaper is as follows:

It should be mentuned that I sent Two copies of my book under the title of “Tabyine Jahan Va Insan” to your university approximately four years ago, and your excellency acknowledged the receipt through a litter, which its copy is attached herewith. If your excellency pay attention you will notice that the theory which has been advised by Mr. Stephan Hawking and Mr. Nil Torouk, is my innovated theory which has been declared without mentioning my name in such a way that readers think that the said important and scientific theory belong to them.

Of course I am very pleased that they have written the exact terms which I have

mentioned in my book. Even the term of “pea” (In persian Nokhoud) is indicated on page 35 of my book as well as “proportionality” which is mentioned at the beginning of the book and subjects of “time” and “place” have been discussed in that book. Also unlimited development of universe and eternity of creatures, the term of “The12 billion years” .have been explained in that book

Their action in using the term “Huge Explosion” instead of “Big Bang” prevents me to be pessimistic on the said scientists. As they have advised, it has been arranged that the said innoveted theory to be discussed in detail with other scientists in “Technology Institute of California” next month. They may explain the other two main principles of this new theory from my book in order to be able to present a perfect theory. In view of the foregoing, I expect from your excellency to arrange that they mention the name of the resource and the book in which they have studied this theory as well as declaring my name clearly in the mentioned meeting program. It will be your excellencys great kindness if you could arrange so that a copy of their statements to be sent to me through the

address which you had sent the previous .letter

I also sent the same book to some other universities in other countries including “Durham university” and “Cornel university” of the USA and they have aknowledged the receipt and copies of their receipts are attached herewith for your excellencys .information

My intention on the said two principles is as :follows

They shall explain how the pea have been -1 created. They shall explain that how this pea .has come to an existance

A pea which is a very small material, so how -2 it has been developed to be a large universe whit millions of galaxies. The pea, from where has received the existing enormous materials and energy. From where it has eaten and has .become so fat

It is obvious that responding to my questions and explanations about the two mentioned principles will be based on my book. It should be noted that this important scientific subject has been a subject of discussion in my family during the past four generations and I, as the

last member of the family have completed it. Although it was published as a book five years ago, but the related study papers (Pamphlets) of the said subject were distributed by my students in different universities of iran from 1979 to 1992 as I have mentioned in .introduction of my book

As your excellency know, scientific research is a hard work and I worked on my book for 18 years and I spent all of my times and deprived myself from all kinds of rest and convenience .in order to complete my research

So I think your excellency would accept that I .have a right to be concerned about this matter

Your excellencys sincere kindness will be .highly appreciated

,Yours Faithfully

Morteza Razavi

جملات زیبا و دلنشین

.....

جملات آموزنده

به یک‌دیگر دروغ نگویید آدم است،

باور می‌کند دل می‌بندد

.....

سخنان بزرگان

خواهان آنم که ضربان قلبتان

به لبخندهای مکرر تکرار شود

و هر آن‌چه به دل آرزو دارید

بی بهانه‌ای از آن شما باشد

جملات زیبا و دلنشین

.....

جملات زیبا و ناب

بچه‌ها هرگز مادرشانرا زشت نمیدانند؛

اگرکسی یاجایی را دوست داشته باشید

آن‌ها را زیبا هم خواهید یافت،زیرا

حس زیبا دیدن همان عشق است

جملات زیبا و کوتاه

.....

جملات فلسفی

سعی کن آنقدر کامل باشی

که بزرگ‌ترین تنبیه تو

برای دیگران

گرفتن خودت از آن‌ها باشد!

.....

جملات زیبا

می‌توان با این خدا پرواز کرد

سفره دل را برایش باز کرد

می‌توان درباره گل حرف زد

صاف وساده مثل بلبل حرف زد

چکه چکه مثل باران راز گفت

می‌توان با او صمیمی حرف زد

.....

متن‌های زیبا و آموزنده

ما به این دلیل روی کـره‌ی زمین زنـدگی می‌کـنیم که از زندگی لذت ببریم

به حرف‌هــای کســانی که به شــما چــیزی غــیر از این می‌گویند گوش ندهید

.....

جملات زیبا و دلنشین

خنداندن افراد

موجب فراموشی مشکلاتشان می‌شود.

چه انسان نیکوکاری ست

آن کس که

فراموشی را به دیگران هدیه می‌دهد.

جملات زیبا و خواندنی

.....

جملات زیبا و خواندنی

گمان می‌کنم هر آدمی

باید پشت پنجره‌ی اتاقش،

یک گلدان گل شمعدانی

داشته باشد،

که هر بار گلهایش خشک می‌شود و دوباره گل می‌دهد،

یادش بیفتد که روزهای غم هم

به پایان می‌رسند!

.....

جملات زیبا و کوتاه

رئیس افسانه‌ای مک دونالد:

شانس با تلاش ارتباط مستقیم دارد.

هر چه قدر بیشتر تلاش کنید

خوش شانس‌تر خواهید بود.

.....

جملات زیبا و خواندنی

اکثر دانه‌ها هرگز رشد نمی‌کنند

پس اگر واقعا می‌خواهید چیزی اتفاق بیفته

بهتره بیش از یکبار تلاش کنید

.....

جملات خواندنی وخاص

اگر می‌خواهید بهترین‌ها را دریافت کنید باید

باور داشته باشید که سزاوار بهترین‌ها هستید

.....

جملات آموزنده

امروز روز قشنگی میشه

اگر هنر اینو داشته باشیم

که قشنگ زندگی کنیم

زیبا ببینم

ونفس بکشم

وجز زیبایی نبینیم

چون،اعتقاد به خدا

زندگی را زیبا می‌کند

.....

سخنان بزرگان

انسان بزرگ نمی‌شود

جز به وسیله‌ی فکرش،

شریف نمی‌شود،

جز به واسطه‌ی رفتارش،

و قابل احترام نمیگردد

جز به سبب اعمال نیکش...

.....

جملات زیبا و ناب

تنها غرور است که

انسانیت را به باد میدهد

ما از مشتی خاکیم وبه آن برمی گردیم

تا می‌توانی دستی بگیرو

مهربان باش

سـوی مغـرب چو رو کند خورشـید / سـایه‌ها را درازتر بینی...

(رهی معیری)

سخنان بزرگان, جملات فلسفی

متون کوتاه و آموزنده

تا توانی رفع غم از چهره‌ی غمناک کن

در جهان گریاندن آسان است اشکی پاک کن...

سخنان بزرگان, جملات فلسفی

متون کوتاه و آموزنده

هیچ‌وقت

یکی را با همه‌ی وجودت دوست نداشته‌باش

یک تکه از خودت را نگه دار برای روزهایی که هیچ‌کس را به جز خودت نداری...

سخنان بزرگان, جملات فلسفی

متون کوتاه و آموزنده

هرگاه از دست کسی خشمگین و یا ناراحت شدید

این قوانین فردی شماست که ناراحتتان کرده است

نه رفتار طرف مقابل...

سخنان بزرگان, جملات فلسفی

متون کوتاه و آموزنده

سر بر شانه خدا بگذار تا قصه عشق را چنان زیبا بخواند

که نه از دوزخ بترسی و نه از بهشت به رقص درآیی

قصه عشق “انسان” بودن ماست...

سخنان بزرگان, جملات فلسفی

مطالب جالب، کوتاه و آموزنده

هنگـامی که خـدا انسـان را انـدازه می‌گـیرد مـتر را دور قلبش می‌گذارد نه دور سرش...

(نورمن وینسنت پیل)

سخنان بزرگان, جملات فلسفی

متون کوتاه و آموزنده

شیر از رام کننده‌ی خود قوی‌تر است

این را رام کننـــــده می‌دانـــــد، مهم اینست که شـــــیر نمی‌داند...

(تری ایگلتون)

سخنان بزرگان, جملات فلسفی

متون کوتاه و آموزنده

دل شما کاروانسرا نیست

نگذارید دیگران وسط دل شما

خستگی رابطه‌های قبلیشان را در کنند...

سخنان بزرگان, جملات فلسفی

متون کوتاه و آموزنده

وابستگی یعنی میخواهمت چون مفیدی

دلبستگی یعنی میخواهمت حتی اگر مفید نباشی...

سخنان بزرگان, جملات فلسفی

متون کوتاه و آموزنده

سه چیز را نگه‌دار:

گرسنگیت را سر سفره دیگران

زبانت را در جمع

و چشمت را در خانه دوست...

سخنان بزرگان, جملات فلسفی

متون کوتاه و آموزنده

هیچ کس متوجه نمی‌شود که بعضی از افراد چه عذابی را تحمل می‌کنند

تا آرام و خونسرد به نظر بیایند!

(آلدوس‌هاکسلی)

سخنان بزرگان, جملات فلسفی

متون کوتاه و آموزنده

زندگی تراژدی است برای آن کس که احساس دارد

و کمدی است برای آن که می‌اندیشد...

سخنان بزرگان, جملات فلسفی

متون کوتاه و آموزنده

دنیای عجیبی شده است

برای دروغ‌هایمان خداراقسم میخوریم

و ب حرف راست ک میرسیم

می‌شود جان تو...

سخنان بزرگان, جملات فلسفی

متون کوتاه و آموزنده

به دنبال فرصت باش، نه امنیت!

جای قایق ساکن در بندرگاه امن است اما بتدریج کف آن خواهد پوسید...

سخنان بزرگان, جملات فلسفی

متون کوتاه و آموزنده

منتظر لحظه مناسب نباش

همین لحظه رو بگیر و مناسب‌ش کن...

سخنان بزرگان, جملات فلسفی

متون کوتاه و آموزنده

یک ابله تحصیل کرده از

یک ابله بی‌سواد ابله‌تر است.

(مولیر)

سخنان بزرگان, جملات فلسفی

متون کوتاه و آموزنده

حکایت عجیبیست

رفتار ما آدم‌ها را خدا می‌بیند و فاش نمی‌کند.

مردم نمی‌بینند و فریاد می‌زنند

سخنان بزرگان, جملات فلسفی

متون کوتاه و آموزنده

بزرگ‌تـــرین اشـــتباهی که ما آدمها در رابطه‌هـــامون می‌کنیم این است که:

نصـــفه میشـــنویم، یک چهـــارم می‌فهمیم و هیچی فکر نمیکنیم

اما دو برابر واکنش نشان میدهیم...

سخنان بزرگان, جملات فلسفی

متون کوتاه و آموزنده

بترسین از آدمِ راستگو

که اگه دروغ بگه

حرفش سندِ!

همه باور میکنن...

سخنان بزرگان, جملات فلسفی

متون کوتاه و آموزنده

تفـاوت بین یک آدم موفق با دیگـران کمبـود اسـتعداد، یا اطلاعات نیست

بلکه کمبود اراده است...

(ونس لمباردی)

سخنان بزرگان, جملات فلسفی

متون کوتاه و آموزنده

آن نعمت نصــیب ماست که قــدرش را می‌دانیم وگرنه از صورت زیبا برای کور چه حاصل؟

(ویلیام تن)

سخنان بزرگان, جملات فلسفی

متون کوتاه و آموزنده

بهترین آدمها زندگی

همانهایی هستند که

وقتی کنارشان میشینی

چایی ات سرد می‌شود ودلت گرم...

سخنان بزرگان, جملات فلسفی

متون کوتاه و آموزنده

موفقیت، جایگاهی که در حال حاضر داری نیست

بلکه سمتی است که نگاه می‌کنی...

سخنان بزرگان, جملات فلسفی

متون کوتاه و آموزنده

وقتی پیروز میشوی نیاز به توضیح نداری

و وقــتی شکست میخــوری چــیزی بــرای توضــیح دادن نداری...

(هیتلر)

سخنان بزرگان, جملات فلسفی

متون کوتاه و آموزنده

چه کلمه مظلو میست

“قسمت ”

تمام نامردی‌ها را گردن میگیرد...

سخنان بزرگان, جملات فلسفی

متون کوتاه و آموزنده

اگر توانستی تا آخر گوش دادن، “قضاوت” نکنی

گوش دادن را یاد گرفته‌ای...

سخنان بزرگان, جملات فلسفی

متون کوتاه و آموزنده

همان‌قدر مورچه درباره ما انسان‌ها میداند

ما هم درباره خدا میدانیم...

سخنان بزرگان, جملات فلسفی

متون کوتاه و آموزنده

خدایا

آنان که همه‌چیز دارند، مگر تو را

به سخره می‌گیرند آنانی را که هیچ ندارند، مگر تو را...

(رابیدرانات تاگور)

سخنان بزرگان, جملات فلسفی

متون کوتاه و آموزنده

از کنایه‌ها نرنج

این مردم کارشان نیش زدن است!

عمریست به هوای بارانی می‌گویند: خراب

سخنان بزرگان, جملات فلسفی

متون کوتاه و آموزنده

عمری گشتیم به دنبال دست خدا برای گرفتن

غافل ار آن‌که دست خدا، دست همان بنده‌اش بود

بنده‌ای که نیاز به دستگیری داشت...

سخنان بزرگان, جملات فلسفی

متون کوتاه و آموزنده

احتمـــال رســـیدن کسی که با اراده به ســـمت ســـتاره‌ای می‌تازد

بیشتر ازکسی است که با تردید به سمت خانه قدم برمی دارد...

سخنان بزرگان, جملات فلسفی

متون کوتاه و آموزنده

رابطه ایجاد کُن

ولی واردِ رابطه ی کسی نشو

” حیوانات هم، به جُفت های یکدیگر کاری ندارند... ”

سخنان بزرگان, جملات فلسفی

متون کوتاه و آموزنده

برای آدمی بهتر است هرگز به دنیا نیاید

تا این‌که به دنیا بیاید و اثری بر جای نگذارد...

(ناپلئون بناپارت)

سخنان بزرگان, جملات فلسفی

متون کوتاه و آموزنده

گرگ، گرگ میزاید و گوسفند، گوسفند

فقط انســـان است که گـــاهی گـــرگ میزاید و گـــاهی گوسفند...

سخنان بزرگان, جملات فلسفی

متون کوتاه و آموزنده

به کسی اعتماد کن که

اندوه پنهان شده در لبخندت

عشق پنهان شده در خشمت

و معنای حقیقی سکوتت را بفهمد...

سخنان بزرگان, جملات فلسفی

متون کوتاه و آموزنده

زندگی به من یاد داده

برای داشتن آرامش و آسایش

امروز را با خدا قدم بر دارم

و فردا را به او بسپارم

سخنان بزرگان, جملات فلسفی

متون کوتاه و آموزنده

حضرت علی (ع):

در شگفتم از کسی که می‌بیند هر روز از جــان و عمر او کاسته می‌شود

اما برای مرگ آماده نمی‌شود...

سخنان بزرگان, جملات فلسفی

متون کوتاه و آموزنده

کاش قبل از حرف زدن

کلمات را ذره ذره میجویدیم

قورت میدادیم

و هضم میکردیم

نه این‌که همه رو بلعیـــده ...و آخر به روی طـــرف بـــالا بیاریم...

تن فروشی علنی زنان و دختران در این شهر

تن فروشی و بـــازار دخـــتران جنسی در این شـــهر از انگلسـتان اخـیرا آزاد اعلام شـده است و بـازار خـوبی را برای تن فروشـان جنسی فـراهم می‌کند. فسـاد اخلاقی در کشورهای غربی بیداد می‌کند.یکی از حومه‌های شـهر لیدز اولین جایی است در بریتانیا که زنان اجازه دارند در ساعاتی مشخص در آن تن فروشی کنند.

آن طـور که مقام‌هـای مسـئول می‌گوینـد، این تصـمیم گرفته شـــده که بهـــتر بشـــود این مســـائل را کنـــترل کـــــرد.گزارشـــگران بی‌بی سی یک شب در این منطقه گذرانده‌اند که ببینند سیاست تـــازه در عمل چگونه پیـــاده می‌شود.

تن فروشی علنی زنان و دختران در این شهر

چلسی 29 ساله است. البته نـام حقیقی‌اش این نیست. او پنج ســـال است تن فروشی می‌کند و معتـــاد کـــرک کوکـــایین. میـــانگین شـــبی 150 پوند درمی آورد، که بیشـــترش صـــرف اعتیـــادش و کـــادو بـــرای بچه‌هـــایش می‌شود. بچه‌هـایش البته با او زنـدگی نمی‌کنند. می‌گوید اصلا نمی‌خواهد بفهمند چه کار می‌کند.

شب‌ها آرایش می‌کند و با اتوبـــــوس به هولبک می‌رود، منطقه‌ای عمـــدتا صـــنعتی در جنـــوب شـــرقی شـــهر لیـــدز.روزها هولبک منطقه پـــرجنب وجوشی اســـت، اما شب‌ها خلـوت اســت، پر از گـذرهای تنگ و تاریک بـــرای کـــــارگران جنسی.تن فروشی در بریتانیا غیرقـــــانونی نیست. عرضه آن در مکان‌های عمومی غیرقانونی است.

اما این‌جـا، در چند خیابـان و گـذر مشـخص، روسـپی‌های خیابــانی می‌توانند از هفت شب تا هفت صــبح فعــالیت کنند، بی‌آن‌که پلیس جلوی کارشان را بگیرد.محله هولبک از قدیم جای کـارگران جنسی بـوده. طـرح جدید در واقع از خیابان‌هــای مســکونی به خیابان‌هــای اداری-تجــاری منتقل شان کرده، که شب‌ها تعطیل است.

تن فروشی علـنی زنـان و دخـتران در این شـهرقوانین منطقه کنترل شده چیست؟

فعالیت جز در زمان و مکان‌های تعیین شــده به هیچ وجه تحمل نمی‌شود

کسی نباید آشغال بیاندازد

همه باید حقوق مالکان و دکان‌های دیگر را رعایت کنند

جـرم، اخلال در نظم عمـومی و دیگر رفتارهـای ناهنجـار تحمل نمی‌شود

مصرف مواد مخدر ممنوع است

چلسی بن بســـتی را نشـــان می‌دهد که مشـــتری‌ها با ماشین می‌ایسـتند. بعد هم پل راه آهن را نشـان می‌دهد که مــرز منطقه مجــاز است. همین طــور که راه می‌رود ماشـــین‌هایی را که می‌گذرند و سرنشـــین‌هایی را که نگــاهش می‌کنند نشــان می‌دهد و می‌گوید بیشترشــان مشتری اند

زنانی که همیشه این‌جا کار می‌کنند حــدودا چهل نفرند – هم بریتانیـایی هست هم مهـاجر، اما همه باید بـالای 18 سال باشند.چلسی می‌گوید از سال گذشته که این طــرح

اجرا شـد، کارشـان “خیلی تغیـیر کـرده”. پلیس به جـای این‌که دستگیرشان کند، مواظب است آسیب نبینند.

اما طرح فراتر از تعیین مکان و زمان مجاز است. پلیس، شـورای محل و خیریه‌هـای محلی تلاش می‌کنند مـراقب امـــنیت و ســـلامتی تن فروش‌ها باشـــند. کســـانی مثل امیلی، که در خیریه بیسیس کار می‌کنـد، مـرتب بهشـان سر می‌زنند و برایشان نوشیدنی گرم می‌آورند.

امیلی می‌گوید: “وقــتی محــدوده کــار مشــخص اســت، می‌دانیم هر فـــــرد کجاست. پلیس هم در این منـــــاطق هست، چه پیـاده چه با ماشـین. شـهرداری هم بیشـتر از جاهـــای دیگر این‌جا را تمـــیز می‌کند. برنامه همه جانبه است.”

یک مورد قتل

دو سال پیش در یکی از پس کوچه‌هـای هولبک به چلسی حمله کردند – ناجور کتکش زدند و تجاوز کردند، در حالی که باردار بود. می‌گوید: “خیلی بد بود. نزدیک بود بمیرم. طرف وحشی بود. ده سال حبس گرفت.”

اما در همین دورانی که طرح اجـرا شـده، یک زن به قتل رسید. نامش داریا پیونکو بود، 21 ســاله، اهل لهســتان. وقتی پیدایش کردند زخمی بود و در بیمارستان مــرد.یک مرد 24 ساله به اتهام قتل داریا دستگیر شده است.

تکثیر روابط جنسی در میان نوجوانان ایرانی

نتـایج پژوهشی که توسط دانشـگاه علـوم بهزیسـتی و توان‌بخشی در خصـوص رفتارهـای پرخطر در بین دانش آمـوزان نوجـوان دخـتر و پسر شـهر تهـران انجـام شـده نشـان می‌دهد تجربه قلیـان کشـیدن، اسـتعمال سـیگار، تجربه رابطه جنسی با میل خود، کتک کاری در بـیرون از خانه (جز مدرسه) و تجربه مصرف الکل در بین این دسته از افراد جزو رفتارهای پرخطر شایع است.

رشد سـریع جسـمانی در دوره نوجـوانی که البته با رشد شـناختی و اجتمـاعی مناسب همـراه نیست و نـیز بـالاتر بودن ویژگی‌هایی همانند خطرپذیری و هیجان خواهی در این دوره نسـبت به دوره‌هـای دیگر عمـر، می‌تواند زمینه‌هـای درگـیر شـدن نوجوانـان در رفتارهـای پرخطر گونـاگون را فـراهم کند که به دلیل ضـرورت شـناخت شـیوع این رفتارها در نوجوانـان پژوهشی با هـدف همه گـیر شناسی رفتارهـای پرخطر در میـان دانش آمـوزان نوجوان دخـتر و پسر شـهر تهـران انجـام شـده است که نشان می‌دهد، شیوع رفتارهای پرخطر در کشور ما، روز به روز ابعاد گسـترده‌تری به خـود می‌گـیرد که با توجه به گستره رفتارهای پرخطر در میان نوجوانان کشور و نـیز مسـائل و مشـکلات گونـاگونی که به دنبـال رفتارهـای پرخطر از جمله مصـرف مـواد به وجـود می‌آید و با توجه به روند روبه رشد رفتارهایی همانند سوء مصـرف مـواد در بسـیاری از کشـورها و از جمله در کشـور ما بررسی رفتارهـای پرخطر و شناسـایی مـیزان همه گـیری این دسته از رفتارها اهمیت می‌یابد.

ویژگی‌های جمعیت شناختی نمونه‌هـای مـورد بررسی در این پژوهش (1030 پرسشنامه) که در فصـلنامه علمی-پژوهشی رفــاه اجتمــاعی که زیر نظر دانشــگاه علــوم بهزیستی و توان‌بخشی منتشر شده است، نشان می‌دهد که رده سنی نوجوانان مورد بررسی میان 15 تا 18 سال بودند که نیمی از این جمعیت دخـــــــتر و نیمی دیگر را پســران تشـکیل می‌دادند که از این میـان 31.9درصد 15 ساله، 30.8 درصد 16 ساله، 28.7 درصد 17 ساله و 8.6 درصد 18 ساله بودند که از قومیت‌های گوناگون فارس، آذری، لــر، کــرد و ســایر مــوارد در نمونه بررسی وجــود داشتند.

بیشترین و کم‌ترین رفتارهای پرخطر

نتــایج حاصل از این بررسی نشــان می‌دهد تجربه قلیــان کشیدن با 51.5 درصد، استعمال سیگار با 35.2 درصـد، تجربه رابطه جنسی با میل خود 30.4 درصد، کتک کاری در بـــیرون از خانه (جز مدرسه) با 28.1 درصد و تجربه مصـــرف الکل با 27.4 درصد به تـــرتیب همه گـــیرترین رفتارهـای پرخطر در میـان دانش آمـوزان مـورد بررسی بودند. هم‌چنین تجربه مصرف کـراک و هـرویین هر یک با 1.5 درصد، مصرف کوکایین با 2 درصد، متـادون 2.9 و تریـــاک 3.3 درصد به تـــرتیب کم‌تـــرین مـــیزان شـــیوع رفتارهای پرخطر را در میان دانش آموزان مورد بررسی دارند.

رابطه جنسی پرخطرترین رفتار نوجوانان

شیوع قلیان در دختران و پسران

یافته‌های جدول نشان می‌دهد، شایع‌ترین رفتارهای پرخطر دانش آموزان پسر مورد بررسی به ترتیب تجربه کشیدن قلیان با 54درصد، استعمال سیگار با 38.5 درصد، کتک کاری در بیرون از خانه (جز مدرسه) و در درون مدرسه به ترتیب 36.9 درصد و 34.02 درصد، تجربه رابطه جنسی با میل خود 33.9 درصد و تجربه مصرف الکل با 32.2 درصد هستند و شایع‌ترین رفتارهای پرخطر در میان دانش آموزان دختر مورد بررسی نیز به ترتیب تجربه کشیدن قلیان با 49.1 درصد، استعمال سیگار با 32درصد، داشتن رابطه جنسی با میل خود 27 درصد، تجربه مصرف الکل با 22.6 درصد و کتک کاری در بیرون از خانه (جز مدرسه) با 19.4 درصد هستند، بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که میزان شیوع رفتارهای پرخطر در پسران دانش آموز بیشتر از دختران دانش آموز مقطع متوسطه است.

و این در حالی است که دکتر علیرضا نوروزی، رئیس اداره پیشگیری و درمان سوء مصرف مواد وزارت بهداشت در گفت‌وگو با آنا اعلام کرده بود: وزارت بهداشت برای پیشگیری از شیوع مصرف مواد دخانی در بین کودکان و نوجوانان و درمان به موقع آن‌ها با وزارت آموزش و پرورش توافقی را انجام داد که بر اساس آن قرار شد اگر کودک و یا نوجوانی را شناسایی کردند که مواد دخانی مصرف می‌کند، برای ارزیابی بیشتر به دانشگاه‌های علوم پزشکی معرفی کنند.

علل همه‌گیری رفتارهای پرخطر در دانش آموزان

بر اساس نظریه‌هایی که در زمینه علل رفتارهای پرخطر مطرح است، تحلیل‌های گوناگونی می‌توان در

این زمینه ارائه کرد و بر همین اساس راهکارهایی بـرای کـاهش این رفتارها پیشـنهاد کـرد. نخست این‌که باید به نقش عوامل فردی، خانوادگی، آموزشگاهی، اجتماعی و عوامل مربـوط به همسـالان توجه کـرد. در این میـان به ویژه با توجه به گرایش برخی از نوجوانان به گـریختن از زیر بار دستورات و ممنوعیت‌هـای اجتمـاعی و در سـطح کوچک‌تر دستورات پـدر و مـادر، باید با آگـاهی مناسب از این ویــژگی از برخــورد آمرانه و مســتقیم دســتوری با نوجوانــان تا آن‌جا که شــدنی اســت، خــودداری کــرد. هم‌چــنین روابط نیرومند خــانوادگی و پشــتیبانی‌های عـاطفی مناسب پـدر و مـادر و دیگر اعضـای خـانواده از نوجوان، نقش بسزایی در مقاوم شدن نوجـوان در برابر رفتارهای پرخطر دارند. بنابراین گسـترش سـطح روابط خــانوادگی و پدید آوردن تجربه‌هــای مشــترک با همه اعضای خانواده می‌تواند در این زمینه اثرگذار باشد.

نکته دوم نقش نگرش‌هاسـت، زیـرا در یک تحلیل نهـایی همه‌چـیز زنـدگی به نگرش‌هـای فـرد بسـتگی دارد. پدید آوردن نگرش‌های مناسب نسبت به زیان‌های مواد مخــدر و آگــاهی رســانی مناسب با سن نوجوانــان از راهکاری‌های دیگر پیشگیری و کـاهش رفتارهـای پرخطر است.

دغدغه آموزش و پرورش فقط بودجه است!

حسـین طلا، عضو کمیسـیون اجتمـاعی مجلس شـورای اسلامی با توجه به آمارهـای رفتارهـای پرخطر در دانش آمــوزان 15 تا 18 ســال تهــرانی، به خــبرگزاری آنا می‌گوید: آمــار بــروز رفتارهــای پرخطر مانند مصــرف قلیـان، سـیگار، ارتبـاط جنسی و مصـرف الکل در دانش

آموزان بسـیار نگـران کننـده است و نیازمند آن است که آموزش و پرورش بیشـتر به مسـائل تربیـتی و فـرهنگی دانش آموزان اهمیت دهد زیـرا اغلب این رفتارها در بین نوجوانـان و جوانـان دیـده می‌شـود که این امر می‌تواند بـرای سـلامت جامعه و خانواده‌ها در آینـده تهدید کننـده باشد.

وی با بیـان این‌که وزارت آمـوزش و پـرورش دغـدغه‌ای برای مقابله با آسیب‌های اجتماعی در بین دانش آموزان ندارد، عنوان می‌کند: در ابتدای دولت یـازدهم زمـانی که آقـای فـانی وزیر آمـوزش و پـرورش بـرای کسب رای اعتمـاد در مجلس حاضر شـدند بنـده به عنـوان مخـالف صـحبت کـردم زیـرا وی از ابتـدا دغـدغه‌ای جز بودجه نداشتند و هیچ برنامه‌ای برای مسـائل و مشـکلات حـوزه آموزشی کشور ارائه نکردند.

نماینـده مـردم تهـران در مجلس شـورای اسـلامی، می‌گوید: متاسفانه مدیران مـدارس نـیز به جـای تعلیم و تعلم و تقویت مشکلات آن درگیر مسائل اجرایی از قبیل پـرداخت قبـوض آب، بـرق، تلفن و غـیره شـده‌اند به گونه‌ای که این امر آن‌ها را از مسئولیت اصـلی خـود دور کرده است.

طلا مقابله با آسیب‌های اجتماعی و رفتارهای پرخطر در بین دانش آمـوزان را یک کـار بین بخشی اعلام و اظهـار می‌کند: مقابله با این پدیـده در دانش آمـوزان نیازمند همت و یـاری تمـام وزارتخانه‌هـایی است که از دولت بودچه دریـافت می‌کنند و این‌ها باید در مقابل نسل جوان پاسخگو باشند.

وی با تاکید براین‌که متاسفانه قبح برخی از رفتارهای پرخطر مانند مصرف قلیان در خانواده‌های ایرانی شکسته شده است، ادامه می‌دهد: بنابراین وزارت آموزش و پرورش، سازمان تبلیغات، وزارت بهداشت و سایر نهاد و وزارتخانه‌های مسئول باید تلاش کنند تا مجدد مشکلات و عوارض این دسته از رفتارها را در بین دانش آموزان و خانواده‌ها اطلاع رسانی کنند.

تنباکو و سیگار در دسترس دانش آموزان

در کنار این‌ها باید به نقش در دسترس بودن مواد گوناگون در میزان مصرف اشاره کرد. هنگامی که در کشورمان دسترسی به تنباکو و سیگار برای همه کودکان و نوجوانان همه سنین بدون هیچ مهار و نظارتی شدنی است و می‌توانند الکل و دیگر مواد مصرفی را در چند ساعت یا با یک تلفن یا رفتن به پارک محله فراهم نمایند، انتظار مصرف بالای این مواد چندان بدون منطق به نظر نمی‌رسد. بنابراین کاهش دسترسی پذیری موادی مانند تنباکو، سیگار و الکل برای نوجوانان، از راهکارهای اساسی دیگر کاهش مصرف این مواد است.

خودکشی در دانش آموزان بحران نیست

در بین رفتارهای پرخطر در بین دانش آموزان رفتارهایی مانند همراه داشتن چاقو و پنجه بوکس در مدرسه و اقدام به خودکشی نیز دیده می‌شود که به همراه داشتن سلاح سرد در پسران 20.4 درصد و در دختران 7.9 درصد گزارش شده و اقدام به خودکشی در

پســران 9.1 درصد و در دخــتران طی یک ســال 10.4 است.

متاسفانه از ابتدای سالجاری تاکنون 13 مورد خودکشی دانش آموزان رسـانه‌ای شـده است و این درحـالی است که حمیدرضا کفـاش، معـاون پروررشی و فـرهنگی وزیر آموزش و پرورش، می‌گوید: در نظام تربیتی حتی وقـوع یک مــورد خودکشی و ناهنجــاری هم زیــاد است و همه سیســـتم را متـــاثر و رنجـــور می‌کند اما در جامعه 13 میلیـونی دانش‌آمـوزی در یک سـال، چند مـورد خودکشی بحران نیست.

راه‌های مقابله و پیشگیری

با توجه به علل رفتارهـــای جنسی پرخطر می‌تـــوان از نقش عوامل روانشــناختی همانند پــائین بــودن اعتمــاد بنفس، اختلالات اضـــطرابی و افســـردگی در افـــراد به عنـوان عوامل زمینه‌سـاز این رفتارها نـام بـرد و بر این اساس راهکار کاهش این رفتارها، پرداختن به مسـائل و مشــکلات روانشــناختی نوجوانــان دانش آمــوز است که داشـــتن کنترل‌هـــای مناسب از ســـوی خـــانواده و نـــیز آموزهای مناسب جنسی به کودکـان و نوجوانـان نـیز، از دیگر راهکارهای کاهش این رفتارهاست.

گفتنی است این تحقیق در سال 1391 با پشتیبانی مالی صـندوق حمـایت از پژوهش‌گـران و فنـاوران وابسـته به نهـــاد ریاست جمهـــوری انجـــام و امســـال در فصل‌نامه علمی-پژوهشی رفاه اجتمـاعی زیر نظر دانشـگاه علـوم بهزیستی و توان‌بخشی منتشر شده است.

تحقیق درباره شگفتی‌های آسمان

یکی از آیات شگفت انگیز الهی، آسمان است. به راستی این فضای بی‌کران و هرچه در اوست، نشانه‌ای است که با نظام و شکوه خود، خدا را در برابر دیده عقل و دل قرار می‌دهد. در این صورت، اگر آدمی از بینشی درست بهره مند باشد، به یقین خواهد گفت:” خدایی جز خدای یکتا نمی‌بینم و کسی جز او را نمی‌پرستم.” آری! خلقت آسمان، به قدری باشکوه و پیچیده است که انسان از درک آن ناتوان و از اندیشه کردن در آن شگفت زده است.

خداوند در قرآن کریم، از آسمان به زیبایی یاد می‌کند و آفرینش آن را پیچیده‌تر از خلقت انسان دانسته می‌فرماید: «خلقت آسمان و زمین بزرگ‌تر از خلقت انسان است». خداوند یکتا در قرآن کریم، مؤمنان را به عبرت آموزی از آسمان فرا خوانده می‌فرماید: «همانا در آسمان‌ها و زمین، نشانه‌هایی برای اهل ایمان است».بی شک، با مطالعه عمیق درباره یافته‌ها و ناشناخته‌های آسمان، نخستین نکته‌ای که توجه آدمی را به خود جلب می‌کند، گستردگی خارج از تصور آن در جهان آفرینش است.

ستاره شناسان بر این باورند که دست کم یک صد هزار کهکشان در کیهان موجود است. هم‌چنین اجرام آسمانی فراوانی هست که وزن و منشأ آن‌ها به درستی معلوم نیست. تنها تفکر در این زمینه کافی است که انسان را به شگفتی وادارد. به راستی آیا دستگاهی چنین منظم و پرشکوه، وجود خالق و آفریننده‌ای توانا، دقیق و کاردان

را ایجاب نمی‌کنـد؟ آیا این همه نظم و تـرتیب، بـرای پی بـردن به وجـود یک حکمت عالیه کـافی نیسـت؟ چه نیکو سروده است سعدی شیرازی:

شکر و سپاس و منت و عـزت خـدای را پروردگـارِ خلق و خداوند کبریا

دادار غیب دان و نگه‌دار آسمان رزاق بنـده پـرور و خلاّق رهنما

آسمان دنیا با تمـامی سـتاره‌هایش آنقـدر اسـرار ناگفته دارد که اگر هـزاران هـزار سـال دیگر هم بگـذرد و دانش بشر به همین نسبت بالا رود، اما باز نقاط ابهامی بــرای بشر خواهد ماند.

ستاره شناسـان پرتـره جدید و گسـترده‌ای از عمیقـترین نگاه بشر به عالم تهیه کردند و آن‌را XDF نام نهادند.این عکس ترکیــبی از عکســهای گرفته شــده توسط‌هابل در 10سال اخیر است.

دراین تصویر هم کهکشان‌های نزدیک و هم کهکشان‌های دور دیــده می‌شــوندهابل توانست در محــدوده‌ای از دید خــود یعــنی قســمت کــوچکی از جنــوب آســمان 5500 کهکشان را جای دهد.

کهکشان‌های مارپیچی بزرگ مثل کهکشـان راه شـیری و کهکشان آندرومدا در همسـایگی ما در این تصـویر بـزرگ به نظر می‌رســـند کهکشـــان‌های قرمز و تـــیره محل شـــکلگیری ســـتارگان جدیدند. و آن دســـته که کوچک و کمرنگ و دورند امروزه کهکشان‌های بزرگی هستند.

در این تصویر بارز تاریخچه کهکشان‌ها را از بدو پیـدایش تا کهکشان‌های بـزرگ امـروزی مثل راه شـیری خودمـان می‌بینید.تعـداد عکسـها 2000عـدد بودندهابل در مجمـوع 50روز و 2میلیون ثانیه بـرای گـرفتن این عکسـها در 10 سال اخیر وقت گذاشت.

با دوربین اولیه دوربین پیشـــــــرفته و دوربین مجهز به اشعه فرو سرخ خود توانست تصاویری حتی از دورتـرین کهکشـــان‌ها ارائه دهد که تا امـــروز ندیـــده بـــودیم ر13 7میلیارد سال از عمر عـالم گذشـته ودر این تصـویرهابل کهکشـان‌های 13ر2 میلیـارد سـاله دیـده می‌شـود البته بیشتر کهکشان‌های تصویر XDF وقتیکه کوچک، جوان و در حـــال رشد بودند می‌باشـــند وحـــتی اغلب در حـــال برخوردند که امروزه به هم برخـورد کرده‌اند ولی تصـویر گذشته آنان به چشم ما می‌رسد.

ابتدای کیهان زمان تولد کهکشان‌هایی بـود که سـتارگان آبی درخشانی حـتی درخشـانتر از خورشـید ما داشـتند و نـــور آن‌ها پس از گذشت مـــدتهای مدید حـــال به زمین رسیده پس اغراق نکرده ایم اگر بگوییم XDF تونل زمان به گذشته‌های بسیار دور است.

قبل ازهابل سـتاره شناسـان تنها کهکشـان‌هایی را رصد می‌کردند که 7میلیـارد سـال دورتر بودند یعـنی نیمی از عـالم را. رصـدهای زمیـنی قـادر نبودند به کهکشـان‌های ابتـــدای عـــالم دست یابند اماهابل توانست به این مهم دست یابد و ما بتـوانیم شـاهد اسـلاید شـوهای تغیـیرات جهان از بدو تولد تاکنون باشیم.

شگفتی‌های آسمان از منظر قرآن

قرآن می‌گوید: نزدیکترین آسمان‌ها را به ستارگان مزین کرده‌ایم. اگر این جور باشد معلـوم می‌شـود که آن‌چه را که قرآن آسمان می‌داند مافوق همه این ستارگان است، این ستارگانی که چندین میلیون سال نوری با ما فاصـله دارند، چـون قـرآن می‌گوید: نزدیکـترین آن آسـمان‌ها به این ستارگان مزین هسـتند. آن وقت معـنی مـزین بـودن چیست؟

خداوند در آیه 5 سـوره ملک می‌فرماید:«و لقد زینا السـماء الـدنیا بمصـابیح». همانا آسـمان نزدیک‌تر را با چراغ‌هایی زینت دادیم.

در آیه چهـارم سـخن از هفت آسـمان یا به تعبـیر دیگر طبقـات هفتگانه آسـمان است. در این آیه تعبـیرش این است که ما نزدیکـترین آن آسـمان‌ها را با مصـباحها و چراغها مزین گردانیده ایم، که مقصـود از چراغها بـدون شک ستاره‌هاست. و جعلناها رجوما للشـیاطین؛ و آن را مایه راندن شیاطین قرار دادیم.

راجع به مساله آسمان‌ها، در قرآن به طور مسـلم معـنی و مفهومی به نام هفت آسمان، البته هفت سـما، وجـود دارد. سما با آسمان متفاوت اسـت، چـون کلمه ”آسـمان ”که فارسی است یعنی مانند آس (سنگ آسیا)، یعنی آن چـیزی که مانند سـنگ آسـیا می‌چرخـد، یعـنی مفهـوم چرخیـدن آن‌چه را که آسـمان می‌نـامیم باید قبـول کـرده باشیم، که همان ”فلک ”قدما می‌شود.

ولی سمائی که قرآن می‌گوید، یعنی آن که در بـالا قـرار گرفته اسـت، دیگر نـدارد که آن که در بـالا قـرار گرفتـه، دور زمین می‌چرخد یا نمی‌چرخد. ولی ما چون فعلا لغتی

نـداریم کلمه ”آسـمان ”را به کـار می‌بـریم بـدون این‌که مفهوم چرخیدن را چون در لغت عربی‌اش نیست منظور کرده باشیم.

قرآن به طور مسلم از حقیقتی به نام ”هفت سما ”نـام برده است و این هفت سما را به شـکل هفت طبقه نـام بـرده اسـت، یعـنی یکی بعد از دیگـری. این‌جـای شک و شبهه نیست. و باز این مسـاله که ما نزدیکـترین آن‌ها را با ستارگان مزین کرده ایم، یعنی نزدیکترین آسمان‌ها به ما (نه آن دومی، نه آن سـومی، نه آن هفتمی) مـزین است به این قنـدیلها و چراغهـا، به این سـتاره‌ها، این مقـدار مطلـبی است که از قـرآن کـاملا و در نهـایت روشنی ثابت می‌شود.

چرا نمی‌توانیم رویاهایمان را به یاد آوریم؟

ما انسان‌ها یک سوم از عمر خود را در خواب هستیم که بخش زیادی از آن را هم

مشغول خواب دیدن هستیم ولی اغلب هیچ یک از آن‌ها را به یاد نمی‌آوریم و حتی در

روزهایی هم که شانس به یاد آوردنشان را داریم، فقط در عرض یک دقیقه ممکن است

همه‌شان از یادمان بروند و دوباره به سرزمین رویاها برگردند. در طول ساعات بیداری

چنین تجربه‌ای از فراموشی سریع، ما را وادار به مراجعه به دکتر می‌کند تا در پی

درمان آن باشیم! دربارهٔ رویاها، فراموشی امری عادی است. اما چرا؟

به گزارش بیگ بنگ، "توماس اندریلون" عصب‌شناس دانشگاه موناش در ملبورن استرالیا می

گوید: «ما انسان‌ها رویاهایمان را فورا فراموش می‌کنیم و افرادی هم که به ندرت

رویاهای‌شان را به یاد می‌آورند آن‌چه که در عالم رویا دیده‌اند، به سرعت از ذهنشان

پاک می‌شود. شاید باورش سخت باشد که حتی اگر چیزی به خاطر نیاورید هم رویا

داشته‌اید.»

اما مطالعات به طور پیوسته نشان می‌دهد حتی کسانی که یک رویای خاص را در دهه‌های

عمرشان یا حتی در تمام طول عمر، به خاطر نمی‌آورند اگر درست در همان لحظهٔ دیدن آن

رویا، از خواب بیدار شوند رویا را به خاطر خواهند آورد. هرچند دلیل اصلی آن هنوز

چندان شناخته شده نیست، اما دانشمندان به دیدگاه‌هایی در خصوص پردازش حافظه در حین

خواب دست یافته‌اند که ایده‌هایی در این خصوص را پدید آورده و فراموشی عجیب

انسان‌ها را توجیه می‌نماید.

آیا وقتی خواب هستیم، هیپوکامپوس مغزمان نیز به خواب می‌رود؟

نتایج یک تحقیق در سال 2011 انجام شد و در نشریهٔ Neuron منتشر شد، نشان داد وقتی در

خواب هستیم، همهٔ مناطق مغز به صورت همزمان به خواب نمی‌روند. محققان دریافتند که

یکی از آخرین بخش‌های مغز که به خواب می‌رود، هیپوکاموس است. ساختاری منحنی که داخل

هر یک از نیمکره‌های مغزی قرار دارد و نقشی اساسی در انتقال اطلاعات از حافظهٔ کوتاه

مدت به حافظه بلند مدت، دارد.

انـدرولین می‌گوید: «اگر هیپوکـاموس آخـرین بخش مغز باشد که به خواب می‌رود، در واقع

آخــرین بخشی هم خواهد بــود که فرایند بیــداری در آن اتفاق می‌افتد. بنابراین هیپوکاموس

دریچه‌ای است رو به رویاهای‌تـان که وقـتی از خـواب بر می‌خیزید، این رویا در حافظه

کوتــاه مــدت‌تان قــرار دارد، ولی از آن‌جــایی که هنــوز هیپوکاموس کاملا بیدار نشده است،

مغزمان قادر به حفظ آن حافظه نیست.»

این مسـئله توضـیحی است بر این‌که چـرا حافظـهٔ ما در طول خواب بسیار فرار است، اما بدین

معنا نیست که هیپوکـــاموس مغز شـــما در طـــول شب غیرفعال میباشد. در واقع این منطقه از

مغز در حین خـــواب بســـیار فعـــال است و در حـــال ذخیره‌سازی و بررسی حافظه‌های موجود در

مغز است تا به جای گوش دادن به تجـاربی که در راهنـد، حافظه‌های موجود در مغز را

سازماندهی کنند.

انـدرولین می‌گوید:«بـرخی داده‌ها نشـان می‌دهند که در طول مراحل خواب، هیپوکاموس

اطلاعاتی را به کورتکس مغز می‌فرسـتد ولی اطلاعـاتی دریافت نمی‌کند. این ارتباط یک

سـویه این امکـان را فـراهم می‌کند که حافظه از هیپوکاموس به کورتکس مغز و در بخش

حافظـهٔ بلند مـدت منتقل شـوند. ولی اطلاعـات جدید توسط هیپوکاموس منتقل نمی‌شوند. در

زمان بیداری مغز ممکن است به حداقل دو دقیقه زمـان برای شروع رمزگشایی حافظه نیاز

داشته باشد.»

در مطالعه‌ای که به سـال 2017 انجـام شد و در نشـریهٔ Frontiers in Human Neuroscience

منتشر شد، محققان در فرانسه الگوهای خـواب 18 نفر را مورد بررسی قرار داند که تقریبا

هر روز رویاهای‌شـان را به یـاد می‌آوردند و آن را با 18 نفر دیگر که به ندرت

رویاهای‌شـان را به یـاد داشـتند، مقایسه کردند و به این نتیجه رسیدند که گروه اول در

طـول شب تعـداد دفعـات بیشـتری از خـواب بر می‌خواستند. این بیداری‌های شبانه به طور

متوسط دو دقیقه بـرای گـروه اول و یک دقیقه بـرای گروه دوم به طول می‌انجامید.

سوپ عصبی

توانـایی محـدود مغز ما در رمزگشـایی حافظه‌هـای جدید در حین خواب، به تغییر در میزان

دو انتقـــال دهنـــدۀ عصـــبی یعـــنی اســـتیل کـــولین و نورادرنالین نیز مرتبط است. این دو انتقال

دهنــده عصــبی نقش مــوثری در بازیــابی حافظه دارند. زمانی که به خواب می‌رویم استیل

کـولین و نورادرنـالین به شـدت کـاهش می‌یابند. سـپس زمانی که وارد مرحله حرکت سریع

چشم(REM)ــ یعــنی اوج رویاهــای انســان در خــواب، می‌شویم، اتفاق عجیبی رخ می‌دهد. دراین

مرحله از خـواب، اسـتیل کـولین به انـدازۀ مقـدارش در بیداری بر می‌گردد ولی نورادرنالین

در همان میزان اندک باقی می‌ماند.

مطابق یافته‌های تحقیق سال 2017، دانشـمندان هنـوز بر روی این مسئله در حال مطالعه

هسـتند؛ بـرخی معتقدند که این تـرکیب خـاص از انتقـال دهنده‌های عصبی ممکن است دلیل اصلی

فراموشی رویاها در انسان باشد. افزایش میزان استیل کولین کورتکس مغز را در حالتی

برانگیخته قرار می‌دهد که مشابه حـالت بیـداری است در حالی که کاهش میزان

نورادرنالین توانایی ما در یـادآوری موقعیت‌هـای دشـوار ذهنی‌مان را در این زمان کاهش

می دهد.

در بــرخی مــوارد خــود رویاها هســتند که قابل یــاآوری نیستند

“ارنست‌هارتمن” محقق حــوزه رویا و اســتاد دانشــگاه پزشکی تافتس در نشریهٔ علمی آمریکا

می گوید: «آیا به یاد می‌آورید امروز صبح موقع مســواک زدن به دندان‌های‌تان به چه

چیز فکر می‌کردید؟ ذهن ما همواره در حــال تکــاپو است اما بیشتر اطلاعات غیرضروری در

ذهن ما کم اهمیت هســتند. رویاها و به ویــژه رویاهــای دنیوی نیز چنین هستند و برخی از

آن‌ها از دید مغز ما کم اهمیت محسوب می‌شوند.»

انـــدرولین می‌گوید رویاهـــایی که زنـــده، عـــاطفی و پیوسته‌تر هستند بیشتر در یاد می‌مانند

چرا که شباهت بیشتری به بیداری دارند و فرم داســتانی سازماندهی شده‌شان ذخیره‌سازی

آن‌ها را ســاده‌تر می‌ســازد. “اســتیک گولد” به روزنامه نیویورک تایمز این گونه اظهار

داشته است که اگر بخواهیم رویاهایمان را به یــاد آوریم، راه‌هایی وجود دارد که می

تـــوانیم امتحـــان کـــنیم. وی که اســـتاد دانشـــگاه پزشکی‌هاروارد است معتقد است نوشیدن آب

پیش از خــواب می‌تواند کمک کننــده باشد چــرا که بــاعث می‌شود در طول شب برای استفاده از

سرویس بهداشـتی از خـواب بیـدار شـویم و این بیـداری شب هنگام به یادآوری خوابمان کمک می

کند.

زمانی که در تخت خواب هستیم مکـررا به خـود یـادآوری کنیم که می‌خواهیم رویامان را به

یاد آوریم. این کار شانس یادآوری رویا را در ما افـزایش می‌دهد. هم‌چنین می‌توانیم

دفـتری از رویاهامـان داشـته باشـیم. در طـول بیـداری سراغ رویاهامان برویم. چشم‌هایمان

را ببندیم و سعی کنیم که دوباره رویامـان را در ذهنمـان تداعی کنیم تا این‌که

هیپوکاموس مغزمان رویا را در ذهنمان ذخیره کند.

آیا می‌توانیم به گذشته سفر کنیم؟

آیا آرزوی بازگشت به گذشـــــته بـــــرای درست کـــــردن اشتباهات، گرفتن تصمیمات دیگر و

یا حتی تغییر دوره‌ای از تاریخ را دارید؟ آیا این امر ممکن است؟ به نظر می‌رسد که

بتوانیم در زمان سفر کـنیم. از زمانیکه تجربه زنـدگی بر روی زمین را داریم، به‌طور

مــداوم در حــال حــرکت به ســوی آینــده هســتیم. اما متأسفانه، کنترل کمی بر چگونگی سرعت گذر

زمــان داریم. اما دربــاره ســفر به گذشــته چه می‌تــوان گفت؟

به گــزارش بیگ بنــگ، مطــابق نظریه نســبیت اینشــتین، زمان تنها در یک جهت جریان دارد، رو

به جلو. اگر زمان در جهت دیگر جریان داشت، ما به‌جــای به‌خاطر آوردن گذشته، آینده را

به‌خـــاطر می‌آوردیم. بنـــابراین، در مواجه با آن، به نظر می‌آید که سفر به گذشته نوعی

تخلف در قوانین فیزیک باشد.

سیاه‌چاله‌ها و کرم‌چاله‌ها

ایدۀ ماشـین زمـان، شـبیه آن‌چه که در فیلم‌هـای علمی-تخیلی نشان داده می‌شود، بیشتر از

جنس رویاست. با این حـال، احتمـالا می‌تـوان از قـدرت سیاه‌چاله‌ها برای سفر در زمان

استفاده کرد. مطابق نسبیت عام، یک سـیاه‌چاله دورانی می‌تواند یک کرم‌چاله به وجود

آورد، پیوندی تئوری بین دو نقطه در فضا-زمان، یا حـتی دو نقطه در جهان‌های گوناگون.

به مدتی طولانی تصور می‌شد که سیاه‌چاله‌ها ناپایـدار و بنابراین غیرقابل عبور

باشـند. با این حـال، پیشـرفت‌های اخـیر در زمینه فیزیک نشان داده که این سازه‌ها، در

حقیقت می‌توانند وسیله‌ای برای سـفر در زمـان باشـند. اما متأسفانه، هیچ نظری درباره

این‌که با انجام آن‌چه چیزی مورد انتظار ماست، نداریم.

فیزیک نظری هنوز در حـال تلاش بـرای پیش‌بیـنی آن‌چه که در درون یک کرم‌چاله اتفاق

می‌افتد، البته با فـرض این‌که مکـانی شـبیه به آن وجـود داشته باشد، است. از نقطه‌نظری

دیگـــر، راه‌حلی مهندسی بـــرای ســـاختن ســـفینه‌ای که سفری ایمن را مهیا کند نیز، وجود

نـدارد. اما اگر گـذر از کرم‌چاله امکان‌پـذیر باشـد، بسـیار شبیه به سقوط آلیس در لانهٔ

خرگـــوش است. چه کسی می‌داند که در آن طـــرف چه چیزی پیدا می‌شود؟

علیت و واقعیت‌های جایگزین

ایدهٔ سفر به گذشته در زمان، پارادوکس‌های زیادی به وجود آورده است. برای نمونه، اگر

در زمان به گذشته بازگشته و قبل از به دنیا آمدن، والدین خود را بکشید، چه اتفاقی

رخ می‌دهد؟ پاسخ متداول به این مسئله بدینگونه است که شما یک واقعیت جایگزین، یا

جهان موازی به وجود می‌آورید. اگر شما به گذشته بازگشته و از متولد شدنتان جلوگیری

کنید، نسخه جوان‌تر شما هرگز در آن واقعیت وجود ندارد. اما، واقعیتی که شما آن را

ترک کرده‌اید، بدون تغییر خواهد ماند. پاسخی دیگر. با بازگشت به گذشته، واقعیتی

جدید به وجود آورده و بنابراین، توانایی بازگشت به واقعیتی که قبلا می‌شناختید را

نخواهید داشت. و اگر تلاش شما برای سفر به آینده به‌کار آید، به آینده واقعیت جدید

سفر می‌کنید نه به واقعیتی که پیشتر از آن می‌شناختید.

هشدار: این بخش ممکن است شما را دچار سرگیجه کند

ماهیت کرم‌چاله‌ها برای انتقال شما به یک زمان و مکان دیگر است. از این رو اگر

مسافری زمین را ترک کند و از طریق یک کرم‌چاله سفر کند، می‌تواند به طرف دیگر دنیا

برود (با فرض این‌که در همان دنیایی است که ما الان در آن ساکن هستیم). اگر او

بخواهد که به زمین بـــازگردد، یا باید به همـــان کرم‌چاله بازگردد (که احتمالا به همان

زمان و مکان باز می‌گردد) و یا با ابزاری جدیـدتر خـود را آماده بازگشت کند.

با فرض این‌که مسافر در طول عمرش به‌اندازه کافی به بازگشتش به زمین و در هر جا که

کرم‌چاله او را به بـیرون می‌انـدازد، نزدیک شـود، با این حال آیا ممکن است زمانیکه

بـــازمی‌گردد، در گذشـــته باشـــد؟ هنگامیکه ســـفر با سرعت‌های نزدیک به سرعت نور، سبب کم

شدن سرعت گذر زمان بـرای مسـافر می‌شـود، زمـان با سرعت خیلی خیلی زیادی برروی زمین در

حال گذر است. بنابراین، گذشته به گذشته‌تر و آینده نـیز تبدیل به گذشته می‌شود.

بنابراین آیا سفر به گذشته امکان‌پذیر است؟

امکان‌پذیر؟ بله، از نظر تئوری. محتمل؟ نه، حـداقل نه با تکنولوژی و درک امروزی از

فیزیک. اما شـــاید روزی، هـــزاران ســـال دیگـــر، یک نفر بتواند انرژی کافی برای یک چنین

سفری را داشته باشد. اما تا آن زمان، در قالب صـفحات علمی-تخیلی باقی خواهد ماند یا

برروی صفحه تلویزیون، بازگشت به آینـده، تکـرار خواهد شد.

احساس مترجم مقاله

برای هزاران سال، انسان به‌وسـیله کائنـات دچـار تعجب می‌شد. اما، زمانیکه بیشتر و

بیشتر مردم به شـهرها مهـاجرت کردنـد، آسـمان به‌دلیل نور شهرها خاموش شد. ما رابطه‌مان

را با زیبـایی کیهـان از دست داده‌ایم. عشق من در کمک به مردم برای فهمیدن عظمت جهانی

است که در آن زندگی می‌کنیم.

حقـایقی عجیب از جـنین که شـما را انگشت به دهـان می‌کند

این که جنین در رحم مادر چه شرایطی را تجربه می‌کند، مـدت‌ها موضـوع بحث محافل علمی مختلف بـوده است. کارشناسـانی که مخـالف سـقط جـنین هسـتند، معتقدند جـنین از مـدتها قبل از چـیزی که بیشـتر مـردم فکر می‌کنند، درد را احساس می‌کند.

پژوهش تازهای که توسط محققان دانشگاه سویل انجام گرفتـه، صـحت ادعـای این کارشناسـان را تأیید می‌کند. محققـان متوجه شـدند که جـنین از هفته بیست و یکم بارداری در واکنش به محرکهای مضر نشـانه‌هایی از درد از خود نشان می‌دهد.

عمل بـاز جـنین دهه‌هاست که در بیمارسـتان ویـرگن دل روسـیو انجـام می‌شـود؛ اولین بیمارسـتان اروپـایی که عمل‌هـای داخل رحم در آن انجـام می‌گـیرد، به گـزارش محققان این بیمارستان در موردی که بیهوشی جـنین از ابتـدای جـراحی امکـان پـذیر نبـود، مـوارد غـیر عـادی در رفتار جنین مشاهده شد که از نظر محققـان واکنشی به درد ناشی از عمل جـراحی بـود. آن‌ها فـوراً جـنین را بیهوش کردند تا در ادامه جراحی مشـکلی بـرای او پیش نیاید.

از نظر محققان در عمل جراحی باز باید جنین مسـتقیماً بیهوش شود تا درد جنین و مـیزان مـرگ و مـیر این نـوع عمل جراحی کاهش یابد، در مـواردی که بیهوشی انجـام نمی‌گیرد میزان مرگ و میر ناشی از این گونه عمل‌ها از 20 درصد نیز بیشتر است.

به عبارت دیگر، در سقط جنین‌های دیرتر از موعد، جنین جدا شدن اندامش توسط پزشکان را احساس می‌کند.

آیا این واقعیت موضع موافقان سقط جنین را تغییر خواهد داد؟ کیت کونرز متخصص زنان و زایمان و از موافقان سقط جنین می‌گوید: علم به ما می‌گوید جنین تا ابتدای یک سوم پایانی بارداری قادر به احساس درد نخواهد بود. پس جنین از هفته بیست و هفتم به بعد می‌تواند درد را حس کند.

موافقان سقط جنین در بیانیه دیگری اعلام کردند در یک سوم میانی دوره بارداری، سیستم عصبی و مغز جنین توانایی تحلیل، تشخیص یا احساس درد را ندارد، البته با توجه به این که بسیاری از این افراد عمر خود را صرف به رسمیت شناختن حق سقط جنین کرده‌اند، نمی‌توان انتظار دیگری نیز از آن‌ها داشت.

بحث‌های مربوط به احساس درد در جنینها باعث شد تا هفته گذشته اعضای مجلس ایالتی میزوری محدودیت‌هایی بیشتر روی سقط جنین اعمال کنند، بنا به مصوبه جدید این مجلس سقط جنین پس از هفته بیست و دوم بارداری ممنوع می‌شود. این مصوبه با 117 رأی موافق در مقابل 31 رأی مخالف به تصویب رسید. دونا لیختنگر از نمایندگان حامی این مصوبه و همفکرانش معتقدند با توجه به این که سقط جنین باعث رنج و درد جنین می‌شود، نباید اجازه داد جنینی که می‌تواند درد را حس کند، در عمل سقط جنین کشته شود.

دکــتر کــتی آلتمن در گفتگو با لایف ســایت نیــوز گفت: شکی ندارد که جــنین در هفته بیست و یکم می‌تواند درد را حس کند، او می‌گوید وقتی در واحد مراقبت‌های ویژه نــوزادان مشــغول به کــار بــود، متوجه شــده است که جنین‌هایی با همین سن علائم واضحی از احساس درد را هنگام خونگیری یا سایر آزمایش‌ها نشان می‌دادند.

دکـتر آلتمن مانند محققـان دانشـگاه سـویل معتقد است انجام عمل جراحی داخل رحم برای جنین بسیار حســاس است.

او در ادامه صـــحبت‌هایش گفت: متخصصـــان بیهوشی معتقدند جـنین در این سن می‌تواند درد را حس کند و در صورتی که عمل جراحی داخل رحم باشد باید با استفاده از مــواد بیهــوش کننــده یا بی‌حس کننــده مناسب درد را برطرف کرد تا نتیجه عمل جراحی مطابق انتظار باشد.

این که آیا جنین در یک سوم میانی بارداری هم هیچ گونه احساسی از درد دارد یا خیر موضـوع پژوهش‌هـایی است که در حال حاضر به جریان افتاده‌اند.

رنگ شعله‌های آتش از کجا می‌آید؟

برای تولید رنگ در آتش، دو مکانیزم اصلی وجود دارد: التهاب و درخشش. در پدیده التهاب، تولید نور با کمک حرارت صورت می‌پذیرد. گرما باعث می‌شود که ماده ابتدا داغ و نورانی شود و سپس نورهای فروسرخ، قرمز، زرد و سفید (به ترتیب با افزایش دما) ایجاد می‌شوند. با کنترل دما می‌توان رنگ مناسب را در زمان دلخواه به دست آورد. از فلزاتی نظیر آلومینیم، منیزیم و تیتانیم که خیلی درخشان و روشن می‌سوزند می‌توان برای بالا بردن دما استفاده نمود.

اما در پدیده درخشش، تولید نور با استفاده از منابع انرژی غیر از حرارت است. گاهی این پدیده را نور سرد می‌گویند زیرا در دمای اتاق و حتی سردتر از آن هم می‌تواند رخ دهد. برای تولید پدیده درخشش، انرژی جذب شده توسط الکترون یک اتم یا مولکول، سبب برانگیختگی و ناپایداری آن می‌شود. وقتی الکترون به حالت انرژی پایین‌تر برمی گردد، انرژی آزاد شده به صورت فوتون آزاد می‌شود. انرژی این فوتون از روی طول موج یا رنگ جاصل مشخص می‌شود.

ترکیبات مس، رنگ شعله را به رنگ سبز در می‌آورند که ارزان‌ترین و در دسترس‌ترین این ترکیبات، کات کبود یا همان سولفات مس است. ترکیبات لیتیم، شعلهرا به رنگ ارغوانی در می‌آورد. ترکیبات پتاسیم، به شعله رنگ یاسی زیبایی می‌بخشد. ارزان‌ترین و در دسترس‌ترین ترکیبات پتاسیم، پتاسیم پرمنگنات است که با افزودن پودر آن به مواد مستعل، رنگ شعله به رنگ یاسی تغییر

می‌کند. ترکیبـات استرانسـیم مانند استرانسـیم نیـترات، رنگ شعله را به رنگ سرخ خون تغیـیر می‌دهد. ترکیبـات باریم نیز رنگ سبز خاصی به شعله می‌دهند. سـدیم رنگ شعله را زرد می‌کند که در دسترس‌ترین ترکیب آن سدیم کلراید یا همان نمک خوراکی است. اما ترکیبات روبیـدیم رنگ قرمز بسـیاز زیبـایی به شـعله‌های آتش می‌بخشد. منـیزیم در شـعله ایحـاد جرقه‌هـای سـفید و درخشـان می‌کند که به دلیل ایحاد اشعه فرابنفش باید در استفاده از آن دقت کرد.

چرا هنوز موجودات بیگانه را نیافتیم؟

پس موجـودات بیگانه کجا هسـتند؟ انسـان بـرای چنـدین دهه به جستجوی سـیگنال‌های مصـنوعی پرداخته‌انـد، اما چیزی جز سـکوت وهم‌آور در پهنه وسـیع آسـمان نصـیب انسـان نشـده است. تحقیقـات جدید نشـان می‌دهد که محققان به شکل گسـترده و جـامع‌تری دست به جسـتجو نزده‌اند؛ لذا باید در این زمینه تجدید نظر شود.

The Very Large Array in New Mexico

تلسکوپ آرایه بسیار بزرگ در نیومکزیکو به طـور مـداوم در حال رصد و جستجوی سـیگنال‌های بیگانه است و امید دارد سیگنالی از طرف تمدن‌های بیگانه دریـافت کند. اما فقط قسـمت بسـیار کـوچکی از فضـای جسـتجو را که احتمـال می‌رود سـیگنال‌های بیگانه در آن پنهـان شـده باشند، تحت پوشش قرار می‌دهد.

به گـزارش بیگ بنـگ، در بسـیاری از فیلم‌هـا، کهکشـان میزبان تعداد قابل تـوجهی از موجـودات بیگانه هوشـمند است که با فضاپیماهای خـود به مکان‌هـای مختلف سـفر کـرده و نشـانه‌های واضح دیگـری از وجودشـان به جـای می‌گذارند. در واقعیت، برنامه‌هـایی نظـیر «جسـتجوی هوش فرازمینی» یا «سِتی» هیچ مخابره قابل توجهی از گونه‌های دیگر دریافت نکرده‌اند. عدم برقـراری تمـاس با موجـودات بیگانه نخسـتین بـار توسط فیزیکـدانی به نـام «دیوید بـرین» در مقـاله‌ای کلاسـیک در سـال 1983، «سکوت بزرگ» نامیده شد.

«شـــابهم کانودیا» دانشـــجوی اخترشناسی در دانشـــگاه ایـــالتی پن و نویســـنده مقاله جدید در «arXiv»ـ و «The Astronomical Journal»ـ بیـــان کـــرد: «غالبا این گفته مطرح می‌شود که ما برای چهل سال یا بیشـــتر به دنبـــال آثـــاری از موجـــودات هوشـــمند بیگانه گشـــتیم، اما هنـــوز موفق به یافتن هیچ آثـــاری از آن‌ها نشـــده‌ایم.» محققـــان از تلسکوپ‌های رادیویی با هدف جســـتجوی ســـیگنال‌های مرموز استفاده می‌کنند زیرا امواج رادیویی به راحتی از میـــان گـــرد و غبـــار میـــان ســـتاره‌ای عبـــور می‌کننـــد؛ و در بخش‌های خاصی از طیف رادیـــویی، تـــداخل پس زمینه‌ای به حداقل می‌رسد.

اما محققان چه اندازه از آسمان را بـــرای دریـــافت چـــنین سیگنال‌های رادیویی تحت پوشش قرار داده‌انـــد؟ کانودیا و همکارانش چارچوب ریاضـــیاتی مناســـبی بـــرای تجزیه و تحلیل جســـتجوهای گذشـــته موسسه سِـــتی طـــراحی و ساخته‌اند. محققان هشت پارامتر مجزا را مـــورد بررسی قـــــرار دادند که از جمله آن‌ها می‌تـــــوان به تعـــــداد منظومه‌هـــای ســـتاره‌ای جســـتجو شـــده، حساســـیت رصدخانه‌ها و قـــدرت ســـیگنال بـــالقوه. آنـــان به این نتیجه رســـیدند که از میـــان کل فضـــای جســـتجوی ممکن که ســـیگنال می‌تواند در آن پنهـــان گـــردد، جســـتجوهای قبلی سِتی فقط قسمت محدودی از آسمان را در بر می‌گـــیرد. پس با این شـــیوه جســـتجو، امیـــدها بـــرای شناســـایی سیگنالی از سوی بیگانگان نمی‌تواند پررنگ باشد.

یافته‌ها نشـــان می‌دهد که این ســـکوت بـــزرگ و وهم آور، محصـــــول بررسی‌ها و جســـــتجوهای محـــــدود ماست. محققـــــان در مقاله خـــــود این طـــــور می‌نویســـــند:

«فانوس‌های دریایی رادیویی شاید در پهنه آسمان به وفور موجود باشند، اما هنوز از وجود آن‌ها اطلاعی نداریم چرا که پیشرفتی در فرایند جستجویمان حاصل نیامده است.» البته هنوز جا برای گسترش این نوع بررسی‌ها وجود دارد و دانشمندان ابراز ناامیدی نکرده‌اند. لازم بذکر می‌باشد که اکنون جستجوی موسسه ستی فراتر از طول موج‌های رادیویی پای گذاشته است. هدف مطالعات جدید این است که سیگنال‌ها در نوارهای نوری هم مورد جستجو قرار گیرند زیرا شاید موجودات بیگانه هوشمند پالس‌های لیزری نوری قدرتمندی را به سوی قسمت‌های مختلف جهان نشانه بروند. کانودیا و همکارانش امیدوارند مقدار نشر نوری موسسه ستی تا به امروز را هم در برنامه‌های بررسی شان جای دهند.

با این حال، حتی اگر طول موج‌های رادیویی و نوری را به طور جامع مورد جستجو قرار دهیم، هم‌چنان نمی‌توان تمام فضای جستجو را به طور کامل تحت پوشش قرار داد. شاید موجودات فرازمینی در طول تاریخ تمدن‌شان با پدیده‌های متعددی روبرو شده‌اند که انسان‌ها هیچگاه چنین تجربه‌ای نداشته‌اند. کانودیا هم‌چنین اظهار داشت: «به احتمال زیاد، هنوز ویژگی‌های فیزیکی گوناگونی وجود دارد که از آن‌ها سر در نمی‌آوریم. اگر سعی کنید با بی‌سیم دستی با مرد غارنشینی به برقراری ارتباط بپردازید، قطعا هیچ پاسخی دریافت نمی‌کنید.» برخی محققان اعلام کرده‌اند که هنوز فاز جستجوهای جامع آغاز نشده است؛ گویی تنها یک لیوان از آب دریا برداشته باشید. این دریا خیلی پهناور است و ما هنوز موفق نشده‌ایم قسمت

قابل تــوجهی از آن را پوشش دهیم. این مقاله در مجله جامعه سلطنتی اخترشناسی منتشر شده است.

رمزگشایی از عجیب‌ترین و پیچیده‌ترین معماهای علم نجوم/ آیا در سیارات دیگر هم حیات وجود دارد؟

سوال‌های زیادی همیشه از کودکی تا امروز توی ذهن ما چرخیدند و هیچ‌وقت هم پاسخ قانع کننده‌ای برایشان پیدا نکردیم. مثلا محال است وقتی شب در جاده سفر می‌کنید، تعداد ستاره‌های آسمان شگفت‌زده‌تان نکرده باشد. آسمان شب خاصیت عجیبی دارد. تا قبل از این‌که چند دقیقه به آن خیره نشده‌اید، هنوز می‌شود از خیر سوال‌هایی که توی ذهن تاب می‌خورند بگذرید، اما بعد از تجربه لذت بخش دیدن آسمان تاریک خارج از شهر، احتمالا خیلی سخت است بخواهید تصویری را که تا ابد در ذهن‌تان نقش می‌بندد فراموش کنید. انگار آسمان آدم را به جایی اصیل با پرسش‌هایی بنیادین وصل می‌کند. به جایی که در روزمرگی معمولا بی‌اهمیت و قابل چشم‌پوشی است. انگار احساسی در ماست که با دیدن بزرگی و شکوه آسمان شب زنده می‌شود و سوال‌های فراوانی دارد. این سوال‌ها برای خیلی از ما با روزمرگی‌ها کمرنگ شده و دوباره در انتهای ذهن، جایی که شاید هیچ‌وقت به آن برنگردیم، انبار می‌شوند البته برای عده‌ای هم همواره تازه و بنیادی باقی می‌مانند. سوال‌هایی که ندانستنش احتمالا در رویه عادی زندگی ما هیچ خللی ایجاد نمی‌کند، اما می‌شود گفت دانستنش حداقل در فکر و ذهن هر فردی تغییراتی به وجود می‌آورد. امروز آخرین روز از هفته نجوم در ایران است. در این هفته برنامه‌های مختلفی در سراسر کشور برای آشنایی مردم با دانش شیرین نجوم برگزار شد. در این پرونده مهم‌ترین و اساسی‌ترین سوالات

نجــومی را که در ذهن اغلب افــراد وجــود دارد بررسی کـــــرده ایم و به آن‌ها پاسخ‌هایی کوتـــــاه و قابل فهم داده‌ایم. هرچند ممکن است شـــما هیچ‌وقت به نجـــوم علاقه‌مند نبوده باشید، اما تقریبا بعید است این سوال‌ها هیچ‌وقت از ذهن‌تان نگذشته باشد.

جهان چطور به وجود آمده است؟

درباره شکل‌گیری عالم نظریات متفاوتی وجـود دارد، اما قوی‌ترین نظریه که شواهد رصدی هم برای آن پیدا شده نظریه انفجــار بــزرگ یا همــان بیگ بنگ است. طبق این نظریه، جهان فعلی ما از انفجار ذره بســیار کــوچک‌تر از کوچک‌ترین ذرات بنیادی به‌وجـود آمد. منظـور از انفجــار در این‌جا یک انبساط بسیار ســریع و عظیم است. از این ذره همه ذرات بنیادی به وجود آمدند و به تــدریج از مرکز آن دور شــدند و با انبســاط زیــاد گازهــای داغ موجــود کهکشــان‌ها و ســتاره‌های درون‌شــان شــکل گرفتند. با ســردتر شــدن مــواد اطــراف ســتاره‌ها، ســیارات شــکل گرفتند و به دام گــرانش ســتاره‌ها افتادند و شــروع به چــرخش دور آن‌ها کردند. البته همه این مــوارد میلیون‌ها سال طـول کشـید و هر مرحله توضـیحات مفصـلی دارد، اما این‌جا به اختصــار به آن اشــاره کــردیم. این انفجــار باعث انبســاط جهــان به صــورت بــادکنکی می‌شــود البته نــیروی دیگــری که در این انبســاط و کند شــدن ســرعت انبســاط آن تــاثیر دارد، نــیروی جاذبه است. تشعشــعات باقی مانده از این انفجار هنوز به صـورت امـواج ضـعیف مایکروویو در آسمان وجـود دارد و از زمین قابل ردیـابی هستند. به این امـواج مـایکروویو پس زمینه کیهـان گفته می‌شود. در اواخر دهه 1920، ادوین‌هابل ستاره‌شــناس

آمریکـــایی به بررسی نـــور دریـــافتی از ســـتارگان کهکشـــان‌های دور دست پـــرداخت. او متوجه شد که کهکشان‌ها با سرعت زیـادی در حـال دور شـدن از زمین هسـتند. امـروز می‌دانیم علاوه بر این که انبسـاط عـالم خیلی سریع است شتاب هم دارد یعنی سـرعت گسـترش مـدام در حـال افـزایش است یعـنی هرچه ما بیشـتر به عمق کیهان نظاره می‌کنیم در واقع بیشتر به عمق زمان گذشـــته می‌نگـــریم. این نظریه می‌تواند به طـــور دقیق توضـیح دهد که در کسـری از ثانیه بعد از انفجـار بـزرگ چطور نخستین ذرات بنیادی شکل گرفتند و چطور اتم‌ها و عناصر مختلف پیدا شـدند. این نظریه دمـای کیهـان در مراحل مختلف عمرش را شـرح می‌دهد و می‌گوید اولین ستاره‌ها چطور تشکیل شـدند و بـرای پیـدایش و حضـور چهار نـیروی اصـلی شـامل گـرانش، الکترومغناطیسـی، هسته ضعیف و هسته‌ای قوی استدلال دارد و هم اکنـون معتـــبرترین چـــیزی است که دربـــاره عـــالم و تحـــولش می‌دانیم.

آیا در کیهان موجود هوشمند دیگری وجود دارد؟

«سنگواره‌های روی زمین نشان می‌دهند که حـدود سه و نیم میلیارد سال پیش شـکلی از حیـات روی زمین وجـود داشته است. این شـاید فقط پانصد میلیـون سـال بعد از زمانی است که زمین آن قدر پایدار و خنک شد که بتواند پذیرای حیات باشد، اما تکامل حیات در عـالم می‌توانست در شـرایط عـادی هفت میلیـارد سـال طـول بکشد. اگر احتمـال ظهـور حیـات در سـیاره‌ای فرضی این قـدر کم است چـــرا در زمین در مـــدتی در حـــدود یک چهـــاردهم فرصتی که داشت، رخ داد؟ ظهور سـریع حیـات در زمین

نشـان می‌دهد که احتمـال ظهـور خلق السـاعه حیـات در شـــرایط مناسب بســـیار زیـــاد است» این بخشی از نوشته‌های «استیون‌هاوکینگ» دربـاره شـکل‌گیری حیـات در زمین است. او معتقد است زمـــان زیـــادی بـــرای شکل‌گیری دی. ان.ای و پیدایش حیات پیچیـده لازم است حـــتی بیش از زمـــانی که در زمین حیـــات شـــکل گرفته است. در ســـال‌های اخـــیر شـــاهد کشف ســـیارات فراخورشیدی زیـادی بـودیم، سـیاراتی خـارج از منظومه شمسی که دور ستاره دیگری می‌چرخند و از نظر شکل، انـدازه و دما شـبیه زمین هسـتند. این سـیارات از نظر دانشمندان مهم‌ترین گزینه‌ها برای بررسی احتمال وجود حیات هستند. البته به یـاد داشـته باشـید که این سـیارات کشف شده فقط در کهکشان خودمان هسـتند. در حـالی که می‌دانیم میلیاردها کهکشان در عـالم وجـود دارد و در هر کهکشان به طور متوسط 100 میلیارد سـتاره وجـود دارد و ممکن است هر یک از این ســتاره‌ها ســیاراتی در اطراف خود داشته باشند که شرایط حیـات در آن‌ها مهیا باشد. با توجه به تعداد زیاد ستاره‌ها و سیارات در کیهان این که شرایط حیات در جای دیگری فراهم باشد و اولین جانداران شکل بگیرند اصلا غیر ممکن نیست که در جایی از این کیهان بزرگ حیات وجود داشته باشـد، اما مسـئله اصـــلی این است که وقـــتی از حیـــات حـــرف می‌زنیم منظورمـــان حیـــات اولیه و تک ســـلولی است یا حیـــات هوشمند؟ برای شکل‌گیری حیـات هوشـمند زمـان زیـاد و شـــرایطی خـــاص لازم است. فعلا در این بـــاره چـــیزی نمی‌دانیم و باید منتظر باشیم ببینیم پیشرفت‌های سریع علم چه اطلاعات تازه‌ای برای مان خواهد داشت.

چرا آسمان آبی است و مثلا صورتی یا سبز نیست؟

به نظر شما چرا آسمان باید آبی دیده بشود در حالی که می‌دانیم نور خورشید سفید است؟ پاسخ خیلی سخت نیست! جو زمین پر از گازها و ذرات مختلفی مثل غبار است. این ذرات در حرکت هستند و با هم برخورد می‌کنند و در جهت‌های مختلف و با شدت‌های متفاوت پراکنده می‌شوند. نور خورشید یا همان نور سفید، ترکیبی از هفت رنگ مختلف است. شبیه همان چیزی که وقتی رنگین کمان تشکیل می‌شود، می‌توان دید. این رنگ‌ها عبارتند از قرمز، نارنجی، زرد، سبز، آبی، نیلی و بنفش. نور آبی طول موج‌های کوتاه‌تری نسبت به بقیه رنگ‌ها دارد. وقتی نور خورشید با ذرات غبار در جو زمین برخورد می‌کند و از آن‌ها می‌گذرد، رنگ آبی از طیف نور خورشید بیش از دیگر رنگ‌ها پراکنده می‌شود. طول موج و فرکانس یا همان بسامد، ویژگی‌های مربوط به موج هستند و از آن‌جایی که نور هم نوعی موج است، این ویژگی‌ها را دارد. فیزیک دانی انگلیسی به نام «لرد ریلی» تخمین زده بود که نور آبی 10 برابر سریع‌تر از نور قرمز در هوا پراکنده می‌شود و مسئله آبی بودن آسمان را با همین دلیل توضیح داد. بعد از آن، این پدیده به پراکندگی ریلی مشهور شد. در واقع آسمان در سیاره ما بی‌رنگ است، اما این ذرات موجود در جو هستند که باعث پراکنده شدن نور سفید خورشید و ایجاد رنگ آبی می‌شوند؛ بنابراین وقتی شب می‌شود و خورشید در آسمان نیست، ما تاریکی بیرون از جو زمین را در آسمان می‌بینیم. حالا اگر سیاره‌ای وجود نداشته باشد یا مقدار وجود ذرات غبار در آن زیاد نباشد، آسمان آبی رنگی هم نخواهیم داشت چه در روز و چه در شب!

آن‌چه شب‌هادر آسمان می‌بینیم، سیاره است یا ستاره؟

ستاره‌ها و سیاره‌ها از نظر ماهیت تفاوت‌های اساسی با هم دارنـد، اما بـرای خیلی‌ها این سـوال پیش می‌آید که چه طور می‌شود فرق ستاره‌ها و سیاره‌ها را در آسـمان شب فهمید. ستاره‌ها خودشان منبع نور و انرژی هستند، ولی سـیارات از خـود نـوری ندارند و نـور سـتاره‌ها را بازتـاب می‌کننـد، اما بـرای این که بشـود سـتاره‌ها و سیارات را از هم تشخیص دهید باید چند نکته را به خاطر داشـته باشـید. اول این که دقت کنید ببینید که جـرم نورانی که در آسمان شب می‌بینید، چشمک می‌زند یعنی نـورش کم و زیـاد می‌شـود یا نه. اگر آسـمان به انـدازه کـافی تاریک باشـد، این روش خـوبی بـرای پیـدا کـردن ستاره‌هاست. سـتاره‌ها چشـمک زن هسـتند در حـالی که نوری که سیارات بازتاب می‌کنند، نسبتا یکنـواخت است. نکته بعدی این است که ستاره‌ها در طول شب حرکتی به دور ستاره قطبی دارند و حرکت‌شـان دایـره‌ای و بسـیار کم است، اما سیارات تقریبا در مسیری مستقیم حـرکت می‌کنند. ماهواره‌ها نـیز در آسـمان حـرکت می‌کننـد، اما حرکت‌شـان بسـیار سـریع‌تر از سـیارات است. بـرای تشخیص حرکت یک سیاره نسـبت به پس‌زمینه سـتارگان ممکن است لازم باشد تا ساعت‌ها یا حـتی بـرای هفته‌ها حـرکت آن جـرم را زیر نظر گـرفت، درحالی‌که یک ماهواره به‌سرعت و در تنها چند دقیقه طـول آسـمان را طی می‌کند. اگر علاقه‌مند باشید به طور جدی‌تر سیارات مختلف را در آسـمان پیـدا کنیـد، می‌توانید یک نقشه آسـمان شب تهیه کنید. این نقشه هم در اینـترنت به سـادگی در دسـترس است و هم در کتاب‌هـای آموزشی نجوم و به کمک آن شکل کلی سـتاره‌ها در آسـمان فصل مد نظر را ببینید و جـرم نـورانی متفـاوتی که جـزو آن

ستاره‌ها نیست، مسلما یک سیاره است. اگر روشی ساده‌تر بخواهید، پیشنهاد می‌کنیم از اپلیکیشن‌های موبایلی و نرم‌افزارهای نقشه آسمان مثل Star walk یا Stellarium استفاده کنید. این برنامه‌ها با گرفتن اطلاعات محلی شما مثل کشور و شهر و عرض جغرافیایی آسمان محل زندگی‌تان را شبیه‌سازی می‌کنند و با حرکت دادن گوشی به سمت نواحی مختلف آسمان اسم هر ستاره را به شما می‌گویند. حتی مسیر حرکت هر سیاره در آسمان همان شب را هم برای‌تان مشخص می‌کنند.

عالم چه‌قدر بزرگ است؟

ماه نزدیک‌ترین جرمی است که در آسمان می‌بینیم و فاصله‌اش از ما چیزی حدود 380 هزار کیلومتر است. این عدد در ابعاد نجومی بسیار کوچک و ناقابل است، اما فاصله ما از نزدیک‌ترین ستاره که همان خورشید خودمان باشد حدود 150 میلیون کیلومتر است. هنوز هم عددی که با آن مواجهیم عجیب و غریب نیست، چون میلیون برای‌مان کاملا آشناست، اما فاصله بعدی مربوط به نزدیک‌ترین ستاره به غیر از خورشید است که این عدد حدود چهار سال نوری است. سال نوری واحدی برای تعریف فاصله نجومی است و معادل است با مسافتی که نور در یک سال با سرعت 300 هزار کیلومتر بر ثانیه طی می‌کند. این مقدار چیزی حدود 60 هزار برابر فاصله زمین تا خورشید است! حالا وقتش رسیده از داخل کهکشان خودمان خارج شویم و فاصله‌های بزرگ‌تری را مرور کنیم. نزدیک‌ترین کهکشان به ما کهکشان آندرومداست که دو و نیم میلیون سال

نـوری از ما فاصـله دارد. یعـنی دو و نیم میلیـون سـال طول می‌کشد تا نور این کهکشان به ما برسد. کهکشـان کلاه مکـزیکی 28 میلیـون سـال نـوری فاصـله دارد، اما سـوال این‌جاست که دورتـرین جـای عـالم کجاسـت؟ دورتـرین جـرمی که تا به حـال رصد شـده مربـوط به یک ستاره یا یک کهکشان معمولی نیست. کهکشانی است با یک هسته فعال که کـوازار نامیـده می‌شـود. کوازارها در حقیقت دورترین اجرام شناخته شده در جهان هستند که چـیزی در حـدود 13.2 میلیـارد سـال نـوری با ما فاصـله دارند. نـور دورتـرین کهکشـان 13 میلیـارد سـال پیش سفرش را آغاز کرده تا به ما رسیده است پس تصـویری را از کهکشـان نشـان می‌دهد که مربـوط به 13 میلیـارد سـال پیش است و این یعـنی ما داریم به تصـویری فـوق باستانی نگاه می‌کنیم!

رعد و برق چقدر انرژی دارد؟

همیشه وقــتی رعد و بــرق را می‌بیــنیم و صــدای آن را می‌شــونیم که همه شــهر را در بر می‌گــیرد به یــاد یک قدرت بسیار قوی می‌افـتیم. تا به امـروز مـیزان انـرژِی آزاد شده توسط رعد و برق‌ها نامشخص بـوده اسـت، اَما دانشــمندان به تــازگی راهی پیــدا کرده‌اند که می‌توانند انرژی آزاد شده از رعد و برق‌ها را اندازه بگیرند.

تا به امروز تشـخیص مقـدار انـرژِی آزاد شـده توسط یک رعد و بـرق غـیر ممکن بـود و کسی نمی‌توانست مقـدار انـرژی‌ای که با هر رعد و بـرق آزاد می‌شـود را محاسـبه کند. اما این موضـــوع ثـــابت نماند و زمین شناســـان و محققان دانشگاهی در فلوریـدا موفق شـدند راهی پیـدا کنند که بتوان اندازه انرژی آزاد شـده توسط رعد و بـرق را اندازه بگیرند.

این محققــان فهمیدند که با بررسی قســمتی که رعد و برق به آن اثابت کرده است می‌توانند انرژی آزاد شده را محاسـبه کنند.آن‌ها در ابتـدا به اثـراتی ک رعد و بـرق بر روی قسمت مورد اثـابت گذاشـته اسـت، نگـاه می‌کننـد، سپس به بررسی و تحقیق در بـاره‌ی آن می‌پردازند و آن را از لحــاظ زمین شناسی بررسی می‌کنند تا بفهمند آن بخش از زمین چه تغییرات شیمیایی کـرده است و شـکل زمین چه تاثیری بر شکل رعد و برق و سرعت آن دارد.

این تیم پژوهشی بیش از 250 قطعه سـنگ را که مـورد اثابت رعد برق قرار گرفتنـد، بررسی کردند. آن‌ها موفق شـدند که اطلاعـات مربـوط به رعد و برق‌ها را محاسـبه کنند. آن‌ها متوجه شدند که پس از برخورد رعد و بـرق به

بخشی از زمین، آن را به شـدت تغیـیر می‌دهد و مقـدار زیادی فسفریک به آن افزوده می‌افزاید،

که در حـالت عـادی همچین ترکیـبی در طـبیعت یـافت نمی‌شـود و با اسـتفاده از آن سـنگ‌ها می‌تـوان منـابع معـدنی زیـادی تولید کـرد.اما بگذارید سـوال اصـلی را دوباره مطرح کـنیم. چه مقـدار انـرژی از هر رعد و بـرق آزاد می‌شود؟

واحد انــرژی‌ای که توسط رعد و بــرق آزاد می‌شــود به صـورت Mj/m است. یک مگـاژول انـرژی برابر با انـرژی لازم برای روشن کردن یک لامپ حبـابی 60 واتی است. انــرژی آزاد شــده از یک رعد و بــرق تا حــدود 20Mj/m می‌رسد.احتمال این که بتوانیم در آینده از انــرژِی رعد و برق‌ها استفاده کنیم بسیار کم است

و این تحقیق‌ها فقط برای انـدازه گـرفتن مـیزان انـرژی آزاد شده بوده و برای ایمن سـازی سـاختمان‌ها در برابر جلوگیری از آسیب‌های احتمالی انجام شده است.

رابطه جنسی یک زن با 20 روح همـراه با لـذت جنسی فراوان

زنی که ادعا می‌کند تاکنون با 20 روح همخوابی و رابطه جنسی داشـته است و از لـذت فـراوان این رابطه نـیز سخن می‌گوید که باعث تعجب همگان شده است. به نقل ازهافتینگتون پست، یک زن 27 سـاله بریتانیـایی در یک شوی تلویزیونی مدعی شد با ارواح سکس داشته است.

وی گفته است سـکس با ارواح را به مـردان تـرجیح می‌دهد و آرزو دارد یک روز توسط یک روح بـاردار شـود.روان‌درمانگرها می‌گویند چـنین تجربه‌هـایی حاصل یک تـوهم غـریب در میـان خـواب و بیـداری است.یک زن اهل بریستول انگلستان به نام آمیتیست ریلم، 27 ساله، می‌گوید تاکنون با 20 روح سکس داشته است و آن‌ها را به مردان ترجیح می‌دهد.

هـافینگتون پست گـزارش داده که ریلم روز پنج شـنبه هفتم دسامبر در یک شوی تلویزیونی در آی‌تی‌وی حاضر شده و درباره این‌که ارواح چگونه هسـتند، صـحبت کـرده است.

او گفته است اولین تجربه او مربـوط به 12 سـال پیش است؛ زمانی که با همسرش به یک خانه جدید نقل مکان کـرد و احسـاس کـرد که یک وجـود غریبه در خانه حاضر است: «اول یک انـرژی بـود و بعـدتر فـیزیکی شد. یک فشاری روی ران‌ها و نفس‌هایی روی گردنم بـود اما من همیشه احساس امنیت می‌کردم. با روح سکس داشتم.»

او گفته است تجربه‌اش قابل توضیح و توصیف نیست.

بر اســاس این روایت، او به مــدت سه ســال با یک روح رابطه جنسی داشــته است تا این‌که یک بــار زمــانی که «همسر آدمیزادش» از کار به خانه برگشته، سایه مــردی را در پنجره دیده و همین بـاعث شـده تا این رابطه تمـام شود.

او گفته است حداقل با 20 روح به نـوعی رابطه جنسی داشته و حالا آرزو دارد توسط یک روح باردار شود.

او گفته است تحقیقـاتی دربـاره بـارداری فـانتوم انجـام داده و بر اسـاس این تحقیقـات، «این امکـان وجـود دارد که یک روح در شما قرار بگیرد اما مردم نمی‌دانند چگونه آن را به طور طولانی حمل کنند.»

ریلم اولین کسی نیست که ادعا می‌کند با ارواح رابطه جنسی داشته است. پیش از این نـیز افـرادی این ادعا را کرده‌اند. خواننده‌هایی مانند کشا و باب براون نـیز چـنین ادعایی کرده‌اند.

یک محقق در این زمینه به‌هـــافینگتون پست گفته است معمولا افرادی که مدعی سـکس با ارواح هسـتند دربـاره احساس فشار و سنگینی حرف می‌زنند و رابطه را گــرم توصیف نمی‌کنند. آن‌ها می‌گویند در هنگـام حضـور ارواح اتاق هم سرد است.با این حال تینا رادزیتویچ، پژوهشگر، گفته است تجربه سـکس با ارواح نـوعی تـوهم است که در میان خواب و بیداری اتفاق می‌افتد.

به گفته او این نوع توهم عَجیب و غریب می‌تواند شـامل لمس و شنیدن و دیدن باشد اما معمولا تروما، افسردگی و اضطراب عامل ایجاد چنین توهم‌هایی است.

راز چرخش زمین و اجرام کیهانی چیست

در هر شبانه روز زمین به دور مدار خود می‌چرخد و شب و روز اتفاق می‌افتد. این اتفاق از چهار میلیارد و ششصد میلیون سال پیش که این کره خاکی شکل گرفت هم‌چنان ادامه دارد و تا پایان جهان هم متوقف نمی‌شود. اما دلیل این چرخش مداوم چیست.

زمین از حلقه‌ای گازی و خاکی تشکیل شده است که به دور ستاره خود یعنی خورشید می‌چرخد. در این چرخش ذرات خاک و سنگ به یک‌دیگر چسبیدند و کره زمین را تشکیل دادند. با شکل گرفتن سیاره و برخورد سنگ‌های فضایی با سیاره تازه شکل گرفته این چرخش ایجاد می‌شود. از آن‌جایی که ذرات باقی مانده در منظومه شمسی تقریبا در یک مدار می‌چرخند این برخوردها باعث می‌شود تا زمین و همه اجرام منظومه شمسی در یک مدار به چرخش در بیاید.

اما چرا منظومه شمسی از همان ابتدا می‌چرخید؟ خورشید و منظومه شمسی زمانی شکل گرفتند که ابری از خاک و گاز با یک‌دیگر آمیخته شدند و حجم پیدا کردند. بیشتر گاز موجود تبدیل به خورشید می‌شود و مواد باقی مانده در کناری جمع می‌شود و حلقه تشکیل دهنده سیارات را می‌سازند.

مولکول‌های گازی و خاک موجود قبل از این‌که با یک‌دیگر برخورد کنند در تمام فضاهای مختلف حرکت می‌کنند، اما در یک مکان مشخص برخی از این مواد به دور یک‌دیگر می‌چرخند. زمانی که ابر گازی منفجر می‌شود، حرکت آن سرعت می‌گیرد. شبیه به حرکت خم

شـــدن اســـکیت بازها که بـــاعث ســـرعت گـــرفتن آن‌ها می‌شود.

و از آن‌جـایی که در فضا چـیزی بـرای کم کـردن سـرعت وجود ندارد، وقتی چیزی شـروع به چرخیـدن می‌کنـد، به چـرخش خـود ادامه می‌دهد. از طـرفی حـرکت منظومه شمسی تازه تشـکیل شـده به اصـطلاح به مقـدار زیـادی حـرکت زاویه‌ای دارد، این حـرکت بـاعث می‌شـود تا شی گرایش به چرخیدن پیـدا کند و این حـرکت را ادامه بدهد. در نتیجه این پدیده باعث می‌شود تا از همان زمان شـکل گرفتن منظومه شمسی سیارات و سایر اجرام آســمانی بچرخند.

چرخش‌های متفاوت در کیهان

بـرخی از سـیارات هم حـرکت مخصـوص به خودشـان را دارند. بـــرای مثـــال ســـیاره زهـــره در خلاف جهت زمین می‌چرخد و محـور چـرخش اورانـوس در زاویه 90 درجه قرار دارد. دانشمندان هم‌چنان به صورت قطعی به دلیل حـــرکت متفـــاوت این ســـیارات پی نبردند. در خصـــوص سیاره زهره گفته می‌شود که ممکن است تصادمی باعث تغییر زاویه چرخش شده باشد.

هم‌چنین تصور می‌شود که این سیاره در ابتدا به صـــورت سایر سیارات می‌چرخید. در طول زمان، کشش گرانشی خورشـــید بر روی جو ضـــخیم ســـیاره زهـــره در کنـــار اصطکاکی با هسته سیاره و گوشته آن ایجاد کرده بـــاعث شـــده است تا ســـیاره به صـــورت عکس ســـایر ســـیارات بچرخد.

در مــورد ســیاره اورانــوس اما همه دانشــمندان معتقد هستند که برخورد با شی خارجی بـاعث حـرکت متفـاوت این سـیاره شـده است. با وجـود تمـام اختلافـاتی که در رفتـار سـیارات وجـود دارد، می‌تـوان گفت که چرخیـدن مبنای حضور اجرام آسمانی در جهان هستی است.

تمام کیهان در حال چرخش است

باید بدانید که ســیارک‌ها هم می‌چرخند. کهکشــان‌ها هم می‌چرخند و حـدود 230 میلیـون سـال زمـان می‌بـرد تا سیستم سـتاره‌ای یک دور کامل در کهکشـان راه شـیری بچرخد. تپ اخترها هم که معروف‌اند به جنازه‌هـــــــای ستاره‌های حجیم، می‌چرخند. برخی از این تپ اخترها که قطــری به انــدازه یک شــهر دارنــد، قادرند در هر ثانیه صـدها بـار بچرخند. سـریع‌ترین آن‌ها که در سـال 2016 کشف شد 716 بار در ثانیه می‌چرخید.

ســیاه‌چاله‌ها حــتی از این هم ســریع‌تر هســتند. یکی از آن‌ها که GRS 1915+105 نامیـده شـده، می‌تواند بین 920 تا یک هزار و 150 بار در ثانیه بچرخد. اما سـرعت این اجـرام کم هم می‌شـود. زمـانی که خورشـید شـکل گرفت، هر چهار روز یک بار به دور مدار خـود می‌چرخید. اما اکنون می‌دانیم که هر بار چـرخش خورشـید 25 روز زمان لازم است.

برخورد بادهای خورشیدی با میدان مغناطیسی خورشــید باعث کم شدن سرعت آن می‌شود. حتی سرعت چرخش زمین هم کم می‌شود. اثر جاذبه مـاه بر زمین بـاعث این اتفاق می‌شود. البته مقدار آن خیلی نـاچیز است و گفته

می‌شود این مقدار باید 1 و 78 میلی ثانیه در طـول یک قرن باشد.

راهپیمایی فضایی

راهپیمایی فضایی، فعالیت بیرون از سفینه، یا فعالیت برون ناوی ([1]ـ EVA)ـ به عملیّات خروج فضانورد از فضاپیما گفته می‌شود. این اصطلاح نه تنها برای فضانوردانی که در مدار زمین از فضاپیما خارج می‌شوند، بلکه برای فضانوردانی که بر روی ماه راهپیمایی کردند نیز به کار می‌رود. فضانوردانی که اقدام به راهپیمایی فضایی می‌کنند، باید لباس فضایی ویژه‌ای بپوشند که آن‌ها را در خلأ فضا و در مقابل تشعشعات خطرناک کیهانی محافظت کند.

فضانوردان در هنگام راهپیمایی فضایی ممکن است با «کابل عایق اطمینان» به فضاپیمای خود متصل باقی بمانند. کابل عایق اطمینان باقی ماندن فضانورد در نزدیکی فضاپیما را تضمین و بازگشت او را به داخل سفینه تسهیل می‌کند. برخی از لباس‌های فضایی به گونه‌ای طراحی شده‌اند که هوای مورد نیاز فضانورد را از طریق لوله‌ای که در کابل عایق اطمینان جاسازی شده دریافت می‌کنند. در این صورت به کابل عایق اطمینان «کابل بند نافی» گفته می‌شود. علاوه بر هوا، ممکن است اقلام دیگر مورد نیاز برای زندگی و کار فضانورد، مانند الکتریسته و آب، نیز از درون کابل بند نافی به لباس فضایی منتقل شود.

در برخی از راهپیمایی‌های فضایی، از کابل عایق اطمینان استفاده نمی‌شود و فضانورد از ابزارهای دیگری برای بازگشت به فضاپیما استفاده می‌کند. (در

این مـوارد شـانس نجـات فضـانوردان در صـورت بـروز اتفاقات ناگهانی خیلی پایین است)

گام‌های بزرگ در راهپیمایی فضایی

راهپیمایی فضایی باز آلدرین روی ماه در مأموریت آپولو 11

نخسـتین راهپیمـایی فضـایی در 27 اسـفند 1343 (18 مارس 1965)ـ توسط الکسی لئونوف کیهان‌نورد روسی و پس از خروج وی از فضاپیمای واسخود-2 انجام شد.

نخستین راهپیمایی فضایی روی ماه در 29 تیر 1348 (20 ژوئیه 1969)ـ توسط نیل آرمسـترانگ فضـانورد آمریکایی در طی مأموریت آپولو 11 و پس از خروج وی از ماه‌نشـین آپولو (موسـوم به «عقـاب») انجـام شد. دقـایقی بعـد، بـاز آلـدرین هم به آرمسـترانگ پیوست. راهپیمـایی فضـایی این دو نفر به مـدت 2 سـاعت و 32 دقیقه به طول انجامید.

نخسـتین راهپیمـایی فضـایی بـدون اسـتفاده از کابل اطمینـان در مـدار زمین در تـاریخ 18 بهمن 1362 (7 فوریه 1984)ـ توسط بـروس مک‌کنـدلس فضـانورد آمریکـایی پس از خـروج وی از فضـاپیمای چلنجر انجـام شد. پس از دقایقی، رابـرت اسـتوارت هم به او پیوست. راهپیمایی فضایی این دو فضانورد 5 ساعت و 55 دقیقه به طول انجامید.

نخسـتین فضـانورد زن که اقـدام به راهپیمـایی فضـایی کرد، اسوتلانا ساویتسکایا کیهان‌نورد روسی بـود. وی در تـاریخ 3 مـرداد 1363 (25 ژوئیه 1984)ـ از ایسـتگاه

فضـایی سـالیوت-7 خـارج شد و راهپیمـایی او در مـدار زمین به مدت 3 ساعت و 35 دقیقه به طول انجامید.

طـولانی‌ترین عملیـات راهپیمـایی فضـایی به مـدت 8 سـاعت و 56 دقیقه توسط سـوزان هلمز فضـانورد آمریکایی در تاریخ 21 اسفند 1379 (11 مارس 2001) انجام شد.[2]

آنـاتولی سـولوویف فضـانورد روسی با 16 راهپیمـایی دارای رکـورد بیشـترین تعـداد راهپیمـایی فضـایی است. وی رکورددار بیشـترین سـاعات راهپیمـایی فضـایی نـیز هست: 16 راهپیمایی فضایی او جمعاً 82 سـاعت و 22 دقیقه به طول انجامیده‌اند.

تعاریف راهپیمایی فضایی

به خـاطر تفـاوت تـاریخی در طـراحی و برنـامه‌ریزی در سامانه‌های فضایی روسـیه و آمریکـا، تعریف راهپیمـایی فضـایی از دید روس‌ها و آمریکاییـان یکسـان نیست. بر اسـاس تعریف روسـیه، راهپیمـایی فضـایی وقـتی آغـاز می‌شود که فضانورد در محیط بدون فشـار هـوا (خلأ) در خـارج از فضـاپیما قـرار گرفته باشد. فضـاپیماهای نسل دوم شوروی مانند واسخود در بخش خـارجی خـود دارای محفظه هـوایی ویـژه‌ای بودند. فضـانورد ابتـدا وارد آن محفظه می‌شد و پس از تخلیه هـوای محفظـه، عملیـات راهپیمایی فضایی با قرار گـرفتن وی در خلأ و خـروج از محفظه آغاز می‌گشت.

فضاپیماهای آمریکایی دارای محفظه هوایی ویژه نبودند و بـرای آغـاز راهپیمـایی فضـایی باید هـوای کـابین فضـانوردان کـاملاً تخلیه می‌شد. به همین علت بـرای

فضانوردان آمریکایی، آغاز راهپیمایی فضایی وقتی است که لباس ویژهٔ راهپیمایی فضایی به اصطلاح عملیاتی شده باشد، یا به عبارت دیگر استفاده از باتری‌هایش را شروع کرده باشد.

خطرات راهپیمایی فضایی

بروس مک‌کندلس در اولین راهپیمایی فضایی بدون کابل اطمینان

برخورد با پسماندهای فضایی

راهپیمایی فضایی ریسک‌ها و خطرهای زیادی به همراه دارد. مهم‌ترین ریسکی که فضانورد در هنگام راهپیمایی فضایی با آن روبرو است، برخورد با خرده زباله‌های فضایی است. فضاپیماها و سایر مدارگردها در مدار زمین با سرعت بسیار بالایی در حرکت هستند؛ برای مثال سرعت حرکت ایستگاه فضایی بین‌المللی در مدار زمین بیش از 27600 کیلومتر بر ساعت است. در چنین سرعتی، انرژی جنبشی ذرات بسیار کوچک مانند یک قطعه فلز ریز یا حتی یک ذره ماسه بسیار بالا است، و می‌توانند در برخورد با فضانورد مثل گلوله تفنگ عمل کنند!

پس از آغاز راهپیمایی‌های فضایی، خطرات ناشی از برخورد پسماندهای بسیار کوچکی که می‌توانست به راحتی پوشش نازک و حساس لباس فضانوردان را پاره کند، معضل دیگری بود که آژانس‌های فضایی را به تحقیق و تفکر بیشتری واداشت. این موضوع در سال 1991، زمانی که دستکش یکی از فضانوردان شاتل

فضـایی آتلانـتیس هنگـام راهپیمـایی و در اثر برخـورد بسیار کوچکی پاره شد، اهمیت ویژه‌ای یافت.[3]

با هر مـأموریت فضـایی جدیـد، پسـماندهای فضـایی بیشـتری تولید می‌شـود و ریسک برخـورد قطعـات ریز با فضانوردان هم افـزایش می‌یابد. به این پدیـده سـندروم کسلر می‌گویند.

مشکل شبیه‌سازی

شبیه‌سـازی راهپیمـایی فضـایی در زیر آب در شـرایط «شناوری خنثی»

مشـکل دیگر این‌جاست که شـرایط خلأ و بی‌وزنی راهپیمـایی فضـایی را نمی‌تـوان به خـوبی در مراکز آمـوزش فضـانوردی در زمین شبیه‌سـازی کـرد. این موضوع باعث می‌شود که فضانوردی که سـاعت‌ها بـرای راهپیمایی فضایی خود تمـرین کرده‌اسـت، پس از خـروج از فضاپیما با تجربه‌ای متفاوت مواجه شود و دچار ترس، تنش، یا فشار شدید روانی گردد.

بـرای مثـال، فشـار هـوای درون لبـاس فضـایی الکسی لئونـوف در جریـان نخسـتین راهپیمـایی فضـایی به‌طـور پیش‌بینی‌نشده آنقدر بالا رفت که وی تقریباً توان حرکت دادن دست و پا و خم کـردن مفصل‌های لباسش را از دست داد، و بـرای بازگشت به محفظه هـوایی دچـار مشـکل جـدی شد. خوشـبختانه او در لبـاس فضـایی‌اش اکسیژن خالص تنفس می‌کرد و با بازکردن شیر اطمینان موفق شد قسمتی از اکسیژن درون لباس را خارج کند و فشـار لبـاس را به زیر 28 کیلوپاسـکال کـاهش داده، به درون محفظه هوایی و سپس فضاپیمایش بازگردد.[4]

شبیه‌سازی راهپیمایی فضایی معمولاً درون یک مخزن عظیم آب انجام می‌گیرد، و شرایط به‌گونه‌ای تنظیم می‌شود که فضانوردان حالت شناوری خنثی را تجربه کنند. «آزمایشگاه آب» در مرکز آموزش فضانوردان گاگارین در شهرک ستاره‌ها، و «آزمایشگاه شناوری خنثی» در پایگاه فضایی جانسون از این گونه مخازن آب برای آموزش و تمرین راهپیمایی فضایی بهره‌مند هستند.[5][6]

پنچری لباس فضایی

اگر در هنگام راهپیمایی فضایی، شکاف یا پنچری در لباس فضایی به وجود بیاید، امکان افت شدید فشار درون لباس و خفگی و مرگ سریع فضانورد در اثر کمبود اکسیژن (هیپوکسی) وجود دارد. تاکنون تنها یک فضانورد در هنگام راهپیمایی فضایی دچار پنچری لباس شده‌است که آن هم در طول مأموریت اس‌تی‌اس-37 و پس از خروج وی از فضاپیمای آتلانتیس رخ داد. دستکش لباس فضایی او در هنگام کار به وسیلهٔ یک میلهٔ کوچک پنچر شد، اما به خاطر باقی ماندن میله در سوراخ، فشار هوای لباس کاهش نیافت و فضانورد به سلامت به درون آتلانتیس بازگشت.[7]

شکستن استخوان فضانوردان

در آزمایش‌های انجام شده معلوم شد که ریز جاذبه موجب افزایش شکنندگی استخوان و کاهش چگالی مواد غیر آلی استخوان‌ها می‌شود. محققین ژاپنی موفق به کشف معمای علت از بین رفتن چگالی مواد غیر آلی استخوان فضانوردان در مأموریت‌های فضایی شدند. در

راســتای حل این مســئله چــالش برانگــیز، محققین به پرورش مـاهی آب شـیرین در خـارج از ایسـتگاه فضـایی بین‌المللی به مـــدت 56 روز کردند و متوجه شـــدند استخوان آرواره و دندان‌های ماهی تحت تأثیر نیروی ریز جاذبه قرار گرفت. هم‌چنین در آزمایش‌هـای انجـام شـده معلــوم شد که ریز جاذبه مــوجب افــزایش شــکنندگی اسـتخوان و کـاهش چگـالی مـواد غـیر آلی اسـتخوان‌ها می‌شــود. بر پایه این آزمــایش احتمــالاً اثر ریز جاذبه بر روی چگالی استخوان، تغییراتی را در نیروی مکـانیکی به وجود می‌آورد که تمام فعالیت فیزیکی را پــایین می‌آورد و در نتیجه باعث شکنندگی استخوان‌ها می‌شود.

غلیان نیتروژن

یکی از مشـکلات فضـانوردان هنگـام افت فشـار لبـاس فضایی، غلیان گاز نیتروژن محلول در خون (ایجاد حباب) و درد شدید ناشی از آن است. غواصـان حـرفه‌ای نـیز با این مشــکل به خــوبی آشــنایند. در حــال حاضر بــرای جلوگــیری از این مســئله، فضــانوردی که قــرار است راهپیمایی فضایی انجام دهد شب پیش از عملیــات را در یک محفظهٔ هوایی می‌خوابد. فشار هـوای درون محفظه 70 کیلوپاسکال است که 31 کیلوپاسکال از فشار هوای درون ایستگاه فضـایی کمـتر است. در طـول شـب، بـدن فضــانورد خــود را با فشــار پــایین وفق می‌دهد و گــاز نیـتروژن از خـون فضـانورد خـارج می‌شـود. در صـورت وقوع حادثه در طول عملیـات و افت فشـار درون لبـاس فضـایی، نبـود گـاز نیـتروژن در خـون از درد شـدیدی که معمولاً از غلیان گاز نیـتروژن به وجـود می‌آید جلوگـیری می‌کند.

دور شدن از فضاپیما

امکان کمک به فضانوردانی که در فاصله دور از فضاپیما دچار حادثه می‌شوند بسیار کم است.

فضانوردانی که هنگام راهپیمایی فضایی از کابل اطمینان استفاده نمی‌کنند، در معرض خطر دور شدن از فضاپیما هستند. در صورت وقوع چنین حادثه‌ای، امکان دسترسی و کمک‌رسانی به فضانورد بسیار کم است.

روبات به جای انسان

تا کنون (سال 2008 میلادی)، هیچ حادثه مرگباری در هنگام راهپیمایی فضایی رخ نداده‌است. اما با توجه به ریسک‌های بالقوه‌ای که در این زمینه وجود دارد، استفاده از روباتهای کنترل از راه دور برای انجام کار در فضا گزینه‌ای پسندیده‌تر به نظر می‌رسد. دانشمندان در حال طراحی و آزمایش رباتهایی هستند که بتوان از آن‌ها به جای انسان در فضا استفاده کرد و نیاز به راهپیمایی فضایی را به حداقل رساند.

بوی فضا

فضانوردانی که در پیاده‌روی‌های فضایی شرکت داشته‌اند، همیشه از بوی به شدت عجیب فضا سخن می‌گویند. این بو تنها زمانی قابل شناسایی بوده که فضانوردان درون محیط فضایی قرار می‌گرفتند چرا که درون لباس فضایی از یک بوی پلاستیک برخوردار است. اما در زمان ورود به ایستگاه فضایی بین‌المللی و برداشتن کلاه‌ها، آن‌ها یک بوی متمایز قوی از پوسته رویی لباس استنشاق می‌کردند که از لباس، کلاه،

دستکش و ابزار آن‌ها استشـمام می‌شد. ذرات مهـاجر از خلأ نزدیک که احتمـالاً اتم اکسـیژن هسـتند، از عطر تند «اسـتیک خشـکیده»، «فلز داغ و گازهـای جوشـکاری» برخوردارند! اسـتیون پـیرس، شـیمیدان ناسا که بـرای بازسـازی بـوی فضا در زمین بـرای اهـداف تمریـنی فضانوردان استخدام شده، اظهار کرد که جنبه فلزی این بو احتمـالاً از ارتعاشـات پرانـرژی یون‌ها ننشـان گرفته‌است.. کوین فورد، فضـانورد ناسا در سـال 2009 از مـدار گفت: این بو مانند چـیزی است که تـاکنون استنشـاق نکـرده‌ام اما هیچگـاه از یـاد نخـواهم بـرد. اما فضـانوردان لزومـاً از این بو نـاراحت نمی‌شـوند. دون پتیت، فضانورد ناسا پس از مأموریتی در سال 2003، آن را به این شکل توصیف کرد: توصیف این بو سخت است. مطمئناً معادل بویایی برای توصیف احساسـات ذائقه در مواجهه با غـذاهای جدید مانند «مـزه شـبیه به مـرغ» نیست. بهـترین توصـیف بـرای این بو که من دریـافت کرده‌ام، بوی فلز اسـت، یک حس دلپـذیر شـیرین فلـزی. این بو من را یـاد تابسـتان‌های دانشـجویی می‌انـدازد که ساعات بسیاری را با یک مشـعل کمـان جوشـکاری بـرای تعمـیر تجهـیزات سـنگین می‌گذرانـدم. این بو مـرا یـاد گازهای جوشکاری می‌انـدازد. این بـوی فضا است. بـوی درون ایستگاه فضـایی بین‌المللی بیشـتر شـبیه به زمین است. پتیت که اخیراً از دومین مـأموریت شش‌ماهه خـود در ایستگاه بازگشته، در گفتگو با سـایت اسـپیس اظهـار کـرد: ایسـتگاه فضـایی از بـویی میـان یک «دسـتگاه-فروشگاه-موتور-اتـاق-آزمایشـگاه» برخـوردار است و در زمـانی که بـرای شـام غـذا درست کـرده و یک کیسه

خورشت را باز می‌کنید، می‌توان تا حـدی بـوی یک رست بیف را احساس کرد.

رنگ چشم

دیوید کارپنر مسئول طراحی و ساخت چشم‌های مصنوعی بیمارستان مورفیلدز است، وی در توضیح شغلش می‌گوید: ما چشم‌های مصنوعی را طوری می‌سازیم که هیچکس متوجه غیر واقعی بودن آن‌ها نشود، به همین دلیل نتیجه کار باید کاملا همرنگ چشم‌های بیمار باشد. امروز من مشغول کار بر روی سفارش کسی هستم که در حادثه تصادف آسیب دیده است، او چشمش را از دست داده و من باید مشکل او را حل کنم.

بنابر اعلام بی‌بی سی، رنگ چشم را مقدار و توزیع رنگدانه‌ای به نام ملانین تعیین می‌کند، به عنوان مثال چشم‌های قهوه‌ای و تیره ملانین بیشتری نسبت به آبی و یا کلا رنگ‌های روشن دارد. کسی که به بیماری آلبینیسم یا زال تنی مبتلاست، در حقیقت رنگدانه ملانین ندارد، به همین دلیل رنگ چشم آن‌ها صورتی به نظر می‌رسد زیرا فقط رنگ رگ‌های درون چشم منعکس می‌شود.

برای اندازه سفارش‌ها ما یکسری چشم‌های آماده به رنگ‌های آبی خاکستری یا آبی داریم. آن‌چه ما به عنوان چشم سبز یا آبی می‌بینیم در واقعیت یک خطای دید بوده زیرا رنگدانه‌هایی به این رنگ اصلا در چشم وجود ندارد. هنگامیکه ملانین کم باشد متعاقبا جذب نور نیز کمتر خواهد بود به عبارتی نور بیشتری منعکس شده و طیف آبی نور آن را جذب می‌کند در نتیجه چشم آبی یا سبز به نظر می‌رسد. بنابر این اگر بخواهیم دقیق

بگوییم، چشم‌های انسان آبی یا سبز و یا چشم افرادی که اینگونه به نظر می‌رسد ملانین کمتری دارد. نوزادان هم به همین شکل هستند، به همین خاطر رنگ چشم‌های‌شان روشن به نظر می‌رسد.

حقایقی عجیب از چشمان سبز و آبی/ اظهارات جالب مردی که چشم مصنوعی می‌سازد! + تصاویر

هنگامیکه کودک رشد می‌کند، به تدریج ملانین بیشتری تولید کرده و تقریبا پس از یک سال چشمایش رنگ نهایی خود را پیدا می‌کند. در قلمرو حیوانات اما رنگ چشم‌ها کاملا متفاوت است، چشم‌های آن‌ها گاهی به رنگ زرد یا قرمز است که این از رنگدانه‌های متفاوت سرچشمه می‌گیرد. این نوع رنگدانه در چشم انسان نیست پس چنین تنوع رنگی ندارد.

ساختار جهان بر پایه‌ی شش عدد

متن زیر خلاصه مقاله پروفسور«سر مـارتین ریس» یکی از پیشـگامان کیهـان شناسی در جهـان است. وی اسـتاد تحقیقـات انجمن سـلطنتی در دانشـگاه کمـبریج و دارای عنوان اخترشناس سلطنتی است. در عین حال وی عضو انجمن سـلطنتی، آکـادمی ملی علـوم ایـالات متحـده و آکادمی علوم روسیه است. وی ضمن مشارکت با چندین همکـــار بین المللی ایـــده‌های بســـیار مهمی در مـــورد سیاهچاله‌ها، تشکیل کهکشان‌ها و اخترفیزیک انرژی بـالا داشته است.

شش عـدد بر کل جهـان حـاکم است که از زمـان انفجـار بزرگ شکل گرفته‌اند. اگر هر کدام از این اعداد با مقدار فعلی آن کمی فرق داشت، هیچ ستاره، سیاره یا انسانی در جهـــان وجـــود نداشت. قـــوانین ریاضی عامل تحکیم ســـاختار جهـــان است. این قاعـــده فقط شـــامل اتم‌ها نمی‌شود، بلکه کهکشان‌ها، ستاره‌ها و انسان‌ها را نیز در بـرمی گـیرد. خـواص اتم‌ها- از جمله انـدازه و جرمشـان، انـــواع مختلفی که از آن‌ها وجـــود دارد و نیروهـــایی که آن‌ها را به یک‌دیگر متصل می‌کند- عامل تعـــیین کننـــده ماهیت شیمیایی جهانی است که در آن به سر می‌بریم.

تعداد بسـیار اتم‌ها به نیروها و ذرات داخل آن‌ها بسـتگی دارد. اجـرامی را که اخترشناســان مـورد بررسی قــرار می‌دهند- سیارات، ستارگان و کهکشان‌ها- توسط نیروی گرانش کنـترل می‌شـوند. و همه این مـوارد در جهـان در حـــــــال گسترشی روی می‌دهد که خواصش در لحظه انفجـــار بـــزرگ اولیه در آن تثـــبیت شـــده است. علم با

تشـخیص نظم و الگوهـای موجـود در طـبیعت پیشـرفت می‌کند، بنابراین پدیده‌های هر چه بیشتری را می‌توان در دسته‌ها و قوانین عام گنجاند. نظریه پـردازان در تلاشـند اسـاس قـوانین فـیزیکی را در مجموعه‌هـای منظمی از روابط و چند عدد خلاصه کنند. هنوز هم تا پایـان کـار راه زیادی باقیمانـده اسـت، اما پیشـرفت‌های به دست آمـده نیز چشمگیرند.

در آغاز قرن بیست و یکم، شش عدد معرفی شدند که به نظر می‌رسد از اهمیت فوق‌العـــاده‌ای برخوردارند. دو تا از این اعـداد به نیروهـای اساسی مربـوط می‌شـوند؛ دو تای دیگر انـدازه و «سـاختار» نهـایی جهـان ما را تثـبیت می‌کند و بیـــانگر آن هســـتند که آیا جهـــان بـــرای همیشه امتداد می‌یابد یا خیر؛ و دو عدد باقیمانـده بیـانگر خـواص خود فضا هستند.

این شش عـــدد با یک‌دیگر«نســـخه»ای را بـــرای جهـــان تشـکیل می‌دهند. گذشـته از این جهـان نسـبت به مقـدار این شش عدد بسیار حساس است: اگر یکی از این اعداد تنظیم نشده باشد، آن وقت نه ستاره‌ای در جهـان وجـود می‌داشت و نه حیاتی.

آیا تنظیم این اعـداد از یک حقیقت فاقد قـدرت تعقل یا یک تصـادف ناشی شـده است یا بیـانگر مشـیت خـالقی مهربـــان اســـت؟ به نظر من هیچ کـــدام از آن‌ها. ممکن است بی‌نهـــایت جهـــان دیگر وجـــود داشـــته باشد که اعدادشان متفاوت باشند. بسـیاری از این جهان‌ها ممکن است عقیم یا مـــرده زاد باشـــند. ما فقط در جهـــانی می‌تـوانیم به وجـود آییم که تـرکیب «صـحیحی» از اجـزا باشد (و به همین دلیل است که اکنـــون خـــود را در این

جهـــان می‌یـــابیم) درک این حقیقت چشم انـــداز نو و بنیادینی را در مورد جهان ما، جایگـاه ما در این جهـان و ماهیت قوانین فیزیکی پیش روی ما می‌گشاید.

این نکته بسـیار حـیرت انگـیز است که در جهـان در حـال گسترشی که نقطه آغـازینش آن‌چنـان «سـاده» است که فقط به وسیله چند عدد مشخص می‌شـود، می‌تواند (اگر این اعداد به طور دقیق تنظیم شده باشـند) به جهـانی با سـاختار بسـیار دقیق و پیچیـده، همچـون جهـان ما بـدل شود. شاید ارتبـاطی بین این اعـداد وجـود داشـته باشد. اما با این همه ما امروزه نمی‌توانیم مقـدار سـایر اعـداد را با دانسـتن فقط یکی از آن‌ها تعـیین کـنیم. فعلاً هیچ کـــدام از ما نمی‌دانیم که آیا روزی تئـــوری‌ای با نـــام «تئـوری نهـایی» (Theory of everything)ـ به وجـود می‌آید که بتواند رابطه‌ای ارائه دهد که تمام این اعداد را به هم مربوط کنـد، یا آن‌ها را به نـوعی با هم گـرد آورد. من روی این شش عـدد تاکید کـرده ام، به خـاطر این‌که هر کـدام از این اعـداد به تنهـایی، نقش بسـیار مهم و حیـاتی را در جهـان ما ایفا می‌کنـد، و با همـدیگر تعـیین کننده نحوه تکامل جهان و استعدادهای ذاتی آن است. از این گذشته، سه تا از این اعداد (که به جهـان در مقیـاس بزرگ وابسته است) به تازگی با دقت زیاد انـدازه گـیری شده است.

سر برآوردن حیات انسان در سیاره زمین حدود 5/4 5.6 میلیـارد سـال به درازا کشـیده است. حـتی پیش از آن‌که خورشـــید ما و ســـیارات گرداگـــرد آن تشـــکیل شـــوند، ستاره‌های قدیمی تر، هیـدروژن را به کـربن، اکسـیژن و دیگر اتم‌های جـدول تنـاوبی تبـدیل می‌کردند. این فرآیند

حدود ده میلیارد سال به درازا کشیده است. اندازه جهان قابل مشاهده تقریباً برابر فاصله‌ای است که نـور بعد از انفجـار بـزرگ پیمـوده است بنـابراین این جهـان قابل مشـاهده کنـونی باید بیش از 10 میلیـارد سـال نـوری وسعت داشته باشد.

بسیاری از مناقاشات پردامنه و طـولانی مبـاحث کیهـان شناختی امروزه دیگر پایان یافته، و در مـورد بسـیاری از مـــواردی که پیش از این موضـــوع بحث بودنـــد، دیگر منـاظره‌ای صـورت نمی‌گـیرد. بسـیاری از ما در اغلب موارد طرز فکرمـان را تغیـیر داده ایم، یا حـداقل خـودم این کار را کرده ام. امروزه دیگر ایده‌های کیهان شناسی از تئوری‌های مربـوط به زمین خودمـان آسـیب پـذیرتر و ناپایدارتر نیستند.

زمین شناسـان به این نتیجه رسـیده‌اند که قاره‌هـای این سـیاره در حـال حـرکت تـدریجی هسـتند که سـرعت حرکتشـان تقریبـاً برابر سـرعت رشد ناخن‌هاسـت، دیگر آن‌که اروپا و آمریکای شمالی در 200 میلیون سال قبل به یک‌دیگر متصل بودند. ایده شان را می‌پـذیریم، هر چند که درک چنین گستره زمانی وسیعی بسیار مشکل است. در عین حال، حـداقل خطـوط کلی نحـوه شـکل گـیری و تکامل زیست کره و بر آمدن انسان‌ها را باور داریم.

امـروزه بسـیاری از دسـتاوردهای کیهـان شـناختی به وسیله داده‌های معتبری تایید و تثبیت شده است. پذیرش بسـیاری از دلایل تجـربی موید انفجـار بـزرگ که ده تا پـانزده میلیـارد سـال پیش به وقـوع پیوسـته، آن‌چنـان اجتنـاب ناپـذیر است که شـواهد ارائه شـده توسط زمین

شناسان بـرای پـذیرش تاریخچه سـیاره مـان، زمین، این تغییر موضع بسیار حیرت انگیز است:

اینشــتین در یکی از مشــهورترین کلمــات قصــار خــود می‌گوید: «غیرقابل درک‌ترین چیز در مـورد جهـان، قابل درک بودن آن است.» وی در این عبارت بر شگفتی خــود در مــورد قــوانین فیزیک که ذهن ما نســبتاً با آن‌ها خو گرفته و تا حـــــدودی با آن‌ها آشناست تاکید می‌کنـــــد، قوانینی که نه فقط در روی زمین بلکه در دوردست‌ترین کهکشان‌ها هم مصداق دارد. نیـوتن به ما آمـوخت همـان نــیرویی که ســیب را به ســمت زمین می‌کشــد، مــاه و سیارات را در مدار خود به گردش در می‌آورد. هم اکنون می‌دانیم همین نیروست که عامل تشــکیل کهکشـــان‌ها است و همین نیروست که بــاعث می‌شــود ســتاره‌ها به سیاهچاله تبدیل شوند. شاید هم روزی همین نــیرو است باعث رمبش (Collapse)ـ کهکشان آندرومدای بـالای سر ما شود.

اتم‌های موجود در دوردست‌ترین کهکشـان‌ها با اتم‌هـایی که ما در آزمایشـگاه‌ها با آن‌ها مواجه می‌شـویم یکسـان است. به نظر می‌رسد تمــام اجــزای جهــان به شــیوه یکسانی تکامل می‌یابند، همان طور که در آغاز هم منشا مشــترکی داشــتند. اگر این وحــدت رویه وجــود نداشت کیهان شناسی هیچ دسـتاوردی بـرای ما نداشت یا شـاید هم هیچ گـاه به وجـود نمی‌آمد. پیشـرفت‌هایی که اخـیراً صــورت گرفته است هر چه بیشــتر توجه ما را به اســرار نوظهوری در مـورد جهـان، قـوانین حـاکم بر آن و حـتی سرنوشت نهـایی آن جلب می‌کند. این پرسش‌ها به کسر بسیار کوچکی از اولین ثانیه پس از انفجار بزرگ اشــاره

دارد، زمانی که شرایط آن‌چنان حادی حاکم بود که دانش فعلی فیزیک ما از درک جزئیـــــات آن نـــــاتوان است و درست در همین لحظه است که ماهیت زمان، تعداد ابعاد و منشاء ماده باعث سرگشتگی ما می‌شود.

در لحظه آغازین تشکیل جهان همه‌چـیز چنـان فشـرده و شدیداً چگال است که مسائل مربـوط به کیهـان و دنیـای خرد یکی می‌شوند. فضا را نمی‌توان به طـور مشـخص و دقیقی تقسیم کرد. جزئیات مربوط به این مسـئله هنـوز هم مثل معمـــایی بـــرای ما بی‌جـــواب مانـــده اســـت، اما بعضی از فیزیکـــدانان گمـــان می‌برنـــد، اجـــزای ریـــزی به عنـــوان واحـــدهای فضا وجـــود دارند که انـــدازه آن‌ها در مقیاس ده بتوان 33- سانتی متر است.

این عدد ده به تـوان بیست مرتبه کـوچک‌تر از هسـته اتم است: این عدد چنان کوچک است که تصور آن هم مشکل اســت، بــرای آشــنایی بیشــتربا ذهن می‌تــوان گفت اگر هسته اتم آن‌چنان بزرگ شود که وسعتی برابر یک شــهر بزرگ را داشته باشد آن وقت واحد فضا برابر هســته یک اتم خواهد بــود. در این صـورت با مسـئله جدیـدی مواجه می‌شویم، حتی اگر چنین ساختارهای ریزی وجود داشـته باشـــد، مـــاهیت آن‌ها باید ورای درک ما از فضا و زمـــان باشد.

آیا منـــاطقی وجـــود دارد که نـــور آن‌ها پس از گذشت ده میلیون سال یا از زمـان انفجـار بـزرگ هنـوز هم فرصت کافی نداشـته است که به ما برسـد؟ متأسـفانه در مـورد این مسئله جـواب روشن و قـاطعی وجـود نـدارد. با این همه از لحـاظ نظـری هیچ محـدودیتی در مـورد گسـتره جهان ما (در فضا و نسبت به زمان‌های آینده) و در مورد

این‌که چه چیزی ممکن است در آینده‌های دور به چشم ما برسد، وجود ندارد. در حقیقت جهان را می‌توان بسیار گسترش داد. میزان گسترش آن به چند میلیون سال دورتر از حوزه قابل رویت توسط ما محدود نمی‌شود بلکه می‌توان آن را به میزان ده به توان چند میلیون سال هم گسترش داد.

اما این هم تمامی ماجرا نیست. ممکن است، جهان ما حتی اگر گسترش یافته و دورتر از افق دید فعلی ما قرار گیرد، خود عضوی از یک مجموعه بزرگ‌تر و نامحدود باشد. مفهوم «multivers» در مقابل «universe»، نتیجه توسعه طبیعی تئوری‌های کیهان شناسی موجود است. این تئوری‌ها دارای اعتبارند، زیرا می‌توانند پدیده‌هایی را که مشاهده می‌کنیم تفسیر کنند. قوانین فیزیکی و هندسه ممکن است در جهان‌های دیگر متفاوت باشد. چیزی که جهان ما را از سایر جهان‌ها متمایز می‌کند ممکن است همین شش عدد باشد.

1- عدد کیهانی امگا نشان دهنده مقدار ماده- کهکشان‌ها، گازهای پراکنده و «ماده تاریک»- در جهان ماست. امگا اهمیت نسبی گرانش و انرژی انبساط در جهان را به ما ارائه می‌دهد جهانی که امگای آن بسیار بزرگ است، بایستی مدت‌ها پیش از این درهم فرورفته باشد، و در جهانی که امگای آن بسیار کوچک است، هیچ کهکشانی تشکیل نمی‌شود. تئوری تورم انفجار بزرگ می‌گوید، امگا باید یک باشد؛ هر چند اخترشناسان درصددند مقدار دقیق آن را اندازه بگیرند.

2- اپسیلون بیانگر آن است که هسته‌های اتمی با چه شدتی به یک‌دیگر متصل شده‌اند و چگونه تمامی اتم‌های موجود در زمین شکل گرفته‌اند. مقدار اپسیلون انرژی ساطع شده از خورشید را کنترل می‌کند و از آن حساس‌تر این‌که، چگونه ستارگان، هیدروژن را به تمامی اتم‌های جدول تناوبی تبدیل می‌کنند، به دلیل فرآیندهایی که در ستارگان روی می‌دهد، کربن و اکسیژن عناصر مهمی محسوب می‌شوند ولی طلا و اورانیوم کمیاب هستند. اگر مقدار اپسیلون 006/ـ یا 008/ـ بود ما وجود نداشتیم. عدد کیهانی e تولید عناصری را که باعث ایجاد حیات می‌شوند- کربن، اکسیژن، آهن و... یا سایر انواع که باعث ایجاد جهانی عقیم می‌شود را کنترل می‌کند.

3- اولین عدد مهم تعداد ابعاد فضا است. ما در جهانی سه بعدی زندگی می‌کنیم. اگر D برابر دو یا چهار بود امکان تشکیل حیات وجود نداشت. البته زمان را می‌توان بعد چهارم فرض کرد، اما باید در نظر داشت بعد چهارم از لحاظ ماهیت با سایر ابعاد تفاوت اساسی دارد چرا که این بعد همانند تیری رو به جلو است، ما فقط می‌توانیم به سوی آینده حرکت کنیم.

4- چرا جهان پیرامون این چنین وسیع است که در طبیعت عدد مهم و بسیار بزرگی وجود دارد. N نشان دهنده نسبت میان نیروی الکتریکی است که اتم‌ها را کنار یک‌دیگر نگاه می‌دارد و نیروی گرانشی میان آن‌هاست. اگر این عدد فقط چند صفر کمتر می‌داشت، فقط جهان‌های مینیاتوری کوچک و با طول عمر کم می‌توانست به وجود آید. هیچ موجود بزرگ‌تر از حشره

نمی‌توانست به وجود آید و زمان کافی برای آن‌که حیات هوشمند به تکامل برسد در اختیار نبود.

5- هسته اولیه تمام ساختارهای کیهانی- ستاره‌ها، کهکشان‌ها و خوشه‌های کهکشانی- در انفجار بزرگ اولیه تثبیت شده است. ساختار یا ماهیت جهان به عدد Q که نسبت دو انرژی بنیادین است، بستگی دارد. اگر Q کمی کوچک‌تر از این عدد بود جهان بدون ساختار بود و اگر Q کمی بزرگ‌تر بود، جهان جایی بسیار عجیب و غریب به نظر می‌رسید، چرا که تحت سیطره سیاهچاله‌ها قرار داشت.

6- اندازه گیری عدد لاندا در بین این شش عدد، مهم‌ترین خبر علمی سال 1998 بود، اگرچه مقدار دقیق آن هنوز هم در پرده ابهام قرار دارد. یک نیروی جدید نامشخص- نیروی «ضدگرانش» کیهانی- میزان انبساط جهان را کنترل می‌کند.

خوشبختانه عدد لاندا بسیار کوچک است. در غیر این صورت در اثر این نیرو از تشکیل ستارگان و کهکشان‌ها ممانعت به عمل می‌آمد و تکامل کیهانی حتی پیش از آن‌که بتواند آغاز شود، سرکوب می‌شد.

ریگ جن و صد دروازه

در سال 1392 به واسطه یکی از ادمین‌ها با جریانی از نفوذی‌های دشمن آشنا شدم که در نوع خود بسیار جالب و عجیب بودند.

این جریان نفوذی یک تیم ایرانی بودند که درهالیوود فعالیت داشتند. افراد تیم، چندان درهالیوود جایگاه مهمی نداشتند. از اعضای این تیم می‌توان به کارگردانی ایرانی درهالیوود و تنی چند از همسران وی اشاره نمود. (ایشان پنج یا شش همسر داشتند) یکی از همسران وی خارجی بوده و درهالیوود فعال بوده و به اصطلاح مسلمان شده بود و اخبارش در خبرگزاری‌های داخلی نیز منعکس شده بود. (این بانو حدود دو سال و اندی پیش از دنیا رفتند) همسر دیگر این کارگردان‌هالیوودی، ایرانی و فیلمنامه نویس بودند.

این کارگردان، در سال 1390 یکی از دوستان خویش را که در ضمن استاد معنوی وی نیز بوده و از هنرپیشگان آمریکایی‌هالیوود می‌باشد و از نظر جایگاه در لژهای ماسونی بر وی برتری دارد را به ایران دعوت نمود و سپس هنرپیشه مربوطه به همراه دوست و شاگردش (کارگردان) در دفتر یکی از علمای اخلاق اصفهان حاضر شد و شهادتین را بر زبان آورد و مسلمان شد. پدر این هنرپیشه یهودی و مادر وی مسیحی می‌باشند. هنرپیشه مورد نظر جن گیر هم بوده و شاگرد یک قبالیست یهودی در آمریکا می‌باشد.

پیش از آن‌که فقیر به طهران بیایم و ساکن طهران شوم و با این کارگردان ملاقات نمایم. ادمین عزیزی با

ایشان ملاقات نموده بود و برای فقیر تعریف نموده بود که کارگردان مربوطه به دنبال انگشتری سلیمانی و شمشیر ذوالفقار و به گفته استادی در طهران یعنی حاج اسماعیل ...به دنبال گهواره مریم نیز بودند.

فقیر چون بوی دشمن به مشامم رسید برای ملاقات ایشان به طهران آمدم و واسطه‌ای که ترتیب ملاقات ادمین را با ایشان (کارگردان) داده بود جلسه‌ای را با ایشان برای فقیر ترتیب دادند و به منزلشان رفتم و پس از ملاقات با ایشان (کارگردان) تصمیم به رفتن از ایران گرفتند. احتمالا فقیر را با نیروهای امنیتی اشتباه گرفتند. یا شایدم از چیز دیگری ترسیدند.

علی‌ای حال جلسه دو ساعته با ایشان بسیار پربار بود. ایشان به خوبی می‌دانستند که فقیر دشمنشان هستم و بنده هم به دشمن بودن ایشان کاملاً آگاه بودم. امّا با اینحال یکی از بهترین جلسه‌هایی بود که تا کنون داشته ام.

ایشان در صدد بودند فیلمی بسازند که هنرپیشه اصلیش، همان دوست ماسون و جن گیرشان باشد. و به بهانه فیلم نامه از کارشناسان علوم غریبه مشورت می‌گرفتند.

نکته 1:ـ عالم دینی اهل اصفهان که ایشان را مسلمان نمود فردی متقی و پاک است. البته بعضاً ادعاهایی هم دارند. نظیر این‌که چند وقت پیش گفته‌اند که اشخاصی که به محضر امام زمان (عجل اللّه) مشرف شده‌اند گفته‌اند. ظهور نزدیک است!

نمی دانم چه بگویم ایشـان که چند مـتر جلوتر از خـویش را درست نمی‌بینند چگونه سخن از افراد مشرف شده به محضر حضرت صاحب الامر (عجل الله) می‌نمایند. ایشان فـرد دروغ گـویی نیسـتند بلکه فـردی صـادق و متقی و ساده می‌باشند. امّا ادعای ایشان بیشـتر فقـیر را به یـاد مـاجرای مرحـوم رجبعلی خیـاط و آیت الله سـید علی قاضی می‌اندازد که آیت الله قاضی در پاسخ امام زمانی که نفس رجبعلی خیـاط بـرایش سـاخته بـود گفت بگو نمی‌آیم.

نکته 2: هنرپیشه‌هالیوودی که گفته شد جن گیر نیز بوده به همکاران خویش سـفارش گـردنی ذوالفقـار دو دم را می‌داده و معتقد بـوده که افـراد جن زده از شـکل ذوالفقـار دو دم مـولی علی (ع) می‌ترسـند زیـرا با این شمشیر بسیاری از این فرومایگان به درک واصل شدند.

نکته 3: چون فرد واسطه‌ای که فقیر را با این کارگردان آشنا نمـود به یکی از مجریـان معـروف و ارزشی صـدا و سـیما که با کارگردان‌هـالیوودی دوسـتی نزدیک داشت. گفت که این کـارگردان و تیم وی آلـوده می‌باشـند و مـواظب باشد. مجـری معـروف انقلابی صـدا و سـیما که خود روزگاری در آمریکا بـوده و ناگهـان در اوایل انقلاب و در دوران جنگ به کشـور می‌آید ظـرف کمـتر از 24 ساعت خبر را به کارگردان‌هـالیوودی منتقل می‌نماید که فلانی در مـورد شـما اینگونه گفته است. نمیـدانم چه بگویم؟! آیا این مجری نیز نفـوذی است؟ یا این‌که سـالم است؟ خداوند بهتر می‌داند!

آن‌گونه که فقـیر در مجمـوع با صـحبت کـردن با ایشـان (کـارگردان) و از طـرق دیگر دریـافتم. ایشـان به بهانه ساخت فیلم چند هدف را در کشور را دنبال می‌نمودند

شناسایی افراد توانمند و اساتید علوم غریبه کشور

شناسـایی مکان‌هـای مهم در کشـور از جنبه دروازه‌هـای ورود به عوالم و یا مکان‌های حاوی اشیای معنوی

پیدا کردن رد پـای اشـیای مهم معنـوی نظـیر انگشـترین سلیمانی (نرینگی و مادگی) و سایر اشیای سلیمان نـبی و درفش کاویـانی و گهـواره مـریم و ذوالفقـار حضـرت علی (ع) و...

پیدا کردن اسرار ورود به عوالم مربوط به اسماعیلیان و مغان ایران باستان

کارگردان مربوطه در صـحبت‌هایی که رد و بـدل شـده به این مسـئله اشـاره داشـتند که بین قلاع اسـماعیلیه در الموت و سمنان و طبس، عـوالمی است که محل ورود و خـروج جنیـان است. ایشـان به شـدت دنبـال این مسـئله بودند و حتی با هنرپیشه مورد نظر تمـامی این نقـاط را بررسی نموده بودند.

ایشان در صحبت‌های خویش به این مسئله اشاره داشتند که گروهی از جنیان که قدشان کوتاه می‌باشد در کشـور مرئی شده‌اند و از فقیر پرسیدند شما چیزی شنیده‌اید ؟

فقـیر می‌دانسـتم که طـایفه‌ای از جنیـان شـیعی وجـود دارند که سال‌هاست بیش از 700 سال که مرئی هستند اما اعـتراف می‌کنم که تا آن زمـان نشـنیده بـودم که جنیانی با قدی کوتاه در کشور مرئی شـده باشـند. اما با

اینحـال جـوری وانمـود نمـودم که فقـیر می‌دانم و بـروز نمی‌دهم. پس از ملاقـــات با ایشـــان تحقیق نمـــودم و دریافتم که در سال‌های اخـیر در چند نقطه دیگر کشـور، جنیـان مـرئی شـده‌اند و با خـود اینگونه فکر نمـودم که منظور ایشان یکی از این نقاط است. اما باید بگـویم که منظـــور ایشـــان هیچ کـــدام از نقـــاطی که فقـــیر فکر می‌نمـــودم نبـــود. اکنـــون پس از گذشت چهـــار ســـال از ملاقـــات با ایشـــان می‌دانم که ایشـــان کـــدام جنیـــان را می‌گفته! جـــالب است بدانید این جنیـــان مـــرئی شـــده با انســـــــان زاد و ولد نموده‌اند و قد نسل جدیدشـــــــان (جنسان‌های متولد شده) بلندتر شده است. بسیاری فکر می‌نمایند که اینان کوتوله هستند اما کوتوله نیستند بلکه جنیان مرئی شده می‌باشند.

در این چهار سال در مورد آن‌چه که دشـمنان به دنبـالش بودند تحقیقـــات دامنه داری نمـــودم. بخشی از مجموعه رســـائل خطی دودمـــان جلالیـــان را زیر و رو نمـــودم. هم‌چنین از اساتید مختلف خـویش در این بـاره پرسش‌ها نمودم و البته از بعضی طرق دیگر که این‌جا نمی‌خـــواهم بگویم نیز برای یافتن پاسخ‌ها اسـتفاده نمـودم. اما حـال نتیجه تحقیق ابتـــدا باید بگـــویم که جغرافیـــای قـــزوین و الموت، ارتباطی با جغرافیای استان سمنان ندارد.

از نقطه‌ای از خـاک اسـتان طهـران، تا اسـتان سـمنان مجوعه‌ای از شهرهای زیر زمینی (حدود 28 شهر) وجود دارد که متعلق به مغـان ایـران باسـتان بـوده است. این شهرها صد دروازه به سوی عـوالم مختلف نظـیر عـوالم جنیان و عوالم مـوازی مـادی اما نـامرئی دارد. مرکـزیت این عـوالم با شـهری مـادی و نـامرئی است به نـام صد

دروازه پشـمالو که این شـهر، حـالت مرکـزی نسـبت به سایر عـوالم دارد. ظـاهراً در این شـهر زیرزمیـنی که از نظرها نیز پنهان است. گروهی از مغان ایران باستان از دوران‌هـای بسـیار گذشـته تـاکنون زنـده می‌باشـند. و طـوایفی از جنیـان نـیز با این مغـان ارتبـاط دارند و از عالمشان به این شهر صد دروازه پشمالو راه وجود دارد. بخش اعظم این شـهرها و عـوالم در زیر ناحیه ریگ جن قرار دارد که سال‌هاست مورد توجه غربیان قرار گرفته.

ظاهراً پایتخت اشکانیان که صد دروازه نام داشته از نـام شهر صد دروازه پشمالو و حقیقت این شهر تاثیر گرفته و اشـکانیان که خـود جز طایفه مغـان بوده‌اند. با این شـهرها و عـوالم ارتباطـاتی داشـته‌اند. هم‌چـنین حسن صباح نیز با این صد دروازه پشمالو ارتباط داشته است.

حسن صباح هر که بود و هر اعتقادی که داشـته (عـده‌ای وی را ایـرانی و ضد اسـلام می‌دانند که تشـیع را دستاویزی برای اسلام سـتیزی قـرار داده بـود. این نظر که بیشتر توسط اساتید ایرانشناس و پـان ایرانیست‌های متعصب طرفداری می‌شود محلی از اعـراب نـدارد. زیـرا اینان با قلب بیمـار خـویش بین اسـلام شـیعی و ایـرانی بـودن تنـاقض می‌بینند. بخشی از کتب و رسـائل اسماعیلیه موجود است. امـروزه بخـوبی می‌تـوان عقاید اسـماعیلیه را جـدای از افراط‌ها و تفریط‌ها و بـدون تحریف بررسی کـرد. حسن صـباح مطمئنـاً جـزء طایفه مغان شیعه بـوده. پیوند اسـماعیلیه با آداب مغـان ایـران باستان و آن‌چه که حکمت گنوسی شیعه نامیده می‌شـود امری قابل اثبـات است. بین عقاید و آداب اسـماعیلیه با عقاید فتیان نیز شباهت‌هایی وجود دارد.

عـده‌ای حسن صـباح را دوازده امـامی می‌دانند که بـرای ریاست بر اسـماعیلیه عقیـده واقعی خـویش را پنهـان نموده و یا به کیش اسماعیلیه در آمده است. عده‌ای نـیز وی را اساسا هفت امامی و اسماعیلیه مذهب می‌دانند.) خدمت بزرگی به جهـان اسـلام و تشـیع و ایـران و جبهه حق بر علیه باطل نمـوده است. حسن صـباح و یـارانش اولین کسانی بودن که بسیاری از شهرهای زیرزمیـنی و اشیای معنوی و کتب و رسائل خطی مغان ایران را پیـدا نمودند و به امکنه نامعلومی منتقل کردند. از آن‌جایی که اسماعیلیه پس از حسن صـباح با شـوالیه‌های معبد پیوند برقرار نمودند و این پیوند را ما تـاکنون بین رهـبر فعلی اسـماعیلیه یعـنی آقاخـان با لژهـای ماسـونی که ادامه دهنده راه شوالیه‌های معبد می‌باشـند می‌بیـنیم. طـبیعی است که بعضی اسـرار و اسـناد و کتب اسـماعیلیه در دسـتان دشـمنان باشد و اینـان بدانند که مـاجرای صد دروازه پشمالو چیست!!!

شاید بسیاری از خوانندگان داسـتان قالیچه سـلیمان (ع) و ارتباطش را با کویرِ ریگ جن شنیده باشند.

براسـتی آیا غربیـان و تیم‌هـای تحقیقاتیشـان به دنبـال کشف اسـرار قالیچه سـلیمان (ع) در کـویرِ ریگ جن بوده‌اند ?

باید بگویم «ان هذا لشئٌ عجاب»

یعـنی غربیـان تا این انـدازه نـادان هسـتند که نمی‌دانند فنـاوری سـاخت قالیچه پرنـده در علـوم غریبه ربطی به خاک ندارد ?!

چنانچه ساخت عصای طی الارض و یا کلاه خفا که جناب سید موسی زرآبادی ساخته بودند و هم اکنون موجود است ربطی به خاک و غیره ندارد و اینان مربوط به دانش عملی علوم غریبه است ?!

پس تیم‌های تحقیقاتی غربی در ریگ جن به دنبال چه بوده و هستند ?!

وقتی شهر یا شهرهایی وجود داشته باشد که ارتعاش ماده این شهرها دستکاری شود تا از نظرها مخفی بماند. این دستکاری ارتعاش، بر خاک بالای آن شهر در کویر ریگ جن تأثیر می‌گذارد.

کافی است خاک‌های مناطق مختلف ریگ جن را در آزمایشگاه‌ها بررسی نمایند تا دریابند که مکان احتمالی شهرها کجا می‌باشد.

دشمنان اینگونه حدس می‌زنند که بخشی از میراث حسن صباح در شهرهای زیرزمینی کویر ریگ جن قرار دارد. بجویند باشد که صبح دولتشان بدمد و بیابند. آرزو بر دشمنان عیب نیست!

ژنتیک و ماوراء ازدواج جن و انسان

اما کاش غربی‌ها به آن‌چه عموم افراد جامعه از آن خـبر دارند بســـنده می‌نمودند. آنـــان سال‌هاست که بر روی مســـائلی بســـیار پیشـــرفته‌تر در علم ژنتیک تحقیق می‌نمایند که عمـــوم افـــراد جامعه از آن بی‌خبرند. و آن ژنتیک ماوراء است.

یکی از مسائلی که سال‌هاست در میان علما محل سوال و اختلاف است. مسئله ازدواج انسـان و این فرومایگـان (جنیان و پریان و دیوها) می‌باشد.

عـــده‌ای اصل آن را غـــیر ممکن می‌دانند و عـــده‌ای این ازدواج را ممکن می‌دانند و معتقدند که از این ازدواج فرزندی متولد نمی‌شود.

و عده‌ای نیز قائل به ازدواج و فرزند دار شـدن انسـان و این فرومایگـان هسـتند. نظر سـوم در این بـاب درست است.

فقـیر یقین به امکـان ازدواج انسـان و این فرومایگـان دارم. و یقین به امکـان صـاحب فرزند شـدن از چـنین ازدواجی دارم.

از ازدواج انسـان‌ها با این فرومایگـان فرزنـدانی متولد می‌شود. که به این فرزندان جنسـان, پریسـان, دیوسـان می‌گویند.

این فرزنـــدان اگر تا حـــدود 75%ـــ وجودیشـــان از این فرومایگـــان باشد. کـــاملا مـــرئی و به مانند یک انســـان خواهند بـــود. و اگر بیش از 75%ـــ وجودیشـــان از این

فرومایگان باشد. آن‌گاه نـامرئی می‌شـوند. و در عـالم و بعد این فرومایگان به حیات خویش ادامه می‌دهند.

مثال: اگر جنسانی 70٪ وجود وی جن و 30٪ وجود وی از انسان باشد. وی کاملا مرئی خواهد بـود و در عـالم ما به مانند یک انسان زندگی خوهد نمـود حـتی ممکن است خود وی نیز از جنسان بودن خـویش با خـبر نباشد. بـرای شخصی که با این فرومایگان سر و کار داشته است.

در چهره و حالات و حرکات صورت و بدن چنین موجـودی نشـــــانه‌هایی وجـــــود دارد که تنها با کمی دقت قابل تشــخیص می‌باشد. اما تشــخیص مــیزان درصد جنســان بودن علاوه بر تجربه عملی نیـاز به علم بـاطنی دارد. که چــنین علمی در اختیــار اســاتید قابل این فن (تســخیر و مسخرات) می‌باشد.

نکته1: این میزان درصد که بیان شد

با میزان درصد آب بدن ارتباط مسقیم دارد.

نکته2:ـ شیخ اکبر محمد محی الـدین ابن عـربی در کتـاب بی‌نظیر فتوحات مکیه بابی در باره جنیـان دارد. که بعضا نکات جالبی در آن وجود دارد و پس از وی صدر متألهــان جهان ملاصدرای شیرازی بر اساس نظرات ابن عــربی و آیات قرآن در کتاب ارزشمند مفاتیح الغیب که مقـدمه‌ای بر تفســیر قــرآن وی است. در بــاب جنیــان از دیــدگاه فلسفی خویش نظریه پردازی نموده است.

پس از این اعاظم عده‌ای از علمای اهل سلوک و عرفان در حوزه که جزء طرفـداران فلسـفه صـدرایی و عرفـان ابن عــربی بوده‌اند. بر اســاس این نظــرات قائل به این

مسئله شدند که ازدواج با جنیان ممکن نیست و یا فرزند دار شدن از این ازدواج ممکن نیست.

زیرا بر طبق نظر آنان جنیان موجـودات مثـالی هسـتند و عالم مثال عالمی است لطیف حد فاصل بین عـالم مـاده و مجردات. در نتیجه ازدواج موجود مثالی با موجود مادی یا ممکن نیست و در صـورت امکـان فرزنـدی از آن متولد نخواهد شد.

با وجــودی که این بزرگــان خــود اهل ســلوک بوده‌اند. و بعضی از آنــان با بخش علمی علـوم غریبه نـیز آشـنایی داشــته‌اند. اما ظــاهرا گــویی در بــاب وادی تســخیر و مسخرات اطلاعات دقیقی نداشته‌اند.

چون نظرات آنان بر خلاف واقع است.

و یا باید گفت نظرات آنان از باب تقیه بوده است.

و بعضی از مخـالفین فلسـفه و عرفـان از سـران مکتب تفکیک که دسـتی در وادی تسـخیر داشـته‌اند. ظـاهرا بر همین تعریفات حکما از جن و یا حـتی فرشـتگان اشـکال داشته‌اند.

زیـــرا آن‌چه که به عنـــوان حقیقت عیـــنی با آن مواجه شده‌اند. با بعضی نظرات حکما یا شارحین معاصر حکمت تطابق کامل نداشته است.

فقـیر به عنـوان یکی از طرفـداران فلسـفه صـدرایی و عرفـــان ابن عـــربی می‌گـــویم که ما باید در بعضی از تعاریف خویش در باب عالم مثال و سایر مســائل حکمت تجدید نظر نماییم.

و نیــاز داریم که در ســاحت اندیشه به پیش بــرویم و از میراث گذشتگان به عنوان پایه‌ای بــرای ســاختن نظــرات جدید و کامل‌تر اســتفاده نمــاییم. نه این‌که در گذشــته در جا بزنیم. 😆

از موجودات دو رگه سخن گفتیم. و امکان ایجاد آنــان در اثر ازدواج با انسان‌ها.

موسسات ژنتیکی خصوصی وابسته به انجمن‌های مخفی سال‌هاست که بر روی پـــروژه ژنتیک و مـــاوراء کـــار می‌نمایند.

جــادوگران و متخصصــین علــوم مــاوراء در انجمن‌هــای مخفی افــراد و فرزنــدان دورگه‌ای که نتیجه ازدواج این فرومایگان و انسان هستند. را در اختیــار آزمایشــگاه‌های ژنتیکی خصوصی وابسته به انجمن خویش قرار داده‌اند.

و دانشمندانی که در این آزمایشگاه‌های فوق ســری کــار می‌نمایند. بر روی تفــاوت ژنــتیکی انســان‌ها و دورگه‌ها کــار نمودند. زیــرا هنگــامی که فرزنــدی دو رگه در اثر ازدواج با این فرومایگــان بوجــود می‌آید. پس باید ژنــوم این دورگه‌ها با انسان‌ها تفاوتی ولو اندک داشته باشد.

دانشـــمندان این موسســـات به تحقیق در این بـــاره پرداختند. و در نهــایت راز تفــاوت را دریافتند. این‌که راز تفاوت چیست فقیر اطلاع ندارم.

آنــان پس از رســیدن به چــنین موفقیــتی پــروژه ژنــوم خدایان را نیز کلید زدند.

هنگــامی که فراعنه مصــری از نسل خــدای فرومایه رع می‌باشــند. وجــود یک مومیــایی از این فراعنه زمینه را

برای تحقیق ژنتیکی تفـاوت دو رگه‌هـای اینچنیـنی بـرای آنان فراهم می‌نماید.

اما پروژه دیگر آنان شبیه سازی ژنتیکی موجودات دورگه و بالا بردن درصد خلوص نژادی آنـان بـود. که در این امر نیز به موفقیت دست یافتند.

مثال: جنسانی را در نظر بگیرید که

45 % درصد وجـود وی جن و 55%ـ وجـود وی انسـان باشد.

شبیه سازی چنین جنسانی کار بسیار ساده‌ای می‌باشد و هیچ مورد عجیبی ندارد زیرا شما با در اختیار داشـتن یک سـلول بـدن وی که حـاوی نسـخه ژنـتیکی وی می‌باشد. می‌توانید وی را شبیه سازی نمایید. و چنین عملی در هر آزمایشـگاه عـادی ژنـتیکی که بر روی شـبیه سـازی کـار می‌نماید قابل انجام است.

اما دانشـمندان انجمن‌هـای مخفی توانسـتند. با کشف علـتی که بـاعث تفـاوت ژنـتیکی بین انسـان و این فرومایگـان است. در شـبیه سـازی این دو رگه‌ها درصد خلوص آنان را بالا ببرند.

برای مثال جنسانی که 45% وجود وی از جن می‌باشد را درصد جن بودن وی را در عمل شبیه سازی تا 70%ـ بـالا ببرند.

و بدین ترتیب فرزندانی با خلوص بـالاتر تولید نمودند. تا در راستای اهداف آنان مفید باشند.

بدیهی است که فرزندی که 70% وجود وی از جن باشد. بخش زیــادی از قابلیت‌هــای این موجــودات را در خــود نهفته دارد و می‌تواند با کمــترین تمــرین و ریاضت این قابلیت‌های متافیظیکی را بالفعل نماید.

چــنین فرزنــدی بســیار راحت‌تر از یک انســان عــادی می‌تواند به قابلیت‌هایی نظیر طیران نمـودن و رد شـدن از در و دیــوار و خــبر از گذشــته دست یابد. و اســتعداد بســیار خــوبی در یــادگیری زبان‌هــای مختلف دارد. و در یادگیری و حرکات خویش سرعت قابل ملاحظه‌ای دارد.

البته در هــوش فلســفی و منطقی و ریاضی و تجزیه و تحلیل ضعیف می‌باشد.

ضــمن این‌که باید در نظر داشت در مراسم‌های کــثیف شــیطانی و احضــارات و جــادوی مراســمی و آییــنی در بخش جــادویی انجمن‌هــای مخفی که از بخش سیاسی آنــان جداست. ســران شــیاطین جــنی و ســایر این فرومایگان حضور می‌یابند.

هم‌چنین بعضی از خدایان باستانی نیز که آنــان موفق به فراخــوانی وی شــده‌اند. نــیز حضــور می‌یابند. و در این مراسم‌ها گاه این فرومایگان (سران شیاطین یا خــدایان و...) در خواست همسری خـاص بـرای فرزند دار شـدن و انتقال ژنوم خویش می‌نمایند. که گــاه این همسر از بین زنـان مسـتعد روحی که در مراسم حضـور دارند. انتخـاب می‌شود و گاه از بین زنان مستعد روحی که در آن کشور و یا کشوری دیگر حضور دارند. می‌شود.

در چنین شرایطی اعضـای انجمن مخفی بـرای بـرآوردن نیازهای کثیف و خشنودی این فرومایگـان سـعی به پیـدا

نمودن آن بـانوی خـاص می‌نمایند. و پس از پیـدا نمـودن وی را در صورت امکان می‌ربایند. تا در زمـانی خـاص که توسط آن فرومایه تعـیین شـده است. مراسـمی برگـزار شــود. و آن فرومایه (از ســران شــیاطین و یا خــدایان باستانی و..) حضور یابد. و مراسم زفاف انجام شود.

و فرزند مورد نظر ایجاد شود.

هر چند که چــنین مســائلی بیشــتر بــرای بــانوان اتفــاق می‌افتد اما گاه برای آقایان نیز اتفاق می‌افتد. یعنی اگر فرومـایه‌ای که احضـار می‌شـود از شـیاطین مـونث یا از الهه‌های مـونث, باشد. ممکن است یکی از مـردان حاضر در مجلس (جادوی مراسمی) را تقاضا نماید. یا مردی که در نقطه مشخصی در جهان زندگی می‌نماید. و این مــرد مورد نظر نیز توسط اعضای انجمن مخفی و پرستندگان پیدا و سپس در صورت امکان یا با لطایف الحیل و نشان دادن در باغ سبز وی را به کشور مـورد نظر می‌برند. اگر این پروژه ناموفق بود وی را می‌ربایند.

مثـال: واقعه‌ای در بـاب یکی از دجـال یـاوران که توسط الهه مگـانیت که در آمریکا فـرود آمـده فراخـوانی شـده است:

[او را (نام وی و مادرش مجموعا 372) با تمامی گناهان روی زمین وسـنگین‌ترین و فـاخرترین گناهـان بیارایید و به تمــامی انــواع گناهــان بــزرگ, وزین و مــزین کنید. (گناهـانی نظـیر زنا, زنا با محـارم, قتل نفس به شـکل قربانی در مراسم, تجاوز به نوامیس, خوردن مال یــتیم, شرب خمر و دروغ, تـوهین به مقدسـات دیـنی و...) و به حجله گاه من بیاورید.

در روز موعــود که می‌بایست پادشــاه ما داوود (ماشــیح یهودیــان یا همــان دجــال لعین) با خــون زفــاف من خلاح خود را بخورد.

و بنوشد. که من طالب همخوابگی با او(372) گشته ام.

این است فرمــان الهه مگــانیت بــزرگ ,دخــتر همسر اله ساگین بزرگ, برای جشن و سرور.

تو نیز راه خود گیر و بدان که تمامی اراذل پشت سرت و شیخکان دریوزه گرد درگاه خداوندت اگر جمع شوید مانع اجرای اراده ما و هوســرانی دخــتر من نتوانید شد. دست از سرش بکش.

صدای زیــارت عاشــورا از ســمت ... شــنیده شد. کسی با قرائت زیارت عاشورا جنیان شیعه را فراخواند.

(با قــرائت زیــارت عاشــورا جنیــان شــیعه فراخوانــده می‌شـــــوند و به کمک افـــــراد نیازمند می‌روند. اگر در اطراف محل حضور داشته باشند.)

ادامه جمله حضرت مولانا زین الدین..

ذکر «جابر شاکر» هر دو کلمه با تنوین رفع به عــدد جمل کبیر 727 (عدد ذکر) + نام شخص +نام مادر +عدد کلمه «کن» که 70 است. و در این علــوم کلید است. (عــدد « 70»ـ عدد «کن») برای این‌که شــخص اصــلاح شــود یا اگر نشــود مــریض شــود و ضــربه خــورد و یک بخش از نتیجه اعمــالش را در این دنیا پس دهد و بمــیرد. بعد هر نمــاز خوانده شود.

ذکر «جبار شـکور» هر دو با تنـوین رفع به همـان شـیوه محاسباتی بالا بـرای کسی که دیگر تغیـیر ناپـذیر است و هلاک او خوانده شود.

نکته 1: نام ماشین مگان از نام الهه مگانیت مشتق شده است.

نکته2:ـ هر چند مطلب بالا ممکن است برای عـده‌ای گنگ باشد. اما کسی که اهل باشد خود در خواهد یافت.

بنابراین فقیر نیازی به شرح این فقرات نمی‌بینم.

فرزنـدان حاصل از ازدواج‌هـایی که در مراسم‌های خـاص انجمن‌های مخفی بدنیا می‌آیند. احتمالا نمونه‌ای از ژنوم آنـــان در اختیـــار آزمایشـــگاه‌های خصوصی وابســـته به انجمن‌های مخفی قرار می‌گیرد. تا بر روی آن آزمایش و مطالعه انجام شود.

این که دانشمندان موسسات فـوق سـری غـربی تـاکنون موفق به انجام چه کارهایی شده‌اند, بدرستی نمی‌دانیم.

اما شـــاید کسی بگوید: پس با شـــرایطی که شـــما ذکر نموده‌اید. مطمئنا انجمن‌هــای مخفی, تا کنــون هــزاران فرزند دورگه با استعدادات خاص را متولد نموده‌اند.

پاسخ منفی است, اصـــولا اینچـــنین آزمایشـــگاه‌های خصوصی تحقیقــاتی که فوق‌العــاده پنهــانی می‌باشــند. شرایط تولید انبوه را ندارند.

ضـمن این‌که تولید انبـوه در چـنین پروژه‌هـایی علاوه بر هزینه‌هـای سـنگین, نیازمند فضـای لازم بـرای نگهـداری

می‌باشد. و وارد کردن این فرزندان به اجتماع نیز خود دردسری دیگر دارد.

حال آن‌که این آزمایشگاه‌ها موسسات خصوصی‌ای می‌باشند که انجمن‌های مخفی وجود آنان را از دولت حاکمه در کشور محل فعالیت‌های خویش نیز پنهان می‌دارند.

و ضمن این‌که این انجمن‌ها علی رغم این‌که با یک‌دیگر در بسیاری موارد همکاری‌های مشترک دارند. و در راستایی هماهنگ کار می‌نمایند. اما در عین حال رقابت شدیدی نیز بر سر کسب قدرت با یک‌دیگر دارند.

این‌که عده‌ای از دشمن شناسان ما صحبت از یک نظام واحد فراماسانری جهانی می‌نمایند. حرفی کاملا اشتباه است. هر لژ یا معبد و فرقه مخفی‌ای تشکیلات خاص خود را دارد.

لژ بزرگ لندن با لژ بزرگ اسکاتلند و لژ بزرگ پاریس و لژ بزرگ نیویورک و لژ بزرگ لس آنجلس و ایلومیناتی‌ها و انجمن جمجمه و کلوپ بوهومیان و معبد ست (پرستندگان خدای ست مصری) و معبد ایشتار (پرستندگان ایشتار بابلی) و..... تشکیلاتی جدای از یک‌دیگر می‌باشند. که در عین هماهنگی و همکاری بر سر اهداف مشترک با یک‌دیگر رقابتی بسیار شدید نیز دارند.

آنان بدلیل همین رقابت, در تشکیلات یک‌دیگر جاسوس‌هایی دارند.

گــاه پس از پیــدا نمــودن مســائلی که آزمایشــگاه‌های خصوصی وابسته به یک فرقه در حــال تحقیق بر روی آن می‌باشد. با بعضی از اعضـــــای بلند پایه آن فرقه وارد معامله می‌شـــوند و نتیجه تحقیقـــاتی آن آزمایش‌ها را خریداری می‌نمایند.

اگر مــدیران فــرقه‌ای که اسرارشــان فروخته شــده از مســـئله اطلاع پیـــدا نمایند. عضو خـــائن را به قتل می‌رسانند.

البته گاه نیز اعضای بلند پایه فرقه خود تعمدا اخباری در مورد موفقیت‌های خویش در مســئله‌ای تحقیقــاتی را به عنوان شایعه درست می‌نمایند.

تا اعضای دیگر انجمن‌های مخفی برای خرید اســرار وارد معاملات پنهانی شوند.

و با فروختن نتایج تحقیقــات به صــورت نصــفه و نیمه به چنــدین انجمن مخفی دیگر, بخشی از هزینه‌هــای گــزاف تحقیقات خویش را جبران می‌نمایند.

چنانچه ســـازمان ناسا نـــیز به عنـــوان یک موسسه تحقیقــاتی ظــاهری در علم نجــوم بارها به چــنین عملی اقدام نموده است.

و تحقیقات سری خویش را با شایعه ســازی پــیرامون آن در بــازار ســیاه به صــورت نصــفه و نیمه به کشــورهایی نظیر روسیه و چین و ...

و انجمن‌های مخفی فروخته است.

نکته: برخلاف این‌که بعضی نویسندگان و نظریه پـردازان دشـمن در آثـار خـویش صـحبت از خلقت انسـان توسط خدایان سومری بدلیل کشت ژنتیکی می‌نمایند.

آن‌چه که امروزه در آزمایشگاه‌های خصوصی انجمن‌هـای مخفی در حـال انجـام است کـاملا متفـاوت است. و دانشمندان این موسسـات در حـال تحقیق بر روی ژنتیک مـاوراء هسـتند. تا بتوانند انسـان‌هایی با توانایی‌هـای فراتر از خـدایان فرومایه و سـایر این فرومایگـان تولید نمایند.

از آن‌چه که در آزمایشـگاه‌های خصوصی وابسـته به انجمن‌هـای مخفی در حـال انجـام است. اطلاع کامل و دقیقی در دست نیست. اما همانگونه که گفته شد در این آزمایشـگاه‌ها فرزنـدان دو رگه به تولید انبـوه نرسیده‌اند.

اما با این حال ما با تعداد بسیار زیـادی از نسل دو رگه‌ها در جهـان غـرب مواجه هسـتیم. که در اثر ازدواج و عمل جنسی با این فرومایگان بوجود آمده‌اند.

جنسان‌ها و پریسان‌ها و دیوسان‌ها و دورگه‌هـای انسـان و اساطیر (خدایان)

و هم‌چـنین دو رگه انسـان و رپتالین‌ها {خزنـدگانی سوسـمار شـکل که جـزء شـیاطین غـواص سـلیمان (ع)بودند. و با جن و دیو و پـری متفـاوت هسـتند و در ابعادی دیگر از زمین ما زندگانی می‌نمایند}

آری ما با نسلی از دو رگه‌هـای غـربی طـرف هسـتیم که هم از جنبه فیظیکی توانمند هسـتتد و هم از جنبه

توانایی‌هـــای متـــافیظیکی. (البته توانایی‌هـــای آنـــان با توانایی‌هـــای مقـــام اولیا الله قابل قیـــاس نیست منتهی کـــثرت تعـــداد آنـــان کـــار را بســـیار مشـــکل و خطرنـــاک می‌نماید. آن شاء الله در آینده بابی مستقل در باره مهم بودن کثرت باز خواهیم نمود)

بســـیاری از دشـــمن شناســـان ما در اثر مطالعه منـــابع غربی, از احتمال دو رگه بودن خاندان منحوس سـلطنتی بریتانیا سخن گفته‌اند. (دو رگه انسان و خزنـده‌ها)فقـیر نظر بر چند رگه بودن این خاندان دارم.

اما با این حـال کمـتر کسی از حضـور نسل دو رگه‌ها در داخل کشور عزیزمان ایران خبر دارد.

عـده‌ای از نسل دو رگه‌ها در ایـران در اثر ازدواج بعضی علوم غریبه کاران مسلمان با جنیان بوجود آمده‌اند.

اما به درســـتی معلـــوم نیست از چه زمـــانی و چگونه ?! گروهی از کلیمیان ساکن استان‌های اصـفهان و مرکـزی و همـــدان, که در وادی علـــوم غریبه و مـــاوراء دســـتی داشـــته‌اند. با طایفه یا طـــوایفی ناشـــناخته از جنیـــان ارتباطاتی پیدا نمودند.

این اتفاق ظاهرا در دوره قاجاریه شروع شد.

اینـــــان با این فرومایگـــــان که پایشـــــان به آن حیطه جغرافیایی خاص بـاز شـده بـود یا پایشـان را بـاز نمـوده بودند. ازدواج نمودند و وارد معاملات و بـده بسـتان‌هایی شـدند. این گـروه از کلیمیـان به مـرور از حیطه جامعه کلیمیـان در منطقه شـهرهای بـزرگ نظـیر اصـفهان و کاشان و همدان فاصله گرفتند.

و به حاشیه این شهرها یا روستاها رفتند. و در آن‌جا ساکن شدند تا فعالیت‌های‌شان از چشم هموطنان کلیمی خویش نیز پنهان بماند.

از فعالیت‌های آنان و شکل ارتباطاتشان با این موجودات اطلاع دقیقی در دست نیست.

اما این را به خوبی می‌دانیم که در دوران رژیم سابق (پهلوی) که فعالیت‌های فراماسون‌ها در کشور کاملا رسمی و بسیار گسترده بود, این گروه از یهودیان جذب لژهای داخلی شدند. یا شاید توسط این لژها شناسایی و دعوت به همکاری شدند. اما این را می‌دانیم که این گروه‌های کوچک و پراکنده از یهودیان دو رگه در همان دوران پهلوی به خارج از کشور(اروپا و آمریکا) کوچ نمودند.

تا از شناسایی مصون بمانند. آنان در خارج از کشور تحت دوره‌های آموزشی خاصی در حیطه اسلام شناسی و تشیع و عرفان و ماوراء و علوم غریبه و جادو قرار گرفتند. و سپس پس از انقلاب به شکل پراکنده از کشورهای مختلف غربی در قالبی کاملا اسلامی و انقلابی وارد کشور شدند. و توانستند به مرور در بسیاری از دستگاه‌های مهم کشور به عنوان نیروهای ارزشی و مومن و انقلابی وارد شوند.

این دسته از یهودیان دو رگه بیشترین محل تجمعشان در شهر کرج می‌باشد. و سپس تهران و اصفهان. اینان کاملا به مانند یک مسلمان زندگی می‌نمایند. وهیچ نشانی از اعمال و مناسک یهودی در ظاهر و باطن (زندگی شخصی خویش) از خود نشان نمی‌دهند.

نکته: اینـــان به لژهـــای متفـــاوتی در خـــارج از کشـــور وابســـتگی دارند. و هر دســـته, دســـته دیگر را محکـــوم می‌نماید. و سعی می‌نماید بر علیه دســته دیگر به وزارت اطلاعات گزارش دهد.

نکته 2:ـ این دو رگه‌ها دارای توانایی‌هـــای متـــافیظیکی نسبتاخوبی هستند. و

در منطقه غرب استان قزوین, گـروهی کوچک از جنیـان مرئی شده‌اند. که ظاهری مصری دارند. یعنی مدل مـوی زنانشان مصری و مردانشان نیز ریش‌هایی بزی شکل به مانند فراعنه مصری دارند. احتمالا این فرومایگان اجـداد این یهودیـــان دو رگه می‌باشـــند. و اینـــان به نـــزد این فرومایگان می‌روند و مجالسی نیز برگزار می‌نمایند.

نکته3:ـ از سال‌ها پیش پـروژه‌ای تحت شـناخت یهودیـان مخفی در دو بخش جداگانه از وزارت اطلاعـــــــات کلید خـــورده است. و در حـــال بررسی شـــناخت این عوامل دشمن می‌باشند. فقیر ترجیح می‌دهم وارد این مبحث به دلیل حســاس بــودن آن نشــوم. تو خــود حــدیث مفصل بخوان از این مجمل

نکته 4:ـ ممکن است ســوال شــود که علمــای قــزوین و سایر بزرگان باطنی چرا سکوت می‌نمایند.بـرای پاسخ به این سوال

ان شاء الله بابی مستقل در آینده باز خواهیم نمود.

زمین ما چقدر در کهکشان راه شیری کوچک است؟

در این پویانمـــایی که ناسا منتشر کـــرده به خـــوبی این مسئله قابل درک است. تلسکوپ فضـایی «گایا» (Gaia) متعلق به آژانس فضـــایی اروپا نقشه‌ی خیلی دقیقی از یک میلیارد ستاره‌ی کهکشان راه‌شیری تهیه کـــرده که به خـــوبی جایگـــاه زمین بین ســـتاره‌های اطـــراف را نشـــان می‌دهد. گایا که به همراه زمین در مدار خورشید گـــردش می‌کند، با چنان دقت زیـــادی می‌تواند مکـــان ســـتاره‌ها را تشـــــخیص دهد که تغیـــــیری کوچک در مکـــــان آن‌ها طی بازه‌ای یکســـاله را می‌تواند تشـخیص دهد. در ابتـدای این ویدیو، نمایی کلی از کهکشان راه‌شـیری دیـده می‌شـود. ســـپس دوربین به ســـمت منطقه‌ای می‌رود که تلســـکوپ گایا دقیقا آن را نقشه‌برداری کـــــــــرده است. بعضی از ستاره‌های مشهور با نام معمول خود نشان داده شده‌اند و بقیه با شماره‌ی کاتالوگ گایا دیده می‌شوند. در نهایت دوربین به خورشید (Sol) و سیاره‌ی زمین می‌رسد. این ویـــدیو منطقه‌ای متشـــکل از فقط 600 هـــزار ســـتاره‌ی نقشه‌برداری شـــده توسط گایا را نشـــان می‌دهد. گایا در ماموریت پنج ساله‌ی خود، بیش از یک میلیـــارد ســـتاره را نقشه‌برداری دقیق کرده است.

زنبور ماده؛ تولید کننده عسل

نام زنبور علاوه بر قرآن، در کتب آسمانی پیشین، تورات و انجیل، نیز بیان شده است. با این تفـاوت که در قـرآن یک سوره به نام زنبورعسل (نحل) نام‌گذاری شـده است و نام زنبور فقط یک‌بار در آیه 68 سوره نحل ذکر شده؛ سـپس در آیه بعـد، به بـرخی فعالیت‌هـای آن، همچـون خانه‌سازی و تولید عسل اشاره شده است.

زنبـور، به‌عنـوان حشـره‌ای سـودمند و پـرتلاش و عسـل، به‌عنوان ماده‌ای مغذّی و شـفابخش، همـواره در معـرض کنجکاوی‌هـــای بشر قـــرار داشـــته است. حاصل آن کنجکاوی‌هـــــا، دانش پرثمر امـــــروزی است. علم جانورشناسـی، امـروزه به یافته‌هـای جدیـدی پی‌بـرده و کنکاش در زندگی زنبور نشـان داده زنبورهـایی که بـرای سـاخت کنـدو و مکیـدن شـهد گل و تولید عسل فعـالیت می‌کنند، همگی از جنس مادّه هستند.

این امر، بـرخی از محققـان قـرآنی را بر آن داشـته تا با دقت در آیات قرآن، به اعجاز بودن آیه 68 سوره نحل، از طریق کاربرد افعال مؤنث «أَنِ اتَّخِذِی و کُلِی و اسْلُکِی»، بر انجـام این فعالیت‌ها به‌وسـیله زنبـور مـادّه اذعـان نمایند.

بررسی واژگان مهم

وحی

«وَحْی» در لغت به‌معنـای نوشـتن و «إیحـاء» به‌معـنی فرسـتادن و الهـام‌کردن و اشـاره‌کردن است. هم‌چـنین، «وحی» به‌معنـای سـرعت نـیز هست[1]. گفته‌اند اصل

وحی همان اشارات سریع و سرّی است که گـاهی بـرای دربرداشتن معنی سرعت، به صدای مجرد و بدون ترکیب یا به اشاره با اعضاء یا به نوشتن اطلاق می‌شود[2].

وحی در قـرآن کـریم، به معـانی مختلفی به‌کـار رفته که عبارت است از: تکلم با انبیاء و رسل؛ الهام به انسان از طریق رؤیا و وسوسه و اشـــاره و الهـــام به حیـــوان از طریق غریزه[3].

وحی به زنبـور عسـل، به‌معنـای الهـام غریـزی به این حیـوان است. گفتـنی است در قـرآن، تعبـیر وحی فقط دربـاره زنبـور عسل به‌کـار رفته اسـت؛ با وجـود این‌کـه، الهام غریـزی در همه حیوانـات وجـود دارد. علت این امر شاید بدان سبب است که زندگی زنبـوران عسل را هرگز نباید با چهارپایان و مانند آن‌ها مقایسه کـرد؛ چـون آن‌ها زندگی اجتمـاعی شـگفت‌انگیزی دارند[4]. کـاربرد وحی بـرای زنبـور عسل نشـان‌دهندهٔ برتـری آن، نسـبت به حیوانات دیگر است.

نحل

ریشه «ن-ح-ل» در اصل به معنـای بخشش چـیزی بـدون عوض و درخواست است[5]. در زبان عربی برای مفهوم زنبور، واژه‌هایی نظیر «النَّحْل و الزُّنْبُورُ» به‌کـار می‌رود. «النَّحْل» در لغت به معنـــای «دبر العسل[6]» و ذُبـــاب العسل[7]» است. قید «العسل» در معنـــای آن دقیقـــاً مشـــخص می‌نماید که مقصـــود از «النَّحْل»، زنبـــور تولیدکننـــده عسل است که با توجه به‌معنـــای ریشه «النَّحْل»، به بخشش بی‌عوض عسل نیز اشاره دارد.

«النحل» اسمی است که واحدِ آن «نحلة» است[8]ـ باید توجه داشت که مقصـود از «نحله» زنبـور مـاده نیسـت؛ بلکه منظور یک عدد زنبـور است که ممکن است از جنس نر یا ماده باشد.

لفظ «نحل»، بـرای مـذکر و مـؤنث هـردو اسـتعمال می‌شـود. این واژه بنا بر این‌که لفظ آن مـذکر است به‌صـورت مـذکر و بنا بر این‌که جمع «نحله» اسـت، به‌صورت مؤنث، به‌کار می‌رود[9].

«عرب‌زبان‌ها به مصغرِ آن «نُحَیل»، بـدون «ه»، می‌گویند به‌دلیل این‌که با واحد آن [نحله] اشـتباه نشـود»[10]. «نحل»، اسم جنس[11] جمع است[12].

«ال» جنس که بر سر واژهٔ «نحل» به‌کـار رفتـه، یکی از کاربردهای آن، اشاره به همهٔ افرادِ لفظِ همـراه با «ال» است[13].ـ این نـوع «ال»، اسـتغراق جنس نـام دارد و علامت تشخیص این «ال» در این است که می‌تـوان واژهٔ «کـلّ» را به جـای آن گذاشت[14]؛ بنـابراین منظـور از «النحل»، تمـام زنبورها است. یعـنی، خداوند به تمـام زنبورها از نر و مـاده، به‌طـور غریـزی وحی می‌کند تا به‌تناسب سـاختار بـدنی خـود به انجـام وظایف‌شـان در کندو بپردازند.

مراحل زندگی زنبور عسل

در این آیه به پنج مرحله از زنـدگی زنبـور عسل اشـاره شده است

1-الهام غریزی به زنبور عسل

گفتنی است از دیدگاه علم، زنبورها به دو دسته تقسیم می‌شوند: 1ـ زنبورهای نر؛ 2ـ زنبورهای ماده که شامل ملکه و زنبورهای کارگر است. هر کدام از زنبورهای نر و زنبورهای ماده به‌طور غریزی کارهایی را انجام می‌دهند (وَ أَوْحَی رَبُّکَ إِلیَ النَّحْلِ). نقش ملکه در کندو صرفاً باروری و تخم‌گذاری و وظیفه زنبوران نر، بارورسازی ملکه است. درحالی‌که زنبورهای کارگر که از جنس ماده هستند، به جمع‌آوری شهد و گرده گل‌ها و ساخت و نگهداری کندو و پرورش فرزندان می‌پردازند. زنبورهای کارگر، غدد تولیدکننده موم و غذای فرزندان را دارند؛ بنابراین قادر به مکیدن شهد و جمع‌آوری گرده گل‌ها هستند؛ امّا زنبورهای نر ساختارهای مخصوص جمع‌آوری گرده و شهد و نیش ندارند[15].

2-مرحله خانه‌سازی

در قرآن خانه‌سازی به عنوان اولین مأموریت زنبور عسل ذکر شده است («... أَنِ اتَّخِذِی مِنَ الْجِبالِ بُیُوتاً وَ مِنَ الشَّجَرِ وَ مِمَّا یَعْرِشُونَ»).

تولید عسل توسط زنبور ماده

واژهٔ «إتّخاذ» به‌معانی قراردادن، گردیدن، حاصل‌کردن و ساختن است و با دو مفعول به‌کار می‌رود[16].ـ خطاب به زنبور با «صیغهٔ مؤنث» در افعال «أَنِ اتَّخِذِی و کُلِی و اسْلُکِی»، بنا بر قواعد دستور زبان عربی، به این دلیل است که «نحل» مؤنث معنوی است[17]؛ بنابراین فعل «أَنِ اتَّخِذِی» به سبب دلالت بر معنا مؤنث آورده شده است[18].

علاوه بر آن در لغت برای زنبور نر و مـاده دو واژهٔ مجـزا وجــود نــدارد و عــرب زبانــان بــرای هر دو جنس، لفظ «نحل» را به‌کــار می‌برند. خداوند نــیز از همین واژه در قرآن استفاده می‌نماید. با این تفاوت که مردم آن زمان از وجـود زنبـور نر و مـاده اطلاع نداشـتند؛ امّا خداوند به زوج‌بودن تمام هستی اذعان دارد «وَ مِنْ كُلِّ شَیْءٍ خَلَقْنا زَوْجَیْنِ...» و از وجــود دو جنس نر و مــاده بــرای تمــام موجودات خبر می‌دهد.

ساخت خانه در بعضی درختان و کوه‌ها و بلندی

کلمه «من» که بر سر «جبــال و شــجر و ما یعرشــون» آورده شــده به معنــای بعض است[19]؛ زیــرا زنبــور در شکاف همه کوه‌ها و در میان همه درختان و در هر بنائی که مردمان بسازند که جا نمی‌گـیرد[20]؛ بلکه در بعضی از آن‌ها خانه می‌سازد. بلکه در قسمتی از کوه برای خود خانه می‌سازد. از این‌رو، معنـای «فی» نـیز بـرای «من» بیان می‌گردد[21].

«عـرش» از ریشه «ع-ر-ش» دلالت بر ارتفـاع در بنا دارد و به‌طور استعاره در معانی دیگر نیز به‌کــار می‌رود[22]. بنابراین یعرشون در آیه اشاره به خانه‌سازی زنبـوران در ارتفاع کوه‌ها و درختان و در فضاهای سرپوشیده دارد.

کلنی زنبورها از یک شان عمودی تشـکیل شـده است که معمولاً در محل شاخه‌های بلند درختان، برآمدگی سنگ‌ها و ساختمان‌ها قرار دارد و از قسمت بـالا آویـزان است و توسط تــوده‌ای از زنبورها پوشــیده شــده است[23]. امروزه علم پی‌برده که به طـور معمـول تعـداد افـراد نر کندو 5 درصد افراد بالغ است[24]. و زنبورهای نر صرفاً

وظیفه بارورکردن ملکه را بر عهده دارند و در جستجو و ساخت کندو دخالتی نداشته و این وظیفه به عهده زنبوران کارگر است. وجود زنبورهای نر به‌منظور جفت‌گیری ملکه لازم و ضروری است؛ ولی جفت‌گیری موفقیت‌آمیز منجر به مرگ آن‌ها می‌شود[25].

3-مرحله مکیدن شهد گل‌ها

در سومین مرحله، خداوند به زنبوران امر می‌فرماید از همه میوه‌ها بخورند «ثمَّ کُلِی مِن کلِّ الثَّمَرَاتِ...». در مورد واژه «ثمرات» امکان دارد این سؤال مطرح گردد که چرا دقیقاً نام شکوفه‌ها ذکر نشده، بلکه به میوه‌ها اشاره شده است. در پاسخ، ابن‌عاشور[26]ـ می‌گوید: «ثمرات مجاز از أزهار یعنی شکوفه‌هاست.» چنان‌چه در مجاز، قرینه‌ای برای دلالت به یکی از معانی، موجود نباشد؛ هر دو معنا را با هم می‌توان در نظر گرفت. پس، احتمال دارد با ذکر واژه ثمرات به هر دو مطلب، یعنی هم مکیدن شهد شکوفه‌ها و هم مکیدن شهد میوه‌ها، اشاره نماید یا احتمال دارد به مکیدن شهد شکوفه‌هایی که به میوه تبدیل می‌شوند، اشاره گردد نه شهد هر شکوفه‌ای یا شهد گل‌ها و سایر گیاهان مدّ نظر باشد.

زنبورهای عسل در طول دوره زندگی خود از گونه‌های مختلف شهد گل و گرده جمع‌آوری می‌کنند. عوامل جاذب زنبورها مقدار شهد یا گرده موجود در گل‌ها است که برای زنبورها ارزش غذایی دارد. وجود عوامل و ترکیبات شیمیایی خاص در شهد و گرده گل که جزء متابولیت‌های ثانویه محسوب می‌شوند، عامل اصلی جذب زنبورها به سمت گل‌هایی خاص می‌باشد[27].

4-مرحله بازگشت به خانه و پیمودن مسیر راه تا رسیدن به کندو

پس از مکیدن شهد گل‌ها، بلافاصله وظیفهٔ دیگر زنبورها، یعنی بازگشت به خانه و پیمودن مسیر راه تا رسیدن به کندو بیان شده است «... فَاسْلُکِی سُبُلَ رَبِّکِ ذُلُلًا...». «سلوک» به معنای نفوذ و داخل‌شدن در راه و گذشتن از آن است[28]ـ و در این آیه لازم به کار رفته است. هم‌چنین، «ذلل»، جمع ذلول[29]ـ برگرفته از «ذِّل» به‌معنی نرم، آرام[30]، تسلیم و رام[31]، به‌عنوان حال برای «راه‌ها» یا «زنبور»، بیانگر دو مطلب جالب است. اول آن‌که «توصیف راه‌ها به «ذلل» بدان دلیل است که این‌جاده‌ها آن‌چنان دقیق تعیین‌شده که در برابر زنبوران عسل کاملاً رام و تسلیم‌اند»[32]ـ دوم این‌که «ذُلُلا» حال برای زنبورها است؛ «یعنی زنبور عسل باید در حرکت خود مطیع و فرمانبردار خداوند باشد»[33]ـ پس، ممکن است به آرام و مطیع‌بودن زنبورها در پیمودن راه‌ها اشاره نماید یا به مشخص‌بودن راه‌ها و اشتباه‌نکردن زنبورها غالباً در پیمودن مسیرها اشاره نماید.

درخصوص اشتباه‌نکردن زنبورها در پیمودن مسیر کندو و ردیابی آن‌ها تحقیقات علمی نشان داده زنبورهای کارگر به محض تولد و به صورت ارثی راه رفت و برگشت به کندو را نمی‌دانند؛ بلکه آن را به کمک تمرینات مداوم و مکرر یاد می‌گیرند. یکی از وظایف ملکه تولید فرومون‌ها است که در طول فاصله‌ای معین، روی گونه‌های مشابه تأثیر دارد. این ترشحات روی زنبورهای کارگر اثر جذبی دارد و از طریق انتشار فرومون‌ها به

بـــیرون کلـــنی مـــوجب بازگردانـــدن به ســـوی ملکه می‌شود.هم‌چنین زنبورها در جهت‌یابی از خورشید و نور پـــولاریزه‌اش و هم‌چـــنین اشـــیایی که روی زمین قـــرار دارنـــد، مثل خانه‌ها و درخت‌ها و... اســـتفاده می‌کنند. زنبورها در بازگشت به کنـــدو با اســـتفاده از رنگ و بو مسیریابی می‌کنند. آن‌ها بیش از همه، بوی جمعیت‌شـان را حس کـــرده و به دنبـــال این بو می‌روند. زنبـــور عسل قـــادر به تشـــخیص نورهـــای فـــوق بنفش است. وقـــتی مسیری را می‌رود م-غ-ز آن زاویه‌های ن-ور خورشـــید را ضـــبط می‌کند. در بازگشت بر اســـاس همـــان اطلاعـــات بـــرمی گـــردد. وقـــتی هـــوا ابـــری باشد نـــیز خورشـــید را با تحلیل نور می‌تواند از پشت ابره-ا ببیند[34].

5-مرحله تهیه عسل

ســـپس، در پایـــان آیه می‌فرماید از درون شـــکم زنبورهـــا، شهدی به رنگ‌هـــای گونـــاگون، بـــیرون می‌آید: «... یخَـــرُجُ مِن بُطُونِهَا شَرَابٌ مخُّتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِّلنَّاسِ...».

عسلی که از شکم زنبور خارج می‌شود 80 درصد آن آب است. مقدار رطوبت نوش بسیار متغیر است و بین 20تا 95 درصد در تغییر است. نوش گل پس از وارد شـــدن به چینه‌دان یا عسل‌دان زنبور به علت مخلوط شدن با بـــزاق قدری رقیق‌تر هم می‌شود. یع-نی ه-م-انط-ور که قـــرآن می‌گوید آن‌چه از شـــــکم آن بـــــیرون می‌آید شـــــبیه به «نوشیدنی» است. سپس، کارگران ک-ن-دو روی آن کـــار می‌کنند به محض این‌که رطـــــوبت عسل به کمـــــتر از 20درصد رســـید کـــارگران درب آن را با ورقه نـــازکی از مـــوم می‌پوشـــانند و آن را از لحـــاظ وارد شـــدن هـــوا غـــیر قابل نفوذ می‌کنند[35].

رنگ عسل

رنگ عسل ناشی از منبع گل آن، ترکیبات معدنی و سایر عوامل می‌باشد. عسل‌ها به‌وسیله دپارتمان کشاورزی امریکا از نظر رنگ به هفت دسته تقسیم‌بندی می‌شوند: سفید روشن مانند آب؛ بسیار سفید؛ سفید؛ کهربایی بسیار روشن؛ کهربایی روشن؛ کهربایی و کهربایی تیره[36].

فواید دارویی عسل

از زمان‌های قدیم و در جوامع مختلف، عسل به‌عنوان دارو کاربردهای زیادی داشته است. از جمله کاربردهای درمانی عسل که از نظر پزشکی نیز تأیید شده‌اند، عبارت است از: فعالیت ضد باکتریایی عسل[37]؛ درمان زخم معده و روده؛ خواص ترمیم زخم؛ دیابت[38]؛ خاصیت آنتی‌اکسیدانتی عسل؛ خاصیت ضد جهش و ضد توموری؛ خاصیت ضد التهابی؛ ضد میکروب برای دندادن؛ تأثیر در سلامت قلب و عروق؛ تغذیه کودکان؛ درمان بیماری هپاتیت A؛ حساسیت[39]. (Bogdanov، 2008: 681).

فواید دارویی بره موم

بره موم، ترکیبی از رزین‌های گیاهی است که به‌وسیله زنبور عسل از درختان جمع‌آوری می‌گردد و در ساخت کندو استفاده می‌شود. فواید دارویی بسیاری دارد[40] (lotfy، 2006: 23-29)

شاه‌انگبین

شاه‌انگبین توسط زنبورهـای کـارگر تولید می‌شـود[41]. (گجمراک، 1374: 105). با توجه به ترکیبات پیچیده این ژل که شــامل آب، پروتــئین، لیپیــد، ویتــامین، آنــزیم، هورمون‌ها و آنتی‌بیوتیک‌ها اسـت، اثـرات دارویی زیـادی دارد. از جمله تــأثیرات شــاه‌انگبین داشــتن خاصــیت آنتی‌اکسیدانی، درمان اختلالات عصـبی، افـزایش مـیزان گلـوکز خـون، درمـان کلسـترول بـالا، آسـیب‌های کبـدی، پایین آورنده فشار خون، تنظیم فشار خون، ضد تومــور، عامل آنتی‌بیوتیـک، افـزایش قـدرت ایمـنی و ضد آلـرژی بودن آن است[42].

نتیجه‌گیری

در قــرآن خانه‌ســازی به عنــوان اولین مــأموریت زنبــور عسل ذکر شده است که در بررسی‌های علمی نـیز اولین کار زنبورها در ایجاد یک کلـنی جسـتجو به‌منظـور یـافتن محلی مناسب بــرای ســاخت کنــدو در ارتفــاع از ســطح زمین است. براســاس یافته‌هــای علمی به‌محض یــافتن محل و ساخت کندو عـده دیگـری از زنبورهـای کـارگر به جستجوی منابع شهد و گـرده گل می‌پردازند که در آیـات قــرآن این وظیفه به عنــوان دومین کــار زنبــور عسل اشاره شده است. در قـرآن پس از مکیـدن شـهد گل‌هـا، بلافاصله وظیفه دیگر زنبورها، یعــنی بازگشت به خانه و پیمودن مسیر تا رسیدن به کنـدو بیـان شـده است که در یافته‌هـای علمی نـیز زنبورهـای کـارگر پس از جمع‌آوری مقداری شـهد یا گـرده در بازگشت به کنـدو از خورشـید، زمین و آسـمان و نـیز ترشـحات ملکه کمک می‌گیرند. در پایان آیه آورده شـده از درون شـکم زنبورهـا، شـهدی به رنگ‌های گوناگون بیرون می‌آید که در بررسی‌های علمی

نیز به این حقیقت دست یافته‌اند که با توجه به استفاده زنبورها از گل و گیاه‌های رنگارنگ عسلی که تولید می‌شود به رنگ‌های مختلف است. فرایند تولید عسل نیز از شکم یا معده زنبور شروع شده و ضمن تغییراتی مجدداً به دهان بر می‌گردد که تمام این وظایف به عهده زنبوران کارگر است که جنسیت ماده دارند و زنبورهای نر هیچ دخالتی در این امور ندارند. از این‌رو، آن‌چه در آیه بیان شده وظایف زنبوران مادة کارگر است؛ امّا ممکن است آیه درصدد بیان این مطلب که زنبور ماده، برای تهیه گرده گل و تولید عسل اقدام می‌کند، نباشد؛ زیرا می‌توان چنین استدلال نمود که آوردن فعل‌های تأنیث برای دلالت بر مؤنث معنوی «نحل» است و شاید بتوان گفت ادعّا اعجاز دربارة آن صحیح نیست.

[1] فراهیدی،1410: ج3، 320

[2] راغب‌اصفهانی،1412: 859

[3] طباطبایی، 1417: ج12، 292

[4] مکارم‌شیرازی،1374: ج11، 297

[5] مصطفوی، ج12،57

[6] فراهیدی،1410: ج3، 230

[7] ابن‌منظور،1414: ج11، 649

[8] فراهیدی،1410: ج3، 230؛ ابن‌منظور،1414: ج11، 649

[9] ابن‌منظور،1414: ج11، 649

[10] نحاس، 1421: ج2،255

[11] صافی، 1418: ج14،350

[12] ابن‌عاشور، ج13، 165

[13]هاشمی، 1380: 124

[14] ابن‌عقیل،1386: ج1، 197

[15] Kilani M. Biology of the honeybee. In Colin M.E. (ed.), Ball B.V. (ed.), Kilani M. (ed.). Bee disease diagnosis. Zaragoza: CIHEAM-IAMZ, 1999. p. 9-24

[16] راغب‌اصفهانی،1412: 67

[17] شریف‌لاهیجی، 1373: ج2، 729

[18] بیضاوی، 1418: ج3، 232

[19] درویش، 1415ـ ج5، 331؛ صافی، 1418ـ ج14، 394

[20] بیضاوی، 1418ـ ج3، 232؛ شریف‌لاهیجی، 1373: ج22 ،729؛ طبرسی،1377ـ ج2، 297؛ قمی‌مشهدی، 1368: ج7، 230

[21] ابن‌عاشور، ج13، 166

[22] ابن‌فارس، 752

[23] Basavarajappa, S, Raghunandan, K S, 2013, Colony status of Asian giant honeybee, Apis dorsata Fabricius in Southern Karnataka,

India, African Journal of Agricultural Research, .8: 680-689

[24] Sagili, R R, Burgett D M, 2011, Evaluating honey bee colonies for pollination, PNW, A Pacific Northwest Extension Publication, 623

[25] گجمراک، والتر، 1374، زنبور عسل؛ پرورش، تولید عسل و اســـتفاده در گـــرده افشـــانی، ترجمه مرتضی اسماعیلی، چ2، تهران: سپهر.

[26] ابن عاشور ج13، 167

[27] Detzel, Andreas, Wink, Michael, 1993, Attraction, derettence or intoxication of bees (Apis mellifera) by plant allelochemicals, .Chemoecology 4/1:8-18

[28] راغب‌اصفهانی، 1412: 421

[29] فیومی، 210

[30] ابن‌منظور، 1414: ج11، 257

[31] فراهیدی،1410: ج8 ،176

[32] مکارم‌شیرازی،1374: ج11، 299

[33] طبرسی، 1372: ج6، 573

[34] فـریش، کـارل فـون، 1361، از زنـدگی زنبورهـا، ترجمه نعمت‌الله شهرستانی، تهران: امیرکبیر.

[35] گجمراک، والتر، 1374، زنبور عسل؛ پرورش، تولید عسل و اســـتفاده در گـــرده افشـــانی، ترجمه مرتضی اسماعیلی، چ2، تهران: سپهر.

[36] USDA Agricultural Marketing Service. 2011, Honey color comparator. USDA, Washington DC.

[37] Krushan, N S A, Kowsalya, A, Radha, S, Narayanan, R, B, 2006, Honey as a natural preservative of milk, Indian Journal of Experimental Biology, Vol 45, pp 459-464.

[38] Amy, E Jeffrey, Carlos, M Echazarreta, 1996, Medical uses of honey, Rev Biomed, Vol. 7,No. 1, 43-49,Enero-Marzo.

[39] Bogdanov, Stefan, Jurendic, Tomislav, Sieber, Robert, Gallmann, Peter, Honey for Nutrition and Health: A Review, 2008, Journal of the American College of Nutrition, Vol 27, No, 6, 677-689.

[40] Lotfy, Mahmoud, 2006, Biological Activity of Bee Propolis in Health and Disease, Asian Pac J Cancer Prev, 7, 22-31

[41]گجمراک، والتر، 1374، زنبور عسل؛ پرورش، تولید عسل و اســـتفاده در گـــرده افشـــانی، ترجمه مرتضی اسماعیلی، چ2، تهران: سپهر.

Pavel, Crenguţa I, Mărghitaş, Liviu Al, [42] Bobiş, Otilia, Dezmirean, Daniel S, Şapcaliu, Agripina, Radoi, Ion, Mădaş, Mariana N, 2011, Biological activities of royal jelly-review, Scientific Papers: Animal Science and .Biotechnologies, 44(2)

زامــبی، تــوطئه‌ای دیگر ازهــالیوود بــرای تکمیل پــروژه اسلام هراسی

ژانر هــراس یا وحشت یکی از ژانرهــای مطــرح و مهم سینمای‌هالیوود است که قرابت انکار ناپذیری با سینمای آپوکالیپسی یا آخرالزمانی دارد. برخی از ساب ژانرهــای سـینمای هـراس به ضد قهرمان‌ها و موجـودات خـبیث و مرگباری که برای نـابودی انسـان و بشـریت و تسـلط بر کل جهــان از هیچ گونه شــرارتی فروگــذار نمی-کننــد، می‌پردازد. فرهنگ عمومی آمریکا که کاملاً مدیریت شده و ســــــاخته و پرداخته رســــــانه این کشــــــور و به عبارتی‌هالیوود است، گـام به گـام با این "آنتاگونیست‌ها و ضد قهرمان‌ها " که فصل مشترک همه آن‌ها رفتارهای ناهنجار اخلاقی از جمله خشونت، جنایت و سکس اسـت، مأنوس شده است.

خون آشام‌ها، مانسترها و هیولاهای غول آسـا، اشـباح و ارواح خـبیث و اجنه و شـیاطین و هیولاهـای بیولـوژیکی همچون فرانکشـتاین (که از اولین هیولاهای‌هـالیوودی و برگرفته از افسانه یهودی"گـولم" بـود، که با اقتبـاس از رمـانی از مـری شـلی در سـال 1910 توسط کمپـانی تراست ادیســــــون ســــــاخته شد)، همگی بر گرفته از آموزه‌هـای شـیطانی و ارتبـاط با عـالم دخـان و اجنه و شیاطین بودند.

این روند خلق ضد قهرمان‌ها تا آن‌جا پیش رفت که در سال 1968 فیلمی به نام «شبی که زندگی مُرد» Night of The Living Dead توسط "جرج رومرو" ساخته شد

و در پی آن ضد قهرمان جدیدی با عنوان «زامبی» رسماً وارد ادبیات عامیانه مردم جهان شد.

گرچه موجـــــودی به نـــــام" زامـــــبی" که برگرفته از داستان‌های اسطوره‌ای و خرافی بـوده، پیش از این نـیز در فرهنگ عامیانه آمریکا وجود داشـت، ولی روایت‌هـای جرج رومرو روح تـازه‌ای به کالبد آن بخشـید و از این رو بود که بسیاری، وی را خالق ساب ژانرزامبی یا Zombie Horror در ژانر وحشت می¬دانند.

از سال 1968 که یکی از سـال‌های عجیب و پر حادثه در عالم غرب و شیطان پرسـتی بـود، به عنـوان سـال آغـاز تولید نخستین فیلم «زامبی» یاد می‌شـود و تا به امـروز فیلم‌هـــای بی‌شـــماری با محـــوریت این ضد قهرمـــان هـــراس‌آور تولید شـــده است و نکته قابل تأمل آن‌که از میـان این فیلم‌هـای بی‌شـمار، بیش از نیمی از آن‌ها از ســـال 2001 و پس از حملات تروریســـتی «یـــازدهم سـپتامبر» به بعد تولید شـده و سـاخت آن‌ها تا به امـروز رشد تصاعدی چشم گیری داشته است.

در فرهنگ لغت‌هالیوودی زامبی‌ها موجودات انسان نمای نفرین شده‌ای هسـتند که در مـرز میـان مـرگ و زنـدگی معلق‌اند و سرنوشتی بلاتکلیف و حیـاتی بـرزخی دارند تا آن‌که لطفی شامل حـال آن‌ها گردیـده و به حیـات مـرگ دعوت شده و از سرگردانی رهـایی یابند! این موجـودات آلوده به میکروبی مسری و مرگبار هستند و اگر انسـانی را گاز بگیرند، آن انسـان نـیز بلافاصـله به زامـبی تبـدیل می‌شـود. از این رو زامبی‌ها یکی از اشـکال موجـودات پلید و نـــابودگری هســـتند که بصـــورت نیروهـــای شر و

شـــیطانی در فیلم‌هـــای آخرالزمـــانی غـــرب با وجه Antichrist (ضد مسیح) به تصویر کشیده شده‌اند.

دو مفهـــوم زامـــبی و آخرالزمـــان (Apocalypse)ــ در بسـیاری مـوارد با هم overlap (همپوشـانی) دارند تا آن‌جا که عبـــارتی با عنـــوان «Zombie apocalypse» تبـدیل به یک کلید واژه در ادبیـات زامبی‌ها شـده اسـت، چرا که آن‌ها همواره هم مانند ناقل یک میکروب مســری به دنبال انتقال بیماری مهلک خود به تمام انسان‌ها بوده و خـبر از قـریب الوقـوع بـودن پایـان دوران و نـابودی بشریت می‌دهند.

Zombieland (سرزمین زامبی‌ها) کلید واژه دیگری بود که بواسـطه فیلمی با همین نـام به کـارگردانی Ruben Fleischer در سال 2009 در دنیـای زامبی‌ها خلق شد. هم‌چـنین در همین سـال بـود که بـرای اولین بـار لغت زامبی به یک گروه خـاص نسـبت داده شد و در این سـال فیلمی به نام Dead Snow (برف مرده) سـاخته شد که در آن نازی‌ها به شکل زامـبی بـرای نـابودی انسـان‌ها به تصویر کشیده شدند.

در زامـبی لند مسـئله جداسـازی دو سـرزمین به چشم میخـورد که تلویحـاً یـادآور واژه‌ای آشـنا در ادبیـات تحت سـلطه صهیونیسـتی غـرب اسـت، ادبیـاتی که در آن به مســئله دیـــوار حائل بـــرای جداســـازی اشـــغال‌گران صهیونیست از فلســـطینیان (که صـــاحبان و وارثـــان حقیقی این ســرزمین اند) اشـــاره دارد. در این ادبیـــات التقاطی، جهان به دو قسمت "انسـان‌ها " و " زامبی‌ها" تقسـیم شـده اسـت، پر واضح است که در ترسـیم چـنین نگرشی هر انسانی طرفدار جداسـازی این دو منطقه از

هم است تا از شر این موجودات خبیث و مرگبار در امان بماند!

با رمز گشـــایی بخشی از این پـــروژه ســـازمان یافته و دخانی می‌توان به یکی از جدیدترین فیلم‌های خانواده پر جمعیت زامبی‌ها به نـام World War Z به کـارگردانی Marc Forster اشاره کرد. به نظر می‌رسد که حرف Z مفهوم ایهام برانگیزی از Zion (صهیون) و Zambie را در بـردارد، که به معنـای جنگ جهـانی صـهیون یا زامـبی است و نکته تأمل برانگـــیز این است کـــه، در این فیلم بطـور آشـکارا مسـلمان‌ها به عنـوان زامـبی به تصـویر کشیده شده¬اند.

در World War Z این بارهالیودد شمشیر خود را کاملاً از رو بسته و این فیلم مبین جنگ آشـکار سـینمای غـرب وهالیوود با مسلمانان است، که در آن به حقیقت محتوم نابودی زامبی‌ها به طور مسـتقیم اشـاره شـده است. در این فیلم شاهد هستیم که میکروب مسری زامـبی، که از یک کودک چینی (که نماد یک ابرقدرت تهدیدکننـده نظـام مـــالی و اقتصـــادی آمریکا است)، به مـــردم فلســـطین می‌رسد و آن‌ها را آلوده و تبدیل به زامبی می‌کند و حالا زامبی‌های مسلمان فلسطینی تصـمیم دارند که با عبـور از دیـــــوار حائل که منطقه جداکننـــــده اشـــــغالگران صهیونیســـتی در اورشـــلیم (بیت‌المقـــدس) از مـــردم (مظلوم) فلسطین است وارد فلسطین اشـغالی شـوند، در همین گیر و دار است که، هم چون همیشه قهرمان و منجی کلیشه‌ای‌هالیوود، که یک آمریکـایی چشم روشن و بلوند است و در این فیلم نقش آن را Brad Pitt بـازی می‌کند، وارد معرکه می-شود و به دفاع از اسرائیلی‌ها و

صهیونیست‌های به اصطلاح مظلوم و نابودی زامبی‌هـای مسلمان و فلسـطینی می‌پـردازد. این فیلم شـباهت‌های بســیاری به فیلم ســینمایی 2012 ســاخته Roland Emmerich را دارد و همچـون غـالب فیلم‌های‌هـالیوود، سرانجام همه انسـان‌های به اصـطلاح مظلـوم که بطـور حتم همان نژاد برتر یهود هستند، برای در امان ماندن از فتنه‌هـای آخر الزمـان به کشـتی بـزرگی که نمـادی از کشتی نوح است، پناه می‌برند!

نکته قابل توجه در این فیلم آخرالزمـانی این است کـه، بر عـدد 12 تأکید بسـیاری شـده اسـت، بطـور مثـال در نمایی از فیلم به این نکته اشاره می‌شود که زامبی‌ها به 12 کشـور حمله می‌کننـد، و در نمـایی دیگر به قطـار شـماره 12 اشـاره می‌شـود و یا این‌که در یکی از سکانس‌های ابتـدای فیلم به وضـوح نشـان داده می‌شـود که با شـمارش اعـداد تا 12 افـراد به زامـبی تبـدیل می‌شوند.

از طرفی با نگاهی به تقویم جهـانی به تـاریخ 12 اکتـبر برخـورد می‌کـنیم که به عنـوان روز جهـانی زامـبی نـام گذاری شده است. این همه تأکید بر عدد 12 که نمادی از منجی بشریت از دیدگاه مسلمانان است، کاملاً نمایان‌گر غـرض ورزی آشـکار و بی‌شـرمانه نظام‌هـالیوود علیه مسلمانان می‌باشد. این فیلم به وضوح نشان می‌دهد که میکروب مهلک مسری و مسن زامـبی که از سـال 1968 فعال شده اسـت، بعد از گذرانـدن سـیر تحـولی و تکامل خـود، از سـال 2013 میلادی به اسـلحه جدید اسـلام هراسی رسانه‌های صهیونیستی غربی مبدل شده اسـت، تا تکمیل کننـده پـروژه کـثیف اسـلام هراسی و منجی

هراسی باشد و مســـــلمانانی که تا به حـــــال به دروغ تروریست لقب داده شده‌اند، مورد اتهـام جدیـدی به نـام زامبی قـرار گیرنـد، تا به مخـاطب جهـانی این گونه القا شود که اینان همان موجـودات نفـرین شـده و مرگبـاری هستند که قصد آلودگی و نابودی کل جهان را دارند!

بر کسی پوشیده نیست که‌هالیوود این سلاح پروپاگاندای غـــرب کـــاملاً در راســـتای اهـــداف شـــوم و اهریمـــنی صهیونیسم جنایتکار عمل می‌کند و اسـرائیل این دشـمن آشـــکار ،همـــان گونه که در دنیا غـــیر واقعی خـــالق موجوداتی به اسم زامبی است، در عالم واقعی نـیز پدید آورنـده این موجـودات، اما با اسـامی دیگـری هم چـون طالبـــان، داعش، النصـــره، بوکـــوحرام... بـــرای اثبـــات دروغهـای کـثیف خـود و ایجـاد رعب و هـراس جهـانی از اسلام است، اسلامی که زیر بنای آن پاکی و عطـوفت و رستکاریست. علی‌ای حـــال، حق مانـــدنی و باطل رو به زوال و نابودیست و وعده خداوند حق است که: و مکـروا و مکر الله و الله خیر الماکرین...

زمان در فضا چگونه می‌گذرد؟

در این لحظه سریع‌ترین افراد بشر سه فضانورد هستند. آن مک‌کلین (Anne C. McClain)ـ فضانورد آمریکایی ناسا، "دیوید سنت-ژاک" (David Saint-Jacques) فضانورد کانادایی آژانس فضایی اروپا و "اولگ کونونکو" (Oleg Kononenko) فضانورد روس سازمان فضایی فدرال روسیه هستند.

شاید برایتان تعجب‌آور باشد که چرا از واژه سریع‌ترین افراد استفاده کرده‌ایم اما باید بگوییم که دلیل استفاده از این واژه این است که آن‌ها اکنون با سرعت 28 هزار و 800 کیلومتر بر ساعت در ایستگاه فضایی بین المللی در حال چرخش به دور زمین هستند.

خدمه ایستگاه فضایی در گزارش اخیر خود گفته‌اند به نظر می‌رسد زمان در شرایط میکرو گرانش سرعت می‌گیرد، بنابراین محققان آژانس فضایی اروپا در حال تلاش هستند تا از طریق قرار دادن فضانوردان در فضای واقعیت مجازی و آزمایش واکنش آن‌ها، اطلاعات بیشتری درباره این موضوع به دست آورند.

ریز گرانش یا میکرو گرانش به شرایطی گفته می‌شود که همانند بی‌وزنی و گرانش صفر (zero-g) است با این تفاوت که نیروی گرانش دقیقاً صفر نیست و مقدار کوچکی دارد.

در این آزمایشات از یک هدست واقعیت مجازی برای جلوگیری از نشانه‌های بصری خارجی که می‌تواند نتایج را تحت تأثیر قرار دهد، استفاده می‌شود.

زمین کجای کهکشان راه شیری است؟

برای هزاران سال، ستاره شناسان و منجمان معتقد بودند که زمین مرکز جهان است. این درک ناشی از این واقعیت بود که چون مشاهدات نجومی از روی زمین انجام می‌گرفت، تصور این‌که زمین بخشی از منظومه شمسی باشد بسیار پیچیده بود. پس از قرن‌ها مشاهده و محاسبه ما کشف کردیم که زمین (و دیگر اجرام منظومه شمسی) به دور خورشید می‌چرخند، به همین ترتیب منظومه شمسی مان هم، چنین وضعیتی در کهکشان راه شیری دارد.

موقعیت خورشید در کهکشان راه شیری

به گزارش بیگ بنگ، در واقع فقط حدود یک قرن است که ما فهمیده ایم بخشی از صفحه ستاره‌ای بزرگ‌تری هستیم که به دور یک نقطه مرکزی مشترک می‌چرخد. و با توجه به این‌که ما خود بخشی از این صفحه بودیم، به لحاظ تاریخی بسیار سخت بود که موقعیت دقیق خود را تعیین کنیم. اما به لطف تلاش مداوم ستاره شناسان حال میدانیم که خورشید ما ساکن این کهکشان است.

اندازه کهکشان راه شیری:

برای شروع باید گفت که کهکشان راه شیری خیلی خیلی بزرگ است. نه تنها اندازه‌ای غیر قابل تصور با قطر 100 هزار تا 120 هزار سال نوری و ضخامتی در حدود 1000 سال نوری دارد، بلکه بیش از 400 میلیارد ستاره در آن قرار گرفته است (حتی در برخی برآوردها این تعداد باز هم بیشتر ارزیابی شده است.) این را نظر

بگیرید که یک ســـال نـــوری برابر است با 9.5×10^12 کیلومتر (9.5 تریلیون کیلومتر)، بنابراین قطر کهکشـان راه شـیری می‌شـود 9.5×12^17 x تا 11.4 ×10^17 کیلومتر، یا 9500 تا 11400 کوارديليون کیلومتر.

این شکل و انـدازه کهکشـان راه شـیری به کمک بلعیـدن کهکشان‌های دیگر به دست آمـده، کـاری که هنـوز هم در حـال انجـام دادنش است. در واقع کهکشـان کوتوله کلب اکـــبر که نزدیک‌تـــرین کهکشـــان به راه شـــیری اســـت، ستارگانش در حـال ملحق شـدن به صـفحه کهکشـانی ما هســتند، این عمل در طــول عمر طــولانی کهکشــان راه شیری بارها رخ داده و رخ خواهد داد و احتمـالا کهکشـان بعــدی کوتوله نــامنظم قــوس خواهد بــود. با این حــال کهکشــان ما در مقایسه با کهکشــان‌های دیگر کیهــان به نــوعی متوسط محســوب می‌شــود. مثلا آندرومــدا، که نزدیکترین کهکشان بزرگ به ماسـت، با قطر 220 هـزار سـال نـوری تقریبا دو برابر راه شـیری است و در حـدود 400 الی 800 میلیارد ستاره دارد.

ساختار کهکشان راه شیری:

اگر می‌توانستید به خارج از کهکشان سفر کنید و از بــالا به آن نگـــاه کنیـــد، کهکشـــان راه شـــیری را به صـــورت میله‌های مـارپیچ می‌دیدید. مـدت‌ها تصـور می‌شد که راه شـــیری دارای چهـــار بـــازوی مـــارپیچی اســـت، ولی بررسی‌های بیشـــتر نشـــان داد که فقط دو بـــازو دارد و آن‌ها سـپر-قنطـورس(Scutum–Centaurus)ـ و کمـان-شـــاه‌تخته(Carina–Sagittarius)ـــ یا همـــان برســـاوش نامیده می‌شوند.

بازوهای مارپیچ از امواج چگالی تشکیل شده‌اند که دور کهکشان راه شیری می‌چرخند، به عنوان مثال ستارگان و ابرهای گازی خوشه‌ای اعضای کهکشان را تشکیل می‌دهند. همانطور که می‌دانید امواج چگالی، در حین حرکت از مناطق فضا، گاز و گرد و غبار را فشرده کرده و زمینه را برای دوره‌های تشکیل و مرگ ستارگان فراهم می‌آورند. به هر حال فهم ما از وجود این بازوها از طریق مشاهده بخش‌های مختلف کهکشان راه شیری (و دیگر کهکشان‌ها) به دست آمده است.

اعتقاد بر این است که ساختار پایه کهکشان راه شیری را دو بازوی اصلی مارپیچ در برگرفته است، که از یک نوار مرکزی بلند سرچشمه گرفته‌اند.

در حقیقت تمامی تصاویری که کهکشان ما را نشان می‌دهد، یا تصوراتی هنرمندانه از آن هستند، یا برگرفته از عکس‌های کهکشان‌های دیگر است. و نه نتیجه مستقیم مشاهدات واقعی. تا همین اواخر ارزیابی این‌که کهکشان راه شیری چطور به نظر می‌رسد برای دانشمندان بسیار دشوار بود، عمدتا به این دلیل که ما خود در داخل این کهکشان هستیم. دهه‌ها مشاهده، بازسازی واقعیت و هم‌چنین مقایسه با دیگر کهکشان‌ها به ما کمک کرد تا بتوانیم تصویر نسبتا واضحی از کهکشان راه شیری آنطور که از دنیای خارج به نظر می‌رسد به دست آوریم.[چگونه بدون ترک کهکشان راه شیری از آن عکس تهیه می‌شود]

به کمک نقشه برداری و بررسی‌های دقیق آسمان شب که با تلسکوپ‌های عظیم زمینی و فضایی انجام گرفته است، ستاره شناسان تخمین می‌زنند که بین 100 تا

400 میلیارد ستاره در کهکشـان راه شـیری وجـود دارد. آن‌ها هم‌چـنین معتقدند که هر سـتاره حـداقل دارای یک سیاره است، و این یعنی این‌که صدها میلیـارد سـیاره در کهکشـان راه شـیری وجـود دارد. (و اعتقـاد بر این است که میلیاردها از این سـیارات انـدازه و جـرمی مشـابه با زمین ما را دارند.)

همـانطور که اشـاره شد بازوهـای کهکشـان راه شـیری بیشتر، از گاز و گرد و غبار تشکیل شده‌اند. این مواد 10 تا 15 درصد از کل "مـاده معمـولی" (یعـنی مـوادی که قابل مشـــاهده هســـتند در برابر مـــاده تاریک که قابل مشاهده نیست)کهکشـان اسـت، و بـاقی آن را سـتاره‌ها تشکیل داده‌اند. قطر کهکشان ما تقریبا 100 هزار سال نوری است و ما فقط 6000 سـال نـوری از این صـفحه عظیم را در طیف مرئی می‌توانیم مشاهده کنیم.

با این حال، اگر آلودگی نوری قابل تـوجهی در اطرفتـان وجود نداشته باشد، حلقه غباری کهکشـان راه شـیری را می‌توانید در آســـمان شب تشـــخیص دهید. اخترشناسی فروسرخ، و بررسی امواج غیرقابل مشاهده رادیـویی از جهـان، به سـتاره شناسـان اجـازه می‌دهد بتوانند بخش بیشتری از آن را نـیز بررسی کنند. کهکشـان راه شـیری مانند دیگر کهکشان‌ها، حـاوی مـیزان زیـادی مـاده تاریک است، که طبق محاسبات، 90 درصد جـرم آن را تشـکیل می‌دهد. هیچکس نمی‌داند مـــاده تاریک دقیقا چیســـت، ولی جـرم آن به کمک سـرعت چـرخش کهکشـان و دیگر رفتارهـای کلی آن اسـتنباط شـده است. موضـوع مهمی که درباره این ماده مرموز وجود دارد، این است که مـاده

تاریک نقش مهمی در یکپــاچگی و ثبــات کهکشــان‌ها و جلوگیری از فروپاشی آن‌ها دارد.

منظومه شمسی:

منظومه شمسی در فاصله 25 هزار سال نوری از مرکز کهکشــان و 25000 ســال نــوری از لبه آن واقع شــده است. بنابراین همانطور که خودتــان هم متوجه شــدید ما در وسط فاصــله بین مرکز و لبه کهکشــان قــرار داریم. ســــتاره شناســــان بر سر این موضـــوع توافق دارند که کهکشــان راه شــیری احتمــالا دو بــازوی مــارپیچ بــزرگ (بازوی برساووش و بازوی سپر-قنطورس) و چند بازوی کوچکتر دارد. منظومه شمسی در منطقه‌ای بین دو بازی اصــلی، که شــکارچی-ماکیــان(Orion-Cygnus)ـ نامیــده می‌شود قرار گرفته است. این بــازو 3500 ســال نــوری عرض و 10 هــزار ســال نــوری طــول دارد، که از بــازوی کمان جدا شده است.

موقعیت منظومه شمسی ما، در بازوی شکارچی(Orion spur) کهکشان راه شیری

این واقعیت که راه شیری آسمان شب را به دو نیم کــره تقریبا مساوی تقسیم می‌کند، نشان می‌دهد که منظومه شمسی نزدیک صـــفحه کهکشـــانی قـــرار گرفته است. روشـــنایی نســـبتا ضـــعیف راه شـــیری ناشی از گازها و غباری است که صفحه‌ی کهکشانی را اشباع کــرده است. آن‌ها مانع از این می‌شــوند که روشــنایی مرکز کهکشــان را ببیــنیم، یا این‌که بتــوانیم طــرف دیگر آن را به طــور واضح رصد کنیم.

ممکن است شـــگفت زده شـــوید وقـــتی بفهمید 250 میلیون سال طول خواهد کشید تا خورشـید در کهشـکان راه شـــــیری یک دور کامل بچرخد. و این با “ســـــال کهکشـانی” یا “سـال کیهـانی” شـناخته می‌شـود. دفعه قبلی که منظومه شمسی در مـــــــوقعیت فعلی‌اش در کهکشان راه شیری قرار داشت، دایناسـورها هنـوز روی زمین زندگی می‌کردند، دفعه بعدی چطـور؟ که می‌دانـد، شـــاید نسل بشر منقـــرض شـــده باشد و یا این‌که به موجودی تکامل یافته‌تر تبدیل شده باشد.

همانطور که مشخص است، راه شیری یک فضـای بسـیار عظیم است و تشخیص مکان ما در چـنین فضـای بـزرگی کــار ســاده‌ای نیست. هنگامیکه دانش ما دربــاره جهــان گسترش می‌یابد، دو چیز را یـاد می‌گـیریم، این‌که نه تنها جهـان بسـیار بزرگ‌تر از چیزیست که ما توانـایی تصـور کــردنش را داریم، بلکه مکــانی که در آن هســتیم هم در ذهنمـــان بســـیار کوچک خواهد شد. البته اگرچه منظومه شمسی ما در طرح بزرگ جهان ناچیز به نظر می‌آید، اما هم‌چنـان بسـیار ارزشـمند است. اگر شـما علاقمندید که درباره‌ی کهکشان راه شیری بیشـتر بدانیـد، این بخش از سایت‌هابل و یا سایت ناسا را مطالعه بفرمایید.

ساختار کهکشان راه شیری و چگونگی کشف آن

هزاران سال است مردم معمـای نوارهـای بـاریکی را که در طـــول گنبد آســـمان کشـــیده شـــده‌اند، در سر می‌پرورانند. در عصر جدید، گالیلئو گالیله به این نکته پی برد تعـداد سـتارگان راه شـیری بی‌شـمار است. هرچنـد، منجمــان تا قــرن بیســتم موفق به کشف شــکل‌گیری و ماهیت حقیقی آن نشدند.

رصد سوم من به ماهیت راه شیری مربوط می‌شود (...) اهمیتی ندارد شخصی کدام بخش آن را مورد هدف قـرار دهـد، در هر صـورت تعـداد بی‌شـماری سـتاره می‌یابد که تعــدادی از آن‌ها بســیار بــزرگ و قابل توجه هســتند؛ از سوی دیگر، تعداد ستارگان کوچک نـیز غیرقابل شـمارش است.

مــردی در ســال 1610 این جملات را نوشــته بــود. او با تلسکوپ خودساخته‌اش سرزمین‌هایی را مطالعه کرد که متعلق به این جهـان نبودند و این کـار او را به جایگـاهی در تاریخ رساند. آن شخص گالیلئو گالیله بود.

ساختار کهکشان راه شیری

چـــرخ آتشی: سیســـتم راه‌شـــیری، همانند یک مـــارپیچ غــول‌پیکر است. 200 میلیــارد ســتاره در این منظومه تخمین زده شــده است. یکی از این ســتاره‌ها خورشــید است. اعتبار: Robert

سرزمین وصفی او در خارج از جهان ما بود. آن اسـناد و مـدارک تحت عنـوان Sidereus Nuncius (پیام‌رسـان ســتاره‌ای) قــرار گرفتند. ریاضی‌دان و منجم ایتالیــایی

مشاهدات خود را از اقمار مشتری، قمر زمین و نیز راه شیری در محتوای این اسناد ارائه می‌کند. تا آن زمان ماهیت آن‌ها ناشناخته بود و مهمتر از همه در زمره‌ی موضوعاتی از قبیل اسطوره‌شناسی قرار می‌گرفت. دموکریت، فیلسوف طبیعت‌گرای یونانی در قرن پنجم قبل از میلاد ادعا کرد باریکه‌های نور پراکنده در آسمان ستاره‌های بی‌شمار ضعیفی را شامل می‌شوند؛ بوشمن‌های کونگ آفریقایی از آن‌ها به نام ستون شب یاد می‌کنند.

سنگ آسیاب در گنبد آسمان

پس از کشف گالیله، هرچند، حدود 150 سال از این ساختار آسمانی گذشت تا دوباره موضوع مطالعات علمی قرار گرفت. توماس رایت از کانتی دورام، معتقد بود ستاره‌ها در ناحیه‌ای تخت مشابه سنگ آسیاب مرتب شده‌اند و اینگونه در طول آسمان گسترده شده‌اند. از نظر توماس، راه شیری، جز تصویری از سنگ آسیاب نبود. امانوئل کانت، فیلسوف آلمانی از این نظریه استفاده کرد و در شرف کشف حقیقت قرار گرفت.

کانت در کتاب تاریخچه طبیعی عمومی و نظریه بهشت‌ها General Natural History and Theory of the Heavens که در سال 1755 منتشر شد، راه شیری را به‌صورت لایه‌ای بسیار رقیق و گسترده از ستاره‌ها تعریف کرد. خورشید، زمین و دیگر سیارات بخشی از این لایه بودند؛ اما نه در مرکز آن. بسته به افق دید ما، در طول لایه‌ی این صفحه یا به طور عمودی خارج از آن، تعداد مختلفی از ستاره‌ها را می‌بینیم.

ساختار کهکشان راه شیری

خمیدگی: از کنار، کهکشان شبیه یک چـرخ خمیـده است. قطری به اندازه 100،000 سال نوری دارد و ضـخامتش 5000 سـال نـوری است. پـیرامون مرکز یک برآمـدگی درخشان و کروی وجود دارد. اعتبار: Helmut Rohrer

اما منجمان از کجا می‌دانستند نمای آشـکار و معلـوم راه شـیری در آسـمان، واقعا سـاختار فضـایی واقعی آن را بازتاب می‌دهد یا نه؟ فردریش هرشل در اواخر قـرن 18 با آمار و ارقام ستاره‌ای حاصل از کـار خـود، راه حلی را عرضه کـــرد: هرشل مختصـــات و درخشـــندگی همه‌ی ستاره‌هایی را که می‌توانست باتلسکوپ خود ببینـد، ثبت کرد. هرچند که این روند هم با شکست مواجه شد.

جدا از موثق نبودن انـدازه‌گیری‌ها، با این‌که بـرای مثـال، تعـیین کـردن درخشش ظـاهری سـتاره ممکن بـود؛ اما تعیین درخشندگی مطلق و درنتیجه فاصـله‌ی آن‌ها ممکن نبـود، یک مشـکل اساسی دیگـری هم وجـود داشت: راه شیری پر از مواد میان-سـتاره‌ای، ابرهـای غبـار و گـازی است. این مواد نور ستارگان را جذب می‌کننـد، دید ناحیه مرکزی را تار می‌کنند و بـاعث می‌شـوند سـاختار کلیـدی داخلی را نتوانیم ببینیم. به همین خاطر، آمـار سـتاره‌ای نمی‌تواند سیستم را به‌عنوان یک کل دربر بگـیرد و فقط ناحیه‌ی اطراف خورشید را تا شعاع 10 هزار سال نوری پوشش می‌دهد. پیشـرفت در این زمینه تا اواسط قـرن بیستم حاصل نشد؛ تا این‌که منجمان آموختند با استفاده از تلسـکوپ‌های رادیـویی با دید دیگـری به آسـمان نگـاه کنند.

نگاهی به آن سوی پرده‌های غبار

هیدروژن از عناصر بسیار متداول در جهان است. هیدورژن خنثی (H1)ـ به‌عنوان بخشی از مواد میان-ستاره‌ای فضای بین ستاره‌ها و حتی راه شیری را پر می‌کند؛ یعنی توزیع ابرهای گاز هیدوژنی از شکل کل سیستم تبعیت می‌کنند، درست همانطور که استخوان‌ها بدن انسان را شکل می‌دهند.

اما این ستون‌های (استخوان‌ها) کیهانی چگونه قابل رؤیت خواهند بود؟ پاسخ این سؤال در حیطه‌ی جهان در ابعاد نانو قرار می‌گیرد. در یک هیدروژن در حالت پایه، جهت اسپین هسته‌ی اتمی و الکترونی که حول آن می‌چرخد ناموازی هستند؛ اگر دو اتم هیدروژن با هم برخورد کنند، جهت اسپین هسته و الکترون ممکن است وارونه شود؛ تا این‌که با هم موازی شوند و بعد از یک زمان مشخصی، دوباره به حالت ناموازی پایه خود برمی‌گردند.

این فرایند انرژی را به شکل تابش‌های امواج الکترومغناطیسی آزاد می‌کند. این خط در گستره رادیویی طیف الکترومغناطیس قرار می‌گیرد. مواد میان‌ستاره‌ای چگالی کمی دارند، با این حال اتم‌ها دائماً در حال برخورد هستند. این فرایند باعث می‌شود نواحی H1 در نور این خط هیدروژنی بدرخشند.

این تابش به درون پرده‌های غبار تقریباً بدون مانع نفوذ می‌کند و با تلسکوپ‌های رادیویی قابل شناسایی هستند. با افق‌های جدید پیش روی ما، منجمان قادر به کشف ساختار مارپیچی راه شیری شده‌اند. در دهه

1970، پژوهشگران دریافتند هیدروژن به تنهایی نمی‌توانست شاخص مناسبی برای ریخت‌شناسی کهکشان باشد، زیرا، برای مثال، غلظت آن در بازوهای مارپیچی کمتر از انتظار است. بنابراین، تحقیقات از سر گرفته شد.

ساختار کهکشان راه شیری

نمای نزدیک: این تصویر از بخش مرکزی راه شیری ناحیه‌ای به ابعاد 1000×500 سال نوری را نشان می‌دهد. تلسکوپ MeerKAT واقع در آفریقای جنوبی این تصویر را گرفته است؛ سیستمی حاوی 64 آنتن رادیویی. اعتبار: SARAO

بازوهای در حال حرکت

مهم‌ترین شاخص ما ابرهای میان‌ستاره‌ای مولکولی هستند. این ابرها تابش‌هایی در نور مونواکسید کربن (CO) نشر می‌کنند. به این ترتیب، رسیدن به تصویری از راه شیری به‌تدریج ممکن می‌شد. کهکشان (برگرفته از واژه یونانی gala به معنای شیر) یک چرخ خمیده با قطر 10 هزار سال نوری و ضخامت 5000 سال نوری است. در مرکز این چرخ سیاه‌چاله‌ای قرار دارد. این ناحیه با توده‌ای کروی از ستاره‌ها با ساختاری سیگارمانند محاصره شده است.

در فاصله حدود 15 هزار سال نوری از مرکز، علاوه بر ستاره‌ها، حلقه‌ای از ابرهای گازی و غبار وجود دارد. کهکشان با تعدادی بازو تعریف می‌شود. بیشتر آن‌ها به اسم صورت‌های فلکی هستند که می‌شناسیم: بازوهای قوس (Sagittarius)، و برساووش (Perseus)، بازوهای

گونیا (Norma)ــ و ســپر-قنطــورس (Scutum-Crux)، بازوهای 3-کیلوپارسک و بازوی ماکیان (Cygnus).

هزاران سیاه چاله مخفی در کهکشـان راه شـیری وجـود دارد

منظومه‌ی شمسی ما در بازوی جبار (Orion)، در فاصله 26 هـزار سـال نـوری از مرکز و تقریبـاً روی صـفحه‌ی اصلی قرار دارد. این منظومه 200 میلیـارد سـتاره دارد وهاله‌ی کروی و ناحیه کروی آن را احاطه می‌کنند.هالـه، هزاران خوشه‌ی ستاره‌ای گوی‌مانند را شامل می‌شوند و ناحیه کروی پلاسـمای هیـدروژنی بسـیار نـازک دارد. کل کهکشـان در حـال چـرخش اسـت، اجـرام نزدیک به مرکز سـریع‌تر و اجـرام دور نسـبت به مرکز کنـدتر می‌چرخند. خمیدگی این چرخش افتراقی، بی‌نظمی‌هـایی را نشـان می‌دهد که تنها از طریق جرم قابل مشـاهده توضـیح‌پذیر نیست.

به نظر مـــاده‌ی تاریک نـــامرئی در این روند نقش دارد. منجمان با مسئله‌ی دیگری مواجهه‌اند: با وجـود چـرخش، بازوهـــای مـــارپیچی تغیـــیر نمی‌کنند و شـــکل خـــود را میلیاردها سال حفظ کرده‌اند. یکی از توضـیحات انتشـار امـواج شـوک در سراسر منظومه شمسی است. امـواج شـوک، مـاده‌ی موجـود در بازوهـای مـارپیچی را مـتراکم می‌کنند، مانند ترافیک موجـود در بزرگـراه. پژوهشـگران هنـوز نمی‌دانند چه عـاملی این امـواج چگـالی را سـبب می‌شود.

سرعت چرخش یک کهکشان چقدر است

براساس تحلیل‌های انجام‌شده بخش مرکزی کهکشان همسایه، ابر ماژلانی بزرگ، هر 250 میلیون‌سال یکبار یک چرخش کامل را انجام می‌دهد. به همین‌شکل،خورشید نیز برای تکمیل یک چرخش کامل به دور هسته کهکشان راه‌شیری 250 میلیون سال زمان صرف می‌کند.

محققان دانشگاه ویرجینیا با همکاری موسسه علوم تلسکوپی بالتیمور با استفاده از تلسکوپ‌هابل توانستند میانگین حرکت صدها ستاره را در ابرماژلانی بزرگ که در فاصله 170 هزار سال نوری از زمین قرار گرفته محاسبه کردند.هابل حرکت آرام ستاره‌های این کهکشان را طی دوره‌ای هفت‌ساله محاسبه کرده‌است.

کهکشان‌های صفحه‌ای مانند کهکشان راه‌شیری و ابرماژلانی بزرگ یا LMC معمولا حرکتی چرخ‌وفلک مانند دارند. سیستم ردیاب دقیق‌هابل برای تعیین دقیق سرعت این نوع از کهکشان‌ها شیوه‌ای جدید را ارائه کرده‌است: محاسبه حرکت کناری ستاره‌های دورافتاده کهکشان. این اولین‌باری است که استفاده از این تکنیک منجر به محاسبه سرعت کهکشانی دورافتاده می‌شود.

تا پیش از این اخترشناسان سرعت چرخش کهکشان‌ها را براساس تغییر طیف نوری ستاره‌های کهکشان محاسبه می‌کردند، تکنیکی که براساس اثر داپلری عمل می‌کرد، اما تکنیک محاسباتی جدید با ترکیب نتیجه محاسبات قدیمی داپلری اطلاعات تکمیلی جدیدی را درباره چرخش LMC به دست آورده و برای اولین بار

توانســـته نمـــایی سه‌بعدی از حرکـــات ســـتاره‌ای در کهکشانی دیگر را به دست آورد.

هابل تنها تلســـکوپی است که توانـــایی انجـــام چـــنین محاسـباتی را دارد زیـرا از وضـوح تصـویر بسـیار بـالایی برخوردار است، از ثبات تصویری خوبی برخوردار بوده و سابقه‌ای 24 ساله برای حضور در فضا دارد.

در این مطالعه از دوربین زاویه بـاز تلسـکوپ‌هابل بـرای بررسی 22 میـــدان ســـتاره‌ای به وســـعتی 20 برابر بزرگ‌تری از سطح ماه در میان کهکشان LMC اسـتفاده شده‌است.

سرعت ما در کیهان!

زمین ما در حال استراحت نیست. زمین به دور خورشید حرکت می‌کند. خورشید به دور مرکز کهکشان راه شیری و کهکشان راه شیری به دور گروه محلی کهکشان‌ها می‌چرخد.

به گزارش بیگ بنگ، حرکت زمین به دور خورشید با سرعت 30 کیلومتر در ثانیه یک سال طول میکشد، حرکت خورشید به دور کهکشان راه شیری با سرعت نزدیک به 250 کیلومتر در ثانیه انجام می‌شود و دویست میلیون سال طول خواهد کشید تا یک دور کامل به دور راه شیری بچرخد. حتی کهکشان ما نیز ساکن نیست و با سرعت 100 کیلومتر در ثانیه به سمت کهکشان آندرومدا حرکت می‌کند. اما سرعت همه‌ی این اجرام کمتر از سرعت تابش پس زمینه کیهانی (CMBR) است.

در این نقشه آسمان از ماهواره کوبه (COBE)، که مشاهده می‌کنید، تابش زمینه در جهت حرکت زمین انتقال به آبی گراییده و داغ‌تر است، در حالی که تابش در طرف مقابل آسمان انتقال به سرخ و سرد را نشان می‌دهد. این نقشه نشان می‌دهد که گروه محلی با سرعت نسبی برابر با 600 کیلومتر بر ثانیه نسبت به این تابش اولیه و باستانی حرکت می‌کند. رفتن کهکشانی از انتهای خوشه‌ای به انتهای دیگر آن، 5 میلیارد سال طول می‌کشد. جالب است که این ارقام را با سن اجرام مختلف موجود در عالم مقایسه کنیم. این سرعت بالا در ابتدا غیر منتظره بود و بزرگی آن نیز هنوز غیر قابل توضیح است. پرسشی که باقی می‌ماند

این است که چــرا ما به این انــدازه ســریع در حــرکت هســتیم؟ چه چــیزی در آن دور دست ما را بســوی خــود می‌کشد؟

سخنان ناب بزرگان تاریخ و سخنان حکیمانه

صـفر را بسـتند تا ما به بـیرون زنگ نـزنیم، از شـما چه پنهان ما از درون زنگ زدیم. (حسین پناهی)

سخنان ناب بزرگان

سخنان حکیمانه

تمام افکار خود را روی کاری که انجـام می دهید متمرکز کنید. پرتوهای خورشید تا متمرکز نشـوند نمی سـوزانند. (الکساندر گراهام بل)

سخنان ناب بزرگان

آدم‌ها لالت می کنند، بعد هی می‌پرسـند چـرا حـرف نمی‌زنی؟! (نیل سایمون)

سخنان حکیمانه

جملات ارزشمند و ناب بزرگان

سـعی کن با همه‌چـیز کنـار بیـایی. فـرار نکن. زمین به شکل احمقانه ای گرد است... (رسول یونان)

سخنان ناب بزرگان

هیچ‌وقت چیزی رو خـوب نفهمیـدی مگر این‌که بتـونی به مادر بزرگت توضیحش بدی... (البرت انیشتین)

سخنان ناب بزرگان

هیچ‌وقت قرص‌هایی که حال آدم را خـوب می کنند جـای خـوب هـایی که دل آدم را قـرص می کنند را نمی گیرند. (سیمین بهبهانی)

سخنان حکیمانه

جملات ارزشمند و ناب بزرگان

در نهــایت دار و نــدار ما کلمــات است. پس بهــتر است درست انتخاب شوند. (ریموند کارور)

سخنان ناب بزرگان

از داشتن نظریه‌های عجیب نترسید. هر نظری که امـروز مورد قبوله یک زمانی عجیب بوده. (بترند روسسل)

سخنان حکیمانه

من تنها یک چـــــــیز می‌دانم و آن این‌که هیچ نمی‌دانم. (سقراط)

سخنان حکیمانه

جملات ارزشمند و ناب بزرگان

خداونــد، روی خطــوط کج و معــوج، راست و مســتقیم می‌نویسد. (برزیلی)

سخنان حکیمانه

بیشترین تأثیر افراد خوب زمانی احساس می شود که از میان ما رفته باشند. (امرسون)

سخنان ناب بزرگان

اگر در اولین قدم، موفقیت نصـیب ما می شـد، سـعی و عمل دیگر معنی نداشت. (موریس مترلینگ)

سخنان حکیمانه

جملات ارزشمند و ناب بزرگان

هیچ‌وقت به گمــان این‌که وقت دارید ننشــینید زیــرا در عمل خواهید دید که همیشه وقت کم و کوتـــــــاه است. (فرانکلین)

سخنان ناب بزرگان

نباید از خسته بـودن خـود شـرمنده باشی بلکه فقط باید سعی کنی خسته‌آور نباشی. (هیلزهام)

سخنان حکیمانه

وقتی غمگین هسـتید، دنیا شـما را به مسـخره می گـیرد وقــتی خوشــحالید، دنیا به شــما لبخند میزند اما وقــتی دیگـران را خوشـحال می کنیـد، دنیا به شـما تعظیم می کند. (چارلی چاپلین)

سخنان ناب بزرگان

جملات ارزشمند و ناب بزرگان

شک‌هایت را باور نکن و هیچ گاه به باورهــایت شک نکن. (نلسون ماندلا)

سخنان ناب بزرگان

در دنیا جـای کـافی بـرای همه هست پس به جـای این‌که جای کسی رو بگیری سعی کن جای خودت را پیـدا کـنی. (چارلی چاپلین)

سخنان حکیمانه

من همیشه آدم‌های تنبل را برای کارهای سـخت انتخـاب می کنم... چون آنها راحت‌ترین راه را برای انجامش پیدا می کنند... (بیل گیتس)

سخنان ناب بزرگان

جملات ارزشمند و ناب بزرگان

آن‌که خـود را به امـور کوچک سـرگرم می‌کند چه بسا که توانایی کارهای بزرگ را ندارد. (لاروشفوکو)

سخنان حکیمانه

تغییر دهنـدگان اثر گـذار در جهـان کسـانی هسـتند که بر خلاف جریان شنا می‌کنند. (والترنیس)

سخنان حکیمانه

سه چـیز در زنـدگی هست که دیگر نمی‌توانید به دسـتش بیاورید: کلمـــات بعد از گفته شـــدن لحظه‌ها بعد از از دست دادن زمان بعد از سپری شدن... (نلسون ماندلا)

سخنان ناب بزرگان

جملات ارزشمند و ناب بزرگان

رسم جهــان این است که قــانون بســازد، ولی خــود از عادت پیروی می‌کند... (میشل فوکو)

سخنان حکیمانه

طریق دوست داشــتن هر چــیز آن است که بــدانی آن را روزی از دست می‌دهی... (گیلبر چیسترتن)

سخنان ناب بزرگان

دربـــــاره کسی با ســـــوالات‌اش قضـــــاوت کن نه با جواب‌هایش.... (فرانسوا ولتر)

سخنان حکیمانه

جملات ارزشمند و ناب بزرگان

شـما هرگز یک دزد را به خانه تـان دعـوت نمی‌کنید. پس چرا اجازه میدهید افکاری که شادی شــما را می‌دزدند در ذهنتان سکنی گزینند. (چارلی چاپلین)

سخنان ناب بزرگان

سعی کن انقدر کامل باشی که بزرگ‌ترین تنبیه تو بــرای دیگران گرفتن خودت از آن‌ها باشد. (پائولو کوئلیو)

سخنان ناب بزرگان

مراقب آرزوهـای خـود باشـید، آن‌ها قـابلیت این را دارند که محقق شوند. (میخائیل بولگالف)

من دریــافته‌ام که ایــده‌های بــزرگ هنگــامی به ذهن راه می‌یابند که مصمم به داشتن چنین ایده‌هایی باشیم.

وقـتی تـوبیخ را با تمجید پایـان می‌دهیـد، افـراد دربـاره رفتار و عملکـرد خـود فکر می‌کننـد، نه رفتـار و عملکـرد شما.

دنیـا، سراسر صـحنه بـازی است و همه بـازی‌گران آن به نـــوبت می‌آیند و می‌روند. نقش خـــود را به دیگـــری می‌سپارند!

مگر نه چیزی که امـروز در تسـلط توست ناچـار روزی از دست تو خواهد رفت؟ پس، اکنـــون از ثـــروت خـــویش ببخش و بگـــذار فصل عطا یکی از فصـــلهای درخشـــان زندگی تو باشد.

خودپسندی زنها بزرگ‌ترین علت بدبختی ایشان و نابودی خانواده‌هاست. هیچ چیز به اندازه خودپسندی زنها بنیـــان خانواده را نابود نکرده است.

من یاور یقین و عدالتم من زندگی‌ها خواهم ساخت، من خوشی‌های بســـیار خـــواهم آورد من ملتم را ســـربلند ساحت زمین خواهم کرد، زیرا شادمانی او شـادمانی من است.

بشر در این دنیا بیشـــتر از همه موجـــودات، گرفتـــاری و عـذاب کشـیده است. بهـترین دلیلش هم این است که در بین تمام آن‌ها تنها او می‌تواند بخندد.

جملات حکیمانه و عارفانه

جملات حکیمانه زیبا و کوتاه

چشـمه سـاری که خـود را در اعمـاق درون شـما پنهـان ساخته است، روزی قد خواهد کشید و فوران خواهد کرد و با ترنم و نغمه راه دریا را درپیش خواهد گرفت.

خداونـدا مـرا از کسـانی قـرار دِه که دنیاشـان را بـرای دینشان میفروشند نه دینشان را برای دنیاشان

مردان بزرگ و شخصـیتهای مهم اشـتباه می‌کنند و آن را می‌پذیرند.کسی که اشـــتباه می‌کند و آن را نمی‌پـــذیرد، انسانی حقیر است.

شاید زنـدگی آن جشـنی نباشد که تو آرزویش را داشـتی را داشتی ،اما حالا که به آن دعوت شـده‌ای، تا می‌تـوانی زیبا برقص.

تا زمـــانی که امـــری یا کسی را کم ارزش می‌پنـــداریم، نفرت نمی‌ورزیم، بلکه تازه زمانی چنین می‌کـــنیم که آن را همسان یا برتر می‌دانیم.

تفکر در باب خوشبختی، عشق، آزادی، عـدالت، خـوبی و بدی، تفکر درباره‌ی پرسش‌هایی است که بنیاد هستی ما را دگرگون می‌کند

مـام افکـار خـود را روی کـاری که دارید انجـام می‌دهید متمرکز کنید. پرتوهـــای خورشـــید تا متمرکز نشـــوند نمی‌سوزانند.

هیچ‌وقت به گمـــان این‌که وقت دارید ننشـــینید زیـــرا در عمل خواهید دید که همیشه وقت کم و کوتاه است.

سخنان حکیمانه و پند آموز

سخنان کوتاه حکیمانه و زیبا از بزرگان

زیانبـــارترین احســـاس پس از شکســـت، از دست دادن اعتماد به نفس و مشـکوک شـدن به توانـایی و صـلاحیت خویش است.

بیشتر بدبختی‌های ما قابل تحمل‌تر از تفسـیرهایی است که دوستان‌مان درباره آن‌ها می‌کنند.

بیشترین تأثیر افراد خوب زمانی احساس می‌شـود که از میان ما رفته باشند

آن‌چه والا بـودن یک فـرد را ثـابت می‌کند کرده‌هـای او نیســت، چـــون بیخ و بن آن‌ها معلـــوم نیست و معـــانی مختلفی دارند، والایی در ایمان به هدف و آرمان است.

برای آن‌که همواره دوستان‌مان را نگاه داریم بهـتر است همواره فاصله و بازه‌ای میان خود و آن‌ها داشته باشیم.

پروزی آن نیست که هرگز زمین نخوری، آنست که بعد از هر زمین خوردنی برخیزی

دوست کیفیـــــــــتی است روحی، که دو جسم را به هم می‌پیوندد و برای بقای دوستی، دوسـتان باید فضـیلت و ارزش یک‌دیگر را بشناسند و به دیده‌ی احترام بنگرند.

به یـاد داشـته باشـید که خوشـبختی انسـان به مقـام یا دارایی او بستگی نـدارد، خوشـبختی، تنها به اندیشه‌ی او بستگی دارد.

آن‌گاه که تقـدیر نیست و از تـدبیر کـاری سـاخته نیسـت، خواســتن اگر با تمــام وجــود تجلی کنــد، پاسخ خــود را خواهد یافت.

ما دیگـــران را فقط تا آن قســـمت از جـــاده که خـــود پیموده‌ایم می‌توانیم هدایت کنیم. اسکات پک

♦♦♦♦♦♦♦♦ ســـخنان بزرگـــان،جملات قصـــار ♦♦♦♦♦♦♦♦

کسی داناست که می‌داند هیچ نمی‌داند. ضـــــرب المثل فلسطینی

♦♦♦♦♦♦♦♦ ســـخنان بزرگـــان،جملات قصـــار ♦♦♦♦♦♦♦♦

سعادت دیگران، بخشی مهم از خوشبختی ماست. رنان

♦♦♦♦♦♦♦♦ سخنان بزرگان،جملات قصار ♦♦♦♦♦♦♦♦

یاد اشک و شیفتگی، آویزه خاموش دلهاست. ارد بزرگ

♦♦♦♦♦♦♦♦ سخنان بزرگان،جملات قصار ♦♦♦♦♦♦♦♦

با مردمان نیک معاشرت کن تا خودت هم یکی از آنان به شمار روی. ژرژ هربرت

♦♦♦♦♦♦♦♦ سخنان بزرگان،جملات قصار♦♦♦♦♦♦♦♦

آدمهای بزرگ و اندیشمند، بسیار اشک می‌ریزند. ارد بزرگ

♦♦♦♦♦♦♦♦ سخنان بزرگان،جملات قصار ♦♦♦♦♦♦♦♦

آن زنده که کاری نکند، مرده به از اوست. ضرب المثل ایرانی

♦♦♦♦♦♦♦♦ سخنان بزرگان،جملات قصار ♦♦♦♦♦♦♦♦

با دلسوزی و احترام بیشتری نسبت به دیگران رفتار کنید. آنتونی رابینز

♦♦♦♦♦♦♦♦ سخنان بزرگان،جملات قصار ♦♦♦♦♦♦♦♦

فرومایگـــان پس از پـــیروزی، همـــآورد شکست خـــورده خویش را به ریشخند می‌گیرند. ارد بزرگ

♦♦♦♦♦♦♦♦ ســـــخنان بزرگـــــان،جملات قصـــــار ♦♦♦♦♦♦♦♦

هنگـامی که منتظرید دیگـران هیجـان را به زنـدگی شـما بازگردانـنـد، بـرای تولید عشق و شـور و نشـاط به آنـان وابسـته می‌شـوید و تمـاس خـود را با منبع عشق درون خود از دست می‌دهید. باربارا دی آنجلیس

♦♦♦♦♦♦♦♦ ســـــخنان بزرگـــــان،جملات قصـــــار ♦♦♦♦♦♦♦♦

با تقوی و خوبی می‌توان سعادت آفرید. زنون

♦♦♦♦♦♦♦♦ سخنان بزرگان جهان،جملات قصـار زیبا ♦♦♦♦♦♦♦♦

گاهی شـالوده و ریشه شکست‌های بـزرگ، از اشـتباهات بسیار ریز و کوچک سرچشمه می‌گیرد. ارد بزرگ

♦♦♦♦♦♦♦♦ سـخنان حکیمانه بزرگـان،سـخنان نـاب بزرگان ♦♦♦♦♦♦♦♦

مرور زمان به خودی خـود بسـیاری از نگرانی‌ها را ازبین می‌برد. دیل کارنگی

♦♦♦♦♦♦♦♦ سـخنان حکیمانه بزرگـان،سـخنان نـاب بزرگان ♦♦♦♦♦♦♦♦

اندیشه پروازگر است جـایی فــرودش آوریم که زیبـایی خانه دارد. ارد بزرگ

♦♦♦♦♦♦♦♦ سـخنان حکیمانه بزرگـان،سـخنان نـاب بزرگان ♦♦♦♦♦♦♦♦

امکانپذیر است که یک میلیون حقیقت را در مغز انباشت ولی هنوز بیسواد بود.آلک بورن

♦♦♦♦♦♦♦♦ سـخنان حکیمانه بزرگـان،سـخنان نـاب بزرگان ♦♦♦♦♦♦♦♦

عصـــــاره همه مهربانی‌ها را گرفتند و از آن مـــــادر را ساختند. کریستوفر مارلو

♦♦♦♦♦♦♦♦ سـخنان حکیمانه بزرگـان،سـخنان نـاب بزرگان ♦♦♦♦♦♦♦♦

آن‌گـاه کـه، زایش راهی نو را از درون خـویش احسـاس کردی پای در راهی خواهی گذارد که پیشتر برای رسیدن بدان بسیار تلاش نموده ایی. ارد بزرگ

♦♦♦♦♦♦♦♦ سـخنان حکیمانه بزرگـان،سـخنان نـاب بزرگان ♦♦♦♦♦♦♦♦

انسان در همان لحظه که تصمیم می‌گیرد آزاد باشد؛ آزاد است. ولتر

♦♦♦♦♦♦♦♦ سـخنان حکیمانه بزرگـان،سـخنان نـاب بزرگان♦♦♦♦♦♦♦♦

مردی که لبخند به صورت ندارد نباید دکان باز کند. ضرب المثل چینی

♦♦♦♦♦♦♦♦ سـخنان حکیمانه بزرگـان،سـخنان نـاب بزرگان ♦♦♦♦♦♦♦♦

سخن بدون پشتوانه، یعنی گزاف گویی. ارد بزرگ

♦♦♦♦♦♦♦♦ سخنان اموزنده ♦♦♦♦♦♦♦♦

وظیفه چــیزی است که از دیگــران انتظــار انجــامش را داریم.اسکاروایلد

♦♦♦♦♦♦♦♦ سخنان اموزنده ♦♦♦♦♦♦♦♦

با بــدیهای دیگــران دل خــویش را به ســیاهی نیــالاییم، همواره ساز سـادگیمان کـوک باشد و نگاهمـان امیـدوار. ارد بزرگ

♦♦♦♦♦♦♦♦ سخنان اموزنده ♦♦♦♦♦♦♦♦

اندیشه کنید زیرا اندیشه کردن مایه زنده دل بودن مــردم است. ناپلئون

♦♦♦♦♦♦♦♦ سخنان اموزنده ♦♦♦♦♦♦♦♦

تعلل و عقب انداختن کارهـا، یکی از شـایع‌ترین راه‌هـای فرار از رنج است. آنتونی رابینز

♦♦♦♦♦♦♦♦ سخنان اموزنده♦♦♦♦♦♦♦♦

رسانه تنها می‌تواند پژواک ندای مـردم باشد نه این‌که به مــردم بگوید شــما چه بگویید که خوشــایند ما باشد. ارد بزرگ

♦♦♦♦♦♦♦♦ سخنان اموزنده♦♦♦♦♦♦♦♦

هر چه بیشــتر عشق بورزید دیگــران نــیز مجــوز آن را خواهند یــافت تا عشق بیشــتری به شــما و نــیز دیگــران بورزند. باربارا دی آنجلیس

♦♦♦♦♦♦♦♦ سخنان اموزنده♦♦♦♦♦♦♦♦

دل کیهـان را اگر بگشـاییم این سـخن را خـواهیم شـنید ”هر کنشی واکنشی را در پی دارد ”پس بر این بـــــاور باشید! همه کـردار ما چه خـوب و چه زشـت، بی‌بازگشت نخواهد بود. ارد بزرگ

♦♦♦♦♦♦♦♦ سخنان اموزنده ♦♦♦♦♦♦♦♦

از آهسته رفتن نترس، از بی‌حرکت ایستادن بترس. مثل چینی

♦♦♦♦♦♦♦♦ سخنان اموزنده ♦♦♦♦♦♦♦♦

دوست مثل پـــــول، بدست آوردنش از نگه داشـــــتنش آسان‌تر است. باتلر

♦♦♦♦♦♦♦♦ جملات قصار ♦♦♦♦♦♦♦♦

کـژی و ناراسـتی، شـکاف و رخنه گـاه اندیشه اهـریمن خواهد شد. ارد بزرگ

♦♦♦♦♦♦♦♦ سخنان بزرگان دنیا ♦♦♦♦♦♦♦♦

خنده کوتاهترین فاصله بین دو نفر است. ویکتور هوگو

♦♦♦♦♦♦♦♦ سخنان بزرگان دنیا ♦♦♦♦♦♦♦♦

دوسـتان را در خلـوت تـوبیخ کن و در ملاءعـام تحسـین. اسکاروایلد

♦♦♦♦♦♦♦♦ سخنان بزرگان دنیا ♦♦♦♦♦♦♦♦

تنهـایی بـرای جـوان ارزشـمند، و بـرای پـیر آزار دهنـده است. ارد بزرگ

♦♦♦♦♦♦♦♦ سخنان بزرگان دنیا ♦♦♦♦♦♦♦♦

خـود را در حـالت تسـلط بر حـوادث ببینیـد، بشـنوید، و احســاس کنید. تا این‌که احساسی از اعتمــاد بصــورت شـرطی در شـما بوجـود آید و یقین کنید که با اعتمـاد به نفس و قـــدرت می‌توانید با هر اتفـــاقی مقابله کنید. آنتونی رابینز

♦♦♦♦♦♦♦♦ سخنان بزرگان دنیا ♦♦♦♦♦♦♦♦

تمامی روابط شـما از عشق خواهد درخشـید. باربـارا دی آنجلیس

♦♦♦♦♦♦♦♦ سخنان بزرگان دنیا ♦♦♦♦♦♦♦♦

خویشتن و مردم را هنگامی می‌شناسـی، که تنها شـوی. ارد بزرگ

♦♦♦♦♦♦♦♦ سخنان بزرگان دنیا ♦♦♦♦♦♦♦♦

تکرار مادر مهارت‌هاست. دیل کارنگی

♦♦♦♦♦♦♦♦ سخنان بزرگان دنیا ♦♦♦♦♦♦♦♦

به زبـــانت اجـــازه نـــده قبل از اندیشه ات به راه افتد. ناپلئون

♦♦♦♦♦♦♦♦ سخنان بزرگان دنیا ♦♦♦♦♦♦♦♦

تنها تنهـایی کارآمد است که همـراه باشد با پژوهیـدن و کاویدن در خرد و دانش. ارد بزرگ

♦♦♦♦♦♦♦♦ سخنان بزرگان دنیا ♦♦♦♦♦♦♦♦

تنها موسیقی مـرا به شناسـائی خداوند راهنمـائی کـرد. دوموسویه

♦♦♦♦♦♦♦♦ جملات قصار ♦♦♦♦♦♦♦♦

بهـــترین انســـان کسی است که در حق همه نیکی کند. کنفوسیوس

♦♦♦♦♦♦♦♦ سخنان بزرگان ادب ♦♦♦♦♦♦♦♦

کار، بهترین تسکین دهنـده، افکـار پریشـان، و غم است. ارد بزرگ

♦♦♦♦♦♦♦♦ سخنان بزرگان ادب ♦♦♦♦♦♦♦♦

وظیفه‌ای را که از همه به شـــما نزدیک‌تر است انجـــام دهید. گوته

♦♦♦♦♦♦♦♦ سخنان بزرگان ادب ♦♦♦♦♦♦♦♦

حاصل من از فضل فقط این شـــدکه بر جهل خـــود دانا شوم. بقراط

♦♦♦♦♦♦♦♦ سخنان بزرگان ادب ♦♦♦♦♦♦♦♦

جایی که شمشیر است آرامش نیست. ارد بزرگ

♦♦♦♦♦♦♦♦ جملات قصار ♦♦♦♦♦♦♦♦

آن کس که ارده و استقامت دارد، روی شکست نمی‌بیند. مترلینگ

♦♦♦♦♦♦♦♦ جملات قصار ♦♦♦♦♦♦♦♦

بهترین وسـیله بـرای جلب محبت دیگـران، نیکی در بـاره آن‌ها ست. روسو

♦♦♦♦♦♦♦♦ جملات قصار ♦♦♦♦♦♦♦♦

ره آورد گفتگو با نـــادان دو چـــیز است: نخست از دست دادن بخشی از عمر و دیگری گرفتار شدن، به افکار پـوچ و بی‌ارزش. ارد بزرگ

♦♦♦♦♦♦♦♦ جملات قصار ♦♦♦♦♦♦♦♦

کمال هنر در نهان داشتن هنر است. کینتلین

♦♦♦♦♦♦♦♦ جملات قصار ♦♦♦♦♦♦♦♦

اگر قرار است بـرای چـیزی زنـدگی خـود را خـرج کـنیم، بهـــتر آن است که آن‌را خـــرج لطـــافت یک لبخند و یا نوازشی عاشقانه کنیم. شکسپیر

♦♦♦♦♦♦♦♦ جملات قصار ♦♦♦♦♦♦♦♦

اســـتعداد در فضـــای آرام رشد می‌کند و شخصـــیت در جریان کامل زندگی. گوته

♦♦♦♦♦♦♦♦ جملات قصار ♦♦♦♦♦♦♦♦

نم نم باران، سـبب بیـداری خـاک گشـته و آن را شـکوفا می‌کنـد، خـرد هم ناگهـان پدید نمی‌آید زمـانی بس دراز می‌خواهد و روانی تشنه باران. ارد بزرگ

♦♦♦♦♦♦♦♦ جملات قصار ♦♦♦♦♦♦♦♦

از اســـتثنائ-ات است که کسی را ب-ه خـــاطر آن‌چه که هست دوست بدارند. اکـــثر آدمها چـــیزی را در دیگـــران دوست دارند که خـود به آن‌ها امـانت می‌دهند: خودشـان را، تفسیر و برداشت خودشان را از او ... گوته

♦♦♦♦♦♦♦♦ جملات قصار ♦♦♦♦♦♦♦♦

نـادر شـاه افشـار توانست از خـراب آبـادی که دشـمنان برایمـان سـاخته بودند کشـوری باشـکوه بسـازد نـام او همیشه برای ایرانیان آشنا و دوست داشتنی خواهد بـود. ارد بزرگ

♦♦♦♦♦♦♦♦ جملات قصار ♦♦♦♦♦♦♦♦

ماهی و مهمان دو روز اول خوب هستند، از روز سوم بو می‌گیرند. اسپانیولی

♦♦♦♦♦♦♦♦ جملات قصار ♦♦♦♦♦♦♦♦

اگر همه می‌توانسـتند از اسـتعدادهای خـود درست بهـره بگیرنـــد، دنیا همـــان بهشت موعـــود می‌شد که همه می‌خواهند. زکریای رازی

♦♦♦♦♦♦♦♦ جملات قصار ♦♦♦♦♦♦♦♦

اساسا، خوشـبختی فرزند نامشـروع حمـاقت است. همه کسـانی که در جست و جـوی خوشـبخت بـودن هسـتند بی‌خـــود تلاشی در بـــیرون از خـــویش نکنند اگر بتوانند ”نفهمند” می‌توانند ”خوشبخت ”باشند. علی شریعتی

♦♦♦♦♦♦♦♦ جملات قصار ♦♦♦♦♦♦♦♦

خارهای کوچک زخم به جان نمی‌زنند، بلکه با او می‌آمیزد برای روزهای سختر. ارد بزرگ

♦♦♦♦♦♦♦♦ جملات قصار ♦♦♦♦♦♦♦♦

هیچ چـــیز در زنـــدگی شـــیرین‌تر از این نیست که کسی انسـان را دوست بـدارد. من در زنـدگانی خـود هر وقت

فهمیـده‌ام که مـورد محبت کسی هسـتم, مثل این بـوده است که دست خداوند را بر شانه خویش احسـاس کـرده ام. چارلز مورگان

ستاره دوگانه

ستاره دوگانه یک سامانه ستاره‌ای است که در آن دو ستاره به دور مرکز سنگینی سراسری مشترک میان خود گردش می‌کنند. سامانه‌های دارای بیش از دو ستاره را سامانه‌های چند ستاره‌ای می‌نامند. به ستارهٔ دیگر ستارهٔ ندیم یا ستارهٔ همدم نیز گفته می‌شود. بررسی‌های جدید نشان می‌دهند که درصد زیادی از ستارگان بخشی از یک سامانهٔ حداقل دو ستاره‌ای هستند. ستارگان دوتایی در اخترفیزیک بسیار مهم هستند زیرا ویژگی‌های مدار آن‌ها جرم و چگالی آن ستارگان را برای اخترشناسان مشخص می‌کند. جرم بسیاری از ستارگان تکی نیز از روی برون‌یابی جرم ستارگان دوتایی بدست می‌آید. ستارگان دوتایی واقعی با ستارگان دوتایی نوری یکی نیستند، تفاوت آن‌ها در این است که ستارگان دوتایی نوری از زمین و از دیدگاه ما با چشم غیر مسلح نزدیک به یک‌دیگر یا گاهی به صورت یک ستاره دیده می‌شوند ولی آن‌ها هیچ اثر گرانشی بر یک‌دیگر ندارند و فقط در راستای دید ناظر اینگونه دیده می‌شوند. ستارگان دوتایی از روی طیف‌سنجی هم شناخته می‌شوند. اگر مدار حرکت این ستارگان در راستای دید زمین باشد به آن‌ها دوتایی گرفتی می‌گویند و هویت آن‌ها از راه بهره‌وری از پدیدهٔ گرفت تشخیص داده خواهدشد.

ستاره‌های دوتایی گاهی می‌توانند بین یک‌دیگر جرم تبادل کنند و تکامل یابند. از معروفترین ستارگان دوتایی می‌توان به الغول (ستارهٔ دوتایی گرفتی)، شباهنگ و ماکیان ایکس یک (که ندیم کوچکتر قویترین احتمال سیاهچاله است) اشاره کرد.

اصطلاحات

لفظ ستاره دوتایی از سال 1802 توسط سر ویلیام هرشل به کار رفت، در تعریف او آمده‌است: «یک ستاره دوتایی واقعی- متشکل از دو ستاره‌است به طوری که به یک‌دیگر را جذب می‌کنند». دو ستاره نزدیک به هم به‌طور تصادفیستاره دوتایی نوری نام می‌گیرند، مشهورترین ستاره دوتایی نوری ستاره زتا خرس بزرگ است که در صورت فلکی خرس بزرگ قرار دارد. دوتایی‌های غیر واقعی را دوتایی نوری می‌گویند. با اختراع تلسکوپ ستارگان دوتایی بیشتری کشف شدند. هرشل، در 1780 میلادی، 700 سامانه دوتایی، و حدود 50 سامانه که به نظرش بیشتر از دو ستاره دارند ثبت نمود.[1][2]ـ یک سامانه دوتایی واقعی، دو ستاره‌است که جاذبه گرانشی دارند. وقتی دو ستاره تفکیک می‌شوند که با بالابردن دقت تلسکوپ‌ها به اندازه کافی (در صورت لزوم از روش‌های اینترفرمتریک استفاده می‌شود) دو ستاره کاملاً مجزا دیده شوند که به آن‌ها دوتایی مرئی می‌گویند.[3][4][5]ـ نشان بروز دیگر تغییر طول موج بر اثر پدیده دوپلر است؛ که به این نوع ستارگان دوتایی دوتایی طیفی[3]ـ گفته می‌شود در این ستاره‌ها خطوط طیفی بر اساس حرکت به سمت زمین یا مخالف آن به سمت ترتیب به آبی و قرمز حرکت می‌کنند، اگر خطوط به سمت آبی و سپس به سمت قرمز میل کنند نشان دهنده این است که این ستاره به دور مرکز ثقلی حرکت می‌کند، البته به شرط این‌که با دوره منظمی این اتفاق بیفتد اگر مدار آن‌ها بسیار نزدیک به خط دید ما باشد، قدر ستاره به‌طور منظمی کاهش و افزایش می‌یابد (البته با ستاره متغیر متفاوت

است)، که به آن‌ها دوتایی گرفتی می‌گویند بهترین مثال آن ستاره الغول است.[6]

ستارگان دوتایی که هم مرئی و هم طیفی باشند، نادر هستند، و اگر یافت شوند اطلاعات مفیدی را در اختیار ستاره‌شناسان قرار می‌دهند چون ستارگان دوتایی بصری غالباً جدایی بزرگی در حالت واقعی دارند و دوره‌های‌شان بین ده‌ها تا قرن‌هاست؛ ستارگان دوتایی که در مدار کوچکتری دارند، ستارگان دوتایی طیفی می‌شوند. به عبارت دیگر ستارگان دوتایی طیفی در مدار خود بسیار سریع حرکت می‌کنند زیرا مدار کوچکتری دارند بنابراین ستارگان دوتایی که هم طیفی باشند و هم مرئی باید بسیار به زمین نزدیک باشند تا دیده شوند.

اخترشناسان نوعی ستاره دوتایی کشف کرده‌اند که به آن دوتایی نجوم‌سنجی[3]ـ می‌گویند این گونه ستارگان به ظاهر حول یک منطقه خالی چرخش می‌کنند که با بررسی بیشتر جرم زیادی در آن منطقه پیدا می‌شود که نامرئی است مانند سیاه‌چاله، ستاره نوترونی و... بعضی از دوتایی‌های طیفی فقط یک خطوط طیفی متحرک دارند.[7]ـ بررسی بیشتر در طول موج پرتو ایکس در بعضی از این گروه ستارگان منبع بزرگی از پرتو ایکس در مرکز جرم را نشان می‌دهد. بهترین مثال آن ماکیان ایکس یک است، از روی جرم یافت شده که نه برابر جرم خورشید است و از روی حد تولمن-اوپنهایمر-ولکف (حداکثر مقدار جرم یک ستاره نوترونی از این مقدار کمتر است). این مرکز جرم بزرگ‌ترین نامزد برای سیاهچاله‌است.[8][9]

رده‌بندی

بر اساس روش‌های رصد

ستارگان دوتایی از لحاظ روش‌های رصد به چهـار گـروه تقسیم می‌شوند.[10] ستارگان دوتایی می‌توانند در چند گروه نیز جای بگیرند اما این موضوع نادر است.

دوتایی مرئی

یک دوتـــایی مـــرئی مجمـــوعه‌ای از دو ستاره‌است که مدارشـان با راسـتای دید ما زاویه قابل توجه می‌سـازد بـرای پیـدا کـردن این گونه سـتارگان باید از تلسـکوپ با قدرت تفکیک کافی استفاده کرد و هرچه دهانه تلسکوپ بزرگ‌تر باشد قدرت تفکیک دو ستاره از هم بـالا می‌رود.[11]

به سـتارهٔ درخشـان‌تر در سـتارهٔ دوتـایی مـرئی سـتارهٔ اولیه(یا اصـلی) و به سـتارهٔ کم‌نـورتر سـتارهٔ ثانویه(یا همدم) گفته می‌شود. اگر دو ستاره قدر ظاهری یکسـان داشته باشند به ستاره‌ای اصـلی گفته می‌شـود که زودتر کشف شده باشد.[12]

دوتایی طیفی

گـاهی اوقـات، تنها گـواه دوتـایی بـودن یک سـتاره با بررسی اثر داپلر بر روی نور ساطع شـده از آن‌است. در چـنین مـوردی، اگر سـتارهٔ دوتـایی متشـکل از یک جفت ستاره باشد در آن از خطوط طیفی در نور سـاطع شـده از هر سـتاره، نخست به سـمت آبی کشـانده می‌شـود، و پس از آن، به سـمت رنگ قرمز متمایل می‌شـود، که همان حرکت به سـوی مـا، و سـپس دور شـدن از مـا، در

طــول حــرکت خــود به دور مرکز ســنگینی سراســری مشترک خود، در طول دور زدن مدار خویش است.

دوتایی گرفتی

یک دوتــایی گرفــتی، همــراه با نمــودار تغیــیرات قــدر ظاهری.[13]

یک دوتـایی گرفـتی دو ستاره‌است که مـدار آن‌ها بسـیار نزدیک به راستای دید ناظر باشد در این صورت در طـول دوره دو بار گرفت رخ خواهد داد.[14]ـ حـال اگر دوتـایی گرفــتی طیفی هم باشد و اختلاف‌منظر ســامانه نــیز در دست باشـــد، چـــنین ســـامانه‌ای بـــرای تجزیه وتحلیل اخترشناسی بســیار پــرارزش خواهد بــود.[15]الغــول بهترین نمونهٔ تاکنون شناخته شدهٔ دوتایی گرفتی‌است.

در دهـــهٔ گذشـــته، انـــدازه‌گیری پارامترهـــای اساسی دوتایی‌های گرفتی فراکهکشانی با تلسکوپ‌های سری 8 متری امکان‌پذیر شده‌است. این امکان بـاعث شـده که از آن‌ها بـــرای به‌طـــور مســـتقیم انـــدازه‌گیری فاصـــلهٔ کهکشــان‌های دور، به صــورت بســیار دقیق‌تر اســتفاده شـود، روشی که از به‌کـارگیری شـمع اسـتاندارد بسـیار دقیق تراست.

دوتایی نجوم‌سنجی

بر اساس شکل سیستم

Artist's conception of a cataclysmic variable system.

تکامل ستارگان دوتایی

شکل‌گیری

انتقال جرم و یک‌پارچگی

پویانمایی از یک دوتایی طیفی به همراه انتقال جرم.

پرونده:Artist's impression of the evolution of a hot high-mass binary star.ogv پخش رسانه

68/5000 تصـــور هنرمند از تکامل یک ســـتارهٔ دوتـــایی بسیار گرم با جرم بالا.

Runaways and novae

کاربرد در اخترفیزیک

A simulated example of a binary star, where two bodies with similar mass orbit around a common گرانیگاه in elliptic orbits.

نتایج تحقیقات

نتیجه‌گیری بررسی‌های بیشتر مرکز اخترفیزیک‌هـاروارد-اسمیتسونین (2006)، بر پایهٔ تحقیقات چارلز لادا برآورد کـرده کـه؛ مغـایر با فـرض کنـونی حـدود یک سـوم از سیستم‌های ستاره‌ای در کهکشـان راه شـیری یا دوتـایی (باینری) یا چندستاره‌ای هستند، و دو سـوم بـاقی مانـده را ستارگان منفرد تشکیل می‌دهند. از آن‌جا که سـیاره‌ها احتمـــالاً راحت‌تر در پـــیرامون ســـتارگان تنها شـــکل می‌گیرنـد، سـیاره‌ها نـیز ممکن است متـداول‌تر از آن‌چه قبلاً تصور شده باشند. این واقعیت که؛ سـتارگان بـزرگ و درخشـانی مانند خورشـید بیشـتر به صـورت دوتـایی یا چندســتاره‌ای هســتند، این تصــور را ایجــاد کرده‌بــود که

بیشتر ستارگان جهان چندستاره‌ای هستند، در حالی که تحقیقات جدید پیرامون ستارگان کوچک‌تر و کم‌نورتر و کوتوله‌ها نشان می‌دهد که درصد آن‌ها بیش از ستارگان وابسته به سیستم‌های دوتایی و چندستاره‌ای است.[16]

سیارات درکنار ستارگان دوتایی

مثال‌هایی از ستارگان چندتایی

دو ستاره قابل دیدن از مجموعه ستارگان البیرو.

جستارهای وابسته

ستارگان دوتایی در داستان

منابع

Formation of Binary Star Systems", University" of Tennessee

Terms dealing with binary stars", Community" College of Rhode Island

زیلیک و اسمیت (1378)، «ستارگان:سیستم‌های دوتایی»، نجوم و اخترفیزیک مقدماتی، ترجمهٔ جمشید قنبری، تقی عدالتی، مشهد: دانشگاه امام رضا (ع)، ص. 20، شابک 964-6582-14-1

Visual Binaries", University of Tennessee"

Binary and Variable Stars", Journey Through" the Galaxy

Bruton, D, "Eclipsing Binary Stars", Stephen F. Austin State University

Bock, D, "Binary Neutron Star Collision", NCSA

X-ray Binary Stars", NASA"

Binary Star Systems", NASA"

Binary Stars", Cornell Astronomy"

آر، دبلیـو، فُرست (1381)، «اصـول اپـتیکی»، راهنمـای علاقه‌منـــدان به دنیـــای ستاره‌شناســـی، ترجمـــهٔ تقی عـــدالتی، زهـــره اشـــرفی، به کوشش پاتریک مـــور.، انتشارات آستان قدس رضـوی، ص. 8–12، شـابک 964-0-717-333

James Muirden, ed., "Sky-Watcher's Handbook", (New York: W.H. Freeman and Company Ltd., 1993), Glenn Chaple, "Observing .Double Stars", p. 227

Eclipsing Binary Simulation", Cornell" Astronomy

Bruton, D., "Eclipsing Binary Stars", Stephen F. Austin State University

http://www.physics.sfasu.edu/astro/ebstar/ebstar.html Bruton, D. "Eclipsing Binary Stars". .Stephen F. Austin State University

Most Milky Way Stars Are Single, Harvard-Smithsonian Center for Astrophysics

ستاره چیست؟

در آسمان چه می‌گذرد؟

زمانیکه به آسمان شب نگاه می‌کنید اجرام مختلفی را می‌بینید. برای مثال ممکن است ماه را ببینید. گاهی اوقات ممکن است نقاط روشنی را ببینید که مانند ستاره‌ها چشمک نمی‌زنند. این نقاط روشن سیارات هستند. اگر تلسکوپ یا دوربین دو چشمی داشته باشید می‌توانید برخی قمرهای سیارات را هم اطراف آن‌ها ببینید و از حمله‌ی آن‌ها چهار قمر روشن‌تر سیاره‌ی مشتری را هم احتمالاً بتوانید ببینید.

اما در اغلب شبهای تاریک و صاف تنها ستارگان را می‌بینید. ستارگان نقاط روشن و نورانی هستند که چشمک می‌زنند. هزاران ستاره در دایره‌ی دید ما قرار دارند و هرچقدر آسمان تاریک‌تر باشد تعداد بیشتری ستاره خواهید دید. میلیونها ستاره هم هستند که خارج از حوزه‌ی دید ما هستند. تمام ستارگان بجز خورشید بسیار از ما دورند و خارج از منظومه‌ی شمسی ما قرار دارند. نزدیکترین ستاره که پروکسیما-قنطورس است 4.2 سال نوری از ما فاصله دارد.

وقتی با دقت به آسمان نگاه کنید خواهید دید برخی ستارگان درخشانترند، برخی کم نورتر هستند، برخی آبی بنظر می‌رسند، برخی سفید رنگند، و برخی هم زرد کمرنگ یا سرخ به نظر می‌آیند.

ستارگان کیهان انواع بسیاری دارند که در مقاله‌ای دیگر به آن خواهیم پرداخت.

ما در زیر نور یک ستاره یعنی خورشید افتاب می‌گیریم. خورشید با سیارات منظومه‌ی شمسی تفاوت دارد. سیارات در مقام مقایسه بسیار از خورشید کوچکترند و معمولاً یا از سنگ ساخته شده‌اند (مثل زمین و مریخ) و یا از گازهای سرد (مثل مشتری و زحل).

خورشید مانند دیگر ستاره‌های کیهان کره‌ای عظیم و روشن و داغ است و از گازهایی سوزان تشکیل شده که به واسطه‌ی جاذبه‌ی دورنی آن در کنار هم نگاه داشته شده‌اند. خورشید بهمراه 400 میلیارد ستاره‌ی دیگر در کهکشان راه شیری واقع است. اصل حاکم بر ستاره‌ها یکسان است: ستاره‌ها با همجوشی اتمها در هسته شان تولید نور و گرما می‌کنند. این راز زندگی ستارگان است.

در مورد خورشید این همجوشی به معنای آن است که اتمهای هیدروژن تحت گرما و فشار شدید اتم هلیوم می‌سازند. برخورد اتمهای هیدروژن به هم تولید گرما و نور می‌کند. این عمل سنتز هسته‌ای ستاره‌ای نام دارد و منبع تمام عناصر کیهان است که وزنی بیش از هیدروژن و هلیوم دارند. در نتیجه هرچیزی که می‌بینیم و حتی خودمان از اتمهای مواد داخل ستاره تشکیل شده‌ایم.

حال چگونه این سنتز ستاره‌ای شکل می‌گیرد و در حین آن ستاره منفجر نمی‌شود؟ پاسخ این است: توازن (تعادل) هیدرواستاتیکی. تعادل هیدرواستاتیکی توازن جاذبه‌ی جرم ستاره (که گازها را به درون می‌کشد) با کمک فشار بیرونی ناشی از گرما و نور (فشار تشعشعات) (که در درون هسته و به واسطه‌ی همجوشی هسته‌ای رخ می‌دهد) می‌باشد.

این همجوشی فرآیندی طبیعی بوده و مقادیر زیادی انرژی نیاز است تا واکنشهای همجوشی برای برقراری تعادل با نیروی جاذبه‌ی ستاره آغار شود. هسته‌ی ستاره برای آغاز همجوشی هیدروژنی نیاز به دماهایی بیش از 10 میلیون درجه‌ی سانتیگراد دارد. دمای مرکز خورشید ما 15 میلیون سانتیگراد می‌باشد.

ستاره ه‌ای که هیدورژنش را مصرف می‌کند تا هلیوم تولید کند را ستاره‌ی رشته‌ی اصلی می‌نامند. وقتی تمام هیدروزن ستاره در نتیجه‌ی تبدیل به هلیوم مصرف شد هسته (بدلیل ناکافی بودن فشار بیرونی تشعشعات جهت برقراری توازن با نیروی جاذبه) منقبض می‌شود. در این حالت دمای هسته بدلیل فشرده شدن افزایش یافته و هلیوم با همجوشی به کربن تبدیل می‌شود. در این حالت ستاره به شکل غول سرخ در می‌آید.

مرحله‌ی بعدی در حیات ستاره بسته به مقدار جرم آن داد. یک ستاره‌ی کم جرم نظیر خورشید سرنوشتی متفاوت با ستاره‌های سنگین‌تر دارد. در ستاره‌های کم جرم در این مرحله لایه‌های بیرونی منفجر شده و سحابی ستاره‌ای با مرکزیت یک کوتوله‌ی سفید تشکیل می‌گردد.

با این حال ستاره‌های پر جرم منفجر شده و ابرنواختر را می‌سازند. به این ترتیب مواد سازنده‌ی ستاره به فضا پراکنده می‌گردند. آشناترین مثال در مورد سحابی‌ها سحابی خرچنگ در صورت فلکی ثور است. هسته‌ی ستاره‌ی اصلی در زمان تبدیل ستاره به ابرنواختر یا ستاره‌ی نوترونی می‌شود و یا به شکل چاله‌ی سیاه در می‌آید.

ســـــتارگان در میلیاردها کهکشـــــان در سراسر کیهـــــان پراکنده‌اند و نقش مهمی در تکامل گیتی ایفا می‌کنند.

سفر به زمان

الف) زمان و قوانین نسبیت

مفهوم زمـان یکی از اسـرارآمیزترین مفـاهیم در تـاریخ فیزیک بوده است و در حال حاضر نیز از مسـائل دشـوار فیزیک معاصر به‌شـمار می‌رود. ما می‌گـوییم زمـان را با سـاعت انـدازه می‌گـیریم، اما تنها عقربه‌هـای سـاعت را می‌بیـنیم نه خـود زمـان را و عقربه‌هـای سـاعت درست مانند موارد مشابه دیگر تنها متغیرهای فـیزیکی هسـتند. بنابراین به یک معنا ما تقلب می‌کـنیم، زیـرا آن‌چه واقعا مشاهده می‌کنیم متغیرهـایی فـیزیکی هسـتند به عنـوان توابعی از متغیرهـای فـیزیکی دیگـر، اما ما آن را طـوری نمایش می‌دهیم که انگار همه‌چیز در زمان تغییر می‌کند.

نسبیت خاص:

یکی از جالبترین افکار بشر، ایده جابجـایی در بعد زمـان است. البته اگر از یک بعد دیگر به قضـیه نگـاه کـنیم همه ما مسـافر زمـان هسـتیم. همین الان که شـما این را می‌خوانید، زمان در حول و حوش شما به پیش می‌رود و آینده به حال و حال به گذشته تبدیل می‌شود. نشـانه‌اش هم رشد موجـودات است. ما بـزرگ می‌شـویم و می‌میریم. پس زمـان در جریـان است. آلـبرت انیشـتن با ارائه نظریه نسـبیت خـاص نشـان داد که این کـار از نظر تئـوری شـدنی است. بر طبق این نظریه اگر شـیئ به سرعت نـور نزدیک شـود گذشت زمـان بـرایش آهسـته‌تر صـورت می‌گـیرد. بنـابراین اگر بشـود با سـرعت بیش از سرعت نور حرکت کرد، زمـان به عقب برمی‌گـردد. مـانع اصـلی این است که اگر جسـمی به سـرعت نـور نزدیک

شود جرم نسبی آن به بینهایت میل می‌کند؛ لذا نمی‌شود شتابی بیش از سرعت نور پیدا کرد. اما شاید یک روز این مشکل هم حل شود.

نسبیت عام:

نسبیت عام به بررسی دستگاه‌های شتاب دار می‌پردازد. میدان گرانشی نیز یک دستگاه شتابدار است. در دستگاه‌های شتابدار فضا خمیده است، زیرا مسیر نور هنگام عبور از یک میدان گرانشی منحنی است که تحت عنوان فضا- زمان مطرح می‌شود. لذا فضا-زمان خمیده است و هرچه خمیدگی بیشتر باشد، ساعت کندتر کار می‌کند. یعنی در میدان گرانشی قوی تر، ساعت کندتر است. در شکل زیر برای ساعتی که در ارتفاع قرار دارد و طبیعتا نیروی گرانشی در آن‌جا کمتر است زمان تندتر می‌گذرد. ولی برای ساعتی که در نیروی گرانشی بیشتر قرار دارد زمان کندتر می‌گذرد. طبق نظریه نسبیت عام، ساعتی که در یک میدان گرانشی قوی‌تر قرار دارد، کندتر از ساعتی کار می‌کند که در میدان گرانشی ضعیف‌تر قرار دارد.

خمیدگی نور در عبور از کنار یک میدن گرانشی: نیوتن معتقد بود که نور در یک مسیر مستقیم حرکت می‌کند اما اینشتین نشان داد که اگر جسمی دارای یک میدان جاذبه بزرگ باشد و نور از کنار آن عبور کند دچار انحراف از مسیر مستقیم خود می‌شود. آلبرت انیشتین می‌گفت که میدان گرانشی شعاعهای نور را منحرف می‌کند، چگونه ممکن بود این مطلب را امتحان کرد. اگر ستاره‌ای در آسمان آن سوی خورشید درست در امتداد سطح آن واقع باشد و در زمان کسوف، خورشید قابل

رؤیت باشد، اگر وضع آن‌ها را با زمانی که فرض کنیم خورشیدی در کار نباشد مقایسه کنیم خم شدن نور آن‌ها مسلم است. دانشمندان در موقع کسوف در جزیره پرنسیپ پرتغال واقع در آفریقای غربی دیدند که نور ستاره‌ها بجای آن‌که به خط راست حرکت کنند در مجاورت خورشید و در اثر نیروی گرانشی آن خم می‌شوند و بصورت منحنی در می‌آیند. یعنی ما وضع ستاره‌ها را کمی بالاتر از محل واقعیش می‌بینیم. ماهیت تمام پیروزیهای نظریه نسبیت عام آلبرت انیشتین نجومی بود، ولی دانشمندان حسرت می‌کشیدند که‌ای کاش راهی برای امتحان آن در آزمایشگاه داشتند. البته اخیرا چندین آزمایش عملی برای آزمون این نظریه به توسط دانشمندان فیزیک و کیهان شناسی ساخته شده است.

یکی از پیش بینی‌های این نظریه آن بود که ساعت‌ها در میدان گرانشی بسیار قوی، کندتر کار می‌کنند و هم‌چنین نور در میدان گرانشی بسیار قوی، در مسیر مستقیم خود منحرف می‌شوند. این نظریه توانست به بسیاری از معماهای کیهان شناسی در مورد سیاهچاله، عمر کرات و سیارات، انرژی ستاره‌ها و کهکشان‌ها، چگالی جهان و... پاسخ دهد.

ب) سفر به آینده:

در عصر حاضر سفر به آینده از دید بسیاری از دانشمندان امری امکان پذیر است. بسیاری از دانشمندان معتقد هستند:

"اینشتین صد سال پیش با ارائه نظریه‌ی نسبیت ثابت کرد که سفر به آینده امکان پذیر است. برای این کار باید موشک‌هایی ساخت که به سرعتی نزدیک سرعت نور برسند که در حال حاضر از نظر علمی امکان پذیر نیست. ولی جای شکی نیست که این مشکل فقط مشکل فناوری است و در آینده توانایی سفر به آینده امکان پذیر خواهد بود."

" زمان مانند یک رود در جریان است و اینگونه به نظر می‌رسد هر کدام از ما در میان این جریان در حرکتیم، اما از دیدگاهی دیگر می‌توان گفت زمان در مکانهای مختلف سرعت جریان متفاوتی دارد و این کلید اصلی سفر به آینده است. اینشتین برای اولین بار این ایده را که مکانهایی وجود دارند که در آن‌ها سرعت زمان کاهش یا افزایش پیدا می‌کند، در حدود صد سال پیش مطرح کرد، وی کاملا درست فکر می‌کرده است. اثبات آن نیز در سیستم ردیابی ماهواره‌ای زمین یا gps است که آشکار می‌کند زمان در فضا از سرعت بالاتری برخوردار است و می‌توان از این اصل برای سفر به آینده استفاده کرد."

پارادوکس دو قلوها:

یکی از آسانترین راه‌هایی که نسلهای آینده می‌توانند از آن طریق به آینده سفر کنند حرکت با موشک‌های سریع است. اگر نوادگان ما بتوانند موتورهایی طراحی کنند که بتوانند سرعت را تا کسر قابل توجهی از سرعت نور برسانند باتوجه به پیش بینی‌های نظریه نسبیت هرکسی که سرنشین این موشک تندرو باشد دیرتر از کسانی که برروی زمین‌اند پیر می‌شود. البته لازم به ذکر است که

با قرار دادن ساعت‌های اتمی در هوا پیماهای جت این نتایج اثبات شده است و در حد تئوری و نظریه نیست و از نظر تجربی نیز به تائید رسیده است.

درحقیقت اگر دو انسان دوقلو جدا از هم یکی روی زمین و دیگری در یک فضاپیما که با سرعت نور بین ستارگان حرکت می‌کند، زندگی کنند، وقتی پس از 20 سال نجومی همدیگر را پیدا کنند، این زمان به سال‌های زمینی برابر با 200سال می‌شود. یعنی اگر این دوقلوها هنگام جدا شدن یکسال داشته باشند، پس از این مدت زمان برادر زمینی 201 ساله و برادری که در فضا با سرعت نور سفر می‌کرد، 21 سال خواهد داشت. درواقع می‌توان گفت که برادری که با سرعت نور سفر کرده است، به آینده برادر ساکن زمین پرش کرده است.

بیشتر دانشمندان بر این عقیده هستند که سفر به آینده به کمک یک پدیده‌ی طبیعی صورت می‌گیرد. در این خصوص سه پدیده مد نظر است: سیاهچاله‌های دوّار، کرمچاله‌ها و ریسمانهای کیهانی.

1- سیاهچاله، ماشینی برای سفر به زمان

سیاهچاله‌ها اگر یک ستاره چند برابر خورشید باشد و همه سوختش را بسوزاند، از آن‌جا که یک نیروی جاذبه قوی دارد لذا جرم خودش در خودش فشرده می‌شود و یک حفره سیاه رنگ مثل یک قیف درست می‌کند که نیروی جاذبه فوق‌العاده زیادی دارد طوری که حتی نور هم نمی‌تواند از آن فرار کند. اما این حفره‌ها بر دو نوع هستند. یک نوعشان نمی‌چرخند لذا انتهای قیف یک نقطه است. در آن‌جا هر جسمی که به حفره مکش شده

باشه نـابود می‌شـود. اما یک نـوع دیگر سـیاهچاله نـوعی است که در حـال دوران است و بـرای همین ته قیف یک قاعده داره که به شکل حلقه است. مثل یک قیف واقعی است که ته آن بـاز است. همین نـوع سـیاهچاله است که می‌تواند سکوی پرتـاب به آینـده یا گذشـته باشد. انتهـای قیف به یک قیف دیگر به اسم ســـــفید چاله می‌رسد که درست عکس آن عمل می‌کند. یعـــنی هر جســـمی را به شـــدت به بـــیرون پرتـــاب می‌کند. از همین جاست که می‌توانیم پا به زمانها و جهانهای دیگر بگذاریم.

2-کرم چاله، ماشینی برای سفر به زمان

کـــرم چاله: یک ســـکوی دیگر گـــذر از زمـــان است که می‌تواند در عـرض چند سـاعت ما را چنـدین سـال نـوری جابجا کند. فـــرض کنید دو نفر دو طـــرف یک ملافه رو گرفته‌اند و می‌کشـند. اگر یک تـوپ تـنیس بر روی ملافه قرار دهیم یک انحنا در سطح ملافه به سمت تـوپ ایجـاد می‌شـــود. اگر یک تیله به روی این ملافه قـــرار دهیم به سمت چاله‌ای که آن توپ ایجاد کرده است می‌رود.

این نظر انیشتین است که کرات آسمانی در فضا و زمان انحنا ایجاد می‌کنند؛ درست مثل همـان تـوپ روی ملافه. حـالا اگر فـرض کـنیم فضا به صـورت یک لایه‌ی دوبعـدی روی یک محـور تا شـده باشد و بین نیمه بـالا و پـایین آن خالی باشد و دو جرم هم اندازه در قسـمت بـالا و پـایین مقابل هم قرار گیرند، آن وقت حفره‌ای که هر دو ایجـاد می‌کنند می‌تواند به همدیگر رسیده و ایجاد یک تونل کند. مثل این که یک میانبر در زمان و مکان ایجاد شـده باشد. به این تونل می‌گویند کـــــرم چاله. این امید است که یک کهکشانی که ظاهرا میلیونها سال نـوری دور از ماسـت،

از راه یک همچین تـونلی بیش از چند هـزار کیلومـتر دور از ما نباشد. در اصل می‌شـــــــــود گفت کرمچاله تونل ارتبـــاطی بین یک ســـیاهچاله و یک ســـفیدچاله است و می‌تواند بین جهان‌های مـوازی ارتبـاط برقـرار کند و در نتیجه به همان ترتیب می‌تواند ما را در زمان جابجا کند.

3-ریسمان‌های کیهانی، ماشینی برای گذر از زمان

آخرین راه سفر در زمان ریسمانهای کیهانی است. طبق این نظریه یک ســری رشــته‌هایی به ضــخامت یک اتم در فضا وجود دارند که کل جهـان را پوشش می‌دهند و تحت فشـار خیلی زیـادی هسـتند. این‌ها هم یک نـیروی جاذبه خیلی قـــوی دارند که هر جســـمی را ســـرعت می‌دهند و چـــون مرزهـــای فضا- زمـــان را مغشـــوش می‌کنـــد، لـــذا می‌شود از آن‌ها برای گذر از زمان استفاده کرد.

ســـؤالی که به ذهن می‌رسد این است که آیا مـــوارد ذکر شده تنها راه‌های سفر به آینـده هسـتند و یا ممکن است راه‌های دیگری نیز وجود داشته باشد که بشر در آینـده به آن‌ها پی ببرد؟

اصحاب کهف

(یک جمع بندی مهندسی سفر به زمان در مـورد نسـبیت عام، حرکت شتابدار و نیروی گرانشی):

بـدیهی است که قـرآن به عنـوان معجـزه جاوید آخـرین پیامبر(ص)، دارای جنبه‌های اعجاز زیادی می‌باشد نکته‌ای که دانشمندان به تازگی متوجه آن شده‌اند اعجـازی است که در داسـتان اصـحاب کهف بیـان شـده است. همانگونه که در بخش نســـبیت عـــام گفته شد بر جســـمی که در

محیطی با یک گـرانش بـالاتر قـرار دارد زمـان کنـدتر می‌گذرد. و هم‌چنین نور در میدان گرانشی بسیار قـوی، در مسـیر مسـتقیم خـود منحـرف می‌شـوند. لازم به ذکر است که ایجـاد تغیـیر در گـرانش یک محیـط، موضـوعی کاملا شـدنی است و دانشـمندان اقـدام به شـبیه سـازی نیروی گرانش کـره مـاه جهت فضا نـوردان نموده‌اند و یا حتی بعضی از فضانوردان بودن در نیروی گـرانش صـفر را در کره زمین تجربه کرده‌اند.

داستان اصـحاب کهف دارای نکـات بسـیار زیبا و عجیـبی می‌باشد. افرادی با بـودن در مکـانی خـاص، زمـان بـرای آن‌ها به گونه دیگر گذشته است. بـرای افـرادی که خـارج از این محیط قـرار داشـته‌اند 309 سـال قمـری و بـرای افــرادی که در درون غــار بوده‌اند تنها یک روز گذشــته است و یک چـنین چـیزی از نظر علمی با در نظر گـرفتن امکان تغییر گرانش آن محیط به دلایلی خاص و در نتیجه تغییر گذر زمان بـرای کسـانی که در درون غـار بوده‌انـد، کاملا قابل قبول می‌باشد.

همــانطور که در بخش نســبیت عــام مطــرح شد نــور به هنگـام عبـور از کنـار یک میـدان گرانشی بـالا منحـرف و خمیده می‌شود به این معـنی که مسـیرش تغیـیر می‌کند. اما نکته بسیار جالب آن است که در آیه هفدهم از سوره کهـف، به زیبـایی تغیـیر مسـیر حـرکت نـور خورشـید به هنگام عبور از کنار غار اصحاب کهف، بیان شده است.

و (نور) خورشید را هنگامی که طلوع کند می‌بیــنی که از مقابل غارشـان به سـمت راست میل می‌کند و هنگـامی که غروب می‌کند (نورش را) از سمت چپ آنان می‌برد و

متمایل می‌شـود و آن‌ها در فضـای وسـیعی از آن غارند. این از نشانه‌ها و معجزات خداوند است. (کهف/17)

به جمله:" این از نشانه‌ها و معجـزات خداوند است" دقت کنید. که بلافاصله بعد از بیان تغییر مسـیر نـور خورشـید بیان شده است. و به روشنی مشخص است که مـوقعیت (نور) خورشید به هنگام عبور از کنـار غـار، در آن مقطع خاص(به علت تغییر گرانش در محیط غــار، و یا هر عامل دیگر) دارای شـــرایط خاصی بـــوده است. و به هیچ وجه بیان موقعیت خورشید برای مشخص کردن موقعیت غــار نمی‌باشد زیرا این روشی مناسب بـرای تعـیین مـوقعیت غــار نمی‌باشد و از طـرف دیگر تـابش نـور خورشـید در شرایط خاص باعث ایجاد تغیـیر خاصی بـرای افـرادی که در درون غار بوده‌اند، نمی‌شود.

لازم به ذکر است این میدان گرانشی بالا در غار، تنها در کسری از ثانیه وجـود داشـته است که به همین دلیل تنها بر پرتو نور که دارای سـرعت بسـیار زیـاد می‌باشد تـاثیر گذاشته است. و لحظه اعمال این نیروی گرانشی بالا در زمان طلوع خورشید و در طی زمان بسـیار نـاچیز(لحظه رفتن به آینده) بوده است و هم‌چـنین بعد از گذشت 309 سال برای سایر افراد دقیقا در غروب چنان روزی، زمان حضور دوباره آن‌ها در غار بوده است. و تغییر در شرایط غار به هنگـام غـروب خورشـید، بـاعث تغیـیر مسـیر نـور شده است.

در آیه هفـدهم به نکته جـالب دیگـری نـیز اشـاره شـده است. " آن‌ها در فضـای وسـیعی از آن غارند" اما بـودن در یک میدان گرانش بـالا بـاعث کشـیدگی می‌گـردد و در میـدان گرانشی بـالا، مـاده به کلی تجزیه و جـزئی از آن

میـدان گرانشی می‌گـردد، که به نـوعی در این آیه به آن اشاره شده است.

در مــورد این‌که غــاری که اصــحاب کهف در آن برهه از زمان در آن قرار داشـته‌اند دارای شـرایطی خـاص بـوده است در آیه زیر مشخص شده است:

... اگر بر آن‌ها اطلاع یـابی (و از نزدیک ببیـنی) مسـلما گریزان به آن‌ها پشت می‌کنی و همه وجـودت از آنـان پر از ترس می‌شود. (کهف/18)

لازم به ذکر است که: ســرعت گریــز، حــداقل ســرعت ممکن بـــــرای یک جسم می‌باشد تا بتواند از میـــــدان گرانشی جســمی دیگر فــرار کند. آن‌چه از آیه مشــخص است این است که غار در آن مقطع زمـانی خـاص دارای شرایط خاصی بوده است. هم‌چنین از آیات زیر مشــخص می‌شود که گذر زمان بـرای اصـحاب کهف با افـرادی که خارج از غار بوده‌اند متفاوت بوده است. و این به خــوبی نشـان می‌دهد که اینگونه نبـوده که آن‌ها هم مانند سـایر افــراد 309 ســال بر آن‌ها گذشــته و در طی این زمــان آن‌ها در خواب بوده‌اند، (مشکل تعذیه در این مــدت) بلکه واقعا آن‌ها تنها یک روز در آن غار به خواب رفته بودند و به علت قــرار گــرفتن در یک میـدان گرانشی بــالا، گــذر زمان بر آن‌ها کندتر گذشته و بعد از یک روز (معادل 309 سال برای افرادی که خارج از غار بوده اند) که از خــواب بیــدار می‌شــوند، احســاس گرســنگی کــرده و از میــان خودشان، فردی را برای تهیه غذا انتخاب می‌کنند.

... گوینده‌ای از آن‌ها گفت: چقدر (در این‌جا) مانده اید؟ گفتند: یک روز یا مقـداری از روز مانـده‌ایم. (و گــروهی

دیگر) گفتند: پروردگارتان به مقـداری که مانده‌اید دانـاتر است. حالا یکی از خودتان را با این پـول نقـره به سـوی شـــهر بفرســـتید، و باید درست بنگرید که کـــدام یک از اهالی آن‌جا طعامش پاکیزه‌تر است پس از آن برای شما روزیی بیاورد. (کهف/19)

توضــیح داده شد که بــودن در یک میــدان گرانشی بــالا، بـاعث می‌شـود که مـاده به کلی تجزیه شـود. در آیه زیر اشاره شده است که این معجـزه به نـوعی نشـان دهنـده قیامت و برنگیخته شدن پس از مرگ است. یعـنی پس از این‌که اجزاء بـدنمان متلاشی و تجزیه شد خداوند دوبـاره آن‌ها را جمع می‌کند. البته ممکن است این افـــــــزایش میدان گرانش به میزانی که بـاعث متلاشی شـدن اجـزاء بدن آن‌ها شده باشد نبوده و تنها باعث ایجاد تغییراتی در بـدن آن‌ها شـده باشد که اگر کسی به آن‌ها در آن مقطع زمانی نگاه می‌کرده دچـار رعب و تـرس زیـادی می‌شـده است.

و اینگونه (مردم آن دیار را) از (وضع) آن‌ها آگاه ساختیم آن‌گاه که در میان خودشان در کار بعث خود نزاع داشتند، تا بدانند که وعده خدا حق است و در (آمدن) روز قیــامت تردیدی نیست.(کهف/20)

البته لازم به ذکر است که بیان تغیـیر میـدان گرانشی در غـار، تنها یک مثـال می‌باشد و ممکن است این تغیـیر در محیط غـــار، ناشی از عامل دیگـــری باشد که هم بـــاعث تغییر در گـذر زمـان و هم تغیـیر مسـیر نـور خورشـید در هنگام عبور از کنار غار گردد.

سفر اکتشافی در جستجوی سد یأجوج و مأجوج

منبع گزارش نویسی‌های جغرافی دانان مسلمان در قرون نخستین اسلامی، افزون بر کتابهایی که از سایر ملل به دستشان رسیده بود، می‌توانست سفرهای خود آنان، منقولات بازرگانان یا فرستادگان سیاسی و نیز سفرنامه‌های افرادی باشد که به طور حرفه‌ای به امر سفرنامه نویسی اشتغال داشتند.

آن‌ها به خوبی آگاه بودند که برای دستیابی به اطلاعات دقیق، نیاز به «مشاهده» و ثبت گزارش‌هایی هستند که از مسافران یا ساکنان آن بلاد بدست می‌آورند. این در باره سرزمین‌های عادی، می‌توانست امری عادی باشد، اما در باره سرزمین‌های مقدس، مناطقی که نامشان در اسطوره‌ها آمده بود، و آن‌چه که از آن‌ها با عنوان عجایب البلدان نقل می‌شد، منبع آنان می‌توانست اخبار و احادیث، متون مقدس اهل کتاب، و همین طور اسطوره‌هایی باشد که در میان ملت‌ها در باره برخی از این اماکن وجود داشت.

در باره برخی از منابع نیز، ترکیبی از این دو منبع مورد استفاده قرار می‌گرفت. یعنی جغرافی دان، بخشی را از منابع تجربی و بخشی را از منابع دینی، شبه دینی، و اسطوره‌ای بر آن‌ها می‌افزود. برای مثال در باره کوه دماوند یا به قول قدما، دنباوند، چنین وضعیتی بود. برخی از دریاها یا رودها یا مناطق که به نوعی تقدس مذهبی داشتند، همین حالت ترکیبی وجود داشت. از این دست موارد، جاهای بسیاری را می‌شناسیم.

اما در باره مشاهدات افـراد و این که چه مقـدار از آن‌ها داستانی و حکایت وار است و چه مقدار واقعی، طـبیعی است که آن گزارش‌ها را ترکیـــبی از مســـموعات محلی آنان به علاوه مشـاهدات خودشـان بـدانیم. در این بـاره، این که مطـالب مسـتندی به نقل از آن‌ها باشـد، و سـند مطـــالب ذکر شـــود، به نـــدرت در آثـــار جغـــرافی قـــدیم اطلاعاتی به دست می‌آوریم. اما بـرخی از این جغـرافی دانـــان، مانند مقدســـی، خـــود عـــزم ســـفر می‌کردند و مستقیم اطلاعات را ثبت می‌کردند. در این باره، طـبیعی است که یادداشت‌های برگرفته از مشـاهدات خـود آن‌ها بیشترین ارزش را دارد.

این بحث را با این هدف دنبال می‌کنیم که اطلاعات ارائه شده در متون جغرافیایی ما، از نقطه نظر معرفـتی، چه اندازه ارزش دارد؟

در این بـــاره باید گفت، آثـــار موجـــود، مشـــحون از آگاهی‌هـــای قابل تـــوجهی است که می‌توانـــد، دانش جغرافیـایی مسـلمانان را در حد نسـبتا مطلـوبی نشـان دهد، اما همواره باید توجه داشت که خلط میان داستانها و مشاهدات، امری عادی بوده است.

در این زمینـــه، البته باید بین کارهـــای مختلف که توسط افـراد متفـاوت نوشـته شـده، فـرق گذاشت. بـرخی از نویسـندگان، در امر جغـرافی نویسـی، حـرفه‌ای و دقیق هستند. آنان بر اصطلاحات تسلط داشته و وقتی در باره شـهر یا راه یا کـوه یا دریا سـخن می‌گوینـد، یک تصـور نسبی جغرافیـایی و مبتـنی بر نقشه دارند. اما بـرخی از آثـــار که در این حـــوزه وارد شـــده‌اند، مانند بســـیاری از تواریخ محلی، به طور معمول، دانش جغـرافی به عنـوان

یک رشته علمی، در ذهن نویسنده نبوده اما تلاش کرده است تا (برای نمونه) در باره شهر خود، از زاویه مورد علاقه اش، اطلاعاتی در اختیار بگذارد.

بسیاری از کتابهایی که در فضائل این شهر و آن شهر نوشته شده، داده‌هایی دارد که نمی‌تواند از نظر علمی مورد تأیید قرار گیرد، اما همیشه مشتمل بر اطلاعاتی هست که باید در کل مورد استفاده قرار گیرد.

سد یأجوج و مأجوج و ارتباط آن دو با مسائل آخر الزمانی

در این میان، اطلاعات مربوط به اماکنی که در قرآن یا احادیث به آن‌ها اشاره شده، از ویژگی خاصی برخوردار است. باغ ارم، ارض المقدسه، سد یأجوج و مأجوج و بسیاری از اماکنی که در متون دینی در باره آن‌ها سخن گفته شده، مورد توجه خاص این قبیل نویسندگان است.

در این زمینه، حتی جغرافی دانان حرفه‌ای هم علاقه مند هستند مطالبی گردآوری کرده و توضیحاتی ارائه دهند، زیرا مشتریان آن‌ها طالب این قبیل اطلاعات هستند. این‌جاست که پای منابع تازه‌ای به میان می‌آید، منابعی که برای رفع عطش خوانندگان مذهبی بسیار اهمیت می‌یابند.

می دانیم که این قبیل مراکز جغرافیایی، به نوعی در ارتباط با تحولات آخر الزمانی نیز اهمیت دارند و بنابرین هر مسلمانی علاقه مند است تا دریابد چه اتفاقی در آن روزگار خواهد افتاد و آیا به او و جایگاهی که او در آن قرار دارد، مربوط می‌شود یا خیر.

برای مثـال این که دجـال از کـدام شـهر مثلا اصـفهان یا نقطه دیگـــــری برخواهد خواســـــت، نکته‌ای است که به نــوعی به جغرافیا مربــوط می‌شــود. همین طــور بحث اشراط الساعه و اتفاقات قبل از وقوع قیامت نیز همین اهمیت را در ارتبـــاط با بـــرخی از منـــاطق دارد. به این روایت توجه فرمایید:

و بـدان که الـبرّاء بن عـازب و حذیفة بن اسـید گفتند: ما اندر باب قیامت مذاکرت همی کردیم، پیغمبر- صـلّی اللّه علیه و سلّم- پدید آمـد، گفت چه همی گوییـد؟ گفـتیم که مذاکرات همی کنیم اندر باب قیامت. پیغامبر- صـلّی اللّه علیه- گفت که قیامت برنخـیزد تا انگـاه که ببینند از پیش آن ده نشان: دخان، و دابّة الأرض، و خسـفی به مشـرق، و خسفی به مغرب، و خسفی به جزیره عرب، و دجّال، و یأجوج و مأجوج، و آتشی که بیرون آید از زبر «5» عدن، و فـرو آمـدن عیسی- علیه السّـلام- و برآمـدن آفتـاب از مغرب. (تاج التراجم، تهران، 1375: 2/706)

نکته دیگـری که در این مسـأله وجـود داشت این بـود که «مطلع الشمس» کجاست؟ بحث در این‌جا در باره تعریف مشرق بود. در این زمینه، و برای روشن شدن این تعبـیر هم داستانهایی که به نوعی گـزارش جغرافیـایی بـود در منابع وارد شده بود. البته نه لزوما منابع جغرافیایی بلکه گـاه تفسـیری و به مناسـبت این که مـردم در جسـتجوی تفسیری بـرای این قبیل تعـابیر هم بودند. در همین جـا، روایـتی که نـوعی «گـزارش جغرافیـایی» در ارتبـاط با مفهوم مشرق و سد یاجوج و ماجوج است، نقل شده که جالب است:

«و عمرو بن مالک گوید که مردی به سمرقند خلقی گـرد وی برآمـده بودنـد، گفت: می‌رفتم تا از چین درگذشـتم، آن‌گاه از خبر آن گروه بپرسیدم که آفتاب برآید بر ایشان گفتند: میـان تو و ایشـان شـبانه‌روزی است مـردی را به مـزد گـرفتم تا مـرا به آن‌جا بـرد، گروهـانی دیـدم که یک گـــوش خـــویش فـــرش خـــویش ســـاخته بودند و بر آن می‌نشستند و دیگر به جای جامه می‌پوشـیدند، و یـار من که با من بـود زبـان ایشـان دانسـتی، ایشـان را گفت: ما آمدیم تا بنگریم که آفتاب چون بر می‌آید، و بامدادان بود که ما آن‌جا رسیدیم و درین بودیم که بانگی شنیدیم چون صلصـــله، از هش برفـــتیم و بیفتـــادیم، چـــون به هش بازآمدیم ایشـان را دیـدم که مـرا به روغن می‌مالیدند که ایشان را بود، نگاه کردم که آفتـاب پدید آمد بر آب، چـون زیـبی که بر آب افتد. و کنـاره آسـمان بر آن آب پیوسـته بود چنان که کناره خیمه‌ای به زمین افتـد، آن‌گـاه آفتـاب میل کرد و به بـالای آن برآمد چـون آفتـاب در آن پیوست مرا و یار مرا در سرداب بردند آن‌گاه که روز بالا گـرفت، بـیرون آمدند و مـاهی صـید می‌کردند و در آفتـاب همی افکندند تا همی پخت. چـون ذو القـرنین مشـرق بدیـد، خواست که آن قـوم را که زیر قطب شـمالی باشـند به نزدیک یأجوج و مأجوج ببیند» (تاج التراجم، 3/1333).

در بـرخی از نقلهـا، مـاجرای خـروج یـاجوج و مـاجوج از اشراط قیامت دانسته شده است: «کلبی گوید که سد در نـاحیت بنـات النّعش است. آنگه از پس یـاد کـردن ذو القرنین و قصّه یأجوج و مأجوج، حال قیـامت یـاد کـرد از بهر آن که بیرون آمدن یأجوج و مأجوج از اشراط قیـامت است» (تـاج الـتراجم: 3/1341).ـ بـدین تـرتیب آن‌ها در

جـایی، مثلا یکی از آسـمان‌ها، هسـتند تا دوبـاره بـزمین بیایند و مشکلی ایجاد کنند.

البته این تنها تعبـــیر «مشـــرق» در قـــرآن نیست که در این‌جا به مناسبت داستان یاجوج و ماجوج اسـیر تـأویلات و تفسـیرهای شـگفت قـرار گرفته اسـت، بلکه از همین جمله است تفســیر «العــالمین» در «رب العــالمین» که اظهارات جغرافیایی شـگفت که درحکم «عـالم پیمـایی» دارد برای آن بیان شـده است. بـرای نمونه: «گـروهی از علما گفته‌اند که خدای عز و جل را سیصد و شصت هـزار عالم اسـت، انـدرین هفت آسـمان و هفت زمین و هفت دریا. و هر عـــالمی چنانست که بیک دیگر نماند و این هر جنسی از آفریـــدگان عالمی‌انـــد، و این فریشـــتگان هر عالمی گروهی‌اند. پس از این سیصد و شصت هزار عالم اول بـــاری، بزرگ‌تـــرین عـــالمی این هفت آسمانست و آن‌چه بدین هفت آسـمان انـدر اسـت، و آن گه این هفت زمین و آن‌چه بـدین هفت زمین انـدر اسـت، و آن گه این هفت دریا و آن‌چه بـــــدین هفت دریا انـــــدر است از عجایب‌های گوناگون. و چون این همه بشماری و بحساب اندر آری آن گه سیصد و شصت هزار برآید. و گـروهی از علما گفته‌اند که این عالمها هجـده هـزار عـالم اسـت، و ازین جمله، چهار هزار و پانصد عالم بجانب مشـرق است و چهار هزار و پانصد عالم بجـانب مغـرب اسـت، و چهـار هزار و پانصد عالم بحدّ شمالست، و چهـار هـزار و پانصد عالم بحدّ جنوبست. این هجده هزار عالم است. و یـاجوج و مـــاجوج از جمله هجـــده هـــزار است (ترجمه تفســـیر طبری: 1/15- 16).

ماجرای یاجوج و ماجوج به «معراج» هم ارتبـاط دارد، چه آن‌جا هم «عالمی» است ویژه و جغرافیایی است وسـیع که چیزهـای عجیـبی در آن وجـود دارد. در این تفسـیر، گـویی این دو، در آن‌جا یعـنی آسـمان‌ها مانده‌اند تا در وقت رسـتاخیز بیایند: پس جبریل مـرا سـوی یـاجوج و مـاجوج بـرد و من دین خـویش بر ایشـان عرضه کـردم و نپذیرفتند. و این یـاجوج و مـاجوج و تـارس و تافیل و مـالوق و ماسـوخ همه اهل دوزخ‌اند. و این یـاجوج و ماجوج بوقت رستخیز بـیرون آیند. چـون رسـتخیز نزدیک باشد ایشـان بـیرون آیند.» (ترجمه تفسـیر طـبری: 1/195).ـ در آن‌جا جزئیاتی هم در بـاره قیافه آن‌ها آمـده است.

ماجرای رستاخیز یعنی قیـامت یک وجه قصه است ووجه دیگر بازگشت عیسی (ع) و مهـدی (ع) است که بـاز این دو نفر در آن وقت هم به فاصـله نزدیک بـاز خواهند گشت. در واقع، در فتنه آخر الزمـان دست همه این‌ها در کار است: «و از پیغامبر علیه السّلم پرسیدند از یاجوج و ماجوج و فتنه ایشـان. گفت: ایشـان بـآخر زمـان بـیرون آیند. و میان یاجوج و ماجوج و بیرون آمدن مهدی و فـرو آمدن عیسی علیه السّلم از آسمان، میان این چهـار، بس چیزی نباشد. و ایشان همه بیک سال اندر بـیرون آینـد، و همه بیک سال نیز هلاک گردند. و محمّد بن جریر الطّبری چنین گوید که: من بکتاب «فتن» اندر، چنین دیدم که این چهار علامت که یاد کردیم در آخر زمان پیدا آید، این همه چون سال از چهار صد اندر گذرد از هجـرت، و ایشـان از هر جای پیدا آیند. چنان که گفت عزّ و جلّ: وَ هُمْ مِنْ کُـلِّ حَدَبٍ یَنْسِـلُونَ. پس آن‌گـاه از پس ایشـان مهـدی بـیرون آید. و مهـدی خلیفت عیسی باشد. و عیسی از آسـمان

بزمین آیـد، و همه زمین پر فتنه بیند از دجّـال و از دست یاجوج و ماجوج. پس مهدی را خلیفت کند، تا مهدی بیاید و این جهــان را از فتنه پــاک کنــد، از دجّــال و تبع او و یاجوج و ماجوج، و ایشـان را بـدریا غرقه کند. پس آن گه جهان بعدل و صـلاح بازآید. و آن گه بسـیار نماند تا صـور بدمند و رستخیز برخـیزد. و این حـدیث محمّد بن جریر از کتـاب «فتن» بـیرون آوردست». (ترجمه تفسـیر طـبری: 1/197- 198).

و در جای دیگر گوید: «انـدر کتـاب فتن چـنین یـافتیم که رسـتخیز را چهـار علامت است که همه بنزدیک دیگر پدید آید: یکی این یاجوج و ماجوج است که بیرون آینـد، و دوم دجّالست که بـیرون آیـد، و سه‌ام مهـدی است که بـیرون آیـد، و چهـارم عیسی بن مـریم است که از آسـمان فـرو آید. (ترجمه تفسیر طبری:6/1485)

بدین ترتیب، یک بحث جای اولیه یاجوج و ماجوج است که مربــوط به سد اســکندر یا ذوالقــرنین می‌شــود و علی القاعــده جــایی در روی همین زمین خــاکی است و یکی بحث بعدی که مربـوط به اقـامت آن‌ها در جـایی است که باید قبل از ظهور عیسی یا مهدی (ع) و نیز انـدکی پیش از رستاخیز دوباره ظاهر شوند.

در این گفته‌هـا، یـاجوج و مـاجوج با جابلقا و جابلسا هم ارتباط دارند. اساسا، گویی وظیفه این دو نفـر، سـوراخ کـردن سد ذوالقـرنین است و بنـابرین وجهه خـوبی هم ندارند. آن‌ها اهل دوزخ اما جابلقا و جابلسا اهل بهشت هستند! (ترجمه تفسیر طبری: 1/198).

بحث ما در باره خود یـاجوج و مـاجوج و این که از جنسی هســـتند و چگونه می‌زیســـته‌اند، نیســـت، بلکه بحث از جغرافیایی است که برای سد مربوط به آن‌ها بیـان شـده و البته در این باره هم تفصیلات زیـادی داده شـده است. در این بـاره نـیز، هـدف ما تعـیین این محل نیسـت، بلکه نــوع نگــاه تجــربی مســلمانان در حــوزه دانشی به نــام جغرافیاست که چه قدر تلاش کنند آن‌جا را کشف کنند.

به واقع، بیشتر جغرافی دانان برای سد یأجوج و مــأجوج توضیحات ویـژه دارند و تلاش کرده‌اند تا به دلیل تـوجهی که مســلمانان به این مســأله به لحــاظ قــرآنی دارنــد، توضـیحاتی ارائه دهند. این منطقه نـیز مانند بـرخی دیگر از منــاطق مــورد اشــاره قــرآن، که از آن جمله جایگــاه بــرخی از اقــوام نــابود شــده اســت، از نظر جغرافیــایی دقیقا مشخص نبـوده است. با توجه به این نیـاز، کسـانی تلاش کرده‌اند از هر «منبعی» شـــــده، اطلاعـــــاتی را گردآوری کنند.

آن‌چه در این‌جا هدف ماست، این است که در بـاره چـنین منطقه جغرافیــایی که از جمله منــاطقی است قــرآن از جهان باستان به آن اشـاره کـرده، چه مطـالبی با چه دید معرفتی ابراز شـده و مسـلمانان چه تلاش تجـربی بـرای شناخت آن داشته‌اند.

در واقــع، داســتان ما از لحــاظ معرفــتی مربــوط به یک گــزارش ســفر اســت، گزارشی که به صـورت هـدف مند برای بدست آوردن شناخت نسبت به سد به انجام رسیده است. به عبارت دیگر، یک کار هدفمند از طـرف حکـومت بــرای شــناخت وضــعیت سد ذوالقــرنین، کــاری که واثق عباسی (227-ـــ 232)ـــ آن را انجـــام داد و یک مـــترجم

حـرفه‌ای که به عنـوان سـلام ترجمـان شـهرت داشـت، برای‌ای کار برگزید.

داستان از این قرار است که واثق خــواب می‌بیند که سد ذوالقرنین شکافته شده و آب یا به عبـارتی سـیل جـاری شده است. برای این که از نگرانی بـیرون بیایـد، تصـمیم می‌گیرد هیئتی را برای بررسی موقعیت جغرافیــایی سد اعــزام کند. این هــیئت مســیر طــولانی را طی کــرده و سپس یک گزارش در بــاره منطقه‌ای که به تصـور او سد ذوالقرنین در آن‌جا بوده، نوشته است.

از نظر این بحث، آن‌چه اهمیت دارد این است از این سـفر، اگر به راسـتی اتفـاق افتـاده باشـد، می‌تـوان به عنـوان یک سـفر تحقیقـاتی یـاد کـرد. یکی از نخسـتین سفرهای تحقیقاتی که ممکن است شـکل‌های دیگـری از آن از نوع جاسوسی یا حاشـیه‌ای مثلا از زبـان یک تـاجر، وجـود داشـته، اما از این نظر که یک سـفر تحقیقـاتی و اکتشافی جغرافیایی است، بسیار عالی است.

سـفر اکتشـافی سـلام ترجمـان در عهد واثق عباسی به دربند آذربایجان

گزارش سلام ترجمان در باره مسیری است که از سامرا به سمت دربند در آذربایجـان می‌رسـد، و ضـمن گـزارش بــرخی از مسـائل در چند صـفحه، از مسـیر بازگشت که دور زدن دریــای خــزر از شــمال و رفتن به ســمرقند و بازگشت به نیشابور و سپس سامراست، تمام می‌شود.

نخســتین جغــرافی دانی که این گــزارش را آورده ابن خردادبه است که در حــوالی ســال 280 تا 300 کتــاب المسـالک و الممالک خـویش را نگاشـته است. در واقـع،

پیش از او اشاره‌ای به این واقعه وجود ندارد. او داستان را هم به صورت شفاهی از سلام ترجمان شنیده و هم آن را با متن مکتوب گزارشی که وی نوشته بوده، تطبیق داده است. بنابرین صورت واقعه، طبیعی است، هرچند ممکن است بسیاری از اظهارات، خیالی و از قول ساکنان آن نواحی و متکی به داستانهای قدیمی باشد.

نخستین عبارت ابن خرداد به این است:

صفة سدّ یاجوج و ماجوج: فحدّثنی سلّام التّرجمان آن الواثق بالله لمّا رأی فی منامه کأنّ السّدّ الذی بناه ذو القرنین بیننا و بین یاجوج و ماجوج قد انفتح فطلب رجلا یخرجه الی الموضع فیستخبر خبره فقال أشناس ماهاهنا احد یصلح الّا سلّام الترجمان و کان یتکلّم بثلثین لسانا، قال فدعا بی‌الواثق و قال ارید آن تخرج الی السدّ حتّی تعاینه و تجیئنی بخبره و ضمّ الیّ خمسین رجلا شباب اقویاء و وصلنی بخمسة آلاف دینار و اعطانی دیتی عشرة آلاف درهم و امر فأعطی کلّ رجل من الخمسین الف درهم و رزق سنة و....

اما گزارش فارسی متن کامل آن گزارش به نقل از ترجمه کتاب ابن خردادبه چنین است: «برایم تعریف کرد: الواثق بالله در خواب دید که سدی که ذوالقرنین میان ما و یاجوج و مأجوج بنا نهاده، شکاف برداشته است، کسی را خواست تا به آن موضع رفته و از وضع آن خبر گیرد، لذا أشناس گفت: کسی در این جمع از سلام ترجمان که به سی زبان تکلم می‌کند شایسته‌تر نیست، گفت: واثق مرا خواست و فرمود تا از آن موضع بازدید کرده، خبر آن را برایش بیاورم. پنجاه تن از مردان جوان قوی هیکل را همراهم کرد و پنج هزار دینار

داد و دیه‌ام را به مقـدار ده هـزار درهم پـرداخت کـرد. هم‌چنین دسـتور داد تا به هر یک از آن پنجـاه تن با هـزار درهم و آذوقه یک سـال را پـرداخت نمایند و امر کـرد که بـرای مـردان لباده‌هـائی آمـاده کنند و پوسـتین‌هائی بر تنشان بپوشانند، و برای آنـان لباسـهائی از پوست خز و زینهـای چـوبین فـراهم سـاختند و دویست قـاطر بـرای حمل آذوقه و آب همراهان گسیل داشتند. از سـرمن‌رأی با نـامه‌ای از واثق بالله خطـاب به اسـحاق بن اسـماعیل والی ارمنستان که مرکزش تفلیس است، حرکت کردیم، در این نامه وی را به مساعدت ما فراخوانده بود. اسحاق به صـاحب السـریر سـفارش کـرد و صـاحب السـریر به پادشاه لان نامه نوشت تا ما را یاری کنـد؛ و شـاه لان به فیلان شاه سفارش نوشت، و فیلان شاه به طرخان شاه خزر نوشت و ما یک روز و یک شب نزد شاه خزر ماندیم، تا آن‌که پنج تن راهنما را همراهمـان سـاخت. با آنـان بیست و شش روز راه سـپردیم تا به سـرزمین سـیاه و بدبویی درآمدیم، از پیش با خود سـرکه داشـتیم که آن را بو می‌کردیم تا از بوی بدی که در آن سرزمین بود، آزرده نشـویم. در آن‌جا ده روز راه پیمـودیم تا به شـهرهای ویـرانی رسـیدیم و سـپس بیست روز راه پیمـودیم. از اوضـاع آن شـهرها پرس‌وجو کـردیم، به ما خـبر دادند که شهرها محل آمد و رفت یـأجوج و مـأجوج بـوده و توسط آنان ویران گشته است. سپس به دژهائی در نزدیکی کوه که در بخشهائی از آن سد قـرار دارد رسـیدیم. اهل دژها به عـربی و فارسی سـخن می‌گفتنـد، و مسـلمان بـوده، قـرآن می‌خواندند و دارای مکتب‌خانه و مسـجد بودند. از مبـدأ ما پرسـیدند، به آنـان خـبر دادیم که سـفیران امـیر مؤمنان هستیم، با شگفتگی به ما نظر کرده، پرسیدند:

امـیر مؤمنـان! گفـتیم: آری! گفتند: پـیر است یا جـوان. گفـتیم: جـوان است! بر شـگفتی ایشـان افـزوده شد و پرسیدند: کجاست! پاسخ دادیم که در عراق و در شـــهری که به آن ســــــــــرمن‌رأی گویند! گفتند: ما هرگز این را نشـــنیده‌ایم. میـــان هر یک از آن دژها یک یا دو فرسخ و اندی کمتر یا بیشتر فاصله بود. سپس به شهری رسیدیم که به آن ایکه گویند و مســــــــاحتش ده فرسخ و دارای درهای آهنین بود که از بالا باز می‌شدند و در داخل شهر کشت‌زارها و آســـیاب‌های ســـنگی یـــافت می‌شد و این همــان شــهری است که ذوالقــرنین با نیروهــایش در آن مستقر بود و فاصــله‌اش تا سد سه روز راه و در فاصــله میان آن تا سد دژها و روستاهای بسیاری قــرار داشت تا آن‌که روز سوم به سد رسیدیم که کـوهی دایـره‌وار بـود. گفته‌اند که یاجوج و مأجوج دو صنف بودند؛ یأجوج بلنـدتر از مـأجوج و هر کـدام از آنـان بین یک ذراع تا یک ذراع و نیم کمتر و یا بیشتر بـود. سـپس به کـوهی بلند رسـیدیم که بر آن دژی قـــرار داشت و ســـدی که ذوالقرنـــبین در گودالی میان دو کوه بنا کرده بود؛ پهنـایش دویست ذراع و بر سر راهی قـــرار داشت که از خـــارج و به اطـــراف زمین متفرق می‌شوند، لذا بن آن را به انــدازه سی ذراع به پائین حفر کـرده و آن را با آهن و برنز پر کـرده بودند تا به سطح زمین برسند، آن‌گاه دو بـازو به مـوازات کـوه از دو سوی گودال کشانده بودند که هر بازو بیست و پنج ذراع و ضخامتی معادل پنجاه ذراع داشـت، ظـاهرا از زیر آن ده ذراع خارج از در، و تمـام آن از خشـتهای آهـنین با پوششی از برنز سـاخته شـده بـود؛ انـدازه هر خشت یک ذراع و نیم در ضـخامت چهـار انگشت. و چنگک آهـنین در دو طـــرف بـــازوان به طـــول صد و بیست ذراع که بر دو

بازو قرار داشت، هر کدام به انـدازه ده ذراع و در عـرض پنج ذراع و بالای چنگک؛ بنای آن با خشت آهنین و برنز تا بالای کوه و ارتفاع آن تا جـایی که چشم کـار می‌کـرد؛ و بنای بالای چنگک در حدود شصت ذراع بود. و بر سر سد، کنگره‌های آهنینی تعبیه شده بود که در اطراف هر کنگره دو شاخ قرار داشت و هر کـدام به سـوی دیگـری متمایل بود؛ طول هر کنگـره پنج ذراع در عـرض چهـار ذراع و بر آن دیوار هفتاد و سه کنگره وجـود داشت و در آهـنین دو لنگه‌ای آویزان بود؛ عرض هر لنگه پنجـاه ذراع در ارتفـاع پنجـاه و هفت ذراع و ضـخامت آن پنج ذراع، و اسـتواری آن در لولایی به اندازه چنگک است. از در و از کوه بـادی نمی‌وزید، گوئی این گونه خلق شده و بر در، قفلی قرار داشت که طـول آن به هفت ذراع و قطر آن به یک بـازو می‌رسـید و قفل را دو مـرد نمی‌توانسـتند برگیرنـد؛ و ارتفـــاع قفل از زمین بیست و پنج ذراع و بر روی قفل کلـونی به انـدازه پنج ذراع قـرار داشـت، بر آن کلیـدی آویـزان بـود که طـول آن به یک ذراع و نیم می‌رسـید و دارای دوازده دندانه بـــــود و هر دندانه به انـــــدازه دسـته‌هاونگ، و قطر کلید چهـار وجب بـود و به زنجـیری آویخته و آن زنجیر به در لحیم شده بـود؛ طـول آن هشت ذراع و قطـرش چهـار وجب؛ و حلقه‌ای که در آن زنجـیر قرار داشت، همچـون حلقه منجـنیق بـود و پاشـنه در، ده ذراع در طـــول صد ذراع عـــرض داشـــت، آن‌چه زیر دو بـــازوان و ظـــاهر آن بـــود به پنج ذراع می‌رســـید؛ و این ذراعها تماما ذراعهـــای ســـیاه باشـــد؛ با در دو دژ وجـــود داشت که هر کدام از آن‌ها دویست ذراع در صد ذراع بـود و بر این دو دژ دو درخت دیـــــده می‌شد و میـــــان آن دو چشمه آب شیرینی روان بود؛ در یکی از دو دژ ابزارهـــای

بنایی، که سد با آن ساخته شده بود و دیگهای آهنین و بشقابهای آهنین که بر روی هر دیگ‌دان (سه پایه) چهار دیگ، همچون دیگ‌های صابون قرار داشت؛ و در آن‌جا باقیمانده خشت‌های آهنی که از شدت زنگ به هم چسبیده بودند، قرار داشت.

رئیس آن دژها هر روز دوشنبه و پنجشنبه سوار می‌شد و ایشان همانگونه که خلافت به ارث می‌رسد، آن درها را به ارث می‌بردند؛ وی سواره می‌آمد و سه مرد همراه او که هر کدام آهنی حلقه‌وار بر گردن داشتند و کنار در نردبانی قرار داشت و او به بالاترین پله نردبان می‌رفت؛ در آغاز روز به قفل ضربه‌ای وارد می‌کردند، از آن سر و صدایی به گوش می‌رسید، همچون سر و صدای کندوی زنبورها، پس از آن ساکت شده تا هنگام ظهر که ضربه دیگری می‌نواختند و با دقت به صدای آن گوش می‌سپردند و صدای آن در نوبت دوم بیشتر از بار اول بود. پس دوباره خاموش می‌شدند تا هنگام عصر که یک ضربه دیگر می‌زدند، این بار ضجه و ناله می‌زدند، تا هنگام غروب آفتاب می‌نشستند و بعد می‌رفتند. منظور از ضربه زدن به قفل آن بود تا کسانی که پشت در قرار داشتند بر وجود پاسداران و حافظان آن در آگاهی یابند و بدانند که هستند نگاهبانی که از خدشه وارد شدن بر در مانع می‌شوند؛ و در نزدیکی این موضع دژی بزرگ وجود داشت که ده فرسخ بود و مساحتش به صد فرسخ می‌رسید. سلام گفت: لذا از اهل دژ که همراه من بودند، سؤال کردم آیا تاکنون زیانی به این در وارد شده است؟ گفتند: هیچ خدشه‌ای بر آن وارد نیست، مگر این شکاف، و شکاف همچون نخ باریکی بود؛ گفتم: از آن برای در خطری باشد؟ گفتند: خیر، این در ضخامتش پنج ذراع به

ذراع اسکندر است، که هر ذراع و نیم سیاه به انـدازه یک ذراع اسـکندر اسـت؛ گفت: به در نزدیک شـدم و با تیغی محل شکاف را تراشیدم، به انـدازه یک درهم تراشه آهن یا بیشتر در دستمال ریختم تا به واثق بالله نشان دهم؛ و بر لنگه در راست، در بـالای آن با آهن به زبـان اول بـاب الیمن نوشته بود، «اگر وعده پروردگارم فرا رسـد، آن را به ویرانه‌ای تبدیل کند و وعده پروردگارم حق است».

بر این بنا نظر کردم، اکثر نوشـته‌ها با خطی زرد از مس و خطی سیاه از آهن نوشته شده بود؛ و در کوه موضعی قرار داشت که درها را در آن‌جا قالب می‌ریختند و موضع دیگری که دیگ‌ها قـرار داشت و در آن‌ها برنزهـای مـذاب را مخلوط می‌کردند و موضعی که در آن سـرب و برنز را ذوب می‌کردنـد، و دیگ‌هـائی شـبیه به دیگ مسی و هر دیگ دارای سه حلقه که در آن زنجیرها و قلاب‌هائی بـود که با آن برنز را از بـالای دیـوار به درون دیگ می‌فرسـتادند؛ از آنـان پرسـیدم که آیا کسی از یـأجوج و مأجوج را دیده‌اید، گفتند که نوبتی عـده‌ای را بـالای کـوه دیدند و باد سیاه رنگی وزیدن گرفت و آن‌ها را از بـالا به پائین انداخت و انـدازه هر مـرد به انـدازه یک وجب و نیم دیده می‌شـد؛ و کـوه از بـیرون نه دامنه‌ای داشت و نه بر آن درخت و کشتزار و رسـتنی یـافت می‌شد و نه چـیزی دیگر، و آن کوه مسطح و قائم و هموار و سفید بود.

هنگـامی که بازگشـتیم دلیلان ما را به سـوی ناحیه خراسـان رهنمـون شـدند که پادشـاه آن به نـام لب بـود؛ سـپس از آن موضع خـارج شـده به موضع پادشـاهی موسوم به طبانوین که صاحب خـراج بـود رفتـه، در آن‌جا چند روزی مانـدیم، از آن موضع خـارج شـده و پس از

هشت ماه به سمرقند درآمدیم، به اسبیشاب رسیده، از رود بلخ گذشتیم، سپس به شرویسنه و بخارا و ترمذ رفتیم، آن‌گاه به نیشابور رسیدیم؛ و از مردانی که با ما بودند گروهی مردند و گروهی از آنان که جان به در بردند بیمار شدند؛ بیست و دو مرد بودند. کسانی که مردند با پیراهنهای‌شان دفن شدند و هر کس بیمار شد، وی را در برخی از روستاها رها کردیم. در بازگشت نیز چهارده تن مردند، لذا وقتی به نیشابور وارد شدیم، مجموعا چهارده نفر بودیم. اصحاب دژها به حد کفایت آذوقه و دیگر ما یحتاج را در اختیارمان قرار داده بودند؛ آن‌گاه نزد عبد الله بن طاهر رفتیم که هشت هزار دینار به من بخشید و به هر مردی که با من بود پانصد درهم، و به سواران پنج درهم و به پیادگان سه درهم، برای هر روز تاری؛ و از قاطرهای که همراهان بود، تنها بیست و سه رأس سالم ماندند؛ تا به سرمن‌رأی وارد شدیم. بر واثق وارد شده، به شرح ماجرا پرداختم و آهنی که از در تراشیده بودم به او نشان دادم؛ خدا را سپاس گفت و امر کرد تا خیرات و صدقات دهند و به هر مردی از مردان که همراهم بودند، هزار دینار بخشید؛ مدت زمانی که به سد رفته و رسیده بودیم شانزده ماه و بازگشتمان دوازده ماه و چند روز طول کشیده بود. سلام ترجمان تمام این خبرها را برایم گفت و از کتابی که برای واثق بالله نوشته بود، بر من دیکته کرد. [المسالک و الممالک، ابن خردادبه، ترجمه سعید خاکرند، صص 153- 157).

جمله اخیر، تأکیدی است که ابن خردادبه برای نشان دادن درستی گزارش اظهار کرده و گوید که علاوه بر آن که از نظر شفاهی مطلب را از سلام ترجمان شنیده، آن را با متن نوشته‌ای که برای واثق نوشته بوده، تطبیق

داده و در واقع، سلام، آن متن را بر ابن خردادبه خوانـده است: «و کان وصولنا الی السـدّ فی سـتّة عشر شـهرا و رجعنا فی اثــنی عشر شــهرا و ایّــام فحــدّثنی ســلّام الترجمان بجملة هـذا الخـبر ثم املاه علیّ من کتـاب کـان کتبه للواثق بالله» [المســالک و الممالـک، ابن خردادبــه، بیروت، دارصادر، 1992، صص 162- 170).

منـــابع بعـــدی این گـــزارش را از روی ابن خـــرداد به نوشته‌اند. اگر کتاب مسـالک و ممالک در حـوالی 280 تا 300 نوشـته شـده باشـد، یکی از نخسـتین اشخاصی که متن آن را از وی نقل کرده، ابن فقیه همــدانی (م 365) است که عین متن عربی را نقل کـرده است. پیداست که به آن اعتمــاد کــرده و آن را طبعا مهم تلقی می‌کــرده است. [البلــدان، ابن فقیــه، تصــحیح یوسف الهــادی، بیروت، 1416، صص 595- 600).

خـبر سـلام ترجمـان در متـون جغـرافی کهن پس از ابن خردادبه

خبر یاد شـده در اعلاق النفیسه ابن رسـته (قـرن سـوم) اشــاره به این روایت ابن خردادبه شــده است (الاعلاق، بــیروت، 1892، ص 149)ـ اما عبــارت او در اعتبــار آن داستان قـدری مبهم است. در واقـع، هم تردید می‌کند و هم می‌افزاید که از نظر او، درست است: «قـــــال ابن خرداذبه حدّثنی سلّام الترجمان و کان یترجم کتب الـترک التی ترد علی السلطان للواثق بالله قـال لمّا رای الواثق بالله کانّ السدّ الذی بناه ذو القرنین بیننا و بین یـاجوج و ماجوج مفتوح دعا بی‌و قال عاینه و جئنی بخـبره، و ضـمّ الخ..... قال ابن خرداذبه فحدّثنی سلّام الترجمان بجملة هـذا الخـبر ثم املاه علیّ من کتـاب کـان کتبه بـذلک الی

الواثق و کتبنـــــاه نحن لتقف علی ما فیه من التخلیط و التزیید لان مثل هــذا لا یقبل صــحّته فوجدته موافقا.... چـنین سـخنانی البته مـورد قبـول نمی‌افتد و من او را با خود موافق یافتم. (الاعلاق النفیسه، ترجمه فارسی، ص 175).

مقدسی (م 380)ـــ جغرافیـــدان دیگـــری است که این گـــزارش را بـــاز از روی کتـــاب ابن خردادبه نقل کـــرده است: و یقع سدّ یأجوج و مأجوج من ورائها علی نحو من شهرین سد ذی القرنین قـرأت فی کتـاب ابن خرداذبه و غـیره فی قصّـة هـذا السـدّ علی نسق واحد و اللفظ و الاسناد لابن خرداذبه لانه کان وزیر الخلیفة و اقـدر علی ودائع علـوم خزانة أمـیر المؤمـنین مع انه یقـول حـدّثنی سـلّام المـترجم آن الواثق باللّه لما رأی فی المنـام کـأنّ السدّ الّذی بنـاه ذو القـرنین بیننا و بین یـأجوج و مـأجوج مفتوح وجّهنی و قال لی عاینه و جئنی بخبره.... [احسن التقاسیم، قاهره، 1411، ص 362].

اعـــزام محمد بن موسی خـــوارزمی بـــرای کشف غـــار اصحاب کهف

جالب است که درهمـان ابتـدا، از قـول سـلام ترجمـان و دقیقا دنباله عبارت بـالا آمـده است: «و کـان الواثق وجه محمد بن موسی الخـــوارزمی المنجم الی طرخـــان ملک الخزر». (همان). این جمله، به صـورت یک جمله معترضه آمـده و ربطی به خـود مـاجرا جز از این جهت که نشـان دهد واثق تلاش مشـــابه دیگـــری بـــرای نـــوعی دیگر از اطلاعـات جغرافیـایی کـرده، نـدارد. به هر روی داسـتان سلام در ادامه آمـده اما بخش پایـانی تلخیص شـده است (همان، ص 365).

گفتـــــنی است که داســـــتان اعـــــزام محمد بن موسی خــوارزمی را خــود ابن خردادبه هم نقل کــرده است. او می‌نویسد: و کـــــــان الواثق بالله وجه محمد بن موسی المنجم الی بلاد الروم لینظر الی اصـحاب الـرقیم و کتب الی عظیم الـــــروم بتوجیه من یوقفه علیهم. فحـــــدثنی محمد بن موسی آن عظیم الـــروم وجه معه من صـــاربه الی قرّه، ثم سـار اربع مراحـل، و اذا جبیل قطر اسـفله اقل من الف ذراع و له ســـــرب من وجه الارض ینفذ الی الموضع الـــذی فیه اصـــحاب الـــرقیم، (و ادامه مـــاجرا) (المســـالک و الممالــک، ص 106).ـ اگر این مـــاجرا هم درست باشد پیداست که واثق عباسی که از پـــــــــیروان مکتب معتزلی است، یک خط خاصی را دنبال می‌کـرده و گرچه ظاهر آن رنگ دینی داشـته اما می‌تواند یک حـرکت علمی مستقل در حوزه جغرافیا و اکتشافات جغرافیـایی به حســاب آید. این حکـــایت را مســعودی هم در مـــروج الــذهب (1/348)ـ آورده است. (و نــیز بــیرونی در آثــار الباقیه، ص 360 و منابع دیگر، و در باره آن بنگرید: تاریخ نوشته‌های جغرافیایی در جهـان اسـلام، کراچکوفسـکی، ص 106).

خبر سلام ترجمان در متون جغرافی پسین

محمد بن محمد ادریسی (م 560)ـ در نزهة المشـتاق فی اخـتراق الافـاق (2/934-ـ 938)ـ آورده و در ضـمن تأکید دارد که آن را از کتـاب ابن خردادبه گرفته و در ضـمن به کتاب جیهانی هم ارجـاع داده است: «و أما ردم یـاجوج و ماجوج فشیء قد نطقت الکتب به و توالی الأخبار عنه و من ذلک ما حکاه سّلام الترجمان أخبر عنه بذلک عبید الله

بن خرداذبه فی کتابه و کـــذلک أخـــبر به أیضا أبو نصر الجیهانی فقالا....» (همان، 934)

البکری (م 487)ـ هم در کتـاب المسـالک و الممالک خـود حکـایت سـلام الترجمـان را آورده و او را چـنین معـرفی کرده است که «و کان هو الذی یـترجم کتب الـترک الـتی کانت تـرد علی الواثق». (المسـالک و الممالـک، بـیروت، دارالغرب الاسلامی: 1/ 455- 458).

نکته شگفت در سخنان البکری این است که پیش از نقل گزارش سـلام ترجمـان، از قـول ابن عفـیر گوید: معاویه بن ابی سفیان، 25 نفر را به سمت سد یاجوج و ماجوج فرســـتاد ه وضع آن چگونه است. وی در این بـــاره به پادشـاه خـزر نامه نوشت تا به آنـان اجـازه عبـور دهد و هـدایایی بـرای آن‌ها فرسـتاد. آنـان رفتند تا به دو کـوه رسیدند....» این گزارش پنج سطر است اما حکایت از آن دارد که پیش از مـاجرای سـلام ترجمـان، چـنین حکـایت مشابهی وجود داشته است. (المسالک و الممالک بکـری، 1/455).

جغرافیـدانان بعـدی یکسـره حکـایت سـلام ترجمـان را آورده‌اند و این نقل تا زمـان یـاقوت حمـوی ادامه دارد، هرچند وی آن را مختصر آورده و در پایـــان یک علامت سـؤال هم در برابر این گـزارش می‌آورد: «قد کتبت من خـبر السد ما وجدته فی الکتب و لست أقطع بصـحة ما أوردته لاختلاف الروایات فیه و اللّه أعلم بصـحته، و علی کل حال، فلیس فی صحة امر السد ریب و قد جـاء ذکـره فی الکتاب العزیز» (معجم البلدان: 3/ 199- 200).

ایراد یاقوت به اختلافاتی که در جزئیات نقلها وجود دارد و باید از این جهت در شگفت بـود که به رغم آن که منبع همه ابن خردادبه اســـت، چـــرا این اختلاف در نقل پدید آمــده است. در این‌جا باید اعــتراف کــنیم که ما دقیقا از این اختلاف آگاه نیستیم و منهای جزئیاتی که در گزارش ادریسی قــدری مفصل‌تر آمــده (و احتمــال دارد به متن مفصل مســالک و ممالک ابن خردادبه دسترسی داشــته) بقیه نقلها بســـیار به هم نزدیک است. با این حـــال باید همه متنها مقایسه شود تا دقیقا ایراد یاقوت درک شــده و اگر قرار است با این قبیل جوابها که اختلافـات جـزئی را نباید دلیل بر رد کلی آن دانســـــــت، به آن پاسخ داد، امکانش وجود داشته باشد.

گزارش سلام، هم‌چنین در کتـاب ابن وصـیف شـاه که به احتمـال درگذشــته 599 است نــیز آمــده است. (مختصر عجایب الدنیا، بیروت، دارالکتب، 1421، ص 192- 194).

بعد از یاقوت نیز منابعی چون خریـدة العجـائب و فریـدة الغـرایب (ابن وردی م 749، ص 186)ـ و نــیز نویســنده الروض المعطـار (محمد بن عبـدالمنعم حمـیری، م 900) این گزارش را آورده‌اند (الروض: 310- 311).

خبر سلام ترجمان در کتابهای تاریخی

ثعالبی مرغنی (350-ـ 429)ـ از ادیبان و مورخـانی است که این گزارش را نقل کرده و گوید: «و الذی حکاه سلام الترجمـان فی ذکر السـدّ من حـدیث البـاب و العضـادة و وصف القفل و المفتاح و الدندانجات کالأسطوانات، غیر معتمد علیه لأنه غـــیر موافق لما نطق به القـــرآن من وصفه...» (غرر السیر: 440)

به تـدریج نقل این حکـایت، از آثـار جغـرافی به کتابهـای تاریخی هم کشـیده شـده و ابن جـوزی (م 597)ـ یکی از نخســـتین افـــرادی است که آن را در اثر بـــزرگ خـــود المنتظم (بــیروت، 1412، 1/294-ـ 297)ـ آورده است. طبعا منبع او هم ابن خردادبه است و بس.

نویسنده مجمل التواریخ (قــرن ششم) هم بــدون اشــاره به نـــــــام خردادبه آن را به فارسی آورده است (مجمل التواریخ و القصص، تصحیح نجم آبادی، آلمان، 1378، ص 379).

متن ترجمه زیباست و بنــابرین در این‌جا که فضا مجــازی است و خیلی هزینه نــدارد! بهــتر است این ترجمه را هم که خلاصه اصل است، بیاورم:

«و از سلام التّرجمان روایتست که امیر المؤمنین الواثق باللّه اندر خواب چنان دید که: سدّ یاجوج و ماجوج گشاده شده بودی. پس مـرا فرمـود تا بـرگ بسـازم و آن‌جایگـاه روم، تا معاینه ببینم. و پنجاه مرد مـرا داد و پنجـاه هـزار دینـــار و ده هـــزار درم دیت، و هر مـــردی را هـــزار درم فرمـــود، و یک ســـاله روزی و دویست شـــتر داد تا زاد کشند. و مرا نامه فرمـود به اسـحق بن اسـمعیل صـاحب ارمنیه، و آن‌جا رفتیم؛ و اسحق مرا نامه‌یی داد به صاحب ســریر، و آن‌جا رســیدیم. و او ســاز کــرد و دلیل و نامه فرستاد به ملک آلان، و او ما را به فیلان شاه فرستاد. و از آن‌جا ما را نامه نوشـــتند به ملک طرخـــون. و آن‌جا رفــتیم و روزی و شــبی بمانــدیم. و پنجــاه مــرد با ما بفرســتاد و ســاز کــرد. و بیست و پنج روز برفــتیم تا به زمینی سیاه برسیدیم، و بوی مردار و نـاخوش می‌افتـاد، سخت عظیم. و ما ساخته بودیم بویهـای خـوش، دفع آن

را، به هــدایت خــزران. و بیست و نه روز بــرین صــفت برفتیم.

ازان حال و جایگاه پرسیدیم، گفتند: درین زمین جماعتی بی‌قیاس مرده‌اند. بعد ازان به شهرهای خراب رسیدیم و بیست روزه راه برفــتیم. گفتند: این همه شــهرها آنست که از یاجوج و ماجوج خراب گشته است از سال‌ها باز.

بعد ازان به حصــنهای بســیار رســیدیم نزدیک ســدّ، بر شعبی ازان. و آن‌جا قومی بودند مسـلمان و قرآن‌خـوان و مسـجد و کتّـاب بر عـادت، و به تـازی و پارسی سـخت فصیح. پس از ما احوال پرسیدند. گفـتیم: رسـولان امـیر المؤمـنین‌ایم. ایشـان خـیره شـدند و به تعجّب یک‌دیگر را همی‌گفتند: امیر المؤمنین؟ پس گفتند: جوانست یا پــیر، و کجا باشد؟ گفتیم: جوانست و به شهر ســامرّه باشد از ناحیت عراق. گفتند: ما هرگز این نشنیده‌ایم.

پس ســوی دربند و کــوه رفــتیم. یــافتیم کــوهی املس بی‌هیچ نبات، سخت عظیم و کوهی بریده به وادی، عرض آن صد و پنجاه گز. و برابر دو عضـاده بنا کـرده از هر دو روی وادی، عـرض هر یکی- آن‌چه پیـدا بـود- بیست و پنج گـز، و ده رش به زیر انـدر خـارج بر سـان خـوان، همه از خشـتهای آهـنین و ملاط روی گداخته کـرده، و پنجـاه گز بــالای آن؛ و دربنــدی آهــنین ســاخته، و گوشه‌های آن بر عضاده‌ها نهاده، درازا صد و بیست گز برین عضاده‌ها؛ بر سر هر یکی ازین دربند مقدار ده رش انــدر پنج؛ و بــالای این دربند هم ازین خشت آهـنین، هرچند دیـدار بـود بصر را، بر ارتفــاع تا سر اصل کــوه، و شــرفه‌ها بــالای آن ساخته و قرنه‌هـای آهـنین درهم گذاشـته، و دری از آهن به دو پــاره بر وی آویختــه، هر یکی را عــرض پنجــاه در

پنجاه گز و پنج گز ستبری آن، قایمه‌ها بر مقدار دربند. و برین در، بر بالا پانزده رش بـر، قفلی برنهـاده هفت من و یک گز پـیرامونش، و بـالای این قفل پنج‌رش، حلقه‌یی ساخته درازتر از قفل و قفیزهای سخت عظیم بـزرگ، و کلیـــدی یک گز و نیم با دوازده دندانـــه، هر یکی چندانکه دسـته‌هاونی قویـتر انـدر سلسـله‌ی هشت گـز، و چهـار بدست دور آن، آویخته اندر حلقه‌ی بزرگ‌تر ازان منجـنیق در سلسله؛ و آستانه‌ی در ده گز به طول، انــدر بسط صد گز، راست میان هر دو عضاده، و آن‌چه پیدا بـود پنج گـز، همه به ذراع سواد.

و رئیس این حصـنها هر آدینه برنشسـتی با ده سـوار، و هریکی پتکی آهنین به وزن پنجاه من داشتندی. و سه بار بـران قفل زدنـدی سـخت، تا آن جمـاعت، که به نزدیک دربند بودندی آواز بشنیدندی؛ بدانسـتندی که آن را هنـوز نگاه‌بانان‌اند. و آواز و غلبه‌ی ایشـان شـنیدندی. و نزدیک این کـوه حصـنی بـزرگ بـود، ده فرسـنگ در ده فرسـنگ فضـــای آن، و بر چند این دربند دو حصن دیگر بـــود و چشمه‌یی آب. و اندر یکی حصن بقیّت آلت عمارت نهاده، از عهد ذو القرنین دیگهـای بـزرگ از جهت گـداختن روی را، مانند دیگ صـــابون، و مغرفه‌ها از آهن، و خشـــتهای آهنین به ملاط نحـاس بر هم بسـته، هر خشـتی یک گز و نیم به طـول و همین‌قـدر عـرض و چند یک بدست سـمک آن. بعد ازان پرســـیدیم که: شـــما کس را از ایشـــان دیده‌اید؟ گفتند:

وقـــتی بســـیار بر سر شـــرفه‌ها آمدنـــد، هر شخصی چند بدسـتی و نیم بیش نبودند. بعد ازان بـادی سـیاه برآمد و بازپس افکندشان. و نیز کس را ندیدیم.

چون ما را بران اطلاع افتاد قصد بازگشتن کردیم. و ما را دلیلان دادند و زاد. و به ناحیت مشرق بر هفت فرسنگی سمرقند بیرون آمدیم و سوی عبد اللّه بن طاهر آمدیم. مرا صد هزار درم داد، و هر مردی را که با من بودند پانصد درم بداد.

و از آن‌جا به سامرّه بازآمدیم پیش امیر المؤمنین و این قصّه بگفتیم. و اندرآمدن و شدن ما بیست و هشت ماه روزگار گذشته بود. و ازین خبر نزدیکتر به دیدار و صفت سدّ اسکندر هیچ روایت نیست- و اللّه أعلم.» (مجمل التواریخ: ص 379- 380).

جمله اخیر آن باز از نگاه معرفتی جالب است که «از این خبر نزدیکتر به دیدار و صفت سد اسکندر هیچ روایت نیست».

منهاج سراج (م 698)ـ هم به اجمال نوشته است که سلامه (کذا) ترجمان را الواثق بالله بفرستاد تا از سد سکندر او را خبر آورد که در خواب دیده بود که سد سکندر خراب شده. سلامه را مال بسیار داد و پنجاه هزار مرد با او بفرستاد تا از سر من رأی بخراسان آمدند و از آن‌جا به قول به طرف خزر رفتند و به یک قول به طرف کرج و مدت دو سال و هفت ماه در آن سفر بماندند و باز آمدند و صفت سد و طول و عرض و درازگاه و کلید و خلقی که بر آن موکلند از عهد ذوالقرنین همه بیاوردند چنانچه در قصص مسطور است (طبقات ناصری، تهران، 1363، 1/115]ـ روشن است که تا چه اندازه این ماجرا رنگ داستانی به خود گرفته است. قزوینی هم این حکایت را هم در عجایب المخلوقات (129)ـ و هم در آثار البلاد (ص 597)ـ آورده

است. در دوره‌های متاخر نهایه الارب (14/135، 309) و البدایة و النهایه (7/125) آن را نقل کرده‌اند.

دیدگاه پژوهشگران و شرق شناسان در باره گزارش سلام ترجمان

اما دیدگاه محققان عصر جدید در باره این گزارش چیست؟ در این باره کراچکوفسکی (م 1951)ـ در اثر برجسته و به عبارتی شاهکار خود «تاریخ نوشته‌های جغرافیایی در جهان اسلامی»(ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، 1379)ـ گزارشی از مواضع مختلف پژوهشگران (به ویژه روسها) در این باره بدست داده که مرور بر آن‌ها می‌تواند ارزیابی آن‌ها را از این گزارش به ما بدهد. کراچکوفسکی می‌نویسد:

«سفر معروف سلام ترجمان (مترجم) به نواحی شمال، با نام خلیفه الواثق قرین است که از پیش به عنوان تشویق کننده سفرها از وی سخن داشتیم. این سفرنامه نسبت به وطن شوروی ما اهمیتی خاص دارد و عجب نیست که بیش از دو قرن پیش نسبت بدان توجه داشته‌ایم و بایر، یکی از نخستین آکادمیسین‌های ما، در اولین جزو شرحهای آکادمیایی درباره سلّام ترجمان چیز نوشته است. در هفتاد سال اخیر نظر محافل علمی در مورد سلّام تغییر چندانی نیافته است زیرا گر چه اشپرنگر از سال 1864/ـ 1281 آن را یک «گمراه کردن عمدی» شمرده، و گریگوریف. ولی مینورسکی در سال 1937 آن را حکایتی خرافی دانسته‌اند که در آن چندین نام جغرافیایی آمده است؛ اما نباید آرای مخالف آن را ندیده گرفت، زیرا از سال 1888/ 1306 دخویه این سفر را واقعه‌ای تاریخی و تردیدی‌ناپذیر شمرده که در خور

توجّه دانشـــوران اســـت، و توماشک متخصّـــص مؤثّق جغرافیـای تـاریخی، نـیز نظر او را تأیید کـرده است. هم اکنون و اسیلیف، دانشمند بـیزانس شـناس، عقیـده دارد که می‌توان گفت سـلام روایتهـای محلّی را که در نقـاط مسافرت خود دیـده بـرای خلیفه نقل کـرده است. چنـان می‌نماید که این نظر اخیر موجّه است، ولی سفرنامه را، مانند همه آثـار دیگر از این قبیـل، نمی‌تـوان رسـاله‌ای جغرافیایی شمرد، بلکه مجموعه‌ای است شـامل مطـالب روایـتی و پـاره‌ای مشـاهدات شخصی که در قـالب ادبی ریخته شده است. پیش از هر چـیز، باید به یـاد داشت که روایت سفرنامه موثّق اسـت، زیـرا ابن خرداذبه آن را به لفظ خـــود ســـلّام نقل می‌کند و در پایـــان روایت خـــود اضافه می‌کند که نخست آن را از سلّام شـنیده سـپس از گزارشی که به خلیفه داده برای او رونویس شـــده است. و گفتار مقدسی درباره ابن خرداذبه در همین بـــاب مؤیّد صـــحت روایت است که گوید: «وی وزیر خلیفه بـــود و به ودایع علـــوم خزانه امـــیر مؤمنـــان دســـترس داشت»، به علاوه، این‌که وی قصّه را بی‌واسطه از صاحب آن شنیده است. این قصّـــه در نوشـــته‌های جغرافیـــایی عـــرب رواج کامل یافت و جغرافی شناسان متقدّم و متاخّر، همچـون ابن رسته، یاقوت، ابو حامد غرناطی، ادریسی، قزوینی، نـــویری، و دیگـــران، با کمی اختلاف آن را نقل کرده‌اند. ادریسی چند مطلب از آن نقل می‌کند که ظـاهرا در متن اصـــلی ابن خرداذبه بـــوده که به ما نرســـیده و از مختصر کتـــاب وی که اکنـــون هست افتـــاده است. انگـــیزه راهی کردن این سـفارت، همچـون انگـیزه فرسـتادن محمّد بن موسی منجّم بـرای تحقیق از خـبر اصـحاب کهـف، تخیّل محض بوده است؛ زیرا خلیفه در خواب دیده بـــود که گویا

سدّی که اسکندر برای جلوگیری از نفوذ یأجوج و مـأجوج ساخته بود شکسـته است. شـاید بـاعث این خـواب هـول انگیز، شایعه‌هایی بود که به دنبال انقراض دولت اویغـور به دست قوم قرقیز به سال 840 درباره حرکات ترکـان در اواسط آسیا به گـوش می‌رسـید. با صـرفنظر از همه تفصیلات، خطّ سیر سـلام از راه ارمنسـتان و گرجسـتان تا بلاد خــزر به ســوی شــمال بــوده و از آن‌جا در جهت مشرق سوی دریای قـزوین [بحر خـزر] رفته و به دریاچه بالخـاش و تسـونگاریا رسـیده و از آن‌جـا، از راه بخـارا و خراسان، به سامرّه عراق بازگشــته است. وی بی‌گفت و گو سدّ معروف قفقـاز را در دربند دیـده، و چنانکه دخویه مدلّل داشـته، کـاملا ممکن است که به دیـوار بـزرگ چین نیز رسیده باشد. درباره خلطی که در گـزارش وی میـان دو دیوار هست، چـنین توضـیح می‌تـوان داد که به دوران خــوارزمی، معاصر ســلّام، دو روایت دربــاره ســدّ ذو القرنین بوده که یکی آن را در مشرق و دیگری در شمال می‌دانسته است. محتملا سلام می‌خواسـته است همـراه با ثبت کردن مشاهدات خود، روایت قـرآن را نـیز دربـاره سـدّ یـأجوج و مـأجوج در قـالب ادبی نقل کـرده باشد. مسلما نمی‌توان قلمـرو سـفر او را به ناحیه واقع میـان کریمه و اورال محـدود کـرد، چنانکه در همین سـال‌های نزدیک زیچی، دانشور مجار، بر این رفته و سد را یکی از معــابر کوههــای اورال گرفته که در آن‌جا به وســیله بلغارها اســتحکاماتی پدید آمــده بــوده است. یکی از تاریخی اروپای شـرقی و آسـیای وسطاسـت، گفت و گو از سلّام را چنین به سر می‌بـرد: «تردید نیست که سـلّام در حدود سال‌های 842-ـ 843 ضمن سفری از قفقـاز و سرزمین خزر به سوی شرق رفته، سـپس از راه خـود از

برســـخان و طـــراز (تـــالاس) و ســـمرقند به خراســـان بازگشته، و در این سفر دیواری یا معبری کوهســـتانی را که همانند دیوار بوده دیده است». 176 بدینسان می‌توان گفت که در این اواخـر، سـلّام تا انـدازه‌ای مـورد اعتمـاد محافل علمی شده است. کسـانی خواسـته‌اند سـفرنامه سلّام را یک داستان خیالی بدانند و بس، ولی نباید از یاد بـبریم که منـابع افسـانه‌های جغرافیـایی در نوشـته‌های عربی درجای دیگر است و با قصّه‌ها و حکایتهای دریـایی از بلاد شـــرق چـــون هند و مجمع الجزایر مالایا یا بلاد مغرب و بخصوص سواحل شرقی افریقا مربوط است. و این قصّـه‌ها به قـرن نهم/ سـوم ه. در بنـدرهای خلافت همچـــون بصـــره و ســـیراف و مخصوصا در بغـــداد رونق گرفت. و قصّه پردازان بندرت حکایـات خـود را در ضـمن کتـابی آورده‌انـد، بلکه این حکایـات غالبا به قلم کسـان دیگر که گـــاه معاصر آن‌ها یا وابســـته به نســـلهای بعد بوده‌اند، به جا مانده است. (تاریخ نوشته‌های جغرافیـایی در جهان اسلامی، ص 113- 114).

بـــدین تـــرتیب با بخشی از دیـــدگاه‌هایی که در بـــاره این گزارش وجود دارد، و برخی آن را خرافه دانسته و برخی به آن اعتماد کرده‌اند آشنا می‌شویم.

شر وجود ندارد – تنها جهل است

برخی باورها بر پایه سیستم دوگانه نیکی در برابر شر هستند. در این باور تنها یک نیروی خوب (خدا) و یک نیروی شر (شیطان) وجود دارد، و انسانها در میان این دو نیروی مطلق قرار دارند. در طول تاریخ این سیستم اعتقادی از سوی میلیونها میلیون انسان پذیرفته شده است. اما شهادتهای NDE به ما ذهنیت بهتری در خصوص معتبر بودن این مفاهیم الهی و فلسفی میدهد. تجارب نزدیک به مرگ به ما راهکاری واقعی و منطقیتر در قبال پارادوکس کلاسیک «مساله شر» میدهد. آن‌چه که در مذاهب بشری به آن «گناهان» اطلاق میشود، در تجارب NDE «اشتباهات» نامیده میشود که خداوند با آن اشتباهات به انسان امکان کسب آموزش بیشتر و تکامل روحانی را میدهد. آن‌چه که در این مذاهب به عنوان «شر» شناخته شده است، در تجارب NDE «جهل» نامیده شده‌اند. این باور افراد «که شیطان مرا فریب داد» در تجارب NDE ناشی از «خود ما و افکار منفی ما» است. نمونه‌هایی از این تجارب در ادامه آمده است:

اشتباهات بخش پذیرفته شده‌های از تجربه انسانی هستند. ما این‌جا هستیم تا تمام اشتباهاتی که می‌توانیم را بکنیم چرا که از طریق این اشتباهات یاد میگیریم. تا زمانی که آن‌چه میکنیم در مسیری است که آن را در قلب و فکر خود درست میدانیم، در مسیر درست هستیم. اگر اشتباهی کردیم باید اشتباه بودن آن را بپذیریم و باید آن را کنار گذاشته و تلاش کنیم تا دوباره مرتکب همان اشتباه نشویم. نکته مهم این است که

بیشــترین تلاشــمان را بکــنیم و اســتانداردهای خــود در خصــوص خــوبی و حقیقت را حفظ کــنیم و ملاک ما از درست و نادرست تأیید و نظر دیگران نباشد.

خدا ما را همـانگونه که هسـتیم دوست دارد. هنگـامی که اشتباهی میکنیم باید طلب بخشش نمـاییم و بپـذیریم که بخشـیده میشـویم. نباید با احسـاس گنـاه به زنـدگیمـان ادامه دهیم و در کنـــار آن نباید اشـــتباهاتمان را تکـــرار کنیم. باید از اشـتباهاتمان بیـاموزیم. خـدا از ما میخواهد کـــاری که دوست داریم و قلبمـــان ما را به ســـوی آن می‌خواند را انجــام دهیم. این به معــنی انتخــاب است و لزوماً همه انتخابها انتخاب درست نیسـتند. گسـترهای از احتمالات وجود دارد و ما باید بهترین آن را انتخاب کنیم. (هوارد استورم)

در این‌جا هیچ گنـــاهی مانند آن‌چه در دنیا میدانیم وجـــود نـدارد. تنها مسـاله معـنی دار در دنیـای روحـانی اندیشه ماست. هســته اصــلی موجــودیت ما عشق و نــور است. (جین اسمیت)

در روح انسان هیچ شری وجود ندارد. کمبود عشق انسان-ها را تغییر میدهد. ما طراحی خداوند هســتیم مانند بقیه جهان. هیچکسی گم نمیشود چرا که همگی نجــات یافته-ایم. (ملن-توماس- بندیکت)

هرچه بیشـتر روی خـرد فـردی خـود کـار کـنیم و خـود را مجزا ببینیم، این احساس که از کل جدا هستیم را بیشتر میکـنیم. جـدایی خـود از کل چـیزی است که مـردم به آن گناه میگویند. (ادگار کیسی)

بزرگ‌ترین دشمن ما خودمان هستیم. (جورج اندرسون)

جهنم سطوحی از قالبهای فکری منفی است که در نزدیکی قلمرو زمینی هستند. مانند اعتیاد، ترس، جرم، خشم، عصبانیت، ندامت، ترحم به خود (خود را قربانی دیدن)، خودبینی یا هر چیزی که مانع میان ما و نیروی نورانیمان است. ما در جهنم میمانیم تا زمانی که به بهترین نحوی تکامل پیدا کنیم. هیچ محکومیتی وجود ندارد و تنها روی قضاوتها، اشتباهات، ناهمسوییها و اتلافها کار میشود، چیزی که برخی افراد به آن گناه می-گویند. (پی. ام. اچ. آتواتر)

افکار منفی به دلیل جهل است. ارتعاشات بالاتر نشان دهنده عشق و توسعه روحانی است و ارتعاشات کم نشانه پستی و شر است. (آرتور ینسن)

من میدانم که خداوند به عنوان بخشی از طرح خود، در جهت رشدمان، در دورههای خاصی ما را درگیر آزمایش میکند، زمانی برای پاک و خالص شدن، زمانی که ما اغلب مجبور به اخذ تصمیمات جدید بر اساس باور خود و با ایمان به او میشویم. (بتی ایدی)

اگر هر یک از ما نور خود را به اشتراک بگذاریم بزودی تمام نقاط تاریک از بین میروند و با از بین رفتن تاریکی دنیا التیام مییابد. هم‌چنین شروع به درمان روح خود خواهیم کرد. (بتی ایدی)

شر و پلیدی وجود ندارد. آن‌چه انسانها به آن شر می-گویند در واقع جهل و حماقت است. بنابراین هیتلر مرد شروری نبود. او تنها به طور باور نکردنی از این حقیقت غافل بود که از سطح روحانی خود عقب مانده است. این افراد شایسته ترحمند. درسهای بزرگی می-

تــوان از جنگ جهــانی دوم گــرفت. عشق بــدون قید و شــرط باید حــتی انســانهــایی مانند هیتلر را در بر گــیرد. تنفر از فردی که از قافله جا مانده، دشوار است. (کوین ویلیامز)

سفر به زحل: ارباب حلقه‌های منظومه شمسی

زحل از نظر فاصله با خورشید ششمین سیاره و از نظر ابعاد دومین سیاره‌ی بزرگ در کل منظومه‌ی شمسی است. زحل را به خاطر داشتن هزاران حلقه‌ی زیبا و منحصربه‌فرد می‌توان ارباب حلقه‌های منظومه‌ی شمسی نامید. زحل هم مانند مشتری یک غول گازی با شعاع 9 برابر زمین است این در حالی است که چگالی آن یک هشتم زمین است. زحل با نام اساطیری ساترن بر اساس خدای کشاورزی روم نام‌گذاری شده است.

ساختار داخلی زحل ترکیبی از آهن، نیکل و سنگ است (ترکیب‌های سیلیکونی و اکسیژنی). هسته با یک لایه‌ی هیدروژن فلزی احاطه شده است، لایه‌ی میانی هیدروژن مایع و هلیوم مایع است و در نهایت یک لایه‌ی بیرونی گازی وجود دارد. دلیل رنگ زرد ملایم زحل وجود کریستال‌های آمونیاک در جو فوقانی آن است. جریان الکتریکی داخل لایه‌ی هیدروژن فلزی باعث افزایش میدان مغناطیسی این سیاره شده است. قدرت میدان مغناطیسی مشتری بیست و یک برابر زحل است. جو خارجی این سیاره آرام و بدون تلاطم است. سرعت باد در بعضی مناطق زحل به 1800 کیلومتر در ساعت می‌رسد که از مشتری بیشتر است.

تاکنون 62 قمر برای زحل کشف شده‌اند که از میان آن‌ها 53 قمر نام‌گذاری شده‌اند. بزرگ‌ترین قمر زحل تایتان، دومین قمر بزرگ در منظومه‌ی شمسی و حتی از سیاره‌ی عطارد هم بزرگ‌تر است. تایتان تنها قمر در

کل منظـــــومه‌ی شمسی است که از یک جو قابل توجه برخوردار است.

شکل‌گیری

زحل هم مانند دیگر سیاره‌های منظومه‌ی شمسی تقریبا 4.6 میلیارد سال پیش از یک سحابی خورشیدی تشـکیل شد. این سحابی، ابری بزرگ از گاز و غبار سـرد بـود که احتمالا از برخورد یک ابر یا موج سوپرنوا به وجـود آمـده است.

به طور کلی دو نظریه در مـورد شـکل‌گیری سـیاره‌ها در منظومه‌ی شمسی وجـود دارد. اولین و قابل قبـول‌ترین نظریـــه، نظـــریه‌ی تجمع هســـته است که در مـــورد سـیاره‌های سـنگی تا حد زیـادی به واقعیت نزدیک است اما در مـــورد غول‌هـــای گـــازی مانند زحل با مشـــکلاتی روبه‌رو می‌شـــود. دومین نظریـــه، نظـــریه‌ی ناپایـــداری دیسک می‌تواند در مورد غول‌های گازی درست باشد.

مدل تجمع هسته

تقریبا 4.6 میلیارد سال پیش، منظـومه‌ی شمسی ابـری از گاز و غبار موسـوم به سـحابی خورشـیدی بـود. جاذبه بـــاعث شد مـــواد شـــروع به چـــرخش کنند در مرکز این چرخش خورشید به وجود آمد.

با ظهور خورشید مواد بـاقی مانـده به یک‌دیگر پیوسـتند. ذرات کـــوچک‌تر با نـــیروی جاذبه به ذرات بزرگ‌تر تبـــدیل شـــدند. بادهـــای خورشـــیدی عناصر کـــوچک‌تر از جمله هیـدروژن و هلیـوم را از منـاطق نزدیک به خورشـید دور

کردند و به‌این‌ترتیب مواد سنگین و سنگی در نزدیکی خورشید منجر به شکل‌گیری دنیاهای سنگی شدند.

اما در فاصله‌ای دورتر بادهای خورشیدی تأثیر کمتری بر عناصر سبک‌تر داشتند و به‌این‌ترتیب غول‌های گازی مثل زحل به وجود آمدند. شهاب‌سنگ‌ها، ستاره‌های دنباله‌دار، سیاره‌ها و قمرها به همین شکل ایجاد شدند.

می‌توان گفت زحل تقریبا به طور کامل از گاز سبک هیدروژن تشکیل شده است و البته بخش قابل توجهی از آن را هم هلیوم تشکیل می‌دهد. ردپای کوچکی از عناصر دیگر هم در جو آن دیده می‌شود. زحل برای جذب این گازها در این مدل باید هسته‌ی بزرگی داشته باشد. به این ترتیب نیروی جاذبه‌ی هسته‌ی سنگین عناصر سبک‌تر را قبل از دور شدن آن‌ها توسط بادهای خورشیدی به سمت خود جذب کرده است.

مدل ناپایداری دیسک

اما نیاز به زمان کوتاه برای شکل‌گیری غول‌های گازی یکی از مشکلات مدل تجمع هسته است. بر اساس مدل‌ها این فرآیند در مدل تجمع هسته میلیون‌ها سال به طول می‌انجامد. در عین حال مدل تجمع هسته با مسئله‌ی انتقال سیاره‌ها هم روبه‌رو می‌شود زیرا سیاره‌های کوچک در مدت کوتاهی در مدار دور خورشید قرار گرفتند.

بر اساس یک نظریه‌ی نسبتا جدید موسوم به ناپایداری دیسک توده‌های گاز و غبار در اوایل حیات منظومه‌ی شمسی به یک‌دیگر پیوسته‌اند به مرور زمان این توده‌ها فشرده شده‌اند و غول‌های گازی را شکل داده‌اند. این

سیاره‌ها سریع‌تر از همتایان خود در مدل تجمع هسته تشکیل شده‌اند و زمان شکل‌گیری آن‌ها حتی به چندهزار سال هم می‌رسد.

خصوصیات فیزیکی و ترکیب

به این دلیل که بیشترین بخش زحل از هیدروژن و هلیوم تشکیل شده است، یک غول گازی است. زحل هم مانند مشتری سطح مشخصی ندارد اگرچه ممکن است یک هسته‌ی جامد داشته باشد. چرخش زحل باعث شده شکل این سیاره در قسمت قطب‌ها پهن شود و در استوا برآمده. مشتری، اورانوس و نپتون دیگر غول‌های گازی منظومه‌ی شمسی هم چنین شکلی دارند.

زحل تنها سیاره‌ی موجود در منظومه‌ی شمسی است که چگالی آن از آب کمتر است. اگر اقیانوس بزرگی وجود داشته باشد و زحل را در آن بیندازید روی آب شناور خواهد ماند. تقریبا کمتر از 30 درصد هسته‌ی زحل چگال‌تر از آب است بااین‌حال چگالی این سیاره به طور کلی به 0.79 گرم بر سانتی‌متر مکعب می‌رسد. جرم مشتری 318 برابر زمین است و این در حالی است که جرم زحل 95 برابر جرم زمین است. به طور کل مشتری و زحل 92 درصد از کل جرم سیاره‌ای را در منظومه‌ی شمسی تشکیل می‌دهند.

نمودار ترکیب‌های زحل

بر اساس مدل‌های استاندارد سیاره‌ای، ساختار داخلی زحل مشابه ساختار داخلی مشتری است؛ یعنی یک هسته‌ی سنگی در مرکز که با هیدروژن و هلیوم احاطه

شده است. تـرکیب هسـته‌ی زحل مشـابه زمین است اما تراکم آن بیشتر است.

در سال 2004 دانشمندان جـرم هسـته‌ی زحل را 9 الی 22 برابر جرم زمین تخمین زدند. هسـته‌ی زحل با لایه‌ی ضخیمی از هیدروژن فلزی مایع احاطه شـده اسـت، پس از این لایه یک لایه‌ی مـایع از هیـدروژن مولکـولی قـرار گرفته که با افــزایش ارتفــاع کم کم وارد فــاز گــازی می‌شـود. خـارجی‌ترین لایه در ارتفـاع 1000 کیلومـتری قرار دارد و از گاز تشکیل شده است.

زحل 2.5 برابر انرژی دریافتی از خورشید را آزاد می‌کند

فضای داخلی زحل بسـیار داغ است و دمـای هسـته‌ی آن به 11’700 درجه‌ی ســانتی‌گراد هم می‌رسد. زحل 2.5 برابر انرژی دریافتی از خورشــید را در فضا آزاد می‌کند. انرژی گرمایی مشتری بر اساس مکـانیزم فشرده‌سـازی جـاذبه‌ای کند کلـوین هولمهلـتز (این مکـانیزم وقـتی رخ می‌دهد که سطح یک ستاره یا سیاره سـرد شـود. فرآیند سردسازی باعث کاهش فشار می‌شود و ستاره یا سیاره کوچک می‌شــود) به وجــود می‌آید اما این فرآیند بــرای توصـیف گرمـایش زحل کـافی نیست چـرا که جـرم زحل کمتر است.

یک مکانیزم دیگر تولید گرما بارش قطره‌هـای هلیـوم در اعماق زحل است. با سقوط قطره‌ها روی هیـدروژن کم تراکم، گرما آزاد می‌شود. قطره‌ها یک دیواره‌ی هلیـومی دورتادور هسته انباشته می‌شوند. باران الماس علاوه بر زحل در مشتری، اورانوس و نپتون هم رخ می‌دهد.

جو و ابرها

جو خارجی زحل شامل 96.3 درصد هیدروژن مولکولی و 3.25 درصد هلیوم است. به طور کلی 75 درصد زحل را هیـدروژن و 25 درصد آن را هلیـوم تشـکیل می‌دهد و ردپـایی هم از مـواد دیگر مثل متـان و آب منجمد را می‌تـوان در جو آن پیـدا کـرد. مقـادیری از آمونیـاک، استیلن، اتـان، پروپـان، فسـفین و متـان هم در جو زحل کشف شـده‌اند. ابرهـای فوقـانی ترکیـبی از کریسـتال آمونیـاک هسـتند درحالی‌که ابرهـای زیـرین ترکیـبی از آمونیوم هیدروسولفید یا آب هستند.

اگرچه جو زحل شباهت‌های زیادی به جو مشتری دارد اما از دور یکنـواخت به نظر می‌رسد. جو زحل یک الگـوی نواری مشابه مشتری دارد. این نوارها در نزدیکی اسـتوا عریض‌تر می‌شـوند. تـرکیب ابرها در نـواحی مختلف متناسب با ارتفاع و افزایش فشـار تغیـیر می‌کنند. زحل یکی از بادخیزترین نقاط در کل منظومه‌ی شمسی است و سـرعت وزش بـاد در منـاطق اسـتوای آن به 1800 کیلومتر بر ساعت هم می‌رسد.

این سیاره از نظر سرعت باد در منظـومه‌ی شمسی پس از نپتون رتبه‌ی دوم را به خـود اختصـاص می‌دهد. گـاهی اوقـات طوفان‌هـای سـفید رنگ شـدید لایه‌هـای ابـری را متلاطم می‌کنند. یکی از این طوفان‌ها توسط تلسـکوپ فضـایی‌هابل در 1994 رصد شد. بـرای پی بـردن به خصوصیات جـوی زحل بهـتر است آن را با زمین مقایسه کـرد. یک تفـاوت عمـده بین جوهـای زحل و زمین فشـار جوی است.

شعاع زحل تقریبا 9 برابر شعاع زمین است و با نفوذ به لایه‌هـای عمیق‌تر جـوی فشـار هم افـزایش پیـدا می‌کند.

مشاهدات ناسا از این سیاره نشان می‌دهند فشار زحل در نزدیکی هسته 1000 برابر فشار روی زمین است و این فشار برای تبدیل هیدروژن به حالت مایع و سپس فلز جامد در هسته‌ی سیاره کافی است. سطوح فشار جوی متداول روی زمین را تنها می‌توان در مناطق فوقانی جو زحل پیدا کرد، در این بخش ابرهای یخی آمونیاک قرار دارند.

طوفان شش وجهی در قطب شمال زحل. این طوفان توسط فضاپیماهای وویجر در دهه‌ی 80 کشف شد. به دلیل چرخش کند زحل به دور خورشید و تغییر کند فصل‌ها، مدت زیادی طول می‌کشد که نور قطب شمال زحل را روشن کند. در ژانویه 2009 فصل تابستان زحل شروع شد و نور خورشید دوباره قطب شمال سیاره را روشن کرد. در آن زمان کاسینی در مدار زحل قرار داشت و توانست به صورت دقیق‌تر طوفان شش وجهی را بررسی کند.

دمای جو زحل بین منفی 130 درجه تا مثبت 80 درجه‌ی سانتی‌گراد متغیر است. قطب شمال زحل دارای یک ویژگی جوی جذاب به نام جریان بادی شش‌وجهی است. این الگوی شش وجهی در ابتدا از تصاویر ارسال فضاپیمای وویجر مشاهده شد و سپس از فاصله‌ی نزدیک‌تر توسط کاسینی رصد شد. این شش وجهی که قطر آن به 30’000 کیلومتر می‌رسد یک جریان مواج است که سرعت بادهای آن به 322 کیلومتر بر ساعت می‌رسد و یک طوفان هم در مرکز آن قرار گرفته است. این طوفان در کل منظومه‌ی شمسی منحصربه‌فرد است. در قطب جنوب زحل هم شواهدی مبنی بر وجود

جریــان طوفــانی وجــود دارد اما هیچ مــوج شش وجهی دیده نمی‌شود. بر اساس گزارش‌های ناسا از کاسینی در نوامبر 2006، یک طوفان گردبــاد مانند در قطب جنــوب زحل مشاهده شده است.

مگنتوسفر

زحل دارای یک میـــدان مغناطیسی داخلی با یک شـــکل متقــارن و ســاده است. مگنتوســفر یا مغنــاطیس‌کره‌ی زحل به مــراتب از مگنتوســفر مشــتری کوچکــتر است. حلقه‌ها و بسیاری از قمرهای زحل هم در محدوده‌ی این مگنتوســفر قــرار می‌گیرنــد، در این منطقه رفتــار ذرات باردار بیشتر تحت تــأثیر میــدان مغناطیسی زحل است تا بادهای خورشیدی.

پدیده‌ی شفق قطــبی زمــانی رخ می‌دهد که ذرات بــاردار به شــکل مــارپیچی در جو ســیاره و در راســتای خطــوط میـــدان مغناطیسی قـــرار بگیرند. روی زمین این ذرات باردار از بادهای خورشیدی سرچشمه می‌گیرند. کاسینی نشـــان داد حـــداقل بعضی از شـــفق‌های زحل مشـــابه شفق‌های مشتری هستند و تحت تأثیر بادخورشیدی قرار ندارند.

مدار و چرخش

در مقایسه با زمین، حـــرکت زحل به دور خورشـــید کند است اما حــرکت آن به دور خــود ســریع‌تر است. زحل با ســرعت تقریـــبی 35’400 کیلومــتر بر ســاعت به دور خورشید می‌چرخد. این ســرعت تقریبا یک ســوم ســرعت حــرکت زمین به دور خورشــید است. طــول ســال زحلی

طی یک دوره‌ی کامل گــردش به دور خورشـــید برابر با 29.5 سال یا 10’755 روز زمینی است.

بااین‌که حرکت زحل به دور خورشید کند است اما حرکت آن به دور محــور خــود بســیار ســریع‌تر از زمین است و گردش به دور خود را در کمتر از نیم روز زمینی به پایان می‌رســـاند. به این دلیل که قطر زحل تقریبا 10 برابر قطر زمین اســت، هر نقطه روی اســتوای آن 20 برابر ســـریع‌تر از نقطه‌ی متنـــاظر در اســـتوای زمین حـــرکت می‌کند. این چــرخش ســریع بــاعث می‌شــود زحل فــرم بیضی پیدا کند به‌طوری‌که در قســمت قطب‌ها مســطح و در استوا عریض شود. روز زحل برابر با 10 ساعت و 38 دقیقه در زمین است.

حلقه‌ها: ترکیب، خصوصیات، شکل‌گیری

حلقه‌هــای برجســته و درخشــان زحل آن را به ســیاره‌ای منحصـــربه‌فرد در کل منظــومه‌ی شمسی تبــدیل کـــرده است. حلقه‌هـــــــــای زحل به مـــــــــدت قرن‌ها نظر ستاره‌شناســـان را به خـــود جلب کرده‌اند. وقـــتی گالیله بــرای اولین بــار در 1610 به رصد زحل پــرداخت، تصــور می‌کرد حلقه‌ها قمرهای بزرگی هســتند که در دو طــرف سیاره قرارگرفته‌اند او در طی هفت سال رصد و کاوش تغییر شکل حلقه‌ها و حتی ناپدید شدن آن‌ها را ثبت کــرد (براساس زاویه و انحراف با زمین).

بر اساس مشاهدات گالیله، استوای زحل نسبت به مــدار آن به دور خورشـــید دارای انحـــراف 27 درجه‌ای است (مشــابه انحــراف 23 درجه‌ای زمین). با چــرخش زحل به دور خورشید، در ابتدا یک نیم‌کره و سپس نیم‌کره‌ی دیگر

به سمت خورشید قرار می‌گیرند. این انحراف باعث تغییرات فصلی (مشابه زمین) می‌شود و وقتی زحل به نقطه‌ی اعتدالین (equinox) می‌رسد، استوا و صفحه‌ی حلقه‌ی هم‌تراز با خورشید قرار می‌گیرند. نور خورشید به لبه‌های حلقه برخورد می‌کند. عرض حلقه‌ها به طور کلی 273’600 کیلومتر است اما ضخامت آن‌ها فقط 10 متر است.

در سال 1655 ستاره‌شناس دیگری به نام کریستیان هویگنس نشان می‌دهد اجرام حلقه جامد هستند و در 1660 ستاره‌شناس دیگری نشان می‌دهد حلقه‌ها از ماهواره‌ها یا قمرهای کوچکی تشکیل شده‌اند (دیدگاهی که به مدت 200 سال تأییدنشده باقی ماند).

در عصر مدرن کاوشگر پایونیر 11 در سال 1979 از میان صفحه‌ی حلقه‌ای زحل عبور کرد. در دهه‌ی 1980، وویجر 1 و وویجر 2 به بررسی سیستم حلقه‌ای این سیاره پرداختند. در سال 2004، مأموریت کاسینی هویگنس ناسا اولین کاوشگری بود که وارد مدار زحل شد و مشاهدات دقیقی را نه تنها از خود سیاره بلکه از سیستم حلقه‌ای آن ثبت کرد.

ترکیب و ساختار حلقه

حلقه‌های زحل از میلیاردها ذره شامل شن تا اجرام بزرگ در اندازه‌ی کوه ساخته شده‌اند. بیشترین بخش ذرات از آب منجمد تشکیل شده است. وقتی با یک تلسکوپ آماتور به زحل نگاه می‌کنید حلقه‌ی آن یک‌تکه به نظر می‌رسد اما این حلقه در واقعیت از چند قسمت تشکیل شده است. حلقه‌ها به ترتیب کشف نام‌گذاری

شده‌اند بنابراین حلقه‌های اصلی از دورترین نقطه تا نزدیک‌ترین نقطه به صورت A، B و C نام‌گذاری می‌شوند. عرض شکاف A تقریبا 4700 کیلومتر است که به آن بخش کاسینی هم گفته می‌شود این شکاف حلقه‌های A و B را جدا می‌کند.

حلقه‌های باریک‌تر دیگر با بهبود فناوری تلسکوپ کشف شدند. وویجر 1 داخلی‌ترین حلقه موسوم به D را در 1980 کشف کرد. حلقه‌ی F هم خارج از حلقه‌ی A قرار گرفته است. درحالی‌که حلقه‌ی G و E حتی در فاصله‌ی دورتر هستند. خود حلقه‌ها هم از تعدادی شکاف و ساختارهای مشخص تشکیل شده‌اند. بعضی از آن‌ها قمرهای بسیار کوچک زحل هستند درحالی‌که بعضی دیگر ستاره‌شناس‌ها را گیج می‌کنند.

زحل تنها سیاره‌ی منظومه‌ی شمسی نیست که از سیستم حلقه‌ای برخوردار است. مشتری، اورانوس و نپتون هم حلقه دارند اما حلقه‌ی زحل از برجسته‌ترین نوع حلقه است.

نظریه‌های شکل‌گیری حلقه

فرضیه‌های مختلفی در مورد نحوه‌ی شکل‌گیری حلقه‌های زحل وجود دارند. بعضی دانشمندان تصور می‌کنند دنباله‌دارها یا شهاب‌سنگ‌های عبوری به دام جاذبه‌ی زحل افتاده‌اند و قبل از رسیدن به آن دچار فروپاشی شده‌اند.

دلیل درخشندگی زیاد حلقه‌های زحل این است که بخشی زیادی از حلقه‌ها را ذرات و قطعات یخی تشکیل می‌دهند. اندازه‌ی این ذرات از قطعات کوچک تا کوه‌های

یخی بـزرگ متغـیر است. این ذرات یخی در حلقه‌ی زحل خوشه‌های یخی را تشـــکیل می‌دهند و نـــور زیـــادی را منعکس می‌کنند.

یک احتمـال دیگر نشـان می‌دهد حلقه‌ها زمـانی ماه‌هـای بـــزرگی بودند که به دور این ســـیاره می‌چرخیدند. زحل دارای حـــداقل 62 قمر است. تنها یکی از قمرهـــای آن یعـــنی تایتـــان قمر بـــزرگی است. بقیه‌ی قمرها اجـــرام کوچکی هستند و تنها 13 قمر آن بیشتر از 50 کیلومـتر هسـتند. جـاذبه‌ای این قمرها بر سـاختار حلقه‌هـای زحل تـأثیر می‌گذارند و در عین حـال نشـانه‌هایی را در مـورد شکل‌گیری حلقه‌ها ارائه می‌دهند.

قمرها

حـداقل 62 قمر بـرای زحل کشف شـده‌اند. این قمرها انـــدازه‌ها و ترکیب‌هـــای مختلفی دارند بعضی از آن‌ها کاملا سنگی، برخی یخی و بـرخی ترکیـبی از سـنگ و یخ هستند. سفر این قمرها حـول زحل از نصف روز تا بیش از چهار سال زمینی متغیر است.

یکی از قمرهـــای زحـــل، تایتـــان 96 درصد از جـــرم کل قمرهـــای این ســـیاره را تشـــکیل می‌دهد. بعضی از قمرهای زحل در میان شکاف‌های حلقه‌ای و بعضی دیگر در فواصل دورتر حرکت می‌کنند. تعداد زیادی از ماه‌ها با یک‌دیگر در تعامل هســـتند و با مـــدار یک‌دیگر رزونـــانس دارند. ماه‌های بزرگ‌تر ممکن است ماه‌های کوچکتر را به دام بیندازند و آن‌ها را نزدیک به خود نگه‌دارند.

ناسا در جستجوی زندگی به اعماق اقیانوس می‌رود

اولین ماه زحل در 1655 کشف شد. بیش از 200 سال بعد، هفت ماه دیگر هم برای زحل کشف شدند. تا سال 1997 ستاره‌شناسان روی زمین موفق به کشف 18 ماه شدند. مأموریت فضاپیمای کاسینی و همین‌طور پیشرفت‌های فناوری در تلسکوپ‌های زمینی باعث کشف بقیه‌ی ماه‌ها شد.

در 1847، ستاره‌شناس بریتانیایی به نام سر جان هرشل پیشنهاد داد نام قمرهای زحل از تایتان‌ها گرفته شوند. تایتان‌ها همزادهای اسطوره‌ای خدای یونانی کرونوس (ساترن برای رومی‌ها) هستند آن‌ها با خدایان اولمپیان به مبارزه پرداختند و نابود شدند. تنها 53 قمر زحل اسم دارند؛ بقیه بر اساس سال کشف شناسایی می‌شوند. مهم‌ترین قمرهای زحل عبارتند از: تایتان، دیون، انکلادوس، هیپریون، یاپتوس، میماس، ریا و تتیس

تایتان

تایتان بزرگ‌ترین قمر زحل و اولین قمر زحل است که کشف شده است. تایتان تنها قمر در منظومه‌ی شمسی است که جو قابل توجهی دارد. نیتروژن و متان حول این قمر گاهی به صورت باران متان بر سطح آن فرود می‌آیند. این جو تایتان را به یکی از بهترین کاندیدهای احتمالی حیات تبدیل می‌کند. تایتان از عطارد بزرگ‌تر است اما جرم آن کمتر است. تایتان دارای دریاچه‌های هیدروکربنی و همین‌طور کوهستان‌های بلند است. ارتفاع بزرگ‌ترین کوه آن به 3300 کیلومتر می‌رسد. برای اولین بار کاوشگر هویگنس موفق شد روی سطح تایتان فرود بیاید. این اولین بررسی سطح یک قمر فرازمینی در کل منظومه‌ی شمسی بود.

انکلادوس

قطب جنــوب انکلادوس منبع ذرات یخ و بخــارآب است. دانشمندان در این بخش موفق به کشف تپه‌ای شــدند که ذرات بخـــار و یخ را به داخل فضا فـــوران می‌کند. این جریان‌ها منبع مواد موجود در حلقه‌ی E زحل هستند. این فوران‌ها از ترک‌هــای بــزرگ بــیرون می‌آیند که به آن‌ها نوارهــای بــبری هم گفته می‌شــود و بســته به مــوقعیت انکلادوس در مدار زحل عریض یا باریک می‌شوند.

مشـــاهدات جـــاذبه‌ای و محتویـــات این فواره‌ها نشـــان می‌دهند انکلادوس حـــــاوی یک اقیـــــانوس آب منجمد زیرزمیـــنی در نـــزدیکی قطب جنــوب است. بر اســـاس داده‌ها یک اقیانوس سراسری در سـطح انکلادوس وجـود دارد.

ماه‌های اسرارآمیز

انکلادوس و تایتان توجه زیادی را به خــود جلب کردند اما مأموریت کاسینی دیدگاه‌های زیادی را در مــورد ماه‌هــای دیگر زحل هم ارائه داد. به نقل از دانشـــــمند پـــــروژه‌ی کاسینی، لیندا اسپیلکر، تصـور می‌رفت قمر میمـاس یک دنیـــای مـــرده و کهن باشـــد؛ اما دانشـــمندان کاســـینی شواهدی مبنی بر وجود اقیانوس زیرزمینی یا حداقل یک هسته‌ی یخی پیدا کردند.

اسپیلکر می‌گوید میماس و انکلادوس هم اندازه هســتند، اما انکلادوس بـــرخلاف میمـــاس دارای فوران‌هـــای آبی است. دلیل این تفـاوت هنـوز مشـخص نیست. کاسـینی جوهـای نـازکی را حـول قمرهـای دیـون و ریا هم کشف کـرد. قمر هیـپریون هیچ‌گونه جـوی نـدارد اما تنها جـرم

موجـــود در منظـــومه‌ی شمسی است که دارای ســـطح باردار است.

قمر هیپریون تنها قمر باردار منظومه‌ی شمسی است

یکی از نیم‌کره‌هــای قمر لاپتــوس به رنگ ســفید بــرفی است درحالی‌که نیم‌کـــره‌ی دیگر آن مانند زغـــال ســـیاه است. لاپتــوس دارای قفل جــزر و مــدی است بنــابراین تنها یک ســمت آن به زحل قــرار دارد.کاســینی روی قمر دیگر تتیس شاهد یک قوس‌هــای قرمز رنگ اســرارآمیزی بــود. این قــوس به ویژگی‌هــای فــیزیکی ســطح این قمر یعنی دره‌ها وابسته نبود.

با تحلیل داده‌های کاســینی، اطلاعــات بیشــتری در مــورد قمرهــای زحل به دست آمد و البته رازهــای حل نشــده‌ی زیادی هم در مورد آن‌ها وجود دارد.

رصدها و کاوش‌ها

رصد و اکتشــافات زحل را می‌تــوان به سه فــاز تقســیم کـــرد. اولین دوره رصـــدهای باســـتانی (از جمله رصد با چشم غیرمسلح) قبل از اختراع تلســکوپ است. از قــرن هفدهم مشاهدات پیشرفته‌ی تلسکوپی مســتقر در زمین آغاز شدند. سومین فاز، بازدید کاوشگرهای فضایی بود، همزمان با این دوره رصدهای مســتقر در زمین (از جمله با تلسکوپ فضایی‌هابل) هم ادامه یافت.

در 1610 گالیله اولین کسی بود که با تلسکوپ موفق به دیــدن زحل شد. او یک زوج جــرم را در دو طــرف ســیاره مشــاهده کــرد. این اجــرام را به صــورت دایره‌هــای مجــزا ترســیم کــرد و تصــور می‌کــرد قمرهــای زحل باشــند. در

1655 ستاره‌شناس هلندی به نام کریستین هویگنس با استفاده از یک تلسکوپ قدرتمندتر مشاهده کرد زحل با یک حلقه‌ی یکنواخت و باریک احاطه شده است. او بعدها در سال 1659 در اثر خود با عنوان Systema Staurnium تعریف دقیق‌تری از ظهور و غیاب منظم حلقه‌های زحل ارائه داد.

کاوش‌های مدرن

در دوران مدرن، رصدهای تلسکوپ فضایی‌هابل ادامه یافت. فضاپیمای پایونیر 10 اولین فضاپیمایی بود که از فاصله‌ی نزدیک موفق به رصد زحل شد، بعدها وویجر 1 و 2 مشاهدات دقیق‌تری را ارائه دادند. اما کاسینی تنها مدارپیمایی بود که اطلاعات دقیق‌تر و جامع‌تری را در مورد زحل ارائه داد و کاوشگر این فضاپیما به نام هویگنس برای اولین بار در سال 2005 روی سطح تایتان فرود آمد.

تصویر ثبت شده توسط وویجر 2

کاسینی هویگنس: بررسی سیستم زحل

فضاپیمای کاسینی از 30 ژوئن 2004 گردش خود به دور زحل را آغاز کرد و تا 15 سپتامبر 2017 به مأموریت خود ادامه داد، عمر این کاوشگر با برخورد به جو این سیاره به پایان رسید.

این مرگ عمدی و برای اطمینان از این بود که کاسینی ماه‌های احتمالی قابل سکونت زحل از جمله انکلادوس و تایتان را آلوده نمی‌کنند. در این مأموریت ویژگی‌هایی مثل فواره‌های آبی انکلادوس و قمرهای جدید زحل

کشف شـدند. کاسـینی پـروژه‌ی مشـترک سـازمان‌های فضایی متعدد بـود و در مقابل کاوشـگرهای قـدیمی‌تر و بزرگ‌تر ناسا از جمله پـایونیر و وویجر قـرار می‌گـرفت. شرکای کاسینی، ناسا، سازمان فضایی اروپا و سـازمان فضایی ایتالیا بودند.

کاسینی اولین فضـاپیمایی بـود که به صـورت اختصاصی برای بررسی زحل و سیستم حلقـوی آن گرفته شد. نـام این مـدارپیما از جـوانی کاسـینی، ستاره‌شـناس قـرن هفـدهم گرفته شـد، او اولین کسی بـود که موفق به کشف چهـار قمر زحل شد لاپتـوس (1671)، ری آ (1672)، تتیس (1684) و دیون (1684).

کاسینی در سال 2004 پس از هفت سال از آغـاز سـفر خـود در منظـومه‌ی شمسی به زحل رسـید. کاسـینی مسافری به نام کاوشگر اروپایی هویگنز را با خـود حمل می‌کـرد که به بررسی قمرهـای زحل به ویـژه تایتـان پـرداخت. کاسـینی پس از جمع‌آوری اطلاعـات زیـادی در مورد جو، قمرها و حلقه‌های زحل در سـپتامبر 2017 به مأموریت خود پایان داد.

قبل از رسیدن کاسینی به زحل چند پرواز توسط پایونیر 11 (1979)، وویجر 1 (1980) و وویجر 2 (1981) در مـدار زحل انجـام شـده بـود. از جمله اکتشـافات این مأموریت‌ها پیـدا کـردن سـطح تایتـان بـود که در طـول موج‌هـای قابل نمـایش واضح نبـود (به دلیل نبـود جو ضـخیم)، در این مأموریت‌ها حلقه‌هـای زحل به صـورت دقیق‌تر بررسی شـدند، بررسی دقیق حلقه‌ها از طریق تلسکوپ‌های مستقر در زمین امکان‌پذیر نبود.

کاسینی مستقیم به سمت زحل پرتاب نشد. بلکه مأموریت آن کمی پیچیده‌تر بود. قبل از رسیدن به زحل سیاره‌های زهره (دو بار)، زمین و مشتری را بررسی کرد و به این صورت از جاذبه‌ی هر سیاره برای افزایش سرعت خود استفاده کرد. این فضاپیمای 5700 کیلوگرمی در 15 اکتبر 1997 به فضا پرتاب شد. در آوریل 1998 به زهره رسید، در آگوست 1999 به زمین و در دسامبر 2000 به مشتری رسید.

کاسینی در نهایت در 1 جولای 2004 در مدار زحل قرار گرفت. یکی از اهداف اصلی این مأموریت کشف قمرهای بیشتر برای زحل و کشف ساختار و رنگ حلقه‌ها و همین‌طور کسب اطلاعات بیشتری در مورد قمرهای این سیاره بود. کاسینی مسافری به نام کاوشگر هویگنس داشت. هویگنس در 14 ژانویه‌ی 2005 در سطح تایتان فرود آمد و به مدت 2.5 ساعت اطلاعاتی را به سمت زمین مخابره کرد.

در این مدت کوتاه، پژوهشگرها تصاویری از یک زمین سنگی و همین‌طور اطلاعاتی در مورد گازها و وضعیت بادهای موجود در جو و سطح تایتان به دست آوردند.

کاسینی دو قمر جدید برای زحل کشف کرد هم‌چنین به وجود آب مایع روی سطح انکلادوس و فواره‌های یخی آن پی برد. جزئیات بیشتری را هم در مورد دریاچه‌ی متان تایتان منتشر کرد. از دیگر اکتشافات کاسینی می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

خاکریزه‌های 80 کیلومتری سطح لاپتوس

نمای نزدیک از قمر ریا و کشف سطح گودالی آن.

کشف یک حلقه‌ی بزرگ در فاصله‌ی تقریبی 12 میلیـون کیلومتری زحل که احتمالا از بقایای قمر فـوئب تشـکیل شده است

کاسینی روحت شاد!

آخرین داده‌های کاسینی در تاریخ 15 سـپتامبر 2017 به زمین مخابره شدند و سپس این کاوشـگر بر اثر برخـورد با جو زحل منهـدم شد. این آخـرین چـرخش کاسـینی به دور زحل پس از 13 سـال کـاوش و بررسی آن بـود. به گفته‌ی کارشناسان ناسا، کاسینی 45 ثانیه پس از آخرین مخابره‌ی خود به دلیل گرما و اصطکاک ناشی از سـقوط متلاشی شده است.

گالری تصاویر ثبت شده توسط کاسینی

خیلی کوتـــاه پس از متلاشی شـــدن این کاوشـــگر، برنامه‌ریز مأموریت‌های آن اریک استارم به برنامه‌ی خود در مورد گزارش تجربیات خـود و تیمش در این مـأموریت اشاره کرد. این مأموریت به پایان رسیده است اما نتـایج علمی آن تا ده‌ها سـال بعد هم منتشر خواهند شد زیـرا کل اطلاعات هنوز تحلیل نشده‌اند.

مأموریت‌های آینده

مأموریت‌های آینـده به صـورت دقیق‌تر به بررسی زحل و قمرهـای آن می‌پردازند و اکتشـافات کاسـینی را مبنـای کار خـود قـرار می‌دهند. پنج طـرح پیشـنهادی در ادامه‌ی مأموریت‌هـای New Frontier در نظر گرفته شـده‌اند، فضاپیمای نیوهورایزونز برای بررسی پلوتو، جونو بـرای بررسی مشـــتری و فضـــاپیمای OSIRIS Rex از

مأموریت‌هـــای این برنامه بودند. پنج مـــأموریت آینـــده‌ی زحل عبارتند از:

SPRITE (کاوشـــگر جو و فضـــای داخلی زحل): این کاوشگر به داخل جو زحل پرواز می‌کند تا تقریبا به مدت 90 دقیقه به بررسی ســـاختار و تـــرکیب آن بـــپردازد. کاسینی تنها چند دقیقه پس از ورود به جو دوام آورد اما این کاوشگر بیشتر دوام خواهد آورد.

Oceanus (اوکئانوس، خدای اقیانوس‌ها):

اسم این مـــأموریت از یک اســـطوره‌ی یونـــانی به نـــام اوکئـــانوس یا خـــدای اقیـــانوس گرفته شـــده است. این مـــأموریت به بررسی پتانســـیل تایتـــان بـــرای ســـکونت و مولکول‌های زیستی آن خواهد پرداخت.

Dragonfly

پروازهای دوره‌ای را به جو تایتـــان انجـــام خواهد داد تا به بررسی شرایط زیستی در سطح آن بپردازد.

Enceladus Life Finder

به بررسی فواره‌هـــــای یخی انکلادوس می‌پـــــردازد و داده‌هـــایی را در مـــورد مولکول‌ها و ترکیب‌هـــای احتمـــالی زیستی آن جمع‌آوری خواهد کرد.

Enceladus Life Signatures and Habitability (آثار زندگی و سکونت در انکلادوس)

از این پـــــروژه اطلاعـــــات کمی در دست است اما به بررسی فواره‌هـــای یخی انکلادوس خواهد پـــرداخت که قبلا توسط کاسینی مورد بررسی قرار گرفته‌اند.

برنــده‌ی احتمــالی این پروژه‌ها از میــان 12 مــأموریت پیشنهادی New Frontiers (مأموریت‌های دیگر زهــره، قمرها یا دنباله‌دارها را مــورد بررسی قــرار می‌دهند) در اواسط 2019 انتخــاب خواهند شد و تا قبل از 2025 به مرحله‌ی اجرا خواهند رسید.

شباهت عجیب و عمیق شبکه نورون و شبکه کهکشانی

کریستوف کخ، پژوهشگر برجسته در زمینه آگاهی، مغز انسان را به عنوان «پیچیده‌ترین عنصر شناخته شده در جهان» معرفی می‌کند. برای تایید جمله‌ی فوق، کافی است بدانید مغز انسان، ساختاری بسیار پیچیده متشکل از صد میلیارد نورون و یکصد تریلیون اتصال است. البته مغز، تنها سیستم پیچیده در گیتی نیست و اشیای پیچیده‌ی دیگری نیز وجود دارند، مثلا کهکشان‌ها که خود می‌توانند به ساختارهای عظیمی به نام خوشه‌ها، ابر خوشه‌ها و رشته‌ها دسته‌بندی شوند که وسعت آن‌ها به صدها میلیون سال نوری می‌رسد. مرز میان این ساختارهای فضایی و فضای خالی مجاور آن‌ها (حفره کیهانی)، از دیگر ساختارهای پیچیده است. گرانش موجود در این فضا سرعت اجسام را به هزاران کیلومتر بر ساعت افزایش می‌دهد و باعث ایجاد امواج شوک و آشفتگی در فضای بین کیهانی می‌شود. بر اساس تعداد بیت‌های اطلاعات اندازه گیری‌شده برای توصیف مرزهای بین رشته‌ای در کهکشان‌ها می‌توان آن‌ها را یکی از پیچیده‌ترین عناصر شناخته شده در جهان به شمار آورد، اما آیا این پیچیدگی با پیچیدگی شبکه نورون‌ها در مغز انسان شباهتی دارد؟ آیا سیستمی پیچیده‌تر از مغز انسان نیز وجود دارد؟

سو وی (So We)-متخصص نورون شناسی و فیزیک نجومی، از یک سیستم کامپیوتری برای مقایسه مقیاس پیچیدگی شبکه‌های کیهانی و شبکه‌های عصبی استفاده کرده است. اولین نتایج حاصل از این مطالعه بسیار از تعجب‌آور بود: پیچیدگی مغز و شبکه کیهانی، نه تنها

شبیه هم بودند، بلکه این شباهت در ساختار آن‌ها نیز مشاهده شد. به نظر می‌رسد گیتی در ابعاد مختلف، شباهت‌های اساسی دارد، حتی با اختلاف ابعاد میلیارد میلیارد میلیارد!

به طور کلی دیدگاه مقایسه‌ی ساختار مغز انسان و خوشه‌های کیهانی، مشکلات فراوانی دارد، مثلا اندازه گیری اطلاعات مورد نیاز در مورد هر یک از آن‌ها نیازمند روش‌های کاملا متفاوتی است. از سویی برای مطالعات کیهانی نیاز به تلسکوپ و شبیه سازی‌های عددی داریم و از سوی دیگر برای بررسی ساختار مغز به میکروسکوپ الکترونی، ایمونوهیستوشیمی (بافت‌شیمی) و رزونانس مغناطیسی هسته‌ای نیازمندیم. از طرفی باید مقیاس‌های بسیار متنوعی را برای این مقایسه در نظر بگیریم: کل شبکه کیهانی (به عنوان مقیاسی از یک ساختار بزرگ و متشکل از تمام کهکشان‌های جهان) که دارای وسعتی بیش از حداقل چند ده میلیارد سال نوری است. این مقیاس، ده به توان 27 برابر بزرگ‌تر از مقیاس مغز انسان است. به علاوه، تنها یکی از این کهکشان‌ها (یعنی کهکشان خودمان)، میلیاردها مغز واقعی را در خود جای داده است! اگر این شبکه‌های کیهانی حداقل به اندازه یکی از اجزای تشکیل دهنده آن پیچیده باشد، برابری پیچیدگی آن با ساختار مغز انسان ممکن است ساده لوحانه به نظر برسد.

با استفاده از مفهوم ظهوریافتگی (emergence)، امکان مقایسه بین شبکه نورون در مغز انسان و شبکه کهکشانی میسر می‌شود. بسیاری از پدیده‌های طبیعی در مقیاس‌های مختلف، به یک اندازه، پیچیده نیستند.

شبکه عظیم کهکشانی تنها زمانی آشکار می‌شود که جهان را از بالاترین حد ممکن، نگاه کنیم. در واقع با نگاه کردن به مقیاس‌های کوچکتر، مثلا فواصل بین ستاره‌ها، سیارات و (احتمالا) ابرهای ماده تاریک، این شبکه عظیم، قابل مشاهده نیست. یک کهکشان در حال تکامل، اهمیتی برای حرکت الکترون در اوربیتال‌های اتمی قائل نیست و از طرفی الکترون‌ها بدون توجه به سیستم کهکشانی که در آن‌ها مستقر هستند، در اطراف هسته خود حرکت می‌کنند! به این ترتیب، جهان شامل بسیاری از سیستم‌های موجود در یک سیستم دیگر است که با مقیاس‌های مختلف در ارتباط نیستند. این تفکیک مقیاس به ما اجازه می‌دهد پدیده‌های فیزیکی را در مقیاس طبیعی خود بررسی کنیم.

واحدهای سازنده شبکه‌ی کهکشانی،هاله‌های خودگرانی ستارگان، گاز و ماده تاریک (که هنوز به طور کامل مورد تایید قرار نگرفته) هستند. در کل، تعداد کهکشان‌ها در جهانِ قابل مشاهده باید در حدود 100 میلیارد باشد. علت شبکه عنکبوتی مانند فضا را می‌توان در سرعت افزایش گسترش و خود گرانی (self-gravity)ـ کیهان جستجو کرد. ماده معمولی و تاریک، ساختاری رشته مانند به خود می‌گیرند و خوشه‌های کیهانی به صورت رشته‌های متقاطع با آن‌ها شکل می‌یابند، در نتیجه بیشتر حجم باقی مانده، اساسا خالی است و این باعث می‌شود تا شبکه‌های کیهانی ساختاری مشابه با ساختارهای بیولوژیکی داشته باشند.

هنوز تخمین دقیقی از تعداد سلول‌ها یا نورون‌های موجود در مغز انسان، بدست نیامده است. ماده

خاکستری قشر مغز (که بیش از 80 درصد از نورون‌های مغز را تشکیل می‌دهد)، حدود 6 میلیارد نورون (19 درصد نورون مغزی) و نزدیک به 9 میلیارد سلول غیر عصبی دارد. مخچه دارای حدود 69 میلیارد نورون (80.2 درصد نورون مغزی) و حدود 16 میلیارد سلول غیر عصبی است. نکته‌ی بسیار جالب این‌که، تعداد کل نورون‌ها در مغز انسان برابر با تعداد کهکشان‌ها در جهانِ قابل مشاهده است!

اگر تصاویری از شبکه‌ی کهکشانی و نورون‌های مغز را در کنار یک‌دیگر قرار دهیم، چشم به راحتی می‌تواند شباهت‌های میان آن‌ها را درک کند. به کمک تصویر زیر (شکل 1)، یک مقایسه انجام شده: تصویر سمت چپ، تصویری شبیه‌سازی شده از شبکه‌ی کیهانی در مقیاس 1 میلیارد سال نوری است و تصویر سمت راست نیز تصویری از 4 میکرومتر مخچه‌ی مغز انسان است.

شباهت عجیب و عمیق شبکه نورون و شبکه کهکشانی

شکل 1- مقایسه ساختار شبکه نورونی (راست) و شبکه کهکشانی (چپ)

آیا این شباهت‌های ظاهری به خود ما مربوط می‌شود؟ آیا ما علاقه‌ای به کشف شباهت‌ها در الگوهای تصادفی داریم؟ کاملا مشخص است که پاسخ منفی است. تجزیه و تحلیل آماری نشان می‌دهد که این سیستم‌ها واقعا شباهت‌های کمیتی دارند. پژوهشگران به طور منظم از روشی به نام «تجزیه و تحلیل طیفی توان» (power spectrum analysis)ـ برای بررسی و مطالعه‌ی رشته‌های کهکشانی در مقیاس‌های بزرگ استفاده

می‌کنند. طیف تـوان یک تصـویر، قـدرت افت و خیزهـای ساختاری یک مقیاس فضایی خاص را اندازه می‌گیرد. به عبارت دیگر، این طیف به ما می‌گوید چند نت با فرکانس بالا و چند نت با فرکانس پایین، ملودی فضایی خـاص هر تصویر را می‌سازند.

از بررسی نمودارهای طیف توان، نتایج قابل تــوجهی به دست آمـده است (شـکل 2):ـ توزیع نسـبی افت و خیزها در دو شبکه به طور قابل توجهی، مشــابه یک‌دیگر است. توزیع افت و خیزهـــــای مخچه در مقیاس‌هـــــای 1-0.1 میلیمــتری، شــبیه توزیع کهکشــان در فاصــله‌ی صــدها میلیـارد سـال نـوری است. در کـوچک‌ترین مقیاس‌هـای میکروسـکوپی قابل مشـاهده (حــدود 10 میکرومــتر)، مورفولوژی (ریخت شناسی) قشر مخچه‌ی مغز، شباهت بیشتری با ساختار یک کهکشان، در مقیاس چند صد هزار سال نوری پیدا می‌کند.

دانشــمندان بــرای مقایسه‌ی دقیق‌تــر، طیف تــوان دیگر سیســتم‌های پیچیــده مانند الگوهــای نــامفهوم ابرهــا، شــاخه‌های درخت، تلاطم پلاســما و تلاطم آب را نــیز در کنار طیف توان پوسته‌ی مغـز، مخچه و شـبکه‌ی کیهـانی قـــرار داده‌اند و مشـــخص شـــده که این سیســـتم‌ها در مقایسه با پوســـته‌ی مغز و مخچـــه، شـــباهت کمـــتری به شـــبکه‌ی کیهـــانی دارند. طیف تـــوان این سیســـتم‌ها وابســـتگی شـــدید آن‌ها به مقیـــاس را نشـــان می‌دهد و احتمـــالا نشـــان‌دهنده‌ی ویـــژگی فراکتـــال (یعـــنی هرچه مقیاس را بزرگ‌تر کـنیم همـان شـکل اولیه به‌دست آید) طبیعی آن‌ها باشد. این موضوع بیشتر در الگوهــای ابرها و شاخه‌های درختان دیده می‌شود. ما این دو سیســتم را

به عنوان سیستم‌هایی فراکتـال با ویـژگی خودهماننـدی می‌دانیم. یعـــنی هرچه که مقیـــاس آن‌ها بزرگ‌تر و یا کوچک‌تر شـود، یک شـکل ثـابت داشـته باشـند، اما در آن سوی ماجرا، رفتارهایی که برای شـبکه‌ی کیهـانی و مغز انسان مشاهده شده، فراکتال نبوده‌اند. این یعــنی طیف تــوان شــبکه‌ی کیهــانی و مغز انســان، بر خلاف ســایر سیســـتم‌ها، به مقیـــاس وابســـته نیست و خـــودش را سازمان می‌دهد.

شباهت عجیب و عمیق شبکه نورون و شبکه کهکشانی

شکل 2- طیف توان در سیستم‌های مختلف

نکته‌ی قابل توجه در مقایسه‌ی طیف تــوان این است که این طیف به ما نمی‌گوید آیا این دو سیستم،به یک اندازه پیچیـده هسـتند یا نـه؟ یک روش عملی تخمین پیچیـدگی شبکه، اندازه‌گیری میزان پیچیـدگی در پیش بیـنی رفتـار آن است. این تخمین را می‌توان با شمارش میزان بیت (Bit) اطلاعات مورد نیاز برای ساختن کوچک‌ترین برنامه کـامپیوتری که امکـان چـنین پیش بیـنی را دارد، بـرآورد کرد. گروهی از دانشـمندان به طـور تخمیـنی، با بررسی دیجیتالی یک جهان شبیه سـازی شـده، مـیزان پیچیـدگی گسترش یک شبکه کیهانی را بررسی نمودند. این برآورد نشـــان می‌دهد بـــرای توصـــیف تکامل کل جهـــان قابل مشاهده در مقیاس زمانی که ظهور می‌کند، در حدودا 1 تا 10 پتابایت (ده به توان 15 بایت) داده مورد نیاز است.

برآورد پیچیـدگی مغز انسـان بسـیار دشـوار اسـت، زیـرا شـبیه سـازی آن، یک چـالش بی‌پاسخ است. با این حـال، می‌توان چنین استدلال کرد که میزان پیچیـدگی با هـوش

و شـــناخت، متناسب است. دانشـــمندان در مطالعـــات مستقلی در تجزیه و تحلیل اتصالات شبکه مغز و نورون، به این نتیجه رسیده‌اند که ظـرفیت حافظه انسـان بـالغ، در حدود 2.5 پتابیت است که با مـیزان مـورد نیـاز بـرای بررسی شبکه کیهانی تفاوت چندانی ندارد!

به طـور کلی، این شـباهت در مـیزان ظـرفیت حـافظه‌ی مورد نیـاز بـرای ذخـیره سـازی اطلاعـات در این دو نـوع شـبکه، بـدین معنا است که کل اطلاعـاتی که در یک مغز انسـان ذخـیره می‌شـود (به عنـوان مثـال، تمـام تجربه زنـدگی فـرد) می‌تواند به توزیع کهکشـان‌ها در جهـان ما نیز رمزگذاری شود یا برعکس، یک دستگاه محاسـباتی با ظـرفیت حافظه مغز انسـان توانـایی نمـایش پیچیـدگی جهـــان را در بزرگ‌تـــرین مقیـــاس آن دارد و این واقعا شگفت‌انگیز است!

پس باید گفت شـبکه‌ی کیهـانی بیش از آن‌که به اجـزای درونی یک کهکشان شباهت داشته باشـد، به مغز انسـان شـبیه است و شـبکه‌ی عصـبی مغز انسـان نـیز بیش از آن‌که به شبکه‌ی عصبی بدن شباهت داشته باشـد، شـبیه شبکه‌ی کیهانی است. علی‌رغم تفاوت‌های فوق‌العاده‌ای که شبکه‌ی عصـبی انسـان و شـبکه کیهـانی کهکشـان در بسـتر مکانیزم‌هـای فـیزیکی و انـدازه با یک‌دیگر دارنـد، وقتی با نظریه‌ی اطلاعات بررسی شوند، کاملا شـبیه به یک‌دیگر هستند!

آیا این واقعیت چـــــیزی دربـــــاره فیزیک پدیـــــده‌های ظهوریافته در دو سیسـتم به ما می‌دهـد؟ شـاید. اما باید این نکته را نـــــیز در نظر گـــــرفت که تجزیه و تحلیل ما محـدود به نمونه‌هـای کوچک و با تکنیک‌هـای انـدازه‌گیری

بسیار متفاوت انجام می‌گیرد. هم‌چنین، تجزیه و تحلیل ما به شباهت دینامیکی بین این سیستم‌ها اشاره نمی‌کند، بلکه تنها یک مدل از چگونگی جریان اطلاعات در مقیاس‌های فضا و زمان در دو سیستم ارایه می‌کند. چنین بررسی‌هایی در حال حاضر برای شبکه‌ی کیهانی از طریق شبیه سازی‌های عددی امکان پذیر است، اما برای مغز انسان، باید به تخمین‌های حاصل از پروتیئن‌های کوچکتر که به ابعاد بزرگ‌تر تعمیم داده می‌شوند، تکیه کنیم. در آینده‌ای نزدیک، هدف ما از انجام آزمایش‌ها درک مفاهیم حاصل از مدل‌های عددی پیچیده‌تر مغز انسان و اتصالات میان نورون‌های آن خواهد بود.

برنامه‌هایی مانند پروژه مغز انسان که برای شبیه سازی شبکه‌ی عصبی انسان طراحی شده، به ما کمک می‌کند تا برخی از این جزئیات را درک کنیم و دریابیم که آیا جهان از آن‌چه که ما تصور می‌کنیم شگفت آورتر است؟ در بحث ستاره‌شناسی نیز دانشمندان آرایه کیلومتر مربع (با نام آرایه یک کیلومتر مربع نیز شناخته می‌شود) را در اختیار دارند که به عنوان بزرگ‌ترین رادیوتلسکوپ سازمانی شناخته می‌شود. این آرایه می‌تواند در آینده به درک بیشتر ما از جهان کمک کند و هم‌چنین شگفتی‌ها و جزئیات بیشتر شبکه‌ی کیهانی را به ما نشان دهد.

شاید “انـرژی تاریک” در دوره‌هـای کیهـانی دچـار تغیـیر شود

اخترشناسان با استفاده از داده‌هـای حاصل از رصـدخانه پرتو ایکس چانــدرا ناسا و تلســکوپ پرتو ایکس نیــوتن آژانس فضـایی اروپا به شـواهدی دست یافتند که نشـان می‌دهد نیرویی نامرئی به نام «انرژی تاریک» که انتظـار می‌رفت همواره ثابت باشد، با گذشت زمان شاید قوی‌تر شـــده است. اگر این نتیجه مـــورد تایید قـــرار بگـــیرد، می‌تواند اخترشناسان را مجاب کند تا پژوهش‌هـای قبلی خود دربارهٔ تاریخچه و سـاختار کیهـان را دوبـاره بررسی کرده و احتمالا تجدید نظر نمایند.

image e Dark Energyاین عکس نشــان می‌دهد که دانشمندان چگونه با تعیین فاصله نسـبت به اختروش‌هـا، اثرات انرژی تاریک را تا یک میلیارد سال پس از بیگ بنگ دنبال کرده‌اند. اختروش‌ها اجرام درخشانی هســتند که با نور خیلی زیادی در فضا به درخشش خود ادامه می‌دهند. دو نمونه از اختروش‌هـایی که به بیشـترین مـیزان مـورد مطالعه قرار گرفته‌اند، در عکس‌هـای چانـدارا به تصـویر کشیده شده‌اند.

به گزارش بیگ بنگ، بر اساس سناریوی غالبی که وجـود دارد، جهان ما درصد کمی از مادهٔ معمولی را در دل خود جای داده است. یک چهارم کیهان از ماده تاریـکِ فـرّار و گریزان تشکیل شده است. ما قادر به مشاهده این مــاده نیســتیم، اما از روی اثــرات گرانشی آن به وجـودش پی می‌بریم. بقیه قسمت‌های کیهان از انرژی تاریک تشکیل شــده که رازآلــودتر از مــاده تاریک است. این انــرژی که

تقریبا 20 سال قبل کشف شد، در انبساط فعلی جهـان و شدتِ شتاب آن تاثیرگذار بوده است. این مـدل بر پایه طیف وسیعی از داده‌هایی استوار است که در طول چند دهه گذشــته جمع‌آوری شــده است. از تــابش پس زمینه مایکرویو کیهانی (نخستین نـور در تـاریخ کیهـان که تنها 380000 ســال پس از بیگ بنگ آزاد شد و با جزئیــات بی‌سابقه‌ای در طی عملیـات پلانک آژانس فضـایی اروپا مشاهده شد) گرفته تا مشاهدات محلی.

مشـــاهدات محلی شـــامل انفجارهـــای ابرنواخـــتری، خوشه‌های کهکشـانی و انحـراف گرانشی ناشی از مـاده تاریک در کهکشـــــــان‌های دوردست می‌باشد. از آن‌ها می‌توان برای بررسی انبساط کیهان در دوره‌هـای اخـیر تاریخچه کیهــانی اســتفاده کــرد. مطالعه جدیــد، به یک مســـئله کیهـــانی دیگر (اختروش‌ها) اشـــاره می‌کند. اختروش‌ها می‌توانند شـکاف میـان این مشـاهدات را پر کرده و زمینه را برای انـدازه‌گیری انبسـاط کیهـان تا 12 میلیارد سال گذشته فراهم کنند.

در روش جدید، از داده‌های پرتو ایکس و فرابنفش بــرای تخمین فواصل اختروش‌ها اسـتفاده شد. در اختروش‌هـا، دیسکی از ماده در پیرامون سیاهچالهٔ غـول‌پیکر در مرکز کهکشـــان، نـــور فـــرابنفش تولید می‌کند. بعضی از فوتون‌های فرابنفش با الکـترون در ابـری از گـاز داغ در بـــالا و پـــایین دیسک برخـــورد می‌کنند. این برخوردها می‌توانند انرژی نور فرابنفش را تقویت کـرده و آن‌ها را به حد انرژی پرتوهای ایکس برسانند.

این برهمکنش باعث ایجاد نوعی همبستگی میان مقـادیر فرابنفش مشاهده شده و تابش پرتو ایکس می‌شود. این

رابطه به درخشندگی اختروش بستگی دارد. با استفاده از این روش، اختروش‌ها به شمع استاندارد تبدیل می‌شوند. وقتی میزان درخشندگی معلوم باشد، می‌توان یا میزان تابشِ مشاهده شده، فاصله تا اختروش‌ها را نیز بدست آورد. محققان داده‌های فرابنفش مربوط به 1598 اختروش را جمع‌وری کردند تا رابطه‌ای میان جریان پرتو ایکس و فرابنفش برقرار کنند. آنان سپس از این اطلاعات برای مطالعه میزان انبساط کیهان تا دوره‌های ابتدایی آن استفاده کردند. آنان با یافتن شواهدی به این نتیجه رسیدند که مقدار انرژی تاریک با گذشت زمان در حال رشد و افزایش است.

دکتر «الیزابتا لوسو»، محقق و اخترشناس در دانشگاه دورهام بیان کرد: «از آن‌جا که ما در این‌جا روش تازه‌ای را به کار برده‌ایم، با برداشتن گام‌های اضافی نشان دادیم که این روش می‌تواند نتایج قابل اطمینانی در اختیارمان قرار بدهد. ما نشان دادیم که نتایج حاصل از این روش جدید، با نتایج حاصل از اندازه‌گیری ابرنواختری در 9 میلیارد سال گذشته مطابقت دارد. لذا این اطمینان را به ما می‌دهد که می‌توان به نتایج اعتماد کرد؛ حتی در ارتباط با دوره‌های ابتدایی جهان.»

دکتر لوسو و همکارش، دکتر «گوئیدو ریسالیتی» از دانشگاه فلورنس دقت بالایی در انتخاب اختروش‌های‌شان به خرج دادند تا خطاهای آماری را به حداقل رسانده و از خطاهای سیستماتیکی که شاید به فاصله از زمین تا جرم سماوی مورد نظر مربوط باشد، پرهیز کنند. اگر این نتیجه تایید گردد، نشان می‌دهد که

انــرژی تاریک یک ثــابت کیهــانی است. اخترشناســان با استفاده از مشاهدات ابرنواختر قبلا گزارش کــرده بودند که جهــان ظــاهرا ســریع‌تر از آن چــیزی که پیش‌بیــنی می‌شد، در حال انبساط است. دانشمندان مدعی شده‌اند که مطالعات و فیزیک جدیدی برای بررسی و توضـیح این ناهمخوانی مورد نیاز است. جزئیات بیشــتر این پــژوهش در مجله Nature Astronomy منتشر شده است.

شباهت عجیب نورون‌های مغز به شبکه‌های کهکشانی

یک پژوهشگر مشهور به نام کریستوف کُخ می‌گوید که مغز، پیچیده‌ترین چیزی است که در عالم شناخته‌شده وجود دارد. این چیزی نیست که از شنیدن آن تعجب کنیم؛ زیرا این روزها همه‌ی ما می‌دانیم که در مغز صدها میلیارد نورون و صدها تریلیون ارتباط عصبی وجود دارد و همین اجزا، مجموعه‌ای بسیار پیچیده را تشکیل داده‌اند که به ما قدرت تفکر، تصمیم‌گیری، ابداع و... می‌دهد. پس بدون شک، مغز پیچیده‌ترین چیزی است که در عالم شناخته‌شده وجود دارد.

البته چیزهای بسیار پیچیده‌ی دیگری نیز در عالم وجود دارند. به عنوان مثال، کهکشان‌ها در ساختارهایی بسیار غول‌آسا به نام خوشه، ابرخوشه و رشته‌های کیهانی قرار گرفته‌اند که عرض هر یک از آن‌ها به صدها میلیون سال نوری می‌رسد. در میان این ساختارها، خطوط تاریکی از فضای خالی وجود دارد که به آن‌ها پوچی کیهانی می‌گویند. مرز بین ساختارهای کهکشانی و این پوچی‌های کیهانی، بسیار پیچیده است؛ زیرا در این مرزها، گرانش به ماده شتاب می‌دهد و سرعت حرکت آن تا هزاران کیلومتر بر ثانیه افزایش می‌یابد و همین امر باعث به وجود آمدن امواج ضربه‌ای و آشفتگی در گازهای میان کهکشانی می‌شود. دانشمندان پیش‌بینی کرده‌اند که مرز رشته‌های کیهانی و شبکه‌های کهکشانی، احتمالاً از پیچیده‌ترین چیزهایی باشد که تا به امروز مشاهده کرده‌ایم.

این مورد خاص، ما را به فکر فرو می‌برد: آیا واقعاً این مرزها می‌توانند پیچیده‌تر از مغز باشند؟

یک اخترفیزیک‌دان و یک عصب‌شناس، تصمیم گرفته‌اند که با همکاری یک‌دیگر، پیچیدگی شبکه‌های کهکشانی و شبکه‌های عصبی مغز را مقایسه کنند و شباهت‌های میان آن‌ها را شناسایی کنند. نتایج اولیه این مقایسه‌ها شگفت‌انگیز بوده‌اند. این دو دانشمند کشف کرده‌اند که نه تنها شبکه‌های عصبی مغز به شبکه‌های کیهانی شباهت نزدیکی دارند؛ بلکه آن‌ها در واقع در ساختار نیز یکسان بوده و مشابه یک‌دیگر هستند. ممکن است که جهان در همه‌جا یکسان باشد و تنها مقیاس آن متفاوت باشد. به عبارت دیگر، در مغز ما یک جهان وجود دارد و در آسمان‌ها نیز جهانی مشابه؛ اما با مقیاسی چندین میلیارد برابر بزرگ‌تر.

کهکشان

تصویری شبیه‌سازی شده از ابر خوشه‌ی لانیاکیا (نقطه‌ی قرمز، محل کهکشان راه شیری است)

مقایسه‌ی مغزها با خوشه‌های کهکشانی، کار بسیار دشواری است. برای خوشه‌های کهکشانی، باید با داده‌هایی مواجه شوید که از روش‌های مختلفی نظیر مشاهدات مستقیم تلسکوپ‌ها و شبیه‌سازی‌های عددی به دست آمده‌اند. در سوی دیگر قضیه، ما مغز را داریم که باید برای بررسی آن از ابزار و شیوه‌های مختلفی نظیر میکروسکوپ الکترونی، ایمونوهیستوشیمی (بافت‌شیمی) و تصویربرداری رزونانس (تشدید) مغناطیسی عملکردی مغز یا همان fMRI استفاده کرد.

علاوه بر این مشکل، باید مشکل تفاوت مقیاس‌ها را نیز در نظر داشت. تمـام شـبکه‌ی کیهـانی که مجمـوعه‌ای از خوشه‌های کهکشانی مختلف است، حدود چندین میلیـارد سـال نـوری گسـترش یافته است. علاوه بر این، یکی از همین کهکشان‌ها، خـانه‌ی میلیاردها مغز است و ما آن را با نام راه شیری می‌شناسیم. اگر بخواهیم ثابت کنیم که شبکه‌ی کیهـانی به انـدازه‌ی یکی از اجـزای خـود پیچیـده اسـت، باید به این نتیجه برسـیم که مـیزان پیچیـدگی آن دقیقاً مانند مغز است.

البته وقتی این مقایسه امکان‌پذیر می‌شـود که ما کـاملاً عدالت را برقرار کنیم؛ یعـنی هر چـیزی را در جـای خـود قرار دهیم. بسیاری از پدیده‌های طبیعی در هر مقیاسی که باشـند، پیچیـدگی یکسـانی نخواهند داشت. به عنـوان مثال، شبکه‌ی کیهانی وقتی عجیب و پیچیـده است که ما آسـمان را در گسـترده‌ترین حـالت در نظر بگـیریم. در مقایس‌های کوچک، یعنی همـان مقیاسی که در آن مـاده در سـتاره‌ها، سـیاره‌ها و ابرهـای مـاده‌ی تاریک گرفتـار می‌شـود، سـاختار شـبکه‌ی کیهـانی از بین خواهد رفت. وقـتی که یک کهکشـان به رشد خـود ادامه می‌دهـد، به رقص الکترون‌ها در اطراف هسته اهمیتی نمی‌دهد و آن الکترون‌هایی که در اطراف هسته حرکت می‌کنند، نسبت به سیسـتم کهکشـانی که در آن قـرار گرفته‌اند بی‌توجه هستند.

به این تـرتیب، جهـان از سیسـتم‌هایی تشـکیل شـده که درون یک‌دیگر قـرار گرفته‌انـد؛ به اصـطلاح می‌گـوییم جهان تو در تو است؛ سیستم‌هایی که در هیچ مقیاسی با یک‌دیگر تعامل ندارند و به هم متصل نیسـتند. این

تقسیم‌بندی مقیاس، به دانشـمندان اجـازه می‌دهد تا هر پدیده‌ی فیزیکی را در مقیاس طبیعی خـود بررسی کنند. قطعات سازنده‌ی این پازل کیهانی،هاله‌های جذب کننـده ستاره‌ها، گازها و ماده‌ی تاریک هستند که برخی از آن‌ها قابل مشاهده و برخی دیگـر، از دید ما خـارج هسـتند. در مجمـوع، تعـداد کهکشـان‌های موجـود در جهـان قابل مشاهده، چیزی در حدود 100 میلیارد عـدد بـرآورد شـده است.

مغز

تصویری شبیه‌سازی شده از شبکه‌ی عصبی مغز انسان

تعادل بی‌نقصی که بین نرخ گسترش بـافت فضـازمان و گـرانش موجـود در بین پدیـده‌ها برقـرار شـده اسـت، به شـبکه‌ی کیهـانی سـاختاری شـبیه به تـار عنکبـوت داده است. مـاده‌ی معمـولی و تاریک در رشـته‌هایی شـبیه به ریسـمان پراکنـده شـده‌اند و خوشه‌های کهکشـانی در محل‌هـای برخـورد این رشـته‌ها شـکل می‌گیرند و بخش اعظمی از ماده هم‌چنان خالی باقی می‌ماند.

تا همین چند وقت پیش، روشی ابـداع نشـده بـود که دانشـمندان بتوانند به کمک آن، به طـور مسـتقیم تعـداد سلول‌ها و یا نورون‌های مغز انسان را اندازه بگیرند؛ اما اکنون این امکان فراهم شده که بتوان تعـداد سـلول‌های غیر عصبی و نورون‌ها را تخمین زد. ماده‌ی خاکستری که 80 درصد از جرم مغز را تشکیل داده، چیزی در حـدود 6 میلیارد نورون را در خود جـای داده است که این مـیزان، تنها 19 درصد از میزان نورون‌های موجود در مغز انسان است.

در مــاده‌ی خاکســتری مغــز، حــدود 9 میلیــارد ســلول غیرعصــبی نــیز وجــود دارد. بخش عمــده‌ی نورون‌هــا، در مخچه قرار گرفته‌اند؛ به طوری‌که مخچه با دارا بودن 69 میلیارد نورون، حدود 80.2 درصد از آن‌ها را در خود جای داده است و 16 میلیــارد ســلول غیرعصــبی نــیز در این بخش قـــرار دارند. با توجه به این اطلاعـــات، مشـــخص می‌شــود که تعــداد نورون‌هــای موجــود در مغز انســان، تقریبــاً با تعــداد کهکشــان‌های قابل مشــاهده در جهــان برابر است.

اگر تصاویری از شبکه‌ی کیهــانی و نورون‌هــای مغز را در کنـــار یک‌دیگر قـــرار دهیم، چشم به راحـــتی می‌تواند شباهت‌های میــان آن‌ها را درک کند. در مقایسه‌ای که در زیر انجام شده، دو تصویر وجود دارد. تصــویر ســمت چپ که تصویری شبیه‌سازی شده از شــبکه‌ی کیهــانی است و تصــویر ســمت راست نــیز تصــویری از 4 میکرومــتر از مخچه‌ی مغز انسان است.

مغز

آیا این شباهت‌های ظاهری به خود ما مربــوط می‌شــود؟ آیا ما علاقه‌ای به کشف شباهت‌ها در الگوهــای تصــادفی داریم؟ کاملاً مشــخص است که پاسخ منفی است. تجزیه و تحلیل آمــاری نشــان می‌دهد که این سیســتم‌ها واقعــاً شباهت‌های کمیتی دارند. پژوهشگران به طــور منظم از روشی به نـــام «تجزیه و تحلیل طیفی تـــوان» بـــرای بررسی و مطالعه‌ی رشته‌های کهکشانی در مقیاس‌هــای بــزرگ اســتفاده می‌کنند. طیف تــوان یک تصــویر، به ما می‌گوید که چه تعــداد فرکــانس بــالا و پــایین توانســته‌اند ملودی فضایی مخصوص به هر تصــویر را ایجــاد کننــد؛ به

عبارت دیگر، می‌تواند میزان قـدرت نوسـانات سـاختاری یک تصویر را در مقیاسی بزرگ بررسی کند.

دانشـمندان ابتـدا طیف تـوان هر تصـویر را به صـورت جداگانه بررسی کردند و سـپس داده‌ها را با یک‌دیگر مقایسه کرده‌اند. نتـایج واقعـاً شـگفت‌انگیز بودند. دانشـمندان دریافتند که طیف تـوان شـبکه‌ی کیهـانی با مغز انسان شباهت زیادی دارد و حتی در برخی نقـاط از نمودار طیف توان، آن‌ها با یک‌دیگر مقادیر برابری دارند.

توزیع نوسـانات مخچه‌ی مغز انسـان در مقیاس‌هـای 1-0.1 میلیمتری، یادآور توزیع نوسانات شبکه‌ی کهکشانی در مقیاس صدها میلیون سـال نـوری است. شـباهت این دو پدیـده‌ی متفـاوت واقعـاً تعجب برانگـیز است. در کـوچک‌ترین مقیاس‌هـایی که بـرای مشـاهده‌ی میکروسکوپی در دسـترس است (حـدود 10 میکرومـتر)، مورفولوژی (ریخت‌شناسی) پوسته‌ی مغز شباهت بسیار نزدیکی به یکی از کهکشان‌ها (در مقیـاس چند صد هـزار سال نوری) دارد.

برای مقایسه، دانشـمندان طیف تـوان دیگر سیسـتم‌های پیچیده مانند الگوهای نامفهوم ابرهـا، شـاخه‌های درخت، تلاطم پلاسـما و تلاطم آب را نـیز در کنـار طیف تـوان پوسـته‌ی مغـز، مخچه و شـبکه‌ی کیهـانی قـرار داده‌اند و مشـخص شـده که این سیسـتم‌ها در مقایسه با پوسـته‌ی مغز و مخچه، شـباهت کمـتری به شـبکه‌ی کیهـانی دارند. طیف تـوان این سیسـتم‌ها وابسـتگی شـدید آن‌ها به مقیـاس را نشـان می‌دهد و شـاید یک آشکارسـازی از فراکتال (یعنی هرچه که مقیاس را بزرگ‌تر کـنیم همـان شـکل اولیه به‌دست آید. مانند برفدانه کُخ) طـبیعی آن‌ها

باشد. این موضوع بیشتر در الگوهـای ابرها و شـاخه‌های درختـان دیـده می‌شـود. ما این دو سیسـتم را به عنـوان سیستم‌هایی فراکتـال با ویـژگی خودهماننـدی می‌دانیم. یعنی هرچه که مقیاس آن‌ها بزرگ‌تر و یا کوچک‌تر شـود، یک شکل ثابت داشته باشند.

نمودار

طیف توان سیسـتم‌های مختلف (شـباهت میـان شـبکه‌ی کیهانی و مخچه به خوبی مشخص است)

اما در آن سـوی مـاجرا، رفتارهـایی که بـرای شـبکه‌ی کیهانی و مغز انسان مشـاهده شـده، فراکتـال نبوده‌اند. این یعنی طیف تـوان شـبکه‌ی کیهـانی و مغز انسـان، بر خلاف سـایر سیسـتم‌ها به مقیـاس وابسـته نیست و خودش را سازمان می‌دهد.

به عنوان یک یادآوری کوچک باید بگـوییم که طیف تـوان، برابر بـودن سیسـتم‌ها در مـیزان پیچیـدگی را بیـان نمی‌کند. یکی از روش‌های خاص تخمین میزان پیچیـدگی یک شـبکه، این است که ما پی بـبریم تا چه انـدازه پیش‌بینی رفتار این شبکه دشوار است.

یکی از دانشمندان اخیراً مـیزان دشـوار بـودن پیش‌بیـنی چگـونگی تکامل شـبکه‌ی کیهـانی را مـورد بررسی قـرار داده است و این کـار را نـیز به کمک یک شبیه‌سـازی رایـانه‌ای و تکـاملی مصـنوعی انجـام داده است. این آزمایش نشان داد که برای توضیح تکامل تمام عالم قابل مشـاهده در مقیاسی که بتـوان خـود سـازمان‌دهی آن را مشاهده کرد، به 1 تا 10 پتابایت داده نیاز است.

تخمین مــیزان پیچیــدگی مغز انســان امــری به مــراتب دشوارتر است؛ زیرا شبیه‌سازی‌های مغز انسان در جهان همگی ناقص هستند و این موضـوع هنـوز هم یک چـالش ناتمـام است. با این حـال ما می‌تـوانیم این اسـتدلال را داشته باشیم که پیچیـدگی، متناسب با هـوش و شـناخت است. با توجه به جدیــدترین تجزیه و تحلیل‌هــایی که بر اساس اتصال شبکه‌ی مغز انجام شـده‌اند، دانشـمندان به این موضــوع پی برده‌اند که ظــرفیت حــافظه‌ی مغز یک انسان بالغ چیزی در حدود 2.5 پتابایت است. این مقدار، در بازه‌ی 1 تا 10 پتابایتی است که برای توضیح ساختار شبکه‌ی کیهانی تخمین زده شده است.

ساده بگوییم، این شـباهت در حافظه به این معـنی است که تمام اطلاعاتی که در مغز یک انســان جمع‌آوری شـده (مانند اطلاعات تمام تجربه‌ی زنـدگی یک فـرد)، می‌تواند در توزیعـات کهکشـانی در جهـان ما کدگـذاری شـود. به عبــارت دیگــر، اگر یک دســتگاه محاســباتی با ظــرفیت حافظه‌ی مغز انسان وجـود داشـته باشـد، می‌تواند تمـام پیچیدگی‌هایی را که در مقیاس‌های بسـیار بـزرگ توسط جهان به نمایش گذاشته شده‌اند، مجدداً تولید کــرده و به نمایش بگذارد.

در این‌جا باید گفت که شــبکه‌ی کیهــانی بیش از آن‌که به اجزای درونی یک کهکشان شباهت داشـته باشـد، به مغز انسان شبیه است و شبکه‌ی عصبی مغز انسان نــیز بیش از آن‌که به شــبکه‌ی عصــبی بــدن شــباهت داشــته باشــد، شبیه شبکه‌ی کیهانی است. البته تفاوت‌های عمـده‌ای در زیرســاخت‌ها، مکانیزم‌هــای فــیزیکی و انــدازه‌ی این دو شبکه وجـود دارد؛ اما اگر شـبکه‌ی عصـبی مغز انسـان و

شبکه‌ی کیهانی را در از نظر تئوری ابزار اطلاعاتی مقایسه کنیم، می‌بینیم که کاملاً شبیه به یک‌دیگر هستند.

مغز

آیا این حقیقت به ما چیزی مهم و اساسی را در مورد فیزیک پدیده‌ای مبرم در این دو سیستم می‌گوید؟ شاید. متأسفانه در حال حاضر تجزیه و تحلیل‌های ما به نمونه‌های کوچکی که به کمک روش‌های متفاوت اندازه‌گیری به دست آمده‌اند، محدود شده است. هم‌چنین تحلیل‌های دانشمندان به وجود شباهت دینامیکی بین این دو سیستم اشاره‌ای نمی‌کند.

مدلی که چگونگی پخش شدن اطلاعات در مقیاس‌های فضایی و زمان را در شبکه‌ی کیهانی و شبکه‌ی عصبی مغز نشان دهد، یک آزمون جدا خواهد بود که بسیار مهم بوده و انجان آن نیز دشوار است. در حال حاضر می‌توان این آزمون را به کمک شبیه‌سازهای عددی، برای شبکه‌ی کیهانی اجرا کرد. برای مغز انسان، دانشمندان باید بیشتر بر تخمین‌های کلی که معمولاً از مقادیر کوچک به سمت مقیاس‌های بزرگ حرکت می‌کنند، تکیه کنند.

برنامه‌هایی نظیر HBP یا همان Human Brain Project، به منظور شبیه‌سازی تمام شبکه‌ی عصبی مغز انسان طراحی شده است. در بحث ستاره‌شناسی نیز دانشمندان آرایه کیلومتر مربع (با نام آرایه یک کیلومتر مربع نیز شناخته می‌شود) را در اختیار دارند که به عنوان بزرگ‌ترین رادیوتلسکوپ سازمانی شناخته می‌شود. این آرایه می‌تواند در آینده به درک بیشتر ما از

جهان کمک کند و هم‌چـنین شـگفتی‌ها و جزئیـات بیشـتر شبکه‌ی کیهانی را به ما نشان دهد.

شبکه‌های عصبی، یادگیری ماشین و هوش مصنوعی چه تفاوتی با یک‌دیگر دارند؟

زمانی که در توضیحات یک اپلیکیشن ساده می‌خوانیم «مجهز به هوش مصنوعی» به نظر می‌رسد به آینده قدم گذاشته‌ایم. اما این عبارت دقیقاً به چه معناست؟ کلمات پرطمطراقی همچون AI، یادگیری ماشین، شبکه‌های عصبی و غیره چه مفهومی داشته و چگونه به بهبود کارآیی اپلیکیشن‌ها کمک می‌کنند؟

اخیراً گوگل و مایکروسافت هر دو اعلام کردند یادگیری مبتنی بر شبکه‌های عصبی را به اپلیکیشن‌های مترجمشان افزوده‌اند. گوگل می‌گوید از یادگیری ماشین برای تهیه لیست پیشنهادی از آهنگ‌ها استفاده می‌کند. اپلیکیشن Todoist نیز از هوش مصنوعی برای تعیین زمان اتمام کارهای‌تان بهره می‌گیرد.

وب سایت Any.do ادعا می‌کند بات هوشمند آن‌ها قادر است برخی از کارهای کاربر را خودش انجام دهد. جالب این‌که تمامی نمونه‌های فوق صرفاً طی هفته گذشته اعلام شدند. البته برخی از آن‌ها ترفندهای تبلیغاتی به نظر می‌رسند که با هدف جذاب‌تر نشان دادن قابلیت‌های اپلیکیشن بیان می‌گردند.

با این حال گاهی اوقات چنین تغییراتی کاملاً ثمربخش است. در واقع هوش مصنوعی، یادگیری ماشین و شبکه‌های عصبی، هر سه روش‌هایی را توصیف می‌کنند که امکان اجرای فعالیت‌های پیشرفته‌تر و یادگیری بر اساس محیط پیرامون را برای کامپیوترها فراهم می‌سازند.

البته توسعه دهندگان اپلیکیشن معمولاً از این سه مورد به جای یک‌دیگر نام می‌برند، اما باید بدانید هر کدام از موارد مذکور شامل فرایندی کاملاً متفاوت است.

شبکه‌های عصبی با شبیه سازی مغز انسان به آنالیز داده‌های پیچیده می‌پردازند

شبکه‌های عصبی مصنوعی (ANN)ـ که به اختصار شبکه‌های عصبی نیز گفته می‌شوند، نوع خاصی از مدل یادگیری هستند که روش کارکرد سیناپس‌ها در مغز انسان را تقلید می‌کنند.

در روش‌های محاسباتی سنتی، از یک سری عبارات منطقی برای اجرای یک عمل استفاده می‌شود؛ اما در مقابل، شبکه‌های عصبی از مجموعه نودها (به عنوان نرون) و یال‌ها (در نقش سیناپس) برای پردازش داده بهره می‌گیرند. در این سیستم، ورودی‌ها در شبکه به جریان افتاده و یک سری خروجی تولید می‌گردد.

پس از این کار، خروجی‌ها با داده‌های معتبر مقایسه می‌گردند. مثلاً فرض کنید می‌خواهید کامپیوتر خود را به گونه‌ای آموزش دهید که تصویر سگ را تشخیص دهد. برای این کار میلیون‌ها تصویر از سگ‌های مختلف را وارد شبکه کرده و آن‌هایی که از سوی سیستم به عنوان خروجی انتخاب می‌شوند را دریافت می‌کنید.

در این مرحله، کاربر انسانی می‌تواند به سیستم بگوید که کدام یک از خروجی‌ها، دقیقاً تصویر سگ هستند. بدین ترتیب، مسیرهایی که به تشخیص موارد درست منجر شده، از طرف شبکه تقویت خواهند شد. با تکرار

این فرایند در دفعات زیاد، شبکه نهایتاً قادر است به دقت بسیار خوبی در اجرای وظیفه موردنظر دست یابد.

البته شبکه‌های عصبی را نمی‌توان پاسخ تمام مسائل محاسباتی پیش روی انسان دانست، اما در مواجهه با داده‌های پیچیده، بهترین گزینه به شمار می‌رود. گوگل و مایکروسافت از شبکه‌های عصبی برای تقویت اپلیکیشن‌های ترجمه خود بهره گرفته‌اند و به نتیجه بسیار خوبی دست یافته‌اند، زیرا عمل ترجمه از جمله فرایندهای بسیار پیچیده محسوب می‌گردد.

بدین ترتیب با استفاده از قابلیت یادگیری شبکه‌های عصبی، سیستم ترجمه می‌تواند ترجمه‌های صحیح را برای یادگیری به کار گرفته و به مرور زمان به دقت بیشتری دست یابد.

چنین وضعیتی در تشخیص گفتار نیز به وجود آمد. پس از افزودن یادگیری با شبکه‌های عصبی در Google Voice نرخ خطای این برنامه تا 49٪ کاهش یافت. البته این قابلیت هیچوقت بدون نقص نخواهد بود، اما به مرور زمان شاهد پیشرفت آن هستیم.

در مجموع با به کار گیری روش یادگیری مبتنی بر شبکه‌های عصبی، آنالیز داده‌های پیچیده روز به روز بهتر شده و در نهایت به قابلیت‌های طبیعی‌تری در اپلیکیشن‌ها دست خواهیم یافت.

یادگیری ماشین، پیشرفت به واسطه تمرین را در کامپیوترها پیاده سازی می‌کند

یادگیری ماشین اصطلاحی گسترده است و هرگونه فعالیتی که به کامپیوتر اجازه دهد به صورت مستقل پیشرفت نماید را در بر می‌گیرد. به بیان دقیق تر، این فناوری به هر سیستمی اشاره دارد که در آن عملکرد ماشین در اجرای یک وظیفه، صرفاً از طریق تجربه اجرای همان فعالیت، بهبود یابد.

شبکه‌های عصبی که پیش‌تر بدان پرداختیم را می‌توان یکی از نمونه‌های یادگیری ماشین دانست، اما روش‌های مختلفی برای پیاده سازی این تکنولوژی وجود دارد.

یکی دیگر از روش‌های مورد استفاده برای یادگیری ماشین، یادگیری تقویتی نام دارد. در این روش، کامپیوتر فعالیت خاصی را اجرا کرده و نتایجش مورد ارزیابی قرار می‌گیرد. به عنوان مثال می‌توان یک بازی شطرنج را در نظر گرفت.

در این نمونه، کامپیوتر به اجرای بازی شطرنج پرداخته و طبیعتاً می‌برد یا می‌بازد. اگر برنده شود، مجموعه حرکاتی که به این نتیجه منجر شده‌اند امتیاز مثبتی دریافت می‌کنند. نهایتاً با اجرای میلیون‌ها بازی، سیستم بر اساس نتایج قبلی می‌تواند تشخیص دهد که کدام سری حرکات، احتمال بردن را افزایش می‌دهند.

در حالی که شبکه‌های عصبی برای مواردی همچون تشخیص الگو در تصاویر عملکرد خوبی دارند، اما دیگر روش‌های یادگیری ماشین نیز برای فعالیت‌های خاصی به صورت بهینه عمل می‌کنند. گوگل می‌گوید اپلیکیشن موزیک آن‌ها می‌تواند قطعه مناسب را در بهترین زمان برای شما پخش کند.

برای اجرای این کار، برنامه بر اساس رفتار قبلی شما عمل کرده و فهرستی را برایتان تهیه می‌نماید. اگر این پیشنهاد را نپذیرید، سیستم از آن به عنوان شکست یاد می‌کند. با این حال اگر یکی از موارد پیشنهادی را قبول کنید، موفقیت آن در سیستم ثبت شده و فرایندهای منجر به تهیه این لیست نیز تقویت می‌گردند.

در چنین مواردی، اگر دائماً از قابلیت مورد بحث استفاده نکنید، شاید به مزایای کامل آن دست نیابید. به عنوان مثال اولین باری که اپلیکیشن موزیک گوگل را باز کنید، احتمالاً با پیشنهاداتی عجیب و غریب و تصادفی روبرو خواهید شد. اما هرچه بیشتر از آن بهره گیرید، پیشنهادات بهتری را نیز دریافت خواهید نمود.

با همه این تفاسیر، یادگیری ماشین نیز روشی همه کاره نیست و شاید گاهی اوقات موارد ناسازگاری را برایتان به نمایش بگذارد، اما مطمئن باشید اگر هر شش ماه یک بار از آن استفاده کنید، قطعاً با پیشنهادات نامربوط روبرو خواهید شد. در واقع بدون کاربری مداوم، یادگیری ماشین هیچگاه نمی‌تواند به سیستمی هوشمندتر از قبل تبدیل گردد.

به هر حال «یادگیری ماشین» به عنوان یک عبارت پر کاربرد، ابهام بیشتری در مقایسه با شبکه‌های عصبی دارد، اما نشان می‌دهد نرم افزار پیش رویتان با دریافت بازخوردهای متوالی از سوی شما، دائماً ارتقاء می‌یابد.

هوش مصنوعی، هر چیز هوشمند را در بر می‌گیرد

درست همانند شبکه‌های عصبی که نمونه‌ای از یادگیری ماشین به شمار می‌رود، یادگیری ماشین نیز بخشی از

هوش مصنوعی محسوب می‌گردد. با این حال، تعریف حوزه AI آنقدر گسترده است که در واقع نمی‌توان مفهوم خاصی را از آن استنباط نمود.

اگرچه شاید برخی‌ها فضای دیوانه وار فیلم‌های علمی-تخیلی را متصور شوند، اما در حقیقت هم اکنون به پیشرفت‌هایی در این زمینه دست یافته ایم که در سال‌های نه چندان دور، دست نیافتنی می‌نمودند.

یکی از این موارد، تشخیص نویسه نوری یا OCR است، عملی که برای یک کامپیوتر بسیار دشوار به نظر می‌رسید، اما اکنون می‌بینیم موبایل‌های ساده هم قادرند سندی را اسکن نموده و آن را به متن بدل نمایند. دلیل این‌که چنین کار ساده‌ای در حوزه هوش مصنوعی قرار می‌گیرد، این است که در واقع دو رده کلی برای AI وجود دارد.

در حوزه AI ضعیف یا محدود، با هر سیستمی که برای انجام یک یا چند فعالیت خاص طراحی شده‌اند، روبرو هستیم. مثلاً گوگل اسیستنت و سیری، اگرچه هردو بسیار قدرتمند هستند، اما در دسته مورد بحث جای می‌گیرند، زیرا فعالیت آن‌ها محدود به یک سری فرامین صوتی و پاسخ دادن به آن‌ها خواهد بود.

البته لازم است بدانید تحقیقات گسترده‌ای روی هوش مصنوعی زیرساخت این سرویس‌ها در دست اجراست، اما هنوز هم به آن‌ها AI ضعیف می‌گویند.

در سوی دیگر با هوش مصنوعی قوی روبرو هستیم که به آن «هوش مصنوعی عمومی» یا AGI می‌گویند. این سیستم‌ها می‌توانند هر فعالیتی را همچون انسان به

اجرا درآورند، و البته واضح است که چنین چیزی هنوز ساخته نشده. بنابراین بهتر است به این زودی‌ها منتظر ربات هوشمندی نباشید که تمامی کارهای روزانه تان را انجام دهد.

از آن‌جا که تقریباً تمام سیستم‌های هوش مصنوعی ساخت انسان در رده ضعیف قرار می‌گیرند، بنابراین هر جا که عبارت مذکور را در توصیف یک اپلیکیشن مشاهده کردید، صرفاً فرض کنید که این اپ مقداری هوشمند است، اما به هیچ وجه قابل مقایسه با ذکاوت انسان نخواهد بود.

جمع بندی

با این‌که اصطلاحات مورد بحث کمی مبهم و متداخل هستند، اما تحقیقات کاربردی در حوزه AI به سطحی از سودمندی رسیده که احتمالاً همه ما در زندگی روزمره از آن‌ها بهره می‌گیریم.

مثلاً هر بار که موبایلتان به صورت خودکار محل پارک خودرو را به شما یادآوری می‌کند، چهره‌ها را در بین تصاویر تشخیص داده یا هنگام جستجو به شما موارد مشابه را پیشنهاد می‌دهد، یا این‌که تصاویر مربوط به سفر اخیرتان را یکجا دسته بندی می‌نماید، به صورت مستقیم یا غیرمستقیم از تحقیقات AI استفاده می‌کنید.

تا حدودی می‌توان گفت AI به معنای هوشمندتر شدن اپلیکیشن‌هاست، چیزی که همه ما انتظار آن را داریم، ضمن این‌که یادگیری ماشین و شبکه‌های عصبی بهترین روش‌ها برای اجرای برخی عملیات محسوب می‌گردند.

اما این‌که در توضیح یک برنامه کاربردی نوشته شود «مجهز به هوش مصنوعی» لزوماً هیچ مفهوم خاصی نخواهد داشت.

باید به این نکته نیز اشاره کرد که شبکه‌های عصبی و یادگیری ماشین نیز از نظر شفافیت در یک سطح قرار ندارند. مثلاً اگر بگوییم این اپلیکیشن به خاطر بهره گیری از یادگیری ماشین عملکرد بهتری دارد، شبیه به این استدلال است که یک مدل دوربین به خاطر «دیجیتال» بودن، عکس‌های بهتری می‌گیرد.

اگرچه دوربین‌های دیجیتال قابلیت‌های بیشتری نسبت به همتایان آنالوگ خود دارند، اما لزوماً نمی‌توان گفت تمامی دوربین‌های دیجیتال بر تمامی دوربین‌های آنالوگ برتری دارند. به عبارت دیگر همه‌چیز به طرز استفاده از آن‌ها بستگی دارد.

در زمینه هوش مصنوعی برخی شرکت‌ها توانسته‌اند شبکه‌های عصبی قدرتمندی را توسعه دهند که فعالیت‌های پیچیده را به خوبی سامان داده و زندگی را ساده‌تر می‌سازند. برخی دیگر نیز صرفاً برچسب «یادگیری ماشین» را روی محصولاتشان نصب می‌کنند، در حالی که فعالیت آن‌ها با گذشته تفاوتی نکرده.

در مجموع می‌توان گفت یادگیری ماشین و شبکه‌های عصبی، فناوری‌های هیجان انگیزی هستند. با این حال اگر در تبلیغ یک برنامه با عبارات فوق مواجه شدید، تصور کنید «این برنامه شاید کمی هوشمندتر از بقیه باشد» ولی همچون همیشه، آن را صرفاً بر اساس عملکرد و سودمندی‌اش قضاوت نمایید.

سیر تحول کامپیوترها از ابتدا تا کنون

سیر تحول کامپیوتر از ابتدا تـاکنون (کامپیوترهـای نسل اول تا ششم)

مقدمه:

در سال 1641 جوانی هجده ساله به نام بیلز پاسکال در شهر روان فرانسه با یک ابتکار جالب ماشینی ساخت که به ماشین حساب پاسکال معروف شد. در ماشین حساب پاسکال 6 چرخ دندانه دار نصب شـده بـود وهر چـرخ د0 دندانه داشت. هر دندانه نمایشگر یکی از ارقام صفر تا 9 بود.

سی سال پس از پاسکال یک ریاضی دان آلمـانی به نـام لایب نیتسز در تکمیل اختراع پاسکال کوشـید و ماشـینی سـاخت که با کمک آن می‌شد اعمـال ضـرب و تقسـیم را نیز انجام داد و حتی جذر گرفت.

دانشمندان به تدریج به فکر استفاده از کارت‌های سوراخ دار افتادند. در قرن نـوزدهم یک ریاضی دان انگلیسی به نام چارلز بابیج به فکر یک ماشین حساب خود کـار افتـاد که با کارت‌هـای سـوراخ شـده اطلاعـات و ارقـام را می‌پذیرفت.

در سال 1890 دانشمند جوانی به نام هلر یت با توجه به نیازهـای آمـارگران از کارت‌هـای سـوراخ شـده و دسـتگاه‌های شـمارنده این کارت‌ها اسـتفاده کـرده مثلا بـرای تفکیم زن و مـرد در سـمت چپ یا راست کـارت سـوراخ می‌شد و با تکامل دسـتگاه هلـریت وی ماشین‌هایش را در نیویورک و پاریس به نمایش گذاشت.

علی رغم اســـــتقبال کم از این دســـــتگاه جمعی از بازرگانــان آمریکــایی از جمله تومــاس واتســون به فکر خرید امتیـــاز ســـاخت ماشـــین‌های هلـــریت افتادند. او بنیانگذار International Business Machines یا IBM است.

قدم به قدم از چرتکه تا اینـترنت، نگـاهی به سـیر تحـول کامپیوترها

مقدمه نگاهی به سیر تحول کامپیوترها:

با این‌که هنوز بـرخی کاسب‌های قـدیمی چرتکه را بر هر وسـیله محاسـباتی دیگر تـرجیح می‌دهنـد، اما از بیش از سه قـرن قبل افـراد زیـادی سـعی در سـاختن وسـایل و راه‌هـای دیگـری بـرای تسـهیل محاسـبات ریاضی کردند. یکی از مشـــــهورترین آن‌ها که در عرصه نظـــــری کمک فراوانی به سـاخت کـامپیوتر کـرد یک اسـکاتلندی با نـام جی نـاپیر بـود که موفق به طـرح راهی مکـانیکی بـرای ضـرب و تقسـیم شد. بعدها همین نظـرات نـاپیر مبنـای طراحی جدول‌های لگاریتمی شد که تا امروز هم کـاربرد دارد.

اولین ماشین محاسباتی:

اما اولین ماشـــین محاســـباتی واقعی در اواسط قـــرن هفـدهم میلادی توسط پاسـکال سـاخته شد که قـادر به جمع و تفریق ریاضی بود و از آن‌جا که در آن دوران گویا دانشمندان مثل اکنـون شـتاب زده نبودند مـدتی بیش از صد سـال طـول کشـید تا اعمـال ضـرب و تقسـیم را به ماشین پاسکال اضافه کنند!

ماشین تحلیلی:

سا ل‌ها بعد در سال 1830 چارلز بابیج انگلیسی «ماشین تحلیلی» را طراحی کرد و در سال 1855 در نمایشگاه پاریس آن را به نمایش گذاشت. گرچه بابیج هرگز نتوانست ماشین خود را تکمیل کند اما اولین گام‌های جسورانه را در این راه برداشته بود و به همین خاطر او را پدر کامپیوترهای الکترونیکی امروزی می‌دانند.

اولین کامپیوتر آنالوگ:

درست صد سال بعد در سال 1930 وانوار بوش اولین کامپیوتر آنالوگ را در آمریکا ساخت که این کامپیوتر در جنگ جهانی دوم برای کمک به هدف گیری سلاح‌های نظامی مورد استفاده قرار گرفت.

کامپیوتر دیجیتال (صفر و یکی):

جهش عظیم بعدی در زمینه ساخت رایانه در سال 1944 و با ساخت اولین کامپیوتر دیجیتال (صفر و یکی) روی داد. نام این کامپیوتر مارک 1 توسط کمپانی مشهور IBM ساخته شده بود. حالا دیگر صاحبان صنایع هم به اهمیت کامپیوترها پی برده بودند و اندک اندک پروژه‌های ساخت کامپیوترها بیشتر و مدت زمان بهره برداری کمتر می‌شد. کامپیوتر مشهور بعدی فقط دو سال زمان طراحی و ساخت برد و توسط دو مهندس از دانشگاه پنسیلوانیا ارائه شد. نام این غول 30 تنی که 170 متر مربع سطح را می‌پوشاند «انیاک» بود و برای اولین بار در فناوری ساخت آن از لامپ خلأ استفاده شد. جالب این‌جاست که تا آن زمان کامپیوترها فاقد

هرگونه حافظه بودند تا این‌که در سال 1947 جان ون نیومن ایده واحدی برای نگهداری دستورات (که امروزه حافظه خوانده می‌شود) را مطرح و عملی کرد.

پنج نسل کامپیوتر:

دوره تکامل کامپیوتر را به پنج نسل تقسیم می‌کنند که هر نسل ویژگی خاص خود را دارد.

نسل اول کامپیوتر:

بعد از جنگ جهانی دوم جنبش و تحرک جدیدی برای ساختن ماشین‌های سریعتر و قویتر به وجود آمد و این به خاطر درگیری روز افزون بشر به کارهای اداری و تجاری با حجم زیاد و محاسبات پیچیده و وسیع علمی بود. اولین کامپیوتر در سال 1944 در دانشگاه‌هاروارد و نوع کاملتر آن در سال 1946 در دانشگاه پنسیلوانیا به نام انیاک برای حل مسائل مربوط به انفجار جهت اداره اردنانس ارتش آمریکا توسط دکتر ماکلی وارکرت ساخته و تکمیل شد. در این ماشین 19000 لامپ خلا استفاده شده بود و برای انرزی مصرفی لامپ‌ها و هم‌چنین دستگاههای تهویه و خنک کننده ماشین حدود KW130 انرزی الکتریکی مصرف می‌شد. ماشین دارای حجم زیادی بود و سطحی را معادل 9015 متر مربع اشغال میکرد لیکن سرعت زیادی داشت و 5000جمع و 350 ضرب را در مدت 1 ثانیه به انجام میرسانید. در سال 1952 اولین کامپیوتری که قادر به ذخیره کردن برنامه بود به نام ادواک توسط دکتر نیومن ساخته شد که اساس کامپیوترهای امروزی قرار گرفت. در سال 1948 کامپیوتر دیگری توسط شرکت IBM ساخته شد که

سرعت عمل زیادی داشت و در سال 1954 یک کامپیوتر کو چک به نام IBM 650 به بازار آمد که در ظرف 5 سال 2000 دستگاه از آن به فروش رفت و در همان سال ماشین دیگری به نام UNIVAC-4 به تعداد زیادی تولید گردید. تا قبل از سال 1955 برای فعالیت‌های تجاری یا کارهای علمی کامپیوترهای ویژه‌ای ساخته می‌شد که مشخصات آن‌ها منحصرا جوابگوی یکی از امور اداری – تجاری یا علمی بود. این سری از کامپیوترها به کامپیوترهای نسل اول معروفند.

مشخصات کلی کامپیوترهای نسل اول:

1- سرعت عمل آن‌ها حدود یک هزارم ثانیه بود.

2- حافظه آن‌ها دارای ظرفیت 2000تا3000 کلمه بود.

3- دارای کاربردهای ویژه تک منظوره بودند.

4- کلیه برنامه‌ها به زبان ماشین نوشته می‌شد.

5- در آن‌ها از لامپ خلا و رله به عنوان حافظه استفاده می‌شد.

یک نمونه از کامپیوترهای نسل اول:

پدر بزرگ کامپیوترهای امروزی (ENIAC)

پیشرفت روند علوم،فنون و تکنولوژی در کمتر از صدسال اخیر و خاصه از نیمه دوم قرن بیستم تا به امروز و به مدد کامپیوترها؛ امری است غیرقابل انکار و تصور آن‌که اولین کامپیوترهای دنیا با مشخصه‌هایی همچون کارایی محدود ،ابعاد غول آسا، مصرف انرژی بالا،آسیب پذیری زیاد، و... متعلق به کمتر از هفت دهه(

63سال) پیش بوده‌اند. شاید برای بسیاری از شما امروز امـــری بـــاور نکـــردنی و تعجب‌آور باشد. البته در کمـــال تاسف تکنولـــــوژی کـــــامپیوتر نـــــیز مانند بســـــیاری از تکنولوژی‌ها و علوم دیگر در ابتـدا بـرای ایجـاد برتـری در پدیده هولناک جنگ و در خـدمت ارتش پا به عرصه وجـود نهـاد. ENIAC – Electronic Numerical Integrator And Computer انیاک اولین کامپیوتر الکترونیکی همه منظـــوره دنیا است که قـــابلیت برنامه ریـــزی بـــرای محاسبات عـددی بـرای مصـارف گونـاگون را داشـته ودر ســـال 1944 توسط John Mauchly و J.Presper Eckert در دانشـگاه پنسـیلوانیا آمریکا و با کمک یک تیم شش نفره به اسامی: Bob Shaw (function tables)

Chuan Chu (divider / square – rooter)

Kite Sharpless (master programmer) Arthur Burks (multiplier)

Harry Huskey (reader / printer)

Jack Divis (accumulators)

طـراحی و سـاخته شد. انیـاک را می‌تـوان براسـتی پـدر بـزرگ کامپیوترهـای امـروزی دانست. هرچند که قبل از انیاک کامپیوترهای دیگری نیز تولید شـده بودند که بـرای مصارف خاص مورد استفاده قرار می‌گرفته‌اند و یا تمام الکترونیکی نبوده‌اند که از جمله آن‌ها می‌توان از:

Zuse

Colossus Computer

Atanasoff-Berry Computer

Z3

Harvard Mark I

IBM ASCC

نام برد که همه آن‌ها در فاصله سال‌های 1941 – 1944 تولید شده‌اند. انیاک به منظور محاسبه جدول آتش تــوپ خانه (Artillery Firing Tables)ـــ بـــرای لابراتـــوار تحقیقات بالستیک ارتش آمریکا با هزینه معادل 500000 دلار طراحی و تولید شد.

اجزای اصلی تشکیل دهنده انیاک عبارت بوده‌اند از:

17468 لامپ خلاء (Vacuum Tube)ـــــ 7200 دیودکریستال

1500 رله

70000 مقاومت

10000 خازن

500000 متر کابل که با چـیزی حـدود پنج میلیـون لحیم قلع به یک‌دیگر متصل شده بودند.

مشخصات فیزیکی انیاک:

وزن تقریبی:27.2 تن (حدود 30 تن)

ابعاد: 2.5 * 1 * 30 متر

توان مصرفی: 150 KW

فضای اشغال کرده: 167 مترمربع

توان محاسباتی: 5000 عمل محاسباتی ساده در ثانیه – 385 عملیات محاسباتی ترکیبی در ثانیه

سرعت: 100 KHz

عملیات برنامه ریزی انیاک توسط شش خانم به نام‌های:

Key McNulty

Betty Jennings

Betty Snyder

Marlyn Wescoff

Fran Bilas

Ruth Lichterman

و با کمک جابجائی سیم‌ها و سویچ‌ها انجام می‌شد. در حال حاضر بخش‌های مختلف انیاک در دانشگاه پنسیلوانیا، موزه ملی تاریخ آمریکا در شهر واشنگتن (National Museum of American History)، موزه تاریخ کامپیوتر کالیفرنیا (Computer History Museum)، دانشگاه میشیگان، موزه توپخانه آمریکا در مریلند (U.S. Army Ordnance Museum) نگهداری و در معرض نمایش برای بازدید عموم قرار دارد. نکته: با تکنولوژی سال 2004 یک چیپ (IC پیشرفته) مربع شکل سیلیکون (Silicon Chip) به ابعاد نیم میلیمتر می‌تواند حاوی تمام اجزای اصلی تشکیل دهنده انیاک باشد.

نسل دوم کامپیوتر:

در سال 1948 باردین و دو نفر دیگر ترانزیستور را اختراع کردند ولی ده سال طول کشید که از سطح آزمایشگاهی به سطح استفاده تجاری صنعتی برسد. ترانزیستور از لامپ خلاء به مراتب کوچکتر است به انرژی کمی نیاز دارد حرارت کمتری تولید می‌کند و ارزان‌تر نیز هست. به این دلیل ترانزیستور به زودی جای خود را در ساختمان کامپیوتر گشود و جایگزین لامپ‌های خلاء در حافظه شد. از سال 1960 فناوری ترانزیستور در ساخت کامپیوتر به کار گرفته شد و باعث طراحی و ساخت کامپیوترهای نسل دوم شد که سرعت بسیار بیشتر و حجم کمتری داشتند. به کارگیری ترانزیستور به جای لامپ خلأ مهمترین ویژگی این نسل بود.

بدین ترتیب نسل دوم کامپیوتر به دنیا آمد. تحول دیگر نسل دوم زبان‌های برنامه نویسی کامپیوتری بود. در نسل اول کامپیوترها از زبان‌های سطح پائین که در آن‌ها آشنایی با جزئیات فنی ماشین ضرورت داشت استفاده می‌شد.

در نسل دوم زبان‌ها برای کاربردهای عمومی‌تری آماده شد. این امر رواج استفاده از کامپیوتر در امور تجاری و اداری را سرعت بخشید. کامپیوترهای این نسل حصار دانشگاه‌ها و موسسات تحقیقاتی را شکستند و به گونه‌ای گسترده در موسسات دولتی و شرکت‌های صنعتی و بازرگانی به کار گرفته شدند.

نسل سوم کامپیوتر:

اما اختراع I.C) مدارا ت مجتمع) و به کارگیری آن در ساخت کامپیوتر انقلابی را در این صنعت ایجاد کرد و باعث طراحی و ساخت کامپیوترهای نسل سوم شد. از سال 1964 به جای لامپ‌ها و ترانزیستورها از خاصیت آهن ربایی حلقه‌ها یا میله‌ها در اثر عبور جریان برق استفاده شد. در حقیقت به جای لامپ و ترانزیستور مورد استفاده در نسل‌های پیشین، سمت عبور جریان قطب‌های آهن ربا را تعیین می‌کرد. در نتیجه دو حالت صفر یا یک به وجود می‌آمد. اما انتخاب جنس حلقه و آلیاژ لازم برای حلقه مطرح بود. در نسل دوم اکسید آهن به سبب توانایی خود پاسخگوی این نیاز بود. معروف‌ترین کامپیوتر این این نسل IBM 360 می‌باشد. این کامپیوترها از سال 1965 وارد بازار شدند و می‌توانستند یک میلیون عمل را در یک ثانیه انجام دهند.

نسل چهارم کامپیوتر:

این سرعت اگرچه کمی حیرت‌آور و گیج کننده است اما در مقابل کامپیوترهای نسل چهارم (کامپیوترهای امروزی) که به راحتی چند میلیارد عمل ریاضی را در یک ثانیه انجام می‌دهند، کودکانه به نظر می‌رسد! علاوه بر این سرعت به راستی حیرت آور، کامپیوترهای نسل چهارم ویژگی انقلابی دیگری نیز دارند و آن ساخت کامپیوترهای شخصی (p.c.) و راهیابی فناوری کامپیوتر در میان توده مردم جهان است. کامپیوترهای نسل‌های اول،دوم و سوم از نظر مشحصات به سادگی قابل تفکیک‌اند. ولی مرز بین نسل سوم و چهارم چندان مشخص نیست. آن‌چه مسلم است کامپیوترهای نسل چهارم از نظر طرح واحد پردازش مرکزی و دستگاه‌های

پـیرامونی توانـایی بیشـتر،عمر طـولانی‌تر قطعـات و اطمینان بیشتری را عرضه می‌کنند.

مهمترین تغییرات سـخت افـزاری در کامپیوترهـای نسل چهارم عبارتند از:

1-اسـتفاده از مفهـوم میکرولاژیک (Micrological)ـ در حافظه

2- به کار گیری مدارهای مجتمع با تراکم زیاد (Circuits Large Scale Integrated)

3-استفاده از ریز پردازنده(microprocessor)

4-توسعه امکان پـردازش مسـتقیم (On Line)ـ به جـای پردازش با رسانه‌های ورودی

کامپیوترهای امروزی نیز جـزء نسل چهـارم هسـتند. چند نمونه لب تـاپ(Lab Top)در زیرنشـان داده شـده است: نسلی از اینترنت:

اما سـال‌های اخـیر شـاهد یک فنـاوری انقلابی دیگر هم بود: اینترنت. که از دهه هشتاد میلادی در دسترس عموم قرار گرفت و به راستی در پی درانـداختن طـرحی نو در جغرافیای سیاسی و حتی افکار و عقاید و آداب و رسوم مردمـان است. می‌گویند اگر پیشـرفتی را که صـنعت کامپیوتر داشته اسـت، صـنعت اتومبیل سـازی می‌داشت امروزه اتومبیل‌هایی داشتیم به اندازه یک سرسـوزن، به قدرت یک نفتکش و با سرعت! این مقایسه گرچه بیشتر طنزآمیز است اما هرگز اغراق آمیز نیست. مگر نه آن که از زمـان سـاخت اولین کامپیوترها تـاکنون سـرعت محاسـبات آن‌ها میلیون‌ها بـار سـریع‌تر شـده اسـت؟ اما

مسـئله فقط این نیست آن‌چه را که نباید فرامـوش کـرد پیشرفت گام به گام و حتی پیشرو نرم افزار کامپیوترها است...

نسل پنجم کامپیوتر:

کامپیوترهای نسل پنجم هنـوز سـاخته نشـده‌اند. تفـاوت بنیادین آن‌ها با کامپیوترهایی که تاکنون سـاخته شـده‌اند در قدرت استنباط و استدلال آن‌ها است و گرچه تـاکنون نرم افزارنویسان گام‌هـای بلنـدی بـرای هوشـمند کـردن کامپیوترهـــا، تحت عنـــوان هـــوش مصـــنوعی (I.A.) برداشـته‌اند اما تا تحقق وعـده کامپیوترهـای نسل پنجم فاصله زیادی مانـده است. آیا انسـان خواهد توانست این تخیل را به واقعیت تبدیل کند؟ و آیا در صورت وقوع این امر، جا را برای خـودش تنگ‌تر از قبل نکـرده اسـت؟ پی نوشت: البته در حقیقت مـــدت‌ها قبل از او خـــوارزمی دانشمند شهیر ایـرانی، ناخودآگـاه، اسـاس و پایه برنامه ریزی کامپیوترها را ابداع کرد. به پاس خدمات شایان وی به مبنـــای برنامه نویسی الگـــوریتم (واژه لاتیـــنی شـــده الخوارزمی) گفته می‌شود. در نسل پنجم کامپیوترهـا، به سـادگی اسـتفاده کـاربران از کـامپیوتر وبرنامه نویسی توجه بسیار زیـادی شـده است. چـرا که با کـاهش قیمت سخت افـزار، مخـارج اسـتفاده از کـامپیوتر به مـراتب از قیمت خود آن بیشـتر خواهد بـود. ارتبـاط با کـامپیوتر از طریق صـورت و تصـویر بیشـتر امکـان پـذیر خواهد بـود. برنامه ســـلزی، اســـتفاده از حافظه‌هـــای نـــوری- حافظه‌هـایی با حجم کم و گنجـایش غـیر قابل تصـور - ویژگی مهم این نسل است. استفاده از هوش مصـنوعی

و قـدرت تفکر و اسـتنتاج کـامپیوتری از دیگر ویژگیهـای کامپیوترهای این نسل است.

نسل ششم کامپیوتر:

کامپیوترهای نوع پنتیوم را می‌توان نسل ششم نامید. از جمله ویژگیهـای محسـوس این نسل می‌تـوان اسـتفاده غـــیر قابل اجتنـــاب از سیســـتم چند رســـانه‌ای (Multimedia)ـ را بر شمرد که کارت صوت، بلند گـو، cd درایو و دستگاه مـودم درونی را شـال می‌شـود. پنـتیوم، نسل پنجم پردازنــده‌های شــرکت اینتل دارد به آرامی به پایان خود نزدیک می‌شود.

پنـتیوم که در سـال 1993 پس از پردازنـده‌های 486 به بازار معرفی شد در ابتدا قرار بود 586 نـام بگـیرد ولی به دلیل این‌که از نظر حقوقی ثبت اعـداد به عنـوان نـام تجـاری ممکن نیست و اینتل نمیخواست رقبا بتوانند نـام گذاری مشابهی برای محصولات خود داشته باشند نام آن را به پنــتیوم تغیــیر داد. (که این کــار مــوجب شد رقیب بـزرگ اینتل یعـنی ای.ام.دی نـام محصـولات خـود را به K5,K6 و Athlon تغییر دهد). مهم‌ترین تغییرات پنتیوم نســـبت به 486 شـــامل معمـــاری ابر اســـکالار -Superscalar- که به پردازنـــده اجـــازه می‌دهد در یک چرخه بیش از یک دســـتور العمل را اجـــرا کند)، باند 64 بیتی اطلاعات و مجموعه دستور العمل‌هـای MMX بـود. پنـتیوم عملا سال‌هاست که تنها پردازنـده CISC مطـرح جهـان است و این در حـالی است که تمـامی رقبـای آن یعـــنی Sparc, Mips,Alpha,PowerPC از معمـــاری مدرن‌تر RISC استفاده می‌کنند. البته پنتیوم‌هـای مـدرن نیز در هسته اصلی خود دسـتور العمل‌ها را از سیسک به

ریسک تبدیل می‌کنند. پنتیوم نقطه ضعف‌های دیگری نیز نسبت به رقبـای خـود دارد که از جمله می‌تـوان مصـرف بالا، تولید حرارت زیاد، استفاده از دســتورالعمل‌های 32 بیتی (رقبا همگی 64 بیتی هستند)و نیاز به فرکانس بالا برای رقابت با سـایر پردازنـده‌های هم نسل خـود را نـام برد. در واقع این که پنـتیوم به سـرعت به پایـان زنـدگی خـود نزدیک می‌شـود کـاملا قابل پیشـبینی بـود. در واقع سال‌هاست که اینتل پردازنده‌های مدرن 64 بیتی خود به نــام ایتــانیوم را به عنــوان جــایگزین پنــتیوم و بــرادر پرقــدرت‌تر آن یعــنی -Xeon- به مشــتریان پیشــنهاد می‌کند. پس این ســوال به ذهن می‌رسد که خــوب پس حـالا که مـردم به زودی پنتیوم‌هـای خـود را به ایتـانیوم ارتقا خواهند داد و همه‌چیز به خوبی تمام خواهد شد چه جـای نگـرانی است و چـرا باید این مطلب را بخـوانیم؟ پاسخ خیلی سـاده است: اگر به اطـراف خـود نگـاه کنید هیچ اثــری از پردازنــده‌های ایتــانیوم نمی‌بینید. در واقع فروش ایتانیوم مانند قدرت محاسباتی و بازده آن بسیار پایین‌تر از سـطح انتظـار بـوده است. پـروژه ایتـانیوم از زمان تولد تا به حال دچار مشـکلات زیـادی بـوده است به شـکلی که اگر اینتل ایتـانیوم را رها کند هم جـای تعجب زیــادی نخواهد بــود. ســوای فــروش ضــعیف و قــدرت پردازش ناکافی نه تنها در مقایسه با رقبای مانند اولترا اسپارک و پـاور پی سـی، حـتی در برابر محصـولات خـود شـرکت یعـنی پنـتیوم 4 و زئـون نـیز قابل قبـول نبـوده است، اینتل اولین ضربه را از رقیب هوشمند خـود یعـنی ای.ام.دی زمانی خورد که مجبور شد معمـاری 64 بیـتی خود را رها کند و پردازنده‌هایش را با معماری موسوم به AMD64 ادونسد میکرو دیوایسز بسازد.

در این مورد خاص کلک همیشگی گمراه کردن مردم و رسانه‌ها با نامگذاری‌های پیچیده نیز مانند ماجرای پردازنده‌های Pentium M و کمپین تبلیغاتی Centrino که باعث شده بیشتر مردم فکر کنند سنترینو یک پردازنده است نگرفت و عموم جامعه آی تی امروزه می‌دانند که معماری EM64T اینتل درواقع همان AMD64 ای.ام.دی است که نامش عوض شده تا کسی متوجه نشود که اینتل دارد عملا از تکنولوژی شرکت رقیب‌اش درس می‌گیرد. در سال 1948 کامپیوتر دیگری توسط شرکت IBM ساخته شد که سرعت عمل زیادی داشت و در سال 1954 یک کامپیوتر کوچک به نام IBM 650 به بازار آمد که در ظرف 5 سال 2000 دستگاه از آن به فروش رفت و در همان سال ماشین دیگری به نام UNIVAC4 به تعداد زیادی تولید گردید. تا قبل از سال 1955 برای فعالیتهای تجاری یا کارهای علمی، کامپیوترهای ویژه‌ای ساخته می‌شد که مشخصات آن‌ها منحصرا جوابگوی یکی از امور اداری-تجاری یا علمی بود. این سری از کامپیوترها به کامپیوترهای نسل اول (First Generation) معروفند.

مشخصات کلی کامپیوترهای نسل اول:

1.سرعت عمل آن‌ها حدود یک هزارم ثانیه بود.

2.حافظه آن‌ها دارای ظرفیت 2000 تا 4000 کلمه بود.

3.دارای کاربردهای ویژه تک منظوره (Special Purpose) بودند.

4.کلیه برنامه‌ها به زبان ماشین، نوشته می‌شد.

5.در آن‌ها لامپ خلا و رله به عنـــوان حافظه اســـتفاده می‌شد.

کامپیوترهای نسل دوم:

در اوایل دهه 1950 با ورود ترانزیســـتور به بـــازار و اســـتفاده از آن در کـــامپیوتر و هم‌چـــنین به کـــار بـــردن حلقه‌هـــــای کوچک مغناطیسی (Magnetic Core)به عنـوان حافظـه، تغیـیرات عمـده‌ای در کامپیوترها ایجـاد گردید. اخـــــتراع ترانزیســـــتور، کامپیوترهـــــای جدید را کوچکتر، سبکتر و قابل اعتمادتر کرد و هم‌چـنین مصـرف برق آن‌ها را به مقدار زیاد کاهش داد. کـاربرد حلقه‌هـای کوچک مغناطیسی به عنـــوان حافظه نـــیز، ســـرعت فـــراوانی به کامپیوترها بخشـــید. از این زمـــان به بعـــد، شـــرکتهای ســـازنده تلاش کردند کامپیوترهـــایی همه منظـوره به بـازار عرضه کنند که جوابگـوی اغلب امـور تجـاری و علمی باشـند.اولین سـری از کامپیوترهـایی که ترانزیســتور در آن‌ها به کـــار رفته بـــود، در ســـال 1959 عرضه شد. این ســـری از کامپیوترها به کامپیوترهـــای نسل دوم (Second Generation)ـ معـروف شـدند. از ماشین‌های معروف این نسل می‌توان IBM، IBM 1401 1620 و IBM 7000 را نام برد. کامپیوترهای نسل دوم در واقع اولین کامپیوترهایی بودند که غیر از دانشـگاهها و مؤسسات تحقیقاتی، در مؤسسات دولتی و شـرکتهای خصوصی برای انجام امور غـیر علمی نـیز به کـار گرفته شدند. در واقع از آن زمان، کامپیوتر به عنـوان یک ابـزار مدیریت و پردازش داده‌ها در سطح وسیع، در بسیاری از کشورهای جهـان به کـار گرفته شد.اولین کـامپیوتری که در ایران نصب گردید از نسل دوم و مدل IBM 1620 بود

که در سال 1341 در کنسرسیوم نفت تهران به کار گرفته شد و هم‌چنین سرشماری سال 1345 نیز با استفاده از کامپیوترهای نسل دوم(IBM 1401)ـ انجام گردید.

مشخصات کلی کامپیوترهای نسل دوم:

1. از ترانزیستور در آن‌ها استفاده شد.
2. سرعت عمل آن‌ها حدود یک میلیونیم ثانیه بود.
3. ظرفیت حافظه آن‌ها حدود 30000 کلمه بود و حافظه‌های کمکی نیز در این نسل به وجود آمدند.
4. دارای کاربردهای عمومی یا همه منظوره بودند.
5. زبانهای برنامه نویسی آن‌ها، فوق‌العاده آسان بود.
6. دارای حجم بسیار کمتری بودند.
7. از حلقه‌های کوچک مغناطیسی به عنوان حافظه در آن‌ها، استفاده می‌شد.

کامپیوترهای نسل سوم:

برای ساختن کامپیوترهای سریعتر و قویتر کوششها هم‌چنان ادامه داشت تا در اوایل 1960 اولین کامپیوتر نسل سوم (Third Generation)ـ به بازار عرضه شد. این کامپیوتر از سری IBM 360 بود که برای ساختن آن 5 میلیارد دلار سرمایه گذاری شد که بزرگ‌ترین پروژه مالی بخش خصوصی تا آن تاریخ به شمار می‌رفت.این کامپیوتر که مدل‌های گوناگونی از نظر ظرفیت و

سرعت کار داشت، در هر دو امـور تجـاری و علمی قابل استفاده بود.

جدیـدترین تحـول در تکامل کامپیوترهـا، سـاختن وسـایل ضـبط اطلاعـات با قـابلیت دسترسی مسـتقیم (Direct Access Device) در این نسل بود.به این ترتیب کاربران توانستند به هر یک از اجزا اطلاعـات ذخـیره شـده در یک مجموعه عظیم اطلاعـاتی، در کسـری از ثانیه دسترسی پیـدا کنند.علاوه بر آن در این نسل از کامپیوترهـا، سـعی شده که قطعات مدارها را هرچه کوچکتر و با حجم کمـتر بسـازند و بـدین تـرتیب مـدارهای مجتمع (Integrated Circuits(IC)) به وجـود آمدند. در ایـران، از زمـان ارایه کامپیوترهـای نسل سـوم کـاربرد کـامپیوتر به سـرعت توسـعه یـافت و مؤسسـات مختلف تعـدادی از آن‌ها را نصب کردند.

مشخصات کلی کامپیوترهای نسل سوم:

1.پیشـرفت‌های سـخت افـزاری الف)مینیـاتوری کردن(تقلیل حجم دستگاهها و اجـزای آن‌ها) ب)افـزایش ظـرفیت حافظه به چنـدین برابر قبل ج)اسـتفاده از دسـتگاه‌های واسـطه(Media)، با قـابلیت دسترسی مستقیم د)قدرت ارتباط با نقاط دور و متعدد

2.پیشـرفت‌های نـرم افـزاری الف)همـاهنگی بیشـتر با سـخت افـزار ب)همـاهنگی بیشـتر با سیسـتم عامل ج)پیشـرفت در زبانهـای برنامه نویسی و به کـارگیری زبان‌های سطح بالا

3.عملیـات و بهـره بـرداری الف)اسـتفاده از روش‌هـای پردازش مستقیم(on-line)ـ و بازده فـوری(real time) ب)اجرای همزمان چند برنامه با یک‌دیگر

کامپیوترهای نسل چهارم:

تقسـیم بنـدی و تفکیک نسل‌های کـامپیوتری تا قبل ا ز نسل چهـارم(Forth Generation)، به لحـاظ تغیـیرات عمـده در پیشـرفت و تکامل کـامپیوتر در هر نسـل، به سهولت صـورت گـرفت. دراوایل سـال 1970 تکنیکهـای جدیدتری در سـاخت و بهـره گـیری از کامپیوترها به کـار بـرده شـدکه بسـیاری از دست انـدرکاران آن را نسل چهـارم نامیدند.مهمـترین تغیـیرات در سـخت افـزار کامپیوترهای نسل چهارم،به کارگرفتن مـدارهای مجتمع با تراکم زیاد وتراکم خیلی زیاد است.

***در نسل سـوم از تـراکمSSI(Small Scale Integration) و MSI(Scale Integration Medium) یعـنی تـراکم کم و تـراکم متوسط بهـره گرفتند ولیکن درنسل چهـارم از تـراکم (Scale Integration Large) VLSI (Scale Integration Very Large)،LSI و (Ultra ULSI(Large Scale Integration یعـنی تـراکم بـالا، خیلی بالا وفوق‌العاده بـالا بهـره می‌گیرند. نسل چهـارم هم‌چـنین از حافظه نیمه‌هـادی (Semiconductor) ومیکـرو پروسسـور (Microprocessor)، سیسـتم‌های محاوره‌ای (Interactive System)، پردازش مستقیم و شـبکه‌های کـامپیوتری (Computer Network)ـ بهـره جسـته است. توسـعه و پیشـرفت سـخت افـزار کامپیوترهـای فعلی، در مقایسه با نسـلهای قبلی با بررسی چند عامل نظیر سرعت، اندازه، هزینه و ظرفیت

حافظه روشن می‌گـردد. در کامپیوترهـای اولیه از لامپ خلا استفاده می‌شد و به همین جهت حجم و وزن زیـادی داشـتند(کـامپیوتر انیـاک 30 تن وزن داشت(فقط یه خـورده از کـامپیوتر من سـبک‌تر بـود!)) به کـار بـردن ترانزیستور در نسل دوم به طور قابل ملاحظه‌ای، اندازه کامپیوترها را کـاهش داد. در یک فـوت مربع از کامپیوترهـای نسل اول 6000 مؤلفه وجـود داشت که با بکاربردن ترانزیسـتور100000 مـدار درهمـان حجم کـار می‌کـرد. در کامپیوترهـای فعلی که در آن‌ها میکروالکترونیک و مدارهای مجتمع با تراکم زیـاد به کـار می‌رود بیش از 10 میلیون مـدار در یک فـوت مربع کـار می‌کند.

مقایسه بین نسل‌های اول تا چهارم:

خصوصـیات اصـلی نسل اول نسل دوم نسل سـوم نسل چهارم

مؤلفه الکـترونیکی نـام قطعـات الکـترونیکی لامپ خلا ترانزیستور مدارهای مجتمع (IC) (LSI)، (VLSI)، (ULSI)

اندازه قطعات 1000 مدار در 0.028 متر مکعب 100000 مدار در 0.028 مـتر مکعب 10 میلیـون مـدار در 0.028 متر مکعب بیش از 500 بیلیون مدار در 0.028 مترمکعب سرعت اجرا میلی ثانیه میکـرو ثانیه نـانو ثانیه پیکو ثانیه تعـداد نمونه دسـتورالعمل در یک ثانیه 250 30000 200000 80 میلیـون هزینه اجـرای یک میلیـون دستورالعمل $4.5 $0.3 $0.05 کمتر از $0.01

متوسط فاصـله زمـانی بین خرابی‌ها سـاعت‌ها روزها هفته‌ها ماهها نمونه حـداکثر ظـرفیت حافظه اولیه

400کاراکتر 30000 کاراکتر 512000 کاراکتر بیش از 4 میلیون کاراکتر

کامپیوترهای نسل پنجم:

نسل پنجم کامپیوترها که ایـــده آن اولین بـــار توسط ژاپنی‌ها در ســـال 1980 مطـــرح شـــد، ســـاختن کامپیوترهــایی را پیشــنهاد می‌کند که بتوانند بیاموزنــد، اســتنباط کنند و تصــمیم بگیرند و بطــور کلی رفتــاری داشته باشند که معمولا در حوزه منطق و استدلال خـاص انسان قرار دارد و به عبارت ساده‌تر هوشمند باشــند. در این نسل از مــدارهای مجتمع با تــراکم فوق‌العــاده بــالا استفاده می‌شود.

کامپیوترهای نسل ششم:

بعد از مـــوفقیت کامل بشر در ســـاخت کامپیوترهـــای هوشمند، ایده بعدی انسان طـراحی کامپیوتریخواهد بـود که مدارهای داخلی آن کـپی بـرداری عیـنی از مغز آدمی است.

با توجه به تحـــولات در تغیـــیر نسل‌های کـــامپیوتری ،در نسل بعد باید منتظر تغییرات زیر باشیم:

کاهش حجم مدارها تا حد مینیاتوری شـدن و نـیز کـاهش توان مصرفی لازم

افزایش پیچیدگی مدارها

افزایش کارایی و بهبود کیفیت عملکرد مدارها

افزایش سرعت عملکرد مدارها

ضربه دوم کاری به پردازنده ایتانیوم شکست فـروش آن در بازار ایسـتگاه‌های کـاری بـود و این در زمـانی اتفـاق افتـاد که اچ.پی ایسـتگاه‌های کـاری ایتـانیوم خـود را از بازار خارج کـرد. (بـرای این‌که متوجه عمق فاجعه شـوید توجه شـــما را به این نکته جلب می‌کنم که90 در صد فروش ایتانیوم متعلق به اچ.پی بـود) شکست‌های پی در پی ایتــانیوم در برابر موفقیت‌هــای پی در پی ای.ام.دی که عملا از زمـانی که پردازنـده‌های اتلـون را وارد بـازار کـرده تا به حـال تغیـیر اسـتراتژی خاصی نداشـته بسـیار قابل توجه است خصوصا اگر "نقشه راه" پردازنـــده‌های پنــتیوم را نگــاه کنید تا متوجه شــوید اینتل چند بــار در معماری پردازنده‌های خود تغییر عقیده داده است.

نسل هفتم کامپیوتر:

(فـوق کامپیوترها با سـرعتی بیش از 400 مگا هرتز) در واقع نامیـدن آخـرین نـوع کامپیوترهـای موجـود به نسل هفتم، اصطلاحی است که برای بیان تغییرات انجام شده در سرعت کامپیوترها به ویژه پنتیوم به کار می‌رود.

امروزه کامپیوترهای پنتیوم II، پنتیوم III و پنتیوم IV با سـرعت‌های 450،400،333،300 و تا 600 مگا هرتز از نوع celerom و با قـابلیت Fullcash و امکانـات جنـبی بســیار می‌تواند بر آورنــده آخــرین تکنو لــوژی ســخت افزاری در این زمینه باشد.

برد اصلی کامپیوتر بسیار تغیـیر کـرده و قـابلیت فـراهم آوردن چنین سرعتی را به CPU می‌دهد. مودم و سیستم چند رسـانه‌ای از اجـزای لا ینتغیـیر کـامپیوتر محسـوب می‌شوند و سیسـتم‌های عامل نـیز بیشـترین امکانـات را

برای امور شبکه‌ای فراهم می‌آورند. اسفاده از سیستم عامل ویندوز همراه با اختصاصات شبکه‌ای از ساده‌ترین نیازهای این سیستم به حساب می‌آید.

نکته:

سیستم جدیدی به نام Comdex جایگزین کامپیوتر خواهد شد. این سیستم جدید بسیار سریع‌تر، قوی‌تر و کو چکتر از کامپیوتر بوده و ارتباط صوتی بجای ارتباط از طریق دستگاه‌های ورودی از نکات حائز اهمیت آن خواهد بود. رایانه دستگاهی است که سه کار زیر را انجام می‌دهد. ورودی ساختاریافته را می‌پذیرد، آن را براساس قواعد تعئین شده تحت پردازش قرار می‌دهد و نتایج حاصله را به‌صورت خروجی ارائه می‌کند. کامپیوترها، اندازه، اشکال، قابلیت‌ها و کاربردهای مختلفی دارند و به روش‌های مختلفی می‌توانند گروه‌بندی شوند که معیارهای رده، نسل و حالت پردازش از متداول‌ترین آن‌ها هستند.

رده: کامپیوتر را می‌توان به رده‌های سوپرکامپیوتر، کامپیوتر بزرگ، سوپرمینی کامپیوتر، مینی کامپیوتر، و میکروکامپیوتر تقسیم کرد.

نسل: اولین نسل کامپیوتر مانندها، که در اوایل دهه 1950 عرضه شدند براساس لامپ‌های خلاء بوده‌اند. نسل دوم کامپیوترها که در اوایل دهه 1960 عرضه شدند، به‌جای لامپ‌های خلاء به ترانزیستورها مجهز بوده‌اند. در کامپیوترهای نسل سوم دهه 1960، مدارهای مجتمع جایگزین ترانزیستورها شدند.

کامپیوترهـــای نسل چهـــارم که در اواسط دهه 1970 عرضه گردیدند.

میکروکامپیوترهائی هستند که تراشه‌های حاوی هــزاران مـدار در آن‌ها مـورد اسـتفاده قـرار گرفته بـود. انتظـار می‌رود کامپیوترهـــای نسل پنجم، فعالیت‌هـــای پیچیـــده محاســـباتی و هـــوش مصـــنوعی را ارائه بدهند. حـــالت پـــردازش: کامپیوترها یا قیاسی (آنـــالوگ) هســـتند و یا رقمی (دیجیتـــال). کامپیوترهـــای قیاسی عمومـــاً در تحقیقـــات علمی مـــورد اســـتفاده قـــرار می‌گـــیرد و کامپیوترهـــای رقمی با ســـیگنال‌های جداگانه (بیت‌هـــای نشان‌دهنده ارقام دودوئی صفر و یک) مقـادیری را ارائه می‌دهند.

انواع کامپیوترها:

1- Super computer (سـوپر کـامپیوتر) که در مـراز فضایی، نظامی، تحقیقاتی، و علمی کشورهای پیشرفته به کار گرفته می‌شود.

2- Macro computer (کامپیوترهای بزرگ) که در مراکز تجاری کو چکتر، بانک‌ها و دانشکده‌ها مورد بهره بـرداری قرار می‌گیرد.

3- Micro computer (کامپیوترهـای کوچک) که دارای کـاربرد شخصی می‌باشـند. میـنی کـامپیوتر یا کـامپیوتر کوچک واژه‌ای منسـوخ بـرای گـونه‌ای از رایانه است که محـــدوده‌ی میـــانی طیف ماشـــین‌های محاســـبه، میـــان بزرگ‌تـرین سیسـتم‌های چند کـاربره رایانه‌هـای بـزرگ و کـــوچک‌ترین سیســـتم‌های تک کـــاربره ریز رایانه‌ها یا رایانه‌هـای شخصی را تشـکیل می‌دهد. کلمه‌هـای جدیدتر

برای این ماشین‌ها شامل سیستم‌های میانی (در IBM)، ایستگاه کاری (در Sun Microsystems و LINUX/Linux عمومی) و خدمتگذار می‌شود. تاریخچه واژه‌ی مینی کامپیوتر در دهه 1960 برای توصیف رایانه‌های کوچک نسل سوم که بر فن آوری ترانزیستور و حافظه‌ی هسته‌ای بنا شده بود گسترش یافت. در مقایسه با رایانه‌های بزرگ که معمولاً تمام اتاق را پر می‌کنند آن‌ها معمولاً چند قفسه بیشتر جای نمی‌گرفتند. اولین مینی کامپیوتر موفق PDP-8 دوازده بیتی شرکت Digital Equipment Coporation بود که هنگام شروع به کار در سال 1964م از 16000 دلار امریکا به بالا قیمت داشت.

با ظهور ریز رایانه‌ها در دهه 1970، مینی کامپیوترها فضای میان ریز رایانه‌های کم توان و رایانه‌های بزرگ پر ظرفیت را پر کرد. در آن زمان ریز رایانه‌ها ماشین‌های تک کاربره‌ی نسبتاً ساده‌ای بودند که از سیستم عامل‌های ساده‌ی program launcher مانند CP/M یا DOS استفاده می‌کردند، در حالی که مینی کامپیوترها سیستم‌های قوی‌تری بودند که از سیستم عامل‌های چند وظیفه‌ای و چند کاربره مانند VMS و یونیکس استفاده می‌کردند.

مینی کامپیوترهای کلاسیک رایانه‌هایی 16 بیتی بوند، در حالی که به مینی‌های 32بیتی با کاربری بالاتر اغلب ابر مینی می‌گفتند.

سری‌های 7400 مدارهای مجتمع TTL در اواخر دهه‌ی 1960 در مینی کامپیوترها به کار گرفته شد. واحد محاسبه و منطق 74181 عموماً در مسیرهای داده در

CPU مورد استفاده قـرار می‌گـرفت. هر 74181 دارای گذرگاهی با پهنای چهار بیت بود که این بـاعث محبـوبیت معمـاری قطعه بیـتی می‌شد. سـری‌های 7400 انتخـاب گرهای داده، تسهیل کننده‌ها، بافرهای 3- حالته، حافظه و غیره را در بسـته‌های درون خطی دوتـایی با فاصـله‌ی یک دهم اینچ که معمـاری و اجـزای سیسـتم اصـلی را با چشم غیر مسلح قابل رویت می‌سـاخت، ارایه می‌داد. در دهه 1980 بسیاری از مینی کامپیوترها از VLSI (مجتمع سـازی در مقیـاس بـزرگ و خیلی بـزرگ) اسـتفاده می‌کردند که اغلب سـازمان دهی سیسـتم را پنهـان‌تر می‌ساخت.

امـروز با ورود به هـزاره سـوم مینـی کامپیوترهـای محدودی هنـوز مـورد اسـتفاده هسـتند، رایانه‌هـای نسل چهـارم که بر اسـاس نسـخه robust از فن آوری ریز پردازنده که در رایانه‌هـای شخصی مـرود اسـتفاده قـرار می‌گـیرد سـاخته شـده‌اند جـایگزین آن‌ها شـده است. به آن‌ها خادم server می‌گویند، که این نام را از نرم افزار خـادم که مـورد اسـتفاده قـرار می‌دهند گرفته‌اند (بـرای نمونه خادم فایل و نرم افزار پایگـاه داده‌ی back end، که شـامل نـرم افـزار پست الکـترونیکی و خـادم وب می‌شود.

تنزل مینی کامپیوترها به خاطر ریز پردازنـده‌های مبتـنی بر سـخت افـزار ارزان تـر، ظهـور سیسـتم‌های شـبکه‌ی محلی ارزان و به سـادگی گسـترش پـذیر، و تقاضـای کـاربران نهـایی بر وابسـتگی کمـتر بر سـازندگان مینـی کامپیوترهـای انعطـاف ناپـذیر و ادارات IT / " مراکز داده"- که منجر به جـایگزینی مینـی کامپیوترها و

پایانه‌های گنگ با ایستگاه‌های کاری و رایانه‌های شخصی شبکه بندی شده در نیمه‌ی دوم دهه1980 شد، بود.

طی دهه1990 روند جـــایگزینی میـــنی کامپیوترها با شـبکه‌های رایانه‌هـای شخصی ارزان قیمت با توسـعه‌ی چندین نسـخه از یـونیکس که بر معمـاری ریز پردازنـده‌ی اینتل x86 اجـرا می‌شـد، از جمله Solaris، لینـوکس و FreeBSD/NetBSD، متوقف شد.هم‌چنین سری سیستم عامل ویندوز مایکروسافت اینک حـاوی نسـخه‌های خـادم بـــرای پشـــتیبانی چند وظیفه‌ای پیش دســـتانه و دیگر خصیصه‌های خادم‌ها بـود. این سـری از ویندوزNT آغـاز شد. ویندوز NT، به طور عمده، توسط طراحان شـرکت DEC نوشـته شد این شـرکت طـراح سیسـتم عامل DE VMS نیز بود که در اصل برای مینی کامپیوترهـای VAX در دهه‌ی 1970توسعه یافته بود. هم‌چنین با پر قـدرت‌تر شـدن ریز پردازنـده‌ها سی پی یوهـایی که از اجـزا چند تـایی، که زمـانی خصوصـیت متمـایز کننـده‌ی رایانه‌هـای بزرگ و سیستم‌های میانی از ریز رایانه‌ها بود، اسـتفاده می‌کردند حـتی در بزرگ‌تـرین رایانه‌هـای مین فـریم با روندی فزاینده منسوخ شدند.

impact

اولین مینی کامپیوترها، از جمله Data General DEC، و HP Hewlett-Packard که الان به میـــنی کـــامپیوتر HP3000 خـود خـادم می‌گوید تا مینی کـامپیوتر توسط چندین شرکت رایانه‌ای پیشگام سـاخته شد. با وجـود این که که خادم‌ها و رایانه‌هـــای خـــانگی امـــروزی از لحـــاظ فیزیکی به وضـوح ریز رایانه هسـتند، از لحـاظ معمـاری،

سی پی یو و سیســـتم عامل ان‌ها با خصوصـــیت مجتمع سازی مینی کامپیوترها به شدت گسترش یافته است.

لیست مینـی کامپیوترها • DEC PDP و Data • VAX • سری General Nova • Hewlett-Packard HP3000 IBM midrange computers • Norsk Data Nord-1، Nord-10، and Nord-100 • Prime Computer Prime 50 series • SDS SDS-92 به طور کلی نرم افزارهای کامپیوتر به دو گروه تقسیم می‌شوند:

یکی برنامه‌هـــای سیســـتمی که عملیـــات کـــامپیوتر را مدیریت می‌کنند و دیگـری برنامه‌هـای کـاربردی.سیسـتم عامل (operating system=os)ـــ اصـــلی‌ترین برنامه سیســتمی است که به عنـوان رابط بین کـاربر و سـخت افزار کامپیوتر عمل می‌کند.

سیستم عامل دو وظیفه (یا هدف) اصلی دارد:

سیستم عامل اسـتفاده از کـامپیوتر را سـاده می‌سـازد. این بـدان معناست که مثلاًکـاربر یا برنامه نـویس بـدون درگیر شدن با مسائل سخت افـزاری دیسـکها به راحـتی فایلی را بر روی دیسک ذخـیره و حـذف کند. این کـار در واقع با به کاربردن دسـتورات سـاده‌ای که فراخوان‌هـای سیستمی (System Calls) را صدا می‌زنند انجام پذیرد.

در صـورت عـدم وجـود سیسـتم عامل کـاربرو یا برنامه نـویس می‌بایست آشـنایی کـاملی با سـخت افزارهـای مختلف کامپیوتر (مثل مانیتور ,فلاپی, کی بورد و غـیره) داشته باشدو روتین‌هایی برای خواندن و یا نوشـتن آن‌ها به زبانهای سـطح پـائین بنویسد. از این جنبه به سیسـتم عامل با عنـــوان ماشـــین توســـعه یافته(Extended

machine)ـ یا ماشین مجازی (Virtual machine)ـ یاد می‌شود که واقعیت سخت افزار را از دید برنامه نویسان مخفی می‌سازد.

وظیفه دوم سیستم عامل مدیریت منابع(Resource Management)ـ می‌باشد, یعنی سیستم عامل باعث استفاده بهینه و سودمند (اقتصادی) از منابع سیستم می‌گردد. منظور از منابع پردازنده‌ها ,حافظه‌ها ,دیسکها,موس‌ها, چاپگرها, فایلها, پورتها و غیره هستند. یک سیستم کامپیوتری منابع نرم افزاری و سخت افزاری بسیار دارد که ممکن است در حین اجراء برنامه لازم باشند, سیستم عامل همانند مدیر منابع عمل کرده و آن‌ها را بر حسب نیاز به برنامه‌های مشخصی تخصیص می‌دهد.

سیستم عامل معمولا اولین برنامه‌های است که پس از بوت شدن در حافظه بار می‌شود. پس از بار شدن قسمتی از سیستم عامل بطور دائم در حافظه باقی (Resident)می‌ماند. قسمت‌های دیگر با توجه به کاربرد کامپیوتر توسط کاربر از دیسک به حافظه آورده می‌شود.

به قسمت اصلی سیستم عامل که وظایف مهم آن را انجام می‌دهد هسته یا Kernel گفته می‌شود. هسته سیستم عامل برنامه‌ای است که در تمامی اوقات بر روی کامپیوتر در حال اجراست. سیستم عامل و معماری کامپیوتر اثر زیادی بر روی یک‌دیگر داشته‌اند. یعنی جهت سهولت کار با سخت افزارهای جدید, سیستم عامل‌ها توسعه یافتندو هم‌چنین در اثنای طراحی سیستم عامل‌ها, مشخص شد که تغییراتی در طراحی سخت

افــزار می‌تواند سیســتم عاملها را ســاده‌تر و کارآمــدتر سازد.

هر چند که تطبیق نسلهای کـامپیوتر با نسـلهای سیسـتم عامل کــار درســتی نیست ولی این تطــبیق که در ادامه انجــام می‌دهیم علت ایجــاد سیســتم عاملهــای جدید را مشخص می‌سازد.

تطابق تکنیکهای سیستم عامل با نسل‌های کامپیوتر:

در نسل اول کامپیوترها (55-1945)ـ که از لامپ خلأ بــرای ســاخت آن‌ها اســتفاده می‌شد,زبانهــای برنامه نویسی (حتی اسمبلی)ابداع نشده بودند و سیستم عامل نیز اصلاً وجـود نداشت. روند کـار به این صـورت بـود که برنامه نویســان تنها در یک فاصــله زمــانی مشــخص حق استفاده از کامپیوتر بزرگ و گران قیمت را داشتند.

آن‌ها برنامه‌های خـود را توسط تخته مـدار سـوراخدار (و بعــدها توسط کارتهــای پــانچ) و به زبــان ماشــین به کــامپیوتر می‌دادند. اکــثر برنامه‌هــای محاســبات عــددی معمولی مانند جداول سینوس و کسینوس بود.

ساختار سیستم عامل

- خدمات و مولفه‌های سیستم عامل:

o مدیریت پردازش در سیستم عامل o مـدیریت حافظه در سیســتم عامل o مــدیریت فایل در سیســتم عامل o مدیریت ورودی- خروجی در سیستم عامل

انوع سیستم عامل از نظر ساختار

o تکنیک سیســتم یکپارچه o تکنیک سیســتم لایه‌ای o سیستم مجـازی در سیسـتم عامل o سیسـتم مشـتری - خدمتگزار o زبان‌های پیاده سازی سیستم عامل

پردازش و زمابندی

• پردازش در سیستم عامل • حالات یک پردازش • بلوک کنترلی پردازش • نخ بند-رشته • زمان بندی در سیســتم عامل • انواع زمانبندی‌ها در سیســتم عامل • معیارهـای زمانبندی در سیستم عامل

انواع زمانبندی‌ها

اولویتها می‌توانند بصـــورت اتوماتیک توسط سیســـتم نسبت داده شوند و یا از خارج سیستم تعیین گردند, مثلاً ممکن است یک کـاربر کـار فـوری داشـته باشـدو حاضر باشد به خـــاطر بدست آوردن ســـرویس بـــالاتر هزینه بیشـتری بـپردازد, یعـنی اولـویت را بخـرد. یک اولـویت ممکن است اسـتاتیک باشد یا دینامیک.اولـویت اسـتاتیک تغییر نمی‌کندو بنابراین پیاده سازی آن ساده است.

ولی این نـوع اولـویت در مقابل تغیـیرات محیطی عکس العملی نشـان نمی‌دهد. بـرعکس اولـویت دینامیک بر اثر تغییرات محیطی تغیـیر می‌کند مثلاً ممکن است در آغـاز یک برنامه اولــویت پــائینی داشــته باشد ولی به تــدریج اولویت آن بهبود یابد: o اول آمده-اول سرویس شـده o زمانبنــدی نــوبت گردشی o اول کوتــاهترین زمــان o کوتاه‌ترین زمان باقی مانـده o بـالاترین نسـبت پاسخ o دادن اولــویت به پــردازش o صــفهای چند گانه o MQ صــفهای چند گانه با فید بک o بلا درنگo Real time o تضمین شده در زمان مقرر o زمان بندی شانسی o LPT

انواع سیستم عامل‌ها:

• OS/2 • DOS • Unix • Linux • Windows • Solaris

کامپیوترهای شخصی از نظر کارایی به دو دسته تقسیم بندی شده‌اند:

دسته اول: XT (Extended Technology)

این کامپیو ترهای شخصی دارای سرعت و حافظه و کارایی کندتری نسبت به دو نوع دیگر این کامپیوترها می‌باشند. در سال 1981، شرکت IBM یک کامپیوتر شخصی تولید و روانه بازار کرد. این کامپیوتر فقط از یک دیسک گردان تشکیل شده بود و هیچ دیسک سختی(hard disk)ـ نداشت. این کامپیوتر از پردازشگر 8088 ساخت شرکت Intel استفاده می‌کرد و حافظه موقت (RAM)ـ آن بسیار اندک در حدود 198 و 256 کیلو بایت بود. سیستم عامل این کامپیوتر به Dos معروف گردید که جایگزین سیستم عامل قبلی یعنی cp/m شد.

دسته دوم: AT (Advanced Technology)

نوع قوی‌تری با نام AT بعد از مدل XT / PC / IBM، شرکت IBM بزودی مدل XT را بهینه سازی کرد و با دیسک سخت و نوعی از مانیتور بزرگی CGA روانه بازار نمود. نوع پیشرفته XT و سازگارهای آن را AT می‌گویند. اینکامپیوترها دارای قدرت پردازش بالا، سرعت زیاد و حجم حافظه قابل توجهی می‌باشند. اولین کامپیوتر AT با پردازشگر8088 16 بیت به بازار آمد و به زودی جای خود را به گروه دیگری از

کامپیوترهـای AT با پردازشـگر 32 بیـتی 80386 داده سرعت این کامپیوترها دو برابر کامپیوترهای 80286 بود و به دو دسته SX,DX تقسیم می‌شدند. کامپیوترهای DX نسـبت به SX از سـرعت و قـدرت پـردازش بـالاتری برخـوردار بودند. نـوع دیگـری از کامپیوترهـای AT به کامپیوترهای 80486 معروف می‌باشـند که پردازشـگری 64 بیـتی دارند.این کامپیوترها با پردازشـگرهای SX,DX وارد بـازار گردیدند. کامپیوترهـای 80486 از نـوع DX، دارای پردازشگرهای DX-II، DX-I و DX-IV می‌باشند که سـرعت آن‌ها به تـرتیب 33،66و100 مگا هرتز است.با بهینه سـازی کامپیوترها دسـتگاه‌های جـانبی مرتبط با آن‌ها نیز کاملتر گردید.

منظومه شمسی

ترکیب یک ستاره بنام خورشید وهشت سیاره

با نامهـــای تـــیر’ ناهید’ زمین ’مـــریخ’ مشـــتری، زحل’ اورانـــوس و نپتـــون و تعـــدادی ســـیارکتعدادی دنباله دار وتعـــدادی ســـیاره کوتوله که با نظمی قابل توجه دور آن می‌چرخند.میـدان ثقل کـره خورشـید ’حـرکت سـیارات ودیگر اجـــرام منظومه را کنـــترل می‌کند.مقـــداری گـــاز وغبار میان سیاره‌ای نیز در این منظومه وجود دارد.

تمـامی سـیارات منظومه شمسی تقریبا" در یک صـفحه مداری به دور خورشید می‌گردند. به اسـتثنای عطـارد که صفحه مداری آن با صفحه مـداری زمین یا دایـره الـبروج زاویه‌ای معـادل تقریـبی 7° می‌سـازد، تمایل صـفحات مداریســایر ســیارات منظومه شمسی نســبت به صــفحه مداری زمین، کمتر از $4/3^\circ$ است. این بـدان معناست که اگر به منظومه شمسی از پهلو نگاه کنیم ظـاهری شـبیه به یک صـــفحه تخت دارد. زوایـــایی که محـــور گـــردش سیارات به دور خود با صفحه مـدار زمین می‌سـازند نـیز اختلاف چندانی با یک‌دیگر ندارند. انحراف محور سـیارات منظومه شمسی به این صـــفحه کمـــتر از 30° است. انحراف محور خورشید نیز نسبت به صفحه دایره الـبروج $25/7^\circ$ است. راستای حرکت وضـعی (گـردش سـیاره به دور خـــود که مـــوجب پیـــدایش شب و روز می‌شـــود) و حرکت انتقالی (گردش سیاره به دور خورشـید که سـبب پیـدایش سـال می‌گـردد) سـیارات منظومه شمسی نـیز می‌تواند گواهی بر نظریه سـحابی خورشـیدی باشد. اگر از نقطه‌ای در بـــالای قطب شـــمال زمین به ســـیارات

بنگریم، تمامی سیارات در جهت خلاف عقربه‌های ساعت به دور خورشـــید در گردشـــند و به اســـتثنای زهـــره و اورانـوس، جهت حرکتوضـعی سـایر سـیارات نـیز عکس جهت عقربه‌هـای سـاعت است. بـرخی سیاره‌شناسـان معتقدند علت این ناهمـــاهنگی در زهـــره و اورانـــوس می‌تواند برخـورد سـهمگین یک جـرم سـماوی با این دو سـیاره در سـال‌های آغـازین پیـدایش منظومه شمسی باشد، گرچه صـحت این فرضـیه هنـوز به اثبـات نرسـیده است. سه دلیل فوق، یعنی قرار گرفتن تمامی سـیارات در یک صفحه مداری، راسـتای چـرخش آن‌ها به دور خـود (به استثنای زهره و اورانـوس)، و جهت گـردش آن‌ها به دور خورشـــید از مهم‌تـــرین دلایلی هســـتند که نشـــان می‌دهند منشا پیدایش تمـامی سـیارات منظومه شمسی یکسان و به نوعی مرتبط با پیدایش خورشید بوده است. علاوه بر این، دانشمندان به کمک محاسبه نیمه عمر مواد رادیواکـتیو موجـود در زمین، مـاه، مـریخ و شهابسـنگ‌ها دریافتند اجرام منظومه شمسی بین 3/4 تا 8/4 میلیارد سال عمر دارند که همزمانی تولد آن‌ها را نشان می‌دهد. این شـــباهت‌ها و همـــاهنگی میـــان اجـــزای منظومه خورشـــیدی، مهم‌تـــرین دلیل اثبـــات نظریه ســـحابی خورشـیدی است. علاوه بر این، فنـاوری جدید تصـاویری از ستاره‌های در حال تولد شـکار کـرده است که ابـری از غبار در حال تراکم را در اطـراف آن‌ها نشـان می‌دهد که محل تولد سیارات آن منظومه محسوب می‌شود. چنانچه نظریه سحابی خورشیدی صحیح باشد، سیارات در جهـان ما باید به وفـور یـافت شـوند چـرا که اغلب سـتارگان در مرکز قرص‌هـایی از غبـار که محل تولد سـیارات اسـت،

تشکیل می‌شوند. کشف سیارات فراخورشیدی گامی مهم در اثبات این نظریه تاکنون بوده است.

- نوشته شده در سه شنبه هفتم شهریور 1391 ساعت 17:35 توسط مهری | نظر بدهید

اطلاعاتی جامع درباره 9 سیاره منظومه شمسی

سیاره عطارد-Mercury Planet

این سیاره هم همچون قمر زمین ماه دارای شکاف‌هایی است که از برخورد شهابسنگها به وجود آمده‌اند. قطر ایت سیاره 4878 کیلومتر است. رصد این سیاره برای ساکنان زمینی کمی سخت است چون فاصله‌ای بسیار نزدیک به خورشید دارد و ارتفاع کمی از افق می‌گیرد. جو آن بسیار رقیق و از جنس هلیوم است. یکی از داغ‌ترین مناطق این سیاره مشهور به حوضه کالوریس به قطر 1300 کیلومتر است. هسته این سیاره از جنس آهن است که 70% جرم کل را تشکیل می‌دهد.

اطلاعات از سیاره عطارد(تیر): قطر:4878 کیلومتر-فاصله از خورشید: در حداکثر 70000000 کیلومتر و در حداقل 46000000 کیلومتر-طول سال: 88 روز (نسبت به زمین)- طول روز: 59 روز- جرم: 0/055 زمین-چگالی: 0/98 زمین- دمای سطح: در قسمت رو به خورشید: 450 درجه سانتیگراد و در قسمت تاریک: 170-سانتیگراد-دارای قمر نیست.

سیاره زهره-Venus Planet

در گذشته اعتقاد داشتند که در زهره حیات وجود دارد اما سفینه‌هایی که بر سطح آن فرود آمدند وجود حیات

را تکـــذیب کردند. زیـــرا دمـــایی در حـــدود 500 درجه سانتیگراد دارد. جو آن بسـیار غلیظ و نـابود کننـده است که عمـدتا از دی اکسـید کـربن تشـکیل شـده که بـاعث درخشـــندگی بســـیار زیـــاد آن در آســـمان است و دارای ابرهـــایی از جنس اســـید ســـولفوریک است. انـــدازه آن تقریبا انــدازه گهــواره ما یعــنی زمین است و هســته‌ای مایع دارد و پوسته‌ای نازک صخره ای. اطلاعـات: فاصـله از خورشید(حـداکثر:109000000 کیلومـتر) و (حـداقل: 108000000 کیلومـتر)- طـول سـال: 225 روز- طـول روز:117 روز- جرم: 0/82 زمین- چگالی:0/89 چگـالی زمین- دمـای سـطح:500 درجه سـانتیگراد.- دارای قمر نیست.

سیاره مریخ-Mars Planet

سـیاره‌ای که اکنـون حیـات از نـوع کـاملا ابتـدایی در آن وجود دارد (باکتری‌هـای یخ زده) و تحمل پـذیرترین جا در منظومه شمسی است که اگر ماشین‌ها و مراکز صـنعتی را به این ســیاره بــبریم و این ســیاره را داغ کــنیم مثل زمین شـــرایطی دارای حیـــات به خـــود می‌گـــیرد. مـــریخ نزدیکـــترین ســـیاره به زمین است. مرتفع‌تـــرین قله در مـریخ به نـام الیمپـوس به ارتفـاع 23 کیلومـتر است و طـــول بزرگ‌تـــرین دره مـــریخ به نـــام مـــارینر به 4000 کیلومتر می‌رسد. اطلاعات: قطر: 6794 کیلومتر-فاصله از خورشید: (حدااکثر: 294000000 کیلومتر) و (حداقل: 207000000 کیلومتر)طول سال:678 روز-طـول روز: 23 سـاعت و 37 ثانیه-جـرم:0/11 زمین- چگـالی:0/71 زمین- دمای سطح: حداقل: 20-ـ سـانتیگراد و در شب به

100-ـ هم می‌رسد- دارای دو قمر به نام‌هـای فوبـوس و دیموس است.

سیاره مشتری-Jupiter Planet

بزرگ‌تـــرین ســـیاره منظومه شمسی است و دارای 61 قمر می‌باشد که معروفـــترین آن‌ها که حـــتی با دوربین خای دو چشمی کوچک هم نمایان هسـتند به نام‌هـای یو-اوروپا-کالســـیتو-گانیمد هســـتند و از آن‌ها به اقمـــار گالیله‌ای هم یاد می‌شود. مشـتری به قـدری بـزرگ است که در آن می‌تـــوان 1000 تا ســـیاره زمین جـــای داد. مشتری دارای ترکیبات جـوی مشـابه به خورشـید است و عناصر هلیـوم، هیـدروژن، کـربن و ازت را داراست. این سـیاره اگر کمی پرجرم‌تر از زمـان کنـونی‌اش می‌شد به ستاره‌ای تبدیل می‌شد. دمای هسته سیاره مشتری حدود 30000+ـ درجه سـانتیگراد است و ابرهـای آن دمـایی در حدود 150-ـ دارند. در این سـیاره طوفانهـایی با سـرعت 540 کیلومـــتر بر ســـاعت در حـــال وزیدنند که ســـفینه فضـایی ویجر آن را مشـخص کـرد. اطلاعـات: فاصـله از خورشـید:(حـداکثر: 816000000 کیلومـتر) و (حـداقل: 741000000 کیلومتر)- طول سال: 11/9 سال زمینی-طول روز: 9 ساعت و 50 دقیقه-جرم:318 برابر زمین-چگالی: 0/39 زمین-دمای سطح: 150-

سیاره زحل-Saturn Planet

از این ســـیاره به عنـــوان مروارید منظومه شمسی یـــاد می‌کنند زیـــرا در بین چهـــار ســـیاره‌ای که دارای حلقه هسـتند(مشـتری،اورانـوس و نپتـون) این سـیاره دارای حلقه‌هـــایی فوق‌العـــاده درخشـــان است که حـــتی با

تلسکوپ‌های کوچک هم قابل مشاهده است. این سیاره دارای 32 قمر است که معروف‌ترین آن تیتان است. جنس حلقه‌های سیاره زحل از جنس خرده سنگ‌ها و یخ است که به دور این سیاره قرار گرفته‌اند. در جو این سیاره هلیوم و هیدروژن وجود دارد و دمای هسته صخره‌ای آن حدود 12000 درجه سانتیگراد است. در زحل حدود 700 زمین جای می‌گیرد. اطلاعات: فاصله از خورشید: (حد اکثر: 1507000000 کیلومتر) و (حداقل: 1347000000 کیلومتر)-طول سال: 29/5 سال زمینی-طول روز: 10 ساعت و 14 دقیقه-جرم: 95 برابر زمین-چگالی 0/13 زمین-دمای سطح: 170-

سیاره اورانوس-Uranus Planet

یک از عجیب‌ترین سیارات منظومه شمسی اورانوس است زیرا دارای زاویه میل 98 درجه است و این نشان دهنده آن است که اورانوس از در مدار خود به پهلو می‌چرخد در واقع می‌توان نتیجه گرفت که در اورانوس 21 سال روز است و در نیمه دیگر آن 21 سال شب است.اورانوس 15 قمر دارد که بزرگ‌ترین آن‌ها تیتانیا و کوچک‌ترین آن‌ها میراندا است. اندازه آن تقریبا 4 برابر زمین است. کشف اورانوس توسط ویلیام هرشل انجام گرفت. این سیاره دارای هسته‌ای از جنس آهن و سیلیکات است. اطلاعات: فاصله از خورشید: (حداکثر: 30007000000 کیلومتر) و (حداقل:2737000000 کیلومتر) -جرم: 14/6 برابر زمین-چگالی: 22%ـ زمین-دمای سطح: 200- سانتیگراد.

سیاره نپتون-Neptune Planet

نپتــون ســیاره‌ای دور دست است که دارای هســته‌ای از جنس سیلیسوم و آهن است و دارای گوشــته‌ای از جنس متان و آمونیاک. این ســیاره منبع گرمــایی درونی دارد و همین بــاعث می‌شــود که دمــای آن با اورانــوس زیــاد اختلاف نداشــته باشد. این ســیاره به وســیله کــوچ آدامز کشف شد. این سیاره دارای 8 قمر است که بزرگ‌تــرین آن به نام تریتــون است که جهت گــردش این قمر به دور نپتــون بر عکس گــردش ســایر قمرهــای دیکر این ســیاره است.اطلاعات: دما: 210- سانتیگراد-فاصله از خورشید: (حـــــداکثر: 4540000000 کیلومـــــتر) و (حـــــداقل: 4462000000 کیلومــتر)-طــول ســال: 164/8 ســال زمیــنی- طــول روز: 18 ســاعت زمیــنی-جــرم: 17 برابر زمین-چگالی 0/03 زمین.

سیاره پلوتو-Pluto Planet

از این ســیاره اطلاعــات زیــادی در دست نیست. قطر آن حدود 2200 کیلومتر یعنی از ماه هم کوچکــتر و دارای 3 قمر است.اطلاعـــات: فاصـــله از خورشـــید:(حـــداکثر: 7388000000000 کیلومـــــــتر) و (حـــــــداقل: 4442000000000 کیلومــتر)-دمــای ســطح: 230-جــرم: 0/002 زمین-چگالی:0/64 زمین

سیاره دهم-UB313

اطلاعات کافی در دست نیست

منبع: www.astro.ir[/img]

- نوشــته شــده در سه شــنبه هفتم شــهریور 1391 ساعت 17:34 توسط مهری | نظر بدهید

قمرهای نپتون

قمرهای نپتون

قبل از آن‌که ویجر2 در سال 1989 به مطالعه نپتون بپردازد، از هشت قمر نپتون فقط تریتون ونیراید شناخته شده بودند. تریتون سردترین جسم شناخته شده در منظومه شمسی است که دمای سطح آن 235- درجه سانتیگراد (391-ـ درجه فارنهایت) است. جو رقیقی از نیتروژن در اطراف این قمر وجود دارد.

مدار نامنظم نپتون

ما تا کنون فقط توانسته‌ایم 9 سیاره را در منظومه شمسی شناسایی کنیم، اما آیا سیاره‌های دیگری نیز در این منظومه وجود دارند؟ به نظر بعضی از ستاره شناسان بی‌نظمی‌هایی که در مدار نپتون مشاهده شده، ممکن است توسط سیاره دهم که جرم زیادی داشته و خارج از مدار پلوتون قرار دارد ایجاد شده باشند. این سیاره فرضی سیاره ایکس نام گرفته است. مخالفین این فرضیه بر این عقیده‌اند که منظومه شمسی دارای ماده کافی برای تشکیل سیاره علاوه بر 9 سیاره دیگر نبوده و هم‌چنین تشکیل این سیاره در چنین فاصله‌ای مطابق با عمر منظومه شمسی نیست. نپتون بعد از پلوتون، دورترین سیاره از خورشید و از لحاظ بزرگی چهارمین سیاره منظومه شمسی است. کوچک‌ترین غول گازی بوده و مانند سایر غولهای گازی، حلقه‌هایی از غبار و ذرات دیگر در اطراف خود دارد

نپتون هشتمین سیاره نزدیک به خورشید و چهارمین غول گازی است. از لحاظ اندازه و ساختار شبیه به

سـیاره همسـایه‌اش، اورانـوس، می‌باشد. جو آبی رنگ و درخشان این سیاره بخاطر وجود گـاز متـان در آن است. شکلهای ابر مانند متعدی روی این سیاره وجـود دارند که مهمــترین آن‌ها لکه ســیاه بــزرگ نــام دارد. این لکــه، مجموعه طوفــانی عظیمی به بــزرگی کــره زمین است. شــکلهای ابر مانند نپتــون، توسط ســریعترین بادهــای منظومه شمسی با ســرعتی معــادل 2200 کیلومــتر در ساعت (1370 مایل در ساعت) جابجا می‌شوند. زیر این ابرهــا، جبه‌ای از یخ و گــاز و هســته‌ای ســنگی و کوچک قرار دارد.

لکه سیاه بزرگ

لکه سیاه بـزرگ و لکه سـیاه کوچک واچرخه‌هـایی بیضی شکل در جو نپتون هستند که بوسیله سـریعترین بادهـای منظومه شمسی، در جهت عکس چـرخش نپتـون حـرکت می‌کنند. ابر کـــوچکی به نـــام اســـکوتر که از نـــوع ابر سیروس است، در ارتفاع متفاوتی نسبت به لکه‌ها قــرار دارد که بــاد کمــتری در این نقطه می‌وزد. مــوقعیت این ابر نسبت به هسته نپتون ثابت مانده و در جهت چــرخش نپتون، که مخالف جهت حرکت لکه‌هاست، حرکت می‌کند.

لکه ســـیاه بـــزرگ، انبـــوهی از گازهـــای مختلف که در وسعتی به انـدازه سـطح زمین، با سـرعتی حـدود 1000 کیلومتر در ساعت (620 مایل در ساعت)، معادل سرعت صوت، روی سیاره نپتون در حرکت است. بادهـای نپتـون سرعتی دو برابر سرعت فوق دارند که حـدوداً 10 برابر سرعت گردبادهای سطح زمین است.

حلقه‌های نپتون

در مدتی کمتر از 100 میلیون سال، تریتون وارد محدوده روش نپتون (کوتاهترین فاصله از یک جسم اصلی که در آن یک جسم تابع می‌تواند بدون آن‌که توسط نیروهای جاذبه متاشی شود، دور بزند) خواهد شد. نیروهای کششی می‌توانند قمرهایی که در این محدوده قرار دارند را بسته به نوع مواد تشکیل دهنده شان متلاشی کنند. احتمال دارد تریتون به سنگریزه‌هایی تبدیل شده و حلقه‌ای زیبا به دور نپتون تشکیل دهد.

حلقه‌های نپتون در فاصله 40000 تا 63000 کیلومتری (25000 تا 39000 مایلی) نپتون گسترده شده‌اند. این حلقه‌ها بسیار تیره هستند، یکی از آن‌ها عریض و سه حلقه دیگر باریک می‌باشند. نام حلقه‌های آدامز و لووریه از نام دو ستاره شناس که وجود و موقعیت سیاره نپتون را پیش بینی کرده بودند، گرفته شده است. نام حلقه گاله از نام ستاره شناس آلمانی، یوهان گاله (1910-1812)، که نپتون را کشف نمود گرفته شده است. کاوشگر فضایی ویجر2 انبوهی از مواد حلقوی در حلقه آدامز کشف نمود که ستاره شناسان هنوز توضیحی برای وجود آن‌ها نیافته‌اند

- نوشته شده در سه شنبه هفتم شهریور 1391 ساعت 17:33 توسط مهری | نظر بدهید

چرا پلوتون از سیارات منظومه شمسی جداشد؟

چرا پلوتون از سیارات منظومه شمسی جداشد؟

«: نوامبر 19, 2006, 03:33:35»

پلوتون پس از گذشت 76 سال از کشف شدنش، نتوانست بیش از این عنوان «سیاره» را برای خود نگه‌دارد و از خانواده سیاره‌های منظومه خورشیدی کنار گذاشته شد. بدین ترتیب از روز پنجشنبه دوم شهریور سال 1385 منظومه شمسی دارای هشت سیاره است. تا چندی پیش منظومه خورشیدی دارای 9 سیاره بود، به تازگی پیشنهاد شده بود که تعداد آن‌ها به 12 سیاره افزایش یابد اما پس از رای گیری اخترشناسان در نشست انجمن بین المللی اخترشناسی که دوم شهریور برگزار شد، کنار گذاشتن پلوتون از منظومه شمسی و کاهش تعداد آن‌ها به هشت سیاره به تصویب رسید. بنابراین هم اکنون فقط تیر، ناهید، زمین، مریخ، مشتری، زحل، اورانوس و نپتون سیاره‌های منظومه خورشیدی است و پلوتون، کارون، سرس و جرم نویافته 2003UB313که با نام زنا نیز شناخته می‌شود را با نام سیاره‌های کوتوله می‌خوانند. از مدت‌ها قبل پیشنهادی مبنی بر افزودن سه جرم آخر به فهرست سیاره‌های منظومه شمسی ارائه شد که در نهایت نتوانست نظر 2600 دانشمند حاضر در بیست و ششمین نشست انجمن بین المللی اخترشناسی را که در پراگ برگزار می‌شد، جلب کند و از این پس با عنوان سیاره کوتوله شناخته می‌شود. در تعریف جدید اجرامی به عنوان «سیاره» شناخته می‌شوند که به دور ستاره‌ای در گردش باشد، جرم کافی داشته باشد تا به تعادل هیدروستاتیک برسد و شکل کروی برای خود ایجاد کند و خرده اجرام دیگری در اطرافش وجود نداشته باشد.

پلوتون تنها جرمی است که پیش از این سیاره محسوب می‌شد، اما از این پس سیاره نیست. این جرم در سال

1930 کشف شد و از آن زمـان به عنـوان نهمین سـیاره منظومه خورشیدی شناخته می‌شد، اما اکنون این سیاره منجمد را از عضـویت در منظومه شمسی محـروم کردند زیرا دو شرط اول برای سیاره بودن را داشـت، اما چـون عضو کمربند کـویی پر بـود و اجـرام زیـادی در همـان حـوالی بودنـد، از فهرست اجـرام منظومه خورشـیدی خـارج شد. در سـال 1930 که دانشـمندان در رصـدخانه لاول پلوتون را کشف کردند، مـدعی شـدند که این جـرم چندین برابر بزرگ‌تر از زمین است و بنابراین شایسـتگی کسب عنوان نهمین سـیاره منظومه شمسی را دارد. اما بعدها با سـاخت تلسـکوپ‌های بهـتر مشـخص شد که این سـیاره تا حـدودی از مـاه هم کوچکـتر است. با این همه دانشمندان اغماض کرده و پلوتـون را هم‌چنـان با عنـوان سـیاره می‌نامیدند. اما هنگـامی که مایک بـراون از موسسه فناوری کالیفرنیا جرمی یافت که قطرش حدود صد کیلومتر از پلوتـون بیشـتر است و مـدارش در بعضی مواقع به حـوالی نپتـون می‌رسـد، آن را دهمین سـیاره منظومه خورشـیدی نامید. این جـرم که 2003UB313 یا زنا نام دارد. تعریف دقیق سیاره را با بحران مواجه کرد، چرا که چندین جرم دیگر نیز همین مشخصـات را داشـتند و می‌بایست عنوان سیاره را بر آن‌ها نیز اطلاق کـرد. در نهـایت پلوتـون سـیاره‌ای که حـتی از پشت قـوی‌ترین تلسـکوپ‌ها نـیز بسـیار تـار و محو به نظر می‌رسد نتوانست بیش از این عنوان سیاره را داشته باشد و کنار گذاشـته شد. جـرم2003UB313 یا زنا و کـارون قمر پلوتـون و پنج جـرم دیگـری که به تـازگی شـناخته شـده بودند نیز به دلیل حضور در کمربند کویی پر، دیگر سیاره محسوب نمی‌شوند. سرس یکی دیگر از اجرامی است که

مدعی کسب عنـوان سـیاره بـود. این جـرم که در کمربند سـیارک‌ها بین مـریخ و مشـتری قـرار دارد و کـروی نـیز هسـت، نتوانست عنـوان سـیاره را به دست آورد و فقط به عنوان سیاره کوتوله بسنده کرد. سدنا نـیز جـرمی که به تــازگی کشف شــده است و 1600 کیلومــتر قطر و شکل کروی دارد، همراه کوآیر با قطر 1300 کیلومـتر و هم انــدازه کــارون از جمله دیگر اجــرام ناکــام در کسب عنــوان ســیاره هســتند. انجمن بین المللی اخترشناسی برای پایان دادن به بحث‌های مربوط به تعداد ســیاره‌ها و هم‌چـــــنین پیشـــــگیری از مشـــــکلاتی که با ســـــاخت تلسکوپ‌های قوی‌تر و یافتن اجرام کوچکـتر ممکن است در آینده بـروز کنـد، تعریف کـاملی از سـیاره ارائه کـرده است.با توجه به تعریف جدیـــــدی که اتحادیه بین المللی اخترشناسی از ســیاره ارائه کــرده اســت، کل اجــرام موجـود در منظومه خورشـیدی را می‌تـوان در سه دسـته قرار داد:

1- سیاره: جرمی است که دارای این سه شرط باشد: در مداری به دور خورشید بگردد، جرم کـافی داشـته باشد و بتواند چنــان نــیروی گرانشی ایجــاد کند که بــاعث شــود شــکل کــروی پیــدا کنــد، به عبــارت دیگر دارای تعــادل هیدروسـتاتیک باشد و اطـراف آن خـرده اجـرامی وجـود نداشته باشد، به عبارتی به وضوح از دیگر اجرام اطـراف خود بزرگ‌تر باشد. 2- سیاره‌های کوتوله: اجرامی هستند که به دور خورشید می‌گردند، جـرم کـافی داشـته باشـند که باعث به وجود آمـدن شـکل کـروی شـود، قمر سـیاره دیگر نباشـند و اطـراف آن اجـرام دیگـری وجـود داشـته باشد. 3-اجـرام کوچک منظومه خورشـیدی: تمـام اجـرام

دیگر منظومه شمسی به غــیر از قمر دیگر ســیاره‌ها در این دسته قرار می‌گیرند

سیاره

سیاره یک جـرم آسـمانی است که در حرکـتی مـداری به دور یک ســتاره یا بقایــای ســتاره‌ای می‌گــردد و دارای شرایط زیر است:

جرم آن به اندازه‌ای هست که تحت تأثیر نـیروی گـرانش خود گِرد شود.

جرم آن آنقدر زیـاد نیست که سـبب همجوشی هسـته‌ای شود.

همسایگی خود را از سـیارک‌ها پاکسـازی کرده‌باشد.[a][1][2]

می‌تواند گازی یا سنگی باشد.

ســـــــیاره واژه‌ای کهن است که با تـــــــاریخ، علم، افسانه‌شناسی و دین گره خورده‌است. در آغاز، سیارات در بسیاری از فرهنگ‌ها، به عنوان موجودیت‌هایی خدایی یا فرسـتادگان خـدایان پنداشـته می‌شـدند. با پیشـرفت دانش علمی، درک انسان از سـیارات دگرگـون گشت. در ســـال 2006 اتحادیه بین‌المللی اخترشناسی تعریف توافق‌شده‌ای برای سـیاره اعلام نمـود. این تعریف کمی بحث‌انگیز است زیرا بسـیاری از اجسـام با جـرمی در حد سیاره را بر پایه داشتن یا نداشتن حرکت مداری، شـامل نمی‌شـود. اگر چه هشت تا از سـیارات که پیش از سـال 1950 کشف شـده‌اند، هم‌چنـان در این تعریف جدید نـیز سـیاره محسـوب می‌شـوند، بـرخی از اجـرام آسـمانی همچون سرس، پـالاس، جونو و پلوتـون (نخسـتین جسم فرا نپتونی کشف‌شده) که زمانی توسط جامعه علمی به

عنوان سیاره شناخته می‌شدند، دیگر سیاره محسوب نمی‌شوند.

بطلمیوس گمان می‌کرد که سیارات در حرکت‌هایی در فلک‌های حامل و تدویر به دور زمین می‌گردند. اگرچه ایده گردش سیارات به دور خورشید بارها پیشنهاد شده‌بود، اما تا قرن هفدهم طول کشید تا این نظریه توسط مشاهدات نجومی تلسکوپی انجام‌شده توسط گالیلئو گالیله تأیید شود. یوهانس کپلر با بررسی دقیق داده‌های مشاهدات، دریافت که مدار سیارات دایره‌ای نیستند، بلکه بیضوی هستند. با پیشرفت ابزارهای رصد، ستاره‌شناسان مشاهده نمودند که دیگر سیارات نیز مانند زمین دور محورهای مایلی می‌چرخند و دارای ویژگی‌هایی همچون کلاهک‌های یخی و فصول مختلف هستند. از زمان برآمدن عصر فضا، مشاهدات نزدیک توسط کاوشگرهای فضایی نشان داده‌است که زمین و سیارات دیگر در ویژگی‌هایی همچون آتشفشان‌ها، توفندها، زمین‌ساخت‌ها و حتی هیدرولوژی، مشترکند.

سیارات عموماً به دو دسته کلی تقسیم می‌شوند: غول‌های گازی پرچگالی و کم چگالی و سیاره‌های کوچکتر زمین‌سان سنگی. بنا بر تعاریف اتحادیه بین‌المللی اخترشناسی، هشت سیاره در سامانه خورشیدی (منظومه شمسی) وجود دارند. به ترتیب افزایش فاصله از خورشید، چهار سیاره سنگی تیر، ناهید (آناهیتا)، زمین و بهرام قرارگرفته‌اند و پس از آن‌ها چهار غول گازی مشتری، کیوان، اورانوس و نپتون قرار گرفته‌اند. شش سیاره از این هشت سیاره، یک یا چند قمر طبیعی دارند که به دور آن‌ها می‌گردند.

بیش از هــزار ســیاره در اطــراف ســتارگان (ســیارات برون‌خورشــیدی یا برون‌ســیاره‌ها) دیگر در کهکشــان راه شــیری کشف شــده‌اند: تا تــاریخ اول مه 2014، 1786 سیاره برون‌خورشــیدی در 1106 ســامانه ســیاره‌ای (که 460 تا از آن‌ها سامانه‌های چند سیاره‌ای هستند) کشف شده که انــدازه‌های آن‌ها از ســیاراتی در انــدازه زمین تا غول‌های گازی بزرگ‌تر از مشتری متغیر است.[3] در 20 دسامبر 2011 تیم تلسکوپ فضایی کپلر، کشف نخستین سیاره‌های زمین‌سان (سنگی) برون‌خورشیدی را گزارش داد، کپلر-20ای[4]ــ و کپلر-20اف[5]ــ که به دور ســتاره خورشیدسان کپلر-20 می‌گردند.[6][7][8] مطالعه‌ای در سال 2012، با بررسی ریزهمگــرایی گرانشی تخمین زد که به ازای هر ستاره در کهکشان راه شیری تقریبــاً 1٫6 ســیاره وجــود دارند.[9] گمــان می‌رود که یکی از هر پنج ستاره خورشیدسان[b]، سیاره زمین‌سانی[c] در ناحیه قابل سکونت[d] خود دارد

واژه‌شناسی

ســیاره در زبــان انگلیسی Planet خوانــده می‌شــود که برگرفته از واژه ἀστὴρ πλανήτης (اَستِرِ پِلانِتِس) در یونان باستان می‌باشد. ریشه واژه ἀστὴρ(اَستِر) معادل واژه «ســتاره» در فارسی است و هر دو واژه ایــرانی و یونــــــانی برگرفته از واژه *h₂stḗr در زبــــــان نیا-هنــدواروپایی هســتند. واژه πλανήτης(پِلانِتِس) نــیز به معنی «گردان» است و در نتیجه ἀστὴρ πλανήτης به معنی ستاره گردان می‌باشد. واژه ســیاره نــیز واژه‌ای با ریشه عـــربی و به معـــنی «راه‌پیما» می‌باشد که توسط ستاره‌شناسان اسلامی ســده نخســتین به‌کارگرفته شد و

به نظر می‌رسد که تـــــــــــرجمه‌ای بـــــــــرای واژه πλανήτης(پِلانِتِس) یونـــــانی باشد. در واژه‌نامه‌هـــــای آننـــدراج، برهـــان قـــاطع و جهـــانگیری، از واژه کهن «هرپاسب» نـــیز به معـــنی ســـیاره یـــاد شده‌است.[10] هم‌چـنین در متـون زرتشـتی کهن از واژه «اَبـاختَر» نـیز برای اشاره به سیارات استفاده شده‌است.[11]

تاریخچه

اطلاعات بیشتر: تاریخ اخترشناسی و تعریف سیاره

نوشـتار(هـای) وابسـته: گاه‌شـمار اخترشناسی منظومه خورشیدی

نسـخه چـاپی یک مـدل کیهان‌شناسی زمین مرکـزی از «کیهان‌نگاری»، انتورپ، 1539

ایـــده ســـیارات در طـــول تـــاریخ تکامل یافته‌اســـت، از ستارگان گردان الهی در عهد باستان تا اجسـام زمین‌وار عصر دانش. مفهـــوم آن گســـترش یافته تا دنیاهـــایی نه تنها در منظومه خورشـــــیدی بلکه در صـــــدها منظومه فراخورشـیدی دیگر را نـیز دربرگـیرد. ابهامـات نهفته در تعریف ســـیاره، بحث‌هـــای علمی بســـیاری را برانگیخته است.

پنج سیاره سنتی قابل دیدن با چشم غیر مسلح از دوران باســـتان شناخته‌شـــده بودند و تـــأثیرات برجســـته‌ای بر افسانه‌شناســـــی، کیهان‌شناسی دیـــــنی و اخترشناسی باســـتانی گذارده‌اند. در دوران باســـتان اخترشناســـان متوجه شدند که بـرخی از نورها نسـبت به دیگر نورها در پهنه آسمان حرکت می‌کنند. یونانیـان باسـتان این نورها

را «ســتاره گــردان» (به یونــانی باســتان: πλάνητες ἀστέρες(پِلانِتِس اَستِرِس)) یا به اختصار «گردان‌ها» (به یونانی باستان: πλανῆται(پِلانِتای)) نـام نهادند[12]ـ که واژه معادل انگلیسی سیاره، یعنی Planet، از آن مشتق شده‌است.[13][14] در یونان باستان، چین باستان، بابل و در واقع همه تمدن‌های پیش-مدرن،[15][16] این باور مــورد پــذیرش عمــومی قرارگرفته بــود که زمین مرکز جهان است و همه ســیارات به دور زمین می‌گردند. دلیل این برداشت آن بود که مشاهده می‌شد ستارگان هر روز یکبـــار به دور زمین می‌چرخیدند[17]ـــ و ظـــاهراً درک عمـومی بر آن بوده‌است که زمین ثـابت و پایـدار است و همواره در سکون می‌ماند.

تمدن بابل

نوشتار اصلی: اخترشناسی بابلی

نخستین تمدن شناخته‌شـده‌ای که نظـریه‌ای کـاربردی در مـورد سـیارات داشـتند، بابلی‌ها بودند که در هزاره‌هـای نخست و دوم قبل از میلاد در منطقه میـــــــــان‌رودان (بین‌النهـــرین) زنـــدگی می‌کردنـــد؛ کهن‌تـــرین متن اخترشناسی سیاره‌ای به جای مانده، لوحی بابلی به نـام لـوح ناهید آمی‌سـادوکا است که امـروزه یک کـپی گرفته شـــده در قـــرن هفتم پیش از میلاد آن در مـــوزه بریتانیا نگهداری می‌شود. این لـوح شـامل لیسـتی از مشـاهدات مربوط به حرکت سیاره ناهید است که احتمـالاً تـاریخ آن به هــزاره دوم پیش از میلاد می‌رسد.[18]مــول آپین (به انگلیسی: MUL.APIN)ـــ یک جفت لـــــوح به خط میخی مربـوط به قـرن هفتم پیش از میلاد هسـتند که حرکـات خورشید، ماه و سیارات را در یک دوره یک سـاله ترسـیم

می‌کند.[19]اختربین‌هـای بـابلی نـیز آن‌چه را که بعـدها اختربینی غربی شد، پـایه‌ریزی کردند.[20]انیما آنو انلیل که در دوره نوآشــوری در قــرن هفتم پیش از میلاد[21] نوشته شده‌است دربرگیرنده لیســتی از طالع‌ها و روابط آن‌ها با پدیده‌های آسـمانی مانند حـرکت سـیارات است.[22][23] زهره، تیر و سه سیاره بیرونی بهرام، مشتری و کیوان توسط بابلی‌ها شناخته‌شده بودند. این ســیارات تا پیش از اخــتراع تلســکوپ در اوایل دوران مــدرن تنها سیاره‌های شناخته‌شده باقی ماندند.[24]

اخترشناسی یونانی-رومی

نوشتار(های) وابسته: اخترشناسی یونان باستان

هفت کره سیاره‌ای بطلمیوس

1

ماه

2☾

تیر

3☿

زهره

4♀

خورشید

5☉

بهرام

6♂

مشتری

7♃

کیوان

♄

یونانیان باستان در ابتدا به اندازه بابلیان به سیارات ارج ننهادند. فیثاغوری‌ها در قرن ششم و پنجم پیش از میلاد نظریهٔ سیاره‌ای مجزایی برای خود داشتند، که متشکل از زمین، خورشید، ماه و سیاراتی بود که به دور یک آتش مرکزی واقع در مرکز جهان در گردش هستند. گفته می‌شود که فیثاغورث یا پارمنیدس نخستین فردی بود که دریافت ستارهٔ عصر(هسپروس) و ستارهٔ صبح(فسفروس) یکی هستند(آفرودیته که متناظری یونانی برای ونوس رومی است).[25]ـ در قرن سوم پیش از میلاد، آریستارخوس ساموسی یک سامانه خورشید مرکزی پیشنهاد نمود که مطابق آن، زمین و سایر سیارات به دور خورشید می‌گشتند، هرچند که نظریه زمین مرکزی هم‌چنان تا قبل از انقلاب علمی، نظریه پیشتاز بود.

در قرن نخست پیش از میلاد، در دوران هلنیستی، یونانی‌ها شروع به ایجاد طرح‌های ریاضی خود برای پیش‌بینی موقعیت سیارات نمودند. این طرح‌ها بر خلاف طرح‌های محاسباتی بابلی‌ها بیشتر بر پایه هندسه بنا شده بودند در نهایت نظریات بابلی‌ها در سایه جامعیت و پیچیدگی این نظریات قرار گرفتند. این نظریات در قرن

دوم عصر حاضر کتب المجسطی نوشته بطلمیوس به اوج می‌رسد. نفوذ مدل بطلمیوس به اندازه‌ای بود که جایگزین تمام نظریات پیشین شد و به مدت 13 قرن به عنوان کتاب مرجع جامع اخترشناسی در دنیای غرب باقی ماند.[18][26]ـ برای یونانی‌ها و رومی‌ها هفت سیاره شناخته‌شده وجود داشت که همگی بر اساس قواعد پیچیده‌ای که بطلمیوس طراحی کرده بود، به دور زمین می‌چرخیدند. این سیارات به ترتیب فاصله از زمین (ترتیب بطلمیوسی) عبارت بودند از: ماه، تیر، زهره، خورشید، بهرام، مشتری و کیوان.[14][26][27]

هند

در سال 499 پس از میلاد، آریابهاتا یک مدل سیاره‌ای پیشنهاد نمود که صریحاً به چرخش زمین به دور محورش اشاره داشت و توضیح داد که دلیل حرکت ظاهری از شرق به غرب ستارگان، همین چرخش زمین به دور خود است. او هم‌چنین باور داشت که مدار سیارات بیضوی هستند.[28]ـ پیروان آریابهاتا به‌طور ویژه در جنوب هند قدرت داشتند و در آن‌جا اصل حرکت چرخشی زمین وی به همراه سایر اصولش پیروی می‌شد و کارهای ثانویه‌ای نیز بر پایه آن به انجام رسید.[29]

در سال 1500، نیکانتا سوماياجی از مدرسه ستاره‌شناسی و ریاضیات کرالا در رساله تنتراسامگراها مدل آریابهاتا را مورد بازبینی قرار داد.[30]ـ او در «آریابهاتیابهاسیا» که گزارشی در مورد «آریابهاتیا»ی آریابهاتا بود، مدلی پیشنهاد داد که در آن تیر، ناهید، بهرام، مشتری و کیوان به دور خورشید می‌گردند و خورشید به دور زمین می‌گردد، شبیه به مدل تیکونی که

بعـدها توسط تیکو براهه در اواخر قـرن شـانزدهم ارائه شد. بیشـتر اخترشناسـان مدرسه کـرالا که از او پـیروی می‌کردند نظریه او را پذیرفته بودند.[30][31]

اخترشناسی دوران اسلامی

نوشـتارهای اصـلی: ستاره‌شناسی در دوران اسـلامی و کیهان‌شناسی اسلامی

در قــرن یــازدهم، ابن ســینا متوجه پدیــده گــذر ناهید شــده‌بود و چــنین نوشت که ناهید حــداقل گــاهی زیر خورشید قرار می‌گـیرد.[32][33]ـ در قـرن دوازدهم ابن باجه دو سـیاره را به شـکل دو لکه تـیره روی خورشـید مشاهده نمـود که بعـدها در قـرن سـیزدهم، اخترشـناس رصـدخانه مراغـه، قطب‌الـدین شـیرازی، متوجه شد که آن‌ها گـذر تـیر و گـذر ناهید هسـتند. هرچند که ابن باجه نمی‌توانســته گــذر ناهید را دیــده باشد زیــرا در دوران زندگی وی اتفاق نیفتاده است.[34]

رنسانس اروپایی

نوشتار(های) وابسته: نظریه خورشید مرکزی

سیارات رنسانس،

حدود 1543 تا 1610 و حدود 1680 تا 1781

1

تیر

2☿

ناهید

3♀

زمین

4⊕

بهرام

5♂

مشتری

6♃

کیوان

♄

پس از پیـدایش انقلاب علمی، درک انسـان از سـیاره از چـیزی که در پهنه آسـمان حـرکت می‌کند (نسـبت به ستارگان ثابت) به جسمی که به دور زمین می‌گردد تغییر یافت، و در قرن هجدهم با قدرت گرفتن نظریه خورشید مرکـزی کوپرنیـک، گالیله و کپلـر، این درک، به اجسـامی که مستقیماً به دور خورشید می‌گردند تغییر یافت.

بنابراین زمین نیز در لیست سیارات قرارگـرفت[35]ـ در حالیکه خورشید و ماه از این لیست خارج شدند. در آغاز، وقتی نخستین اقمار مشـتری و کیـوان در قـرن هفـدهم کشف شـدند، واژه‌هـای قمر و سـیاره به جـای یک‌دیگر به‌کـار می‌رفتنـد، اما در قـرن بعـدی بیشـتر از واژه قمر بـرای این اجسـام اسـتفاده می‌شد. تا اواسط قـرن نـوزدهم تعـداد سـیارات به سـرعت زیـاد شد زیـرا در آن زمـان جامعه علمی هر جسم تـازه کشف‌شـده‌ای را که

مستقیماً به دور خورشید بگردد به عنوان سیاره قلمداد می‌نمود.

قرن نوزدهم

سیارات جدید، 1807–1845

1

تیر

2☿

ناهید

3♀

زمین

4⊕

بهرام

5♂

وستا

6⚶

جونو

7⚵

سرس

8⚳

پالاس

9♀

مشتری

10♃

کیوان

11♄

اورانوس

♅

در قرن نوزدهم اخترشناسان به تدریج متوجه شدند که اجسامی که به تازگی کشف شده بودند و برای تقریباً نیم قرن به عنوان سیاره طبقه‌بندی شده‌بودند (مانند سرس، پالاس و 4 وستا)، با سیارات سنتی شناخته شده بسیار تفاوت داشتند. این اجسام همه در یک منطقه از فضا بین بهرام و مشتری(کمربند سیارک‌ها) پراکنده بودند و جرم آن‌ها نیز بسیار کمتر بود. در نتیجه آن‌ها در طبقه‌بندی جدید «سیارک‌ها» قرار گرفتند. در غیاب یک تعریف رسمی برای «سیاره»، هر جسم بزرگی که به دور خورشید می‌گشت سیاره قلمداد می‌شد. از آن‌جا که اختلاف اندازه سیاره و سیارک بسیار زیاد بود، و هم‌چنین به این دلیل که نظر می‌رسید سیل اکتشافات جدید با اکتشاف نپتون در سال 1846 پایان یافته‌است، نیازی به یک تعریف رسمی احساس نمی‌شد.[36]

قرن بیستم

سیارات 1854–1930، سیارات خورشیدی 2006 تا کنون

1

تیر

2☿

ناهید

3♀

زمین

4⊕

بهرام

5♂

مشتری

6♃

کیوان

7♄

اورانوس

8♅

نپتون

♆

در قرن بیستم پلوتون کشف شد. برپایه مشاهدات اولیه این گمـــان به‌وجـــود آمد که از زمین بزرگ‌تر است و به همین ســـبب به ســـرعت به عنـــوان نهمین ســـیاره به

رسمیت شناخته شد.[37]ـ مشاهدات بعدی نشـان داد که این جسم در واقع بسـیار کوچکـتر از آن است که تصـور می‌شد. در سال 1936، ریموند لیتلتون پیشنهاد نمود که ممکن است پلوتون یکی از قمرهای گریخته نپتون باشد،[38]ـ و فرد لارنس ویپل در سال 1964 پیشنهاد داد که ممکن است پلوتـون یک دنبـاله‌دار باشـد،[39]ـ اما با این وجود، به دلیل این‌که هنوز از هر سیارک شناخته‌شـده‌ای بزرگ‌تر بود و به نظر نمی‌رسید که عضوی از یک جمعیت بزرگ‌تر باشد،[40]ـ وضعیت خـود را به عنـوان سـیاره تا سال 2006 حفظ نمود.

سیارات (خورشیدی) 1930–2006

1

تیر

2☿

ناهید

3♀

زمین

4⊕

بهرام

5♂

مشتری

6♃

کیوان

7 ♄

اورانوس

8 ♅

نپتون

9 ♆

پلوتون

♇

در سال 1992، اخترشناسان، الکساندر والشتان و دیل فریل کشف چند سیاره در اطراف یک تپ‌اختر به نام پی‌اس‌آر بی1257+12 را اعلام نمودند.[41]ــ این اکتشاف عموماً به عنوان نخستین سامانه سیاره‌ای کشف شده در اطراف یک ستاره دیگر شناخته‌می‌شود. پس از آن در 6 اکتبر 1995، میشل مایر و دیدیه کیلوز از دانشگاه ژنو، نخستین برون‌سیاره در حال گردش به دور یک ستاره معمولی رشته اصلی(51 پگاسوس) را کشف نمودند.[42]ــ کشف سیارات فراخورشیدی به ابهام دیگری در تعریف سیاره انجامید: نقطه‌ای که در آن سیاره تبدیل به ستاره می‌شود. بسیاری از سیارات فراخورشیدی شناخته‌شده جرمی چندین برابر مشتری دارند که نزدیک به جرم برخی از اجسام ستاره‌ای به نام کوتوله‌های قهوه‌ای است.[43]ـ کوتوله‌های قهوه‌ای عمومات به عنوان ستاره تلقی می‌شوند زیرا توانایی همجوشی دوتریم، که ایزوتوپ سنگین‌تر هیدروژن است،

را دارا هستند. اگرچه اجرام آسمانی باید حداقل 75 بـار از مشـــتری ســـنگین‌تر باشـــند تا توانـــایی همجوشی هیدروژن را داشته‌باشـند، اجسـامی که تنها 13 برابر از مشتری سنگین‌تر قادر به همجوشی دوتریم خواهند بود. هرچند که دوتریم بسیار نـادر است و بیشـتر کوتوله‌هـای قهــوه‌ای فرایند همجوشی‌شــان مــدت‌ها پیش از کشف آن‌هـــــــــا، متوقف شده‌است و این در عمل آن‌ها را از سیارات بسیار بزرگ نامتمایز می‌سازد.[44]

قرن بیست و یکم

با کشف اجســام بیشــتر در منظومه شمسی و اجســام بــزرگ در اطـراف سـتارگان دیگر که در خلال نیمـهٔ دوم قرن بیستم رخ داد، بحث‌هایی دربارهٔ این که چه چیزی را باید سیاره دانست، آغـاز شد. اختلاف نظرهـای در مـورد این که آیا جســـمی را که بخشی از یک جمعیت متمـــایز مانند یک کمربند ســیارکی باشــد، یا جســمی که آنقــدر بـــزرگ باشد که از روش همجوشی گرمـــایی هســـته‌ای دوتـریم تولید انـرژی کنـد، را می‌تـوان سـیاره دانسـت، وجود داشت.

شــمار رو به افزایشی از اخترشناســان بر این باورند که می‌بایست پلوتون را از لیست سیاره‌ها خارج نمود، زیــرا بسـیاری از اجسـام مشـابه با انـدازه‌های نزدیک به آن در همـــان منطقه از منظومه شمسی (کمربند کویـــپر) در خلال دهه‌های 1990 و 2000 یافت شده‌است. مشـخص گشت که پلوتون تنها جسم کوچکی در میـان جمعیـتی از هزاران جسم دیگر است.

رسانه‌ها در مورد برخی از این اجسام همچون کواوار، سدنا و اریس بشارت کشف سیاره دهم را می‌دادند، هرچند که هرگز مورد پذیرش گسترده جامعه علمی قرار نگرفتند. اعلام کشف اریس در سال 2005 به عنوان جسمی با جرم 27٪ بیش از پلوتون، ضرورت و تمایل عمومی را برای ایجاد یک تعریف رسمی برای سیاره، ایجاد کرد.

با پذیرش مشکل، اتحادیه بین‌المللی اخترشناسی عزم ایجاد تعریفی برای سیاره نمود و یکی در سال 2006 ارائه داد. شمار سیارات به هشت سیارهای کاهش یافت که اجسامی با بزرگی قابل توجه هستند و مدارشان را پاکسازی کرده‌اند، و رده جدیدی نیز به نام «سیاره‌های کوتوله» به وجود آمد که در ابتدا شامل سه جسم بود(سرس، پلوتون و اریس).[45]

تعریف سیاره فراخورشیدی

در سال 2003، گروه کاری سیارات فراخورشیدی اتحادیه بین‌المللی اخترشناسی (IAU)ـ یک بیانیه جایگاه در مورد تعریف سیاره ارائه دادند که تعریف ناتمام زیر را در بر می‌گرفت و عمدتاً بر روی مرز میان سیارات و کوتوله‌های قهوه‌ای تمرکز داشت:[2]

اجسامی با جرم واقعی کمتر از حد جرمی برای همجوشی گرمایی هسته‌ای دوتریم (که در حال حاضر برای اجسامی با فراوانی ایزوتوپی همانند خورشید، این حد 13 برابر جرم مشتری محاسبه شده‌است[46])ـ که حرکت مداری به دور ستارگان یا بقایای ستاره‌ای دارند، سیاره هستند (مستقل از این‌که چگونه ایجاد شده

باشند). حداقل جرم مورد نیاز برای سیاره بودن یک جسم فراخورشیدی همان مقداری است که در مورد منظومه شمسی در نظر گرفته می‌شود.

اجسام نیمه‌ستاره‌ای با جرم واقعی فراتر از حد جرمی برای همجوشی گرمایی هسته‌ای دوتریم، «کوتوله قهوه‌ای» محسوب می‌شوند و این‌که چگونه ایجاد شده‌اند یا کجا قرار گرفته‌اند تفاوتی ایجاد نمی‌کند.

اجسام شناور آزاد در خوشه‌های ستاره‌ای جوان با جرمی پایینتر از حد جرمی برای همجوشی گرمایی هسته‌ای دوتریم سیاره نیستند، بلکه کوتوله‌های نیمه‌قهوه‌ای هستند (و یا هر نام دیگری که مناسب‌تر باشد)

این تعریف از آن زمان به بعد، در هنگام انتشار کشفیات برون‌سیاره‌ها در ژورنال‌های علمی به گستردگی مورد استفاده اخترشناسان قرارگرفته‌است.[47] اگرچه موقتی است، اما تا پذیرفتن یک تعریف پایدارتر به عنوان تعریفی ناتمام اما مؤثر باقی می‌ماند. اگرچه بحثی در مورد حد پایین جرم نمی‌کند[48] و بدین‌ترتیب از اختلاف نظرها دربارهٔ اجسام داخل منظومه شمسی دوری می‌گزیند. این تعریف هم‌چنین توضیحی در مورد اجسامی مانند 2م1207بی که دور کوتوله‌های قهوه‌ای می‌گردند، نمی‌دهد.

یک راه تعریف کوتوله نیمه‌قهوه‌ای عبارت است از جسمی با جرم سیاره‌ای که به جای برافزایش از روش فروریزی ابر به وجود آمده‌اند. این تمایز در چگونگی شکل‌گیری بین کوتوله نیمه-قهوه‌ای و سیاره مورد

توافق جهانی قرار نگرفته‌است. اخترشناسان بر پایه پذیرش یا عدم پذیرش این‌که فرایند شکل‌گیری یک سیاره در رده‌بندی آن دخالت داده شود، به دو دسته تقسیم می‌شوند.[49]ـ یکی از دلایل مخالفت این است که اغلب تعیین فرایند شکل‌گیری امکان‌پذیر نمی‌باشد. مثلاً سیاره‌ای که از روش برافزایش شکل‌گرفته‌است، ممکن است از منظومه به بیرون پرتاب شده و به شکل غوطه‌ور آزاد درآید، و به همین ترتیب یک کوتول نیمه قهوه‌ای که خودش از روش فروریزی ابر به وجود آمده، ممکن است در مداری به دور یک ستاره به دام بیفتد.

مقدار حدی 13 برابر جرم مشتری، بیشتر یک قانون مبتنی بر تجربه است تا یک قانون دقیق فیزیکی. پرسشی که برمی‌اید این است که منظور از سوزاندن دوتریوم چیست؟ این پرسش از آن‌جا برمی‌آید که اجسام بزرگ بیشتر دوتریم خود را می‌سوزانند و اجسام کوچک‌تر تنها اندکی از آن را می‌سوزانند و مقدار 13 MJup (جرم مشتری) بین این دو دسته قرار می‌گیرد. مقدار دوتریوم سوزانده شده نه تنها به جرم، بلکه به ترکیب سیاره، یعنی مقدار هلیم و دوتریوم موجود نیز بستگی دارد.[50]ـ دانشنامه سیارات فراخورشیدی که شامل اجسامی با جرمی تا 25 برابر جرم مشتری است، این‌گونه بیان می‌کند که «این حقیقت که هیچ ویژگی خاصی در مورد مقدار 13 MJup طیف جرمی مشاهده شده وجود نداشته و ما را وادار می‌سازد که این حد جرم را فراموش کنیم»[51]مرورگر داده‌های برون‌سیارات شامل اجسامی تا 24 برابر جرم مشتری می‌باشد و این‌گونه توصیه می‌کند که «حد جرمی 13 برابر جرم مشتری وضع شده توسط اتحادیه بین‌المللی

اخترشناسی در مـورد سـیاراتی با هسـته‌های سـنگی از نظر فـیزیکی بی‌معـنی می‌گـردد.»[52]ـ بایگـانی بـرون سیارات ناسا شـامل اجسـامی با جـرم (یا حـداقل جـرم) کوچکتر یا مساوی 30 برابر جرم مشتری است.[53]

معیـــار دیگـــری که به جز ســـوزاندن دوتـــریم، فرایند شـــکل‌گیری و مکـــان، بـــرای جـــدا کـــردن ســـیاره‌ها و کوتوله‌های قهوه‌ای وجود دارد این است که فشار هسته ناشی از فشار کولنی است یا فشار تباهیدگی الکترون.[54][55]

تعریف 2006

موضـــوع حد پـــایین در جلسه مجمع عمـــومی اتحادیه بین‌المللی اخترشناسی مـورد بحث قرارگـرفت. پس از بحث بسـیار و یک پیشـنهاد مـردود، مجمع رأی به وضع تعریفی به شکل زیر برای سیارات منظومه شمسی داد:[56]

هر جسم آسـمانی که (الف) در مـداری به دور خورشـید بگـــردد، (ب) جـــرم کـــافی داشـــته باشد تا نـــیروی خودگرانشی‌اش بر نیروهـــای پیوســـتگی جسم صـــلب غلبه‌کند به گونه‌ای که شکل آن در تعادل هیدرواستاتیکی (تقریباً گـرد) باشـد، (پ) همسـایگی اطـراف مـدارش را پاکسازی نموده‌باشد.

طبق این تعریـــف، منظومه شمسی هشت ســیاره دارد، اجسامی که شرط اول و دوم را دارا هستند اما در شرط سوم صـدق نمی‌کنند (مانند سـرس، پلوتـون و اریس) به عنـوان سـیاره‌های کوتوله طبقه‌بنـدی می‌شـوند، البته با این شـرط که خـود قمر سـیاره دیگـری نباشـند. در آغـاز

IAU تعریفی را پیشنهاد داده بود که اجسام بسیاری را در بر می‌گرفت، زیرا شرط سوم در آن غایب بود.[57] پس از بحث فراوان از طریق رای‌گیری تصمیم گرفته شد که این اجسام را به جای سیاره در رده سیاره‌های کوتوله طبقه‌بندی شوند.[58]

این تعریف بر پایه نظریات شکل‌گیری سیارات بنا شده که طبق این نظریات رویانهای سیاره‌ای در ابتدا همسایگی مداری خود را از اجسام کوچک دیگر پاکسازی می‌کنند. استیون سوتر اخترشناس این‌گونه توصیه می‌کند که

محصول پایانی یک برافزایش قرصی ثانویه، شمار اندکی از اجسام بزرگ (سیارات) در مدارهای نامتقاطع یا مدارهای طنین‌داری ایست که از بروز برخورد بین آن‌ها جلوگیری می‌کنند. سیاره‌های خرد و دنباله‌دارها، از جمله اجسام کمربند کوئیپر، از این نظر متفاوت‌اند که امکان برخورد با یک‌دیگر و با سیارات را دارند.

پلوتون، با توجه به وضعیت سیاره بودنش و کشف آن در سال 1930، در ورای جامعه علمی، دارای اهمیت فرهنگی قابل توجهی برای عموم بود. کشف اریس در رسانه‌ها به گستردگی به عنوان سیاره دهم اعلام می‌شد و از این رو طبقه‌بندی دوباره هر سه جسم به عنوان سیاره کوتوله، توجه رسانه‌ها و عموم را نیز به خود جلب نمود.[59]

اجسامی که پیشتر سیاره پنداشته می‌شدند

جدول زیر شامل اجسامی از سامانه خورشیدی است که زمانی سیاره قلمداد می‌شدند.

جسمطبقه‌بندی کنونیتوضیحات

خورشـــید، ماهســـتاره، قمـــردر دوران باســـتان ســـیاره پنداشـــته می‌شـــدند، طبق نظریه اکنـــون رد شـــده زمین مرکزی.

آیـــو، اروپـــا، گانمیـــد، و کالیســـتوقمرچهار قمر بـــزرگ نخستین مشـتری، که به نـام کاشف آن گالیلـه، قمرهـای گـــالیله‌ای خوانـــده می‌شـــوند. او به احـــترام قیم‌هـــایش، خاندان مـدیچی از این قمرها با نـام «سـیارات مـدیچی» یاد می‌کند.

تیتان،[e] یاپتوس،[f] رئا، تتیس،[g] و دیونه[g]قمرپنج قمر بزرگ‌تر کیوان توسط کریستین هویگنس و جـووانی دومنیکو کاسینی کشف شدند.

سرسسـیاره کوتوله و سـیارکاز زمـان کشفشـان در بین سـال‌های 1801 تا 1807 سـیاره پنداشـته می‌شـدند، تا دهه 1850 که به عنوان سیارک طبقه‌بندی شدند.[61]

سرس متعاقباً در سـال 2006 به عنـوان سـیاره کوتوله طبقه‌بندی شد.

پالاس، جونو، و 4 وستاسیارک

آسترئا، هبه6، آیریس، گیاگان، متیس،هایجیـا، پـارتنوپ، ویکتوریـــا، ایجیریـــه، آیـــرین، یونومیاسیارکســـیارک‌های بیشـــتری بین ســـال‌های 1845 تا 1851 کشف شـــدند. لیست به سرعت در حال گسترش اجسام میـان بهـرام و مشـــتری طبقه‌بنـــدی مجـــدد آن‌ها به عنـــوان ســـیارک را برانگیخت، که در سال 1854 مورد پذیرش گسترده قرار گرفت.[62]

پلوتونسیاره کوتوله و جسم کمربند کویپرنخستین جسم فرانپتونی شناخته‌شده (یعنی ریزسیاره‌ای با یک نیم‌قطر بزرگ فراتر از نپتون). از زمان کشف آن در سال 1930 تا زمان طبقه‌بندی دوباره آن به عنوان سیاره کوتوله در سال 2006، سیاره محسوب می‌شد.

اریسسیاره کوتوله و جسم دیسک پراکندهاین جسم فرانپتونی که در سال 2003 کشف شد، در سال 2005 به عنوان سیاره شناخته شد. لیست به سرعت در حال گسترش پلوتوئیدها، طبقه‌بندی مجدد آن به سیاره کوتوله در سال 2006 را برانگیخت.

شمار اندکی از اخترشناسان سیاره‌های کوتوله و برخی از قمرها را سیاره محسوب می‌کنند.

افسانه‌شناسی و نام‌گذاری

چرا سیارات از مدار خود بیرون نمی‌افتند

آداب و رسوم مردم با سیارات

خدایان المپ، که نام سیاره‌های منظومه شمسی برگرفته از آن‌هاست

نام‌های سیارات در دنیای غرب برگرفته از آداب رومی‌هاست که خود برآمده از آداب یونانی‌ها و بابلیان است. در یونان باستان دو روشنی‌بخش بزرگ، خورشید و ماه را هلیوس و سلنه می‌خواندند؛ دورترین سیاره (کیوان) فاینون به معنی «درخشنده» نام داشت که پس از آن فائتون (مشتری) به معنی «روشن» قرارداشت. سیاره سرخ (مریخ) با نام پیروئیس به معنی «آتشین» شناخته می‌شد. روشن‌ترین سیاره (ناهید)، فسفروس

(نور آور) و سیاره گذارای آخری (تـیر) با نـام اسـتیلبون (سوسو زن) شـناخته می‌شـدند. یونانی‌ها هم‌چـنین هر سـیاره‌ای را به یکی از خـدایان خـود، یعـنی دوازده ایـزد المپ‌نشـین نسـبت می‌دادند: هلیـوس و سـلنه هم نـام خدایان بودند و هم سیارات. فاینون به کرونوس، تیتـانی که پـدر المپ‌نشـینان بـود، تعلق داشت. فـائتون نشـان زئـوس، پسر کرونـوس که او را از پادشـاهی خلع کـرد، پیروئیس به آرس، پسر زئـوس داده شـده بـود که خـدای جنگ بود، و فسفروس توسط آفرودیت حکمرانی می‌شد که خدابانوی عشق بود. هـرمس که پیام‌رسـان خـدایان و خدای آموزش و شعور بـود، بر اسـتیلبون حکم می‌راند.[18]

این رسم یونانی‌ها در بخشـیدن نـام خـدایان خـود به سـیارات با احتمـال نزدیک به یقین از بابلیـان گرفته شده‌است. بابلی‌ها فسفروس را به نـام خـدابانوی عشق خود، ایشتار؛ پیروئیس را به نام خدای جنگ خود، نرگـال؛ استیلبون را به نـام خـدای دانـایی، نـابو؛ و فـائتون را به نام خـدای اصـلی، مـردوخ نامیـده بودند.[63]ـ همـاهنگی میـان روش‌هـای نام‌گـذاری بـابلی و یونـانی بیش از آن است که تصور کنیم از ریشه‌های جداگانه‌ای برخاسته‌اند.[18]ـ این تطابق‌ها کامل نیست. مثلاً نرگـال خـدای جنگ بابل بـود و از این رو یونانی‌ها او را به نـام آرس شناختند، هرچند که بر خلاف آرس، خدای کشـتن و زمین خاکی نیز بود.[64]ـ مردم یونان امروزی هم‌چنان نام‌های باسـتانی را بـرای سـیارات به‌کـار می‌برنـد، اما سـایر زبان‌هـای اروپـایی، تحت تـأثیر امـپراتوری روم و بعـدها کلیسـای کاتولیک از نام‌هـای رومی به جـای نام‌هـای یونانی اسـتفاده می‌کنند. رومی‌ها که همچـون یونانی‌ها

دین نیا-هند و اروپایی داشتند، خدایانی مانند یونانی‌ها با نام‌های متفاوت داشتند اما خبری از داستان‌سرایی‌های غنی یونانی‌ها که فرهنگ شاعرانه یونان به خدایانشان بخشیده بود، نبود. در اواخر دوران جمهوری روم، نویسندگان رومی بسیاری از داستان‌های یونانی را قرض گرفته و در مورد خدایان خود به‌کاربردند، تا اندازه‌ای که تقریباً تفاوت آن‌ها قابل تشخیص نبود.[65] وقتی رومی‌ها اخترشناسی یونانی را مطالعه کردند، نام خدایان خود را بر روی سیارات نهادند: مرکوریوس (به جای هرمس)، ونوس (آفرودیت)، مارس (آرس)، ژوپیتر (زئوس) و ساتورنوس (کرونوس). وقتی سیارات بعدی در قرون 18ام و 19ام کشف شدند نیز این روش نامگذاری در مورد نپتون (پوزئیدون) پابرجا ماند. اورانوس در این میان استثناست زیرا نام آن از یک خدابانوی یونانی گرفته‌شده‌است و نه از معادل رومی آن.

برخی از رومیان در پی اعتقادی که احتمالاً از بین‌النهرین سرچشمه گرفته و در مصر هلنیستی شکل گرفته، بر این باور بودند که خدایان هفت‌گانه‌ای که سیارات از روی آن‌ها نام‌گذاری شده‌اند در شیفت‌های ساعتی امور روی زمین را مراقبت می‌نمایند. ترتیب شیفت‌ها به صورت ساترن، ژوپیتر، مارس، خورشید(Sun)، ونوس، مرکوری و ماه بود.[66] بنابراین نخستین روز با ساترن آغاز می‌شود (ساعت 1ام)، دومین روز با خورشید (ساعت 25ام)، روزهای بعدی با ماه (ساعت 49ام)، مارس، مرکوری، ژوپیتر و ونوس. از آن‌جا که هر روز به نام خدایی که آن را آغاز می‌کند نامگذاری می‌شد، روزهای هفته در گاه‌شماری رومی نیز به همین

ترتیبند و هم‌چنـان در بسـیاری از زبان‌هـای امـروزی به همین تـرتیب حفظ شده‌است.[67]ـ در زبـان انگلیسی واژه‌هـای Saturday (شـنبه)، Sunday (یکشـنبه) و Monday (دوشنبه) ترجمه مسـتقیم این نام‌هـای رومی هسـتند. نـام روزهـای دیگر از خـدایان انگلو-ساکسـون گرفته شده‌است: Tuesday (سه‌شـنبه) از Tiw (تـیر (اسـاطیر))، Wednesday (چهارشـنبه) از Wóden (ودن)، Thursay (پنجشنبه) از Thunor (ثور) و Friday (جمعه) از Fríge (فریج). این خدایان انگلوساکسـون به ترتیب شبیه یا معادل مارس، مرکوری، ژوپیـتر و ونـوس هستند.

زمین تنها سیاره‌ای است که نام آن در زبـان انگلیسی از اساطیر یونانی-رومی گرفته نشده‌است. از آن‌جا که تنها در قرن هفدهم بود که زمین به‌طـور عمـومی به عنـوان سـیاره پذیرفته شـد،[35]ـ نـام آن برگرفته از نـام هیچ خـدایی نیست. واژه earth به معـنی زمین برگرفته از واژه انگلو-ساکسـون قـرن هشـتم، erda است که به معـنی زمین یا خـاک است و نخسـتین بـار به صـورت مکتوب به عنوان نام کره زمین در حدود سـال‌های 1300 به‌کـار گرفته شـد،[68][69]ـ و همانند زبان‌هـای ژرمـنی دیگر در نهـایت l واژه نیا-ژرمـنی ertho «زمین» گرفته شده‌است.[69]ـ مثلاً در انگلیسی earth، آلمـانی Erde، هلندی aarde و اسکاندیناوی jord. بسیاری از زبان‌های رومی‌تبـار از واژه کهن تـرا یا شـکلی تغییریافته از آن استفاده می‌کنند که به معـنی «زمین خشـکی» در مقابل دریا استفاده می‌شد.[70]ـ اما زبان‌های غیر رومی‌تبار از واژگـان بـومی خـود اسـتفاده می‌کنند. مثلاً یونانی‌ها هم‌چنان از واژه قدیمی Γή (ژئو) استفاده می‌کنند.

فرهنگ‌های غیر اروپایی از روش‌های نام‌گذاری دیگر استفاده کرده‌اند. هند از روشی بر پایه ناواگراها استفاده می‌کند که شامل هفت سیاره (سوریا برای خورشید، چاندرا برای ماه، و بودها، شوکرا، مانگالا، برهاسپاتی و شانی برای تیر، ناهید، بهرام، مشتری و کیوان) و دو گره مداری صعودی و نزولی ماه (راهو و کتو) می‌شود. چین و کشورهای آسیای شرقی که از لحاظ تاریخی در معرض تأثیر فرهنگی چین بوده‌اند (مانند ژاپن، کره و ویتنام)، برپایه عناصر پنجگانه چینی آب (تیر)، فلز (ونوس)، آتش (بهرام)، چوب (مشتری) و خاک (کیوان) نام‌گذاری کرده‌اند.[67]

پیدایش سیاره‌ها

در مورد چگونگی پیدایش سیارات، هنوز اطلاع قطعی وجود ندارد. نظریه پیشتاز این است که سیارات در حین فروریختن یک سحابی و تبدیل آن به به قرص نازکی از گاز و غبار شکل می‌گیرند. در پی این فروریزی یک پیش‌ستاره در هسته تشکیل می‌شود که قرص پیش‌سیاره‌ای چرخانی آن را دربرگرفته‌است. از طریق برافزایش (یک فرایند برخورد چسبنده) ذرات غبار قرص به شکل پایداری در کنار هم انباشته می‌شوند تا اجسامی بزرگ‌تر تشکیل دهند. تجمع‌های محلی جرم به نام سیارات خرد شکل می‌گیرند و با بهره‌گیری از جاذبه گرانشی فرایند برافزایش را تسریع می‌کنند. این تجمع‌ها مرتباً چگال‌تر می‌شوند تا این‌که سرانجام بر اثر گرانش به درون فرو ریخته و پیش‌سیاره‌ها را تشکیل می‌دهند.[71]ـ پس از آن‌که قطر سیاره از ماه بزرگ‌تر شد، شروع به انباشتن یک اتمسفر گسترده می‌کند و از

طریق پدیده پسار اتمسفری، سرعت جذب سیارات خرد آن بسیار افزایش می‌یابد.[72]

برداشتی هنری از یک قرص پیش‌سیاره‌ای

وقتی یک پیش‌ستاره به‌اندازه‌ای بزرگ می‌شود که شعله‌ور گردد و ستاره‌ای به‌وجود آید، قرص باقی‌مانده توسط پدیده‌های تبخیر فوتونی، بادهای خورشیدی و کشش پوینتینگ-رابرتسون از درون به خارج رانده می‌شود.[73][74] پس از آن ممکن است که هنوز پیش‌سیاره‌های زیادی در حال گردش به دور ستاره یا یک‌دیگر باشند، اما به مرور زمان با هم برخورد کرده یا تشکیل یک سیاره بزرگ‌تر یا این‌که مواد آن‌ها پراکنده می‌شود تا جذب پیش‌سیاره‌ها و سیاره‌های بزرگ‌تر شود.[75] آن اجسامی که به اندازه کافی پرجرم می‌شوند، بیشتر مواد موجود در همسایگی خود را جذب می‌کنند و تشکیل سیاره می‌دهند. در این میان، پیش‌سیاراتی که از برخوردها دوری کرده‌اند، یا از طریق جذب گرانشی به قمرهای طبیعی این سیارات تبدیل می‌شوند یا این‌که در کمربندهایی در کنار اجسام دیگر باقی‌مانده و تبدیل به سیاره کوتوله و اجرام کوچک می‌شوند.

تأثیرات پرانرژی سیارات خرد (و هم‌چنین واپاشی رادیواکتیو)، باعث گرم شدن سیارات در حال رشد و ذوب شدن حداقل بخشی از آن‌ها می‌شود، جرم بخش درونی سیاره تغییر کرده و چگالتر می‌شود.[76]

با کشف و مشاهده سامانه‌های سیاره‌ای پیرامون ستارگان دیگری به غیر از خورشید، رفته رفته امکان آن

پدید می‌آید که این دیدگاه را شفاف‌سازی، تجدید نظر یا حتی عوض نمود. اکنون این باور به‌وجود آمده‌است که درجه فلزیگی- یک اصطلاح اخترشناسی که میزان فراوانی عناصر شیمیایی با عدد اتمی بزرگ‌تر از 2 (هلیم) را نشان می‌دهد- می‌تواند احتمال سیاره داشتن یک ستاره را تعیین کند.[77] از این رو گمان می‌رود که یک ستاره پرفلز جمعیت یک از یک ستاره کم فلز جمعیت دو، شانس بیشتری برای داشتن یک سامانه سیاره‌ای دارد.

منظومه شمسی

نوشتار اصلی: منظومه شمسی

سیارات منظومه شمسی(اندازه‌ها بر پایه مقیاس واقعی‌است اما فاصله‌ها و روشنایی‌ها در مقیاس واقعی نیستند)

سیارات درونی. از چپ به راست: تیر، ناهید، زمین و بهرام -در رنگهای واقعی. (اندازه‌ها بر پایه مقیاس واقعی‌است اما فاصله‌ها در مقیاس واقعی نیستند)

جهار غول گازی در برابر خورشید: مشتری، کیوان، اورانوس، نپتون (اندازه‌ها بر پایه مقیاس واقعی‌است اما فاصله‌ها در مقیاس واقعی نیستند)

طبق تعریف اتحادیه بین‌المللی اخترشناسی، هشت سیاره در منظومه شمسی (سامانه خورشیدی) وجود دارند. این سیارات به ترتیب فاصله از خورشید عبارتند از:

☿ تیر

♀ ناهید

⊕ زمین

♂ بهرام

♃ مشتری

♄ کیوان

♅ اورانوس

♆ نپتون

مشتری با جرم 318 برابر جرم زمین بزرگ‌ترین و تیر با 0٫055 جرم زمین کوچک‌ترین سیاره‌ها هستند.

سیاره‌های سامانه خورشیدی را می‌توان بر پایهٔ ترکیباتشان در رده‌هایی طبقه‌بندی نمود:

سنگی: سیاراتی که شبیه به زمین هستند و بدنهٔ آن‌ها عمدتاً از سنگ تشکیل شده‌است: تیر، ناهید، زمین و بهرام. تیر با 0٫055 جرم زمین کوچک‌ترین سیاره سنگی و زمین بزرگ‌ترین سیاره سنگی منظومه شمسی هستند.

غول‌های گازی: سیاراتی که عمدتاً از مواد گازی تشکیل شده‌اند و دارای جرم‌های بسیار بیشتری از سیارت سنگی هستند: مشتری، کیوان، اورانوس، نپتون. مشتری با 318 برابر جرم زمین بزرگ‌ترین سیاره منظومه شمسی است در حالیکه کیوان یک سوم مشتری و 95 برابر جرم زمین، جرم دارد.

غول‌های یخی، شامل اورانوس و نپتون زیررده‌ای از غول‌های گازی است که وجه تمایز آن‌ها با غول‌های گازی دیگر، جرم به مراتب کمتر آن‌ها (تنها 14 تا 17 برابر جرم زمین)، خالی بودن اتمسفرشان از هلیم و هیدروژن و مقادیر به مراتب بیشتر سنگ و یخ در آن‌هاست.

ویژگی‌های سیاره‌ها

نوعنامقطر

استوایی[h]جرم[h]شعاع مداری (AU)تناوب مداری

(سال)[h]انحراف مداری

سوی استوای خورشید (°)خروج از مرکز

مداریدوره چرخش

(روز)قمرهای

تاییدشده [i]دارای حلقهاتمسفر

سنگیتیر0٫470٫243٫380٫20658٫64–0٫3820٫060٫31 0خیرکمینه

ناهید0-0٫9490٫820٫720٫623٫860٫007243٫02خیر CO2, N2

زمین[j]1٫001٫001٫001٫007٫250٫0171٫001خیر N2, O2, Ar

بهرام0٫5320٫111٫521٫885٫650٫0931٫032خیر CO2, N2, Ar

غول‌مشتری11٫209317٫85٫2011٫866٫090٫0480٫416 بله H2, He7

کیوان9٫49995٫29٫5429٫465٫510٫0540٫4382 بله H2, He

اورانـــــــوس27٫00714٫619٫2284٫016٫480٫0470٫72- بله H2, He

نپتـــــون3٫88317٫230٫06164٫86٫430٫0090٫6714 بله H2, He

سیارات فراخورشیدی

نوشتار اصلی: سیاره فراخورشیدی

برون‌سیارات بر پایه سال اکتشاف تا فوریه 2014.

به سیاراتی که بیرون از منظومه شمسی قرار دارند، برون سیاره یا سیاره فراخورشیدی گفته می‌شود. نزدیک به 1800 نمونه از چنین سیاراتی کشف شده‌اند[79][80][81]. (تا تاریخ 10 مه 2014 تعداد 1786 سیاره در 1106 سامانه سیاره‌ای شامل 460 سامانه چند سیاره‌ای)[3]. در اوایل سال 1992، اخترشناسان، الکساندر والشتان و دیل فریل دو سیاره را در مدار تپ‌اختر پی‌اس‌آر بی1257+12 کشف نمودند.[82]. این کشف تأیید شد و به‌طور عمومی به عنوان نخستین کشف رسمی سیارات فراخورشیدی محسوب می‌شود. گمان می‌رود که دو سیاره این تپ‌اختر، یا در دور دوم پیدایش سیارات، از بقایای نامعمول ابرنواختری هستند که این تپ‌اختر را به‌وجود آورده‌است ویا این‌که بقایای هسته‌های سنگی غول‌های گازی هستند که از ابرنواختر

جان سالم به‌در برده و سپس به مدارهای کنونی‌شان واپاشی شده‌اند

اندازه‌های نامزدهای سیاره کپلر – برپایه 2740 نامزد که به دور 2036 ستاره می‌گردند. (ناسا).

نخستین سیاره فراخورشیدی کشف شده پیرامون یک ستاره معمولی رشته اصلی در 6 اکتبر 1995 رخ داد، زمانی که دیدیه کیلوز و میشل مایر از دانشگاه ژنو کشف یک سیاره را در اطراف 51 پگاسوس اعلام نمودند. از آن زمان تا مأموریت کپلر بیشتر سیارات فراخورشیدی شناخته‌شده غول‌های گازی بودند که جرمشان قابل مقایسه با مشتری یا بزرگ‌تر بود، زیرا به آسانی آشکارسازی می‌شدند، اما کاتالوگ کپلر بیشتر شامل سیاراتی در اندازه نپتون یا کوچکتر تا اندازه‌های کوچکتر از تیر، است.

گونه‌هایی از سیارات هستند که در منظومه خورشیدی وجود ندارند: ابرزمین‌ها و مینی‌نپتون‌ها که می‌توانند مانند زمین سنگی باشند یا مانند نپتون مخلوطی از متغیرها و گازها باشند. (یکی از مرزهای ممکن جداکننده ین دو نوع سیارات، شعاع 1٫75 برابر شعاع زمین است) [83]ـ گونه‌هایی از سیارات به نام مشتری داغ وجود دارند که مدارشان بسیار نزدیک به ستاره‌شان است و ممکن است لایه‌های بیرونی آن‌ها به‌خاطر این نزدیکی تبخیر شود و سیاره فرولایه‌ای تشکیل دهند، یعنی از هسته باقی‌مانده آن‌ها سیاره‌ای زمین‌سان تشکیل شود. یکی دیگر از گونه‌های ممکن سیارات، سیاره کربنی است که در سامانه‌هایی با درصد کربن بیشتر از منظومه شمسی به وجود می‌آیند.

تا سال 2012، طبق تحلیل داده‌های ریزهمگرایی گرانشی، تخمین زده‌شده‌است که به ازای هر ستاره در کهکشان راه شیری، 1٫6 سیاره وجود دارد.[84]ـ در 20 دسامبر 2011 تیم تلسکوپ فضایی کپلر کشف نخستین سیارات زمین‌سان فراخورشیدی با نام‌های کپلر-20ای[4]ـ و کپلر-20اف[5]ـ را که به دوره ستاره‌ای خورشیدسان به نام کپلر-20 می‌گردند را اعلام نمود.[6]

تقریباً یکی از هر پنج سیاره خورشیدسان[b]ـ یک سیاره زمین‌سان[c]ـ در منطقه قابل سکونت[d]ـ خود دارند، نزدیک‌ترین آن‌ها در حدود 12 سال نوری از زمین فاصله دارد.[85][86]ـ فراوانی رخداد این سیاره‌های سنگی یکی از متغیرها در معادله دریک است که تعداد تمدنهای هوشمند قادر به ارتباط در کهکشان راه شیری را تخمین می‌زند.[87]

برون‌سیاره‌های (سیاره‌های فراخورشیدی) وجود دارند که از هر سیاره‌ای در منظومه شمسی به ستاره مربوط به خود نزدیک‌تر یا از آن دورتر هستند، تیر نزدیک‌ترین سیاره به خورشید است که در حدود 0٫4 واحد نجومی (AU)ـ از خورشید فاصله دارد و مدارش را طی 88 روز به‌طور کامل می‌پیماید، اما کوتاهترین مدارهای شناخته شده برای برون‌سیاره‌ها مانند کپلر-70بی، پیمودنشان تنها چند ساعت طول می‌کشد. 5 تا از سیاره‌های منظومه کپلر-11، مدارهایی کوتاهتر از تیر دارند. نپتون 30 واحد نجومی با خورشید فاصله دارد و پیمودن مدارش 165 سال به طول می‌انجامد، اما برون‌سیاره‌هایی هستند که چند صد واحد نجومی با ستاره خود فاصله دارند و پیمودن کامل مدارشان بیش

از 1000 سال طول می‌کشد، مانند 1آرایکس‌اس جی 1٫160929−210524.

چند تلسکوپ فضایی مورد انتظار بعدی برای مطالعه سیارات برون خورشیدی عبارتند از: گایا (به انگلیسی: Gaia)ـ که در دسامبر 2013 پرتاب شد، چئوپس (به انگلیسی: CHEOPS)ـ در 2017، تس (به انگلیسی: TESS) در 2017 و تلسکوپ فضایی جیمز وب در 2018.

اجسام سیاره-جرم

جسم سیاره-جرم (به انگلیسی: Planetary-mass object)ـ (اختصاری PMO)ـ یا جسم سیاره‌ای یا سیاره‌نما، شیئی آسمانی است که جرم آن در محدوده تعریف‌شده برای سیاره قرار می‌گیرد، جرم آن در حدی بزرگ هست که تعادل هیدرواستاتیکی برسد (بر اثر گرانش خود گرد شود) اما به اندازه‌ای نیست که مانند یک ستاره بتواند از طریق همجوشی تولید انرژی کند.[88] طبق تعریف تمام سیارات جسم سیاره-جرم هستند، اما این واژه بیشتر به اجسامی اشاره دارد که ویژگی‌های معمول مورد انتظار در مورد یک سیاره را ندارند. این اجسام شامل سیاره‌های کوتوله، قمرهای بزرگ‌تر، سیاره‌نماهای غوطه‌ور آزاد، که یا از منظومه‌ای به بیرون پرتاب شده یا این‌که به جای برافزایش، از طریق فروریزی ابر به وجود آمده‌اند. (گاهی به آن‌ها کوتوله قهوه‌ای گفته می‌شود)

سیاره‌های سرگردان

نوشتار اصلی: سیاره سرگردان

چندین شبیه‌سازی‌های رایانه‌ای از شکل‌گیری و تکامل ستارگان و سیارات چنین پیشنهاد می‌کنند که برخی از اجسام سیاره‌جرم ممکن است به فضای میان‌ستاره‌ای پرتاب شوند.[89] برخی از دانشمندان معتقدند که چنین اجسامی را باید سیاره دانست در حالیکه برخی دیگر بر این باورند که باید این اجسام را کوتوله قهوه‌ای کم‌جرم نامید.[90][91]

کوتوله‌های نیمه‌قهوه‌ای

ستارگان در نتیجه رمبش گرانشی ابرهای گاز پدید می‌آیند، اما اجسام کوچکتری نیز ممکن است بر اثر رمبش ابر به وجود آید. گاهی اجسام سیاره‌جرمی را که از این روش به‌وجود می‌آیند کوتوله نیمه‌قهوه‌ای می‌نامند. کوتوله نیمه‌قهوه‌ای ممکن است مانند چا 773444-110913 در غوطه‌وری آزاد باشد یا مانند 2مس جی2301513+04414489 در مدار جسم بزرگ‌تری باشند.

برای مدت کوتاهی در 2006، اخترشناسان گمان می‌کردند که یک منظومه دوتایی از این اجسام به نام اُف 240515–162225 را یافته‌اند اما تحلیل‌های جدیدتر نشان داده که جرم این اجسام بیشتر از 13 برابر جرم مشتری است و در نتیجه یک جفت کوتوله قهوه‌ای هستند.[92][93][94]

ستارگان پیشین

در منظومه‌های ستارگان دوتایی نزدیک به هم، یکی از ستارگان ممکن است جرم خود را به ستاره بزرگ‌تر بدهد و از جرم آن کاسته شود تا به حد اجسام

سیاره‌جرم برسد. نمونه‌ای از این اجسام به دور تپ‌اختر پی‌اس‌آر جی1719-1438 می‌گردد.[95]

سیاره‌های قمری و سیاره‌های کمربندی

برخی از قمرهای بزرگ هم‌اندازه یا حتی بزرگ‌تر از تیر هستند. به عنوان نمونه می‌توان به قمرهای گالیله‌ای مشتری و قمر تیتان اشاره نمود. آلن استرن بر این نظر است که مکان نباید اهمیت داشته‌باشد و تنها ویژگی‌های ژئوفیزیکی باید در تعریف سیاره مهم باشند. او واژه سیاره قمری را برای اقمار با جرم در حد سیاره، پیشنهاد می‌کند. هم‌چنین بنا بر نظر وی سیاره‌های کوتوله موجود در کمربند کویپر و کمربند سیارکی نیز می‌بایست سیاره محسوب گرددند.[96]

ویژگی‌ها

اگرچه هر سیاره‌ای ویژگی‌های فیزیکی منحصر به فردی دارد اما شماری از مشترکات گسترده نیز در بین آن‌ها وجود دارد. برخی از این ویژگی‌ها مانند حلقه‌های سیاره‌ای یا قمرهای طبیعی، تاکنون تنها در میان سیارات منظومه شمسی مشاهده شده‌است در حالی‌که سایر ویژگی‌ها به‌طور عمومی در سیارات فراخورشیدی نیز مشاهده می‌شوند.

ویژگی‌های پویا

مدار

نوشتارهای اصلی: مدار (سیاره) و عناصر مداری

نوشتار(های) وابسته: قوانین کپلر

مدار نپتون در مقایسه با مدار پلوتون. به کشیدگی مـدار پلوتون نسبت به نپتون(خروج از مرکز)، و هم‌چنین زاویه زیاد آن با صفحه دائرةالبروج (انحراف) توجه کنید.

طبق تعاریف کنـونی همه سـیارات باید به دور سـتارگان بگردند؛ بنابراین سیارات سرگردان را شـامل نمی‌شـوند. در منظومه شمسی تمــام ســیارات به دور خورشــید در همـان جهت چـرخش خـود خورشـید (اگر از بـالای قطب شمال خورشید نگاه کنیم جهت پادساعت‌گرد خواهد بود) می‌گردند. حداقل یک سیاره فراخورشـیدی شناخته‌شـده به نام وسپ-17بی در جهت عکس چرخش ستاره خود به دور آن می‌گـردد.[97]ـ دوره یک‌بـار گـردش سـیاره در مدارش را تناوب مداری یا سال آن سیاره نـام دارد.[98] سال یک سیاره به فاصله آن از سـتاره‌اش بسـتگی دارد، هرچه ســیاره از ســتاره‌اش دورتر باشــد، هم مــدارش بزرگ‌تر می‌شود و فاصله بیشتری می‌پیماید و هم این‌که به دلیل کمتر شـدن اثر گـرانش، سـرعت آن نـیز کـاهش می‌یابد. از آن‌جا که مــدار هیچ ســیاره‌ای دایــره کامل نیست، فاصله سیاره با ستاره‌اش در طول سـال سـیاره متغیر است. نزدیکترین نقطه مـدار سـیاره به سـتاره‌اش حضــیض (در منظومه شمســی، حضــیض خورشــیدی) و دورتــرین فاصــله سـیاره از سـتاره‌اش اوج (در منظومه شمسی، اوج خورشیدی) نامیده می‌شود. چنان‌که سـیاره به به حضیض خـود نزدیک می‌شـود، سـرعت آن افـزایش می‌یابد زیـرا انـرژی پتانسـیل گرانشی به جنبشی تبـدیل می‌شــود، همــان‌طور که یک جسم در ســقوط آزاد با نزدیک شـدن به زمین سـرعتش افـزایش می‌یابد. وقـتی که سیاره به اوج خود نزدیک می‌شود سـرعت آن کـاهش می‌یابد، دقیقاً به همان دلیل که جسمی که به بالا پرتاب

می‌شود سرعتش با نزدیک شدن به نقطه اوج مسیرش کاهش می‌یابد.[99]

مدار هر سیاره‌ای را با شماری از عناصر مشخص می‌شود:

خروج از مرکز مداری مشخص‌کننده این است که مدار سیاره چقدر کشیده‌شده‌است. سیارات با خروج از مرکز مداری کوچکتر مدار گردتری دارند و سیارات با خروج از مرکز مداری بیشتر، شکل بیضی‌تری دارند. سیارات منظومه شمسی، خروج از مرکز مداری کمی دارند و به همین دلیل تقریباً گرد هستند.[98] دنباله‌دارها و اجسام کمربند کویپر و هم‌چنین چندین سیاره فراخورشیدی، خروج از مرکز مداری بالا و در نتیجه مدارهای بسیار بیضوی دارند.[98][100][101]

تصویر نیم‌قطر بزرگ

نیم‌قطر بزرگ عبارت است از فاصله سیاره با مرکز طولانی‌ترین قطر مدار بیضوی‌اش (شکل را ببینید). این نقطه با نقطه اوج یکی نیست زیرا ستاره هیچ سیاره‌ای دقیقاً در مرکز مدارش قرار نمی‌گیرد.[98]

انحراف مداری به ما می‌گوید که مدار سیاره به چه میزان بالا یا پایین یک صفحه مرجع مشخص قرار می‌گیرد. در منظومه شمسی، صفحه مرجع صفحه مدار زمین است که دائرةالبروج خوانده می‌شود. برای سیارات فراخورشیدی، این صفحه که به نام صفحه آسمان شناخته می‌شود صفحه خط دید ناظر روی زمین است.[102]

هشت ســـــیاره منظومه شمسی همگی مدارشـــــان در صـفحه‌ای بسـیار نزدیک به دائرةالـبروج قـرار می‌گـیرد. دنبـال دارها و اجسـام روی کمربند کویـپر مانند پلوتـون زاویه بسیار بیشتری باآن دارند.[103]ـ نقـاطی را که در آن سیاره صفحه مرجع را قطع می‌کند، گره‌هـای مـداری صعودی و نزولی می‌نامند. طول گره صعودی زاویه میان نقطه با طول جغرافیای صفر روی صفحه مرجع و نقطه گره صـعودی مـدار سـیاره است. شناسه حضـیض، زاویه بین گره صعودی مدار یک سـیاره و نزدیک‌تـرین نقطه آن به ستاره است.[98]

انحراف محوری

نوشتار اصلی: انحراف محوری

انحراف محوری زمین در حدود 23° است.

سـیارات هم‌چـنین درجـات مختلفی از انحـراف محـوری دارند؛ یعنی نسبت به صفحه مرجع استوای سـتاره خـود، زاویه دارند. این موضـوع سـبب می‌شـود که مـیزان نـور دریـافت شـده توسط هر نیمکـره در طـول سـال سـیاره تغیـیر کند. وقـتی که نیمکـره شـمالی به بـیرون متمایل است، نیمکـره جنـوبی به درون متمایل است و بـالعکس. از این رو هر ســیاره‌ای دارای پدیــده فصل خواهد بــود؛ یعنی تغییرات آب‌وهوا در طول سال سـیاره. زمان‌هـایی را که که در آن هر نیمکره‌ای بیشترین و کمـترین فاصـله را با ســتاره دارد، انقلابین می‌گویند. هر ســیاره‌ای دو تا از این نقــاط در مــدار خــود دارد؛ وقــتی یک نیمکــره در انقلاب تابســتانی خــود است و روزهــایش طولانی‌ترنــد، نیمکره دیگر در انقلاب زمستانی خـود است و روزهـایش

کوتاه‌ترند. مقادیر متغیر نور و گرمای دریافت شده توسط هر نیمکره در طول سال تغییرات سالانه‌ای در الگوهای آب و هوایی برای هر نیمکره ایجاد می‌کند. انحراف محوری مشتری بسیار اندک است و در نتیجه تغییرات فصلی آن کم است؛ از سوی دیگر، انحراف محوری اورانوس آنقدر زیاد است که تقریباً به یک طرف خوابیده‌است. این بدان معنی‌است که هر نیمکره آن در حول و حوش انقلابینش، یا کاملاً در نور است یا کاملاً در تاریکی.[104] در میان سیارات فراخورشیدی مقادیر انحراف محوری با قطعیت دانسته شده نیست اگرچه گمان می‌رود که میزان انحراف محوری مشتری‌های داغ به دلیل نزدیکی‌شان به ستاره، ناچیز یا صفر است.[105]

چرخش

سیارات به دور محورهای نامرئی که از مرکزشان می‌گذرد می‌چرخند. دوره چرخش یک سیاره، روز نام دارد. بیشتر سیارات در منظومه شمسی در همان جهتی که به دور خورشید می‌گردند، به دور خویش می‌چرخند، که اگر از بالای قطب شمال خورشید بنگریم این چرخش پادساعت‌گرد خواهد بود. ناهید[106] و اورانوس[107] استثناهایی هستند که در جهت ساعت‌گرد می‌چرخند، هرچند که انحراف محوری بسیار زیاد اورانوس سبب تفاوت نظر در تعیین قطب شمال و جنوب آن و این‌که آیا چرخش آن ساعت‌گرد یا پادساعت‌گرد است وجود دارد،[108] هر چند جدای از این‌که کدام قطب شمال باشد، اورانوس نسبت به مدارش، حرکت چرخشی بازگشتی دارد.

چـــرخش ســـیاره ممکن است بر اثر عوامل مختلفی در حین شکل‌گیری به‌وجـود آمـده باشد. از برآیند تکانه‌هـای زاویه‌ای تکه‌هـای مـاده برافزوده‌شـده ممکن است تکانه زاویه‌ای خالصی در کل سـیاره به وجـود آید. برافـزایش گاز توسط غول‌های گازی نیز می‌تواند عاملی برای تکانه زاویه‌ای باشد و ســـرانجام در مراحل پایـــانی پیـــدایش سـیاره، یک فرایند تصـادفی برافـزایش پیش‌سـیاره‌ای می‌تواند باعث تغییر تصادفی محور چرخش سیاره شـود.[109]ـ طول روز در سـیاره‌های مختلف بسـیار متفـاوت است. چرخش ناهید 243 روز طول می‌کشد و غول‌های گـازی تنها چند سـاعت.[110]ـ دوره چـرخش سـیارات فراخورشـــیدی دانســـته نیست. هرچند که نـــزدیکی مشتری‌های داغ به ستاره‌شان بـدین معـنی است که این سیارات در قفل جزر و مـدی (به انگلیسی: tidal lock) هسـتند (مدارهای‌شـان با چرخششـان هماهنگ است) و این یعـنی این‌که آن‌ها همـواره یک سمتشـان به سـمت ستاره‌شـان اسـت، یعـنی یک سمتشـان همیشه روز و سمت دیگر همیشه شب است.[111]

پاکسازی مدار

نوشتار اصلی: پاکسازی همسایگی (اخترشناسی)

ویـــژگی پویـــای تعریف‌کننـــده ســـیاره این است که باید همســـایگی‌اش را پاکســـازی کرده‌باشد. ســـیاره‌ای که همسایگی‌اش را پاکسازی کرده‌باشد آنقدر جرم انباشـته که همه سـیارات خـرد در مـدارش را جمع‌آوری یا جـارو کند. در واقع، سیاره به تنهایی به دور ستاره می‌گـردد و مـدارش را با مجمـوعه‌ای از اشـیا هم‌انـدازه خـودش به اشـتراک نمی‌گـذارد. این ویـژگی در تعریف سـال 2006

اتحادیه بین‌المللی اخترشناسی(IAU)ـ از سیاره، الـزامی شد. افــزودن این معیــار ســبب می‌شــود که اجســامی همچون پلوتـون، اریس و سـرس سـیاره کامل محسـوب نشوند و در رده سیاره‌های کوتوله طبقه‌بندی شــوند.[1] اگرچه تا امــروز عملاً این معیــار تنها در مــورد ســیارات منظومه شمسی بکـــــــار رفته‌است و شـــــــماری از منظومه‌های فراخورشیدی جوان پیدا شده‌اند که شــواهد حــاکی است که پاکســازی مــداری در قرص‌هــای پــیرا ستاره‌ای(Circumstellar Disks) صورت می‌گیرد.

ویژگی‌های فیزیکی

جرم

ویژگی فیزیکی تعریف‌کننده یک سـیاره این است که باید آنقدر جرم داشته باشد که نیروی گرانش‌اش به اندازه‌ای قوی باشد که بر نیروهـای الکترومغناطیسی که سـاختار فیزیکی‌اش را پیوند می‌دهند غلبه کرده و به حالت تعادل هیدرواستاتیکی برسد. این در عمل بدین معــنی است که تمام سـیارات کـروی یا کروی‌مانند هسـتند. تا حد خاصی از جرم، یک جسم ممکن است که شکلی بی‌قاعده داشته باشد اما در جرم‌هـــای فراتر از این حد که به ســـاختار شیمیایی جسم بسـتگی دارد، گـرانش جسم را به سـمت مرکز جــرم خــود می‌کشد تا جسم در نهــایت به کــره‌ای فروریزد.[112]

ویـژگی اصـلی جداکننـده سـتاره‌ها و سـیارات نـیز جـرم است. حد بالای جرم برای سیاره بودن، برای اجسامی با فراوانی ایزوتوپی شبیه خورشید، تقریباً 13 برابر جـرم مشــتری است. فراتر از آن جسم شــرایط مناسب بــرای

همجوشی هسته‌ای را پیدا می‌کند. به جز خورشید، جسم دیگری با چنین جـرمی در منظومه شمسی وجـود نـدارد، اما سیارات فراخورشـیدی با این انـدازه وجـود دارند. حد جرمی 13 برابر مشتری مورد توافق جهانی قرار نگرفته و دانشـــنامه ســـیاره‌های فراخورشـــیدی اجســـامی با جرم‌های تا 20 برابر مشـتری معـرفی می‌کنـد،[113]ـ و مرورگر داده‌های بـرون سـیاره‌ها شـامل اجسـامی با 24 برابر جرم مشتری است.[114]

کوچک‌ترین سیاره شناخته‌شده پی‌اس‌آر بی1257+12ای است که یکی از نخســـتین ســـیارات فراخورشـــیدی کشف‌شده در سال 1992 در مدار یک تپ‌اختر بود. جـرم آن تقریباً نصف جـرم سـیاره تـیر است.[3]ـ کـوچک‌ترین سیاره‌ای که به دور یک ستاره معمـولی رشـته اصـلی به غیر از خورشید می‌گـردد کپلر-37بی که جـرم (و شـعاع) آن اندکی از ماه بیشتر است.

ناهمگنی درونی

تصویر درون مشتری، با یک هسته سـنگی که توسط لایه ضخیمی از هیدروژن فلزی پوشیده شده‌است.

هر سیاره‌ای در هنگام پیـدایش در حـال شـاره اسـت؛ در آغاز شکل‌گیری مواد چگـالتر و سـنگینتر به مرکز سـیاره فرورفته و مـواد سـبک‌تر را نزدیک به سـطح سـیاره رها می‌کنند؛ بنابراین هر سـیاره‌ای سـاختار داخلی نـاهمگنی متشـکل از یک هسـته سـیاره‌ای چگـال که با گوشـته‌ای (جبه) پوشیده‌شده که یا شـاره است یا شـاره بوده‌است. سیارات سنگی در پوسته‌های سـختی پوشـیده شـده‌اند،[115]ـ اما در غول‌هـای گـازی، گوشـته به سـادگی در

لایه‌هـــای ابر بـــالایی حل می‌شـــود. ســـیارات ســـنگی هسته‌هایی از عناصری مانند آهن و نیکل، و گوشته‌هایی متشـــکل از ســـیلیکات‌ها دارند. این بـــاور وجـــود دارد که مشتری و کیوان هسـته‌های سـنگی و فلـزی دارند که در گوشـته‌هایی از هیـدروژن فلـزی پیچیـده شـده‌اند.[116] اورانوس و نپتون که کوچکـتر هسـتند هسـته‌های سـنگی پوشیده از گوشته‌های آب، آمونیـاک، متـان و سـایر یخ‌ها دارند.[117] کنش شاره در درون هسته این سیارات یک ژئودینـــامو ایجـــاد می‌کند که بـــاعث تولید یک میـــدان مغناطیسی می‌شود.[115]

اتمسفر

نوشتار اصلی: هواکره

اتمسفر زمین

تمـــام ســـیارات منظومه شمسی به غـــیر از تـــیر[118] اتمسفر دارند زیـرا گـرانش آن‌ها به انـدازه کـافی قـوی هست که گازها را نزدیک سـطح خـود نگه‌دارد. غول‌هـای گـــازی به انـــدازه‌ای پر جـــرم هســـتند که بتوانند مقـــادیر عظیمی از گازهای سبک هیدروژن و هلیم را نزدیک خـود نگه‌دارنـــد، در حالی‌که ســـیارات کوچکـــتر این گازها را از دست می‌دهند.[119]ـ ترکیب اتمسـفر زمین از سـیارات دیگر متفاوت است، زیرا فراینـدهای مختلف حیـات که بر روی زمین جاری است باعث پیدایش اکسـیژن مولکـولی می‌شود.[120]

اتمسفر سیارات تحت تأثیر تغییرات تـابش خورشـیدی یا انـــرژی درونی قـــرار می‌گیرند که منجر به شـــکل‌گیری منطقه‌هـــای کم‌فشـــار پویا مانند توفنـــدها (روی زمین)،

طوفان‌هـــای شن تمـــام ســـیاره‌ای (روی بهـــرام)، یک طوفان واچرخندی به وسعت کل زمین روی مشـتری (به نـام لکه سـرخ بـزرگ) و سـوراخهایی در اتمسـفر (روی نپتون) می‌گردد.[104]ـ حداقل یک سیاره فراخورشـیدی اچ‌دی 189733 بی‌وجـود دارد که ادعا می‌شـود سـامانه آب‌وهوایی شبیه به لکه سرخ قرمز با وسـعت دوبرابر آن را داراست.[121]

مشـــــــتری‌های داغ به دلیلی نـــــــزدیکی بیش از حد به ســـتاره‌های میزبانشـــان اتمســـفر خـــود را مانند دم دنباله‌دارها بر اثر تـــابش ســـتاره‌ای از دست می‌دهند.[122][123]ـ در این دسته از سـیارات ممکن است آنقـدر اختلاف دما بین ســمت روز و ســمت شب خــود داشــته باشـند که بادهـای سوپرسـونیک ایجـاد کننـد،[124]ـ اما اختلاف دمـای سـمت روز و شب اچ‌دی 189733 بی، کم است و نشان می‌دهد که اتمسفر به روش مؤثری انـرژی را در سیاره توزیع مجدد می‌نماید.[121]

مگنتوسفر

نوشتار اصلی: مگنتوسفر

شماتیکی از مگنتوسفر زمین

یکی از ویژگی‌های بسیار پراهمیت سیاره‌ها گشتاورهای مغناطیسی ذاتی آن‌هاست که باعث پیـدایش مگنتوسـفر می‌شـود. وجـود یک میـدان مغناطیسی نشـان‌دهنده آن است که سیاره هنـوز از نظر ژئولـوژیکی زنـده است. به عبـــارت دیگـــر، ســـیارات مغناطیسی جریـــانی از مـــواد رســـانای الکـــتریکی در درون خـــود دارند که میـــدان مغناطیسی آن‌ها را به وجود می‌آورد. این میدان‌ها تـأثیر

زیادی روی برهم‌کنش میان سیاره و بادهـای خورشـیدی می‌گذارند. یک ســـیاره مغناطیسی حفـــره‌ای در بـــاد خورشـیدی در اطـراف خـود ایجـاد می‌کند که مگنتوسـفر نامیـده می‌شـود و بـاد خورشـیدی نمی‌تواند به آن نفـوذ کند. مگنتوسفر ممکن است از خود سیاره بسیار بزرگ‌تر باشد. در مقابـــــل، ســـــیارات غیرمغناطیسی تنها مگنتوسفرهای کوچکی دارند که از بـرهم‌کنش یونوسـفر با باد خورشیدی القا می‌شود و نمی‌تواند عملاً سـیاره را محافظت کند.[125]

از هشت ســـیاره منظومه شمسی تنها ناهید و بهـــرام میـــدان مغناطیسی ندارند.[125]ـــ علاوه بر این مـــاه مشـتری، گانمید نـیز دارای میـدان مغناطیسی است. از میان سیارات مغناطیسی میـدان مغناطیسی تـیر از همه کوچکتر است و به زحمت قادر به دفع بادهای خورشیدی خواهد بـــود. میـــدان مغناطیسی گانمید چنـــدین برابر بزرگ‌تر است و مشتری قـوی‌ترین میـدان مغناطیسی را در منظومه شمسی دارد (به حـدی قـوی است که جـان فضـــانوردان آتی که به مأموریت‌هـــای انســـانی روی قمرهـــایش می‌روند را به خطر می‌انـــدازد). قـــدرت مغناطیسی سایر غول‌هـای گـازی کم و بیش مانند زمین اسـت، اما گشـتاورهای مغناطیسی آن‌ها کـاملاً بزرگ‌تر است. میدان‌های مغناطیسی اورانوس و نپتون اندکی از محور چرخش آن‌ها منحـرف شـده و از مرکز آن‌ها خـارج شده‌است.[125]

در ســال 2004، تیمی از اخترشناســان درهــاوایی یک سیاره فراخورشیدی در اطراف اچ‌دی 179949 مشاهده نمودند که به نظر می‌رسـید لکـهٔ روی سـطح سـتاره‌اش

ایجــاد نموده‌است. تیم این فرضــیه را مطــرح نمــود که مگنتوســفر ســیاره انــرژی را به ســطح ســتاره منتقل می‌نمــود و دمــای داغ 7760 درجه‌ای آن را 400 درجه افزایش داده‌است.[126]

ویژگی‌های ثانویه

نوشتارهای اصلی: قمر و حلقه سیاره‌ای

حلقه‌های کیوان

چندین سیاره و سیاره کوتوله در منظومه شمسی (مانند نپتون و پلوتـون) تناوب‌هـای مداری‌شـان در رزونـانس با یک‌دیگر یا با اجســام کوچکــتر هســتند. همه به جز تــیر و ناهید قمرهـای طـبیعی دارند. زمین یکی دارد، بهـرام دو قمر دارد و غول‌های گازی چندین قمر دارند. بســیاری از قمرهای غول‌های گازی ویژگی‌هایی شبیه به ســیاره‌های ســنگی و ســیارات کوتوله دارند و بــرخی از آن‌ها بــرای امکان حیات احتمـالی (بـویژه اروپا) مـورد مطالعه قـرار گرفته‌اند.[127][128][129]

چهار غول گازی هم‌چنین چهار حلقه ســیاره‌ای با انـدازه و پیچیدگی‌های مختلف به دورشان می‌گردد، این حلقه‌ها بیشتر از غبـار و مـواد ذره‌ای تشـکیل شـده‌اند اما ممکن است حاوی ماهکهای ریزی باشند که گرانششان ساختار آن‌ها را شـــــکل می‌دهد و نگـــــاه می‌دارد. اگرچه منشأ حلقه‌هـای ســیاره‌ای به درســتی شناخته‌شـده نیست اما گمان می‌رود که نتیجه قمرهای طبیعی باشند که زیر حد روش (Roche Limit)ــ سیاره‌شــان قــرار می‌گیرند و توسط نیروی کشــندی از هم گســیخته می‌شــوند.[130][131]

هیچ ویـژگی ثـانویه‌ای در مـورد سـیارات فراخورشـیدی مشـاهده نشده‌است. هرچند که کوتوله نیمه‌قهـوه‌ای چا 773444-110913 که به عنوان سیاره سرگردان توصیف شده‌اسـت، به نظر می‌رسد که در یک قـرص پیش سیاره‌ای به دور آن می‌گردد.[90]

جستارهای وابسته

نشان درگاهدرگاه اخترشناسی

نشان درگاهدرگاه منظومه شمسی

نشان درگاهدرگاه فضا

ریزسیاره – یک جرم آسمانی کوچکتر از سیاره

زیست‌پذیری سیاره‌ای – مقیاس توانایی یک سیاره بـرای میزبانی حیات

سیاره‌شناسی – مطالعه علمی سیارات

پیوند به بیرون

معنای واژهٔ «سیاره» را در ویکی‌واژه ببینید.

تارنمای رسمی اتحادیه بین‌المللی اخترشناسی- en

ژورنال عکس ناسا

دانشنامه سیارات فراخورشیدی- en

تصاویر مربوط به مقایسه اندازه سیارات

یادداشت‌ها

این تعریف سیاره برگرفته از دو اعلامیه مجــزای اتحادیه بین‌المللی اخترشناسی(IAU)ـ اســت؛ یک تعریف رســمی که در سال 2006 در IAU به توافق رسید، و یک تعریف غیررسمی در حال تکمیل در سال 2001–2003 که برای اجســام آســمانی خــارج از منظومه شمسی ارائه شد. تعریف رســمی ارائه شــده در ســال 2006 تنها در مــورد اجســام واقع در منظومه شمسی اســت، در حــالی که تعریف 2003 ســیارات پــیرامون ســتارگان دیگر را نــیز شــامل می‌گــردد. مســئله ســتارگان خــارج منظــومه‌ای پیچیــده‌تر از آن به نظر می‌رســید که در کنفــرانس IAU 2006 قابل حل باشد.

در این آمار یک از پنج، منظور از «خورشیدسان» ســتاره نــوع جی رشــته اصــلی می‌باشد. داده‌هــای مربــوط به ستاره‌های نوع جی در دسترس نبود و از این رو این آمار از برون‌یابی داده‌های مربوط به ستارگان نوع کی رشــته اصلی به دست امده‌است.

در این آمار یک از پنج، «زمین‌سان» به معــنی 1–2 برابر شعاع زمین است.

در این آمـــار یک از پنج، "ناحیه قابل ســـکونت" یعـــنی منطقه‌ای با 0٫25 تا 4 برابر گــردش ســتاره‌ای زمین (معادل 0٫5–2 واحد نجومی برای زمین).

کریستین هویگنس در کتاب سیســتما ســاتورنیوم خــود با نام «پلانتس نوووس» (سیاره نو) یاد می‌کند.

هر دو توسط کاسینی در کتاب Découverte de deux nouvelles planetes autour de Saturne با عنوان

nouvelles planètes (سیارات نو) نام بـرده شـده‌اند[60]

هر دو زمـــــــــــانی توسط کاســـــــــــینی در <79: AEOTJD>2.0.CO;2-J An Extract of the Journal Des Scavans... به عنوان سیاره قلمـداد می‌شـوند. با وجـــود این‌که اســـتفاده از واژه «قمر» قبل از آن آغـــاز شـده بـود، تا چـنین اجسـامی را از اجسـامی که به دور آن‌ها می‌گردند ("سیاره‌های اولیه") متمایز سازد.

مقادیر، نسبت به زمین محاسبه شده‌اند.

مشتری دارای بیشترین تعداد قمرهای تأیید شده(82)، در میان سیارات منظومه شمسی می‌باشد.[78]

برای دیدن مقادیر مطلق نوشتار زمین را ببینید.

منابع

"IAU 2006 General Assembly: Result of the IAU Resolution votes" [همـــایش عمـــومی اتحادیه بین‌المللی اخترشناسی 2006: نتایج آرای تصمیم‌گیری]. اتحادیه بین‌المللی اخترشناسی. 2006. Retrieved 30/12/2009. Check date values in: |بازبینی= (help)

"Working Group on Extrasolar Planets (WGESP) of the International Astronomical Union" [گروه کـــاری ســـیاره‌های فرامنظـــومه‌ای اتحادیه بین‌المللی اخترشناسی]. اتحادیه بین‌المللی اخترشناسی. 2001. Retrieved 23/08/2008. Check date values in: | بازبینی= (help)

اشنایدر, جین (16 ژانویه 2013). "Interactive Extra-solar Planets Catalog" [کاتالوگ سیارات برون خورشیدی]. دانشنامه سیارات فراخورشیدی. Retrieved 15/1/2013. Check date values in: | بازبینی= (help)

کارکنان ناسا (20 دسامبر 2011). "Kepler: A Search For Habitable Planets – Kepler-20e" [کپلر: جستجویی برای یافتن سیارات قابل سکونت- کپلر-20ای]. Template:Spaceflight. Retrieved 23/12/2011. Check date values in: |بازبینی= (help)

کارکنان ناسا (20 دسامبر 2011). "Kepler: A Search For Habitable Planets – Kepler-20f" [کپلر: جستجویی برای یافتن سیارات قابل سکونت- کپلر-20اف]. Template:Spaceflight. Retrieved 23/12/2011. Check date values in: |بازبینی= (help)

جانسون، میشل (20 دسامبر 2011). «NASA Discovers First Earth-size Planets Beyond Our Solar System» [ناسا نخستین سیاره زمین‌سان فراتر از منظومه شمسی را کشف نمود.]. Template:Spaceflight. دریافت‌شده در 20/12/2011. تاریخ وارد شده در |بازبینی= را بررسی کنید (کمک)

هند, اریک (20 December 2011). "Kepler discovers first Earth-sized exoplanets" [کپلر نخستین سیاره فراخورشیدی هم‌اندازه زمین راکشف

Nature (journal). .[نمـــــــــــــــــود. .doi:10.1038/nature.2011.9688

Overbye, Dennis (20 دسامبر 2011). "Two Earth-Size Planets Are Discovered" [دو سیاره هم‌اندازه زمین کشف شـدند.]. New York Times. Retrieved 21/12/2011. Check date values in: |بازبینی= (help)

Cassan, Arnaud; D. Kubas, J. -P. Beaulieu, M. Dominik, K. Horne, J. Greenhill, J. Wambsganss, J. Menzies, A. Williams, U. G. Jørgensen, A. Udalski, D. P. Bennett, M. D. Albrow, V. Batista, S. Brillant, J. A. R. Caldwell, A. Cole, Ch. Coutures, K. H. Cook, S. Dieters, D. Dominis Prester, J. Donatowicz, P. Fouqué, K. Hill, N. Kains; et al. (12 January 2012). "One or more bound planets per Milky Way star from microlensing observations" [یک یا چند سـیاره به ازای هر ســـتاره کهکشـــان راه شـــیری از مشـــاهدات ریزهمگـــرایی گرانشی]. Nature (journal). 481 (7380): 167–169. arXiv:1202.0903. Bibcode:2012Natur.481..167C. doi:10.1038/nature10684. PMID 22237108. Retrieved 11 January 2012.

تبریزی، محمد حسین بن خلف (1342). [1062]ـ برهان قاطع. 4.ـ به کوشش دکـتر محمد معین. (ویراست دوم). تهـــران: کتاب‌فروشی ابن ســـینا. هرپاسب- هر یک از سیارات را گویند که آن زحل و مشتری و مـریخ و آفتـاب

و ناهید و عطارد و ماه باشد. از پارامتر ناشناخته |مـاه= صرف‌نظر شد (کمک)

رجبی، پرویز (1380).ـ هزاره‌های گمشـده. 1 (ویراست نخست). تهـران: نشر تـوس. صص. 439–450.ـ هنگـامی که سـیارات در ادب پهلـوی اَبـاختران خوانـده می‌شـوند، پیداست که این اصطلاح در دانشی کهن و نجومی کاربرد داشــته و فقط مخلــوق ذهن نویســندهٔ بُنــدهش نیست: ســیاره را از این روی اَبــاختر می‌گویند که اخــتر نیست. ستیز اباختران با اختران (ثوابت) و افســانه‌های در پیوند با اینان در ادبیات ایران باستان حامل نخستین برخوردها و برداشت‌های ایرانیان باسـتان با دنیـای سـتارگان است ... در ادب پهلــوی ســتارگان به دو دســتهٔ هرمــزدی و اهریمـنی تقسـیم می‌شـوند. اخـتران یا ثـوابت به خـاطر سکون و آرامششان هرمزدیاند و اباختران یا سیارات، به سبب هرزگی و ناآرامی شان در فضـا، اهریمـنی. مـاه و خورشـید و سـتارگان تا پدیـدار شـدن اهـریمن ثـابت و بی‌حـرکت بودند و روزگـار به پـاکی می‌گذشت و همه جا نیمــروز بــود، امّا با آمــدن اهــریمن[بــرخی] به حــرکت درآمدند و تا فرجـام ازحـرکت بازنایسـتند. ایرانیـان نـیز مانند یونانیان به وجـود هفت ابـاختر قائل بودند: هرمـزد (مشتری)، کیوان (زحل)، بهـرام (مـریخ)، ناهید یا آناهیتا (زهره)، تیر (عُطارِد)، ماه سیاه یا ماه اباختری وخورشید سیاه یا مهر اباختری

πλανήτης، اچ.جی. لینـدل و آر. اسـکات، یک Lexicon یونانی-انگلیسی، نهم، (آکسفورد: انتشـارات کلارنـدون، 1940).

"Definition of planet" [تعریف planet]. مریـام-وبستر آنلاین. Retrieved 23/07/2007. Check date values in: |بازبینی= (help)

«واژه planet, n». واژه‌نامه انگلیسی آکسفورد. 2007. دریافت‌شـده در 07/02/2008. تـاریخ وارد شـده در |بـازبینی= را بررسی کنید (کمک) توجه: لطفـاً برگه «ethymology» را انتخاب کنید.

نوگ‌بائر, اوتو ای. (1945). "The History of Ancient Astronomy Problems and Methods" [تاریخچه مسـائل و روش‌هـای اخترشناسی باسـتانی]. ژورنـال مطالعـات شـرق نزدیک. 4 (1): 1–38. doi:10.1086/370729.

رونـان, کـالین. "اخترشناسی پیش از تلسـکوپ". Astronomy in China, Korea and Japan [اخترشناسی در چین، کـره و ژاپن] (واکر ed.). pp. 264–265.

کـوهن, تومـاس اس. (1957). The Copernican Revolution [انقلاب کـوپرنیکی]. انتشـارات دانشگاه‌هاروارد. pp. 5–20. ISBN 0-674-17103-9.

اوانس، جیمز (1998). The History and Practice of Ancient Astronomy [تاریخچه و تجربه اخترشناسی باستانی]. Oxford University Press. صص. 7–296. شـابک 978-0-19-509539-5. دریافت‌شـده در 04/02/2008. تاریخ وارد شده در |بـازبینی= را بررسی کنید (کمک)

فرانچســـکا روچـــبرگ (2000). ـ «Astronomy and Calendars in Ancient Mesopotamia». ـ در جک ساسون. Civilizations of the Ancient Near East [تمــدنهای شــرق نزدیک باســتان- فصل: اخترشناسی و تقویم‌ها در بین‌النهرین باستانی]. III. ص. 1930.

هولـــــدن، جیمز هرشل (1996). ـــ A History of Horoscopic Astrology [تــاریخچه‌ای از طــالع‌بینی ســتاره‌ای]. هنرهــای زیبا و باســتانی (). ص. 1. ـ شــابک 978-0-86690-463-6.

هرمان‌هانگر, ویراستار (1992). ـ Astrological reports to Assyrian kings [گزارش‌های ستاره‌بینی به شاهان آشوری]. State Archives of Assyria. 8. انتشارات دانشگاه هلسینکی. شابک 951-570-130-9.

لمبرت، دبلیو. جی.؛ رینر، اریکا (1987). ـ «Babylonian Planetary Omens. Part One. Enuma Anu Enlil, Tablet 63: The Venus Tablet of Ammisaduqa». ژورنـــال جامعه مشـــرقی آمریکا. 107 (1): ـــ 93–96. doi:10.2307/602955. جی‌استور 602955.

کســاک، ان؛ ویــد، رائــول (2001). ـ «Understanding Planets in Ancient Mesopotamia (PDF)» (PDF). ژورنال الکترونیک فولکلور. مـوزه ادبیـات اسـتونی. 16: 7–35. ـــــــــــــــ doi:10.7592/fejf2001.16.planets. دریافت‌شــده در 02/06/2008. ـ تــاریخ وارد شــده در | بازبینی= را بررسی کنید (کمک)

ای. ســـــــاچس (2 مه 1974). ـــ «Babylonian Observational Astronomy». ـ [اخترشناسی رصــدی

بابلیـــان]. تعـــاملات فلســـفی انجمن ســـلطنتی. انجمن ســلطنتی لنـدن. 276 (1257):ـ 43–50[45 &ـ 9-48]. doi:10.1098/rsta.1974.0008. بیبکد: 1974RSPTA.276...43S. جی‌استور 74273.

برنت, جان (1950)ـ Greek philosophy: Thales to Plato [فلسفه یونانی: تـالس تا افلاطـون]. مک‌میلان و شـــرکا. pp. 7–11. ISBN 978-1-4067-6601-1. | Retrieved 07/02/2008. Check date values in: بازیابی= (help)

گلدشـــــتین, برنـــــارد آر. (1997).ـــ "Saving the phenomena: the background to Ptolemy's planetary theory" [نجـــات پدیـــده: مقدمه نظریه ســـیاره‌ای بطلمیـــوس]. ژورنـــال تـــاریخ اخترشناسی. کمـــــــبریج (انگلســـــــتان). 28 (1):ـــــــ 1–12. Bibcode:1997JHA....28....1G.

بطلمیـــوس; جرالد جی. تـــومر (1998).ـــ Ptolemy's Almagest [Almagest بطلمیوس]. انتشارات دانشگاه پرینستون. ISBN 978-0-691-00260-6.

جی. جی؛ و ای. اف رابرتســـــون،آریابهاتـــــای بزرگ‌تر, بایگانی تاریخ ریاضیات مک‌تیوتر

کی. وی. سارما (1997). "اخترشناسی در هند" در هلین سلین (ویراستار) Encyclopaedia of the History of Science, Technology, and Medicine in Non-Western Cultures, ناشرین دانشگاهی کلوور، شابک 3-4066-7923-0, ص. 116

راما سوبرامانیا، کی. (1998). «Model of planetary motion in the works of Kerala astronomers» [مدل حرکت سیارات در آثار اخترشناسان کـرالا]. بـولتن انجمن اخترشناسی هند. 26: 11–31[4-23]. بیبکد: 1998BASI...26...11R.

Ramasubramanian etc. (1994)

سـالی پی. ریجب (2007). «Ibn Sīnā: Abū ʿAlī al-Ḥusayn ibn ʿAbdallāh ibn Sīnā». در توماس‌هاکی. دانشـــــــنامه زندگینامه اخترشناســـــــان. Springer Science+Business Media. صص. 570–572. بیبکد: doi:10.1888/0333750888/3736. شابک 0-333-75088-8. 2000eaa..bookE3736..

«Another Reports for Observation of Venus Transit by Avicenna and its Effect on Ancient Astronomy». بــولتن جامعه اخترشناسی آمریکا. 18: 686. بیبکد: 1986BAAS...18R.686H. پارامتر |first1= بدون |last1= در Authors list وارد شده‌است (کمک)

فرد اسـپناک. «Six millennium catalog of Venus transits: 2000 BCE to 4000 CE». [کاتالوگ شش هزار ساله گذر ناهید: 2000 قبل از میلاد تا 4000 پس از میلاد]. NASA/GSFC. دریافت‌شده در 11 فوریه 2012.

ون هلدن، ال (1995). «Copernican System». پروژه گالیله. دریافت‌شده در 28/01/2008. تاریخ وارد شده در |بازبینی= را بررسی کنید (کمک)

Hilton, James L. (2001/09/17). "When Did the Asteroids Become Minor Planets?" [سیارک‌ها چه زمانی سیاره کوچک شدند؟]. رصدخانه نیروی دریایی آمریکا. Archived from the original on 21/09/2007. Retrieved 08/04/2007. Check date values in: |بازبینی=, |تاریخ=, |تاریخ بایگانی= (help)

کراسول، کی. (1997). Planet Quest: The Epic Discovery of Alien Solar Systems [درجستجوی سیارات: کشف حماسی منظومه‌های شمسی بیگانه]. The Free Press. ص. 57. شابک 978-0-684-83252-4.

Lyttleton, Raymond A. (1936). "On the possible results of an encounter of Pluto with the Neptunian system". Monthly Notices of the Royal Astronomical Society. 97: 108. Bibcode:1936MNRAS..97..108L.

Whipple, Fred (1964). "The History of the Solar System". Proceedings of the National Academy of Sciences of the United States of America. 52 (2): 565–594. Bibcode:1964PNAS...52..565W. doi:10.1073/pnas.52.2.565. PMC 300311. PMID 16591209.

لو، جین ایکس.؛ جوئیت، دیوید سی. (1996). «The Kuiper Belt». Scientific American. 274 (5): 46–52. doi:10.1038/scientificamerican0596-46.

Wolszczan, A.; Frail, D. A. (1992). "A planetary system around the millisecond pulsar PSR1257 + 12". Nature. 355 (6356): 145–147. Bibcode:1992Natur.355..145W. .doi:10.1038/355145a0

مایر، میشل؛ کیلـوز، دیدیه (1995). «A Jupiter-mass companion to a solar-type star». نیچر. 378 (6356): 355–359. doi:10.1038/378355a0. بیبکد: 1995Natur.378..355M.

IAU General Assembly: Definition of Planet» .debate» (.wmv). MediaStream.cz. 2006 دریافت‌شـــده در 23/08/2008. تـــاریخ وارد شـــده در | بازبینی= را بررسی کنید (کمک)

Basri, Gibor (2000). "Observations of Brown Dwarfs". بررسی ســـالانه اخترشناسی و اخترفیزیک. 38 (1): 485. Bibcode:2000ARA&A..38..485B. .doi:10.1146/annurev.astro.38.1.485

گـــــرین، دی. دبلیو. ای. (13-09-2006). «(134340) Pluto, (136199) Eris, and (136199) Eris I 8747. Central (Dysnomia)» (PDF). Circular No, Bureau for Astronomical Telegrams, International Astronomical Union. بایگانی‌شده از اصـلی در ژوئن 24, 2008. دریافت‌شـده در 2011-07-05.

Saumon, D.; Hubbard, W. B. ; Burrows, A. ; Guillot, T. ; Lunine, J. I. ; Chabrier, G. (1996). "A

Theory of Extrasolar Giant Planets". Astrophysical Journal. 460: 993–1018. arXiv:astro-ph/9510046. Bibcode:1996ApJ...460..993S. .doi:10.1086/177027

مثلاً لیستی از مراجع را در این مورد ببینید: Butler, R. P. et al. (2006). «Catalog of Nearby Exoplanets». University of California and the Carnegie Institution. دریافت‌شده در 2008-08-23.

Stern, S. Alan (2004-03-22). "Gravity Rules: The Nature and Meaning of Planethood". .SpaceDaily. Retrieved 2008-08-23

Whitney Clavin (2005-11-29). "A Planet With Planets? Spitzer Finds Cosmic Oddball". NASA. .Retrieved 2006-03-26

Spiegel; Adam Burrows; Milsom (2010). "The Deuterium-Burning Mass Limit for Brown Dwarfs and Giant Planets". arXiv:1008.5150 .[astro-ph.EP]

Schneider, J.; Dedieu, C.; Le Sidaner, P.; Savalle, R.; Zolotukhin, I. (2011). "Defining and cataloging exoplanets: The exoplanet.eu database". Astronomy & Astrophysics. 532 (79): A79. arXiv:1106.0586. Bibcode:2011A&A...532A..79S. .doi:10.1051/0004-6361/201116713

Wright; et al. (2010). "The Exoplanet Orbit .Database". arXiv:1012.5676 [astro-ph.SR]

Exoplanet Criteria for Inclusion in the Archive, NASA Exoplanet Archive

Planetesimals To Brown Dwarfs: What is a" Planet?". Ann. Rev. Earth Planet. Sci. 34: 193–216. 2006. arXiv:astro-ph/0608417. Bibcode:2006AREPS..34..193B. .doi:10.1146/annurev.earth.34.031405.125058

Boss, Alan P.; Basri, Gibor; Kumar, Shiv S.; Liebert, James; Martín, Eduardo L.; Reipurth, Bo; Zinnecker, Hans (2003). "Nomenclature: Brown Dwarfs, Gas Giant Planets, and ?". Brown Dwarfs. 211: 529. .Bibcode:2003IAUS..211..529B

Staff (2006). "IAU 2006 General Assembly: Result of the IAU resolution votes". IAU. .Retrieved 2007-05-11

Rincon, Paul (2006-08-16). "Planets plan .boosts tally 12". BBC. Retrieved 2008-08-23

Pluto loses status as a planet". BBC. 2006-08-" .24. Retrieved 2008-08-23

Moskowitz, Clara (2006-10-18). "Scientist who found '10th planet' discusses downgrading of .Pluto". Stanford news. Retrieved 2008-08-23

Giovanni Cassini (1673). Decouverte de deux Nouvelles Planetes autour de Saturne. .Sabastien Mabre-Craniusy. pp. 6–14

Hilton, James L. "When did the asteroids become minor planets?". U.S. Naval Observatory. Archived from the original on 24 .March 2008. Retrieved 2008-05-08

The Planet Hygea". spaceweather.com. 1849." .Retrieved 2008-04-18

Ross, Kelley L. (2005). "The Days of the Week". .The Friesian School. Retrieved 2008-08-23

Cochrane, Ev (1997). Martian Metamorphoses: The Planet Mars in Ancient Myth and Tradition. Aeon Press. ISBN 0-9656229-0-8. Retrieved .2008-02-07

Cameron, Alan (2005). Greek Mythography in the Roman World. Oxford University Press. .ISBN 0-19-517121-7

Zerubavel, Eviatar (1989). The Seven Day Circle: The History and Meaning of the Week. University of Chicago Press. p. 14. ISBN 0-226- .98165-7. Retrieved 2008-02-07

Falk, Michael; Koresko, Christopher (1999). "Astronomical Names for the Days of the Week". Journal of the Royal Astronomical

Society of Canada. 93: 122–133. Bibcode:1999JRASC..93..122F. .doi:10.1016/j.newast.2003.07.002

earth, n". Oxford English Dictionary. 1989." .Retrieved 2008-02-06

Harper, Douglas (September 2001). "Earth". Online Etymology Dictionary. Retrieved 2008-.08-23

Harper, Douglas (September 2001). "Etymology of "terrain"". Online Etymology Dictionary. .Retrieved 2008-01-30

Wetherill, G. W. (1980). "Formation of the Terrestrial Planets". Annual Review of Astronomy and Astrophysics. 18 (1): 77–113. Bibcode:1980ARA&A..18...77W. .doi:10.1146/annurev.aa.18.090180.000453

Inaba, S. ; Ikoma, M. (2003). "Enhanced Collisional Growth of a Protoplanet that has an Atmosphere". Astronomy and Astrophysics. 410 (2): 711–723. Bibcode:2003A&A...410..711I. .doi:10.1051/0004-6361:20031248

Dutkevitch, Diane (1995). "The Evolution of Dust in the Terrestrial Planet Region of Circumstellar Disks Around Young Stars". PhD

thesis, University of Massachusetts Amherst. Bibcode:1995PhDT.....D. Archived from the original on 25 November 2007. Retrieved 2008-.08-23

Matsuyama, I. ; Johnstone, D. ; Murray, N. (2005). "Halting Planet Migration by Photoevaporation from the Central Source". The Astrophysical Journal. 585 (2): L143–L146. arXiv:astro-ph/0302042. Bibcode:2003astro.ph..2042M. .doi:10.1086/374406

Kenyon, Scott J.; Bromley, Benjamin C. (2006). "Terrestrial Planet Formation. I. The Transition from Oligarchic Growth to Chaotic Growth". Astronomical Journal. 131 (3): 1837. arXiv:astro-ph/0503568. Bibcode:2006AJ....131.1837K. doi:10.1086/499807. Lay summary – Kenyon, .Scott J. Personal web page

Ida, Shigeru; Nakagawa, Yoshitsugu; Nakazawa, Kiyoshi (1987). "The Earth's core formation due to the Rayleigh-Taylor instability". Icarus. 69 (2): 239. Bibcode:1987Icar...69..239I. doi:10.1016/0019-.1035(87)90103-5

Aguilar, David; Pulliam, Christine (2004-01-06). "Lifeless Suns Dominated The Early Universe" (Press release). Harvard-Smithsonian Center for Astrophysics. Retrieved 2011-10-23.

Scott S. Sheppard (2013-01-04). "The Jupiter Satellite Page (Now Also The Giant Planet Satellite and Moon Page)". Carnegie Institution for Science. Retrieved 2013-04-12.

Confirmed Planets- NASA Exoplanet Archive[پیوند مرده]

Johnson, Michele; Harrington, J.D. (February 26, 2014). "NASA's Kepler Mission Announces a Planet Bonanza, 715 New Worlds". NASA. Retrieved February 26, 2014.

The Habitable Exoplanets Catalog- Planetary Habitability Laboratory @ UPR Arecibo

Wolszczan, A.; Frail, D. A. (1992). "A planetary system around the millisecond pulsar PSR1257 + 12". Nature. 355 (6356): 145–147. doi:10.1038/355145a0. ISSN 0028-0836.

Lopez, E. D.; Fortney, J. J. (2013). "Understanding the Mass-Radius Relation for Sub-Neptunes: Radius as a Proxy for Composition". arXiv:1311.0329 [astro-ph.EP].

Cassan, Arnaud; D. Kubas, J. -P. Beaulieu, M. Dominik, K. Horne, J. Greenhill, J. Wambsganss, J. Menzies, A. Williams, U. G. Jørgensen, A. Udalski, D. P. Bennett, M. D. Albrow, V. Batista, S. Brillant, J. A. R. Caldwell, A. Cole, Ch. Coutures, K. H. Cook, S. Dieters, D. Dominis Prester, J. Donatowicz, P. Fouqué, K. Hill, N. Kains; et al. (12 January 2012). "One or more bound planets per Milky Way star from microlensing observations". Nature. 481 (7380): 167–169. arXiv:1202.0903. Bibcode:2012Natur.481..167C. doi:10.1038/nature10684. PMID 22237108. .Retrieved 11 January 2012

Sanders, R. (4 November 2013). "Astronomers answer key question: How common are habitable planets?". newscenter.berkeley.edu. Archived from the original on 7 November .2014. Retrieved 11 May 2014

Petigura, E. A.; Howard, A. W.; Marcy, G. W. (2013). "Prevalence of Earth-size planets orbiting Sun-like stars". Proceedings of the National Academy of Sciences of the United States of America. .doi:10.1073/pnas.1319909110

Drake, Frank (2003-09-29). "The Drake Equation Revisited". Astrobiology Magazine.

Archived from the original on 28 June 2011. .Retrieved 2008-08-23

G. Basri & E.M. Brown, 2006. Annual Review of Earth and Planetary Sciences, 34: 193–216

Lissauer, J. J. (1987). "Timescales for Planetary Accretion and the Structure of the Protoplanetary disk". Icarus. 69 (2): 249–265. Bibcode:1987Icar...69..249L. doi:10.1016/0019-.1035(87)90104-7

Luhman, K. L.; Adame, Lucía; D'Alessio, Paola; Calvet, Nuria (2005). "Discovery of a Planetary-Mass Brown Dwarf with a Circumstellar Disk". Astrophysical Journal. 635 (1): L93. arXiv:astro-ph/0511807. Bibcode:2005ApJ...635L..93L. doi:10.1086/498868. Lay summary – NASA .Press Release (2005-11-29)

Clavin, Whitney (November 9, 2005). "A Planet with Planets? Spitzer Finds Cosmic Oddball". Spitzer Space Telescope Newsroom. Archived from the original on 11 July 2007. Retrieved .2009-11-18

Close, Laird M. et al. ; Zuckerman, B.; Song, Inseok; Barman, Travis; Marois, Christian; Rice, Emily L.; Siegler, Nick; MacIntosh, Bruce; Becklin, E. E. (2007). "The Wide Brown Dwarf Binary Oph 1622–2405 and Discovery of A

Wide, Low Mass Binary in Ophiuchus (Oph 1623–2402): A New Class of Young Evaporating Wide Binaries?". Astrophysical Journal. 660 (2): 1492. arXiv:astro-ph/0608574. Bibcode:2007ApJ...660.1492C. .doi:10.1086/513417

Luhman, K. L. N. ; Jaffe, D. T. ; Cushing, M. C.; Allers, K. N.; Jaffe, D. T.; Cushing, M. C.; Williams, K. A.; Slesnick, C. L.; Vacca, W. D. (2007). "Ophiuchus 1622–2405: Not a Planetary-Mass Binary". The Astrophysical Journal. 659 (2): 1629–36. arXiv:astro-ph/0701242. Bibcode:2007ApJ...659.1629L. .doi:10.1086/512539

Britt, Robert Roy (2004-09-10). "Likely First Photo of Planet Beyond the Solar System". .Space.com. Retrieved 2008-08-23

Bailes, M.; Bates, S. D.; Bhalerao, V.; Bhat, N. D. R.; Burgay, M.; Burke-Spolaor, S.; d'Amico, N.; Johnston, S.; Keith, M. J. (2011). "Transformation of a Star into a Planet in a Millisecond Pulsar Binary". Science. 333 (6050): 1717–20. arXiv:1108.5201. Bibcode:2011Sci...333.1717B. .doi:10.1126/science.1208890. PMID 21868629

Should Large Moons Be Called 'Satellite" Planets'?". News.discovery.com. 2010-05-14. .Retrieved 2011-11-04

D. R. Anderson et al. ; Hellier, C.; Gillon, M.; Triaud, A. H. M. J.; Smalley, B.; Hebb, L.; Collier Cameron, A.; Maxted, P. F. L. et al. (2009). "WASP-17b: an ultra-low density planet in a probable retrograde orbit". arXiv:0908.1553 .[astro-ph.EP]

Young, Charles Augustus (1902). Manual of Astronomy: A Text Book. Ginn & company. pp. .324–7

Dvorak, R. ; Kurths, J. ; Freistetter, F. (2005). Chaos And Stability in Planetary Systems. New .York: Springer. ISBN 3-540-28208-4

Moorhead, Althea V. ; Adams, Fred C.; Adams (2008). "Eccentricity evolution of giant planet orbits due to circumstellar disk torques". Icarus. 193 (2): 475. arXiv:0708.0335. Bibcode:2008Icar..193..475M. .doi:10.1016/j.icarus.2007.07.009

Planets – Kuiper Belt Objects". The" Astrophysics Spectator. 2004-12-15. Retrieved .2008-08-23

Tatum, J. B. (2007). "17. Visual binary stars". Celestial Mechanics. Personal web page. .Retrieved 2008-02-02

Trujillo, Chadwick A.; Brown, Michael E. (2002). "A Correlation between Inclination and Color in the Classical Kuiper Belt". Astrophysical Journal. 566 (2): L125. arXiv:astro-ph/0201040. Bibcode:2002ApJ...566L.125T. .doi:10.1086/339437

Harvey, Samantha (2006-05-01). "Weather, Weather, Everywhere?". NASA. Retrieved 2008- .08-23

Winn, Joshua N. ; Holman, Matthew J.; Holman (2005). "Obliquity Tides on Hot Jupiters". The Astrophysical Journal. 628 (2): L159. arXiv:astro-ph/0506468. Bibcode:2005ApJ...628L.159W. .doi:10.1086/432834

Goldstein, R. M. ; Carpenter, R. L. (1963). "Rotation of Venus: Period Estimated from Radar Measurements". Science. 139 (3558): 910–1. Bibcode:1963Sci...139..910G. doi:10.1126/science.139.3558.910. PMID .17743054

Belton, M. J. S.; Terrile R. J. (1984). Bergstralh, J. T., ed. "Uranus and Neptune". In its Uranus

and Neptune pp. 327–347 (SEE N85-11927 02-91). 2330: 327. Bibcode:1984urnp.nasa..327B. | contribution= ignored (help)

Borgia, Michael P. (2006). The Outer Worlds; Uranus, Neptune, Pluto, and Beyond. Springer .New York. pp. 195–206

Lissauer, Jack J. (1993). "Planet formation". Annual review of astronomy and astrophysics. 31. (A94-12726 02–90) (1): 129–174. Bibcode:1993ARA&A..31..129L. .doi:10.1146/annurev.aa.31.090193.001021

Strobel, Nick. "Planet tables". .astronomynotes.com. Retrieved 2008-02-01

Zarka, Philippe; Treumann, Rudolf A. ; Ryabov, Boris P. ; Ryabov, Vladimir B. (2001). "Magnetically-Driven Planetary Radio Emissions and Application to Extrasolar Planets". Astrophysics & Space Science. 277 (1/2): 293. Bibcode:2001Ap&SS.277..293Z. .doi:10.1023/A:1012221527425

Brown, Michael E. (2006). "The Dwarf Planets". California Institute of Technology. Retrieved .2008-02-01

How One Astronomer Became the Unofficial Exoplanet Record-Keeper, www.scientificamerican.com

Jason T Wright; Onsi Fakhouri; Marcy; Eunkyu Han; Ying Feng; John Asher Johnson; Howard; Fischer et al. (2010). "The Exoplanet Orbit .Database". arXiv:1012.5676 [astro-ph.SR]

Planetary Interiors". Department of Physics," .University of Oregon. Retrieved 2008-08-23

Elkins-Tanton, Linda T. (2006). Jupiter and Saturn. New York: Chelsea House. ISBN 0-8160-.5196-8

Wolszczan, A.; Frail, D. A. (1992-1). "A planetary system around the millisecond pulsar PSR1257 + 12". Nature. 355 (6356): 145–147. doi:10.1038/355145a0. ISSN 0028-0836. Check date values in: |date= (help)

Hunten D. M., Shemansky D. E., Morgan T. H. (1988), The Mercury atmosphere, In: Mercury (A89-43751 19–91). University of Arizona Press, pp. 562–612

Sheppard, Scott S.; Jewitt, David; Kleyna, Jan (2005). "An Ultradeep Survey for Irregular Satellites of Uranus: Limits to Completeness".

The Astronomical Journal. 129 (1): 518–525. .doi:10.1086/426329. ISSN 0004-6256

Zeilik, Michael A.; Gregory, Stephan A. (1998). Introductory Astronomy & Astrophysics (4th ed.). Saunders College Publishing. p. 67. ISBN .0-03-006228-4

Knutson, Heather A.; Charbonneau, David; Allen, Lori E. ; Fortney, Jonathan J. (2007). "A map of the day-night contrast of the extrasolar planet HD 189733 b". Nature. 447 (7141): 183–6. arXiv:0705.0993. Bibcode:2007Natur.447..183K. doi:10.1038/nature05782. PMID 17495920. Lay summary – Center for Astrophysics press .release (2007-05-09)

Weaver, Donna; Villard, Ray (2007-01-31). "Hubble Probes Layer-cake Structure of Alien World's Atmosphere" (Press release). Space Telescope Science Institute. Retrieved 2011-.10-23

Ballester, Gilda E.; Sing, David K. ; Herbert, Floyd (2007). "The signature of hot hydrogen in the atmosphere of the extrasolar planet HD 209458b". Nature. 445 (7127): 511–4. Bibcode:2007Natur.445..511B. .doi:10.1038/nature05525. PMID 17268463

Harrington, Jason; Hansen, Brad M. ; Luszcz, Statia H. ; Seager, Sara (2006). "The phase-dependent infrared brightness of the extrasolar planet Andromeda b". Science. 314 (5799): 623–6. arXiv:astro-ph/0610491. Bibcode:2006Sci...314..623H. doi:10.1126/science.1133904. PMID 17038587. Lay summary – NASA press release (2006-10-.12)

Kivelson, Margaret Galland; Bagenal, Fran (2007). "Planetary Magnetospheres". In Lucyann Mcfadden, Paul Weissman, Torrence Johnson. Encyclopedia of the Solar System. Academic Press. p. 519. ISBN 978-0-12-088589-.3

Gefter, Amanda (2004-01-17). "Magnetic .planet". Astronomy. Retrieved 2008-01-29

Grasset, O.; Sotin C. ; Deschamps F. (2000). "On the internal structure and dynamic of Titan". Planetary and Space Science. 48 (7–8): 617–636. Bibcode:2000P&SS...48..617G. .doi:10.1016/S0032-0633(00)00039-8

Fortes, A. D. (2000). "Exobiological implications of a possible ammonia-water ocean inside Titan". Icarus. 146 (2): 444–452.

Bibcode:2000Icar..146..444F. .doi:10.1006/icar.2000.6400

Jones, Nicola (2001-12-11). "Bacterial explanation for Europa's rosy glow". New .Scientist Print Edition. Retrieved 2008-08-23

Molnar, L. A. ; Dunn, D. E.; Dunn (1996). "On the Formation of Planetary Rings". Bulletin of the American Astronomical Society. 28: 77– .115. Bibcode:1996DPS....28.1815M

Thérèse, Encrenaz (2004). The Solar System (Third ed.). Springer. pp. 388–390. ISBN 3-540- .00241-3

Ronan, Colin. "Astronomy Before the Telescope". Astronomy in China, Korea and Japan (Walker ed.). pp. 264–265

Goldstein, Bernard R. (1997). «Saving the phenomena: the background to Ptolemy's planetary theory". Journal for the History of Astronomy (Cambridge (UK)) 28 (1): 1–12. http://adsabs.harvard.edu/abs/1997

سفر فضایی پرسرعت چه تـأثیری روی سن فضـانوردان می‌گذارد؟

«اتساع زمان» (Time Dilation)ـ زمانی اتفـاق می‌افتد که گـــذر زمـــان در فضا کنـــدتر از زمین رخ می‌دهد. اما گستردگی تاثیرات این مفهوم چقدر اســت؟ اگر ســفری دوطرفه به ســیاره‌ای نزدیک (مثلا در فاصــله 10 تا 50 سال نوری) تـرتیب دهیم، اتسـاع زمـان چه تـاثیری روی سن فضانورد و ساکنین زمین می‌گذارد؟

فضــانوردی را فــرض کنید که بــرادر دوقلــویی دارد و با راکتی پرسرعت به ماموریت فضایی اعـزام می‌شـود. او پس از بازگشت به زمین متوجه می‌شــود بــرادرش از او پیرتر شده است.

مفهـوم اتسـاع زمـان به تئـوری نسـبیت خـاص اینشـتین بازگشـته و در مـورد تـاثیر سـفرهای پرسـرعت فضـایی روی گذر زمان است. طبق این مفهوم، هر چه با سرعت بیشتری در فضای سه بعدی حرکت کـنیم، حـرکت در بعد چهارم (یعنی زمان) نسبت به جسم دیگر کمتر می‌شود.

به همین دلیل زمـان بـرای بـرادران دوقلـویی که ابتـدای متن به آن‌ها اشــاره کــردیم، به شــکل متفــاوتی گــذر می‌کند. عقربه‌هــای ســاعت درون فضــاپیما کنــدتر از ساعت‌های زمینی حرکت می‌کنند و اگر بتوانیم نزدیک به سرعت نور حرکت کنیم، تـاثیرات کنـدتر شـدن زمـان هم بیشتر خواهند شد.

بــرخلاف پــارادوکس دوقلو (Twin Paradox)، اتســاع زمان یک آزمایش فکری یا فرضیه نبـوده و واقعی است.

در آزمـــــــــــــــایش هیفل-کیتینگ (Hafele–Keating experiment)ـ که سـال 1971 انجـام شـد، دو سـاعت اتمی درون دو هواپیما که خلاف جهت یک‌دیگر ســـــــفر می‌کردند، گذاشته شدند.

حـرکت نسـبی هواپیماها سـبب ایجـاد اختلاف زمـانی در ساعت‌ها شد. مفهوم اتساع زمان در آزمایشات فـیزیکی دیگری هم ثابت شده است؛ به عنوان مثال ذرات بنیــادی میون (Moun)ـ در صـورتی که با سـرعت بـالایی حـرکت کنند، دیرتر از بین می‌روند.

بنابراین فضـانوردی که با سـرعت‌های نسـبیت گرایانه از فضا باز می‌گردد، نسبت به دوسـتانی که همسن و سـال او هسـتند جـوان‌تر خواهد بـود. منظـور از سـرعت‌های نسبیت گرایانه، سرعت‌هایی هسـتند که حـداقل یک دهم سرعت نور بوده و اثرات نسبیت در آن‌ها بروز می‌کنند.

این‌که فضـــانورد دقیقا چقـــدر جـــوان‌تر خواهد بـــود به سرعت و شتاب فضاپیما بستگی دارد؛ بنابراین نمی‌توان به این ســـؤال پاســـخی قطعی داد. ولی اگر فضـــانورد بخواهد به سیاره‌ای در 10 الی 50 سال نـوری دورتر از زمین سفر کرده و پیش از مـرگ به دلیل کهـولت سن به زمین بازگردد، باید تقریباً با سرعت نور حرکت کند.

ذکر این نکته خالی از لطف نیست که اتساع زمـــان پیامد اثرات گرانشی است. همانطور که در فیلم «میان ستاره ای» دیدیم، نزدیک شدن به سیاه چاله سبب کنـدتر شـدن قابل ملاحظه زمان در سیارات دیگر می‌شـود. به عنـوان مثال یک ساعت بر روی سیاره نزدیک به سیاه چاله برابر با هفت سال زمینی بود.

این شکل از اتساع زمان نیز واقعیت داشـته و به تئـوری نسـبیت عـام اینشـتین بـاز می‌گـردد که می‌گوید گـرانش می‌تواند با خم کردن فضا-زمان، زمان را هم خم کند. به همین دلیل هر چه ساعت به منبع گرانش نزدیکتر باشــد، زمان هم کنــدتر خواهد شد و هر چه دورتر از منبع جاذبه قرار گیرد، زمان سریع‌تر گذر خواهد کرد.

شگفتی‌های اعجاز عددی "بسم الله الرحمن الرحیم"

" سبحان الله عدد ما خلق، سبحان الله ملء ما خلق، سبحان الله عدد ما فی الأرض والسماء، سبحان الله ملء ما فی الأرض والسماء، سبحان الله عدد ما أحصی کتابه، سبحان الله ملء ما أحصی کتابه، سبحان الله ملء ما أحصی کتابه ،سبحان الله عدد کل شیء، سبحان الله ملء کل شیء،الحمد لله عدد ما خلق، الحمد لله ملء ما خلق، الحمد لله عدد ما فی الأرض والسماء، والحمد لله ملء ما فی الأرض والسماء، والحمد لله عدد ما أحصی کتابه، والحمد لله ملء ما أحصی کتابه، والحمد لله عدد کل شیء، والحمد لله ملء کل شیء "

معجزه ابدی پیامبر(ص) ابعادی گوناگون دارد که بعد عددی آن درعصرحاضر- که سیطره کمیت و ریاضی گرایی علامت آن است- بیشتر خودنمایی می‌کند. گذشتگان ما می‌دانستند که سوره توحید که به تعبیر روایات نَسَب یا شناسنامه خداست(1)، 66 حرف دارد(2) که برابر ارزش ابجدی اسم جلاله "الله" (1+30+30+5=66)ـ است. تعداد حروف بسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ (یعنی19 حرف) درسال‌های اخیر موجب بازکاوی این امرشده است(3).ـ درمقاله حاضر از ابعاد باطنی و عرفانی و اشراقی و کاربردهای اهل دل و ختومات و سایرعجائب بسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ تنها به بعد ظاهری و آشکار عددی اکتفا می‌کنیم و به رابطه حروف بسمله و عدد کامل و مشهور و رازآمیز 7 پرداخته می‌شود. این مقاله مبین این امراست که حتی یک حرف

ازقرآن را نمی‌توان زائد دانست وکـاهش هیچ حـرفی در رسم الخط تـوقیفی قـرآن بی‌حکمت نیست که همه‌چـیز را به " عـدد" احصـاء فرمـود: و أحصی کل شـیء عـددا (الجن/28).

بسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ اقرب آیـات به اسم اعظم (4) بل اسم الله الاکبر (5) و افضل سبع المثانی(6) و امان الهی(7)ـ و اکـرم و اعظم آیـات قـرآن(8)ـ است. آغـاز هرکتـاب آسـمانی به آن بـوده است(9).ـ از تمـام سـوره حمد که مختص پیـامبر صـلی الله علیه وآله وسـلم است تنها این آیه به سلیمان (ع) داده شد و آن را برتر از ملک خویش دید (10) که:

بسم الله الرحمن الرحیم هست کلید در گنج حکیم (11).

ثقل بسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ درمیزان عمل برهرعملی فائق است(12)ـ اما از برخی اهل قرآن به سـرقت رفته است(13 و در مــورد جهر بســمله از قــول فخر رازی نوشــتم (این‌جا): هر کس علی (ع) را امــام دینش قــرار دهد به عـروة الـوثقی در دین و جـانش چنگ زده است). هم با گفتنش بنایی در بهشت ساخته می‌شود(14) و هم جـواز ورود به بهشت با آن آغـاز می‌شـود(15)ـ و برلـواء حمد سه کلمه نوشته و نخستین آن‌ها بسْـمِ اللَّهِ الـرَّحْمنِ الـرَّحِیمِ است (16)و اولین نوشـته خـدا با آن آغـاز شـده است (17).

اگر تعـداد حـروف چهـار کلمه بسـمله (18)را به تـرتیب بنویسیم، خواهیم داشت:

بسم

الله

الرحمن

الرحیم

3

4

6

6

عددحاصل به ترتیـــبی که به دست آمـــده از مضـــارب 7 می‌باشد: 6643 = 7 × 949

بسامد حروف اسم (الله) درنخستین آیه کتاب الله

دراین‌جا نـــــیز نظم عـــــددی 7 تـــــایی به چشم می‌خورد.اگربسامد هرکلمه بسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الـرَّحِیمِ را نسبت به حروف غیرتکراری اسم جلاله یعنی " الف ولام وهاء " درنظرگیریم نتیجه شمارش چنین است:

بسم

الله

الرحمن

الرحیم

0422

عدد حاصل مضرب 7 می‌باشد: 2240 = 7 × 320

أسْمَاء الله جلَّ وعلا

آن‌چه درمـــــورد اسم جلاله "الله " آمد درمـــــورد دواسم دیگرجـــــاری اســـــت؟ توزیع ریاضی دراین‌جا نیزفرید و شگفت آوراست. قبلا باید بگـویم که شـدت عکس رحمت است و درآیه صـــفت تنْزیه و شـــدت و عَظَمت در کلمة (الـرَّحْمنِ)، و صــفت رحمت و مغفــرت و رأفت در کلمة (الرَّحِیمِ) جمع شده است. در کتــاب الله کلمة (الـرَّحْمنِ) غالبـــاً در مواضع شـــدت و مواضع تنْزیه خداوند تعـــالی می‌آید، مثل: (وَمَا یَنبَغِی لِلرَّحْمَنِ أَن یَتَّخِـذَ وَلَـداً) [مـریم: 19/92]ـ و قوله تعــالی: (وَقَــالُوا اتَّخَــذَ الــرَّحْمنِ وَلَــداً سُـبْحَانَهُ بَـلْ عِبَـادٌ مُّکْرَمُـونَ) [الأنبیــاء: 21/26]ـ و قوله تعالی: (یَوْمَ یَقُومُ الـرُّوحُ وَالْمَلَائِکَـةُ صَـفّاً لَّا یَتَکَلَّمُـونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمنِ وَقَالَ صَوَاباً) [النبأ: 78/38].

و کلمة (الـرَّحِیمِ) غالبـاً درمواضع رحمت ومغفـرت، مثلا: (قُلْ یَا عِبَادِیَ الَّذِینَ أَسْرَفُوا عَلَی أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُـوا مِن رَّحْمَـةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ یَغْفِـرُ الـذُّنُوبَ جَمِیعـاً إِنَّهُ هُـوَ الْغَفُـورُ الرَّحِیمِ) [الزمر: 39/53]ـ وقوله تعـالی: (أَلَمْ یَعْلَمُـواْ أَنَّ اللَّهَ هُوَ یَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَیَأْخُذُ الصَّــدَقَاتِ وَأَنَّ اللّـهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِیمِ) [التوبة: 9/104].

حـــال اگر این دو صـــفت متعـــاکس ازحیث دلالت لغـــوی وبلاغی را از نظرعـددی بررسی کـنیم چه می‌شـود؟ این حالت تعاکس در نظم عددی هم هست!

توزیع حروف اسم (الرَّحْمنِ)

اسم مبارک "الرحمن" وبسامد حــروف آن را درتناسب با حروف بسمله می‌نویسیم:

بسم

الله

الرحمن

الرحیم

1

3

6

5

عدد حاصل را اگر به ترتیب معکـوس بنویسـیم مضـرب 7 می‌باشد: 1365 = 7 × 195

توزیع حروف اسم (الرَّحِیمِ)

این کار را برای اسم مبارک "الرحیم "انجام می‌دهیم:

بسم

الله

الرحمن

الرحیم

1

3

5

6

عدد حاصل باهمان ترتیبی که دارد ازمضارب 7 می‌باشد: 933 × 7 = 6531

چقدرزیباست که نظام عددی ونظام معنوی ونظام لغوی منعکس کننده یک حقیقت هستند.

آیا یکی ازمعانی "مثانی" این امر است؟ یقول تعالی: (اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَاباً مُّتَشَابِهاً مَّثَانِيَ تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَمَن يُضْلِلْ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ) [الزمر: 39/23], والله تعالی أعلم.

باردیگرتأمل فرمایید تا از نظم شگفت آورقرآنی مبتهج شوید و جبهه خشوع برآستان حق بگذارید:

آیااین معجزه نیست وآیه‌ای درآفاق که: (سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ) [فصلت: 41/53].

حروف أولین کلمه وآخرین کلمه

نظم محکم عددی شامل أول وآخر بسمله نیزهست، اولین کلم-ة (بسم) 3حرف وآخ-رین (الرَّحِيمِ) 6حرف دارد، می‌نویسیم:

بسم

الله

الرحمن

الرحیم

3

6

این عدد که برابر سن پیـامبر(ص) است نـیز ازمضـارب 7 می‌باشد (الله اکبر): 63 = 7 × 9

نظم تکرار حروف (بسامد حرفی بسمله)

درآیه (بِسْمِ اللـهِ الـرَّحْمنِ الـرَّحِیمِ) 10 حـرف ازحـروف الفبا بکاررفته است که بسامد آن‌ها به قرارذیل است:

جدول کلی بسامد حروف بسمله

ب

س

م

ا

ل

ه-

ر

ح

ن

ی

1

1

3

3

4

1

2

2

1

1

اگربسامدهای به دست آمده ازکوچک به بــزرگ بنویســیم خواهیم داشت:

جدول ترتیبی بسامد حروف بسمله

ل

م

ا

ح

ر

ن

ی

ه-

س

ب

4

3

3

2

2

1

2

2

1

1

واقعا" شـــگفت آوراست که این عـــدد 10 رقمی هم مضرب 7 می‌باشد (الله اکبر):

158731762 × 7 = 1111122334

آیا این کار بشر است؟ این جز معجزه الهی چیست؟

- نظم انباشتی (تراکمی یا تجمعی) حروف

اگربه روش انباشتی به حروف هرکلمه بسـمله بـپردازیم خواهیم داشت:

بسم

الله

الرحمن

الرحیم

3

7

13

19

عـــدد حاصل ازاین روش نـــیز ازمضـــارب 7 می‌باشد: 27339 × 7 = 191373

اگراین کاررا برعکس کنیم نیز چنین خواهدشد:

بسم

الله

الرحمن

الرحیم

19

16

12

6

عدد حاصل نـیز مضـرب 7 می‌باشد: 6121619 =ـ 7 × 874517

این‌جاست که باید تسلیم حق شد و پـذیرفت که تحـدی با قـــرآن کـــارهیچ موجـــودی نیست که: (قُل لَّئِنِ اجْتَمَعَتِ

الإِنسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَن يَـأْتُواْ بِمِثْـلِ هَـذَا الْقُـرْآنِ لاَ يَـأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً) [الإسراء: 17/88].

ارتباط بسمله با معوّذتين

در (بِسْـمِ اللـهِ الـرَّحْمنِ الـرَّحِيمِ) اسـتعانت به خـدا و اسـتعاذة به او مسـتتر است(19).ـ اگربه رابطه آن با دو سوره پایانی قرآن بـپردازیم نـیز نکـات شـگفت آوری به دست می‌آید.

س--ورة الف-ل-ق

از عجائب بسمله ارتباط حروف آن به سور قـرآنی است (20).ـ حـال ترتیـبی را که از بسـامد حـروف بسـمله ذکر شد، با آیات سـوره فلق مقایسه می‌کـنیم نتیجه به قـرار ذیل است:

ل

م

ا

ح

ر

ن

ی

ه-

س

ب

قل

أعوذ

برب

الفلق

من

شرّ

ما

خلق

1

1

3

3

2

1

2

1

و

من

شرّ

غاسق

إذا

وقب

و

من

شرّ

النفثت

0

2

1

2

2

1

0

2

1

3

فى

العقد

و

من

شرّ

حاسد

إذا

حسد

1

2

0

2

1

3

2

2

اگرعدد مذکوررا به ترتیب بنویسیم می‌بینیم که این عــدد 26رقمی نیزازمضارب 7 می‌باشد:

گمان نکنیدکه تصادفی است.اگـردو قطعه مرتبط سـوره رادرنظرگیریم نیز همین امر هویداست:

1- اســتعاذة بالله: این قطعه درآیة أول ســورة متجلی است: (قل أعوذ برب الفلق).

2- استعاذة من شر خلق الله: درمابقی سوره متجلی است: (من شرّ ما خلق * ومن شرّغاسق إذا وقب *ومن شرّ النفثت فی العقد* ومن شرّ حاسد إذا حسد).

شگفت آن‌که نظم عددی با این دو قطعه منطبق است:

قل

أعوذ

برب

الفلق

1

1

3

3

و این عدد مضرب هفت است: 3311 = 7 × 473

درمورد قطعه دوم نیز چنین است:

من

شرّ

ما

خلق

و

من

شرّ

غاسق

إذا

وقب

2

1

2

1

0

2

1

2

2

1

و

من

شرّ

النفثت

فى

العقد

و

من

شرّ

حاسد

إذا

حسد

0

2

1

3

1

2

0

2

1

3

2

2

وعــدد 22رقمی حاصل بــازهم مضــرب 7 می‌باشد (الله اکبر):

بــاز می‌تــوان گفت که قطعه دوم خــود دوبخش دارد یکی استعاذه از شرخلق و دومی از شر اعمال آن‌ها:

اســتعاذة از شــرِّ ما خلق واســتعاذة از شــرِّ أعمــال خلــق، عجیب آن‌که در این دو بخش هم اعــداد حاصل مضــارب 7 می‌باشند:

من

شرّ

ما

خلق

و

من

شرّ

غاسق

إذا

وقب

2

1

2

1

0

2

1

2

2

1

$174457316 \times 7 = 1221201212$

و

من

شرّ

النفثت

فى

العقد

و

من

شرّ

حاسد

إذا

حسد

0

2

1

3

1

2

0

2

1

3

2

2

$$31874316160 \times 7 = 223120213120$$

این امر نمی‌تواند نتیجه یک تصـــادف کـــور باشد و آن‌که نمی‌پذیرد مصداق شعر مولاناست که:

چشم باز وگوش باز وین عمی حیرتم ازچشم بندی خدا

بسامد حروف بسمله درسوره فلق

اگر به بسامد حروف بسمله درسوره توجه کنیم می‌یابیم که در9 کلمه آن یک حـرف بسـمله و در 10 کلمه آن دو حرف و در 4 کلمه آن سه حرف بسمله تکرارشده است، پس داریم:

یک حرف

دو حرف

سه حروف

9

10

4

عددحاصل نیز ازمضارب 7 می‌باشد: 587 × 7 = 4109

سورة الناس

براساس روش پیشگفته نتیجه به قرارذیل است:

قل

أعوذ

برب

الناس

ملک

الناس

إله

الناس

1

1

3

5

2

5

3

5

من

شرّ

الوسواس

الخناس

الذى

يوسوس

فى

2

1

5

5

3

3

1

صدور

الناس

من

الجنة

و

الناس

1

5

2

4

0

5

عدد 21 رقمی حاصل مضرب 7 می‌باشد:

این امرتصــادفی نیست که اعــداد حاصل ازهــردو قطعه این سوره نیزمضارب7 می‌باشند:

1- استعاذه به خـدای تعـالی وصـفاتش: (قل أعـوذ بـرب الناس * ملک الناس * إله الناس).

قل

أعوذ

برب

الناس

ملک

الناس

إله

الناس

1

1

3

5

2

5

3

5

7646473 × 7 = 53525311

2- استعاذه از شیطان و صـفاتش: (من شـرّ الوسـواس الخنـاس * الـذی یوسـوس فی صـدور النـاس * من الجنة والناس).

من

شرّ

الوسواس

الخناس

الذى

يوسوس

فى

2

1

5

5

3

3

1

صدور

الناس

من

الجنة

و

الناس

1

5

2

4

0

5

720358762216 × 7= 5042511335512

بسامد حروف بسمله درسوره ناس:

چنانچه بسامد حروف بسمله را در کلمات سـوره حسـاب کنیم داریم:

یک حرف

دو حرف

سه حرف

4حرفی

5 حرف

5

3

4

1

7

عدد این بسامد نیزمضـرب 7 می‌باشد: 71435 =ـ 7 × 10205

** ارتباط بسمله با آیة الکرسی (بسـامد حـروف بسـمله درآیة الکرسی)

و به نقل ازرســـول الله (ص)، أعظم آیـــات قـــرآن آیة الکرسی است که مشتمل بر50 کلمه است:

(اللّهُ لاَ إِلَ-هَ إِلاَّ هُوَ الْحَیُّ الْقَیُّومُ لاَ تَأْخُذُهُ سِـنَةٌ وَلاَ نَـوْمٌ لَّهُ مَا فِی السَّــمَاوَاتِ وَمَا فِی الأَرْضِ مَن ذَا الَّذِی یَشْــفَعُ عِنْـــدَهُ إِلاَّ بِإِذْنِـــهِ یَعْلَمُ مَا بَیْنَ أَیْـــدِیهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلاَ یُحِیطُـونَ بِشَـیْءٍ مِّنْ عِلْمِـهِ إِلاَّ بِمَا شَـاء وَسِـعَ کُرْسِـیُّهُ السَّـــمَاوَاتِ وَالأَرْضَ وَلاَ یَـــؤُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُـــوَ الْعَلِیُّ الْعَظِیمُ) [آیة 255 سورة البقرة].

چنانچه بسـامد حـروف بسـمله را در آیة الکرسی حسـاب کنیم نتیجه به قرارذیل است:

اللّهُ

لاَ

إِلَ-ه

إِلاَّ

هُوَ

الْحَیُّ

الْقَیُّومُ

لاَ

تَأْخُذُهُ

سِنَةٌ

4

2

3

3

1

4

4

2

2

3

وَ

لاَ

نَوْمٌ

لَّهُ

مَا

فِى

السَّمَوَتِ

وَ

مَا

فِى

الأَرْضِ

0

2

2

2

2

1

4

0

2

1

4

مَن

ذَا

الَّذِى

يَشْفَعُ

عِنْدَهُ
إِلاَّ
بِإِذْنِهِ
يَعْلَمُ
مَا
بَيْنَ
2
1
3
1
2
3
4
3
2
3
أَيْدِيهِمْ
وَ
مَا

خَلْفَهُمْ

وَ

لاَ

يُحِيطُونَ

بِشَىْءٍ

مِّنْ

5

0

2

3

0

2

4

2

2

عِلْمِهِ

إِلاَّ

بِمَا

شَاء

وَسِعَ
كُرْسِيُّهُ
السَّمَوَتِ
وَ
الأَرْضَ
3
3
3
1
1
4
4
0
4
وَ
لاَ
يَؤُدُهُ
حِفْظُهُمَا
وَ

هُوَ

الْعَلِیُّ

الْعَظِیمُ

0

2

2

4

0

1

4

4

این عدد 56 رقمی نیز ازمضارب 7 می‌باشد!

جـــالب است که اگر کلمه (الســـماوات) بـــدون ألف (السَّمَوَتِ) نبود این نتیجه به دست نمی‌آمد و نظم عددی مختل می‌شد. پس آن‌ها که می‌خواهند رسم الخط جدید رادرقرآن بکارگیرند باید بدانند که به نوعی تحریف دست یازیده‌اند.(البته درســـــــایرموارد هم همین است مانند النفثت درســوره الفلق یا در خــود بســمله که الف اسم حذف شده است و.....).

توزیع شگفت آور

در قرآن کریم 114 بسمله با نظمی خاص وجود دارد اما ســوره توبه فاقد بســمله است و ســوره نمل دو بســمله

دارد یکی در ابتدا و دومی قوله تعـالی: (إِنَّهُ مِن سُـلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ) [النمل: 27/30]ـ واقعا" بسیار شگفت‌آور است که این توزیع بسـمله در سـوره‌ها نیز حاوی حقیقتی عـددی و معجـزه‌ای قـرآنی است. اگر به تعداد سوره‌های قـرآن عـددی114 رقمی بنویسـیم و متناظر هر بسـمله عـدد یک بگـذاریم و در محل عـدد نهم که متنـاظر سـوره توبه است عـدد صـفر و در محل عـدد بیست وهفتم که متنــاظر ســوره نمل است عــدد 2 را بگذاریم خواهیم دید که این عدد بسیاربزرگ 114 رقمی نیز مضـرب 7 می‌باشد(الله اکـبر! و قابل توجه آن‌ها که این را بازی با اعداد می‌دانند):

عجیب آن‌که عملیـــات تقســـیم این عـــدد بـــرهفت 19 بارتکرارشـــــدنی است وپس ازآن باقیمانـــــده غیرقابل تقسیم می‌شود (الله اکبر) وعدد19 تعداد حروف بسمله است. والحمدلله اولا وآخرا وظاهرا وباطنا

منابع:

نـرم افزارهـای نـور2(جـامع الاحـادیث) و مکتبه الحـدیث الشریف (الاصدارالثامن- العریس)

الاعجازالعددی فی سوره الفاتحه- طلحه جـوهر- الحکمه- سوریه 1418

جذوات میرداماد تفسیرسوره توحید

کشف اعجازی جدید فی القرآن الکریم- مهنـدس عـدنان الرفاعی- سوریه 1415

این مقاله قبلا این‌جا و این‌جا و این‌جا و این‌جا و جند جای دیگر ناقص منتشر شده است.

پی نوشتها:

1) بحارالأنوار ج 18 ص 367 سوره قدر هم شناسنامه اهل بیت (ع) است.

2)جذوات میرداماد تفسیرسوره توحید

3)از میان آن‌ها این کتاب خوانـدنی است و در آتی به آن می‌پـردازیم آن شـاءالله تعـالی از جمله این‌که بسـامد حـروف 19 گانه بسـمله در حمد برابر133 است که حاصلضـرب دو عـدد 19و7 می‌باشد: الاعجازالعـددی فی سوره الفاتحه- طلحه جوهر- الحکمه- سوریه 1418

4)تهذیب الأحکام ج2ص 289 عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ أَبِیهِ قَـالَ بِسْـمِ اللَّهِ الـرَّحْمنِ الـرَّحِیمِ أَقْـرَبُ إِلَی اسْـمِ اللَّهِ الْأَعْظَمِ مِنْ نَاظِرِ الْعَیْنِ إِلَی بَیَاضِهَا و درمنابع اهل سـنت آمـده است: عن ابنِ عَبَّاسٍ:«أَنَّ عُثْمَـانَ بنَ عَفَّانَ رَضِـیَ اللَّهُ عَنْـهُ سَـأَلَ رَسُـولَ اللَّهِ عَنْ {بِسْـمِ اللَّهِ الـرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ}؟ فَقَالَ: هُوَ اسْمٌ مِنْ أَسْمَاءِ اللَّهِ تَعَالٰی وَمَا بَیْنَـهُ وَبَیْنَ اسْمِ اللَّهِ الأَکْبَرِ إِلاَّ کَمَا بَیْنَ سَـوَادِ الْعَیْنِ وَبَیَاضِـهَا» (ابن النَّجَّارِ).جامع الاحادیث والمراسیل ج 18 ص 253

5) مستدرک الوسائل ج 4 ص 157:ـ بِسْمِ اللَّهِ الـرَّحْمنِ الرَّحِیمِ هُوَ اسْمُ اللَّهِ الْأَکْبَرُ

6) تهـذیب الأحکـام ج 2 ص 289:ـ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْـلِمٍ قَالَ سَـأَلْتُ أَبَا عَبْـدِ اللَّهِ ع عَنِ السَّـبْعِ الْمَثَـانِی وَ الْقُـرْآنِ

الْعَظِيمِ هِىَ الْفَاتِحَـةُ قَـالَ نَعَمْ قُلْتُ بِسْـمِ اللَّهِ الـرَّحْمنِ الـرَّحِيمِ مِنَ السَّـبْعِ قَـالَ نَعَمْ هِىَ أَفْضَـلُهُنَّ وشـاعرخوب سـروده كه: ولستترى فى محكم الذكرسـورة- تقـوم مقام الحمد والكل قرآن (اسـرارمعجزه القـرآن الكـريم- عبدالحليم الخطيب ص 215)

7)مستدرک الوسائل 4 229 أَنَّ الْبَسْمَلَةَ أَمَانٌ

8) مستدرک الوسائل 4 165 و166 بحارالأنوار 89 238

9) كافى ج3 ص 313:ـ أَوَّلُ كُلِّ كِتَـابٍ نَـزَلَ مِنَ السَّـمَاءِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ و نظيرآن درمنـابع اهل سـنت: 9924)--ـ قالَ النَّبِىُّ صـلى الله عليه وسـلم: «بِسْـمِ اللَّهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ مُفْتَاحُ كُل كِتَابٍ» عن أبى جعفرٍ مُعْضَـلاً. (جامع الاحاديث والمراسيل ج 4 ص16و الفتح الكبـيرج2 ص4)

10) باتوجه به روايت پيشين معلوم است كه مراد بسمله سـوره حمد است كه اشـرف بسـمله قـرآن است. نک: بحـارالأنوار ج 14 ص 128 إن الله خص بسـورة الفاتحة محمـدا ص و شـرفه بها و لم يشـرک معه فيها أحـدا من أنبيائه ما خلا سـليمان ع فإنه أعطـاه منها بِسْـمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ..... فرآها أشـرف من جميع ممالكه كلها التى أعطيها فقال يا رب ما أشرفها من كلمات إنها لآثر من جميع ممـالكى الـتى وهبتها لى قـال الله تعـالى يا سـليمان و كيف لا تكـون كـذلک و ما من عبد و لا أمة سمانى بها إلا أوجبت له من الثواب ألف ضعف ما أوجبت لمن تصدق بألف ضعف ممالکک

11) شـايداين بيت ملهم ازاين روايت است: مسـتدرک الوسائل 4 168 عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ

اللَّهِ ع عَنْ قَـوْلِ اللَّهِ جَـلَّ وَ عَـزَّ وَ لَقَـدْ آتَيْنـاکَ سَـبْعاً مِنَ الْمَثانِی وَ الْقُـرْآنَ الْعَظِيمَ قَـالَ فَاتِحَـةُ الْكِتَـابِ مِنْ كُنُـوزِ الْجَنَّةِ وَ فِيهَا بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

12) مسند احمد ج 2 ص430ـ ولا يثقل شیء بسم الله الرحمن الرحيم

13)عن عبد الله بن عباس: رضی الله عنهما أنهُ قالَ: إن الشيطانَ اسْتَرَقَ مِنْ أهْلِ القرآنِ أعظمَ آيةٍ ف-ی القرآنِ بِسمِ الله الرحمنِ الـرحی-مِ. (سـنن الـبيهقی الكـبری ج 2ص348)ـ و نيزدركتب شيعه داريم: عَنْ أَبِی جَعْفَـرٍ عليه السلام قَالَ: سَـرَقُوا أَكْـرَمَ آيَـةٍ فِی كِتَـابِ اللَّهِ بِسْـمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ (مستدرک الوسائل 4 167)معلـوم است كه اين سرقت برای اذهان صدر اسـلام آشـنا بـوده كه به نقل بــرادران اهل ســنت درمــوردی به معاويه اعــتراض كرده‌اند: عن إســماعيلَ بن عب-يد بن رِفَاعَــةَ عن أب-يه أنَّ معاويــةَ رضی الله عنه قَـدِمَ ال-مدينـةَ فصـلَّ-ی بِهِم وَلَ-مْ يقـرأْ بِسـمِ الله الـرحمنِ الـرحی-مِ وَلَ-مْ يكَبِّرْ إِذَا خَفَضَ وإذَا رَفَعَ، فنادَاهُ ال-مهاجرونَ والأنصارُ حينَ سلَّ-مَ: أیْ معاويــةُ سَــرَقْتَ صــلاتَکَ أين بِسـمِ الله الــرحمنِ الرحی-مِ وأينَ التكب-يرُ إذَا خَفَضْتَ وإذَا رَفَعْتَ، فصلَّ-ی بِهِم صـلاَةً أخـری فقـالَ ذلِـکَ فِ-يْهَا الَّذِی عـابُوا عل-يه. (سنن البيهقی الكـبری ج2ص347 و مسـند شـافعی ج1 ص 100)ـ وعجيب آن‌كه می‌گويند كه: أوَّلُ مَنْ قَرَأَ بِسـمِ الله الرحمنِ الرحی-مِ سرًّا بال-مدينةِ عمرو بن سعيد بن العاص، و كان رجُلاً حَيِ-يًّا!!!! (سنن الـبيهقی الكـبری ج 2ص348)ـ و با آن‌كه انس به جهر بسـمله گـواهی داده (688)-- عن أنسٍ بن مالک رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ:

«قُمْتُ وَرَاءَ أَبِی بَکْرٍ الصدیقِ وَعُمَـرَ بنِ الخَطَّابِ وَعُثْمَـانَ بنِ عَفَّانَ رَضِـیَ اللَّهُ عَنْهُمْ فَکُلُّهُمْ کَـانَ یَقْـرَأُ بِسْـمِ اللَّهِ الـرَّحمٰنِ الـرَّحِیمِ إِذَا افْتَتَحَ الصَّـلاَةَ» (مالک ق).جـامع الاحادیث والمراسیل ج 18 ص 253ـ نیزدرسنن البیهقی الکبری ج2ص350 نکته‌ای را ازشافعی در مورد افتتاح به حمد گفته که منافات جهر به بسـمله نیست. کسـانی هم جهر به بسـمله داشـته‌اند از جمله عمر: سـنن الـبیهقی الکبری ج3ص25-ـ نیز در سـنن الـدارقطنی ج1 ص 304 باب وجوب قرائه بسمله در نماز می‌نویسد:حـدثنا أبو بکر النیسـابوری ثنا محمد ابن عبد الله ابن عبد الحکم حـدثنا أبی وشـعیب ابن اللیث قـالا: أخبرنا اللیث ابن سـعد عن خالد ابن یزید عن سـعید ابن أبی هلال عن نعیم المجمر أنه قـال: «صـلیت وراء أبی هریـرة فقـرأ {بسم الله الـرحمن الـرحیم} ثم قـرأ بـأم القـرآن حـتی بلغ {غـیر المغضوب علیهم ولا الضالین} قال: آمین وقـال النـاس: آمین و یقول کلما سجد: الله أکبر و إذا قام من الجلوس من اثنـتین قـال: الله أکـبر ثم یقـول إذا سـلم: والـذی نفسی بیده إنی لأشـبهکم صـلاة برسـول الله صـلی الله علیه وسلم». هـذا صـحیح ورواته کلهم ثقـات.) عکس آن هم از او روایت می‌شود (مانند: سنن النسائی الکـبری ج 1 ص 215)ـ و قصه را به سوء استفاده مسـیلمه نسـبت داده‌اند!! (و عن ابنِ عبّاسٍ قالَ: کـانَ رسـولُ الله صـلی الله علیه وسلّم إِذَا قَـرَأَ بسـمِ الله الـرّحمن الـرّحیم هَـزَأَ مِنْهُ المُشْرِکُونَ وَقـالوا: محمـدٌ یَـذْکُر إِلـهَ الیمامـةِ، وکـانَ مُسَیْلمةُ یَتَسَمَّی الرّحمنَ الـرّحیم، فلما نـزلتْ هـذه الآیـةُ أَمـرَ رسـولُ الله صـلی الله علیه وسـلّم أنْ لا یُجْهَـرَ بها.رواه الطـبرانی فی الکبـیر والأوسط ورجاله موثقون.مجمع الزوائد ج2 ص 281نـیز: جـامع الاحـادیث

والمراسيل ج 11 ص 35) مزید استحضار آن‌که در روایت اهل سنت ازامام باقر(ع)نقل شده: عن أَبِی جعفرٍ مُحَمَّد بن عَلِی بن الحسین رضی اللَّهُ عنه قَالَ: «لِمَ كَتَمْتُمْ {بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمَـٰنِ الرَّحِيمِ} فَنِعْمَ الاسْمُ وَاللَّهِ كَتَمُوا، فَإِنَّ رسولَ اللَّهِ كَانَ إِذَا دَخَلَ مَنْزِلَهُ اجْتَمَعَتْ عَلَيْهِ قُرَيْشٌ، فَيَجْهَزُ ب- {بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمَـٰنِ الرَّحِيمِ} وَيَرْفَعُ صَوْتَهُ بِهَا، فَتَوَلَّىٰ قُرَيْشٌ فِرَاراً، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَىٰ: {وَإِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِی الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَّوْا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ نُفُوراً}"3, (ابن النَّجَّار).جامع الاحادیث والمراسیل ج 21 ص 459

14) (17838)-- قَالَ النَّبِیُّ صلی الله علیه وسلم: «لَوْ قُلْتَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحمنِ الرَّحِيمِ لَرَأَيْتَ بِنَاءَكَ الَّذِی بَنَىٰ اللَّهُ لَكَ فِی الْجَنَّةِ وَأَنْتَ فِی الدّنْيَا» (جامع الاحادیث والمراسیل ج 6 ص 12)

15) عن سلمان الفارسی قال: قال رسول الله صلی الله علیه وسلّم: «لا يَدْخُلُ الجَنَّةَ أَحَدٌ إِلاَّ بِجَوَازِ بِسْمِ الله الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (هذا) كِتَابٌ مِنَ الله لِفُلاَنِ بنِ فُلانٍ، ادْخُلُوهُ جَنَّةً عَالِيَةً قُطُوفُهَا دَانِيَةٌ». رواه الطبرانی فی الكبير والأوسط(. مجمع الزوائد ج10 ص 735 نیز جامع الاحادیث والمراسیل ج 8 ص 133)

16) فضائل الصحابه ج2 ص 663:ـ مكتوب علیه ثلاثة أسطر الأول بسم الله الرحمن الرحيم والثانی الحمد لله رب العالمين والثالث لا إله إلا الله محمد رسول الله

17) عَنْ عَلِیَ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: «إِنَّ أَوَّلَ شَیْءٍ كَتَبَهُ اللَّهُ فِی اللَّوْحِ المَحْفُوظِ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ، إِنی أَنَا اللّهُ لاَ إِلَهَ إِلاَّ أَنَا، لاَ شَرِيكَ لِی، إِنَّهُ مَنِ اسْتَسْلَمَ لِقَضَائِی، وَصَبَرَ عَلٰی بَلاَئِی، وَرَضِیَ

بِحُكْمِى، كَتَبْتُهُ صِديقَاً، وَبَعَثْتُهُ مَعَ الصديقِينَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» (ابنُ النَّجَّارِ) جـامع الاحـاديث والمراسـيل ج 18 ص 253 نيز همان ج 1 ص 99

18) درمورد حروف بسمله روايات جالبى داريم كه فهم آن‌ها ذوق عرفانى مى‌طلبد وشايددرآينده به آن‌ها اشاره كنيم ازجمله: قال النَّبِىُّ صلى الله عليه وسلم: «إِذَا كَتَبَ أَحَـدُكُمْ بِسْـمِ اللَّهِ الـرَّحْمٰنِ الـرَّحِيمِ فَلْيَمُـدَّ الـرَّحْمٰ-نَ» و: «إِذَا كَتَبْتَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمٰنِ الـرَّحِيمِ فَبَينِ السـينَ فِيـهِ» (جـامع الاحـاديث والمراسـيل ج 1 ص 264)ـ «إِذَا كَتَبْتُمْ كِتَابَاً فَجَودُوا سِينَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ تُقْضَـىٰ لَكُمْ الْحَوَائِجُ وَفِيهِ رِضَىٰ الـرَّحْمٰنِ عَـزَّ وَجَـلَّ» (همـان ج 1 ص 373)ـ «مَنْ كَتَبَ {بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَّنِ الـرَّحِيمِ} فَلَمْ يُعْـورِ الْهَاءَ الَّتِى فِى اللَّهِ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ عَشْرَ حَسَنَاتٍ، وَمَحَىٰ عَنْهُ عَشْرَ سَيئَاتٍ، وَرَفَعَ لَـهُ عَشْـرَ دَرَجَـاتٍ، وَمَنْ قَـرَأَ الْقُـرْآنَ بِإِعْرَابٍ فَلَهُ أَجْـرُ شَـهِيدٍ، وَمَنْ مَـاتَ غَرِيبـاً مَـاتَ شَـهِيداً» (همان ج 7 ص 363)

- عَنْ عَلِىَ رَضِىَ اللَّهُ عَنْـهُ::«تَنَـوَّقَ رَجُـلٌ فِى {بِسْـمِ اللَّهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ} فَغُفِرَ لَـهُ» (همـان ج 18 ص 253)ـ دركتب شـيعه هم كـاملتر آن روايت شـده است:عَنْ عَلِىِّ بْنِ أَبِى طَالِبٍ ع أَنَّهُ قَالَ تَنَوَّقَ رَجُـلٌ فِى بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ فَغُفِـرَ لَـهُ وَ عَنْـهُ ص قَالَ أَعْرِبُـوا الْقُـرْآنَ وَ الْتَمِسُـوا غَرَائِبَـهُ (مسـتدرک الوسـائل ج 4 ص 371)ـ ضمناجالبست كه بـدانيم زنى مدعى نخستين كتابت بسمله شـده است: عن أُمِّ خَالِدٍ بِنْتِ خَالِدِ بْنِ سَعِيدٍ رَضِىَ اللَّهُ عَنْهما قَالَتْ: «إِنِّى أَوَّلُ مَنْ كَتَبَ بِسْـمِ اللَّهِ الـرَّحْمَنِ الـرَّحِيمِ» (جامع الاحاديث والمراسيل ج 18 ص 253)

19)الکافی ج 3 ص 313 عنْ أَبِی جعْفَرٍ ع قَالَ سمعْتُهُ یقُولُ أَوَّلُ کُلِّ کِتَابٍ نَزَلَ مِنَ السَّمَاءِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ فَإِذَا قَرأْتَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ فَلَا تُبالِی أَلَّا تَسْتَعِیذَ و إِذَا قَرأْتَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ ستَرتْک فِیما بیْن السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ

20) و چقدرخطا رفته‌اند آن‌ها که این آیه را از سوره‌های قرآن دزدیده و فراموش کرده‌اند که " کل امر ذی بال لم یبدء باسم الله فهو ابتر" و چقدر درست می‌فرمود امام راحل که بسمله هرسوره مختص آن است بگونه‌ای که به فتوای ایشان اگر در نماز سوره‌ای را شروع کنیم و بخواهیم رها کنیم چون بسمله هر سوره مختص به آن است باید دوباره از بسمله آغاز کنیم تا نمازمان درست باشد. نیز بحارالانوار ج82ص19-20

تکمله:

به نوشته محمد امین اجمدی فقیه (این‌جا) آیه عظیمه بسم الله الرحمن الرحیم دارای روابط عددی و ریاضی بسیاری است که حق جویان و خدا محوران را حیرت زده می‌کند و اعجاز تمام نشدنی و جاویدان قرآن حکیم را نشان می‌دهد.

این جمله و آیه دارای یک نظم تراکمی یا تجمعی بوده که نشانه‌ای از کل قرآن مجید (114 سوره) را به همراه دارد که گوشه و نمونه‌ای دیگر از آن در جدول ذیل نشان داده شده است:

کلمات بسم الله الرحمن الرحیم

1. تعداد حروف 3 4 6 6 6643=7*949

2. تجمع حـــروف از راست به چپ 3 7 13 19 27339*7=191373

3. تجمع حـــروف از چپ به راست 19 16 12 6 7 7124931=6121619

جمع کل 12 عدد 114(به تعداد سوره‌های قرآن کریم)

همان گونه که در جدول فوق مشاهده می‌گردد اعــداد به دست آمــده در سه مرحله شــامل 6643 و 191373 و 6121619 می‌باشد که هرکدام به تنهـایی مضـرب 7 را نشــان می‌دهند. جمع این سه عــدد نــیز برابر 6319635 است و مضرب 7 دارد (902805*7=6319635).

جمع مضــارب به دست آمــده در سه مرحله فــوق (949، 27339، 124931) برابر 153219 است که جمع ارقام آن برابر 21 می‌باشد (3*7=21).

جمع اعــداد 12 خانه متعلّق به سه مرحله فــوق برابر با 114 است که معــادل تعــداد ســوره‌های قــرآن کــریم می‌باشد.

اسرار و فواید بسم الله الرحمن الرحیم

از مولای متقیان حضرت علی (علیه‌السلام) روایت شــده است: وقتی که بسم الله الرحمن الرحیم بر پیامبر اکرم (صــلی الله علیه و آله) نــازل شــد، آن حضــرت فرمــود: اولین بار که این آیه بر حضــرت آدم نــازل شد فرمــود: تا

زمـانی که فرزنـدان من این آیه را قـرائت کنند از عـذاب (الهی) در امان خواهند بود.[1]

نور دل‌ها

بسم الله نور دل دوستان است، آیینه جان عارفان است، چـراغ سـینه موحـدان اسـت، آسـایش رنجـوران و مـرهم خستگان است، شفای درد و طبیب بیمار دلان است.[2]

سوگند مقدس

جابر بن عبد الله انصاری می‌گوید: هنگـامی که بسم الله الرحمن الرحیم نازل شد، ابر به سوی مشـرق گـریخت و باد آرام گرفت و دریا طوفانی شد و حیوانات گوش فـرا دادند و شیطان‌ها از آسمان رانده شـدند و خـدای متعـال به عزت و جلالش سوگند یاد کرد که

بسم الله بر هر چه خوانـده شد خداوند آن را با بـرکت گرداند.[3]

درس اول

امـام بـاقر (علیه‌السـلام) فرمـود: چـون حضـرت عیسی (علی نبینا و آله و علیه السـلام) متولد شد به سـرعت رشد کـرد تا آن‌جا که در هفت مـاهگی، مـادرش دست او را گرفت و نـزد معلم بـرد. در ابتـدای تعلیم، معلم گفت: بسم الله الـرحمن الـرحیم و عیسی (علی نبینا و آله و علیه السلام) آن را تکرار کرد....[4]

نامی شگفت

در کتـاب تفسـیر فاتحه الکتـاب در بحث مربـوط به بسم الله الرحمن الرحیم از مفاتیح الغیب نقل شده است که:

یکی از خواص اسم الله جل جلاله این است که چون الف آن را حـذف کنند لله بـاقی بماند و این هم مختص خـدای سبحان است لله الامر من قبل و من بعد[5]. اگر لام اول لله را بیفکنند، له می‌مانـد، آن نـیز مخصـوص حق تعـالی است، زیرا غیر خدا مالکیت حقیقی ندارند له الملک و له الحمد[6]ـ و اگر لام له را حـذف کننـد، آن نـیز بر ذات او دلالت دارد، مانند هو در قل هو الله احد[7].[8]

شهر رحمت

پیــامبر اکــرم (صــلی الله علیه و آله) فرمــود: در بهشت شهری است به نام مدینة الرحمة که بی‌نهـایت زیباسـت، هر که به آن رســـید از زحمت رست و به رحمت پیوست. در آن شـهر خـانه‌ای است به نـام بیت الجلال که درهـای بسیار دارد و کلید درهای آن

بسم الله الرحمن الـرحیم است. چـون بنـده مـؤمن بسم الله را با اخلاص بر زبـان راند درها بـاز شـود و از سـوی خداوند ندا شود که مُلک این خانه و ولایت این شهر را به تو سپردیم.[9]

سه هزار نام در سه نام

بعضی گفته‌اند: خدای متعال سه هزار نام دارد، هزار نام مخصوص فرشتگان مقرب است که آنان می‌داننـد؛ هـزار نام مخصوص پیامبران و نهصد و نود و نه نـام مربـوط به امت‌هاست. خدای سبحان از آن سه هزار نـام یک نـام را برای خود برگزیده و هیچ ملک مقـرب و نـبی مرسـلی از آن خبر ندارد و این اسم را مخزون سر مکنون گویند.

از آن نهصد و نـود و نه اسم که سـهم امت‌هاست سیصد اسم در تـورات ذکر شـده است و سیصد اسم در زبـور و سیصد نـام در انجیل و نـود و نه اسم در قـرآن و چـون امت محمد (صـلی الله علیه و آله) بهـترین امت‌هاست خداوند مجمـوع معـانی آن سه هـزار نـام را در سه اسم خـود که در بسم الله الـرحمن الـرحیم (= اللـه، رحمن، رحیم) وجـود دارد به ودیعت نهـاده و هر یک را به معنـای هزار اسم خود قرار داده و به امت اسلام ارزانی داشـته تا هر بنـده‌ای که این اسم و معنـای آن‌ها را بداند چنـان باشد که تمـامی نام‌هـای خداوند را خوانـده و دانسـته است.

دهنـدش ز هر خرمـنی خوشه‌ای بیابد ز هر گوشه‌ای توشه‌ای[10]

بزرگ‌ترین آیه

شخصی به امام کاظم (علیه‌السلام) عرض کرد: کدام آیه در کتاب خداوند بزرگ‌تر است؟ حضرت فرمود: بسم الله الرحمن الرحیم[11]

وصیت عارف

عارفی وصیت کرد بسم الله الـرحمن الـرحیم را بر کفن او بنویسـند پرسـیدند: این کـار چه سـودی دارد؟ گفت: چـون قیـامت بر پا شـود و همه مـردم از قـبر برخیزنـد، گویم: پروردگارا! برای ما کتابی فرستادی و در عنوان و آغاز آن بسم الله الـرحمن الـرحیم ثبت کـردی، امـروز با عنوان کتاب خود با ما رفتار کن.[12]

آثار رحمت الهی

خداوند صفات متعددی دارد ولی در تمـام مواقع در کنـار عبارت بسم الله؛ الرحمن الرحیم را می‌آورد و خـود را با این صـفات یـاد می‌کند. و حـال آن که ممکن بـود بگوید بسم الله العلیم الحکیم، بسم الله الجبـــــار المنتقم و هم‌چنین سایر صفات.

نکته مطلب، در جلب قلــوب مــردم از راه رحمت است. بـرای جمع آوری مـردم هیچ نـیرویی بهـتر از رحمت- که موجد امید است- نیست. مــردم وقــتی امید پیــدا کردند حـــرکت می‌کنند و امید از راه رحمت و بشـــارت میسر است. پیغمبری که می‌خواهد تمام طبقات مـردم را جمع و آنان را امیدوار کند. باید قدرتی در اختیار داشــته باشد که به وسیله آن در مـردم روح امید ایجـاد کند. بشـارت و رحمت بهــترین ابــزار بــرای ایجــاد امید است. از این رو می‌گوید: سـبقت رحمته غضـبه[13]ـ فضل و رحمتش بر غضبش سبقت دارد.

آوردن رحمن و رحیم در بسم الله بـــاعث امیـــدواری و تجمع مردم بر گرد پیغمبر است، از این رو تمـام مظـاهر مختلف اسلام رحمت معرفی شده است، قرآن را هدی و رحمه للمؤمـنین[14]ـ رسـول را و ما ارسـلناک الا رحمه للعالمین[15] واشداء علی الکفار رحماء

بینهم [16] برمی‌شمرد.[17]

جاذبه آیه رحمت

یکی از مـــــردم ژاپن که به اســـلام گروید در بخشی از نـــامه‌اش می‌نویسد: بســـیاری از مـــردم ما در ژاپن در واقعه هیروشـیما و نـابودی و مجـروح و مقتـول شـدن هزاران انسان، حتی ادیان خود را از دست دادند زیرا این

حمله وحشیانه از سوی کشوری به ما صـورت گـرفت که از خــدا و از مســیح و مــذهب دم می‌زد- یعــنی آمریکا- جمعی از در گذشــتگان آن فاجعه از نزدیکــان خــود من بودند لذا من از جنگ و خشـونت نفـرت دارم و به رحم و عدالت و احسان و ایمـان به خـدای رحیم و عـادل کشش دارم... برای من بیان شد که نخستین آیه‌ای که بر پیغمبر (صــلی الله علیه و آله) نــازل شــد، بسم الله الــرحمن الرحیم است که در آن دو بـار از رحمت خداوند سـخن به میـان آمـده است و یکصد و چهـارده بـار در قـرآن تکـرار گردیـده و هر مسـلمانی علاوه بر ضـرورت قـرائت آن در نمازهایش قبل از شـروع هر کـار باید بسم الله الـرحمن الرحیم بگوید... و من برای همین امـور حیـاتی مسـلمان شده‌ام.[18]

زیان غفلت

عبد الله بن یحیی می‌گوید: به محضر علی (علیه‌السـلام) مشرف شدم و هنگامی که خواستم بر روی تخت بنشینم پایه آن شکست و بر زمین افتادم و سرم آسیب دید.

حضرت علی (علیه‌السلام) فرمـود: شـکر خداونـدی را که کفاره گناهان شـیعیان ما را در دنیا قـرار داد تا همین جا پـاک شـوند. عبد الله می‌گوید: عـرض کـردم: چه گنـاهی کرده‌ام که شکسته شدن سرم کفـاره آن باشـد؟ حضـرت فرمود: وقتی که نشستی بسم الله نگفتی.[19]

جامع‌ترین نام

در کتــاب آیه شــریفه بســمله در فرهنگ اسـلامی آمــده است: محققان و مفسران علوم قرآنی بـرای اثبـات این نکته که کلمه جلاله الله همانا جـامع‌ترین نـام بـرای ذات

احدیت است، به دلایلی استناد کرده‌اند که به چند نمونه آن اکتفا می‌شود:

1- اسمای دیگر الهی غالبا به عنوان صفت برای کلمه جلاله الله به کار می‌رود بدون آن که کلمه جلاله الله به عنوان صفت برای دیگر اسمای الهی واقع شود به عنوان مثال صحیح است گفته شود: الله العالم ولی نمی‌توان گفت: العالم الله لذا در قرآن می‌خوانیم

ان الله سمیع علیم و نمی‌خوانیم: آن سمیعا علیما الله و....

2- توصیف قدرت مطلقه حاکم بر نظام هستی با عنوان الله مخصوص مسلمانان جهان است و مذاهب دیگر از معبود حقیقی مسلمانان با همین نام یاد می‌کنند نه اسمای دیگر الهی.

3- در مقام ابراز شهادتین و قبول اسلام و بیان توحید و یگانه پرستی باید گفت: اشهد آن لا اله الا الله و نمی‌توان گفت: اشهد آن لا اله الا العلیم یا الا الخالق، الا الرازق و....

4- تبادر ذهنی. آدمی اصولا با شنیدن لفظ جلاله بدون قرینه شدن لفظ دیگری به یاد معبود و معشوق حقیقی می‌افتد. پس یک مسلمان با ذکر لفظ جلاله الله گویی تمامی اسما و صفات حضرت حق (جل و جلاله) را بیان نموده است چون که صد آمد نود هم پیش ماست.[20]

برکات نام او

بسم الله الرحمن الرحیم: به نام او که زبان‌ها گویا شده به نام او، جان‌ها شیدا شده به نام او، بیگانه آشنا شده

به نام او، زشت‌ها زیبا شده به نام او، کارهاهویـدا شـده به نام او، راه‌ها پیدا شده به نام او. به نام او که چشم‌ها گریـان به نـام او، دل‌هـای عارفـان سـوزان به نـام او، سـرهای والهـان خروشـان به نـام او، تن‌هـای عاشـقان پیچان به نام او.[21]

دستور العمل

یکی از عارفـــان گفته است: هر که مشـــکلی دارد و از تدبیر و حل آن عاجز است در روز جمعه پس از ادای نماز عصر هیچ ذکـــری نخواند و با حضـــور قلب کامل دو نـــام رحمن و رحیم را- که مخصـوص خـدای سـبحان است- به صورت ندا تا غروب آفتـاب تکـرار کند و پس از آن سر به سجده بگـذارد و حـاجتی که دارد از خداوند بخواهـد، البته بر آورده شود.[22]

شفای قیصر

قیصر روم به سر دردی شـدید مبتلا شـده بـود که تمـام پزشـکان از درمـان او عـاجز ماندند. نـامه‌ای به محضر امیرمؤمنـان علی (علیه‌السـلام) نوشت و گـزارش حـال خود را به آن حضرت عرض کرد.

امـام علی (علیه‌السـلام) کلاهی را نـزد وی فرسـتاد و فرمـود: آن را بر سر نهد تا شـفا یابد. قیصر چـون آن را بر سر گذاشت فـورا شـفا یـافت و بسـیار تعجب کـرد. دستور دارد آن کلاه را بشکافند و ببینند داخلش چیست.

وقتی که آن را شـکافتند کاغـذی در آن یافتند که نوشـته بـود بسم الله الـرحمن الـرحیم قیصر روم دریـافت که

شفای او از برکت بسم الله بـود و بـرای همین مسـلمان شد.[23]

آغاز نامه‌ها

امام صادق (علیه‌السلام) فرمـود: پیش از اسـلام، مـردم در آغـــاز نامه‌هـــای خـــود می‌نوشـــتند بســـمک اللهم- پروردگارا! به نام تو- و چون آیه شریفه انه من سـلیمان و انه بسم الله الرحمن الرحیم [24] نازل شد، از آن پس در ابتـدای نامه می‌نوشـتند: بسم الله الـرحمن الـرحیم.[25]

- مرحـوم علامه مامقـانی رحمت الله علیه (متوفـای 1351ق) در کتاب سراج الشیعه فی آداب الشریعه (ص 179-ـ 180)ـ از نوشـتن بسم الله به بهـترین خط ممکن در صـــــدر نامه‌ها به عنـــــوان یک امر مستحبی یاد کرده است.[26]

سرچشمه مهربانی‌ها

دربـاره تفسـیر الـرحمن الـرحیم می‌خـوانیم که: در آن اشـاره‌ای است که نعت‌هـای سرشـار و پراکنـده- در دو جهـــان- تماما از خداوند است و بـــــرای اوست رحمت همگانی دنیا و رحمت ویژه عالم آخرت.

در روایت آمده است که: الرحمن همـان (کسی) است که به روزی بندگانش شدیدا متمایل است و مواد روزیش را از آنـــان نـــبرد اگر چه آنـــان فرمـــانش نبرند. و علی (علیه‌الســلام) فرمـــود (خداوند) رحیم است به بنـــدگان مـــؤمن. و از رحمت اوست که صد رحمت آفرید و از آن،

رحمت واحدی در همه آفریـدگان قـرار داد و با آن رحمت واحد، مردم به یک‌دیگر مهربان و دلسوزند.[27]

سیره مشترک

ادب دینی شروع کار با نام خدا، تنها ره آورد پیامبر خاتم (صلی الله علیه و آله) نیست، بلکه از طلیعه نامه حضرت سلیمان (علی نبینا و آله و علیه السلام) به ملکه سـبأ بر می‌آید که سایر پیامبران نیز کارها و مکتوبـات خـود را با کلمه طیبه بِسْـمِ اللَّهِ الـرَّحْمَنِ الـرَّحِیمِ آغـاز می‌کردند: قَـالَتْ یَا أَیُّهَا المَلَـؤا إِنِّی أُلْقِیَ إِلَیَّ کِتَـابٌ کَـرِیمٌ * إِنَّهُ مِن سُلَیْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ [28]؛ و از روایات اهل بیت (علیهم السلام) استفاده می‌شـود که همه کتب آسمانی با مضمون این کریمه آغاز شده است[29]؛ و این سیره مشـترک همه پیـامبران الهی بـوده است و در نامه کریمانه حضرت سلیمان (علی نبینا و آله و علیه السـلام) نیز پس از نام خدا، دعوت به پذیرش توحید مطـرح شـده است: أَلَّا تَعْلُـوا عَلَیَّ وَأْتُـونِی مُسْـلِمِینَ [30]ـ و نباید پنداشت که در این نامه توحیدی، سلیمان پیامبر نام خـود را بر نـام خـدا مقـدم داشـته است: إِنَّهُ مِن سُـلَیْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْـمِ اللَّهِ؛ زیـرا جمله نَّهُ مِن سُـلَیْمَانَ ادامه سـخن گزارشـگر (ملکه سـبأ) اسـت، نه طلیعه نامه حضـرت سلیمان.[31]،[32]

بسم الله در قرائت قرآن

الف: اول سـوره‌ها: چـون بسم الله در ابتـدای همه سوره‌ها یکی از آیـات قـرآن اسـت، هنگـام تلاوت از اول سوره‌ها، گفتن بِسْـمِ اللَّهِ الـرَّحْمَنِ الـرَّحِیمِ واحب است.

به جز سوره توبه (=برائت) که بدون بسم الله نازل شده است و نباید آن را در اول سوره برائت بخوانند.

ب: وسط سوره‌ها: در صورت شروع قرائت از وسط سوره‌ها، می‌توان بدون بسم الله یا با بسم الله شروع کرد. هر چند خواندن بسم الله الرحمن الرحیم فضیلت و ثواب زیادی دارد، ولی در وسط سوره برائت بهتر است بدون بسم الله و تنها با اعوذ بالله خوانده شود تا نشانه‌ای باشد از این که در ابتدای سوره برائت بسم الله وجود ندارد.[33]

- کسی که قرآن می‌خواند از هر جای قرآن باشد، (اول، وسط و یا آخر سوره) قبل از گفتن بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مستحب است بگوید: اعوذ بالله من الشیطان الرجیم
- پناه می‌برم به خداوند از شیطان رانده شده -[34]

خداوند متعال در سوره نحل به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می‌فرماید: فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ [35]. هنگامی که قرآن می‌خوانی، از شر شیطان مطرود به خدا پناه بر

علت تقدم اعوذ بالله بر بسم الله

سؤال: چرا اعوذ بالله را بر بسم الله مقدم داشتند؟

پاسخ: اعوذ بالله مثل صابونی است که با آن‌جامه‌های آلوده و چرکین را پاک می‌سازند؛ چون بنده عازم تلاوت قرآن شود، دهان آلوده به نامشروعات باشد، چون اعوذ بالله گوید دهان و زبان او پاک شود و شایسته آن گردد که کلام احدی را بر زبان گذراند.[36]

هنگام درماندگی

حضـرت علی (علیه‌السـلام) فرمـود: من از رسـول خـدا (صـلی الله علیه و آله) شـنیدم که فرمـود: هر گـاه به شدت در تنگنا قرار گرفتی و درمانده شدی بگو بسم الله الرحمن الرحیم و لاحـول ولا قـوه الا بالله العلی العظیم که به برکت این کلمات، بلاها و آفت‌ها از تو دور گـردد و از آن‌ها مصون و محفوظ بمانی.[37]

آمرزش الهی

در کتاب تفسـیر فاتحه الکتـاب در بحث مربـوط به بِسْـمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ و آمرزش الهی و مهربـانی او آمـده است: پیـامبر اکـرم (صـلی الله علیه و آله) فرمـود: روز قیامت بنده‌ای از اهل ایمان را حاضر کننـد، به او خطـاب شـودای بنـده من! از نعمت من در معصـیت اسـتفاده کـردی، هر چه نعمتم را بیشـتر کـردم تو بیش‌تر به گنـاه آلوده شدی.

بنده از خجالت معصیت سر به زیر می‌افکند. خطاب شود که‌ای بنـده من! سر بـردار که همـان سـاعت که معصـیت کردی تو را آمرزیدم.[38]

بنده‌ای دیگر را حاضر کنند که به خـاطر زیـادی گناهـانش سرافکنده است و از خجلت گناه در درگاه الهی می‌گرید. به او خطاب شود:ای بنده من! آن روز که گناه می‌کـردی و می‌خندیدی تو را (رسـوا و) شرمسـار نسـاختم، امـروز که خجـالت می‌کشی و گنـاه نمی‌کـنی و زاری می‌کـنی چگونه تو را عـذاب کنم، گناهـانت را بخشـیدم و به تو رخصت ورود به بهشت دادم.[39]

درسی از پیامبر (صلی الله علیه و آله)

روایت شده است: پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) آیه شریفه بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قرائت کرد و آن را بیست بار تکرار نمود تا در معناهای آن اندیشه کند، و ابوذر می‌گوید: رسول خدا یک شب این آیه شریفه را تلاوت نمود و تکرار کرد: إِن تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُکَ وَإِن تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّکَ أَنتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ [40]،[41]. (گر آن‌ها را مجازات کنی، بندگان تواند- و قادر به فرار از مجازات تو نیستند -؛ و اگر آنان را ببخشی، توانا و حکیمی.)

راه درمان یأس

برخی از بزرگان گفته‌اند: افتتاح سوره‌های قرآن با بسم الله و آغاز شدن کتاب خداوند با سوره فاتحه و قرار گرفتن بسم الله در ابتدای این سوره، دلیل قاطع است بر وسعت رحمت خداوند. دقت در همین امر بهترین و مؤثرترین درمان درد ناامیدی است. توجه به این مسأله که منشأ نزول قرآن همانا رحمت واسعه الهی است، مستلزم آن است که رهروان حقیقت در قبول امتثال امر الهی تعجیل کنند و از اکراه و سستی بپرهیزند تا امیدشان قوی‌تر گردد و ایمان و یقین داشته باشند که خداوند با قرار دادن بسم الله در آغاز قرآن و سوره فاتحه و توصیف ذات خود با رحمن و رحیم چگونه می‌شود که بر بندگان خود رحم نفرماید.

آورده‌اند که: سائلی بر در عمارتی با شکوه رسید و چیزی خواست، بر خلاف انتظارش چیز کمی به او دادند. تبری آورد و خواست آن بارگاه را خراب کند. پرسیدند: چرا چنین می‌کنی؟ به صاحب عمارت گفت: یا خانه

مطـابق عطـایت بسـاز و یا این که فراخـور عمـارت و درگـاهت عطا کن. این بخشش انـدک با این در بـزرگ نمی‌سازد.[42]

منبع:سبطین (این‌جا)

این‌جا این مطالب را نوشته:

حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) از امیرمؤمنـان علی بن ابی طـالب(علیه السـلام) روایت کـرده است که خداوند جل جلاله می‌فرماید: من سـزاوارم که سـؤال شـوم و نزدیکـترین کسی هسـتم که بسـوی او تضـرع شود.پس نزد آغاز هرکاری چه کوچک و بـزرگ *بِسـمِ الله الـرَّحمنِ الرَّحیم*بگوئید.یعـنی یـاری می‌جـویم بر این امر بخدایی که سزاوار نیست عبادتی بـرای غـیر او،آن کسی که فریـاد می‌رسد زمانیکه از او کمک خواسـته شـود.رسـول خـاتم محمـدبن عبدالله(صـلی الله علیه و آله)فرمودند هر کس از کاریکه برایش پیش آمده محزون باشد*بِسـمِ الله الـرَّحمنِ الرَّحیم*بگوید و نیتش بـرای خـدا خالص باشد و بقلبش باور داشته باشد جوابش از یکی از این دو حـالت خـارج نیست.یا به حـاجتش می‌رسد در دنیا،ویا پاداشش نزد خداوند محفـوظ می‌باشد در آخـرت ،و آن‌چه نـزد خداوند است بهـتر و بـاقی‌تر است بـرای مؤمنین.

هنگام عبور از صراط

زمانیکه مومن از صـراط عبـور می‌کند می‌گویدبِسـمِ *الله الرَّحمنِ الرَّحیم*،شراره اتش خـاموش می‌گـردد و گویدای مومن بگذر که نورت شراره مرا خاموش کرد

وقت وضو

اگر هنگـــام وضو *بِسـمِ الله الـرَّحمنِ الرَّحیم*بگـــویی نگهبانـانت آرام نگیرند از نوشـتن حسـنات تا زمـانی که فـارق شـوی.و زمـان جمـاع با حلال خـود، اگر*بِسـمِ الله الـرَّحمنِ الرَّحیم*بگـویی بـرایت حسـنه نویسـند تا غسل جنـابت کـنی و اگر فرزنـدی از این عمل بدنیااید بـرایت بعدد نفس زدنهای آن فرزند برایت حسنات باشد.

اسم اعظم

از علی بن الحسین امام سجاد(علیه السلام) روایت شده است که یکســال در پی هر نمــازی خــدا را بــرای اسم اعظم خواندم ،تا روزی بعد نماز فجر در رویا دیدم مردی به من گفت:اسم اعظم از جـــانب خـــدای متعـــال این استا*للّهم اِنّی اَسئَلُکَ بِاسمِ اللهِ اللهِ اللهِ اللهِ اَلَّذی لا اِلـهَ اِلّا هُـوَ رَبَّ العَـرشِ العَظیم*.حضـرت فرمودند بخـدا قسم این اسم را به چیزی نخواندم مگر اثر آن‌را دیدم.

جواز بهشت

رسـول خـاتم (صـلی الله علیه وآله) فرمودند: کسی از شما داخل بهشت نمی‌شود مگر بجواز*بِسمِ الله الـرَّحمنِ الرَّحیم*.این نامه‌ای است از خداوند جل جلاله بـرای فلان بن فلان، او را داخل بهشت کنید.آن بهشتی که رتبه اعلا دارد میوه‌هـای آن نزدیک است.نشسـته و خوابیـده از آن بهره گیرد.

ختم بِسمِ الله الرَّحمنِ الرَّحیم

جهت رفع گرفتاری‌ها و هر حـــاجت و مطلـــبی در یک مجلس 786 مرتبه*بِسـمِ الله الـرَّحمنِ الرَّحیم*بگوید و بعد از آن به همین عدد صلوات بفرستد.

نجات از بلا و مصیبت

جهت نجات از بلا و مصیبت و رفع گرفتاری بعد هر نمــاز 19 مرتبه*نِجاةَ مِّنکَ یا سَـیِّدَ الکَـریم ،نَجِّنا وَ خَلِّصـنا بِحَـقِّ بِسـمِ الله الـرَّحمنِ الـرَّحیم*.گفتن 786 مرتبه گفتن آن سریع الاثر است.گفتن 77 مرتبه با طهارت رو بقبله بعد از 3 صلوات اثر عجیب دارد.

جهت شهرت

گفتن 100 مرتبه*بِسـمِ الله الـرَّحمنِ الرَّحیم*بعد از نمــاز صبح بمدت 40 روز جهت شهرت بسیار موثر است.

هلاک ظالم

جهت هلاک ظالم 1000مرتبه*بِسمِ الله الرَّحمنِ الرَّحیم*و 1000مرتبه*اَلحَمـــدُلِلهِ*و1000مرتبه*لااِلــهَ اِلّا اللــهُ مُحَمَّدُ رَسولُ الله*بگوید و به ظالم نفرین کند، ظالم به اذن خدا هلاک یا معزول و مخذول گردد.

مانع هلاک

هرکس*بِسمِ الله الرَّحمنِ الـرَّحیم* را بر سر در مـنزل خـود بنویسد از هلاک ایمن است اگرچه کـــافر باشد(همچـــون فرعون با آن‌که ادعای خدای کرد مهلت داده شد و هنگام دعـای موسی(علیه السـلام)بـرای هلاک فرعـون،خـدا به

حضرت فرمود تو به کفر او مینگری من بآن‌چه بر سر در او نبشته است.

فرج و گشایش

امـام موسی بن جعفر(علیه اسـلام) فرمودند:هر کس را غم و انــدوهی باشد رو به آســمان 3 مرتبه*بِسـمِ الله الرَّحمنِ الرَّحیم*بگوید ،باذن خدا غم و اندوهش رفع شـود و در کـارش فـرج و گشـایش شـود. از مجربـات است که اگر سر به آسـمان بلند کـرده و سه مرتبه رو به آسـمان بگوید:*بِسمِ الله الرَّحمنِ الرَّحیم بِحَـقِّ بِسـمِ الله الـرَّحمنِ الرَّحیم*به شـــــرط آن که در حین گفتن پلک به هم نزند دعایش مستجاب شود.

مربع فتح و گشایش

هر کس این مربع را در ســاعت ســعد و نیک در شــرف آفتـــاب بنویسد و با خـــود همـــراه کند و روزی786 مرتبه*بِسـمِ الله الـرَّحمنِ الرَّحیم*بگوید و بعد132 مرتبه صلوات بفرستد مشکلات بر او آسان شود و صفای باطن پیدا کند(اگر به عدد لفظی بگوید بهتر است)

رفع اندوه

ذکربِسمِ الله الرَّحمنِ الرَّحیم وَلاحَـولَ وَ لا قُـوَّةَ اِلَّا بِاللـهِ العَلی العَظیمُ وَ صَـلَّی اللـهُ عَلی مُحَمَّدٍ وَّ آلِ مُحَمَّدٍ وَّ آلِـهِ الطَّیِّبینبرای رفع غم و انـدوه و گرفتـاری و آسـان شـدن امور مجرب است

فرار شیطان

حـــاج اســـماعیل دولابی(رحمةالله علیه):کسی که در کارهـایش *بِسـمِ الله الـرَّحمنِ الرَّحیم*بگـود،شـیطان از او غافل می‌شـــود،و او می‌تواندبه راهش بـــرود،و وقـــتی وجـــود خودش*بِســـمِ الله الـــرَّحمنِ الرَّحیم*مشـــود اجنه و شیاطین از او فرار می‌کنند.

نفی خواطر شیطانی

شیخ قائم شوشـتری(رحمةالله علیه):بـرای نفی خـواطر شیطانی می‌کویند که هیچ چیز بهتر از ذکر خــدا نیست و در بین اذکـــار،بهـــترینش این سه جمله است:*بِســـمِ الله الـــرَّحمنِ الـــرَّحیم وَلاحَـــولَ وَ لا قُـــوَّةَ اِلَّا بِاللـــهِ العَلی العَظیمُ،اَللّهِمَّ اِیاکَ نَعبُدُ وَ اِیاکَ نَستَعین*

رهایی از وسوسه‌های شیطانی

شـــیخ عبـــدالقائم شوشـــتری(رحمةالله علیه):هـــروقت شـــیطان وسوسه کـــرد و نتوانســـتید حریف شـــوید،هفت مرتبه بگوئید:*بِسمِ الله الرَّحمنِ الرَّحیم وَلاحَولَ وَ لا قُـــوَّةَ اِلَّا بِاللـــهِ العَلی العَظیمُ*نقل است که چـــون این ذکر را بگوئید هفت ملک به یـــاری شـــما بـــرای دفع شـــیطان می‌آیند.

واجب شدن بهشت

هـــرکس *بِســـمِ الله الـــرَّحمنِ الرَّحیم*ـــرا به خط زیبا بنویسد،بهشت برای او واجب می‌شود.

ختم*بِسمِ الله الرَّحمنِ الرَّحیم*

جهت گرفتن حـاجت و رفع گرفتـاری *بِسـمِ الله الـرَّحمنِ الرَّحیم*را بعدد12000مرتبه بخواند،بدین تـرتیب که بعد از

هزار مرتبه 2 رکعت نمـاز بخواند و پس از ختم از خـدای متعال حاجت خواهد.

وسعت رزق و رفع فقر

برای وسعت رزق و دفع فقر،پس از نماز صبح،بمــدت40 روز،روزی 70 مرتبه میخوانی: بِسمِ الله الرَّحمنِ الرَّحیم رَبِّ إنِّی لِمَا أَنزَلتَ إِلَیَّ مِن خَیرٍ فقیرٍ

زیادی نعمت

حضــرت محمد(صــلی الله علیه و آله) فرمودند:هــرکس خواهد خــانه‌اش به نعمت آبــادان باشد به ذکر شش گانه زیر بپردازد:

اول آن‌که در آغاز کارها بگوید: *بِسمِ الله الرَّحمنِ الرَّحیم*

دوم آن‌که چـــــون نعمـــــتی از راه حلال نصـــــیبش شد،بگوید*اَلحَمدُلِلهِ رَبِّ العَالَمین*

سوم چون که خطا و لغزشی کند،بگوید:اَسـتَغفِرالله رَبّی وَ أتُبُ إِلَیه

چهـــــارم این‌که چـــــون غم و انـــــدوه بر او هجـــــوم آورد،بگویدلاحَولَ وَ لا قُوَّةَ اِلَّا بِاللهِ العَلی العَظیمُ

پنجم آن‌که چون تدبیر کاری کند،بگوید:*مَاشَاءَاللهِ کَان*

ششم آن‌که چون از ستمگری بهراسد،بگوید:*حَسبُنَاللهُ وَ نِعمَ الوَکِیل*

در امان ماندن ازبلا

جهت در امـان مانـدن از هفتـاد بلا،بعد از نمـاز صـبح و مغــرب 7مرتبه بگویدبِســمِ الله الــرَّحمنِ الــرَّحیم.و در روایت دیگــری بــدین صــورت بگوید:بِســمِ الله الــرَّحمنِ الرَّحیم وَلاحَولَ وَ لا قُوَّةَ اِلَّا بِاللهِ العَلی العَظیمُ

شفای مریض

شــیخ مجتــبی قزویــنی خراســانی:هــرکس هفت روز،با وضو،تمام خطوط قرآن را یک به یک مسح نماید و بــرای هر خط یکبِسمِ *الله الـرَّحمنِ الرَّحیم*بگوید.چــون این ختم را بجا آورد،دست بر محل درد هر مـریض بگـذارد و بِسـمِ *الله الــرَّحمنِ الرَّحیم*بگویــد،به اذن خــدا مــریض شــفا یابد.هم‌چــــــــــــــــنین اگر کسی چهل روز، هر روز 1000مرتبهبِسمِ *الله الرَّحمنِ الرَّحیم*را بعد از نمـاز صـبح ختم گــــیرد،اگر بــــرای مریضبِســــمِ *الله الــــرَّحمنِ الرَّحیم*بنویسد که بیمـار با خـود همـراه کند یا به آب یا به حبه قندی بخواند و مریض بخورد شفا یابد.

شروع جشن حنوکا

با سلام خدمت عزیزان با توجه به این‌که از هفته دیگر ایام جشن منحوس حنوکا شروع می‌شود. پیشتر گفته شد که هم زمان با این‌که کلیمیان ایران و سرتاسر جهان این ایام را جشن می‌گیرند. انجمن‌های مخفی نیز مراسم‌های جادوی سیاه آیینی در سرتاسر جهان برگزار می‌نمایند. پیشتر به اندازه‌ای که لازم بود در این باره در کانال سخن گفتم. و توصیه‌هایی نیز به خوانندگان نموده ام. که لینک مطالب را در اختیار شما عزیزان می‌گذارم. این مراسم‌ها در کشور ما در 11 کلان شهر برگزار می‌شود. اگر در شهرهایی نظیر طهران و کرج و اصفهان و شیراز و ارومیه و مشهد و رشت و اهواز و کرمانشاه و تبریز هستید شاید بیشتر تاثیر این مراسم‌ها را احساس نمایید. پیشتر گفته‌ام که توصیه می‌نمایم که جز به ضرورت در این ایام در شب‌ها به بیرون نروید. علی الخصوص در شب جمعه و.شب شنبه شبات و حتی شب یلدا نیز بیرون نروید.

اما به عزیزان ساکن شهرهای نامبرده شده علی الخصوص شهر طهران توصیه می‌نمایم در هنگام غروب آفتاب به آسمان گاهی خیره شوید. در بعضی مناطق شهر طهران شما ظلمت عجیبی را مشاهده می‌نمایید که عادی نیست. با عکس و فیلم شاید نتوان عمق این ظلمت را نشان داد. در عکس تنها یک ظلمت یا توده ابر تاریک دیده شود. اما فردی که آن را از نزدیک مشاهده نماید اگر دارای حس باطنی قوی باشد می‌تواند به راحتی تفاوت را تشخیص دهد و عمق این ظلمت را حس نماید.

به هر حال ما با سرعت به سـمت آخرالزمـان می‌رویم و این اتفاقـــات باید بیفتد و هر چه جلـــوتر بـــرویم عمق فاجعه بیشـتر خواهد شد. بـار دیگر بخش‌هـایی از خطبه استاد علی الاطلاق خـویش حضـرت مولانا زین الـدین را می‌آورم: {آن‌گاه که کدورت از آفاق تا انفس از بـالا تا پایین منشور گردد کدورت دلها نیز زیاده گردد و تـیرگی همه جا منتشر گردد.

تکثر هر چه تیرگی است؛ جهـان را به هبـوط کشـانیده تا روز موعـود که میعـاد کننـدگان و میثـاق بسـتگان در روز نخست در صـفوف خـود ایسـتاده و دو صف حق از باطل جـــــدا تشـــــکیل شـــــده و حق بر باطل خط بطلان کشیده.}منظور از میثاق بستگان در روز نخست یاران و اصحاب حضرت صاحب الامر عجل اللّه هستند که در عالم ذر یا همـان عـالم ارواح در عهد الست بـربکم از دسـتان حضرتش ساغر نوشیده‌اند و با حضرتش عهد بسته‌اند که در این عـالم یـاور حضـرتش باشـند. در واقع زبـان حـال یاران حضـرتش این شـعر حافظ شـیرازی است. که بعید نیست در مورد حضرتش باشد. {تا زمیخانه و می‌نـام و نشان خواهد بود

سر ما خاک ره پیر مغان خواهد بود

حلقه پیر مغان از ازلم در گوش است

بر همانیم که بودیم و همان خواهد بود}

نکته1:ـ مطمئناً آن دسته از خوانندگان عزیزی که سـاکن کلان شهرهای بزرگ هستند و در سـال‌های گذشـته با ما همراه بودند حتی اگر به نیمی از توصـیه‌های گفته شـده عمل کـــرده باشـــند. مشـــکل خاصی را تجربه نکرده‌اند.

توصیه‌های گفته شـده بیشـتر بـرای محکم کـاری است و اگر در فامیل دوست و آشـــنا شخصی بی‌علت دچـــار سردرد یا قلب درد شده باشد. نگران نباشید ممکن است طبیعی باشد. آن شـاالله مومـنین این ایـام را به راحـتی سپری خواهند نمود.

نکته2:ـ همانگونه که پیشتر گفته شد آخرالزمان بـرهه‌ای خواهد بود که موجودات تمام عوالم مرتبط با زمین مادی (سه جهـان و پنج مُلک و نُه عـالم) درگـیرش هسـتند و ظهور تمام عوالم را دربر می‌گیرد و از آن‌جایی که زمین مادی ما در مرز عـالم میـانی با عـالم زیـرین قـرار دارد. ورود موجودات دخـانی که خلقتشـان از دود است در این ایام که تاریک‌ترین ایام است از عوالم زیرین به زمین ما راحت‌تر است. هر چند شهود این موجـودات چشم خـاص می‌خواهد متفاوت از چشم دیدن جنیان.

نکته3:ـ باید توجه داشت که بسیاری از کلیمیـان تنها عید مـــذهبی خـــود را برگـــزار می‌نمایند و ممکن است از مراسم‌های انجمن‌های مخفی در این ایام بیخـبر باشـند. هر چند که سرانشان به خوبی خبر دارند.

نکته 4:ــ طبق رصـــدهای ما امســـال زمـــان مراسم‌های مقدماتی از امشب شروع و تا شب ژانویه تا یـازدهم دی مـاه ادامه خواهد داشت. هم‌چـنین چـون ما در شب یلـدا تولد ایـــزد مهر را داریم. و این موجـــود الهی (محتملاً فرشـته حجرالاسـود) با خورشـید و نـور خورشـید پیوند دارد. و ما در 5 دی خورشـید گـرفتگی را در بـرج جـدی داریم. بر طبق رصدها امسال جمع کثیری از انجمن‌هـای مخفی به مرکـــزیت کشـــور ترکیه در جهـــان اقـــدام به فراخـــوانی خبیثه ملعونه «مدوسا» خواهند نمـــود.حجم

مراسم‌ها در اهــواز و شــیراز و ارومیه احتمــالا بیشــتر خواهد بود.

تصویر سمت چپ: شمعدان نُه شاخه حنوکا

تصویر سمت راست: درخت کریسمس

این دو مراسم تقریباً در بازهٔ زمانی نزدیک به هم انجــام می‌شوند.

تصـویر جـرج بـوش رئیس جمهـور اسـبق آمریکا در حـال روشن نمـــودن شـــمعدان جشن حنوکا در دوران ریاست جمهوری خویش

تصـــویر بیل کلینتـــون رئیس جمهـــور اســـبق آمریکا و همسرش هیلاری کلینتـون در حـال روشن نمـودن شـمع عید حنوکای یهودیان، با حضور کودکان یهودی.

تصویر باراک اوباما رئیس جمهور اسبق آمریکا در دوران ریاست جمهــوری‌اش در حــال روشن نمــودن شــمع عید حنوکای یهودیان

تصویر خواهر فدریکا موگریـنی، مسـئول سیاست خارجه اتحادیه اروپا در حــال روشن نمــودن شــمع عید حنوکــای یهودیان.

جای سلفی بگیران براستی خالیست!

تصویر ایوانکا ترامپ دختر یهـودی شـده دونالد تـرامپ و همسر یهودی‌اش جرد کوشنر در مراسم عید حنوکا

تصـویر شـمعدان نُه شـاخه مختص جشن حنوکا در کنـار دیـوار نُدبه (הכותל המערבי= دیـوار غـربی) در قـدس اشغالی

{توصیه‌هایی دربارۀ ایام جشن حنوکا}

همزمان با این‌که کلیمیان در سرتاسر جهـان حنوکا را به عنـوان یکی از اعیـادخویش جشن می‌گیرند. انجمن‌هـای مخفی اعم از فراماسونری و ایلومینـاتی و ایشـتاریان و ست و رابسن و ... به کـــثیف‌ترین شـــکل ممکن مراسم حنوکا را جشن می‌گیرند.

1: اگر ساکن شهرهای بزرگ هستید.

ترجیحـاً از هنگـام غـروب آفتـاب جز به ضـرورت بـیرون نروید! زیـــرا مراسم‌های‌شـــان از غـــروب آفتـــاب کم کم شروع می‌شود. و به طور خاص از سـاعت ده شب الی 2 بامداد با بیشترین حجم انجـام می‌شـود. بنـابراین در این شب‌ها تاثیرات بیشتر است.

2 اگر در شهرهای بزرگ ساکن هستید وای فای مـنزل و رسیور و دستگاه‌های دیجیتال، حـتی موبایل خـویش را خـاموش نمایید. زیـرا با توجه به بعضی دسـتگاه‌هایی که در اختیـار دارند. اصـوات مراسم‌های خـویش را به شـکل فرکانس‌های قابل دریـافت توسط این دسـتگاه‌ها تبـدیل می‌نمایند. و در سـطح شـهر ارسـال می‌نمایند. بنـابراین حتی المقدور دستگاه‌ها را از سیم بکشید.

عزیزانی که در سایر شهرها ساکن هستند. نیز می‌توانند دستگاه‌ها را از برق بکشند. زیرا کار از محکم کاری عیب نمی‌نماید.

3: اگر رادیوهای قدیمی چهل پنجـاه سـال پیش را (که امروزه عتیقه محسوب می‌شود) را در اختیار دارید.

می توانید این رادیوها را در طـــــول روز بر روی رادیو قـــرآن بگذارید. و با صـــدای هر چند کم در محیط قـــرآن پخش شود.

این عمل هر چند تــأثیر انــدک دارد ولی بی‌تــأثیر نیست. بخصوص اگر تلاوت قرآن زنده باشد.

4: اگر مشـکل قلـبی دارید کمـتر در این ایـام هنگـام غــروب آفتــاب از مــنزل خــارج شــوید. و تلاوت ســوره انشـراح پس از نمازها یک بـار و در طـول روز به مـیزان تـوان مفید است. هم‌چـنین تلاوت سـوره مبارکه حمد به عدد 40 یا 70 یا 100 بار در روز در یک ختم بـرای همه بیماران توصیه می‌شود.

با توجه به این‌که ما در ایـــام وارونگی هـــوا و آلـــودگی عجیب هوا به سر می‌بـریم. حتما در قـرائت سـور حمد و انشراح بیماران کوتاهی ننمایند.

5 در این ایام از خوردن غذاهای چرب و سـودا زا حـتی المقدور خودداری نمایید.

6 در حنوکا امسال، فقیر برای شـیعیان قـرائت سـوره شمس اندکی پیش از طلول آفتاب 10 بار و اندکی پیش از غروب آفتاب 10 بار. و قرائت سوره مبارکه ضحی 12 بار پیش از اذان ظهر یا حتی پس از نماز ظهر

و قـرائت یکبـار سـوره مبارکه فجر را در بین الطلـوعین توصیه می‌نمایم. این دستور می‌تواند به تقویت شمس و

ضـــــحی کمک نماید و از تقـــــویت خبیثه ملعونه مدوسا جلوگیری نماید.

7 خواندن آیه الکرسی پیش از تمـامی نمازهـای واجب یک بار و پس از نمازها سه بار

به همراه چهار قل پس از تمامی نمازها یکبـار و آیه نـور نیز یکبار پس از تمامی نمازهای واجب توصیه می‌شود.

هم‌چنین خواندن آیه الکرسی به عددهای 11 تـایی و 22 تایی و 33 تایی الی 77 بار پس از غروب آفتاب توصـیه می‌شود.

حـداقل 11بـار خوانـده شـود. و هر 11بـار در یک نـوبت خوانده شود.

ذکر لاحول و لاقوه الله الا بالله العلی العظیم 100بار

و ذکر دافع بنا به حـال درونی بی‌عـدد در شب‌ها مناسب است.

هنگـام خـواب نـیز حمد یکبـار چهـار قل یکبـار و انشـراح یکبار و آیه الکرسی سه بار خوانده شود.

8 دقت کنید اگر دچار سـردردهای غـیر عـادی و یا قلب دردهای غیر عادی شدید، ممکن است منشأ غـیر طـبیعی داشته باشد. بنابراین سریع به قرص و دکتر پناه نبرید.

9 ممکن است برایتان جالب باشد.

ولی گوش کردن به مداحی‌هایی که اشک شـما را جـاری می‌نماید. و یا گریه بـــرای امـــام حســـین (ع) و یا دیـــدن فیلم‌ها و یا موسیقی‌هایی که احساسات شـــما را تحریک

می‌نماید و بــاعث می‌شــود که اشک بریزید. مفید است. زیرا باعث رقیق القلب شدن شما می‌شود.

زیرا مراسم‌های‌شـان بـاعث سـنگدلی و نـوعی قسـاوت قلب می‌شود.

هم‌چنین ذکر رئـوف 100بـار در بین الطلـوعین یا پس از نماز ظهر توصیه می‌شود.

: اگر حس گناه به سراغتان آمد سعی کنید که در داخل جمع قرار بگیرید. زیـرا در تنهـایی میل به گنـاه بیشـتر و افکار منفی بیشتر به سراغ شخص می‌آید.

1 1 زیارت مکان‌های مقـدس در این ایـام بسـیار مفید است. ترجیحاً روزها به زیارت روید.

1 2 هر روز غسل و یا حمـام نمـودن نـیز در این ایـام مفید است.

شیطان پرستان مشهورهالیوود

هالیوود همواره در پروژه‌های سینمایی و تلویزیونی خود به طـــور آشـــکار از نمادهـــای فراماســـونری و شیطان‌پرســـتانه اســـتفاده کـــرده و در این امر هیچ واهمه‌ای نداشته است.

کمپـــانی صهیونیســـتی «بـــرادران وارنر»، یکی از تولیدکنندگان محصـولاتی از این دست است که بـرای آن مصادیق زیادی وجود دارد.

فیلم «شیوع» با بازی «مت دیمـون» و «گـوینت پـالترو» از جمله این آثار است.

«شیوع» داستان حدود یک میلیـارد از جمعیت کـره زمین است که توسط ســازمان ســیا/پنتــاگون/گــروهی از نژادپرستان محکوم به فنا می‌شوند.

در این فیلم علاوه بر تبلیغ ســازمان‌های خــاص(نظــیر CDC، WHO، FEMA و ارتش آمریکا)، ترسی فراگیر به مخاطب القاء می‌شود ترسی که در سـایه آن به هیچ‌کس نمی‌توان اعتماد کرد، حتی نمی‌توان به آغوش گرم مـادر به عنـوان یک مـأمن نگـاه کـرد، در کنـار این تـرس تمـام افـراد آگـاه و بـاخبر در بندند که تمـامی این افکـار زیر مجمــوعه‌ای از تفکــرات فرقه انحــرافی کابالیست‌های یهودی است.

فیلم «تعـویض» به کـارگردانی «دیوید دوبکین» نـیز یک فیلم کمدی از کمپانی «برادران وارنر» است که داسـتان آن درباره دو دوستی است که یکی بی‌قید و بند و معتــاد به ماریجوآنا و دیگـری مـردی متاهل و متعهد با دو فرزند

است که در یک شب آرزو می‌کنند که جایشـان با یک‌دیگر عوض شود و آرزویشان به واقعیت می‌انجامد.

در این فیلم، همچون آن‌چه که در افکـار فراماسـونرها و شیطان‌پرست‌ها وجـــود دارد، تمـــام شخصـــیت زن در موجـودی شـیطانی و اغـواگر و مـادر شـیاطین خلاصه می‌شود.

یکی دیگر از نمادهـــای شیطان‌پرســـتانه‌ای که در فیلم «تعویض» مشاهده می‌کنیم، زمانی است که دو شخصیت اصلی فیلم همزمـان با ادرار کـردن در آب، آرزو می‌کنند و آرزویشان برآورده می‌شود.

در کنـــار فیلم «تعـــویض»، فیلم «خمـــاری 2»ـ ســـاخته می‌شود که ظاهرا صرفا یک فیلم کمدی بسـیار بـامزه و سرگرم کننده است.

در تمام فیلم یک مونولوگ با این مضمون وجـود دارد که همه شخصیت‌ها یک شیطان غـالب در درون خـود دارنـد، یک تفکر شیطان‌پرســـتانه دیگر که به همـــان مـــالکیت شیطان بر جسم و روح انسان برمی‌گردد.

«نیکولاس دوپلسیس»، محقق در نمادهای فراماســونری و شـــیطان پرســـتانه بر این عقیـــده است که شـــیطان پرسـتان‌هالیوود به بـازیگرانی که نتوانند کنـترل آن‌ها را در دست بگیرند علاقه چندانی ندارند و انتخـاب اولشـان، بـازیگرانی است که به نـوعی با مشـکلاتی چـون اعتیـاد دست و پنجه نـــرم می‌کنند و این یکی از دلایلی است که بسیاری از این بـازیگران آخر و عـاقبت چنـدان مطلـوبی ندارند.

«دوپلسیس» متذکر می‌شود: «چارلی شین» از جمله این بازیگران است، کمتر کسی است که نداند که او یک معتاد حرفه‌ای و دائم الخمر است. «کمپانی برادران وارنر» نیز در یکی از پروژه‌های سینمایی با او قراردادی بالغ بر 25 میلیون دلار امضاء می‌کند و در کنار آن مواد او را نیز در طول فیلمبرداری تأمین می‌کند.

این محقق آمریکایی تاکید می‌کند: به هیچ عنوان نمی‌توان باور کرد که‌هالیوود به شما اجازه دهد که در شوهای پرزرق و برق باقی بمانید و هر ساله 100 میلیون دلار به جیب بزنید و در عوض روحتان را به آن‌ها نفروشید.

«دوپلسیس» در ادامه به «هیث لجر»، بازیگر فیلم‌های «کوهستان بروکبک» و نقش جوکر در فیلم «بتمن: شوالیه تاریکی» اشاره می‌کند و این‌طور ادامه می‌دهد: «هیث لجر»، هرگز سابقه استفاده از مواد مخدر نداشت تا آن‌که با کمپانی برادران وارنر قرارداد بست و تنها مدتی بعد در آپارتمانش در نیویورک درحالی که بر اثر استفاده بیش از حد کوکائین درگذشته بود، پیدا شد.

دوپلیسیس معتقد است که عامل اصلی اعتیاد و سرنوشت غم‌انگیز «هیث لجر»، کمپانی «برادران وارنر» است که خیلی راحت این مواد را در اختیار بازیگرانش می‌گذارد.

او در وبلاگ خود نیز به این مطلب اشاره می‌کند و عنوان می‌کند: در حقیقت زمانی‌که از طریق اخبار متوجه شدم که «لجر» برای بازی در فیلم «شوالیه تاریکی» با کمپانی «برادران وارنر» قرارداد بسته است،

همـــان موقع با خـــودم گفتم که به زودی او به دردسر خواهد افتاد. «لجر» نابود شد، مواردی از این دست زیـاد است آن‌چنان‌که ضـروری می‌بینم که به زودی کتـابی در این باره بنویسم.

«بـــراد پیت»، یکی دیگر از قربانیـان کمپـانی «بـــرادران وارنر» است که توانست خـــود را از این منجلاب نجـــات دهد.

او که 20 سال پیش در فیلم «مصاحبه با خون‌آشـام» در کنار «تام کروز» خوش درخشید، این پروژه سـینمایی را یکی از بـدترین و تـاریکترین خـاطرات حـرفه‌ای خـود می‌داند چـون به گفته خـود در طـول سـاخت این فیلم بدترین بلاها را به سر خود آورده و گویی عقل در سرش نبوده است.

اگرچه او در مصـاحبه خـود هیچگـاه به این مسـئله که منظـورش از بـدترین بلاها چه بـوده اشـاره نکـرد ولی با توجه به گفته‌هـای «دوپلسـیس»، می‌تـوان در این بـاره حدس‌هایی زد.

فیلم «مصاحبه با خون‌آشام» داسـتان خون‌آشـامی است که داسـتان زنـدگی‌اش را بـرای یک روزنامه‌نگـار تعریف می‌کند.

اگرچه «براد پیت» تاکنون به صراحت اعلام نکرده که یک شـــیطان پرست است ولی چند ســـال پیش در یکی از مصـــاحبه‌هایش اینگونه عنـــوان کـــرد: من در یک محیط بسـیار مسـیحی و سـالم و خـانواده‌ای دوست داشـتنی بزرگ شدم ولی در همان فضا پارامترهایی وجـود داشت که بـرای من قابل درک نبـود. من با تردید به آن‌ها نگـاه

می‌کردم. این تردید تا زمان بزرگسالی با من همراه بود تا آن‌که با چیز جدیدی آشنا شدم و آن شیطان پرستی بود که به خوبی جوابگو بود.

«جانی دپ»، دیگر بازیگر مطرح‌هالیوود با آن‌که همواره یک انگشتر اسکلت نشان (یکی از علائم شیطان پرستی) در دست دارد که هیچگاه آن را از خود جدا نمی‌کند ولی تاکنون به صراحت به این موضوع اعتراف نکرده است.

با اینحال او از جمله بازیگرانی است که نامش در بسیاری از لیست‌هایی که از اسامی‌هالیوودهای شیطان پرست منتشر شده، موجود است و دلیل آن حضور او در برخی میهمانی‌های شیطان پرستان و دوستی با افرادی است که به صراحت به شیطان‌پرست بودنشان اعتراف کردند.

مطلب شائبه برانگیز دیگری که در مورد او وجود دارد، به چهار سال پیش برمی‌گردد، زمانی‌که دو مرد آمریکایی به نام‌های «چارلز جیسون بالدوین» و «جسی لیود میسکلی» به اتهام قتل سه کودک 8 ساله در یکی از محافل آئینی شیطان پرستان دستگیر و به حبس ابد محکوم شدند، «جانی دپ» یکی از چند نفری بود که نسبت به محکومیت آن‌ها به شدت اعتراض کرد و حتی در یکی از برنامه‌های تلویزیونی شبکه سی‌بی‌اس آمریکا حاضر شد و از این دو تن حمایت کرد.

«لیندسی لوهان»، بازیگر و مدل آمریکایی که مشهور به دختر بدهالیوود است سال گذشته در کنار جنجال‌های زیادی که به خاطر اعتیادش به مواد مخدر و مشروبات

الکلی به پا کرده بود با اعلام خبر شیطان پرست شدنش بار دیگر در صدر اخبار ایستاد.

او در یکی از مصاحبه‌هایش به صراحت اعلام کـرد که یک کاتولیک به دنیا آمده و تاکنون نیز یک کاتولیک بـوده ولی اکنون قصد دارد که یک کابالیست شود.

«بیانسه»، خواننـــده و هم‌چـــنین بـــازیگر ســـینما که در فیلم‌هـایی چـون «پلنگ صـورتی» و «دخـتران رویـایی» ایفای نقش کرده است، یکی از کسانی است که تـاکنون بارها به صـراحت به شـیطان پرست بـودن خـود اعـتراف کـرده و همـواره در کنسـرت‌هایش از نمادهـای شـیطان پرستی استفاده می‌کند.

او معتقد اسـت، زمـانی که روی صـحنه می‌رود، یک روح شیطانی به نام «ساشا فیرث» او را تسخیر می‌کند.

«بیانسه» در این بـاره می‌گوید: زمـانی که مـردم با من ملاقـــات می‌کننـــد، انتظـــار دارند که ساشا را ببینند و حقیقتا هیچ کس مثل او نیســت، او کارهـایی می‌کند که من قادر به انجامشان نیستم، کمی پیش از آن‌که اجرایم را شـروع کنم، دسـتم را بـالا می‌بـرم و از همـان موقع است که احســـاس می‌کنم که چـــیزی در دورنم شـــکل می‌گیرد و زمانی که روی صـحنه می‌روم، اینگـار که روح در بدن ندارم به طوری که اگر پایم را بـبرم و یا حـتی از بلنـــدی به پـــایین پـــرت شـــوم به هیچ عنـــوان احســـاس نمی‌کنم، فوق‌العـــاده نـــترس می‌شـــوم و هیچ کـــدام از اعضای بدنم را حس نمی‌کنم.

مـــــدونا، لیـــــدی گاگا و ریحانـــــا،خواننـــــده، مـــــدل و بازیگران‌هـالیوودی از دیگر کسـانی هسـتند که به طـور

آشـــکار با علائم شـــیطانی در برابر دید عمـــوم ظـــاهر می‌شوند.

مدونا

لیدی گاگا

لیدی گاگا

بنا براین گزارش، ساتانیسم، کابالیسم و ایلومیناتی و... همه و همه فرقه‌هـــایی از شـــیطان پرســـتی هســـتند که امـــــــروزه نه تنها در آثارهـــــــالیوودی که در میـــــــان ستارگاناینصنعت سینماییبه شـــدت رواج یافته تا آن‌جا که امروزه اخلاق‌گراهای غربی نیز به این مسـئله معترفند و نسبت به آن ابراز نگرانی می‌کنند.

صاعقه در سیاره‌های مشتری و زمین شبیه هم است

در سال 1979 وجود صاعقه در سیاره مشتری توسط فضاپیمای "وویجر1"ـ (Voyager 1)ـ 1979 شناسایی شد، اکنون یک مطالعه جدید نشان می‌دهد که اصابت صاعقه در غول‌های گازی سیاره مشتری مشابه زمین است.

فضاپیمای "جونو" (Juno)ـ که در سال 2016 در مدار قطبی سیاره مشتری قرار گرفت، به مطالعه صاعقه این غول‌های گازی می‌پرازد.

پیش از این دانشمندان بر این باور بودند که بروز صاعقه در مشتری متفاوت است در حالیکه اکنون نظری دیگر دارند. در مطالعه‌ای که اخیرا در مجله " Nature " منتشر شد، دانشمندان بر این باورند که شباهت‌هایی میان صاعقه در مشتری و صاعقه در زمین وجود دارد. آن‌ها هم‌چنین دریافتند که صاعقه در مشتری در ابعاد مختلف نیز می‌تواند کاملا متفاوت باشد. هر دو نوع صاعقه هنگام وقوع در آسمان، موجب انتشار امواج رادیویی می‌شوند.

پیش از مطالعه یافته‌های فضاپیمای جونو، دانشمندان مطمئن نبودند که آیا صاعقه در مشتری ممکن است به طور قابل توجهی ضعیف‌تر از صاعقه در زمین باشد یا خیر.

سیگنال‌های صاعقه در مشتری در محدوده طیف رادیویی کیلوهرتز ثبت شده است. پس از نزیک شدن فضاپیمای جونو به سیاره مشتری، این فضاپیما توانست

انفصال صاعقه را شناسایی کرده و آن‌ها را در محدوده مگا هرتز و گیگا هرتز قرار دهد.

دانشمندان دریافتند صاعقه در مشتری چند تفاوت با صاعقه در زمین دارد. فعالیت‌های صاعقه‌ای بسیاری در نزدیکی قطب‌های این سیاره وجود دارد، اما هیچ یک از آن‌ها در خط استوا نیستند در حالیکه بخش عظیمی از صاعقه‌های زمین در نزدیکی خط استوا رخ می‌دهند.

به دلیل دریافت بخش زیادی از حرارت خورشید، بیشتر صاعقه‌های زمین در نزدیکی خط استوا رخ می‌دهند. خط استوا بخش عظیمی از تابش خورشیدی را دریافت می‌کند که این عمل باعث ایجاد هوای مرطوب و گرم و در نتیجه سبب ایجاد رعد و برق می‌شود اما این روند در سیاره مشتری به گونه‌ی دیگری است.

در سیاره مشتری بخش عظیمی از گرما، از خورشید بدست نمی‌آید زیرا این سیاره 25 برابر کمتر از زمین، نور خورشید دریافت می‌کند و این در حالی است که بخش زیادی از گرمای مشتری عمدتا از خود این سیاره حاصل می‌شود.

همانند زمین، گرم‌ترین قسمت سیاره مشتری نزدیک استوا است و این گرما باعث ایجاد ثبات در محیط فوقانی نزدیکی خط استوا می‌شود. این قطب‌ها ثبات جوی ندارند و این گازهای گرم داخل مشتری را قادر می‌سازد تا به جو بروند که این کار سبب به وجود آمدن صاعقه می‌شود.

محققان هم چنین بزرگ‌ترین پایگاه داده رادیویی با فرکانس پایین را در اطراف مشتری ایجاد کردند. این

پایگاه بیش از 1600 سیگنال فضاپیما جونو را جمع‌آوری کــرده است و قــادر است در هر ثانیه چهــار صــاعقه که ســـرعت آن مشـــابه صـــاعقه در زمین است را ثبت کند. سیزدهمین پــرواز فضــاپیمای جونــو، در 16 جــولای (25 تیر) انجام خواهد شد.

صدا چیست؟

در علم فیزیک، صدا ارتعاشی است که بعنـوان موج‌هـای مکـانیکی صـوتی، فشـار و تغیـیر مکـان، در محیط‌هـای رسانا مثل هوا یا آب گسترده می‌شـود. در فـیزیولوژی و روانشناسی، صدا شکل دریافت و ادراک شده‌ی این نـوع امواج توسط مغز است. انسان‌ها قـابلیت شـنیدن امـواج صدا با محدوده‌ی فرکانسی 20 تا 20 کیلو هرتز را دارند. صداهای بـالای 20 کیلـوهرتز فراصـوت Ultrasound و صداهای کمتر از 20 هرتز فروصوت Infrasound نامیده میشوند. حیوانات دیگر محدوده شنوایی متفاوتی دارند.

علم اکوستیک

علم آکوســـــتیک، علمی فراگـــــیر میباشد که با بررسی موج‌های مکانیکی در گازها، مایعـات و جامـدات سـروکار دارد و شـامل ارتعاشـات، صـدا، فراصـوت و فروصـوت می‌شود. دانشمندی که در زمینه‌ی آکوسـتیک کـار می‌کند آکوستیشن (متخصص علم صـــــدا) وکه فـــــردی که در زمینه‌ی مهندسی صـدا فعـالیت می‌کند را مهنـدس صـدا مینامند.

تعریف

برای صدا دو تعریف وجود دارد:

الف- صـدا را بعنـوان نوسـانی در فشـار، سـختی، تغیـیر مکان ذره‌ای، شـدت ذره‌ای و... که در محیط‌هـایی دارای نیروهــای درونی مثل (چســبنده و ارتجــاعی) گســترش میابد و یا انطبـاق این نواسـانات گسـترده شـده تعریف کرده‌اند.

ب- حساسیت شنوایی تحریک شده بوسیله‌ی ارتعاشـاتی که در تعریف اول گفته شد.

فیزیک صوت

آزمایشی وجود دارد که بوسیله‌ی دو چنگال نوسـان سـاز تیونینگ که معمـــولا فرکـــانس یکســـانی دارند انجـــام می‌شـــــود. به یکی از چنگال‌ها با چکشی پلاســـــتیکی برخوردی صـورت میگـیرد. با این‌که چنگـال تیونینگ دیگر مورد اصابت قرار نگرفته، واضـحا تحت تـاثیر ارتعاشـات حاصل از تغییرات دوره‌ای در فشـار و تـراکم هـوا، که با چنگال دیگر برخورد می‌کند قرار میگیرد و بین دو چنگـال رزونانس اکوستیک ایجـاد می‌شـود. اما اگر تکه‌ای فلـزی را روی چنگـــال قـــرار دهیم میبیـــنیم که این اثر خفه می‌شود و تحرکات کاهش یافته و کمتر مشخص میشـوند و ارتعاش به آن شکل که باید انجام نمی‌شود.

صوت می‌تواند در محیط‌هایی مثل هـوا آب و جامـدات به شکل امواج طولی و هم‌چنین عرضی در جامـدات منتشر شـــود. امـــواج صـــوتی بوســـیله‌ی یک منبع صـــدا مانند دیــافراگم مــرتعش، اســپیکرهای اســتریو و غــیره تولید میشوند. منبع صدا ارتعاشاتی را در محیط اطــراف تولید می‌کند. وقتی منبع به مرتعش کــردن محیط ادامه میدهد این ارتعاشــات با ســرعت صــوت از منبع گســترش پیــدا می‌کند و امـواج صـوت را تشـکیل می‌دهند. در فاصـله‌ای مشخص از منبع فشار، شــدت و جابجــایی در محیط و در زمانهای مختلف متفاوت‌اند. فشار، شدت و تغیــیر مکــان بصـورت لحظه‌ای در فضا تغیــیر می‌کنند. در نظر داشــته باشید که ذرات محیط با امواج صدا حــرکت نمی‌کنند. این بــرای یک جامد بصـورت ذاتی مشـخص است و در مـورد

مایعـــات و گازها هم صـــدق می‌کند. (به این معـــنی که ارتعاش ذرات موجود در گـاز یا مـایع نوسـانات را منتقل می‌کنند در حالی که موقعیت ذرات محیط در طول زمـان تغیـــیری نمی‌کند). در حین گســـترش، امـــواج می‌توانند بدست محیط منعکس، منکسر یا تضعیف شوند.

رفتار گسترش صدا بطور معمول با سه عامل تحت تاثیر قرار میگیرد:

ارتباطی پیچیده میان چگـالی و فشـار محیط. این رابطه تحت تـاثیر دما ست و سـرعت صـوت در محیط را تعـیین می‌کند.

جنبش خـــود محیط. اگر محیط تحـــرک داشـــته باشد این حرکـات ممکن است سـرعت واقعی صـوت را بسـته به جهت حرکت کاهش یا افزایش دهد. بـرای مثـال صـدایی که در بـاد حـرکت می‌کنـد، اگر صـدا و بـاد در یک جهت باشـند، صـوت بوسـیله‌ی بـاد سـرعت گسـترش خـود را افـزایش میدهد. اگر بـاد و صـوت در جهت مخـالف هم حـرکت کنند سـرعت بـاد بـاعث کـاهش سـرعت صـوت می‌شود.

ویسکوزیته‌ی محیط یا همان را روانی محیط. چسـبندگی و ناروانی محیط سرعت تضعیف صوت را تعـیین می‌کند. در بسیاری از محیط‌ها مانند هوا و یا آب بدلیل چسـبنگی تضـعیف صـدا نـاچیز می‌باشد. وقـتی صـوت در محیطی حرکت می‌کند که ویژگی‌های فیزیکی ثابتی نـدارد ممکن است انکسار پیدا کند.(همگرا یا واگرا شود).

امـــواج صـــوتی ممکن است با اســـتفاده از آینه‌هـــای پارابولیک و وســـایلی که صـــدا تولید می‌کنند مشـــاهده

شوند. انرژی حمل شده بوسیله‌ی یک موج صوتی نوسان کننده، بین انرژی پتانسیل فشردگی اضافی (در صورت طولی بودن موج) یا جابجایی افقی کشش ماده (در صورت متقاطع بودن امواج) و انرژی جنبشی شتاب جابجایی ذرات محیط به جلو و عقب حرکت می‌کند.

اجزا و ویژگی‌های امواج صوتی

امواج صوتی اغلب بصورت ساده، امواج مسطح سینوسی توصیف میشوند که با این اجزاشناخته میشوند:

فرکانس یا معکوس آن، طول موج

دامنه، فشار صدا یا شدت

سرعت صوت

جهت

شش راه تجربی مجزا برای تجزیه و تحلیل امواج صوتی وجود دارد که آن‌ها: نواک (زیر و بمی)، کشش یا ارزش زمانی، بلندی صدا، طنین Timbre، تکسچر یا بافت صوتی و موقعیت فضایی هستند.

نواک Pitch

نواک را بعنوان مقدار بم و زیر بودن یک صدا در نظرمیگیرند که ماهیت دوره‌ای و مکرر نوساناتی که صدا را میسازند نشان میدهد. برای صداهای ساده، نواک به فرکانس کمترین نوسان صدا(که آن‌راهارمونیک بنیادی مینامند) اطلاق می‌شود. در مورد صداهای پیچیده ادراک نواک ممکن است تفاوت داشته باشد. گاهی اوقات

افـــراد مختلف نواک‌هـــای مختلفی را بر اســـاس تجربه شخصی خــود از الگوهــای صــوتی بخصــوص، بــرای یک صــدای مشــخص شناســایی می‌کنند. انتخــاب یک نــواک بخصــوص با ازمــایش ناخودآگاهانه از نوســانات تعــیین می‌شـــود که شـــامل فرکانس‌ها و تعـــادل میـــان آن‌ها می‌شود. در این قضیه به تشــخیص‌هارمونیک‌های محتمل توجه خاصی می‌شود. هر صدا روی زنجــیره‌ای از نواک‌ها از پایین به بالا قرار میگیرد. برای مثال وایت نویز(نویزی که غـــیر عمـــدی در سرتاسر همه‌ی فرکانس‌ها بشـــکل مسطح قرار میگیرد) صـدایی با نـواک بـالاتری نسـبت به پیک نویزاست (نویزی غیر عمدی که بشکل مســطح روی اکتاوها قــرار میگــیرد) در حــالی که وایت نــویز محتــوی فرکانسی بالاتری دارد. تصویر1 نمونه‌ای از تشخیص گام را نشان میدهد. در حین فرایند شـنیدن هر صـدا را بـرای یک الگوی تکرار شونده تجزیه و تحلیل می‌کنند.

ارزش زمانی Duration

ارزش زمانی به مقدار طولانی یا کوتاه بودن یک صــدا و سیگنال‌های آن طلقی می‌شود. و زمــانی که عصب‌ها به صــدا پاسخ می‌دهند مربــوط می‌شــود. ارزش زمــانی یک صــدا از زمــانی که صــدا اول تشــخیص داده می‌شــود تا وقتی که بعنوان صدایی تغییر داده شده یا متوقف شـــده شناسایی می‌شود به طول می‌انجامد.

گــاهی اوقــات ارزش زمــانی مســتقیما مربــوط به مــدت فیزیکی یک صوت نمی‌شود. بــرای مثــال در یک محیط پر ســرو صــدا، اصــوات مقطع (صــداهایی که قطع و وصل میشوند) ممکن است پیوسته بنظر بیایند چــون پیام‌هــای پایان صدا بخاطر قطعی‌های بوجود آمده توسط صداهای

دیگر موجود در پهنای باند، گم می‌شوند.این ممکن است در بررسی پیامهای تحریف شده مثل سیگنال‌های رادیویی که از دخالت امواج دیگر متاثر می‌شوند بسیار کاربردی باشد.

بلندی صدا Loudness

بلندی صدا به مقداربلندی و ملایمت یک صدا بازمی گردد و به تعداد کلی تحریکات عصب شنوایی در زمانهای دوره‌ای کوتاه مربوط می‌شود. به این معنی که در سیکل‌های کوتاه، صدایی بسیار کوتاه می‌تواند ملایم‌تر از یک صدای بلندتر بنظر برسد در حالی که هر دو در یک سطح شدت اجرا شده‌اند. ازحدود 200 ms به بعد دیگر این مورد صدق نمی‌کند و دیگر مدت صدا روی بلندی ظاهری صدا تاثیری ندارد. سیگنال‌های دارای بلندی صدای بیشتر فشار بیشتری را روی غشا بنیادی آورده و از این رو اعصاب بیشتری را تحریک کرده و سیگنال بلندی قویتری را تولید می‌کنند.

یک سیگنال پیچیده‌تر هم به همین صورت اعصاب بیشتری را برانگیخته و نسبت به صدایی ساده‌تر مثل موج سینوسی، بلندتر بنظر می‌رسد (با دامنه موج یکسان).

طنین Timbre

طنین به معنای جنسیت صداهای مختلف است برای مثال صدای افتادن یک سنگ یا صدای یک مته، تن صدای یک آلت موسیقی یا کیفیت یک صدا و غیره. و ذهن نیمه خودآگاه، قادر به تشخیص هویت اصوات می‌باشد، برای مثال این صدای فلوت است. این هویت برپایه‌ی

اطلاعات بدست آمـده از تغیـیرات فرکانس‌هـا، شـلوغی، تغییرات نواک شناسایی می‌شود. نحوه‌ی تغیـیر یک صـدا با گـذر زمـان بیشـترین مقـدار اطلاعـات را بـرای تعـیین هویت طنین صدا را فراهم می‌کند.

بافت صوتی Sonic Texture

بـافت صـوتی به تعـداد منـابع صـدا و اثر متقابل آن‌ها به هم مربـوط می‌شـود. کلمه‌ی بـافت در این متن به دانش تفکیک اجزای اصوات برمیگردد. در موسیقی بافت اغلب بعنــوان تفــاوت میــان هم صــدایی، چند صــدایی و تک صدایی شناخته می‌شود هم‌چـنین ممکن است به صـدایی که صداهای موسیقیایی غیر سازی Cacophony اطلاق شود (مانند صـدای محیط یک کافه) با این حـال بـافت به بیش از این‌ها مربـــوط می‌شـــود. بـــافت یک قطعه‌ی ارکستر، بخاطر تعداد متفاوت نوازندگان بسیار متفــاوت نسـبت به بـافت یک سـاز بـرس Brass می‌باشد. بـافت صدای محیط یک بازار بدلیل تعداد گوناگون منابع صـوتی بسیار از بافت محیط یک مدرسه متفاوت است.

موقعیت فضایی Spatial Location

مـوقعیت فضـایی آگـاهی قرارگـیری یک صـدا را در یک شـــرایط محیطی را نشـــان میدهد که شـــامل مکـــان قرارگـیری یک صـدا در هر دو سـطح عمـودی و افقی و ویژگی‌هــای یک محیط صــوتی می‌شــود. در یک بــافت غلیظ، ممکن است که چندین منبع صـدا را با اسـتفاده از ترکیبی از مکان فضایی و شناسایی طنین تشــخیص داد. دلیل اصــلی این‌که ما می‌تــوانیم صــدای یک فلــوت در

ارکستر را از صدای صحبت یک فرد در یک مهمانی را تشخیص دهیم هم همین است.

نویز Noise

نویز کلمه ایست که اغلب برای صداهای ناخواسته بکار میبرند. در علوم و مهندسی، نویز جزیی ناخواسته است که سیگنال مفیدی را مبهم می‌کند. به هرحال در ادراک صوت ممکن است از نویز برای شناسایی منبع یک صدا استفاده شود و همینطور بخشی مهم از ادراک طنین میباشد.

صدای فرگیر Soundscape

صدای فراگیر جزئی از محیط اکوستیک است که بوسیله‌ی انسان‌ها قابل درک است. محیط آکوستیک مجموعه‌ای از تمام صداها(چه برای انسان قابل شنیدن باشد چه نه) در یک محیط مشخص بشکل پیراسته شده توسط محیط و قابل فهم برای انسان در شرایط محیطی اطراف می‌باشد.

شهری عجیب و ترسناک که به دست اجنه بنا شد!

پـترا شـهری است کامل که همـهٔ آن در کـوه و در تخته سـنگ‌هایی به رنگ گُل سـرخ یا رنگ صـورتی تراشـیده شده‌است. از این‌جاست که نام این شهر زیبا پـترا نهـاده شده‌است. کلمه پـترا به زبـان یونـانی به معـنی صـخره است و، چون این شهر باستانی تماماً در سـنگ (صـخره) کنده شده‌است آن‌را پترا نامیده‌اند.

شهری که با تراشیدن کوه توسط جن‌ها ساخته شد

هم‌چنین این شـهر تـاریخی و زیبا را به خـاطر گل سـرخ گون بودنش به‌نام المدینة الوردیة نیز نامیـده شده‌اسـت، در سـال 1978 میلادی کتـابی در این مـورد نوشـته شده‌است که از تـاریخ بنـای این شـهر باسـتانی سـخن می‌گویـد، مؤلف نـام کتـاب را الأسـرار المَدینَة الوَردِیَة نامگذاری نموده‌است. نام قدیم این شهر سلع بود، یعنی صـخره، رومیـان نـامش را به زبـان خودشـان ترجمه نموده‌اند. پـترا در قـرن اول قبل از میلاد و در عهد شـاه غسانی حارث سوم درخشید.

شهری که با تراشیدن کوه توسط جن‌ها ساخته شد

نبطی‌ها در شکل‌گیری دبیره یا خط عربی که بعدها مورد تقلید و استفاده ایرانیان هم قرار گرفت نقش به‌سزایی داشتند.

حدود کشور نَبَطی‌ها از سـاحل شـهر عسـقلان در غـرب فلسـطین و در امتـداد صـحرای شـام در سـمت مشـرق ادامه می‌یـافت. شـهر پـترا حلقـهٔ اتصـال بین تمـدن سرزمین میان‌رودان (یا بین‌النهرین) و سـرزمین شـام و

شـــبه‌جزیره عربســـتان و مصر بوده‌است. این شـــهر که پایتخت کشـور نَبَطی‌ها بـود توانسـته‌بود کنـترل و زمـام راه‌هــای تجــارتی منــاطق اطــراف خــود بدست گــیرد، کاروان‌های تجارتی از جنوب شبه‌جزیره عربستان و غزه و عسـقلان و صـور و دمشق از راه پـترا پـایتخت کشـور نَبَطی‌ها می‌گذشـــــته‌اند و این شـــــهر از رونق خاصی برخوردار بوده‌اند.

جهـانگردانی که به اردن سـفر می‌کننـد، پس ازدیـدار از شهر پترا و آثار باسـتانی «جـرش» قلعه‌هـای عجلـوان و ام‌قیس، آمفی تئاتر رومانی‌فیلادلفیا، غار اصـحاب کهف و دریاچه بحر المیت‌در سواحل زیبـای عقبه با اقـامت در هتل‌ها ورســـتوران‌های مجهز در ســـواحل زیبـــای عقبه به‌تفـریح و اسـتراحت می‌پردازند. شـاید بـاورش مشـکل باشـد، اما هر سـاله، هزاران‌توریست از کشـور کـوچکی مانند اردن دیدارمی‌کنند، کشوری که حدود 50 سال پیش با رهـــــایی از تحت الحمـــــایگی انگلیس با نـــــام «پادشـــاهی‌اردن» رســـمیت یـــافت. اما به چه دلیل هزاران‌توریست در سال از «اردن» دیدن می‌کنند؟

معروف‌ترین‌اثر باستانی اردن محلی است به‌نـام «پـترا» که در سال 1812 میلادی، یک‌جهـانگرد سوئیسی به نـام «جــان ژان لودریک» در 226 کیلومــتری جنــوب شــهر «امـــان» مرکز اردن، آن را کشف کـــرد. پس از آن، این کشف بـــاعث‌رونق «پـــترا» شد و در دوره معاصر شـــهر پتراجهانگردان‌بی‌شـــماری در هتل‌هـــای مجهـــزی که از سوی وزارت توریسم احـداث شـده بـود، اقـامت کردنـد؛ بخش خصوصی نـیز با کوشش فــراوان به ارائه‌خــدمات گردشــگری پــرداخت. در زمان‌های‌گذشــته و بیش از دو

هــزار ســال پیش، هنگام‌احــداث شــهر پــترا، اجنه به انسان‌های ساکن آن‌منطقه کمک کردند. شهر پترا دره‌ها و گذرگاه‌های به عمق2000 متر و طـول یک کیلومـتر به نام «ضمیق» یاتنگه، دارد.

دانشــــمندان دره‌هـــای عمیق باقی‌مانـــده، را از زمین لرزه‌هــای دوران پیش از تاریخ‌دانســته‌اند. در دو طــرف تنگه «پــترا» کتیبه‌های‌باســتانی حکــاکی شــده و صدها ساختمان، آرامگـاه، سـالن و تالارهـای تـدفین مردگـان، معابد، پرستش‌گاه‌ها و تخته سنگ‌های کنده کاری شـده‌از دوران‌هـای گذشـته وجـود دارد. هنگـام طلـوع و غـروب آفتـاب، سـنگ‌های قرمزشـهر پـترا با تغیـیر رنگ منـاظر زیبــایی را به وجودمی‌آورند. در ارتفاعــات جبل‌هــارون، آرامگاه‌هـارون بـرادر حضـرت موسـی، قـرار دارد. آمفی تئاتری باضریحی به سـبک رومی و با گنجـایش سه هـزار نفــردر بخش دیگر شــهر واقع است. جهــانگردان بــرای دیدن این منطقه به اردن‌می‌روند، منطقه‌ای که داری آب و هـوای معتـدل، چشم انـدازهای طـبیعی، آثـار تـاریخی ازرشمند وسواحل زیبـایی عقبـه، در کنـار دریـای سـرخ، بحرالمیت، شن‌های‌سرخ و روان صـحرا وصـخره‌های سر به فلک کشیده می‌باشد.

شهری که با تراشیدن کوه توسط جن‌ها ساخته شد

شهرباستانی پترا دیرینه‌ای بسیار قـدیمی دارد. در سـال 106 بعد از میلاد این شـهر وارد مرحله‌ای‌جدید از تـاریخ شده است و «کورنلیوس پالما» فرماندار سوریه به شهر پــــترا پــــایتخت «ناباتــــایی» یــــورش بــــرده و آن‌جا را به سرزمین‌های تحت سلطه‌روم ضمیمه کرد و این سرزمین را ایالت عربی روم‌نامید. اکنون این شهر را شهر سنگی

گمشده نام‌نهاده‌اند. در واقع سازندگان و ساکنان اولیه این‌شهر مشخص نیستند، اما عده‌ای معتقدند موجودات فضایی و فرا زمینی این شهر سنگی وصخره‌ای را ساخته‌اند، زیرا در توان بشر اولیه وبدون امکانات نیست که چنین شهری را بنا وطراحی کرده باشد، گرچه عده‌ای می‌گویند: درزمان‌های قدیم روایت است که «جن‌ها» به‌انسان‌ها در بالا بردن این بنا کمک کرده‌اند، اماعده‌ای دیگر می‌گویند: اگر این فرضیه درست‌باشد، پس فراعنه هم با کمک اجنه و موجودات‌فضایی اهرام خود را بنا نموده‌اند.

این شهر تمام سنگی، از سنگ‌های شنی وصخره‌های صحرایی تراشیده شده منحصر به فرد تشکیل شده و یکی از جالب‌ترین معماری‌های‌قرن اول میلادی محسوب می‌شود. در آن دوران‌این شهر به خاطر واقع شدن در جاده ابریشم ازاهمیت خاصی برخوردار بوده شهر پتراست و اهمیت‌آن در واقع به خاطر ارتباط کشورهای آسیای‌مانند، چین و هند به کشورهایی، چون یونان، سوریه و مصر بوده است. البته تاریخچه این شهر به قبل از میلاد می‌رسد. طبق اسناد تاریخی، «کمبوجیه» شاه بابل پسرارشد کورش بزرگ در سال 530 قبل از میلادبعد از این‌که پدرش کشته شد، خود را شاه بزرگ‌کشورها نامید و برای لشکرکشی و حمله به مصرعازم جنگ شد. او در هنگام عبور لشکر از صحرای‌اردن از شهر سنگی عبور کرد و آن‌جا را مرکز آثارباستانی جهان نامید. خسرو، پادشاه ایران، نیز بعد از حمله به خاک‌روم و تصرف انطاکیه، شهر سنگی پترا را تصرف کردو به این ترتیب تا مدت زیادی شهر پترا متعلق به‌ایران بود.

شهری که با تراشیدن کوه توسط جن‌ها ساخته شد

پترا تاریخ باشکوه تبدیل شدن، قوم بیابان‌گرد نبطی‌ها به شهر نشینان بود، که شهر خود را دردرون صخره‌ها ایجاد کرده و یکی از بزرگ‌ترین‌جامعه‌های شهری دوران باستانی را به وجودآوردند. در شن زارهای جنوب اردن، شهر اردن یک‌مرکز مهم بازرگانی در نیمه راه، میان دریای سرخ‌و بحرالمیت محسوب می‌شود. اکنون باستان شناسان با تحقیق و بررسی‌توانسته‌اند که از این شهر سنگی انواع و اقسام وسایل زندگی و مجسمه‌های مربوط به دوران قبل‌و بعد از میلاد را بیابند. برای مثال یک هیات‌باستان‌شناسی فرانسوی در جریان کاوش‌ها درشهر باستانی مشهور پترا در جنوب کشور اردن یک‌سر متعلق به یک مجسمه «مارکو آئورلیو» امپراتوررم متعلق به قرن دوم میلادی را کشف کرده، که‌کاملا سالم مانده است. این سر که 50 سانتی‌مترارتفاع و 35 سانتی‌متر پهنا دارد، در منطقه‌ای از پترا که در آن کاخ قرار دارد کشف شده است.

شهر باستانی پترا برای بناهای باشکوهش که دردل صخره‌ها تراشیده شده‌اند، شهرت بسیار دارد. به گفته باستان شناسان این سر در جریان یک زلزله‌در قرن چهارم قبل از میلاد از پیکر اصلی مجسمه‌جدا شده است. قصرالبنت در شهر پترا از مکان‌هایی است که به‌عقیده محلی‌ها، ساخته دست بشر نیست؛ بلکه‌موجودات فرا زمینی در ساخت این قصر سنگی‌دست داشته‌اند و حتی بسیار معتقدند سالیان سال‌افراد فرا زمینی در این قصر زندگی می‌کردند وبدون جا گذاشتن اثری از خود آن‌جا را ترک کرده و از

زمین رفته‌اند. در آن‌جا زمــانی که با محلی‌ها به‌صــحبت می‌نشــینی، همه شــان از «اجنه‌ها» صــحبت‌به میــان می‌آورند.

شهری که با تراشیدن کوه توسط جن‌ها ساخته شد

آن‌ها می‌گویند شب‌ها، این منطقه پر از اجنه است و ما صــدای آنــان را می‌شــنویم، همین امربــاعث شــده که توریست‌ها در شب بـــــرای دیـــــدن به‌آن‌جا نمی‌روند. هم‌چنین شـایعه وجـود اجنه در پـترا شـهری که به شـهر «اجنه» نـــام گـــذاری شـــده، باعث‌گردیـــده است که توریست‌ها به صــورت دســته‌جمعی به دیــدن آن منطقه برونـد، حـتی محلی‌ها هم بـرای ورود به منطقه سـنگی پترا می‌ترسند، ازاین رو به صورت دسته جمعی از شــهر اجنه دیدن‌می‌کنند. باســتان شناســانی که به این منطقه برای کـاوش وتحقیق رفته‌انـد، سر و صـداهای عجیب در این‌منطقه را تاییدکرده‌اند.

شیردهی

آیه 233 سوره بقره از جمله آیاتی است که نکـاتی مهم در زمینه‌هـــای مختلف همچـــون حقـــوق، روانشناسی و شـــیردهی به نـــوزاد در بر دارد که توجه به آن‌ها ما را به عمق مفـــاهیم موجـــود در این آیه رهنمـــون می‌ســـازد. خداوند با کلمه «الوالـــدات»، بر شـــیردهی توسط مـــادر حقیقی کودک تصریح کرده و مدت زمان شیر دهی را دو سال کامل (حولین کـاملین) بیـان داشـته است. در عصر نـزول، حکمت این توصـیه روشن نبـود، چـون اطلاعـات علمی در این زمینه وجـــود نداشت و کسی از ترکیبـــات شیر مادر و فواید دو سال شیردهی بـرای مـادر و نـوزاد آگاهی نداشته و اصول خاص و تأکیدی بر مدت شـیردهی و نـیز تعـیین این که چه کسی به کـودک شـیر دهد وجـود نداشت.

شرح واژگان مهم

والدات (مادران)

«والـــدات» جمع والـــدة، از ریشه «و،ل،د»، به معنـــای مـــادران است. «والد» پـــدر حقیقی و «والـــده» مـــادر حقیقی است که انسان از آن دو به وجود آمده اسـت، به خلاف الفـاظ اب و امّ که عـام اند[1]و واژه«ام» اعم از کلمه والـــده اســـت، چنانکه «اب» نـــیز اعم از کلمه والد بـوده و شـامل عمو و... نـیز می‌شـود. لغویـون دیگر نـیز همین نظر را دارند[2].

«تولد» از همین اصل و به معنای خـروج چـیزی از چـیزی دیگر اسـت، به گـونه‌ای که از آن هسـتی گرفته و حاصل

آن باشد.[3]ـ در قرآن «والدات» فقط یک بار ذکر شـده، ولی کلمــات والــد، والــدین و والــدان به کــرّات دیــده می‌شود.

ام (مادر)

«ام» هر چیز، اصل آن است. «امّ» مشترک معنوی است و معنی جامع آن همـان «اصل و پایه»[4]ـ است. منظـور از«الامّ» یعنی «والده» و جمع آن امّات و امّهــات است.[5]ـ بنـابراین، واژه «امّ» واژه‌ای عـام‌تر از والـدة (مـادر) است که در قـرآن به معـانی مختلفی آمـده است: مـادر حقیقی، اصل و پایه، معظم و مرکز چیزی و جهنم.

از بررسی دو واژه «والـدات» و «امّ» می‌تـوان دریـافت که استفاده قرآن از واژه «والدات» به جـای «ام» نشـان از این دارد که خداوند در آیه مـــذکور به مـــادر حقیقی کـودک یعـنی کسی که او را به دنیا آورده اسـت، اشـاره دارد.

یُرضِعنَ (شیر می‌دهند)

این کلمه فعل مضارع، جمع مؤنث غائب، از بـاب افعـال، از ریشه «ر،ض،ع» به معنـــای شـــیر خـــوردن است.[6] «رَضَعَ المولود»، یعنی کودک شیر خورد.[7]ـ مصطفوی[8]ـ می‌گوید: «اصل در این ریشه، نوشیدن از سینه مـادر یا جـــایگزین ســـینه مـــادر است.» کلمـــات دیگر از این خــانواده، مُرضِــعه، به معنــای زن شــیرده، اِستِرضــاع به معنای طلب مرضعه (دایه) کـردن و راضـعتین، به معنـای دندان‌های پیشین است. در قـرآن این واژه با مشـتقاتش فقط در معنای حقیقی آن، یعنی شیر دادن آمده است.

حولین (دو سال)

مفرد این کلمه «الحول» و کلمات مترادف آن، «عــام» و «سنة» است. حول به معنی حرکت دوره‌ای است. به یک ســال «الحــول» گوینــد، زیــرا حــرکت و گــردش و دوران دارد.[9]ـ «جوهری» دو معنا بــرای الحــول در نظر گرفته است؛ 1ـ قوت و قدرت 2ـ سال[10]ـ اصل در «حول» به معنای دگرگونی و جدا شدن آن از دیگری است و الحــول به معنی سال است، به اعتبار تغیــیرات و دگرگونی‌هــایی که در اثر طلوع و غروب خورشید در طول سال به وجود می‌آید. [11]

به نظر مصــطفوی اصل در این مــاده تبــدیل و دگرگــونی است و از مصادیق آن «العام» است، زیرا روزها و ماه‌ها به انتها می‌رسند و یک سال کامل را به وجود می‌آورند.[12]

کاملین

این واژه از ریشه «ک،م،ل» است. مصدر آن «کمــال» به معنای «تمام» است.[13]ـ مصــطفوی فــرق این دو کلمه را دقیق‌تر بیان می‌کند. از نظر او «کمــال» مــرتبه‌ای بعد از «تمام» است. وی می‌گوید: «بعد از آن‌که اجزاء چیزی تمــام شــد، اگر خصوصــیات و محاسن دیگــری به آن چــیز اضافه شــود، آن مرحله «کمــال» است. به عبــارت دیگــر، «تمام» در مورد کمیات و «کمال» درباره کیفیات به کــار می‌رود.»[14]

اَن یُتِمَّ (تمام کند، کامل کند)

این کلمه مفرد مذکر غـائب، از فعل مضـارع منصـوب، از ریشه «ت،م،م»، ثلاثی مزید (بـــاب افعـــال) و تأویل به مصدر «اتمـام» است.[15]ـ بعضی از لغویـون «تمـام» و «کمال» را مترادف می‌دانند[16]ـ و می‌گویند که «تمام» چـیزی، به معنـای«کمـالِ» آن چـیز است[17].ـ از نظر راغب «تمـام چـیزی» به معـنی پایـان و انتهـای آن چـیز اسـت، به حـدی که به چـیز دیگـری محتـاج نباشد تا آن را تمام کند و نقطه مقابل آن«ناقص» اسـت، یعـنی چـیزی که به چیز دیگری غیر از خود نیاز دارد تا تمام شود. واژه «تمام» در اعداد و هر چـیز قابل لمسی به کـار می‌رود.[18]

این واژه به طـور مجـاز هم به کـار رفته است. «تمَّ علی الامر» (تمام کردن کاری) به معـنی«اسـتمرّ علیه» یعـنی اسـتمرار بـرآن کـار است. [19]ـ هرگـاه واژه «کمـال» و «تمـــام» به دنبـــال هم بیآینـــد، منظـــور این است که خصوصـیات دیگـری از نظر حسن و ارزش و... بر اجـزاء اصلی اضافه گردیده و در واقع نهـایت اتمـام است.[20] این واژه در مـوارد دیگر نـیز به کـار رفتـه، مانند: «اللیل التمام» که به معنی طولانی‌ترین شب در زمسـتان است و «اتمّت الحبلی» به معـنی زن حامله ایـام حملش تمـام شد و نیز «القمر التمام»یعنی ماه شب چهارده.[21]

فصال (گرفتن طفل از شیر)

این واژه از ریشه «ف،ص،ل»، به معـنی جـدا کـردن دو چـیز از یک‌دیگر اسـت، به طـوری که میـان آن دو فاصـله باشد.[22]ـ «فصال» گرفتن و جـدا کـردن طفل از شـیر است.[23]ـ گـرفتن طفل از شـیر و زمـان انجـام آن در

آیات دیگری نیز یاد شده است (احقـاف/46/15، لقمـان/31/14).

در میان واژه‌هـایی که بررسی شـد، دو واژه «ان یتم» و «کـاملین» با موضـوع بحث ارتبـاط بیشـتری دارد. اینک مشتقات این دو واژه در آیات دیگر بررسی می‌شود.

مشتقات «یُتِمَّ» در آیات

بیشتر مفسران دو واژه «تمام» و «کمال»را به جـای هم به کـار برده‌اند. گـاهی مفسـران «تمـام» را در معنـای «کمال» می‌آورند. (انعام/6/115، انعام/6/154، اعراف/7/142، بقره/2/196)

مشتقات «کاملین» در آیات

گفته شد که کلمه «کمـال» و «تمـام» معنـایی نزدیک به هم دارنـد، بعضی این دو واژه را مـترادف هم می‌دانند و یکی را به جای دیگری به کار می‌برند و بعضی دیگر کمال را مرتبه‌ای بالاتر از تمام می‌دانند و «تمـام» را در مـورد کمیـات و «کمـال» را در مـورد کیفیـات به کـار می‌برند. راغب «کمـالِ» هر چـیز را به این معنا می‌داند که غـرض از آن چـیز حاصل شـود و در معنـای کلمه «تمـام» گفته است که تمـام بـودن هر چـیز منتهی شـدن آن به حـدی است که دیگر احتیاج به چیزی خارج از خود نداشته باشد، به خلاف «نـاقص» که محتـاج به چـیزی خـارج از ذات خودش است تا او را تمام کند.[24]

تا این‌جا روشن شد که گاهی «تمام» در معنـای «کمـال» به کـار می‌رود. اما آیا می‌تـوان «کمـال» را در معنـای

«تمـام» به کـار بـرد؟ بـرای روشن شـدن موضـوع آیـات دیگری را بررسی می‌کنیم:

بقـره/2/185، «کمـال» در معنـای «تمـام» به کـار رفته است. بقــره/2/196،«کامله» وصــفی ما فــوق «تمــام» است. نحل/16/25، اگر کمیت یا مقـدار گناهـان مد نظر قرآن باشد واژه «کامله» به معنای «تام و تمـام» اسـت، اما اگر کیفیت گناهــان مد نظر قــرار گــیرد، «کامله» در معنای خودش است[25]ـ مائده/5/3، در این آیه دو واژه «اکملت» و«اتممت» به دنبــال هم آمده‌اند. بیــان شد که کمال وصفی بالاتر از تمام است و تمـام در برابر نـاقص است. به نظر می‌رسـد، کـاربرد «اکملت» در مـورد دین نشـــان از این حقیقت دارد که دین قبل از ولایت تمـــام بوده و با ولایت کامل شده است.[26]ـ «وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِی»، تمـام چـیزی به معـنی پایـان و انتهـای آن چـیز اسـت، به حـدی که به چـیز دیگـری محتـاج نباشد تا آن را تمـام کند و از این رو نعمت ولایت تمـام کننـده مجموعه نعمت‌ها و احســـان‌هایی است که خداوند بر بنـــدگان خــویش عطا کــرده اســت، به طــوری که با داشــتن این نعمت، نیـاز به غـیر پیـدا نخواهند کـرد. بـدین تـرتیب باید گفت که این دو واژه معنـــــــایی نزدیک به هم دارند و مفسران اغلب اوقات این دو واژه را به جـای هم به کـار می‌برند.

اهمیت تغذیه با شیر مادر

در ابتــدای آیه خداوند می‌فرماید: «وَالْوَالِــدَاتُ يُرْضِــعْنَ أَوْلاَدَهُنَّ» منظــور از واژه «الوالــدات» مــادران حقیقی است که فرزند را به دنیا آورده‌اند. این مـــادران به حکم

عاطفه طبیعی و غریزی به نوزاد خود شیر می‌دهند. اگر امهات به جای آن بود، این بار معنایی را نداشت.[27]

مدت زمان شیر دهی

قرآن مدت زمان شیردهی را با تعبیر «حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ» به معنای دو سال تمام بیان کرده است. آمدن صفت «کمال» برای حول بدین منظور است که گاهی به مسامحه به یازده ماه و یا سیصد و پنجاه روز هم یک سال می‌گویند[28].

با توجه به این‌که واژه «حول» مترادف واژه‌های «عام» و «سنه» است، در این‌جا از این دو واژه استفاده نشده و واژه «حول» استعمال شده است. ریشه «حول»، به معنی «تغییر یافتن» و «دگرگون شدن» است و «حولین» یعنی دو سالی که با تغییرات و دگرگونی‌هایی همراه است. در این مدت، به تدریج قوای بدنی و دستگاه‌های جذب و هضم نوزاد برای تغذیه مستقل آماده می‌شود و دندان‌ها برای جویدن انواع غذاها می‌روید.[29]ـ از این رو کاربرد واژه «حولین» ناظر به تغییرات قابل توجهی است که کودک در مدت این دو سال خواهد داشت. هم‌چنین در طی این مدت، شیر مادر نیز متناسب با نیاز کودک تغییر می‌کند.

از بررسی آیات مختلفی که در مورد مشتقات «تمام» و «کمال» صورت گرفت، می‌توان از واژه «کاملین» در عبارت «وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلاَدَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَن يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ...» دو گونه برداشت کرد:

برداشت اول: منظور از «کاملین» در این آیه «تمامین» است و تأکیدی بر رفع توهم و مسامحه است. اکثر

مفسران[30]ـ بر این باورند که «حَـوْلَیْنِ کَـامِلَیْنِ» یعـنی دو سال تمام (24 ماه) و هدف قرآن بیان کمیت است و اجزاء زمانی مد نظر است.

برداشت دوم: منظــور از «کــاملین» در این آیه «بیــان کیفیت» است، زیرا «کمال» مـرحله‌ای بـالاتر از «تمـام» است. در این صورت مراد قرآن دو سال شــیردهی کامل مادر، از نظر کمی و کیفی است.

عوامل موثر در بهبود کیفیت شیردهی

«وَعلَی الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَکِسْوَتُهُنَّ بِـالْمَعْرُوفِ لاَ تُکَلَّفُ نَفْسٌ إِلاَّ وُسْــعَهَا لاَ تُضَــآرَّ وَالِـدَةٌ بِوَلَــدِهَا وَلاَ مَوْلُــودٌ لَّهُ بِوَلَدِهِ»

احساس وظیفه و مسئولیت پدر نسـبت به زن و فرزنـد، تــأمین نیازهــای مــادی زن در دوران شــیردهی، جلب رضایت مادر در این دوران، عدم تحمیل کار سخت به زن از امـوری است که مـوجب بـالا رفتن کیفیت شـیردهی مادر همراه با رشد کودک می‌شود.

اختیار مادر در شیردادن به نوزاد به مدت دو سال کامل

عبــارت «لِمَنْ أَرادَ أَنْ یُتِمَّ الرَّضــاعَةَ» در واقــع، بیــان تخفیف و آسـان گـرفتن حکم است.[31]ـ بـدین معنا که این حکم برای کسی است که بخواهد دوران شیردهی را تکمیل کند. یعنی کسی حق ندارد، مادر را مجبور به شـیر دادن کند و یا او را از این حق طــبیعی محــروم ســازد. شیردادن یا ندادن به اختیار مادر طفل گذاشـته شـده که بیانگر ارزش و احترام اسلام به مقام والای مادر است.

وظیفه پدر در تأمین خوراک و پوشاک مناسب مادر

در ادامه آیه آمـــده است: «وَعلَی الْمَوْلُـــودِ لَـــهُ رِزْقُهُنَّ وَکِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ» هزینه زندگی مـادر از نظر غـذا و لباس در دوران شیردهی بر عهده پدر نوزاد است تا مادر با خـــاطری آســـوده بتواند فرزند را شـــیر دهد. در این قسمت از آیه به حکمت حکم اشاره شـده است تا به پـدر بفهماند فرزند برای او متولد می‌شود و در بیشتر احکـام زندگی ملحق به اوست. تعبیر «المولود له» (یعـنی کسی که فرزند بـــرای او متولد شـــده) به جـــای «اب یا والد»، مســـئولیت پـــدر را گوشـــزد می‌کند. گـــویی می‌خواهد عواطف پدر را در انجام این وظیفه برانگیزاند.[32]

توجه به حقوق متقابل

در ادامه آیه چنین آمده است: «لاَ تُضَآرَّ وَالِدَةٌ بِوَلَـدِهَا وَلاَ مَوْلُودٌ لَّهُ بِوَلَدِهِ» در این قسـمت از آیه به حقـوق متقابل زن و شوهر و نیز جلوگیری از سـوء اسـتفاده والـدین از فرزند جهت بهـــره کشی از طـــرف مقابل توجه شـــده است. در این‌جا سخن از این است که هیچ یک از والـدین نباید به خاطر فرزندشان دچار ضرر و زیان شوند. تعبـیر «بوَلَـدِهَا» و «بِوَلَـدِهِ» بـرای تشـویق پـدران و مـادران به رعایت حال کودکـان شـیرخوار است و نشـان می‌دهد که نوزاد متعلق به هر دو است و اینگونه بر باوری که فرزند را فقط متعلق به پدر می‌داند،[33] خط بطلان می‌کشد. در این آیه به تک تک افراد اعم از پدر و مادر و فرزند، به عنوان اعضای تشکیل دهنـده خـانواده اهمیت داده شـده، به طوری که کسی نباید به خاطر دیگری متضرر شود.

توجه به حقوق شیرخوار و مادر در صورت فوت پدر

ادامه این آیه به مسـئله حقـوق شـیرخوار و مـادر در صورت فوت پدر اشاره دارد: «وَ عَلَی الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِکَ»

عبارت «مِثْلُ ذلِکَ» یعنی بر وارث همـان چیزهـایی که بر پـدر واجب بـود (از جمله دادن نفقه و حضـانت تا دو سـالگی کـودک به مـادر) واجب است. بعضی گفته‌اند: یعنی بر وارث نیز لازم است که به فرزند ضرر نزند.[34] بنابراین، وارث تنها امـوال میت را به ارث نمی‌بـرد، بلکه عهده دار مسئولیت‌های او نیز هست. این نشـان می‌دهد که با مـرگ، این وظیفه پـدر تمـام نمی‌شـود و به وارث منتقل می‌گردد.

نقش رضایت و مشورت در از شیرگرفتن نوزاد

خداوند متعال در این آیه در مورد مسئله از شـیر گـرفتن نوزاد و نقش رضایت والدین و مشورت کـردن با یک‌دیگر در این خصوص نیز سخن می‌گوید: «فَإِنْ أَرَادَا فِصَالًا عَن تَرَاضٍ مِّنْهُمَا وَتَشَاوُرٍ فَلاَ جُنَاحَ عَلَيْهِمَا»

فعل «ارادا» به صورت تثنیه آمده و فاعل آن پدر و مـادر طفل است.[35]ـ «فصـال» از ریشه «ف،ص،ل» به معنای بریدن و جدا کـردن است. فصـال (اسم مصـدر) و به معـنی از شـیر گـرفتن بچه است.[36]ـ «تشـاور» از ریشه «ش،و،ر» به معنای بیرون آوردن است و تشاور به معنـای اسـتخراج و به دست آوردن رأی و نظر از طریق مراجعه برخی به برخی دیگر است.[37]ـ به عبارت دیگر، تشاور به معنای طلب مشورت است.[38]

عبارت «عن تـراض»، لازمه «فصـال»، یعـنی جـدا کـردن کـودک از شـیر قبل از دو سـالگی است.[39]ـ یعـنی این فصـال باید با رضـایت هر دو طـرف و مشـاوره همـراه

باشد. زیــرا مشــورت امــری است که در ایجــاد رضــایت اعضای خانواده، به خصوص زن و شوهر و به ویژه هنگام اخذ تصـــــــمیمات اساسی نقش مهمی دارد. قـــــــرآن می‌فرماید که اگر پدر و مادری خواستند طفل را از شیر بگیرنـــد، در صـــورتی که با رضـــایت و مشـــورت یک‌دیگر باشد، گنــاهی بر آن‌ها نیست.[40]ـ البته رضـایت یکی از آن‌ها کافی نیست، بلکه رضایت هر دو (پدر و مــادر) لازم است. هم‌چنین می‌باید مصــالح فرزند نــیز در نظر گرفته شود و در این کار از کشمکش و مشــاجره و پــرداختن به مصالح خود و پایمال کردن مصـالح کـودک پرهـیز گـردد.[41]

جواز استخدام دایه

خداوند متعال در ادامه آیه در خصوص مسئله گرفتن دایه بــرای نــوزاد ســخن می‌گوید: «وَإِنْ أَرَدتُّمْ أَن تَسْتَرْضِــعُواْ أَوْلاَدَكُمْ فَلاَ جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِذَا سَلَّمْتُم مَّآ آتَيْتُم بِالْمَعْرُوفِ»

«تسترضـعوا» از رضع و رضـاعه به معنـای شـیر خـوردن است. ارضاع به معـنی شـیر دادن، مرضـعه به معـنی زن شیرده و استرضاع به معنی طلب مرضـعه کـردن است.[42]ـ پس عبــارت أَن تَسْتَرْضِــعُواْ أَوْلاَدَكُمْ به معــنی «در جستجوی زن شیردهی برای شیر دادن به نـوزاد بـودن»، است.[43]ـ ظـاهراً این قسـمت از آیه خطـاب به پـدران است[44]ـ اما بعضی از مفسران برآنند که ضمیر شـامل پدران و مادران می‌شود.[45]ـ گاهی مادر از حق خود در مـورد شـیر دادن و حضـانت و نگهـداری فرزند خـودداری می‌کند و یا مانعی (مانند بیماری) بــرای او پیش می‌آید و نمی‌تواند به کودک خود شیر دهد. در این صورت باید راه چاره‌ای اندیشید، قرآن در این بــاره می‌فرماید که اگر به

سبب عـدم توانـایی یا عـدم مـوافقت مـادر با شـیردهی، بخواهید دایه‌ای برای فرزند خود بگیریـد، گنـاهی بر شـما نیست، «إِذَا سَـلَّمْتُم مَّآ آتَيْتُم بِـالْمَعْرُوفِ» به شـرط آن‌که چـیزی را که پـرداخت آن را به عهـده گرفته‌ایـد، به طـور شایســته بپردازید. این امر خطــاب به پــدران است.[46] یعنی باید پـدران مـزد شـیردهی مراضع را بپردازند.[47] بدین ترتیب آیه بیانگر این است که درصـورت توافق پـدر و مــادر طفل می‌تــوان بــرای تغذیه کــودک از دایه کمک گرفت و این خود، نشان دهنده این است که شیردادن به نوزاد بر مادر واجب نیست.

اهیمت شیردهی به نوزاد از دیدگاه علمی

ترکیبات شیر مادر

تــرکیب شــیر انســان ثــابت نبــوده و در مراحل مختلف شیردهی، ساعات مختلف روز، زمان نمونه گــیری، تغذیه مـادر و اختلافـات فـردی و سن جنیـنی، تفـاوت می‌کند. بنــابراین، تــرکیب شــیر هر مــادر متفــاوت است و جهت تــأمین نیــاز ویــژه نــوزادش تولید می‌شــود. تغیــیرات روزانه‌ای در غلظت لاکتوز و حجم شیر مادر وجــود دارد. برای مثال، تولید شیر ممکن است از یک روز تا روز دیگر دو برابر شـود. مـیزان چـربی موجـود در شـیر از ابتـدا تا انتهای یک وعده شیردهی متفـاوت اسـت، به طوریکه در آخر وعده افزایش می‌یابد. چربی موجود در شیر از صبح تا ظهر افزایش و در آخر سال اول کاهش می‌یابد.

ازت موجود در شیر مـادر نـوزاد نـارس بیشـتر از مـادری است که نـوزاد تـرم دارد (20%).ـ زیـرا نـوزاد نـارس به پروتئین بیشتری نیاز دارد و ترکیب شیر مادری که نـوزاد

نــارس دارد، به گــونه‌ای است که مناسب با نیــاز نــوزاد است. در مــادرانی که دچــار کمبــود غــذایی می‌شــوند، ویتامین‌های محلول در آب شیر(C، 1B، 12B) به سرعت تحت تأثیر قرار می‌گیرد و کاهش می‌یابد. ولی پروتــئین، چــربی و کربوهیــدرات شــیر تغیــیری نمی‌کند. هم‌چــنین حجم شیر تولید شده در سوء تغذیه شدید کاهش می‌یابد. مراحل مختلف شیر انسان عبارتست از شیر کلستروم یا آغوز، شیر انتقـالی و شـیر رسـیده که بر اسـاس مراحل رشد نوزاد از نظر ترکیب متفاوت اند[48].

مدت زمان شیردهی

مــدت زمــان شــیردهی از نظر ســازمانهای مختلــف، توصیه‌های متفـاوتی شـده است. جـدول یک خلاصه‌ای از این توصیه‌ها را آورده است[49].

جـدول 1-ـ توصـیه سـازمان‌های مختلف در زمینه طـول مدت تغذیه با شیر مادر

سازمان

مدت زمان توصیه شده

سازمان بهداشت جهانی

World Health Organization

دو سال

مؤسسه کودکان آمریکا

American Academy of Pediatrics

حداقل یک سال

مؤسسه پزشکان خانواده آمریکا

American Academy of Family Physicians

حداقل یک سال

دانشگاه مامایی و زنان و زایمان آمریکا

American College of Obstricians and Gynecologists

حداقل شش ماه

مؤسسه ملی پرستاران کودک آمریکا

National Association of Pediatric Nurse Practitioners

حداقل یک سال

دانشگاه مامایی آمریکا

American College of Nurse Midwives

حداقل یک سال

انجمن رژیم درمانان آمریکا

American Dietetic Association

حداقل یک سال

نتیجه‌گیری

در قرن اخیر، بررسی‌های علمی دانشـمندان نشـان داده که شیر مادر بهترین شیر بـرای نـوزاد است و شـیردهی توسط مادر اثرات جسمی و روحی بسـیار مفیـدی بـرای

مادر و نوزاد دارد. قرآن در سوره بقره آیه 233 با کلمه «الوالــدات»، بر شــیردهی توسط مــادر حقیقی کــودک تصریح کـرده و مـدت زمـان شـیر دهی را دو سـال کامل (حولین کاملین) بیان داشته است. در عصر نزول، حکمت این توصــیه روشن نبــود، چــون اطلاعــات علمی در این زمینه وجــود نداشت و کسی از ترکیبــات شــیر مــادر و فواید دو سال شیردهی برای مادر و نوزاد آگاهی نداشته و اصول خاص و تأکیدی بر مـدت شـیردهی و نـیز تعـیین این که چه کسی به کودک شیر دهد، وجــود نداشت. اینک پس از بررسی‌های علمی دقیق، توصیه سازمان‌های بین المللی بهداشت و حمـایت از کودکـان، WHO وUNICEF، این است که بهترین مدت زمان شیردهی دو ســال کامل است. آن‌چه که دانشــمندان در قــرن حاضر به آن دست یافته‌اند، قرآن کریم 1400 سال پیش بیان کرده است.

مهمترین نتایج دو سال شـیردهی توسط مـادر عبارتست از تأثیر فـراوان شـیر مـادر در روند رشد نـوزاد و تـأمین نیازهای او، قـدرت گفتـار و عملکـرد و ضـریب هوشی و رشد ذهنی کودک، اثر محافظتی در برابر ابتلاء و مرگ و مــیر ناشی از اســهال، تقــویت رشد روحی و عــاطفی نـوزاد و کـاهش احتمـال بـروز افسـردگی، جلوگـیری از چاقی کودک و ابتلاء به بیماری‌هـای قلـبی و عـروقی در بزرگســالی. اثر محــافظتی که دو ســال شــیر دهی در محکم شـدن اسـتخوان و تـرمیم تـراکم اسـتخوانی مـادر دارد، از جمله فواید شــیردهی بــرای مــادر است[50]و[51].

[1] قرشی، ج7، ص244

[2] جوهری، ج3، ص335؛ راغب، ص833؛ ابن منظور، ج 3، ص467؛ طریحی، ج3، ص165

[3] مصطفوی، ج13، ص200

[4]- قرشی، ج1، ص113

[5]- جوهری، ج1، ص43

[6]- جوهری، ص511

[7]- راغب، ص356؛ ابن منظور، ج8، ص126

[8]- مصطفوی، ج4، ص149

[9]- ابن فارس، ص290؛ طریحی، ج5، ص359

[10]- جوهری، ج1، ص317

[11]- راغب، ص266

[12]- مصطفوی، ج2، ص318

[13]- فراهیدی، ج5، ص378؛ ابن فارس، ص909؛ ابن منظور، ج11، ص599؛ طریحی، ج5، ص467، قرشی، ج 6، ص147

[14]- مصطفوی، ج10، ص112

[15]- تَمَّ، یَتِمُّ، تَمّـاً و تُمّـاً و تَمامـةً و تَمامـاً و تِمامـةً و تُماماً و تِمامـاً و تُمَّة و أَتَمَّه غـیره و تَمَّمَه و اسْـتَتَمَّه همه به یک معنا است (فراهیدی، ج8، ص112؛ ابن منظور، ج 12، ص67).

[16]- زبیدی، ص332

[17]- ابن فارس، ص168؛ طریحی، ج6، ص22

[18]- راغب، ص168

[19]- ابن منظور، ج12، ص67

[20]- مصطفوی می‌گوید که واژه مقابل «تمام»، «ناقص» است، یعنی آن‌چه که تمام و کامل نشده است. استعمال واژه «تمام» در جایی است که همه اجزاء کامل شده باشد و به چیز دیگری نیاز نباشد. در اغلب موارد واژه «تمام» در مورد کمیات و واژه «کمال» در مورد کیفیات به کار برده می‌شود (مصطفوی، ج1، ص 396).

[21]- ابن منظور، ج12، ص67

[22]- راغب، ص638؛ قرشی، ج5، ص181

[23]- راغب، ص638؛ ابن منظور، ج11، ص522

[24]- راغب، ص179

[25]- طوسی، ج6، ص372؛ طبرسی، ج6، ص549؛ آلوسی، ج7، ص365

[26]- مصطفوی، ج1، ص396

[27]- طالقانی، ج2، ص159؛ مکارم شیرازی، ج2، ص 176؛ طباطبایی، ج2، ص239

[28]- طبرسی، ج2، ص586؛ ابوحیان، ج2، ص497؛ آلوسی، ج1، ص539؛ طباطبایی، ج2، ص361

[29]- طالقانی، ج2، ص157

[30]- طبرسی، ج2، ص582؛ ابوحیان، ج2، ص 497؛ آلوسی، ج1، ص539؛ ابن عاشور، ج2، ص411؛ طباطبایی، ج2، ص240

[31]- زمخشری، ج1، ص279

[32]- مکارم شیرازی، ج2، ص188

[33]- مکارم شیرازی، ج2، ص189

[34]- طبرسی، ج2، ص588

[35]- ابو حیان، ج2، ص508

[36]- راغب، ص638؛ ابن منظور، ج11، ص522

[37]- راغب، ص470

[38]- ابن منظور، ج4، ص437

[39]- آلوسی، ج1، ص541

[40]- طالقانی، ج2، ص158؛ طباطبایی، ج2، ص254

[41]- مکارم شیرازی، ج2، ص180

[42]- قرشی، ج3، ص102

[43]- راغب، ص356؛ ابن منظور، ج8، ص126

[44]- آلوسی، ج1، ص542؛ طالقانی، ج2، ص158

[45]- ابن عاشور، ج2، ص409؛ ابو حیان، ج2، ص510

[46]- ابوحیان، ج2، ص510

2- ابن عاشور، ج2، ص420

[48]- Lauwers, Counseling the Nursing Mother, p187.

[49] Kim Fleischer Michaelsen, Feeding and nutrition of infants and young children: guidelines for the WHO European Region, with emphasis on the former Soviet countries, World Health Organization, Regional Office for Europe WHO Regional Office Europe- 2000

[50] Horwood LJ, Darlow BA, Mogridge N, Breast milk feeding and cognitive ability at 7-8 years, Arch Dis Child Fetal Neonatal Ed. 2001 Jan;

[51] Mortensen EL, Michaelsen KF, Sanders SA, Reinisch JM, The association between duration of breastfeeding and adult intelligence, JAMA, 2002 May 8;287(18):

منابع:

آلوسی، محمود، روح المعانی فی تفسیرالقرآن العظیم، دار الکتب العلمیه، بیروت، 1415ق.

ابن عاشــور، محمد بن طــاهر، التحریر والتنــویر، الــدار التونسیه للنشر، بی‌تا.

ابن فارس، احمد، معجم مقاییس اللغه ،دار احیاء الـتراث العربی، بیروت، بی‌تا.

ابن منظـور، محمـد، لسـان العـرب، دار صـادر، بـیروت، 2003م.

ابن هشام، عبدالملک، السـیره النبویـه، مکتبه محمد علی صبیح و اولاده، قاهره، 1963م.

ابو حیان، محمد بن یوسـف، البحر المحیط فی التفسـیر، دار الفکر، بیروت، 1420ق.

جوهری، اسماعیل بن حمـاد، الصـحاح، دار احیـاء الـتراث العربی، چاپ چهارم، بیروت، بی‌تا.

راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفـردات فی غـریب القـــرآن، دارالعلم- الـــدار الشـــامیه، دمشق- بـــیروت، 1412ق.

زبیدی، محمد مرتضی، تاج العروس من جواهر القاموس، التراث العربی، کویت، 1965م.

زمخشــری، محمــود، اســاس البلاغــه، دار احیا ء الــتراث العربی، بی‌تا.

زمخشری، محمود، الکشاف عن حقایق غوامض التنزیــل، مکتب الاعلام الاسلامی، چاپ اول، بیروت، بی‌تا.

ســبحانی، جعفــر، فــروغ ابــدیت، بوســتان کتــاب، قم، 1388ش.

سید قطب، فی ظلال القرآن، دارالشروق، چاپ هفدهم، بیروت- قاهره، 1412ق.

شــریف لاهیجی، محمــد، تفســیر شــریف لاهیجی، دفــتر نشر داد، چاپ اول، تهران، 1373ش.

صدوق، محمد بن علی، عیون اخبار الرضا(ع)، ترجمه علی اکبر غفاری و حمیدرضا مستفید، انتشارات صدوق، تهران، 1372ش.

طالقانی، محمود، پرتوی از قرآن، شرکت سهامی انتشار، تهران، 1362ش.

طباطبایی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه، چاپ پنجم، قم، 1417ق.

طبرسی، فضل بن حسن، جوامع الجامع، انتشارات دانشگاه تهران و مدیریت حوزه علمیه قم، تهران، 1377ش.

طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، انتشارات ناصر خسرو، چاپ سوم، تهران، 1372ش.

طریحی، فخرالدین، مجمع البحرین، کتاب فروشی مرتضوی، تهران، 1375ش.

طوسی، محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، دار احیاء التراث العربی، بیروت، بی‌تا.

عبد الباقی، محمد فؤاد، المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم، قاهره، دار الکتب المصریه، 1364ق.

فخرالدین رازی، ابوعبدالله محمد بن عمر، مفاتیح الغیب، دار احیاء التراث العربی، بیروت، 1420ق.

قرشی، علی اکبر، قاموس قرآن، دار الکتب الاسلامیه، تهران، 1371ش.

مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار الجامعه لدرر اخبار الائمه الاطهار، انتشارات اسلامیه، تهران، بی‌تا.

مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، 1360ش.

مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، دار الکتب الاسلامیه، تهران، 1382ش.

شناسایی یک کهکشان بدون ماده تاریک!

اخترشناسان دانشگاه "ییل" آمریکا مدعی شدند یک کهکشان را شناسایی کرده‌اند که تقریبا هیچ ماده تاریکی ندارد و می‌تواند به آن‌ها در درک فضا کمک کند.

به گزارش ایسنا و به نقل از اسپیس، دانشمندان دانشگاه ییل می‌گویند، یک کهکشان را با تقریبا هیچ ماده تاریکی کشف کرده‌اند.

ماده تاریک یک سطح گیج‌کننده از اخترفیزیک است، اما به طور کلی توافق شده است که ماده تاریک برای وجود کهکشان‌ها الزامی است.

این تئوری توسط آخرین کشف کهکشانی، یعنی کهکشان "NGC1052-DF2" که به نظر می‌رسد تقریبا بدون هیچ گونه شواهدی از ماده تاریک است، آزمایش می‌شود.

ماده تاریک(Dark Matter)ـ نوعی از ماده است که فرضیه وجود آن در اخترشناسی و کیهان‌شناسی ارائه شده است تا پدیده‌هایی را توضیح دهد که به نظر می‌رسد ناشی از وجود میزان خاصی از جرم باشند که از جرم موجود مشاهده شده در جهان بیشتر است.

ماده تاریک به طور مستقیم با استفاده از تلسکوپ قابل مشاهده نیست، مشخصاً ماده تاریک نور یا سایر امواج الکترومغناطیسی را به میزان قابل توجهی جذب یا منتشر نمی‌کند. به بیان دیگر ماده تاریک به سادگی ماده‌ای است که واکنشی نسبت به نور نشان نمی‌دهد.

در عـوض، وجـود و ویژگی‌هـای مـاده تاریک را می‌تـوان به‌طـور غیرمسـتقیم و از طریق تـاثیرات گرانشی‌اش بر روی ماده مرئی، تابش و سـاختار بـزرگ مقیـاس جهـان نتیجه گرفت.

طبق داده‌هـای تیم مـاموریت پلانک در سـال 2013 و بر پایه مـدل اسـتاندارد کیهان‌شناسـی، کل جـرم-انـرژی موجـود در جهـانِ شـناخته شـده شـامل 4.9 درصد مـاده معمولی، 26.8 درصد مـاده تاریک و 68.3 درصد انـرژی تاریک تشکیل شده است.

یعنی ماده تاریک، 26.8 درصد کل ماده موجود در جهـان را تشـکیل می‌دهد و انـرژی تاریک و مـاده تاریک روی هم‌رفته 95.1 درصد از کل محتویـات جهـان را تشـکیل می‌دهند.

اخترفیزیکـدانان فرضـیه مـاده تاریک را مطـرح نمودند تا اختلاف میـان جـرم محاسبه‌شـده بـرای اجـرام غـول‌پیکر آسـمانی توسط دو روش اسـتفاده از تـاثیرات گرانشی آن‌ها یا استفاده از مواد درخشـان درون آن‌ها(سـتارگان، گـاز، غبـار) را توضـیح دهند. این فرضـیه نخسـتین بـار توسط "یـان اورت" در سـال 1932 بـرای توضـیح سـرعت‌های مـداری سـتارگان در کهکشـان راه شـیری و توسط فریتز زوییکی در سال 1933 برای توضیح شواهد مربـوط به «جـرم گمشـده» در سـرعت‌های مـداری کهکشان‌ها در خوشه‌های کهکشانی مطرح گردید.

در پی آن بسیاری از مشاهدات دیگر نیز مطـرح گشت که دلالت بر وجود ماده تاریک در جهان داشتند. از جمله این مشـاهدات می‌تـوان به مشـاهده سـرعت‌های چرخشی

کهکشـــان‌ها توسط "ورا روبین" در دهه‌هـــای 60 تا 70 میلادی، همگـــــرایی گرانشی اجســـــام پس‌زمینه توسط خوشه‌های کهکشـــانی همچـــون خوشه گلولـــه، الگوهـــای ناهمسانگردی دما در تابش زمینه کیهانی اشاره نمود.

کیهان‌شناسان توافق نظر دارند که ماده تاریک عمـــدتا از نوعی ذره زیراتمی ناشناخته تشکیل شده است. جستجو برای یافتن این ذره با استفاده از وســایل گونـاگون یکی از تلاش‌های اصلی فیزیک ذرات بنیادی است.

اگرچه وجـود مـاده تاریک به‌طـور عمـومی توسط جامعه علمی مـورد پـذیرش قـرار گرفته اسـت، اما نظریه‌هـای جایگزینی نیز برای گرانش ارائه شده‌اند. مثلا می‌توان به دینامیک نیوتـنی اصـلاح شـده اشـاره نمـود که سـعی در توضیح این مشاهدات غیرمعمولی بـدون نیـاز به معـرفی جرم اضافی را دارند.

"پیتر ون دوکـوم" از دانشـگاه ییـل، نویسـنده اصـلی این مقاله در مـــورد این کشف گفت: یـــافتن یک کهکشـــان بـدون مـاده تاریک غـیر منتظـره اسـت، زیـرا این مـاده نامرئی و اسرارآمیز جنبه غالب وجود هر کهکشان است.

این کهکشان حدود 65 میلیون سال نوری از ما فاصله و در صـــورت فلکی نهنگ قـــرار دارد و تقریبا هم‌انـــدازه کهکشان راه شیری است.

کهکشـــان "NGC1052-DF2" نه تنها فاقد مـــاده تاریک اســـت، بلکه در ازای هر 200 ســـتاره در کهکشـــان راه شیری، تنها حدود یک ستاره دارد.

در حقیقت، آنقدر نازک است که دانشمندان می‌توانند از میان آن به کهکشان‌های پشت آن نگاه کنند.

فقدان ستاره‌ها بدان معـنی است که "NGC1052-DF2" جـرم بسـیار کمی دارد. این موضـوع بـرای کهکشـان‌ها بسیار غـیر معمـول است. معمـولا کهکشـان‌ها نسـبت به مواد درونشان، جرم بیشتری دارند.

"دوکـــوم" می‌گوید: بـــرای چند دهه تصـــور می‌شد که کهکشان‌ها زندگی خود را از حباب‌های مـاده تاریک آغـاز می‌کنند و پس از آن همه‌چـــیز اتفـــاق می‌افتد: گـــاز به‌هاله‌هـــای مـــاده تاریک می‌افتـــد، به ســـتارگان تبـــدیل می‌شود، آن‌ها به آرامی ساخته می‌شـوند و سـرانجام به کهکشان‌هایی مانند راه شیری منتهی می‌شوند.

وی افـــزود: اما کهکشـــان "NGC1052-DF2" نظریـــات استاندارد چگـونگی شـکل‌گیری کهکشـان‌ها را به چـالش می‌کشد.

کشف "NGC1052-DF2" تـاثیر شـگرفی در مطالعـات آینـده در مـورد مـاده تاریک خواهد داشت و عـدم وجـود مـــاده تاریـــک، دانشـــمندان را در درک این که چـــرا در مکان‌های دیگر اتفاق می‌افتد، کمک می‌کند.

دانشمندان دانشـگاه "ییل"، کهکشـان "NGC1052-DF2" را با تلســـکوپ ســـنجاقک (Dragonfly Telephoto Array) کشف کردند که یک ابزار سفارشی ساخته شده برای شناسایی اشیاء بسیار کم‌نور است.

این کهکشـان پیش از این تصـویربرداری شـده بـود، اما محققـــان در نگـــاه دوم متوجه شـــدند که این کهکشـــان

تفاوت بسیاری با سایر کهکشان‌های تصویربرداری شده دارد.

"دوکوم" توضیح داد که اگر ماده تاریک در این کهکشان وجود داشته باشد، بسیار کم است. ستاره‌ها در این کهکشان می‌توانند تمام جرم آن را تشکیل دهند و به نظر نمی‌رسد جایی برای ماده تاریک باشد.

محققان سپس برای درک بیشتر این کهکشان غیر عادی، از هر دو تلسکوپ فضایی‌هابل و تلسکوپ زمینی "جمنای" درهاوایی استفاده کردند.

"دوکوم" می‌گوید: من یک ساعت فقط به تصویرهابل خیره شده بودم. این اتفاق بسیار نادر است، به ویژه در این روزها پس از چند سال فعالیت‌هابل، شما تصویری از چیزی دریافت می‌کنید و می‌گویید من هرگز تا به حال چنین چیزی ندیده‌ام!

این کهکشان، شگفت‌انگیز است، یک لکه غول‌پیکر که می‌توانید از درونش پشت آن را دید. به حدی نازک است که همه کهکشان‌های پشت آن را می‌توان دید و به معنای واقعی کلمه یک کهکشان است.

شناسایی «رودخانه»ای مملو از ستاره در آسمان

نیم‌کره جنوبی آسمانی، آسمان جنوب یا ستاره‌های آسمان جنوب بخشی از یک منطقهٔ نجومی در حال چرخش (از دیدگاه زمینی) در آسمان است. این بخش، در نیمکرهٔ جنوبی کره آسمانی قرار گرفته است. این نیم‌کره را می‌توان از قطب جنوب به صورت کامل مورد بررسی قرار داد. با دور شدن بیشتر از قطب به سوی شمال، بخش‌های کم‌تری از آسمان جنوب قابل مشاهده است.

این جریان ستاره‌ای شامل حداقل 4000 ستاره است که از زمان تشکیل آن‌ها که حدود یک میلیارد سال پیش است در فضا حرکت کرده‌اند. در این مطالعه پژوهشگران از داده‌های "تلسکوپ فضایی گایا"(Gaia) آژانس فضایی اروپا استفاده کردند.

کهکشان راه شیری، خانه‌ای برای خوشه‌های ستاره‌ای در اندازه‌ها و سنین مختلف است. پژوهشگران خوشه‌های کوچک بسیاری را در ابرهای مولکولی، خوشه‌های ستاره‌ای میانسال و قدیمی در "دیسک کهکشانی" و حتی خوشه‌های عظیم و قدیمی کروی در "هاله"(halo)ـ پیدا کرده‌اند. این خوشه‌ها، صرف نظر از مبدا و سن آن‌ها، به نیروهای جزر و مدی در امتداد مدار خود در کهکشان تقسیم می‌شوند. با توجه به زمان کافی، نیروهای گرانشی کهکشان راه شیری بی‌وقفه آن‌ها را از هم جدا می‌کنند.

دیسک کهکشانی بخشی از کهکشان دیسکی است. مانند کهکشان مارپیچی و کهکشان عدسی. دیسک کهکشانی

صـــــــــفحه‌ای است که مارپیچ‌هـــــــا، میله‌ها و دیسک کهکشـــــان‌های این انـــــواع در آن‌جـــــای گرفته‌اند. در دیسک‌های کهکشانی، گاز و غبار و همین‌طور ستاره‌های جـوان‌تری نسـبت به برآمـدگی کهکشـانی یاهاله مـاده تاریک وجود دارد. دیسک از گاز و غبـار و سـتاره تشـکیل شده است. بخش گرد و غبـار آن را دیسک گـازی و بخش دارای ستاره آن را دیسک ستاره‌ای گویند.

"استفان مینگاست"(Stefan Meingast)، نویسنده ارشد این مطالعه گفت: بیشـتر خوشه‌های سـتاره‌ای در دیسک کهکشانی به سرعت پس از تولد خود پراکنـده می‌شـوند، زیرا آن‌ها ستارهای کافی برای ایجاد یک بالقوه گرانشی عمیق ندارند یا به عبارت دیگـر، آن‌ها چسب کـافی بـرای نگه داشتن آن‌ها را ندارند.

با توجه به دقت اندازه گیری‌های تلسـکوپ فضـایی گایـا، پژوهشـگران قـادر به انـدازه گـیری حـرکت سه بعـدی از ستاره‌ها در فضا شدند.

این سیسـتم سـتاره‌ای تـازه کشف شـده را می‌تـوان به عنوان یک ابزار سنجش گرانش برای انـدازه گـیری جـرم کهکشـــان‌ها اســـتفاده کـــرد. پژوهشـــگران امیدوارند با استفاده از پایگـاه داده غـنی تلسـکوپ فضـایی گایـا، در آینده به اطلاعات بیشتری دست یابند.

صوت‌شناسی

صوت‌شناسی[1]ــ یا آکوســتیک یکی از شــاخه‌های علم فیزیک است و موضوع آن بررسی موج‌هـای مکـانیکی در گازهـــا، مایع‌ها و جامـــدها، از جمله نوســـان‌ها، صـــدا، فراصــوت و فروصــوت است. کاربردهــای آکوســتیک در بســیاری از جنبه‌هــای زنــدگی امــروز دیــده می‌شــوند و ســاده‌ترین نمونه آن صــنایع صــوتی و نــیز کنــترل نــویز (مکانیکی) است.

واژهٔ آکوستیک برگرفته از ریشــهٔ یونــانی ακουστικός، به معنای "بــرای و از شــنوایی" و نــیز از ἀκουστός به معنای قابل شنیدن است.[2]

تاریخچه

شبیه‌سازی اثر یک دیفیوزر سه بعـدی اسـتودیو ضـبط بر روی صوت

از نظر اهمیــتی که آکوســتیک یا علم صــدا دارا می‌باشد می‌تــوان انتظــار داشت که این موضــوع در تــاریخ علــوم فیزیک جـــزو مطـــالب اساسی به‌شـــمار رفته باشـــد، در صورتی که چنین چیزی نیست، زیرا در قبال تـاریخ سـایر علوم، تاریخ آکوستیک قسمت از قلم افتـاده و مهجـوری بیش نیست. یکی از دلایل این مهجـــوریت تـــاریخی این است که نظریه اساسی اصـــلی راجع به انتشـــار و اخذ صوت از زمان‌هـای بسـیار قـدیم در تحـولات فکر بشـری پیدا شده و اسلوب این فکر همان است که امروزه مورد قبول ماست.

تولید صوت

وقتی که به یک جسم جامد ضربه وارد می‌سازیم، تولید صدا می‌کند. تحت بعضی از شرایط صدای حاصل، بگوش انسان خوش آیند و مطبوع است و این در واقع اساس پیدایش علم موسیقی است که سالیان دراز قبل از تاریخ ضبط صوت، موجود بوده‌است، اما موسیقی، قرنها قبل از این‌که از نظر علمی مورد تحقیق قرار گیرد، جزو صنایع ظریفه محسوب می‌گردید. این مطلب مورد قبول عموم است که اولین فیلسوف یونانی که مبنای موسیقی را بررسی نموده‌است. فیثاغورث می‌باشد که 6 قرن قبل از میلاد زندگی می‌کرده‌است.

ارتباط صوت و ارتعاش

تجربیات روزانه نشان می‌دهد که احساس شنیدن وقتی برای ما پیدا می‌شود که شیئی که در مجاورت ما واقع شده‌است به ارتعاش در آید. مثلاً اگر کنار ما جامی فلزی قرار داشته باشد چنانچه با یک قطعه فلز به بدنه جام بزنیم صدایی از آن به گوش می‌رسد، و اگر با دقت به آن نگاه کنیم ملاحظه می‌گردد که در حین صدا دادن لبه جام غیر واضح می‌باشد و این علامت ارتعاش سریع است. اگر در این هنگام پاندول سبک‌وزن ساده‌ای را به بدنه جام نزدیک کنیم ضربه‌های پشت سر هم بدنه جام را روی پاندول که دلیل ارتعاش آن است به خوبی مشاهده می‌کنیم. اما بعضی اوقات ارتعاش به اندازه‌ای سریع است که با چشم دیده نمی‌شود و باید با وسایل مختلف از قبیل وسیله فوق وجود آن را در اجسام ظاهر ساخت.

علاوه بر آزمایش‌های مربوط به هوا جامدات و مایعات نیز صدا را منتقل می‌کنند. هر کس می‌داند که با

گذاشتن گوش خود بر زمین می‌تواند حرکت عابرین پیاده و چهارپایان را از مسافت نسبتاً زیادی بشنود. هم‌چنین اگر گوش خود را به ریل راه‌آهن بچسبانیم حرکت لکوموتیو و قطار را ممکن است از چندین کیلومتر بشنویم. خاصیت انتقال صوت در جامدات و مایعات قویتر از خاصیت مزبور در گازها می‌باشد.

اغلب دیده‌ایم که با وجودیکه پهلوی ریل راه‌آهن ایستاده‌ایم، صدای حرکت قطاری را که دور از ما واقع شده‌است نمی‌شنویم، و اگر بخواهیم صدای حرکت قطار مزبور را بشنویم یا باید گوش خود را به ریل بچسبانیم یا این‌که یک سر میله چوبی یا فلزی را به ریل چسبانده و سر دیگر را روی گوش خود بگذاریم، طوری‌که در هر دو حالت استخوان خارجی گوش به ارتعاش در آید. به همین دلیل است که دیاپازون را روی جعبه مخصوص قرار می‌دهند تا صدایش قوی شود.

صدا نتیجه ارتعاش یک جسم است و در محیط مادی (هوا یا آب) به صورت موج انتشار می‌یابد و ما در دستگاه شنوایی مان آن را با فعل و انفعالات فیزیولوژیکی درک می‌کنیم.

بسامد: تعداد حرکت نوسانی را در مدت زمان معین بسامد می‌نامند. (هر حرکت کامل نوسانی تناوب نامیده می‌شود). زمان اندازه‌گیری نوسان‌ها ثانیه می‌باشد و تعدادشان با واحد هرتز مشخص می‌شود. ثانیه/تعداد نوسان =Hz

هرقدر بسامد صدا بیشتر باشد یعنی حرکت ارتعاشی تندتر باشد صدای حاصل زیرتر و هرقدر بسامد آن کمتر

باشد بم‌تر خواهد بود. اما گوش انسان سالم تنها قادر به شنیدن صداها در بازه بسامدی بین 20 تا 20000هرتز می‌باشد. در این میان باید توجه داشت که با افزایش سن، انسان معمولاً توانایی شنیدن فرکانس‌های خیلی بالا یا خیلی پایین را از دست می‌دهد.

برای تولید و انتشارات امواج آکوستیکی، ارتعاشهایی را که سبب تولید و انتقال موجهای آکوستیکی می‌شوند بر حسب حدود فرکانسشان به سه دسته تقسیم می‌شوند: ارتعاشهای صوتی که در ایجاد صدا مؤثرند و با گوش شنیده می‌شوند. حدود فرکانس ارتعاشهایی از این نوع که در ایجاد صدا مؤثرند و با گوش شنیده می‌شوند، بین 20 الی 15000 سیکل بر ثانیه می‌باشد. ارتعاشهای فراصوتی از فرکانسهای 15000 سیکل بر ثانیه به بالا و ارتعاشهای فروصوتی، از فرکانسهای 20 سیکل بر ثانیه به پایین.

طول موج: جسم مرتعش هر تناوب کامل را در مدت زمانی مشخص انجام می‌دهد. واحد طول موج متر بوده و هرچه این مقدار کوتاهتر باشد صدا زیرتر و در صورت بلند بودن صدا بم‌تر می‌باشد.

دامنه: حداکثر مسافتی که جسم مرتعش از نقطه تعادل خود در وسط به دو طرف (نقاط اوج) طی می‌کند. دامنه بیانی از شدت صداست. هرچه دامنه صدا بلندتر صدا شدیدتر و در صورت کوتاه بودن صدا ضعیف‌تر است.

شدت صوت:احساس بلندی و کوتاهی صدا مربوط به انرژی حمل شده با امواج صوتی است و بر حسب واحد

دسی بل می‌باشد که یک واحد مقایسه‌ای است و عبارت است از ده برابر log نسبت شدت صدای مورد نظر به شدت یک سطح مقایسه‌ای که به‌طور قراردادی صدایی است که دارای 0/0002 میکرو بار فشار بوده و به عنوان آستانه شنوایی در انسان در نظر گرفته می‌شود.

فرکانس شنوایی انسان بین20000 – 20 سیکل در ثانیه انجام می‌شود که دارای شدتی برابر 60 – 30 دسی بل می‌باشد.صداهای مختلف دارای شدت دسی بل متفاوت هستند. به عنوان مثال صدای صحبت انسان به طور معمول 60 دسی بل و صدای موتور هواپیمای جت 120 دسی بل است.

تفاوت بلندی و شدت صوت: شدت صوت یک کمیت فیزیکی است اما بلندی صوت یک خاصیت فیزیولوژیکی که علاوه بر شدت صوت به گوش انسان نیز بستگی دارد.

نوفه: نوفه یا سر و صدا واژه‌ای است که برای توضیح وضعیت صدا در زمان‌های به خصوص به کار می‌رود. صدا، تعریف نوفه بر اساس جنبه‌های فیزیکی صدا ممکن نیست، چرا که یک صدا می‌تواند در یک لحظه «خواسته» باشد، در صورتی که در شرایط دیگر یا برای همان افراد «ناخواسته» باشد و به عنوان نوفه تلقی شود و لذا به دلیل مطرح شدن عوامل ذهنی و فیزیولوژیکی و حالات درونی ارائه تعریف برای آن مشکل است. اما به‌طور کلی به صداهای ناخواسته یا آزاردهنده که به هر دلیلی بر فعالیت‌های روزانه ما اثر منفی بگذارد، نوفه گفته می‌شود. صداها زمانی ناخواسته گفته می‌شود که: – صحبت کردن و برقراری ارتباط میان افراد را تحت تأثیر

قـرار دهند. - در فراینـدهای فکر کـردن و تمرکز فکـری اختلال ایجاد کنند. - از انجام مناسب فعالیت‌ها جلوگیری نمایند.

شـیوش (طـنین یا رنگ صـوتی): صـداهای موسـیقایی و سازها دارای شیوش خاص خـود هسـتند و علت تشـخیص صدای سازها از یک‌دیگر در حال نـواختن یک نت مشـترک همین امر است. صدای بی‌شیوش منحـنی سینوسی دارد و منظم است.

هارمونیک (موج فرعی): صدای شما ترکیبی از چند مـوج صوتی است. دانشمندان هر موج صـوتی را «هارمونیک» می‌نامند. مجمـوع این‌هارمونیک‌هـا، صـدای شـما را به شـکل یک مـوج پیچیـدهٔ صـوتی تشـکیل می‌دهند. تفـاوت صـدای افـراد ناشی از تفـاوت در همین‌هارمونیک‌ها می‌باشد.

نـواک: بیـانی از زیر یا بم بـودن یک صداست. بعضی صداهای غیر موسیقایی شیوش دارند اما تشخیص نـواک در آن‌ها مشکل می‌باشد. مانند صدای باران

پژواک: وقتی داخل یک سالن بزرگ یا یک معبد با صـدای بلند سخن می‌گـوییم، انعکـاس صـدای خـود را پی در پی می‌شنویم. به این پدیده اکو یا پـژواک می‌گویند.. پـژواک زمانی تولید می‌گردد که از موانع انعکـاس یابند. اما همه اشـیاء صـوت را منعکس نمی‌کنند. بـرخی از اشـیاء مثل چـوب، جـوت (کنف هنـدی)، مقـوای نـازک ومـوارد دیگر صوت را جـذب می‌کنند. جهت شـنیدن پـژواک لازم است که مانع منعکس‌کننده صوت در فاصله حداقل 17متری از منبع صوتی قرار گیرد. زیـرا اثر صـوت به مـدت یک دهم

ثانیه در گوش ما پدیدار می‌ماند. اگر یک سیگنال صوتی به گوش ما برسد، و به دنبال آن در یک دهم ثانیه سیگنال صوتی دیگری نیز به گوشمان واردشود، سیستم شنوایی گوش، آن را تشخیص نخواهد داد. سرعت صوت 340 متر در ثانیه می‌باشد.

پس آوا: مدت دوام آوا پس از خاموش شدن سرچشمه آوا را پس آوا گویندکه کمیتی قابل محاسبه است. هرچه پس آوا در یک فضا بیشتر باشد وضوح کمتر است. (طنین) پس‌آوا شامل پژواک‌های به هم فشرده‌است، به‌طوری‌که مغز انسان قادر به تفکیک آن‌ها از یک‌دیگر نیست، بنابراین آن‌ها را به صورت یک‌پارچه می‌شنود.

آکوستیک در یک فضا

تصور کنید در شکل مقابل در نقطه سبز رنگ یک منبع صوتی وجود دارد که می‌تواند بلندگوهای یک دستگاه پخش، نوازنده یک ساز، خواننده یا یک ارکستر باشد. برای سادگی بررسی فرض می‌کنیم نسبت منبع صوتی به فضای اتاق آنقدر کم است که می‌توان آن را یک منبع نقطه‌ای صوت در نظر گرفت.

انرژی انعکاسهای صوت با توجه به مسیری که طی می‌کنند به تدریج کاسته می‌شود؛ و امواج صوتی هنگام برخورد به موانع با زاویه تابش نسبت به خط مماس بر نقطه برخورد بازتابیده خواهند شد؛ بنابراین به دلیل این‌که این اتاق دارای چهار دیوار است، چهار بازتابش داریم که همان صوت تولید شده را پس از طی مسافت طولانی‌تری به گوش شنونده می‌رسانند. به عبارت دیگر هرچه از منبع بیشتر دور شویم انرژی صوتی کمتر

خواهد شد؛ بنابراین مشخص است که بازتابشهایی از منبع اصلی صوت که مسافت بیشتری را برای رسیدن به گوش شنونده طی می‌کنند؛ اولاً دیرتر به گوش شنونده می‌رسند و ثانیاً حامل انرژی کمتری هستند.

نکات مهم

نوشتار اصلی: آکوستیک معماری

صوت در دو نوع مستقیم و غیر مستقیم دریافت می‌شود. صداهای مستقیم در یک فرم کروی انتقال یافته و از منبع به‌طور مستقیم به شنونده می‌رسند و این فرم کروی در حرکت باعث می‌شود در تمام جهت‌ها در یک زمان مشخص حرکت داشته باشد. در حالت غیر مستقیم صدا در اثر برخورد با یک سطح بازگشت یافته و سپس به دریافت‌کننده می‌رسد. صدا هم‌زمان که از مسیرهای مختلف خارج می‌گردد دریافت می‌شود.

کنترل آکوستیکی به معنی کنترل انتشار مستقیم و غیر مستقیم (مسیرهای ثانویه) توسط صوت است. برای فراهم نمودن یک صدای خوب در محیط باید به سه نکته توجه ویژه داشت اول کنترل و رسیدن صدای خوب به هر شخص به صورت مستقیم است که این موضوع خود بیانی از مباحث انتشار و بازگشت و کم کردن مدت زمان طنین جهت جلوگیری از هم پوشانی شدن صداها توسط یک‌دیگر است. دوم جلوگیری از ایجاد نویز یا نوفه بوده که از طریق انتخاب سایت مناسب دور از آلودگی صوتی، دیوارهای دوجداره، مصالح جاذب و دورسازی تأسیسات از چنین محیط‌هایی و هم‌چنین قرار دادن فضاهای واسطه‌ای چون کریدور و انبار میان محیط

خارج و فضاهای شنوایی است؛ و سوم استفاده از سیستم‌های صوتی ایده‌آل می‌باشد؛ که در واقع تقویت صدا توسط بکارگیری میکروفونها و بلندگوها و آمپلی فایرها با تعبیه یک اتاق کنترل است؛ که بسته به نوع بکارگیری متفاوت بوده و از سیستم‌های مختلفی می‌توان بهره برد.

پنل‌های آکوستیک

دیفیوزر سه بعدی

امروزه برای کنترل صوت در استودیوها، اتاق‌ها ضبط، آمفی تئاترها، سالن‌ها سینما و... پنل‌هایی بر اساس دانش آکوستیک ساخته شده‌است که موجب کنترل صدا و جلوگیری از بازگشت صدا می‌گردند. این پنل‌ها عمدتاً به سه دسته تقسیم می‌شوند:

جاذب‌ها

این پنل‌ها دارای ساختار ویژه‌ای هستندکه موجب جذب صدا می‌شوند و در نتیجه از بازگشت صدا (ریورب) جلوگیری می‌نمایند. از جمله این پنل‌ها می‌توان به فوم‌های (ابرهای پلی یورتان) جاذب اشاره کرد. نکته قابل توجه در مورد این پنل‌ها شکل این پنل‌ها می‌باشد، به‌طوری‌که شکل‌های هندسی (به عنوان مثال شکل تخم مرغ) این پنل‌ها با فزایش سطح جذب می‌تواند موجب جذب بیشتر صوت و کارایی بیشتر پنل آکوستیک گردد. از سوی دیگر اشکال مختلف این پنل‌ها می‌توانند اثرات متفاوتی بر روی جذب بگذارند به عنوان مثال نتایج یک تحقیق نشان می‌دهد با تغییر شکل جاذب گوه‌ای (هرمی

مانند) به بیضی (تخم مرغی شکل) بهبـود قابل تـوجه‌ای در جذب صدا در بسامدهای پایین به وجود آمده‌است.[3]

دیفیوزرها

این پنل‌ها از اساسی‌ترین رکن‌هـای آکوسـتیک به ویـژه اسـتودیوها هسـتند و به نحـوی سـاخته شـده‌اند که با برخورد امـواج صـدا به آن‌ها امـواج در مسـیرها متفـاوت پراکنـده می‌گردند و در نتیجه از بازگشت مجـدد صـدا در همـان مسـیر جلوگـیری می‌نمایند. معمـولاً این پنل‌ها از جنس پلاستوفوم (یونولیت) یا چوب ساخته می‌شـوند. از انـواع آن می‌تـوان به پنل‌هـای دیفیـوزر دوبعـدی و سه بعـدی اشـاره نمـود. نکته قابل توجه در مـورد این پنل‌ها این است که نباید از مـواد سـلول بـازی از جمله اسـفنج (ابر) ساخته شوند چرا که مواد سلول بازی نظیر اسفنج با توجه به خاصـیت جـاذب بـودن خـود نمی‌توانند مـوجب دیفیوز شدن (پخش شدن امواج) شوند[4]

دیفیوزرجاذب

پنل‌هـای پخشایشـگرجاذب یا دیفیـوزرابزوربر، تایل‌هـای آکوستیکی هستند که دو فرایند جذب و پخش را هم‌زمان انجـام می‌دهند. معمـولاً این پنل‌ها از یک لایه سـخت و سلول بسته نظیر چـوب بر روی سـطح و یک لایه سـلول باز نظیر فوم پلی یورتـان در زیر پنل سـاخته می‌شـوند. سـطح سـخت دارای شـیارها و اشـکالی است که مـوجب پخش امواج صوتی می‌شود و فوم پلی یورتان سلول باز در زیر شیارها وظیفه جذب را انجـام می‌دهد. این پنل‌ها مـوجب افـزایش شـفافیت صـدا در محیط می‌گردند و در مجمـوع دارای کـارایی بـالاتری نسـبت به هر دو پنل

دیفیوزر و جاذب به تنهایی هستند. معمـولاً این پنل‌ها در اسـتدیوها و در کنـترل روم کـاربرد دارند ولی در دفـاتر کـار، سـالن‌های اجتماعـات و جاهـایی که مشـکل پیچش صدا یا هم آوایی وجود دارد نیز قابل استفاده می‌باشند. [4]

منابع

«صوت‌شناسی» [فیزیک د.] هم‌ارزِ «آکوسـتیک» (به انگلیسی: acoustics)؛ منبع: گـروه واژه‌گزیـنی. جـواد میرشکاری، ویراستار. (1376-1385)ـ فرهنگ واژه‌های مصوب فرهنگستان. تهران: انتشارات فرهنگستان زبـان و ادب فارسی. شـابک 978-964-7531-77-1 (ذیل سرواژهٔ صوت‌شناسی)

http://www.perseus.tufts.edu/cgi-bin/ptext?doc=Perseus:text:1999.04.0057:entry=#3396

https://www.civilica.com/Paper-DMECONF02-DMECONF02017=بررسی-تأثیر-شکل-جاذب-بر-جـذب-صدا-در-بسامدهای-پایین.html

Acoustic Absorbers and Diffusers: Theory, Design and Applicatio.CRC Press.2009.Peter D'Antoni

قیـابکلو، زهـرا. مبـانی فیزیک سـاختمان 1:ـ آکوسـتیک. جهارضای (دانشگاه صنعتی امیرکبیر). 1391

بینگلی، کورکی. مترجم: رضا اسـلامی دهقـان. معمـاری محیط آکوستیک. یزدا. 1388

هاشمی، سید ابوالفضل. آکوستیک و کنـترل صـدا. یـزدا. 1388

طوفان‌های خورشیدی تا چه اندازه ویران‌گر هستند؟

تصور کنید، یک روز صبح وقتی از خواب بیدار می‌شوید، برق، شبکه‌ی تلفن همراه، جی‌پی‌اس و شبکه‌های تلویزیونی و تمامی بسترهای ارتباطی قطع شده باشند. طبیعتا قطع ارتباط این شبکه‌ها مشکلات دیگری را به‌همراه خواهد داشت که ماحصل آن بدتر شدن هر چه بیشتر اوضاع است. شاید در چنین موقعیتی اصلا خورشید را مسبب اصلی وضع موجود ندانید، اما جالب است بدانید که طوفان‌های خورشیدی قدرت بالایی دارند. قدرتی که می‌تواند تمام شبکه‌های ارتباطی را با اختلال روبرو کند. در ادامه با زومیت همراه باشید.

خورشید که تمامی سیارات به دور آن در حال چرخش هستند یک کره‌ی گازی در حال اشتعال است. بعضا شاهد زبانه کشیدن شعله‌های خورشیدی یا تشعشعات ناگهانی آن هستیم که در اثر آزاد شدن انرژی مغناطیسی موجود در اتمسفر ستاره‌ی خورشید اتفاق می‌افتد. دانشمندان فوران شعله‌های آتش از سطح خورشید را شراره‌های خورشیدی نام نهاده‌اند. با هربار زبانه کشیدن شعله‌های خورشیدی ذرات پرانرژی رها شده و در طول چند دقیقه به سطح زمین می‌رسند.

بعضا شاهد خروج جِرم از تاج خورشیدی نیز هستیم که ماهیت آن با شراره‌ی خورشیدی متفاوت است. خروج جرم از تاج خورشیدی فوران پرجرمی از باد خورشیدی و افزایش میدان‌های مغناطیسی است که در اثر آن پلاسما از جو خورشید خارج می‌شود. خروج جرم از تاج خورشید با شراره‌های خورشیدی نیز همراه است.

پلاسمای خارج شـده از جو خورشـید در فضا رها شـده و چندین روز طول می‌کشد تا وارد جو زمین شود.

CMEInt 1

خروج این ذرات برابر با ایجاد امواج شوک است که توان این امواج در حد تراوات یعنی 1٫000 میلیارد وات خواهد بـــود. با ورود این امـــواج به جو زمین طوفان‌هـــای ژئومغناطیسی روی می‌دهد که بین قطب‌هـــــــای مغناطیسی زمین گیر می‌افتند.

اما پرخطرترین حادثه‌ی ممکن زمـانی رخ می‌دهد که این دو اثر خورشـیدی در نقطه‌ی اوج خـود با یک‌دیگر تـرکیب شـوند. در این صـورت شـاهد طوفان‌هـای رادیـویی بلند مدت خواهیم بـود که می‌توانند خاموشی‌های رادیـویی را ایجاد کنند. هم‌چنین باید به خطـرات ناشی از این امـواج بـــرای فضـــانوردان حاضر در خـــارج از جو زمین و ماهواره‌های موجود در جو زمین نیز اشـاره کـرد. جریـان ایجاد شده فقط منجر به شکل گیری مشکلات روی زمین نشده و حـتی قـادر است مسـبب پوسـیدگی و زنگ‌زدگی لوله‌های موجود در زیر زمین نیز شود.

روی دادن شـماری از بـدترین سـناریوهای ممکن در اثر امواج خورشیدی، قادر است انسان امـروزی را به دوران سنگ و آهن ببرد

ویلام دین پنسـل، از جمله‌ی متخصصـان ناسا در زمینه‌ی مطـالعه‌ی وضـعیت خورشـید است که در این مـورد نظر جالب توجهی دارد:

روی دادن شـماری از بـدترین سـناریوهای ممکن در اثر امواج خورشیدی، قادر است انسان امـروزی را به دوران سنگ و آهن ببرد.

به اعتقاد Pesnell روی دادن تمام و کمـال سـناریوهای مـورد نظر تنها در شـرایط خاصی امکـان پـذیر اسـت، چراکه این سناریوها نیازمند ایجاد شرایط خاصی هستند. برای مثال یکی از این شـرایط، برخـورد همزمـان امـواج حاصل از شراره‌های خورشیدی و پس‌زنی تاج خورشیدی به کره‌ی زمین در لحظه‌ی اوج مصـرف الکتریسـیته است که می‌توان میانه‌هـای تابسـتان را زمـان مناسـبی بـرای فراهم بودن شرایط زمینی عنوان کرد.

لینک دانلود

خورشـید دارای دوره‌ای 11 سـاله است که شـامل دوره‌های حداکثر و حداقل فعالیت این ستاره می‌شـود و نمایان شدن شماری از لکه‌های خورشیدی نیز در دوره‌ی 11 ساله ممکن است. لکه‌های خورشیدی نقاط تیره رنگ روی خورشـید هسـتند که می‌تـوان آن‌ها را با چشم غـیر مسـلح نـیز دید. وجـود لکه‌هـای خورشـیدی نشـان از فعالیت‌های شدید مغناطیسی از قبیل شراره‌های آتش و پس‌زنی تاج خورشیدی دارد.

برای مثال 24 آوریل سال جاری در جریان یک شـراره‌ی خورشیدی کـره‌ی زمین را مـورد اصـابت خـود قـرار داد. شراره‌ی خورشـیدی مـورد نظر توانست تا با برخـورد به زمین امواج رادیویی را زمین گیر کند.

شـاید ارائه‌ی یک مثـال نشـان دهد که ما تا چه مـیزان در برابر خورشـید آسـیب پـذیریم. بهـترین نمونه اشـاره به

حادثه‌ی Carrington است. این حادثه به افتخاره ریچادر کرینگتون، منجم آماتور انگلیسی نام گـذاری شـده است. وی موفق شـده تا در سـال 1859 بزرگ‌تـرین شـراره‌ی خورشیدی را که براساس برآوردهای دانشمندان هر 500 سال یکبار اتفاق می‌افتد، رصد کند.

وی شراره‌ی خورشید مـورد نظر را هنگـامی که در حـال رصد لکه‌هـای خورشـیدی بـود، کشف کـرد. جـالب است بدانید که وی برای مطالعه در مـورد خورشـید تصـویر آن را روی یک سـطح صـاف منعکس کـرده و ترسـیم کـرده است.

12 سـاعت پس از مشـاهده‌ی شـراره‌های خورشـیدی توسط کرینگتون، شـفق‌های خیره‌کننـده‌ای آسـمان را به تسخیر خود درآورده بودند.

گزارش‌های باقی مانده، حکایت از انعکاس شدید نـور در آسمان دارند، بطوریکه پرندگان غوغایی در آسمان ایجاد کرده بودند. تلگراف‌ها ارسال نمی‌شده و حـتی بـرخی از دکل‌های تلگراف نیز آتش گرفته بودند.

نمـونه‌ی دیگـری از شـراره‌ها خورشـیدی، در 13 مـارس سـال 1989 میلادی رخ داد که با رسـیدن امـواج منتشر شـده به زمین، کبک کانـادا روز بسـیار روشـنی را پشت سر گذاشت. این امـواج دراثر انفجارهـای عظیمی روی خورشید رخ داده بودند که کارشناسان انرژی آن را برابر با انفجار هزاران بمب اتمی عنوان کرده‌اند.

گزارش‌هـای منتشر شـده حکـایت از این دارند که شـفق‌های آسـمانی ایجـاد شـده حـتی تا کوبا نـیز قابل مشاهده بودند. ضـمنا جریان‌هـای مغناطیسی قدرتمنـدی

نـیز زیر زمین ایجـاد شـده بـود. جریان‌هـای ایجـاد شـده شــبکه‌ی بــرق کبک را در ســاعت 2:54 بامــداد از کــار انداختند و تمامی استان شب ســرد و تــاریکی را به علت قطعی برق سپری کرد.

CMEInt 2

شاید از خود بپرسید که چرا امــواج مغناطیسی حاصل از شــراره‌های خورشــیدی در کبک کانــادا پررنگ‌تر از ســایر نقاط جهان بوده و این منطقه را تحت تــاثیر قــرار داده؟ پاسخ سوال در فاصله‌ی نزدیک دکل‌های برق فشار قوی تا قطب مغناطیسی شـــمالی کـــره‌ی زمین نهفته است. ولتاژ برق عبوری از این دکل‌ها برابر 730 کیلووات است که از سوی شمال به جنوب منتقل می‌شــوند. با توجه به شرایط موجود بستر مناسـبی بـرای تـاثیر گـذاری امـواج مغناطیسی حاصل از شــراره‌های خورشــید ایجــاد شــده است، از این رو این منطقه از کانادا بیش از نقــاط دیگر تحت تاثیر قرار می‌گیرد.

پس از روی دادن حـادثه‌ی سـال 1989، کمپـانی Hydro Quebeq در حـدود 1.2 میلیـارد دلار بـرای حفـاظت از شبکه و تاسیسات خود سرمایه‌گذاری کرد.

با توجه به گزارش‌هـــای منتشر در مـــورد آســـیب‌پذیری شبکه‌ی برق جهـان در برابر امـواج حاصل از شـراره‌های خورشــید، در خســارت وارد شــده به این شــبکه در ســال 2013 میلادی چیزی حدود 0.6 تا 2.6 تریلیون دلار بوده است.

پسنل با اشاره به حادثه‌ی سال 1989 کبک، به این نکته اشاره کرده که کمپانی‌های آمریکایی اقداماتی را برای پیشگیری از روی دادن چنین حوادثی انجام داده‌اند.

مجله‌ی Nature در شماره‌ی ماه مارس خود مقاله‌ای را منتشر کرد که طی آن وقوع طوفان خورشیدی را در جولای 2012 خبر داد که در غفلت خبری روی داده است. اصلی‌ترین عامل که منجر به روی دادن این طوفان خورشیدی شده، ترکیب امواج حاصل از شراره‌های خورشیدی با پس‌زنی تاج خورشیدی است.

استفاده از اعداد بهترین روش برای نمایش شدت طوفان‌های روی داده است. براساس محاسبات انجام شده شدت نیروی میدان مغناطیسی ایجاد شده در جریان حادثه‌ی کرینگتون، 850- نانوتسلا بوده است (بالا بودن میزان عدد منفی ثبت شده نشان از قدرت بیشتر طوفان خورشیدی دارد). شدت میدان مغناطیسی طوفان خورشیدی روی داده در سال 1989 برابر 548- نانوتسلا ثبت شده است. شدت میدان مغناطیسی طوفان خورشیدی 2012 نیز در حدود 1٫150- تا 650- نانوتسلا برآورد شده است.

در مقاله‌ی منتشر شده به این نکته اشاره شده که طوفان خورشیدی سال 2012 در جریان ضعیف‌ترین هفته‌ی فعالیت در چرخه‌ی 11 ساله‌ی خورشید روی داده است. این موضوع نشان از این دارد که طوفان‌های خورشیدی پرقدرت اتفاق نادری نبوده و می‌توان در هر لحظه باید در انتظار روی دادن یک طوفان خورشیدی باشیم.

پـائول مورفیلـد، از اعضـای موسسه‌ی سـلطنتی نجـوم کانادا، فاصله‌ی زمانی رسیدن امـواج پرقـدرت حاصل از پس زدگی تاج خورشیدی را 2 تا 4 روز پس از مشاهده‌ی تـــاج خورشـــیدی عنـــوان می‌کند. وی زمـــان روی دادن طوفـان خورشـیدی سـال 2012 را 12 سـاعت پس از مشاهده‌ی تاج خورشیدی عنوان کرده است.

در صورتی که یک طوفـان خورشـیدی سـهمگین زمین را مـورد اصـابت قـرار دهـد، در اینصـورت صـدمات جـبران ناپـــــذیری وارد خواهد شد. بـــــرای مثـــــال هیچ یک از ماهواره‌هـای موجـود در مـدار زمـان سیسـتم حفـاظت مناســبی نداشــته و ایســتگاه فضــایی بین‌المللی نــیز بصـورت محـدودی بـرای مقابله با چـنین مـواردی تجهـیز شـــده‌اند. در مـــورد شـــبکه‌های مخـــابراتی تمهیـــداتی اندیشـیده شـده و مـوارد حفـاظتی نـیز در نظر گرفته شـده‌اند، اما هیچ تضـمینی در مـورد کـارکرد صـحیح و قابلیت حفاظت وجود ندارد.

گـری ثاترلند از Hydro Quebec در پاسخ به احتمـال قطع بـرق در صـورت روی دادن طوفـان خورشـیدی به شدت آن‌چه که با نام حادثه‌ی کرینگتون نام گرفته چـنین پاسخ داد:

احتمـــال قطعی چند روزه تا یک هفته وجـــود دارد. باید نگـــاهی به طوفـــان کاترینا و آن‌چه که در جریـــان این طوفـان رخ داد داشـته باشـیم. در جریـان این طوفـان قطعی بـــرق رخ داد و مســئولان نتوانســتند مشــکلات موجود را حل کنند.

پسنل با یادآوری قطعی برق رخ داده در سال 2003 که شرق آمریکا و کانادا را تحت تاثیر قرار داد، عنوان کرد:

در صورتی که قطعی برق به سرعت حل نشده و مشکل ایجاد شده در کوتاه‌ترین زمان ممکن حل نشود، کل سیستم با خطر قطعی روبرو خواهد شد. شمال آمریکا و کشور کانادا در اینصورت صدمات جبران‌ناپذیری خواهند دید.

با بالارفتن وابستکی زندگی روزمره به فناوری، آسیب‌پذیری در برابر خطرات نیز افزایش می‌یابد. در روزهای اخیر نیز ناسا گزارش‌های را مبنی بر انتشار شراره‌های خورشیدی منتشر کرده که بلافاصله پس از رصد این شراره‌ها و رسیدن امواج حاصل به سطح زمین، اختلالاتی در ارتباطات رادیویی ایجاد شده است. شاید روزی بدترین سناریوی ممکن روی دهد و شدیدترین طوفان خورشیدی، جامعه‌ی انسانی را در هم کوبد.

صدای انسان

صدای انسان متشکل از صوتی است که با استفاده از تارهای صوتی توسط انسان ساخته شده و برای صحبت کردن، آواز خواندن، خندیدن، گریه کردن، فریاد زدن و... مورد استفاده قرار می‌گیرد.

تارهای صوتی فقط بخشی از صدای اولیهٔ انسان را می‌سازند و به طور کلی مکانیزم تولید صدای انسان را می‌توان به سه بخش ریه، تارهای صوتی موجود در حنجره و مفاصل تقسیم‌بندی کرد.

ریه (پمپ) باید جریان هوا و فشار هوای کافی را برای ارتعاش تارهای صوتی تولید کند تارهای صوتی یک دریچهٔ ارتعاشی هستند که جریان هوا را از ریه صادر می‌کند تا پالس‌های قابل شنیدنی را به صورت یک منبع صدا در حنجره تولید نمایند. عضلات حنجره، طول و تنش تارهای صوتی را برای ایجاد تن صدایی بسیار خوب تنظیم می‌کنند.

مفاصل (بخش‌هایی از دستگاه صوتی در قسمت فوقانی حنجره شامل زبان، کام، گونه، لب‌ها و غیره)، صدای نشأت گرفته از حنجره را واضح و شفاف و به نوعی فیلتر می‌کنند و تا حدی می‌توانند جریان هوای حنجره را به عنوان یک منبع صدا تقویت یا تضعیف نمایند.

تارهای صوتی در ترکیب با مفاصل قادر به تولید آرایه‌های بسیار پیچیده‌ای از صدا هستند. تن یا لحن صدا می‌تواند بیانگر احساسات مختلف انسان باشد: مانند خشم، تعجب یا شادی.

خواننده‌ها از صدای انسان به عنوان ابـزاری بـرای ایجـاد موسیقی استفاده می‌کنند.

طی الارض و تله پورت

اطلاعـات زیـادی در مـورد طی الارض به معنـای واقعی کلمه در دســـترس نیست ولی مـــترادف آن در زبـــان انگلیسی که تله پورت نامیده می‌شود تا حدودی شـناخته شده است و حتی یکی از مباحث فیزیک کوانتوم است.

تله پـورت به معنـای جا به جـایی مـاده یا انـرژی از یک نقطه به نقطه دیگر بدون طی مسـافت فـیزیکی. فاصـله بین آن دو نقطه است. برای مثال شما در شهر آ حضـور دارید ولی بعد از چند ثانیه در شـهر ب ظـاهر می‌شـوید. این حالت در بین عرفا شایع بـوده است. مثلا عـارفی در شهر نجف بـوده و چند سـاعت بعد در مشـهد دیـده شـده است و طی الارض کرده است.

طی الارض مانند سایر قدرت‌ها می‌تواند از مسیر عبادت و هم‌چنین ریاضت‌هایی که عبـادت محـور نیسـتند و فـرد فقط می‌خواد با پرورش قـدرت ذاتی خـود به این حـالت برسد به دست آید. گفته می‌شـــود جـــادوگران به کمک اوراد و کمک جنیان هم می‌توانسته‌اند طی الارض کنند.

تله پورت از دید علم

از دید جهـــان علم و فیزیک کوانتـــوم، تله پورتیشن موجودات بزرگ مثل انسان هنوز توجیه نشده مگر وجـود تعدادی از اسناد مربوط به مفقود شدن ناگهانی و ظاهر شـدن آن‌ها در مکان‌هـای دیگر جهـان که معمـولا خـود به خـودی بـوده و حـتی به ربـایش توسط فضـایی‌ها نسـبت داده می‌شـود. ولی فیزیک کوانتـوم در مـورد تله پـورت میکروسکوپی از جمله تله پورتیشن حـالت، ذره و انـرژی

مطمئن است (تله پورت حالت یعنی این‌که حالت یک ذره بدون جا به جـایی فـیزیکی خـود ذره، به ذره دیگر منتقل شود).

به هر حال بهترین تئوری در مـورد تله پـورت انسـان این است که بیایند ذرات وجود انسان را به صـورت اطلاعـات یا ذرات زیــراتمی تبــدیل کنند و با فرآیند تله پــورت، آن اطلاعــات را به نقطه‌ای دیگر از جهــان مصــادره کنند تا توسط کامپیوترهـایی مخصـوص، آن اطلاعـات مجـددا به انسان تبدیل شود.

تله پورت از دید ماورا

تله پــورت و طی الارض در علم مــاورا و مــذهب در بین روحانیون ادیان گونـاگون امـری عـادی بـوده و بـرخی از مرتاضان هم توسط تمرین‌هـای ویـژه می‌توانند این کـار را انجام دهند و در یک چشم به هم زدن در نقطه‌ای دیگر از جهان ظاهر شوند.

سفر در زمـان هم مشـابه تله پـورت است با این تفـاوت که سفر جسم فیزیکی در مختصات زمـان صـورت گرفته و البته کمی دور از واقعیت است زیــرا تا به حــال کسی دیــده نشــده است که با جسم فــیزیکی خــود از آینــده به زمــان حــال بیاید و اطلاعــات خــود را به ما منتقل کند. سفر در زمان بیشتر در حالاتی مثل پرواز روح و انتقـال آگــاهی به آینــده و گذشــته آن هم بــدون تاثیرگــذاری بر جهان ماده مشـاهده می‌شـود و تقریبا بـرای همه اتفـاق افتاده که بخشی از آینده خود را در خواب ببینند.

روش‌های تله پورت فیزیکی

در کتاب‌های خطی و جادویی، طلسم‌ها و اوراد مختلفی در مورد قابلیت تله پورت و طی الارض وجود دارد که به نظر نمی‌رسد به همین راحتی‌ها بتــوان به کمک آن‌ها در یک لحظه به نقطه‌ای دیگر از جهــان رفت زیــرا در این صورت هر کس با در دست داشـتن یک کتـاب جـادویی در بین کشــورها ســفر می‌کــرد و نیــازی به بلیط و ویــزا نداشت.

روش دیگر انجـام مراقبه‌هـای طـولانی و انـرژی دهی به چشم ســوم توسط کریســتال است که می‌تواند جسم فــیزیکی را لطیف کــرده و غــالبیت انــرژی معنــوی بر مولکول‌های بدن باعث شـود که مولکولها به انـدازه نـور مرتعش شـوند و از حـالت جامد خـارج شـوند و سـپس با سرعت نور بر هر کجا که خواستیم سفر کنیم.

تله پورت اشیا

سال 1981 گروهی از کودکان با استعداد چین توانستند در یک آزمــایش کنــترل شــده اشــیایی همچــون کاغذ و ساعت و گـیره و ... را بـدون آن‌که به آن‌ها دست بزنند و یا شعبده بازی کنند در مکان دیگری ظاهر کنند.

تله پــورت و جا به جــایی اشــیا در خانه‌هــای جن زده هم زیــاد دیــده می‌شــود به طــوری معمــولا صــاحبان چــنین خانه‌هایی اشیای خود را زیاد گم می‌کنند ولی بعد از چند روز آن‌ها را سر جای خود پیدا می‌کنند.

آموزش طی الارض توسط دعاها

در دین اســلام بــرای طی الارض باید شایســتگی‌های روحی و تزکیه نفس انجــام داد. هم‌چــنین مــداومت در

خواندن سوره توحید، تکرار ذکر یا خیر حبیب و محبوب و خوانــدن ذکر یونســیه می‌تواند به طی الارض کمک کند. البته این اذکار باید بسیار خوانده شوند و بیشتر ســاعات روز مشــغول خوانــدن آن‌ها باشــید و به واجبــات و تــرک محرمات هم عمل کنید.

طول، عرض و ارتفاع جهان دقیقا چند سال نوری است؟

در سال 1920 ستاره‌شناسی آمریکایی به نام «هارلو شیپلی» میان جمعی که در واشنگتن برای بحث پیرامون ابعاد جهان گرد هم آمده بودند گفت که کهکشان راه‌شیری 300 هزار سال نوری قطر دارد. این تخمین، سه برابر بیشتر از جدیدترین اندازه‌گیری‌های ماست، ولی در آن زمان خیلی دقیق به حساب می‌آمد. در عین حال او توانسته بود بعضی دیگر از فواصل، مثل فاصله‌ی خورشید تا مرکز کهکشان را با دقت خیلی خوبی محاسبه کند. آن زمان هم خیلی از دانشمندان می‌گفتند که 300 هزار سال نوری بیش از حد زیاد است. بعلاوه فکر این‌که بقیه‌ی کهکشان‌های عالم نیز چنین ابعادی دارند دیوانه کننده بود. در نتیجه خود شیپلی فکر می‌کرد که راه‌شیری باید خیلی خاص باشد. او به حضار گفت: «حتی اگر دیگر [اجرام] مارپیچی از ستاره تشکیل شده باشند، ولی از نظر اندازه با سامانه‌ی ستاره‌ای ما قابل مقایسه نیستند.» همکار شیپلی به نام «هربر کورتیس» که در همان جلسه شرکت داشت، با او موافق نبود. او به درستی فکر می‌کرد که کهکشان‌های زیادی به اندازه‌ی کهکشان خودمان در سراسر عالم وجود دارد. ولی تخمین زده بود که کهکشان راه‌شیری خیلی کوچکتر از چیزی است که شیپلی برآورد کرده بود. طبق محاسبات کورتیس، قطر راه‌شیری فقط 30 هزار سال نوری یا یک سوم اندازه‌ای بود که اکنون محاسبه کرده‌ایم.

سه برابر بزرگ‌تر، سه برابر کوچک‌تر. به هر حال ما درباره‌ی اندازه‌های خیلی بزرگ صحبت می‌کنیم و

طـــبیعی است که ستاره‌شناســـان یک قـــرن پیش در محاسبه‌ی آن خطا می‌کردند. امـروز تقریبا مطمئـنیم که راه‌شیری بین 100 تا 150 هزار سال نـوری قطر دارد. البته عـــــالم قابل مشـــــاهده‌ی ما خیلی بزرگ‌تر از این‌هاست. طبق برآوردهــای کنــونی، قطر عــالم قابل مشــاهده 93 میلیــارد ســال نــوری است. ولی چطــور می‌توانیم از این اندازه‌ها مطمئن باشیم؟ چگونه از روی زمین این فواصل را اندازه‌گیری می‌کنیم؟

امواج رادیویی

ستاره‌شناسی از دانشگاه آستین تگزاس به نــام «کیتلین کاسی» در حال مطالعه روی این موضـوع است. آن‌طـور که او می‌گوید، ستاره‌شناسـان انـواعی ابـزار و سیسـتم انـــــدازه‌گیری ســـــاخته‌اند که با آن‌ها می‌توانند نه تنها فاصـله‌ی بین زمین تا دیگر اجـرام منظـومه‌ی شمسـی، بلکه فاصله‌ی بین کهکشان‌ها و مسافت ما تا لبه‌ی عــالم قابل مشــاهده را انــدازه بگیرند. ابزارهــای انــدازه‌گیری فاصله‌ی اجرام عالم، با نام «نردبـان فاصـله‌ی کیهـانی» شناخته می‌شوند. کاسی می‌گوید: «ما می‌تـوانیم امـواج رادیویی را به سـیاره‌های نزدیک در منظـومه‌ی شمسـی، مثل زهـره و مـریخ بتابـانیم و با انـدازه‌گیری زمـانی که طـــول می‌کشد امـــواج به آن‌ها برخـــورد کند و به زمین برگـــردد، فاصـــله‌ی زمین تا آن‌ها را حســـاب کـــنیم.» تلســـکوپ‌های رادیـــویی بـــزرگی مثل «آرســـیبو» در پورتوریکو می‌توانند کارهـــای هیجـــان‌انگیزتر از این هم بکنند. مثلا آرســـــــیبو می‌تواند ســـــــیارک‌هایی که در منظومه‌ی شمسی سرگردان هستند را پیدا کند و حتی با استفاده از نقشه‌برداری رادیویی، تصویری از آن‌ها تهیه

کند. ولی استفاده از امـواج رادیـویی بـرای انـدازه‌گیری فاصله‌ی اجرامی که در منظـومه‌ی شمسی نیسـتند غـیر ممکن است. پله‌ی بعــدی نردبــان فاصــله‌ی کیهــانی، اندازه‌گیری فاصله با استفاده از «اختلاف منظر» است.

فاصــله‌ی زمین تا دیگر اجــرام منظــومه‌ی شمسی را می‌تـوانیم با ارسـال امـواج رادیـویی به آن‌ها و سـنجش زمان بازگشت این امواج بسنجیم.

اختلاف منظر

این دقیقا کـاری است که ما همیشه بـدون این‌که متوجه باشیم انجام می‌دهیم. انسان مانند بسـیاری از حیوانـات به دلیل بهره‌گـیری از دو چشم می‌تواند فاصـله‌اش را تا اجسام بفهمد. اگر انگشتتان را جلوی صـورتتان بگیرید و فقط با یک چشم به آن نگـاه کنیـد، انگشت را نسـبت به اجسام پس‌زمینه در یک مکان و اگر چشـمتان را ببندید و با چشم دیگر ببینیــد، انگشت را در مکــانی متفــاوت می‌بینید. به این پدیــــــده، اختلاف منظر می‌گویند. از اختلاف زاویه‌ی بین این دو نقطه‌ی دید می‌تــوان بــرای اندازه‌گیری فاصله تا انگشت استفاده کـرد. مغز به طـور طبیعی از اطلاعات چشم‌ها بـرای انـدازه‌گیری فاصـله تا اجسـام اسـتفاده می‌کند. ستاره‌شناسـان دقیقا از همین روش بــرای انــدازه‌گیری فاصــله‌ی ســتاره‌های نزدیک اســتفاده می‌کنند. تصــور کنید دو تا چشم معلق در فضا داریم که هرکدام در یک طـرف خورشـید قـرار گرفته‌اند. به لطف مــدار زمین، این دقیقا همــان کــاری است که انجــام می‌دهیم و می‌تــوانیم با تلســکوپ ســتاره‌ها را ببیــنیم که نسـبت به اجـرام پس زمینه جابجا می‌شـوند. کاسی می‌گوید: «ما مـوقعیت سـتاره‌ها را در زمـانی از

سال و مثلا ماه ژانویه اندازه می‌گیریم و 6 ماه صبر می‌کنیم تا موقعیت همان‌ها را در ماه جولای بسنجیم، یعنی زمانی که در سوی مقابل خورشید قرار می‌گیریم.» البته مرزی وجود دارد که از آن به بعد چنان فاصله زیاد می‌شود که با اختلاف منظر هم نمی‌توان فاصله را اندازه‌گیری کرد. این مرز در حدود فاصله‌ی 100 سال نوری قرار دارد. در این فاصله هنوز به لبه‌های کهکشان نزدیک نشدیم.

فاصله‌ی زمین تا ستارگان نزدیک را با روش اختلاف منظر بدست می‌آوریم.

شمع‌های استاندارد

پله‌ی بعدی روشی است که با نام «برازش رشته‌ی اصلی» (Main Sequence Fitting)ـ شناخته می‌شود. این روش نیازمند شناخت دقیق از چگونگی رشد و نمو ستارگان رشته‌ی اصلی است که اندازه‌ی مشخصی دارند. به مرور زمان وقتی سن این ستاره‌ها زیاد می‌شود، رنگ آن‌ها رو به سرخی می‌گراید. با اندازه‌گیری دقیق رنگ و روشنایی می‌توانیم مکان ستاره‌های دورتر را تخمین بزنیم. در حقیقت ستاره‌های با جرم و سن یکسان اگر در فاصله‌ی برابر از ما قرار داشته باشند با روشنایی یکسان دیده می‌شوند. از آن‌جا که آن‌ها در یک فاصله نیستند، ما می‌توانیم از همین پارامترها برای تعیین فاصله‌ی ستاره‌ها استفاده کنیم.

ستارگان رشته‌ی اصلی در این اندازه‌گیری‌ها با نام «شمع‌های استاندارد» شناخته می‌شوند. شمع‌های استاندارد، اجرامی هستند که قدر (روشنایی) آن‌ها را

می‌توانیم به صورت ریاضیاتی محاسبه کنیم. این شمع‌ها در جاهای مختلف فضا وجود دارند. با این حال ستارگان رشته‌ی اصلی تنها مثال‌ها از شمع‌های استاندارد نیستند. فهم رابطه‌ی بین روشنایی و فاصله برای بدست آوردن فاصله‌ی اجرام دورتر مثل کهکشان‌های دیگر ضروری است. در این صورت استفاده از ستاره‌های رشته‌ی اصلی در دیگر کهکشان‌ها به عنوان شمع استاندارد غیر ممکن است. چرا که از میلیون‌ها سال دورتر نمی‌توان این ستاره‌ها را به درستی تشخیص داد.

بعضی از اجرام عالم روشنایی مشخصی دارند و می‌توان از میزان روشنایی آن‌ها فاصله‌شان را تخمین زد. به آن‌ها شمع‌های استاندارد می‌گویند.

بعضی از اجرام روشنایی مشخصی دارند و می‌توان از میزان روشنایی آن‌ها فاصله‌شان را تخمین زد. به آن‌ها شمع‌های استاندارد می‌گویند.

ولی در سال 1908 دانشمندی به نام «هنریتا سوان لیویت» از دانشگاه‌هاروارد کشف خیلی جالبی انجام داد که به ما در اندازه‌گیری این فواصل عظیم کمک کرد. سوان لیویت گروه خاصی از ستارگان را کشف کرد و نام آن‌ها را «متغیرهای قیفاووسی» گذاشت. کاسی می‌گوید: «او فهمید که میزان روشنایی انواعی از ستاره‌ها در طول زمان تغییر می‌کند و نوسان در روشنایی ستاره‌ها، مستقیم به درخشندگی ذاتی آن‌ها بستگی دارد.» به بیان دیگر، یک قیفاووسی پرنورتر، آهسته‌تر (در دوره‌ای چند روزه) از یک قیفاووسی کم‌نورتر نوسان می‌کند. از آن‌جا که ستاره‌شناسان می‌توانند نوسان یک قیفاووسی را نسبتا آسان اندازه

بگیرند، به راحتی میزان روشـنایی آن را تخمین می‌زنند. سپس با مشـاهده‌ی این‌که از نظر ظـاهری روشـنایی آن ستاره چقدر است، فاصـله‌ی سـتاره را انـدازه می‌گیرند. این دقیقا همـــان روشی است که بـــرای انـــدازه‌گیری فاصله‌ی ستارگان رشته‌ی اصلی هم استفاده می‌شـود و روشنایی نقش اصلی را در تعـیین مسـافت ایفا می‌کند. کشف چـنین سـتاره‌هایی در کهکشـان ما بـود که‌هـارلو شیپلی را درباره‌ی اندازه‌ی بزرگ آن قانع کـرد. در اوایل دهه‌ی 1920، ستاره‌شناسی به نـــام «ادوین‌هابل» توانست سـتاره‌های متغـیر قیفاووسی را در کهکشـان همسـایه، یعـنی «اندرومـدا» رصد کند. او با اسـتفاده از این ستاره‌ها فاصله‌ی کهکشان اندرومدا را انـدکی کمـتر از یک میلیون سال نـوری تخمین زد. اکنـون می‌دانیم که این کهکشان 2٫54 میلیون سال نوری با ما فاصله دارد. ولی کار ادوین‌هابل خیلی بزرگ بود چرا که هنـوز تقریبا از همان روش برای تخمین فاصـله‌ی اندرومـدا اسـتفاده می‌کنیم.

هابل یک کار بزرگ دیگر هم کـرد. او انفجـار سـتاره‌های موسـوم به «کوتـوله‌ی سـفید» را هم رصد کـرد و فهمید که می‌تـوانیم از آن‌ها به عنـوان شـمع‌های اسـتاندارد استفاده کنیم. این انفجارها را با نام «ابرنواخترهای نوع 1A»ـ می‌شناسـیم. این انفجارها را به راحـتی می‌تـوان حـتی در کهکشـان‌هایی که میلیاردها سـال نـوری از ما فاصـله دارند مشـاهده کـرد. از آن‌جا که درخشـندگی این انفجارها قابل محاسبه اسـت، می‌تـوانیم فاصـله‌ی آن‌ها را درست مثل متغیرهـــای قیفاووسی تعـــیین کـــنیم. ابرنواخترهـــای نـــوع 1A و متغیرهـــای قیفاووسی مثال‌هایی از شمع‌های استاندارد کیهانی هستند. ولی در

کیهـان یک خط‌کش دیگر هم وجـود دارد که به ما اجـازه می‌دهد بتـوانیم فواصل خیلی دور را انـدازه بگـیریم. آن خط‌کش چیزی نیست جز انتقال به سرخ.

انتقال به سرخ

اگر در خیابان یک ماشـین پلیس یا آمبـولانس آژیرکشـان از کنـار شـما رد شـده باشـد، حتما اثر داپلر را به خـوبی درک کرده‌اید. وقـتی آمبـولانس در حـال نزدیک شـدن به شماست، فرکانس آمبولانس کاملا بلند به گوش می‌رسد و وقـتی از شـما دور می‌شـود فرکـانس آن هم کـاهش می‌یابد. این اتفـاق بـرای امـواج نـوری هم می‌افتد. ما می‌تـوانیم با آنـالیز طیف نـوری که از اجـرام دوردست دریـافت می‌شـود، سـرعت و فاصـله‌ی آن‌ها را متوجه شویم. هرچه اجرام از ما دورتر باشـند، انتقـال به سـرخ بیشتری دارند. این فقط به خـاطر فاصـله‌ی اجـرام از ما نیست بلکه بـدین خـاطر است که آن‌ها به دلیل انبسـاط کیهان دائما از ما دور می‌شوند. دیدن انتقال به سـرخ در نـور کهکشـان‌های دوردست یکی از نشـانه‌های انبسـاط کیهان است.

از روی اثر داپلی یا انتقال به سرخ کهکشـان‌ها می‌تـوان فاصله‌ی آن‌ها را تخمین زد.

یکی از دانشـمندان ناسا به نـام «کارتیک شث» می‌گوید: «مثل این است که نقطه‌هـایی را بر سـطح یک بادکنک بگذارید. نقطه‌هـایی که هرکـدام نشـانگر یک کهکشـان هسـتند. سـپس بادکنک را بـاد کنید. وقـتی بادکنک بـاد می‌شـود، فاصـله‌ی بین نقطه‌ها افـزایش می‌یابد. با انبساط کیهان، کهکشان‌ها از هم دور می‌شـوند.» هرچه

کهکشانی سریع‌تر از ما دور شود، در فاصله‌ی بیشتری از ما قرار دارد و طیف نوری آن هم دارای انتقال به سرخ بیشتری است. دوباره این ادوین‌هابل بود که رابطه‌ی نسبی بین قیفاووسی‌ها در کهکشان‌های دوردست و انتقال به سرخ آن‌ها را فهمید.

این کشف کلید بزرگی را به دست ما می‌دهد. بیشترین انتقال به سرخی که از یک کهکشان ثبت کرده‌ایم نشان می‌دهد که آن کهکشان در فاصله‌ی 13٫8 میلیارد سال نوری از ما قرار دارد. یعنی این‌که 13٫8 میلیارد سال سن دارد. در طول این همه سال کیهان دائما در حال منبسط شدن بوده و ابتدا خیلی سریع‌تر منبسط می‌شده است. با در نظر گرفتن این واقعیت، ستاره‌شناسان فهمیدند کهکشان‌هایی که بر لبه‌ی عالم قابل مشاهده قرار دارند و نور آن‌ها 13٫8 میلیارد سال طول کشیده که به ما برسد، اکنون در فاصله‌ی 46٫5 میلیارد سال نوری از ما قرار دارند. این بهترین تخمین ما از عرض عالم قابل مشاهده است. اگر آن را ضرب در دو بکنیم به قطر 93 میلیارد سال نوری برای کیهان قابل مشاهده می‌رسیم.

فراتر از عالم

شگفتی زمانی ایجاد می‌شود که درباره‌ی عالمی فراتر از عالم قابل مشاهده فکر کنیم. آیا عالم فراتر از چیزی است که می‌بینیم؟ اخیرا «میرهان واردانیان» و همکارانش در دانشگاه آکسفورد به آنالیز داده‌های دریافت شده از اجرام عالم قابل مشاهده پرداختند تا ببینند آیا می‌توانند از شکل «کل عالم» ایده‌ای بدست آورند یا خیر. بعد از جمع بندی الگوریتم‌های کامپیوتری

برای یافتن الگوهای معـنی‌دار در داده‌هـا، تخمین جدید و خیلی جالبی بدست آمد. کل عـالم حـداقل 250 برابر از عـــــالم قابل مشـــــاهده بزرگ‌تر است. ما هیچ‌وقت نمی‌تـــوانیم این مکان‌هـــای دوردست را ببیـــنیم. شث می‌گوید: «هرچه تا به حال درباره‌ی عالم فهمیـده‌ایم، از طریق جمع‌آوری فوتون‌هـای نـوری که میلیون‌ها میلیـون ســال در ســفر بوده‌اند تا به آشکارســازها، دوربین‌ها یا رادیو تلســـکوپ‌های ما برســـند بـــوده است.» کاسی می‌گوید: «نجوم به ما آموخته که در مرکز جهان نیستیم، حتی در مرکز منظومه‌ی شمسی یا کهکشان خودمان هم نیسـتیم.» یک روز می‌تـوانیم به جاهـایی از عـالم سـفر کـــــنیم که تا به حـــــال رویـــــای آن را هم در سر نمی‌پرورانـدیم. اکنـون فقط می‌تـوانیم به عـالم نگـاه کنیم، نگریسـتن به عـالم هم می‌تواند ما را به مکان‌هـای دوردست ببرد.

عاشورا در وادی موجودات ماورایی

هفت‌گانه نارنیا رمـــانی در ژانر تخیلی که مخـــاطبینش کودکان می‌باشند که نوشته کلایو استیپلز لـوئیس، (زاده 29 نوامبر 1898 – درگذشته 22 نوامبر 1963). نویسنده مشهور ایرلندی است. وی در اثر مباحثه با تـالکین خـالق مجموعه ارباب حلقه‌ها وهابیت و سیلماریلیون به دیـانت مسـیحی ایمـان آورد. هر چند که وی مسـیحی زاده بـود. یکی از رمان‌هـــای هفت گانه نارنیا با نـــام شـــاهزاده کاسـپین است. کاسـپین طبق نظر بـرخی مـورخین نـام دیگر قزوین می‌باشد. و قزوین معـرب کاسـپین است. و دریای کاسپین را هم اعراب در کتب خویش بحرالقـزوین نـیز نامیده‌اند. زیـرا قـزوین معـرب کاسـپین است. نـام کاسپین با قوم کاسی‌ها ارتباط دارد. قـومی که از گیلان و مازنـــدران تا کاشـــان (کاشی کاسی) و آذربایجـــان و کردستان تا لرستان و ایلام حضور داشـته‌اند و سـپس بر میان رودان نیز استیلا یافتند و بیش از پانصد سال بر آن دیار حکومت نمودند.

در داستان نارنیا از شیری به نام اصلان یاد شده است. و اصلان در زبان ترکی آذربایجـانی به معنـای شـیر و شـیر بیشه است.

این‌جا باید بگـویم {ان هـذا لشی عجـاب} چگونه خـالق نارنیا از وجـود این شخصـیت (اصـلان شـیر) خـبر داشـته است؟ غرب وهالیوود را باید بسیار جدی گرفت!!!

در ایام عید منحوس پوریم یهودیان هم هستیم. عیدی که یهودیان به پنداشت خویش کشتار 77000 از ایرانیان را جشن می‌گیرند. و شـــادی می‌نمایند. فـــارغ از واقعی

نبودن چنین رقم خیال پردازانه‌ای و این‌که پوریم اتفاق افتاده است یا خیر! مهم این است که یهودیان چنین جنایتی و نسل کشی خیالی‌ای را جشن می‌گیرند و شادی می‌نمایند.

عید پوریم امسال به طور خاص دوشنبه و سه شنبه است. اما از دیشب شبات مراسم‌های‌شان در سطحی نه مثل سابق شروع شد که به نظرم فعلا جای نگرانی ندارد مومنین به دستورات ایام اعتکاف در این سه روز ایام البیض عمل نمایند کفایت می‌نماید. از این حبس اجباری (بخاطر کرونا) در خانه‌ها در ماه الهی رجب استفاده لازم را ببرید.

در پشت صحنه ماجرای عاشورا در عالم این موجودات مسائلی اتفاق افتاد که در نوع خود عجیب و شنیدنی است.

یکی از این ماجراها, داستان زغفر جنی می‌باشد. بعضی از علما این داستان‌ها را رد می‌نمایند.

ابتدا داستان‌هایی که در این باره آمده را نقل و سپس داستان را با روایتی متفاوت برایتان نقل خواهم نمود.

{هنگامی که واقعه‌ی جانسوز کربلا در حال وقوع بود، زعفر جنی که رئیس شیعیان جن بود در بئر ذات العلم، برای خود مجلس عروسی بر پا کرده بود و بزرگان طوایف جن را دعوت نموده و خود بر تخت شادی و عیش نشسته بود.

در همین حال ناگهان متوجه شد که از زیر تختش صدای گریه و زاری می‌اید. زعفرجنی گفت: کیست که در وقت

شادی، گریه می‌کند؟ دراین هنگام دو نفر از جنیان حاضر شدند وزعفر از آنان سبب گریه را پرسید.آنـان گفتند:ای امـیر! وقـتی که ما را به فلان شـهر فرسـتادی، در حین رفتن به آن شهر، عبور ما به رودفرات افتاد که عربها به آن نواحی نینوا می‌گویند. ما دیـدیم که درآن‌جا لشـکریان زیادی از انسان‌ها جمع شده ودر حال جنگ هستند.وقتی که نزدیک آنان شدیم، مشاهده کردیم که حضـرت حسـین بن علی علیه السلام، پسر همـان اقـای بزرگـواری که ما را مسلمان کرده، یکه و تنها برنـیزه‌ی بی‌کسی تکیه داده و به چپ وراست خود نگاه می‌کرد ومی فرمود: آیا یـاری دهنده‌ای هست تا ما را یاری دهد؟ و نـیز شـنیدم که اهل و عیـال آن بزرگـوار، فریـاد العطش العطش بلند کـرده بودند. وقتی که این واقعه ناگوار را مشاهده کـردیم فی الفور خود را به بـئر ذات العلم رسـاندیم تا شـما را خـبر نمـاییم که اکنـون پسر رسـول خـدا (ص) را به شـهادت می‌رسانند.

به محض این‌که زعفر جـنی این سـخنان را شـنید، تـاج شاهی را از سر خـود بر داشت و لباسـهای دامـادی را از تن خود خـارج کـرد و طوایف مختلف جن را با سـلاحهای آتشین آماده کرد وهمگی با عجله به سـوی کـربلا حـرکت نمودند. خـود زعفر گفته است: وقـتی که ما وارد زمین کـربلا شـدیم، دیـدیم که چهـار فرسخ در چهـار فرسخ رالشـکریان دشـمن فراگرفته اسـت، بعلاوه صـفهای فرشتگان زیـادی را دیـدیم. ملک منصـور با چنـدین هـزار فرشـته‌ی دیگر یک طـرف، ملک نصر با چنـدین هـزار فرشته از طرف دیگر، جبرئیل با چنـدین هـزار فرشـته‌ی دیگر در آن طرف و در یک طـرف دیگر میکائیل با چنـدین هـزار فرشـته‌ی دیگر در آن طـرف، ودر یک طـرف دیگر

اسـرافیل، ملک ریـاح (فرشـته بادها)، فرشـته‌ی دریاهـا، فرشته‌ی کوههـا، فرشـته‌ی دوزخ و فرشـته‌ی عـذاب و... هر یک با لشکریان خود منتظر گـرفتن اجـازه از حضـرت بودند. بعلاوه ارواح یکصد و بیست و چهـار هـزار پیـامبر (علیهم السلام) از ادم تا خاتم همه صف کشیده، مـات و متحیر مانده بودند. تمام موجودات و حقیقت کل اشیا در کربلا بودند و همگی گریان. چه کربلا و چه غوغائی.خاتم پیامبران (ص) آغـوش خـود را گشـوده و به امـام حسـین علیه السلام می‌فرمـود: پسـرم! عجله کن! عجله کن! به راستی که مشتاق تو هستیم.

حسین بن علی علیه السلام یکه و تنها در میان میـدان با زخمها و جراحـات فـراوان، پیشـانی شکسـته، با سـری مجروح، با سینه‌ای سـوزان و با دیـده‌ای گریـان ایسـتاده بـود و در هر نفسی که میکشـید، از حلقه‌هـای زره خـون می‌چکید اما اصلا" تـــــوجهی به هیچ گـــــروهی از آن فرشـــتگان نمی‌کـــرد به من هم کسی اجـــازه نمی‌دادتا خدمت آن حضرت برسم.

همانطور که از دور نظاره می‌کـردم ودر کـار آن حضـرت حـیران بـودم ،ناگهـان دیـدم که اقا امـام حسـین علیه السلام سر غربت از نیزه‌ی بی‌کسی بلند کـرد و با گوشه چشم به من نگـاه کـرد و اشـاره‌ای فرمـود که:ای زعفر! بیا.در این هنگام همه فرشتگان به سـوی من نگـاه کردند و مرا اجازه دادند تا نزد حضرت بروم. من خود را خـدمت حضرت رسـاندم و عـرض کـردم: من با نـود هـزار جن به یاری شما امده ام. اگر بخواهی تمام دشمنانت را قبل از این‌که از جای خود حرکت کـنی نـابود میسـازیم. حضـرت فرمـود:ای زعفر زحمت کشـیدی! خـدا و رسـولش از تو

راضی باشند. خدمت تو مـورد قبـول درگـاه حق باشد.اما لازم نیست که زحمت بکشید ،شما برگردید.عرض کــردم: قربانت شوم چرا اجازه نمی‌فرمائیـد؟! حضـرت فرمـود: خداوند چــنین نخواســته است و باید به لقــای حضــرت دوست برسم. اگر من در جای خود بمانم خداوند بوسیله چه کسی این مردم نگونبخت را مورد امتحان قرار دهـد؟ و چگونه از کردار زشت خود آگاه خواهند شد و.....

جنیان گفتند:ای حبیب خدا وای فرزند حبیب خدا! به خــدا سوگند اگر اطاعت از تو لازم و مخالفت با تو حرام نبود، سخنت را قبول نمی‌کـردیم و تمـام دشـمنانت را پیش از دسـتیابی به تو از میـان می‌بـردیم. حسـین بن علی علیه السـلام فرمـود: به خداوند سـوگند که ما بر این کـار از شما جنیان تواناتریم ولی باید حجت بر مردم تمـام شـود تا آنکس که گمراه می‌شـود با دلیل گمـراه شـود و انکس که هدایت می‌شود با دلیل هدایت شود.}

در داستان شفاهی از مرحوم شیخ جفر شوشـتری که از علمای بزرگ شـیعه بودند اینگونه نقل شـده است: □□□□ □□□ □□□□

{جعفر شوشـــتری (ره)، زعفر جـــنی را خیلی دشـــنام می‌داد. یک شب نشسته و مشغول نماز بود. تسبیح را به لعن کـــردن زعفر می‌گـــذارد. یک دفعه می‌بیند یکی از سقف پایین امد و گفت سلام علیکم. دید غولی ایسـتاده است. گفت شـــیخ دل درد داری؟ مـــرض داری؟ تو عجب عالمی هستی؟ ما مقلد تو بودیم وانـوقت تو شب و روز مرا لعن می‌کنی؟ برای چـه؟ شـیخ گفت لعن ات می‌کنم برای این‌که می‌توانستی ولی کمک به ابا عبدالله نکردی! چرا نرفتی کمک و ایستادید و تماشگر بودید؟ زعفر جنی

گفت روز عاشورا عروسی‌ام بـود و از تمـام طوایف جن دعوت شده بودند که برای مبارک بـادم بیایند. مـادرم امد با یقه پـــاره! گفت تو نشســـتی این‌جا و اباعبدالله را در کــربلا بکشــند؟ بــرو حــرکت کن. عروسی را بهم زدیم. هفتصد هزار جن را جمع کرده و به سـمت کـربلا حـرکت کردیم. به پنج، شش فرسخی که رسیدیم، دیدیم هیچ راه نیست. از زمین و زمـــان و از بـــالا، ملک و از پـــایین جن‌هـایی رادیـدم که در همه عمر انها را ندیـده بـودم و نمی‌دانســتم که از کجا امده‌اند! بر خــود لرزیــدم. راهی نبود. مـایوس مانـدم. هفتصد هـزار جن، در مقابل انهمه از جن و ملـک، مثل یک قطـره اب کـوچکی بودند که در برابر رودخانه‌ای قرار گرفته‌اند. همینطـور مانـده بـودم. حضـرت اباعبدالله صـدای الناصـرش رسـیده بـود. تمـام زمین و زمان پوشیده بـود از ملک و جن و پـری. حضـرت به من اشــاره‌ای فرمودند. تنها توانســتم خــودم بــروم. اهسته رفتم و رکابشـان را بوسـیدم. عـرض کـردم امـده ایم جـــان نثـــاری، هرچه شـــما امر فرمایید. فرمودند احتیـاجی نیست. احتیـاج به اوست که او جه خواهد. انچه امر شـــــود، اوست. بعد خیلی تقاضا کـــــردم فرمودند نمی‌شـود، انچه به شـما گفتم اطـاعت کنید گفتم چشم. اما یک کـار امر شد که انـرا اجـرا کـنیم. فرمودند در راه شام به بچه‌های ما کمک کن. وقتی کاروان اسرا حــرکت کرد، ما رفـتیم زیر تازیانه‌ها و حـدود 150 شـهید دادیم. تازیانه که می‌امد بر دوش می‌گرفـتیم. انگونه که تو فکر میکنی نبوده است، ما همکاری کـردیم. وقـتی برگشـتیم امدیم خدمت امـام سـجاد (ع) و با حضـرت بیعت کـردیم. اقا به من دستوری دادند و مامور بر تبلیغ و ارشاد جنیان شدم. ایشـان هم دعا کـرده و فرمودند انشـاالله تا هـزار

سال دیگر زندگی می‌کـنی. بعضی‌ها میگویند زعفر جـنی تا سال 1320 زنده بـود ودر مسـجد جـامع افـراد زیـادی برای فاتح خوانی امدند.

عزیزان داستان‌ها در باره زعفر جـنی و ماجراهـای پشت صحنه عاشـورا کم و بیش متفـاوت است. در مـورد اصل وجود زعفر جنی شکی وجود ندارد. و ایشان چندین سال پیش به رحمت خدا رفتند و برای ایشان در شهر مقـدس قم مجلس ترحیمی با حضور علما (بیشتر علمـای مرتبط با جنیان شیعه) و هم‌چنین تعدادی از سران جنیان شـیعه از جمله سعفر پسر ایشان برگزار شد.

فقـیر از یکی از اسـاتید خـویش که در آن مجلس حضـور داشتند نقل دارم که میگفتند: آن زمان تازه متوجه شـدم خـــدای من چه کســـانی (از علما) که فکـــرش را هم نمی‌کردم در این وادی دست دارند.😊

علی‌ای حال فقیر ماجرای پشت پرده عاشورا را متفاوت از آن‌چه که در کتب روایت شـــــــده است یافته ام. آن شاالله بدان خواهیم پرداخت.

{واکرمـنی بک آن یرزقـنی طلب ثـارک مع امـام منصـور من اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله}

بر خلاف آن‌چه که در میان مردم معروف است

در پشت صـــحنه مـــاجرای عاشـــورا جنگ ســـختی بین دسته‌های این موجودات در گرفت.

گروهی از شیاطین جنی که در خاک ایـران زمین سـاکن بودند. یعنی شش خاندان

□□□□□□□□□□

1: هیناش 2: هیتاش 3: هیناس

4: هخناس 5:ـ خناش 6:ـ نسناس ☺(احتمالا ربطی به موجودی به نام نسناس که در روایات آمده ندارد)

به رهبری اطمار جنی نقش بسیار مهم و تاثیر گذار داشتند.

(اطمار جنی از خاندان هیناس هست که رئیس خاندان خویش و رییس کل خاندان‌ها می‌باشد)

این جن معروف و دار و دسته‌اش هر چند که در نقاطی از خاک ایران زمین ساکن بوده و هستند.

(نقاطی در استان‌های آذربایبجان شرقی و آذربایبجان غربی و گیلان و مرکزی و همدان محل زندگیشان می‌باشد)

اما محل رفت و آمدشان از دیرباز منطقه شبه جزیره عربستان تا نقاطی از خاک مصر و حبشه بوده است.

اعراب در دوران باستان به وی اسمار یا سمسار یا حتی سوسمار جن نیز می‌گفتند.

زیرا در دوران باستان که مرز دخالت این موجودات در عالم ما تا حدی باز بوده است.

این جنیان خود را به شکل سوسمار و کروکودیل (در رودخانه نیل) و آفتاب پرست و مارمولک در بیابان‌ها در می‌آوردند. و خیلی وقت‌ها اعراب رو فریب می‌دادند. و هنگامی که اعراب به شکار مارمولک و سوسمار و ...

می‌رفتند. این جنیــان اعــراب رو شــکار می‌کردند. و به معبد خویش می‌بردند وقربانی می‌نمودند.

این جنیان در تحریک یزید و یزیدیان (ابن مرجانه و شــمر و عمر بن ســعد و .....)در ایجــاد واقعه عاشــورا نقش بسیار مهمی داشتند.

و این که گفته می‌شــود زعفر جــنی ناگهــان در هنگــام عروسی خــویش که مصــادف با حادثه کــربلا بــوده از این واقعه خبر دار می‌شود. واقعیت ندارد.

هنگــام واقعه عاشــورا خانــدان‌های جنیــان زعیــون و زعفریون که از جنیان خالص شیعه می‌باشند.

و خاندان پریان «آتیما» که در منطقه طائف در عربستان ســاکن بوده‌اند و از مســلمانان و شــیعیان امیرالمومــنین بودند. در یک سوی جبهه (جبهه حق) قرار داشتند.

و در جبهه دشــمن (باطل) اطمــار جــنی و شش خانــدان تحت تسلط وی بودند که البته گروهی از پریان ســرزمین آشور در عراق که از نژاد خنیث بودند. و تحت نام خاندان آسورها یا آشورها به اطمار و دار و دسته وی پیوستند.

جنگ ســختی به مــوازات واقعه عاشــورا در عــالم این موجودات در گرفت.

و این که در روایت هست که چهــار هــزار فرشــته بــرای کمک به نــزد امــام حســین (ع) آمدند و امــام به ایشــان اجازه یاری ندادند. حقیقت دارد.

ظاهرا پس از شهادت امام حسین (ع) 😭

از سوی امام سجاد (ع) یا حضرت زینب (س) اجازه دخالت در جبهه باطن به ایشان داده شد.

جنگ با کشته‌هایی از هر دو سو پیگیری می‌شد که با دخالت این دسته از فرشتگان اطمار و دار و دسته‌اش شکست خودند و فرار نمودند.

خاندان پریان آتیما, اطمار و دار و دسته‌اش را تعقیب نمودند.

و گروهی از جنیان خاندان زعیون و زعفریون در صحرای کربلا باقی ماندند. و کاروان اسرای کربلا را تا شام همراهی نمودند.تا مانع دخالت و تحریک شیاطین شوند.

آری شهدای واقعه کربلا در 72 تن خلاصه نمی‌شوند. و جنیان و پریان شیعه نیز در این واقعه شهید داده‌اند.

و عده‌ای از علمای ما (اکثرا ازعلمای علوم غریبه کار) که با این جنیان شیعه در ارتباط هستند.

از ماجراهای پشت پرده عاشورا خبر دارند. و حتی اسامی تعدادی از شهدای جنی را نیز نام می‌برند. اما علاقه‌ای به عمومی کردن چنین ماجراهایی ندارند. و ترجیح می‌دهند. تا سکوت نمایند.

چنانچه از یکی از همین علمای بزرگ معاصر که به رحمت خدا رفته‌اند نقل است که عقول مردم طاقت شنیدن قضایای پشت پرده عاشورا را ندارد. ☺

از داستان‌های پشت پرده ماجرای عاشورا در وادی این موجودات سخن گفتیم. البته داستان در آن‌چه گفتیم

خلاصه نمی‌شود زیرا در روز تاسوعا نیز ماجراها و جنگ‌هایی بوده که آن شاالله داستانش را به آینده موکول می‌نماییم

اما از آن‌جایی که از فقیر در مورد امکان اربعین تسخیر در این ایام (اربعین حسینی) سوال شده بود ؟

ابتدا باید بگویم: همانگونه که پیشتر گفته‌ام فقیر استاد نیستم تا بتوانم به کسی دستور اربعین تسخیر دهم.

ضمنا برای این‌که خیال شما عزیزان را راحت نمایم فقیر هیچ استاد واقعی را در وادی سیر و سلوک یا علوم غریبه ندیده‌ام که در محیط مجاز فعال باشد. و اساتید این وادی تا آن‌جا که فقیر دیده‌ام و اطلاع دارم گوشی‌های اندرویدی در اختیار ندارند.😊 و غرق در مسائل بزرگ‌تری نظیر مبارزه و تقابل با دشمنان اسلام و دشمنان حضرت صاحب الامر عجل الله (نظیر فراماسون‌ها و ایلومیناتی‌ها و سایر انجمن‌های مخفی و جحودان) و یا مبارزه با یک‌دیگر هستند.😊

بنابراین به جای این‌که در مجاز وقتتان را برای یافتن استاد واقعی به هدر دهید بهتر است که در دنیای واقعی به جستجوی اساتید این فن بپردازید.

(در آینده نزدیک در این باب به شما عزیزان راهنمایی لازم را خواهم نمود)

نکته مهم: عزیزان هیچ استادی در دوران اربعین حسینی و ماه محرم و صفر دستور تسخیر نمی‌دهد. اگر روزی با شخصی روبرو شدید که با این علوم آشنایی خوبی داشت. و به شما ثابت نمود که وی تسخیر دارد. و به

شما دستور تسخیر داد بدانید که وی در این وادی هنوز یک مبتدی است.

تمام اساتید فن و بزرگان این وادی در این ایام دست به عصا هستند و بسیار احتیاط می‌نمایند. زیرا در این ایام به طرز عجیبی قدرت تمامی این موجودات (اعم از جنیان و دیوان و پریان و فرشتگان مرتبط با زمین و موکلین و هر موجودی در حیطه زمین و خاک) افزوده می‌شود.

تقریبا از یک محرم تا دهم محرم قدرتشان دو برابر می‌شود.

و از دهم محرم تا اربعین حسینی چهار برابر به قدرتشان افزوده می‌شود. یعنی در روز اربعین حسینی قدرت اینان حدودا هشت برابر می‌شود. و به اوج خود می‌رسد. و تا سه روز پس از اربعین حسینی این اوج قدرت حفظ می‌شود. و سپس کم کم از قدرتشان کاسته می‌شود و با پایان یافتن ماه صفر و شروع ماه ربیع الاول قدرت این موجودات به حال اولیه خویش باز می‌گرد

بدیهی است که در چنین شرایطی اساتید فن نه جرأت دادن نسخه به شاگردان را دارند و نه خود مبادرت به نشستن اربعین تسخیر می‌نمایند. زیرا تمامی این موجودات در اوج قدرت خویش می‌باشند.

در عوض روز اربعین حسینی چون این موجودات در اوج قدرت خویش می‌باشند. بهترین شرایط برای مراسم‌های احضار آنان می‌باشد. (نظیر فن احضار در آب یا آیینه و ...)

و بســیاری از اســاتید این وادی اعم از مثبت و منفی در این دوران به انجام احضارات مبادرت می‌ورزند.

نکته: این افـزایش قـدرت این موجـودات در حیطه خـاور میانه به مرکزیت عراق و کربلا دیده شـده است بنـابراین هر چقـدر از خـاک کـربلا و عـراق دورتر شـویم کمی از قدرت اینان در منطقه خاورمیانه کاسته می‌شـود. اما در سایر مناطق نظیر اروپا و آمریکا وضع چگونه است فقیر اطلاع ندارم.

نکته 2:ـ بیشــترین حملات به ســالکین الی الله و علــوم غریبه کــاران توسط این فرومایگــان در این ایــام علی الخصوص ماه صفر انجام می‌شود.

حتی اذیت و آزار این موجودات برای افراد عـادی نـیز در این ایام بیشتر می‌شود.

نکته 3:ـــــ بیشـــــترین جنگ‌ها و درگیری‌ها در وادی این فرومایگان در این ایام انجام می‌شود.

افرادی که در مناطق کورد نشـین کشـور حضـور دارند و ابصار باطنشان به وادی این فرومایگان باز شده, در این ایــام معمــولا شــاهد حــداقل یک جنگ مهم در وادی این موجودات خواهند بود.

(معمولا یک طرف جنگ دراویش قادریه می‌باشند)

نکته 4:ـ قبالیست‌های ســاکن در خاورمیانه نــیز در این ایام علی الخصوص اربعین حسینی اقــدام به مراسم‌های احضارت می‌نمایند.

نکته 5:ـــــ بســـــیاری از جـــــادوگران انجمن‌هـــــای مخفی(فراماسونری و ایلومیناتی و ...) نـیز در این ایـام از اروپا و آمریکا به خاورمیانه تشـــــریف می‌آورند تا در مراسم‌های احضـار سـران شـیاطین و خـدایان باسـتانی شرکت نمایند.

سوال: قانون موج سینوسی به ما می‌گوید که هر موج و نقطه صـــعودی یک مـــوج و نقطه نـــزول در پی خواهد داشت و برعکس. پس 40 روز هم وجـود دارد و یک روز خاص که این موجودات در اوج ضعف خودشون هسـتند و در آن زمـان اسـاتید چله تسـخیرات میگـیرن و روز چهلم ش منطبق است با اوج نقطه ضعف این موجودات!

آن‌چهل روز کدام چهل روز است و آن روز که اوج نقطه ضعفشان هست چه روزی است؟

پاسخ: ابتدا باید بگوییم همانگونه که پیشـتر گفته شد. در ماه رمضان بر طبق احـادیث متـواتر, دروازه‌هـای ورود و رفت و آمد شـیاطین و جنیـان به عـالم ما تا حد زیـادی بسته می‌شود.

بنـابراین اگر در صـفر مـاه و روز اربعین حسـینی این موجودات به اوج قدرت خویش می‌رسند.

و بهترین زمان برای انجام احضارت است.

در مـاه رمضـان بـدترین زمـان بـرای احضـارات این فرومایگان می‌باشد

نکته: احضارات موجودات فرومایه نظـیر جنیـان و دیـوان در ماه رمضان بسیار سخت است. اما در مورد فرشتگان اینچـنین نیست. زیـرا تـوان رفت و آمد را به عـالم ما

دارند. منتهی احضار فرشتگان مرتبط با عـالم ما نـیز در هنگام اربعین حسینی راحت‌تر می‌باشد.

نکته 2: این بسته شدن درهای رفت و آمد شاید دلیل بر نقطه اوج و ضعف این موجودات نباشد.

اما بهترین زمان برای اربعین تسخیرات

بر اساس تقویم قمری: □□□□□

تسـخیر فرومایگـان(جن و دیو و پـری): در تـاریخ اربعین مثلـثی یعـنی 6 جمـادی الاول بهـترین زمـان تسـخیر می‌باشد. زیـــرا مثلث همانگونه که پیشـــتر گفته شد با افزایش قدرت در سطح مرتبط است.

بنابراین □شاید □روزپایان اربعین مثلثی (15یا 16جمادی الثانی) نقطه ضعف این موجودات باشد.

بـرای تسـخیر موجـودات روحـانی: تـاریخ اربعین هـرمی بهترین زمان می‌باشد.

تاریخ خاص شروع اربعین هرمی 6 جمادی الثانی است و 15 رجب با پایان یافتن ایام البیض به اتمام می‌رسد.

همانگونه که پیشـــتر گفته شد صـــورت مثـــالی اربعین هرمی به شکل هـرم مثلث القاعـده است. و هـرم مثلث القاعده ارتفاع دارد. بنابراین با تسخیر روحانیات مرتبط است.

بر اساس تقویم شمسی: □□□□□□

تســخیر جن: تابســتان به علت این‌که فصل آتشی است (اربعین آتشی)

تسخیر پریان: پاییز ماه به علت این‌که فصل آبی است (اربعین آبی)

تسخیر دیوها: ماه بهار به علت این‌که فصل بادی است (اربعین بادی)

تسخیر روحانیات: چهل روز پیش از تاریخ شرف شمس, بطوریکه روز پایان اربعین مصادف با شرف شمس باشد.

(عزیزان می‌توانند به دروس اربعین مراجعه نمایند)

نکته: باید به تطبیق تاریخ شمسی و قمری توجه نمود زیرا اگر زمان اربعین آتشی با اربعین حسینی تداخل داشته باشد. نشستن چنین اربعینی بسیار خطرناک است و اشتباه محض می‌باشد.

نکته به جای مانده از قبل: اساتید و افرادی که در وادی عملی تسخیر و مسخرات وارد شده‌اند. در ایام اربعین حسینی اگر احساس خطر نمایند.

در سه روز, عاشورا و روز نخست ماه صفر و روز اربعین حسینی گوسفند قربانی می‌نمایند.

{اول (پای اربعین), وسط(قلب اربعین), آخر (سر اربعین)} ابتدا سوره فیل را 41 بار در گوش گوسفند قرائت می‌نمایند و سپس آن را قربانی می‌نمایند.

این عمل برای جلوگیری از حملات احتمالی است. که بعضا ممکن است موثر هم واقع نشود.

در مورد دست به عصا رفتن اساتید نیز کافی است که شخص بررسی نماید که افراد سرشناس و معروف این وادی چرا معمولا در این ایام به سفر نمی‌روند ?

و به دعوات برای مهمانی‌ها پاسخ مثبت نمی‌دهند ?!

و کمتر در اماکن عمومی حاضر می‌شوند ?!

مریدان فکر می‌نمایند که به دلیل اربعین نشستن آقایان است. اما ماجرا آن است که گفته شد. و شاید نباید گفته می‌شد 😊

پیشتر از نقش اطمار جنی و دار و دسته وی در تحریک امویان در به شهادت رساندن امام حسین (ع) گفتیم.

حال بگذارید داستان را به گذشته دورتر ببریم یعنی زمان حضرت سلیمان حشمت الله در قرآن مجید و عزیز در آیه 102 سوره بقره اشاره شده که عده‌ای از علمای یهود پس از وفات سلیمان(ع) و حتی بنا بر بعضی داستان‌ها در دوران حکومت وی به دنبال سحر و جادو رفتند.

اینان پس از وفات سلیمان(ع) چگونگی ارتباط با شیاطین فرومایه و پست را آموختند.

شیاطین نیز پس از وفات سلیمان(ع) چون به بردگی و بندگی گرفته شده بودند قسم خوردند که از انسان انتقام بگیرند (در داستان خلقت آدم و سجده ننمودن ابلیس, وی قسم خورد که آدم و نسل وی را با خود به جهنم ببرد.

اما پس از وفــات ســلیمان(ع) تمــامی شــیاطین به بند کشیده برای جلوگـیری از تکـرار چـنین حادثه تلخی قسم خوردند که از نسل بشر

علی الخصوص انبیا و اولیا و مومنین انتقام بگیرند)

از این تاریخ به بعد ما در جامعه یهودیان شـاهد دو دسـته از علما می‌باشــیم. انبیا و علمــایی که به نص تــورات با سحر و.جادوگری مخالف هسـتند.و علمـایی که به دنبـال جادو و ارتباط با شیاطین بوده‌اند.

در دوران سلیمان (ع) اطمار جـنی و دار و دسـته‌اش زیر سلطه سلیمان (ع) بودند.

و پس از وفات سلیمان(ع) این فرومایگان با آن دسته از علمای یهود که به دنبـال سـحر و جـادو بودند. ارتبـاط بر قرار نمودند.

از سویی این فرومایگان چـون سـاکن ایـران زمین بودند با گروهی از مغان جادوگر (مغان سـیاه کـار) ایـران نـیز مرتبط بودند.

از جزئیات این ارتباطات اطلاعات زیادی در دست نیست. اما می‌دانیم که این نحله از علمــای یهـود(جـادوگران) از این تاریخ به بعد با همکاری گروه‌های مختلف از شیاطین که اطمــار و دار و دســته‌اش یکی از این گروه‌ها بــوده, اقدام به قتل انبیا و اولیای دین خویش نمودند.

به درستی می‌دانیم که در قتل حضرت زکریا (ع) و یحیی (ع) اطمار جنی و دار و دسته‌اش به همراه این دســته از علمای یهود نقش موثر داشته‌اند.

اکنون در بیابید که در پشت پرده ماجرای عاشورا نیز این نحله از علمای یهود نقش داشته‌اند.

چنانچه عده‌ای از یهودیان در صدر اسلام اقـدام به سـحر نمـودن رسـول الله (ص) نمودند و در نهـایت ایشـان را مسموم و به شهادت رساندند.

اینان به همراه کفار و مشرکین مکه بیشترین

دشمنی را با دعوت رسول الله انجام دادند.

نکته: عزیزان امروزه نیز تقریبا جنگ همان جنگ و ماجرا همـــان ماجراست. خانـــدان آل ســـعود (آل جحـــود) و کشـورهای عـرب منطقه و نیروهـایی نظـیر القاعـده و داعش ادامه جریـان کفـار و مشـرکین صـدر اسـلام و دودمان منحوس و ملعون بنی امیه هستند.

و صهیونیست جهـانی و انجمن‌هـای مخفی ادامه جریـان علمای جادوگر یهود می‌باشند.

صهیونیست جهانی قدرت سیاسی این جریان و

انجمن‌های مخفی قدرت باطنی این جریان می‌باشند.

آیه 102 سوره بقره

{وَاتَّبَعُوا مَا تَتْلُو الشَّيَاطِينُ عَلَى مُلْـكِ سُـلَيْمَانَ وَمَا كَفَـرَ سُلَيْمَانُ وَلَكِنَّ الشَّـيَاطِينَ كَفَـرُوا يُعَلِّمُـونَ النَّاسَ السِّـحْرَ وَمَا أُنْزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَمَارُوتَ وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَـدٍ حَتَّى يَقُـولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَـةٌ فَلَا تَكْفُـرْ فَيَتَعَلَّمُـونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَـرْءِ وَزَوْجِـهِ وَمَا هُمْ بِضَـارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُـرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ

وَلَقَـدْ عَلِمُـوا لَمَنِ اشْـتَرَاهُ مَا لَـهُ فِی الْآخِـرَهِ مِنْ خَلَاقٍ وَلَبِئْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ102

{و آن‌چه را که شـیطان[صـفت]ها در سـلطنت سـلیمان خوانــده [و درس گرفته] بودند پــیروی کردند و ســلیمان کفر نورزید لیکن آن شـیطان[صـفت]ها به کفر گراییدند که به مـردم سـحر می‌آموختند و [نـیز از] آن‌چه بر آن دو فرشته‌هاروت و ماروت در بابل فرو فرسـتاده شـده بـود [پـــیروی کردند] با این‌که آن دو [فرشـــته] هیچ کس را تعلیم [ســـحر] نمیکردند مگر آن‌که [قبلا به او] می‌گفتند ما [وسـیله] آزمایشی [بـرای شـما] هسـتیم پس زنهـار کـافر نشـوی و[لی] آن‌ها از آن دو [فرشـته] چیزهـایی می‌آموختند که به وسیله آن میان مرد و همسرش جدایی بیفکنند هر چند بدون فرمان خدا نمی‌توانستند به وسیله آن به احدی زیان برسـانند و [خلاصه] چـیزی می‌آموختند که برایشان زیان داشت و سودی بدیشـان نمی‌رسـانید و قطعا [یهودیـــان] دریافته بودند که هر کس خریـــدار این [متـاع] باشد در آخـرت بهـره‌ای نـدارد وه که چه بد بـود آن‌چه به جان خریدنداگر می‌دانستند (102)}

به مناســبت میلاد با ســعادت حضــرت اســدالله الغــالب شمس المشارق و المغـارب حضـرت امیرالمومـنین علی بن ابی طالب علیه السلام نکاتی را در مورد عــالم الاسد (عـــالم شـــیران) از رســـاله خطی اســـدنامه از مجموعه خطی رســـایل جلالیـــان تا آن‌جا که در خـــاطر دارم نقل می‌نمـــایم. باشد که دست کم مقبـــول قلـــوب بخشی از شیعیان حضرتش قرار گـیرد و فقـیر و مجموعه سـلطان نصیر را نیز دعا نمایند. حتما بسیاری از شـما خواننـدگان حـــدیث معـــروف فضه را در کـــربلا و این‌که به شـــیری

می‌گوید تا از پیکر مطهر حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام مراقبت نماید. را شنیده‌اید که مورد بحث‌های بسیاری تا کنون بوده است. در بسیاری از تعزیه‌ها شیری را مشاهده می‌نمایید که از پیکر مطهر حضرت محافظت می‌نماید که بعضا مورد تمسخر عده‌ای از منکرین فضایل اهل بیت و معنویت و جهان ماورا قرار می‌گیرد. که شیر در آن‌جا چه میکرده است ؟ هم‌چنین عده‌ای از فضلای حوزوی و تاریخ و حدیث پژوه نیز اشکالاتی را هم بر سند این حدیث و هم بر بخشی از محتوایش اشکال نموده‌اند. که مثلا سفینه غلام رسول خدا در روم با شیری برخورد نموده شیر در کربلا چه ربطی به آن شیر دارد ؟ که پاسخش را در ادامه خواهید خواند. به روایت زیر از کتاب کافی (بخش اصول، کتاب حجت باب ولادت امام حسین علیه السلام) ثقه الاسلام کلینی توجه فرمایید:

{1260) الْحُسَيْنُ بْنُ محمد قَالَ: حَدَّثَنِی أَبُو كُرَيْبٍ وَ أَبُو سَعِيدٍ الْأَشَجُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ أَبِيهِ إِدْرِيسَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَوْدِيِّ قَالَ: لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ (علیه السلام) أَرَادَ الْقَوْمُ أَنْ يُوطِئُوهُ الْخَيْلَ فَقَالَتْ فِضَّةُ لِزَيْنَبَ: يَا سَيِّدَتِي إِنَّ سَفِينَةَ كُسِرَ بِهِ فِی الْبَحْرِ فَخَرَجَ إِلَی جَزِيرَةٍ فَإِذَا هُوَ بِأَسَدٍ فَقَالَ: يَا أَبَا الْحَارِثِ أَنَا مَوْلَی رَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله) فَهَمْهَمَ بَيْنَ يَدَيْهِ حَتَّی وَقَفَهُ عَلَی الطَّرِيقِ وَ الْأَسَدُ رَابِضٌ فِی نَاحِيَةٍ فَدَعِينِی أَمْضِی إِلَيْهِ وَ أُعْلِمُهُ مَا هُمْ صَانِعُونَ غَداً قَالَ: فَمَضَتْ إِلَيْهِ فَقَالَتْ: يَا أَبَا الْحَارِثِ فَرَفَعَ رَأْسَهُ ثُمَّ قَالَتْ: أَ تَدْرِی مَا يُرِيدُونَ أَنْ يَعْمَلُوا غَداً بِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) يُرِيدُونَ أَنْ يُوطِئُوا الْخَيْلَ ظَهْرَهُ قَالَ: فَمَشَی حَتَّی وَضَعَ يَدَيْهِ عَلَی جَسَدِ الْحُسَيْنِ (علیه السلام) فَأَقْبَلَتِ الْخَيْلُ

فَلَمَّا نَظَرُوا إِلَيْهِ قَالَ لَهُمْ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ (لَعَنَهُ اللَّهُ): فِتْنَةٌ لَا تُثِيرُوهَا انْصَرِفُوا فَانْصَرَفُوا. =ادریس بن عبد الله اودی گوید: چون حسین (علیه السلام) شهید شد و آن مردم خواستند او را با اسبان لگدکوب کنند. فضه به زینب سلام الله علیها گفت:ای بانوی من سفینه[غلام رسول خدا]، کشتی‌اش در دریا شکست و به جزیره‌ای افتاد و با شیری روبرو شد. به آن شیر گفت:ای ابا الحارث[نزد عرب مرسوم است که به شیر اباالحارث می‌گویند] من آزاد کرده رسول خدایم، آن شیر در برابرش همهمه‌ای کرد تا او را به راه آورد، در این گوشه هم شیری خوابیده است، بگذار من بروم و به او آگاهی دهم که این مردم فردا چه خواهند کرد. گوید: فضه نزد آن شیر رفت و گفت:ای ابا الحارث، آن شیر سر بلند کرد و فضه به او گفت: می‌دانی فردا می‌خواهند با امام حسین (علیه السلام) چه کار کنند؟ می‌خواهند اسب بر پشتش بتازند.

راوی گوید: آن شیر آمد تا دو دست خود را روی پیکر حسین (علیه السلام) نهاد، لشکر پیش آمدند و چون آن شیر را دیدند عمر بن سعد به آن‌ها گفت: این فتنه‌ای است که به پایانش نمی‌رسید، بازگردید، آن‌ها هم بازگشتند.}

هم‌چنین عده‌ای بر روایت بالا اشکال نموده‌اند. که در بسیاری از کتب و مقاتل از لگد کوب شدن پیکر مطهر حضرت یاد شده است. شاید بتوان بین دو روایت به گونه‌ای جمع نمود و آن این‌که ابتدا شیر به خواست فضه دخالت نموده و سپس برای مثال به فرمان امام وقت حضرت علی بن الحسین سجاد علیه السلام مرخص شده

باشد. (چـنین نقلی وجـود نـدارد که امـان منعی نمـوده باشند و تنها حدس و گمان است. اما شاید با قــرار دادن این حــدس بتــوان بین دو روایت جمع نمــود) و قــاتلین ملعـون حضـرت اباعبدالله الحسـین علیه السـلام با پیکر مطهر حضرتش آن کردند که نقل شده است. 😭

البته در مسـئله اسب تـاختن بر پیکر مطهر حضـرت باید بـدین نکته اشـاره نمـود که محـال است که اسب بر بـدن امام معصوم بتازد مگر این‌که آن اسب عادی نبوده باشد! و ماجرای اسب تاختن نیز حقیقت دارد و آن شاالله بدان اسبان و عادی نبودنشان نیز خواهیم پرداخت.

{اما در رساله خطی اسدنامه دودمان جلالیان از عــالمی تحت نام عالم الاسد یاد شده است. در این عالم شیرانی زندگی می‌نمایند که سابقا مهـردین بوده‌اند. این شـیران به مانند جنیـان خلقتشـان از آتش است و مـیرا هسـتند. (مانند ایـزدان نـامیرا و از اثـیر نیسـتند) جثه این شـیران تقریبا اندکی بیش از یک و نیم برابر شیران مادی است. یعنی اگر طول یک شیر نر آفریقایی را با احتساب دُمش 2 مـتر و 70 سـانتی مـتر بـدانیم. طـول این شـیران با احتســاب دُمشــان بین چهــار الی پنج مــتر می‌شــود. و قدشان نیز بیش از دو متر است.

رهـــــبر این شـــــیران در دوران کهن یعـــــنی در عصر اسطوره‌ای تاریخ بشر نیمیان بوده است. (احتمالا همــان شیر نیمیا که در اساطیر توسط هرکول رب النوع صورت فلکی جاثی در یونان کشته شد).

تصـویر مبـارزه هرکـول با شـیر نیمیـان {اسـطوره این صـــورت فلکی زیبا (اسد) و درخشـــان به خـــوان اول

هرکـول، قهرمـان افسـانه‌ای یونـان، مرتبط می‌شـود. هرکـول در این مـأموریت موظف بـود شـیری که در روسـتای نمیا مـوجب آزار و اذیت اهـالی شـده بـود را از بین ببرد. جانور درنده عملاً شکست ناپـذیر بـود و پوست او سـخت‌تر از فـولاد مینمـود. این شـیر از اولاد تیفـون، بزرگ‌ترین هیولای جهان بـود. بنـابر بـرخی داسـتان‌ها او توسط تیفـون یا سگ اُرتس یا حـتی توسط خـدای مـاه سـلن زخم ناپـذیر شـده بـود. غـاری که شـیر خوفنـاک و وحشی در آن می‌زیست و دو راه خروجی داشت و جانور درنده به راحـتی می‌توانست خـود را از یکی از دو دهلـیز نجات دهد. اما هرکول که پهلـوان دانـایی نـیز بـود بـرای انجام مأموریتش ابتدا یکی از راه‌های خروجی را بست و بر سر راه خـروجی دیگر به کمین شـیر خطرنـاک و ترسناک نشست و دو ماه طول کشـید تا او را پیـدا کـرد. هرکول با کمـان خـود نیزه‌هـایی به سـوی حیـوان پرتـاب کرد، ولی نیزه‌ها به پوست سخت جـانور کـارگر نیفتـاد و کمانه کـرد. او بـالاخره موفق شد حیـوان درنـده را با دسـتان خـود خفه کند.} (کتـاب اسـاطیر یونـانی و صـور فلکی صفحات 34 و 35)

پس از نیمیـان رهـبر این شـیران اصـلان شد. اصـلان بر آیین مهـری بـود. و در صـدر اسـلام توسط حضـرت امیرالمومنین علی علیه السلام مسلمان و شیعه حضرت شد. عـالم این شـیران یکی از دروازه‌هـایش در دشت ارژن فارس و دیگری در شـیران بیشه لرسـتان و دروازه دیگـری در روم و دروازه دیگـری در هند دارد و دروازه پنجمش که اصـلی است نامشـخص ? بر طبق این رسـاله خطی در آخرالزمان این شیران با چهار دسته از شـیران اهریمـنی دیگر به نـام شـیران آراو و آرامو و آرسـیا و

شـیردال‌ها (شـیرعقابها) که ولایت امیرالمومـنین علی علیه السـلام را نپذیرفتند خواهند جنگید. (بنـابراین شیردال‌ها که در تخت جمشید نیز تمثال سنگیشان وجـود دارد در صف دشمنان امام عصر عجل الله می‌باشند)

هم‌چـنین عـالم الاسد بر طبق این نسـخه خطی ارتبـاط تنگاتنگی با صورت فلکی اسد در آسمان شب دارد و بـاز شدن دروازه‌هایش با پدیـدار شـدن این صـورت فلکی در پهنه آسمان شب در مکان دروازه‌هـای این صـورت فلکی (لرستان و فارس و روم و هند و..) ارتباط تنگاتنگ دارد. (یعنی تقریبا اواخر اسفند که صـورت فلکی اسد در پهنه آسمان شب بخوبی دیده می‌شود. و در اوایل نیمه سـوم فروردین به نصف النهار می‌رسد. می‌تـوان به این عـالم این موجـودات وارد شد. و شـرایط ارتبـاط برقـرار کردنشان با ما راحت‌تر است.)

از سویی دیگر در بخشی از این رساله آمده که سرّ عـالم الاسد در سوره مبارکه مـدثر و آیـات 50 و 51 {كَـأَنَّهُمْ حُمُـرٌ مُسْـتَنْفِرَةٌ 50}فَـرَّتْ مِنْ قَسْـوَرَةٍ 51=گـویی گـورخرانی رمیده‌اند (50)که از مقابل شـیری فـرار کرده‌اند (51)} این سوره مبارکه قرار دارد.

بر طبق این رسـاله خطی گـورخران در این آیه صـورت فلکی است که بـالای اسد قـرار دارد. (احتمـالا صـورت فلکی‌ای که ما آن را را امـروزه اسد اصـغر، شـیر کوچک می‌شناسیم)

و برای ورود به عـالم الاسد باید از بـرج حمل سه اربعین همرا با ترک کامل جلالی در یکی از مکان‌های مـورد نظر نشست. و هر روز سوره را به عدد... و هر شب سوره را

به عدد.. خواند (بعضی از آیات نیز عـدد مخصـوص دارند) را و در شب هنگـام طلـوع صـورت فلکی اسد با توجه به جایگـاه کـوکب قلب الاسد آیـات 50 و 51 را به عـدد ... خواند. (بدیهی است که چنین دستوراتی علاوه بر مشکل بـودن و ضـررها و خطـراتی که دارد تنها بـرای افـرادی می‌تواند موثر باشد که روح و جسمشـان تطـابق کامل با عــوالم این موجــودات را دارد و اهل دعــوات هســتند و روحی قوی دارند وگرنه بـرای مبتـدی‌ها و حـتی کسـانی که حداکثر یکی دو عدد جن دارند. چنین ختومـاتی جـواب نمی‌دهد. و این خیال خام است.)

در بخشی دیگر از این رســاله آمــده کــوکب قلب الاسد قتاله است. و لقب امیرالمومــنین علی علیه السـلام در نزد جلالیان قتالی است و این کوکب با حضرتش ارتبــاط تنگاتنگ دارد.

از ســویی دیگر در بخشی آمـده که سـید جلال الـدین در هندوسـتان با این شـیران ارتبـاط داشـته است. معـنی شیر پیر میر امیر حضرت...}

نکته 1:ـــ بر طبق نظر اســـتاد فقـــیر آیت الله شـــیخ محمدصـابر... اهل لرسـتان جنـاب اصـلان سـال‌ها پیش فـوت شـدند و به رحمت خداوند رفته‌اند و امـروزه رهـبر این شـیران شـیعه، شـیری به نـام اسـکوچ (eskooch) است.

نکته 2:ـ مرحله چهـارم سـلوک آیین مهـری شـیرمردی است. در نقش جـام حسـنلو و هم‌چـنین جـام کلاردشت شیرانی وجـود دارند که بر روی کفلشـان نشـان چلیپا یا صلیب شکسته وجود دارد. این شیران علی الظاهر همان

طایفه اصلان شیر می‌باشند. شیر در اساطیر مهری با ایزد مهر ارتباط دارد. اصلان شیر نیز مهر دین بوده است که به سلک شیعیان حضرت اسدالله الغالب امیرالمومنین علی بن ابی طالب علیه السلام در آمده است. و اکنون جناب اسکوچ رهبر این شیران شیعه است.

نکته 3:ـ این‌که نویسنده رمان نارنیا چگونه با نام اصلان شیر آشنایی پیدا نموده است و از کاسپین قزوین و یا تمدن کاسی‌ها در یکی از رمان‌های هفت گانه خویش نام برده است. جدا جای تعجب دارد. در هنر دوره کاسی‌ها در میان رودان و هنر ایلامی‌ها نقوش شیران گوناگونی بکار رفته است.

نکته 4:ـ عده‌ای اعراب که بعضاً از دشمنان حضرتش بودند. حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام را قتال العرب نامیدند. و این بدلیل این بود که بسیاری از اعراب اعم از کفار و مشرکین و جهودان عرب زبان شبه جزیره در جنگ‌های عمدتا تحمیلی و غزوات رسول خدا صلّ اللّه و آله وسلّم توسط حضرتش به درک واصل شدند. طبیعی است که آن‌چه در سیره‌ها و تواریخ صحیحه آمده اکثر قریب به اتفاق این جنگ‌ها رویکرد دفاعی داشته و در دوران خلافت حضرتش نیز پیش از شروع جنگ‌ها ابتدا نصیحت صورت میگرفته است و دشمنان را دعوت به بازگشت از راهی که در پیش گرفته‌اند می‌نمودند و سپس پس از اتمام حجت و شروع جنگ توسط دشمنان جنگ‌ها آغاز می‌شده است. اما علی‌ای حال یکی دیگر از القاب حضرت امیرالمومنین علیه السلام اسدالله است. و شیر با برج اسد و با کوکب شمس ارتباط دارد. و برج

اسد در تنجیم بیت شـــمس است. و حضـــرت امـــیر علیه السـلام شـمس الله نـیز می‌باشـند. کـوکب مهم صـورت فلکی اسد قلب الاسد قتاله هست. که بر شـــــــجاعت و جنگجـویی و پـیروزی در جنگ تـاثیر بسـزایی دارد. و این صفت در حد کمال در حضرت امیر وجود داشته است.

نکته 5:ـ به توضیحات صورت فلکی شـیر کوچک از کتـاب صـــورتهای فلکی دکـــتر گـــری مکلر صـــفحه 136 توجه فرمایید:

{صورت فلکی شیر کوچک(Lmi) اسد اصغر

زمان رسیدن به نصف النهار: 21 فروردین

مساحت: 232 درجهٔ مربع

این یکی از چند صورت فلکی قرن‌های اخیر (حدود سـال 1687 م) می‌باشد که بـرای پر کـردن بخشی از آسـمان شـمالی که در یونـانی به اسم «بی شـکل‌ها» به مفهـوم «شکل نگرفته» یا «بدون شکل» معروف بـوده، به وجـود آمده است. تصور می‌شود که این ستاره‌ها نـزد اعـراب باستانی، نشان دهندهٔ غزال بـوده است. این سـتارگان در روایات قومی مـردم چین گـاهی با سـتارگان صـورت اصـلی اسد نزدیک می‌شـدند تا با هم یک صـورت عظیم اژدها مانند را بســـــازند و در پـــــاره‌ای دیگر از نقش و نگارهای کهن، به صورت ارابه در نظر گرفته شده است. ستاره‌های کم فروغ شیر کوچک در بین دو صورت فلکی مشخص: اسد در جنوب و دب اکـبر در شـمال واقع شـده است. در مجمـــوع ســـتارگان این صـــورت فلکی، تنها یک ستاره، آن هم بتا (B) دارای حروف یونانی می‌باشد.}

هم‌چـــنین به فقـــرات زیر از کتـــاب صـــور الکـــواکب عبدالرحمن صوفی فصل مربوط به کـواکب دُب اکـبر که بالای صورت فلکی اسد است توجه نمایید:

{کواکب دُب اکبر بیست و هفت است از نقش صـورت و هشت خارج از صـورت بر مـوجب قـول بطلمیـوس. ....و عــرب آن‌چهــار کــوکب روشن را که بر شــکل مــربعی مستطیلند و این سه کوکب دنبال را بنات نعش خوانند از آن جمله چهار را که بر مربعند و آن شـانزدهم و هفـدهم و هژدهم و نوزدهم اسـت، نعش خوانند و چهـار نعش را بعضی سریر نبـات نعش نـیز خوانند سه کـوکب دنبـال را بنات و از بنات آن کوکب را که بر طرف دنبال است قاید خوانند و آن را که بر میانهٔ دنبـال است عنـاق و آن را که بر بن و دنبـال است جـون. و بـالای عنـاق کوکـبی خُـرد است ملاصق او که عـرب آن را سـهی خوانند و به بعضی لغت‌ها سُنا و صیدق و بُعیش نـیز خوانند و بطلمیـوس او را یاد نکرده است و اوست آن کوکب که نــور چشم به او امتحـــان کنند. و در مثل گویند «اُریه الســـهی و یُریـــنی القمر» یعــنی من سُــها به او می‌نمــایم و او قمر به من می‌نماید و آن شش کـــوکب را که بر سه قدمند و بر هر قدمی دو، و جمله از یک قدرند و آن دوازدهم و سیزدهم است که بر دست چپند و بیســـــتم و بیست و یکم که بر پـای چپند و بیست و سـیم و بیست و چهـارم که بر پـای راسـتند قفـزات طبا یعـنی جسـتن آهـو، هر دو از آن یک قفزه است که به نشـان دو زنگلـهٔ آهو ماند که در موضع جستن پدید آید. قفزهٔ اول که بر پــای راست است که در پیش صرفه و ضفیره است و صـرفه آن سـتارهٔ روشـنی است که بر دنبال اسد است و ضفیره آن ستارگان به هم در شده‌ای که بالای صرفه‌اند و عرب آن را هُلبه خوانند و

میان هلبه و قفزهٔ اول هم چنـدان بعد است که میـان دو قفزه.

عـرب گویند: شـیر (صـورت فلکی اسد) دنبـال بر زمین زد، آهـــوان برمیدند و بجســـتند و بعضی قفـــزات را ثعیلبـات یعـنی روباهگـان و قـراین یعـنی دو دو قـرین خوانند. و آن هفت کـوکب را که بر گـردن و سـینه و دو رکبهٔ صورتند.}

همانگونه که ملاحظه می‌نمایید دکتر گری مکلر نویسـنده کتاب صورت‌های فلکی کواکبی را که امروزه شیر کوچک می‌شناسـیم را بر طبق نجـوم اعـراب آهـوان می‌داند که احتمـالا منبع ایشـان همین کتـاب صـور الکـواکب بـوده است. (در این امر اطمینـان نـدارم اما محتمل است) اما عبـدالرحمن صـوفی شش کوکـبی را که بر دست چپ و پـای چپ و پـای راست دُب اکـبر قـرار دارد را آهـوان می‌داند. فقیر نمی‌دانم آیا دکتر گری مکلر از همین کتاب صور الکواکب به عنـوان منبع اسـتفاده نمـوده و در فهم مطلبش اشتباه نموده یا این‌که از کتاب دیگـری اسـتفاده نموده است ؟! اما آن‌چه که مسلم است اعراب دُب اکـبر را نمی‌شناخته‌اند.

اعـــراب کـــواکب پر نـــور دُب اکـــبر را بنـــات النعش می‌شناختند. و اینگونه که از نقل عبدالرحمان صـوفی بر می‌آید؛ آنان کواکب پـای و دست چپ دب اکـبر را آهـوان می‌دانســته‌اند. علی‌ای حـــال اگر ما بنـــات النعش را از صـورت فلکی دُب اکـبر جـدا نمـاییم. فضـای بین بنـات النعش و صورت فلکی اسد فضای نسبتاً بزرگی می‌شود که بخشی از این ستارگان که در این فضا قـرار دارند در نظر نویسنده رساله اسد نامه گورخرانی است که در آیه

50 سـوره مـدثر بـدان اشـاره شـده است که از مقابل شیری فرار کرده‌اند. اعـراب شـبه جزیـره این کـواکب را آهوانی می‌دانسته‌اند که چـون شـیر دنبـال (دُم) بر زمین زند آنان فرار می‌نمایند.

نکته1 از 5:ـ در این رسـاله آن‌چه که بسـیار خودنمـایی می‌نماید ارتبـاط دانش نجـوم با ارتبـاط گـرفتن با عـالم الاسد است. من بـاب مثـال در بخشی از آن آمـده چـون ماه وارد منزل ... در برج اسد شود. آیه 32 سـوره مـدثر {كَلَّا وَالْقَمَـــــرِ 32=نه چـــــنین است [که می‌پندارند] سوگند به ماه (32)}ـ در شب با توجه به ماه به تعـداد ... تکرار شود.

این‌جا نکته مهمی وجـود دارد که باید بـدان بـپردازم. هر فـردی که در جهـان اسـلام با آثـار صـوفیان و عرفـای مسلمان نظیر فتوحات مکیه ابن عربی و آثار صـدرالدین قونیوی و شـرح فصـوص جنـدی و آثـار شـیخ سـعدالدین حمویه نظیر المصباح فی التصوف و سکینه الصـالحین و محبوب المحبین و سجنجل الارواح و بعضی رسائل شـاه نعمت الله ولی و آثـار صـائن الـدین ابن ترکه اصـفهانی و...و آثار علوم غریبه کاران مسـلمان که بعضی از آنـان از علمـای بـزرگ شـیعه بودند. نظـیر کتـاب جـذوات و مواقیت میرداماد و رسـائل محمـود دهـدار و ... آشـنایی داشـته باشد می‌داند که معـرفت حـروفی و تـاویلات و اشـارات حـروفی اعم از معـادل ابجـدی بعضی کلمـات و برابری‌اش با اعداد مقدس دیگر تا شکل شناسی حروفی و یا استخراج از زبر بینـات بعضی کلمـات مقـدس نظـیر استخراج کلمه ایمان از بینه نام علی و اسلام از بینه نام محمد و بعضی اشارات مجهول حروفی که بیشتر در آثار

شیخ المشایخ سعدالدین حمویه ملاحظه می‌نمـاییم. همه و همه در مجموع یک آگاهی جمعی در باب علم حروف را در اذهان مسلمانان نسبت به تاویلات و تفسیرات غـریب حروفی بوجود آورده است. به طوریکه تفسیر و تـاویلات حروفی آیات قرآن و استخراج معارف غریب عرفـانی از آن و یا از کلمات مقدس برای مطالعه کننده آثار عرفـای اسـلامی امر غریـبی نمی‌باشد. البته باید گفت در بعضی مـوارد این تفسـیرات و تـاویلات بسـیار جـذاب و محـیر العقول است اما در بعضی موارد تاویلات و اشـاراتی کم معنی و کم مایه نیز از بعضی نویسندگان صـوفیه در این باب دیـده شـده است که گـویی با زحمت فـراوان سـعی نموده تا از کلمه‌ای اسـتخراج معـارف بنماید. این آگـاهی جمعی علم الحـروفی و علم الاعـدادی به گونه است که افراد مبتدی علـوم غریبه کـار و حـتی بعضی دراویش در عصر ما که شاید دانش زیادی نه در علم عرفان نظـری و نه در علوم غریبه دارند. با دیدن یک کلمه ابتـدا سـعی در محاسـبه عـدد کلمه به حسـاب جُمل می‌نمایند و سـپس سعی می‌کنند عـدد را از منظر علم اعـداد با دانش انـدک خویش تجزیه و تحلیل نمایند و معادل مقدسش را بیابند. علی‌ای حـال سـخن فقـیر این است که نتیجه این همه تلاش صوفیان و علوم غریبه کاران مسـلمان را شـما در بطن جامعه عرفان پژوه و علاقه مند به علوم غریبه اعم از معمم و یا مکلا ملاحظه می‌نمایید. دقیقا شـما در جبهه مقابل دشـمنان ما در مکتب قبـالا نـیز شـما چـنین تـاویلات و باریک بینی‌هـای حـروفی و عـددی از آیـات تورات و زبور و سایر کتب مقـدس را ملاحظه می‌نمایید. بر طبق کتاب زوهر خداوند جهان را بر اساس 22 حرف عبری آفریـده است. به نظر فقـیر اینگونه باریک بینی‌ها

ناشی از تاثیر گرفتن از مکتب تصوف اندلس بوده است. اما در سیستم‌های علم الحروف و گفیر (جفر یهود) نیز، یهودیـان و انجمن‌هـای مخفی غـربی بسـیار پیشـرفت نموده‌اند. بخش زیادی از رسائل و کتب خطی مسلمانان نـیز در اختیارشـان است. آنـان چه در سیسـتم‌های علم الحـروف خـویش و چه در سیسـتم‌های علم الحـروف ما مسـلمانان نـرم افزارهـای قدرتمند سـاخته‌اند و در کُد گشایی بسیار پیشرفت نموده‌اند. و جـدا تلاششـان جـای تحسـین دارد. اما با اینهمه اگر بخـواهم منصـفانه در حد اطلاعات خویش از دو جبهه قضاوت نمایم علمای جهـان اسلام در علم الحروف و جفر و تکسیرات حداقل یک سر و گـردن بلکه بیشـتر از آن از جهـودان و غربی‌ها جلـوتر هستند. منتهی تعداد چنین علمایی در جهان اسلام انـدک است و طبیعتا عدم آموزش علم الهی و این‌که هر کسی خـود باید بـدانجا برسد تا از لـدنش بجوشد. بـاعث شـده است که کیفیت این داشـتگی جهـان اسـلام و علمـای مسـلمان در تقـابلات خیلی مـوثر نباشد و البته جبهه سـفید تا از عـالم الهی دسـتور ندهند معمـولا دخـالت نمی‌نمایند.

تصویر صورت فلکی دُب اکبر که اعـراب آن را به صـورت بنات النعش می‌شناختند. (کواکب هفت گانه بنات النعش در تصـویر با رنگ قرمز مشـخص شـده است) و کـواکب پـایین بر دست و پاهـای خـرس بـزرگ را آهـوانی می‌دانسـتند که چـون شـیر (صـورت فلکی) اسد دم بر زمین زند فرار می‌نمایند.

تصـویر صـورت فلکی اسد Leo و صـورت فلکی شـیر کوچک Leo minor که بر بالای صورت فلکی اسد و زیر

پـــای دُب اکـــبر قـــرار دارد. صـــورت فلکی شـــیر کوچک صـورتی متـاخر است. بر طبق نقل گـری مکلر در کتـاب صـورت‌های فلکی کـواکب صـورت فلکی شـیر کوچک در نزد اعراب آهوان می‌باشند.

تصویر صـورت فلکی بـزرگ دُب اکـبر که با رنگ صـورتی می‌توانید آن را تشـخیص دهید. در پـایین تصـویر صـورت فلکی اسد Leo قـرار دارد که با رنگ زرد مشـخص شـده است. در بین دست و پای دُب اکـبر و صـورت فلکی اسد گروهی دیگر از سـتارگان قـرار دارند که با رنگ نـارنجی مشخص شده است. که این سـتارگان، سـتارگان صـورت فلکی شـیر کوچک می‌باشـند. بر طبق نقل عبـدالرحمن صوفی در کتاب صور الکواکب اعـراب کـواکب موجـود در دست و پاهای دُب اکـبر را آهـوانی می‌دانسـتند که چـون شـــیر دم بر زمین زند می‌گریزند. و بر طبق نظر دکـــتر گری مکلر کواکب صـورت فلکی شـیر کوچک نـزد اعـراب آهوان هستند.

شـــاید بتـــوان بین دو نظر بگـــونه‌ای جمع کـــرد. و کلیه کـــــواکب این منطقه را گله‌ای از آهـــــوان و بر طبق نویسنده رساله اسدنامه گـورخرانی دانست که از مقابل شیری می‌گریزند.

مکاتب علوم خفیه انجمن‌های مخفی که تحت تاثیر علوم هرمسی می‌باشـند. اسـتفاده از دانش نجـوم به مـوازات علم حروف و اعداد رکن رکین این مکاتب است. آنان هم در معـارف عرفـانی و اسـراری خـویش تا حـدی نجـوم و تنجیم را وارد نموده‌اند و هم در دانش علوم غریبه شـان تنجیم گرایی یک رکن بسـیار مهم است. و طـبیعی است که چون در ارتبـاط با موجـودات عـوالم مختلف به دانش

معمول اکتفا ننمودند و سعی در ارتباط گرفتن با ایزدان و موجودات عوالم دیگر اعم از عوالم بالایی و زیرین و.. نموده‌اند. برای این ارتباط همانگونه که در ماجرای عـالم الاسد ملاحظه نمودید. نجـوم و صـور فلکی آسـمان شب بسیار مهم است. دقیقا بخشی از دانش ارتباطـات آنـان بر پایه دانش نجوم و تنجیم و اختربـاستان شناسی است. و این دقیقا همـان بخشی است که جهـان اسـلام در آن ضـعف بـزرگ و تـاریخی دارد ضـعفی به بلنـدای تـاریخ اسلام. شما در آثار قبـالایی و هرمسی یهـودی و غـربی نجوم گرایی را به طور بسیار جدی ملاحظه می‌نمایید اما در آثـار عرفـانی اسـلامی حـروف گـرایی بسـیار بیش از نجوم گـرایی دیـده می‌شـود. ضـمن این‌که علمـای علـوم غریبه کـار متـاخر ما آنقـدر که به علم جفر و حـروف و تکسیر اهتمام داشـته‌اند. هرگز نجـوم را که علم انبیـایی نظیر ادریس علیه السلام بوده را جدی نگرفته‌اند. بیشتر دانشمندان منجم از میـان علمـای معاصر ما نظـیر علامه سـردار کـابلی و علامه شـعرانی تا علامه بزرگـوار حسن زاده آملی و شاگردشان آیت الله علی زمـانی قمشه ای، به علم هیئت (آسترونومی) مشغولیت داشـته‌اند تا تنجیم (آسترولوژی). درست است که این بزرگان ناآشنا با علم تنجیم نبــوده و نیســتند اما تنجیم دغدغه شــان نبــوده و نیست و خواننــده گــرامی باید بداند که علم تنجیم علمی است که فــرد باید حــداقل سی ســال از عمر خــویش را وقف آن کند و چند هزار زایچه ببیند و مدام در حال رصد تاثیر ستارگان بر وضعیت افراد و کشـورها باشد و دانش خود را اینگونه مـدام بـروز نماید. در حـالی که از زنـدگی این بزرگان معاصر چنین مسیله‌ای گـزارش نشـده است. و آن‌چه که فقیر نـیز از آقایـان مختلف دیـده ام. علمـای

علوم غریبه ما آن‌گونه که در جفر و حروف متبحر هستند و ذوقش را دارند. ذوق نجـــــوم و تنجیم را ندارند و این دقیقا مهمترین ضعف جهان اسلام در حیطه علـوم خفیه نسبت به غرب و یهود است.

نکته 6:ـ در داستان شیر فضه در اصول کـافی از شـیری یاد شـده است که سـفینه غلام رسـول خـدا صـلوات الله علیه در روم با آن برخـورد کـرد و آن شـیر در اثر تـذکر سـفینه به مسـلمان بـودن و این‌که غلام رسـول خـدا صـلوات الله علیه می‌باشد از دریـدن وی خـودداری می‌نماید. و چون فضه شیری را در کـربلا می‌بیند یـاد آن شیر می‌افتد. این‌جا یاد آن شیر می‌افتد.

احتمـالاً شـیری که سـفینه در روم می‌بیند از شـیران خاندان اصلان شیر بوده است که شکل مادی بخود گرفته بود و رسول خدا صلوات الله علیه را می‌شناخته است. و با تـذکر سـفینه از دریـدن وی خـودداری نمـوده است. ما هم در روایات اسلامی و هم در داستان‌های جنیان داریم که من بـاب مثـال جنیـان به صـورت مـار بر زمین می‌خزیدند و با رسـول خـدا صـلوات الله علیه یا حضـرت امیرالمومنین علی علیه السـلام سـخن گفتند به گـونه‌ای که اصـحاب حضـرات هم ملاحظه نمودند. در داسـتان‌های عامیانه و واقعی هم از وادی جن بسـیار شـنیده ایم که مـاری توسط فـردی کشـته شـده که جن یا پـری بـود. بنابراین گاه جنیان و پریان توسط افراد عادی در هنگـام مادی شدن کشته می‌شوند. زیرا آسـیب پـذیر می‌شـوند. این‌جا خواننده گرامی باید دقت نماید که این بدان معـنی نیست که هر مـاری جن یا پـری است که مـریی شـده است. اما گاه ممکن است جنیان و پریان به صـورت مـار

مرئی ظاهر شوند. آن دسته از افـرادی که با وادی دفینه نیز سر و کار داشته‌اند مسلما دیده یا شنیده‌اند که چــون بر سر فلان جنس رفتند مـاری بسـیار بـزرگ پیـدا شد و بعضا اشکال خلق الساعه‌ای نیز گـزارش شـده است مثلا مار شـاخ داشـته یا در ناحیه گـردنش پشم داشـته و ... و این مارها پس از فـــراری دادن جوینـــدگان گنج ناپدید شـده‌اند. این مارها گـاه اثر سـیمیا و طلسم دفینه است اما در اکثر موارد موکلین نگهبان دفینه هستند. بنـابراین شـیران خانـدان اصـلان که امـروزه رهبریشـان با جنـاب اسکوچ است نیز توانایی مـرئی شـدن را داشـته و دارند. به نظر شیر داستان فضه نیز یا خود اصلان یا از شــیران خانــدان وی بــوده است که فضه تــوان مشــاهده وی را داشـــته است و وی پس از تـــذکر فضه در واقعه کـــربلا شکل مرئی مادی بخود می‌گیرد. زیرا در رساله اسـدنامه نیز به حضور اصـلان در کـربلا اشـاره شـده است هر چند کیفیت آن و چند و چونش نوشته نشده است.

نکته 8:ــ دقت نمایید که ولایت امیرالمومــنین علی علیه السـلام مــیزان و ملاک تشــخیص دو جبهه حق از باطل است. و در تمــامی عــوالم این مــیزان ســاری و جــاری است. هم‌چنین صحنه نـبرد آخرالزمـان تنها منحصر در ما آدمیـــان نمی‌باشد و تمـــامی سه جهـــان و پنج ملک و نُه عالم در این نبرد نهایی درگیر خواهند شد.

نکته 9: واعظ سبزواری در کتاب حیوان صفحه 278279 می‌گوید: {پلنگ هر که را ببیند به او حمله می‌کند و او را می‌درد حـتی اگر سـید فـاطمی باشـد، لیکن شـیر این حالت را ندارد و سادات علوی را نمی‌خورد.} باید از خود پرسـید چـرا نمی‌درد ؟ کـدام شـیر ؟ آیا همه شـیران ؟ یا

شیرانی که در سرزمین‌های اسلامی از فلسطین تا هند وجود داشته‌اند یعنی در مکان دروازه‌های ورود عالم الاسد، سادات را نمی‌دریدند؟! اگر اینگونه باشد پاسخش را باید در ماورا و اصلان و خاندانش جستجو نماییم. و این‌که این شیران چون مادی می‌شدند سادات را نمی‌دریدند. البته بخشی از شیران مادی عالم ما نیز به تبع شیران اصلانی از دریدن سادات مطمئنا خود داری می‌نمایند. زیرا تحت تصرف و تسلط اصلانیان هستند. اما بعید است که تمامی نوع شیر بر روی زمین مادی ما تحت تسلط شیران اصلانی باشند و از خوردن سادات علوی و فاطمی و محبین امیرالمومنین علی علیه السلام در شرایط عادی غیر اعجاز و تصرف و دعا ابا نمایند!

هر چند که ظاهرا مسئله دریده نشدن سادات توسط شیر در گذشته آنقدر معروف بوده که به عنوان یک امر قطعی در کتب نقل شده است.

نکته 10:ـ این‌که شیران آراو و آرامو و آرسیا دقیقا چه شیرانی هستند نمی‌دانیم. اما در الواح اساطیری و نگاره‌های هنری میان رودان ما چندین گروه از شیران را ملاحظه می‌نماییم که در ادامه تصاویر و توضیحاتی در باب این شیران را ملاحظه خواهید نمود. گروهی از این شیران بدنی شیرمانند و سری انسان گونه دارند. گروهی دیگر شیرعقاب‌ها هستند که بدن شیر و سری عقاب گونه دارند.گروهی دیگر شیر هستند اما هیکلشان عمودی است. یعنی بر پای می‌ایستند. گروهی دیگر شیراژدها هستند و گروهی شیرماهی و انواع گوناگونی

از این موجودات عجیب و غـریب در هـنر میـان رودان به چشم می‌خورد.

اصـلان و خانـدانش شـبیه شـیرهای معمـولی هسـتند با جثه‌ای بزرگ‌تر و بال ندارند و جزو موجودات ترکیبی نـیز نمی‌باشند.

مســـــئله دیگـــــری که باید بـــــدان توجه داشت. این‌که دروازه‌های عالم چهار دسته شیران آراو و آرامو و آرسیا و شیردال‌ها کجاست ? بعید است که در نقـاط نـام بـرده شـده در رسـاله اسـدنامه باشد و احتمـالا باید در نقـاط دیگری از خاک جهان باشد.

تصویر نگاره‌ای از شیر در میان رودان،

Lion}

شیر

آخـرین شـیر موجـود در بین النهـرین در قـرن بیسـتم میلادی کشـته شد گرچه تـاریخ دقیق این موضـوع قابل بحث است. تا اواخر هزاره سوم پیش از میلاد شـیرها در سراسر منطقه رواج داشته‌اند. از آن پس در شـمال بین النهرین ذکـری از آن‌ها به میـان نیامـده، با وجـود این در قسمت میانی فرات و آشور، آفت شـکار شـیر که توسط پادشاهان آشوری ترویج می‌شد، هم‌چنان برجای مانده و ضـرورتی اصـلی به شـمار مـیرفت. در حماسه بـابلی گیلگمش gilgames, خدایان این مورد را بررسی‌می‌کنند که آیا هجـوم شـیرها تنبیه مناسـبتری بـرای بشر نبـوده است تا نزول سیل بزرگflood؟

در ادبیـات شـیر اسـتعاره‌ای شایسـته بـرای پادشـاهان دوستدار جنگ و رب النوع‌های تند خو نینورتهNinurta یا اینانا Inana میباشد. “مثلی معـروف به این قـرار بـوده کسی که دم شـیر را بگـیرد در رودخانه غـرق خواهد شد; کسی که دم روباه را بگیرد نجات خواهد یافت.”

تا جایی که به سومری‌ها مربوط می‌شود ،شیر به عنوان خانواده سگ سانان از گروه سگ‌ها dogs و گرگ‌ها بوده نه در خانواده گربه سانان.}

تصـویری از شـیر سـنگی در میـان رودان (احتمـالا شـیر معبد انکی)

{دو شـیر سـنگی عظیم الجثه از ورودی معبد انکیEnki یعـنی اِ اَبـزو Eabzu واقع در اریـدو Eridu محـافظت میکردند. یکی از آن‌ها در حـال حاضر در مـوزه عـراق در بغـداد بـوده، درحالیکه از دیگـری فقط تکه‌هـایی بدست آمده است.

در شـــــعر “اینانا و انکی” انکی دخـــــترش اینانا را در مهمانی آبجوخوران در “مقابل شیرها” سـرگرم می‌کند. در دوره نو آشوری پیاله‌هـای سـفالی با پایه‌هـایی که به شکل سرشیر (یا قوچ) بوده‌اند, جام‌های عیش و نوش به شمار میرفتند.

شـــیری ایســـتاده قـــرار گرفته بر یک تـــیرک، بر روی ستون‌های سومری و نقوش مهرهای دوره سلسله سوم اور Ur, تصـویر شـده است. از آن‌جا که تمـامی عناصر مورد نظر از شهر گیر سو girsu می‌آمده شیر تـیرک به عنـوان مظهر خـدا نین گیرسو Ningirsu در نظر گرفته شده است.

شیر در دوره اکدی به عنوان نشان خاص الهه‌ای شناخته می‌شود که عمدتا رب النوعی کاملا مسلح، احتمالا ایشتر Istar (اینانا) در لبـــاس مبـــدل خـــود به عنـــوان الهه جنگاوری، بوده است.}

تصویری از دو گروه از شـیران در میـان‌رودان. در راست شـیری ایسـتاده و بالـدار را ملاحظه می‌نمایید. و در چپ شیری مشابه اما افقی را ملاحظه می‌نمایید.

{شـیرهای سـنگی یـادبود پادشـاه آشـوری، یعـنی آشـور نصیر پال دوم(دوره حکومت 883 859 پیش از میلاد) به یک بعد از شخصـــیت ایشـــتر تقـــدیم شـــده و در دوازه معبـدش واقع در کلهو kalhu (نیمـرود امـروزی) قـرار داده شد و کسی که در حـال ایسـتاده بر روی شـیر روی تخته سنگ‌های سنگی مالتای در قرن هفتم قبل از میلاد نشـان داده می‌شـود احتمـالا خـود ایشـتر است. بر روی همـــان نقـــوش برجســـته ,مولیسو Mulissu (نین لیل Ninlil) روی یک شیر،بر تخت سلطنت نشانده می‌شـود. به نظر می‌رسد که این شیر دست کم در دوره آشوری با الهه دمکینه Damkina (دم گلنونه Damgalnuna) نـیز در ارتبـــاطبوده است. بر روی یک مهر کاپـــادوکی (از مسـتعمرات تجـاری آشـور کهن در آنـاتولی) شـیر یا رب النـوع مـذکری که نشـان سه شـاخه fork در دست دارد، همراه است. در مجموع در دوره نو آشوری، شـیر واقعی نوعی محافظ‌جادویی محسـوب می‌شد که به آن اورگولو Urgulu میگفتند. دیو Demon اهـریمن صـفتی که در دستشویی‌ها می‌پلکد به شکل یک شیر مجسم می‌شد.}

تصـویر صـورت‌فلکی اسد (شـیر بـزرگ) و صـورت فلکی متاخر شیر کوچک در آسمان شب

{صورت فلکی که شیر نامیده می‌شده برابر با صورت فلکی اسد است.

نشان‌های وی در بیرون تن شوی خانه‌ها به منظور دفع حملات دیو شیرخو یعنی موکیل ریش لموتی Mukil res lemutti "ملازم شیطان" قرار داده می‌شد.} (کتاب فرهنگنامه خدایان، دیوان و نمادهای بین النهرین باستان صفحات 196 الی 198)

تصویر شیر دیو که بر روی پاهایش می‌ایستد.

Lion demon}

شیردیو

پیکر پیوندی با بدن انسان سر شیر گوشهای دراز و پنجه‌های پرنده از دوره بابلی کهن (و نیز همراه با شباهت‌های‌بیشتر از دوره اکدی) تا زمان استیلای ایران بر منطقه وجود داشته که از آن پس نیز به هنر هخامنشیان و سپس‌سلوکیان منتقل گشته است در اغلب مواقع (و همواره در هزاره اول قبل از میلاد) دیو یک دستش را که با آن خنجری را نگه داشته بالا می‌برد و در دست پائینی یک چماق دارد و بطور کلی بالاتنه‌اش برهنه است. معمولا دامن کوتاهی به پا دارد ولی مواقعی که کاملا برهنه است دارای دم مجعدی میباشد.

این نوع دیو دست کم برای دوره‌های نو آشوری و نو بابلی به طور حتم می‌تواند به عنوان اوگالو ugallu "مخلوق بزرگ آب و هوا" که دیوی نیکوکار و محافظ در مقابل دیوهای شیطانی و امراض بوده شناخته شود او در نقوش برجسته کاج آشور ترسیم شده بود و

پیکره‌های figurines سفالینش مـابین امـوال خانه‌ها یا به جهت شـعائر جـادویی محـافظتی در پی سـاختمانها خاک شـده بودند او اغلب همـراه با پیکـره خـدای کوبنـده smitins god مشـاهده می‌شـود با وجـود این بر روی مهرهای بابلی کهن،}

تصـویر احتمـالی ایـزد نرگـال ایـزد جهـان زیـرین همسر ارشکیگل ملکه جهان زیرین (خواهر ایشتار) که چون‌ایزد است نامیرا می‌باشد.

{اغلب مردی را بصورت وارونه از یک پایش نگه داشته و با "خدای دارای‌شمشیر هلالی" که احتمـالا خـدای جهـان زیـرین یعـنی نرگل Nergal است در ارتبـاط میباشد به این جهت چنین عنوان شـده که در آن دوران وی نشـانگر وزیر نرگل و نـیز حامل بیمـاری dlsease بـوده است.} (کتاب فرهنگنامه خدایان دیوان و نمادهـای بین النهـرین صفحه 198)

تصویری از پیکره موجودی با بدن شیر و سر انسان‌گونه

Lion humanoid}

شیر انسان نما

در هنر "کاسی" نو آشوری و سلوکی ندرتا یک رب النوع فرعی (با کلاه شاخدار Cap horned) پیدا میکنیم که از کمر به بالا انسان بوده ولی دو پای آن و قسمت پشـتش که شـــامل دم مجعد پیچیـــده‌ای است متعلق به شـــیر میباشد. این نوع پیکره‌ها گاهی همراه با پیکره‌هـای ورزا انسان bullman هستند و این مخلـوق احتمـالا به همین نحو به شَمش sams (اوتو Utu) مربوط می‌شود. در هر

حـــال چـــنین به نظر می‌رسد که او ابتکـــاری جدید از ورزاانسان و کـژدم انسـان (Scorpion man)ـ باشد. او یک پیکر محافظ بـوده است گویا نـام اکـدیش ،اوریـدیمو Uridimmu بوده که می‌تـوان آن‌را "شـیر دیوانه" (تحت الفظی "سگ دیوانه") ترجمه کـــرد.}(کتـــاب فرهنگنامه خدایان دیـوان و نمادهـای بین النهـرین صـفحات 201 و 202)

تصویری از شیردال در تخت جمشید

griffin}

شیر دال

شیر دال(از گریفـون gryphon یونـانی) نـامی است که در اروپای قرون وسطی و نیز مطالعات هـنری نـوین بر روی حیـوان ترکیـبی و افسـانه‌ای گـذارده شـده که نوعا بدن (بالدار یا بدون بال) و پاهای عقبی و دمی به شـــکل شیر داشته در حالی که سر و پاهای جلویی وی به شـکل یک پرنـده معمـولا عقـاب می‌باشد. احتمـالا شـیر دال که اصل آن در هــزاره دوم قبل از میلاد در ســوریه بــوده تا قــرن چهــاردهم قبل از میلاد در سراسر خــاور نزدیــک، شامل بین النهرین و هم‌چنین یونان شـناخته شـده بـوده است شـــیر دال اغلب همـــزاد مجســـمه ابوالهـــول است شیردال گاهی در هنر آشوری همـراه با شـیر دال دیو به تصویر کشیده می‌شود.

چهارپای مذکور به شکل خوابیده یا نشسته بر کفلهـایش نشان داده می‌شـود در نسـخه خـاور نزدیک سر آن کاکل دارد در حالی که نسخه یونانی یک ردیف حلقه پیچ در پیچ را نشان میدهد که به شـکل یـال درآمـده است.در غـالب

موارد این موجود در هر دو نسخه خاور نزدیکی و یونانی گوشهای دراز خرمانند دارد که احتمالا از شبیه سازی با اژدر شیر گرفته شده است.}

تصویری از شیردال در میان رودان

{اغلب منقار به منظور نشان دادن زبان خمیده از هم باز می‌باشد ظاهرا این موجود که در خاور نزدیک در میان سایر چهارپایانِ خدایان و در غرب در آثار مربوط به مراسم ترحیم نشان داده شده دارای مفهمومی مذهبی بوده است وی احتمالا محافظی سحرآمیز بوده که البته روابط و اعمال ارزشمندش بر ما معلوم نیست.}(کتاب فرهنگنامه خدایان و دیوان و نمادهای بین النهرین 166 و 168)

تصویر اژدر شیر در میان رودان

{Lion dragon

اژدر شیر

اژدر شیر (یا شیر اژدها) با پاهای جلویی مشابه شیر و پاهای عقبی مشابه پرنده و نیز دُم و بال، از دوره اکدی تا نو بابلی نشان داده می‌شود. من جمله در نقش برجسته دیوار معبد نینورته واقع پر کلهو (نیمرود امروزی). از آن‌جا که این مخلوق اغلب بوضوح مذکر نشان داده شده تطبیقهای پیشنهادی با لَمشتو Lamstu و تیامت Tiamat را می‌توان کمتر به حساب آورد احتمال دارد که این هیولا، اسکو Asakku (اسگ Asag) یا انزو Anzo (ایمدوگود Imdugud) بوده باشد. پیشنهاد جدید ،این مخلوق را ناعیروی (Nairu اومو Umu). غرّان

(چهار پای آب و هوا) و حیوان خدا ایشکور Iskur به دلیل دهان بسیار باز وی فرض می‌کند. اژدر شیر شاخداری با دم عقرب با اندک تفاوتی در هنر نو آشوری یافت می‌شود بر روی نقوش برجسته سنگی احتمالا متعلق به سناخریب واقع در مالتای، سه خدای مختلف روی چنین چهارپایی ایستاده‌اند که احتمالا آشور Assur, سین Sin (ناناسوئنNanna Suen) و اَدَد Adad (ایشکور) می‌باشند.}(کتاب فرهنگنامه خدایان دیوان و نمادهای بین النهرین صفحات 200 و 201)

تصویر مبارزه هرکول با شیر نیمیان

{اسطوره این صورت فلکی زیبا (اسد) و درخشان به خوان اول هرکول، قهرمان افسانه‌ای یونان، مرتبط می‌شود. هرکول در این مأموریت موظف بود شیری که در روستای نمیا موجب آزار و اذیت اهالی شده بود را از بین ببرد. جانور درنده عملاً شکست ناپذیر بود و پوست او سخت‌تر از فولاد مینمود. این شیر از اولاد تیفون، بزرگ‌ترین هیولای جهان بود. بنابر برخی داستان‌ها او توسط تیفون یا سگ اُرتس یا حتی توسط خدای ماه سلن زخم ناپذیر شده بود. غاری که شیر خوفناک و وحشی در آن می‌زیست و دو راه خروجی داشت و جانور درنده به راحتی می‌توانست خود را از یکی از دو دهلیز نجات دهد. اما هرکول که پهلوان دانایی نیز بود برای انجام مأموریتش ابتدا یکی از راه‌های خروجی را بست و بر سر راه خروجی دیگر به کمین شیر خطرناک و ترسناک نشست و دو ماه طول کشید تا او را پیدا کرد. هرکول با کمان خود نیزه‌هایی به سوی حیوان پرتاب کرد، ولی نیزه‌ها به پوست سخت جانور کارگر نیفتاد و

کمانه کــرد. او بــالاخره موفق شد حیــوان درنــده را با دســتان خــود خفه کند.} (کتـاب اسـاطیر یونـانی و صـور فلکی صفحات 34 و 35)

نکته11: چهار دسته از شیران را در میان رودان مشاهده نمودید. شیردال‌ها، شیر اژدها (اژدر شـیر)، شـیردیوها و شیر انسان نما. اما دسته پنجمی هم ظاهرا وجود داشته است به نــام شــیرماهی‌ها که دارای ســری شــیرمانند و بدنی ماهی مانند می‌باشند که نتوانســتم تصـویری از آن را پیدا نمایم. به فقرات زیر توجه نمایید:

Lion fish}

شیر ماهی

پیکره‌ای با سر شیر و بدن مـاهی، نقش مـایه‌ای است بر روی مهرهـــای بـــابلی کهن که مفهـــوم آن نـــامعلوم می‌باشد}(کتاب فرهنگنامه خـدایان و دیـوان و نمادهـای بین النهرین صفحه)

این پنج دسته از شیران، ارتباطی به شیران عــالم الاسد اصلانی ندارند. و احتمالا سه دسته شیران آراو و آرامو و آرسـیا باید جـزو همین شـیرانی باشد که نگاره‌هـایش در میان رودان وجود داشته است.

نکته 12:ــ فرشـــته موکل عـــالم الاسد بر طبق رســـاله اسدنامه، فرشته آریل می‌باشد.

نکته13:ـ لقب پهلوان محمود خوارزمی ملقب به پوریـای ولی نیز در نزد جلالیان قتالی است.

نکته 14:ـ لقب حیـدر نـیز که بـرای امیرالمومـنین علیه السـلام بکـار می‌رود معـنی شـیر و شـیر خشـمگین را می‌دهد.

نکته15:ـــ در بعضی روایت‌ها حکایت‌هـــایی مربـــوط به برخورد ائمه اطهار (ع) با شـیر نقل شـده است. که یکی از این روایـات به نظر به شـیران اصـلانی مرتبط است چند فقره از این روایات را این‌جا نقل می‌نماییم:

{حارث همدان، که یکی ازاصحاب با وفای امیرالمؤمـنین علی علیه السـلام اسـت، گوید: «روزی به همـراه آن حضـرت در بـیرون یکی از محلّه‌هـای شـهر کوفه قـدم می‌زدیم که ناگهان شیری درّنده از دور نمایان شد و جلو آمد، پس ما راه را برای حرکت آن شیر باز کردیم. وقتی آن شیر نزدیک ما رسید، خـود را در مقابل حضـرت امـیر علیه السلام خاضعانه روی زمین انـداخت، در این هنگـام حضرت علی علیه السلام خطاب به شـیر کـرد و فرمـود: برگرد، حقّ ورود به شهر کوفه را نـداری، هم‌چـنین پیـام مرا به دیگر حیوانـات درّنـده نـیز می‌رسـانی که آنـان هم حـقّ ورود به این شـهر را ندارنـد؛ و چنانچه بر خلاف دستور من عمل نمائید، خـودم در بین شـما حکم خـواهم کرد. حارث همدانی گوید: تا زمانی که امـام علی بن ابی طالب علیه السلام زنده بـود، هیچ درّنـده‌ای نزدیک شـهر کوفه نمی‌آمد. موقعی که حضرت به شهادت رسید، زیـاد بن أبیـه، اسـتاندار کوفه شـد؛ و در آن موقع درّنـدگان از هر سو وارد کوفه و باغسـتان‌های آن شـهر می‌شـدند و ضمن این که خسـارت وارد می‌کردنـد، به مـردم هم، نـیز حمله می‌کردند.} (منبع: شـجره طـوبی: ص 33، مجلس 12، هدایه الکبری: ص 152، ص ر2)

حکایتی دیگر:

{و نـــیز ابن شـــهر آشـــوب روایت کـــرده از ابوحـــازم عبـــدالغفار بن حسن که: وارد شد ابـــراهیم بن ادهم به کوفه و من با او بودم و در این ایام منصور بـود و اتفاقا در آن ایـام حضـرت جعفر بن محمد علـوی(ع) وارد کوفه گشت و چون بیرون شد از کوفه که به مدینه رجوع کنـد، مشـایعت کردند آن حضـرت را علما و اهل فضل از اهل کوفه و از جملهٔ کسانی که به مشایعت آن حضـرت آمـده بودند سفیان ثوری و ابـراهیم ادهم بودند و آن اشخاصی که به مشایعت آمده بودند جلوتر از آن حضـرت می‌رفتند که ناگاه به شیری برخوردند که در سر راه بـود. ابـراهیم ادهم به آن جماعت گفت: بایسـتید تا جعفر بن محمد (ع) بیاید ببینیم با این شیر چه می‌کند؟ پس حضـرت تشـریف آورد امر شیر را به میان آوردند، حضرت رو کـرد به شـیر و رفت تا به او رسـید، گـوش او را گـرفت و او را از راه دور کـرد، آن‌گـاه رو کـرد به آن جمـاعت و فرمـود: آگـاه باشـید! اگر مـردم اطـاعت می‌کردند خـدا را حق طـاعت خدا، هر آینه بار می‌کردند بر شیر بارهای خود را.

فقـــیر (شـــیخ عبـــاس قمی) گوید: که ظـــاهرا در این فرمایش حضرت تعریض باشد به ابراهیم ادهم و سـفیان ثـــوری (هر دو از زاهـــدین منســـوب به طایفه صـــوفیه هستند) و امثال ایشان}(منتهی الآمـال ذکر امـام نـاطق جعفر صادق علیه السلام)

نکته: تا این‌جا دو حکایت یـاد شـده را می‌تـوانیم حمل بر ظـاهر نمـاییم و بگـوییم که این شـیران، شـیران وحشی بودند و ارتباطی به شیران اصلانی نداشـتند. اما حـال به

حکایت زیر از حضرت باب الحوائج امام موسی کاظم علیه السلام توجه فرمایید:

{حمید طوسی می‌گوید:هارون الرشید ما را فرستاد تا حضرت موسی بن جعفر علیه السلام را به قتل برسانیم. من وارد زندان شدم. آن موقع وقت نماز پیشین بود و آن حضرت نماز بجای می‌آورد. ناگهان بر جانب راست و چپ آن حضرت، دو شیر وحشی را دیدم. بسیار متعجب و ترسان گردیده و بازگشتم و جریان را برای‌هارون الرشید گفتم.هارون حرف مرا باور نکرد و چند نفر از معتمدانش را با من فرستاد. وقتی نزد موسی بن جعفر علیه السلام رفتیم آن شیرها را دیدیم که آن‌جا ایستاده بودند و قصد حمله به ما را نمودند. ما سریع بازگشتیم و به‌هارون الرشید خبر دادیم. او سوگند خورد که: اگر شما کسی را بر این قضیه مطلع بکنید، شما را عذاب خواهم کرد.»}

{پس در زمان زنده بودن‌هارون، ما جرأت نداشتیم به کسی این قضیه را بگوئیم ولی بعد از مردن او، دیگران را از این معجزه با خبر نمودیم.} (منبع: خلاصه الاخبار هم‌چنین کتاب عجایب و معجزات شگفت انگیزی از امام کاظم؛)

نکته: به این حکایت خوب دقت نمایید. حضرت امام موسی کاظم علیه السلام در زندان بودند و دو شیر وحشی محافظ ایشان بودند. طبیعی است که شیر وحشی نمی‌تواند از بیشه زار وارد زندان شود. مگر این‌که این دو شیر، شیرانی از جنس دیگری بوده باشند که توانایی متراکم و مرئی شدن را می‌داشته‌اند. و بسیار محتمل است که این دو شیر در زندان از خاندان

شـــیران اصـــلانی بوده‌اند که به حضـــرت خـــدمت می‌نموده‌اند. و از ایشـــان محـــافظت می‌کرده‌اند. البته می‌تـوانیم هم بگـوییم شـاید حضـرت شـیران را انشا نموده‌اند.

حکـایت ائمه هـدی علیهم اسـلام در بـاب برخوردشـان با شـــیران بیش از آن‌چه است که نقل شد. از میـــان این حکایت‌ها تنها، حکایت امام موسی کاظم علیه السلام در زندان به موضـوع ما یعـنی شـیران اصـلانی مرتبط بـود. بنابراین از نقل سایر حکایات خودداری می‌نماییم.

نکته 16: شیران اصلانی به رهبری اسکوچ در حال حاضر متعلق به هیچ گروه و طـریقه‌ای نیسـتند و فعلا تحت امر هیچ بـــزرگ معنـــوی خاصی نـــیز نمی‌باشـــند. و اگر در موردشان در رساله اسدنامه جلالیان مطالبی آمده، دلیل بر این نیست که تحت امر بزرگـــان و پـــیران این طریقه بوده‌اند. چه بسا پیران معاصر جلالی از وجود عالم الاسد در رسـائل خطیشـان بیخـبر بـوده باشـند. چنانچه پـیران معاصر را تا آن‌جا که فقـــیر دیـــده‌ام از این مهم بیخـــبر بوده‌اند. به طـــور کلی این شـــیران آن‌گونه که فقـــیر می‌دانم به مانند خانـــدان پریـــان آتیما کـــاملا مســـتقل هستند. و ارتباط اندکی با بعضی از بزرگان معنوی جهان اسلام که در عصر ما نه خانقاهی‌اند و عمـدتا نه حـوزوی برقـــرار می‌نمایند. و به طـــور کلی این شـــیران خیلی خاص‌تر از جنیان شیعه می‌باشند. و چـون سـخت ارتبـاط برقرار می‌نمایند در عالم اسلام آگاهی انـدکی نسـبت به وجودشـان حـتی در بین علمـای اهل فن وجـود دارد. در موارد اندکی دیده شـده است که این شـیران از شـیعیان مولی علی علیه السلام که مورد تعـرض جنیـان و دیـوان

متمــرد قــرار گرفته‌اند در جنگ‌هــای بــاطنی حمــایت کرده‌اند.

در متون عرفـانی ما در سرگذشت بعضی بزرگـان نظـیر شــیخ ابوالحسن خرقــانی و شــیخ ابوســعید ابوالخــیر و ابــوحمزه خراســانی و بایزید بســطامی و ...از ارتبــاط شیران و کمک شیران بدانان یاد شده است. نمی‌دانم که آیا این شیران، شـیران مـادی بوده‌اند یا شـیران اصـلانی که مــرئی شــده‌اند. اما شــاید با توجه به این‌که ارتبــاط خوبی با این بزرگان داشـته‌اند. شـاید این بزرگـان نـیز با شـیران اصـلانی ارتباطـاتی داشـته‌اند. البته این نظر بر پایه حــدس است. دو حکــایت را از مجموعه چند حکــایت نقل می‌نمــاییم که به نظر با شــیران اصــلانی منطبق است:

{نقل است که (ابوحمزه خراسانی) یکبار که به توکل در بادیه شد و نـذر کـرد که از هیچ کس هیچ چـیز نخواهد به کسی التفـات نکند و بـرین نـذر بسر بـرد بی‌دلو و رسن متوکل وار مجرد بـرفت پـاره‌ای سـیم در جیب داشت که خواهرش بـدو داده بودناگـاه توکل داد خـود طلبید گفت: که شرم نداری آن‌که سقف آسـمان بی‌سـتون نگـاه دارد معـدۀ تـرا بی‌سـیم پوشـیده نگـاه نـدارد پس آن سـیم بیانداخت ومی‌رفت ناگاه در چـاهی افتـاد سـاعتی برآمد نفس فریــاد بــرآورد بــوحمزه خــاموش بنشست یکی می‌گذشت سر چــاه بازدید خاشــاکی چند بیــاورد که سر چــاه بگــیرد نفس بــوحمزه زاری آغــاز کــرد و گفت: حق تعالی می‌فرماید ولاتلقـوا بایـدیکم الی التهلکه بـوحمزه گفت: توکل از آن قویــتر است که بعجز وســالوس نفس باطل شـود تن زد تا آنکس سر چــاه اسـتوار کـرد گفت:

آنکس که بر بالا نگاه می‌دارد این‌جا هم نگاه دارد روی به قبله توکل آورد سر فرو برد و اضطرار به کمال رسـید و توکل بر قرار بود ناگاه شیری بیامد و سر چاه باز کـرد و دست بر لب چـاه زد و هر دو پـای فـرو گذاشت بـوحمزه گفت: من همــراهی گربه نکنم الهــامش دادند که خلاف عـــادت است دست در زن دست در پـــای او زد و برآمد شیری دید بر صورتی که هرگز از آن صـعب‌تر ندیـده بـود آوازی شنید که یا ابوحمزه الیس هـذا احسن نجینـاک من التلف بـــالتلف چـــون توکل بر ما کـــردی ما تـــرا بردست کسی که هلاکت جان ازو بود نجـات دادیم پس شـیر روی در زمین مالید و بـــرفت.} (تـــذکره الاولیا ذکر ابـــوحمزه خراسانی)

نکته: باید از خود بپرسـیم اگر این حکـایت درست باشد و از جمله کرامـات سـازی‌های صـوفیانه نباشد. آن‌گـاه این شیری که برای کمک به ابوحمزه خراسـانی آمـده بـود از جنس کدام شیران بوده است؟ شیران مادی ؟ یا شـــیران اصلانی؟ شیری که سر چـاه را بـاز می‌نماید که ابـوحمزه را نجات دهد به نظر به شـیران اصـلانی نزدیک‌تر است تا شیران درنده صحرایی.

{نقلست که پـیری گفت: در جـوانی به تجـارت رفتم در راه مـرو چنانکه عـادت کـاروانی باشد از پیش بـرفتم و خواب بر من غلبه کرد و از راه بیک سو رفتم و بخفتم و کاروان بگذشت و من در خواب

بماندم تا آفتاب برآمد از جای برفتم اثر کاروان ندیدم که همه راه ریگ بـــود پـــاره‌ی‌ای بدویـــدم و راه گم کـــردم و مـدهوش شـدم چـون به خـود بازآمـدم یک طـرف اختیـار کردم تا آفتاب گرم شد و تشـنگی و گرسـنگی بر من اثر

کرد و دیگر قوت رفتن نماند صبر کردم تا شب شد همه روز رفتم چون شب شد به صحرائی رسیدم پر خاک و خاشاک و گرسنگی و تشنگی به غایت رسید و گرمائی سخت شد شکسته دل شدم و دل بر مرگ نهادم پس جهد کردم تا خود را بر بلندی افکنم و گرد صحرا نگریستم از دور سبزی‌ای دیدم دلم قوی شد روی بدان جانب نهادم چشمه آب بود آب خوردم و وضو ساختم و نماز کردم چون وقت زوال شد یکی پدید آمد روی بدین آب آورد مردی دیدم بلند بالای سفیدپوست محاسن کشیده و مرقعی پوشیده به کنار آب آمد و طهارت کرد ونماز بگذارد و برفت من با خود گفتم که چرا به او سخن نکردی پس صبر کردم تا نماز دیگر باز آمد من پیش او رفتم و گفتم‌ای شیخ از بهر خدا مرا فریادرس که از نیشابور و ازکاروان جدا افتاده و بدین احوال شده دست من بگرفت شیر را دیدم که از آن بیابان برآمد و او را خدمت کرد شیخ دهان به گوش شیر نهاد و چیزی بگفت: پس مرا بر شیر نشاند وگفت: چشم برهم نه هر جا که شیر باستد تو از وی فرود آی چشم بر هم نهادم شیر در رفتن آمد و پاره‌ای برفت و باستاد و من ازوی فرود آمدم چشم بازکردم شیر برفت قدمی چند برفتم خود را به بخارا دیدم یک روز به در خانقاه می‌گذشتم خلقی بسیار دیدم پرسیدم که چه بوده است گفتند شیخ ابوسعید آمده است من نیز رفتم نگاه کردم آن مرد بود که مرا بر شیر نشانده بود روی بمن کرد و گفت: که سر مرا تا من زنده‌ام به هیچ کس مگو که هرچه در ویرانی بینند در آبادانی نگویند چون این سخن بگفت: نعره از من برآمد و بیهوش شدم.}(تذکره الاولیا عطار ذکر شیخ

ابوسعید ابوالخیر به نقل از اسـرار التوحید فی مقامـات شیخ ابوسعید)

نکته: هر گـــاه این حکـــایت درست باشد باید گفت که فاصله مرو با بخـارا چند صد کیلومـتر است و طبیعتا اگر یک شیر نر مادی بخواهد این فاصله را بـرود. بیش از یک روز زمـان میـبرد. زیـرا شـیران اساسا موجـودات تنبلی هستند و هیچ گاه در یک روز این مـیزان مسـافت را طی نمی‌نمایند. شـیر این داسـتان به نظر بسـیار سـریع‌تر از آن‌چه که به طریق طبیعی ممکن است. مسـافر جامانـده را به بخارا رسانده است. و این به نظر با شیران اصلانی منطبق است تا شیران مادی.

نکته17: در شهر هگمتانه (همدان) مجسمه‌ای قرار دارد که ما آن را با نام شیر سنگی یا سنگ شیر می‌شناسـیم. این مجسـمه به طـول 2/5 مـتر با جثه‌ای بـزرگ تا حـدی نزدیک به شـیران اصـلانی است سـاخت آن را به افـراد مختلفی نظیر سـلیمان نـبی حشـمت الله و یا اسـکندر و بلینـاس حکیم و حـتی دوران مادها و اشـکانیان.. نسـبت داده‌اند.

این مجســمه در ســابق در جلــوی دروازه ورودی شــهر همدان قرار داشت که بدان دروازه باب الاسد می‌گفتند. در بعضی منابع تعـداد شـیران سـنگی دو عـدد ذکر شـده است. که اکنون تنها یکی باقی مانده است.

به فقرات زیر توجه فرمایید:

{ذکر همدان

از بلاد قدیمهٔ ایران و از شهرهای خـوب عـراق عجم و از اقلیم چهـــارم است. آبش گـــوارا و هـــوایش دل گشا. طولش از جزایر خالدات فح(88) و عرضش از خط استوا له که (35/24) در بنای آن اختلاف است.

صاحب معجم البلدان (یـاقوت حمـوی) گوید که در ازمنـهٔ سابق آن دیار در غایت برودت بـوده. و حضـرت سـلیمان علیه السلام در هنگام سیر بدان محل عبور نموده، جایی خوش دید و به غایت پسندید. لهذا صخرهٔ جنی را فرمـود که حیله‌ای سـازد که شـدّت بـرودت و کـثرت بارنـدگی تسـکین یابد. صـخرهٔ جنّی به فرمـودهٔ آن حضـرت عمل نمـوده، صـورت شـیری از دو قطعه سـنگ سـاخته و طلسمی کرده. فی الجمله هوای آن دیار روی به اعتـدال نهاد. و در همان وقت عمارت همدان اتفاق افتاد. بعضی گویند که آن طلسم از اعمـال بلینـاس حکیم بـوده. و صاحب نزهت القلـوب گفته که همـدان را جمشـید جم به طالع حمل بنا کرد. و داراب اکبر (احتمالا داریوش کبـیر) به دور آن قلعه‌ی گلین به طول و عرض دو فرسخ کشـید و در وسـعت و عظمت و کـثرت آن به غـایت کوشـید. جمعی گفته اند: همـدان از بناهـای همـدان بن سـام بن نوح (ع) است.}(بستان السیاحه زین العابـدین شـیروانی گلشن بیست و هفتم ذکر همدان)

نکته: در کتاب عجـایب نامه همـدانی آمـده: {و گویند در این ولایت برف آمدی و پـیرامون این قلعه بیشـتر بـود و درخت‌هـای بلند: چنـدان بـرف آمـدی که از قلعه نگه کردندی، سر درخت‌ها چون خلال دیدار بـودی. تا بلینـاس طلسـمی بسـاخت به شـیری سـنگین. و هنـوز آن بر دروازه‌ی «باب الاسد» نهاده است.}

نکته 18: شیران سنگی ایران به شیر سنگی همدان ختم نمی‌شود. مجسمه‌ای از شیر سنگی در قلعه شیر بیت، روستای شیر بیت از توابع شهرستان اهر در استان آذربایجان شرقی یکی دیگر از این شیران سنگی است. که قدمت آن ممکن است به دوران تمدن اوراتویی برسد. هر چند که عده‌ای آن را متاخرتر می‌دانند.

هم‌چنین در تمدن ایلامی و در شهر شوش و شهرهای دیگر استان خوزستان نظیر ایذه و.. نیز شیران سنگی‌ای وجود دارد. هم‌چنین در کاخ داریوش کبیر در شوش نیز تصویر شیری نر بر روی دیوار کاخ دیده می‌شود. با توجه به اطلاعات ما از الواح میان رودان و آشوری و هخامنشی و.. می‌دانیم که این شیران سنگی جنبه تزیینی نمی‌داشته‌اند. بلکه سمبل موجوداتی بوده‌اند که آن موجودات محافظ کاخ‌ها بوده‌اند. به طور کلی در دوران باستان بت‌های ایزدان مردمان تمدن‌های باستانی برایشان بسیار مقدس بودند و اعتقاد بر این بود که این ایزدان در بت‌های خویش تجلی می‌نمایند و به بتی که به صورتشان ساخته شده است. توجه ویژه دارند. موجودات ترکیبی‌ای که در کاخ‌های میان رودانی و آشوری و ایلامی و هخامنشی و ... نیز وجود داشته‌اند. تماما موجوداتی بوده‌اند که وجود خارجی داشته‌اند و محافظ بودند و قابلیت مرئی شدن را در بعضی مواقع داشته‌اند. علی الخصوص در دوران کهن‌تر که مرزها بازتر از دوران متاخرتر مثل دوران هخامنشیان بوده است.

گستره پراکندگی شیران سنگی در جغرافیای ایران که این شیران کاملا شبیه به شیران اصلانی هستند (علی الخصوص شیر سنگی هگمتانه) به ما نشان می‌دهد که

این شـیران روزگـاری بـرای مردمـان فلات ایـران کـاملا شناخته شده بودند.

نکته 19:ـ در بخشی از رســاله اســدنامه آمــده است که هرگـاه آفتـاب در بـرج اسد باشد و مـاه نـیز در بـرج اسد باشد. شیر نری که رئیس گله است شکار شود. و ســپس ذبح شرعی شود. و بهـترین هنگـام زمـانی است که قمر در قلب الاسد باشد. و آن‌گاه پوست شـیر کنـده شـود. و آن‌گاه در سال بعد یا سال‌های دیگر دقیقا در هنگام قرار گـیری ... در قلب الاسـد، بر روی پوست این شـیر آیـات قتـالی از قـرآن مجیـد، به وفق 100 در 100 در آورده شــود. به طوریکه ... باشد. این وفق بــاعث پــیروزی در جنگ‌ها می‌شـود و به سـپاهیان صـاحب این پوست که به صورت درفش در آید قوت قلبی چـون شـیر می‌دهد و به دشمنان هراسی چون برخـورد با شـیر درنـده می‌دهد. و اینگونه پیروزی با صاحب این وفق خواهد بود.

عالم المسط

فقیر مدت‌ها پیش از عـالم المسط سـخن گفتم و این‌که آمریکایی‌ها در کشور افغانستان بـدنبال مکـان این عـالم می‌گردند زیـرا نـابودی غـرب و تمـدن غـربی توسط این وسیله انجام خواهد شد.

با توجه به شــرایط حســاس کنــونی و این‌که هر لحظه احتمال شروع جنگ‌های گسترده وجود دارد این مطلب را می‌آورم تا خواننده گرامی بداند که جنگ جهانی سوم در نهایت منجر به نابودی تمدن غــرب خواهد شد و این نکته را بزرگان انجمن‌های مخفی غربی نـیز بخـوبی می‌دانند. به همین دلیل چند سالی است که در حال زمینه سازی و بستر سازی مناسب در کشورهای خاورمیانه و روســیه و چین و هند و ... می‌باشند تا کم کم به این کشورها کــوچ نمایند.

علی‌ای حـال اکنـون مـاجرای عـالم المسط را که یکی از دو سـلاح قدرتمند جهـان اسـلام بـرای نـابودی دشـمنان است نقل می‌نمایم:

{در فاصله ..... کیلومتری شهر... در کشور افغانستان و نزدیک کوه‌هــای ... در مکــانی شــبیه به لنگر اهل فتــوت وارد شدم حضرت مولانا زین الدین را دیدم همــراه با 15 نفر از پــیران بلخ و شــاعر دقیقی و چند پــیر از بــاختر (غـــرب) وچند نفر از کشـــمیر و هند و پنجـــاب و بابا قندهاری و غیره حضور داشتند و همگی علی رغم این‌که فــوت نمــوده بودند اما زنــده بودند حضــرت مولانا زین الـدین برخاست و خـوش آمد گفت و فرمـود که به نقطه عــالم المسط از جهــان ما خــوش آمــدی البته اشــاره از

نقطه به فضای 4 در 2 داشت که در جهت عکس عقربه ســاعت می‌چرخد با رکن و مقــام (نقطه‌ای در مســجد الحــرام و محل شــهادت نفس زکیه و جــایی که چنــدین پیــامبر در آن دفن هســتند و محل بیعت حضــرت مهــدی عجل اللّه با یــارانش می‌باشد) با فاصــله‌های 5تــایی و با گام‌های کوتاه متوسط و بلند مانند گام‌هــای موسـیقی با صوت و حرکت و چــرخش اســرار و اعــداد در کن فیکــون جهان و فرمود این رازی است بــرای طی الارض(پیچیــده شدن زمین زیر پا) و طی الهوا (درنوردیده شدن هوا زیر پا) و طی الصوت و طی البحر (درنوردیده شــدن دریا زیر پا) و طیر الهوا (پــرواز در هــوا) و طــیر الارض(پــرواز در فاصــله نزدیک به زمین) و طــیر البحــار(پــرواز با فاصــله نزدیک بر روی دریا) و سخر الوحوش (تسخیر وحــوش) و سخرالاشــیا(تســخیر اشــیا)و تســخیر الممکنــات (تســخیر هرآن‌چه در عالم هست)

چنان که بــرای تکــان دادن زمین (ایجــاد زلزله) و نــابودی دشمن در ممالک مختلف در آخرالزمان آقایمان (حضــرت مهدی عجل الله) در 3جهان و 5مُلک و 9 عالم از رازهای این نقطه اســتفاده می‌کند و این ســلاح برنــده را چــون گــوهری حفظ می‌نماید و ســالی یک بــار در آن نقطه که چشمانت لیاقت دیدنش را یافته جلوس کــرده و اربعیــنی به دل می‌گذراند و بــرای آمــوزش یــارانش در این مکــان استفاده‌های معنوی و مادی اعم از سخارات (تسخیرات) و علم النفوس (علم به نفــوس و روح و بــاطن خلایق) و حدوث العوالم الغیب و الامکان بسیار است (ایجــادعوالم غیب و خلقت ممکنات در آن و إنچه که توانایی حدوث در یکی از عوالم اعم از غیب یا محسوس را داشته باشد) و خـــواص الفتـــوح الاذهـــان و ادراک المحسوســـات و

المعقــولات فی الکــواکب الخــواطر و الاذهــان را دارا می‌باشد.}

نکته 1:ـ عــالم المسط وســیله‌ای است دایــره‌ای شــکل، شبیه به اسطرلاب مســطح و فلــزی که در محیط بــیرون لنگر قرار دارد. این دایره به هفت قسمت تقســیم شــده است که ظــاهراً با هفت کــوکب در ارتبــاط است و هفت آیه از یکی از سور قرآنی به صورت وفق و طلســمات بر بروی هر کدام از هفت قســمت دایــره نقش بســته شــده است. در هر قسمت دایــره وفق و طلسم مربــوط به یک آیه که با یک کــوکب در ارتبــاط است نقش بســته است. حرکت بر روی این سازه با گام‌های موسیقی در ارتبــاط است و می‌دانیم که در علم تنجیم هر کــدام از نُت‌هــای موسیقیایی را به یک کوکب منسوب می‌نمایند. پیشتر در دروس گفته شد که توالی رورهای هفته با گام‌های چهار چهــار موســیقی افلاک قــدیم همــاهنگی دارد اما این‌جا شکل گام‌ها متفاوت است که فقــیر بنا به دلایلی تــرجیح دادم که شــکل دقیق گام‌ها را نقل ننمــایم زیــرا که کلید اسرار است.

نکته 2: هر کدام از توانایی‌های عالم المسط با یک مدل خاص از توالی گام‌های موسیقیایی بر روی وسیله فعال می‌شــود. بــرای مثــال شــکل گام‌ها و توالیشــان و فواصلشــــــان بر روی مسط که به طی الارض منجر می‌شــود با شــکل گام‌ها و توالیشــان و فواصلشــان که منجر به طی البحر می‌شود متفاوت است.

نکته 3:ـ فقــیر از زمــان و چگــونگی ســاخت این وســیله بیخبرم اما ظاهرا بزرگان حاضر در محل عالم المسط در ســاخت این ســلاح قدرتمند نقش داشــته‌اند و این ســلاح

قدرتمند در طی ســـال‌ها و چنـــدین قـــرن توسط این بزرگـان تکمیل شـده است و سـپس به امـام عصر عجل الله تعالی فرجه شریف تحویل داده شده است

نکته 4:ـ بعضی بزرگـان یـاد شـده نظـیر بابا قنـدهاری ظـــاهراً از صـــوفیان اهل ســـنت بوده‌اند و این همـــان درستی سخن بزرگـانی نظـیر آیت الله سـید علی قاضی را نشان می‌دهد که می‌گویند تمـام بزرگـان عرفـان یا به کمال نرسـیده‌اند یا باطنـاً شـیعه بوده‌اند. البته این جمله معنیش این نیست که این بزرگـان حتمـاً جعفـری مـذهب بوده‌اند بلکه منظـــور این است که ولایت امیرالمومـــنین علی (ع) و یازده فرزندش را پذیرفته‌اند و به عین الیقین اولی الامـــری حضـــرات معصـــومین را درک نموده‌اند و باطنـــاً به آن اقـــرار نموده‌اند هر چند که در جامعه اهل سنت زندگی نموده باشند.

نکته 5:ـــ شـــاعر دقیقی یا ابو منصـــور محمد بن احمد طوسی معروف به دقیقی (وفـات میـان سـال‌های 367-369 (هجری)) شاعر بزرگ پارسی زبان بـوده و زادگـاه وی بنا به روایات گوناگون، توس، بلخ، سـمرقند و بخـارا ذکر شده است. بیشـتر محققین تـوس را زادگـاه دقیقی می‌دانند. دقیقی در جـــوانی به دلیل آن‌چه خـــوی بد یا ضـــعف اخلاقی گفته شـــده کشـــته شد حکیم ابوالقاسم فردوسی در مورد دقیقی این چنین سراییده:

ج-وانیش را، خ-وی ب-د ی-ار ب-ود

اب-ا ب-د، همیشه ب-ه پیک-ار ب-ود

ب-رو ت-اختن ک-رد، ن-اگاه م-رگ

به سر ب-ر نهادش، یکی تیره ت-رگ

ب-دان خ-وی بد، جان شیرین بداد

نبود از جه-ان، دلش یک روز شاد

یکای-ک از او، بخت ب-رگشته شد

به دست یک-ی بنده بر، کشته شد

عده‌ای از محققین سرشناس نظیر استاد ذبیح الله صـفا در کتاب گرانسنگ تاریخ ادبیات ایـران، مـذهب دقیقی را زرتشتی می‌دانند. و به این شعر وی استناد می‌نماید:

دقیقی چار خصلت برگزیده

به گیتی از همه نیکی و وشتی

لب یاقوت رنگ و ناله چنگ

می خوش رنگ و دین زردهشتی

عده‌ای دیگر وی را مسلمان و عده‌ای بدلیل شعری که در آن به واقعه کـربلا اشـاره نمـوده است وی را مسـلمانی شیعه مشرب می‌دانند.:

«چنان چون من بر او گریم نگرید

ابر شُبیر زهرا روز محشر»

همانگونه که ملاحظه می‌فرمایید از این شـعر تشـیع وی اثبات نمی‌شود.

اما آن‌چه که از اثنـــای روایت عـــالم المسط بر می‌آید شاعر دقیقی طوسی جـزء معتقـدین به ولایت و امـامت حضرت ولی عصر عجل الله می‌باشد!!!

نکته 6:ـ این‌که حضـرت هر سـال در مکـان عـالم المسط اربعین می‌نشیند. احتمالاً بـرای حفظ و افـزایش قـدرت این سـلاح مربوطه است. در واقع عمل حضـرت به مانند صیقل دادن سالیانه تیغه چاقو می‌باشد که بُرندگی آن را افزایش می‌دهد.

زمـان اربعین مشـخص نیست اما به احتمـال زیـاد زمـان اربعین موسوی نمی‌باشد زیرا حضرت بنا به نقل بزرگان هر سـال در مراسم سـالیانه حج تمتع شـرکت می‌نمایند. درست است که برای حضرتش زمان و مکـان به مانند ما نیست و می‌توانند ده‌ها و صدها جسم برای خویش ایجـاد نمایند اما با اینحال چنین مسئله‌ای بعید است و در سیره معصومین کمتر چنین مسئله‌ای دیده شده است.

نکته 7: اما در مورد این سخن مولانا زین الدین «آقایمان در سه جهـــان و پنج مُلک و نُه عـــالم از رازهـــای این نقطه....» ابتدا باید بگویم که اولا ظهور حضرتش تمامی عوالم را در بر می‌گیرد و مـاجرای ظهـور حضـرتش تنها زمین ما را در بر نمی‌گیرد و در بـاب این عـوالم باید این را بدانیم که زمین ما نسبت به جملگی این عـوالم حـالت مرکزیت دارد!

زمین ما در سه جهان، در جهان میانی یا دوم است.

شاید در پنج مُلک، مُلک سـوم باشد! (ابتـدا باید به تعریف درستی از پنج مُلک دست یافت)

در نُه عالم، عالم پنجم می‌باشد

بنـــــــابراین همانگونه که ملاحظه می‌نمایید و گفته شد زمین ما حـالت مرکـزی نسـبت بـدین عـوالم درگـیر در

مسـئله ظهـور را دارد و به همین دلیل است که جملگی موجودات این عوالم با بازشدن مرزهـای عـوالم به زمین ما خواهند آمد. تا بسـیاری از تصـفیه حساب‌های‌شـان در عالم ما انجام شـود و انتقام‌هـای بسـیاری گرفته شـود! همه با هم خواهند جنگید چه ایـــزدان مثبت و منفی که نامیرا هسـتند چه اهل جابلقا و جابلسا و تـارس و تافیل و یأجوج و مأجوج و مألوق و مأسوخ و دیگـران و دیگـران جملگی با باز شدن مـرز سـرزمین‌ها وعوالمشـان درگـیر مسئله ظهور خواهند شد و با یک‌دیگر درگیر خواهند شد!

چه آنـان به زمین ما بیایند و چه حضـرت صـاحب الامر عجل اللّه به سرزمین‌های‌شان لشـکر کشی نماید ظهـور جملگی این عوالم را در بر می‌گیرد.

بنابراین باید توجه داشت که ما در آخرالزمان تنها شـاهد مـرئی شـدن جنیـان و دیوها و پریـان نخـواهیم بـود و موجودات ناخوانده دیگری نیز احتمالاً به عـالم ما خواهند آمد.

ایجاد نمودن زلزله‌های گسترده در سرتاسر عـالم توسط حضـرت حجت ارواحنا له الفـدا ممکن است تنها دلیلش نـابودی دشـمنان نباشد زیـرا بـاز شـدن مرزهـای عـوالم درگیر در مسئله ظهور نیز با زلزله‌هـای گسـترده همـراه خواهد بود!

یعـنی بـدون زلزله‌هـای بـزرگ، زمین به غـیر این زمین مبدل نخواهد شد و مرز عوالم بـاز نخواهد شد. بنـابراین ایجاد زلزله‌های گسترده می‌تواند به نـوعی پیغـام دعـوت بـرای این موجـودات بـرای حضـور و مبـارزه در زمین ما باشد!

پیشتر در دروس به نظریه سه جهـان در اسـاطیر اشـاره نمــودیم و گفــتیم که در نــزد قــدما عــالم به سه جهــان تقسیم می‌شده است:

1: عالم زیرین یا عالم تاریک مردگان که عالم زیر زمین نیز نامیده می‌شود.

2: عــالم میــانی که شــامل زمین و آن‌چه بین آســمان و زمین است.

3: عالم بالایی که شامل آسمان‌ها می‌شود.

الله تبارک تعالی نیز در آیه 6 سوره مبارکه طه بدین سه عالم اشاره نموده:

{لَـــهُ مَا فِی السَّـــمَاوَاتِ وَمَا فِی الْأَرْضِ وَمَا بَیْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَی 6=آن‌چه در آســـمان‌ها و آن‌چه در زمین و آن‌چه میــان آن دو و آن‌چه زیر خــاک است از آن اوست (6)}

حال با توجه به نظریه تطابق عالم صغیر و عالم کبیر اگر به ســاختار بــدن انســان دقت نمایید. آن را سه قســمتی می‌یابیم:

1: سر و گـــردن که معـــادل عـــالم بـــالایی در جهـــان اسطوره‌ای می‌باشد.

2: تنه که معادل عالم میانی می‌باشد.

3: ران‌ها و پاها که معادل عالم زیرین می‌باشد.

اما پیش از پرداختن به پنج مُلک به 9 عالم می‌پردازیم.

نظریه وجـود نُه عـالم در اسـاطیر هند و نـورس (شـمال اروپا) مطرح شده است.

اساطیر نورس به اساطیر کشورهای آلمان و دانمـارک و سوئد و نروژ و فنلاند می‌گویند. فقیر با توجه به محــدود بـودن منـابع دربـارهٔ نظریه نُه جهـان در اسـاطیر هنـدی، نظریه نُه جهان را از اساطیر نورس بـرای شـما عزیـزان به طـور مختصر می‌آورم. در اسـاطیر نـورس یک درخت بزرگ کیهانی تحت عنـوان ایگدراسـیل وجـود دارد که در مرکز جهان قرار دارد و این درخت 9 عالم را به یک‌دیگر متصل می‌نماید در بـــالای درخت مســـکن اُدین خـــدای خدایان اسکاندیناوی است و یک عقاب بزرگی وجود دارد و گـــاهی این عقـــاب خـــود اُدین است. (اُدین این‌جا به خورشـید خـدایانی نظـیر ایـزد مهر و ایـزد فرومایه رع. شباهت دارد که پیکشان از پرندگان می‌باشـند که صـفت عطارد دارند.)

در پایین درخت ماری غول آسا وجود دارد و این مار غول آسا با عقـــاب بـــالای درخت در حـــال مبـــارزه است و سـنجابی نـیز وجـود دارد که از درخت بـالا می‌رود و بین این دو خبر می‌بـرد و می‌آورد و پیام‌ها و ناسزاهای‌شـان را به اطلاع طـــرف مقابل می‌رســـاند. این درخت یک درخت زبان گنجشکی است!

در پای درخت چشمه‌ای است به نـام میمـیر که از هر یک از شاخه‌های درخت جاری است و این چشـمه‌ای است که اودین بـــرای دست یـــابی به دانـــایی و معـــرفت از آن می‌نوشد! این درخت ســـیبی نـــیز می‌دهد که بـــاعث جاودانگی می‌شود و ایزدان از آن می‌خورند!

کارکرد درخت پیوند آسمان و زمین است که سه جهان و نُه عالم را به یک‌دیگر متصل می‌نماید.

و از این نُه عالم سه عالم فوقانی است.

عوالم فوقانی:

1: آســگارد که محل زنـــدگی ازیرها یا آس‌ها است که خدایان جنگاور اسکاندیناوی می‌باشند و بالاترین عالم در بین نُه عــالم می‌باشد و جایگــاه اُدین و همســرش فریگ نــیز در آن قــرار دارد. آســگارد در آســمان جــای دارد و توسط دیــواری بلند و ســنگی محــافظت می‌شــود. (در اساطیر ایرانی نیز جنس آســمان ســنگی است که ممکن است بی‌ارتباط با اساطیر نورس نباشد)

2: الف‌هایم elf

ســـرزمین الف‌ها می‌باشد. الف‌ها در جنگل‌ها و غارها و کنــار چشــمه‌ها زنــدگی می‌نمایند! الف‌ها بلند قــامت و خــوش ســیما هســتند و نــیروی جــادویی دارند. الف‌ها به انسان‌ها کمک می‌کنند. دو دسته الف روشنایی و تاریکی داریم (الف‌ها کم و بیش شبیه پریان هستند) فرمانروای الف‌ها بر طبق اساطیر نورس، فریر می‌باشد.

3: ونه‌هایم یا واناهایم.

سرزمین ایــزدان و ایــزد بــانوان بــاروری و حاصــلخیزی و آیین‌های کشاورزی است. ساکنین این سرزمین نامشــان ونیر است آن‌ها نــیز دارای توانــایی در بخت و بــاروری و خرد و حاصلخیزی و استادان جادو می‌باشند.

عوالم میانی:

4: یوتون‌هایم یا اوت گارد.

سـرزمین یوتون‌ها یا غول‌هـای یخی و سـنگی است که توسط کوه‌هـای مرتفع و جنگل از میـدگارد یا سـرزمین انسـان‌ها جـدا می‌شـود. (این روایت بی‌شـباهت به سد یاجوج و ماجوج و سرزمینشان نیست)

ایـزد شـرارت یا لـوکی سـاکن این سـرزمین است. چـاه میمـیر یا چـاه الهـام در یوتون‌هـایم است پـایتخت این سرزمین شهر اوتگارد است.

5: میـدگارد یا سـرزمین میانه جایگـاه انسـان‌ها است و تنها سرزمین قابل مشـاهده در میـان نُه عـالم می‌باشد. بر اساس اساطیر نورس این سرزمین از به هم پیوسـتن اندام یمیر اولین مخلوق اسـاطیر اسـکاندیناوی به وجـود آمـــده است که پس از کشـــته شـــدن توسط اودین و برادرانش از پیکر وی آسمان و زمین و کوه‌ها و دریاها و رودها بوجـــود آمدند. (چـــنین روایـــتی به روایت خلقت جهـان از پیکر تیـامت توسط مـردوخ در اسـاطیر بـابلی شـبیه می‌باشد. از طـرفی دیگر به روایت خلقت از پیکر کیومرث در اساطیر ایرانی نیز شباهت‌هایی دارد.)

میدگارد (زمین) در زیر آسگارد قرار دارد و به وسـیله پل رنگین کمـــان به آســگارد متصل می‌شـــود! در اســـاطیر اسکاندیناوی میدگارد (زمین) به شکل سرزمینی مـدور و نسبتاً تخت ترسیم شده است. چنین شکل ترسیمی‌ای به اسـاطیر ایـرانی بسـیار شـبیه است. زیـرا در اسـاطیر ایـرانی نـیز زمین به شـکل زرده تخم مـرغ در درون تخم کیهـانی می‌باشد و همانگومه می‌دانید زده تخم مـرغ نه کروی است نه تخت!

میـدگارد توسط اقیـانوس عظیمی احاطه شـده است که این روایت شباهت بسیاری به روایت دریای فراخکــرد در اســـاطیر ایـــرانی دارد. در داخل آب‌هـــای اقیانوسی که میدگارد را احاطه نموده است مـاری عظیم الجثه به نـام یورمونگاند قــرار دارد و این مــار آن‌چنــان رشد کــرده و بزرگ شده که دور تا دور زمین را فرا گرفته و سرش به دُمش رسـیده است! این روایت به کـوه قـاف در روایـات اسلامی و البرزکوه اساطیر ایرانی بسیار شبیه است که دور تا دور زمین را فراگرفته است!

6: ســـوارتالف‌هایم که جایگـــاه زنـــدگی دورف‌ها یا دووارف‌ها (که به آن‌ها الف‌هـای تـاریکی نـیز می‌گویند) می‌باشد.

دورف‌ها از نــور خورشــید بیزارند و قلمروشــان در زیر زمین‌ها و لابلای ســنگ‌ها می‌باشد. دورف‌ها موجــوداتی زشت و دردسر ساز می‌باشند. از دید مردم اسکاندیناوی دورف‌ها بر روی انسـان‌ها و سـینه اشـان هنگـام خـواب می‌افتد و خواب‌هــای آشــفته را به آنــان القا می‌نمایند (چیزی شبیه بختک در ایران)

دورف‌ها موجودات خودخـواه و طمـاع و بـدجنس هسـتند آنان معدنچی و آهنگران و صنعت گران قـابلی هسـتند و توانایی جادو هم دارند و آنان حلقه جـادویی اودین را که ظاهرا بازوبند بوده و باعث فرمـانروایی اودین بر سـایر عـوالم شـده را سـاختند و نـیزه اودین نـیز توسط آنـان سـاخته شـده است. (مـاجرای حلقه اودین تا حـدودی به داستان حلقه سلیمان نبی حشـمت اللّه شـبیه است و در داستان ارباب حلقه‌ها نیز که درون مایه موجـودات آن از اساطیر نورس وام گرفته شده است نیز به حلقه اشـاره

شـــــده است البته حلقه در آن‌جا بـــــازو بند نیست بلکه انگشتری می‌باشد.)

عالم‌های زیرین:

7: موسـپل‌هایم سـرزمین هیولاهـای آتشی است (چـون جهان زیرین است با آتشفشان‌ها ارتباط دارد.) محل این سرزمین جنوب جهان ما می‌باشد. پادشـاه این سـرزمین ســـورت است که شمشـــیری از آتش دارد و همســـرش ســـینمارا است. این ســـرزمین آتشی و گـــرم و ســـوزان مملو از گدازه‌ها می‌باشد.

8: هل‌هایم یکی دیگر از طبقـات جهـان زیـرین است که دوزخ نوردیک نیز نامیـده می‌شـود سـرزمین مردگـان که همیشه ســـرد است و محل فرمـــانروایی ایزدبـــانوی هل است که دختر ایزد شرارت لـوکی است. هیـولایی مـونث به نام آنگر بـودا نـیز در این عـالم در فرمـانروایی با هل شریک است.

کسی که وارد این سرزمین می‌شد حتی اگر جزء خدایان بـــود دیگر نمی‌توانست از آن خـــارج شـــود. (در اســـاطیر بابلی نیز ارشـکیگل ملکه جهـان زیـرین می‌باشد. که این روایت‌ها بسیار به یک‌دیگر شبیه می‌باشند.)

هل‌هایم به نوعی دوزخ ارواح در جهـان زیـرین می‌باشد. رودی به نام رود گول دور این دوزخ ارواح را فـرا گرفته و بدین خاطر کسی نمی‌توانست از آن خارج شود.

بهشت ارواح در اسـاطیر نـورس والهـالا نـام دارد که در بخشی از سرزمین آسگارد قـرار دارد. کشـته شـدگان در راه اودین و نیکـــــان وارد این بهشت می‌شـــــدند و این

بهشت سگی نگهبـان با نـام گـارم داشت (وجـود سگ در راه ارواح در اساطیر سایر ملل نیز مشـاهده شـده است و این را در دروس پیشین بررسی نمودیم)

9 نیفل‌هـایم به معـنی جهـانی از مه است و سـرزمین تاریکی در دورتـرین منـاطق شـمالی است که از یخ و مه پوشـیده شـده است. نیفل‌هـایم دارای 9 رودخانه یخی است و سـردترین و تـاریک‌ترین مکـان جهـان است این سرزمین در زیر سومین ریشه درخت کیهانی ایگدراسیل قـرار دارد و این سـرزمین بر فـراز چشـمه‌ای به نـام هورگلیمر قرار دارد که یـازده چشـمه به نـام الیواگـار از آن سرچشمه می‌گـیرد. که این چشـمه‌ها توسط اژدهـای بزرگی با نام نیدهاگ محافظت می‌شود.

عزیزان توصیف 9 عالم از اساطیر نورس به پایان رسید شما در سال‌های اخیر در انبـوهی از فیلم‌های‌هـالیوودی نظـیر اربـاب حلقه‌ها وهـابیت و ثـور و وارکـرافت و ...و انبـوهی از بازی‌هـای رایـانه‌ای نظـیر وارکـرافت و کلش آف کلـــنز و ....روایت اســـاطیر نـــورس را ملاحظه نموده‌اید! براستی چرا غربی‌ها این همه بر زنـده نمـودن یاد اساطیر نورس اصرار دارند؟

عدد شیطان و ویژگی‌های ریاضی آن

666 را علامت ابلیس نامیده‌اند و این شهرت را از کتاب وحی(فصل 13، شعر 18، برای کامل بودن) به دست آورده‌اند. مشخصات جالبش همواره مورد توجه ریاضیدانان بوده است. اکنون به طور خلاصه چند ویژگی ریاضیاتی عدد 666 را بیان میکنیم.

عدد 666 به سادگی از جمع و تفریق توانهای ششم سه عدد آغازین به دست می‌آید.

$$16-26+36=666$$

هم‌چنین این عدد برابر است با مجموع ارقام خود باضافه جمع توانهای سوم ارقامش.

$$6+6+6+63+63+63=666$$

جمع توانهای دوم 7 عدد اول برابر است با 666.

$$22+32+52+72+112+132+172=666$$

جمع 144 رقم ابتدایی عدد پی برابر 666 است. نکته جالب این‌جاست که

$$(6+6)\times(6+6)=144$$

666 یکی از دو عدد صحیحی میباشد که برابر مجموع توانهای سوم از ارقام توان دوم خویش باضافه مجموع ارقام توان سومش است. یعنی:

$$443556=6662$$

$$295408296=6663$$

)+(43+43+33+53+53+63)=666
(2+9+5+4+0+8+2+9+6

2583 عدد دیگریست که دارای این خاصیت میباشد.

مجموع 666 عدد اول حاوی عدد 66 میباشد.

×23=1533157=4969+4973+...+2+3+5+7+11
66659

دقیقا دو راه بـــرای قـــرار دادن علامت "+" در رشـــته 123456789 داریم تا 666 حاصل شود در صورتیکه تنها یک راه برای رشته 987654321 وجود دارد.

1+2+3+4+567+89=666

123+456+78+9=

9+87+6+543+21=666

666 مقسوم علیه 987654321+123456789 میباشد.

عدد اسمیت عدد صحیحی است که مجموع ارقامش برابر است با مجموع ارقام عوامل اول خودش. 666 یک عـدد اسمیت است. زیرا:

37×3×3×2=666

2+3+3+3+7=6+6+6

تابع Phi(n) در نظریه اعداد عبارت است از تعداد اعـداد کوچکتر از n که نسبت به n اولند. قابل توجه است که:

Phi(666)=6×6×6

کلمه شیْطان از ماده «شطن» گرفته شده، و «شــاطن» به معنــای «خــبیث و پست» آمده‌اســت، و شــیطان به موجود رانده شده، سرکش و متمرد اطلاق می‌شـود و به معنی روح شریر و دور از حق، نیز آمده‌است.

«شــیطان» اسم عــام (اسم جنس) اســت، در حــالی که «ابلیس» اسم خــاص (عَلَم) می‌باشــد، و به عبــارت دیگر شیطان به هر موجود موذی و منحرف کننـده و طـاغی و سرکش، خـواه انسـانی یا غـیر انسـانی می‌گوینـد، ونـام ابلیس در باورهای اسـلامی شـیطان,به معنـای کسی که ادم را فریب داده‌است.

شیطان به موجود موذی و مضر گفته می‌شود، موجــودی که از راه راست بر کنــار بــوده و در صــدد آزار دیگــران است، موجودی که سعی می‌کند ایجاد دودستگی نماید، و اختلاف و فســـاد به راه انـــدازد، و این‌که به ابلیس هم شیطان اطلاق شده بخاطر فساد و شـرارتی است که در او وجـود دارد. شـیطان معـانی مختلفی دارد، که یکی از مصـــــداقهای روشن آن ابلیس و مصـــــداق دیگر آن انسان‌های مفسد و منحرف کننده‌است.

تاریخ

براسـاس تفسـیرهای قـرآن و احـادیث ’شـیطان یکی از جن‌ها بود که بر اثر پارسایی زیاد به درجه فرشـتگان راه یافت و یکی از فرشـتگان مقـرب خـدا شد(در حـدیثی از جعفر صــادق منقــول است که یک بــار شــیطان نمــازی خواند دو رکعت ولی 1000 سال طول کشـید) اما بـرای سجده نکردن به آدم او از درگاه الهی رانده شد

حقیقت‌های جالب در مورد بدن انسان

1. هر ساعت یک میلیارد سلول باید در بـدن جـایگزین شود.
2. چشم انسـان می‌تواند 500 زیر و بم جـزئی را در رنگ خاکستری تشخیص دهد.
3. اســتخوان ران انســان قــوی‌تر از کنکــرت (بتن) میباشد.
4. قلب انســان فشــار کــافی بــرای پمپــاژ خــون به مسافت 9 متر را فراهم میآورد.
5. چشم‌های ما از زمــان تولد تا مــرگ به یک انــدازه بـاقی میمانند اما بیـنی و گوش‌ها همیشه در حـال رشد هستند.
6. سرعت متوسط سرفهٔ شما برابر با 96.5 کیلومتر در ساعت میباشد.
7. ریش ســریع‌ترین رشد مو را در بــدن انســان دارد. اگر یک مــرد بــالغ ریش خــود را در زنــدگی اصــلاً اصلاح نکند، ریش وی به طول 30 فیت (9 مـتر و 14 سانتی متر) خواهد رسید.
8. چشم نوزادان تا زمانیکه نـوازد تقریبـاً به 6 الی 8 هفتگی برسد اشک تولید نمی‌کند.
9. هر شـخص یک اثر زبـان منحصر به فـرد به خـود را دارد.

10. یک عطسه می‌تواند از سرعت 100 متر در ساعت نیز تجاوز کند.

11. سلول‌های مرده در بدن انسان در نهایت به کلیه‌ها میروند تا به صورت مدفوع دفع گردند.

12. لبخند بر استفاده‌ترین حالت در صورت برای ابراز کردن است. یک خنده می‌تواند هر جایی از 5 الی 54 جفت عضله مربوط به صورت را در بر داشته باشد.

13. از هر 20 نفر 1 نفر در بدن خود گوشت دندهٔ اضافه دارد.

14. انسان‌هایی که پوست تیره‌تر دارند چین و چروک با سرعت کمتری در پوستشان نسبت به شفاف پوستان ایجاد می‌شود.

15. خون انسان در سفر خود درون بدن روزانه 60000 مایل (96540 کیلومتر) را میپیماید.

16. 85% جمعیت انسان‌ها می‌توانند زبان خود را به صورت یک تیوب حلقه کنند.

17. تنها 7 ثانیه طول میکشد تا غذا ازدهان و از طریق مری به داخل معده برود.

18. قلب زن‌ها سریع‌تر از قلب مردها میتپد.

19. در یک روز قلب شما 100000 بار میتپد.

20. مادهٔ اصلی سازنده مو با مادهٔ اصلی سازندهٔ ناخن یکی است.

[چهارشنبه 3 اسفند1390] [14:0] [دانیال علیزاده] [6 نظر]

آماری عجیب در مورد انسان‌ها!!

بشر پر حرف‌ترین موجود روی زمین است. این آمار را اخیرا از سوی پزشکان روسیه منتشر شده.

این محققان حد متوسط عمر بشر را هفتاد سال گرفته‌اند که در این مدت انسان 13 سال حرف می‌زند، 6 سال غذا می‌خورد و 23 سال نیز می‌خوابد.

هر نفر به طور متوسط صدها تن غذا می‌خورد. اگر وزن افراد را 75 تا 80 کیلو گرم بگیریم باید گفت هر فرد در عمر خود 1250 تا 1335 برابر وزنش غذا می‌خورد. در مدت یک روز یا 24 ساعت 1000 لیتر هوا تنفس می‌کند وقلبش در هر 1 دقیقه 80 تا 100 بار می‌زند. با این شرایط قلب انسان در طول زندگیش دو میلیارد و58 میلیون بار بدون وقفه واغلب بدون کوچک‌ترین مشکلی می‌زند.

انسان تنها موجودی است که راست قامت است و روی دو پا راه می‌رود ودر طول روز به طور متوسط 20 هزار قدم بر می‌دارد یعنی 7 میلیون قدم در سال. در 70 سالگی تعداد این قدمها به 500 میلیون می‌رسد یعنی 500 هزار کیلومتر راه رفته. با این محاسبات می‌توان نتیجه گرفت که هر فرد در طول زندگیش می‌تواند 9 بار کره‌ی زمین را دور بزند و با پای پیاده به کره‌ی ماه برود با توجه به این‌که فاصله زمین تا ماه 390 هزار کیلومتر است.....

بدن انسان به وسیله‌ی پوشش شگفت انگیزی محـافظت می‌شود. این پوشش پوست بـدن است که در هر سـاعت 30 میلیون میکروب روی آن می‌نشیند و 29 میلیـون آن کشـته می‌شـود و پس از 2 سـاعت از این 30 میلیـون فقط 7 هزار تای آن باقی می‌ماند.

در بدن انسان بین 2 تا 4 میلیون نقطه‌ی درد و جود دارد که حساسـیت آن نسـبت به مـوقعیت پوست بـدن فـرق دارد. بدن انسان قدرت مقـاومت شـگفت انگـیزی دارد و می‌تواند گرمای 44 تا 45 درجه را تحمل کند و حتی اگر به تدریج گرم شود در فضای خشک می‌تواند 150 تا 160 درجه حـرارت را تحمل کند و بـالاترین مـیزان بـرودت که بـدن قـادر به ایسـتادگی در برابر آن است 27 درجه زیر صفر است.

انسـان می‌تواند 52 روز تنها با خـوردن آب زنـده بماند. حساسترین عضو بـدن چشم است که می‌تواند 10 هـزار رنگ را تشخیص دهد وبالاخره این‌که نوزادان تا 8 ماهگی دنیا را سیاه وسفید می‌بینند

[سه شنبه 2 اسفند1390] [22:45] [دانیال علیزاده] [2 نظر]

سلول

همـــانطور که راحت نشســـته و این ســـطور را مطالعه می‌کنیـــد، چرخشی از فعالیت‌ها در بـــدن شـــما بوقـــوع می‌پیونـدد. هر ثانیـه، بـدون این‌که توجه داشـته باشـیم، میلیونها سلول جدید در برنامه مـداوم نوسـازی، در بـدن ما تولید می‌شود.

بدن ما تقریبا از 20 تا 30 تریلیون سلول تشکیل شده است. اگر تمامی این سلول‌ها را پشت سر هم ردیف کنیم روبانی به بلندی 15 هزار کیلومتر خواهیم داشت. در بدن ما در حدود 250 نوع سلول متفاوت از سلول‌های خونی، سلول‌های پوستی، ماهیچه‌ای یا قلبی، سلول‌های عصبی، فیبروبلاستی و... وجود دارد. هر روز میلیاردها سلول در بدن ما می‌میرند و جای آن‌ها را سلول‌های دیگر می‌گیرد. در هر ثانیه، 20 میلیون سلول به دو سلول دیگر تقسیم می‌شود.

با توجه به این‌که سلولها بمنزله «آجر» در ساختمان همه جانداران هستند، می‌توانند موجب تغییر شکل دادن و دگرگونی شیمیائی گردند، دائما ویتامین‌های مختلف تولید کنند، هورمون و پروتئین بسازند. سلولها شاهکار شگفت انگیزی بنام «مهندسی بیولوژیکی» را اجرا می‌نمایند. نمونه بارز آن بارور شدن تخمک انسان است. به محض بارور شدن این یگانه سلول دقیقاً نوع انسانی که باید بوجود آید، از تار مو گرفته تا رنگ چشمها را تعیین می‌کند.

سلولهای بدن ما بیشتر شبیه جمعیت یک سیاره است. گرچه تعداد آن‌ها از میلیاردها تجاوز می‌کند، معهذا فعالیت کاملاً هماهنگ با هم دارند هر عضو این‌جامعه پیچیده سهم خود را برای رفاه دیگران ادا می‌کند. امروزه در مورد این کوچک‌ترین ذره زندگی در خیلی از آزمایشگاههای دنیا تحقیق می‌شود و هر روز بر پیروان این عقیده اضافه می‌شود که تحقیق در مورد سلول بدن می‌تواند پاسخ خیلی از اسرار زیست شناسی، از جمله اسرار سرطان باشد

سلول بدن انسان دارای سه قسمت اصلی می‌باشد: هسته، سیتوپلاسم، و پرده یا غشاء خارجی. هسته قسمت اجرائی سلول است و ساختار سلول را اداره می‌کند یعنی این کنترل و اداره طوری است که سلول‌ها فقط شبیه خود را تولید می‌کنند – سلولهای شش فقط سلول شش، سلول کلیه فقط سلول کلیه را تولید می‌نماید. هر هسته سلول بدن انسان تقریباً حاوی 46 کروموزم میباشد به استثنای تخمک و اسپرماتوزوئید که دارای نصف این تعداد کروموزم میباشند. هر کروموزم حاوی ژن یا بذر وراثت می‌باشد که دانشمندان معتقد هستند هزارها از این ژنها در بدن انسان وجود دارد. سیتوپلاسم ماده ژله مانندی است که در آن هسته، یعنی جزو مهم سلول شناور است. این ماده تنفس سلولی، رشد و دفع مواد زاید را کنترل می‌کند. تمام سلول را غشاء بسیار نازکی احاطه کرده است که عمل صافی ملکولی را انجام می‌دهد. از میان این غشاء مواد غذائی مورد لزوم وارد سلول می‌شود که از طریق شبکه کانالهای بسیار باریک توزیع می‌گردد، و از میان همین غشاء مواد زائد، دفع می‌گردد.

میتوکندری(mitochondria)ـ ارگانلی است گرد یا میله‌ای که ابعاد آن 0.5 تا 1 میکرون می‌باشد و در درون سلول قرار دارد و به عنوان مرکز مولد انرژی سلول می‌باشد که قادر است انرژی شیمیایی نهفته در مواد آلی مختلف را به انرژی قابل استفاده سلول یعنی آدنوزین‌تری فسفات(ATP)ـ تبدیل نماید. میتوکندری بوسیله دو غشای بیرون و درونی محصور شده که غشای بیرونی صاف ولی غشای درونی دارای چینهای تیغه مانند است. فضای بین دو غشا را "فضای بین

غشایی" و فضای محدود شده بوسیله غشای درونی را "ماتریکس میتوکندری" می‌نامند که محتوی پروتئین ، DNA، گرانولهای ریز و متراکمی مملو از ; کلسیم، منزیم، فسفات و ساختمانهای ریبوزوم مانند می‌باشد.

در بدن ما، سلولهای عصبی(شکل فوق)، سیستم مخابرات بدن را تشکیل می‌دهند، سلولهای مخاطی، آستر و پوشش بدن می‌باشند و بدن ما را می‌پوشانند، و سلولهای بافت پیوندی، اعضای بدن ما را بهم متصل می‌کنند.

در مورد اعمال شگفت‌آور سلولهای بدن انسان، یکی از پزشکان معروف گفته است:

ما با فعالیت‌های گوناگونی که در یک شهر بزرگ انجام میگیرد آشنا هستیم اما تصور نمی‌شود که بدن ما به آرامی و بطور ممتد بتواند سلسله عملیات پیچیده‌تر و خارق العاده‌تر تولید، ذخیره سازی، تعمیرات، مخابرات، حمل و نقل، اعمال پلیسی، رفتگری، اداره امور، تولید مواد غذائی، تنظیم حرارت و غیره را انجام دهد. این اعمال بسا شگفت آورتر و دقیق‌تر و منظم‌تر در بدن ما انجام میگیرد.

. اَیْچ. تورپ (Thorpe)، می‌گوید: ابتدایی‌ترین نوع سلول دارای «مکانیزمی» است که به طور تصور ناپذیری پیچیده‌تر از هرماشینی است که تاکنون بشر در ذهن و نه در عمل، طراحی کرده است

امروزه ما می‌دانیم که سلول دارای نیروگاههایی است که انرژی لازم خود را تولید می‌کنند، دارای کارخانه‌هایی است که آنزیمها و هورمونهای مورد نیاز حیات را

می‌سازند، دارای بانک اطلاعـاتی است که حـاوی تمـامی اطلاعات لازم درباره تمام فراورده‌هایی است که باید به وجــود آینــد، دارای سیســتمها و خط لوله‌هــای پیچیــده انتقالی است که مواد و محصولات خام را از نقطه‌ای به نقطه‌ای دیگر حمل می‌کننـــــد، دارای آزمایشـــــگاهها و تصفیه‌خانه‌های پیشرفته‌ای است که مواد خام خارجی را به بخشهای قابل استفاده تبدیل می‌کنند و دارای غشـای مخصــوص ســلولی است که مــواد ورودی و خــروجی را تحت کنترل دارد هماهنگی عجیبی در تمام سلولهای بدن ما وجود دارد، وجود این همه نظم و همـاهنگی در ذره‌ای به این کوچکی بسیار شگفت‌آور می‌باشد جـالب است که بدانیم: یکصد هزار سـلول متوسط بـدن ما بر روی نـوک یک سوزن جا می‌شود

براستی که وجود چـنین همـاهنگی و نظمی در ذره‌ای به این کوچکی، انسان را مبهوت قدرت آفریدگار می‌کند

دانستنی‌هایی که نمی‌دانستیم

1- سلول مغز یک انسان می‌تواند 5 برابر اطلاعـاتی که ویکی‌پدیا دارد را در خود نگهداری کند.

2- بـدن‌تان به انـدازه‌ای گرما در عـرض 30 دقیقه تولید می‌کند که با آن می‌شود نیم گالون آب را جوشاند.

3- مغز به همان مـیزان از انـرژی که یک چـراغ بـرق 10 وات استفاده می‌کند، بهره می‌جوید.

4- بیشتر نوزادان با چشمانی آبی به دنیا می‌آیند.

5- تکانه‌های عصبی با سرعت 274 کیلومتر بر ساعت به مغز وارد و از آن خارج می‌شوند.

6- عطسه‌ها با سرعت 161 کیلومتر بر ساعت حرکت می‌کنند.

7- اسید معده به اندازه کافی قوی است تا یک تیغ ریش‌تراشی را حل کند.

8- روده باریک بزرگ‌ترین عضو درونی بدن است.

9- راست دست‌ها 9 سال بیشتر از چپ دست‌ها عمر می‌کنند.

10- ناخن انگشت میانی سریع‌تر از ناخن باقی انگشت‌ها رشد می‌کند.

11- نوزادان با 300 استخوان متولد می‌شوند. بزرگسالان 206 استخوان دارند.

12- شما برای برداشتن یک قدم از 200 ماهیچه یاری می‌جویید.

13- پاها می‌توانند در حدود نیم لیتر در طول روز عرق تولید کنند.

14- پوست‌تان هر 27 روز پوست‌اندازی می‌کند.

آیا می‌دانید...

آیا می‌دانید روزانه حدود 10 ملیارد سلول پوستی بدن انسان می‌میرند.

آیا می‌دانید هر انسان روزانه بین 1 تا 3 پیمانه بزاق ترشح می‌کند.

آیا می‌دانید بدن یک انسان بالغ روزانه به حدود 40 کیلو گرم اکسیژن نیاز دارد.

آیا می‌دانیدحـــدود 20 درصد از اکســـیژنی که تنفس می‌کنیم به مغز می‌رود.

آیا می‌دانید شـــما نمی‌توانید خودتـــان را قلقلک بدهید. چون مغز میداند که می‌خواهید به بدن خود دست بزنید

آیا می‌دانید یک مرد معمولی حدود 5 ماه از عمر خـود را صرف اصلاح موهای صورت می‌کند.

آیا می‌دانید مو دومین بافت در بـدن است که سـریع‌ترین رشد را دارد. مغز استخوان رتبه‌ی اول را دارد.

آیا می‌دانید انسان در هرسال بیش از 6 ملیـون بـار پلک می‌زند.

آیا می‌دانید دیابت اولین علت نابینایی در آمریکا است.

آیا می‌دانید دلیل وجـــــود ابروها این است که از ریخته شدن عرق به داخل چشم‌ها جلو گیری کند.

آیا می‌دانید فشـــــاری که قلب انســـــان تولید می‌کند می‌تواند خون را تا بیش از 10 متر بپاشد.

آیا می‌دانید قلب انسان به طور میانگین حدود 35 ملیون بـــار در ســـال می‌تپد. بنـــابر این قلب یک انســـان عـــادی روزانه صد هزار بار می‌تپد.

چرا زن‌ها بیشتر از مردها عمر می‌کنند؟

طی مطالعـاتی نشـان داده شـد، در آمریکـاعمر متوسط خانم‌ها حدود 8 سال بیش از آقایان است. افزایش طول

عمر خانم‌ها، به علت افزایش مرگ ومیرآقایان در اثر بالا رفتن میزان بیماری‌های قلبی و عروقی وسرطان ریه در آن‌ها و کاهش مرگ و میر خانم‌ها در اثر کم شدن مرگ‌های مربوط به حاملگی و زایمان است. در ژاپن، طول عمر متوسط حانم‌ها 10 سال بیشتر از آقایان است.تحقیقاتی که دراین مورد انجام شده، آشکار ساخته که بالاتر بودن عمر متوسط زن‌ها، تنها به دلیل شرایط زندگی نیست بلکه عوامل ژنتیک نیز در آن تأثیر دارد.

درحال حاضر هفت عامل عمده، علت مرگ ومیر بشر است که عبارتند از: بیماری‌های قلبی و عروقی، سرطان ریه، آمفیزم ریه، تصادفات اتومبیل وسایر تصادفات، سیروز کبد و خود کشی.علت مرگ ومیر بیشتر مردها از این بیماری‌ها یکی کشیدن سیگار است که باعث بیماری‌های قلبی وعروقی و سرطان ریه وآمفیزم می‌شود و دیگر مصرف الکل است که باعث بیماری‌های قلبی وعروقی، سرطان ریه ،آمفیزم و ازدیاد مرگ ومیر دراثر تصادفات وسیروز کبدی می‌شود. این مسئله بیشتر گریبانگیرآقایان است.

در دوره طفولیت و نوجوانی دخترها سالم‌تر هستند و تا سن 10 سالگی خیلی کمتر مریض می‌شوند. کمتر از مدرسه مرخصی می‌گیرند وکمتر به دکتر مراجعه می‌کنند، لیکن پسرها زودتر و سخت‌تر به بیماری‌های عفونی دوره کودکی مبتلا می‌شوند. فرمول ژنتیکی در جنس مؤنث XX و در جنس مذکر XY می‌باشد. به نظر می‌رسد که کروموزوم X دارای عاملی برای ایجاد مصونیت در برابر بیماری‌ها است. هم‌چنین استروژن و

پروژسترون (هورمون زنانگی) باعث تقـویت سـلول‌های دفاعی بدن و درنتیجه باعث تخریب میکروب‌ها می‌شوند. درحالیکه تستوسترون (هورمـون مـردانگی) چـنین اثـری ندارد.از آن‌جا که آقایـان فقط یک کرومـوزوم X دارنـد، اگر آن X بیمارباشد ژن X سالم دیگری وجـود نـدارد که آن‌رابپوشاند وجبران کند، بنابراین بیماری خـود را نشـان می‌دهد. اصولا" تعـدادی از بیماری‌هـای ارثی وجـود دارد که فقط آقایان به آن مبتلا می‌شوند و ممکن است باعث مرگ و میر و معلولیت شوند مانند بیمـاری همـوفیلی که فقط گریبـــــــانگیر مردهاست. ولی زنها تنها ناقل آن هستند و علائمی از بیماری را نشان می‌دهند.

خانم‌ها به علت داشتن دو کرومـوزوم از یک جنس یعـنی دو کروموزوم X ازنظر بیولوژیکی قوی‌تر هسـتند.نمونه بـــارز آن فشـــارهای زنـــدگی است که منجر به خودکشی می‌شـود. قبلاً مـرگ و مـیر آقایـان در اثر خودکشی سه برابر زن‌ها بـــود، درحالیکه خانم‌ها چهـــار برابر آقایـــان اقـــــدام به خودکشی نمایشی و نـــــاموفق می‌کردند. درســـال‌های اخـــیر مـــیزان خودکشی موفق در زن‌هـــای تحصـیل کـرده به خصـوص زنهای پزشک و روانپزشک در آمریکا به نحو بی‌ســابقه‌ای افــزایش یافته ولی درمردها تقریبـاً ثـابت مانـده است.تـازه‌ترین آمـار مـرگ ومـیر در آمریکا حاکی از آن است که مـرگ و مـیر خانم‌ها به علت 7 عامل عمده درحال افزایش است. چند علت عمده آن، تغییر شیوه زندگی یک زن، به عهده داشتن مسئولیت دو گانه اجتمـــاعی وخـــانوادگی، و اســـترس ناشی از آن است.اختلاف عمده زن ومرد، تفاوت در قدرت جسـمانی و حجم عضلانی است. اما در سال‌های اخـیر در بسـیاری از کشورهای غـربی سـعی شـده است که این اختلاف به

حداقل برسد زیرا در بسیاری از این کشورها زنان نیز شغل‌هایی مشابه مردان دارند، در صورتیکه قبلاً شغلهای سخت و مشکل منحصر به مردان بود.

1- معده اسیدی فوق‌العاده قوی ترشح می‌کند

در بدن ما اسیدی بسیار خطرناک وجود دارد که هیچ امنیت پروازی نمی‌تواند آن‌را توقیف کند. این مطلب دیگر بر کسی پوشیده نیست که معده برای هضم غذاهایی که می‌خوریم اسیدی بسیار قوی به نام هیدروکلریک اسید (HCL)ترشح می‌کند. ترکیبی قدرتمند برای حل کردن فلزات در صنعت. اما جالب این‌جاست که این اسید بسیار قوی توسط دیواره‌بسیار نازک احاطه شده است. هم‌چنین در سه روز اول مرگ، آنزیمهایی که غذای ما را هضم می‌کرده‌اند، شروع به خوردن خودمان می‌کنند.

2- حالت فیزیکی بدن در یادآوری خاطرات تاثیرگذار است

آیا لحظات ازدواج خود را به یاد نمی‌آورید؟ سعی کنید به روی دو زانو نشسته و لحظه‌ای که به همسر خود گل می‌دادید را بازسازی کنید. خاطرات با حواس پنجگانه ما و موقعیت فیزیکی بدن ما رابطه مستقیم دارند. یک آهنگ خیلی ساده می‌تواند خاطرات بسیاری را از گذشته ما به یاد آورد هم‌چنانکه یک صدای زنگ دوچرخهٔ قدیمی می‌تواند راه مدرسه را به یاد ما آورد. تحقیقاتی که در این زمینه انجام گرفته است نشان می‌دهد که موقعیت فیزیکی بدن، در صورتیکه مانند یکی از لحظات انجام

عملی در گذشته باشد، می‌تواند به یادآوری آن عمل را بسیار راحتتر نماید.

3- استخوانها کمبود مواد معدنی بدن را تامین می‌نمایند

استخوانها دربردارنده کلسیم و فسفر هستند که این دو عنصر برای سیستم عصبی و عضلات به کار گرفته می‌شوند. چنانچه هریک از این دو عنصر دچار کمبود در بدن شده و توسط غذایی که می‌خوریم، تامین نشود، هورمونهایی ویژه این دو عنصر را از داخل استخوانها بیرون کشیده تا کمبود این دو عنصر جبران شود و هر زمان که مصرف آن‌ها به اندازه کفایت رسید، دوباره تعادل برقرار می‌گردد.

4- مقدار زیادی از غذایی که می‌خوریم، صرف فکر کردن می‌شود!

در حالیکه مغز فقط مقدار کمی از وزن بدن را شامل می‌شود، 20%ـ از کالری و اکسیژن بدن را استفده می‌نماید. برای همین منظور است که سه شریان اصلی خون به مغز وارد می‌شود تا اکسیژن مورد نیاز توسط سلولهای خون تامین گردد. یک انسداد و یا اشکال در هر یک از این شریانها باعث گرسنه ماندن سلولهای مغز می‌گردد. (به همین دلیل است که هنگام فکر کردن زیاد، بسیار گرسنه می‌شویم)

5- خنده مسری است

وقتی کسی را می‌بینیم که می‌خندد و یا خمیازه می‌کشد، خودبخود ما نیز، می‌خندیم و یا خمیازه می‌کشیم. تحقیقات اخیر نشان می‌دهد که خنده یکی از

بهـترین راهها بـرای ارتباطـات اجتمـاعی است. شـنیدن صــدای خنــده مغز را وادار به تحریک عضــلات صــورت می‌کند. در مورد گریه نیز به همین صورت است.

6- بدن شامل رنگهای متنوعی است

رنگ پوست انســان بســتگی به ملانین، مــاده رنگی بــدن دارد. بدن انسان بدون رنگ خاصی، به رنگ کرمی روشن می‌باشــد، قســمت‌هایی هم که رگهــای خــونی به پوست نزدیکترند به قرمــــزی می‌زند. رنگ مشــــکی نــــیز طبق تحقیقات جهت جلوگیری از عوارض نور خورشید، اشــعه اولــــــترا ویوله می‌باشد که همــــــانطور که شــــــاهدیم، قســــمت‌هایی از زمین که نــــور خورشــــید تقریبا عمــــود می‌تابد، شــامل انســان‌هایی با پوست تــیره می‌باشد. یک نوع رده بندی رنگ پوست به این صورت می‌باشد:

بسیار روشن (نژاد سلت Celtic)

روشن (اروپایی روشن پوست)

روشن متوسط (اروپــــایی تــــیره پوست یا نــــژاد هند و اروپایی)

نیمه تیره (نژاد مدیترانه‌ای)

تیره (قهوه‌ای)

سیاه پوست

7- انسان زنده می‌ماند اگر .... نداشته باشد

با این حال که بدن انسان بسیار شـکننده و ضـعیف است و با یک شلیک گلوله و یا یک عدد ویروس، از بین می‌رود

ولی با از دست دادن بسیاری از قسمت‌های بدن، باز هم می‌تـوان زنـده ماند. یک انسـان می‌تواند بـدون داشـتن طحال، معده، یک کلیه، 75٪ از ریه‌ها، 80٪ از روده‌ها، و هم‌چنین قسمت‌های لگن به پایین و دستها زنده بماند.

8- ضرورت خواب برای بدن مانند نیاز به اکسیژن است

به اندازه‌ای که بدن به غذا نیـاز دارد، به خـواب نـیز نیـاز دارد. اما دقیقا به همان اندازه؟ خیر. بـدن انسـان بـدون غذا و فقط با آب می‌تواند 1 تا حداکثر دوماه (بستگی به چربی و سایر عوامل موجود در بدن دارد) زنـده بماند در حالیکه بیشترین رکوردی که از نخوابیدن به جـای مانـده، توسط فردی به نام "رندی گاردنر" به مدت 264 ساعت (11 روز) بوده است.

عجایب خلقت انسان؛ ارتباط عناصر تشکیل دهنده بدن ما با ستاره‌ها!

بدن ما از گوشت، پوست و استخوان درست شده است. اگر کمی دقیق‌تر نگاه کنیم، بافت‌ها و سلول‌ها را می‌بینیم. باز هم دقیق‌تر شویم، می‌توانیم آب، پروتیین، چربی، گلوکوز، DNA و بسیاری مولکول‌های دیگر را ببینیم. ولی اگر باز هم ریزتر و در سطح اتمی بدنمان را وارسی کنیم، متوجه نکته‌ی شگفت‌انگیزی می‌شویم. 99 درصد وزن بدن ما از 6 عنصر اکسیژن، کربن، هیدروژن، نیتروژن، کلسیم و فسفر درست شده است.به گزارش ویرلن آن یک درصد باقی مانده را هم عناصری مثل منیزیوم، سولفور و آهن تشکیل داده‌اند. این اتم‌ها در قالب مولکول‌های مختلف در بدن ما قرار گرفته‌اند و در فرایندی بسیار پیچیده، سلول‌ها و در کل بدن ما را ساخته‌اند. هیچ می‌دانید این عناصر از کجا آمده‌اند؟ شاید تعجب کنید اگر بگوییم هیچ‌کدام از این عناصر به تازگی بوجود نیامده‌اند و میلیاردها سال پیش در دل ستاره‌ها ساخته شده‌اند. ما در حقیقت فرزندان ستاره‌ها و البته یک اتفاق بزرگ کیهانی هستیم. اتفاق بزرگی که درست 13٫7 میلیارد سال پیش رخ داد. بنابراین اگر تا به حال دنبال پیدا کردن موجودات فضایی بوده‌اید، بهتر است جلوی آینه بایستید و کمی خودتان را برانداز کنید!

همانطور که گفتیم، 99 درصد وزن بدن ما فقط از 6 عنصر اکسیژن، کربن، هیدروژن، نیتروژن، کلسیم و فسفر تشکیل شده است. یعنی وقتی آب می‌خوریم، از آن‌جا که مولکول آب از دو اتم هیدروژن و یک اتم اکسیژن (H_2O)ـ درست شده، این دو اتم را وارد بدن

خود می‌کنیم. وقتی گوشت می‌خوریم اتم‌های کربن را وارد بدنمان می‌کنیم. زمانی که شیر می‌خوریم، در حقیقت مقدار زیادی کلسیم قورت می‌دهیم. همه‌ی این‌ها بدن ما را می‌سازند و برای این‌که موجود زنده‌ای به نام انسان باشیم ضروری هستند. گوشت، پوست، استخوان و سلول‌های ما، همگی از این عناصر تشکیل شده‌اند. دقیقا همه‌ی عناصری که می‌توانیم آن‌ها را در جدول تناوبی که با نام جدول مندلیف هم می‌شناسیم پیدا کنیم. ما از همان عناصری ساخته شده‌ایم که بسیاری از اشیاء اطرافمان از آن‌ها ساخته شده‌اند. حال این سوال پیش می‌آید که عناصر از کجا آمده‌اند؟

Body

بیشتر وزن ما از اکسیژن و سپس کربن ساخته شده است.

بهتر است ابتدا بگوییم عناصر چه موجوداتی هستند. عناصر موادی هستند که همه‌ی اتم‌های آن‌ها تعداد پروتون‌های برابر دارند. اتم‌هایی که از پروتون، الکترون و البته یک سری ذرات زیر اتمی دیگر تشکیل شده‌اند. وقتی یک پروتون و یک الکترون در کنار هم قرار می‌گیرند، اتم هیدروژن درست می‌شود. وقتی تعداد پروتون‌ها به دو عدد می‌رسد، اتم هلیوم بوجود می‌آید. کل طبیعت، از 94 عنصر درست شده است. با این حال جدول تناوبی کنونی ما 118 عنصر دارد. 24 عنصر باقی مانده را در آزمایشگاه ساخته‌ایم. عناصر پازل‌های سازنده‌ی ماده هستند که وقتی در آرایش‌های مختلف و تعداد گوناگون قرار می‌گیرند، مولکول‌ها را می‌سازند. عناصر مختلف را نمی‌توان با استفاده از واکنش‌های

شیمیایی معمـول به یک‌دیگر تبـدیل کـرد و آن‌ها فقط از طریق «تبـــدیل هســـته‌ای» به عنصـــری دیگر تبـــدیل می‌شوند.

به هر حــال جــالب است بــدانیم که عــالم با یک انفجــار خیلی بزرگ به نـام «مهبانگ» (Big Bang)ـ بوجـود آمد. اگر بخواهیم خیلی سـاده بگـوییم، در همـان ابتـدای کـار فقط پروتون وجـود داشت. سـپس وقـتی جهـان انـدکی سرد شد، هرکدام از پروتون‌ها به یک الکترون پیوستند و اتم هیدروژن را ساختند (البته مقداری هم هلیوم بوجـود آمد). بنابراین همه‌ی اتم‌های هیدروژنی که اکنـون در آب وجـــود دارند و شـــما آن‌ها را می‌نوشـــید، حـــدود 13.7 میلیـارد سـال پیش و در ابتـدای پیـدایش کیهـان سـاخته شـدند. آن‌ها 10 درصد وزن بـدن ما را تشـکیل داده‌اند. بنـابراین قسـمت عمـده‌ای از بـدن ما کـاملا باسـتانی و متعلق به ابتدای بوجود آمدن زمان است.

بیشتر عناصر جدول تناوبی در ستاره‌ها ساخته شده‌اند.

بعد از گذشت حدود 300 میلیون سال از انفجـار بـزرگ، اتم‌های هیدروژن سـرگردان به دلیل نـیروی گـرانش دور هم جمع شـــدند و در جاهـــای مختلف فضـــا، کپه‌هـــایی تشکیل دادند. این دسته‌ها کم‌کم بزرگ شدند و به صورت گوی در آمدند. به دلیل جرم خیلی زیـاد گوی‌هـا، گـرانش آن‌ها خیلی زیاد شد و فشار و دما در مرکزشان افـزایش یـافت. این دما و فشـار زیـاد بـاعث شد که پروتون‌هـای موجـــود در اتم هیـــدروژن به هم جـــوش بخورند و جفت شـــوند. بـــدین تـــرتیب اتم هلیـــوم بوجـــود آمد. یعـــنی دو پروتون، دو الکـترون و البته دو نـوترون. طی این فرایند که با نـام همجوشی هم شـناخته می‌شـود، مقـدار خیلی

زیــادی انــرژی و نــور ســاطع می‌شــود. این گوی‌هــای هیــدروژنی چــیزی نیســتند جز همــان ســتاره‌هایی که می‌شناسیم. مثلا خورشید ما در هر ثانیه 500 میلیون تن هیدروژن را به هلیـوم تبـدیل می‌کند. البته ما تقریبا هیچ اتم هلیــومی در بــدنمان نــداریم، مگر این‌که ناخودآگــاه مقــداری از آن را به هنگــام ترکیــدن یک بادکنک تنفس کـنیم. ولی به هر صـورت هیـدروژن و هلیـوم 98 درصد ماده‌ای که در عالم می‌بینیم را ساخته‌اند.

در فرایند همجوشی هسته‌ای ستاره‌ها، یک سری اتم‌های سنگین‌تر هم بوجود می‌آید. یعنی تعداد زیادی پروتـون به هم جوش می‌خورند و عناصر سنگین‌تر را می‌ســازند. در مرکز ستاره‌های بزرگ آن‌قدر فشار و گرما زیاد می‌شود که فرایند همجوشی می‌تواند عناصر ســــــنگین‌تر مثل اکسیژن و کربن را بسازد. اکسیژن، 65 درصد وزن بـدن ما و کربن 18 درصد وزن بدن را ساخته‌اند. ستارگان بعد از مدتی سوخت هیدروژن خود را تمام می‌کنند و شــروع به سوزاندن هلیوم می‌کنند. این فرایند ادامه پیدا می‌کند تا اتم‌های مختلف بوجود آیند و به عنصر 26ام یعنی آهن برسیم. معمولا وقتی آهن زیــادی تولید می‌شــود، فرایند همجوشی در هسته متوقف می‌شود و هسته رو به ســرد شدن می‌رود. بدین ترتیب ستاره شــروع به بــزرگ شــدن می‌کند تا تبدیل به غول سرخ بشود. مثلا خورشید آن‌قدر بزرگ می‌شود که سیاراتی مثل زمین و مریخ را می‌بلعد. این فرایند قبل از مرگ ستاره رخ می‌دهد.

هسته‌ی ستاره‌ها نوعی رآکتور همجوشی هسته‌ای بــرای ساخت عناصر سنگین است.

بعد این‌که ستاره‌ها عمرشان به پایان می‌رسد، با انفجارهای کوچک یا انفجارهای بزرگی به نام ابرنواختر، عناصر بوجود آمده در مرکزشان را به فضای میان ستاره‌ای پخش می‌کنند. در همین رمبش و انفجار، بر اثر دما و فشار بوجود آمده، عناصر بیشتری مثل کریپتون، طلا، اورانیوم و غیره بوجود می‌آیند. این انفجار ابر یا سحابی بزرگی در فضا ایجاد می‌کند. یک سحابی که می‌تواند محل بوجود آمدن ستاره‌ها و سیارات دیگر باشد.

زمانی که منظومه‌ی شمسی ساخته شده، به همین ترتیب یک سحابی بزرگ از عناصر پخش شده‌ی ستارگان وجود داشته که تبدیل به معجونی عظیم شده و خورشید و همه‌ی سیاراتی که در منظومه‌ی شمسی می‌بینیم، از جمله زمین ساخته شده‌اند. هیدروژن دوباره در مرکز دیسک چرخنده‌ی برافزایشی جمع شده و خورشید را ساخته است. در کل هرچه در اطراف خود می‌بینیم از بیشتر همین عناصر جدول تناوبی که در فضا بوجود آمده‌اند ساخته شده‌اند. در فضا و دیگر سیارات هم که برویم به جز عناصر موجود در جدول تناوبی عنصر دیگری نمی‌بینیم. هرچه عدد اتمی بالاتر می‌رود، عناصر ناپایدارتر می‌شوند و هسته‌ی اتم نمی‌تواند مدت زمانی زیاد باقی بماند و خیلی زود دچار فروپاشی می‌شود.

ما و همه‌ی اشیاء اطرافمان از چند ده عنصر بیشتر تشکیل نشده‌ایم. عناصری که بیشتر آن‌ها در مهبانگ و ستاره‌ها ساخته شده‌اند.

در بازگشت به بدن خودمان برای روشن‌تر شدن باید گفت که بدن یک انسان مذکر بالغ متوسط از حدود 57

درصد آب تشکیل شده است. هرچند که 67 درصد عدد اتمی آب هیدروژن است، ولی فقط 11 درصد وزن بدن از این اتم تشکیل شده است. چون هیدروژن اتم کاملا سبک‌تری نسبت به اکسیژن است. بنابراین بیشتر جرم بدن ما از اکسیژن تشکیل شده ولی بیشتر اتم‌های تشکیل دهنده‌ی بدن ما هیدروژن هستند. بسیاری از عناصر تشکیل دهنده‌ی یک درصد باقی مانده‌ی وزن بدن انسان، کاملا برای زندگی و سلامتی او ضروری هستند. مثلا عنصر فلوئور برای سالم ماندن دندان‌های او ضروری است. جالب است که بعضی عناصر اگر وارد بدن ما شوند، جان ما را به خطر می‌اندازند مثل کادمیوم، جیوه، سرب، یا عناصر رادیواکتیو.

یک انسان 70 کیلوگرمی از حدود 7 در 10 به توان 27 اتم تشکیل شده است. این تعداد حدود 60 عنصر از 118 عنصر جدول تناوبی را شامل می‌شود. ولی به هر حال نسبت آن در افراد مختلف فرق می‌کند. مثلا افراد چاق که چربی بیشتری دارند، تعداد بیشتری اتم کربن دارند. بنابراین باید گفت که حدود 90 درصد وزن بدن ما در ستاره‌ها و حدود 10 درصد دیگر هم در انفجار بزرگی که 13.7 میلیارد سال پیش رخ داده، بوجود آمده است. پس اگر به دنبال موجودی فضایی می‌گردیم، بهتر است ابتدا در آینه نگاهی به خودمان بیندازیم!

علت خلق جهنم چه بود؟

قصد دارد تا در این مطلب به علت خلقت جهنم و زمـــان آن بپردازد، پس پیشنهاد می‌کنیم با ما همراه باشید.

علت خلق جهنم چه بود؟ / جهنم چه زمانی خلق شد؟!

آیا جهنم قبل از عصیان ابلیس خلق شـده بـود، یا پس از آن خلق شده است؟

وقتی ابلیس تکبر و عصیان کرد، خداوند نفرمود که بابت این عصـیان جهنمی خلق شد و یا در آخـرت جهنمی خلق خواهم کرد و تو و اتباعت را در آن‌جای خــواهم داد! بلکه فرمود: جهنم را از او ابتاعت پر می‌کنم. یعنی جایگــاهی که محل دور شدگان از رحمت و عذاب است وجود دارد و تو اهل تو از انســـــان و جن را (که تنها موجـــــودات برخوردار از اختیار و انتخاب می‌باشند) پر می‌کنم.

برای روشن‌تر شدن مفهوم در ذهن باید ابتـدا به معـانی و مفـــاهیم اســـامی دقت نمـــود و پس از آن مفـــاهیم حقیقی را مورد توجه قرار داد.

الف- جهنم، اسامی متفاوتی در قرآن کریم دارد. اگر چه ما معمـــــولاً همه را به یک معنا در نظر می‌گـــــیریم، اما همین اصـــرار و تأکید کلام وحی به تفـــاوت اســـامی که طبعاً معانی و مفاهیم متفاوتی را حمل می‌کنند، بیـــانگر تفاوت حقیقت آن‌هاست.

به عنــوان مثــال ابتــدا به ذهن اینگونه خطــور می‌کند که «جهنم» و «نــار» یک معنا و یک چــیز است. در هر حــالی

که «نار» همان آتش و عذاب سوزاندن و «جهنم» جایگاه آتش و عذاب است.

همین عـدم دقت در مفـاهیم و معـانی و حقـایق سـبب گردیده است که دیـدگاه‌های متفـاوت و حـتی انحرافـاتی در عقاید مسلمین نسبت به جنت و نـار پدید آیـد، تا آن‌جا که بـرخی آن‌ها را در قالب‌هـای «زمـان» و «مکـان» که مختص به عناصر مـادی است جسـتجو نموده‌اند و بـرخی دیگر معتقدند که اصـــلاً جنت و جهنم در قیـــامت خلق می‌شوند! و حال آن که هر دو دیدگاه خطاست.

نه جنت و جهنم عناصر مادی هستند که در قـالب «زمـان و مکان» بگنجند و نه آن که بعـداً خلق خواهند شد. چنـان چه قـرآن کـریم مکـرر به خلقت جنت و جهنم تصـریح و تأکید نمـــوده است که به عنـــوان نمونه به دو آیه‌ی ذیل اشاره می‌گردد:

«کلاَّ لَـوْ تَعْلَمُـونَ عِلْمَ الْیَقِینِ لَـترَوُنَّ الجْحِیمَ ثُمَّ لَترَوُنهَّا عَینْ الْیَقِینِ» (التکاثر، 5- 7)؛ نه، باز تاکید می‌کنم که اگر به علم الیقین برســـید آن وقت دوزخ را خواهید دید آن وقت به عین الیقینش مشاهده خواهید کرد.

«یَسْـتَعْجِلُونَکَ بِالْعَـذابِ وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحیطَـةٌ بِالْکـافِرینَ» (العنکبوت- 54)؛ کافران با شتاب از تو (پیامبر) تقاضای عذاب (جهنم) دارند، در حالی که هم اکنون دوزخ بر آنان احاطه دارد.

چنان چه مشهود است از همین دو آیه مسلم می‌شود که جنت و جهنم از هم اکنون وجود دارند، منتهی همان‌گونه که هیچ موجود غیر مادی به چشم سر دیده نمی‌شود، اما بســـیاری از حقـــایق دیگر به چشم عقل و علم دیـــده

می‌شـــوند، جنت و جهنم نـــیز از آن جهت که از عناصر مـادی تشـکیل نشـده‌اند، به چشم سر دیـده نمی‌شـوند، منتهی اگر کسی عقل، علم، یقین و توجه داشـته باشـد، در همین دنیا آن‌ها را می‌بیند.

ب. - باید دقت نمود که «جنت و جهنم» نیز از نشـئه‌ها و عـوالم متفـاوت «وجـود» هسـتند و وجـود ممکنـات و مخلوقـات که همه جلوه‌هـای اسـمای الهی می‌باشـند، مـراتب و مقامـاتی دارند و هر مرتبه از جایگـاه ویـژه‌ی خـود برخـوردار است و البته چنـان چه بیـان گردیـد، این‌جایگـاه مانند امـاکن مـادی نیست. جایگـاه وجودهـای کامل و مقامات عالی، جنت است که آن هم مـراتب دارد و حد والای آن ســـدرةالمنتهی می‌باشد و جایگـــاه وجودهـای پست و نـازل (کفـار و پوشـانندگان حقـایق، منـافقین، عصـیان‌گران به خداوند متعـال و...)، جهنم است.

علت خلق جهنم چه بود؟ / جهنم چه زمانی خلق شد؟!

ج.- وجـود از تجلی رحمت الهی اسـت؛ لـذا آن وجـودی اعلی‌تر است که بیشـتر تجلی رحمت الهی باشد. از این روست حق تعالی به انسان کامل و اعلی مرتبه‌ی وجـود، حضـــرت محمد مصـــطفی صل الله علیه و آله و عجل فرجهم که اشراف مخلوقات است می‌فرماید:

«وَ هُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلیَ ثمُّ دَنَا فَتَدَلیَ فَکاَنَ قَابَ قَوْسَینْ أَوْ أَدْنیَ» (النجم، 7-9)؛ و او در بلندترین افق جای گرفته و در عین بلندی رتبه‌اش به خـدا نزدیک و نزدیک‌تر شـده او رسول را آن قدر بالا برد که بیش از دو کمـان و یا کمـتر فاصـله نمانـد؛ و هنگـامی که والاتـرین تجلی رحمت و

عالی‌ترین مقام وجود را برای هـدایت همگـان مبعـوث و ارسال نمود، فرمود:

«وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلاَّ رَحْمَةً لِلْعالَمینَ» (الأنبیاء- 107)؛ و ما تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستاده‌ایم.

یعـنی او آمـده است تا همگـان را به بـالاترین مقامـات و درجات وجودی (برخورداری از رحمت) هدایت نمایـد؛ لـذا شـاهدیم پیـامبر اکـرم (ص) در تعریف جنت، مفـاهیم متفـاوتی بیـان می‌فرمایند و در یک جا سـائلی از او می‌پرسد: جنت چیسـت؟ می‌فرمایند: «انا الجنة»- جنت من هستم.

پس جایگـاه هر کس که شـامل رحمت الهی گـردد، جـوار رحمت، جوار جنت، جوار سدرة المنتهی (و اسـامی دیگر جنت)، که همان جوار وجود مبارک و مقدس ایشان است می‌باشد؛ لذا شاهدیم که حتی ایشان در بیان حوض کوثر که در جنت قـرار گرفته اسـت، می‌فرماید: «حوضی»، یعنی: حوض من.

د. - جهنم نیز جایگـاه دور شـدگان از رحمت الهی (لعنت شدگان) می‌باشد. وجـود اهل جنت، خـود جنت هسـتند و وجـود اهل جهنم، خـود جهنم هسـتند و در قیـامت این «جنت‌ها» را می‌آورند و در جایگـاهی که محل امن، کمـال، جمـال... و سـایر تجلیـات رحمت الهی است و همه‌ی این «جهنم»ها را می‌آورند و در جایگاهی که محل عذاب (دوری از رحمت) است قرار می‌دهند.

علت خلق جهنم چه بود؟ / جهنم چه زمانی خلق شد؟!

پس، از همـــان موقع که رحمت الهی تجلی یـــافت، و وجودهایی از استعداد نزدیکی یا دوری از رحمت (اختیـار و انتخاب) برخوردار گردیدند، جایگاه آنان نیز معلوم شد؛ و یک دلیل دیگر قـــرآنی آن که وقـــتی ابلیس تکـــبر و عصیان کرد، خداوند نفرمود که بابت این عصـیان جهنمی خلق شد و یا در آخـرت جهنمی خلق خـواهم کـرد و تو و اتباعت را در آن‌جای خواهم داد! بلکه فرمود: جهنم را از او ابتـــاعت پر می‌کنم. یعـــنی جایگـــاهی که محل دور شـدگان از رحمت و عـذاب است وجـود دارد و تو اهل تو از انسان و جن را (که تنها موجودات برخوردار از اختیـار و انتخاب می‌باشند) پر می‌کنم:

«قالَ اخْرُجْ مِنْها مَذْؤُماً مَـدْحُوراً لَمَنْ تَبِعَـکَ مِنْهُمْ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْکُمْ أَجْمَعینَ» (الأعـراف- 18)؛ گفت: از آسـمان بیرون شو، مذموم و مطرود، هر که از آن‌ها از تو پیروی کند جهنم را از همه شما لبریز می‌کنم.

در قرآن کـریم به صـراحت تصـریح شـده است که وقـتی ابلیس به خاطر تکبر و عصیانش از ظل رحمت الهی دور شد و از جایگاه مقامات عالی اخراج شد، از خداوند منان خواست که جـــان او را نگـــیرد و فـــوری و آنی او را به جایگـاه اهل عـذاب و دور شـدگان ابـدی از رحمت منتقل ننماید؛ و پس از آن که از روی بغض و حسادت قسم یـــاد کرد که بر سر راه همگان می‌نشیند [و البته به جز افـــراد مخلص که راه تسلط شیطان را می‌بندند]، خداوند کـــریم نیز قسم یاد نمود که جهنم را از او و پیروانش پر خواهد کرد:

«قَالَ فَاخْرُجْ مِنهْا فَإِنَّکَ رَجِیمٌ وَ إِنَّ عَلَیْکَ لَعْنَتیِ إِلیَ یَوْمِ الدِّینِ قَالَ رَبِّ فَأَنظِرْنیِ إِلیَ یَوْمِ یُبْعَثُـونَ قَـالَ فَإِنَّکَ مِنَ

الْمُنظَـرِينَ إِلىَ يَـوْمِ الْـوَقْتِ الْمَعْلُـومِ قَـالَ فَبِعِزَّتِـکَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَکَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ قَالَ فَـالحْقُّ وَ الحْقَّ أَقُـولُ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنـکَ وَ مِمَّن تَبِعَـکَ مِنهُمْ أَجْمَعِينَ» (ص، 77-ـ 85)؛ (خداوند متعـال) گفت: پس بیرون شو از بهشت، چون که تو رانده شده‌ای و بدان که لعنت من تا قیامت شامل حال تو است گفت: پروردگـارا حـال که چـنین است پس تا قیـامت که همه مبعـوث می‌شـوند مـرا زنـده بـدار گفت: باشد تو از زنـدگانی تا روزی که آن وقت معلـوم می‌رسد گفت: پس به عـزتت سـوگند که همه و همه‌شـان را گمـراه خـواهم کـرد مگر بنـدگان مخلصت از ایشـان را گفت: پس حق این است و من حق می‌گـویم که جهنم را از تو و از هر که پـیرویت کند از همه پر می‌کنیم.

علت خلق جهنم چه بود؟ / جهنم چه زمانی خلق شد؟!

چـرا خداوند جهنم را خلق کـرد؟ آیا اگر خداوند جهنم را خلق نمی‌کرد به راحتی به زندگی خود ادامه نمی‌دادیم؟

1- بسیاری از گنه کـاران وقـتی وارد جهنم اعمـال خـود می‌شـوند به تـدریج پـاک می‌شـوند و بعد از پـاکی دیگر دلیلی نـدارد که خداوند آن‌ها را در جهنم نگه‌دارد. به همین دلیل آن‌ها را خارج می‌کند و با احترام وارد بهشت می‌نماید. (اگر جهنم نبـود این گـروه هیچ‌وقت نمی‌توانستند از نکبت گناهان خویش رهـایی یابند و وارد بهشت شوند)

2- یـاد جهنم و تـرس از آن بـاعث می‌شـود بـرخی از انسـان‌ها اعمـال صـالح انجـام دهند و در نهـایت بهشـتی شـوند. این مـورد را به سـخت گیری‌هـای معلم و مـدیر

مدرسه تشـبیه می‌کـنیم که مـوجب می‌شـود بـرخی از دانش آموزان به تحصیلات خـود ادامه دهند و به مقامـات عالیه دست یابند.

3- ترس از جهنم باعث می‌شـود که خوب‌ها بد نشـوند و بدها بدتر نشوند. در واقع ترس از جهنم موجب می‌شـود که هر کس -. ولو به صورت نسبی -. حدّی برای بدی‌های خود قائل شود.

یعنی مثلا اگر چاقو کشی می‌کند سـعی کند که دیگر آدم کشی نکند و یا اگر کسی به دلیلی یکی را کشت مـراقب باشد که دیگر نفر دوم را نکشد و ... (این تـرس امـنیت اجتماعی و اخلاقی را در جامعه بالاتر می‌برد)

4- وجـود جهنم مـوجب التیـام درد مظلومـانی است که توان استیفای حق خود را ندارند.

5- سـنت خداوند بر این امر اسـتوار است که پـاداش اعمال خـوب انسـان و کیفر اعمـال بد او را بدهد. کسی که مثلا در دنیا چند نفر را کشته است چگونه می‌شـود او را به کیفر همه‌ی اعمال بدش رساند. اگر او را بکشند در واقع کیفر قتل یک نفر را متحمل شده.

پس حق دیگـران چه می‌شـود؟ پس جهنمی باید باشد تا ظالمان به کیفر واقعی اعمال خود برسند.

با توجه به مطـالب ذکر شـده به این نتیجه می‌رسـیم که جهنم هم تجلّی رحمت خداست هر چند که در قـالب عذاب خود را نشان داده است.

شاهد دیگر بر این که جهنم تجلّی خداست: خداوند متعال در قـرآن کـریم می‌فرماید: «الـرحمن علی العـرش

استوی» یعنی خداوند با نام رحمان بر عرش فرمانروایی همه‌ی عالم نشسته است. پس جهنم هم که تحت نفوذ قدرت الهی و حاکمیت اوست، مستثنی از این امر نیست. از طرفی در دعالی کمیل داریم که: «و بِرَحمَتِکَ الَّتی وَسِعَت کُلَّ شیء» (از تو درخواست می‌کنم) به رحمتت که در هر چیزی توسعه دارد. یعنی رحمت خداوند در همه جا یافت می‌شود و جهنم هم که خود یکی از مخلوقات خداست محل جریان رحمت الهی است.

علوم غریبه، اساتید، وادی جن

از آن‌جـــایی که در این مـــدت یک ســـال و انـــدی که راه ایمیل‌ها برای پرسش و پاسخ بـاز بـوده و فقـیر بارها به سوالاتی در باب جنیان و علـوم خفیه و غـیره پاسخ‌هایی داده‌ام و تقریبا از پرسش و پاسخ در این بـــاره خســـته شـــده‌ام تصـــمیم گـــرفتم که یکبـــار ولو کوتـــاه به بعضی مبـاحث فـرعی علـوم غریبه و مبحث جنیـان بـپردازم و بعضی مسائل و نکات را روشن نمایم تا دیگر به سوالات تکراری پاسخ ندهم.

پیشـتر تصـمیم داشـتم که مجموعه دروسی مفصل را در باب جنیان وسایر فرومایگان بنویسم و تجربیات شخصی خویش و خوشه چینی در محضر اساتید را همراه با آیـات و احادیث و نقل بزرگـان را ضـمیمه این مجموعه دروس نمـایم. اما از آن‌جـایی که چـنین مجموعه دروسی بـابی مستقل را می‌طلبد که باید دروس ادامه دار تعطیل شود تا مسـتقلاً در بـاره این مسـئله تحقیق نمـایم. و تـاکنون چنین موقعیتی پیش نیامـده و از آن‌جـایی که نمی‌دانم تا چه هنگام در خدمت شما خوانندگان خواهم بود!

تصـمیم گـرفتم چند روزی به طـور خـاص هم درد و دلی نمایم و به مسایلی از این دست (اساتید و جن)بپردازم و این دروس خلاصه است و زمان لازم برای تحقیق بعضی روایـات و نقل آن را نـدارم بـدین خـاطر سـطح دروس شـاید از جنبه تحقیقی در این زمینه کمی پـایین باشد و هدف دادن یک سری اطلاعات مفید به خوانندگان است.

آن‌چه در این دروس گفته می‌شـود و اعلام می‌نمـایم که بـرای فقـیر مسـلم است یا با تحکم در بـاره آن سـخن

می‌گویم آن‌چه است که در اثر یـافتن بـدان رسـیده‌ام نه بــافتن؛ بنــابراین خواننــده گــرامی توجه نماید در نقل مطـالب بعضـاً نیـازی به نقل داسـتان و شـاهد از آثـار بزرگان ندارم و اگر بـدان مبـادرت ورزم بـرای اطمینـان شما خواننده گرامی است.

اما در بعضی جاها متوقف شــوم و بگــویم که در بعضی مــوارد اینچــنین دیــده شــده و یا اینگونه بــوده، این‌ها مــواردی است که هنــوز بــرای فقــیر مســلم نیست که حقیقت ماجرا چگونه است و نیـاز به بررسی‌های بیشـتر دارم.

فقیر نسبت به بعضی سخنانی که از بزرگانی نظـیر آیت الله سـید علی قاضی و علامه طباطبـایی و علامه حسن زاده و... در باب جنیان نقل شـده است بعضـاً اشـکالاتی دارم که در این مجموعه دروس ملاحظه خواهید نمود.

فقیر بخوبی از مقام علمی و معنـوی این بزرگـان اطلاع دارم اما بـزرگ بـودن مقـام معنـوی و علمی یک بـزرگ دلیل بر عــدم اشــتباه وی نمی‌باشد. حقیقت با افــراد تعریف نمی‌شــود. و این بزرگــان معصــوم نیســتند که کلامشان یا نظراتشان عاری از خطا و اشتباه باشد.

یکی از اشـکالات بـزرگ ما در جامعه تشـیع این است که غـیر معصـومین را در جایگـاه معصـومین گذاشـته ایم و کلامشان را حجت مسلم دانسته ایم و بـدون تحقیق نقل می‌نماییم در علـوم غریبه نـیز اینچـنین است سال‌هاست که اساتید فن علوم غریبه و بزرگانشان اعم

از علمــای ربــانی و اســاتید مســتقل و یا بعضی پــیران طــریقت تنها کلام بزرگــان را نقل می‌نمایند و صــرف

عمل کردن و نتیجه گرفتن را کـافی می‌دانند و کمـتر در برابر نظرات بزرگان پیشین رویکـرد محققانه و تحقیقی و نقادانه دارند.

جایی که دشمنان ما (جهودان) با تفکر نقادانه و خلاقانه و بکار گرفتن علـوم جدیـده از کـامپیوتر و غـیره و غـیره گرفته در حال شکاندن مرزهـای این علـوم و جابه جـایی بعضی معـادلات هسـتند. ما هنـوز درگـیر تفکر سـنتی و سخن و کلام گذشتگان می‌باشیم.

این مشکل در عالم اسلام بسیار جدی است. عدم تحقیق و عــدم ثبت دست آوردها و خــاطرات و عــدم آمــوزش اصولی ولو به جمعی گزیده و خصوصی و قربال شـده از مشکلاتی است که در عالم اسلام با آن مواجهیم.

برای مثال پیشتر از جناب ملاحسن صوفی آشخانه‌ای نام بردیم که در آشخانه در اسـتان خراسـان شـمالی سـاکن هســتند و اصــالتا نژادشــان کُــرد کرمــانج هست و در تســخیرات و وادی دیــوان دســتی توانمند دارند. البته ایشان جن نیز دارند و ملک الموکل نیز دارند.

و اکنون در سـال‌های پایـانی زندگیشـان می‌باشـند. خب ایشان به مشکلات بسیاری از مردم رسـیدگی نمودند چه بسیار افرادی که ماشین‌های دزدیـده شـده شـان یا کیف پـول گمشـده شـان توسط ایشـان کشف شد و یا سـایر مشکلاتشـــان توسط ایشـــان حل شد. البته کم نبودند افـــرادی که به ایشـــان مراجعه نمودند و مشکلشـــان هم‌چنـان لاینحل ماند. البته بعضـاً در مـواردی که ایشـان توسط نیروهای امنیتی برده می‌شـدند تا در امـور خـاص به نظــام کمک نماید فرزنــدان نــاخلف ایشــان با کمک

بعضی اهــالی منطقه ملای تقلــبی را جــای ایشــان به مــراجعین معــرفی می‌نمودند و مــردم بیچــاره را تلکه می‌نمودند. بعضی افــرادی که ملا را نمی‌شــناختند و به آشخانه رفتند و ملای تقلبی را دیدند و نتیجه نگرفتند.

اما پرسش این‌جاست ملاحسن در ســـال‌های پایـــانی زندگانی خویش است نتیجه در خدمت داشـتن 34 طایفه دیو و تعداد بسیاری جن و ملک الموکل و غـیره چه بـوده است ؟! پیدا کردن ماشین دزدیـده شـده مـردم و یا کیف گمشده شان یا شکاندن طلسم بستگیشان ؟!

ایشان چند شاگرد مانند خود تربیت نموده‌اند؟

ایشان چه آثار و تحقیقـات مهمی در بـاب این موجـودات که وادی تخصصیشان بوده، انجام داده‌اند؟

دانســـتنی‌ها و دانش تجربیشـــان را تا چه مـــیزان ثبت نمودند تا بکار آیندگان بیاید؟

پاسخ این ســوالات تقریباًروشن است خــروجی ملاحسن بسیار اندک است.

همین مسئله در مورد بسیاری از علوم غریبه کاران دیگر ما کم و بیش صادق است.

جایی که دشمنان اسلام به صورت برادروارانه با یک‌دیگر دستاوردهای خویش را شریک می‌شدند و زبـان حالشـان این بوده که یکی برای همه، همه برای یکی و توانسته‌اند ضـعف‌های خــویش را در این علــوم با کــار ســازمانی و گــروهی تا حــدی جــبران نمایند. در عــالم اســلام اســاتید بســیاری رفتند و حـــتی یک وارث بـــرای خـــویش در این علوم به جای نگذاشتند!

نکته 1:ـ بـرای لحظـاتی فکر نمایید شـما هـزاران هـزار موجود فرومایه تحت امر خویش دارید که بعضی از آنــان بیش از دو هـزار سـال از عمرشـان سـپری شـده است بعضی از این فرومایگان اطلاعات تاریخی جالبی و بعضا ممکن است متفـاوتی نسـبت به تـاریخی دارند که توسط شاهان و وابستگان درباری نوشته شده است.

بعضی از این فرومایگــان خــود و یا بعضا پدرانشــان در دوران سلیمان نبی حشمت الله بوده‌اند. بعضی دیگر پدر بزرگ‌های‌شـان دوران شـاه فریـدون افسـانه‌ای را درک نموده‌اند. حـــال با خـــود فکر نمایید شخصی که محقق است و دغدغه تحقیق دارد با منبعی زنده به بلندای تاریخ روبرو است. چـنین شخصی تا چه مـیزان می‌تواند از این فرومایگان در باب تحقیق مسائل استفاده نماید.

نکته 1 از 1:ـ نباید به دانش و یا حیطه اطلاعات تـاریخی این موجودات به صورت آرمـانی نگـاه نمـود. ممکن است گاه چیز خاص و مهمی نیز عاید شخص نشود. این مـاجرا بسته به نوع موجودات و خود موجودات دارد چنانچه همه ما انســان‌ها به تــاریخ و داســتان گذشــتگان و حفظ آن علاقه نداریم آنان نیز کم و بیش اینگونه‌اند.

به هر حال آن‌چه که منظور فقیر بـود این است که ما در حیطه این علـوم مثل بسـیاری علـوم دیگر نیـاز به تغیـیر نگرش داریم. هنوزم بسیارند کسانی که

این علوم را برای رفع مشکل خلق الله می‌خواهند. فقیر نمیگــویم خلق الله مهم نیســتند اما این زاویه دید کوچک است. مردان بزرگ، بزرگ فکر می‌نمایند.

تأثیری که یک استاد با تربیت شاگردان خوب و وارسته و تغییرات علمی‌ای که می‌تواند با ثبت علوم و دانسته‌ها و تجربیاتش و تحقیقاتش در جهان و جامعه بگذارد گاه از رفع مشکلات مردم هزاران برابر مهم‌تر است.

رفع مشکل خلق الله نیز به طور محدود، در راستای هدف مورد نظر یعنی تحقیق علوم بسیار خوب و عالی است.

نکته 2:ـ این را بگویم که بعضی از اساتید در اثر سر و کله زدن با مردم اعصاب درستی ندارند و این بر می‌گردد به فرهنگ غلط مردم که رفع تمامی مشکلاتشان را از اساتید می‌خواهند و بعضاً طلبکارانه و یا گستاخانه با این اساتید برخورد می‌نمایند. گویی که این اساتید بدهکارشان هستند.

سر و کله زدن با چنین افرادی به مرور، اعصاب را ضعیف و شخص را پرخاشگر می‌نماید.شاید عده‌ای بگویند خب اگر این افراد اعصابشان ضعیف است چرا به رفع مشکل مردم می‌پردازند.

این اعتراض کسانی است که معمولا خود جزو مراجعه کنندگان هستند اما این دسته با خود نمی‌گویند که چرا مردم گستاخانه و بی‌ادبانه و طلبکارانه برخورد می‌نمایند!

بعضی از افرادی که خود را مرجع رسیدگی به امور خلق الله قرار داده‌اند و مشکل گشایی می‌نمایند. پس از گذشت چند سال از این امر پشیمان شده‌اند و به شاگردان یا اطرافیان خویش توصیه نموده‌اند که شما این راه را نروید که پشیمان خواهید شد.

یکی از مثال‌های روشنی که می‌توانم در باب تأثیر نقش ثبت اندیشه‌ها و حالات و تجربیات یاد نمایم. شیخ اکبر محمد محی الدین ابن عربی است. وی از صوفیان و عرفای بزرگ عالم اسلام است که در طول زندگی خویش بیش از پانصد اثر بزرگ و کوچک در حیطه تصوف و عرفان تألیف نموده است و با اندیشه‌های نوآورانه و خلاقانه خویش چه در کلیات عرفان و نظریه وحدت وجودش و چه در جزئیات آن، تمام جریان‌های عرفانی پس از خویش را تحت تأثیر قرار داده است.

معدود صوفیانی نظیر شیخ علاالدوله سمنانی و شیخ صفی الدین اردبیلی و عبدالله قطب بن محی که از مخالفان مکتب وی بودند نیز به عنوان مخالف اندیشه‌هایش شناخته می‌شوند. یعنی جایگاه این عرفا از آن جهت که مخالف اندیشه‌های شیخ بودند پررنگ است.

نفوذ افکار محی الدین از صوفیان نیز گذشت و وارد حوزه‌های علمیه شیعه شد. در جهان تشیع نیز ما با دو دسته طرفداران و ناقدان اندیشه‌های وی مواجهیم عده‌ای شارح افکار و اندیشه‌های وی هستند و دیگران ناقد وی می‌باشند. کمتر اندیشمند از علمای شیعی را می‌توانید نشان دهید که درگیر افکار و اندیشه‌های محی الدین ابن عربی نباشد.

چه این اندیشمند مانند حضرت امام خمینی و علامه طباطبایی و علامه حسن زاده آملی و استاد سید جلال الدین آشتیانی و کثیری دیگر از علمای ربانی شیعه که جزو شارحین افکار محی الدین باشد و چه مانند بزرگان مکتب تفکیک نظیر میرزا مهدی اصفهانی و شیخ مجتبی قزوینی و آیت الله سیدان و علامه حکیمی و بعضی از

فقها و علمای مستقل شیعه نظیر علامه عاملی و آیت الله سیدهادی موسوی زنجانی و آیت الله شیخ حسن میلانی و ... از مخالفین و ناقدین ابن عربی باشد.

دو طرف موافقین و مخالفین سال‌ها پس از مرگ وی هنوز درگیر اندیشه‌های وی می‌باشند.

نفوذ افکار محی الدین از عالم اسلام گذشت و بسیاری از اندیشمندان غربی اسلام پژوه را نیز درگیر خویش نموده است.

ساحت اندیشه و نظریه پردازی می‌تواند تا این میزان گسترده شود و سال‌ها ذهن جمع زیادی از موافقین و مخالفین را درگیر خویش نماید.

این مثال را از این جهت نقل نمودم تا شما خواننده گرامی قدرت نفوذ اندیشه و تغییراتی که می‌تواند ایجاد نماید را ملاحظه نمایید. وگرنه هدف تایید و یا رد اندیشه‌های محی الدین نبود که وی هم اندیشه‌های متعالی و بینظیر دارد و هم دارای اشکالات و خطاها و لغزش‌هایی عجیب در اندیشه‌هایش می‌باشد.

در قرن نوزدهم در اروپا زنی با نام مادام هلنا بلاواتسکی زندگی می‌نمود این زن که متخصص در علوم خفیه بود و جزو بنیان گذاران انجمن تئوسوفی بود. سفرهایی را در جستجوی علوم خفیه به کشورهای شرقی انجام داد و چندین جلد کتاب در باره علوم خفیه نوشت که مهمترینشان کتاب دو جلدی دکترین راز و کتاب دزیان است. بسیاری از آن‌چه که ما امروزه در حیطه متافیظیک و علوم خفیه غربی مشاهده می‌نماییم نتیجه تلاش‌های این زن می‌باشد. روزگاری که وی از

تمــدن‌های گمشــده و نژادهــای گونــاگون و ایــزدان و موجودات دیگر تمدن‌ها سخن می‌گفت ما در عالم اسـلام از چه سخن می‌گفتیم ؟! علوم غریبه کاران ما درگیر چه بودند ؟!

نکته: انجمن‌های مخفی غرب امروزه مـدیون اندیشه‌های هلنا بلاواتسـکی می‌باشـند و نفـوذ اندیشه‌های ایشـان و فصـلی که ایشـان در علـوم خفیه و اسـرار گشـود را ما حــتی درهــالیوود و ســریال‌های غــربی نــیز مشــاهده می‌نماییم.

روزگـــاری که انجمن‌هـــای مخفی دنبـــال کشف آثـــار تمـدن‌های باسـتانی و رمز گشـایی از آن بودند ما به چه مشغول بودیم ؟!

امـروزه روز نـیز با آمـدن علـوم جدیـده به کشـور در کل کشور حتی یک متخصص زبان سومری نداریم.

الواح تمدن‌های میـان رودان نظـیر تمـدن سـومر و اکد و بابل و آشور را به زبان فارسی ترجمه ننموده‌ایم. هنــوز خیلی از ضرورت‌ها را درک نمی‌نماییم.

ادعـای مبـارزه با صهیونیسم و رژیم غاصب اسـراییل را داریم اما هنــوز کتــاب تلمــود یهــود را از انگلیسی به فارسی ترجمه ننمـوده‌ایم. (اصل تلمـود به زبـان آرامی تلمودی است).

کشورهای عربی بیش از 30 جلد از 63 جلد تلمود را به عربی ترجمه نموده‌اند. ما چه کار کرده ایم ؟

میلیاردها تومان بودجه تبلیغ و حمـایت از مـردم مظلـوم فلسطین و مبارزه با صهیونیست و اسرائیل چه می‌شود ?!

عزیزان پیشتر ملاحظه نمودند که از دوره میراث نجومی در کانال حمایت کردم و کتابسرای مهر را معرفی نمودم تا آن دسته از عزیزانی که بدنبال کسب کتب علوم غریبه و نجــوم هســتند بعضی کتب را از این کتابفروشی تهیه نمایند. و آن دسته از عزیزانی که به فقــیر ایمیل داده‌اند و سیر مطالعاتی در زمینه علوم غریبه خواسته‌اند شـاهد بوده‌اند که از بعضی کتب جدید در این وادی نظـــــــیر مهندسی علم حروف (دوره دو جلدی) و مجربات بــاقر و قاطع حمایت نمودم.

به طور کلی از هر حرکت علمی و تحقیقی در این علوم حمایت می‌نمایم زیرا این وظیفه همه ماست.

یکی از مــواردی که باید بــدان اعــتراف نمــایم در بــارهٔ تحــولی است که شــبکه‌های اجتمــاعی در حــال بوجــود آوردن در ســـطح آگـــاهی مـــردم اعم از مثبت و منفی است.

فقیر چند سال پیش جزو مخالفـان محیط مجـاز بـودم و آن را بســتر دشـــمن می‌دانســـتم و به اصـــرار یکی از ادمین‌ها که از عزیــزان بنــده هســتند و جــزو ادمین‌هــای کانــال می‌باشــند بــرای اولین بــار در ســال 94 به طــور مســتقیم وارد این محیط شــدم. (در ســال 93 در پشت پرده در این محیط فعال بودم.)

باید اعتراف نمایم که هنگامی که به سه چهار سال پیش و ســطح آگــاهی آن زمــان خــویش نگــاه می‌نمــایم آن را

قابل مقایسه با حـــال نمی‌بینم و تحـــول عظیمی را در سطح آگاهی خویش در ظرف همین چند سـال کوتـاه که در مجاز هستم مشاهده می‌نمایم.

تجربه تحقیق و تدریس پر فشار در این چند سـال کوتـاه هر چند فشـار زیـادی به جسم و روان فقـیر وارد نمـوده که به شدت نیـاز به دوره‌ای اسـتراحت روحی را در خـود احساس می‌نمایم اما با اینحال این آگاهی و تحول بـرای فقیر لذت بخش بوده است.

بالشخصه فکر می‌نمـــایم که هر کـــدام از خواننـــدگان گـــرامی نـــیز باید خـــود در بـــاره تحـــولی که در ســـطح آگاهیشـان در این چند سـال حضورشـان در محیط مجـاز علی الخصوص محیط تلگرام رخ داده قضاوت نمایند!

این را گفتم تا بگـویم امـروزه بسـیاری از اسـاتید علـوم غریبه از محیط مجـاز بدورند. شـاید این اسـاتید به طـور عملی در بخش‌هایی از این علوم استاد باشـند اما اسـتاد بودنشان دلیل بر این نیست که سطح آگاهیشان لزوماً با حاضرین در محیط مجاز یکی است.

بعضی اساتید فن علی رغم استادی در بعضی بخش‌هـای این علـوم، سـطح آگاهیشـان نسـبت به آگـاهی‌ای که در محیط مجاز نسبت به بسیاری از مسائل متافیظیک جدید و حـتی فعالیت‌هـای دشـمن و غـیره وجـود دارد عقب‌تر می‌باشد. (فقیر نگفتم تمام اساتید گفتم بعضی اساتید)

از فقیر چندی پیش در بارهٔ جناب غفاری پرسیده شد.

فقیر نیز پاسخ دادم نام ایشان را اولین بار چندین سال پیش از اخبار داخلی شنیده‌ام و ایشان جایگاهی در بین اساتید فن علوم غریبه اعم از مثبت و منفیشان ندارند.

درست است که جن گیر هستند و جن دارند و مطمئناً دارای توانایی‌هایی بوده‌اند اما استاد نیستند. ظاهراً ایشان هم در چندین دولت با دولتیان همکاری می‌نموده است.

احتمالاً کسانی که به ایشان رجوع می‌نمودند دستشان از بعضی اساتید کوتاه بوده و از روی استیصال از ایشان کمک خواسته‌اند. زیرا خوب‌ها پیشتر توسط دیگران شکار شده‌اند و وادار به همکاری شده‌اند.

شاید هم یکی از دلایلی که جناب مشایی به هند و ترکیه رفت و آمد داشتند همین بوده باشد!

چون به فعالیت جناب مشایی اشاره شد بعضی طرفداران این جریان از فقیر ناراحت شدند.

برای دل آن دسته از طرفدارانشان می‌گویم نقطه مقابل جریان ایشان، یعنی برادران معروف هم در داخل کشور با بعضی از اساتید این وادی ارتباط دارند. چنانچه یکی از ایشان در سال‌های گذشته چندین بار به طور رسمی و بعضاً غیر رسمی به شهرستان رُشتخوار در استان خراسان رضوی سفر می‌نمود و با یکی از اساتید آن‌جا ملاقات می‌نمود. چون شهرستان ذکر شده کوچک است و این قضیه کم کم در بین اهالی آن‌جا پیچید. فرد مربوطه دیگر سفر مستقیم ننمود بلکه بیشتر بعضی اطرافیان و زیر دستان خویش را بدانجا برای مشورت نزد استاد مربوطه می‌فرستد.

استاد مربوطه در شهر رُشتخوار خاکستری است و جــزو اســاتید مثبت نیست و البته باید توجه داشت که بیشــتر این افراد دست توانمندی در وادی تسخیر دارند. بعضاً در وادی علمی علوم غریبه و علـومی نظـیر جفر و نجـوم و اوفاق و رمل چندان استاد نیستند.

مراجعه مســئولین به چــنین افــرادی در کشــور بســیار معمول است.

بــرای مثــال شخصی با نــام مســتعار کاکائیل در شــهر شــیراز جــزو علــوم غریبه کــاران منفی است که طایفه دیوهــای قــوچی شــکلی که در یمن و در اســتان اردبیل ایران ساکن هستند را مسخر دارد و مـدتی در یمن بـوده و بر سر قــبر علــوان یمــنی می‌رفته و ظــاهراً شــاگرد بعضی از ساحران یمـنی که بر سر قـبر علـوان می‌آمدند نیز بوده.

ایشان برای تعدادی از مسئولین استان فارس طلسـمات و تعویذات منفی و سیاه انجام می‌دهد و آنــان را با کمک فرومایگان تحت امرش در راستای رسیدن به اهدافشــان کمک می‌نماید.

نمی خــواهم حُکم دهم و قضــاوت کلی نمــایم اما گــاه با خود می‌اندیشم مســئولینی که با کمک تعویــذات منفی و ســیاه و بعضــاً شــیطنی به قــدرت می‌رســند و می‌توانند پُستی را دریافت نمایند و یا پُست خویش را حفظ نمایند با این عمل چه تبعــاتی را بــرای کشــور و مــردم و نظــام بوجود می‌آورند ؟!

از مســئولی که اینگونه با کمک یک عمل منفی و ســیاه پُست می‌گیرد آیا خیر و برکت برای کشور می‌آید یا نکبت می‌آید ؟

گفته می‌شود که جناب غفاری نیز از اعمـال شـیطنی در امــور اســتفاده می‌نمــوده است. براســتی آیا با خــود اندیشـیده ایم که تبعـات اسـتفاده از این امـور منفی آن هم در سطح سیاسی برای کشور و ملت چیست ؟!

نکته 2: در این‌جا منظور فقیر آن دسته از اساتید سفید یا خاکستری را که به سیاسـیون و نظـام کمک می‌نمایند نمی‌باشد زیــرا از اعمــال شــیطنی و ســیاه اســتفاده نمی‌نمایند منظور فقیر بیشتر علوم غریبه کــاران منفی و سیاه کار است.

در ادامه به سراغ جنیان برویم. واژه جن در ادبیات عرب به معنـای پوشـیده است که اگر آن را به عنـوان یک لفظ عـام در نظر بگـیریم تمـام موجـودات پوشـیده از نظر را دربر می‌گیرد. اما الله تبارک تعالی در آیاتی نظیر آیه 27 سـوره مبارکه حجر آورده «و الجـان خلقنـاه من قبل من نــار الســموم= و جــان را پیش از آن از آتش ســوزنده بی‌دود آفریـده بـودیم» جـان را که در احـادیث جد جنیـان معــرفی شــده است خلقتش را از آتش دانســته است. آن‌گاه در خواهیم یـافت که جنیـان باید موجـوداتی نـاری باشند!

ضمن این‌که در عـالم واقع ما موجـوداتی نظـیر مـوکلین درخت و جنگل‌ها را داریم که اینان موجوداتی متفاوت از آن‌چه هستند که ما با عنوان جن می‌شناســیم اما از نظر پوشیده می‌باشند.

یا ما ملائکه‌ای داریم که مـوکلین بعضی امـور هسـتند و پسوند نامشان به ئیل ختم می‌شود و دارای بدنی مثـالی می‌باشند و در اصـطلاح مجـرد تـام نیسـتند. و عـده‌ای از حکمای شیعه که جزء علمای ربـانی می‌باشـند و قائل به تجرد ملائکه هستند نیز بر اساس بعضی احادیث به وجود این دسته از ملائکه اعتراف نموده‌اند.

البته بگذریم که عـده‌ای دیگر از علما نظـیر تفکیکیـان در باره تجرد ملائکه با حکما اختلافات اساسی دارند.

علی‌ای حال آن‌چه منظور نظر بـود این است که بگـوییم هر موجـود پوشـیده‌ای جن نمی‌باشد و نمی‌تـوانیم کلمه جن (پوشـیده بـودن) را به همه موجـودات پنهـان از نظر اطلاق نماییم.

ضـمن این‌که آیه قـرآن و حـدیث از نـاری بـودن خلقت جنیان حکایت دارد.

هر چند که در حدیثی دیگر از حضـرت رسـول اکـرم (ص) نقل شـده که خداوند جنیـان را در پنج دسـته آفرید: بـاد، مار، عقرب، حشرات، انسان.

در این حدیث اشـاره به جنیـانی بـادی می‌نماید که شـاید بتوانیم آن را حمل بر 72 نژاد دیو نمـاییم زیـرا دیوها به مانند باد متراکم هستند و با آن‌چه ما با عنوان جن آتشی می‌شناسیم متفاوتند.

نکته: زارها نـیز در جنـوب از موجـودات بـادی سـخن می‌گویند.

از فقـیر دربـاره این حـدیث سـوال شـده بـود ؟ در بـاب مارها باید بگویم در اسطوره‌های هنـدی از موجـوداتی با

نام ناگا و نـاگی یـاد شـده است که شـاید بتـوان حمل بر این موجودات کرد.

ما داریم جنیانی و پریانی که شکل انسانی دارند اما خود را به صورت مـار نـیز در می‌آورند. شـاید حـدیث حمل بر این موجودات نیز باشد.

اما باید توجه داشت که اینــان در شــکل اصــلی خــویش ظاهری انسانی دارند. بنابراین شاید در رده بندی جنیــان مشابه انسان قرار بگیرند.

نکته2: در احادیث نقل شده که رسول الله (ص) و بعضی دیگر از معصــومین با مــاری که از جنیــان بــود برخــورد داشته‌اند.

در دو مورد اول (ناگا و نـاگی و جنیـان و پریـانی که مـار می‌شوند) شک از بنـده است و به واقع نمی‌دانم منظـور حضرت رسـول اللّه (ص) این دسـته از موجـودات را نـیز شامل می‌شود یا خیر ؟!

اما مــوردی که با اطمینــان می‌تــوانم بگــویم که یکی از محمــولات حــدیث حضــرت رســول اکــرم (ص) می‌باشد موجــوداتی است که ما در علــوم غریبه با عنــوان موکل مار می‌شناسیم.

این موجـودات صورتشـان شـبیه به انسـان است هر چند تفاوت‌هـایی هم با ما انسـان‌ها دارند. قدشـان انـدازه ما انسان‌هاست اما دستانشـــــــــــان درازتر می‌باشد و تا زانوهای‌شان امتـداد می‌یابد. بدنشـان در قسـمت قفسه سـینه حـالت حلقـوی و مارگونه دارد. پوستشـان نـیز تا حدودی به مار شبیه است. این موجودات خود را به شکل

مار در می‌آورند. اینان در نزد اهالی علوم غریبه بعضاً با عنوان موکل مـار شـناخته می‌شـوند و در طلسم نمـودن دفینه‌ها و یا شـکاندن طلسم دفینه‌ها نقش مهمی دارند. بعضا در حیطه دفینه وقتی می‌شـنویم دفینه مـار دارد و آن مار گـاهی ناپدید می‌شـود. این موجـودات هسـتند که محافظ دفینه هسـتند. و خـود را به صـورت مـاری کـاملا مادی در می‌آورند. بعضا بر بـالای سرشـان در حـالتی که به شکل مار در می‌آیند تاج دارند.

نکته3:ـ بزرگانی در ازمنه پیشین بعضی دفینه‌های بـزرگ را طلسم کرده‌اند. یکی از طلسم‌ها طلسم مـار است که این موجـــودات از دفینه نگهبـــانی می‌کنند و محافظ آن می‌باشند.

این موجودات قدرت سـحر و هیپونتـیزم و تصـرف نـیز تا حدودی دارند. و به مسـخر کننـده خـویش در این زمینه‌ها کمک می‌نمایند.

در باب جنیان عقرب گونه اطلاعی ندارم اما در اسـاطیر میان رودان و یونـان از موجـودات عقـرب شـکل و غـول پیکر با صورت انسـانی یـاد شـده است. نمی‌دانم آیا نظر رسول الله (ص) این موجودات بوده یا جنیانی هم وجــود دارند که خـود را به شـکل عقـرب در می‌آورند همانگونه که عده‌ای خود را به صورت مار در می‌آورند!

اما در بـاب جنیـان حشـره شـکل که بسـیار نایابند. این موجودات هر چند زیاد دیده نشـده‌اند اما با اینحـال آن‌چه دیده شده اینگونه است: زنبور یا مگسی به طـول هفتـاد سـانتی مـتر را تصـور کنید که سـری به شـکل انسـان با محاسن دارد و مانند حشـــرات با بـــال زدن حـــرکت

می‌نماید. این گـــروه از جنیـــان اینگونه‌اند. البته ممکن است گوناگونی‌های شکلی متفاوتی داشته باشند.

اما آن دسـته از موجـودات آتشی که ما با عنـوان جنیـان می‌شناسیم همانگونه که پیشتر گفته‌ایم. 53 نژاد دارند.

نکته: دیوها که موجودات بادی هسـتند 72 نـژاد و پریـان که موجودات آبی هسـتند 28 نـژاد دارند. و همانگونه که پیشـتر گفته ایم جـالب این است که سـوره جن هفتـاد دومین سـوره قـرآن است. و بیست و هشت آیه دارد و نام آن یعنی جن نیز به حساب جمل کبیر 53 است.

از این 53 نژاد جنیـان، 35 نـژاد بُعد اثیریشـان در زمین مادی ما قرار دارد و 18 نژاد در غیر زمین ما قرار دارد. یا در کرات عالم اثیری هستند یا در کواکـبی مانند زهـره و قمر و غیره.

این 53 نژاد مجموعاً به 787 خاندان تقسیم می‌شوند.

خانـــدان‌های زیر مجموعه نژادها مانند ما انســـان‌ها بر حسب جغرافیای محل زنـدگی و اجـداد مشـترک تقسـیم بندی شده است. خاندان‌های یک نژاد نیز بر اساس نیـای مشترک و بزرگشان تقسیم بنـدی می‌شـوند و بر اسـاس همین اجـداد یک خانـدان بـاز به طوایف و فامیل‌هـای کوچک‌تر تقسیم می‌شود.

بنـابراین بین جنیـان نـیز فرهنگ قـبیله‌ای خانـدانی عشیره‌ای حاکم است که تا حدی به فرهنگ مردمان نیمه غربی کشور شبیه است.

نکته 2: فقیر میان بزرگان و اساتید فن حتی یک نفر را نیز ندیـده‌ام که اسـامی تمـام نژادها و خانـدان‌ها را ثبت

نموده باشد. این مشکل عدم مکتوب ننمـودن دردی است که کمی بالاتر بدان اشاره نمودیم.

جنیـان در میـان خـود پـیرو ادیـان مختلفی می‌باشـند. با اطمینان و یقین به شـما خواننـدگان می‌گـویم که ما هم جن مسلمان و هم مسیحی و هم یهودی داریم.

جنیـان مسـلمان نـیز بـرخلاف آن‌چه که به غلط میـان ما شـیعیان معـروف است هم شـیعه دارند و هم اهل سـنت دارند.

از آقایـان حسن زاده آملی و هم‌چـنین علامه طباطبـایی نقل است که آیت الله ســـــــید علی قاضی گفته‌اند که شخصی از جنیان شیعه پرسیده است و آنــان گفته‌اند که در بین ما جن سُنی وجود نـدارد! زیـرا ما واقعه غـدیر را درک نموده ایم!

بعضی آقایـان این شـخص را که از جنیـان پرسـیده خـود آیت الله سید علی قاضی می‌دانند.

نمی دانم چه بگـویم مگر جنیــان مسـلمان شـده تنها به جنیـان صـدر اسـلام ختم می‌شـود و پس از صـدر اسـلام گویی هیچ گروهی از جنیان مسلمان نشده‌اند ؟!

پیشــتر در دروس گفته شد جنیــان اصـیل و اولیه شـیعه خانـدان‌های زعیـون، زعفریـون، مالـک، جرجیـون، خـدام مســـکنیه ملکه قیطـــون، ســـقلابی‌ها و ســـادات جن می‌باشند.

بعضی از این خاندان‌های جنیان نظیر زعیون و زعفریون و مالک توسط حضرت رسـول اکـرم صـلوات الله علیه و حضرت امیرالمومنین علی (ع) مسـلمان شـدند. و بعضی

دیگر جزو جنیان تحت امر سلمان فارسی و مغان ایرانی گروه سلمان می‌بودند.

بـــرای مثـــال ملکه قیطـــون مـــادر وی ملکه قنطونه زن سلیمان نبی حشـمت الله بـوده و خـود ملکه قیطـون 17 سال زن سلمان فارسی بوده و زن بسـیاری از پـیران و قطارکشان دوده سلمانی خاکساریه نیز بوده و 42 سال پیش از دنیا رفته است.

یا سقلابی‌ها جنیان غـواص زمـان سـلیمان نـبی حشـمت الله بوده‌اند و شـــبیه به سگ آبی هســـتند و لباسشـــان چسبیده به بدنشان است و مانند لبـاس غواصی و پوست سگ آبی می‌باشد. و سرشـــان نـــیز مانند سگ آبی است منتهی انـدکی با سگ آبی تفـاوت دارند و تا حـدی شـبیه کارتون می‌باشند.

این دســته از جنیــان (ســقلابی و خــدام مســکنیه) بنا به دلایلی نـــامعلوم بـــرای فقـــیر اســـلام را نمی‌پذیرفتند و اعمال و گناهانی انجـام داده بودند که اللّه تبـارک تعـالی تصمیم بر عذابشان داشت سـلمان فارسی امـام حسـین (ع) را که آن زمان کـودک بـود به شـفیع نـزد الله تبـارک تعالی آورد. الله تبارک تعالی به حُرمت حضرت اباعبدالله (ع) از عذاب این فرومایگان خـودداری نمـود و در عـوض اینان مسلمان و شیعه شدند.

نکته 3:ـ امیـدوارم خواننـده گـرامی اکنـون به بخشی از روایت مغان مرتبط با سـلیمان نـبی حشـمت الله بیشـتر دقت نماید. پیشـــــتر در دروس گفته شد که ســـــلمان فارسی با عمــری حــداقل سیصد ســاله بلکه بیشــتر یک شخص نبوده بلکه نماینده یک جریان پویا از مغان ایــرانی

بوده که وارث امانات و اسرار سلیمان نبی حشمت الله بوده‌اند. و انبیای بنی اسراییل علی رغم مقام بزرگ معنویشان پس از سلیمان نبی حشمت الله وارث این اسرار و امانات نبوده‌اند.

ان شاالله در دروس پیوند فتوت و خاکساری با آیین مهری بخش‌های بیشتری از این پازل بزرگ را نشان خواهم داد و این‌که چرا سلیمان نبی به ایران می‌آمده است.

پیشتر در دروس گفته شد که قطارکش خاکساران رهبر خاندان‌های اصیل جنیان شیعه یعنی زعیون و زعفریون و مالک و جرجیون و خدام مسکنیه ملکه قیطون و سقلابی‌ها و سادات جن می‌باشد.

اما موجودات اصیل شیعه در صدر اسلام به این خاندان‌ها محدود نمی‌شود.

در دروس عاشورا در وادی این موجودات گفته شد که خاندان پریان آتیما که ساکن طائف بودند و شاید تنها خاندان پریان مسلمان و شیعه باشند نیز وجود دارند و اینان پس از این‌که در عاشورا با اطمار جنی (اسمار جنی) و خاندان‌های تحت امرش جنگیدند؛ اطمار جنی را تعقیب نمودند و در منطقه‌ای در دریای نیلگون آبسگون در استان گیلان ساکن شدند و در تمام طول این 1400 سال با هیچ کدام از علمای شیعه یا پیران طریقه خاکسار و پیران سایر طریقه‌ها ارتباط نداشته و ندارند و مستقل هستند.

اما جنیان و پریان مسلمان و شیعه به همین چند خاندان نام برده شده خلاصه نمی‌شود. خاندان‌های نامبرده شده

از جنیان اصیل صدر اسلام هستند که مسلمان و شیعه شده‌اند.

علتی هم که شیعه شده‌اند تنها به ماجرای غدیر مرتبط نیست زیرا پیش از غدیر خُم نیز اینان جایگاه معنوی و عظمت مقام حضرت امیرالمومنین علی (ع) را درک نموده بودند و پیش از غدیر خُم در جرگه ارادتمندان حضرتش بودند.

اما پس از گذشت دوران صدر اسلام به مرور توسط بعضی بزرگان جنیان دیگری نیز وارد جرگه مسلمین و شیعیان شدند.

برای مثال در منطقه جبل عامل نیز خاندان جنیان شیعی را داریم که سال‌هاست با علمای جبل عامل در ارتباطند و این جنیان در قرون بعدی احتمالاً توسط بعضی علمای شیعی جبل عامل به جرگه مسلمانان پیوستند.

در کشورهای ایران و عراق و پاکستان نیز فامیل‌ها و طایفه‌ها و حتی خاندان‌هایی از جنیان توسط بعضی امام زاده‌ها یا بعضی علمای شیعی و یا بعضی اساتید در این وادی یا پیران طریقت به جرگه مسلمانان و شیعیان پیوسته‌اند.

در نقطه مقابل نیز پیران طریقت‌های صوفیه اهل سنت نیز در طول تاریخ بعضی خاندان‌ها و طوایف جنیان را مسلمان نموده‌اند و به مذهب خویش یعنی اهل سنت شافعی و یا حنفی و... در آورده‌اند.

از جمله این جنیـان که فقـیر بررسی نمـوده‌ام می‌تـوان جنیان دشت ترکمن صـحرا را که متعلق به یکی از پـیران طریقت یسوی و نقشبندی آن مناطق هستند نام بـرد که به مانند ترکمن‌ها چشمانشــان گوشه دارد و قدشــان در حدود یک متر و بیست سانتی متر است و جنگجو و مبارز نــیز هســتند و چــون پــیر مربوطه اهل ســنت و حنفی می‌باشد این جنیان نیز اهل سنت و حنفی هستند.

از جمله این جنیان می‌توان جنیان خضری دشت بیاض در خراسان و انار دره افغانسـتان را نـام بـرد که اینـان نـیز اهل سـنت و حنفی می‌باشـند و تحت امر یکی از پـیران نقشبندی در شهر هرات می‌باشند.

از جمله این جنیــان می‌تــوان به جنیــان طــریقت قادریه کسـنزانی اشـاره کـرد که اهل سـنت و شـافعی مـذهب می‌باشند و از زمان شاه عبدالکریم کسنزان تحت تسـلط طریقه قادریه کسنزانی در آمده‌اند و مسلمان شده‌اند.

هم‌چــنین یکی از پــیران طــریقت نقشــبندیه نــیز که در روســتایی از توابع ســقز زنــدگی می‌نمایند فــامیلی از جنیان تحت خـدمتش می‌باشـند که اهل سـنت و شـافعی هستند و توسط پدر بزرگ ایشان مسلمان شده‌اند.

عزیـــزان همانگونه که ملاحظه می‌نمایید ما هم جنیـــان شیعه داریم و هم اهل سنت.

آن جنیانی که در صدر اسلام مسلمان شدند همگی شیعه می‌باشند اما جنیان مسلمان تنها به همان خاندان‌ها ختم نمی‌شــود و در طــول تــاریخ جنیــان بســیاری مســلمان شده‌اند گروهی شیعه و گروهی اهل سـنت متاسـفانه ما یک نقل اشتباه را سال‌هاست در کتاب‌هایی که در حیطه

جن چـــاپ شـــده‌اند و ســـایت‌ها و محیط مجـــاز بـــازگو می‌نماییم که آیت الله قاضی گفتند جنیان سُنی ندارند!

و متاسفانه هیچ کدام از آقایانی که از وجود جنیـــان اهل سنت اطلاع دارند نیز تلاشی بـرای رفع این نقل اشـتباه نمی‌نمایند.

حداقل بعضی اساتیدی که فقیر شاگردشان بوده‌ام نظیر شـــیخ علاالـــدین که اســـتاد علامه حسن زاده هســـتند از مـــاجرای جنیـــان اهل ســـنت و طریقه‌هـــای صـــوفیه اهل سـنت اطلاع کامل دارند. بعید می‌دانم که علامه بزرگـوار حسن حسن زاده آملی هم از این مسئله بی‌اطلاع باشند اما این‌که چرا تصحیح اشتباه نمی‌نمایند خود امری عجیب است.

چنانچه سخن جنـاب قاضی را آیت الله جـوادی آملی نـیز از علامه طباطبـــــایی نقل نموده‌اند اما خـــــود آیت الله جوادی آملی در جـایی دیگر گفته‌اند که جنیـان هم شـیعه دارند و هم سُنی یعنی ایشـان غـیر مسـتقیم گفته‌اند که آن سخن اشتباه است.

علی‌ای حـال فقـیر کـاری نـدارم که بزرگـان چه گفته‌اند آن‌چه تاکنون یـافته‌ام را نقل نمـودم. هر عزیـزی هم که توانایی دیدن این فرومایگان را دارد و هنوز مدعی است که جنیان اهل سـنت وجـود ندارند لطفـاً به فقـیر ایمیل بدهد تا آدرس بدهم تا به استان کردستان بـرود و جنیـان اهل سنت را از نزدیک ببیند.

در باب آن‌چه گفته شد چند نکته اضافه می‌نمایم.

نکته 1:ـ عقاید مـادام هلنا بلاواتسـکی همگی درست و مورد تایید فقیر نیست بسـیاری از عقاید وی با عقاید ما در تضاد است اما اگر وی را ستایش نمـودم بـدین خـاطر بـوده که در راه خـویش صـاحب اندیشه نوآورانه بـوده و امـروزه ما تـأثیر اندیشه‌هایش را در انجمن‌هـای مخفی وهالیوود مشـاهده می‌نمـاییم در واقع وی با اندیشه‌های خـویش نـوعی تغیـیر و تحـول در حیطه علـوم خفیه در انجمن‌های مخفی غربی بوجود آورد.

نکته 2:ـ در باره سخن آیت الله قاضی باید این را بگـویم که ممکن است شخصی از جنی شیعه پرسیده باشد و آن جن اینگونه گفته باشد که ما جن اهل سـنت نـداریم. و آیت الله قاضی هم این سـخن را چـون به گفته شـخص مربوطه اطمینان داشـته نقل نمـوده است. از این منظر اشکالی بر آیت الله قاضی وارد نیست. زیرا ایشان ناقل آن سخن بوده است.

مشکل نتیجه‌ای است که ما بدون تحقیق از سخن ایشـان می‌گیریم و آن را به عنوان امری مسـلم در جامعه پخش می‌نمـاییم و آنـانی که می‌دانند نـیز تلاشی بـرای تغیـیر نمی‌نمایند. دشـمنان نـیز بـرای چـنین اشـتباهاتی ما را مسخره می‌نمایند.

نکته 3:ـ جنیان مسلمان کشـورهای شـمال آفریقا نظـیر مصر، مراکش، لیبی، الجزایر عمدتاً اهل سـنت و مـالکی مذهب می‌باشند و بیشتر متعلق به پـیران طریقه قادریه و شاذلیه در آن کشورها می‌باشند.

نکته 1 از نکته 3:ـ صـوفیه اهل سـنت محب اهل بیت هستند و از جریـان صـوفیان اهل سـنت می‌تـوان با نـام

تسنن دوازده امامی یاد نمود. یعنی تسننی که در فروع پیرو یکی از مذاهب اربعه اهل سنت هستند و خلافت خلفا را نیز قبول دارند اما از امامان اثنی عشر شیعه نیز یاد می‌کنند. یعنی در اعتقاد به نوعی ولایت دارند اما برائت ندارند. (البته ماجرا پیچیده‌تر از آن است که در این مختصر بگنجد. زیرا شئون ولایت در نظر ما شیعیان با آنان متفاوت است)

بنابراین جنیان تحت تسلط طریقه‌های صوفیه اهل سنت نیز محب اهل بیت می‌باشند.

نکته 4:ـ شاید عده‌ای تعجب نمایند اما به طور محدود جنیان اهل سنت سلفی نیز وجود دارند از جمله اینان می‌توان به جنیان تحت تسلط یکی از علمای سلفی جماعت فاروقیه در کراچی پاکستان اشاره نمود.

نکته 1 از نکته 4:ـ بدرستی مشخص نیست که چگونه ما جنیان سلفی ولو به صورت محدود داریم اما این را می‌دانم که بعضی از صوفیان چشتی و نقشبندی در پاکستان بعضاً عقاید سلفی داشته‌اند شاید وجود جنیان سلفی به صوفیان اهل سنت پاکستان باز گردد ؟!

نکته 5:ـ جنیان زرتشتی دیده نشده اما محتمل است که وجود داشته باشند. اما ما پریان زرتشتی داریم. چنانچه پریان هندو و پیرو آیین مهری نیز داریم.

نکته 6:ـ خاندان سقلابی‌ها که جنیان غواص هستند محبان امیرالمومنین (ع) را که ممکن است در رودخانه‌های عالم اثیری (عوالم جنیان) در حال غرق شدن باشند را نجات می‌دهند.

اما حال پاسخ به سوال یکی از خوانندگان کدام دسته از جنیان قوی‌ترین هستند اگر به طور دقیق و جزئی یک دسته بندی در بین جنیان انجام دهیم کدام دسته قوی‌ترین می‌باشد «مارد، عفریت و...» کدام طایفه یا فامیل بیشترین قدرت را دارا می‌باشند ؟

در پاسخ این برادر عزیز و سایر خوانندگان باید بگویم که کسی نیست (امام معصوم را از این قاعده مستثنی نمایید) که بتواند مدعی شود تمام طوایف و خاندان‌های این موجودات را می‌شناسد و همه را بررسی نموده تا بتواند پاسخ دقیق بگوید که کدام یک از طوایف و خاندان‌ها قوی‌تر هستند.

هر کسی که پاسخ این سوال را با قاطعیت داد و یا مدعی شد که تمام طوایف جنیان را دیده یا می‌شناسد احتمالاً جزو شیادان و دروغ گویان مجازی است. تا به امروز در بین اساتید کسی را ندیده‌ام که چنین ادعایی داشته باشد البته در محیط مجاز بین شیادین چرا دیده ام.

برای مثال فقیر به جنیان مارد و بنی قماقم و ... و امثالهم که در کتب از آن‌ها یاد شده بر نخورده ام. چگونه می‌توانم ارزیابی داشته باشم که مارد و بنی قماقم و غیره قدرتشان چقدر است ؟!

عفاریت بر خلاف آن‌چه که میان مردم رایج است یهودی هستند و زبانشان عبری است و قدی در حدود یک متر دارند و بسیار قدرتمندند و علوم غربیه نیز خوب می‌دانند و با جهودان در امور منفی و طلسمات و ... همکاری می‌نمایند.

در داستان سلیمان نبی حشمت الله در سوره مبارکه نمل در قرآن مجید و عزیز به قدرت یکی از این عفریتان اشاره شد که می‌توانست تخت بلقیس را در فاصله بلند شدن سلیمان (ع) به نزد حضرت بیاورد.

اما باید توجه داشت که احتمالاً عفریت مربوطه یک عفریت خاص بوده چنانچه آصف بن برخیا انسانی خاص بوده وگرنه عموم عفاریت هر چند که عالم و قدرتمندند اما فاقد چنین قدرتی که در قرآن مجید بدان اشاره شده می‌باشند.

نکته: در نزد عموم عفاریت شیاطین جنی هستند که اشتباه است.

بنابراین پاسخ دقیق سوال قوی‌ترین طوایف جنیان کدام است بدرستی مشخص نیست.

احتمالاً 18 نژادی که بُعد اثیریشان در زمین مادی ما نیست قوی‌تر از 35 نژاد جنیان زمینی هستند.

اما با توجه به شناخت چند ساله‌ای که فقیر در علوم غریبه ایران دارم. می‌توانم بگویم قوی‌ترین جنیان ساکن ایران را آن‌گونه که فقیر یافته‌ام (دقت نمایید آن‌گونه که فقیر تا کنون بدان رسیده‌ام ممکن است قوی‌تر نیز وجود داشته باشند) گروهی محدود در حد یک فامیل کوچک از جنیان نیمه مرئی در خاک استان کرمانشاهان هستند که متعلق به پیروان آیین یارسان هستند رهبر این جنیان جنی با بیش از هفتصد سال سن با چشمانی سبز است که فرزند یکی از هفت تنان یا هفتوانه اهل حق است. (به درستی نمیدانم که فرزند

کیست) و دوران تولـدش به دوران سـلطان اسـحق بـاز می‌گردد.

این موجود بسیار مورد احترام سـران آیین یـاری است و در بسیاری از معادلات پشت پرده آیین یاری نقش مهم و تعیین کننده دارد. (توضیح بیشتر در این باره جـایز نیست و به سوالات در این باره پاسخ نخواهم داد)

این موجودات از نظر توانایی‌هـای متـافیظیکی و قـدرت روحی جـــزو قـــوی‌ترین جنیـــانی هســـتند که مشـــاهده شده‌اند.

نکته: هر چند این موجودات قدرتمندند اما تعدادشـــان کم است.

اما این برادرمان سوال دیگـری نـیز در ادامه پرسـیدند و آن این‌که کلید پنهـــــانی‌ای که در وادی احضـــــارات و تســـخیرات مهم است چیست ? و در ادامه خـــود ایشـــان گفتند علاوه بر استعداد درونی و تلاش هدفمند چه عامل مهم و پنهـانی وجـود دارد تا شـخص بتواند در این وادی موفق شود ?!

در پاسخ ایشـــان باید بگـــویم که پاسخ این ســـوال را شخصی می‌تواند به طور کامل بدهد (بنده نمی‌توانم) که خود مسخر کننده و احضار کننده بزرگی باشد و علاوه بر تبحر خاص در این وادی استاد نیز باشد یعـنی شـاگردانی نیز در وادی احضار و تسخیرات تـربیت نمـوده باشد تا به مرور زمان با تربیت سالکین مستعد و بررسی مشـکلاتی که در راه تــربیت شــاگردان بوجــود می‌آید. بتواند به یک معیار کلی تجربی و باطنی دست یابد که عامل مـوفقیت شاگردان چه می‌تواند باشد.

فرض نمایید شخصی خـود مسـخر کننـده بـزرگی است و علت این امر استعداد باطنی‌اش بـوده است. این شـخص تا تــربیت شــاگرد ننماید نمی‌تواند پی بــبرد دیگــران حد استعدادیشان چگونه است زیرا ممکن است فکر نماید که دیگـران نـیز باید به مانند خـود وی به راحـتی در تسـخیر موفق شـــــوند. اما در واقعیت می‌بیند اینگونه نیست و حـــتی افـــراد مســـتعدی که فکر می‌نماید به مانند خـــود مراحل را با مشــکل کمی طی می‌کنند دچــار مشــکلاتی می‌شوند.

بنــابراین تشــخیص عوامل پنهــانی در مــوفقیت در این وادی نیــاز به اســتادی دارد که تــربیت شــاگردان متعــدد حداقل صد شاگرد یا بیشتر کرده باشد.

و فقیر ندیده‌ام و نشنیده‌ام کسی که در وادی تسـخیرات این تعداد شاگرد تربیت نمـوده باشد تا اظهـار نظر نماید و نظراتش بدلیل تجربیاتش قابل توجه باشد.

اکثر اساتید این وادی بخاطر این‌که وادی مسخرات وادی قدرت است تعـداد شـاگردان عملیشـان که واقعا با آنـان کــار کــرده باشــند در بهــترین حــالت از ده نفر تجــاوز نمی‌نماید.

طـبیعی است که چـنین اسـاتیدی حـتی اگر خـود مسـخر کننده بزرگی باشند صفت اسـتادی خیلی شایسـته شـان نیست زیــرا هر چقــدر که آگــاه باشی تا شــاگرد تــربیت ننمایی استاد نمی‌شوی. صفت اسـتادی و اسـتاد کـاملی در گرو تربیت شـاگرد است تا بتـوانی خم و چم امـور را که در هنگــام سـلوک خـود بـدان نرسـیدی را در هنگــام تربیت بدست بیاوری.

همه این موارد یاد شده را شما خواننـده گـرامی در کنـار این نکته بگذارید که بسـیاری از همین اسـاتید که مختصر شـاگردانی تـربیت می‌نمایند زایچه شـاگردان خـویش را اسـتخراج نمی‌نمایند. فقـیر ندیـدم از میـان آقایـان که چنـدان تـوجهی به اسـتخراج زایچه شـاگردان و بررسی استعدادشان و مشکلاتشان با توجه به زایچه شان داشته باشند.

اما آن‌چه می‌تـوانم در پاسخ این خواننـده گـرامی در حد دانش نـاقص خـویش بگـویم این است که شـاید یکی از عوامل مـوفقیت در وادی تسـخیرات این باشد: در قلیلی از افـراد نـوری وجـود دارد که این موجـودات از آن نـور می‌ترسند و حساب می‌برند. بسیار نادر است که شخصی صـاحب چـنین نـوری باشد. مشـخص نیست که منشأ این نور چیست و چرا بعضی افراد صاحب چنین نوری هستند ؟!

اما این نور در هر که باشد چنین فردی اگر سایر شرایط برای تسـخیرات (جسم سـالم، همت و اراده کـافی و ...) را داشته باشد می‌تواند در وادی تسخیر موفق شود.

چون سخن از این نور گفتم یاد خـوره کیـانی در فلسـفه حکما و مغـان ایـران باسـتان افتـادم که بد نیست بـدان اشاره نمایم. در اساطیر ایـرانی جم از انسـان‌های اولیه دارای سه خوره یا فره بود.

خوره ارتباط با آسمان و غیب

خوره پادشاهی

خوره جنگاوری و پهلوانی

این سه خـوره پس از مـرگ وی سـال‌ها منتظر ماندند تا شخصی شایسته متولد شود.

خوره ارتباط با آسمان به زرتشت رسید.

خوره شاهی به شاه فریدون پسر آپتین رسید.

خـوره پهلـوانی و جنگـاوری به سـام گرشاسپ گیسـور مجعد موی رسید.

بر اساس اساطیر ایرانی هر سه این بزرگـان در مبـارزه با دیـــوان و ددان توانمند بودند هم زرتشت با دیـــوان مبارزه نمود و هم فریدون و هم سام گرشاسپ

بنـابراین بر اسـاس اسـاطیر ایـرانی این سه خـوره اوج قــدرت مبــارزه با این فرومایگــان است که ممکن است خداوند به کسی عطا نماید.

جالب این‌جاست که به نظر فقـیر همین سه خـوره را به نوعی ما در بنی اسرائیل مشاهده می‌نماییم.

خوره نبوت و ارتباط با آسمان را در موسی کلیم الله

خوره شاهی و مبارزه با این موجـودات را در داود خلیفه الله و سلیمان نبی حشمت الله

خــوره جنگــاوری و پهلــوانی را در سامســون پهلــوان افســانه‌ای یهــود ملاحظه می‌نمــاییم که همانگونه که از سـام گرشاسپ با صـفت گیسـور یـاد شـده راز قـدرت سامسون نیز در موهایش بوده است.

بشارتی برای آخرالزمان

در دوره آخرالزمـــان این سه خـــوره بـــار دیگر بر خواهند گشت و وارثین درفش کاویانی خواهند بود و این درفش را از خاک آذربایجان بیرون خواهند کشید.

بر اساس اساطیر و داستان‌ها و راویت حکیم ابوالقاسم فردوسی درفش دارای سه رنگ اصـــــلی بنفش و زرد و قرمز بوده است که به وی آویزان هستند.

رنگ بنفش صاحب خوره ارتباط با آسمان است.

رنگ زرد صاحب خوره شاهی

رنگ قرمز صاحب خوره جنگاوری

صاحبان این سه خوره وارثـان درفش کاویـان هسـتند که در خاک آذربایجان مدفون است.

از این مسئله بگذریم چون از ترس این موجـودات سـخن گفته شد بد نیست که بگویم این موجودات از خاطره‌های بد دوران گذشته می‌ترسند. در این باره باید بســیار دقت کـــــرد و نباید آن را تعمیم کلی به همه این فرومایگـــــان بدهیم زیرا اشتباه است.

برای مثال گروهی از جنیان از سـنجاق قفلی می‌ترسـند علت این امر خاطره‌ای است که سنجاق قفلی در زندگی بعضی از جنیـان گذاشـته است. زیـرا جنگـیران بعضـاً با کمک ســنجاق قفلی جن می‌گیرند. دعــای خاصی وجــود دارد که آن را بر روی ســنجاق می‌خوانند و اگر جــنی از اطراف آن رد شود در سنجاق گیر می‌افتد. و ســنجاق در گوشش فرو می‌رود.

گاه نیز جن گیران خود این سنجاق را در گـوش جـنی که با آن روبرو شده‌اند فرو می‌نمایند.

وجود چنین خاطره بدی برای بعضی از جنیان باعث شده که آنان از سـنجاق قفلی بترسـند اما نمی‌تـوان آن را به همه این موجـــودات تعمیم داد بســـیاری از جنیـــان هیچ ترسی از سنجاق قفلی ندارند.

در داستان هنرپیشه جن گـیر و یهـودی الاصل آمریکـایی گفته شد که وی از ایران ذوالفقار می‌خریده تا به گـردن افـــراد بینـــدازد زیـــرا از نظر وی جنیـــان از ذوالفقـــار می‌ترسند. علت ترس چیست ؟

مبارزاتی که حضرت امیر المومنین (ع) با این موجــودات نمودند خاطره‌ای را از شکل دو دم شمشیر ذوالفقـار در گروهی از این فرومایگان به جای گذاشته که گــروهی از اینان از آن شکل می‌ترسند.

نکته: باید توجه داشت که بعضـــاً در بعضی مـــوارد این فرومایگان از ذوالفقار و یا سنجاق قفلی می‌ترسـند اما در بســیاری مــوارد نــیز بــرای بعضی از آنــان ترسی از ذوالفقار و یا سنجاق قفلی وجود ندارد.

اما موارد دیگری در باب جنیان:

اخیراً فقیر دیده‌ام که بعضی افراد گفته‌اند که جنیــان بر خواطر آگاهی ندارند.

بعضی طوایف و نژادهای جنیـان بر خـواطر ذهـنی شـاید آگاهی نداشته باشــند اما بســیاری از طوایف و نژادها از خواطر ذهنی آگاهی دارند و اگر در اطرافتان حضور پیدا نمایند افکار ذهنیتان را می‌شنوند. این‌که شـما بتوانید به

شکلی فکر نمایید که این فرومایگان در نیابند خود هنری است که نیاز به سال‌ها تمرین دارد.

شاید این جمله را شنیده باشید دیـوار مـوش داره مـوش هم گوش داره!

گروهی از این فرومایگان هستند که شکل مـوش دارند و قدشان در حدود یک متر می‌باشد منتهی سرشان تا حدی شباهت به موش‌های کـارتونی نظـیر میکی مـاوس است یعـنی سرشـان بزرگ‌تر از یک مـوش است. به عبـارتی دیگر اگر یک مـوش را عمـودی و قـائم کـنیم و آن را به اندازه یک موجود یک مـتری بـزرگ کـنیم سـرش تا حـدی کوچک خواهد بود. اما سر این جنیان موش شکل، بـزرگ است مثل میکی ماوس و گوش‌های‌شان نیز بزرگ است.

البته باید توجه داشت اینـان شـکل کـارتونی ندارند و به مانند موش‌ها مو دارند و البته دم هم دارند. اینـــان را برای خبر دزدی مسخر می‌کنند. فقـیر اطلاعی نـدارم که نام خاندانشان چیست و چگونه مسخرشان می‌نمایند.

اما این گروه از جنیان را اساتید برای خـبرگرفتن مسـخر می‌کنند. فرض نمایید که یک علوم غریبه کار در خانه‌اش یا اتاقی از اتاق‌های منزلش مندیل کشیده و موجـودی را یـــارای رد شـــدن از منـــدیل نیست این فرومایگـــان با چسـباندن گـوش خـود به دیـوار بـیرونی خانه اصـوات را می‌شـنوند. حـتی گوششـان به قـدری قـوی است که در شب که معمـولاً سـکوت حکم فرما است صـدای افکـار ذهنی را نیز می‌توانند با چسباندن گوششان دریابند.

تنـــوع این فرومایگـــان به قـــدری است که همانگونه که گفته شد کسی نمی‌تواند ادعا نماید تمامشـان را دیـده و می‌شناسد.

بعضی‌های‌شان دزدند حـتی از صـاحب خـویش می‌دزدند. بعضی خاندان‌های‌شان جنگجو و مبارز و بعضی‌های‌شـان ترسو هســتند. بعضی‌های‌شــان ســاحر بعضی‌های‌شــان صنعتگر بعضی‌های‌شان هوایی و در هـوا حـرکت می‌کنند و شکلشـــان شـــبیه میمون‌ها می‌باشد و در خانه‌ها اگر حضــور پیــدا کنند معمــولاً به لوســتر خانه یا بــارفیکس آویزان می‌شوند و تاب می‌خورند.

قد جنیان بین چهل سانتی متر تا دو متر متغـیر است اما بیشترشان بین نود تا صد و چهل سانتی متر می‌باشند.

نکته: دیوها قدشان بین صد و هشـتاد سـانتی مـتر تا سه متر می‌باشد.

جنیـان ظـاهراً زبـان خـاص خودشـان را دارند که عجیب است و دیده شده بعضی افراد به زبان خاص و عجیـبی با آنان صحبت می‌کنند اما در اکثر موارد به زبان جغرافیـای محلی که در آن زنـدگی می‌نمایند تکلم می‌نمایند. جنیـان مناطق آذربایجان با زبان تُرکی آذربایجانی جنیان مناطق کُرد نشین به زبان کُردی جنیان منطقه لُرسـتان به زبـان لُری و جنیان منـاطق عـرب زبـان به زبـان عـربی جنیـان گیلانی به گویش گیلکی جنیان مازندرانی به زبان مـازنی و....

این فرومایگان علی الخصوص کافرانشان فحاش هستند و به طور کلی در جغرافیایی که مردمـانش در محـاورات

از فحش و الفـاظ رکیک زیـاد اسـتفاده می‌نمایند. بدانید که این فرومایگان در آن جغرافیا زیادند.

نکته: در بعضی منـاطق کشـور بعضـاً مردمـان عامه در محاورات از فحش به عنوان شوخی استفاده می‌نمایند و فحش دادن جـزوی از ادبیـات عامیانه این مردمـان نه افراد با شخصیتشـان محسـوب می‌شـود. در این منـاطق جغرافیایی شیاطین از این فرومایگان زیادند.

بر خلاف آن‌چه که در میان عامه مطرح است دیوها اکثراً سُم دارند و جنیان اکثرشان فاقد سُم هسـتند و پا دارند. آن دسـته از جنیـان که سُـم دارند تعدادشـان به نسـبت سـایرین انـدک است و معمـولاً یکی از اجـداد چند نسل پیششان با دیوها رابطه جنسی داشته است و فرزندانش سُم دار شده‌اند.

یا این‌که این جنیان در اثر مسخ شدن در گذشته سُـم دار شده‌اند.

پایشـان شـکل ثـابتی نـدارد و تفـاوت در شـکلش بنا به نژادها و خاندان‌های‌شـان بسـیار است. بعضی‌ها پایشـان دو انگشـتی و بعضی سه انگشـتی و بعضی دیگر چهـار یا پنج انگشـــتی است. بعضی پایشـــان بر عکس است. بعضی‌ها پایشان شبیه پرندگان است و بعضـاً مانند اردک در بین انگشـتان پـرده وجـود دارد. بعضی سُـم دارند. بعضی‌ها در پایشان میخ دیده می‌شود.

نکته: از جناب بهارعلیشاه یـزدی از قطارکشـان دودمـان جلالیـان که دامـاد آیت الله العظمی سـید محمد کـاظم یزدی صاحب کتاب عـروه الـوثقی بودند نقل است که به

جانشـین خـویش مطهر علیشـاه گفتند که تو فرزنـدی را بزرگ خواهی نمود که میخ پای جنیان شیعه را می‌کشد!

اما دسـتان جنیـان نـیز بر اسـاس نژادهای‌شـان شـکلش متفـــاوت است. عمـــدتاً داری سه انگشت در جلو و یک انگشت شست در پایین می‌باشند و ناخن‌های‌شان بسیار تیز و قوی است و شکلش معمولاً مانند حیوانـات خمیـده است.

نکته1: بعضی جنیان کفش نیز می‌پوشند. کفش‌های‌شان بعضاً به کفش‌هـای مغـان ایـران باسـتان شـبیه است که نوک آن تیز است و به سمت داخل بر گشته است.

نکته 2:ـ بعضی از جنیـان نه تنها بر خـواطر آگاهند حـتی توانایی دیدن ترس و سرعت ضربان قلب ما انسـان‌ها را در سینه دارند.

نکته 3: سه رنگ درفش کاویانی:

قرمز کوکبش مریخ است.

زرد کـــوکبش علی الظـــاهر باید شـــمس باشد اما این‌جا کوکبش از نظر فقیر مطمئناً زحل است.

بنفش کـوکبش می‌تواند زحل باشد زیـرا چـاکرای هفتم زحل است و رنگش بنفش.

اما رنگ بنفش این‌جا مطمئناً با شمس در ارتباط است.

بنـــــــابراین بنفش شمسی است که رنگش با زحل در ارتبـــاط است و زرد زحلی است که رنگش با شـــمس در ارتباط است.

نکته 4:ـ نـوری که اشـاره شد در هر کسی که باشد این فرومایگـان از آن می‌ترسـند. ممکن است که پرتـویی از این سه خوره کیانی باشد. بنـابراین خـوره گـاه به شـکل کامل و گاه پرتویی از آن منتقل می‌شود.

البته این فعلاً بـرای خـود فقـیر در حد یک نظریه است و مسلم نیست.

اما یکی از نکـات جـالب در بـاره جنیـان این است که این فرومایگـان گـاه خـود را بـرای ضـربه زدن به کسی که چشمش باز است و جسمش تطـابق با عالمشـان را دارد متراکم می‌نمایند در این حالت متراکم شدن می‌توانند به جسم شـخص ضـربه بزنند. می‌توانند لبـاس یا وسـایل شخص را پاره نمایند. (البته پـاره کـردن لبـاس ربطی به باز بودن یا نبودن چشم شخص ندارد)

در این حـالت مـتراکم شـدن افـرادی که چشمشـان بـاز نیست اینـان را نمی‌بینند. اما آن کسی که چشـمش بـاز است اینان را مشاهده می‌نماید.

این‌جا نکته جـالبی وجـود دارد در حـالت مـتراکم شـدن جنیان اگر این اتفاق در زیر فوتون‌های نـور خورشـید در روز روشن انجـام شـود. اینـان بـرای همه افـراد قابل رویت خواهند بـود. یعـنی کسی که چشـمش بـاز نیست اینان را مشاهده می‌نماید.

بـدین خـاطر است که جنیـان در منـاطق کـویری و جغرافیایی که آفتاب زیـاد وجـود دارد دخمه‌ها و کـاروان سراهای قدیمی و چاه‌ها و آب انبارهای قـدیمی را بـرای زندگی انتخاب می‌نمایند. یعـنی دقیقـاً در جـایی زنـدگی می‌نمایند که نور خورشید وجود نداشته باشد.

در عـوض در منـاطق جنگلی بعضـاً با این مشـکل مواجه نیسـتند در منـاطق معتـدل و مرطـوب به مانند گیلان و مازندران که در بسیاری از ماه‌های سال هوا ابری است. کمتر با این مشکل روبرو هستند و البته در همان مناطق نـیز جاهـایی که در معـرض مسـتقیم تـابش نـور آفتـاب نباشد را ترجیح می‌دهند.

یکی از عللی که جنیان در انگلسـتان و اسـکاتلند و ایرلند زیادند همین مسئله ابری بودن هوا است و یکی از عللی که مهم‌تـرین مرکز فراماسـونری جهـانی نـیز در بریتانیا قرار دارد دقیقـاً همین مسـئله است. جغرافیـای مناسب برای اسکان جنیان.

این‌جا نکته جالب دیگری نیز وجود دارد و آن این است که ما شاهد هستیم که بعضی پیران صوفیه نیز به انگلستان رفتند و در این کشور ساکن شدند که به نظر فقـیر یکی از دلایلش همین مســـــئله است. از جمله این پـــــیران می‌تــوان به قطب ســابق سلســله صــوفیه ذهبیه دکــتر گنجویـــان «میربرنا» اشـــاره نمـــود که به گفته مرحـــوم محقق محمد خواجوی که خود از مشایخ این سلسله بوده جنــاب گنجویــان ســلیمان زمــان بودند. فــارغ از این‌که تعریف جناب خواجوی یک تعریف مریدانه است اما به هر حــال جنــاب گنجویــان دست توانمنــدی در وادی جنیــان داشتند.

نکته: جنـاب گنجویـان بر اسـاس بعضی اسـناد در دوران قبل از انقلاب به فراماسونری پیوسته بودند البته بعضی اعضای سلسله ذهبیه اعتقاد دارند که ایشـان مانند سـید جمال الدین اسد آبادی به فراماسونری پیوستند و سپس جدا شدند.

علی‌ای حال به نظر فقیر یکی از دلایل سکونت ایشان در لندن جغرافیای مناسب برای اسکان جنیان تحت امرشان بوده است.

یکی دیگر از مشایخ معاصر نیز جناب نادری (بحرعلیشاه ثانی) از دوده خاکسار که مدعی قطار کشی این دوده هستند (تا آن‌جایی که فقیر می‌دانم این دوده فعلا قطارکش ندارد) و در کسوت روحانیت نیز قرار دارند چند سالی است که بخاطر بعضی مسائل و مشکلات از ایران رفتند و در لندن ساکن شدند. خب سوال این‌جاست چرا انگلستان و لندن ؟!

مطمئناً مریدان هم نمی‌دانند چرا ؟

فکر کنم اکنون خواننده گرامی بداند دلیل این امر چیست ؟

عزیزان امیدوارم به مسائلی از این دست اکنون از زاویه دید دیگر نیز نگاه نمایید.

وقتی فقیر پیشترها مسائلی از این دست را با بعضی مریدان آقایان می‌گفتم همواره با مخالفت روبرو می‌شدم که درویشی چه ارتباطی به این مسائل دارد و پیر ما نفی چنین مسائلی را می‌نماید و فقیر نیز در دل خویش از جهل این مریدان بیچاره و از همه جا بیخبر تاسف می‌خوردم.

نکته: به نظر فقیر سکونت در محل تجمع دشمنان کار درستی نیست چه این امر توسط بعضی درویشان انجام شود و چه توسط بعضی روحانیون و علما.

نکته دیگر این‌که جنیان علاوه بر مرئی شدن در برابر نور آفتاب به طور کلی از نور خورشید خوششان نمی‌آید.

از مولانا زین الـــدین نقل دارم که ایشـــان می‌فرمودند شیخ بهایی چـراغی را سـاخته بودند که فوتون‌هـای نـور خورشید را روزها با قرار گرفتن در معرض نور خورشـید در خود ذخیره می‌نمـود. و از این چـراغ شب‌ها اسـتفاده می‌نمودند. و روشنایی این چراغ مـانع حضـور جنیـان در اطراف شیخ می‌شده است.

شاید کسی بپرسد که شـیخ بهـایی رحمت الله با آن علم و مقامات چه نیازی به چنین چراغی داشته‌اند ؟

در پاسخ باید بگـویم شـاید شـیخ بهـایی چـراغ را تنها به عنوان یک کار تحقیقی طراحی و ساخته باشند.

اگر هم به چــراغ مربوطه نیــاز داشــتند نقصی بر شــیخ نیست زیـرا تقابل با حجم عظیمی از این موجـودات کـار بسـیار مشـکلی است. (ان شـاالله بـزودی اشـاره‌ای به روش علما در باره جلوگیری از آسیب از این فرومایگـان سخن خواهیم گفت)

اگرم کسی بگوید چرا شیخ مندیل نمی‌بستند ؟ ابتـدا باید گفت شیخ رحمه الله بسیاری از دوران زندگی خـویش را در سفر سپری می‌نمودند. و نود درصد منادیل به راحـتی توسط حجم انبـــوهی از این موجـــودات قابل شکســـتن است. آن مندیلی که نمی‌شکند معمـولاً باید تمدید شـود. یا باید به صورت خاص بافته شود و بـاز هم چهل روز یک بار یا هر هفته تمدید شود. یا توسط چهار بزرگ در چهار گوشه یک محیط با اربعین نشســتن بســته شــود و اما و اگرهای بسیار

و علی‌ای حال مندیل خاص و قوی کشیدن زمان بر است و نمی‌توان ظـرف یک دقیقه منـدیلی کشـید که شکسـته نشود.

(به زودی خواهم گفت که علمای بزرگ ما نیز که به علم منــادل اشــراف کامل دارند از چه روشی بــرای ضــربه نخوردن از این موجودات استفاده می‌نمایند)

از جمله موارد دیگری که می‌توان بدان اشاره کـرد علاقه جنیان اعم از کافرین و مومنانشان به موسیقی است.

اینان به صدای سازهای موسیقی نظیر دف علاقه زیادی دارند و بسیار دیـده شـده که خـود دف می‌زنند و حـتی با موسیقی می‌رقصند.

نکته 1:ــ شـــاید یکی از دلایلی که زارها بـــرای بـــیرون کشـــیدن جنیـــان از بـــدن از دف و موســـیقی اســـتفاده می‌نمایند همین باشد یعـــنی ســـعی می‌کنند آنـــان را به تحرک وا دارند تا از بدن شخص خارج شوند.

نکته 2:ـــ آن دســـــته از جنیـــــانی که تحت امر بعضی طریقت‌های عرفانی نیز هسـتند علاوه بر دف تنبـور نـیز بعضاً می‌زنند و سماع نیز می‌روند.

نکته 3: بعضی فامیل‌های خاندان‌های جنیان اصیل شیعه اهل سماع و موسیقی نیستند.

نکته 4:ـ بعضی گروه‌های جنیـان به موسـیقی‌های محلی کشور که غنا دارد بسـیار واکنش نشـان می‌دهند و بعضا به رقص می‌پردازند. حتی بعضاً دیـده شـده که به تحریک رقصیدن آدمیان نیز می‌پرازند.

نکته 5:ـ در روایـات نـیز داریم که بعضی از شـیاطین به تحریک خلق الله به غنا می‌پردازند.

نکته‌ای درباره سرعت حرکت جنیان:

احتمـــالا ســـرعت جنیـــان بنا به نـــوع نژادها با یک‌دیگر متفـــاوت است. حـــتی جنیـــان یک خانـــدان نـــیز بعضـــاً سرعتشـــــان با یک‌دیگر متفـــــاوت است. اما بنا به یک بـرآوردی که فقـیر داشـتم حـداقل بعضی نژادهای‌شـان سرعتی نزدیک به 30 کیلومتر بر ثانیه دارند.

نکته‌ای دیگر درباره جنیان:

گـاه جنیـان از مـاده‌ای سـرخ رنگ به شـکل خـون بـرای ترساندن استفاده می‌نمایند.

فقـیر این مـاده را بررسی نمـوده‌ام خـون نیست نـوعی رنگ است که خشک می‌شـود. به راحـتی قابل شسـتن است. اگر با چنین صحنه‌ای روبرو شدید نترسید.

معمـولاً دعانویسـان و علـوم غریبه کـاران منفی وقـتی مراجعه کننـده‌ای به آن‌ها پـول می‌دهد تا فـردی را اذیت کنند اینان نیز به جنیان تحت امرشان دستور اذیت کـردن فرد را می‌دهند. چون معمولاً فردی که قـرار است اذیت شود چشمانش باز نیست و تطابق لازم با عـالم اینـان را نـدارد جنیـان از روش‌هـایی نظـیر خـونی کـردن در و دیوارها و جابه جا کردن لباس‌ها برای ترساندن اشـخاص استفاده می‌نمایند.

دیـده شـده که بعضی بـانوان خانه دار که گـاه صـبح‌ها در خانه تنهایند با چنین روش‌هایی بعضاً ترسانده شده‌اند.

جنیان و خاک

یکی از نکات جالب در بـاره جنیـان این است که اینـان به دنبـال خـاک خـویش می‌آیند. یعـنی اگر نقطه‌ای باشد که در آن‌جا به بُعد عالم جنیـان راه وجـود داشـته باشد شـما اگر خــاک آن نقطه را به جــایی دیگر منتقل کنید اینــان دنبال خاک خویش می‌آیند.

در علوم غریبه نسخه‌هایی بـرای امـور منفی وجـود دارد که خاک قـبر کـافر و غـیره را بردارید و فلان عملیـات را روی آن انجام دهید و من باب مثال جلـوی در خانه کسی که می‌خواهید برایش فلان مشکل پیش آید بریزید!

امروزه در تحقیقات علـوم متافیظیک غـربی ثـابت شـده که خاک بسـیاری از تـاثیرات را در خـود حفظ می‌نماید و اللّه تبارک تعالی در قرآن مجید و عزیز در سـوره مبارکه زلزال فرموده:

{إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا 1وَأَخْـرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا 2وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا 3يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا 4بِـأَنَّ رَبَّکَ أَوْحَى لَهَا 5=آن‌گـاه که زمین به لـرزش [شـدید] خـود لرزانیـده شـود (1)و زمین بارهـای سـنگین خـود را برون افکند (2)و انسان گوید [زمین] را چه شـده است (3)آن روز است که [زمین] خبرهای خـود را بـاز گوید (4) [همان گونه] که پروردگارت بدان وحی کرده است (5)}

آن روز است که زمین خبرهــای خــود را بازگوید! یعــنی خـــاک و زمین خبرها را در خـــود حفظ می‌نماید. چنانچه اعضا و جوارح ما نیز که از خاک خلق شـده‌اند در قیـامت بر علیه ما شهادت می‌دهند. بنابراین خاک خاصـیت حفظ خاطرات را دارد. ضمن این‌که خـاک زمین عنصـری است

که به نعمت وحی و خطـــاب اللّه تبـــارک تعـــالی متنعم می‌شود و این فـرق انسـان اشـرف موجـودات خـاکی بر جنیان و سایر موجودات دیگر است.

خــاک است که محــرم اســرار حق است و خــاک شناسی خــود یک تخصص است. و امــام علی بن ابی طــالب (ع) ابوتراب (پدر خاک) است.

اما غـــرض این بـــود که بگـــویم بســـیاری اینگونه فکر می‌نمایند که ریختن خاک مـرده تنها انـرژی کفر و منفی را با خـــود منتقل می‌نماید در حـــالی که اینکـــار بـــاعث انتقـال بعضی موجـودات مـوذی اطـراف قـبر کفـار نـیز می‌شود.

نکته دیگر در بــاره جنیــان و خــاک این است که اینــان به مانند ما انســان‌ها در برابر دشــمن مشــترک با هم متحد می‌شوند و از خاک خویش دفاع می‌نمایند.

فـــــــرض نمایید که در نقطه‌ای چند طایفه یا فامیل از جنیان وجود داشته باشند که با یک‌دیگر اختلاف دارند. اما اینان در برابر جنیانی که از جای دیگر به آن‌ها حمله کنند اختلافات را کنار گذاشته و از خاکشان دفاع می‌کنند.

مرئی شدن جنیان

طبق آماری که فقیر تا دو سال پیش داشتم در کشور ما حداقل در هشت نقطه گروه‌های کوچکی از جنیان مرئی شده‌اند.

دو نقطه در استان البرز

دو نقطه در استان آذربایجان شرقی

دو نقطه در استان قزوین

یک نقطه در استان کرمانشاهان (متعلق به یارسانیان که نیمه مرئی هستند)

یک نقطه در خراسان

نکته 1: حداقل در یک نقطه از این مناطق جنیان توسط نیروهای امنیتی با کمک بعضی اساتید دورشان حصار کشیده شده است و بعضی بزرگان نظام نیز از آن بازدید کرده‌اند.

نکته 1 از 1:ـ حداقل در دو جا نیز جنیان مرئی شده توسط نیروهاب امنیتی تحت نظرند ولی دورشان حصار کشیده نشده است.

نکته 2: اکثر اینان در اثر جنگ‌ها و حیطه دخالت انسانی مرئی شده‌اند.

هر گاه این موجودات با یک‌دیگر درگیر شده‌اند و شخص یا اشخاص بزرگ معنوی نیز با دم خویش در جنگ‌ها دخالت نموده‌اند. در اثر حجم انبوهی از انرژی‌ها در آن نقطه لایه‌ها پاره شده و گروهی از اینان مرئی شده‌اند.

نکته 3:ـ مرئی شدن جنیان در ایران خلاصه نمی‌شود و حداقل تا آن‌جا که فقیر می‌دانم در عربستان سعودی و انگلستان نیز اتفاق افتاده است.

نکته 4:ـ تا آن‌جا که فقیر اطلاع دارم دیده نشده که یک فامیل پریان در جایی مرئی شوند. اما تک پریانی مرئی شده‌اند و در بُعد ما زندگی می‌نمایند.

نکته 5: فقیر نشنیده‌ام که دیوها چه به صورت فامیلی و چه به صورت تکی مرئی شده باشند.

نکته 6: جنیان مرئی شده با مادی شدن دچار محدودیات عالم ماده شده‌اند.

البته جنیــان موجــود در کرمانشــاهان همانگونه که گفته شد نیمه مرئی هستند و محدودیت‌های مادی را ندارند.

نکته 7: حتماً اکثر دوستداران علوم ماورا

شنیده‌اند که کوتوله‌هایی نیز در نقاطی از کشــور مــرئی شــده‌اند و معــاملاتی میلیــاردی نــیز بر سر آنــان انجــام می‌گــیرد. اصل این خــبر کــاملا درست است هر چند که اکثر کلیپ‌های منتشر شده در مجــاز در این بــاره دروغ و ســاختگی است و ممکن است که بعضی نقــاطی که ادعا شده است اینان مرئی شده‌اند نیز اشــتباه باشد اما اصل خــبر کــاملاً درست است و گزارش‌ها و پرونــده‌هایی در دستگاه‌های امنیتی کشور در این باره وجود دارد.

آن‌چه که فقــیر در این بــاره گفتم در حیطه یافته‌هــای خــــویش است و این یافته‌ها کامل نیست و ممکن است نیاز به تصحیح داشته باشد.

اما نکاتی دیگر در باب آزار جنیان:

طبق بررسی‌هایی که فقــیر در این چند ســاله داشــته‌ام می‌توانم بگویم که بیش از هشتاد درصد آزارهــای واقعی (نه خیالی و ادعایی) که از حیطه جنیان در زندگی مــردم اتفاق میفتد بوسیله یک عامل انسانی انجام می‌شود.

دیده شده که در خانه‌ای چندین طایفه شامل هزاران جن (شیاطین جنی) زندگی می‌نمودند اما کاری به کار اعضای خانه نداشتند.

بنابراین اکثر مواردی که از آزار جنیان بوجود می‌آید عمدتا توسط دعانویسان و علوم غریبه کاران بوجود می‌آید.

اما مواردی از آزار که پای عامل انسانی در میان نبوده و فقیر مشاهده نمودم. عمدتا به دو صورت بوده یا ریشه ژنتیکی داشته یعنی یک یا چند تن از اجداد پدری یا مادری شخص حداکثر تا هفت نسل قبل در وادی جنیان دست داشته است و استعداد این کار یا در یکی از ذریه‌اش بروز و ظهور پیدا نموده و آن دسته از موجوداتی که از جد یا جده شخص آزار دیدند یا مسخرش شده بودند سعی بر انتقام از نواده‌ای می‌نمایند که آن استعداد در وی بروز و ظهور پیدا نموده است. گاه نیز ماجرا بر عکس است و موجوداتی که به جد یا جده شخص خدمت می‌کردند و به وی علاقه داشتند سعی در برقراری ارتباط با نواده‌ای که آن استعداد خاص جد یا جده خویش را به ارث برده می‌نمایند که البته در این مورد دوم اذیت در کار نیست معمولاً قصد ارتباط برقرار کردن است که ممکن است شخص تا حدودی بترسد و این ارتباط برقرار کردن از سوی جنیان را آزار دهنده بداند.

مورد دومی که در این سال‌ها با آن برخورد داشته‌ام آسیب دیدگان عرفان حلقه بوده است. بدرستی مشخص نیست که حلقه‌های ادعایی جناب طاهری و شبکه شعورشان چیست و ایشان به کجا وصل می‌نمایند ؟!

اما همانگونه که عده‌ای از مریدان ایشان ادعای بهبـودی حـــال و احوالاتشـــان را پس از ورود به این جریـــان می‌نمایند در نقطه مقابل هسـتند کسـانی که احسـاس پـــوچی و خلأ در زنـــدگی و کم رنگ شـــدن ایمـــان و اعتقاداتشـــان را پس از ورود به این جریـــان تجربه کرده‌اند.

اگر هســـتند کســـانی که ادعا دارند که مشـــکلات ماورائیشـان پس از ورود به جریـان حلقه بهبـود پیـدا نمـوده در نقطه مقابل هسـتند کسـانی که هیچ مشـکلی نداشـــته‌اند و پس از ورود به جریـــان حلقه ودریـــافت اتصـالات از مسـترهای این جریـان دچـار حملات جنیـان شده‌اند.

و این ماهیت این جریان را زیر سوال می‌برد.

علی‌ای حال همانگونه که گفته شد دسته دوم افرادی که بـدون هیچ دلیلی مـورد آسـیب جنیـان قـرار گرفته‌اند افـرادی هسـتند که اتصـالات به شـبکه ادعـایی جریـان عرفان حلقه را داشته‌اند.

شـاید عـده‌ای بگویند که شـما در حـال بـزرگ نمـایی مشکلات عرفان حلقه هستید. اما باید بگویم ابداً اینگونه نیست وقـتی تجربیـاتی که فقـیر در این چند سـاله در برخـورد با چـنین افـرادی داشـته‌ام را در کنـار تجربیـات دوســتان دیگر که در این وادی (علــوم غریبه) فعالند در کنار یک‌دیگر بگذاریم به عدد قابل توجه‌ای می‌رسیم.

اما حال راه مقابله با این فرومایگان چیست ?

برای مقابله ابتـدا باید دانست که با چه طـرف هسـتیم و منشا آن چیست ؟

آیا با یک یا دو سه جن طرف هستیم یا تعداد زیادی جن؟

آیا این جنیان از سمت شخصی مـأموریت بر اذیت کـردن فرد دارند یا بدون دستور فرد را اذیت می‌نمایند ؟

طـبیعی است که هر چه تعـداد جنیـان بیشـتر باشد کـار سـخت‌تر است. هم‌چـنین اگر به دسـتور شخصی (دعانویس و علوم غریبه کار) اذیت می‌کنند کار سـخت‌تر نیز می‌شـود زیـرا شـخص دسـتور دهنـده ممکن است بر اذیت فرد اصرار داشته باشد.

اما دسـتوری سـلوکی بـرای جلوگـیری از اذیت این فرومایگان:

نکته: این دسـتور اگر چند سـال بر آن مـداومت شـود. می‌تواند کمک به قوی شدن شـخص بـرای مبـارزه با این فرومایگان نماید اما اگر شخصی هم اکنون دچار مشـکل آزار جنیان است تاثیرات این دسـتور کامل نخواهد بـود و باید از روش‌هـای دیگـری که در ادامه گفته می‌شـود استفاده نمود.

اما حال دستور سلوکی:

{پیش از ورود به سـجاده در کلیه نمازها آیه سـلطان نصیر یا آیه النصره قرائت شود و هنگام خروج از سـجاده نیز یکبار این آیه قرائت شود.

پیش از کلیه نمازها آیه الکرسی یکبـار تا هـوالعلی العظیم خوانده شود. و آیات 97 و 98 سوره مومنون نیز

یکبار قرائت شـود. پس از کلیه نمازها چهـار قل یکبـار و آیه الکرسی سه بار تا هم فیها خالدون

و تسببحات حضرت زهرا (س) یک دور

و ذکر «اشهد آن لا اله الله وحده لا شریک له الها واحــدا صمدا لم یتخذ صاحبه و لا ولدا» 10بار

و سوره حمد یکبـار و آیـات قـدرت 26 و 27 آل عمـران یکبـار و آیـات سـخره 54 الی 56 سـوره اعـراف یکبـار قرائت شود.

پس از نماز صبح:

تسبیحات اربعه 100 بار

ذکر «ماشاالله و لاحول و لاقــوه الا بالله العلی العظیم» 100بار

ذکر یاعلی 121 بار

ذکر جبرئیلیه یا «لافــتی الاعلی لاســیف الا ذوالفقــار» 110 بار

دعای نادعلی کبیر یکبار

ذکر «لااله الاالله الملک الحق المبین» 100بار

صلوات 100بار

ذکر «بسم الله الرحمن الرحیم ولاحــول و لاقــوه الابالله العلی العظیم» 7بار

ذکر «سبحان الله العظیم و بحمده استغفرالله» 100بار

پس از طلوع آفتاب سوره مبارکه یس یکبار قرائت شود. اگر به شکل ارائه شده در کانال خوانده شود بهــتر است یعنی 333 بار یس و القرآن الحکیم سپس ادامه سوره تا آیه سـلام قـولا که 1000بـار خوانـده شـود سـپس ادامه سوره تا آخر. اگر مشکل ذیق وقت وجـود دارد. می‌تـوان به صورت عادی خواند.

هم‌چنین پس از قرائت سوره یس یک بـار سـوره مبارکه الرحمن با صدای بلند قرائت شود و پس از آیـات «فَبِـأَیِّ آلَاء رَبِّکُمَا تُکَـذِّبَانِ» پاسخ «لا بِشَـیْءٍ مِنْ الائِکَ رَبِّ اُکَـذِّبُ =چـیزی از نعمتهـای تو نیست پرودگـارا که من تکـذیب نمایم» داده شود.

پس از نماز ظهر ذکر رئوف 100بار

بین نماز ظهر و عصر 100بار صلوات

پس از نماز عصر 70 بار استغفار

ذکر «بسم الله الرحمن الرحیم ولاحـول و لاقـوه الاباالله العلی العظیم» 7بار

پس از نماز مغرب:

70 بار استغفار

ذکر «بسم الله الرحمن الرحیم ولاحـول و لاقـوه الاباالله العلی العظیم» 7بار

ذکر قوی 114 بار (عـدد ذکر به حسـاب جمل 116 است اما 114 بار گفته شود)

تهلیل «لااله الاالله» 100بار

پس از نماز عشا:

صلوات 100بار

ذکر «لااله الاهو» 110بار

ذکر «لاحول و لاقوه الله باالله العلی العظیم» 100بار

سوره زلزال هفت بار با صدای بلند

و یکبار سوره مبارکه حشر خوانده شود.

مداومت بر دعای قاموس القدرت همراه با افتتاح و اختتام آن شب‌ها یکبار نیز بسیار مفید است.

اما آخر شب:

زیارت عاشورا با صد لعن و صد سلام با حس و حال عاشورایی و با صدایی میانه خوانده شود سپس سوره جن سه بار با صدای بلند متصل و به صورت امری خوانده شود.

نکته: می‌توان پس از قرائت سه بار سوره جن، شاه سفید جنیان را به حق امام حسین قسم داد که به شخص کمک نماید.

شب‌های جمعه نیز هزار بار صلوات

صدبار قدر

و قرائت سوره مبارکه الاسراء

و روزهای جمعه علاوه بر غسل جمعه زیارت‌های مستحبی نظیر جامعه و دعای ندبه و قرائت سوره کهف و صافات نیز با توجه و تدبر انجام شود.

عصرهای جمعه پس از نمـاز عصر در زیر آسـمان هفتـاد بار آیه الکرسی خوانده شود و در حدود نیم سـاعت پیش از غروب آفتاب در زیر آسمان دعای سمات خوانده شود.

حداقل روزی 66 آیه از قرآن مجید با تدبر خوانـده شـود از بین نوافل خواندن نافله شب و صبح انجام شود.

اذکار خواب:

پیش از رفتن به بسـتر خـواب و هنگـام بـیرون آمـدن از بستر خواب 3 بار این دعا خوانده شود:

«اللَّهُمَّ اجْعَلْنِی فِی دِرْعِکَ الْحَصِـینَهِ الَّتِی تَجْعَـلُ فِیهَا مَنْ تُرِیـــدُ =خداونـــدا! من را در آن پوششی که از هر بلا و آفتی حفظ می‌کند و هر کسی را که بخواهی در آن قرار می‌دهی، قرار بده»

و پیش از خواب نیز یکبار سوره حمد و یک دور چهار قل و سه بار آیه الکرسی و یکبار انشراح خوانده شود.}

خوانندگان گرامی همانگونه که می‌دانند آیـات و اذکـار یا ادعیه در مجـامع روایی شـیعی که در این بـاره به سـالک کمک نماید بسیار است.

از جمله ادعیه مـوثر می‌تـوان به دعـای حـرز یمـانی یا سیفی کبیر اشاره نمود که بسیار قدرتمند است.

هم‌چنین حرز ابی دجانه نیز نوشتنش و همـراه داشـتنش موثر است.

حـتی دعـای جوشن کبـیر هم خوانـدنش و هم همـراه داشتنش موثر است.

داشــتن نقش حلقه یاســین نــیز در خانه تا حــدی مــوثر است.

همانگونه که گفته شد مــداومت بر این دســتور و راست نگه داشــتن آن طی چند ســال می‌تواندهاله‌ای را بــرای شخص بوجود بیاورد که جنیان نیز از شخص حساب ببرند (البته دو سه جن نه یک لشکر جن) و حتی سحر ساحران نــیز بر چــنین شخصی که این دســتورات را راست نماید چندان اثر نخواهد کرد. توجه نمایید وقــتی شخصی بــرای کسی که چند ســال است این دســتور را انجــام می‌دهد ســحری قــوی بنویسد اولین تــأثیرش این خواهد بــود که شــخص در انجــام دســتورات خــویش کــاهلی نماید و اگر شــخص با این کــاهلی مبــارزه کند و دســتورات را راست نماید تــأثیر ســحر به مــرور کم و از بین می‌رود اما اگر کــاهلی نماید از همین جا شــخص اولین ضــربه را خواهد خورد و در ادامه ممکن است ضربات مهلک‌تری بخورد.

بنــابراین مــراقبت از دســتور مهم‌تر از هر چــیزی است. نقل است که آیت الله العظمی بهجت فومــــــنی تا آخر عمر مبارکشان برنامه اذکار سلوکیشان 12 ساعت طول می‌کشید و آن را ترک نمی‌نمودند.

هم‌چنین در باره چنین دســتوراتی باید بگــویم شخصی که دســتوراتی اینچنیــنی را ســال‌ها انجــام می‌دهد و آن را راست می‌نماید اگر واقعا این اذکـــــار را با کیفیت بگوید در اثر انجام چنین دســتوراتی موکلیــنی به ســمت ســالک جــذب می‌شــوند و در کنــار ســالک زنــدگی می‌نمایند. در واقع از عــالم ملکــوت به ســالک ذاکر موکل می‌دهند. هر چند خود وی موکل را نبیند اما بعضاً می‌تواند الهامــات و القائات موکلین را در زندگی خود ببیند.

دیده شـده که سـالکین متشـرع که ذاکر بودند و اسـتادی نداشـتند در اثر کـثرت عبـادت موکلیـنی به آن‌ها اعطـاء شده بود و خود قادر به دیدن موکلین خویش نبودند.

نکته: در بـاب قـرائت سه بـار سـوره جن باید گفت که از سـوره جن بـرای احضـار جنیـان اسـتفاده می‌شـود. اگر کسی اهلش باشد تنها با آیه اول این سوره بـدون بخـور و....می تواند جن احضار نماید.

اگر شخصی سه اربعین 120 روز در خلوت جـایی دور از مردم با ترک حیوانی جلالی هر شب سوره جن را 72 بار با صـدای بلند و به گـونه‌ای امـری بخواند موفق به دیـدن جنیان خواهد شد و نیاز به بخور خاص و غـیره هم نیست البته اگر بخورات مناسب باشد مطمئناً به نتیجه مطلـوب منجر می‌شود.

هم‌چـنین از شـیخ علاالـدین نقل دارم که اگر شـخص در قبرستان ... در استان اردبیل برود و سه شب متـوالی با ترک حیوانی جلالی سوره جن را 53 بار با صـدای بلند و به گونه امری قرائت نماید موفق به دیـدار جنیـان خواهد شد.

نکته مهم: فقیر چـنین دسـتوراتی را که می‌تواند ظـرف سه الی 120 روز بـاعث بـاز شـدن چشم شـود توصـیه نمی‌نمـایم و برنـامه‌ای سه الی نُه سـاله سـلوکی را به عنـوان پیش زمینه بـرای این مهم مناسب می‌دانم. زیـرا امنیت برای شخص تا زمانی است که موفق به دیـدن این فرومایگان نشود و پس از باز شدن چشم امـنیت شـخص به هیچ عنوان تضمین نیست. در سیر و سلوک و عرفـان نیز که هدف تقرب به خداوند است پس از مـدتها سـلوک

چشم سالک خواهی نخواهی به دیدن این موجودات باز می‌شود اما شخص چون سال‌ها ذاکر بوده و قدرت روحی نسبی در باب مشکلات ناشی از این موجودات را دارد. خطر کمتری وی را تهدید می‌نماید. ضمن این‌که اصل سیر و سلوک باید زیر نظر پیر صاحب ولایت واقعی باشد که در عصر ما مانند کبریت احمر چنین پیرانی نایابند و چنین پیرانی می‌توانند خطرات ناشی از جنیان و دیوان و غیره را از سالکین تحت تربیت خویش رفع نمایند.

اما در دستوراتی که شخص سریع توانایی دیدن اینان را بدست می‌آورد امنیت شخص تضمین نیست زیرا توانایی روحی لازم برای دفاع از خود را ندارد.

این را به جد می‌گویم بیشتر افراد سرشناس وادی مسخرات حداقل در کشور ما سفید و صد در صد مثبت نیستند بلکه خاکستری یا منفی هستند و شما اگر سالک جوان بسیار مستعدی در این وادی باشید و هدفتان هم راه سفید و نورانی باشد اگر از وجودتان خبردار شوند که به طریق باطنی دیر یا زود می‌شوند اگر ببینند که سریع دارید پله‌های ترقی را طی می‌نمایید از تمام قدرتشان برای زمین زدن شما استفاده می‌نمایند.

داشتیم افرادی که توسط این غولان راه جوری زمین زده شدند که هرگز نتوانستند بلند شوند. آری ما مسلمانان خود بزرگ‌ترین دشمنان خویش می‌باشیم ضربه‌ای که خود به خویش می‌زنیم یهودیان و غیره به ما نمی‌زنند.

اما سوره جن خاصیت دیگری نیز دارد مداومت بر قـرائت سه بــار ســوره جن در طی ســالیان بــاعث می‌شــود که درهاله اطراف فرد و محیط اطرافش نـوری ایجـاد شـود که همه گروه‌ها و طوایف جنیــان حــتی شیاطینشــان به این نــور علاقه مند باشــند به طوریکه اگر علــوم غریبه کاری به جن تحت امر خویش دستور اذیت کـردن فـرد را دهد بعضـاً دیـده شـده آن جن از فرمـان صـاحب خـویش سرپیچی می‌کند و از اذیت کردن فـرد بـدلیل وجـود نـور قرائت سوره جن درهاله فرد و محیط خودداری می‌نماید یا آن‌گونه که دســتور گرفته فــرد را اذیت نمی‌نماید و به صاحب خویش دروغ می‌گوید که وی را آن‌گونه که گفـتی اذیت نمودم.

البته گاه نیز ماجرا اینگونه پیش نمی‌رود و شخص توسط جن آسیب می‌بیند. به طور کلی در موارد اینچنیــنی نباید به دنبال عملی مجرب بود که امکان عدم مـوفقیت در آن وجود نداشته باشد.

این مــاجرا را بــرای آن نقل کــردم که اخــیراً در کلیــپی مشاهده نمـودم شخصی معمم دربـاره جنیـان با توجه به این حـدیث امـام نـاطق جعفر صـادق(ع): «هر که سـوره جن را بسیار بخواند، در دنیا از چشم جنیان و دمیدن‌ها و ســحر و مکر ایشــان محفــوظ باشد.» می‌گوید که این‌که سوره جن باعث جذب جنیـان می‌شـود اشـتباه است و ما حدیث داریم که باعث دفع می‌شود.

کمی بالاتر گفته شد که سوره جن هم باعث جذب جنیان می‌شــود و هم بــاعث حفــاظت نســبی از آزار جنیــان می‌شود. بنابراین هم حـدیث معصـوم درست است و هم سخن کسی که می‌گوید سوره جن باعث جذب و دوستی

جنیـان می‌شـود و اینگونه می‌تـوان بین حـدیث و تجربه عینی جمع نمود.

نکته مهم: فقـــیر خواننـــدگان را از دســـتوراتی که به ســرعت بـــاعث بـــاز شـــدن چشم‌ها به روی عـــالم این موجودات بود ترساندم و خطرات اینکار را گوشزد کـردم اما با اینحال می‌گـویم تمـام علـوم غریبه در بخش عملی در حیطه باز شدن چشم به عوالم این موجـودات و عـالم مثال می‌گذرد و به اصطلاح متافیظیک جدید تمـام علـوم غریبه بر روی شاخ بُعد چهارم می‌چرخد.

یعـــــنی تا جسم و روح و ذهن و روان به طـــــور کامل توانایی ورود به این عالم را پیدا ننماید اعمال شـخص در علوم غریبه چندان موثر نخواهد افتاد.

شخص می‌خواهد برهتیه بخواند و انواع اذکـار و نمازها و دســتورات را انجـــام دهد بـــرای این‌که عملش و قلمش خـوب جـاری شـود نیـاز است که به این بُعد وارد شـود وگرنه تاثیرات عملش اندک خواهد بود.

بنابراین بهتر است شخص چندین سال سلوک عملی کند و روح را به طـــور کلی قـــوی نماید و هم زمـــان بخش علمی را بیاموزد و گاه گداری برای تفنن و بـرآورد تـأثیر عمل اعمـال مثبـتی البته ترجیحـاً زیر نظر اسـتاد با این علوم انجام دهد.

آن‌گـاه پس از چند سـال چشـمش را به روی عـوالم این موجودات باز نماید.

نکته مهم دیگر: یکی از نکـــات مهم دیگر که باید بـــدان اشاره نمود بـاز شـدن نسـبی دست این موجـودات بـرای

دخالت در حیطه عالم مادی ماست و فقیر شاهد هستم که روز به روز این موجودات در حال گستاخ‌تر شدن می‌باشند.

برای مثال طبق اطلاع موثقی که فقیر در اختیار دارم کمتر از سه سال پیش جنیان به دستور شخصی، فردی را در حیاط حرم حضرت فاطمه معصومه (س) زدند. خب چنین اموری سابقاً به هیچ عنوان از این فرومایگان دیده نمی‌شده است. اما امروزه در سال‌های نزدیک به شروع دوره آخرالزمان روز به روز گستاخی این موجودات بیشتر می‌شود و دستشان برای دخالت در عالم ما بازتر می‌شود و یکی از مهم‌ترین علل چنین امری خود ما انسان‌ها هستیم که با دنبال جادو رفتن برای حل مشکلات خویش به هر قیمتی یا گوشمالی دادن دیگران و غیره پای این امور را در جهان باز می‌نماییم.

البته انجمن‌های مخفی نیز با اعمال جادوی سیاه و شیطنی خویش نقش بسیار مهم و پُر رنگی در این باره دارند و البته از تأثیرهالیوود در ترویج جادو در فیلم‌ها و سریال‌ها و حتی کارتون‌هایش نباید غافل شد.

اما یکی از راه‌هایی که در مقابله با جنیان تا حدود زیادی موثر است مصرف گیاه سُداب است. اگر سُداب به طور مداوم مصرف شود باعث می‌شود که جنیان سمت مصرف کننده نیایند.

می توان سُداب را هم به صورت خوراکی و هم به صورت دم کرده مصرف نمود.

میزان مصرف خوراکی آن در حد سر ناخن باید باشد که به روی غذا پاشیده شود.

میزان مصرف دم کرده آن نباید از روزی یک مثقــال 4/6 گرم بیشتر باشد که چنین میزانی هم دم کــرده‌اش بهــتر است در بیش از یک وعده استفاده شود.

نکته 1: برای مصرف سُداب بهتر است با طبیب مشورت شــود. زیــرا مصــرف بیش از حد آن بــاعث مشــکلاتی در معده می‌شود.

نکته 2:ـ سُـداب اگر به طـور مـداوم ولو به مـیزان انـدک مصرف شود باعث ضـعف قـوای جنسی و ضـعف بینـایی می‌شود.

(احتمالاً باعث ربایش روی که پیش ساز هورمون جنسی مردانه تســـترون است و در بینـــایی نـــیز مـــوثر است می‌شود)

نکته 3:ـ کاشتن سُداب در گلدان یا باغچه نـیز مفید است در قدیم بر جلوی در معابد در هند این گیاه را می‌کاشتند تا از نزدیک شدن جنیان جلوگیری نمایند.

نکته 4:ـ مصرف سُداب به طور مداوم بـاعث رقیق شـدن قلب و افـزایش حس و حـال معنـوی می‌شـود. هم‌چـنین تمرکز را نیز بالا می‌برد.

نکته 5:ـ مخلوط نمودن سُـداب با سـرکه و مالیـدن آن به بدن نیز در عدم نزدیک شدن جنیــان به فــرد مــوثر است. حتی با کمک این مخلوط می‌توان جنی را که در بدن فرد حلول کرده از بدن خارج کرد.

به غیر از سُداب استفاده از سنگ حدید سینی و نگهداری خروس سفید واقعی نه ماشینی و سایر توصــیه‌هایی که در احــادیث و روایــات ما آمــده یا نقل قول‌هــایی که از

بزرگان در این باره شده در باب مقابله با جنیان موثر است.

اما حال به سراغ مقابله با مشکلات جدی در این وادی برویم.

به نظر فقیر استفاده از سداب حداقل به صورت مخلوط با سرکه و دستوراتی که گفته شد می‌تواند اکثر مشکلات را در این وادی حل نماید.

اما گاه مشکلات و خطرات برای فرد بنا به هر دلیلی ممکن است دائمی باشد و این مشکلات زمانی جدی خواهد بود که از ناحیه یک مسخر کننده بزرگ باشد. می‌توان عوامل بسیاری را برای ریشه این مشکلات نام برد. برای مثال استاد فقیر آیت الله شیخ محمد حسن قاضی جهرمی با یکی از مشایخ طریقه خاکسار که معروف هم هستند و در علوم غریبه هم دست توانمندی داشتند بسیار مشکل داشتند و از ایشان به بدی یاد می‌کردند ظاهراً در دوره‌ای که شیخ مربوطه زنده بوده تقابلاتی با هم داشتند. فقیر با توجه به شناختی که از دو طرف ماجرا دارم بدون هیچ گونه تعصب مریدانه‌ای می‌توانم بگویم که احتمالاً اشکال از شیخ مربوطه بوده است نه استاد جهرمی!

یا یکی از شاگردان استاد ایشان (استاد دیگر فقیر) آیت الله شیخ علاالدین به نام مُلامحمد سلیم که از سادات هستند و ساکن استان سمنان می‌باشند و در کسوت روحانیت نیز بسر می‌برند شروع به اذیت نمودن یکی از شاگردان شیخ علاالدین نمودند و ایشان را به این طریق به مبارزه دعوت نمودند.

ایشـان مُلا محمد سـلیم که رنگ چشمانشـان هم روشن است در دورانی شاگرد جناب علاالدین بودند و توانسـتند به مقـام مُلّا محمد سـلیمی برسـند. آنـانی که با علـوم غریبه در طریقه علمای شیعه آشـنایی دارند می‌دانند که ملا محمد سلیم یک شخص نیست بلکه یک مقام است که هر زمـان در میـان علمـای شـیعه شخصی بـدین مقـام می‌رسد که این مقام شامل یک سری علـوم و توانایی‌ها و موجودات همراه می‌باشد به همین دلیل در طول تاریخ شـما اسـامی تعـدادی از علما را به نـام ملامحمد سـلیم می‌شنوید.

علی‌ای حـال ایشـان در عصر حاضر دارای این مقـام هسـتند و بـدلیل خطاهـایی که انجـام دادند جنـاب شـیخ علاالدین عاملیت ایشـان را گرفتند. (منظـور از عـاملیت این‌جا غیر آن‌چه هست که در نزد عامه معروف است) به عبـارت سـاده‌تر بعضی اجازه‌ها و توانایی‌هـای مثبت ایشان را گرفتند.

خب ایشـان جنـاب ملامحمدسـلیم نـیز چنـدین سـال بعد وقـتی در راه منفی قدرتمند شـدند سـعی نمودند که از یکی از شاگردان شیخ علاالدین انتقـام بگـیرد و با اینکـار ایشان را به مبارزه بطلبد.

این داستان را نقل نمودم تا شما خواننده گرامی دریابید که بنا به دلایل بسیاری ممکن است بین اساتید این وادی با یک‌دیگر اختلافـات و مشـکلاتی پیش بیاید و در این راه اسـاتید منفی کـار هم از به کـار بـردن طلسـمات منفی برای دشـمنان خـویش ابـایی ندارند و هم حاضـرند بـرای قدرتمند شدن با شـیاطین جـنی و غـیره ارتبـاط برقـرار نمایند. حال به هر طریقی که شـده یا این فرومایگـان را

مسخر کنند و یا حتی با ملکه یک خاندان از شیاطین جنی ازدواج نمایند تا کل خاندان تحت امرشان باشد. بنـابراین بـرای دست یـابی به قـدرت تا آن‌جـایی که بتوانند تلاش می‌کنند.

به هر حـال هـدف این بـود که بگـویم افـرادی که در این وادی وارد می‌شوند بعضاً دچـار مشـکلاتی و تقـابلاتی با یک‌دیگر می‌شـوند و کم پیش می‌آید شـما اسـتادی را در این وادی پیدا نمایید که دشمنی نداشته باشد.

پیشـتر در دروس گفته شد که مقابله با چند جن قدرتمند کـــار آســـانی نیست چه برسد مقابله با یک لشـــکر چند هزارتایی از جنیان مبارز و جنگجو!

در داستانی از شـیخ جعفر آقـای مجتهـدی نقل شـده که ایشان برای گروهی از جنیان

که ســـاکنان خـــانه‌ای را اذیت می‌کردند پیغـــام دادند که جعفر می‌گوید سنگ نزنید و جنیان نیز دیگر سنگ نزدند.

باید چـنین داسـتانی را در کنـار روایـتی دیگـری که شـیخ جعفرآقای مجتهدی در مقابله با جنیان یک پیرزن جادوگر تا صـبح بیـدار ماند و نخوابید قـرار داد.(هر دو داســتان پیشتر نقل شده است)

شاید جنیانی که سـنگ انـدازی می‌نمودند جنیـان مومـنی بودند که دوست شـیخ جعفر بودند و یا جنیـانی بودند که قبلاً شیخ جعفر مجتهدی با آنان مقابله کرده بوده وگرنه در داستان پیرزن ملاحظه نمودید تا شیخ جعفر با جنیـان مقابله نکـرد آنـان دست نکشـیدند. این دو داســتان را یادآوری نمودم تا عزیزان بدانند که این فرومایگان بعضـاً

بسیار گستاخند و نه از بسم اللّه و نه از شیخ جعفر مجتهدی و امثالهم و نه حضرت رسول اکرم (ص) و نه از ائمه معصومین (ع) می‌ترسند در داستان مقابله حضرت امیرالمومنین علی (ع) با خاندان زعفر که حضرت به درون چاه می‌روند نقل شده که این فرومایگان طناب حضرت را پاره نمودند و حضرت به درون چاه افتادند و تا طعم تیغ ذوالفقار مولی علی (ع) را نچشیدند از ترسشان ایمان نیاوردند.

در حکایت حضرت امیر المومنین علی (ع) باید بسیار تأمل نمود جایی که ایشان با آن مقاماتشان برای مطیع کردن جنیان چاره‌ای جز درگیری ندارند. بعد عده‌ای فکر می‌نمایند کار درگیری و شاخ به شاخ شدن با یک یا چند لشکر از جنیان کار آسانی است و سوزاندن حجم انبوهی از اینان راحت است.

جز کملین از عرفا که عالم کبیر را طی نموده‌اند و نایل به مقام قرب قاب قوسین اوادنی شده‌اند برای سایرین حتی اولیای اللّه هم درگیری و شاخ به شاخ شدن با حجم انبوهی ار این موجودات کار آسانی نیست چه برسد به اساتید علوم غریبه اعم از اساتید مستقل یا علمای حوزوی یا بعضی مشایخ صوفیه.

اما اساتید این وادی اگر دشمنان بزرگی داشته باشند ممکن است با کشیدن مندیل‌های خاص و تمدیدش از ورود این فرومایگان به خانه خویش جلوگیری نمایند.

اما این اساتید که نمی‌توانند مادام العمر در مندیل باقی بمانند و این بزرگان بعضاً از سُداب نیز استفاده نمی‌نمایند زیرا همانگونه که گفته شد علاوه بر ضعف

قوای جنسی به مرور باعث ضعف بینایی نیز می‌شود. ضمن این‌که اگر بخواهند به مهمانی یا جایی بروند نمی‌توانند مخلوط سرکه و سُداب را به بدن خویش بمالند.

فرض نمایید یک استاد در مهمانی‌ای برای خواندن نماز عشا به اتاقی در منزل محل میهمانی می‌رود تا نماز عشا بخواند چون سجاده پهن می‌نماید و سر خویش را بلند می‌کند ناگهان در جلوی چشمش فضایی باز می‌شود که یک لشکر چندین هزار نفری از جنیان مبارز و جنگجو را در جلوی خویش می‌بیند.

هر چقدر هم این استاد وارد باشد دیدن ناگهانی همچین صحنه‌ای می‌تواند باعث جاخوردن شخص شود. تا استاد مربوطه به خویش بیاید ظرف کمتر از چند ثانیه حمله شروع می‌شود و یکی دوتا ده تا بیست تا از جنیان را هم بسوزاند در ادامه توسط جنیان به شدت آسیب خواهد دید و در خون خویش خواهد غلتید و تمام این ماجرا در کمتر از یک دقیقه رخ خواهد داد و حمله تمام می‌شود.

چند سال پیش یکی از مشایخ قادریه در کردستان اینگونه مورد حمله لشکر جنیان یکی دیگر از مشایخ قادریه کردستان قرار گرفت و به شدت آسیب دید و چندین استخوانش در این حمله شکست و چند ماه در بیمارستان سنندج خوابید.

نکته 1:ـ طبیعی است که اساتیدی همچون ملاحسن صوفی آشخانه‌ای که خود چندین طایفه دیو و جنیان تحت امر دارند برای حفظ جانشان نیاز به سُداب و ماده دیگری ندارند.

نکته 2: پیش آمده که بعضی از اساتید بهشان این لطف از عـالم ملکـوت شـده که پیش از وقـوع چـنین حـادثه‌ای دشمنشان را در حالی که به فرمانده جنیـان تحت امـرش می‌گفته این بلا را سر فلانی بیاورید به آن‌ها در مشاهده نشان داده‌اند و به این طریق اســتاد مربوطه در مهمانی یا جایی که قـرار بـوده مـورد حمله قـرار بگـیرد شــرکت ننمــوده و خطر از ســرش رفع شــده است اما همیشه از ملکوت چنین لطفی به شخص نمی‌کنند! 😊

اما اســاتید علــوم غریبه معمــولاً بــرای مقابله با چــنین خطراتی چه کار می‌کنند ?

شاید پاسخش کمی برای خواننـدگان عجیب باشد اما باید بگویم از سیگار و قلیان استفاده می‌نمایند!

به یاد دارم که در زمسـتان سـال 90 حـاج سـید شـیخ ... نقشــبندی که از بزرگــان طریقه نقشــبندیه در اســتان کردستان است و البته در طریقه‌هـای قادریه و مولویه و رفاعیه نیز بیعت می‌گیرد و نزدیک به دو میلیـون مرید در کشورهای مختلف اسـلامی مخصوصـاً ترکیه دارند. بـرای عمل قلب بــاز به طهــران تشــریف آوردند چــون پس از هفت روز از بیمارستان مـرخص شـدند در مـنزل یکی از مریدان خـویش در طهـران بودند در تماسی که با یکی از مریدانشان گرفته شد و جویای حالشان شــدیم گفتند که حالشـان خـوب است امّا دکترها گفته‌اند که سـیگار نکش اما ایشان سیگار می‌کشـند و هر چقـدر که ما می‌گـوییم نکش حرف گوش نمی‌کنند.

فقیر یادم هست که پس از پایان تماس در باطن خـویش گفتم چگونه حاج شـیخ فلان اینقـدر کف نفس ندارند که سیگار را ترک نمایند ؟!

افـرادی که سـالک نیسـتند سـیگار را کنـار گذاشـتند اما ایشان چرا نمی‌توانند بر نفس خویش غلبه نمایند ؟!

از این مـــــاجرا دو سه ســـــالی گذشت تا روزی یکی از اساتید فقیر گفتند می‌دانید چرا حـاج شـیخ ... نقشـبندی سیگار می‌کشد ؟

طبیعی بود که در پاسخ بگوییم خیر!

گفتند برای حفظ جانشان می‌کشند!

انســـان‌هایی که ســـیگار و یا قلیـــان می‌کشـــند. این فرومایگـان (جنیـان) سمتشـان نمی‌آیند و ایشـان چـون نقشبندی هستند و با بعضی طریقه‌های قادریه کردستان اختلافاتی دارند بـرای حفظ جانشـان در مقابل قادریـان سیگار می‌کشند!

بروید و تحقیق کنید ببینید که چه بزرگـــانی در علـــوم غریبه اعم از علمای ربانی و یا اساتید مستقل سـیگار یا قلیان می‌کشیدند و به این مسئله خوب دقت نمایید.

نکته: عزیــزان دقت نمایید ایشــان نگفتند بنــده ســیگار بکشم و فقــیر به عنــوان نویســنده این مطـالب نه اهل سـیگارم و نه اهل قلیـان حـتی بـرای تفنن هم سـیگار و قلیان نمی‌کشم و ادمین‌هـای بنـده نـیز اهل دود نیسـتند بنابراین چنین سـخنانی نباید بهانه دست عـده‌ای دهد که چون شما گفتید ما سیگار می‌کشیم. زیرا همواره هستند عده‌ای که دوست دارند که مشـکلات نفسـانی خـویش را

گـردن دیگـران بیندازند و فقـیر نمی‌تـوانم بـدلیل وجـود چـنین افـرادی حقیقت را نگـویم و به مخـاطبین خـویش آگــاهی لازم را نــدهم به این بهانه که ممکن است بهانه دست کسی بیفتد. شـاید در نقطه مقابل باشـند کسـانی که نیاز به چنین آگاهی‌ای دارند و فقـیر بـرای این دسـته می‌نویسم.

اما در ادامه فقـیر چـون در مـورد سـخن اسـتاد خـویش تحقیق نمودم به اسامی جالبی برخورد نمودم:

یکی از بزرگان معاصر که در علوم غریبه دست توانمندی داشتند و قلیان می‌کشیدند حاج شیخ جعفرآقای مجتهدی بودند. ایشــان در جــوانی جنیــانی تحت امــرش بودند و احتمالاً تسخیرشان نموده بـود و در دورانی که در عـراق به سر می‌بردند موکلین سوره حمد را به خدمت گرفتند.

ایشان به عنوان یک سالک راه رفته که کف نفس داشتند و سالیان سال از ازدواج کـردن به دلیل نـوع سلوکشـان خـــودداری کـــرده بودند از قلیـــان اســـتفاده می‌کردند براستی چرا ؟!

نفر دیگـــری که می‌تـــوان به وی اشـــاره کـــرد علامه میرجهانی هستند ایشان تا آخرین سال‌های زندگیشان از قلیـان اسـتفاده می‌کردند. ایشـان در شـاخه‌های مختلف علوم غریبه نظـیر جفر و رمل و اوفـاق و ...متبحر بودند و حتی نقل است که کیمیای عملی داشتند و به پسرشان نیز کیمیای عملی را یـاد داده بودند. خب سـوال است که چرا از قلیان استفاده می‌نمودند ؟

نفر دیگـری که قلیـان می‌کشـیدند علامه شـعرانی بودند. علامه حسن حسن زاده آملی نقل می‌نمودند که علامه

شـــعرانی پیش از درس قلیـــان اســـتعمال می‌نمودند و سپس به تدریس می‌پرداختند.

تبحر علامه شـــعرانی در علـــوم هیـــوی و ریاضـــیات و ارثمـاطیقی و خفیه بر اهلش پوشـیده نیست هر چند که بسیار کتوم بودند.

نفر دیگـــری که قلیـــان می‌کشـــیدند علامه ســـید مهـــدی بحرالعلوم بودند. ایشان هم آن‌گونه که از رسـاله سـیر و سـلوک بحرالعلـوم بر می‌آید ظـاهراً با این علـوم خفیه آشنا بودند.

اما سیگاری‌های معروف در وادی علوم غریبه:

آیت الله سید عبدالکریم کشمیری نیز که در علـوم غریبه و انـواع طـرق ذکر و ختومـات دست توانمنـدی داشـتند سیگار می‌کشیدند!

هم‌چـنین جنـاب سـید مرتضی حـاج سـید جـوادی شـاگرد خـاص شـیخ علی اصـغر شـکرنابی بر طبق نقل صـفحه 80کتـــاب علـــوم اســـراری روزی چهـــار بســـته ســـیگار وینیستون مصرف می‌نمودند.

عزیزان توجه نمایید جناب شیخ علی اصـغر شـکرنابی که استاد جناب سید مرتضی حـاج سـید جـوادی در سـلوک و علوم اسراری بودند شـاگرد خـاص آیت الله سـید موسی زرآبادی بودند.

آیا میزان مصرف چهار بسته سیگار در روز طبیعی است ؟ مطمئناً مسئله فقط سـیگار نیست پـای امـری دیگر در میان است.

هم‌چنین جناب آیت الله سید رضا بهاالدینی نیز سیگار می‌کشیدند ؟!

البته فقیر ایشان را بیشتر به عنوان یک سالک می‌شناسم و اطلاعی ندارم در این علوم متبحر بودند یا خیر ؟!

هم‌چنین به غیر از علما در میان سلاسل درویشی نیز تا آن‌جا که فقیر دیده‌ام و بررسی نموده‌ام استفاده از سیگار و قلیان در میان خاکساریه بیش از سایر سلاسل مرسوم است که مطمئناً علّتش ورود بعضی از درویشان این سلسله در وادی جن و علوم غریبه است.

عزیزان توجه نمایید وقتی بزرگانی که صاحب کرامت‌های متعدد بوده‌اند برای آسیب ندیدن در برابر تعداد زیادی از این موجودات (لشکر جنیان) از سیگار یا قلیان استفاده می‌نمایند. بعد هستند امروزه کسانی که مدعی کشتن هزاران جن می‌باشند گویی سخن از کشتن مورچه می‌نمایند یا هستند عده‌ای دیگر که مدعی هستند که حلقه‌های محافظ دارند و هیچ جنی نمی‌تواند به آنان نزدیک شود.

نکته: با همه این سخنان به نظر فقیر مالیدن سرکه و سداب شاید بی‌ضررترین راه برای جلوگیری از حمله جنیان باشد.

اما از حضرت شیخ تاج الدین ابراهیم نقل داریم که ایشان می‌فرمودند از 35 نژاد جنی که بر روی زمین ما زندگی می‌نمایند. 33 نژاد از سمندر می‌ترسند و نگهداری سمندر برای دفع جن بسیار مناسب است.

نکته: ایشان نگفتند که آیا هر نوع سمندری موثر است یا باید سمندری را نگهداری نمود که توانـایی رفتن در آتش را داشته باشد.

اما یکی از نکات دیگر در باره جنیـان خاکسـتر شـدن این فرومایگان است. چون جنیـان سـوزانده شـوند تبـدیل به خاکسـتر می‌شـوند و اگر چنـدتایی از آنـان در محیطی سوزانده شود. بوی سوختنشان قابل حس خواهد بود.

عزیـزان نمی‌خـواهم بگـویم که تمـام این علما به خـاطر حفظ جانشان سیگار می‌کشیدند اما شما خواننده گرامی نـیز نیک در علت سـیگار و قلیـان کشـیدن این بزرگـان و بعضی دیگر از معاصرین ما بیندیش!

شاید سیگار و قلیان بـاعث عـدم آسـیب جنیـان شـود اما علاوه بر ضررهای طبی‌ای که دارد اسـتفاده از آن جز به ضرور آن هم برای شخصی که راهی دیگـری بـرای حفظ خویش از آسیب این فرومایگان نـدارد توصـیه نمی‌شـود. هم‌چـنین خـوردن سـداب نـیز در سـالیان متـوالی ولو به میزان اندک توصیه نمی‌شود.

اسـتفاده از سـرکه‌ای که بـوی سـرکه دهد و سـداب و مالیدن آن به بدن بی‌ضررترین راه برای مقابله با جنیـان است.

دروس اسـاتید علـوم غریبه وادی جن تمـام شد. این دروس را نتوانسـتم مختصرتر از این بنویسم مسـلماً می‌شد گنجینه احادیث و راویاتی که در باره جنیان وجـود دارد را در کنار آیات قرآن مجید و عزیز در این باره بدان افزود هم‌چنین نظرات بزرگانی نظیر مرحوم ملاصـدرا و

ابن عربی و علامه حسن زاده و غیره را نیز بدان اضـافه نمود در کنار داستان‌هایی که در این باره در کتب آمده.

اما چون بنا بر اختصار بود شما خواننده گـرامی به همین میزان بسنده نما.

و همین دروس مختصر حـــاوی یک ســـری اطلاعـــات و آگاهی‌ها بــود که حــداقل در کتب عــادی و محیط مجــاز وجود ندارد.

تصویر خونی کـردن قـرآن مجید و عزیز توسط شـیاطین جنی به هنگام قرائت سوره مبارکه قارعه

پیشتر گفته شد که این ماده سرخ رنگ خون مانند، خــون نیست. بلکه نوعی رنگ است که مشابه خــون می‌باشد و بــرای ترســاندن افــراد این فرومایگــان از آن اســتفاده می‌نمایند.

پیشتر در چندین ارسـال به مبحث اسـاتید و علـوم غریبه وادی جن پرداختیم.

اما اکنـــون دو حکـــایت را در ادامه آن ارســـال‌ها نقل می‌نمایم که مویدی بر گفتار پیشین ماست.

این دو حکایت خواندنی را از دست ندهید.

حکـایت اول مربـوط به شـیخ مجتـبی قزویـنی از اسـاتید علوم غریبه معاصر و سران مکتب تفکیک است و حکایت دومی مربـوط به شـیخ حسن بلغـاری از صـوفیان بـزرگ قرن هفتم می‌باشد.

حکایت اول:

{34 از مشکلات سلوک

یکبار (شیخ مجتبی قزوینی) می‌گفتند: روزی در اتاق دراز کشیده بودم، ناگاه دیدم سقف شکافت، و دو موجود قوی هیکل سیاه خشن پایین آمدند، بطوری که پاهای‌شان به زمین و سرهاشان به سقف می‌رسید. من بلند شدم دیدم بله، قصد حمله به مرا دارند و اگر یکی از آن‌ها یک مشت به من بزند مرا خرد می‌کند... ناچار کلمه‌ای بر زبان آوردم، هر دو دود شدند و به آسمان رفتند.

توضیحاً: البته در سلوک، هر چه مرتبه بالاتر رود خطرات مهم‌تر می‌شود، و بخصوص عفریتهای سرکش و غول پیکر و دیوان اهریمنی به شخص حمله می‌کنند، تا او را از راه قرب سلوکی و رسیدن به کمال انسانی و تقرّب الوهی باز دارند.

در سلوک بودایی که در مسلک خودشان برای رسیدن به نیروانا (خاموشی شعله‌های سه گانهٔ شهوات و کینه و وهم)، تلاش می‌کنند نیز به اینگونه مزاحمتها اشاره شده است. این‌جانب در جوانی که گاه به دستور حاج شیخ(مجتبی قزوینی) به ختمی و عزیمتی و امثال آن اشتغال می‌ورزیدم، در عین رسیدن به برخی نتایج و مشاهدات، به فشارها و سختیهای سنگینی نیز دچار می‌شدم، و مزاحمتها را حس می‌کردم.} (کتاب متاله قرآنی "شیخ مجتبی قزوینی" نوشته محمدعلی رحیمیان فردوسی صفحات 322 و 323)

حکایت دوم:

{...به هر حـــال شـــیخ حسن می‌فرمایند که در خلـــوت نشســته بـودم و ذکر میگفتم سه شـبانه روز، خیـالات بر من ظاهر شده بود و مرا زحمت از ایشان می‌افزود و به حکم ”المسافه لایحجب النفوس ”آواز خواجه عبدالرحیم شـــنیدم که از این‌ها نترسی که اگر چه به صـــورت به تو نزدیکند اما به معنی دورند و از القا لقــای تو مهجورند و آن صور و اشـکال متخیله ابـالیس و عفـاریت که در نظر من مشخص می‌شدند بعضی همچو مناره و بعضی کوچک و چشمهاشــان همچو دیــده خــروس و رویهاشــان همچو قــرده با هم اجتمــاع کــرده اســتراق ســمع می‌نمودند و می‌خواستند که در برج طبیعت ناری منقلب با من قــران کنند و به تربیع تشـویش مـرا از درجه دقـایق این تقـویم زرنگــار افلاک روشن می‌دیــدم در هبــوط حضــیض نفس اندازند و در حال از اوج آسمان ذکر همچون شهاب ثاقب آتشی می‌جست و چــون بــرق در وجــود ســیاه ایشــان می‌افتــاد و همه محــترق می‌شــدند و در حــال نــاچیز می‌گشــتند و بــار دیگر پیــدا می‌آمدند بر همــان هیاکل و تصاویر مبغضه مـردوده و مـرا می‌گفتند که اگر این کلمه لا اله الا الله را نگـویی سـکه به نـام تو زنیم و در حـال کاروانسرایی بنا کردند و دارالضربی نهادند و گفتند سکه جمیع ممالک عـالم به نـام تو زدیم و من کلمه “لاحـول و لا قـوه الا بالله” بر زبـان می‌رانـدم و آتشی می‌جست و همه را می‌سوخت بعد از سه شبانه روز ناپدید شد.

هم شیخ حسن بلغـاری قـدس سـره میفرمایند که عـوام پندارند که به گفتن ”لاحول و لا قـوه الا بالله ”شـیاطین می‌گریزنـد، چـنین نیست بلکه در مقابله می‌ایسـتند و در سبیل استهزا ایشان نـیز می‌گویند” لاحـول و لا قـوه الا بالله ”

آن آتش که ایشان را می‌سوزاند و فنا می‌سازد آن نـور دل است و عــوام را نــور دل با این کلمه همــراه نیست لاجرم دفع نمی‌توانند کرد.} (روضـات الجنـان و جنـات الجنـان نوشـته حافظ حسـین کـربلایی جز اول صـفحات 120و 121)

نکته اول: خواننده گـرامی توجه نماید که در حکـایت اول چگونه دو موجـــــــود قدرتمند که محتملاً دیو بوده‌اند نه ملاحظه مقام معنوی شـیخ مجتـبی قزویـنی را نمودند و نه شــیعه بــودن وی را و.. و همانگونه که خــود ایشــان می‌گوید اگر آنان را با ذکری که خواند نمی‌سوزاند، خــرد می‌شد. حال با خود تصـور نمایید اگر به جـای دو موجـود ده هزار از این موجودات بر شیخ مجتبی قزوینی آنهم به طور ناگهانی حمله می‌بردند. کار به کجا می‌رســید ؟! آیا باز حاج شیخ به راحتی همه را می‌سوزاند ؟!

خواننده گرامی حکـایت حـاج شـیخ مجتـبی قزویـنی را با ادعاهـــای بعضی مـــدعیان علـــوم غریبه آنهم در مجـــاز مقایسه کن که بعضی‌های‌شـــان ادعا دارند جنیـــان اصلا جرأت نزدیک شدن به آنان را ندارند. خـود حـدیث مفصل بخوان از این مجمل.

نکته دوم: در حکـــایت شـــیخ حسن بلغـــاری نکته مهمی نهفته است که ناشی از تجربه است. این‌که جنیـان حـتی کافران آنان نه از ذکر بسم الله الرحمن الرحیم و نه ذکر لاحــول و نه قــرآن و... نمی‌ترســند بلکه تمســخر نــیز می‌نمایند. آن‌چه آنــان را می‌ســوزاند یا حــداقل فــراری می‌دهد نــور دل مــومن است که با ذکر همــراه باشد. در عوام چون این نور ممکن است ضعیف باشد تاثیرش نــیز

اندک است. هم‌چـنین به دشـمنی شـیاطین جـنی با کلمه طیبه لااله الاالله نیک بنگر.

عوالم چهارگانه از دید اسلام

در آیین‌های شرقی همچون بودیسم، عوالم گوناگونی بر اساس درجه پیشرفت روحی و نوع کالبدهای ظریف معرفی شده است مثل عالم اختری، ذهنی و امثالهم. در دین اسلام هم طبقه بندی‌های مختلفی بر اساس نوع موجودات، درجه معنوی، کیفیت تجرد یا غیرتجردی (وابسته به شکل و ظاهر بودن یا نبودن) و سایر عوامل انجام شده است.

شاید فکر کنیم که طبقه بندی جهانها از دید اسلامی همان عالم دنیا، برزخ و قیامت است ولی این گروه بندی کامل نیست و عرفا و فلاسفه اسلامی، تعداد زیادی از این عوالم را معرفی کرده‌اند که ما در این پست فقط به معرفی چهار جهان کلی و معروف‌تر آن‌ها یعنی عالم لاهوت، جبروت، ملکوت و ناسوت می‌پردازیم.

عوالم چهارگانه اسلامی

1) عالم ناسوت

سطحی‌ترین و پست‌ترین درجه از عوالم هستی، همان عالم ماده یا عالم ناسوت است و به عبارتی همان جهان فیزیکی است که ما در حال حاضر در آن زندگی می‌کنیم. در عالم ناسوت، کیفیت‌های کامل ماده مثل حرکت و زمان و اشغال فضای فیزیکی دیده می‌شود. به ناسوت، حضرت شهادت مطلق (حضرت به معنی جهان چون همه عوالم و موجودات آن در محضر و حضور خدا

هستند) نیز گفته می‌شود و عالم حس و محسوسات است.

2) عالم ملکوت (عالم مثال)

برخی از علمای اسلامی، عالم ملکوت را همان عالم مثال یا برزخ می‌دانند. موجوداتی هم که در آن زندگی می‌کنند ارواحی هستند که در کالبد مثالی قرار دارند. یعنی وقتی کسی از بین ما می‌رود و فوت می‌کند روح او از بدن فیزیکی خارج می‌شود و در کالبد مثالی که شبیه بدن فیزیکی او است وارد شده و در جهان برزخ یا عالم مثال یا همان ملکوت زندگی می‌کند.

در این عالم، چیزهای مجرد مثل روح با ظاهر و آثار مشابه عالم ماده دیده می‌شود. البته در عالم ملکوت درست است که شکل و ظاهر وجود دارد ولی حرکت و زمان در آن تعریف نشده است و یا حداقل معیارهای گذر زمان با جهان مادی فرق دارد.

یکی از دلایل این‌که عالم برزخ چنین ویژگی دارد این است که روح و جسم دو ماهیت کاملا جدا دارند و سنخیتی بین آن‌ها دیده نمی‌شود. بنابراین خدا عالم برزخ یا ملکوت را خلق نمود تا حد فاصل بین دنیا و عالم ارواح باشد و ارتباطات بین این دو عالم هم‌چنان پابرجا باشد. به همین دلیل است که ارواح می‌توانند به انسان‌های زنده موجود در عالم ماده یا ناسوت کمک رسانی کنند.

عالم قبر هم به نوعی همان عالم مثال است و منظور از این‌که روح فرد در قبر مورد سوال قرار می‌گیرد قبر فیزیکی این دنیا نیست بلکه حالت برزخی آن است.

دو نــوع موجــود در عــالم ملکــوت زنــدگی می‌کنند. یکی موجودات مجرده مانند فرشــتگان در بخش ملکــوت اعلی و دیگری موجــوداتی با صــور مقــداری (مانند انســان‌های فوت شده) در بخش ملکــوت اســفل یا عــالم مثــال. البته در بــرخی از منــابع (مانند تفســیر عــاملی) عــالم جن و شــیاطین را نــیز همین ملکــوت اســفل یا عــالم مثــال می‌دانند.

افــراد زنــده در هنگــام خــواب چنانچه ســفر روح واقعی داشته باشــند و رویاهــای صــادقه ببینند به عــالم ملکــوت سفر کرده‌اند.

3) عالم جبروت

عــالم جــبروت یا همــان عــالم عقــل، دارای تجــرد است و دیگر شــکل‌ها و ظــواهر مشــابه عــالم مــادی در آن دیــده نمی‌شود و هر موجودی که در آن است بدون غرایز بــوده و عقل کامل است و کاملا تسلیم اوامر الهی است.

دو نــوع موجــود در عــالم جــبروت دیــده می‌شــود که به نام‌های کروبیان و روحانیان شهرت دارند.

کروبیــان به قــدری به ذات خــدا شــیفته‌اند که همیشه در حال عبادت او هستند و از خــود بی‌خــود می‌باشــند. آن‌ها نمی‌توانند در عالم فــیزیکی دخل و تصــرفی انجــام دهند ولی می‌توانند واســطه فیض و بــرکت بین عــالم بــالا و پایین‌تر باشند به طوری که نور یکی از آن‌ها برای بــرکت دهی کل زمین کافی است.

روحانیان هم مانند کروبیــان دارای تجــرد هســتند ولی بر عکس آن‌ها قادر هستند با این‌که موجودات مجرد و فارغ

از شکل و ظاهر هستند در عالم اجسام دخل و تصرف کنند.

4) عالم لاهوت

عالم لاهوت که به نام‌هایی چون عالم غیب و عالم امر هم شناخته می‌شود مختص خدا بوده و عالم خداوند و ذات او است. از جهان لاهوت است که دستورات و رحمت‌های بی‌شمار الهی نازل می‌شود و مرکز اصلی و مهم همه عوالم می‌باشد. اعتقاد به لاهوت تا حدودی در مسیحیت و ادیان قدیمی‌تر در نقاط دیگر جهان دیده می‌شود.

مسمومیت جیوه

شـواهدی مبـنی بر شـباهت مسـمومیت جیـوه با بعضی علائم بیماری کرونا نشان داده شد. از جمله این شواهد، شـــباهت حساســـیت و بیماری‌هـــای پوســـتی ناشی از مسمومیت جیوه و علائم کرونـای پوسـتی بـود. همچـنین نشـــان داده شد که جیـــوه موجـــود در واکسن‌ها می‌تواند بـــاعث اختلالات مغـــزی و اوتیسم در کودکـــان شـــود. اختلالات مغزی را ما در بیمـاران کرونـایی نـیز مشـاهده می‌نمـاییم. همچـــنین نشـــان داده شد که مســـمومیت با جیوه باعث فقر آهن و کم خونی می‌شود. بیمـاری کرونا نـیز چـنین علائمی را نشـان می‌دهد. در ادامه علائم کلی مسمومیت جیوه به شـما نشـان داده می‌شـود و با علائم بیماری کرونا مقایسه می‌شود.

{Mercury (جیوه):

تمـام اشـکال این فلز مـایع نقـره‌ای رنگ سـمی است و نظر به این‌که بیش از 115 تـرکیب شـناخته شـده جیـوه وجود دارد؛ احتمال بسیار زیـادی بـرای مسـمومیت با آن وجود دارد. ترکیبات جیـوه به وفـور در سـفید کننـده‌های پوست و مـــو، آفت کش‌ها (به صـــورت پودرهـــای قابل تعلیق و شکل تدخینی)، ضد عفونی کننـــده‌ها، واکسن‌ها، مواد منفجره، ماده پرکننده دنـدان (آمالگـام)، لامپ‌هـای کم مصـرف، باطری‌هـا، رنگ‌ها و صـنعت تولید نمد مـورد استفاده قـرار می‌گـیرد. در زمان‌هـای قـدیم بسـیاری از کلاه سـازان از جیـوه بـرای شـکل دهی کلاه‌ها اسـتفاده می‌کردند به طوری که اعتقـاد بر این است که کلاه سـاز دیوانه؛ لوئیس کارول؛ در واقع دچار مسمومیت با جیـــوه

بوده و همچنین این مسمومیت باعث مرگ تعداد زیادی از کلاه سازان در دهه 1800 شده است. به همین دلیل به مسمومیت جیوه در قدیم بیماری "کلاه دیوانه" می‌گفتند. همچنین اصطلاح دیوانه مثل کلاه ساز" نیز برگرفته از سمیت مغزی جیوه بین کلاه سازها بوده است. به هر حال سمیت جیوه بستگی به شکل شیمیایی آن دارد. شایع‌ترین شکل جیوه به صورت فلز آزاد (شکل عنصری با فلزی با ظرفیت صفر) است که به عنوان مثال در تب سنج‌های پزشکی وجود دارد. مصرف خوراکی این شکل جیوه از جذب گوارشی چندانی برخوردار نبوده که در نتیجه خطر جدی مسمومیت را در پی نخواهد داشت. لیکن استنشاق بخار جیوه (شکل عنصری) بسیار خطرناک است. پرسنل شاغل در مطب دندانپزشکی نیز بویژه در شرایط عدم تهویه مناسب و یا وجود سیستم‌های تهویه بسته ممکن است در معرض سطوح بالایی از این بخارات سمی قرار گیرند. کلرید جیوه در مواد ضد عفونی کننده موجود بوده که سمی‌ترین شکل از بین تمام ترکیبات جیوه به شمار می‌رود. ترکیبات جیوه آلی که از جمله برای ضد عفونی بذر گیاهان استفاده می‌شوند به شدت سمی بوده (از جمله اپیدمی‌های مسمومیت تصادفی ناشی از غلات آلوده به متیل و اتیل جیوه در عراق و چین) و همچنین مواردی از مسمومیت متعاقب مصرف ماهی و یا آب آلوده گزارش شده است (از جمله اپیدمی خلیج میناماتای ژاپن)، همچنین کارگران مشاغل مختلف در معرض خطر مسمومیت با جیوه قرار دارند که برای مثال می‌توان به کارگران صنعت ساخت تب سنج و فشارسنج جیوه ای، باطری سازی، دیگ‌های بخار،

وسایل کالیبراسیون، سود سوزآور، برس‌های کربنی، ژنراتورهای برقی، سفال و سرامیک، ساخت کلر، آمالگام دندان، وسایل الکتریکی، لامپ‌های نئون، گندزداها، رنگ‌ها، مواد منفجره، لوازم آتش بازی، جوهرسازی، داروسازی، حشره کش‌ها، آفت کش‌ها و نگهدارنده‌های چوب اشاره کرد. مسمومیت حاد ناشی از استنشاق بخار جیوه (شکل عنصری یا فلزی) تقریبا بلافاصله رخ داده که از علائم آن می‌توان به اختلال گوارشی، سرفه، تب، تهوع، استفراغ و اسهال اشاره نمود. همچنین استنشاق این بخارات باعث آسیب به مغز و ریه‌ها شده به طوری که باعث آسیب جدی سیستم تنفسی و بروز پنومونی، ادم ریه شده (پنومونی ریه= ذات الریه) و مرگ متعاقب فیبریلاسیون بطنی به وقوع می‌پیوندد. مسمومیت مزمن (طی مواجهه مزمن) باعث آسیب به سیستم عصبی مرکزی و بروز سایکوز (نوعی اختلال روانی) می‌گردد. خوردن کلرید جیوه و یا سایر املاح محلول جیوه و یا سایر املاح محلول جیوه می‌تواند باعث تشنگی، درد شکم، استفراغ، اسهال و سپس آسیب کلیوی و مرگ شود. آلودگی پوستی با ترکیبات جیوه باعث علائمی نظیر؛ افسردگی، خواب آلودگی، کاهش وزن، بی اشتهایی، سردرد، اضطراب، انواع توهم‌ها، شلی و افتادگی دندان و تومور می‌شود.

باید دانست که ترکیب دی متیل جیوه می‌تواند حتی از دستکش‌های آزمایشگاهی عبور کند و طی جذب از راه پوست، باعث مسمومیت و حتی مرگ شود. مکانیسم کلی سمیت جیوه را مانند سایر فلزات سنگین اتصال به گروه‌های سولفیدریل اجزای داخل سلولی (بویژه

آنزیم‌ها) می‌دانند. همچنین اعتقاد بر این است که جیـوه (بویژه متیل جیوه) می‌تواند به پروتئین توبولین (بـویژه در سـلول‌های مغـزی) متصل شـده و بـاعث اختلال در میکروتوبول‌ها و در نهـــایت بر هم زدن ســـاختمان و فعالیت اسکلت سلولی شود.}(کتاب دایره المعـارف سم شناسی مـولفین محمـدامراللهی شـریف آبـادی و آیـدا صیاد ص 137)

نکته 1: ملاحظه نمودید که صنعتی شدن باعث شده حجم استفاده از جیوه در زندگی بشر چگونه بـالا بـرود. و این را در تحقیقی در آمریکا که مـیزان جیـوه خـون خفاش‌ها را انـــدازه گرفته بودند نـــیز ملاحظه نمودید. که چگونه مـیزان جیـوه خـون خفاش‌ها در بعضی منـاطق 8 برابر میزان طـبیعی بـوده است. مسـلما این حجم اسـتفاده از جیوه در صـنعت و مـوادی که در زنـدگی روزانه اسـتفاده می‌شود به مرور اثرات سویی را بر سلامتی انســان‌ها و حیوانات می‌گذارد.

نکته 2: در مطلب بالا نوشته شده بود که دی متیل جیوه از دستکش‌های آزمایشگاهی نیز عبور می‌نماید.

نکته 3: در متن بالا آمده بود که اختلال گوارشی، سرفه، تب، تهـوع، اسـهال و اسـتفراغ، آسـیب به مغز و ریه و کلیه‌ها و ســـردرد و بی‌اشـــتهایی و اضـــطراب از جمله علائم مسمومیت با جیـوه است که شـما این علائم را کم و بیش در مبتلایان به کرونا هم می‌یابید.

آنچه نشان داده شد تعدادی دیگر از علائم مسـمومیت با جیـــوه را ملاحظه می‌نمایید که علایمی نظـــیر مشـــکلات

بینایی و بیخوابی و پیچش عضلانی و ضعف عضلانی از جمله این علائم است.

پ ن: گفته شد بعضی علائم کم و بیش دیده می‌شود یعنی بعضی بیماران دچار مشکلات بینایی شده‌اند اما بسیاری نیز چنین علائمی نداشته‌اند. بنابراین منظور مجموعه علائمی است که در بیماران بروز پیدا می‌کند.

مقاله علمی‌ای که نشان می‌دهد افرادی که فلزات سنگین علی الخصوص جیوه در خونشان بیشتر است. احتمال مرگشان توسط بیماری کووید 19 بیشتر است. در این مقاله علمی ذکر شده یکی از دلایلی که مردان در مقایسه با زنان علائم بیماری سخت‌تری دارند و تلفاتشان نیز بیشتر است. این است که مردها به جیوه حساس‌تر هستند زیرا توسط تستسترون تقویت می‌شود. ترکیبی از جیوه و تستوسترون مردان را در برابر مرگ ناشی از COVID-19 آسیب پذیرتر می‌کند و بنابراین مرگ و میر را به سمت مردان معطوف می‌کند.

پ ن: به نظر می‌آید با توجه به مقاله علمی بالا باید از خوردن غذاهای حاوی جیوه نظیر انواع ماهی‌ها که طبیبان طب مدرن به جای گوشت قرمز پیشنهاد می‌دهند پرهیز کرد. همچنین به نظر حجامت و فصد سالیانه چون باعث کاهش غلظت خون می‌شود بتواند در پیشگیری یا تخفیف علائم بیماری در صورت ابتلا نقش ایفا نماید.

در متن بالا نوشته شده بود که بر اثر مسمومیت جیوه بیماری پنومونی (ذات الریه) در بدن فرد می‌تواند ایجاد بشود. می‌خوانید که پنومونی انواع مختلف دارد و منشا

آن می‌تواند قارچ‌ها و باکتری‌ها و ویروس‌ها باشد. و یکی از ویروس‌های ایجاد کننده پنومونی ویروس سارس است. بدنیست بدانید که نام ویروس بیماری کووید 19 (SARS-CoV-2) می‌باشد

عمر طولانی و واژگونی در آفرینش

آیه 68 سوره‌ی یس: "وَمَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِی الْخَلْقِ أَفَلَا يَعْقِلُونَ ﴿68﴾" ترجمه‌ی آیه: "و هر که را عمر دراز دهیم او را [از نظر] خلقت فروکاسته [و شکسته] گـردانیم آیا نمی‌اندیشند (68) "

موضوعات اساسی آیه

• خداوند به هر کس عمر طولانی دهد، او را در آفرینش واژگون می‌کند.

مباحث لغوی:

بنـابر تفسـیر المـیزان ذیل این آیـه؛ کلمه‌ی " نُعَمِّرْهُ " از مصدر "تعمیر"، به معنای طولانی کـردن عمر(تعبـیر خانه را هم از این رو تعمـیر گفته‌اند که بـاعث طـول عمر آن است) و کلمه‌ی " نُنَكِّسْهُ " از مصـدر "تنکیس"، به معنـای برگرداندن چیزی به صورتی که بالایش پایین قـرار گـیرد و نیرویش مبدل به ضعف گردد، و زیادتش رو به نقصـان گذارد؛ می‌باشد.

مباحث سیاقی

با توجه به این آیـه، می‌تـوان تنکیس را کنایه از بازگشت کامل انسان به حالات طفولیت گرفت زیـرا در در دوران پیری نیز ویژگی‌هایی از انسان از جمله توانایی جسمی، علم و یـاد و هـوش انسـان به ضـعف، جهل و فراموشی مبـدل می‌شـود. در ارتبـاط با آیـات قبلی نـیز، این آیه‌ی شریفه بیان می‌کند که همان خدایی که خلقت انسـان را در روزگار پیری‌اش تغییر می‌دهد و هرچه داده می‌گـیرد؛

بر مسـاله‌ی معـاد، نابینا سـاختن مجرمـان و از حـرکت بازداشتن آن‌ها قادر است.

برگرفته از تفسـیر المـیزان و تفسـیر نمونه ذیل آیه 68 سوره‌ی مبارکه‌ی یس

مباحث علمی

تغییر وضعیت جسمی و عقلی انسـان‌ها در دوران پـیری امر واضحی است و در زمان نـزول قـرآن و حـتی قبل‌تر از آن نـیز بر همه روشن بـوده است. اما دو دیـدگاه دیگر نیز ارائه می‌شود که آن‌ها را بررسی می‌کنیم:

در نگـاه اول، بنـاپر آیه‌ی 78 سـوره‌ی نحل: «وَاللّـهُ أَخْرَجَكُم مِّن بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لاَ تَعْلَمُـونَ شَـيْئًا وَجَعَـلَ لَكُمُ الْسَّمْعَ وَالأَبْصَـارَ وَالأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْـكُرُونَ ﴿78﴾:ـ و خـدا شما را از شکم مادرانتان در حالی که چیزی نمی‌دانستید بیرون آورد و برای شما گوش و چشمها و دلها قـرار داد باشد که سپاسـگزاری کنید (78)»ـ ؛انسـان هنگـامی که متولد می‌شـود چـیزی نمی‌دانـد؛ در همین سـوره‌ی نحل آیه‌ی 70 نـیز می‌فرماید: «وَاللّـهُ خَلَقَكُمْ ثُمَّ يَتَوَفَّاكُمْ وَمِنكُم مَّن يُـرَدُّ إِلَى أَرْذَلِ الْعُمُـرِ لِكَىْ لاَ يَعْلَمَ بَعْـدَ عِلْمٍ شَـيْئًا إِنَّ اللّـهَ عَلِيمٌ قَـدِيرٌ ﴿70﴾:ـ و خـدا شـما را آفرید سـپس [جـان] شـما را می‌گـیرد و بعضی از شـما تا خوارترین [دوره] سال‌های زندگی [فرتوتی] بازگردانـده می‌شـود به طـوری که بعد از [آن همه] دانسـتن [دیگر] چیزی نمی‌دانند قطعا خـدا دانـای تواناست (70)»ـ علاوه بـرآن، با توجه به آیه‌ی 68 سـوره‌ی مبارکه یس نـیز، هر کس که خداوند به او عمر دراز داده است او را در خلقت واژگـون می‌نمایـد، هم چـنین با توجه روایـاتی که سن

چهل سالگی را سن تکمیل در نظر گرفته اند؛ اگر بتـوان برای عمر و قوای انسان یک توزیع نرمال در نظر گرفت و با در نظر گرفتن بیشینه‌ی منحنی در حدود چهل سال؛ باید دید آیا می‌تــوان طبق منحــنی گوسی(نرمــال) عمر مفید یک انسان را حدوداً هشتاد سـال تخمین زد یا خـیر. البته این نگاه خود از جوانب زیادی باید بررسی شـود، از جمله این‌که آیا می‌توان همه‌ی خصوصـیات انسـان را چه از نظر بیولـــــــوژیکی و چه از منظر اجتمـــــــاعی و روانشناسی با این منحنی توضیح داد؟، برای مثال تجربه و عقل را چگونه می‌توان با این منحنی توجیه کرد؟ زیـرا طبق این منحنی باید خصوصیات یک فرد بـرای مثـال 20 ساله با فردی که سن او در طرف دیگر منحنی هم ردیف با 20 سالگی قرار دارد؛ سن 60 سال؛ برابر باشـد، اما آن‌چه که مشخص است برای مثال تجربه‌ی یک فـرد را به هیچ وجه نمی‌توان در این دو سن یکسان در نظر گــرفت که این خود می‌تواند بیانگر این باشد که اگرچه در عمر و ویژگی‌هـای انسـان یک سـری فـراز و فرودها و یک سن تقریبی تکامل وجود دارد اما این به معنی متقارن بــودن این ویژگی‌ها حول سن تکامل فرد و لزوماً داشتن توزیع نرمال نمی‌باشد.

اما نگاه دوم؛ به دلیل استفاده از ضـمیر «ه» در"نُعَمِّرْهُ"، اگر بتوان از این ضمیر هویتی را لحـاظ کـرد که فقط به انسان محدود نشود، آن‌گـاه شـاید بتـوان به طـور کلی و عام هر سیستم طبیعی در جهـان را اسـتنباط نمـود و با تأملاتی به گونه‌ای از این آیه، موضوع نظریه‌ی پیچیـدگی را برداشت کرد. این نظریه بیـان می‌کند هرچه پیچیـدگی بیشتر شود، بیشتر آشوب زا است یا به عبارتی دیگـر، در سیستم‌های طبیعی اگر پیچیدگی در یک بعد خاص بیشـتر

شود؛ سیستم در همـان محـور به زوال می‌رود؛ این نـوع شــهود، می‌تواند جــالب باشد زیــرا در واقع گویا بیــانگر پیش نیــاز معرفــتی اثبــات مثلث خیــام و مســئله‌ی حد مرکــزی است (لازم به ذکر است که اثبــات قضــیه‌ی حد مرکـزی نـیز مبتـنی بر شـهود معرفـتی است و در مثلث خیام نـیز هرچه عمـرانش بیشـتر شـود، پـایین‌تر رود) در این صورت این مسئله را می‌تـوان بیـان کـرد که با توجه به زمان نـزول قـرآن و این‌که در آن زمـان دیتا و داده‌ای نبــوده و عصر پیچیــدگی نــیز نبــوده اســت، گویا این آیه بیانگر مفهومی فراتر از ظاهر آیه است. والله اعلم...

البته این نــوع نگــاه نــیز خــالی از اشــکال نیست و باید بررسی‌های بیشتری در این زمینه صورت گــیرد، از جمله این‌که باید بتواند به دو سوال مهم پاسخ دهد:

آیا تعــابیری وجــود دارد که بتــوان با اســتفاده از آن‌ها "نُعَمِّرْهُ" را با تعــریفی که از پیچیــدگی ارائه می‌شــود تطبیق داد یا خیر؟

آیا تمام سیستم‌های جهان هر چه پیچیده‌تر شــوند، رو به زوال می‌روند.

در کل، پرسش‌هایی که درباره‌ی این دو دیـدگاه ارائه شد می‌بایست با تحقیقات علمی بیشتر پاسخ داشته شــود و باید بررسی شـــود که آیا می‌تـــوان از این آیه علاوه بر معنی کاملاً مشخص آن، چنین برداشت‌هایی را نیز نتیجه گرفت یا خیر.

نتیجه گیری:

«به هر حــال جمله «أَفَلَا يَعْقِلُــونَ» در انتهــای این آیه‌ی شـریفه هشـدار عجیـبی به انسـان‌ها می‌دهد و می‌گوید: اگر این قــدرت و توانــائی که دارید عــاریتی نبــود به این آسانی از شما گرفته نمی‌شد، بدانید دست قدرت دیگری بـــالای سر شماست که بر هر چـــیز تواناست. تا به آن مرحله نرسـیده‌اید خـود را دریابیـد، و توشه راه طـولانی آخـرت را از این جهـان برگیریـد، که در فصل نـاتوانی و پیری و درماندگی هیچ کاری از شما ساخته نیست! و لـذا یکی از پنج چـیزی را که پیـامبر (صـلی الله علیه و آله و سلم) به ابوذر توصیه فرمود، همین بود که دوران جوانی را قبل از پیری غنیمت بشـمار: اغتنم خمسا قبل خمس: شـبابک قبل هرمـک، صـحتک قبل سـقمک، و غنـاک قبل فقــرک، و فراغک قبل شــغلک و حیاتک قبل موتک: پنج چیز را قبل از پنج چیز غنیمت بشـمر، جـوانیت را قبل از پیری، و سلامتت را قبل از بیمـاری، و بی‌نیـازیت را قبل از فقر، و زندگیت قبل از مرگ، و فراغت خــاطر را قبل از گرفتـــاری.» برگرفته از تفســـیر نمونه ذیل آیه 68 سوره‌ی یس

فرآیند شکل گیری کوه‌ها

از مهمترین واژه‌هایی که خداوند برای اشاره به کوه‌ها در قرآن به کار برده، واژه رواسی است. در آیات متعددی از قرآن کریم ایجاد رواسی موجب جلوگیری از لرزش و اضطراب زمین معرفی شده است. واژه رواسی در بردارنده چه ویژگی‌هایی است و اشاره به کدام یک از انواع کوه‌ها دارد و نیز چگونگی تاثیر آن بر پایداری و عدم لرزش زمین از دیدگاه زمین شناسی موضوعاتی است که در این نوشتار درصدد بررسی آن هستیم.

رواسی در قرآن

ایجاد و شکل‌گیری رواسی در زمین با دو فعل «جعل» به معنای قرار دادن و «القی» به معنای افکندن آمده است. هم‌چنین از پدیده دیگری به نام «مدّ الارض» یا همان کشش پوسته زمین در 3 آیه از این 9 آیه به عنوان پیش درآمد و مقدمه تشکیل رواسی نام برده شده است. در جدول زیر نحوه کاربرد پدیده رواسی با دو فعل «القی» و «جعل» و هم‌چنین با پدیده‌های «مد الارض» و «مَید» (لرزش و اضطراب زمین) در آیات مختلف نشان داده شده است.

انواع کاربردهای رواسی در آیات قرآن

رواسی + القی

رواسی + جعل

رواسی + مد الارض

وَ الْأَرْضَ مَدَدْناها وَ أَلْقَيْنا فيها رَواسِيَ الحجر/19

وَ هُوَ الَّذى مَدَّ الْأَرْضَ وَ جَعَلَ فيها رَواسِيَ الرعد/3

وَ الْأَرْضَ مَدَدْناها وَ أَلْقَيْنا فيها رَواسِيَ

ق/7

رواسى + مَيد (لرزش و اضطراب زمين)

وَ أَلْقى فِى الْأَرْضِ رَواسِيَ أَنْ تَميدَ بِكُمْ نحل/15

وَ جَعَلْنا فِى الْأَرْضِ رَواسِيَ أَنْ تَميدَ بِهِمْ الأنبياء/31

وَ أَلْقى فِى الْأَرْضِ رَواسِيَ أَنْ تَميدَ بِكُمْ لقمان/10

رواسى + خصوصيات ديگر

وَ جَعَلَ لَها رَواسِيَ النمل/61

وَ جَعَلْنا فيها رَواسِيَ شامِخاتٍ مرسلات/27

وَ جَعَلَ فيها رَواسِيَ مِنْ فَوْقِها فصلت/10

رواسى» در لغت

واژه رواسى از ريشه (ر، س، حـــرف معتل) است كه بر ثبـات دلالت مى‌نمايد[1].ـ فعل اين ريشه «رسـا، يرسو» به معنـاى ثـابت بـودن، پايـدار و اسـتوار بـودن است[2]. هم‌چنين فعل «رسا» درباره لنگر انداختن و ساكن شـدن كشـتى نـيز به كـار رفته است[3].ـ «رست السـفينة» به اين معناست كه كشـتى در آب سـاكن شد و ديگر حـركت ندارد. «مرساة» نيز همان لنگر كشتى است كه با طنــاب بســته شــده و به دريا انداخته مى‌شــود و به وســيله آن كشتى نگه داشته شده و در آب بى‌حـركت مى‌ايسـتد.[4]

این واژه درباره ابرها زمانی که در جایی مانـده و بـارش خوبی داشته باشند، نیز به کـار می‌رود: «أَلْقَت السَّـحابَةُ مَراسِـيَها». از این مـاده واژه مُرسی نـیز در قـرآن آمـده است. این واژه مصـــدر از «أرســـيت الســـفينة» است. چنانکه در آیه «وَ قــالَ ارْكَبُــوا فيها بِسْــمِ اللَّهِ مَجْراها وَ مُرْساها» (هود/41)ـ نـیز دربـاره سـکون و از حـرکت بـاز ایستادن کشـتی نـوح به کـار رفته است (فراهیـدی، ج7، ص290)ـ ابن منظور (ج14، ص321)ـ می‌گوید: «أَرْسَيْتُ الوَتِدَ فی الأَرض» به معنای کوبیدن میخ در زمین و «رَسَا الجَبَلُ يَرْسُو» به معنـای ثـابت شـدن ریشه کـوه در زمین است.

واژه رواسی جمع «راسـیه»[5]ـ اسم فاعل از این مـاده بـوده و به معنــای ثــابت، اســتوار[6]ـ و لنگر انداخته[7] است. لفظ رواسی صفتی است برای چیزهایی که ثـابت و استوار باشـند، ولی به دلیل کـثرت اسـتعمال در مـورد کوه‌ها، معنای جبـال در آن غلبه یافته اسـت، به صـورتی که اگر لفظ رواسی بـدون ذکر موصـوف آن به کـار رود، از آن معنای جبال فهمیده می‌شـود[8]ـ. از همین روست که اکثر مفسـران رواسی را به معنـای کوه‌هـای ثـابت و استوار دانسته‌اند[9]ـ. اما با این وجـود نمی‌تـوان معنـای اصـــلی این واژه را که می‌تواند به هر چـــیز ثـــابت و استواری اطلاق شود، نــیز از نظر دور داشت. با توجه به آن‌چه که در معنـــای لغـــوی ریشه رواسی و کاربردهـــای مختلف آن گفته شـد، می‌تـوان ویژگی‌هـای زیر را بـرای این واژه محتمل دانست:

ثابت و پابرجا بودن؛

ریشه داشتن در چیزی؛ فعل این ماده برای لنگر انداختن یا کوبیده شدن میخ به کار می‌رود.

ثابت ماندن روی یک جسم سیال؛ فعل این ماده برای ثابت و ساکن شدن کشتی روی آب یا ابر در هوا به کار رفته است.

ثابت ماندن در عین وجود حرکت‌های جزئی؛ همانند ثابت شدن کشتی روی آب که حرکت‌های جزئی دارد، ولی در کل ثابت است.

ویژگی‌های «رواسی» در آیات

به منظور شناخت هرچه بیشتر پدیده‌ای که خداوند از آن با لفظ «رواسی» یاد می‌نماید، چگونگی کاربرد این واژه در آیات مختلف را بررسی شده و ویژگی‌های مربوط به آن به اختصار عبارتند از:

واژه «رواسی» همواره به صورت جمع به کار رفته است.

«رواسی» همواره به صورت نکره به کار رفته است.

این واژه همواره در سیاق آیات مربوط به آفرینش آسمان و زمین آمده است.

«رواسی» تنها با دو فعل القی و جعل به کار رفته است.

ویژگی‌های «جبال» در آیات

چنانکه گفته شد، مهمترین الفاظی که برای کوه‌هادر قرآن به کار رفته است، الفاظ «جبال» و «رواسی»

است. روشن است که شــناخت ویژگی‌هــای «جبــال» و مقایسه آن با «رواسی» می‌تواند راهگشــای ما در جهت شــناخت بهــتر پدیــده «رواسی» باشد. بــدین منظــور به بررسی و تحلیل ویژگی‌هــای «جبــال» در آیــات قــرآن پرداخته و در قســمت بعــد، علت تفــاوت این ویژگی‌ها با ویژگی‌های «رواسی» را بیان می‌نماییم:

واژه «جبال» به هر دو صورت مفــرد و جمع به کــار رفته است؛ کاربرد مفــرد آن در مــواردی است که منظــور، یک کوه یا کوه خاصی است (أعراف/171).ـ ولی در مــواردی که به طور کلی از کوه سخن به میان می‌آید، همــواره به صورت جمع به کار می‌رود (غاشية/19).

جبال غالباً به صورت معرفه به کــار رفته اســت، ولی در دو مورد زیر به صورت نکره آمده است:

در سوره نور و آیه 43...ـ وَ يُنَـزِّلُ مِنَ السَّـماءِ مِنْ جِبـالٍ فيها مِنْ بَرَدٍ... برای تشبیه ابرهای مولد تگرگ به کــوه و نشان دادن کوه مانندی آن‌ها، خداوند به جای لفظ ابر از کوه‌هـایی که در آسـمان است و تگـرگ از آن‌ها می‌بـارد، سخن می‌گوید.

در سوره سبأ، آیه 10...ـ یا جِبالُ أَوِّبی مَعَـهُ...کـوه مـورد خطــاب قــرار گرفته و منــادای نکــره مقصــوده است و می‌توان گفت که در حکم معرفه به حساب می‌رود.

کــاربرد جبــال تنها در ســیاق آیــات مربــوط به آفــرینش آسمان و زمین نیست، بلکه در موارد و موضوعات متعدد و گوناگونی به کار رفته است، از قبیل:

آیات مربوط به ابتدای خلقت؛ (نبأ/6 و 7 و نازعات/32)

آیات مربوط به زمان کنونی و دوره استقرار انسان‌ها بر روی زمین؛ (أنبیاء/79، شعراء/149 وإسراء/37)

آیات مربوط به برپایی قیامت و سرانجام جهان؛ (مزمل/14، قارعة/5، طه/105 و کهف/47)

جبال با فعل‌های متعددی از قبیل جعل، نُصب، سَیَّر، اَرسا، نسف، حُمل، سجد، خرَّ، زال، مرَّ و... به کار رفته است که این نشان دهنده عمومیت و تنوع کاربرد آن در موضوعات و موقعیت‌های مختلف است.

تفاوت رواسی و جبال در آیات

با توجه به ویژگی‌های گفته شده برای جبال و رواسی این سوال مطرح می‌شود که آیا به کارگیری دو واژه متفاوت برای کوه‌ها یعنی رواسی و جبال به این معناست که این دو واژه بر دو نوع کوه مختلف دلالت دارند. در پاسخ باید گفت که:

به نظر می‌رسد با توجه به ویژگی‌های جبال و رواسی، جبال لفظ عامی برای کوه‌هاست که در سیاق‌های متفاوت و دوره‌های زمانی گذشته، حال و آینده به کار رفته و محدود به دوره خاصی نیست. اما واژه رواسی تنها محدود به دوره زمانی ابتدای خلقت و شکل گیری زمین است. به عبارت دیگر رواسی نامی است که خداوند برای اشاره به فرآیند تشکیل کوه‌ها و استواری و ریشه‌دار بودن آن‌ها برگزیده است.

نکره آمدن واژه رواسی بیانگر آن است که رواسی پدیده شناخته شده و مالوفی برای انسان نیست، زیرا مربوط به دوره‌ای است که هنوز خبری از حضور انسان‌ها بر

روی زمین نبوده است، درست بر خلاف جبال که برای کوه‌ها در همه ادوار زمانی به کار رفته و یکی از این دوره‌ها، دوره استقرار انسان بر روی زمین است.

اگر رواسی و جبال دو گونه متفاوت از کوه‌ها بودند، آن‌گاه می‌بایست در آیات مربوط به برپایی قیامت خداوند سرنوشت هر دو دسته را مطرح می‌کرد، زیرا صاف و هموار کردن زمین و تبدیل آن به دشتی بدون پستی و بلندی که در آیات آمده است، میسر نیست، مگر با فروپاشی همه انواع کوه‌ها از جمله رواسی و جبال. به همین خاطر عدم ذکر رواسی در حوادث قیامت خود می‌تواند بهترین دلیل باشد بر این‌که لفظ جبال دربردارنده رواسی و اعم از آن است.

تفاوت کاربرد رواسی و جبال با فعل‌های مختلف نیز دقیقاً همین نکته را می‌رساند که رواسی مربوط به فرآیند تشکیل کوه‌ها و جبال نام عامی برای کوه‌ها در کلیه حالات آن‌هاست. چراکه رواسی تنها با دو فعل جعل و القی به کار رفته است که بیانگر نحوه پیدایش آن هستند، درحالیکه جبال با فعل‌های متعددی که هریک بیانگر حالات مختلف کوه‌ها هستند، به کار رفته است.

بدین ترتیب به نظر می‌رسد این‌که واژه رواسی اشاره به گونه‌ای از جبال یا فرآیند تشکیل آن داشته باشد و جبال لفظی عام برای کوه‌ها و دربردارنده رواسی باشد، مطلبی است که به خوبی می‌تواند پاسخ گوی سوالات مطرح شده درباره رواسی و جبال بوده و انطباق مناسبی با ویژگی‌های این دو واژه در آیات داشته باشد.

نحوه شکل گیری «رواسی»

واژه «رواسی» در 9 آیه از آیات قرآن به کار رفته که در 5 آیه به همراه فعل «جعل» به معنای قرار دادن و در 4 آیه با فعل «القی» به معنای افکندن آمـده است. به کـار رفتن فعل «القی» به جــای «جعل» در بــرخی از آیــات بـرای بیـان نحـوه پیـدایش کوه‌ها تا حـدودی سـوال‌انگیز است. از این رو باید علت استعمال را در معنای لغــوی و نحوه به کارگیری آن در آیات جستجو کرد.

فعل «القی» در لغت

فعل القی از ریشه (ل،ق،ی) به معنای رو به رو شـدن و برخورد کردن با چـیزی است[10]ـ راغب[11]ـ می‌گوید: القاء به معنای افکنـدن و انـداختن چـیزی است به محلی که می‌بینی، سپس در عـرف به هر انـداختنی گفته شـده است. اصل این مـاده به معنـای رو به رو شـدن و مقابله به همــــراه ارتبــــاط است و مفــــاهیم رویت، مواجهه و برخورد کردن از آثار این اصل است. اما وقتی این مــاده به صــورت متعــدی به کــار می‌رود، مفــاهیم انــداختن، افکنــدن، قــرار دادن، رســاندن یا املاء از آن اســتنباط می‌شود. متعـدی به کـار بـردن لقـاء دلالت دارد بر قـرار دادن شیئی در مقابل شـیئ دیگر و این همـان معنـای جا به جا کـردن است. بنـابر این می‌تـوان گفت در تعبـیر به انداختن و افکندن مسامحه وجود دارد و صــحیح، همان‌جا به جا کردن است. [12] به عبارت دیگر می‌توان گفت که از آن‌جا که مجـرد این مـاده به معنـای روبه رو شـدن با چیزی است، متعدی آن به معنای رو به رو کـردن و قـرار دادن دو چــیز رو به روی هم است و مفــاهیم انــداختن، قـــرار دادن و ابلاغ و... از این مفهـــوم ریشه‌ای در این

ماده نشات گرفته‌اند. بنابراین واژه القی می‌تواند هر دو معنای «انداختن و افکندن» (لزوماً به معنـای انـداختن از بـالا به پـایین نیست و می‌تواند در جهـات مختلف باشـد، زیرا چنین خصوصیتی در معنا و کاربردهای این واژه ذکر نشـــده، بلکه گفته شـــده که به هر انـــداختنی اطلاق می‌شود.) و «قرار دادن» (جعل) را داشته باشد.

با توجه به این موضــوع می‌تــوان سه احتمــال در نحــوه شکل گیری و ایجاد رواسی مطرح است:

آمـــدن دو فعل متفـــاوت «القی» و «جعل» به همـــراه رواسی بیانگر دو گونه بـودن نحـوه شـکل گـیری رواسی باشد.

با توجه به سـیاق مشـترکی که هر دو فعل در آن به کـار رفته‌اند، «القی» به همـان معنـای «جعل» باشـد، چنانکه لغت نیز اقتضای آن را دارد.

وَ أَلْقی فِی الْأَرْضِ رَواسِیَ أَنْ تَمیدَ بِکُمْ نحل/15

وَ جَعَلْنا فِی الْأَرْضِ رَواسِیَ أَنْ تَمیدَ بِهِمْ أنبیاء/31

این احتمــال هم وجــود دارد که فعل «القی» در واقع به معنــای «جعل» باشد و حکـایت از ایجـاد و شـکل گـیری رواسی داشته باشـد، با این تفـاوت که خداوند با به کـار بردن تعبیر «القی» به این مسـاله نـیز اشـاره‌ای دارد که منشــاء تشــکیل رواسی در واقع همــان حــرکت و جا به جایی و مواجهه چیزهایی در زمین است. به عبـارت دیگر القی بـار معنـایی بیشـتری را به مخـاطب القا کـرده و علاوه بر اشـــاره کلی به ایجـــاد و شـــکل گـــیری (جعل) رواسی، به جزئیاتی از نحـوه این شـکل گـیری که در اثر

جابه‌جایی صفحات زمین بوده، نـیز اشـاره دارد. این نکته نیز شایان ذکر است که جابه‌جـایی و حرکـتی که در فعل «القی» نهفته است، می‌تواند هر دو جابه‌جـایی افقی و عمودی را در بر بگیرد، زیرا چنانکه گفته شد، محـدودیتی از نظر جهت حرکت و افکندن در معنـای این فعل وجـود ندارد.

به نظر می‌رسد که احتمال سوم، پاسخ مناسب‌تری برای نحوه شکل گیری رواسی از منظر آیـات اسـت، زیـرا هم مشـکل وجـود سـیاق مشـترک آیـات را حل می‌کند و هم پاسخ گوی علت اسـتعمال فعل «القی» به جـای «جعل» است.

حـــال با توجه به این‌که می‌تـــوان از واژه «القی» بـــار معنایی حرکت و جا به جایی را استنباط کرد، این سـوال مطـرح می‌شـود که منشـاء این حـرکت و جا به جـایی در پوسته زمین که منجر به شکل گیری کوهها شـده اسـت، چیست.

منشاء تشکیل رواسی

خداوند متعال در سه آیه، پیش از اشـاره به شـکل گـیری رواسی، از پدیده‌ای با نام «مدّ الارض» نام می‌برد.

«وَ هُوَ الَّذی مَدَّ الْأَرْضَ وَ جَعَلَ فیها رَواسِـیَ وَ أَنْهـاراً...» (رعد/3)

وَ الْأَرْضَ مَـدَدْناها وَ أَلْقَیْنا فیها رَواسِـیَ وَ أَنْبَتْنا فیها مِنْ کُلِّ شَیْءٍ مَوْزُونٍ حجر/19

وَ الْأَرْضَ مَـدَدْنَاهَا وَ أَلْقَیْنَا فِیهَا رَوَاسـیَ وَ أَنبَتْنَا فِیهَا مِن کلِّ زَوْجِ بَهِیج ق/7

برای دستیابی به دیدگاه صحیح درباره معنای این عبارت، باید به معنای لغوی واژه «مدّ» و هم‌چنین یافته‌های علم زمین شناسی توجه نماییم.

«مدّ» در لغت

فعل «مددنا» و «مدّ» از ریشه «مدد» است که بر کشیدن چیزی در طول و اتصال شیئی به شیئ دیگر برای گسترش و طولانی کردن دلالت می‌نماید[13]. راغب[14] می‌گوید: اصل این ماده به معنای کشیدن است و مصطفوی[15] آن را به معنای گسترش از خارج در یک جهت یا تمامی جهات می‌داند. ابن منظور[16] نیز معنای جذب کردن و کشیدن را برای مصدر این ریشه یعنی «مدّ» مطرح می‌نماید و می‌گوید: «مددت الارض مدّاً» به معنای اضافه کردن خاک یا کود به زمین برای حاصلخیز کردن آن است. هم‌چنین گفته شده که فعل «مدّ» برای هر شیئی که شیئ دیگری مثل آن، به آن وارد شود و آن را زیاد کند، به کار می‌رود. مهمترین ویژگی مشهود در معنای این واژه، ویژگی کشش و کشیدن است و نیز اضافه شدن دو چیز همگون به هم نیز از معانی این لغت است.

فرآیند شکل گیری کوه‌ها از منظر زمین شناسی

پوسته زمین قشر خارجی و بسیار نازک در میان بخشهای مختلف زمین است. پوسته زمین دو نوع می‌باشد که به نام پوسته قاره‌ای و اقیانوسی نامیده شده‌اند. پوسته قاره‌ای سبک‌تر بوده ضخامت زیاد داشته و حداکثر ضخامت 70 کیلومتری در بخشهایی از آن گزارش شده است. اما پوسته اقیانوسی چگال‌تر و

سنگین‌تر بوده و ضخامت کمتری (متوسط 6 کیلومتر) دارد. اگر این ضخامت‌های پوسته را در مقابل اندازه شعاع زمین که بیش از 6000 کیلومتر است مقایسه نمائیم مشخص می‌شود که پوسته قاره‌ای و اقیانوسی بصورت ورقه‌های بزرگ همچون قطعات بزرگ یخ بر روی آب اقیانوسها، بر روی گوشته مذاب در کنار هم شناورند.[17]

با به اثبات رسیدن نظریه تکتونیک صفحه ای[18]ـ و حرکت قاره‌ها در ابتدای دهه 1970، علم زمین شناسی پی برد که در میان ورقهای پوسته زمین نیروهای متفاوت کششی، فشاری و برشی و حالتهای ترکیبی از آن‌ها وجود دارد. علت بوجود آمدن این نیروها از حرکت بسیار آرام ورق‌های تکتونیکی نسبت به هم منشاء می‌گیرد که در حد چند میلی متر تا چندین سانتی متر در سال در بخشهای مختلف است. ولی همین حرکت آرام باعث بوجود آمدن انرژی حرکتی بسیار گسترده در پوسته زمین می‌گردد که در امتداد همبری ورقها در محلهای زایش پوسته اقیانوسی، فرورانش[19]ـ آن‌ها و محلهای تصادم صفحه‌های تکتونیکی و گسلهای بزرگ به شکل زمین لرزه‌های ویرانگر و بروز سونامی‌های عظیم تظاهر می‌یابد.[20]

شکل 1-ـ کشش در مرزهای واگرای صفحات، شکافت پوسته قاره‌ای و تشکیل پوسته اقیانوسی

کوهها به صورت کوهزادی و زنجیره‌ای در پوسته‌های قاره‌ای و اقیانوسی بوجود آمده‌اند. برای بوجود آمدن زنجیره کوه در پوسته قاره ای، ابتدا در پوسته قاره‌ای زمین در اثر کشش، شکافت و سپس کافت روی داده و

حوضه رسوبی تشکیل می‌شود (شکل1). با پائین افتادن بخش فروافتاده در اثر کشش، آب، رسوبات را در آن آورده و روی هم انباشته می‌کند. بتدریج در اثر کشش بیشتر، بستر حوضه پائین افتاده و حوضه عمیقتر می‌شود و می‌تواند باعث ایجاد شکافهای عمیق در پوسته و ظهور سنگهای آتشفشانی گداخته از گوشته در مسیر شکافها به درون این حوضه‌های کششی شود. حال در حوضه‌ای اینچنین که در مناطق خاصی از پوسته زمین ساخته شده‌اند. در اثر کشش بیشتر پوسته قاره‌ای نازک شده و پاره می‌شود. در این حالت مواد گوشته به تدریج ظاهر شده و پوسته اقیانوسی ساخته می‌شود. با ادامه کشش در راستای نفوذ سنگها از گوشته در شکاف میان اقیانوسی پدید آمده و بتدریج بر اندازه گستره پوسته اقیانوسی افزوده می‌شود و گاهی این گسترش به چند هزار کیلومتر می‌رسد (شکل1). با کم شدن توان کشش و خاموش شدن موتور حرکتی آن، بدلیل سنگینی پوسته اقیانوسی در همبری با پوسته قاره‌ای به زیر آن فرو رانده می‌شود (شکل2).ـ با فرورانش پوسته اقیانوسی پدیده مهمی روی می‌دهد. اول این‌که صفحه اقیانوسی کامل پایین رفته و برخورد قاره به قاره را خواهیم داشت که در نتیجه نهشته‌ها در حوضه رسوبی موجود در لبه فعال قاره‌ای شروع به چین خوردن کرده و از آب خارج می‌شوند و به تدریج ارتفاع می‌گیرند و کوه‌ها بصورت زنجیره‌ای در مقیاس‌های چند هزار کیلومتری از قاره‌ای تا قاره دیگر تشکیل می‌شود. همین فرآیند در علم زمین شناسی به نام کوهزایی[21] نامیده شده است.

شکل 2ـ برخورد دوصفحه اقیانوسی و قاره‌ای و فرآیند فـرورانش صـفحه اقیانوسی به زیر صـفحه قـاره‌ای که موجب کوهزایی می‌شود.

کوهزادهای اینچنین در پوسته زمین مـورد مطالعه قـرار گرفته‌اند که می‌تـوان به بـرخی از آن‌ها اشـاره کـرد. کوهزاد آلپ-هیمالیا که از غرب اروپا تا شرق آسـیا ادامه دارد و کوه‌های زنیره‌ای البرز و زاگرس کشـور ایـران را نیز شامل می‌شـود، نتیجه چـنین فرآیند بـزرگ کـوهزایی است. در مورد کوهزاد آلپ-هیمالیا مشخص شـده که این فرآیند از اواخر دوران اول زمین شناسی شروع شـده و پس از دوره زمانی حـدود 300 میلیـون سـال هنـوز نـیز فعال است و سالانه چندین سانتی مـتر بر ارتفـاع آن در بخشهای مختلف در آلپ اروپا، الـبرز، زاگـرس یا هیمالیا افزوده می‌شود. (شکل3).

شـکل 3-ـ بزرگ‌تـرین زنجـیره کوهها در لبه‌هـای فعـال قـاره‌ای در اثر فـرورانش پوسـته اقیانوسی بوجـود آمده‌اند. (1)ـ رشـته کوههـای آلپ-هیمالیـا، که از غـرب اروپا تا آسـیای جنـوب شـرقی امتـداد دارد. (2)ـ رشـته کوههـای کـوردیلر-آند در غـرب آمریکـا، از غـرب کانـادا شروع شده و تا جنوب غربی آمریکـای جنـوبی در شـیلی ادامه می‌یابد. زنجیره کوه‌هـای میـان اقیانوسی با طـول چند هزار کیلومـتر در امتـداد شـکافهای میـان اقیانوسی بوجود آمده‌اند که مهمترین آن‌ها در اقیانوس‌هـای آرام (3)، اطلس (4) و هند (5) قرار دارند.

مدّ الارض یا کشش در پوسته زمین

با توجه به توضیحاتی که درباره معنای لغوی واژه «مدّ» بیان شد، باید گفت که مهمترین ویژگی مشهود در معنای این واژه، ویژگی کشش و کشیدن است. از سوی دیگر با توجه به دانش فیزیک زمین که در بالا به آن اشاره شد، فعل و انفعالاتی که منجر به تشکیل کوهها شده‌اند، نیز با کشش در پوسته زمین همراه بوده‌اند.

بنابراین به نظر می‌رسد که پدیده «مدّ الارض» در آیات قرآن، اشاره به کشش در پوسته زمین داشته باشد که نقش موثری در فرآیند تشکیل کوه‌ها دارد.

هم‌چنین با توجه به معنای اضافه شدن دو چیز همگون به هم که در واژه «مدّ» وجود دارد، این احتمال را هم می‌توان مورد توجه قرار داد که مدّ الارض اشاره‌ای نیز به گسترش و ساخته شدن صفحه‌های اقیانوسی جدید با نفوذ مواد گوشته در مرزهای واگرا داشته باشد. به نظر می‌رسد که واژه مدّ می‌تواند به زیبایی نفوذ مواد گوشته به پوسته زمین و زایش پوسته اقیانوسی جدید را برساند، زیرا در معنای آن داخل شدن چیزی به چیز شبیه خودش و گسترش و زیاد کردن آن، آمده است.

همانگونه که به طور خلاصه در بالا اشاره شد. کشش در پوسته زمین و بوجود آمدن رواسی در موقعیت‌های خاص تکتونیکی صورت می‌گیرد. که همه آن‌ها با فرآیند کشش آغاز می‌گردد. کشش در پوسته قاره‌ای سبب کافت و ایجاد زنجیره حوضه‌های بزرگ می‌گردد که ابتدا دریاهای کم عمق تشکیل می‌شوند و نهشته‌های مختلف رسوبی تخریبی مانند ماسه سنگها و نهشته‌های تبخیری مانند نمکها تشکیل می‌شوند و سپس با ادامه کشش و فروافتادن کف حوضه نهشته‌های مختلف رسوبی

شیمیائی مثل کربناتها و رسها و مارنها نهشته می‌شوند و در عمق‌های بیشتر سنگهای کف اقیانوسی مخصوص رسوبات مخصوص محیط‌های بسیار عمیق تشکیل می‌شوند. رسوبات و مجموعه سنگهای فرونهشته در حوضه‌های کششی بصورت کمربندی طولانی در لبه‌های آرام قاره‌ای بوجود می‌آیند. در لبه‌های فعال قاره‌ای نیروهای تکتونیکی نهشته‌های موجود در حوضه‌های تشکیل شده را به شکلهای مختلف چین داده و باعث ارتفاع گرفتن آن‌ها و ایجاد کمربندهای کوهزایی می‌گردد.[22]

نتیجه‌گیری

یکی از مهمترین واژه‌هایی که خداوند برای اشاره به کوهها در قرآن به کار برده است، واژه رواسی است. این واژه در 9 آیه از آیات قرآن به کار رفته که طریقه استعمال آن از نظر معرفه و نکره بودن، مفرد یا جمع بودن، سیاق آیات و نیز افعالی که به همراه آن آمده است، تفاوت بارزی با استعمال واژه جبال در آیات قرآن دارد. از مجموع این تفاوت‌ها چنین بر می‌آید که واژه جبال مفهومی کلی‌تر از رواسی داشته و به کوه‌ها در کلیه حالات آن اطلاق می‌شود، ولی رواسی واژه‌ای است که به کوه‌ها، تنها در دوره شکل‌گیری اولیه آن‌ها اطلاق شده و به عبارت دیگر این واژه اشاره به کیفیت شکل‌گیری کوه‌ها دارد. به نظر می‌رسد که خداوند متعال با استعمال الفاظ رواسی و القی در آیاتی نظیر آیه 15 سوره نحل «وَ أَلْقی فِی الْأَرْضِ رَواسِیَ أَنْ تَمیدَ بِکُمْ» به حقایقی در تشکیل کوه‌ها اشاره می‌نماید که همگی با یافته‌های جدید علم زمین شناسی تایید می‌شوند.

با لفظ "رواسی"، قــرار داشــتن کوه‌ها و پوســته زمین روی لایه‌هــای ســیال زیــرین،ریشه‌دار بــودن کوه‌ها در لایه‌های زیرین، نوع ثابت شدن کوه‌ها و پوســته زمین که به همــراه حرکت‌هــای جــزئی است را نشــان می‌دهد و با لفظ القی اشاره به فرآیند تشکیل کوه‌ها می‌نماید که به همراه جابه‌جا شدن و حرکت قطعات پوسته و برخــورد و مواجهه آن‌ها با هم بوده است. این حرکت و جا به جــایی تدریجی پوســته منجر به جا به جــایی و حــرکت کوه‌ها هم به صورت افقی و هم به صورت عمودی می‌گردد.

هم‌چــنین دقت در معنــای لغــوی مــدّ الارض که به عنــوان مقدمه ایجــاد رواسی در قــرآن مطــرح شــده، همــاهنگی شگفت انگیز آن را با پدیده کشش در پوسته زمین نشان می‌دهد، که خود عاملی برای تشکیل زنجیره کوه‌هاست.

[1] ابن فارس، ص403

[2] راغب، ص354؛ ابن منظور، ج14، ص321

[3] فراهیدی، ج7، ص290؛ ابن منظور، ج14، ص321

[4]- فراهیدی، ج7، ص290؛ ابن منظور، ج14، ص321

[5][5] طوسی، ج6، ص215؛ طبرسی، ج6، ص545

[6] راغب، ص354؛ ابن منظور، ج14، ص321

[7] آذرنوش، ص236

[8] ابوحیــان، ج6، ص347؛ ابن عاشــور، ج13، ص97؛ مغنیه، ج4، ص375

[9] طوسی، ج6، ص215؛ طبرسی، ج6، ص423؛ طباطبایی، ج11، ص291؛ ابوحیان، ج6، ص346؛ ابوعبیده، ج1، ص321

[10] فراهیدی، ج5، ص215؛ راغب، ص745

[11] راغب ص745

[12] مصطفوی، ج10، ص227

[13] ابن فارس، ص 435

[14] راغب ص763

[15] مصطفوی ج11، ص51

[16] ابن منظور ج3، ص396

[17]- Ollier & Pain, 2004.

[18]- Plate tectonic

[19]- subduction

[20]- Kearey et al, ،Global tectonicspage, 2009, p93.

[21]- orogeny

[22] -Ollier & Pain, 2004.

منابع:

قرآن کریم

آذرنـــوش آذرتـــاش، فرهنگ معاصر عـــربی- فارسی بر اســـــاس فرهنگ عـــــربی- انگلیسی‌هانس ور، نشر نی، تهران، 1379ش.

ابن فـــارس، مقـــاییس فی اللغـــه، دارالفکر للطباعه و النشر و التوزیع، بیروت، 1414ق.

ابن منظـور، محمد بن مکـرم، لسـان العـرب، دار صـادر، بیروت، چاپ سوم، 1414 ق.

ابو حیـان محمد بن یوسـف، البحر المحیط فی التفسـیر، دار الفکر، بیروت، 1420 ق.

ابو عبیده معمر بن مثـنی، مجـازالقرآن، مکتبة الخـانجی، قاهره، 1381ق.

راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفـردات فی غـریب القرآن، دارالعلم (الدار الشـامیة – دمشق) بـیروت، چـاپ اول، 1412 ق.

طباطبـــایی ســـید محمد حســـین، المـــیزان فی تفســـیر القرآن، دفتر انتشارات اسلامی جامعه‌ی مدرسین حـــوزه علمیه قم، قم، چاپ پنجم، 1417 ق.

طبرسی فضل بن حســـن، مجمع البیـــان فی تفســـیر القـــرآن، انتشـــارات ناصر خســـرو، تهـــران، چـــاپ ســـوم، 1372ش.

طوسی محمد بن حسن، التبیان فی تفسـیر القـرآن، دار احیاء التراث العربی، بیروت، بی‌تا

فراهیدی خلیل بن احمد، کتاب العین، انتشـارات هجـرت، قم، چاپ دوم، 1410 ق.

مصـطفوی حسـن، التحقیق فی کلمـات القـرآن الکـریم، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، 1360 ش.

مغنیه محمد جواد، تفسیر الکاشف، دار الکتب الإسـلامیة، تهران، چاپ اول، 1424 ق.

Cliff Ollier, Colin Pain,The Origin of Mountains, Routledge, 2004.

Philip Kearey, Keith A. Klepeis, Frederick J. Vine،Global tectonics,2009.

فرق زندگی در زمین با زندگی در فضا

جاذبه زمین یا گـــــــرانش واقعه طبیعی است که در آن اجسام همدیگر را جـذب می‌نمایند اگر جاذبه زمین نباشد خیلی از کروموزوم‌ها در بـــدن تغیـــیر می‌نماید و جاذبه زمین در کـــره زمین بیشـــتر از همه ســیارات در جهـــان هســتی می‌باشد مـریخ دومین سـیاره‌ای است که شـبیه کـره زمین می‌باشد ولی سـطح جـاذبه‌اش کمـتر از کـره زمین است در ادامه جزئیات بیشتر فرق زندگی در زمین با زنـدگی در فضا را در سـایت سـماتک خواهید دید با ما همراه باشید.

محققان تغییرات ایجادشـده در بـدن و سـلامت "اسـکات کلی" را پس از مـأموریت یک‌ســاله در فضــا، با بـــرادر دوقلـــویش در زمین مقایسه کردند. ســـفر فضـــایی کروموزوم‌های کلی را تغییر داد.

پس از ســپری کـــردن یک ســال در ایســتگاه فضـــایی بین‌المللی و بـدون وجـود جاذبـه، چه بر سر بـدن انسـان می‌آیـــد؟ برنامه مطالعـــات بر روی دوقلوهـــا، داده‌هـــای مرتبط با فضانورد "اسکات کلی" را قبل، بعد و در طول مـــأموریت فضـــایی با بـــرادر دوقلـــویش روی زمین (فضـانورد بازنشسـته "مـارک کلی") مقایسه کـرد. این تحقیقات مسائل زیـادی را بـرای محققـان روشن کـرده است.

نتـایج اولیه از مطالعـات مـأموریت یک‌سـاله اسـکات که اکنـــون بازنشست شـــده، و هم‌چـــنین فضـــانورد روسی "میخائیل کورنینکو"، هفته گذشـته در کارگـاه تحقیقـات ســـالانه ناسا منتشر شد. محققـــان دارند بـــرای یک

مـأموریت طـولانی به مـریخ برنـامه‌ریزی می‌کنند و این نتایج جدید، بینش خوبی به آن‌ها داده است.

ده گـروه از محققـان طیف گسـترده اطلاعـات دربـاره سلامت بـرادران "کلی" را موردمطالعه قراردادند. آن‌ها ایمـنی بـدن، شـکل اسـتخوان‌ها، میکروبیـوم روده و تأثیرات زندگی در فضا بر DNA را بررسی کردند.

دانشمندان سعی دارند مشخص کنند آیا در طـول زمـانی که اسـکات در فضا سـپری کـرده، یک به‌اصـطلاح "ژن فضایی" در او فعال‌شده است یا خیر. در بررسی تـوالی ژنی DNA و RNA از سلول‌های سـفید خـون دوقلوهـا، محققـان فهمیدند که اسـکات و مـارک صـدها ژن جهش‌یافته و منحصر به خوددارند و بیش از 200 هـزار مولکولِ RNA متفاوت در آن‌ها شناسایی شد.

زمـانی که اسـکات در فضا بـود، تغیـیرات شـیمیایی در DNA او کـاهش یـافت، اما زمـانی که به زمین بازگشت این تغییرات به حـالت عـادی برگشت. تغیـیرات DNA در مـارک هم در اواسط تحقیق تغیـیر کـرد، اما در اواخر تحقیق به حـالت عـادی برگشت. محققـان می‌گویند این نتایج نشـان می‌دهند ژن انسـان چقـدر در برابر تغیـیرات محیطی (چه در فضا و چه در زمین) حساس است.

بررسی تلومرها در توالی‌هـای تکـراری در انتهـای کرومـوزوم در سـلول‌های سـفید خـون دوقلوها نتـایج عجیـبی را نشـان داد: به‌طورمعمـول، با افـزایش سن طـول تلومرها کـاهش می‌یابد. اما زمـانی که اسـکات در فضا بود طول تلومرهایش افزایش پیـدا کـرد. زمـانی که به زمین بازگشت، دوباره طولشان کم شد.

در حال حاضر دانشـمندان احتمـال می‌دهند این تغیـیر به ورزش زیاد و کاهش مصرف کالری در فضا بستگی دارد. دانشمندان تغیـیرات در تلـومراز (که تلومرها را تعمـیر و بلند می‌کند) این دو بـــــرادر را نـــــیز بررسی کردند. در نوامــبر 2015، واکنش‌ها در هر دو بــرادر افزایش‌یافته بود که احتمالاً به دلیل یک رویـداد "مهم و اسـترس‌زا در خانواده" بوده است.

فرق زندگی در زمین با زندگی در فضا

پیام توییتری اسکات کلی درباره نتایج مطالعات ناسا

مـیزان تشـکیل اسـتخوان در اسـکات کـاهش یـافت، اما سطوح هورمون‌های درمانی که به‌سلامت اســتخوان‌ها و عضلات کمک می‌کند، افزایش یـافت. هورمـون اسـترس (کورتیزول) طبیعی باقی مانـد، اما انـدکی پس از فـرود به زمین دچـار التهـاب شد که احتمـالاً به دلیل اسـترس ناشی از ورود دوباره به جو زمین بود.

هرچند باکتری‌ها موجـود در سیسـتم گوارشی اسـکات و مارک باهم تفاوت دارد (که به دلیل زندگی در محیط‌های مختلف و خوردن غذاهای متفاوت طـبیعی است)، اما دو گروه اصلی از باکتری‌ها در میکروبیومِ اسکات، تغیــیرات عمده‌ای کردند.

عوامل استرس‌زا در فضا

زمــانی که پــای مــأموریت مــریخ در میــان باشــد، اولین اقدامات فضانوردان در سطح سیاره سرخ حیــاتی‌ترین و کلیدی‌ترین خواهد بود. اما پس از سپری کردن شش ماه در اعماق فضا، احتمالاً در انجام سـریع و کارآمـدِ بـرخی

کارها مشکل خواهند داشت؛ حتی اگر آن کارها در نجات زندگی‌شان حیاتی باشد.

دانشمندان برای کسب اطلاعات بیشتر، اسکات و کورنینکو را پس از سپری کردن یک سال در فضا، تحت یک سری آزمایش‌ها قراردادند.

کپسول آن‌ها به‌صورت عمودی بر روی زمین فرود آمد و قبل از این‌که کسی بتواند در خروج به آن‌ها کمک کند، باید خودشان را تا نیمه از کپسول بیرون می‌کشیدند. اسکات عقیده دارد ترک کردن کپسول در سطح مریخ آسان‌تر خواهد بود، زیرا این سیاره جاذبه کمتری دارد.

بخشی از مأموریت در مدار زمین، برای آزمایش فرود بر روی کره مریخ بود. اسکات تمام شبیه‌سازی‌های انجم شده برای تجربه فرود بر روی مریخ را تکمیل کرد.

در طول آزمون عملیاتی، سخت‌ترین بخش برای اسکات و کورنینکو استفاده چابک از عضلاتشان، تعادل و کنترل وضعیتی و حفظ ثبات بود. باید می‌توانستند از نردبان‌ها بالا بروند و پایین بپرند، دریچه‌ها را باز و از ابزار استفاده کنند و کلی کار دیگر. اما میان نتایج آن‌ها و فضانوردانی که به فضا رفته‌اند، تفاوت چندانی نبود.

فرق زندگی در زمین با زندگی در فضا

اسکات کلی در حال انجام تست مهارتی

محققان بررسی کردند که مهارت‌های حرکتی آن‌ها پس از سپری کردن یک سال در جاذبه صفر، چه تغییری کرد. آن‌ها از فضانوردان خواستند بر روی صفحه کامپیوتر اشاره کنند، اشکال را ردیابی کنند و بچرخانند؛ مشابه

حرکـاتی که فضـانوردان بعد از فـرود بر روی مـریخ باید انجام دهند. نتایج اولیه نشـان می‌دهد که دقت و سـرعت واکنش فضانوردان کاهش‌یافته بود.

فضانوردان در زمان بهبود پس از فـرود متفـاوت بودنـد، اما ممکن است دلیل آن آموزش‌هـای قبل از پـرواز و یا تجربه کلی فضانوردان باشد. محققـان معتقدند آمـوزش بیشـتر بـرای تنظیم مجـدد بـدن با جاذبه زمین به فضانوردان آینده کمک خواهد کرد، زیـرا هر دو فضـانورد بهبـودی آهسـته‌تری نسـبت به فضـانوردانی داشـتند که شش ماه در فضا سپری کرده بودند.

فرق زندگی در زمین با زندگی در فضا

مدت‌هاست که دانشـمندان سـعی دارند زمـان و کیفیت خـواب فضـانوردان را بهبـود دهند. با برنـامه‌ریزی بهـتر، تغییر کمتر در شیفت کاری و این‌که ساخت‌وساز و تعمیر ایستگاه فضـایی به پایـان رسـیده، فضـانوردان یک‌سـاله به‌طـور متوسط هفت سـاعت در روز می‌خوابیدند. فضـانوردانی با مأموریت‌هـای کوتـاه‌تر در ایسـتگاه فضایی، به‌طور متوسط حدود شش ساعت در شـبانه‌روز می‌خوابیدند.

تمـام نتـایج به‌دست‌آمده، یافته‌هـای اولیه هسـتند و تحقیقـات ادامه دارد. “جـان چـارلز” دانشـمند ارشد پژوهش و برنامه بشر ناسا در بیـانیه‌ای گفت: ”در نتـایج اولیه برنامه یک‌سـاله ایسـتگاه فضـایی بین‌المللی و مطالعه دوقلوها، هیچ مانعی بـرای سـفرهای طـولانی‌تر انسان در فضا مشخص نشده است.”

“برخی نتایج مانند افزایش غیرمنتظره طولِ تلومرها در اسـکات کلی، نیـاز به تجزیه‌وتحلیل بیشـتر و ارتبـاط با نتـایج سـایر محققـان دارد. ممکن است پس از بررسی اثبات شود تنها تغییراتی گذرا هستند. به‌طـورکلی، نتـایج اولیه نشان داده که سپری کردن یک سال در فضا، خیلی استرس‌زاتر از شش ماه در فضا نیست. اما برای نتایجی قطعی‌تـر، باید منتظر تجزیه‌وتحلیل بیشـتر و دقیق‌تر از نمونه‌ها و داده‌ها باشیم.”

فرقه‌های متعدد شیطان پرستی در ایران، هبوط شیطان در ردای یک فرشته!

شیطان در تمام داستان‌های کهن و در تمامی ادیان وجود دارد، شیطان آمده تا انسان خلیفةالله نباشد. شیطان بسان تاریکی مطلق در مقابل روشنایی و نور رحمت الهی است. هر چند در ابتدا بشر سعی داشت تا از شیطان دوری کند و از شر او در امان باشد اما بشر امروزی در پی فنا شدن در نیروی شیطان است. امروزه در دنیا تبلیغات زیادی برای عرفان یهود یا همان کابالا صورت می‌گیرد. شخصیت‌های مشهوری نظیر مادونا کابالیست می‌شوند و آموزه‌های کابالا در رمان‌های کوئیلیو نقش پررنگی پیدا می‌کند، در رمان‌های کوه پنجم، بریدا، شیطان و دوشیزه پریم و حتی کیمیاگر به روشنی تعالیم کابالا دیده می‌شود و.... این گونه می‌شود که جوانان به برخی ادیان نو پدید از جمله شیطان پرستی متمایل می‌شوند.

عوامل متعددی در گرایش جوانان به این فرقه‌های جدید نقش بسزایی دارند از آن جمله:

لبیک گفتن به ندای شیطان

درون انسان عرصه جنگ میان شیطان و فرشته درون است. اگر شخص اراده خود را به سوی فرشته معطوف کند، شیطان را شکست داده و تسلیم خواهد کرد، اما در صورتی انسان به پیروی از شیطان درون روی آورد، فرشته درونی را تضعیف خواهد کرد و صد البته که فرشته درون هیچ‌گاه شکست نمی‌خورد، انسان تنها می‌تواند صدای او را نشنیده بگیرد ولی امکان از بین

بردنش را ندارد؛ یکی دیگر از علل جذابیت شیطان‌گرایی مخالفت و اعتراض به نظم موجود و ارزش‌های رایج اجتماعی است، که برای جوانان هیجان زا و جالب است. در این اعتقادات حرف‌های درست و نادرست به هم آمیخته و ایدئولوژی شیطانی به جهت این‌که حرف‌های درستی هم دارد، امکان تحقق و تداوم در دنیای آینده را خواهد داشت و در کنار آن نگرش‌های باطل، خشونت‌آمیز، هوس مدارانه و غیر انسانی خود را نیز عملی خواهد. جنبش شیطان‌گرایی می‌خواهد با تقدیس و مشروعیت دادن به شرارت و شیطنت، تضاد درونی و آشفتگی روانی را بکاهد و حتی وعده از بین بردن آن را می‌دهد. به همین منظور شیطان‌گرایان از مرگ خدا سخن می‌گویند تا بتوانند فرشته درون را نابود کنند و البته این توهمی بیش نیست. در این مرحله که به نتیجه نرسند ممکن است پایان دادن به هستی را پیش نهاد کنند و فکر کنند با خودکشی می‌توان از هستی و هستی بخش رو گردانند.

استفاده از نمادها

یکی دیگر از علل گرایش به جنبش‌های شیطانی استفاده وسیع آن‌ها از نمادهاست. انتقال و نشر اندیشه‌ها از طریق گفتن یا نوشتن دشوار است و تعداد محدودی از مردم با آن ارتباط برقرار می‌کنند. اما نمادها به راحتی جایگاه خود را در فرهنگ عمومی پیدا می‌کنند و به خاطر این‌که ظرفیت کار هنری دارند، به صورت جذابی در جامعه، به خصوص بین جوانان و زنان گسترش می‌یابند. نمادها همواره حامل معنا و پیام هستند و نوعی نگرش یا فکر را تداعی می‌کنند و رفتار

خاصی را یادآور می‌شوند. مردم با دیدن گلدسته یاد مسجد و نماز می‌افتند. جنبش شیطان‌گرایی با استفاده وسیع از نمادها و به کارگیری ظرفیت‌های هنری نظیر گرافیک، سینما و از همه بیشتر موسیقی به عرصه آمده. نمادها و سمبل‌های شیطانی روی لباس‌ها، گردنبندها و دستبندها، انگشترها و ساعت‌ها، از کفش تا کلاه همه جا دیده می‌شود. این نمادها با طراحی‌های متنوع و زیبا افراد را جذب می‌کنند، پس از این‌که استفاده از آن‌ها تکرار شد و به عنوان بخشی از رفتار و سلیقه شخص در آمده و به نوعی هویت و خود پنداره فرد را تشکیل می‌دهد، در این شرایط با افراد دیگری که نمودهای رفتاری و ذوقی همانندی را دارند، احساس همزاد پنداری کرده و خود را از آن‌ها و آن‌ها را از خود می‌پندارد و در رفتار و گفتار و افکار به طور ناخودآگاه شبیه به آن‌ها می‌شود.

منشأ قدرت بودن شیطان

یکی دیگر از عوامل گسترش شیطان‌پرستی این که شیطان را منشأ قدرت معرفی می‌کنند و کامیابی و موفقیت در زندگی را در روزگار غلبه شیطان در گرو دست دادن با او و سپردن روح خود به شیطان اعلام می‌کنند. شیطان‌گرایان می‌گویند ما در دوران غلبه شر بر خیر زندگی می‌کنیم و این نشانه غلبه شیطان بر خداست، پس نیروی غالب نیروی شیطان است و در صورت همراهی با او می‌توان به نیروی لازم برای رسیدن به اهداف و آرزوها دست یافت.

جنبش شیطان‌گرایی در راستای جا انداختن این دروغ بزرگ که در دوران غلبه نیروی شیطان به سر می‌بریم،

دست به فعالیت‌های تبلیغی گسترده‌ای زده است. رومن پولانسکی در فیلم کودک رزماری (1968)ـ تولد شیطان را اعلام کرد، تولدی که همه از آن خوشحال‌اند و او را فرزند قدرتمندترین قدرتمندان می‌دانند. در فیلم دروازه نهم(1999)ـ شیطان را به صورت نیرویی که غلبه یافته معرفی می‌کند و سرانجام در فیلم گابریل تولید سال 2008، می‌بینیم که زمین را ظلمت و پلیدی فرا گرفته و خداوند فرشتگان را برای نجات زمین می‌فرستد؛ اما آن‌ها نیز آلوده می‌شوند و در پایان گابریل که همان جبرئیل است با دلخوری از خداوند، دست از زمین می‌کشد و به آسمان صعود می‌کند، تا نگذارد که خدا فرشتگان دیگر را به زمین بفرستد. این فیلم‌ها که با تکنیک‌های بالا و جذابیت‌های زیاد داستانی تولید می‌شود، در نهایت باور یا دست کم این احتمال را تقویت می‌کند که نیرویی به نام نیروی شیطان وجود دارد و پیوستن به او بسیار مفید و مؤثر است.

میل به انتقاد و اعتراض در جوانان

یکی دیگر از عوامل جذابیت و روی آوری به جنبش شیطانی که بسیار شیطنت آمیز به کار گرفته شده، میل به انتقاد و اعتراض در جوانان است. بدون شک مدل زندگی ما که بر اساس اهداف و برنامه‌های تمدن غرب شکل گرفته با فطرت و طبیعت انسان ناسازگار و خیلی آزار دهنده است. نظام اقتصادی، سیاسی، آموزشی، فرهنگی و اجتماعی تقلید شده گاهی چهره ناخوشایندی به خود گرفته و سرشار از تباهی می‌شود و نشانه‌های این تباهی که در تار و پود تمدن معاصر و زندگی ما پیچیده، افسردگی‌ها، اضطراب‌ها، رنج‌های بیهوده،

ارزش‌های پوچ نظیر پول، مدرک، مدال‌ها و جوایز مسخره بین‌المللی و هزاران پدیده موهوم و بی‌معنای دیگر است.

نوجوان و جوانی که تازه با این عرصه آشنا می‌شود و هنوز این هنجارهای بی‌معنا را درونی نکرده ستم و تجاوز به حریم خود را کاملاً احساس می‌کند و به سرکشی رو می‌آورد. دقیقاً به همین علت در دهه 1960شاهد جنبش‌های دانشجویی وسیع در آمریکا و اروپا بودیم. دقیقاً در اوج این جنبش‌ها بود که پدیده‌ای به نام موسیقی متال به عنوان موسیقی اعتراض به وجود آمد که اهدافی نظیر مخالفت با مصرف‌گرایی، فاصله فقیر و غنی، سرمایه‌داری، جنگ، فرسایش روابط انسانی و... داشت، مثلاً جوانان می‌رفتند و از زباله‌ها لباس‌های پاره پیدا می‌کردند و می‌پوشیدند تا به اختلاف طبقاتی و بی‌عدالتی اعتراض کنند، داد و فریاد راه می‌انداختند، ویژگی موسیقی متال فریاد، حرف‌های اهانت آمیز و سر و صدای بلند است. دیری نگذشت که این جنبش به جهات انحرافی سوق پیدا کرد. در بین شعارها، دعوت به استفاده از ماری‌جوانا و سایر مواد مخدر پیدا شد. این گروه‌ها از آن‌جا که خلاف ارزش‌های اجتماعی حرکت می‌کردند و تندی و اهانت ورد زبانشان بود و نهادهای اجتماعی نظیر اقتصاد، حکومت، آموزش، خانواده و دین را مورد حمله قرار می‌دادند، ظرفیت خوبی برای گرایش‌های شیطانی داشتند و از سوی دست‌های پنهان سرمایه‌داری به همین سمت منحرف شدند.

مخالفت و اعتراض به نظم موجود

یکی دیگر از علل جـــذابیت شـــیطان‌گرایی مخـــالفت و اعـــتراض به نظم موجـــود و ارزش‌هـــای رایج اجتمـــاعی است، که بـرای جوانـان هیجـان زا و جـالب است. در این اعتقـــادات حرف‌هـــای درست و نادرست به هم آمیخته شـده و ایـدئولوژی شـیطانی به جهت این‌که حرف‌هـای درستی هم دارد، امکان تحقق و تداوم در دنیای آینـده را خواهد داشت و در کنـــــار آن نگرش‌هـــــای باطـــــل، خشونت‌آمیز، هـوس مدارانه و غـیر انسـانی خـود را نـیز عملی خواهد ســاخت. ســال‌ها طــول می‌کشد تا پس از تجربه زنـدگی بر اسـاس طـرح شـیطانی به تعارض‌ها و رنج‌ها و ناکامی‌هـای آن پی بـبریم و در جسـتجوی طـرح دیگری برای زندگی بـرآییم. و به همـان نقطه‌ای برسـیم که انســان ناکــام امــروز رســیده است. حــال چه کسی می‌خواهد نسبت به این امور روشنگری و اطلاع رســانی کند. بدون وجـود هسـته‌های قـوی پژوهشی با مطالعـات میان رشته‌ای و رویکرد آینده پژوهانه، مگر می‌تــوان این توطئه بــزرگ را شــناخت، تا در گــام بعد به تــرویج این شناخت اندیشید.

فرقه‌های متعدد شیطان پرستان در ایران هبوط شیطان در ردای یک فرشته!

سال‌های پس از رنسانس را می‌توان به سال‌های افسار گسیختگی جهان غرب در تمامی ابعاد فردی، اجتماعی و جنبه‌های متعدد روابط انسانی توصیف کرد. در سال‌های آغازین قرن بیستم برخی عناصر فاسد الاخلاق با اتکا به گرایش‌ها و نظریـــات تـــوراتی و پروتســـتانی به‌طـــور مخفیانه جریان شیطان پرسـتی را با ویژگی‌هـایی چـون گناه گرایی، قتل، تجـاوزات جنسـی، نـابود کـردن اصـول

اخلاقی، بی‌توجهی به مسائل توحیدی و ... پایه گذاری کردند. گرایش مردم جهان به معنویت، اربابان قدرت و مدیران جامعه در غرب را بر آن داشت که به مدیریت این گرایش مواج بپردازند. بیش از 20 سال از زمانی می‌گذرد که گرایش به معنویت، موج بزرگی را در دنیای غرب پدید آورد که به سمت و سوی معنویت دینی جهت می‌گرفت. علت هم این بود که باورهای معنوی دینی تنها باورهای موجود و بهروز در جامعه بودند؛ بویژه که بعد از نهضت‌های دینی در شرق عالم بخصوص انقلاب اسلامی ایران، گرایش معنوی در جهان جهت اسلامی پیدا کرد و گرایش به اسلام در غرب بالا گرفت و افراد و جوانان زیادی را متأثر کرد. این گرایش اگرچه یک گرایش فطری بود، اما علل و عواملی این موج را در دنیای غرب به انحراف کشاند و از درون آن نحله‌هایی چون شیطان پرستی بیرون آمد. این آیین خطرناک در کشور ما دیده می‌شود و برخی از جوانان خواسته یا ناخواسته وارد گروه‌ها و دسته‌های مروج این آیین شده‌اند و شواهد دال بر این موضوع دیده شده که خود لزوم پرداختن به آن، ریشه یابی و مقابله با آن را دو چندان می‌کند.

در سال‌های اخیر فرقه‌های متعدد شیطان پرستان در ایران فعال شده‌اند که هر چند ماه یک بار خبری در مورد بازداشت گروهی از آنان منتشر می‌شود. موقعیت جغرافیایی فعالیت این جریان مخرب و ویرانگر اخلاقی برخی از شهرهای نقاط مرکزی و جنوب غربی ایران است و خشونت، خونخواری و آدم زدایی از ویژگی‌های آن به شمار میرود به گونه‌ای که برخی از جوانان هوادار این جریان‌ها با آسیب رساندن به خود و دیگران درصدد

ارتقای جایگاه خـویش در گـروه هسـتند. شیطان‌پرسـتی معاصر، با داعیه دین و معنویت به میدان آمده است، این مـرام بر خلاف تصـور رایج، جـذابیت‌هایی دارد که فهم و درک آن برای کسانی که تصور روشنی از آموزه‌های این آیین ندارند، بسیار دشوار است، هر چند شیطان پرسـتی جدید به تقلید از شیطان پرستی قـرون وسـطایی شـکل گرفته و بسـیاری از آموزه‌هـای آن را در خـود جـای داده اسـت، این جنبش، در نـوع خـود حـرکت جدیـدی است که باید با نگـاه به ریشه‌های تـاریخی اجتمـاعی آن در غـرب تحلیل شود. شیطان‌پرسـتی، به معنـای یک آیین و مکتب با عناصری از تفکر است.

شـیطان‌گرایی مـدرن در الگو قـرار دادن ابلیس به همین معنا توجه دارد. در واقع یکی از وجـوه الگو بـودن ابلیس و شیطان برای شیطان‌گرایان دقیقـاً همین امر است که انسان باید به دنبال قدرت برتر و توانمندی بالاتر باشد و برتـرین قـدرت در جهـان از آن کسی است که خـدا را به زانو درآورد و آن کسی که چـنین کـاری را کـرده اسـت، کسی جز ابلیس نیست. بنابراین تصـویرهایی که عهـدین و بخصـوص عهد عـتیق و تـورات از ابلیس ارائه کرده‌اند زمینه بسیار مناسبی برای ظهور جریانی در جهان غـرب فراهم کرده است که خواهان قدرت بـالاتر و برتر است. اساساً شیطان گرایی مدرن در اعتقاد به قـدرت بـرین و توانمنـدی بـالا خلاصه می‌شـود. اینـان معتقدند کسی در این جهـان مانـدگار است که دارای برتـرین و بـالاترین توانمندی‌ها و قدرت‌ها باشد. شیطان گرایان می‌گویند ما در دوران غلبه شر بر خیر زنـدگی می‌کـنیم و این نشـانه غلبه شـیطان بر خداسـت، پس نـیروی غـالب نـیروی شـیطان است و در صـورت همـراهی با او می‌تـوان به

نــیروی لازم بــرای رســیدن به اهــداف و آرزوها دست یافت. در حالی‌که واقعیت چـیز دیگـری است. ما در دوره مهلت یافتن شیطان و متأسـفانه سسـتی انسـان به سر می‌بــریم. شــیطان نه تنها رقیب خداوند نیســت، بلکه رقیب انسـان هم نیست و اگر انسـان به خـود بیاید و به خـدا پنـاه بـبرد شـیطان در برابر او عـاجز و ذلیل خواهد شد. نیرنگ شیطان ضعیف است (نسـاء76)ـ و سـلطه‌ای بر اهل ایمان و توکل کنندگان ندارد (نحل99)ـ سـلطه او فقط بر کسانی است که به او دل سـپرده و فرمـانش را می‌پذیرند و او را شـریک پروردگارشـان می‌پندارند (نحل 100)

انسان هرچقدر هم خطا کند و با فطرت و خرد و فرشته درون خود مبارزه کند، نمی‌تواند وجود خـود را از حضـور آن‌ها تهی سازد، زیـرا فطـرت در حقیقت نـدای خـالق و هستی بخش ماست که درون ما حضور دارد و تا هســتیم او با ماست. به همین منظور شیطان‌گرایان از مرگ خدا سـخن می‌گویند تا بتوانند فرشـته درون را نـابود کنند و البته این تــوهمی بیش نیست. در این مرحله که به نتیجه نرسند ممکن است پایان دادن به هستی را پیشـنهاد کنند و فکر کنند با خودکشی می‌تــوان از هســتی و هســتی بخش رو گرداند. فرقههای گونـاگون هرکـدام سـلیقهای برای رفتارهای باطنی خـویش دارنـد؛ یعـنی بر این بـاور نیستند که خداوند باید راه سلوک را به انسان نشان دهد، بلکه می‌گویند ما خــود راه ســعادت و معنــوی شــدن را طراحی می‌کنیم. این همـان معنـویت اومانیسـتی است. در زمان ما، ده‌ها فرقه انحـرافی و آیین‌هـای عرفـانی و معنوی خرد و کلان در دنیا و به تبع آن در سطح کشور به گونه‌هـای مختلف در حـال فعـالیت هسـتند که بـرخی از

آنان به صورت مخفیانه و برخی در سطح تبلیغات مکتوب و برخی دیگر با نام عرفان و معنویت و نفوذ در رسانه‌های ارتباطی می‌کوشند به جای ایمان و معنویت حقیقی، پیروانی را گرد خود جمع کنند و بهره‌های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی خود را ببرند.

از فرقه‌های نوظهور تا شیطان پرستی

بهائیت، شیطان‌پرستی، وهابیت و مسیحیت جدید با رویکرد صهیونیستی، و حتی گرایشات عرفانی نظیر بودیسم، یوگ ابا گرایشات خاص ،اوشو، مدیتیشن و.... فرقه‌های معنوی نوظهوری هستند که رویکردی سلبی نسبت به دین دارند دین ستیزی و عقل ستیزی در تمامی این فرقه‌های نو پدید مشترک است. جوامع مدرن در نیمه‌ی دوم قرن بیستم در میان خود ،شاهد ظهور گروه‌ها و فرقه‌های دینی جدید بوده‌اند. این قبیل فرقه‌های دینی جدید ،گاه برآمده و وابسته به ادیان بزرگ و کلاسیک یا سنتی‌اند و گاه نیز یکسره مستقل بوده و جدید می‌نمایانند؛ گاه چون ادیان کلاسیک، سازمان یافته‌اند و گاه چنین نیستند. علل ظهور و پیدایی آن‌ها، حتی کثرت آن‌ها، آن هم به ویژه در جوامع مدرن، بسیاری از جامعه شناسان و دین پژوهان را به خود مشغول کرده است.

مخالفت با جنبش‌های دینی جدید در دهه‌ی 1960، بویژه در میان والدین، گسترش یافت. علت این مخالفت تلاش‌های گروه‌ها برای منحرف کردن جوانان و تقاضاهایی بود که گروه‌ها از [به اصطلاح]منحرفین داشتند.تلاش برای جذب و سرباز گیری، برخی مواقع به اخراج جوانان از دانشگاه و رها کردن مسیر اهداف، و

پـذیرفتن زنـدگی دیـنی تمـام وقت در یک وضع گـروهی ناآشـــنا منجر گردید. متحد الشــکل شـــدن اعضا از روی صـــداقت و وفـــاداری و نظم و ادبی که گـــروه از آن‌ها می‌خواست، زنگ خطر را به صـدا در آورد. گـروه، ممکن بـــود از آن‌ها بخواهد که لباس‌هـــایی عجیب و غـــریب بپوشـــند، رژیم غـــذایی غـــیر معمـــول یا ســـختی را پیش بگیرنـد، و در مـواقعی خـاص، موسـیقی [عبـادی] اجـراء کرده یا مراقبه داشـته باشـند، یا نـام جدیـدی بـرای خـود انتخـاب کنند. بـرخی از گروه‌ها از اعضا می‌خواسـتند که در اجتماعاتی منزوی به سر ببرند و اعضای ممنوع شـــده یا آن‌ها که عضویت شان خاتمه یافته با اعضـای خـانواده زندگی کنند و دیگرانی هم بیرون از فرقه.

فرقه‌ها «عقل‌سـتیز» هسـتند و «شست شـوی مغـزی» یکی از مهم‌تـــرین راه‌کارهاست. چـــون رهـــبر یک فرقه می‌خواهد مـدیریت کند و همه از او اطـاعت کننـد، عقل گریزند. والدین و وابستگان دیگر، فرقه‌ها را متهم کردند که برای جذب و نگهـداری اعضـای جدیـد، فـریب و نیرنگ بکـار بسـته و از مهارتهـای روانشـناختی، عملیـاتی که کنـترل ذهن یا شستشـوی مغـزی نـام گـرفت، اسـتفاده می‌کنند. آن‌ها بعـــــــــداً فرقه‌ها را متهم کردند که از تکنیک‌هـــای شستشـــوی مغز اســـتفاده می‌کنند تا تـــوان اســـتقلال فکـــری و عملی اعضا از آن‌ها ســـلب شـــود. اتهامـات شستشـوی مغـزی بعد از خودکشی دسـتجمعی اعضـــــای “معبد مـــــردم”، مـــــزرعه‌ای اشـــــتراکی در “جونزتـــاون” در کشـــور گویـــان، در 1975 قـــوت گرفت.طبق فرمان رهبرشان “جیم جونز”، بیش از 900 نفر از پـــیروان فرقه که اکـــثراً آمریکـــایی بودند ،سم خورده و مردند.

تقسیم‌بندی کلی فرقه‌ها

1- عرفان‌هـای هنـدی 2-ـ عرفان‌هـای آمریکـایی 3- عرفان‌های چینی و خاور دور

4- عرفان مسیحی 5- عرفان یهود 6- عرفانهای اروپایی

این چند دسـته مهم‌تـرین دسـته‌های این عرفان‌هـای نو پدید در دنیا هسـتند. البته عرفان‌هـای آفریقـایی هم هستند اما خیلی مطرح نشدند، چون آفریقایی‌ها رسـانه قوی و قدرت تبلیغاتی نداشتند.

نمادهای شیطان پرستیوجوه مشترک تمام فرقه‌ها

1- این جریانات تقریباً وجوه مشـترک دارند. اکـثر این‌ها «انسان‌محور» هستند، چون اُمانیسـتی‌اند. وقـتی در این فرقه‌ها تحقیق کنید، می‌بینید همه‌چیزهـایی که می‌گویند مال انسان است، نه انسان برای رسـیدن به خـدا انسـان بماهو انسان. آرامش، خلسه، تنهایی، مدیتیشن، تمرکـز، خودآگـاهی، و حـتی خودخـدایی و... مسـائلی است که هرکـدام از این عرفان‌ها تـرویج می‌کنند. یعـنی همه‌اش برای خـود (نفس). درست است در عرفـان اسـلامی هم خود لحاظ شده اما خود برای عبور از خود است. حضـرت امیر می‌فرماید: عارف کسی است که نفس را شناخت و آن را پاک کرد و آن را از هرچه که از خـدا دورش می‌کند رها کرد.

2- مسـأله دوم این‌که این فرقه‌ها عمـدتاً ضد معـاد و تناسخ‌گرا هستند. یعنی معتقدند که وقتی انسـان در این دنیا می‌میرد جسم از بین می‌رود ولی روح باقی است و وارد یک جسم دیگر می‌شود؛ و مدام گـردش می‌کند تا به

ابدیت نهایی و به تکامل نهایی عالم می‌رسد. بـرخی هم معتقدند که در یک دوره زمانی روح و جسم با هم از بین می‌روند و تمام می‌شوند؛ یعنی به معاد قائل نیستند.

3- سـومین ویـژگی شـریعت سـتیز بـودن است. عمـده فرقه‌ها با شـریعت مبـارزه می‌کننـد، خصوصـاً اسـلام. فرقه‌ها عمـدتاً شـخص محـور و «رهـبر محـور» هسـتند. اسلام شخص محور نیسـت؛ کتـاب محـور است. «قـانون محور» است، «سـند محـور» است. «وحی محـور» است. ولی در این عرفان‌ها شـخص، محـور است. مثلاً «اوشو» یک محـــور می‌شـــود، فکر اوشو هرچه است با دین و شـــریعت مبـــارزه می‌کند. «پـــائولو کوئلیو» یک شـــخص است. این‌ها خیلی مهم است.

4- این‌ها عموما سعی دارند انسان را از فضای اجتماعی و فضـای فعالیت‌هـای اجتمـاعی دور کنند. این چهـارمین ویژگی است. یعنی انزوا طلبی، یوگا، مدیتیشن، تمرکـز، جلسات خاص خودی و آرام کـردن خـود. البته بـرای خـام کردن مـردم حقه و شـگرد هم دارند. یعـنی از حربه‌هـای مختلف استفاده می‌کنند. آن‌ها می‌گویند مگر نماز آدم را آرام نمی‌کنـــد؟ یوگا هم به آدم آرامش می‌دهد! ظـــاهراً هم ممکن است موقتـاً چند وقـتی آرام شـوی و تسـکین مـــوقت به وجـــود بیایـــد، اما این دائمی نیست. این‌ها شریعت ستیز و شـریعت گریز هسـتند؛ نه فقط شـریعت اســلام، بلکه از شـــریعت یهـــود و مســـیحیت هم فـــرار می‌کنند.

5- فرقه‌ها عقل ستیز هستند و «شست و شوی مغزی» یکی از مهم‌تـــرین راه‌کارهاست. چـــون رهـــبر یک فرقه می‌خواهد مـــدیریت کند و همه از او اطـــاعت کننـــد،

عقل‌گریزند. با عقل مبـــارزه می‌کنند و ســـعی می‌کنند فردی را در جامعه‌بار بیاورند که با عقل مبارزه کند.

6- کرامت محور هسـتند. یعـنی تلاش می‌کنند یک سـری کارهـای خارق‌العـاده را تبلیغ کنند. طی‌الارض و... همین چیزهـــایی که آقایـــان به اسم عرفـــان اســـلامی تبلیغ می‌کنند و اشتباه هم هستند و ما مخالفیم؛ چون عرفـان اســـلامی هـــدفش این چیزها نیست. مثل طی‌الارض، طی‌الماء، زندگی‌های آسـمانی، بشـقاب پرنـده‌ها و... در همان فرقه معبد که قبلا ذکر شد این 913 نفر برای این خودکشی کردند که بشـــقاب پرنـــده‌های آســـمانی بیایند روحشـان را ببرند. یعـنی آن قـدر شست و شـوی مغـزی شـــــده بودند همه بـــــاور کردند و با زن و بچه همگی خودکشی کردند. یک جمعیـــتی خودشـــان را به طـــرز وحشت‌ناکی کشـتند بـرای این که به بشـقاب پرنـده‌های فضایی ملحق شوند.

شیطان پرستی؛ مسیری برای انحطاط جسم و روح

شیطان بر سر پیمانی که با خویش بسته بـود، هنـوز هم بـاقی مانـده؛ چند سـالی بیش‌تر نگذشت که شـیطان و شیطان پرست‌ها پا به این مرز و بوم شرقی گذاشـتند و در حـال آلـوده کـردن جوانـان هسـتند. اگرچه در این راه بسـیاری از جوانـان بر عقاید مـذهبی خـود پایبند بـوده و فـــریب این گـــروه را نخوردند اما بودند آن‌هـــایی که بی‌اطلاع از لباس‌هـــایی که بر تن می‌کننـــد، بی‌توجه به مدل موهایی که آرایش می‌کنند، بدون این‌که بدانند زیور آلاتی که اسـتفاده می‌کنند هر کـدام نمـادی از شـیطان پرسـتی با خـود به همـراه دارد، به نـوعی انگ شـیطان پرستی به خود چسباندند.

رواج نشست‌های مخفی پارتی با نواختن موسیقی راک و متال به صورت هفتگی و حضور جمعی از جوانان با ظاهری نامناسب و مزین به آلات و نمادهای شیطان‌پرستی که به رقص و حرکات نامتعارف دست می‌زنند، از جمله برنامه‌های ویژه شیطان پرستان در ایران است. این در حالی است که سایت‌های اجتماعی نیز به صورتی کاملاً هدفمند مخاطبان خود را انتخاب کرده و آن‌ها را به مجالس مخفیانه خود می‌کشند. از آن‌جایی که بسیاری از افراد بویژه جوانان در داخل کشور مفهوم موسیقی، پوشش و علائم شیطان پرستی را نمی‌دانند و ناآگاهانه از آن استفاده می‌کنند که این خود باعث ایجاد سوءظن نسبت به این افراد در بین دیگر افراد جامعه خواهد شد،.

اهداف پلید فرقه‌های انحرافی همان شیطان پرستان

از جمله اهداف پلید گروه‌ها و فرقه‌های شیطان پرستی، القا و انتقال مفاهیم و مطالب انحرافی در قالب نمادهای تصویری، یارگیری و تشکیل گروه‌های مختلف در سراسر دنیا چرا که استفاده از نمادها خود نوعی جذب به گروه محسوب می‌شود، جذب افراد با تبلیغ و ترویج نمادها، ایجاد مدهای جدید مو، لباس، آرایش، ایجاد بودجه‌های اقتصادی برای فعالیت‌های شوم خود از طریق فروش نمادها به صورت جواهر یا لباس، استفاده و ترویج جادوگری از طریق نمادهای آن، فلسفه‌بافی و رمزگونه رفتار کردن، پشت پرده‌ی نمادها و به سُخره گرفتن ادیان دیگر به ویژه مسیحیت با نمادهای مختلف است.

ترویج نمادها در جامعه

در معـرفی نمادهـای این جریـان انحـرافی، نمادهـایی مختص شیطان پرسـتان است. هم‌چـنین نمادهـایی که از آموزه‌های جادوگری و شبه جـادوگری، مـورد اسـتفاده‌ی شیطان پرستان قـرار می‌گـیرد. شـیطان پرسـتان بـرای گسـترش دادن هرچه بیش‌تر عقاید دور از واقعیت خـود دست به تبلیغ، تـرویج و پخش آن می‌کنند تا از طریق آن بتوانند طرفـداران متعـددی در گوشه و کنـار جامعه‌ها برای خود پیـدا نمایند. در این زمینه تـرویج را از راه‌هـای متفـاوتی همچـون، حکومت‌هـا، فیلم‌هـا، اینـترنت، محصـولات کودکـان، پوشـش، آرایش، زیـورآلات و خالکوبی‌ها دنبال می‌کنند.

ستاره پنج پر، دو مثلث معکـوس روی هم (سـتاره داود)، صـلیب معکـوس (ضد مسـیحیت) و نشـانه آمـون خـدای مصـریان را از جمله نمادهـای پـیروان شـیطان پرسـتی است.

حکومت‌ها- در بعضی از جامعه‌ها، نفوذ شـیطان پرسـتی به حـدی است که رهـبران سیاسی و حـتی مـذهبی مانند جرج بوش پـدر، رونالد ریگـان، بیل کلینتـون، جـرج دبلیو بـوش، اوبامـا، سـناتور جـان کـری، لـورا بـوش، سـیلویو برلوسکنی و... به ناچار و یا به طور دلخـواه این فرقه را به طور رسمی می‌پذیرند. هرچند پـذیرش دولت‌ها چه به صـورت رسـمی و یا به صـورت‌های دیگـری نـیز باشـد؛ عـاملی بـرای حمـایت و گسـترش شـیطان پرسـتان در گوشه و کنار جهان بیکران است.

فیلم‌ها- نمادهـای شـیطان پرسـتان بطـور دائم در فیلم‌هـای مختلفی دیـده می‌شـود که بـرخی از آن‌ها عبارتند از: گنجینه ملی، سه ایکس، وَن هلسـینگ، طـالع

نحس، جن‌گیر، ارباب آرزوها، ارباب حلقه‌ها، خانه، مرا به جهنم ببر، بازی کودک، فرشتگان و شیاطین، مهاجم مقبره، مقبره‌ی شیطان، پناهگاه شیطان، سرزمین دور افتاده، مکس پین و... در چنین فیلم‌هایی نمادها معرفی و مطرح می‌شوند و در بعضی فیلم‌ها راه‌حل مشکل یا امر مهم درک همان نماد است و قهرمان فیلم به طور دائمی با آن نماد درگیر است.

اینترنت- در وبلاگ‌ها و پایگاه‌های اینترنتی، اشخاصی برای تبلیغ و ترویج نمادها تلاش می‌کنند و به شکل‌های گوناگونی آن‌ها را مطرح می‌نمایند. به عنوان مثال، پایگاه اینترنتی کلیسای شیطان، نمادها را به صورت‌های مختلف معرفی و تبلیغ می‌کند.

جادوی کودکان- در آموزه‌های شیطانی، دستور خاصی در مورد کودکان آمده است. در میان محصولات سرگرمی کودکان ما می‌توانیم لباس‌های با نقش شیطان، بازی‌های کامپیوتری، کارتون، انیمیشن و... شیطان را به عنوان یک موجود دوست داشتنی تبدیل و نمادها و ترویج آن را مشاهده کنیم. شخصیت‌هایی همچون غول، هیولا، شیطان و جادوگر از محبوب‌ترین سرگرمی‌های کودکان می‌باشد. تأثیر این محصولات به طوری است که بعد از پخش فیلم‌های هری پاتر، شعار بسیاری از کودکان در کشورهای مختلف غربی آمادگی خود را برای شرکت در مدرسه جادوگری اعلام کردند و پس از آن کودکستان و مدرسه‌هایی با لباس‌ها و نمادهای جادوگری تأسیس شد و ابزار و لباس‌های هری پاتر به صورت گسترده در مغازه‌ها به فروش رسید.

لباس‌ها و پوشش‌ها- برخی از افراد که متأسفانه عده‌ی زیادی را جوانان تشکیل می‌دهند با اطلاع و یا بدون اطلاع سراغ لباس‌ها و پوشش‌های عجیب و غریب می‌روند. هرچند در میان افراد استفاده‌گر این نوع پوشش‌ها اعتقادی به شیطان‌پرستی و افکار آنان نداشته باشند، ولی باز هم به نوعی تابلوی متحرکی برای تبلیغ و ترویج نمادها و عقیده‌های آنان هستند. می‌توان برخی از علائم شیطان پرستان را بر روی لباس‌های ورزشی مانند اعداد ... را مشاهده کنیم.

آرایش‌ها و خالکوبی‌ها- استفاده از آرایش‌های تند و زننده با حالت مو و صورت غیرمعمول همراه با خالکوبی‌های مبتذل و نمادین مجموعه‌ای از ظواهر شیطان پرستان و طرفداران آنان می‌باشد که توجه بسیاری را به خود رواج نشست‌های مخفی پارتی با نواختن موسیقی و ....

جواهر زینتی- نمادهای شیطانی از تصاویر و نقش‌های همیشگی جواهر و زینت‌های شیطان پرستان می‌باشد. این جواهرات به صورت دائمی در کنسرت‌ها، فیلم‌ها، کلیپ‌ها و ظاهر افراد مورد استفاده قرار می‌گیرد. متأسفانه امروزه، این اشیاء در بازارهای کشور البته در برخی از مغازه‌های مخصوص که اقدام به فروش آن می‌کنند را به راحتی می‌توان یافت کرد.

شیطان پرستی قدیمی

در ایران قدیم، گروه‌هایی بودند که به نظر برخی از افراد می‌توانند در رده شیطان پرستی قرار گیرند که دو نمونه مشهورتر آن‌ها، دروزی‌ها و گنوسی‌ها هستند.

دروزی‌ها: دروزی‌ها اقوام مهاجری هستند که از مناطق غربی کشور طیفاصله زمانی حداقل ده قرن پیش به دلیل آزارهای حکومتی وقت بر علیه شیعیان فراری شده و در مناطقی از فلسطین اشغالی، سوریه، لبنان و... سکنی گزیده‌اند. برخی از مورخان و کارشناسان ادیان بر این باورند که دروزی‌های درون‌گرا، نوعی از شیطان را اختیار کرده‌اند و ریشه‌هایی از ایشان نیز در عراق و ایران مستقر هستند و دارای معبد مقدس نیز می‌باشند!

گنوسی‌ها: گنوسی‌ها از جذب، معاشرت و رویارویی با سایر مردم پرهیز داشته و در چند دسته کوچک به مراسم خاص شیطان‌پرستی همچون قربانی و حج شیطان و... می‌پردازند.

شیطان پرستی نوین:

نوع شیطان پرستی جدید به ایران طی یک بازده زمانی ده ساله با چند وقفه کوتاه راه نفوذ خود را پیدا کرد. مهم‌ترین عامل ورود شیطان پرستی به ایران، رواج یافتن میل جوانان به استفاده از موسیقی متالیکا و ساز گیتار برقی بوده است که هرچند به صورت زیرزمینی و غیرمجاز بوده و مفاهیم آن سرشار از مفاهیم شیطان پرستی می‌باشد. اقدام تأمل برانگیز و بسیار غیرمسئولانه متولیان امر (دوره اصلاحات)، در صدد صدور مجوز برای گروه‌ها، آلبوم‌ها و کتاب‌های اشعار موسیقی متالیکا نیز نقش اساسی را در جلب توجه عمومی مخاطبین جوان به این نحله انحرافی فراهم آورد. این در حالی است که آورندگان شیطان پرستی به ایران شامل افراد و گروه‌های زیر می‌باشند:-

تحصیل‌کرده‌ها و سرخورده‌های اجتماعی در خارج از کشور که دچار خسارت و شکست‌های سنگین مادی یا معنوی شده بودند.

فعالیت فعلی این گروه‌ها و دیگر گروه‌های شیطان‌پرست:

?- تحرک در اینترنت ?- ترویج نمادها ?- ترویج متالیکا

?- پارتی‌های شبانه ?- همکاری با سلطنت‌طلب‌ها

اقدامات و رفتارهای شیطان‌پرستان

?- بی‌اعتقادی به خدا، دین، آخرت، پیامبران و...

?- اهانت به کتب مقدس و مخصوصاً کتاب انجیل که معمولاً آن را یا پاره می‌کنند و یا می‌سوزانند.

?- اهانت به علامت‌ها یا اشیاء و یا اماکن مقدس، مثلاً برعکس کردن صلیب حضرت مسیح(ع)، اهانت به قبله و...

?- اغفال دختران با اقدام به آزار و اذیت و رابطه جنسی همراه با خشونت با آن‌ها به خاطر عقاید ضد زنی و .....

?- کشتن و آزار حیواناتی مانند سگ، گاو، گوسفند و گربه به صورت دار زدن، سر بریدن، سوزاندن و...

?- برگزاری مراسم خودزنی و بعد از آن خوردن خون خود یا دیگری. از جمله اهداف پلید گروه‌ها و فرقه‌های شیطان پرستی، القا و انتقال مفاهیم و مطالب انحرافی در قالب نمادهای تصویری، یارگیری و تشکیل

گروه‌هـــای مختلف در سراسر دنیا چـــرا که اســـتفاده از نمادها خـود نـوعی جـذب به گـروه محسـوب می‌شـود، و اعمـــال شـــیطان پرســـتی اعمـــال و مراسم مختلفی به عنوان شـیطان پرسـتی انجـام می‌گـیرد که این‌جا به ذکر نمونه‌های مهم‌تر آن می‌پردازیم:

- مناسک جنسی: مهم‌ترین اعمالی که بر اجـرای آن مداومت جدی دارند، اعمال جنسی است. آنان پس از انجـام این کـار از شـیطان کمک میخواهند. این عمل همـــراه با خشـــونت می‌باشد به طـــوری که می‌توان عملکرد آن‌ها را ناشی از مشـکلات روحی و روانی چنین افرادی دانست، یعنی افـرادی که به علت طـرد شـدن از جامعه یا آزار دیـدن در دوران کودکی، نوجـوانی و حـتی جـوانی، نـوعی بیمـاری روانی پیدا کرده و با چنین اعمالی سعی در جبران آن دارند. مناسک جنسی در میان شیطان پرســتان موجب به وجـود آمـدن بیمـاری ایـدز که شـایع‌ترین بیماری‌ها در میانشان می‌باشد می‌توان اشاره کرد و عمــده‌ترین نشــانه‌های آنــان را هم می‌تــوان در تجـــاوز، قتل به ویـــژه در تجـــاوز به کودکـــان و نوجوانان همراه با قتل دنبال کرد.

- مراسم عضـــــــــویت یک عضو جدید: این مراسم مجمـــــوعه‌ای است کارهـــــای مختلف که توسط کشـیش کلیسـای شـیطان پرسـتان و یا همسر وی انجام می‌شود. این عمـل، در جـادوگری نـیز وجـود دارد. در این مراســم، پنج بوسه‌ی مقــدس وجـــود دارد که بر بدن شـخص عضو شـونده زده که بـاعث خیر و برکت، تقـدیس او در بین شـیطان پرسـتان،

تشـکر از وی به منظـور عضو شـدن و در نهـایت قبول فرد، خواهد شد.

- مراسم نمـاز سـیاه یا نمـاز جمـاعت سـیاه: این مراسم، یکی از مهم‌ترین مراسم شیطان است که در کلیسـای شـیطانی انجـام می‌شـود و دقیقـاً همانند مراسم عشـاء ربّـانی مسـیحیت می‌باشد با این تفاوت که تمام کارها برعکس انجام می‌شـود. کشتن کودکان، ریختن خون معصومان و باکره‌ها و خوانـدن دعاهـایی با مضـامین متفـاومت از جمله اعمـال آن‌ها می‌باشد. در این مراسم که از پلیـدترین مراسم آنـان می‌باشـد، نمادهـای مختلف شیطانی همچون ستاره‌ی پنج پر وارونـه، جمجمـه، شـراب، خـون، شـمع و پارچه‌هـای سـیاه، آتش‌دان و... دیده می‌شود.

- مراسم حج شیطان پرسـتان یزدیه: یزیـدیان علاوه بر روزه‌های عمومی و خصوصـی، نمـاز و زکـات با تفاسیر خـاص خـود که مخـالف ادیـان الهی اسـت، مراسم حجی دارند که در آن مرقد شـیخ عـدی را کعبه قرار داده و مراسم خون را با خوردن شراب، قرص‌های مخصـوص، شـادی کـردن در روز 15مـاه سـپتامبر شـرقی آغـاز می‌کنند که تا پنج روز ادامه دارد. امـروزه لالش یکی از پرسـتش‌گاه‌ها و محل انجام مراسم حج شیطان پرستان یـزدی، می‌باشد. از جمله اعمـال مهم این حج، پرتـاب دسـتمال به سنگ برجسـته‌ای اسـت؛ این مرحله از اصـلی‌ترین مراحل حـاجی شـدن همـراه با چشـمان بسـته با فاصله‌ای هفت متری دسـتمال سـیاه بـزرگی را به

طـرف سـنگ پرتـاب می‌کنند. اگر شخصی سه بـار موفق شود این عمل را انجام دهـد، حج آن شـخص قبــول است در غــیر این صــورت باید دو روز بعد بازگردد و مجدداً این کار را انجام دهد.

- موسیقی شـیطان پرسـتان: توصـیه‌ای که شـیطان پرســتان در مــورد موســیقی می‌کنند: شــنیدن آهنگ‌های تند، همواره با خشـونت است که وحشت و نفرت را با خود دارد.
- مراسم قربـانی کـردن: در شـیطان پرسـتی جدید قربانی کـردن مفهـومی نـدارد؛ اما بـرای آنـان که هنــوز پــیرو شــیطان پرســتی قــدیمی و قــرون وسـطایی هسـتند، این کـار در شـبی تاریک انجـام می‌شــود. قربــانی توسط آب مقــدس غسل داده می‌شود و بر روی محراب خوابانده می‌شــود. البته قربانی قبل از انجام مراسم بیهوش می‌شود و در کـامل‌ترین مراسم قربـانی کـردن بـرای شـیطان، پس از کشـته شـدن و نوشـیدن خـون وی، توسط آتش ســوزانده می‌شــود. در این مراسم خوانــدن وِردهای مخصوص و بی‌معنا و بعضی اوقات عِبری، انجام می‌گیرد.

شیطان پرستی معاصر

شیطان پرستی معاصر با بحران‌هـای بعد از جنگ جهـانی دوم پیوند خورده است. جنگ جهانی دوم شرایطی ناامید کننده ایجاد کرده بود. فریاد مبارزه و اعتراض از هر کوی و برزن بلند بود. جوانان دریافتند که نظام سرمایه داری، جهان را به مـرز نـابودی و انهـدام رسـانده است. ظلم و

خفقان شدید باعث شد گروهی از جوانان عصیان کنند و اعتراض خـود را با تـرویج هیـپی گـری نشـان دهنـد، بلکه بتوانند با طرح تفکری نو در حوزه اخلاق و امنیت اصـلاح گــری کنند. ســرانجام جوانــان، به ویــژه دانشــجویان برخاسـتند و با اسـتفاده از ظـرفیت موسـیقی، با شـعار «سرانجام اصلاحی باید» جنبش متال را به وجود آوردند. شــاید اولین گــام در به انحــراف کشــاندن این حــرکت اصلاحی، استفاده از این ابـزار (موسـیقی) بـود. در دهه اول موسیقی متال، تقریبا تمامی اشعار و ترانه‌هـای آن دارای خمیرمایه اعتراض آمیز بر ضد جنگ، عشرت طلبی و سلطه سیاسی بود. در این ترانه‌ها مبارزه با مدرنیته و ســلطه تجــاری مــوج می‌زد و بخش قابل تــوجهی از محتـوای ترانه‌ها هم مربـوط به مسـائل معنـوی، بیـداری ضـمیر انسـان‌ها و نـدای درون بـود3.ـ اما گردانـنـدگان و طراحان نظام سـرمایه داری بیکـار نبودند. مهـار بحـران بــرای آن‌ها بســیار حیــاتی بــود. ســرانجام با کشــاندن کنسرت‌های اعتراض به دامن شیطان پرسـتی، توانسـتند از همراهی تـوده مـردم با این جنبش جلوگـیری کنند و با تــــرویج نمادها و پوشش‌های شــــیطانی در پــــاره‌ای از کنسـرت‌ها، عملا به شناسـاندن این مـرام به مـردم کمک کنند. یقینا خواست اولیه جوانــــان معــــترض، تــــرویج و گسترش شیطان پرستی نبود.

1- جـان هیلـنز، فرهنگ ادیـان جهـان، ص.428 2-ـ بلک سبت، شب را ورق بزن، ص.17 3-همان، ص.21

آموزه‌های مسیحیت، بسـتر اصـلی ظهـور شـیطان‌گرایی مدرن

آموزه‌های مسیحیت در قالب عهدین و بخصوص عهد عتیق زمینه و بستر اصلی ظهور شیطان‌گرایی مدرن است. در سفر پیدایش تورات، آموزه‌هایی بدین دیده می‌شود که ابلیس با خدا کشتی گرفت و درنهایت پیروز میدان مبارزه شد و پشت خدا را در این میدان به زمین زد. این آموزه بیان می‌کند که ابلیس قدرت برتر در جهان است و همان گونه که پیش از این اشاره شد، شیطان‌گرایی مدرن در الگو قرار دادن ابلیس به همین معنا توجه دارد.

در واقع یکی از وجوه الگو بودن ابلیس و شیطان برای شیطان‌گرایان دقیقاً همین امر است که انسان باید به دنبال قدرت برتر و توانمندی بالاتر باشد و برترین قدرت در جهان از آن کسی است که خدا را به زانو درآورد و آن کسی که چنین کاری را کرده است، کسی جز ابلیس نیست. بنابراین تصویرهایی که عهدین و بخصوص عهد عتیق و تورات از ابلیس ارائه کرده‌اند زمینه بسیار مناسبی برای ظهور جریانی در جهان غرب فراهم کرده است که خواهان قدرت بالاتر و برتر است. اساساً شیطان‌گرایی مدرن در اعتقاد به قدرت برین و توانمندی بالا خلاصه می‌شود. اینان معتقدند کسی در این جهان ماندگار است که دارای برترین و بالاترین توانمندی‌ها و قدرت‌ها باشد. قدرت زمانی در قالب و نمود تسلیحات جلوه‌گر شده است، در دوره‌ای دیگر در قالب قدرت اقتصادی و در دوره‌های جدیدتر در ارتباطات و ... اما معتقدند که امروزه، تمام عناصر قدرت با همدیگر دست به دست هم داده‌اند و مجموعاً و همراه با هم، عنصر اصلی قدرت را تشکیل می‌دهند؛ به تعبیر دیگر امروزه قدرت برتر در جهان از آن کسی است که

دارای بـالاترین تسـلیحات، بیشـترین ارتباطـات، اقتصـاد قوی‌تر و دانش برتر باشد.

مقابله با فرقه شیطان پرستی

کســانی که قصد نقد این فرقه را داشــته‌اند، بیشــتر به تبلیغ این جریـــان دامن زده‌انـــد؛ نه نقد و آسیب‌شناسی صـــحیح، علت این است که بیش از آن‌که به ایـــدئولوژی شیطان گرایـان بپردازنـد، به توضـیح نمادها پرداخته‌اند و از قضا این همـــان کـــاری است که شیطان‌پرســـتان می‌خواهند، کسانی که قصد مبارزه با شیطان‌پرســتی از طریق نمادها را دارنـــد، باید در بـــاب نمادها سه نکته اساسی را مورد توجه قرار دهند، غفلت از این سه امـر، ممکن است به شناخت و تحلیل ناصـواب این فرقه منجر شود و یا باعث ترویج ناخواسته آیین شیطانی شوند:

اول این‌که جریان شـیطانی، بسـیاری از نمادهـایی را که در دیگر آیین‌ها و مسـلک‌ها ریشه دارد، امـروزه به سـود خویش و در خدمت خود به کـار گرفته اسـت، بسـیاری از نمادهایی که امروزه به نام شیطان‌پرستی مشهور شده، متعلق به جریـــان شـــیطانی نیست و آن‌ها این نمادها را تصاحب کرده‌اند، هـدف از این تردسـتی، اثبـات ریشه‌دار بودن آیین‌شیطان پرستی و تثبیت آن و اعتماد بخشی به یاران شـیطان است. پـاره‌ای از این نمادها در تمـدن‌های باستانی مصر و یونان ریشه دارد و بعضی دیگر متعلق به شـرق اسـت؛ هر چند جریـان شـیطانی محصـول عرفـان یهـود و فراماسـونری و نتیجه نامشـروع این دو جریـان است، جریان شیطانی، امروزه خود را آیینی برخوردار از سنت‌های منحصر به فرد، نمادهای ویـژه، مبـانی مجـزا و

در یک کلمــه، یک «جریــان مســتقل تــاریخی» معــرفی می‌کند.

دوم این‌که؛ نمادها لزومــاً معنــای واحد ندارنــد، علت این که فرهنگ‌هــای مختلف از همــدیگر تــأثیر پذیرفته‌اند و اقــوام و ملت‌هــا، در تعامل با دیگر فرهنگ‌هــا، دست به اقتبــاس زده و به ســود خــود، تغیــیراتی در محصــولات دیگران- البته به نسبت آرمان‌ها و ارزش‌های بومی خود- داده‌اند و به مــرور این فــرآورده جدیــد، نمــاد ارزش‌ها و باورهــای ایشــان شــده؛ بنــابراین نمادها نه ریشه واحد دارند و نه معنای واحد.

سوم این‌که؛ چون نماد ابزاری قوی و نافذ است و چــون برخــورداری از نمادهــای گویا و متنــوع، قــدرتی بی‌بــدیل محسوب می‌شــود، نســبت دادن نمادهــای دیگر آیین‌ها به شیطان‌پرستی، تلاش غیر مستقیم برای تبلیغ این مــرام انحــرافی و کمک ناخواســته به آن اســت؛ نمادهــایی که امــروزه در خــدمت این جریــان ضد دیــنی و ضد توحیــدی ایفــای نقش می‌کنــد؛ باید بــرای انتســاب این جریــان به عقبه سیاسی خود و فهم ریشه‌ها و مبانی استکباری آن مورد توجه قرار گیرد؛ نه اســتقلال دادن به این جریــان و در نتیجه تبلیغ و تثــبیت آن. از ســوی دیگر آن‌چه تــاکنون مورد غفلت قرار گرفته، نگرش‌هــای مؤسس این جریــان در بــاب جهــان‌بینی و هســتی شناسی اســت، «آنتــوان لاوی» که شخصیت مطرح جریان شیطانی است و ســهم زیــادی در پی‌ریــزی این بنــای ضد دیــنی داشــته اســت، افکارش را در کتاب مقدس شیطان پرستان مطرح کرده و تلاش دارد از حیث نــرم افــزاری این جریــان را تقــویت کرده و به مرز قبول نزدیک کند.

جریانات شیطان پرستی و فرقه‌های نوظهور

شیطان‌پرســتی در جامعه هشــدار و خــبر داده بــود که اکنون بیش از 70 فرقه شیطان پرستی در کشور فعال هستند. شیطان پرستی اکنون در حـال انتقـال نمادها به جامعه است و بـزودی به انتقـال ایـدئولوژی نـیز خواهد پرداخت. شیطان پرسـتی دارای یک جهـان بیـنی بـوده و شیطان پرستان برای اثبات حقانیت خـود شـواهد زیـادی دارند و در مواردی می‌توانند افراد 6 تا 60سال را با خود همراه کنند. شیطان پرستان اکنون در دانشــگاه‌ها و بین دانشــجویان رخنه کــرده و به اجــرای برنامه‌ها از جمله کنســرت در دانشــگاه می‌پردازند. شــیطان پرســتان، شیطان را به عنوان قدرت غالب در جهان می‌دانند و اگر کسی می‌خواهد در جهـــان خـــوب زنـــدگی کند باید با شـــیطان باشد به طوریکه معتقدند راه خـــدا از طریق ارتباط با شـیطان می‌گـذرد! اما نکته جـالب توجه در این میــان اینست که آن‌ها از طریق تهیه فیلم و موســیقی، شیطان پرستی را ترویج می‌دهند و اکنون این موسـیقی در میان تعدادی از جوانـان دست به دست می‌شـود. یکی از شرایط عضویت و پذیرش از سوی گروه‌های نوظهــور شیطان پرسـتی، مصـرف مـواد تخـدیری بسـیار قـوی از جمله کوکــائین، حشــیش و قرص‌هــای اکس است. دلیل اســتفاده این گروه‌ها از این مــواد ورود به حــالت خلسه برای انجام مراسم‌های ویژه آنان است.

بد رفتاری با یتیم و ناتوانـان ریشه بد رفتـاری با یتیمـان را می‌بایست در همین تکــبر و عــدم تــرس از قیــامت جست. در حقیقت هرگونه رفتـــار ضـــداخلاقی ریشه در بینش و نگرشی نادرست دارد که می‌بایست تصحیح گردد

و خداوند گـاه بـرای تصـحیح از روش‌هـای همانند سـازی بهره می‌گیرد. از این رو در آیه 8 و 9 نساء تبیین می‌کند که هرگونه بدرفتاری نسـبت به یتیمـان دیگـران می‌تواند عـاملی بـرای بـدرفتاری نسـبت به یتیمـان خـود شـخص باشد.

اندیشه‌های شـیطان پرسـتی نُه اصل عقیـدتی کلیسـای شیطان

1. شیطان سمبل لذت جـویی و آزادی و افـراط است نه ریاضت کشی.
2. شیطان نماد وجود و زندگی شـاداب و مـادی است نه خـوابی نـاچیز و معنـوی (امـور معنـوی و غـیر مادی، توهّم و تظاهر است).
3. شـیطان می‌گوید کم عقلی و بی‌عفـتی بهـتر از ریاکاری و خود فریبی است.
4. شـیطان می‌گوید مهربـانی با کسـانی که شایسـته آن هسـتند بهـتر است از عشق ورزیـدن از روی ظاهر و برای جلب توجه.
5. شیطان سمبل انتقام جـویی است نه گردانـدن آن طرف صورت!
6. شـیطان سـمبل مسـئولیت پـذیری بـرای مسـئول است به جای دل مشغولی برای خون

آشامان خالی (اشاره به ترس مؤمنان از معـاد و جهنم و انجام اعمال خوب).

1. شـیطان انسـان را با دیگر حیوانـات کـاملاً همانند می‌داند، گاه بهتر و اغلب بـدتر از آن حیوانـاتی که بر چهـــــار دست و پا راه می‌روند. بارها و بارها شدیدتر از آن‌هـایی که در این راه به طـور اجبـاری آلوده شده‌اند، به خاطر خدای معنـوی‌اش و ظهـور عقلانی، به صـورت حیـوانی شـرور تبـدیل شـده است.

2. شـیطان تمـام آن‌چه را گنـاه نامیـده شـده مـایه‌ی خرســندی و مســرت روانی، فکــری و عــاطفی می‌داند.

3. شـیطان بهـترین دوسـتی است که کلیسا تـاکنون داشــته، چــرا که در تمــام این ســال‌ها کلیسا را مشغول داشته.

دربـــاره نه اصل و بیانیه شـــیطان، نکـــاتی چند به ذهن می‌رسد که به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود:

الف) آزادی و لــذت بــردن دو گونه است: آزادی مثبت و منفی. آزادی از بند نفس و خواهش‌های غـیر مشـروع و معقول آن مثبت و مطلـوب است. لـذت حاصل از آن هم واقعی و پایدار است. اما آزادی از همه قیـود و شکسـتن حـــدود اخلاقی و الهی منفی است. پـــیروی از امیـــال شـیطانی زبـان، شـکم و شـهوت جنسـی، عین اسـارت است.

در پاسخ باید گفت که اگر چه شـــیطان از بین رفت، اما وسوسه کننــده بزرگ‌تر انســان‌ها که هــوای نفسشــان هست هم‌چنــان باقیســت، علاوه بر آن، انســان‌هایی که بعد از نابودی ابلیس گناه کنند به مراتب گنــاه بزرگ‌تــری برای آنان نوشته می‌شود.

حال ســوال آن است که با نــابودی ابلیس وضـعیت دنیا و مردمــانش چه تغیــیراتی پیــدا می‌کنــد؟ تکلیف جن‌هــای فــراری چه می‌شــود؟ آیا همه‌چــیز تمــام شــده و حکــومت آرمانی اسلام تشکیل می‌شود؟

گروه زیادی از شــیاطین همــراه با ابلیس دســتگیر شــده، سران آن‌ها اعدام می‌گردند و مابقی به بردگی انسان‌ها در می‌آینــد، تعــداد انــدکی نــیز فــرار کــرده و متــواری می‌شــوند. بعد از شــروع جنگ جهــانی و اشــغال تهــران توسط نیروهای سفیانی، بسیاری از مردم تهران و غرب کشور به شهر اصفهان کوچ می‌کنند.

آن‌ها علاوه بر آن‌که به اصـــفهان مهـــاجرت می‌کننـــد، فرهنگ‌هــای خــود را نــیز به این شــهر منتقل می‌نمایند. فرهنگ‌هایی که بسیاری از آنان با دستورات امــام زمــان و اسلام مغایرت دارد، بنابرین امام زمان احکــام حقیقی اســلام را به این شــهر و ســایر شــهرهای جهــان ابلاغ می‌کند.

احکام ابلاغی در تمام سطح کــره زمین پخش می‌شــود و مردم به رهــبری امــام زمــان به کــار و تلاش می‌پردازند. روزگار سختی است، کارهای فراوان، تلاش‌هــای ســخت،

غذای کم، آب آشامیدنی محدود و قحطی، اما اینا لازمه ساخت جامعه است.

کم کم خیلی‌ها همچون یاران حضرت موسی(ع) که بعد از مشاهده سختی‌های همراهی با موسی، از بودن با موسی خسته شده و تمایل به برگشت به مصر داشتند، بسیاری از مردم به یاد روزگارِ قبل از ظهور می‌خواهند که همچون گذشته، در تبرج زندگی کنند، یعنی، بی‌حجاب بگردند، به دیدن فیلم‌های مغایر با اسلام بپردازند، موزیک گوش کنند و ... و در دل‌های‌شان تمایل به آن روزگار پیدا می‌کنند.

این مردم اگر مقداری صبر کنند، همه‌چیز به صورت احسن در اختیارشان قرار می‌گیرد، سرگرمی‌های بسیاری لذت بخش تر، موسیقی‌های زیبا و کاملا سالم و.... همه و همه‌چیز ایجاد خواهد شد اما باید از آخرین آزمایش الهی نیز سرافراز خارج شوند. آزمایشی بسیار سهمگین که پیامبر اکرم(ص) از آن به عنوان بزرگ‌ترین فتنه تمام تاریخ یاد می‌کند!

جن‌های فراری از جنگ امام زمان با ابلیس، که به صورت مخفی در میان مردم زندگی می‌کنند با دیدن افکار و امیال ضد حکومتی مهدوی، شرایط را برای ایجاد فتنه و انتقام گیری، مناسب می‌بینند.

آن‌ها می‌دانند که برای جنگ علیه امام باید یکی را به ریاست انتخاب کنند، جنی که از همه آن‌ها قوی‌تر باشد و حتی از ابلیس نیز مکارتر و خبیثانه‌تر عمل کند. آن‌ها تنها کاندیدای ممکن را، رقیب ابلیس، یعنی دجال

می‌دانند که سال‌هاست به افزایش قدرت خود در اعماق زمین می‌پردازد.

جن‌ها می‌دانند که محل زندگی او از طریق چاهی عمیق در اصفهان قابل دستیابیست، به همین دلیل به پیش او رفته و شرایط را توضیح می‌دهند و از او می‌خواهند که آن‌ها را رهبری نموده و علیه امام زمان(عج) قیام نماید.

دجال به آن‌ها می‌گوید، وقتی مردم پای حجت خدا ایستادگی کنند اما توانایی غلبه بر مشکلات وجود نداشته باشد معجره رخ می‌دهد و شکست می‌خوریم، به همین دلیل ابتدا باید مردم را از امامشان جدا کنیم. دجال می‌گوید، آن‌ها موسیقی، رفاه، زنا و ... می‌خواهند، باید چنین چیزهایی را برای آن‌ها فراهم کنیم تا امام را ترک گفته و به سوی ما بیایند.

از روز هبوط آدم(ع) تا مبعوث شدن حضرت محمد(ص)، هر پیامبری که آمد قوم خود را نسبت به بزرگ‌ترین فتنه عالم یعنی خروج دجال بیم داد[1]. یهودیان از هزاران سال پیش منتظر خروج او بودند و در کتاب‌های خود به وصف این شخص یا جریان پرداخته‌اند. علما او را دروغگوترین موجود خلقت می‌داند و گفته‌اند که با افسون خود تعداد زیادی از انسان‌ها را گمراه می‌کند.

بعد از جنگ‌های متداول و پیروزی امام زمان و ایجاد حکومت اسلامی، شرایط معاش و زندگی بسیار سخت می‌باشد. از طرفی قحطی زیادی تمام جهان را فرا گرفته است. امام برای رهایی از این شرایط قوانین و قواعدی را تنظیم می‌کنند تا با عمل به آن‌ها اوضاع بهبود یابد.

گروهی از مردم از شرایط خسته شـده و دوست دارند تا اوضاع به حالت قبل از ظهور برگـردد و با همـان فرهنگ و شـــرایط پیش به زنـــدگی ادامه دهند. در این روزگـــار شـیطان از بین رفته و شـیاطین دیگر کشـته شـده یا به اسارت گرفته شده‌اند و تعدادی از آن‌ها نیز فرار کرده و بـــرای مقابله با حکـــومت مهـــدوی به جـــنی قدرتمند و افسون گر به اسم دجال پیوسته‌اند.

دجـال از ابلیس قدرتمنـدتر، پیچیـده‌تر و پلیـدتر است و بهتر از ابلیس سنت‌های الهی را درک می‌کند. او می‌داند که خداوند بر اســـاس قواعد و قـــوانین جهـــان را اداره می‌نماید و می‌داند که یکی از این قـوانین مطـابق آیـات قرآن آن است که خداوند زمانی اوضـاع را تغیـیر می‌دهد که مردم تغییر کنند.

دجال می‌داند که تا زمانی که مردم به امـام خـود وفـادار باشند و از او تبعیت کنند خداوند نیز تمام رحمت خـــود را شامل حالشان کرده و اوضـاع را تغیـیر می‌دهد به همین دلیل تصـــــمیم می‌گـــــیرد تا مـــــردم را تغیـــــیر داده و وفاداریشـــان را نســـبت به امـــام از بین بـــبرد تا با این استراتژی حکـومت مهـدوی نـابود شـده و خـود بر جهـان حکومت کند.

هر گاه انسان یا جامعه انسانی از لحاظ ایمان رشد کنـد، خداوند با ایجـاد فتنه‌هـای مختلف آن‌ها را می‌آزماید تا با پـیروزی بر فتنه‌ها به جایگـاه بزرگ‌تـری برسـند. بعد از ظهـــــور، انســـــان‌ها فتنه‌هـــــای مختلفی را پشت سر گذاشـته‌اند و هر بـار گـروهی پـیروز شـده و گـروه دیگر فتنه زده و نابود گشته‌اند.

دجال نیز یک فتنه می‌باشد، اما فتنه‌ای متفاوت و بسیار گمراه کننده‌تر از هر فتنه‌ای که تا به حال جهان به خود دیده است. حال که تمام حکومت‌ها نابود شده‌اند و حکومت مهدوی فراگیر شده، وقت آن است تا خداوند تمام برکت‌ها و نعمت‌های خود را ارزانی این‌جامعه کند، اما باید از بزرگ‌ترین فتنه یا آزمایش الهی نیز سربلند بیرون آیند.

شیاطین باقیمانده به دجال می‌پیوندند و دجال از سرزمین اصفهان خروج می‌کند. این جن تنها یک چشم دارد و بسیار عظیم الجثه است و چشمش در میان پیشانیش می‌باشد و همچون ستاره صبح می‌درخشد[2].

دجال با جادوی خود موجودی شبیه حیوان اما بسیار بسیار بزرگ و سحر آمیزی را ایجاد کرده و بر روی آن نشته است. در سمتی از حیوان خود باغ زیبایی قرار داده و آن را بهشت می‌نامد و در قسمتی دیگر توده‌ای بزرگ از آتش قرار داده و آن را جهنم می‌خواند[3].

از هر موی بدن حیوان اسرار آمیز دجال صدای موسیقی مختلفی به گوش می‌رسد. بسیاری از این موسیقی‌ها را مردم از پیش شنیده‌اند و آنان که از قبل به موسیقی دلبستگی داشتند با شنیدن صدای موسیقی خاطره انگیز و لذت بخششان به طرف دجال جذب می‌شوند و به او می‌پیوندند.

شیاطین خود را به صورت زنان و مردان مختلفی در آورده و اطراف دجال به حرکت در می‌آیند تا مردم از آن‌ها یاد گرفته و به آن‌ها بپیوندند.

در حـالی که امـام زمـان(عج)، مـردم را به رعـایت کامل قواعد دین سفارش کـرده است و مـردم به دلیل قحطی در سـختی فـراوانی هسـتند، دجـال بانگ می‌زند که من خـدای شـما هسـتم[4]ـ و این شـخص که خـود را مهـدی می‌نامد با آن پیـامبر دروغین که خـود را مسـیح می‌نامد هر دو دشمنان من هستند که سعی دارند بنـدگان مـرا از بین ببرند. حـــــــــال که کسی نیست تا در برابر آن‌ها ایستادگی کند خود به زمین آمده‌ام تا شما را نجات دهم، به من بپیوندید تا از تمـــام گرســـنگی‌ها و درد و رنج‌ها نجات یابید.

گروهی از شیاطین پیرو دجال خود را به صورت آشنایان فوت کرده مردم در میاورند و به آن‌ها می‌گویند ما از آن برزخ آمده ایم تا شما را به پرستش خدای حقیقی یعـنی دجال دعوت کنیم.

مردم به انسان‌های پـیرامون دجـال نگـاه می‌کنند و آن‌ها را در حال رقص و آواز و زنا می‌بینند و با نگـاه کـردن به عظمت دجال و حیوان اسرار آمـیزش و هم‌چـنین بهشت و جهنمی که با خـــود حمل می‌کنـــد، در حقـــانیت امـــام زمان(عج) تردید می‌کنند.

دجال یکی پس از دیگری شهرها را می‌پیماید و به غیر از مکه و مدینه از تمام شـهرها عبـور می‌کند و مـردم را به سوی خـود می‌خواند تا آن‌ها را از حکـومت مهـدی نجـات داده و به وضعیت قبل از ظهور ببرد.

آن‌ها دنیای پیشرفته قبل با فرهنگ آمریکاییش را شـعار خـــود می‌کنند و تعـــداد بســـیاری از انســـان‌ها به آن‌ها می‌پیوندند و خواستار نابودی امـام زمـان می‌گردند. هیچ

کسی در جهـــان بـــاقی نمی‌ماند مگر آن‌که در مـــورد همراهی یا دشمنی با دجال موضع گیری کند.

در این شـرایط امـام زمـان(عج) به صـورت تن به تن به جنگ با دجـال آمـده و دجـال و حیـوان عظیمش را نـابود می‌کند[5].ـ در برخی از احـادیث از مـرگ دجـال به دست حضرت مسیح سخن گفته شـده است. مـردمی که از این فتنه سربلند بـیرون می‌آیند بسـیار اندک‌اند که خداوند از آن‌ها به عنوان وارثین زمین[6] یاد کرده است.

این مردم فریب شعار علمی و فرهنگی پیش از ظهور را نخورده‌اند و خداوند در مقابل این ایمان و ایستادگیشان، تمـــــام علم، فرهنگ و نعمت‌ها را به آن‌ها می‌دهد. با خواست خدا و به واسطه امام زمان عقل تمام انسـان‌ها به کمـال می‌رسد و تمـام علـوم در قلب انسـان‌ها قـرار می‌گیرد.

برای مطالعه کامل کتاب داستان ظهور کلیک کنید!!!

[1] – صحیح ترمذی، باب ما جاء فی دجّال، ص 42

[2] – مهـدی موعـود، ترجمه و نگـارش علی دوانی، ص 965

[3] – مسند احمد، ج 5، ص 435

[4] – سنن ابن ماجه، ج 2، ص 1360

[5] – منتهی الآمال، ج2، ص 336

[6] – سوره القصص – 5

کتاب مردگان

کتاب مردگان نـامی جدید بـرای متـونی کهن است که در آیین خاک‌سپاری مصریان مورد استفاده قرار می‌گرفت.

برای نخستین بار در دوران پادشاهی نوین مصر مصریان (حدود 1550 پیش از میلاد) از این متون اسـتفاده شد و تا 50 پیش از میلاد ادامه داشت. با توجه به این که مصـریان باسـتان به زنـدگی پس از مـرگ بـاور داشـتند، نسخ مصوری از دست‌نوشته‌ها را، همراه با سایر وسایل مـورد مصـرف روزانه در کنـار فـرد درگذشـته به خـاک می‌سپردند تا در زندگی پسین و ضـمن اسـتفاده از دیگر وسایل، کتابهای مصوری را نـیز بـرای مطالعه در اختیـار داشته باشند.

این دست‌نوشته‌های نگاره‌دار مصری امروزه به نام کتاب مردگـان یـاد می‌شـوند. این نسخ خطی مصـور، اغلب به خط هیروگلیف یا کاهنی، تماماً با لعاب رنگ و به ارتفـاع بین 25 تا 50 سـانتیمتر روی پـاپیروس ترسـیم شـده و شـامل اوراد، جادوها و مراسم بسـیاری از زنـدگی و اساطیر مصر باستان است. اغلب بیشتر نسخه‌های کتاب مردگان مصری در موزه بریتانیا نگهداری می‌شوند.

ذبیح‌الله منصوری در کتاب سـینوهه در بخش پیوست‌های مـترجم نوشته‌است: قـدیمی‌ترین کتـابی که در جهـان نوشته شده کتاب مردگان مصر است.[1]

کتاب مردگان و رستاخیز

در کتاب مردگان آمده‌است: هرگاه سیاره ناهید از میان صورت فلکی شکارچی با مدار بیضی شکل خود حرکت کند، زمان فاجعهٔ بعدی فرا رسیده است.

مصریان قدیم با توجه به مطالب کتاب مردگان معتقدند که بار پیش (بیش از 9000 سال پیش از میلاد) که سیاره ناهید از میان شکارچی حرکت کرد قطب‌های زمین جابه‌جا شدند. (البته دانشمندان چنین مسئله‌ای را رد می‌کنند) آن‌ها معتقدند که خورشید سبب چنین عاملی شده‌است.

زمان بعدی گذر ناهید از میان صورت فلکی شکارچی سال 2012 است. (این زمان با هشدار قوم مایا در مورد وقوع فاجعه در دسامبر 2012 مطابق است). هم‌چنین بنا بر نظر ستاره‌شناسان زمان اوج توفان‌های خورشیدی در سال 2012 میلادی است. در کتاب کولبرین مسبب این فاجعه خورشید نیست بلکه یک جرم آسمانی دیگر است که از آن به عنوان «نابودگر» یاد شده و از کنار زمین عبور می‌کند و باعث جابه‌جایی قطب‌های زمین می‌شود.

کتاب مردگان مصر؛ منبعی از سحر و جادو بـرای زنـدگی پس از مرگ

کتاب مردگان مصر یکی دیگر از شگفتی‌های دنیـای مصر باسـتان است که علاوه بر اهـرام و دیگر گنجینه‌هـای این تمدن منحصر به فرد، به عنوان منبعی اسرارآمیز در نظر گرفته می‌شود.

شاید با شنیدن عبارت مصر باستان و تمدن شـگفت‌انگیز ساکنین این کشـور در هـزاران سـال پیش، اولین چـیزی که ذهن شـنونده می‌رسد بناهـای منحصر به فـردی مانند هـرم جـیزه باشـد، اما جـالب است بـدانیم که سـرزمین فرعون‌ها به خاطر مجموعه نوشته‌هایی که با نـام کتـاب مردگان مصر شناخته می‌شود هم معروف است.

این دست‌نوشته‌ها که در کنار سایر متن‌های باسـتانی به جا مانـده از تمـدن مصر باسـتان قـرار می‌گیرنـد، حـاوی مجمـــــوعه‌ای از طلسم‌ها و جادوها هســـــتند که در مقبره‌هــای دوره تــاریخی پادشــاهی نــوین مصر (New Kingdom)ـ کشف شده و این‌طـور که به نظر می‌رسـد، برای کمک به فرد دفن شده در زنــدگی پس از مــرگ، در مقبره این افراد بالا رتبه قـرار داده می‌شـدند؛ تنها یکی از شـــگفتی‌های کتـــاب مردگـــان مصر این است که نوشــته‌های مختلف پیداشــده در هرکــدام از مقبره‌هــای عصر پادشاهی نوین، دقیقا شبیه به هم نیسـتند و هنـوز یک نسـخه اسـتاندارد و کلی از کتـاب مـرگ کشف نشـده است.

جزئیاتی از کتاب مردگان مصر باستان

به صورت کلی مصریان باستان به مسئله مرگ به عنوان تولـدی دوبـاره نگـاه می‌کردند و همانند طلـوع مجـدد خورشـید در ابتـدای هر روز، آن را پایـان نمی‌دانسـتند؛ شـاید به همین دلیل باشد که در کتـاب مردگـان نوشـته‌هایی با چاشـنی سـحر و جـادو قـرار گرفته که بر اساس ترجمه‌ها، برای کمک به فرد درگذشـته به منظـور عبـور از مراحل مختلف بعد از مـردن تهیه شـده‌اند و راه را برای زندگی پس از مرگ آماده می‌کنند.

برگی از کتاب پاپیروس حونفر

یکی از شناخته شده‌ترین نمونه‌های کتـاب مردگـان مصر باستان، پاپیروس حونفر (Papyrus of Hunefer) است که حـدودا بین سـال‌های 1310 تا 1275 قبل از میلاد نوشـته شـده و هم‌اکنـون در یکی از موزه‌هـای لنـدن به نمـایش گذاشـته شـده اسـت؛ در ابتـدای کشـف، طومـار اصلی 5.5 متر طول و 39 سانتی‌متر عرض داشـت، اما در حال حاضر برای نگهداری بهتر، این سند به 8 قسمت تقسیم شده است. بر طبق تحقیقات متخصصان باسـتان شناسـی، هر کـدام از کتاب‌هـای مردگـان در زمـان خـود بسیار گران‌قیمت بوده‌اند و حداقل 200 فصل یا طلسم مجزا داشته‌اند.

بـرگی دیگر از کتـاب پـاپیروس حـونفر که مراسم خاکسـپاری و دفن مومیـایی را با جزئیـاتی شـگفت‌انگیز نشان می‌دهد.

مجموعه نوشته‌های کتاب مردگان مصر بخشی از آداب و رسـوم گسـترده خاکسـپاری، در بین مردمـان این تمـدن است که شـامل متـونی که بر روی دیوارها و

سـنگ‌قبرهای مقبره‌هـای فرعون‌ها نوشـته شـده‌اند هم می‌شود. دانشمندان میگویند که بخشی از کتاب مردگـان قـدمتی شـگفت‌انگیز داشـته و طلسم‌های آن مربـوط به هـزاره سـوم قبل از میلاد است و بخش‌هـای دیگر هم به فاصله زمانی بین قرن‌هـای 11 تا 7 قبل از تولد مسـیر برمی‌گردند.

همـانطور که اشـاره شـد، تـاکنون یک کتـاب معیـار و اسـتاندارد در این رابطه کشف نشـده است و به نظر می‌رسد که هر شـخص بلندپایه به مناسب وضـعیت اجتمـاعی و علایق خـود ورژن خاصی از طلسم‌ها را سـفارش می‌داده که به عنـوان مرجع دیوارنوشـته‌ها و سنگ‌تراشی‌های محل دفنش در نظر گرفته می‌شد.

در مورد اولین باری هم که چنین نوشـته‌هایی در مراسم خاکسپاری به کار رفته‌اند، متخصصان اظهـار کرده‌اند که نوشته‌های اهرام یکی از فرعون‌های دودمـان پنجم مصر باسـتان، در حـدود سـال 2400 قبل از میلاد، شـامل نخستین نشانه‌های استفاده از طلسم و سحر و جـادو در این راسـتا می‌شـدند و پس از این زمـان است که کتاب‌های حجیم‌تر و مفصل‌تری برای راحتی کار مردگـان در زندگی پس از مرگ تهیه شده است.

با این وجود، از آن‌جایی که مسئله اتفاقات پس از مردن هم‌چنـان جز یکی از بزرگ‌تـرین ابهامـات جهـان اسـت، کسی نمی‌داند که این طلسم‌ها از فرعون‌هـای مصر که با دسترسی به تمامی منـابع کشورشـان، در زمـان خـود خدایی می‌کردند، دردی را دوا کرده‌اند یا خیر!

کاربردهای فیزیک در زندگی

فیزیک علم مطالعهٔ خواص طبیعت است. این علم را عموماً علم ماده (Matter) و حرکت و رفتار آن در فضا و زمان می‌دانند. این ماده می‌تواند از ذرات زیراتمی تا کهکشان‌ها و اجرام بسیار بزرگ آسمانی باشد. فیزیک از مفاهیمی مانند انرژی، نیرو، جرم، بار الکتریکی، جریان الکتریکی، میدان الکتریکی، الکترومغناطیس، فضا، زمان، اتم و نورشناسی استفاده می‌کند. اگر بطور وسیع‌تر سخن بگوییم، هدف اصلی علم فیزیک بررسی و تحلیل طبیعت است و همواره این علم در پی آن است که رفتار طبیعت را در شرایط گوناگون درک و پیش بینی کند.

فیزیک یکی از قدیمی‌ترین رشته‌های دانشگاهی است و شاید قدیمی‌ترین مبحث آن را بتوان نجوم و اخترشناسی نامید. مدارکی وجود دارد که نشان می‌دهد هزاران سال پیش از میلاد مسیح، اقوامی همچون سومری‌ها و هم‌چنین اقوامی در مصر باستان و اطراف سند، تحقیقات و درک پیشگویانه‌ای (گمانه‌زنی‌هایی) از حرکت خورشید، ماه و ستارگان داشته‌اند.

تاریخچه علم فیزیک

از روزگاران باستان مردم سعی می‌کردند رفتار ماده را بفهمند. و بدانند که:چرا مواد مختلف خواص متفاوت دارند؟ چرا برخی مواد سنگینترند؟ و... هم‌چنین جهان، تشکیل زمین و رفتار اجرام آسمانی مانند ماه و خورشید برای همه معما بود.

قبل از ارسطو تحقیقـاتی که مربـوط به فیزیک می‌شـد، بیشتر در زمینه نجوم صـورت می‌گـرفت. علت آن در این بود که لااقل بعضی از مسائل نجوم معین و محـدود بـود و به آسـانی امکـان داشت که آن‌ها را از مسـائل فیزیک جدا کنند. در برابر سوالاتی که پیش می‌آمد گاه خرافاتی درست می‌کردنـد، گـاه تئوریهـایی پیشـنهاد می‌شد که بیشتر آن‌ها نادرست بود.

این تئوری‌ها اغلب برگرفته ازعبارتهای فلسـفی بودند و هرگز بوسـیله تجربه و آزمـایش تحقیق نمی‌شـدند. و بعضی مواقع نـیز جوابهـایی داده می‌شد که لااقل بصورت اجمالی و با تقریب کافی بنظر می‌رسید.

جهان به دو قسمت تقسیم می‌شد: جهان تحت فلک قمر و مابقی جهان.مسـائل فـیزیکی اغلب مربـوط به جهـان زیر ماه بود و مسائل نجومی مربوط به مـاه و آن طـرف مـاه نـیز«فیزیک ارسـطو» یا بطـور صـحیحتر«فیزیک مشـائی» بـود که در چند کتـاب مانند«فیزیک»،«آسـمان»،«آثـار جـوی»،«مکانیک» و حتی«مابعدالطبیعه» دیده می‌شد.

تا این‌که در قـرن 17، گالیله بـرای اولین باربه منظـور قانونی کردن تئوریهای فیزیک، از آزمایش استفاده کرد. او تئوریها را فرمولبندی کـرد و چنـدین نتیجه از دینامیک و اینرسی را با مـوفقیت آزمـایش کـرد. پس از گالیلـه، اسـحاق نیـوتن ،قـوانین معـروف خـود «قـوانین حـرکت نیوتن) را ارائه کرد که به خوبی با تجربه سازگار بودند.

بدین ترتیب فیزیک جایگاه علمی و عملی خود را یافت و روزبه روز پیشرفت کـرد، مبـاحث آن گسـترده‌تر شـد، تا

آن‌جا که قوانین آن از ریزترین ابعـاد اتمی تا وسـیعترین ابعــاد نجــومی را شــامل می‌شــود. اکنــون فیزیک مانند زنجـیری محکم با بقیه علـوم مرتبط است و هنـوز هم به سرعت در حال گسترش و پیشرفت می‌باشد.

نقش فیزیک در آسایش انسان

تصور کنید که بعد از یک روز کار سخت و طـاقت فرسـا، در یک زمسـتان سـرد به مـنزل خـود مـراجعت کرده‌اید. بخاری گـازی را روشن کـرده و در کنـار خـانواده خـود به تماشای تلویزیون مشغول هسـتید. اگر انـدکی دقت کنید ملاحظه می‌نمائید که سیما و تلویزیون مشاهده می‌کنید، امــواج الکترومغناطیسی هســتند که بوســیله گیرنــده تلویزیـونی شـما دریـافت می‌گردند و لحظـات شـادی را برای شما ایجاد می‌کنند. کنترل تلویزیونی که بوسیله آن کانالهای مختلف تلویزیون را جستجو می‌کنید، بر اسـاس امـواج الکترومغناطیسی سـاخته شـده است که با فشـار دادن یک دکمه حسگر تلویزیون فرستاده شده و کانالهای آن را تغیـیر می‌دهد. گــازی که در بخــاری خــود مصــرف می‌کنید و خــود و خــانواده خــود را از ســرمای ســوزان زمســتان حفظ می‌کنید بر اســاس قــوانین فــیزیکی به منزل شما انتقال پیدا می‌کند.

نقش فیزیک در تشخیص بیماری‌ها

پزشکان برای تشخیص بیماری‌ها از انـواع وسـایل سـاده مانند دماسنج و فشارسنج، گوشی طـبی (استتوسـکوپ) تا دســتگاه‌های بســیار پیچیــده مانند میکروســکوپ الکترونی، لیزر و هولوگراف که همه براساس قانون‌های فیزیک طراحی و ساخته شـده اسـتفاده می‌کنند. در این

قسمت به ساختمان و طرز کار برخی از آن‌ها می‌پردازیم.

رادیوگرافی و رادیوسکوپی

رادیوگرافی عکسبرداری از بدن با پرتوهای ایکس و رادیوسکوپی مشاهده مستقیم بدن با آن پرتوها است. در عکاسی معمولی از نوری که از چیزها بازتابش می‌شود و بر فیلم عکاسی اثر می‌کند استفاده می‌شوند در صورتی که در رادیوگرافی پرتوهایی را که از بدن می‌گذرند به کار می‌برند.

پرتوهای ایکس را نخستین بار در سال 1895 میلادی، ویلهلم کنراد رنتیگن استاد فیزیک دانشگاه ورتسبورگ آلمان کشف کرد. این کشف بسیار شگفت انگیز بود و خبر آن با سرعت در روزنامه‌های جهان منتشر شد. جالب است که رنتیگن بر روی پرتوهای کاتدی کار می‌کرد و به طور اتفاقی متوجه شد که وقتی این پرتوها، که همان الکترون‌های سریع هستند به مواد سخت و فلزات سنگین برخورد می‌کنند پرتوهای ناشناخته‌ای تولید می‌شود او این پرتوها را پرتو ایکس به معنی مجهول نامید.

پرتوهای ایکس قدرت نفوذ و عبور بسیار زیاد دارند. به آسانی از کاغذ، مقوا، چوب، گوشت و حتی فلزهای سبک مانند آلومینیوم می‌گذرند، لیکن فلزهای سنگین مانند سرب مانع عبور آن‌ها می‌شود. اشعه ایکس از استخوان‌های بدن که از مواد سنگین تشکیل شده‌اند عبور نمی‌کنند در صورتی که از گوشت بدن به آسانی می‌گذرند. همین خاصیت سبب شده که آن را برای

عکسبرداری از استخوان‌های بدن به کار برند و محل شکستگی استخوان‌ها را مشخص کنند. برای عکسبرداری از روده و معده هم از پرتوهای ایکس استفاده می‌شود لیکن برای این کار ابتدا به شخص مایعاتی مانند سولفات باریم می‌خورانند تا پوشش کدری اطراف روده و معده را بپوشاند و سپس رادیوگرافی صورت می‌دهند.

کشف پرتوهای ایکس که به وسیله رنتیگن عملی شد سرآغاز فعالیت‌های دانشمندانی مانند تامسون، بور، رادرفورد، ماری کوری، پیرکوری، بارکلا و بسیاری دیگر شد به طوری که نه فقط چگونگی تولید، تابش و اثرهای پرتو ایکس و گاما و نور شناخته شد بلکه خود اشعه ایکس یکی از ابزارهای شناخت درون ماده شد و انسان را با جهان بی‌نهایت کوچک‌ها آشنا کرد و انرژی عظیم اتمی را در اختیار بشر قرار داد.

پرتوهای ایکس در پزشکی و بهداشت برای پیشگیری، تشخیص و درمان به کار می‌رود به طوری که در فناوری‌های مربوطه یکی از ابزارهای اساسی است.

سونوگرافی

سونوگرافی عکسبرداری با امواج فراصوت است. فراصوت امواج مکانیکی مانند صوت 2 است که بسامد آن بیش از 20 هزار هرتز است. این امواج را می‌توان با استفاده از نوسانگر پتروالکتریک یا نوسانگر مغناطیسی تولید کرد.

کاربرد فیزیک در ورزش

فوتبالیســتی را در نظر بگیرید که هنگــام ضــربه زدن به توپ فقط از عضلات دو قلوی پای خود استفاده می‌کند. این فوتبالیست هنگــام ضــربه زدن به تــوپ از دو عضــله اســتفاده می‌کند و اگر قــدرت وارد کــردن انــرژی این دو عضله را 100نیوتن در نظر بگریم توپ او با ســرعت مثلا 40 کیلومتر در ساعت حرکت خواهد کرد.حالافوتبالیست دیگــری را در نظر بگیرید که هنگــام ضــربه زده علاوه بر استفاده از عضــلات ســاق پــای خــود،از عضــلات ران نــیز استفاده می‌کند.

این شــخص علاوه براین‌که عضــلات بیشــتری اســتفاده می‌کند نــیروی بیشــتری را بــرروی تــوپ وارد می‌کند (200نیوتن)در نتیجه سرعت توپ او با 60یا 80کیلومتر در ســاعت حــرکت خواهد کــرد.ودر نهیت شــوت او بــرای دروازبان حریف مشکل ساز خواهد بود

می بینید که استفاده بســیار ســاده وپیش پا افتــاده‌ای از علم فیزیک در مثال بالا یک فوتبالیست را از نظر قــدرت شلیک تــوپ به حد بــالایی می‌رســاند.پس می‌تــوان نتیجه گـــرفت که علم در ورزش بی‌تـــاثیر نیست.بـــرای توجه بیشت مثال زیر را در نظر بگیرید:اسکی بــازی را در نظر بگیرید که در حدود60کیلو گرم وزن داشته و در مســابقه اسکی مارپیچ المپیک شرکت کــرده است ،قــانون نــیروی ثقل و وزن که در فیزیک به صـــورت تئـــوری در کتاب‌ها مطــرح شــده است این شــخص را بر اثر نــیروی کشش زمین ونیروی گرانش وطبق فرمول زیر نیروی خاصی را بر او وارد می‌کند.واو را از کوه به ســمت پــایین می‌کشد ونیرویی که هر دو جــرم را به ســمت یکیــذیگر می‌کشــاند نیروی گرانش نام دارد ونیز ربایش زمین را بر یک جسم

،وزن آن جسم یا نـــیروی گـــرانش می‌گویند و می‌دانیم وزن با جرم فرق می‌کند نتیجتا وزن این اسکی بـاز طبق قانون زیر برابر است با 60کیلو گـرم ونـیروی واردشـده بر اوبرابراست با:

W=60(kg)*10(n/kg)=600N

ورزشـکار دیگـری را در نظر بگیرید که وزن او اصـطلاحا 100کیلو گرم باشد و نـیروی وارد شـده بر او برابر است با

W=100(kg)*10(n/kg)=1000N

نــیرویی که شــخص دوم را به پــایین می‌کشــد، حــدودا 400نیـوتن از نـیروی شـخص اول بیشـتر است.در نتیجه سر عت نفر دوم نیز به مراتب بیشتر خواهد شد.بنابراین شـــانس مـــوفقیت نفر دوم در صـــورتی که دارای فاکتورهای مشترک دیگر مثل داشتناسکی‌هایی با کیفیت یکســان وغــیره ،بــرای پــیروزی در مســابقه بیشــتر است.اکنون که تا حدی به نقش علم فیزیک و تاثیر موثر بر ور زش اشـــنا شـــدید وقت آن است که شـــاخه‌های مختلف آن را برسی کرده و نقش هر کـدام را در ورزش روشن کنیم.

فیزیک در خدمت نابودی انسان

شاید بر ما ایراد بگیرید که در تمام مـواد فیزیک در جهت آسایش و رفاه انسان نیست و بر این نکته اصرار داشـته باشـند که انـواع بمبهـای اتمی و هسـته‌ای، موشـکهای پیشــرفته هســته‌ای که بــرای نــابودی انســان ســاخته شده‌اند، بیشر با اسـتفاده از علم فیزیک بوجـود آمده‌اند.

در پاسخ باید بگـوئیم که درست که تمـام این مـوارد در سـایه علم فیزیک ایجـاد شـده‌اند، ولی اگر کمی به عقب برگـــردیم، ملاحظه می‌کـــنیم که در پیـــدایش و کشف قوانینی که اساس سـاخت این وسـائل مرگبـار شـده‌اند، هدف اصلی این افراد تامین آسایش بشر بوده است.

به عنـوان مثـال اگر از انـرژی هسـته‌ای در جهت تـامین برق مورد نیـاز انسـان و از لـیزر و اشـعه ایکس در جهت تسـریع اعمـال جـراحی و ...اسـتفاده شـود، نه تنها این موارد ناپسند و نا خـوش آمـیز نخواهند بـود، بلکه بسـیار زیبا و شایسته خواهند بود. اما همواره در طـول تـاریخی افـــرادی بودند که از علم و امکانـــات علمی در جهـــات منفی و نادرست بهره برده‌انـد، و علم فیزیک نـیز از این قاعـده کلی مسـتثنا نبـوده است. بنا بر این نباید خصـلت نادرست بعضی از افـــــراد بشر را به حســـــاب فیزیک بنویســـیم و بخـــواهیم از ابهت و زیبـــایی علم فیزیک بکاهیم.

قرمز شدن رنگ آب (کشند سرخ، Red Tide)

یکی از سـوره‌هایی که داسـتان موسی (ع) در آن آمـده، سوره اعراف است. آیه 133 این سوره حکایت پنج نشانه الهی و یا برخی از بلایای نازل بر مصریان (سفر خـروج، 7/14 به بعد) را بازگو می‌کند. این نشـانه‌ها را در شـمار معجزات 9 گانه موسی(ع) یاد کرده‌اند.

خـون (اعـراف/7/133)ـ و به تعبـیر تـورات، تبـدیل آب به خـون (آب نیل:خـروج،7/18؛ آب رودخانه‌هـا،چشـمه‌ها، جوی‌هـا، حوض‌ها و حـتی آب‌هـای ظرف‌ها و کوزه‌هـای خانه‌ها: خـروج، 7/ـ 19)، یکی از این نشانه‌هاست که به گفته برخی از محققـان در موضـوع اعجـاز علمی قـرآن کریم، از وقوع رویدادی علمی موسـوم به کشـند سـرخ(Red Tide)ـ خبر می‌دهد که در عصر نـزول قـرآن توجیه علمی و قابل درکی نداشته‌است واز این رو می‌تواند به عنوان نوعی اشاره علمی در قرآن کریم مطرح شود.

گرچه در قرآن سـخنی از تبـدیل آب به خـون نیسـت، اما بیشتر مفسران در توضیح "خون" به عنـوان بلا و عـذاب، آورده‌اند که رودخانه عظیم نیل بـرای فرعونیـان به رنگ خون درآمد، آن‌چنان که برای هیچ مصرفی قابل استفاده نبـود. روایـات رسـیده از معصـومین (ع) مؤید این قـول است (نک. مکارم شـیرازی،6/322)ـ. بـرخی از مفسـران منظور از "دم" را بیمـاری "رعـاف" (خـون دمـاغ شـدن) می‌دانند که به صـورت یک بیمـاری عمـومی، همه قـوم فرعون را گرفتار نمود (همان‌جا).

"فَأَرْسَـلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَـانَ وَالْجَـرَادَ وَالْقُمَّلَ وَالضَّـفَادِعَ وَالدَّمَ آيَاتٍ مُّفَصَّلاَتٍ فَاسْتَكْبَرُواْ وَكَـانُواْ قَوْمًا مُّجْـرِمِينَ"، اعراف/7/133

ترجمه

سپس بر آنان طوفان و ملخ و کنه ریز و غوک‌ها و خــون را به صورت نشانه‌هایی آشکار فرستادیم و باز سرکشی کردند و گروهی بدکار بودند.

کلمات اصلی

طوفان: هرحادثه‌ای که انسان را احاطه کند. در عرف بر آب بسـیار فـراوان اطلاق می‌شـود (راغب اصـفهانی،ص 532).

الدَّم: خون

آیات: نشانه‌های ظاهر و آشکار(همو، 101)

مُفَصَّلات: از "ف- ص- ل" به معنی جدا ساختن دو چیز از همــدیگر است به گــونه‌ای که میــان آن دو فاصــله باشد (همو، ص 638).

بیان اعجاز مطرح شده

یکی از سـوره‌هایی که داسـتان موسی (ع) در آن آمـده، سوره اعراف است. آیه 133 این سوره حکایت پنج نشانه الهی و یا برخی از بلایای نازل بر مصریان (سفر خـروج، 7/14 به بعد) را بازگو می‌کند. این نشـانه‌ها را در شـمار معجزات 9 گانه موسی(ع) یاد کرده‌اند.

خـون (اعـراف/7/133)ـ و به تعبـیر تـورات، تبـدیل آب به خــون (آب نیل:خــروج،7/18؛ آب رودخانه‌هــا،چشــمه‌ها، جوی‌هــا، حوض‌ها و حــتی آب‌هــای ظرف‌ها و کوزه‌هــای خانه‌ها: خــروج، 7/ـ 19)، یکی از این نشانه‌هاست که به گفته برخی از محققــان در موضــوع اعجــاز علمی قــرآن کریم، از وقوع رویدادی علمی موســوم به کشــند ســرخ(Red Tide)ـ خبر می‌دهد که در عصر نــزول قــرآن توجیه علمی و قابل درکی نداشته‌است واز این رو می‌تواند به عنوان نوعی اشاره علمی در قرآن کریم مطرح شود.

گرچه در قرآن ســخنی از تبــدیل آب به خــون نیســت، اما بیشتر مفسران در توضیح "خون" به عنــوان بلا و عــذاب، آورده‌اند که رودخانه عظیم نیل بــرای فرعونیــان به رنگ خون درآمد، آن‌چنان که برای هیچ مصرفی قابل استفاده نبــود. روایــات رســیده از معصــومین (ع) مؤید این قــول است (نک. مکارم شــیرازی،6/322)ـ بــرخی از مفســران منظور از "دم" را بیمــاری "رعــاف" (خــون دمــاغ شــدن) می‌دانند که به صــورت یک بیمــاری عمــومی، همه قــوم فرعون را گرفتار نمود (همان‌جا).

روایات مرتبط

علی بن ابراهیم قمی به اسناد خود، در روایتی مبسوط، از امام باقر و امــام صــادق (علیهما الســلام) آورده است که"... پس از نــزول عــذاب چهــارم (هجــوم قورباغه‌ها)، فرعونیــان نــزد موسی رفتند و با زاری درخواست کردند که دعا کند خداوند این آفت را از آنــان دور نماید. آن‌گــاه آنــان به او ایمــان خواهند آورد و بــنی اســرائیل را رها خواهند ساخت. موسی دعا کرد و عذاب برطرف شد. اما فرعون هم‌چنان از رهایی بــنی اســرائیل امتنــاع ورزید و

خداوند آب نیل را بـــرای قبطیـــان (فرعونیـــان) خـــون گردانید. آن‌ها آب رود را خــون می‌دیدند. بــنی اســرائیل هرگــاه آب می‌آشــامیدند، [همــان] آب بــود ولی بــرای قبطیـان تبـدیل به خـون می‌شد. حـتی از بـنی اسـرائیل خواستند که از آبی که در دهـان خـود می‌برنـد، به دهـان آن‌ها بریزند، اما چون به دهان قبطیـان می‌ریختند مبـدل به خــون می‌شد. [پس] ناله و فریــاد زیــادی کــرده و از موسی اســتدعا نمودند که این بــار، اگر رفع عــذاب و بلا بنماید، حتماً بنی اسرائیل را رها ســازند. پس از آن‌که به دعای موسی این عذاب هم برداشته شــد، به وعــده خــود وفا نکردند..." (طبرسی،4/722).

در حدیثی از امام صادق (ع) نقل شده که فرمود:

بر آن‌ها بلای نابود کننده‌ای به صورت برف سرخ و خــون رنگ بارید و آنــان که این بلا را تا آن روز ندیــده بودنــد، هنگــامی که دامنگیرشــان شــد، نــزد موسی آمــده و تعهد اخلاقی سپردند که اگر خدا آن‌ها را نجـات بخشـد، ایمـان خواهند آورد (همو،4/724).

جمع بندی

نظر به آن‌که عــذاب‌های چهارگانه طوفــان، هجــوم ملخ، قورباغه و کنه‌ها، همگی حالت طـبیعی داشـته، می‌تـوان احتمـــال داد که طی یک فرایند زیست محیطی، آب نیل مسموم و به رنگ خون در آمده باشد.

تغییر رنگ آب یا کشند سرخ یا شکوفایی جلبکی پدیده‌ای است طبیعی که براثر نوعی جلبک میکروسکپی به وجـود می‌آید. موجــودات بســیار کوچک میکروســکوپی به نــام دانیوفلاژله (Dinoflagellate ،دوتاژکی‌ها) وجــود دارند

که گـاهی به سـرعت تولید مثل نمـوده و در اثر ازدیـاد جمعیت، مناطق وسـیعی از سـطح دریا را می‌پوشـانند و چون علاوه بر پیگمان سبز، پیگمان‌های سرخ نـیز دارنـد، آب را به رنگ قرمز در می‌آورند (serc.carleton.edu، whoi.edu).

تمامی شکوفاییها (Blooms) سمّی نیستند ولی بسیاری از بلوم‌های غیر سمّی می‌وانند به طرق مختلف زیان‌آور باشند. به عنـوان مثـال این بلوم‌ها با کـاهش نفـوذ نـور، کاهش مقدار اکسیژن محلول، ایجاد توده موسیلاژی و یا مختل کـــردن تنفس ماهی‌ها به آبزیـــان آســـیب وارد می‌کنند. مهمــترین عامل قرمز شــدن آب (Red Tide) می‌تواند عامل طوفان باشد که در ابتدای آیه 133 سوره اعراف یاد شده است (Sindermann2006,).

در توجیه این امر که آب تنها بـــرای فرعونیـــان "خـــون" گردیــد، گفته‌اند که چــون بهــترین و زیبــاترین نقطه در مصـــر، یعـــنی دو ســـوی شط عظیم نیـــل، در اختیـــار فرعونیان و قبطیها قرار داشته و در نتیجه، هنگام بــروز خطر و بلا، همانـــان که نزدیک به شط بودنـــد، آســـیب بیشــتری را متحمل می‌شــده‌اند، اثر خــون شــدن آب رود نیل قبل از همه در خانه‌هـــای فرعونیـــان نمایـــان گشته‌است (نک. مکارم شیرازی،6/323).

روشن است که تحقیق و پــژوهش بیشــتری در این بــاره لازم می‌نماید. به هر حــال، در صــورت صــحت تطبیقــات علمی یــاد شــده با مفهــوم این آیه شــریفه، این مطلب می‌تواند نمایــانگر نــوعی اشــاره علمی در قــرآن کــریم باشد.

سؤالات قرآنی

چه تناسبی بین عذاب‌های یاد شده در این آیه وجود دارد؟

چگونه است که واژه "الدم" به سرخ شدن رود نیل تفسیر شده است؟

آیا "دم" در قرآن کاربردهایی با معنای مجازی دارد؟ چه قراینی استفاده مجازی را جایز می‌سازد؟

با آن‌که بین عمل و مجازات که عموماً جنبه تربیتی دارد، باید تناسبی وجود داشته باشد، چه مناسبتی بین عملکرد قوم فرعون در هر مرحله با هر یک از عذابهای مذکور وجود دارد؟

چه تفاوتی میان حکایت تورات و نقل قرآن در باره این بخش از داستان موسی(ع) است؟ آیا برخی تفاسیر در باره"دم"(خون) برگرفته از کتاب مقدس نیست؟

آیا این عذابها به ترتیبی که در این آیه آمده نازل شده‌اند؟

آیا هر یک از این عذابها علتی برای وقوع دیگری است؟

آیا طوفان تأثیری بر هجوم ملخ و حشرات ریز و یا قورباغه دارد؟

آیا بین طوفان و قرمز شدن آب رود نیل رابطه‌ای وجود دارد؟

آیا قرمز شدن آب بـرای رعب و وحشت مـردم بـوده و یا مشکلاتی از قبیل مسمومیت و... بـرای فرعونیـان درپی داشته است؟

آیا قرمز شـــدن آب تـــأثیری در طعم و مـــزه آن داشـــته است؟ کدامیک مورد نظر قرآن بوده است؟

قرمز شدن آب چه تأثیری در زندگی قوم فرعون داشـــته است؟

چـــرا خداوند نـــزول آیه‌هـــای عـــذاب در این آیه را با واژه "ارسـال" بیـان فرمـوده؟ و چـرا این ارسـال را به خـود نسبت داده است؟

چگونه است که آب بـرای گـروهی قابل اسـتفاده باشد و تنها برای عده‌ای خاص تبدیل به خون گردد؟

آیا موسی روش خاصی بـرای اسـتفاده بـنی اسـرائیل از آب رود نیل را به آن‌ها پیشـــــنهاد کـــــرده تا بتوانند آب گوارایی از آن به دست آورند؟

سؤالات علمی

آیا می‌توان گفت که عامل خون شدن آب رود نیل "کشند سرخ" بوده است؟

آیا امکـان دارد رودی که در آن کشـند سـرخ ایجـاد شـده اسـت، بـرای گـروهی قابل اسـتفاده و بـرای گـروه دیگر غیر قابل استفاده باشد؟

آیا آبی که در آن کشـند سـرخ ایجـاد شـده، بو و مـزه‌ای شبیه خون دارد که قرآن از واژه "الـدم" اسـتفاده کـرده است؟

چه عواملی سبب رشد کشـند سـرخ می‌شـود؟ آیا کشـند سرخ در آب شیرین هم تکثیر می‌شود؟ اگر چـنین اسـت، چه گونه‌هایی از فیتوپلانکتون‌ها(1)ـ قادر به تولید بلـوم(2) قرمز رنگ آب شیرین هستند؟

آیا راهی برای پاکسازی آب آلوده به پدیـده "Red Tide" وجود دارد؟

آیا دربـاره قرمز شـدن رود نیل گـزارش علمی جدیـدی رسیده است؟

آیا قبل از پدیده کشند سرخ، قورباغه‌ها رفتـار خاصی از خود نشان می‌دهند؟

چه ماده‌ای در خون باعث طعم خاص خون می‌شوند؟ اگر طعم آب نیل مانند خون بوده، آیا می‌تـوان گفت مـاده‌ای (مانند آهن و یا عناصر دیگر) در آن افزایش یافته بوده؟

سرعت تکثیر این گونه‌های فیتوپلانکتونی چقدر است؟

آب شـیرین حـاوی فیتوپلانکتون‌ها بـرای زراعت چه مشکلی می‌تواند ایجاد کند؟ در صورتی که می‌توان گفت حـتی نـوعی مـاده مغـذی بـرای خـاک باشد و بـاعث حاصلخیزی خاک شود؟

آیا به رنگ خون دیـده شـدن آب نیل می‌توانسـته به دلیل ایجاد نوعی بیماری روانی در فرعونیان بوده باشد؟

پانویس

1- Phytoplankton: ارگانیسم‌های گیـاهی میکروسکوپی شناور در محیط‌های آبی

2- Bloom: شکوفایی و تولید مثل انبوه برخی جلبلک‌ها بر سطح دریا، دریاچه و تالاب

منابع:

راغب اصـفهانی، حسـین، مفـردات الفـاظ القـرآن، به کوشش صفوان عدنان داودی، دار القلم، دمشق

طبرسـی، فضـل، مجمع البیـان فی تفسـیر القـرآن، انتشارات ناصر خسرو، تهران، 1372 ش

مکـارم شـیرازی، ناصـر، تفسـیر نمونـه، دار الکتب الاسلامیه، تهران،1374ش

Sindermann, Carl J., Coastal Pollution Effects on Living Resources and Humans, Taylor & Francis, 2006, 304 p.

http://serc.carleton.edu/microbelife/topics/redtide/index.html

http://www.whoi.edu/page.do?pid=11913&tid=282&cid=12506

قسـمت‌هایی از کتـاب «حکمـتی از تجربه‌هـای نزدیک به مرگ»

پنی سارتوری در چندین بیمارستان در انگلستان پرسـتار بخش مراقبت‌هـای ویـژه بـود. او در سـال 2014 کتـابی راجع به تجربه‌هـــای شخصی خـــودش از برخـــورد با مریضـانی که در بیمارسـتان و تحت مـراقبت وی دچـار مرگ موقت شده بودند نوشته است. قسمت‌هایی از این کتـــاب که از وبســـایت زیر ترجمه شـــده است در این‌جا بازگو شده است:

به عنــوان یک پرســتار همیشه مشــاهدهٔ بهبــود یــافتن مریض‌ها بــاعث شــادی و شــعف من می‌شــود. این امر قطعاً در مورد مریض 60 ساله‌ای به نام «تـام کنـارد» (Tom Kennard)ـــــ صـــــحت داشت. او بعد از عمل جـراحی‌اش به خـاطر سـرطان از بیمـاری «سپسـیس» (sepsis)ـ رنج می‌بـرد. بعد از گذرانـدن حـدود 2 هفته در بخش مراقبت‌های ویژه، او به اندازه‌ای بهبـود یافته بـود که به جای دراز کشیدن روی تخت بیمارستان برای اولین بار توانست روی صندلی بنشـیند. ولی چند لحظه بیشـتر نگذشت که ناگهــان از هــوش رفت. (وقــتی به او دست زدم) شکی نبود که بدنش به شدت سرد بود و به هیچ یک از ســؤال‌های من نــیز جــوابی نمی‌داد و حــتی وقــتی خودکـــارم را محکم روی ناخن‌هـــایش فشـــار دادم از او عکس‌العملی ندیـدم. حـتی بـدتر از آن، پوست او سـرد و مرطوب شده و اکسیژن و فشار خـونش نـیز به سـرعت ســقوط کــرد. این‌ها همه به وضــوح نشــان می‌دادند که وضع او به ســرعت رو به وخــامت گذاشــته است. من به سـرعت به او اکسـیژن وصل کـردم و بقیـهٔ پرسـتارهای

بخش را نیز صدا زدم تا بـرای کمک بیایند. چهـار پرسـتار به ســــــرعت به آن‌جا آمدند و کمک کردند که او را روی تختش قــرار دهیم. هنگــامی که دکترها وارد شــدند تــام هنوز هم بی‌حرکت افتاده بود. 3 ساعت طـول کشـید تا تام دوباره به هوش بیاید.

تام در این مدت 3 ساعت به سفری رفته بود که زنـدگی او را زیر و رو کــرد. او به ما گفت که اولین احســاس او «شناور شدن و صعود به طرف سـقف اتـاق بـود. من به پایین نگاه کردم و بدنم را روی تخت دیــدم. احساسی که داشـتم بسـیار آرامش بخش و دوست داشـتنی بـود، هیچ دردی نداشتم.» در لحظه‌ای بعد در و دیوار بیمارستان از جلوی چشمان او ناپدید شده و تـام وارد اتـاقی صـورتی رنگ شده بود. در این اتاق پدر تام ایستاده بود و در کنار او مرد دیگری که «موهایی مشـکی بلند و به هم ریخته و چشــمانی زیبا داشت بــود.» تــام از طریق تله پــاتی با پدرش حرف زده بود. در جایی از تجربه‌اش تام احســاس کرد که چیزی در حال لمس کـردن اوست و ناگهـان خـود را در بیمارستان یافت، در حالی که به سـمت پـایین و به بــدنش و من و دکــتری که روی آن کــار می‌کردند نگــاه می‌کرد.

او بعداً به من گفت که دیـده بـود که چـیزی که شـبیه یک آب نبات چوبی بود را در دهان او گذاشته بودم تا دهانش را تمیز کنم. او هم‌چـنین زنی را که در طـرف دیگر پـرده دور تخت او بود دیـده بـود که گـاهی پـرده را کنـار زده و نگاهی به داخل می‌انداخت تا وضعیت تام را چک کند. من شخصاً می‌توانم تمام چیزهایی که تـام در حـال بیهوشی در بیمارستان دیده و بعـداً بـرای ما تعریف کـرده بـود را

تأیید کنم. همهٔ آن‌ها 100% و با تمام جزئیاتشان درست بودند.

تام گفت که مـرد مو سـیاهی که دیـده بـود گفته بـود که «او باید بازگردد». این برای تام ضربه بزرگی بود زیرا او ملتمسـانه می‌خواست که در آن سـوی بماند. او گفت که مدت کوتـاهی بعد به صـورت شـناور به سـوی بـدن خـود بازگشـــته و وارد آن شد. با این‌که (بعد از احیـــاء) درد طاقت فرسایی را تحمل می‌کـرد، هنـوز هم می‌توانست به وضـوح به یـاد بیـاورد که چقـدر در آن اتـاق صـورتی احسـاس آرامش داشت. او به من گفت «اگر مـردن این گونه است که خارق العاده است!»

این تجربه دو اثر قابل توجه روی زندگی او گذاشت. اول این‌که تام می‌گفت دیگر هیچ ترسی از مردن نـدارد. ولی حـــتی از آن هم عجیب‌تر تـــأثیری بـــود که روی دست راسـتش داشت که از بچگی در حـالت جمع شـده خشک شـــده و بی‌حـــرکت بـــود (که این در فـــرم پـــذیرش بیمارستانش نیز قید شده است و خواهر او نـیز بـرگه‌ای را امضاء کرده و آن را تایید کـرده است). مـدت کوتـاهی بعد از تجربه خود، تام مشـتش را جلـوی من بـاز کـرده و انگشتانش را باز و بسته کرد. از نظر فیزیولژی این نباید ممکن باشد زیرا رباطهای انگشتان او به طور همیشـگی جمع و کوتـــاه شـــده بودند. چه چـــیزی این را به طـــور ناگهانی تغیـیر داد؟ علم جـوابی بـرای این سـؤال نـدارد. ولی وقــتی شــما تجربه‌هــای نزدیک به مــرگ را مطالعه می‌کنیـد، همـانطور که من در 20 سـال گذشـته مطالعه کرده‌ام، به شنیدن پدیده‌هایی که با منطق روزمـره جـور در نمی‌آیند عادت می‌کنید.

مـورد دیگر «فـرد ویلیـام» بـود که 70 سـال داشت و از نـــاراحتی بـــدون علاج قلـــبی رنج می‌بـــرد. یک شب در بیمارستان او از هـوش رفت و ما ترسـیدیم که مبـادا در حـال مـردن باشد. او توانست هر طـور شـده زنـده بماند ولی وقتی که بالاخره به هـوش آمد من متوجه شـدم که او خیلی خوشـــحال به نظر می‌رسد. همکـــاران من هم همین برداشت را داشتند. تا صبح روز بعد فـرد به انـدازه کافی بهبود یافته بود که بتواند بستگان چشم انتظـارش را ملاقات کند. در کمال تعجب آن‌هـا، فـرد به آن‌ها گفت که وقتی که از هوش رفته بود مـادر و مـادر بـزرگش که هر دو مرده بودند، به همراه یک خـواهر او که زنـده بـود، به ملاقات او آمدند. خانواده او بهت زده و ساکت در کنار تختش ایســتاده بودند. فـــرد گفت «من سر در نمی‌آورم که چرا خواهر من (که زنده بود) نیز آن‌جا بود».

آن‌چه که فـــــرد نمی‌دانست این بـــــود که در حقیقت خـواهرش یک هفته پیش در گذشـته بـوده ولی از تـرس این‌که مبـــادا شـــنیدن خـــبر آن روی بهبـــود او اثر منفی بگذارد این خبر از او پنهان نگـاه داشـته شـده بـود. فـرد هیچ‌وقت (بعد از آن هم) از کسی خبر مرگ خـواهرش را نشنید، زیرا خود او نـیز یک هفته بعد به خـواهرش ملحق شده و درگذشت.

ولی احتمالاً خارق العـاده‌ترین مـوردی که من شخصـاً به آن برخورده کرده‌ام یک زن 30 و چند سـالهٔ مراکشی به نام «راجا بنامور» (Rajaa Benamour) بود. در نوامبر 2009 به او که بـرای یک جـراحی کوچک در بیمارسـتان بسـتری بـود آمپـول بی‌هوشی تزریق شد. بعد از تزریق آمپـول راجا خـود را حـال مـرور زنـدگی خـود تا هنگـام

کودکی یافت. بعد از آن، او آن‌چه را که به عنوان مروری سریع از خلقت جهـان توصـیف می‌کند دید. بعد از این‌که از بیمارستان مرخص شد، راجا به دنبال یافتن و خواندن کتابهایی دربارهٔ آن‌چه که دیده بود و یاد گرفته بود رفت. بـــالاخره او متوجه شد که فهم عمیقی از دانش فیزیک کوانتم به او داده شـده اسـت، با وجـود این‌که او قبل از آن هیچ شـــناختی از این موضـــوع نداشت. این امر او را تشویق کـرد که به دنبـال یـاد گـیری این دانش در سـطح دانشگاه برود. استاد این درس او بسـیار بهت زده بـود و می‌گفت که دانشی که او دارد نمی‌تواند از خوانـــدن چند کتـــاب دانشـــگاهی و یا برداشـــتن درسی ســـریع در این زمینه حاصل شـده باشد. از این هم عجیب تـر، اسـتاد او از بعضی از نظرات و تئوری‌های او تعجب کرده بود، ولی بعـــداً این تئوری‌ها درست از آب در آمـــده و در مقـــالات علمی منتشر شدند.

به عنـــوان یک پرســـتار که بـــرای 17 ســـال در بخش مراقبت‌هـای ویـژهٔ بیمارسـتان‌های انگلسـتان کـار کـرده است، من هزاران مریض را دیده‌ام که مرده‌اند. بعضی از آن‌ها در حالی که به شدت تحت تاثیر داروهـــای مختلف و یا متصل به چنـدین دسـتگاه بوده‌اند. بـرخی دیگر حـتی قـادر به تکلم نبودند. در سـال 1995، من در این بـاره کنجکاو شدم: آیا مرگ آن‌چنان چیز هولنـاکی است که ما باید هرچه در توان داریم انجام دهیم تا در حـداکثر ممکن آن را با انـواع داروها و دسـتگاه‌ها به تعویق بی‌افکـنیم؟ اصلاً مرگ چیست؟ وقتی می‌میریم چه اتفاقی می‌افتد؟ چرا ما این قدر از آن می‌ترسیم؟

من شـروع به مطالعه دربـارهٔ مـرگ کـردم تا بـالاخره از مطـالب مربـوط به تجربه‌هـای نزدیک به مـرگ سر در آوردم. کسانی که آن صحنه‌های بسـیار قـوی و عجیب را رؤیت کرده‌اند همه می‌گویند که هیچ چـیز (بد و) ترسـناکی در مـورد مـرگ وجـود نـدارد. آیا آن‌ها راست می‌گفتنـد؟ تحصـیلات و آموزش‌هـای علمی من به من می‌گفت که به احتمال قـریب به یقین این تجربه‌ها فقط ناشی از تـوهم یا خیـال پـردازی هسـتند. من بـالاخره تصمیم گرفتم در حالی که به کارم در بخش مراقبت‌های ویـژه ادامه می‌دهم، در این زمینه تحقیق کـرده و یک دکترا بگیرم. با این تصمیم، من تحقیقات 8 ساله خود را در این زمینه به عنـوان یک منتقد و منکر (حقیقی بـودن این تجربه‌ها) شروع کردم. ولی وقتی به پایان تحصیلاتم رسیدم، دیگر متقاعد شده بـودم که این تجربه‌ها حقیقی هستند....

وقتی شروع کردم که در جلوی عموم مردم دربارهٔ کار و تحقیقـاتم در این زمینه صـحبت کنم، صـدها شـخص که تجربه مرگ مـوقت داشـتند شـروع به مکاتبه و تمـاس با من کردند و تجربه خود را با من در میان گذاشـتند. تمـام تجربه‌های آن‌ها مؤلفه‌های مشـابهی داشـتند. این افـراد نه تنها به هیچ وجه به دنبـال جلب توجه به خـود نبودنـد، بلکه اکـثر آنـان تا قبل از آن فقط به چند نفر دربـاره اتفـاقی که برایشـان افتـاده بـوده سـخن گفته بودند. در حقیقت بیشتر کسانی که تجربه نزدیک به مرگ داشته‌اند نگران تمسـخر و نابـاوری مـردم نسـبت به خـود هسـتند. بعضی از آنـانی که NDE داشـته‌اند به غلط به عنـوان مریض روانی در نظر گرفته شده‌اند. با این حـال NDEها پدیدهٔ جدیدی نیستند و در طـول تـاریخ گـزارش شـده‌اند.

آن‌ها را هم‌چنین می‌تـوان در تعـدادی از بزرگ‌تـرین کتب تاریخ مشاهده کرد، منجمله انجیـل، کتـاب «جمهـوری» (Republic)، که توسط دانشمند مشهور یونانی افلاطون نوشته شده است، کتاب «کتاب مردگـان تبت» (Tibetan Book of the Dead)، ...

ولی تنها در چند دهۀ اخیر دانشمندان اهتمام کرده‌اند که بفهمند چه چـیزی بـاعث NDE می‌شـود. مشـهورترین تئوری این است که این تجربه‌ها ساخته و پرداخته به هم ریختگی مغز انسـان در اثر نرسـیدن اکسـیژن در لحظه مردن هسـتند. ولی امـروزه دیگر این تئـوری فوق‌العـاده غـیر محتمل به نظر می‌رسد. با کـاهش اکسـیژن خـون، مغز به هم ریخته تـر، گیج‌تر و نـامنظم‌تر می‌شـود. من خودم بارها شاهد این اتفاق بوده‌ام و می‌تـوانم به شـما اطمینان بدهم که بیشتر این مریض‌ها وقتی که به هوش می‌آینـد، گیج و مبهـوت هسـتند. این در نقطه مقابل کسـانی است که NDE داشـته‌اند. آن‌ها با شـفافیت و وضـوح کامل تجربه خـود را که کـاملاً سـاختار یافته و منظم است گـزارش می‌دهنـد، و تصـاویر آن بـرای ده‌ها سال (یا تا آخر عمر) در ذهن آن‌ها روشن و شفاف باقی می‌ماند. این اصـلاً آن چـیزی نیست که از یک مغز به هم ریخته و مشوش که به آن خون نمی‌رسد انتظـار می‌رود. در هر حال اگر NDEها نتیجه نرسـیدن اکسـیژن هسـتند، پس تمام مریض‌هایی که دچار ایست قلبی می‌شوند باید آن را تجربه کنند. ولی حـتی در این گـروه هم این تجربه به نسبت نـادر است. به عنـوان مثـال در مطالعـات خـود من، حـدود 18 درصد کسـانی که از ایست قلـبی جـان سالم به در برده‌اند NDE داشـته‌اند. گلولـۀ خلاص بـرای تئـوری نرسـیدن اکسـیژن این است که از دو مـریض در

مطالعــات خــود من که تجربه داشــته‌اند در حین مــرگ موقتشـان خـون کشـیده شـده بـود، ولی اکسـیژن خـون آن‌ها در آن حال کاملاً نرمال بود.

آیا تجربه‌های NDE می‌توانند اثر جـانبی تـراکم زیـاد دی اکسـید کـربن در خـون، که آن هم یک علامت دیگر نزدیک شدن به مرگ است، باشـند؟ دوبـاره باید گفت که بسـیار بعید است. گرچه مریضـانی که سـطح دی اکسـید کـربن خونشـــان بالاست ممکن است تجربه خـــروج از کالبد و احســاس خوشــحالی داشــته باشــند، ماهیچه‌هــای آن‌ها معمولاً در این حال تکانهای ناگهـانی می‌خـورد در حـالی که این اتفـــاق در حین یک تجربه نزدیک به مـــرگ رخ نمی‌دهد.

و آیا ممکن است که این تجربه‌ها توهمــاتی ناشی از اثر داروها روی بــدن باشــند؟ جــواب این ســؤال به طــور روشنی منفی است. 20 درصد تجربه گران، منجمله «تام کنارد» که قبلاً به او اشـاره کـردم، هیچ داروئی دریـافت نکـرده بودند. در حقیقت وقــتی من نتـایج تحقیقــاتم را آنــالیز کــردم، دریــافتم که داروهــای ضد درد و بی‌حس کننــده، به خصــوص اگر در مقــدار بــالا اســتفاده شــود، ظاهراً احتمال این‌که مریض تجربه NDE داشـته باشد را کاهش می‌دهد....

علاوه بر آن، من با 12 مــریض که در اثر مصــرف دارو دچـار تـوهم شـده بودند مصـاحبه نمـودم. تـوهم آن‌ها از صحنه‌های اتفاقی و بی‌نظم، و معمولاً ترسـناک تشـکیل شده بود که مطلقاً هیچ ارتباطی با NDEها نداشتند.

تئـــــــــــوری دیگر این است که NDEها در اثر ترشح اندورفین‌ها که مـادۀ مخـدر طـبیعی بـدن هسـتند بوجـود می‌آیند. ولی کسـانی که دونـدۀ مـاراتن هسـتند معمـولاً درجه بـالائی از انـدورفین دارند ولی هیچ یک دچـار NDE نمی‌شـوند. آن طـور هم که بعضی‌ها پیشـنهاد کرده‌انـد، محتمل نیست که NDEها تنها خیـــال پـــردازی و تصـــور باشند. بیشتر NDEها وقتی اتفاق می‌افتند که شخص به طور ناگهانی مریض شـده یا دچـار حـادثه‌ای غـیر مترقبه می‌گـردد، نه هنگـامی که شـخص در گوشه‌ای نشسـته و برای مدتی طولانی به مرگ خـود فکر کـرده باشـد، و در آن‌ها فرصتی برای خیال پردازی و داستان سازی نیست.

یک چیز کاملاً مسلم است، تحقیقات نشان داده که اکـثر تجربه گـران دچـار دگرگـونی معنـوی و روحی می‌گردند. برخی بیشتر از بقیه مـذهبی شـده و حـتی چند نفـری تا حد کشیشی پیش رفته‌اند. بـــرخی دیگر نـــیز احســـاس می‌کنند که مـــذهب خـــاص آن‌ها با آن‌چه در ســـرای دیگر دیده‌اند هم خوانی کامل نداشـته و نمی‌تواند تکیه گـاهی برایشان باشد. تقریباً همۀ آن‌ها صـرف نظر از این‌که به چه چیزی باور دارنـد، بیشـتر از قبل در مـورد دیگـران با ملاحظه می‌شوند.

«مـــاری کلیرهـــابرت» (Marie-Claire Hubert)ـــ یک پرستار بود که خود در اثر ابتلا به منینژیت در بیمارستان بسـتری شـده و NDE داشت. او از درون یک تونل عبـور کرده و در آن سوی افراد خانواده‌اش که در گذشته بودند و بعضی از مریضان قبلی‌اش و حتی حیوانات خـانگی که طـولانی مـدت با آن‌ها بـوده را ملاقـات کـرده بـود. او می‌گوید: «اکنـــون با اطمینـــان می‌دانم که ما نهایتـــاً

عزیزانمان را ملاقات خواهیم کرد. این امر من را انسان بهتری کرده است و هر روز سعی می‌کنم که 5 کار خیر خواهانه و با محبت در حق دیگران انجام دهم».

برای بعضی تجربه کردن آن‌چه که آن را «عشق بدون قید و شرط» توصیف کرده‌اند باعث می‌شود که زندگی و ارزش‌های خود را بازنگری کنند. تعداد زیادی در حقیقت به دنبال حرفه پرستاری یا پزشکی رفته یا دنبال کارهای داوطلبانه و کمک به افراد در حال احتضار می‌روند.

«پم ویلیامز» (Pam Williams) یک تجربه داشت که در اثر خون ریزی بعد از زایمان رخ داد. هنگامی که او بی‌هوش بود، دکترش را دید که روی سینه او می‌کوبد و به دهان او تنفس مصنوعی می‌دهد و یک آمپول به قلب او فرو کرده است. او به خاطر می‌آورد که «ناگهان در دوردست صدای دختر بزرگ‌ترم را شنیدم که فریاد می‌زد – مامان. من با خود فکر کردم که خدای من، جکی به من نیاز دارد، و من با تکانی شدید به بدنم بازگشتم». پم می‌گوید «من فرد مذهبی نیستم ولی اکنون باور دارم که بعد از مرگ مکانی دلپذیر و زیبا و پر از آرامش در انتظار ماست». در هنگام تجربه NDE خود، پم همسر یک کارگر معدن بدون تحصیلات و مادر 4 فرزند بود. بعد از تجربه اش، پم می‌گوید که احساس می‌کرد باید به دیگران کمک کند و تصمیم گرفت که پرستاری را دنبال نماید. 10 سال بعد او در قسمت عروق بیمارستان «شفیلد» (Sheffield) مشغول به کار بود.

دو اثر جانبی دیگر NDEها که توسط بسیاری از محقیقن گزارش شده‌اند ولی کمتر برای عموم شناخته شده

است این است که بـــرخی از تجربه گـــران نســـبت به الکتریســـته و الکترومغنـــاطیس حساســـیت‌هایی پیـــدا می‌کنند و بعضی از آن‌ها نمی‌توانند دیگر ســـاعت دست کنند... وقـتی من از مریضـانم که تجربه داشـتند سـؤال می‌کردم، برای بسـیاری از آن‌ها این پدیـده رخ داده بـود. یکی از آن‌ها یکی از همکاران پرستارم بود که خود تجربه NDE داشت. او به من گفت که او دیگر سـاعت به دست نمی‌کند زیـــرا هیچ ســـاعتی روی دست او درست کـــار نمی‌کند.

آن‌هایی که به خصوص تجربه عمیقی داشـته‌اند مشـکلات بیشـــــتری در این زمینه دارند. یک زن به من گفت که او باعث می‌شود که لامپ‌ها بسوزند، تا حدی که این مسئله بـــرای خـــانواده‌اش به یک جک تبـــدیل شـــده است. او می‌گوید «من هم‌چنین چندین بـار وقـتی می‌خواسـتم از وسـیله‌ای بـرقی اسـتفاده کنم از پشت محکم به سـمت دیگر اتاق پرتاب شده ام».

برای برخی از تجربه گران مشکل چـیز دیگریست و آن‌ها توانائی‌های عجیب روانی برای پیش بیـنی و غیب گـویی پیـــدا می‌کنند. یک زن به من گفت که بعد از تجـــربه‌اش می‌توانست «اتفاقـــــات بد» را از پیش ببیند و حـــــتی می‌توانست زمـان مـرگ دیگـران را پیش بیـنی کند. این امر از نظر روانی او را اذیت می‌کـــرد، تا حـــدی که او به ندرت از خانه خارج می‌شد و آن هم در حالی که هـدفون به گوش داشته و به موزیک بلند گوش می‌کـرد تا صـدای موزیکش او را از افکارش منحرف سازد.

یکی از همکـــاران من که می‌گوید در 9 ســـالگی تجربه NDE داشته است و ادعا می‌کند که توانائی‌های مشابهی

دارد. او می‌گوید که می‌تواند «فکر دیگــران را بخواند» و این بــاعث تشــویش اوست زیــرا بــاور دارد که از نظر اخلاقی این چیز درستی نیست.

آیا ممکن است تمامی این افراد و شمار بسـیار بیشـتری که من با آن‌ها مصاحبه کرده‌ام همگی دچـار تـوهم شـده باشند؟ یا این که چیزهای بسیار بیشتری در مـورد مـردن وجود دارد که علم هنوز به آن‌ها واقف نیست؟

قرآن و عقیده به گردش خورشید به دور زمین!

در این آیات سخن از انواع گردش خورشید (طولی و دورانی) در مدار ثابت خود است، نه گردش آن به دور زمین و این افتخاری برای قرآن است که صدها سال پیش به انواع گردش خورشید اشاره کرده است. در آیات دیگری مثل آیه 40 سوره معارج نیز به کروی بودن زمین و گردش آن به دور خورشید اشاره شده است و این معنا را تأیید می‌کند. حتی اگر این معنی را نپذیریم باز هم ایرادی به قرآن وارد نخواهد شد و منظور، گردش ظاهری خورشید به دور زمین بر حسب حسّ ما می‌باشد.

پاسخ تفصیلی:

در آیات 38 تا 40 سوره یس می‌خوانیم: «وَ الشَّمْسُ تَجْرِی لِمُستَقَرٍ لَها ذلِکَ تَقْدِیْرُ الْعَزِیْزِ الْعَلِیْمِ * وَ الْقَمَرَ قَدَّرْناهُ مَنازِلَ حَتّی عادَ کَالْعُرْجُوْنِ الْقَدِیْمِ * لَا الشَّمْسُ یَنْبَغِی لَها أَنْ تُدْرِکَ الْقَمَرَ وَ لَا اللَّیْلُ سابِقُ النَّهارِ وَ کُلٌّ فی فَلَکٍ یَسْبَحُوْنَ»؛ (و خورشید [نیز برای آن‌ها آیتی است] که پیوسته به سوی قرارگاهش در حرکت است؛ این تقدیر خداوند توانا و داناست * و برای ماه منزلگاه‌هایی قرار دادیم. [و هنگامی که این منازل را طی کرد] سرانجام به صورت شاخه کهنه [قوسی شکل و زرد رنگ] خرما درمی آید * نه خورشید را سزاست که به ماه برسد، و نه شب بر روز پیشی می‌گیرد، و هر یک در مسیر خود شناورند).

برخی از مستشرقان حرکت خورشید را در این آیات به معنای حرکت خورشید به دور زمین، که در زمان نزول

قـرآن به عنـوان توصـیف علمی آن روز از حـرکت افلاک مطرح بوده دانسـته و آن را خلاف یافته‌هـای امـروز علم نجوم پنداشته‌اند و با این معنی خواسته‌اند تعارض قــرآن با علم و غیر جاودانه بودن آن را اثبات کنند!(1)

این درحالی است که در این آیات سخن از انـواع گــردش خورشید (طـولی و دورانی) در مـدار ثـابت خـود است نه گردش آن به دور زمین. برخلاف تصور برخی مغرضـان و معاندان اسلام و قـرآن، این افتخـاری بـرای قـرآن است که سال‌ها پیش از اکتشافات علم نـوین نجـوم، به انـواع گردش خورشید اشاره کرده است.

آن‌چه در عصر نزول قرآن و قرن‌های قبل و بعد از آن بر محافل علمی در مورد آسـمان و زمین حـاکم بـود نظریه هیأت بطلمیوس بود که زمین را مرکز جهان می‌شمرد و ستارگان و خورشید را در دل فلک‌هایی بلورین میخ‌کـوب می‌دانست و فلک‌ها را در اطـــــراف زمین در گـــــردش محاسبه می‌کرد. طبق این نظریه عالم جسمانی متشـکل از نه فلــکِ تو در تو بـــوده و هر فلک بـــالاتر بر افلاک و عوالم پائین‌تر احاطه داشته و مدبّر آن محسوب می‌شد.(2)

قـــرآن در آیـــات فـــوق به دو دلیل نظریه مـــذکور را رد می‌کند:

اوّلًا: خورشـید پیوسـته به سـوی قرارگـاهش در حـرکت است (یا خورشید در قرارگـاه خـود در حـرکت می‌باشد)، نه این‌که خورشید به دور زمین؛ آن هم نه خودش بلکه به دنبال فلک بلورینش در حرکت است.

ثانیاً: خورشید و ماه هر کدام در مسیر خود شناورند.

طبق این دو نکتـــه، قـــرآن نه تنها با نظریه مـــذکور همخوانی ندارد بلکه به طـرز شـگفت آوری به آن‌چه علم امروز کشف کرده نیز اشاره دارد.

بعد از فـرو ریختن پایه‌هـای فرضـیه بطلمیـوس در پرتو کشفیات قرون اخیر و آزاد شدن اجرام آسمانی از قید و بند افلاک برونی، این نظریه قوت گرفت که خورشـید در مرکز منظومه شمسی ثـابت و بی‌حـرکت است و تمـام منظومه شمسی پروانه وار به دور او می‌گردند. در این‌جا نـیز خـبری از حـرکت خورشـید به سـوی قرارگـاه خاصی یا به دور خود نبود. باز هم علم پیشرفت بیشتری کرد و مشاهدات نجـومی که با اسـتفاده از تلسـکوپ‌های بسیار نیرومند صورت گرفت ثابت کـرد حـداقل خورشـید دارای دو حـرکت است: حـرکت وضـعی به دور خـودش و حرکت انتقالی به اتفاق تمـام منظومه شمسی به سـوی نقطه مشخصی از آســمان یا به تعبــیر دیگر به ســوی ستاره «Vega»ـ که از سـتارگان صـورت فلکی «الْجـاثی عَلی رُکْبَتَیْـهَ» می‌باشد.(3)ـ خورشـید علاوه بر حرکـات ظاهری، حـرکت واقعی (حـرکت دورانی کهکشـان) دارد. حرکـتی که خورشـید را با سـرعت حـدود یک میلیـون و یکصد و سی هزار کیلومتر در ساعت در فضا می‌گرداند.(4)

تا این‌جا سه نوع چرخش و گردش بـرای خورشـید اثبـات شــده که در یکی مثل زمین حــرکت «وضــعی چرخشی» دارد، در یکی دیگر با مجموعه منظومه شمشی در داخل کهکشــان شــیری حــرکت «انتقــالی طــولی» دارد و در گردش سوّم حرکت «انتقــالی دورانی» با تمــام مجموعه کهکشان شیری دارد.

با روشن شـدن این حقـایق نجـومی و در بازگشت به آن آیات مورد اشاره می‌گوییم که آیه شریفه «کُلٌّ فی فَلَـکٍ یَسْـبَحُونَ»؛ (هر یک [از خورشـید و مـاه] در مسـیر [و مـدار] خـود شـناوراند)، بـدون شک با افلاک بلـورین بطلمیوسی که هر یک از کرات را در جای خـود میخکـوب می‌دانست سـازگار نیست و دقیقـاً با آن‌چه علم امـروز پـرده از آن برداشـته است هماهنگ می‌باشـد؛ هم‌چـنین حرکت به سوی «مستقر»؛ (قرارگاه) نـیز اشـاره دیگـری به حرکتی است که خورشید به سویی از کهکشان دارد و بیان این مطلب به راستی معجزه است.(5)

آیات دیگری نیز در قـرآن وجـود دارد که مطـالبی بسـیار دقیق و علمی و بـرخلاف آن‌چه در زمـان نـزول قـرآن بر محافل علمی و نجـومی حـاکم بـود بیـان کـرده است و معنـای فـوق را تأیید می‌کند. به عنـوان مثـال در گذشـته دانشـمندان فکر می‌کردند زمین دارای سـطحی صـاف و ثـابت می‌باشد که خورشـید از یک سـمت آن طلـوع و از سمت دیگر غروب می‌کند؛ اما قـرآن در یک تعبـیر بسـیار زیبا زمین را کروی فرض کرده و در آیه 40 سوره معارج می‌فرماید: «فَلا أُقْسِمُ بِـرَبِّ الْمَشـارِقِ وَ الْمَغـارِبِ»؛ (به پروردگار مشرق‌ها و مغرب‌ها سوگند).

این تعبـیر ممکن است به مشـرق‌ها و مغرب‌هـای مختلف مکـانی اشـاره داشـته باشد چـرا که با توجه به کـرویت زمین و گـــــردش زمین به دور خـــــود در هر لحظه در نقطه‌ای از زمین خورشـــید از چشم کســـانی که در آن نقطه حضور دارند غروب کند و در جـای دیگـری از زمین خورشید طلوع کند و بر این اساس به تعداد منـاطق روی این کره، مشـرق و مغـرب وجـود داشـته باشد. هم‌چـنین

این تعبیر می‌تواند اشاره به مشرق‌ها و مغرب‌های زمانی داشته باشد. زیرا می‌دانیم حرکت زمین به دور خورشید سبب می‌شود که هرگز دو روز پشت سر هم خورشید از یک نقطه طلوع و غروب نکند.

این تفاوت مشرق‌ها و مغرب‌ها که با نظمی بسیار دقیق و حساب شده انجام می‌گیرد از یک سو سبب پیدایش فصول چهارگانه سال با آن همه برکات است و از سوی دیگر باعث تعدیل حرارت و برودت و رطوبت در سطح زمین می‌شود و زندگی انسان‌ها و حیوانات و گیاهان را سر و سامان می‌بخشد. هر یک از این‌ها آیتی از آیات خدا و نشانه‌ای از نشانه‌های او است.(6)

با این وجود حتی اگر بخواهیم حرکت مورد اشاره خورشید در آیات مورد بحث را به معنای حرکت آن به دور زمین معنا کنیم، باز هم ایرادی به قرآن وارد نخواهد شد؛ چرا که در آن صورت منظور از آن، حرکت خورشید بر حسب حسّ ما می‌باشد که بر اساس این حرکت فرضی و ظاهری، انسان‌ها محاسبات نجومی خود را انجام می‌دهند.

جالب این‌که این تعبیر حتی بعد از اثبات گردش زمین به دور خورشید نیز به کار می‌رود؛ مثلا امروز می‌گویند «تحویل خورشید به برج حمل»(رسیدن آن به آغاز فروردین) و یا «رسیدن خورشید به دایره نصف النهار» و یا «رسیدن به میل کلی».(7)ـ این تعبیرات همگی نشان می‌دهد که حتی بعد از کشف حرکت زمین به دور خورشید، تعبیرات گذشته راجع به حرکت خورشید به کار می‌رود. چرا که از نظر حسی چنین به نظر می‌آید که

خورشـــید در حـــرکت است و این تعبـــیرات از همین جا گرفته می‌شود.(8)

پی نوشت:

(1). ر.ک: دائرة المعارف قرآن لایدن، مدخل «سیارات و ستارگان»؛ (Kunitsch, Planets and stars, V. 4, PP. 106 – 109).

(2). تبیین جهان و انسان، رضـوی، مرتضـی، انتشـارات مهر، قم، پاییز 1372، ص 21؛ فرهنگ معارف اسلامی، سجادی، سید جعفر، انتشارات دانشگاه تهـران، ج 1، ص 257.

(3). صورت فلکی «الجاثی علی رُکبتیه» به مجمـوعه‌ای از ســتارگان گفته می‌شــود که صــورتی را در آســمان تشــکیل می‌دهند شــبیه کسی که بر سر زانو نشســته و آمـاده برخاسـتن اسـت، و سـتاره وگا جـزء این مجموعه است که منظومه شمسی همراه خورشید به سوی آن در حـرکت می‌باشد. ر.ک: قـرآن و اسـرا آفـرینش(تفسـیر سوره رعد)، سبحانی، جعفر، مؤسسه امـام صـادق(علیه السلام)، قم، ج 1، ص 68.

(4). لغتنامه دهخدا، دهخدا، علی اکبر، انتشارات دانشگاه تهران، 1341، ج 10، ماده خورشید.

(5). پیــام قــرآن، مکــارم شــیرازی، ناصــر، دار الکتب الاســلامیه، تهــران، 1386 ه. ش، چــاپ نهم، ج 8، ص 165-167؛ اعجازها و شــگفتی علمی قــرآن، رضــایی اصفهانی، محمد علی، انتشـارات پژوهش‌هـای تفسـیر و علوم قرآن، قم، 1389ش، چاپ دوم، ص 87.

(6). پیام قرآن، همان، ج 2، ص 195.

(7). ر.ک: الفبای المپیاد نجوم و اختر فیزیک، بهرام پور، محمد پیام، دانش پژوهان جوان، تهران، ج 1، ص 70. منظور از میل کل رسیدن خورشید به آخرین نقطه ارتفاع خود در نیم کره شمالی در آغاز تابستان و یا به عکس آخرین نقطه انخفاض در آغاز زمستان است.

(9). ر.ک: تفسیر نمونه، مکارم شیرازی، ناصر، دار الکتب الاسلامیه، چاپ تهران، 1374 ه. ش، چاپ سی و دوم، ج 18، ص 386.

فضای بیرونی

فضای بیرونی یا فضا یا اِسپاش[1]ـ به منطقه‌ای نسبتاً خلأ در گیتی گفته می‌شود که خارج از جو (هواشناسی) می‌باشد. عبارت فضای بیرونی، برای جدا کردن آن از فضای هوایی و منطقه خاکی، بروی آن گذاشته شده‌است. هیچ مرز مشخصی میان جو زمین و فضا وجود ندارد ولی هرچه از فضا به اتمسفر زمین نزدیکتر شویم، چگالی بیشتر می‌شود؛ یعنی چگالی فضاهای دور از اتمسفر کمتر است.

کشف

محیط

فضای بیرونی شباهت زیادی به یک خلاء کامل دارد. این مسئله اجازه می‌دهد بدون اصطکاک ستاره‌ها، سیارات و ماه در امتداد مدار (سیاره) خود حرکت کنند.[2]

مرز

مرز مشخصی بین جو زمین و فضا وجود ندارد. چگالی اتمسفر با افزایش ارتفاع کاهش می‌یابد. چندین نامگذاری برای مرز استاندارد وجود دارد که عبارتند از:

فدراسیون بین‌المللی هوانوردی Kármán line ایجاد کرده‌است.

ایالات متحده آمریکا افرادی که بالاتر از ارتفاع 50 مایلی (80 کیلومتر) سفر می‌کنند را به عنوان فضانورد تعیین کرده‌است.[2]

اجزای موجود در فضا

کهکشان‌ها: کهکشان‌ها سامانه‌هایی بزرگ و با اندازه و مرزی مشخّص هستند که از ستاره‌ها، بقایای ستاره‌نماها (شبه‌ستاره‌ها)، مادهٔ تاریک، گازها و گرد و غبارهای میان‌ستاره‌ای که با نیروهای گرانشی به گرد هم آمده‌اند، تشکیل یافته‌اند.

ستاره‌ها: ستاره یک گویِ پرنور و بسیار داغ از پلاسما است که انسجام خود را توسط نیروی گرانش حفظ می‌کند. نزدیک‌ترین ستاره به زمین، خورشید است. سایر ستارگان که در شب از روی زمین قابل دیدن هستند، به دلیل فاصلهٔ بسیار دورشان به شکل نقاطی ثابت و روشن دیده می‌شوند.

سیاره‌ها: سیاره یک جِرم آسمانی است که در حرکتی مداری به دورِ یک ستاره یا بقایای ستاره‌ای می‌گردد.

سیارک‌ها: اندازه‌گیری‌های نجومی نشان می‌دهد که فاصلهٔ میان سیارهٔ مریخ و سیارهٔ مشتری بسیار زیاد است. هم‌چنین، بررسی‌ها نشان داده که در فاصلهٔ بین این دو سیاره، قطعه‌های سنگی و فلزیِ بسیاری که قطر آن‌ها از چند سانتی‌متر تا صدها کیلومتر متفاوت است و به آن‌ها سیارک می‌گویند، در روی یک مدار و در جهت حرکت سایر سیاره‌ها به دورِ خورشید می‌گردند.

شهاب: همه‌روزه کرهٔ زمین توسط هزاران قطعه‌سنگ آسمانی بمباران می‌شود. این قطعات هنگام ورود به جوّ، بر اثر اصطکاک با هوا، داغ و تبخیر می‌شوند. در صورتی که این سنگ‌ها بزرگ باشند، می‌سوزند و نوری ایجاد می‌کنند که از زمین قابل دیدن است. به این نورها شهاب و به قطعه‌سنگ‌های بزرگی که از جوّ هم

می‌گذرند و با زمین برخـــورد می‌کننـــد، شهاب‌ســـنگ می‌گویند.

دنباله‌دارها: این اجرام از جنس غبار و یخ‌اند و تا حدی به گلولهٔ بـرف گل‌آلـود شـباهت دارند. بعضی از دنباله‌دارها را که به کرهٔ زمین نزدیک می‌شوند، می‌توان با چشم هم دیـد؛ اما بیش‌تر آن‌ها را باید با تلسـکوپ ببیـنیم. وقـتی دنباله‌دارها به خورشـــید نزدیک شـــوند، یخ آن‌ها دراز می‌شود و دُم درازی به طول هزاران کیلومتر می‌سازند. دُم همیشه در جهت مخالف خورشید قرار می‌گیرد.

قمرها: که به دورِ ســیاره‌ها می‌چرخند. به‌جز عطـــارد و زهره، بقیهٔ سیاره‌های منظومهٔ شمسی حـداقل یک قمر دارند. بزرگیِ بعضی از قمرها به بـزرگیِ سـیاره‌ای مانند عطارد است. کرهٔ ماه قمـرِ کـرهٔ زمین است. سـنگ‌هایی که فضـانوردان از مـاه به زمین آورده‌انـد، نشـان می‌دهد که مــواد ســازندهٔ این قمر مانند مــواد ســازندهٔ زمین و سیارک‌ها است.

مـادهٔ تاریک: مـادهٔ تاریک (به انگلیسی: dark matter)، نوعی از ماده است که فرضـیهٔ وجـود آن در اخترشناسی و کیهان‌شناسی ارائه شده‌است تا پدیـده‌هایی را توضـیح دهد که به نظر می‌رسد ناشی از وجـود مـیزان خاصی از جـرم باشـند که از جـرم موجـودِ مشاهده‌شـده در جهـان بیشتر است.

سـیاه‌چاله‌ها: سـیاه‌چاله نـاحیه‌ای از فضـازمان است که جرم در آن فشرده شده‌است.

سیارک 253 ماتیلده که نوعی سیارک‌گونهٔ سی است.

شهاب‌سـنگ 14 تُـنی از جنس آهن-نیکـل، پیداشـده در ایالات متحدهٔ آمریکا در سال 1902

دنباله‌دار هیل-باپ

کرهٔ ماه، قمر کرهٔ زمین

قمر گانیمد، از قمرهای سیارهٔ مشتری و بزرگ‌ترین قمر منظومهٔ شمسی

قمر اروپا، از قمرهای سیارهٔ مشتری

ستارگان

یک ناحیه تولید ستارگان در ابر ماژلانی بـزرگ، تصـویری از اسا و ناسا

اگر در شب‌های غیر مهتابی در نقطه‌ای دور از چراغ‌های شهر به آسمان نگاه کنیـد، سـتاره‌های زیـادی را می‌بینید که برخی پرنور و بعضی کم نورند. اگر تلسکوپ ساده، یا دوربین دوچشمی قوی داشته باشـید و با آن به نقطه‌ای از آسـمان نگـاه کنیـد، سـتاره‌های بیشـتری را می‌بینید. اخـتراع تلسـکوپ، دانش ستاره‌شناسی را متحـول کـرد. سـتاره شناسـان، به کمک تلسـکوپ و ابزارهـای علمی مختلف و بهره‌گیری از دانش فیزیک، شیمی و ریاضیات، نکته‌های زیادی را دربارهٔ ستاره‌ها دریافته‌اند.

نـور: فاصـلهٔ یک سـتاره از کـره زمین و جـرم سـتاره بر مقدار نور آن تأثیر دارند. پس وقتی ستاره‌ای پرنورتر از ستاره دیگر به نظر می‌رسد؛ معنایش آن است که یا جرم بیشتری دارد یا فاصلهٔ کم‌تری با زمین دارد.

دما: ستاره‌ها با وجود آن که به صورت نقطه‌های نورانی به چشم می‌آینـــد، در مقابل تلســـکوپ‌های قـــوی، به رنگ‌هـــای آبی مایل به ســـفید، ســـبز کم رنـــگ، زرد یا نارنجی مایل به قرمز دیده می‌شوند.

ستاره شناسان، از روی رنگ هر ستاره، مقدار دمای سطحی آن را تعیین می‌کنند (مانند لامپ‌های برق و سیم ملتهب شدهٔ اجاق برقی). ستارهٔ زرد رنگی مانند خورشید، نسبتاً داغ محسوب می‌شود و دمای سطحی آن را در حدود 6000 درجه می‌دانند. ستارهٔ قرمز، سردتر است (3000 درجه). در عوض، ستاره‌های آبی بسیار داغند و دمای سطحی آن‌ها به 20 تا 35 هزار درجه می‌رسد.

ترکیب: تجزیهٔ نور ستاره، اطلاعاتی هم دربارهٔ ترکیب آن در اختیار می‌گذارد. برای این کار از دستگاهی به نام طیف نگار استفاده می‌کنند. با منشور می‌توان طیف رنگی از نور سفید ایجاد کرد. اما در طیف ستاره‌ها، نوارهای تیره‌ای هم وجود دارند. وجود این نوارها نشان می‌دهد که بعضی از طول موج‌های نور محو شده یا آن که توسط گازهـــای موجـــود در اتمســـفر ســـتاره جـــذب شده‌اند.

هر عنصر (هیـــدروژن، هلیـــوم، کلســـیم و ...) دارای نوارهای تیرهٔ مخصوص به خود است (مانند بارکد روی کالاها). در این صورت، با دیدن طیف جذبی ستاره، می‌توان دربارهٔ ترکیب اتمسفر آن قضاوت کرد.

بـــزرگی: بـــزرگی ســـتارگان بســـیار متفـــاوت است. کوچک‌ترین آن‌ها کمی از زمین بزرگ‌تر است. بزرگ‌ترین

ستارهٔ شناخته شده، قطری حدود 2300 برابر قطر خورشید دارد.

فاصله: تعیین فاصلهٔ ستاره‌ها از زمین، یکی از مشکلات بزرگ ستاره شناسان است. وقتی نمی‌توانیم به ستاره‌ای سفر کنیم، چگونه می‌توانیم فاصله‌اش را تعیین کنیم؟

یک روش مرسوم در این کار، به مثلث بندی معروف است.

صورت‌های فلکی

تصویری از صورت فلکی دب اکبر که درهاوایی گرفته شده‌است

اجداد ما، بر اساس تصورهای خود، ستارگانی را که در نزدیکی هم در آسمان می‌دیدند، در گروه‌های خاصی قرار می‌دادند و شکل‌های ویژه‌ای را هم برای آن‌ها در نظر می‌گرفتند. به این مجموعهٔ ستارگان، نام عمومی صورت فلکی داده شده‌است. یونانی‌ها، اعراب، مصری‌ها و چینی‌ها نام‌های خاصی را برای هر صورت فلکی دارند (در ایران، هنوز نام‌های عربی کاربرد دارد). معروف‌ترین صورت فلکی، دب اکبر است. امروزه، 88 صورت فلکی در آسمان مشخص شده‌است.

منابع

Saleminejad, Hossein. "معنی اسپاش به انگلیسی | دیکشنری فارسی به انگلیسی". www.vajehyab.com. Retrieved 2018-08-06.

http://en.wikipedia.org/wiki/Outerspace

قرآن و بارش تگرگ از کوه‌های یخ آسمانی!

کوههـای یخ تعبـیری از ابرهـای سـرد و مـتراکم اسـت؛ ضـمن این‌که تصـاویر این ابرها از بـالا به صـورت کـوه و دره‌ها می‌باشد. دانشمندان نـیز بعد از اخـتراع هواپیما و امکان پروازهای بلند که دانش بشر را وسعت بخشـید، به ابرهایی تشکیل یافته از سوزن‌های یخ رسیدند که عنوان کوه‌هایی از یخ بر آن‌ها درست است.

پاسخ تفصیلی:

در آیه 43 سوره نور می‌خوانیم: «أَ لَمْ تَرَ أَنَ اللَّهَ یُـزْجِی سَحاباً ثُمَّ یُؤَلِّفُ بَیْنَهُ ثُمَّ یَجْعَلُهُ رُکاماً فَتَـرَی الْـوَدْقَ یَخْـرُجُ مِنْ خِلالِـهِ وَ یُنَـزِّلُ مِنَ السَّـماءِ مِنْ جِبـالٍ فِیها مِنْ بَـرَدٍ»؛ (آیا ندیدی که خداوند ابرهایی را به آرامی می‌راند سپس میان آن‌ها پیوند می‌دهد و بعد آن را مـتراکم می‌سـازد؟! در این حال، می‌بینی که [دانه‌هـای] بـاران از لابه لای آن خارج می‌شود و از آسمان- از کوه‌هـایی در آن [ابرهـایی به شکل کوه]- دانه‌های تگرگ نازل می‌کند).

در ابتدا چنین تصور می‌شود که این آیه با علم امــروز در تضاد است. زیـرا طبق این آیه تگـرگ از کوه‌هـایی که در آسـمان قـرار دارد نـازل می‌شـود؛ درحـالی که تگـرگ به خـاطر تغیـیر ناگهـانی دما بر روی ابر تشـکیل می‌شـود چنان که اگر از داخل اتاق گرم به صورت ناگهـانی آب به بیرون اتاق که به شدت سرد می‌باشد پاشیده شود، فورا یخ می‌زند. ضـــمن این‌که دانشـــمندان فضـــایی چـــنین کوه‌هایی را که از آن‌ها تگرگ نازل شود ندیده‌اند!

امّا توجّه به یافته‌هـای دانشـمندان علـوم جدید و تفسـیر مفسّران روشن می‌کند که این آیه منافاتی با علم ندارد.

اگر آن‌چه دربـــاره تگـــرگ در این آیه آمـــده را با توجه به ابتدای آیه که سخن از تشکیل ابرهـای بـاران زا می‌باشد معنی کنیم، هرگز چنین تصوری که در آسمان هم کوه به معـنی حقیقی وجـود داشـته باشد به ذهن نخواهد آمـد؛ بلکه یقینا آیه به ابرهـــای تگـــرگ زا اشـــاره می‌کند و با جدیدترین یافته‌های علمی نیز مطابقت دارد.

چنانکه دانشمندان معاصر درباره چگونگی تشـکیل تگـرگ در آسـمان چـنین می‌گویند: دانه‌هـای بـاران از ابر جـدا می‌شـــود و در قســـمت فوقـــانی هـــوا به جبهه ســـردی برخورد می‌کند و یخ می‌زند ولی در آن حال بسیار کوچک است. سپس طوفان‌هـای شـدیدی که در آن منطقه حکم فرما است این دانه‌ها را مجـدداً به بـالا پرتـاب می‌کند و بـــار دیگر این دانه‌ها به داخل ابرها فـــرو می‌رود و لایه دیگر از آب به روی آن می‌نشیند که به هنگـام جـدا شـدن از ابر مجـدداً یخ می‌بنـدد و گـاه این موضـوع چنـدین بـار تکـرار می‌شـود تا زمـانی که تگـرگ به انـدازه‌ای درشت شـود که دیگر طوفـان نتواند آن را به بـالا پرتـاب کند یا این‌که طوفان موقتاً آرام گیرد. این‌جا است که راه زمین را پیش می‌گـیرد و بـدون مـانع به طـرف زمین حـرکت می‌کند و گـــاه به انـــدازه‌ای درشت و ســـنگین است که خساراتی به مزارع و باغ‌ها و حیوانـات و حـتی انسـان‌ها وارد می‌سازد.(1)

از این‌جا روشن می‌شـود که به وجـود آمـدن تگرگ‌هـای درشت و سنگین درصورتی امکان پذیر است که کوه‌هـای ابر بر فراز آن متراکم گردند تا هنگامی که بادهای شـدید

دانه یخ زده تگـرگ را به میـان آن پرتـاب می‌کنند مقـدار بیشـتری آب به خـود جـذب کند و سـنگین شـود. به این تـــرتیب کوه‌هـــای ابر منبع قابل ملاحظه‌ای بـــرای تکوّن(تشـکیل) تگرگ‌هـای درشت که در آیه به آن اشـاره شده محسوب می‌شود و اگر این کوه‌ها همـان توده‌هـای ذرّات یخ باشد مسأله روشن‌تر می‌گردد.(2)

در این‌جا تحلیل دیگـــری نـــیز از بعضی از نویســـندگان می‌خوانیم(3)ـ که خلاصه آن چنین است: «در آیات مـورد بحث ابرهای بلند صریحا به کوه‌هایی از یخ اشاره می‌کند و یا به تعبیر دیگر کوه‌هـایی که در آن نـوعی از یخ وجـود دارد و این بسیار جالب است. زیرا بعد از اختراع هواپیما و امکـــان پروازهـــای بلند که دید دانش بشر را وســـعت بخشید دانشمندان به ابرهایی متشکل و مسـتور(پنهـان) از سوزن‌های یخ رسـیدند که درست عنـوان کوه‌هـایی از یخ بر آن‌ها صادق است و بـاز هم عجیب است که یکی از دانشمندان شوروی(روسـیه) در تشـریح ابرهـای رگبـاری طوفانی، چندین بار از آن‌ها به عنـوان «کوه‌هـای ابر» یا «کوه‌هـایی از بـرف» یـاد کـرده است و به این تـرتیب روشن می‌شود که به راستی در آسـمان کوه‌هـایی از یخ وجود دارد».(4)

مفسران نیز بیانات مختلفی در معنی «جبـال»؛ (کوه‌ها) دارند که به شرح ذیل است:

1- بعضی گفته‌اند «جبال»؛ (کوه‌ها) در این‌جا جنبه کنایی دارد. یعـنی همـان گونه که می‌گـوییم کـوهی از غـذا، یا کوهی از علم، مفاد آیه فوق نیز چـنین خواهد بـود که در واقع تـــوده عظیمی از تگـــرگ به وســـیله ابرها در دل

آســـمان به وجـــود می‌آید و از آن‌ها بخشی در شـــهر و بخشی در بیابان فرو می‌ریزد.

2- بعضی دیگر گفته‌اند منظور از کوه‌ها، توده‌های عظیم ابر است که در عظمت و بزرگی به سان کوه است.

3- نویسنده تفسـیر «فی ظلال» در این‌جا بیـان دیگـری دارد که مناسب‌تر به نظر می‌رسد و آن این‌که توده‌هـــای ابر در وسط آسـمان به راسـتی شـبیه کوه‌ها هسـتند گر چه از طرف پائین به آن‌ها می‌نگریم صـافند. اما کسـانی که با هواپیما بر فراز ابرها حـرکت کرده‌اند غالبا با چشم خود این منظره را دیده‌اند که ابرها از آن سو به کوه‌ها و دره‌ها و پســـتی‌ها و بلنـــدی‌هایی می‌مانند که در روی زمین اســت، و به تعبـیر دیگر سـطح بـالای ابرها هرگز صـاف نیست و همانند سـطح زمین دارای ناهمواری‌هـای فـــراوان است و از این نظر اطلاق نـــام جبـــال بر آن‌ها مناسب است.(5)

با این توضـیحات روشن می‌شـود که این تعبـیر قـرآن نه تنها منافـاتی با علم امـروز نـدارد، بلکه بیـانگر اعجـاز علمی قـــــرآن می‌باشد. چراکه هیچ کس در آن عصر و زمان به دقت نمی‌دانست که ابرها در آسـمان به صـورت کوه‌هـایی با ارتفاعـات متفـاوت است که ما قاعـده و قسـمت پـایین آن را می‌بیـنیم. زیـرا تمـام ابرها را به صورت یک صفحه گسترده در آسـمان مشـاهده می‌کـنیم اما هنگامی که با هواپیما به فراز ابرها برویم ابرها را به صـورت کوه‌ها و درّه‌ها و پســتی‌ها و بلنـدی‌هایی مانند آن‌چه در سطح زمین است مشاهده می‌نماییم و به تعبیر دیگر ســطح بـــالای ابرها هرگز صـــاف نیست و همانند ســطح زمین دارای ناهمواری‌هـــای فـــراوان و حتّی در

بسیاری از موارد به صورت کوه روی هم انباشته شده است.(6)، (7)

پی نوشت:

(1). تفسیر نمونه، مکارم شیرازی، ناصر، دار الکتب الاسلامیه، تهران، 1374 ه. ش، چاپ سی و دوم، ج 14، ص 505؛ فرهنگ نامه- دایرة المعارف فارسی، نوشته حسن عمید- ماده تگرگ.

(2). پیام قرآن، مکارم شیرازی، ناصر، دار الکتب الاسلامیه، تهران، 1386 ه. ش، چاپ نهم، ج 8، ص 197.

(3). باد و باران در قرآن، بازرگان، مهدی، انتشارات دارالفکر، 1344 ش، ص 140 و 141.

(4). تفسیر نمونه، همان، ج 14، ص 505.

(5). فی ظلال القرآن، سید بن قطب بن ابراهیم شاذلی، دارالشروق، بیروت، 1412 ق، چاپ هفدهم، ج 4، ص 2522.

(6). پیام قرآن، همان، ج 8، ص 196.

(7). مفسران برای جمله «وَ يُنَزِّلُ مِنَ السَّماءِ مِنْ جِبالٍ فِيها مِنْ بَرَدٍ» نیز دو تفسیر قائل شده‌اند که از نحوه ترکیبب آیه سرچشمه می‌گیرد، گاه گفته شده که جار و مجرور در«من بردٍ» متعلق به«يُنزّلُ» است و در حکم مفعولل است یعنی «خداوند دانه‌های تگرگ را از کوه‌هایی که در آسمان است نازل می‌کند»- در این‌جا کوه‌ها به صورت مطلق ذکر شده- و گاه گفته‌اند که این‌جار و مجرور متعلق به فعل محذوف است و توصیف

برای«جبال» محسوب می‌شود، بنابراین معنای آیه چـنین می‌شـــود: «خداوند از کوه‌هـــای یخ که در آســـمان است تگرگ‌ها فـــرو می‌فرســـتد»- طبق این تفســـیر مفعـــول «ینزّل» محـذوف است و از کلام فهمیـده می‌شـود- و در هر دو تفسیر، اعجاز علمی قران طبق شرحی که در بالا دادیم روشن است، چرا که در یکی سخن از کوه‌هـای یخ، و در دیگری سخن از کوه‌هـای ابر اسـت، که هر دو در آن زمان ناشناخته بوده است. ر.ک: پیام قرآن، همـان، ج 8، ص 198 (پاورقی).

قانون اول حرکت

قرآن مجید در این آیه- همچون آیات متعـدد دیگر- حـرکت کشـــتی‌های کـــوه پیکر را بر صـــفحه دریاها بر اثر وزش بادهـــای منظم از نشـــانه‌های خداوند می‌شـــمرد. کلمه "جـــوار" جمع "جاریه" توصـــیفی بـــرای" ســـفن" جمع" سـفینه" به معـنی کشـتی است که بـرای اختصـار حـذف شـــده و اصـــولاً تکیه آیه روی همین جریـــان و حـــرکت کشتی‌هاست. به همین دلیل مخصوصـــــــــاً این وصف موضـــوع ســـخن قـــرار گرفته است (مکـــارم شـــیرازی، 20/450).

"وَ مِنْ ءَایَاتِهِ الجْوَارِ فيِ الْبَحْرِ کاَلْأَعْلَامِ * إِن یَشَـأْ یُسْـکِنِ الرِّیحَ فَیَظْلَلْنَ رَوَاکِدَ عَلىَ ظَهْرِهِ إِنَّ فيِ ذَلِـکَ لاَیَـاتٍ لِّکلُّ صَبَّارٍ شَکُورٍ * أَوْ یُـوبِقْهُنَّ بِمَا کَسَـبُواْ وَ یَعْـفُ عَن کَثِـیرٍ"، شوری/ 32/42-34

ترجمه

و از نشـــانه‌های او ســـفینه‌های کوه‌آسا در دریاست. اگر بخواهد بـــاد را ســـاکن می‌گرداند و بر پشت [آب] متوقّف می‌مانند. قطعـــــاً در این [امر] بـــــرای هر شـــــکیبای شـــکرگزاری نشانه‌هاست. یا به [ســـزایِ] آن‌چه مـــرتکب شده‌اند هلاکشان کند، و [لی] از بسیاری درمی‌گذرد.

کلمات اصلی

جُوَار: جمع جاریه به معـــنی کشـــتی که در دریا عبـــور می‌کند و جریان می‌یابد. (راغب اصفهانی،ص 194)

الرِّیحَ: هوای متحرّک (همو، ص 370)

الْأَعْلَامِ: جمع عَلَم، اثر و نشـــانه، کـــوه را نـــیز علم می‌خوانند (همو، ص581)

یُسْکِن: س-ک-ن به معنی قرار یافتن (همو، ص417)

رَوَاکِد: از ر- ک- د به معنی ساکن و بی‌حرکت شد (همـو، ص364)

بیان اعجاز مطرح شده

قرآن مجید در این آیه- همچون آیات متعـدد دیگر- حـرکت کشـــتی‌های کـــوه پیکر را بر صـــفحه دریاها بر اثر وزش بادهـــای منظم از نشـــانه‌های خداوند می‌شـــمرد. کلمه "جـــوار" جمع "جاریه" توصـــیفی بـــرای" ســـفن" جمع" سـفینه" به معـنی کشـتی است که بـرای اختصـار حـذف شـــده و اصـــولاً تکیه آیه روی همین جریـــان و حـــرکت کشتی‌هاست. به همین دلیل مخصوصـــــــــاً این وصف موضـــوع ســـخن قـــرار گرفته است (مکـــارم شـــیرازی، 20/450).

برخی از محققان در موضوع اعجاز علمی قرآن در بـــاره این آیه برآنند که:

خداوند با تشـــــبیه کشـــــتی‌ها به کوه‌هـــــا، در واقع به ویژگی‌های جسم شناور در آب که مقـداری از آن همانند ریشه کوه‌ها در زمین، در آب غوطه‌ور است و مابقی آن همانند تنه کوه‌ها در هوا قـرار دارد و نـیز به نیروی‌هـای وارد بر آن، یعنی نیروی گرانش و ارشمیدس اشاره دارد که مانع از غرق شدن جسم می‌شود.

با بیان این‌که نیروی باد در حرکت کشتی‌ها مـؤثر اسـت، به قـانون اول حـرکت اشـاره دارد و با عبـارت "یُسْـکِنِ

الـرِّيحَ فَيَظْلَلْنَ" بیـان می‌دارد که در صـورت توقف بـاد، کشتی‌های بادی از حـرکت بـاز می‌مانند و در کشـتی‌های موتــوری هنگــامی که نــیروی بــاد، مســاوی و در جهت مخالف نیروی موتور کشتی باشد، چنین می‌شود.

از عبـارت "أَوْ يُـوبِقْهُنَّ بِمَا كَسَـبُواْ وَ يَعْـفُ عَن كَثِـيرٍ" بر می‌آید که اگر خــدا بخواهد بــاد ویرانگــری می‌فرســتد تا توازن کشتی را بر هم زده و آن را غرق نماید.

آیات مرتبط

● " وَلَهُ الْجَوَارِ الْمُنشَـآتُ فِی الْبَحْـرِ كَـالْأَعْلَامِ"، رحمن/ 55/ 24

و او راست در دریا ســفینه‌های بادبــان‌دارِ بلند همچــون کوه‌ها.

● شان نزول آیه

"إِنَّ فيِ خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ الَّيْلِ وَ النَّهَارِ وَ الْفُلْكِ الَّتيِ تجْرِی فيِ الْبَحْرِ بِمَا يَنفَعُ النَّاسَ وَ مَا أَنـزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِن مَّاءٍ فَأَحْيَا بِـهِ الْأَرْضَ بَعْـدَ مَوْتهِا وَ بَثَّ فِيهَا مِن كُلِّ دَابَّةٍ وَ تَصْرِيفِ الرِّيَحِ وَ السَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ لاَيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ"، بقره/2/164

راســـتی که در آفـــرینش آســـمان‌ها و زمین، و در پی یک‌دیگر آمـــدن شب و روز، و کشـــتی‌هایی که در دریا روانند با آن‌چه به مردم سود می‌رساند، و [هم‌چنین] آبی که خدا از آسمان فرو فرسـتاده، و با آن، زمین را پس از مــردنش زنــده گردانیــده، و در آن هر گونه جنبنــده‌ای پراکنـده کـرده، و [نـیز در] گردانیـدن بادهـا، و ابـری که

میـان آسـمان و زمین آرمیـده اسـت، بـرای گـروهی که می‌اندیشند، واقعاً نشانه‌هایی [گویا] وجود دارد.

● "هُوَ الَّذِی یُسَیرُّکمُْ فیِ الْبرَِّ وَ الْبَحْرِ حَـتیَّ إِذَا کُنتُمْ فیِ الْفُلْکِ وَ جَـرَیْنَ بهِم بِـرِیحٍ طَیِّبَـةٍ وَ فَرِحُـواْ بهَِا جَاءَتهْا رِیحٌ عَاصِفٌ وَ جَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِن کلُّ مَکـاَنٍ وَ ظَنُّواْ أَنهَّمْ أُحِیـطَ بهِمْ دَعَـوُاْ اللَّهَ مخُْلِصِـینَ لَـهُ الـدِّینَ لَئنِْ أَنجَیْتَنَا مِنْ هَـاذِهِ لَنَکُونَنَّ مِنَ الشَّاکِرِین"، یونس/ 10/22

او کسی است که شما را در خشکی و دریا می‌گردانـد، تا وقتی که در کشتیها باشید و آن‌ها با بادی خوش، آنان را ببرند و ایشان بدان شـاد شـوند [بناگـاه] بـادی سـخت بر آن‌ها وَزَد و موج از هر طرف بر ایشان تــازد و یقین کنند که در محاصــره افتاده‌انــد، در آن حــال خــدا را پاکدلانه می‌خوانند که: «اگر ما را از این [ورطه] برهـانی، قطعـاً از سپاسگزاران خواهیم شد.

● "اللَّهُ الَّذِی سَخَّرَ لَکمُ الْبَحْرَ لِتَجْرِیَ الْفُلْکُ فِیهِ بِـأَمْرِهِ وَ لِتَبْتَغُواْ مِن فَضْلِهِ وَ لَعَلَّکمُْ تَشْکُرُون"، جاثیه/ 45/12

خــدا همــان کسی است که دریا را به ســود شــما رام گردانید، تا کشتیها در آن به فرمانش روان شوند، و تا از فزون‌بخشی او [روزی خــویش را] طلب نماییــد، و باشد که سپاس دارید.

●. "وَ مَا یَسْتَوِی الْبَحْرَانِ هَاذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ سَائغٌ شَرَابُهُ وَ هَاذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَ مِن کلُّ تَأْکُلُونَ لَحْمًا طَرِیًّا وَ تَسْـتَخْرِجُونَ حِلْیَةً تَلْبَسُونَهَا وَ تَرَی الْفُلْکَ فِیهِ مَوَاخِرَ لِتَبْتَغُواْ مِن فَضْلِهِ وَ لَعَلَّکمُْ تَشْکُرُون"، فاطر/ 35/12

و دو دریا یکسان نیستند: این یک، شیرینِ تشـنگی‌زدا [و] نوشـیدنش گواراست و آن یـک، شـورِ تلخ‌مـزه است و از هر یک گوشتی تازه می‌خورید و زیوری که آن را بر خــود می‌پوشید بیرون می‌آورید و کشتی را در آن، موج‌شکاف می‌بینی تا از فضـلِ او [روزی خـود را] جسـتجو کنیـد، و امید که سپاس بگزارید.

● " رَّبُّکُمُ الَّذِی یُزْجِی لَکُمُ الْفُلْکَ فیِ الْبَحْـرِ لِتَبْتَغُـواْ مِن فَضْلِهِ إِنَّهُ کاَنَ بِکُمْ رَحِیمًا"، اسراء 17/66

پروردگــارِ شــما کسی است که کشــتی را در دریا بــرای شـــما به حـــرکت در می‌آورد، تا از فضل او بـــرای خـــود بجویید، چرا که او همواره به شما مهربان است.

جمع بندی

هرچند که در این آیــات دربــاره روان بــودن کشــتی‌ها در دریا و وابستگی حرکت آن‌ها به وزش باد گفته شـده، اما باید گفت که هیچ‌گونه سخنی از مباحث علمی ادعا شــده به میان نیامده و مسـائل گفته شـده در این آیـات همگی از جمله پدیـــده‌هایی است که بشر به طـــور روزمـــره با آن‌ها سر و کـــار داشـــته و به تجربه آن‌ها را می‌شـــناخته است. بنابراین، از آن‌جا که حتی ردپایی از مسائل علمی ادعا شـده نـیز در این آیـات یـافت نمی‌شـود و مـردم در عصر نزول قرآن به مسئله تأثیر بادها بر حرکت کشتی‌ها و شناور ماندن کشـتی در دریا آگـاهی داشـته‌اند، به نظر می‌رسد که نمی‌توان این آیات را از جمله مصادیق اعجاز علمی قرآن به شمار آورد. در مورد تشبیه کشتی به کوه و اشــاره به این‌که مقــداری از کشــتی در زیر آب قــرار می‌گیرد، باید گفت که اولاً این موضوع پدیـده‌ای واضح و

قابل رؤیت است که اشـاره به آن نمی‌تواند جنبه اعجـاز داشته باشد و ثانیاً این‌که ریشه کوه‌ها در زیر زمین قرار دارد، مسئله‌ای است که اخیراً دانشمندان مطرح کرده‌اند و بنابراین، اگر کوه به کشتی تشبیه شـده بـود، جـای آن داشت که مـدعی اعجـاز باشـیم. زیـرا امر پنهـان و غـیر قابل رؤیتی به پدیده‌ای مشـهود تشـبیه شـده تا پـرده از واقعیت پنهان آن برداشته شود، اما اکنون که کشتی -که زیر آب بودن قسمتی از آن مشهود است- به کوه تشـبیه شده، به نظر می‌رسد که جنبه اعجازی در رابطه با پدیده شناوری کشتی در این تشبیه وجود نداشته باشد، هرچند که ظرافت و دقت بـالایی که در این تشـبیه به کـار رفته اسـت، نشـان از عظمت و شـگفتی قـرآن کـریم دارد. با اینهمه، برای اظهـار نظر علمی دقیق‌تر باید به سـؤالات علمی و قرآنی زیر پاسخ گفت.

سؤالات قرآنی

آیا از آیه مورد نظر، می‌توان قانون اول حرکت نیـوتن را استنباط نمود؟

آیا کلمه "الجـوار" فقط مربـوط به کشـتی‌های بادبـانی است یا کشتی‌های موتوری را هم شامل می‌شود؟

به چه منظور خداوند کشـتی‌ها را به کوه‌ها تشـبیه کـرده است؟ به عبارت دیگر وجه تشابه میان آن دو چیست؟

فعل"یَظْلَلْنَ" جـزء افعـال ناقصه است یا تامـه؟ و مرجع ضمیر جمع مؤنث در این فعل چیست؟

مــراد از لفظ "ظهر" چیست و به چه دلیل خداوند از این لفظ استفاده نموده، در حــالی که می‌توانست "علیه" به کار برد؟ و مرجع ضمیر در "ظهره" چیست؟

آیا تشـــبیه کشـــتی‌ها به کوهها می‌تواند جنبه اعجـــازی داشته باشد؟

این مطلب که خدای تعالی، "هر جا ارسـال بـاد را مفـرد (ریح) ذکر کرده، در معـنی عـذاب است و هر جـایی که با لفظ جمع (رِیَاح) آورده، به معــنی رحمت الهی است"، با توجه به این آیه صادق است؟

سؤالات علمی

چه زمانی قانون اول حرکت نیوتن به اثبات رسید؟

مردم در زمـان نـزول قـرآن تا چه مـیزان از قـانون اول حرکت به طور تجربی اطلاع داشتند؟

چه میزان از یک کشتی شناور، در درون آب و چه مـیزان خارج از آب قرار می‌گیرد؟

پانویس

- وقـتی جسـمی را درون یک شـاره می‌انـدازیم اگر جسم تماماً درون آب فرو رود به مقدار حجم خـود آب را جابجا می‌کند به نــیروی وزن این مقــدار آب جابجا شده نـیروی ارشـمیدس گویند که همیشه رو به بالاست و از رابطه‌ی زیر بدست می‌آید. به هر جســمی در یک میــدان گرانشی نــیروی وزن وارد می‌شود و به جسم درون شـاره حـداقل دو نـیروی ارشمیدس و نیروی گرانش وارد می‌شود می‌دانیم

که نــیروی گــرانش همیشه روبه پــایین و نــیروی ارشمیدس (نیروی شناوری) همیشه روبه بالاست. هرگــاه این دو نــیرو برابر باشــند جسم درون آب غوطه ور می‌شــود. وقــتی نــیروی ارشــمیدس از نــیروی وزن بیشــتر باشد جسم روی ســطح آزاد شاره شناور می‌شود و وقتی نـیروی وزن جسم از نـیروی ارشـمیدس بیشـتر باشد جسم درون شـاره غرق می‌شود.

- طبق قانون اول نیوتن اگر بر جسمی هیچ نــیرویی اثر نکند (یعــنی جسم دیگــری با آن بــرهمکنش نداشته باشد) آن جسم به حرکت یکنواخت خــود در راستای خط مســتقیم ادامه می‌دهــد، اگر جسم در ابتدا ساکن باشد در حال سکون باقی می‌ماند.

منابع:

راغب اصفهانی، حسین، مفردات الفاظ القــرآن، تحقیق صفوان عدنان داودی، دار القلم، دمشق

مکــارم شــیرازی، ناصــر، تفســیر نمونــه، دار الکتب الاسلامیه، تهران،1374

http://khalid-alubaidy.com/news.php?id=1&i=90

http://physics.weber.edu/carroll/archimedes/principle.htm

http://hyperphysics.phy-astr.gsu.edu/hbase/pbuoy.html

http://physics.weber.edu/carroll/archimedes/theIndex.htm

http://csep10.phys.utk.edu/astr161/lect/history/newton3laws.html

http://teachertech.rice.edu/Participants/louviere/Newton/law1.html

http://farside.ph.utexas.edu/teaching/301/lectures/node43.html

http://khalid-alubaidy.com/news.php?id=1&i=90

قانون وراثت

در آیه 28 سوره مریم می‌خوانیم که مردم با دیدن حضرت عیسی در آغوش حضرت مریم، لب به شماتت وی گشودند و گفتند "کاری قبیح کرده‌ای، نه پدرت مرد بدی بود و نه مادرت زن بدکاره‌ای". برخی از محققان در موضوع اعجاز علمی قرآن این آیه را از مصادیق آیاتی دانسته‌اند که نکته‌ای علمی را بیان می‌کند. به نظر آنان، آیه به گونه‌ای بیانگر علم توارث است؛ در حالیکه دانشمندان تا سده نوزدهم از چگونگی ارث رسیدن صفات رفتاری بی‌اطلاع بودند.

"یا أُخْتَ هَارُونَ مَا کَانَ أَبُوکِ امْرَأَ سَوْءٍ وَمَا کَانَتْ أُمُّکِ بَغِیًّا "، مریم/ 19/ 28

ترجمه

ای خواهرهارون، تو را نه پدری ناصالح بود ونه مادری بدکار.

کلمات اصلی

بَغِیًّا: از ریشه ب- غ- ی، به معنی خواستن و طلب نمودن بیش از اندازه، فساد، فجور (راغب اصفهانی، ص136-137)

بیان اعجاز مطرح شده

در آیه 28 سوره مریم می‌خوانیم که مردم با دیدن حضرت عیسی در آغوش حضرت مریم، لب به شماتت وی گشودند و گفتند "کاری قبیح کرده‌ای، نه پدرت مرد بدی بود و نه مادرت زن بدکاره‌ای". برخی از محققان در

موضوع اعجاز علمی قرآن این آیه را از مصادیق آیاتی دانسته‌اند که نکته‌ای علمی را بیان می‌کند. به نظر آنان، آیه به گونه‌ای بیانگر علم توارث است؛ در حالیکه دانشمندان تا سده نوزدهم از چگونگی ارث رسیدن صفات رفتاری بی‌اطلاع بودند.

دانشمندان علم "ژنتیک" آزمایش‌های زیادی برای درک وراثت در انسان انجام داده‌اند و نظریه‌های مختلفی ارائه نموده‌اند:

1. انسان پاره‌ای از صفات و خصوصیات خود را فقط از پدرش به ارث می‌برد و مادر در این میان هیچگونه نقشی ندارد.
2. انسان نیمی از خصوصیات رفتاری خود را از پدر و نیم دیگر آن را از جد پدری به ارث می‌برد.
3. صفات و خصوصیات رفتاری انسان از نسل‌های دور، از جانب پدر [عصبه/ خویشان مذکر از جانب پدر] به نسل‌های بعدی منتقل می‌شود.

تا آن‌که دانشمند معروف علم وراثت، فرانسیس گالتون (Francis Galton) با مشاهده نحوه تقسیم کروموزوم‌ها، در سال 1897م قانون توارث را وضع نمود. این قانون بیان کننده تأثیر مساوی پدر و مادر در به ارث گذاشتن «ژنها» و صفات در فرزندشان است.

یعنی هر فردی از افراد بشر، نیمی از صفات و خصوصیات خود را از پدر و نیم دیگر آن را از مادر می‌گیرد که البته بعضی از این صفات به صورت غالب بروز می‌کند و برخی نهفته باقی می‌ماند(1).

جمع بندی

پدر و مادر در شکل‌گیری شخصیت و نوع خصوصیات فرزندشان نقش دارند. حال ممکن است این خصوصیات به فرزند به ارث برسد یا به طور اکتسابی، مستقیم و غیر مستقیم (آموزش و الگوبرداری) به او القا شود. باید در نظر داشت که گرچه قوم حضرت مریم از دلیل علمی و چگونگی به ارث رسیدن صفات از والدین به فرزندان بی‌اطلاع بوده‌اند، ولی شباهت‌های رفتاری و جسمی بین آن‌ها را درک می‌کرده‌اند. قرآن کریم در این آیه سخن "قوم" حضرت مریم(ع) را که به قصد شماتت بیان شده است، نقل می‌کند. مسلم است که این آیه با تعریفی که برای اعجاز علمی قرآن بیان داشته‌ایم، مطابقت ندارد.

سؤالات قرآنی

آیا معاصران پیامبر اسلام و یا معاصران حضرت عیسی از شباهت‌های ظاهری و رفتاری بین والدین و فرزندان اطلاعی نداشتند؟

آیا این گونه سخن گفتن با حضرت مریم نشان از آشنایی آن‌ها با صفات به ارث رسیده، صرف نظر از دلیل علمی آن نبوده است؟

آیا مضمون این آیه در شمار اشارات علمی قرآن است؟

آیا تساوی صفات به ارث رسیده تنها با ذکر دو واژه "پدر" و "مادر" در عبارت قوم مریم(ع) به اثبات می‌رسد؟

سؤالات علمی

صـــــفات اخلاقی تا چه حد اکتســـــابی و تا چه حد ارثی هستند؟

خـانواده تا چه انـدازه در بـروز رفتارهـای یک فـرد مـؤثر است؟

آیا تربیت می‌تواند زمینه‌های ارثی را تحت الشـعاع قـرار دهد؟

تا چه انـــدازه رفتارهـــای والـــدین می‌تواند در ضـــمیر ناخودآگاه فرزند جای می‌گیرد؟

منابع:

راغب اصفهانی،حسین، مفردات الفـاظ القـرآن، تحقیق صفوان عدنان داودی، دار القلم، دمشق

http://quranknowledge.blogfa.com

فواید زیتون

در کتب ادیـــان مختلـــف، به خصـــوص کتـــاب مقـــدّس مسلمانان، قرآن، از این درخت ارزشمند، نام برده شـــده و به برخی ویژگی‌های آن در آیه 35 سوره نور، همچـون فواید بسیار زیتون، به‌طـور غیرمسـتقیم با کـاربرد لفظ «مبارکه» و احـــتراق ســـریع روغن آن «... یَکـــادُ زَیْتهُا یُضیِءُ وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْـهُ نَـارٌ...» اشـاره شـده است. لفظ «مبارکه» در میـــان انـــواع میوه‌هـــایی که در قـــرآن ذکر شده، فقط به درخت زیتون نسبت داده شده و بیانگر آن است که همه اجزای درخت، با بـرکت و سـودمند بـوده و این گیاه از ارزش والایی برخوردار است.

بررسی واژگان مهم

زیتون

واژه «زیتـون» در قـرآن پنج مرتبه به‌کـار رفته است. در جدول شـماره یـک، کـاربرد زیتـون در قـرآن آورده شـده است.

جدول1: کاربرد زیتون در قرآن

ردیف	آیات	کاربرد زیتون در قرآن
1	انعام: 99	

«وَ هُوَ الَّذى أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَأَخْرَجْنا بِهِ نَباتَ كُلِّ شَىْءٍ فَأَخْرَجْنا مِنْهُ خَضِراً نُخْرِجُ مِنْهُ حَبًّا مُتَراكِباً وَ مِنَ النَّخْلِ مِنْ طَلْعِها قِنْوانٌ دانِيَةٌ وَ جَنَّاتٍ مِنْ أَعْنابٍ وَ الزَّيْتُونَ وَ الرُّمَّانَ مُشْتَبِهاً وَ غَيْرَ مُتَشابِهٍ انْظُرُوا إِلى ثَمَرِهِ إِذا أَثْمَرَ وَ يَنْعِهِ إِنَّ فى ذلِكُمْ لَآياتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ»؛

2

انعام: 141

«وَ هُوَ الَّذى أَنْشَأَ جَنَّاتٍ مَعْرُوشاتٍ وَ غَيْرَ مَعْرُوشاتٍ وَ النَّخْلَ وَ الزَّرْعَ مُخْتَلِفاً أُكُلُهُ وَ الزَّيْتُونَ وَ الرُّمَّانَ مُتَشابِهاً وَ غَيْرَ مُتَشابِهٍ كُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ إِذا أَثْمَرَ وَ آتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصادِهِ وَ لا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لا يُحِبُّ الْمُسْرِفينَ»؛

3

نحل: 11

«يُنْبِتُ لَكُمْ بِهِ الزَّرْعَ وَ الزَّيْتُونَ وَ النَّخيلَ وَ الْأَعْنابَ وَ مِنْ كُلِّ الثَّمَراتِ إِنَّ فى ذلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ»؛

4

تين: 1-3

«وَ التِّينِ وَ الزَّيْتُونِ * وَ طُورِ سِينِينَ * وَ هذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ»؛

5

عبس: 27-29

«فَأَنبَتْنَا فِيهَا حَبًّا * وَ عِنَبًا وَ قَضْبًا * وَ زَيْتُونًا وَ نخَلًا».

گفتنی است علاوه بر ذکر نام زیتون در قرآن، سوگند به «انجیر و زیتـون» و به «طـور سـیناء» در آیـات نخسـتین سوره تین، نیز بیانگر اهمیت زیتون و خواص بی‌شمار آن است.

مبارک

لفظ «مبارک»، به همراه تمام مشتقات آن، 32 مرتبه در قرآن به‌کار رفته است. حـائز اهمیت است لفظ «مبـارک و مبارکه» در خصوص قرآن، مکه، بـاران، تحیت، حضـرت عیسی(ع)، زمـان (شب قـدر) و مکـان مبـارک و درخت زیتـون به‌کـار رفته است. جـالب است در میـان انـواع میوه‌هـای ذکر شـده در قـرآن، فقط از درخت زیتـون، با این صـفت نـام بـرده شـده است. هم‌چـنین توجه به این نکته که وادی ایمن نـیز با این صـفت به کـار رفته تأمل برانگیز است.

هارون یحیی در کتاب اعجاز قـرآن خـود (99)ـ می‌نویسد کلمۀ مبارک، زیتـون را یک چـیز بسـیار مفیـد، مقـدس و خجسـته معـرفی می‌کند. قـرآن با قسم یـادکردن به زیتون، آن را مهم جلوه داده و علم ثابت کرده که زیتـون نه تنها یک غـذای لـذت‌بخش اسـت؛ بلکه یک منبع مفید برای صحت نیز می‌باشد.

کلمه‌ی «مبارکه» از ریشه «برک» در اصل به معنای ثابت بودن است[1]ـ و «برکه» به معـنی فـزونی و نمـوّ است[2]ـ این واژه هر چند که در معانی دیگر نـیز به کـار رفته است؛ ولی معنـای همـراهی و پایـداری و ملازمت نـیز از آن اسـتنباط می‌شـود. «مُبَـارَک»، چـیزی است که در آن خیر و بـرکت باشـد؛ بنـابراین به هر چـیزی که فـزونی و

زیـــادتی نامحســـوس در آن مشـــاهده شـــود، مبـــارک می‌گویند[3].

با توجه به مطـالب ذکر شـده، می‌تـوان نتیجه گـرفت که «برکت» به معنای فایده ثابت است ممکن است گاهی از آن، مطلق ثبوت اراده شـودو با نمـوّ و زیـادت و سـعادت قابل جمع بوده؛ بلکه به‌دور از این معانی نیست[4].

برداشتی که از مبارک‌بودن درخت زیتون شده و فقط به فواید بی‌شمار میوه آن توجه شده، غالبـاً از آن‌جا نشـأت می‌گـــیرد که «مبارکه» صـــفت بـــرای «زیتونه» درنظر گرفته شـــده؛ درحالی‌که در متن آیـــه، صـــفت «مبارکه» بلافاصـله بعد از «شـجره» آورده شـده، نه «زیتونه». در حقیقت «مبارکه صـفت بـرای شـجره است»[5]؛ یعـنی تمـام اجـزای درخت زیتـون، از بـرگ و میـوه و چـوب، همگی، پربـرکت هسـتند و این صـفت، فقط مختص به میـوۀ آن نیست. هم‌چـنین با نظر به معنـای «ثبـات» که ابن‌فـارس در ریشـۀ این کلمه نهـان دانسـته، علاوه بر فواید تمام اجزای درخت زیتون، باید به ویژگی خاص آن، ثبات درخت زیتون، نیز توجه شود.

فواید درخت زیتون

درخت زیتـون، از فواید بی‌شـماری برخـوردار است. این درخت به‌علت همیشه سـبزبودن در ایجـاد فضـای سـبز و حفاظت از خاک، به‌ویژه در شـیب‌ها و امـاکنی که دارای خـــاک نامناسب هســـتند، به‌کـــارمی‌رود. علاوه‌بـــرآن، از روغن میـــوه و هســـته آن می‌تـــوان در صـــنایع غـــذایی، دارویی، آرایشی و بهداشتی استفاده نمود. حائز اهمیت است که از بـرگ این درخت نـیز به‌عنـوان دارو اسـتفاده

می‌شود[6]ـ چوب زیتون مرغـوب، خـوش نقش، خـوش رنگ، جلاپذیر است و کاربردهـای فـراوانی در خـراطی و ساخت وسایل تزیینـی و تهیه روکش‌هـای مرغـوب دارد[7].

عمر طولانی درخت زیتون

درخت تا دوهزار سال نیز می‌تواند عمر نماید[8]ـ برخی نیز ذکر کرده‌اند که زیتون تا سه‌هزار سـال نـیز می‌تواند عمر نماید[9].

تصویر 1: نمایی از درختان زیتون تنومند با عمر طولانی

بنابراین، درخت زیتون علاوه بر خواص بسـیاری که دارد؛ در میان سایر درختان نـیز بیش‌تـرین عمر را دارد که این دو موضـوع، هم با معنـای ریشه «بـرک»، یعـنی ثبـات و پایـــداری و هم با معنـــای کلمه «مبـــارک»، یعـــنی پربرکت‌بودن درخت زیتون، کاملاً سازگار است.

زادگاه درخت زیتون

آیهٔ 35 سوره نور، پس از ذکر مبارک‌بودن درخت زیتون، به بیـان صـفت دیگـری از آن درخت می‌پـردازد: «... لا شَرْقِيَّةٍ وَ لا غَرْبِيَّةٍ...». این عبارت، در واقـع، صـفت دوم «شجره» بوده[10]ـ و مفهوم را نه به طور صریح، بلکه با کنایه بیـان می‌کند[11]ـ عبـارت «... لا شَـرْقِيَّةٍ وَ لا غَرْبِيَّةٍ...» تنها یک‌بـار در قـرآن به‌کـار رفته است. اگرچه مشـتقات دو واژه «شـرق» و «غـرب» در 17 آیه قـرآن به‌کار رفته است.

، می‌توان احتمالات مفسران دربارهٔ درخت زیتونی که نه شـرقی است و نه غـربی یا به عبـارت دیگـر، احتمـالات

ایشان دربـارة زادگـاه درخت زیتـون را چـنین دسـته‌بندی کرد که در جدول شماره دو نشان داده شده است.

جدول2:ـ احتمالات مفسران دربارة درخت زیتـونی که نه شرقی است و نه غربی (زادگاه درخت زیتون)

ردیف

احتمالات مفسـران دربـارة درخت زیتـونی که نه شـرقی است و نه غربی

مناطق

1

نخسـتین محل پیـدایش درخت زیتـون؛ سـرزمینی میـان شرق و غرب کره زمین (یا میان شرق و غـرب سـرزمین عرب)

شام و بیت المقدّس

2

نخستین محل پیدایش درخت زیتون؛ کـوه طـور، واقع در صحرای سیناء

مصر

3

بهترین نوع درخت زیتـون؛ درخـتی با تـابش یکسـان نـور آفتـاب بر تمـام جـوانب آن (نه همیشه در سـایه و نه همیشه در آفتاب)

درختان زیتون تمام کرۀ زمین [یا مناطق مدیترانه‌ای]

تحقیقـات علمی متعـددی، به‌منظـور جسـتجوی زادگـاه اصلی درخت زیتون صورت گرفته است؛ امّا هنوز دربارة خواســتگاه دقیق آن اظهــار نظر قطعی نشــده است. هرچند که بیشتر محققان بر این امر اتفاق نظر دارند که این گونه، منشأ مدیترانه‌ای داشته است[12]. با توجه به بررسی‌های دانشمندان می‌توان نتیجه گرفت که بهـترین زیتون و روغن حاصل از آن در منـاطقی حاصل می‌شـود که زمســتان معتــدل و تابســتان گــرم دارد (منــاطق مدیترانه‌ای) و تـابش نـور آفتـاب بر تمـام جـوانب درخت زیتــون در این منــاطق می‌تواند بر مرغــوبیت روغن آن تأثیر به‌سزایی داشته باشد.

اشتعال سریع روغن زیتون

سپس، خداوند با عبـارت «... یَکـادُ زَیْتهُا یُضـیِءُ وَ لَـوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ...» به سـومین ویـژگی درخت زیتـون اشـاره می‌کند[13]. و می‌فرماید درخت زیتــونی که نه شــرقی است و نه غــربی، روغن آن‌چنــان مرغــوب و با کیفیت است که نزدیک است بــدون این‌که آتشی به آن برســد، شعله‌ور شود.

«یکاد» قید است. لازم به یـادآوری است هرچه قیـدها در جمله بیشــتر باشد توضـیح و تخصـیص جمله نـیز بیشــتر شده و فائده‌اش کامل‌تر می‌شود و اگر قیدهاحذف شود؛ کلام، دروغ یا غـیر مـورد نظر خواهد شـد، مثل همین آیه که اگر کلمه «یکاد» حذف گردد این سخن بدلیل مشاهده و واقعیت عینی کـذب خواهد شد و هـدف و غـرض مـورد نظر یعنی نزدیکی و قرب، از دست خواهد رفت[14].

واژۀ «زیت» در لغت به معـــنی روغن[15]ـــ و عصـــاره زیتون است[16]ـ قید روغن، آن هم از درخت زیتونی که نه شرقی است و نه غربی، برای این است که بر صـفا و زلالی روغن و جـــودت آن و در نتیجه صـــفای نـــور آن به‌خـاطر خوش‌سـوزیش دلالت کنـد؛ چـون در ادامـۀ آیه می‌فرمایـــد، روغـــنی است که گویا بـــدون کـــبریت هم می‌خواهد مشتعل شود[17].

گفتنی است «أضاء» به معنـای افـروخت و افروخته شد[18]ـ از باب «إفعال» لازم و متعـدی به‌کـار می‌رود[19]. این کلمه از ریشه «ضـوء» بر نـور دلالت دارد[20]؛ امّا فـرق میـان نـور و ضـیاء در این است که ضـیاء بالـذات است، مثل نور خورشـید؛ ولی نـور بـالعرض و اکتسـابی است، مانند روشن‌شدن دیوار با نور خورشید[21].

جالب است بدانیم، «یُضیِءُ» در این آیه، همـانطور که در ترجمه فولادوند گفته شد به معنـــای لازم به‌کـــار رفتـــه؛ یعنی «افروخته می‌شود». احتمالاً این کاربرد، اشـاره به ذاتی‌بودن احـتراق روغن زیتـون دارد. هم‌چنان‌که خداوند متعال در ابتدای آیه نیز می‌فرماید: «... یُوقَدُ مِن شَـجَرَةٍ مُّبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ...»، مصدر «وقد» به معنای افروخته‌شـدن آتش است[22]؛ پس ممکن است معنـــای «یُوقَـــدُ» و «یُضـــیِءُ» بر اشـــتعال خودبه‌خـــودِ روغن زیتـــون اشـــاره نماید؛ علاوه بر آن، عبارت «... وَ لَـوْ لَمْ تَمْسَسْـهُ نَـارٌ...» به عنوان مبالغه تأکید می‌کند بدون این‌که حـتی آتشی به آن روغن نزدیک شود، گویا خودش شعله‌ور می‌شود.

مـــراد از «بـــودن نـــور بـــالای نـــور» به‌طـــوری که بعضی گفته‌اند[23] دو چندان بودن و شدت آن است نه تعددش. پس مـــراد این نیست که نـــور معین یا غیرمعیـــنی است

بالای نوری دیگر نظیر آن باشد و نیز مـراد این نیست که آن نـور مجمع دو نـور اسـت؛ بلکه مـراد این است که آن نوری متضـاعف و دو چنـدان اسـت، بـدون این‌که یکی از دیگری متمایز باشد[24].

مهم‌تـــرین ترکیبـــات روغن زیتـــون را ترکیبـــات آنتی‌اکســـیدانی مانند ترکیبـــات فنلی، توکوفرول‌هـــا، رنگـدانه‌ها و اسـیدهای چـرب دارای یک پیوند غیراشـباع تشکیل می‌دهند[25]. اسیدهای چـرب در اشـتعال روغن نقش به‌ســزایی ایفا می‌کنند. اســید اولئیک موجــود در روغن زیتـون و بـرخی دیگر از روغن‌هـای زیسـتی، جـزء اسیدهای چربی است که به لحاظ مطلوبیت وجـود آن در سوخت‌های زیستی مـدّ نظر می‌باشد[26]. همان‌طورکه می‌دانید روغن زیتـــون سرشـــار از اســـیدهای چـــرب غیراشـباع است. طبق نظر دانشـمندان اسـیدهای چـرب غیر اشباع به لحـاظ تـداوم سـوختن نسـبت به اسـیدهای چـرب اشـباع دارای مـزیت و برتـری بـوده و می‌توانند به مدت طولانی‌تری نورافروزی کنند[27].

نتیجه‌گیری

«مبارکه» علاوه بر فواید بی‌شـــمار درخت زیتـــون، به ویژگی خاص آن، یعنی ثبات و عمر طولانی درخت زیتون نـیز اشـاره دارد. در ضـمن، قرارگـرفتن این واژه پس از لفظ «شــجره»، دلالت بر خــواص تمــام اجــزای درخت زیتــون دارد، نه صــرفاً میــوة آن. هم‌چــنین. تحقیقــات صورت‌یافته بیانگر آن است که مقدار روغنی که از میوه زیتـون به‌دست می‌آید با درجه گرما رابطه مسـتقیم دارد و هرچقدر به طرف اسـتوا نزدیک‌تر باشـد، مقـدار روغن زیادتر می‌شود.

تأکید قـرآن بر «مبـارک‌بودن زیتـون» و «نه شـرقی و نه غربی بـودن» این درخت و «اشـتعال بـدون آتش» روغن آن، هم‌چنان نیازمند بررسی‌های گسترده‌ای است.

[1] ابن فارس، 124

[2] فراهیدی، 1410: ج5، 367

[3] راغب‌اصفهانی، 1412: 119

[4] قرشی، 1371: ج1، 189

[5] درویش، 1415: ج6،606

[6] طباطبـایی، محمـد،1374، «زیتـون و روغن آن»، تهران: صندوق مطالعاتی توسعه کشت زیتون، 399ص

[7] حسن‌عباسی، نـوروزعلی، 1373، «زیتـون درخـتی مقـدس؛ اعجـاب انگـیز با کاربردهـای مختلف»، اولین گردهمایی بررسی مسایل زیتون، گرگان: فجررایانه، ص 306

[8] ackham, O, Moody, J, 1997, The Making, .17 of the Cretan Landscape, England: Manchester University Press, 200 p

[9] 9. جانینودهی، سیدعباس، 1373، «زیتون و اهمیت آن»، اولین گردهمـایی بررسی مسـایل زیتـون، گرگـان: فجررایانه، ص52.

[10] درویش، 1415: ج6،606

[11] ابن‌عاشور، ج18،193

[12] Lumaret, R, Ouazzani, N, Michaud, H, .11 Villemur. P, 1997, Cultivated olive and oleaster: two very closely connected partners of the same species (Olea europaea). Evidence from enzyme Polymorphism, Bocconea 7: p 39-42

[13] درویش، محیی‌الـدین، 1415ق، اعـراب القـرآن و بیانه، چ4، سوریه: دار الارشاد

[14]هاشـمی، احمـد، 1380، جـواهر البلاغـه، ترجمه محمود خورسندی و حمید مسجدسرائی، چ2، نشر فیض.

[15] قرشی، 1371: ج3، 190

[16] فراهیـدی، 1410:ـ ج7، 378؛ راغب‌اصـفهانی، 1412: 384؛ ابن‌منظور، 1414: ج2، 35

[17] طباطبایی، 1417: ج15،124

[18] راغب‌اصفهانی، 1412: 514

[19] قرشی، 1371: ج4، 202

[20] ابن‌فارس، 604

[21] طریحی، 1375: ج1، 272

[22] فراهیـدی، 1410:ـ ج5، 197؛ ابن‌فـارس،1100؛ قرشی، 1371: ج7، 233؛ راغب‌اصفهانی، 1412: 879

[23] زمخشری، 1407: ج3، 241

[24] طباطبایی، 1417: ج15، 124

[25] Tura, D, Gigliotti, C, Pedo, S, Failla, O, Bassi, D, Serraiocco, A, 2007, Influence of cultivar and site of cultivation on levels of lipophilic and hydrophilic antioxidants in virgin olive oils (olea Europea L.) and correlations with oxidative stability. Sci Hort; 112:108-19

[26] Knothe, G, 2005, Dependence of biodiesel fuel properties on the structure of fatty acid alkyl esters, Fuel Processing Technology, 86: 1059– 1070

[27] پاک‌نژاد، 142:1355

منابع:

فولادونـــد، محمدمهـــدی، 1415ق، ترجمه قـــرآن، چ1، تهران: دار القرآن‌الکریم (دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی).

ابن‌عاشور، محمد بن طاهر، التحریر و التنویر.

ابن‌فـارس، احمـد، بی‌تـا، معجم المقـاییس فی اللغـه، به‌تحقیق شهاب‌الدین ابوعمرو، بیروت: دار الفکر.

ابن‌منظـور، محمدبن‌مکرم، 1414ق، لسـان العـرب، چ3، بیروت: دار صادر.

ابوالفتوح‌رازی، حسـین‌بن‌علی، 1408ق، روض الجنـان و روح الجنان فی تفسیرالقرآن، مشهد: بنیاد پژوهش‌هـای اسلامی آستان قدس رضوی.

ایلـداری، سـهیل، 1388، «زیتـون هدیه الهی و نشـان صلح»، مجله روند اقتصادی، ش 48، ص22تا24.

بیضاوی، عبدالله‌بن‌عمر، 1418ق، أنوار التنزیل و أسـرار التأویل، چ1، بیروت: دار احیاء التراث العربی.

جعفری، یعقوب، کوثر.

درویش، محیی‌الدین، 1415ق، اعراب القـرآن و بیانـه، چ 4، سوریه: دار الارشاد.

راغب‌اصفهانی، حسین‌بن‌محمد، 1412ق، المفـردات فی غـریب القـرآن، چ1، بـیروت: دارالعلم، دمشق: الـدار الشامیه.

زمخشری، محمود، 1407ق، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، چ1، بیروت: دار الکتاب العربی.

طباطبـایی، سیدمحمدحسـین، 1417ق، المـیزان فی تفسیر القرآن، چ5، قم: جامعه‌ی مدرسین حـوزه علمیه قم.

طبرسـی، فضل‌بن‌حسـن، 1372ش، مجمع البیـان فی تفسیر القرآن، چ3، تهران: ناصرخسرو.

طـریحی، فخرالـدین، 1375ش، مجمع البحـرین، چ3، تهران: کتاب‌فروشی مرتضوی.

عروسی‌حویزی، عبدعلی‌بن‌جمعـه، 1415ق، تفسـیر نـور الثقلین، چ4، قم: اسماعیلیان.

فراهیدی، خلیل‌بن‌احمـد،1410ق، کتـاب العین، چ2، قم: هجرت.

قرشی، سیدعلی‌اکبر، 1371ش، قاموس قرآن، چ6، تهران: دار الکتب الإسلامیة.

کلینی، الکافی، اسلامیه.

کمره‌ای، محمدباقر، 1351ش، آسمان و جهان؛ ترجمه کتاب السماء و العالم بحار، چ1، تهران: اسلامیه.

مکارم‌شیرازی، ناصر، 1374ش، تفسیر نمونه، چ1، تهران: دار الکتب الإسلامیة.

هاشمی، احمد، 1380، جواهر البلاغه، ترجمه محمود خورسندی و حمید مسجدسرائی، چ2، نشر فیض.

کشف خوشه‌ای کهکشانی با جـرمی 160 تریلیـون برابر خورشید!

خوشه‌های بزرگ ِکیهانی در فضا – زمـان وجـود دارند که در اطرافشان خمیدگی و

آشـفتگی ایجـاد می‌شـود. آن‌ها لنزهـای گرانشی ایجـاد می‌کنند و نور در مسیرشان خم می

شـــود. این یکی از پیش بینی‌هـــای نظـــریه‌ی نســـبیت اینشتین است که اجرام بزرگ کیهانی باعث

خمیدگی فضا- زمان می‌شود.

ستاره شناسان با استفاده از تلسـکوپ فضـایی‌هابل یک خوشه بزرگ کیهانی را با دقت بیش

از قبل نقشه برداری کردند. این مشاهدات که با دوربین میدان بازهابل انجام شد، یک

خوشه کیهـانی بنـام MCS J0416.1-2403 را نشـان می‌دهد، خوشه کهکشانی‌ای که جرمی معادل

160 تریلیون برابر جرم خورشید دارد. جزئیـات جـرم در این نقشه، مدیون تصویر عمیق و بی

ســـابقه از داده‌هـــایی است که به تـــازگی توسط مشاهدات‌هابل مهیا شده و هم‌چنین مدیون

عدسی گرانشی قوی (همگـرایی گرانشی) است. انـدازه گیری فاصله‌ی اجرام کیهانی بزرگ و

دور دست، زیاد سخت نیست. اغلب برای کـاوش محتـوی خوشه‌های بزرگ کیهانی، ستاره شناسان

از تـــاثیرات گرانشی بر روی نـــور اجـــرام دور دست استفاده می‌کنند. تلسکوپ فضایی‌هابل

یکی از اهـداف اصـلی این کـاوش را از مشـاهده‌ی شش خوشه کیهانی مختلف از جمله MCS

J0416.1-2403 که در تصویر بالا مشاهده می‌کنید انجام داد.

با وجود توده‌های بـزرگ تـاثیر این خوشه‌های کیهـانی به اطرافشان بسیار ناچیز است. در

اکثر موارد آن‌ها عدسی گرانشی ضعیف ایجـاد می‌کنند و باعث می‌شوند این اجرام دورتر به

نظر برسند. زمانی که خوشه‌ها بزرگ و به انـدازه کـافی متراکم و انبوه باشند، این

تاثیرات چشـمگیرتر می‌شـود. تصـاویری از کهکشـان‌های معمولی مشاهده شده که مسیر رفت و

برگشت نور را به یک حلقه تبدیل می‌کنند و حتی چنــدین برابر بقیه تصاویر به نظر می

رسد. این تــایثر نــیز به عنــوان عدسی قــوی شــناخته می‌شود و پدیده‌ای است که به دور شش

خوشه‌ی مورد مطالعه‌هابل هم مشاهده شد.

این تصویر عمیق اجازه‌ی مشاهده اجـرام بسـیار کم نـور را می‌دهد تا بتوانیم کهکشان‌های

تحت تاثیر عدسی گرانشی را بهتر از قبل بصـورت دقیق بررسی کنیم. می‌دانیم که تاثیر

پدیـــده عدسی گرانشی در خوشه‌های کهکشـــان بیش از چهار برابر تصور قبلی هست. با استفاده

از دوربین توسعه یافته‌هابل اختر شناسان 51 کهکشـان جدید را در اطراف این خوشه

مشاهده کردند و با این حساب تعـداد کهکشـان‌های تحت تاثیر عدسی گرانشی به تعداد 68

عدد رسید، از آن‌جایی این کهکشان‌ها چنـدین برابر دیـده می‌شوند این برابر 200 تصویر

تحت تاثیر لنز است که در قاب تصویر دیده می‌شود. این تصویر عمیق به گروهی از

دانشمندان اجازه داد تا آشـفتگی‌های ایجـاد شـده توسط ماده تاریک را در این خوشه‌های

کهکشانی با چنین جرم زیادی بررسی کنند.

عدسی گرانشی یکی از روش‌های ستاره شناسـان بـرای درک ماده تاریک است که سه چهارم از

مـاده‌ی کیهـان را احاطه کـرده که بطـور مسـتقیم قابل مشاهده نیست و هیچ نوری ساطع نمی

کند. این ماده ناشناخته که تنها در گرانش تاثیر می‌گذارد و حضور آن را باید از

تـاثیرات گرانشی‌اش تشـخیص داد، از بقیه اجـرام بـدون اصطکاک عبور کند. بیش از بیست

ســـــــال است که دانشـــــــمندان می‌دانند چگونه از کهکشان‌هایی که تحت تاثیر عدسی گرانشی

هستند عکس برداری کنند. زمان زیادی طـول می‌کشد تا تلسکوپی درست شود و بتواند

مشاهدات عمیق و موثری داشته باشد تا توسط داده‌های آن مدل‌های دانشمندان برای نقشه

برداری در جزئیات بسیار بی‌سـابقه‌ای از سیسـتمی مثل J0416.1-2403 انجام شود.

دانشمندان در این مطالعه 57 کهکشـان که بطـور واضح تحت تاثیر عدسی گرانشی بودند را با

ماده تاریک مـدل سـازی کردنـد، دقت این نقشه دو برابر بهتر از نقشه‌های قبلی است. خوشه

ی کیهـانی J0416.1-2403 در فاصـله 650 هـزار سـال نوری از زمین واقع شده و دانشمندان می

گویند جـرم آن 160 تریلیـون برابر خورشـید است. این اندازه گیری دقیق‌تر از همه نقشه

هـایی است که از خوشه‌های کهکشـانی صـورت گرفته شده است. با بررسی دقیق این‌که توده،

اختر شناسان می‌توانند آشـفتگی فضا- زمـان را با دقت زیاد تعیین می‌کنند. با ترکیب

داده‌ها و منـابع می‌تواند جزئیـات توزیع جـرم و سـرعت نسبی خوشه‌های کهکشانی را تعیین

کرد و این بررسی‌ها درک تکامل خوشه‌های کهکشانی را فراهم خواهد کرد. نتایج این

تحقیقات در ماهنامه نجوم سلطنتی منتشر شده است.

کشف سیاره‌ای پوشیده از سنگ‌های قیمتی

در گزارش دانشگاه زوریخ سوئیس که این پژوهش را انجام داده آمده است، این سیاره HD219134 b نام دارد و در فاصله 21 سال نوری از زمین و در صورت فلکی (کاسیوپیا) قرار گرفته است.

خانم کارولین درون، دانشمند فیزیک نجومی مؤسسه علوم کامپیوتر زوریخ می‌گوید: این سیاره غنی از یاقوت سرخ و کبود است، زیرا این سنگ‌های قیمتی اکسیدهای آلومینیوم هستند که در خارج از منظومه شمسی به وفور یافت می‌شوند.

این سیاره بر خلاف زمین فاقد میدان مغناطیسی و هسته مرکزی اما غنی از کلسیم و آلمینیوم است، به گونه‌ای که فضانوردان می‌گویند آنقدر مقدار یاقوت‌های سرخ و کبود در HD219134 b زیاد است که این سیاره می‌تواند به شکل سرخ یا آبی دیده شود.

ابرزمین‌ها پنج برابر از زمین بزرگ‌ترند و «سوپرزمین» هم نامیده می‌شوند.

کشف اَختَروَشی که 600 تریلیون بار درخشان‌تر از خورشید است

پس از 20 سال جستجو، سرانجام تلسکوپ‌هابل درخشان‌ترین اختروش عالم را پیدا کرد که گفته می‌شود سالانه 10000 ستاره در خود تولید می‌کند.

اختروَش یا کوِیزار یک هستهٔ فعال به شدت نورانی و دوردست است که وابسته به یک کهکشان جوان بوده و مقدار زیادی انرژی تولید می‌کند. آن‌ها در ردهٔ یک کلاس از اشیا به نام هسته کهکشانی فعال قرار دارند. اختروَش هسته روشن از کهکشان فعال بوده که مانند ستاره هنگام دیده شدن توسط تلسکوپ، می‌درخشند. یک اختروَش،هاله متراکم شده ماده است که ابرسیاهچاله یک کهکشان جوان را احاطه کرده‌است.

دانشمندان نام این اختروش را J043947.08+163415.7 گذاشته‌اند که ما بین 1 میلیارد تا 12 میلیارد سال سن دارد.

کرویت زمین

خداوند متعـال در آیـات متعـددی به کـروی بـودن زمین اشاره کرده است. البته هیچ یک از این اشـارات بی‌پـرده و صریح نبـوده و نیازمند توضـیح و تبـیین اسـت، چـرا که بیان صریح این مسئله موجبات تکذیب قـرآن را از سـوی مخالفان در عصر نـزول فـراهم کـرده و به نـوعی، تبلیغ علیه قرآن محسوب می‌شده است.

آیه 5 سـوره زمر از آیـاتی است که کـرویت زمین را مطرح می‌کند.

"خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ بِالْحَقِّ یُکَوِّرُ الَّیْلَ عَلیَ النهَّـارِ وَ یُکَوِّرُ النَّهَارَ عَلیَ الَّیْلِ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ کُلٌّ یجْرِی لِأَجَلٍ مُّسَمًّی أَلَا هُوَ الْعَزِیزُ الْغَفَّارُ "، زمر/39/5

ترجمه

آسـمان‌ها و زمین را به حق آفرید. شب را به روز درمی‌پیچد، و روز را به شب درمی‌پیچد و آفتاب و ماه را تسخیر کرد. هر کدام تا مدّتی معیّن روانند. آگاه بـاش که او همان شکست‌ناپذیر آمرزنده است.

کلمات اصلی

یُکَـوِّرُ: از ریشه «ک- و- ر» به معنـای گردانـدن و پیچیـدن چـیزی و پیوسـتن قسـمتی از آن به قسـمت دیگر همانند پیچیدن عمامه (راغب اصفهانی،ص 729)

سَخَّرَ: از س- خ- ر، سوق دادن و راندن اجباری چـیزی به سوی هدفی معیّن (همو، ص402)

یَجْری: از ج- ر- ی، عبور سریع (همو، ص 194)

اجل: مدتی است که بـرای چـیزی معین شـود (همـو، ص 65)

بیان اعجاز مطرح شده

خداوند متعـال در آیـات متعـددی به کـروی بـودن زمین اشاره کرده است. البته هیچ یک از این اشـارات بی‌پـرده و صریح نبـوده و نیازمند توضـیح و تبـیین اسـت، چـرا که بیان صریح این مسئله موجبات تکذیب قـرآن را از سـوی مخالفان در عصر نـزول فـراهم کـرده و به نـوعی، تبلیغ علیه قرآن محسوب می‌شده است.

آیه 5 سـوره زمر از آیـاتی است که کـرویت زمین را مطرح می‌کند. در این آیه از فرآیند پی در پی آمـدن شب و روز به پیچیده شدن شب بر روز و بالعکس تعبیر شـده است. برخی از مفسـران برآنند که کـاربرد فعل «یُکَـوِّرُ» در این آیه بر کرویت زمین دلالت می‌کند و در بیـان دلیل آن آورده‌اند که:

●پیچیده شـدن شب بر روز (و بـالعکس) مسـتلزم آنست که قسـمتی از زمین، شب و قسـمتی از آن روز باشد تا شب به سمت قسمت نورانی رفته و بر آن پیچیده شـود. اما اگر زمین را مسطح فرض کـنیم، کل سـطح زمین، یا روز خواهد بود و یا شب، زیرا به محض طلوع یعـنی بـالا آمدن خورشید از سطح زمین، همه سطح، روز شده و به محض پـایین رفتن خورشـید از سـطح، کل سـطح زمین شب می‌شـود. از این رو با فـرض مسـطح بـودن زمین، لفظ پیچیـــده شـــدن شب بر روز یا روز بر شب معنا نمی‌دهـد، زیـرا تنها یکی از آن دو حضـور دارند و امکـان پیچیده شدن یکی بر دیگری وجود ندارد. بدین تـرتیب باید

گفت که در به کار بردن لفظ «یکور» بـرای روز و شـب، کروی بودن زمین نهفته است.

- ابتـــدا باید روشن نمـــود که به چه چـــیز روز گفته می‌شود. روز آن زمانی است که نور خورشید بر قسمتی از زمین می‌تابد. بنـــابراین می‌بیـــنیم که روز بـــدون سه عنصر نور، خورشید و زمین بی‌معناسـت، زیـرا هر زمـان نـــورانی را روز نمی‌گویند و هم‌چـــنین این نـــور باید از منشـاء خورشـید و روشـنایی بخش زمین باشد تا زمـان انتشـار آن را روز بگویند. بـدین تـرتیب با روشن شـدن معنای روز، واضح است که پیچیـده شـدن روز بر چـیزی، یعنی نور خورشید بر قسمتی از زمین پیچیده شود و اگر در قرآن، مطابق تصور عصر نزول، زمین مسطح دانسته شـده بـود، هیچ گـاه لفظ پیچیـدن (تکـویر) که دایـره وار بـــودن در آن شـــرط اســـت، بـــرای یک ســـطح اســـتفاده نمی‌شد. بنـــابراین کـــاربرد لفظ یکـــور در این آیه نشـــان دهنده توجه و نیز اشـاره غـیر مسـتقیم به کـرویت زمین است.

درتفسیر نمونه، این تعبیر برای روز و شب بسیار جـــالب دانسته شده و آمده است: «اگر انسانی بیرون کره زمین ایسـتاده باشد و به منظـره حـرکت وضـعی زمین به دور خودش و پیدایش شب و روز بر گرد آن نگاه کند، می‌بیند که گویی به طور مرتب از یک سو نوار سیاه رنگ شب بر روشنایی روز پیچیده می‌شود و از سوی دیگر نوار سفید رنگ روز بر سـیاهی شب» (مکـارم شـیرازی،19/ـ 376). جـــالب این که مفســـران متقـــدم به دلیل عـــدم توجه به کرویت زمین، معنای روشن تکویر در مورد روز و شب را درک نکـــــرده، از این رو این آیه را با دو آیه مشـــــابه آن

تفسیر کرده و معنای ایلاج (داخل کردن) و اغشاء (پوشاندن) را که در آن دو آیه آمده، برای تکویر لحاظ کرده‌اند، درحالی‌که این معانی برای تکویر بسیار دور از ذهن هستند.

دومین آیه‌ای که به کرویت زمین اشاره دارد، آیه 29 سوره لقمان است (متن و ترجمه آیه در قسمت آیات مرتبط آمده است) که در آن از لفظ «یولج» درباره روز و شب استفاده شده است. «ولوج» به معنای دخول در جای تنگ (راغب اصفهانی،ص882) و «ایلاج» مصدر باب افعال آن به معنای داخل کردن است. مفسران درباره معنای داخل کردن روز در شب و شب در روز دو دیدگاه دارند:

مراد از این تعبیر، کم و زیاد شدن طول مدت شب و روز در فصول مختلف سال است.

این تعبیر به معنای پی در پی آمدن شب و روز است. به عبارت بهتر پیروان این دیدگاه بر آنند که خداوند از به دنبال هم آمدن شب و روز تعبیر به داخل شدن یکی در دیگری کرده است.

بر اساس دیدگاه دوم باید گفت که کاربرد لفظ «یولج» همانند «یکور»، با پیش فرض کرویت زمین بوده است چرا که برای داخل کردن چیزی در چیزی باید هر دو در یک زمان وجود داشته باشند، ولی می‌دانیم که در صورت مسطح بودن زمین، کل زمین یا روز است و یا شب.

سومین آیه‌ای که دلالت بر کرویت زمین دارد، آیه 54 سوره اعراف است که می‌فرماید: خداوند روز را با شب می‌پوشاند و شب شتابان به دنبال روز و در جستجوی

آن است. باید گفت که این موضوع نیز که با عبارت «يُغْشِى اللَّيْلَ النَّهارَ يَطْلُبُهُ حَثيثاً» بیان شده است، اشاره به کرویت زمین دارد، چرا که حرکت شتابان شب به دنبال روز تنها وقتی معنا دارد که زمین کروی و قسمتی از آن روز و قسمتی دیگر شب باشد و بر فرض مسطح بودن زمین، همان‌طور که گفتیم تمام زمین روز یا شب می‌شود و دیگر این مفهوم که شب با سرعت در طلب روز باشد، صادق نخواهد بود.

چهارمین و یکی از اصلی‌ترین دلایل کرویت زمین از دیدگاه قرآن، آیاتی است که در آن‌ها الفاظ مشارق و مغارب و نیز مشرقین و مغربین به کار رفته است. دو دیدگاه اصلی درباره مراد و مفهوم این الفاظ وجود دارد:

در دیدگاه اول مشرق و مغرب با توجه به روزهای مختلف سال مورد نظر است. مفسران متقدم عموماً به این دیدگاه معتقد بودند که مشارق و مغارب به معنای محل‌های متفاوت طلوع و غروب خورشید در روزهای مختلف سال است. مشرقین و مغربین نیز مربوط به دو مشرق و مغربی است که در میان این مشرق‌ها و مغرب‌های متعدد از بقیه ممتازند که یکی در آغاز تابستان، یعنی حداکثر اوج خورشید در مدار شمالی، و یکی در آغاز زمستان، یعنی حداقل پایین آمدن خورشید در مدار جنوبی است.

در دیدگاه دوم، مشرق و مغرب با توجه به مکان‌های مختلف در نظر گرفته می‌شود. بر اساس این دیدگاه که مستلزم کروی بودن زمین است، منظور از مشارق و مغارب، مشرق‌ها و مغرب‌های مختلف برای هر نقطه از

کره زمین است، چـرا که اگر زمین کـروی نبـود، تنها یک مشرق و مغرب (بدین معنا) برای زمین متصور بود.

همان‌طور که می‌بینیم با توجه به این‌که هریک از این دو معنا می‌تواند در جای خود صحیح و مـورد نظر آیه باشـد، نمی‌تـــوان منظـــور آیه را منحصر در دیـــدگاه دوم که مستلزم کرویت زمین است، دانست.

پنجمین آیه‌ای که بر کـــــرویت زمین دلالت دارد، آیه 30 سـوره نازعـات است. فعل «دحاها» که در این آیه بـرای زمین به کـار رفتـه، از نظر اکـثر مفسـران به معنـای گسـتردن است. اما بـرخی از مفسـران متـأخر برآنند که این واژه به معنای غلتاندن یا پرتاب کردن گوی نیز آمـده است (طالقـانی،3/105؛ صـادقی تهـرانی،30/89؛ طباطبایی،20/ـ 190).ـ بر این اسـاس می‌تـوان گفت که آیه به حـرکت وضـعی و نـیز انتقـالی زمین تصـریح می‌نماید. علاوه بر این، باید گفت که چون غلتاندن زمین جز در صورت کروی یا شبه کروی بودن آن امکان نـدارد، این آیه به صـورت غـیر مسـتقیم به کـرویت زمین نـیز اشاره می‌کند.

آیه دیگری که به نـوعی به کـرویت زمین اشـاره دارد، آیه 15 سوره ملک است. در این آیه خداوند می‌فرماید که او کسی است که زمین را بـرای شـما رام کـرده، پس بر شـانه‌های آن راه بروید. بـرخی معتقدند که چـون واژه «مناکب» به معنای شانه‌ها به صورت جمع استعمال شده و شـانه هم مُنحـنی اسـت، پس همه جـای زمین که محل رفت و آمد انسـان‌ها و سـایر موجـودات زنـده اسـت، منحـنی خواهد بـود و از این آیه کـروی بـودن زمین استفاده می‌شود.

البته هرچند آیـات متعـددی که ذکر شـد، هریک به نحـوی دلالت بر کرویت زمین دارنـد، ولی بـرخی نـیز با توجه به آیـــاتی که از گســـتردن و همـــوار کـــردن زمین ســـخن می‌گوینـــد، مـــدعی شـــده‌اند که قـــرآن زمین را مســـطح می‌داند. در پاسخ این ادعا باید گفت که گســـترده شـــدن زمین به صـورت سـطحی همـوار، تضـادی با کـرویت آن ندارد، زیرا کـره نـیز دارای سـطح است و در هندسه نـیز آن را از اقسام سطح شمرده‌اند. علاوه بر این باید گفت که گسـترده بـودن زمین، خـود می‌تواند مسـتلزم کـروی بودن آن باشد. زیرا اگر زمین را مسطح در نظر بگـیریم، در لبه‌های آن دیگر گسترده نخواهد بود و این با گسـترده شـــدن مطلق آن از دیـــدگاه قـــرآن تنـــاقض دارد. پس به ناچـــار باید زمین را ســـطحی در نظر بگـــیریم که در همه جهات به نحوی گسترده باشد که لبه و انتها نداشته باشد و اینچنین سطحی می‌تواند مطابق با کره باشد.

آیات مرتبط

"أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ یُولِجُ اللَّیْلَ فِی النَّهارِ وَ یُـولِجُ النَّهـارَ فِی اللَّیْـلِ وَ سَـخَّرَ الشَّـمْسَ وَ الْقَمَـرَ کُـلٌّ یَجْـری إِلی أَجَـلٍ مُسَمًّی وَ أَنَّ اللَّهَ بِما تَعْمَلُونَ خَبیرٌ"، لقمان/ 31/29

آیا ندیـــده‌ای که خـــدا شب را در روز درمی‌آورد، و روز را [نیز] در شب درمی‌آورد، و آفتاب و ماه را تســخیر کـرده است [که] هر یک تا وقت معلومی روانند و [نیز] خـــدا به آن‌چه می‌کنید آگاه است؟

"إِنَّ رَبَّکُمُ اللَّهُ الَّذی خَلَـقَ السَّـماواتِ وَ الْأَرْضَ فی سِـتَّةِ أَیَّامٍ ثُمَّ اسْتَوی عَلَی الْعَرْشِ یُغْشِـی اللَّیْـلَ النَّهـارَ یَطْلُبُـهُ

حَثیثاً وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ وَ النُّجُومَ مُسَخَّراتٍ بِأَمْرِهِ أَلا لَـهُ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ تَبارَکَ اللَّهُ رَبُّ الْعالَمینَ"، اعراف / 7 /54

در حقیقت، پروردگارِ شما آن خـدایی است که آسـمان‌ها و زمین را در شش روز آفرید ســـــــپس بر عـــــــرش [جهانداری] استیلا یـافت. روز را به شب- که شـتابان آن را می‌طلبد- می‌پوشـــاند، و [نـــیز] خورشـــید و مـــاه و ســـتارگان را که به فرمـــان او رام شـــده‌اند [پدید آورد]. آگـاه بـاش که [عـالم] خلق و امر از آنِ اوست. فرخنـده خدایی است پروردگارِ جهانیان.

"فَلا أُقْسِـــمُ بِـــرَبِّ الْمَشـــارِقِ وَ الْمَغـــارِبِ إِنَّا لَقـــادِرُونَ"، معارج/ 70/40

[هرگـــز،] به پروردگـــارِ خـــاوران و بـــاختران ســـوگند یـــاد می‌کنم که ما تواناییم

"رَبُّ الْمَشْرِقَیْنِ وَ رَبُّ الْمَغْرِبَیْنِ"، الرحمن/ 55/17

پروردگار دو خاور و پروردگار دو باختر.

"وَ الْأَرْضَ بَعْدَ ذلِکَ دَحاها"، نازعات / 79/30

و پس از آن، زمین را با غلتانیدن گسترد.

"هُوَ الَّذی جَعَـلَ لَکُمُ الْأَرْضَ ذَلُـولاً فَامْشُـوا فی مَناکِبِها وَ کُلُوا مِنْ رِزْقِهِ وَ إِلَیْهِ النُّشُورُ"، ملک/ 67/15

او کسی است که زمین را بـــــرای شـــــما رام کـــــرد، بر شـــانه‌های آن راه بروید و از روزیهـــای خداوند بخورید و بازگشت و اجتمـــاع همه به ســـوی اوست(ترجمه مکـــارم شیرازی).

"وَ إِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ "، غاشیه/ 88/20

و به زمین که چگونه گسترده شده است؟

جمع بندی

هرچند که خداوند در آیــات متعــددی به مســئله کــرویت زمین اشاره نموده، اما گفته شده کرویت زمین از زمــان یونان باستان شناخته شده بود (1) و در عصر نزول، علم بدان دست یافته بود، بنــابراین نمی‌تــوان قائل به اعجــاز علمی‌در این آیـــات شد و باید گفت که این آیـــات تنها از جمله اشــارات زیبــای علمی‌قــرآن به شــمار می‌رود. با وجود این، برای بررسی دقیق‌تر باید به سؤالات قرآنی و علمی‌مطرح شده پاسخ گفت.

سؤالات قرآنی

آیا می‌توان گفت مقـدم شـدن عبـارت «يُكَـوِّرُ الَّيْـلَ عَلىَ النهَّـارِ» بر عبـارت «يُكَـوِّرُ النَّهَـارَ عَلىَ الَّيْـلِ» اشـاره به امری خاص است؟

آیا می‌تـــوان از تقـــدیم و تـــأخیر این دو عبـــارت، جهت چرخش زمین را استنباط نمود؟

آیا می‌تـــوان از کـــاربرد لفظ «يُكَـــوِّرُ» علاوه بر کـــرویت زمین، چرخش زمین به دور خود را نیز استنباط کرد؟

آیا می‌توان گفت که آوردن فعل «يُكَوِّرُ» در باب تفعیل و نه به صورت ثلاثی مجرد بیانگر معنای خاصی است؟

آیا تفاوتی میان فعل «یـولج» و «يُـدخل» در نحـوه داخل کردن وجود دارد؟

مقدم شدن واژه «اللَّیْلَ» بر «النَّهـار» در هر سه عبـارت تقریباً مشابه «یُغْشِـی اللَّیْـلَ النَّهـارَ»، «یُـولِجُ اللَّیْـلَ فِی النَّهار» و «یُکَوِّرُ الَّیْـلَ عَلیَ النهَّـارِ» اشـاره به چه نکته‌ای است؟

فاعل در عبـارت «یَطْلُبُـهُ حَثیثـاً» چیسـت؟ آیا می‌تـوان احتمـال فاعل بـودن «اللَّیْل» و «النَّهـار»- هر دو- را در این عبارت پذیرفت؟

با توجه به ویژگیهـای معنـایی واژه «حَثیثـاً» آیا می‌تـوان گفت که حـرکت شب به دنبـال روز، علاوه بر سـرعت از خصوصیات دیگری نیز برخوردار است؟

چه توجیهی برای معنای مشـرقین و مغـربین، از دیـدگاه دوم که مشـرق و مغـرب را نسـبت به هر نقطه از زمین در نظر می‌گیرد، وجود دارد؟

تطور معنایی ریشه «دحو» به چه صورت اسـت؟ آیا اصل در معنای «دحو» گستردن است یا غلتاندن؟

آیا واژه «منکب» معانی دیگـری دارد؟ آیا قـرینه‌ای وجـود دارد که نشان دهد معنای «شانه» مورد نظر آیه است؟

سؤالات علمی

از چه شواهدی می‌توان به کرویت زمین پی برد؟

پیشینه کشف کرویت زمین به چه زمانی باز می‌گردد؟

اعراب جاهلی درباره شکل زمین چه اعتقادی داشتند؟

آیا علم به کـرویت زمین در عصر نـزول به شـبه جزیـره عربستان رسیده بود؟

منابع:

راغب اصفهانی،حسین، مفردات الفـاظ القـرآن، تحقیق صفوان عدنان داودی، دار القلم، دمشق

صـادقی تهـرانی، محمـد، الفرقـان فی تفسـیر القـرآن بالقرآن، مؤسسه اعلمی،بیروت، 1395 ق

طالقـــانی، محمـــود، پرتـــوی از قـــرآن، شـــرکت سهامی‌انتشار، تهران، 1362 ش

طباطبایی، محمد حسـین، المـیزان فی تفسـیر القـرآن، جماعه المدرسین فی الحوزه العلمیه، قم

مکـــارم شـــیرازی، ناصـــر، تفســـیر نمونـــه، دار الکتب الاسلامیه، تهران،1382

مقاله "جوانان در عصر طلایی یونان"، منبع الکترونیکی:

http://www.tebyan.net/index.aspx?pid=102834&ParentID=0&BookID=62683&Meta...

نیز نک:

http://www.astronomy.ohio-state.edu/~pogge/Ast161/Unit2/measearth.html

http://www.lhup.edu/~dsimanek/flat/flateart.htm

http://abyss.uoregon.edu/~js/lectures/science/history.html

http://www.ferris.edu/faculty/burtchr/-sure452/notes/history_of_geodesy.pdf

http://www.astronomy.ohio-state.edu/-/~pogge/Ast161/Movies

کشف جهان‌هـای آبی احتمـالِ یـافتن حیـات را افـزایش می‌دهد

دانشـــــمندان دانشـــــگاه‌هاروارد می‌گویند که یکی از سه سـیارۀ فراخورشـیدیِ که تـاکنون کشف شـده بیشـتر از زمین آب دارند. این امر حــاکی از آن است که آن‌ها نــیز درست همانند ســــــیاره‌ی زمین می‌توانند از حیـــــات پشتیبانی کنند.

waterworldsaبه گزارش بیگ بنـگ، به ویـژه 35 درصد از ســیارات فراخورشــیدی در انــدازه‌ی بزرگ‌تر از زمین مملو از آب هســـتند و 50 درصد از وزن آن‌ها از مـــایع بــدون رنگ تشـکیل شـده است. در مقایسـه، وزن زمین تنها متشکل از 0٫02 آب است. این تیم بر این باور است که این سیارات فراخورشـیدی که اکنـون جهان‌هـای آبی نامیده می‌شوند همانند مشتری، زحل، اورانوس و نپتون تشـــکیل شـــده‌اند. از آن‌جاییکه آن‌ها دو تا چهـــار برابر بزرگ‌تر از زمین هستند، به گفته‌ی دانشـمندان می‌توانند بهترین شانس پشتیبانی از حیات جدید را فراهم کنند.

جهان‌های آبی

این دانشـــــمندان در مطالعه‌شـــــان که در کنفـــــرانس گلدسمیت در بوستون در 17 آگوست 2018 ارائه شد از داده‌هــای تلســکوپ فضــایی کپلر ناسا و مــأموریت گایا اســتفاده کردند. گــروه متخصصــان بین‌المللی ســیارات فراخورشیدی را از لحاظ انـدازه‌گیری‌های جـرم و شـعاع تجزیه و تحلیل کردند. سـپس این گـروه یک مـدل کلی از ساختار داخلی سیارات فراخورشیدی ارائه داد.

این مــدل نشــان داد که این ســیارات فراخورشــیدی با شعاع تقریبی 1٫5 برابر شـعاع زمین شـامل سـنگ‌هایی است که پنج برابر جــرم زمین را دارند. از طــرف دیگــر، این سیارات فراخورشیدی تقریباً 2٫5 برابر شـعاع زمین را دارند و جــرم آن‌ها حــدود 10 برابر زمین است و به گروهی تعلق دارد که جهان‌های آبی نامیده می‌شود.

سیارات فراخورشیدی

سیارات فراخورشیدی در اوایل سال 1992 کشف شدند که در اطراف ستاره‌های دیگر در حال گردش بودند. تا به امروز، دانشمندان 4000 سیاره‌ی فراخورشیدی را تأیید و داوطلب کردند و علاقه به این موضـــــوع که آیا آن‌ها برای توسعه یا پشتیبانی از حیـات مناسـبند بیش از پیش افزایش پیدا کرد.

ناسا تعـداد سـیارات فراخورشـیدیِ تأیید شـده را 3700 عدد معـرفی کـرد. ناسا اعلام کـرد که ممکن است تعـداد بیشتری از آن‌ها وجود داشته باشد، حتی ده‌ها هزار عدد. هم‌چــنین با توســعه‌ی تلســکوپ‌های فضــایی رباتیک و پیشــرفته‌تر ممکن است تعــداد بیشــتری از آن‌ها کشف شــود. هــدف مــأموریت جدید TESS ناسا کشف تعــداد بیشــتری ســیارهٔ فراخورشــیدی است. از طــرف دیگــر، تلســـــکوپ فضـــــایی جیمز وب ناسا قصد دارد جو این سیارات فرازمینی را بررسی کند.

کشف سیاره فراخورشیدی که کاملا سیاه است!

ستاره شناسان با استفاده از تلسکوپ فضایی‌هابل کشف کردند که سیارۀ WASP-12b تقریبا هیچ نوری را بازتاب نمی‌دهد و همین باعث شده است بسیار سیاه به نظر برسد. نور خواری این سیاره به دلیل توانایی خاصش در به دام انداختن حداقل 94 درصد نور مرئی داخل اتمسفرش می‌باشد.

به گزارش بیگ بنگ، این سیاره در آوریل سال 2008 توسط جست‌وجوی وسیع انگلستان به دنبال سیارات(WASP)_ کشف شد. این سیاره‌ی فراخورشیدی به دور WASP-12 که یک ستاره زرد کوتوله در صورت فلکی ارابه ران است می‌چرخد، این ستاره 1393 سال نوری با زمین فاصله دارد. این سیاره با جرمی 1٫4 برابر مشتری، شعاعی تقریبا دو برابر مشتری و سالی کمی طولانی‌تر از یک روز زمین دارد و به عنوان یک "مشتری داغ" دسته‌بندی شده است.

WASP-12b به حدی به ستاره‌ی میزبان خود نزدیک است که سمت روز آن به اندازه‌ی 2540 درجه سلسیوس گرم می‌شود و به دلیل نیروهای جزر و مدی شدید همانند یک توپ راگبی در می‌آید. از زمان کشف این سیاره چندین تلسکوپ از جمله‌هابل، تلسکوپ فضایی اسپیتزر ناسا و رصدخانه‌ی پرتو ایکس چاندرا آن را بررسی کرده‌اند. رصدهای پیشین توسط اسپکتوگراف منشاهای کیهانی‌هابل (COS)ـــ نشان داده است که WASP-12b ممکن است در حال کوچک شدن باشد.

ابزارهابل موادی را شناسایی کرده که از اتمسفر بسیار داغ شده‌ی سیاره به درون ستاره ریخته می‌شود.

تیلــور بــل، ستاره‌شــناس دانشــگاه مک گیل و یکی از نویسندگان این مطالعه، حال با استفاده از اسپکتوگراف تصویربرداری تلسکوپ فضایی‌هابل(STIS)، میزانِ نوری که WASP-12b بازتــــاب می‌کند را به منظـــور فهم ترکیبـــات اتمســـفر آن انـــدازه‌گیری کـــرده است. بل می‌گوید: «نتـــایج به دست آمـــده تعجب برانگـــیز بودند! آلبدوی اندازه‌گیری شـده‌ی WASP-12b حـداکثر 0٫064 است. این میزان بسیار کم است و همین باعث می‌شـود تا این سیاره تـاریک‌تر از آسـفالت نو باشد.» این سـیاره در واقع بازتـابی دو برابر کمـتر از مـاه با آلبـدوی 0٫12 دارد.

محققــان توضــیح می‌دهند: «ما آلبــدوی هندسی نــوری WASP-12b را اندازه گرفته‌ایم که معادل با نوری است که به سمت منبع نـور برگشت داده می‌شـود و مقـادیری بـالای 1 دارد. این در مقابل آلبـدوی باند قـرار دارد که مجموع میزان انرژی منعکس شده در تمـام طـول موج‌ها را توصیف می‌کند و همیشه بین 0 تا یک قرار می‌گیرد.» بل اضـافه کـرد: «قـانون آلبـدو نشـان می‌دهد چیزهـایی بســـیاری در مـــورد WASp-12b و دیگر ســـیارات فراخورشیدی وجود دارد که ما هنوزاز آن بی‌خبریم.»

داده‌های جدیدهابل نشـان می‌دهد اتمسـفر این سـیاره‌ی فراخورشیدی شامل اتم‌های هیدروژن و هلیوم است. بر اساس نتایج این تیم، دمای بـالای سـطح در WASP-12b احتمــالی‌ترین توضــیح بــرای قــانون آلبــدوی ســیارات فراخورشـیدی می‌باشد. بل می‌گوید: «سـیارات مشـتری

داغ دیگـری کشف شـده‌اند که بسـیار سـیاه می‌باشد اما دمای آن بسـیار خنک‌تر از WASP-12b می‌باشد. در این سیاره‌ها به نظر می‌رسد ابرها و مواد قلیایی دلیل جذب نـور می‌باشـند اما در مـورد WASP-12b به دلیل دمـای بسیار بالای آن این صادق نیست.»

سـمت روز WASp-12b به حـدی داغ است که ابرها تشکیل نمی‌شوند و مـواد قلیـایی یونـیزه می‌شـوند. این سیاره به حدی داغ است که توانایی تجزیه‌ی مولکول‌های هیـدروژن به هیـدروژن اتمی را دارد و بـاعث می‌شـود اتمسفر آن همچون اتمسـفر یک سـتاره‌ی کم جـرم عمل کند تا همچون اتمسفر یک سیاره. و همین قانون آلبدوی سیارات فراخورشیدی را پدید می‌آورد.

اما سمت شب سیاره داسـتانی متفـاوت دارد. دمـای این سـمت 1340 درجه‌ی سلسـیوس خنک‌تر است که امکـان تبدیل شدن آب به بخـار و تشـکیل ابر را فـراهم می‌کند. رصدهای پیشین‌هابل از مرز شب و روز شواهدی از بخار آب و احتمالا ابر و مه در اتمسفر را تشـخیص داده است. بر اساس گفته‌های ستاره‌شناسان، WASP-12b دومین سـیاره‌ای است که معیارهـای آلبـدو را به صـورت طیفی تفکیک کـرده است. سـیاره‌ی مشـتری داغ دیگر HD 189733b نـام دارد. داده‌هـای جمع‌آوری شـده توسط دانشمندان امکان تشخیصِ این‌که آیا WASP-12b بیشتر نـور را به سـمت قسـمت آبی یا قسـمت قرمز طیف منعکس می‌کند فراهم کرده است.

نتایج حاصل از HD 189733b پیشنهاد می‌دهند سیارات فراخورشـیدی رنگ آبی تـیره دارد اما WASP-12b هیچ نـوری در هیچ طـول مـوجی منعکس نمی‌کند. اما این

سیاره به دلیل دمای بالایش از خود نـور منتشر می‌کند و رنگ قرمــزی همچــون فلز داغ به خــود گرفته است. بل می‌گوید:«این واقعیت که اولین دو ســـــــــــــیاره‌ی فراخورشـــیدی با آلبـــدوی طیفی انـــدازه‌گیری شـــده تفاوت‌های بسیاری از خود نشان می‌دهند نشان دهنده‌ی اهمیت این نوع رصدهای طیفی است و تنوع بسـیار بـالا بین مشـــتری‌های داغ را نشـــان می‌دهد.» نتـــایج این تحقیقات در Astrophysical Journal Letters منتشر شده است.

کشتی حضرت نوح (ع)

خداوند در قرآن می‌فرماید که کشتی نوح را برای عـبرت آینـدگان بر جـای نهـاده است. پس، ظـاهراً می‌باید این کشتی هم‌چنان باقی مانده باشد. از این کشتی با عنوان "آیه"، یعنی نشانه‌ای آشکار(راغب، 101)ـ و یا وسـیله‌ای برای رسیدن به هدف و مقصود (مصطفوی،1/186)ـ یـاد شده است. گـاه خداوند هنگـامی که می‌خواهد انسـان را به تـدبر و تحقیق در بـاره امـری فـرا خوانـد، لفظ آیه را برای آن می‌آورد و گاه یک واقعه تـاریخی را که می‌تواند مایه عبرت آیندگان باشد، "آیه" می‌خواند. بـاقی گـذاردن کشـتی نـوح و نجـات بـدن فرعـون(یـونس/10/ـ 90-92) نمونه‌هایی از اینگونه وقایع تاریخی است.

قدیمی‌ترین متنی که در صدد معرفی محل فـرود کشـتی نوح (ع) برآمـده متعلق به قـرن سـوم ق. م و مربـوط به بروسـیوس مـورخ بـابلی است. وی پیشـگام بسـیاری از مورخـان و محققـانی دانست که حـداقل از قـرن اول میلادی به بعد در باب موضوع طوفـان سـخن گفته‌اند که می‌تـوان به ژوزفـوس و نیکلای دمشـقی اشـاره نمـود. بعلاوه در سـفرنامه‌های بسـیاری در خصـوص کشـتی حضـرت نـوح (ع) مطـالبی عنـوان شـده است.داسـتان طوفـان علاوه بر کتب مقـدس (تـورات، انجیل و قـرآن کریم) در افسانه‌های یونانی، هندو، اسکاندیناوی، چیـنی و غیره نیز آمده و تفاوت فقط در نـام حضـرت نـوح (ع) است. تمـام داسـتان‌ها دارای اشـتراکاتی هسـتند که عبارتند از: ماهیت جهـانی سـیل، خـانواده مـورد علاقـه، نجات بوسیله قـایق یا کشـتی، کارهـای ناشایست مـردم سبب سیل شـد، حیوانـاتی که بوسـیله قـایق نجـات داده

شـدند. نجـات یافتگـان بر کـوهی فـرود آمدند. نجـات یافتگان پرنـده‌ای به بـیرون فرسـتادند. اهـدا قربـانی به سبب نجات از طوفان.

زمان وقوع طوفان

با آن‌که داسـتان طوفـان حضـرت نـوح (ع) از کهنـترین داسـتان‌ها و روایـاتی است که قرن‌ها سـینه به سـینه در نقـاط مختلف جهـان روایت شـده اما از تـاریخ دقیق آن چـیزی نمی‌دانیم. در منـابع تـاریخی مهم پیش و پس از میلاد نـیز روایت معتـبری در دست نیست. مورخـان مسلمان تاریخ وقوع طوفان را بین 3000 تا 3250 ق.م برآورد کرده‌اند. باستان شناسان با توجه به کشف الـواح سـومری، بـابلی و آشـوری به تاریخگـذاری تقریـبی این رویداد پرداخته و تاریخ آن را 2900 ق.م یا یک قرن قبل از آن می‌دانند. یک هیـأت مشـترک هونگ کـونگی و تـرکیه‌ای مـدعی شـده‌اند که در کـوه جـودی داغ واقع در مرز عراق و ترکیه بقایـای کشـتی نـوح را یافته‌اند. طبق ادعـای ایشـان با انجـام آزمـایش کـربن14 تـاریخ چـوب کشتی مفروض 4800 سال قبل برآورد شده که تـاکنون در مجلات یا در کتب تخصصی به چـاپ نرسـیده و اعتبـار علمی چندانی ندارد. با توجه به منـابع موجـود این واقعه مهم در محـدوده زمـانی 2600 تا 3000 ق.م رخ داده است.

مکان فرود کشتی نوح (ع)

قدیمی‌ترین منبع نوشـتاری یعـنی حماسه گیلگمش محل فـرود کشـتی را کـوه نیسـیر Nisir می‌داند. تـاکنون از سـوی اندیشـمندان و دانشـمندان مکان‌هـای متعـددی به

عنوان محل فرود کشـتی معـرفی شـده است که عبارتند از:

ایران

سرکشتی لرستان

نهاوند

کوه سلیمان

کویر لوت

عراق

کوه پیرعمر گودرون

جودی در موصل

عربستان

آذربایجان

ترکیه

آرارات

جودی داغ

دوروپینار

لبنان

سوریه

یمن

داستان طوفان قدیمی‌ترین داستانی است که در دنیا ثبت گردیده و بیشترین روایت از آن در نقاط مختلف جهان روایت شده است. اهمیت این داستان به حدی است که از ابتدای اختراع خط تاکنون دانشمنئان بسیاری در پی محل کشف کشتی، گاهنگاری زمان طوفان و محدوده حدوث آن برآمده‌اند. با این حال تاکنون معماها و سؤالات بسیاری در این خصوص بدون جواب مانده و یا ایمکه جواب‌های قانع کننده‌ای در دست نیست و همین امر سبب شده تا ده‌ها گروه و سازمان علمی در صدد بررسی، کاوش و ارائه نظرات علمی در این مورد باشند. جذابیت این موضوع به حدی است که بسیاری جان خود را به خطر انداخته و بارها در پی یافتن کشتی به کوه‌های مرتفعی همچون آرارات صعود کرده‌اند. وجود تفاسیر تأویل‌های مختلف از متون دینی و کتاب‌های آسمانی سبب شده ده‌ها کوه از سوی محققان و مورخان به عنوان محل فرود کشتی معرفی گردد. فقدان داده‌های باستان شناختی و عدم آزمایش‌های دقیق و علمی در این خصوص بر پیچیدگی موضوع افزوده است. در این بین کوه آرارات و جودی داغ در ترکیه بیشترین مناشقات را در بین محققان برانگیخته‌اند. اما حقیقت آن است که فاصله‌ای که بین کوه جودی و کوه آرارات(250 مایلی) وجود دارد، بسیار کمتر از آن است که بتوان تصور کرد در گذشته آن‌ها با همین نام‌ها و با همین دقت از طرف مردم آن زمان از هم جدا می‌شدند. قرآن و تورات که در آن‌ها اسامی آرارات و جودی آمده، نیز هیچ یک کتبی جغرافیایی نبوده و نیستند که بخواهند برای هر یک از اختلافات جغرافیایی و توپولوژیک، نامی ویژه و کاملاً منفک از

بقیه بگذارند. شاید لفظ جودی دارای معانی فراتر از یک نـام جغرافیـایی است و بر یک ویـژیکی خـاص کـوه محل فرود دلالت دارد. حقیقت آن است که محققـان امـروزه از متون تاریخی برجای مانـده نـیز تفاسـیری متفـاوت و مطابق با نظریه از پیش تعیین شـده خـود ارائه می‌کنند. یعـنی طرفـداران نظریه جـودی داغ و طرفـداران کـوه آرارات منابع تـاریخی یکسـان را هرکـدام به نفع خـویش تفسیر و تأویل می‌کنند. تاکنون در سایت‌ها و کانال‌هـای ماهواره‌ای ده‌ها مستند درباره طوفان نـوح(ع) و کشـتی وی عرضه شـــده که هرکـــدام کـــوهی را در ایـــران، آذربایجان، ترکیه و غیره را به عنوان محل فرود معـرفی می‌کنند که چندی بعد به دلیل فقدان مدارک و مسـتندات علمی مورد انتقاد قرار می‌گیرند. بسیاری از آن‌ها فقط در سـایت‌های عامه پسـند و نه علمی ادعـای خـویش را مطـرح می‌کنند و متأسـفانه در مجـامع معتـبر علمی و مجلات علمی و معتـبر نظـرات خـویش را ارائه نکرده‌اند که همین دلیل بر غیر علمی بودن نظرات آن‌هاست.

کشفی عجیب از کهکشان راه شیری که شاید برایتان جالب باشد!

ستاره‌شناسانی که در جستجوی نشانه‌های ستاره‌های بیرون از راه شیری بودند، به کشف حیرت‌آوری دست یافته‌اند. آن‌ها به جای ستارگان مورد نظر خود، ستارگانی را پیدا کردند که احتمال می‌رود از کهکشان دیگری آمده باشند. این گروه پژوهشی، 20 ستاره را نیز کشف کردند که انتظار می‌رفت از کهکشان راه شیری گریخته باشند.

ستاره‌شناسان برای این پژوهش، از داده‌های ماموریت "گایا" (Gaia) استفاده کردند. گایا، یک تلسکوپ فضایی متعلق به آژانس فضایی اروپاست که برای اخترسنجی طراحی شده است.

"توماسو مارکتی" (Tommaso Marchetti)، پژوهشگر "دانشگاه لیدن" (LEI) هلند و از نویسندگان این پژوهش گفت: به نظر می‌رسد بیشتر ستارگان پرسرعتی که کشف کرده‌ایم، به جای گریز از "مرکز کهکشانی" راه شیری، به سوی آن در حرکت هستند. ممکن است این ستارگان، از کهکشان دیگری آمده و مستقیما به طرف راه شیری در حرکت باشند.

شاید سکونت‌گاه اصلی این ستارگان، "ابر ماژلانی بزرگ" باشد که کهکشان نسبتا کوچکی در اطراف راه شیری است و یا ممکن است از کهکشانی دورتر آمده باشند.

پژوهشگران قصد دارند منشا ستارگان را مشخص کنند و آن‌ها را در فواصلی نزدیکتر از کهکشان مادر مورد بررسی قرار دهند تا اطلاعات بی‌سابقه‌ای در مورد طبیعت این ستارگان در کهکشان دیگر به دست آورند.

"النا ماریا روسی" (Elena Maria Rossi)، از نویسندگان این پژوهش گفت: ستارگان، هنگام تعامل با یک سیاه‌چاله کلان‌جرم می‌توانند با سرعت بالایی حرکت کنند. در نتیجه، ممکن است حضور این ستارگان، حاکی از وجود چنین سیاه‌چاله‌هایی در کهکشان‌های نزدیک باشد اما شاید ستارگان، زمانی بخشی از یک سیستم دوگانه بوده و با انفجار ستاره همراه خود، به سوی راه شیری حرکت کرده باشند. بررسی این ستارگان، می‌تواند اطلاعات بیشتری در مورد چنین فرآیندهایی در اختیار ما بگذارد.

برخی ستاره‌ها از دیگر کهکشان‌ها به راه شیری آمده‌اند!

اطلاعات بیشتر در مورد سن و مواد تشکیل‌دهنده این ستارگان، می‌تواند به ستاره‌شناسان در مشخص کردن منشا آن‌ها کمک کند. توماسو افزود: ستارگان راه شیری، بیشتر متشکل از هیدروژن هستند؛ درحالی که ممکن است ستارگان کهکشان‌های دیگر، عناصر سنگین‌تری را در بر داشته باشند. بررسی رنگ ستارگان نیز می‌تواند اطلاعات بیشتری در مورد ترکیبات سازنده آن‌ها ارائه دهد.

کشف یک ستارهٔ عجیب که نورش به شدت کاهش می‌یابد

بین زمین و هسته کهکشانی ما، یک ستاره قدیمی و عجیب و غریب وجود دارد که ظاهرا چیزی به دور آن می‌چرخد، چیزی که اخترشناسان را گیج کرده است.

dyson sphere VVVبه گزارش بیگ بنگ، این کشف به همراه چندین شی ستاره مانند دیگر در سال‌های اخیر تا حد زیادی توانسته محققان را گیج کند و سبب شود که مطالعات گسترده‌ای را در این زمینه انجام دهند. اخترشناسان ابتدا در طول یکی از مطالعات انجام شده در سال 2012 که توسط تلسکوپ VISTA شیلی از درون راه شیری رصد شده بود متوجه سوسو زدن دوره‌ای VVV-WIT-07 شدند. اما هنوز نتوانسته‌اند متوجه علت این سوسو زدن شوند. اسکن‌های معمولی گرفته شده از آسمان اغلب اشیایی را نشان می‌دهد که به شیوه‌های غیر منتظره نمایان شده و ناپدید می‌شوند و همین امر توانسته به ابهامات موجود در کشفیات جدید دامن بزنند.

بعضی از آن‌ها به دلیل ساختار منحصربفردشان حرکتی پالس مانند دارند و یا همانند ستاره‌های تپنده که دارای دامنه آبی بزرگ هستند، رفتار می‌کنند. و برخی دیگر به این دلیل که سیارات از مقابل آن‌ها عبور می‌کنند در پشت ابرهای ناشناخته گرد و غباری باقی می‌مانند و ظاهری تاریک به خود می‌گیرند. در سال 2012، دامنه VVV-WIT-07 به مدت 11 روز به آرامی تاریک شد و سپس در عرض 48 روز آینده، کاملا از بین رفت. این

گرفتگی 80 درصد از نور متساعد شده را مسدود کرد، و اخترشناسان را با یک رمز و راز پیچیده مواجه نمود. هیچکدام از توضیحات معمولی برای این گرفتگی قابل بیان نیستند.

“تابتا بویاجیان” اخترشناس دانشگاه ایالتی لوئیزیانا، در حال بررسی این موضوع است. در سال 2015، او مطالعه‌ای را بر روی یک موضوع مشابه با ستارهٔ KIC 8462852 انجام داد، که از آن زمان بعنوان ستاره تبی شناخته می‌شود. بر خلاف VVV-WIT-07، هر ماده‌ای که از بین ما و ستارهٔ KIC 8462852 عبور میکرد، حدود 20 درصد از نور آن را مسدود می‌نمود. او می‌گوید قطعا تا چند سال بعد، ما هنوز هم درگیر این موضوع هستیم که چه چیزی می‌تواند این الگوی تیره را به وجود آورد.

توجه رسانه‌ها نیز ممکن است مفید باشد، اما بوایجیان وجود بیگانگان را در پشت این قضیه رد می‌کند.

او می‌گوید: «داده‌های جدید نشان می‌دهد که رنگ‌های مختلف نور با شدت‌های مختلف باعث این کاهش نور می‌شوند. از آن‌جا که، آن‌چه که میان ما و ستارگان در گذر است، یک عنصر مادی نیست، لذا نمی‌تواند یک سیاره یا ساختار بیگانه باشد. این امر نشان می‌دهد آن‌چه از این فاصله گذر می‌کند، تنها می‌تواند طیفی از نورهای رنگی باشد. البته این امر می‌تواند توسط یک سیاره حلقه‌دار نیز توضیح داده شود. اما این سیاره باید حلقه‌های بسیار عریضی داشته باشد. حلقه‌هایی که حلقه زحل در برابرش هیچ باشد و، حدود 200 برابر گسترده‌تر از مدار غول پیکر ماهواره‌های پوشیده از یخ باشند.

آیا حلقه‌ها می‌توانند تغییرات رخ داده در VVV-WIT-07 را توضیح دهند؟ در حالیکه بویاجیان در این مطالعه دخالت ندارد، اما مطالعه بر روی این پدیده را به طور کلی رها نکرده است. وی گفت: «این حلقه باید بیش از یک میلیون کیلومتر پهنا داشته و بسیار متراکم باشد تا بتواند چنین ستاره‌ای را مسدود کند.» بنابراین آیا می‌توان گفت که این یکی از تکنولوژی‌های بیگانه‌هاست؟ توده‌های گرد و غبار هنوز هم می‌توانند یک علت منطقی باشند. و البته بر خلاف وجود حیات در کرات دیگر، ما می‌دانیم که گرد و غبار وجود دارد. ابرهای میان ستاره‌ای در حال حاضر مقدار زیادی از نور ستارگان را مسدود می‌کنند، و باعث می‌شوند که بسیاری از ویژگی‌های آن‌ها قابل مشاهده نباشد. تیم تحقیقاتی انتظار دارد که این کاهش نور در سال آینده تکرار شود، بنابراین این تیم در حال آماده شدن است تا بتواند اطلاعات بیشتری را که ممکن است پاسخگوی این سوال باشند، جمع‌آوری نماید. جزئیات بیشتر این پژوهش در نشریات ماهانه انجمن سلطنتی نجوم منتشر شده است.

کشف کهکشانی مملو از طلا و نقره

تولید این عناصر ســـــنگین و ارزشـــــمند که عناصر r-process یا فرایند آر نامیده می‌شوند، به انـرژی زیـادی نیازمند است از این رو تا به امـــــــروز کسی موفق به توضـــیح نحـــوه ورود این عناصر به جهـــان هســـتی نشده‌است.

اما کشف کهکشـــــانی کوتوله و باســـــتانی به نـــــام Reticulum II در فاصله 98 هزار سال نوری از زمین که حاوی مقادیر غیرقابل تصوری از فلزات ارشـمند اسـت، می‌تواند در نهـــایت به این معما پایـــان بخشد. به گفته فیزیکدانان MIT، درک چگونگی شکل‌گیری فلزات سنگین یکی از دشــوارترین مســائل فیزیک هســته‌ای به شــمار می‌رود.

به گفته آنا فربـل، سـاخته شـدن این فلـزات سـنگین به انـدازه‌ای انـرژی صـرف می‌کند که تقریبا شـبیه سـازی تجـربی آن غـیرممکن است و نمی‌تـوان آن را روی زمین انجـام داد،از این رو باید از سـتاره‌ها و اجـرام به عنـوان آزمایشگاه‌ها استفاده کرد.

این کهکشان کوتوله که سال گذشـته رصد شده‌اسـت،در مـــدار کهکشـــان راه شـــیری در حـــرکت است و یکی از نزدیک‌تـــرین کهکشـــان‌های کوتـــوله‌ای است که تـــاکنون شناســـایی شده‌است. این کهکشـــان یکی از بهـــترین کاندیدها برای برای ردیابی ماده تاریک به شمار می‌رفت و اکنـــون به نظر بهـــترین مکـــان بـــرای درک چگـــونگی شکل‌گیری برخی از محبوب‌ترین عناصر زمینی در جهـان هستی است.

با تجزیه و تحلیل نور ناشی از درخشان‌ترین ستاره‌ها در این کهکشـــان با اســـتفاده از تلســـکوپ مـــاژلان واقع در رصدخانه لاکامپاناس در شیلی، دانشمندان MIT دریافتند این کهکشان حاوی مقادیر بـــاورنکردنی از عناصر فرایند آر است. نام فرایند آر برگرفته از سیستمی جذب ســـریع نوترون به نـام است که دانشـمندان آن را به شـکل‌گیری عناصری مانند طلا،اورانیوم و سرب نسبت می‌دهند.

در ســال 1957 دو فیزیکـدان به نام‌های‌هـانس سـوئس وهارولد اوری نشـــان دادند بـــرای ایجـــاد این عناصر به فرایند جذب سریع نوترونی نیاز است و احتمـال دادند در جایی در جهان هستی،مکانی وجـود دارد که این شـرایط در آن حاکم است و مقـادیر زیـادی نـوترون در آن وجـود دارد از این رو حجم زیـــادی از این عناصر در آن شـــکل می‌گیرند. این فیزیکـــــدانان احتمـــــال داده‌بودند که انفجارهای سـتاره‌ای و تلفیق نـادر سـتاره‌های نـوترونی اصلی‌ترین عوامل ایجاد چـنین عناصـری هسـتند، اما هیچ مدرکی برای اثبات فرضیه خـود در دست نداشـتند،از این رو منشا عناصر فرایند آر ناشناس باقی ماند.

با آگاهی از این‌که برخورد ستاره‌های نوترونی در مراحل اولیه شکل‌گیری کهکشان‌های کوتوله، مانند Reticulum II بسیار رواج دارنـد، دانشـمندان اکنـون معتقدند کشف این کهکشان شواهدی محکم برای اثبات ادعای سوئس و اوری در اختیار آن‌ها قرار می‌دهد.

دانشـــــمندان می‌گویند این عناصر درون ســـــتاره‌ها و سیارک‌ها تلفیق شده و به واسطه برخورد اجرام کیهانی که تکه‌هایی از این سیارک‌ها هستند، به زمن انتقال پیدا کرده‌اند. به گفته دانشـمندان،براسـاس این فرضـیه،طلا

درون سیارک‌ها ساخته نشده‌است،بلکه درون یک ســتاره نوترونی ساخته شــده و به یک ســیارک منتقل شده‌است تا ســیارک نــیز در مســیر برخــوردش با زمین،آن را به سیاره انسان‌ها حمل کند.

کشف سیاه‌چاله‌ای غول آسا در سپیده دم کیهان!

یک تیم بین المللی اخترشناسان از دانشگاه پکن و دانشگاه آریزونا بزرگ‌ترین و درخشانترین سیاهچاله‌ای که تابحال دیده شده است را کشف کردند. سیاهچاله‌ی غول آسای دیرینه‌ای که جرم آن 12 میلیارد برابر جرم خورشید است. تاریخ تشکیل این سیاهچاله به زمانی بر می‌گردد که جهان هستی کمتر از 1 میلیارد سال عمر داشته است.

تصویری هنری از سیاهچاله‌ای غول آسادر مرکز اختروش در اعماق کیهان. دانشمندان می‌گویند این سیاه چاله‌ی جدید بنام SDSS J010013.02+280225.8 بزرگ‌ترین و درخشانترین سیاهچاله‌ای است که تاکنون کشف شده است.

تصویری هنری از سیاهچاله‌ای غول آسادر مرکز اختروش در اعماق کیهان. دانشمندان می‌گویند این سیاهچاله‌ی جدید بنام SDSS J010013.02+280225.8 بزرگ‌ترین و درخشانترین سیاهچاله‌ای است که تاکنون کشف شده است.

به گزارش بیگ بنگ، به گفته‌ی دانشمندان این‌که چگونه سیاهچاله‌ها در زمان نسبتا کوتاهی پس از آغاز جهان توانسته‌اند به چنین اندازه‌ی بزرگی رشد کنند، هنوز درهاله‌ای از ابهام قرار دارد. تصور بر این است که ابر سیاهچاله‌های پرجرم در مرکز اکثر کهکشان‌های بزرگ وجود دارند. بزرگ‌ترین سیاهچاله‌ای که تاکنون در نزدیکی ما کشف شده است، دارای جرمی بیش از 10 میلیارد برابر جرم خورشید است. در مقام مقایسه،

تصور می‌شـود که جـرم سـیاهچاله‌ی مرکز کهکشـان راه شیری 4 تا 5 میلیون برابر جرم خورشید باشد.

اگرچه حتی نور نمی‌تواند از کشش گرانشی سیاهچاله‌ها بگریزد، ولی برخلاف نامشان سیاهچاله‌ها اغلب درخشان هسـتند. علت این رویـداد این است که سـاختاری دیسک مانند بنـــام «قـــرص برافزایشی» آن‌ها را احاطه کـــرده است. این ساختار دیسک مانند از موادی مانند گاز و گرد و غبـار تشـکیل شـده است که به شـکل حلقـوی به دور سـیاهچاله چرخیـده و به درون آن می‌ریزند. این چـرخش باعث ایجاد گرما و تابش نور می‌شود. اخترشناســان این احتمـــــــــــــال را می‌دهند که «اختروش‌ها» دارای ابرســـیاهچاله‌ی پرجـــرمی باشـــند که با درهم دریـــدن سـتارگان، مقـادیر فوق‌العـاده زیـاد نـور را آزاد می‌کنند. اختروش‌ها درخشـانترین اجـرامی هسـتند که در جهـان وجود دارند.

اخترشناسان تـاکنون 40 اخـتروش را کشف کرده‌اند که هریک دارای سیاهچاله‌ای است که جرمی 1 میلیارد برابر جرم خورشید دارند. آن‌ها مربوط به زمانی می‌شـوند که جهـان کمـتر از 1 میلیـارد سـال عمر داشـته، اما اکنـون دانشمندان ابرسیاهچاله‌ی پرجـرمی را کشف کرده‌اند که جـــرم آن 12 میلیـــارد برابر جـــرم خورشـــید است. این سیاهچاله حدود 12٫8 میلیارد سال نوری با زمین فاصله دارد و مربـــوط به زمـــانی می‌شـــود که جهـــان تنها 875 میلیون سال عمر داشت. این سیاهچاله از لحاظ فـنی به SDSS J010013.02+280225.8 یا به اختصـــــار J0100+2802 معـــروف است. این ســـیاهچاله نه تنها پرجرم‌ترین اختروشی است که تاکنون در جهـان آغـازین

دیـده شـده است بلکه درخشـانترین آن‌ها نـیز محسـوب می‌شـــود. این اخـــتروش تقریبا 429 تریلیـــون برابر درخشـانتر از خورشـید است و هفت برابر درخشـانتر از دورترین اختروش شناخته شده است.

نــوری که از اختروش‌هــای بســیار دور تــابش می‌شــود میلیاردها سـال طـول می‌کشد تا به زمین برسد. سـتاره شناســـــان اختروش‌ها را واقعا همانگونه که در دوران جوانی جهان بوده‌اند مشاهده می‌کنند. سیاهچاله‌ی تــازه کشف شده به اندک زمـانی پس از 6 درصد عمر کنـونی 13٫8 میلیارد ساله جهان مربـوط می‌شـود. زو بینگ وو، اخترفیزیکـــدان دانشـــگاه پکینگ در پکن می‌گوید: «این کشف شـگفت انگـیز است زیـرا چـالش مهمی را بـرای تئـوری سـیاهچاله‌هایی که در جهـان آغـازین رشد کردند ایجـــاد می‌کند.» قـــرص برافزایشی ســـرعت رشد سیاهچاله‌های جدید را محـدود می‌کند. زیـرا اولاً زمانیکه گاز و گـرد و غبـار موجـود در دیسک به سـیاهچاله نزدیک می‌شود، ترافیک این مـواد سـرعت ریـزش مـواد دیگر به درون دیسک را کند می‌کند. ثانیا هرچه مـــــواد در این ترافیک به هم برخـورد کنند داغـتر می‌شـوند. بنـابراین تشعشعی را از خود گسیل می‌کنند که گاز و گـرد و غبـار را به بیرون از سیاهچاله پرتاب می‌کند.

همـانطور که در نمـودار مقایسه‌ای جـرم و درخشـندگی سیاهچاله‌ها مشـاهده می‌کنیـد، این اخـتروش جدید بنـام SDSS J0100+2802 نشـــان می‌دهد که دارای پرجرم‌ترین سیاهچاله است و درخشندگی بالاتری نسـبت به دیگر اختروش‌های شناخته شده دارد.

به گفته‌ی زو بینگ وو، دانشمندان هنوز نتوانستند نظریه‌ی قانع کننده‌ای برای توضیح چگونگی تشکیل این ابرسیاهچاله‌های پرجرم در جهان آغازین ارائه کنند. آقای وو در مصاحبه با Space.com گفت: «این نظریه یا نیاز به روشهای خاصی برای رشد سریع سیاهچاله دارد یا نیاز به هسته بزرگ سیاهچاله ای.» برای مثال پژوهشی جدید نشان می‌دهد که چون جهان آغازین بسیار کوچکتر از جهان امروزی بوده است، بنابراین گازها اغلب متراکم‌تر بوده‌اند. این تراکم گازی مقدار قابل توجه‌ای از تشعشع را که از قرص برافزایشی خارج می‌شود پنهان می‌کند. از این‌رو کمک می‌کند که ماده بدرون سیاهچاله ریزش کند.

محققان به این موضوع اشاره می‌کنند که نور این سیاهچاله می‌تواند به فراهم کردن شواهدی از نقاط تاریک و دوردست کیهان کمک کند. هنگامیکه اختروش نور خود را بسوی زمین تابش می‌کند، این نور از بین گازهای میان کهکشانی‌ای عبور می‌کند که به نور رنگ می‌دهند. دانشمندان با استنباط از چگونگی تأثیر این گازهای میان کهکشانی بر طیف نور اختروش، می‌توانند به این نتیجه برسند که این گازها از چه عناصری تشکیل شده‌اند. این دانش به نوبه‌ی خود می‌تواند بینشی از فرآیندهای تشکیل ستاره فرآهم آورد. فرآیندهایی که مدت کوتاهی پس از بیگ بنگ این عناصر را بوجود آوردند. آقای وو در پایان می‌افزاید: «این درخشانترین اختروش در جهان آغازین است که همانند فانوس دریایی می‌درخشد. این اختروش این شانس را برای ما فرآهم می‌کند تا از آن بعنوان ابزاری منحصربفرد برای مطالعه‌ی ساختار کیهانی جهان تاریک و دوردست

استفاده کنیم. نتـایج این تحقیقـات در مجله نیچر منتشر شده است.

کشف شبیه‌ترین سیاره به زمین، در همسایگی خورشید

تیمی متشـــــکل از پژوهشـــــگران بین المللی از کشف شبیه‌ترین سیاره به زمین خبر دادند. این سـیاره در حـال چـــرخش در مـــدار نزدیکـــترین ســـتاره‌ای (پروکســـیما قنطورس) است که در همسایگی خورشید قرار دارد.

تیم دوزیو، مدیر رصدخانه جنوبی اروپا روز چهارشنبه در مونیخ ضمن معرفی سیاره «پروکسیما ب» Proxima b به خبرنگـاران گفت این کشف می‌تواند به ما کمک کند تا سیارات بیشتری را که امکان ادامه حیـات در آن‌ها وجـود دارد، در جهان پیدا کنیم.

او افـزود: «این سـیاره، ویـژه است زیـرا مانند زمین یک ســـیاره ســـنگی است. این ســـیاره در یک منطقه قابل ســـکونت واقع است که در آن آب بصـــورت مـــایع وجـــود دارد. یعنی دســتکم ما می‌دانیم ممکن است در آن‌جا نــیز فرایندی برای خلق زندگی وجود داشته باشــد؛ همــانطور که چنین فرایندی در زمین ما وجود داشت. چنانچه چـنین چیزی در تمام کهکشان راه شیری شایع باشد آن‌گـاه این سوال مطرح می‌شود که آیا ممکن است جـای دیگـری در جهان و در سیاره‌ای دیگـر، زنـدگی وجـود داشـته باشـد؟ این می‌تواند بزرگ‌ترین کشف تمام دورانها باشد.»

کشف سیاره «پروکسیما ب» به کمک تلسکوپ رصـدخانه شیلی امکان پذیر شده است. این سیاره جرمی شـبیه به جرم زمین دارد و فاصله آن تا خورشید 4.2 سـال نـوری است. هر سال نوری 9.461 میلیارد کیلومتر است.

سـال گذشـته نـیز سـازمان ملی هوانـوردی و فضـایی آمریکا (ناسا) از کشف سـیاره ای# خـبر داد که اگرچه بسیار شبیه به زمین بود اما در فاصله 1400 سال نوری از زمین قرار داشت.

کشف نخستین قمر فراخورشیدی

اخترشناسان در سال‌های اخیر شمار قابل توجهی از سیارات فراخورشیدی را شناسایی کرده‌اند اما تاکنون خبری از اقمار فراخورشیدی نبوده است.

به رغم تلاشهایی که در این زمینه صورت گرفته، از آن‌جاکه اقمار سیارات فراخورشیدی بسیار کوچک هستند شناسایی آن‌ها نیز با استفاده از فناوریهای فعلی به سختی صورت می‌گیرد.

اکنون گروهی از اخترشناسان با استفاده از تلسکوپ فضایی کپلر و داده‌هایی که توسط آن حاصل شده موفق به کشف نشانه‌هایی شده‌اند که می‌تواند دلیل روشنی بر یک قمر شبیه نپتون به دور سیاره‌ای در سیستم خورشیدی Kepler-1625 باشد. این منظومه خورشیدی 4 هزار سال نوری با زمین فاصله دارد.

اخترشناسان با اشاره به این‌که هم اکنون تنها تلسکوپ فضایی کپلر را به عنوان ابزاری کارآمد برای چنین بررسیهایی در اختیار داریم، جرم فضایی تازه شناسایی شده را به احتمال فراوان نخستین قمر فراخورشیدی می‌دانند که توسط انسان تشخیص داده شده است.

کشف چنین اجرامی برای اخترشناسان از اهمیت زیادی برخوردار است زیرا همانطور که وجود ماه در نزدیکی زمین شانس ادامه حیات را بر روی آن افزایش داده است، چنین تصور را نیز می‌توان برای سایر سیارات در نظر گرفت.

کشف کهکشانی از جنس طلا!

دانشمندان موسسه فناوری ماساچوست برای اولین بار موفق به کشف کهکشان کوتوله نادر از جنس فلزات سنگین و گرانبها مثل طلا، پلاتین و نقره شدند.

کشف کهکشانی از جنس طلا!

به گزارش ریسک نیوز،دانشمندان معتقدند که فلزات سنگین مثل طلا، پلاتین و نقره در گروه عناصر r-process قرار دارند که در فرایند فروپاشی هسته ابرنواخترها ساخته می‌شوند.

در واقع کشف اولین کهکشان مملو از فلزات سنگین نه تنها خود یک دستاورد بزرگ تلقی می‌شود بلکه می‌تواند سرنخی برای حل معمای فرایند تشکیل عناصر سنگین نیز باشد.

با این‌که ماهیت اکثر عناصر ارزشمند موجود در جدول تناوبی مثل طلا، نقره و پلاتین در طول بیش از 6 دهه برای دانشمندان ناشناس مانده است، اما با کشف کهکشان مملو از عناصر سنگین می‌توان خاستگاه این عناصر را در کیهان شناسایی کرد. پژوهشگران معتقدند که دلیل ارزش بالای عناصری مثل طلا، نقره، پلاتین و اورانیوم، عدم وجود پروسه تولید این عناصر در زمین و منظومه شمسی است، چرا که این عناصر در فرایند سنتز هسته‌ای و در جریان برخورد و انفجار ستاره‌های نوترونی چگال با سرعت بسیار بالا تولید شده و از طریق سنگ‌های آسمانی در زمان تشکیل منظومه شمسی به سیاره آبی ما منتقل شده‌اند. پدیده ساخت

عناصر سـنگین بـرای اولین بـار در سـال 1957 توسط فیزیکـدانان مطـرح شد. پروفسـور آنا فربـل، متخصص فیزیک از موسسه فنـاوری ماساچوست عنـوان کـرد: مهم‌ترین دلیل کمیابی عناصر سـنگین و خـاص مثل طلا، خاستگاه دوردست این عناصر اسـت، چـرا که این عناصر در جریان برخورد سـریع سـتاره‌های نـوترونی با سـرعت غیرقابل تصـور تشـکیل می‌شـوند.وی در ادامه افـزود: فرایند تولید عناصر سـنگین تا حـدی انرژی‌بر است که نمی‌توان آن‌ها را در پیشرفته‌ترین آزمایشگاه‌های جهـان تولید کرد.

کشف کهکشان غول‌پیکر در اطراف راه شیری

این کهکشان عجیب و غریب که «Antlia 2» نامیده شد بزرگ و بسیار کم‌نور بوده و ممکن است به اندازه کافی عجیب باشد تا ما را وادار کند در مـورد آن‌چه که دربـاره فیزیک کهکشانی و مـاده تاریک می‌دانسـتیم، تجدید نظر کنیم.

درواقع «Antlia 2» یک کهکشـان کوتوله قـدیمی است که در اطراف راه شیری و در مسافتی تقریبا 130 هزار سال نوری از آن حرکت می‌کند.

اگرچه این کهکشـان به بـزرگی بزرگ‌تـرین کهکشـان ماهواره‌ای «ابر ماژلانی بزرگ» بوده اما تقریبا 10 هزار بار کم‌نورتر و ضعیف‌تر از آن است.

کهکشان راه شیری 10 میلیارد سیاره شبیه زمین دارد

این تحقیق که در مجله نجوم منتشر شده است، حاکی از آن است که از هر 4 ستاره شبه خورشید یک سیاره شبیه زمین وجود دارد که به دور آن‌ها می‌چرخد. با این حساب می‌توان گفت که حدود 10 میلیارد جهان شبیه زمین در کهکشان ما وجود دارد. این برآورد یک گام مهم در جستجوی زندگی بیگانه است، زیرا احتمال دارد که یک سیاره شبیه زمین با دمای کافی برای وجود آب بصورت مایع وجود داشته باشد.

بنابراین درک بهتر از تعداد احتمالی سیارات شبیه زمین در کهکشان راه شیری می‌تواند در پروژه‌هایی مانند تلسکوپ میدان گسترده مادون قرمز (Wide-Field Infrared Survey Telescope) که اوایل سال 2020 به فضا پرتاب می‌شود کمک کننده باشد، این تلسکوپ قرار است علائم اکسیژن و بخار آب را در سیارات دوردست مطالعه کند.

اریک فورد (Eric Ford)ـ استاد اخترفیزیک و مؤلف این تحقیق می‌گوید: ما اگر بدانیم که کی و کجا را جستجو کنیم می‌توانیم سرمایه گذاری خود را برگردانیم. تیم فورد یک سیاره شبیه زمین را با داشتن اندازه‌ای برابر با سه چهارم زمین و چرخش به دور ستاره میزبان از 237 تا 500 روز تعریف کرده‌اند.

فورد در بیانیه مطبوعاتی اعلام کرده که احتمالاً برخی از سیارات در محدوده قابل سکونت قرار دارند، محدوده قابل سکونت فاصله‌ای از ستاره است که در آن محدوده آب به صورت مایع در سیاره وجود داشته باشد. وی

گفت: برای ستاره شناسانی که در تلاشـند تا بفهمند چه طرحی بـرای رصـدخانه بـزرگ بعـدی مناسب اسـت، این اطلاعات بخش جدایی‌ناپذیر از فرآیند برنامه ریزی است.

5 تا 10 میلیارد سیاره شبیه زمین

این تخمین براساس داده‌های تلسکوپ فضایی کپلر ناسا است. این تلسکوپ که در سال 2009 به فضا پرتاب شد و با اسـتفاده از روش گـذر (transit)ـ به جسـتجوی سـیارات فراخورشـیدی خـارج از منظومه شمسی پرداخت. این تلسکوپ بیش 530000 ستاره را به منظور کـاهش درخشش بر اثر گـذر سـیاره از مقابل آن تماشا کرد.

تلسـکوپ کپلر درک ما را از کهکشـان با کشف بیش از 2600 سیاره فراخورشیدی دگرگون کـرد، این تلسـکوپ نشان داد که تعداد سیارات کهکشان راه شیری بیشـتر از ستاره‌ها است و به محققان بینش جدیـدی دربـاره تنـوع انواع سیاره‌ها داد این تلسـکوپ هم‌چـنین به دانشـمندان اجـازه داد تا بـرای اولین بـار تأیید کنند که بسـیاری از سیارات فراخورشیدی شبیه به زمین هستند.

تلسکوپ فضایی کپلر سال گذشته پس از اتمـام سـوخت بازنشسـته شد (مـاموریت تلسـکوپ فضـایی کپلر پایـان یـافت) و مـاهواره تس (TESS)ـ وظیفه آن را بـرای جستجوی سیارات فراخورشیدی به عهده گرفت. به طور کلی، نتـایج کپلر نشـان داد که 20 تا 50 درصد از ستاره‌های قابل مشاهده در آسـمان شب دارای سـیارات شبیه زمین در محدوده قابل سکونت هستند.

تیم فــورد نمی‌خواست که تعــداد ســیارات شــبیه زمین موجود در کهکشــان را براســاس ســیارات فراخورشــیدی کپلر تخمین بزند، زیرا روش گـذر تنها در کشف ســیارات بــزرگ نزدیک به ســتاره‌ها کــاربرد دارد (زیــرا آن‌ها نــور بیشتری از ستاره را مسدود می‌کنند). با این حــال روش کپلر در پیدا کردن سیارات کوچک دور از ســتاره‌ها خــوب نیست. به علاوه روش کپلر نسبت به ستاره‌های کوچک و کمرنگ با جرم یک سوم جرم خورشید کارایی نداشت.

بنابراین برای محاســبه این‌که کپلر ممکن است چه تعـداد ســیاره را از دست داده باشــد، محققــان یک شبیه‌ســازی کــامپیوتری از جهان‌هــای فرضی ســتاره‌ها و ســیارات، براســاس ترکیــبی از فهرست ســیارات کپلر و بررسی ســتاره‌های کهکشــان تلســکوپ گایا متعلق به آژانس فضــایی اروپا انجــام دادند. ســپس برنامه محققــان آن ستاره‌ها را همانند کپلر مشاهده کرد.

این شبیه‌ســازی این حس را به دانشــمندان داد که در دنیــای فرضــی، کپلر چه تعــداد و چه نــوع از ســیارات فراخورشیدی را می‌توانست شناسایی کند. آن‌ها ســپس این داده‌ها را با آن‌چه که تلسکوپ کپلر به صورت واقعی کشف کرده بود مقایسه کردند تا بتوانند مــیزان ســیارات به اندازه زمین را در محدوده قابل سکونت از ستاره‌های مانند خورشید تخمین بزنند.

فورد می‌گوید: در محدوده ســتاره‌هایی که برچسب شــبه خورشید دارند؛ در محدوده مــداری که به عنــوان محــدوده قابل سکونت مشخص می‌شود و در محدوده سیاراتی که به عنــوان شــبیه زمین در نظر گرفته می‌شــوند، مقــدار

نامشخصی وجود دارد. با توجه به این عدم قطعیت‌ها هر دو عدد 5 و 10 میلیارد تخمین منطقی به نظر می‌رسند.

کهکشـــان راه شـــیری 890 میلیـــارد برابر ســـنگین‌تر از خورشید است

محققان می‌گویند، در روش آن‌ها عواملی مد نظر قـــرار داده شـــده که در نتیجه به مشـــخص کـــردن وزن دقیق نزدیکتر شده است. کهکشان‌ها معمولاً با محاسبه حرکت ستارگان در داخل آن‌ها اندازه‌گیری می‌شوند اما قضاوت کردن با این روش در کهکشان راه شیری دشـوار اسـت، زیرا ستاره‌های کهکشان راه شیری با گازهای اطـراف و سایر مواد پنهان شـــده‌اند. مهم‌تر از همه این‌که منظومه شمسی ما دائمـــاً به روش خـــود به دور کهکشـــان راه شـــیری حـــرکت می‌کند که این موضـوع هم به مشـکلات محاسباتی جرم این کهکشان اضافه می‌کند.

اکنـــون محققـــان می‌گویند مـــدل‌های پیچیـــده‌ای را تهیه کرده‌اند که می‌تواند در مـــورد چگـــونگی حـــرکت گـــاز و ســـتاره‌ها قضـــاوت کند. این مطالعه جدید بر دو مجموعه اصـــلی داده تکیه دارد. این اطلاعـــات نشـــان می‌دهد که چگونه گاز، ستارگان و سایر مواد در منـــاطق مختلف راه شیری حرکت می‌کنند. دانشمندان می‌توانند از این روش بـــرای تولید «منحـــنی چـــرخش» اســـتفاده کنند که نشـــان می‌دهد کهکشان راه شیری چقدر سنگین است.

البته کهکشان راه شیری از موادی بیش از ســتاره و گـاز و سایر اجرام قابل رویت تشکیل شده است. بیشتر جرم کهکشـــان راه شـــیری مانند ســـایر کهکشـــان‌های شـــناخته شـــده از مـــاده تاریک تشـکیل شـــده است. در این مطالعه جدید محققان متوجه شدند که توده ماده تاریک کهکشان

راه شیری حـدود 830 میلیـارد برابر تـوده خورشـید و یا حدود 93 درصد کل توده کهکشان راه شیری است.

محققان نتایج مطالعه خود را با تلاش‌های گذشـته بـرای انـدازه‌گیری جـرم این کهکشـان مقایسه کـرده و متوجه شـدند که محاسـبات آن‌ها به انـدازه زیـای از تحقیقـات گذشته حمایت می‌کند.

کنیسه و زنگ‌های طلسم شده

از حضـــرت مولانا زین الـــدین نقل دارم که می‌فرمودند. یهودیان زنگی در کنیسه خـویش دارند بسـیار کوچکـتر از نـــاقوس با صـــدایی که بلند نیست. و شـــنبه‌ها در کنیسه خـــویش آن را به صـــدای در می‌آورند. (این زنگ همیشه آن‌گونه که در تصـویر می‌بینید مشـخص نیست و گـاه در قسمت داخلی کنیسه‌ها قرار دارد)

اکـثر این زنگ‌ها در کنیسه‌ها دارای طلسـماتی است. که چـون شـبات‌ها به صـدای در می‌آید. نـیروی طلسم را تا شـــعاعی که صـــوت زنگ طی می‌نماید. پخش می‌کند. و نیروی این طلسم سـحر گونه بـرای سـالکین مضر است. (طبیعتا برای غیر سالکین بیشتر ضرر دارد)

از مضـرات طلسم این زنگ بـرای مسـلمین پرخـوابی و کسلی و رخوت و بی‌علاقگی نسبت به عبادات است.

ایشان این را زمـانی فرمودند که تصـمیم بر سـکونت در منطقه یوسف آباد طهران را داشتیم. 😊

کـاش قـدرتی داشـتیم که مجبورشـان می‌کـردیم زنگ کنیسه‌های‌شـان را تعـویض نمایند. آنهم با زنگی که خـود ساخته‌ایم. 😉

کلاغ داناترین پرنده

دراین آیه آمده است که بعد از کشته شدن‌هابیل به دست قابیل، خداوند کلاغی را مـأمور سـاخت تا چگـونگی دفن جسد را به وی بیـاموزد. این گونـه، از زمـان حضـرت آدم انسان فـرا گـرفت که جسد مـرده باید در زیر خـاک دفن گردد.

اما چــرا خداوند کلاغ را مــأمور کــرد تا خــاک ســپاری جسدهابیل را به قابیل بیــاموزد؟ کلاغ دارای چه ویــژگی زیســتی اســت؟ آیا ویژگی‌هــای کلاغ را ســایر پرنــدگان ندارنــد؟ در گذشــته اطلاعــاتی دربــاره خصوصــیات و ویژگی‌های کلاغ نداشـتند، اما امـروزه، علم تاحـدودی به این سؤال‌ها پاسخ داده است

"فَبَعَثَ اللّـهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الأَرْضِ لِيُرِيَـهُ كَيْـفَ يُـوَارِى سَـوْءةَ أَخِيـهِ قَـالَ يَا وَيْلَتَا أَعَجَـزْتُ أَنْ أَكُـونَ مِثْـلَ هَـذَا الْغُرَابِ فَأُوَارِىَ سَوْءةَ أَخِى فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِين"، مائــدة/ 5/31

ترجمه

پس خدا زاغی را برانگیخت که زمین را می‌کاوید تا به او نشــان دهد چگونه جسد بــرادرش را پنهــان کند [قابیل] گفت وای بر من آیا عـــــــاجزم که مثل این زاغ باشم تا جسد بــرادرم را پنهــان کنم پس از [زمــره] پشــیمانان گردید.

معنی کلمات اصلی

بَعَثَ: برانگیخت، روانه کرد (راغب اصفهانی، ص 132).

يَبْحَثُ فِی الْأَرْضِ: خـــــاک زمین را گـــــود می‌کـــــرد و می‌افشاند. بَحْث: کشف کردن و طلب کردن یا خواستن، در این آیه تشبیهی از کندن زمین است (همو، ص108).

يُوَارِی: از ریشه و- ر- ی: پوشاندن و پنهان کردن (همـو، ص866).

سَوْءَةَ: هر چیزی که انسان را از امور دنیوی یا اخـروی و حالات نفسانی و بدنی و هم‌چنین بخـاطر از دست رفتن مـال و جـاه و از دست رفتن دوست انـدوهگین و غمگین سازد (همو، ص443).

بیان اعجازمطرح شده

دراین آیه آمده است که بعد از کشته شدن‌هابیل به دست قابیل، خداوند کلاغی را مـأمور سـاخت تا چگـونگی دفن جسد را به وی بیـاموزد. این گونـه، از زمـان حضـرت آدم انسان فـرا گـرفت که جسد مـرده باید در زیر خـاک دفن گردد.

اما چـــرا خداوند کلاغ را مـــأمور کـــرد تا خـــاک ســـپاری جسدهابیل را به قابیل بیـــاموزد؟ کلاغ دارای چه ویـــژگی زیســـتی اســـت؟ آیا ویژگی‌هـــای کلاغ را ســـایر پرنـــدگان ندارنـــد؟ در گذشـــته اطلاعـــاتی دربـــاره خصوصـــیات و ویژگی‌های کلاغ نداشـتند، اما امـروزه، علم تاحـدودی به این سؤال‌ها پاسخ داده است، از جمله:

تحقیقات انجام شـده بر روی پرنـدگان نشـان می‌دهد که کلاغ از بـــاهوش‌ترین آن‌هاست. زیـــرا افـــزون بر این‌که بزرگ‌تـــرین مغز را در میـــان پرنـــدگان دارد، رفتارهـــایی کاملاً هوشمندانه از خود نشان می‌دهد. برای مثـال، کلاغ

دانه‌هــایی را که دارد، در مکانهــای مناســبی زیر خــاک ذخیره می‌کند و گاه انباری می‌ســازد ولی دانه‌هـای خـود را در آن‌جا پنهــان نمی‌کنــد، بلکه احتمــالاً بــرای گمــراه کردن سایرین این عمل را انجام می‌دهد(1).

البته عده‌ای ادعا نموده‌اند که کلاغ‌ها جسد مرده هم نــوع خــود را دفن می‌کنند و گفته‌اند: اکتشــافات انجــام شــده روی پرنــدگان نشــان می‌دهد که کلاغ دانــاترین پرنــدگان است... وقـــــتی یکی از کلاغ‌ها می‌مـــــیرد، کلاغ دیگر با منقــار وچنگال‌هــای خــود چــاله‌ای می‌کند وپس از آن، بال‌هــای کلاغ مــرده را گــرد می‌آورد و به کنــار بــدن آن می‌آورد (مثل انســان‌ها). پس از آن مــرده را با احــترام بلند می‌کند و در چاله می‌گــذارد و ســپس روی آن خــاک می‌ریــزد. حــتی کلاغی که خطــایی مــرتکب می‌شــود، در دادگاه کلاغان گناهگار حســاب شــده و به اعــدام محکــوم می‌گردد و او را با منقارهای خود می‌کشــند و جسد را به خاک می‌سپارند (2).

اما مــدعیان بــرای اعایشــان منــابع معتــبر علمی ارائه نکرده‌اند و در این زمینه لازم است تحقیقــات بیشـــتری صورت گیرد.

جمع بندی

در آیه31 سوره مائــده آمــده که قابیل چگونه روش دفن جسد را توسط یک کلاغ فــرا گــرفت، با بررسی دقیق آیه و مطالب علمی به نکات قابل توجهی دست می‌یابیم:

چنانکه گفته‌اند علم امـــــــروز این پرنـــــــده را یکی از باهوش‌ترین پرندگان می‌داند، زیرا:

1- بزرگ‌ترین مغز را در بین پرندگان دارد.

2- رفتارهایی کاملا هوشمندانه به کار می‌برد که نشـان دهنده قدرت فکری آن است.

اما در این‌که این مطـالب بتواند بیـانگر اعجـاز علمی آیه فـوق باشـد، تردید است. زیـرا این نکـات ازمضـمون آیه شریفه بر نمی‌آید. عـده‌ای نـیز مدعی‌اند که کلاغ‌ها جسد مـرده هم نـوع خـود را دفن می‌کنند و بیـان این نکته را دلیلی براعجاز علمی آیه می‌دانند. گرچه برای اثبـات آن، منـــابع علمی معتـــبری ارائه نکرده‌اند(2).ـــ از این رو، نـاگزیریم جهت تحقیقـات بیشـتر در این زمینه به بـرخی سؤالات قرآنی و علمی پاسخ گوییم.

سؤالات قرآنی

مـراد از " یبحث فی الارض" در آیه چیسـت؟ آیا قابیل از پس زدن خاک توسط کلاغ که در "جستجوی" مثلاً دانه‌ای بوده، دفن کردن را آموخت؟

آیا قـــرینه‌ای وجـــود دارد که نشـــان دهد کلاغ جسد کلاغ دیگری را دفن می‌کرده است؟

مرجع ضمیر "هو" مستتردر " لیریه"چیست یا کیست؟

آیا "لیریه" بیانگر هوش و ذکاوت در کلاغ است؟

سؤالات علمی

آیا دفن کـردن طعمـه، خـاص کلاغ است یا پرنـدگان دیگر نیز چنین می‌کنند؟

آیا کلاغ مثل انسان مرده خود را دفن می‌کند؟

کـدامیک از رفتارهـای انسـان از دیگر موجـودات گرفته شده است؟

ضـریب هوشی کلاغ‌ها نسـبت به سـایر پرنـدگان چقـدر است؟

کلاغ‌ها به غیر از پنهان کردن دانه، بـرای انجـام چه امـور دیگری گودال حفر می‌کنند؟

آیا از نظر جـــانور شناسی مشـــخص است که کلاغ چه زمانی بر روی زمین به وجود آمده است؟ کلاغ‌های زمان حضرت آدم رفتارشان با کلا غ‌های امروزی یکی است؟ یا این کار کلاغ تنها مـأموریتی از جـانب خداوند(و نه روش معمول کلاغ) بوده که انجام شده است؟

منابع:

قرآن کریم، ترجمه فولادوند

راغب اصفهانی، حسـین، المفـردات فی غـریب القـرآن، دارالعلم، دمشق- بیروت، 1412 ق

http://www.wild-bird-watching.com/index.html

http://www.crows.net/index.html

www.55a.net.

http://en.wikipedia.org/wiki/Cain_and_Abel

قرآن کریم، ترجمه فولادوند

راغب اصفهانی، حسـین، المفـردات فی غـریب القـرآن، دارالعلم، دمشق- بیروت، 1412 ق

http://www.wild-bird-watching.com/index.html

http://www.crows.net/index.html

www.55a.net.

http://en.wikipedia.org/wiki/Cain_and_Abel

کل نور عالم هستی چقدر است؟

براساس استانداردهای بشری خورشید ستاره‌ای بسیار درخشان است و صرفا چند ثانیه خیره شدن به آن می‌تواند بینایی را تحت تاثیر قرار دهد. اما جالب است بدانید که این روشنایی تنها بخش بسیار کوچکی از کل روشنایی عالم هستی است. می‌خواهید بدانید اندازه روشنایی هستی چقدر است؟ خب باید بگوییم که بالاخره جوابی برای این سوال پیدا شده. دانشمندان با استفاده از تکنیک‌های جدید اندازه گیری، تقریبا تمامی فوتون‌های متصاعد شده در این عالم را از لحظه پیدایش تا به الان اندازه گرفتند و به رقم 4×10^{84} فوتون (یا رقم 4 با 84 صفر) رسیدند.

اما اندازه گیری روشنایی این عالم هستی کار چندان ساده‌ای نیست و نمی‌توان صرفا با نشانه گرفتن یک تلسکوپ به سمت آسمان و شمارش فوتون‌ها این کار را انجام داد. از سویی هر زمان که دانشمندان بخواهند نور پس زمینه بی‌نهایت (Extragalactic Background Light)ـ را اندازه بگیرند نور ناشی از منابع بومی در آن اختلال ایجاد می‌کند. اگر تمام نور ایجاد شده در زمین، خورشید و دیگر ستاره‌های راه شیری را فیلتر کنیم آن‌گاه آسمان در فاصله 4 کیلومتری ما به اندازه یک لامپ 60 واتی روشنایی دارد.

با در نظر داشتن آن‌چه گفته شد تیمی متشکل از محققان دانشگاه Clemson به سرپرستی مارکو آجلو در مقابل از پدیده‌ای به نام بلیزر برای این منظور استفاده کردند. این اجرام در واقع گروه خاصی از اختروش‌ها یا

هسته‌های به شدت نورانی همراه با سیاه چاله که جریان‌هایی از ذرات را به بیرون پراکنده می‌کنند. تنها تفاوت میان اختروش و بلیزر آن است که بلیزرها به سمت زمین جهت گیری دارند و ظاهرا می‌توانند پنجره‌ای به سمت تصاعدات نوری در گوشه‌های بسیار دور این عالم هستی را پیش رویمان قرار دهند.

رندر گرافیکی از یک اختروش

تیم محققان با خیره شدن به این شتاب دهنده‌های ذرات کیهانی (یعنی بلیزرها) موفق شدند دیتای مربوط به محیط‌های بومی اطراف جریان انرژی را جمع آوری کنند. آن‌ها دیتای به دست آمده از تلسکوپ فضایی Fermi در بازه زمانی 9 سال را مورد بررسی قرار دادند. این تلسکوپ تصاعدات گاما از منابع دوری نظیر بلیزرها را اندازه گیری می‌کند. سیگنال‌های مربوط به بلیزرها همزمان با عبورشان از نوری که در مسیر حرکت به زمین وجود دارد افت می‌کنند و در نتیجه امکانی برای دانشمندان فراهم می‌شود که روشنایی را در مسیر سیگنال اندازه بگیرند و برای این منظور صرفا کافیست بدانند که بلیزر کجا قرار دارد و تراکم آن در زمین چقدر است.

دانشمندان برای این منظور دیتای به دست آمده از تلسکوپ فضایی Fermi در بازه زمانی 9 سال را مورد بررسی قرار دادند

براساس پژوهش انجام گرفته در این رابطه مجموعه‌ای از 739 بلیزر که توسط Femi اسکن شدند تصویری از تقریبا تمامی فوتون‌های موجود در عالم هستی را در

اختیارمان قرار می‌دهند. تیم دانشـمندان در ادامه موفق شد جدولی از مقدار نور عالم هستی بـرای 90 درصد از تاریخچه آن تهیه نماید. این داده‌ها شـــامل نـــوری که به ذرات جامد غبـــار و گـــاز برخـــورد می‌کنند و در ادامه به صـــورت گرما در نـــور مـــادون قرمز مجـــددا متصـــاعد می‌گردند، نمی‌شود. این نـور تقریبا نصف مـیزان انـرژی موجود در نور پس زمینه است اما تیم دانشمندان تصمیم گـرفت که در الگـوی ارائه شـده خـود از آن چشم پوشی کند.

داده‌های تهیه شده از سطح روشنایی هستی می‌تواند ما را در درک چگونگی شکل گـیری سـتاره‌ها و تکامل عـالم هســتی یــاری دهد و دریــافت که این عــالم چطــور به وضعیت فعلی‌اش رسیده را برای ما ساده‌تر نماید. علاوه بر این دانشـمندان می‌توانند با جمع آوری دیتـای بیشـتر 10 درصد باقی مانده از نقشه نوری عالم هستی را هم تهیه کنند.

کهکشان‌راه‌شیری با سرعتی بیشتر از صوت در حال رشد است

محققان دریافتند که کهکشان راه شیری با سرعت بسیار قابل توجهی در حال رشد است. دانشمندان در مقاله جدید خود به این نکته دست یافتند که کهکشان میزبان منظومه شمسی، یعنی راه شیری، هم‌چنان به رشد خود ادامه می‌دهد.

نمایی از کهکشان NGC 4565

به گزارش بیگ بنگ، محققان برای اثبات این فرضیه باید ابتدا به سایر کهکشان‌های مشابه نگاه می‌کردند. به گفته دانشمندان، در حال حاضر راه شیری قطری معادل صد هزار سال نوری دارد. این کهکشان از صدها میلیارد ستاره و مقادیر عظیمی از گاز و گرد و غبار تشکیل یافته است. محققان دریافتند که چون منظومه شمسی در یکی از بازوهای راه شیری واقع شده است، مشاهده این کهکشانِ در حال رشد می‌تواند چالش برانگیز باشد. آن‌ها می‌خواستند چگونگی تاثیر شکل‌گیری ستاره‌ها در لبه دیسک راه شیری بر ابعاد کهکشان را ببینند. به جای مشاهده راه شیری، آن‌ها کهکشان مارپیچی مجاور را مورد بررسی و مشاهده قرار دادند. محققان به کهکشان NGC 4565 رسیدند که قطری معادل صد هزار سال نوری دارد و در فاصله 30 تا 50 میلیون سال نوری از زمین واقع شده است.

دانشمندان از تلسکوپ‌های زمینی و فضایی برای بررسی لبه‌های کهکشانِ NGC 4565 استفاده کردند. از جمله تلسکوپ‌های مورد استفاده می‌توان به

نقشه‌برداری آسمانی دیجیتال اسلون(SDSS)، کاوشگر تکامل کهکشان‌ها(Galex)ـ و تلسکوپ فضایی اسپیتزر اشاره کرد. این تلسکوپ‌ها داده‌های فروسرخ و فرابنفش را در اختیار محققان قرار دادند. این داده‌ها به محققان اجازه داد تا رنگ‌ها و حرکات ستارگان مورد نظر را ببینند. محققان مشاهده کردند که نور برآمده از لبه کهکشان‌های مارپیچی از ستاره‌های آبی جوان نشات می‌گیرد. آن‌ها حرکت عمودی ستارگان را دنبال کردند تا ببینند ستارگان با چه سرعتی از نقطه‌ای که به وجود آمده‌اند، حرکت می‌کنند. سپس در مورد سرعت رشد کهکشان استنباط نمایند. محققان تعیین کردند که کهکشان‌های مشابه راه شیری با سرعت تقریبا 550 یارد در ثانیه در حال رشد هستند. با این سرعت می‌توان در عرض سه ساعت از نیویورک به لندن سفر کرد.

محققی به نام «کریستینا مارتینز لومبیا» از موسسه اخترفیزیک در اسپانیا گفت: «برای مشاهده تغییر، سفر در زمان ضروری خواهد بود. کهکشان‌ها با سرعت تقریبا 1770 کیومتر بر ساعت، رشد می‌کنند که 1٫4 برابر سرعت صوت در زمین است.» به گفته دانشمندان، این رشد در کهکشان راه شیری می‌تواند در اثر برخورد با کهکشان مارپیچی دیگری به نام آندرومدا دچار وقفه شود. البته پس از ادغام دو کهکشان، می‌توان انتظار داشت که کهکشان بزرگ‌تری به وجود آید.

کهکشان‌هایی با نام خاص و عجیب

اکثر کهکشان‌ها با نام‌های ترکیبی عدد و حروف شناخته می‌شوند، اما برخی از آن‌ها با نام‌های دیگری مشهور شده‌اند.

به گزارش کلیک، با یک برآورد می‌توان گفت بین 100 تا 200 میلیارد کهکشان شناخته شده در دنیا وجود دارد بنابراین تعجبی ندارد که اکثر کهکشان‌ها تا کنون با عدد فهرستی نام گذاری شده‌اند، مثل GN-z11، M51T، و یا IOK-1. این ترتیب اعداد و حروف برای ستاره شناسان معنی دار هستند اما برای تخیل چندان الهام بخش نیستند.

باا ین حال تعداد انگشت شماری از کهکشان‌ها اوقات بهتری را در بخش نامگذاری داشته‌اند و البته معمولا آن‌هایی هستند که شکلی قابل تشخیص داشته، بسیار نزدیک و قابل مشاهده هستند و یا عکس‌های خوبی دارند. در این‌جا نگاهی به چند کهکشان با نام‌های برجسته می‌اندازیم.

کهکشان راه شیری

کهکشان خانه ما، راه شیری، حدود 100،000 سال نوری قطر دارد و حاوی حداقل 100 الی 400 میلیارد ستاره است. این‌جا یک کهکشان مارپیچی مسدود با نوارهای مرکزی است که از هسته آن آغاز می‌شوند.

گرچه به مدت طولانی تصور می‌شد راه شیری تنها دو بازوی مارپیچی دارد، اما یک مطالعه 12 ساله در مجله انجمن نجوم سلطنتی در سال 2013 تایید کرد که این

کهکشان چهار بازوی اصلی دارد. خورشـید ما و منظومه شمسی در یک بـازوی اصـلی به نـام بـازوی اوریـون با فاصله 26000 سال نوری از مرکز کهکشان قرار دارد.

متیو استنلی، پروفسور تاریخ علم در دانشـگاه نیویـورک می‌گوید هزاران سال پیش، ستارگان درخشان، و غبار و گاز آن در آسمان شب باعث شد که یونانیان باستان نـام شیری را روی آن بگذارند، گرچه مورخین مطمئن نیستند چه زمانی به آن راه شیری گفته شد.

کهکشان بچه قورباغه

یک کهکشـان مـارپیچی Arp 188 که معمـولا با نـام کهکشـان بچه قورباغه شـناخته می‌شـود. این کهکشـان مانند همنـام آبـزی خـود یک سر بیضی که بخش اصـلی مارپیچ را تشکیل می‌دهد و یک دم بلند دارد.

بخش دنباله آن 280،000 سال نـوری طـول داشـته و با هزاران خوشه‌های ستاره‌ای درخشان تـزیین شـده است. طبق گفته‌های ناسا این به احتمـال زیـاد زمـانی تشـکیل شـده است که یک کهکشـان دیگر بیش از انـدازه به آن نزدیک شده و نیروی گرانش آن ضـربه وارد کـرده است. همین جاذبه احتمالا ردی از ستاره و گاز را به دنبـال بچه قورباغه راه انداخته و دم آن این‌گونه شکل گرفته است.

کهکشان چشم سیاه

Messier 64 یک اسم رایج خبیثانه نـیز دارد: کهکشـان چشم سـیاه یا چشم شـیطان، که به دلیل میـدان گـرد و غبار اطراف هسته مرکزی آن این‌گونه نـام گـذاری شـده

است. این میدان سایه وار احتمـالا پس از برخـورد با یک کهکشان دیگر تشکیل شده است.

در دهه 1990 دانشمندان کشف کردن که گاز موجـود در منطقه خــارجی چشم ســیاه بر خلاف جهت عقربه‌هــای ساعت- و خلاف جهت گاز و ســتارگان نزدیک به مرکز آن می‌چرخند. ســتاره شناســان حــدس می‌زدند این منطقه غیر طبیعی آخرین بقایای یک کهکشان کوچک‌تر است که میلیاردها ســال پیش با چشم ســیاه برخــورد کــرده و به تدریج جذب آن شده است.

کهکشـــان چشم ســـیاه در صـــورت فلکی گیسو(Coma Berenices)ـ با فاصله 17 میلیون ســال نــوری از زمین قرار دارد و توسط ســتاره شــناس فرانســوی، Messier در قرن 18ام فهرست شد.

کهکشان کلاه مکزیکی

کلاه مکزیکی یک کهکشان مارپیچی است و شــکل عجیب کلاه مانند آن احتمـالا به دلیل پرســپکتیو مــوقعیت آن در فضا و نحـــوه دیـــده شـــدن آن از زمین، چـــنین نـــامی دارد.حلقه ستاره‌ای بیرونی آن شکل لبه کلاه بــوده و یک تــاج دارد که ورم بخش مرکــزی آن چــنین تصــویری القا می‌کند.

نام عـددی آن Messier 104 است و 28 میلیـون ســال نوری از زمین فاصله دارد. این کهکشان طولی حدود 50 000، ســال نــوری دارد و یکی از بزرگ‌تــرین اجــرام در خوشه ســـــنبله است. طبق وب‌ســـــایت تلســـــکوپ فضـایی‌هابل، حـدود 800 میلیـارد خورشـید در آن قـرار دارد.

کهکشان گرداب

کهکشـــان گـــرداب نـــیز مانند کهکشـــان راه شـــیری یک کهکشـــان مـــارپیچی است. کهکشـــان‌های مـــارپیچی رایج‌ترین نوع بـوده و حـدود 77 درصد کل کهکشـان‌های دنیا به این شکل هستند. این کهکشـان چنـدین بـازو دارد که به ســـمت خـــارج کشـــیده و به دور مرکز پیچیده‌اند. هســـته مایل به زرد آن خانه ســـتارگان قـــدیمی است در حـالی که سـتارگان جـوان‌تر و درخشـان‌تر در بـازوی آن قرار دارند.

بازوهای گـرداب، پرورشـگاه سـتارگان است و سـتارگان جـــوان در آن‌جا متولد می‌شـــوند. این کهکشـــان با 25 میلیون سال نوری فاصله از زمین و گســتردگی 60،000 ســـال نـــوری، به راحـــتی بـــرای ســـتاره شناســـان قابل مشاهده است و توسط موسسه علمی تلسکوپ فضـــایی به آن نام یکی از “دلبندان کیهانی” داده شده است.

در این کهکشان مرگ سـتاره‌ای نـیز تشـخیص داده شـده است. گزارش‌ها سه ابرنواخـــتر نشـــان داده‌اند که در 17 سال گذشته رخ داده است: در سال‌های 1994، 2005 و 2011.

کهکشان سیگار

این کهکشان در صورت فلکی خرس بـزرگ واقع شـده و حـــدود 13 میلیـــون ســـال نـــوری از زمین فاصـــله دارد. کهکشـان سـیگار به دلیل شـکل بلند و بیضـوی دیسک آن نسبت به زاویه دید ما سیگار نامیده شده است.

نــام آن Messier 82 است و به عنــوان یک کهکشــان انفجــاری شــناخته می‌شــود و نــرخ بســیار بــالا در تولد ستارگان را دارد. طبق اطلاعات آژانس فضایی اروپا، در بخش‌های مرکزی آن ستارگان با سرعت 10 برابر بیشتر از کهکشان راه شیری متولد می‌شوند.

کهکشان چرخ گاری

این کهکشان که شکل آن یادآور چرخ گاری اســت، حــدود 150،000 ســال نــوری طــول دارد. مرکز آن درخشــان و روشن است و پره‌هایی از گــرد و غبــار به حلقه بــیرونی ستارگان متصل شده‌اند که حدود 1٫5 برابر از راه شیری بزرگ‌تر هستند.

طبق اطلاعات وب‌سایت رصد خانه تلسکوپ چاندرا شکل نــامعمول چــرخ گــاری به دلیل یک برخــورد دراماتیک در میلیون‌ها ســـال پیش این‌گونه فـــرم گرفته است. این کهکشــان در اصل یک کهکشــان مــارپیچی بــوده اما یک کهکشـــان کوچک مرکز آن را ســـوراخ کـــرده و اختلافی شبیه افتادن ســنگی در آب در آن ایجــاد کــرده است. این کهکشان 500 میلیون سال نوری از زمین فاصله دارد.

کهکشان آفتابگردان

کهکشان Messier 63 که با نام کهکشان آفتابگردان نیز شــناخته می‌شــود، 63 امین کهکشــانی است که ســتاره شناس فرانسوی، شارل مسیه آن را لیست کــرده است. این کهکشان در سال 1781 ثبت شده و نام گل مانند آن به دلیل بازوهــای مــارپیچی انبــوه روی آن گذاشــته شــده است.

آفتابگردان 27 میلیون سال از زمین فاصله و در صورت فلکی تـــازی قـــرار دارد. درخشش زیبـــای آن یـــادآور آفتـــابگردان است که توسط ســـتارگان غـــول پیکر آبی سفید تازه متولد شده ایجاد می‌شود.

اگر اتمسفر زمین وجود نداشت چه اتفاقی می‌افتاد

آسمان را سقفی محفوظ قرار دادیم ولی آنان از نشانه‌های آن اعراض می‌کنند سوره انبیا آیه 32

جو یا اتسقر زمین نقش بسیار مهمی در ادامه حیات در کره زمین دارند این لایه محافظ با نابود کردن شهاب سنگ‌های کوچک و بزرگی که به سمت زمین می‌آیند مانع سقوط آن‌ها و آسیب رساندن به موجودات زمین می‌شود هم‌چنین در مورد نور خورشید نیز فقطه اشعه‌های بی‌ضرر و مفید اجازه عبور می‌دهد هم‌چنین امواج فرابنقش نیز که به صورت خیلی جزئی می‌توانند برای عمل فتو سنز گیاهان از آن عبور بکنند.

کار کرد دیگری که اتمسفر دارد این است دمای زمین را متعادل نگه می‌دارد.زیرا سرمای منجمد کننده فضا 270 درجه سانتی گراد زیر صفر است.

این تصویر شهاب سنگ‌هایی است که به زمین نزدیک می‌شوند اجرام آسمانی که در فضا حرکت می‌کنند تهدید بزرگی برای زمین هستند اما به دلیل وجود این سقف اغلب سنگهایی که از آسمان بطرف زمین می‌آیند قطعه قطعه می‌شوند.

بیشتر اوقات با نگاه کردن به آسمان متوجه جنبه محافظتی اتمسفر نمی‌شویم اگر این ساختار وجود نداشت زمین چه شکلی می‌شد؟اگر اتمسفر نبود سالانه میلیون‌ها شهاب سنگ به زمین بر خورد می‌کنند و زمین به مکانی غیر قابل سکونت تبدیل می‌شد.

این تصاویر مربـوط به مکـان فـرود یک شـهاب سـنگ در آریزونای آمریکاست تصور کنید اگر اتمسفر زمین وجــود نداشت زمین ســالانه توسط میلیون‌ها شــهاب ســنگ از این نــوع بمبــاران می‌شد. بــرای دیــدن عکس در ســایز اصلی این‌جا کلیک کنید.

انــرژی که یک انفجــار خورشــیدی آزاد می‌کند چنــدان قدرتمند است که ذهن انسان به ساختی قادر به درک آن می‌باشدویک انفجار ساده خورشـیدی انـرژی معـادل صد میلیـــــارد بمب اتمی که در هیروشـــــیما ریخته شد را دارد.اتمســفر زمین را از تــاثیرات مخــرب این انفجارها محافظت می‌کند.

لاهی مگنتوسفر که میدان مغناطیسی زمین آن را ایجـاد می‌کند ســپر محافظ زمین در برابر تمـام امـواج و ذرات کیهانی مضر است.

علاوه بر مگنتوسفر کمربندهای وان آلن نیز سپر محافظ زمین هســتند این کمربنــدها توسط میــدان مغناطیسی زمین ساخته شده‌اند که در باربر تشعشـعاتی که دائما از طرف خورشید و سـایر سـتاره گـان فرسـتاده کی شـود محــافظت می‌کند اگر این کمربند نبــود امکــان نداشت بروی زمین حیاتی باشد.

دکـتر Huge Ross در این مـورد می‌گوید در واقع زمین بین ســایر ســیاره‌های کهکشــان خورشــیدی بیشــترین چگالی را دارد.هسته بزرگ نیکل و آهن زمین باعث ایجاد میــدان مغناطیسی وســیع زمین می‌شــود این میــدان مغناطیسی ســپر ضد اشــعه وان آلن را می‌ســازد که از زمین در برابر بمباران اشعه‌ها مراقبت می‌کند اگر چنین

سپری وجـود نداشت زنـدگی روی کـره زمین غـیر ممکن بـــود عطـــارد تنها ســـیاره ســـخره‌ای است که میـــدان مغناطیسی دارد اما قـــدرت میـــدان مغناطیسی آن 100 برابر از قدرت میدان مغناطیسی زمین کمتر است.حـــتی ونــوس خــواهر ســیاره ما هم چــنین میــدان مغناطیسی ندارد سپر محافظتی وان آلن مختص زمین است.

انرژی بوجود آمده از یکی از سال‌های اخیر اندازه گــیری شه با انــرژی 100 میلیــارد بمب اتمی که در هیروشــیما منفجر شد برابــری می‌کند پنجــاه و هشت ســاعت بعد از انفجار دمای بالای اتمسفر زمین به 2500 درجه ســانتی گراد رسید و حرکت تمام قطب نماهـای مغناطیسی غـیر عادی شد اما این سپر مانع از نابودی کره زمین شد.

لحظه‌ای بی‌اندیشیم اگر به راســتی خــالق هوشــمندی در طراحی این نظم دست نداشته چگونه ممکن است بر اثر تصادف این سپر بروی زمین تشکیل شود؟

کهکشان راه شیری و 10 حقیقت علمی جالب پیرامون آن

شمارش ستاره‌ها یک کار خسته‌کننده است. حتی ستاره‌شناسان نیز درمورد بهترین روش برای انجام این کار اختلاف نظر دارند. تلسکوپ‌های آن‌ها تنها قادر به رؤیت درخشان‌ترین ستاره‌ها هستند و بسیاری از ستاره که توسط گازها و گرد و غبار بین‌سیاره‌ای پوشانده شده‌اند از دید تلسکوپ‌ها پنهان می‌مانند. یک تکنیک محاسبه تعداد ستاره‌ها این است که ببینیم ستاره‌ها با چه سرعتی به دور خود می‌چرخند که نشان‌دهنده‌ی میزان گرانش موجود در کهکشان است و در نتیجه‌ی آن می‌توان جرم تخمینی کهکشان را محاسبه کرد. با تقسیم جرم کهکشان به میانگین جرم ستاره‌ها می‌توان تعداد تخمینی ستاره‌های موجود در کهکشان را به دست آورد. اما همانطور که دیوید کورنایچ، ستاره‌شناس کالج ایتکا در نیویورک، در مصاحبه با شبکه‌ی فاکس نیوز گفت این تعداد یک مقدار تقریبی است و مفروضات زیادی در محاسبه‌ی تعداد ستاره‌ها تأثیر دارد. تاکنون ماهواره گایا در آژانس فضایی اروپا موقعیت 1 میلیارد ستاره را مشخص کرده است؛ اما دانشمندان حدس می‌زنند که این تنها 1%ـ از کل ستاره‌های موجود در کهکشان راه شیری است و بنابراین تعداد کل ستاره‌های موجود در راه شیری حدود 100 میلیارد است.

ستاره/star

1. وزن کهکشان راه شیری هنوز به طور دقیق مشخص نشده است

اخترشناسان هم‌چنان از وزن دقیق کهکشـان راه شـیری مطمئن نیستند و تخمین‌ها از 700 میلیارد تا 2 تریلیون برابر جرم خورشـید متغیـیر است. گـرفتن یک درک بهـتر کـــار ســـاده‌ای نیست. طبق نظر اکتا پتل اخترشـــناس دانشگاه آریزونا در توسان 85 درصد جرم کهکشان ما از مـاده‌ی تاریک است که هیچ‌گونه نـوری را منتشر نمی‌کند و بنـــابراین مشـــاهده‌ی مســـتقیم آن غـــیر ممکن است. مطالعات اخیر او به بررسی میزان قدرت جاذبه کهکشان راه شیری روی کهکشان‌های کوچک دیگر و مـیزان جـذب و چـــرخش آن‌ها توسط کهکشـــان ما می‌پـــردازد و در نتیجه‌ی این مطالعات جرم راه شیری 960 میلیارد برابر جرم خورشید تخمین زده می‌شود.

ترازو/scales

1. راه شیری احتمالا در یک نقطه‌ی بزرگ و خـالی در جهان قرار دارد

مطالعـــات متعـــددی نشـــان می‌دهد که راه شـــیری و همسایگانش در یک جای پرت و دورافتاده از جهان قـرار دارند. ساختار بـزرگ مقیـاس جهـان از دور شـبیه به یک شبکه‌ی عظیم کیهـانی است که در آن نقـاط مـتراکم که توسط حفره‌هـای عظیم و تقریبا خـالی از یک‌دیگر جـدا شـــده‌اند به وســـیله‌ی رشـــته‌هایی به یک‌دیگر متصل شـده‌اند. به نظر می‌رسد کهکشـان محل سـکونت ما بین سه حفره خالی به نام‌های کینن، بارگر و کـوی، نـام سه ستاره‌شناس مکتشف آن‌ها در سال 2013، احاطه شـده است. سال گذشته یه تیم از دانشـمندان به‌طـور جداگانه به بررسی حرکت کهکشـان‌ها در شـبکه‌ی عظیم جهـانی

پرداختند تا بتوانند فرضیه‌ی قرارگیری کهکشان ما در یک فضای خالی از جهان را اثبات کنند.

نقشه جهان/universe map

1. ستاره‌شناسان در حال تلاش برای عکاسی از یک سیاهچاله‌ی عظیم در مرکز راه شیری هستند

لارکینگ یک هیولای گرسنه در قلب کهکشان راه شیری با جرم 4 میلیون برابر خورشید است. دانشمندان با بررسی مسیر ستاره‌های مرکز کهکشان و چرخش شدید آن‌ها به سمت چیزی که قابل رؤیت نیست، از وجود این سیاهچاله آگاه شدند. در سال‌های اخیر دانشمندان در پروژه‌ای، به نام تلسکوپ افق رویداد رویداد، با تلفیق مشاهدات مختلف تلسکوپ‌های رادیویی سعی کرده‌اند تا نگاهی اجمالی به این سیاهچاله و محیط اطراف آن داشته باشند. انتظار می‌رود ماه آینده تصاویر مقدماتی از این سیاهچاله منتشر شود.

سیاه چاله/ black hole

1. کهکشان‌های کوتوله باعث گردش راه شیری به دور خود می‌شوند و گاهی توسط راه شیری بلعیده میشوند

نام دسته‌ی مقالات مورد نظر

100 میلیون ستاره در تصویر 1.5 میلیارد پیکسلی از کهکشان آندرومدا

اسرارآمیزترین ستاره موجود در کهکشان ما

کهکشان راه شیری هم‌چنان بزرگ می‌شود

به‌گفته‌ی رصدخانه‌ی جنوبی زمانی که کاوشگر پرتغـالی، فردیناند ماژلان، در قرن شـانزدهم از نیمکـره‌ی جنـوبی عبور می‌کـرد، او و همراهـانش از جمله اولین اروپایی‌ها بودند که خوشه‌هایی دایــره‌ای از ســتارگان را گــزارش دادند. این خوشه‌ها در واقع کهکشان‌های کوچکی هستند که کهکشان ما را مانند سیاره‌ای به دور خود می‌چرخانند و به نــام ابرهــای کوچک و بــزرگ مــاژولانی نامگــذاری شدند. این کهکشان‌های کوتوله باعث گـردش راه شـیری به دور خود می‌شـوند و گـاهی توسط راه شـیری بلعیـده می‌شــوند. اوایل امســال دانشــمندان با اســتفاده از داده‌هــای مــاهواره گایا میلیون‌ها ســتاره را شناســایی کردند که روی یک خط باریک شــبیه به ســوزن در حــال حــرکت بودند. طبق گــزارش تصــور می‌شــود که این ستاره‌ها باقیمانـده‌ی یکی از همین کهکشـان‌های کوتوله به نــام سوســیس گایا هســتند که به داخل راه شــیری کشیده شده‌اند.

راه شیری/milky way

1. فضای بین ستاره‌ای در راه شـیری مملؤ از نـوعی ماده روغنی سمی است

فضای خالی بین ستاره‌ها در کهکشـان راه شـیری پر از نوعی روغن سـمی است. این مولکول‌هـای آلی روغـنی که به‌عنوان ترکیبات کربن آلیفاتیک شناخته می‌شـوند در نـوع خاصی از ستاره‌ها تولید می‌شـوند و سـپس در اثر انفجارهــای ســطح ســتاره‌ها به فضــای بین ســتاره‌ای منتقل می‌شـوند. طبق گـزارش لیو سـاینس، مطالعـات اخــیر نشــان می‌دهد که این مــواد در بین یک چهــارم تا نصف فضای بین ستاره‌ای در کهکشان راه شـیری وجـود

دارند و این مقـدار در مقایسه با نـتیجه‌ی مطالعـات قبل پنج برابر بیش‌تر است. از آن‌جایی که کـربن یک سـاختار ضروری از موجـودات زنـده است وجـود این مـاده در راه شــیری احتمــال وجــود سیســتم‌های ســتاره‌ای دیگر با موجـودات زنـده در جـای دیگـری از کهکشـان را تقـویت می‌کند.

مولکول/molecule

1. راه شیری تا 4 میلیـارد سـال دیگر با همسـایه‌اش برخورد خواهد کرد

متأســـفانه کهکشـــان ما جـــاودان نخواهد بـــود. طبق مطالعات ستاره‌شناسان ما با سرعت 400 هزار کیلومتر بر ساعت به سمت کهکشان آندرومدا در حرکت هســتیم. بیش‌تر تحقیقــات نشــان می‌دهد هنگــامی که برخــورد صـورت می‌گـیرد کهکشـان آندرومـدا که جـرم بیش‌تـری نسـبت به کهکشـان ما دارد، کهکشـان ما را می‌بلعد. اما پژوهشگران با بررسی دوباره‌ی جـرم آندرومـدا دریافتند که آندرومدا تقریبا 800 میلیارد برابر خورشید جرم دارد؛ یعنی تقریبای برابر جرم راه شیری. این بدان معناست که کهکشانی باقی خواهد ماند که صدمه‌ی کمتری ببیند.

برخورد کهکشان‌ها/galaxy collision

1. ســـتاره‌ها از کهکشـــان‌های اطـــراف به ســـمت کهکشان ما کشیده می‌شوند

نام دسته‌ی مقالات مورد نظر

کشف نخســتین نشــانه‌ها از دو کهکشــان شــبیه به راه شیری در عالم اولیه

ثبت تصـــاویر کهکشـــان‌های فـــوق درخشـــان توسط تلسکوپ‌هابل

کهکشــان جدید CR7؛ الهــام گرفته از نــام کریســتیانو رونالدو

کهکشان‌ها گـاهی سـتاره‌ها را با یک‌دیگر مبادله می‌کنند. اخـــیرا پژوهشـــگران به‌دنبـــال ســـتاره‌های پرســـرعتی می‌گردند که پس از تــأثیر گــرفتن از ســیاهچاله‌ی مرکز کهکشـــان از راه شـــیری پرتـــاپ می‌شـــوند. آن‌چه آن‌ها یافتند بسـیار عجیب بـود؛ این سـتاره‌ها به‌جـای آن‌که به بیرون کهکشان بروند در حال حرکت به سمت ما هستند. تومـاس مـارچتی ستاره‌شـناس دانشـگاه لیـدن هلند در بیانیه احتمـــــال داده است این ســـــتاره ممکن است ستاره‌هایی از کهکشان‌های دیگر باشند که به ســمت راه شـیری کشـیده شـده‌اند. در مطـالعه‌ای که در نشـریه‌ی ماهانه سلطنتی نجوم منتشر شد ستاره‌شناسان احتمال دادند که منشأ این ســـــتاره‌های عجیب ممکن است ابر بـزرگ مـاژلانی یا دیگر کهکشـان‌ها باشـند که این تعـداد کشف شـــده ممکن است تنها درصد انـــدکی از این نـــوع ستاره‌ها باشند.

کهکشان/galaxy

1. **حباب‌های مرموزی در راه شیری وجود دارد**

تصور کنید که در اتاق نشیمن شـما، که میلیون‌ها بـار آن را دیده‌اید یک فیل وجـود داشـته است که تا حـالا متوجه آن نشده‌اید. زمانی که دانشمندان سـاختاری‌هایی عجیب شبیه حباب را در سـال 2010 بـرای اولین بـار مشـاهده کردند که 25 هـزار سـال نـوری به سـمت بـالا و پـایین

کهکشـان کشـیده شـده بودنـد، به همـان انـدازه متعجب شدند. دانشـمندان این سـاختارها را که پرتو گاما منتشر می‌کننـد، حباب‌هـای فـرمی نامگـذاری کردند. طبق گفته دانشـمندان ناسا به نظر می‌آید که این سـاختارها در اثر یک پدیده پر انرژی به وجود آمده‌اند؛ یعنی در حـدود 6 تا 9 میلیـون سـال قبل زمـانی که سـیاهچاله‌ی مرکز کهکشـان در حـال بلعیـدن تـوده‌ی بـزرگ گـرد و غبـار و گازهای اطـراف خـود بـود در نـتیجه‌ی آن این حباب‌ها به وجود آمدند.

حباب فری/Ferri bubble

11- کهکشان ما با پالس‌هـایی عجیب و غـریب از طـرف دیگر جهان بمباران می‌شود

در طی دهه‌ی گذشـته دانشـمندان متوجه سـیگنال‌هایی عجیب شـدند که از نقـاط دور دست جهـان ارسـال می‌شـوند. این سـیگنال‌ها به‌عنـوان سـیگنال‌های FRB شناخته می‌شوند. علی‌رغم شناخت این پالس‌ها به مـدت 10 سال دانشـمندان تنها 30 نمونه از آن‌ها را دریـافت کرده‌اند؛ اما دانشمندان استرالیایی موفق به دریافت 20 نمونه بیش‌تر شـدند. در حـالی که دانشـمندان قـادر به تشـخیص منشأ این پالس‌هـا؛ نیسـتند اما می‌دانند این پالس‌ها از میلیاردها سال نـوری دورتر با عبـور از گازها و گرد و غبار کیهانی به این نقطه از جهان رسیده‌اند.

کهکشان راه شیری مسطح نیست

با توجه به دقیق‌ترین نقشه سه بعدی کهکشان، کهکشان راه شیری، بسیار پیچ و تاب دارد و مسطح و صاف نیست.

دانشمندان استرالیایی و چینی نقشه کهکشانی مذکور را با اندازه گیری فاصله بیش از 1300 "ستاره پالسیت"(pulsating stars) ایجاد کردند.

ستاره‌هایی که به نام "قیفاووسی کلاسیک"(classical Cepheids) شناخته می‌شوند، 100 هزار بار درخشان‌تر از خورشید هستند و فاصله آن‌ها را با دقت 95 درصد نسبت به لبه کهکشان می‌توان ثبت کرد.

"ریچارد د گریز"(Richard de Grijs)، ستاره شناس در "دانشگاه مک‌کواری" در سیدنی، گفت: ستاره‌ها نشان می‌دهند که چگونه کهکشان راه شیری در مناطق بیرونی خود پیچیده شده است و این نیز احتمالاً ناشی از انعکاس درونی عظیم کهکشان است که نیروهای چرخشی قدرتمند را به وجود می‌آورد.

گـردش در اعمـاق کهکشـان‌ها: رازهـایی در مـورد مـاده تاریک!

در دهه 1930، یک ستاره‌شناس سوئیسی به نـام فریـتز زوویکی متوجه شد که کهکشـــان‌های دوردست بســـیار ســـریع‌تر از آن‌چه که مشـــاهده می‌کـــنیم، به دور هم می‌چرخند. او نظـریه‌ای داد که مـاده‌ای نـامریی که آن را مـاده تاریک می‌نامـد، ممکن است جـاذبه‌ای را به سـمت این کهکشان‌ها بفرستد.

گـردش در اعمـاق کهکشـان‌ها: رازهـایی در مـورد مـاده تاریک!

از آن زمان، محققـان تایید کرده‌اند که این مـاده مرمـوز را می‌تـوان در سراسر کهشـکان ما یـافت و حـتی شش برابر بیشتر از ماده معمولی که چیزهایی مانند ستارگان را می‌سازد، وجـود دارد. با این حـال با وجـود دیـدن آثـار ماده تاریک در سراسر جهان، بعضی دانشمندان در مورد وجود آن شک دارند. در این مطلب قصد داریم در مورد 5 سوال اساسی در مورد ماده تاریک صحبت کـنیم، پس ما را در لست سکند همراهی کنید.

ماده تاریک چیست؟

گـردش در اعمـاق کهکشـان‌ها: رازهـایی در مـورد مـاده تاریک!

محققان در مورد این که ماده تاریک دقیقا چیست اطلاع دقیقی ندارند. در اصل، برخی دانشمندان حدس می‌زنند که جـــرم گمشـــده جهـــان از ســـتاره‌های کوچک و سیاه‌چاله‌ها تشکیل شده اسـت، اگر چه مشـاهدات دقیق

چنین چیزهایی را برای ماده تاریک نشان نداده‌اند. برخی از محققان نیز مـدعی هسـتند که گوشـته مـاده تاریک از ذراتی شـبیه به یک نـوترون البته با سـنگینی 10 تا 100 برابر بیشتر از یک پروتون تشکیل شده است.

ماده تاریک قابل تشخیص است؟

گـردش در اعمـاق کهکشـان‌ها: رازهـایی در مـورد مـاده تاریک!

اگر ماده تاریک از ذرات سنگین سـاخته شـده اسـت، پس احتمـالا این ذرات باید به دور ما جمع شـوند، از طـرفی نامرئی باشند و به سختی بتوان آن‌ها را کشف کرد. پس چـرا ما هنـوز چـیزی پیـدا نکـرده‌ایم؟ مـاده تاریک پس از عبـور از فضا باید به ذره‌ای معمـولی مانند پروتـون یا الکترون برخورد کند. بنابراین محققان سـعی کرده‌اند از طریق آزمایشـاتی این موضـوع را متوجه شـوند. پس از چندین دهه جسـتجو، هیچ یک از این ردیاب‌ها کشف قابل قبـولی را ثبت نکرده‌اند. آخـرین مـورد آن هم در سـال جاری در چین اتفاق افتاده است.

در نهـایت یک فیزیکـدان می‌گوید: «به نظر می‌رسد که ذرات مـاده تاریک بسـیار کـوچک‌تر از ذرات نـوترون و پروتون هستند یا فاقد ویژگی‌هایی هستند که به راحـتی بتوان آن‌ها را مطالعه کرد.»

خواص ماده تاریک چیست؟

گـردش در اعمـاق کهکشـان‌ها: رازهـایی در مـورد مـاده تاریک!

ســتاره شناســان از طریق فعل و انفعــالات گرانشی با ماده معمولی، مـاده تاریک را کشف کردند و نشـان دادند که این فعل و انفعالات روش اصـلی بررسی حضـور این مــاده در جهــان است. اما هنگــامی که محققــان تلاش داشتند که مـاهیت واقعی مـاده تاریک را کشف کننـد، به بن بست خوردند. طبق برخی نظریه‌ها، ذرات ماده تاریک باید ضد ذرات خودشـان باشـند، به این معـنی که دو ذره ماده تاریک زمانی که به یک‌دیگر می‌رسند بـاعث نـابودی هم شوند.

آزمــایش طیف نگــاری مغناطیسی آلفا (AMS)ــ که در ایستگاه فضـایی مسـتقر است از سـال 2011 به دنبـال اکتشــافاتی در این زمینه بــوده است. با وجــود این‌که شواهد بسیاری در این مطالعات کشف شده اســت، ولی دانشمندان هنوز هم مطمئن نیستند که آیا این‌ها از ماده تاریک نشات می‌گیرد یا خیر!

آیا ماده تاریک در هر کهکشانی وجود دارد؟

گـردش در اعمـاق کهکشـان‌ها: رازهـایی در مـورد مـاده تاریک!

از آن‌جا که مـاده تاریک بسـیار مهم‌تر از مـاده معمـولی است، گفته می‌شود که ماده تاریک نیرویی کنترلی است که ساختارهای بـزرگی مانند کهکشـان‌ها را سـازماندهی می‌کند. به همین دلیل خبری که امسال مخابره شد مبنی بر این‌که کهکشانی یافت شده است که هیچ ماده تاریکی ندارد، به نظر عجیب می‌رسید.

آیا واقعا ماده تاریک وجود دارد؟

گـردش در اعمـاق کهکشـان‌ها: رازهـایی در مـورد مـاده تاریک!

بـرای سـال‌های متمـادی، تعـداد کمی از فیزیکـدانان این ایـــده را مطـــرح کرده‌اند که شـــاید نظریه‌هـــای جاذبه نادرست باشند و این‌که نیروهای بنیـادی در مقیاس‌هـای بزرگ به‌صورتی متفاوت‌تر عمل کنند. این پیشـنهادها که اغلب با عنـوان «دینامیک نیوتـنی اصـلاح شـده» شـناخته می‌شوند، فرض می‌کنند که هیچ ماده تاریکی وجود ندارد و سرعت‌های فوق سـریعی که بـرای گـردش سـتاره‌ها و کهکشـــان‌ها به دور هم دیـــده می‌شـــود، نتیجه جـــاذبه‌ای است که به روش‌هـــای شـــگفت‌انگیز و متفـــاوتی رفتـــار می‌کند. بنابراین مـاده تاریک هنـوز یک مـدل تایید نشـده است. ولی مدارکی در رابطه با وجودش نیز وجود دارد.

کیهـان در میلیاردها سـال پیش، فرکانس‌هـای صـوتی را انتقال داده است

ســتاره شناســان کشف کرده‌اند که کیهــان در میلیاردها ســال پیش و در مراحل اولیــه، فرکانســهای صــوتی را انتقال داده است.

ایشان متوجه شده‌اند که این فرکانس‌ها در واقع، صـدای آرامی است که دلالت دارد بر این که کیهـان مطیع خـالق می‌باشد نه سرکش و طغیانگر در برابر دستورات او.

قرآن نیز به طـور معجـزه آسـایی، ما را دربـاره سـرعت زمین و آسمان در مراحل بسیار اولیه ایجاد کیهان، یعنی مرحله دود اگاه می‌کند. خداوند متعال می‌فرمایند:

سپس به (آسمان) در حالی که دود بود توجه کرد، پس به آن و زمین فرمــود: با رغبت یا کــراهت بیایید (و شــکل بگیرید). گفتند: فرمـانبردار آمـده ایم (وشـکل گرفـتیم) (سوره فصلت، آیه 11).

این آیه بر ســرعت آســمان در اولین مرحله ایجـــاد آن اشاره دارد، حقیقتی که ستاره شناسان کشف کرده‌اند.

همه شکوه و عظمت مربوط به خداست!

مـاجرای سـیگنال Wow؛ آیا فرازمینی‌ها قصد برقـراری ارتباط با ما را داشته‌اند؟

به لطف تلسکوپ فضایی کپلر منجمان موفق شده‌اند که تا به امـروز بیش از 1000 سـیاره هم انـدازه با زمین را در کهکشان راه شیری شناسایی کنند. حال اگر این رقم را در 1000 ضـرب نمایید به تعـداد سـیاره‌های غیرقابل سکونتی می‌رسـید که در هسـتی بی‌پایـان وجـود دارند و در نتیجه تصـور آن‌که زمین تنها گونه حیـات هوشـمند را در خود جای داده باشد کمی غیرقابل باور خواهد بود.

آیا ما در این هسـتی تنها هسـتیم؟ همین سـوال سـاده باعث شد که نخستین جستجوی علمی جدی بـرای یـافتن هـوش فـرا زمیـنی (SETI)_ در دهه 1970 میلادی رقم بخـورد. در سـال 1973 میلادی، رصد خانه رادیـویی دانشـگاه اوهـایو در آمریکا که با نـام Big Ear یا گـوش بـزرگ از آن یـاد می‌شد در پی کـوچک‌ترین اثـرات و نشـانه‌های سـیگنال‌های فرازمیـنی شـروع به تفحص آسمان‌ها کـرد و در سـکوت محض هسـتی به دنبـال صـدا گشت.

عـاقبت در یکی از شب‌های مـاه آگست سـال 1977 میلادی، نخسـتین سـیگنال متحـیر کننـده توسط پژوهشگران این رصد خانه دریافت شـد؛ سـیگنالی که نه یک زمزمه بلکه غرشی مهیب بـود و دانشـمندان را در بهت و حیرت فرو برد.

در ادامه این مطلب با دیجیاتو همراه باشـید تا با یک‌دیگر به بررسی چیستی و چرایی این ماجرا بپردازیم.

جری امان یکی از اساتید دانشگاه ایالتی اوهایو بود که به صورت داوطلبانه در تابستان سال 1977 میلادی در پروژه گوش بزرگ SETI مشارکت کرده بود. هر دو روز یک بار، یک پیام رسان دوچرخه سوار به دفتر کار جری می‌آمد و انبوهی از صفحات پرینت شده از داده‌های دریافتی پردازنده مرکزی تلسکوپ رصدخانه را به او تحویل می‌داد.

کار جری هم این بود که آن همه کاغذ را برای یافتن هرگونه علائم غیرعادی زیر و رو کند و در صورت برخورد با هر رفتار غیر عادی در تشعشع مستمر و یکنواخت فضا، پژوهشگران رصدخانه را مطلع کند.

در 18 آگست سال 1977 میلادی، امان طبق معمول مشغول بررسی داده‌های دریافتی مربوط به سه روز قبل بود که با تفاوتی قابل توجه در سیگنال‌های ثبت شده روبرو گردید. بلندی سیگنال رادیویی دریافتی به جای آن‌که مانند همیشه یک، دو یا بعضا چهار باشد، سی برابر بزرگ‌تر بود. جری که از دیدن این تفاوت آشکار حیرت زده بود، بی‌درنگ خودکار قرمز رنگش را در دست گرفت و خطی دور سیگنال مرموز 6EQUJ5 کشید و عبارت جاودانه Wow را در کنار آن نوشت.

حالا بیش از 35 سال از آن دوران می‌گذرد و آن سیگنال، نزدیک‌ترین برخوردی است که بشر با آن‌چه ممکن است یک موجود فرازمین باشد (یا نباشد) داشته. آن انفجار قدرتمند امواج رادیویی تنها برای مدت 72 ثانیه ادامه پیدا کرد اما بسیاری از منجمان و کارشناسان اشیاء ناشناخته پرنده (UFO)ـ بر این باورند که ماهیت

منحصـربفردش به یک منبع آسـمانی و فـرازمین اشـاره دارد.

در سه دهه‌ای که از زمـان شناسـایی و ثبت آن سـیگنال گذشته، هیچ سـیگنال دیگـری مشـابه به آن ثبت نشـده و هیچ کسی هم نتوانسته منبع و منشا قطعی‌اش (کیهانی یا زمینی) را شناسایی کند.

حالا سیگنال Wow یکی از بزرگ‌ترین اسـرار حل نشـده نجـــــوم مـــــدرن است که در ادامه قصد داریم به ذکر اطلاعـــات و جزئیـــات بیشـــتری در مـــورد چیســـتی آن بپردازیم.

عملکرد SETI چگونه است؟

نزدیک‌تـرین سـیاره به زمین که از نظر ابعـاد نـیز به آن شـــباهت دارد و در منطقه قابل ســـکونت جـــای گرفته Kepler-186f نام دارد. اگر در این سـیاره حیـات وجـود داشـــته باشد هیچیک از ما متوجه این موضـوع نخـواهیم شد علت هم این است که سـیاره یـاد شـده 493 سـال نوری تا زمین فاصله دارد.

در دهه 1960 میلادی که تلاش بـرای پیـدا کـردن هـوش فرازمیـنی آغـاز گردید منجمـان به سـرعت ایـده بازدید فیزیکی از یک سـیاره فرازمیـنی را رد کردند و اسـتدلال شان هم این بود که پیشـرفت‌های تکنولـوژی مـورد نیـاز برای عبور انسان از کهکشان و رسیدنش به مقصد هنوز هم شـکل نگرفته و تا آن زمـان سـال‌های سـال زمـان باقیست.

در مقابل علم SETI به این نتیجه رسید که بشر باید روی زمین بماند اما گوشش به هستی و دنیـای فراتر از زمین باشد. بر این اســاس، اگر زنــدگی هوشــمند در کــرات دیگری غـیر از زمین وجـود داشـته باشد آن‌گـاه باید درک مناســبی از امــواج رادیــویی و طیف الکترومغناطیسی داشته باشد.

موجــودات فرازمیــنی احتمــالا مانند ما منــابع انــرژی محــدودی در اختیــار دارند و نمی‌توانند از طریق آن‌ها به آنسـوی هسـتی سـفر کـرده و به دنبـال دوسـتان خـود بگردند. از همین رو، مقـرون به صـرفه‌ترین روش بـرای آشــنا شــدن با جهــان دیگــر، این است که یک ســیگنال رادیویی را برای آن‌ها ارسال کنیم.

اما پرسش مهم دیگــری که پیش روی دانشــمندان SETI قـرار داشت این بـود که در کـدام نقطه به شـنود صـدای فرازمیــنی بپردازند. بهــترین پاسخ توسط دو فیزیکــدان دانشــگاه کورنل در اوایل دهه 1960 میلادی ارائه شد. این دو فیزیکدان فیلیپ موریسون و گاسپی کاکانی نــام داشــتند که اظهــار داشــتند حیــات هوشــمند فرازمیــنی سیگنال‌های خود را در قالب یک «زبان مشترک» ارســال می‌کند تا درک آن برای هر کسی ممکن باشد.

براســاس اســتدلال ماریســون و کاکــانی، رایج‌تــرین فرکـانس الکترومغناطیسی از طریق متـداول‌ترین عنصر در هســتی یعــنی هیــدروژن متصــاعد می‌شــود. اگر یک موجود فرازمینی تلاش کند از طریق یک کانـال یا مسـیر بــاز با ما ارتبــاط برقــرار کند احتمــالا فرکــانس 1420 مگــاهرتز را انتخــاب خواهد کــرد که تحت عنــوان «خط هیدروژن» از آن یاد می‌شود.

این دو دانشمند در ادامه جستجو برای یافتن حیات فرازمینی را طبق استدلال خود آغاز کردند. آن‌ها برای این منظور تلسکوپ‌های رادیویی بزرگی را به خدمت گرفتند و تمرکز خود را روی بخش کوچکی از آسمان قرار دادند و سعی کردند که کوچک‌ترین نشانه از یک سیگنال غیرعادی با فرکانش 1420 مگاهرتز را شناسایی کنند.

تلسکوپ مورد استفاده این دانشمندان بعد از آن‌که برای مدت چند دقیقه به صدای آن بخش خاص از آسمان گوش می‌دهد به سمت دیگری می‌چرخد و این روند را ادامه می‌دهد تا بخش قابل توجهی از آسمان را مورد رصد قرار دهد.

و این دقیقا همان کاری است که جری امان و دیگر دانشمندان مشارکت کننده در پروژه SETI با استفاده از تلسکوپ گوش بزرگ انجام می‌دادند. آن‌ها به سیگنال‌های دریافتی از بخش کوچکی از آسمان مجاور به صورت فلکی قوس یا Sagittarius گوش می‌دادند و طول موج هریک از سیگنال‌های دریافتی را در کانال 1420 مگاهرتز اندازه می‌گرفتند.

امان و دیگر دانشمندان سال‌ها روی آن پروژه کار کردند و تا 15 آگست سال 1977 همان سیگنال‌های همیشگی را دریافت کردند تا این‌که با آن غرش ماندگار روبرو شدند.

درباب سیگنال Wow

در تاریخ 15 آگست سال 1977 میلادی به مدت 72 ثانیه تلسکوپ رادیویی گوش بزرگ سیگنالی را دریافت کرد

که سی برابر بزرگ‌تر از صدای عـادی در پس زمینه بـود. اما چه چیز باعث شهرت سیگنال Wow شد؟ چرا از نظر بســیاری از منجمــان آن ســیگنال نشــانه‌ای از ســوی فرازمینی‌ها بوده است؟

نخست بهـــتر است به ارتبـــاط آن با خط هیـــدروژن بپردازیم. فرکـانس سـیگنال Wow برابر با 1420.4556 مگـــاهرتز اعلام گردید که تقریبا همـــان طـــول مـــوج الکترومغناطیسی هیدروژن است.

اگر یک موجـــود فرازمیـــنی بخواهد فرکانسی را بـــرای ارسال پیام خـود به دور دست انتخـاب نمایـد، آنطـور که دانشـمندان SETI می‌گوینـد، آن فرکـانس همـان مـیزان اعلام شده خواهد بود.

دومین مشخصه قابل توجه این سـیگنال شـکل آن است. شکل یک سیگنال رادیویی با ترسیم گـراف یا نمـودار آن بر اثر گذر زمان مشخص می‌شود.

زمانی که سیگنال Wow نخستین بار توسط گوش بزرگ شناسایی شد، در مقیاس «بلندی» تلسکوپ، عدد 6 برای آن ثبتگردید. چند ثانیه بعد، آن سیگنال به سطح E رسید (کامپیوتر مورد اسـتفاده در آن زمـان، تنها قـادر بـود که اعـداد تک رقمی را بـرای بلنـدی سـیگنال‌های رادیـویی اعلام کند و زمـــانی که رقمی از 9 فراتر می‌رفت از حروف بـرای نمـایش آن سـیگنال اسـتفاده می‌کـرد). در نهـایت سـیگنال به حـرف U رسـید (که برابر با رقم 30 است) و سپس به تدریج کاهش یافته و به عدد 5 رسـید. چنانه روند تغیـــیر این ســـیگنال را از طریق یک گـــراف نشان دهید با شکلی شبیه به یک هرم روبرو می‌شوید.

اما چرا شکل این سیگنال اهمیت دارد؟ زیرا با شکلی که از یک منبع فضـایی انتظـار داریم همخـوانی دارد و علت هم به شرح زیر است:

یک تلسکوپ رادیویی روی سطح زمین قرار دارد

زمانی که زمین می‌چرخد برد کانونی تلسـکوپ به آرامی در آسمان‌ها تغییر می‌کند.

اگر منبع آن ســیگنال رادیــویی نقطه‌ای ثــابت در فضا باشد، زمانی که نخستین بار در محـدوده تلسـکوپ قـرار می‌گیرد ضعیف به نظر می‌آید.

وقتی تلسکوپ مسـتقیما به سـمت منبع قـرار می‌گـیرد، سیگنال در بلندترین شکل ممکن خواهد بود.

زمانی که تلسکوپ از محدوده سیگنال دور می‌شـود، بـار دیگــری رونــدی کاهشی می‌یابد و در نتیجه با شــکل یک هرم روبرو می‌شویم.

دیگر خصوصیت جالب توجه سیگنال Wow وضوح انتقال آن بـــود. زمـــانی که یک تلســـکوپ رادیـــویی امـــواج الکترومغناطیسی را از منــابع کیهــانی طــبیعی نظــیر اختروش دریافت می‌کند، امواج رادیـویی در قـالب طیف گسترده‌ای از فرکانس‌ها پراکنده می‌شوند.

اما سیگنال Wow این‌طور نبود. تلسکوپ گوش بزرگ در آن زمــان به کانال‌هــای مختلف گــوش می‌داد نه صــرفا کانــال مربــوط به فرکــانس 1420 مگــاهرتز و این نــیز نشانه روشن دیگری از وجود یک سیگنال عمدی رادیویی از جهان دور است نه یک رویداد کیهانی تصادفی.

در ادامه قصد داریم به بررسی نظـرات منتقـدان در این رابطه بپردازیم و کشفیات 35 سـال اخـیر از زمـان ثبت این سیگنال را از نظر بگذرانیم.

مخالفان علیه نظریه سیگنال Wow

اگر بـــاور دارید که ما در این هســـتی تنها نیســـتیم یا می‌خواهید این مساله را بـاور کنیـد، آن‌گـاه با اسـتناد به شواهد و مدارک به دست آمده در ارتبـاط با آن می‌تـوان باور کرد که موجودی در جایی از این عالم تلاش دارد که با ما ارتباط برقرار کند.

اما خبر بد این‌جاست. در بیش از سه دهه اخـیر از زمـان ثبت آن ســیگنال، هیچیک از تلســکوپ‌های پــروژه SETI نتوانســته‌اند ســیگنالی مانند Wow را به ثبت برســانند. جـالب است بدانید که از آن زمـان به بعـد، گـوش بـزرگ بیشــتر از 100 مرتبه دیگر همــان نقطه از آســمان را اسکن کرد اما هیچ نشانه‌ای پیدا نکرد.

رابــرت گــری یک ســتاره شــناس آمــاتور و تحلیلگر داده است که به خـــاطر علاقه‌اش به مبحث ســـیگنال Wow مطالعـات فـراوانی را با اسـتفاده از یکی از بزرگ‌تـرین تلسکوپ‌های رادیویی به نام the Very Large Array در نیومکزیکو انجام داد تا سیگنالی مشابه به آن را بیابد.

در سال‌های 1995 و 1996 میلادی، گـری تلسـکوپ یـاد شده را به سمت صورت فلکی Sagittarius نشانه گیری کرد و این نخستین بـاری بـود که از آن تلسـکوپ آشـکارا بـرای کشف علائم و نشـانه‌های حیـات فرازمیـنی بهـره گرفته می‌شد.

این دستگاه عظیم و الجثه در برگیرنده 27 آنتن رادیویی جداگانه است و حساسیت آن هم 100 برابر بالاتر از گوش بزرگ اعلام گردیده که در سال 1997 میلادی بازنشسته شد.

متاسفانه گری در بررسی‌های خود هیچگونه ردی از سیگنال Wow پیدا نکرد اما این مساله باعث نشد که دست از تلاش بردارد.

در سال 2012 میلادی، مصاحبه‌ای از او در نشریه The Atlantic منتشر شد و در آن گری مدعی شد که فرضیات و تصورات ما در مورد سیگنال‌های حیات فرازمینی همگی نادرست هستند.

تصور ما این است که یک منبع به صورت مستمر از سیاره‌ای دور دست به سمت زمین می‌تابد اما انرژی مورد نیاز عملکرد چنین منبعی در تمام جهات، تمام زمان‌ها و از چند میلیون سال نوری آنطرف‌تر نیازمند در اختیار داشتن نیروگاه‌هایی هزاران هزار بار بزرگ‌تر از اندازه کنونی شان روی زمین است.

اگر تمدن فرا زمینی نژادی پیشرفته‌تر در قیاس با انسان نباشد چه؟ اگر منابع تحت اختیار این موجودات نسبت به ما محدودتر باشند چطور؟ در این صورت مقرون به صرفه‌ترین روش این خواهد بود که با استفاده از نوعی «منبع» رادیویی پیام خود را تنها به یک سمت و در یک زمان معین ارسال نمایند.

اگر این‌طور باشد، باید خیلی خوش شانس باشیم که با استفاده از روند فعلی مان برای جستجوی حیات فرازمینی (یعنی تمرکز روی یک نقطه از آسمان برای

مـدت 20 دقیقه و سـپس رصد نقطه دیگـری از آن) این سیگنال را دریافت کنیم.

آنطور که گری می‌گوید بیشـترین امید آن خواهد بـود که در آینده تکنولوژی‌های قدرتمندتری را برای تلسکوپ‌های دوربرد بسازیم تا بتوانیم در یک آن، کل آسمان را اسکن کـنیم. در غـیر اینصـورت احتمـالا هیچگـاه نمی‌تـوانیم بفهمیم که آیا سـیگنال Wow یک خطـای انسـانی و ناخواسـته بـوده یا این‌که واقعا پیـامی از یک دوست از جهانی ورای زمین بوده است.

لقاح گیاهان توسط باد

امروزه نقش انکارناپذیر باد، به‌عنـوان سـیّالی کارآمد در طبیعت، بر بشر پوشیده نیست. نقش باد در بارورسـازی ابرها و حـــــتی نقش آن در زادآوری گیاهـــــان از جمله کارکردهایی است که از دیدگاه علم امروز کاملاً شـناخته شـــده است. امّا اشـــاره به این شـــگفتی‌های طـــبیعت، درصـدر اسـلام و در کتـاب آسـمانی قـرآن کـریم، خـود شاهدی بر حقانیت این کتـاب الهی است. به‌همین سـبب تحقیق حاضر، با هدف روشن‌نمودن زوایـای اعجـاز آیـات قرآن کریم دربـارة تعبـیر «الریـاح لـواقح» با دو رویکـرد علمی و قرآنی تنظیم گردیده تا به ابهامات مطـرح شـده دربـاره آن تعبـیر و منظـور از قـابلیت بارورکننـدگی بـاد (به‌عنــوان عامل بـــاروری در ابرها یا گیاهـــان یا هر دو)، پاسخ داده شود.

شرح واژگان مهم

ریح

واژه «ریح» از ریشه «ر-و-ح» در لغت به معـــانی هـــوای متحـرک[1]، نسـیم هـوا و هر چـیز دیگـری است[2]ـ به عبارت دیگر، مقصـود از آن بـاد و بو است[3]ـ «ریح» در 18 آیه قـرآن به‌کـار رفته و به‌معـانی بـاد و بـو، هر دو اســتعمال شــده است. «این واژه به‌طــور اســتعاره، به معنی نیرو و قدرت نیز در قرآن کاربرد دارد»[4].

نکته تـأمل‌برانگیز اسـتفاده از لفظ بـاد به‌صـورت جمـع، یعـنی «ریـاح» است. «ریح» اسم مـؤنث[5]ـ و مصـغّر آن «رُوَیْحة» و جمع آن «رِیــاح و أَرْواح» است[6].ـ جــوهری

گوید: «ریح واحد ریاح است.»[7]. یعنی منظور از «ریح» یک بــاد و مقصــود از «ریــاح» چند بــاد متفــاوت است. جمع‌بودن «ریاح» نشــان می‌دهد که بادها انــواع مختلفی دارند.

نکته ظریف‌تر آن‌که آمـــدن «ال» جنس بر سر «ریـــاح»، «اشــاره به جنس مســندالیه [بــاد] بــدون درنظرگــرفتن عموم و خصوص آن دارد»[8]؛ یعنی جنس بادها مــدّنظر است نه تک‌تک بادها.

چنانچه مــراد از«ریــاح» تمــام بادها باشــد؛ آن‌گــاه آیه «وَ أَرْسَلْنَا الرِّياحَ لَواقِحَ...» که بیان می‌کند تمام بادها دارای ویژگی بارورکنندگی هستند با آیه «أَرْسَــلْنا عَلَيْهِمُ الــرِّيحَ الْعَقِيمَ...» که اشاره به یک نوع باد نابــارور دارد، تنــاقض می‌یابد. بنــابراین، لفظ «ریــاح» در این عبــارت، در عین حــال که اشــاره به وجــود انــواع بادها دارد، ویژگی‌هــای جنس بادها را نیز بیان می‌کند، نه خصوصیات تمــام آن‌ها را.

ارسال

این واژه از ریشه «ر-س-ل» یک اصل دارد که بر إنبعاث، برانگیخته‌شــدن و إمتــداد، گســترش‌یافتن، دلالت می‌کند[9]. پس، ریشه آن به معــنی برانگیخته شــدن به آرامی و نـــرمی است و «ارســـال» به‌معـــنی فرســـتادن و رسالت‌یافتن است که البته گاهی همراه با تسخیر و جبر است، مانند ارسال باد و باران[10]. «ارســال» مجــاز از انتقال دادن چیزی از مکانی به مکــان دیگر است و دلالت بر این دارد که بادها دائماً در جوّ در حال حــرکت هســتند[11]. «ارسال» در قرآن، کاربردهای دیگری نیز دارد.

لواقح

گفتنی است لفظ «لواقح»، صرفاً در آیه 22 سوره حجر به‌کار رفته است. این لفـظ، جمـعِ «لاقحه»[12]، مـؤنث «لاقح» و اسم فاعل از ثلاثی «لَقح» است[13]ـ ریشة «لقح» بر بــاردارکردن جنس مــاده توسط نر دلالت دارد[14].

«لقاح» اسم مایع جنسی حیوان نر و مصــدر فعل «لَقَحَ» است؛ هم‌چنین به‌معنای چیزی (گــرده‌ای) است که با آن، درخت خرمای ماده از نر بارور می‌شود[15]. ابن فارس[16]گوید: «ریاح لـواقح» به معنــای بادهـایی است که ابر را با آب بارور می‌کند؛ ولی فراهیـدی[17]ـ گوید: «ریــاح لــواقح» به‌معنـــای بادهـــایی است که رطـــوبت را حمل می‌کند، سپس در ابر می‌ریــزد و هنگــامی که در ابر جمع شِـــد، به بـــاران تبـــدیل می‌کند. گفته شـــده در عبـــارت «أَرْسَلْنَا الرِّیاحَ لَواقِحَ» تشبیه بلیغ[18]ـ به‌کار فتـه؛ زیـرا «لـواقح» به معـنی حامل (حمل‌کننـده) است و در این‌جا بـــادی که حامل ابر بـــاران زاست به‌خـــاطر ابر یا آبی که حمل می‌کند به شتر حامله تشبیه شده است[19].

علامه طباطبـایی[20]ـ می‌گوید منظـور از «لقح النحل» این است که درخت خرما را بارور کرد. لقاح، گـرد درخت خرمــای نر است که تا آن را به درخت مــاده منتقل نکنند بـــارور نمی‌شـــود. مکارم‌شـــیرازی[21]ـــ معتقد است «لواقح» به‌معنی بارورکننده، اشاره به بادهـایی است که قطعات ابر را به‌هم پیوند می‌دهد و آن‌ها را آماده بـــاران می‌سازد.

«لقح» به معنی باردارکردن، متعدی است. البته، این لفظ به‌صورت لازم نیز به‌کار رفته است، مانند «لقحت المرئة» زن باردار شد[22]. «أَلْقَحَ فلانٌ النخلَ و لَقَّحَهَا» یعنی درخت خرما را با گردافشانی بارور کرد. «لَقِحَتِ النّاقةُ» یعنی شتر ماده آبستن شد[23]. این عبارت، زمانی به‌کار می‌رود که بارداری شتر ماده آشکار شود[24]. بنابراین «لواقح» اگر اسم فاعل و برگرفته از فعل متعدی و به‌معنای بارورکننده باشد، دو مسئلهٔ را بیان می‌کند:

1. بارورکنندگی ابرها؛
2. بارورکنندگی گیاهان.

و اگر برگرفته از فعل لازم و به‌معنای بارورشونده باشد، بدین معنا که باد خود، باردارشده و حامل چیزی است؛ آن‌گاه نیز دو مسئله مطرح می‌کند:

1. بادها حامل ابرها؛
2. بادها حامل گرده گیاهان.

علاوه بر آن، در صورتی که «لواقح» اسم فاعل و برگرفته از فعل متعدی باشد، به مفعول نیاز دارد که ذکر نکردن آن می‌تواند احتمال باروری‌های دیگر به‌وسیله باد را که هنوز دانش بشر به آن‌ها دست نیافته، مطرح کند. بنابراین، «از آن‌جا که لواقح در آیه به‌صورت مطلق آمده و مشخص نشده که لازم یا متعدی است و در صورت متعدی بودن، متعلق [مفعول] آن ابرها یا گیاهان است، پس نمی‌توانیم هیچ‌کدام از چهار احتمال را از آیه نفی کنیم. ولی در ادامه می‌فرماید «فَأَنْزَلْنا مِنَ السَّماءِ

مــاءً» و تفریع و نتیجه‌گــیری نــزول بــاران از آســمان به‌دنبال فرستادن ابرها می‌تواند قرینه باشد که مـراد آیه احتمــال الف یا ج [بــاد بارورکننــده ابرها و حامل ابرها] است. ولی از طرف دیگر می‌تـوان گفت که صـدر آیه یک مطلب کلی را بیــان می‌کند (لقــاح بادها) اعم از لقــاح ابرها یا گیاهـان و در ادامه آیه یکی از نتـایج این لقـاح را یادآور می‌شود و یا مصداق اکـبر آیه را تـذکر می‌دهد و یا مصــداقی از آیه را متــذکر می‌شــود که بشر از آن اطلاع نداشته و اعجاز قرآن را اثبات می‌کند»[25].

از نظر ابن‌عاشور[26]، هر دو مطلب، یعنی لقاح گیاهان و ابرها به‌وســیله بــاد، هر دو از آیه اســتنباط می‌شــود. بــرخی این آیه را منحصــراً در توصــیف لقــاح گیاهــان یا ابرها می‌دانند؛ درحالی که چنین نیست. در ابتـدای آیه به مطلبی کلی (بادهای بارورکننده) اشاره شـده و در ادامه آیه به ریزش باران، به‌عنـوان پیامد یکی از این باروری‌ها (بــاروری ابر) پرداخته شــده است. بنــابراین آیه ممکن است به هر دو مطلب اشاره نماید[27].

دیدگاه علمی

باد عامل بارورکننده ابرها، باد حامل ابرها

تا قبل از قرن بیســتم فکر می‌شد که یگانه نقش بــاد در به‌حرکت‌آوردن ابرها است. درحالی‌که امروزه، یافته‌های هواشناسی به نقش بــاد در بارورســازی ابر نــیز صــحه می‌گذارد. از دیدگاه علمی فرایند بارش زمانی رخ خواهد داد که هوای مرطوب توسط یک عامل صـعود، مانند بـاد، تا ارتفـاع معیـنی بـالا رود و سـرد شـود. در کنـار صـعود هوای مرطوب که حتی ارسطو نیز در 300 سال قبل از

میلاد مسیح به آن اشاره داشته، نقش دیگری نیز می‌توان برای باد در فرایند بارش درنظرگرفت. جابه‌جایی هسته‌های تراکم ابر توسط باد، کارکردی از آن است که زمان چندان طولانی از شناخت آن نمی‌گذرد. وجود هسته‌های تراکم در ابر، از عوامل مهمی است که در بارورسازی ابرها و آماده‌سازی آن‌ها برای بارش حائز اهمیت است. این هسته‌های تراکم رطوبت، هرگونه آئروسلی می‌تواند باشد. از ذرات گرد و غبار و نمک گرفته تا ترکیباتی نظیر دی‌متیل سولفیدهای ناشی از رشد فیتوپلانکتونی در اکوسیستم‌های آبی. عامل انتقال این هسته‌های تراکم به ابرها نیز چیزی نیست جز جریان هوا یا همان بادها. این امر خود نشان‌دهنده اهمیت بادها در بارورسازی ابر می‌باشد. با توجه به نقش باد در جابه‌جایی آئروسل‌ها می‌توان این‌گونه نتیجه گرفت که باد یکی از عوامل بسیار مهم و تعیین‌کننده برای زمینه‌سازی فرایند بارش به شمار می‌آید[28].

فرایند تحریک ابر به‌صورت مصنوعی و تغییر در فرایندهای درونی آن، از طریق اضافه‌کردن مواد خاصی از طریق انتقال هسته‌های تراکم رطوبتی، نظیر بلورهای یدید نقره یا ذرات یخ، به ابر، بارورسازی ابر (Cloud seeding) نامیده می‌شود که نشان دهنده فرایند بارورسازی مصنوعی ابرها می‌باشد. این فرایند مویدی دیگر بر نقش باد در باروری ابرها است.

باد عامل بارورکننده گیاهان، باد حامل گرده گیاهان

از جمله مهم‌ترین عوامل انتقال سلول‌های زایا در گیاهان، اعم از گیاهان پست و عالی، جریان باد و نیز

حضور آب و رطوبت است. رطوبتی که بنا بر مباحثی که پیش از این نیز ارائه شد، ناشی از نزولات جوی و به‌طورغیرمستقیم وابسته به وزش باد، حمل آئروسل‌ها و در نهایت بارورسازی ابرها توسط باد است.می‌توان نقش باد در بارورسازی گیاهان را به دو صورت مستقیم و غیرمستقیم بررسی کرد[29].ـ منظور از نقش مستقیم باد در گرده‌افشانی، انتقال مستقیم دانه‌های گرده از پرچم یا بخش زایشی نر گیاه توسط جریان باد به سمت مادگی یا سلول زایای ماده است. امّا در حالت غیر مستقیم می‌توان به نقش انکارناپذیر باد در بارورسازی ابرها و نزولات جوی اشاره نمود که رطوبت ناشی از آن می‌تواند عامل مهمی در انتقال سلول‌های زایشی برخی گیاهان به‌ویژه گیاهان پست نظیر خزه‌گیان و سرخس‌ها باشد[30].

نتیجه

چنانچه «لواقح» در آیه 22 سوره حجر «وَ أَرْسَلْنَا الرِّياحَ لَواقِحَ فَانْزَلْنا مِنَ السَّماءِ ماءً فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ وَ مَا أَنتُمْ لَهُ بخِزِنِين» برگرفته از فعل متعدی و به معنای بارورکننده باشد، بیانگر دو احتمال بارورسازی ابرها و گیاهان است و چنانچه برگرفته از فعل لازم و به معنای بارورشده (بارورشونده) باشد، بیانگر دو احتمال دیگر است که شامل بارداری بادها از طریق حمل ابرها و گرده گیاهان می‌باشد. ولی، از آن‌جا که به‌صورت مطلق آمده و مشخص نشده که لازم یا متعدی است و در صورت متعدی بودن، متعلق آن ابرها یا گیاهان است، پس نمی‌توانیم هیچ‌کدام از چهار احتمال را از آیه نفی کنیم.

اما در ادامه می‌فرماید «... فَأَنْزَلْنا مِنَ السَّماءِ ماءً...» و نتیجه می‌گیرد که نزول باران پس از فرستادن ابرها است؛ بنابراین، ادامه آیه می‌تواند قرینه باشد که مراد آیه، احتمالات مربوط به ابرها (حامل ابر بودن یا بارورکردن ابرها) را شامل می‌گردد. ولی از طرف دیگر می‌توان گفت که در ابتدای آیه، یک مطلب کلی را بیان می‌کند (لقاح بادها) اعم از لقاح ابرها یا گیاهان و در ادامه آیه یکی از نتایج این لقاح را یادآور می‌شود یا مصداق مهم‌تر آیه را ذکر می‌کند یا مصداقی از آیه را متذکر می‌شود که بشر از آن اطلاع نداشته و اعجاز قرآن را اثبات می‌کند.

چون با توجه به کاربرد واژه «لقاح» برای باروری درخت خرما می‌توان گفت در قدیم، مردم بنا بر تجربیات خود از لقاح برخی گیاهان مانند خرما اطلاع داشته و مسئله لقاح گیاهان، به‌طور مستقیم به‌وسیله باد، چندان از جنبه اعجاز برخوردار نیست. بنابراین، از این رویکرد نمی‌توان به اعجاز قرآن استناد نمود؛ بلکه آن را صرفاً می‌توان اشاره‌ای گذرا به دانسته‌های تجربی مردم آن عصر دانست.

درحالی‌که، نقش باد در بارش باران و انتقال دانه‌های گرده به‌طور غیرمستقیم از طریق رطوبت در بارورسازی گیاهان و نقش انکارناپذیر باد، به‌طور مستقیم، در باروری ابرها از جمله مواردی است که زمان چندانی از آشنایی بشر با آن نمی‌گذرد و گویای اعجاز علمی قرآن در این مصادیق است.

[1] راغب‌اصفهانی، 370

[2] ابن‌منظور، 1414: ج2/ص455

[3] قرشی، 1371: ج3/ص139

[4] راغب‌اصفهانی، 370

[5] ابن‌منظور، ج2/ص 455

[6] فراهیدی، 1410: ج3/ص292

[7] ابن‌منظور، ج2/ص 455

[8]هاشمی، 124

[9] ابن فارس، 402

[10] راغب‌اصفهانی، 352

[11] ابن‌عاشور، ج13/ص30

[12] قرشی، ج6/ 199

[13] صافی، ج14/ص 234

[14] ابن فارس، 959

[15] فراهیدی، ج3/ص 47

[16] ابن فارس، 959

[17] فراهیدی (ج3/ص

[18] تشـبیه بلیغ: آن تشـبیهی است که ادات تشـبیه و وجه شبه آن حذف شـده باشد و فقط مشـبه و مشـبه به ذکر شود.

[19] صافی، ج14/ص235

[20] علامه طباطبایی، ج12،/ص146

[21] مکارم شیرازی، ج11/ص 61

[22] قرشی، ج6/ص 199

[23] راغب‌اصفهانی، 744)

[24] فراهیدی، ج3/ص47

[25] رضایی‌اصفهانی، 293

[26] ابن عاشور، ج13/ص30

[27] رضایی‌اصفهانی، 292

[28] شریعتمداری، زهرا، 1391، هواشناسی عمـومی، تهران: پارسیا.

[29] Cook, C.D.K.1988.Wind pollination in aquatic angiosperms.Annals of the Missouri Botanical Garden.75: 768-777

[30]عزیزیـــان، دینـــا، 1372، مورفولــوژی مقایسه‌ای گیاهان آوندی، تهران: دانشگاه شهید بهشتی.

منابع:

فولادونـــد، محمدمهـــدی، 1415ق، ترجمه قـــرآن، چ1، تهران: دار القرآن‌الکریم (دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی).

ابن‌عاشور، محمدبن‌طاهر، التحریر و التنویر.

ابن‌فـــارس، احمـــد، بی‌تا: معجم المقـــاییس فی اللغـــه، به‌تحقیق شهاب‌الدین ابوعمرو، بیروت: دار الفکر.

ابن‌منظـور، محمـدبن‌مکرم، 1414ق، لسـان العـرب، چ3، بیروت: دار صادر.

راغب‌اصفهانی، حسین‌بن‌محمد، 1412ق، المفـردات فی غــریب القــرآن، چ1، بــیروت: دارالعلم، دمشق: الــدار الشامیه.

رضائی‌اصفهانی، محمدعلی، 1381، پژوهشی در اعجـاز علمی قرآن، چ3، رشت: کتاب مبین.

سیدکریمی‌حسینی، سـیدعباس، 1382ش، تفسـیرعلیین، چ1، قم: اسوه.

صـــافی، محمودبن‌عبـــدالرحیم، 1418ق، الجـــدول فی اعراب القرآن، چ4، بیروت: دار الرشید، دمشق: مؤسسة الإیمان.

طباطبـــایی، سیدمحمدحســـین، 1417ق، المـــیزان فی تفسیر القرآن، چ5، قم: جامعه‌ی مدرسین حـوزه علمیه قم.

طبرســـی، فضل‌بن‌حســـن، 1377ش، تفســـیر جوامع الجـامع، چ1، تهـران: دانشـگاه تهـران و مـدیریت حـوزه علمیه قم.

طبرســـی، فضل‌بن‌حســـن، 1372ش، مجمع البیـــان فی تفسیر القرآن، چ3، تهران: ناصرخسرو.

فراهیدی، خلیل‌بن‌احمد، 1410ق، کتـاب العین، چ2، قم: هجرت.

قرشـــی، ســـیدعلی‌اکبر، 1371ش، قـــاموس قـــرآن، چ6، تهران: دار الکتب الإسلامیة.

مصطفوی، حسن، 1360ش، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران: نشر کتاب.

مکارم‌شـــیرازی، ناصـــر، 1374ش، تفســـیر نمونـــه، چ1، تهران: دار الکتب الإسلامیة.

میبـــدی، رشـــیدالدین احمدبن‌ابی‌ســـعد، 1371ش، کشف الأسرار و عدة الأبرار، چ5، تهران: امیرکبیر.

هاشـمی، احمـد، 1380، جـواهر البلاغـه، ترجمه محمـود خورسندی و حمید مسجدسرائی، چ2، نشر فیض.

لایه‌های مختلف جو زمین و سیارات

در یک تقسیم‌بندی کلی می‌توان جهان هستی را به سه منطقه فضای خاکی، فضای جوی و فضای بیرونی تقسیم کرد. فضای خاکی بخشی از جهان را تشکیل می‌دهد که مولکولهای جامد با گرد آمدن در کنار هم جرمی سماوی را تشکیل داده باشند. فضای جوی قسمتی از دنیا است که چگالی مولکولهای گاز در آن به قدری است که نمی‌توان آن فضا را تهی فرض کرد. جو ناهید، زمین، بهرام یا قسمت اعظم سیاره‌های مشتری‌گونه مانند مشتری، کیوان و اورانوس از این دسته هستند.

اما فضای بیرونی منطقه‌ای است که علی‌رغم تصور عامه مردم خالی و تهی نمی‌باشد بلکه چگالی مواد در این ناحیه بسیار اندک است. در فضای بیرونی غالباً گاز هیدروژن، یونها، ذرات تشکیل دهنده اتم (الکترونها و پروتونها) و گاهی اوقات غبارهای فضایی یافت می‌شود اما میزان این مواد در گستره عظیم این منطقه چنان کم است که می‌توان به نسبت فضای خاکی و یا جوی، آن‌جا را تهی فرض کرد.

زمین از جمله مناطقی در جهان است که هر سه فضا را در خود دارد. مرز بین فضای خاکی و فضای جوی کاملاً مشخص و معلوم می‌باشد. اما برعکس مرز مشخصی بین فضای جوی و فضای بیرونی وجود ندارد. جو زمین با افزایش ارتفاع رقیق می‌شود و به تدریج جای خود را به فضای بیرونی می‌دهد. از این رو مرزی مجازی برای گذر از فضای جوی به فضای بیرونی تعریف شده است.

با توجه به کاربردها و نگاه‌های متفاوت چندین مرز به وجود آمده است.

طبق تعریف فدراسیون بین‌المللی هوانوردی، خط کارمن [Karman Line]در ارتفاع100 کیلومتری از سطح متوسط دریاها مرز بین هوا و فضا است. این تعریف به این دلیل انتخاب شده است که بعد از این ارتفاع غلظت جو به دلیل افزایش ناگهانی و شدید دما به قدری کاهش می‌یابد که می‌توان از نیروی پسای ناشی از برخورد مولکولهای جو با شئ پرنده صرف‌نظر کرد و یا از منظری دیگر غلظت جو زمین به قدری کاهش می‌یابد که سرعت لازم برای تولید نیروی برآ توسط هواپیماها از سرعت لازم مداری فضاپیماها بیشتر می‌شود.

از دیگر سو طبق تعریف رسمی ایالات متحده آمریکا فردی که قادر باشد در ارتفاعی بیش از 80 کیلومتر از سطح زمین پرواز کند، مفتخر به کسب عنوان فضانورد خواهد شد. این ارتفاع جایی است که لایه مزوسفیر[Mesosphere]ـ تمام می‌شود. اما مهندسان طراح هوافضا، هنگام طراحی و یا شبیه‌سازی بازگشت اجرام به جو زمین، گذر از ارتفاع 120 کیلومتری را عبور از مرز فضا به جو می‌شناسند. سرعت بسیار زیاد اجسام در بازگشت به جو دلیل تفاوت دیدگاه این دسته از مهندسان با گروه اول است. در سرعتهای بسیار زیاد، جو رقیق فاصله بین ارتفاع 100 تا 120 کیلومتری، پسای اتمسفری قابل توجهی تولید می‌کند.

فضای بیرونی خود شامل تقسیمات فراوانی است. بخشی از فضای بیرونی که در داخل منظومه شمسی

قــرار دارد را فضــای بین ســیاره‌ای می‌نامند. با گــذر از هلیوپاس ([Heliopause]- مرز منظومه شمسی، جاییکه بادهای خورشیدی با بادهای ستاره‌ای کهکشان راه‌شیری برخـــورد می‌کنند) وارد قســـمتی از فضـــای بـــیرونی می‌شــویم که به آن فضــای بین ســتاره‌ای می‌گویند. در قدم بعدی با گذر از مرز کهکشان راه شیری وارد منطقه بسیار جدید و شگفت‌انگیزی می‌شویم که از آن با فضای بین کهکشانی یاد می‌شود.

عــدم وجــود جو در فضــای بــیرونی (یا به عبــارت بهــتر، غلظت بسیار اندک گــاز و ذرات جامد در آن منطقه)، این قسمت از جهــان را بــرای رصد آســمان در تمــام گســتره طول موج امواج الکترومغناطیسی ایده‌آل ســاخته است. فقط در چــنین محیطی است که تلســکوپ فضــایی‌هابل قــادر به دریــافت امــواجی از 14 میلیــارد ســال پیش می‌گردد. امروزه بیشــتر دانش ما از فضا مرهــون چــنین امکــان بــدیعی است که بشر را قــادر می‌ســازد فــارغ از اغتشاشــات جو بر مــوجی که دریــافت می‌کنــد، وســعت دانش خود را افزایش دهد.

بـــودن در فضـــای بـــیرونی خطـــرات بی‌شـــماری بـــرای موجودات زنده به همراه دارد.

اولین خطر بــرای نــوعی از زنــدگی که ما می‌شناســیم، عدم وجود اکسیژن است. نوع بشر برای بقا به اکســیژن جو احتیاج مبرم دارد و تنها هفت دقیقه نبود آن را تحمل می‌کند.

خطر دوم مربوط به فشار بسیار بسیار انــدک هــوا است که می‌توان آن را صفر فــرض نمــود. بــدن انســان بعد از

سال‌ها بودن در شرایط سطح زمین خود را با فشـــار یک اتمســـفری جو مطـــابقت داده است. به این منظـــور ما فشـار داخلی معـادل یک اتمسـفر در بـدن خـود داریم تا همچـــون یک قـــوطی خـــالی در اثر فشـــار جو زمین له نشویم. در شـرایط خلاء این فشـار داخلی بـاعث دردسر خواهد شد. البته موجود زنده‌ای که شرایط خلاء را تجربه می‌کند در اثر فشار داخلی دچار از هم پاشـیدگی نخواهد شد اما اتفاقـات نـاگوار دیگـری بـرایش روی خواهد داد. برای مثـال آب در انـدام سـطحی مانند چشـمها و پوست شروع به جوشیدن و تبخیر شدن می‌کنـد، مویرگها در اثر فشار داخلی پاره خواهند شد و مرگ دردناکی در انتظـار وی خواهد بود.

گزینه‌های وجود زیست فرا زمینی

در منظومه خورشیدی غیر از زمین تنها سه گزینه وجـود دارد که احتمـــال پیـــدایش حیـــات بر روی آن‌ها بررسی می‌شود. می‌توانیم با اطمینـان بگـوییم زیست در بهـرام (مـــریخ)، یکی از ماه‌هـــای مشـــتری - اروپا و یکی از ماه‌های کیوان به نام تیتان می‌تواند پدید بیاید.

کمربند حیات در منظومه شمسی

کمربند زیســتی در ســامانه خورشـیدی یعـنی جـایی که سیاره‌ای با جو مناسب دارای آب به صورت مـایع است و احتمال شکل گیری حیات تنها در این کمربند وجود دارد

کمربند زیست خورشید شامل سه سـیاره ناهید (زهـره)، زمین و بهرام است.

سیاره زهره از لحاظ ظاهری شباهت زیادی به زمین دارد. جرم آن‌ها با هم برابر است و ضمناً ترکیبات اتمسفری اولیه دو سیاره شباهت زیادی با هم داشته‌اند اما سیاره زهره کمی نزدیک‌تر از زمین به خورشید است و این باعث عدم پایداری آب مایع در آن سیاره می‌شود. هم‌چنین گاز کربنیکی که در جو آن قرار دارد باعث ایجاد خاصیت گلخانه‌ای شدید شده و دمای آن را تا 500 سانتی گراد می‌رساند. بنابراین می‌بینید که از شرایط ابتدایی حیات یعنی آب مایع و جو مناسب برخوردار نیست.

1-مریخ(بهرام)

سطح مریخ

سطح مریخ

سیاره دیگر کمربند حیات مریخ است که تاکنون بیش از دو گزینه دیگر کاوش شده‌است. در چند صد میلیون سال اول منظومه خورشیدی، مریخ نسبت به زمین شرایط بهتری برای پیدایش حیات داشته که به دلیل سریعتر سرد شدن مریخ بوده‌است. همین زمینه شرایط پیدایش باکتری‌ها را زیر پوسته مریخ ایجاد کرد. یعنی شرایط سطحی مریخ بسیار زودتر از زمین برای پیدایش زیست آماده شده‌است. یافته‌های اخیر مریخ‌نوردهای ناسا وجود آب در گذشته مریخ- احتمالاً حدود یک میلیارد سال قبل- را نیز تایید کرده‌اند. هرچند میزان آن و مدت زمان بقای آن هم‌چنان مبهم است. علاوه بر این شواهدی دال بر وجود جوی ضخیم از 2co در سال‌های آغازین این سیاره وجود دارد. شاید در همین دوره زیست در زیر سطح

مریخ یا حتی بر سـطح آن فرصت رشد یافته باشد اما به دلیل میدان مغناطیسی و گرانش ضعیف مریخ (حدود 38 درصد جو زمین) بـاد خورشـیدی جو آن را بیش از پیش پراکنده ساخت و سبب بخـار شـدن یا فـرورفتن آب‌هـای سـطحی به زیر سـطح مـریخ و یخ زدن آن‌ها شده‌است. اخیراً نیز مدار گردهای مریخ نشانه‌های امیدوار کننـده‌ای را از وجود منابع یخ- آب زیر سطح مریخ یافته‌اند.

بنابراین امکـان زنـدگی بر روی مـریخ کنـونی بسـیار کم است اما غیرممکن نیست. احتمـالاً گرمـای درونی آن به انـدازه‌ای هست که لایه زیـرین یخ را گـرم کند و محیطی نسبتاً مساعد را برای میکروب‌هـای جـان سـخت مـریخی ایجـاد کنند. این باکتری‌ها در صـورت وجـود در سـوخت و سازشـان تولیدکننـده متـان هسـتند. جـالب این است که شواهد اخیر مدارگرد مـریخ نشـانه‌هایی قطعی از وجـود متان در جو مـریخ دارد که یا بر اثر واپاشی‌های حاصل از زنـدگی باکتری‌ها به وجـود می‌آیند یا بر اثر فعالیت‌هـای پیوسته آتشفشـانی در جو پخش می‌شـوند. این که آیا در دوره ابتدایی مریخ حیات شکل گرفته‌است یا حـتی هنـوز هم باکتری‌هـایی زیر لایه‌هـای سـطحی آن- جـایی که احتمالاً آب مایع وجود دارد- زنده مانده‌اند هنـوز بی‌پاسخ مانده‌است و جـواب قطعی آن طی کاوش‌هـای آینـده حاصل می‌شود.

تصویری از سطح مریخ

تصویری از سطح مریخ

(شهاب سنگ مریخی ALH84001 که 13000 سال پیش در قطب جنـوب سـقوط کرده‌است. در بزرگنمـایی 100

هزار برابر با میکروسکوپ الکترونی، ساختارهای کرم مانندی دیده می‌شود که دانشمندان آن‌ها را مشابه سنگواره‌های زیست ابتدایی می‌دانند. اما هیچ چیز هنوز قطعی نیست.) بنابراین هر دو سیاره موجود در کمربند حیات را بررسی کردیم. (البته غیر از زمین) اما ممکن است در هر منظومه کمربندهای حیات متعددی وجود داشته باشد یعنی قلمرو حیات ابتدایی محدود به کمربند حیات دور هر ستاره نیست. اگر سیاره‌ای گازی اقماری بزرگ داشته باشد، نیروی جذر و مدی میان سیاره و اقمار درون این اقمار را گرم می‌کند. یعنی حتی اگر سیاره و قمرش نزدیک ستاره‌ای هم نباشند، انرژی مورد نیاز حیات ابتدایی تأمین خواهد شد.

2- اروپا

سطح این قمر مشتری را اقیانوسی نیمه عمیق از آب فراگرفته و روی آن را لایه‌ای یخ ضخیم که شاید ضخامت آن 10 تا 15 کیلومتر باشد، پوشانیده‌است و این لایه یخ به دلایل مجاورت با خلأ همواره در حال شکست و ترمیم است. این قمر هم اندازه ماه زمین است و منبع گرمایی درونی آن در اثر مکش گرانشی مشتری و دیگر قمرها بر اروپا به وجود آمده‌است. این گرما یخ‌های زیرین را ذوب می‌کند، در عین حال فشار یخ‌ها باعث می‌شود آب بخار نشود، در نتیجه ممکن است نوعی از حیات در آب زیرین شکل گرفته باشد. شکلی از حیات که متفاوت از حیات شناخته شده زمین خواهد بود. چون ژرفای یخ به حدی است که نور خورشیدی از آن نمی‌گذرد بر همین اساس حیات وابسته به نور خورشید نمی‌تواند در آن‌جا شکل بگیرد. این‌که آیا حیاتی در آن‌جا

آغـــاز شـــده و تا کجا متحـــول شده‌است را نمی‌دانیم. با شـــروع مـــاموریت مـــدارگرد جیمو (JIMO)ـــ و مطالعه قمرهـــای یخی مشـــتری، اطلاعـــات نســـبتاً کـــامل‌تری را درباره احتمال حیات در اروپا به دست خواهیم آورد. تنها زمـــانی می‌تـــوانیم با قطعیت از حیـــات در اروپا صـــحبت کنیم که ناسا موفق شود کاوشـــگری را به اروپا بفرســـتد و با سوراخ کردن یخ‌ها، حیات دریایی را آزمـــایش کند که این امر با توجه به شـــــرایط و ضـــــخامت یخ به زودی امکان‌پذیر نیست.

(سطح یخی اروپا، شیارهای موجود یخ‌هـــای تـــرک خـــورده ســـــطح اروپا را از دید فضـــــاپیمای گالیله در ســـــال 1998نشان می‌دهد.)

3- تیتان

این قمر با قطـــری معـــادل 5150 کیلومـــتر دومین قمر بـــزرگ منظومه شمسی و حـــتی از ســـیاره‌های پلوتـــون و عطارد نیز بزرگ‌تر است. اما مهم‌ترین ویـــژگی آن وجـــود جو قابل توجه آن است که از نظر ترکیبـــــات و فشـــــار سطحی به زمین بسیار شبیه‌است. جو هر دو از نیتروژن (78 درصد بـــرای زمین و 90 تا 97 درصد بـــرای تیتـــان) تشکیل شده و فشار جو در تیتـــان 1/5برابر فشـــار جو در زمین است. البته دومین گاز فراوان در زمین اکســـیژن و در تیتان متان است.

دورتا دور جو تیتـــان تا ارتفـــاع 700 کیلومـــتری ســـطح غبـــاری از ذرات متـــان وجـــود دارد. در عکس‌هـــایی که کاسینی اخیراً از این قمر بااهمیت گرفته نواحی تـــیره و روشن بســـیاری دیـــده می‌شد. نـــواحی تـــیره احتمـــالاً

دریاهـای اتـان و متـان هسـتند که در دمـای 179-ـ درجه سـطح تیتـان به وجـود آمده‌اند و نـواحی روشن باید قاره‌هایی بر سـطح آن باشـند. به دلیل دمـای بسـیار کم تیتان، احتمال وجود حیات در آن وجود ندارد اما این قمر ترکیبـات آلی یعـنی بلوک‌هـای سـازنده حیـات را در خـود جـای داده‌است. بنـابراین نمـونه‌ای عـالی بـرای بررسی شرایط آغازین حیات است، یعـنی چـیزی شـبیه زمین در 4/5 میلیارد سال پیش که اکنـون می‌تـوان سـیر تکـوین حیات را بر روی نمونه‌ای آزمایشگاهی مطالعه کرد.

حـال چگونه بر روی چـنین قمـری با اوضـاع محیطی نه چنـدان مسـاعد حیـات شـکل می‌گـیرد؟ تیتـان یکی از مهم‌ترین عامل‌ها را دارا است و آن جوی پایدار است که مانند یک حفاظ محیط درون قمر را از فضـای بـیرون آن جدا می‌کند. مورد بعـدی مانند پیـدایش حیـات ابتـدایی بر روی زمین است. پرتوهای فرابنفش در برخورد با تیتـان باعث شکسته شدن مولکول‌های نیتروژن، متـان و سـایر مولکول‌ها می‌شود و در نتیجه ترکیبـات آلی بعـدی شـکل می‌گـیرد. در نهـایت چگـالی ابرها به حـدی می‌شـود که امکـان ریـزش باران‌هـای هیـدروکربنی را روی قمر بـالا می‌برد که در صورت روی دادن این پدیده مهم، دریاچه‌ها و رودهایی از ترکیبات آلی سطح این قمر را می‌پوشاند. بنابراین شرایط حیات ابتـدایی در مجـاورت مولکول‌هـای آلی مساعدتر می‌شود و در آن صورت ما شاهد آن چیزی خواهیم بود که در حدود 5/4 میلیارد سال پیش در زمین آغـاز شده‌اسـت، تـاکنون به چـنین موجـودات هوشـمندی ختم شود. بسیاری از این حدسیات بعد از فرود هویگنس و تجزیه و تحلیل کامل داده‌هـای ارسـالی آن قطعی خواهد شد.

با توجه به آن‌چه در بالا ذکر شد می‌بینیم احتمـال این که در جای دیگری از منظومه شمسی هم بتواند شکل بگیرد صــفر نیست. چنانچه شــواهد حــاکی از آن است که در زمانی دوردست در مریخ حیاتی ابتـدایی وجـود داشـته و اکنــون ممکن است در قمر اروپا ایجــاد شــده باشد و در آینـده‌ای دور هم احتمـال ایجـاد آن بر تیتـان وجـود دارد، پس باید امیدوار باشیم که ما در این کیهان تنها نخواهیم بود.

کوتوله‌های سرخ

اجـرام زیست‌پذیر اطـراف سـتاره‌های کوتوله‌هـای قرمز بهترین نـامزد بـرای میزبـانی زیست فرازمیـنی هسـتند. درواقع بهترین جای کیهان برای یافتن حیات فرازمیـنی. کوتوله‌هــای قرمز فراوان‌تــرین نــوع ســتاره در جهــان هستند و هر یک از آن‌ها احتمالا دارای سـیاره‌ای هسـتند که در ناحیه زیست‌پذیرشان قرار گرفته است. این ناحیه بهــترین شــانس بــرای وجــود حیــات بیگانه را داراست. کوتوله‌هـای قرمز که سـتاره‌های کوتوله M نـیز خوانـده می‌شوند، بیش از 50 برابر تاریک‌تر از خورشـید بـوده و فقط 10 تا 20 درصد آن جرم دارند. این اجرام کیهـانی 70 درصد ستارگان جهان را تشکیل می‌دهند.

فــراوانی کوتوله‌هــای قرمز دانشــمندان را به این فکر واداشت که شاید آن‌ها بهترین مکـان بـرای کشف حیـات بیگانه احتمـالی باشـند. منجمـان به طـور فزاینـده‌ای در حـال کشف سـیارات مـدارگرد در اطـراف این سـتاره‌ها هسـتند و پژوهش‌هـای جدید فضـاپیمای کپلر نـیز نشـان داده دست کم نیمی از این ستارگان، سـیارات صـخره‌یی دارند که اندازه‌شــان نصف تا چهــار برابر زمین است.

دانشمندان دانشگاه کالیفرنیا در لس‌آنجلس با استفاده از مدل‌های رایانه‌یی شکل‌گیری سیاره‌یی دریافتند کوتوله‌های قرمز احتمالا جهان‌های زمین‌مانندی را توسعه دهند و این که سیارات موجود در ناحیه زیست‌پذیر آن‌ها به اندازه کافی برای داشتن آب مایع، گرم هستند. پژوهشگران دریافتند سیاراتی که در نواحی زیست‌پذیر ستارگان کوتوله قرمز قرار دارند، می‌توانند مقادیر قابل‌توجهی از آب را انباشت کنند و در واقع هر یک از آن‌ها احتمالا دارای 25 برابر آب بیشتری نسبت به زمین باشند.

اگر مریخ در منظومه‌ی ما((کلید طلایی)) است، پس چرا نمی‌تواند میزبان فضایی‌ها باشد؟!

جواب این سوال را می‌توان در چگونگی تاثیر جرم یک سیاره بر توانا یی آن در نگه‌داری اتمسفر مناسب حیات پیدا کرد. در زمین، چرخه‌ی کربن مانند ترموستاتی کار می‌کند که آب و هوای زمین را برای ادامه‌ی حیات مناسب می‌سازد. فعاایت‌های آتش فشانی، موجب تولید گاز کربن دی اکسید شده. که خود موجب اثر گلخانه ای، تبخیر آب و بارش باران می‌شود(چرخه‌ی آب). باران این مواد معدنی کربن دار را از سنگ‌های سطح زمین می‌شوید و به دریاها می‌برد. در نهایت این مواد معدنی به اعماق زمین رفته و در آن‌جا رسوب می‌کنند.

این تعادل در بین تولید و پاک شدن کربن دی اکسید کمک کرده است تا آب و هوای کره‌ی زمین از 4 میلیارد سال گذشته ثابت باقی بماند.

مـریخ به دلیل انـدازه‌ی نسـبتا کوچک خـود (حـدودا نصف زمین) دمای درونی خـود را به سـرعت از دست می‌دهد. در نتیجه فعالیت‌های آتش فشانی که بـرای تـامین کـربن دی اکسید اتمسفر لازم هستند کاهش می‌یابند.

از سوی دیگر گرانش ضعیف آن به اتمسفر سیاره اجـازه می‌دهد که از سـطح آن جـدا شـده و درون فضا شـناور شـود.از این رو کـربن دی اکسـید کمی در سـطح مـریخ برای گرم کردن سـیاره تا حـدی که قـادر به نگه‌داری آب مایع باشد وجود دارد.

سطح مریخ

سطح مریخ

در این بخش فاکتورهـایی از قبیل فاصـله‌ی سـیاره از ستاره‌ی میزبان، اتمسفر و جـرم را مـورد بررسی قـرار دادیم.حال این سوال پیش می‌آید که آیا موارد نـام بـرده تنها فاکتورهـای اساسی ما بـرای جست و جـوی حیـات هسـتند؟ آیا سـیاره‌ای که این خصوصـیات را در بر گـیرد لقب ((کلید طلایی)) را به خـود اختصـاص خواهد داد؟ در قسمت دوم به بررسی این سوال‌ها و جواب‌های شگفت انگیز دانشمندان می‌پردازیم. با ما همراه باشید.

آزمایشات

از نظر ما انسان‌ها حیات به معنی وجود شرایط حاکم بر زمین (که همانا وجود آب و اکسیژن) است. اما این پندار قـدیمی که گویا زنـدگی تنها تحت شـرایطی شـبیه به شرایط حاکم بر کره زمین می‌تواند وجـود آید نادرست و غیر علمی است. واقعیت آن است که حتی برو روی کره

زمین هم موجوداتی زندگی می‌کنند که نیازی به اکسیژن ندارند.

این نـوع موجـودات را باکتری‌هـای غـیرهوازی می‌نامند. مقـدار معیـنی اکسـیژن بـرای این باکتری‌ها حکم زهر را دارد و کشنده است. یا به عنوان مثـال کـاملاً منطقی به نظر می‌رسد که اگر تصور کنیم که آب شدیداً رادیواکـتیو سترون و عاری از هر گونه زنـدگی است/ اما حقیقت آن است که انـــواعی از باکتری‌ها قادرند خـــود را با این آب مرگبار که در اطراف راکتورهـای اتمی جـاری است وفق داده و سازگار با آن به زندگی ادامه دهند.

جستجو برای یافتن حیات فرازمینی هم‌چنـان ادامه دارد. بسیاری از دانشمندان بـزرگ به وجـود موجـوات فضـایی یقین دارند و سال‌هاست که در تکـــاپو بـــرای یـــافتن نشـانه‌هایی از آن‌ها دست به مطالعـات گسـترده زده‌اند. در قسـمت اول این فصـل، بـرخی فاکتورهـای حیـات در سـیارات فراخورشـیدی را مـورد بررسی قـرار دادیم. در ادامه به نکات مهمتری خواهیم پرداخت.

آزمایشی که دکـــتر زیگل دانشـــمند آلمـــانی انجـــام داده هولناک و شگفت‌آور است. دکتر زیگل در آزمایشگاه خود شـرایطی کـاملا شـبیه به شـرایط موجـود در جو سـیاره مشتری ایجاد نمود و در این محیط مرگ‌آور که هیچ گونه شـــباهتی با محیط‌هـــای مناسب بـــرای ایجـــاد و رشد و زندگی بنا به تعریف رایج و مرسـوم آن نـدارد انـواعی از باکتری‌ها و قارچ‌ها پـرورش داد و عجیب آن که آمونیـاک و متان و هیدروژن این باکتری‌ها و قارچ‌ها را نابود نکرد.

آزمایش‌های پروفسور هینتون و دکتر بلوم از دانشگاه بریستول انگلستان نیز به نتایج حیرت انگیز مشابهی منجر گردید. این دو دانشمند لارو نوعی پشه را ساعت‌ها در دمایی حدود یکصد درجه سانتیگراد حرارت داده و سپس آن‌ها را بلافاصله در هلیوم مایع که برودتی معادل برودت خلاء کیهانی دارد غوطه ور ساختند. دانشمندان آن‌گاه لارو پشه‌ها را در معرض اشعه پر انرژی قرار داده و در آخر دوباره آن‌ها را به محیط عادی زندگی خود برگرداندند. آن‌چه غیرممکن به نظر می‌رسید عملی شد. لاروها روال عادی و بیولوژی زندگی خود را از سر گرفتند و پس از مدتی پشه‌های سالمی از این لاروها بیرون آمدند. ما باکتری‌هایی را می‌شناسیم که در دهانه آتشفشان و در مجاورت گدازه‌ها زندگی می‌کنند و باکتری‌های دیگری را سراغ داریم که در سنگ تغذیه می‌کنند و نیز انواعی را می‌شناسیم که آهن تولید می‌نمایند. انبوه سوالات بدون پاسخ، بی‌وقفه در حال افزایش است.

آزمایش‌های فراوانی در مراکز مختلف علمی در حال انجام است که روز به روز بر علت‌ها و دلایلی که نشان می‌دهد زندگی به هیچ وجه به شرایط حاکم بر سیاره ما وابسته نیست افزوده می‌گردد. ما قوانین و شرایط زندگی بر روی کره زمین را طی قرن‌های متمادی بنیان و لازمه حیات پنداشته و کره زمین را مرکز خلقت و زندگی به حساب آورده‌ایم. باور عمیق به این پندار دورنمای شناخت بشر را کدر و معوج ساخته است. اعتقاد به این فرضیه افق دید کاشفین و پژوهشگران را محدود ساخته و آن‌ها را وادار کرده است تا کائنات لایتنهای را با معیارها و سیستم فکری ویژه ما انسان‌ها

مـورد بررسی قـرار دهند. از سـوی دیگر نحـوه تفکر ما نسبت به سایر جانداران بدان معنی است که قبول کـنیم موجودات هوشمند سـاکن بر روی یک سـیاره‌ی دیگر نـیز به نوبه خود حق دارند شرایط زندگی خود را تنها معیار و محـور حیـات بدانند به عنـوان مثـال اگر موجـوداتی در بـرودتی معـادل 150 تا 200 درجه زیر صـفر زنـدگی می‌کنند حق دارند که این برودت مرگبار را پیش شـرط و لازمه حیات بر روی سیار سیارات بدانند.

در تعـدادی از شـبیه سـازی‌هایی‌های کـامپیوتری که در سـال اخـیر انجـام شد ،((دیوید اسـپیجل)) از دانشـگاه کرینتـون کشف کـرد که فاکتورهـایی از قبیل حـرکت چرخشی یک سیاره غیر قابل سکون و یا سـرعت حـرکت وضعی آن می‌تواند موقعیتی بـرای نگه‌داری آب و تـامین حیات ایجاد کند.

هنگامی که این تغییر محوری با تغییر در سـرعت حـرکت وضـعی تـرکیب شـد، تابسـتان‌های سـیاره تا حـدی گـرم شـدند که یخ موقتـاً در قطـبی از سـیاره که به سـمت ستاره‌ی میزبان بـود آب شد. این آب مـایع، تنها هنگـامی در شبیه سـازی‌های کـامپیوتری به وجـود آمد که سـرعت حـرکت سـیاره از زمین بیشـتر شد. به علاوه به دلیل افـزایش نـیروی گریز از مرکـز، حـرکت جریـان هـوا از قطبین به استوای سیاره، مشکل‌تر شد.

اسـپیجل، هم چـنین دنیـای بیابـانی را طـراحی کـرد که قسـمتی از آن قابل زیست بـود. 90%ـ این سـیاره را خشـکی و 10%ـ آن را آب تشـکیل می‌داد. با توجه به استانداردهای موجود، تنها ناحیه نه چندان بـزرگی که در نزدیکی استوای سیاره واقع بود، قـادر به نگه‌داری آب و

میزبانی حیات بود. لیکن در نواحی دیگر سیاره، تغییرات فصلی موجب منجمد شدن و یا به جوش آمدن آب در زمان‌های مختلف می‌شد. لذا در این حال، آب مایع تنها در فصول بهار و پاییز موجود بود. اما از نظر دیوید اسپیجل و تیم تحقیقاتی او حتی چنین نواحی را نباید غیر قابل سکون نامید و آن را از گزینه‌ها حذف کرد.

این تیم هم‌چنین به این نکته دست یافتند که میکروب‌هایی بر روی زمین در حال زیست هستند که در دمای زیر 0 درجه شروع به دوباره سازی می‌کنند و شمار دیگری این عمل را در دمای بالای 100 درجه انجام می‌دهند. اما میکروبی که هر دو مورد را با هم تحت پوشش قرار دهد تا کنون کشف نشده است. با وجود این‌که این تیم بر این نکته اشراف دارند، اما امکان وجود هم چین میکروبی غیر ممکن نیست.

فاکتور دیگری که اکنون به بررسی آن می‌پردازیم، امواج گرانشی هستند.

باید دانست که تنها چشمه‌ی امواج گرانشی که موجب ایجاد گرمای حیات می‌شود، ستاره‌ی میزبان سیاره نیست.

امسال تیمی با سرگروهی ((برایان جکسون)) از دانشگاه آریزونا به بررسی این موضوع پرداختند که برخی از سیارات دارای منابع تولید گرمای درونی هستند. به علاوه این موضوع راجع به سیاره‌هایی با مدارهای کوچک یا بزرگ صدق می‌کند. در هر حال این سیارات از جانب ستاره‌ی خود به سبب امواج گرانشی تحت کشش و فشار قرار می‌گیرند، این پدیده به نوبت

خود اصطکاک لازم بـرای تولید گرمـای درونی سـیاره را میسر می‌سازد.

تیم جکسون در حـالی که به بررسی سـیاره‌های اطـراف کوتوله‌هـای سـرخ مشـغول بودنـد، مـیزان این امـواج گرانشی را برای سیاره‌های دیگری نیز بررسی کردند.

در حـالی که مـیزان این امـواج گرانشی تا حد زیـادی به جـرم سـتاره و سـیاره بسـتگی دارد، محاسـبات این تیم نشان داده‌اند که، قرار دادن مقدار زیادی امواج گرانشی در مـدار سـیاره بـاعث افـزایش دما در سـیاره شـده که شرایط ذوب شـدن یخ را در سـیاره‌ی مـورد نظر فـراهم می‌کند.

دمـای بیشـتر موجـود در سـیاره هم چـنین بـاعث شـروع فعالیت‌های آتش نشانی در سـیاره می‌شـوند و به دنبـال آن، سـیاره به طبع میزبـان اتمسـفری ضـخیم‌تر و در پی آن اثر گلخانه‌ای بیشتری خواهد بـود. از این رو می‌تـوان لقب ((منطقه‌ی کلید طلایی)) را به آن اختصاص داد.

موج ضربه‌های گرانشی برای سیاره‌های نزدیک‌تر، بسیار قوی‌تر هستند. بـرخی از این سـیارات حـتی ممکن است امواج گرانشی بیشتری از IO (قمر مشتری) که به خاطر امـواج گرانشی بسـیار قـوی مشـتری دچـار فوران‌هـای بسـیار شـدیدی در سـطح خـود می‌شـود دریـافت کنند. چنانچه این قمر قادر است سطح خـود را هر 150 سـال بازسازی کند. لـذا فعالیت‌هـای آتش فشـانی بر روی این گونه سیارات، احتمال وجـود حیـات را بر روی آن‌ها غـیر ممکن می‌سازد.

نمایی خیالی از سفینه موجودات فضایی در District 9، بر اساس فیلم علمی تخیلی ساخته کارگردان مطرح سینما پیترجکسون

با بیش از 300 سیاره فرا خورشیدی که تاکنون کشف شده‌اند، و سیارات بیشتری که مطمئناً پس از این کشف خواهند شد. این گونه بینش‌های جدید به پژوهشگران کمک خواهند کرد که در مورد سیاره‌های حذف شده از لیست ((کلید طلایی)) تجدید نظر کنند و در کاوش‌های بعدی خود، اولویت‌های فراتری را مورد بررسی قرار دهند.

بر خلاف انتشار فراگیر این دیدگاه‌های جدید ناظر بر فاکتورهای سیارات قابل سکون، هنوز افراد زیادی بر این باورند که این فاکتورها به کشف سیاره‌های میزبان حیات کمک نخواهند کرد. مطمئنا حقایق زیادی وجود دارند که هنوز از چشم ما پنهانند. حتی در مورد زمین، ((جاناتان لوویین)) از دانشگاه آریزونا می‌گوید: ((به عقیده‌ی من، ما هنوز حقیقتاً دلیل و چگونگی قابل سکونت بودن زمین و سیر تکاملی آن را در راه تبدیل به سیاره‌ای قابل سکون نمی‌دانیم)).

او هم چنین اضافه کرد: ((تا زمانی که بر این حقیقت فائق نیاییم، درست یا نادرست بودن هیچ کدام از این تئوری‌ها قابل پیش بینی نخوهد بود.))

باید به خاطر داشت، همیشه احتمال این وجود دارد که در جستجوی آب بر روی سیارات دیگر دچار اشتباه شویم. با توجه به این نظریه‌های جدید، می‌توان اشکال

مرمـوزی از حیـات را در پیش رو تجسم کـرد. مثل شـنا کردن در دریاچه‌ای از متان در سطح تیتان، قمر زحل!؟

با این حـال تیم لـویین معتقند احتمـال وجـود حیـات در انواع شـیمیایی مرمـوز در این مایع‌ها هم نباید از لیست جست و جـوی ما حـذف شـوند. جسـتجو بـرای حیـات هم‌چنان ادامه دارد...

دریاچه‌های قیری یعـنی نزدیکـترین و شـبیه‌ترین گزینه‌ها به دریاهـای زحلی قمر تایتـان بر روی زمین منزلگـاه حیاتهـای میکـروبی بیگـانه‌ای هسـتند که امید یـافتن نمونه‌هـایی مشـابه بر روی قمر زحل را نـیز افـزایش می‌دهند.

چنین یافته‌هایی نه تنها قادر خواهند بود به جستجو برای یـافتن حیـات بیگانگـان در منظومه خورشـیدی کمک کنند بلکه می‌توانند دیـدگاه‌هایی جدید را در رابطه با تکامل حیـات بر روی سـیاره زمین در اختیـار دانشـمندان قـرار دهند.

بزرگ‌تـرین دریاچه قـیر جهـان دریاچه Pitch در جزیـره کارائیب در ترینیداد است که وسعتی برابر 461 هـزار و 343 مترمربع داشته و مملو از قیر داغ، دی اکسید کربن و گازهای هیدروکربنی است که ظاهر آن را بـرای حیـات غیرممکن می‌سازد.

با این همه اکنون دانشمندان دریافته‌اند هر گرم از مـاده لـزج و داغ این دریاچه می‌تواند منزلگـاه 10 میلیـون میکـروب از قبیل باکتری‌ها و دیگر ارگانیزمهـای تک سلولی مشهور به Archaea باشد. این گونه از حیات که در حـرارتی میـان 90 تا 132 درجه فارنهـایت در حـال

سپری کردن زندگی است از هیدروکربنها تغذیه می‌کند و به جـای تنفس اکسـیژن از فلزهـایی مانند آهن یا منگـنز برای تنفس کردن کمک می‌گیرد.

دانشـمندان 6 نمونه از این نـوع حیاتها را از این دریاچه جمع آوری کرده و دریافتند هر یک از این نمونه‌ها حـاوی تعـداد زیـادی از میکروبها است. بیشـتر این باکتری‌ها با باکتریهـایی که در ته نشسـتهای متـانی یا نفـتی یـافت شده‌اند در ارتباطند. با این حـال بـرخی این باکتری‌ها به اندازه‌ای از نمونه‌های شناخته شده فاصله دارند که نسل جدیدی از موجودات زنده را یادآور می‌شوند.

مقادیر آب موجود در قیر بسیار پایین است. مقـداری که در آستانه یا پایین‌تر از حد آستانه حیـات بر روی زمین به شـــمار می‌رود. از این رو حیـــاتی که دانشـــمندان در دانشـــگاه بریـــتیش کلمبیا موفق به یـــافتن آن شـــده‌اند می‌تواند بســـته‌هایی مملو از آب باشـــند که با لایه‌ای از قیر احاطه شده‌اند.

جدا از محیط بسیار سردی که بر قمر تایتان حاکم است، شرایط محیطی این قمر با دریاچه Pitch شباهت بسیار زیادی داشته و در واقع نزدیکترین موقعیت مشابه تایتان بر روی زمین به شـمار می‌رود. از این رو یـافتن طیفی از میکروبها در این دریاچه امکـان یـافتن حیـات بر روی دریاهـای هیـدروکربنی تایتـان را افـزایش می‌دهد زیـرا امکان گرم شدن بـرخی از این دریاها از لایه‌هـای درونی قمر و دریافت انرژی مورد نیاز برای بهبود یافتن امکـان شکل گیری حیات در آن‌ها به وجود خواهد آمد.

به گفته دانشمندان پیش بینی وجود حیات در قمر تایتان بسیار هیجان انگیز است زیرا در صورتی که بتوان نمونه‌هایی زنده را در این قمر کشف کرد احتمال این‌که منشا آن‌ها نسبت به دیگر موجودات کاملا متفاوت باشد بالا است از این رو چنین نمونه‌هایی قادر خواهند بود اطلاعات بسیار ارزشمندی را از تنوع زیستی در اختیار دانشمندان قرار داده و شانس یافتن حیات در خارج از منظومه خورشیدی را افزایش دهد.

بر اساس گزارش ایندیپندنت، مطالعات بیشتر می‌تواند ساختار ژنتیکی که این میکروبها با کمک آن‌ها قادر به ادامه حیات در چنین شرایط دشواری هستند را آشکار سازد و در عین حال نشانه‌هایی جدید از حیات بیگانگان را آشکار ساخته و منجر به ابداع آزمایشهای جدیدتری برای ردیابی حیات که قادر به جستجوی طیفهای گسترده‌تری از نشانگرهای زیستی خواهند بود، شود.

لایه‌های زمین

شناخت بشر در مورد زمین و اعماق آن صرفاً از طریق ارسال امواج لرزه‌ای و لرزه‌های حاصل از زمین‌لرزه‌ها و اندازه گیری زمان سیر این امواج از نقطه‌ای به نقطه دیگر میسر شده است، به‌گونه‌ای که بشر امروزی با این ابزار توانسته است به شکل پیازی زمین و وجود طبقات مختلف در آن و نیز ضخامت و حتی جنس و خواص فیزیکی این بخش‌ها پی ببرد. در تاریخ علم زمین شناسی، قدمت کشف لایه‌های زمین به کمتر از سه قرن می‌رسد و این درحالی است که خداوند متعال بیش از چهارده قرن پیش، با نزول آیه شریفه 12 طلاق، با اشاره‌ای لطیف به بیان این موضوع پرداخته، فرمود: «الله الذی خلق سبع سموات و من الارض مثلهنّ...: اوست خداوندی که هفت آسمان را آفرید و از زمین نیز همانند آن‌ها را...»

بررسی واژگان

مثل

در آیه شریفه برای بیان شباهت میان طرفین تشبیه ادات «مثل» به کار رفته است. واژه «مثل» در لغت به معنی برخاستن و ایستادن است[1]ـ و در اصطلاح سه کاربرد دارد:

گاهی زائده است و معنا نمی‌شود[2].

گاهی به معنی خود شیء و ذات آن است[3].

گاهی نیز به معنی شبیه چیزی در مثـال و انـدازه و مانند آن است[4].

«مثل» عمومی‌ترین لفظی است که بـرای بیـان شـباهت بین دو چیز وضع شـده اسـت، زیـرا واژگـانی مانند «نـدّ، شــبه، مســاوی» شــباهت را از یک جهت مانند جــوهر، کیفیت، انــدازه بیــان می‌کند در حــالی که واژه «مثل» شباهت از همه جهات را بیان می‌کند[5]. واژه «مِثل» از نظر نحـوی کلمه‌ای مبهم است[6]، لـذا باید به واسـطه مفهوم یا عبارتی معنای آن روشن گردد.

از دیدگاه ابن منظـور اگر در مثلیت، وجه شـبه ذکر شـود صرفاً از همان جهت بین طرفین شباهت وجـود دارد. اما اگر وجه شبه ذکر نشود، در همه جهــات مانند یک‌دیگرند[7]. یا آن‌که شــباهت در ویژگی‌هــای اصــیل و برجســته آن‌هاست[8]. بنــابراین در بیــان مثلیت هفت آســمان و زمین دو حالت وجود دارد: عـدم ذکر وجه شـبه در آیه که بر عینیت آن‌ها یا کثرت وجـوه شـبه و مبالغه در شـباهت هفت آسمان و زمین دلالت می‌کند؛ ذکر وجه شـبه که در این صورت شباهت صرفاً از جهت یا جهـاتی مشـخص مد نظر است.

کیفیت تشخیص وجه شبه

نخســتین گــام بــرای تشــخیص وجه شــبه، شــناخت ویژگی‌هــای هریک از طـرفین تشـبیه است تا با مقایسه آن‌ها بتـوان به مشخصه یا مشخصـات مشـترک طـرفین تشـبیه پی بـرد. اما دانش نـاچیز بشر نسـبت به مـاهیت هفت آســمان در عصر حاضر از یک سو و ابهــام مــراد خداوند از هفت آسمان در قرآن کـریم از سـوی دیگر راه

را برای شناخت کامل ویژگی‌های هفت آسمان می‌بنـدد، مگر آن‌که آیـاتی از قـرآن کـریم که به عبـارت «هفت آسمان» تصریح دارد، مورد بررسی قرار گیرد.

از میان آیـاتی که «سـبع سـموات» در آن‌ها به کـار رفته است در دو آیه به صورت بارز بر طبقاتی بودن آسمان‌ها تصریح شده است که عبارتند از:

3 آیه سـوره ملک: «الَّذِی خَلَـقَ سَـبْعَ سَـمَاوَاتٍ طِبَاقًا...: همان که هفت آسمان را طبقه طبقه بیافرید...»

آیه 15 سـوره نـوح: «أَلَمْ تَـرَوْاْ کَیْـفَ خَلَـقَ اللَّهُ سَـبْعَ سَـمَاوَاتٍ طِبَاقًا: مگر ملاحظه نکرده‌اید که چگونه خـدا هفت آسمان را تو بر تو آفریده است؟»

به علت این‌که در هر دو آیه سـبع سـماوات با طبـاق توصـیف شـده اسـت، بررسی لغـوی آن و تفسـیر آیه به فهم بیشتر وجه تشبیه کمک خواهد کرد.

طباق در لغت و تفسیر

طباق مصدر باب مفاعله به معـنی مطابقه است. گـاهی به معنی قرار گرفتن چیزی بالای چـیزی می‌آید و گـاهی به معنی هماهنگی و مطابقت دو چـیز با یک‌دیگر است و در این آیه هر دو معنی صدق می‌کند[9]. طِباقاً به معنای یکی بالای دیگری نیز به کار رفته است[10]. هر گـاه دو لنگ کفش روی هم قرار بگـیرد طـابق النعل گویند[11]. بنابراین وجـود طبقـات در آسـمان‌ها یکی از ویژگی‌هـای بارز آن‌هاست.

وجه شباهت طبقاتی بودن به کمک عبارت «یتـنزّل الامر بینهنّ»

وجه شباهت طبقـاتی بـودن را می‌تـوان به کمک عبـارت «یتنزّل الامر بینهنّ» تقویت نماید. زیرا براسـاس قـراین موجود در آیه شریفه، عبارت «یتنزّل الامر بینهنّ» مکمل عبــارت «خلق ســبع ســموات» است. یکی از آن قــراین چگونگی ارتباط عبـارت «یتـنزّل الامر بینهنّ» با عبـارات پیشین آن است.

یکی از ابزارهای فهم صحیح عبـارت و جلوگـیری از خطا در دریافت منظور گوینده در زبـان عـربی، وصل و فصل به معنی کاربرد یا عدم کاربرد حـرف عطف بین دو جمله است. در آیه مذکور، بین دو عبارت «یتـنزّل الامر بینهنّ» و عبـارت «و من الارض مثلهنّ» فصل وجـود دارد؛ بـدین معنا که حرف عطف واو بین این دو جمله نیامــده و کلام به صورت منفصل ذکر شده است.

فصل در زبان عـربی به پنج دلیل صـورت می‌گـیرد که در این مورد، با توجه به شـواهد، فصل به دلیل شـبه کمـال انقطــاع انجــام شــده است یعــنی جمله «یتــنزّل الامر بینهنّ» پس از دو جمله «خلق سبع سـموات و من الارض مثلهنّ» آمـــده است و از آن‌جا که عطف آن به خـــاطر مناســـبتی به جمله اول صـــحیح است ولی عطف آن به جمله دوم موجب فساد معنوی می‌گـردد، بنـابراین متکلم یکبـاره عطف را رها نمـوده تا تصـور این‌که به جمله دوم عطف شده است، دفع گردد. یکی از شـواهدی که بر این ادعا صحه می‌نهد، دیدگاه علمای نحو در تعـیین نقش این جمله است که بـــرخی آن را جمله اســـتینافیه (عکـــبری، بی‌تا: 373؛ دعاس و دیگران، 1425ـ ج3، 35؛ درویش، 1415ـ ج 10، 12)ـ و برخی دیگر حال برای جمله «خلق

سبع سموات» در نظر گرفته‌اند (صافی، 1418: ج 2، 28 90).

وجه شباهت طبقاتی بودن به کمک عبارت «بینهنّ»

بررسی واژه «بین» نشـــان می‌دهد این لغت در قـــرآن کریم به همراه مضاف الیه 166 بـار به کـار رفته اسـت، لکن فقط در آیه شریفه 12 طلاق به ضمیر «هنّ» اضافه شــده است و در ســایر مــوارد، هرگــاه مضــاف الیه آن ضمیری است که به «السـماوات: آسـمان‌ها» و «الارض: زمین» بـازگردد، مانند آیه 24 شـعراء که فرمـود: «قـالَ رَبُّ السَّـماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ ما بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ مُوقِـنينَ» و نـــیز آیه شـــریفه 85 حجر که فرمـــود: «وَ ما خَلَقْنَا السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَيْنَهُما إِلاَّ بِـالْحَق...» آن‌ها را دو فــرض نمــوده و از ضــمیر مثــنی و به صــورت تــرکیب «بینهما» استفاده کرده است. بنابراین طرفین «بین» در این عبــارت نمی‌تواند «آسـمان‌ها و زمین» باشد و فقط آســمان‌ها است. هم‌چــنین مفســران متفق‌القول‌اند که واژه «الأرض» در قــرآن کــریم صــرفاً به صــورت مفــرد به‌کـار رفته اسـت، بنـابراین طـرفین مـورد نظر در واژه «بین» نمی‌تواند «آسـمان‌ها و زمین‌ها» به صــورت جمع باشد. از ســوی دیگر بــرخی نحویــون مانند نحــاس نــیز حروف «ها» و «نون» را دالّ بر قلیل و مرجع این ضـمیر را در عبارت مورد بحث «سبع سـموات» دانسـته‌اند[12]، لذا این احتمال تقویت می‌شـود که عبـارت «یتـنزّل الامر بینهنّ» مربوط به خلقت تدریجی لایه‌هـای آسـمان باشد. بـــدین تـــرتیب خداوند در این آیه بعد از ذکر شـــباهت آسـمان‌ها و زمین، با بیـان عبـارت «یتـنزّل الامر بینهنّ» وجه شبه را به صورت مبسوطی توضیح می‌دهد.

تاریخچه طبقاتی شدن زمین و کشف آن

براساس یافته‌های زمین‌شناسی و علوم نجوم تاریخ لایه لایه بـــودن زمین به حـــداقل دو میلیـــارد ســـال پیش برمی‌گردد یعـنی زمـانی که هیچ موجـود زنـده‌ای بر روی این سیاره وجود نداشت و علت آن را در تـاثیرات حیـاتی این ویژگی بر روی زندگی جانداران و اجسـام موجـود بر روی سطح آن می‌توان جستجو نمود. حدود دو قرن پیش در سال 1845 اسـتفاده از علم ژئوفیزیک در شناسـایی لایه‌های درون زمین به کـار گرفته شد و با گذشت زمـان و استفاده از سیسـتم‌های دقیق‌تر لرزه‌نگـاری و کـاهش خطاهای جـانبی تفکیک لایه‌هـای داخل زمین با کیفیت و دقت بیشتری انجام گرفت. دانشمندان با ارسال امواج P و S و امواج سایزمیک به داخل زمین و بازگشت آن‌ها به گیرنده‌های لرزه نگاری، توانسته‌اند به شناسایی مرز بین لایه‌هـــــای داخل زمین و آنومالی‌ها بپردازند. این لایه‌ها عبارتند از:

پوسته

پوسته، خارجی‌ترین لایه سـیاره ما و دارای ضـخامت بین 7 تا 70 کیلومـتر می‌باشد که شـامل دو نـوع پوسـته قـاره‌ای و پوسـته اقیانوسی است. مطالعـات لـرزه‌ای نشان داده است که پوسته اقیانوسی لایه به لایه بـوده و در اکثر حوضه‌های اقیانوسی سه لایه اصلی وجود دارد:

لایه اول به ضـخامت تقریـبی 0٫3 کیلومـتر که از مـواد رسوبی بوده است.

لایه دوم به ضـخامت 1٫4 کیلومـتر که حـاوی سـنگهای مافیک و الترامافیک است.

لایه سوم به ضخامت 4٫7 کیلومتر که این لایه نیز حاوی سنگ‌های مافیک و الترامافیک است. جنس مواد تشکیل دهنده پوسته در زیر اقیانوسها و قاره‌ها متفاوت است.

گوشته

این بخش، قسمت داخلی زمین بوده و در بین پوسته و هسته قرار گرفته است. گوشته بخش اعظم جرم و حجم زمین را در بر گرفته است. بخش بالای آن دارای عمق 70 کیلومتر و بخش زیرین آن نیز دارای 2900 کیلومتر می‌باشد. خود گوشته نیز به دلیل ناپیوستگی‌های لرزه‌ای که توسط دستگاه‌های لرزه نگاری ثبت شده به سه قسمت تقسیم می‌شود: گوشته بالایی، منطقه انتقالی و گوشته پایینی

هسته

درونی‌ترین بخش از زمین است که دارای قطر 3481 کیلومتر (به اندازه ماه) است. این مجموعه دارای چگالی بالا و با توجه به تحقیقات انجام شده احتمال می‌رود حاوی آلیاژ آهن و نیکل باشد. هسته خود به دو قسمت هسته داخلی و هسته خارجی تقسیم شده است. هسته خارجی مایع و هسته داخلی جامد است. طی تحقیقات اخیر احتمال می‌رود لایه دیگری در بین هسته داخلی و هسته خارجی وجود داشته باشد که ترکیب مشترکی از دو هسته‌ی بالایی و پایینی را داراست و حالت نیمه سلب دارد[13]و [14].

نتیجه گیری

در آیه شــریفه 12 طلاق، خداوند متعــال بعد از بیــان مسائلی پیرامون آفرینش از احاطه علمی‌و قدرت مطلق خــود ســخن به میــان می‌آورد و این نشــانه‌ای است بر این‌که خداوند در این آیه پرتوی از علم خود را به نمـایش گذاشته است که مردم زمان نـزول از آن بی‌خـبر بوده‌اند و جز با علم الهی نمی‌توان آن را دریـافت و آن شـباهت آســمان‌ها و زمین در لایه لایه بـــودن است. هـــدف از تشبیه، بیان شباهت موجود بین دو طرف تشــبیه است و این مهم محقق نمی‌شود مگر در صورتی که وجه شـبه یا همان ویـژگی مشـترک بین طـرفین در مشـبه به بسـیار بارز و یقینی و در مشبه به پنهان و ناشــناخته باشد تا با بیان تشبیه، خصوصیت موردنظر در مشبه اثبات و آشکار شود.

وجـود هفت آسـمان در زمـان نـزول بـرای مـردم امـری مسلم بود هرچند به ماهیت آن‌ها آگاه نبودند، اما آن‌ها از وجود لایه‌های زمین بی‌اطلاع بودند و این امری است که در قــرون اخــیر با اســتفاده از ابــزار پیشــرفته و علم ژئوفیزیک تا حــدی میسر شــده است. در قــرن نــوزدهم دانشمندان موفق شدند با ارسال امواج P و S و امـواج ســایزمیک که امکــان گــذر از لایه‌هــای مختلف زمین را دارند و براساس واکنش این امواج در برخورد با ترکیبات شیمیایی و تغیـیرات فـیزیکی مختلف و بازگشت آن‌ها به گیرنده‌های لرزه نگاری، به ساختار لایه‌ای یا شکل پیـازی داخل زمین پی ببرند.

[1] راغب، 758

[2] فیومی،564

[3] فیومی، 564؛ طریحی، 5ج/ص470

[4] فراهیدی، 8ج/ص 228

[5] راغب، 758

[6] شرتونی، ج4/ص304

[7] ابن‌منظور، ج11/ص610؛ مصطفوی، ج11/ص23

[8] مصطفوی، ج11/ص23

[9] مکارم شیرازی، ج25/ص 75

[10] طوسی، ج10/ص137

[11] طبرسی: ج4/ص 327

[12] نحاس، ج4/ص301

[13] Dilek, Y., & Robinson, P. T. (Eds.). (2003). Ophiolites in earth history. Geological Society of London.

[14] Earth: Layers of Discovery: Manitoba Education and Advanced Learning, Alternate Formats Library; 2015.

منابع:

فولادونـــد، محمدمهـــدی، 1415ق، ترجمه قـــرآن، چ1، تهران: دار القرآن‌الکریم (دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی).

ابن‌فارس، احمد، معجم المقاییس فی اللغه، بیروت: دار الفکر.

ابن‌منظـور، محمـدبن‌مکرم، 1414ق، لسـان العـرب، چ3، بیروت: دار صادر.

ابوحیـــان، محمدبن‌یوســـف، 1420ق، البحر المحیط فی التفسیر، بیروت: دار الفکر.

ابوالفتوح‌رازی، حسـین‌بن‌علی، 1408ق، روض الجنـان و روح الجنان فی تفسیرالقرآن، مشهد: بنیاد پژوهش‌هـای اسلامی آستان قدس رضوی.

بیضاوی، عبدالله‌بن‌عمر، 1418ق، أنوار التنزیل و أســرار التأویل، چ1، بیروت: دار احیاء التراث العربی.

آذرنـــوش، آذرتـــاش، 1388، فرهنگ معاصر عـــربی- فارسی، چ10، تهران: نشر نی.

آلوسی، سـیدمحمود، 1415ق، روح المعـانی فی تفسـیر القرآن العظیم، چ1، بیروت: دارالکتب العلمیه.

درویش، محیی‌الدین، 1415ق، اعراب القـرآن و بیانـه، چ 4، سوریه: دار الارشاد.

دعاس- حمیدان- قاسم، اعـراب القـرآن الکـریم، دمشق: دارالمنیر و دارالفارابی، 1425 ق، چاپ اول.

راغب‌اصفهانی، حسین‌بن‌محمد، 1412ق، المفـردات فی غــریب القــرآن، چ1، بــیروت: دارالعلم، دمشق: الــدار الشامیه.

زبیــدی، سیدمحمدمرتضــی، 1965م، تــاج العــروس من جواهر القاموس، کویت: التراث العربی.

زمخشری، محمود، 1407ق، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، چ3، بیروت: دار الکتاب العربی.

شبر، سید عبد الله، تفسیر القـرآن الکـریم، بـیروت: دار البلاغة للطباعة و النشر، 1412 ق، چاپ اول.

شریف‌لاهیجی، محمـدبن‌علی، 1373ش، تفسـیر شـریف لاهیجی، چ1، تهران: نشر داد.

صـــافی، محمودبن‌عبـــدالرحیم، 1418ق، الجـــدول فی اعراب القرآن، چ4، بیروت: دار الرشید، دمشق: مؤسسة الإیمان.

طباطبـــایی، سیدمحمدحســـین، 1417ق، المـــیزان فی تفسیر القرآن، چ5، قم: جامعه‌ی مدرسین حـوزه علمیه قم.

طبرســـی، فضل‌بن‌حســـن، 1372ش، مجمع البیـــان فی تفسیر القرآن، چ3، تهران: ناصرخسرو.

-، -، 1377ش، تفســیر جوامع الجــامع، چ1، تهــران: دانشگاه تهران و مدیریت حوزه علمیه قم.

طـــریحی، فخرالـــدین، 1375ش، مجمع البحـــرین، چ3، تهران: کتاب‌فروشی مرتضوی.

طوســی، محمدبن‌حســن، التبیــان فی تفســیر القــرآن، بیروت: دار احیاء التراث العربی.

عروسی‌حویزی، عبدعلی‌بن‌جمعـه، 1415ق، تفسـیر نـور الثقلین، چ4، قم: اسماعیلیان.

عکبری عبدالله بن حسین، التبیان فی اعراب القرآن، عمان- ریاض: بیت الافکار الدولیه، بی‌تا، چاپ اول.

فخرالدین‌رازی، ابوعبدالله محمدبن‌عمر، 1420ق، مفاتیح الغیب، چ3، بیروت: دار احیاء التراث العربی.

فراهیدی، خلیل‌بن‌احمد،1410ق، کتاب العین، چ2، قم: هجرت.

فیروزآبادی، مجدالدین محمدبن‌یعقوب، 2003م، القاموس المحیط، چ2، بیروت: دار احیاء التراث العربی.

فیومی، احمدبن‌محمد، مصباح المنیر.

قرشی، سیدعلی‌اکبر، 1371ش، قاموس قرآن، چ6، تهران: دار الکتب الإسلامیة.

قمی، علی بن ابراهیم، محقق سید طیب موسوی جزایری، قم: دارالکتاب، 1367، چاپ چهارم.

مصطفوی، حسن، 1360ش، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران: نشر کتاب.

مغنیه، محمد جواد، تفسیر الکاشف، تهران: دار الکتب الإسلامیة، 1424 ق، چاپ اول.

مکارم‌شیرازی، ناصر، 1374ش، تفسیر نمونه، چ1، تهران: دار الکتب الإسلامیة.

نحاس، ابوجعفر احمدبن‌محمد، 1421ق، اعراب القرآن، چ1، بیروت: دار الکتب العلمیة.

هاشمی، احمد، 1380، جواهر البلاغه، ترجمه محمود خورسندی و حمید مسجدسرائی، چ2، نشر فیض.

گورستان جن‌ها در سیستان و بلوچستان

در جنوب شرقی ایران در شهر چهابار، استان سیستان و بلوچستان روستایی باستانی با قدمتی حداقل 2300 ساله وجود دارد روستایی که اعتقادات مردم بلوچ در سکوت عمیق طبیعت با راز آمیزی و درهم آمیخته است، در پیشنهاد ایرانگردی امروز سفری اسرار آمیز خواهیم داشت به این روستای قدیمی و اما راز آمیز با لست سکند همراه شوید.

از این رازهای این منطقه روستای است که به 2300 سال قبل بر می‌گردد و نام آن نیز در کتاب‌هایی که در مورد فتوحات اسکندر مقدونی به چاپ رسده به‌عنوان تیز مشهور بوده که به مرور زمان به تیس تبدیل شده است؛ گورستان جن‌ها که در زبان بلوچی به جن سنط نیز معروف است گورستانی تاریک و مرموز با سنگ قبرهای عظیم الجثه می‌باشد که به مکانی جالب برای ماجراجویانی ست که به دنیای ماورالطبیعه علاقه دارند.

سنگ قبرهای عجیب و بزرگ که محلی‌ها را به این باور رسانده که این گورها محل دفن آدمیزاد نیست. در این گورستان قبرها کنار هم روی سطحی صخره‌ای حفر شده‌اند که این شیوه‌ی حفاری پرسش‌های زیادی را به وجود آورده است. چه کسانی این گورها را حفر کرده‌اند؟ چرا سطح سنگی را برای حفر انتخاب کرده‌اند؟ با چه وسیله‌ای حفر شده است؟ و در نهایت پاسخ را به دنیای دیگری کشیده است.

در پاسخ به این پرسش‌ها مانند این گورستان جز سکوت و خاموشی چیزی نمی‌شنویم. شاید به دلیل حفظ

مردگان و در گذشتگان از گزند جانوران و خورنـدگان زیر زمینی اجساد، رنج کندن سنگ را بر خود هموار می‌کردند و گورها را اینچـنین می‌سـاختند. شـاید بـرای احـترام به مردگان بوده و شـاید هم بـاور مـردم محلی درست باشد که «این گورها متعلق به جن‌هاست. آن‌ها مردگــان خــود را در حصار این سنگ‌ها دفن کرده‌اند، شب که می‌رســد، جنها بر سر گور از دست رفتگان خـود حاضر می‌شـوند و به مویه و مرثیه ســرایی مشــغول می‌گردند. هر کس که شـبانگاه گـذرش بر این گورسـتان بیفتـد، مـورد نفـرین جن‌ها قـرار می‌گـیرد و با عـذابی سـخت بعد از چند روز می‌میرد.»

بشر امروزی با وسایل ابتدایی به دشواری توانــایی حفر این گورها را بر روی سطح سخت سـنگی دارد. شـاید به همین دلیل است که مــــردم محلی حفر این گورها را به نیرویی مافوق بشر نسبت می‌دهند.

توجه: هــدف ما از معــرفی این‌جاذبه آشــنایی شــما با جاذبه‌های زیبا کشورمان است. با توجه به شـرایط ایجـاد شده در کشور بهتر است، زمــان بازدید از این‌جاذبه را تا پایـان بحـران ایجـاد شـده عقب بیاندازید و بعد از حـذف بحـران ایجـاد شـده با تـنی سـالم به این منطقه زیبا سر بزنید

گسترش جهان

قرآن کریم ضمن پـرداختن به مسـاله پیـدایش هسـتی از پدیده‌های متعددی نام می‌برد که هر یک نقش ویژه‌ای در شکل‌گیری و تکامل جهان هسـتی به عهـده دارند. پدیـده «گسـترش آسـمان» که در آیه 47 سـوره ذاریـات بـدان پرداخته شده، یکی از این پدیده‌هاست. خداوند در این آیه می‌فرماید:

«وَ السَّماءَ بَنَیْناها بِأَیْدٍ وَ إِنَّا لَمُوسِعُونَ» (الذاریات/47)

و آسمان را به قـدرت خـود برافراشـتیم، و بی‌گمـان، ما [آسمان] گستریم.

شرح واژگان اصلی

واژه «موسع» اسم فاعل از ریشه «و،س،ع» است که بر ضد ضـیق، تنگی و سـختی دلالت می‌کند.[1]ـ مصـطفوی می‌گوید که اصل در این ریشــه، گســترش و انبســاط در احاطه و شمول است و در مورد مسائل مادی و معنـوی، هر دو استفاده می‌شود.[2]ـ برای واژه «موسع» معنـای صاحب گشایش در مال و زنـدگی نـیز به کـار می‌رود.[3] ولی همان‌طور که گفته شد، اصل در ریشه آن گســترش و توســـعه دادن اســـت، از این رو می‌تـــوان گفت که «موسع» با توجه به معنـــای اصـــلی ریشه خـــود، در بر دارنده معنای گسترش دهنده است. بدین ترتیب می‌توان گفت به دلیل وجود اشـتراک لفظی در واژه «موسع» که در ماده آن هم معنای قدرت و توانگری[4]ـ و هم معنـای گسترش و انبساط[5]ـ آمده، دو معنای مستقل برای آیه در نظر گرفته شـده است. اول این‌که خداوند آسـمان را

با قدرت بنا کرده و قدرتمند و تـوانگر است و دوم این‌که خداوند آسمان را با قدرت بنا کرده و گسترش دهنـده آن است.

بررسی تفاسیر

در مورد معنای عبـارت «وَ إِنَّا لَمُوسِـعُونَ» مفسـران آراء مختلفی بیـان کرده‌اند که با نگـاهی دقیق‌تر به این آراء می‌تـوان گفت که این نظـرات یا برگرفته از یکی از دو معنـای اصـلی «موسع» یعـنی قدرتمند[6]ـ و گسـترش دهنـده[7]ـ است و یا دربردارنـده تلفیقی از هر دو معناست.[8]

بدین ترتیب هرچند برخی از مفسـران معنـای قدرتمند و توانا را برای واژه «موسع» به کار برده‌انـد، اما بسـیاری از مفسران نیز یا معنای گسترش و توسعه را به تنهـایی بـرای این واژه مطـرح کرده‌انـد، یا سـعی نموده‌اند که به نحوی معنای گسـترش و قـدرت را به هم آمیخته و به هر دو معنا در این واژه اشاره نمایند.

نکته حـائز اهمیت در این آیه آن است که اگر معنـای قدرتمند را برای «موسع» در نظر بگیریم، مفهـوم جمله «وَ إِنَّا لَمُوسِعُونَ» تکراری و بی‌فایـده می‌گـردد، زیـرا در جمله قبل خداوند با واژه «اید» بر قدرتمند بـودن خـود و با قدرت بنا کردن آسمان تاکید می‌نماید و دیگر ضـرورت و نیـازی به اضـافه کـردن این جمله که «ما قدرتمنـدیم» وجود نـدارد. بنـابراین به نظر می‌رسد در این آیه معنـای اصـلی واژه «موسع» یعـنی گسـترش دهنـده مناسـبت و هماهنگی بیشتری با سیاق داشته و مورد نظر است.

نکته دیگر آن است که در صــورتی که معنــای گســترش دهنــده را بــرای این واژه در نظر بگــیریم، این پرسش مطـرح می‌شـود که مفعـول شـبه فعل «موسِـع» که در جمله حذف شده، چه بوده است. به عبارت دیگــر، خداوند گسترش دهنده چه چیزی است؟ در پاسخ به این پرسش، مفسران عموماً دو دیدگاه را بیان کرده‌اند:

آسمان؛[9] این دیدگاه به این اعتبار مطرح شده که واژه «السماء» به عنوان مفعول فعل «بَنَیْنا» مقدر در ابتـدای آیه آمـــــده است. از این رو، به ســـــبب ذکر آن در جمله ابتدای آیه، در این جمله می‌تواند حذف شود.

رزق؛[10]ـ این دیـدگاه به این اعتبـار است که در آیه 22 همین سـوره، خداوند اشـاره دارد به این‌که رزق بنـدگان در آسمان قرار دارد.[11]ـ از این رو، برخی از مفسـران پنداشـته‌اند که توسـعه در آیه 47 نـیز مربـوط به رزقی می‌شود که در آسمان است.

دیـــــــدگاه دوم از دو جهت ضـــــــعف دارد. نخست آن‌که نمی‌توان مفعول حذف شده در این آیه را لفظی دانست که در 25 آیه قبل آمده است، زیـرا به دلیل فاصـله زیـاد آن با شـبه فعل «موسِـع»، مخـاطب به سـختی می‌تواند مفعول حذف شده را حدس بزند. دوم این‌که بر فرض که بتوان مفعول حذف شده در این آیه را در آیه 22 جستجو نمود، اما در آن آیه تنها بحث از این است که رزق بندگان در آســمان قــرار دارد و نمی‌تــوان از این مطلب دلیلی یـافت که مـراد از توسـعه و گسترشی که در آیه 47 ذکر شده نـیز توسـعه رزق است. به عبـارت دیگـر، در آیه 22 سخن از آسمان و رزق موجود در آن است و دلیلی وجود نـدارد که در آیه 47 که بحث از بنا کـردن آسـمان اسـت،

منظور از توسعه را توسعه رزق آن بدانیم. بـدین تـرتیب باید گفت که از دو دیـــدگاه مطـــرح دربـــاره مفعـــول «موسِع»، دیدگاه اول قابل قبـول‌تر است. زیـرا مفعـول حذف شده در انتهای آیه را می‌توان در ابتـدای همـان آیه مشاهده کرد.

نکته جـالب دیگـری که در این آیه وجـود دارد آن است که تعبـــیر به «إِنَّا لَمُوسِـــعُونَ: ما گســـترش دهنـــده ایم» با اســـــتفاده از جمله اســـــمیه و اسم فاعل که دلالت بر اســـتمرار دارد،[12]ـــ نشـــان دهنـــده این امر است که گسترش آسمان همـواره وجـود داشـته و هم‌چنـان ادامه خواهد داشت.

تصـورات عمـومی دربـاره ایسـتا بـودن جهـان تا پیش از عصر حاضر

برای هزاران سال، منجمین به دنبال یافتن اندازه و عمر جهـــان بوده‌اند. تا قبل از ســـال 1929 و گـــزارش مشـاهدات‌هابل تصـور درسـتی از جهـان وجـود نداشت. 340 سال قبل از میلاد، ارسـطو[13]ـ (230-310 ق م) فیلسوف یونانی، در کتـاب خـود به نـام «دربـاره افلاک» نوشت که زمین جســـمی کـــروی است و نه یک ســـطح صـاف. ارسـطو می‌اندیشـید که زمین ثـابت و خورشـید، ماه، سیارات و سـتارگان در مـدارهای کـروی گـرد زمین می‌چرخند. وی معتقد بود که اندازه جهان محدود است و زمان آغاز و پایان ندارد و همیشه پایـدار و ایسـتا است.[14]

تا قبل از ظهور دیدگاه‌های نـوین دربـاره جهـان، به علت اعتقـادات مـذهبی و تصـوراتی که وجـود داشـت، بشر

معتقد به جهـان ایسـتا و پایـدار بـود. ویژگی‌هـای جهـان ایستا شامل موارد زیر بود:

همگن بودن

نامحدود بودن (از نظر مکانی و زمانی)

گسترده نشدن[15]

اما مشاهدات جدید، این دیدگاه قدیمی را متزلزل نمود و باعث به وجود آمدن تعارضاتی بین دانشمندان گشت.

یافته‌های جدید علمی

اینشتین[16]ـ در سال 1916، مقاله نسبیت عام[17]ـ را که مطـالعه‌ای بر کل کیهـان بـود، ارائه نمـود. بر اسـاس این تئـوری، کائنـات یا در حـال گسـترش هسـتند و یا در حـال انقبـاض. در آن سـال دانشـمندان مـدارک قـاطعی برای پذیرفتن هیچ یک از آن دو حالت در دست نداشـتند. خود اینشتین چنان به ایستا بودن جهـان اطمینـان داشت که در معادلات خود ثابتی به نـام ثـابت کیهـان شـناختی[18]ـ معـرفی نمـود که بر خلاف دیگر نیروهـا، از منبع خاصی ناشی نمی‌شـد، بلکه در کالبد فضا زمـان نهفته بود و باعث ایستا بـودن جهـان می‌شد. بعـدها، (هنگـامی که‌هابل در سال 1929 گسترش کهکشـان‌ها و جهـان را بیـان نمـود) وی از این کـار خـود به عنـوان بزرگ‌تـرین اشتباه زندگی‌اش یاد کرد. [19]

ادوین‌هابل[20]ـ در سـال 1929 با بررسی داده‌هـایی از چند کهکشان متوجه شد که آن‌ها با سرعت ده‌ها کیلومتر در ثانیه در حـال دور شـدن از یک‌دیگر هسـتند. این مشاهدات اثبات می‌کرد که جهان ایستا و پایا نیست و در

حال گسترش یـافتن است. این گسـترش بـدین معناست که با بازگشت به گذشـته، به زمـانی خـواهیم رسـید که همه کهکشان‌ها در یک نقطه قرار داشته‌اند. آن نقطه با جـرم خیلی بـزرگ و حجم خیلی کوچک منفجر و سـپس گسـترده شـده که به آن لحظه مه‌بانگ می‌گویند. مـدل اسـتاندارد مه‌بانگ بیـان می‌کند که جهـان ناگهـان از گسترش نقطه‌ای بسیار کوچک و فشرده به وجـود آمـده است. [21]

نتیجه گیری

همـانطور که ملاحظه شـد، در آیه 47 سـوره ذاریـات به صـراحت از موضـوع گسـترش آسـمان سـخن گفته شـده است، هرچند که غالباً مفسران در گذشته به سـبب عـدم آگاهی از این پدیده و تصور ایستا بودن جهـان، این واژه را یا به معنای قدرتمند تفسـیر می‌کردند و یا اگر معنـای توسعه دادن را برای آن اصل می‌دانستند، این توسـعه را در چـیزی غـیر از آسـمان، همانند رزق و روزی مـردم در نظر می‌گرفتند. جـالب این‌جاست که در این آیه و آیـات همجوار سخنی از مسأله رزق و روزی نبـوده و صـرفاً به این دلیل که گسترش آسمان قابل تصور نبوده، مفسران مفعول محذوف موسع را به جـای واژه «السـماء» که در ابتـدای همین آیه اسـت، به واژه رزق که در 25 آیه قبل ذکر شـده، برگردانده‌اند. بـدین تـرتیب باید گفت که با توجه به تصریح آیه به پدیده گسترش جهان و عدم آگاهی مردم عصر نـزول از این واقعیت علمی، این آیه می‌تواند از مصادیق اعجاز علمی قرآن به شمار آید.

[1]- ابن فارس، مقاییس اللغة، ص1091

[2]- مصطفوی، التحقیق فی کلمات القـرآن الکـریم، ج 13، ص103

[3]- فراهیدی، کتاب العین، ج2، ص203

[4]- ابن فــارس، مقــاییس اللغــة، ص1091؛ راغب، مفردات ألفاظ القرآن، ص870.

[5]- ابن منظور، لسان العـرب، ج8، ص392؛ طـریحی، مجمع البحـرین، ج4، ص403؛ مصـطفوی، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج1، ص103.

[6]- طبرسی، ج9، ص242؛ فخـررازی، ج28، ص188؛ زمخشری، ج4، ص404؛ بیضاوی، ج5، ص150؛ ابوحیان، ج9، ص560؛ فیض کاشانی، ج5، ص73؛ قمی مشهدی، ج12، ص429؛ آلوسی، ج14، ص18

[7]- طوســی، ج9، ص395؛ طبرســی، ج9، ص243؛ زمخشری، ج4، ص404؛ ابوحیان، ج9، ص560؛ آلوسی، ج14، ص18؛ مغنیه، ج7، ص156؛ بیضاوی، ج5، ص150؛ فیض کاشانی، ج5، ص73؛ قمی مشهدی، ج12، ص429؛ شریف لاهیجی، ج4، ص266؛ طباطبایی، ج18، ص382؛ مکارم، ج22، ص373؛ مدرسی، ج14، ص61

[8]- مقاتل بن سلیمان، ج4، ص132؛ طوسی، ج9، ص 395؛ طباطبایی، ج18، ص381

[9]- طوسی، ج9، ص395؛ بیضاوی، ج5، ص150؛ فیض کاشــانی، ج5، ص73؛ قمی مشــهدی، ج12، ص429؛ شریف لاهیجی، ج4، ص266؛ طباطبایی، ج18، ص382؛ مکارم، ج22، ص373؛ مدرسی، ج14، ص61

[10]- طوسی، ج9، ص395؛ طبرسی، ج9، ص243؛ فخررازی، ج28، ص188؛ زمخشری، ج4، ص404؛ بیضاوی، ج5، ص150؛ ابوحیان، ج9، ص560؛ آلوسی، ج 14، ص18؛ قمی مشهدی، ج12، ص429؛ طباطبایی، ج 18، ص381؛ مغنیه، ج7، ص156

[11]- وَ فيِ السَّمَاءِ رِزْقُكمُْ وَ مَا تُوعَدُونَ (ذاریات/22). و روزی شما و آن‌چه وعده داده شده‌اید در آسمان است.

[12]- مکارم، ج22، ص375؛ صادقی، ج27، ص335

[13]- Aristotle

[14]- Harrison, Cosmology: The Science of the Universe, pp31-33.

[15]- Koupelis ,In Quest of the Universe, p527.

[16]- Einstein

[17]- General relativity

[18]- Cosmological constant

[19]- Backman & Seeds, Universe: Solar System, Stars, and Galaxies, p445.

[20]- Edwin Powell Hubble

[21]- Blanchard Edwards, What caused the big bang, p172.

منابع:

قرآن کریم

آلوسی، محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، دارالکتب العلمیه، بیروت، چاپ اول، 1415 ق.

ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، دار صادر، بیروت، چاپ سوم، 1414 ق.

راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، دارالعلم، بیروت، چاپ اول، 1412 ق.

زمخشری، محمود، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، دار الکتاب العربی، بیروت، چاپ سوم، 1407 ق.

شریف لاهیجی، محمد بن علی، تفسیر شریف لاهیجی، دفتر نشر داد، تهران، چاپ اول، 1373 ش.

صادقی تهرانی، محمد، الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن، انتشارات فرهنگ اسلامی، قم، چاپ دوم، 1365 ش.

طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، دفتر انتشارات اسلامی جامعه‌ی مدرسین حوزه علمیه قم، قم، چاپ پنجم، 1417 ق.

طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، انتشارات ناصر خسرو، تهران، چاپ سوم، 1372ش.

طریحی، فخر الدین، مجمع البحرین، کتابفروشی مرتضوی، تهران، چاپ سوم، 1375 ش.

طوسی، محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، دار احیاء التراث العربی، بیروت، بی‌تا.

فخرالـــدین رازی، ابوعبدالله محمد بن عمـــر، مفـــاتیح الغیب، دار احیـاء الـتراث العـربی، بـیروت، چـاپ سـوم، 1420 ق.

فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین، انتشارات هجـرت، قم، چاپ دوم، 1410 ق.

فیض کاشانی، ملا محسـن، تفسـیر الصـافی، انتشـارات الصدر، تهران، چاپ دوم، 1415 ق.

قمی مشهدی، محمد بن محمدرضا، تفسیر کـنز الـدقائق و بحر الغرائب، سازمان چـاپ وانتشـارات وزارت ارشـاد اسلامی، تهران، چاپ اول، 1368 ش.

مدرسی، سـید محمد تقی، من هـدی القـرآن، دار محـبی الحسین، تهران، چاپ اول، 1419 ق.

مصطفوی، حسـن، التحقیق فی کلمـات القـرآن الکـریم، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، 1360 ش.

مغنیـــه، محمد جـــواد، تفســـیر الکاشـــف، دار الکتب الإسلامیة، تهران، چاپ اول، 1424 ق.

مقاتل بن سلیمان، تفسیر مقاتل بن سلیمان، دار إحیــاء التراث، بیروت، چاپ اول، 1423 ق.

مکـــارم شـــیرازی، ناصـــر، تفســـیر نمونـــه، دار الکتب الإسلامیة، تهران، چاپ اول، 1374 ش.

Edward R. Harrison, Cosmology: the science of the universe. 2nd ed., Cambridge University .Press, 2000, pp31-33

Theo Koupelis ,In Quest of the Universe, sixth ed, Jones and Bartlett Publishers, Canada, .2010,p527

Dana Backman, Michael A. Seeds, Universe:Solar System, Stars, and Galaxies, .Charlie Hartford ,2010, p445

Rem Blanchard Edwards, What caused the big .bang, Amesterdam-New York,NY 2001, p172

ماده تاریک چیست؟

مطالعـات دیگر کهکشـان‌ها در دهه 1950 نشـان داد که جهـان بزرگ‌تر از آن است که توسط چشم غـیر مسـلح دیده شود. اگر چه هیچ مـدرک مسـتقیمی از مـاده تاریک تشـخیص داده نشـده است ولی احتمـالات وجـود آن در سال‌های اخیر بسیار قوی بوده است.

پیتر ون داکوم (Pieter van Dokkum) محقق دانشگاه ییل می‌گوید: حـرکت سـتاره‌ها نشـان می‌دهد که چقـدر ماده در آن‌ها وجود دارد. برای آن‌ها اهمیتی ندارد که چه نوع ماده‌ای در آن‌ها وجـود دارد، آن‌ها فقط می‌گویند که در آن‌ها ماده وجود دارد. مطالعات یک تیم به رهبری ون داکوم برروی کهکشـان دراگـون فلای (Dragonfly 44) نشان داد که این کهکشـان تقریبا به طـور کامل از مـاده تاریک تشکیل شده است.

ماده تاریک از چه چیزی تشکیل شده

ماده مشابه ماده تاریک، با نام ماده باریونی (baryonic) شناخته می‌شود، این ماده از پروتون، نوترون و الکترون تشـکیل شـده است. مـاده تاریک ممکن است از مـاده بـاریونی یا غـیر بـاریونی سـاخته شـده باشد. بـرای نگه داشـتن عناصر جهـان با هم، مـاده تاریک باید حـدود 80 درصد از ماده را تشکیل دهد.

کشف این‌که آیا این مـاده گم شـده از مـاده بـاریونی تشـکیل شـده می‌تواند بسـیار چـالش برانگـیز باشد. سـتارههای کوتوله کم نـور، کوتولههـای سـفید و سـتارههای نـوترونی پتانسـیل مـاده تاریک را دارند.

سیاهچالههای فوق‌العاده بزرگ نیز می‌توانند بخش متفاوتی از آن باشند.

بسیاری از دانشمندان بر این باورند که ماده تاریک از مواد غیر باریونی تشکیل شده است. کاندید اصلی این ماده WIMP (ذرات بزرگ با برهم کنش ضعیف) است که جرم آن ده تا صد برابر جرم پروتون است، اما تعامل ضعیف آن‌ها با ماده طبیعی تشخیص آن‌ها را با مشکل مواجه می‌کند. نوترالینوها (Neutralinos) ذرات فرضی بزرگ، سنگینتر و کندتر از نوترینوها هستند که از کاندیداهای اصلی تشکیل دهنده ماده تاریک بحساب می‌آیند هرچند هنوز کشف نشده‌اند.

دو فرضیه در مورد ذرات مادهٔ تاریک غیر باریونی عبارتند از ذرات فرضی مانند آکسیون‌ها یا ذرات ابرتقارنی. نوترینوها به دلیل محدودیتهای ناشی ازساختار بزرگ مقیاس و کهکشان‌های با انتقال به سرخ بالا، تنها می‌توانند بخش کوچکی از مادهٔ تاریک را تشکیل دهند.

بر خلاف مادهٔ تاریک باریونی، مادهٔ تاریک غیرباریونی نقشی در شکل‌گیری عناصر شیمیایی در جهان اولیه نداشته است و به همین دلیل وجود آن تنها از طریق جاذبه گرانشی استنباط می‌گردد. علاوه بر این، اگر ذرات تشکیل دهنده ابرتقارنی باشند، این امکان وجود دارد که یک‌دیگر را نابود کنند و این نابودسازی احتمالاً به بروز عوارض قابل مشاهده‌ای همچون پرتو گاما و نوترینوها می‌انجامد.

مادۀ تاریک غیرباریونی بر پایه جرم ذرات فرضی تشکیل دهنــده‌اش یا پراکنــدگی ســرعت این ذرات طبقه‌بنــدی می‌شوند. سه فرضیه برجسته در مـورد مـادۀ تاریک غـیر باریونی به نامهای مادۀ تاریک سرد (CDM)، مادۀ تاریک گــرم (WDM)ـ و مــادۀ تاریک داغ (HDM)ـ وجــود دارند. برخی از حالات ترکیـبی از حالتهـای فـوق نـیز امکانپـذیر هســتند. مــدل مــادۀ تاریک غیربــاریونی که بیش از همه مورد بحث و بررسی گسترده قرار گرفته، بر پایه فرضیه مادۀ تاریک سرد بنا شده است و بنا بر پندار عمومی ذره متنــاظر با آن یک ذره ســنگین با بــرهم‌کنش ضــعیف (WIMP) است.

مـادۀ تاریک داغ ممکن است شـامل نوترینوهـای سـنگین باشد اما مشـــــــاهدات دلالت بر آن دارند که تنها کسر کوچکی از مادۀ تاریک ممکن است داغ باشد. مـادۀ تاریک سرد منجر به شکل‌گیری پایین به بالای ساختار در جهـان می‌شـــود، در حالیکه مـــادۀ تاریک داغ منجر به تشـــکیل ساختار بالا به پایین می‌شـود. از اواخر دهه 1990 مـادۀ تاریک داغ توسط مشـــاهدات انتقـــال به ســـرخ بـــالای کهکشان‌ها مانند میدان فراژرف‌هابل، مردود شده‌است.

ماده تاریک چه زمانی کشف شد؟

تولد فرضـیه مـاده تاریک عمر زیـادی نـدارد. در واقع در دهه چهارم قرن 19میلادی بود که زمزمه‌هـای وجـود این مــاده توسط فریــتز زوئیکی مطـرح شد. فریــتز زوئیکی هیچ ذهنیتی نسبت به مـاده تاریک نداشت اما معتقد بـود که در مطالعات کهکشـانی خـود بـرخی کهکشـان‌ها فاقد مــاده مــریی لازم بــرای حفظ ثبــات کهکشــان مــذکور بوده‌اند. او اظهـــار داشت که معمـــایی ناشـــناخته در

کهکشـــان‌ها وجـــود دارد که در گســـتره بینـــایی ما جـــای ندارند. این معما می‌تواند عـاملی بـرای ثبـات کهکشـانی باشد.

نظریات فریتز زوئیکی جرقه‌ای را در ذهن دانشـمندان و محققین عصر انداخت، برخی از آنان به صـورت جـدی به حل این معما پرداختند و مقـــــــالاتی هم در این زمینه منتشر شد. تا این‌که در اواخر قـــــرن 19 میلادی با پیشرفت دوربین‌ها و تلسـکوپ‌های نجـومی تصـاویری با کیفیت و جدید از فضا ثبت شد. این تصاویر نشان دهنـده فضـاهای خـالی و سـیاهی در دل کهکشـان‌ها بودند. این فضاهای خـالی می‌توانسـتد پاسخ همـان معمـای مرمـوز مطرح شده توسط فریتز زوئیکی باشند.

ماهیت ماده تاریک هنوز کشف نشده و ذهن بشر کماکان در پی یافتن پاسـخی مناسب و قـانع کننـده است. قطعا کشف معمـای مـاده‌ای که بیش از 80 درصد این جهـان پهنـــاور را در هم گرفته مســـاله‌ای مهم بـــرای کیهـــان شناســان است تا بـدین وسـیله بتوانند گذشـته، حـال و آینده ما را حدس بزنند.

مثلث برمودای ایران کجاست؟

در حال حاضر در این منطقه هیچ علائمی از حیات دیده نمی‌شود. این کویر در جنوب غربی و غرب دشت کویر، جنوب سمنان، جنوب شرق گرمسار، شرق منطقه حفاظت‌شده کویر، شمال انارک و غرب جندق قرار گرفته است و وسعتی برابر با 3800 کیلومترمربع دارد.

هیچ‌گونه چشمه یا چاه آبی در این منطقه وجود ندارد. در بیشتر نقشه‌ها نامی از این منطقه نبرده شده است. تنها دو کویر شناس اروپایی در گذشته در سفرنامه‌های خود به وجود چنین کویری در ایران اشاره‌ای کرده‌اند.

ریگ جن، شگفت‌انگیزترین اسرارآمیزترین و ترسناک‌ترین منطقه ایران است، با باتلاق‌های سهمگین که مرگ را برای هر موجودی زنده‌ای به ارمغان می‌آورد. اتفاقات بی‌پاسخ و توجیه نشده بسیاری در این منطقه روی‌داده است و نمک‌زارهای این منطقه محل قتل و دفن موجودات زنده بسیاری بوده است.

زیربنای ریگ جن یک دشت فرسایش یافته است که در حال حاضر تپه‌های ماسه‌ای برخان و تپه‌های ماسه‌ای هرمی (قورد) آن را اشغال کرده است. تمام ریگ جن دارای رسوبات نمکی فراوان است که عمده رسوبات و مواد فرسایشی آن از دامنه‌های فرسایش یافته البرز شکل‌گرفته است.

فرورفتن در گل و لجن در «ریگ جن»، شاید یکی از خطرناک‌ترین اتفاقاتی باشد که ممکن است گریبان گیر مسافران ناوارد شود و آن‌ها را به کام مرگ بکشاند.

سال‌های متمادی، هیچ‌کس جرئت آن‌که به «ریگ جن» سفر کند و راز این کویر اسرارآمیز را کشف کند، نداشت، یا اگر حتی جرئتش را هم داشت، به دلیل ناآشنایی با منطقه درراه می‌ماند.

سون‌هدین در سال 1900 ریگ‌جن را کشف کرد و بعدازآن هم آلفونز گابریل در سال 1930 از نزدیکی آن گذر کرد؛ اما هیچ‌کدام نتوانستند از این بخش از کویر عبور کنند و ناچار به سمت یزد برگشتند؛ اما عبور از آن هم‌چنان برای کویرنوردان به‌صورت یک رؤیا باقی ماند تا این‌که بالاخره در سال 1997 طلسم ریگ‌جن توسط علی پارسا، کویرشناس مقیم آمریکا شکسته شد. او به همراه آقای میران زاده، رئیس وقت پارک ملی کویر، با هواپیما برافراز ریگ جن رفتند تا ثابت کنند که هیچ‌چیز شگفت‌انگیزی در ریگ جن وجود ندارد. علی پارسا، اما یک سال بعد، با ماشین وارد «ریگ جن» شد و بعدازآن بسیاری از کویرنوردان از «ریگ جن» گذشتند. البته با تجهیزات کامل که نه گرفتار روح شدند و نه جن‌زده!

وجه‌تسمیه

کلمه جن به معنای پوشیده و مخفی است، جنیان به دلیل پنهان بودنشان از انظار عمومی، به جن (نامرئی) نام‌گذاری شده‌اند، چون از چشم انسان‌ها پوشیده بودند و دیده نمی‌شدند. این معنی پوشیدگی و پنهانی در تمام مشتقات کلمه جن جاری است، مثلاً به قلب و روح «جنا» می‌گویند ازآن‌جهت که پوشیده و مخفی است.

به بهشت «جنت» می‌گویند چون بر دیدگان ما مخفی است و سپر «جنانه» نامیده می‌شود چون شخص، هنگام

جنگ در پشت آن مخفی می‌شود. «جنین» به طفل در رحم می‌گویند، چون طفل در رحم مادر مخفی است و هم‌چنین «جن» را جن می‌گویند چون از دید چشم‌های ما پنهان و مخفی است.

عدم وجود منابع آب در گستره وسیع ریگ جن به همراه وجود موانع طبیعی از جمله باتلاق‌های نمک و تپه‌های ماسه‌ای مرتفع، عواملی بودند که این منطقه را در طول قرن‌ها از دسترسی انسان دور نگه‌داشته‌اند.

همین عوامل باعث شده این عرصه پهناور در طول تاریخ بر انسان پوشیده بماند و درنتیجه نام جن بر آن بگذارند. افسانه‌ها و داستان‌های فولکلور و پر ابهام در مورد ریگ جن، عموماً نشأت گرفته از عجز حاشیه‌نشینان و یا مسافران در عبور از این خطه بوده است. وجود گرمای بسیار زیاد در این منطقه با توجه به آن که در قرآن جنس جن از گرما و آتش است به‌احتمال‌زیاد در انتخاب این نام بی‌تأثیر نبوده است.

هم‌چنین پوشیده بودن قسمت‌های جنوبی ریگ جن از تپه‌های ماسه‌ای و صدایی که حرکت باد بر روی این تپه‌ها ایجاد می‌کرده قطعاً از عوامل مؤثر بر باور عمومی وجود قدرت‌های متافیزیکی در این منطقه است.

اختلاف زیاد دمای شب و روز و خرد شدن سنگ‌ها در اثر این اختلاف فاحش که به «گریه سنگ» شهرت دارد نیز به همین عوامل متافیزیکی منسوب می‌شده است.

محدوده جغرافیایی

مـرز مشخصی بـرای ریگ جن متصـور نیست. به‌صـورت اجمالی این منطقه در محـدوده جغرافیـایی مرکز ایـران در قسمت غربی کویر مرکزی یا دشت کویر قـرار گرفته است و از شـمال به جـاده نظـامی سـمنان به معلمـان، ارتفاعات کـوه گـوگرد، شهرسـتان گرمسـار، از غـرب به پارک ملی کویر، ارتفاعات نخجـیر، کـوه طلحـه، شـیطان کوه، کوه دم و تنگ ظلمات، از شـرق به محـور ارتبـاطی جندق به معلمان و از جنوب به محور انارک به چوپانان و کوه ملاهـادی (کـوه بـزرگی) محـدود می‌شـود. گسـترش ریگ جن از شمال غرب به جنوب شـرق است و وسـعتی در حدود 90 هزار کیلومترمربع دارد.

گسترش ریگ جن از شمال شـرق به جنـوب غـرب است. این منطقه در شــمال شــرق به کــوه گــوگرد و منطقه معلمان، از جنوب به انارک، از شرق به ناحیه جنـدق و از سمت غرب به پارک ملی کویر منتهی می‌شود.

مهم‌تــرین مســئله این‌که اگر تابه‌حــال کــویر نــوردی نکرده‌اید و به‌اصطلاح حرفه‌ای نیستید، برای اولین تجربه به‌هیچ‌عنـــوان ریگ جن را برنگزینید که در این صـــورت رفتنتان با خودتـان است و برگشـتنتان با خـدا، حـتی اگر هم حـرفه‌ای هسـتید حتمـاً گـروهی به این منطقه سـفر کنید. بهــترین وســیله بــرای ســفر به کــویر، جیپ‌هــای سبک‌وزن است، نقشه را فراموش نکنید.

اگر GPS (وسـیله ثبت نقـاط جغرافیـایی و درواقع یک راهنمای الکترونیک ماهواره‌ای است) دارید که چه‌بهتر و ازآن‌جایی‌که ســفر به ریگ جن حرکــتی نــوین و بســیار مشـکل است و درنتیجه نقشه دقیقی از آن در دســترس نیست، می‌توانید با استفاده از GPS و ثبت نقاط، میزان

دقت نقشه‌های‌تان را چک کنید. نه‌تنها بـــرای ســـفر به ریگ جن که برای سفر به هر نقطه از کویر کــاملاً مجهز و بدون کوچک‌ترین کاستی و شک حرکت کنید.

برای سفر به ریگ جن حداقل باید به‌انـدازه دو هفته آب، بنزین، غـذا و وسـایل فـنی ماشـین را به همـراه داشـته باشـید. در ضـمن بلد محلی را فرامـوش نکنیـد، محلی‌ها معمـولاً آدم‌هـای کارکشـته‌ای هسـتند و علاوه بر تعـیین مسـیر، حـتی در شـرایط سـخت، خیلی خـوب می‌توانند راهنمایی‌تان کنند.

اگر از مسیر جندق به‌طرف ریگ جن می‌روید پس از طی مســیری پــرپیچ‌وخم، وارد یک رودخانه خشک و عــریض می‌شــوید، بعد از عبــور از رودخانه تا چشم کــار می‌کند کوه‌ها و تپه‌هـای ماسه‌ای است. بخشی از منطقه نسـبتاً مسـطح‌تر است و تپه‌ها کـوچک‌تر، بنـابراین عبـور از آن نسبتاً آسان به نظر می‌رسد ولی با کمی پیشـروی با کم شــدن ارتفــاع به اراضی بــاتلاقی می‌رســید که این‌جا تقریباً جنوب منطقه است.

اصرار برای عبـور از این اراضی بـاتلاقی بی‌فایـده است بنابراین بهـتر است از سـمت شـمال غـربی به حرکتتـان ادامه دهید. آخرین کوه‌هایی که 2300 متر ارتفـاع دارند به بخش شـمالی ریگ جن می‌رسـید ازاین‌جا کـوه دماوند را هم می‌توانید ببینید. با ادامه این مسـیر به پـارک ملی کویر می‌رسید، البته بعد از گذر از رودخانه خشک نخجـیر و پــارک ملی کــویر، نقطه پایــانی است که شــمارا به پاسـگاه ملک‌آبـاد ورامین و تهـران می‌رسـاند و تا این‌جا بیش از هزار کیلومتر مسیر را در کویر درنوردیده‌اید.

البته این مسیر یکی از مسیرهای پیشنهادی است که تاکنون گروه‌های زیادی از آن عبور کرده‌اند. اگر شما مسیر دیگری را می‌پسندید، می‌توانید با استفاده از نقشه و راهنما، مسیر جدیدی را تجربه کنید؛ اما تمام این سختی‌ها و بالا و پایین‌ها یک‌طرف و آسمان پرستاره شب‌های ریگ جن هم یک‌طرف.

خوابیدن روی شن‌های روان روی تپه‌ای بلند و چشم دوختن به آسمانی که حتی یک نقطه سیاه ندارد و شهاب‌سنگ‌هایی که هرازگاهی مثل تیر فرشتگان حافظ زمین که شیاطین را از نزدیک شدن به زمین بازمی‌دارند، تمام خستگی روزانه و در شن و باتلاق فرورفتن را از تن می‌زداید.

افسانه‌های ریگ جن

حاشیه‌نشینان و محلی‌های این منطقه، چوپان‌ها و ساربان‌ها معتقدند که اگر کسی پایش به ریگ جن برسد، بلافاصله ناپدید و توسط ارواح و موجودات ماورایی به قلب ریگ‌جن فرستاده می‌شود! یکی از کاوشگران می‌گوید که حتی شترهای اهالی کویر هم وقتی به این منطقه می‌رسند، می‌ایستند و به‌هیچ‌عنوان حرکت نمی‌کنند!

هم‌چنین حرکت تپه‌های ماسه‌ای و تغییر شکل آن‌ها را به دلیل وجود قدرت‌های شیطانی در این منطقه می‌دانستند. آن‌چه مشخص است قسمت عمده ریگزارهای ریگ جن به دلیل عدم وجود پوشش گیاهی دائماً تحت تأثیر نیروی باد در حال تغییر و حرکت هستند.

هدین در کتاب کویرهای ایران افسانه‌ای را از مردم آن زمـــــــــــان روایت می‌کند که در مرکز ریگ جن بهشت گمشده‌ای وجود دارد. در این بهشت دریاچه‌ای هست و در کنار آن جنگل‌های انبوه قرار دارند. شیاطین پشم شترها را در آن‌جا رها کرده‌اند و هر کس به این منطقه دست یابد ثروتمند خواهد شد. مسلماً در مرکز ریگ جن نه دریاچه‌ای هست و نه جنگلی. آن‌چه هست زمین‌های پف‌کرده رسی است که از شدت تبخیر و شوری توانی برای رشد گیاه در خود ندارند.

آن‌چه در مورد ریگ جن حقیقت دارد بخل آسمان و قهر زمین است که آن را تبدیل به سرزمین افسانه‌ها کرده است. آن‌چه در سفر به مناطقی ازاین‌دست باید مورد توجه قرار گیرد توجه به نکات فنی، ایمنی و داشتن تجربه کافی است. کویر برخلاف ظاهر آرام و صبور دارای طبیعتی خشن و پرخطر است. سفر به چنین مناطقی تمهیدات خاص خود را طلب می‌کند و بدون انجام مطالعات لازم قطعاً عواقب ناگواری را به همراه خواهد داشت.

مبانی فکری فراماسونری

این گونه بـــود که مکتب کابـــالا، به یک نـــیروی متنفّذ سیاسی در میـان اروپائیـان تبـدیل شد که بر آرمان‌هـای مسیحایی جدید دامن می‌زد و طلوع قریب الوقـوع دولت جهــانی اروپــایی را نوید می‌داد. به تــأثیر از این مــوج، بسـیاری از متفکـرین اروپـایی به این نتیجه رسـیدند که باید آرمان‌های ظهور مسیح (علیه السلام) را با مفــاهیم رازآمیز و جادوگرایی شناخت.

حال به معرفی چند شخصیت مهم فکری رنسانس و نــیز آثار آنان می‌پردازیم:

1) کنت جیووانی پیکو دلا میراندولا (1463-1494 م.)

از نامدارترین و مؤثرترین چهره‌های فکری رنســانس، به عنوان "پدر کابالیسم مسیحی" شـناخته می‌شـود. افکـار او به شـدّت متـأثر از اسـتادان و دوسـتان یهـودی خـود می‌باشد. از میان دوستان و اسـتادان او می‌تـوان به این افراد اشاره کرد: یوحنان اَلِمانو، فلاویـوس میتریـداش و الیا دلمریگو.

2) یوهانس روشلین

عبری شناس نامدار دربار فردریک سوم، در ترویج کابـالا در محافل فرهنگی مسیحیان نقش برجسته‌ای داشت. او در سال 1490 میلادی در ایتالیا با پیکو دیدار نمود و تحت تــأثیر او به کابــالا علاقمند شد. او کتاب‌هــای "دربــاره‌ی نام‌هــای سـحرآمیز" (1494.م) و "دربــاره علم کابــالا" (1517.م) را در زمینه‌ی کابالا به رشته‌ی تحریر درآورد.

تحت تـــأثیر این مـــوج جدید فکـــری، از آغـــاز ســـده‌ی شـانزدهم، شـاهد پیشـگویی‌های مکـرر و پیـاپی رهـبران فـرقه‌ی کابـالا دربـاره‌ی "آخر الزمـان" و ظهـور عیسی مسیح (علیه السلام) هستیم (دقیقـاً همـان چـیزی که در برهه‌ی کنونی شاهد آن هستیم).

در سال‌های نخسـتین سـده‌ی شـانزدهم، کابالیست‌هایی چون "اشر لملین" (Asher Lemlein) و "جوزف دلارینا" و سر انجام "دن اسـحاق آبرابانل"، اندیشه پـرداز بـزرگ زر سالار یهودی، پیشگویی خود را دربـاره ظهـور قـریب الوقوع مسیح (علیه السلام) اعلام می‌کردند.

3) ربی اسحاق لوریا (Isaac ben Solomon Luria) (1534-1572)ـ اسـحاق بن سـلیمان لوریا از یک خانـدان سر شـناس یهـودی بـود که شـاخه‌های آن در بسـیاری از کشورهای اروپایی و اسلامی حضور داشتند.

اندیشه‌های لوریا در کنـــار کتـــاب ظُهَـــر، یکی از دو منبع اصلی کابالا به شمار می‌رود.

هسـتی شناسی جدید کابـالا و ترسـیم جهـان به صـورت "عین صـوف" به وسـیله‌ی اسـحاق لوریاشـکل گـرفت. اندیشه‌ی اسـارت "زمـزم" (ZamZam)ـ (اخگر الهی) به دست "سیترا اهرا" (Sitra Ahra)ـ (نیروهای شـیطانی) که بر سـرزمین "کلیپت" (Kelli Pot)ـ (خلافت: منظـور همـــــان ممالک اســـــلامی است) حکم می‌رانند در این مفهوم تبلور یافت.

از زمان "ربی اسحاق لوریا" تا کنون، کابالیسم به شکلی آشکار به ایدئولوژی جنگ با جهان اسـلام بـدل گردیـده و "شیطان شناسی" یکی از اشتغالات فکری دائم رهـبران

کابالا شده و رساله‌های متعدد در این زمینه انتشار یافته است.

از دیگر کابالیست‌های مشهوری که در ماجرای رنسانس نقشی اساسی داشتند می‌توان به کسانی چون "هاینریش کورنلیوس آگریپا" (Heinrich Cornelius Agrippa)، "فلیپوس فُن هوهنهایم" (Philippus Aureolus von Hohenheim)، آلمانی تبار با نام لاتین پاراسِلسوس، "میشل نوتردامی" (Michel de Nostedam)، مشهور به نوستردامو‌س و "گیوم پستل" (Guillaume Postel) اشاره نمود.

کابالا و جادو گرایی

از آن‌جا که مکتب کابالا پیوند عمیقی با سحر و جادو دارد، کابالیست‌ها از طریق اشاعه‌ی ساحری، سعی در جذب افراد به فرقه‌ی خود می‌کنند.

قرون شانزدهم و هفدهم میلادی، دوران شکوفایی جادوگری، کیمیاگری، غیبگویی، طالع بینی و انواع علوم خفیه و نفوذ فوق‌العاده‌ی آن‌ها در دربارها و محافل فرهنگی اروپاست. این موجی است که دقیقاً با رنسانس ایتالیا آغاز شد و اومانیست-هایی چون "پیکو دلا میراندولا" از مُرَوِّجین بزرگ آن بودند. به طور مثال، ایتالیای عهد رنسانس، کانون سحر و جادو به موهوم‌ترین شکل آن بود.

اومانیست‌ها (اومانیسم عبارت است از "انسان محوری" که در برابر "خدا محوری" قرار می‌گیرد) -که مکتبشان را از کابالا به ارث برده اند- غالباً به "همزاد" یا "نگهبانان غیبی" اعتقاد داشتند. پودجو براتچولنی از

چهره‌های برجسته‌ی رنسانس، از عفریت‌هایی سخن می‌گفت که مانند سَوارانِ بی‌سر هجرت می‌کنند، یا از هیولاهای ریشویی که از دریاها برمی خواستند تا زنان زیبارو را بربایند.

ماکیاولی به "امکان پر بودن هوا از ارواح" اشاره می‌کرد و اعتقاد خود را به این امر که وقایع بزرگ با نشانه‌هایی از صور عجیب، پیشگویی، الهام و علایم آسمانی اعلام می‌شوند، ابراز می‌داشت و مار سیلیو فی چینو، مترجم افلاطون، شرحی در دفاع از غیبگویی و طالع بینی نوشت.

پیشرفت حوزه‌ی قدرت و نفوذ جادوگرایی در محافل فرهنگی اروپا به حدّی بود که "وقتی لورنتسو مدیچی دانشگاه پیزا را از نو تأسیس کرد، برای طالع بینی کرسی‌ای در نظر نگرفت؛ امّا دانشجویان مُصِرّ اً خواستار تشکیل آن شدند و او ناچار با خواستشان موافقت کرد" (ویل دورانت، تاریخ تمدن، جلد 5: رنسانس، تهران: سازمان انشارات و آموزش انقلاب اسلامی، 1367، ص 560)

تعلق به جادو و علوم خفیه با گسترش طریقت کابالا و آرمان‌های مسیحایی در اروپا پیوند مستقیم داشته و دارد. پیکو، "پدر کابالیسم مسیحی"، می‌گفت: "هیچ علمی چون جادو و کابالا، حقّانیت مسیح را بر ما ثابت نمی‌کند"

کابالیست‌های مشهوری که قبلاً از آن‌ها نام به میان آمد (یعنی تریتمیوس، آگریپا، پارسلسوس و گیوم پستل) اصلی‌ترین چهره‌های ترویج جادوگری در اروپا می‌باشند.

واپسین سخن

"هری پاتر" به هزاران دلیل، نماد امروز "جادوگرایی" است. گرچه در سال‌هایی پیش از انتشار اوّلین رمان از مجموعه‌ی "هری پاتر"، سه گانه‌ی "ارباب حلقه‌ها" توسط جان رونالد روئل تالکین، به رشته‌ی تحریر درآمد که مسیح گرایی‌اش بسیار واضح‌تر از هری پاتر بود، امّا هرگز نتوانست پدیده‌ای که امروزه با آن مواجهیم را بوجود آوَرَد.

با توجه به وضع کنونیِ فرهنگی جامعه‌ی اروپا و نیز با نظر به پیشینه‌ی تاریخی ذکر شده در قبل، هری پاتر به وضوح تبلیغ کابالاست در بستری مسیح گرایی اروپایی.

عاشقان سینه چاک "هری" به شدت در دنیای امروز در پی اثری از جهان پاتر و رفقایش می‌گردند و حاصل این جستجو، چیزی نیست جز یافتن کابالا (که توسط خواننده‌ها و فوتبالیست‌های مشهور و نیز ستاره‌های‌هالیوود، تبلیغ می‌شود)، فرقه‌ای که امروزه - چون گذشته - توسط اربابان نظام زرسالار یهودیت جهانی ترویج می‌شود و در نهایت ثروت‌های کلانی را به جیب قدرتمندان یهودی سرازیر می‌نماید.

در جایی اشاره شد که از زمان " ربی اسحاق لوریا" تا کنون، کابالا به ایدئولوژی نبرد علیه جهان اسلام تبدیل شده است.

حال‌ای صاحبان خرد، آیا "هری پاتر" ابزاری برای سربازگیری در جهت رویارویی با جهان اسلام نیست؟

ماهیت واقعی فراماسونری

در مورد ماهیت فراماسونری باید گفت که، کلمه ماسون (mason) یعنی بنّا، فراماسون (Freemason)ـ یعنی بنّای آزاد. در زبان فارسی واژه‌هایی نظیر فراموشخانه، فراماسون، فرای مایسان، فریمشن، فریمسن، بنّایان آزاد و... مترادف واژه فراماسونری محسوب می‌شود و در عربی نیز اصطلاحات «الماسونیه»، «البنایه الحره»، «الماسونیه الحره»، «الفرمصونیه» متداول است.

وجه تسمیه گزینش این نام برای تشکیلات مخفی‌ای که چگونگی ایجاد و تطور آن بعد از سالیان دراز هم‌چنان درهاله‌ای از ابهام قرار دارد، این گونه توضیح داده شده که بنّایان در زمره آن دسته از صنوفی قرار داشتند که به جهت اهمیت حرفه آنان از بیگاری برای اشراف و ارباب کلیسا معاف شدند و به همین جهت بنّای آزاد لقب گرفتند. هم‌چنین گفته‌اند شرط پذیرش عضو جدید و شاگرد در صنف بنّایان، برده نبودن متقاضی و آزاد بودن وی بوده است و همین امر سبب شده که این نام برای تشکیلات مزبور برگزیده شود.

درخصوص زمان پیدایش این تشکیلات اتفاق نظر وجود ندارد و به واسطه وجود اخبار متناقض و غیر واقعی‌هاله‌ای از ابهام و خرافه تاریخچه این جمعیت را احاطه کرده است. این امر بی‌تردید ناشی از تمایل ماسون‌ها به پررمز و راز جلوه دادن مسلک فراماسونری است که به نحوی حس کنجکاوی افراد را

نسبت به این موضوع جلب کرده تا موجبات گرایش افراد ناآگاه را به مسلک خود فراهم نمایند.

ماسونری یک تشکیلات منظم جهـانی است که بر ارکـان دولت‌های جهان و اکثر وجوه زندگی سیاسـی، اقتصـادی و فرهن

گی جوامع، سـلطه یافته است و بسـیار هم آزادانه عمل می‌کند. کسی که عضو فراماسـونری اسـت، ماسـون یا فراماسون نامیده می‌شود. سـاختمانی که مرکز فعـالیت ماسونهاست لژ نـام دارد. یکی از بزرگ‌تـرین اهـداف گروه‌های ماسـونی این است که زمینه را بـرای حکـومت فـردی از بین ماسـون‌ها با عنـوان نمـادین ضد مسـیح (Antichrist = دجـال)، یا به تعبـیر بعضی از گروه‌هـای ماسونی، فرعون جدید (New Pharaoh) آماده کنند.

هم‌چنین فراماسـونری جمعیـتی سـرّی است که کسی به راحـتی نمی‌تواند در حـریم آن نفـوذ کند و اگر هم راه یـافت، مکلف است اسـرار آن را مکتـوم نگه‌دارد؛ اما با این وجود، کسانی توانسـتند به حـریم آن نفـوذ کنند و به اسـناد و مـدارک مهمی دست یابند و موفق به کشف و افشای اسرار آن‌ها شوند. همه‌ی این افراد متفق الـرأی هسـتند که: «مسـئله یک توطئه است که این توطئه از اواخر قـرن هجـدهم آغـاز شـده و تا به امـروز هم با مـوفقیت تمـام ادامه دارد و هـدف نهـائی آن ایجـاد یک حکومت جهانی «شیطانی» است و برای پیـاده کـردن آن در سراسر عـالم، به یک مبـارزه وسـیع و بی‌امـان دست زده‌اند.»

برخی اهداف فراماسونری به صورت خلاصه عبارتند از:

1- نابودی تمام مظاهر توحید و یکتاپرستی در جهان.

2- به دست گرفتن حکومت و قدرت در تمام کشورهای جهان از طریق شبکه‌ی گسترده‌ی ماسونی در تمام ممالک دنیا.

3 - تخریب مسجد الاقصی و کشف معبد سلیمان و بازسازی آن در ابتدای قرن 21

4 - پرکردن معبد سلیمان از بت‌ها و نمادهای ماسونی به عنوان اصلی‌ترین پرستشگاه ماسونی.

5 - برقراری حکومت جهانی شیطانی به پایتختی معبد سلیمان در اورشلیم (بیت المقدس).

6 - به حکومت رساندن قدرتمندترین فراماسون با عنوان نمادیین ضد مسیح (Antichrist= دجال) در ابتدای قرن 21

از دیگر نکات قابل تامل درباره این تشکیلات به ظاهر مخفی، این است که فراماسونری دارای پیوندهای نزدیک با صهیونیسم و در واقع بازوی سازمانی سرمایه‌سالاری جهانی یهود است که با استفاده از شبکه‌های فعال پیچیده، پر قدرت و مرموز فراماسونری، اندیشه حکومت بر جهان را در سر می‌پروراند و خود به آن اذعان داشته‌اند: «هدف، حکومتِ ماست... زمانی که نوبت حکومت ما فرا رسد تکیه کلام خود یعنی عبارت آزادی، مساوات و برادری را عوض نخواهیم کرد، بلکه مقصود خودمان را با الفاظ دیگری از قبیل حق آزادی و وظیفه مساوات و هدف برادری ادا خواهیم کرد. در نتیجه، تمام حکومت‌ها را به استثنای حکومت خودمان از

بین خواهیم برد... (-(آن‌گاه)-) با دست‌های محکم و قوی حکم فرمایی می‌کنیم و چون قـدرت را از دست کسـانی که مطیع ما شـده‌اند به دست آورده‌ایم جـاه طلبی‌هـای بی‌مـــورد و حـــرص و آز و انتقـــام بی‌رحمانه و کینه را منحصر به خود می‌نمائیم. ما هستیم که با تـرور، همه جا را احاطه می‌کـنیم و افـراد زیـادی را با عقاید مختلف و روش‌های متفاوت در اختیار می‌گیریم».) اسرار سازمان مخفی یهـود، ژرژ لامبلن، ترجمه مصـطفی فرهنـگ، ص 42)ـ ضـمن آن‌کـه، این شـبکه‌ها از عوامل ذی‌نفـوذ در سیاست خـارجی و نـیز سیاست‌های داخلی دولت‌هـای امپریالیستی غربی، به ویژه آمریکا هستند(ر.ک: شهریار زرشـناس، کتـاب نیمه پنهـان آمریکـا، تهـران: انتشـارات صبح، 1381)ـ و راه اسـتعمار را بـرای سـیطره بر سـایر کشورهای جهان هموار می‌سازند.

متاسـفانه علـیرغم نقش مـوثر و بـارز فراماسـونری در تحولات سیاسی - اجتماعی قرون اخیر در غـرب و نقش مخرب آن در جهـان سـوم و بـویژه کشـورهای اسـلامی، متاسفانه، تاکنون تحقیق مستند، جامع و بیطرفانه‌ای به زبان فارسی در این بـاره صـورت نگرفته است. با وجـود تلاش و کوشش زیادی که در جهت نادیده گرفتن و یا کم اهمیت جلوه دادن نقش فراماسونری و فراماسون‌ها در سرنوشت سیاسـی، اقتصـادی و فـرهنگی ملل جهـان و بویژه ملل مستعمره و وابسته صورت گرفته و می‌گیرد،

هرچند در اواخر قـــرن نـــوزدهم و اوایل قـــرن بیســـتم شعبه‌های دسـتگاه فراماسـونی در کشـورهای خاورمیانه مانند ترکیه, مصر و ایـــــــــــران بر پا شد ولی لژها و انجمن‌هـــای فراماســـونری در این کشـــورها بـــزودی

وسیله‌ای برای پیشرفت سیاست‌های استعمار اروپایی به ویژه استعمار بریتانیا شد. چنانکه در زمان ناصر الدین شاه میرزا ملکم خان دستگاه فراماسونی را در ایران بر پا کرد و قصد او این بود که عده‌ای از مخالفان رژیم استبداد را گرد آورد و استفاده سیاسی از آن‌ها بکند. مردم این انجمن پنهانی را فراموشخانه نامیدند, زیرا کسای که عضو آن می‌شدند پیمان بسته بودند که هر چه می‌بینند و می‌شنوند فراموش کنند و بازنگویند. دستگاه فراماسونی میرزا ملکم خان به دلیل مخالفت حکومت وقت چندان دوام نیافت و ناصر الدین شاه دستور سرکوبی آن را داد ولی پس از آن شعبه‌ای از فراماسون انگلیسی و فرانسوی در ایران تشکیل شد و بعدها با گرد آمدن گروه بزرگی از صاحبان قدرت و نفوذ در تشکیلات فراماسونی, این دستگاه در گرداندن کارها و بر آوردن مقاصد سیاستهای استعماری نقش بزرگی یافت. (داریوش آشوری, دانشنا

مه سیاسی, فرهنگ اصطلاحات و مکتبهای سیاسی, مروارید, تهران,1373,ص241-243)

بنابراین، فراماسونری هرچند در ظاهر یک سازمان اخلاقی و تعاونی است و فعالیت‌های آن بیشتر به یک سازمان خیریه شباهت دارد ولی با نقشی که اعضای این سازمان در بسیاری از رویدادهای مهم سیاسی تاریخ بازی کرده‌اند, نمی‌توان منکر نقش و اهمیت سیاسی آن شد. در ایران تشکیلات فراماسونری در گذشته بیشتر با سیاست انگلستان هماهنگ بوده و فراماسونها با همکاری انگلستان در انقلاب مشروطیت ایران نقش ایفا نمودند. پس از انقلاب اسلامی تشکیلات

فراماسونری غیر قانونی شناخته شد.(محمـود طلـوعی, فرهنگ جامع سیاسی, نشر علم, تهران,ص 632-633).

جهت آگاهی بیشتر به منابع زیر مراجعه شود:

مبانی فراماسونری, گروه تحقیقات علمی, ترجمه جعفر سعیدی, مرکز اسناد انقلاب اسلامی, تهران

عبد الحسین خسرو پنـاه, جریـان شناسی ضد فرهنگ‌ها, تعلیم و تربیت اسلامی, قم

تحلیلی از فراماســونری, محمد علی خنجی, انتشــارات زرین, تهران

محمود طلوعی, فرهنگ جامع سیاسی, نشر علم, تهران

داریوش آشوری, دانشنامه سیاسی, فرهنگ اصــطلاحات و مکتبهای سیاسی, مروارید, تهران

تـاریخ آغـازین فراماسـونری در ایـران, حمید رضا شـاه آبادی, سازمان تبلیغات اسلامی, تهران

فراماسونرها, روتارین‌ها و لاینزهای ایران, مرکز اســناد انقلاب اسلامی, تهران

معماران تبـاهی، ج 1 تا 4، دفـتر پژوهش‌هـای مؤسسه کیهان، انتشارات کیهان، 1368

اســرار انجمن‌هــای محرمانــه، رنه آللــو، ترجمه ناصر موفقیان، نشر شباویز 1368

درآمـدی بر تـاریخ فراماسـونری در ایـران، حامد الگـار، ترجمه یعقوب آژند، نشر گسترده، 1360

فراماسـونری در ایـران، محمـود کتـیرایی، نشر اقبـال، 1347

فراموش‌خانه و فراماسونری در ایران، اسـماعیل رایین، نشر امیرکبیر، 1357

جهان زیر سلطه صهیونیسم، دفتر سیاسی سپاه

فراماسو

نـــری چیســـت، دکـــتر موسی نجفی – موسی حقـــانی، روزنامه کیهان، 31/2/86،صفحه 8 (پاورقی).

معـرفی یک کتـاب: مبـانی فراماسـونری، ترجمه جعفر سـعیدی گـروه تحقیقـات علمی ترکیه (یحیی‌هـارون)، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، 1384

ماه خونین یا شب هکاته

امشب شاهد طولانی‌ترین ماه گرفتگی قرن خواهیم بود. ماه گرفتگی‌ای که در لحظاتی ماه در آن به رنگ خونین دیده خواهد شد. در نزد مجامع مخفی غربی که وارث جادوی پاگانیسم اروپایی هستند شب ماه خونین شب ایزد بانوی خونخوار هکاته یونانی است.

در این شب، ریختن خون قربانی اعم از حیوانی یا انسانی برای این ایزدبانو انجام می‌شود. و ساحران این ایزدبانوی شیطنی را ستایش می‌نمایند.

در نزد جادوگران غربی، هکاته از جادوی عشق و محبت می‌هراسد و فرار می‌کند. بنابراین وی به نفرت و ترس علاقه دارد و از آن نیرو می‌گیرد.

از امشب که مقارن با شب شبات یهودیان نیز می‌باشد مراسم‌های جادوی سیاه و قربانی مجامع مخفی در کشورهای مختلف جهان از جمله کشور عزیزمان ایران شروع می‌شود و تا سه شب پس از این تاریخ یعنی تا بامداد روز سه شنبه ادامه پیدا می‌نماید.

اگر در کلان شهرها زندگی می‌نمایید ترجیحاً در این شب‌ها به بیرون نروید.

خواندن سوره مبارکه قمر در این چهار شب توصیه می‌شود. و پیشتر نیز دستوراتی برای چنین شب‌هایی ارائه شده بود که بار دیگر به اشتراک گذاشته می‌شود.

اعمـــال و مناسک جـــادویی مجـــامع مخفی در چـــنین شب‌هایی باعث افزایش نفـرت و کـدورت دلها و تـرغیب به خون ریزی می‌شود.

نکته 1:ـــ نفـــرت احساسی است که متاســـفانه در بین سطوح مختلف جامعه ما امروزه به وضوح دیده می‌شود. و بخشی از آن ناشی از مراسم‌های اینچنینی است که به طـــور خـــاص در کشـــور ما از خـــرداد 93 با حضـــور قبالیست‌هایی (یهــودی و مســیحی) از کشــور دوست و برادر اتریش افزایش پیدا نمود. و متاسـفانه با وجـود رد شـدن گـزارش توسط بعضی افسـران گمنـام که شـاگرد اولیای الله و رجال الغیب گمنام هستند در مراکز امنیتی ما بـــدان گزارش‌ها توجه نشد و امـــروزه مجـــامع مخفی میـوه شـوم این مراسم‌های‌شـان را در کشـور عزیزمـان برداشت می‌نمایند.

از یک سو عوامل نفوذیشـان در ارکـان مختلف نظـام با مدیریت ضعیف و بعضاً تعمدی زمینه را بـرای بـالا بـردن سطح نارضایتی مردم فراهم می‌آورند. و از سـویی دیگر رسـانه‌های خـارجی که بـازوی آنـان هسـتند به نفـرت پراکـــنی می‌پردازند. و از طـــرف دیگر وجـــود چـــنین مراسم‌هایی نیز به افزایش نفرت در ســطح جامعه کمک می‌نماید. نفـــرتی که می‌تواند در ســـال‌های پیش و رو باعث خونریزی در سطح کشور شود.

نکته 1 از 1: مشکلات کشور را نباید تنها به گردن عوامل نفوذی درون نظام انـداخت، سـاختارهای قـانونی فسـاد انگـــیز و عـــدم اســـتفاده از نیروهـــای متخصص و ســـوء مدیریت افراد غـیر نفـوذی و سـایر عوامل نـیز در ایجـاد وضعیت کنونی کشور موثر بوده است

خدای بـانوی مردگـان، اما نه چـون پرسـفونه زن‌هـادس، بلکه چـون مسـئول ظهـور اشـباح و سرپرست سـحر و جادو: جادوگران به او متوسل می‌شـوند؛ هکاته در حـالی که مشـعلی به دست دارد و مادیانها و سـگان و گرگـان همراه او هستند، تصویر می‌شود.

قدرت او بخصوص در شب دهشتبار است، او در نور تیره و تـار مـاه، تعـیین هـویت می‌شـود. هکاته را اغلب به صـورت زنی با سه بـدن یا به صـورت سه زن که از پشت به ستونی تکیه داده‌انـد، تصـویر می‌کنند. ... او بخصـوص در چهارراه‌هایی که تصویر او را بر افراشـته‌اند، تقـدیس می‌شود (DEVD,224)

هکاتـه، این خـدایبانوی قمـری و ختونـایی، وابسـته به کیشـهای حاصـلخیزی است. هر چند در واقع دو وجه متقابل را عرضه می‌کنـد؛ یکی از این دو وجه نیکخـواه و نیک کردار اسـت، به بـاروری و زایمـان کمک می‌کنـد، از کشـتی‌ها در دریا حمـایت می‌کنـد، سـعادت، فصـاحت، پیروزی، و فراوانی خرمن و شکار را عنـایت می‌کند و به سـوی راه ارفئوسی تزکیه هـدایت می‌کنـد؛ اما دروجهی دیگر هکاته ترسـناک و جهنمی است: خـدایبانوی اجنه و ترسـهای شـبانه و اشـباح و غولهـای ترسـناک اسـت، او ساحر و ارباب سحر و جادو است. و جز با ورد و جـادو یا معجـون عشق و یا مـرگ نمی‌تـوان او را دور راند. (LAVD,497)

افسانه‌ی او و تصاویرش با سه بـدن و سه سر به تعـابیر نمـادینی در سـطوح مختلف ارتبـاط می‌یابد. به عنـوان خدایبانوی قمری، نشانگر سه مـرحله‌ی اهله‌ی قمر است

(تربیع اول و ثانی، و محاق) که این سه مرحله در ارتباط با تغییرات زیستی نیز هستند.

به عنوان خدایبانوی ختونیـایی، او سه طبقه جهـان را به هم ارتبـــاط می‌دهد: دوزخ، زمین و آســـمان، و در این مقـام به عنـوان خـدایبانوی چهـار راه تقـدیس می‌شـود؛ زیرا در یک چهار راه هر تصمیمی که گرفته شود تصـمیم گیرنده را یا به جهتی افقی در سطح زمین، و یا عمیقتر به جهـتی عمیقـتر و عمـودی در این یا آن سـطح زنـدگی راهـبری می‌کند. و سـرانجام کـاهنه‌ی ظهـور اشـباح در شـب، نمـاد ناخودآگـاه اسـت، جـایی که وحـوش و غولها آشـــــــوب می‌کنند و در هم می‌ریزند: او جهنم مجسم روانیــات، و هم‌چــنین مخــزن نــیرویی بــرای نظم دادن است، همانگونه که در کیهان، خواء (کـائوس) تحت تـأثیر روح نظم می‌گـیرد.} (فرهنگ نمادها جلد پنجم صـفحات 581 الی 583)

ماه گرفتگی در باورهای عامیانه

{در زنـــدگی هنـــدیان زمـــان مـــاه گـــرفتگی یا خورشـــید گـرفتگی از جهت اسـاطیر بسـیار مهم است. گویند علت خسوف، دیو راهو است.

زمانی که خدایان و دیوان، اقیانوس را بـرای گـرفتن آب حیات به هم زدند، چون آب حیـات به دست آمـد، راهو آن را چشید و هنگامی که ماه و خورشید جریـان را به اطلاع «ویشنو» می‌رساندند، سر راهو از تن جدا کرد، اما چـون سر، آب حیات را چشیده بود زنده ماند و در آسمان قـرار گـرفت و حـالا گـاه گـاه بـرای انتقـام به خورشـید و مـاه نزدیک می‌شود و جسم آن‌ها را کـثیف می‌کند و در نتیجه شمس و قمر تاریک یا لاغر می‌شوند.

از این رو هنـــدوان وقت کســـوف و خســـوف را هنگـــام کثافت می‌پندارند و در آن وقت در رودخانه‌هـای مقـدس هندوســـــتان شست و شو می‌نمایند و تن شـــــان را می‌شـویند و در زمـان خسـوف، مهـره طبل می‌نوازند و آوازه‌های مذهبی می‌خوانند و زنان هنگام اسـتحمام جیغ می‌کشـــند و می‌پندارند به وســـیله این شست و شو جیغ زدن و طبل نـواختن، مـاه و خورشـید را رها می‌سـازند. (جلال نائینی ص 503)

گفتم از خط تو فغان است خلق را

گفت از خسوف ماه بود خلق را فغان

(انوری)

خسوف یعنی این که ماه را خواب فرا می‌گیرد و اژدهای آسمان او را غافلگیر می‌کند (بختیاری، کتاب هفتــه، ش. 12، یکشنبه سوم دی ماه 1340)

هنگــام خســوف، مــاه به دهــان اژدهــای فلکی می‌رود و مردم بر بام خانه‌ها رفته و با زدن طبل و تشت سعی بر این داشتند که اژدها را بترسانند تا ماه را رها کند.

مه که سیه روی شده در زمین

تشت تو رسواش نکرده چنین

(نظامی.، مخزن الاسرار)

تو بتم گر رب و سلطان می‌زنند

مه گرفت و خلق پنگان می‌زنند

می زنند آن طاس و غوغا می‌کنند

ماه را زان زخمه رسوا می‌کنند

(مثنوی مولوی، ج.1، ص.112)

اژدهای بلعنده ماه یعنی کاهش ماه و قی کردن آن یعنی افزایش ماه. از نظر علم اخــتر شناسی سر و دم اژدهــا، عقد قمر اســت، یعــنی نقــاطی که خســوف در آن واقع می‌شود و از آن‌جا نمادگرایی چینی در مورد اژدهــایی که قمر را هم می‌درد و هم‌چــنین نمــادگرایی اعــراب از دم اژدها به عنــوان منطقه تاریک به دست می‌آید. (شــوالیه، ص. 1، 129)

نظامی در ابیاتی گوید:

به تیغ افسر و گاه خواهم گرفت

بدین اژدها ماه خواهم گرفت

(شرف نامه)

دید دودی چو اژدهای سیاه

سر بر آورده در گرفتن ماه

(هفت پیکر)

و خاقانی هم در ابیاتی به این موضوع اشاره می‌کند:

ای ماه گرفته نور دانش

در عقده اژدهات جویم

(دیوان قصاید)

بر کردن آن عمل رضا داد

مه را به دهان اژدها داد

(تحفه العراقین، 213)

مه به آواز تشت رسته ز میغ

نه به تشت تهی به تشت و به تیغ

(هفت پیکر)

اگر خســوف یا کســوف شــود، روی تشت می‌کوبند و با تفنگ رو به آسمان تیر اندازی می‌کنند که اژدها خورشید یا ماه را نبلعد و رها کند. (کندلوسی، 179)

علت کسـوف و خسـوف را در دهـان اژدها بـودن مـاه و خورشـید می‌دانند و مس را می‌زنند تا از دهـان اژدها در آید (آباده‌ای 260)

هنگام وقوع خسوف، معتقد بودند که اژدهایی مـاه را در دهـان خـود گرفته و به این خـاطر با چـوب یا سـنگ روی اشیای فلـزی می‌زدند تا به علت صـدای آن اژدها مـاه را رها کند. (کردی، کرمانشاهی، 183)

در هنگام کسـوف یا خسـوف به پشت بـام یا حیـاط خانه می‌رفتند و بر ظـروف مسی یا شئ دیگر که کوبیـدن بر آن سر و صدا ایجاد می‌کرد می‌کوبیدند و باور داشـتند که ماه یا خورشید از دست گرفتگی و اسارت نجـات خواهند یافت (آملی ،22)

در ایل مسـمنی عقیـده دارند هنگـام خسـوف و کسـوف اجنه و پریان، ماه و خورشید را گرفته‌اند و بـرای رهـایی آن‌ها نقـاره می‌زنند و تـیر شـلیک می‌کنند. اگر کسـوف شود از زیادتی گناه مـردان است و اگر خسـوف شـود از زیادتی گناه زنان. (شکور زاده ص. 344)

بختیاری‌ها معتقدند وقتی مردی بزرگ از عالم روحـانیت اسلام زندگی را بـدرود بگویـد، خورشـید یا مـاه می‌گـیرد وچند لحظه از نـور افشـانی بـاز می‌ایسـتد. (بختیـاری، کتاب هفته، ش. 12، یکشنبه سوم دی 1340)

در لرستان معتقدند پیرزنی عاشق ماه است و چون مـاه خورشید را دوست دارد. پیرزن به خورشید حمله می‌بـرد و وقتی روی خورشید می‌نشیند خورشید می‌گـیرد و باید با سر و صدا پیرزن را از خورشید دور کرد. گاهی پـیرزن موفق می‌شـود مـاه را در بغل بکشد و این زمـانی است

که مـاه می‌گـیرد و باید بـرای نجـات مـاه بر مس و طبل کوبید. (لرستانی، 126)

هم‌چنین خسـوف و کسـوف را نشـانه بد یمـنی آن سـال می‌دانند (آملی 22)}

شاهرودی‌ها گرفتن مـاه را نشـانه افـزونی گنـاه مـردان می‌دانند. (شاهرودی، 234)

اما بیرجندی‌ها می‌گویند اگر مـاه بگـیرد از بسـیاری گنـاه زنان است. (بیرجندی، 629)

اما به طــور کلی معتقدند هنگــامی که مــاه یا خورشــید گرفته شــود نشــانه این است که مــردم مــرتکب گنــاه شده‌اند.

در نتیجه این گناهان به صورت اژدهـایی در آمـده است و می‌خواهد مـــاه یا خورشـــید را ببلعد. در این هنگـــام از وحشت و تــرس آن قــدر تیرانــدازی می‌کنند و طــاس و تشت مسی را با قاشق می‌کوبند و به صـــدا در می‌آورند تا به گوش اژدها برسد و از بلعیدن ماه یا خورشید صرف نظر کنند. (تنکابنی، 68، لرسـتانی، 126 ،و..... کـردی، کرمانشاهی، 183)

ســاز و دهل می‌زنند و به آســمان تیرانــدازی می‌کنند. (رودباری 150، لرستانی، اطلاعات 2905)

مردم عقیده داشتند به علت ازدیـاد گناهـان اژدها مـاه را در دهـــان گرفته است. پس باید مـــردم آن قـــدر نمـــاز بخوانند تا اژدها ماه را رها کند. (گزستانی، 84)

نصف مـاه در دهـان اژدهاست. باید اذان گفت و طبل زد تا اژدها ولش کند. (سروستان فارس ،303)

چون بنـدگان خـدا با التمـاس و زاری در آیند و از هر سو بانگ تکبـیر برخـیزد، خداوند متعـال اژدهـای دیگـری را مامور رهانیدن مـاه می‌کند (بختیـاری، کتـاب هفتـه، ش. 12 یکشنبه سوم دی ماه 1340)

مـــاه گرفتگی‌ها از نظر دوانی‌ها یعـــنی این که از ما بهتران گردن ماه را چسبیده و ول نمی‌کند، لـذا دوانی‌ها هنگـــام مـــاه گـــرفتگی همگی با زدن حلب روغن از ما بهتران را از ما دور می‌کنند و این عمل تا زمانی که مـاه گرفتگی پایان پذیرد، ادامه دارد. (دوانی، 93)

تبریزی‌ها می‌گویند هنگام ماه گرفتگی، بشقاب مسی را به طرف آن بگیر (تبریزی، 21)

و نیز هنگام ماه گرفتگی پشت بام می‌روند و به چـوب یا چکش به تشت مسی می‌زنند تا دشـمن مـاه بترسد و او را رها کند. (پیر سواران، 316)

هم‌چنین هنگام گرفتن ماه مس میراثی می‌زنند و معتقد هستند که گـرفتگی مـاه زودتر بـاز می‌شـود. (دامغـانی، 108)

در ممســـنی، بر این باورند که از ما بهـــتران، مـــاه و خورشید را گرفته‌اند، برای رهـایی آن‌ها نقـاره می‌زننـد، تیر شـلیک می‌کننـد، کل و گاله و هو می‌زنند. (ممسـنی، 458)

دزفولی‌ها معتقدند خورشـــید و مـــاه هر دو در دست زن پدر گرفتارند. هنگامی که ماه یا خورشید می‌گیرند، یعنی

زن پـدر گلویشـان را گرفته است و می‌خواهد خفه شـان کند. بــرای این که زن پــدر، خورشــید و مــاه را رها کند ،پشت بـــــــام می‌رفتند و آتش روشن می‌کردند و طبل می‌زدند و بالاخره کلی سر و صــدا راه می‌انداختند تا زن پدر بترسد و گلوی هر کـدام را گرفته رها کند. (دزفـولی 82)

مردم لرستان، دیوها را مسبب گـرفتگی مـاه و خورشـید می‌دانند. دیوها بـدخواه مهر و ماه‌اند و آن‌گـاه که مجـال یابند راه را بر مهر و ماه می‌بندند و گلوی آنان را فشــار می‌دهند تا خفه شوند، در چنین هنگـامی است که چهـره ماه یا مهر سیاه می‌شود. برای رهایی شـان باید بر طبل یا تشت مسی کوبید که دیــوان از صــداها می‌هراســند و مهر و ماه را رها می‌کنند. (لرستانی ،125)

در خسوف و کسوف، اگر خورشید یا مــاه ســرخ باشد در آن سال خون خواهد ریخت. (ماسه، 315)

تفرشی‌ها معتقدند اگر مــاه یا خورشــید بگــیرد، جنگ و خونریزی و پلیدی در پیش خواهد بود. (تفرشی، 318)

و مـردم آبـاده می‌گویند اگر مـاه یا خورشـید هنگـام مـاه گـرفتگی و خورشـید گـرفتگی سـیاه باشـند درد می‌آید و اگر قرمز باشد جنگ می‌شـود. مـیزان شـدت یا کمی این دو بسـتگی به مـیزان مـاه گـرفتگی و خورشـید گـرفتگی دارد. (آباده‌ای، 260)

در سنندج این باور وجود دارد که اگر ماه سیاهی خسوف کند و گرفته شــود قحطی و گــرانی می‌شــود و اگر در قرمزی گرفته شود جنگ و خونریزی می‌شود. (سنندجی، 377)

هنگام ماه یا خورشـید گـرفتگی نباید صـلوات فرسـتاد یا مستقیم به ماه و خورشید نگاه کرد. (خراسانی، 135)

و زن بـاردار نباید به خسـوف مـاه نگـاه کنـد، چـون لکه سـیاهی در بـدن بچه ظـاهر شـود. (کلاردشـتی، 301, سوسنگردی، اطلاعات 2526، لرستاتی، ایلامی 305)

و بعد از نگاه کـردن به مـاه هنگـام مـاه گـرفتگی، باید به سرعت به زمین نگاه کنند وگرنه جایی از بـدن بچه‌ای که در شـکم اوست لک می‌افتد. (سـیاهکل گیلان ،اطلاعـات 3107، دلیجانی 310 و ...بختیاری، 62)

می گویند چون شب خسوف مـاه جو تـوان کاشت بکارند و نان وی دیوانگان را دهند سود دارد. (خیام نوروزنامـه، 33)}

«بر گرفته از کتاب باورهـای عامیانه مـردم ایـران، دکـتر حسن ذوالفقاری مدخل ماه گرفتگی صـفحات 993 الی 996»

مسافران هواپیما از قدم زدن یک ربات روی ابرها، عکس گرفتند

یک مسافر هواپیما به تازگی عکس جنجالی را منتشر کرده که از 10 کیلومتری سطح زمین و بالای ابرها گرفته است. در این تصویر یک ربات عظیم‌الجثه در حال قدم زدن روی ابرهاست.

پس از انتشار این عکس در فضای اینترنت، بسیاری از کاربران اظهار نظر کردند که این ربات بسیار شبیه به ربات انیمیشن «غول آهنی» (Iron Giant) است. فلایر نیک اودونوفیو، مدیر 30 ساله تیم پشتیبانی یک نرم‌افزار در ایرلند زمانی که در پرواز ایزی‌جت از استرالیا به کورک سفر می‌کرد، چشمش به این منظره در بالای ابرها خورد و بلافاصله با دوربینش از آن عکس گرفت.

وی این عکس را در چندین شبکه‌های اجتماعی منتشر کرد و از آن‌جا بود که با تعداد زیادی اظهارنظر کاربران مواجه شد و بسیاری این پیکره عجیب را به انواع ربات‌های غول‌پیکر نسبت دادند. بعضی از افراد نیز گفتند که این پیکره از دو جریان دود از یک نیروگاه برق یا کارخانه تشکیل شده است.

اودونوفیو می‌گوید: «در هواپیما کنار پنجره نشسته بودم و کنار من دو هم‌دانشگاهی نشسته بودند که به شدت در حال حرف زدن بودند و من با خشم داشتم بیرون از پنجره را نگاه می‌کردم که به یکباره این پیکره را در جلوی هواپیما دیدم و هر چقدر که به آن نزدیک می‌شدیم، این پیکره بیشتر نمایان می‌شد».

وی می‌افزاید: «از خـــانمی که کنـــارم نشســـته بـــود، خواســتم که به این منظــره نگــاه کند تا بــبینم او هم آن چیزی را که دیده‌ام، می‌بیند یا خیر. جــالب است که آن‌ها هم با دیدن این منظره شوکه شـده بودند. بعد هم سـعی کردم که از این منظره عکس بگیرم».

مرز ناپیدای دریاها

در این آیه خداوند از برزخ میان دو دریا با ذکر نـوع آب از نظر شـوری و شـیرینی سـخن گفته است و می‌خواهد با کلمه "حجـرا محجـورا" این مطلب را برسـاند که مـانع و جـدا کننـده و به اصـطلاح "بـرزخ" بین دو دریـای شـور وشیرین قوی‌تر و استوارتر است.

شرح واژگان مهم

عذب در لغت به معنای گوارا آمده است[1]و[2]ـ و در دو جـای قـرآن به کـار رفته است (فـاطر/12، فرقـان/53) فرات در لغت به معنای خوشـگوارترین آب[3]و[4]ـ است و در سه جای قرآن آمده است. (فـاطر/12، فرقـان/53، مرسلات/27)

ملح در لغت به معنـای شـور[5]،[6]و[7]ـ است و در دو جای قرآن آمده است (فاطر/12، فرقان/53)

اجاج در لغت بسیار شـور که تلخ می‌نماید است[8]ـ و در سه جای قرآن آمده است (فاطر/12، فرقان/53، واقعه/70)

حجر در لغت به معنـای منع و جلوگـیری است[9]،[10]و[11]ـ و نیز به معنای هر چیزی است که با تحـریم ممنـوع شـده باشد[12]،[13]،[14]و[15].ـ هم‌چـنین به معنـای عقل نـیز آمـده است[16]و[17].ـ عقل را از این جهت "حجر" گفته‌اندکه شخص را از پیروی خواسـته‌های نفس منع می‌کند. لازم به ذکر است که معنـای اصـلی "حجر" منع و جلوگیری است و معانی دیگر برای آن لحـاظ شـده است.

واژه‌های بر گرفته از ح-ج- ر 21 بـار در قـرآن یـاد شـده است: حجر (5 بــار)، محجــور (2 بــار)، حجــور (1بــار)، حُجرات (1 بار)، حَجَر (2 بار)، حجارة (10 بار)، حِجر (3 بار) و دو بار واژه "حجر " با وصف ″ محجورا ″ ذکر شــده است (فرقان/22 و فرقان/53).

مسائل

مراد از " البحرین" چیست؟

به این صفحه مراجعه کنید.

آیا مقصود قرآن از " البحرین" دو دریای معین است؟

به این صفحه مراجعه کنید.

به چه دلیل کلمه "برزخ" نکره آمده است؟

نکره آمدن یک کلمه در درجه اول به دلیل ناشناخته بودن آن است یعنی آن را درست نمی‌شناسیم و اطلاع دقیقی از آن نــداریم و گــاهی نکــره آمــدن یک کلمه به خــاطر تعظیم و تفخیم و بــزرگ شــمردن آن است. آلوسی[18] می‌گوید ظاهراً تنـوین "بـرز خـاً" بـرای تعظیم اسـت، به این معنا که خداوند بین دو دریا بــرزخ عظیمی قــرارداده است به طوری با گذشت زمـان آب یکی از این دو دریا با دیگری مخلوط نمی‌شود و طعمشان تغییر نمی‌کند.

- منظور قرآن از" حجرا محجورا " چیست؟

کلمه "حجراً محجـوراً" کلمه‌ای است که شـخص "متعـوذ" به کــار می‌بــرد و با این کلمه مــانع می‌شــود از این‌که دشــمن به او صــدمه‌ای وارد کند. این کلمه در قــرآن بر سبیل مجاز استعمال شده است. گـویی هر یک از این دو

دریا از دیگـــــــری دوری می‌جوید[19]،[20]،[21]و[22]. بنابراین، مـراد از ″حجـرا محجـورا″ یعـنی میـان دو دریا حائل و مــانعی قــوی و اســتوار وجــود دارد که از میــان رفتنی نیست.

طبا طبـــایی[23]می‌گوید "وَ جَعَـــلَ بَیْنَهُما" خـــود قرینه است بر این‌که مـــراد از مخلـــوط کـــردن دو دریـــا، روانه کردن آب دو دریا است با هم، نه مخلوط کردن آن دو، که اجزای آن‌ها را در هم و برهم کند.

دلیل استفاده خداوند از واژه "جعل" در بیان حاجز

به این صفحه مراجعه کنید.

[1] فراهیدی، 2ج/ص1160

[2] راغب، 554

[3] ابن فارس، 844

[4] راغب، 628

[5] فراهیدی، 3ج/ص1725

[6] ابن فارس، 994

[7] قرشی، 6ج/ص272

[8] راغب، 64

[9] ابن فارس،297

[10] مصطفوی، 2ج/ص173

[11] ابن منظور، 4ج/ص166

[12] راغب،221

[13] فراهیدی،1ج/ص 348

[14] ابن منظور، 4ج/ص166

[15] طریحی 3ج/ص 257

[16] طریحی،3ج/ص257

[17]راغب، 221

[18] 10 ج/ص34

[19]طبری،19 ج/ص 16

[20] طبرسی، 7 ج/ص 274

[21] زمخشری، 3 ج/ص 287

[22] فخر الدین رازی 24 ج/ص 475

[23] 15ج/ص 229

محاسبه سرعت نور

در این آیه خداوند از تـدبیر امـور جهـان سـخن گفته و جزئیات ناپیـدا و شـگفت انگـیزی از این موضـوع را بیـان می‌نماید که درک کامل آن مـافوق توانـایی بشر به نظر می‌آید. از این رو درباره معنای این آیه در میان مفسران اختلاف نظرهای فراوانی وجود دارد.

"يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّماءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فى يَـوْمٍ كانَ مِقْدارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ "، سجده/ 32/5

ترجمه

کـار را از آسـمان تا زمین، اداره می‌کند آن‌گـاه در روزی که مقدارش- آن‌چنان که شما برمی‌شمارید- هـزار سـال است، به سوی او بالا می‌رود.

کلمات اصلی

يُـدَبِّرُ: از مصـدر تـدبیر به معنـای عـاقبت اندیشی (راغب اصفهانی، ص307)

الْأَمْرَ: شأن و کار (همو، ص88)

يَعْـرُجُ: از ریشه «ع- ر-ج» به معنـای بـالا رفتن، صـعود کردن (همو، ص557)

بیان اعجاز مطرح شده

در این آیه خداوند از تـدبیر امـور جهـان سـخن گفته و جزئیات ناپیـدا و شـگفت انگـیزی از این موضـوع را بیـان می‌نماید که درک کامل آن مـافوق توانـایی بشر به نظر

می‌آید. از این رو درباره معنای این آیه در میان مفسران اختلاف نظرهای فراوانی وجود دارد:

1- بعضی آن را اشاره به «قوس نزولی» و «صعودی» تدبیر عالم در همین دنیا دانسته‌اند.

2- بعضی اشاره به فرشتگان الهی می‌دانند که فاصله آسمان را تا زمین در مدت پانصد سال طی می‌کنند و در همین مدت نیز باز می‌گردند و به تدبیر این جهان به فرمان خدا مشغولند.

3- بعضی دیگر آن را اشاره به دوران‌های تدبیر الهی در این عالم می‌دانند و معتقدند که هر یک از دوران‌های مختلف تدبیر، هزار ساله است و در هر هزار سال خداوند تدبیر امر آسمان و زمین را به فرشتگان خود، دستور می‌دهد و پس از پایان این دوران هزار ساله، دوران دیگری آغاز می‌شود (مکارم شیرازی،17/114).

برخی نیز برآنند که خداوند امر این جهان را از آسمان به زمین تدبیر می‌کند. بدین معنا که این تدبیر از آسمان آغاز و به زمین منتهی می‌گردد و سپس همه این‌ها در روز قیامت که هزار سال به طول می‌انجامد، به سوی او باز می‌گردند (همو، 17/ 118). اما اخیراً دکتر منصور محمد حسب النبی، فیزیکدان مصری و از محققان در موضوع اعجاز علمی قرآن (1) ادعا کرده‌اند که از آیه فوق این‌گونه بر می‌آید که آن امری که پروردگار از آن یاد می‌کند، در یک روز فاصله‌ای را می‌پیماید که معادل با فاصله پیموده شده توسط ماه در هزار سال یا 12000 ماه است و بر اساس این اطلاعات که در آیه بیان شده است، می‌توان سرعت دقیق نور را محاسبه کرد. بدین

ترتیب که اگر سرعت این امر را C بنامیم، با استفاده از فرمول ساده فیزیک داریم:

که در آن:

C: سرعت نور (الامر)

t: زمان در یک روز

L: طول مسیر حرکت ماه در مدت یک ماه

برای تعیین L باید بدانیم که برای گردش ماه به دور زمین، دو نوع دوره تناوب تعریف شده است:

دوره تناوب سایدریال Sidereal: ماه تقریباً در هر 32/27 شبانه روز یکبار به دور زمین گردش می‌کند. به این مدت اصطلاحاً ماه نجومی گفته می‌شود. در واقع اگر فرض کنیم که ماه، زمین و ستاره‌ای مشخص در یک راستا باشند، در حرکت ماه به دور زمین، پس از این مدت، ماه به نقطه‌یِ اولش و بر روی همان خط فرضی بر می‌گردد.

دوره تناوب سینودیک Synodic: ماه در هر 53/29 شبانه روز، یک بار با زمین و خورشید هم راستا می‌شود، به این دوره، ماه هلالی می‌گویند. در ماه نجومی ستاره دور دست و ثابت وسیله سنجش است، اما در تعریف ماه هلالی، خورشید به عنوان ستاره شاخص در نظر گرفته می‌شود. نکته این‌جاست که در این مدت، زمین نیز در مدار خود حرکت کرده است. پس ماه برای این‌که دوباره بتواند با زمین و خورشید در یک خط قرار بگیرد، لازم است مقدار بیشتری از مدار خود را بپیماید. به

طور متوسط در یک دوره هلالی حـدود 19/2 روز طـول می‌کشد تا ماه بتواند این حرکت زمین را جبران کند.

1 روز

1 ماه

دوره تناوب سینودیک

24 ساعت=86400 ثانیه

29.53059 روز

دوره تناوب سایدریال

23:56’:4.0906” ساعت = 86164.0906 ثانیه

27.321661 روز

تعـیین L: با مشـاهده خط سـیر مـاه در یک مـاه نجـومی ملاحظه می‌شــود که این حــرکت دایــره‌ای نیســت، بلکه مانند یک منحنی به طول L= v.T است.

L: طول مسیر حرکت ماه در مدت یک ماه نجومی

v: سرعت ماه

T: دوره تنـاوب نجـومی مـاه که برابر 27.321661 روز است.

تعیین سرعت ماه: برای محاسبه سـرعت گـردش مـاه به دور زمین با چشم پوشی از اثر گرانشی خورشـــــــــید می‌توان از فرمول زیر استفاده کرد:

: سرعت مداری متوسط

a: زاویه‌ای است که زمین نسبت به خورشید در مدت یک ماه نجومی طی کـرده است که می‌تـوان آن را از تناسب زیر بدست آورد.

سرعت مداری متوسط مـاه نـیز از این فرمـول محاسـبه می‌شود:

R=384264 km: شعاع متوسط مدار ماه به دور زمین

T=655.71986 hrs: دوره تناوب نجومی ماه

حال با یافتن پارامترهای مساله می‌توان سـرعت نـور را بدست آورد:

با توجه به این‌که در این روش از اثر گرانشی خورشـــید بر سیستم ماه – زمین و نیز از بیضوی بودن انـدک مـدار ماه به دور زمین چشم پوشی شده اسـت، اما با مقایسه ســرعت به دست آمــده با ســرعت انــدازه‌گیری شــده استاندارد نور در می‌یـابیم که این روش می‌تواند با دقت بالایی سرعت نور را محاسبه نماید(1).

اداره ملی استانداردهای آمریکا

C=299792.4574+0.0011 Km/s

دفتر ملی فیزیک بریتانیا

C=299792.459+0.0008 Km/s

هفدهمین کنفرانس اندازه گیری و سنجش اسـتاندارد در 21 اکتبر 1983:

1 متر مسـافتی است که نـور در خلا در مـدت ثانیه طی می‌کند.

البته هرچند که می‌تــوان با اســتفاده از این محاســبات سرعت نور را با تقریب خوبی به دست آورد، اما سـؤالی که هم‌چنــان باقیســت، اینست که آیا آیه درصــدد بیــان مطالب مورد نظر مدعیان اعجاز است یا خیر. به عبــارت دیگـر، باید گفت که دلیلی بـرای اسـتنباط این نکته از آیه که نــور در یک روز مســافتی را طی می‌کند که مــاه در 1000 سـال می‌پیمایـد، در دست نیست. چـرا که اولاً در آیه سـخنی از مسـافت نیست و تنها زمـان مطـرح شـده است. ثانیـاً در آیه سـخنی از مـاه به میـان نیامـده و تنها گفته شده که امر در روزی که مقدارش هزار سال است -آن‌چنان که شما بر می‌شمارید- به سوی او بالا می‌رود.

اشـکال اول چــنین پاسخ داده شــده که مــردم در زمــان نـزول فاصـله را با کیلومـتر و مایل انـدازه نمی‌گرفتنـد، بلکه با مقدار زمـانی که بـرای پیمـودن آن مسـافت لازم اســت، انــدازه می‌گرفتند. به عنــوان مثــال می‌گفتند که فلان شـــهر دو روز با این‌جا فاصـــله دارد. از این رو این ایــراد وارد نیست که در آیه تنها به زمــان اشــاره شــده است و نه به مســـافت. البته با این دلیل نـــیز کماکـــان مشکل پابرجاست زیرا در آیه، زمــان یک روز را که در آن امر صــعود می‌کنــد، به مــیزان 1000 ســال دانســته و نمی‌گوید فاصله یا مسافتی به میزان 1000 سال.

ظاهراً مدعیان اعجاز در عبـارت «فی یَـوْمٍ کـانَ مِقْـدارُهُ أَلْــفَ سَــنَةٍ مِمَّا تَعُــدُّونَ» یا لفظ فاصــلهً را در تقــدیر گرفته‌اند و یا این‌که از واژه «مقـــدار» معنـــای فاصـــله مکانی را استنباط کرده‌اند. با فرض صحت این استنباط، هم‌چنان دومین اشکال وارد است و نمی‌توان گفت که از عبارت «مِمَّا تَعُدُّونَ» برمی‌آید که منظور، فاصله‌ای است

که ماه طی می‌کند. به عبـارت بهـتر، این‌که مـراد از این عبارت سال‌های قمری باشد که در زمان نـزول در میـان مردم متداول بـوده، امر مسـلمی است. اما دلیلی وجـود نـدارد که از سـال قمـری به این نتیجه برسـیم که مـراد مسافتی است که ماه می‌پیماید.

اشکال دیگری که در این آیه باید بدان توجه کرد آن است که آیه درباره نور سخن نمی‌گوید و آن‌چه که می‌تـوان از آن اسـتنباط کـرد، تنها سـرعت امر الهی است. در پاسخ این اشـکال گفته شـده است که امر الهی توسط ملائکه حمل می‌شـود (با اسـتناد به آیه 5 سـوره نازعـات) و از آن‌جـایی که ملائکه از نـور خلق شـده اند(محمـدی ری شهری،4/ 2930)، سرعتشان باید مطابق با سرعت نور باشد.

آیات مرتبط

- "تَعْـرُجُ الْمَلائِکَـةُ وَ الـرُّوحُ إِلَیْـهِ فی یَـوْمٍ کـانَ مِقْـدارُهُ خَمْسینَ أَلْفَ سَنَه"، معارج/ 70 /4

فرشتگان و روح، در روزی که مقدارش پنجاه هزار سـال است به سوی «او» بالا می‌روند.

- "وَ یَسْـتَعْجِلُونَکَ بِالْعَـذابِ وَ لَنْ یُخْلِـفَ اللَّهُ وَعْـدَهُ وَ إِنَّ یَوْماً عِنْدَ رَبِّکَ کَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ"، حج/ 22/47

و از تو با شـتاب تقاضـای عـذاب می‌کننـد، با آن‌که هرگز خـدا وعـده‌اش را خلاف نمی‌کنـد، و در حقیقت، یک روز [از قیـامت] نـزد پروردگـارت مانند هـزار سـال است از آن‌چه می‌شمرید.

- "فَالْمُدَبِّراتِ أَمْراً "، نازعات / 79/5

و کار [بندگان] را تدبیر می‌کنند.

- "قُـلْ مَنْ یَـرْزُقُکُمْ مِنَ السَّـماءِ وَ الْأَرْضِ أَمَّنْ یَمْلِـکُ السَّـمْعَ وَ الْأَبْصـارَ وَ مَنْ یُخْـرِجُ الْحَیَّ مِنَ الْمَیِّتِ وَ یُخْـرِجُ الْمَیِّتَ مِنَ الْحَیِّ وَ مَنْ یُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَیَقُولُونَ اللَّهُ فَقُـلْ أَ فَلا تَتَّقُونَ"، یونس/10/31

بگو: «کیست که از آسـمان و زمین به شـما روزی می‌بخشد؟ یا کیست که حاکم بر گوشها و دیدگان اسـت؟ و کیست که زنده را از مرده بیرون می‌آورد و مرده را از زنـده خـارج می‌سـازد؟ و کیست که کارها را تـدبیر می‌کنـد؟» خواهند گفت: «خـدا» پس بگو: «آیا پـروا نمی‌کنید؟»

جمع بندی

تا قبل از قرن 17 میلادی تصور می‌شد که نیـازی بـرای تعریف سرعت نور نبوده است. آن‌ها معتقد بودند که نور می‌تواند هر فاصـله‌ای را بـدون نیـاز به زمـان طی کند. بعدها تلاش‌های فراوانی برای تعیین سـرعت نـور انجـام شد:

در 1667 و توسط گالیلوگالیله (Galileo Galil): سرعت نور 10 برابر سرعت صوت

در 1675 و توسط اَل رومر (Ole Roemer): 200000 کیلومتر بر ثانیه

در 1728 و توسط جیمز بـرادلی (James Bradley): 301000 کیلومتر بر ثانیه

در 1849 و توسط ایپــولایت لــویز بــیزو (Hippolyte Louis Fizeau): 313300 کیلومتر بر ثانیه

در 1862 و توسط لئـــون فوکو(Leon Foucault): 299769 کیلومتر بر ثانیه

و امروزه دقیق‌ترین سرعت نور 299792.458 کیلومـتر بر ثانیه است.[1]

بنابراین با توجه به این‌که در زمان نـزول هیچ اطلاعی از مــیزان ســرعت نــور در دست نبــوده، باید گفت که اگر بتوان با اسـتفاده از قرایـنی اثبـات کـرد که آیه در صـدد بیان این مطلب است که نور در یک روز مسافتی را طی می‌کند که ماه در 1000 سال می‌پیماید، ظاهراً می‌توان این آیه را از مصـادیق اعجـاز علمی قـرآن بر شـمرد. با وجـــود این، بـــرای اظهـــار نظر علمی دقیق‌تر باید به سؤالات قرآنی و علمی زیر پاسخ گفت.

سؤالات قرآنی

منظـور از امر و عـروج آن به سـوی خداوند چیسـت؟ آیا می‌توان گفت که منظور صعود فیزیکی است؟

از چه قراینی در آیه می‌تـوان بحث مسـافت را اسـتنباط نمود؟

آیا می‌توان از واژه «مِقْدارُه» فاصله مکانی را اســتنباط کــرد؟ در این صــورت، مرجع ضــمیر "ه" در این واژه چه خواهد بود؟

آیا قـــرینه‌ای در آیه وجـــود دارد که بتـــوان گفت مـــراد، مسافتی است که مـاه می‌پیمایـد؟ آیا نمی‌تـوان گفت که

مـراد، مسـافتی است که انسـان در 1000 سـال قمـری می‌تواند طی کند؟

آیا می‌تـــوان گفت که مضـــارع آوردن فعل «تَعْـــرُجُ» که حاکی از استمرار آن است، نشان می‌دهد که صعود مورد نظر آیه، منحصـرًا مربـوط به روز قیـامت نبـوده و مـراد، صعود مستمر امر الهی است؟

آیا می‌توان گفت که تدبیر امر از آسمان به سـمت زمین، غیر مستقیم و توسط ملائکه انجام می‌شود؟

اگر در این آیه، مراد صعود فرشتگان باشد، چرا مـدت آن با مدت بیان شده در آیه 4 سوره معارج متفاوت است؟

چه تفاوتی میـان روزی که در آیه 4 سـوره معـارج بیـان شده و مقدار آن معادل 50000 سال است، با روز مورد نظر این آیه وجود دارد؟

سؤالات علمی

با انجام محاسـبات فـوق، بـدون تقـریب و سـاده سـازی مسـئله، چه مقـداری بـرای سـرعت نـور به دست خواهد آمد؟

اختلاف اندک سرعت محاسبه شده با سـرعت نـور ناشی از چه عواملی می‌تواند باشد؟

آیا نمی‌تــوان گفت که این آیه نــیز همانند آیه 4 ســوره معارج به مسئله اتساع زمان اشاره دارد؟

آیا سـرعتی که تـاکنون بـرای نـور انـدازه گـیری شـده، قطعی است و احتمال خطا در آن وجود ندارد؟

اولین بــار در چه زمــانی معلــوم شد که نــور با ســرعت محدود منتشر می‌شود؟

منابع:

راغب اصفهانی،حسین، مفردات الفـاظ القـرآن، تحقیق صفوان عدنان داودی، دار القلم، دمشق

محمدی ری شهری، محمد، مـیزان الحکمـه، دار الحـدیث، قم

مکـــارم شـــیرازی، ناصـــر، تفســـیر نمونـــه، دار الکتب الاسلامیه، تهران،1382 ش

Hassab-Elnaby, Mansour, A New Astronomical Quranic Method for The Determination Of The Greatest Speed C, http://www.islamicity.com/Science/960703A.SHTML

http://mohoga.blogfa.com/post-211.aspx

http://www.speed-light.info/angels_speed_of_light.htm#speed_of_light_12000

http://www.speed-light.info/measure/speed_of_light_history.htm

حروف ابجد

یکی از انواع روشهای طـالع یا فـال بیـنی، روشی است که به طریق محاسـبه ابجـدی صـورت میگـیرد. بـرای این منظور ابتـدا بایسـتی شـخص، نـام خـود و مـادرش را به حروف جداگانه بنویسد، سپس اعداد ابجدی آن حروف را زیر آن‌ها نوشته و اعداد این حروف را جمع نماید. آن‌گـاه حاصل جمع را دوازده - دوازده کم کرده عدد باقی مانـده را (که عدد ماه ولد او محسوب می‌شود) به قسمت بروج دوازده گانه (اگر مرد باشـد، در قسـمت مـردان واگر زن باشد، در قسمت زنان) برده آن طالع را که طالع اوست، بخواند.

اکنون نام و نام مادر کسی را که مایل است با او ازدواج یا شـراکت کنـد، به دسـتور فـوق نوشـته اعـداد آن را محاسبه کرده دوازده - دوازده کم کند و عدد باقی مانـده را به بروج دوازده گانه برده طالع او را بخواند.

حال پس از مطالعه طالع خود و طـالع فـرد مـورد نظـر، می‌تواند طـالع مشـترک خـود و شـخص مـورد نظر را مطالعه نموده، نیک و بد آن را دریابد.

به طور مثال اگر عدد باقی مانده از اعداد نام و نام مادر شماره 3 باشد، طالع سومین ماه از سـال یعـنی خـرداد ماه را مطالعه میکنید. اگر عدد باقی مانده از نـام و نـام مادر شخص مورد نظر شما 8 باشد طالع مـاه هشـتم از سـال یعـنی آبـان مـاه را مطالعه میکنید. آن‌گـاه طـالع مشترک متولدین خرداد و آبان ماه را مطالعه نمایید.

حـروف و اعـداد ابجـدی که بایسـتی در این عمل مـورد استفاده قرار بگیرد، به شرح ذیل است:

الف

1

ب

2

ج

3

د

4

ه

5

و

6

ز

7

ح

8

ط

9

ی

1

ک

2

ل

3

م

4

ن

5

س

6

ع

7

ف

8

ص

9

ق

1

ر

2

ش

3

ت

4

ث

5

خ

6

ذ

7

ض

8

ظ

9

غ

1

تذکر مهم: در حروف ابجد، چهار حرف فارسی (پ - چ - ژ - گ) وجود ندارد. لذا جهت این حروف از اعداد حروف ابجدی 2 ب برای حرف پ و 3 ج برای چ و 7 ز برای حرف ژ و 2 ک برای حرف گ استفاده نمایید.

یک مثال برای شما: فرض کنیم نام شما (علی) و نام مادرتان فاطمه است. حرو ف این دو نام ر به ترتیب ذیل به طور جداگانه مینویسیم و عدد هر حرف را نیز در زیر یا در کنار آن مینویسیم.

(7 ع + 3 ل + 1ی + 8 ف + 1 ا + 9 ط + 4 م + 5 ه) جمع اعداد 38 می‌شود. دوازده کسر کردیم 2 باقی ماند. این عدد ماه تولد شما، یعنی اردیبهشت ماه است. شما بایستی فال متولدین اردیبهشت را مطالعه نمایید.

حال فرض میکنیم اسم شخصی که مایلید با او ازدواج یا شراکت کنید، (طاهره) و نام مادرش شهین است. حروف و اعداد این دو نام را به ترتیب ذیل نوشته جمع میکنیم.

(9 ط + 1 ا + 5 ه + 2 ر + 5 ه + 3 ش + 5 ه + 1ی + 5 ن) جمع اعداد حروف 36 می‌شود. دوازده دوازده کم کردیم 12 باقی ماند. این عدد ماه تولد شخص مورد نظر شماست. یعنی ماه اسفند. طالع مربوط به این ماه را مطالعه کنید.

حال پس از مطالعه طالع ماه خود (اردیبهشت) و ماه تولد شخص مورد نظر (ماه اسفند) طالع مشترک متولدین اردیبهشت با متولدین اسفند را مطالعه کرده نیک و بد آن را دریابید

مرئی شدن فرومایگان

هیکل سـلیمان در نظر صهیونیست‌ها و فراماسـونرها تقریبا شبیه به این مجتمع به اصـطلاح فـرهنگی ورزشی است.

این مجتمع با زمینی به متراژ 50000 متر توسط فـردی به اسم جواد ایزدی احداث شـده است. و جـالب است که مشکلاتی در اعطای مالکیت زمینش نیز وجود دارد.

شـاید عـده‌ای از خـویش بپرسـند که سـاختن بناهـایی با شـکل معابد ایـزدان یونـانی و رومی و یا هیکلی که جهـودان و ماسـون‌ها آن را منسـوب به سـلیمان نـبی حشـمت الله می‌نمایند. و یا اهـرام و چشم جهـان بین منسـوب به رع و هـورس و ابلیسک منسـوب به رع چه سودی بـرای دشـمنان دارد؟! پیشـتر در مبـاحث اولیه که مطـرح نمـودم گفته‌ام که تمـام این نمادها صـور مثـالی کلی‌ای در عالم مثال دارند که احیای یک نماد منسـوب به یک ایزد شیطنی یا حتی مثبت کمک به تقویت آن موجـود می‌نماید. و نتیجه‌اش بیدار کردن و یا حتی احیای دوبـاره آن موجـود در عـالم خـویش است. و در نهـایت با دادن فدیه‌های گونـاگون اعم از قربـانی حیـوانی و انسـانی و سایر موارد، با ارتباط بر قرار کردن و راهنمایی خـود آن موجود می‌توانند پای وی را رفته رفته به عـالم مـادی ما باز نمایند. تا هنگامی که مرزها باز شـود این فرومایگـان نیز مریی شوند.

اما نکته‌ای این‌جا وجود دارد و آن سواستفاده دشمنان از قوانین جـاری عـالم مثـال و عـالم این موجـودات به نفع خویش برای اهداف شوم خویش است.

فرض نمایید رب النوع و یا موجودی که موکل نگهبـان بر تمـامی بادنجان‌ها می‌باشد. شـیعه و مـومن به اسـلام است. بنابراین وی موجودی مثبت و الهی است.

حـال فـرض نمایید که یک یهـودی به نـام ۹۵۱۱ یوسف ساکن رژیم اشـغالگر قـدس، که یهـودی مومـنی است و فردی است که از نظر اجتمـاعی انسـان مـوقر و مفید و خـوبی در جامعه خـویش است. اما با اینحـال دشـمن شیعیان و ایرانیان است زیرا آنان را دشمن خود و کشور جعلی خویش می‌داند. حال این فرد یهودی قبالا نیز کـار می‌نماید. و بعضی توانایی‌هـای روحی نـیز بدست آورده است. و از طرفی دیگر علاقه‌ای بسیار به بادنجـان دارد. و مزرعه بادنجـان دارد. و بادنجان‌هـای خـویش را بسـیار تیمـار می‌نماید بـدانها بسـیار می‌رسد. با آن‌ها حـرف می‌زند و نازشان می‌نماید. برایشان موسیقی می‌گذارد. به مـرور موکل بادنجان‌ها به وی علاقه مند می‌شـود. و حتی ممکن است برایش دعای خیر نیز بنماید.

اگر این فرد راه ارتباط برقـرار نمـودن با این موجـود را بیابد (بخـور مـورد علاقه‌اش را رنگ مـورد علاقه‌اش را و روز منسـوب بـدان را و فدیه مـورد علاقه‌اش را و...) ممکن است بتواند ارتبـاطی هم با این موجـود برقـرار نماید و از وی راهنمایی‌هـایی بخواهد و علـومی و اسراری مربوط به خواص بادنجان را از وی یاد بگیرد.

به عبـارت دیگر با اجـرای قـوانین حـاکم بر عـالم مثـال، بعضی دشـمنان نـیز می‌توانند با موجـودات مثبت که در نـبرد نهـایی در صف اسـلام هسـتند ارتباطـاتی بگیرند. چنانچه تا کنون نیز ارتباط گرفته‌اند.

مدوسا

تصویر مدوسا از طبقه نخست ایـزدان یونـانی که توسط پرسیوس کشته می‌شود. وی با خورشید گرفتگی ارتباط تنگاتنگی دارد. همانگونه که هکاته با مـاه خـونین ارتبـاط دارد. گیسوان مار شکل مدوسا جلوی تابش اشعه زندگی بخش خورشید را می‌گیرد. به فقرات زیر توجه نمایید:

{د GORGONE گورگون‌ها سه تن به نام‌های Meduse و Euryale, Stheno و هر سه دخـتران دو خـدای دریـائی یعنی Phorcys و Ceto می‌باشند (ج 32 صفحه 690). از میان این سه، فقط مدوز فناپذیر بـود و دو تن دیگر عمر جاودانی داشتند معمولا عنوان گـور گـون، به مـدوز داده می‌شد و او را گورگـــون اصـــلی می‌دانســـتند. این سه موجـود عجیب در اقصی نقـاط مغـرب نزدیک سـرزمین امـــوات کشـــور هســـپریدها، Geryon و غـــیره به سر میبردند.

سر آن‌ها را تعدادی مار احاطه کرده بـود آن‌ها دنـدانهای بـزرگی مانند دنـدانهای گـراز داشـتند و دارای دست‌های مفرغی و هم‌چـنین بالهـای زرین بودند که بوسـیله آن‌ها می‌توانســتند به پــرواز در آیند. چشــمهای آن‌ها بســیار شفاف و نگاهشان به حدی نافذ بـود که هر کس به آن‌ها نظر میکـرد به تخته سـنگی تبـدیل می‌شد. آن‌ها نه تنها مـوجب وحشت و هـراس بشر بودند بلکه خـدایان نـیز از مشاهده آن‌ها به وحشت می‌افتادند.}

تصـــویر پرسی یا پرســـیوس رب النـــوع صـــورت فلکی برساوش یا پرسیوس که سر مدوسا را بریـده است. سر مدوسا را بعضا به عنوان رأس الغول می‌شناسند.

ادامه:

{تنها پوزئیــدون از آن‌ها نمیترســید و بر اثر آمــیزش با میدوز او را حامله کرده بود.

در همین موقع Persee بــرای کشــتن مــدوز به جــانب مغــرب حــرکت کــرد پرسه این ســفر را بنا به دســتور Polydectes جبار Seriphos و به قولی به اشاره آتنا به عهده گرفت. پس از مقابله با حـوادث گونـاگون پرسه بر مسـکن غولها دست یـافت و به کمک کفش‌هـای بالـدار خـود که هـرمس به او هدیه کـرده بـود به آسـمان پـرواز کرده سر مدوز را از بدن جـدا کـرد.پرسه بـرای این‌که به چشمان او نگاه نکـرده باشد سـپر صـیقلی خـود را مـورد استفاده قـرار داد و بـرای اطمینـان بیشـتر در حـالی که گورگون در خـواب بـود به قتل او مبـادرت کـرد.از گـردن بریده شـده مـدوز، دو موجـودی که به وسـیله پوزئیـدون تولید شـــده بودند یعـــنی Pegase، اسب بالـــدار و Chrysoor به دنیا آمدند(ر به این کلمات رجوع شود)

آتنا سر مدوز را در اختیار گرفته روی سپر خود قـرار داد و به همین مناســبت دشــمنان وی به محض آن‌که به ربه النوع نگاه میکردند تبدیل به سنگ می‌شدند.}

تصویر ریحانا خواننده ایلومیناتی آمریکایی با سری شبیه به مدوسا

ادامه:

{خونی که از جراحت گورگون بیرون آمد مورد اســتفاده پرسه واقع شد این خـــون خـــواص ســـحرآمیزی داشت. خـونی که از ورید چپ خـارج شـده سم مهلکی به شـمار

میرفت در حالی که خـون ورید راست او دارویی بـود که می‌توانست مرده را زنده کند (ر Asclepios). گذشته از این اگر یک تار موی او را به دشمن نشان میدادند دشمن دچار شکست می‌شد (ر Cephee و هراکلس)

در افسـانه میـدوز، از آغـاز تا دوره هلنیسـتی تحـولاتی صـورت گـرفت در آغـاز گورگـون یکی از خـدایان اولی و متعلق به خدایان ماقبل المپی بود بعـدا این عقیـده پیـدا شد که وی تغیـیر شـکل داده و چـنین میگفتند کهGorgo ابتدا دختر جـوان و زیبـایی بـوده که داعیه برتـری بر اتنا داشته و مخصوصا از بـابت زیبـایی گیسـوان خـود سـخت مغرور بوده است و به همین مناسبت آتنا برای تنبیه وی، یکایک موهای سر او را به مار تبدیل کـرد. بنـابر روایـتی دیگر، آتنا به این جهت بر او خشم گرفت که پوزئیدون در یکی از معابد مقـدس آتنـا، با وی همبسـتر شـده بـود و مدوز به کفاره این گناه به قهر آتنا مبتلا گشت.}

تصویر سر مدوسا در مارک لباس‌های معـروف ایتالیـایی ورساچه

ادامه

{بنـابر روایت دیـودور و کسـانی که واقعیـتی بر این داسـتان قائل بوده‌اند گورگون‌ها ملت سرکشی نظـیر آمازون‌ها بودند آن‌ها در سـرزمینی در حـوالی کشـور Atlanteها به سر میبردند (ر آتلانت) چـون اقـوام آتلانت به دست آمازون‌ها مغلـوب شـدند از Myrina (ر همین کلمه) ملکه آمازون‌ها خواسـتند تا با گوگون‌ها که همسایگان مـزاحمی بودند وارد جنگ شـود. آمازون‌ها در جنگ پـیروز شـدند ولی کمی بعد مجـدداً سر به طغیـان

برداشـــتند. این بـــار پرسه بر آن‌ها حمله بـــرده آن‌ها را شکست داد و هــراکلس آن‌ها را کــاملا ســرکوب کــرد.} (کتاب فرهنگ اساطیر یونان و رم چـاپ دانشـگاه تهـران نوشته پیر گریمال مـدخل گورگون‌ها صـفحات 337 الی 339)

تصـــویر سر مدوسا در دســـتان پرسی (پرســـیوس) رب النوع صورت فلکی برساوش (پرسیوس)

از سر مدوسا در نجـــوم با عنـــوان راس الغـــول یـــاد می‌نمایند.

در نظر یونانیان پرسیان‌ها (ایرانی‌ها) از نسل پرسـیوس بودند.

دیوید اولانسی در کتـــــاب پژوهشی نو در آیین میـــــترا پرسیوس را همان میترای ایرانی می‌داند.

همانگونه که ملاحظه نمودید اســـطوره مدوسا دچـــار تغییراتی در تاریخ شده است. مدوسا در ابتدا جزو ایزدان رده نخســتین بــوده است اما کم کم در طــول تــاریخ به عنوان یک موجود فانی از وی یاد شده است.

واقعیت این است که مدوسا جــزو رده ایــزدان نخســتین بــوده و قــابلیت فراخــوانی دارد. و با خورشـید گـرفتگی ارتباط تنگاتنگی دارد.

آب انبـــار باســـیلیکا اســـتانبول، یکی از ســـاختمان‌های قدیمی و با شکوه پایتخت ترکیه که در بخش جنوب غرب مسجد ایا صوفیه واقع شـده است. آب انبـار باسـیلیکا به دستور ژوستینیانوس اول، امـپراطور دوران بـیزانس که بین سال‌های 565-527 میلادی می‌زیسته است، سـاخته

شـده است. این آب انبـار زیر زمیـنی بسـیار بـزرگ، بین مردمان ترکیه به «یره باتان سیسـترن» معـروف است و این وجه تسمیه را به دلیل وجود ستون‌های مرمری زیـاد در زیر زمین است. در این آب انبـــار سر ســـتون‌هایی با سر مدوسا وجود دارد.

تصـــویر سر ســـتون ســـنگی با سر مدوسا در آب انبـــار باسـیلیکای اسـتانبول، بعید نیست که در گذشـته‌های دور آیین پرستش مدوسا در این مکان انجام می‌شده

تصویر صورت فلکی پرسی (برساوش) که سر مدوسا را در دستان خویش دارد.

اگر پرسیوس، طبق نظر اولانسی میـترای ایـرانی باشد. آن‌گـــاه به نکته‌ای جـــالب می‌رســـیم. و آن این است که زمان رسیدن صـورت فلکی برسـاوش به نصف النهـار 4 دی است. و این زمـان تقریبا مدت‌هاست که ثـابت است زیـرا ثـوابت با سـرعتی کند مکانشـان در آسـمان تغیـیر می‌نماید.

نکته جالب این است که تولد حضرت عیسی بن مریم (ع) نیز بر طبق نظر کلیسای کاتولیک در 25 دسامبر معـادل 4 دی است. و نکته جـالب دیگر این است که برســاوش سر مدوسا را می‌برد. در روایات اسـلامی (بیشـتر طـرق عامه) این عیسی مســـیح (ع) است که سر دجـــال را می‌زند و این شباهت دیگری بین میترای ایرانی و مسـیح

نکته: تولد عیسی مســـیح (ع) بر طبق نظر بســـیاری از محققین در غیر تاریخ 25 دسامبر رخ داده و این تاریخ از نظر این دســـته از محققین توسط مهردینـــان مســـیحی شده دسـتکاری شـده است. اگر میـترا برسـاوش باشد و

تاریخ تولد عیسی ع دستکاری شده باشد. نشان دهنده ارتباط تاریخ 25 دسامبر با تولد میترا در نظر مهردینان رومی است. و این همان تاریخ تقریبی رسیدن برساوش به نصف النهار است. آیا شب یلدای واقعی (تولد مهر) امروزه 4 دی نیست ؟!

مدل جهان بسته

خداوند در این آیه به بحث از سرنوشت نهایی این عالم پرداخته و می‌فرماید که در آن روز خداوند آسمان را همانند پیچیدن طوماری که برای نوشتن آماده شده، در هم می‌پیچد و همانطور که بار نخست آفرینش را آغاز کرده، دوباره آن را باز می‌گرداند. طباطبایی (14/329) در مورد این‌که مراد از پیچیده شدن سجل چیست، می‌گوید: مراد این است که سجل- که همان صحیفه نوشته شده است- هنگامی که پیچیده می‌شود، نوشته هم پیچیده می‌شود، یعنی الفاظ و یا معانیی که خود نوعی تحقق و ثبوت دارد و به صورت خط و نقش در سجل نوشته شده، پیچیده می‌شود، و با پیچیده شدنش دیگر چیزی از آن‌ها ظاهر نمی‌ماند، هم‌چنین آسمان با قدرت الهی روزی پیچیده می‌شود، هم‌چنان که فرموده: «وَ السَّماواتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ» (زمر/39/67). در نتیجه، غایب گشته، چیزی از آن ظاهر نمی‌ماند، نه عینی، و نه اثری. اما از دانای به غیب پنهان نمی‌شود، هر چند که از دیگران پنهان می‌گردد، هم‌چنان که نوشته از سجل پنهان نیست، هر چند که از دیگران پنهان است. پس طی و پیچیدن آسمان بر این حساب به معنای برگشت آن به خزاین غیب است، بعد از آن‌که از خزاین نازل و اندازه‌گیری شده بود، هم‌چنان که درباره آن و تمامی موجودات فرموده: «وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنا خَزائِنُهُ وَ ما نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ» (حجر/15/21). و نیز به طور مطلق فرموده: «وَ إِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ» (نور/24/42). و نیز فرموده: «إِنَّ إِلى رَبِّكَ الرُّجْعى» (علق/96/8).

"يَوْمَ نَطْوِى السَّماءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ كَما بَدَأْنا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعيدُهُ وَعْداً عَلَيْنا إِنَّا كُنَّا فاعِلينَ"، أنبياء/21/104

ترجمه

روزی که آسمان را همچون در پیچیدن صفحه نامه‌ها در می‌پیچیم. همان گونه که بار نخست آفرینش را آغاز کردیم، دوباره آن را بازمی‌گردانیم. وعده‌ای است بر عهده ما، که ما انجام دهنده آنیم.

کلمات اصلی

طَیّ: پیچیدن (راغب اصفهانی،ص533)

السِّجِلّ: گفته شده که سنگی است که در قدیم بر آن می‌نوشتند و سپس بر هرچه که بر آن می‌نویسند، اطلاق شده است. (همو، ص 398)

بیان اعجاز مطرح شده

خداوند در این آیه به بحث از سرنوشت نهایی این عالم پرداخته و می‌فرماید که در آن روز خداوند آسمان را همانند پیچیدن طوماری که برای نوشتن آماده شده، در هم می‌پیچد و همانطور که بار نخست آفرینش را آغاز کرده، دوباره آن را باز می‌گرداند. طباطبایی (14/329) در مورد این‌که مراد از پیچیده شدن سجل چیست، می‌گوید: مراد این است که سجل- که همان صحیفه نوشته شده است- هنگامی که پیچیده می‌شود، نوشته هم پیچیده می‌شود، یعنی الفاظ و یا معانیی که خود نوعی تحقق و ثبوت دارد و به صورت خط و نقش در سجل نوشته شده، پیچیده می‌شود، و با پیچیده شدنش دیگر چیزی از آن‌ها ظاهر نمی‌ماند، هم‌چنین آسمان با

قدرت الهی روزی پیچیده می‌شود، هم‌چنان که فرمـوده: «وَ السَّماواتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ» (زمر/39/67).ـ در نتیجـه، غایب گشته، چیزی از آن ظاهر نمی‌مانـد، نه عیـنی، و نه اثری. اما از دانای به غیب پنهان نمی‌شود، هر چند که از دیگـران پنهـان می‌گـردد، هم‌چنـان که نوشـته از سـجل پنهان نیست، هر چند که از دیگران پنهان است. پس طی و پیچیدن آسمان بر این حسـاب به معنـای برگشت آن به خـــزاین غیب اســـت، بعد از آن‌که از خـــزاین نـــازل و اندازه‌گیری شـده بـود، هم‌چنـان که دربـاره آن و تمـامی موجودات فرموده: «وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنا خَزائِنُـهُ وَ ما نُنَزِّلُـهُ إِلَّا بِقَـدَرٍ مَعْلُـومٍ» (حجر/15/21)ـ و نـیز به طـور مطلق فرموده: «وَ إِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ» (نور/24/42). و نیز فرموده: «إِنَّ إِلى رَبِّکَ الرُّجْعى» (علق/96/8).

اما بـرخی از محققـان در موضـوع اعجـاز علمی قـرآن، چون طبق آیه 30 همین سوره برآنند که جهـان با پدیـده مه‌بانگ آغـاز شـده اسـت، عبـارت «کَما بَـدَأْنا أَوَّلَ خَلْـقٍ نُعیـدُهُ» در آیه را دال بر این می‌دانند که جهـان با چـنین پدیده‌ای نیز به پایـان خواهد رسـید. به عبـارت دیگر آن‌ها مدعی هستند که خداوند در این آیه مـدل جهـان بسـته را که طبق آن انبساط کنونی جهان سرانجام متوقف شـده و انقبـاض جهـان منجر به بـاز گشت آن به نقطه اولیه می‌شود، برای این جهـان معتـبر دانسـته است. معـادلات نسبیت که عام حاکی از انبسـاط جهـان و نـیز کم شـدن سرعت این انبسـاط اسـت، سه پاسخ محتمل دارد که هر یک از آن‌ها سرنوشت نهـایی متفـاوتی را بـرای جهـان پیش بیـنی می‌نماید. این‌که کـدام یک از این سرنوشت‌ها در نهایت بـرای جهـان رخ می‌دهـد، به سـرعت گسـترش جهان و مقدار ماده‌ای که در آن است، بسـتگی دارد. این

سه مدل متفاوت از جهان در حال گسـترش را مـدل‌های جهان باز، یکنواخت و بسته می‌نامند.

در 80 سال اخیر اخترشناسان به دنبال اندازه‌گیری دقیق دو پـارامتر مهم کیهـانی یعـنی آهنگ گسـترش جهـان و چگالی متوسط مـاده در جهـان (r)ـ بوده‌اند. دسـتیابی به میزان دقیق این دو پـارامتر روشن خواهد کـرد که کـدام یک از مدل‌های مذکور توصیف کننده جهــانی است که ما در آن زندگی می‌نماییم. چگالی بحـرانی چهـان در حـدود 9×10-30 گـرم بر سـانتیمتر مکعب است و این مقـدار برابر شش اتم هیدروژن در یک متر مکعب است. چگـالی آب یک گرم بر سانتیمتر مکعب است. اگر چگالی متوسط جهان بیشتر از چگـالی بحـرانی[1]ـ باشـد، جهـان بسـته خواهد بود، بدین معنا که در نهایت نیروی گرانش مـوجب توقف انبسـاط جهـان شـده و جهـان منقبض و در خـود جمع می‌شـــود و احتمـــالاً منجر به مه‌بانگ دیگـــری[2] می‌گـردد. بر عکس، اگر چگـالی جهـان کمـتر از چگـالی بحرانی باشد، جهان باز خواهد بود، بـدین معنا که جهـان بـرای همیشه گسـترش می‌یابد و نـیروی گـرانش بـرای متوقف کـردن این انبسـاط کـافی نخواهد بـود[3].ـ اگر چگــالی جهــان دقیقــاً برابر با چگــالی بحــرانی باشــد، گسترش جهان یکنواخت خواهد بود، بدین معنا که جهــان باز هم گسترش خواهد یافت.

سؤال مهم تعیین چگالی فعلی جهان است. توجه داشـته باشـــید که چگـــالی فضا-زمـــان را خم می‌کند و مقـــدار چگالی، هندسه جهان را تعیین می‌کند. اگر چگالی جهـان کمتر از چگالی بحرانی باشد، جهان باز است و حجمی

نامحـدود دارد، اگر برابر چگـالی بحـرانی باشـد، جهـان مسـطح و تخت خواهد بـود و حجم نامحـدود دارد و اگر بیشتر از چگالی بحرانی باشد شکل جهـان بسـته و حجم محدودی خواهد داشت.

در حـال حاضـر، کل مـاده با در نظر گـرفتن مـاده تاریک حـدود 27%ـ چگـالی بحـرانی است. مشـاهدات نشـان می‌دهد که جهـان با سـرعت و شـتاب در حـال گسـترش است و در نهایت بسیار سرد و تاریک خواهد شد. عـاملی که باعث این شدت در گسترش شـده است وجـود انـرژی تاریک در جهان است. با اضافه کردن حدود 73%ـ انـرژی تاریک به

چگالی جهان، چگالی جهـان برابر چگـالی بحـرانی خواهد شد. بنابراین چگالی فعلی جهان در حدود چگالی بحرانی است و سـؤال مهم این است که چگونه پس از 7/13 میلیـارد سـال بعد از مه‌بانگ چگـالی در حـدود چگـالی بحرانی است؟ شواهد زیادی همچون تابش زمینه کیهانی نشـان می‌دهد که چگـالی جهـان برابر چگـالی بحـرانی است. (1و2)

آیات مرتبط

"اَولَمْ یَـرَ الَّذِینَ کَفَـرُوا أَنَّ السَّـمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ کَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ کُلَّ شَیْءٍ حَیٍّ أَفَلَا یُؤْمِنُـونَ"، انبیاء/21/30

آیا کسـانی که کفر ورزیدند ندانسـتند که آسـمان‌ها و زمین هر دو به هم پیوسـته بودنـد، و ما آن دو را از هم جدا ساختیم، و هر چیز زنـده‌ای را از آب پدید آوردیم؟ آیا [باز هم] ایمان نمی‌آورند؟

"وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ"، ذاریات/51/47

و آسمان را به قـدرت خـود برافراشـتیم، و بی‌گمـان، ما [آسمان]گستریم.

"إِلَيْـهِ مَـرْجِعُكُمْ جَمِيعًا وَعْـدَ اللّـهِ حَقًّا إِنَّهُ يَبْـدَأُ الْخَلْـقَ ثُمَّ يُعِيـدُهُ لِيَجْـزِيَ الَّذِينَ آمَنُـواْ وَعَمِلُـواْ الصَّـالِحَاتِ بِالْقِسْـطِ وَالَّذِينَ كَفَــرُواْ لَهُمْ شَــرَابٌ مِّنْ حَمِيمٍ وَعَــذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُواْ يَكْفُرُونَ"، یونس/10/4

بازگشت همه شما به سوی اوست. وعـده خـدا حق است هموست که آفــرینش را آغــاز می‌کند ســپس آن را بــاز می‌گرداند تا کســـانی را که ایمـــان آورده و کارهـــای شایسته کرده‌اند به عدالت پاداش دهد، و کسانی که کفر ورزیده‌اند به [سزای] کفرشان شـربتی از آب جوشـان و عذابی پر درد خواهند داشت.

"وَ ما قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَـدْرِهِ وَ الْأَرْضُ جَميعـاً قَبْضَـتُهُ يَـوْمَ الْقِيامَةِ وَ السَّماواتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمينِهِ سُبْحانَهُ وَ تَعالى عَمَّا يُشْرِكُونَ"، زمر/39/67

و خدا را آن‌چنـان که باید به بـزرگی نشـناخته‌اند، و حـال آن‌که روز قیامت زمین یکسره در قبضه [قدرت] اوسـت، و آســمان‌ها درپیچیــده به دست اوست او مــنزّه است و برتر است از آن‌چه [با وی] شریک می‌گردانند.

"وَ هُوَ الَّذِي يَبْدَؤُاْ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَ هُوَ أَهْـوَنُ عَلَيْـهِ وَ لَـهُ الْمَثَــلُ الْأَعْلىَ فيِ السَّــمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ هُــوَ الْعَزِيــزُ الْحَكِيمُ"، روم/30/27

و اوست آن کس که آفرینش را آغـاز می‌کند و بـاز آن را تجدید می‌نماید و این [کـــار] بر او آســـانتر است. و در

آســمان‌ها و زمین نمونه والا [ی هر صــفت برتر] از آنِ اوست، و اوست شکست‌ناپذیر سنجیده‌کار.

جمع بندی

همانطور که گفته شد، استنباط مدل جهان بســته از این آیه منوط به پذیرش این نکته است که نظریه مه‌بانگ نیز از آیه 30 همین ســوره قابل اســتنباط باشد. از این رو، نظر به این‌که دانش کنونی بشر درباره آغاز و نهایت این جهـــان به قطعیت نرســـیده و در این زمینه کماکـــان ابهامات گسترده‌ای پیش رو دارد، نمی‌تـوان این مـدل را به قرآن نسبت داد. اما از آن‌جا که آیه دلالت صــریحی بر نحوه پایان یـافتن کـار این جهـان دارد، باید گفت که این آیه می‌تواند از جمله غوامض قــرآنی باشد که علم هنــوز با قطعیت به جزئیــات آن پی نــبرده است. با این وجــود برای اظهار نظر علمی دقیقــتر باید به ســؤالات علمی و قرآنی زیر پاسخ گفت.

سؤالات قرآنی

منظور از واژه «السَّماءَ» در این آیه چیست؟

مراد از عبارت «کَطَیِّ السِّجِلِّ لِلْکُتُبِ» چیست؟ آیا خداوند با تشــبیه پیچیــدن آســمان به پیچیــدن طومــار، تنها نــوع خاصی از پیچیدن یعنی لوله کردن را در نظر دارد؟

مراد از واژه «السِّجِلِّ» چیست؟ تطــور معنــایی این واژه چگونه است؟

با توجه به عبـــارت «کَما بَـــدَأْنا أَوَّلَ خَلْـــقٍ نُعیـــدُهُ»، آیا می‌تـــوان گفت که منظـــور خداوند از آفـــرینش نخست مه‌بانگ و از بازگرداندن، رخ دادن مه‌بانگی دیگر است؟

آیا مراد از «نُعیدُهُ»، بازگردانـدن به نقطه اولیه آفـرینش است و یا بازگرداندن پس از نابودی است؟

آیا می‌تـــوان با اســـتفاده از مفـــاهیم این آیه و آیه 47 سوره ذاریات که حاکی از انبسـاط جهـان است و آیه 30 همین سـوره که جـدا شـدن زمین و آسـمان‌ها را مطـرح می‌نمایـد، مـدل قـرآنی کـاملی از پیـدایش، گسـترش و پایان جهان ارائه داد؟

سؤالات علمی

تـاکنون چه مـدل‌هایی بـرای آغـاز و انتهـای جهـان ارائه شده است؟

شـــواهد و مســـتندات به دست آمـــده، بیش از همه مؤید کدام یک از این مدل‌هاست؟

آیا ویژگی‌هایی که در آیه درباره انقباض و پیچیـده شـدن جهان برشـمرده شـده، با آن‌چه که در مـدل جهـان بسـته مطرح است، هماهنگی دارد؟

مـردم در عصر نـزول قرآن‌چه تصـوری از آغـاز و انجـام جهان داشتند؟

[1]- به مقـــدار مـــاده‌ای که در واحد حجم نیـــاز است تا نـیروی گـرانش مـوجب توقف حـرکت کهکشـان‌ها شـود، چگالی بحرانی(Critical Density) می‌گویند.

[2]- Big Crunch

[3]- Cold Death

منابع:

قرآن کریم ترجمه فولادوند

راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفـردات فی غـریب القـرآن، دارالعلم‘ الـدار الشـامیة- دمشق‘بیروت، چـاپ اول، 1412 ق.

طباطبـــایی، محمد حســـین، المـــیزان فی تفســـیر القرآن،دفتر انتشارات اسلامی جامعه‌ی مدرسـین حـوزه علمیه، قم، 1417ق

http://www.phy.duke.edu/courses/055/-syllabus/lecture29.pdf

مدت درنگ اصحاب کهف

اصحاب کهف را می‌توان از جمله آیات و نشانه‌های تأمل برانگیز الهی دانست که نشان دهنده حقانیت وعده خداوند و حتمی بودن رستاخیز است. مسائل مبهم و اختلافی متعددی پیرامون آن‌ها وجود دارد که از آن جمله می‌توان از تعداد، اسامی، مدت درنگ در غار، دوران و دین آن‌ها نام برد. قرآن اختلاف درباره مدت درنگ آن‌ها در غار را تأیید کرده و می‌فرماید که خداوند به مدت درنگ آن‌ها در غار داناتر است. خداوند این مدت را 300 سال بیان کرده و در ادامه می‌فرماید که آن‌ها 9 سال بر آن افزودند. به نظر می‌آید که این تعبیر قرآن بیانگر اختلاف سال‌های شمسی و قمری باشد، چرا که 300 سال شمسی تقریبا معادل 309 سال قمری است.

"وَ لَبِثُوا فی کَهْفِهِمْ ثَلاثَ مِائَةٍ سِنینَ وَ ازْدَادُوا تِسْعاً"، کهف/18/25

ترجمه

و سیصد سال در غارشان درنگ کردند و نُه سال [نیز بر آن] افزودند.

معنی کلمات اصلی

لَبِثُوا: از ریشه «ل- ب- ث» به معنای درنگ کردن، "لبث بالمکان" یعنی در آن مکان اقامت و درنگ کرد (راغب اصفهانی، ص733).

کَهْف: غار در کوه (همو، ص727)

بیان اعجاز مطرح شده

اصحاب کهف را می‌توان از جمله آیات و نشانه‌های تأمل برانگیز الهی دانست که نشان دهنده حقانیت وعده خداوند و حتمی بودن رستاخیز است. مسائل مبهم و اختلافی متعددی پیرامون آن‌ها وجود دارد که از آن جمله می‌توان از تعداد، اسامی، مدت درنگ در غار، دوران و دین آن‌ها نام برد. قرآن اختلاف درباره مدت درنگ آن‌ها در غار را تأیید کرده و می‌فرماید که خداوند به مدت درنگ آن‌ها در غار داناتر است. خداوند این مدت را 300 سال بیان کرده و در ادامه می‌فرماید که آن‌ها 9 سال بر آن افزودند. به نظر می‌آید که این تعبیر قرآن بیانگر اختلاف سال‌های شمسی و قمری باشد، چرا که 300 سال شمسی تقریبا معادل 309 سال قمری است.

سال شمسی= 232217/365 روز

سال قمری= 367068/354 روز

از این رو می‌توان گفت که تعبیر شگفت قرآن از سال‌های درنگ اصحاب کهف در غار به 300 سال و افزودن 9 سال برآن، اشاره به اختلاف محاسبه اقوام مختلف بر اساس تقویم‌های شمسی و قمری است.

البته برخی از مفسران گفته‌اند که در سه آیه قبل خداوند در باره اختلاف نظر اهل کتاب در مورد تعداد اصحاب کهف سخن گفته و این آیه نیز نقل قول از اهل کتاب است و شاهد بر این ادعا، سخن خداوند در آیه بعد است که می‌فرماید خداوند به مدت درنگشان داناتر است، یعنی اهل کتاب در این مورد اختلاف کرده و این اعداد را بیان کرده‌اند، درحالی‌که این تنها خداوند است که مدت درنگ آن‌ها را می‌داند. گر چه "این قول ضعیف

است، زیرا ظاهر آیـه، نشـان می‌دهد که خداوند در صـدد خـبر دادن از مـدت خـواب آن‌هاسـت، نه در صـدد حکـایت قــول یهودیــان. حمل آیه بر حکــایت، احتیــاج به دلیلی قطعی دارد" (نک. طبرسی،6/715).

سـؤال دیگر دربـاره این آیـه، آن است که اگر منظـور از 300 سال، سال‌های شمسی و مـراد از اضـافه کـردن 9 سال، سال‌های قمری باشد، چگونه می‌توان این دو عــدد را با هم جمع نمــود و عــدد 309 را به دست آورد، زیــرا بـــرای جمع کـــردن دو کمیت الزامـــاً باید هر دو، واحد یکسانی داشته باشند. در پاسخ باید گفت که شاید شـیوه عجیب بیــان این اعــداد در آیه اشــاره به همین موضــوع داشـته باشد. علاوه بر این، جمع آوردن تمـیز عـدد «ثلاث مائة» که قاعدتاً باید مفـرد باشد و نـیز حـذف تمـیز عـدد «تسع»، نیز ممکن است بی‌ارتباط با این موضوع نباشد.

آیات مرتبط

"فَضَــرَبْنَا عَلىَ ءَاذَانِهِمْ فيِ الْكَهْــفِ سِــنِينَ عَــدَدًا ● ثُمَّ بَعَثْنَاهُمْ لِنَعْلَمَ أَىُّ الحِْزْبَينِْ أَحْصىَ لِمَا لَبِثُواْ أَمَـدًا "، کهف/ 12-18/11

پس در آن غــار، ســالیانی چند بر گوش‌های‌شــان پــرده زدیم. آن‌گاه آنان را بیدار کردیم، تا بدانیم کدام یک از آن دو دسته، مدت درنگشان را بهتر حساب کرده‌اند.

روایات مرتبط

در روایت است که مردی یهودی از علی (ع) درباره مدت درنگ اصحاب کهف در غار سؤال کـرد. علی (ع) مطلـبی را که در قرآن کریم بود، برای او بازگو نمــود. وی گفت:

در کتـاب ما سیصد سـال آمـده است. فرمـود: آن‌چه در کتاب شماسـت، از روی سـال‌های شمسی است و آن‌چه در کتاب ماست، از روی سال‌های قمری است (طبرسی، 6/715).

جمع بندی

هرچند که استنباط اختلاف سال‌های شمسی و قمـری از این آیـــه، امـــری دور از ذهن نیســـت، اما با توجه به اطلاعـاتی که اعـراب جـاهلی دربـاره نسـیء و هماهنگ کردن سال‌های قمری با شمسی داشتند، نمی‌توان گفت که این مسئله از جمله مطـالبی است که در عصر نـزول، علم بدان دست نیافته بـود. البته هرچند که ممکن اسـت، عمـوم مـردم از این موضـوع بی‌اطلاع بـوده و تنها عـده معدودی از دانشمندان زمان از آن آگـاهی داشـته‌اند، اما اطلاع همان عـده معـدود نـیز وجـود اعجـاز در این آیه را منتفی می‌نماید. البته معجـــــزه نبـــــودن این مطلب نمی‌تواند چیزی از عظمت و شگفت انگیزی قــرآن بکاهد و باید گفت که این آیه از جمله اشـــارات علمی زیبـــای قرآن به شمار می‌رود.

با وجـود این، بـرای اظهـار نظر دقیق‌تر باید به سـؤالات قرآنی و علمی زیر پاسخ گفت.

سؤالات قرآنی

آیا می‌توان گفت که مفرد نیامدن تمیز عـدد «ثلاث مائه» برای بیان و اشاره به موضوع خاصی است؟

مرجع ضمیر فاعل در فعل «ازْدَادُوا» کدام است؟

آیا می‌توان گفت که عبارت «وَ ازْدَادُوا تِسْعاً» نقل قــول از مردم آن عصر است؟

آیا عبــارت «قُـلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثُـواْ» در آیه بعد در تأیید اعداد ذکر شده است یا در رد آن‌ها؟

سؤالات علمی

محاسبه سال‌های شمسی و قمری و تقویم نگاری از چه زمانی آغاز شده است؟

آیا اعــراب در عصر نــزول قــرآن از دانش تقــویم نگــاری اطلاع داشتند؟

اصحاب کهف را می‌توان از جمله آیات و نشانه‌های تأمل برانگــیز الهی دانست که نشــان دهنــده حقــانیت وعــده خداوند و حتمی بــودن رســتاخیز است. مســائل مبهم و اختلافی متعددی پیرامون آن‌ها وجود دارد که از آن جمله می‌توان از تعداد، اســامی، مــدت درنگ در غــار، دوران و دین آن‌ها نام برد. قرآن اختلاف درباره مــدت درنگ آن‌ها در غـــار را تأیید کـــرده و می‌فرماید که خداوند به مـــدت درنگ آن‌ها در غار داناتر است. خداوند این مــدت را 300 سال بیان کرده و در ادامه می‌فرماید که آن‌ها 9 سال بر آن افزودند. به نظر می‌آید که این تعبـــیر قـــرآن بیـــانگر اختلاف ســال‌های شمسی و قمــری باشــد، چــرا که 300 سال شمسی تقریبا معادل 309 سال قمری است.

"وَ لَبِثُــوا فی کَهْفِهِمْ ثَلاثَ مِائَةٍ سِــنینَ وَ ازْدَادُوا تِسْــعاً"، کهف/18/25

ترجمه

و سیصد سال در غارشان درنگ کردند و نُه سال [نــیز بر آن] افزودند.

معنی کلمات اصلی

لَبِثُوا: از ریشه «ل- ب- ث» به معنـای درنگ کـردن، "لبث بالمکان" یعـنی در آن مکـان اقـامت و درنگ کـرد (راغب اصفهانی، ص733).

کَهْف: غار در کوه (همو، ص727)

بیان اعجاز مطرح شده

اصحاب کهف را می‌توان از جمله آیات و نشانه‌های تأمل برانگــیز الهی دانست که نشــان دهنــده حقــانیت وعــده خداوند و حتمی بــودن رســتاخیز است. مســائل مبهم و اختلافی متعددی پیرامون آن‌ها وجود دارد که از آن جمله می‌توان از تعداد، اسـامی، مـدت درنگ در غـار، دوران و دین آن‌ها نام برد. قرآن اختلاف درباره مــدت درنگ آن‌ها در غـــار را تأیید کـــرده و می‌فرماید که خداوند به مـــدت درنگ آن‌ها در غار داناتر است. خداوند این مــدت را 300 سال بیان کرده و در ادامه می‌فرماید که آن‌ها 9 سال بر آن افزودند. به نظر می‌آید که این تعبـــیر قـــرآن بیـــانگر اختلاف ســال‌های شمسی و قمـری باشـد، چـرا که 300 سال شمسی تقریبا معادل 309 سال قمری است.

سال شمسی= 232217/365 روز

سال قمری= 367068/354 روز

از این رو می‌تـــوان گفت که تعبـــیر شـــگفت قـــرآن از ســال‌های درنگ اصــحاب کهف در غــار به 300 ســال و

افزودن 9 سال برآن، اشـاره به اختلاف محاسـبه اقـوام مختلف بر اساس تقویم‌های شمسی و قمری است.

البته بـــــرخی از مفســـــران گفته‌اند که در سه آیه قبل خداوند در بــاره اختلاف نظر اهل کتــاب در مــورد تعــداد اصحاب کهف سخن گفته و این آیه نیز نقل قــول از اهل کتاب است و شاهد بر این ادعا، ســخن خداوند در آیه بعد است که می‌فرماید خداوند به مـــدت درنگشـــان دانـــاتر است، یعنی اهل کتـاب در این مـورد اختلاف کـرده و این اعـداد را بیـان کرده‌انـد، درحالی‌که این تنها خداوند است که مدت درنگ آن‌ها را می‌داند. گر چه "این قـول ضـعیف است، زیرا ظاهر آیـه، نشـان می‌دهد که خداوند در صـدد خـبر دادن از مـدت خـواب آن‌هاسـت، نه در صـدد حکـایت قـــول یهودیـــان. حمل آیه بر حکـــایت، احتیـــاج به دلیلی قطعی دارد" (نک. طبرسی،6/715).

سـؤال دیگر دربــاره این آیــه، آن است که اگر منظـور از 300 سال، سال‌های شمسی و مـراد از اضـافه کـردن 9 سال، سال‌های قمری باشد، چگونه می‌توان این دو عــدد را با هم جمع نمــود و عــدد 309 را به دست آورد، زیــرا بـــــرای جمع کـــــردن دو کمیت الزامـــــاً باید هر دو، واحد یکسانی داشته باشند. در پاسخ باید گفت که شاید شـیوه عجیب بیــان این اعــداد در آیه اشـــاره به همین موضـــوع داشـته باشد. علاوه بر این، جمع آوردن تمـیز عـدد «ثلاث مائة» که قاعدتاً باید مفـرد باشد و نـیز حـذف تمـیز عـدد «تسع»، نیز ممکن است بی‌ارتباط با این موضوع نباشد.

آیات مرتبط

"فَضَــرَبْنَا عَلىَ ءَاذَانِهِمْ فيِ الْكَهْــفِ سِــنِينَ عَــدَدًا ● ثُمَّ بَعَثْنَاهُمْ لِنَعْلَمَ أَىُّ الحِْزْبَينِْ أَحْصىَ لِمَا لَبِثُواْ أَمَـدًا "، کهف/ 12-18/11

پس در آن غــار، ســالیانی چند بر گوش‌های‌شــان پــرده زدیم. آن‌گاه آنان را بیدار کردیم، تا بدانیم کدام یک از آن دو دسته، مدت درنگشان را بهتر حساب کرده‌اند.

روایات مرتبط

در روایت است که مردی یهودی از علی (ع) درباره مدت درنگ اصحاب کهف در غار سؤال کـرد. علی (ع) مطلـبی را که در قرآن کریم بود، برای او بازگو نمــود. وی گفت: در کتــاب ما سیصد ســال آمــده است. فرمــود: آن‌چه در کتاب شماســت، از روی ســال‌های شمسی است و آن‌چه در کتاب ماست، از روی سال‌های قمری است (طبرسی، 6/715).

جمع بندی

هرچند که استنباط اختلاف سال‌های شمسی و قمـری از این آیـــه، امـــری دور از ذهن نیســـت، اما با توجه به اطلاعـاتی که اعـراب جـاهلی دربـاره نسـیء و هماهنگ کردن سال‌های قمری با شمسی داشتند، نمی‌توان گفت که این مسئله از جمله مطـالبی است که در عصر نـزول، علم بدان دست نیافته بـود. البته هرچند که ممکن اسـت، عمـوم مـردم از این موضـوع بی‌اطلاع بـوده و تنها عـده معدودی از دانشمندان زمان از آن آگـاهی داشـته‌اند، اما اطلاع همان عـده معـدود نـیز وجـود اعجـاز در این آیه را منتفی می‌نماید. البته معجـــــزه نبـــــودن این مطلب نمی‌تواند چیزی از عظمت و شگفت انگیزی قــرآن بکاهد

و باید گفت که این آیه از جمله اشـــارات علمی زیبـــای قرآن به شمار می‌رود.

با وجـود این، بـرای اظهـار نظر دقیق‌تر باید به سـؤالات قرآنی و علمی زیر پاسخ گفت.

سؤالات قرآنی

آیا می‌توان گفت که مفرد نیامدن تمیز عـدد «ثلاث مائه» برای بیان و اشاره به موضوع خاصی است؟

مرجع ضمیر فاعل در فعل «ازْدَادُوا» کدام است؟

آیا می‌توان گفت که عبارت «وَ ازْدَادُوا تِسْعاً» نقل قــول از مردم آن عصر است؟

آیا عبــارت «قُـلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثُـواْ» در آیه بعد در تأیید اعداد ذکر شده است یا در رد آن‌ها؟

سؤالات علمی

محاسبه سال‌های شمسی و قمری و تقویم نگاری از چه زمانی آغاز شده است؟

آیا اعـراب در عصر نـزول قـرآن از دانش تقـویم نگـاری اطلاع داشتند؟

محو آیه لیل یا خاموش شدن ماه

برخی از محققان در موضوع اعجاز علمی قرآن ادعا نموده‌اند که آیه 12 سوره اسراء به یک موضوع علمی اشاره دارد. آنان برآنند که اولاً مراد از آیه شب، ماه است و ثانیاً، با توجه به معنای لغوی «محو» که از بین رفتن اثر شیء است، گویا زمانی، ماه همچون خورشید فروزان و مشتعل بوده است و خداوند با خاموش کردن آن به تعبیری اثر آن را محو کرده و آن را به شکل امروزی آن که تنها بازتاب دهنده نور خورشید است، در آورده است. در این مقاله بررسی خواهد شد که آیا چنین ادعایی می‌تواند با مفاهیم مطرح شده در آیه سازگار باشد یا خیر.

منظور از «آیة اللیل» و «آیة النهار»

واژه «آیه» به معنای علامت[2] و نشانه ظاهر[3] گفته شده است. مفسران دو دیدگاه عمده درباره معنای «آیة اللیل» و «آیة النهار» مطرح کرده‌اند:

دیدگاه اول: شب و روز

گروهی از مفسران منظور از «آیة اللیل» را خود لیل و منظور از «آیة النهار» را خود نهار می‌دانند.[4] بر این اساس اضافه واژه آیة به اللیل و النهار، اضافه بیانیه[5] است.[6]

شواهد موید دیدگاه اول:

1- به کار بردن ویژگی مبصرة

واژه «مبصرة» به معـانی روشـن،[7]ـ بیّن و واضح[8]ـ و بینا کننده و وسیله دیدن[9]ـ آمده است. واژه مبصـرة که در این آیه برای آیه نهار اسـتعمال شـده، در سه آیه دیگر بــرای خــود نهــار، در دو آیه به عنــوان صــفت معجــزات پیامبران الهی و در یک آیه به عنوان ویژگی تقواپیشگان اســتعمال شــده و در هیچ آیه‌ای بــرای شــمس اســتفاده نشده است. این قرینه می‌تواند مویدی برای دیــدگاه اول باشد.

2- ظاهر آیه

برخی از مفسـران معتقدند که دیـدگاه اول یعـنی شب و روز بـودن آیه لیل و نهـار، تطـابق بیشـتری با ظـاهر آیه دارد[10]ـ و این خود می‌تواند قرینه‌ای برای تقـویت این احتمال باشد.

دیدگاه دوم: ماه و خورشید

برخی از مفسران برآنند که منظور از «آیة اللیل»، ماه و منظــور از «آیة النهــار»، خورشــید است.[11]ــ بر این اســـاس اضـــافه واژه آیة به اللیل و النهـــار اضـــافه اختصاصیه (لامیه) است.[12]

شواهد موید دیدگاه دوم

1- تعلیل «لِتَعْلَمُواْ عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ»

از جمله شـواهدی که نشـان می‌دهد منظـور از آیه لیل و نهار، ماه و خورشـید اسـت، تعلیلی است که در ادامه آیه بیان شـده است. خداوند در این آیه پس از ذکر آیه بـودن شب و روز و محو آیه شب و مبصر قرار دادن آیه روز به بیـــان علل این مســـائل پرداخته و یکی از این علتها را

شناسایی شمار سال‌ها و حساب امور معـرفی می‌نماید. اینچنین تعلیلی تنها در یک آیه دیگر قرآن مطـرح شـده و آن هم در رابطه با مـــاه و خورشـــید است.[13]در آیه دیگری[14]، خداوند به صراحت بیان می‌نماید که این ماه و خورشید هسـتند که وسـیله حسـاب اوقـات و امورند.[15]ـ بـدین تـرتیب به نظر می‌رسد که به کـار بـردن این تعلیل در آیه می‌تواند این دیدگاه را که منظور از آیه لیل و نهار، ماه و خورشید است، تقویت کند.

2- روایات تفسیری

روایــات بســیاری در تفســیر آیه 12 سـوره اسـراء از معصــومین ع به دست ما رسـیده است. این روایــات را می‌توان از لحاظ مضمونی، به سه دسته تقسیم کرد:

دسـته اول روایـات متعـددی هسـتند که در آن‌ها ضـمن اشاره به آیه 12 سوره اسراء، ماه به عنوان «آیة اللیل» معرفی شده و محو شدن آن نـیز، مرتبط با تیرگی‌هـایی که در سطح آن مشـاهده می‌شـود، دانسـته شـده است.[16]ـــ از امـــام علی ع روایت شـــده است که در پاسخ شخصی که از او دربـــاره لکه‌هـــای مـــاه می‌پرســـد، می‌فرماید که این لکه‌ها همان محو شدن آیه شب است.[17]

دسته دوم، روایـاتی هسـتند که در تفسـیر این آیه به این موضوع اشاره دارند که ماه نیز همانند خورشید فـروزان و درخشـنده بـوده، ولی خداوند نـور مـاه را محو کـرده است.[18]ـ این روایات نیز به طور ضمنی به این‌که مـاه و خورشید، آیه شب و روز هستند، اشاره می‌نمایند.

دسته سوم نیز شامل روایتی از امام علی ع می‌شود که در آن به صراحت «آیة اللیل» را ماه و «آیة النهار» را خورشید معرفی می‌نمایند. در خطبه 91 نهج البلاغه چنین آمده است:

وَ جَعَلَ شَمْسَهَا آیَةً مُبْصِرَةً لِنَهَارِهَا وَ قَمَرَهَا آیَةً مَمْحُوَّةً مِنْ لَیْلِهَا...

و خورشید را نشانه روشنی بخش روز، و ماه را، نشانه محو شده شب قرار داد.

بدین ترتیب با توجه به این‌که در روایات متعددی به گونه‌های مختلف، به این‌که منظور از «آیة اللیل» و «آیة النهار»، ماه و خورشید است، اذعان شده است، باید گفت که این روایات قرینه محکمی برای تقویت این دیدگاه هستند.

چنانکه ملاحظه شد، هر یک از دو دیدگاه مطرح درباره معنای آیه لیل و نهار، قرائن و مویداتی دارند و نمی‌توان هیچ یک را مردود دانست. بنابراین در ادامه به بررسی معنای محو آیه لیل بر اساس هر دو دیدگاه می‌پردازیم، تا مشخص شود که محو آیه لیل بر اساس کدام دیدگاه معنای صحیح‌تری پیدا می‌نماید.

محو «آیة اللیل»

فعل محونا از ریشه «م،ح،و» به معنای از بین بردن اثر شیئ است.[19]ـ برخی نیز معنای زائل کردن شیئ را برای این ماده مطرح می‌نمایند.[20]

محو آیه لیل بر اساس دیدگاه اول:

بر اساس دیدگاه اول یعنی این‌که منظور از «آیة اللیل»، خود لیل باشد، دو معنا برای محو شب مطرح شده است:

محو آیه شب به معنای تاریک و بدون نور قرار دادن شب به نحوی است که چیزی در آن آشکار نبوده و دیده نمی‌شود.[21]

در توضیح این دیدگاه باید گفت که با توجه به این‌که محو به معنای از بین بردن اثر شیئ است، باید ابتدا برای شیئ اثری در نظر بگیریم تا فعل محو کردن به از بین بردن آن اثر تعلق گیرد. بنابراین باید ابتدا برای شب اثری مثل روشنایی در نظر بگیریم تا فعل «محونا» به معنای از بین بردن آن اثر باشد، از این رو مراد از محو کردن شب نمی‌تواند صرفاً به معنای تاریک قرار دادن یا تاریک آفریده شدن شب باشد و تنها در صورتی استعمال فعل «محونا» برای شب صحیح به نظر می‌رسد که روشنایی یا اثر خاصی را -که پس از محو کردن از بین رفته است- پیش از وقوع محو برای آن متصور بدانیم. اما اگر تنها تاریک آفریده شدن شب مورد نظر باشد، فعل «جعل» همانطور که در جمله‌های قبل و بعد نیز به کار رفته است، با این مضمون هماهنگی بیشتری دارد. بنابراین باید گفت که این دیدگاه نمی‌تواند مراد الهی را از محو آیه شب به درستی مشخص نماید. البته همانطور که گفته شد، می‌توان این دیدگاه را به این صورت تصحیح کرد که منظور از محو آیه لیل، تاریک کردن آن پس از روشنایی است، تا از این طریق با مفاد آیه منافاتی نداشته باشد. البته لازم نیست روشنایی شب در حد نور روز بوده باشد و همین که روشنایی اندکی داشته باشد که بعداً محو شده باشد، کافی است.

محو آیه شب به این معناست که نــور و روشــنایی روز، تاریکی شب را محو کرده و از بین می‌برد.[22]

این دیــدگاه نــیز به نظر می‌رسد که مــورد خدشه اســت، زیـــرا فعل ماضی «محونا» که در این آیه به کـــار رفته اســت، حــاکی از اتفــاقی است که در گذشــته رخ داده و تمام شده است و نمی‌توان آن را به رویدادی مثل از بین رفتن تـــاریکی شب با نـــور روز که به طـــور مســـتمر و روزانه تکرار می‌شود، نسـبت داد. علاوه بر این جمله بعد یعــنی «وَجَعَلْنَا آیَــةَ النَّهَــارِ مُبْصِــرَةً» که خداوند در آن از مبصر قرار دادن روز سخن می‌گوید، برای بیــان این معنا که نور روز تاریکی را از بین می‌برد، کفــایت می‌کند و از این رو دیگر فایده‌ای بر بیــان جمله «فَمَحَوْنَا آیَــةَ اللَّیْــلِ» مـــترتب نیست[23]ـــ و هر دو جمله بیـــانگر یک مطلب هستند.

محو آیه لیل بر اساس دیدگاه دوم:

بر اساس دیدگاه دوم یعنی این‌که منظور از «آیة اللیل»، قمر باشد، چهار معنا برای محو قمر مطرح شده است:

منظور از محو قمر کم و زیاد شدن نــور قمر (از هلال تا قرص کامل) در طول ماه است.[24]

در خصــوص این دیــدگاه باید توجه داشت که اگر بگــوییم منظور از محو قمر، کم و زیاد شدن مستمر نور آن است که هر ماهه تکـــرار می‌شـــود، این معنا با توجه به ماضی بودن فعل «محونا» قابل پذیرش نیست.

منظور از محو قمر، ایجاد لکه‌ها و تیرگی‌هایی در ســطح ماه است.[25]

چنانکه در قسمت‌های بعدی اشاره خواهد شد، در بسیاری از روایات معصومین ع این دیدگاه مطرح شده و مراد از محو آیه شب، لکه‌های سطح ماه معرفی شده است. بنابراین این دیدگاه علاوه بر این‌که با ظاهر آیه تناقضی ندارد، از مویدات روایی محکمی نیز برخوردار است.

منظور از محو قمر خلق نشدن نور شدیدی مانند خورشید برای ماه است.[26]

این دیدگاه نیز با توجه به آن‌چه که در رابطه با معنای فعل «محونا» بیان شد، قابل پذیرش نیست، زیرا محو کردن به معنای از بین بردن اثری است که پیش از این موجود بوده است. بنابراین نمی‌توان گفت که ماه از ابتدا تاریک آفریده شده است، بلکه باید پیش از محو کردن و تاریک شدن آن، زمانی روشن و تابان بوده باشد.

منظور از محو قمر، گرفته شدن نور شدید ماه[27]ـ و بسنده کردن به نور اندک بازتابی آن است.

بر اساس این دیدگاه زمانی ماه نیز همانند خورشید از خود نور و درخشندگی داشته است، ولی پس از محو کردن اثر آن، این نور از بین رفته و به عبارتی ماه خاموش شده است و تنها نوری که برای آن باقی مانده، بازتاب نور خورشید است. این دیدگاه نیز علاوه بر این‌که از مویدات روایی برخوردار است، با ظاهر آیه و معنای فعل «محونا» نیز سازگاری دارد.

بدین ترتیب می‌توان گفت که محو آیه لیل بر اساس دیدگاه اول، به معنای تاریک کردن شب پس از روشنایی

آن و بر اساس دیدگاه دوم به معنای گرفته شدن نور شدید ماه و بسنده کردن به نور اندک بازتابی آن است. باید توجه داشت که ایجاد لکه‌ها و تیرگی‌های سطح ماه نیز در واقع در اثر گرفته شدن نور ماه بوده و منافاتی با این دیدگاه ندارد، زیرا اگر ماه از خود نور داشت، تیرگی‌های سطح آن دیده نمی‌شد.

حال پس از مشخص شدن معنای محو آیه شب بر اساس هر دو دیدگاه باید ببینیم که آیا این دو دیدگاه با توجه به یافته‌های کنونی علم، می‌توانند توجیه علمی داشته باشند یا این‌که این آیه از جمله غوامضی است که علم هنوز بدان دست نیافته است.

فروزان شدن خورشید و سرد شدن زمین

پذیرفته شده‌ترین فرضیه در مورد تشکیل منظومه شمسی فرضیه سحابی[28]ـ است که در سال 1976 ارائه شده است. شواهد متعددی فرضیه سحابی برای تشکیل ستاره‌ها را تایید می‌کند. 6/4 میلیارد سال پیش خورشید و سیارات در سحابی منظومه شمسی تشکیل شدند. این سحابی که شامل ذرات سنگین و سبک بود به آرامی شروع به چرخیدن می‌کند و به خاطر نیروی گرانش به مناطق مختلفی تقسیم می‌گردد. در مرکز این سحابی پیش خورشید با حدود 99%ـ جرم کل متراکم می‌گردد و دمای آن برای انجام گداخت‌های هسته‌ای بالا می‌رود و باقی مواد متراکم می‌گردند و دیگر سیارات (از جمله زمین)، سیارک‌ها و ستاره‌های دنباله‌دار را تشکیل می‌دهند. در یک میلیارد سال اول عمر منظومه شمسی، مواد پراکنده در فضا بسیار بود و برخوردها تا 3.8 میلیارد سال پیش ادامه داشته است. بعد از حدود

یک میلیـــــارد ســـــال فضـــــای بین منظومه شمسی از شهاب‌ســـنگ‌ها و غبارهـــای اولیه خـــالی می‌گـــردد و به صـــورت شـــفاف کنـــونی در می‌آید و پیش-خورشـــید به اندازه کافی دمایش بالا رفته و فعالیت هسته‌ای آن آغاز و تبدیل به ستاره‌ای درخشان می‌شود.

بنابراین می‌توان گفت در ابتدا پیش-خوشید گوی مـذابی بـــوده است که دما و درخشـــندگی فعلی را نداشـــته و با آغاز فعالیت هسته‌ای نور خورشید بیشتر می‌گردد و روز به مفهوم امروزی آن به وجـود می‌آید. هم‌چـنین به دلیل وجود غبارات ناشی از سحابی و برهمکنش نور خورشـید با آن‌ها شب نیز به تاریکی فعلی آن نبوده است.

زمین در آغـاز تشـکیل، شـبیه دیگر سـیارات گـوی داغ و مـذابی بـوده اسـت، در نتیجه روشـنایی و نـوری از خـود داشـــته است. بنـــابراین شب به مفهـــوم فعلی آن تاریک نبوده است. اما هنگـامی که زمین شـروع به سـرد شـدن می‌کنـد، نـور خـود را از دست می‌دهد و شب به تـاریکی فعلی آن می‌رسد.

پس از ســـرد شـــدن زمین، فرآینـــدهای مختلفی روی آن اتفاق می‌افتد:

مراحل تشکیل منظومه شمسی و منظومه‌های مشابه

جو زمین در ابتـدا هیچ شـباهتی به جو کنـونی نداشت و شـامل همـان مـواد اولیه سـحابی بـود. به علت بادهـای خورشـیدی و گرمـای آن و نـیز کم بـودن نـیروی گـرانش زمین برای نگه داشـتن این مـواد سـبک، از جو زمین دور شدند.

بر اثر فعالیت‌های آتشفشانی، گازهایی که بیشتر آن را دی اکسید کربن، دی اکسید گوگرد و بخار آب تشکیل می‌داد، از اعماق زمین به درون جو وارد شد. البته برخورد شهاب‌سنگ‌ها با زمین نیز در پیدایش آب و مولکول‌های ارگانیک در زمین موثر بودند.

پس از آن جوی شبیه جو کنونی زهره پدید آمد که به علت غلظت بالای مواد، سطح آن قابل مشاهده نیست. بدین ترتیب به علت غلظت بالای جو و برهمکنش نور با ذرات آن، هیچ یک از شب و روز وضوح فعلی را نداشتند. به عبارت دیگر نه شب کاملاً تاریک و نه روز کاملاً روشن بوده است.

با آغاز بارش باران، دی اکسید کربن در اقیانوس‌ها وارد شدند و به صورت کربنات کلسیم و دی اکسید کربن در سنگ‌ها رسوب کرد و غلظت جو کمتر شد. با فعالیت ارگانیسم‌های فتوسنتزی، مولکول اکسیژن نیز به جو زمین وارد شد.

تغییرات جو زمین از ابتدای تشکیل زمین تا کنون

2.6 میلیارد سال پیش جو زمین شبیه جو فعلی شده و کدورت آن از بین می‌رود.[29]

تشکیل ماه

برخورد بزرگ: برخورد ماه و زمین

فرضیات مختلفی برای تشکیل ماه مطرح شده است که پذیرفته‌ترین آن‌ها تئوری برخورد بزرگ[30]ـ است. این تئوری بیان می‌کند جسمی هم اندازه مریخ با ضربه‌ای سنگین به زمین خورده است و قطعه‌ای از آن را جدا

کرده است. سپس این مواد ماه را تشکیل دادند. ماه 4.6 میلیارد سال پیش تشکیل شده است. سطح آن توسط اجرامی که در سحابی منظومه شمسی قرار داشتند، بمباران شد. 4.4 میلیارد سال پیش، 100 کیلومتر از ضخامت رویه ماه مذاب بوده است که ناشی از گرمای اولیه تشکیل آن و بمباران شهاب‌سنگ‌ها است. 4.2 میلیارد سال پیش سطح آن سرد و جامد گشت. [31] بدین ترتیب می‌توان نتیجه گرفت که ماه نیز در آغاز به دلیل مذاب بودن نوری داشته که با سرد شدن آن، از بین رفته و تاریک شده است.

بمباران سطح ماه هم‌چنان ادامه دارد و بسیاری از حفره‌های روی ماه ناشی از آن است. به غیر از حفره‌ها، بخش‌های دیگری که روی سطح ماه وجود دارد که Maria نام دارد و ناشی از برخوردهای بزرگی هستند و ابتدا گدازه‌ای شکل بودند و سپس جامد شده‌اند. Maria 16% از سطح ماه را تشکیل می‌دهد. در 3.1 تا 3.8 میلیارد سال پیش، پس از بمباران شدید ماه توسط شهاب‌سنگ‌ها تشکیل شده‌اند. ضخامت آن‌ها 10 کیلومتر است و نقاط تیره رنگ سطح ماه هستند. قسمت دیگر سطح ماه Highlandها هستند. 3.8 تا 4 میلیارد سال پیش تشکیل شده‌اند و قدیمی‌تر از Maria هستند. 84%ـ باقی پوسته ماه را می‌پوشانند. ضخامت آن‌ها 100 کیلومتر است و مناطق روشن سطح ماه هستند. این دو قسمت، در سمت رو به زمین، ماه قرار دارند.[32]

جمع بندی

در آیه 12 سوره اسراء، سخن از محو آیه لیل و روشن قرار دادن آیه نهار به میان رفته است. همانطور که گفتیم، برای آیه لیل و آیه نهار دو معنای شب و روز، و ماه و خورشید مطرح شده است که هر یک از این دو دیدگاه نیز دارای مویدات قرآنی و روایی هستند. از این رو هر دو دیدگاه را به موازات هم جلو برده و معنای محو آیه شب را بر اساس نظر مفسران در هر دو دیدگاه بررسی کردیم. محو آیه شب بر اساس دیدگاه اول به معنای تاریک کردن شب پس از روشنایی آن و بر اساس دیدگاه دوم به معنای خاموش کردن ماه و گرفته شدن نور شدید آن است که این امر موجب دیده شدن تیرگی‌های سطح ماه شده است. جالب است که محو آیه شب بر اساس هر دو دیدگاه توجیه علمی داشته و با پدیده‌هایی که در ابتدای تشکیل منظومه شمسی و زمین رخ داده است، مطابقت دارد.

بر اساس دیدگاه اول یعنی این‌که منظور از آیه لیل همان لیل باشد، باید گفت که در ابتدای تشکیل زمین، شب و روز به صورت کنونی از هم متمایز نبوده و نه شب به تاریکی فعلی و نه روز به روشنایی کنونی آن بوده است. سه عامل را می‌توان برای این پدیده مطرح کرد:

غبار ناشی از ذرات باقیمانده سحابی در فضای بین سیارات

مذاب و گداخته بودن خود زمین در ابتدای تشکیل

غلیظ و کدر بودن جو اولیه زمین

بنـابراین می‌تـوان گفت که از لحـاظ علمی شب از ابتـدا تاریک نبـوده و پس از گذشت زمـان تاریک شـده است و این می‌تواند همان محو آیه شب یعـنی تاریک کـردن شب پس از روشنایی آن باشد که در آیه مطرح شده است.

اما بر اساس دیدگاه دوم یعنی این‌که منظور از آیه لیـل، مـاه باشـد، نـیز چنانکه گفته شـد، پـذیرفته‌ترین نظریه تشکیل ماه می‌گوید که ماه از برخورد جسـمی در انـدازه مریخ به زمین تشکیل شده است، بنابراین در ابتدای جـدا شـدن از زمین، مـاه جسـمی مـذاب و گداخته بـوده و به علت همین گـداختگی از خـود نـور داشـته است. با سـرد شـدن مـاه، نـور آن نـیز از بین رفته و به عبـارتی مـاه خاموش می‌شود. این پدیـده می‌تواند همـان چـیزی باشد که خداوند از آن با عنوان محو آیه شب یعنی گرفته شدن نور شدید ماه و بسنده کردن به نور اندک بازتابی آن یـاد می‌کند.

این نکته نـیز جـالب توجه است که از لحـاظ علمی روز و هم‌چنین خورشید از ابتدا به روشـنایی کنـونی نبوده‌انـد، بنابراین یافته‌های علمی می‌توانند ادامه آیه یعـنی مبصر قـرار دادن آیه نهـار «وَجَعَلْنَا آيَـةَ النَّهَـارِ مُبْصِـرَةً» را نـیز توجیه نمایند.

بدین ترتیب اگر منظور از آیه نهار را خود روز بـدانیم، به دلیل وجــود غبــار ناشی از ذرات باقیمانــده از ســحابی منظومه شمسی و هم‌چـنین به دلیل غلیظ و کـدر بـودن جو اولیه زمین، روز به روشنایی کنونی نبوده و به تدریج با شفاف شدن فضای بین سیاره‌ای و نیز جو زمین، روز به روشنایی کنونی رسیده است. بـدین تـرتیب باید گفت که این پدیــده می‌تواند مطــابقت خــوبی با مبصر قــرار

دادن آیه نهار (روز) که در آیه مطرح شده است، داشته باشد.

اما اگر منظور از آیه نهار را خورشید بدانیم، نیز بایدگفت که خورشید در ابتدای تشکیل درخشندگی و نور کمی داشته، ولی با شروع فعالیتهای هسته‌ای فروزان شده و به صورت درخشان کنونی در آمده است. این پدیده می‌تواند مصداق روشنی از مبصر قرار دادن آیه نهار (خورشید) باشد.

بدین ترتیب چنانکه ملاحظه شد، هر دو دیدگاه مطرح شده از لحاظ قرآنی، روایی و هم‌چنین علمی مورد تایید قرار گرفتند. شاید بتوان گفت که علت به کار بردن عبارات آیه لیل و آیه نهار که تا حدودی ابهام انگیز هستند و دو معنا را در ذهن تداعی می‌کنند، این باشد که خداوند در این آیه هر دو معنا را مورد نظر داشته است.

این نکته نیز شایان ذکر است که آن‌چه گفته شد، بر اساس یافته‌های علمیی است که تا کنون بشر بدان دست یافته است. البته هرچند این یافته‌ها از مقبولیت بالایی برخوردارند، ولی احتمال تغییر و تحول در آن‌ها در آینده با توجه به پیشرفت روزافزون علم وجود دارد. بدین ترتیب اگر زمانی این یافته‌ها با قطعیت کامل ثابت شوند، به دلیل مطابقت شگفتی که محتوای آیه با این یافته‌ها دارد، می‌توان اعجاز علمی در این آیه را به اثبات رساند.

[1]- نک. الحاج احمد، ص307؛ نک. شعبان، ص288

[2]- ابن منظور، ج14، ص56؛ قرشی، ج1، ص145

[3]- راغب، ص101

[4]- طوسی، ج6، ص454؛ نک. طبرسی، ج6، ص619؛ زمخشری، ج2، ص652؛ فخرالدین رازی، ج20، ص306؛ بیضاوی، ج3، ص250؛ ابوحیان، ج7، ص20؛ قمی مشهدی، ج7، ص366؛ آلوسی، ج8، ص26؛ ابن عاشور، ج14، ص36؛ طباطبایی، ج13، ص51؛ مکارم، ج12، ص 42

[5]- اضافه بیانیه، نوعی از اضافه معنوی است که منظور از آن توضیح و بیان مضاف، توسط مضاف الیه است. زمخشری (ج2، ص652) اضافه بیانیه را در این آیه اینچنین توضیح می‌دهد: فمحونا الآیة التی هی اللیل و جعلنا الآیة التی هی النهار مبصرة یعنی آیه‌ای که شب است را محو کردیم و آیه‌ای که روز است را روشن قرار دادیم.

[6]- زمخشری، ج2، ص652؛ آلوسی، ج8، ص26؛ طباطبایی، ج13، ص51؛ مکارم، ج12، ص42

[7]- راغب، ص128؛ ابن منظور، ج4، ص65؛ طریحی، ج 3، ص225

[8]- ابن منظور، ج4، ص65؛ طریحی، ج3، ص225

[9]- نک. ابن منظور، ج4، ص65؛ قرشی، ج1، ص198

[10]- طوسی، ج6، ص454؛ رک. طباطبایی، ج13، ص 51

[11]- مقاتــل، ج2، ص524؛ طوســی، ج6، ص454؛ زمخشری، ج2، ص652؛ فخرالدین رازی، ج20، ص306؛ ابن عاشور، ج14، ص36؛ صادقی تهرانی، ج17، ص88

[12]- آلوسی، ج8، ص26؛ مکارم، ج12، ص42؛ ثقفی تهرانی، ج3، ص346

[13]- یونس/5

[14]- الأنعام/96

[15]- جعفری، ج3، ص507

[16]- ابن بابویه، علل الشرائع، ج2، ص470؛ نوری، ج1، ص272؛ سیوطی، ج4، ص: 166؛ ابن بابویه، خصال، ج2، ص643؛ ابن طاوس، ص9؛ ثقفی، ج1، ص104؛ فراء، ج 2، ص118؛ فیروز آبادی، فضائل الخمسه من صحاح، ج2، ص239؛ عیاشی، ج2، ص283

[17]- مجلسی، ج54، ص131

[18]- قَالَ الْحَسَنُ ع:... أَمَّا الْمَحْوُ الَّذِی فِی الْقَمَرِ فَإِنَّ ضَوْءَ الْقَمَرِ کَانَ مِثْلَ ضَوْءِ الشَّمْسِ فَمَحَاهُ اللَّهُ وَ قَالَ فِی کِتَابِهِ فَمَحَوْنا آیَةَ اللَّیْلِ وَ جَعَلْنا آیَةَ النَّهارِ مُبْصِرَةً (حرانی، ص229؛ هم‌چنین نک. ابن بابویه، علل الشرائع، ج2، ص 470؛ فرات‌کوفی، ص185)

[19]- فراهیــدی، ج3، ص314؛ راغب، ص762؛ ابن منظور، ج15، ص272؛ قرشی، ج6، ص241

[20]- طریحی، ج1، ص387؛ مصطفوی، ج11، ص44

[21]- طوسی، ج6، ص454؛ زمخشری، ج2، ص652؛ نک. طبرسی، ج6، ص619؛ ابوحیان، ج7، ص20؛ آلوسی، ج8، ص26

[22]- بیضاوی، ج3، ص250؛ قمی مشهدی، ج7 ص366؛ مکارم، ج12، ص42

[23]- آلوسی، ج8، ص26

[24]- فخرالدین رازی، ج20، ص306؛ نک. ابوحیان، ج7، ص20؛ نک. بیضاوی، ج3، ص250؛ نک. قمی مشهدی، ج 7، ص366؛ مجلسی، ج55، ص124

[25]- مقاتل، ج2، ص524؛ طبرسی، ج6، ص619؛ فخرالدین رازی، ج20، ص306؛ مجلسی، ج55، ص124

[26]- مجلسی، ج87، ص109؛ نک. ابوحیان، ج7، ص20؛ نک. بیضاوی، ج3، ص250؛ نک. قمی مشهدی، ج7، ص 366؛ نحاس، ج2، ص268

[27]- مقاتل، ج2، ص524؛ نک. رضی، ص198؛ نک. ابوحیان، ج7، ص20

[28]- nebular hypothesis

[29] Lang, The Cambridge guide to the solar system, 2003.

National Research Council (U.S.), Origin and evolution of Earth: research questions for a changing planet, 2008.

[30]- Giant Impact Theory

[31]- Alternate Theories of Moon Formation, 2009.

The Formation of the Moon, Case Western Reserve University.

Evolution of the Atmosphere, University of Michigan.

[32]- Lunar Properties, Case Western Reserve University.

The Scientific Context for Exploration of the Moon, 2007.

The Earth and Moon, University of Northernlowa.

منابع:

قرآن کریم.

آلوسی، محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، دارالکتب العلمیه، بیروت، 1415ق.

ابن بابویه، محمد بن علی، الخصال، جامعه مدرسین، قم، 1362ش.

---------، علل الشرائع، داوری- قم، بی‌تا.

ابن طاوس، علی بن موسی، فرج المهموم، دار الذخائر، قم، بی‌تا.

ابن منظـور، محمد بن مکـرم، لسـان العـرب، دار صـادر، بیروت، 1414ق.

ابو حیان، محمد بن یوسـف، البحر المحیط فی التفسـیر، دار الفکر، بیروت، 1420ق.

ثقفی، ابـراهیم بن محمـد، الغـارات، مؤسسه دارالکتـاب قم، 1410ق.

ثقفی تهـرانی، محمـد، تفسـیر روان جاویـد، انتشـارات برهان، تهران، 1398ق.

جعفری، یعقوب، تفسیر کوثر، بی‌نا، بی‌جا، بی‌تا.

الحـاج احمـد، یوسـف، موسـوعة الإعجـاز العلمی فی القـرآن الکـریم و السـنة المطهـرة، مکتبة ابن حجـر، 1424ق.

حـرانی، ابن شـعبه، تحف العقـول عن آل الرسـول ص، جامعه مدرسین، قم، 1404ق.

راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفـردات فی غـریب القرآن، دارالعلم، بیروت، 1412ق.

رضـی، ابوالحسن محمد بن حسـین، تلخیص البیـان عن مجازات القرآن، دارالاضواء، بیروت، بی‌تا.

-------، نهج البلاغة (للصبحی صـالح)، هجـرت، قم، چـاپ اول، 1414ق.

زمخشری، محمود، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیـل، دار الکتاب العربی، بیروت، 1407ق.

سیوطی، جلال الدین، الدر المنثـور فی تفسـیر المـأثور، کتابخانه آیة الله مرعشی نجفی، قم، 1404ق.

-------، الإتقان فی علـوم القـرآن، دار الکتـاب العـربی، بیروت، 1421ق.

شـعبان، مـروان وحیـد، الإعجـاز القـرآنی فی ضـوء الاکتشاف العلمی الحدیث، دارالمعرفة، بیروت، 1427ق.

طباطبـایی، سـید محمد حسـین، المـیزان فی تفسـیر القرآن، دفتر انتشـارات اسـلامی جامعه مدرسـین حـوزه علمیه قم، قم، 1417ق.

طبرسـی، فضل بن حسـن، مجمع البیـان فی تفسـیر القرآن، انتشارات ناصر خسرو، تهران، 1372ش.

طـریحی، فخر الـدین، مجمع البحـرین، کتابفروشی مرتضوی، تهران، 1375ش.

طوسی، محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القـرآن، دار احیاء التراث العربی، بیروت، بی‌تا.

عباس، حسن، النحو الوافی، بی‌نا، بی‌جا، 1428ق.

عیاشـی، محمد بن مسـعود، کتـاب التفسـیر، چاپخانه علمیه، تهران، 1380ق.

فخرالـدین رازی، ابوعبدالله محمد بن عمـر، مفـاتیح الغیب، دار احیاء التراث العربی، بیروت، 1420ق.

فراء، ابوزکریا یحیی بن زیاد، معانی القرآن، دارالمصریه للتألیف و الترجمه، مصر، بی‌تا.

فرات کوفی، ابوالقاسم فرات بن ابراهیم، تفسیر فرات الکوفی، سازمان چاپ وانتشارات وزارت ارشاد اسلامی، تهران، 1410ق.

فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین، انتشارات هجرت، قم، 1410ق.

فیروز آبادی، سید مرتضی، فضائل الخمسة من الصحاح الستة، اسلامیه، تهران، 1392ق.

قرشی، سید علی اکبر، قاموس قرآن، دار الکتب الإسلامیة، تهران، 1371ش.

مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، مؤسسة الوفاء بیروت، لبنان، 1404ق.

مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، 1360ش.

مقاتل بن سلیمان، تفسیر مقاتل بن سلیمان، دار إحیاء التراث، بیروت، 1423ق.

مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، دار الکتب الإسلامیة، تهران، 1374ش.

نجفی خمینی، محمد جواد، تفسیر آسان، انتشارات اسلامیه، تهران، 1398ق.

نحاس، ابوجعفر احمد بن محمد، اعراب القرآن(نحاس)، منشورات محمدعلی بیضون، دار الکتب العلمیة، بیروت، 1421ق.

نـوری، مـیرزا حسـین، مسـتدرک الوسـائل، مؤسسه آل البیت علیهم السلام قم، 1408ق.

Committee on the Scientific Context for Exploration of the Moon, The Scientific Context for Exploration of the Moon, National Academy of Sciences, 2007.

Lang, Kenneth R ,The Cambridge guide to the solar system ,Cambridge University Press, 2003.

National Research Council (U.S.), Origin and evolution of Earth: research questions for a changing planet, 2008.

Alternate Theories of Moon Formation, Southwest Research Institute, 2009:

http://cloe.boulder.swri.edu/aboutTheMoon/alternateTheories.html

Evolution of the Atmosphere, University of Michigan:

http://www.globalchange.umich.edu/globalchange1/current/lectures/PerrySamson_lectures/evolution_atm/#evolution

Lunar Properties, Case Western Reserve University:

http://burro.cwru.edu/Academics/Astr221/SolarSys/luna.html

The Formation of the Moon, Case Western Reserve University:

http://burro.cwru.edu/Academics/Astr221/SolarSys/lunaform.html

The Earth and Moon, University of Northern Iowa:

http://www.uni.edu/morgans/astro/course/Notes/section4/new17.html

محل تجمع ارواح مومنین و کفار

در منابع روائی شیعی، در روایات متعـددی، اشـاره‌ای به جمع شدن ارواح مردگان در مکان خاصی شـده که از این مکانها، گـاهی به صـراحت وادی السـلام و وادی برهـوت عنـوان شـده و گـاهی صـراحتی به این دو عنـوان نشـده بلکه به طوری توصیف شـده که تطـبیق کامل با آن‌چه در روایات تصریح شده آمده است، دارد.

یعنی قرائنی در روایت وجود دارد که می‌رسـاند آن‌چه را امـام- علیه السـلام- در حـال توصـیف آن هسـتند، همـان وادی السلام یا وادی برهوت است. در هیچ یک از روایات کلمه«نجف» نیامـده ولی ظـاهرا به کمک قرائـنی که در خـود روایت وجـود دارد، نجف فعلی بـرای وادی السـلام فهمیـده می‌شـود مضـافا این‌که قبرسـتان آن شـهر الان نـیز به وادی السـلام معـروف است اما در مـورد وادی برهوت در روایات متعددی تصریح به(یمن) شده است.

روایتی درباره‌ی وادی السلام

مردی به حضرت صادق- علیه السلام- گفت: برادری دارم که در بغـداد زنـدگی می‌کند می‌ترسم در همـان شـهر بمیرد. حضرت فرمودند: غمی به خود راه مده از این‌کـه، چه کسی کجا می‌میرد هرگاه مؤمنی در شـرق و یا غـرب عـالم بمـیرد خداوند روح او را به وادی السـلام منتقل می‌کند آن مـرد سـؤال کـرد: وادی السـلام کجاسـت؟ حضـرت فرمـود: پشت کوفه بیابـانی است معـروف به وادی السـلام ارواح مؤمـنین دسـته دسـته اطـراف و گرداگرد هم می‌نشینند، و با هم سخن می‌گویند.(1)

در روایتی دیگر، داستان سخن گفتن حضـرت علی- علیه السلام- با اموات در وادی‌السلام از زبان حبه العری نقل شده که حضرت مدت زیـادی را شـروع به سـخن گفتن با آن‌ها کردند. و در پایـان از جمع شـدن ارواح آن‌ها خـبر داده و فردمودند که هر مؤمنی که از دنیا می‌رود به روح او گفته می‌شود: به ارواح دیگر مؤمنان در وادی السـلام ملحق شو او نـیز به جمع آن‌ها می‌پیونـدد، و این وادی السلام قطعه‌ای از بهشت برین است.(2)

روایتی درباره وادی برهوت

رسول خدا- صلی الله علیه وآله- فرمـود: بهـترین آبهـای روی زمین آب زمـزم، بـدترین آبهـا، آب برهـوت است که در بیابـان حضر مـوت واقع شـده و ارواح کفـار با بدن‌های‌های مثالی خود به آن‌جا منتقل می‌شوند.(3)

روایتی دیگر:

امـام صـادق- علیه السـلام- فرمـوده است: که پشت «یمن» بیابانی است که به آن وادی حضر مـوت می‌گویند در این بیابـان از جانـداران به جز مارهـای سـیاه و جغـد، موجود زنده دیگری یافت نمی‌شود، سپس فرمود: در این بیابـان چـاهی است که به آن «بلهـوت» می‌گویند: این بیابـان محل سـکونت ارواح مشـرکین است و آن‌ها به آن چاه رفت و آمد می‌کنند و از آب آن چاه که مانند چـرک و خون است می‌آشامند.(4)

برهوت در لسان مجمع‌البحرین

برهوت: بیابانی است در حضـرموت و در آن چـاهی است که از آن گازهای متعفن و بـدبو فـوران می‌کند. مشـهور

است که ارواح کفـار در آن بیابـان اجتمـاع می‌کنند و از شدت ناراحتی فریاد می‌زنند و در تب و تابند.(5)

نتیجه گیری:

با توجه به روایات مذکور و روایاتی که ذکر آن‌ها به دلیل طـولانی بـودن در حوصـله این نوشـتار نبـود، آشـکار می‌گردد که وادی‌السلام در نجف و وادی برهـوت در یمن سند روایی داشته و صـحیح می‌باشـند. ان‌شـاء الله ما از آن دسته افرادی باشـیم که بعد از مـرگ به وادی‌السـلام منتقل شـــویم و از نعمتهـــای فـــراوانی که در آن‌جا مهیاست بهره‌مند می‌گردیم.

منابع

1) کافی، ج 3، ص 243، حدیث 2.

2) کافی، ج 3، ص 243، حدیث 1.

3) کافی، ج 3، ص 246، حدیث 5.

4) دبحارالانوار، ج 17، ص 393، حدیث 4.

5) مجمع البحرین، ج 6، ص 342، به نقل از کتاب انسان و عالم برزخ ص 83.

محل زندگی عجیب و غریب‌ترین موجـودات روی زمین را بشناسیم!

احتمــالا هرکسی در زنــدگی خــود داســتان‌هایی دربــاره موجودات افسانه‌ای شــنیده است. موجــودات افســانه‌ای معمــولا در فرهنگ‌ها و ملت‌هــای مختلف به صــورت‌های گونــاگونی حضــور دارند. ازجمله ویژگی‌هــای اصــلی این موجودات افسانه‌ای می‌توان به ترســناک بــودن، داشــتن قدرت ماورایی، شکل ظاهری عجیب و غریب، کمتر دیده شدن توسط انسان و در انزوا زنــدگی کــردن و هم‌چــنین در دسترس نبــودن ســند معتــبر بــرای اثبــات وجــود آن‌ها اشــاره کــرد. در لست ســکند قصد داریم 7 نمونه از این موجودات افسانه‌ای را به شــما معــرفی کــنیم، پس با ما این ماجراجویی جذاب را دنبال کنید.

شیطانِ جرسی (Jersey Devil)، جنگل ایالتی وارتون (Wharton State Forest)، نیوجرسی (New Jersey) – ایالات‌متحده آمریکا

شیطانِ جرسی

بر اساس افسانه‌ها شیطان جرسی از زن فقیری به نام مــادر لیــدز در نیوجرسی متولد شد. او با وجــود این‌که همسری بددهن و بدرفتار داشت، 12 فرزند به دنیا آورد. زمــانِ به دنیا آمــدن ســیزدهمین فرزنــد، لیــدز به آســمان نگــاه می‌کند و با لحــنی لعن گونه می‌گوید: «بگــذار نفر بعدی شیطان باشد!». بعد از تولد، کودک بــال درآورده و از طریق دودکش به آســمان پــرواز می‌کند. ســپس در جنگل ناپدید می‌شود.

باوجوداین‌که منشأ این داستان به فرهنگ عامه می‌رسد ولی افرادی اذعان داشته‌اند که شیطان جرسی را در جنگل ایالتی وارتون دیده‌اند. شیطان جرسی با داشتن بال‌هایی حدودا 25 سانتی‌متری، سری اسب مانند و همراه با شاخ تصور می‌شود.

ماملامبو (Mamlambo)، رودخانه مزینت‌لاوا (Mzintlava River)، آفریقای جنوبی (South Africa).

ماملامبو

کشور زیبای آفریقای جنوبی محل تولد و زندگی ماملامبو است. ماملامبو باعث وحشت روستاییانِ کنار رودخانه می‌شود. ماملامبوها سال 1997 به‌عنوان مقصر مرگ 7 نفر معرفی شدند. تعدادی از اجساد به صورتی کشف شد که صورت‌های آن‌ها به طرز وحشیانه‌ای مورد حمله قرار گرفته بود. شاهدان و محلی‌ها می‌گویند معمولاً در زمان طوفان حضور ماملامبو افزایش می‌یابد. این بدین معنی است که احتمال دارد این حیوان در هوای بد جنب‌وجوش بیشتری داشته باشد. شاهدان می‌گویند این حیوان حدود 20 متر طول دارد. هم‌چنین ماملامبو سری اسبی شکل، بدنی شبیه ماهی و پوستی مانند تمساح دارد.

چوپاکابرا (Chupacabra)، تگزاس (Texas)، ایالات‌متحده آمریکا

چوپاکابرا

زمانی که گزارش‌هایی مبنی بر قتل‌عام دام‌ها در آمریکای جنوبی افزایش یافت، مسئولین اعتقاد داشتند

این قتل‌عـــام را سگ‌های ولگـــرد و یا انســـان‌هایی که بیماری روانی دارنـد، انجـام داده‌انـد؛ اما کمی بعد از آن، عامل این کشــتار بــزرگ شــکارچی زشــتی شــبیه سگ معـرفی شد. این واقعه در کشـورهایی مثل پورتوریکـو، جمهـوری دومیـنیکن، شـیلی، کلمبیـا، آرژانـتین، پـرو، مکزیک و حتی بخش‌هـایی از ایالات‌متحـده آمریکا اتفـاق افتاد. رسانه‌های معروف به دنبال چوپاکابرا می‌گشتند.

گفته می‌شود چوپاکابرا یا «بُزِ مَکَنده» پوستی سیاه دارد و برآمـــدگی‌های تـــیزی بر روی پوست آن قـــرار گرفته است. تقریبـــاً یک مـــتر ارتفـــاع دارد و بعد از ایجـــاد یک سوراخ در سر یا گـردن طعمه خـود، خـون آن را می‌مکد. هنـــوز کسی نمی‌داند این موجـــود واقعا یک موجـــود ناشناخته است یا سگی بدترکیب است که کمتر مشـاهده می‌شود.

منگوا (Mngwa)، تانزانیا (Tanzania)

منگوا

با وجود این‌که تمام حیات‌وحش آفریقا خطرنـاک نیسـت، ولی گزارش‌هـــایی مبـــنی بر وجـــود گربه شـــکارچی عظیم‌الجثه‌ای در آن منطقه وجود دارد. این گزارش‌ها به اوایل دهه 1900 میلادی بازمی‌گردنـد، در آن زمـان تبِ کشفِ زوایای گوناگونِ دشت‌های آفریقا بسـیار داغ بـود. گفته می‌شـــود منگـــوا از شـــیر تهـــاجمی‌تر و از پلنگ سرعتی‌تر است.

این حیـوان درنـده شب‌ها در دشت‌های تانزانیا به دنبـال طعمه (انسـان یا غـیر انسـان) می‌گـردد. منگـوا خطـوط راه‌راه خاکستری بر روی بدن خـود دارد. هم‌چـنین طـول

پاهای آن حدود 2.5 متر است و حدود 180 کیلوگرم وزن دارد.

پاگنــده (Bigfoot)، پاســیفیک (Pacific Northwest)، ایالات‌متحده امریکا

پاگنده

پاگنــده معمــولاً با نام‌هــای زیــادی شــناخته می‌شــود و عموزاده‌های زیادی در سرتاسر جهـان دارد. یـتی (Yeti) در هیمالیا، ساسکواچ (Sasquatch) در آمریکای شمالی، یِــرِن (Yeren)ـ در چین و یــاوی (Yowie)ـ در اســترالیا توصـیفات فـیزیکی بسـیار شـبیه به هم دارند. پاگنـده‌ها شبیه به میمون، با موهایی بلند و قدی تقریبا بین 2 تا 3 متر شناخته می‌شوند.

رنگ این موجــود با توجه به منطقه‌ای که در آن زنــدگی می‌کند متفاوت است، در هیمالیا سفید و به‌صـورت مـرد برفی، در آمریکای شمالی قهوه‌ای تـیره و در جنگل‌هـای مرکزی چین مایل به قرمز است. هم‌چنین نوع رفتــار آن از یک گیــاهخوار آرام تا یک درنــده شــرور در منــاطق مختلف گـزارش شـده است. پاگنـده قابل تشـخیص‌ترین جـانور اسـاطیری محسـوب می‌شـود. ظـاهراً این‌جـانور بیشتر در منـاطق کم‌جمعیت و پر از شـاخ و بـرگ حضـور دارد و به‌جز ردپا و شــاخه‌های شکســته چــیزی از خــود به‌جای نمی‌گذارد.

روپِن (Ropen)، پاپوآ گینه‌نو (Papua New Guinea)

روپِن

ساکنان یک جزیـره دورافتـاده که زنـدگی مـدرن بر روی آن‌ها تأثیر زیادی نگذاشته است، کابوسی در زندگی خـود دارند. این جزیــره محل زنــدگی روپن است که فــیزیکی شــبیه پرنــده دیوپکفــالوس (Pterodactylus، نــام یک دایناسور) دارد. به نظر می‌رسد جنگل‌های پاپوآی گینه‌نو مکانی عالی برای مخفی شدن هر جانوری است. آن‌طور که گفته می‌شود روپن بسیار شبیه دیوپکفـالوس است و تفــاوتش در این است که در دُمِ خــود درخششی به دلیل زیست تابی (تولید و انتشار نـور توسط موجـودات زنـده که در اثر واکنش‌هــای شــیمیایی در بــدن آن‌ها صــورت می‌گیرد) دارد.

در بیشتر گزارش‌ها نیز گفته شده است که بدن حیوان با موهای قهوه‌ای یا قهـوه‌ای مایل به قرمز پوشـیده شـده است. روپن طولی حدودا بین 6 تا 9 مـتر دارد و هنگـام پرواز شکار می‌کند. هم‌چنین این موجود ظاهرا بیشتر از ماهی و موجودات دریایی تغذیه می‌کند.

اِلف‌ها (Elves)،هافنـــــــــارفیورذور (Hafnarfjordur)، ایسلند (Iceland)

اِلف‌ها

طبق بررسی که در ایسلند شـده اسـت، بیش از نیمی از افراد وجود اِلف‌ها (موجوداتی اسـاطیری با قـدکوتاه) را تایید می‌کنند. زیسـتگاهِ الف در منـاطق نـاهموار ایسـلند است. اعتقـــــاد بر این است که اِلف‌ها با پروژه‌هـــــای ساختمانی که به محیط زندگی آن‌ها تجاوز کند مهربانانه برخورد نمی‌کنند و از تجهیزات سنگین انتقــام می‌گیرند. ایسلندی‌ها نسبت به این همسایگان خود محتـاط هسـتند

و تــرجیح می‌دهند جــانب احتیــاط را در رابطه با آن‌ها رعــایت کنند. بعضی می‌گویند الف‌ها مهربــان هســتند و حتی با بعضی انسـان‌ها معاشـرت می‌کنند. یا حـتی آن‌ها را بــرای صــرف پنکیک و قهــوه به منزلشــان دعــوت می‌کنند.

معراج

من تا سن 40 سالگی پر از احساس تنفر نسبت به همه، منجمله خــودم بــودم. زنــدگی من به جز کسب مــال و دارائی جهت و هــــدف مشخصی نداشت. ازدواج اول و دوم من هر دو به طلاق منجر شدند زیـرا من با هر کسی که می‌توانستم هم بستر می‌شـدم. گرچه در جلـوی جمع به ظاهر مؤدب بودم، در خلوت خانه با همسـرانم بسـیار بد زبان و بد اخلاق رفتار می‌کردم. من اعتقاد داشتم که زنان موجودات ضعیفی هســتند که می‌باید به آن‌ها دروغ گفت و از آن‌ها استفاده کرد. نمی‌دانم چرا اصــلاً ازدواج کرده بودم، زیرا هیچ گاه در خــود این احساسی که آن را عشق می‌نامند را حس نکـــرده بـــودم. پیش خـــود فکر می‌کـردم که در نهـایت همـهٔ ما می‌مـیریم، پس عشق و محبت چه فایـــده‌ای دارد؟.... برخـــورد من با مردها هم بـرای اسـتفادهٔ شخصی خـودم بـود، چه از نظر کـاری یا بـــرای ســـوء اســـتفاده از آن‌ها و خنجر زدن به آن‌ها از پشت....

این کارها به من احسـاس توانـائی و قـدرتی نمی‌دادنـد، ولی فکر می‌کردم یک مرد باید قـوی باشد و این گونه از دیگران استفاده کند. وقتی به بقیهٔ دنیا نگاه می‌کــردم و جنگ‌ها و ستیز مردم را می‌دیدم، آن را تأییـدی بر جهـان بیـنی خـود می‌پنداشـتم و این‌که بـرای بقا در این جنگل باید اینگونه زندگی کرد....

من به تماشای فیلم‌های پر از خشونت و گوش کــردن به گفنگوهای پر از خشم و دشـنام در رادیو معتـاد بـودم. با تمـام لایه‌هـای خشم و تنفر و سـتیزه جـوئی که در خـود

بوجــود آورده بــودم دیگر از زنــدگی هیچ لــذت حقیقی نمی‌بردم. حـتی تمـام مـال و ملکی که به دور خـود جمع کرده بودم که با آن به دیگـران پز بـدهم تنها بـرای مـدت کوتاهی برایم لذت بخش بودند و به سرعت عادی شده و من مجبور بودم که چیزهای جدیدی بخرم....

من از این‌که به بیچـارگی و تهی بـودنم نگـاهی بیـافکنم ممانعت می‌ورزیدم. در زندگی من یک سیاه چال بــود که هرچه تلاش می‌کردم نمی‌توانسـتم آن را به طـور دائمی و واقعی ارضاء و پر کنم.

تجربه نزدیک به مرگ من

تقریبـاً 11 سـال قبل من با ماشـینم که اتاقک کمپینگ داشت از یک سـفر کمپینگ بـاز می‌گشـتم. در جـائی از مسیر بازگشت در حالی که با سرعت حدود 100 کیلومتر به یک تقـاطع شـلوغ نزدیک می‌شـدم ترمز من برید. من شروع به فشـار دادن پـدال ترمز کـردم، ولی پـدال ترمز زیر پــایم کــاملاً پــایین رفت و به کف ماشــین رســید. فهمیدم که امکـان متوقف کـردن ماشـین وجـود نـدارد و تصمیم گرفتم که دنـده معکـوس کشـیده و ماشـین را از خیابان اصلی منحـرف کنم. ولی با تعجب دیـدم که هرچه تلاش می‌کنم نمی‌تــوانم دنــده را پــایین بیــاورم. دیگر انتخابی نداشتم و در حالی که با سرعت به طرف تقاطع نزدیک می‌شدم فقط دستم را روی بوق فشـار دادم. من توانستم هر طوری بود از کنار ماشین اولی مانور داده و به آن نــزنم ولی ماشــین دیگــری به من برخــورد کــرد و ماشـین من چپ شد. خوشـبختانه بعـداً فهمیـدم که کس دیگری در آن تصادف آسیب ندید...

من در آمبـــولانس مـــرتب به هـــوش آمـــده و از هـــوش می‌رفتم و به یـــاد دارم که لباســـهایم غـــرق خـــون شـــده بودند. سر من از دو جا شکافته شده بـود. آخـرین چـیزی که به یـــاد دارم این بـــود که در بیمارســـتان دکترها با یک‌دیگر بالای سر من صـحبت می‌کردند و سـپس دوبـاره «بیهـوش» شـدم. من از کلمه بیهـوش اسـتفاده می‌کنم زیرا این چیزی بود که به من گفتند ولی حقیقت این بود که من در سطح دیگری بودم و تمام صحنه بدنم و دکترها را تماشا می‌کـردم و متوجه خـارج شـدن روحم از بـدنم بودم. من بـرای مـدت کوتـاهی بـدنم را از بـالا مشـاهده کردم و ناگهان با سرعت سرسام آوری کشیده شـدم. در حال حرکت در اطرافم رنگهای بسیاری که نـورانی بودند را می‌دیدم که با افزایش سـرعت من شـروع به ادغـام و تـرکیب شـدن کردند و به یک تونل سـفید بسـیار زیبا با درخشندگی فوق‌العاده زیاد تبدیل گشتند که من در حـال عبور از میان آن بودم.

اگر چـیزی که می‌گـویم به نظر عجیب و غـریب می‌رسد پوزش می‌خواهم، چون حتی بـرای خـود من هم عجیب و غـریب بـود. بـرای اولین بـار در زنـدگیم هیچ احسـاس خشمی در من نبود و من اصـلاً نگـران این نبـودم که چه اتفـاقی قـرار است بـرای من بیافتد. من امکـان تکلم و ارتبـاط را از دست داده بـودم و تنها بینـائی من و افکـار درونیم هنوز با من بودند. من به جهان‌های متعددی سفر کـردم، بسـیاری با آسـمان‌هائی به رنگهـای متفـاوت و متنوع. به من انواع حیات‌ها و تمـدن‌ها در جهـان هسـتی نمـایش داده شد. بعضی از آن‌ها ترسـناک بودند و بـرخی با زیبائی خارق‌العاده. درک و فهم من از زندگی قبلی‌ام با آن‌چه تجربه می‌کردم تفـاوت داشت. فکـری که مـرتب

در ذهنم تکـرار می‌کـردم این بـود که «ای کـاش تنها از زیبائی که اکنون می‌بینم خبر داشـتم. می‌باید از تـرس و مـــنیت بر اســـاس این قضـــاوت که ما (انســـان‌ها) تنها موجودات هوشمند در جهان هسـتیم دست بـردارم». این سفر و گشت و گـذار من ناگهـان متوقف شـد، و دید من ناگهان شدیداً کاهش یافت. ولی حساسیت من در مــورد احساسات، افکار، و اطرافم بسـیار تشـدید شد. باید من را ببخشید اگر این چیزهائی که می‌گــویم در فهم و درک نمی‌گنجند. کلمات برای توصیف حقیقت آن‌چه من تجربه کـــردم ناکـــافی و نـــاتوان هســـتند. تنها چـــیزی که من می‌توانم به شما بـدهم همین کلمـاتی است که اسـتفاده می‌کنم. به من این آگـــاهی داده شد (نه ایمـــان، بلکه یک آگاهی) که در آینده روزی خواهد رسـید که بشـریت دیگر برای ارتباط با یک‌دیگر نیازی به کلمات نخواهد داشت.

احســاس کــردم که ناگهــان در یک ســطح ادراک متوقف شدم، و نوری نارنجی و طلائی رنگ به طور کامل من را در بر گرفت. حیات‌های روحانی گوناگونی در آن‌جا دیــده می‌شـــدند که می‌توانســـتم بـــرخی از آن‌ها را بشناسم. احساس آرامش زیـادی در من بـود و بـرای اولین بـار در زندگیم احسـاس کـردم عشـقی نامشـروط در حـال دربر گرفتن من در خود و رخنه به تمـام وجـود من است. تنها خواستهٔ من این بود که بـرای ابـدیت در این مکـان بـاقی بمـانم. نمی‌دانم چه مـدت آن‌جا بـودم، زیـرا زمـان دیگر معنی و مفهومی نداشت. آن‌گاه پرتوهای یک روح بسیار متعـالی و انـرژی و قـدرت عشق و شـفقت او که بر من سرازیر می‌شد را حس کردم که به طـرف من می‌آمد. او از طریق فکر و تله‌پاتی من را متوجه زنـدگی‌های متعـدد قبلی که داشتم کـرده و شـروع به پرسـیدن سـؤالاتی از

من نمـود. احسـاس کـردم که باید به تمـام سـؤالات او صادقانه جواب بـدهم، زیـرا او بلافاصـله هر دروغ من را خواهد دید. او پرســید آیا می‌دانم که چــرا این تجربه را دارم؟ من گفتم نه. او گفت که من یک سـابقهٔ طـولانی از زنـدگی‌های متعـدد گذشـته داشـته‌ام که همگی پر از خشم و تنفر و قلــدری بوده‌اند. من آن‌چنــان لجــوج و سرسخت بودم که به این تجربه نیاز داشـتم تا بفهمم که عشق نامشـروط و بـدون چشمداشت قـوی‌ترین نـیروی این جهان زیباست، که به دست خالقی مهربان و بی‌آزار آفریده شده است.

آن‌گاه او از من پرسید چـرا این قـدر پر از تنفر هسـتم و باعث آزار و جراحت دیگران می‌شـوم؟ من پاسخ دادم که اگر خدایی هست چرا او جهـانی را آفریـده که پر از جنگ و درد و مرگ اسـت؟ به نظر نمی‌رسد که انسـان‌ها زیـاد دلسوز همنوعان خـود باشـند، و من هم مجبـور بـودم به فکر خود و بقای خود باشم. به نوعی احسـاس کـردم که او همین جـواب را بـرای این سـؤال خـود بارها شـنیده است، و به همین خاطر اضافه کردم که بسیاری از مردم دیگر نیز اینگونه زندگی می‌کنند. او پاسخ داد:

«جنگ و رنجهـای بشـری را خـدا نیافریـده اسـت، بلکه این‌ها زاییدهٔ خود بشریت هستند که از روی تنفر و ترس بوجود آمده‌اند. خدا انسـان‌ها را با ظاهرهـای متفـاوت و گونـاگون آفریـده تا ما یـاد بگـیریم که به تمـام گونه‌ها و اشـکال (حیـات) محبت کـرده و عشق بـورزیم. ولی در مورد مرگ، هر یک از ما بسیاری از زندگی‌های پیشین را طی کرده است».

او ادامه داد:

«تو باید به نـدای درون خـود گـوش می‌دادی که این تنها بـــدن توست که می‌مـــیرد، ولی روح تو ابدیست. مـــرگ بزرگ‌ترین هدیه است که برای انتقال روح تو به ســطوح بالاتر آفریدگار به تو عطا کـرده است. اقلیمی که اکنـون تو در آن هســـتی و عشق قدرتمند و نامشـــروطی که در این‌جا احسـاس می‌کـنی بـدنی که پیش از این در دنیا در آن می‌زیستی را نـابود می‌سـازد. رشد روحی تو خـود به خود آشکار خواهد شد و فـرم بـدنت را تغیـیر خواهد داد. تو باید بفهمی که آفریـدگار حقیقتـاً مهربـان و بی‌آزار است، که اگر غیر از این بود چطور ممکن بود که تو یکی بعد از دیگری زندگی‌های متعدد را تجربه کنی تا روزی که بالاخره درسهایت را فراگیری؟»

من شروع کردم که خودم هم از او سؤالاتی بپرسم ولی در آن موقع حس کـــردم که چـــیزی در درونم در حـــال لغـزش و حـرکت است. آن‌گـاه احسـاس حـرکت و عبـور بسـیار سـریعی کـردم که هرچه سـعی نمـودم نتوانسـتم جلـوی آن را گرفته و به آن اقلیم و دنیـای زیبا (که آن را وطن و خانه می‌نـامم) بـازگردم. دید من به من بازگشت و مشـــاهده کـــردم که روح من به آرامی به بـــدنم برمی‌گـردد. دوبـاره صـدای دکـترم را شـنیدم و احسـاس حزن و فقـدانی عظیم روح و روان من را پر کـرد. هنـوز چیزهای بسیار زیـادی بـود که می‌خواسـتم یـاد بگـیرم، و تمام آن عشق و آرامشی که حس کرده بودم ناپدید شـده بود. در آن موقع سهمناک‌ترین و زشت‌ترین اتفاق بـرای من رخ داد: تمـــام آن خشم و تنفر و قلـــدری به من بازگشت! احساس کـردم که به من تجـاوز شـده و سـرم کلاه رفته است! تقصیر دکترم بود که من را به حال خود رها نکـرد که بمـیرم! ضـربه‌ای که احسـاس می‌کـردم

خورده‌ام چنان بزرگ بـود که متوجه نشـدم که من چـیزی را با خود به همراه آورده‌ام.

بازگشت به زندگی عادی

به من گفته شد که به مـــدت سه روز کـــاملاً بیهـــوش بوده‌ام ولی هیچ آسیب دائمی جدی مغزی ندیـده‌ام. ولی دیگر نمی‌توانســتم هیچ عــذر و بهــانه‌ای بــرای خشم و تنفــرم بیــاورم، این‌ها زاییــدهٔ درون خــود من بودند! هم‌چنین من به زودی متوجه شدم که مقداری از حافظـهٔ خودم را در اثر این تصادف از دست داده ام. وقتی که به سر کـار برگشــتم فهمیــدم که حرفــهٔ من به عنــوان یک مهنــدس در صــنعت الکترونیک خاتمه یافته اســت، زیــرا بســیاری از فرمولها و تئوری‌ها دیگر از ذهنم پــاک شــده بودند. من چند هفته‌ای با این قضیه کلنجار رفتم و خیلی هم از عواقب آن می‌ترسیدم. بالاخره تصمیم گــرفتم که نــزد رئیسم رفته و همه‌چــیز را بــرایش توضــیح دهم. اشتباهی که کردم این بود که تمـام وقـایع و تجـربه‌ام را صــادقانه به او گفتم. او کم کم خــودش را عقب کشــید، گویی من به یک بیمـاری مسـری خطرنـاک مبتلا هسـتم. آخرین چک حقوق من به من داده شد و من را از شـرکت بــیرون انداختند. در یک ســال بعد از این اتفــاق تنها با تعریف کردن گوشه‌ای از آن‌چه دیده بودم برای دوستانم، بســـــیاری از آن‌ها را از دست دادم. هر وقت هم که می‌خواستم راجع به آن با همسرم حرفی بـزنم او سـرم فریاد می‌کشید که ساکت باش که دیوانه شده‌ای. من که گم شده و با این تجربه خود تنها بودم، در خود فرو رفتم و دیگر به ندرت با کسی سخن می‌گفتم.

در آن زمان‌ها بود که من رؤیای صادقه‌ای داشتم که زندگی من را برای همیشه تغییر داد. من اسم آن را رؤیای صادقه می‌گذارم زیرا کلمهٔ بهتری برای آن ندارم. نوعی هوشیاری و آگاهی بسیار درخشان و شفاف در رؤیای من وجود داشت و من آن روح بسیار متعالی که در تجربه نزدیک به مرگم ملاقات کرده بودم را دوباره در آن دیدم و با او گفتگوئی دوطرفه داشتم. من هنوز هم گاهی در حال بیداری چنین رؤیاهای صادقه‌ای را تجربه می‌کنم. در رؤیای خود من در اتاق بزرگی بودم که کف آن با صفحات شفاف کریستال مانند، به رنگهای مختلف پوشیده شده بود. مسیرهایی در اطراف و به سوی هر یک از این صفحات بود که از طریق آن‌ها می‌توانستم به هر یک از آن صفحات وارد شوم. من به طرف صفحهٔ طلائی و نارنجی احساس کشش کردم و در آن قدم نهادم. به محض قدم نهادن احساس حرکتی سریع کرده و وارد حالت و جائی متفاوت شدم. در آن‌جا به سمت چپ خود نگاه کردم و گروهی از زنان را دیدم که با عجله در حال آرایش کردن بودند. در سمت راست من گروهی از کارگران ساختمان لباسهای خود را در کمدهای‌شان می‌گذاشتند. من از احساسی که در این مکان بود خوشم نیامد و از آن بیرون آمدم و به سمت وسط اتاق بازگشتم. این دفعه به طرف صفحهٔ سفید درخشانی که کف اتاق بود رفته و در آن قدم گذاشتم. آن موقع بود که صدای روح با من تکلم نمود: «تو برای وارد شدن به این‌جا هنوز آمادگی نداری! هیچ افکار آمیخته به خشم، تنفر، قلدری، و ترسی نمی‌تواند وارد این صفحه بشود». من از این‌که صدای آن روح را دوباره می‌شنیدم خوشحال شدم و پرسیدم: «چطور از این‌جا خارج

شوم؟» او پاسخ داد: «راه به خارجی وجـود نـدارد و تنها راه به داخل و درون است! تو تقریبـاً تمـام دوسـتانت را از دست داده‌ای و احساس تنهایی و گیجی می‌کـنی. این برای تو لازم بـود تا فکر خـود را تصـفیه کـنی. فکر چـیز بســـیار قدرتمنـــدی است و آن‌گونه که فکر می‌کـــنی همانگونه خواهی بـود. من و یک نفر دیگر این‌جا هسـتیم که در این فرایند به تو کمک کنیم.»

احساسات مختلفی در من بودند و من هنـوز اطمینـان و اعتماد کافی نداشتم و با یک روانشـناس ملاقـات کـردم. پیش خود در فکر بودم که چطـوز قـرار است از این همه خشم و تنفر رها شـــوم؟ نمی‌خواســـتم بیشـــتر از این دوستانم را از دست بدهم و به همین خاطر ریسک کـرده و موضوع را دوباره با همسرم مطرح کــردم. او گفت که نمی‌داند چون او عصبانی نمی‌شـود و من دیوانه شـده‌ام که پیش روانشناس رفته‌ام. این آخـرین بـاری بـود که در این بـــاره با او حـــرف زدم چـــون او نمی‌توانست من را بفهمد.

حدود یک ماه بعد من دوباره یک رؤیای صادقه داشتم. در رؤیای من آن ندای همیشگی به من گفت: «چرا به دنبال تأیید دیگران در مـورد آن‌چه من به تو می‌گـویم هسـتی؟ احساس تهـاجم و تنفر تو از تـرس از نادانسـته‌ها ناشی می‌شـود، و خشم تو از قضـاوت‌های پیـاپی منفی که در مـــورد خـــود و دیگـــران داری بوجـــود می‌آید. تو می‌باید خـانواده و تمـام دارائی‌هـای خـود را رها کـنی و به جمع افــراد بی‌خانمــانی که در کنــار خیابــان زنــدگی می‌کنند ملحق شوی».

من نمی‌توانستم آن‌چه را که شنیدم باور کنم و محال بود حاضر به انجام چنین کاری باشم! نه جرأت و شهامت کافی و نه بصیرت لازم را برای انجام آن داشتم. من خواهش و تمنا کردم و بخشش خواستم ولی فایده‌ای نداشت. آن روح بزرگ سکوت کرده بود و ظرف یک سال آینده رابطهٔ من و همسرم رو به افول گذاشت. کار به جایی رسید که ما تقریباً هر شب با هم دعوا می‌کردیم و زندگی برای من یک جهنم شده بود. من مرتباً به «کارما» فکر می‌کردم، ولی هر چه با همسرم مهربان‌تر رفتار می‌کردم (تا شاید خودم را از دردسر بی‌خانمان زندگی کردن نجات دهم) او کینه‌جوتر و منفی‌تر می‌شد. بالاخره به این نتیجه رسیدم که چاره‌ای نیست مگر این‌که یک تغییر اساسی در زندگی من بوجود بیاید، به خصوص که من به تازگی از کارم نیز اخراج شده بودم و خشم و عصبانیت زنم هم به حد خشونت رسیده بود. من دوباره از آن روح متعالی پرسیدم چکار باید کنم؟ او گفت «بلافاصله خانه را ترک کن و در کنار خیابان مانند افراد بی‌خانمان زندگی کن. هیچ پول یا کارت شناسائی با خود به همراه نبر. سعی هم نکن که کار پیدا کنی یا به دنبال پناهگاه یا محلی برای زندگی بگردی. باید برای تمام خورد و خوراکت گدائی کنی!»

من با ترس و نگرانی بسیار مقداری لباس گرم با خود برداشتم و بدون این‌که به هیچ کس در خانواده یا فامیل (منجمله همسرم) بگویم خانه را ترک کردم. چند روز اول برایم خیلی سخت بود. نمی‌دانستم چطور گدائی کنم و خیلی گرسنگی کشیدم. شبها سرد بودند و تنها راهی که به فکرم می‌رسید که بتوانم خودم را گرم نگاه دارم این بود که در سطل زباله‌های بزرگ در کوچه‌های

پشت مغازه‌ها بخـوابم. در طـول روز من بی‌هـدف راه می‌رفتم تا بـالاخره توانسـتم که چـیزی پیـدا کـرده و بخورم. در محله‌های فقیر شـهر توانسـتم جـائی را پیـدا کنم که عـده‌ای بی‌خانمـان در آن‌جا در جعبه و مقـوا زندگی می‌کردند و با پتو خود را گرم نگاه می‌داشـتند. در ابتـدا آن‌ها نسـبت به من متخاصم به نظر می‌رسـیدند، ولی وقتی متوجه شدند که من بـرای اذیت و صـدمه زدن به کسی آن‌جا نیستم من را به حال خودم گذاشتند.

اکنـون دیگر معـدهٔ من جمع شـده بـود و نیـاز به غـذای کمتری داشتم. من شروع کردم که همان غـذای کمی که گـیرم می‌آمد را هم با آن‌ها تقسـیم کنم، و بعد از مـدتی آن‌ها هم همین کار را برای من کردند. این گـروه شـامل چند کودک و مادرانشان و تعدادی نوجوان و چند مرد بـود که بعضی از آن‌ها هم الکی بودند. به تدریج که من با این فراموش شدگان جامعه بیشـتر دوست شـدم، شـفقت و دلسوزی من نسـبت به آن‌ها افـزایش یـافت. من همیشه تصور می‌کردم افراد بی‌خانمان خشن و بی‌رحم و معتـاد هستند. وقتی دریافتم که همیشه این‌طـور نیست بـرایم خیلی تعجب انگیز بود. اغلب آن‌ها قربانی نوعی خشونت در روابط خـانوادگی خـود بودند (و به همین علت خانه را ترک کرده بودند) و بـرخی دیگر نـیز تنها می‌خواسـتند به حال خود رها شوند و با کسی کاری نداشته باشند.

یک شب دو شـخص ناشـناس با چـاقو به ما حمله کردند. من قصد نداشتم بگذارم آن‌ها به کسـانی که اکنـون دیگر بـرای من مانند خـانواده بودند آسـیب وارد کنند. من که قبلاً در ارتش خدمت کرده و تا حـدودی در مبـارزه تن به تن آموزش دیده بـودم یک پارچه دور دسـتم پیچیـدم و با

احتیـــاط به آن‌ها نزدیک شـــدم. نمی‌دانم چـــرا، ولی با نزدیک شـــدن من هر دوی آن‌ها ناگهـــان پا به فـــرار گذاشـتند. وقـتی برگشـتم دیـدم که پشت سـرم خـانواده (بی خانمـانم) به طـور متحد با لوله و چکش و هرچه دم دستشـان بـود بـرای دفـاع آمـده بودند. وقـتی برگشـتیم قرار شد که تا صـبح نـوبت به نـوبت کشـیک بـدهیم و آن شب من یک رؤیای صادقه دیگر داشتم.

در رؤیای خود من فرم کلی یک انسان را دیدم که در نزد من پدیدار شد و ذرات درخشندهٔ نـوری زیبا تمـام فـرم و وجود او را در بر گـرفت. ذرات نـور مانند جرقه‌هـایی که از یک فشفشه آتش بـــــازی بـــــیرون می‌جهد به نظر می‌رسیدند. می‌دیدم که این ذرات از دست و بازوی او بر زمین می‌ریختند. هم‌چـنین به نظر می‌رسـید که بسـیاری از این نورها از طریق زمین وارد پاهای او می‌شدند. من پرسـیدم که این چه چـیزی است که می‌بینم. جـواب آمد «تو اکنون یاد گرفتی که برای دیگران دلسوزی و شفقت داشته باشی. چـیزی که اکنـون مشـاهده می‌کـنی تبـادل عشـق، شـفقت، انـرژی، و نـور بین فـرم انسـان و این سـیاره که خـود نـیز موجـودی زنـده است می‌باشد. این حـالت طـبیعی و خـالص فـرم آدمی و روح او، و تمـام فرمهای دیگر حیات روی این سیاره اسـت، همـانطور که آفریدگار خواسته است». همـانطور که من این تبـادل را نگـاه می‌کـردم فهمیـدم که این همـان بازبخشـیدن به سیاره‌ای است که ما این قدر از آن بهره می‌بریم. بـرای من، تمـام مـال و دارائی که دور خـود جمع کـرده بـودم فقط برای منیت خـود من بودند. من به عمق درون خـود نگریستم و دریـافتم که گـدائی کـردن و زنـدگی در کنـار خیابـان کـاملاً مـنیت من را از بین بـرده است. چـیز

فوق‌العاده این بود که من اصلاً از فقدان آن ناراحت نبودم و اصلاً هم احساس نمی‌کردم که ذره‌ای پایین‌تر یا بالاتر از هیچ کس دیگری در دنیا هستم. وقتی بیشتر به اعماق خودم نگریستم، احساس کردم که فرایند برداشتن لایه‌های خشم در من به خوبی در جریان است!

ندای آن روح به من گفت «تو باید الان این مکان را ترک کنی و به خانه و نزد همسرت بازگردی. او در همان حالت خشم و تنفری که تو قبلاً از آن رنج می‌بردی به سر می‌برد. تو چه آن‌جا پیش او باشی و چه نباشی او (از این روحیهٔ خود) در عذاب است. او را به خاطر هیچ یک از چیزهائی که به تو می‌گوید (و انجام می‌دهد) مورد قضاوت قرار نده، چون مسیر او برای بیداری معنوی برای او سخت‌تر از تو است. به یاد داشته باش که کلماتی که من از طریق تو به او می‌گویم بالاخره به درون او نفوذ خواهند کرد، یا در این زندگی یا در زندگی‌های آینده. بعد از مدتی تو می‌بایست برای آخرین بار او را ترک کنی، ولی او حتی این را نیز روزی درک خواهد کرد. من و تو برای او هدیه‌ای به جا خواهیم گذاشت که او از یاد نخواهد برد و از رنج او خواهد کاست.»

من از رؤیای خود بیدار شدم و از این‌که این مکان را باید ترک می‌کردم محزون بودم، به خصوص به خاطر بچه‌ها. من نمی‌توانستم خودم بچه داشته باشم و این شبه خانواده که این‌جا داشتم به من این اجازه را داده بود که با بچه‌ها وقت صرف کنم. در حالی که اولین قطرات اشک از چشمانم پایین می‌آمدند به آن‌ها گفتم که باید آن‌جا را ترک کنم (قبل از این برای من غیر قابل تصور

بود که یک مرد گریه کند). به نظر می‌رسید که رفتن من چند نفر دیگر را نیز تحت تأثیر قرار داد، زیرا من تنها کسی نبودم که اشک می‌ریختم.

وقتی که بالاخره به خانه رسیدم، همسرم به من گفت که دلش برای من خیلی تنگ شده است و گفت که به پلیس زنگ زده و من را به فهرست گم شده‌ها اضافه کرده بوده است. در آن لحظه فهمیدم که مقداری از حساسیت مضاعفی که بعد از تجربه نزدیک به مرگم پیدا کرده بودم هنوز در من است. زیرا وقتی این حرفها را می‌زد احساس کردم که نوعی مریضی زشت یا زهر از او وارد من شد، و بلافاصله متوجه شدم که دارد به من دروغ می‌گوید. من هیچ چیزی به او نگفتم، زیرا او به هر شکل به حرف من گوش نمی‌داد. نوشتن راجع به این دورهٔ زندگی من با همسرم از همه سخت‌تر است، زیرا من از این‌که او را مورد قضاوت قرار دهم منع شده‌ام. وقتی برگشته و به زندگی و رفتار خود در گذشته نگاه می‌کنم، مطمئناً هم حقی برای قضاوت در مورد هیچ کسی را ندارم.

ظرف مدت دو هفته من یک شغل خوب پیدا کردم. ولی همسرم نمی‌توانست جلوی عصبانیت خودش را بگیرد و دوباره خشونت آمیز شد. من این را به شما نگفتم، ولی او الکلی هم بود و الکل او را از یک انسان مهربان و با محبت به یک موجود عصبانی و خشن تبدیل کرده بود. تحمل این برای من سخت بود، به خصوص که قرار بود من او را مورد قضاوت منفی قرار ندهم. ولی به هر شکل، من برای او احساس شفقت و دل سوزی

می‌کـردم، گرچه دیگر نمی‌توانسـتم با او درهـارمونی و توازن زندگی کنم.

یک شـنبه شب او که خیلی آبجو نوشـیده بـود زودتر از همیشه به خواب رفت. همانطور که کنار او دراز کشـیده بودم آن ندا را شنیدم که به من رهنمائی کـرد که چطـور یک زخم دردناک خیلی قدیمی که روی باسن او بـود و در یک حادثهٔ موتور سواری برایش اتفاق افتاده بود را شـفا بدهم. از وقتی که من او را می‌شناختم وقتی صـبح‌ها از خواب بیدار می‌شد ابتدا برای مـدت 10 دقیقه به خـاطر درد می‌لنگید تا بتواند به طور عادی راه برود. از آن‌جائی که من هرگز کسی را شفا نداده بـودم، تردید داشـتم که بتـوانم این کـار را بکنم. آن نـدا به من گفت که بـرای این‌که این شـفا اتفـاق بیافتـد، من باید تمـام شک و تردیدهایم و حتی ایمانم را با «دانستن» این‌که این حتماً کـار خواهد کـرد جـایگزین کنم. بعد از این‌که به مـدت دو ساعت فقط روی این نـدا تمرکز کـردم، دست راسـتم را به طرف او بردم و روی باسن چپ او قـرار دادم. هر دو دست من فوق‌العـاده گـرم شـدند و من با او یکی شـدم. من به یاد تبادل زیبای (انرژی) بین فرم انسانی و سیارهٔ زمین که دیده بودم افتادم و احساس کردم که جراحت و درد او وارد من شد. آن وقت بود که فهمیـدم این همـان هدیه‌ای بود که قرار بود بـرای او به جـای بگـذاریم که او هرگز فراموش نخواهد کرد. ناگهان همسرم از جای خود پریـده و در تخت نشسـته و با عصـبانیت و کینـهٔ زیـادی گفت «چه کار می‌کـنی؟ دسـتت را کنـار بکش! من به تو اجازه ندادم که این کار را بکنی!» و دوبـاره دراز کشـیده و به خواب رفت. صبح روز بعد که از خـواب بلند شد و از تخت پـایین آمد دیـدم که دیگر نمی‌لنگید و درد باسن او

دیگر هرگز بازنگشت. به نظر می‌رســـــید که او از شب قبل هیچ چیزی به یـاد نمی‌آورد و طـوری رفتـار کـرد که انگار هیچ اتفاقی نیافتاده و همه‌چیز مانند سابق است.

ظـرف دو هفته به من خـبر دادند که مـادرم فـوت کـرده است. من برای به خاک سپاری و انجام کارهـای مربـوط به وصـیت و ارث او به آریزونا رفتم. در آن‌جا با چنـدتا از همسایه‌های مادرم آشنا شدم و آن‌ها نـیز خیلی در کارها به من کمک کردند. یک روز به همــراه آن‌ها بــرای قــدم زدن به یک قسمت ساخت و ساز نشده در بیابان رفـتیم. بحث این پیش آمد که بیابان بـدون آب چقـدر بی‌مصـرف است و وقتی که این‌جا ساخت و ساز بشود چقـدر خـوب خواهد بــود. من همیشه از طـبیعت بکر لــذت بــرده‌ام و صحرا یکی از جاهای مورد علاقـهٔ من است. من در جـای خود توقف کردم و کسـانی که با آن‌ها راه می‌رفتم کمی از من جلــوتر رفتند. در آن موقع آن نــدا دوبــاره با من شـروع به حـرف زدن کـرد. من توانسـتم به طـور خیلی واضح بـــــبینم که در آن‌جا در عمق زیـــــاد یک چشـــــمهٔ زیرزمیـنی وجـود دارد. منظـرهٔ زیبـائی بـود و به من این دانش داده شد که چطـــور می‌تـــوانم این چشـــمه را به سمت خودم بخوانم. آن ندا از من پرسید که با این دانش چکار خواهم کـرد. اولین فکـری که به سـرم خطـور کـرد این بـود که من از این آب اسـتفاده می‌کنم تا خانه‌هـایی که قرار است این‌جا ساخته شود را خـراب کنم (تا این‌جا ساخت و ساز نشود و طبیعت دست نخورده باقی بماند). بلافاصــله آن دانش از من گرفته شد و نــدا به من گفت «تو هنوز برای دریافت این هدیه آماده نیستی، زیــرا این هدیه بـــرای تخـــریب نیست. بیابـــان ملک خصوصی تو نیسـت، بلکه مکـانی است که از روی عشق آفریـدگار به

همه بخشیده شده است». من در امتحان خود در دریافت یک دانش قدرتمند مـردود شـده بـودم و تا امـروز هنـوز می‌توانم صحنهٔ آن چشمهٔ زیرزمینی و آوازِ خواندن آن به سوی خودم بود را به یاد بیـاورم. ولی بـدون «دانسـتن» که هیچ ربطی به امیـدواری یا ایمـان نـدارد، تمـام این‌ها تنها یک صحنه و آواز زیبا در ذهن من باقی خواهند ماند. من فهمیــدم که فرایند تصــفیهٔ من هنــوز کامل نشــده است.

وقتی به خانه بازگشتم گویی دوباره به جهنم برگشته‌ام. همسر من به نوعی از عصـبانی کـردن من لـذتی خبیثانه می‌برد. او فریاد می‌کشید، دعوا می‌کرد، و یک بـار حـتی توانست که با مشت به تمـام صـورت من بکوبد. ولی من هیچ عکس‌العملی نشان ندادم. بسـیاری از اوقـات به من می‌گفت که هیچ کس در منزل خودم من را دوست ندارد و نمی‌خواهد من این‌جا باشم. رنج کشیدنی که مخلوط با دلسوزی و شفقت باشد احسـاس عجیـبی است. آنـوقت بود که صدای دیگری وارد رؤیـای صـادقه من شد. تا قبل از این من تنها یک صــدای مــذکر و قــوی را (از آن روح) می‌شنیدم، ولی اکنون صدائی مؤنث با من صـحبت کـرد. او گفت «بزرگ‌تــرین هدیــهٔ آفریــدگار چیســت؟ تو نمی‌توانی بدون آن به مقصدی که می‌خواهی بروی وارد شــوی». من کــاملاً گیج و مبهــوت بــودم که منظــور او چیست. بعد از مــدتی درون نگــری دریــافتم که من در زندگیم هیچ‌وقت یک زن را حقیقتاً دوست نداشته‌ام. من به او پاسخ دادم که بزرگ‌ترین هدیه خداوند عشق بین دو انسـان است. آن صـدا پاسخ داد «عشق با اجـازه دادن و آزادی است نه با زورکردن و تملک. تو می‌باید این را یـاد بگیری و همیشه آن را به قلب خـود نزدیک نگـاه داری. از

این عشق ترسی نداشته باش و بگذار که آزادانه وارد روح تو شود، چرا که کسی هست که منتظر است تا این عشق را متقابلاً به تو بازپس دهد».

من نیاز داشتم که مدتی را با خودم و در تنهائی بگذرانم تا چیزهائی که به من گفته شده را بفهمم و در زندگیم کمی آرامش بیابم. به همین خاطر چند روزی برای کمپینگ به طبیعت رفتم. نقطه‌ای که در آن چادر زدم در کنار یک سری درخت و نزدیک به یک دریاچه زیبا بود. صبح روز بعد من یک بستهٔ چیپس ذرت باز کردم تا بخورم، ولی ناگهان آن‌جا پر از زنبور شد. من چند تا از چیپس‌ها را روی زمین انداختم تا زنبورها سراغ آن‌ها بروند (و از من دور شوند) ولی آن‌ها هیچ علاقه‌ای به آن نشان ندادند. به جای آرامشی که به دنبال آن به این‌جا آمده بودم، عصبی شده بودم که چرا این زنبورها دست از سر من بر نمی‌دارند.

ناگهان صدائی مانند رعد در سرم شنیدم که گفت «چرا مانند یک بچه رفتار می‌کنی؟ تا حالا دیگر باید صبور بودن و این‌که چطور به زندگی خود آرامش بیاوری را یاد گرفته باشی. بی‌حرکت باش و نترس و دستت را دراز کن و مقداری خوراکی را در آن نگاه دار». چند دقیقه‌ای طول کشید تا بتوانم بر ترس خود غلبه کنم. بسیار آهسته دست چپم را با چند چیپس در آن بیرون آورده و دراز کردم. همین طور که تماشا می‌کردم زنبورها روی دست من نشسته و شروع به خوردن چیپس‌ها کردند. آرامش تمام وجود من را پر کرد، در حالی که زنبورها تمام دست من را پوشانده بودند. می‌توانستم احساس کنم که تا وقتی که من در این حالت آرامش بمانم و

ترسی نشـــان نـــدهم آن‌ها هم من را نیش نخواهند زد. کمپینگ آخر هفتـهٔ من بسـیار آرامش بخش پیش رفت و فقط من بـودم و آن نـدای درونی و زنبورها. من تک تک غداهای خودم را با زنبورها تقسیم کردم و حـتی یک بـار هم گزیده نشدم.

من از کمپینگ به خانه بازگشـتم در حـالی که حساسـیت من (نسبت به انرژی‌های اطراف) حـتی از قبل هم بهـتر شـده بـود، و تمـام آن‌چه را که اتفـاق افتـاده بـود به همسرم گفتم. برایم هیچ اهمیـتی نداشت که برخـورد او چگونه باشد. بعد از آن‌که او برخـورد معمـولش را کـرد و گفت که دیوانه شده‌ام، ندای درونی من کنـترل من را به طور کامل در دست گرفت و با او صحبت کـرد. نـدا به او دربارهٔ شفای درد قـدیمی باسـنش گفت، و به او دربـارهٔ شـــفای روح من از طریق تجربه نزدیک به مـــرگم و شـــفافیت ادراک و فهم من که قبل از این آن را دارا نبودم صـحبت کـرد. احسـاس کـردم که این کلمـات کمی خشم او را نرمـتر کـرد، و او بـرای دو روز با من صـحبت نکـرد. متأسـفانه این تـأثیر زیـاد دوام نیـاورد، زیـرا او نمی‌خواست واقعـاً به آن‌چه که گفته شد گـوش دهد. بـرای من روشن بـود که او هنـوز هم به خشم و رنج کشیدن خود معتاد است و تصمیم به تغییر هم ندارد.

آن شب در خـواب دیـدم که در مکـانی با آسـمانی آبی و بسـیار زیبا هسـتم، و در آن‌جا حبابهـای رنگی و شـفاف متعددی در همه جا شـناور هسـتند. به نظر می‌رسـید که بعضی از حبابها با هم تشکیل دسـته‌هائی را می‌دادنـد، و برخی نیز از یک دسته به دستهٔ دیگر می‌رفتند. درون این حبابها اجسام دوار کوچکتری بودند که مجراهای شفافی

از درون آن‌ها بیرون آمده بود. می‌توانستم جرقه‌های کوچک انرژی را ببینم که در شدت‌های مختلف از این اجسام دوار شروع شده و از طریق این مجراها به بیرون حرکت می‌کردند. واقعاً منظرهٔ زیبائی بود ولی من هیچ درکی از این‌که معنای آن چیست نداشتم. آن ندای درونی به من گفت که من در حال تماشای فرایند تفکر در انسان هستم. حباب‌ها در هر گروه نمایندهٔ فرایندهای مشابه فکری بودند که دور هم جمع شده بودند تا تشکیل دسته‌های بزرگ حباب را بدهند. اجسام دوار کوچکتر در هر حباب شامل تمام افکاری بودند که ما در زندگی فعلی خود داشته‌ایم. جرقه‌های کوچک درخشان نیز انرژیی بودند که ما به افکار خود می‌دهیم. احساس می‌کردم نوعی مریضی از بعضی از این دسته‌ها به خارج صادر می‌گردد، و برخی دیگر از دسته‌ها نیز درجات متفاوتی از عشق، نور، و شفقت را در خود داشتند. مجدداً به من یادآوری شد که چقدر افکار ما قدرت دارند و چه اثر خلاقی می‌توانند روی واقعیت این دنیا و کل جهان، که هر دو حقیقتاً خانهٔ ما هستند، بگذارند. من واقعاً نمی‌دانستم چطور تمام آن‌چه که در زندگی برایم در حال اتفاق افتادن است را برای کسی شرح دهم، و فکر هم نمی‌کردم که هیچ کس دیگر این چیزها را بفهمد. ندای درونی به من گفت که با قلبم ببینم و حس کنم، و تنها به آن‌چه که درون افراد است بنگرم و نه به ظاهر آن‌ها. علاقهٔ من به این نداهای درونی در طول سال‌ها به تدریج بسیار افزایش یافته بود.

متأسفانه من و همسرم نهایتاً از هم جدا شده و طلاق گرفتیم، زیرا او حاضر نبود که از می‌خوارگی دست

بردارد و شکاف بین ما خیلی بزرگ شده بود. ولی من بالاخره زنی را یافتم که می‌توانستم حقیقتاً و بدون هیچ شائبه‌ای دوست داشته باشم. قلب او نیز سرشار از عشق و فهم است، و اشتیاق او برای نرمی و مهربانی از من نیز بیشتر است. ما اکنون دو سال است که با یک‌دیگر زندگی می‌کنیم، بدون این‌که حتی یک مشاجره یا اختلاف بین ما اتفاق افتاده باشد.

در تاریخ 26 مارچ امسال (2011) در ساعت 3 صبح ندای درونی من را از خواب بیدار کرد و من بلند شده و در رختخواب نشستم. ندا به من گفت که وقت آن شده که دربارهٔ تجربه خود بنویسم. من در ابتدا تأمل و تردید کردم و نمی‌خواستم این کار را بکنم زیرا هیچ‌وقت سعی نکرده بودم آن را در قالب کلمات بیاورم. سعی کردم این درخواست را زیاد جدی نگیرم ولی نمی‌توانستم دوباره به خواب بروم. پهلو به پهلو شدن‌ها و حرکت من در رختخواب همسرم را بیدار کرد و من به او دربارهٔ خوابم گفتم و او هم من را به نوشتن تشویق کرد. روز بعد من از سر کارم به همراه عده‌ای دیگر اخراج شدم. حس ششم همسرم به او گفته بود که این اتفاق برای این افتاده که من فرصت کافی را برای نوشتن داشته باشم. اگر به خاطر محبت و حمایت‌های او نبود، فکر نکنم این تجربه به این زودی نوشته می‌شد.

هدف من از نوشتن راجع به این تجربه این نیست که فقط یک داستان زیبا تعریف کرده باشم. من می‌دانم که تجربه‌های نزدیک به مرگ امروزه به نسبت شایع هستند. من خودم را به هیچ وجه متفاوت با هیچ کس دیگری نمی‌دانم. ولی من هنوز این احساس عجیب که ترکیبی

از مهر و شـــــفقت و رنج کشـــــیدن است را دارم. تنها تفاوت آن این است که دیگر این احساسـات به درون من متمرکز نشده و به سـوی مـردم و اطرافیـانم در جریـان است. من نسـبت به محیط اطـراف حسـاس شـده‌ام و نمی‌تـوانم تلویزیـون نگـاه کـرده یا رادیو گـوش کنم یا روزنامه بخـوانم. من قصد بریـدن از این دنیا را نـدارم ولی دیگر نمی‌تـوانم بر اسـاس معیارهـای آن فکر کنم. من دیدی بسیار متفاوت از حقیقت فیزیکی و معنـوی را تجربه کرده‌ام و برایم بسیار رنج‌آور است که ببینم گاهی در این دنیا خشم ما خود را در قالب جنگ‌هـای بیهـوده و در نهایت مرگ و تخـریب زنـدگی ما انسـان‌ها و آن‌چه که برای خود ساخته‌ایم آشکار می‌سازد.

شفائی که حقیقتاً همـهٔ ما به آن نیـاز داریم شـفای فکر ماست. هر یک از ما در جا و موقعی در زنـدگی احسـاس تنهائی و ترس کرده‌ایم. این احساس سیاه چـال بـزرگی است که ما سعی می‌کنیم با چیزی آن را پر کنیم: مال و منال، کار، سکس، مقـام و منسب و توجه دیگـران، مـواد مخـدر، ... لیست آن تمـامی نـدارد. اگر فکر نمی‌کنید که این گونه است کافیست به اطراف خود خـوب نگـاه کنید. به دنیا، به خـانواده و فامیـل، و به دوسـتانتان بنگریـد، و آن‌گاه نگاهی خوب به خودتان بیاندازید. این نگـاه به هیچ وجه به قصد قضـاوت منفی در مـورد خودتـان یا دیگـران نیســـت، زیـــرا خشم و قضـــاوت منفی هر دو یک چـــیز هستند. بلکه منظـور شـروع فرایند پـاک سـازی و حـذف تفکر جـدایی گرایانه است. به جـای فـرار از آن (تـرس و تنهائی درونی)، من همه را دعوت می‌کنم که کـاری غـیر عادی انجام دهیم: شهامت کافی داشته باشیم که توقف کرده و برگردیم و با آن رو در رو شویم. تصفیه فکری از

تفکر جدایی گرایانه نیازی به ایمان ندارد، بلکه این حالت خیلی طبیعی برای ما در فرایند خود آگـاهی است. شـما این سـیاه چـال را درون هر کسی می‌توانید ببینیـد، و بیشـتر اوقـات در آن هیچ چـیزی نیست. این تهی بـودن نیروئی است که روح ما را به آن سمت سـوق می‌دهد که همواره می‌خـواهیم با چیزهـای خـارجی به زنـدگی خـود معنی بدهیم. من نمی‌توانم به اندازهٔ کـافی روی اهمیت این موضـوع تأکید کنم، و نمی‌تـوانم آن را فقط توسط کلمـات به شـما بـدهم. این باید توسط هر یک از ما از طریق صـداقتی بی‌رحمانه ولی در عین حـال پر از بخشش در مـورد خودمـان بدست آید. وقـتی که این امر تحقق یابد، بـرای ما آشـکار خواهد شد که همـهٔ ما در یک خانواده واحد هسـتیم و جـدایی که ما را به پر کـردن این تهی بودن می‌راند از بین رفته است.

جهان هستی از روی عشق آفریده شـده است و همـهٔ ما بخشی از این آفرینش هستیم. عشق نامشروطی که من در تجربه نزدیک به مرگ خود حس کـردم بسـیار قدرتمند بـود. ما ناخودآگـاه از این عشق می‌ترسـیم و با لایه‌هـای مختلف شـرط و شـروط آن را می‌پوشـانیم. بزرگ‌تـرین نگـرانی ما این است که آیا عشـقی را که ابـراز می‌کنم پس خـواهم گـرفت؟ ما طـوری فکر می‌کـنیم که گـویی فقط مقدار محدودی از این عشق را بـرای دادن داریم و ممکن است تمام شـود. ما به شکست دیگـران به عنـوان تنها حقیقت این دنیا نگـاه می‌کـنیم و این بر تـرس ما می‌افزاید. ما فراموش کرده‌ایم که ابراز عشق به خـودی خـود یک نعمت و بـرکت است و به شـخص حـتی عشق بیشـتری بـرای ابـراز بازمی‌گرداند. این درسی است که همهٔ ما باید یاد بگیریم و چیزی است که نیـاز داریم تا آن

سیاه چال درونی را پر کنیم. من در روح خود می‌دانم که بالاخره همهٔ ما این درس را یاد خواهیم گـرفت و آنـوقت به ســطحی دیگر منتقل خــواهیم شد که در آن هــدایای بیشتری برای بخشیدن به یک‌دیگر خواهیم داشت.

معرفی مراسم شیطان پرستان

مراسم بوسه مقدس

این مراسم در هنگـــام عضـــویت یک عضو جدید به فرقه شیطان پرستی انجام می‌شود و به این صــورت است که شــخص جدید عریــان شــده و توسط کشــیش کلیســای شـــیطان، یا همسر وی به پنج عضو بـــدن او بوسه زده می‌شـــود، یکی از این اعضـــا، آلت تناســـلی اوست. به عقیده آن‌ها این کار «باعث خیر و برکت او، تقدس او در بین شیطان پرستان، تشکر از وی به منظور عضو شــدن و در نهایت قبولی فــرد خواهد شد!» احــترام بیش از حد این فرقه به عضو مخصـــوص تولید مثـــل، به این دلیل است که آن‌ها هر چه در جهان وجـود دارد را مـدیون آلت تناســلی می‌دانند و معتقدند که می‌بایست نهــایت لــذت جنسی غیراخلاقی را در این دنیا ببرند.

نماز سیاه یا نماز جماعت

مراسم مهم دیگر شیطان پرستی که در کلیسای شیطان برگزار می‌شـود، نمـاز سـیاه یا نمـاز جمـاعت سـیاه نـام دارد. این مراسم که در راسـتای مبـارزه علـنی با ادیـان الهی انجام می‌شود، دقیقاً همانند مراسم عشای ربـانی مسیحیت است با این تفـاوت که تمـام کارها را بـرعکس انجام می‌دهند. در نماز سیاه شیطان پرستان، کشـیش و حاضـران در حـالی که برهنه هسـتند، دعاها و سـرودهای مـذهبی را به صـورت بـرعکس می‌خوانند. مثلاً هر جا که از بهشت و زیبایی سـخن گفته شـده، از جهنم و زشـتی سـخن می‌گویند. هرگـاه نـام خـدا، یا حضـرت مسـیح(ع) آورده می‌شود، همگی شروع به انجـام حرکـات کفرآمـیز

می‌کنند. در ابتدای شکل گیری مراسم نماز سیاه، قرار بود که فقط به مسیحیت و اعمال این آئین توهین شود و کار دیگری انجام نشود، اما پس از مدتی، اعمال جنسی و کشتن کودکان بی‌گناه نیز به آن اضافه شد.

هم‌چنین در این مراسم، نمادهایی مثل صلیب وارونه، شمع و پارچه سیاه، خون، و... مشاهده می‌شود. با این وجود به نظر می‌رسد که شیطان پرستان به طور حساب شده ای، با تقلید از مراسم عشای ربانی به توهین و تمسخر مسیحیت می‌پردازند، چرا که در مراسم عشای ربانی مسیحیت کارهایی انجام می‌شود که جای هیچ گونه دفاع منطقی را برای مسیحیان باقی نمی‌گذارد.

در مراسم عشای ربانی، مسیحیان به کلیسا می‌روند و از کشیش بزرگ قطعات کوچک نان مقدس و قطرات شراب را می‌گیرند. آنان معتقدند که نان تقدیس شده توسط کشیش، جسم مسیح (ع)است!! و با خوردن نان، جسم و خون مسیح(ع) را تناول کرده‌اند. در قرون اخیر بسیاری از کارگردانان کلیساها معتقدند که «هر کس، نان و شراب مقدس را بخورد، مسیح در او حلول می‌کند و او همان حیات جاودانه و هویت و شخصیت عیسای مسیح را پیدا خواهد کرد.» این عقیده غیرعقلانی و متوهمانه از خرافی‌ترین مسائلی است که مسیحیت معاصر به آن گرفتار شده است، به طوری که «به عاملی جهت جدایی کلیساها از یک‌دیگر تبدیل شده است.» پس، از آن‌جایی که شیطان پرستان می‌دانند که مسیحیان به دلیل انتقادهای جدی به عشای ربانی، حساسیت کمتری روی آن دارند، «عشای ربانی» مسیحیان را مورد توهین و تمسخر قرار می‌دهند.

با این وجـــود به نظر می‌رسد که این مراسم شـــیطان پرستان زمینه‌ای برای توهین کردن شان به سـایر ادیـان الهی است. بـــدون شک اگر بـــرای این فرقه کـــثیف مـوقعیت مناسب ایجـاد شـود، به طـور علـنی در مراسم نماز سـیاه، به تـوهین و تمسـخر مبـانی دین اسـلام نـیز می‌پردازند.

جشن‌هالووین

یکی از جشن‌هایی که در بسیاری از کشـورهای اروپـایی و آمریکـایی برگـزار می‌شـود، جشن‌هالووین نـام دارد. مـردم این کشـورها، اغلب شـناخت زیـادی از این جشن ندارند. آن‌ها می‌گویند که‌هـــالووین جشن ارواح اســـت؛ جشـنی که از کـودک تا بزرگسـال در شـکل ارواح و اجنه ظاهر می‌شوند تا همدیگر را بترسانند. با این حال بیشتر آن‌ها هرگز نمی‌دانند که‌هـــالووین یک جشن شـــیطان پرستی است.

برای آشنایی بیشتر با این جشن لازم است که از پیشینه آن مطلع شـویم. بنیانگـذاران این جشن شـیطانی، قـوم اروپایی «سلت» بودند که سال‌ها پیش از میلاد مسیح در ایرلند و شـمال فرانسه زنـدگی می‌کردند. آن‌ها در شب آخر سال، مراسمی را به افتخار (samhain) موسوم به «پروردگـار مـرگ» برگـزار می‌کردند. سـلتی‌ها در این مراســم، دور هم جمع می‌شـدند و آتش می‌افروختند و برای دستیابی به برکت فراوان (دام و غله) اولین فرزند خانواده را قربانی می‌کردند.

مردم این قوم بـاور داشـتند که در این شـب، جـادوگران سوار بر جاروی خود، در آسمان پرواز می‌کنند و زنـان با

شـــیطان رابطه جنسی برقـــرار می‌کنند و در این بین شیطان شیپور می‌نوازد و ارواح خبیث بر بلندای تپه‌ها با جادوگران به رقص و پـایکوبی می‌پردازنـد، به طـوری که گربه‌هـــای ســیاه، خفاش‌ها و جن و پری‌ها نـــیز با آن‌ها همــراهی می‌کنند. این قــوم خرافــاتی هم‌چــنین بر این بـاور بودند که شب پایـان سـال، مـرز میـان دو جهـان به نــازک‌ترین حد ممکن می‌رسد و مــوقعیت بــرای رانــدن ارواح پلیـدی که ممکن است به محصـولات شـان آسـیب برســـانند فـــراهم می‌شـــود، لـــذا در این مراسم که «سامهین» نام داشت، از یک طرف، صـورت‌های خـود را با نقاب پوشانده و با لباس‌هـای عجیب، خـود را به شـکل ترسناکی در می‌آوردند و با حرکت دسـته جمعی، به زعم خود ارواح سرگردان را فریب داده و از روسـتاهای محل زندگی خود دور می‌کردند، از طرفی دیگر سـیب و گـردو و بـادام و غـذا و نوشـیدنی را داخل سـینی‌ها گذاشـته و تقدیم ارواح می‌کردند.

قوم سلت، این مراسم ابلهانه شان را که منشأ شیطانی و بت پرستی داشـت، هر سـال انجـام می‌دادند. تا این‌که رومی‌ها به این منطقه حمله کردند. یکی از نتـــایج این حمله ورود مســیحیان به این ســرزمین بــود که بــاعث تغیـــیراتی در مراسم ســـامهین شد. رهـــبران کلیسا «جشن‌های غیرمســـــــــیحیان را با مراسم و تعطیلات مســیحیان تلفیق کردند. جشن‌های روز ســامهین نــیز با اعیاد روز تمـامی قدیسـان در اول نوامـبر- که در آن یـاد شـهدای اولیه مسـیحیت گـرامی داشـته می‌شـود- و روز تمـــامی ارواح در دوم نوامـــبر- که در آن یـــاد تمـــامی درگذشـتگان گـرامی داشـته می‌شـود- تـرکیب شد. شب پیش از روز تمـــامی قدیســـان، به نـــام «شب تمـــامی

مقدســـات» (All Hallows Eve)ـ نامیـــده می‌شد و واژه‌هــالووین(Halloween)ـ نــیز برگرفته از نــام همین شب است.»

در اوایل قـــرن 19 میلادی، بســـیاری از ایرلنـــدی‌ها به آمریکا مهاجرت کردند و این جشن شیطان پرســتی را به آمریکا ســـرایت دادند. البته این مراسم در آمریکا دچـــار تغییراتی شد، به طور مثال آمریکایی‌ها حضـور شـیاطین و ارواح خبیث درهالووین را بیشتر مورد اســتقبال قــرار دادند و بیشتر نمادهــای ترســناک و خشن را بــرای آن در نظر گرفتند. برگـــزاری مراسم‌هالووین در این کشـــور، مشکلاتی را برای مردم ایجاد کرد، به طوری که مجرمـان آمریکــایی در این شب مــردم را مــورد آزار و اذیت قــرار می‌دادنـــد، به خانه‌ها حمله می‌کردند و با ســنگ و کلــوخ دودکش خانه‌ها را مســدود می‌کردند و در برابر اعــترض مــردم، ادعا می‌کردند که این اتفاقــات ناشی از حضــور ارواح مرموز و شیاطین است و آن‌ها هستند که مردم را تحریک می‌کنند. آســـیب‌هایی که این مراسم به همـــراه داشت بـــاعث شد که برگزاری‌هـــالووین در آمریکا بـــرای مدتی متوقف شود. پس از آن، بــرای اولین بــار در ســال 1920 میلادی دولت آمریکا تحت تــدابیر امنیــتی مجــوز رســمی برگــزاری این مراسم شــیطان پرســتی را صــادر کرد.

با این حـــال در طی ســـال‌ها، محـــافظت پلیس از این مراسم بیشتر حالتی نمادین داشته است؛ چــرا که اخبــار حوادث در شب‌هالووین نشــان می‌دهد که حــوادثی نظــیر آتش سوزی، ضرب و شــتم و حــتی مــرگ به بــالاترین حد خود در طول سال می‌رسد.

امـروزه در این مراسم کارهـای مختلفی انجـام می‌شـود که در این‌جا به ذکر چند نمونه اکتفا می‌کنیم.

توزیع مواد خوراکی مسموم

در این شب شـــیرینی و شـــکلات بین مـــردم تقســـیم می‌شود. این شیرینی و شکلات‌ها اغلب فاسد هستند. بر اساس آمار فدراسیون ملی فروشگاه‌های ایالات متحده، «در ســـال 2010 بیش از 72 درصد از آمریکاییـــان در روزهالووین به دیگران شکلات داده‌اند.»

البته در این آمـار هیچ اشـاره‌ای به میزبـان شـکلات‌های فاسد نشده است. گفتنی است، شیرینی روزهالووین از سه رنگ زرد، نـــارنجی و ســـفید تشـــکیل شـــده است. شـــیطان پرســـتان این سه رنگ را رنگ‌هـــای شـــیطانی می‌نامند.

کوبیدن در منازل برای گرفتن شکلات

در این شب، افـراد مـزاحم، ضـمن کوبیـدن در خانه‌هـای مردم، شـروع به جیغ و داد زدن می‌کنند. آن‌ها از صـاحب خانه می‌خواهند که برای شان هدیه‌ای بیاورد. در صورتی که صاحب خانه به آن‌ها هدیه دهـد، به سـراغ خانه بعـدی می‌روند در غیر این صورت، بلایی سـرش می‌آورند که از این کارش به شدت پشیمان شود.

کدو و شلغم‌های کنده کاری شده

آمریکایی‌ها در این به اصــطلاح شب ارواح، کــدوها را به شکل صورتک‌هایی ترسناک برش می‌دهند. آن‌ها این کار را به تقلید از قــوم «ســلت» انجــام می‌دهند. ســلتی‌ها، شلغم‌های بزرگ را از درون خالی می‌کردند و به اشــکال

وحشـتناکی در می‌آوردند و پشت پنجره‌ها قـرار می‌دادند تا ارواح از خانه آن‌ها دور شوند. البته اروپایی‌ها به جـای کدو از شلغم استفاده می‌کنند.

اما آن‌چه بـاعث گسـترش روزافـزون این مراسم شـده، تبلیغات رسـانه‌های صهیونیسـتی و حـامی صهیونیسـت، بـــرای این جشن است. یکی از نتـــایج این تبلیغـــات این است که «حدود 40 درصد از مردم آمریکا در روزهالووین لباس‌هـای ویـژه این روز [که به شـکل شـیطان، غـول و چیزهــای غیرعــادی است] را می‌پوشــند و 12 درصد از آمریکاییـــان نـــیز لباس‌های‌هـــالووین را بر تن حیوانـــات خـــانگی خـــود نـــیز می‌پوشـــانند.» با این وجـــود در این رســـانه‌ها هیچ اشـــاره‌ای به این‌که‌هـــالووین یک مراسم شیطان پرستی است، نمی‌شود، بلکه از آن به عنوان یک جشن معمولی که در بین کودکان و بزرگسالان محبوبیت زیادی دارد یـاد می‌شـود، اما هر انسـان منصـفی با کمی دقت در می‌یابد که اســـــکلت، ماسک دراکـــــولا، زخم مصنوعی روی صورت، ماسک‌های گربه و سگ و خفاش، کدو و شلغم نـورانی و... فقط یک جشن معمـولی بـرای تفریح و سرگرمی نیست.

البته این کـار رسـانه‌های غـربی از دید مسـیحیان پنهـان نمانـده و اعـتراض آن‌ها را در پی داشـته است. به طـور نمونه یک سایت مسیحی با تأکید بر این‌که «در پس پـرده [هـالووین] قـدرت شـیطان است که تقـویت می‌شـود.» می‌نویسد: «هنگامی که مسـیحیت رواج یـافت؛ دشـمنان کلیسا با تحقـــــیر و آزار مســـــیحیان در شب‌هالووین؛ شـیطان را می‌سـتودند. پرسـتندگان شـیطان جمجمه و مـذبح و صـلیب و منـبر هم در برابر خانه‌هـای خـود قـرار

می‌دادند و در قـــــرون گذشـــــته بر دیوارهـــــای کلیسا صلیب‌های زشت کشیده مسیحیان را مسخره می‌کردند.» با این اوصاف باید گفت که شـیطان پرسـتان قـدیمی در طی سالیان دراز، بدون این‌که از منشأ شیطانی‌هالووین حـرفی بزنند این مراسم را انجـام می‌دادند. اما شـیطان پرسـتان مـدرن از این‌که مـردم به شـیطانی بـودن این جشن پی ببرند، ابایی ندارند.

شیطان پرستان مدرن، حتی تاریخ مرگ، آنتـوان لاوی را دو روز پس از مرگش، یعنی در روزهالووین اعلام کردند تا به مـــردم بفهمانند که این یک جشن شـــیطانی است. اعلام خبر مرگ لاوی در روزهـالووین به حـدی تأثیرگـذار بوده که بسیاری به اشتباه می‌گویند: «روز مـرگ لاوی با نام‌هـالووین در آمریکا شـناخته می‌شـود.» شـایان ذکر است که در آمریکا خیلی کم از اسم‌هالووین اســـــتفاده می‌شـود و بیشـتر با اسم اصـلی‌اش که «شب شـیطان» است، خوانده می‌شود

معرفی کامپیوترهای قدیمی تا به الان

(کامپیوترهای نسل اول تا ششم)

در سال 1641 جوانی هجده ساله به نام بیلز پاسکال در شهر روان فرانسه با یک ابتکار جالب ماشینی ساخت که به ماشین حساب پاسکال معروف شد.

در ماشین حساب پاسکال 6 چرخ دندانه دار نصب شده بود وهر چرخ د0 دندانه داشت. هر دندانه نمایشگر یکی از ارقام صفر تا 9 بود.

سی سال پس از پاسکال یک ریاضی دان آلمانی به نام لایب نیتسز در تکمیل اختراع پاسکال کوشید و ماشینی ساخت که با کمک آن می‌شد اعمال ضرب و تقسیم را نیز انجام داد و حتی جذر گرفت.

دانشمندان به تدریج به فکر استفاده از کارت‌های سوراخ دار افتادند.

در قرن نوزدهم یک ریاضی دان انگلیسی به نام چارلز بابیچ به فکر یک ماشین حساب خود کار افتاد که با کارت‌های سوراخ شده اطلاعات و ارقام را می‌پذیرفت.

در سال 1890 دانشمند جوانی به نام هلر یت با توجه به نیازهای آمارگران از کارت‌های سوراخ شده و دستگاه‌های شمارنده این کارت‌ها استفاده کرده مثلا برای تفکیم زن و مرد در سمت چپ یا راست کارت سوراخ می‌شد و با تکامل دستگاه هلریت وی ماشین‌هایش را در نیویورک و پاریس به نمایش گذاشت.

علی رغم اســـــتقبال کم از این دســـــتگاه جمعی از بازرگانــان آمریکــایی از جمله تومــاس واتســون به فکر خرید امتیاز ساخت ماشین‌های هلریت افتادند.

او بنیانگـذار International Business Machines یا IBM است.

قدم به قدم از چرتکه تا اینـترنت، نگـاهی به سـیر تحـول کامپیوترها

مقدمه نگاهی به سیر تحول کامپیوترها:

با این‌که هنوز بـرخی کاسب‌های قـدیمی چرتکه را بر هر وسـیله محاسـباتی دیگر تـرجیح می‌دهنـد، اما از بیش از سه قـرن قبل افـراد زیـادی سـعی در سـاختن وسـایل و راه‌هـای دیگـری بـرای تسـهیل محاسـبات ریاضی کردند. یکی از مشـــــهورترین آن‌ها که در عرصه نظـــــری کمک فراوانی به سـاخت کـامپیوتر کـرد یک اسـکاتلندی با نـام جی نــاپیر بــود که موفق به طـرح راهی مکــانیکی بــرای ضـرب و تقسـیم شد. بعدها همین نظـرات نــاپیر مبنــای طراحی جدول‌های لگاریتمی شد که تا امروز هم کــاربرد دارد.

اولین ماشین محاسباتی:

اما اولین ماشـــین محاســـباتی واقعی در اواسط قـــرن هفـدهم میلادی توسط پاسـکال سـاخته شد که قـادر به جمع و تفریق ریاضی بود و از آن‌جا که در آن دوران گویا دانشمندان مثل اکنـون شـتاب زده نبودند مـدتی بیش از صد سـال طـول کشـید تا اعمـال ضـرب و تقسـیم را به ماشین پاسکال اضافه کنند!

ماشین تحلیلی:

سا ل‌ها بعد در ســـال 1830 چـــارلز بـــابیج انگلیسی «ماشـین تحلیلی» را طـراحی کـرد و در سـال 1855 در نمایشـگاه پـاریس آن را به نمـایش گذاشت. گرچه بـابیج هرگز نتوانست ماشـــین خـــود را تکمیل کند اما اولین گام‌های جسورانه را در این راه برداشـته بـود و به همین خـــاطر او را پـــدر کامپیوترهـــای الکـــترونیکی امـــروزی می‌دانند.

اولین کامپیوتر آنالوگ:

درست صد سال بعد در سـال 1930 وانـوار بـوش اولین کامپیوتر آنالوگ را در آمریکا سـاخت که این کـامپیوتر در جنگ جهـانی دوم بـرای کمک به هـدف گـیری سـلاح‌های نظامی مورد استفاده قرار گرفت.

کامپیوتر دیجیتال (صفر و یکی):

جهش عظیم بعدی در زمینه ساخت رایانه در سال 1944 و با ساخت اولین کـامپیوتر دیجیتـال (صـفر و یکی) روی داد. نـام این کـامپیوتر مـارک 1 توسط کمپـانی مشـهور IBM ساخته شده بود.

حـالا دیگر صـاحبان صـنایع هم به اهمیت کامپیوترها پی بـرده بودند و انـدک انـدک پروژه‌هـای سـاخت کامپیوترها بیشتر و مدت زمان بهره برداری کمتر می‌شد. کـامپیوتر مشهور بعدی فقط دو سال زمان طراحی و سـاخت بـرد و توسط دو مهندس از دانشگاه پنسیلوانیا ارائه شد. نام این غول 30 تنی که 170 متر مربع سطح را می‌پوشاند

«انیاک» بود و بـرای اولین بـار در فنـاوری سـاخت آن از لامپ خلأ استفاده شد.

جالب این‌جاست که تا آن زمـان کامپیوترها فاقد هرگونه حافظه بودند تا این‌که در سـال 1947 جـان ون نیـومن ایده واحدی برای نگهداری دستورات (که امـروزه حافظه خوانده می‌شود) را مطرح و عملی کرد.

پنج نسل کامپیوتر:

دوره تکامل کـامپیوتر را به پنج نسل تقسـیم می‌کنند که هر نسل ویژگی خاص خود را دارد.

نسل اول کامپیوتر:

بعد از جنگ جهـانی دوم جنبش و تحـرک جدیـدی بـرای ساختن ماشین‌های سـریعتر و قویـتر به وجـود آمد و این به خـاطر درگـیری روز افـزون بشر به کارهـای اداری و تجـاری با حجم زیـاد و محاسـبات پیچیـده و وسـیع علمی بود.

اولین کامپیوتر در سال 1944 در دانشگاه‌هاروارد و نوع کاملتر آن در سال 1946 در دانشـگاه پنسـیلوانیا به نـام انیـاک بـرای حل مسـائل مربـوط به انفجـار جهت اداره اردنـانس ارتش آمریکا توسط دکـتر مـاکلی وارکـرت ساخته و تکمیل شد.

در این ماشـین 19000 لامپ خلا اسـتفاده شـده بـود و بـرای انـرزی مصـرفی لامپ‌ها و هم‌چـنین دسـتگاههای تهویه و خنک کننـده ماشـین حـدود KW130 انـرزی الکتریکی مصرف می‌شد.

ماشین دارای حجم زیادی بود و سطحی را معـادل 9015 مـتر مربع اشـغال میکـرد لیکن سـرعت زیـادی داشت و 5000جمع و 350 ضـرب را در مـدت 1 ثانیه به انجـام میرسانید. در سـال 1952 اولین کـامپیوتری که قـادر به ذخیره کردن برنامه بود به نام ادواک توسط دکتر نیـومن ساخته شد که اساس کامپیوترهای امروزی قرار گرفت.

در سـال 1948 کـامپیوتر دیگـری توسط شـرکت IBM سـاخته شد که سـرعت عمل زیـادی داشت و در سـال 1954 یک کامپیوتر کو چک به نام IBM 650 به بازار آمد که در ظرف 5 سال 2000 دستگاه از آن به فروش رفت و در همـان سـال ماشـین دیگـری به نـام UNIVAC-4 به تعداد زیادی تولید گردید.

تا قبل از سال 1955 برای فعالیت‌های تجاری یا کارهای علمی کامپیوترهای ویژه‌ای ساخته می‌شد که مشخصـات آن‌ها منحصـرا جوابگـوی یکی از امـور اداری – تجـاری یا علمی بود. این سری از کامپیوترها به کامپیوترهای نسل اول معروفند.

مشخصات کلی کامپیوترهای نسل اول:

1- سرعت عمل آن‌ها حدود یک هزارم ثانیه بود.

2- حافظه آن‌ها دارای ظرفیت 2000تا3000 کلمه بود.

3- دارای کاربردهای ویژه تک منظوره بودند.

4- کلیه برنامه‌ها به زبان ماشین نوشته می‌شد.

5- در آن‌ها از لامپ خلا و رله به عنوان حافظه استفاده می‌شد.

یک نمونه از کامپیوترهای نسل اول:

پدر بزرگ کامپیوترهای امروزی (ENIAC)

پیشــرفت روند علــوم،فنــون و تکنولــوژی در کمــتر از صدســال اخــیر و خاصه از نیمه دوم قــرن بیســتم تا به امروز و به مدد کامپیوترها؛ امری است غیرقابل انکــار و تصـــور آن‌که اولین کامپیوترهـــای دنیا با مشخصه‌هایی همچون کارایی محدود ،ابعاد غــول آســا، مصــرف انــرژی بالا،آسیب پذیری زیاد، و... متعلق به کمــتر از هفت دهه(63سال) پیش بوده‌اند. شاید برای بسیاری از شما امروز امری باور نکردنی و تعجب‌آور باشد.

البته در کمـــال تاسف تکنولـــوژی کـــامپیوتر نـــیز مانند بسیاری از تکنولوژی‌ها و علوم دیگر در ابتدا بــرای ایجــاد برتــری در پدیــده هولنــاک جنگ و در خــدمت ارتش پا به عرصه وجود نهاد.

ENIAC – Electronic Numerical Integrator And Computer

انیاک اولین کامپیوتر الکترونیکی همه منظوره دنیا است که قــابلیت برنامه ریــزی بــرای محاســبات عــددی بــرای مصارف گوناگون را داشته ودر سال 1944 توسط John Mauchly و J.Presper Eckert در دانشگاه پنسیلوانیا آمریکا و با کمک یک تیم شش نفره به اسامی:

Bob Shaw (function tables)

Chuan Chu (divider / square – rooter)

Kite Sharpless (master programmer)

Arthur Burks (multiplier)

Harry Huskey (reader / printer)

Jack Divis (accumulators)

طـراحی و سـاخته شد. انیـاک را می‌تـوان براسـتی پـدر بـزرگ کامپیوترهـای امـروزی دانست. هرچند که قبل از انیاک کامپیوترهای دیگری نیز تولید شـده بودند که بـرای مصارف خاص مورد استفاده قرار می‌گرفته‌اند و یا تمام الکترونیکی نبوده‌اند که از جمله آن‌ها می‌توان از:

Zuse

Colossus Computer

Atanasoff-Berry Computer

Z3

Harvard Mark I

IBM ASCC

نام برد که همه آن‌ها در فاصله سال‌های 1944 – 1941 تولید شده‌اند.

انیـــاک به منظـــور محاســـبه جـــدول آتش تـــوپ خانه (Artillery Firing Tables)ـ بـرای لابراتـوار تحقیقـات بالســـتیک ارتش آمریکا با هزینه معـــادل 500000 دلار طراحی و تولید شد.

اجزای اصلی تشکیل دهنده انیاک عبارت بوده‌اند از:

17468 لامپ خلاء (Vacuum Tube)

7200 دیودکریستال

1500 رله

70000 مقاومت

10000 خازن

500000 متر کابل که با چـیزی حـدود پنج میلیـون لحیم قلع به یک‌دیگر متصل شده بودند.

مشخصات فیزیکی انیاک:

وزن تقریبی:27.2 تن (حدود 30 تن)

ابعاد: 2.5 * 1 * 30 متر

توان مصرفی: 150 KW

فضای اشغال کرده: 167 مترمربع

توان محاسباتی: 5000 عمل محاسباتی ساده در ثانیه – 385 عملیات محاسباتی ترکیبی در ثانیه

سرعت: 100 KHz

عملیات برنامه ریزی انیاک توسط شش خانم به نام‌های:

Key McNulty

Betty Jennings

Betty Snyder

Marlyn Wescoff

Fran Bilas

Ruth Lichterman

و با کمک جابجائی سیم‌ها و سویچ‌ها انجام می‌شد.

در حال حاضر بخش‌های مختلف انیاک در دانشگاه پنسیلوانیا، موزه ملی تاریخ آمریکا در شهر واشنگتن (National Museum of American History)، موزه تاریخ کامپیوتر کالیفرنیا (Computer History Museum)، دانشگاه میشیگان، موزه توپخانه آمریکا در مریلند (U.S. Army Ordnance Museum). نگهداری و در معرض نمایش برای بازدید عموم قرار دارد.

نکته: با تکنولوژی سال 2004 یک چیپ (IC پیشرفته) مربع شکل سیلیکون (Silicon Chip)ـ به ابعاد نیم میلیمتر می‌تواند حاوی تمام اجزای اصلی تشکیل دهنده انیاک باشد.

نسل دوم کامپیوتر:

در سال 1948 باردین و دو نفر دیگر ترانزیستور را اختراع کردند ولی ده سال طول کشید که از سطح آزمایشگاهی به سطح استفاده تجاری صنعتی برسد.

ترانزیستور از لامپ خلاء به مراتب کوچکتر است به انرژی کمی نیاز دارد حرارت کمتری تولید می‌کند و ارزان‌تر نیز هست. به این دلیل ترانزیستور به زودی جای خود را در ساختمان کامپیوتر گشود و جایگزین لامپ‌های خلاء در حافظه شد.

از سال 1960 فناوری ترانزیستور در ساخت کامپیوتر به کار گرفته شد و باعث طراحی و ساخت کامپیوترهای نسل دوم شد که سرعت بسیار بیشتر و حجم کمتری

داشـــتند. به کـــارگیری ترانزیســـتور به جـــای لامپ خلأ مهمترین ویژگی این نسل بود.

بـدین تـرتیب نسل دوم کـامپیوتر به دنیا آمد. تحـول دیگر نسل دوم زبان‌هــای برنامه نویسی کــامپیوتری بــود. در نسل اول کامپیوترها از زبان‌هـــای ســـطح پـــائین که در آن‌ها آشـنایی با جزئیـات فـنی ماشـین ضـرورت داشت استفاده می‌شد.

در نسل دوم زبان‌ها برای کاربردهای عمـومی‌تری آمـاده شد.

این امر رواج اســتفاده از کــامپیوتر در امــور تجــاری و اداری را سـرعت بخشـید. کامپیوترهـای این نسل حصـار دانشــگاه‌ها و موسســات تحقیقــاتی را شکســتند و به گــونه‌ای گســترده در موسســات دولــتی و شــرکت‌های صنعتی و بازرگانی به کار گرفته شدند.

نسل سوم کامپیوتر:

اما اخـتراع I.C) مـدارا ت مجتمع) و به کـارگیری آن در سـاخت کـامپیوتر انقلابی را در این صـنعت ایجـاد کـرد و باعث طراحی و ساخت کامپیوترهای نسل سوم شد.

از ســال 1964 به جـــای لامپ‌ها و ترانزیســـتورها از خاصیت آهن ربایی حلقه‌ها یا میله‌ها در اثر عبور جریــان برق استفاده شد.

در حقیقت به جای لامپ و ترانزیستور مورد اسـتفاده در نسل‌های پیشین، سمت عبور جریـان قطب‌هـای آهن ربا را تعیین می‌کرد. در نتیجه دو حالت صفر یا یک به وجــود می‌آمد. اما انتخـاب جنس حلقه و آلیـاژ لازم بـرای حلقه

مطـرح بـود. در نسل دوم اکسـید آهن به سـبب توانـایی خود پاسخگوی این نیاز بود.

معروف‌ترین کامپیوتر این این نسل IBM 360 می‌باشد.

این کامپیوترها از ســال 1965 وارد بـــازار شـــدند و می‌توانستند یک میلیون عمل را در یک ثانیه انجام دهند.

نسل چهارم کامپیوتر:

این سرعت اگرچه کمی حـیرت‌آور و گیج کننـده است اما در مقابل کامپیوترهـــای نسل چهـــارم (کامپیوترهـــای امروزی) که به راحتی چند میلیارد عمل ریاضی را در یک ثانیه انجام می‌دهند، کودکانه به نظر می‌رسد!

علاوه بر این سرعت به راستی حیرت آور، کامپیوترهــای نسل چهـــارم ویـــژگی انقلابی دیگـــری نـــیز دارند و آن ساخت کامپیوترهای شخصی (p.c.)ـ و راهیـابی فنـاوری کامپیوتر در میان توده مردم جهان است.

کامپیوترهـــــــای نسل‌های اول،دوم و ســـــــوم از نظر مشحصات به سادگی قابل تفکیک‌اند. ولی مرز بین نسل سوم و چهارم چندان مشخص نیست. آن‌چه مســلم است کامپیوترهــای نسل چهــارم از نظر طــرح واحد پــردازش مرکــزی و دســتگاه‌های پــیرامونی توانــایی بیشــتر،عمر طولانی‌تر قطعات و اطمینان بیشتری را عرضه می‌کنند.

مهمترین تغییرات ســخت افــزاری در کامپیوترهــای نسل چهارم عبارتند از:

1-اســتفاده از مفهــوم میکرولاژیک (Micrological)ـ در حافظه

2- به کار گیری مدارهای مجتمع با تراکم زیاد (Circuits Large Scale Integrated)

3-استفاده از ریز پردازنده(microprocessor)

4-توسعه امکان پـردازش مسـتقیم (On Line)ـ به جـای پردازش با رسانه‌های ورودی

کامپیوترهای امروزی نیز جـزء نسل چهـارم هسـتند. چند نمونه لب تاپ(Lab Top)در زیرنشان داده شده است:

نسلی از اینترنت:

اما سـال‌های اخـیر شـاهد یک فنـاوری انقلابی دیگر هم بود: اینترنت. که از دهه هشتاد میلادی در دسترس عموم قرار گرفت و به راستی در پی درانـداختن طـرحی نو در جغرافیای سیاسی و حتی افکار و عقاید و آداب و رسوم مردمان است.

می گویند اگر پیشـرفتی را که صـنعت کـامپیوتر داشـته اســـت، صـــنعت اتومبیل ســـازی می‌داشت امـــروزه اتومبیل‌هایی داشتیم به اندازه یک سرسـوزن، به قـدرت یک نفتکش و با ســـرعت! این مقایسه گرچه بیشـــتر طنزآمیز است اما هرگز اغراق آمیز نیست.

مگر نه آن که از زمـان سـاخت اولین کامپیوترها تـاکنون سـرعت محاسـبات آن‌ها میلیون‌ها بـار سـریع‌تر شـده اســـت؟ اما مســـئله فقط این نیست آن‌چه را که نباید فراموش کرد پیشرفت گـام به گـام و حـتی پیشـرو نـرم افزار کامپیوترها است...

نسل پنجم کامپیوتر:

کامپیوترهای نسل پنجم هنوز ساخته نشده‌اند. تفاوت بنیادین آن‌ها با کامپیوترهایی که تاکنون ساخته شده‌اند در قدرت استنباط و استدلال آن‌ها است و گرچه تاکنون نرم افزارنویسان گام‌های بلندی برای هوشمند کردن کامپیوترها، تحت عنوان هوش مصنوعی (I.A.) برداشته‌اند اما تا تحقق وعده کامپیوترهای نسل پنجم فاصله زیادی مانده است.

آیا انسان خواهد توانست این تخیل را به واقعیت تبدیل کند؟ و آیا در صورت وقوع این امر، جا را برای خودش تنگ‌تر از قبل نکرده است؟

پی نوشت: البته در حقیقت مدت‌ها قبل از او خوارزمی دانشمند شهیر ایرانی، ناخودآگاه، اساس و پایه برنامه ریزی کامپیوترها را ابداع کرد. به پاس خدمات شایان وی به مبنای برنامه نویسی الگوریتم (واژه لاتینی شده الخوارزمی) گفته می‌شود.

در نسل پنجم کامپیوترها، به سادگی استفاده کاربران از کامپیوتر وبرنامه نویسی توجه بسیار زیادی شده است. چرا که با کاهش قیمت سخت افزار، مخارج استفاده از کامپیوتر به مراتب از قیمت خود آن بیشتر خواهد بود.

ارتباط با کامپیوتر از طریق صورت و تصویر بیشتر امکان پذیر خواهد بود. برنامه سلزی، استفاده از حافظه‌های نوری- حافظه‌هایی با حجم کم و گنجایش غیر قابل تصور - ویژگی مهم این نسل است.

استفاده از هوش مصنوعی و قدرت تفکر و استنتاج کامپیوتری از دیگر ویژگیهای کامپیوترهای این نسل است.

نسل ششم کامپیوتر:

کامپیوترهای نوع پنتیوم را می‌توان نسل ششم نامید. از جمله ویژگیهـای محسـوس این نسل می‌تـوان اسـتفاده غـــیر قابل اجتنـــاب از سیســـتم چند رســـانه‌ای (Multimedia)ـ را بر شمرد که کارت صوت، بلند گـو، cd درایو و دستگاه مودم درونی را شال می‌شود.

پنـــتیوم، نسل پنجم پردازنـــده‌های شـــرکت اینتل دارد به آرامی به پایان خود نزدیک می‌شود.

پنـتیوم که در سـال 1993 پس از پردازنـده‌های 486 به بازار معرفی شد در ابتدا قرار بود 586 نـام بگـیرد ولی به دلیل این‌که از نظر حقوقی ثبت اعـداد به عنـوان نـام تجـاری ممکن نیست و اینتل نمیخواست رقبا بتوانند نـام گذاری مشابهی برای محصولات خود داشته باشند نام آن را به پنـــتیوم تغیـــیر داد. (که این کـــار مـــوجب شد رقیب بـــزرگ اینتل یعـــنی ای.ام.دی نـــام محصـــولات خـــود را به K5,K6 و Athlon تغییر دهد).

مهم‌ترین تغییرات پنتیوم نسبت به 486 شـامل معمـاری ابر اســـکالار -Superscalar- که به پردازنـــده اجـــازه می‌دهد در یک چرخه بیش از یک دســـتور العمل را اجـــرا کند)، باند 64 بیـــتی اطلاعـــات و مجموعه دســـتور العمل‌های MMX بود.

پنـتیوم عملا سال‌هاست که تنها پردازنـده CISC مطـرح جهـان است و این در حـالی است که تمـامی رقبـای آن یعـــنی Sparc, Mips,Alpha,PowerPC از معمـــاری مدرن‌تر RISC استفاده می‌کنند. البته پنتیوم‌هـای مـدرن نیز در هسته اصلی خود دسـتور العمل‌ها را از سیسک به

ریسک تبدیل می‌کنند. پنتیوم نقطه ضعف‌های دیگری نیز نسبت به رقبـای خـود دارد که از جمله می‌تـوان مصـرف بالا، تولید حرارت زیاد، استفاده از دســتورالعمل‌های 32 بیتی (رقبا همگی 64 بیتی هستند)و نیاز به فرکانس بالا برای رقابت با سـایر پردازنـده‌های هم نسل خـود را نـام برد.

در واقع این که پنـتیوم به سـرعت به پایـان زنـدگی خـود نزدیک می‌شـــود کـــاملا قابل پیشـــبینی بـــود. در واقع سال‌هاست که اینتل پردازنده‌های مدرن 64 بیتی خود به نـــام ایتـــانیوم را به عنـــوان جـــایگزین پنـــتیوم و بـــرادر پرقـــدرت‌تر آن یعـــنی -Xeon- به مشـــتریان پیشـــنهاد می‌کند.

پس این ســوال به ذهن می‌رسد که خــوب پس حــالا که مـــردم به زودی پنتیوم‌هـــای خـــود را به ایتـــانیوم ارتقا خواهند داد و همه‌چیز به خوبی تمـام خواهد شد چه جـای نگرانی است و چرا باید این مطلب را بخوانیم؟

پاسخ خیلی سـاده است: اگر به اطـراف خـود نگـاه کنید هیچ اثـــری از پردازنـــده‌های ایتـــانیوم نمی‌بینید. در واقع فروش ایتانیوم مانند قدرت محاسباتی و بازده آن بسیار پایین‌تر از سـطح انتظـار بـوده است. پـروژه ایتـانیوم از زمان تولد تا به حال دچار مشـکلات زیـادی بـوده است به شـکلی که اگر اینتل ایتـانیوم را رها کند هم جـای تعجب زیادی نخواهد بود.

سوای فروش ضعیف و قدرت پردازش ناکافی نه تنها در مقایسه با رقبای مانند اولـترا اسـپارک و پـاور پی سـی، حتی در برابر محصولات خـود شـرکت یعـنی پنـتیوم 4 و

زئون نیز قابل قبول نبوده است، اینتل اولین ضربه را از رقیب هوشمند خود یعنی ای.ام.دی زمانی خورد که مجبور شد معماری 64 بیتی خود را رها کند و پردازنده‌هایش را با معماری موسوم به AMD64 ادونسد میکرو دیوایسز بسازد.

در این مورد خاص کلک همیشگی گمراه کردن مردم و رسانه‌ها با نامگذاری‌های پیچیده نیز مانند ماجرای پردازنده‌های Pentium M و کمپین تبلیغاتی Centrino که باعث شده بیشتر مردم فکر کنند سنترینو یک پردازنده است نگرفت و عموم جامعه آی تی امروزه می‌دانند که معماری EM64T اینتل درواقع همان AMD64 ای.ام.دی است که نامش عوض شده تا کسی متوجه نشود که اینتل دارد عملا از تکنولوژی شرکت رقیب‌اش درس می‌گیرد.

در سال 1948 کامپیوتر دیگری توسط شرکت IBM ساخته شد که سرعت عمل زیادی داشت و در سال 1954 یک کامپیوتر کوچک به نام IBM 650 به بازار آمد که در ظرف 5 سال 2000 دستگاه از آن به فروش رفت و در همان سال ماشین دیگری به نام UNIVAC4 به تعداد زیادی تولید گردید.

تا قبل از سال 1955 برای فعالیتهای تجاری یا کارهای علمی، کامپیوترهای ویژه‌ای ساخته می‌شد که مشخصات آن‌ها منحصرا جوابگوی یکی از امور اداری-تجاری یا علمی بود.

این سری از کامپیوترها به کامپیوترهای نسل اول (First Generation) معروفند.

مشخصات کلی کامپیوترهای نسل اول:

1.سرعت عمل آن‌ها حدود یک هزارم ثانیه بود.

2.حافظه آن‌ها دارای ظرفیت 2000 تا 4000 کلمه بود.

3.دارای کاربردهـــای ویـــژه تک منظـــوره (Special Purpose) بودند.

4.کلیه برنامه‌ها به زبان ماشین، نوشته می‌شد.

5.در آن‌ها لامپ خلا و رله به عنـــوان حافظه اســـتفاده می‌شد.

کامپیوترهای نسل دوم:

در اوایل دهه 1950 با ورود ترانزیســـتور به بـــازار و اســـتفاده از آن در کـــامپیوتر و هم‌چـــنین به کـــار بـــردن حلقه‌هـــای کوچک مغناطیسی (Magnetic Core)به عنـوان حافظـه، تغیـیرات عمـده‌ای در کامپیوترها ایجـاد گردید. اخـــتراع ترانزیســـتور، کامپیوترهـــای جدید را کوچکتر، سبکتر و قابل اعتمادتر کرد و هم‌چـنین مصـرف برق آن‌ها را به مقدار زیاد کاهش داد. کـاربرد حلقه‌هـای کوچک مغناطیسی به عنـــوان حافظه نـــیز، ســـرعت فراوانی به کامپیوترها بخشید.

از این زمـــان به بعـــد، شـــرکتهای ســـازنده تلاش کردند کامپیوترهـــایی همه منظـــوره به بـــازار عرضه کنند که جوابگوی اغلب امور تجـاری و علمی باشـند.اولین سـری از کامپیوترهـــایی که ترانزیســـتور در آن‌ها به کـــار رفته بود، در سال 1959 عرضه شد. این سـری از کامپیوترها

به کامپیوترهـــای نسل دوم (Second Generation) معروف شدند.

از ماشـین‌های معـروف این نسل می‌تـوان IBM 1401 IBM 1620، و IBM 7000 را نام برد.

کامپیوترهـــای نسل دوم در واقع اولین کامپیوترهـــایی بودند که غیر از دانشگاهها و مؤسسات تحقیقاتی ،

در مؤسسات دولـتی و شـرکتهای خصوصی بـرای انجـام امور غیر علمی نیز به کار گرفته شدند.

در واقع از آن زمان، کامپیوتر به عنوان یک ابزار مدیریت و پـــردازش داده‌ها در ســـطح وســـیع، در بســـیاری از کشورهای جهـان به کـار گرفته شد.اولین کـامپیوتری که در ایران نصب گردید از نسل دوم و مدل IBM 1620 بود که در سـال 1341 در کنسرسـیوم نفت تهـران به کـار گرفته شد و هم‌چـنین سرشـماری سـال 1345 نـیز با استفاده از کامپیوترهـای نسل دوم(IBM 1401)ـ انجـام گردید.

مشخصات کلی کامپیوترهای نسل دوم:

1. از ترانزیستور در آن‌ها استفاده شد.
2. سرعت عمل آن‌ها حدود یک میلیونیم ثانیه بود.
3. ظـرفیت حافظه آن‌ها حـدود 30000 کلمه بـود و حافظه‌های کمکی نیز در این نسل به وجود آمدند.
4. دارای کاربردهای عمومی یا همه منظوره بودند.

5. زبانهــای برنامه نویسی آن‌هــا، فوق‌العــاده آســان بود.
6. دارای حجم بسیار کمتری بودند.
7. از حلقه‌هــای کوچک مغناطیسی به عنــوان حافظه در آن‌ها، استفاده می‌شد.

کامپیوترهای نسل سوم:

بـرای سـاختن کامپیوترهـای سـریعتر و قویـتر کوششـها هم‌چنـان ادامه داشت تا در اوایل 1960 اولین کـامپیوتر نسل سـوم (Third Generation)ـ به بـازار عرضه شد. این کامپیوتر از سری IBM 360 بود که برای ساختن آن 5 میلیارد دلار سرمایه گـذاری شد که بزرگ‌تـرین پـروژه مـالی بخش خصوصی تا آن تـاریخ به شـمار می‌رفت.این کـــامپیوتر که مـــدل‌های گونـــاگونی از نظر ظـــرفیت و سرعت کار داشت، در هر دو امور

تجاری و علمی قابل استفاده بود.

جدیـدترین تحـول در تکامل کامپیوترهـا، سـاختن وسـایل ضـبط اطلاعـات با قـابلیت دسترسی مسـتقیم (Direct Access Device) در این نسل بود.به این ترتیب کاربران توانستند به هر یک از اجزا اطلاعـات ذخـیره شـده در یک مجموعه عظیم اطلاعــاتی، در کســری از ثانیه دسترسی پیـدا کنند.علاوه بر آن در این نسل از کامپیوترهـا، سـعی شده که قطعات مدارها را هرچه کوچکتر و با حجم کمـتر بســازند و بــدین تــرتیب مــدارهای مجتمع (Integrated Circuits(IC))ـ به وجـود آمدند. در ایـران، از زمـان ارایه کامپیوترهــای نسل ســوم کــاربرد کــامپیوتر به ســرعت

توسعه یافت و مؤسسات مختلف تعدادی از آن‌ها را نصب کردند.

مشخصات کلی کامپیوترهای نسل سوم:

1.پیشرفت‌های سخت افزاری

الف)مینیاتوری کردن(تقلیل حجم دستگاهها و اجزای آن‌ها)

ب)افزایش ظرفیت حافظه به چندین برابر قبل

ج)استفاده از دستگاه‌های واسطه(Media)، با قابلیت دسترسی مستقیم

د)قدرت ارتباط با نقاط دور و متعدد

2.پیشرفت‌های نرم افزاری

الف)هماهنگی بیشتر با سخت افزار

ب)هماهنگی بیشتر با سیستم عامل

ج)پیشرفت در زبانهای برنامه نویسی و به کارگیری زبان‌های سطح بالا

3.عملیات و بهره برداری

الف)استفاده از روش‌های پردازش مستقیم(on-line) و بازده فوری(real time)

ب)اجرای همزمان چند برنامه با یک‌دیگر

کامپیوترهای نسل چهارم:

تقسیم بندی و تفکیک نسل‌های کامپیوتری تا قبل ا ز نسل چهارم(Forth Generation)، به لحاظ تغییرات عمده در پیشرفت و تکامل کامپیوتر در هر نسل، به سهولت صورت گرفت. دراوایل سال 1970 تکنیکهای جدیدتری در ساخت و بهره گیری از کامپیوترها به کار برده شدکه بسیاری از دست اندرکاران آن را نسل چهارم نامیدند.مهمترین تغییرات در سخت افزار کامپیوترهای نسل چهارم،به کارگرفتن مدارهای مجتمع با تراکم زیاد وتراکم خیلی زیاد است.

***در نسل سوم از تراکمSSI(Small Scale Integration) و MSI(Scale Integration Medium) یعنی

تراکم کم و تراکم متوسط بهره گرفتند ولیکن درنسل چهارم از تراکم LSI، _(Scale Integration Large) VLSI (Scale Integration Very Large) و (Ultra ULSI(Large Scale Integration یعنی تراکم بالا، خیلی بالا وفوق‌العاده بالا بهره می‌گیرند. نسل چهارم هم‌چنین از حافظه نیمه‌هادی (Semiconductor) ومیکرو پروسسور (Microprocessor)، سیستم‌های محاوره‌ای (Interactive System)، پردازش مستقیم و شبکه‌های کامپیوتری (Computer Network)_ بهره جسته است.

توسعه و پیشرفت سخت افزار کامپیوترهای فعلی، در مقایسه با نسلهای قبلی با بررسی چند عامل نظیر سرعت، اندازه، هزینه و ظرفیت حافظه روشن می‌گردد.

در کامپیوترهـای اولیه از لامپ خلا اسـتفاده می‌شد و به همین جهت حجم و وزن زیـادی داشـتند(کـامپیوتر انیـاک 30 تن وزن داشت(فقط یه خـــورده از کـــامپیوتر من سبک‌تر بود!)) به کـار بـردن ترانزیسـتور در نسل دوم به طـور قابل ملاحظه‌ای، انـدازه کامپیوترها را کـاهش داد. در یک فوت مربع از کامپیوترهای

نسل اول 6000 مؤلفه وجـــود داشت که با بکـــاربردن ترانزیستور100000 مدار درهمان حجم کـار می‌کـرد. در کامپیوترهـــــــــای فعلی که در آن‌ها میکروالکترونیک و مدارهای مجتمع با تراکم زیاد به کـــار می‌رود بیش از 10 میلیون مدار در یک فوت مربع کار می‌کند.

مقایسه بین نسل‌های اول تا چهارم:

خصوصـیات اصـلی نسل اول نسل دوم نسل سـوم نسل چهارم

مؤلفه الکترونیکی

نام قطعات الکترونیکی

لامپ خلا

ترانزیستور مدارهای مجتمع

(IC) (LSI)، (VLSI) ،

(ULSI)

اندازه قطعات 1000 مدار در 0.028 متر مکعب 100000 مدار در

0.028 متر مکعب 10 میلیون مدار در 0.028 متر مکعب بیش از 500 بیلیون مدار در 0.028 مترمکعب

سرعت اجرا میلی ثانیه میکرو ثانیه نانو ثانیه پیکو ثانیه

تعداد نمونه دستورالعمل

در یک ثانیه

250

30000

200000

80 میلیون

هزینه اجرای یک میلیون دستورالعمل

4.5$

0.3$

0.05$ کمتر از

0.01$

متوسط فاصله زمانی بین خرابی‌ها

ساعت‌ها

روزها

هفته‌ها

ماهها

نمونه حداکثر ظرفیت حافظه اولیه

400کاراکتر

30000 کاراکتر 512000

کاراکتر بیش از 4 میلیون

کاراکتر

کامپیوترهای نسل پنجم:

نسل پنجم کامپیوترها که ایـــــده آن اولین بـــــار توسط ژاپنی‌ها در ســـــال 1980 مطـــــرح شـــــد، ســـــاختن کامپیوترهــایی را پیشــنهاد می‌کند که بتوانند بیاموزنــد، اســتنباط کنند و تصــمیم بگیرند و بطــور کلی رفتــاری داشته باشند که معمولا در حوزه منطق و استدلال خـاص انسان قرار دارد و به عبارت ساده‌تر هوشمند باشــند. در این نسل از مــدارهای مجتمع با تــراکم فوق‌العــاده بــالا استفاده می‌شود.

کامپیوترهای نسل ششم:

بعد از مـــوفقیت کامل بشر در ســـاخت کامپیوترهـــای هوشمند، ایده بعدی انسان طـراحی کامپیوتریخواهد بـود که مدارهای داخلی آن کـپی بـرداری عیـنی از مغز آدمی است.

با توجه به تحـــولات در تغیـــیر نسل‌های کـــامپیوتری ،در نسل بعد باید منتظر تغییرات زیر باشیم:

کاهش حجم مدارها تا حد مینیاتوری شـدن و نـیز کـاهش توان مصرفی لازم

افزایش پیچیدگی مدارها

افزایش کارایی و بهبود کیفیت عملکرد مدارها

افزایش سرعت عملکرد مدارها

ضربه دوم کاری به پردازنده ایتانیوم شکست فــروش آن در بازار ایسـتگاه‌های کـاری بـود و این در زمـانی اتفـاق افتــاد که اچ.پی ایســتگاه‌های کــاری ایتــانیوم خــود را از بازار خارج کـرد. (بـرای این‌که متوجه عمق فاجعه شـوید توجه شـــما را به این نکته جلب می‌کنم که90 در صد فروش ایتانیوم متعلق به اچ.پی بــود) شکست‌های پی در پی ایتــانیوم در برابر موفقیت‌هــای پی در پی ای.ام.دی که عملا از زمـانی که پردازنـده‌های اتلـون را وارد بـازار کـرده تا به حـال تغیـیر اسـتراتژی خاصی نداشـته بسـیار قابل توجه است خصوصا اگر "نقشه راه" پردازنـــده‌های پنــتیوم را نگــاه کنید تا متوجه شــوید اینتل چند بــار در معماری پردازنده‌های خود تغییر عقیده داده است.

نسل هفتم کامپیوتر:

(فـوق کامپیوترها با سـرعتی بیش از 400 مگا هرتز) در واقع نامیـدن آخـرین نـوع کامپیوترهـای موجـود به نسل هفتم، اصطلاحی است که برای بیان تغییرات انجام شده در سرعت کامپیوترها به ویژه پنتیوم به کار می‌رود.

امروزه کامپیوترهای پنتیوم II، پنتیوم III و پنتیوم IV با سـرعت‌های 450،400،333،300 و تا 600 مگا هرتز از نوع celerom و با قـابلیت Fullcash و امکانـات جنـبی بســیار می‌تواند بر آورنــده آخــرین تکنو لــوژی ســخت افزاری در این زمینه باشد.

برد اصلی کامپیوتر بسیار تغییر کرده و قابلیت فراهم آوردن چنین سرعتی را به CPU می‌دهد. مودم و سیستم چند رسانه‌ای از اجزای لا ینتغیر کامپیوتر محسوب می‌شوند و سیستم‌های عامل نیز بیشترین امکانات را برای امور شبکه‌ای فراهم می‌آورند. اسفاده از سیستم عامل ویندوز همراه با اختصاصات شبکه‌ای از ساده‌ترین نیازهای این سیستم به حساب می‌آید.

نکته:

سیستم جدیدی به نام Comdex جایگزین کامپیوتر خواهد شد. این سیستم جدید بسیار سریع‌تر، قوی‌تر و کو چکتر از کامپیوتر بوده و ارتباط صوتی بجای ارتباط از طریق دستگاه‌های ورودی از نکات حائز اهمیت آن خواهد بود.

رایانه دستگاهی است که سه کار زیر را انجام می‌دهد. ورودی ساختاریافته را می‌پذیرد، آن را براساس قواعد تعئین شده تحت پردازش قرار می‌دهد و نتایج حاصله را به‌صورت خروجی ارائه می‌کند. کامپیوترها، اندازه، اشکال، قابلیت‌ها و کاربردهای مختلفی دارند و به روش‌های مختلفی می‌توانند گروه‌بندی شوند که معیارهای رده، نسل و حالت پردازش از متداول‌ترین آن‌ها هستند.

رده: کامپیوتر را می‌توان به رده‌های سوپرکامپیوتر، کامپیوتر بزرگ، سوپرمینی کامپیوتر، مینی کامپیوتر، و میکروکامپیوتر تقسیم کرد.

نسل: اولین نسل کامپیوتر مانندها، که در اوایل دهه 1950 عرضه شدند براساس لامپ‌های خلاء بوده‌اند.

نسل دوم کامپیوترها که در اوایل دهه 1960 عرضه شـــدند، به‌جـــای لامپ‌هـــای خلاء به ترانزیســـتورها مجهز بوده‌اند.

در کامپیوترهای نسل سوم دهه 1960، مدارهای مجتمع جایگزین ترانزیستورها شدند. کامپیوترهای نسل چهـــارم که در اواسط دهه 1970 عرضه گردیدند.

میکروکامپیوترهائی هستند که تراشه‌های حاوی هـــزاران مـدار در آن‌ها مـورد اسـتفاده قـرار گرفته بـود. انتظـار می‌رود کامپیوترهـــای نسل پنجم، فعالیت‌هـــای پیچیـــده محاسباتی و هوش مصنوعی را ارائه بدهند.

حالت پردازش: کامپیوترها یا قیاسی (آنـالوگ) هسـتند و یا رقمی (دیجیتـــال). کامپیوترهـــای قیاسی عمومـــاً در تحقیقـــات علمی مـــورد اســـتفاده قـــرار می‌گـــیرد و کامپیوترهـــای رقمی با ســـیگنال‌های جداگانه (بیت‌هـــای نشان‌دهنده ارقام دودوئی صفر و یک) مقـادیری را ارائه می‌دهند.

انواع کامپیوترها:

1- Super computer (سـوپر کـامپیوتر) که در مـراز فضایی، نظامی، تحقیقاتی، و علمی کشورهای پیشرفته به کار گرفته می‌شود.

2- Macro computer (کامپیوترهای بزرگ) که در مراکز تجاری کو چکتر، بانک‌ها و دانشکده‌ها مورد بهره بـرداری قرار می‌گیرد.

3- Micro computer (کامپیوترهـای کوچک) که دارای کاربرد شخصی می‌باشند.

مینی کامپیوتر یا کـامپیوتر کوچک واژه‌ای منسـوخ بـرای گـــونه‌ای از رایانه است که محـــدوده‌ی میـــانی طیف ماشین‌های محاسـبه، میـان بزرگ‌تـرین سیسـتم‌های چند کـاربره رایانه‌هـای بـزرگ و کـوچک‌ترین سیسـتم‌های تک کـــاربره ریز رایانه‌ها یا رایانه‌هـــای شخصی را تشـــکیل می‌دهد. کلمه‌هــای جدیدتر بــرای این ماشــین‌ها شــامل سیسـتم‌های میـانی (در IBM)، ایسـتگاه کـاری (در Sun Microsystems و LINUX/Linux عمومی) و خدمتگذار می‌شود.

تاریخچه

واژه‌ی میــنی کــامپیوتر در دهه 1960 بــرای توصــیف رایانه‌های کوچک نسل سوم که بر فن آوری ترانزیسـتور و حـافظه‌ی هسـته‌ای بنا شـده بـود گسـترش یـافت. در مقایسه با رایانه‌های بـزرگ که معمـولاً تمـام اتـاق را پر می‌کنند آن‌ها معمولاً چند قفسه بیشتر جای نمی‌گرفتند. اولین مینی کامپیوتر موفق PDP-8 دوازده بیتی شرکت Digital Equipment Coporation بود که هنگام شروع به کــار در ســال 1964م از 16000 دلار امریکا به بــالا قیمت داشت.

با ظهــور ریز رایانه‌ها در دهه 1970، میــنی کامپیوترها فضای میان ریز رایانه‌های کم توان و رایانه‌های بزرگ پر ظرفیت را پر کرد. در آن زمـان ریز رایانه‌ها ماشـین‌های تک کـــاربره‌ی نســـبتاً ســـاده‌ای بودند که از سیســـتم عامل‌های ساده‌ی program launcher مانند CP/M یا DOS استفاده می‌کردند، در حـالی که مـینی کامپیوترها سیستم‌های قوی‌تری بودند که از سیستم عامل‌هـای چند

وظیفه‌ای و چند کاربره مانند VMS و یونیکس استفاده می‌کردند.

مینی کامپیوترهای کلاسیک رایانه‌هایی 16 بیتی بوند، در حالی که به مینی‌های 32بیتی با کاربری بالاتر اغلب ابر مینی می‌گفتند.

سری‌های 7400 مدارهای مجتمع TTL در اواخر دهه‌ی 1960 در مینی کامپیوترها به کار گرفته شد. واحد محاسبه و منطق 74181 عموماً در مسیرهای داده در CPU مورد استفاده قرار می‌گرفت. هر 74181 دارای گذرگاهی با پهنای چهار بیت بود که این باعث محبوبیت معماری قطعه بیتی می‌شد. سری‌های 7400 انتخاب گرهای داده، تسهیل کننده‌ها، بافرهای 3- حالته، حافظه و غیره را در بسته‌های درون خطی دوتایی با فاصله‌ی یک دهم اینچ که معماری و اجزای سیستم اصلی را با چشم غیر مسلح قابل رویت می‌ساخت، ارایه می‌داد. در دهه 1980 بسیاری از مینی کامپیوترها از VLSI (مجتمع سازی در مقیاس بزرگ و خیلی بزرگ) استفاده می‌کردند که اغلب سازمان دهی سیستم را پنهان‌تر می‌ساخت.

امروز با ورود به هزاره سوم مینی کامپیوترهای محدودی هنوز مورد استفاده هستند، رایانه‌های نسل چهارم که بر اساس نسخه robust از فن آوری ریز پردازنده که در رایانه‌های شخصی مرود استفاده قرار می‌گیرد ساخته شده‌اند جایگزین آن‌ها شده است. به آن‌ها خادم server می‌گویند، که این نام را از نرم افزار خادم که مورد استفاده قرار می‌دهند گرفته‌اند (برای نمونه خادم فایل و نرم افزار پایگاه داده‌ی back end،

که شامل نرم افزار پست الکترونیکی و خادم وب می‌شود.

تنزل مینی کامپیوترها به خاطر ریز پردازنده‌های مبتنی بر سخت افزار ارزان تر، ظهور سیستم‌های شبکه‌ی محلی ارزان و به سادگی گسترش پذیر، و تقاضای کاربران نهایی بر وابستگی کمتر بر سازندگان مینی کامپیوترهای انعطاف ناپذیر و ادارات IT / " مراکز داده"- که منجر به جایگزینی مینی کامپیوترها و پایانه‌های گنگ با ایستگاه‌های کاری و رایانه‌های شخصی شبکه بندی شده در نیمه‌ی دوم دهه1980 شد، بود.

طی دهه1990 روند جایگزینی مینی کامپیوترها با شبکه‌های رایانه‌های شخصی ارزان قیمت با توسعه‌ی چندین نسخه از یونیکس که بر معماری ریز پردازنده‌ی اینتل x86 اجرا می‌شد، از جمله Solaris، لینوکس و FreeBSD/NetBSD، متوقف شد.هم‌چنین سری سیستم عامل ویندوز مایکروسافت اینک حاوی نسخه‌های خادم برای پشتیبانی چند وظیفه‌ای پیش دستانه و دیگر خصیصه‌های خادم‌ها بود. این سری از ویندوزNT آغاز شد. ویندوز NT، به طور عمده، توسط طراحان شرکت DEC نوشته شد این شرکت طراح سیستم عامل DE VMS نیز بود که در اصل برای مینی کامپیوترهای VAX در دهه‌ی 1970توسعه یافته بود.

هم‌چنین با پر قدرت‌تر شدن ریز پردازنده‌ها سی پی یوهایی که از اجزا چند تایی، که زمانی خصوصیت متمایز کننده‌ی رایانه‌های بزرگ و سیستم‌های میانی از ریز رایانه‌ها بود، استفاده می‌کردند حتی در بزرگ‌ترین رایانه‌های مین فریم با روندی فزاینده منسوخ شدند.

impact

اولین مینی کامپیوترها، از جمله Data General DEC، و HP Hewlett-Packard که الان به مینی کامپیوتر HP3000 خود خادم می‌گوید تا مینی کامپیوتر توسط چندین شرکت رایانه‌ای پیشگام ساخته شد. با وجود این که که خادم‌ها و رایانه‌های خانگی امروزی از لحاظ فیزیکی به وضوح ریز رایانه هستند، از لحاظ معماری، سی پی یو و سیستم عامل ان‌ها با خصوصیت مجتمع سازی مینی کامپیوترها به شدت گسترش یافته است.

لیست مینی کامپیوترها

- DEC PDP و VAX
- Data General Nova
- Hewlett-Packard HP3000 سری
- IBM midrange computers
- Norsk Data Nord-1، Nord-10، and Nord-100
- Prime Computer Prime 50 series
- SDS SDS-92

به طور کلی نرم افزارهای کامپیوتر به دو گروه تقسیم می‌شوند:

یکی برنامه‌های سیستمی که عملیات کامپیوتر را مدیریت می‌کنند و دیگری برنامه‌های کاربردی.سیستم عامل (operating system=os)ـ اصلی‌ترین برنامه

سیستمی است که به عنوان رابط بین کاربر و سخت افزار کامپیوتر عمل می‌کند.

سیستم عامل دو وظیفه (یا هدف) اصلی دارد:

سیستم عامل استفاده از کامپیوتر را ساده می‌سازد. این بدان معناست که مثلاًکاربر یا برنامه نویس بدون درگیر شدن با مسائل سخت افزاری دیسکها به راحتی فایلی را بر روی دیسک ذخیره و حذف کند. این کار در واقع با به کاربردن دستورات ساده‌ای که فراخوان‌های سیستمی (System Calls) را صدا می‌زنند انجام پذیرد.

در صورت عدم وجود سیستم عامل کاربرو یا برنامه نویس می‌بایست آشنایی کاملی با سخت افزارهای مختلف کامپیوتر (مثل مانیتور ,فلاپی, کی بورد و غیره) داشته باشدو روتین‌هایی برای خواندن و یا نوشتن آن‌ها به زبانهای سطح پائین بنویسد. از این جنبه به سیستم عامل با عنوان ماشین توسعه یافته(Extended machine)ـ یا ماشین مجازی (Virtual machine)ـ یاد می‌شود که واقعیت سخت افزار را از دید برنامه نویسان مخفی می‌سازد.

وظیفه دوم سیستم عامل مدیریت منابع(Resource Management)ـ می‌باشد, یعنی سیستم عامل باعث استفاده بهینه و سودمند (اقتصادی) از منابع سیستم می‌گردد. منظور از منابع پردازنده‌ها ,حافظه‌ها ,دیسکها,موس‌ها, چاپگرها, فایلها, پورتها و غیره هستند. یک سیستم کامپیوتری منابع نرم افزاری و سخت افزاری بسیار دارد که ممکن است در حین اجراء برنامه لازم باشند, سیستم عامل همانند مدیر

منابع عمل کـرده و آن‌ها را بر حسب نیـاز به برنامه‌هـای مشخصی تخصیص می‌دهد.

سیستم عامل معمـولا اولین برنامه‌هـای است که پس از بـوت شـدن در حافظه بـار می‌شـود. پس از بـار شـدن قسمتی از سیسـتم عامل بطـور دائم در حافظه بـاقی (Resident)می‌ماند. قسـمت‌های دیگر با توجه به کـاربرد کـــــامپیوتر توسط کـــــاربر از دیسک به حافظه آورده می‌شود.

به قسـمت اصـلی سیسـتم عامل که وظـایف مهم آن را انجـام می‌دهد هسـته یا Kernel گفته می‌شـود. هسـته سیسـتم عامل برنـامه‌ای است که در تمـامی اوقـات بر روی کامپیوتر در حال اجراست.

سیســتم عامل و معمــاری کــامپیوتر اثر زیــادی بر روی یک‌دیگر داشــته‌اند. یعــنی جهت ســهولت کــار با ســخت افزارهای جدید, سیستم عامل‌ها توسعه یافتندو هم‌چنین در اثنـــای طـــراحی سیســـتم عامل‌ها, مشـــخص شد که تغیــیراتی در طــراحی ســخت افــزار می‌تواند سیســتم عاملها را ساده‌تر و کارآمدتر سازد.

هر چند که تطبیق نسلهای کـامپیوتر با نسـلهای سیسـتم عامل کــار درســتی نیست ولی این تطــبیق که در ادامه انجــام می‌دهیم علت ایجــاد سیســتم عاملهــای جدید را مشخص می‌سازد.

تطابق تکنیکهای سیستم عامل با نسل‌های کامپیوتر:

در نسل اول کامپیوترها (55-1945)ـ که از لامپ خلأ بـــرای ســـاخت آن‌ها اســـتفاده می‌شد,زبانهـــای برنامه

نویسی (حتی اسمبلی)ابداع نشده بودند و سیستم عامل نیز اصلاً وجـود نداشت. روند کـار به این صـورت بـود که برنامه نویسـان تنها در یک فاصـله زمـانی مشـخص حق استفاده از کامپیوتر بزرگ و گران قیمت را داشتند.

آن‌ها برنامه‌های خـود را توسط تخته مـدار سـوراخدار (و بعــدها توسط کارتهــای پــانچ) و به زبــان ماشــین به کـامپیوتر می‌دادند. اکـثر برنامه‌هـای محاسـبات عـددی معمولی مانند جداول سینوس و کسینوس بود.

- نوشــته شــده در یکشــنبه چهــاردهم آبــان 1396 ســـاعت 10:43 توسط Mohammad Amin GHaribi | نظر بدهید

اجزای مختلف یک رایانه

قسمت‌های رایانه عبارتند از:

جعبه اصلی یا کیس Case:

کیس بعنـوان بخش نگهدارنـده سـایر سـخت افزارهـای اصـــلی یک دســـتگاه بکـــار می‌رود که با توجه به نـــوع استفاده و نحوه قرار گیری این بخشهای عمـدتا بصـورت خوابیده و یا ایستاده به بازار عرضه می‌گـردد. با توجه به این‌که منـابع تغذیه (Power)ـ دسـتگاه بر روی این جعبه نصب می‌گردد دارای دکمه‌هـایی بـرای روشن و خـاموش کــردن دســتگاه می‌باشد علاوه بر این در بــرخی مــوارد دارای فن اضـافی بـرای خنک کـردن سـخت افزارهـای اصلی کامپیوتر می‌باشد.

بورد اصلی یا Mother Board:

به قطعه‌ای گفته می‌شـــود که اجـــزاء اصـــلی مانند میکروپروسسور و چیپهای اصـلی و شـکافهای توسـعه (Slot)بر روی آن قـرار دارند و سـایر سـخت افزارها اعم از CPU و یا کارت گرافیکی و حافظه‌های جانبی و... بر روی این بورد اصلی قرار می‌گیرند.

این بــورد دارای شــکافهای توســعه می‌باشد که به آن‌ها اسلات Slot نیز گفته می‌شود و بیشتر سخت افزارهـای دیگر داخلی بر روی این شکافهای توسعه قــرار گرفته و از طریق اتصـــالات داخل این شـــکافها با بـــورد اصـــلی ارتباط برقرار می‌کند در صورتی که به دقت به شکل بالا نگاه کنید خواهید دید که هر المـانی محل اتصـال خـود را دارا می‌باشد.

شکافهای توسعه (ISA – PCI – AGP -...)

محل اتصــال CPU که به نــام ZIF Socket معــروف می‌باشد.

محل اتصــال دیوایس‌هــای IDE که شــامل‌هارد دیسک – سی دی درایو و...

محل اتصال منبع تغذیه اصلی دستگاه

محل اتصال حافظه RAM

محل اتصال کارت گرافیکی AGP

و بســیاری از اتصــالات دیگر که ما را قــادر می‌ســازد تا سخت افزارهایمان (Device) را به دستگاه متصل نموده و از آن استفاده نمائیم.

پردازشگر مرکزی یاCPU:

چیپ اصــلی و متعلقــات الکــترونیکی آن می‌باشد که در واقع یکی از مهمــترین بخشــهای کــامپیوتر می‌باشد و با توجه به

مقــدار حافظه نهــان آن و نــیز ســرعت عملکــرد تعــداد دستورات در واحد زمــان نامگــذاری می‌شــود و بیشــترین تاثیر را در سرعت و عملکرد دستگاه دارد.

حافظه Memory:

در تعریف کــامپیوتر گفــتیم که یکی از وظــایف اصــلی رایانه حفظ و نگهــداری اطلاعــات می‌باشد که این مهم توسط حافظه کامپیوتر انجام می‌شود.

با توجه به این‌که دستگاه کــامپیوتر از فن آوری دیجیتــال اســتفاده می‌کند می‌تــوان نتیجه گــرفت که دو مفهــوم برای تبادل اطلاعات مدنظر می‌باشد که به آن مبحث 0 و 1 گفته می‌شود در چنین روشی مقادیر مابین مفهومی نــدارد و این امر بــاعث گردیــده است که حافظه‌هــای کــامپیوتری نــیز از این مبنا پــیروی نماید که به آن مبنــای باینری Binary نیز گفته می‌شود.

اعدادی که ما تا کنون با آن سروکار داشته ایم بر مبنــای 10 بودند و بیــاد دارید که در دروان آمــوزش ابتــدائی چگونه به محاسبه اعداد دهــدهی Decimal می‌پرداخــتیم مثلا عددی مانند 375 را دی نظر بگیریم که با تقسیم به بسته‌های 10 تایی محاسبه می‌گردید.

5 x 100 + 7 x 101 + 3 x 102 = 5+70+300 = 375

در مبنای باینری بیش از دو عدد وجـود نـدارد (0 و 1)ـ و بسته‌ها بصورت دوتایی می‌باشند مثلا در این روش اعداد را به ترتیب زیر نمایش داد.

x 20 + 0 x 21 + 0 x 22 + 1 x 23 = 1+ 1 = 1001
0+ 0+ 8=9

x 20 + 0 x 21 + 1 x 22 + 1 x 23 = 0+ 0 = 1100
0+ 4+ 8 = 12

x 20 + 0 x 21 + 1 x 22 + 1 x 23 = 1+ 1 = 1101
0+ 4+ 8 = 13

در این مبنا ارزش مکـــانی اعـــداد با تـــوان 2 محاســـبه می‌شوند.

در بحث حافظه به هر 0 یا 1 بیت bit گفته می‌شود پس می‌توان گفت که تبادل اطلاعات در دسـتگاه کـامپیوتر با bitها صـــورت می‌گـــیرد و اختصـــارا آن را با b نمـــایش می‌دهند و مبنـــای محاســـبه در ارتباطـــات و مخـــابرات می‌باشد.

با توجه به این‌که bit واحد کوچکی می‌باشد و می‌توان با آن فقط دو حالت رانمایش داد (همان 0 و 1)ـ واحدیگری بنام Byte برای اندازه گـیری حافظه اسـتفاده می‌شـود که از 8 بیت تشـــکیل می‌شـــود و آن را با B نمـــایش می‌دهند.

bit = 1 Byte 8

حال اگر بخـواهیم حافظه‌هـای با ظـرفیت بـالا را انـدازه گیری و نمایش دهیم خواهیم دید که:

B = 1KB 1024

KB = 1MB 1024 (مگا)

MB = 1GB 1024 (گیگا)

GB = 1TB 1024 (ترا)

اقسام حافظه‌ها

در ایام قدیم از کارت‌های پانچ برای نگهداری اطلاعات استفاده می‌شد به این ترتیب که در یک کارت که کد گذاری شده بود سوراخهایی توسط دستگاه پانچ ایجاد می‌شد که بعدها می‌توانست توسط دستگاه خوانده و دوباره به کد تبدیل شود که این روش تلفیقی از علم الکترونیک و مکانیک برای نگهداری اطلاعات بود اما مهمترین معایب این روش هزینه بالا، نگهداری، کندی و سختی دسترسی به اطلاعات بود.

بعدها از حافظه‌های مغناطیسی بعنوان روشی جدیدتر و سریعتر و مقرون به صرفه‌تر استفاده گردید و اولین نسل این حافظه‌ها نوارهای مغناطیسی یا Tapeها بودند عملکرد و فن آوری این قطعات بسیار شبیه نوارهای صوتی و تصویری است.

البته این روش بسیار سریعتر از روش قبلی برای نگهداری و دسترسی به اطلاعات بشمار می‌آید.

در مراحل بعدی استفاده از دیسک‌ها مرسوم شد با استفاده از این روش سرعت دسترسی به اطلاعات با سرعت بیشتری مقدور گردید و این فن آوری هم اکنون نیز روز به روز در حال رشد و تکامل می‌باشد.

در این نــوع از حافظه‌ها نــوع بیت‌ها بصــورت میــدانهای مغناطیسی بر روی نوار مغناطیسی و یا لایه مغناطیسی موجــود روی دیسک‌ها ذخــیره می‌شــوند و با تغیــیر این قطبهــای مغناطیسی اعــداد 0 و 1 بر روی هد دســتگاه القاء می‌شود و بدینوسیله اطلاعات فراخوانی می‌گردد.

حافظه‌های نوری

در این روش از طیف اشعه لیزر برای ذخیره اطلاعات بر روی دیسک‌هایی که با مواد حساس به این پرتو پوشانده شده‌اند، استفاده می‌شود که هم اکنون انواع آن بصورت دیسک‌های CDROM و DVDROM با ظرفیتهـــــای نسبتابالائی، در بازار موجود بوده و استفاده می‌شوند.

حافظه‌های الکترونیکی

این حافظه‌ها از جنس نیمه‌هادی بوده و قادرند اطلاعات را با ســرعت بســیار بــالائی در خــود ذخــیره و یا این‌که انتقال دهند که سریعترین حافظه‌ها به شمار می‌روند.

حافظه‌های اصلی و جانبی

Ram (Random Access Memory) حافظه دارای قابلیت دسترس تصادفی:

این حافظه از جنس نیمه‌هادی Chip (الکترونیکی) بــوده و دارای قــابلیت خوانــدن و نوشــتن می‌باشد اطلاعــات مورد پــردازش پــردازش گر مرکــزی همــواره بر روی این حافظه قرار می‌گیرند و در واقع این حافظه یک میانجی برای تبادل اطلاعات بین CPU و سایر حافظه‌ها می‌باشد و با توجه به ماهیت الکترونیکی خود دارای سرعت نسبتا بالائی می‌باشد.

Read Only Memory یا حافظه فقط خواندنی:

همانگونه که از نام این قطعه مشخص می‌شود ماهیت آن طوری است که در مواقع مورد نیاز اطلاعات فقط و فقط از آن خوانده می‌شود این نوع حافظه‌ها در کارخانه سازنده قطعه برنامه ریزی می‌شوند و ما قادر به ذخیره اطلاعات و یا تغییر اطلاعات موجود بر روی آن نیستیم.

Hard Disk دیسک سخت

این قطعه به عنوان ذخیره کننده اصلی اطلاعات در دستگاه قرار می‌گیرد و تمامی اطلاعات را در خود ذخیره می‌کند.

روش ذخیره اطلاعات در این قطعه بصورت مغناطیسی می‌باشد که بر روی دیسک‌هایی که از جنس فلز می‌باشند و داری رویه حساس به مغناطیس می‌باشند و اطلاعات بصورت میدانهای مغناطیسی ذخیره می‌شود.

در این روش دیسک‌ها همواره با سرعت در گردش می‌باشند و هدهایی بر روی سطح آن‌ها توسط بازوی متحرک قرار گرفته است که می‌توانند به طرفین حرکت نموده و با توجه به چرخش دیسک‌های یادشده اطلاعات فراخوانی می‌شوند و یا این‌که به همین ترتیب با القاء بر روی دیسک‌ها می‌توان اطلاعات را ذخیره کرد.

قابلیت ذخیره سازی حجم اطلاعاتی که این قطعات دارند به مراتب خیلی بیشتر از اطلاعات مربوط به سایر قطعات می‌باشد و نیز سرعت پایین‌تری را نسبت به Ram دارد البته با توجه به این‌که دسترسی به اطلاعات

در قسمتی به طریق مکانیکی (چرخش دیسک‌ها و حرکت هدها می‌باشد این امر کـاملا طـبیعی و اجتنـاب ناپـذیر می‌باشد.

هارد دیسک‌ها با توجه به (سـرعت چـرخش) دور موتـور، ظـرفیت و نـیز فن آوری سـاخت و عملکـرد قطعـات الکترونیکی آن‌ها طبقه بندی می‌شوند.

فلاپی درایو

وظیفه این سخت افزار خواندن اطلاعات ذخیره شـده بر روی فلاپی دیسک و یا ذخـیره اطلاعـات بر روی آن می‌باشد.

فلاپی‌ها معمولا در اندازه‌های(4/1 و 5) اینچ و یا (2/1 و 3) اینچ استفاده می‌شوند که اولی به دلیل اندازه بزرگ، آسیب پذیری و ظرفیت پایین منسوخ گردیده است.

ظرفیت فلاپی دیسک عموما MB 1.44 می‌باشد.

امروزه Tape بیشتر بر روی کامپیوترهـای سـرور جهت پشتیبان گیری از اطلاعات با ارزش بالا بکار می‌رود و به آن Tape Backup اطلاق می‌شود.

CD DRIVE سی دی درایو

وظیفه این سخت افزار خواندن اطلاعات موجود بر روی CD-ROM می‌باشـدو نحـوه عملکـرد آن بـدین تـرتیب می‌باشد این دسـتگاه یک لـنز لـیزری دارد که بر روی یک بازوی متحرک می‌تواند در دو جهت حرکت نماید و اشـعه لـیزر بر روی سـطح CD تابیـده می‌شـود زاویه بازگشت

این پرتو می‌تواند مبنـایی بـرای تشـکیل 0 و 1 و بـدین ترتیب اطلاعات روی این CD خوانده می‌شود.

نوع دیگر این دستگاه که قادر به ذخیره اطلاعات بر روی این CDها می‌شود CD R/W یا اصطلاحا Writer نامیده می‌شود و در این دسـتگاه نحـوه قرارگـیری اطلاعـات از طریق همـان لـنز لـیزری می‌باشد که مـوجب سـوزاندن سـطح این دیسک‌ها می‌شـود و اصـطلاحا این عمل را Burning یا همـان سـوزاندن قشر حسـاس بر روی این CDها گویند.

DVD DRIVE دی وی دی

وظیفه این سخت افزار خواندن اطلاعات موجود بر روی CD-ROMو DVD-ROM می‌باشد. اسـاس عملکـرد این دستگاه نیز بر همان مبنای قبل

(CD) می‌باشد تنها تفـاوتی که در این میـان وجـود دارد استفاده از طیف لـیزر آبی به جـای نـور لـیزر قرمز رنگ می‌باشد..لازم به ذکر است که پرتوهـای نـور لـیزر آبی بسـیار ظریفـتر و بـاریکتر از طیف قرمز می‌باشد و این امر باعث گردیده است که اطلاعات بصورت فشـرده‌تری بر روی DVD خام ذخیره شود.

صفحه کلید (Keyboard):

یکی از دسـتگاه‌های اصـلی ورودی می‌باشد و اطلاعـات توسط مجموعه‌ای از کلیـدهای اسـتاندارد تعبیه شـده در این دستگاه وارد دستگاه می‌شود.

این دستگاه به چهار قسمت عمده تقسیم می‌شود:

1- قسمت الفبا یا کاراکترها

2- قسمت اعداد و محاسبات یا نیومریک

3- کلیدهای خاص (جهت نما و غیره)

4- کلیدهای توابع خاص برای کنترل

مانیتور یا صفحه نمایش

صفحه نمایش که بیشتر شباهت به دستگاه تلویزیون دارد اولین خروجی استاندارد می‌باشد که برای نمایش عملکرد لحظه به لحظه و نهایتا نتیجه پردازش می‌باشد در برخی موارد به آن Display نیز گفته می‌شود.

معمولا دو نوع مانیتور در دستگاه‌های کامپیوتر خانگی و استانداردبکار می‌رود:

1- مانیتورهای CRT که از فن آوری لامپ تصویر استفاده می‌کنند.

2- مانیتورهای LCD که از فن آوری کریستال مایع استفاده می‌کند.

مانیتورهای CRT با کیفیتهای مختلفی ساخته و به بازار عرضه می‌شوند که نسبت به نوع LCD دارای قیمت کمتری بوده و از کیفیت تصویری پایین‌تری برخوردار می‌باشند علاوه بر این مانیتورهای CRT دارای تشعشعات مضر می‌باشند که هر چند با پیشرفت در تکنولوژی ساخت روز به روز از شدت این تشعشعات کاسته می‌شود ولی به هر حال تاثیر خود را بر روی چشم استفاده کننده خواهد گذاشت. این تشعشعات در نمایشگرهای LCD مرتفع گردیده است و با توجه به

کیفیت بـــالا و حجم کم، روز به روز بر محبـــوبیت این نمایشگرها افزوده می‌شود.

ماوس (Mouse) یا موشواره

این ابزار باعث حرکت نشـانگر (Pointer یا Cursor)ـ بر روی صفحه نمایشگر می‌شـود. این دسـتگاه حسّـگرهایی دارد که به هنگام حرکت آن در دو جهت افقی و عمــودی سـیگنالهایی را بـرای دسـتگاه ارسـال می‌نماید و توسط این سیگنالها موقعیت نشـانگر در صـفحه نمـایش تعـیین می‌شود.

اساس عملکرد ماوس‌های قدیمی بر دو نـوع مکـانیکی و الکترونیکی استوار بـود که در آن‌ها از یک گـوی لغزنـده برای حرکت دادن دو محور عمود بر هم اســتفاده می‌شد و در سر این دو محور سنسورها (حسّگرها) قرار داشتند و با حرکت ماوس که منجر به چرخش گوی می‌گردید این محورها چرخیــده و بــاعث تولید ســیگنال در حسّــگرها می‌شــدند. در ماوس‌هــای جدید که نــوری (OPTICAL) می‌باشـند حسّـگرهای نـوری مسـتقیما با تـابش نـور یک LED در پایین این دستگاه، تحریک و سـیگنال مـورد نظر را تولید می‌نمایند.

دسته‌های بازی یا جوی استیک Joystick، صفحات لمسی Touch Pad، قلم نوری یا Optical pen و Trackball از جمله دستگاه ورودی می‌باشند که می‌توانند برای تعــیین موقعیت نشانگر در صفحه بکار روند.

کارت صوتی Sound Card:

این سخت افزار در اغلب مادربوردهای امروزی بصورت Onboard وجود دارد یعنی در ساختار خود مادربورد طراحی و نصب گردیده است ولی در اکثر بوردهای قدیمی چنین ساختاری وجود نداشت و بصورت سخت افزاری مجزا در قالب کارتی تولید می‌گردید که بعدا بر روی مادربورد نصب می‌گردید. وظیفه این سخت افزار تبدیل سیگنالهای صوتی دیجیتال به سیگنالهای آنالوگ قابل درک برای بلندگو و هد فون و تبدیل فرایند معکوس جهت ورودی اطلاعات توسط میکروفون می‌باشد.

این دستگاه عموما دارای خروجی جهت اتصال به بلندگو، گوشی یا هدفون و نیز میکروفون می‌باشد.

کارت گرافیکی Graphic Card:

سخت افزاری است که برای تبدیل و پردازش سیگنالهای دیجیتال به سیگنالهای RGB قابل استفاده در مانیتور بر روی بورد مادر نصب می‌شود و دارای کانکتوری است که توسط کابل مخصوص به مانیتور اتصال پیدا می‌کند.

مختصری از تاریخچه پیدایش مرورگرها:

با پیدایش سیستم عامل‌های همچون مایکروسافت ویندوز ،دنیای کامپیوتر دچار تحولات زیادی شد من جمله کنار گذاشتن سیستم عامل‌های همچون داس که جز یکسری فرامین متنی و دانستن آن‌ها کارایی بیشتری نداشت.

با پیـدایش ویندوز و حضـور پنجره‌ها کـار با کامپیوترها راحت‌تر گشـته و امکانـات اسـتفاده از نـرم افزارهـای متعددتر را در اختیار کار بران قرار میدهد.

چیزی از پیدایش ویندوز تـازه از تخم در آمـده (مودبانه: نوپا) نمی‌گذشت که سـرو کله‌ی اینـترنت بر روی کامپیوترهـای شخصی یا همـان پی سی pc بـاز شد. در ابتـدا ویندوز چـیزی تحت عنـوان مروگر وب بر روی سیسـتم عامل خـود نداشت و کـاربران ویندوز جهت اسـتفاده از اینـترنت نیـاز به نصب مرورگـری به نـام Netscape Browser که جهت استفاده در کامپیوترهای شخصی بـود داشـتند.این مرورگر سـال‌ها توانست محبوبیت زیادی را در بین کاربران اینترنت به دست آورد تا این‌که شـرکت مایکروسـافت با ارائه اولین نسـخه از مروگر خـود به نـام Internet Explorer بـازار مرورگرهـای وب را در اختیـار خـود قـرار داد و شـرکت AOL یا Netscape را به شدت شکست دهد.

این روند هم‌چنان ادامه داشت تا حدود سال‌های 2001 - 2000 با افـزایش کـاربران اینـترنت و اسـتفاده آن‌ها از Internet Explorer به عنوان محبوبترین مرورگر وب و ظهـور نسل جدید ویـروس نویسـان و کدهای مخـرب Internet Explorer را به عنوان اولین هدف خود قرار میدادند.

تنها اقدام مایکروسافت ارایه پچ‌هـای متعـددی بـرای این مشکلات بـود که کـارایی خـوبی نداشـتند(نـوش دارو بعد از..) این‌جا بود که اولین جرقه‌های ارایه مروگرهـای وب به ذهن شـرکت‌های نـرم افـزاری دنیا رسـید من جمله مهمترین این تحـولات به جـدا شـدن 2 شـرکت قـدیمیّ

AOL و Mozilla که باهم به ارائه نرم افزار Netscape Browser می‌پرداختند اشاره نمود.

برنامه چیست؟

برنامه رایانه‌ای فهرست‌های بزرگی از دستورالعمل‌ها (احتمالاً به همراه جدول‌هائی از داده) برای اجرا روی رایانه هستند. خیلی از رایانه‌ها حاوی میلیون‌ها دستورالعمل هستند، و بسیاری از این دستورات به تکرار اجرا می‌شوند. یک رایانه شخصی نوین نوعی (درسال 2003) می‌تواند در ثانیه میان 2 تا 3 میلیارد دستورالعمل را پیاده نماید. رایانه‌ها این مقدار محاسبه را صرف انجام دستورالعمل‌های پیچیده نمی‌کنند. بیشتر میلیون‌ها دستورالعمل ساده را که توسط اشخاص باهوشی «برنامه نویسان» در کنار یک‌دیگر چیده شده‌اند را اجرا می‌کنند. برنامه‌نویسان خوب مجموعه‌هایی از دستورالعمل‌ها را توسعه می‌دهند تا یکسری از وظایف عمومی را انجام دهند(برای نمونه، رسم یک نقطه روی صفحه) و سپس آن مجموعه دستورالعمل‌ها را برای دیگر برنامه‌نویسان در دسترس قرار می‌دهند. (اگر مایلید «یک برنامه‌نویس خوب» باشید به این مطلب مراجعه نمایید.)

رایانه‌های امروزه، قادرند چندین برنامه را در آن واحد اجرا نمایند. از این قابلیت به عنوان چندکارگی (multitasking) نام برده می‌شود. در واقع، CPU یک رشته دستورالعمل‌ها را از یک برنامه اجرا می‌کند، سپس پس از یک مقطع ویژه زمانی دستورالعمل‌هایی از یک برنامه دیگر را اجرا می‌کند. این فاصله زمانی اکثرا به‌عنوان یک برش زمانی (time slice) نام برده

می‌شود. این ویژگی که CPU زمان اجرا را بین برنامه‌ها تقسیم می‌کند، این توهم را بوجود می‌آورد که رایانه هم‌زمان مشغول اجرای چند برنامه‌است. این شبیه به چگونگی نمایش فریم‌های یک فیلم است، که فریم‌ها با سرعت بالا در حال حرکت هستند و به نظر می‌رسد که صفحه ثابتی تصاویر را نمایش می‌دهد. سیستم عامل همان برنامه‌ای است که این اشتراک زمانی را بین برنامه‌های دیگر تعیین می‌کند.

سیستم عامل دررایانه

رایانه همیشه نیاز دارد تا برای بکارانداختنش حداقل یک برنامه روی آن در حال اجرا باشد. تحت عملکردهای عادی این برنامه همان سیستم عامل یا OS است. سیستم یا سامانه عامل تصمیم می‌گیرد که کدام برنامه اجرا شود، چه زمان، از کدام منابع (مثل حافظه، ورودی/خروجی و...) استفاده شود. هم‌چنین سیستم عامل یک لایه انتزاعی بین سخت افزار و برنامه‌های دیگر که می‌خواهند از سخت افزار استفاده کنند، می‌باشد، که این امکان را به برنامه نویسان می‌دهد تا بدون این‌که جزئیات ریز هر قطعه الکترونیکی از سخت افزار را بدانند بتوانند برای آن قطعه برنامه‌نویسی نمایند. با تمام این وجود کامپیوترها نمی‌توانند برخی از مسائل را حل کنند که به این مسائل حل نشدنی گفته می‌شود مانند مسائلی که در مسیر حلشان در حلقه بی‌نهایت می‌افتند

تاریخچه اینترنت در ایران

سال 1371:ـ تعداد کمی از دانشگاه‌های ایـران، از جمله دانشگاه صـنعتی شـریف و دانشـگاه گیلان، توسط مرکز تحقیقــات فیزیک نظــری و از طریق پروتکل UUCP به اینترنت وصل می‌شوند تا با دنیای خارج ایمیل رد و بــدل کنند.

سال 1372: در سال 1372 هجری شمسی ایران نیز به شبکه اینترنت پیوست. نخستین رایانه‌ای که در ایــران به اینـــترنت متصل شد مرکز تحقیقـــات فیزیک نظـــری در ایران بود. در حال حاضر نیز این مرکز یکی از مرکزهــای خـدمات اینـترنت در ایـران است.مرکز تحقیقـات فیزیک نظری و ریاضیات، بعنوان تنها نهاد ثبت اسامی قلمـرو [ir.]ـ در ایران به رسـمیت شـناخته می‌شـود. این قلمـرو مشخّصه تعیین شده برای هویّت ایران در فضای اینترنت است.

سال 1373: مؤسسه ندا رایانه تأسیس می‌شود. پس از راه‌اندازی اوّلین بولتن بورد (BBS)، در عـرض یک سـال نـیز اوّلین وب سـایت ایـرانی داخل ایـران را راه‌انـدازی می‌کند. هم‌چـنین، این مؤسسه روزنامه «همشـهری» را به زبان فارسی در اینترنت منتشر می‌کند، که این اوّلین روزنامه رســمی ایــرانی در وب محســوب می‌شــود. در همین سال بدنبال اتصـال به اینـترنت از طریق مـاهواره کانـادائی «کد ویـژن» (Cadvision)، مؤسسه نـدا رایانه فعالیت بازرگـانی خـود را بعنـوان اوّلین شـرکت خـدمات سرویس اینترنتی (ISP) آغاز می‌کند.

ســال 1374:ــ مجلس ایــران تأســیس شــرکت «امــور ارتباطــات دیتا» تحت نظر شــرکت مخــابرات ایــران را تصویب می‌کند و مسؤلیت توسعه خـدمات دیتا در سـطح

کشـور را بطـور انحصـاری در اختیـار آن شـرکت قـرار می‌دهد.

سـال1377:ـ پـروژه یونیکد در ایـران با قـرارداد شـورای عالی انفورماتیک و همکـاری بنیـاد دانش و هـنر واقع در انگلسـتان و با نظـارت و مـدیریت فنّی دانشـگاه صـنعتی شریف تحت عنوان «فارسی وب» آغـاز می‌شـود. هـدف پـــروژه اینست که با گنجانـــدن کامل و جـــامع الفبـــای فارسی در استاندارد یونیکـد، نشر فارسی در کـامپیوتر، مخصوصاً اینترنت و وب، استاندارد شود و اصولاً مشـکل قلم (فونت)های غیر استاندارد موجود در نرم افزارهـای ایرانی حل شود.

- نوشـــته شـــده در یکشـــنبه چهـــاردهم آبـــان 1396 ســـــاعت 10:33 توسط Mohammad Amin GHaribi | نظر بدهید

تاریخچه مینی کامپیوترها

واژه‌ی میـــنی کـــامپیوتر در دهه 1960 بـــرای توصـــیف رایانه‌های کوچک نسل سوم که بر فن آوری ترانزیسـتور و حـافظه‌ی هسـته‌ای بنا شـده بـود گسـترش یـافت. در مقایسه با رایانه‌های بـزرگ که معمـولاً تمـام اتـاق را پر می‌کنند آن‌ها معمولاً چند قفسه بیشتر جای نمی‌گرفتند. اولین مینی کامپیوتر موفق PDP-8 دوازده بیتی شرکت Digital Equipment Coporation بود که هنگام شروع به کـــار در ســـال 1964م از 16000 دلار امریکا به بـــالا قیمت داشت.

با ظهـور ریز رایانه‌ها در دهه 1970، میـــنی کامپیوترها فضای میان ریز رایانه‌های کم توان و رایانه‌های بزرگ پر

ظرفیت را پر کرد. در آن زمـان ریز رایانه‌ها ماشـین‌های تک کـــاربره‌ی نســـبتاً ســـاده‌ای بودند که از سیســـتم عامل‌های ساده‌ی program launcher مانند CP/M یا DOS استفاده می‌کردند، در حـالی که میـنی کامپیوترها سیستم‌های قوی‌تری بودند که از سیستم عامل‌هـای چند وظیفه‌ای و چند کاربره مانند VMS و یـونیکس اسـتفاده می‌کردند. میـنی کامپیوترهـای کلاسـیک رایانه‌هـایی 16 بیتی بوند، در حـالی که به مینی‌هـای 32بیـتی با کـاربری بالاتر اغلب ابر مینی می‌گفتند.

سـری‌های 7400 مـدارهای مجتمع TTL در اواخر دهه‌ی 1960 در میـــنی کامپیوترها به کـــار گرفته شد. واحد محاسـبه و منطق 74181 عمومـاً در مسـیرهای داده در CPU مورد استفاده قـرار می‌گـرفت. هر 74181 دارای گذرگاهی با پهنای چهار بیت بود که این بـاعث محبـوبیت معمـاری قطعه بیـتی می‌شد. سـری‌های 7400 انتخـاب گرهای داده، تسهیل کننده‌ها، بافرهای 3ـ حالته، حافظه و غیره را در بسـته‌های درون خطی دوتـایی با فاصـله‌ی یک دهم اینچ که معمـاری و اجـزای سیسـتم اصـلی را با چشم غیر مسلح قابل رویت می‌سـاخت، ارایه می‌داد. در دهه 1980 بسیاری از مینی کامپیوترها از VLSI (مجتمع ســـازی در مقیـــاس بـــزرگ و خیلی بـــزرگ) اســـتفاده می‌کردند که اغلب ســـازمان دهی سیســـتم را پنهـــان‌تر می‌ساخت.

امـــروز با ورود به هـــزاره ســـوم میـــنی کامپیوترهـــای محدودی هنـوز مـورد اسـتفاده هسـتند، رایانه‌هـای نسل چهـــارم که بر اســـاس نســـخه robust از فن آوری ریز پردازنده که در رایانه‌هـای شخصی مـرود اسـتفاده قـرار

می‌گیرد ساخته شده‌اند جایگزین آن‌ها شده است. به آن‌ها خادم server می‌گویند، که این نام را از نرم افزار خادم که مورد استفاده قرار می‌دهند گرفته‌اند (برای نمونه خادم فایل و نرم افزار پایگاه داده‌ی back end، که شامل نرم افزار پست الکترونیکی و خادم وب می‌شود).

تنزل مینی کامپیوترها به خاطر ریز پردازنده‌های مبتنی بر سخت افزار ارزان تر، ظهور سیستم‌های شبکه‌ی محلی ارزان و به سادگی گسترش پذیر، و تقاضای کاربران نهایی بر وابستگی کمتر بر سازندگان مینی کامپیوترهای انعطاف ناپذیر و ادارات IT / " مراکز داده"- که منجر به جایگزینی مینی کامپیوترها و پایانه‌های گنگ با ایستگاه‌های کاری و رایانه‌های شخصی شبکه بندی شده در نیمه‌ی دوم دهه1980 شد، بود.

طی دهه1990 روند جایگزینی مینی کامپیوترها با شبکه‌های رایانه‌های شخصی ارزان قیمت با توسعه‌ی چندین نسخه از یونیکس که بر معماری ریز پردازنده‌ی اینتل x86 اجرا می‌شد، از جمله Solaris، لینوکس و FreeBSD/NetBSD، متوقف شد.هم‌چنین سری سیستم عامل ویندوز مایکروسافت اینک حاوی نسخه‌های خادم برای پشتیبانی چند وظیفه‌ای پیش دستانه و دیگر خصیصه‌های خادم‌ها بود. این سری از ویندوزNT آغاز شد. ویندوز NT، به طور عمده، توسط طراحان شرکت DEC نوشته شد این شرکت طراح سیستم عامل DE VMS نیز بود که در اصل برای مینی کامپیوترهای VAX در دهه‌ی 1970توسعه یافته بود. هم‌چنین با پر قدرت‌تر شدن ریز پردازنده‌ها سی پی یوهایی که از اجزا چند

تـایی، که زمـانی خصوصـیت متمـایز کننـده‌ی رایانه‌هـای بزرگ و سیستم‌های میانی از ریز رایانه‌ها بود، اسـتفاده می‌کردند حـتی در بزرگ‌تـرین رایانه‌هـای مین فـریم با روندی فزاینده منسوخ شدند.

- نوشـته شـده در یکشـنبه چهـاردهم آبـان 1396 سـاعت 10:32 توسط Mohammad Amin GHaribi | نظر بدهید

رایانه‌های بزرگ وکوچک (چندکاربر وتک کاربر)

مینی کامپیوتر یا کـامپیوتر کوچک واژه‌ای منسـوخ بـرای گـونه‌ای از رایانه است که محـدوده‌ی میـانی طیف ماشین‌های محاسـبه، میـان بزرگ‌تـرین سیسـتم‌های چند کـاربره رایانه‌هـای بـزرگ و کـوچک‌ترین سیسـتم‌های تک کـاربره (ریز رایانه‌ها یا رایانه‌هـای شخصی)، را تشـکیل می‌دهد. کلمه‌هـای جدیدتر بـرای این ماشـین‌ها شـامل سیسـتم‌های میـانی (در IBM)، ایسـتگاه کـاری (در Sun Microsystems و LINUX/Linux عمومی) و خدمتگذار می‌شود.

- نوشـته شـده در یکشـنبه چهـاردهم آبـان 1396 سـاعت 10:32 توسط Mohammad Amin GHaribi | نظر بدهید

تاریخچه صنعتی ابررایانه

سـوپرکامپیوترهایی را که در دهـهٔ 1960 سـاخته و ارائه شـدند سـیمور کـری از بنگـاه کنـترل اطلاعـات (CDC) طراحی کرده بود و تا دههٔ 1990 هم بـازار در دست این سوپرکامپیوترها بـود. زمـانی که سـیمورکری جـدا شد و

رفت تا شرکت خودش به نام تحقیقات سیمور را راه اندازی و اداره کند با طرح‌های جدیدش بازار سوپرکامپیوترها را در دست گرفت و تا پنج سال (1985-1990)ـ یکه تاز بازار ابرمحاسبه بود. خود کری هرگز واژهٔ سوپرکامپیوتر را استفاده نکرد و کمتر کسی به خاطر دارد که او تنها کلمهٔ کامپیوتر را استفاده می‌کرد. در سال 1980 هم زمان با ظهور بازار مینی کامپیوترها که یک دهه قبل به وجود آمده بودند تعداد زیادی رقبای کوچک وارد بازار شدند. اما بسیاری از این‌ها در دههٔ 1990 با بروز مبارزات بازار سوپرکامپیوتر حذف شدند. امروزه سوپرکامپیوترها طراحی‌های سفارشی کم نظیری هستند که شرکت‌های صنعتی مثل IBM و hp تولید می‌کنند. همان شرکت‌هایی که بسیاری کمپانی‌های دههٔ 90 را خریدند تا از تجربه شان استفاده کنند. البته بنگاه کری هنوز به صورت حرفه‌ای به ساخت سوپرکامپیوتر ادامه می‌دهد. اصطلاح سوپرکامپیوتر چندان پایدار و ثابت نیست. ممکن است سوپرکامپیوتر امروز فردا تبدیل به یک کامپیوتر معمولی شود. اولین دستگاه‌های CDC پردازنده‌های نرده‌ای (اسکالر) خیلی سریع بودند؛ ده برابر سریع‌تر از سریع‌ترین ماشین‌های سیر شرکت‌ها. در دههٔ 1970 اکثر سوپرکامپیوترها به انجام محاسبات برداری پرداختند و بسیاری رقبا و تولید کنندگان جدید پردازنده‌های خودشان را با قیمت پایین با همان روش کار به بازار ارائه کردند تا در بازار حاضر شوند. در ابتدا و میانهٔ دههٔ 1980 ماشین‌هایی با پردازنده‌های اندک برداری که به صورت موازی کار می‌کردند تبدیل به استاندارد شدند. هر ماشینی معمولا چهارده تا شانزده پردازندهٔ برداری داشت. در اواخر دهٔ

1980 و 1990 مجددا توجه‌ها از پردازنده‌های برداری به سیستم‌های پردازندهٔ موازی معمول معطوف شد که هزاران ریزپردازنده معمولی داشتند و برخی از ان‌ها نمونه‌های آماده و برخی هم سفارش‌های مشتریان بودند (در اصطلاح کاری این را حملهٔ میکروهای کشنده می‌نامند). امروزه طرح‌های موازی بر اساس میکروپروسسورهای آمادهٔ نوع سرور ساخته می‌شوند از جمله power pc, Itanium, x86-64 و مدرن‌ترین سوپرکامپیوترها بسته (کلاستر)های کامپیوتری با تنظیمات دقیق هستند که پردازنده‌های کم حجم و رابط‌های داخلی سفارشی و بسته به مورد دارند.

- نوشته شده در یکشنبه چهاردهم آبان 1396 ساعت 10:31 توسط Mohammad Amin GHaribi | نظر بدهید

ابررایانه

ابررایانه (در زبان انگلیسی: Supercomputer)ـــ به رایانه‌ای اطلاق می‌گردد که در زمان معرفی آن در زمینه میزان ظرفیت محاسبه در واحد زمان در دنیا پیشرو باشد. این عبارت برای اولین بار توسط مجله «نیویورک ورلد» برای اشاره به جدول‌سازهای آی‌بی‌ام در دانشگاه کلمبیا به کار رفت.

- نوشته شده در یکشنبه چهاردهم آبان 1396 ساعت 10:30 توسط Mohammad Amin GHaribi | نظر بدهید

انواع کامپیوتر(رایانه)

کامپیوترها به چهــار دســته ابر رایانه‌هــا، کامپیوترهــای بـــزرگ، کامپیوترهـــای کوچـــک، ریز رایانه‌ها تقســـیم می‌شوند.

کامپیوترها از نظر نـــوع پـــردازش داه‌ها به سه نـــوع / آنالوگ، دیجیتال وترکیبی تقسیم می‌شوند.

- نوشــته شــده در یکشــنبه چهــاردهم آبــان 1396 ســـاعت 10:30 توسط Mohammad Amin GHaribi | نظر بدهید

اریخچه کامپیوتر در ایران

می توان به چهار دوره تقسیم کرد:

پیــدایش:کــامپیوتر در ســال 1341وارد ایــران شد.بــدین ترتیب پیدایش کامپیوتر در ایران تقریبا 10 ســال بعد از ظهور کامپیوتر در کشورهای صنعتی بود

توسعه:دوره توسـعه کـامپیوتر از سـال 1350 در ایـران آغاز و تا سال 1360 ادامه یافت.

این دوره همراه با رقابت زیاد بـرای خرید سـخت افـزار, پیاده سازی سیستم‌های عظیم نرم افزری, اسـتخدام هر چه بیشتر نیروی انسانی و دنبال کردن برنامه‌های جـامع با توجه به واقعیت‌هــای فــنی ئنــیروی انســانی کشــور بـــود.بـــازنگری: با ظهـــور انقلاب اســـلامی, در زمینه کامپیوتر نیز تغییر و تحولاتی صورت گـرفت و در نهـایت تا سال 1359 یک سری بـازنگری کلی انجـام شد. بلـوغ: پس از بازگشایی دانشگاه‌ها در سال 1362 مرحله بعدی رشد کامپیوتر آغاز شد و هر دو شاخه نرم افزار و سخت

افزار توسعه فراوانی یافتند. از مهمترین کارهای این دوره می‌توان پردازش زبان و خط فارسی را نام برد.

مسیر پیچیده مغز برای ثبت رویدادها در حافظه بلندمدت

مغز ما دارای یک روند چند مرحله‌ای برای سپردن رویدادها به حافظه بلندمدت است و تکرار لزوما باعث ماندگاری آن‌ها نمی‌شود.

هر بار که چیز جدیدی را تجربه می‌کنیم، مغز ما با یک چالش دشوار روبرو می‌شود. مغز علاوه بر این‌که باید به قدری انعطاف پذیر باشد که بتواند اطلاعات جدید را فورا دریافت کند، بلکه باید به اندازه‌ی کافی هم پایدار باشد تا بتواند آن را برای یک مدت طولانی در خود ذخیره کند. از سویی خاطرات جدید شاید برای تغییر یا بازنویسی روی موارد قدیمی‌تر مجاز نباشند.

مغز ما این مشکل را با ذخیره‌ی اطلاعات جدید در دو مکان جداگانه حل می‌کند. یکی از این دو محل هیپوکامپ است که به منزله‌ی سایت ذخیره سازی کوتاه مدت با انعطاف پذیری و ظرفیتی است که می‌تواند این اطلاعات را با سرعت بالایی دریافت کند. محل دوم هم بخشی دیگر از قشر مغز به نام نئوکورتکس است. بخش دوم در زمینه‌ی اطلاعات نسبت به بخش اول کندتر است، اما در عوض از اطلاعات خود برای مدت طولانی محافظت می‌کند و اجازه نمی‌دهد که آن‌ها جایگزین شوند.

حافظه بلندمدت

محققان موسسه‌ی روانشناسی پزشکی و بیولوژی اعصاب در دانشگاه توبینگن در طی یک همکاری با گروهی از مونیخ سعی داشته‌اند تا به چگونگی کارکرد

این دو سیستم در حین یادگیری فرد پی ببرند. یافته‌های آن‌ها در آخرین نسخه از مجله PNAS منتشر شده است.

هیپوکامپ از اواخر دهه‌ی 1950 از سوی محققان فعال در زمینه‌ی حافظه در کانون توجه بوده و مورد بازرسی دقیق قرار گرفته است. در آن زمان این بخش از مغز را از بدن بیماری به نام H.M برداشتند و پس از آن وی قادر به شکل دادن خاطرات و رویدادهای جدید در ذهن خود نبود.

نقشی که نئوکورتکس در حافظه بازی می‌کند تا حد زیادی ناشناخته بود و چیز زیادی هم از این‌که دو بخش یاد شده چه فعل و انفعالاتی با هم دارند نیز نمی‌دانستیم. محققان توبینگن در آزمایش خود، افراد مورد آزمایش را در پشت یک نمایشگر کامپیوتری قرار دادند و از آن‌ها خواسته شد تا بازی ماز (maze)ـ را به صورت مجازی انجام دهند. در این بازی آن‌ها باید اشیای پنهان را پیدا می‌کردند.

هر قدر که افراد شرکت کننده حرکت بیشتری را در میان ماز (پیچ راه) داشتند، به همین نسبت نیز عملکرد بهتری در درک چگونگی چیدمان و محل اشیای پنهان به دست می‌آوردند. در حین انجام این بازی توسط افراد مورد آزمایش، دانشمندان نیز با استفاده از یک اسکنر MRI اقدام به ثبت فعالیت مغزی این افراد کردند.

- محققان به منظور شناسایی منطقه‌ای از مغز که مسئول حافظه‌ی فضایی است، یک ترفند ویژه به کار بردند. در طول یک بخش از این آزمایش، ماز هیچ تغییری نکرد. این امر باعث شد تا شرکت

کننـــدگان به آرامی بتوانند در حـــافظه‌ی خـــود، نمایش‌هـای فضـایی از بـازی را ایجـاد کنند. اما در بخش دیگری از این آزمـایش، مـاز به طـور مـداوم تغییر می‌کرد، به طوری که افراد شرکت کننــده در آزمـایش قـادر به تشـخیص آن یا تنظیم یک مسـیر مشــخص در ذهن خــود بــرای یــادگیری آن نبودند. اسونیا برود (Svenja Brodt)، دانشجوی دکترا در مرکز آمـوزش تحصـیلات تکمیلی علـوم اعصـاب و سرپرست این مطالعه در این باره می‌گوید:

- مقایسه‌ی تصـاویر MRI از دو مـاز مـورد آزمـایش نشان می‌دهد که چه مناطقی از مغز به طور خاص به تشکیل خاطرات فضایی کمک می‌کند. ما از این شگفت زده شدیم که فعالیت پیش گُوِه (منطقه‌ای در پشت نئوکـورتکس) به طـور پیوسـته افـزایش یافته است، در حـالی که فعـالیت در هیپوکـامپ به طور پیوسته کاهش یافته بود.

وی هم‌چنین اشـاره کـرده که ارتبـاط بین دو منطقه نـیز در فرایند یادگیری دچـار افت می‌شـود. مونیکا شـونور (Monika Schönauer)، که روی این مطالعه نظــارت داشته در این باره می‌گوید:

- این نتایج ما را قادر می‌سازد تا بتوانیم ثابت کـنیم که آثـار بلندمـدت مغـزی حافظـه، درست زمـانی تشکیل شده است که این اطلاعـات را بـرای اولین بار جمع شده بودند.

او هم‌چنین گفت که سرعت این فرآیند حیرت انگیز بـود. محققان همیشه تصور می‌کردند که روند فـوق بسـیار به

آرامی انجـام می‌شـود و شـاید هفته‌ها یا ماه‌ها نـیز به طور می‌انجامد. پروفسور استفن گیس (Steffen Gais) در این باره توضیح می‌دهد:

- نکته‌ی شـگفت‌آور این است که هیپوکـامپ پس از چـنین مـدت کوتـاهی در واقع از شـرکت در روند یـادگیری بـاز می‌ایسـتد. به نظر می‌رسد که تعـداد تکـرار تـاثیر عمـده‌ای بر سـرعت شـکل گـرفتن حافظه‌ی بلند مـدت پایـدار در نئوکـورتکس داشـته است.

بر پایه‌ی نوشته‌ی برود:

- یک بازنمایی مستقل از حافظه در پیشگوه تشکیل شده است. هنگامی که نتایج اسکن MRI، چگونگی فعـالیت در پیش گُـوه را در یکی از افـراد آزمـایش شونده نشان داد، ما توانستیم پیش بیـنی کـنیم که آیا فرد می‌تواند یکی از اشیای پنهان شـده در مـاز را پیدا کند یا خیر.

آخـرین یافته‌هـای این پـژوهش، اطلاعـات مهمی را در مورد این‌که کدام مناطق در مغز انسـان مسـئول ذخـیره در حافظه‌ی بلند مدت هستند را برای ما فـراهم می‌کند. این نتـایج می‌توانند در آینـده به کمک پزشـکان بیایند تا شـاهد درمان‌هـای بهـتری بـرای بیمـاران مبتلا به زوال عقل (dementia) یا اختلالات هیپوکامپ باشیم. برود در پایان اشاره کرده که:

- اما این نتایج حتی بـرای موقعیت‌هـای یـادگیری در مدرسه هم مهم هستند؛ به ویژه وقتی که حرف از یادگیری موارد ساده مانند واژگـان و جـدول ضـرب

به میان می‌آید که هر دوی آن‌ها به سرعت و بـرای مدت طولانی به خاطر سپرده می‌شوند. با توجه به یافته‌های ما، هیچ کـارایی خاصی در تکرارهـای پی در پی داده‌ها به منظــور به خــاطر ســپردن آن‌ها وجود ندارد.

معبدی برای قربانی کردن هزاران کودک

بشر در زمـان قـدیم همـواره به دنبـال نزدیک شـدن به خـدایان خـود بـوده است. همین امر بـاعث می‌شد که کودکان خود را در راه خـدایان قربـانی کنند. البته بـرخی انسـان‌ها بـدلیل ضـعف و تـرس از عوامل طـبیعی مانند زلزله، سیل و موارد دیگر اقدام به قربانی کردن کودکان خـود می‌کردند. در آن زمـان بر این بـاور بودند که اگر قربانی‌های خود را همراه هدایا و غذا به خـاک بسـپارند، مورد احترام ارواح قرار می‌گیرند.

بسـیاری از انسـان‌ها در دین و پرسـتش خـدایان خـود دچارافراط می‌شوند و به آیین‌های پـوچ می‌گروند. همین امر سبب شد که در زمان باستان کودکان قربانی شوند. در این بین یهودیان بیشتر از سایر دین‌ها به این توهمات اهمیت می‌دادند.

باستان شناسان فرانسوی در سـال 1921 میلادی، یکی از عجیب‌ترین مکان‌هایی که در گذشته مخصوص قربـانی کردن کودکان بوده را در شهر تونس یافتند.

این مکان، معبد توفت (Tophet) نام دارد. کلمه‌ی توفت به معنـای سـوزاندن بـوده و هم‌چـنین این معبد توسط یهودیان ساخته شـده است. نـام دیگر این محـل، معبـدی برای قربانی کردن هزاران کـودک می‌باشد. در این معبد تخته سنگ‌های بـزرگی در کنـار هم بـرای قربـانی کـردن کودکان وجود دارد. از وجـود تعـداد زیـادی تخته سـنگ در کنار هم می‌توان نتیجه گرفت در آن زمـان مـردم تـونس کودکان زیادی را هم زمـان در کنـار هم بـرای رب النـوع قربانی می‌کردند. از شواهد بدست آمده می‌تـوان فهمید

که در حدود 20 هزار نوزاد و کودک در این معبد قربانی شده‌اند. به همین دلیل نام دیگر این مکان را معبدی برای قربانی کردن هزاران کودک گذاشته‌اند، بسیاری از استخوان‌های یافته شده متعلق به حیوانات می‌باشد. هم‌چنین مردم محلی این منطقه می‌گویند که به دلیل قحطی در آن زمان تعدادی از کودکان سربریده، خورده شده‌اند. نام این معبد از کتابی مقدس که در رابطه با قربانی کردن کودکان می‌باشد، گرفته شده است.

تاریخ این شهر به حدود 200 هزار سال پیش باز می‌گردد. حدود 8 هزار سال پیش مردمانی از سرزمین شرق به به این کشور کوچ کردند.

این مکان امروزه برای گردشگران تور تونس به محلی برای بازدید از فرهنگ دوران باستانی شهر تونس تبدیل شده است، گردشگرانی که به دیدن معبدی برای قربانی کردن هزاران کودک می‌روند، تحت تاثیر حال و هوای آن دوران قرار گرفته و در کل این مکان بسیار غم انگیز می‌باشد. بر روی درختان این معبد اشکال هندسی و نمادهای دوران باستان حک شده‌اند. اطراف این معبد عتیقه‌های بسیاری پیدا شده است.

منابع نوری در آسمان شب

نورپردازی در عکاسی نجومی زمین و آسمان یکی از نکات مهم در این سبک از عکاسی است و نورپردازی مناسب پیش‌زمینه در شرایطی که تاریکی حکم‌فرماست نقش مهمی در کیفیت تصویر نهایی دارد.

برخی عکاسان شب با نور مصنوعی (مانند نور چراغ‌قوه، فلاش یا LEDهای مخصوص نورپردازی) پیش‌زمینه‌ی تصویر را روشن می‌کنند که در مکان‌های تاریک گزینه‌ی مناسبی است. اما موضوع اصلی این مقاله منابع نوری در آسمان شب است که گاهی می‌توانند به صورت طبیعی زمینه‌ی تصویر را روشن کنند و رنگ آسمان را تغییر دهند. شناخت منابع نوری آسمان شب که به‌طور کلی به آن‌ها آسمان‌تاب می‌گویند به شما کمک خواهد کرد تا با برنامه‌ریزی مناسب و تنظیمات صحیح جزئیات آسمان و زمین را در کنار هم و در یک فریم ثبت کنید.

1. ماه

ماه مهم‌ترین منبع نور در آسمان است. تغییر فاز ماه (از هلال تا ماه کامل) به نوعی تنظیم‌کننده‌ی میزان نور این منبع نوری است و به شما این امکان را می‌دهد تا نور تصویر را با توجه به سوژه‌هایی که قصد تصویربرداری از آن‌ها را دارید تنظیم کنید. نور ماه هم‌چنین رنگ زمینه‌ی آسمان را به آبی متمایل می‌کند.شب‌هایی که ماه در حالت هلال قرار دارد (شب سوم تا شب پنجم ماه قمری یا معادل آن در پایان ماه قمری) فرصت مناسبی است تا تصاویر نسبتا عمیقی از

راه شیری ثبت کنید. در چنین شرایطی نـور مـاه آن‌قـدر زیـاد نیست تا مـانع از ثبت جزئیـات راه شـیری شـود اما می‌تواند منظـــره‌ی پیش‌زمینه را به‌خـــوبی روشن کند. بنـابراین با برنـامه‌ریزی مناسب و توجه به مـوقعیت راه شیری نسبت به ماه می‌توانید در چنین شب‌هایی تصاویر بسیار خوبی ثبت کنید.

عکس 1:ـ منظره‌ی راه شیری در شـرایطی که هلال مـاه در حال غروب بوده است. عکس از امیررضا کامکار.

شب‌های نزدیک به تربیع ماه (زمانی که نصف قرص مــاه روشن است) نیز فرصت مناسـبی بـرای عکاسی زمین و آســمان است. در چــنین شب‌هایی اگر قصد دارید از راه شـیری عکاسی کنیـدبهتر است زمـان عکاسی را طـوری انتخاب کنید تا نزدیکی مـاه به راه شـیری بـاعث از دست رفتن جزئیات نشود.

اما در شرایطی که قرص ماه به حالت کامل نزدیک است دیگر نمی‌تـوان سـوژه‌های کم‌نـور آسـمانی را در تصـویر ثبت کرد. در چنین شب‌هایی نـور مـاه آن‌قـدر زیـاد است که جز ستاره‌های پرنور چیزی در تصویر ثبت نمی‌شـود و با نوردهیّ‌هـــای چند ثـــانیه‌ای زمینه‌ی تصـــویر مثل روز روشن می‌شـود. ابتکـار عمل عکاسـان شب در شب‌های مهتابی کم می‌شود اما کماکان می‌تـوان تصـاویری مانند عکس‌های رد ستاره‌ای را در این شب‌ها ثبت کرد.

استفاده‌ی درست از نور ماه کمک زیـادی به شـما خواهد کـرد. بنـابراین سـعی کنید با اسـتفاده از نرم‌افزارهـای آسـمان‌نما (مانند نرم‌افـزار رایگـان Stellarium)ـ بـرای

آن‌چه قصد عکاسی از آن را دارید برنـامه‌ریزی کنید تا به بهترین نتیجه برسید.

1. آلودگی نوری

آلـودگی نـوری معضل این روزهـای عکاسـان نجـومی و اخترشناســـان در سراسر دنیاست و کمـــتر جـــایی را می‌توان پیدا کرد که از تاثیر نورهای مزاحم و مازادی که به آسمان راه پیدا می‌کنند در امان باشد. آلـودگی نـوری شهرهای بزرگ حتی با صدها کیلومتر دور شـدن از آن‌ها کماکان آسمان را تحت تاثیر خـود قـرار می‌دهد. آلـودگی نــوری در تصــاویر نجــومی با رنگ زرد خــود را نشــان می‌دهد. البته لامپ‌های LED جدید طیف رنگ متمایل به آبی دارند و با فیلترهای آلـودگی نـوری نـیز نمی‌تـوان از شدت آن‌ها کاست.

آلودگی نوری می‌تواند گـاهی به عنـوان منبع نـورپردازی مـورد اسـتفاده قـرار بگـیرد. نـور شـهرها و روسـتاهای کوچک می‌تواند سوژه‌های زمینی را روشن کند، در حالی که اگر سوژه‌ی عکاسی در جهت مخالف منبع نوری قرار داشـته باشد آسـمان چنـدان تحت تـاثیر نورهـای مـزاحم قرار نمی‌گیرد.

عکس 2:ـ صــورت‌های فلکی زمســتانی بر فــراز قلعه‌ی الموت که از نـور روسـتای کوچک گازرخـان روشن شـده است. عکس از امیررضا کامکار.

1. نور کهکشان و ستاره‌ها

اگر در شــبی که مــاه در آســمان نیست از منــابع نــوری مصنوعی صدها کیلومتر فاصله بگیرید و به مکـانی کـاملا

تاریک سفر کنید نور بخش مرکزی راه شیری و ستاره‌ها خـود به یک منبع نـوری تاثیرگـذار تبـدیل می‌شـود. شـاید باور کردنش مشکل باشد اما بخش مرکزی راه شیری در مکان‌های بسیار تاریک می‌تواند در نوردهی‌های طـولانی باعث ایجاد سایه شود.

رسـیدن به مکـانی که تا این انـدازه تاریک باشد بسـیار مشکل است اما هنوز می‌توان در دل کویرهـای گسـترده یا نقاط دورافتاده چنین آسمانی را پیدا کرد.

1. هواتاب

هواتاب نیز جزء منـابع نـوری ضـعیف آسـمان شب است. هواتاب تابش طبیعی بخش‌های بالایی جو زمین است که در زمـان اوج فعـالیت ممکن است با چشم غیرمسـلح (البته بدون رنگ) دیده شـود. اما حساسـیت دوربین‌هـای کنـونی به انـدازه‌ای است که در بسـیاری از شب‌ها و در صورت تاریک بودن آسمان هواتـاب به راحـتی خـود را در تصاویر نشان می‌دهد. هواتاب معمولا به رنگ قرمز، زرد یا سـبز در تصـویر ثبت می‌شـود و معمـولا به صـورت رگه‌رگه و در نـزدیکی افق دیـده می‌شـود. در سـال‌های اخیر و با افزایش حساسیت دوربین‌های دیجیتال تصـاویر شگفت‌انگیزی از فعالیت شـدید هواتـاب ثبت شـده است که البته معمولا در آسمان نیمکـره‌ی جنـوبی بـوده است. هواتاب تاثیر چنـدانی بر منظـره‌ی زمیـنی نمی‌گـذارد اما می‌تواند تا حـدودی مـانع از ثبت جزئیـات سـوژه‌های آسمانی شود.

عکس 3:ـ هواتـاب در این تصـویر با رنگ سـبز دیـده می‌شود. عکس از امیررضا کامکار.

1. شفق قطبی

شفق قطبی یکی از مهم‌ترین منابع نوری در آسمان مناطق قطبی زمین است. بسیاری از عکاسان شب با هدف عکاسی از شفق قطبی به کشورهایی نظیر ایسلند، نروژ، روسیه و... سفر می‌کنند. اما از آن سو عکاسان نجومی که در این مناطق زمین زندگی می‌کنند شفق قطبی را همیشه نه به چشم پدیده‌ای جذاب بلکه به عنوان منبع نوری مزاحم برای ثبت تصاویر اعماق آسمان می‌بینند! فعالیت شدید شفق قطبی می‌تواند همچون ماه منظره‌ی زمینی را روشن کند. شفق‌های کم‌جان نیز می‌توانند به راحتی در نوردهی‌های بلندمدت تاثیر خود را در عکس نشان دهند و به همین دلیل در نزد عکاسان نجومی اعماق آسمان در مناطق قطبی چندان محبوب نیستند!

1. نور منطقه‌البروجی

نور منطقه‌البروجی حاصل بازتاب نور خورشید از ذرات گرد و غبار صفحه‌ی منظومه‌ی شمسی است که ساعتی پس از غروب خورشید (در افق غرب) و ساعتی پیش از طلوع خورشید (در افق شرق) دیده می‌شود. نور منطقه‌البروجی از راه شیری کم‌نورتر است و توانی برای روشن کردن پیش‌زمینه‌ی تصویر ندارد. اما در شب‌های غیرمهتابی و در زمان مناسب نور منطقه‌البروجی به راحتی در تصویر ثبت می‌شود. رنگ نور منطقه‌البروجی سفید و متمایل به آبی کم‌رنگ است.

عکس 4:ـ نور مخروطی‌شکل منطقه‌البروجی در نیمه‌ی راست این تصویر به وضوح مشخص است. عکس از امیررضا کامکار.

1. شفق و فلق

نور گرگ‌ومیش منبع نور دیگری است که رنگ آسمان را به آبی متمایل می‌کند و می‌تواند در نورپردازی پیش‌زمینه نیز تا حدودی به شما کمک کند. در چنین شرایطی تنظیم صحیح نوردهی و انتخاب زمان مناسب برای عکاسی اهمیت زیادی دارد تا آسمان روشن سپیده‌دم یا زمان غروب و جزئیات منظره‌ی پیش‌زمینه در کنار هم ثبت شوند. البته در شرایط گرگ‌ومیش نمی‌توان جزئیات زیادی از سوژه‌ّهای کم‌نور،مانند راه شیری، ثبت کرد.

منشأ گرمای خورشید چیست؟

هیچ یک از منابع انرژی که تا کنون شناخته شده‌اند نتوانسته‌اند درجه حرارتی را که در خورشید وجود دارد را تولید کنند. با دست یابی انسان به انرژی اتمی و کشف رازهای اتم و انرژی نهفته در آن به نظر می‌رسد که انسان تا حدودی به رمز و راز و چگونگی اتفاقاتی که در خورشید به وقوع می‌پیوندد و باعث تولید چنین انرژی عظیمی می‌شود پی برده است.

اما امروزه دانشمندان معتقدند خورشید یک کوره هسته‌ای بسیار بزرگ است که در آن‌جا عمل همجوشی هسته‌ای اتفاق می‌افتد. در خورشید دو اتم هیدروژن با هم همجوشی هسته‌ای حاصل نموده و تبدیل به یک اتم هلیم می‌شوند. در این فعل و انفعال مقداری از جرم هیدروژن در هنگام تبدیل هیدروژن به هلیم ناپدید می‌شود و به ازای آن انرژی گرمایی فوق‌العاده زیادی تولید می‌شود.

از دو طریق می‌توان انرژی هسته‌ای (اتمی) تولید کرد. یکی از طریق شکافت هسته‌ی اتم و آزاد سازی انرژی نهفته در آن و دیگری همجوشی دو اتم از یک عنصر و تشکیل یک اتم یک عنصر سنگین تر، در روی زمین روش اول یعنی شکافت هسته اتم و استفاده از انرژی آن در راکتورهای هسته‌ای یا همان نیروگاه‌های اتمی انجام می‌شود. اما روش دوم یعنی همجوشی دو اتم، به دلیل سخت بودن شرایط انجام آن هنوز عملی نشده است.

شرایط لازم برای انجام عمل همجوشی هسته‌ای عبارتند از: 1-ـ دمای بسیار بالا، 2-ـ فشار بسیار بالا. از

آن‌جا که هیچ کدام از این دو شـرط هنـوز توسط انسـان قابل انجام نیست، عمل همجوشی هسـته‌ای تا کنـون در روی زمین انجـــام نشـــده است. اما در خورشـــید هر دو شـــرط فـــراهم است. دما در مرکز خورشـــید حـــدود 15 میلیون درجه سانتی گراد و فشار 1220 اتمسـفر یعـنی دقیقاً 1220 برابر فشار روی کره زمین است. در چنین شرایطی دو اتم هیدروژن با انرژی بسیار زیاد با یک‌دیگر برخـورد کـرده و در ضـمن تبـدیل به یک اتم هلیم مقـدار ناچیزی از جرم خود را از دست داده و در مقابل، انـــرژی فوق‌العاده زیادی تولید می‌کنند. گرمای تولید شده از این واکنش هسته‌ای مقداری صرف انجام همجوشی اتم‌های هیدروژن دیگر می‌شود و بخش دیگر آن بصـورت تشعشع وارد فضـــای لایتنـــاهی می‌شـــود و فقط قســـمت بســـیار ناچیزی از آن پس از طی نمودن فاصله میان خورشـــید و زمین، به زمین می‌رسد.

در خورشـــید در هر ثانیه 564 میلیـــون تن هیـــدروژن به 560 میلیـــون تن هلیم تبـــدیل می‌شـــود و 4 میلیـــون تن تفاوت جرم هیدروژن و هلیم در عین این عمل به انـــرژی عظیمی تبـــدیل می‌شـــود. مقـــدار انـــرژی که خورشـــید به زمین می‌تابد معـــادل 2×1017 ژول در هر ثانیه است. برای آن‌که به بزرگی این مقدار انرژی گرمایی پی ببریم باید گفت که هرگاه بخواهیم درجه حـرارت یک کیلو گـرم آب را یک درجه ســانتی گــراد افــزایش دهیم، باید 4200 ژول گرما مصرف کنیم. با توجه به این نکته پی می‌بـــریم که خورشـــید چه انـــرژی عظیمی را در هر ثانیه به زمین می‌فرســـتد. البته قســـمت انـــدکی از انـــرژی خورشـــید به زمین می‌تابد. دانشـــمندان محاســـبه کرده‌اند که از این مقـــدار کم انـــرژی حـــدود 33 درصد بـــدون تغیـــیر قبل از

رسیدن به زمین توسط زمین منعکس می‌شـود و به فضا باز می‌گردد و 45 درصد آن به صورت انرژی حـرارتی به بـیرون بـاز می‌گـردد و فقط 22 درصد آن بـرای تبخـیر آب‌های سطحی و آب دریاها و کمـتر از 001/0 درصد آن صـرف عمل حیـاتی فتوسـنتز می‌شـود. قابل توجه است که قسمت عمده اشعه‌های مضر خورشـید از جمله اشـعه ماوراء بنفش خورشید توسط لایه‌ی ازون در جو اطـراف زمین منعکس می‌شـــود و زمین از این اشـــعه‌های مضر محافظت می‌شود.

اطلاعاتی جالب درباره نجوم

فضا از کهکشان‌ها، منظومه‌ها، ستارگان، سیارات و بسیاری اجرام آسمانی دیگر انباشته شده است. عجایب و عظمت آن‌ها به مراتب از تمامی دیگر پدیده‌های آفرینش بیشتر است. کهکشان‌ها و ستارگان و بطور کلی پدیده‌های آسمانی انبوهی که عجیب و غریب می‌نماید وجود دارند، که پاره‌ای از آن‌ها بوسیله دانشمندان شناسایی شده‌اند. مانند: کوتوله‌های سفید، ستارگان نوترونی، ستارگان هیپرونی، کوازارها و دنباله دارها و سیاه چاله‌ها و....

در فضای قابل رویت برای ماده میلیاردها کهکشان جداگانه وجود دارد که بزرگ‌ترین آن‌ها نظیر راه شیری و نزدیکترین کهکشان به نام اندرومیدا یا به قول عبدالرحمن صوفی امراة المسلسله که فاصله آن از ما تقریبا 1.5 میلیون سال نوری و قطر زاویه‌ای آن 3.5 درجه و قطر خطی‌اش در حدود 100 هزار سال نوری است و دارای تقریبا یکصد میلیارد ستاره است. هر کهکشان مجموعه‌ای از میلیاردها ستاره است که بعضی از آن‌ها از خورشید بزرگ‌تر و بعضی دیگر بطور قابل توجهی کوچکتر.

سحابی دمبلی

این تصویر کامپیوتری، سحابی‌ای را به

شکل ساعت شنی نشان می‌دهد که از

گازهای دفع شده ستاره مرکزی ایجاد شده است.

سحابیها

در جهان علاوه بر ستاره‌ها مقادیر زیادی گرد و غبار و گاز وجود دارد که ما بین کهکشان‌ها پراکنده گردیده است. یعنی چگالی گاز در فضای بین کهکشان‌ها فقط برابر 20 اتم در هر اینچ مکعب است. سحابیها به علت نور ستارگان مجاور خود قابل رویت هستند. به کمک تلسکوپ به ساختمان و ویژگی آن‌ها می‌توان پی برد. بعضی از سحابیها نیز تاریک بوده و مانع عبور نور ستارگانی که در پشت آن‌ها قرار دارند می‌گردند.

سیارات

اجرام تقریبا کروی، جامد و بزرگی هستند که به دور خورشید می‌گردند. بزرگ‌ترین آن‌ها به نام مشتری است که جرمی معادل یک هزارم جرم خورشید را دارد. تا به حال سیستم سیاره‌ای نظیر آن‌چه به خورشید مربوط است، کشف نگردیده است. سیارات اجرام سماوی نسبتا سرد بوده و انعکاس نور خورشید باعث مرئی شدن آن‌ها می‌گردد.

تشخیص سیارات از ستارگان در آسمان شب

- سیارات با نور ناپایدار می‌درخشند، ولی نور ستارگان هم از لحاظ رنگ و هم از لحاظ روشنایی به سرعت تغییر می‌کند.
- سیارات در آسمان حرکت کرده و محل آن‌ها تغییر می‌کند، ولی ستارگان نسبت به هم دارای مکانهای تقریبا ثابتی هستند.

• سیارات هنگام رصد با تلسکوپها بصورت قرص نورانی بـزرگ دیـده می‌شـود، در صـورتی که سـتارگان بصـورت نقاط روشن به نظر می‌رسند.

• سـیارات را می‌تـوان در نـواحی بـاریکی از آسـمان مشاهده کرد، ولی سـتارگان را می‌تـوان در هر قسـمتی از آسمان یافت.

سیارکها

سیاره‌های خـرد، اجـرام جامد کـوچکی هسـتند که به دور خورشید می‌چرخند و تفاوت آن‌ها با سـیارات در بـزرگی آن‌ها است. بزرگ‌ترین این سیارکهای خرد به نام سیرس می‌باشند، که قطرش برابر با 800 کیلومـتر است. قطر اکـثر آن‌ها در حـدود 3 کیلومـتر می‌باشد. سـیارکها نـیز توسط انعکـاس نـور خورشـید قابل رویت می‌باشـند و آن‌ها را بدون تلسکوپ نمی‌توان دید.

قمرها

قمرها اغلب از اجتماع و تمرکز دیسکهای غبار و گـاز در پـیرامون سـیاره‌ها درست می‌شـوند. شش سـیاره از نه سـیاره بـزرگ هر کـدام یک یا چند قمر دارند که به دور آن‌ها می‌چرخند. تا به حـال 45 قمر در منظومه شمسی کشف کردیده است.

ستارگان دنباله دار

سـتارگان دنباله دار اجـرام سـماوی هسـتند که گه گـاه ظاهر می‌شوند. هر ستاره دنباله دار از یک مسیر نورانی و دنباله طـویلی تشـکیل شـده است. سر آن ممکن است به بزرگی خود خورشید و دم آن نیز در حـدود چنـدین صد

میلیون کیلومتر بوده باشد. هر ستاره دنباله دار با وجـود این‌که صدها کیلومتر در ثانیه سرعت دارد برای یک چشم غـیر مسـطح همچـون مـا، بی‌حـرکت به نظر می‌رسد. سـرعت آن‌ها را می‌تـوان از تغیـیر مکـانش نسـبت به ستارگان زمینه ثابت آسمان تعین کرد.

تا کنـــون نزدیک به هشتصد ســـتاره دنباله دار کشف و نامگذاری گردیده است. اکثر سـتاره‌های دنباله دار از یک مـدار بسـته‌ای در حـال حـرکت هسـتند. چـنین سـتارگان دنباله دار اهمیت زیـــادی داشـــته و بعد از یک پریـــود به نزدیکی زمین آمده و مشـاهده شـده‌اند، که مشـهورترین آن‌ها سـتاره دنباله دارهـالی است. مـدارهای سـتارگان دنباله دار دیگر سهمی یا هذلولی است و به احتمال زیـاد این‌ها فقط یک بـــار در مجـــاورت زمین ظـــاهر و رویت گردیـــده، دور می‌زنند و ســـپس رفته و دیگر به نـــزدیکی زمین نمی‌گردند.

شهابوارها

اجسام جامد و ریز دیگری به اندازه ته سنجاق هستند، در فضا دیـده می‌شـوند. اکـثرا گـروهی از این شـهابها به طـــرف زمین حـــرکت کـــرده و در جو آن به دام میـــدان مغناطیسی حـــــــاکم بر کـــــــره زمین می‌افتد. در اثر برخوردشان در فاصله 150 کیلومتری جو زمین و در اثر اصـطکاک آن، جسم سـوخته و غبـار آن به طـرف زمین سقوط می‌کنند. نور حاصل شده از این برخورد را به نام شخانه می‌نامند. در واقع می‌شـود اظهـار کـرد هر سـاله چندین صد تن از غبار شخانه بر سطح زمین می‌نشـینند. معمـولا شـهابها در فاصـله 80 کیلومـتری سـطح زمین کاملا از بین می‌روند، ولی بعضی اوقات احتمال دارد که

کـاملا تحلیل نگردند و بصـورت شـهاب سـنگ به سـطح زمین برسند.

مقدمه

خورشید سـتاره‌ای است از سـتارگان رشـته اصـلی که 5 میلیارد سال از عمرش می‌گذرد. این ستاره کروی شـکل بوده و عمدتا از گازهای هیدروژن و هلیوم تشـکیل شـده است. وسعت این ستاره 1.4 میلیون کیلومتر (870000 مایل) است. جـرم این سـتاره 7 برابر جـرم یک سـتاره معمولی بوده و هم‌چنین 750 برابر جرم تمام سـیاراتی است که به دورش می‌چرخند. در هسـته خورشـید، جـرم توسط واکنشـهای هسـته‌ای تبـدیل به تشعشـعات الکترومغناطیسی که نوعی انرژی هستند، می‌شـود. این انرژی به سمت بیرون تابانـده شـده و بـاعث درخشـنگی خورشـید می‌گـردد. سـایر اجسـام آسـمانی موجـود در منظومه شمسی که توسط جاذبه خورشـید در مدارهای‌شـان قـرار گرفته‌اند نـیز گرمایشـان را از این انرژی می‌گیرند.

مواد تشکیل دهنده خورشید حالت گازی دارنـد، بنـابراین خورشید محدوده دقیق و معینی نداشـته و مـواد اطـراف آن بتـدریج در فضا منتشر می‌شـوند. اما چـنین به نظر می‌رسد که خورشید لبه تیزی داشته باشد، چرا که بیشتر نوری که به زمین می‌رسد از یک لایه که چند صد کیلومتر ضـخامت دارد سـاطع می‌شـود. این لایه فوتوسـفر نـام داشته و به عنـوان سـطح خورشـید شـناخته شـده است. بـالای سـطح خورشـید، کروموسـفر یا رنگین کـره وهاله خورشـیدی قـرار دارند که با همـدیگر جو خورشـید را تشکیل می‌دهند.

مرکز خورشید مانند کوره‌ای هسـته‌ای است با دمـای 15 میلیون درجه سانتیگراد (27 میلیون درجه فارنهایت) که چگالی‌اش 160 برابر آب می‌باشد. تحت چنین شـرایطی هسـته‌های اتم هیـدروژن بـاهم تـرکیب شـده و تبـدیل به هسـته‌های هلیـووم می‌شـوند. در این حین، 0.7 درصد جـرم تـرکیب شـده، تبـدیل به انـرژی می‌شـود. از 590 میلیـون تن هیـدروژنی که در هر ثانیه در مرکز خورشـید تـرکیب می‌شـوند، 3.9 میلیـون تن به انـرژی تبـدیل می‌شود. این سوخت هیدروژنی، تا 5 میلیارد سـال دیگر دوام خواهد داشت. مسیر نامنظم 2 میلیون سال طـول می‌کشد تا انرژی تولید شده در مرکز خورشـید به سـطح آن رسیده و بصورت نور و گرما تابش کند، سـپس بعد از فقط 8 دقیقه، این انرژی به زمین می‌رسد.

هنگـامی که خورشـید منبسط می‌شـود تا تبـدیل به یک غول سرخ شود، قطرش حـدود 150برابر بزرگ‌تر خواهد شد. گازهای منبسط شده و داغ، رنگ زرد و حرارت خـود را از دست داده و قرمز رنگ و سـرد خواهند شد. اما بخـاطر بزرگ‌تر شـدن سـطح خورشـید،درخشـندگی آن 1000برابر افـزایش یافته و نـور بیشـتری سـاطع خواهد کرد.

زبانه‌ها و شعله‌های خورشیدی

زبانه حلقوی در شکل پایین، خطوط میدان مغناطیسـی، دو لکه خورشـیدی را به هم متصل کـرده است. در سـال 1973، یک زبانه خورشـیدی (سـمت چپ تصـویر) 000/588 کیلومتر (365.000 مایل) از سطح خورشید را پوشـاند. اغلب فعالیتهـای شـدید خورشـید در نـزدیکی لکه‌هـای خورشـیدی رخ می‌دهند. شـعله‌های خورشـیدی،

جرخه‌هایی از انـرژی هسـتند که عمر چند سـاعته دارنـد، این شـعله‌ها هنگـامی بوجـود می‌آیند که مقـدار زیـادی انـرژی مغناطیسی بطـور ناگهـانی آزاد شـود. زبانه‌هـای خورشیدی، فوارانهایی از گاز مشـتعل هسـتند که ممکن است صـدها هـزار کیلومـتر در فضا پیش بروند. میـدان مغناطیسی خورشـــید می‌تواند زبانه‌هـــای حلقـــوی را هفته‌ها در فضا پیش بروند معلق نگاه دارد.

باد خورشیدی

هاله (جو بیرونی) خورشید حـاوی ذراتی است که انـرژی کـافی بـرای فـرار از جاذبه خورشـید را دارند. این ذرات بصورت مارپیچی با سـرعتی معـادل900 کیلومـتر (560 مایل) در ثانیه از خورشید دور شـده و بـاد خورشـیدی را بوجـود می‌آورند. این ذرات در همـان مسـیرهای میـدان مغناطیسی خورشید حــرکت می‌کنند و از آن‌جا که دارای بار الکتریکی هسـتند، منظومه شمسی را پر از جریانـات الکتریکی می‌کنند. ناحیه فعالیتهای خورشیدی، هلیوسفر (کره خورشیدی) نامیـده می‌شـود. بـاد خورشـیدی در هر ثانیه حـدود یک میلیـون تن هیـدروژن حورشـید را از بین می‌برد. 100000 میلیارد سال طول خواهد کشید تا بــاد خورشیدی تمام جرم خورشید را در فضای بین سـیاره‌ای پخش کنــد، اما طــول عمر طــبیعی خورشــید فقط 10 میلیارد سال است.

مسیر نامنظم

دو میلیون سال طول می‌کشد تا انرژی تولید شده

در مرکز خورشید به سطح آن رسیده و بصورت

نورو گرما تابش کند، سپس بعد از فقط 8 دقیقه

این انرژی به زمین می‌رسد.

چرخه‌ها و لکه‌های خورشیدی

حرکت وضعی خورشید باعث ایجاد میدان مغناطیسی می‌شود، مناطق استوایی خورشید سریعتر از مناطق قطبی آن چرخیده و این امر باعث می‌شود که خطوط میدان مغناطیسی درون خورشید حلقه بزنند. این خطوط در صورت خروج از سطح خورشید، باعث فعالیتهای خورشیدی نظیر لکه‌های خورشیدی، شعله‌ها و زبانه‌های خورشیدی می‌شوند. این فعالیتها، بخصوص لکه‌های خورشیدی، چرخه‌ای 11 ساله دارند.

مرگ خورشید

5 میلیارد سال بعد، بیشتر هیدروژن موجود در هسته خورشید گداخته شده و صرف تهیه هلیوم خواهد شد. در آن زمان، جاذبه باعث انقباض هسته شده و فشار، دمای آن‌را افزایش خواهد داد. هیدروژن شروع به سوختن در پوسته اطراف هسته خواهد کرد. انرژی حاصل از این گداخت هسته‌ای در پوسته، باعث انبساط لایه‌های خارجی خواهد شد و سیارات عطارد و زهره را ذوب می‌کند و آن‌ها را در بر می‌گیرد. انبساط خورشید تا مدار زمین متوقف شده و حرارتش تمام موجودات زنده را از بین می‌برد. بعد از آن خورشید تبدیل به یک غول سرخ می‌شود. سپس، لایه‌های خارجی در فضا پخش شده و یک سحابی سیاره‌ای تشکیل خواهند داد. هسته نیز بصورت یک ستاره کوتوله سفید باقی مانده و بتدریج از بین خواهد رفت. پس می‌توان گفت که با فرا رسیدن

مرگ خورشید، مرگ زمین و تمـام موجـودات این سـیاره فرا می‌رسد.

نامگذاری اجرام اعماق فضا

بــرخی اجــرام غــیر ســتاره‌ای از جمله کهکشــان‌ها و سحابیها با عناوین رایجی نامیـده می‌شـوند، ولی بـرخی تنها با یک شــماره مشــخص می‌شــوند. در ســال 1774 شارل مسیه (1817-ـ 1730)ـ فهرستی شامل 45 جـرم آســـمانی منتشر کـــرد و طی یک دهه بعد از آن به این تعداد افزود. نام هر یک از اجرام این فهرست متشکل از حرف‌ام (حرف اول مسـیه) و یک عـدد بـدنبال این حـرف است. نام بسیاری دیگر از اجرام آسمانی متشـکل از ان. جی.سی و یک عـــدد است. این طـــرز نامگـــذاری در فهرســتی که توسط ســتاره شــناس دانمــارکی، جــان لودویک امیل دریر (1926ـ 1852)، منتشر شد، معرفی شـــده است. این فهرســـت، فهرست عمـــومی نـــوین نامگذاری شده است.

مقدمه

خورشـــید زمین را گـــرم و روشن می‌کند. گیاهـــان و جــانوران نــیز انــرژی خورشــیدی را لازم دارند تا زنــده بمانند. اگر خورشـید نبـود یا از زمین خیلی دورتر بـود و گرمای کمـتر به ما می‌رسـید، سـطح زمین خیلی سـرد و تاریک می‌شد و هیچ موجـــــــودی نمی‌توانست روی آن زنــدگی کند. همه ما به انــرژی نیــاز داریم، انــرژی مانند نــیرویی نــامرئی در بــدن ما وجــود دارد و آن را بکــار می‌اندازد. اگر انرژی به بدن نرسد، توانایی انجام کـار را از دست می‌دهیم و پس از مدتی می‌میریم.

ما انرژی را از غـذایی که می‌خـوریم یدست می‌آوریم. با هر حـرکت و کـاری که انجـام می‌دهیم، بخشی از انـرژی موجود در بدن صـرف می‌شـود. حـتی بـرای خوانـدن این مطلب هم مقـداری انـرژی لازم است. بـرای همین باید هر روز غذاهای کـافی و مناسـبی را بخـوریم. گیاهـان و جانوران نیز برای زنده ماندن و رشد و حرکت، به انـرژی نیاز دارند، که منشأ همه این‌ها از خورشید می‌باشد

تمام دستگاهها و ماشینهای سـاخته شـده بدست انسـان نـیز با اسـتفاده از انـرژی کـار می‌کنند. بسـیاری از این ماشـینها بـرقی هسـتند. حتما شـما هم از دسـتگاههایی مثل رادیو، تلویزیون، اطو، یخچال و... استفاده می‌کنید. اگر به هر دلیلی بـــرق خانه قطع شـــود، تمـــام این دستگاهها از کار می‌افتند و بدون استفاده می‌شوند. اما آیا می‌دانید برق چطور تولید می‌شود؟ بـرای تولید بـرق، سوختهایی مثل زغال سنگ، نفت و گاز را می‌سـوزانیم. این نوع سوختها را سوخت فسیلی می‌نامند.

سـوختهای فسـیلی از بـاقی مانـده گیاهـان و جـانورانی بوجود آمده‌اند که میلیونها میلیـون سـال قبل روی زمین زندگی می‌کردند. وقتی این‌جانوران و گیاهان مردند و از بین رفتنـد، سـال‌های زیـادی زیر فشـار لایه‌هـای زمین ماندند تا به زغـال سـنگ و نفت و گـاز تبـدیل شـدند و می‌بیـنیم که همه انـواع مختلف انـرژی که قبل تبـدیل به یک‌دیگر نـیز هسـتند از یک منبع به نـام خورشـید ناشی شـده و یا به آن مربـوط می‌شـود. تـابش خورشـید منشأ اغلب انرژیهـایی است که در سـطح زمین در اختیـار ما قرار دارد.

- بـــاد: ناشی از اختلاف دمـــای هـــوا و حـــرکت نســـبی اتمسفر زمین است.
- آبشـــار: ناشی از تبخـــیر و بـــارانی که از آن نتیجه می‌شود.
- چوب، زغال سنگ، نفت و... که منشا گیـاهی دارند به کمک کلروفیل و خورشید ساخته شده‌اند.

گستره اشعه فرابنفش

اشعه فرابنفش بین طول موجهای 0.0144 میکرومتر و 0.39 میکرومتر است. اشعه فرابنفش را به سه منطقه تقسیم می‌کنند:

- ماورا بنفش با طول موج بلند یا مـاورا بنفش A: این اشعه بین طول موجهای 0.39 و 0.315 میکرومتر قرار دارد. نسـبت این اشـعه در نـور آفتـاب، قـوس الکـتریکی زغال و چراغهای الکتریکی معمولی زیاد است.
- ماورا بنفش با طول مـوج متوسط یا مـاورا بنفش B: این اشعه بین طول موجهای 0.315 و 0.28 میکرومـتر است. این اشـعه در نـور چـراغ بخـار جیـوه و قوسـهای الکتریکی با الکترودهای فلزی وجـود دارد، تـاثیر آن‌ها در پوست شدید است.
- ماورا بنفش با طول موج کوتاه یا ماورا بنفش C: این اشعه شامل طول موجهای کوتـاهتر از 0.28 میکرومـتر است و فقط در قوس الکتریکی جیوه وجود دارد.

جذب اشعه فرابنفش

- از شیشه معمولی فقط اشعه فرابنفش A عبور می‌کند. در صنعت شیشه‌هایی با ترکیبات مخصوص می‌سازند که طول موج 0.26 یعنی ماورا بنفش B و A و قسمتی از C را نیز عبور دهد.
- شفافیت کوارتز خیلی بیشتر از شیشه است و فقط طول موجهای کوتاهتر از 0.18 میکرومتر در آن جذب می‌شود. به همین سبب حبابهای چراغهای مولد اشعه فرابنفش را از کوارتز تهیه می‌کنند.
- آب خالص برای اشعه فرابنفش، شفاف‌ترین مایعات است و طبقات نازک آن امواج بلندتر از 0.2 میکرومتر را از خود عبور می‌دهند.
- گازها معمولا برای اشعه فرابنفش، شفاف هستند و طول موجهای بلندتر از 0.18 میکرومتر از لایه‌های نازک هوا بخوبی عبور می‌کنند.

منابع اشعه فرابنفش

منابع اشعه فرابنفش خیلی زیاد است. تعدادی از آن‌ها عبارتند از:

قوس الکتریکی زغال

نسبت اشعه فرابنفش در قوس الکتریکی زغال نسبتا کم است، ولی اگر اکسیدهای فلزی به الکترودهای زغالی اضافه کنند، مقدار این اشعه افزایش می‌یابد. برای این کار الکترودهایی می‌سازند که در آن‌ها یک غلاف زغالی دور اکسید فلزی را گرفته است. قوسهایی که الکترود آن‌ها از فلز خالص ساخته شده باشند، نیز به نسبت زیاد اشعه فرابنفش دارند.

چراغهای بخار جیوه

مهمترین و متداولترین منابع اشعه فرابنفش چراغهای بخار جیوه هستند که با مصرف کم نیروی الکتریکی، مقدار زیادی اشعه فرابنفش تولید می‌کنند. قسمت اساسی لامپ از لوله‌ای از جنس کوارتز ساخته شده است که در دو طرف آن دارای دو مخزن جیوه است.

اندازه گیری اشعه فرابنفش

اساس اندازه گیری اشعه فرابنفش متکی به خواص فیزیکی و شیمیایی آن است. وسایلی که برای اندازه گیری اشعه فرابنفش وجود دارد، اکتی نومتر (Acidometer)ـ نامیده می‌شود و به سه دسته تقسیم می‌شود:

- پیل ترموالکتریک: جسمی را که کلیه اشعه را جذب می‌کند، در معرض تابش اشعه قرار داده و حرارت حاصله را اندازه گیری می‌کنند.
- اکتی نومتر فیزیکی: مهمترن این نوع اکتی نومترها سلول فوتوالکتریک (Photoelectric)ـ است که از یک حباب از جنس کوارتز که به خوبی تخلیه شده است، تشکیل شده و نیز شامل دو الکترود است.
- اکتی نومتر شیمیایی: املاح نقره در اثر تابش اشعه فرابنفش احیا شده و چون نقره آن آزاد می‌گردد، املاح سیاه رنگ می‌شود. اکتی نومتری که متکی به خاصیت فوق است، اکتی نومتر بوردیه (Border) است.

خواص فیزیکی و شیمیایی اشعه فرابنفش

خواص فیزیکی اشعه فرابنفش

خاصیت فوتوالکتریک

اگر اشعه فرابنفش به فلزات بتابد، از آن‌ها الکترون جدا می‌کند، ولی جدا شدن الکترون در کلیه فلزات به یک اندازه نیست و حساسیت کادمیوم بیش از همه می‌باشد. مقدار الکترونی که از فلز جدا می‌شود، متناسب با مقدار انرژی اشعه‌ای است که به آن می‌تابد.

خواص شیمیایی اشعه فرابنفش

خاصیت فلوئورسانس

یکی از خواص مهم و جالب اشعه فرابنفش خاصیت فلوئورسانس آن می‌باشد. اگر در مقابل اشعه فرابنفش و یا یک چراغ بخار جیوه، اجسامی از قبیل گچ و کولوفان (Colophon) و محلول سالسیلات دو سود یا آنتی پیرین و یا بعضی از سنگهای معدنی را قرار دهند، ملاحظه می‌شود که هر یک به نسبت جذب اشعه به رنگهای مختلف درخشندگی پیدا می‌کند. این خاصیت نیز بستگی به طول موج و شدت جذب اشعه دارد. بعضی اجسام در مقابل اشعه فرابنفش با موج بلند این خاصیت را ندارند و به عکس در مقابل اشعه فرابنفش با موج کوتاه خاصیت فلوئورسانس پیدا می‌کند.

خاصیت فوتو شیمیایی

اشعه فرابنفش باعث تعداد زیادی فعل و انفعالات شیمیایی می‌شود و این خاصیت در اشعه با موج کوتاه 0.3 میکرومتر شدیدتر است. از جمله مانند نور مرئی که املاح نقره را تجزیه و فلز آن‌ها را آزاد می‌سازد و این

خاصیت در اشعه با موج کوتاه بیشتر است. مدتها برای اندازه گیری مقدار اشعه فرابنفش از این خاصیت استفاده می‌کردند.

کاربرد اشعه فرابنفش

1. برای ضد عفونی کردن آبها
2. تحریک پذیری شدید روی اعضای حسی سطحی
3. تخریب نسوج
4. تخریب باکتریها

خورشید چیست؟

خورشید یک راکتور هسته‌ای طبیعی بسیار عظیم است. که ماده در آن‌جا بر اثر همجوشی هسته‌ای به انرژی تبدیل می‌شود و هر روز حدود 350 میلیارد تن از جرمش به تابش تبدیل می‌شود، دمای داخلی آن حدود 15 میلیون درجه سانتیگراد است. انرژیی که بدین ترتیب به شکل نور مرئی، فرو سرخ و فرابنفش به ما می‌رسد 1 کیلو وات بر متر مربع است. خورشید به توپ بزرگ آتشین شباهت دارد که صد بار بزرگ‌تر از زمین است.

این ستاره‌ها از گازهای هیدروژن و هلیوم تشکیل شده است. گازها انفجارهای بزرگی را بوجود می‌آورند و پرتوهای قوی گرما و نور را تولید می‌کنند. این پرتوها از خورشید بسوی زمین می‌آیند در طول راه، یک سوم آن‌ها در فضا پخش می‌شوند و بقیه بصورت انرژی گرما و نور به زمین می‌رسند. می‌دانیم که سرعت نور 300000 کیلومتر در ثانیه است. از سوی دیگر، 8 دقیقه

طول می‌کشد که نـور خورشـید به زمین برسد. بنـابراین می‌توان فاصله خورشـید تا زمین را حسـاب کـرد. در این مسیر طولانی، مقدار زیادی از نور و گرمای خورشـید از دست می‌رود، اما همـان انـدازه‌ای که به زمین می‌رسـد، کافی است تا شرایط مناسبی برای زندگی ما و جانوران و گیاهان بوجود آید.

وسـایلی که بـرای انـدازه گـیری اشـعه فـرابنفش وجـود دارد، اکـتی نومـتر (Acidometer)ـ است و به سه دسـته تقسیم می‌شود:

پیل ترموالکـتریکی، اکـتی نومـتر فـیزیکی، اکـتی نومـتر شیمیایی.

پیل ترموالکتریکی

در این روش جسـمی را که کلیه اشـعه را جـذب می‌کنـد، در معرض تابش اشعه قرار می‌دهند و گرمـای حاصـله را انـدازه گـیری می‌کنند. بـرای این‌که بتـوان شـدت اشـعه فرابنفش را به تنهایی اندازه گیری کرد، کـافی است که ابتدا شدت تمام اشعه منبع نورانی را اندازه گیری نموده و سـپس به کمک فیلترهـای مناسب که کلیه اشـعه فرابنفش را جذب می‌کنـد، انـدازه گـیری را تکـرار کـرد. تفاضل این دو مقدار اشعه فرابنفش را نشان می‌دهد.

اکتی نومتر فیزیکی

مهمـترین این نـوع اکـتی نومترها سـلول فوتوالکتریک (Photoelectric) است.

ساختمان سلول

سـلول فوتو الکتریک متشـکل از یک حبـاب از جنس کوارتز، که بخـوبی تخلیه شـده و دو الکـترود، است. کاتد تشکیل شده از یک رسـوب فلـزی نـازک که جـدار داخلی حبـاب به غـیر از قسـمت کـوچکی را که بـرای ورود نـور است، می‌پوشـاند. آند در داخل حبـاب بـوده، از یک حلقه فلزی ساخته شده است.

مکانیسم عمل

هرگـاه بین دو الکـترود اختلاف پتانسـیل در حـدود 100 ولت برقرار کنیم، به شـرطی که قطب منفی به رسـوب فلـزی متصل باشـد، هر گـاه سـلول در تـاریکی باشـد، جریانی نمی‌گذرد، ولی اگر بر رسـوب نـوری بتابـانیم، از آن الکترون جـدا شـده، جریـانی که شـدت آن متناسب با شدت نور تابیده است، برقرار می‌شود. شدت این جریان خیلی کم است (در حـدود یک میکـرو آمـپر) و باید آن را بوسیله لامپهای سه قطبی تقویت نمود.

اکتی نومتر شیمیایی

مهمترین این نوع اکـتی نومترهـا، اکـتی نومـتر بوردیه (Bordier) است.

اکتی نومتر بوردیه

املاح نقره در اثر تابش اشعه فـرابنفش احیا می‌شـود و چون نقـره آن آزاد می‌شـود، املاح سـیاه رنگ می‌گردند. اکتی نومتری که متکی به خاصیت بالا باشد، اکتی نومـتر بوردیه (Bordier)ـ است که محلول فرو سیانور پتاسـیم در نتیجه تابش اشعه فـرابنفش، رنگ زرد مایل به آجـری

پیدا می‌کند و شدت این رنگ به مقـدار اشـعه فـرابنفش بستگی دارد.

مکانیسم عمل

برای این اندازه گیری، نوارهای کاغـذی را به محلـول 20 درصد فـرو سـیانور دو پتاسـیم آغشـته می‌کنند و پس از خشک شــدن در معــرض تــابش اشــعه فــرابنفش قــرار می‌دهند. ســپس از مقایسه این نــوار کاغــذی که رنگین شده است، با یک سری نمونه‌هایی که قبلا تهیه و انـدازه گیری شده، به مقدار تابش اشعه فرابنفش پی می‌برند.

منبع انرژی خورشیدی

- با انـدازه گـیری شـار خورشـیدی تابشی در بـالای جو زمین می‌توان قدرت دریـافتی کل انـرژی از خورشـید را محاسبه کـرد. که حـدود 1.8x1011 مگا وات است. البته تمام این انـرژی به سـطح زمین نمی‌رسد مقـداری از آن جذب لایه‌های اتمسفر می‌شود.

- ماده در عالم اساساً از هیدروژن و هلیوم تشکیل شده که قســمت اعظم آن بین ســتارهها و کهکشــان‌ها توزیع شده است. نـیروی جاذبه متقابل بین ذرات سـبب تـراکم گاز و گرد غبار شده و این تراکم احتراما ابر ستاره‌ای را بوجود می‌آورند.

- انرژی پتاسیل گرانشی سبب ازدیاد دمای داخل ستاره شده و آن هم باعث افزایش چگالی ستاره شده در نتیجه دمــای داخل آن افــزایش می‌یابد تا یک حــالت پلاســمای خورشیدی بخود بگیرد.

- در یک چنین محیطی شرایط برای همجوشی هسته‌ای مهیا می‌شود. با ترکیب دوتریوم و تریتیوم مقداری انرژی آزاد می‌شود بنابراین همانطوری که گفته شد، مقدار انرژیی که از خورشید به زمین می‌رسد، بوسیله جمع کننده‌های خورشیدی کنترل کرده و برای مصارف خانگی و صنعتی مورد استفاده قرار می‌گیرند.

مفهوم عالم نور

حضرت زهرا سلام الله علیها می‌فرمایند: پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله قبل از این عالم برگزیده شده است. این قبل بودن به چه معناست؟ آیا مقصود این است که مثلا اگر عمر این عالم یک میلیارد سال است، یعنی ایشان یک سال قبل از آن یک میلیارد برگزیده شده است؟ در بعضی از روایات درباره بعضی از موجودات آن عالم آمده است که خداوند آن‌ها را دوهزار سال قبل آفریده است. آیا این نور هم این گونه است؟ آیا مراد از سال دراین‌جا سالی است که 365 روز است، یا این معیار دیگری دارد؟ چیزی که ما به عنوان احتمال عرض می‌کنیم این است که معمولا آن‌چه ما از این قبل و بعد بودن‌ها می‌فهمیم، قبل و بعد زمانی است؛ اما آیا قبل از این که همه این خلایق خلق شوند زمانی بوده است؟ بعید نیست که این قبل، قبل زمانی نباشد، مخصوصا که ارتباط آن نور فقط با موجوداتی نیست که در مرز عدم و وجودند؛ بلکه آن نور بر همه موجودات تا روز قیامت می‌تابد. وقتی همه آن‌ها از آن نور خلق شده‌اند، از آن جدا نیستند و آن نور در همه آن‌ها حضور دارد.

احاطه به همه موجودات و حوادثی که اکنون در عالم در حال اتفاق افتادن است خیلی قدرت علمی وسیعی می‌خواهد؛ اما اگر فرض کنیم که موجودی همان طور که حوادث موجود را می‌بیند حوادث گذشته را هم می‌بیند، درکش خیلی مشکل می‌شود. ما درباره خدا معتقدیم که نه تنها حوادث گذشته و آینده را می‌داند، بلکه گذشته، حال و آینده به یک اندازه برای او حاضر است. خدا این

طور نیست که وقتی امروز می‌آید دیگر دیروز یا فردا را نبیند. علم خـدا علم حصـولی و صـورت ذهـنی نیست که بگوییم می‌داند دیروز چه بـوده اسـت؛ بلکه همه گذشـته، حال و آینده عالم پیش خدا حضور دارنـد؛ «لیس عند ربک صباح و لامساء؛ صبح و شب و دیروز و امروز ندارد.

بـــرای درک این مســـئله بزرگـــان مثـــال خـــوبی زده‌اند. می‌فرمایند: اگر شـما پشت پنجـره‌ای باشـید که کـاروان شتری از مقابل آن می‌گذرد و موقعیت شـما به گـونه‌ای است که فقط یکی از شـترها را می‌توانید ببینید و بـرای دیدن شتر بعدی باید این شـتر بگـذرد. شـما وقـتی شـتر دوم را می‌بینید که اولی گذشـته و سـومی هنـوز نیامـده اسـت؛ لـذا اولی و سـومی را نمی‌بینید. اما اگر به پشت بام بروید به طوری که براین‌جاده اشراف داشـته باشـید، همه شـترها را یک جا می‌بینید. این شـترها درجـای خـود قبل و بعد دارند، اما برای شما همه یک جا حاضـرند. این مثل عـالمی است که ما در آن زنـدگی می‌کـنیم. ما همه حـــوادث را با مقیـــاس این پنجـــره می‌ســـنجیم. از این دیـــدگاه، دومی که بـــود نه اولی هست و نه ســـومی؛ اما عالم دیگـری هست که اشـراف بر این عـالم دارد. اگر ما چنین تصور کـنیم که عـالم محسوسـات سـقف و مـرزی دارد، وقتی از این مرز فراتر می‌رویم عالم دیگری است که بر این عـــــالم احاطه دارد؛ نه تنها بر محیطش بلکه همانند کره‌هـــای متـــداخل بر درونش هم احاطه دارد. در این صـورت عـالم محیـط، تقـدم و تاخرهـای داخل عـالم محاط را ندارد.

حتما شنیده‌اید که بعضی از اولیای خدا حـوادث گذشـته و بعضا آینده را نه تنها می‌دانسـتند، بلکه می‌دیدند. تفسـیر

این نکته این است که روح انسـان موجـودی فراتر از این قـــالب مـــادی است و خداوند قـــدرتی به آن داده که می‌تواند از عالم مـاده فراتر بـرود. دراین حـالت مثل آن کسی است که از بام بر جاده احاطه دارد. در این صورت برای او گذشته و حال و آینـده یکسـان است.از بعضی از بزرگـان نقل شـده است که بعضی از اولیـای خـدا بعد از ریاضـات و عبادت‌هـای خیلی زیـاد موفق شـده بودند که روز عاشـــــورا را ببینند. این چه قـــــدرتی است و از کجاست؟

تعبـــیری که به ذهن‌هـــای ما نزدیک است این است که می‌گوییم: در لوح محفوظ یا لوح محو و اثبات است. این لوح، یک لوح معمولی نیسـت؛ بلکه عـالمی است که همه این‌ها را می‌تواند یک جا در خـــودش جمع کند. آن کسی که با آن‌جا ارتبـاط پیـدا کند می‌تواند حـوادثی که در آن وجود دارد را ببیند.

اگر این فرضـــیه که بزرگـــانی آن را تقریر فرموده‌اند صـحیح باشد- بعید هم به نظر نمی‌آید- وقـتی حضـرت زهرا سلام الله علیها می‌فرمایند: خدای متعـال پـدرم را قبل از رسـالت اختیـار فرمـود در آن وقـتی که هنـوز مخلوقـات این عـالم به وجـود نیامـده بودند می‌تـوانیم بگـــوییم: آن نـــوری که خـــدا قبل از خلق خلایـــق، خلق فرموده است، در عالم دیگری بوده است که آن عالم غیر از این عـالم دنیاست که ما در آن زنـدگی می‌کـنیم. آن عـالم برهمه آن‌چه در این عـالم است احاطه دارد. زمـان جزء عـالم مـاده است و آن عـالم فـوق زمـان است و بر زمان احاطه دارد.

عالم ماده؛ پرتویی از عالم نور

نکته ظـریفی دراین‌جا هست که بـاز از بعضی از آیـات قرآن می‌توان اسـتظهار کـرد و آن این که همه آن‌چه در عالم جسمانی هست به برکت عـالم فوقـانی و شـعاع و پرتـوی از آن است. قـرآن می‌فرماید: و آن من شـیء الاعنـدنا خزائنه و ما تنزله الابقـدر معلـوم. عنـدنا همـان عـالمی است که پیش خداست نه پیش ما. می‌فرماید: هرچه شما در این عالم ببینید خزینه‌هـایش پیش خداست و از آن خزینه‌ها با حد و حدود خاصی در این عـالم نـازل می‌کند.

شاید صدها روایت در کتب مختلف شیعه و سـنی دربـاره اصل این عـالم وارد شـده باشد. من به عنـوان نمونه روایـتی که از امیرالمومـنین سـلام الله علیه نقل شـده است را می‌خوانم. حضرت می‌فرمایند: «ان الله تبارک و تعـالی احد واحد تفـرد فی وحدانیته ثم تکلم بکلمه فصـارت نـورا ثم خلق من ذلک النـور محمـدا صـلی الله علیه و آله و خلقـنی و ذریـتی ثم تکلم بکلمه فصـارت روحا فاسـکنه الله فی ذلک النـور و اسـکنه فی ابـداننا فتحن روح الله و کلماته؛ خدا خودش بـود و خـودش. بعد سخنی گفت آن سخن نوری شد- قاعدتا این سخن همان «قال له کن» است- و پیامبر اکـرم صـلی الله علیه و آله و من و ذریه من را از همـان نـور آفرید. سـپس سـخنی گفت: آن سخن روح شد- معلوم می‌شـود آن نـور غـیراز روحی است که دراین عالم متعلق به ابدان اسـت؛ یعـنی مقامش از مقـام روح انسـانی هم بـالاتر است. این روح را در آن نور جایگزین کرد. تا این که بـدن‌های ما آفریـده شد. آن وقت روح را در بـدن‌های ما دمید.» بنـابراین این که می‌فرماید: پیغمـبر را انتخـاب کـرد قبل از این که خلایق از عالم غیب به شهود بیاینـد، یعـنی در عـالمی که

فــوق این عــوالم است و از آن به «عــالم نــور» تعبــیر می‌شود.

امیدواریم خدای متعال به برکت نور چهارده معصـوم سر سوزنی از آن نور را به دل‌های همه ما بتاباند.

معلم ملائکه

... و اصــطفاه قبل آن ابتعثه اذ الخلائق الغیب مکنونه و بستر الاهاویل مصونه و بنهایه العـدم مقرونـه، علما من الله تعــالی بمآیل الامــور و احاطه بحــوادث الــدهور و معرفه بمواقع المقــدور؛ از این بخش از خطبه شــریف حضرت زهـرا سـلام الله علیها به دست می‌آید که قبل از پیدایش این عالم محسوس، خدای متعال موجـود و عـالم دیگری آفریده که در روایات به نـام «نـور» نامیـده شـده است. در زیــارت جامعه می‌خــوانیم: خلقکم الله انــوارا فجعلکم بعرشه محدقین حتی من علینا بکم؛ خدا شـما را به صورت انواری خلق کـرده که به دور عـرش خـدا حلقه زده بودیـد؛ تا زمـانی که بر ما منت گذاشت و شـما را به این عالم آورد. در روایتی حضرت باقر صــلوات الله علیه می‌فرمایند: «کنا نوراً بین یـدی الله قبل خلق خلقه فلما خلق الخلق ســبحنا فســبحوا و هللنا فهللــوا و کبرنا فکـبروا؛ ما در پیشـگاه خـدا نـوری بـودیم قبل از این که عالم را بیافریند. وقتی خدا خلایق را خلق کرد ما تســبیح گفتیم و آن‌ها آموختند و تسبیح گفتنــد، و ما تهلیل (لااله الاالله) گفتیم و آن‌ها آموختند و تهلیل گفتند، و ما تکبیر گفتیم و آن‌ها آموختند و تکبیر گفتند.» درباره معنای این جمله دو احتمــال وجــود دارد؛ یک احتمــال این است که دیگـران در همـان عـالم انـوار تسـبیح و... را آموختند و همان‌جا تسـبیح و... را گفتند. احتمـال دیگر این است که

هر کس تا روز قیامت تسبیح و تهلیل گوید، به برکت تسبیح و تهلیل آن‌ها و به یک معنا پژواکی از تسبیح و تهلیل آن‌هاست. این معنا حقیقتی است که از بسیاری از روایات استفاده می‌شود. در زیارت آل یاسین آمده است که: «فما شیء منا الا و انتم له السبب و الیه السبیل؛ ما هیچ کار خوبی انجام نمی‌دهیم مگر این که سبب و راه انجامش شمایید.» این معارف، حقایقی است که در بعضی روایات به آن اشاره شده است و استبعادی که به ذهن ما می‌آید، به خاطر عدم شناخت امام است. گمان می‌کنیم که آن‌ها هم انسانی هستند مثل ما که کمی علمشان بیش‌تر است؛ اما در زیارت جامعه می‌خوانیم که اصلاخلقت شما با خلقت ما خیلی فرق دارد. به یک معنا با آفرینش آن‌ها به صورت آن انوار، کار خلقت تمام بود و بعد از آن هرچه خدا آفریده، طفیلی است که در بحث هدف آفرینش توضیح آن گذشت. اگر مایل باشید روایات بیشتری درباره عالم نور و انوار اهل بیت علیهم السلام مطالعه کنید، می‌توانید به جلد 52 و 62 بحارالانوار (چاپ جدید) مراجعه کنید.

رابطه وجود نورانی و جسمانی

ممکن است سوال شود: آن انواری که خدا در آن عالم آفرید و آن‌ها در پیشگاه الهی حضور داشتند و حول عرش الهی حلقه زده بودند. چه نسبتی با این وجود مادی دارند که در این عالم پیدا می‌کنند؟ ما می‌دانیم اشرف مخلوقات که عزیزترین و شریف‌ترین آن انوار و اولین مخلوق الهی است، نور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است؛ اما پیغمبر اکرم هزاران سال بعد از خلقت حضرت آدم در یک منطقه بیابانی خشک و

سوزانی متولد شد. ایشان طفل یتیمی بود که اندک اندک رشد کرد تا چهل سال از عمرش گذشت و مرد کاملی شد آن وقت مبعوث به رسالت شد. بعد از آن هرچه بیان می‌کرد، وحی الهی بود که به او القاء می‌شد. قرآن هم می‌فرماید: «ما کنت تدری ما الکتاب و لا الایمان ولکن جعلناه نورا؛6 تو اصلا نمی‌دانستی کتاب و ایمان چیست. ما آن را نوری قرار دادیم که موجب هدایت تو شد»، و یا در سوره ضحی آیه 7 می‌فرماید: «و وجدک ضالا فهدی؛ تو خودت هدایتی نداشتی، خدا تو را هدایت کرد.» همه این‌ها در این عالم در یک ظرف زمانی خاصی واقع شد. این موجود مقدس که تدریجاً در این عالم رشد کرد و به رسالت مبعوث شد، چه نسبتی دارد با آن نوری که قبل از عالم آفریده شده و منشا همه خیرات عالم بود و در واقع هدف اصلی از آفرینش مخلوقات بود؟

با نگاه سطحی ممکن است تصور کنیم که همان طور که خاک مبدا آفرینشی برای بدن ماست، وقتی هم خدا می‌فرماید: نور پیغمبر را قبل از عالم خلق کردیم یعنی مبدا آفرینش پیغمبر نور بوده است؛ نوری را خدا خلق کرد که بعداً پیغمبر را از آن بیافریند، و همان طور که خاک خودش نه چیزی می‌فهمد و نه ارزش قابل توجهی دارد، آن نور هم گرچه از خاک بهتر بود، ولی کمال، قدرت و شعوری نداشت. اگر در بین موجودات مادی بخواهیم ارزش گذاری کنیم باید بگوییم: خاک در پست‌ترین مراتب است، آتش در یک مرتبه بالاتری است و کمی بالاتر هم نور است. وقتی می‌گوییم: انسان از خاک خلق شده است، معنایش این نیست که خاک همه کمالات انسانی را دارد؛ بلکه باید انسان به تدریج آن

کمالات را تحصیل کند. هم‌چنین وقتی می‌گـوییم: ابلیس از آتش خلق شده است، معنایش این نیست که آتش همه کمالات را دارد؛ اما موجـودی که از آتش خلق شـده است ویژگی‌هایی دارد که موجود خاکی نـدارد؛ مثلاً با سـرعت حرکت می‌کند. وقتی گفته می‌شود: پیغمـبر از نـور خلق شده، برخی ممکن است خیال کنند گرچه آن نور از خـاک و آتش بـالاتر است و از نورهـای این عـالم پرنـورتر و لطیف‌تر است، ولی کمالی نداشت. این نور آفریده شده بود تا بعدها وجود پیغمبر و ائمه اطهار علیهم السـلام از آن نور خلق شوند. همان طـور که خـاک و آتش، مـاده‌ای ابتـدایی است به آن‌ها کمـالی نمی‌بخشد و فقط آتش مقداری شریف‌تر اسـت، این نـور هم گرچه شـریف‌تر از خاک و آتش است، ولی صرفاً ماده‌ای ابتدایی است. خدا به پیـامبر و امامـان افتخـار داده و منشا وجودشـان را چیزی بهتر از خاک قرار داده است!

اما وقتی اوصافی که در روایات بـرای آن نـور ذکر شـده است را می‌خوانیم، می‌فهمیم آن نور حقیقتی بـالاتر از این نور ساده دارد. امـام بـاقر سـلام الله علیه فرمودند: فلما خلق الله الخلق سبحنا فسبحوا؛ اما در روایتی دیگر علت تسبیح گفتن را هم بیان می‌کند. می‌فرماید: وقـتی خدا ملائکه را خلق فرمود و آن‌ها عظمت نور ما را دیدند، در مقابل این عظمت خضـوع کردند. ما تسـبیح گفـتیم تا بفهمند که ما مخلـوقیم. از لحن کلام اسـتفاده می‌شـود که ملائکه وقـتی عظمت نـور ما را دیدند گمـان کردند ما خدا هستیم؛ بـرای این که بفهمند ما بنـده‌ایم، ما تسـبیح گفتیم؛ آن‌گـاه آن‌ها هم یـاد گرفتند و تسـبیح گفتند. این معـانی با آن تصـور که آن نـور مثل خـاک و آتش، صـرفاً منشا پیـدایش جسم پیغمـبر در این عـالم بـوده، خیلی

متفاوت است. آن نـور، نـوری است که بعد از خلقت آن، همه برکات طفیل آن است؛ حتی ملائکه مقـربین تسـبیح خدا را از آن‌ها یـاد می‌گیرند و- اگر آن احتمـالی که بنـده عرض کردم قابل قبول باشد- نه تنها تسبیح ملائکه، بلکه تسبیح هر مخلوقی، پژواکی از تسبیح آن‌هاست.

مقایسه سرعت نور نسبت به زمین، ماه، مریخ و کیهان

یک دانشمند ناسا با تصاویر متحرک نشان می‌دهد که سفر به دور زمین، ماه و هم‌چنین بین دو سیاره زمین و مریخ با سرعت نور چه مدت طول می‌کشد. این انیمیشن‌ها نشان می‌دهند که محدودیت سرعت در مقیاس کیهانی چقدر می‌تواند سریع یا کند باشد.

سرعت نور بیشترین سرعتی است که یک جسم مادی می‌تواند با آن در فضا حرکت کند. البته از لحاظ نظری میانبری نظیر کرمچاله وجود دارد که با آن می‌توان در فضا جابجا شد.

در محیط خلاء ذرات نور که فوتون نام دارند می‌توانند با سرعت 299792 کیلومتر در ثانیه یا 1٫079 میلیارد کیلومتر در ساعت حرکت کنند. این عدد فوق‌العاده سریع است، ولی اگر بخواهید با سایر سیارات بخصوص دنیاهای فراتر از منظومه شمسی ارتباط برقرار کنید یا به آن‌جا سفر کنید، سرعت نور بسیار ناامید کننده است.

جیمز ادونوهیو (James O’Donoghue) سیاره شناس مرکز فضایی گدارد ناسا برای نشان دادن محدودیت سرعت نور در مقیاس کیهانی انیمیشن‌هایی طراحی کرده تا فهم مسئله سرعت نور را برای همگان راحت کند. وی می‌گوید: برای سهولت انتقال مفهوم به جای نوشتن این انیمیشن‌ها را ساختم. ادونوهیو از سه طرح برای نشان دادن تفاوت سرعت نور و سرعت بسیار زیاد یا حتی کند فوتون‌ها استفاده کرده است.

سرعت نور نسبت به زمین چقدر است؟

اولین انیمیشن سرعت نور را نسبت به زمین نشان می‌دهد. محیط زمین 40075 کیلومتر است و اگر زمین اتمسفر نداشت (زیرا هوا سرعت نور را کم می‌کند)، یک فوتون نور می‌توانست 7٫5 بار در ثانیه به دور زمین بچرخد.

چقدر طول می‌کشد تا نور فاصله بین زمین و ماه را طی کند؟

در انیمیشن دوم ادونوهیو قدم بزرگی بین زمین و ماه برمی‌دارد. به طور متوسط فاصله بین زمین و قمر آن یعنی ماه 384400 کیلومتر است و 1٫255 ثانیه طول می‌کشد تا نور از ماه به زمین برسد. این زمان هر روز در حال طولانی‌تر شدن است زیرا ماه در حال دور شدن از زمین است به گونه‌ای که سالانه 3٫8 سانتیمتر از زمین دور می‌شود (افزایش فاصله ماه از زمین).

چقدر طول می‌کشد تا نور فاصله بین زمین و مریخ را طی کند؟

سومین انیمیشن ادونوهیو برای سرعت نور، چالشی را نمایش می‌دهد که بسیاری از ستاره‌شناسان روزانه با آن سر و کار دارند.

هنگامی که ناسا سعی می‌کند با یک فضاپیما مانند کاوشگر کنجکاوی در مریخ ارتباط برقرار کند یا اطلاعاتی از آن دریافت کند، می‌تواند این کار را تنها با سرعت نور انجام دهد. هنگامی که آن‌ها به صورت زنده در حال ارتباط با کاوشگر هستند ارتباط خیلی کند می‌شود زیرا همانند یک ماشین کنترلی است. بنابراین

دستورات باید با دقت اندیشیده، انتخاب شده، در مکان و زمان دقیق انجام شوند تا هدف خود را از دست ندهند.

سریعترین مکالمه‌ای که ممکن است بین زمین و مریخ اتفاق بیفتد زمانی است که این دو سیاره در نزدیکترین نقطه به یک‌دیگر قرار دارند، رویدادی که تقریباً هر دو سال یک بار اتفاق می‌افتد و در آن فاصله آن‌ها 54٫6 میلیون کیلومتر از همدیگر است. در این وضعیت نور 3 دقیقه و 2 ثانیه طول می‌کشد تا از مریخ به زمین برسد. اما به طور متوسط مریخ حدود 254 میلیون کیلومتر با زمین فاصله دارد، بنابراین برقراری ارتباط حدود 28 دقیقه و 12 ثانیه طول می‌کشد.

با بیشتر شدن فاصله‌ها در فضا، سرعت نور افسرده کننده‌تر می‌شود

محدودیت سرعت نور برای کاوشگرهای فضایی مانند نیوهورایزنز (New Horizons)ـ که اکنون بیش از 6٫4 میلیارد کیلومتر با زمین فاصله دارد، و کاوشگرهای فضایی وویجر 1 و 2 که هرکدام از آن‌ها اکنون به فضای میان ستاره‌ای رسیده‌اند، حتی بیشتر به چالش کشیده می‌شود.

وقتی این وضعیت ناخوشایندتر می‌شود که شروع به جستجو در بیرون از منظومه شمسی کنیم. نزدیکترین سیاره فراخورشیدی شناخته شده به زمین، پروکسیما بی(Proxima b)ـ است که حدود 4٫2 سال نوری از ما فاصله دارد (مسافتی در حدود 39٫7 تریلیون کیلومتر). با این حال سریعترین فضاپیمایی که تاکنون ساخته شده کاوشگر خورشیدی پارکر ناسا (NASA’s Parker Solar

Probe) است که با سرعت 343000 کیلومتر در ساعت در حال حرکت است و با این سرعت 13211 سال طول خواهد کشـــید تا به پروکســـیما بی‌برسد (البته کاوشـــگر پارکر در ماموریت خود فقط به دور خورشـید چرخیـده و آن را مطالعه می‌کند).

فضا به صـــورت غیرقابل تصـــوری وســـعت دارد. اگرچه جهان حدود 13٫77 میلیارد سال قـدمت دارد، اما لبه آن فاصله بسیار زیادی از ما دارد و به دلیل این که دائمـاً در حـــال انبســـاط است این فاصـــله افـــزایش می‌یابد. محدوده‌ای از جهان که ما قادر به مشاهده آن هستیم 46 میلیـــارد ســـال نـــوری است که به جهـــان قابل مشـــاهده معـروف است در حالیکه طبق بـرآورد دانشـمندان جهـان در واقع 1023 برابر بزرگ‌تر از آن 46 میلیـــارد ســـال نوری است که بشر توانایی مشـاهده آن را دارد. حـال با در نظر گرفتن این ارقـام مشـخص می‌شـود که سـرعت نور در مقیاس کیهانی بسیار کند و ناامید کننده است.

مقاله‌ای کامل در مورد منظومه شمسی

شکل گیری منظومه شمسی حدود 5 میلیارد سال پیش، از ابری متشکل از گاز و غبار بین ستاره ای، آغاز گردید. جاذبه باعث انقباض ابر شده و کـره مـتراکمی از گـاز در مرکز ابر بوجود آورد.

جاذبه هم‌چـــنین بـــاعث دوران هر چه ســـریعتر ابر شد. هنگام دوران، مواد موجود در ابر، پهن شده و حلقه‌ای به وجود آمد که نواحی متراکم مرکـزی را در بر می‌گـرفت. سرانجام در این ناحیه متراکم، گرمـای لازم بـرای وقـوع واکنشهای هسته‌ای فراهم گشت و بدین تـرتیب، سـتاره خورشید به وجود آمد.

اعضای کوچکتر منظومه شمسی از مـواد موجـود در این حلقه بوجـــــود آمدند. این اعضا عبارتند از ســـــیارات، سیارکها، و ستاره دنباله دار.

میلیونها سال طول کشید تا منظومه

شمسی از ابری متشکل ازگاز و غبار، پدید آمد.

سیارات منظومه شمسی

تمـام اجـرام آسـمانی که در یک منظومه مـداری قـرار دارنـــد، تحت تـــاثیر جـــاذبه‌ای دو جانبه به دور یک جـــرم مشـــترک مرکـــزی می‌چرخند. در منظومه زمین _ مـــاه، مرکز جـــرم مشـــترک در فاصـــله 4748 کیلومـــتری (2950مایلی) هسته زمین قـرار داشـته و از سـطح زمین خارج نشده است. در مورد منظومه شمسی، مرکز جـــرم

مشترک همـواره با تغیـیر مـوقعیت نسـبی سـیاره‌ها، در حال تغیـیر است. این مرکز در فاصـله‌ای حـدود 300000 کیلومتر (186000 مایل) خارج از سـطح خورشـید قـرار دارد.

- سیاره ماه
- سیاره عطارد
- سیاره زهره
- سیاره زمین
- سیاره مریخ
- سیاره مشتری
- سیاره زحل
- سیاره اورانوس
- سیاره نپتون
- سیاره پلوتون
- سیاره سدنا

اندازه سیارات نسبت به خورشـید و هینطـور محل قـرار گرفتن قمرهای سیارات منظومه شمسی

تمام خصوصیات زیر در مقایسه با زمین می‌باشد:

سیاره قطر

استوا جرم شعاع

مدار سال روز

عطارد

0.382 0.06 0.38 0.241 58.6

زهره

0.949 0.82 0.72 0.615 -243

زمین

1.00 1.00 1.00 1.00 1.00

مریخ

0.53 0.11 1.52 1.88 1.03

مشتری

11.2 318 5.20 11.86 0.414

زحل

9.41 95 9.54 29.46 0.426

اورانوس

3.98 14.6 19.22 84.01 0.718

نپتون

3.81 17.2 30.06 164.79 0.671

پلوتون*

0.24 0.0017 39.5 248.5 6.5

سدنا*

عطارد

نگاه اجمالی

عطارد نزدیک‌ترین سیاره به خورشید است. از این رو، دمای آن در روز به 400 درجه سانتی‌گراد می‌رسد. در این دما سرب هم ذوب می‌شود. شبها دما افت می‌کند و احتمالا تا 200 درجه سانتی‌گراد پایین می‌آید. عطارد جو ندارد و نمی‌تواند گرما را نگه‌دارد. از این رو دمای شب و روز آن تفاوت زیادی با هم دارند. یک بار چرخش آن به دور خود 59 روز و یک بار گردش آن به دور خورشید 88 روز طول می‌کشد. مدار عطارد کاملا به شکل بیضی است و در نتیجه فاصله آن از خورشید بین 47 تا 69 میلیون کیلومتر تغییر می‌کند. این سیاره کوچک اندکی از ماه بزرگ‌تر است.

موقعیت عطارد نسبت به زمین

عطارد نزدیک‌ترین سیاره به خورشید و نیز کوچک‌ترین سیاره خاکی است. هر سال در حدود سه بار به عنوان ستاره درخشان شامگاهی در نزدیکی افق غروب خورشید و نیز به عنوان یک ستاره صبحگاهی ظاهر می‌شود. به خاطر سرعت کم آن نسبت به زمین از لحاظ افسانه‌ای، خدای روشنی نامیده شده است. در مواقعی، عطارد در درخشندگی شبیه زحل می‌شود، اما معمولا به واسطه درخشندگی همسایه‌اش، خورشید، ناپدید می‌گردد.

حرکت عطارد

عطارد در یک مدار با ثابت خروج از مرکز (e=0.02056) و میل زیاد (7 درجه نسبت به دایره‌البروج) با نیم قطر اطول 0.03871 Au و یک دوره تناوب مداری نجومی 87.96 روز به دور خورشید می‌گردد. بزرگ‌ترین زاویه کشیدگی این سیاره که از زمین مشاهده شده است، از ˚18(قرین خورشیدی) تا ˚28 (بعید خورشیدی)، با متوسط 23 قرار دارد. تصور می‌شد که دوره تناوب چرخشی نجومی عطارد یا (مانند زمین) 24 ساعت یا بطور همزمان 88 روز باشد. اما در اوایل سال 1960 میلادی برای اولین بار تپشهای راداری منعکس شده از سطح عطارد دریافت شدند و در سال 1965 میلادی جی.اچ. پتنژیل (G.H.Pettengill)ـ و آر.بی. وایس مستقیما با استفاده از فن‌های راداری دوپلری نشان داده‌اند که دوره تناوب چرخشی عطارد در حدود 59 روز است.

گرانش سیاره

جاذبه سطحی عطارد به قدری ضعیف است که قادر به نگهداری ذرات اطراف خود نیست. در نتیجه، عطارد تقریبا فاقد جو است. چگالی فضایی اطراف عطارد حدود 1000 میلیارد برابر کمتر از چگالی جو زمین است.

مشخصه‌های فیزیکی

شعاع عطارد 24400 کیلومتر است. جرم آن 33x1023kg می‌باشد که از اختلالات گرانشی بر روی فضاپیما محاسبه شده است. عطارد هیچ قمر طبیعی ندارد. چگالی متوسط آن 5420 کیلوگرم بر متر مکعب می‌باشد که نظیر یک سیاره خاکی است، اما برای اندازه

عطارد زیاد است.از آن‌جا که، گرانش کلی عطـارد کمـتر از زمین است (فشـــردگی آن کمـــتر است)، اما چگـــالی حجمی آن در حدود چگالی حجمی زمین می‌باشد، لذا باید در برگیرنده مقدار بیشتری از فلزات باشد.

حدس می‌زنیم که در داخل عطارد یک گوشته صخره‌ای و یک هسته بزرگ فلزی (شـاید نیکل و آهن) وجـود داشـته باشد. عطارد هوا ندارد. در آن، پس از سـپری شـدن روز بی‌درنگ شبی سرد فرا می‌رسد. از این رو، سطح آن در نتیجه فرســایش تغیــیر نمی‌کند. طی هــزاران میلیــون سال، سطح عطارد مورد اصابت خرده سـنگهای فضـایی قــرار گرفته است. به علت این بمبــاران مــداوم اکنــون سطح سیاره پر از گـودال است. کف گودالها پوشـیده از گرد و غباری است که از متلاشی شدن این خرده سـنگها به‌وجود آمده است.

فاصله متوسط از خورشید 57/93 کیلومتر

قطر استوا 4879 کیلومتر

مدت حرکت وضعی 58/65 روز زمینی

مدت حرکت انتقالی 87/97 روز زمینی

سرعت مداری 47/89 کیلومتر در ثانیه

دمای سطحی -180 تا 430 درجه سانتیگراد

جرم (زمین=1) 0/06

چگالی متوسط (آب=1) 5/43

جاذبه (زمین=1) 0/38

تعداد قمر 0

سیاره زهره

فاصله متوسط از خورشید 108/20 کیلومتر

قطر استوا 12104 کیلومتر

مدت حرکت وضعی 243/01 روز زمینی

مدت حرکت انتقالی 224/70 روز زمینی

سرعت مداری 35/03 کیلومتر در ثانیه

دمای سطحی 480 درجه سانتیگراد

جرم(زمین=1(0/81

چگالی متوسط(آب=1(5/25

جاذبه(زمین=1(0/93

تعداد قمر 0

زهره، دومین سیاره نزدیک به خورشید، کره‌ای است سنگی که ابرهای متراکم و زردی آن‌را احاطه کرده‌اند. این ابرها نور خورشید را به شدت منعکس می‌کنند و به همین خاطر سیاره زهره بعد از خورشید و ماه، درخشانترین جسم آسمانی است که در اسمان دیده می‌شود. جو غلیظ زهره باعث می‌شود تا دمای سطح زهره بسیار افزایش یافته، به 480 درجه سانتی گراد (896 درجه فارنهایت) برسد، به همین دلیل نیز فشار جوی در سطح سیاره زیاد بوده و حدود 90 برابر فشار

جــوی زمین است. رنگ زرد ابرها بخــاطر وجــود اســید ســولفوریک در آن‌هاست. مــیزان اســید در ابرها متغــیر اســـــت، که این حـــــاکی از فعـــــال بـــــودن بعضی از آتشفشانهای زهره است.

اثر گلخانه ای

گرمای به دام افتاده

در اثر گلخانه‌ای، گرمای منعکس شده ازسطح

سیاره (فلش قرمز رنگ) توسط جو سیاره به

دام می‌افتد _ مانند حفظ گرما در گلخانه‌ها.

سیاره زهره گرمترین سیاره منظومه شمسی اســت، هر چند که نزدیکــترین ســیاره به خورشــید نیست. تشعشع مادون قرمز خورشید که طول مــوج کوتــاهی دارد از جو سیارات زمین و زهره گذشته، سطح آن‌ها را گــرم کــرده و بصورت تشعشع مادون قرمزی که طول موج بلند دارد منعکس می‌شــود. مقــداری از تشعشع مــادون قرمــز، یا گرمــا، در جو زمین گــیر کــرده، بــاعث بوجــود آمــدن اثر گلخانه‌ای می‌شود.در سیاره زهره، اثر گلخــانه‌ای کــاملی وجــود دارد، زیــرا تمــام گرما در جو این ســیاره بــاقی می‌ماند.

اثر گلخانه ای، دمای متوسط سطح مــریخ، زمین و زهــره را به ترتیب 5، 35 و 500 درجه سانتی گراد (41، 95، 932درجه فرانهـــــایت) افـــــزایش می‌دهد. اگر جو این ســیاره‌ها، اشــعه حــرارتی مــادون قرمز (گرما) را بطــور کامل از خــود عبــور می‌داد، چــنین افــزایش حــرارتی رخ نمی‌داد. جو مریخ و زمین مقداری امواج مــادون قرمز از

خود عبـور می‌دهـد، اما جو زهـره کـاملاً مـانع عبـور این امواج می‌شود.

زیر ابرها

فضــاپیماها توانســته‌اند با اســتفاده از رادار، نقشه 98 درصد سطح سیاره زهره را ترسیم کنند. روی هم رفتــه، سـطح زهـره صـاف‌تر از سـطح زمین است و صـحراهای داغ و دشتهای وسیع آتشفشانی حدود دو سوم سیاره را پوشـانده‌اند. نـواحی فلاتی متعـددی نـیز به ارتفـاع چند کیلومـــتر در دشـــتها وجـــود دارند. ناحیه کوهســـتانی ماکسول مونته با ارتفاعی حدود 11 کیلومتر (8/6 مایل) بیش از حد متوسط ارتفــاع، مرتفع‌تــرین نقطه ســیاره زهره است. آتشفشـانها در تمـام سـطح سـیاره پراکنـده شده‌اند که وسعت بعضی‌های‌شان به 160 کیلومـتر (10 مایل) می‌رسد.

سیاره‌ای نه چندان مسطح

ارتفاع بعضی کوههای زهره بیشتر از

کوه اورست، بلندترین کوه زمین است.

اگر از بالای قطب شمال نگاه کنیم خـواهیم دید که اکـثر سیارات و قمرهـای منظومه شمسی به دور محـور خـود چرخیـــده و در جهت عکس عقربه‌هـــای ســـاعت به دور خورشـــید در حـــال گردش‌اند. اما جهت چـــرخش ســـیاره زهره برخلاف سایر سیارات، در جهت عقربه‌های سـاعت است. دلیل قطعی این امر هنوز مشـخص نیسـت، اما به نظر بعضی ستاره شناسـان جهت چـرخش سـیاره زهـره

نیز زمانی مانند سایر سیارات بـوده، اما بر اثر تصـادم با یک سیاره یا سیارک دیگر، این جهت معکوس شده است.

روند شبیه سـازی سـایر سـیارات به زمین، زمین سـازی نامیـــده می‌شـــود. به نظر بعضی دانشـــمندان این روند می‌تواند با کاشت‌هاگهای گیـــاهی در جو ســـیاره زهـــره شروع شود. در مورد این‌که یک موجـود زمیـنی بتواند در دمـای سـیاره زهـره زنـده بماند تردید وجـود دارد. ولی فرض بر این است که‌هاگهای دی اکسید کربن موجـود در جو زهره را جذب کرده، از طریق فتوسنتز اکســیژن آزاد خواهند کرد. این کار منجر به زنجیره‌ای از حوادث شده و احتمـالاً شـرایط حیـاتی مناسـبتری از آن‌چه که ما از آن مطلع هستیم بوجود خواهد آورد.

تصویری از سطح سیاره زهره

زمین

فاصله متوسط از خورشید 60.149 کیلومتر

قطر استوا 12756 کیلومتر

مدت حرکت وضعی

93.23 ساعت

مدت حرکت انتقالی

26.365 روز

سرعت حرکت انتقالی 79.29 کیلومتر در ثانیه

دمای سطحی 55 تا 70 درجه سانتیگراد

جرم(زمین=1) 1/00

چگالی متوسط (آب=1) 5/52

جاذبه(زمین=1) 1

تعداد قمر 1

زمین، سومین سیاره نزدیک به خورشید و بزرگ‌ترین سیاره در میان سیارات درونی است. ساختار درونی زمین مثل سایر سیارات درونی از یک هسته داخلی و یک هسته خارجی به همراه لایه‌های مذاب و نیمه مذاب و سنگی جامد تشکیل یافته است. هسته داخلی فلزی و جامد بوده و توسط هسته خارجی که فلزی و مذاب است، احاطه شده است.

زمین شرایط بسیار منحصر بفردی دارد. هیچکدام از سیارات دیگر آب مایع و جو پر اکسیژن نداشته و حیات در آن‌ها وجود ندارد. تکامل تدریجی زمین که 4.5 میلیارد سال طول کشیده است، هم‌چنان بطور طبیعی و نیز بر اثر فعالیتهای انسان ادامه خواهد داشت. هم‌چنین چگالی زمین از تمام سیارات دیگر بیشتر است.

زمین در آغاز شکل گیری

با سرد شدن زمین، شرایط لازم برای

پیدایش حیات در آن فراهم شدند.

زمین در آغاز شکل گیری

- در اوایل پیـدایش منظومه شمسـی، ذرات ریز غبـار موجود در قرص خورشید که عمدتا از گاز و غبار تشـکیل شده بود، پس از برخورد به هم چسبیده و اجسـام بـزرگ و بزرگ‌تری را بوجود آوردند. بـدین تـرتیب چهـار سـیاره درونی از این ذرات شکل گرفتند.

- 4.5 میلیـارد پیش، زمین دارای سـطحی داغ، قرمز و نیمه مـذاب بـود. پس از گذشت میلیونها سـال، سـطح زمین شروع به سرد شدن نمود و پوسته جامـدی، به دور زمین بوجود آمد. گازهـای داغ و مـواد مـذاب از لایه‌هـای زیرین و از طریق دهانه‌های آتشفشانی بیرون زده و جو ضـخیم زمین را بوجـود آوردند. در همین مـدت شـهاب سنگهای زیادی به سطح زمین خوردند و هـزاران گـودال شـهاب سـنگی را در سـطح زمین بوجـود آورد. و مقـدار زیادی غبار به جو زمین اضافه کردند.

- پس از یک میلیارد سـال، زمین به انـدازه کـافی سـرد شده بود تا بخار آب موجود در جو متراکم شده و قطرات آب را بوجـود آورد. این قطـرات آب میلیونها سـال به شکل باران شدید به سطح زمین افتاده، باعث پاک شدن جو زمین و بوجـود آمـدن اقیـانوس شـدند. کـره زمین به تدریج به شکل کنونی درآمده است.

نحوه پیدایش و تکامل زمین

زمین در بدو پیدایش بصورت کره‌ای از مواد بسیار داغ و نیمه مذاب بـوده که به تـدریج عناصر سـنگین‌تر ته‌نشـین شده و هسته فلـزی را به وجـود آوردنـد، و در عین حـال عناصر سبکتر به سطوح فوقانی آمده و جبه و پوسـته را تشـکیل دادند. پس از گذشت میلیاردها سـال زمین سـرد

شد، سطح زمین جامد گشت، جو زمین شکل گرفت، و اقیانوسها بوجود آمدند. تکامل زمین هنوز ادامه دارد. پوسته زمین توسط فورانهای آتشفشانی در کف اقیانوسها نوسازی شده و دائماً بر اثر زمین لرزه‌ها و حرکتهای قاره‌ای در حال تغییر و تحول است. تناسب گازهای مختلف در جو زمین نیز بر اثر دخالتهای انسان به آرامی در حال تغییر است.

مشخصات زمین

- زمین سیاره‌ای است منحصر بفرد، دارای آب مایع و جوی که قسمت اعظم آن از نیتروژن و اکسیژن تشکیل شده که تداوم حیات را ممکن می‌سازند. در منظومه شمسی، زمین پنجمین سیاره از لحاظ بزرگی و سومین سیاره نزدیک به خورشید است. چگالی زمین از تمامی سیارات بیشتر است.

- زمین در منظومه شمسی دو نوع حرکت، وضعی و انتقالی دارد. در حرکت وضعی زمین در یک شبانه روز به دور خودش می‌چرخد و در حرکت انتقالی در یک سال مداری بیضی شکل حول خورشید را طی می‌کند (مدار زمین).

کره مغناطیسی

- با چرخش زمین به دور خودش، چرخه‌هایی در هسته خارجی آن که از آهن مذاب تشکیل شده بوجود آمده، جریانهای الکتریکی تولید می‌کنند. این جریانها باعث ایجاد یک میدان مغناطیسی در فضای اطراف زمین شده و پوششی محافظ در اطراف آن ایجاد می‌کنند (کمربند تشعشعی زمین). این میدان که کره مغناطیسی نامیده

می‌شود، زمین را در برابر جریانهای سریع ذرات باردار بادهای خورشیدی محافظت می‌کند.

- بعضی از این ذرات در دو نقطه میدان مغناطیسی به نام کمربندهای «وان آلن» به دام می‌افتد. کره مغناطیسی بیشتر بادهای خورشیدی را از زمین دور می‌کند، اما جریانهای ذرات باد خورشیدی آنقدر قوی هستند که قسمت جلویی کره مغناطیسی را مسطح نموده و باعث کشیدگی عقب آن می‌شوند.

آینده زمین

از آن‌جا که حیات در زمین وابسته به خورشید است، آینده کره زمین نیز به آینده خورشید وابسته خواهد بود. حدود 5 میلیارد سال دیگر ذخایر انرژی خورشید تمام شده و خورشید به یک غول سرخ تبدیل می‌شود و افزایش حجم می‌دهد. گرمای شدید حاصل از افزایش حجم باعث آب شدن یخ مناطق قطبی و بالا آمدن آب اقیانوس می‌شود. سپس جو زمین شروع به تبخیر می‌کند و گیاهان خشک آتش می‌گیرند. در چنین شرایطی امکان حیات در زمین کلا از بین می‌رود.

انتظار نجومی

- شاید انسان در آینده بتواند قبل از وقوع فاجعه‌های فوق زمین را به جایی دورتر از خورشید منتقل کند.
- شاید امکانات آینده، انسان‌های آن زمان به سیاره قابل سکونت دیگری کوچ کنند.
- شاید بشر بتواند مانع از وقوع فاجعه‌های فوق در خورشید و زمین شود.

فاصله متوسط از خورشید 227/94 کیلومتر

قطر استوا 6786 کیلومتر

مدت حرکت وضعی 24/62 روز زمینی

مدت حرکت انتقالی 686/98 روز زمینی

سرعت مداری 24/14 کیلومتر در ثانیه

دمای سطحی -120 تا 25 درجه سانتیگراد

جرم(زمین 0/11

چگالی متوسط(آب=1) 3/95

جاذبه(زمین=1) 0/38

تعداد قمر 2

مریخ، سیاره سرخ فام منظومه شمسی، نصف زمین قطر دارد و مساحت سطح آن برابر با مساحت خشکی‌های روی زمین است. درست مانند زمین، یخ‌های قطبی، دره‌های عمیق، کوه، غبار، طوفان و فصل دارد. در دشت‌های آن مانند ماه، گودال‌های برخوردی حاصل برخورد سنگ‌های آسمانی دیده می‌شود. باوجود اندازه کوچکش، بلندترین کوه و بزرگ‌ترین دره منظومه شمسی در این سیاره پیدا شده است.

بدون لباس فضایی، هرگز: جو زمین شامل 77 درصد نیتروژن و 21 درصد اکسیژن است. درحالی که در جو

مــریخ 95 درصد دی اکســید کــربن و فقط 20 درصد اکسیژن وجود دارد. آیا فقط یک کپسـول اکسـیژن و یک ماسک ما را روی مریخ نجات خواهد داد؟ خیر. جو سـیاره سرخ بسـیار رقیق اسـت، به طـوری که برسـطح سـیاره فشـار جـوی معـادل یک صـدم فشـار جو زمین در سـطح دریاست. اگر لبـاس فضـایی مناسـبی نپوشـید که فشـار هوای طبیعی را ایجاد کنـد، ارگان‌هـای درونی بـدن ما به دلیل فشـــار درونی که داریم بـــاد می‌کنند. علاوه بر این جو مـــریخ محافظ خـــوبی در برابر تابش‌هـــای مرگبـــار فضـایی نیست و طی مـدتی نه چنـدان دراز این تابش‌ها می‌تواند اثرات جبران ناپذیری بر شما بگذارد. پس لباس مخصوص خود را به همراه داشته باشید.

رصد کننـدگان، با اسـتفاده از تلسکوپهای‌شـان با زحمت فراوان اطلاعاتی راجع به مـریخ جمع آوری کردند. تمـام آن اطلاعات اکنون جـای خـود را به اطلاعـات جمع آوری شده به وسیله تعدادی از کاوشگرهای فضـایی آمریکـایی و روسی بخصوص مارینر 9 داده‌اند. در سـال 1976، دو فضاپیمای وایکینگ در کره مریخ فـرود آمدند تا نشـانه‌ای از حیات در آن بیابند. بر عم آزمایشهای وسیعی که روی نمونه‌هایی از خاک مریخ انجام شده، تاکنون امکان وجود حیات در این سیاره اثبات نشده است.

مریخ، سیاره سرخ، چهـارمین سـیاره نزدیک به خورشـید است. مـــریخ شـــباهتهای زیـــادی با کـــره زمین دارد. روزهـــایش کمی از روزهـــای زمین بلندتر و الگـــوی فصـلهایش شـبیه به الگـوی فصـلهای زمین است با این تفاوت که طول فصلهایش دو برابر طول فصلهای زمین است. ابــر، آتشفشــان، دره، کــوه، صــحرا، و قطبهــای

سفیدی که در فصـول مختلف بـزرگ و کوچک می‌شـوند، همانند زمین در مریخ نیز یافت می‌شوند. مریخ سیاره‌ای خشک و سـرد است که در آن حیـات وجـود نـدارد سـطح مریخ مملو از صخره بوده و پوشیده از غبـاری قرمز رنگ است. بـالاخره این‌که مـریخ دارای جـوی رقیق و سـمی است.

دیموس

دیموس با قطری حدود 13

کیلومتر (8مایل) کوچکتر از

قمر دیگر مریخ (فوبوس) است. فوبوس

فوبوس دارای قطری به اندازه

22 کیلومتر (14 مایل) بوده

با فاصله میانگین 9400 کیلومتر

(5840مایل) به دور مریخ می‌چرخد.

مریخ دارای دو قمر کوچک به نامهای فوبوس و دیمـوس است. از شـکل نا منظم و سـیب زمیـنی مانندشـان پیداست که این اقمـار سـیارکهایی بوده‌اند که گرفتـار میـدان جاذبه مـریخ شـده و در مـدار این سـیاره قـرار گرفته‌اند. در سـطوح هر دو قمر گودالهـایی دیـده می‌شود.

حیات در مریخ

نقشه اسکیاپارلی

در سال 1877، اسکیا پارلی نقشه

خطوطی که تصور می‌کرد روی

سطح مریخ دیده است را ترسیم کرد.

جـــووانی اســـکیاپارلی (1835-1910)، ســـتاره شـــناس ایتالیـایی، چـنین تصـور کـرد که اشـکال زاویه داری روی سطح مـریخ دیـده، و آن‌ها را کانـال (گـذرگاه) نامید. این کلمه به اشـتباه، آبـراه ترجمه شد و بـاعث شد تا مـردم باور کنند که مریخی‌ها برای انتقـال آب از کانالهـای آبی استفاده می‌کنند. هم‌چنین، تصور می‌شد که نواحی تـیره در انـــدازه‌های مختلف محل رشد گیاهـــان هســـتند که با تغییر فصول سال تغییر می‌کنن. امـروزه می‌دانیم که آن گذرگاهها نوعی خطای دید بـوده، و آن نـواحی تـیره نـیز صـخره‌هایی هســتند که هنگـام از بین رفتن غبـار قرمز رویشان، آشکار می‌شوند.

منظره مریخ

در نیمکره جنوبی مریخ گودالهای شهابسنگی وجود دارند که 5/3 میلیارد سال از عمرشان می‌گذرد. سطح نیمکره شـمالی جوانـتر است چـرا که قسـمت اعظم آن توسط فعالیتهای آتشفشـانی اخـیر پوشـیده شـده است. مـریخ دارای دو مشخصه منحصر بفـــــــرد در منظومه شمسی است: بلنـــدترین کـــوه آتشفشـــانی المپ مـــانس، و دره والس مارینریس به عمق 7 کیلومتر (5/4 مایل) و عرض 600 کیلومتر (370 مایل) در این سیاره قرار دارند.

هم‌چــنین، گــذرگاههای کوچکــتری نــیز وجــود دارند که احتمال می‌رود در گذشته بر اثر جریان آب به وجود آمده باشند.

بزرگ‌ترین کوه آتشفشان ارتفاع المپ مانس سه برابر

ارتفاع ماونالوآ، بلندترین کوه آتشفشات در زمین است.

مریخ سیاره‌ای است که بیشترین شباهت را با کره زمین دارد، هر چند که اندازه‌اش نصف انـدازه زمین است. روز مریخی (فاصـله دو طلـوع خورشـید) فقط 38 دقیقه از روز زمیـنی طـولانی‌تر است. هم‌چـنین، انحـراف محـور مریخ 7/1 بیشتر از انحراف محور زمین است.

سیاره مشتری

فاصله متوسط از خورشید 778/33 کیلومتر

قطر استوا 142984 کیلومتر

مدت حرکت وضعی 9/48 ساعت

مدت حرکت انتقالی 11/86 سال زمینی

سرعت مداری 13/06 کیلومتر در ثانیه

دمای ابر فوقانی -150 درجه سانتیگراد

جرم(زمین=1(317/93

چگالی متوسط(آب=1(1/33

جاذبه(زمین=1(2/54

تعداد قمر 16

مشتری پنجمین سیاره نزدیک به خورشـید و اولین غـول از چهـار غـول گـازی است. مشـتری بزرگ‌تـرین سـیاره منظومه شمسی بـوده و جـرم آن از تمـام سـیارات دیگر بیشتر است. حجم این سیاره 1300 برابر زمین، و جـرم آن دو و نیم برابر جرم تمامی سـیارات منظومه شمسی است. ابرهـای انـواری شـکل مشـتری غالبـاً از گازهـای هیـدروژن و هلیـوم تشـکیل شـده‌اند. جو درونی سـیاره حدود 1000 کیلومتر (600 مایل) پایین‌تر از ابرها شروع می‌شـود که در این نقطه گـاز هیـدروژن به مـایع تبـدیل می‌گردد. در اعماق پایین تر، هیدروژن حالت فلـزی دارد. در مرکز مشتری، هسته‌ای سنگی و بسیار داغ وجود دارد که حرارتش به 3500 درجه سانتی گـراد (63000 درجه فارنهایت) می‌رسد.

گردباد

لکه سرخ بزرگ ناحیه‌ای پر فشار است

که در آن گردبادهای بالارونده، گازهای

مختلفی را با خود وارد جو می‌کنند.

لکه سرخ بزرگ

لکه سـرخ بـزرگ، یک ناحیه واچـرخه‌ای بـزرگ (نـوعی گردباد) در ابرهای فوقانی سیاره مشتری است. از زمان کشف این لکه تا کنـون، بارها دیـده شـده که قطر آن تا سه برابر قطر زمین افـزایش یافته است. جریانهـای چرخان گـاز که در این لکه وجـود دارنـد، فسـفر را ار جو تحتانی به بالا مکیده و بـاعث قرمز یا صـورتی شـدن لکه

می‌شوند. این لکه از محیط اطراف خود بلندتر و سـردتر است و هر 12 روز زمیـــنی، یک دور در جهت عکس عقربه‌های ساعت به دور خودش

می چرخد.

حلقه‌های مشتری

منظومه حلقه‌هـــای مشـــتری در ســـال 1979 توسط کاوشگر فضایی ویجر 1 کشف گردید. سه حلقه مشتری به ترتیب زیر نامگذاری شده اند:

حلقه‌هاله به عــرض 22800 کیلومــتر (14170 مایل). حلقه اصلی که حلقه‌ای باریک و درخشان است به عـرض 6400 کیلومــتر (3980 مایل). و حلقه تــار عنکبــوت «گسامر) که رقیق‌تـرین و عریض‌تـرین حلقه می‌باشد به عرض 8500 کیلومتر (53000 مایل)

زیر نویس عکس

حلقه تار عنکبوت که در این تصویر سـاختگی به رنگ آبی کمرنگ دیــده می‌شــود، از حلقه اصــلی که مشــتری را احاطه می‌کند بیرون زده است.

قمرهای مشتری

شـانزده قمر مشـتری به چهـار گـروه چهارتـایی تقسـیم می‌شوند. گروه اول در فاصله حدود 130000 کیلومتری (80000 مایل). گــروه دوم در فاصــله حــدود 200000 کیلومــتری (125000 مایل). گــروه ســوم در فاصــله 9 میلیون کیلومتری (6/5 میلیون مایل). و گروه چهارم در فاصله‌ای نزدیک به گروه سوم قرار دارند. جهت چـرخش

تمـام گروهها بجز گـروه چهـارم، همـان جهت چـرخش مشتری است. همه قمرهای مشتری بجز قمرهای گـروه دوم، کوچک هستند. قمرهای گروه دوم که گالیله‌ای نـام دارند هم اندازه ماه زمین هستند.

زیرنویس عکس

گانیمید، یک قمر گـالیله‌ای چهـار قمر بـزرگ مشـتری که توسط گالیله (1564-1642)ـــ کشف شـــدند، قمرهـــای گالیله‌ای نامیده می‌شو ند.

سیاره مشـتری دارای بزرگ‌تـرین قطر و بیشـترین جـرم در میـان تمـام سـیارات منظومه شمسی است. اسـتوای مشـــتری 11 برابر اســـتوای زمین است. این ســـیاره ســریعتر از ســایر ســیارات به دور خــود می‌چرخد. دوره چرخشی مشتری نصف دوره چرخشی زمین است.

زحل

مقدمه

فاصله متوسط از خورشید 1/43 میلیارد کیلومتر

قطر استوا 120536 کیلومتر

مدت حرکت وضعی 10/23 ساعت

مدت حرکت انتقالی 29/46 سال زمینی

سرعت مداری 9/64 کیلومتر در ثانیه

دمای ابر فوقانی 180- درجه سانتیگراد

جرم (زمین=1(95/18

چگالی متوسط (آب=1(0/69

جاذبه(زمین=1) 0/93

تعداد قمر 21

زحل از جنبه‌های زیادی شبیه مشتری است، جز این‌که در اطراف آن چندین حلقه شگفت انگیز وجود دارد. جرم زحل، صد بار بیش از جرم زمین است. و لی تقریبا تمام ماده آن به شکل گاز است و صخره‌ای نیست. لایه‌های ابری جو آن مانند ابرهای مشتری واضح نیستند. اما وجودشان حتمی است. ده قمر در اطراف زحل وجود دارد. قطر یکی از آن‌ها که تیتان نامیده می‌شود، حدود 6000 کیلو متر است. از این رو بزرگ‌ترین قمر در منظومه شمسی به حساب می‌آید. تیتان خود دارای جوی است که از متان و آمونیاک تشکیل یافته است.

پدر مشتری

در ورای مشتری آخرین سیاره از هفت سیاره‌ای که برای پیشینیان ما شناخته شده بود، زحل قرار دارد، که به عنوان پدر مشتری نامگذاری شده است. زحل دومین سیاره بزرگ مشتری گون منظومه شمسی است و توسط یک رشته از حلقه‌های بسیار زیبا که به دور آن حلقه زده‌اند، احاطه شده است. در آسمان شب زمین، زحل به دلیل اندازه بزرگ و آلبدو بالای (50%)ـ دارای جوی درخشان است. زیبایی آسمان زحل به خاطر نوارهای روشن حلقه‌های اطراف آن و نیز به خاطر قمرهای زیادش می‌باشد.

حرکت زحل

زحل با نیم قطر اطول 9.539AV و دوره تناوب گـردش نجومی 29.458 سال، در مداری با خروج از مرکز 557% که با دایرِة البروج زاویه 49.2 درجه می‌سازد، می‌گردد. از روی زمین قطر زاویه‌ای زحل در نقطه مقابله حـــدود 20 دقیقه است. مانند مشـتری، زحل دارای جو غلیظ پر از ابری است که به صورت جزئی می‌چرخد. از مشاهدات انتقالات دوپلری در عرض سـیاره و با زمـان بنـدی دقیق علامتهــای جــوی، دوره تنــاوب چــرخش نجــومی آن، در نزدیک استوایش 10 ساعت و 14 دقیقه و در عرضـهای جغرافیایی بـالا 10 سـاعت و 38 دقیقه محاسـبه شـده است. در این‌جا هم مجددا چرخش جزئی مشابه مشــتری داریم. اسـتوای زحل به انـدازه 26 درجه و 45 دقیقه با صـفحه مـداری آن زاویه می‌سـازد، بطـوری که قطبهـای سیاره در فاصله‌های زمانی حدود 15 سال یک بار سمت زمین متمایل می‌شوند. چرخش بـاعث پخی زیـاد (96%) زحل می‌گردد، بطوریکه شعاعهای قطـبی و اسـتوایی به نسبت 10/9 می‌باشند.

مشخصات فیزیکی زحل

زحل شــباهت قابل تــوجهی با مشــتری دارد، ولی کمی کوچکتر است و جـرم آن کمـتر از جـرم مشـتری (95M). زحل کمترین چگـالی حجمی را نسـبت به سـایر سـیارات دارد. ســـاختار جو زحل با کمربنـــدهایی که به مـــوازات استوا امتداد دارند، مشابه است. آشفتگیهای کمربندهای زحل خیلی کمــتر (تــاکنون از روی زمین فقط 10 لکه مشــاهده شــده‌اند) از مشــتری است. جو زحل احتمــالا ترکیب خیلی مشابه‌ای با جو مشتری دارد. تاکنون متان (

CH4)، آمونیاک (NH3)، اتان (C2H6)، فسفین (PH3)، استیلن (C2H2)، متیل استیل (C3H4)، پروپان (C3H8) و هیدروژن مولکولی (H2) آشکار شده است.

ابرهـای زحل خیلی کمرنگ‌تر از ابرهـای مشـتری به نظر می‌رسـند.ابرهــای مشــتری اغلب به رنگ زرد کم رنگ و نــارنجی هســتند، به این دلیل که دما در زحل کمــتر از مشتری است، ابرهای زحل در لایه پـایین‌تر جـوش قـرار می‌گیرند. درون زحل احتمــالا تــرکیب مشــتری را دارد. تخمینهـای نظـری مقـادیر حـدود 74%ـ هیـدروژن، 24% هلیــوم، 2% عناصر ســنگین‌تر را پیشــنهاد می‌کند. این ترکیب تقریبا مشابه ترکیبات خورشید است. زحل ممکن است یک هسته سنگین کوچک به قطر 20 هزار کیلومتر و جرمی معادل 20Mφ را داشته باشد.

درخشانترین حلقه‌ها

درخشندگی حلقه‌های آ، ب، ج

بقدری است که می‌توان آن‌ها را

از زمین مشاهده کرد.

حلقه‌های زحل

حلقه‌هــای زحل با مــدار زحل هم صــفحه نیســتند، بلکه زاویه‌ای با هم می‌ســازند. یکی از اثــرات این پدیــده در نظر ما تغیــیر گشــادگی حلقه‌ها است. طی گــردش 29 ساله زحل دور خورشید، دوباره می‌تــوانیم حلقه‌ها را در گشادترین حالت ببینیم. غیر از این دو حــالت، حلقه‌ها از لبه دیــده می‌شــوند و جز با تلســکوپ پر قــدرت، قابل مشــاهده نیســتند. از این طریق معلـوم شد که ضـخامت

حلقه‌ها فقط پنج کیلومـــــتر است. حلقه‌هـــــای زحل از میلیاردها ذره ریز تشیکل یافته‌اند که انـدازه بیشترشـان چند ســـانتیمتر است. همه آن‌هـــا، مانند ماهواره‌هـــای کوچک، به دور زحل گردش می‌کنند.

گسیختگی کاسینی

شکاف پر شده

قبل از کشف کاسینی، ستاره شناسان

حلقه‌های زحل را بصورت حلقه‌ای

پیوسته تصور می‌کردند.

در ســـال 1675 میلادی (1504 شمسی) جـــووانی دومینیکو کاسینی، اخترشـناس ایتالیـایی، کشف کـرد که حلقه زحل از دو حلقه تشـکیل یافته است و میـان آن دو جدایی وجود دارد. این جدایی گیستختگی کاسینی نامیده می‌شـود و در اثر کشش گرانشی قمر غـول پیکر تیتـان بوجود آمـده است. مطالعـات بعـدی نشـان داده‌اند که در اطـــراف زحـــل، بر روی هم چهـــار حلقه وجـــود دارد. داخلی‌ترین آن‌ها بسیار کم نور و تقریبا با بالای ابرها در تمـــاس است. قطر حلقه نـــورانی بـــیرونی به 140000 کیلومتر می‌رسد.

قمرهای زحل

20 قمر تـاکنون بـرای زحل شناسـایی شـده‌اند، که 13 قمر از زمین و هفت قمر دیگر بوســـیله کاوشـــگرهای فضـایی کشف شـده‌اند. قمرهـای کوچک زحل به شـکل سیب زمیـنی بـوده و شـکلهای نـامنظمی دارند. احتمـال

می‌رود که قمرهـای کوچکـتر دیگـری نـیز کشف شـوند. ســـطح بســـیاری از قمرها پوشـــیده از گودالهـــای شهابسـنگی است. در سـطح میمـاس، یکی از قمرهـای کوچک زحل، گودالی بـزرگ به نـام هرشل وجـود دارد که 130 کیلومتر (81 مایل) وسعت داشـته و یک سـوم این قمر را پوشانده است.

زحل دارای بیشـــترین قمر در بین ســـیارات منظومه شمسی است. دانشمند هلندی، کریستین هوینگس (95 – 1629)، در سـال 1655 اولین قمر زحل را کشف کـرد. تیتـان از لحـاظ بـزرگی دومین قمر و یکی از سه قمـری است که در منظومه شمسی دارای جو هســـتند. تصـــور می‌شـــود که قســـمت اعظم آن ازســـنگ و بقیه از یخ تشکیل شده باشد. جوی که دائما سطح تیتان را پوشانده است، حاوی نیتروژن و سایر مواد شـیمیایی است. اخـتر شناســـان به تـــازگی قمر جدیـــدی از ســـیاره زحل را شناســـایی کرده‌اند که بســـیار کوچک است (حـــدوداً 2 کیلومتر). در این صورت تعداد قمرهای زحل به 21 قمر تغییر می‌کند.

میدان مغناطیسی زحل

میـــدان مغناطیسی دارای یک گشـــتاور کلی برابر 35/1 گشتاور مشتری است. اما این مقـدار به حد کـافی قـوی است که یک میـدان مغناطیسی سـپهر مشـتری گـون با کمربنـدهای تابشی مشـابه زمین ایجـاد کند. گشـتاور دو قطـــبی مغناطیسی با میل یک درجه نســـبت به محـــور چـرخش زحل قـرار می‌گـیرد که این مقـدار با انحـراف مشـخص محورهـای مغناطیسی مشـتری و زمین تفـاوت

آشکار دارد. مغناطیس سپهر زحل ذرات بسیار کمتری از ذرات مغناطیس سپهر مشتری را در خود جای می‌دهد.

دو دلیل عمـده این تفـاوت شـامل کمبـود یک منبع محلی ذرات بـار دار که در مـورد مشـتری توسط فورانهـای آیو تولید می‌شــوند و حلقه‌هــای قابل رویت زحل که بطــور مـوثری ذرات بـاردار را جـذب کـرده و مغنـاطیس سـپهر داخلی را از ذرات باردار خـالی می‌کننـد، است. در خـارج لبه حلقه‌ها چگـــالی ذرات بـــاردار به ســـرعت افـــزایش می‌یابد و در حدود 5Rs تا 10Rs به یک قله می‌رسد. در این‌جا، ذرات باردار بطور محکم به میـدان مغناطیسی در حال دوران سریع جفت می‌شوند. این برهمکنش، لایه‌ای از پلاســما به ضــخامت تقریبا 2Rs ایجــاد می‌کند که تا حدود 15Rs ادامه می‌یابد.در ورای این مقدار، مغناطیس سپهر شکل خـود را از دست می‌دهد. انـدازه آن با دمـای خورشید تغییر می‌یابد.

اورانوس

فاصله متوسط از خورشید 2/87 میلیارد کیلومتر

قطر استوا 51118 کیلومتر

مدت حرکت وضعی 17/90 ساعت

مدت حرکت انتقالی 84/01 سال زمینی

سرعت مداری 6/81 کیلومتر در ساعت

دمای ابر فوقانی -210 درجه سانتیگراد

جرم(زمین=1) 14/53

چگالی متوسط(آب=1) 1/29

جاذبه(زمین=1) 0/79

تعداد قمر 15

اورانوس هفتمین سیاره نزدیک به خورشید و سومین غول از چهار غول گازی است. جبه‌ای از گاز و یخ هسته سنگی این سیاره را پوشانده است. جو اطراف جبه غالباً از متان ساخته شده، که این گاز باعث وجود رنگهای آبی و سبز که از مشخصات بارز این سیاره هستند، می‌شود. اورانوس در کناره‌های خارجی و سرد منظومه شمسی قرار داشته، دمای ابرهای فوقانی آن به 210 درجه سانتی گراد زیر صفر (346-درجه فارنهایت) می‌رسد.

علی رغم داشتن 15 قمر و یک منظومه حلقوی، سطح اورانوس مشخصه خاصی ندارد

تنها مشخصاتی که تا کنون مشاهده شده‌اند چند ابر متانی هستند که در سال 1986 بوسیله کاوشگر فضایی ویجر2 کشف شدند.

تحت شرایط بسیار عالی، اورانوس را می‌توان با چشم غیر مسلح دید. هنگام مشاهده با تلسکوپ، اورانوس بصورت حلقه کوچکی به رنگهای سبز و آبی دیده می‌شود.

15 قمر اورانوس تا کنون کشف شده‌اند که به موازات استوای سیاره و در جهت چرخش سایره، به دور آن

می‌چرخند. در اثر انحــراف محــور چــرخش اورانــوس، صـفحه اسـتوای سـیاره تقریبـاً عمـود بر صـفحه دایـره الــبروج است. به همین ســبب، گــاهی اوقــات مانند ســال‌های 1945 و 1987، اگر از زمین به اورانــوس بنگریم فقط قطب آن دیده شده، مـدار قمرهـای سـیاره تقریبـاً بصـورت صـفحه‌ای کامل به نظر می‌رسد. بعضی اوقات نیز، مانند سال‌های 1966 و 2008، کنـاره مـدار قمرهای اورانوس دیـده شـده، چـنین به نظر می‌رسد که قمرها در مسیری مستقیم عقب و جلو می‌روند.

محور چرخش اورانوس حدود 98 درجه نسبت به صـفحه مــدار ســیاره به دور خورشــید انحــراف دارد. بنــابر این اورانوس بر خلاف سـایر سـیاره‌ها، روی محـوری تقریبـاً افقی می‌چرخد. انحراف محور اورانوس تـاثیر زیـادی بر قطبهای سیاره می‌گذارد و بـاعث می‌شـود که هر قطب از دوره تناوب مداری که 84 سال زمینی طول می‌کشد، 42 سال را در روشنایی و 42 سـال دیگر را در تـاریکی بگذراند.

به هر حال، اورانوس به قـدری از خورشـید دور است که تفاوت دما در قطبها در طول تابسـتان و زمسـتان فقط 2 درجه سانتی گراد (6/3 درجه فارنهایت) است.

اورانوس سـومین سـیاره بـزرگ منظومه شمسی بـوده، بـزرگی آن 4 برابر زمین است. دوره تنـاوب مـداری این سیاره 84 سال زمیـنی است و بعد از نپتـون و پلوتـون، طولانی‌ترین مدار را دارد.

حلقه‌های اورانوس

بخاطر تیرگی زیاد مواد سازنده حلقه‌های اورانوس، مشاهده آن‌ها بسیار مشکل است. در سال 1977، این حلقه‌ها در مسیر نور یک ستاره قرار گرفته و بدین ترتیب کشف شدند. کاوشگر فضایی ویجر2 در سال 1986 یازده حلقه باریک این سیاره را از نزدیک مورد بررسی قرار داد. مواد تشکیل دهنده این حلقه‌ها سنگهایی به اندازه یک متر (یک یارد) هستند. پهنای حلقه "اپسیلون" از 20 تا 100 کیلومتر (12 تا 60 مایل) متغیر است.

قمرهای اورانوس

15 قمر تا کنون برای اورانوس شناخته شده‌اند که مواد تشکیل دهنده تمام آن‌ها مخلوطی از سنگ و یخ است. در سطح چهار قمر بزرگ اورانوس «ابرن، تیتانیا، آمبریل، آریل) گودالهای شهابسنگی وجود دارند. سطح میراندا، پنجمین قمر بزرگ اورانسو، مشخصات مختلفی دارد، از جمله دشتهایی پوشیده از گودالهای شهابسنگی قدیمی، تپه‌های بزرگ، و دره‌های عمیقی که سطح این قمر را شکافته‌اند. به نظر ستاره شناسان، دلیل ویژگیهای متفاوت سطح میراندا این است که این قمر احتمالاً بر اثر یک تصادم عظیم متلاشی شده و سپس دوباره جمع شده است.

سحابی چیست؟

چگالی گاز در فضای بین کهکشان‌ها فقط برابر 20 اتم در هر اینچ مکعب است. برای مقایسه می‌توان آن را با تعداد اتم‌های موجود در هوا بر روی زمین و در سطح دریا برابر 10 در هر اینچ مکعب است، مقایسه کرد.

سحابی (nebula)ـ ابر یا هر چیز دیگری است که از گرد و غبار و گاز میان‌ستاره‌ای تشکیل شده است. سحابی‌های تابان ابرهایی گازی هستند که به علت نور ستارگان مجاور خود قابل رویت هستند.

بعضی از سحابی‌های تاریک بوده و تنها هنگامی که مانع عبور نور ستارگان یا سحابی‌های تابان از پشت‌شان می‌شوند، می‌توان آن‌ها را دید.

خیلی چیزهایی که زمانی سحابی نامیده می‌شدند، از نو طبقه‌بندی شده‌اند. در قرن‌های پیشین این اشیاء در نظر ستاره شناسان ساختارهای ابر مانند مه آلود بودند، ولی بعدا ستاره شناسان با بهبود تلسکوپ‌ها توانستند این به ظاهر سحابی‌ها را به عنوان کهکشان یا خوشه‌های ستاره‌ای شناسایی کنند.

سحابی‌های تاریک

سحابی تاریک ابری از گرد و غبار و گاز است که گازش نور میدان‌ه‌ای ستارگان یا سحابی‌های تابان پشت سرش را که از این ابر می‌گذرند، جذب می‌کند. سحابی‌های تاریک، که به سحابی‌های جذبی نیز معروفند، هیچ تشعشعی از خود ندارند، ولی ممکن است نورهای جذب

شده را به شکل امواج رادیویی یا انرژی مادون قرمز دوباره بتابانند.

شاید جرم سحابی‌های تاریک چندین هزار بار از جرم خورشید بیشتر باشد. اگر یک سحابی به اندازه کافی جرم داشته باشد، در نقطه‌ای از زمان موادش فشرده شده و تبدیل به ستاره می‌شود. شاید سپس سحابی تاریک با ستارگان جوان گرم حرارت ببیند و به سحابی نشری درخشانی تبدیل شود.

سحابی‌های سیاره‌ای

ستارگان غول سرخ در اواخر عمرشان لایه‌های گازی بیرونی شان را به دور می‌اندازند. این لایه‌ها پوسته منبسط شونده‌ای از گازهای تابان را تشکیل می‌دهند که سحابی سیاره‌ای نامیده می‌شوند. علت این نامگذاری این است که ویلیام هرشل، منجم آلمانی الاصل (1822-1783)، تصور کرد که این پوسته‌ها شبیه سیاره‌اند.

شاید از دید ناظر زمینی، این پوسته گازی به شکل ساعت شنی، حباب یا حلقه به نظر آید. این سحابی با سرعت تقریبی 20 کیلومتر (12 مایل) در ثانیه رو به بیرون حرکت می‌کند و بعد از 35 هزار سال در محیط میان‌ستاره‌ای پراکنده خواهد شد.

امواج انفجاری

موج‌های ضربه‌ای انفجار ابر نواختر با سرعت هزاران کیلومتر در ثانیه در محیط میان ستاره‌ای سیر می‌کنند. این موجهای ضربه‌ای مواد میان ستاره‌ای را آشفته می‌کنند و شاید فرآیند فروریزش گرانشی را که

سرانجام باعث تشکیل ستارگان در ابرهای میان ستاره‌ای می‌شود، آغاز می‌کنند.

از هنگام اختراع تلسکوپ، هیچ ابر نواختری در کهکشان ما کشف نشده است. اگر ابر نواختری بوجود می‌آمد، تا چندین ماه، در آسمان به تابناکی ماه می‌درخشید. اگر آن ابر نواختر فرضی به زمین بسیار نزدیک می‌بود، می‌توانست جو زمین را منهدم کند.

سحابی‌های تابان

دو نوع سحابی تابان وجود دارد: نشری و بازتابی، که هر دو با تولد ستاره ارتباط دارند.

گازهای سحابی نشری عمدتا در بخش قرمز یا سبز طیف می‌تابند، زیرا با حرارت ستارگان جوان گرم درون سحابی گرم شده‌اند. غبار سحابی، نور ستارگان جوان داخل و اطراف سحابی بازتابی را پراکنده می‌کند.

دو نوع سحابی تابان دیگر نیز وجود دارند: بقایای ابر نواختری و سحابی‌های سیاره‌ای. هر دو این‌ها از مواد دفع شده ستارگان در حال مرگ تشکیل شده‌اند.

بقایای ابر نواختری

هنگامی که ستاره بصورت ابرنواختر منفجر می‌شود، لایه‌های گازی بیرونی آن برای تشکیل بقایای ابر نواختری تابان، متلاشی شده و با سرعت از هسته‌اش فاصله می‌گیرند. ب

رخی از انفجارات آنقدر شدیدند که حتی خود هسته نابود می‌شود. تقریبا 90 درصد ته مانده‌ها کم و بیش

کروی‌اند و بقیه بر اثر نیروی انفجار متلاشی می‌شوند تا انبوهی از شعله‌های گازی فاقد ساختار ظاهری را تشکیل دهند. در مرکز چنان بقایایی، پالسارها (ستاره‌های تپنده) شناسایی شده‌اند.

سحابی انکساری

در سحابی انکساری ذرات غبار نور را منعکس نمی‌کنند، بلکه متواری می‌کنند. نور قرمز می‌تواند آسان‌تر از نور آبی از ابر غبار بگذرد، پس نور آبی بیشتر پراکنده می‌شود، این امر موجب آبی شدن آن ابر می‌شود.

همین خاصیت باعث آبی به نظر آمدن آسمان از زمین می‌شود. ذرات غبار نور خورشید را در جو شدیدا پراکنده می‌کنند و در مسیرهایی به جز سمت خورشید، ناظر آسمان عمدتا نور آبی پراکنده می‌بیند.

سحابی‌های خارج کهکشانی

آن‌چه به نام سحابی‌های خارج کهکشانی نامیده می‌شود توده‌های عظیم و پیوسته گازی نیست، بلکه مجموعه‌ای است از ستارگانی شبیه ستارگان کهکشان، رصدهای انجام شده نشان می‌دهد خاصیت طیفی نوری که از این سحابی‌ها صادر می‌شود، بسیار شبیه به نوری است که از خورشید خود ما خارج می‌گردد.

بنابراین درجه حرارت متناظر با چنین صدور نوری نمی‌تواند با درجه حرارت سطحی خورشید اختلاف فراوان داشته باشد و این درجه حرارت بایستی به چند هزار درجه برسد. اگر این سحابی‌ها واقعا توده‌های غول پیکر گاز پیوسته‌ای بودند که درجه حرارت سطحی آن‌ها

همـــان درجه حـــرارت ســـطحی خورشـــید بـــود، ناچـــار می‌بایســتی نــوری که از آن‌ها صــادر می‌شــود با وســعت سطح یعنی با مربع یکی از ابعاد آن‌ها متناسب باشد.

چــون قطر متوسط این ســحابی‌ها بیلیــون بیلیــون بــار بزرگ‌تر از خورشید است، باید چنان انتظار داشته باشیم که نــورانیت کلی آن‌ها بیلیــون بیلیــون برابر بزرگ‌تر از نــورانیت خورشــید باشد. ولی نــورانیت فعلی ســحابی امرأه المسلسله بسیار کوچکــتر از این انــدازه است و از 1.7 بیلیون برابر نورانیت خورشید تجاوز نمی‌کند.

نور از تمام ســطح ســحابی صــادر نمی‌شــود بلکه از عــده زیــادی از لکه‌هــای کوچک روشن بر می‌خــیزد که مجمــوع کلی سطح آن‌ها به ســختی با یک بیلیونیــوم تمــام ســطح سحابی برابری می‌کند. این همان چــیزی است که باید از ســـحابیهایی انتظـــار داشـــته باشـــیم که از ســـتارگان متعارفی جدا جدا از یک‌دیگر ساخته شده‌اند.

موجودات فرازمینی (آدم فضایی‌ها) یا جن‌ها

ابتدا می‌خواهم به چند مورد از گزارشات معتبر در مورد مواجه‌ی برخی افراد با موجوداتی ناشناخته اشاره کنم و سپس بر مبنای این تجربه‌ها نتیجه گیری نمایم.

مورد اول مربوط به زنی ایتالیایی به نام جیوانا است. به گفته‌ی وی، او چندین بار توسط موجوداتی ناشناخته ربوده شده بود ولی هیچ کس حرفش را باور نمی‌کرد تا این که در یکی از این ربودگی‌ها اتفاق بسیار عجیبی برایش رخ می‌دهد و برای همین، توجه همگان را به خود جلب می‌کند. به طوریکه اخبار رسمی تلویزیون ایتالیا نیز این ماجرا را به مردم تعریف می‌کند. جیوانا می‌گوید: یادم نیست کی و چگونه مرا با خود برده بودند. در حالی به هوش آمدم که روی تختی دراز کشیده و چهار موجود عجیبی را بالای سرم دیدم که به من نگاه می‌کردند. یکی از آن‌ها به من تجاوز کرد و ناگهان مثل همیشه در جایی که قبلا مرا با خود برده بودند به هوش آمدم و به خانه برگشتم. این زن مجرد بعد از مدتی احساس سنگینی می‌کند و بعد از آزمایش سونوگرافی مشخص می‌شود که باردار است و پزشک معالج در کمال تعجب، جنینی غیر عادی را در شکم وی مشاهده می‌کند و با رضایت جیوانا آن را سقط می‌نماید. این جنین قبل از سقط شدن هیچ گونه مشکل نارسایی نداشت و در سلامت به سر می‌برد و چیزی که موجب وحشت پزشکان شد؛ شکل جنین بود به طوریکه آن موجود چیزی نیمه انسان و نیمه.... بود.

نمـونه‌ی دیگـری از این اتفـاق بـرای یک زوج آمریکـایی اتفاق افتاد. تعریف ماجرا از زبان خودشـان: سـاعت 10 شب بود. ما با ماشین خود از مسافرت برمی گشـتیم که ناگهان شیئی دایـره‌ای که لبه‌هـایش شیشه‌ای بـود را در آسمان دیدیم. موجودات دوپا و عجیـبی بودند که از پشت شیشه ما را نظـاره میکردند. (این زن و شـوهر ترسـیده بودند و به همین خـاطر خواسـتند که با افـزایش سـرعت ماشین از تعقیب آن موجـودات فرارکنند) چند دقیقه بعد آن شیی پرنده از دیدمان محو شد و ما فکر کـردیم که از دستشـــان گریخته ایم ولی ناگهـــان آن موجـــودات لاغر اندام و دوپا جلوی راهمان سبز شدند. بـاز هم خواسـتیم که با تغیـــیر جهت خـــود آن‌ها را دور بـــزنیم...بعد از آن لحظـــــه، دیگر چـــــیزی یادمـــــان نیست تا این‌که داخل ماشینمام در همان‌جا به هوش آمدیم و متوجه شـــدیم که دو ســاعت گذشــته است. این زوج آمریکــایی به خــاطر فراموشی دو ساعته شان مورد هیپنوتـیزم قـرار گرفتند تا درستی گفته‌های‌شان ثابت شود و (در صورت درستی ادعایشــان) چیزهــایی را که در طــول مــدت دوســاعت، برایشان اتفاق افتاده بود را بـرای محققـان بـازگو کنند. (لازم به ذکر است که پلیس از دو روش هیپنوتـــیزم و یا دسـتگاه دروغ سـنج بـرای اثبـات درسـتی یا دروغ بـودن گفته‌هـــای افـــراد اســـتفاده می‌کند و در این‌جا علاوه بر دروغ ســـــنجی ،به خـــــاطر فراموشی آن دو از روش هیپنوتیزم استفاده شده است) آن زن و مـرد در جلسه‌ی هیپنوتـــیزم این گونه تعریف کرده‌اند: آن‌ها موجـــوداتی فرازمینی بودند که برای تحقیق و بررسی و انجام برخی آزمایش‌ها به زمین آمـده بودند که پس از نمونه بـرداری از خـــون هر دوی ما از طریق تله پـــاتی به ســـوالاتمان

جـواب دادند(صـحبت می‌کردند) (زن): وقــتی از ایشــان پرسیدم که از کجا آمده‌ایـد؟ صـورت فلکی "زتا" (فاصـله = 37 سال نوری) را به من نشان دادند و از طریق ذهنی (تله پـــاتی) به من گفتند که نباید در این بـــاره به کسی چیزی بگویم.

مورد دیگـر، مربـوط می‌شـود به پنج نفر از کـارگران یک کارخانه که بعد از اتمــام شــیف کاریشــان راهی مــنزل می‌شوند. در حالیکه خورشید تازه غروب کرده بود و هوا کم کم تــاریکتر می‌شــد؛ ناگهــان این پنج دوست متوجه می‌شوند که چیزی شبیه به یک "سفینه" چند مــتر بــالاتر از ســطح زمین و به صــورت معلق در هــوا قــرار گرفته است. والتون نام یکی از ایشان بـود که از سر کنجکـاوی به سفینه نزدیک می‌شود. دوسـتانش ترسـیده بودند و از والتون خواستند که اینکار را نکند ولی او به سمت نـوری که از زیر سفینه بر زمین می‌تابید رفت و دقیقا در پایین سفینه (در معرض آن نور) قرار گرفت. ناگهان این چهار نفر در کمـال تعجب می‌بینند که والتـون بی‌هیچ طنـاب و یا نرده بانی به بالا(به داخل سفینه) کشـیده شد و در یک لحظـــه، آن ســـفینه‌ی عجیب ناپدید می‌شـــود. دوســـتان والتـــون که وحشت زده بودند ســـریعا خـــود را به پلیس رســـانده و مـــاجرا را تعریف می‌کنند. ابتـــدا پلیس به هر چهـار نفر شک می‌کند و آن‌ها را جداگانه توسط دسـتگاه دروغ ســنج مــورد بــازجویی قــرار می‌دهد و به صــحت گفته‌های‌شـــان پی می‌بـــرد. والتـــون بعد از 5 روز به خانه‌اش باز میگـردد و چیزهـایی را که دیـده بـود اینگونه تعریف می‌کند: در داخل یک اتاق عجیب و در حالیکه روی تخت بودم به هوش آمدم و موجوداتی دو پا و لاغر انـدام شبیه به انسان را دیدم که به سمتم می‌آمدند. فــورا بلند

شدم و خواستم از خود دفاع کنم. آن موجودات از طریق تله پاتی(ذهنی) به من گفتند که قصد آزارت را نـداریم و سـپس از اتـاق خـارج شـدند. من هم به منظـور فـرار از آن‌جا بیرون آمدم و به راهرویی که دارای چند اتــاق دیگر بــود وارد شــدم. در یکی از اتاق‌ها دســتگاهی شــبیه به مانیتور پیشرفته‌ای وجود داشت که تصویر ستاره‌ها را به صـورت سه بعـدی نشـان می‌داد و در اتـاق دیگر انسـان نماهــایی دقیقا شــبیه به هم را دیــدم. کم کم احســاس می‌کـردم که نفس کشـیدن بـرایم سـخت‌تر می‌شـود که ناگهـان بی‌هـوش شـدم و در همان‌جـایی که قبلا ربـوده شده بودم به هوش آمدم. نکته‌ی جالب این بـود که آقـای والتــون پنج روز تمــام گم شــده بــود و وقــتی به خانه برگشت فکر میکــرد که همه‌ی این مــدت بیشــتر از چند دقیقه طـــول نکشـــیده است. پلیس او را نـــیز توسط دسـتگاه دروغ سـنج مـورد بـازجویی قـرار داد و درسـتی گفته‌هایش ثـابت گردید. مـاجرای والتـون در رسـانه‌های دنیا بازتاب زیادی داشت.

مورد دیگر، مربوط می‌شود به پروژه‌ای آمریکایی به نــام blue book "" (کتاب آبی) که در سال 1952 شروع به کار کرد و تا سال 1970 ادامه یافت. هدف از این پروژه، تحقیق و پژوهش درباره‌ی پدیده‌های فرازمینی بود که به صورت مخفیانه از سـوی دولت، طـرح ریـزی شـده بـود. ماهیت این سازمان تحقیقاتی زمـانی فـاش شد که یکی از کارکنانش، ویدیویی محرمانه از مصاحبه با یک موجـود فرازمیـــنی را در یوتیـــوب منتشر نمـــود. در این فیلم، موجــودی فرازمیــنی مــورد مصــاحبه قــرار می‌گــیرد و حرفهـــای عجیـــبی می‌زند. از آن‌جا که روش برقـــراری ارتباط او با ما از طریق تله پاتی(ذهنی) است؛ وقـتی از

او سـوالاتی پرسـیده می‌شـود؛ این موجـود(که در مقابل دوربین است) حرفهایش را به صـورت ذهـنی بر یک نفر القا می‌کند و سـپس آن فـرد، القائـات او(موجـود) را با زبان خودش (به انگلیسی) بیان می‌کند.

مکالمات بین مصاحبه کننده و موجود فضایی:

- مصاحبه کننده: از کجا آمده‌ای و چه گونه موجـودی هستی؟-

موجـــود فرازمیـــنی: من نسل تکامل یـــافته‌ی شـــما (انسان‌ها) هستم و از آینده آمده ام...از آینـده‌ی زمین... سفر در زمان امکان پذیر است... مثل سفر در فضا...

- مصاحبه کننده: دلیل آمدنت چیست؟
- موجود فرازمینی: برای مشاهده
- مصاحبه کننده: چرا مشاهده؟
- موجـــود فرازمیـــنی: در زمـــان ما جنگ هســـته‌ای بـــزرگی بین کشـــورها رخ داد به طوریکه تمـــام امکانات(تمدن) و مدارک مهم(علمی - تکنولـوژی - اقتصـــادی - سیاسی و...) موجـــود در سرتاسر زمین، نـابود شـدند. آمـده‌ام تا مقـداری اطلاعـات مفید با خـود بـبرم (به منظـور بازسـازی دوبـاره‌ی تمدن در آینده‌ی زمین)
- مصاحبه کننده: چرا جنگ هسته‌ای اتفاق افتاد؟
- موجـــود فرازمیـــنی: به خـــاطر عقاید سیاسی و مذهبی

- مصاحبه کننده: قبل از وقوع جنگ هسته ای، سطح علم و پیشرفت تکنولوژی شما در چه حدی بود؟
- موجود فرازمینی: به حدی که نمی‌توانید درک کنید
- مصاحبه کننده: بیشتر توضیح بده
- موجود فرازمینی: چیزی به نام "مرگ" وجود ندارد. مرگ چیزیست که انسان‌ها آن را ساخته‌اند. ما به چند نوع مختلف زندگی کرده ایم(اشاره به نظریه‌ی "زندگی در جهان‌های موازی" و یا "تناسخ"). جهان‌های بی‌نهایت زیادی وجود دارند که هر یک قوانین فیزیکی خاصی دارند. تنها در تعداد اندکی از این جهان‌ها شرایط مناسبی برای حیات وجود دارد که جهان ما نیز یکی از آن‌هاست. منطقه 51 و افشاگری یک... از...

در سراسر این کره‌ی خاکی اتفاقات این چنینی زیادی رخ داده است که تنها 5 مورد از آن‌ها را در این‌جا ذکر کردم. مطمئن باشید که در درستی رخداد آن‌چهار مورد بالا هیچ شکی نیست چرا که برای اثبات آن‌ها دلایل محکمی وجود دارد. ولی مسئله‌ی شک برانگیزی که در چنین رویدادهایی مطرح می‌شود درباره‌ی چیستی ماهیت این موجودات است. به نظر شما چقدر احتمال دارد که این موجودات، فرازمینی باشند؟

برای پاسخ به این سوال، سناریوی زیر را بخوانید:

ما انسان‌ها از بزرگی گستره‌ی جهان اطلاع داریم و می‌دانیم که به احتمال 100 درصد، حیات‌های دیگری نیز در بعضی سیارات منظومه‌های ستاره‌ای در جریان است

پس غیر از سیاره‌ی زمین، سیارات بسیاری وجود دارند که روی آن‌ها جاندارانی زندگی می‌کنند و مطمئنا قدمت حیات در بعضی از این سیارات از تاریخ تولد حیات زمین (سه و نیم میلیارد سال) بیشتر است. مثلا جد ما انسان‌ها و دیگر موجودات زنده‌ی روی زمین، جاندارانی تک سلولی بودند که سه و نیم میلیارد سال پیش از مولکول‌های عالی موجود در لجن‌هایی سمی بوجود آمدند و سپس تحت تاثیر جهش ژنتیکی و محیط، فرگشت(تکامل) یافتند و به انواع ماهی‌ها، خزندگان، پرندگان، پستانداران (مثل ما انسان‌ها و...) و... تبدیل شدند. حال فرض کنید سیاره‌ای وجود دارد که حیات در آن، خیلی قبل‌تر از حیات زمین(مثلا 6 میلیارد سال پیش) شروع به کار کرده است و موجوداتی هوشمند، مثل ما تکامل یافته‌اند. اگر فرض بر این باشد که عمل فرگشت آن موجودات هوشمند(تکامل) همیشه در جهت افزایش هوش حرکت کند؛ پس بنابراین مغز آن‌ها بسیار قوی‌تر از مغز ما انسان‌ها خواهد بود و از طرفی چون قدمت تمدن آن‌ها خیلی بیشتر از مدت زمان پیشرفت ما (تقزیبا 10 هزار سال) انسان‌هاست پس حتما سطح پیشرفت علم و تکنولوژی آن‌ها نیز به مراتب بالاتر از سطح تمدن ما خواهد بود. با این شرایط آن‌ها قادر خواهند بود فضا پیماهایی بسازند که تصورش هم برای ما سخت است. سفینه‌هایی که با سرعت نور حرکت می‌کنند و یا این‌که شاید دستگاه‌هایی ساخته‌اند که قادر به تلپورت کردن اجسام است. شاید موجوداتی که آن زوج آمریکایی را ربوده بودند(مورد دوم) از طریق تلپورت، فاصله‌ی 37 هزار سال نوری را در یک چشم به هم زدن پیموده و به زمین رسیده‌اند. اکنون می‌خواهم

با یک حساب سرانگشتی، احتمال رخداد این پدیده(میزان احتمـــال دیـــدار موجـــودات فرازمیـــنی با انســـان‌ها) را محاسبه کنم. برای این محاسبه، فرض‌هـایی وجـود دارند که از قرار زیر است:

- احتمال وجود حیـات در سـیاره ی‌هـای دیگر(مثلا با توجه به منظـــومه‌ی شمســـی، از هر 10 عـــدد سیاره‌ی موجود در جهان، یکی دارای حیــات است) = 10 درصد
- احتمال این‌که در چنین سیاره‌ای غـیر از حیوانـات، موجودات هوشمندی مثل انسان باشد = 50 درصد
- احتمـــال این‌که هـــوش و ســـطح تکنولـــوژی این موجودات بیشتر از انسان باشد = 50درصد
- احتمال این‌که سفرهای میـان سـتاره‌ای بـرای این موجـــودات ممکن باشد = 50 درصد 10 درصد ضــربدر 50 درصد ضــربدر 50 درصد ضــربدر 50 درصد مساوی 0125/0 (1 درصد) نتیجه: یک درصد احتمــال دارد که آدم فضــایی‌ها به زمین بیایند و با ما دیـــدار کنند به عبـــارت دیگر: یک درصد احتمـــال دارد که جیوانا توسط آدم فضـایی‌ها(نه چـیز دیگر) ربوده و باردار شده باشد.

"شـــما رو نمیـــدونم ولی من نمیتـــونم به این احتمـــال ضعیف(1 درصد) دل ببندم"

به نظر بنده حدس دیگـری که می‌تـوان دربـاره‌ی مـاهیت این موجـودات زد، اجنه(جن‌ها) می‌باشـند که البته بـرای این فرضیه دلیل‌های نسبتا قانع کننده‌ای وجود دارد و به

نظر من احتمال درستی این موضوع(که این موجودات همان اجنه می‌باشند) از احتمال قبلی(که این موجودات، فرازمینی هستند) بیشتر است. اصلا چه دلیلی دارد که ماورا الطبیعه را باور کنیم..؟؟ خیلی از انسان‌ها به وجود پدیده‌های غیر طبیعی مثل جن(در جهان مادی خودمان) اعتقادی نداشته و آن‌ها را خرافه می‌دانند و البته حق با آن‌هاست. چشمان مردم توسط علم مادی طلسم شده است. علم به ما یاد داده است که چیزهای غیر منطقی و غیر قابل آزمایش را باور نکنیم که این عادت، بدترین خصیصه‌ی ما آدم‌هاست زیرا باعث می‌شود وسعت بینش و ذهنمان کوچک بماند و هیچوقت رشد نکند. برای همین است که بعضی از انسان‌های عاقل هیچ فرقی با دیگر جانوران ندارند. بسیاری از مردم فکر می‌کنند که آینیشتین به خاطر هوش بالایش توانست به چند تا از مهمترین رازهای ساختار هستی دست یابد رازهایی که شاید بدون او هیچوقت کشف نمی‌شدند ولی این باور کاملا غلطی است. چیزی که وی را آینیشتین کرد قدرت خیال پردازی قوی‌اش بود..!!! البته من قصد ندارم که شما خیال پردازی کنید. فقط از شما می‌خواهم که تنها برای چند روز هم که شده؛ به چشمانتان(عقل و منطق) اعتماد نکنید. چشمانی که جز یک دنیای عادی چیز دیگری نمی‌بینند و انسانی که فکر می‌کند میکروبی است روی یک ذره خاک در میان کوهستان‌های‌های بینهایت بزرگ و زیاد(اشاره به عظمت جهان هستی). پس قبل از پرداختن به وجود اجنه، قصد دارم کودنی(کودن و احمق بودن) عقل و منطق بشر را اثبات نمایم.

چرا نباید به چشمانتان(عقل) اعتماد کنید؟

تصاویر و فیلم‌های مربوط به موجـودات ناشـناخته‌ای که در اینترنت گذاشته می‌شود تا چه اندازه واقعیت دارند؟

چـرا باید وجـود مـاوراء الطبیعه و هم‌چـنین موجـودات اسرار آمیز موجود در داستان‌ها را جدی بگیریم؟

آیا تا به حـال، سـرنخی علمی از این چیزهـای عجیب و بـاورنکردنی کشف شـده اسـت؟ یا این‌که همه‌ی این‌هـا، زاییده‌ی توهمات آدمیان است و بنیه‌ای علمی ندارند؟

علم به ما یاد داده است که خود را در دام اتفاقات عـادی روزمـره محصـور کـنیم و به این شـرایط عـادی روزمـره عادت نماییم. به طوریکه حـتی اگر در جلـوی چشـمانمان اتفـاقی غـیر طـبیعی رخ دهد شـاید آن را تـوهم بـدانیم(چـون علم نمی‌تواند تـوجیهش کند). مثلا در زمان‌هـای قـدیم بیشـتر مـردمی که معجـزات شـگفت پیـامبران را می‌دیدند بـاز هم به وی ایمـان نمی‌آوردند و او را به شعبده بازی وجادوگری (چشم بندی یا دستکاری در اوهام) متهم می‌کردند. ولی خوشبختانه در سـال‌های اخیر این علم مادی بر خلاف تمـایلاتش چیزیهـایی کشف کرده که از آن‌ها بـیزار است ولی نمی‌تواند آن را نادیـده بگـیرد زیـرا این کشـفیات عجیب از همه‌ی آزمایش‌ها سربلند بیرون آمده‌اند و چاره‌ای ندارد جز این‌که درسـتی آن‌ها بپـذیرد و بیش از پیش در بـاره شـان تحقیق نماید. صادقانه بگویم؛ تنها عاملی که مـرا به تحقیق و جست و جو و نوشـتن دربـاره‌ی متافیزیک و یا بهـتر بگـویم ناشـناخته‌ها وا می‌دارد؛ همین اطلاعـاتی است که اخـیرا دربـاره‌ی علم فیزیک کسب کـرده ام. این اطلاعـات مهمترین و غیر معقول‌ترین یافته‌های دانشـمندان در دو سه دهه‌ی اخـیر می‌باشـند که توسط پیشـرفته‌ترین

دستگاه‌های ساخته شده و در اثر تلاش‌های انسان‌های مقدسی به نام فیزیکدانان کشف شده‌اند. به خداوندی خدا سوگند که این موضوعات به قدری اسرار آمیز هستند که باز هم مرا در درستیشان به شک می‌اندازند و اگر علم مادی به صحت این مطالب اقرار نمی‌کرد؛ هیچ کسی آن‌ها را باور نمی‌کرد و حتی مثل قضیه‌ی وجود اجنه در زمره‌ی خرافات محسوب می‌شدند.(زیرا این پدیده‌ها هم نامعقول‌اند و هم در حالت عادی احساس نمی‌شوند)

- الف) در علم فیزیک، شاخه‌ی عجیبی به نام فیزیک کوانتوم وجود دارد که در طی آزمایش‌هایی بر روی ذرات اتمی کشف شد و دانشمندان را حیرت زده کرد. فیزیکدانان در چند دهه‌ی اخیر دنیایی را کشف کرده‌اند که اتفاقات روزمره‌ی آن با دنیای ما فرق می‌کند. این دنیای عجیب در دل هر ماده‌ای (سنگ یا ستاره‌ها و یا بدن انسان، پای مورچه) نهفته است. اگر می‌خواهید به این سرزمین عجایب وارد شوید فقط کافیست که خود را به اندازه‌ی مقیاس اتمی کوچک کنید تا به نظاره‌ی آن بنشینید. آن‌گاه خواهید دید که این دنیا هم ساکنانی(مولکول‌ها - اتم‌ها- الکترون‌ها - پروتون‌ها - نوترون‌ها - فوتون‌ها - پوزیترون‌ها و...) دارد. این ذرات هم ماده‌اند و هم روح. هریک همچون جادوگریست که می‌تواند در یک لحظه غیب شود و سر از جایی دیگر در آورد. ایشان مثل روح در همه جا هستند ولی تا زمانی که نگاهشان نکنی در هیچ جا دیده نمی‌شوند. این ذرات در هر نقطه‌ی جهان با هر فاصله‌ای که باشند؛ می‌توانند

با یک‌دیگر ارتباط برقـرار کنند(چـیزی که انیشـتین آن را ارتبـاط شـبح وار نامید). فـرض کنید یک اتم میخواهد سوار اتوبوس شود؛ به نظر شما از کـدام دو در وارد وارد خواهد شد؟ شـاید بـاور نکنید چـرا که او در یک لحظه از هر دو در ســـوار می‌شـــود. حتی اگر اتوبوس 100 در داشته باشد؛ بازهم او از هر 100 در(در یک لحظه) عبـور خواهد کـرد ولی اگر بخـــواهی هنگـــام وارد شـــدنش او را زیر نظر بگـیری، تنها یکی از 100 در اتوبـوس را انتخـاب کـرده و داخل می‌شـود.!؟!! چگونه ممکن است یک جسم در یک لحظه بتواند از دو یا چند در عبور کند. (این یکی از مواردیست که عقل و منطق از فهمش عاجز است) اگر با چشمان بسته به او زنگ بزنید و بپرسید: "کجایی؟ میخوهم ببینمت؟"

خواهد گفت: تا زمانی که چشمانت را باز نکـنی من همه جا هســـــتم(که واقعا هم راست می‌گوید) اما به محض این‌که چشمانت را باز کنی و به نقطه‌ای نگاه کـنی فقط آن‌جا ظـاهر می‌شـوم و در هیچ جـای دیگر نخـواهم بـود. حال اگر چشمانت را باز کنی مقـابلت ظـاهر می‌شـود و اگر دوباره چشمانت را ببندی (نگـاه نکـنی) او در همه جا حاضر خواهد بود.(در حقیقت همه جای دنیا پر از احتمال وجود یک ذره‌ی الکـترون است- تنها قـانون ثـابتی که بر فیزیک کوانتوم حکم فرمانی می‌کنـد؛ شـانس و احتمـال است)

نکته‌ی شگفت انگیز دیگری که درباره‌ی این‌جادوگران ریز وجـود دارد چگـونگی ارتبـاط بین آن‌هاست(ارتبـاط شـبح وار).

فرض کنید دو ذره‌ی در هم تنیده ای(مثلا دو پروتـون1 و پروتون 2)ـ را در فاصله‌ی یک میلیارد سـال نـوری از هم قرار می‌دهیم. حال اگر به یکی از آن‌ها(پروتـون1)ـ خـبر فـوت مادرشـان را اطلاع دهیم؛ طبیعتا او سـعی می‌کند که برادرش(پروتون2)ـ را نـیز از این مصـیبت انـدوه بـار آگـاه کند و از آن‌جاییکه بر اسـاس یـافته‌ی انیشـتین، سـرعت انتقـال پیـام و یا هرچـیز دیگـری(امـواج الکـترو مغناطیس) نمی‌تواند از سرعت نور بیشتر باشد؛ انتظـار داریم که پروتون 2 این پیـام را بعد از یک میلیـارد سـال دریـافت کند اما در کمـال تعجب باید گفت که آن برادر(پروتون2) به طور همزمان(به محض این‌که پروتون 1، خبر را شنید) این پیام را دریافت کرده است.

- ب) یکی دیگر از عجـایب اثبـات شـده‌ی علمی " سـرعت نـور "است. به نظر من اگر اینیشـتین این موضوع را ثابت نکرده بود اکنـون ما آن را همچـون "وجود اجنه" یک خرافه می‌دانستیم. جریـان از این قرار است که دانشـمندان قبل از آلـبرت آینشـتین فکر می‌کردند که حدی نهایی بـرای سـرعت وجـود ندارد و به عبـارت دیگـر، سـرعت حـرکت یک جسم می‌تواند به انـدازه‌ی بی‌نهـایت، زیـاد باشد. مثلا فرض کنید که انسان‌ها در یک میلیون سـال آینـده، فضـاپیمایی بسـازند که موتـورش بی‌نهـایت اسب بخـار قـدرت داشـته باشد و جنس بـدنه‌اش طـوری باشد که بتواند هر سـرعت ممکـنی را تحمل کند. حال به نظر شما اگر این فضا پیمـای افسـانه‌ای با تمام نیرو حرکت کند؛ عقربه‌ی سرعت شمار آن‌چه سـرعتی را نشـان خواهد داد؟ در سـال 1921 دانشمندی آلمانی به نـام آلـبرت آینشـتین توانست

پاسخ این سـوال را کشف کند و البته مـدتی بعد با انجام آزمایشی، درسـتی یـافته‌ی وی ثـابت گردید. چیزی که آینیشتین کشف کرده بود بر خلاف تصـور ماست. او دریــافت که سـرعت نهـایی موجـود در عالم نمی‌تواند از سرعت نور(300 هـزار کیلومـتر در ثانیه) بیشتر باشد. یعنی هیچ چـیزی حـتی خـود نـــور هم نمی‌تواند با ســـرعتی بیشـــتر از "300 میلیون متر در ثانیه" حرکت کند برای درک بیشـتر، مثـــال زیر را بخوانید: حـــالت اول: فـــرض کنید که شـما روی سـقف قطـاری متحـرک نشسـته‌اید و سرعت سـنجی را در دست دارید. به سـرعت سـنج نگـــاه می‌کنید و متوجه می‌شـــوید که این قطـــار با سرعت 100 (کیلو متر در سـاعت)حـرکت می‌کند. حال شما بلند میشـوید و با سـرعت 20 (کیلو مـتر در ســاعت) روی آن می‌دوید. به نظر شــما در این لحظه سرعت سـنج چه سـرعتی را نشـان میدهـد؟ بله سرعت سنج، عدد 120 را نشان خواهد داد.

120 = سرعت قطار(100) + سرعت شما(20)

حـــالت دوم: فـــرض کنید که شـــما روی ســـقف قطـــاری متحرک نشسته‌اید و سرعت سـنجی را در دست دارید. به ســـرعت ســـنج نگـــاه می‌کنید و متوجه می‌شـــوید که این قطـــار با ســـرعت 300,000 (کیلو مـــتر در ثانیه)حـــرکت می‌کند. حال شما بلند میشوید و با سرعت 20(کیلو مـــتر در ثانیه) روی آن می‌دوید. به نظر شـــما در این لحظـــه، سرعت سنج چه سرعتی را نشـان میدهـد؟ انتظـار داریم که سرعت سـنج طبق رابطه‌ی زیـر، عـدد 300,020(کیلو متر در ثانیه) را نشان دهد:

300,020 = سرعت قطار(300,000)- + سرعت شما(20)

اما در کمال تعجب سرعت سنج همان سرعت 300,000 را نشان خواهد داد. اگر سرعت دویدن شما روی قطار برابر با سرعت نور باشد باز هم سرعت سنج عدد 300,000 را نشان خواهد داد(در حالیکه انتظار داشتیم سرعت سنج سرعت 600,000 (دو برابر سرعت نور) را نشان دهد) و البته این تنها یک روی سکه است و روی دیگرش زمانی ما را متعجب می‌کند که بخواهیم در خلاف جت حرکت قطار بدویم. به عبارتی اگر ما بر روی این قطار(که با سرعت 300,000 کیلومتر در ثانیه) و در خلاف جهت حرکت آن بدویم(مثلا با سرعت 100,000کیولومتر در ثانیه) باز هم سرعت سنج همان سرعت نور را نشان خواهد داد. در حالیکه انتظار داریم طبق محاسبه‌ی زیر سرعت سنج، عدد 200,000 کیلومتر در ثانیه را نشان دهد که این انتظار ناشی از منطق ناقص ماست. 200,000 =- سرعت شما(100,000)- سرعت قطار(300,000)- به همین دلیل آینیشتین مجبور شد سرعت 300,000 را به عنوان ثابت جهانی و بینهایت تلقی کند، بطوریکه که هر عددی را به اضافه یا منهای بینهایت کنیم باز هم جواب می‌شود: بینهایت. او دانست که سرعت نور به عنوان یکی از قوانین طبیعت است که خدا در بطن جهان قرار داده است و هیچ چیزی جز معجزه نمی‌تواند این قانون را نقض کند و مهمتر این‌که این اشکال مربوط به عقل و منطق ماست که نمی‌تواند چنین قانون عجیبی را درک نماید.

وقـتی بـرای اولین بـار در علم فیزیک این چـنین مـوارد شــگفتی کشف شــدند، همه‌ی دانشــمندان و به ویــژه فیزیکــدانان حــوزه‌ی کوانتــوم بســیار شــوکه شــده بودند(همچون افرادی عادی مثل ما). حتی برخی از آنـان نتوانست خود را قانع کند و به همین دلیل از فعـالیت در زمینه‌ی فیزیک کوانتوم کناره گـیری کـرد. خـود انیشـتین که یکی از بنیانگـذاران فیزیک کوانتـوم بـود، او نـیز مثل همه نمی‌توانست توضـیحی منطقی بـرای این پدیـده‌ها پیـدا کند او از شـانس و احتمـال کوانتـومی بـیزار بـود و سعی کرد با آزمایشاتی، نادرستی آن را ثـابت کند(یکبـار سر بحث با نیلز بور درباره‌ی نادرسـتی فیزیک کووانتـوم گفت: "خـدا تـاس نمی‌انـدازد" و نیلز بـور هم در جـواب آینیشــتین با عصــبانیت گفت: "تو نمی‌تــوانی دربــاره‌ی چگونگی اداره‌ی جهان برای خـدا تعـیین و تکلیف کـنی"- منظورش این بود که شاید خدا جهان را بر پایه‌ی شـانس و احتمـال، اداره می‌کند و به ما انسـان‌ها ربطی نـدارد). اما نه تنها موفق نشد بلکه با آزمــــایش ذهــــنی اش(بر خلاف انتظـار) درسـتی دنیـای کوانتـوم را بیش از پیش اثبات نمـود. اگر آخـرین رسـاله‌ی وی را بخوانید می‌بینید که او حرف‌هایی شبیه به نقل قول‌های قدیمیان بیسـواد درباره‌ی جن و پـری می‌زند. و البته او در رسـاله‌اش چند بار این سـخن را تکـرار می‌کند: "یکی از دلایل من بـرای عدم اعتماد به عقل و منطق نادان انسـان‌ها وجـود فلان پدیده‌ی علمی هست که توسط علم ثابت شد".

اولین بار که بنده آن بیانیه را خواندم، زیاد جدی نگـرفتم و معتقد بـودم که هر انسـانی هرچقـدر هم که دانا باشد بازهم نمی‌تواند در همه‌ی زمینه‌ها نظر بدهد و آینیشتین نـیز به عنـوان یک فیزیکـدان نظـری نمی‌تواند در مـورد

پدیــده‌های غــیر مرتبط با تخصصش (مثل اجنه و ازدواج آن‌ها با ادمیــان و...) نظر درســتی بدهد. ولی بعــدا که درباره‌ی وی و یافته‌های علمی و زندگی نـامه‌اش تحقیق نمودم نظرم کاملا عوض شد.

حال فرض می‌کنیم که امکان وجـود پدیـده‌ای غـیر عـادی مثل اجنه وجــود دارد ولی در درســتی این قضــیه شک داریم. چگونه و با اســتناد به چه مــدارکی می‌تــوان این شـبهه را تا حـدودی رفع نمـود؟ الف) افـرادی که توسط این موجودات تسخیر می‌شوند:

مسـئله‌ی جن زدگی از زمان‌هـای قـدیم در بین انسـان‌ها رایج بوده و این مشکل هنوز هم گریبان گیر برخی افراد است. امــروزه بیشــتر مــردم از پدیــده‌ی جن زدگی هیچ اطلاعی ندارند و یا آن را خرافه می‌پندارند و بــرخی هم به عنوان یک نوع بیماری روانی به آن نگــاه می‌کنند. این نگـــرش، یکی از خـــاک بر ســـری‌های وحشـــتناک ما انسان‌هاست چرا که می‌ترسـیم با حقیقت مواجه شـویم و به نظر من تنها زمانی به این پدیده ایمان می‌آوریم که (خدایی نکرده) خـود یا یکی از بسـتگان نزدیکمـان به این بلای هولنــاک دچــار گــردیم. در واقع هر روز در ســطح جهان، یکی دو نفر با این مشکل مواجه می‌شوند که تنها راه درمان آن پناه بردن به معنویـات است. این پدیـده در همه‌ی کشورها دیده می‌شود و خوشبختانه در همه‌ی این کشورها متخصصانی هستند که با این رخداد غیر طـبیعی مقابله می‌کنند. این افراد، همـان روحـانیون و مخلصـان ادیان الهی‌اند که با انجام مراسـماتی مـذهبی و خوانـدن دعاهایی از کتاب‌های مقدسشان، افـراد تسـخیر شـده را از چنگال شیطان خـبیث آزاد می‌نمایند. به طوریکه حـتی

در اروپا انجمنی به نام اتحـادیه‌ی بین المللی جن گـیران وجود دارد که در 30 کشور غربی نمایندگی دارد و حدود 300 کشیش مجرب و متخصص در این کار در این اتحادیه خدمت می‌کنند. پـدر روحـانی "گابریل آمـورث" در سـال 1990 این انجمن را تأسـیس کـرد و خـود تا ده سـال ریاست آن را بر عهده داشت. این انجمن در سـال 2014 از سوی "پـاپ فرانسـیس" به رسـمیت شـناخته شد و از آن زمـان تـاکنون از سـوی واتیکـان حمـایت می‌شـود. خیلی‌ها تسخیر شدن توسط شیطان را رد می‌کنند و کار این انجمن را حماقت محض می‌خوانند.

راستی چرا باید به فعالیت‌های این انجمن اعتماد کرد؟

آیا افراد جن زده همان بیماران روانی هستند؟

آیا این افراد(کسانی که ظاهرا جن زده شده اند) قربانی خرافات احمقانه‌ی متخصصان جن گـیر قـرار گرفته و از کمک‌های پزشکی ممنوع می‌شوند؟

جن زدگی نه یکباره بلکه به تدریج فرد را تحت تاثیر قرار می‌دهد و به شـکل نـوعی بیمـاری روانی بـروز می‌کند و شدت می‌گیرد و از انجاییکه بیماری‌های روانی دیگر(مثل افسـردگی شـدید) نـیز مثل جن زدگی به تـدریج رخ می‌دهند و پیشـرفت می‌کننـد؛ به همین دلیل تشـخیص آن(تمیـیز تسـخیر شـدگی از بیماری‌هـای دیگر) سـخت می‌باشد. البته بینش غلط مـردم این مسـئله را بیش از هر چیزی سخت‌تر می‌سازد. برای مثال بیشتر افراد فکر می‌کنند که مثلا یک نفر شب می‌خوابد و صبح به صـورت جن زده با قیـافه‌ای ترسـناک بیـدار می‌شـود و حرکـاتی

ترســناک از خــود بــروز می‌دهد که این تصــور بســیار سطحی و ناقص است.

تسخیر شدن مثل هر بیماری دیگری کاملا طبیعی به نظر می‌آید و به تدریج شدت می‌گیرد و حتی خود فــرد نــیز از حقیقت اگــاه نیست و شــاید تنها زمــانی به این موضــوع فکر کند(احتمـــال جن زدگی اش) که پزشـــکان نتوانند برایش کاری کنند. هم‌چنین او و اطرافیانش ممکن است علایم خاصی را در رفتــار وی ببینند و از متخصصــان جن گیر درخواست کمک کنند. روند کار اتحــادیه‌ی بین المللی جن گــیران به این صــورت است: قبل از جن گــیری باید ثابت شــود که فــرد مــورد نظر تســخیر شــده است و این موضوع از طریق چند فیلتر ثابت می‌شود:

الف) ابتدا روانشناسان قبل از انجــام مراسم جن گــیری بررسی‌های زیـــادی روی وضـــعیت روحی و روانی فـــرد مورد نظر انجام می‌دهند تا مطمئن شوند که مشــکل وی روانی نیست و در واقع مربوط به تسخیر جن است.(مثلا اسـکیزوفرنی نــوعی بیمــاری روانی است که در آن فــرد توهماتی دیداری و شنیداری پیــدا می‌کند و ربطی به جن ندارد)

ب) جن زدگی علایمی داردو به عبــارت دیگــر، فــردی که تسخیر شده است رفتارهای خاصی از خود بروز می‌دهد. متخصصان جن گیر قبل از هر چیز باید رفتار فــرد مــورد نظر را مورد مشــاهده و بررسی قــرار دهند تا جن زدگی فرد مسخور ثابت گــردد. مثلا در کشــورهای مســلمان، بر کسی که توسط اجنه تســخیر شــده است رقیه‌ی شــرعی (آیت الکرسی- دو آیه آخر سوره‌ی بقره- ســوره‌ی نــاس- ســوره‌ی توحید- فلق- کــافرون و دعاهــای دیگر)خوانــده

می‌شود؛ در این حالت فرد جن زده با شنیدن این آیـات و دعاها می‌ترسـد، مظطـرب می‌شـود یا این‌که عصـبانی می‌گـردد و رفتارهـای پرخاشـگرانه‌ای از خـود بـروز می‌دهـد، ممکن است غش کنـد، هـذیان بگویـد،به زبـانی عجیب و غریب که فرد با آن آشـنایی نـدارد حـرف بزند و فحش دهد و یا به کسی که بـرایش دعا می‌خواند حمله کند) احتمال تسخیر شـدگی‌اش زیـاد است.(می‌توانید در بخش لینک دوسـتان(همین وبلاگ)، کلیپ شـماره (1)ـ را دانلود کرده و واکنش افرد جن زده را به رقیه‌ی شـرعی ببینید)

ج)تنهایی و گوشه گیری و انجام کارهای عجیب و غریب- زیـاد دیـدن خوابهـای پریشـان و ترسـناک و... د) دخـالت فیزیکی و نامرئی اجنه بر بدن و اشیاء پیرامون فـرد جن زده (کلیپ شـماره (2)-ـ این ویـدیو مربـوط به دخـتر 6 ساله‌ی ایرانیست که پدرش با قرار دادن دوربین در اتاق فرزنـدش موفق به ظبط این اتفاق‌ها شـده است تا جن زدگی دخترش را اثبات کند)

البته گفتـنی است که آمـار جن زدگی در جهـان خیلی پـایین است. بطوریکه بر اسـاس گفته‌هـای یکی از کشیشان اتحادیه جن گیران؛ از بین هر 5 هزار نفری که به این سـازمان مراجعه می‌کنند(فکر می‌کنند جن زده شده اند)تنها یک نفر به معنای واقعی کلمه تسخیر شـده است و چند ماه مورد معالجه قـرار میگـیرد و بقیه‌ی این افراد به عنوان بیمارانی روانی به روانشناس ارجاع داده می‌شـوند.(یعـنی با بررسی‌های متخصصـان معلـوم می‌شـود که این افـراد مشـکل عصـبی دارند نه این‌که تسخیر شـده اند) اکنـون با شـناخت بهـتری که نسـبت به

اجنه داریم میخواهیم احتمال ظاهر شدن این موجودات و دیده شدن آن‌ها توسط مردم را بررسی کنیم. و هم‌چنین میخواهیم بدانیم که چرا باید گزارش‌های مبنی بر دیده شدن فضایی‌ها را به این موجودات ربط دهیم. اگر قبلا قسمت مربوط به "جن زدگی و جن گیری" را در همین وبلاگ مطالعه کرده باشید خصوصیات زیادی را درباره‌ی ماهیت اجنه دانسته اید. مثلا بر خلاف تصور اکثر مردم که جن را از مجردات می‌دانند، جن موجودی مادیست و به علت بدن رقیقش از چشم انسان‌ها نامرئیست(در بخش وسیعی از جو زمین گسترده است). یعنی ساختار بدن اجنه نیز مثل جسم انسان‌ها از ماده (به شکل انرژی) ساخته شده است و نباید آن‌ها را مثل روح، موجوداتی ماورالطبیعه قلمداد کنیم. ایشان هر وقت که بخواهند می‌توانند ساختار وجودیشان را جمع کرده و در مقابل ما مجسم شوند و به هر شکلی و در هر قیافه‌ای ظاهر شوند(که البته این نیز به ندرت رخ می‌دهد). تا بحال علم مادی وجود این موجودات را اثبات نکرده است و این موضوع بر می‌گردد به احمق فرض کردن ما مردم. امور بسیار محرمانه‌ای وجود دارند که دولت‌ها هیچ‌وقت آن‌ها را رسانه‌ای نمی‌کنند و مخفی کاری می‌نمایند. چه باور کنید و چه باور نکنید بعضی از دولت‌ها متخصصانی دارند که درباره‌ی این موجودات، تحقیقات گسترده‌ای انجام می‌دهند و با انها ارتباط برقرار می‌کنند و چه بسا بودجه‌هایی نیز به این پژوهش‌ها اختصاص داده می‌شود. برای مثال کشورهایی نظیر آمریکا و اسرائیل و حتی بعضی کشورهای اسلامی(لبنان- عربستان-...) و اروپایی(فرانسه- انگلیس-...) از این موضوع برای اهداف نظامی و

فراماسونری و... بهره می‌برند و البته مدارکی(گرچه اندک و ضعیف) نیز از این پروژه‌های سری موجود می‌باشد.در این وبلاگ ویدیو کلیپ‌های شماره.... و.... حاکی از رویت این موجودات می‌باشد که برخی توسط مردم(به صورت اتفاقی) و برخی توسط افراد سازمانهایی مخفی (که به منظور آزمایش و... بر روی این موجودات) عکس برداری و یا ضبط شده است. و اما اصل مطلب بیش از هزار ویدیوی شبیه به این‌ها در اینترنت وجود دارد(البته بیش از نیمی از این فیلم‌ها ساختگی می‌باشند که بعدا درباره‌اش صحبت خواهیم کرد و در این‌جا منظور من درباره‌ی فیلم‌های ضبط شده‌ی واقعیست) و چنانکه در این فیلم‌های ضبط شده مشاهده می‌کنید همه‌ی این موجودات ناشناخته به عنوان آدم فضایی‌ها معرفی شده‌اند که میلیون‌ها نفر از مردم دنیا، آن‌ها را به عنوان بیگانگان فرازمینی باور کرده‌اند و درباره شان کتاب‌های زیادی نیز نوشته‌اند. اما عده‌ای هم هستند که این‌ها را نه به عنوان موجودی فرازمینی بلکه موجودی زمینی به نام اجنه می‌دانند و برای ادعای خود دلایلی دارند. من نیز با نظر دسته‌ی دوم موافقم و معتقدم که به دلایل زیر این موجودات همان اجنه و یا فرزندان حاصل از ازدواج انسان با جن می‌باشند.

1) تقریبا در همه‌ی این فیلم‌ها و هم‌چنین در اکثر حرفهای افرادی که آن‌ها را از نزدیک دیده اند؛ می‌بینیم که این موجودات بدون لباس می‌باشند. به نظر شما اگر روزی ما انسان‌ها بتوانیم به کرات دیگری که دارای حیات اند(مثل کره‌ی زمین) سفر کنیم و با موجودات هوشمندی که دارای تمدن‌اند روبرو شویم آن‌ها را در چه

ظـاهری خـواهیم دیـد؟ آیا ممکن است که آن‌ها همگی لخت باشـند؟ بله ممکن است. شـاید این موجـودات هوشمند بدنشان را درست مثل حیوانات کـره‌ی زمین ما با شرایط سیاره‌ی خود تطبیق داده‌اند و نیازی به پوشاک ندارند. مثلا نوع آب وهوا و شـرایط جـوی آن سـیاره و یا اصلا سـاختار بـدنی و ژنتیک این موجـودات به گـونه‌ای است که احتیاجی به پوشـیدن لبـاس ندارند. ولی مسـئله این‌جاست که اندام این موجـودات با محیط زنـدگی خـود وفق یافته است نه با محیطی دیگر در سـیاره‌ای دیگر. پس چطـور ممکن است که آن‌ها بتوانند بـدون لبـاس و تجهـیزات (آن هم نه لباسی معمـولی بلکه لبـاس فضانوردی) و به راحـتی در روی سـطح سـیاره‌ای بیگانه مثل زمین راه بروند و پـژوهش کنند. اصلا فـرض را بر این می‌گیریم که احتمال چنین چـیزی وجـود دارد؛ یعـنی شاید شرایط جوی سیاره‌ی آن‌ها نـیز دقیقا شـبیه به جو کـره‌ی زمین ماست و به همین خـاطر در این مـورد مشـکلی ندارند. پس چـرا این موجـودات می‌توانند بـدون لبـاس در روی کـره‌ی مـاه(دارای جـوی بسـیار رقیق از جنس گازهـای رادون و هلیـوم و نوسـانات شـدید دما) و حتی مریخ(دارای جوی رقیق از جنس کربن دی اکسـید و نواسانات شدید دما) دوام بیاورند که حـتی بعضی از این روایات(از زبان فضا نوردان) مربوط به موجـودات لخـتی بودند که اطراف سفینه‌ی فضانوردان و به صـورت معلق در فضـای خلا حضـور داشـتند. پس اگر این موجـودات، فرازمینی نیستند؛ چه هستند؟ شاید بعد از خواندن مـورد زیر (2)، شما هم کمی به شک بیفتید

2) کسـانی که فکر می‌کنند این موجـودات همـان آدم فضایی‌ها هسـتند؛ دربـاره‌ی چگـونگی آمدنشـان به زمین

اینگونه استدلال می‌کنند: "در علم فیزیک پدیده‌ای به نام کرمچاله وجود دارد که وجودشان از لحاظ تئوری ثابت شده است ولی دانشمندان هنوز به صورت رسمی و عملی نتوانسته‌اند وجود آن‌ها را ثابت کنند. کرمچاله به عنوان راه میانبری است که مثلا بین دو نقطه‌ی دور از هم فضا، راه ارتباطی نزدیکی برقرار می‌کند و می‌شود از طریق این راه، فاصله‌های بسیار دوری را در مدت زمان کم و طی مسیری کوتاه پیمود. پس در واقع من می‌توانم از طریق یک کرمچاله مسافت یک میلیون سال نوری را در چند دقیقه طی کنم و مثلا از کهکشان آندرومدا سر درآورم. حالا فرض کنید تمدنی پیشرفته در فاصله‌ی چند میلیارد سال نوری از زمین قرار دارد و فضا پیماهایی ساخته‌اند که با آخرین سرعت ممکن(سرعت نور = 300,000,000 متر در ثانیه) توان حرکت دارد و دارای سوختی بی‌پایان است. ولی از آن‌جاییکه فاصله خیلی زیاد است، نمی‌توانند فضا نوردهای‌شان را مجبور کنند که به مدت چند میلیارد سال درون سفینه‌ای که با سرعت نور به مقصد زمین در حرکت است؛ بخوابند بازی کنند زندگی کنند و هزاران نسل متولد شود و بمیرد تا این‌که سرانجام به زمین برسند. به هر حال اصلا راه خوبی نیست. ولی اگر همین تمدن آنقدر پیشرفته باشد که بتواند امکان سفر از طریق کرمچاله‌ها را فراهم آورد براحتی می‌توانند چنین فاصله‌ی دوری را در کمتر از یک دقیقه طی کنند و به زمین ما برسند. خب بنده خودم نیز با این فرض(امکان آمدن فضایی‌ها به زمین از طریق یک کرمچاله) موافقم و امکان چنین امری وجود دارد ولی راستش را بخواهید مبحث کرمچاله به قدری پیچیده و دشوار است که بعید

می‌دانم چنین امری به این راحتی‌ها باشد مگر این‌که این کرمچاله و این موجــودات را با دروازه‌ی میــان بعــدی و اجنه عوض کنیم.

جـادوگرانی بوده‌اند که همیشه در طـول تـاریخ با انجـام مناسک و مراسمی خاص دروازه‌ی بین دنیای ما و دنیــای جنیـان را بـاز نمـوده و بـاعث شـده‌اند که بـرخی از این موجـودات به دنیـای ما وارد شـوند و به صـورت فـیزیکی نمود یابند.(در حالت عادی بین ما و جن‌ها حصاری وجــود دارد که بـاعث می‌شـود جنیـان نتوانند در بعد ما دخـالت فیزیکی داشته باشند. ایشان با این‌که ما را می‌بینند ولی توانایی وارد شدن و اثر گذاشـتن فـیزیکی و ملمـوس را بر دنیای ما ندارند ولی از آن‌جاییکه کلید این حصار دست انسـان اسـت، من و شـما می‌تـوانیم با انجـام کارهـایی خاص دروازه این حصـار را بـاز کـنیم.(البته گفتـنی است که در سطوح پایینتر هر کسی می‌تواند مثل جن گیرها و رمال‌ها با ایشان ارتباط بگیرد ولی اگر می‌خواهید که در سطوحی بالاتر آن‌ها را احضار کنید کمی زحمت و هزینه و وقت زیادی باید صرف نمایید) اگر نمی‌توانید باور کنید در مــورد چند مــورد مســتند زیر تحقیق نمــوده و بــاور نمایید.

الف) فعال کـردن چاکراها و چشم سـوم:بعضی افـراد با انجــام ورزش یوگا و مدیتیشن و بــاز کــردن چاکراها و چشم ســوم شــان می‌توانند حضــور این موجــودات را احســاس نمایند و حــتی با آن‌ها ارتبــاط برقــرار کنند متخصصـانی که در این حـوزه فعـالیت می‌کنند به دنبـال دریــافت انرژی‌هــای فراحسی مثبت از ســوی خداوند هستند ولی مسئله این‌جاست که در این جهـان به همـان

انـدازه‌ای که انرژی‌هـای مثبت فراطـبیعی وجـود دارنـد؛ انرژی‌هایی منفی نیز هستند(نوع خاصی از این نیروهای منفی همـان اجنه هسـتند) که در صـورت دریـافت آن‌ها توسط ادمی، بیماری، افسـردگی، تـرس و.... بر جسم و روح انسان حاکم می‌شود- پدر آمـورث (رئیس اتحـادیه‌ی بین المللی جن گـــیران) یکی از مهمـــترین عوامل جن زدگی افراد را مدیتیشن و یوگا می‌داند. به نظر او وقتی فردی در مدیتیشن پیشـرفت می‌کند و موفق می‌شـود تا حـدودی چاکراها و چشم سـومش را فعـال نماید امکـان ورود این نوع موجـودات به زنـدگی و تسلطشـان بر روح او وجـــود دارد. در واقع هـــدف از مدیتیشـــن، بـــازکردن دروازه‌ی روح و ذهن آدمی به دنیـــــــــای متافیزیک و نیروهـای پـاک و ناپـاک مـاورا الطبیعه می‌باشد پس اگر فـــردی بر ورود این انرژی‌هـــای منفی از دروازه‌ی روح کنـــترلی نداشـــته باشد ممکن است به جـــای دریـــافت انرژی‌هـای مثبت از انرژی‌هـای منفی تـاثیر بگـیرد و به زیان وی تمام گردد.

ب) آلیســـتر کـــراولی و جن آیـــواس: آلیســـتر یکی از بزرگ‌تـرین جـادوگران چند دهه‌ی پیش است که(با انجـام مدیتیشن به مدت 40 شبانه روز در زیر هرم گیزا) جـنی به نـام آیـواس بر او ظـاهر شد و از سـوی ابلیس آیـاتی بـرای او آورد. آلیسـتر همه‌ی گفته‌هـای آن موجـود را در سه روز (آوریل 1904)ـ نوشت و در کتـابی تحت عنـوان کتـاب قـانون(کتـاب شـریعت) به دنیا عرضه کـرد(در این وبلاگ می‌توانید کتـــاب شـــریعت را (لاتین + تـــرجمه‌ی فارسی) دانلـــود کنید) و حـــتی تصـــویر آن موجـــود آبی رنگ(جن آیـواس) را نـیز در صـفحه‌ی اول کتـاب ترسـیم نمود. در این کتاب به پیامبران الهی توهین شده و حـــتی

بعضی اتفاقات مهم آینده (مثلا حادثه‌ی یازده سپتامبر و حمله‌ی آمریکا به خاور میانه) پیش گویی شده است و در کل، انسان‌ها را به راه و روشی دقیقا مخالف با فرامین ادیان الهی دعوت کرده است.

1) پروژه کتاب آبی(blue book):ـ دولت آمریکا در سال 1952 دستور انجام تحقیقاتی گسترده درباره‌ی ماهیت اجسام پرنده‌ی ناشناخته و موجودات فرازمینی را صادر کرد چرا که همیشه گزارشاتی مبنی بر رویت بشقاب پرنده‌ها و وجود آدم فضایی‌ها به گوش می‌رسید و به همین خاط ایشان از احتمال به خطر افتادن امنین ملی و جهانی بیم داشتند و می‌خواستند که با بررسی‌های علمی، از ماهیت دقیق این موجودات ناشناخته آگاه گردند تا این‌که در سال 1969 دستور پایان پژوهش در این زمینه صادر گردید و ایشان اعلام کردند که نه تنها هیچ تهدیدی وجود ندارد بلکه حتی وجود اینچنین وسایل نقلیه‌ی فضایی‌ها نیز یک دروغ است و اذعان داشتند که در حادثه‌ی روزول(1942-ـ نیومکزیکو) آن جسم سقوط کرده یک بالن هواشناسی بوده و ربطی به فضایی‌ها ندارد. این حرفها از زبان مقامات آمریکایی بود و به نظر می‌رسید که چیزی غیر عادی وجود ندارد تا این‌که سال‌ها بعد، اسناد و مدارکی کشف شدند که ظاهرا دروغی ادعای ایشان را ثابت می‌کرد. مثلا یکی از کارکنان پروژه ی"blue book" با انتشار ویدیویی از مصاحبه با یک موجود فضایی(متن مصاحبه، در ابتدای متن آمده است) توجه مردم را دوباره به این موضوع جلب کرد. و هم‌چنین معلمی با جست و جوی محل سقوط آن جسم ناشناخته (در حادثه‌ی روزول) قطعه

فلزی پیدا کرد که ظـاهر با آزمـایش بر روی آن مشـخص شد این آلیاژ ساخته‌ی دست بشر نیست.

نشانه‌ای برای یافتن موجودات فضایی

سرانجام این اجازه را به محققان داده تا میزان شکل نادری از مولکول نیتروژن موجود در جو ما را اندازه بگیرند، اما این مولکول آن‌طور که تصور می‌شد، چندان نادر نیست. این نتیجه‌ی تعجب‌برانگیز نه تنها گویای چیزی درباره‌ی مواد شیمیایی در جو خودمان است، بلکه می‌تواند نشانه‌ای در اختیارمان قرار دهد تا احتمال حیات در سایر سیاره‌ها را نیز مشخص نمائیم. اگرچه اکسیژن جو زمین غالباً بیشترین میزان ستایش ما را بر می‌انگیزد، اما این نیتروژن قدیمی ملال‌آور است که تقریباً 80 درصد، هوایی را که به درون بدن می‌کشیم، تشکیل می‌دهد.

بیشتر اتم‌های موجود در آن مولکول‌ها، دارای جرم اتمی 14 هستند. یک نوترون اضافه‌ی اتم‌های هیدروژن را به ایزوتوپی معروف به «15N» تبدیل می‌کند. هر از گاهی آن ایزوتوپ‌ها به مولکولی از گاز نیتروژن تبدیل شده و «15N15N» را پدید می‌آورند. این کار باید آن‌ها را به عنصری کمیاب تبدیل کند، اما تا همین اخیراً، کسی تایید نکرده بود که این پیوند چقدر غیرمتداول است.

غربال کردن از هوا با استفاده از طیف‌سنج جرم، با این چالش روبه‌رو است که ماده‌ی شیمیایی جوی مشابهی به‌نام «نیتریک اکسید» دارای جرم اتمی 30 است. طیف‌سنج جرم وسیله‌ای است که مولکول‌ها را بر اساس نسبت جرم آن‌ها به بارشان مرتب می‌سازد. در واقع، تفاوت میان دو ماده‌ی شیمیایی یک‌هزارم جرم نوترون است. نیتریک اکسید به‌عنوان آلاینده‌ای مرسوم

و فرآورده‌ی بسیاری از واکنش‌های ژئوشیمیایی، فقط بخش خیلی کوچکی از جو را تشکیل می‌دهد. اما همین مقدار ناچیز هم برای تغییر برداشت‌های ما از مولکول‌های 15N15N کفایت می‌کند.

اما حالا محققان دانشگاه کالیفرنیا لس آنجلس، با بهره‌گیری از دستگاه جدید که توانست چنین اختلافی را شناسایی کند، به این نتیجه رسیده‌اند که این شکل سنگین از نیتروژن، قدری بیشتر از آن‌چه که تصور می‌شد، وجود دارد. اگر دقیق‌تر بخواهیم بگوییم، کلاً 2 درصد بیشتر!

«ادوارد یانگ»، ژئوشیمیدان و نویسنده‌ی ارشد مقاله، گفت: «دستگاه طیف‌سنج جرمی پیشرفته به ما اجازه می‌دهد تا این مسئله را برای نخستین‌بار ببینیم. آزمایش‌هایی که انجام دادیم، نشان می‌دهد که تنها راه پیدایش این مقدار اضافی 15N15N، انجام واکنش‌های نادر در جو فوقانی است. دو درصد واقعاً مقدار اضافی قابل توجهی است.»

یکی از منابع احتمالی این مولکول‌های نیتروژن-15 می‌تواند، عوامل زیستی باشد. باکتری‌های نیتروژن‌زدایی که عمدتاً در خاک یافت می‌شوند، می‌تواند نیترات موجود در محیط را دریافت کرده و گاز نیتروژن به بیرون منتشر کنند. برای این که ببینیم آیا آن‌ها نقش مهمی در این بین بازی می‌کنند یا خیر، محققان با دو گونه باکتری نیتروزن‌زدا و گونه‌ای تثبیت‌کننده‌ی نیتروژن به آزمایش پرداختند.

«لارنس یئونگ»، دانشمند علـوم زمین از دانشـگاه رایس در هیوسـتون، خاطرنشـان کـرد: «قـدری غنی‌سـازی در آزمایش‌هـــای زیست‌شناسی اِعمـــال شـــد، اما نه به آن مـیزان که برابر با مـیزان یـافت شـده در جو باشد.» در یکی از آزمایش‌ها که منبع قابل‌توجهی مشـاهده شـد، از تخلیه‌ی فرکـانس رادیـویی ولتـاژ بـالا اسـتفاده شـده و میزان نیتروژن موجود در بالای سـطح زمین شبیه‌سـازی گردید. نمونه‌هـای هـوای برگرفته از استراتوسـفر و حل شـــده در آب دریـــا، نقش مـــوثری در تایید منشـــاء این گونه‌های گاز نیتروژن داشتند.

یئونگ افـزود: «به اعتقـاد مـا، غنی‌سـازی 15N15N از مواد شیمیایی موجـود در جو فوقـانی و ارتفـاعی نزدیک به مدار ایستگاه فضـایی بین‌المللی، نشـأت می‌گـیرد. در حقیقت، این بـــــــــدان معنا است که فرآیند دخیل در غنی‌سـازی 15N15N جـوی، باید در مقابل این نشـانه‌ی زیستی مبارزه کند.» این طـور به‌نظر می‌رسد که شـکل 15N15N سازشی میان گونه‌های باکتریایی که نیتروژن را آزاد و تثـبیت می‌کنند و مـواد شـیمیایی موجـود در جو فوقـــانی باشد. بـــرای ژئوشـــیمیدان‌ها، این اکتشـــاف می‌تواند گام بزرگی در درک ویژگی‌های دینامیکی ترکیب شیمیایی جو زمین باشد.

محققان در پایان اظهار داشتند: «این اکتشـاف سـرنخی از شـکل و شـمایل نشـانه‌های سـایر سـیاره‌ها فـراهم می‌کند؛ به ویژه اگر آن‌ها قـابلیت پشـتیبانی از حیـات را داشته باشند.» جسـتجوی خصوصـیات مشـابه در تـرکیب ســـایر جوهـــا، می‌تواند راه خـــوبی بـــرای تاکید بر سیاره‌هایی باشد که احتمالاً از نوعی ترکیبات شـیمیایی

عجیب بهـره می‌برند. ترکیبـاتی که شـاید نشـان دهنـد، سیاره‌ی ما منحصربه‌فرد نیست.

نشانه‌های انسان طلسم و جادو شده

نشـــانه‌های عمـــومی ســـحر و طلسم شـــدن در رفتـــار شخصی این است که فرد در انجـام کارهـایی که همگـان قادر به انجام آن هستند علی رقم اراده و تصـمیم راسخ بر انجام آن، خود را ناتوان می‌بیند

نشـانه عمـومی سـحر و طلسم در روابط اجتمـاعی این است که علی رقم سعی بر تفـاهم و سـازگاری با افـراد روابطش با دیگران رو به وخامت رفته و به تـدریج بـدون هیچ دلیل معقـولی،کم میلی و بی‌میلی و تنفر از طـرف مقابل در او ایجـاد شـده و زمینه جـدائی و طلاق ایجـاد می‌گردد.

اختلالات رفتاری ناگهانی بدون وجود علت مادی وروانی نیز یکی دیگر از نشانه‌های عمومی سـحر و طلست است مثلا عصـــبانیت شـــدید و بـــدون دلیل پزشـــکی و روان پزشکی و گـرفتگی و انـزوا و افسـردگی شـدید می‌تواند نشانه سحر و طلسم شدن باشد.

هم‌چنین بیماری‌هـای جسـمی بـدون علت مـادی و روانی مانند گـرفتگی زبـان و حـتی لال شـدن و یا فلج شـدن یکبـاره و ناگهـانی بـرخی از اعضـای بـدن مثل کمر و یا دست و پا نیز می‌تواند حاکی از طلسم شدن باشد.

نشـانه عمـومی دیگر سـحر و طلسم شـدن این است که همیشه احساس میکنید که کسی با شما همراهست و در بعضی شرایط شما را زیر نظر دارد.

هم‌چنین در اوقات خوابیدن ممکن است بدون علت دچـار اضطراب و دلشوره شده و یا در موقع خوابیدن احسـاس سنگینی در قفسه سینه داشته باشید.

از بررسی حدود 51 مورد کلمه سـحر و مشـتقّات آن در قرآن به این نتیجه می‌رسیم که سحر از نظر قرآن به دو بخش تقسیم می‌شود:

1. بخشی از سحر،فریفتن و تردستی و شـعبده بـازی و چشم بنـدی است و حقیقـتی نـدارد،و قـرآن هم می‌فرماید:

ریســمان‌ها و عصــاهای جــادوگران زمــان موسی علیه السلام در اثر سحر خیـال می‌شد که حـرکت می‌کنند(1). هم چنین آمده است: هنگامی که ریسمان‌ها را انداختنــد، چشم‌های مردم را سحر کردند و آنان را ارعاب نمودند. (2)

از این آیات استفاده می‌شود که بخشی از سحر حقیقتی نـدارد و اثـری نمی‌گـذارد، بلکه نـوعی تردسـتی و چشم بندی است و واقعیت ندارد.

1. بخشی از سحر اثر می‌گذارد، مانند آیه 102 سوره بقره که داستان‌هاروت و ماروت را بیــان می‌کند و می‌فرماید: ســحرهایی را به مــردم می‌آموختنــد، ولی آنان که سحر را فرا می‌گرفتنـد، بین مـرد و و زنش جـــدایی می‌انداختند(فیتعلمـــون منهما ما یفرّقــون به بین المــرء و زوجه) یا (و یتعلمــون ما یضرّ هم و لا ینفعهم) نیز چیزهـایی می‌آموختند که به آنان ضرر می‌رساند و نفعی نمی‌بخشید.(3)

لازم به ذکر است زیاد خواندن سـوره‌های فلق و نـاس و نـیز خوانـدن آیه 51 و52 سـوره قلم (یعـنی از:«و إن یکادالّـذین ... تا آخر سـوره») و هم چـنین خوانـدن «آیه الکرسی» برای از بین بردن سحر و جـادو بسـیار مناسب است.

علاج طلسم و سـحر مـاکول و خورانـده شـده و روش و نحوه باطل کردن طلسم (سحر و طلسم اکل و شرب)

تعریف این نوع طلسم و سحر:

در این مطلب صـرفا در مـورد سـحر و طلسم خورانـده شـده به فـرد طلسم شـده (طلسم اکل و شـرب) سـخن گفته می‌شود.

سـحر و طلسم خورانـدنی نـوعی از طلسم است که در بطن و خـون و پوست فـرد مسـحور و مطلسم وارد می‌شود وهر کجا که فرد و شـخص بـرود سـحر و طلسم هم همـراه اوست و این همـان سـحر و طلسم اکل و شرب (خوراندنی) میباشد.

طریقه عمل کردن این طلسم:

این نوع سـحر و طلسم عبـارت از این است که سـاحر و طلسم کننـده اسم شـخص مـورد نظر را به همـراه نـام مادرش بر ورقه‌ای مینویسد (به صورت حـروف و ارقـام جـدا و مفرقه) و سـپس نـام موکل (جن) و در آخر نـیز آن‌چه که موکل باید انجام دهد.

شـرط انجـام شـدن این نـوع طلسم هم این است که طلسم کننـده موکل داشـته باشد. پس از احضـار، موکل

انجـام عمل و طلسم نوشـته و ترسـیم شـده در ورقه را عهده دار خواهد گردید.

پس از این‌که شـخص مـورد نظر از خـوردنی که از قبل طلسم در آن قـرار گرفته است بخـورد یا بیاشـامد منافذ بـدنش بـاز خواهد شد و موکل در او حلـول خواهد نمـود (وارد جسمش خواهد شد) و کاری که از او خواسته شده است انجام میدهد.

ورقه‌ای که طلسم بر روی آن نوشـــته شـــده است در مقـــداری آب انداخته می‌شـــود و این آب یا نوشـــانده می‌شـــود و یا در غـــذای فـــرد انداخته می‌شـــود و به او خورانده می‌شود. این همان سحر و طلسم اکل و شـرب است.

عوارض و نشانه‌های این نوع از طلسم و سحر:

مشکلات گوارشی شدید و این‌که شخص احسـاس قـولنج و دلپیچه و گـرفتگی و انقباضـات شـدید در معـده خواهد داشت و این فرایند مداوم است.

سرگیجه‌های مداوم و مستمر

گریه‌های بدون دلیل

احسـاس حـالت تهـوع مـداوم و مکـرر خصوصا در اثنـای طلسم شدن

نفس نفس زدن بیش از حد از بیـــنی و زیـــاد شـــدن آب دهان

درد شدید در ناحیه شکمی

احساس حرارت و تهوع شدید

سرو صـدای ناحیه شـکمی (بطن) و زیـاد شـدن گازهـای شکمی در زمان طلسم

دردهای شدید مقطعی

خروج رایحه کریهه (بوهای ناخوشایند) از معده از طریق دهان

عدم رغبت به خوردن و آشامیدن

امساک مزمن (نخوردن و نیاشامیدن) در بعضی حالات

ضــعف قــوه بینــایی و این‌که در چشم خــود نــوری را مشاهده مینماید

از علامــات و نشــانه‌های مهم ســحر و طلسم خــوردنی سیاه شدن چهره است. این علامت در زمان باطل شــدن طلسم از بین مــیرود و رنگ رخســار و صــورت شــخص طلسم شده به حالت عادی خود برمیگردد.

عوارض طلسم در هنگام خواب عبارتند از:

حــالت خفگی و این‌که فــرد احســاس می‌کند که حــرارت جسمش زیاد شده

گریه در خواب

دیگر این‌که فرد طلسم شده خوابهای پریشـان پی در پی و مستمر میبیند

خواب ماهی میبینـد، خـواب بـاران میبینـد، خـواب دریا و این‌که در حال غرق شدن در دریاست

درمان طلسم خوراندنی (اکل و شرب)

برای درمان این نوع سحر و طلسم طرق و روشهای فراوانی وجود دارد.

مواردی که برای درمان این نوع سحر وجود دارد و خوراندنی هستند عبارتند از: تخم مرغ، عسل، روغن زیتون، نمک، ریحان.

در مورد نحوه و روش درمان طلسم خوراندنی مورد مربوط به عسل ذکر خواهد شد.

درمان فرد طلسم شده با عسل

یک کیلو گرم عسل طبیعی و خالص را تهیه نموده و در آن (روغن حبه البرکه) می‌اندازیم (به عبارت دیگر روغن سیاه دانه را با عسل مخلوط میکنیم و سپس آیات مربوط به ابطال را بر آن قرائت میکنیم. شخص طلسم شده باید روزانه شش قاشق چای خوری از این معجون بخورد. سه قاشق در طول روز زمانی که معده خالی است و سه قاشق زمان خواب. ضمن این‌که هفت روز نیز باید بطور پیوسته با آبی که بر آن آیات مخصوص باطل السحر خوانده شده است استحمام نماید و قبل از استحمام قدری از آن آب را بیاشامد.

ببینید، سوالی که پیش می‌آید و باید متذکر شد این است که چرا باید از عسل همراه با روغن سیاه دانه برای درمان استفاده شود؟ پاسخ این است که حتی در قرآن کریم نیز به خاصیت درمانی عسل اشاره شده است. خداوند جل جلاله در سوره نحل میفرماید:

يَخْرُجُ مِن بُطُونِهَا شَرَابٌ مُّخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيـهِ شِـفَاء لِلنَّاسِ إِنَّ فِى ذَلِکَ لآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ) (النح--ل / 69)

رسـول الله - صـلى الله عليه و آله و سـلم نـيز در اين زمينه ميفرمايند: (إن فى الحبة السـوداء شـفاء من كل داء إلا السأم).

اللهم احصِ السحرة وأعوانهم عدداً

اللهم واقتلهم بدداً

اللهم ولا تغادر منهم أحداً

اللهم قتّل السحرة وأعوانهم أجمعين

اللهم إنّا نجعلک فى نحورهم

اللهم إنّا نعـوذ بک من شـرورهم اللهم إنّا نعـوذ بک من اسحارهم وعقدهم وربطهم ياقوى يا متين

اللهم إنّا ونعوذ بک من اسحارهم وعقدهم وربطهم.

التماس دعا

عوارض و نشانه طلسم, نشـانه‌هاى طلسم شـده, دعـاى باطل كـردن طلسم, تعريف طلسم, روش طلسم كـردن روش باطل كـردن طلسم و جـادو, نشـانه‌هاى شـخص طلسم شده, روش طلسم خوراندنى, درمان فرد طلسم شـده, روش باطل شـدن سـحر و طلسم, نشـانه‌هاى طلسم شدن

متاسفانه رواج افراد ساحر و جادوگر و طلسم نویس در سطح جامعه باعث روی آوردن افراد بی‌دین و ضعیف ایمان به این افراد شده است. متاسفانه شاهد بروز نشانه‌های بدی از رواج سحر و جادو در بین جامعه ایرانی هستیم. بسیاری از مردم و علی الخصوص زنان به دلیل حسادت نسبت به افراد، نزدیکان، اقوام و ... به سحر و جادو روی می‌آورند و پیش جن گیرها می‌روند و بر علیه فردی طلسم می‌نویسند تا فردی را بدبخت کنند، زندگی را به کامش تلخ کنند و خوشی را از وی بگیرند. مثلا خاله و دختر خاله می‌روند برای خاله و دختر خاله شان طلسم می‌کنند که دخترانشان ازدواج نکنند و برای آن‌ها خواستگار نیاید. البته این پدیده فقط مختص به خویشاوند نیست و ممکن است در همایسگی شما کسی باشد که برای شما توطئه کرده باشد. یا در سطح بالا و کلان ممکن است سران فاسد و فراماسونر در یک کشور برای فاسد و تباه کردن جامعه، علاوه بر روش‌های رایج اجتماعی و فمینیستی، به جادوگران و طلسم نویسان پول دهند که برای مردم و جوانان طلسم و وکیل بگیرند که آن‌ها همواره در زندگی شان به مشکل برخورند.

شناخت طلسم و انواع آن برای ما بسیار مهم است. وقتی شما طلسم (سحر و جادو) و نشانه‌های آن را بشناسید به محض آن‌که اولین نشانه آن در زندگی تان ظاهر شد به دنبال درمان و یافتن راه حل آن خواهید گشت. مثلا اگر کسی به شما غذای بدطعم و مسموم داد ممکن است در غذای تان موادی ریخته باشد که خاصیت طلسم دهندگی داشته باشند و به آن ورد خوانده شده باشد. یا اگر صبح یا شب دیدید که کسی بر درب ورود

خانه تان آب پاشیده است یا خاک ریخته است بدانید که برایتان طلسم پیچیده و شیاطین را وکیل کرده که زندگی را برایتان سیاه کنند. یا اگر در صحبت اقوام خود شنیدید که گفتند که "من تو را «نفرین» کردم که در زندگی موفق نخواهی شد و می‌دانم که نفرینم می‌گیرد" (نفرین و پیش گویی را مد نظر داشته باشید)، بدانید که فرد مد نظر مطمئنا «طلسم خوبی» برای انتقام گیری از شما طراحی و ایجاد کرده است! مثلا یکی از دوستان ما تعریف می‌کرد که عروس خانواده شان با این‌که ظاهر موجه چادری و از خانواده خوبی بود ولی پس از ازدواج فهمیدیم که ماهانه مبلغ گزافی برای رفتن به پیش جن گیر و جادو و جنبل خرج می‌کند. ماحصل آن کارها باعث شده بود که طلسم‌های متعددی برای خانواده شوهرش بکار گرفته و همواره پیش جن گیر می‌رفت و جن گیر نیز از غیب به او می‌گفت و او نیز پیش شوهرش می‌آمد و آن‌ها را به زبان دیگری بازگو می‌کرد. شوهرش نیز جرئت نداشت کاری خلاف نظر همسرش کند.

آن‌چه محرز است این است که جن گیر با ارتباط گیری با شیاطین جن، آن‌چه در ذهن افراد دیگر می‌گذرد را به جن گیر می‌گویند و جن گیر نیز در قبال گرفتن مبلغی آن‌ها را با زبان حرفه‌ای به مشتریانش بازگو می‌گوید. آن‌چه مهم است این است که هدف شیاطین، دامن زدن به اختلافات بین خانوادگی و بدبین کردن خانواده‌ها از یک‌دیگر است بگونه‌ای که صله رحم در جامعه ریشه کن شود. شیاطین با بیان حرف‌هایی که باعث حسادت و کینه می‌شود مشتریان خود را که اکثرا زن هستند را جذب خود می‌کنند و پس از آن‌که آن‌ها را مجذوب

حرف‌هـــای خـــود کردند آن‌ها را وارد دامی می‌کنند که برایشان پهن کرده‌اند. دام‌هـایی همچـون طلسم نویسی برای در امان ماندن از شر طرف مقابل!! شری که اصلا وجود خارجی نداشته و صرفا با دادن اطلاعـات نـاقص و هدفمند به مخاطب سعی می‌شود وی مشغول دشمنی با خانواده طرف مقابل شـود. بـرای شـناخت این دسـته از افراد شیطان صفت (که ظاهر مـوجهی نـیز ممکن است داشته باشند. مثلا زن مد نظر چادری یا مانتویی رســمی باشد) هیچ‌وقت دست از کینه جـــــــویی بر نمی‌دارند و همیشه تا وقت مـرگ بر سر کینه شـان هسـتند. ویـژگی دیگر این دسته از افـراد این است که به آن‌چه جن گیرها می‌گویند اعتمـــاد و اعتقـــاد کامل دارند و ماهانه مبلغ کلانی برای این مسـئله صـرف می‌کنند. به عبـارتی آن‌ها به جن گیرها و شـــیاطین جن ایمـــان کامل دارند. این ویـژگی هر چند در این دسـته از افـراد که علی الظـاهر مسلمان و محجبه باشـند بـاعث می‌شـود مصـداق تعریف قـرآنی باشـند که در آن، این دسـته از افـراد را شـیطان پرست نامیده است.

به قول معـروف، شـیطان پرسـتی شـاخ و دم نـدارد. در میان افراد جامعه، افراد شیطان پرستی نیز حضور دارند که حتی ممکن است خود را به ظواهر دیـنی هم آراسـته باشند. برای فهم بهتر، از سخن امام صادق علیه السلام کمک می‌گـیریم. عبد الله بن سـنان به امـام صـادق علیه السـلام دربـاره شخصی این گونه گفت: فلانی وسواسی است و مدام مشغول وضو گرفتن و نماز خواندن اســت؛ اما در عین حــال مــردی عاقل است. امــام صــادق علیه السلام در جواب عبدالله سنان فرمودند: چگونه می‌گویی

که او مـــردی عاقل است و حـــال آن‌که او شـــیطان را اطاعت می‌کند!

مسئله دیگـری که لازم می‌دانم ذکر کنم این است که اگر فردی بر اثر سحر و طلسم به بیمـاری دچـار شد هم باید به دنبال درمان بیماری‌اش باشد (از طرق صحیح پزشکی متناسب با علم روز) و هم به دنبـــال دفع طلسم. طلسم را نباید شـوخی گـرفت. خداوند متعـال در قـرآن کـریم بارها به سحر و طلسم اشـاره کـرده است. هم‌چـنین راه حل‌های قرآنی متعددی بـرای درمـان آن وجـود دارد. لـذا توجه داشته باشید که ممکن است طلسم بـاعث بیمـاری شـود و این دو می‌توانند رابطه‌ای منطقی با هم داشـته باشـند. مثلا طلسم بـاعث می‌شـود فکر و ذهن فـردی مسـخر شـود و همین بـاعث می‌شـود که گوشه نشـین و افسرده شود و به همین دلیل مبتلا به اعتیـاد و دیـابت و ... شود.

مسئله دیگری که لازم است بیان شود این است که ما به عنـوان یک مسـلمان مـومن، حق مراجعه به جن گـیر نداریم. ما حق و اجـازه طلسم کـردن افـراد را نـداریم و اگر کسی چنین کند مطمئنا در روز قیامت با سـاحران و در صف شیطان پرستان محشور خواهد شد آن شاء الله. ولی ما موظف هستیم همواره در برابر چشم بد و سـحر و طلسم مـردم از خـود محـافظت کـنیم. بـرای درمـان و رفع طلسم، راه حل‌های قرآنی متعددی وجود دارد که ما را به طور کامل نسـبت به راه حل‌هـای انحـرافی و غـیر اسـلامی بی‌نیـاز می‌کند. افـرادی بسـیاری بوده‌اند که به سبب مراجعه به افراد فاسق، نه تنها مشکلات شـان حل نشـده است بلکه بیشـتر نـیز شـده است. لـذا وقت و

سرمایه تان را به پای افـراد ناصـالح تبـاه نکنید. به دامن قرآن پناه بیاورید و درمان خود را در محضر قـرآن کـریم و در پناه آیات خداوند پیدا کنید.

اگر طلسم شـده‌اید و در زنـدگی به بن بست رسـیده‌اید، اگر جوان هستید و به دنبال هر کاری می‌روید نمی‌توانید کار مناسـبی بـرای خـود دست و پا کنیـد، اگر همـواره با همسر یا شـوهرتان بحث تـان می‌شـود، اگر همییشه در خانواده تان مناقشه و دعوا هست، اگر مشـکلات زنـدگی تان روز بروز بیشتر می‌شـود، اتفـاق پیش آمـده را نه به عنوان یک بحران، بلکه به عنوان اتفـاقی که بـاعث شـده به قرآن و خدا پناه ببرید تلقی کنید. درمان قرآنی بـرای این مشکل را اجرا کنید و پس از آن‌که مشکلات تـان حل شد، زندگی را وقف قرآن و خدا کنید.

در زیر مطـالبی که از سـایت‌های فعـال در این زمینه اسـتخراج شـده است ذکر می‌گـردد. مطـالب با اهمیت رنگی شده‌اند.

- - - -

در آیه 102 سوره بقره پرده از این کـار زشت برداشـته به نحوی که جادوگری را کار شیطان و دوسـتان شـیطان و کار کسانی می‌داند که پیرو شیطان هسـتند و جـادوگر را کـافر می‌داند. اصل عمل سِـحر و جـادو از درس‌هـای شـیطان است که مطـرود درگـاه خداست* و خـدا بر او لعنت کـــرده * و او مهلـــتی را تا وقت معلـــوم از خـــدا خواسـته و قسم یـاد کـرده کـه؛ به عـزت و جلال خداوند همه انسان‌ها را گمراه می‌کنم مگر بندگان خالص خـدا را (سوره ص آیات 77 تا 83)ـ گویی شـیطان سـگِ دَرِ خانه خداست و با هر کسی که اهل آن خانه نباشد کار دارد.

یهودی‌ها از آن‌چه شـــیاطین در عصر ســـلیمان بر مـــردم می‌خواندند پیروی کردند ولی سلیمان هرگز پیروی نکـرد و کـافر نشد و دست به سـحر و جـادو نیـالود. این نشـان می‌دهد که سلیمان اهل خانه خداست که شـیطان (سگ) عوعو نمی‌کند و کاری به او ندارد و نمی‌تواند کاری به او داشـته باشد ولی یهـود عصر سـلیمان بیگانه درگـاه خـدا بودند و شـــیطان در آن‌ها نفـــوذ کـــرد و آن‌ها را گمـــراه نمود.

کسی که وارد مقوله سِحر و جادو می‌شود از هم اکنـــون خود را بـرای آتشی که دامنه‌اش فراگـیر است آمـاده کند چرا که مَتاع ناچیزی مثل از هم پاشیدن زندگی یک زن و مـــرد را در دنیا بدست می‌آورد و بهشت همیشـــگی را از دست می‌دهد و عذاب آتش دردآور را به جان می‌خرد.

آری! شیاطین مُلک سـلیمان به مـردم سِـحر و جـادو یـاد دادند (سوره بقره آیه 102)ـ و خداوند که لطف و کـرم و هدایتش بی‌نهایت است برای هدایت مردم دو فرشـــته را بنام‌های‌هـــاروت و مـــاروت بصـــورت دو نفر بر مـــردم

فرستاد تا طریقه خنثی‌کردن سحر و جادو را به مردم یاد دهند.

از آن‌جا که سحر و جادو مثل بمب است برای خنثی‌کردن آن لازم است خنثی‌کننده از ریزه‌کاری‌های بمب و نحوه ساخته‌شدن آن خبر داشته باشد آن دو فرشته نیز آمدند و به مردم گفتند که اینگونه و به این روش‌ها سحر و جادو انجام می‌شود و اینگونه هم خنثی می‌شود؛ اما با توجه به این‌که ما انسان‌ها از همان لحظه‌ای که پدربزرگمان آدم (علیه السلام) و حوا (سلام الله علیها) پا در عرصه وجود گذاشتند کراراً امتحان می‌شویم مردم عصر سلیمان هم از این قانون مستثنی نبودند و امتحان شدند بنحوی که آن دو فرشته ابتدا به مردم می‌گفتند ما وسیله آزمایش شما هستیم پس کافر نشوید (یعنی قسمت سحر و جادو کردن را بکار نبندید) اما یهود عصر سلیمان از آن دو فرشته مطالبی آموختند که بتوانند با آن میان مرد و همسرش جدایی بیفکنند. جالب است که در همین آیه می‌فرماید: آن‌ها نمی‌توانستند به کسی ضرر بزنند مگر به اِذن خدا! آن‌ها چیزی را یاد می‌گرفتند که برایشان زیان داشت و نفعی به آن‌ها نمی‌رسانید و مسلماً می‌دانستند هر کس خریدار اینگونه کارها باشد آخرتش را از دست می‌دهد پس اگر اهل فهم می‌بودند می‌فهمیدند که چه بد معامله‌ای با نفس خود می‌کنند.

جهنم شیطان عذاب زنجیر فریاد

کسی که وارد مقوله سِحر و جادو می‌شود از هم اکنون خود را برای آتشی که دامنه‌اش فراگیر است آماده کند چرا که مَتاع ناچیزی مثل از هم پاشیدن زندگی یک زن و مرد را در دنیا بدست می‌آورد و بهشت همیشگی را از

دست می‌دهد و عـذاب آتش دردآور را به جـان می‌خـرد. مسلماً اگر انسان بداند این بد معامله‌ای است که با جان خود می‌کند حقیقتا ما انسـان‌ها در گِـرو کـردار خودمـان هستیم (سـوره مـدثر آیه 38)ـ حـتی باید پاسـخگوی آثـار اعمـال زشت خـود هم باشـیم مثلا اگر کسی با سـحر و جادو زندگی زیبای یک زوج جوان را به هم بریـزد و آن‌ها از هم جـدا شـوند و هر کـدام راه فسـاد را بروند و یا فرزنـدان طلاق آن‌ها بخـاطر عـدم تـربیت صـحیح مُفسـدِ فی‌الارض شوند شخص جـادوگر باید بـار گنـاه همه آن‌ها را به دوش بکشد بـدون این‌که از بـار گنـاه آن‌ها کاسـته شود.

شیاطین مُلک سلیمان به مردم سِحر و جـادو یـاد دادند و خداوند که لطف و کرم و هـدایتش بی‌نهـایت است بـرای هـدایت مـردم دو فرشـته را بنام‌های‌هـاروت و مـاروت بصـورت دو نفر بر مـردم فرسـتاد تا طریقه خنـثی‌کردن سحر و جادو را به مردم یاد دهند

عاقبت ساحر

تجربه تـاریخ حیـات انسـان این حقیقت را به اثبـات رسانیده و آیات قرآن و روایات هم آن را تأیید می‌کند که هیچ خلاف‌کـاری و عصـیان‌گری، و سـتم پیشه‌ای که یکی از مصـادیق آن‌ها سـاحر و جـادوگر است عـاقبت به خـیر نشـده، و زنـدگی بی‌دغـدغه‌ای نداشـته و نهایتـاً دچـار خسارت‌های دنیائی و آخرتی شـده و گـوی سـعادت را از دست داده و به ویژه خود را در آخرت از هر گونه بهره و نصیب الهی و بهشتی محروم نموده است، و با این عمل زشت و کـار ناپسـندش خـود را به عـذاب ابد و دوزخ همیشگی فروخته است، چنان که قرآن می‌فرماید:

«ما لَهُ فِی الْآخِرَةِ مِنْ خَلاقٍ وَ لَبِئْسَ ما شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ کانُوا یَعْلَمُونَ»؛ (برای ساحر و جادوگر) در آخـرت هیچ نصیبی نیست، و یقیناً بد چیزی است آن‌چه خود را به آن فروختند اگر آگاهی و معرفت می‌داشتند.

بالاخره این‌که از نظر فقهی تعلیم و تعلم سـحر - به جز برای بی‌اثر کردن سحر ساحران - حرام است.

آیت الله فاضل: اصل سحر و جادو و مراجعه به سـاحر و جادوگر بـرای این امـور حـرام است و درآمـدی هم که از این طریق کسب شـود حـرام است ولی مراجعه بـرای بطلان و بی‌اثر کردن سحر اشکال ندارد. (جامع المسائل آیت الله فاضل، س 961).

آیت الله خامنه ای: علم سحر و یاد گرفتن آن حرام است مگر آن که به منظـور غـرض عقلایی مشـروع باشد. (اجوبه الاستفتاآت، ص445)

باز بودن راه توبه بر ساحر

سحر و جادوگری از گناهانی نیست که توبه نداشته باشد و راه جـبران به رویش بـاز نباشـد، و حضـرت حق هم به مقتضای کرم و لطف و احسان و رحمتش توبه سـاحر را می‌پذیرد و او را مورد عفو و مغفرت قرار می‌دهد.

خداوندا!ای کسی که برگ درختان بـدون اذن تو از درخت جدا نمی‌شود ما را از شَـرِّ شـیطان و پـیروان شـیطان و هر کـاری که آخـرت ما را تهدید می‌کند حفظ بفرما فراوری: محمدی / بخش قرآن تبیان

منابع: سایت عرفان، طهور دانش

- - - -

ج- سحر و جادو و طلسم از نظر قـرآن کـریم و احـادیث واقعیت دارد. به این امر در آیه 102 سـوره بقـره و 4 سـوره فلق اشـاره شـده است. از این آیـات و بـرخی روایات استفاده می‌شـود که بـرخی از سـحرها واقعا اثر گذارند. هم‌چنـان که آیه 102 سـوره بقـره می‌فرماید: «مـردم سـحرهایی را فـرا می‌گرفتند که میـان مـرد و همسرش جدایی می‌افکند.»

در حقیقت مؤثر واقعی، در تمام نظام جهـان یکی است و نظام جهان که به صورت اسباب و مسببات جلوه گـری دارنـد، همگی از او اسـتمداد گرفته و به او منتهی می‌شوند

علامه طباطبـایی در وجـود داشـتن چـنین امـوری می‌فرمایند: «... در این میان افعال خارق العـاده دیگـری است که مستند به هیچ کدام از سبب از اسباب طبیعی و عادی نیسـت، مانند خـبر دادن از پنهانی‌ها و مانند ایجـاد محبت یا دشمنی و گشودن گره‌ها و گره زدن‌ها و خـواب کـردن و احضـار و حـرکت دادن اشـیاء با اراده و از این قبیل کارهـایی که مرتاض‌ها انجـام می‌دهند که به هیچ وجه قابل انکـار نیسـت، یا خودمـان بعضی از آن‌ها را دیـده‌ایم و یا به رایمـان آن قـدر نقل کرده‌اند که دیگر قابل انکار نیست».

د- تأثیر تکوینی سحر به اذن خداوند:

یکی از اصول اساسی توحید، این است که همه قـدرت‌ها در این جهان از قدرت پروردگار سرچشمه می‌گیرد، حتی سـوزندگی آتش و برنـدگی شمشـیر بی‌اذن فرمـان او

نمی‌باشد. منتها مفهوم این بیان مجبـور بـودن افـراد در کار خود نیست.

خداوند متعال با قدرت خویش، چـنین اراده و نـیرویی را در افراد به ودیعت نهاده است. انسان‌ها با بهره گیری از این اراده و تقـــویت آن می‌توانند به کارهـــای شـــگفت انگیزی دست زنند. برخی مانند اولیای خداوند از آن نیرو و در مسیر مناسب، اسـتفاده می‌کنند و عـده‌ای دیگـر، با سوء استفاده از آن به کارهای ناشایست اقدام می‌کنند؛ پس، در واقع اصل وجـود این نـیرو در نهـاد آدمی از آن خداوند و به فرمان او است.

توضیح این که: جهان آفرینش، جهان اسـباب و مسـببات است. البته برخی سبب‌ها مادی است و برخی غیر مـادی است. اراده حکیمانه خداوند بر این تعلق گرفته است که هر پدیـده و حـادثه‌ای از علت ویـژه خـود صـادر گـردد و درعین حال، نظام علت و معلول‌ها همگی به خـدا منتهی شده و از او قدرت و نیرو می‌گیرند. او است که سبب را می‌آفریند و به آن قدرت و نـیرو می‌بخشد و آن را بـرای ایجاد معلول ویژه خود آماده می‌سـازد. در حقیقت مـؤثر واقعی، در تمام نظام جهان یکی است و نظام جهـان که به صورت اسباب و مسببات جلـوه گـری دارنـد، همگی از او استمداد گرفته و به او منتهی می‌شوند (اصـالت روح، آیت الله سبحانی، ص 241، مؤسسه امام صادق).

در تأثیر سحر و جادو نیز وضع چنین است. خداوند متعال با قـدرت خـویش، چـنین اراده و نـیرویی را در افـراد به ودیعت نهاده است. انسان‌ها با بهره گیری از این اراده و تقـویت آن می‌توانند به کارهـای شـگفت انگـیزی دست زنند. برخی مانند اولیـای خداوند از آن نـیرو و در مسـیر

مناســب، اســتفاده می‌کنند و عــده‌ای دیگــر، با ســوء استفاده از آن به کارهای ناشایست اقدام می‌کنند؛ پس، در واقع اصل وجود این نیرو در نهــاد آدمی از آن خداوند و به فرمان او است، منتها چگونگی بهره گــیری از آن به عهده خود انسان نهاده شده است و او در چگونگی بهره گیری از آن مسؤول است.

ه- گرچه ســحر و جــادو واقعیت دارد ولی غــالب آن‌چه امــروزه در میــان مــردم در این به اره شــایع است بی‌اســاس می‌باشد و اکــثر کســانی که به این امــور می‌پردازند کلاه بــردارانی هســتند که از این طریق قصد اخاذی و پر کردن جیب خود را دارند.

ولی اگر بر فرض موردی پیدا شد که سحری در کــار بــود راه‌هایی برای بطلان آن وجود دارد:

1- استعاذه به خداوند و خواندن سوره‌های فلق و ناس.

2- خواندن و نوشتن آیات 75 تا 82 سوره یونس.

3- آیه 102 سوره بقره «واتبعوا ما تتلوا الشیاطین...» تا آخر آیه با آب زعفــران روی طشت مسی نوشــته شــود و در هنگام نوشتن، کندر را بخور دهند. بعد طشت را پر از آب باران و یا آب چشمه می‌کنند بعد مسحور با اســتفاده از آن آب غسل می‌کند و از آن آب می‌نوشد. بقیه آب را در پــارچ شیشه‌ای بریــزد و بــرای غسل اســتفاده کند. بهترین روز هم روز چهارشنبه است.

4- آیه 100 سوره نسا «و من یهاجر فی سبیل الله...» تا آخر آیه با جــوهر زعفــران با کــره گــاو روی کف دست نوشته شود.

5- دعا وتضرع به درگاه خداوند.

6- درخواست دعا از اولیای واقعی خداوند.

7- صدقه دادن.

بخش دین تبیان

منبع: وبلاگ سید مصطفی علم خواه

- - - -

بِرَبِّ الْعَالَمِينَ رَبِّ مُوسَى وَهَارُونَ (سوره مبارکه اعـراف آیه 122)

قَالُوا يَامُوسَـى إِمَّا أَن تُلْقِىَ وَإِمَّا أَن نَّكُـونَ أَوَّلَ مَنْ أَلْقَى قَـالَ بَـلْ أَلْقُـوا فَـإِذَا حِبَـالُهُمْ وَعِصِـيُّهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْـهِ مِن سِـحْرِهِمْ أَنَّها تَسْـعَى فَـأَوْجَسَ فِى نَفْسِـهِ خِيفَـةً مُّوسَـى قُلْنَا لَاَ تَخَفْ إِنَّكَ أَنتَ الْأَعْلَى وَأَلْـقِ مَا فِى يَمِينِـكَ تَلْقَـفْ مَا صَنَعُوا إِنَّمَا صَـنَعُوا كَيْـدُ سَـاحِرٍ وَلاَ يُفْلِحُ السَّـاحِرُ حَيْثُ أَتَى فَـأُلْقِىَ السَّـحَرَةُ سُـجَّداً قَـالُوا آمَنَّا بِـرَبِّ هَـارُونَ وَمُوسَى (سوره مبارکه طه آیه70)

قَـالَ لَهُم مُّوسَـى أَلْقُـوا مَا أَنتُم مُلْقُـونَ(سـوره مبارکه یونس آیه80)

فَأَلْقَوْا حِبَـالَهُمْ وَعِصِـيَّهُمْ وَقَـالُوا بِعِـزَّةِ فِرْعَـوْنَ إِنَّا لَنَحْنُ الْغَالِبُونَ فَأَلْقَى مُوسَى عَصَاهُ فَإِذَا هِىَ تَلْقَفُ مَا يَـأْفِكُونَ فَـأُلْقِىَ السَّـحَرَةُ سَـاجِدِينَ قَـالُوا آمَنَّا بِـرَبِّ الْعَـالَمِينَ رَبِّ مُوسَى وَهَارُونَ (سوره مبارکه شعراء آیه 48)

وَقَالَ فِرْعَوْنُ ائْتُونِى بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ فَلَمَّا جَـاءَ السَّـحَرَةُ قَالَ لَهُم مُّوسَـى أَلْقُـوا مَا أَنتُم مُلْقُـونَ فَلَمَّا أَلْقَـوْا قَـالَ مُوسَـى مَا جِئْتُم بِـهِ السِّـحْرُ إِنَّ اللَّهَ سَـيُبْطِلُهُ إِنَّ اللَّهَ لاَ يُصْلِحُ عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ(سوره مبارکه یونس آیه 81 و 82)

آیات کریمه فـوق، خاصـیت باطل السـحر و الطلسم و از بین بـــردن بســـتگی در کارها را دارد. هم‌چـــنین به بخت گشائی مردان کمک شـایانی مینماید. جهت بخت گشـائی مردان این آیات کریمه را با گلاب و زعفران نوشـته و در آب نمـــوده و بنوشـــند و اگر کسی این آیـــات کریمه راپیوسـته به همـراه داشـته باشد از سـحر و طلسم در امان خواهد بود.

وفقکم الله.

التماس دعا

- - - -

از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مروی است که بر پوست آهو بنویسد و با خود نگاه دارند:

(بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ بِسْمِ اللَّهِ وَ ماشآءَ اللَّهُ بِسْمِ اللَّهِ وَ لاحَوْلَ وَلاقُوَّةَ اِلاَّ بِاللَّهِ قالَ مُوسی ما جِئْتُمْ بِهِ السِّحْرُ اِنَّ اللَّهَ سَیُبْطِلُهُ اِنَّ اللَّهَ لایُصْلِحُ عَمَلَ الْمُفْسِدینَ فَوَقَعَ الْحَقُّ وَ بَطَلَ ما کانُوا یَعْمَلُونَ فَغُلِبُوا هُنالِکَ وَانْقَلَبُوا صاغِرینَ)

بنام خدا و به (یاری) خدا و بنام خدا و آن‌چه خدا خواهد بنام خدا و جنبش و نیرویی نیست جز به خدا «گفت موسی آن‌چه شما آوردهاید جادو است و خدا حتماً آن‌را باطل می‌کند زیرا خدا اصلاح نمی‌کند کار تبهکاران را پس حق قرار گرفت و کاری که آن‌ها میکردند باطل گشت و در آن حال مغلوب گشتند و خوار و زبون بازگشتند.

باقیات الصالحات، حاج شیخ عباس قمی.

- - - -

بـود و داد به حمید و گفت یـافتم این رقعه را در گریبـان لبــاس ابوالحسن علیه السـلام پس حمید به آن حضــرت گفت فــدای تو گــردم بدرســتی که این‌جاریه یافته است رقعهای در گریبان پیراهن تو چیست آن فرمـود تعویـذی است که آن را از خـــــود دور نمی‌کنم حمید گفت ممکن است که ما را مشــرّف کــنی به آن پس فرمــود که این تعویــذی است که هرکه نگــاه دارد در گریبــان خــود دفع می‌شـود بلا از او و می‌باشد بـرای او حـرزی از شـیطان رجیم پس خواند تعویذ را بر حمید و آن این است:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ بِسْـمِ اللَّهِ اِنّی اَعُـوذُ بِـالرَّحْمنِ مِنْکَ اِنْ کُنْتَ تَقِیّاً اَوْغَیْرَ تَقِیٍ اَخَذْتُ بِاللَّهِ السَّمیعِ الْبَصـیرِ عَلی سَــمْعِکَ وَ بَصَــرِکَ لا سُــلْطانَ لَــکَ عَلَیَّ وَ لا عَلی سَـمْعی وَلا عَلی بَصَـری وَلاعَلی شَـعْری وَلاعَلی بَشَـری وَلاعَلی لَحْمی وَلا عَلی دَمی وَلا عَلی مُخّی وَلا عَلی عَصَــبی وَلا عَلی عِظــامی وَلاعَلی مــالی وَ لا عَلی ما رَزَقَنی رَبّی سَتَرْتُ بَیْنی وَ بَیْنَکَ بِسِـتْرِ النُّبُوَّةِالَّذِی اسْـتَتَرَ اَنْبِیآءُ اللَّهِ بِهِ مِنْ سَطَواتِ الْجَبابِرَةِ وَالْفَراعِنَةِ جَبْرَئیلُ عَنْ یَمیـنی وَ میکائیـلُ عَنْ یَسـاری وَ اِسْـرافیلُ عَنْ وَرآئی وَ مَحَمَّدٌ صَـلّیَ اللَّهُ عَلَیْـهِ وَ آلِـهِ اَمـامی وَاللَّهُ مُطَّلِـعٌ عَلَیَّ یَمْنَعُـکَ مِنّی وَ یَمْنَـعُ الشَّـیْطانَ مِنّی اَللَّهُمَّ لا یَغْلِبْ جَهْلُـهُ اَناتَکَ اَنْ یَسْتَفِزَّنی وَ یَسْتَخِفَّنی اَللَّهُمَّ اِلَیْکَ الْتَجَاْتُ اَللَّهُمَّ اِلَیْکَ الْتَجَاْتُ اَللَّهُمَّ اِلَیْکَ الْتَجَاْتُ.

مهج الدّعوات، رضیّ الدّین سیّد بن طاوس قدّس سرّه.

قاعده: با گلاب و زعفـران، در کاغذ بی‌خط و با طهـارت کامل نوشـته شـود و پیوسـته با خـود به همـراه داشـته باشد.

- - - -

نشانه دیگر ایجاد مشکل و اختلال در رابطه ..... با طرف مقابل است که از آن به ناتوانی تعبیر می‌شود.

مشـــکلات روانی مثل عصـــبانیت شـــدید و بـــدون دلیل و گرفتگی و انزوا و افسردگی شـدید یک نشـانه مهم دیگر است.

نشانه مهم دیگر، مشـکلات و بیماری‌هـای جسـمی است. گرفتگی زبان و حتی لال شـدن و یا فلج شـدن یکبـاره و ناگهـانی بـرخی از اعضـای بـدن مثل کمر و یا دست و پا (موقت باشد یا دائم).

نشـــانه دیگر این‌که همیشه احســـاس میکنید که کسی با شـــما همراهست و در بعضی شـــرایط شـــما را زیر نظر دارد.

هم‌چنین در اوقـات خوابیـدن دچـار اضـطراب و دلشـوره میشوید. ممکن است در موقع خوابیدن احساس سنگینی در قفسه سینه داشته باشید.

برای باطل کردن طلسم البته ادعیه و احـراز و تعویـذات مجربه مـــوثر است و می‌تواند امـــواج و نیروهـــای منفی ناشی از طلسم را کاهش دهد و به حـداقل برسـاند ولی طلسم را باطل نمی‌کند. باطل کـــــــردن طلسم باید با مشورت کسانی و یا اساتیدی که موکل یا موکلانی دارند (در برخی از موارد حاد مربوط به درمان، بشرط داشـــتن خاتم طـاعت از موکل مربوطه) صـورت گـیرد و بوسـیله آن‌ها اقدام به ابطال و استخراج یا خنـثی سـازی طلسم شـود. پس فـردی که موکل نـدارد نمی‌تواند طلسم دفن شـــده را در زیر زمین اســـتخراج یا ابطـــال کند مگر در شرایط خاص. برای دفع و کـاهش اثـرات طلسم و سـحر

باید ادعیه و احراز و تعویذات مخصوص آن بطور منظم و مثلا بصورت هفتگی تکرار شود.

- - - -

سَاحِرَةٍ وَ غُولٍ وَ غُولَـةٍ وَ كُـلِّ مُتَعَبِّثٍ وَ عَـابِثٍ يَعْبَثُ بِـابْنِ آدَمَ وَ لَا حَـوْلَ وَ لَا قُـوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ وَ صَـلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ أَجْمَعِينَ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ.

مهج الدعوات و منهج العنايات، على بن موسى بن جعفر بن محمد بن طاووس الحسينى.

قاعده:

با گلاب و زعفـــران و بركاغذ بى‌خط با رعـــايت شـــرايط عمومى نوشتن تعويذ بنويسيد و به همراه داشته باشيد.

- - - -

فُلَانٍ كُلَّمَا يَغْدُو وَ يَرُوحُ مِنْ ذِی حَيَّةٍ أَوْ عَقْرَبٍ أَوْ سَاحِرٍ أَوْ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ وَ سُلْطَانٍ عَنِيدٍ أَخَـذْتُ عَنْـهُ مَا يُـرَى وَ مَا لَا يُـرَى وَ مَا رَأَتْ عَيْنُ نَـائِمٍ أَوْ يَقْظَـانَ تَـوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ لَا شَـرِيکَ لَـهُ وَ صَـلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ الرَّسُـولِ النَّبِیِّ الْأُمِّیِّ سَـيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِـهِ الطَّاهِرِينَ وَ سَـلَّمَ تَسْـلِيماً بِسْـمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ مِنْ قَوْمِ مُوسى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدِلُون

يَا حَیُّ يَا قَيُّومُ يَا دَيَّانُ يَا دَيَّانُ يَا اهيا شـــــــــراهيا آذونا اصباوث ال شدای

أَسْأَلُکَ بِحَقِّ هَذِهِ الْأَسْمَاءِ الطَّاهِرَةِ الْمُطَهَّرَةِ أَنْ تَـدْفَعَ عَنْ صَاحِبِ هَذَا الْكِتَابِ جَمِيعَ الْبَلَايَا وَ تَقْضِیَ حَوَائِجَهُ إِنَّکَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ وَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ اللَّهُمَّ كهكهيج بعسط مهحما مســـلع و روره مهفتـــام وَ بِعَوْنِـکَ إِلَّا مَا أَخَـذْتَ لِسَـانَ جَمِيـعِ بَنِی آدَمَ وَ بَنَـاتِ حَـوَّاءَ عَلَى فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ إِلَّا بِـــــالْخَيْرِ يَا أَرْحَمَ الـــــرَّاحِمِينَ فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَ هُـوَ السَّـمِيعُ الْعَلِيمُ وَ صَـلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ.

مهج الدعوات و منهج العنايات، على بن موسى بن جعفر بن محمد بن طاووس الحسينى.

- - - -

روش و نحـوه باطل کـردن طلسم, باطل کـردن طلسم, باطل شدن طلسم,باز کردن فرد بسته شده,دعای باطل کردن طلسم

در تعریف سحر و طلسم و انجام آن باید گفت:

سحر عبـارت است نـوعی تـاثیر نفسـانی که البته علمی است مانند سـایر علـوم و قواعد و مقـررات و احکـام خاصی بر آن مترتب است و قریب به شصت جا در قـرآن کـریم به آن اشـاره شـده است. بطـور خیلی مختصر و موجز باید گفت که سحر و طلسم عبارت است از اتفـاق و توافق میان انسان فاجر و شیطان یا شیاطین کافر بر تحریک و بـرانگیختن انسـان به ارتکـاب گناهـان آشـکار و پنهان. (نعوذ بالله من شر الشیطان الرجیم). این اتفـاق (انجـام سـحر و طلسم) یا از طریق عبـادت و ریاضت تسـخیری کـواکب (تسـخیر کـواکب سـبعه مثل تسـخیر شمس و مریخ و مشتری و زحل و از این قبیل با رعـایت بخورات و زمـان و مکـان خـاص است) یا این‌که از طریق خواندن اوراد و اذکاری مخصوصه وغیر معمول یا عـزائم و طلسماتی خـاص که دارای فحـوای شـرکیه و کفریه به زبانهای غیر مانوس مثل سریانی و عـبری و از این قبیل هستند و به همراه انجام بخـورات مخصوصه میباشد و به نحوی انجام می‌شود که شیاطین (موکلین کـافر) دعـوت و عـزیمت آن فـرد معـزم را اجـابت می‌کنند و امـور غـیر معمـول را بـدین واسـطه انجـام می‌دهند (که این امر معروف به سحر و جادوست.)

برای دور کردن تاثیرات سـحر و طلسم و دفع شـیاطین، ادعیه فراوانی وجـود دارد. به عنـوان مثـال دعـای عظیم الشان ذیل بسیار نافع و مجرب است:

بسم الله الرحمن الرحیم

((نـودی باسم یا محمد صـلی اللّه علیه و آله و سـلم من خاف فی الأرض جانا أو شیطانا فلیقل حین یدخله الروع یا اللّه الإله الأکبر القاهر، بقدرته جمیع عبـاده و المطـاع لعظمته عند کل خلیقته و الممضی مشیئته لسابق قــدره أنت تکلأ ما خلقت باللیل و النهــار و لا یمنع من أردت به سؤلی بشیء دونک من ذلک السوء و لا یحــول أحد دونک بین أحد و ما ترید به من الخــیر کل ما یــری و ما لا یــری فی قبضـتک و جعلت قبائل الجن و الشـیاطین یرونا و لا نراهم و إنا لکیـدهم خـائف فـأمنی من شـرهم و باسـهم بحق سلطانک العزیز یا عزیز)).

توجه:

همیشه معــوذتین (ســوره‌های مبارکه فلق و نــاس) را بخوانید.

قرائت یا نوشتن حرز شـریفه مـذکور با گلاب و زعفـران بر روی کاغذ بدون خط و نگهداشتن نافع است.

- - - -

سوره فلق

«قل اعـوذ بـرب الفلق» بگو پنـاه می‌بـرم به پروردگـار سپیده دم (اعوذ یعـنی پنـاه بـردن از شـئی هراسـناک به موجودی نیرومند برای دفع شر)

«من شر ما خلق» از شر آن‌چه که آفریده است

«و من شر غاسق اذا وقب» از شر تـــاریکی آن‌گـــاه که فراگیر شود.

«و من شر نفاثات فی العقد» و از شر زنـان جـادوگر که به هنگام افسون کردن مردمان در گره‌های جـادو سـخت می‌دمند.

«و من شر حاسد اذا حسد» و از شر هر حسود آن‌گـاه که حسد می‌ورزد.

مگر خداوند شر آفریده است؟

حضـــرت معشـــوق می‌فرماید: «من شر ما خلق» مگر خداوند شر آفریده است؟

خداوند در این سـوره می‌فرماید: آن‌چه من آفریـده‌ام که البته خلق آن‌ها و دارای وجـود شـدن آن‌ها خـیر است اما بعضی از اوقات این خیرات آفریـده شـده با اختیـار خـود شر ایجـاد می‌کنند و خـدا طبق سـنت خـود که بنا دارد به انسان‌ها اختیار بدهد تا خود انتخاب کنند جلـوی شر آن‌ها را نمی‌گـــیرد اما به ما راهکـــار ارائه می‌دهد که چگونه با این شـرور می‌تـوانیم مقابله کـنیم و این راهکـار همـان پناه بردن به خالق آن‌هاست که مسلما کسی که می‌تواند

شر آن‌ها را از بین ببرد خـالق آن‌هاست که به همه ابعـاد وجودی شما و آن‌ها آگاه است.

خداوند اسباب فراوانی برای امان بخشـیدن به انسـان‌ها از شر آفریده‌ها تدارک دیده، به عنوان مثـال، خـانه‌ای که در آن زندگی می‌کنیم وسـایلی که توسط آن خطـرات را پیش بیـــنی می‌کـــنیم. در زمـــان حاضر و هر چه پیش می‌رویم این وســـایل را بیشـــتر پیش بیـــنی می‌کـــنیم (ترمزای بی‌اس، انرژی اتمی، داروهای رفع بیماری و...)

گاهی وجود همین اسباب و وسـائل، مانند حجـابی بر یک واقعیت ما را از نـاتوانی خـود در محـافظت از خویشـتن غافل می‌سازد، که بشر در این شرایط به حـدی می‌رسد که مانند فیلسوف آلمانی ”نیچه ”به طـور رسـمی اعلام می‌دارد: خدا مرده است.

این سوره به ما می‌فرماید که هر مقدار پیشرفت داشته باشیم، باز هم برای دفع کوچک‌ترین این شرور به توسل به خدا نیازمندیم.

در صـحیفه الرضا از امـام رضا علیه السـلام نقل شـده است: «به جهت دفع ضـرر سـحر و بطلان آن دسـتت را مقابل صورت قرار بده و بخـوان: بِسـمِ الله الْعَظیم رَبّ الْعرشِ الْعظیم إلاّ ذَهبت و انْقرضت»

3 شر از میان همه‌ی شرها

به نظر شـما چـرا خـدا از بین شـرور که به صـورت کلی بیـــان می‌کند ،فقط این سه تا شر را انتخـــاب می‌کنـــد؟ تـــاریکی، ســـحر و حســـود؟ مگه این‌ها چه خصوصـــیت مشـــترکی دارنـــد؟ شـــاید پاسخ این باشد که هر سه این

شـــرور از دید ما مخفی هســـتند و در حـــالت غفلت، به سراغ ما می‌آیند.

تو تـاریکی که از خطرهـای احتمـالی غـافلیم، چه راهی برای حفظ خویش داریم؟ اگر حیـوان درنـده‌ای یا انسـان شـــروری بخواهد به ما آســـیبی برســـاند، بی‌آن‌که ما از وجود آن آگاه باشیم.

اگر ساحران با ورد و جـادو و دمیـدن در گره‌ها بخواهنـد، ما را دچار مشکل سـازند بی‌آن‌که ما از اصل سـحر و راه ابطال آن خبری داشته باشـیم؛ اگر بـرادر یا دوسـتانمان نســـبت به ما حســـادت بورزند و بخواهند ضـــرری به ما برسـانند، بی‌آن‌که از نیت سـوء او آگـاه باشـیم؛ در برابر این شـــرور نهـــان چه کـــاری از دست ما بر می‌آید و چه راهی برای نجات خویشتن از شر آنان سراغ داریم؟

این‌جا فرصت مناسبی است تا ناتوانی خـــویش را با همه وجود در یابیم و به دنبال پناهگاه حقیقی باشیم.

آیا خدا در قرآن سحر را تأیید می‌کند؟

خداوند در سوره بقره آیه 102 هم این مسأله را مطـرح می‌کند که به وســـــیله ســـــحر بین دو همسر جـــــدایی می‌اندازند.

ســحر، جــادو، طلسم و بســتن بخت از امــوری است که واقعیت دارد و از نظر فقهی تعلیم و تعلم آن‌ها - به جز برای بی‌اثر کردنشان- حرام است. وجود چنین نیروهائی به مقتضای نظام دنیا می‌باشد که تزاحم میـان زشـتی‌ها و پلیدی‌ها وجود دارد و هم‌چنـان که انسـان‌های شـیطان

صفت و زشـتکار وجـود دارد، جن‌هـای پلید و آزار دهنـده نیز وجود دارد.

البته نمی‌توان مطمئن بود که هر نـوع مشـکلی ریشه در همین مســـئله دارد و باید توجه داشت که غـــالب آن‌چه امروزه در میان مردم در این‌باره شایع اسـت، بی‌اسـاس است و بیشـــتر به افکـــار روانی، تخیلات، ســـوءظن‌ها، توهمـات و مشـکلات واقعی موجـود در رفتـار و اعمـال آن‌ها مربوط است.

جادو

لازم به ذکر است که خداوند متعـــال با قـــدرت خـــویش، چنین اراده و نـیرویی را در افـراد به ودیعت نهـاده است که با بهـره گـیری از این اراده و تقـویت آن می‌توانند به کارهای شـگفت انگـیزی دست زنند. بـرخی مانند اولیـای خداوند از آن نیرو و در مسیر مناسـب، اسـتفاده می‌کنند و عـــده‌ای دیگـــر، با ســـوء اســـتفاده از آن به کارهـــای ناشایست اقـــدام می‌کنند. پس در واقع اصل وجـــود این نـیرو در نهـاد آدمی از آن خداوند و به فرمـان او اسـت، منتها چگـونگی بهـره گـیری از آن به عهـده خـود انسـان نهـاده شـده است و او در چگـونگی بهـره گـیری از آن مسئول است.

خداوند برای رسـیدن به هر مقصـدی راهکـار و اسـباب و عللی قـرار داده اسـت، بـرای بطلان سـحر نـیز راهی مشخص کرده است.

با استفاده از راهکارهای زیر انشاءالله می‌توانید سحر و طلسم را باطل کنید:

1- پناه بردن به خداوند (گفتن اعـوذ بالله من الشـیطان الرجیم) و زیاد خواندن سوره‌های فلق و ناس؛

2- خوانـدن آیه 51 و 52 سـوره قلم (یعـنی از: «و إن یکادالّـذین ... تا آخر سـوره») و هم چـنین خوانـدن «آیة الکرسی».

3- حـاج شـیخ عبـاس قمی در کتـاب مفـاتیح الجنـان از امیرالمؤمـنین علی علیه السـلام نقل نمـوده است که جهت باطل کردن سحر این جملات را بنویسـید و همـراه خود داشته باشید:

«بِسـمِ الله وَ بِاللـه، بِسـمِ الله وَ ما شـاءَالله، بِسم الله لاحَولَ ولاقُوّه اِلا بالله، قالَ موسی ما جِئتُم بِه السِّحرُ اِنَّ اللهَ سَـیُبطِلُهُ اِنَّ اللـهَ لا یُصـلِحُ عَمـلَ المُفسِـدینَ، فَوَقَـعَ الحَـقُّ و بَطَـلَ ما کـانُوا یَعمَلـونَ فَغُلِبـوا هُنالِـکَ وَانقَلَبُـوا صاغِرینَ» (1)

4- هم‌چنین از حضرت روایت شده است: جهت محفـوظ ماندن از سحر و جادو، شب‌ها پس از نمـاز و روزها پیش از نمـاز هفت مرتبه بخوانید: «بِسـمِ الله وَ بِالله سَنشُـدُّ عَضُـدَکَ بِأخیک وَ نَجعَـلَ لَکُما سُـلطاناً فَلا یَصِـلونَ إلَیکُما بِآیاتِنا أنتُما وَ مَن اتَّبَعَکُما الغالِبون». (2)

محمد بن مسلم از امـام صـادق علیه السـلام نقل کـرده: جهت بطلان سـحر، این دعا را بنویسـید و همـراه خـود نگه‌دارید: «قـالَ موسی ما جِئتُم بِـهِ السِّـحر إنَّ الله سَـیُبطِلُه إنّ الله لا یُصـلِحُ عَمـلَ المُفسِـدین و یَحِـقّ الله الحَـقّ بِکلِماتِه و لَو کَـرِهَ المُجرِمـون اَأنتم أشَـدُّ خَلقـاً أمِ السماءَ بناها رَفـعَ سَـمکَها فَسـوّاها» تا آخر آیـات سـوره نازعات. در ادامه: «فَوَقَعَ الحَقُّ و بَطَلَ ما کـانُوا یَعمَلـونَ

فَغُلِبــوا هُنالِــکَ وَانقَلَبُــوا صــاغِرینَ و أُلقی السَّــحرةُ ساجدین، قالوا آمَنّا بِربِّ العالَمین رَبِّ موسی وَهـارون»(3)

5- خواندن این آیه نیز جهت خنثی کـردن اثر سـحر وارد شده است: «إنَّ ربّکم اللهُ الَذی خَلـقَ السَـموات وَ الأرض فی سِتةِ أیّام ثُمَّ استوی عَلی العَرش یُغشِی اللیل النَهـار یَطْلبه حثیثاً و الشَّمْس وَ القَمر و النُجوم مُسخّرات بِأمره ألاَ لَه الخَلق و الأمر تَبـارکَ اللـهُ رَبّ العـالَمین». «ادْعُـوا رَبَّکُمْ تَضَـرُّعاً وَ خُفْیَـةً إِنَّهُ لا یُحِبُّ الْمُعْتَـدِینَ وَ لا تُفْسِـدُوا فِی الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلاحِها وَ ادْعُوهُ خَوْفاً وَ طَمَعاً إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِیبٌ مِنَ الْمُحْسِنِین».(4)

6- در صحیفه الرضا از امام رضا علیه السلام نقل شـده است: «به جهت دفع ضـرر سـحر و بطلان آن دسـتت را مقابل صورت قرار بده و بخـوان: بِسـمِ الله الْعَظیم رَبّ الْعرشِ الْعظیم إلاّ ذَهبت و انْقرضت». (5)

7- علامه کفعمی دعـایی به عنـوان حـدیث قدسی نقل کرده است که خداوند به حضـرت محمد صـلی الله علیه و آله فرمـــود: «کسی که دوست دارد از ســـحر در امـــان باشد، بگوید:

«اللَّهُمَّ رَبَّ مُوسَــی وَ خَاصَّــهُ بِکَلَامِــهِ وَ هَــازِمَ مَنْ کَــادَهُ بِسِحْرِهِ بِعَصَاهُ وَ مُعِیدَهَا بَعْدَ الْعَـوْدِ ثُعْبَانـاً وَ مُلَقِّفَهَا إِفْـکَ أَهْلِ الْإِفْکِ وَ مُفْسِدَ عَمَلِ السَّـاحِرِینَ وَ مُبْطِـلَ کَیْـدِ أَهْـلِ الْفَسَـادِ مَنْ کَـادَنِی بِسِـحْرٍ أَوْ بِضُـرٍّ عَامِـداً أَوْ غَیْـرَ عَامِـدٍ أَعْلَمُهُ أَوْ لَا أَعْلَمُهُ وَ أَخَافُهُ أَوْ لَا أَخَافُهُ فَاقْطَعْ مِنْ أَسْـبَابِ السَّمَاوَاتِ عَمَلَهُ حَتَّی تُرْجِعَهُ عَنِّی غَیْرَ نَافِـذٍ وَ لَا ضَـارٍّ لِی

وَ لَا شَامِتٍ بِی إِنِّی أَدْرَأُ بِعَظَمَتِکَ فِی نُحُورِ الْأَعْدَاءِ فَکُنْ لِی مِنْهُمْ مُدَافِعاً أَحْسَنَ مُدَافَعَةٍ وَ أَتَمَّهَا یَا کَرِیم». (6)

8- صدقه دادن.

ان شاء الله با تداوم صدقه، تغییر محل زندگی، و تکرار سوره «یس» مشکلات و نفوس بد از اطراف شما دور خواهد شد. و در هر صورت به خداوند و حاکمیت اراده الهی هم‌چنان معتقد باشید چه بسا همین فراز و نشیب‌ها دامی از سوی شیطان باشد که ایمان شما را متزلزل کند. لذا با پایداری و استقامت ایمان خود را حفظ کنید تا در نتیجه آن شیطان ناامید شود و درهای رحمت الهی به سوی شما باز گردد.

پی نوشت‌ها:

1. مفاتیح، باقیات صالحات، باب سوم.
2. بحار الانوار، ج 92، ص 129.
3. همان.
4. همان؛ مفاتیح الجنان، باقیات صالحات، باب سوم.
5. همان.
6. کفعمی، مصباح، ص 228؛ بحار الانوار, ج 92، ص 319.

بنابر این اگر انسان با اسباب معنوی مأنوس باشه تو اون لحظه‌ای که چنین خطری احساس می‌کنه آغوش خدا را مقابلش باز می‌بیند وبه اون قوی و شکست

ناپذیر پناه می‌برد، نه این‌که سراغ رمال وجادو گربره که خیلی وقتها به مشکلاتش اضافه هم بشود.

فرآوری: زهرا اجلال / بخش قرآن تبیان

منابع: سایت ایده‌ها / سایت پرسمان

- - - -

برسیم که ما را سـحر کرده‌اند(این گـزاره نادرست است زیـرا می‌تـوان با ارتبـاط گـیری آسـان با مـوکلین جن از آن‌ها پرسـید که آیا سـحر شـده ایم یا خـیر) اما با انجـام توصیه‌های روایی زیر که همه بخودی خود نیز مسـتحب و ثواب دارد می‌تواند به شما کمک کند.

راه‌های جلوگیری از سحر:

آن‌چه از مجموعه آیـات و روایـات بدست می‌آید آن است که با توکل و اسـتعانت به درگـاه ربـوبی و پنـاه بـردن به تعویذات قرآنی می‌توان به نتایج مثبت دست یافت مثل

قرائت آیات 54 تا 56 سوره اعراف:

إِنَّ رَبَّكُمُ اللّهُ الَّذي خَلَقَ السَّماواتِ وَ اْلأَرْضَ في سِتَّةِ أَيامٍ ثُمَّ اسْتَوى عَلَى الْعَرْشِ يغْشِى اللَّيلَ النَّهارَ يطْلُبُهُ حَثيثًا وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ وَ النُّجُومَ مُسَخَّراتٍ بِأَمْرِهِ أَلا لَهُ الْخَلْقُ وَ اْلأَمْرُ تَبارَكَ اللّهُ رَبُّ الْعالَمينَ.

پروردگار شما، خداوندی است که آسمان‌ها و زمین را در شش روز (شش دوران)آفریـد؛ سـپس به تـدبیر جهـان هستی پرداخت؛ با (پرده تاریک) شب، روز را می‌پوشاند؛ و شب به دنبـال روز، به سـرعت در حـرکت اسـت؛ و خورشید و ماه و ستارگان را آفرید، که مسخّر فرمـان او هستند. آگاه باشید که آفرینش و تدبیر (جهـان)، از آن او (و به فرمـان او)ست! پر بـرکت (و زوال ناپـذیر) است خداوندی که پروردگار جهانیان است![1]

ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَ خُفْيةً إِنَّهُ لا يحِبُّ الْمُعْتَدينَ

پروردگار خود را (آشـکارا) از روی تضـرّع، و در پنهـانی، بخوانید! (و از تجـاوز، دست بردارید که) او متجـاوزان را دوست نمی‌دارد![2]

وَ لا تُفْسِـدُوا فِی اْلأَرْضِ بَعْـدَ إِصْـلاحِها وَ ادْعُـوهُ خَوْفًا وَ طَمَعًا إِنَّ رَحْمَتَ اللّهِ قَریبٌ مِنَ الْمُحْسِنینَ.

و در زمین پس از اصلاح آن فساد نکنیـد، و او را با بیم و امید بخوانید! (بیم از مســـؤولیتها، و امید به رحمتش. و نیکی کنید) زیرا رحمت خـدا به نیکوکـاران نزدیک است![3]

و یا دو سوره آخر قرآن [معوذتین].

بعضی از این تعویـذات در بـاب سـوم از ابـواب ملحقـات کتاب مفاتیح الجنان تالیف مرحوم شیخ عباس قمی آمده است.

البته این موضـــــوعی نیست که صد در صد نتیجه بخش باشد چـــون بـــالاخره ســـاحران نـــیز با قـــدرت و اراده و وسائلی که در اختیـار دارند می‌توانند مـوثر واقع شـوند. بنابراین دعا و تضرع به درگاه خداوند و توسل و تعویذ به سوره‌ها و آیات قـرآن بـرای کسـانی که در معـرض خطر ساحران می‌باشند، توصیه می‌گردد.

خلاصی از سحری که الان شخص گرفتار آن است:

در کتب روائی تعویـذاتی آمـده است که از آن جملـه، دو سوره آخر قرآن است و بعضی از این تعویـذات در کتـاب مفاتیح الجنان در همان آدرس بالا آمده است.

علامه طباطبایی هم در تفسیر المـیزان جلد 20 صـفحه 682 می‌فرماید توکل بر خداوند و پنـــاه بـــردن بر او و خواندن معوذتین[دو سوره آخر قـرآن - نـاس و فلق] هر آثار سوئی از این نوع را برطرف می‌کند.

[1] سوره اعراف، آیه 54

[2] سوره اعراف، آیه 55

[3] سوره اعراف، آیه 56

- - - -

و سحر و طلسمی نتواند بر اهالی مـنزل کارسـاز شـود، باید سوره مبارکه بقره را بطور کامل نوشته (بهتر است با گلاب و زعفــران بنویسد) و بـــالای درب داخل مـــنزل بیاویزیم. به اذن خداوند جل جلاله، آن مـنزل بطـور کلی از هر گونه سحر و طلسم و آسیب در امان خواهد بود.

توجه:

در کاغذ بدون خط و با رعایت طهارت کامل ثـوب و بـدن نوشته شود.

- - - -

أَلَمْ نَشْـرَحْ لَـکَ صَـدْرَکَ 1 وَوَضَـعْنَا عَنـکَ وِزْرَکَ 2 الَّذِی أَنقَضَ ظَهْرَکَ 3 وَرَفَعْنَا لَکَ ذِکْرَکَ 4 فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ یُسْرًا 5 إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ یُسْرًا 6 فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ 7 وَإِلَی رَبِّکَ فَارْغَبْ

و سپس پسرها این دعا را هفت مرتبه بخوانند:

اللهم اشرح صدور بنات حواء -اللهم یا جـامع النـاس فی یـوم لا ریب فیه – اللهم اجمع بیـنی وبین زوجـتی اللهم ارزقنی الزوجة الصالحة التی تحبها وترضی عنها.

و دخترها دعای ذیل را هفت مرتبه بخوانند:

اللهم اشرح صدور أولاد آدم – اللهم یا جـامع النـاس فی یــوم لا ریب فیه – اللهم اجمع بیــنی وبین زوجی -اللهم ارزقنی الرجل الصالح الذی تحبه وترضاه.

- - - -

مفاتیح الجنان، حاج شیخ عباس قمی (ره).

ترجمه:

(بنام خدای بخشاینده مهربان بنام خدای بـزرگ بر تـرش رویی تـــرش روی و اخگر فـــروزان و ســـنگ خشک بازگردانـــدم چشم چشم زن را بر خـــودش از سر تا به پـایش بگـیرد دو چشـمش را گیرنـده او و بر همسـایه و خویشانش و پوستش نازک و خونش رقیق و درب مکروه ســزای او است {پس دیـــده را بگـــردان آیاشـــکافی در آسمان‌ها بیـنی سـپس بـازگردان دوبـاره تا دور مانـده از هدف به تو بازگردد و وامانده باشد}).

- - - -

أفعلوا کذا وکذا (بجای کذا و کذا حاجت خـود را بنویسد و یا ذکر کند).

این دعا بـــــرای مهر و محبت و رزق و روزی و حفظ از جمیع بلایا و علاج بیماری‌ها و.... که رضایت خداوند عز و جل در آن‌هاست مجرب است.

توجه شود:

روز پنجشــنبه و در ســاعت اول، پس از انصــراف عمــار مکان، با گلاب و زعفران بنویسد.

می‌توان آن‌را نوشاند و یا در مقابل باد آویزان کرد.

مجرب و صحیح است.

- - - -

فرمــود که زنهــار اولاد خــویش را به این کلمــات تعویذ کنید.

مفاتیح الجنان، حاج شیخ عباس قمی (ره).

- - - -

در شب و نه در روز از تنهـائی نترسـیدی؟ (و آن اینست): (((بسم اللّه و باللّه و تـــوکلت علی اللّه و انه من ی-ت-وک-ل ع-لی اللّه ف-ه-و ح-س-ب-ه آن اللّه ب-الغ ام-رة ق-د ج-ع-ل اللّه لک-ل ش-ی ء ق-درا، الله-م اجعلنی فی کنفک و فی جوارک و اجعلنی فی امانک و ف-ی م-ن-ع-ک))) پ-س ف-رم-ود: ب-ه م-ا رس-ی-ده ک-ه م-ردی س-ی ســـال این دعا را می‌خواند و یک شب آن‌را تـــرک کرد و همان شب او را عقرب گزید.

در روایت دیگـری آمـده که ح-ض-رت ص-ادق (ع) ف-رم-ود: ب-گ-و، (((أَعُوذُ بِعِزَّةِ اللَّهِ وَ أَعُوذُ بِقُدْرَةِ اللَّهِ وَ أَعُـوذُ بِجَلَالِ اللَّهِ وَ أَعُوذُ بِعَظَمَـةِ اللَّهِ وَ أَعُـوذُ بِعَفْـوِ اللَّهِ وَ أَعُـوذُ بِمَغْفِـرَةِ اللَّهِ وَ أَعُـوذُ بِرَحْمَـةِ اللَّهِ وَ أَعُـوذُ بِسُـلْطَانِ اللَّهِ الَّذِی هُوَ عَلَی کُلِّ شَیْءٍ قَـدِیرٌ وَ أَعُـوذُ بِکَـرَمِ اللَّهِ وَ أَعُـوذُ بِجَمْعِ اللَّهِ مِنْ شَرِّ کُـلِّ جَبَّارٍ عَنِیـدٍ وَ کُـلِّ شَـیْطَانٍ مَرِیـدٍ وَ شَـرِّ کُـلِّ قَـرِیبٍ أَوْ بَعِیـدٍ أَوْ ضَـعِیفٍ أَوْ شَـدِیدٍ وَ مِنْ شَـرِّ السَّـــــــامَّةِ وَ الْه-َامَّةِ وَ الْع-َامَّةِ وَ م-ِنْ ش-َرِّ ک-ُلِّ دَابَّةٍ صَغِیرَةٍ أَوْ کَبِیرَةٍ بِلَیْلٍ أَوْ نَهَارٍ وَ مِنْ شَـرِّ فُسَّـاقِ الْعَـرَبِ وَ الْعَجَمِ وَ مِنْ شَرِّ فَسَـقَةِ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ.))) اصـول کـافی جلد 4 صفحه 357.

(توجه شود که حرز مجرب و موثر فوق بـرای حفـاظت و ایمــنی از جمیع بلیه انس و ..... و پیشــگیری از هرگونه سحر و طلسم است و می‌تـوان آن‌را با گلاب و زعفـران نوشت و با خود به همراه داشت.)

بطـور کلی معـنی حـرز از لحـاظ لغـوی همـان مـامن و پناهنگاه است و هدف از نوشتن حرز، دفع آفـات زمیـنی و آسمانی است و در واقع فلسـفه انجـام حـرز حفـاظت در برابر جمیع بلیه است. کتب مختلفی نـــــیز در زمینه

احراز و تعویذات از علمای گذشته موجود است و روایات فراوان نیز در زمینه تاکید معصومین به انجام تعویذات و احراز وجود دارد.

نکته مهم در نوشتن تعویذات و احراز این است که ادعیه و احـراز زمـانی مـوثر است که همـراه با طهـارت نفس باشد و پاکی ظاهری و باطنی در آن‌ها ملحوظ افتد.

- - - -

(وَفِی السّمَآءِ رِزْقُکُمْ وَمَا تُوعَدُونَ*فَوَرَبّ السّمَآءِ وَالأرْضِ إِنّهُ لَحَقّ مّثْلَ مَآ أَنّکُمْ تَنطِقُونَ) [الذاریات:22-23]

(مّا یَفْتَحِ اللّهُ لِلنّاسِ مِن رّحْمَةٍ فَلاَ مُمْسِکَ لَهَا وَمَا یُمْسِکْ فَلاَ مُرْسِلَ لَهُ مِن بَعْدِهِ وَهُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ) [فاطر:2]

(وَالضّحَیَ * وَاللّیْلِ إِذَا سَجَیَ * مَا وَدّعَکَ رَبّــکَ وَمَا قَلَیَ * وَ لَلآخِـرَةُ خَیْـرٌ لّکَ مِنَ الأُولَی * وَلَسَــوْفَ یُعْطِیــکَ رَبّــکَ فَتَرْضَیَ * أَلَمْ یَجِدْکَ یَتِیماً فَآوَیَ * وَوَجَدَکَ ضَآلاّ فَهَــدَیَ * وَوَجَــدَکَ عَــآئِلاً فَــأَغْنَیَ * فَأَمّا الْیَتِیمَ فَلاَ تَقْهَــرْ * وَأَمّا السّآئِلَ فَلاَ تَنْهَرْ * وَأَمّا بِنِعْمَةِ رَبّکَ فَحَدّثْ).

- - - -

اما این نوع سحر و طلسم بر روی خاک یا آب یا روغن یا عطر یا پـودر و یا نجاسـات و از این قبیل چیزها صـورت میگیرد. طلسم کننده در این موارد، از اسم فـرد و مـادر یا پدرش و یا تصویر و در مواردی اشـیاء فـرد مـورد نظر (مثل مو، نـاخن و از این قبیل) اسـتفاده می‌کند. سـپس فـردی که طلسم را مینویسد عزیمتهـای خاصی را بر آن قـــــرائت می‌کند که به آن طلسم قـــــدرت خاصی را می‌بخشد و انجام این نـوع طلسم را موکل خـاص همـان طلسم بر عهد می‌گیرد.

(شـرط اول و مهمـترین شـرط تـاثیر داشـتن این نـوع طلسم این است که فرد طلسم کننده حتما موکلی را در خدمت داشته باشد).

ببینیـــد، در این‌جا لازم است متـــذکر شد که ســـحر و طلسمی که بر خاک انجام می‌شـود قویـتر و تاثیرگـذارتر از سـحر و طلسـمی است که بر آب خوانـده شـده است چـــون که خـــاک طبعی خشک دارد و طبع ســـوداوی در طلسم و سحر قوی‌تر و تاثیرگذارتر و سریعتر است.

مهمترین نشانه‌ها و علامـات سـحر و طلسم مرشـوش و پاشیدنی:

احساس درد شدید خصوصا در قسمت پاها

احساس حرارت یا سرمای شدید از زانو به پایین

ورمهایی در ناحیه پا همراه با درد شدید

احساس گرما یا سرمای شدید در ناحیه درد

ترس بدون دلیل

خوابهای پریشان و آشفته

علاج عمومی این نوع سحر و طلسم

مقـــداری آب آورده و نمک و ســـرکه در آن ریخته و در مکان مرشوش پاشیده می‌شود

ســوره‌های مبارکه بقــره و دخــان و جن در قســمت‌های مهم منزل یا آپارتمان قرائت می‌شود. قبل از انجـام این عمل بهتر است که اذان گفته شود. انجــام این عمل باید سه روز پی در پی باشد.

آبی را که بر آن رقیه و دعای طرد و دفع طلسم خوانــده شده است در منزل پاشیده می‌شــود. هم‌چــنین می‌تــوان گلاب را با آن آب مخلوط کرد و در هنگام غروب بر دیوار پاشید.

اما برای درمان فـردی که به این سـحر مبتلا شـده است: اســتحمام مــریض و نوشــیدن از آبی که بر آن دعاهــای مخصـــوص ابطـــال ســـحر خوانـــده شـــده است قبل از استحمام به مـدت هفت روز پی در پی. اسـتحمام باید با آبی که بر آن آیات باطل کننده سحر خوانده شده باشد و نـیز سـوره الزلزله و معـوذتین بر آن قـرائت شـده باشد صورت گیرد.

ماساژ دادن ناحیه دردنـاک بـدن بعد از این‌که آیـات باطل السحر بر آن خوانده شده است.

چند روز پی در پی پاهای فـرد مسـحور را در ظـرفی که مخلوط آب و سرکه در آن است بگذارد.

صبحها و شبها اذکار و تسبیح خداوند بگوید.

از معاصی دوری کند.

پیوسته ذکر خداوند سبحان را در منزل داشته باشد.

عکس موجودات ذی روح را در منزل نگهداری نکند.

در صورتی که درد مستمر باشد، خضاب کـردن ناحیه درد با حنا نـیز بسـیار نـافع است. در حـدیثی از رسـول خـدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده که:

کان رسول الله صـلی الله علیه و آله و سـلم اذا اشـتکی أحد رأسه قـال: اذهب فـاحتجم، وإذا اشـتکی رجله قـال: اذهب فأخضبها بالحناء).

بهـــترین روش درمـــان و باطل کـــردن طلسم و ســـحر مرشوش (رش البیت) بطور خلاصه در ذیل ذکر میگردد:

در ابتدا یک ظـرف 10 لیـتری پر از آب آمـاده می‌شـود و مقـداری هم نمک جهت مخلـوط کـردن با این آب تـدارک میگردد.

سـپس بر آب آمـاده شـده، آیـات ابطـال طلسم و آیـات مربوط به حضرت موسی (ع) و هم‌چـنین بـرخی از آیـات مربوط به رقیه شرعیه که در ادامه ذکر می‌شـود قـرائت می‌شود. این آیات شریفه عبارتند از:

أَعُوذُ باللَّهِ مِنَ الشَّیْطانِ الـرَّجِی-مِ - بِسْـمِ اللَّهِ الـرَّحْمَ-نِ الرَّحِی-مِ

1- الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِی-نَ (2(الرَّحْمَنِ الرَّحِی-مِ (3) مَ-الِـکِ یَـوْمِ الـدِّی-نِ (4)ـ إِیَّاکَ نَعْبُـدُ وَإِیَّاکَ نَسْـتَعِی-نُ (5) اهْـدِنَا الصِّـرَاطَ الْمُسْـتَقِی-مَ (6)ـ صِـرَاطَ الَّذِینَ أَنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ غَیْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَیْهِمْ وَلا الضَّ-الِّی-نَ (7) الفاتحة.

2- الم * ذَلِکَ الْکِتَابُ لاَ رَیْبَ فِیـهِ هُـدًى لِّلْمُتَّقِینَ * الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ وَیُقِیمُونَ الصَّلاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَـاهُمْ یُنفِقُـونَ * والَّذِینَ یُؤْمِنُـونَ بِمَا أُنـزِلَ إِلَیْـکَ وَمَا أُنـزِلَ مِن قَبْلِـکَ وَبِـالآخِرَةِ هُمْ یُوقِنُـونَ * أُوْلَ-ئِکَ عَلَى هُـدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُوْلَ-ئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ

3- اللَّهُ لَ-ا إِلَـهَ إِلاَّ هُـوَ الْحَیُّ الْقَیُّومُ, لا تَأْخُـذُهُ سِـنَةٌ وَلا نَـوْمٌ, لَـهُ مَا فِی السَّـمَوَاتِ وَمَا فِی الأَرْضِ, مَنْ ذَا الَّذِی یَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلاَّ بِإِذْنِهِ, یَعْلَمُ مَا بَیْنَ أَیْدِیهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ, وَلا یُحِیطُـونَ بِشَـیْءٍ مِنْ عِلْمِ-هِ إِلاَّ بِمَا شَ-اءَ, وَسِـعَ کُرْسِـیُّهُ السَّـمَوَاتِ وَالأَرْضَ وَلا یَئُودُهُ حِفْظُهُمَا, وَهُـوَ الْعَلِیُّ الْعَظِی-مُ (255) البقرة.

4- لِلَّهِ مَا فِی السَّمَوَاتِ وَمَا فِی الأَرْضِ, وَإِنْ تُبْدُوا مَا فِ-ی أَنفُسِکُمْ أَوْ تُخْفُوهُ یُحَاسِبْکُمْ بِـهِ اللَّهُ, فَیَغْفِـرُ لِمَنْ یَشَ-اءُ وَیُعَذِّبُ مَنْ یَشَ-اءُ, وَاللَّهُ عَلَى کُلِّ شَیْءٍ قَدِی-رٌ (284) آمَنَ الرَّسُـولُ بِمَ-ا أُنـزِلَ إِلَیْـهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُـؤْمِنُ-ونَ, کُـلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَل-َائِکَتِهِ وَکُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لا نُفَـرِّقُ بَیْنَ أَحَـدٍ مِنْ رُسُلِهِ, وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَکَ رَبَّنَا وَإِلَیْکَ الْمَصِی-رُ (285)ـ لا یُکَلِّفُ اللَّهُ نَفْسـاً إِلاَّ وُسْـعَهَا, لَهَا مَا کَسَـبَتْ وَعَلَیْهَا مَا اکْتَسَـبَتْ, رَبَّنَا لا تُؤَاخِـذْنَ-ا إِنْ نَسِـینَ-ا أَوْ أَخْطَأْنَا, رَبَّنَا وَلا تَحْمِـلْ عَلَیْنَ-ا إِصْـراً کَمَا حَمَلْتَـهُ عَلَى الَّذِینَ مِنْ قَبْلِنَا, رَبَّنَا وَلا تُحَمِّلْنَا مَا لا طَاقَـةَ لَنَا بِـهِ وَاعْـفُ عَنَّا وَاغْفِـرْ لَنَا وَارْحَمْنَا, أَنْتَ مَوْلانَا فَانصُـرْنَا عَلَى الْقَـوْمِ الْکَافِرِی-نَ

5- الم (1)ـ الله لا إله إلا هو الحى القیوم (2)ـ نزل علیک الکتـاب بـالحق مصـدقا لما بین یدیه وأنـزل التـوراة والإنجیل (3)ـ من قبل هـدى للنـاس وأنـزل الفرقـان إن

الذين كفـروا بآيـات الله لهم عـذاب شـديد والله عزيز ذو انتقام

6- تِلْکَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْکَ بِالْحَقِّ فَبِأَیِّ حَدِيثٍ بَعْدَ اللَّهِ وَآيَاتِهِ يُؤْمِنُ-ونَ (6)ـ وَيْـلٌ لِکُـلِّ أَفَّاکٍ أَثِی-مٍ (7)ـ يَسْـمَعُ آيَاتِ اللَّهِ تُتْلَی عَلَيْـهِ ثُمَّ يُصِـرُّ مُسْـتَکْبِراً کَـأَنْ لَمْ يَسْـمَعْهَا فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِی-مٍ (8)ـ وَإِذَا عَلِمَ مِنْ آيَاتِنَا شَيْئاً اتَّخَذَهَا هُزُواً, أُوْلَ-ئِکَ لَهُمْ عَـذَابٌ مُهِی-نٌ (9)ـ مِنْ وَرَائِهِمْ جَهَنَّمُ وَلا يُغْنِی عَنْهُمْ مَا کَسَبُوا شَيْئاً وَلا مَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِیَ-اءَ وَلَهُمْ عَـذَابٌ عَظِی-مٌ (10)ـ هَـذَا هُـدًی وَالَّذِينَ کَفَـرُوا بِآيَـاتِ رَبِّهِمْ لَهُمْ عَـذَابٌ مِنْ رِجْـزٍ أَلِی-مٌ (11) الجاثية.

آيات فوق سه مرتبه (سه دور) قرائت می‌شود.

بعد از اين مراحل، آيـات شـريفه مربـوط به باطل کـردن طلسم و سـحر و آيـات ذکر حضـرت موسی (ع) هفت مرتبه بر آب قرائت ميگردد. آيات ذيل:

1- وَاتَّبَعُوا مَا تَتْلُو الشَّيَاطِينُ عَلَی مُلْکِ سُلَيْمَانَ وَمَا کَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَکِنَّ الشَّـيَاطِينَ کَفَـرُوا يُعَلِّمُـونَ النَّاسَ السِّـحْرَ وَمَ-ا أُنـزِلَ عَلَی الْمَلَکَيْنِ بِبَابِـلَ هَـارُوتَ وَمَـارُوتَ, وَمَا يُعَلِّمَـانِ مِنْ أَحَـدٍ حَتَّی يَقُـول-َا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَـةٌ فَلا تَکْفُـرْ, فَيَتَعَلَّمُـونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُـونَ بِـهِ بَيْنَ الْمَـرْءِ وَزَوْجِـهِ, وَمَا هُمْ بِضَ-ارِّينَ بِـهِ مِنْ أَحَـدٍ إِلاَّ بِـإِذْنِ الـلَّ-هِ, وَيَتَعَلَّمُـونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلا يَنفَعُهُمْ, وَلَقَدْ عَلِمُـوا لَمَنِ اشْـتَرَاهُ مَا لَـهُ فِی الآخِـرَةِ مِنْ خَل-َاقٍ, وَلَبِئْسَ مَا شَـرَوْا بِ-هِ أَنفُسَـهُمْ لَـوْ کَانُوا يَعْلَمُ-ونَ (102)ـ وَلَوْ أَنَّهُمْ آمَنُوا وَاتَّقَـوْا لَمَثُوبَـةٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ خَيْرٌ لَوْ کَانُوا يَعْلَمُ-ونَ (103) البقرة.

2- وَأَوْحَيْنَ-ا إِلَى مُوسَ-ى أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَإِذَا هِىَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُ-ونَ (117) فَوَقَعَ الْحَقُّ وَبَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُ-ونَ (118)ـ فَغُلِبُوا هُنَالِـكَ وَانقَلَبُـوا صَـاغِرِى-نَ (119)وَأُلْقِىَ السَّحَرَةُ سَاجِدِى-نَ (120) قَالُ-وا آمَنَّاَ بِرَبِّ الْعَالَمِى-نَ (121) رَبِّ مُوسَى وَهَارُونَ (122) الأعراف.

3- قَالَ مُوسَ-ى أَتَقُولُونَ لِلْحَقِّ لَمَّا جَ-اءَكُمْ أَسِحْرٌ هَذَا وَلا يُفْلِحُ السَّـاحِرُونَ (77)ـ قَـالُ-وا أَجِئْتَنَا لِتَلْفِتَنَا عَمَّا وَجَـدْنَا عَلَيْهِ آبَ-اءَنَا وَتَكُـونَ لَكُمَا الْكِبْـرِىَ-اءُ فِى الأَرْضِ وَمَا نَحْنُ لَكُمَا بِمُؤْمِنِى-نَ (78)ـ وَقَالَ فِرْعَوْنُ ائْتُـونِى بِكُـلِّ سَـاحِرٍ عَلِى-مٍ (79)ـ فَلَمَّا جَ-اءَ السَّحَرَةُ قَالَ لَهُمْ مُوسَ-ى أَلْقُـوا مَ-ا أَنْتُمْ مُلْقُ-ونَ (80(فَلَمَّ-ا أَلْقَـوْا قَـالَ مُوسَـى مَا جِئْتُمْ بِـهِ السِّـحْرُ إِنَّ اللَّهَ سَـيُبْطِلُهُ, إِنَّ اللَّهَ لا يُصْـلِحُ عَمَـلَ الْمُفْسِـدِى-نَ (81)ـ وَيُحِـقُّ اللَّهُ الْحَـقَّ بِكَلِمَاتِـهِ وَلَـوْ كَـرِهَ الْمُجْرِمُ-ونَ (82) يونس.

4- قَـالُوا يَا مُـوسَ-ى إِمَّ-ا أَنْ تُلْقِىَ وَإِمَّ-ا أَنْ نَكُـونَ أَوَّلَ مَنْ أَلْقَى (65) قَالَ بَلْ أَلْقُوا فَإِذَا حِبَالُهُمْ وَعِصِيُّهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْـهِ مِنْ سِـحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْـعَى(66)فَـأَوْجَسَ فِى نَفْسِـهِ خِيفَـةً مُوسَـى (67)ـ قُلْنَا لا تَخَـفْ إِنَّكَ أَنْتَ الأَعْلَى (68) وَأَلْـقِ مَا فِى يَمِينِـكَ تَلْقَـفْ مَا صَـنَعُ-وا إِنَّمَا صَـنَعُوا كَيْـدُ سَـاحِرٍ وَلا يُفْلِحُ السَّـاحِرُ حَيْثُ أَتَى(69)فَـأُلْقِىَ السَّـحَرَةُ سُجَّداً قَالُ-وا آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَمُوسَى (70) طه

5- قَالَ لَهُمْ مُوسَ-ى أَلْقُوا مَ-ا أَنْتُمْ مُلْقُ-ونَ (43)فَأَلْقَوْا حِبَالَهُمْ وَعِصِيَّهُمْ وَقَالُوا بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ إِنَّا لَنَحْنُ الْغَالِبُ-ونَ (44) فَأَلْقَى مُوسَى عَصَاهُ فَإِذَا هِىَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُ-ونَ (45)ـ فَأُلْقِىَ السَّحَرَةُ سَـاجِدِى-نَ (64)ـ قَـالُ-وا آمَنَّا بِـرَبِّ الْعَالَمِى-نَ (47) رَبِّ مُوسَى وَهَارُونَ (48) الشعراء

6- وَقَدِمْنَا إِلَى مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَـاء مَّنثُـورًا. الفرقان 23

7- وَقُلْ جَ-اءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ, إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقاً (الإسراء)

8- قُلْ إِنّ رَبّى يَقْذِفُ بِالْحَقّ عَلاّمُ الْغُيُوبِ * قُلْ جَآءَ الْحَقّ وَمَا يُبْدِىءُ الْبَاطِلُ وَمَا يُعِيدُ (سبأ:48-49)

9- بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُـوَ زَاهِـقٌ وَلَكُمُ الْوَيْلُ مِمّا تَصِفُونَ (الأنبياء:18)

10- {أَفَسِحْرٌ هَذَا أَمْ أَنتُمْ لَا تُبْصِرُونَ}الطور15

سپس دعای ذیل قرائت می‌شود:

بسم الله العظیم الاعظم یحـــرق کل خـــادم ســـحر (7 مرتبه)

بسم الله العظیم الاعظم یبطل کل سحر (7 مرتبه)

و سپس در مرحله آخر گفته می‌شود

الحمد لله رب العالمین والصلاه علی النبی

اللهم صــلی علی محمد وعلی ال محمد کما صــلیت علی ابراهیم وعلی ال ابراهیم فی العالمین انک حمید مجید.

کیفیت قرائت بر روی آب مربوطه برای ابطال سحر:

دهـان باید به نحـوی به آب نزدیک شـود که هـوایی که از دهــان خــارج میگــردد، در زمــان قــرائت بتواند آب را به حرکت درآورد.

سپس آب مربوطه به دو بخش تقسیم می‌شود:

بخش اول

سه یا چهـار لیـتر از آب که بـرای نوشـیدن در هفت روز کفایت کند (یک لیوان قبل و یک لیوان بعد از خواب).

بخش دوم

با مقداری نمک مخلوط گردیده و در قسـمت‌های مختلف منزل پاشیده می‌شود. به نحوی این آب در منزل پاشـیده می‌شود که به هدر نــرود. این عمل باید هفت روز پی در پی تکــرار شــود. در زمــان رش الــبیت (پاشــیدن آب در منزل) باید آیه الکرسی شریفه قرائت گردد.

هم‌چنین بمدت هفت روز متوالی سـوره مبارکه بقـره در منزل قرائت می‌شود.

نکته دیگر این‌که از این مخلـوط آب و نمک روزانه یکبــار باید بر بدن مالیده شود و به عبارتی تـدهین گـردد. (قبل از خواب)

در این‌جا فقط به مختصری بسنده شد.

اللهم ابطل ســـــحر الاروح، اللهم ابطل ســـــحر قلب العقول، اللهم ابطل کل سحر مدفون عند الــبیوت، بسم الله یبطل کل سـحر مـدفون تحت الاعتـاب، اللهم ابطل کل سحر مدفون فی القبـور ،اللهم ابطل کل سـحر فی قــبر، اللهم ابطل کل ســحر فی میت فی قــبر، اللهم ابطل کل سحر منثور، اللهم ابطل کل سحر فی عطر او بخور، اللهم ابطل کل سحر مشـموم فی عطر او بخـور،

اللهم ابطل کل سحر مکتوب، اللهم ابطل کل سحر بــدم مکتوب.

(اللهم لا ملجأ و لا منجا منک إلا إلیک.. إنک علی کل شیء قدیر.

اللهم اشفه شفاء لیس بعده سقما ابدا.

اللهم رب النــاس مــذهب البــأس اشف أنت الشــافی لا شافی إلا أنت.

فصبر جمیل والله المستعان علی ما تصفون.)

(واســئل الله العظیم رب العــرش العظیم آن یشــفیکم ویبطل اسحارکم)

- - - -

دعــای مــذکور در ذیل از قویــترین و مجربــترین حرزها جهت جلوگــیری و درمــان و باطل کــردن طلسم است. فردی که این دعا را به همـراه داشـته باشد و یا حـتی در منزل نگهداری کند، به اذن و اراده باریتعالی از طلسم و بسته شدن کارها مصون خواهد ماند.

دعای بسیار قوی باطل کردن طلسم وپیشگیری کننده از هر گونه سحر و جادو و طلسم

الحمد لله رب العـــــالمین اللهم لک الحمد کله دقه وجله علانیته وســـره اللهم لک الحمد یا من توحّـــدت بالملک والملکـوت وتفـرّدت بالعظمة والجـبروت ملکت فقهـرت وخلقت فأمرت لاتحول ولا تـزول لاتغیب ولاتفـوت قـائم بنفسک ســـبحانک أنت الواحد العظیم فی جلاله وقدسه القادر العلیم بـأحوال جنه وإنسه الکبـیر المتعـال العـالم بکل حـــال ســبحانک أنت المتکـــبر ذو الجلال والإکـــرام نحمــدک ســبحانک بحمد الأنبیــاء والأولیــاء والصــالحین والملآئکة المقربین اللهم إنّا نحمـدک بما تحب أن تسـمع من عبـادک حمـداً اللهم نحمـدک حمـداً کثـیراً اللهم صل وسلم وبارک علی عبدک ونبیک محمدٍ وعلی آله الطیـبین الطاهرین اللهم أنت أکبر کبیراً.

اللهم أنت أکــبر کبــیراً اللهم لک الحمد کثــیراً اللهم إنا نسـبحک بکـرة وأصـیلاً اللهم أنت العـالم بکل حـال اللهم مــنزّل الکتــاب ومجــریَ الســحابهازم الأحــزاب شــدید العقـاب سـریع الحسـاب اللهم احصِ السـحرة وأعـوانهم عدداً

اللهم منزّل الكتاب ومجرىَ السحابهازم الأحـزاب شـديد العقـاب سـريع الحسـاب اللهم احصِ السـحرة وأعـوانهم عدداً

اللهم احصِ السحرة وأعوانهم عدداً

اللهم واقتلهم بدداً

اللهم ولا تغادر منهم أحداً

اللهم قتّل السحرة وأعوانهم أجمعين

اللهم إنّا نجعلک فى نحورهم

اللهم إنّا نعــوذ بک من شــرورهم اللهم إنّا نعــوذ بک من اسحارهم وعقدهم وربطهم ياقوى يا متين

اللهم إنّا ونعوذ بک من اسحارهم وعقدهم وربطهم

اللهم أنـــزل عليهم بأسک الشـــديد اللهم أنـــزل عليهم بأسک الشديد اللهم أنزل عليهم بأسک الشديدالذى لايُردُ ولا يُصدُ ولا يقدر على دفعه أحد

اللهم أهلک أقـــواهم اللهم أهلک أعتـــاهم اللهم أهلک أمكرهم وأكبرهم اللهم هلک أمكرهم وأكـبرهم وأدهـاهم وأخفاهم

اللهم اهلک أعلمهم بالسحر وأشدّهم وأقواهم سحراً

اللهم اهلک كل جبـــار عنيد اللهم اهلک كل جبـــار عنيد اللهم اهلک كل جبار عنيد شيطان متكبر مريد

اللهم اهلک من تسلطو بالسحر على عبـادک عـددا اللهم اقتلهم بدد فانهم لا يعجزونک

اللهم عليک بکل ملک ساحر من الجان بسـحره المسـتمر تسلط

اللهم إنا نجعلک فی نحــروهم ونعــوذ بک من شــرِّورهم إکفناهم بما شئت وکیف شئت

اللهم اهلک من تسلّطوا بالسحر علی عبادک عدداً، اللهم واقتلهم بدداً، ولا تغادر منهم أحداً، فإنهم لا یعجزونک ،

اللهم وأهلکهم هلاک عادٍ وثمود

اللهم اجعل عالیهم سافلهم کقوم لوط

اللهم وأرجمهم بحجــارة اللهم وأرجمهم بحجــارة اللهم وأرجمهم بحجــارة اللهم وأرجمهم بحجــارة من ســجیل منضود مسومة من عندک من الشیاطین غیر بعید

اللهم وأرسل علیهم ریحاً صرصراً

اللهم أرسل علیهم ریحاً صرصراً فی یوم نحسٍ مستمر

اللهم اجعلهم کأعجاز نخلٍ منقعر

اللهم أهلکهم بالطاغیة

اللهم لا تجعل لهم من باقیة

اللهم سلط علیهم جنداً من جندک

وملائکةً من عندک

اللهم أنزل علیهم رجزک الألیم

وعذابک الشدید

اللهم سـلط عليهم جنـداً من جنـدک وملائکة من عنـدک يسومونهم سوء العذاب

يضربون وجوههم وأدبارهم، وأذقهم عذاب الحريق

اللهم أنــزل عليهم رجــزاً من السـماء، اللهم وأغــرقهم وأطبق عليهم کقوم فرعون الماء

اللهم أرسل عليهم أنجمــاً ثاقبة وشــهباً حارقة وشــهباً حارقة وصواعق قاتلة مدمرة

اللهم انزل عليهم بأسک الشديد

اللهم زلزلهم زلزالاً شديداً

واکبتهم والعنهم لعناً کبيراً

اللهم اقتل من سحر وطغى وبغى وکان لآياتک عنيدا

اللهم ارهقه صعوداً

اللهم اجعل النجوم عليهم رجوماً

والزّقوم لهم طعاماً

واسقهم حميماً

اللهم ألق فى قلوبهم الرعب

وفزّعهم وحل بينهم وبين مايشتهون

اللهم قتّلهم تقتيلاً وحرّقهم تحريقاً

اللهم صبّ من فوق رؤوسهم الحميم

اللهم واصــهر به مــافى الأرحــام والظهــور والأيــدى والأرجل والعورات والبطون

اللهم احـرقهم بنـار تـأتيهم بغتة فتبهتهم لايسـتطيعون ردها عن وجوههم وأجسادهم

واجعلهم حصيداً خامدين

اللهم صب عليهم العذاب صباً

اللهم لاتبقِ منهم أحداً أبداً

اللهم صب عليهم سوط عذاب

اللهم كن لهم بالمرصاد

اللهم اجعلهم كهشيم محتظر

للهم إجعل فى أعنـــاقهم وأيـــديهم وأرجلهم سلاسل وأغلالاً وسعيراً

اللهم عليک بمن أدبر واستكبر وعبس للحق وبسر وحسد وعقد وربط وسحر

اللهم واصله سقر ولا تبقِ منه ولا من جنده ولا تذر

اللهم واخسف بهم الأرض

وأرسل عليهم حاصباً من السماء

واقطع عنهم أسباب الحياة

وأنزلهم من صياصيهم

وأخرجهم من حصونهم وبيوتهم أذلّة صاغرين

اللهم واكسر ملكهم واقصم ظهـورهم واكسر شـوكتهم وعطّل أســلحتهم وما يســتخدمونه فى أســحارهم ضد المسلمين

اللهم أبطل أسحارهم أينما كانت وكيفما كانت

اللهم عليک باليهود والنصارى ومن شايعهم وأعانهم من السحرة ياقوى يامتين

بسم الله يبطل كل سحر

بسم الله يبطل كل سحر مأكول

بسم الله يبطل كل سحر مشروب

بإسمک اللهم أبطل كل سحر مأكول مشروب

بسم الله يبطل كل سحر معقود

بسم الله يبطل كل سحر مرشوش

بسم الله يبطل كل سحرمدفون

بسم الله يبطل كل سحرمحروس

سم الله يحرق كل سحرمحروس

اللهم ابطل كل سحر مدفون عند البيوت

بسم الله يبطل كل سحر مدفون تحت الاعتاب

اللهم ابطل كل سحر مدفون فى القبور

اللهم ابطل كل سحر فى قبر

اللهم ابطل كل سحر فى ميت فى قبر

اللهم ابطل كل سحر منثور

اللهم ابطل كل سحر فى عطر او بخور

اللهم ابطل كل سحر مشموم فى عطر او بخور

اللهم ابطل كل سحر مكتوب

اللهم ابطل كل سحر بدم مكتوب

اللهم ابطل كل سحر بدم كتبوه

اللهم ابطل كل سحر بحروف او ارقام او جداول كتبوه

اللهم ابطل كل سحر من شمس المعارف كتبوه ونقلوه

اللهم ابطل كل سحر سفلى

اللهم ابطل كل سحر قديم قوى خفى

اللهم ابطل سحر الكواكب والنجوم

اللهم ابطل سحر عباد الكواكب والنجوم

اللهم ابطل كل اسحار اليهود

اللهم ابطل كل اســحار اليهــود والنصــارى والبــوذيين والهندوس انک انت القوى العزيز

اللهم ابطل كل سحر فى كنيسة عقدوه

اللهم ابطل كل سحر على صورة صنعوه

اللهم ابطل كل سحر فى تمثال صنعوه

اللهم ابطل كل سحر فى تماثل بابر ودبابيس صنعوه

اللهم ابطل كل سحر فى تمثال

اللهم ابطل كل سحر فى تمثال ربطوه

اللهم ابطل كل سحر فى تمثال دفنوه

اللهم ابطل كل سحر فى خيط عقدوه

اللهم ابطل كل سحر فى خيوط عقدوه

اللهم ابطل كل سحر معقود مربوط

اللهم ابطل كل سحر من اجزاء الحيوان صنعوه

اللهم ابطل كل سحر فى شعر عقدوه

اللهم ابطل كل سحر من اثار المسحور صنعوه

اللهم ابطل كل ســـحر من ملابس المســـحور ربطـــوه وعقدو

اللهم ابطل كل سحر بدم كتبوه

اللهم ابطل كل سحر بدم امراءة كتبوه

اللهم ابطل كل سحر بدم امراءة صنعوه

اللهم ابطل كل ســحر بــذهب او فظة او نحــاس او زئبق صنعوه

اللهم ابطل كل سحر بزئبق استجلبوا به الشياطين

اللهم ابطل سحر الاروح

اللهم ابطل سحر قلب العقول

اللهم ابطل سحر الجنون

اللهم ابطل سحر تفريق الازواج

اللهم ابطل سحر الطلاق

اللهم ابطل اسحار الطلاق والفرقة والبغضاء

اللهم ابطل سحر البغضاء

اللهم واجعل فى سحر الطلاق زيادة فى المحبة

اللهم واجعل فى سـحر تفريق الازواج زيـادة فى المحبة والمودة

اللهم ابطل اسحار المحبة

اللهم ابطل اسحار المحبة المحرمة

اللهم ابطل اسحار الزنا

اللهم ابطل اسحار الوقوع فى الزنا

اللهم ابطل اسحار التسخير والجلب والمحبة

اللهم ابطل كل سحر على القلوب

اللهم ابطل كل سحر يغير القلوب

اللهم ابطل عقد المحبة

اللهم ابطل سحر تعطل الزواج

اللهم ابطل سحر العنوسة

اللهم ابطل سحر البوار

اللهم ابطل سحر صرف الازواج

اللهم ابطل اسحار الجان

اللهم ابطل اسحار العاشق

اللهم ابطل سحر العاشق

اللهم ابطل سحر العاشق من الجان

اللهم ابطل اسحار المرض

اللهم ابطل اسحار السرطان

اللهم ابطل اسحار الجنون

اللهم ابطل سحر الجنون

اللهم ابطل سحر الوسوسة

اللهم ابطل سحر عدم الانجاب

اللهم ابطل سحر الاسقاط

اللهم ابطل سحر العقم

اللهم ابطل اسحار العقم والنزيف

اللهم ابطل اسحار النزيف

اللهم حل كل عقد فى الارحام

اللهم حل كل عقد وربط شديد فى الارحام

اللهم احرق مافى الارحام من عقد وسدد

اللهم ابطل سحر ربط الازواج

اللهم حل كل ربط على الازواج

اللهم حل كل ربط على العورات

اللهم ابطل سحر الازواج

اللهم ابطل اسحار البغضاء

اللهم ابطل سحر تعطيل العمل

اللهم ابطل سحر الخسارة

اللهم ابطل سحر تبديد الاموال

اللهم ابطل اسحار الفقر

اللهم ابطل اسحار الكفر

اللهم ابطل كل سحر يصد عن الالتزام

اللهم ابطل كل سحر يصد عن الاستقامة

اللهم ابطل كل سحر يصد الحجاب

اللهم ابطل كل سحر يصد عن القران

اللهم ابطل كل سحر يصد عن الاسلام

اللهم ابطل اسحار الكفر والفجور

اللهم ابطل اسحار الشک

اللهم ابطل اسحار القتل والهلاک

اللهم ابطل سحر القتل والانتقام والهلاک

اللهم ابطل اسحار السرقة والابتزاز

اللهم ابطل سحر السرقة والابتزاز

اللهم ابطل كل سحر مستمر

اللهم ابطل كل سحر مستمر يجدد

اللهم ابطل كل سحر تم بالعيون

اللهم ابطل كل سحر تم بنظرة

اللهم ابطل كل سحر من عين الساحر تم

اللهم ابطل كل سحر قوى

اللهم ابطل كل عقدة

اللهم ابطل كل عقدة فى الاجساد

اللهم احرق كل عقدة وحل كل عقدة

اللهم ابطل اكبر العقد

اللهم حل اكبر العقد

اللهم حل اكبر عقدة تفرعت منها العقد

اللهم اقلب السحر على من سحر

اللهم ابطل سحر الاسر

اللهم ابطل كل سحر اصله فى الام او الاب

اللهم ابطل كل سحر خفى قوى

اللهم ابطل كل سحر غار فى الاجواف

اللهم اقلب السحر على من سحر

اللهم اذق الساحر الم سحره

اللهم اجعل عاقبة امره خسران

اللهم اقلب السحرة على اعوانهم

اللهم اقلب السحرة على اعوانهم وسحرتهم

اللهم اقلب اعوان السحرة خائبين

اللهم رد كيدهم فى نحورهم اللهم اخرجهم من الاجساد اذلة صاغرين

اللهم انصر عبدک وامتک

اللهم انصر کتابک ودینک وســـــنة نبیک علیه الصـــــلاة والسلام

اللهم افتح لعبدک فتحا مبینا

اللهم اشفه شفاء لا سقم بعده

اللهم انـزل الشـفاء اللهم ارفع کل الـداء اللهم اشـفهم بشفاک واحجر عنهم اذاک اللهم انت الشافی لاشـفاء الا شفاک شفاء لا یغادر سقما

اللهم لایبطل السحر الا انت سبحانک

ولا یحل العقد الا انت سبحانک

توجه شود:

در کاغذ بی‌خط نوشته شـود و شـرایط عمـومی نوشـتن دعا رعایت گردد.

**- - - -

زمانی که جریان هوا یا باد این طلسم را به حرکت درمی آورد موجب تاذی و تاثیر بر شخص مسحور میگردد.

از علامتها و نشانه‌های این سحر و طلسم هوایی این است که شخص مسحور و مطلسم با هر جریان هوا و باد شدیدی متاذی می‌شود و احساس ناراحتی او تشدید می‌شود.

تعریف سحر و طلسم هوایی یا بادی: طلسم و سحر هوایی طلسمی است که بر روی ورقه به صورت ارقام و حروف نوشته می‌شود. نوشتن و شکل این نوع طلسم چیزی است مثل حرز و تعویذات عادی. در بعضی حالات این طلسم به شکل مثلث و یا دوایر مخصوصه میباشد. معنی دایره این است که در مواقع مشخصی از سال گردش کند و این دوران و گردش باعث تقویت این نوع سحر در روزهای چهاردهم و پانزدهم و یا اواخر ماه قمری میگردد.

نشانه‌های سحر و طلسم هوایی:

احساس ثقل و سنگینی در ناحیه سر و هم‌چنین کثرت و زیاد شدن فراموشی

سردرد و سرگیجه شدید در بیشتر مواقع

بی حالی و کسل بودن و خمودگی و خستگی بدون دلیل

فرد مسحور تصور می‌کند که سایه‌ها و اشباحی را عموما بصورت سگ یا مار و افعی بطور مستمر می‌بیند.

نشـــانه‌های فـــرد مسحورشـــده با این طلسم در هنگـــام قرائت آیـات مبارکه ابطـال سـحر و طلسم بر او عبارتند از:

1- سرگیجه و کلافگی و عدم تمرکز فکری و ذهنی

2- خوف و ترس شدید و سرگیجه مداوم

معالجه و درمان این نوع سحر و طلسم:

فـرد معالجه کننـده باید در این زمینه تجربه و دانش لازم را داشته باشد که بتواند نوع طلسم و سـحر را تشـخیص دهد.

راه سریع و سهل و آسان برای تشـخیص این نـوع سـحر زمانی است که آیات مربوط به سحر قرائت شود:

(قـــال موسی ما جئتم به الســـحر إن الله ســـیبطله) را قرائت کند و بر مریض مکـررا بخواند. در این حـالت فـرد مریض احساس حالت سرگیجه و چرخش را می‌کند که در ادامه نیز با گریه او همراه خواهد بود.

چـرا سـحر معلق و مکتـوب انجـام شـده اسـت؟ بخـاطر این‌که ســـحر و طلسم مکتـــوب و معلق بســـیار دور از دسـترس شـخص مسـحور است. مثلا بر درخـتی آویـزان شده و با وزش هر هوایی تشدید می‌شـود و فـرد متـاذی میگردد.

درمان سحر و طلسم هوایی:

درمـــان شـــخص مســـحور می‌تواند به طـــرق و روشـــهای مختلف صورت گـیرد. ولی افـراد آشـنا به علـوم غریبه و باطل کـــــردن ســـــحر و طلسم هر چند ممکن است در

جزئیـات روشـهای متفـاوتی داشـته باشـند، روش کلی آن‌ها تقریبا مشابه است.

شـخص درمـان کننـده و معـالج باید به علـوم غریبه و شیوه‌های ابطال سحر آشنا باشد. ببینید، درمان کننـده و باطل کننده سحر، بـرای درمـان سـحر و طلسم هـوایی، باید آیات سـحر و الزلزله و المعـوذتین را مکـررا قـرائت کند و سپس ورقه‌ای که بر آن آیات باطل کننـده سـحر و آیات شفا و آیه الکرسی و المعوذتین و حـدیث (بسم الله الذی لا یض--ر مع اسمه شیء فی الأرض ولا فی السماء وهو السمیع العلی-م) نوشته شـده باشد به شـخص داده شـود و مسـحور از آبی که بر آن آیـات مخصـوص ابطـال سحر قرائت شـده باشد بنوشد و با آبی که آیـات مـذکور بر آن قـرائت شـده است (کمی هم گلاب به آن اضـافه کند) چند روز پی در پی اسـتحمام کند تا خداوند عزوجل او را شفا عنایت فرماید.

آیات شـریفه‌ای را که باید بر آب خوانـده شـود عبـارت از آیات ذیل است:

(الَّـذِینَ قَـالَ لَهُمُ النّـاسُ إِنّ النّـاسَ قَـدْ جَمَعُـواْ لَکُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِیمَاناً وَقَالُواْ حَسْبُنَا اللّهُ وَنِعْمَ الْوَکِیلُ * فَـانْقَلَبُواْ بِنِعْمَـةٍ مّنَ اللّـهِ وَفَضْـلٍ لّمْ یَمْسَسْـهُمْ سُـوَءٌ وَاتّبَعُـواْ رِضْـوَانَ اللّـهِ وَاللّـهُ ذُو فَضْـلٍ عَظِیمٍ * إِنّمَا ذَلِکُمُ الشّیْطَانُ یُخَوّفُ أَوْلِیَـاءَهُ فَلاَ تَخَـافُوهُمْ وَخَـافُونِ إِن کُنتُمْ مّؤْمِنِینَ) (آل عمران:173-175)

(إِذْ تَسْتَغِیثُونَ رَبّکُمْ فَاسْتَجَابَ لَکُمْ أَنّی مُمِـدّکُمْ بِـأَلْفٍ مّنَ الْمَلآئِکَةِ مُرْدِفِینَ * وَمَا جَعَلَهُ اللّهُ إِلاّ بُشْـرَىَ وَلِتَطْمَئِنّ بِـهِ قُلُوبُکُمْ وَمَا النّصْرُ إِلاّ مِنْ عِندِ اللّهِ إِنّ اللّهَ عَزِیزٌ حَکِیمٌ *إِذْ

يُغَشّيكُمُ النّعَاسَ أَمَنَةً مّنْهُ وَيُنَـزّلُ عَلَيْكُم مّن السّـمَآءِ مَـآءً لّيُطَهّرَكُمْ بِهِ وَيُـذْهِبَ عَنكُمْ رِجْـزَ الشّـيْطَانِ وَلِيَرْبِـطَ عَلَىَ قُلُوبِكُمْ وَيُثَبّتَ بِهِ الأقْدَامَ) الأنفال (9-11)

(وَقَـالَ لَهُمْ نِبِيّهُمْ إِنّ آيَـةَ مُلْكِـهِ أَن يَـأْتِيَكُمُ التّـابُوتُ فِيـهِ سَكِينَةٌ مّن رّبّكُمْ وَبَقِيّةٌ مّمّا تَـرَكَ آلُ مُوسَـىَ وَآلُ هَـارُونَ تَحْمِلُـهُ الْمَلآئِكَـةُ إِنّ فِى ذَلِـكَ لاَيَـةً لّكُمْ إِن كُنْتُم مّـؤْمِنِينَ) (البقرة –248)

(ثُمّ أَنزلَ اللّهُ سَكِينَتَهُ عَلَىَ رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنزَلَ جُنُــوداً لّمْ تَرَوْهَا وَعــذّبَ الّــذِينَ كَفَــرُواْ وَذَلِــكَ جَــزَآءُ الْكَافِرِينَ) (التوبة:26)

(إِلاّ تَنصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الّذِينَ كَفَـرُواْ ثَـانِىَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِى الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لاَ تَحْـزَنْ إِنّ اللّـهَ مَعَنَا فَـأَنزَلَ اللّـهُ سَـكِينَتَهُ عَلَيْـهِ وَأَيّـدَهُ بِجُنُـودٍ لّمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الّذِينَ كَفَرُواْ السّفْلَىَ وَكَلِمَـةُ اللّـهِ هِىَ الْعُلْيَا وَاللّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ) (التوبة:40)

(هُوَ الّـذِىَ أَنـزَلَ السّـكِينَةَ فِى قُلُـوبِ الْمُـؤْمِنِينَ لِيَـزْدَادُوَاْ إِيمَاناً مّعَ إِيمَـانِهِمْ وَلِلّـهِ جُنُـودُ السّـمَاوَاتِ وَالأرْضِ وَكَـانَ اللّهُ عَلِيماً حَكِيماً) (الفتح:4)

(لّقَدْ رَضِىَ اللّهُ عَنِ الْمُـؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَـكَ تَحْتَ الشّـجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِى قُلُوبِهِمْ فَأنزَلَ السّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحاً قَرِيباً) (الفتح: 18)

(إِذْ جَعَلَ الّذِينَ كَفَرُواْ فِى قُلُوبِهِمُ الْحَمِيّةَ حَمِيّةَ الْجَاهِلِيّـةِ فَأَنزَلَ اللّهُ سَكِينَتَهُ عَلَىَ رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التّقْوَىَ وَكَانُوَاْ أَحَقّ بِهَا وَأَهْلَهَا وَكَانَ اللّهُ بِكُلّ شَىْءٍ عَلِيماً) (الفتح:26)

(الَّذِينَ آمَنُواْ وَتَطْمَئِنّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللّهِ أَلاَ بِذِكْرِ اللّهِ تَطْمَئِنّ الْقُلُوبُ) (الرعد:28)

(قَالَ رَبّ اشْرَحْ لِى صَدْرِى * وَيَسّرْ لِىَ أَمْرِى * وَاحْلُلْ عُقْدَةً مّن لّسَانِى* يَفْقَهُواْ قَوْلِى) (طه:24-28)

(إِنّ الّذِينَ قَالُواْ رَبّنَا اللّهُ ثُمّ اسْتَقَامُواْ تَتَنَزّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلاَئِكَةُ أَلاّ تَخَافُواْ وَلاَ تَحْزَنُواْ وَأَبْشِرُواْ بِالْجَنّةِ الّتِى كُنتُمْ تُوعَدُونَ) (فصلت:30)

(وَقَالُواْ الْحَمْدُ للّهِ الّذِىَ أَذْهَبَ عَنّا الْحَزَنَ إِنّ رَبّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ) (فاطر:34)

(أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ * وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ * الّذِىَ أَنقَضَ ظَهْرَكَ * وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ * فَإِنّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْراً * إِنّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْراً * فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ * وَإِلَىَ رَبّكَ فَارْغَبْ)

(لإِيلاَفِ قُرَيْشٍ * إِيلاَفِهِمْ رِحْلَةَ الشّتَآءِ وَالصّيْفِ * فَلْيَعْبُدُواْ رَبّ هَذَا الْبَيْتِ * الّذِىَ أَطْعَمَهُم مّن جُوعٍ وَآمَنَهُم مّنْ خَوْفٍ)

باید متذکر شد که تمامی این‌ها صرفا اسباب و لوازم است ولکن الشفاء بیدی الله تعالی.

اللهم ابطل کل سحر مستمر

اللهم ابطل کل سحر مستمر یجدد

اللهم ابطل کل سحر تم بالعیون

اللهم ابطل کل سحر تم بنظرة

اللهم ابطل کل سحر من عین الساحر تم

اللهم ابطل کل سحر قوی

اللهم ابطل کل عقدة

اللهم ابطل کل عقدة فی الاجساد

اللهم احرق کل عقدة وحل کل عقدة

اللهم ابطل اکبر العقد

اللهم حل اکبر العقد

اللهم حل اکبر عقدة تفرعت منها العقد

اللهم اقلب السحر علی من سحر

اللهم ابطل سحر الاسر

اللهم ابطل کل سحر اصله فی الام او الاب

اللهم ابطل کل سحر خفی قوی

اللهم ابطل کل سحر غار فی الاجواف

اللهم اقلب السحر علی من سحر

- - - -

علاج طلسم و سحر ماکول و خورانده شده و روش و نحوه باطل کردن طلسم (سحر و طلسم اکل و شرب)

تعریف این نوع طلسم و سحر:

در این مطلب صرفا در مورد سحر و طلسم خورانده شده به فرد طلسم شده (طلسم اکل و شرب) سخن گفته می‌شود.

سحر و طلسم خوراندنی نوعی از طلسم است که در بطن و خون و پوست فرد مسحور و مطلسم وارد می‌شود وهر کجا که فرد و شخص برود سحر و طلسم هم همراه اوست و این همان سحر و طلسم اکل و شرب (خوراندنی) میباشد.

طریقه عمل کردن این طلسم:

این نوع سحر و طلسم عبارت از این است که ساحر و طلسم کننده اسم شخص مورد نظر را به همراه نام مادرش بر ورقه‌ای مینویسد (به صورت حروف و ارقام جدا و مفرقه) و سپس نام موکل (جن) و در آخر نیز آن‌چه که موکل باید انجام دهد.

شرط انجام شدن این نوع طلسم هم این است که طلسم کننده موکل داشته باشد. پس از احضار، موکل انجام عمل و طلسم نوشته و ترسیم شده در ورقه را عهده دار خواهد گردید.

پس از این‌که شخص مورد نظر از خوردنی که از قبل طلسم در آن قرار گرفته است بخورد یا بیاشامد منافذ بدنش باز خواهد شد و موکل در او حلول خواهد نمود

(وارد جسمش خواهد شد) و کاری که از او خواسته شده است انجام میدهد.

ورقه‌ای که طلسم بر روی آن نوشـــــته شـــــده است در مقـــداری آب انداخته می‌شـــود و این آب یا نوشـــانده می‌شـــود و یا در غـــذای فـــرد انداخته می‌شـــود و به او خورانده می‌شود. این همان سحر و طلسم اکل و شـــرب است.

عوارض و نشانه‌های این نوع از طلسم و سحر:

مشکلات گوارشی شدید و این‌که شخص احساس قـولنج و دلپیچه و گـرفتگی و انقباضـات شـدید در معـده خواهد داشت و این فرایند مداوم است.

سرگیجه‌های مداوم و مستمر

گریه‌های بدون دلیل

احسـاس حـالت تهـوع مـداوم و مکـرر خصوصا در اثنـای طلسم شدن

نفس نفس زدن بیش از حد از بیـــنی و زیـــاد شـــدن آب دهان

درد شدید در ناحیه شکمی

احساس حرارت و تهوع شدید

سرو صـدای ناحیه شـکمی (بطن) و زیـاد شـدن گازهـای شکمی در زمان طلسم

دردهای شدید مقطعی

خروج رایحه کریهه (بوهای ناخوشایند) از معده از طریق دهان

عدم رغبت به خوردن و آشامیدن

امساک مزمن (نخوردن و نیاشامیدن) در بعضی حالات

ضعف قوه بینایی و این‌که در چشم خود نوری را مشاهده مینماید

از علامات و نشانه‌های مهم سحر و طلسم خوردنی سیاه شدن چهره است. این علامت در زمان باطل شدن طلسم از بین میرود و رنگ رخسار و صورت شخص طلسم شده به حالت عادی خود برمیگردد.

عوارض طلسم در هنگام خواب عبارتند از:

حالت خفگی و این‌که فرد احساس می‌کند که حرارت جسمش زیاد شده

گریه در خواب

دیگر این‌که فرد طلسم شده خوابهای پریشان پی در پی و مستمر میبیند

خواب ماهی میبیند، خواب باران میبیند، خواب دریا و این‌که در حال غرق شدن در دریاست

درمان طلسم خوراندنی (اکل و شرب):

برای درمان این نوع سحر و طلسم طرق و روشهای فراوانی وجود دارد.

مـواردی که بـرای درمـان این نـوع سـحر وجـود دارد و خورانـدنی هسـتند عبارتند از: تخم مـرغ، عسـل، روغن زیتون، نمک، ریحان.

در مـورد نحـوه و روش درمـان طلسم خورانـدنی مـورد مربوط به عسل ذکر خواهد شد.

درمان فرد طلسم شده با عسل:

یک کیلو گرم عسل طبیعی و خـالص را تهیه نمـوده و در آن (روغن حبه البرکه) می‌اندازیم (به عبارت دیگر روغن سـیاه دانه را با عسل مخلـوط میکـنیم و سـپس آیـات مربوط به ابطال را بر آن قرائت میکـنیم. شـخص طلسم شده باید روزانه شش قاشق چای خـوری از این معجـون بخـورد. سه قاشق در طـول روز زمـانی که معـده خـالی است و سه قاشق زمـان خـواب. ضـمن این‌که هفت روز نـیز باید بطـور پیوسـته با آبی که بر آن آیـات مخصـوص باطل السحر خوانده شده است استحمام نماید و قبل از استحمام قدری از آن آب را بیاشامد.

ببینید، سوالی که پیش می‌آید و باید متذکر شد این است که چـرا باید از عسل همـراه با روغن سـیاه دانه بـرای درمان استفاده شود؟ پاسخ این است که حـتی در قـرآن کـریم نـیز به خاصـیت درمـانی عسل اشـاره شـده است. خداوند جل جلاله در سوره نحل میفرماید:

يَخْرُجُ مِن بُطُونِهَا شَرَابٌ مُّخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيـهِ شِـفَاء لِلنَّاسِ إِنَّ فِی ذَلِکَ لآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ) (النح--ل / 69)

رسـول الله - صـلى الله عليه و آله و سـلم نـيز در اين زمينه ميفرمايند: (إن فى الحبة السـوداء شـفاء من كل داء إلا السأم).

اللهم احصِ السحرة وأعوانهم عدداً

اللهم واقتلهم بدداً

اللهم ولا تغادر منهم أحداً

اللهم قتّل السحرة وأعوانهم أجمعين

اللهم إنّا نجعلک فى نحورهم

اللهم إنّا نعـوذ بک من شـرورهم اللهم إنّا نعـوذ بک من اسحارهم وعقدهم وربطهم ياقوى يا متين

اللهم إنّا ونعوذ بک من اسحارهم وعقدهم وربطهم.

- - - -

هر گـاه بـرای کسی سـحر و جـادو کـرده باشـند و او را سرگردان و آواره از دنیا و شغل نمـوده باشـند باید عمل باطل السحر انجام دهد تا در حق او هر سـحر و جـادویی و به هر زبـــانی و به هر قلمی که در حق او شـــده باطل شود.

این عمل را در روز یکشنبه و در ساعت شمس یا در روز پنجشنبه در ساعت مشـتری یا در روز جمعه و در سـاعت زهره باید انجام داد و در اول مـاه و به مشک و زعفـران و گلاب یا آب باران و با چوب زیتون نوشته شود.

هر گـــاه خواســـتی باطل ســـحر بـــرای خـــود یا شخصی بنویسی بر روی کاغذ ســـفید معـــوذتین را (که ســـوره مبارکه ناس و فلق می‌باشد) نوشته و هم‌چنین آیه فـوق را و ســپس آن را در ظــرف آب بــزرگی انداخته و با آن غسل می‌کنی و به نیت باطل سـحر و هنگـامی که غسل انجام می‌دهی باید آب از روی بدنت بر روی زمین نریــزد بلکه ظـــرفی مانند تشت زیر پا گذاشـــته و آب در داخل ظـرف جمع شـود و آن آب جمع شـده را در ظـرف روان مـیریزی [می‌تـوان در آب روان ریخت یا آب را در نزدیک منزل پاشـید] در آب روان و این عمل غسل را باید هفت روز مداوم و بدون قطع نمودن انجام دهی.

و این آیات را باید بر روی ورقه نوشت:

((بِسمِ اللهِ الرَّحمَنِ الرَّحِیمِ *

قُل اَعُوذُ بِرَبِّ الفَلَقِ * مِن شَرِّمَا خَلَقَ * وَ مِن شَرِّ غَاسِـقٍ اِذَا وَقَبَ * وَ مِن شَــرِّ النُّفَّاثَــاتِ فِی العُقَــدِ * وَ مِن شَــرِّ حَاسِدٍ اِذَا حَسَدَ))

((بِسمِ اللهِ الرَّحمَنِ الرَّحِیم *

قُل اَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ * مَلَکِ النَّاسِ * اِلَهِ النَّاسِ * مِن شَـرِّ الوَسـوَاسِ الخَنَّاسِ * اَلَّذِی یُوَسـوِسُ فِی صُـدُورِ النَّاسِ * مِنَ الجِنَّةِ وَالنَّاسِ))

((بسم الله الرحمن الرحیم

فوقع الحق و بطل ما کـــانوا یعملـــون فغلبـــوا هنالک و انقلبـوا صـغرین و القی السـحرة سـاجدین - قـالوا امنا بـــرب العـــالمین رب موسی وهـــارون فلما القـــوا قـــال موسی ما جئتم به الســـحر آن الله ســـیبطله آن الله لا یصـلح عمل المفسـدین و بحق الله الحق بکلمة و لـوکره المجرمون انما صنعوا کید سـاحر و لا یفلح السـاحر حیث اتی یا شکیکفی یا قاهروا.))

- - - -

اِنَّ رَبَّکُمُ اللَّهُ الَّذی خَلَقَ السَّمواتِ وَالاْرْضَ فی

همانا پروردگـارِ شـما کسی است که آفرید آسـمان‌ها و زمین را در

سِتَّةِ اَیّـامٍ ثُمَّ اسْـتَوی عَلَی الْعَـرْشِ یُغْشِـی اللَّیْـلَ النَّهـارَ یَطْلُبُهُ حَثیثاً وَ الشَّمْسَ

شش روز سـپس به عـرش پـرداخت، بپوشـاند شب را به روز که با شتاب از دنبال آن رود و مهر

وَالْقَمَـرَ وَالنُّجُـومَ مُسَـخَّراتٍ بِـاَمْرِهِ اَلا لَـهُ الْخَلـقُ وَالاْمْـرُ تَبارَکَاللَّهُ رَبُّ

و مـاه و سـتارگان تحت فرمـان اویند بدانید که از اوست آفرینش و فرمان بزرگست خدا پروردگارِ

الْعالَمینَ اُدْعُوا رَبَّکُمْ تَضَرُّعاً وَ خُفْیَةً اِنَّهُ لا یُحِبُّ الْمُعْتَـدینَ وَلاتُفْسِدُوا فِی

جهانیـان بخوانید پروردگـارِ خـویش را به زاری و پنهـانی که او تجاوزکاران را دوست ندارد و فساد نکنید در روی

الاْرْضِ بَعْدَ اِصْلاحِها وَادْعُوهُ خَوْفاً وَ طَمَعـاً اِنَّ رَحْمَـةَ اللَّهِ قَریبٌ مِنَ

زمین پس از اصـــلاح آن و بخوانید خـــدا را با بیم و امید براستی که رحمت خدا نزدیک است

الْمُحْسِنینَ

به نیکوکاران

و در بعضی روایت است که تا تَبــارَکَ اللَّهُ رَبُّ الْعــالَمینَ بخواند

و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله نقل شـده که بر هر یک از برگ و دانه درخت اسفند ملکی موکّل است که با آن‌ها هست تا آن‌که بپوسد و ریشه‌اش و شاخش غم و سحر را برطـرف می‌کند و در دانه‌اش شـفای هفتـاد درد است پس مداوا کنید به اسفند و کُنُدر

و از حضــرت امــام رضا علیه السـلام منقــول است که مصروعی را دید پس طلب کـرد قـدحی از آب و خواند بر آن حمد و معوّذتین و دمید در قـدح پس امر فرمـود که از آن آب بر سر و صورتش ریختند تا به هوش آمد و فرمـود دیگر عود نخواهد کرد بسوی تو هرگز

و روایت شده از حضرت رسـول صـلی الله علیه و آله که اگر جنّ ســنگی افکند آن ســنگ را بگــیرد و بیافکند به همان موضعی که سنگ از آن‌جا آمده و بگوید:

حَسْبِیَ اللَّهُ وَ کَفی وَ

بس است مرا خدا و کافی است و

سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ دَعا لَیْسَ وَراءَ اللَّهِ

می شنود خدا دعای کسی را که بخواندش و برتر از خــدا جایی نیست

مُنْتَهی

و نیز از برای شرّ جنّیـان نگـاه داشـتن مـرغ و خـروس و کبوتر و بزغاله در خانه نافع است

و نـیز از بـرای شـرّ جنّیـان در سـفر و بیابـان و مواضع هولناک آن از حضرت صادق علیه السلام مـروی است که دست بر بالای سر گذارد و به صدای بلند بخواند

اَفَغَیْـرَ دینِ اللَّهِ یَبْغُـونَ وَ لَـهُ اَسْـلَمَ مَنْ فِی السَّـمواتِ وَالاْرْضِ طَوْعاً وَ کَرْهاً وَ اِلَیْهِ یُرْجَعُونَ

آیا غـیر دین خـدا را می‌جویید با این‌که بـرایش تسـلیم گشته آسمان‌ها و زمین از روی میل و اکـراه و بسـویش بازگردند

و نـیز در بیابـان در مواضع مُوحشه و هولنـاک وارد شـده است که بلند اذان گویند.

مفاتیح الجنان، حاج شیخ عباس قمی (رحمه الله علیه).

- - - -

دعـای پیغمـبر اکـرم صـلی الله علیه و آله و سـلم بـرای امان از شرّ جن و انس

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ مَا شَاءَ اللَّهُ كَانَ وَ مَا لَمْ يَشَأْ لَمْ يَكُنْ أَشْهَدُ أَنَّ اللَّهَ عَلى كُلِ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْماً اللّهُمَّ إِنِّى أَعُوذُ بِکَ مِنْ شَرِّ نَفْسِى وَ مِنْ شَرِّ كُلِّ دَابَّةٍ أَنْتَ آخِذٌ بِناصِيَتِها إِنَّ رَبِّى عَلى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ.

مهج الدعوات و منهج العنايات، سید بن طاووس الحسنی الحسینی.

- - - -

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ مَا شَاءَ اللَّهُ كَانَ وَ مَا لَمْ يَشَأْ لَمْ يَكُنْ أَشْهَدُ أَنَّ اللَّهَ عَلى كُلِ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْماً اللّهُمَّ إِنِّی أَعُوذُ بِکَ مِنْ شَرِّ نَفْسِی وَ مِنْ شَرِّ كُلِّ دَابَّةٍ أَنْتَ آخِذٌ بِناصِيَتِها إِنَّ رَبِّی عَلى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ.

مهج الدعوات و منهج العنايات، سيد بن طاووس الحسنى الحسينى.

- - - -

(وَاعْتَصِمُواْ بِحَبْلِ اللّهِ جَمِيعاً وَلاَ تَفَرّقُواْ وَاذْكُرُواْ نِعْمَةَ اللّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَآءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَاناً وَكُنْتُمْ عَلَىَ شَفَا حُفْرَةٍ مّنَ النّارِ فَأَنقَذَكُمْ مّنْهَا كَذَلِكَ يُبَيّنُ اللّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلّكُمْ تَهْتَدُونَ) [آل عمران:103]

(وَنَزَعْنَا مَا فِى صُدُورِهِم مّنْ غِلّ تَجْرِى مِن تَحْتِهِمُ الأنْهَارُ وَقَالُواْ الْحَمْدُ للّهِ الّذِى هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنّا لِنَهْتَدِىَ لَوْلآ أَنْ هَدَانَا اللّهُ لَقَدْ جَآءَتْ رُسُلُ رَبّنَا بِالْحَقّ وَنُودُوَاْ أَن تِلْكُمُ الْجَنّةُ أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ) [الأعراف:43]

(وَنَزَعْنَا مَا فِى صُدُورِهِم مّنْ غِلّ إِخْوَاناً عَلَىَ سُرُرٍ مّتَقَابِلِينَ) [الحجر:47]

(وَأَلّفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنفَقْتَ مَا فِى الأرْضِ جَمِيعاً مّآ أَلّفَتْ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَكِنّ اللّهَ أَلّفَ بَيْنَهُمْ إِنّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ) [الأنفال:63]

(إِنّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُواْ بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتّقُواْ اللّهَ لَعَلّكُمْ تُرْحَمُونَ)[الحجرات:10]

(عَسَى اللّهُ أَن يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ الّذِينَ عَادَيْتُم مّنْهُم مّوَدّةً وَاللّهُ قَدِيرٌ وَاللّهُ غَفُورٌ رّحِيمٌ) [الممتحنة:7]

(وَقُل لّعِبَادِى يَقُولُواْ الّتِى هِىَ أَحْسَنُ إِنّ الشّيْطَانَ يَنزَغُ بَيْنَهُمْ إِنّ الشّيْطَانَ كَانَ لِلإِنْسَانِ عَدُوّاً مّبِيناً)[الإسراء:53]

(وَالّذِينَ جَآءُوا مِن بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلإِخْوَانِنَا الّذِينَ سَبَقُونَا بِالإِيمَانِ وَلاَ تَجْعَلْ فِى قُلُوبِنَا غِلاّ لّلّذِينَ آمَنُواْ رَبّنَآ إِنّكَ رَءُوفٌ رّحِيمٌ) [الحشر:10]

(أُحِلّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصّيَامِ الرّفَثُ إِلَىَ نِسَآئِكُمْ هُنّ لِبَـاسٌ لّكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَـاسٌ لّهُنّ عَلِمَ اللّـهُ أَنّكُمْ كُنتُمْ تَخْتـانُونَ أَنْفُسَـكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَعَفَا عَنْكُمْ فَالاَنَ بَاشِرُوهُنّ وَابْتَغُـواْ مَا كَتَبَ اللّـهُ لَكُمْ وَكُلُـواْ وَاشْـرَبُواْ حَتّىَ يَتَبَيّنَ لَكُمُ الْخَيْـطُ الأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ ثُمّ أَتِمّواْ الصّـيَامَ إِلَى الّلّيْـلِ وَلاَ تُبَاشِـرُوهُنّ وَأَنْتُمْ عَـاكِفُونَ فِى الْمَسَـاجِدِ تِلْـكَ حُـدُودُ اللّــهِ فَلاَ تَقْرَبُوهَا كَــذَلِكَ يُبَيّنُ اللّــهُ آيَاتِــهِ لِلنّــاسِ لَعَلّهُمْ يَتّقُونَ) [البقرة:187]

(وَسَارِعُوَاْ إِلَىَ مَغْفِرَةٍ مّن رّبّكُمْ وَجَنّةٍ عَرْضُـهَا السّـمَاوَاتُ وَالأَرْضُ أُعِــدّتْ لِلْمُتّقِينَ * الّــذِينَ يُنفِقُــونَ فِى السّــرّآءِ وَالضّـرّآءِ وَالْكَـاظِمِينَ الْغَيْـظَ وَالْعَـافِينَ عَنِ النّـاسِ وَاللّـهُ يُحِبّ الْمُحْسِـنِينَ * وَالّـذِينَ إِذَا فَعَلُـواْ فَاحِشَـةً أَوْ ظَلَمُـوَاْ أَنْفُسَــهُمْ ذَكَـرُواْ اللّــهَ فَاسْــتَغْفَرُواْ لِـذُنُوبِهِمْ وَمَن يَغْفِـرُ الذّنُوبَ إِلاّ اللّهُ وَلَمْ يُصِرّواْ عَلَىَ مَا فَعَلُـواْ وَهُمْ يَعْلَمُـونَ) [آل عمران:133-135]

(فَبِمَا رَحْمَةٍ مّنَ اللّهِ لِنتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظّاً غَلِيظَ الْقَلْبِ لاَنْفَضّواْ مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِى الأَمْـرِ فَـإِذَا عَـزَمْتَ فَتَوَكّـلْ عَلَى اللّـهِ إِنّ اللّـهَ يُحِبّ الْمُتَوَكّلِينَ) [آل عمران:159]

(وَدّ كَثِيرٌ مّنْ أَهْـلِ الْكِتَـابِ لَـوْ يَـرُدّونَكُم مِنْ بَعْـدِ إِيمَـانِكُمْ كُفّاراً حَسَداً مّنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مّن بَعْـدِ مَا تَبَيّنَ لَهُمُ الْحَـقّ فَاعْفُواْ وَاصْفَحُواْ حَتّىَ يَأْتِىَ اللّهُ بِأَمْرِهِ إِنّ اللّـهَ عَلَىَ كُـلّ شَىْءٍ قَدِيرٌ) [البقرة:109]

(فَبِمَا نَقْضِـهِم مّيثَـاقَهُمْ لَعنّـاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُـوبَهُمْ قَاسِـيَةً يُحَرّفُونَ الْكَلِمَ عَن مّوَاضِعِهِ وَنَسُواْ حَظّا مّمّا ذُكِرُواْ بِهِ وَلاَ

تَزَالُ تَطّلِعُ عَلَىَ خَآئِنَـةٍ مّنْهُمْ إِلاّ قَلِيلاً مّنْهُمُ فَـاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ إِنّ اللّهَ يُحِبّ الْمُحْسِنِينَ) [المائدة:13]

(وَلاَ يَأْتَـلِ أُوْلُـواْ الْفَضْـلِ مِنكُمْ وَالسّـعَةِ أَن يُؤْتُـوَاْ أُوْلِي الْقُرْبَىَ وَالْمَسَاكِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللّـهِ وَلْيَعْفُـواْ وَلْيَصْـفَحُوَاْ أَلاَ تُحِبّـونَ أَن يَغْفِـرَ اللّـهُ لَكُمْ وَاللّـهُ غَفُـورٌ رّحِيمٌ) [النور:22]

(وَمِنْ آيَاتِـهِ أَنْ خَلَـقَ لَكُم مّنْ أَنفُسِـكُمْ أَزْوَاجـاً لّتَسْـكُنُوَاْ إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُم مّوَدّةً وَرَحْمَةً إِنّ فِى ذَلِكَ لاَيَـاتٍ لّقَـوْمٍ يَتَفَكّرُونَ) [الروم:21]

(هُـوَ الّـذِى خَلَقَكُمْ مّن نّفْسٍ وَاحِـدَةٍ وَجَعَـلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا فَلَماّ تَغَشّاهَا حَمَلَتْ حَمْلاً خَفِيفـاً فَمَـرّتْ بِـهِ فَلَمّآ أَثْقَلَتْ دّعَوَا اللّهَ رَبّهُمَا لَئِنْ آتَيْتَنَا صَالِحاً لّنَكُـونَنّ مِنَ الشّاكِرِينَ) [الأعراف:189]

(وَإِذْ تَقُـولُ لِلّـذِىَ أَنعَمَ اللّـهُ عَلَيْـهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْـهِ أَمْسِـكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتّقِ اللّهَ وَتُخْفِى فِى نِفْسِكَ مَا اللّـهُ مُبْدِيـهِ وَتَخْشَى النّاسَ وَاللّهُ أَحَقّ أَن تَخْشَاهُ فَلَمّا قَضَىَ زَيْدٌ مّنْهَا وَطَـراً زَوّجْنَاكَهَا لِكَىْ لاَ يَكُـونَ عَلَى الْمُـؤْمِنِينَ حَـرَجٌ فِىَ أَزْوَاجِ أَدْعِيَـآئِهِمْ إِذَا قَضَـوْاْ مِنْهُنّ وَطَـراً وَكَـانَ أَمْـرُ اللّـهِ مَفْعُولاً) [الأحزاب:37]

(وَلَقَـدْ أَرْسَـلْنَا رُسُـلا مِنْ قَبْلِـكَ وَجَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا وَذُرِّيَّةً وَمَا كَـانَ لِرَسُـولٍ أَنْ يَـأْتِىَ بِآيَـةٍ إِلا بِـإِذْنِ اللَّهِ لِكُـلِّ أَجَـلٍ كِتَابٌ) [الرعد:38]

(وَاللَّهُ جَعَـــلَ لَكُمْ مِنْ أَنفُسِـــكُمْ أَزْوَاجًا وَجَعَـــلَ لَكُمْ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ بَنِينَ وَحَفَـدَةً وَرَزَقَكُمْ مِنْ الطَّيِّبَـاتِ أَفَبِالْبَاطِـلِ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَةِ اللَّهِ هُمْ يَكْفُرُونَ) [النحل:72]

(إِنَّ أَصْـــحَابَ الْجَنَّةِ الْيَـــوْمَ فِى شُـــغُلٍ فَـــاكِهُونَ * هُمْ وَأَزْوَاجُهُمْ فِى ظِلالٍ عَلَى الأَرَائِكِ مُتَّكِئُونَ * لَهُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ وَلَهُمْ مَا يَدَّعُونَ) [يس:55-57]

قوله تعالى: (وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلاً مّمّن دَعَآ إِلَى اللّـهِ وَعَمِـلَ صَالِحاً وَقَالَ إِنّنِى مِنَ الْمُسْلِمِين).

- - - -

* فَإِن تَوَلَّوْاْ فَقُلْ حَسْبِىَ اللَّهُ لاَ إِلَـهَ إِلاَّ هُوَ عَلَيْهِ تَـوَكَّلْتُ وَ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ» (توبه، 128 و 129)؛ پس این نوشته را همراه او نموده و بر او آویزان کنند.

- - - -

وبعد الممات ونسألک أن تُفَرِّجَ عنا ما نحن فیه وأن تُقَدِّرَ لنا الخـیر فیما نریـده ونوینا علیه وأن تعصـمنا من الفتن والمعاصی والفحشاء وأن تحفظنا وأهلنا وذریتنا وأحبابنا فیک ولمن وصـانا ووصـیناه بالـدعاء من کل سـوء وشر وبلاء وأن تنصرنا علی جمیع الحساد والأعداء. وأن تجعلنا من الذین لا خوف علیهم ولاهم یحزنون.

سـحر و طلسم را انـواع مختلفی است که دو سـبب مهم دارد یکی سبب مادی و دیگری سبب غیر مـادی که هر دو این تقسیمات جزو علوم غریبه است. سبب مـادی سـحر بخـودی خـود می‌تواند محسـوس یا غـیر محسـوس باشد. سـبب غـیر مـادی سـحر همـان بخشی است که به علم تسخیرات و دعوات مربوط می‌شود و در آن دعواتی مثل برهتیه و هوتریه ... از این قبیل در آن مـورد اسـتفاده قرار میگیرد و معزم جهت انجام امور مـورد نظر خـود از نیروهای موکلین و خدام استفاده می‌کند.

نکته مهم این است که بخشی از سـحر و طلسم در واقع زاده تخیل و تردسـتی است و در قـرآن کـریم هم (در داسـتان مقابله حضـرت موسی (ع) با سـاحران) به این مسـاله اشـاره شـده است. (سـوره‌های مبارکه طه و اعراف).

بخش دیگر از سحر که واقعی است و در عالم واقع تاثیر گذار است نـیز وجـود دارد که البته با انجـام طلسـمات و خوانـدن اوراد و اذکـاری خـاص توسط سـحر کننـده رخ میدهد. در قرآن کریم در داسـتان‌هاروت و مـاروت که به مردم سـحر می‌آموختند نـیز به این جنبه از سـحر اشـاره گردیده است (فیتعلمون منها ما یفرقون به بین المـرء و زوجه) (آیه 102 سوره مبارکه بقره).

زمانی یکی از ساحران به حضور امام صادق(ع) رسیده و گفت: حرفه من ســحر بــوده است و در برابر آن مــزد می‌گرفتم.

خـرج زنـدگی من از همین راه تـأمین می‌شد و با همـان درآمد، حج خانه خـدا را انجـام داده ام، ولی اکنـون آن را تــرک نمــوده و توبه کــرده ام. آیا بــرای من راه نجــاتی هست؟

امام صادق(ع) فرمـود: "عقـده و گـره سـحر را بـاز کن، ولی گره جادوگری مزن" (وسائل الشـیعه حـدیث 1، ص 105.)

آن‌چه ازاین حدیث شریفه مستفاد می‌شـود این است که اگر آموختن سـحر، جهت ابطـال آن و مقابله با سـاحران باشد، آموختن و عمل نمودن به آن بلا اشکال است. لازم به ذکر است که حـتی بـرخی مواقع جنبه وجـوب کفـایی پیدا می‌کند.

چند روش ساده و مهم بـرای جلوگـیری از سـحر عبارتند از:

1. خوانـدن روزانه و منظم سـوره‌های فلق و نـاس و آیه الکرسی شریفه.
2. صدقه دادن.
3. به همــراه داشــتن بــرخی از تعویــذات مجربه مثل حرز حضرت علی(ع):

(بِســمِ الله وَ بِاللــه، بِســمِ الله وَ ما شــاءَالله، بِسم الله لاحَولَ ولاقُوّه الا بالله، قالَ موسی ما جِئتُم بِه السِّحر انّ

الله سَــيُبطِلُه انّ الله لا يُصــلحُ عَمل المُفســدين، فَوقَع الحَق و بَطل ما كــانوا يَعمَلــون فغلبــوا هُنالــکَ وانقَلِبــوا صاغرين).

اللهم صل على سيدنا محمد وعلى آله وسلم صــلاه تفتحُ بيننا وبينه فتحاً مبيناً.

- - - -

إلا ذهبت وانقرضت). قـــال: وســـأله رجل عن العين؟ فقال: حق، فـإذا أصـابک ذلک فـارفع کفیک حـذاء وجهک واقـــرأ (الحمد لله) و (قل هو الله أحد) والمعـــوذتین، وامسحهما علی نواصیک فإنه نافع بإذن الله.

از امام ششم (علیه السلام) درباره معـوذتین سؤ ال شد فرمـود: پیغمـبر (صـلی الله علیه و آله و سـلم) را لبید یهودی سحر کرد، جبرئیل معوذتین را بـرای حضـرت آورد حضـرت علی (علیه السـلام) را خواست و نخی را دوازده گـرده زد و به او فرمـود: به ته چـاه رزوان بـرو و آیه‌ای بخوان و گرهی را بگشای علی (علیه السلام) به انـدرون چاه رفت و هم‌چنان کرد، حضرت از سحر آسوده گشت.

وروی عن أبی عبد الله (علیه الســـلام) أنه ســـئل عن المعـوذتین؟ قـال: إن رسـول الله (صـلی الله علیه وآله وسلم) سحره لبید بن أعصم الیهودی، فأتاه جبریل (علیه السـلام) بـالمعوذتین، فـدعا علیا فعقد له خیطا فیه اثنا عشر عقـدة، فقـال: انطلق إلی بـئر ذروان فـأنزل إلی القلیب فاقرأ آیة وحل عقـدة فـنزل علی (علیه السـلام) واستخرج من القلیب فتحلل ذلک عن رسـول الله (صـلی الله علیه وآله وسلم).

ابن عباس گوید: لبید یهودی پیغمبر را سحر کرد، و سحر را در چاه رزوان انداخت حضرت بیمار شـد، در حـالی که حضرت به خواب بود دو فرشته آمدند، یکی از آن دو کنار سر حضرت و دیگری پهلوی پـای او نشسـت، و قضـیه را به وی خـبر دادنـد، که تو را سـحر کرده‌اند و سـحر را در زیر پوست در زیر ســـنگی در چـــاه رزوان گذارده‌اند. پیغمـبر (صـلی الله علیه و آله و سـلم) بیـدار شد و علی (علیه السلام) و زبـیر و عمـار را فرسـتاده تا آب چـاه را

کشیدند و سنگ را برداشتند و سـحر را در آوردند و دیدند که در آن موهـای سـری است با دنـدانه‌هایی از شـانه که 11 گـره با سـوزن بر آن زده‌انـد، در این موقع معـوذتین وحی شد، هر گرهی را که می‌گشـودند، آیه‌ای از آن‌ها را می‌خواندند، حضرت احساس سبکی کـرد و برخاست گویا از قید و زنجیر آزاد شده، و عقال از پای او برداشته‌اند و جبرئیل می‌گفت: بسم الله ارقیک من کل شی ء یؤ ذیک من حاسد و عین و الله یشفیک.

وعن ابن عبـاس قـال: إن لبید بن أعصم الیهـودی سـحر رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) ثم دس ذلک فی بئر لبنی زریق فمـرض رسـول الله (صـلی الله علیه وآله وسـلم) فبینا هو نـائم إذ أتـاه ملکـان فقعد أحـدهما عند رأسه والاخر عند رجلیه فـأخبراه بـذلک وأنه فی بـئر ذروان فی جف طلعة تحت راعوفة- والجف قشر الطلع. والراعوفة حجر فی أسـفل البـئر یقـوم علیه المـاتح- فانتبه رسـول الله (صـلی الله علیه وآله وسـلم) وبعث علیا (علیه السلام) والزبیر وعمارا فنزحوا ماء تلک البـئر ثم رفعوا الصخرة وأخرجوا الجف فإذا فیه مشـاطة رأسه وأسنان من مشطه وإذا هو معقد فیه إحـدی عشر عقـدة عقد مغروزة بـالابر، فنزلت‌هاتـان السـورتان فجعل کلما یقرأ آیة انحلت عقدة ووجد رسـول الله (صـلی الله علیه وآله وسـلم) خفة فقـام کأنما أنشط من عقـال، وجعل جبریل (علیه السـلام) یقـول: (باسم الله أرقیک من کل شیء یؤذیک من حاسد وعین والله یشفیک).

مکارم الاخلاق، حسن بن فضل بن حسن طبرسی.

- - - -

حرز حضرت امام رضا (علیه السلام)یوضع فی الجیب:

(بسم الله الرحمن الـرحیم، أعـوذ بـالرحمن منک إن کنت تقیا، (اخسؤا فیها ولا تکلمـون)، أخـذت سـمعک وبصـرک بسـمع الله وبصـره وأخـذت قوتک وسـلطانک بقـوة الله وسـلطان الله الحـاجز بیـنی وبینک بما حجز به أنبیـاءه ورسـله وسـترهم من الفراعنة وسـطواتهم، جبریل عن یمیـنی ومیکائیل عن یسـاری ومحمد أمـامی والله محیط بی‌یحجزک عنی ویحول بینک وبینی بحوله وقوته حسـبی الله ونعم الوکیل ما شـاء الله کـان وما لم یشأ لم یکن)- ویکتب آیة الکرسی علی التنزیل- (ولا حـول ولا قـوة إلا بالله العلی العظیم) [ویحملها].

ترجمه حـرز: این حـرز در جیب باشد: (بسم الله الـرحمن الرحیم، اگر متقی باشی به خـدا از شر تو پنـاه می‌بـرم) (ساکت شوید و حرف نزنید) (به یـاری سـمع و بصر خـدا سمع و بصر تو را می‌گیرم، و قـوت تو را به یـاری قـوت حـق، تسـخیر می‌نمـایم)... (جبرئیل در طـرف راست و میکائیل در طـرف چپ و محمد (صـلی الله علیه و آله و سلم) در جلـوی روی من نگهبـان من باشـند و خداوند بر من احاطه دارد و تو را از من براند...) و آیة الکرسی را بنویسد... و با خود نگاه دارد.

مکارم الاخلاق، حسن بن فضل بن حسن طبرسی.

- - - -

(حــرز ذیل) بر رقعه‌ای نوشــته شــود و بر ســحر شــده بیاویزند:

(قال موسی ما جئتم به السحر آن الله سیبطه آن الله لا یصلح علی المفسدین، و یحق الله الحق بکلماته ولو کـره المجرمون واوحینا الی موسی اءن اءلق عصاک فـاذا هی تلقف ما یاءفکون، فوقع الحق و بطل ما کـانوا یعملـون، فغلبوا هنالک و انقلبوا صاغرین.)

حرزی دیگر

هفت بار بر سحر شده بخواند: (سنشد عضدک باءخیک، و نجعل لکما سلطانا فلا یصــلون الیکما بآ یاتنا اءنتما و من اتبعکما الغالبون.)

مکـــــارم الاخلاق، حسن بن فضل بن حسن طبرســـــی، ترجمه عبد الرحیم عقیقی بخشایشی.

قواعد:

در هنگــام نوشــتن رقعه شــرایط عمــومی نوشــتن دعا رعایت شود.

با گلاب و زعفران و در کاغذ بی‌خط باشد.

- - - -

است. شخصی که این دعا را با خــود به همــراه داشــته باشد از شر جن و انس در امان خواهد بــود. واقع امر بر این است که خــواص این دعا بی‌شــمار است ولی بطــور کلی به جهت دفع بلیـات و حـوادث و دفع همـزاد و حفظ از شر جن و انس میباشد و هم‌چـنین حصـاری هفتگانه و غیر قابل نفوذ بوده که محافظ و حفظ کننـده انسـان در مقابل کلیه دشمنان و بدگویان و حاسدان است. خاصیت دیگر دعــای هفت حصــار، دفع و ابطــال ســحر و طلسم است و در واقع این دعـــا، حصـــار و دژی محکم است در برابر ســحر و طلسم. منظـــور این است که این دعـــای شریف، خاصیت تحصین و حفظ بسـیار قـوی دارد (حفظ از کلیه بلیات و حوادث ناخواسته و دور کردن جمیع بلایا) کسی که دعــای هفت حصــار را به همــراه داشــته باشد هم‌چنین به اذن خداوند تبارک و تعــالی از هر گونه چشم زخمی در امان خواهد بود.

متن دعای هفت حصار به شرح ذیل است:

حصار اول:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَإِذَا قَــرَأْتَ الْقُــرآنَ جَعَلْنَا بَيْنَــکَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لاَ يُؤْمِنُــونَ بِـــالآخِرَهِ حِجَابًا مَّسْـــتُورًا وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُـــوبِهِمْ أَكِنَّةً أَن يَفْقَهُوهُ وَفِى آذَانِهِمْ وَقْرًا فَاللّـهُ خَيْـرٌ حَافِظًا وَهُـوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ

إِن يَنصُرْكُمُ اللّهُ فَلاَ غَالِبَ لَكُمْ وَإِن يَخْـذُلْكُمْ فَمَن ذَا الَّذِى يَنصُـرُكُم مِّن بَعْـدِهِ وَعَلَى اللّـهِ فَلْيَتَوَكِّلِ الْمُؤْمِنُـونَ وَعَلَى اللّهِ فَتَوَكَّلُواْ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ قُـلْ كُـلٌّ مُّتَـرَبِّصٌ فَتَرَبَّصُـوا فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْـحَابُ الصِّـرَاطِ السَّـوِىِّ وَمَنِ اهْتَـدَى يَا

أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ اصْبِرُواْ وَصَابِرُواْ وَرَابِطُواْ وَاتَّقُواْ اللّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ

وَبِالْحَقِّ أَنزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَلَ وَمَا أَرْسَلْنَاکَ إِلاَّ مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا سَنُلْقِی فِی قُلُوبِ الَّذِينَ کَفَرُواْ الرُّعْبَ بِمَا أَشْرَکُواْ بِاللّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَانًا اَللهُمَّ يا ذَالْمَنِّ وَ لا يُمَنَّ عَلَيْکَ وَ يا ذَاالطّوْلِ لا اله اِلّا اَنْتَ اَسْئَلُکَ العَفْوَ وَ العافيهَ فِی الدّين وَ الدّنيا وَ الاخرهِ بِفَضلِکَ عَلی جَميعِ خَلقِکَ رَبَّنا آتِنا يَا فَارِجَ الْهَمِ وَ يَا کَاشِفَ الْغَم فَرِّجْ عَنّی هَمّی وَ اکْشَفْ عَنّی غَمّی بِرَحمَتِکَ يا اَرحَمَ الرّاحِمينَ.

حصار دوم:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

رَبَّنَا إِنَّکَ مَن تُدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْزَيْتَهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنصَارٍ هُنَالِکَ تَبْلُو کُلُّ نَفْسٍ مَّا أَسْلَفَتْ وَرُدُّواْ إِلَی اللّهِ مَوْلاَهُمُ الْحَقِّ وَضَلَّ عَنْهُم مَّا کَانُواْ يَفْتَرُونَ يَکَادُ الْبَرْقُ يَخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ کُلَّمَا أَضَاء لَهُم مَّشَوْاْ فِيهِ وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُواْ وَلَوْ شَاء اللّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ إِنَّ اللّه عَلَی کُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ صُمٌّ بُکْمٌ عُمْیٌ فَهُمْ لاَ يَرْجِعُونَ وَجَعَلْنَا مِن بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لاَ يُبْصِرُونَ وَکَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ فَسَيَکْفِيکَهُمُ اللّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ

فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَکَّلْ عَلَی اللّهِ إِنَّ اللّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَکِّلِينَ يا اللهُ يا والیُ يا رَبّاهُ يا سَيداهُ و يا سَنَداهُ و ياغايَهَ رَغبَتَنا اَسئَلُکَ بِکَرِمَکَ اِلیَ کَرَمِکَ بِفَضلِکَ اِلی فَضلَکَ بِجُودِکَ اِلی جُودِکَ وَ بِاِحسِانِکَ اِلیَ اِحسانِکَ قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِکَ فَلْيَفْرَحُواْ هُوَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ فَدَعَا رَبَّهُ

أَنِّی مَغْلُوبٌ فَانتَصِرْ قَالَ هَذَا فِـرَاقُ بَیْنِی وَبَیْنِـکَ سَـأُنَبِّئُکَ بِتَأْوِیلِ مَا لَمْ تَسْتَطِع عَّلَیْهِ صَبْرًا

اَللهُمَّ یا حَفیظی وَ ناصِری و مُغیثی فی جَمیعِ اَلْافعـالِ وَ الاَشْـغالِ رَبَّنَا آتِنَا فِی الـدُّنْیَا حَسَـنَةً وَ فِی الآخِـرَهِ حَسَـنَةً وَقِنَا عَــذَابَ النَّارِ اَللهُمَّ یَا فَــارِجَ الْهَمِ وَ یَا کَاشِــفَ الْغَم فَــرِّجْ عَنّی هَمّی وَ اکْشَــفْ عَنّی غَمّی بِرَحمَتِــکَ یا اَرحَمَ الرّاحِمینَ.

حصار سوم:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ

وَقُلْ جَاء الْحَقُّ وَزَهَـقَ الْبَاطِـلُ إِنَّ الْبَاطِـلَ کَـانَ زَهُوقًا أَوْ کَظُلُمَاتٍ فِی بَحْـرٍ لُّجِّیٍّ یَغْشَـاهُ مَـوْجٌ مِّن فَوْقِـهِ مَـوْجٌ مِّن فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَـوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْـرَجَ یَـدَهُ لَمْ یَکَـدْ یَرَاهَا وَمَن لَّمْ یَجْعَـلِ اللَّهُ لَـهُ نُـورًا فَمَا لَـهُ مِن نُّورٍ یَا أَیُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّکُمْ إِنَّ زَلْزَلَـةَ السَّـاعَةِ شَـیْءٌ عَظِیمٌ لَّا یَـذُوقُونَ فِیهَا بَـرْدًا وَلَا شَـرَابًا إِلَّا حَمِیمًا وَغَسَّـاقًا جَـزَاء وِفَاقًا فِی سَـمُومٍ وَحَمِیمٍ وَظِـلٍّ مِّن یَحْمُـومٍ لَّا بَـارِدٍ وَلَا کَرِیمٍ

کَم مِّن فِئَةٍ قَلِیلَـةٍ غَلَبَتْ فِئَةً کَثِـیرَةً بِـإِذْنِ اللّـهِ وَاللّـهُ مَـعَ الصَّـابِرِینَ رَبَّنَا أَفْـرِغْ عَلَیْنَا صَـبْرًا وَثَبِّتْ أَقْـدَامَنَا وَانصُـرْنَا عَلَی الْقَوْمِ الْکَافِرِینَ فَهَزَمُـوهُم بِـإِذْنِ اللّـهِ وَقَتَـلَ دَاوُودُ جَالُوتَ وَآتَاهُ اللّهُ الْمُلْکَ وَالْحِکْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا یَشَـاءُ وَلَـوْلاَ دَفْعُ اللّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَّفَسَـدَتِ الأَرْضُ وَلَکِنَّ اللّـهَ ذُو فَضْلٍ عَلَی الْعَـالَمِینَ آمَنتُ بِاللـهِ الـذی لا اله الا هُـوَ وَ نِعمَ الوَکیلُ رَبَّنَا آتِنَا فِی الدُّنْیَا حَسَنَةً وَفِی الآخِـرَهِ حَسَـنَةً اَللهُمَّ یَا فَـارِجَ الْهَمِ وَ یَا کَاشِــفَ الْغَم فَـرِّجْ عَنّی هَمّی وَ اکْشَفْ عَنّی غَمّی بِرَحمَتِکَ یا اَرحَمَ الرّاحِمینَ.

حصار چهارم:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قُل لَّن يُصِـيبَنَا إِلاَّ مَا كَتَبَ اللّـهُ لَنَا هُـوَ مَوْلاَنَا وَعَلَى اللّـهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ أَيْنَمَا تَكُونُواْ يُدْرِككُّمُ الْمَوْتُ وَلَـوْ كُنتُمْ فِى بُرُوجٍ مُّشَيَّدَهٍ وَمَا كَـانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُـوتَ إِلاَّ بِـإِذْنِ الله كِتَابًا مُّؤَجَّلًا قُل كُونُواْ حِجَـارَةً أَوْ حَدِيـدًا أَوْ خَلْقًا مِّمَّا يَكْبُـرُ فِي صُدُورِكُمْ مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَّا يَبْغِيَانِ فَبِأَىِّ آلَاء رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ اَللهُمَّ اِنَّکَ تَعلَمُ سِـرّی و علانِیَـتی وَ تَعْلَمُ مَا فِی نَفْسِی وَلاَ أَعْلَمُ مَا فِی نَفْسِکَ فَـاِنّی رَاضٍ بِقَضائِکَ وَ تَقدیرِکَ وَ مُطیعٌ لِحُکمِـکَ وَ اَنتَ عـالِمٌ بِـاَحوالِ العابِدینَ وَ اَشعالِهِم وَ حَرَکاتِهِم وَ سَـکَاناتِهِم فِی اللّیـالِیَ وَ الاَیّـامِ لّا إِلَـهَ إِلّا أَنتَ سُـبْحَانَکَ إِنِّی کُنتُ مِنَ الظَّالِمِینَ فَاسْـتَجَبْنَا لَـهُ وَنَجَّيْنَـاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَـذَلِکَ نُنجِی الْمُـؤْمِنِینَ فَاللّـهُ خَيْـرٌ حَافِظًا وَهُـوَ أَرْحَمُ الـرَّاحِمِینَ اللهم اجعلـنی بصـیرا و اوضح دلیلا و اغثـنی دلیلا من الاعـداء اَللهُمَّ یَا فَـارِجَ الْهَمِ وَ یَا کَاشِـفَ الْغَم فَـرِّجْ عَنّی هَمّی وَ اکْشَـفْ عَنّی غَمّی بِرَحمَتِکَ یا اَرحَمَ الـرّاحِمینَ و صَـلّی اللـهُ علی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطّاهِرینَ.

حصار پنجم:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

رَبِّ قَـدْ آتَيْتَنِی مِنَ الْمُلْـکِ وَعَلَّمْتَنِی مِن تَأْوِيـلِ الأَحَـادِيثِ فَـاطِرَ السَّـمَاوَاتِ وَالأَرْضِ أَنتَ وَلِيِّی فِی الـدُّنُيَا وَالآخِـرَهِ تَـوَفَّنِی مُسْـلِمًا وَأَلْحِقْنِی بِالصَّـالِحِينَ قُـلِ اللَّهُمَّ مَالِـکَ الْمُلْـکِ تُـؤْتِی الْمُلْـکَ مَن تَشَـاء وَتَـنزِعُ الْمُلْـکَ مِمَّن تَشَـاء وَتُعِزُّ مَن تَشَاء وَتُذِلُّ مَن تَشَاء بِيَـدِکَ الْخَيْـرُ إِنَّکَ عَلَىَ کُـلِّ شَیْءٍ قَدِيرٌ تُولِجُ اللَّيْلَ فِی الْنَّهَارِ وَتُولِجُ النَّهَارَ فِی اللَّيْـلِ

وَتُخْـرِجُ الْحَىَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَتُخْـرِجُ الَمَيَّتَ مِنَ الْحَىِّ وَتَـرْزُقُ مَن تَشَاء بِغَيْرِ حِسَابٍ لا حَـولَ و لا حيلَـهَ وَ لا اخْتِبـالَ وَ لا مَنجَاء وَ لا مَلْجَاءَ اِلّا بِکَ عَلَیکَ تَوَکَلّتُ وَ اَنتَ خـالِقُ الخَلـقِ وَ رازِقُهُم وَ مُـدَبِّرُهُم مِن حـالٍ اِلی حـالٍ اَللهُمَّ انْصُـرنا وَ تَخـــذُلنا وَ ارْحَمْنا وَ لا تُهْلِکْنا فَـــاَنتَ رَجائُنا رَبَّنَا آتِنَا فِی الدُّنْیَا حَسَنَةً وَفِی الآخِرَهِ حَسَـنَةً اَللهُمَّ یَا فَـارِجَ الْهَمِ وَ یَا کَاشِفَ الْغَم فَرِّجْ عَنّی هَمّی وَ اکْشَفْ عَنّی غَمّی بِرَحمَتِکَ یا اَرحَمَ الـــرّاحِمینَ و صَـــلّی اللـــهُ علی مُحَمَّدٍ وَ آلِـــهِ الطّاهِرینَ.

حصار ششم:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ

إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَـرَؤُوفٌ رَّحِیمٌ و لَـوْلاَ فَضْـلُ اللَّهِ عَلَیْکُمْ وَرَحْمَتُـهُ لَکُنتُم مِّنَ الْخَاسِـرِینَ إِنَّ اللَّهَ عِنـدَهُ عِلْمُ السَّـاعَهِ وَیُنَزِّلُ الْغَیْثَ وَیَعْلَمُ مَا فِی الْأَرْحَـامِ وَمَا تَـدْرِی نَفْسٌ مَّاذَا تَکْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِی نَفْسٌ بِأَیِّ أَرْضٍ تَمُـوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِیمٌ خَبِـیرٌ إِنَّ فِی خَلْـقِ السَّـمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَاخْتِلاَفِ اللَّیْـلِ وَالنَّهَـارِ لآیَـاتٍ لِّأُوْلِی الألْبَـابِ الَّذِینَ یَـذْکُرُونَ اللَّـهَ قِیَامًا وَقُعُـودًا وَعَلَىَ جُنُـوبِهِمْ وَیَتَفَکَّرُونَ فِی خَلْـقِ السَّـمَاوَاتِ وَالأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَـذا بَـاطِلًا سُـبْحَانَکَ فَقِنَا عَـذَابَ النَّارِ قُـلْ إِنَّ الْمَـوْتَ الَّذِی تَفِـرُّونَ مِنْـهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِیکُمْ ثُمَّ تُـــرَدُّونَ إِلَی عَـــالِمِ الْغَیْبِ وَالشَّـــهَادَهِ فَیُنَبِّئُکُم بِمَا کُنتُمْ تَعْمَلُونَ وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَهُوَ الْحَکِیمُ الْخَبِیرُ اَللهُمَّ یا دافِعَ البَلیّاتِ و یا رافِعَ الدّرجاتِ وَ کاتِبَ الحَسَـناتِ و یا مُجیبَ الـدّعواتِ اَللهُمَّ رَبَّنَا آتِنَا فِی الـدُّنْیَا حَسَـنَةً وَفِی الآخِرَهِ حَسَنَةً اَللهُمَّ یا فَـارِجَ الْهَمِ وَ یَا کَاشِـفَ الْغَم فَـرِّجْ عَنّی هَمّی وَ اکْشَـــفْ عَنّی غَمّی بِرَحمَتِـــکَ یا اَرحَمَ الرّاحِمینَ و صَلّی اللهُ علی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطّاهِرینَ.

حصار هفتم:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قُلنَا يَا نَـارُ كُـونِى بَـرْدًا وَسَـلَامًا عَلَى إِبْـرَاهِيمَ وَأَرَادُوا بِـهِ كَيْـدًا فَجَعَلْنَـاهُمُ الْأَخْسَـرِينَ وَنَجَّيْنَـاهُ وَلُوطًا إِلَى الْأَرْضِ الَّتِى بَارَكْنَا فِيهَا لِلْعَـالَمِينَ ثُمَّ نُنَجِّى الَّذِينَ اتَّقَـوا وَّنَـذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا وَلَمَّا جَـاء أَمْرُنَا نَجَّيْنَا شُـعَيْبًا وَالَّذِينَ آمَنُواْ مَعَهُ بِرَحْمَهٍ مَّنَّا وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْقَرْيَهِ الَّتِى كَانَت تَّعْمَلُ الْخَبَـائِثَ وَاللّـهُ غَـالِبٌ عَلَى أَمْـرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَـرَ النَّاسِ لاَ يَعْلَمُـونَ رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِـالْحَقِّ وَأَنتَ خَيْـرُ الْفَاتِحِينَ إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنصُورُونَ وَإِنَّ جُنـدَنَا لَهُمُ الْغَـالِبُونَ اَللهُمَّ يا حَبيبَ التّـوابينَ اَللهُمَّ يا غِيـاثَ المُسـتَغثينَ اَللهُمَّ يا اَنيسَ المُستوحِشينَ يا سَتّار عُيُوب المَعيُـوبينَ اَللهُمَّ يا ناصِرَ المُضطَرّينَ اَللهُمَّ يا قَريباً غَـيرَ بَعيـدٍ اَللهُمَّ يا غالبـاً غَـيرَ مَغلـوبٍ اِجْعَـلْ لى مِنْ اَمْـرى فَرَجـاً وَ مَخرَجـاً فِى الْعافيـهِ اَللهُمَّ رَبَّنَا آتِنَا فِى الـدُّنْيَا حَسَـنَهً وَفِى الآخِـرَهِ حَسَـنَهً اَللهُمَّ يَا فَـارِجَ الْهَمِ وَ يَا كَاشِـفَ الْغَم فَـرِّجْ عَنّى هَمّى وَ اكْشَـفْ عَنّى غَمّى بِرَحمَتِـکَ يا اَرحَمَ الـرّاحِمينَ و صَلّى اللهُ على مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطّاهِرينَ

قواعد

شرایط عمومی نوشتن دعا (پـاکی و طهـارت ظـاهری و باطنی) را رعایت کند.

در کاغذ بدون خط بنویسد و به همراه خود نگهدارد.

- - - -

باطل کـــردن طلسم به روش قـــرآنی - باطل الســـحر مجرب

قبلا مطـالبی مختصر پـیرامون انـواع سـحر و طلسم و چگونگی جلوگیری از آن‌ها و باطل کردن آن‌ها بیان شده است. روشهای قـرآنی متفـاوت و مـوثری بـرای ابطـال ســحر وجـــود دارد (مثلا اســـتفاده از ادعیه معتـــبره و حرزهــای کــاربردی و مجــرب) که در کتب مختلفه آمــده است وهمگی کمابیش با آن‌ها آشنا هستند.

در ذیل نحوه باطل کردن چند نوع سـحر و طلسم با مـدد گرفتن از روشهای قرآنی مذکور می‌افتد:

1- باطل کردن سحر و طلسم محبت

نشانه‌های این طلسم شور و رغبت و محبت زیـاده از حد و غـیر عـادی است. از طـرف دیگر کـثرت در مباشـرت و اطاعت کورکورانه و بی‌دلیل از طرف مقابل است.

(در این نوع طلسم و سحر، ساحر و طلسم کننـده، مـرد یا زن را به نســبت به یک‌دیگر محبــوب می‌کند. این نــوع سـحر می‌تواند مـوجب شـود که حـتی فـرد مـورد نظر از مادر و خواهر و اقـوام درجه یک خـود اکـراه و تنفر پیـدا کند و فقط زوجه خــود را ببیند و رضــایت او مد نظــرش قرار گیرد. از طرف دیگر این نوع سحر می‌تواند مثل یک شمشیر دولبه عمل کند و بـاعث شـود که زوج نسـبت به زوجه‌اش متنفر شـود هم‌چنـان که نسـبت به سـایر زنها این احساس را پیدا می‌کند.)

یک روش علاج و درمان طلسم محبت:

آیات رقیه مخصوص ابطال سحر را ((غـیر از آیه شـریفه 102 از سوره مبارکه بقره و بجای آن آیات چهـاردهم و پانزدهم و شانزدهم از سوره مبارکه تغابن (یا ایها الذین آمنوا إن من أزواجکم ...) جهت درمان مسـحور اسـتفاده فرمایید.))

این درمـــان غالبه با احســـاس درد در معـــده و تخـــدیر و سردرد و تنگی نفس و تهوع همراه است (در صورتی که طلسم و سحر نوشـیدنی یا خـوراکی بـوده باشد). بـرای درمانش باید هفت مرتبه آیات شریفه ابطال سـحر و آیه الکرسی بر آب پاک خوانده شود و شـخص مسـحور از آن بنوشد. نشانه اولیه برای ابطال این نوع طلسم خوراکی این است که پس از نوشـــــــــــیدن آبی که بر آن رقیه مخصوصه خوانده شده است، فرد مسـحور، چـیزی زرد یا سرخ یا سیاه بالا بیاورد (استفراغ کند). این اولین نشانه ابطـال این نـوع سـحر است. در غـیر این صـورت باید به مـــدت سه هفته از آب پـــاکی که بر آن آیـــات شـــریفه سـوره‌های (یـونس آیـات 81 و 82 - و سـوره مبارکه الاعراف از آیه 117 تا آیه شریفه 122 - و سوره مبارکه طه آیه شریفه 69)ـ قـرائت شـده باشد بنوشد که به اذن خداوند تبارک و تعالی رفع مشکل شود.

آیات شریفه برای رقیه مخصوص ابطال سحر عبارتند از:

سورة الفاتحة

سورة البقرة از آیه 1 – 5

سورة البقرة الایة 102 هفت مرتبه

سورة البقرة از آیه 163 – 164

سورة البقرة آية الكرسى آيه 255

سورة البقرة آخر السورة از آيه 285 – 286

سورة ال عمران از آيه 18 – 19

سورة الاعراف از آيه 54 – 56

سـورة الاعـراف از آيه 117 – 122 هفت مرتبـه، و اين فرموده خداوند تبـارک و تعـالى را سى مرتبه تكـرار كند (وألقى السحرة ساجدين).

سورة يونس از آيه 81 – 82 اين فرموده خداوند تبارک و تعالى را هفتاد مرتبه تكرار (إن الله سيبطله).

سورة طه آيه 69 هفت مرتبه

سورة المؤمنون از آيه 115 – 118

سورة الصافات از آيه 1 – 10

سـورة الاحقـاف از آيه 29 – 32 اين فرمـوده خداوند تبارک و تعالى را هفت مرتبه تكـرار كند (ياقومنا أجيبـوا داعى الله).

سورة الرحمن از آيه 33 – 36

سورة الحشر از آيه 21 – 24

سورة الجن از آيه 1 – 9

سورة الاخلاص

سورة الفلق (نه مرتبه).

سورة الناس.

2- باطل کردن سحر و طلسم مرض و بیماری

(در این نوع طلسم و سحر، جن خبیث در مرکز سمع و بصر و دست و پای فرد مورد نظر رخنه می‌کند. در این حالت می‌تواند موجب کوری و یا از دست دادن شنوایی فرد شود یا او را فلج کند. از نشانه‌های این طلسم و سحر، احساس درد متوالی در یکی از اعضاء و یا حالات صرع و تشنجات و یا فلج و از کار افتادن جزیی و کلی اعضاء و یا از بین رفتن برخی از حواس فرد میباشد. این حالات دقیقا شبیه به حالات مرض طبیعی اعضای انسان است. تنها طریق تشخیص این امراض سحر و طلسم از امراض طبیعی جسم این است که رقیه و آیات باطل کننده طلسم بر آن فرد قرائت شود. اگر فرد مریض در زمان قرائت احساس سرگیجه یا سردرد یا اضطراب و لرز کند یا این‌که جسمش دچار تغیر شدید شود، باید مطمئن شد که مشکل پیش آمده در نتیجه طلسم یا حسد و یا چشم زخم است. اگر این تغییرات مشاهده نشد پس باید توسط اطباء و پزشکان معالجه گردد.)

همانگونه که ذکر شد مهمترین نشانه‌های طلسم و سحر مرض و بیماری، درد مشخص در عضوی از اعضای بدن است که برای آن علاج یا درمانی وجود ندارد. درد و فلج و عجز کلی عضوی از اعضای بدن با یک علت ناشناخته. عجز و تعطل یکی از حواس انسان.

یک روش علاج این نوع سحر و طلسم

رقیه ابطـال سـحر و طلسم مـذکور را سه مرتبه انجـام دهد. در صورتی که درمـان کامل نشد (در وضـعیت حـاد) اعمال زیر را نیز انجام دهد:

سوره فاتحه الکتاب را هفت مرتبه، آیه الکرسی را هفت مرتبـه، معـوذات را سه مرتبه بخواند. در مرحله آخر نـیز، رقیه ذیل را بر روغن ســـــــــیاه دانه بخواند و بر روی پیشانی و نیز بر مکـان درد بمالد (صـبحها و عصـرها این عمل را انجـــام دهد و این عمل را تا چهل روز یا بیشـــتر پی در پی ادامه دهد تا کـــاملا به اذن خداوند تبـــارک و تعالی بهبودی حاصل شود).

و آن رقیه این است:

1- الفاتحة.

2- المعوذات.

3- (ونـنزل من القـرآن ما هو شـفاء ورحمة للمؤمـنین) هفت مرتبه.

4- (بسم اللة أرقیک والله یشـــفیک من کل داء یؤذیک ومن کل نفس او عین حاسد یشفیک) هفت مرتبه.

5- (اللهم رب الناس إذهب البأس واشف أنت الشافی لا شفاء إلا شفاؤک شفاء الا یغادر سقما) هفت مرتبه.

3- باطل کردن طلسم و سحر جنون

سحر و طلسم جنون یعنی طلسـمی که مـوجب شـرود و زوال عقل و فراموشی شدید و خطای شدید در گفتار و نظرات و افعال و از این قبیل است.

(این نوع سحر و طلسم همان است که جن خبیث (جنی) در ذهن فرد مستقر می‌شود و باعث فراموشی شـدید و نقصـان کلام فـرد و بی‌قـراری شـدید می‌شـود و بسـیار آسیب زا میباشد. (نعوذ بالله من عمل الشیاطین).

یک روش علاج:

در این نـــوع ســـحر، باید بر مســـحور رقیه خاصه جهت ابطال سحر قرائت شود و در موارد شدید بایسـتی آیـات شریفه مخصـوص ابطـال سـحر بر فـرد مسـحور قـرائت شود:

سوره البقرة - هود - الحجر - الصـافات - ق - الـرحمن - الملک - الجن - الاعلی - الز لزلة - الهمز ة - الکا فــرون - المعوذتین.

این قــرائت حتما باید دوبــار در هر روز انجــام شــود (به مدت یکماه تمام و حتی ممکن است سه ماه هم به طول بیانجامد). در طـول مـدت ابطـال سـحر و درمـان فـرد مســحور باید از آب پــاکی که بر آن آیــات خاصه ابطــال سحر خوانده شده است بنوشد.

4- باطل کردن طلسم بخت (باز شدن بخت بسته شده)

ازدواج کردن و تشکیل خـانواده از امـور موکد در اسـلام است. اما در بــرخی از مــوارد انجــام این عمل به دلایلی مشــخص یا نامشــخص دچــار وقفه و تعطل میگــردد. در بـرخی مـوارد این مسـاله همـان تعطیل الـزواج است. با وجــود این‌که فــرد دوست دارد که ازدواج کند ولی به هر دلیل این عمل جـور نمی‌شـود و مشـکلات عدیـده در سر راه قرار میگیرد (بصورت غیر عادی و به کرات و مرات).

این مسئله به گـونه‌ای است که فـرد را نسـبت به ازدواج دلســـرد می‌کند و حـــتی ممکن است ازدواج و تشـــکیل خـــانواده را بفراموشی بســـپارد. نحـــوه عمل این نـــوع طلسم در مورد دختر حانم‌ها متفاوت است (دیده نشــدن و مطـــرح نشـــدن توسط دیگـــران جهت ازدواج، تعـــدد خواستگار داشتن ولی سرنگرفتن ازدواج، عـدم تمایل به ازدواج، خواسـتگارهای غـیر قابل قبـول و مطـرح شـدن بحث ازدواج و ســپس به فراموشی ســپرده شــدن و..... البته نتیجه نیز همان است که ذکر شد.

یک روش علاج:

دعاهــای مختلفی بــرای ســحر تعطیل الــزواج (طلسم و سحر بخت و ازدواج) ذکر گردیـده است. یک روش بسـیار مـوثر قـرآنی بـرای ابطـال این نـوع سـحر و طلسـم، (و صـورت گـرفتن ازدواج موفق و نیکو) انجـام اعمـال ذیل است:

1- وضو قبل از خـــواب، ســـپس آیه الکرسی - ســـپس معـــوذات را بخواند و در کف دست‌هایش بدمد و ســـپس دست‌هایش را بر بـــــدنش بمالد (سه مرتبه این عمل را تکرار کند).

2- گوش دادن به قرائت آیه الکرسی (می‌تواند از قرائت ضبط شـده اسـتفاده کند و روزی یک مرتبه به آن گـوش دهد.)

3- گـوش دادن به قـرائت معـوذات (سـوره‌های مبارکه الاخلاص - الفلق - النـــاس) چنـــدین مرتبه پی در پی. (می‌تواند از قرائت ضبط شده استفاده کند) و روزی یک مرتبه به آن گوش کند.

4- هم‌چنین رقیه ابطال سحر ذکر شده را بر آب پاک قرائت کند و با آن آب غسل کند. هر سه روز یکبار این عمل را انجام دهد.

5- بعد از نماز صبح، یکصد مرتبه بگوید: (لا إله إلا الله وحده لا شریک له، له الملک و له الحمد یحیی و یمیت و هو علی کل شیء قدیر).

اعمال مذکور را به مدت یک ماه کامل انجام دهد به اذن و اراده خداوند تبارک و تعالی کارش انجام می‌شود و حاجت میگیرد.

5- باطل کردن طلسم و سحر خمول

(در این سحر و طلسم، طلسم کننده یا ساحر که جنی را در خدمت دارد (جن کافر) او را امر به ضربه زدن به فرد مورد نظر می‌کند و این موکل هم با مستقر شدن در ذهن و مخ فرد مورد نظر، او را گوشه گیر و منزوی می‌کند به گونه‌ای که زمین گیر می‌شود و عوارض آن پس از این امر ظاهر می‌شود. فرد مسحور در این حالت دچار فکر مشوش بوده و دچار کم حرفی شدید و سکون و یکجا نشینی و انزوای شدید و سردرد مداوم می‌شود و در برخی موارد حتی از حمام کردن اجتناب و اکراه شدید دارد.)

یک روش علاج:

روزانه سه مرتبه به قرائت سوره‌های شریفه ذیل گوش فرا دهد:

الفاتحه – البقرة -آل عمران – یس – الصافات – الدخان الذاریات الحشر المعارج الغاشیة الزلزلة القارعة.

بـــار اول صـــبح، مرتبه دوم عصر و مرتبه ســـوم قبل از خواب.

این عمل را به مـــدت چهل و پنج روز ادامه دهد. ضـــمن این‌که باید همـراه با نوشـیدن و اغتسـال از آبی باشد که بر آن رقیه خاصه باطل السحر قرائت شده است.

اللهم یا غفار الذنوب، یا ستار العیوب، یا قابل التـوب، یا واسع المغفـرة، یا من کتب علی نفسه الرحمـة، یا رفیع الدرجات، یا سـامع الأصـوات یا مجیب الـدعوات، یـامن لا علی أمره أمر یا فعال لما یرید، یاهادی الـذین آمنـوا إلی صـــراط مســـتقیم، یا ذا الرحمة الواســـعة، یا ذا الفضل والنعم، یا ذا القـوة المـنین یا ذی الفضل علی المؤمـنین ،یا ذا العفو والمغفــرة، یــامن لا یضــیع أجر المحســنین، یامن عنـده مفـاتیح الغیب یـامن لایعـزب عنه مثقـال ذرة فی الأرض ولا فی الســـماء، یـــامن یعلم السر وأخفی ویعلم مـاتکتمون یـامن له مقالید السـموات والأرض وهو السمیع العلیم، یامن له الأسماء الحسنی، یـامن له الحمد فی الأولی والآخرة وإلیه ترجعون، یا شاهداً غیر غائب یا قریب غیر بعید أسألک أن تصلی علی سیدنا محمد وعلی آله وسلم.

- - - -

همــانطور که میــدانیم علــوم غریبه علمی است مطلق. سحر و طلسم نیز حقیقتی است ثابت و البته قابل انکار نیست. در حقیقت سـحر فقط به یک نـوع یا شـکل واحد خلاصه نمی‌شـــود بلکه انـــواع و اشـــکال مختلف بر آن مترتب است.

درواقع بر طلسـمات رنگ خاصی مـترتب نیست بلکه این نــوعی تقســیم بنــدی در مــورد نحــوه عمل است و مثلا طلسم غــیر رحمــانی را طلسم ســیاه، طلسم محبت را طلسم ســرخ و طلسم ثــروت را طلسم ســبز مینامند. شرط اول و مهمترین شرط بــرای تــاثیر ســحر و طلسم این است که فرد طلسم کننده حتما موکلی (جـنی) را در اختیـار داشـته باشد (تسـخیر جـزئی یا کلی و به عبـارتی داشــتن حکم مربوطه جهت عمل به طلســمات) و این از بدیهیات تاثیر عمل است).

روشـــهای تـــاثیر طلسم و ســـحر مختلف است و بـــرای تاثیرگذاری مثلا مدفون یا مشموم یا مرشـوش یا مـاکول است. در این‌جا به برخی از انواع و اشکال سـحر اشـاره می‌شود و در پایان روش پیشگیری از آن‌ها ذکر میگردد:

1- سحر تفریق و ربط

در این سحر و طلسم، سـاحر اقـدام به تفریق و جـدایی میان زوج و زوجه (جدایی زن و شوهر) یا جـدایی پـدر و پسر یا بــرادر از بــرادر و از این قبیل مینماید. این سـحر همان سـحر تفریق و تبغیض است که نسـبت آن‌را تبـاین مینمامند. بدین معنا که دو نفر نسـبت مبـاینت و میگیرند و از هم دور میشوند.

اما سـحر ربـط، همـانی است که طلسم کننـده از طریق اسـتعانت از شـیاطین و جن (که در اغلب انـواع سـحر و طلسمات وجود دارد) اقدام به اعمــال خبیثه می‌کند. این عمل بگــونه‌ای است که جن کــافر در ذهن فــرد طلسم شده دخل و تصرف می‌کند. این عمل مثلا می‌تواند باعث بسـته شـدن یا نـاتوانی در مباشـرت حلال زن و شـوهر شـود هر چند که هر دو طـرف قـادر به مباشـرت هسـتند ولی نــیرویی مــانع از این امر است. این نــوع ســحر و طلسم از بدترین انواع آن است که نفرت و جدایی میـان زوجین و عـداوت میـان آن‌ها را در طـول زمـان مـوجب می‌شود. (نعوذ بالله من عمل الشیاطین)

2- سحر الخداع والتخییل:

این نوع سحر در قـوه ذهن انسـان دخل و تصـرف شـدید دارد و بگونه‌ای است که انسان چیزهای ثـابت را متحـرک یا چیز متحـرک را ثـابت ببیند یا بـزرگ را کوچک و کوچک را بزرگ ببیند و در واقع اشـیاء را در شـکل غـیر حقیقی خود میبیند و این همان سحر تخییل است.

3- سحر جنون:

این نوع سحر و طلسم همان است که جن خـبیث (جـنی) در ذهن فرد مستقر می‌شود و باعث فراموشی شــدید و نقصـان کلام فـرد و بی‌قـراری شـدید می‌شـود و بسـیار آسیب زا میباشد. (نعوذ بالله من عمل الشیاطین).

4- سحر الخمول:

در این سحر و طلسم، طلسم کننده یا ساحر که جــنی را در خدمت دارد (جن کافر) او را امر به ضربه زدن به فرد

مــورد نظر می‌کند و این موکل هم با مســتقر شــدن در ذهن و مخ فــرد مــورد نظــر، او را گوشه گــیر و مــنزوی می‌کند به گــونه‌ای که زمین گــیر می‌شــود و عــوارض آن پس از این امر ظاهر می‌شود. فرد مسحور در این حالت دچار فکر مشوش بوده و دچار کم حرفی شدید و سـکون و یکجا نشینی و انزوای شدید و سردرد مداوم می‌شود و در برخی موارد حتی از حمام کردن اجتناب و اکراه شدید دارد.

5- سحر الهواتف:

در این نوع سحر و طلسم، ساحر موکل خود را به ســوی فرد مورد نظر ارسال می‌کند که او را در هنگام خــواب و بیــداری آزار دهد. در زمــان خــواب به شــکل حیوانــات مختلف و ترســناک خــود را به او نشــان میدهد. در عــالم بیــداری هم فــرد مــورد نظر صــداهای عجیب و غــریب میشــنود و مثلا صــدای افــرادی را میشــنود که او را صــدا می‌زنند (ممکن است این صداها آشنا باشند یا نباشند) و از این قبیل. از نشــانه‌های این نــوع ســحر و طلســم، خوابهــای ترســناک و شــنیدن اصــوات عجیب و غــریب و کثرت وسواس است.

6- سحر المرض:

در این نــوع طلسم و ســحر، جن خــبیث در مرکز ســمع و بصر و دست و پــای فــرد مــورد نظر رخنه می‌کند. در این حالت می‌تواند موجب کــوری و یا از دست دادن شــنوایی فــرد شــود یا او را فلج کند. از نشــانه‌های این طلسم و سحر، احساس درد متوالی در یکی از اعضــاء و یا حــالات صرع و تشنجات و یا فلج و از کــار افتــادن جــزیی و کلی

اعضـاء و یا از بین رفتن بـرخی از حـواس فـرد میباشد. این حالات دقیقا شبیه به حـالات مـرض طـبیعی اعضـای انسـان است. تنها طریق تشـخیص این امـراض سـحر و طلسم از امراض طبیعی جسم این است که رقیه و آیات باطل کننـده طلسم بر آن فـرد قـرائت شـود. اگر فـرد مـریض در زمـان قـرائت احسـاس سـرگیجه یا سـردرد یا اضطراب و لـرز کند یا این‌که جسـمش دچـار تغـیر شـدید شـود، باید مطمئن شد که مشـکل پیش آمـده در نتیجه طلسم یا حسد و یا چشم زخم است. اگر این تغیـیرات مشـاهده نشد پس باید توسط اطبـاء و پزشـکان معالجه گردد.

7- سحر محبة:

در این نوع طلسم و سحر، ساحر و طلسم کننده، مـرد یا زن را به نسبت به یک‌دیگر محبوب می‌کند. این نوع سحر می‌تواند موجب شود که حـتی فـرد مـورد نظر از مـادر و خـواهر و اقـوام درجه یک خـود اکـراه و تنفر پیـدا کند و فقط زوجه خـود را ببیند و رضـایت او مد نظـرش قـرار گـیرد. از طـرف دیگر این نـوع سـحر می‌تواند مثل یک شمشیر دولبه عمل کند و بـاعث شـود که زوج نسـبت به زوجه‌اش متنفر شـود هم‌چنـان که نسـبت به سـایر زنها این احساس را پیدا می‌کند.

انـواع مختلف دیگـری از سـحر هم وجـود دارد که در این مقـال نمیگنجد. قبلا هم مطـالبی در مـورد عـوارض و نشـانه‌های سـحر و طلسم و نـیز روش و نحـوه باطل کردن برخی از طلسمات بیان شده است.

نتیجه این‌که، سـحر امـری واقعی است و وجـود دارد. بر هر فرد مسلمانی واجب است که با قـرائت مـداوم آیـات حفظ و معوذتین و فاتحه الکتاب و قـرائت ادعیه معتـبره دیگر، خـود را از این مسـائل در امـان نگهـدارد و از آن‌ها پیشگیری کند.

در آخر بهتر است بدانیم که همه نفع‌ها و ضـررها در دنیا فقط به اذن خداوند جل جلاله میباشد و با ذکر و یـــــاد مـداوم خداوند سـبحان همیشه سـلامت خـواهیم بـود و ایمن خواهیم ماند.

(وما هم بضارین به من أحد إلا بإذن الله)

اللهم اصـرف عـنی عیـون العـائنین، وحسد الحاسـدین، وسحر الساحرین، ومکر الماکرین، وکید الشیاطین.

- - - -

وقتی‌ام صـبیان در تن کـودکی بـرود، جـان و روان او را تسخیر می‌کند، و به اصطلاح او را می‌زنـد، یا می‌گـیرد و بیمار می‌کند. کودک‌ام صبیان زده اراده و اختیـارش را از دست می‌دهد و دیوانه می‌شـــود و اســـیر و بـــازیچه‌ام صبیان می‌گردد و سرانجام، اگر به او نرسـند و درمـانش نکننـــد، می‌مـــیرد. در فرهنگ و ادب فارســـی، کودکـــان ام‌صـبیان زده را اصـطلاحاً دیو زد یا دیو زده و دیو دید یا دیو دیده گفته‌اند (فرهنگ معین، 250، 251).

نشانه‌های‌ام صبیان زدگی به قرار ذیل بوده:

کبـود و سـفید گشـتن رنگ پوسـت، تنگ شـدن نفس و بریده بریده نفس کشیدن، عدم تعـادل بـدن و روی زمین افتادن، کف کـردن لب و دهـان و خشک و بی‌حس شـدن اعضای بدن.

رایج‌ترین درمانهـایی که از قـدیم الایـام بـرای‌ام صـبیان زدایی مورد استفاده قرار میگرفته است توسل به نذر و نیاز و استفاده از دعاها و تعویذات خاص بوده است.

توجه: دعای‌ام صبیان بهتر است با گلاب و زعفـران و در کاغذ بی‌خط نوشته شود و فرد با خـود به همـراه داشـته باشد.

دعای رفع ترس و اضطراب

برای دفع ترس و اضطراب و دلهره می‌تـوان آیـات چهل و پنجم و چهل و ششم سوره مبارکه الاسراء را که بکـار بـــردن آن‌ها خصوصا به جهت دفع تـــرس و اضـــطراب و

دلهـره و دلشـوره و هم‌چـنین دفع دشـمن بسـیار مـوثر است قرائت نمود. این آیات شریفه حصاری محکم است:

وَإِذَا قَـرَأْتَ الْقُـرآنَ جَعَلْنَا بَيْنَـکَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لاَ يُؤْمِنُـونَ بِالآخِرَةِ حِجَابًا مَّسْتُورًا 45 وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَن يَفْقَهُـوهُ وَفِى آذَانِهِمْ وَقْـرًا وَإِذَا ذَكَـرْتَ رَبَّکَ فِى الْقُـرْآنِ وَحْدَهُ وَلَّوْاْ عَلَى أَدْبَارِهِمْ نُفُورًا 46.

- - - -

الْمُسْتَقِيمَ * صِـرَاطَ الّـذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْـرِ الْمَغْضُـوبِ عَلَيْهِم وَلاَ الضّآلّينَ

الَمَ * ذَلِـکَ الْكِتَـابُ لاَ رَيْبَ فِيـهِ هُـدًى لّلْمُتّقِين * الّـذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصّلاةَ وَممّا رَزَقْنَـاهُمْ يُنْفِقُـونَ * والّـذِينَ يُؤْمِنُـونَ بِمَآ أُنْـزِلَ إِلَيْـکَ وَمَآ أُنْـزِلَ مِن قَبْلِـکَ وَبِـالاَخِرَةِ هُمْ يُوقِنُـونَ * أُوْلَئِکَ عَلَىَ هُـدًى مّن رّبّهِمْ وَأُوْلَئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ

اللّهُ لاَ إِلَهَ إِلاّ هُوَ الْحَىّ الْقَيّومُ لاَ تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلاَ نَـوْمٌ لّـهُ مَا فِى السّمَاوَاتِ وَمَا فِى الأَرْضِ مَن ذَا الّذِى يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلاّ بِإِذْنِـهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْـدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلاَ يُحِيطُـونَ بِشَـىْءٍ مّنْ عِلْمِـهِ إِلاّ بِمَا شَـآءَ وَسِـعَ كُرْسِـيّهُ السّـمَاوَاتِ وَالأَرْضَ وَلاَ يَؤُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِىّ الْعَظِيمُ

آمَنَ الرّسُولُ بِمَآ أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِن رّبّـهِ وَالْمُؤْمِنُـونَ كُـلّ آمَنَ بِاللّهِ وَمَلآئِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لاَ نُفَـرّقُ بَيْنَ أَحَـدٍ مّن رّسُـلِهِ وَقَـالُواْ سَـمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَـکَ رَبّنَا وَإِلَيْـکَ الْمَصِـير * لاَ يُكَلّـفُ اللّـهُ نَفْسـاً إِلاّ وُسْـعَهَا لَهَا مَا كَسَـبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَـبَتْ رَبّنَا لاَ تُؤَاخِـذْنَا إِن نّسِـينَآ أَوْ أَخْطَأْنَا رَبّنَا وَلاَ تَحْمِلْ عَلَيْنَآ إِصْراً كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الّذِينَ مِن قَبْلِنَا رَبّنَا وَلاَ تُحَمّلْنَا مَا لاَ طَاق-َةَ لَنَا بِـهِ وَاعْـفُ عَنّا وَاغْفِـرْ لَنَا وَارْحَمْنَآ أَنتَ مَوْلاَنَا فَانْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ

وَدّ كَثِـيرٌ مّنْ أَهْـلِ الْكِتَـابِ لَـوْ يَـرُدّونَكُم مِنْ بَعْـدِ إِيمَـانِكُمْ كُفّاراً حَسَداً مّنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مّن بَعْـدِ مَا تَبَيّنَ لَهُمُ الْحَـقّ فَاعْفُواْ وَاصْفَحُواْ حَتّىَ يَأْتِىَ اللّهُ بِأَمْرِهِ إِنّ اللّـهَ عَلَىَ كُـلّ شَىْءٍ قَدِيرٌ

أَمْ يَحْسُـدُونَ النّـاسَ عَلَىَ مَآ آتَـاهُمُ اللّـهُ مِن فَضْـلِهِ فَقَـدْ آتَيْنَآ آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مّلْكاً عَظِيماً

وَلَقَــدْ جَعَلْنَا فِى السّــمَاءِ بُرُوجــاً وَزَيّنّاهَا لِلنّــاظِرِينَ * وَحَفِظْنَاهَا مِن كُلّ شَيْطَانٍ رّجِيمٍ * إِلاّ مَنِ اسْتَرَقَ السّمْعَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ مّبِينٌ

وَلا تَمُــدَّنَّ عَيْنَيْــکَ إِلَى مَا مَتَّعْنَا بِــهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْــرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَرِزْقُ رَبِّکَ خَيْرٌ وَأَبْقَى

وَلَوْلآ إِذْ دَخَلْتَ جَنّتَکَ قُلْتَ مَا شَآءَ اللّهُ لاَ قُوّةَ إِلاّ بِاللّهِ إِن تَرَنِ أَنَاْ أَقَلّ مِنکَ مَالاً وَوَلَداً

سَــيَقُولُ الْمُخَلَّفُــونَ إِذَا انطَلَقْتُمْ إِلَى مَغَــانِمَ لِتَأْخُــذُوهَا ذَرُونَا نَتَّبِعْكُمْ يُرِيــدُونَ أَن يُبَــدِّلُوا كَلَامَ اللَّهِ قُل لَّن تَتَّبِعُونَا كَذَلِكُمْ قَالَ اللَّهُ مِن قَبْـلُ فَسَـيَقُولُونَ بَـلْ تَحْسُـدُونَنَا بَـلْ كَانُوا لا يَفْقَهُونَ إِلا قَلِيلًا ”الفتح

تَبَارَکَ الّذِى بِيَدِهِ الْمُلْکُ وَهُوَ عَلَىَ كُلّ شَىْءٍ قَـدِيرٌ * الّـذِى خَلَــقَ الْمَــوْتَ وَالْحَيَــاةَ لِيَبْلُــوَكُمْ أَيّكُمْ أَحْسَــنُ عَمَلاً وَهُــوَ الْعَزِيزُ الْغَفُورُ * الّذِى خَلَقَ سَبْعَ سَـمَاوَاتٍ طِبَاقـاً مّا تَـرَىَ فِى خَلْقِ الرّحْمَنِ مِن تَفَاوُتِ فَارْجِعِ الْبَصَـرَ هَـلْ تَـرَىَ مِن فُطُورٍ * ثُمّ ارجِعِ البَصَرَ كَرّتَيْنِ يَنْقَلِبْ إِلَيْکَ البَصَرُ خَاسِــئاً وَهُوَ حَسِيرٌ

وَإِن يَكَادُ الّذِينَ كَفَـرُواْ لَيُزْلِقُونَـکَ بِأَبْصَـارِهِمْ لَمّا سَـمِعُواْ الذّكْرَ وَيَقُولُونَ إِنّهُ لَمَجْنُونٌ

أَلَمْ نَخْلُقكّم مّن مّــآءٍ مّهِينٍ * فَجَعَلْنَــاهُ فِى قَـرَارٍ مّكِينٍ * إِلَىَ قَدَرٍ مّعْلُـومٍ * فَقَـدَرْنَا فَنِعْمَ الْقَـادِرُونَ * وَيْـلٌ يَوْمَئِذٍ لّلْمُكَذّبِينَ

وَلَقَــدْ خَلَقْنَا الإِنْسَــانَ مِن سُــلاَلَةٍ مّن طِينٍ * ثُمّ جَعَلْنَــاهُ نُطْفَـةً فِى قَـرَارٍ مّكِينٍ * ثُمّ خَلَقْنَا النّطْفَـةَ عَلَقَـةً فَخَلَقْنَا

الْعَلَقَـةَ مُضْـغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْـغَةَ عِظَامـاً فَكَسَـوْنَا الْعِظَـامَ لَحْماً ثُمّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقاً آخَرَ فَتَبَارَکَ اللّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ

وَهُوَ الّذِىَ أَنشَـأَکُم مّن نّفْسٍ وَاحِـدَةٍ فَمُسْـتَقَرّ وَمُسْـتَوْدَعٌ قَدْ فَصّلْنَا الاَيَاتِ لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ

يَأَيّهَا النّـــاسُ إِن کُنتُمْ فِى رَيْبٍ مّنَ الْبَعْثِ فَإِنّا خَلَقْنَـــاکُمْ مّن تُرَابٍ ثُمّ مِن نّطْفَةٍ ثُمّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمّ مِن مّضْغَةٍ مّخَلّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلّقَـةٍ لّنُبَيّنَ لَکُمْ وَنُقِـرّ فِى الأرْحَـامِ مَا نَشَـآءُ إِلَىَ أَجَلٍ مّسَمّى ثُمّ نُخْرِجُکُمْ طِفْلاً ثُمّ لِتَبْلُغُـوَاْ أَشُـدّکُمْ وَمِنکُمْ مّن يُتَوَفّىَ وَمِنکُمْ مّن يُرَدّ إِلَىَ أَرْذَلِ الْعُمُـرِ لِکَيْلاَ يَعْلَمَ مِن بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئاً وَتَرَى الأرْضَ هَامِدَةً فَإِذَآ أَنزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَـآءَ اهْتَزّتْ وَرَبَتْ وَأَنبَتَتْ مِن کُلّ زَوْجٍ بَهِيجٍ

وَاللّـــهُ جَعَـــلَ لَکُمْ مّنْ أَنْفُسِـــکُمْ أَزْوَاجـــاً وَجَعَـــلَ لَکُمْ مّنْ أَزْوَاجِکُم بَنِينَ وَحَفَـدَةً وَرَزَقَکُم مّنَ الطّيّبَـاتِ أَفَبِالْبَاطِـلِ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَةِ اللّهِ هُمْ يَکْفُرُونَ

هُنَالِـکَ دَعَا زَکَرِيّا رَبّـهُ قَـالَ رَبّ هَبْ لِى مِن لّـدُنْکَ ذُرّيّـةً طَيّبَةً إِنّکَ سَمِيعُ الدّعَآءِ * فَنَادَتْهُ الْمَلآئِکَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلّى فِى الْمِحْـرَابِ أَنّ اللّـهَ يُبَشّـرُکَ بِيَحْيَىَ مُصَـدّقاً بِکَلِمَـةٍ مّنَ اللّهِ وَسَيّداً وَحَصُوراً وَنَبِيّاً مّنَ الصّالِحِينَ

وَزَکَرِيّآ إِذْ نَادَىَ رَبّهُ رَبّ لاَ تَذَرْنِى فَرْداً وَأَنتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ * فَاسْتَجَبْنَا لَـهُ وَوَهَبْنَا لَـهُ يَحْيَىَ وَأَصْـلَحْنَا لَـهُ زَوْجَـهُ إِنّهُمْ کَانُواْ يُسَارِعُونَ فِى الْخَيْرَاتِ وَيَدْعُونَنَا رَغَباً وَرَهَباً وَکَانُواْ لَنَا خاشِعِينَ

وَمَن تَابَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَابًا * وَالَّذِينَ لا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَـرُّوا بِـاللَّغْوِ مَـرُّوا كِرَامًا * وَالَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِآيَـــاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِـــرُّوا عَلَيْهَا صُـــمًّا وَعُمْيَانًا *

وَالَّذِينَ يَقُولُـــونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُـــرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا لِلّهِ مُلْـكُ السّـمَاوَاتِ وَالأرْضِ يَخْلُـقُ مَا يَشَـآءُ يَهَبُ لِمَن يَشَـآءُ إِنَاثـاً وَيَهَبُ لِمَن يَشَـآءُ الذّكُورَ

فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُواْ رَبّكُمْ إِنّـهُ كَـانَ غَفّـاراً * يُرْسِـلِ السّـمَآءَ عَلَيْكُمْ مّدْرَاراً * وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَيَجْعَل لّكُمْ جَنّاتٍ وَيَجْعَل لّكُمْ أَنْهَاراً

أَلَمْ يَـكُ نُطْفَـةً مّن مّنِىّ يُمْنَىَ * ثُمّ كَـانَ عَلَقَـةً فَخَلَـقَ فَسَوّىَ* فَجَعَلَ مِنْهُ الزّوْجَيْنِ الذّكَرَ وَالأُنثَىَ

وَنَبّئْهُمْ عَن ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ * إِذْ دَخَلُواْ عَلَيْهِ فَقَـالُواْ سَـلاماً قَالَ إِنّا مِنْكُمْ وَجِلُـونَ * قَـالُواْ لاَ تَوْجَـلْ إِنّا نُبَشّـرُكَ بِغُلامٍ عَلِيمٍ

فَأَرَادُواْ بِهِ كَيْداً فَجَعَلْنَـاهُمُ الأسْـفَلِينَ * وَقَـالَ إِنّى ذَاهِبٌ إِلَىَ رَبّى سَيَهْدِينِ* رَبّ هَبْ لِى مِنَ الصّالِحِينِ * فَبَشّـرْنَاهُ بِغُلاَمٍ حَلِيمٍ

فَلْيَنظُرِ الإِنسَانُ مِمّ خُلِقَ * خُلِقَ مِن مّآءٍ دَافِقٍ * يَخْرُجُ مِن بَيْنِ الصّلْبِ وَالتّرَآئِبِ

قَاتِلُوهُمْ يُعَذّبْهُمُ اللّهُ بِأَيْـدِيكُمْ وَيُخْـزِهِمْ وَيَنْصُـرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَيَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مّؤْمِنِينَ * وَيُذْهِبْ غَيْظَ قُلُوبِهِمْ وَيَتُوبُ اللّهُ عَلَىَ مَن يَشَآءُ وَاللّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ

يَأَيّهَا النّاسُ قَدْ جَآءَتْكُمْ مّوْعِظَةٌ مّن رّبّكُمْ وَشِـفَآءٌ لّمَا فِى الصّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لّلْمُؤْمِنِينَ

وَأَوْحَىَ رَبّكَ إِلَىَ النّحْلِ أَنِ اتّخِذِى مِنَ الْجِبَـالِ بُيُوتـاً وَمِنَ الشّجَرِ وَمِمّا يَعْرِشُونَ * ثُمّ كُلِى مِن كُلّ الثّمَرَاتِ فَاسْلُكِى

سُبُلَ رَبّـكِ ذُلُلاً يَخْـرُجُ مِن بُطُونِهَا شَـرَابٌ مّخْتَلِـفٌ أَلْوَانُـهُ فِيهِ شِفَآءٌ لِلنّاسِ إِنّ فِى ذَلِکَ لاَيَةً لّقَوْمٍ يَتَفَكّرُونَ وَنُنَـزّلُ مِنَ الْقُـرْآنِ مَا هُـوَ شِـفَآءٌ وَرَحْمَـةٌ لّلْمُـؤْمِنِينَ وَلاَ يَزِيـدُ الظّالِمِينَ إَلاّ خَسَاراً

وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ

وَلَـوْ جَعَلْنَـاهُ قُرْآنـاً أعْجَمِيّـاً لّقَـالُواْ لَـوْلاَ فُصّـلَتْ آيَاتُـهُ ءَاعْجَمِىّ وَعَرَبِىّ قُلْ هُوَ لِلّذِينَ آمَنُواْ هُدًى وَشِفَآءٌ وَالّـذِينَ لاَ يُؤْمِنُـــونَ فِىَ آذَانِهِمْ وَقْـــرٌ وَهُـــوَ عَلَيْهِمْ عَمًى أُوْلَئِکَ يُنَادَوْنَ مِن مّكَانٍ بَعِيدٍ

قُلْ هُوَ اللّهُ أَحَـدٌ * اللّـهُ الصّـمَدُ * لَمْ يَلِـدْ وَلَمْ يُولَـدْ * وَلَمْ يَكُنْ لّهُ كُفُواً أَحَدٌ

قُلْ أَعُوذُ بِرَبّ الْفَلَقِ * مِن شَرّ مَا خَلَقَ * وَمِن شَرّ غَاسِـقٍ إِذَا وَقَبَ * وَمِن شَرّ النّفّاثَاتِ فِى الْعُقَدِ * وَمِن شَرّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ

قُلْ أَعُوذُ بِرَبّ النّاسِ * مَلِكِ النّاسِ * إِلَهِ النّاسِ * مِن شَـرّ الْوَسْوَاسِ الْخَنّـاسِ * الّـذِى يُوَسْـوِسُ فِى صُـدُورِ النّـاسِ* مِنَ الْجِنّةِ وَالنّاسِ

اللهم اصـرف عـنى عيـون العـائنين، وحسد الحاسـدين، وسحر الساحرين، ومكر الماكرين، وكيد الشياطين.

أعوذ بكلمـات الله التامة من كل شـيطان وهامة ومن كل عين لامه.

اللهم رب النـاس أذهب البـأس، واشف أنت الشـافى، لا شفاء إلا شفاؤک شفاء لا يغادر سقما.

بسم الله أرقی نفسی، من کل شیء یؤذینی، من شر کل نفس أو عین حاسد أو سحر ساحر الله یشفینی، بسم الله أرقی نفسی.

- - - -

و این رابطه می‌تواند حالت عکس به خود بگیرد. منظور این است که درصورتی که ارتباط همراه با مهر طاعت باشد (در شرایط خاص) این همان تسخیر شدن موکل است و در غیر این صورت تسخیر فرد توسط جنها نامیده می‌شود. بدین خاطر است که همیشه توصیه می‌شود که از این اعمال اجتناب گردد.

ببینید، دعوت می‌تواند در نحله‌های مختلف باشد و این نحله‌ها ممکن است با هم در ارتباط باشند یا نباشند مثلا در تلبیس آینه یا تمریض و یا استخبار از آینده در مذهب یهود گرایشات و شاخه‌های مختلفی است که روشهای مختلفی را برای تسخیر میطلبد. یک دعوت موفق می‌تواند با حضور موکلین (بصورت کاملا مادی و جسمی) همراه باشد. در واقع امر، همانگونه که قبلا ذکر شده انجام تسخیر در مرحله اول (اولین دعوت) زیر نظر استاد عامل مشکلترین مرحله است.

آقای دکتر در مورد شرایط یک مندل (حصار) محکم در زمان قرائت دعوت بفرمایید که چه شرایطی دارد؟

از لوازم یک دعوت موفق، وجود مندل و حصاری محکم است و مثلا می‌توان از منادل هفتگانه حلزونی (حلقوی) یا دایره‌ای (هفت دایره ناقص یا ناکامل که فاصله خطوط آن هر کدام باید حدود نیم متر باشد و حدود دو مترونیم هم در وسط مندل فضای خالی باشد) و بستن ورودیها با خواندن عزائم احراقیه و مانع شونده استفاده کرد که به همراه داشتن حربه‌های خاص و پوشیدن پیراهنهای مطلسم با رنگ خاص که در واقع امر بر آن اسماء و آیات خاص نوشته شده است لازم است. راه‌های ورود و خروج مندل (دروازه‌ها) باید کاملا

مشخص باشد و بوسیله آیات مخصوص مثل کهیعص و.... راه‌هـای ورودی (دروازه‌ها) بسـته شـود. محل منـدل هم که حتما باید زمین خـــالی باشد (از خـــاک یا گچ یا گل و امثالهم) و کشیدن مندل هم حتما باید با حربه‌های فلزی و خصوصا فولاد یا آهن باشد. در اکثر دعوات بهــتر است که معزم، عزیمت قرثیا را در سمت راست لباس خـود به همــراه داشــته باشد. نتیجه این‌که عــاملیت منــدل مهم است، چون در واقع حکمی است برای اجابت مندل.

خواندن عزیمت باید طبق چه اصولی باشد؟

ساختن عزیمت دسـتورالعمل خاصی بر آن مـترتب است. آن‌چه باید به آن توجه شود، قرائت عزائم است که بطور معمـول به عـدد مناسـبی از مفتـاح و مغلاق و غـایت و ضـابطه و مســاحت و عشر یا بــذل و ختم و غــایت و... میباشد که طبق نظر استاد عامل است.

(قبلا هم ذکر شد که تمــام اعمــال در دعــوت (جلالی یا جمـالی) به عهـده اسـتاد عامل همـان دعـوت است. این اعمال اعم از کشیدن مندل وتعجین بخورات و انتخــاب و اخذ آن‌ها از عوالم نیرنجیه و هم‌چنین استنزال و انتشــار ملوک الارض و ساعات خاص و سـاخت حربه از این قبیل است).

اهمیت بخورات تا چه اندازه است؟

بخورات مناسب کار بسیار حـائز اهمیت است. فی المثل در تسخیر کواکب، برای زحل به قشور الکندر و زعفــران و میعه و .... (دخنه) بخور می‌کند و در کوکب زهره بخـور می‌کند به قسط و لادن و زعفران و عود و....

غالبا برای هر کوکبی و هر عملی از این دست حـدود 80 نوع بخور در نظر گرفته می‌شـود و در این صـورت است که عمل اجابت می‌شود.

نکـــات مهم در دعـــوت کـــواکب و هم‌چـــنین وفق آن‌ها چیست؟

دعوات کواکب از سخت‌ترین و طولانی‌ترین دعوات است که باید از آن اجتناب کرد. ببینید، خود کـــواکب منتسب به گروهها شـــده‌اند. کـــوکب مشـــتری منتسب به عالمـــان و دانشـــمندان است و مـــریخ منتسب به صـــاحبان ســـلاح و جلادان و امراست و البته زحل منتسب به قـــوم هنـــدو و جهـــودان و از این قبیل است. همـــانطور که ذکر شد در دعوت مثلا یک کوکب خاص حتی رنگ لبـاس مهم است و رنگ لباس مثلا در دعـوت زحل جامه کبـود و دراز است و خاتم این دعـوت یک خـاتم دوگانه است که یکی از آهن و دیگری از سرب میباشد که کلمه ..... بر آن نقش بســـته است و ردای تســـخیر مشـــتری زرد و ســـفید و خـــاتم آن عقیق است که بر آن کلمه ..... نوشته شده.

نکته دیگر این‌که برای هر کـوکب وفقی مخصـوص است. فی المثل وفق کـــوکب شـــمس، مســـدس میباشد. وفق قمر متسع اســـت، وفق مـــریخ وفق پنج تـــایی یا مخمس است. وفق عطارد مربع و مشتری هشت تایی یا مثمن و زهـــره مســـبع و زحل مثلث است و در این زمینه علما اتفاق نظر دارند.

البته مطلب پیچیده‌تر و گسترده‌تر از آنست که بتـــوان در این مختصر بدان پرداخت.

والله أعلم بالصواب، وإليه المرجع والمآب

اللهم احرسنی بعینک التی لا تنام واکنفنی بکنفنک الذی لا یرام لا أَهْلَکُ وأنت رجائی کم من نعمه أنعمت بها علیَّ قلَّ عندها شکری فَلَمْ تحرُمْنی وکم من بلیه ابتلیتـنی بها قل عنــدها صــبری فلم تخــذلنی اللهم ثبت رجــاءک فی قلبی واقطعنی عمن سواک حتی لا أرجو أحــداً غــیرک یا أرحم الراحمین.

- - - -

فـردی که طلسم را مینویسد عزیمتهـای خاصی را بر آن قـــــرائت می‌کند که به آن طلسم قـــــدرت خاصی را می‌بخشد و انجام این نـوع طلسم را موکل خـاص همـان طلسم بر عهد می‌گیرد.

(شـرط اول و مهمـترین شـرط تـاثیر داشـتن این نـوع طلسم این است که فرد طلسم کننده حتما موکلی را در خدمت داشته باشد).

ببینیـــد، در این‌جا لازم است متـــذکر شد که ســـحر و طلسمی که بر خاک انجام می‌شـود قویـتر و تاثیرگـذارتر از سـحر و طلسـمی است که بر آب خوانـده شـده است چـــون که خـــاک طبعی خشک دارد و طبع ســـوداوی در طلسم و سحر قوی‌تر و تاثیرگذارتر و سریعتر است.

مهمترین نشانه‌ها و علامـات سـحر و طلسم مرشـوش و پاشیدنی:

احساس درد شدید خصوصا در قسمت پاها

احساس حرارت یا سرمای شدید از زانو به پایین

ورمهایی در ناحیه پا همراه با درد شدید

احساس گرما یا سرمای شدید در ناحیه درد

ترس بدون دلیل

خوابهای پریشان و آشفته

علاج عمومی این نوع سحر و طلسم

مقـــداری آب آورده و نمک و ســـرکه در آن ریخته و در مکان مرشوش پاشیده می‌شود

سـوره‌های مبارکه بقـره و دخـان و جن در قسـمت‌های مهم منزل یا آپارتمان قرائت می‌شود. قبل از انجـام این عمل بهتر است که اذان گفته شود. انجـام این عمل باید سه روز پی در پی باشد.

آبی را که بر آن رقیه و دعای طرد و دفع طلسم خوانـده شده است در منزل پاشیده می‌شـود. هم‌چـنین می‌تـوان گلاب را با آن آب مخلوط کرد و در هنگام غروب بر دیوار پاشید.

اما برای درمان فـردی که به این سـحر مبتلا شـده است: اسـتحمام مـریض و نوشـیدن از آبی که بر آن دعاهـای مخصـوص ابطـال سـحر خوانـده شـده است قبل از استحمام به مـدت هفت روز پی در پی. اسـتحمام باید با آبی که بر آن آیات باطل کننده سحر خوانده شده باشد و نـیز سـوره الزلزله و معـوذتین بر آن قـرائت شـده باشد صورت گیرد.

ماساژ دادن ناحیه دردنـاک بـدن بعد از این‌که آیـات باطل السحر بر آن خوانده شده است.

چند روز پی در پی پاهای فـرد مسـحور را در ظـرفی که مخلوط آب و سرکه در آن است بگذارد.

صبحها و شبها اذکار و تسبیح خداوند بگوید.

از معاصی دوری کند.

پیوسته ذکر خداوند سبحان را در منزل داشته باشد.

عکس موجودات ذی روح را در منزل نگهداری نکند.

در صورتی که درد مستمر باشد، خضاب کـردن ناحیه درد با حنا نـیز بسـیار نـافع است. در حـدیثی از رسـول خـدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده که:

کان رسول الله صـلی الله علیه و آله و سـلم اذا اشـتکی أحد رأسه قـال: اذهب فـاحتجم، وإذا اشـتکی رجله قـال: اذهب فأخضبها بالحناء).

بهـــترین روش درمـــان و باطل کـــردن طلسم و ســـحر مرشوش (رش البیت) بطور خلاصه در ذیل ذکر میگردد:

در ابتدا یک ظـرف 10 لیـتری پر از آب آمـاده می‌شـود و مقـداری هم نمک جهت مخلـوط کـردن با این آب تـدارک میگردد.

سـپس بر آب آمـاده شـده، آیـات ابطـال طلسم و آیـات مربوط به حضرت موسی (ع) و هم‌چـنین بـرخی از آیـات مربوط به رقیه شرعیه که در ادامه ذکر می‌شـود قـرائت می‌شود. این آیات شریفه عبارتند از:

أَعُوذُ باللَّهِ مِنَ الشَّیْطانِ الـرَّجِی-مِ - بِسْـمِ اللَّهِ الـرَّحْمَ-نِ الرَّحِی-مِ

1- الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِی-نَ (2(الرَّحْمَنِ الرَّحِی-مِ (3) مَ-الِـکِ یَـوْمِ الـدِّی-نِ (4)ـ إِیَّاکَ نَعْبُـدُ وَإِیَّاکَ نَسْـتَعِی-نُ (5) اهْـدِنَا الصِّـرَاطَ الْمُسْـتَقِی-مَ (6)ـ صِـرَاطَ الَّذِینَ أَنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ غَیْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَیْهِمْ وَلا الضَّ-الِّی-نَ (7) الفاتحه.

2- الم * ذَلِکَ الْکِتَابُ لاَ رَیْبَ فِیـهِ هُـدًی لِّلْمُتَّقِینَ * الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ وَیُقِیمُونَ الصَّلاهَ وَمِمَّا رَزَقْنَـاهُمْ یُنفِقُـونَ * والَّذِینَ یُؤْمِنُـونَ بِمَا أُنـزِلَ إِلَیْـکَ وَمَا أُنـزِلَ مِن قَبْلِـکَ

وَبِــــالآخِرَهِ هُمْ يُوقِنُـــونَ * أُوْلَ-ئِکَ عَلَى هُــدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُوْلَ-ئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ

3- اللَّهُ لَ-ا إِلَـهَ إِلاَّ هُـوَ الْحَىُّ الْقَيُّومُ, لا تَأْخُـذُهُ سِـنَهٌ وَلا نَــوْمٌ, لَــهُ مَا فِى السَّــمَوَاتِ وَمَا فِى الأَرْضِ, مَنْ ذَا الَّذِى يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلاَّ بِإِذْنِهِ, يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ, وَلا يُحِيطُـونَ بِشَـىْءٍ مِنْ عِلْمِ-هِ إِلاَّ بِمَا شَ-اءَ, وَسِـعَ كُرْسِـيُّهُ السَّـــــمَوَاتِ وَالأَرْضَ وَلا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا, وَهُـــــوَ الْعَلِىُّ الْعَظِى-مُ (255) البقره.

4- لِلَّهِ مَا فِى السَّمَوَاتِ وَمَا فِى الأَرْضِ, وَإِنْ تُبْدُوا مَا فِ-ى أَنفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبْكُمْ بِـهِ اللَّهُ, فَيَغْفِـرُ لِمَنْ يَشَ-اءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَ-اءُ, وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَىْءٍ قَدِى-رٌ (284) آمَنَ الرَّسُـولُ بِمَ-ا أُنـزِلَ إِلَيْـهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُـؤْمِنُ-ونَ, كُـلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَل-َائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لا نُفَـرِّقُ بَيْنَ أَحَـدٍ مِنْ رُسُلِهِ, وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَکَ رَبَّنَا وَإِلَيْکَ الْمَصِى-رُ (285)ـ لا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسـاً إِلاَّ وُسْـعَهَا, لَهَا مَا كَسَـبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَـــبَتْ, رَبَّنَا لا تُؤَاخِـــذْنَ-ا إِنْ نَسِـــينَ-ا أَوْ أَخْطَأْنَا, رَبَّنَا وَلا تَحْمِـــلْ عَلَيْنَ-ا إِصْـــراً كَمَا حَمَلْتَـــهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا, رَبَّنَا وَلا تُحَمِّلْنَا مَا لا طَاقَـةَ لَنَا بِـهِ وَاعْـفُ عَنَّا وَاغْفِـرْ لَنَا وَارْحَمْنَا, أَنْتَ مَوْلانَا فَانصُـرْنَا عَلَى الْقَـوْمِ الْكَافِرِى-نَ

5- الم (1)ـ الله لا إله إلا هو الحى القيوم (2)ـ نزل عليک الكتـــاب بـــالحق مصـــدقا لما بين يديه وأنـــزل التـــوراه والإنجيل (3)ـ من قبل هـدى للنـاس وأنـزل الفرقـان إن الذين كفـروا بآيـات الله لهم عـذاب شـديد والله عزيز ذو انتقام

6- تِلْکَ آیَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَیْکَ بِالْحَقِّ فَبِأَیِّ حَدِیثٍ بَعْدَ اللَّهِ وَآیَاتِهِ یُؤْمِنُ-ونَ (6)ـ وَیْـلٌ لِکُـلِّ أَفَّاکٍ أَثِی-مٍ (7)ـ یَسْـمَعُ آیَاتِ اللَّهِ تُتْلَی عَلَیْـهِ ثُمَّ یُصِـرُّ مُسْـتَکْبِراً کَـأَنْ لَمْ یَسْـمَعْهَا فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِی-مٍ (8)ـ وَإِذَا عَلِمَ مِنْ آیَاتِنَا شَیْئاً اتَّخَذَهَا هُزُواً, أُوْلَ-ئِکَ لَهُمْ عَـذَابٌ مُهِی-نٌ (9)ـ مِنْ وَرَائِهِمْ جَهَنَّمُ وَلا یُغْنِی عَنْهُمْ مَا کَسَبُوا شَیْئاً وَلا مَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِیَ-اءَ وَلَهُمْ عَــذَابٌ عَظِی-مٌ (10)ـ هَــذَا هُــدًی وَالَّذِینَ کَفَــرُوا بِآیَــاتِ رَبِّهِمْ لَهُمْ عَــذَابٌ مِنْ رِجْــزٍ أَلِی-مٌ (11) الجاثیه.

آیات فوق سه مرتبه (سه دور) قرائت می‌شود.

بعد از این مراحل، آیـات شـریفه مربـوط به باطل کـردن طلسم و ســحر و آیــات ذکر حضــرت موسی (ع) هفت مرتبه بر آب قرائت میگردد. آیات ذیل:

1- وَاتَّبَعُوا مَا تَتْلُو الشَّیَاطِینُ عَلَی مُلْکِ سُلَیْمَانَ وَمَا کَفَرَ سُلَیْمَانُ وَلَکِنَّ الشَّـیَاطِینَ کَفَـرُوا یُعَلِّمُـونَ النَّاسَ السِّـحْرَ وَمَ-ا أُنــزِلَ عَلَی الْمَلَکَیْنِ بِبَابِــلَ هَــارُوتَ وَمَــارُوتَ, وَمَا یُعَلِّمَـانِ مِنْ أَحَـدٍ حَتَّی یَقُـول-َا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَـةٌ فَلا تَکْفُـرْ, فَیَتَعَلَّمُـونَ مِنْهُمَا مَا یُفَرِّقُـونَ بِـهِ بَیْنَ الْمَـرْءِ وَزَوْجِـهِ, وَمَا هُمْ بِضَ-ارِّینَ بِـهِ مِنْ أَحَـدٍ إِلاَّ بِـإِذْنِ الـلَّ-هِ, وَیَتَعَلَّمُـونَ مَا یَضُرُّهُمْ وَلا یَنفَعُهُمْ, وَلَقَدْ عَلِمُـوا لَمَنِ اشْـتَرَاهُ مَا لَـهُ فِی الآخِـرَهِ مِنْ خَل-َاقٍ, وَلَبِئْسَ مَا شَــرَوْا بِ-هِ أَنفُسَــهُمْ لَــوْ کَانُوا یَعْلَمُ-ونَ (102)ـ وَلَوْ أَنَّهُمْ آمَنُوا وَاتَّقَـوْا لَمَثُوبَـةٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ خَیْرٌ لَوْ کَانُوا یَعْلَمُ-ونَ (103) البقره.

2- وَأَوْحَیْنَ-ا إِلَی مُوسَ-ی أَنْ أَلْقِ عَصَاکَ فَإِذَا هِیَ تَلْقَفُ مَا یَأْفِکُ-ونَ (117)ـ فَوَقَعَ الْحَقُّ وَبَطَلَ مَا کَانُوا یَعْمَلُ-ونَ (118)ـ فَغُلِبُوا هُنَالِـکَ وَانقَلَبُـوا صَـاغِرِی-نَ (119)وَأُلْقِیَ

السَّحَرَةُ سَاجِدِى-نَ (120)ـ قَالُ-وا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِى-نَ (121) رَبِّ مُوسَى وَهَارُونَ (122) الأعراف.

3- قَالَ مُوسَ-ى أَتَقُولُونَ لِلْحَقِّ لَمَّا جَ-اءَكُمْ أَسِحْرٌ هَذَا وَلا يُفْلِحُ السَّـاحِرُونَ (77)ـ قَـالُ-وا أَجِئْتَنَا لِتَلْفِتَنَا عَمَّا وَجَـدْنَا عَلَيْهِ آبَ-اءَنَا وَتَكُـونَ لَكُمَا الْكِبْـرِيَ-اءُ فِى الأَرْضِ وَمَا نَحْنُ لَكُمَا بِمُؤْمِنِى-نَ (78)ـ وَقَالَ فِرْعَوْنُ ائْتُـونِى بِكُـلِّ سَـاحِرٍ عَلِى-مٍ (79)ـ فَلَمَّا جَ-اءَ السَّحَرَةُ قَالَ لَهُمْ مُوسَ-ى أَلْقُـوا مَ-ا أَنْتُمْ مُلْقُ-ونَ (80(فَلَمَّ-ا أَلْقَـوْا قَـالَ مُوسَـى مَا جِئْتُمْ بِــهِ السِّــحْرُ إِنَّ اللَّهَ سَــيُبْطِلُهُ, إِنَّ اللَّهَ لا يُصْــلِحُ عَمَــلَ الْمُفْسِـدِى-نَ (81)ـ وَيُحِـقُّ اللَّهُ الْحَـقَّ بِكَلِمَاتِـهِ وَلَـوْ كَـرِهَ الْمُجْرِمُ-ونَ (82) يونس.

4- قَـالُوا يَا مُـوسَ-ى إِمَّ-ا أَنْ تُلْقِىَ وَإِمَّ-ا أَنْ نَكُـونَ أَوَّلَ مَنْ أَلْقَى (65)ـ قَالَ بَلْ أَلْقُوا فَإِذَا حِبَالُهُمْ وَعِصِيُّهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْـهِ مِنْ سِـحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْـعَى(66)فَـأَوْجَسَ فِى نَفْسِـهِ خِيفَـةً مُوسَـى (67)ـ قُلْنَا لا تَخَـفْ إِنَّكَ أَنْتَ الأَعْلَى (68) وَأَلْـقِ مَا فِى يَمِينِـكَ تَلْقَـفْ مَا صَـنَعُ-وا إِنَّمَا صَـنَعُوا كَيْـدُ سَـاحِرٍ وَلا يُفْلِحُ السَّـاحِرُ حَيْثُ أَتَى(69)فَـأُلْقِىَ السَّـحَرَةُ سُجَّداً قَالُ-وا آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَمُوسَى (70) طه

5- قَالَ لَهُمْ مُوسَ-ى أَلْقُوا مَ-ا أَنْتُمْ مُلْقُ-ونَ (43)فَأَلْقَوْا حِبَالَهُمْ وَعِصِيَّهُمْ وَقَالُوا بِعِزَّهِ فِرْعَوْنَ إِنَّا لَنَحْنُ الْغَالِبُ-ونَ (44)ـ فَأَلْقَى مُوسَى عَصَاهُ فَإِذَا هِىَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُ-ونَ (45)ـ فَأُلْقِىَ السَّحَرَةُ سَـاجِدِى-نَ (64)ـ قَـالُ-وا آمَنَّا بِـرَبِّ الْعَالَمِى-نَ (47) رَبِّ مُوسَى وَهَارُونَ (48) الشعراء

6- وَقَدِمْنَا إِلَى مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَـاء مَّنثُـورًا. الفرقان 23

7- وَقُلْ جَ-اءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ, إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقاً (الإسراء)

8- قُلْ إِنّ رَبّى يَقْذِفُ بِالْحَقّ عَلاّمُ الْغُيُوبِ * قُلْ جَآءَ الْحَقّ وَمَا يُبْدِىءُ الْبَاطِلُ وَمَا يُعِيدُ (سبأ:48-49)

9- بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُـوَ زَاهِـقٌ وَلَكُمُ الْوَيْلُ مِمّا تَصِفُونَ (الأنبياء:18)

10- {أَفَسِحْرٌ هَذَا أَمْ أَنتُمْ لَا تُبْصِرُونَ}الطور15

سپس دعای ذیل قرائت می‌شود:

بسم الله العظیم الاعظم یحـــرق کل خـــادم ســـحر (7 مرتبه)

بسم الله العظیم الاعظم یبطل کل سحر (7 مرتبه)

و سپس در مرحله آخر گفته می‌شود

الحمد لله رب العالمین والصلاه علی النبی

اللهم صــلی علی محمد وعلی ال محمد کما صــلیت علی ابراهیم وعلی ال ابراهیم فی العالمین انک حمید مجید.

کیفیت قرائت بر روی آب مربوطه برای ابطال سحر:

دهـان باید به نحـوی به آب نزدیک شـود که هـوایی که از دهــان خــارج میگــردد، در زمــان قــرائت بتواند آب را به حرکت درآورد.

سپس آب مربوطه به دو بخش تقسیم می‌شود:

بخش اول

سه یا چهـار لیـتر از آب که بـرای نوشـیدن در هفت روز کفایت کند (یک لیوان قبل و یک لیوان بعد از خواب).

بخش دوم

با مقداری نمک مخلوط گردیده و در قسـمت‌های مختلف منزل پاشیده می‌شود. به نحوی این آب در منزل پاشـیده می‌شود که به هدر نــرود. این عمل باید هفت روز پی در پی تکــرار شــود. در زمــان رش الــبیت (پاشــیدن آب در منزل) باید آیه الکرسی شریفه قرائت گردد.

هم‌چنین بمدت هفت روز متوالی سـوره مبارکه بقـره در منزل قرائت می‌شود.

نکته دیگر این‌که از این مخلــوط آب و نمک روزانه یکبــار باید بر بدن مالیده شود و به عبارتی تــدهین گــردد. (قبل از خواب)

در این‌جا فقط به مختصری بسنده شد.

اللهم ابطل ســـــحر الاروح، اللهم ابطل ســـــحر قلب العقول، اللهم ابطل کل سحر مدفون عند الــبیوت، بسم الله یبطل کل سـحر مـدفون تحت الاعتـاب، اللهم ابطل کل سحر مدفون فی القبـور ،اللهم ابطل کل سـحر فی قـــبر، اللهم ابطل کل ســحر فی میت فی قـــبر، اللهم ابطل کل سحر منثور، اللهم ابطل کل سحر فی عطر او بخور، اللهم ابطل کل سحر مشـموم فی عطر او بخـور، اللهم ابطل کل سحر مکتوب، اللهم ابطل کل سحر بــدم مکتوب.

(اللهم لا ملجأ و لا منجا منک إلا إلیک.. إنک علی کل شیء قدیر.

اللهم اشفه شفاء لیس بعده سقما ابدا.

اللهم رب النــاس مــذهب البــأس اشف أنت الشــافی لا شافی إلا أنت.

فصبر جمیل والله المستعان علی ما تصفون.)

(واســئل الله العظیم رب العــرش العظیم آن یشــفیکم ویبطل اسحارکم)

- - - -

ابطال سحر پاشیدنی درب منزل:

درد شدید در پاها که همـراه با گـرمی یا سـردی و یا ورم کردن و یا جاهائی از پا یا بدن کبـود میشه و برنگ آبی یا سبز وبدون هیچ علتی دیده میشه ویا سردرد

های بی‌مورد وبد اخلاقی ودرگیری در منزل این‌ها علائم سحر پاشیدنی هستش جهت ابطال سحر این آدمهــای از خدا بی‌خبر وپست فطرتی که جز فتنه وفساد

در روی زمین چـــیزی نـــدارن با توکل برخـــدای مقتـــدر وقدرتمند وکریم به دستور ذیل عمل کنین

7 لیتر آب

یک شیشه گلاب درجه 1

7قاشق نمک(اگر نمک درشت دست نخـــوره باشه خیلی بهـــتره همـــون نمکی که در کارخانه‌ها ازش اســـتفاده میکنن)

7قاشق سرکه

همه رو در ظرف نسبتا بزرگی قرار بدین وظـرف آب رو نزدیک دهان

وانگشت خود را در آب قرار بدین وبر آن سـوره شـریفه بقره1بار +سوره حمد 7بار+آیه الکرسی 7بار+ معوذتین 7بار+ آیه‌های ذیل هم 7بار

وَأَوْحَيْنَ-ا إِلَى مُوسَ-ى أَنْ أَلْقِ عَصَاکَ فَإِذَا هِىَ تَلْقَـفُ مَا يَأْفِکُ-ونَ فَوَقَعَ الْحَـقُّ وَبَطَـلَ مَا کَـانُوا يَعْمَـلُ-ونَ فَغُلِبُـوا هُنَالِـکَ وَانقَلَبُـوا صَـاغِرِى-نَ وَأُلْقِىَ السَّـحَرَةُ سَـاجِدِى-نَ

قَـالُ-وا آمَنَّا بِـرَبِّ الْعَـالَمِى-نَ رَبِّ مُوسَـى وَهَـارُونَ قَـالَ مُوسَ-ى أَتَقُولُونَ لِلْحَـقِّ لَمَّا جَ-اءَكُمْ أَسِـحْرٌ هَـذَا وَلا يُفْلِحُ السَّـاحِرُونَ قَـالُ-وا أَجِئْتَنَا لِتَلْفِتَنَا عَمَّا وَجَـدْنَا عَلَيْـهِ آبَ-اءَنَـــــاوَتَكُونَ لَكُمَا الْكِبْـــــرِىَ-اءُ فِى الأَرْضِ وَمَا نَحْنُ لَكُمَابِمُؤْمِنِى-نَ وَقَالَ فِرْعَوْنُ ائْتُونِى بِكُـلِّ سَـاحِرٍ عَلِى-مٍ فَلَمَّا جَ-اءَ السَّحَرَةُ قَالَ لَهُمْ مُوسَ-ى أَلْقُوا مَ-ا أَنْتُمْ مُلْقُ-ونَ فَلَمَّ-ا أَلْقَـوْا قَـالَ مُوسَـى مَا جِئْتُمْ بِـهِ السِّـحْرُإِنَّ اللَّهَ سَيُبْطِلُهُ, إِنَّ اللَّهَ لا يُصْلِحُ عَمَلَ الْمُفْسِدِى-نَ

وَيُحِقُّ اللَّهُ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِـهِ وَلَـوْ كَـرِهَ الْمُجْـرِمُ-ونَ- قَـالُوا يَا مُوسَ-ى إِمَّ-اأَنْ تُلْقِىَ وَإِمَّ-ا أَنْ نَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَلْقَى قَـالَ بَلْ أَلْقُوا فَـإِذَا حِبَـالُهُمْ وَعِصِـيُّهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْـهِ مِنْ سِـحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى فَأَوْجَسَ فِى نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَـى قُلْنَا لاتَخَـفْ إِنَّكَ أَنْتَ الأَعْلَى وَأَلْقِ مَا فِى يَمِينِكَ تَلْقَفْ مَاصَـنَعُ-وا إِنَّمَا صَـنَعُوا كَيْـدُ سَـاحِرٍ وَلا يُفْلِحُ السَّـاحِرُ حَيْثُ أَتَى فَـأُلْقِىَ السَّحَرَةُ سُجَّداً قَالُ-وا آمَنَّا بِـرَبِّ هَـارُونَ وَمُوسَـى.- قَـالَ لَهُمْ مُـوسَ-ى أَلْقُـوا مَ-ا أَنْتُمْ مُلْـقُ-ونَ فَـأَلْقَوْا حِبَـالَهُمْ وَعِصِيَّهُمْ وَقَالُوا بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ إِنَّا لَنَحْنُ الْغَالِبُ-ونَ فَأَلْقَى مُوسَـى عَصَـاهُ فَـإِذَا هِىَ تَلْقَـفُ مَا يَأْفِـكُ-ونَ فَـأُلْقِىَ السَّـحَرَةُ سَـاجِدِى-نَ قَـالُ-وا آمَنَّا بِـرَبِّ الْعَـالَمِى-نَ رَبِّ مُوسَى وَهَارُونَ

آیه‌های ذکر شـده رو 7بـار بخـونین و مـرتب به آب فـوت کنین سپس از آب درب مـنزل وهمه جاهـائی رو که شک کردین سحر پاشیدن رو مقـداری ازش بیاشـین بمـدت 7 روز از این آب پاشـیدنی اسـتفاده کـنین و در زمـان آب پاشیدن این آیه رو بخونین

بسم الله الــرحمن الــرحیم قَــالَ مُوسَــی مَا جِئْتُمْ بِــهِ السِّحْرُإِنَّ اللَّهَ سَیُبْطِلُهُ, إِنَّ اللَّهَ لا یُصْلِحُ عَمَلَ الْمُفْسِــدِی-نَ

درمدت 7روز ودرزمان آب پاشیدن نوار سوره بقره را در خانه روشن کنین واز گوش دادن به ترانه‌های مبتذل خود داری کـــنین اگر در بـــدن بخصـــوص پاها احســـاس درد داشتین یا گرمی یا سردی بی‌مورد یا کبودی‌های قرمز یا سبز رنگ بدون هیچ سابقه ضـربه دیـده شد از آب قـرآن خونده شده برآن محل بگذارید وهمون آیه..قَـالَ مُوسَــی مَا جِئْتُمْ بِهِ السِّحْرُان الله سیبطله رو بخوین..

انشـــاءالله به امر خـــدا ســـحر باطل میشه احتمـــال داره عوارضی مثل اسـهال پیش بیـاد که مهم نیسـتش چـون درحال باطل شدن هستش وانشـالله سـحر باطل وشـما شفا پیدا میکنین

یاعلی

دائی ابراهیم

http://www.daiebrahim.ir/327534-%D8%A8%D8%A7%D8%B7%D9%84-%D8%B3%D8%AD%D8%B1/1143101-%D8%A7%D8%A8%D8%B7%D8%A7%D9%84-%D8%B3%D8%AD%D8%B1-%D9%BE%D8%A7%D8%B4%DB%8C%D8%AF%D9%86%DB%8C-%D8%AF%D8%B1%D8%A8-%D9%85%D9%86%D8%B2%D9%84.html

- - - -

ضـــررهای فـــراوان جســـمی، روحی و خـــانوادگی دچـــار شـــده‌اند، قضـــیه‌ی باطل کـــردن ســـحر دارای اهمیت دو چندان می‌باشد.

باطل کردن سحر، جادو و طلسم

عـده ایی از سـاحران با روش‌هـای غـیر شـرعی و زشت خود سـحر و جـادو را باطل می‌کنند تا از دو طـرف سـود ببرند و امـوالی را صـاحب شـوند، حـال آن‌که مراجعه به این ســاحران بــرای ابطــال ســحر، جــادو، طلســم، دل سـیاهی و یا هر بیمـاری دیگـری به علت روش‌هـای غـیر شرعی و نادرست این ساحران، از لحاظ شرعی حـرام و ممنـــوع می‌باشد. در این میـــان روش درست و شـــرعی باطل کردن سحر، استفاده از آیات قرآنی و اذکـار نبـوی و امور دیگری است که رسول الله صلی الله علیه و علی آله و سلم برای باطل کردن سحر به آن اشـاره و ارشـاد فرموده‌اند.

نشانه‌ها و عوارض سحر و جادو

شخصی که سحر شده است به عنـوان یک بیمـار علائم و نشانه‌هایی بر او آشکار می‌شود که از خلال آن می‌تـوان فهمید که مــورد ســحر واقع شــده است یا خــیر. ما این نشـانه‌ها را در ذیل می‌آوریم تا شـما بتوانید در مـرحله‌ی اولیه تشخیص دهید که آیا دچار بیماری شده‌اید یا نه؟

1- طلسم:

ساحران معمـولا بـرای اجـرای سـحر از طلسم اسـتفاده می‌کنند. طلسم عبـــارت است از نوشـــته ایی مرمـــوز و متشکل از اعداد و حروف ناهماهنگ و نامفهوم و معمولا

به صورت جدول که ساحر آن را بر روی کاغذ و یا شیئ دیگر می‌نویسد. در صورتی که کسی چنین چیزی که ممکن است در اشکال و اشیاء مختلف جاسازی شده باشد را مشاهده کند، احتمال این‌که وی مورد سحر واقع شده باشد زیاد است. این موارد ممکن است در محیط خانه، اتاق، رختخواب، در درب ورودی منزل و یا در کوچه جلو درب منزل یافت شود.

2- جدایی، بدبینی، تنفر و طلاق ناشی از دل سیاهی

رایج‌ترین نوع سحر، جدایی و دشمنی افکندن بین دو شخص می‌باشد، به گونه ایی که این دو شخص یا یکی از آن‌ها به طور غیرطبیعی و غیرارادی از دیگری متنفر می‌شود، تا جایی که توانایی و تحمل دیدن وی را ندارد و وقتی که او را می‌بیند و یا هم سخن می‌شود به شدت دچار فشار روحی می‌شود، نفس‌هایش بند می‌آید، سردرد می‌گیرد، رنگش تغییر می‌کند و می‌خواهد هر چه سریع‌تر از او جدا شود و جالب این‌که خود نیز دلایل این همه تنفر و امور غیرطبیعی را نمی‌داند و متحیر می‌ماند که چرا نمی‌تواند طرف مقابل خود را تحمل کند. این نوع سحر معمولا بین زن و شوهر و یا دو نامزد صورت می‌گیرد و ممکن است بین فرزند و والدین و یا هر کس دیگری رخ دهد.

در مورد جدایی و نفرت بین زن و شوهر یا دو نامزد شرح بیشتری می‌دهیم.

بسیاری از اوقات دو شریک زندگی، روابط خوب، سالم و گرمی دارند ولی به یکباره همه‌چیز به هم می‌خورد و همه‌ی نشانه‌های بالا در یکی از آن دو ظاهر می‌شود،

طوری که طرف فقط خواستار طلاق و جـدایی می‌شـود و خــود نــیز دلیل آن را نمی‌داند و فقط تنفر بی‌ســبب، بی‌دلیل و بدون اراده...

در بین مردم این نوع سحر را دل سیاهی می‌نامند. بدین معـنی که دل و قلب کسی را بـرای دیگـری سـیاه و تـار نموده‌اند تا موجبـات جـدایی حاصل شـود و معمـولا این امور بوسیله‌ی دشمنان آن خانواده و یا اشخاص حسود و از طریق شخص ساحر صورت می‌گیرد.

این نوع تنفر بی‌اراده معمولا نشانه‌های دیگری نیز دارد؛ به طـور مثـال زن شـوهرش را به اشـکال غـیر طـبیعی می‌بیند مثلا صورت شوهرش را مانند یک حیـوان حقیقی می‌بیند. معمولا در این نوع سحر دو شخص در هنگام دور بودن از هم تنفری ندارند، اما به محض این‌که همدیگر را می‌بینند و یا هم صـحبت می‌شـوند، این نشـانه‌ها ظـاهر می‌شوند. مثلا تا زمانی که شوهر در مسافرت و یا خارج از مــنزل به سر می‌بــرد، زن هیچ نفــرتی نــدارد، اما به محض این‌که شـــــوهر وارد خانه می‌شـــــود همه‌ی این نشانه‌ها و مشکلات بدون این‌که زن بخواهد و بداند بر او عارض گشته و مشکلات شروع می‌شود.

3- مشکلات جنسی -- ناتوانی در روابط جنسی -- اختلال در روابط جنسی

یکی از نشــانه‌های ســحر و یکی از انــواع آن، اختلال در روابط جنسی بین زن و شــوهر می‌باشد. ســاحر بــدین وســیله یکی از مهم‌تــرین ویژگی‌هــای روابط بین زن و شوهر را مختل می‌کنـد، تا بـدین وسـیله بتواند به همـان

هدف خود که بروز مشکلات خـانوادگی و جـدایی و طلاق بین زن و شوهر است، دست یابد.

در این نـوع سـحر زن یا شـوهر به مشـکلات جنسی غـیر معمول و غیر متعـارفی دچـار می‌شـوند، به گونه ایی که در اجـرای اعمـال جنسی به کلی نـاتوان می‌شـوند که به بعضی از انواع و آثار آن اشاره می‌کنیم.

ممکن است زن ناخواسـته از دخـول و نزدیک شـدن آلت تناسلی مرد به شرمگاهش ممانعت کند و سـبب این کـار هم تـرس یا مشـکلات روانی و یا سـردی مـزاج در امـور جنسی از طـرف زن نمی‌باشـد، به گونه ایی که خـود زن هم دلیل این امر را نمی‌داند. مثلا قبل از آمـــــیزش به یکبـاره دو ران زن قفل می‌شـود و به هم می‌چسـبند و تحت هیچ نـــیرویی قابل بازشـــدن نیست و این امر به اراده‌ی زن نیست و زن علت آن را نمی‌داند. و یا این‌که زن به یکباره از آمیزش جنسی با شوهرش به طـور کلی متنفر می‌شود.

این نــوع از ســحر بیشــتر اوقــات در شب اول عروسی اتفاق می‌افتد و ممکن است تا ماه‌ها ادامه یابد. معمــولا توسط کســانی که با این ازدواج مخــالف و یا نســبت به داماد و عروس حسودی می‌کنند صورت می‌گیرد.

ممکن است این نـوع سـحر بـرای مـرد نـیز رخ دهـد، به طـوری که توانـایی کامل اعمـال جنسی را به یکبـاره و بــدون دلایل روانی و پزشــکی از دست می‌دهد یا این‌که مــرد در مراحل لمس کــردن و بــازی کــردن با بــدن زن مشکلی ندارد اما به محض این‌که قصد دخول می‌کند آلت تناســلی وی ناخواســته و بی‌دلیل از کــار می‌افتد و هیچ

گاه موفق به مهم‌ترین کار آمیزش جنسی یعنی دخـول و انزال نمی‌شود که در این صورت رضایت طـرفین حاصل نمی‌شود و زمینه برای بروز مشکلات خـانوادگی و نهایتا جدایی و طلاق مهیا می‌شود.

4- مشـــکلات روانی و رفتـــاری و اختلال در روابط اجتماعی فرد

ممکن است فرد توسط سحر دچار ناراحتی‌هـای روانی و اعصـــاب و اختلال در روابط اجتمـــاعی شـــود که از نشانه‌های آن موارد زیر است:

- عصبانیت بیش از حد و بدون زمینه و بی‌دلیل
- گرفتگی، انزوا، تنهایی و دوری جستن از دیگران
- افسردگی شدید

نکته‌ی قابل توجه اینست که این موارد می‌بایست یکباره و بـــدون دلیل بـــروز کند تا بتـــوان آن را جـــزء علامت احتمالی سحر دانست چون ممکن است این مـوارد دلایل دیگری غیر از سحر داشته باشند.

5- مشکلات و بیماری‌های جسمی

به وسیله‌ی سـحر می‌تـوان در بـدن شـخص، بیماری‌هـای مختلفی ایجـــاد کـــرد و معمـــولا این بیماری‌ها توسط پزشـــکان قابل درمـــان نیســـتند چـــون علت اصـــلی این بیماری‌ها برای پزشکان نامشخص است.

مواردی مانند:

- کور شدن یکباره و بی‌دلیل

- فلج شدن یکباره بعضی از اعضای بدن
- کر و لال شدن بی‌دلیل و بدون زمینه‌ی قبلی

از جمله نمونه‌هـــــایی است که ســـــاحر ممکن است به وسیله‌ی سحر در شخص مورد نظر ایجاد کند.

توجه: ضعف ایمان و تلاوت نکردن قـرآن و اذکـار صـحیح شـبانه روز مهم‌تـرین عامل واقع شـدن در دام سـاحران است.

جن زدگی

چنانچه در قرآن نیز بیان شده است "جن‌ها" موجــوداتی شــبیه انســان‌ها هســتند که دیــده نمی‌شــوند اما آن‌ها انســان‌ها را می‌بینند. آن‌ها زنــدگی فــردی، اجتمــاعی و خانوادگی دارند، تشکیل خانواده می‌دهنـد، زندگیشـان در این دنیا مثل انســان با تولد شــروع و با مــرگ پایــان می‌یابد، بر روی همین زمین زنـدگی می‌کنند و انسـان‌ها آن‌ها را نمی‌بینند و آن‌ها را احساس نمی‌کنند.

جن‌ها به طور معمـول و عـادی در زنـدگی انسـان‌ها هیچ نوع دخالت و تصرفی نمی‌کنند، ولی در بعضی از حــالات عده ایی از جن‌ها در زندگی گروهی از انسـان‌ها دخـالت می‌کنند که این نــوع تــاثیر و دخــالت دارای انــواعی می‌باشد که در ادامه انـواع، اسـباب و نشـانه‌های انسـان جن زده را بیــان می‌کــنیم و نیــاز به ذکر است که جن زدگی با سحر و جادو تفاوت دارد.

نشانه‌های انسان جن زده

1- تشنج و صرع

شخصی که توسط جن مورد حمله و ضرر قرار می‌گیرد، نشانه‌هایی در او ظاهر می‌شود که بیشتر اوقات به صورت تشنج یا همان صرع بروز می‌کند و شخص جن زده گاه و بیگاه دچار تشنج غیر معمول می‌شود و یا شخص یکباره و بدون سوابق پزشکی دچار تشنج شدید می‌شود و صرع در او به صورت کامل مشاهده می‌شود و مهم‌ترین نکته در این زمینه این است که این نوع تشنج و صرع هیچ نوع تفسیر پزشکی ندارد و پزشک علت این امر را نمی‌داند.

2- دیوانگی و جنون

ممکن است شخص جن زده به طور کلی عقل و هوش خود را یکباره از دست بدهد و به قول معروف دیوانه و یا مجنون نامیده می‌شود که این امر ممکن است از تاثیرات جن باشد.

3- مشاهده امور عجیب و غریب در منزل

هم چنین ممکن است جن به دلایل متفاوت در امور منزل و خانه شخص دخالت کند به طوری که شخص سر و صدای غیرمتعارفی در خانه بشنود و یا وسایل خانه به طور غریبی جا به جا شود و یا سنگ و اشیاء دیگری پرتاب شوند و اموری از این قبیل می‌توانند نشانه‌ی حضور جن باشند.

4- بیماری‌های جسمی

جن ممکن است بیماری‌های جسمی مانند درد شدید در بعضی از اعضای بدن و اختلالاتی مثل کوری و کر و لالی و ... ایجاد کند. پدید آمدن ناگهانی و نامشخص بودن

علت آن از لحاظ پزشکی مهم‌ترین نکته در این مشـکلات است.

5- مشکلات‌های روحی روانی

جن ممکن است موجبـــات مشـــکلات روحی همچـــون افسردگی شـدید و رغبت به تنهـایی و انـزوا و عصـبانی بودن را در شخص ایجاد کند.

6- داشتن علاقه و ارتباط شدید با دستشویی

یکی از نشـانه‌های جـانبی در کنـار نشـانه‌های فـوق این است که شخص جن زده بعد از این‌که به یکی یا بعضی از نشانه‌های بـالا دچـار شـد، نشـانه‌ی جـانبی دیگـری در او ظهور می‌کند و آن این‌که هنگـام دستشـویی رفتن مـدت زیـادی آن‌جا می‌ماند و یا بسـیاری از اوقـات در نـزدیکی دستشویی می‌نشیند.

7- نشانه‌های سحر

جن می‌تواند مشکلاتی که توسط سحر به وجود می‌آید را در انســان ایجــاد کند لــذا همه نشــانه‌ها ســحر می‌تواند علامت جن زدگی نیز باشد.

علل دخالت جن در زندگی انسان‌ها

جن‌ها به یکی از دلایل زیر در زنــدگی انســان‌ها دخــالت می‌کنند و اسباب مشکلات را فراهم می‌کنند:

1- انتقام

چنانکه گفتیم انســان‌ها، جن‌ها را نمی‌بیننــد، اما آن‌ها ما را می‌بینند و به همین خـــــاطر ممکن است انســـــان‌ها

ناخواســته به بعضی از جن‌ها یا اعضــای خــانواده آن‌ها آسیبی وارد کنند، مثلا پا روی آن‌ها بگذارند و یا ... که در این صـورت جن به خـاطر انتقـام در زنـدگی این شـخص دخالت می‌کند و اسباب مشکلات را فراهم می‌کند.

2- عشق و عاشق شدن

جن‌ها هم مانند انسـان‌ها متشـکل از دو جنس نر و مـاده هستند که به همین علت ممکن است جن عاشق انســانی شــود و وارد بــدن وی شــود که در پی ورود جن به بــدن انسان مشکلاتی پدید می‌آید.

3- شرارت جن

جن‌ها همچــون انســان‌ها دارای ادیــان و عقاید مختلفی هستند و ممکن است مسـلمان، مسـیحی، یهـودی و یا ... باشــند و طبعا بعضی از آن‌ها بد و بعضی خــوب هســتند. جن‌هــای شــرور و بد ممکن است بــدون هیچ دلیلی وارد زنـدگی انسـان‌ها شـده و زنـدگی آن‌ها را مختل کـرده و مشکلات متفاوتی را بوجود بیاورند.

درمان جن زدگی

امـــروزه بســـیاری از روش‌هـــای درمـــان جن زدگی غیرشرعی می‌باشند و این در حـالی است که روش‌هـای شرعی و قوی‌تری وجود دارد که همنوا با آیات قــرآنی و اذکار نبوی و احادیث رسول الله صـلی الله علیه و سـلم می‌باشد.

با جن زدگان در دو مرحله همراه و مشاور آنان باشیم:

مرحله اول: تشخیص بیماری

وجـود نشـانه‌های فـوق همیشه دلالت بر جن زده بـودن نـدارد، بلکه با روش‌هـای خاصی می‌بایست به این یقین رسید که شخص جن زده است یا نه؟

به همین خـاطر این سـایت در این مرحله با کسـانی که این نشانه‌ها دارند همراه خواهد بود.

مرحله دوم: درمان

پس از این‌که جن زده بودن شخص قطعی و یقینی شـود مرحله درمـان شـروع می‌شـود. ما در این مرحله نـیز همراه شما خواهیم بود و فراموش نکنیم که شفا دهنـده فقط خداوند است و نگاهمـان باید به سـوی خـدا باشد و در مسـیر درمـان از وسـایل مشـروع و حلال اسـتفاده کنیم.

نشان وحش، عدد 666

"در مـورد نظر دوم وجمع آن با نظر سـوم وجه مناسـبی هست زیرا این عـدد در کتب آسـمانی گذشـته مربـوط به داستان ملکه‌ی سبا وسلیمان نبی است وعدد 666 مقدار هـدیه‌ای بـود که ملکه بـرای سـلیمان فرسـتاد. سـلیمان هدیه را نپـذیرفت بلکه آن را همـراه با یک پیـام مبـنی بر توحید وتســـــلیم به ملکه بازگشت داد ودر ضـــــمن این داســتان یک معجـزه هم اتفـاق افتـاد که عـرش ملکه به صورت معجزه آسایی انتقال پیدا کرد. مناسب بودن نظر دوم از آن جهت است که اینـــترنت هم هـــدیه‌ای است از یک تمـــدن مخـــالف دین به مـــردمی دینـــدار وموحد که می‌توانند آن را به همـراه پیـام توحیـدی قـرآن واعجـاز ریاضی آن به جهانیـان بازگشت داده سـبب تسـلیم آنـان نسبت به خدا شوند آن گونه که سلیمان فرمود: "وأتونی مسـلمین". تایید دیگر بر این نظر آن است که عـدد 666 متناسب است با عبارت www زیرا حرف w معادل حرف "و" در عـــربی است که اولا اگر سه ووو را بچرخـــانیم همـان 666 می‌شـود وثانیا مقـدار عـددی "و"، 6 است وبنابراین www همان 666 خواهد بود. داسـتان ملکه‌ی سبا در قرآن نیز آمده که ارتباط آن با 666 در متن فوق آمد."

اگر چه تفسـیر قشـنگی است ولی فکر نمی‌کنم درست باشد، بـدلیل این‌که طبق مکاشـفه، 666 باید علامت یک شـخص و یک قـدرت شـیطانی باشـد، اما اینـترنت یک شخص نیست و به خودی خود شیطانی هم نیست.

تفسیر دیگری در یک سایت روسی خوانده بودم که با عقیده‌ی ما مسلمانان هم تا حدی جور در می‌آید. در این متن نویسنده توضیحات جالبی در مورد دو جاندار وحشی در باب 13 مکاشفه می‌دهد که بطور کلی قانع کننده است. می‌توان از این تفسیر هم اشکالاتی گرفت مخصوصا در مورد علامت 666. نویسنده نتوانسته ادعای خود در مورد نشان وحش را ثابت کند، اگر چه توضیحاتش خیلی تاثیرگذار است و ممکن است به حقیقت نزدیک باشد. شاید این موضوع تنها پس از آن‌که مصداقش تحقق یافت، روشن شود. بهرحال من این تفسیر را به تفسیر اول ترجیح می‌دهم. در این‌جا ترجمه‌ی این مقاله را برایتان می‌آورم البته با اختصار. ترجمه‌ی این متن به معنی تایید تمام مطالب آن نیست. بر مبنای روایات اسلامی، بنده احتمال می‌دهم دو جانور وحشی مرتبط با دو انسان باشند که ملقب به دجال و سفیانی هستند. ولی این فرضیه مغایرتی با تفسیر این مقاله ندارد و می‌توان آن‌ها را با هم تلفیق کرد.

نشانِ وحش در باب 13 مکاشفه، عدد 666

باب 13 مکاشفات یوحنا را بررسی می‌کنیم. این باب به 2 بخش تقسیم شده. بیائید از بخش اول شروع کنیم. یک جانور وحشی شبیه یوزپلنگ و خرس و شیر از دریا خارج شد و اژدها قدرت خود را به او واگذار کرد. او 42 ماه فعالیت می‌کند.

قبل از بررسی متن باید یادآوری کنم که ما قصد اهانت به احساسات دینی هیچ کس را نداریم، به همه‌ی ادیان و مذاهب احترام می‌گذاریم. این بررسی بر اساس کتاب مقدس و تاریخ صورت می‌گیرد.

دریا و آب نماد اقوام و قبایل است (مکاشـفه 17:15 را ببینید). جـانور در پیشـگویی‌ها نمـاد قـدرت و سـلطنت زمینی است (دانیال 7:24).ـ در این‌جا بطـور مشـخص به باب 7 دانیال اشاره شده. حکومتی که توسط این‌جـانور مشخص شده ویژگی‌های اصلی حکومت‌های بابل، پـارس و یونان را دارد. در باب 13 مکاشفه، 7 ویژگی دقیق این حکـومت بیـان شـده. فقط یک قـدرت در جهـان این ویژگی‌ها را دارد. اژدها همان شیطان است که از طریق رم بت پرست عمل می‌کـرد. در بـاب 12 گفته شـده که اژدها می‌خواست پسـری که به دنیا می‌آید را نـابود کند. چگونه؟ از طریق حکومت رم. هیرودیس تحت فرمـان رم بـود و می‌خواست عیسی را بکشد. پیلاتـوس رومی عیسی را به مرگ محکـوم کـرد. آیا این اژدها قـدرتش را به کسی واگـذار کـرد؟ البته. در سـال 350 میلادی امپراتور رم کنستانتین تصمیم گرفت پـایتخت خـود را از رم به بـیزانس منتقل کند. بـرای آن‌که در رم خلاء سیاسی پیـدا نشـود، کنـترل شـهر را به رهـبر مـذهبی (اسـقف رم) سـپرد. دومین ویـژگی نشـان می‌دهد که سلطه‌ی این حکومت از محدوده‌ی یک کشور خیلی فراتر است وعلاوه بر جنبه سیاسی جنبه‌ی دیـنی هم دارد. جانور یک سیستم دینی است که اصول کتـاب مقـدس را نقض می‌کند. یوحنا سـومین ویـژگی را در آیه 5 بیـان کرده: کفرگویی. کتاب مقدس 2 معنی بـرای کفرگـویی می‌دهد:

1- خود را برابر با خدا دانستن و امتیـازات خـدا را بـرای خـود قائل شـدن (یوحنا 10:ـ 32،33).ـ عیسی در واقع کفرگو نبـود، چـون او واقعا خـدا بـود. حکومـتی که اختیـارات ویـژه‌ی خـدا را بـرای خـود ادعا می‌کند یک

حکومت کفرگو است. آیا پاپ برای خود اختیارات خــدا را ادعا کرده؟ تاریخ تایید می‌کند که پاپ مثل خدا و جانشین خدا بود. پاپ لئــون ســیزدهم می‌گوید: ما روی این زمین جــای خــدای قــادر مطلق را می‌گــیریم. منبع: شــورای کاتولیکی ملی.

پاپ می‌تواند قانون خدا را عوض کند، چونکه حکــومت او از جانب انسان نیست، بلکه از جانب خداست و او بعنوان جانشین خدا روی زمین عمل می‌کند. منبع:

translated from Lucius Ferraris, Papa II,) (Prompta Bibliotheca, Vol. VI, pp. 25 29

2- معنـای دوم، ادعـای بخشـیدن گناهـان است (مـرقس 2:7).ـ در کتــاب "کشــیش کاتولیک" صــفحات 78 و 79 می‌خـــوانیم: "هر جا می‌خواهید بگردید در آســـمان یا در زمین، اما فقط یک مخلـــوق پیـــدا می‌کنید که می‌تواند گناهکار را ببخشد... این موجود برجسـته کشـیش اسـت، کشیش کاتولیک."

اما کتاب مقدس به روشنی می‌گوید که تنها واسطه بین خدا و انسان‌ها عیسی مسیح است.

ویژگی مهم بعدی این وحش در آیه 7 بیان شده: جنگ با مقدسان و پیروزی بر آن‌ها. آیا زمـانی کلیسـای کاتولیک رومی دگراندیشان را تعقیب می‌کرد؟ با خوشــبینانه‌ترین محاسبات، تعـداد مسـیحیان شـهید شـده توسط کلیسـای دولتی در دوران سیاه قرون وسطی بیش از چند میلیون نفر است. جـــالب است که کلیســـای کاتولیک رومی به تعقیب‌هایی که انجام داده اعــتراف می‌کند. پــاپ ژان پل 2 این مطلب را تایید کرده، بخاطر آن عذرخواهی نمـود.

ویـــژگی بعـــدی حکـــومت این وحش را با کمک ریاضی بررسی می‌کنیم. ریاضی علم دقیقی است و مدرک قانع کننده‌ای است که کلیسای کاتولیک همان وحش است. در آیه 5 می‌خوانیم که این‌جـانور 42 مـاه عمل می‌کند. در حزقیـــال 4:6 گفته شـــده که در پیشـــگویی‌های کتـــاب مقـدس روز برابر سـال است. حکـومت وحش 42 مـاه پیشگویی یا 1260 روز پیشگویی است که برابر با 1260 سال می‌شـود. دوبـاره به کتـاب تـاریخ مراجعه می‌کـنیم. می‌بینیم در سال 538 میلادی آخرین کشور از 3 کشوری که با پـاپ اختلاف داشـتند، تسـخیر شد. پـاپ سـلطه‌ی سیاسی-دینی پیدا کرد. این شروع اوج قدرت پـاپ است. 1260 سال را به 538 اضافه می‌کنیم. در سال 1798 به قـول مکاشـفه‌ی یوحنا یکی از سـرهای وحش به طـرز مرگباری زخم برداشت (13:3). ناپلئون ژنرال فرانسوی برتیه را به رم فرسـتاد تا پـاپ را اسـیر کند. دشـمنان کلیسا اعلام کردند که این آخـرین پـاپ بـود. اما سیسـتم پـاپ فقط "زخم" برداشـته بـود. آنطـور که پیشـگویی می‌گوید زخم سـال 1798، یک روز بهبـود یافته و کلیسا تاثیر خود در تمام جهان را باز می‌یابد. 11 فوریه 1929 نخست وزیر ایتالیا موسـولینی با کلیسا قـراردادی بست که اسـتقلال او را در واتیکـان به رسـمیت می‌شـناخت. زخم بهبـود یـافت و از 1929 تا کنـون سـلطه‌ی کلیسا دائما رشد می‌کند. مخصوصا پـــاپ ژان پل 2 بـــرای بازسـازی اعتبـار کلیسـای کاتولیک خیلی فعـالیت کـرد. 300 هزار نفر در تشییع جنازه‌ی او شرکت کردند و بیش از یک میلیـارد مـومن از ادیـان و مـذاهب مختلف بـرای آمـــرزش روحش دعا کردند. همـــانطور که می‌بیـــنیم، پیشگویی‌های کتاب مقدس خیلی دقیق هستند.

و اما بخش دوم باب 13 را بررسی کنیم.

دومین وحش که 2 شاخ مثل شاخ بره داشت، از زمین خارج شد. همه جانورهای دیگر (سلطنت‌ها و ملت‌ها) که در مورد آن‌ها حرف زدیم، از دریا (اقوام و زبان‌ها) خارج شدند. پس زمین نماد جایی است خالی از سکنه یا کم جمعیت. این حکومت باید در یک جای خلوت بوجود آید و باید وقتی ظاهر شود که سلطه‌ی جانور اول تمام می‌شود. اولین جانور به اسارت می‌رود (13:10). وقتی یکی از سرهای جانور زخمی می‌شود، جانور دوم می‌آید. بدین ترتیب می‌توان گفت جانور دوم در پایان قرن 18 بوجود آمده. آیا ایالات متحده با این پیشگویی مطابقت دارد؟ بله. جرج واشینگتن اولین رئیس جمهور آمریکا در سال 1789 منصوب شد همزمان با اولین انقلاب فرانسه. در سال 1798 این کشور جدید ملتی شده بود که باید رویش حساب می‌شد. بیائید به ظاهر این‌جانور نگاه کنیم. این‌جانور 2 شاخ مثل شاخ بره دارد. در کتاب مقدس عیسی مسیح بره است، یعنی در ابتدا این وحش شبیه مسیح خواهد بود. دولتی که برای اولین بار اصول دموکراسی و آزادی دینی را اعلام کرد، آمریکا بود. اما در پایان این‌جانور مثل اژدها (شیطان) حرف می‌زند. بره نماد جوانی هم هست، یک ملت جدید و نوپا در میان ملت‌های قدیمی. شاخ نماد اعتبار و قدرت است. روی شاخ‌های این‌جانور برخلاف جانور اول تاج (نماد رژیم سلطنتی) نیست. این ویژگی اشاره می‌کند به شکل دموکراتیک حکومت. این‌جانور بر مردم تمام دنیا تاثیر می‌گذارد و آنان را وادار می‌کند جانور اول را بپرستند(13:12). صد سال پیش آمریکا با این ویژگی تطبیق نمی‌کرد، اما الآن تاثیر بین المللی آن آشکار است. با

توجه به 5 ویـژگی وحش دوم، یوحنا دقیقا به پیـدایش آمریکا اشاره کرده. این کشـور نقش تعـیین کننـده‌ای در آخرالزمـــان ایفا می‌کند. شـــکی نیست که آمریکا الآن قوی‌ترین و مغرورترین کشور است. ملت‌ها چطور حرف می‌زنند؟ از طریق نهادهای قانون گذاری. ملتی که ابتـدا مثل بره حرف می‌زد، یعنی قوانینی برای دفـاع از آزادی وضع می‌کـرد، سـپس مثل اژدها حـرف زد یعـنی قـوانین اجباری صادر کرد. آمریکای پروتستان دستش را به سوی کلیســـای کاتولیک دراز می‌کند تا اتحـــاد جدید و خیلی خطرنـــاکی ایجـــاد کند بین کلیسا و دولت بـــرای تحمیل قواعد دینی. البته این هنوز تحقق نیافته.

الآن بیائید نگـاهی بکـنیم به تـاریخچه‌ی روابط آمریکا و واتیکـان. زمـانی که تعقیب‌هـای کلیسا جریـان داشـت، پروتسـتان‌ها به آمریکا فـرار کردنـد، جـایی که می‌شد آزادی دیـنی بدست آورد. حـدودا 100 سـال پیش، پـاپ برای ساخت یک بنای یـادبود سـنگ مرمر به عنـوان هدیه به آمریکا فرســـتاد، ولی این مرمر را به دریا ریختند و گفتند که نمی‌خواهند هیچ چـیز مشـترک با پـاپ داشـته باشـند. زمـان گذشت و تـاثیر مـذهب کاتولیک گسـترش یـافت. الآن در آمریکا از هر 4 نفر یکی کاتولیک است. نزدیک شـــدن پـــاپ و پروتســـتانتیزم در مقابل چشم ما عملی می‌شود. پاپ ژان پل 2 بیش از 100 سفر خارجی انجـــام داد. بیش از هر جـــایی او از لهســـتان، آمریکا و فرانسه دیـــدار کـــرد. این ســـفرها بـــرای تحکیم مواضع کلیسای کاتولیک در تمام جهـان انجـام می‌شد. می‌تـوان شـــاهدهای بســـیاری ارائه کـــرد که چطـــور واتیکـــان و پروتســـتان‌ها بیش از پیش نزدیک می‌شـــوند و زمـــانی می‌رسد که آمریکا همه را مجبـــــور می‌کند ســـــلطه‌ی

واتیکـان را بپذیرند و او را بپرسـتند. چه چـیزی مـردم را وادار می‌کند دروغ را باور کنند؟ علتش آیات و معجـزاتی است که بزودی در هر جا عملی می‌شود. خیلی از مـردم فکر می‌کنند که هر معجزه‌ای را خدا انجـام می‌دهد. خـدا واقعا معجزه می‌کند، هر وقت که لازم بداند. اما شیطان هم می‌تواند معجزه دروغین درست کند. عیسی مسیح به پیروانش هشدار داد:" زیرا پیامبران و مسـیحان دروغین می‌آیند و معجـزات و آیـات عظیم نشـان می‌دهند." (متا 24:24)ـ وحشی که شاخ‌های بره دارد به وسیله‌ی قـدرت معجزه گری همه را مجبور می‌کند جانور اول را بپرسـتند و لـذا می‌بیـنیم که آمریکا مرکز توسـعه‌ی اسـپیریتیزم (احضـار ارواح) شـده. جـادوگری و احضـار روح بطـرز فوق‌العـاده‌ای در آمریکا گسـترش یافته و اخـیرا جنبه‌ی دیـنی هم پیـدا کـرده است. چـون ارواح اعتقـاد خـود به کتـاب مقـدس را اعلام می‌کنند و احـترام به کلیسا را تقـویت می‌کننـد، به عنـوان ظهـور قـدرت خـدا پذیرفته می‌شـوند. اما کتـاب مقـدس صـراحتا از مراجعه به جادوگران نهی می‌کند (اشعیا 8: 19،20)ـ بیائید به یکی دیگر از ویژگی‌های جانور دوم نگاه کنیم: ساختن صورتی از جـانور اول. صـورت یعـنی کـپی دقیقی از موضـوع اصلی. صورت جـانور یک تصـویر، مجسـمه یا بت نیسـت، بلکه تکـرار آن چـیزی است که جـانور پیش از این انجـام داده، آن‌چه که حکومت پاپ در قرون وسـطی انجـام داد. پاپ می‌توانست دگراندیشـان را مجـازات کنـد، امـوال را مصـادره نماید و مـردم را زنـدانی کـرده یا اعـدام کند. اتحـادی بین کلیسا و دولت ایجـاد شـده بـود. بنـابراین صورت وحش چه خواهد بود؟ یک اتحاد جدید بین کلیسا و دولت. حکـومت دیگـری که سـعی می‌کند قواعد دیـنی را

تحمیل کند. در مورد این سناریو فکر کنید. در مورد ملتی که از جنایت و گناه آزار دیده فکر کنید. اصول اخلاقی از دست رفته‌اند. در مدارس ما بعضی نوجوانـان دیگـران را می‌کشند. زورگویی و بی‌شرمی و سوء استفاده اطراف ما فـــراوان است. مـــردم فریـــاد خواهند زد و جـــواب می‌خواهند، راه حل مشکلات را می‌خواهند. عکس العمل طبیعی ما این است: باید قانون (شـــریعت) باشد. ما باید دوباره ملت خود را مسیحی کنیم. استدلال خوبی اســت، اما روش‌ها بد هستند. هوس صدور قوانین مجبور کننــده پیدا می‌شود تا کاری که کلیسا با موعظه نتوانسته انجام دهــد، عملی کند. کلیســاهای آمریکا با این دکـترین متحد می‌شـــوند. مجله لیـــبرتی ســـخنی از رهـــبر معاصر پروتســتان‌ها را آورده که می‌گوید: "اگر مســیحیان متحد شوند، ما می‌توانیم همه کار بکنیم. می‌توانیم هر قانونی صادر کنیم و هر اصــلاحی را به عمل آوریم و قصد داریم همین کار را بکنیم." همه‌ی این‌ها جلـوی چشم ما اتفـاق می‌افتد. در آمریکا بیش از هر جـــایی از آزادی مـــذهبی صحبت شده، اما کتاب مقدس می‌گوید کلیسا و دولت در آمریکا متحد می‌شــوند و در آن موقع پایــان آزادی دیــنی فـرا می‌رسد. این هنـوز بطـور کامل عملی نشـده، اما با توجه به اخبار می‌بیـنیم که نزدیک می‌شـود. می‌بیـنیم که حزب جمهوریخواه برای این‌که کلیسا و دولت متحد شوند مبارزه می‌کند. بمنظور مبارزه با فساد، چـنین تقاضـایی در آمریکا دائما افزایش می‌یابد.

آیه 17:ـــ هیچکس نمی‌تواند خرید و فـــروش کنـــد، مگر این‌که نشان وحش را داشته باشد.

خیلی‌ها سعی می‌کنند توضیح دهند معنی این نشان چیست. بعضی بصورت تحت اللفظی آن را تفسیر می‌کنند. اما طبق کتاب مقدس، این نشان یک چیز مادی نیست. در مکاشفه 14:12 در مورد مومنینی که احکام خدا را رعایت می‌کنند و این علامت را ندارند صحبت می‌شود. از باب‌های 13 و 14 مکاشفه فهمیده می‌شود که یک گروه از مردم نشان وحش را دارند و یک گروه دیگر در آنموقع نشان دیگری دریافت می‌کنند، مهر خدای زنده (7: 2و3). مهر خدا چیست؟ مهر صحت سند را تایید می‌کند. مهر باید 3 نکته‌ی مهم را نشان دهد: اسم، لقب و اختیارات صاحبش. بعنوان مثال مهر ایالات متحده در زمان اولین رئیس جمهور ما جرج واشینگتن، این 3 نکته را داشت: 1-ـ جرج واشینگتن، اسم 2-ـ رئیس جمهور، لقب 3-ـ ایالات متحده، قلمرو. لذا امروز مهر خدا هم شامل اسم، لقب و قلمرو او است. آن‌ها در قلب قانون خدا مشخص شده‌اند، زیرا نبرد نهایی تاریخ این جهان، روی قانون خدا متمرکز می‌شود. به سفر خروج 20: 8-11 نگاه کنید. در این‌جا ما مهر خدا را می‌بینیم. فرمان مربوط به روز سَبت، روشن‌تر از هر چیز دیگری، اسم، لقب و قلمرو صادر کننده‌ی شریعت را مشخص می‌کند. 1-اسم: خداوند خدای تو 2-ـ لقب: خالق 3-ـ قلمرو او: آسمان، زمین، دریا و هرچه در آن‌هاست. سَبت مهر خدا و علامت ویژه‌ی اوست. در حزقیال 20:20 می‌خوانیم که سبت علامتی بین خدا و ما است. در سفر خروج آمده: "سَبت آیتی ابدی بین من و بنی اسرائیل است." (31:17) فکر نکنید که این موضوع ارتباطی با شما ندارد. در عهد جدید، پولس در رساله به رومیان 2:ـ 28،29 می‌گوید: زیرا آن‌که در ظاهر است یهودی نیست و آن‌چه

در ظاهر در جسم است ختنه نی. بلکه یهود آنست که در بـاطن باشد و ختنه آن‌که قلـبی باشد در روح. سـپس در نامه به غَلاطیان ادامه می‌دهد: اما اگر شما از آن مسـیح می‌باشـید، هرآینه نسل ابـراهیم و بر حسب وعـده وارث هستید. (3:29)ـ بدین ترتیب، همه‌ی مسـیحی‌ها از لحـاظ معنـوی اسـرائیلی هسـتند و سـبت هم آیـتی بین شـما و خداست. دقیقا در مرکز ده فرمان، ما سبت مقدس خـدا را که مهر خداست می‌بینیم. مراعات روز هفتم یا شـنبه اشـاره دارد به وفـاداری و اطـاعت کامل. در آخرالزمـان شـنبه یک مسـاله‌ی خیلی مهم می‌شـود. حکـومت وحش تمام جهان را دچار یک امتحان می‌کند در مورد این‌که چه کسی بیشـترین اعتبـار را دارد: کلیسا و سـنت‌هایش یا خـدا و فـرامینش؟ خـود عیسی وقـتی به جهـان ما آمـد، شنبه را مراعات می‌کرد(لوقا 4:16)ـ حواریون و مومنین اولیه هم روز هفتم را مراعات می‌کردند. اکـثریت جهـان مسیحی امروزه با رعایت یکشنبه فرمان چهارم را نقض می‌کنند. حکومت وحش چه چـیزی را نشـان اعتبـار خـود می‌دانـد؟ یکی از اسـناد رسـمی کلیسـای کاتولیک مـورخ اول سـپتامبر 1923 در این مـورد می‌گوید: "یکشـنبه علامت اعتبار ماست... کلیسا برتر از کتاب مقـدس است و این انتقـال از شـنبه به یکشـنبه اثبـات کننـده‌ی این حقیقت است." منبع: یادداشت‌های کلیسـای کاتولیک 1 سـپتامبر 1923ـ پـدر اِنـرایت رئیس سـابق کـالج ردمپتوریست نوشته است: "کتـاب مقـدس می‌گوید: روز شنبه را به یاد داشته باش تا آن را تقدیس کنی. کلیسای کاتولیک می‌گوید: نه، با اقتدار خدایی خود من روز سبت را لغو می‌کنم و به شما دسـتور می‌دهم اولین روز هفته (یکشـنبه) را تقـدیس کنید." من از کتـاب "شـریعت و

سنت" ص 263 نوشته‌ی گولتسمَن نقل می‌کنم: "کلیسا سبت را به یکشنبه تغییر داد، نه به دستور مسیح، بلکه با اعتبار شخصی خود." می‌بینید، کلیسا رسما اعتراف می‌کند که روز عبادت را عوض کرده. نمی‌توان شک کرد که انتقال سبت از روز هفتم هفته به روز اول، پس از آن‌که کتاب مقدس نوشته شد بین مسیحیان رواج یافت. در کتاب مقدس هیچ دستوری در مورد مراعات یکشنبه نیست. کلیسای کاتولیک رومی مسئول این تغییر است. کلیسا قانون خدا را عوض کرد، ولی عیسی می‌گوید: "فکر نکنید که من آمده‌ام تا شریعت و صحف انبیا را منسوخ کنم. نیامده‌ام باطل کنم، بلکه تا تمام کنم. زیرا بدرستی به شما می‌گویم، تا آسمان و زمین زایل نشودهمزه یا نقطه‌ای از تورات هرگز زایل نخواهد شد، تا همه واقع شود." (متی 5:ـ 17و18)ـ ما می‌بینیم پیشگویی می‌گوید که در آخرالزمان در آمریکا قانونی صادر می‌شود که مردم را مجبور می‌کند روز یکشنبه خدا را عبادت کنند. کتاب مقدس می‌گوید در آخرالزمان مردم دو دسته می‌شوند، یک دسته علامت وحش را می‌گیرد و یکشنبه را مراعات می‌کند و دسته‌ی دوم مهر خدا را می‌گیرد وسبت خداوند را مراعات می‌کند. با بررسی پیشگویی می‌فهمیم آن زمان نزدیک است که از هر کسی بخواهند روز اول هفته را مراعات کند. در غیر این صورت با بایکوت و مرگ تهدید می‌شود. اما هنوز هیچکس این نشان وحش را نگرفته است. خدا در هر کلیسایی مومنین صادقی دارد، هم در کلیسای کاتولیک هم ارتدکس و هم پروتستان. وقتی مراعات یکشنبه با قوانین دولتی تحمیل می‌شود، آنموقع هر کسی در جایگاه خودش قرار می‌گیرد. فقط آنموقع است که

مــردم در مقابل یک انتخــاب قــرار می‌گیرند: پــذیرفتن نشان وحش یا مهر خدا. هر کسی باید تصـمیم بگـیرد که در کدام طرف است. هر کسی باید یا مهرخدا را انتخــاب کند یعنی مراعـات روز هفتم، یا نشـان وحش یعـنی روز عبادت دروغین که توسط انسان‌ها تعیین شــده. الآن هم خــدا مومــنین را دعــوت می‌کند که از سیســتم دیــنی دروغین خارج شوند و او را پیروی کنند. زمان به سرعت می‌گذرد.

عدد 666: برای فهمیدن معنای این عدد باید اطلاعاتی از عددشناسی کتــاب مقــدس داشت. عددشناسی کتــاب مقدس نمادگرایانه است. برای مثال عـدد 7 نمـاد کمـال است. خدا روز هفتم را تقدیس کرده و برکت داده. عــدد 7 در کتاب مقدس 323 بار تکرار شده و همیشه مربوط است به خدا و کارهای خیرش و حکم عادلانه اش. 7 نماد خـدا و سـلطه‌اش می‌باشد. 6 در کتـاب مقـدس 92 بـار تکــرار می‌شــود و همیشه مربــوط است به انســان، ماهیتش، کارهایش و سرنوشتش. مثلا در ایـام آفـرینش انسان باید 6 روز کار می‌کرد. روز هفتم مال خـدا بـود. انســان در روز ششم خلق شد و از همــان موقع عــدد 6 نماد انسان بوده و به عدم کمال او مربوط است. عــدد 6 که سه بار تکـرار می‌شـود چه معنـایی دارد؟ اگر 6 نمـاد انســان اســت، پس ویــژگی حکــومت وحش تلاش نا امیدانه‌ی انسان برای رسـیدن به کمـال خـدایی است. او ادعا دارد که خداست، ولی چنین نیست. امتیازات خـدا را به خـودش نسـبت می‌دهـد، اما آن‌ها را نـدارد. پرسـتش مردم را طلب می‌کنـد، اما او فقط یک حکـومت انسـانی است. می‌خواهد مــردم بــاور کنند که خــدا را عبــادت می‌کننــد، در حــالی که واقعا آن‌ها از دشــمنی تبعیت

می‌کنند که ماسکی از حکـومت دیـنی زده است. 6 نمـاد عدم کمال و هر چیز انسانی و نـاقص است. 6 به معـنی نافرمانی است، نه اطاعت. بدین ترتیب سه 6 نماد اتحاد سه جانبه‌ی گمراهی است، اتحاد اژدها (شـیطان)، وحش (واتیکان) و پیامبر دروغین (آمریکا).

این انتخاب خیلی جـدی است: نشـان وحش یا مهر خـدا؟ اطـــاعت یا نافرمـــانی؟ وقتش است تصـــمیم درســـتی بگیرید. شاید بعدا هیچوقت چـنین فرصت خـوبی نداشـته باشـــید. ســـبت خیلی بیشـــتر از انتخـــاب یک روز است. مســـاله این است که چه کسی را باید پرســـتید. آیا ما به خـدا وفـادار خـواهیم بـود یا این‌که از سـنت‌های انسـان پیروی می‌کنیم؟ از آن‌چه خدا می‌گوید اطاعت می‌کنیم یا دستورات رهبران مذهبی را اجرا می‌کنیم؟

"آن زن... بر پیشانیش این اسم مرقـوم بـود: سِـر، بابل عظیم و مادر فواحش و خبائث دنیا." (مکاشفه 17: 4-6) این زن کیست؟ در کتـاب مقـدس ما بسـیار می‌بیـنیم که زن نمـــاد کلیسا و قـــوم خداست. اما این‌جا می‌بیـــنیم که این زن فاحشه است که این نشاندهنده‌ی بی‌وفایی قوم خداسـت، کلیسـایی که معشـوق‌های دنیـوی دارد. عنـوان بابل عظیم اشـــاره می‌کند به این‌که اوهم تمایل دیـــنی و هم شیطانی به گـرفتن جـای خـدا را مجسم می‌کند. این زن یا کلیسای منحرف، مست از خون شـهدا است. کـدام کلیسا مقدســـین و شـــهدا را تعقیب می‌کـــرد؟ کلیســـای کاتولیک. چنین مکاشفه‌ای انسان را دچـار شـوک می‌کند و یوحنا هم بی‌نهایت تعجب کرد. ما می‌بینیم که فواحش دیگـری هم هســتند، ولی این کلیســای کاتولیک منحـرف (بابل) مادر همه‌ی آن‌هاست (کلیســاهای منحـرف دیگر).

این کلیسا نه براساس کلام خدا، بلکه بر اساس سنت انسانی بنا شده، سَر زمینی دارد. در عبادات خود از تصاویر استفاده می‌کند و به اصطلاح مقدسین را پرستش می‌کند. سایر کلیساها هم شراب دکترین‌های دروغین را از پیاله‌ی کلیسای مادر می‌نوشند. پاپ بندیکت شانزدهم در این مورد می‌گوید: "کلیسای مقدس کاتولیک رسولی نه خواهر، بلکه مادر همه‌ی کلیساهای محلی است."

"صدای دیگری از آسمان شنیدم که می‌گفت از آن خارج شوید، قوم من." (18:4)ـ ماندن در بابل بدون مشارکت در گناهانش اصلا امکان ندارد، دوست من. بابل سقوط کرد. شما نمی‌توانید آن را عوض کنید. شما فقط باید از آن خارج شوید. خدا به مردان و زنان پاکدل دستور می‌دهد از کلیساهایی که از پیاله‌ی بابل نوشیده‌اند، خارج شوند. فرصت بزودی تمام می‌شود. بزودی هر انسانی باید انتخاب نهایی را انجام دهد: رفتن بدنبال مسیح یا پذیرفتن سنت‌های انسانی. خدا به شما همان چیزی را می‌گوید که به لوط در سُدوم گفت: خارج شو لوط. تنها راه امن برای لوط خارج شدن از سدوم بود.

می خواهم یکبار دیگر یادآوری کنم که ما فقط پیشگویی کتاب مقدس را باز می‌کنیم. به همه‌ی ادیان و به انتخاب هر شخصی احترام می‌گذاریم. اما ما نمی‌توانیم حقیقت را، هرچه که باشد، مخفی کنیم.

نزول آهن

آیه 25 سوره "حدید" از جمله آیـاتی است که دربـاره آن ادعای اعجاز شده است. در این سوره -که به نـام "آهن" است- اشاره کوتـاهی به آهن و منـافع آن شـده و تعبـیر "انزال" در مورد آن به کار رفته است. مفسـران دربـاره معنای "انزال" و "حدید" وجوه مختلفی را بیـان کرده‌اند. هم‌چنین برخی از دانشـمندان مسـلمان علـوم تجـربی به بحث درباره این آیه پرداخته و نظراتی درباره آن داده‌اند. در یکی از این نظرات برخی از محققان معاصر همچـون عبـدالرزاق نوفـل،هـارون یحـیی و زغلـول نجـار مطـرح کرده‌انـــد، تکیه بر معنا و وجه لغـــوی "انـــزال" (فـــرو فرستادن) و "حدید" (فلز آهن) دارد.

شرح واژگان مهم

حدید

این واژه برگرفته از ریشه "ح- د- د" و معـــنی اصـــلی آن منع و باز داشـتن است[1]،[2]و[3]. هم‌چـنین به معنـای واسـطه دو چـیز، به نحـوی که از اختلاط آن‌ها جلوگـیری کنـد، نـیز به کـار رفته است[4]. بر این اسـاس، به مـرز "حدّ" گفته می‌شود، زیرا میان دو شـیء واقع شـده و از درهم آمیختگی آن‌ها جلوگـــــیری می‌نماید. همانگونه که "حدود" شرعی برای بازداشـتن از ارتکـاب گناهـان وضع شده است.

علاوه بر بحث‌هـایی که دربـاره ریشه و اصل معنـای این کلمه شـده در کتاب‌هـای لغت شـده است معنـای خاصی برای آن مطـرح نشـده و تنها گفته شـده که حدید همـان

شیء معروفی است که نیاز به تعریف نداشته و به دلیل صلابت و قوت و نیروی باز دارندگی‌اش به این نام خوانده شده است[5]،[6]و[7].ـ این جمله گویای اینست که معنای این واژه روشن و آشکار بوده و عرب جاهلی هم، در زندگی روزمره خود آن را به خوبی می‌شناخته است[8].

هم‌چنین می‌توان گفت که آهن به سبب این‌که وسیله‌ای برای منع و بازداشتن است، "حدید" خوانده شده است[9].ـ علاوه براین، به چشم تیزبین و دقیق نیز "حدید" می‌گویند زیرا مانع مخفی ماندن چیزها می‌شود (ق/22). به نظر مصطفوی اصل معنای این کلمه "شدت و حدّت" است و مطابق با موضوعاتی که به کار می‌رود معانی و مصادیق متعددی پیدا می‌کند[10] و سایر معانی هم چون منع، حد و مرز، غضب و... معانی مجازی آن است. وی بر این نکته تأکید می‌کند که به جهت شدت و سختی‌ای که در ذات آهن وجود دارد، این فلز به "حدید" نامبردار شده است. شاهد این سخن هم، کلام خداوند است که "حدید" را با بأس و شدت توصیف نموده است: "وَ اَنزَلنَا الحَدیدَ فیهِ بَأسٌ شَدیدٌ وَ مَنَافِعُ لِلنّاسِ" (حدید/57/25) (مصطفوی،2/179).ـ آیه 50 سوره اسراء/17 (کُونُوا حِجَارَةً اَو حَدیداً) نیز به صلابت آهن اشاره دارد؛ زیرا خداوند متعال به منکران معاد که زنده کردن استخوان‌های پوسیده را بعید می‌شمردند، می‌فرماید: استخوان پوسیده که سهل است، اگر سنگ یا [سخت‌تر از آن] آهن هم باشید، خداوند می‌تواند شما را دوباره زنده کند.

در گزارش‌هـــایی که از واژه‌هـــای دخیل در قـــرآن آمـــده اســـت، هیچ اشـــاره‌ای به واژه "حدید" نشـــده و بنـــابراین دلیلی بر دخیل بودن این واژه و یا غیر حجـازی بـودن آن نیست[11]و[12]ـ لفظ حدید در زبان فارسی هم به کار رفته و به همـان معنـای زبـان عـربی است. معنـای واژه "آهن" در زبـان فارسی نـیز، همـان فلز معـروف است. هم‌چنین به شمشیر، زنجیر و سـلاح از قبیل زره، خـود و جوشن که آهنین باشد، اطلاق می‌شود[13].

انزال

انزال از ریشه "ن- ز- ل" و به معنی فـرود آمـدن از بـالا به پـایین، سـقوط وهبـوط است[14]ـ که در موضـوعات گوناگون مادی و معنوی به کار می‌رود[15].

البته در معنای دو لغت نزول و هبوط تفاوت اندکی دیـده می‌شـود. لغویـان گفته‌اند که فـرق نـزول با هبـوط این است که در هبـوط توجه به اسـتقرار شـیء بعد از فـرود آمدن است[16].ـ به عبارت دیگر، هبوط نـزولی است که در ادامه‌اش استقرار یـافتن و مانـدن مـورد توجه باشـد، مانند آیه "إهبِطـوُا مِصـراً" (بقـره/2/61)؛ "إهبِطـوُا مِنها جَمیعـاً" (همـــان/38)ـ و معنـــایش این است که به زمین فرود آیید به جهت آن که در آن مسـتقر شـوید[17].ـ اما در نـزول بیشـتر مبـدأ و ابتـدای پـایین آمـدن، مـورد نظر است. مانند: "نُزُولُ الرّاکِبِ عَن دابَّتِه"، "نُزُولُ المَطَرِ مِنَ السَّماءِ"؛ "نزُولُ البَرَکَهِ وُ الرَّحمَهِ وَ الخَیرِ"[18]ـ البته به نظر می‌رسد که در این عبارات نـیز، بیشـتر پـایین آمـدن مورد نظر باشد، تا مبدأ نـزول؛ مگر این‌که بگـوییم که به علت ذکر مبدأ نزول بیشتر ابتدای پایین آمدن مـورد نظر است.

در قـرآن کـریم به نـزول اشـیاء مـادی مانند: آب، بـاران، مائده، تگـرگ، لبـاس، انعـام در آیـاتی چـون: وَ أَنْـزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَأَخْرَجَ بِهِ (بقره/ 2/ 22)، وَ ما أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّـماءِ مِنْ رِزْقٍ (جاثیه/45/ـ 5)ـ اشـاره شـده است. هم چنین موضوعات غیر مادی و معنوی نظیر حکمت، کتـاب، قــرآن، تــورات، انجیــل، ذکــر، نــور، ملائکــه، فرشــتگان درآیاتی همچون: نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِینُ عَلی قَلْبِکَ لِتَکُـونَ مِنَ الْمُنْذِرِینَ (شعراء/ 26/ 193)، وَ نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ ما هُوَ شِفاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِینَ (إسراء/ 17/ 82) آمده است.

تعـداد واژه‌ها با ریشه "ن- ز- ل" (در ابـواب و صـیغه‌های گونــاگون) در قــرآن کــریم به 289 بــار می‌رسد. بــاب افعـال" نـزل" (إنـزال) به معـانی پـایین آوردن و فـرود آوردن؛ کوچک کردن و خـوار شـمردن؛ پنـاه دادن، مـنزل دادن و نــیز اقــامت دادن[19]، اعطا کــردن و ارزانی داشتن است[20].

نکات نحوی

حرف تعریف "ال" در "الحدید"

حـــرف تعریف "ال" در "الحدید" به نظر می‌رسد که اگر حـــرف تعریف "ال" جنس باشد آیه مطلق آهن را بیـــان نمـــوده و به این معنا "حدید" می‌تواند عنصر آهن را هم شامل شود. در صورتی که "ال"، "ال" عهد ذهنی باشــد، فلزی مورد نظر است که انسان از آن استفاده می‌کند و معــنی آیه "فلز آهــنی را که شــما می‌شناســید، نــازل کردیم" است و چون در زمان نزول قرآن شناخت انسان از آهن، منحصر به فلز آهــنی بــوده که با آن در زنــدگی روزمره خود سرو کار داشته است (مانند وسایل زنــدگی

و یا ابزارهــای جنگی)، بنــابراین می‌تواند مــراد تنها فلز آهن در دسترس باشد.

فرق انزال و تنزیل

در علوم قرآنی بحث زیادی درباره تفاوت انــزال و تنزیل شـــده است. بـــرخی لغویـــان فـــرقی بین این دو قائل نیستند. (رک: ابن منظور،11/656)ـ اما طبق نظر بـرخی دیگر در انزال، توجه بر صدور فعل (یعنی نـازل شـدن) و انتســـاب آن به فاعل است. چنـــان که در قـــول خداوند آمده: هُوَ الَّذِی أَنْزَلَ عَلَیْکَ الْکِتابَ (آل عمـران/ 3/ـ 7)؛ وَ أَنْزَلَ جُنُوداً لَمْ تَرَوْها (توبه/ 9/ 26)؛ یا بَنِی آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنا عَلَیْکُمْ لِباساً (اعـراف/ 7/ـ 26)ـ ودر تنزیـل، حـادث شـدن فعل وتعلق آن به مفعول، بیشـتر مـورد نظر است: نَـزَّلَ الْکِتابَ بِالْحَقِّ (بقره/2/ 176)؛ تَبارَکَ الَّذِی نَزَّلَ الْفُرْقانَ عَلی عَبْدِهِ (فرقـان/25/1)؛ وَ إِنْ کُنْتُمْ فِی رَیْبٍ مِمَّا نَزَّلْنا عَلی عَبْدِنا (بقره/2/ 23)ـ (مصطفوی،12/86)ـ نظر دیگر که از سایر نظرات مشهورتر است این است که تنزیل به معنای نازل کردن تدریجی و انزال به معنای نـازل کـردن دفعی و یک پارچه بـــــوده و اعم از تنزیل است (راغب/ 801).

مسائل

سؤالی مطـرح می‌شـود که آیا مقصـود از "حدید" در این آیه، همین فلزی است که انسان مورد مصرف و استفاده در صـنایع و حرفه‌ها قـرار داده اسـت؟ یا منظـور مطلق عنصر آهنی است که برای بشر مفید است؟

اما امروزه که بشر می‌داند آهن چه گسـتره‌ای از حضـور در عالم هستی دارد، می‌تواند مطلق آهن را در بر گـیرد.

این مطلب زمـانی قـوت می‌یابد که بـدانیم که در خلقت عالم هسـتی با تمـامی خصوصـیات و جزئیـاتش حکمـتی نهفته و هر شیئی را که خداوند در هر جایگاهی آفریــده، دارای نقش مؤثری است، گرچه هم‌چنان این نقش بـرای بشر ناشــناخته باشد. پس هر ذره‌ای از عنصر آهن در هر کجـای عــالم هســتی هم باشــد، دارای تــأثیر بــوده و در زندگی انسان نقشی را ایفا می‌نماید. در این صورت، آیا منظـور از "حدید" در این آیه و منـافعی که به آن اشـاره شده است، مطلق آهن موجود در تمامی هستی نیســت؟ اگر چنین باشد، مراد از نازل کردن آن چیست؟

هم‌چـنین معنا و مفهـوم نـزول بـرای موضـوعات مـادی قابل فهم است در عین حــال، گــاهی این تعبــیر دربــاره بــرخی مادیــات هم با معنــای لغــویش تناسب نداشــته و مفهومی نارسا دارد، مانند نزول لباس، چهارپایـان، کـنز (هــود/11/12)ــ و آهن. حــال ســؤال اینست که وقــتی خداوند متعال درباره این مادیـات تعبـیر انـزال را به کـار برده، نزول به چه معنا و مفهومی است؟ آیا معنـای آیـه، "ظاهر" است؟ و یا باید تأویل صورت گـیرد؟ آیا منظـور، معنای لغـوی آن و فـرود آمـدن فـیزیکی اسـت؟ آیا مبـدأ نزول، آسمان و مقصد آن زمین است؟ آیا بسـنده کـردن به معنای راجح کفایت می‌کند یا باید معنای مرجـوحی در نظر گرفت؟ در صـورتی که پاسخ مثبت باشـد، چـرا واژه تنزیل به کار نرفته است؟

اکثر مفسران برآنند که تعبـیر "إنـزال آهن" نظـیر تعبـیر انزال درباره سایر مادیـات (لبـاس، [21]چهارپایـان،[22] و...) است و آن را به معنــای خلــق، ایجــاد و پدید آوردن آهن معنا کــرده (فخرالــدین رازی،29/471؛ طبرســی،

9/363)ـ و تأکید نموده‌اند که انـزال در این‌جا به معنـای فـرو فرسـتادن از آسـمان به زمین نیست (طباطبـایی، 19/325؛ مکارم شیرازی،23/373)ـ مؤید این معنا را هم روایـتی از امیرالمؤمـنین (علیه السـلام) آورده‌اند که آن حضـرت در فـرازی از حـدیثی طـولانی فرمـود: "أنزلنا الحدید" یعنی خلق کـردن آهن (مشـهدی قمی،13/108). اگرچه این معنای لغوی از نزول بیان نشده اما، روایت از معصوم آن را تقویت می‌کند.

انزال آهن

انرژی اتصـال هسـته معمـولاً به ازای تعـداد نوکلئـون در نظر گرفته می‌شود و کم یا زیاد بودن انـرژی اتصـال، به خودی خود میزان انسجام یک هسته را نمایان نمی‌سـازد و باید دید که هر یک نوکلئـون با چه مقـدار انـرژی در هسـته اتصـال یافته است. نمـودار زیر بـرای نمـایش تغییرات انرژی اتصال هسته عناصر به ازای هر نوکلئون، در مقابل عدد جـرمی رسم شـده است. همـانطور که در این نمـودار مشـاهده می‌شـود، با افـزایش عـدد جـرمی عناصر، انرژی اتصال هسته نیز بیشتر می‌شود. روند این افزایش تا عدد جرمی در حدود 60 ادامه یافته و از آن به بعد با زیـاد شـدن عـدد جـرمی، انـرژی آزاد شـده کـاهش می‌یابد. به جز هلیوم 4 بیشـترین مـیزان انـرژی اتصـال هسـته اتم، بـرای عناصر با عـدد جـرمی بین 40 تا 100 دیـده می‌شـود و حـداکثر این مـیزان مربـوط به عناصر آهن،کبـالت و نیکل است. از سـوی دیگر بـزرگی انـرژی اتصـال یک هسـته معین، پایـداری آن هسـته را نسـبت به واپاشی یا تجزیه هسـته‌ای (یا خاصـیت رادیواکـتیوی: از نشر خود به خودی ذرات یا تـابش الکترومغنـاطیس یا هر

دو آن‌ها از هسته ناپایدار اتم) نشان می‌دهد. یعنی هرچه انـدازه انـرژی اتصـال یک هسـته به ازای یک نوکلئـون بیشتر باشد، هسته پایدارتر است. مقـدار انـرژی اتصـال هر نوکلئـون بـرای هسـته‌هایی که جـرم متوسط دارنـد، بیش از هسـته‌های سـنگینتر است. بنـابراین سه عنصر آهن، کبالت و نیکل- که پیشتر به نام "عناصر گروه آهن" معرفی شدند- نسـبت به سـایر عناصر پایدارترند. چنانکه می‌دانیم آهن و نیکل از عناصر فراوان در طبیعت هستند و پایـداری هسـته‌ای آن‌ها می‌تواند عـاملی بـرای این فراوانی باشد[23]و[24].

در نقطه عطف نمـودار انـرژی اتصـال هسـته، ایزوتـوپ پایـدار آهن 56 دیـده می‌شـود. این ایزوتـوپ که فراوان‌ترین ایزوتوپ آهن نـیز هسـت، بـرای دانشـمندان هسته‌ای و شیمیدان‌ها بسیار حائز اهمیت و جذاب است. گفته می‌شـود که هسـته‌های اتم آهن دارای بیشـترین انرژی اتصـال در هر نوکلئـون هسـتند و این ایزوتـوپ به عنـوان نقطه انتهـایی واکنش‌هـای هسـته‌ای معـرفی می‌شـود. به این تـرتیب، در روش همجوشی هسـته‌ای آهن سـنگین‌ترین عنصر و در روش شـکافت اتمی سـبک‌ترین عنصـری است که با تولید انـرژی، ایجـاد می‌شود[25].

چنانچه آهن نقطه پایـانی تولید عناصر در جریـان واکنشـهای هسـته‌ای (گـداخت و شـکافت) و پایـدارترین شـکل عناصر باشد- که هست- پس آیا می‌تـوان متصـور شد که اگر تمـامی عناصر جهـان در زمـان بی‌نهـایت طولانی به این واکنشها ادامه دهنـد، محصـول نهـایی به آهن ختم شده و جهان سرانجام به آهن تبدیل می‌شود؟!

در اینصورت، با در نظر گرفتن اهمیـتی که بـرای آهن در زندگی انسان ذکر شد و کاربرد بسیار زیـاد آن، همین که نام یک سوره در قرآن کریم به آهن اختصاص یافته، خود اعجاز است.

از سـوی دیگـر، پایـداری آهن به این معناست که این فلز در میــان عناصر پــایین‌ترین ســطح انــرژی را دارد. پس می‌تـــوان گفت که با رســـیدن واکنش‌ها به مرحله تولید آهن، جهـان به کمـترین مـیزان انـرژی و مرحله پایـداری رسیده و این می‌تواند مصداق دیگری از نزول آهن باشد.

[1] ابن فارس،239

[2] جوهری،1ج/ص245

[3] زبیدی،8ج/ص8

[4]راغب/221

[5] ابن فارس،239

[6]جوهری،1ج/ص245

[7] زبیدی،8ج/ص8

[8] علی، جواد،7/505-570

[9] جوهری،1ج/ص245

[10] مصطفوی،2ج/ص179

[11] سیوطی، اتقان،نوع 37

[12] جفــری، واژه‌هــای دخیل در قــرآن مجیــد، ترجمه فریدون بدره ای

[13] نرم افزار درج

[14] ابن فارس، 1022

[15] همان ،12ج/ص86

[16] مصطفوی، 12ج/ص86

[17] عسکری /555

[18] مصطفوی، 12ج/ص86

[19] بعلبکی،166

[20] آذرنوش،683

[21]- "یَا بَنِی آدَمَ قَــدْ أَنزَلْنَا عَلَیْکُمْ لِبَاسًــا" (اعــراف/ 7/26)ای فرزنــدان آدم در حقیقت ما بــرای شــما لباسی فرو فرستادیم.

[22]- "وَ أَنْزَلَ لَکُمْ مِنَ الْأَنْعامِ ثَمانِیَةَ أَزْواجٍ" (زمر/39/6) و برای شما از چارپایان هشت زوج نازل کرد.

[23] James Murtimer

[24] Woolfson M.M

[25] M. P, Fewell

ناشناخته‌ترین و عظیم‌ترین پدیده‌ها در فضا

روزی وجـود نـدارد که شـما سـایت‌های اطلاع رسـانی فضـایی مانند NASA را مشـاهده کنید و در آن خـبری از یک کشف جدید نباشد.این داسـتان چند سـالی است که هر روز تکـرار می‌شـود.با رشد بسـیار شـدید تکنولـوژی،شـاید یکی از جـذاب‌ترین زمینه‌هـای پیشـرفت،سـتاره شناسی باشـد؛این را از روی تصاویر،اعداد و ابعاد عجیبی که هر روزه از سـوی مراکز معتـبر سـتاره شناسی ارائه می‌شـود،می تـوان فهمید.شاید اگر یک بار به این اعداد دقت کنیـد،فکر کنید که چیزی در در آسمان بالای سرمان وجود دارد،از قدرت تخیلمـان بسـیار فراتر است اما سـماجت و پشـتکار یک سری از انسـان‌ها بـرای درک هسـتی،روز به روز آن‌ها و در کنارشان تمام مـردم روی زمین را به شـناخت بیشـتر این فضای بی‌کران نزدیک می‌کند.

وقتی نمی‌دانید بترسـید یا تعجب کنیـد؛ ناشـناخته‌ترین و عظیم‌ترین پدیده‌ها در فضا

در سـال‌هایی که چنـدان هم دور نیسـتند ،همه آن چـیزی که ما از آسمان می‌فهمیدیم فقط ماه و خورشید و صور فلکی یونانی‌های باستان بود ،اما در کمتر از صد سال ما به نقطه‌ای از علم اخترشناسی رسـیده ایم که حـالا میلیاردها کیلومتر دورتر از خودمـان را دیـده ایم،بر روی مـاه قـدم گذاشـته ایم و بـرای موجـودات زنـده سـیارات دیگر،پیـام دوسـتی فرسـتاده‌ایم.امـروز همـان روزهـایی است که داسـتان‌های تخیلی ژول ورن،دیگر مانند یک حقیقت بسـیار معمـول است.فقط بگذارید جمله آخر را

بگویم و بعد به سراغ معرفی چند مورد از عجیب ترین، بزرگ‌ترین و قدرتمندترین ساختارهای هستی برویم:

شکاف فضایی

نام این شکاف فضایی Barnard68است.یک ابر ملکولی که در صورت فلکی Ophiuchus قرار دارد و 500 سال نوری با ما فاصله دارد.این شکاف مثالی است از گلبول Bok که ابر تیره‌ای متشکل از غبارهای متراکم کیهانی و گازهایی است که به صورت کدر در طیف نور مرئی ظاهر می‌شود.در حدود 3700 ستاره در اطراف گلبول Bok که نصف سال نوری با ما فاصله دارد ،وجود دارد.فضای داخل Barnard68 بسیار سرد و در حدود -257 درجه سانتی گراد است.

بزرگ‌ترین ستاره

بزرگ‌ترین ستاره شناخته شده در هستی، YV Canis Major است.یک ستاره بسیار بزرگ که با توجه به میزان درخشش بالایش در رده ابرستاره‌ها قرار می‌گیرد.این ستاره در فاصله 5000 سال نوری از ما قرار گرفته و 500000بار نورانی‌تر و حدود 35 برابر بزرگ‌تر از خورشید ما است؛برای درک این موضوع در نظر بگیرید اگر خورشید آسمان ما با این ستاره جایگزین می‌شد،سطح این ستاره نزدیک به مدار سیاره زحل می‌بود،یعنی فاصله بین خورشید تا سیاره مرکوری و فاصله بین آن تا زحل که شامل سیاره‌های ونوس،زمین،مریخ و مشتری می‌شود در شعاع(نه قطر) این ستاره قرار می‌گرفت.

قدیمی‌ترین ستاره

شاید تصویر دریافت شده از آن نسبت سایر تصاویری که تا کنون از فضا دریافت شده جذاب نباشد ،اما وجـود این ستاره در این تصـویر خـود می‌تواند وجه تمـایز آن باشد. The Methuselah Star (HD 140283) کهن‌تـرین ســتاره ایست که تا کنــون سن آن تخمین زده شــده.در سال 1950 ستاره شناسان اعلام کردند که کمـتر بـودن وجــود فلــزات ســنگین در این ســتاره نســبت به ســایر ستاره‌های اطراف خودش می‌تواند دلیلی بر این مســئله باشد که زمــان تشــکیل آن در کیهــان بســیار زودتر از ســتاره‌های اطــرافش است.این ســتاره در کهکشــانی بسیار قدیمی که بعـدها، حـدود 12 میلیـارد سـال قبـل، توسط کهکشـــان راه شـــیری متلاشی شـــد، شـــکل گرفته.بررسی‌های اولیه سن این سـتاره را در حـدود 16 میلیـارد سـال تخمین زد،اتفـاقی که این سـتاره را کهن سـال‌ترین سـتاره شـناخته شـده کیهـان می‌کند چراکه تا قبل از آن از نظر ستاره شناسان کهن‌ترین ستاره 13.8 میلیــارد ســال عمر داشت.در بررسی‌های ثانویه انجــام شده سن این ستاره با تقـریب 0.8 میلیـارد سـال،14.5 میلیارد سال تخمین زده شد که با این وجـود بـاز هم این ستاره کهن سال‌ترین ستاره جهان است.

ســتاره‌هایی با میــدان مغناطیسی بســیار بــالا (Super Magnetar)

NCG 1624-2 در حـدود 20000 سـال نـوری با زمین فاصله داشته و در صورت فلکی Perseus قرار دارد.این ســتاره قویــترین میــدان مغناطیسی را در بین ســیار ســتاره‌های کشف شــده داراست.این ســتاره 35 برابر بزرگ‌تر از خورشـــید ماست و میـــدان مغناطیسی آن

20000 بار قویتر از میدان مغناطیسی خورشید و ده بار قویتر از ستاره رتبه دوم است.

ستاره‌های پر سرعت

اولین ستاره پر سرعت در سال 2005 کشف شد؛یک ستاره غول آسا که سرعتی معادل 3.2 میلیون کیلومتر در هر ساعت داشت(معادل 888890 متر در هر ثانیه).تنها جسمی که می‌توانست با توجه به سرعت بالایش از یک سیاهچاله فضایی عبور کند؛ستاره‌ای مطرود که به نظر می‌رسد به تنهایی در حال عبور از کل فضای درون کهکشانی است.مطالعه بر روی ستاره‌های پر سرعت به ما کمک می‌کند که بفهمیم که ستاره‌هایی که در اطراف مدار سیاهچاله‌ها گردش می‌کنند،چه رفتاری دارند.بعد از آن که 15 ستاره پر سرعت دیگر تا سال 2012 کشف شد،ستاره شناسی به نام Vandebilt گزارش کرد که دسته‌ای 675تایی از ستاره‌های پر سرعت را در اطراف کهکشان راه شیری پیدا کرده که احتمال دارد این ستاره‌ای پر سرعت از هسته کهکشانی خارج شده باشند.

مارپیچ عجیب LL Pegasi (پگاسوس)

هیچ یک از ستاره شناسان به طور دقیق نمی‌دانند که چه چیزی سبب ایجاد چنین مارپیچی شده.به نظر می‌رسد علت ایجاد آن مربوط به ستاره‌ای از یک منظومه دوقلو باشد که در حال وارد شدن به فضای سحابی سیاره‌ای است و لایه بیرونی اتمسفر آن در حال خارج شدن از کل حجم جو آن است. میزان بالای انبساط گازهای موجود در آن هر 800سال یک بار باعث ایجاد لایه‌ای

جدید می‌شود.فاصله این مارپیچ عجیب که چهار یا پنج دور به دور خود پیچیده،از ما در حدود یک سوم سال نوری است. منظومه‌ای که باعث ایجاد این مارپیچ شده با نام AFGL-3068 نیز شناخته می‌شود و خود مارپیچ به نام IRAS 23166+1655 معروف است.دلیل درخشش مارپیچ کاملا ناشناخته است ،اما فرضیه‌ای وجود دارد که احتمال می‌دهد دلیل این درخشش ،می تواند ستاره‌های اطراف مارپیچ باشد.

بزرگ‌ترین سیاه چاله: NGC 1277

گرچه این سیاه چاله در رده بندی در رده دوم جای دارد، اما با توجه به این‌که هنوز محاسبات مربوط به اندازه مساحت آن ،به طور دقیق تکمیل نشده،با استناد به تخمین‌ها می‌توان گفت NGC1277 بزرگ‌ترین سیاه چاله مشاهده شده توسط بشر در سراسر کیهان است؛سیاه چاله‌ای که 220 میلیون سال نوری دورتر از ما و در صورت فلکی Perseus قرار دارد،یک صورت فلکی کوچک با مساحتی تنها 10 درصد مساحت کهشان راه شیری.این سیاه چاله جرمی در حدود 17 میلیارد بار بیشتر از خورشید دارد؛حجمی غیر قابل باور که معادل 14درصد حجم کل کهکشان است.طول افق این کهکشان به حدی زیاد است که طول آن در حدود 11 برابر قطر گردش سیاره نپتون،تخمین زده می‌شود.

بزرگ‌ترین ساختار کل هستی: گروه کوازارهای بزرگ LQG

این ساختار چنان بزرگ است که اگر یک ماشین با سرعت نور در طول آن حرکت کند،چهار میلیارد سال

طـــــول می‌کشد که از یک سر به دیگر ســـــرش برسد. کوازارها در واقع هســـته‌های کهکشـــان‌ها از ســـال‌های ابتدایی عالم هستند و تمایل دارند در کنار یک‌دیگر بـاقی بمانند. ابعاد LQG در حدود 500 مگاپارسک است اما به دلیل کشـیده شـدن بیشـترین ابعـاد آن در حـدود 1200 مگاپارسک یا 4 میلیارد سال نوری می‌باشد. برای توضیح باید بگوییم هر پارسک معادل حدود 3.26 سـال نـوری یا 30 تریلیون کیلومتر می‌باشد.

نقشه جدید کهکشـــان‌های جهـــان هســـتی، از اســـرار بیشتری پرده بر می‌دارد

چـیزی نزدیک به 68%ـ از جهـان هسـتی را انـرژی تاریک تشکیل داده؛ ظاهراً این نیروی اسـرارآمیز، عامل اصـلی انبساط عـالم به شـمار می‌رود. 27%ـ دیگر را نـیز مـاده تاریک تشکیل می‌دهد. بنا به گفته پژوهشگاه CERN این نوع ماده «نمی تواند نـور را جـذب کنـد، بازتـاب دهـد، یا بتاباند.» اما به نظر می‌رسد که بر روی دنیـــــــای قابل مشـاهده تأثیرگـذار است. با همه این تفاسـیر، هنـوز در مورد خیلی چیزها اطلاع نداریم.

در همین راستا و به منظور سنجش دقیق‌تر تأثیر انــرژی تاریک، گروهی تحقیقاتی متشـکل از صـدها فیزیکـدان و اخترشناس گرد هم آمده و اقدام به سـاخت «بزرگ‌تـرین نقشه سه بعدی کهکشان‌های دوردست» نموده‌اند.

عکس فـوق که تقریبـاً 3 درصد از یافته‌هـای تحقیق یـاد شده را تشکیل می‌دهد، موقعیت 48.741 کهکشان را در زمان حدود 6 میلیارد سـال قبل به تصـویر می‌کشد. این نما حــدود یک بیســتم از آســمان را پوشش داده؛ ضــمن این‌که پهنای این تصویر در حدود 6 میلیارد سال نوری و ارتفــاع آن تقریبــاً 4.5 میلیــارد ســال نــوری را در بر می‌گیرد (هر نقطه در این تصویر، یک کهکشان است).

دانشـــمندان معتقدند با بررسی شـــیوه خوشه بنـــدی کهکشـان‌ها در کنـار یک‌دیگر که به تشـکیل ابرخوشه‌های کیهانی منتهی می‌شود، می‌توانند ساختار جهـان هسـتی را مشخص‌تر کـرده و نـیروی جاذبه گرانشی را بیشـتر از قبل بشناسند.

«دیوید شـلیگل»، اخترفیزیکـدان آزمایشـگاه ملی لارنس برکلی در کنفرانس مطبوعاتی اعلام کرد:

ما بزرگ‌تـرین نقشه ممکن را بـرای مطالعه 95%ـ درصد از جهـــان هســـتی که تاریک اســـت، ســـاخته‌ایم. در این نقشـه، می‌تـوان دید که کهکشـان‌ها بر اثر گـرانش و به وسـیله مـاده تاریک به سـمت کهکشـان‌های دیگر کشـیده می‌شـوند. و در مقیـاس بـزرگ تـر، می‌بیـنیم که انـرژی تاریک با تأثیر خـود بر کهکشـان‌ها، بـاعث انبسـاط عـالم می‌شود.

گفتـنی است که نتـایج تحقیقـاتی این گـروه به صـورت مجمـــوعه‌ای از مقـــالات در گزارشـــات ماهیانه انجمن سلطنتی اخترشناسی ارائه گشته.

گروه تحقیقاتی یاد شده بـرای تهیه این نقشـه، از روش سنجش تأثیر امـواج فشـاری اسـتفاده کرده‌انـد؛ بیش از 13 میلیارد سال قبـل، یعـنی زمـانی که زمین 400.000 ســـاله بـــود، این امـــواج در جهـــان هســـتی طی طریق می‌کردند.

در ادامه این گزارش، تصویر زیر ارائه شده است. در این نما، برشی متشکل از 10%ـ نقشه فـوق را می‌بیـنیم که ساختار سه بعدی جهان را نشان می‌دهد. در این تصـویر، قسـمت‌های تـیره به منزله فضـاهای تهی و قسـمت‌های روشن نشانگر ابرخوشه‌های کهکشانی هستند.

در همین راســـتا، «شـــرلی هو» اخترفیزیکـــدان دیگر آزمایشگاه برکلی و دانشگاه کارنگی ملـون در کنفـرانس مطبوعاتی اعلام کرد:

حال می‌توانیم نحوه خوشه بندی کهکشان‌ها و ستارگان را به طور دقیق بر حسب زمان اندازه گیری کنیم. بدین ترتیب، قادر هستیم نظریه نسبیت عام را در مقیاس‌های کیهانی بیازماییم.

محققین معتقدند که تا به این‌جا، داده‌های فوق با مدل استاندارد کیهانی مطابقت دارند. بنابراین در تحقیقات آینده، دانشمندان با استفاده از نتایج این پژوهش می‌توانند تأثیر انرژی تاریک را به خوبی فهمیده و طبق اظهارات «ناتال رو» مدیر بخش فیزیک آزمایشگاه برکلی، بتوانند روند انبساطی جهان هستی را به طور دقیق‌تری پیش بینی نمایند.

نکته مهم ذوالقرنین،کوروش، آخر الزمان

متن ترجمه استوانه کوروش کبیر توسط پرفسور عبدالمجید ارفعی، استاد بزرگ زبان‌های اکدی و ایلامی در جهان.

ایشان نخستین ایرانی هستند که خود استوانه کوروش کبیر را خوانش نموده‌اند.

ذکر یک نکته این‌جا ضروری است در متن اصلی این استوانه نام بعل آمده است که پرفسور ارفعی به درستی آن را به مردوخ ترجمه نمودند. خوانندگان گرامی توجه داشته باشند. بعل در شکل اصیل خود واژه‌ای سامی است که در ادبیات عبرانی בעל و آرامی به معنای صاحب و سرور و آقا است. و نباید نام بعل در استوانه کوروش کبیر را با بعل ایزد کنعانی که در اساطیر فینیقی و اوگاریتی و کنعانی فرزند ال אל (ال) می‌باشد. یکی دانست. بعل ایزدی است که بنا به نقل کتاب قاموس کتاب مقدس ایزد خورشید است. که البته این نقل اشتباه است. و طبق نظر ما ایزد مشتری می‌باشد. هنگامی که اقوام سامی اکدی به منطقه میان رودان می‌آیند و کم کم تمدن سومر را کنار می‌زنند. اساطیر سومری و سامی در هم می‌آمیزد. و زبان اکدی زبان رسمی بابلیان می‌شود. در این دوره مردوخ را بعل مردوخ می‌نامیدند. بنابراین آن‌جا که نام بعل همراه با نبو آمده منظور مردوخ است. ضمن این‌که باید توجه داشت استوانه کوروش کبیر در معبد اسگیله که نیایشگاه مردوخ بوده پیدا شده است. مردوخ خدای بزرگ شهر بابل بوده است که شاهان بر طبق یک رسم کهن

در بابل مشـروعیت حکـومت خـویش را از وی دریـافت می‌نمودند.

شما عزیـزان می‌توانید خـود ترجمه درست متن اسـتوانه را خوانش کنید.

در متن اسـتوانه، کـوروش کبـیر برگزیـده مـردوخ رئیس خـدایان بـابلی است. مـردوخ فرزند انکی همـان ایـزدی است که در اسـطوره آفـرینش بـابلی با غلبه بر تیـامت خلقت آسمان‌ها و زمین را انجام می‌دهد.

در متن اسـتوانه آمـده هنگـامی که آیین‌هـای پرسـتش ایزدان بابلی انجام نمی‌شد. خدایان ناراحت می‌شوند. از جمله ایزد انلیل برادر انکی و عموی مردوخ نیز عصـبانی می‌شود.

مردوخ در سرزمین‌ها به دنبال فـردی شایسـته می‌گـردد که آیین پرسـتش ایـزدان بـابلی را احیا کند. و بتواند مردمـان را به درسـتی اداره کند. وی کـوروش کبـیر را انتخـاب می‌نماید و سـرزمین‌ها را به دست وی فتح می‌کند. و بابل را بدون جنگ به دست وی فتح می‌کند.

کوروش کبیر مردوخ و نبو را سـتایش می‌کند. نبو همـان ایـزد عطـارد و کـاتب مـردوخ است. در اسـاطیر گـاه به عنوان فرزند مردوخ از وی یاد شده است.

بنابراین آنان که می‌گویند کوروش کبیر به جای نـامبردن خدای خویش اهـورامزدا نـام خـدای سـرزمین مغلـوب را بـرده و تسـامح داشـته است. اجتهـاد در برابر نص می‌نمایند. زیرا در متن استوانه چیز دیگری آمده است. و کـوروش مـردوخ را سـرور خـویش می‌نامد که از وی

ترسـان است و او را می‌پرسـتد ضـمن این‌که این افـراد بهــتر است در مــورد مــذهب هخامنشــیان مطالعــات دقیق‌تری بنمایند.

هم‌چنین عده دیگری که می‌گویند مردوخ همان خدای یکتا است شــناخت درســتی از اســاطیر بــابلی ندارند. در اساطیر بابلی تمام ایزدان اعم از مردوخ و انکی و انلیل و آنو حادث هستند نه قدیم. در اساطیر بـابلی صـحبت از خـدای یکتا که ذات ازلی‌اش قـدیم باشد نشـده است. که بگوییم ایزدانی نظـیر مـردوخ و انکی و انلیل و آنو و نبو و... کـارگزاران خداوند یکتا در جهـان آفـرینش هسـتند. چـیزی شـبیه فرشـتگان در ادیـان توحیـدی. در اسـاطیر بابلی فقیر با چـنین گـزاره‌ای برخـورد نکـرده ام. ضـمن این‌که در متن استوانه از ایزد نبو فرزند مـردوخ نـیز یـاد شده است. که با ادعای این افراد سازگاری ندارد. یعـنی کوروش کبیر از دو ایزد نام برده است.

نکته جالب در مورد متن استوانه کوروش کبـیر این است که این متن نقطه مقابل داستان کوروش کبـیر در کتـاب اشعیا است. که در آن کوروش کبیر برگزیـده خداوند یکتا یهوه می‌باشد و پرستش بت‌ها در بابل مورد مذمت قرار گرفته است.

از کنـار هم گذاشـتن متن اسـتوانه و کتـاب اشـعیا تنها می‌توانیم پی ببریم که کوروش کبیر شخصـیتی برگزیـده بـــوده است! امّا برگزیـــده چه کسی ؟ خداوند یکتا ؟ یا مردوخ رئیس خدایان بابلی ؟!

اگر متن این استوانه را در مقابل سنگ نگاره آشور بـنی پال پادشاه مستبد آشور که پس از نـابودی شـوش آن را

نوشــته بگــذاریم و رفتــار دو پادشــاه را با ملل مغلــوب مقایسه نماییم در آن ویژگی‌های انســانی بســیاری دیــده می‌شود.

قسمت‌هایی از متن سنگ نگاره شوش توسط آشور بنی پال:

{من، شوش، شهر بزرگ و مقدس را به خواست خدایان آشور گشودم. من وارد کاخ‌های معبد شــوش شــدم و هر آن‌چه از سیم و زر و مال فراوان بود، همه را به غــنیمت برداشــتم. من همه آجرهــای زیگــورات شــوش را که با سنگ لاجورد تزئین شده بود، شکستم. من تمــامی معابد عیلام را با خــاک یکســان کــردم، شــهر شــوش را به ویرانه‌ای تبدیل کردم و بر زمینش نمک پاشیدم. من همه دخــتران و زنــان را به اســارت گــرفتم. از این پس دیگر کســی، صــدای شــادی مــردم و سم اســبان را در عیلام نخواهد شنید.}

البته در متون دیگر تاریخی در مورد رفتار کــوروش کبــیر با بعضی ملل مغلــوب نکــاتی نوشــته شــده است که با رفتار وی در بابل در متن استوانه مغایرت دارد.

علی‌ای حال کوروش کبیر پادشاهی است بزرگ در تاریخ ایران زمین که قابل احترام است. و رویکــرد افــراطی یا تفــریطی در مواجهه با کــوروش کبــیر چنــدان درست نیست.

بسیاری از اساتید تاریخ و زبان‌های باستانی در میهنمــان چنین نظری در مورد کوروش کبــیر دارند. آنــان کــوروش کبــیر را دوست دارند و به وی احــترام می‌گذارند. اما این

بزرگ نمایی‌های بعضاً عجیب و غریب که عده‌ای در مورد وی می‌نمایند از آنان دیده نمی‌شود.

آن‌که نوشــته‌های فقــیر را از ابتــدای کانــال تا کنــون مطالعه نموده است. پی به این مهم برده است که فقـیر دلبسته ایران باستان می‌باشم. از ابتـدای کانـال تـاکنون مطالب بسیاری در باب ایـران باسـتان گفته ام. همـواره گفته‌ام و اکنون می‌گویم. که ایران باستان مهم است.

اما خواننــده عزیز باید توجه نماید که در شــاکله فقــیر ایــران باســتان با کــوروش کبــیر معنا پیــدا نمی‌نماید که چون سطور بـالا را می‌نویسم خواننـدگان متعصب فقـیر را متهم به ایران ستیزی نمایند.

ایــران باســتان حــتی بــرای فقــیر یک خــاک و یک مــرز جغرافیــایی نیست. بهــتر است بــرای خواننــده گــرامی مشخص نمایم که وقتی سخن از ایران باستان می‌نمـایم دقیقا از چه سخن می‌گـویم. ایـران باسـتان بـرای فقـیر مرز جغرافیـایی خاصی نیست زیـرا ما نمی‌تـوانیم دقیقا بگویم که ایـران از کجا تا کجاست ؟ در دوره‌هـای مختلف تاریخی این مرز متفـاوت بـوده است. اقـوام مختلفی در طول تـاریخ سـاکن فلات ایـران و صـاحب تمـدن بوده‌اند نظــیر ایلامی‌ها و گوتی‌ها و لولوبی‌ها و ... این اقــوام حــداقل چــیزی که در موردشــان می‌دانیم این است که زبانشان (نه لزوما نژادشـان) متفـاوت از اقـوام آریـایی زبان ساکن فلات ایران بوده است.

این‌جا حد و مرزها بــرای بنــده مشــخص می‌شــود. دقیقا ایران باستان برای فقیر با ادیان ایرانی نظیر کیش مهر و زرتشـیت و با ایـزدان ایـرانی و فروهـران و مقدسـان

دیــنی چــون پشــوتن و ســام گرشاسپ و شــاه بهــرام ورجاوند و سوشــیانت و کیخســرو معنا پیــدا می‌نماید. ایران باستان با شاه فریدون برای فقیر معنا دارد. ایران باستان برای فقیر با خوره شاهی و موبـدی و جنگـاوری معنا دارد. سه خورهی که پیش از ظهور امام عصر عجل الله باز می‌گردند.

ایران باستان برای فقیر تاریخ شـاهان نیست که معلـوم نیست چگونه شـــاهانی بوده‌اند. و اکنـــون در بـــرزخ جایگاهشان کجاست. آیا متنعمند یا معذب ؟!

بنـابراین ایـران باسـتانی که فقـیر در مـورد آن سـخن می‌گـویم دقیقا با فرهنگ آریـایی و زبان‌هـای آریـایی و اسـاطیر ایـرانی پیوند دارد. اما لزوما با تـاریخ و شـاهان ایرانی ممکن است پیوند نداشته باشد.

پیشـتر گفته‌ام و اکنـون می‌گـویم تمـدن نـوین اسـلامی پیش از ظهــور امــام عصر عجل الله توسط فرزنــدان سلمان پارسی در این آب و خاک شکل خواهد گرفت.

اما این تمــدن نویــنی که تشــکیل خواهد شد با آن‌چه که امـروز نظریه پـردازان نظـام در بـاره آن نظریه پـردازی می‌کنند متفـاوت خواهد بـود. این تمـدن نـوین یک بـال اسلامیت و تشیع دارد و یک بال ایرانیت و ایران باســتان هم دارد که کسی بدان نمی‌پردازد.

ظرفیت‌های ایران باستان پیش از ظهور امام عصر عجل اللّه بـاز خواهد گشت. و تمـدن نـوین اسـلامی با این دو بال شکل خواهد گرفت.

اساس خاکنامه دودمان جلالیان به نقل از استاد علی اطلاق فقیر حضرت مولانا زین الدین در رسایل خطی این دودمان

1: سفید جامگان: آنان که خرقه سفید بر تن دارند.

2: سیاه جامگان: جنیان و شیاطین مسلمان شده و عاملین علم حضرت سلمان هستند که با مسلمانان در امور بعضاً منفی همکاری می‌نمایند و از نظر قدرت با جهودان برابرند. در آخرالزمان پیش از ظهور، بخشی از این شیاطین مسلمان شده از دوده جدا می‌شوند و به صف جهودان می‌پیوندند. (قدرت باطنی جهان اسلام در مبارزه از طریق منفی با جهودان کم می‌شود بنابراین تنها باید بفکر سفیدی و پروش نیروی الهی بود)

3: سرخ جامگان: آنان که در صف صاحب الزمان (عجل الله) هستند و نسب خونی یا غیر خونیشان به نوعی به این دودمان می‌رسد.

4: میان جامگان: اهل شریعت عموما از علمای شیعه هستند که اگرچه هرگز طریقت را در ظاهر تایید ننموده‌اند. اما از نظر سلوکی در راستای سلوک این دودمان سلوک می‌نمایند. یعنی سلوک عرفان و علوم غریبه‌ای و مغانی دارند.

5: ورید جامگان: دیوان و ایزدان زابلستان و ایران باستان هستند که در سمت ... و .... و.... (در استان زنجان) و ... در استان آذربایجان غربی ساکن هستند در آخرالزمان بین دیوان و ایزدان جنگ شکل می‌گیرد دو صف حق و باطل از هم جدا می‌شود و دیوان به صف جهودان و ایزدان به صف ایران شیعه خواهند پیوست.

ایران باستان بـرای فقـیر در این متن خلاصه می‌شـود. این ایران با حق پیوند و گـره خـورده است. هر کسی که در این صف است ایرانی است. و هر که در صف مخـالف این صف است ابتـدا دشـمن خـدا و رسـولش و خلیفه به حقش و سپس دشمن ایران باستان.

بر اساس متن رسـاله خطی اسـرار السـادات معصـومین فی ... از پیران متقدم جلالی

در آخرالزمان ایزد مهر ایرانی با بعل سـامی می‌جنگد. و وی را شکست می‌دهد. بعل سـامی که سـوار بر ارابه است و لشکری از سربازان ارابه سوار دارد.

بر اساس این متن سلیمان نبی حشمت الله در معبد بعل در پـالمیرا سـوریه مکـانی بـرای تسـخیر بعل سـاخت و اقدام به تسخیر بعل نمود. اما در این امر شکست خورد. و سپس به ایران آمد تا موفق به تسخیر موکل بادها شد.

توجه نمایید داعش ملعون اقدام به تخـریب معبد پـالمیرا نمـود. باید دید که در سر سـران صهیونیست ملعـون که داعش را ایجاد نموده‌اند چه میگذشته است ؟!

نکته: صفوف پنج جامگان در آخرالزمان پیش از ظهور به هم می‌پیوندند و یک صف واحد را در برابر دشـمن تشـکیل می‌دهند. بنـابراین همه مـریی خواهند شد. نکته: تمدن نـوین اسـلامی در این دوران که چنـدان دور نیست آن شـاالله شـکل خواهد گـرفت. توسط همین جوانـان ایـرانی مسـلمان شـیعه متعهد که پس از انقلاب و در درون همین نظام اسلامی بدنیا آمده‌اند. این نسل پـرچم را تقدیم امامشان خواهند کرد.

اما سخنی با یهودیـان و با فراماسـونرها و با بهایی‌ها و مغان سیاه و خاکستری زرتشـتی بـالا بروید پـایین بروید چپ بروید راست بروید. ظرفیت‌هـای ایـران باسـتان و ایزدان ایرانی به نام فرزندان سلمان پارسی و این آب و خاک زده شده است. حال هر چقـدر میخواهید تلاش کنید تا ظرفیت را به نفع خویش باز گردانید. بهاییـان ملعـون ساکن عکا که از طریق اقلیم کردسـتان بیایند و بروند در اسـتان کرمانشـاهو و از خانـدان «م» یارسـان رسـایل خطی را به قیمت آن‌چنـانی خریـداری نمایند تا بلکه بتوانند به خیال باطل خویش موفق شـوند با این اعمـال نـور خـدا را خـاموش نمایند. {يُرِيـدُونَ لِيُطْفِئُوا نُـورَ اللَّهِ بِـأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُـورِهِ وَلَـوْ كَـرِهَ الْكَـافِرُونَ 8 می‌خواهند نور خدا را با دهان خـود خـاموش کنند و حـال آن‌که خـدا گر چه کـافران را نـاخوش افتد نـور خـود را کامل خواهد گردانید (8)ـ هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُـدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ 9 اوست کسی که فرسـتاده خـود را با هـدایت و آیین درست روانه کـرد تا آن را بر هر چه دین است فـائق گرداند هر چند مشرکان را ناخوش آید (9)}

خواننده گـرامی دقت نماید که منظـور از دیـوان در ورید جامگان؛ موجودات بادی که به 72 نژاد تقسیم می‌شـوند نیست.

در اسـاطیر آریـایی دو دسـته از موجـودات دواها و اسوراها را داریم. در اساطیر هندو دواها خـدایان بـزرگ هندو نظیر شیوا و ... هستند. و از اسوراها می‌توان‌میترا را نام برد.

در نزد هندوان و آیین هندو اسوراها شیطنی هستند. در دین زرتشت دواها تبدیل به کلمه دیو می‌شوند و نام‌موجودات اهریمنی و نام خدای بزرگ اهورا مزدا

که کلمه اهورا مزدا همان اسورا مزدا است. در زبان سانسکریت معمولا واک س معادل واک ه در اوستایی است. چنانچه سند در نزد هندوان به هند در نزد ما ایرانیان تبدیل می‌شود.

این‌که دواها (یا دیوهای ورید جامگان) ایزدان هندو باشند هم روشن نیست. از دو حال خارج نیست. یا این دواها ایزدان هندو هستند. یا گروهی از موجودات غول مانند و اثیری با بُعد نامیرا نظیر تایتان‌ها در اساطیر یونانی که مقابل ایزدان ایرانی می‌جنگند.

منظور از دیوان در جمله {دیوان و ایزدان زابلستان و ایران باستان} یکی از این دو دسته است. نه 72 دیوی که خلقتشان از باد است.

اقوام ایلامی و اوراتویی ساکن غرب فلات ایران دارای زبانی غیر آریایی بوده‌اند.

در عوض به غیر از مادها و پارس‌ها و پارت‌ها به نظر فقیر مانند عده‌ای از دانشمندان معاصر اقوام کاسی (کاشی) ساکن فلات ایران نیز زبانشان آریایی یا بسیار نزدیک بدین زبان بوده است.

این‌که چرا مکان ایزدان و دیوان در استان زنجان و آذربایجان غربی گفته نشد. این است که هر چه کمتر اطلاعات داده شود بهتر است. درست است که عموم خوانندگان 99%ـ آنان با دانستن مکان دقیق هم از این

دانسـته‌ها طـرفی نخواهند بست. اما بـرای دشـمنان ما بسیار مهم است که امکنه نامبرده کجاست.

پیشـــتر در مقـــالات جغرافیـــای علـــوم غریبه گفته‌ام که جغرافیـــای خاصی که آن را ترســـیم نمـــودم مهم است. عـــده‌ای شـــاید اینگونه فکر نمودند که فقـــیر اهل آن جعرافیا هستم و بر آن تعصب دارم. اما اینچنین نیست.

اکنون می‌گویم استان زنجان که سابقا با استان قـــزوین یک اســـتان بـــود نـــیز یکی از اســـتان‌های مهم در تجمع اســـاتید فن هست. چه خـــود زنجـــان و چه چه ســـایر شهرهای این استان خالی از اساتید علـوم غریبه نیست. چه معمم چه مکلا. چه سفید چه خاکستری چه سیاه

یکی از اساتید فقیر نیز که معمم است ساکن این استان است. و به کار شریف کشاورزی نیز می‌پردازند.

علـــتی که فقـــیر آن مقـــالات را نـــیز متوقف نمـــودم. توصیه‌ای بـود که به بنـده شد. که درست است که بعضی شاخه‌های قبالا در داخل کشور بعضی اطلاعـات و آمارها را در باب اساتید فن در اختیار دارند. اما رده‌های پایین‌تر در انجمن‌هـــای مخفی ممکن است این آمـــار را نداشـــته باشند. و دادن آمـار دربـاره مکـان اسـاتید کمک به جـذب اساتید خاکستری و سـیاه به انجمن‌هـای مخفی می‌نماید زیرا دشمنان ما منابع مالی خوبی در اختیار دارند.

و دادن آمـــار بـــرای اســـاتید ســـفید نـــیز ممکن است دردسرهای خاص خود را ایجاد نماید.

وقتی بدن انسان به وجود خدا شهادت می‌دهد

گاهی اوقات جزئیات فنی در اختیار ما قرار می‌دهد تا ساختار پیچیده بدن را درک کنیم و دیدگاه جدیدی نسبت به اتفاقاتی که در بدن ما رخ می‌دهند، به دست بیاوریم و به آن‌ها توجه بیشتری کنیم.

هارون یحیی در بخشی از مقدمه کتاب، سفری کوتاه به بدن انسان‌ها داشته و می‌نویسد: «هنگام مطالعه این کتاب تصور کنید در بدنتان سفر می‌کنید سفری که در آن شگفتی‌های باور نکردنی در انتظارتان هستند. در این سفر متوجه می‌شوید که یک ژنراتور در قلبتان وجود دارد که وقتی از کار می‌افتد یک قطعه یدکی به جای آن وارد عمل می‌شود. مشاهده می‌کنید که سلول‌های روده کوچک، توانایی تشخیص و گرفتن اتم‌های آهن در میان صدها ماده متفاوتی که با آن‌ها مواجه می‌شوند را دارند. پی می‌برید که یک مولکول هورمون که در غده اندروفین واقع در سر شما تولید می‌شود چگونه پس از یک سفر طولانی، به هدف خود در فاصله دور به عنوان مثال، در کلیه می‌رسد و به سلول‌های آن قسمت فرمان می‌دهد چه کاری انجام دهند.»

هم‌چنین در این سفر کوتاه، شاهد حوادث معجزه آسایی خواهیم بود که از زمانی که متولد شده ایم در زیر سطح پوست و در تمام قسمت‌های بدنمان رخ می‌دهند. با این دیدگاه، نویسنده ما را بیشتر از این سفر آگاه می‌کند: «اگر چنین دیدگاهی نسبت به بدن داشته باشیم در واقع می‌توانیم آن را یک شهر یا جهان تلقی کنیم. در این

شهر، وسایل نقلیه، ساختمان‌ها، کارخانه‌ها، تاسیسات زیربنایی، امکاناتی پیشرفته از پیچیده‌ترین تکنولوژی در این جهان، عناصر اختصاصی (از جمله سلول‌ها، هورمون‌ها و غدد) وجود دارند که به نظر می‌رسد دارای آگاهی باور نکردنی، سیستم دفاعی کاملا مجهز و سایر انواع شگفتی هستند.

به علاوه، این محیط کوچک فقط محدود به بدن شما نیست. تمام افرادی که در اطرافتان می‌بینید والدین، برادر، خواهر، دوستان، هم کلاسی‌ها، افرادی که در خیابان قدم می‌زنند، بازیگرانی که در تلویزیون، شما آن را تماشا می‌کنید و میلیاردها انسانی که در حال حاضر روی سیاره زمین زندگی می‌کنند زیر پوستشان دارای این جهان شگفت انگیز هستند. به همین نحو، انسان‌هایی که صدها و یا حتی هزاران سال پیش زندگی می‌کردند در واقع تمام انسان‌هایی که تا به حال زندگی کرده‌اند دارای این سیستم داخلی بی‌نقص بوده‌اند. گذشتگان هم مانند تمام کسانی که امروز زنده هستند دارای این سیستم بی‌نقص در بدنشان بوده‌اند. تریلیون‌ها سلول که به نظر می‌رسد هوشیار هستند، غدد ترشحی با توانایی تصمیم گیری و اندام‌های مجهز به پیچیده‌ترین بیوتکنولوژی.»

ارزیابی و توجه به حوادثی که در این محیط کوچک رخ می‌دهند، حائز اهمیت است چون هر کسی که به اهمیت این موضوع پی ببرد، قدم نخست به سوی آزادی از یک توهم بزرگ را برداشته است. کسانی که به نقص نداشتن سیستم‌های بدن پی می‌برند و خلقت این سیستم‌ها را درک می‌کنند، افسانه‌های تکاملی را که

ادعا می‌کنند قلب تمام ویژگی‌هایش را برحسب تصـادف به دست آورده، تحمل نمی‌کنند.

هم‌چـــنین در این اثر به این نکته پی خـــواهیم بـــرد که سلول‌هایی که با در کنـار هم قـرار گـرفتن مولکول‌هـای ناآگـاه شـکل گرفته‌انـد، هرگز نمی‌توانند به تنهـایی این کارها را انجام دهند و از خود می‌پرسیم که این سلول‌ها نمود خرد چه کسی اند؟

کســانی که به این جزئیــات پی می‌برنـــد، می‌فهمند که دنیای کوچک بدن آن‌ها، دارای خالق است و اطلاعاتی که در این کتاب می‌خوانند راهنمایی بـرای آشـنایی با خـالق است. هرکسی که به نظم سیســـتم‌های بـــدن، خلقت بی‌نظیر آن‌ها در تمام جوانب پی می‌برد، متوجه می‌شود که کسی که دارای قدرت و خرد برتر است، باید این بدن را خلق کرده باشد.

از این رو، خداوند در قـــرآن فرمـــوده است: «آن‌چه در آسمان‌ها و آن‌چه در زمین است از آن اوست و بی‌گمـان خداوند بی‌نیاز سـتوده است. آیا نیندیشـیده‌ای که خداوند آن‌چه در زمین است و کشـتی‌ها را که در دریا به فرمـان او رواننـد، بـرای شـما رام کـرد و او [اجـرام] آسـمان را نگاه می‌دارد که بر زمین نیفتـد، مگر به اذن او؛ بی‌گمـان خداوند به مردم رئـوف مهربـان است. و اوست کسی که شما را زنده کرد، سپس شما را می‌میراند، آن‌گاه دوباره زنـده تـان می‌دارد، بی‌گمـان انسـان ناسـپاس است (حج آیات 6664).»

در مثال‌های این کتاب می‌بینیم که خداوند متعال بیش از 100 تریلیون سلول، غده، تعداد زیادی اندام و بـافت در

بدن انسـان آفریـده است. خداوند انسـان‌ها را به همـراه تمام ویژگی‌های جسمانی شـان می‌آفریند و شـواهد این امر را نشان می‌دهد تا به آن اجـازه دهد او را بشناسـند. خداوند در قـــرآن فرمـــوده است: «و اگر نعمت الهی را بشـــمارید، نمی‌توانید آن را [چنـــان که هست] شـــمارش کنیـد؛ بی‌گمـان خداوند آمرزنـده مهربـان است. (نحل آیه 18).»

نکته قابل تامل این که در تمامی کتاب‌های این نویسنده، موضوعات مربوط به ایمان از آیات نورانی قرآنی توضیح داده می‌شوند و افراد به یـادگیری کلام خداوند و زنـدگی با آن‌ها دعوت می‌شوند. تمام مطـالب دربرگیرنـده آیـات خداوند به طـریقی شـرح داده می‌شـوند که جـایی بـرای شک یا سوالی در ذهن خواننده نماند. سبک صادق، ساده و روان به کار رفته، اطمینان می‌بخشد که هر فرد از هر سن یا گـروه اجتمـاعی که باشد می‌تواند به سـادگی این کتاب را بفهمد. چنین حالت موثر و قابل فهمی، خواندن مطالب را در یک نشست ممکن می‌سازد.

*هارون یحیی کیست؟

«هارون یحیی» نویسنده این اثر، امروزه در بـازار کتـاب ایران به نامی آشنا و پر فروش بـدل شـده است. اکنـون کتاب‌های متعددی از این نویسنده 55 ساله ترک در ایران و در هر دو حـوزه بزرگسـال و کـودک منتشر و از سـوی خوانندگان ایرانی، با استقبال رو به رو شـده‌اند، اما این نویسـنده سرشـناس، که نه تنها در ایـران که در جهـان، آوازه‌ای به هم زده است، به واقع کیست؟

نویسنده این کتاب که با نام مستعار «هارون یحیی» می‌نویسد در سال 1956 در آنکارا متولد شد. نام واقعی او عدنان اکتار (Adnan Oktar) و «هارون» نام مستعار اوست. وی پس از تکمیل تحصیلات ابتدایی و متوسطه در آنکارا، در دانشگاه میمارسینان شهر استانبول، هنر و در دانشگاه استانبول، فلسفه خواند. او از سال 1980، کتاب‌های بسیاری را در موضوعات سیاسی، دینی و علمی نوشت.هارون یحیی نویسنده‌ای است که آثار بسیار مهمی را برای آشکار کردن دغل کاری تکامل گرایان، بطلان ادعاهای آنان و ارتباطات تاریک بین داروینیسم و عقاید خونین به رشته تحریر در آورده است.

نام مستعارش، به یاد دو پیامبر گرامی که بر ضد فقدان ایمان مبارزه کردند، از «هارون» و «یحیی» تشکیل شده و مُهر پیامبر خاتم(ص) بر جلد کتاب‌های او، مفهومی نمادین دارد که به مندرجات این کتاب‌ها مربوط است. این مهر، قرآن را به عنوان آخرین کتاب خداوند و کلام آخر او که به آخرین فرستاده الهی، حضرت محمد(ص) وصی شده، معرفی می‌کند. نویسنده، هدف اصلی‌اش را از نگارش این آثار، نفی هر یک از اصول اساسی عقاید خداشناسانه و داشتن «کلام آخر» قرار داده است تا اعتراضات برخاسته بر ضد مذهب، کاملا خاموش شود. مهر پیامبری که به حکمت کامل و تکامل معنوی دست یافته، به عنوان نشانی از نیت او برای بیان این کلام آخر به کار می‌رود.

تمامی آثار این مؤلف، حول یک هدف تمرکز می‌یابد؛ ابلاغ پیام قرآن کریم به مردم و تشویق آن‌ها به

اندیشـــیدن دربـــاره موضـــوعاتی مانند وجـــود خداونـــد، وحدانیت او و آخرت و نشان دان ضـعف و کهنگی اصـول و فعالیت‌های بازدارنده سیستم‌های خدانشناس.

هارون یحیی خوانندگان فراوانی در بسیاری از کشورها، از هندوستان تا آمریکا، از انگلسـتان تا انـدونزی، از هلند تا بوســـــنی و از اســـــپانیا تا برزیل دارد. بـــــرخی از کتاب‌هـایش به زبان‌هـای فارسـی، انگلیسـی، فرانسـه، آلمـانی، ایتالیـایی، پرتغـالی، اردو، عـربی، آلبانیـایی، روسـی، صـرب و کـروات (بوسـنیایی)، تـرکی آیغـور و اندونزیایی ترجمه شده‌اند و مورد استفاده خوانندگان در سراسر جهان قرار گرفته‌اند.

به گواهی وبگاه رسمی خود او، یحیی بالغ بر 228 کتاب در موضـوعات مـذهبی، علمی و سیاسی نوشـته است. چنانچه سـری به وبگـاه کودکـان او بـزنیم، با 12 جلد از کتاب‌هـایی روبه رو خـواهیم شد که او بـرای کودکـان و نوجوانـان نوشـته است. همه این کتاب‌ها نـیز تـاکنون توسط علیرضا عیـاری ترجمه و توسط ناشـران مختلف منتشر شـــــده‌اند که از آن جمله انـــــد؛ «دنیـــــای حیوانـات»(چـاپ سـوم)، «دنیـای شـگفت انگـیز بـدن ما»(چـاپ دوم)، «دنیـای شـگفت انگـیز اطـراف ما» و «اسـرار آفـرینش»، که هر چهـار کتـاب توسط کـانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان منتشر شده؛ هم‌چنین کتاب‌هـــای «معجـــزات قـــرآن کـــریم»(چـــاپ دهم)، «شـگفتی‌های خلقت جـانوران»(چهـار جلـدی و چـاپ پنجم)، «جلوه‌هـای آفـرینش» و «قـدرت تفکر» از سـوی منادی تـربیت و کتاب‌هـای«شـکوه و عظمت آسـمان‌ها»، «دنیای شگفت انگیز زنبور عسل»، «دنیای شگفت انگـیز

مورچه‌ها» و «سگ‌های آبی، سدســـازان مـــاهر» که هر چهار جلد کتاب توسط انتشارات سروش منتشر شده‌اند.

خورشید در قرآن

هُوَ ٱلَّذِی جَعَلَ ٱلشَّمْسَ ضِیَآءً وَٱلْقَمَرَ نُورًا وَقَدَّرَهُۥ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا۟ عَدَدَ ٱلسِّنِینَ وَٱلْحِسَابَ مَا خَلَقَ ٱللَّهُ ذَٰلِکَ إِلَّا بِٱلْحَقِّ یُفَصِّلُ ٱلْءَایَٰتِ لِقَوْمٍ یَعْلَمُونَ

او کسی است که خورشید را روشنایی، و ماه را نور قرار داد؛ و برای آن منزلگاه‌هایی مقدّر کرد، تا عدد سال‌ها و حساب (کارها) را بدانید؛ خداوند این را جز بحق نیافریده؛ او آیات (خود را) برای گروهی که اهل دانشند، شرح می‌دهد!

آیه 5 سوره یونس

محتویات

1بیان ایده

2بررسی لغوی و تفسیری

2.1کلمات اصلی

3اهداف و روش تحقیق

4آیات مرتبط

4.1روایات مرتبط

5سوالات تحقیق

6پانویس و منابع

بیان ایده

حیات همه‌ی موجـودات به نـور و حـرارت بسـتگی دارد و خداوند این دو نیاز را به وسیله‌ی خورشـید و مـاه تـأمین کرده است:.«جَعَلَ الشَّمْسَ ضِیاءً وَ الْقَمَرَ نُوراً».

خداوند در مورد خورشید از واژه «ضیاء» و در مـورد قمر از واژه «نور» استفاده کرده است. لغت شناسـان برآنند که این دو لغت اگرچه مترادف به نظر می‌آینـد، اما با هم متفاوتند. درلغت عـرب منظـور از «ضـیاء و ضـوء» درخشش و تابشی است که از خود شئ ساطع می‌شـود، مانند تابش و درخشش چـراغ و شـمع و «نـور» روش-ن-ایی و تـاب-شی است که از خ-ود شئ سـاطع نمی‌شـود، بلکه بازتـاب تـابش ضـیاء است. آیه به این معناست که تابش خورشید از خود آن اسـت، ولی تـاب-ش مـاه از خ-ودش نیسـت، ب-ل-که بازتـاب تـابش خورشـید است. به عبـارت دیگر: کلمه «ضـیاء» بیـانگر این است که شـمس بالذات نور دهنـده و دارای حـرارت شـدید اسـت، چنان‌که هر جسمی نزدیک آن شود، محترق می‌گـردد و هر فلـزی آب می‌شـود (نورخورشـید ذاتی است یعـنی از شیء دیگری گرفته نشده). از کلمه «نور» فهمیده می‌شـود که نور قمر از نور خورشـید کسب می‌گـردد [1]، زیـرا قمر بالطبیعه سرد است و از خود نور ندارد و دائمـاً نصف آن مقابل شمس است. قمر فواید فراوانی برای اهل زمین دارد، اما بزرگ‌ترین فایده آن اینست که انسان به وسیله قمر می‌تواند شماره سال و ماه‌ها و حسـاب‌های دیگر را بداند، زیرا تشخیص سال و ماه و... بدون وجود خورشـید و قمر امکان‌پذیر نیست.

معادل لفظ خورشید در زبان یونان باسـتان هلیـوس[2]، به معنـای خـدای خورشـید، خـدای گرما و زنـدگی بـوده

است. خورشـــید نزدیک‌تـــرین ســـتاره به زمین است و به همین سبب اطلاعات بسیاری در مـورد آن به دست آمـده است. خورشید 150میلیـون کیلومـتر با ما فاصـله دارد و نزدیک‌ترین سـتاره بعـدی به ما آلفا قنطـورس، 271000 بار دورتر از خورشید است. قطر آن 4/1 میلیون کیلومتر است که حـدود 109 زمین می‌تواند درون آن‌جا بگـیرد و جرم آن حدود دو میلیـون تریلیـون تریلیـون کیلـوگرم که 330000 برابر زمین است. درخشـــندگی آن تریلیـــون تریلیون وات است.

نمایی از لایه‌های مختلف خورشید

انـرژیی که خورشـید بـرای یک ثانیه تولید می‌کند معـادل میلیون‌ها سال فعالیت کارخانجـات ایـالات متحـده است. این انرژی بیکران سـطح خورشـید را به رنگ زرد- سـفید در می‌آورد که دمـــایی در حـــدود 5800 کلـــوین دارد. خورشید این انرژی را از هم‌جوشی هسته‌ای-گرمـــایی از مرکز هســـــته‌اش به دست می‌آورد، جـــــایی که دما 15 میلیون کلوین و چگالی 14 برابر می‌شود. با وجـود این، چگالی بالا هسته نیز مانند کل خورشید حالت گازی دارد. 91%ـ لایه‌هـای بـیرونی آن هیـدروژن و 9%ـ آن هلیم و کمتر از یکدهم درصد آن مواد دیگر مانند اکسیژن، کربن، نئون و نیتروژن است. به خاطر گرما و فشـار در هسـته، هیدروژن به آرامی به هلیم تبدیل می‌شود و مـاده تبـدیل به انـرژی می‌گـردد، این انـرژی به وسـیله تـابش منتقل می‌گـــردد و در لایه‌هـــای بـــیرونی‌تر به وســـیله همـــرفت (جابجایی گاز داغ و سـرد با یک‌دیگر) این انتقـال صـورت می‌گـــیرد. حـــدود 5/4 میلیـــارد ســـال از عمر خورشـــید می‌گذرد و اکنـون نیمی از هسـته خورشـید هلیم است و

هیدروژن باقی مانده برای سوختن و تبدیل شدن به مدت 5 میلیارد سال و بیشتر کافی است. خورشید به آرامی با دوره زمانی 25 روزه به دور خود می‌چرخد و این چرخش و گازهای خروجی میدان مغناطیسی قوی حدود 5 برابر زمین تولید می‌کند. چرخش باعث ایجاد لکه‌های خورشیدی می‌گردد و گرمای مغناطیسی دمای لایه‌های بیرویی تاج را به دو میلیون کلوین می‌رساند. تاج خورشیدی هنگام خسوف قابل مشاهده است و از سطحش بادهای خورشیدی به سمت زمین می‌آیند[3].

ماهِ زمین نزدیک‌ترین همسایه سماوی به زمین است و تأثیر بسیاری بر زندگی و حیات روی زمین دارد، مانند رویدادهای طبیعی جزر و مد (خورشید تأثیر بسیار اندکی دارد) و خسوف و کسوف. بعضی از زیست‌شناسان می‌گویند که ماه یکی از دلایل وجود حیات بر روی زمین است، بدون جذر و مدها و مخلوط شدن شیمیایی مواد ممکن بود حیات بر روی زمین به وجود نیاید. فاصله ماه تا زمین 384400 کیلومتر و دوره گردش آن به دور زمین 3/27 روز است. دوره گردش آن دقیقاً برابر با دوره مداری آن است و بنابراین همیشه نصف آن به سمت زمین است. سطح ماه گودال‌های بسیاری دارد که با توجه به آن‌ها می‌توان داستان منظومه شمسی را یافت. سطح زمین اگر جو و صفحات تکتونیکی را نداشت، می‌باید همانند ماه می‌بود. بدون وجود جو و آب که باعث ساییدن شوند، گودال‌های سطح ماه برای میلیاردها سال ثابت بوده‌اند. به کمک آن داستان تشکیل منظومه شمسی را تشخیص داده‌اند و معلوم شده‌است که برای دوره‌ای سطح آن به وسیله سیارک‌های سنگینی بمباران شده است. اگر از نزدیک به ماه نگاه کنیم ناحیه‌های

تـاریکی را روی آن خـواهیم دید. بعد از بمبـاران مـاه به وسیله سیارک‌های سـنگین گودال‌هـای بسـیاری روی آن ساخته شد. زمین‌هـای پست مـاه با مـواد آتشفشـانی پر شده و سپس سرد گشتند که به مدت 750 میلیون سـال طول کشید. ماه تقریبـاً بـرای حـدود 5/2 میلیـارد سـال ثابت مانده است و فقط گاهی سـیارک‌ها به آن برخـورد می‌کنند.

چهار نظریه برای تشـکیل مـاه وجـود دارد و تنها یکی به درسـتی اتفاق‌هـایی را که بـرای مـاه افتـاده، توضـیح می‌دهد. اولین نظریه بیان می‌کند که ماه مشابه سیارات دیگر، از گاز و غبار هنگام تشـکیل منظومه شمسی خلق شـده است. طبق دومین نظریـه، مـاه یک سـیارک به دام افتـاده در گـرانش زمین است و سـومین نظریه می‌گوید که وقتی زمین ایجاد شده بود و به سرعت می‌چرخید، به دو قسـمت تقسـیم شد که به نظریه شـکافت معـروف است. چهارمین نظریه که مورد قبول بیشتر دانشـمندان است، بیان می‌کند که هنگـامی که زمین تـازه خلق شـده بـود، سـیاره‌ای با انـدازه مـریخ با شـدت بسـیاری با آن برخـورد می‌کند و آهن مـذاب درون هسـته آن به علت سرعت زیاد برخورد به درون هسته زمین می‌رود. مقدار کم آهن موجود در ماه دلیلی بر این نظریه است[4].

به علت نـور خورشـید، قسـمتی از مـاه که وابسـته به مـوقعیت مـدار مـاه و زمین اسـت، روشن می‌گـردد و قسمت نورانی توسط ناظر زمینی دیده می‌شود([5].

گردش ماه به دور زمین همراه با تابش نور خورشید

در ادامه آیه اشـــاره به شـــماره ســـال‌ها شـــده اســـت، بنـــابراین لازم است کمی در مـــورد اســـتفاده مـــاه و خورشید برای داشتن حساب ایام (انـواع تقـویم) توضـیح داده شود:

چـرخش کامل زمین به دور خـودش را روز، گـردش قمر زمین به دور آن را مـاه و چـرخش زمین به دور خورشـید را ســـال می‌نامند. اگر مرجع و مبـــدأ این گردش‌ها یک ستاره خاص باشـد، آن را نجـومی و اگر خورشـید باشـد، خورشیدی می‌نامند.

روز خورشـــیدی: فاصـــله زمـــانی که خورشـــید در مقابل نصف‌النهار قرار می‌گیرد (24 ساعت).

روز نجومی: فاصله زمانی که یک ستاره خاص دوباره در مقابل نصف‌النهار قرار می‌گیرد (23 دقیقه و 56 ثانیه).

ماه قمری: زمـان بین مشـاهده دوبـاره مـاه کامل (5/29 روز). (شکل زیر)

زمان بین مشاهده دوباره ماه کامل

ماه نجومی: مدت زمان گردش کامل مـاه به دور زمین با توجه به یک ستاره ثابت (3/27 روز)

سال خورشیدی: مدت زمان گـردش زمینبه دور خورشـید و بازگشت به موقعیت اولیه (اعتدال بهـاری یا تابسـتانی 20 دقیقه کمتر از سال نجومی)

سال نجـومی: مـدت زمـان یک گـردش کـام زمین به دور خورشید نسبت به یک ستاره خاص (25/365 روز)[6]

این مطالب در قرون اخیر به وسیله فیزیکدانان و کیهان شناسان به دست آمده و از امور قطعی است و قرآن کریم با آوردن دو واژه «ضیاء» و «نور» این مطلب را در 1400 سال پیش، آن هنگام که کسی از این مطالب آگاهی نداشت، بیان نمود و در انتهای آیه قر آن فرمود:".. يُفَصِّلُ الآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ". یعنی برای فهم این مطالب که در آیه مطرح شده، باید آگاهی داشت و عالمان این علوم و دانشمندان حقیقت این مطالب را درک می‌کنند [اگر چه در زمان نزول کسی این مطالب را نمی‌دانسته و درک نمی‌کرده است]. این نشان می‌دهد که قرآن معجزه است و برای زمان خاصی نازل نشده و هم‌چنان بعد از قرن‌ها طراوت و تازگی خود را حفظ کرده است.

بررسی لغوی و تفسیری

کلمات اصلی

جعل: شامل تمام افعال و اعم از فعل و صنع است [7]، نیز قرار دادن، خلق کردن و گردانیدن را در بیان معنی آن یاد کرده‌اند [8].

ضیاء: آن‌چه از اجسام نورانی و روشن منتشر می‌شود [9].

نور: آن نور گسترده شده‌ای است که به دیدن اجسام کمک می‌کند [10].

اهداف و روش تحقیق

آیه 5 سوره یونس بیان می‌دارد که خداوند نورخورشید را نور اصلی و نور ماه را نور بازتابی قرار داده است.

معانی که لغویون درباره دو کلمه "ضـیاء" و "نـور" بیـان نموده‌انـد، این مسـئله را تأیید می‌نماید. در قـرآن کـریم برای خورشید کلماتی هم چون«سراج» و«ضیاء» به کـار رفته که اشاره به نور شدید و قـوی دارد و در مـورد مـاه کلمات «نـور» و «منـیر» به کـار رفته است که اشـاره به نور ضعیف دارد. در سوره نوح می‌خوانیم که حضرت نوح چند هزار سال پیش از میلاد مسیح به مردم گفته بـود که تـابش خورشـید از خـود آن و تـابش مـاه، بازتـاب تـابش خورشید است، ولی مردم او را به تمسخر می‌گرفتند.

نکته‌ای که لازم است به آن توجه شـــــود، اینست که در باره واژه«ضیاء» دو نظر است:

1- مصدر است، از ضاء یضوء ضیاءً مثل قام یقوم قیاماً؛

2- جمع «ضـوء» اسـت، مثل سـوط که جمع آن سـیاط است.

هر یک از این دو وجه باشـد، یک مضـاف محـذوف است: جعل الشـمس ذات ضـیاءٍ والقمر ذا نـور،ٍ یعـنی خـدای تعالی خورشید را دارای ضیاء و مـاه را دارای نـور کـرد [11].

نکته دیگر این‌که اگر «ضـیاء» را جمع «ضـوء» بگـیریم، ممکن است اشـــاره به این باشد که خورشـــید دارای نورهای گوناگون است [12].

توجه قـرآن در به کـار بـردن واژه «ضـیاء» بـرای شـمس و«نور» برای قمـردر 1400 سـال پیش و نـیز یافته‌هـای علوم فیزیک و کیهان‌شناسی در قـرن حاضـر، حکـایت از

آن دارد که این آیه را می‌تـوان از مصـادیق اعجـاز علمی قرآن محسوب نمود.

آیات مرتبط

تَبَارَکَ ٱلَّذِی جَعَلَ فِی ٱلسَّـمَآءِ بُرُوجًا وَجَعَـلَ فِیهَا سِـرٰجًا وَقَمَرًا مُّنِیرًا

جـــاودان و پربـــرکت است آن (خـــدایی) که در آســـمان منزلگاه‌هـائی بـرای سـتارگان قـرار داد؛ و در میـان آن، چراغ روشن و ماه تابانی آفرید!

آیه 61 سوره فرقان

وَجَعَلَ ٱلْقَمَرَ فِیهِنَّ نُورًا وَجَعَلَ ٱلشَّمْسَ سِرَاجًا

و ماه را در میان آسمان‌ها مایه روشنایی، و خورشـید را چراغ فروزانی قرار داده است؟!

آیه 16 سوره نوح

روایات مرتبط

کلینی در روضه کافی [13]ـ از امام بـاقر(علیه السـلام) آورده است:

"... خداوند محمّد صـــلّی اللَّه علیه و آله و ســـلّم را به خورشید مثل زده و وصی او را به مــاه مثل زده آن‌جا که می‌فرماید:

وَمَا کَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَی ٱللَّهُ وَرَسُـولُهُۥٓ أَمْـرًا أَن یَکُـــونَ لَهُمُ ٱلْخِیَـــرَةُ مِنْ أَمْـــرِهِمْ وَمَن یَعْصِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ فَقَدْ ضَلَّ ضَلٰلًا مُّبِینًا

هیچ مـرد و زن با ایمـانی حق نـدارد هنگـامی که خـدا و پیامبرش امری را لازم بدانند، اختیـاری (در برابر فرمـان خدا) داشته باشد؛ و هر کس نافرمانی خدا و رسـولش را کند، به گمراهی آشکاری گرفتار شده است!

آیه 36 سوره احزاب

بَدِيعُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَإِذَا قَضَىٰٓ أَمْـرًا فَإِنَّمَا يَقُـولُ لَهُۥ كُن فَيَكُونُ

هســتی بخش آســمان‌ها و زمین اوست! و هنگــامی که فرمان وجود چیزی را صادر کنـد، تنها می‌گوید: «موجـود باش!» و آن، فوری موجود می‌شود.

آیه 117 سوره بقره

اینست که جــان محمّد صــلّی اللَّه علیه و آله و ســلّم را بســتاند و آن‌گــاه تــاریکی پدید می‌آید و دیگر برتــری خاندانش را نمی‌بینند."

توضیح این‌که این حدیث شریف و احـادیث مانند آن، جنبه تأویلی و معـارفی آیه را بیـان نمـوده و با اعجـاز مطـرح شده که در مورد ظاهر آیه است، منافاتی ندارد ومثل آن در قرآن کریم بسیار است.

سوالات تحقیق

فرق میان نور و ضیاء چیست؟

چگونه است که قـرآن به منفعت مـاه اشـاره کـرده، ولی سخنی از منافع خورشید به میان نیاورده است؟

آیا آیه‌ای در قرآن وجود دارد که به منافع خورشید اشاره کرده باشد؟

منظــور از«حســاب» در آیه چیســت؟ آیا از نظر قــرآن حساب ماه‌ها و سال‌ها صرفاً بستگی به ماه دارد؟

مرجع ضـــمیر «ه» در «قـــدرّه منـــازل» (بـــرای آن منزلگاه‌هایی قرار داد) ماه است یا ماه و خورشید؟

از چه زمانی دانشمندان به نور انعکاسی ماه پی بردند؟

آیا «شمس» نیز مانند قمر دارای منازلی است؟

«ماه» غیر از آن‌چه که در قرآن به آن اشاره شده، دارای چه منافع دیگری برای بشر است؟

نور سیاه و امام رضا علیه السلام

قبله گاه طور هفتم قلوب اولیاء الله

بدانکه اطوار سبعهٔ قلب اولیاء تجلیات انوار سبعهٔ متلونه بانواع مختلفه است و تجلی هفتم نور سیاه است که نور ذات اقدس احدیت است

سیاهی گر ببینی نور ذاتست

بتاریکی در آن آب حیاتست

و این نور سیاه ذات که طور هفتم قلب است به صـورت مبـــارک آنحضـــرت [امـــام علی بن موسی الرضا علیه السلام] از بـرای اولیـاء تجلی می‌نماید به صـورت سـیاه شفاف براق.

رساله خطی اسؤله اثنی عشر، جواب سؤال چهارم

میرزا ابوالقاسم راز شیرازی ذَهَبی

در عرفان و سیر و سلوک از نور ذات و کنز مخفی تعبیر به سیاهی شده است... نـور ذات، آخـرین نـوری است که در مراتب سیر، سالک به آن می‌رسد و در آن وادی بدون راهبر و مرشد کامل نمی‌تواند حرکت کند و الا در ورطـهٔ هلاکت قرار گرفته و غرق می‌شـود... هر یک از حضـرات معصومین علیهم السلام در این عـالم مـأموریتی دارند و مأموریت حضـرت رضا علیه السـلام دسـتگیری از عرفا و سالکین در این مرحله یعنی ”نور ذات ”است.

لاله‌ای از ملکوت جلد 1 صفحه 204

حاج شیخ جعفر آقا مجتهدی تبریزی

خدای را شاکرم که توانستم این را بیابم.

پیشتر در یکی از آثاری که در مورد طریقه ذهبیه داشته ام. (مثل کتاب اصول تصوف دکتر استخری و یا کتاب ذهبیه دکتر خاوری) یا در یکی از آثار چاپی پیران ذهبی که در کتابخانه شخصی خویش دارم. این نکته را دیده بودم که پیران ذهبی نیز از دستگیری سلطان علی بن موسی الرضا علیه السلام در مرحله تجلی نور سیاه در طور هفتم دل سخن گفته‌اند. و دنبال آن بودم که تطبیق مکاشفه و مشاهده صحیحیه این پیران را با جناب شیخ جعفرآقای مجتهدی در کانال بگذارم اما توفیق دست نداد. تا این‌که در کانال سبع المثانی آن را یافتم.

اما سالک دلسوخته اهل بیت شیخ جعفر آقای مجتهدی نیز سخن از این مهم نموده‌اند. که در هنگام تجلی نور سیاه حضرت ثامن الائمه علیه السلام دستگیری می‌نمایند.

و مسلم است که جناب جعفر آقای مجتهدی وابستگی‌ای به هیچ کدام از طرق صوفیه معاصر نداشته‌اند. و ارتباطی هم با پیران ذهبی نداشته‌اند و مسلما آثارشان را نیز مطالعه ننموده‌اند. اما ایشان به عنوان یک سالک مستقل همان چیزی را می‌بینند که پیران ذهبی پیشتر دیده‌اند. و بدان اشاره نموده‌اند. و این نشان دهنده این است که هر دو از یک آبشخور یعنی مشکاه ولایت ائمه هدی سیراب شده‌اند.

اما نکته مهم دیگر مورد نظر ما در این بحث:

پیشتر گفته‌ام که سرزمین ظلمات که حضرت خضر نبی علیه السلام در آن از آب حیات نوشیدند در خاک خراسان

زمین قــرار دارد. این نکته تطــابق کامل عــالم ظــاهر و باطن است. یعـنی هم‌چنـان که در عـالم بـاطن در تجلی نور سیاه سـلطان علی بن موسی الرضا علیه السـلام از سالکین دستگیری می‌نمایند. در عالم ظاهر نیز سرزمین ظلمات در خاک خراسـان زمین است که آب حیـات در آن قــرار دارد. و جسم مطهر حضـرت امـام علی بن موسی الرضا علیه الســـلام در آن ســـرزمین آرمیده‌اند. و این تطابق عالم ظاهر و باطن است.

شاید یکی از حکمت‌های بـاطنی مهـاجرت حضـرت ثـامن الائمه به خراسان ایران زمین همین نکته باشد.

از زیـارت حـرم مطهر حضـرت غافل نشـوید که آن حـرم اسرار دارد و به عوالمی راه دارد.

اما جغرافیـای معنـوی خراسـان زمین را دریابید که سـرّ ولایت در خراســان ایــران زمین قــرار دارد. سر ولایت میان ولایت پایین ولایت مثلث ولایت است.

آتش خوره شاهی فریدون نـیز در خراسـان زمین روشن بــوده و چــون فریــدون در دانش طب و خــواص گیاهــان دارویی استاد بوده و افسونگر بوده است. خـوره شـاهی با کشــاورزی ارتبــاط تنگاتنگ دارد. و این خــوره و آتش مربوط به آن، آتش دهقانان و کشاورزان نیز می‌باشد.

همین امــروزه روز نــیز بیشــترین حجم گیاهــان دارویی خاص کشور در خراسان ایران زمین می‌روید.

همه‌چیز از خراسان ایران زمین آغاز خواهد شد

سخن کوتاه والسلام.

عقرب

عقرب از بستگان نزدیک عنکبوت‌ها است و به گروهی از جانوران نام عنکبوتیان تعلق دارد.

عقرب از بستگان نزدیک عنکبوت‌ها است و به گروهی از جانوران نام عنکبوتیان تعلق دارد. عقرب‌ها را می‌توان در سرتاسر سیاره به جز قطب جنوب، گرینلند، نیوزیلند و جزایر کوچک خاصی پیدا کرد. بیشتر گونه‌های عقرب در آب و هوای گرم زندگی می‌کنند. تعداد کمی از گونه‌ها در آب و هوای سرد نیز یافت می‌شوند. عقرب‌ها موجوداتی بسیار قدیمی هستند. براساس اطلاعات فسیلی، عقرب‌ها از 430 میلیون سال قبل بر روی زمین وجود داشته‌اند. عقرب‌های امروزی و ماقبل تاریخ شبیه یک‌دیگرند. البته عقرب‌های امروزی نصف عقرب‌های باستانی‌اند.

در ادامه واقعیت‌های جالبی درباره عقرب‌ها بیان می‌شود.

- عقرب‌ها بسته به نوع گونه اندازه‌های متفاوتی دارند. اندازه بزرگ‌ترین گونه‌های عقرب‌ها می‌تواند به 7 اینچ (18 سانتی متر) برسد در حالی که طول کوچک‌ترین گونه‌ها معمولا 0.5 اینچ (1.30 سانتی متر) است.
- مرگبارترین گونه‌های عقرب‌ها (با قوی‌ترین سم) عقرب‌های با اندازه متوسط‌اند.
- بدن عقرب با پوسته‌ای سخت پوشیده شده که به صورت اسکلت خارجی بدن عمل می‌کند.

- عقرب تا به بزرگسالی برسد، 5 تا 7 بار پوست اندازی می‌کند.
- عقرب‌ها با استفاده از گیره‌ها شکارشان را می‌گیرند.
- زهر هم برای حمله و هم برای دفاع استفاده می‌شود.
- عقرب‌ها گوشتخوارند. آن‌ها معمولا از حشرات تغذیه می‌کنند.
- عقرب سم و آنزیم‌های گوارشی را به شکار تزریق می‌کند. هنگامی که هضم کامل می‌شود، عقرب مایع غذا را از بدن شکار می‌مکد.
- نوع غذای عقرب‌ها نوع و قدرت سم شان را تعیین می‌کند. بیشتر گونه‌های مرگبار عقرب در آمریکای شمالی و خاورمیانه زندگی می‌کنند. حدود 30 تا 40 گونه عقرب برای انسان مرگبارند.
- هنگامی که شکار کمیاب است، عقرب‌ها می‌توانند سوخت و ساز بدنشان را کاهش دهند و تنها با خوردن یک حشره در سال زنده بمانند. هم‌چنین، عقرب‌های یخ زده پس از این که در معرض نور خورشید قرار می‌گیرند قادر به «احیا» هستند.
- عقرب‌ها یکی از معدود جانورانی هستند که می‌توانند از انفجار هسته‌ای جان سالم در ببرند.
- عقرب‌ها موجودات شب کار (فعال در شب) هستند. آن‌ها در طول روز زیر سنگ‌ها، برگ‌ها و یا ساختمان‌های متروک پنهان می‌شوند.

- شــکارچیان عقرب‌ها پرنــدگان (مانند جغد) و بــابون (نوعی میمون) هستند.
- مرحله بارداری بسته به گونه می‌تواند از دو تا 18 ماه باشد.
- عقرب‌ها بچه زنده به دنیا می‌آورند. بر خلاف حشرات، که معمــولاً تخم‌های‌شــان را خــارج از بــدن شــان قــرار می‌دهند، عقرب‌ها نوزادان زنــده به دنیا می‌آورند. عملی که به عنوان زنده زایی شناخته می‌شود.
- بعضی از عقرب‌ها در داخل غشــاء رشد می‌کنند و از محتویــات نطفه و مادرشــان تغذیه می‌کنند. بقیه بــدون غشـــاء رشد می‌کنند و مســـتقیماً از مادرشـــان تغذیه می‌کنند.
- عقرب‌هــای تــازه متولد شــده پشت مادرشــان ســوار می‌شــوند که در آن‌جا مــورد محــافظت قــرار می‌گیرند تا زمانی که برای اولین بــار پوست انــدازی می‌کنند. بعد از آن پراکنده می‌شوند.
- نوزادان از لحظه تولد زهر در بدن خود دارند.
- عقرب‌ها از بنــدپایانی هســتند که به طبقه عنکبوتیــان تعلق دارند.
- بیشــتر بنــدپایان نســبت به جــانوران دیگر عمر نســبتاً کوتــاهی دارند. خیلی از حشــرات فقط چند هفته یا چند ماه زندگی می‌کنند. حشرات یک روزه (Mayflies) فقط چند روز عمر می‌کنند. اما عقرب‌ها در میـــان بنـــدپایانی هســتند که طــولانی‌ترین عمر را دارند. در جهــان وحش،

عقرب‌ها معمـولاً از 2 تا 10 سـال زنـدگی می‌کنند. در اسارت، عقرب‌ها تا 25 سال زنده می‌مانند.

- عقرب‌ها موجــوداتی باســتانی هســتند. اگر شــما می‌توانســتید به 300 میلیـون سـال پیش سـفر کنید با عقرب‌هـایی مواجه می‌شـدید که به طـرز قابل تـوجهی مشابه فرزنـدان امـروزی خـود زنـدگی می‌کنند. شـواهد فســیلی نشــان می‌دهد که عقرب‌ها از دوره کربــنیفر، عمدتاً بدون تغییر باقی مانده‌اند.

- عقرب‌ها، احتمـالاً در دریاها زنـدگی می‌کردند و حـتی احتمـالاً آبشش داشـته‌اند. در 420 میلیـون سـال پیش، بــرخی از این موجــودات راهشــان را به خشــکی پیــدا کرده‌اند.

- عقرب‌های اولیه احتمالاً چشم‌های مرکب داشته‌اند.

- بنـدپایان بیش از 400 میلیـون سـال است که بر روی خشکی زندگی می‌کنند.

- عقرب‌ها قهرمان بقا هستند. یک عقـرب می‌تواند یک سال تمام بدون غذا زندگی کند. از آن‌جـایی که عقرب‌ها ریه‌هــای کتــابی (همانند خرچنگ نعل اســبی) دارنــد، می‌توانند تا 48 ساعت در زیر آب غوطه ور شوند و زنده بمانند.

درباره عقرب‌ها,واقعیتی درباره عقرب‌ها

یک عقرب می‌تواند یک سال تمام بدون غذا زندگی کند

- عقرب‌ها در محیط‌هــای نــاملایم و خشک زنــدگی می‌کنند. عقرب‌ها آب زیــادی نمی‌نوشــند و می‌توانند

بـدون آب طـولانی مـدت زنـده بمانند. بیشـتر آب مـورد نیازشان را می‌توانند از مواد غذایی جذب کنند.

• سرعت سوخت و ساز عقرب‌ها بی‌نهایت پایین است و تنها به یک دهم اکسیژن مورد نیـاز بیشـتر حشـرات نیـاز دارند. عقرب‌ها به نظر می‌رسد عملاً از بین نرفتـــــنی هستند.

• انـواع موجـودات عقـرب مانند وجـود دارند که واقعـاً عقرب نیستند. این‌جـانوران عبارتند از: عنکبـوت دم دار، عقرب نماها و عقرب باد.

• بـــــدن عقـــــرب بندبند است. عقرب‌ها مانند عموزاده‌های‌شـان یعـنی عنکبوت‌ها بـدن دو بخشی دارند (سروسینه توأم و شکم) و دارای چهار جفت پا برای راه رفتن و یک جفت گیره هستند.

• عقربها با همه عنکبوت‌هـــای دیگر شـــباهت‌های آناتومیکی دارند اما دانشـمندانی که دربـاره تکامل شـان مطالعه می‌کنند، معتقدند که ارتباط شـان با درازپایـان (Opiliones) نزدیک‌تر است.

• عقرب‌ها قبل از جفتگـیری می‌رقصـند. وقـتی بین عقرب‌های نر و ماده تماس برقرار می‌شـود وارد رقصی به نام پیاده روی دو نفره می‌شوند.

• رقص جفت گـیری ممکن است سـاعت‌ها به طـور انجامد. نرها اسـپرم را روی زمین رها می‌کنند و ماده‌ها آن را جمع می‌کنند. سـپس تخم‌ها داخل رحم مـادر رشد می‌کند.

- عقرب‌ها در تاریکی می‌درخشند. به دلایلی که هنوز بحث برانگیز است عقرب‌ها در زیر نور ماوراء بنفش می‌درخشند. کوتیکول عقرب یا پوست آن نور ماوراء بنفش را جذب می‌کند و آن را به صورت نور مرئی باز می‌تاباند. این موضوع کار محققان را ساده‌تر می‌کند. محققان می‌توانند در شب لامپ تیره را به محیط زیست عقرب بیندازند و سوژه را روشن کنند.

- گرچه تا چند دهه پیش فقط حدود 600 گونه از عقرب‌ها شناخته شده بودند اما حالا دانشمندان نزدیک به 2000 نوع را با استفاده از تاباندن اشعه ماورای بنفش و مکان یابی عقرب‌ها پیدا کرده‌اند.

- عقرب‌ها در زیر لامپ ماورای بنفش می‌درخشند. دانشمندان بر این باورند که تولید ماده فلورسنت با پوست ریزی در ارتباط است.

- وقتی یک عقرب پوست اندازی می‌کند، کوتیکول جدید آن ابتدا نرم است و حاوی ماده‌ای نیست که موجب فلورسنس شود. به همین دلیل، عقرب‌هایی که جدید پوست اندازی کرده‌اند در تاریکی نمی‌درخشند. فسیل‌های عقرب‌ها با وجود گذشت میلیون‌ها سال که در خاک مانده‌اند هنوز می‌توانند فلورسنس باشند.

- عقرب‌ها شکارچیان شب کارند. بیشتر عقرب‌ها حشرات، عنکبوت‌ها و دیگر بندپایان را شکار می‌کنند، اما بعضی هم از کرم‌های حشره و کرم‌های خاکی تغذیه می‌کنند. البته، عقرب‌های بزرگ‌تر می‌توانند شکارهای بزرگ‌تری را بخورند، و بعضی از آن‌ها از جوندگان کوچک و مارمولک‌ها تغذیه می‌کنند.

- بسیاری از عقرب‌ها هر چیزی که اشتهای‌شان را برمی انگیزد را می‌خورند، بقیه در رابطه با شکارهای خاصی تخصص پیدا کرده‌اند مثل خانواده‌های خاصی از سوسک‌ها یا عنکبوت‌هایی که زیر زمین لانه می‌سازند. یک عقرب مادر گرسنه اگر منابع غذایی کمیاب باشد نوزادان خودش را می‌خورد.

- عقرب‌ها زهر تولید می‌کنند. دم وحشتناک آن‌ها در واقع 5 بخشی است و از شکم، منحنی به سمت بالا و یک بخش انتهایی به نام تلسون تشکیل شده. تلسون جایی است که سم تولید می‌شود. در نوک تلسون یک ساختار سوزنی شکل به نام نیش است که دستگاه انتقال دهنده سم است. یک عقرب می‌تواند تولید زهر و این که چقدر زهر قوی باشد را بسته به این که آیا نیاز است طعمه را بکشد یا از خودش مقابل شکارچیان دفاع کند کنترل کند.

- بی‌شک، عقرب‌ها می‌توانند نیش بزنند که اصلاً هم خنده دار نیست. اما حقیقت این است که، با چند استثناء، عقرب‌ها نمی‌توانند آسیب خیلی زیادی به انسان وارد کنند. از حدود 2،000 گونه شناخته شده عقرب‌های جهان، تنها زهر 25 مورد آن‌ها به کافی قوی است که برای یک بزرگسال خطرناک باشد. بچه‌های کوچک‌تر به خاطر اندازه کوچک شان بیشتر در معرض خطرند. خوشبختانه پادزهر عقرب هم در دسترس است و بنابراین مرگ در اثر نیش عقرب پدیده نادری است.

نور خورشید نور ذاتی، نور ماه نور بازتابی

در آیات متعددی از قرآن کریم چـنین آمـده است که مـاه نـوری در آسـمان و خورشـید ضـیاء و سـراجی بـرای آن است. بـرخی با توجه به این اختلاف تعبـیر بـرای مـاه و خورشید، قائل به اعجاز علمی این آیات شـده و معتقدند که این اختلاف تعبیر اشاره به اکتسابی بودن نـور مـاه و ذاتی بودن نور خورشـید دارد. در این نوشـتار در پی آنیم که علت این اختلاف تعبیر و تفـاوت معنـایی این واژگـان را روشن کـرده و دلالت این مسـاله بر اعجـاز علمی را ارزیابی نماییم.

1- کاربردهای نور و ضیاء در آیات

واژه نور در قرآن کریم 43 بـار به کـار رفته است که از این میان، 12 بار در مقابل «ظلمات»، 4 بار برای قرآن، 10 بار برای نور خداوند، 2 بار برای تورات، 1 بار برای انجیل، 7 بار به عنـوان نـور (هـدایت و ایمـان) از جـانب خدا، 2 بار برای ماه و 5 بار برای نور مومنین استعمال شـده است. هم‌چـنین واژه ضـیاء 3 بـار در آیـات به کـار رفته که یک بار آن برای خورشید، یک بار بـرای تـورات و یک بار برای نور روز بوده است.

واژه سراج 4 بار در آیات به کار رفته که 3 بار آن بـرای خورشید و یک بار بـرای رسـول خـدا ص اسـتعمال شـده است. صفت منیر در آیات، 6 بـار تکـرار شـده که از این میان، یک بار صفت مـاه، یک بـار صـفت سـراج و 4 بـار صفت کتاب الهی قرار گرفته است.

2- نور در لغت:

واژه «نـــور» از ریشه «ن،و،ر» خلاف ظلمت[1]ـــ و به معنای «ضوء» و روشـنایی[2]ـ یا شـعاع و پرتو آن[3]ـ و «ضـــیاء»[4]ـــ گفته شـــده است. راغب می‌گوید: نـــور، «ضــوء» و روشــنایی انتشــار یافته ایست که به بینــائی کمک می‌کند.[5]ـ بـرخی از لغویـان نـیز تعریف فلسـفی «الظاهر فی نفسه المظهر لغـیره» (یعـنی چـیزی که در ذات خــود ظــاهر و آشــکار است و در عین حــال آشــکار کننده غیر خود نیز هست) را برای نــور مطــرح می‌کنند.[6]

3- ضیاء در لغت:

ضـــوء و ضـــیاء از مـــاده «ض،و،ء» هســـتند که بر نـــور و روشنایی دلالت دارد.[7]ـ مصطفوی بر آن است که توجه در این ماده بر جهت اشراق و انتشار نور است.[8]ـ ضوء و ضیاء به معنای آن‌چه که روشن می‌کند، گفته شده‌اند.[9]ـ راغب ضوء را آن چیزی می‌داند که از اجسام نـورانی منتشر می‌شود.[10]ـ «أضاء» فعل این مـاده است که به هر دو صورت لازم و متعدی آمده است.[11]ـ درباره واژه ضیاء از نظر ساختاری چندین احتمـال مطـرح است و آن را جمع ضوء،[12]ـ مصدر از ضاء،[13]ـ مصـدر به معنـای اسم فاعل[14] و اسم از أضاء[15] دانسته‌اند.

4- تفاوت نور و ضیاء:

از آن‌چه در معانی لغوی واژه‌های نور و ضـیاء گفته شـد، روشن می‌شود که معنـای این دو واژه تا حـدود زیـادی با هم همپوشانی داشته و حتی در برخی مـوارد به صـورت مترادف به جای هم به کار رفته‌انـد، از این رو با توجه به کـــاربرد خـــاص این دو واژه در قـــرآن می‌بایست با

بررسی‌های دقیق‌تر تفاوت‌های ظریف آن دو را که منجر به تفـاوت کـاربرد در قـرآن شـده اسـت، به دست آورد. صاحبنظران در خصوص تفاوت ضیاء و نور، آراء مختلفی مطرح کرده‌اند:

1-4- نور اعم از ضیاء:

برخی از مفسران تفاوت دو واژه نـور و ضـیاء را در این دانسته‌اند که نور اعم از ضیاء است.[16] ابن عاشور در توضـیح این مطلب می‌گوید: نـور بر پرتو ضـعیف و قـوی صدق می‌کند. پس ضـیاء خورشـید، نـور اسـت، ولی نـور مـاه، ضـیاء نیست. این امر در به کـار بـردن این اسـماء، اصل است، ولی در کلام عرب بسـیار پیش می‌آید که این کلمات را به جای یک‌دیگر به کــار می‌برند. ولی هنگامیکه نــور در مقابل ضــیاء به کــار رود، مشــخص می‌شــود که منظــور نــور کم است.[17] البته در این‌که نــور، واژه عامی برای اصل این کیفیت و ضیاء واژه‌ای خاص اسـت، اکثر مفسـران اتفـاق نظر دارنـد، اما دربـاره این‌که واژه ضـیاء دارای چه ویژگی‌هـایی است که آن را از عمـومیت انداخته و معنــایی خــاص بــرای آن ایجــاد کــرده اســت، اختلاف نظر است:

1-1-4- توجه به جنبه شدت و قوت نور در ضیاء:

بــرخی معتقدند که نــور کیفیــتی است که قابل شــدت و ضعف است و کمال این کیفیت ضوء نامیـده می‌شـود. به عبارت دیگر نور اسمی برای اصل این کیفیت است، ولی ضـوء اسـمی بـرای حـالت کامل و تـام این کیفیت است. چون خداوند ضیاء را به خورشید و نـور را به مـاه نسـبت داده و شکی نیست که این کیفیت در خورشـید قـوی‌تر و

کامل‌تر از ماه است.[18]ـ شـاهد بر این مطلب آن است که گفته می‌شـود: «اضـاء النهـار»، ولی گفته نمی‌شـود: «اضاء اللیل»، بلکه گفته می‌شود: «انار اللیل» و «اللیلة المنیرة». هم‌چنین گفته می‌شـود: «فی قلبه نـور»، ولی گفته نمی‌شـود: «فی قلبه ضـیاء»، زیـرا ضـیاء به چـیزی گفته می‌شـود که با شـدت و قـوت حس می‌شـود.[19] طبرسی نیز در این مـورد بر آن است که ضـیاء در کشف و از بین بردن تاریکی بلیغ‌تر از نور است و در آن صفتی بیشتر و علاوه بر نور وجود دارد.[20]

البته این دیـــدگاه هرچند با بـــرخی از آیـــات و بـــرخی کاربردهای نور و ضیاء در لغت عـرب همـاهنگی دارد، اما اشکالاتی نیز به آن وارد است. به عنوان مثال گفته شده است که نسـبت دادن ضـیاء به خورشـید و نـور به مـاه مسـتلزم آن است که ضـیاء بر نـور برتـری داشـته و از شدت و قوت بیشتری برخـوردار باشد. اما خداوند در آیه نور، هدایت و لطفش را به نور تشبیه می‌کند و می‌گوید: «اللَّهُ نُورُ السَّـماواتِ وَ الْأَرْضِ» (النـور/35)ـ و این اقتضا می‌کند که نـــور در اشـــراق و انتشـــار و قـــوت بلیغ‌تر و کامل‌تر از ضیاء باشد و گرنه خداوند هدایتش را به ضـیاء تشبیه می‌کرد.

اشـکال دیگـری که مطـرح اسـت، این است که واژه نـور برای تورات،[21]ـ انجیل[22]ـ و قرآن[23]ـ به کار رفته، ولی ضیاء تنها بـرای تـورات[24]ـ اسـتعمال شـده است. اگر ضیاء مصداق اتم و اکمل نور باشد، می‌بایست بـــرای قرآن به کار رود و نه تورات، زیرا هـدایت قـرآن مصـداق اتم و اکمل هدایت خداوند است.

2-1-4- توجه به جنبه انتشار، اشراق و بروز نور در ضیاء:

مصطفوی در عین این‌که نور را اعم از ضیاء می‌داند، اما ویژگی دیگری غیر از مصداق اتم بودن برای ضیاء مطرح می‌کند. وی بر آن است که در ماده ضوء جهت اشراق و انتشار نور مورد نظر است، ولی در ماده نور، نظر به خود نور (من حیث هو) است. پس نور اعم از این است که انتشار و اشراق در آن، مورد نظر باشد یا خیر. وی در مورد آیه «هُوَ الَّذِی جَعَلَ الشَّمْسَ ضِیاءً وَ الْقَمَرَ نُوراً» (یونس/5)ـ می‌گوید که خورشید اختصاص یافته به اضائة و انتشار نور تا زمان روز ایجاد شود و این برخلاف ماه است که در آن برای رفع احتیاجات ضروری و محقق شدن زمان شب، تنها مطلق نور لحاظ شده است.[25] ابو هلال عسکری نیز معتقد است که ضیاء اجزائی از نور است که در هوا نفوذ می‌کند و هوا به سبب آن روشن و سفیدفام می‌گردد. شاهد این مدعا آن است که گفته می‌شود: «ضیاء النهار»، ولی به جز در مواردی که به طور خاص منظور خورشید باشد، «نور النهار» گفته نمی‌شود.[26]ـ بنابراین به نظر می‌رسد که وی نیز در مورد وجود خصوصیت انتشار و اشراق در واژه ضیاء با مصطفوی توافق دارد.

2-4- نور اکتسابی و ضیاء ذاتی:

برخی از مفسران و لغویان تفاوت دیگری به غیر از اعم بودن نور برای نور و ضیاء مطرح کرده و می‌گویند: تفاوت این دو واژه گاهی در این است که ضیاء، روشنایی ذاتی و نور، روشنایی عارضی و اکتسابی است.[27]ـ البته باید گفت که این‌که ضیاء بالذات و نور

بـالعرض اسـت، قـول حکماست و در لغت چـنین چـیزی نیامـده است و شـاهد آن، این است که اسـتعمال «نـور الشـمس» و «نـور النـار» در لغت شـایع است.[28]ـ در حالیکه نـور خورشـید و نـور آتش ذاتی و غـیر اکتسـابی هستند. هم‌چنین با توجه به آیه نور که خداوند خود را نور آسـمان‌ها و زمین معـرفی می‌کنـد،[29]ـ به هیچ وجه نمی‌توان گفت که نور، امری عارضی و اکتسابی است.

برخی نیز از این که واژه‌های نور و منیر برای ماه به کار رفته است، چـنین نتیجه گرفته‌اند که این کلمـات بر نـور اکتسـابی دلالت دارنـد،[30]ـ ولی در پاسخ باید گفت که صـفت منـیر در آیه 46 سـوره احـزاب به عنـوان صـفتی برای سراج به کار رفته است:

وَ داعِیاً إِلَی اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ سِراجاً مُنیراً (الأحزاب/46)

این آیه به خوبی نشان می‌دهد که نور و صـفت آن منـیر، به معنای نور عارضی و اکتسابی نیسـتند، زیـرا علـیرغم این‌که نور سـراج ذاتی اسـت، در این آیه صـفت منـیر به سراج نسبت داده شـده است. در نمـودار1)ـ می‌تـوان دو تفاوت مطرح شده بـرای نـور و ضـیاء را به طـور خلاصه مشاهده کرد.

نمودار1) تفاوت واژه‌های نور و ضیاء از دیدگاه لغویان و مفسران

5- خورشید؛ سراجی درخشان

خداوند متعال در چندین آیه از آیات قرآن، خورشـید را به عنوان سراج معرفی می‌نماید. واژه «سـراج» در لغت به معنای چـراغ و مصـباح آمـده است.[31]ـ راغب می‌گوید:

سـراج به معنـای هر چـیزی است که با فتیله و روغن روشن می‌شـود و سـپس به هر شئ روشن کننـده و نـورانی گفته شـده است.[32]ـ در آیه 16 سـوره نـوح خورشید به عنوان سـراج و در مقابل آن، مـاه به عنـوان نوری در هفت آسمان ذکر شده است:

«وَ جَعَلَ الْقَمَرَ فیهِنَّ نُوراً وَ جَعَلَ الشَّمْسَ سِراجاً» (نوح/ 16)

و ماه را در میان آن‌ها روشنایی‌بخش گردانید و خورشید را [چون] چراغی قرار داد.

در مورد این‌که وجه شباهت خورشید و سراج در چیست، آراء مختلفی مطرح شده است:

برخی صرف روشن کردن و زدودن تـاریکی را وجه شـبه دانسـته اند[33]ـ البته این دیـدگاه با این مشـکل مواجه است که اگر خورشـید به دلیل روشن کـردن محیط به چراغ تشبیه شده، پس چرا ماه با وجود روشـنایی بخشی در شـب، به چـراغ تشـبیه نشـده است. بنـابراین به نظر می‌رسد که صـرف روشـنایی بخشی نمی‌تواند وجه شـبه مناسـبی بـرای تشـبیه خورشـید به سـراج باشد و باید ویژگی مشترکی میان خورشید و چـراغ جسـتجو کـرد که در ماه نباشد.

برخی روشنایی به همراه حرارت را به عنـوان وجه شـبه در این عبارت مطرح کرده‌اند.[34]ـ البته درست است که روشنایی بخشی و حرارت ویژگی‌هایی هستند که هم در خورشید و هم در چراغ یافت می‌شوند، ولی این نکته نیز شـایان ذکر است که نقش اساسی چـراغ در واقع روشنایی بخشی است، هرچند که حـرارت انـدکی نـیز در

کنـار آن تولید می‌شـود، ولی کسی از چـراغ به عنـوان وسیله‌ای بـرای گرمـایش اسـتفاده نمی‌کند و این درست بر خلاف خورشید است که نقش حرارت و انـرژی بخشی آن، هم تراز نقش روشنایی بخشی آن است.

عده‌ای نیز مصـدر و تولید کننـده نـور بـودن را وجه شـبه خورشید و چراغ معـرفی کرده‌اند.[35]ـ این وجه شـبه با توجه به این‌که هم ویژگی مشـترک خورشـید و سـراج را نشان می‌دهد و هم بیانگر نقطه افتراق خورشـید و مـاه است، به نظر مناسبت بیشتری با مجموع آیه دارد.

برخی از مفسران از تقابل کاربرد سراج بـرای خورشـید و نـور بـرای مـاه چـنین نتیجه گرفته‌اند که نـور مـاه، بر خلاف خورشید اکتسابی است. به عبارت دیگر این دسـته برآنند که سراج بودن شـمس به این نکته اشـاره دارد که نور ماه اکتسابی است و از خورشید گرفته شـده است.[36] طباطبایی می‌گوید: نور بودن قمر بدین معناست که مـاه روشن کننـده زمین به وسـیله نـور کسب شـده از خورشـید است و ذاتـاً نـورانی نیست تا به عنـوان سـراج شـناخته شـود.[37]ـ بنـابراین می‌تـوان گفت که ویـژگی اصلی مشترک بین خورشید و سراج همان نورانیت ذاتی است که مـــاه فاقد آن است. البته به این نکته نـــیز باید توجه داشت که ویژگی نورانیت ذاتی به عنوان وجه شبه، خود به خود ویژگی روشنایی بخشی را نیز در درون خود دارد. به عبـارت دیگر وجه شـبه خورشـید و سـراج، تولید نور و روشنایی بخشی به همراه یک‌دیگر است.[38]

بـــدین تـــرتیب با توجه به آن‌چه که گفته شـــد، این نتیجه حاصل می‌شـود که با توجه به عـام بـودن معنـای نـور و مـوثر بـودن قـرائن در شناسـایی نـوع آن در هر موضـع،

تقابل سراج و نور می‌تواند اشاره به اکتسابی بودن نـور (در آن موضع) داشته باشد و همراهی سـراج و منـیر (به عنوان صفت آن) نشان از عام بـودن معنـای نـور و منـیر دارد که نور ذاتی را نـیز شـامل شـده و می‌تواند صـفتی برای سراج که تولید کننده نور است، قرار گیرد.

جمع بندی:

دو واژه نــور و ضــیاء که در قــرآن کــریم بــرای مــاه و خورشید به کار رفته‌انـد، همپوشـانی بسـیاری در معنا با یک‌دیگر دارنــد، به طوریکه در کتب لغت در تعریف هر یک به نوعی از دیگری استفاده شده است. از این رو صاحب نظران در جستجوی تفـاوت اصـلی این دو واژه، مبـاحث متعــددی را مطــرح کرده‌اند که می‌تــوان آن‌ها را در دو دسـته کلی خلاصه کـرد؛ اول اعم بـودن نـور از ضـیاء، و دوم ذاتی بودن ضیاء و اکتسابی بودن نور.

شکی نیست که دیدگاه اول یعنی اعم بودن نـور از ضـیاء را می‌تــوان با توجه به قــرائن و شــواهد متعــدد از لغت عرب و آیات قرآن دیدگاه صحیحی دانست، چراکه قـرائن حاکی از آن است که نور اسـمی عـام بـرای اصل کیفیت روشــنایی است. هم‌چــنین ذو مــراتب و قابل شــدت و ضعف بوده و بر روشنایی ذاتی و اکتسابی و نیز مادی و معنوی دلالت دارد. از این رو تشخیص ویژگی و نوع نــور در هر موضـع، بسـتگی به قـرائن و سـیاق کلام دارد. اما ضـیاء با توجه به نظر لغویـان، مصـداقی از نـور است که در آن یا جنبه شدت و قوت نور و یا جنبه انتشـار و بـروز و ظهور نور منوط به موقعیتی که در آن به کـار می‌رود، مورد نظر است.

دیدگاه دوم یعنی اکتسابی بودن نـور و ذاتی بـودن ضـیاء نیز با توجه به قرائن متعدد از لغت و آیـات قـرآن مـردود به نظر می‌رسـد، زیـرا در لغت «نـور الشـمس» و «نـور النـار» که هر دو ذاتی و غـیر اکتسـابی هسـتند، بسـیار استعمال می‌شود و مهمتر آن‌که در آیه نور، خداوند خـود را نور سماوات و ارض خوانده که این با اکتسـابی بـودن نور در تناقض آشکار است.

Space View

بـدین تـرتیب با اسـتناد به آیه «هُـوَ الَّذِی جَعَـلَ الشَّـمْسَ ضِیَاء وَالْقَمَرَ نُورًا...» (یونس/5) که نور به ماه که نور آن بازتابی و اکتسابی است و ضـیاء به خورشـید که نـور آن ذاتی است، نسـبت داده شـده، نمی‌تـوان اعجـازی علمی برای قرآن اثبـات کـرد، زیـرا این دو لفظ بـرای رسـاندن معنای اکتسابی یا ذاتی بودن روشنایی وضع نشده‌اند.

اما در خصـوص آیه «وَ جَعَـلَ الْقَمَـرَ فیهِنَّ نُـوراً وَ جَعَـلَ الشَّمْسَ سِـراجاً» (نـوح/16)ـ به نظر می‌رسد که مسـاله متفاوت است. از آن‌جا که گفـتیم نـور لفظ عـامی است که بـــرای اصل کیفیت روشـــنایی وضع شـــده است و مصـداق آن می‌بایست در هر موضع با توجه به قـرائن و شـواهد کلام مشـخص شـود. بنـابراین در این آیه که نـور برای مـاه، در مقابل سـراج بـرای خورشـید آمـده اسـت، می‌توان منظور از نور را نور اکتسابی دانست، زیرا وجه شـباهت خورشـید به سـراج باید خصوصـیتی باشد که در مـاه نیست وگرنه مـاه نـیز می‌توانست به عنـوان سـراج معـرفی شـود و نیـازی به اختلاف تعبـیر بـرای مـاه و خورشید نبود. چنین وجه شبهی تنها در ویژگی مصدریت و تولید نور که نقطه اشتراک خورشـید و سـراج و نقطه

افتراق آن دو و ماه است، دیده می‌شود. بـدین تـرتیب با توجه به این آیه می‌تـوان گفت که خداوند به ذاتی بـودن نور خورشید و اکتسابی بـودن نـور مـاه در قـرآن اشـاره کرده است.

اما مسـاله دیگـری که بـرای اثبـات اعجـاز این آیه لازم اسـت، عـدم اطلاع مـردم در عصر نـزول از این مسـاله علمی است. شواهد و مسـتندات تـاریخی نشـان می‌دهد که در یونان باستان یعنی پیش از اسلام، بشر با توجه به اهله ماه و کم و زیاد شدن نور آن، به بازتابی بـودن نـور ماه پی برده بود. البته هرچند ممکن است گفته شـود که چـنین علمی در سـطح گسـترده وجـود نداشـته و تنها در مجامع علمی آن زمان مطرح بوده و طبعـاً مـردم عـامی عربستان با توجه به پایین بـودن سـطح علمی آن منطقه از آن مطلع نبوده‌انـد، ولی صـرف وجـود این علم در آن عصر حتی اگر در سطح دانشـمندان مطـرح بـوده باشـد، بـاعث می‌شـود که نتـوان اعجـاز علمی این آیه را اثبـات کرد. هرچند که این مساله از عظمت قرآن نکاسته و این آیه به عنـــوان یک اشـــاره علمی دقیق و هوشـــمندانه می‌تواند گویـــای مطـــابقت کلام الهی با حقـــایق جهـــان هستی باشد.

[1]- الفیومی، احمد، ج2، ص629؛ ابن منظور، ج5، ص 240

[2]- الفیومی، احمد، ج2، ص629؛ ابن منظور، ج5، ص 240؛ فیروزآبادی، ص454

[3]- ابن منظور، ج5، ص240؛ فیروزآبادی، ص454

[4]- فراهیدی، ج8، ص275؛ ابن منظور، ج5، ص240؛ مصطفوی، ج12، ص279

[5]- راغب، ص827

[6]- نک. ابن منظـور، ج5، ص240؛ طـریحی، ج3، ص503؛ نک. قرشی، ج7، ص126

[7]- ابن فارس، ص604

[8]- مصطفوی، ج7، ص48

[9]- فراهیدی، ج7، ص74؛ ابن منظور، ج1، ص112

[10]- راغب، ص514

[11]- راغب، ص414؛ ابن منظـــور، ج1، ص112؛ الفیومی، احمد، ج2، ص366

[12]- نک.طوسی، ج5، ص338؛ طبرسی، ج5، ص137؛ نک. فخرالـدین رازی، ج17، ص208؛ بیضـاوی، ج3، ص105؛ نک. طباطبایی، ج10، ص12

[13]- نک.طوسی، ج5، ص338؛ طبرسی، ج5، ص137؛ نک. فخرالـدین رازی، ج17، ص208؛ بیضـاوی، ج3، ص105؛ نک. طباطبایی، ج10، ص12

[14]- ابوحیـــان، ج6، ص14؛قرطـــبی، ج8، ص309؛ آلوسی، ج6، ص65

[15]- ابن عاشور، ج11، ص19؛ فیومی، احمد، ج2، ص366

[16]- نک. آلوسی، ج6، ص65؛ ابن عاشور، ج11، ص19؛ صادقی تهرانی، ج14، ص19

[17]- ابن عاشور، ج11، ص19

[18]- فخرالدین رازی، ج17، ص208

[19]- طوسی، ج5، ص339

[20]- طبرسی، ج5، ص138

[21]- المائده/44

[22]- المائده/46

[23]- التغابن/8

[24]- الانبیاء/48

[25]- مصطفوی، ج7، ص48-49

[26]- عسکری، ج1، ص332

[27]- طریحی، ج3، ص503؛ عسکری، ج1، ص332؛ نک. بیضــاوی، ج3، ص105؛ نک. شــبر، ص216؛ نک. قمی مشهدی، ج6، ص30

[28]- نک. آلوسی، ج6، ص65

[29]- النور/35

[30]- مکارم، ج15، ص144؛ نک. بیضاوی، ج3، ص105؛ نک. شبر، ص216

[31]- فیومی، احمد، ج2، ص272؛ طریحی، ج2، ص309

[32]- راغب، ص406

[33]- طبرسی، ج10، ص546؛ زمخشری، ج4، ص618؛ قمی مشهدی، ج13، ص457؛ ابوحیـان، ج10، ص284، طریحی، ج2، ص309

[34]- فضل الله، ج23، ص130؛ هیتو، ص186

[35]- ابن عاشور، ج29، ص189؛ کاشف، ج7، ص429؛ مکارم، ج25، ص76

[36]- نیشابوری، ج2، ص841؛ صادقی تهرانی، ج29، ص 159؛ حسینی همدانی، ج17، ص103

[37]- طباطبایی، ج20، ص32

[38]- شبر، ج1، ص534

منابع:

آلوسـی، محمـود، روح المعـانی فی تفسـیر القـرآن العظیم، دارالکتب العلمیه، بیروت، 1415ق.

ابن عاشـور محمد بن طـاهر، التحریر و التنـویر، بی‌نـا، بی‌جا، بی‌تا.

ابن عطیه اندلسی، عبـدالحق بن غـالب، المحـرر الوجـیز فی تفسـیر الکتـاب العزیـز، دارالکتب العلمیـه، بـیروت، 1422ق.

ابن فـارس، مقـاییس فی اللغـه، دارالفکر للطباعه و النشر و التوزیع، بیروت، 1414ق.

ابن منظـور، محمد بن مکـرم، لسـان العـرب، دار صـادر، بیروت، 1414ق.

ابو حیان، محمد بن یوسف، البحر المحیط فی التفسیر، دار الفکر، بیروت، 1420ق.

بیضاوی، عبدالله بن عمر، أنوار التنزیل و أسرار التأویل، دار احیاء التراث العربی، بیروت، 1418ق.

حسینی همدانی، سید محمد حسین، انوار درخشان، کتابفروشی لطفی، تهران، 1404ق.

راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، دارالعلم بیروت، 1412ق.

شبر، سید عبد الله، تفسیر القرآن الکریم، دار البلاغة للطباعة و النشر، بیروت، 1412ق.

الشریف، عدنان، من علم الفلک القرآنی الثوابت العلمیة فی القرآن الکریم، دارالعلم للملایین، بیروت، 2001.

شعبان، مروان وحید، الإعجاز القرآنی فی ضوء الاکتشاف العلمی الحدیث، دارالمعرفة، بیروت، 1427ق.

صادقی تهرانی، محمد، الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن، انتشارات فرهنگ اسلامی، قم، 1365ش.

طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین، قم، 1417 ق.

طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، انتشارات ناصر خسرو، تهران، 1372ش.

طریحی، فخر الدین، مجمع البحرین، کتابفروشی مرتضوی، تهران، 1375ش.

طوسی، محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القـرآن، دار احیاء التراث العربی، بیروت، بی‌تا.

عرفـــات، محمد مختـــار، إعجـــاز القـــرآن فی العلـــوم الجغرافیة، داراقراء، دمشق، 1424ق.

فخرالـــدین رازی، ابوعبدالله محمد بن عمـــر، مفـــاتیح الغیب، دار احیاء التراث العربی، بیروت، 1420ق.

فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین، انتشارات هجـرت، قم، 1410ق.

فضل الله، سید محمد حسین، تفسـیر من وحی القـرآن، دار الملاک للطباعة و النشر، بیروت، 1419ق.

فیروزآبـــادی، مجدالـــدین محمد بن یعقـــوب، القـــاموس المحیط، دار احیاء التراث العربی، بیروت، 1424ق

الفیـــومی، احمد بن محمـــد، مصـــباح المنـــیر فی غـــریب الشرح الکبیر للرافعی، دار الهجره، قم، 1414ق.

الفیـــومی، ســـعید صـــلاح، الإعجـــاز العلمی فی القـــرآن الکـــریم مع الله فی الســـماء، مکتبة القدســـی، القـــاهرة، 1425ق.

قرشـــی، ســـید علی اکـــبر، قـــاموس قـــرآن، دار الکتب الإسلامیة، تهران، 1371ش.

قرطـــبی، محمد بن احمـــد، الجـــامع لأحکـــام القـــرآن، انتشارات ناصر خسرو، تهران، 1364ش.

قمی مشهدی، محمد بن محمدرضا، تفسیر کـنز الـدقائق و بحر الغرائب، سازمان چاپ وانتشـارات وزارت ارشـاد، تهران، 1368ش.

مصطفوی، حسـن، التحقیق فی کلمـات القـرآن الکـریم، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، 1360ش.

مغنیه محمد جواد، تفسیر الکاشف، دار الکتب الإسـلامیة، تهران، 1424ق.

مکـــارم شـــیرازی ناصـــر، تفســـیر نمونـــه، دار الکتب الإسلامیة، تهران، چاپ اول، 1374 ش.

النجار، زغلول راغب محمد، من آیات الإعجاز العلمی فی القرآن الکـریم، مکتبة الشـروق الدولیـه، القـاهرة، چـاپ سوم، 1423ق.

نیشابوری، محمود بن ابو الحسن، إیجازالبیان عن معانی القرآن، دار الغرب الاسـلامی، بـیروت، چـاپ اول، 1415 ق.

هیتو، محمد حسـن، المعجـزة القرآنیة الإعجـاز العلمی و الغیبی، موسسة الرساله، بیروت، چاپ چهارم، 1421ق.

نور

نور مرئی یا نور یا رُوشَنی یا شید (به انگلیسی: Light)، یک تـــــــــــــــــابش الکترومغناطیسی (به انگلیسی: Electromagnetic)ـــ و حـــاوی فوتـــون (به انگلیسی: Photon)ـــ است که با چشم انســـان و دیگر موجـــودات، دیده می‌شود. نور مرئی با طول‌مـوجی از حـدود 380 تا حدود 740 نانومتر در بین دو نـور نـامرئی فروسـرخ (به انگلیسی: Infrared)ـــ که در طول‌موج‌هـــای بلنـــدتر و فـــــــرابنفش (به انگلیسی: Ultraviolet)ـــــــ که با طول‌موج‌هـای کوتـاه‌تر یـافت می‌شـود، قـرار دارد. نـور تابشی است که از یک سـری پرتو نـورانی ایجـاد شـده و باعث دیدن اجسـام می‌شـود. به عنـوان یک تئـوری جدید می‌تـــوان گفت پرتوهـــای نـــورانی که نـــور را تشـــکیل می‌دهند بصورت مستقیم حـرکت کـرده، سـرعت حـرکت آن‌ها زیاد بوده، هنگام برخـورد به اجسـامی که بتوانند از آن‌ها رد بشـــوند از آن‌ها رد شـــده و هنگـــام برخـــورد با اجسامی که نتوانند از آن‌ها رد بشوند از آن‌ها رد نشده و منعکس می‌شـوند. نـور را می‌تـوان بصـورت زیر دسـته بنـدی کـرد: 1)ـ نـور طـبیعی مثل نـور خورشـید 2)ـ نـور مصـنوعی مثل نـور لامپ اصـولاً می‌تـوان گفت که دلیل سیاه بودن و تاریک بودن فضا نبودن نور در فضا است.

نظریه جیمز کلارک ماکسول(به انگلیسی: James Clerk Maxwell)ـ دربـارهٔ انتشـار الکترومغنـاطیس و نـور بحث می‌کند در حالیکه نظریه کوانتومی برهم‌کنشِ نور و ماده یا جـــذب و نشر آن را شـــرح می‌دهـــد، از آمیختن این دو نظریـه، نظریه جـامعی که الکترودینامیک کوانتـومی نـام دارد، شکل می‌گیرد.

نظریه‌هـــای الکترومغناطیسی و کوانتـــومی علاوه بر پدیده‌های مربوط به تابش بسـیاری از پدیـده‌های دیگر را نیز تشریح می‌کنند بنابراین می‌توان منصفانه فرض کـرد که مشـــاهدات تجـــربی امـــروز، کم‌وبیش در چـــارچوبِ ریاضی جوابگوست. سرشت نور کاملاً شناخته شده‌است اما در مورد واقعیت نور هم‌چنان پرسش وجود دارد.

نمودار سرعت سنج فوکو در آزمـایش نـور، که در آن یک لیزر، منع نور است.

1)تئوری نیـوتن: نـور را به صـورت خـطّ مسـتقیم تصـور می‌کـرد و بـرآن انعکـاس قائل بـود. با اسـتفاده از این تئـوری مسـائل مربـوط به آیینه‌هـا، عدسی‌ها، منشـور و دیگر مسائل را حل می‌کنیم. 2)تئـوری هـویگنس: نـور را موج تصوّر می‌کرد و به خوبی می‌توانست مسائل مربوط به طول مـوج مثل رنگ نـور را توجیه کند. با اسـتفاده از این تئوری، مسائل مربوط به آزمایش یانگ، پدیدۀ پراش و از این قبیل را حل می‌کـنیم. 3)تئـوری پلانک: نـور را تشکیل شده از بسته‌های ریزی به نام فوتون می‌دانست. بااســـتفاده از این نظریه مســـائل فیزیک مـــدرن را حل می‌کنیم.

دربارۀ واژگان

در زبان پارسی دربارۀ مفهوم نـور برابرهـای گونـاگونی آورده شده‌است. همچـون «شـید»،[1]ـ «روشـنی»[2]ـ و «فروغ».[3]ـ واژه «روشنی» برگرفته از واژۀ «روشنیه» (به پارسی میانه: rōšnīh)ـــــ که همریشه با واژگـــــان «روْشِن»

(به سورانی: ڕۆشن، rošin)، در کردی سورانی، «روژنا» در بلوچی و «رَئوْخْشْنَه» (به اوستایی: [illegible]، raoxšna)ـ در اوستایی است. این واژه از ریشه نیا-هندو-اروپایی *lewk-* *(نور و روشنی) است.[4]ـ واژه «شید» برگرفته از واژه «شید» (به پارسی میانه: šēd)ـ که از ریشه احتمالی نیا-ایرانی* xšaytah (درخشش، روشنی) همریشه با واژگان «خْشَئِتَه» (به اوستایی: [illegible]، xšaēta)ـ در اوستایی و «آخْشِت» (به ارمنی: աշխէտ، ašxēt)ـ است.[5]ـ واژه «فروغ» برگرفته از واژه «پیروگ» (به پارسی میانه: payrōg) است.

سرعت نور

نوشتار اصلی: سرعت نور

سرعت نور در خلاء دقیقاً 299’792’458 متر بر ثانیه است. چون هم‌اکنون در دستگاه SI از یکای(به انگلیسی: Units of measurement)ـ متر استفاده می‌شود، سرعت دقیق نور نیز با یکای متر تعریف شده‌است. در گذشته، فیزیک‌دانان بسیاری تلاش کردند تا سرعت نور را بدست آورند که از میان آنان می‌توان به گالیلئو گالیله(به ایتالیایی: Galileo Galilei)ـ اشاره کرد که در قرن 17 میلادی برای بدست آوردن سرعت نور تلاش کرد.

هم‌چنین اوله رومر (به دانمارکی: Ole Rømer)، فیزیک‌دان دانمارکی در سال 1676 آزمایشی طراحی کرد تا با کمک یک تلسکوپ بتواند سرعت نور را اندازه‌گیری کند. وی گردش سیارهٔ مشتری و یکی از قمرهای آن آیو (به انگلیسی: Io)ـ را زیر نظر گرفت. او

محاسبه کرد که 22 دقیقه طول می‌کشد تا نور، قطر مدار زمین را بپیماید.[6]ـ شوربختانه در آن زمان داده‌ها کافی نبود؛ اگر رومه قطر مدار زمین را داشت، سرعتی که برای نور می‌توانست بدست آورد 227’000’000 متر بر ثانیه می‌بود.

در سال 1849 از سوی ایپولیت فیزو (به فرانسوی: Hippolyte Fizeau)، اندازه‌گیری دقیق‌تری برای بدست آوردن سرعت نور انجام شد. او پرتوهایی از نور را به سمت آینه‌ای که کیلومترها دورتر بود هدایت کرد. یک چرخ‌دندهٔ در حال گردش نیز در مسیر نور در فاصلهٔ میان منبع تا آینه و مسیر برگشت تا نقطهٔ مبدأ قرار داد. او دریافت که با یک نرخِ مشخصِ گردش، نور می‌تواند در مسیر رفت از میان یکی از فضاهای خالی روی چرخ رد شود و در برگشت از فضای خالی بعدی (سوراخ‌های متوالی) عبور کند. با داشتن فاصلهٔ آینه، تعداد دندانه‌های چرخ و نرخ گردش آن، او توانست سرعت نور را 313’000’000 متر بر ثانیه بدست آورد.

لئون فوکو (به فرانسوی: Jean Bernard Léon Foucault)ـ در 1862 با استفاده از آینه‌های در حال چرخش سرعت نور را 298’000’000 متر بر ثانیه بدست آورد. آلبرت مایکلسون (به انگلیسی: Albert Abraham Michelson)ـ از 1877 تا زمان مرگش، آزمایش‌های بسیاری را برای بدست آوردن سرعت نور طراحی کرد؛ او بیشتر بر روی آزمایش‌های فوکولت[نیاز به منبع] کار کرد و روشِ آینه‌های در گردش را پیش بُرد و تلاش کرد مدتی را که طول می‌کشد تا نور، مسیر رفت و برگشت

میـان کـوه ویلسـون تا کـوه سن آنتونیو در کالیفرنیا را بپیماید بدست آورَد. [7]

گسترهٔ طول‌موجی نور

نور گسترهٔ طول‌موج وسـیعی دارد. ناحیـهٔ نـور مـرئی از حدود 400 نانومتر(به انگلیسی: Nanometer | nm) و از آبی تا 700 نـــانومتر به قرمز است که در وسط آن طول‌مــوج 555 نــانومتر به رنگ زرد، که چشم انســان بیشـــترین حساســـیت را نســـبت به آن دارد یک ناحیـــهٔ پیوسته که ناحیـهٔ مـرئی را در بر می‌گـیرد و تا فروسـرخِ دور(به انگلیسی: far Infrared)ـــ گســـترش می‌یابد. خــواص نــور و نحــوه تولید ســرعت نــور در محیط‌هــای مختلف متفاوت است که بیشــترین آن در خلاء یا به‌طـور تقریــبی در هــوا است در نــانومتر مــاده به پارامترهــای متفاوتی بر حسب حالت و خواص الکترومغناطیسی ماده وابسته‌است.

در طبیعت طول‌موج‌های مختلفی از نـور مشـاهده شـده امّا مشـهورترین آن نـور سـفید است که یک نـور تـرکیب شـــــده از ســـــایر طول‌موج‌هاست. تک طول‌موج‌ها را به‌وسیله لامپ‌های تخلیه الکتریکی که معـرفِ طیف‌هــای اتمی مـوادی هسـتند که داخلشـان تعبیه شـده، می‌تـوان تولید کرد.

منابع نور در شب

ماهیت‌های متفاوت نور

ماهیت ذره‌ای

ایزاک نیوتن(به انگلیسی: Sir Isaac Newton)ـ در کتاب خود در رساله‌ای دربارهٔ نـور نوشت: پرتوهـای نـور ذرات کـوچکی هسـتند که از یک جسم نـورانی نشر می‌شـوند. احتمالاً نیوتن نـور را به این دلیل به صـورت ذره در نظر گرفت که در محیط‌های همگن به نظر می‌رسد در امتـداد خط مســـتقیم منتشر می‌شـــوند، این امر را قـــانون می‌نامند و یکی از مانـنـده‌ای خـوب بـرای توضـیح آن، به وجود آمـدن سـایه است. بـرخی دیگر از دانشـمندان نـیز اظهار داشته‌اند که نور از ذرات در ارتعاش شدید تشکیل یافته‌است.[8]ـ نیوتن معتقد بود نور از درون واسـطه‌ای به نـام اتر(به انگلیسی: Luminiferous aether)ـ گـذر می‌کند که غیر مـادّی است و دیـده نمی‌شـود. بر اسـاس نظریه اتـــر، فضا(به انگلیسی: Space)ـــ آکنـــده از این واســـطه است. هم‌اکنـــون این نظریه باطل شده‌است و معتبر نیست.

ماهیت موجی

هم‌زمـــان با نیـــوتن، کریســـتیان هـــویگنس(به هلنـــدی: Christiaan Huygens)ـ (1629–1695 میلادی) طرفدار توضیح دیگری بود که در آن حرکت نور به صـورت مـوجی است و از چشـــمه‌های نـــوری به تمـــام جهـــات پخش می‌شـــود. هـــویگنس با به کـــار بـــردن امـــواج اصـــلی و موجک‌هـای ثـانوی، قـوانین بازتـاب و شکست را تشـریح کرد. حقایق دیگری که با تصـور مـوجی بـودن نـور توجیه می‌شـوند پدیـده‌های تداخلی‌انـد، مانند به وجـود آمـدن فریزهـای روشن و تاریک در اثر بازتـاب نـور از لایه‌هـای نـازک یا پـراش نـور در اطـراف مـانع، مانند آزمـایش دوشکاف.

ماهیت الکترومغناطیس

بیشتر به خاطر نبوغ جیمز کلارک ماکسـول(به انگلیسی: James Clerk Maxwell)ـ (1831–1879)ـ است که ما امـروزه می‌دانیم نـور نـوعی انـرژی الکترومغناطیسی است که معمـولاً به عنـوان امـواج الکترومغناطیسی توصیف می‌شود. گسـتره کامل امـواج الکترومغناطیسی شامل: موج رادیویی(به انگلیسی: Radio wave)، تابش فروسـرخ(به انگلیسی: Infrared)، نـور مـرئی(به انگلیسی: Visible light)ـ از قرمز تا بنفش، تـابش فـرابنفش(به انگلیسی: Ultra Violet)، پرتو ایکس(به انگلیسی: X-ray)ـ و پرتو گاما(به انگلیسی: Gama ray) می‌باشد.

ماهیت کوانتومی نور

طبق نظریه مکانیک کوانتـومیِ نـور، که در دو دهه اول سـده بیسـتم به وسـیله مـاکس پلانک(به آلمـانی: Max Planck)، آلبرت انیشتین(به آلمانی: Albert Einstein) و نیلز بور(به دانمـارکی: Niels Bohr)ـ بـرای اولین بـار پیشنهاد شد. انـرژی الکـترو مغناطیسی کوانتیـده اسـت، یعـنی جـذب یا نشر انـرژی میـدان الکـترو مغناطیسی به مقـدارهای گسسـته‌ای به نـام فوتـون(به انگلیسی: Photon)ـ انجام می‌گیرد. {displaystyle E=hv\}، {\displaystyle v}ـ بسامد و {displaystyle E\}ـ انرژی است.

نظریه مکملی

نظریه جدید نـور شـامل اصـولی از تعـاریف نیـوتن و کریستیان هویگنس(به هلنـدی: Christiaan Huygens)

است. بنابرین گفته می‌شود که نور رفتار دوگانه‌ای دارد برخی از پدیده‌ها مثل تداخل و پراش رفتار مـوجی آن را نشــان می‌دهد و بــرخی دیگر مانند پدیــده فتوالکتریک و پدیده کامپتون(به انگلیسی: Compton scattering) با رفتار ذره‌ای نور قابل توضیح هستند.

پرتوهای خورشید

پرتوهای دیگر

فروسرخ

پرتوی فروســرخ یا مـادون‌قرمز(به انگلیسی: Infrared) تابشی است الکترومغناطیسی با طول‌موجی طــولانی‌تر از نور مرئی اما کوتـاه‌تر از تـابش ریزمـوج(به انگلیسی: Microwave). از آن‌جا که ســرخ، رنــگِ نــور مــرئی با درازتــرین طول‌مــوج را تشــکیل می‌دهــد، به این پرتو فروســـرخ یعـــنی پـــایین‌تر از ســـرخ می‌گویند. تـــابش فروسرخ طول‌موجی میـان 700 نـانومتر و 1 میلی‌مـتر دارد.

گاما

با توجه به این‌که پرتـــــوی گاما(به انگلیسی: Gamma) دارای تشعشع الکترومغناطیسی اســـت، از این رو فاقد بـــار و جـــرم ســـکون است. پرتـــوی گاما مـــوجب برهم‌کنش‌های کولنی نمی‌گردد و لذا آن‌ها برخلاف ذرات باردار به‌طور پیوسته انــرژی از دست نمی‌دهند. معمــولاً اشـــعه گاما تنها یک یا چند بـــرهم‌کنش اتفـــاقی با الکترون‌ها یا هسته‌های اتم‌های ماده جذب‌کننده احساس می‌کند. در این برهمکُنش‌ها پرتـوی گاما یا به‌طـور کامل

ناپدید می‌گردد یا انرژی آن به‌طور قابل ملاحظه‌ای تغییر می‌یابد. گاما دارای بردهـای مجـزا نیسـت، به جـای آن، شدت یک باری که پرتوی گاما به‌طور پیوسته با عبـور آن از میان ماده مطابق قانون نمایی جـذب کـاهش می‌یابد. فروپاشی گاما، هنگامی که یک هسته تحت گـذارهایی از حـالات برانگیخته بـالاتر به حـالات برانگیخته پـایین‌تر یا حـالت پایه آن می‌رود، پرتـوی الکترومغناطیسی منتشر می‌گـردد. معادله عمـومی فروپاشی گاما به صـورت {\displaystyle AZX=AZX+y} است، که در آن {\displaystyle X} و {\displaystyle X} به تـرتیب نشان دهنده حالت پایهٔ غـیر برانگیخته و حـالت با انـرژی بالاتر است.

قابل ذکر است که این فروپاشی با هیچ گونه تغیـیر در عـدد جـرمی {\displaystyle A} و عـدد اتمی {\displaystyle Z} همراه نیست. حالت برانگیخته هسته و حـالت با انـرژی پـایین حاصل شـده در اثر نشر پرتـوی گامـا، فقط زمـانی به عنـوان ایزومر هسـته‌ای در نظر گرفته می‌شود که نیمه عمر حالت برانگیخته به انـدازه‌ای طـولانی باشد که بتـوان آن را به سـادگی انـدازه‌گیری نمود. زمانی که این حالت وجود داشـته باشـد، فروپاشی گاما به عنـوان یک گـذار ایزومـری توصـیف می‌گـردد. اصـطلاحات حـالت نیمه پایـدار یا حـالت برانگیخته بـرای توصیف گونه‌ها در حالات انرژی بـالاتر از حـالت پایه نـیز به کار می‌رود.

حالت‌های فروپاشی گاما

در این حالت فروپاشی گامـا، اشـعه گامـای منتشر شـده به‌وسـیله یک هسـته از یک فرایند فروپاشی گاما بـرای

کلیه گـذارها بین ترازهـای انـرژی که محـدوده انـرژی آن معمولاً از 2 کیلو الکترون ولت تا 7 میلیون‌الکترون‌ولت اســـت، تک انـــرژی است. این انرژی‌هـــای گـــذارها بین حالت‌های کوانتومی هسته بسـیار نزدیک هسـتند. مقـدار کمی از انـرژی پس زنی هسـته با هسـته دخـتر (هسـته نهایی) همراه اسـت، ولی این انـرژی معمـولاً نسـبت به انـرژی اشـعه گاما بسـیار کوچک بـوده و می‌تـوان از آن صرف‌نظر کرد.

حالت فروپاشی به‌صورت تبدیل داخلی

در این حالت فروپاشی، هسته برانگیخته با انتقال انرژی خود به یک الکترون اربیتال برانگیخته می‌گردد، که سپس آن الکـــترون از اتم دفع می‌شـــود. اشـــعه گاما منتشر نمی‌شود. بلکه محصولات این فروپاشی هسـته در حـالت انرژی پـایین یا پایـه، الکترون‌هـای اوژه، پرتـوی ایکس و الکترون‌هـــای تبـــدیل داخلی است. الکترون‌هـــای تبـــدیل داخلی تک انرژی هستند. انرژی آن‌ها معادل انرژی گـذار ترازهای هسته‌ای درگیر منهـای انـرژی پیونـدی الکـترون اتمی است. با توجه به این‌که فروپاشی تبـــــدیل داخلی منجر به ایجاد یک محل خالی در اوربیتال اتمی می‌شـود، در نتیجه فراینـدهای نشر پرتـوی ایکس و نشر الکـترون اوژه نیز رخ خواهد داد.

حالت فروپاشی به‌صورت جفت

بـرای گـذارهای هسـته‌ای با انرژی‌هـای بزرگ‌تر از 1٫02 میلیون‌الکترون‌ولت تولید جفت اگر چه غـیرمعمول است اما یک حالت فروپاشی محسوب می‌شود. در این فرایند، انرژی گذرا ابتدا برای به وجود آمدن یک جفت الکـترون–

پوزیترون و سپس برای دفع آن‌ها از هسته بکـار می‌رود. انرژی جنبشی کل داده شده به جفت معـادل اختلاف بین انرژی گذار و 1٫02 میلیون‌الکترون‌ولت مورد نیـاز بـرای تولید جفت است. پوزیـــترون تولید شـــده در این فرایند نابود خواهد شد.

رنگ‌های نور

نـور در اصل از هـزاران رنگ تشـکیل شده‌است که هفت رنگ اصـلی دارد:قرمـز، نـارنجی، زرد، سـبز، ابی، نیلی، بنفش. رنگ‌هـــای زرد، قرمـــز، نـــارنجی حامل انـــرژی گرمـایی هسـتند. ایـزاک نیـوتن، این موضـوع را با عبـور دادن نور از منشـور فهمید. او در شیشـهٔ پنجـره اتـاقش سوراخی ایجـاد کـرد و منشـور را با فاصـلهٔ یک مـتری از شیشه قرار داد در نتیجه هفت رنگ نور با فاصلهٔ یک متر از یک‌دیگر پراکنده شدند و سپس ذره‌بین را در مقابل هر رنگ قرار داد تا متوجه شود که گرمای نـور از کجا ایجـاد می‌شود.

ماهیت نور سفید

نـــور ســـفید آمـــیزه‌ای از نورهـــای به رنگ مختلف است. فیلترهـای رنگی، به جز یک طول‌مـوج مخصـوص به رنگ خودشـان، سـایر طول‌موج‌هـای نـور را سد می‌کنند و به این ترتیب از نور سفید، می‌توان نورهـای رنگی مختلفی را به‌دست‌آورد.

تولید نور سفید

از ترکیب نورهای اصـلی سـبز، آبی و قرمـز، نـور سـفید پدید می‌آید که به آن رنگ‌هـای اصـلی گفته می‌شـود. از

ترکیب دوتایی بعضی نورهای با رنگ فرعی و یکی از نورهای با رنگ اصلی نیز می‌توان نور سفید را تولید کرد. به نور فرعی‌ای که در کنار یکی از نورهای اصلی، نور سفید را بسازد، نور مکمل می‌گویند. برای مثال از آمیختن نورهای آبی و زرد، نور سفید به‌وجود می‌آید، بنابراین، نور زرد مکمل آبی است.

دیدن نور سفید

شبکیه چشم انسان سه گیرنده نوری دارد که هر یک به یکی از نورهای اصلی (سبز، آبی و قرمز) حساس‌تر است. اگر نوری با ترکیبی از این سه رنگ در شدت‌های یکسان وارد چشم انسان شود، گیرنده‌های شبکیه را به یک اندازه تحریک کرده و نور به رنگ سفید دیده می‌شود. اگر یک ناحیه باریک از طول‌موج‌های نور سفید توسط ماده جذب شود، بقیه طول‌موج‌ها از ماده عبور کرده و چشم انسان آن نوری را که دیگر کاملاً سفید نیست، می‌بیند.

هـــالیوود ارتش جـــنی آمریکا بـــرای مقابله با ایـــران را معرفی می‌کند

درهالیوود یک جریان پیوسته ایدئولوژیک همواره در آثـــار سـینمای بـدنه‌هالیوود به مخاطبـان و علاقه‌منـدان ژانر وحشت همـــــــواره می‌خواهد این اندیشه را القا کند که اهـریمن همـواره از شـرق طلـوع می‌کند. این تلقی در فیلم «جن‌گیر» وضـوح شـگفت‌آوری دارد. پس از تیـتراژ آغازین فیلم با آفتاب ظهر عراق آغاز می‌شـود و صـدای بلند اذان صـــحنه افتتاحیه فیلم را در برمی‌گـــیرد و این لحظات در فیلم جن‌گیر بسیار قابل تامل است.

اما در بخش ابتدایی فیلم جن گیر پدر مارین (مکس فون ســیدو) در مقابل مجســمه جن پـــازوزو (Pazuzu)ـــ در سرزمین نینوای عراق قرار می‌گیرد تا به نـوعی با جـنی اهریمنی در قالب مجسمه‌اش مواجه شود و صدای پارس مکرر سگ‌های حین این رخداد تکرار می‌شود.

این صـحنه به مخـاطب القا می‌کند اهریمـنی باسـتانی و قـدیمی طلـوع خواهد کـرد و مواجهه انسـانی با این جن شـــرقی بســـیار دشـــوار است. در ادامه فیلم مشـــخص می‌شـــود جن پـــازوزو که ریگن، دختربچه آمریکـــایی را تسخیر کرده، همان اهریمنی است که از شرق برخاســته است. در خصـوص منطقه‌ای که شـیطان از آن می‌خـیزد باید اشـاره کـنیم که در جغرافیـای قـدیم در منطقه بابل قـــرار داشـــته اســـت، بـــابلی که در گذشـــته بخشی از امپراطوری ایران وسیع ایران بوده است.

در پس زمینه حضـور پـدر مـارین (مکس فـون سـیدو) در سـرزمین نینـوا همـواره عـده‌ای مشـغول خوانـدن نمـاز هستند.

شر اجنه ایرانی دوباره گریبان آمریکا را گرفت؟

اما اصــرار به طلــوع اجنه اهریمــنی از منطقه شــرق و محدود ایـران پارسی تنها در فیلم جن گـیر تکـرار نشـده است. این مضمون در سال 2014 فیلم «از شر شیطان نجاتمان ده» (Deliver Us From Evil) تکرار شد.

در روایت این فیلم سه سرباز آمریکایی در عراق، بازهم در منطقه قدیم بابل توسط اجنه تسـخیر می‌شـوند و به خـــاک آمریکا بازمی‌گردند و به یـــاران شـــیطان تبـــدیل می‌شوند و دست به اعمال شیطانی بسیاری می‌زنند. در متن اثر به مخاطبـــان این خط القـــایی وجـــود دارد که بخشی از سرزمینی که متعلق به امپراطوری ایران است در محدوده بابـل، سـرزمین طلـوع اجنه و خـیزش بـزرگ شیاطین است. در حقیقت این سکانس زنـدگی ایرانیـان باستان را تنیده با اجنه معرفی کند.

تعلیق اصلی فیلم به نوعی وقایع به نوشته‌های شیطانی تسخیر شده توسط اجنه مرتبط می‌شود کند، تیم مسـخّر شـده توسط شـیطان همه جا نوشـته‌ها را بـرای تسـخیر افراد پخش و پس از انجام مأموریت محو می‌کنند، جالب این‌جاست که افراد مستعد دین باور جـذب این نوشـته‌ها می‌شـــوند، اما پلیسی که خـــداناباور است از این الـــواح شیطانی تأثیری نمی‌گیرد.

نکته جـــالب‌تر این است که در نوشـــتارهایی که در فیلم می‌بیـــــنیم تسخیرشـــــدگان با نوشـــــتارهای پارسی

سانسکریت، سایرین را تسخیر می‌کنند. هدف القایی فیلم این است که پارسیان(ایرانیان) باستان اجنه و نیروهای اهریمنی را از کشور خودشان به سایر کشورهای اجنه می‌فرستند تا زمینه اعمال شیطانی را فراهم کنند.

نخستین جن زرتشتی که از ایران به آمریکا رفت

اما این نگرش اهریمنی به شرق و ایران باستان در فیلم «ارباب آرزوها» نیز دنبال می‌شود. در فیلم ارباب آرزوهای پادشاه ایران در سال 1127 قبل از میلاد، جنی احضار می‌کند تا سه آرزویش را بر آورده کند اما جادوگر دربار پادشاه متوجه حیله جن می‌شود. جن شیطانی قرارست سه آرزوی صاحب خود را برآورده کند، تا به او اجازه داده شود سه برادر خود را در کالبد انسانی ظاهر کند.

وقتی پادشاه ایرانی متوجه این حقه از سوی جن احضار شده می‌شود او را در یک الماس (یاقوت) زندانی می‌کند تا این‌که در سال 1997 با انتقال یک سری اشیا باستانی از ایران، الماس پنهان شده در مجسمه اهورا مزدا به امریکا می‌رود و...

مجسمه اهورا مزدا به یک موزه آمریکایی مشهور می‌رود و طی درگیری نگهبانان با سارقان مجسمه می‌شکند و الماس سرخ از آن خارج می‌شود. الکساندرا دختری از گروه دزدان الماس را لمس می‌کند و جن از آن خارج می‌شود و شروع به کشتار می‌کند.

در واقع همان تم نسبت دادن شر مطلق جنی به سرزمین ایران دوباره در این فیلم تکرار می‌شود تا

نمایشی سینمایی این خط القایی را به مخاطبان دنبالکند که ایران منشا موجودات جنی است و فیلم بر این موضوع تمرکز دارد که الکساندرا از این جن جادویی ایرانی نجات پیدا کند. نیروهای امنیتی و جامعه علمی آمریکایی نمی‌توانند در مقابل این جن واکنشی نشان دهند.

در قسمت سوم فیلم قهرمان فیلم با یاری جستن از میکائیل فرشته الهی که در بدن گرگ جانسون حلول می‌کند به مبارزه با جن میرود که میکائیل خطاب به دایانا می‌گوید او توانایی کشتن جن را ندارد و تنها کسی او را بیدار کرده یعنی دایانا می‌تواند او را بکشد که در انتها با برگزیده شدن دایانا به عنوان منجی جدید موفق به کشتن جن می‌شود.

البته در قسمت چهارم جن عاشق دخترک مو بلوند فیلم می‌شود و قصد دارد با او ازدواج کندودختر امریکایی متوجه ذات وحشتناک جن ایرانی می‌شود و با کمک نامزدش او را نابود می‌کند.

برای مقابله با ایران، آمریکایی‌ها از اجنه کمک می‌گیرند؟

با ارجاع به آثاری مثل جن‌گیر و مجموعه ارباب‌آرزوها و شمار فراوانی از سایر آثار سینمایی مثل تایتان‌ها که تجمع اجنه را در شرق تصویر می‌کند طبیعی است که این خط القایی از طریق سینما وارد فرهنگ آمریکایی می‌شود و نسل‌هایی که با این در فرهنگ عامه آمریکایی خو گرفته‌اند، در سمت‌های مهم سیاسی و امنیتی برای مواجه‌های سیاسی، امنیتی و حتی اقتصادی با ایران و

کشورهای شرقی اقدام به اســتفاده از اجنه و نیروهــای فراطبیعی کنند. این نگــرش ایــدئولوژیک در عــامه‌ترین و سرگرم‌کننده‌ترین آثار سینمای‌هالیوود بروز و ظهور پیدا می‌کند. در سال 2016 در یکی از ایــدئولوژیک‌ترین آثــار ابرقهرمانانه‌هالیوود با عنوان جوخه انتحار این مسئله به وضوح به نمایش گذاشته شد.

هر ابر رعد و برق چقدر انرژی با خود حمل می‌کند؟

برخـــورد رعد و بـــرق به یک انســـان، وی را تبـــدیل به خاکســـتر خواهد کـــرد! این اتفـــاق باید به خـــاطر حجم بـــاورنکردنی بـــرق ذخـــیره شـــده در ابر آذرخش رخ بدهد. دانشمندان به تازگی، به طور دقیق انـــرژی الکـــتریکی یک ابر رعد و برق را محاسبه کرده‌اند.

وقتی بنجامین فرانکلین (Benjamin Franklin) سال‌ها پیش، بعد از بســـتن کلید به یک کـــایت آن را روانه یک طوفـــان رعد و بـــرق کـــرد، تبـــدیل به وســـیله‌ای متصل به قدرتمنـــدترین منبع تولید انـــرژی روی کـــره زمین شد! فـــرانکلین همچـــون بســـیاری از مـــردم عـــادی می‌دانست آذرخش، انرژی بسیار زیادی با خود حمل می‌کند.

محققان حدود یک قرن است برای محاسبه میزان انرژی الکتریکی رعد و برق دست به کار شده‌اند، اما در این راه هرگز موفق نبوده‌اند. حـــتی پیچیـــده‌ترین سنســـورهای هوابرد نیز برای این کار کافی نیستند، چرا که آذرخش‌ها از نظر ابعـــاد بســـیار بـــزرگ بـــوده و هم‌چـــنین به منظـــور محاسبه برق ذخیره شده درونشان، غـــیر قابل پیش‌بیـــنی رفتار می‌کنند.

در یکی از مقـــالات اخـــیر منتشر شـــده در ژورنـــال Physical Review Letters، محققان هندی به جوابی شـــوکه‌کننده دربـــاره این ســـوال دست پیـــدا کردند. آن‌ها بـــرای پی بـــردن به جـــواب ســـوال، از اشـــعه‌های کیهـــانی کمک گرفتند.

محاسبه ولتاژ و انرژی یک ابر رعد و برق

آن‌ها با استفاده از آرایه‌ای از سنسورهای طراحی شده به منظور محاسبه میدان الکتریکی و شدت میوآن (Muon)، موفق شدند ولتاژ یک رعد و برق بزرگ، که اواخر سال 2014 برای حدود هجده دقیقه به زمین اصابت می‌کرد، را محاسبه کنند. گفتنی است میوآن، ذره سنگینی است که به طور دائم از اتمسفر بالایی کره زمین بر سر سیاره ما می‌بارد. آن‌ها در مسیر حرکتشان، به خاطر از دست دادن انرژی در سر برخورد با مواد مختلف، رفته رفته از بین رفته و متلاشی می‌شوند.

ابر رعد و برق

محققان هندی دریافتند به طور متوسط، آذرخش مورد بررسی آن‌ها دارای 1.3 گیگاولت انرژی الکتریکی بوده است. این میزان را باید 10 میلیون برابر ولتاژ یک پریز برق ساده دانست! به عقیده یکی از اعضای تیم، این میزان ولتاژ باورنکردنی دلیل قدرت تخریب بسیار بالای رعد و برق است. بر اساس گفته‌های وی، اگر بتوان این میزان انرژی را پراکنده کرد، در سطحی بسیار گسترده خرابی به بار خواهد آمد.

تیم تحقیقاتی نام برده بیشتر روی میوآن‌ها مطالعه می‌کنند. این ذره‌ها شبیه به الکترون بوده و در زمان برخورد اشعه‌های کیهانی به اتم‌های مختلف موجود در اتسمفر بالای کره زمین، ایجاد می‌شوند. سرعت چرخش میوآن نصف سرعت حرکت الکترون است، اما در مقایسه با آن، 200 برابر وزن بیشتری دارد. داشتن قدرت بالا به منظور نفوذ به ماده، یکی دیگر از ویژگی‌های این ماده به شمار می‌رود.

وقتی یک میوآن از اتسمفر به پایین سرازیر می‌شود، می‌تواند تا اعماق دریاهای روی سطح زمین و حتی چندین کیلومتر پایین‌تر از سطح سیاره حرکت کند. این اتفاق، کمتر از چند ثانیه زمان می‌برد. در واقع یک میوآن تا پیش از متلاشی شدن، با توجه به انرژی خود همینطور به حرکت رو به جلو ادامه می‌دهد. قدرت آن برای ورود به دیگر مواد بی‌نظیر است!

ابر رعد و برق

یک میوآن وقتی چیزی بر سر راهش قرار می‌گیرد، انرژیش را از دست خواهد داد. به عنوان نمونه می‌توان به یک هرم اشاره کرد. در اوایل سال 2018، دانشمندان به وسیله قرار دادن چند ردیاب میوآن در اطراف هرم بزرگ جیزه و محاسبه مکانی که میوآن‌ها بعد از رسیدن به آن‌جا انرژی‌شان را از دست داده بودند، توانستند دو تالار جدید را در دل این هرم عظیم کشف کنند. میوآن‌های عبورکننده از دیوارهای سنگی هرم، انرژی بیشتری در مقایسه با ذرات عبورکننده از یک دالان بزرگ ولی خالی، از دست داده بودند. با استفاده از داده‌های به دست آمده از این تحقیق، دانشمندان موفق شدند بدون نیاز به وارد شدن به هرم جیزه، نقشه‌ای جدید از داخل آن تهیه کنند.

محققان هندی، از روشی مشابه به منظور محاسبه انرژی درون رعد و برق استفاده کردند. میوآن‌ها در این‌جا به جای مقابله با دیواره‌های سنگی قرار گرفته در برابرشان، با یک میدان الکتریکی آشفته رو به رو شده بودند. طبق گفته‌های تیم تحقیقاتی، آذرخش‌ها دارای یک لایه شارژ شده به صورت مثبت در بالا و یک لایه

شارژ شده به صورت منفی در پایین خود هستند. اگر یک میوآن شارژ شده به صورت مثبت حین عبورش از سمت اتمسفر به سمت سطح کره زمین، با ابر رعد و برق برخورد کند، با حرکتش مقابله شده و انرژیش را از دست خواهد داد.

ابر رعد و برق

به کمک آرایه‌ای از سنسورهای ردیاب میوآن و چهار دستگاه مانیتور میدان الکتریکی که به فاصله چندین کیلومتر از یک‌دیگر قرار گرفته بودند، محققان توانستند متوسط انرژی از دست رفته بین میوآن‌های عبور کرده از رعد و برق و هم‌چنین آن‌هایی که به آذرش برخورد نکرده بودند را محاسبه کنند. بر اساس گفته‌های رئیس تیم تحقیقاتی، در سال 1920 پیش‌بینی شده بود یک ابر رعد و برق دارای پتانسیل الکتریکی در حد و اندازه گیگاولت است، اما این موضوع تا پیش از تحقیق اخیر اثبات نشده بود.

تهیه نقشه رعد و برق

بعد از این که محققان به پتانسیل الکتریکی رعد و برق پی بردند، پا را فراتر گذاشته و در پی محاسبه دقیق انرژی حمل شده توسط آن حین اصابتش به زمین، بر آمدند. آن‌ها با استفاده از داده‌های جمع‌آوری شده توسط مانیتورهای محاسبه میدان الکتریکی پراکنده در شهر، به اطلاعات بسیار مهم و مفصلی درباره ابر رعد و برق دست پیدا کردند. آذرخش مورد بررسی، در ارتفاع 11 کیلومتری از سطح دریا، نزدیک به 60 کیلومتر مسافت طی کرده بود. ابعاد کل ابر رعد و برق نیز

چیزی حدود 380 کیلومتر مربع تخمین زده شد. حداکثر پتانسیل الکتریکی آن، 6 دقیقه بعد از ظاهر شدن آذرخش به دست آمد.

محققان با بهره بردن از این اطلاعات، دریافتند ابر رعد و برق مورد مطالعه آن‌ها چیزی حدود 2 گیگاوات انرژی با خود حمل می‌کرد. به این ترتیب، تنها یک ابر آذرخش، از قدرتمندترین نیروگاه هسته‌ای دنیا نیز نیرومندتر است! به ادعای رئیس تیم تحقیقاتی، انرژی ذخیره شده در یک ابر رعد و برق، برای تامین نیم ساعت برق شهر بسیار بزرگی همچون نیویورک کافی است، اگر انسان بتواند این حجم از انرژی افسارگسیخته را مهار کند!

به عقیده وی، با در نظر گرفتن سطح تکنولوژی امروزی، مهار رعد و برق و ذخیره کرده انرژی آن غیر ممکن است. انرژی یک آذرخش به حدی است که با برخورد به هر رسانایی، آن را ذوب خواهد کرد. به این ترتیب امکان هدایت کردن انرژی به منبعی دلخواه برای استفاده‌های بعدی، در حال حاضر وجود ندارد.

ویژگی‌های مورچگان در قرآن

حکومت سلیمان نبی(ع) یکی از اعجاب‌های قرآن بوده و داستان قدرت وی در سوره «نمل» یعنی مورچه، بیان شده است. تفکّر در آفرینش مورچه انسان را به سوی فهم حقایقی ژرف سوق می‌دهد و ذکر فرومانرایی با عظمت حضرت سلیمان در سوره‌ای که به نام یکی از کوچک‌ترین مخلوقات خداوند نام‌گذاری شده، انسان را به تدبّر وامی‌دارد.

بررسی واژگان

نَمْلَةٌ

واژه «نَمْل» سه مرتبه در قرآن، در آیه 18 سوره نمل، به‌کار رفته است. نَمل اسم جنس جمعی (اسم جنس جمع: اسمی است که فرق میان جمع و مفردش در تاء یا یای نسبت است، مانند التفاح، الشجر.) است[1]ـ که مفرد آن، نَمْلَة[2]ـ و جمع [مکسر] آن، نِمال است[3]. به‌عبارت دیگر، نمله با تاء وحدت فقط بر یک عدد، بدون اشاره به مذکر و مؤنث دلالت دارد[4].

نَمْل به معنای مورچه است[5]ـ این واژه به‌طور استعاره برای سخن‌چین، به‌منظور تصویر حرکت نهانی و آهسته آن به‌کار می‌رود[6].

تعبیر... حَتىَّ إِذَا أَتَوْاْ عَلىَ وَادِ النَّمْلِ...

کلمه «حتّی» بیانگر غایتی است[7]ـ که از آیه قبل فهمیده می‌شد[8]ـ البته برخی دیگر معتقدند حتّی حرف ابتدا است[9].

دلایل مختلفی در متعّدی کردن کلمه أتوا با حرف «علی» به‌جـــای «إلی» که می‌بایست می‌فرمـــود: «أتـــوا الی... آمدند تا وادی مورچگان»، بیان شده است:

وادی نمل در نقطه بلندی بوده است[10].

سـپاه سـلیمان از سـمت بـالا به طـرف این وادی آمدنـد؛ به‌همین سـبب از حـرف اسـتعلاء «علی» که نزدیک به آن معناست، استفاده شده است.

سپاه سلیمان آن وادی را پیمودن و به آخرش رسیدند که این حالت را عرب می‌گوید: أتی علی الشیء، یعنی از آن گذشت و به آخر آن رســـید، گویا می‌خواســـتند پس از گذشتن از آن سرزمین در آخر آن منزل کنند.

حرف علی به فرود آمدن گام‌های سپاهیان از بـالا بر سر مورچه‌ها اشاره داشته است[11].

ممکن است مقصـــود از وادی نمـــل، جنس آن باشـــد؛ هم‌چـنین امکـان دارد مـراد از وادی نمل مکـان معـروفی باشد که مورچه‌های بسیاری دارد، مانند وادی السـباع که مکان مشخصی در بین بصره و مکه است[12].

تعبیر... قَالَتْ نَمْلَةٌ يَأَيُّهَا النَّمْلُ...

برخی مفسران تصریح کرده‌اند که «تاء» در «نملة» برای بیـان وحـدت است و مـؤنث آوردن فعل نـیز فقط بـرای مراعـات ظـاهر کلمه است[13]ـ و دلالت بر مؤنث‌بـودن فاعل ندارد؛ بلکه نمله می‌تواند به‌طور یکسـان بر مورچه نر و مادّه دلالت نماید.

تعبیر... ادْخُلُواْ مَسكِنَكُمْ...

کاربرد لفظ «ادخلوا» برای غیرعاقل به‌جای «ادخلی»[14]؛ بیانگر آن است که غیرعاقل به منزله عاقل در نظر گرفته شده است. البته منعی هم ندارد که خداوند در مورچه عقل و نطق را قرار داده باشد[15]. هم‌چنین کاربرد فعل امر «ادخلوا» نشان‌دهندهٔ صدور فرمان یک مورچه به سایر مورچه‌ها است. و نیز در عبارت «ادْخُلُوا مَسَاکِنَکُمْ» ایجاز به حذف به‌کار رفته است. زیرا در اصل بایست ادخلوا فی مساکنکم می‌بود؛ ولی حرف «فی» برای بیان سرعت در ورود حذف شده است. درنتیجه، کاربرد فعل امر نشان می‌دهد یکی از مورچه‌ها که لزوماً ملکه نمی‌باشد، دیگران را از این خطر مطلع کرده است.

تعبیر عبارت... لایَحْطِمَنَّکُمْ سُلَیْمانُ وَ جنودُهُ...

«حَطْم» یعنی شکستنِ[16]چیز خشکی مانند استخوان و نظیر آن[17]. یا شکستن به هر صورت که باشد[18]؛ واژه حطم درباره هر چیزی که قدرت و پشت آن شکسته شود، به‌کار رفته است[19].

حطام به معنای پوست تخم مرغ[20]، یعنی آن‌چه از خشکی شکسته شود. جهنّم از آن جهت «حُطَمَه» نامیده شده[21] که هر چیز را می‌شکند و خرد می‌کند[22].

مشتقات این واژه در قرآن کریم برای گیاه خشک و خرده شده نظیر آیه 21 سوره زمر و برای جهنم مانند آیه 4و5 سوره همزه به‌کار رفته است.

در فعل «لایَحْطِمَنَّکُمْ» حرف «لا» در ظاهر برای نفی است؛ ولی در معنا بیانگر نهی است. نهی هنگامی که به صورت نفی باشد، بلیغ‌تر از نهی صریح است. بنابراین

مورچگـان را به شـیوه‌ای بسـیار بلیغ و رسا از توقف در مسیر سپاه بازمی‌دارد[23].

زندگی مورچگان

مورچه‌ها به تنهایی قادر به زنـدگی نیسـتند و به صـورت اجتمـاع یا خـانواده زنـدگی می‌کنند. ملکه مـادر تمـام مورچه‌هـای کلـنی است و تنها مورچه تخم‌گـذار است. تعداد بسیار زیادی از دیگر مورچه‌ها کارگر هسـتند. اغلب تمـام کارگرها شـبیه هم هسـتند و بر اسـاس سن‌شـان مسئولیت‌های مختلفی دارند[24]. کارهای خاصی بـرای یک مورچه کارگر در کلنی وجـود دارد. امّا به‌طـورکلی، با توجه به نـوع گونه آن، کارگرها حفـاظت از فرزنـدان (پرستاری)، نگهداری و حفاظت از لانه، جمع‌آوری غـذا و دفاع از کلنی را انجام می‌دهند. البته هر فرد برای تمـام عمرش تنها به یک کار مشغول نمی‌باشد. در حقیقت، در طی مراحل رشد و بلوغ، کارها و وظایف مختلفی دارند. مورچه‌های تازه متولد شده کار خود را به‌عنـوان پرسـتار شـروع می‌کنند. سـپس آن‌ها به‌عنـوان محافظ لانه و در پایان جمع‌آوری‌کننده غذا فعالیت می‌کنند. بـرخی گونه‌ها دارای افـرادی با ریخت‌شناسی خاصی هسـتند که بـرای جنگیدن مناسب هستند. این افراد بیشتر به‌عنوان سرباز فعالیت می‌کنند تا جمع‌آوری‌کننده غذا[25].

اسـکلت خـارجی بـدن مورچه‌ها از مـاده‌ای بنـام کیـتین سـاخته شـده است.که به سـیلیکون شیشه نـیز شـباهت دارد و کریسـتال‌های کربنـات کلسـیم نـیز در آن یـافت می‌شـود.کیـتین بـاعث یک نـوع اسـتحکام می‌شـود که برخلاف سایر جانداران باعث می‌شـود که بـدن مورچه‌ها در برابر فشـار خـرد شـده و شکسـته شـود و اگر شـما

بتوانید صدای له شدن مورچه را بشنوید صدایی شبیه خرد شدن و شکستن به گوش می‌رسد [26]!

زندگی اجتماعی مورچه‌ها بر اساس سیستم‌های ارتباطی خاصی بنا شده‌اند. مانند بسیاری از حشرات اجتماعی، مورچه‌ها زمان زیادی را در تاریکی لانه‌هاشان می‌گذرانند و به این علت بینایی در برقراری ارتباط مورچه‌ها بسیار محدود شده است. فرومون‌ها و صدا به منظور تبادل اطلاعات در میان مورچه‌ها استفاده می‌شوند.

ارتباطات صوتی نقش بسیار مهمی در رفتارهایی مانند اخطارها، به‌کارگرفتن نیروهای جدید، خاتمه جفت‌گیری و تعدیل سیگنال‌های دیگر دارد. ارتباطات صوتی با ضربه زدن‌ها یا تولید صداهای خشن امکان‌پذیر می‌شود. ضربه زدن یا در اصطلاح طبل زدن خاص مورچه‌های درختی و تولید صداهای خشن و گوش خراش خاص مورچه‌های است که در زیر زمین لانه دارند[27]. در مورچه‌ها سیگنال‌های صوتی با ضربه یا کوبیدن بدن روی سطوح تولید می‌شود که در اصطلاح طبل زدن گفته می‌شود و می‌تواند پاسخ‌های رفتاری مختلفی را موجب شود. بسیاری از گونه‌های مورچه صداهای گوش خراشی تولید می‌کنند که ناشی از حرکت سریع جسمی رنده مانند (در لبه پشتی خلفی قسمت دم) روی ناحیه‌ای است که دارای شیارهای موازی هم می‌باشد. تحقیقات زیادی در این زمینه روی مورچه‌های برگ بر انجام گرفت. این تحقیقات نشان داد که این مورچه‌ها در حین بریدن برگ‌ها چنین صداهایی تولید می‌کنند تا مورچه‌های دیگر درون لانه را به‌کار گیرند، بنابراین بین تولید صدا و

کیفیت برگ‌ها ارتباط وجود دارد. امّا این‌که سیگنال‌های تولید شده توسط مورچه چطور در هوا منتقل می‌شوند یا این‌که چگونه مورچه‌هایی که ناشنوا هستند، سیگنال‌های صوتی را تشخیص می‌دهند هم‌چنان مورد بحث می‌باشد[28].

مورچه‌ها مورچه‌ها در مسیر برگشت به لانه از خود فرومون‌ها (ماده شیمیایی است که توسط یک جانور به بیرون ترشح شده و واکنش خاصی را در فرد مورد نظر که از همان گونه است، ایجاد می‌کند.) را برجای گذاشته و این ترکیبات باعث می‌شوند دیگر مورچه‌های کارگر نیز برای یافتن غذا فعال شوند. مورچه‌های جدید نیز فرومون‌هایی از خود بر جای می‌گذارند و باعث می‌شوند، مسیریابی دیگر مورچگان قوی‌تر و قوی‌تر گردد[29].

نتیجه‌گیری

«تاء» در «نملة» برای بیان وحدت است و به طور یکسان دلالت بر مورچه نر و مادّه دارد. هم‌چنین کاربرد فعل امر نشان می‌دهد یکی از مورچه‌ها که لزوماً ملکه نمی‌باشد، دیگران را از این خطر مطلع کرده است. همانطور که علم نیز این مطلب را تأیید می‌کند و بیان می‌دارد همه مورچه‌ها در حفاظت لانه نقش دارند.

مورچه‌ها زبان خاص خود را دارند؛ آن‌ها از طریق اصوات و فرومون‌ها با یک‌دیگر ارتباط برقرار می‌کنند و مقصود خویش را بیان می‌دارند. بنابراین عبارت قال نشان دهنده این ارتباط خاص و انتقال اطلاعات بین مورچه‌ها است.

همان طور که بیان شد عبارت لایحطمنکم برای شکسته شدن و خرد شدن به کار می‌رود. بنابراین بیان این عبارت قرآن با ویژگی ساختار بدن مورچگان که از سیلیکون ماده سازنده شیشه تشکیل شده‌اند تطابق دارد.

[1] ابن‌عاشور، ج19/ص238

[2] ابن منظور، ج11/ص 678

[3] فراهیدی، ج8/ص329

[4] ابن‌عاشور، ج19/ص238؛ با اندکی تفاوت: نک. قرشی، ج7/ص113

[5] قرشی، ج7/ص113

[6] راغب‌اصفهانی،825

[7] درویش، ج7/ص179؛ دعاس، ج2/ص402

[8] طباطبایی، ج15/ص348

[9] صافی، ج19/ص149

[10] طباطبایی، ج15/ص348

[11] زمخشری، ج3/ص355؛ فخرالدین‌رازی، ج24/ص548؛ بیضاوی،: ج4/ص157

[12] ابن عاشور، ج19/ص238

[13] ابن‌عاشور، ج19/ص238؛ مکارم‌شیرازی، ج15/ص433

[14] نک. طبرسی، ج7/ص337

[15] بیضاوی، ج4/ص157

[16] ابن‌فارس، 271؛ راغب‌اصفهانی، 242؛ قرشی، ج 2/ص153؛ فیومی، 141

[17] فراهیدی، ج3/ص175

[18] ابن‌منظور، ج12/ص137

[19] راغب‌اصفهانی، 242

[20] فراهیدی، ج3/ص175

[21] قرشی، ج2/ص153؛ راغب‌اصفهانی، 242

[22] قرشی، ج2/ص153

[23] صافی، ج19/ص149

[24] Woodward, John, 2010, Ant, Chesea Clubhouse, New York

[25] Laurel, D Hansen, Arthur, L Antonelli, 2005, Carpenter Ants: their biology and control, Washington State University, Extention Bulletin 0818.

[26] Webb, J., L. A. Evans, T. G. St Pierre, and D. J. Macey. "Biominerals-source and inspiration for novel advanced materials." Search 22, no. 4 (1991): 137-139

[27] Eduardo, Ruiz, M. Hoz, Martinez, M. Dolores, Martinez, J. Maria, Hernandez,

Morphological study of the stridulatory organ in two species of Crematogaster genus: Crematogaster scutellaris (Olivier 1792) and Crematogaster auberti (Emery 1869) (Hymenoptera: Formicidae), Ann, soc, entomol, 2006, 42(1): 99-105

Billen, Johan, 2006, Signal variety and [28] communication in social insects, Proc, Neth, Entomol, Soc, Meet, Vol 17, 9-25

Dussutour, A, Beekman, M, Nicolis, S C, [29] Meyer, B, Noise improves collective decision-making by ants in dynamic environments, 2009, R. Soc. B 276, 4353-4361

منابع:

القرآن‌الکریم، ترجمه محمدمهدی فولادوند.

آلوسی، سیدمحمود، 1415ق، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، چ1، بیروت: دار الکتب العلمیه.

ابن‌عاشور، محمدبن‌طاهر، التحریر و التنویر.

ابن‌فارس، احمد، بی‌تا، معجم المقاییس فی اللغه، به‌تحقیق شهاب‌الدین ابوعمرو، بیروت: دار الفکر.

ابن‌منظور، محمدبن‌مکرم، 1414ق، لسان العرب، چ3، بیروت: دار صادر.

بیضاوی، عبدالله‌بن‌عمر، 1418ق، أنوار التنزیل و أسرار التأویل، چ1، بیروت: دار احیاء التراث العربی.

درویش، محیی‌الدین، 1415ق، اعراب القـرآن و بیانـه، چ 4، سوریه: دار الارشاد.

دعاس، حمیدان، قاسم، 1425ق، اعراب القـرآن الکـریم، چ1، دمشق: دارالمنیر و دارالفارابی.

راغب‌اصفهانی، حسین‌بن‌محمد، 1412ق، المفـردات فی غـریب القـرآن، چ1، بـیروت: دارالعلم، دمشق: الـدار الشامیه.

زمخشری، محمود، 1407ق، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، چ1، بیروت: دار الکتاب العربی.

صـافی، محمودبن‌عبـدالرحیم، 1418ق، الجـدول فی اعراب القرآن، چ4، بیروت: دار الرشید، دمشق: مؤسسة الإیمان.

طاهری‌نیا، علی‌بـاقر و علی نظـری و مـریم بخشـی، دی 1389، «تکلّم و گفت‌وگـوی حیوانـات در قـرآن کـریم»، فصلنامه لسان مبین (پژوهش ادب عربی)، سال 2، دوره جدید، ش1.

طباطبـایی، سیدمحمدحسـین، 1417ق، المـیزان فی تفسـیر القـرآن، چ5، قم: جامعه مدرسـین حـوزه علمیه قم.

طبرسـی، فضل‌بن‌حسـن، 1372ش، مجمع البیـان فی تفسیر القرآن، چ3، تهران: ناصرخسرو.

طبرسـی، فضل‌بن‌حسـن، 1377ش، تفسـیر جوامع الجـامع، چ1، تهـران: دانشـگاه تهـران و مـدیریت حـوزه علمیه قم.

عروسی‌حویزی، عبدعلی‌بن‌جمعه، 1415ق، تفسیر نور الثقلین، چ4، قم: اسماعیلیان.

فخرالدین‌رازی، ابوعبدالله محمدبن‌عمر، 1420ق، مفاتیح الغیب، چ3، بیروت: دار احیاء التراث العربی.

فراهیدی، خلیل‌بن‌احمد،1410ق، کتاب العین، چ2، قم: هجرت.

فیومی، احمدبن‌محمد، بی‌تا، مصباح المنیر.

قرشی، سیدعلی‌اکبر، 1371ش، قاموس قرآن، چ6، تهران: دار الکتب الإسلامیة.

قمی، علی‌بن‌ابراهیم، 1367ش، تفسیر قمی، چ4، قم: دار الکتاب.

مکارم‌شیرازی، ناصر، 1374ش، تفسیر نمونه، چ1، تهران: دار الکتب الإسلامیة.

ویژگی‌های جالب مغز زنان

شاید شما هم این موضوع را شنیده باشید و یا حتی خودتان آن را تجربه کرده باشید که زنان بیشتر از مردان صحبت می‌کنند و یا این موضوع را شنیده باشید که تفاوت‌هایی بین مغز زنان و مردان وجود دارد که همین امر نیز سبب بروز تفاوت‌هایی در رفتار و گفتار مردان و زنان می‌شود که امروز باشگاه خبرنگاران جوان قصد دارد تا اول به تفاوت بین مغز زنان و مردان و سپس به چرایی زیاد صحبت کردن زنان بپردازد، پس پیشنهاد می‌کنیم این مطلب را از دست ندهید.

10 تفاوت بین مغز زنان و مردان را بدانید

مغز که مهمترین، حساسترین و پیچیده‌ترین عضو بدن انسان است از نظر کارکرد و اندازه میان دو جنس زن و مرد متفاوت است. در این نوشتار 10 تفاوت بین مغز زنان و مردان آمده است.

1. روابط انسانی

زنان تمایل دارند به نحو کارآمدتری با دیگران ارتباط برقرار کنند و توجه خویش را به یافتن راه‌حل مفید گروهی، حل و فصل مسایل و کاربرد نشانه‌های غیرکلامی همچون لحن، هیجان و همدردی معطوف نمایند. در حالی که مردها بیشتر تمایل دارند که وظیفه‌شناس، کم‌حرف و منزوی‌تر باشند. مردان از حیث درک هیجاناتی که آشکارا به زبان نمی‌آیند، با اشکال مواجه می‌شوند و حال آن‌که زنان معمولا هیجانات و نشانه‌های عاطفی را احساس می‌کنند. این

تفاوت‌ها مشخص می‌سازند که چرا زنان گاهی از لحاظ ارتباط دچار مشکل‌اند و چرا دوستی‌های مردانه و زنانه با هم متفاوت‌اند.

1. مغز سمت چپ در سنجش با هر دو نیمکره مغز

مردها گرایش دارند در نیمکره چپ مغز پردازش کنند در صورتی که زن‌ها می‌توانند از هر دو نیمکره به خوبی استفاده کنند. این تفاوت مشخص می‌سازد که چرا مردان معمولا از لحاظ فعالیت‌های ناشی از نیمکره چپ قوی هستند و از چشم‌انداز وظیفه‌شناسی به مشکل‌گشایی راه می‌یابند، اما زنان معمولا گره مشکلات را خلاقانه‌تر حل می‌کنند و هنگام ارتباط، از احساسات، آگاه‌ترند.

1. توانایی‌های ریاضی

یک تفاوت بین مغز زنان و مردان در توانایی‌های ریاضی است. ناحیه‌ای از مغز موسوم به بخش آهیانه‌ای تحتانی (آی‌پی‌ال) معمولا در مردان به‌ویژه در سمت چپ، به طرز بارزی بزرگ‌تر از زنان است. تصور می‌شود این بخش از مغز بر قدرت ذهنی ریاضی نظارت می‌کند و شاید روشن می‌سازد که چرا مردها اغلب بهتر از زنان از عهده حل مسایل ریاضی برمی‌آیند. جالب است بدانید این همان ناحیه مغز اینشتین است که معلوم شد به طرز غیرعادی بزرگ است.

این مطلب را از دست ندهید: رژیمی که خطر سکته مغزی را در بانوان کاهش می‌دهد

در ضمن بخش آهیانه‌ای تحتانی (آی. پی. ال) اطلاعات حسی را آمایش می‌کند و طرف راست بزرگ‌تر مغز زنان، به آن‌ها کمک می‌کند که متوجه مسایلی مانند گریه شبانه کودکشان شوند.

1. واکنش نسبت به فشار روانی (استرس)

مردان در مقابل شرایط تنش‌زا، از خود واکنش "ستیز یا گریز" نشان می‌دهند. در حالی که به نظر می‌آید زنان در رویارویی با چنین اوضاعی، استراتژی "تمایل و دوستی کردن" را در پیش می‌گیرند. روان‌شناسی به نام "شلی ایی‌تیلر" بعد از این‌که متوجه شد زن‌ها موقع مواجه شدن با فشار روحی از خود و فرزندانشان مراقبت کرده و پیوندهای استوار گروهی به وجود می‌آورند، عبارت "تمایل و دوستی کردن" را وضع کرد. چرایی این واکنش‌های ناهمانند، ریشه در هورمون‌ها دارد.

این مطلب را از دست ندهید: تفاوت‌های جالب مردان و زنان

هنگامی که همه دچار فشار روانی می‌شوند، هورمون "اکسی‌توسین" آزاد می‌گردد. با این وصف، "استروژن" معمولا "اکسی‌توسین" را افزایش داده و به آرامش منجر می‌شود. در صورتی که "تستوسترونی" که مردها موقع بروز فشار روحی تولید می‌کنند، اثرات "اکسی‌توسین" را می‌کاهد.

1. زبان

دو بخش از مغز که عهده‌دار زبان بوده، در زنان بزرگ‌تر از مردان است به یک دلیل که زن‌ها، به‌خصوص در

موضوعات وابسته به زبان برتر از مـردان هسـتند. علاوه بر این، مـردان معمـولا فقط زبـان را در نیمکـره اصـلی آماده می‌کنند، حـال آن‌که زنـان در هر دو نیمکـره به این امر می‌پردازند. این تفاوت در صورت بروز سکته مغـزی، کمی مصونیت به وجود می‌آورد. امکان دارد زنـان بتوانند از ضـایعه‌ای که سـکته مغـزی به نـواحی زبـانی وارد می‌کند، کاملا بهبود یابند، ولی شاید مردها از این امتیـاز محروم بمانند.

1. توانایی ارتباطی

زن‌هـا، دارای دسـتگاه حاشـیه‌ای (کنـاری) عمیق و بزرگ‌تـری نسـبت به مردها هسـتند که سـبب می‌شـود بیشتر با احساساتشان تماس داشته و قـادر باشـند آن‌ها را بهتر بر زبان آورند و رشته پیوند با دیگران را محکم‌تر سازند. به خـاطر همین توانـایی ارتبـاطی است که آن‌ها بیش از مردها می‌توانند از بچه‌ها مراقبت کنند.

این مطلب را از دست ندهید: 7 نکته دانسـتنی و جـذاب که در مورد مغز باید بدانید

1. اندازه مغز

یک تفاوت بین مغز زنان و مردان در اندازه است. قاعدتا مغز مردان 11-12 درصد بزرگ‌تر از مغز زنان است. این گوناگونی وزن مطلقا ارتباطی به هوش ندارد، بلکه تنها بیانگر تفاوت جسمی بین زنان و مردان است.

مردها به سـلول‌های عصـبی بیشـتری نیـاز دارند تا تـوده عضلانی بزرگ‌تر و اندازه بدنی حجیم‌تر را مهار کنند و از همین روست که معمولا دارای مغز بزرگ‌تری هستند.

1. درد

دیــدگاه‌های زنــان و مــردان در مــورد درد با هم فــرق می‌کند. پژوهش‌های به عمل آمـده حکـایت از آن دارد که هنگـام درد نیـاز زن‌ها به مـورفین بیش از مردهاست. از طرفی زنان بیشتر از مردان درد را بر زبان می‌آورند. آن قســمت از مغز که در طی درد فعــال می‌شــود، بادامک نامیـــده می‌شـــود و پژوهنـــدگان دریافته‌اند که بادامک راست در مـــردان و بادامک چپ در زنـــان فعـــال است. بادامک راست با آن بخش‌هایی از مغز که اعمال خـارجی را مهـــار می‌کنـــد، مرتبط‌تر است در حـــالی که بادامک راست با کنش‌های داخلی ارتبـاط فزون‌تـری دارد. شـاید بر اثر همین تفـــاوت است که زن‌ها درد را شـــدیدتر از مردها احساس می‌کنند.

1. توانایی فضایی

یک تفاوت بین مغز زنان و مردان در توانایی‌های فضایی است. معمولا قدرت‌های فضایی مردها چشـمگیرتر است و آن‌ها قادرند شـــکل یا پویـــایی‌اش را از نظر ذهـــنی مجسم کنند. متخصصـــان کشف کرده‌اند که مغز زنـــان دارای ناحیه آهیانه‌ای ضخیم‌تری است که مانع از چرخش ذهنی اشیا در جهت توان فضایی می‌شود.

1. آسیب‌پذیری در برابر نابسامانی‌ها

از آن‌جایی که زنان و مـردان دو نیمکـره مغز را به شـکل متفاوتی به کار می‌برند، بعضی اختلالات وجــود دارند که مـردان و زنـان به شـیوه‌های گونـاگونی در معـرض آن‌ها قرار می‌گیرند. مردها بیشتر دچار مشکلات زبانی‌اند. اگر زنـان چـنین وضـعی را داشـته باشـند به احتمـال زیـاد به

جـبران آن می‌پردازند و از سـویی دیگر بیشـتر مسـتعد اختلالات خلقی نظیر افسردگی و اضطراب‌اند. هم‌چـنین ابتلای مردها به اختلال کم‌تـوجهی و بیش‌فعـالی بیش از جنس مخالف است.

ببینید: بیماری خاموشی که به سکوت مغز مشهور است

مردها به سـلول‌های عصـبی بیشـتری نیـاز دارند تا تـوده عضلانی بزرگ‌تر و اندازه بدنی حجیم‌تر را مهار کنند و از همین روست که معمولا دارای مغز بزرگ‌تری هستند

هر چند بین زنان و مـردان تفاوت‌هـای ظـاهری به چشم می‌خـورد، ولی در عین حـال کارشناسـان دریافته‌اند که تفاوت‌هـایی در سـاختار مغـزی و شـیوه واکنش این دو جنس در برابر رخدادها وجود دارد.

در مغز زنان چه می‌گـذرد؟ / چـرا خانم‌ها بیش از مـردان حرف می‌زنند؟

مغز مردان با مغز زنـان، تفـاوت سـاختاری زیـاد ندارنـد، ولی ترشح بـرخی هورمون‌ها در مغز بـاعث می‌شـود هم توانمنـدی‌های زنـان با مـردان متفـاوت باشد و هم رفتارهای آنان با مردها فرق کند.

آغاز ماجرا و جدا شدن راه مرد و زن

وقتی جـنین انسـان در شـکم مـادر شـکل می‌گـیرد، مغز جنین دختر و جنین پسر تفـاوتی با هم ندارند. اگر جـنین پسر باشد در پایـان دو مـاهگی جنیـنی، هورمـون تستوسـترون وارد مغز او می‌شـود و اتفـاق مهمی می‌افتد: تستوسترون، برخی سـلول‌ها را از بین می‌بـرد و برخی دیگر را تقویت می‌کند.

سـلول‌های که از بین می‌رونـد، سـلول‌های مربـوط به توانمندی‌های ارتباطی و تکلم هسـتند (البته خوشـبختانه همه شـان از بین نمی‌روند) و سـلول‌هایی که تقـویت می‌شوند، سلول‌های مرتبط با خشونت و میل جنسی‌اند.

این ترشح تستوسترونی در جنین دختر رخ نمی‌دهد.

این مطلب را از دست ندهید: حقایقی درباره مغز مردان و زنان

دقیقاً از همین جا، راه زن و مردها از هم جـدا می‌شـود. دختران و زنـان که از این هجـوم تستوسـترونی در امـان مانده‌اند، در تمام عمرشـان از قـدرت ارتبـاطی و تکلمی بیشـتری برخوردارند و مـردان کم حرف‌تر از زنـان می‌شوند و قدرت ارتباطی آنان را ندارند.

در عـوض، قـدرت جسـمانی آن‌ها و نـیز توانـایی جنسی شان بیشتر می‌شود.

با دقت در این موضوع می‌تـوانیم متوجه شـویم که اصل در مغز انسـان، زنانه بـودن آن است که با هجـوم تستوسترون‌ها، مردانه می‌شود.

با توجه به این موضـوع، بـرخی ویژگی‌هـای مغز زنـان و آثار کاربردی آن را مرور می‌کنیم:

1- مراکز ارتباطی و کلامی

مراکز ارتباطی در مغز زنان فعـال‌تر از مـردان است. در این مراکـز، زنـان 11 درصد بیش از مـردان "نـورون" دارند. هم‌چنین مراکز کلامی زنـان در مغزشـان از مراکز کلامی مردان بزرگ‌تر است.

نتیجه این است که:

دختران زودتر از پسران زبان باز می‌کنند و دایره لغات شان وسیع‌تر از پسر بچه‌هاست.

تعداد واژه‌هایی که زنان در روز به کار می‌برند 2 الی 3 برابر تعداد واژگان یک مرد در شرایط مشابه است.

سرعت حرف زدن زنان از سرعت حرف زدن مردان بیشتر است؛ بنابراین اگر یک زن بیش از یک مرد سخن می‌گوید، معنی‌اش این نیست که پرحرف است، همان طور که کم سخن گفتن یک مرد در قیاس با همسرش، به معنای کم حرفی مرد نیست. هر دو دارند رفتار طبیعی خود را بر اساس مدارهای مغزی شان بروز می‌دهند.

این موضوع نه فقط درباره انسان‌ها که در خصوص حیوانات نیز صادق است. آزمایشی که بر روی میمون‌ها انجام شده نشان می‌دهد که میمون‌های ماده در طول روز، 17 آوا برای ارتباط با دیگران به کار می‌برند، ولی میمون‌های نر، حداکثر 6 لحن. جالب این‌جاست که ممکن است روزهای متمادی بگذرد و میمون نر، اصلا حرف نزند، ولی میمون ماده، حرف می‌زند.

این که می‌گویند دختر بچه‌ها "شیرین سخن" و پسر بچه‌ها، "شیطون بلا" هستند نیز مربوط به همان ماجرایی است که در دو ماهگی حضورشان در شکم مادر رخ داده است و دخترها را در سخن گفتن و ارتباط گرفتن و پسرها در جنب و جوش و تحرک بدنی کمک کرده است.

جـالب این‌جاست که بـرخی روانشناسـان، مانند خـانم "لـوان بـری زنـدین"، مؤلف کتـاب معـروف "مغز زنانه"، معتقدند که حرف زدن برای دختران و زنان و به ویژه در سـنین پـایین، صـرفاً تلاش بـرای رسـاندن یک مفهـوم نیست بلکه نوعی "لـذت" است که بر اثر ترشح هورمـون "دوپامین" به آن‌ها دست می‌دهد. این هورمون مـدارهای پاداش را در مغز بر می‌انگیزاند و به فـرد حـال خوشـایند می‌دهد.

هم‌چـنین در اواسط چرخه قاعـدگی، زنـان توانـایی و تمایل بیشتری به صمیمیت و گفتگو دارند.

بنابراین، خانم‌ها و آقایانی که این راز زیست شناسی را می‌داننـد، به یک‌دیگـر، جملاتی مانند "تو چقـدر حـرّاف و ورّاجی! "، "تو با من کم حرف می‌زنی، دوستم نـداری؟! " نمی‌گویند.

هم‌چـنین آقایـانی که این را می‌داننـد، سـعی می‌کنند با حرف زدن بیشتر با همسرانشان، حال او را خـوش کنند. به همین دلیل است که به مردان توصـیه می‌شـود که هر روز، حداقل نیم ساعت با همسرانشان حـرف بزنند. این حرف زدن اگر در حال قدم زدن باشد، آثـار بهـتری دارد، چـون ترشح هورمـون دوپـامین در حـال پیـاده روی که نوعی ورزش است، بیشتر و بهتر صورت می‌گیرد و حال زن، بهـتر می‌شـود و زنـدگی زناشـویی قـوام بیشـتری می‌یابد.

فرامـوش نکنید رابطه کلامی همـان قـدر بـرای زن مهم است که رابطه جنسی برای مرد.

2- چهره خوانی و ارتباط چشمی

یکی از ویژگی‌های مغز زنان، توانمندی آن‌ها در چهره خوانی است. دختر بچه‌ها وقتی با پدر و مادرشان حرف می‌زنند، به چهره‌های آنان دقت می‌کنند و سعی می‌کنند از صورت‌های‌شان، معانی مختلفی مانند تأیید یا بی‌تفاوتی را بخوانند، اما پسر بچه‌ها چنین نیستند و کمتر در چهره بزرگ ترها دنبال خوانش معانی‌اند.

چشم، مهم‌ترین عضو چهره است که حالات زیادی مانند خشم و امید و ناراحتی و شادی و... را نمایندگی می‌کند. بنابر این، زنی که مغزش به شدت چهره خوان است، نیازمند تماس چشمی است. اما مردها این گونه نیستند.

بنابراین، این صحنه تعجب برانگیز نیست: زن دارد با شوهرش درباره موضوعی سخن می‌گوید و مرد در حالی که روزنامه می‌خواند یا به در و دیوار و وسایل خانه نگاه می‌کند به او گوش می‌دهد.

زن‌ها بدانند که این رفتار مرد، بی‌اعتنایی یا بی‌احترامی به او نیست چرا که اساساً مردها در ارتباطات، چندان چهره محور نیستند.

این مطلب را از دست ندهید: اندازه مغز بانوان در دوران بارداری تغییر می‌کند؟

ولی مردها هم این را بدانند که زنان هنگام صحبت کردن، نیازمند تماس چشمی و چهره‌ای هستند؛ بنابراین بهتر است موقعی که با همسرشان حرف می‌زنند، این نیاز روان شناختی او را تأمین و به او نگاه کنند و با حرکات صورت و پیشانی و سر و چشم، همراهی‌اش

نمایند (اما اگر مردی این کـار را نکـرد، زن‌ها دچـار سـوء تعبیر نشوند).

این اولین گام در یک گفت و گوی موفق بین همسران و اساساً هر مرد و زنی است.

3- فرق مهم زنان و مردان در استقلال و حمایت

از آن‌جا که ارتبـاط بـرای زنـان بسـیار مهم‌تر از مـردان است، زنان تلاش بیشـتری بـرای حفظ ارتبـاط می‌کننـد، ارتباط برای آن‌ها به معنای برخورداری از حمـایت است. در مقابل، چون سـطح تستوسـترون در مردها بالاست و این هورمـون، مشـوق کم حـرفی و انزواسـت، مردها به استقلال بیشتر می‌اندیشند. به بیان دیگـر، بـرای مـردان "حفظ استقلال" از دیگـران حیـاتی است و بـرای زنـان، "حفظ رابطه".

به همین دلیل است که در شکست‌های عشـــقی، زنـــان بیش از مردان لطمه می‌خورند.

نکته کـاربردی این مفهـوم علمی این است که زنـان باید برای ارضای حس استقلال مردان شان، به تنهـایی آن‌ها احـــترام بگذارند و نقش نگهبـــانی که مـــدام مـــردش را تعقیب می‌کند را کنـــار بگذارند و به آن‌ها اجـــازه دهند بعضی اوقات تنها باشند.

تنها بودن مرد و مثلاً گاهی اوقات رفتن او به یک اتاق و ساعت‌ها در آن‌جا ماندن، الزامـاً به معنـای بی‌تفـاوتی او به همســـرش نیست بلکه او دارد از تنهـــایی‌اش لـــذت می‌برد، درست مانند زنی که از حرف زدن لذت می‌برد.

در مقابل، مردها نیز باید بدانند که تنها گذاشتن بیش از اندازه زن، باعث می‌شود هورمون‌های دوپامین (هورمون پاداش و لذت) و اکسی توسین (هورمون وابستگی) در زنان متوقف و به جای آن‌ها هورمون‌هایی مانند کورتیزول (هورمون استرس) ترشح شوند. قطعاً هیچ مردی دوست ندارد همسری مضطرب و افسرده داشته باشد، ولی خیلی‌ها نمی‌دانند که خودشان عاملی در افسرده سازی همسرشان هستند.

محدود کردن ارتباطات اجتماعی و خانوادگی زنان نیز آثار مخربی را بر روح و روان آن‌ها می‌گذارد و بر عکس، گسترش روابط اجتماعی زنان، آنان را شاداب‌تر و موفق‌تر می‌کند (آثار هورمون‌های لذت، وابستگی و استرس).

Joan silk از دانشمندان دانشگاه UCLA در این باره می‌گوید که تحقیقاتش بر روی بوزینه‌ها نشان می‌دهد بوزینه‌های ماده‌ای که بیشترین ارتباطات اجتماعی را داشته‌اند، کمترین نوزادهای مرده را داشته‌اند و برعکس.

هر گرم DNA می‌تواند 455 اگزابایت(EB، معادل 1018) داده را در خود ذخیره کند

زمانی که اولین مکینتاش اپل در سال 1984 عرضه شد، ظرفیت ذخیره سازی آن صدها کیلوبایت بود. در طول این سال‌ها ظرفیت ذخیره سازی داده‌های الکترونیکی، به طور چشمگیری رشد داشته است. اما هنوز مقدار ذخیره سازی داده‌های الکترونیکی به ظرفیت ذخیره داده‌ی RNA و DNA نرسیده است. در ادامه با ترنجی همراه باشید.

DNAها به بلوک ساختمانی هسته‌های اتم معروف هستند(هر چند بلوک‌های ساختمان جهان هستی اتم‌ها می‌باشند). هم‌چنین ژنتیک که برای درست کردن همه‌ی موجودات در جهان هستی میباشد نیز جزو این بلوک‌ها است.

محققان در موسسه‌ی تکنولوژی فدرال سوئیس به تازگی راهی را کشف کردند که بتوانند اطلاعات را به شکل مولکول DNA کدگذاری کنند. شکل ذخیره سازی DNA به شکل متراکم نیست، اما بسیار وسیع است. DNA به لطف شکل مارپیچ گونه‌اش در مقابل آسیب‌های فیزیکی و شیمیایی ایمن است.

جدیدترین تحقیقات صورت گرفته نشان می‌دهد که هر گرم DNA می‌تواند 455 اگزابایت داده را در خود ذخیره کند و این در حالیست که هر اگزابایت برابر با یک میلیارد گیگابایت است. شرکت محاسبات EMC در سال 2011 تخمین زده است که 1٫8 زتابایت داده‌های ذخیره شده در جهان وجود دارد. یک زتابایت 1000 اگزابایت

است و این به معنـــــای این است که چند گـــــرم DNA می‌تواند کل اطلاعات موجود در جهان را در خـود ذخـیره کند. به طـور متوسط بـدن انسـان تعـداد بسـیار زیـادی DNA دارد و کل ظـــرفیت ذخـــیره‌ی داده‌ها در آن از کتاب‌هایی که تابحال نوشته شـده یا صـداهایی که ضـبط شده است، بیشتر است.

موسسه‌ی تکنولــوزی فــدرال ســویس به نقل قــول از رابـــرت گـــرس می‌گوید: “می‌دانیم که اگر اطلاعـــات را نامنظم نگهداری کنید، اطلاعات را از دست می‌دهید!”

گـرس و همکـارانش در حـال کشف راه‌هـای جدیـدی به منظور افزایش طـول عمر DNA و به هـدف نگهداشـتن داده‌ها برای هزاران یا میلیون‌ها سال می‌باشند.

علاوه بر تمام این موارد هر DNA می‌تواند در دمـای 50 درجه‌ی فارنهـایت(106٫2 سـانتی گـراد) به مـدت 2000 سال داده‌هایی که در آن ذخیره شــده است را حفظ کند. و اگر دما را به 0 فارنهایت(188٫8- سانتی گراد) کاهش دهیم می‌تواند تا 2000000 ســـــال این داده‌ها را در خودش حفظ کند.

یادگیری ماشینی چیست و چه تفاوتی با هوش مصنوعی دارد؟

اگر اخبار تکنولوژی را طی چند سال اخیر دنبال کرده باشید، حتما در حوزه‌هایی مثل یادگیری ماشینی و هوش مصنوعی خبرهایی به گوشتان خورده است. اما آیا می‌دانید یادگیری ماشینی و هوش مصنوعی دقیقا چه هستند و چه مفهومی را بیان می‌کنند؟ آیا از تفاوت یادگیری ماشینی و هوش مصنوعی مطلع هستید؟ آیا می‌توان یادگیری ماشینی را به نوعی با هوش مصنوعی یکسان و مرتبط دانست؟ متاسفانه خیلی از مراجع و منابع به اشتباه این دو مقوله را یکسان تصور می‌کنند یا حداقل از یکسان جلوه دادن آن‌ها برای تبلیغات محصولات خود استفاده می‌کنند.

اما واقعیت امر این است که یادگیری ماشینی کاملا با هوش مصنوعی تفاوت دارد و این دو تکنولوژی از نظر فنی دو سطح کاملا متفاوت را در بر می‌گیرند. هم‌چنین نحوه تعاملی که مابین انسان و کامپیوتر در دو حالت مذکور برقرار خواهد بود کاملا متفاوت است. اما تفاوت یادگیری ماشینی با هوش مصنوعی چیست؟ برای درک بهتر تفاوت‌های بین این دو مقوله بهتر است ابتدا ماهیت شبکه‌های عصبی را شرح دهیم و سپس قدم به قدم پیش رفته و به سراغ تکنولوژی‌های بعدی برویم. بدین ترتیب دقیق‌تر و بهتر با دو مقوله یاد شده آشنا خواهید شد و قادر به تفکیک آن‌ها می‌شوید.

تفاوت یادگیری ماشینی

همه‌چیز با شبکه‌های عصبی (Neural Networks) شروع شد!

یادگیری ماشینی در واقع یک پارادایم محاسباتی (الگوی رایانشی) است که منجر به رشد و ایجاد کلان داده‌ها و نهایتا پیاده سازی هوش مصنوعی می‌شود. یادگیری ماشینی مبتنی بر شبکه‌های عصبی و یادگیری عمقی است، بنابراین تمام این مقوله‌ها مثل یک زنجیر به هم متصل هستند اما سطوح مختلفی را ارائه می‌کنند. به صورت خیلی ساده می‌توان گفت که شبکه‌های عصبی به وجود آورنده قابلیت یادگیری ماشینی هستند و یادگیری ماشینی در ابعاد پیشرفته و بزرگ می‌تواند پدیدار کننده هوش مصنوعی باشد! در یادگیری ماشینی سعی می‌شود دقیقا مراحل و حالتی که انسان برای یاد گرفتن همه‌چیز طی می‌کند برای یک ماشین شبیه سازی شود، اما چگونه؟ دانشمندان با تکیه بر تجزیه و تحلیل آماری و یادگیری تکراری که توسط شبکه‌های عصبی هدایت می‌شوند، به یک ماشین این امکان را می‌دهند تا به مرور قادر به یادگیری باشد.

پس تفاوت یادگیری ماشینی با برنامه نویسی‌های رایج امروزی چیست؟ در یادگیری ماشینی برخلاف برنامه نویسی‌های معمولی که مبتنی بر بیانیه‌های منطقی، درخت تصمیم (اگر این شد پس آن شود و موارد این چنینی) و غیره هستند، از شبکه‌های عصبی استفاده می‌شود. یک شبکه عصبی به طور خاص برای آموزش و یادگیری طراحی شده و در این راستا از شبکه نورون‌های موازی بهره می‌برد که هر یک با هدف خاصی تنظیم شده‌اند. طبیعت و ساختار یک شبکه عصبی

می‌تواند بسیار پیچیده باشد، اما نکته مهم در عملکرد و طراحی این شبکه‌ها مربوط به ایجاد عوامل اهمیت برای برخی صفات ورودی خاص می‌شود. با ایجاد عوامل اهمیت برای ورودی‌های مختلف می‌توان در شبکه‌های عصبی احتمال یا برآوردی ایجاد کرد که منجر به انطباق ورودی با یک یا چند خروجی شود.

نکته مهم در مورد این نوع از محاسبات آن است که نتیجه کار دقیقا منطبق با چیزی تعیین می‌شود که انسان به دنبال آن بوده و تعیین کرده است. به بیان دیگر وقتی عوامل اهمیت توسط انسان تعیین می‌شوند، نتیجه کار هم منطبق با تنظیماتی خواهد بود که توسط سازنده ایجاد شده است. بنابراین عملا در شبکه‌های عصبی هیچ نشانی از هوش مصنوعی وجود ندارد و عملکرد این شبکه‌ها دقیقا طبق تنظیماتی خواهد بود که توسط سازنده ارائه شده است. مسئله بعدی این است که برای تنظیم شبکه‌های عصبی در ابعاد بزرگ نیاز به صرف زمان زیادی وجود دارد و دانشمندان متعددی باید برای ایجاد مسیرهای مشخص و عوامل اهمیت در شبکه‌های عصبی ساعت‌ها زمان صرف کنند. تمام عوامل اهمیت در این روش باید توسط انسان به طور دقیق بررسی و تعریف شوند تا مجموعه به تدریج و با استفاده از آن‌ها قادر به تفکیک مسیر حرکت داده‌ها و یادگیری شود. به طور کلی یک شبکه عصبی زمانی وارد قلمروی یادگیری ماشینی می‌شود که یک حلقه بازبینی اصلاحی در آن پدیدار گردد. در این مرحله است که وارد مقوله یادگیری ماشینی شده و به سطح بعدی ارتقاء می‌یابیم.

تفاوت یادگیری ماشینی

یادگیری ماشینی چیست؟

اما به تدریج وارد مقوله یادگیری ماشینی می‌شویم. وقتی شبکه‌های عصبی به ایجاد تنظیمات خاص قادر به زیر نظر گرفتن و مقایسه خروجی‌ها با ورودی‌ها باشند و به تدریج بتوانند عوامل اهمیت را خود به خود تعیین کنند، یادگیری ماشینی پدیدار شده است. در یادگیری ماشینی، ربات یا رایانه مورد نظر این قابلیت را دارد تا به مرور زمان خود را آموزش داده و با مقایسه خروجی‌ها و ورودی‌هایش به تدریج دقیق‌تر از قبل عمل کند. به بیان دیگر ماشین در این حالت به تدریج یاد می‌گیرد که چه چیزی بهتر و چه چیزی بدتر است. پس دیگر نیازی به تعریف تک تک عوامل اهمیت توسط انسان وجود نخواهد داشت و ماشین می‌تواند به مرور زمان عوامل اهمیت تعیین کرده و به یادگیری و بهتر شدن ادامه دهد.

بنابراین مهم‌ترین نکته‌ای که یادگیری ماشینی را پدیدار کرده و منجر به تفکیک آن از شبکه‌های عصبی می‌شود، این مسئله است که ماشین در این حالت می‌تواند به مرور زمان برای خود اولویت تعیین کند و عوامل اهمیت بسازد. پس الزامی برای توصیف تمام عوامل اهمیت از سوی انسان در یادگیری ماشینی وجود ندارد. اما شاید این سوال در ذهنتان ایجاد شود که آموزش به یک کامپیوتر یا ماشین بهره‌مند از یادگیری ماشینی به چه روش‌هایی قابل انجام خواهد بود؟ به بیان دیگر چطور باید در یک کامپیوتری که از یادگیری ماشینی بهره می‌برد، آموزش داد؟

تفاوت یادگیری ماشینی

تمرین دادن به ربات‌های بهره‌مند از یادگیری ماشینی می‌تواند به چندین روش مختلف انجام شود، اما تمام این روش‌ها شامل یک ورودی خاص می‌شوند که منجر به حداکثر شدن دقت خروجی ربات خواهد شد. در این روش با اعمال ورودی، یک الگوریتم و مسیر حرکت در شبکه‌های عصبی ربات یا کامپیوتر ایجاد می‌شود که بهترین و دقیق‌ترین خروجی را ارائه می‌کند. به تدریج ربات می‌آموزد که بهترین مسیر شبکه عصبی برای ورودی اعمال شده کدام مورد است. تمرین دادن به ربات در این روش به مراتب از مشخص کردن دستی مسیرهای حرکت شبکه‌های عصبی و عوام اهمیت در تمام حالات و شرایط ممکن از جانب دانشمندان ساده‌تر خواهد بود. در این روش ربات با تمرینی که توسط انسان ارائه می‌شود، یاد خواهد گرفت که بهترین و دقیق‌ترین نتیجه در ورودی خاص اعمال شده چه بوده و باید چه الگوریتمی را برای دستیابی به بهترین نتیجه ممکن دنبال کند.

زمانی که آموزش‌های لازم به ربات داده شد، ربات مجهز به سیستم یادگیری ماشینی قادر به مرتب سازی ورودی‌های جدید در شبکه عصبی هم خواهد شد و این کار را با سرعت بسیار بالایی انجام می‌دهد و بدین صورت بهتر و بهتر خواهد شد. یعنی دقیقا مثل یک انسان که به تازگی چیزی را آموخته و به تدریج و با کسب تجربه به بهتر و بهتر شدن خود کمک می‌کند، یادگیری ماشینی هم همین روال را در ربات‌ها و رایانه‌ها پیاده سازی خواهد کرد. یادگیری ماشینی یکی

از تکنولوژی‌هـــای ضـــروری است که در سیســـتم‌های پیشرفته‌ای همچون دید و تشخیص کـامپیوتری، تشـخیص صدا، پردازش زبان و غیره از آن استفاده می‌شود. برای ایجاد قابلیت یادگیری ماشـینی وجـود شـبکه‌های عصـبی الــزامی است و هم اکنــون شــبکه‌های عصــبی بهــترین شرایط را برای ایجاد یـادگیری عمیق فـراهم می‌کنند. در ادامه با شـرح مـاهیت هـوش مصـنوعی سـعی می‌کـنیم تفاوت یادگیری ماشـینی با این مقوله را برایتـان آشـکار کنیم.

تفاوت یادگیری ماشینی

هــوش مصــنوعی و تفــاوت آن با یــادگیری ماشــینی در چیست؟

اما به بخش اصلی ماجرا یعنی هوش مصنوعی می‌رسیم که در حال حاضر پیشرفته‌ترین سـطح از قـابلیت درک و تشخیص را در ربات‌ها ارائه می‌کند. یادگیری ماشینی یک تکنیک هوشمندانه است که انسان با استفاده از آن ربات را قــادر به یــادگیری می‌کند و بــرای ایجــاد یــادگیری و تمرین دادن ربـات هم باید از روش‌هـای خـاص اسـتفاده شود، اما در این حالت خلا "هوش" به وضوح قابل لمس است. ربــاتی که از یــادگیری ماشــینی بهــره می‌بــرد، نمی‌تواند هوشمندانه و به نوعی با تکیه بر قــابلیت تفکر خــودش انتخــاب و عمل کند. این ربــات نمی‌داند چــرا به مرور چیزهای مختلف را یــاد بگــیرد یا چگونه می‌تواند در آینده تصمیم‌های دقیق‌تری گرفته و نتایج بهـتری را ارائه کند، اما زمانی که پای هوش مصـنوعی به میـان می‌آیـد، داستان تغییر می‌کند!

زمـانی که یک الگـوریتم توسط ربـات یـاد گرفته شـد، می‌تـوان از آن در یک سیسـتم مجـزا بـرای ایجـاد هـوش مصـنوعی اسـتفاده کـرد. هـوش مصـنوعی در واقع مجموعه عظیمی از الگوریتم‌های یادگیری ماشینی را در بر می‌گیرد که منجر می‌شود یک ربات بتواند با روش‌های متقاعدکننده و هوشمندانه از انسان تقلید یا با او ارتباط برقـرار کند. ربات‌هـایی که از هـوش مصـنوعی بهـره می‌برند می‌توانند در شرایط مختلف واکنش‌هـای مشـابه با رفتارهای هوشمندانه انسان‌ها را از خـود نشـان دهند. به بین دیگر ربـات در این شـرایط قـادر به درک شـرایط محیط خواهد بـود و می‌تواند در قبـال آن شـرایط عکس العمل‌های مختلف و هوشمندانه‌ای نشان دهد. اما چطور و چگونه می‌توان یک ربات را قادر به درک محیط کرد؟

تفاوت یادگیری ماشینی

با پیاده سـازی الگوریتم‌هـای یـادگیری ماشـینی در کنـار سیسـتم‌های پیشـرفته دیگر مثل دوربین (ایجـاد قـابلیت دید بـرای ربـات)، اسـپیکر (امکـان صـحبت کـردن بـرای ربات)، میکروفون (امکان درک صدای محیط برای ربـات) و غیره می‌توان شرایطی را ایجاد کرد که ربـات بتواند با محیط اطـراف ارتبـاط برقـرار کند و به نـوعی از محیط درک متقابل داشـته باشد. حـال می‌تـوان با تکیه بر یادگیری ماشینی و شبکه‌های عصبی شرایطی ایجاد کـرد که ربـات در هر وضـعیت عکس‌العملی مناسب و هوشـمندانه از خـود نشـان دهد و حـتی به مـرور نحـوه تعامل خود با محیط اطـراف را بهبـود بخشد و به سـمت ارائه واکنش‌های هوشمندانه‌تر سوق پیدا کند.

هوش مصنوعی را می‌تواند به دو دسته تقسیم کرد که به ترتیب هوش مصنوعی کاربردی و هوش مصنوعی عمومی نامیده می‌شوند. هوش مصنوعی کاربردی در حال حاضر دست یافتی‌تر از هوش مصنوعی عمومی است. این نوع از هوش مصنوعی بیشتر نزدیک به مثال‌های است که برای یادگیری ماشینی ارائه کردیم. از این نوع هوش مصنوعی عموما برای انجام اقدامات خاص استفاده می‌شود. برای مثال ربات‌هایی که بتوانند با استفاده از هوش مصنوعی به هدایت اتومبیل‌ها در خیابان پرداخته یا به یک بیمار کمک کنند، از این نوع هوش مصنوعی بهره می‌برند. این دسته از ربات‌ها اگرچه از هوش مصنوعی بهره‌مند هستند، اما باز هم با تکیه بر یادگیری ماشینی روند و رویکردی را دنبال می‌کنند که بهترین بازده را به همراه داشته باشد.

اما هوش مصنوعی عمومی گسترده‌تر بوده و مطمئنا پتانسیل بیشتری را ارائه می‌کند. ربات‌هایی که از هوش مصنوعی عمومی بهره‌مند باشند، قادر به انجام اقدامات گسترده‌تری خواهند بود و می‌توانند داده‌های ورودی متنوعی را در آن واحد آنالیز و با ادغام یا تفکیک آن‌ها بهترین نتیجه ممکن را ارائه کنند. نحوه رفتار این ربات‌ها بسیار نزدیک و شبیه به رفتار انسان‌ها خواهد بود. از نظر تئوری پیاده سازی هوش مصنوعی عمومی سبب می‌شود تا ربات‌هایی ایجاد شوند که پتانسیل یادگیری آن‌ها از مجموعه دانش اولیه تعریف شده برای ربات بیشتر باشد. بدین صورت طبیعی است که ربات در زمینه‌های مختلف شروع به یادگیری می‌کند و می‌تواند خیلی سریع‌تر از انسان توانایی‌های گوناگون را در زمینه‌های مختلف کسب کند. بنابراین تفاوت یادگیری

ماشـــینی با هـــوش مصـــنوعی در این است که هـــوش مصنوعی سـطح ارتقـاء یافته یـادگیری ماشـینی را ارائه می‌کند و از این مقوله بـــرای ایجـــاد درک بهـــتر و تعامل واقع‌گرایانه‌تر با محیط استفاده به عمل می‌آورد.

تفاوت یادگیری ماشینی

آینده هوش مصنوعی

حال که با تفـاوت یـادگیری ماشـینی و هـوش مصـنوعی آشـــنا شـــدید و دانســـتید که هـــوش مصـــنوعی پتانســـیل بـالاتری در مقایسه با یـادگیری ماشـینی دارد، شـاید این سوال در ذهنتـان ایجـاد شـود که هـوش مصـنوعی به چه سـمتی در حـال حـرکت اسـت؟ اگر پیـاده سـازی هـوش مصـــنوعی عمـــومی در ربات‌ها به واقع عملی شـــود، چه تغیـیرانی در زنـدگی بشر ایجـاد می‌شـود؟ بنا به ادعـای خیلی از افـــراد بـــزرگ، پیـــاده ســـازی هـــوش مصـــنوعی عمومی می‌تواند تهدیـدی جـدی بـرای بشر باشد و حـتی منجر به نـابودی بشر به دست ربات‌ها شـود! تصـور کنید ربات‌هایی که کاملا قابلت یادگیری مسـائل و موضـوعات جدید را دارند و از همه نظر هم توانـایی بـالاتری نسـبت به انســـان دارند پا بر زمین بگذارند و به تـــدریج نحـــوه ساختن خود را هم بیاموزند. مطمئنا این مسئله می‌تواند ربات‌های مجهز به هوش مصنوعی عمومی را به تهدیدی برای بشر بدل کند.

اما در سمت مقابل هوش مصنوعی کـاربردی هم اکنـون توسط خیلی از ما مـورد اسـتفاده قـرار می‌گـیرد. گوگل اسیســـتنت (Google Assistant)، آمـــازون الکسا (Amazon Alexa)، سیری (Siri) و غیره تقریبا همگی با

تکیه بر هــوش مصــنوعی فعــال هســتند و ما از آن‌ها اســتفاده می‌کــنیم؛ بنــابراین به نظر می‌رسد که اگر از هوش مصنوعی در ابعاد کنترل شده استفاده شــود، هیچ تاثیر منفی روی زنـدگی انسـان‌ها نخواهد داشت و حـتی منجر به بهبــود زنــدگی بشر هم می‌شــود. اما مطمئنا پیشــــرفت در این حـــــوزه هم می‌تواند خطـــــرات و ریسک‌هایی را به همراه داشته باشد.

نظر شـما در رابطه با هـوش مصـنوعی چیسـت؟ آیا این تکنولوژی می‌تواند منجر به پایان زنـدگی بشر روی زمین و سـلطه ربات‌ها بر انسـان شـود؟ آیا تفـاوت یـادگیری ماشینی و هوش مصنوعی می‌تواند مرز بین امـنیت بشر و به خطر افتادن زندگی انسان‌ها باشد؟

یوگا درحقیقت نوعی شیطان پرستی است

یوگا از جمله کلاس‌هایی است که برخی به اسم ورزش و برخی هم اصطلاحاً برای کلاس گذاشتن در سال‌های اخیر به آن اقبال داشته و یوگا و مدیتیشن‌هایش را نسخه آرامش وحلال مشکلات می‌دانند! این در حالی است که بررسی کوتاهی بر آن‌چه به عنوان آموزه و مرحله در کلاس‌های یوگا تدریس می‌شود، نشان می‌دهد که ظاهر آرام این به اصطلاح ورزش می‌تواند طوفانی سهمگین را در باورها و اعتقادات دینی افراد ایجاد کند و به آن‌ها صدمه بزند.

از این رو، با حجت الاسلام حسین عرب، پژوهشگر موسسه بهداشت معنوی و عضو پژوهشکده ادیان و فِرَق پژوهشگاه بین المللی المصطفی(ص) درباره آسیب‌های یوگا برای باورهای دینی مذهبی به گفت وگو پرداخته ایم که مشروح آن از نظرتان می‌گذرد:

با توجه به آن‌که یوگا در ایران با عنوان کلاس ورزش دایر می‌شود اما حرکات و آداب آن با ورزش‌های معمول تفاوت دارد، آیا می‌توان آن را ورزش دانست یا اصل یوگا چیز دیگری است؟

تصور عامه مردم دنیا از یوگا ورزش ذهنی بدنی است که کارکردهایی همچون درمان بیماری‌ها، تقویت حافظه، رفع افسردگی و... دارد اما وقتی به آرا و کتاب‌های یوگا مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم پایه گذاران یوگا حتی پیشکسوتانی که آن را وارد ایران کرده‌اند اصلا چنین نگاهی به آن نداشته‌اند.

برای مثـال سـیدجلال الـدین موسـوی نسب که به خـاطر کهولت سن به عنوان پدر یوگای ایران شـناخته می‌شـود و بیش از 30 جلد کتاب در این حوزه دارد در یکی از آثار خـود اشـاره می‌کند: «هر کس یوگا را ورزش بداند دچـار کوتاه بینی درباره آن شده است!»

یا داریوش شایگان در کتاب «ادیان و مکتب‌های فلسـفی هند» در معـرفی یوگـا، آن را از مکـاتب فلسـفی هنـدو معرفی می‌کند که سینه به سینه نقل شده است.

آقـــای پتنجلی که در حـــدود 400 ســـال قبل از میلاد می‌زیســـته نه تنها کـــارکرد غیرورزشی بـــرای یوگا قائل است بلکه آن را طـریقت عرفـانی می‌داند که هـدفش را «بیداری کُندالینی» و رسـیدن به مرحله «سـامادهی» که «فنا» ترجمه شده، می‌داند.

لـــــذا در بطن یوگا و اندیشه مروجـــــان آن، یوگا ورزش قلمـداد نمی‌شـود و اصلا چـنین برداشـتی تـوهین به آن است. اما تنـاقض و تضـاد در این است که یوگا طـریقت عملی عرفـــان هندوئیسم است. در فلســـفه هندوئیسم مسئله محوری و اصـلی، نجـات از چرخه تناسخ که به آن «موکشا» گفته می‌شود و تمام دستگاه‌های فلسفی هند معطوف به آنند، است یعـنی یوگا بـرای نجـات انسـان از چرخه تناسخ، مسیر عملی را نشان می‌دهد.

با همین نگاه اولیه می‌توان دریافت یوگا مکتبی فسلفی است و پشتوانه فلسفی دارد و کارکرد ورزشی آن بیش از 200 سال سابقه ندارد و اولین بار هم توسط هندیان مرتبط با دســتگاه اســتعماری انگلیس به اروپا معــرفی شد.

یوگا با پشـــتوانه فلســـفی چه مـــراحلی دارد و آیا این مراحل و آموزه‌ها با آن‌چه به عنــوان ارزش در دین الهی شناخته می‌شود، تضادی دارد؟

مشــهورترین و اصــیل‌ترین نــوع یوگا «یوگــای پتنجلی» است و چـــون هشت مرحله دارد در زبـــان سانســـکریت «یوگای هشت مرحله ای» هم به آن گفته می‌شود.

اولین مرحله در یوگا با عنـــوان «یامایوگا» یا پرهیزها و محرمات یوگا است، اولین پرهیز در این مرحله اصـطلاحا «اهینسا» است که بر پرهیز از خشونت و تسلیم شدن و عـدم مقابله با آن تا آرامش از دست نـرود! معـنی شـده است و این یعنی تسلیم شـدن مقابل خشـونت و آزار در حــالی که در منــابع دیــنی ما تســلیم مقابل خشــونت با مبانی ظلم ستیز اسلام قابل جمع نیست و بعضا تـرغیب و تـــرویج و جهـــانی ســـازی یوگا گـــاهی بـــرای همین آموزه‌هــایی است که می‌تواند منشــاء سوءاســتفاده‌های سیاسی و امنیـــتی باشد چراکه آزار و اذیت بـــیرونی یک ملت را توجیه معنـــوی می‌کند و اینچـــنین آن‌ها راحت‌تر تحت سلطه قرار می‌گیرند!

مرحله دوم یوگـــا، «نیاما یوگا» یا الزامـــات یوگا است که پنج محـور دارد و از مهمـترین آن‌ها «ساشا» است که به نظافت ترجمه می‌شود، این‌که انسان باید تمـیز باشد اما وقـــتی منـــابع یوگا و تمـــارین آن را بررسی کـــنیم به دستورات خاصی برای نظافت می‌رسیم!! مثل نوشـــیدن آب نمک و ســـپس برگردانـــدن آن! یا تمـــارین وقیحانه دیگری به بهانه پاکسازی دستگاه تنفس و گوارش!

کلی گویی درباره یوگا باعث التقاط‌های اینچنینی شده است اما نظافت در اسلام که جزئی از ایمان است اصلا با این تعابیر یوگا قرابتی ندارد چراکه این راه‌ها نه تنها با آموزه‌های دینی بلکه با ارزش‌های انسانی در تضاد است!

مرحله سوم یوگا «آساهانا» یا وضعیت‌های جسمانی است که از معروف‌ترین آن‌ها «سوریاناماسکار» به معنای «سلام بر خورشید» است، البته ترجمه دقیق این لفظ پرستش خورشید است و عینا خضوع و خشوع انسان را برابر خورشید ترسیم می‌کند و در آیین هندو این عمل با اسطوره‌های خدای خورشید ارتباط دارد و عین کفر است.

جالب آن‌که وقتی در قرآن به داستان قوم سباء اشاره می‌شود و این‌که هدهد پیامی را از جانب حضرت سلیمان(ع) به این سرزمین که مردمش خورشیدپرست بودند، برد، خداوند می‌فرماید: «زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطانُ أَعْمالَهُمْ»، همین آیه به ما گوشزد می‌کند که باید منتظر دیدن دیگر شواهد شیطانی در یوگا باشیم چراکه در روایات ما رابطه بین خورشید و شیطان پررنگ است!

علاوه بر این، در یوگای اصیل توصیه می‌شود که انسان حتما به «سامادهی» یا «فنا» برسید چراکه وقتی به این مرحله برسد آگاهی برتر در وجودش طلوع می‌کند و فرد باید برابر «ایشوارا» تسلیم باشد. آقای شایگان در کتاب «ادیان و مکتب‌های فلسفی هند» در تعریف این مفهوم می‌گوید: ایشوارا نمادی است از تمام خدایان هندی!

این در حالی است که خداوند در آیات قـرآن شـباهت‌های خدایان مشرک را معرفی می‌کند، شاید در برخورد با این آیـات ذهن ما به سـمت بت پرسـتی می‌رود در حـالی که خداوند تاکید می‌کند این‌ها اســـــــطوره‌هایی بودند از شیاطین جنی؛ برای مثـال در آیه 60 سـوره مبارکه یس می‌فرماید: «أَلَمْ أَعْهَـــدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِى آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُـــدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَـدُوٌّ مُبِينٌ» که اشـاره به عهد الهی از بنی آدم که عبادت شیطان را نکنند، دارد!

از این رو، از بحث شـــرک و خـــدایان متعـــدد هندوئیسم متوجه می‌شـــویم ورای این اســـامی و اســـطوره‌ها، موجـوداتی شـیطانی در عـالم هسـتند که بتـدریج وقـتی انسان یوگا را انجـام داده و به مراحل بـالاتر آن می‌رسد دچار «بیداری کُندالینی» می‌شود! یعنی نیروی شـیطانی درون انسـان فعـال شـده و تسـلیم جنیـان می‌شـود به قیمت این‌که برخی قدرت‌های خـارق العـاده را در ذهن و جسم خود فعال کند.

بنابر برخی شنیده‌ها از کلاس‌های یوگا بعضا در آن‌ها این مطلب تـــرویج می‌شـــود که باید شـــفیعان درگـــاه الهی منظور ائمه معصوم علیهم السلام را کنـــار گذاشت و هر کس با ابـداع ذکر شخصی خـود با خداوند ارتبـاط بگـیرد چراکه ائمه(ع) نـیز مانند ما انسـان‌اند و شـاید ذکر و ورد مخصوص آن‌ها به کـار ما نیاید! آیا می‌تـوان از این منظر یوگا را مکتـبی فلسـفی در تقابل با آموزه‌هـای دیـنی و مذهبی دانست؟

همـانطور که از اصـطلاحات و الفـاظِ ترجمه شـده یوگا مشهود است شاهد نوعی التقاط در یوگا هســتیم چراکه تقریبا بعد از ورود اولیه یوگا به عنـوان ورزش به ایـران

شاهد آنیم که طیفی از مترجمان به التقاط مفاهیم یوگا و عرفان اسلامی دست می‌زنند؛ بـرای مثـال به مفهـوم «مانترا» (الفاظ تکرار شـدنی) در هندوئیسم که از آن به ذکر تعبیر می‌شود اشاره می‌کنند و آن را راهی می‌دانند که انسان با تکرار آن‌ها به شهود و خلسه برسد.

برخی برای اسلامی سازی این تعبـیر می‌گویند باید روی نام‌های قـرآن تمرکز و آن‌ها را تکـرار کـنیم در حـالی که که هیچ پشتوانه‌ای در این باره نداریم که فـردی اسـامی سـوره‌های قـرآن را تکـرار کند در حـالی که ضـمن آن در حال ارتباط با شیطان باشد!

لذا چنین التقاط‌هایی ضریب نفـوذ یوگا را در ایـران بـالا می‌بـرد و مـانع از درک ضـریب آسـیب می‌شـود، این در حالی است که عرفـان اسـلامی مرتبط با وحی است اما در مکـاتبی مثل صـوفی گـری و جریانـات انحـرافی، شـریعت و محـوریت آموزه‌هـای بنیـادین دین را بنـابر منـافع، کنـار می‌زنند چنانکه بیشـتر این التقاط‌ها بین مکـاتب صـوفیانه و یوگا رخ می‌دهد بـری مثـال بـرخی مکاتب صوفیانه بر مدیتیشن و یوگا هم تاکید دارند.

چـرا علی رغم برخـورداری از مکتب عرفـان اسـلامی و اهل بیتی که ظرفیت رفع عطش معنوی بشـریت را دارد نه تنها در جذب مخـاطب خـارجی به آن موفق نبـوده ایم بلکه مخاطب داخلی نیز به سمت یوگا و امثال آن گرایش یافته است؟

عوامل این نفوذ متعدد است: یکی خلاء موجـود در سـبک زندگی مدرن است که انسان‌ها به طور کلی دچار بحران

معنوی در آن شده‌اند و به هر مکتب و جریانی که حرفی از معنویت و فطرت انسانی بزنند، مراجعه می‌کنند.

در این بازار تشنگی نسبت به عرفان و معنویت و بازگشت به خدا کمکاری ما در ارائه صحیح معنویت اسلامی نیز سبب رفتن به مسیرهای انحرافی شده است.

عامل دیگر اراده سیاسی است، یعنی وقتی معنویت گرایی را در دنیا تبارشناسی می‌کنیم با پدیده‌ای به نام «شرقی سازی غرب» مواجه می‌شویم یعنی فرهنگ شرق یا به عبارت بهتر معنویت‌های هندویی و بودایی در غرب ضریب نفوذ بالایی یافته و با بررسی‌ها می‌توان نمادهای فراموسونری را در آن‌ها یافت که قرائتی از معنویت هندوئی را که با فضای سبک زندگی مدرن همخوانی بیشتری دارد، به دنیا ارائه کردند و پشت سرش ایستاده و ترویج می‌کنند و در واقع رقابت ناسالمی برای مقابله با مکتب عرفانی اهل بیت(ع) را شکل داده‌اند.

این در حالی است که ما دچار انباشت علم هستیم و نیاز داریم نهادهای علمی مان به ویژه حوزوی با فرآوری این داده‌های علمی دین، سبب جذب مردم به آموزه‌های دینی شوند چراکه این گرایش در آن‌ها وجود دارد.

هویت قدیمی‌ترین شیاطین مصر باستان کشف شد

سمبولی شبیه به پرنده‌ای بزرگ با سر گربه در دو تابوت یافت شده که در کنار دست‌نوشته‌هایی روی چرم منقش شده است. باستان‌شناسان با تحقیق روی این سمبل‌ها کشف کرده‌اند که به عقیده مصریان باستان این پرنده نماد اهریمن بوده است که با چنگال‌های بلندش قربانیان را گرفته و سر آن‌ها را قطع کرده است.

در یکی از این نقاشی‌ها، یک اهریمن در نقش نگهبان وحشتناک دروازه آتشین است که روی تابوتی از دوران پادشاهی میانه مصر (1870 تا 1830 قبل از میلاد) به تصویر کشیده شده است. این اهریمن در شمایل پرنده‌ای بزرگ با سر گربه سیاه است. اهریمنی شبیه به این ولی با کمی تفاوت نیز روی طومار چرمی قاهره وجود دارد.

این تحقیق توسط وائل شربینی، محقق مستقل در زمینه متون مذهبی مصر باستان، و زمانی که وی طرح پرنده با سر گربه را روی دو تابوت و یک دست‌نوشته چرمی باستانی یافت، مطرح شد.

تابوت‌ها مربوط به دوران پادشاهی میانه مصر یعنی حدود 4000 سال پیش است و نقاشی دیگر نیز روی یک طومار چرمی 4000 ساله است که محققان به صورت تصادفی چند سال پیش در قفسه‌های موزه مصر باستان در قاهره پیدا کردند. در واقع این طومار چرمی بیش از 70 سال پیش در این موزه نگهداری و به باد فراموشی سپرده شده بود.

شربینی می‌گوید: «اگرچه توصیفات متنی تمامی انواع هویت‌های مافوق طبیعی در متون دینی مثل متون اهرام نوشته شده‌اند اما توضیحات تصویری در این موارد بسیار نادر است».

وی می‌افزاید: «یکی از مسائل مهمی که در تحقیقات روی نوشته‌های حک شده تابوت‌ها و مقبره‌ها زیاد مدنظر گرفته نشده، بحث پیکرنگاری است. در طول تحقیقات فشرده‌ای که حدود 17 سال روی کتاب Book o Two Ways داشتم، متوجه شدم که تعداد بسیاری از جزئیات پیکرنگاری در تحقیقات ما اصلا مدنظر گرفته نشده است».

وی عنوان می‌کند: «مسائلی که در تحقیقات روی نقاشی‌های مصر باستان نادیده گرفته شده است، شناخت هویت موجودات فراطبیعی است. به طور مثال، در متون باستانی سه اهریمن به تصویر کشیده شده‌اند که دو تا از آن‌ها تا به امروز ناشناخته باقی مانده‌اند. این دو اهریمن، یکی In-tep نام دارد که شبیه به یک سگ با شمایل بابون است و دیگری Chery-benut نام دارد که شمایلی نامعلوم اما با سر انسان دارد و به نظر می‌رسد که نگهبانان مدخل یک بنای پیچیده شبیه به پرستشگاه هستند. در این پرستشگاه به نوبه خود، دالان‌هایی وجود دارد که اهریمن‌هایی با هویت‌های دیگر از آن‌ها نگهداری می‌کنند».

یکی از شیاطینی که در متون و نقاشی‌های این تابوت کشف شده، بخشی از مجموعه‌ای از جادوهای مراسم دفن مردگان در مصر باستان است که روی این تابوت مربوط به آغاز دوره میانی مصر باستان حک شده است

شـــربینی می‌گوید: «متـــنی که روی این تـــابوت نوشـــته شـده، این بنـای تو در تو را به خـدای مـاه یعـنی Tith و خدای خورشید ربط می‌دهد».

به گفته وی، سومین اهریمن Ikenty نام دارد که نگهبان دروازه آتشـــینی است که به یک منطقه ممنوعه هـــدایت می‌شـود و در آن تصـویر خـدائی مخفی شـده است. این شـیطان قبلا در تـابوت مربـوط به پادشـاهی میانه مصر باستان به شکل یک پرنده بزرگ با سر گربه سیاه است.

شربینی می‌گوید: «متن‌های این تابوت نشـان می‌دهد که این اهـــریمن با سر گربه با قـــدرتی بـــاورنکردنی و با ســـرعت خیلی زیـــادی به هر کسی که می‌دیـــده، حمله می‌کرده است».

مصریان باستان به ابرقدرت‌های زیادی عقیده داشتند که هم بدخواه بودند و هم خیرخواه؛ یعـنی بعضی‌ها با تهدید و خطر همراه بودند و بعضی‌ها محافظ، یـار و مـدافع به شمار می‌رفتند.

یأجوج و مأجوج

یَـأجوج و مَـأجوج یا گـاگ و مگـاگ (در عـبری: גוג ומגוג انگلیسی: Gog and Magog)ــ نام‌هــایی در متــون فرجام‌شناسی ادیانِ یهودیت، مسـیحیت و اسـلام اسـت، که درقـــرآن و تـــورات از آن‌ها ذکر به عمل آمده‌است. آن‌ها گاه دو شخص، گاه مردمِ دو منطقه، و گاه خود، دو منطقه جغرافیایی‌اند. در قــرآن و در عهد عــتیق کتــاب حزقیــال نــبی در حــوادث آخرالزمــان از آن‌ها نــام بــرده شده‌است.

نامگذاری

ریشه اصلی این واژه مشخص نیست.حـرف م در ابتـدای مگـــاگ ممکن است به معـــنی از باشد.از این رو ممکن است که مگاگ به معـنی از گـاگ باشد. یـأجوج و مـأجوج عربی شـده یاهونگ و ماهونگ است (به روایت از اسـتاد محمدهادی یوسفی غروی)

عهد عتیق

کتاب پیدایش

اولین اشاره به گاگ و مگـاگ در کتـاب پیـدایش و جـدول ملت‌ها است. در این قسمت نام 70 بازمانده نـوح که در تمــامی دنیا پراکنــده شــدند آمده‌است. نــوح سه پسر به نام‌هــای ســام، حــام و یــافث داشت. مگــاگ فرزند دوم یافث است.

اینان فرزندان دودمان نـوح اند: سـام و حـام و یـافث که پس از طوفــان بــرای هر یک فرزنــدانی شــد، فرزنــدان

یافث عبارت بودند از جومر و مگـاگ و مـادای و بـاوان و نوبال و ماشک و نبراس.- کتاب پیدایش، فصل 10

کتاب حزقیال

نــام گــاگ و مگــاگ مجــدداً در کتــاب حزقیــال تکــرار شده‌است؛ ولیکن در این‌جا مگاگ یک محل جغرافیــایی و نه یک فرد است.

ای فرزند آدم روی خــود متوجه جــوج ســرزمین مــاجوج رئیس روش مشک و توبــال، کن، و پیشــگویی خــود را اعلام بــدار و بگو:ای گــاگ رئیس روش مشک و توبــال، علیه تو برخاستم.- کتاب حزقیال فصل 38

در کتاب حزقیال همراهان گـاگ، مشک و توبـال، پـارس، کــوش و پــوت هســتند. مشک و توبــال و گــومر و بث توگارما مردمــان واقعی ســرزمین ترکیه در آن زمــان بودند. کوش معمولاً به سودان تصور می‌شود ولی گاهی گفته می‌شـود که کـوش دیگـری در سـرزمین پـارس نـیز وجــود داشته‌است. پــوت معمــولاً به ســومالی تصــور می‌شـود. پـارس هم به معـنی سـرزمین ایـران امـروزی است. گـاگ شکست خـورده و در نهـایت در دره‌هـامون-گاگ در اسراییل دفن می‌شود.

ذوالقـرنین دیـواری بین یـاجوج و مـاجوج و مـردم ایجـاد می‌کند، مینیاتور ایرانی قرن 16 میلادی

عهد جدید

مکاشفه یوحنا

نویسـنده مکاشـفه یوحنا می‌نویسد که چگونه او در رؤیا شـیطان را به همـراه گـاگ و مگـاگ می‌بیند که تمـامی ملت‌های چهار گوشه زمین را تحت کنترل دارد.

وقتی هـزار سـال تمـام شد شـیطان از زنـدان خـود آزاد خواهد شد و تمـامی ملتهـای چهارگوشه دنیا را فـریب خواهد داد گاگ و مگاگ و آن‌ها را برای جنگ آماده خواهد کـرد. تعـداد آنـان مانند شن در سـاحل دریا خواهد بـود.- مکاشفه یوحنا 20:7–10

در مکاشـفه یوحنا گـاگ و مگـاگ دارای مـوقعیت جغرافیـایی خاصی نیسـتند بلکه ملت‌هـای دنیا هسـتند به صورت یک مجموعه به جنگ با مسیح می‌پردازند.

قرآن

در قرآن در دو سوره از یاجوج و مـاجوج سـخن به میـان آمده‌است، اول در سوره کهف آیات 93 تا 98، و دیگربار در سوره انبیاء آیـهٔ 96.ـ در سـوره کهف داسـتان فـردی درسـتکار به نـام ذوالقـرنین مطـرح می‌شـود که بعد از شنیدن آزار مردم به وسـیله یـاجوج و مـاجوج دیـواری از آهن مـذاب بین آن‌ها و مـردم ایجـاد می‌کنـد؛ ولیکن ذوالقرنین وعـده می‌دهد که آن زمـان که روز آخر نزدیک شود این دیوار از بین خواهد رفت.

گفتندای ذوالقـرنین یـاجوج و مـاجوج سـخت در زمین فساد می‌کنند آیا [ممکن است] مـالی در اختیـار تو قـرار دهیم تا میـان ما و آنـان سـدی قـرار دهی گفت آن‌چه پروردگارم به من در آن تمکن داده [از کمک مـالی شـما] بهتر است مرا با نیرویی [انسـانی] یـاری کنید [تا] میـان شما و آن‌ها سدی اسـتوار قـرار دهم بـرای من قطعـات

آهن بیاورید تا آن‌گـــاه که میـــان دو کـــوه برابر شد گفت بدمید تا وقـــتی که آن [قطعـــات] را آتش گردانید گفت مس گداخته بـــرایم بیاورید تا روی آن بریـــزم [در نتیجه اقـــوام وحشی] نتوانســـتند از آن [مـــانع] بـــالا روند و نتوانستند آن را سـوراخ کنند گفت این رحمـتی از جـانب پروردگـار من است و[لی] چـون وعـده پروردگـارم فـرا رسد آن [سد] را درهم کوبد و وعـــــده پروردگـــــارم حق است و در آن روز آنان را رها می‌کـنیم تا موج‌آسا بعضی با برخی درآمیزند و [همین که] در صور دمیده شـود همه آن‌ها را گرد خواهیم آورد.- سوره کهف، آیه 93–98

در سوره انبیاء مطرح می‌شود که در مورد مردمان شـهر خاصی که خداوند آن شهر را نـابود کرده‌است ورودشـان به آن شهر ممنوع شده‌است. این ممنوعیت تا زمـان آزاد شـــدن یـــاجوج و مـــاجوج ادامه خواهد داشت و بعد از آن یاجوج و ماجوج در زمین فساد زیادی برپا خواهند کرد.

و بر شـهری که آن را هلاک کـرده‌ایم بازگشتشـان حـرام است تا وقتی که یاجوج و ماجوج [راهشان] گشوده شود و آن‌ها از هر پشـــته‌ای بتازند و وعـــده حق نزدیک گـــردد ناگهان دیدگان کسانی که کفر ورزیده‌اند خـیره می‌شـود [و می‌گویند]ای وای بر ما که از این [روز] در غفلت بودیم بلکه ما ستمگر بودیم. -سوره انبیاء، آیه 96

در احادیث اهل سنت

ابوسعید خدری می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «زیـارت بیت الله برای حج و عمره، بعد از خروج یـاجوج و مـاجوج نـیز ادامه خواهد یافت».- صحیح بخاری، 1593

ابوسعید خـدری می‌گوید: محمد فرمـود: «خداوند متعـال می‌فرماید:ای آدم. آدم در جواب می‌گوید: آماده و گـوش به فرمـــان تـــوأم و خـــیر فقط در دست توست. خداوند خطـاب به او می‌فرماید: جهنمیـان را جـدا کن. می‌گوید: جهنمیان چقدر هسـتند؟ می‌فرماید: از هر هـزار نفـر، نه صد و نـود و نه نفر. با شـنیدن این سـخن، کـودک، پـیر می‌شـود و همة زنـان بـاردار، سـقط جـنین می‌کنند و مردمان را مست می‌بیـنی ولی مست نیسـند بلکه عـذاب خدا، شدید است» صحابه پرسـیدند: آن یک نفـر، از میـان ما چه کسی است؟ فرمـود: «خوشـحال باشـید. زیـرا یک نفر از شـــما و هـــزار نفر از یـــأجوج و مـــأجوج به دوزخ می‌رود». سپس افزود: سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، امیدوارم که یک چهارم بهشـتیان، شـما باشـید». ما تکبـیر گفـتیم. سـپس فرمـود: «امیـدوارم یک سـوم بهشتیان، شما باشید». ما تکبـیر گفـتیم. سـپس فرمـود: «امیـدوارم نصف اهل بهشـت، شـما باشـید». بـاز هم ما تکبیر گفـتیم. بعد از آن، فرمـود: «شـما در میـان مـردم، مانند موی سیاهی هستید که بر پوست گاو سفیدی باشد یا مانند موی سـفیدی هسـتید که بر پوست گـاو سـیاهی باشد».- صحیح بخاری، 3348

زینب دختر حجش همسر رسول خدا می‌گوید: نـبی اکـرم وحشت زده، وارد خانه شد و می‌گفت: «لا إله إلا اللـــــه، وای بر عـرب از شـری که به آنـان، نزدیک شده‌است». و در حالی که انگشت شست و سبابه‌اش را به‌صورت حلقه درآورده بود، افزود: «امروز، این انـدازه از سد یـأجوج و مأجوج، بـاز شده‌است». زینب می‌گوید: گفتم:ای رسـول خدا! آیا ما نابود می‌شویم در حالی که افـراد نیکوکـار در

میان ما وجود دارند؟ فرمـود: «بلی، هنگـامی که فسق و فجور زیاد شود».- صحیح بخاری، 3346

در متون تاریخی

در قـــرن اول میلادی تاریخـــدان یهـــودی یوســـفوس فلاویوس از قوم سکاها با نـام گـاگ و مگـاگ در روسـیه نـــام برده‌است. یوســـفیوس نوشته‌است که اســـکندر مقـدونی گـاگ و مگـاگ را در پشت کوه‌هـای قفقـاز به وسیله دیوارهای آهنین زنـدانی کرده‌است. این دیـوار در گرجسـتان قـرار دارد. بعضی پادشـاهان گـرجی خـود را محافظ دروازه گـــاگ و مگـــاگ می‌دانســـتند. هم‌چـــنین امـبروس از گوت‌ها به عنـوان گـاگ یـاد می‌کـرد. جـروم آن‌ها را ســکاها می‌دانست و ژوردانس در اثر مهم خـــود گتیکـــــا، اقـــوام ســـکاها، آمازون‌ها و گوت‌ها را یکی می‌دانست. در بعضی متـــون تـــاریخی از قـــوم خـــزر به عنـــوان گـــاگ و مگـــاگ نـــام بـــرده شده‌است. در کتـــاب اکسپوزیسو ماتیام اوانجلیستام نوشته شده در قرن نهم میلادی توسط کریســـتیان اســـتاولوت از قـــوم خـــزر به عنوان گاگ و مگاگ نام برده شده‌است که «ختنه شـده و از قـوانین یهـودی تبعیت می‌کنند». در قـرن 14 میلادی ابن کثیر دانشمند سـنی نـیز یـاجوج و مـاجوج را با قـوم خزر یکی دانسته‌است. بر اسـاس داسـتان‌ها شـاه خزرها جوزف ادعا می‌کرد که از نسل برادر زاده مگـاگ توگارما است. در بعضی متون تـاریخی از قـوم مغـول به عنـوان قوم گاگ و مگاگ نام بـرده شده‌است. در متـون تـاریخی آلمانی ذکر شده‌است که در روزهای آخر گروهی یهـودی قرمز به اروپا حمله می‌کنند. این گروه معمولاً به عنـوان

یهودیان اروپای شـرقی و ترکـان عثمـانی در نظر گرفته می‌شوند.

در فرهنگ

انگلستان

با وجود این‌که گاگ و مگـاگ در کتـاب مقـدس دارای بعد منفی هســتند شــهرداران محله شــهر لنــدن در مراسم سنتی خود از تصاویر آنــان اســتفاده می‌کنند. بر اســاس سنت گاگ و مگاگ محـافظین محله شـهر لنـدن هسـتند. این مراسم همه ساله در دومین شنبه ماه نوامبر برگزار می‌شود. هم‌چنین در سه مایلی جنوب کمبریج کــوهی به اسم گاگ و مگاگ وجود دارد.

هوش مصنوعی چیست؟ تاریخچه تکامل هوش مصنوعی تا امروز

هوش مصنوعی چیست؟ بیایین با یه سوال شروع کنیم. شما فکر میکنید پیچیده‌ترین شیع در کهکشان چیه؟ بهش فکر کن. بهت قول میدم جوابش در ذهنت باشه. واقعا در "سر" شماست. اون شیع همون مغز انسان است. که حتی قوی‌ترین سیستم‌ها و پیچیده‌ترین شبکه‌ها هم به گرد پاش نمیرسن. شبیه سازی مغز، هدف اصلی هوش مصنوعی هست. بحث، در مورد ساخت ربات نیست، اما ساختن یک ذهن کامپیوتری است که بتونه مثل انسان فکر کنه.

ولی تا اونجا خیلی قدم‌های مختلفی هست. هوش‌های مصنوعی ساده همین الان در کل جهان هستن. از "سیری" گوشی‌های اپل تا سیستم پیشنهاد دوستی فیسبوک. هوش مصنوعی در خانه‌های ما، در کار ما و حتی در ترافیک خیابان‌های ما هست.

هوش مصنوعی ساده خیلی ساله که پیش ما هست و یک وظیفه مهم رو بهتر از هر انسانی انجام میده. کامپیوتر دیپ بلو قهرمان شطرنج جهانو سال 1977 شکست داد. ولی اگه ازش بخوای دوز بازی کنه. واضحه که نمیتونه.

اون واسه خودش نمیتونست بازی جدیدی رو یاد بگیره. چون نمیتونست مثل انسان فکر کنه. پس با این پیشفرض، حالا دوباره به چالشمون بر می‌گردیم.

خیلی‌ها باور دارن که ساخت هوش مصنوعی مثل مغز انسان، میتونه واسه خودمون خطرناک باشه. کامپیوتری که مثل انسان فکر کنه، یاد بگیره و پیشرفت کنه و حتی شاید بتونه به انسان تکامل یافته تبدیل بشه. کارشناسان میگن تا سال 2050 این رو خواهیم دید. البته اگه بشه انجامش داد!

خیلی‌ها میلیاردی روش سرمایه گذاری خواهند کرد.

بعضی‌ها میگن که باعث نجات بشریت میشه و بعضی‌های دیگه میگن آخر الزمان رو با خودش میاره حالا هر وقت و به هر صورت که این اتفاق بیوفته، توی یه مساله شکی نیست: اون روز جهان به طور کامل و برای همیشه تغییر خواهد کرد!

هوش مصنوعی (AI) موضوع داغی در فن آوری است و نیروی محرکه بسیاری از پیشرفت‌های تکنولوژیکی بزرگ سال‌های اخیر است. در حقیقت، با تمام چیزهایی که امروزه ما در مورد آن می‌شنویم، فراموش کردن آن آسان است که AI چیز جدیدی نیست. در طول قرن گذشته، از حوزه علم تخیلی به دنیای واقعی منتقل شده است. تئوری و علوم رایانه‌ای باعث ایجاد آن می‌شود که همه این‌ها در دهه‌های گذشته وجود داشته است. از زمان اختراع کامپیوتر در اوایل قرن بیستم، دانشمندان و مهندسان متوجه شده‌اند که هدف نهایی هوش مصنوعی، ساخت ماشین‌هایی است که قادر به تفکر و یادگیری هستند. ماشین‌هایی که می‌توانند مانند مغز انسان - پیشرفته‌ترین سیستم تصمیم گیری در جهان شناخته شده - فکر کنند و تصمیم بگیرند و حتی چیزهای جدید یاد بگیرند.

امـــروزه با پیشـــرفته‌تر شـــدن آمـــوزش، با اســـتفاده از شـــبکه‌های عصـــبی مصـــنوعی، وضـــعیت فعلی هـــوش مصـــنوعی مانند یک اثر هـــنری زیبا می‌ماند. اما نقـــاط عطفی در مسیر تکامل هوش مصنوعی تا امـروز، وجـود دارد. در این‌جا من خلاصه‌ای از تاریخچه هوش مصـنوعی که به طـــور کلی به عنـــوان مهم‌تـــرین در نظر گرفته می‌شوند، برای شما آورده ام.

1637 – دکارت اختلاف را از بین می‌برد

پیش از آن، روباتها علمی تخیلی بودنـــــد، دانشـــــمند و فیلســوف، رنه دکــارت احتمــال این‌که ماشــینها یک روز فکر می‌کنند و تصــمیم می‌گیرنــد، را تصــور میکــرد. در حالی که او اشتباه تصور می‌کرد. که ربات‌ها هرگز قــادر نخواهد بود مانند انسان صحبت کند.

او یک تقسیم بین ماشـین‌ها را شناسـایی کـرد که ممکن است یک روز در مورد انجام یک کار خاص استفاده شوند و آن‌هــایی که ممکن است بتوانند به هر شــغل ســازگار شوند. امـروزه این دو زمینه به عنـوان هـوش مصـنوعی تخصصی و عمومی شناخته می‌شوند. از بسیاری جهــات، او اساس را برای ایجاد AI تعیین کرد.

1956 – کنفرانس دورتموث

با ظهـور ایـده‌هایی مانند شـبکه‌های عصـبی و یـادگیری ماشـین‌ها، اسـتاد دانشـکده دارتمـوت، جـان مک کـارتی، اصطلاح «هوش مصنوعی» را به کار گرفت و یک کارگاه آموزشی تابستانی را با همکاری کارشناسان برجسته در این زمینه هماهنگ کــرد. در طــول جلسه ایــده پــردازی، تلاش‌هــایی بــرای ایجــاد یک چــارچوب بــرای اکتشــاف و

توسعه ماشین آلات "متفکر" آغاز شد. بسیاری از ستون‌هایی که برای AI پیشرفته امروزه، حیاتی هستند، از جمله پردازش زبان طبیعی، دید رایانه و شبکه‌های عصبی، بخشی از دستور کار آن جلسه بود.

1966 – ELIZA به رایانه‌ها صدایی می‌دهد. ساخت اساس هوش مصنوعی

ELIZA، که توسط Joseph Weizenbaum در MIT توسعه یافته بود، شاید اولین چت روم دنیا بود – یکی از نیاکان مستقیم مواردی مانند الکسا و سیری – ELIZA اولین اجرای پردازش زبان طبیعی است که هدف آن تدریس کامپیوترها برای ارتباط با ما در زبان انسانی است. نه این‌که به ما نیاز داشته باشد که آن‌ها را در کد رایانه برنامه ریزی کنند یا از یک رابط کاربر تعامل کنند. ELIZA نمی‌توانست مثل الکسا صحبت کند – او از طریق متن صحبت میکرد – و او قادر به یادگیری از مکالماتش با انسان نبود. با این وجود، او راه را برای تلاش‌های بعدی برای از بین بردن موانع ارتباطی بین انسان و ماشین‌ها را هموار کرد و اساس هوش مصنوعی. را تعیین کرد

1980 – XCON و ظهور هوش مصنوعی AI مفید

سیستم یادگیری دانش آموزان XCON شرکت تجهیزات دیجیتال، در سال 1980 شروع و تا سال 1986 به درآمد سالانه 40 میلیون دلار رسید. این مهم است زیرا تا این لحظه سیستم‌های AI به طور کلی به عنوان شاهکارهای تکنیکی چشمگیر با سودمندی محدود در دنیای واقعی محسوب نمی‌شدند. به زبان دیگر کسی بهشون توجه

خاصی نمیکـــرد. اما با این سیســـتم و درآمد بـــالایش، مشخص شد که راه اندازی ماشین‌های هوشمند با هـوش مصـــنوعی می‌تواند به یک کسب و کـــار پر درآمد تبـــدیل شود. تا سال 1985 شرکت‌های مختلف به طور متوسط سالانه 1 میلیارد دلار در سیستم‌های AI سرمایه گذاری کردند.

1988 – یک رویکرد آماری

محققـان آی بی‌ام یک رویکـرد آمـاری به ترجمه زبـان را منتشر کردند که اصـول احتمـالی را در حـوزه آمـوزش و یادگیری ماشین‌ها تا حدی تحت کنترل قـرار می‌دهد. این مسئله به چالش ترجمه خودکار بین زبان‌هـای فرانسـوی و انگلیسی پرداخت.

این نشانگر یک تغییر در تأکید بر طـراحی برنامه‌ها بـرای تعیین احتمال نتایج مختلف بر اسـاس اطلاعـات (داده‌ها) است که به جـای آمـوزش آن‌ها بـرای تعـیین مقـررات و قوانین، آن‌ها نسبت به آن آموزش داده شده‌اند.

این به عنوان یک جهش عظیم در تکامل هوش مصـنوعی از لحـــاظ تقلید از فرآینـــدهای شـــناختی مغز انســـان محســـوب می‌شـــود و اســـاس یـــادگیری ماشـــین‌ها را همانطور که از امروز استفاده می‌شود تشکیل می‌دهد.

1991 – تولد اینترنت

اهمیت این یکی خیلی زیـــاد است. در ســـال 1991، تیم Berners-Lee، پژوهشگر CERN اولین وب سایت جهان را در اینترنت قرار داد و پروتکل انتقال پرونـده (HTTP) را منتشر کـــرد. کامپیوترها بـــرای چند دهه عمـــدتا در

مؤسسات آموزشی و کسب و کارهای بزرگ برای ارتباط داده‌ها استفاده می‌شدند، اما ورود اینترنت جهانی، کاتالیزور جامعه جهانی بود تا خود را به جهان آنلاین متصل کند. در عرض چند سال کوتاه، میلیون‌ها نفر از هر بخش از جهان، داده‌ها را تولید و به اشتراک می‌گذارند – سوخت هوش مصنوعی – با نرخ غیر قابل قبول و باورنکردنی در قبل از تولد اینترنت.

1997 – Deep Blue قهرمان شطرنج جهان Gary Kasparov را شکست می‌دهد

سوپر کامپیوتر شطرنج IBM با دارا بودن یک هوش مصنوعی ساده از تکنیک‌هایی استفاده کرد که توسط استانداردهای امروز مورد استفاده قرار می‌گیرد. اساسا به روش‌های "نیروی بی‌رحم" برای محاسبه هر گزینه احتمالی با سرعت بالا، به جای تجزیه و تحلیل گیم پلی و یادگیری در مورد بازی، متکی بود. با این حال، از یک دیدگاه تبلیغی مهم بود – توجه به این واقعیت که کامپیوترها به سرعت در حال تکامل هستند و به طور فزاینده‌ای در فعالیت‌هایی که در آن انسان‌ها پیش از این بدون قید و شرط به سر می‌بردند، صلاحیت داشتند.

2005 – چالش بزرگ هوش مصنوعی DARPA

سال 2005 سال دومی بود که DARPA بزرگ‌ترین چالش خود را برگزار کرد – مسابقه‌ای برای وسایل نقلیه خود مختار بدون سرنشین در بیش از 100 کیلومتر از جاده‌های کویر Mojave کشور آمریکا. در سال 2004، هیچ کدام از شرکت کنندگان موفق به انجام این دوره نشدند. سال بعد، با این وجود، پنج خودرو موفق شدند به

پایان مسیر برسند و رتبه اول آن‌ها، دانشگاه استنفورد آمریکا بود.

این مسابقه طراحی شده بود تا فن آوری رانندگی مستقل را تحریک کند و قطعا این کار را انجام داد. تا سال 2007، یک محیط شهری شبیه سازی شده برای وسایل نقلیه به حرکت در آمد، به این معنی که آن‌ها مجبور بودند بتوانند با مقررات ترافیک و سایر وسایل نقلیه مواجه شوند.

2011 – جاسوسی آی بی‌ام، هوش مصنوعی واتسون

موتور محاسباتی شناختی "واتسون" در مقابل قهرمانان بازیگری تلویزیون در برنامه jepordy (یک مسابقه سوالی تلویزیونی کشور آمریکا که خیلی هم محبوب است) قرار گرفت!، آن‌ها را شکست داد و این دستگاه جایزه 1 میلیون دلاری را برنده شد. این مهم بود زیرا Deep Blue در طول یک دهه قبل ثابت کرده بود که یک بازی که در آن ریاضی می‌تواند حرکت را توصیف کند، مانند شطرنج را می‌توان با زرنگی تمام، فریب داد.

2012 – قدرت واقعی یادگیری عمیق هوش مصنوعی به جهان آشکار می‌شود – کامپیوترها یاد میگیرند گربه‌ها را شناسایی کنند.

محققان در استنفورد و گوگل، از جمله جف دین و اندرو مقاله خود را با استفاده از ویژگی‌های سطح بالا (با استفاده از مقیاس بزرگی از آموزش بدون نظارت) و با استفاده از تحقیقات قبلی در شبکه‌های عصبی چند لایه شناخته شده به عنوان شبکه‌های عصبی عمیق، منتشر کردند.

تحقیقــات آن‌ها در مــورد هــوش مصــنوعی به بررسی یادگیری بدون نظارت پرداخته است که مانع از کار گران و وقت گیر نشانه گذاری دستی داده‌ها می‌شــود تا از آن بتــوان بــرای آمــوزش الگوریتم‌هــای یــادگیری ماشــین استفاده کرد. این ســرعت رشد AI را ســریعتر می‌کند و جهــان جدیــدی از فرصت‌ها را به وجــود می‌آورد که به ساخت ماشـین‌ها بـرای انجـام کـاری که تا آن زمـان تنها توسط انسان انجام می‌شود، می‌پردازد.

به طــور خــاص، این واقعیت است که سیســتم آن‌ها در تشخیص تصاویر گربه‌ها بسیار ماهر شده بود.

این مقاله یک مدل هـوش مصـنوعی را توصـیف کـرد که امکـان سـاخت یک شـبکه مصـنوعی با حـدود یک میلیـارد اتصــال را فــراهم می‌کند. هم‌چــنین تصــدیق کــرد که در حــالی که این یک گــامی مهم در جهت ســاختن یک "مغز مصنوعی" بود اما هنوز راه زیادی برای رفتن وجود دارد – با نورون‌ها در یک مغز انســان که گفته می‌شــود دارای 10 تریلیــون اتصــالات است و می‌تواند هر چه آن‌ها را افزایش هم بدهد.

2015 – هوش مصـنوعی در "دیـدن" بهـتر از انسـان‌ها هستند

محققــان هــوش مصــنوعی در مــورد چــالش ImageNet سالانه – که در آن الگو ریتم‌ها برای نشــان دادن مهــارت خــود در شــناخت و توصــیف یک کتابخانه از 1000 عکس رقــابت می‌کننــد، اعلام می‌کنند که دســتگاه‌ها با هــوش مصنوعی در حال حاضر از انسان برتر هستند.

از زمان برگزاری مسابقه در سال 2010، میزان دقت الگوریتم برنده از 71٫8 درصد به 97٫3 درصد افزایش یافته است. این محققـــــــــان اعلام کردند که رایانه‌ها می‌توانند اشیا را با اطلاعات بصری دقیق‌تر از انسان تشخیص دهند.

2016 – هوش مصنوعی AlphaGo می‌رود جایی که هیچ دستگاه پیش از آن رفته است

گیم پلی هوش مصنوعی مدتهاست که یک روش انتخاب شده برای نشان دادن توانایی‌های ماشین‌های متفکر است و این روند در سال 2016 به عنوان سرفصل‌های جدید ادامه می‌دهد، زمانی که AlphaGo توسط Deep Mind (که اکنون یک شرکت تابعه Google) در بیش از پنج بازی مسابقه، قهرمان جهان را شکست داد.

اگر چه حرکت Go را می‌توان با ریاضی توصیف کرد، تعداد قابل توجهی از تغییرات وجود دارد که می‌توان بازی کرد – بیش از 100،000 حرکت باز ممکن در Go وجـــود داشـــته باشد(در مقایسه با 400 در شـــطرنج)، نیروی بی‌قاعده را غیر عملی می‌کند. هوش مصنوعی AlphaGo از شبکه عصبی برای مطالعه بازی استفاده می‌کند و یاد می‌گیرد که در آن بازی کند.

2018 – اتومبیل‌های خود ران به جاده‌ها وارد می‌شوند!

یکی از شاخه‌های هوش مصنوعی، توسعه اتومبیل‌های خودران، یک مورد استفاده خوب برای VR امروز است. برنامه‌ای که تخیل عمومی را بیش از هر چیز دیگری به تصویر کشیده است. جنرال موتورز ورود خودروهای بدون راننده را در نمایشگاه جهانی 1939 پیش بینی

کـرد. Stanford Cart – در ابتـدا بـرای کشف نحـوه عملکرد وسایل نقلیه قمری، سپس به عنوان یک وسـیله نقلیه جـاده‌ای مسـتقل معـرفی شد – در سـال 1961 عرضه شد.

اما شـکی نیست که با راه انـدازی سـرویس تاکسی و رانندگی گوگل در فونیکس-آریزونای آمریکا، سال 2018 نقطه عطف قابل تـوجهی را در تکامل هـوش مصـنوعی نشان می‌دهد،.

اولین سرویس تجاری خودروی خود ران، Waymo One در حال حاضر برای 400 نفر از اعضای عمومی استفاده می‌شود که برای رانده شدن به مـدارس و محل کارشـان در یک محدوده 100 مایل مـربعی، پـول خـوبی پـرداخت می‌کنند.

در دنیای امروزی این انسان‌ها هستند که می‌توانند سوار تمـام وسـایل نقلیه شـوند و آن‌ها را هـدایت و نـاوبری کنند. اما این بدیهی است که در آینـده‌ای بسـیار نزدیـک، اتومبیل‌هـای خـود ران بـرای اکـثر مـردم جهـان به یک واقعیتی روزمره تبدیل خواهند شد.

هوش مصنوعی دقیقا چیست؟

صنعت ارتباطات حدود 150 سال پیش با تلگراف آغاز شد و پس از آن تلفن برای مدت زمان زیادی وظیفه برقراری ارتباط بین افراد را برعهده داشت و البته در این سال‌ها، پیام‌ها از حالت متنی و صوتی به تصویری تبدیل شده‌اند. از طرفی عمر گوشی همراه به کمتر از 3 دهه می‌رسد و موبایل‌های امروزی با سیستم‌های عامل هوشمند، حتی عمری کمتر از 10 سال دارند. اما اکنون دیگر ارتباطات به تلفن و اینترنت هم محدود نمی‌شود و فناوری‌هایی مانند نسل پنجم اینترنت و هوش مصنوعی پا به عرصه گذاشته‌اند که صنعت ارتباطات و فناوری اطلاعات را دگرگون کرده‌اند.

روز جهانی جامعه اطلاعاتی و مخابرات، 17 می(27 اردیبهشت‌ماه) است که اتحادیه جهانی مخابرات همه‌ساله، با انتخاب یک شعار راهبردی، این روز را گرامی می‌دارد و تمامی کشورهای عضو این اتحادیه بر پایه این شعار، برنامه‌های یک‌ساله خود را در حوزه ICT تعیین می‌کنند. این اتحادیه، شعار امسال روز جهانی ارتباطات را فعال کردن استفاده مثبت از هوش مصنوعی برای همه اعلام کرده است.

بر اساس اطلاعیه ITU، در سال‌های اخیر پیشرفت‌های قابل‌توجهی در فن‌آوری هوش مصنوعی وجود داشته که با پیشرفت‌های شگرف در زمینه‌های مشارکت مانند کلان‌داده، یادگیری ماشین، توان محاسباتی، ظرفیت ذخیره‌سازی و محاسبات ابری در میان افراد دیگر امکان‌پذیر شده است.

فن‌آوری‌های مبتنی بر هوش مصنوعی در حال حاضر به‌عنوان جزء کلیدی ابزارهای فعالانه و برنامه‌های کاربردی برای کمک به مردم برای هدایت زندگی بهتر با بهبود بهداشت، آموزش، امور مالی، کشاورزی، حمل‌ونقل و طیف گسترده‌ای از خدمات دیگر در حال ظهور هستند. موضوع شعار امسال روز جهانی مخابرات (WTISD-2018)ـ به سازمان ITU و سایر ذی‌نفعان کلیدی اجازه می‌دهد تا بر فرصت‌هایی برای چگونگی تسریع پیشرفت هوش مصنوعی تا سال 2030، تمرکز کنند.

ماشین‌هایی با تفکر هوشمندانه

در حالی که ماشین‌ها و کامپیوترها از ابتدا برای کاهش کارهای دستی و کارآمدتر وظایف اختراع شدند، امروزه به مرحله‌ای رسیدیم که تقریبا همه‌ی افراد به تکنولوژی دسترسی دارند و در شرایطی هستیم که از تکنولوژی در راستای بهره‌گیری از هوش مصنوعی استفاده می‌شود. در حالی که تا کنون، ماشین‌ها همان کاری را که از طرف انسان‌ها به آن‌ها گفته می‌شد، انجام می‌دادند، هدف هوش مصنوعی این است که به ماشین‌ها یاد بدهد همانند انسان‌ها تفکر هوشمندانه داشته باشند.

در حال حاضر شرکت‌های بزرگ فناوری از جمله گوگل، مایکروسافت، آی‌بی‌ام و سایرهای‌تک‌ها، از هوش مصنوعی استفاده زیادی کرده و با این فناوری نسبتا نوین، تغییراتی انقلابی را ایجاد کرده‌اند. البته استفاده از هوش مصنوعی به حوزه فناوری محدود نمی‌شود و در زمینه‌های روزنامه‌نگاری، سرگرمی، بهداشت و

درمـان، اتومبیل‌هـا، خرده‌فروشـی، بانکـداری و مـالی، لـوازم خـانگی اسـتفاده می‌شـود و البته شـاید اکنـون کاربردی‌ترین استفاده از هوش مصـنوعی که ارتبـاط هر روزه با مردم دارد، گوشی‌های هوشمند باشد.

اسـتفاده از هـوش مصـنوعی در صـنعت سـرگرمی نـیز بسیار محبوب است؛ ما چه در حوزه بازی‌های ویدیویی و چه در اپلیکیشن‌های موسـیقی با این مفهـوم آشـنا هستیم. ایده استفاده از هوش مصنوعی در بازی‌ها جدید نیست و از همان ابتدا مـورد اسـتفاده قـرار می‌گرفته و به تـدریج رشد کـرده است. در موسـیقی و فیلم نـیز همین‌طور است، به کاربران توصیه می‌شـود به تماشـای فیلم‌ها و گـوش دادن موسـیقی‌هایی بپردازند که به صـورت خلاقانه و بر اسـاس تصـمیماتی که آن‌ها در گذشته گرفته‌اند، ایجاد شده است.

هم‌چنین با معـرفی فروشـگاه‌های آنلاین خرده‌فروشـی، مـردم چنـان به خریـدهای آنلاین رو آورده و به آن عـادت کرده‌اند که این خریدها اکنون در اوج خود قرار دارد. این وب‌سـایت‌ها هم‌چـنین از روش‌هـای هـوش مصـنوعی استفاده می‌کننـد، مانند توصـیه به مشـتریان بـرای خرید بـرخی از محصـولات با توجه به محصـولاتی که قبلا خرید کرده‌اند و یا محصـولاتی که در جست‌وجوی آن بوده‌اند. راه دیگر نیز تهیه‌ی ربات‌های آنلاین گفت‌وگو است که به مشـتریان راهنمـایی می‌دهند و یا به حل مسـائل مطرح‌شده می‌پردازند.

وب‌سایت‌های متعددی به مشتریان خود پیشنهاد می‌دهند در صـورت درخواست یا شـکایت، با نماینـده وب‌سـایت گفت‌وگو کنند. با این حـال، اغلب اوقـات این نماینـده‌ها

انسان نیستند؛ در عوض، روبات‌های گفت‌وگویی هستند که برای پاسخگویی و استخراج دانش مورد نیاز وب‌سایت آموزش دیده‌اند و این اطلاعات را به مشتری عرضه می‌کنند. این ربات‌ها با تمرکز بر کلمات کلیدی از پردازش زبان طبیعی بهره می‌برند تا درخواست مشتری را تفسیر کرده و سپس در پاسخ، اطلاعات مورد نیاز مشتری را به دست می‌دهند.

یکی دیگر از موارد استفاده از هوش مصنوعی، وسایل نقلیه‌ی بدون راننده‌ی شرکت‌های گوگل و تسلاست. استفاده از هوش مصنوعی در این فضا برای پارک خودکار، تشخیص تصادف، نظارت بر محدوده‌ی دید، شناخت صدا و یا جهت‌یابی مانند این است که ماشین مثل یک دستیار برای راننده عمل کند و روش‌های مختلف رانندگی ایمن را آموزش دهد.

هوش مصنوعی و اینترنت اشیاء

در هر حال تمامی دستگاه‌های هوشمند و ابزارهای مورد استفاده در زندگی روزانه ما که از فناوری اینترنت اشیاء بهره می‌برند، هوش مصنوعی را نیز مورد استفاده قرار می‌دهند برای مثال در مورد وسایل الکترونیکی، ترموستات و لامپ‌های هوشمند به نحو جالبی از هوش مصنوعی استفاده می‌کنند. هوش مصنوعی می‌تواند درجه حرارت خانه شما را در ساعات مختلف شبانه‌روز، همان‌طور که می‌خواهید تنظیم کند. به همین ترتیب، روشنایی خانه‌ی کاربر می‌تواند به همان اندازه که در زمان‌های مختلف روز ترجیح می‌دهد، متناسب با تاریکی و روشنایی خانه تغییر پیدا کند.

در گوشی‌های هوشمند هم، دستیارهای شخصی مجازی هستند که از هوش مصنوعی بهره می‌برند. سیری، کورتانا و گوگل نو دستیارهای دیجیتالی بسیار معمولی هستند که در تلفن‌های آی اواس، اندروید و ویندوز یافت می‌شوند و می‌توانند به سوالاتی که کاربر از آن‌ها می‌پرسد، پاسخ دهند. این برنامه‌ها اطلاعات را جمع‌آوری می‌کنند تا بتوانند سوالی که توسط کاربر پرسیده می‌شود را تفسیر کرده و سپس داده‌های مورد نیاز کاربران متناسب با ترجیحشان، در اختیار قرار دهند.

اکنون هوش مصنوعی تقریبا در تمام زمینه‌های مرتبط با فناوری در حال رشد است و حتی به حوزه‌هایی که ممکن است کسی تصور نمی‌کرده نیز راه یافته است. هوش مصنوعی با قابلیت تقلید از هوش انسانی حتی قادر است به ماشین‌های سوپرهوشمندی تبدیل شود که باهوش‌تر از انسان هستند. با وجود این، نمی‌توان انکار کرد که استفاده از این فناوری تا حد زیادی زندگی را برای انسان‌ها تسهیل کرده و شاید به همین دلیل هم اتحادیه جهانی مخابرات، به استفاده مثبت از هوش مصنوعی برای همه تاکید کرده است.

همه انرژی‌های موجود در زمین از خورشید سرچشمه می‌گیرد

برای ساکنین زمین خورشید از مهم‌ترین ستارگان است که اشعه آن منبع حرارتی، نور، سوخت، مواد غذایی و قدرت محسوب می‌شود.

وی افزود: خورشید با انتشار پرتوهای خود به رشد گیاهان کمک می‌کند، زمین را گرم می‌سازد و در تولید بادها نیز بسیار موثر است.

فخری اظهار داشت: همه انرژی‌هایی که در زمین مورد استفاده قرار می‌گیرند به استثنای انرژی هسته‌ای از خورشید سرچشمه می‌گیرد که برخی از آن‌ها برای ادامه حیات بشر بسیار الزامی است.

- خورشید، کوره اتمی عظیمی است که چند میلیون سال مشغول فعالیت می‌باشد

وی تصریح کرد: از انرژی خورشیدی جهت قدرت آب، باد و در گذشته برای تهیه زغال سنگ، نفت و گاز مورد استفاده قرار می‌گرفت.

فخری: خورشید را کوره اتمی عظیمی دانست که از چند میلیون سال قبل مشغول به فعالیت بوده و بیلیون سال دیگر نیز به کار خود ادامه خواهد داد.

وی عنوان کرد: ساختار خورشید توده‌ای گازی شکل است که نود درصد آن هیدروژن و 10 درصد آن هلیم است که البته دارای مقدار کمی اکسیژن، کربن، نیکل و سیلیسیم است.

فخری تاکید کرد: دمای هسته خورشید 15 میلیـون درجه ســانتی گــراد است که با فشــاری برابر 200 میلیــون اتمسفر تراکم گشته است.

وی یــادآور شد: هســته خورشــید 10 برابر از ســرب سنگین‌تر است و فاصله این ستاره زندگی بخش تا زمین 149 میلیون و 490 هزار کیلومتر است و فقط 8 دقیقه و 18 ثانیه زمان نیاز دارد تابه زمین برسد

فخری اظهار داشت: این فاصله را نور خورشید در مــدت 8 دقیقه و 18 ثانیه طی کرده و به زمین می‌رسد.

وی قدرت متوسط خورشید را یک میلیون و 390 هزار و چهارصد کیلومـــــتر که برابر قطر زمین است دانست و افزود: حجم خورشید نیز برابر یک میلیون و سیصد هزار برابر حجم سیاره‌ها زمین است.

فخری تاکید کرد: جرم خورشید 4.1 برابر زمین است که همین ابعاد بزرگ و گرمای زیاد این ســتاره مــوجب ادامه وجود حیات در زمین شده است.

وی خــاطر نشــان کــرد: به دلیل این‌که خورشــید منشــاء حیـــــات منظومه شمسی است آن را به ما در منظومه شمسی معرفی کرده‌اند.

همزاد

چون سخن از بندناف و جفت به میان آمد. فقیر بد ندیدم که در باره موجودی به نام همزاد توضیحاتی خدمت خوانندگان ارائه دهم زیرا با بندناف و جفت ارتباط دارد.

در نزد عموم اهالی علوم غریبه همزاد همان قرین جنی است که شیطن وجودی ما انسان‌هاست. اما در نزد اساتید علوم غریبه قرینی از جن، قرین جنی است و ارتباطی با همزاد ندارد.

نکته 1:ـ فقیر ابتدا فکر می‌نمودم که قرینی از جن که شیطن وجودی ماست همزمان با تولد ما در عالم انسانی در عالم جنیان متولد می‌شود. اما آن‌گونه که فقیر در یک مورد برخورد نمودم قرین جنی مدت‌ها پیش از تولد شخص در عالم جنیان متولد شده بود و حتی اجداد چندین نسل پیش شخص را که وی در ذریه و صلبشان قرار داشت را شناسایی نموده بود و در زندگیشان اخلال‌هایی ایجاد نموده بود و این نشان می‌دهد که قرین جنی که شیطن وجودی ماست احتمالاً در عالم ذر حضور داشته است.

این موجود در بدنش قطعاتی فلزی وجود داشته و حتی ناخن‌هایش هم جنسی شبیه فلز داشته و تا به حال جنی شبیه به این موجود فرومایه در میان جنیان معروف دیده نشده است.

نکته 1 از 1: این برخورد و تجربه یک تجربه واحد بوده و نمی‌توان آن را به تمام قرین‌های جنی تعمیم داد. باید

در این وادی سال‌ها برای شخص تجربه پیش بیاید تا بتواند به نتیجه درستی دست پیدا کند.

اما همزاد آن‌گونه که بعضی اساتید فقیر نظیر شیخ علاالدین گفته‌اند به نوعی روح بندناف و جفت ما انسان‌ها می‌باشد و پس از زایمان چون بند ناف و جفت را دور می‌اندازند. همزاد که به نوعی روح بند ناف و جفت ما می‌باشد به عالم خویش می‌رود.

بنابراین همزاد اتصالی بین ما و روح مادر در دوران جنینی برقرار می‌نماید.

با وجودی که همزاد روح بندناف و جفت است اما با روح بخاری متفاوت است.

همزاد موجودی است با خلقتی از جنس سنگ و شیشه به طور دقیق‌تر جنس همزاد و خلقتش شبیه جنس بال سنجاقک است.

همزاد برخلاف ما انسان‌ها موجودی افقی است و به صورت افقی در هوا حرکت می‌نماید.

با وجودی که جنس همزاد به بال سنجاقک شبیه است اما شکل همزاد مانند پوشال کولرهای آبی یا تا حدی شبیه به پوست پیاز است.

همزاد بدلیل علاقه‌ای که به صاحبش دارد صورت خویش را به مانند صورت صاحبش در می‌آورد و در این تشبه صورت را به شکل کنونی صورت صاحبش در می‌آورد. یعنی اگر صاحبش دارای محاسنی نسبتا بلند باشد همزادش نیز شکل صورتش را به مانند صاحبش با محاسن بلند نشان خواهد داد. اگر صاحبش محاسن

خویش را کوتاه نماید بلافاصله همـزادش نـیز خـود را به شکل آخرین چهره صاحبش در می‌آورد. یعنی محاســنش را کوتاه نشان می‌دهد.

همــزاد نفس نفس ما انسان‌هاست و در واقع به نــوعی خود ماست. یعنی همان شخصیت ما را دارد.

آگاهی همزاد معمولا نسبت به زوایای پنهانی وجـود ما و حتی آینده مان و خاطرات گذشته مـان و توانایی‌هایمـان بیش از خودمان است.

بــدین خــاطر ارتبــاط با همــزاد می‌تواند به شــخص در پیشرفت‌های معنوی و مادی کمک نماید.

نکته 2:ـــ باید توجه داشت که درست است که آگـــاهی همزاد از خود ما نسبت به ما بیشتر است. اما این آگاهی در مقایسه با انســان‌های عــادی است نه ســالکینی که مراتبی را در سیر و سلوک الهی گذارنده‌اند.

نکته 1 از 2: پاسخ این سوال که آیا با بالا رفتن معرفت نفس و آگاهی نسبت به ابعاد وجودی خویش همـزاد نـیز آگاهیش بالاتر می‌رود یا خیر بـرای فقـیر هنـوز مشـخص نیست!

همـزاد انسـان‌ها معمـولاً در عـالم خـود قـرار دارد و کم پیش می‌آید که همزاد شخصی در عالم انسانی ما حضور داشــته باشد. اگر در مــوردی اســتثنایی اینچــنین باشد معمولاً نـاظر نخواهد بـود و در زنـدگی صـاحبش دخـالت می‌نماید. زیــرا به صــاحب خــویش علاقه مند است و تا جـایی که بتواند و اجـازه و تـوان دخـالت داشـته باشد در

زندگیش دخـالت می‌نماید. حـتی در صـورت نیـاز خـود را فدای صاحب خویش می‌نماید.

گاه ممکن است شخص با خانم یا آقایی آشنا شــده باشد و قصد ازدواج با وی را داشـــته باشد و این کاندیـــدای همســری در خفا به شــخص خیــانت نماید همــزاد اگر در عـالم انسـانی باشد دیر یا زود از این مـاجرا آگـاه شـود. آن‌گـاه از تمـام تـوان خـود بـرای به هم زدن این ازدواج استفاده خواهد نمود.

بنابراین همزاد بـرخلاف آن‌چه میـان عامه معـروف است موجودی است که به شخص آزار نمی‌رساند. البته گاه در مواردی استثنایی دیده شده که همـزاد شخصی فـردی را که با صاحبش بد بوده اذیت می‌کرده است.

اگر شخصی مــورد آســیب و اذیت و آزار توسط همــزاد شخصی دیگر قرار گرفت. راه‌های مختلفی برای دفع آن وجود دارد.

که مهمترین و ساده‌ترین راه آن‌گونه که از حضرت شــیخ تـاج الـدین ابـراهیم نقل دارم اسـتفاده از سـنجاقک در خانه است.

یعنی تعدادی سنجاقک در خانه آورده شـود و اجـازه داده شود که در خانه آزادانه بگردند.

همزاد بدلیل این‌که جنس خلقتش از بال ســنجاقک است از سنجاقک می‌ترسد.

البته حلقه یاسین و آیه نور را نـیز جنـاب شـیخ علاالـدین توصـیه نمودند که فقـیر در عمل بررسی کـردم کـارایی کامل در دفع آزار همزاد نداشت. البته بی‌تأثیر هم نبود.

نکته 1: در بعضی کتب علوم غریبه نیز راهکارهایی برای دفع همزاد وجود دارد که دقیقا مشخص نیست منظور از همــزاد در این کتب چیست ؟! آیا منظورشــان از همــزاد همین روح بندناف و جفت است یا قرین جنی ؟!

اگر منظورشان روح بند نــاف یا جفت باشد که همانگونه که گفته شد این موجود به صاحبش آســیب نمی‌رســاند و تنها ممکن است به دیگرانی که با صاحبش دشمن هستند آســیب‌هایی ولو جــزئی برســاند که این هم جــزء مــوارد استثنایی است و کم پیش می‌آید.

اگر منظور از همـزاد قـرین جـنی و شـیطن جـنی وجـود ماست این موجود نیز بیشتر نقش وسوسه کننـده دارد و بســیار نــادر است که نقش بســیار پــررنگی در زنــدگی شخص ایفا نماید.

موثر بودن وی در زندگی شخص در وسوسه کردن وی به گناهان و خطاهاست و اگر گفته شد که در زندگی اجـداد شــخص نــیز دخالت‌هــایی ممکن است داشــته باشد این دخالت‌ها وسوسه اجـداد فـرد بـرای به گنـاه انداختنشـان است. زیـرا گنـاه اجـداد در صـورت اسـتمرار می‌تواند به صورت صفات ژنتیکی به نسل بعد منتقل شـود و اینگونه هنگـامی که فـرد سـال‌ها بعد بـدنیا بیاید بخشی از گنـاه اجـداد گذشــته‌اش را در جسم خــویش به همــراه دارد. و قرین جنی شیطنی از همان دریچه گناه خـاص شـخص را تحریک به گناه می‌نماید.

علی‌ای حال هدف این بود که گفته شود که به طـور کلی نقش قــرین جــنی نــیز آن‌گونه که دعانویســان و علــوم غریبه کاران می‌گویند نیست. زیـرا فقـیر بسـیار دیـده و

شــنیده‌ام که افــرادی حــالاتی را از خــویش به آقایــان گفته‌اند و آقایان تشخیص آزار و اذیت همزاد داده‌اند!

این‌که آقایــان چه می‌گویند فقــیر نمی‌دانم. بهــتر است خود پاسخ گو باشند.

اما ارتباط با همــزاد چــون روح بنــدناف و جفت ماست و نفس نفس ماست علاوه بر منفعت‌هــایی که دارد ممکن است ضررهایی نیز داشته باشد.

فــرد با ارتبــاط با همــزاد خــویش و بــازکردن پــای وی به عالم ما امکان آسیب دیدن وی را فراهم می‌آورد.

اگر شخص دشمن یا دشمنانی در بین علوم غریبه کــاران داشــته باشد ممکن است در بعضی تقــابلات همــزاد وی بدلیل دفاع از صاحبش کشته شود. (جزو موارد استثنایی است و احتمال وقوعش کم است)

اگر همزاد شــخص بنا به هر دلیلی بمــیرد شــخص از نظر روحی و حتی جسمی ضعیف می‌شود و دچــار نــوعی خلأ و کمبود روحی در زندگی خویش می‌شود.

نکته 2:ـ با مرگ انسان‌ها همزاد نــیز می‌مــیرد و از عــالم خــویش به بخشی از بــرزخ صــعودی که متعلق به همــزاد است منتقل می‌شود. اما برعکسش صــادق نیست یعــنی اگر همزاد شخص در نبردی کشته شود شخص نمی‌مــیرد. بلکه ضعیف می‌شود.

اشــکال دیگر در ارتبــاط مــداوم با همــزاد که در بعضی افراد این مشکل دیده شــده است لــرزش بــدن در ســنین پیری است.

شـــــاید علت این امر علاوه بر تغیـــــیراتی که در کالبد انرژیـایی شـخص ایجـاد می‌شـود جنس خـود ارتبـاط با همزاد باشد.

به یـــاد دارم که اولین بـــار ســـال‌ها پیش به نـــزد حـــاج اســـــماعیل والی زاده که علـــــوم غریبه کارند و وادی تخصصیشان در علوم غریبه وادی همزاد است رفته بودم و به ایشان مجوز ارتباط با همزاد خـویش را دادم. چـون به مـنزل آمـدم و نمـاز ظهر را خوانـدم ناگهـان به طـرز عجیبی دچار غلبه خواب شدم به طوریکه یارای مقـاومت در برابر خـواب را نداشـتم و در حـالی که بر بسـتر دراز کشـیدم تا بخـوابم در بین خـواب و بیـداری چهـره جنـاب والی زاده را در حال صحبت کردن با همزاد خویش دیـدم و دیگر چـیزی یـادم نمی‌آید و چنـدین سـاعت خوابیـدم و پس از بیدار شدن نماز عصر خواندم و دیگر وعده غذایی ناهـار را نخـوردم و حس تخلیه و کمبـود انـرژی را تجربه نمودم.

دو سه بار دیگر نیز چنین حس تخلیه انرژی و غلبه خواب را تجربه نمودم و ایشان را در حال سخن گفتن با همزاد خویش دیدم اما غلبه خواب در دفعات بعدی چندان قـــوی نبود و بر فقیر غلبه ننمود. سپس چـون باطنـاً از همـزاد خویش خواستم که به پیش ایشـان نـرود. احضـار همـزاد فقیر توسط ایشان قطع شد.

نکته 1:ـ مـیزان حس تخلیه انـرژی ارتبـاط مسـتقیم با مقاومت همزاد شخص در برابر احضار شدن و قدرتی که احضارکننده در احضـار بـرای غلبه بر این مقـاومت بکـار می‌برد دارد.

نکته 2:ـ برای احضار همزاد نیاز به اجازه شـخص است و تا شما اجازه ندهید فردی نمی‌تواند همزاد شما را احضار نماید. (اگر بتواند جـزو مـوارد نـادر و اسـتثنایی و عجیب است)

اگر شما از همزادتان پس از اجازه دادن بـرای احضـارش بخواهید که به نـزد فـردی که به وی اجـازه داده‌اید نـرود وی از رفتن خودداری خواهد نمود.

نکته 3:ــ همــزاد شــما از آن‌جا که نفس نفس شماست می‌تواند اطلاعاتی از گذشته و آینده شما به فردی که به وی مجــوز همــزاد می‌دهید بدهد بنــابراین باید مــواظب باشید که به هر کسی نباید مجوز همزاد داد.

با وجـودی که خـود فقـیر نـیز مجـوز همـزاد دادم اما به نظـرم مجـوز همـزاد دادن حـتی به افـراد شـناخته شـده چندان کار درسـتی نیست چه برسد به افـراد و اسـاتیدی که ممکن است خاکستری یا سیاه باشند.

باید توجه داشت که اگر شـــما دارای اســـتعداد خاصی باشید. همزاد شما هم استعدادهای خاص و علـوم خاصی را دارد. و هنگامی که شما مجوز احضار همزاد خویش را می‌دهید اگر شــخص احضــار کننــده بخواهد ممکن است بتواند همـزاد شـما را تسـخیر کند بنـابراین باید احتیـاط نمود.

نکته 4: در یکی از موارد دیده شد که جناب والی زاده به فردی ظاهرالصلاح و متشرع گفتند که همزاد شما خـبیث است.

یعـنی ذات شـما و وجـودت خـبیث است و فقـیر پس از گذشت مدتی به این نتیجه رسیدیم که حق با ایشان بوده است.

نکته 5:ـ آن‌گونه که فقـیر متوجه شـده‌ام دیـدن همـزاد با توانایی دیدن جنیان متفاوت است. دیـده شـده که فـردی علوم غریبه، کار می‌نموده و با ریاضت توانسـته بـود جن تسـخیر نماید. اما چشـمانش توانـایی دیـدن همـزاد را نداشـته و نمی‌توانسـته همـزاد را ببیند. شـاید علـتی که بعضی افـرادی که واقعا علـوم غریبه را اصـولی کـار نموده‌اند و به اصطلاح دستی بر آتش دارند درک درسـتی نسبت به همزاد ندارند و آن را همان قرین جنی می‌دانند همین مسئله باشد.

نکته 1 از 5:ـ فقـیر نمی‌دانم آیا بـرعکس این قضـیه هم صادق هست یا خیر ؟

یعـنی بـرای فقـیر مشـخص نیست که شخصی که ابتـدا ریاضت ارتبـاط با همـزاد را کشـیده و موفق به دیـدن و ارتبـاط با همـزاد شـده است. اما در حیطه جنیـان کـار ننموده است آیا می‌تواند جنیان را ببیند یا خیر ؟

نکته 2 از 5: شخصی که اهل سلوک الی الله باشد با بالا رفتن روحانیت و نورانیت بدون ریاضت کشیدن به سـبک علوم غریبه قادر به دیدن تمام این موجودات خواهد بود.

اما کسی که تنها به علـوم غریبه می‌پـردازد ممکن است قادر به دیدن بعضی از این موجودات نظیر همـزاد نباشد زیرا در آن زمینه کار نکرده است.

نشانه علاقه دختر به پسر

شناخت نشانه‌های علاقه‌مندی یک دختر به یک پسر و تشخیص این که آیا دختری از شما خوشش می‌آید یا نه مهم است. زیرا گاهی شما از دختری خوشتان آمده اما نمی‌دانید آیا این علاقه دو طرف هست یا خیر. طبیعتا اگر بتوانید از علاقه دختر مورد نظرتان اطمینان پیدا کنید با خیال آسوده‌تری می‌توانید برای آشنایی بیشتر و پیشنهاد ازدواج یا دوستی پیش قدم شوید. اما مسئله این است که پی بردن به این که آیا دختری به شما علاقه‌مند شده یا نه معمولا آسان نیست. زیرا برخلاف پسرها که معمولا علاقه خود را به طور مستقیم بیان می‌کنند، روش ابراز تمایل و علاقه دخترها غالبا غیرمستقیم است. "رادیو عشق" در این مقاله بیان می‌کند چه در فضای مجازی و چه در ملاقات حضوری، از کجا می‌توان فهمید دختری از شما خوشش آمده یا خیر و نشانه‌های علاقه‌مندی دختر به پسر چیست.

نشانه‌های ظاهری، رفتاری و کلامی که در ادامه به آن‌ها اشاره می‌شود، از نظر علم روانشناسی ثابت شده هستند. برخی از این نشانه‌ها آگاهانه‌اند، یعنی دختر می‌خواهد نشان دهد تمایل دارد با شما ارتباط عاطفی برقرار نماید. ولی اکثر آن‌ها به صورت ناخودآگاه از یک دختر عاشق سر می‌زنند. لازم است توجه داشته باشید که وجود تنها یکی از نشانه‌های زیر برای پی بردن به علاقه‌مندی دختر به شما کافی نیست. اما اگر چندین مورد از نشانه‌ها و رفتارهای زیر مکررا از جانب او نسبت به شما سر بزند، می‌توانید امیدوار باشید که آن

دخـتر واقعا از شـما خوشش آمـده و به شـما علاقه‌مند شده است.

نشانه‌های دختر عاشق

چشم‌هایش او را لو می‌دهند

شاید شـنیده باشـید که چشم‌ها دریچه‌ای به قلب انسـان هسـتند و هیچ وقت دروغ نمی‌گویند. از نظر علم روانشناسی نـیز می‌تـوان گفت این جمله صـحت دارد، چراکه احسـاس افـراد عاشق به صـورت ناخوداگـاه در حالت چشمان و طرز نگاه آن‌ها تـاثیر می‌گـذارد. دخترها هنگـام صـحبت و تمـاس چشـمی با معشوقشـان مردمک چشم بازتری پیدا می‌کنند، چشم‌های‌شـان بـرق می‌زند و هیجان در نگاهشان مشخص است.

هنگام ورود، نگاه او به سمت شما جلب می‌شود

این نشانه فقط در مورد شرایطی کـاربرد دارد که دخـتر مورد نظر با شما همکلاسی باشـد، همکارتـان باشد یا به هر حال با هم در یک فعالیت مشـترک داشـته باشـید. در این شـرایط سـعی کنید بفهمید آن دخـتر زمـانی که می‌داند شما آن دور و بر هستید حواسش به شـما هست و به نحوی دنبـال شـما می‌گـردد یا نه. مثلا اگر آن دخـتر وارد اتـاقی می‌شـود که می‌داند شـما قـرار است ان‌جا باشـید، کـاملا حـواس خـود را جمع کنید. اگر از شـما خوشش بیاید، احتمالا بلافاصله در زمان ورود به دنبالتان خواهد گشت و چشم‌هایش همینطـور دور تا دور اتـاق می‌چرخند تا بـالاخره شـما را پیـدا کنند. هنگـامی که نگاهش با نگـاه شـما تلاقی کـرد ممکن است یکی از این دو کـار را انجـام دهد: یا این که لبخند بزند و کـاملا با

خوشــرویی برخــورد کند و نشــان دهد از دیــدن شــما خوشــحال شــده، یا این که از شــما روی برگرداند و با بی‌اعتنــایی طــوری وانمــود کند که به دنبــال شــما نمی‌گشته. در هر دو صورت، اگر آن دختر هر بار که وارد اتاق می‌شود، با نگاه خود به دنبال شما بگردد، نشـانه آن است که به شــما علاقه‌مند شــده و می‌خواهد از حضــور شما با خبر شود.

هنگام تماس چشمی، نگاهش را از شما می‌دزدد

خب، دختر مورد نظر ممکن است مرتبا به شما نگاه کنـد، اما هنگامی که شما هم به او نگاه کنید، احتمالا نگاه خود را از شما می‌دزدد. این یک حالت کـاملا عصـبی است. او خجالت می‌کشد(زیــرا شــما را دوست دارد) و نمی‌خواهد شــما بدانید که شــما را نگــاه می‌کــرده. اگر آن دخــتر از تماس چشمی طولانی اجتنـاب کنـد، به خصـوص اگر اول او به شما نگاه کرده باشد، این نشانه بسیار خـوبی است که به شــــما علاقه‌مند است. ســــعی کنید با او تمــــاس چشمی برقرار کنید تا ببینید چه واکنشی نشــان می‌دهد. هنگامی که نگاهتان با هم تلاقی کرد، اگر نگاه خـود را از شما برنگرداند، احتمالا به شما لبخند خواهد زد.

در حضور شما سرخ و سفید می‌شود

نشــانه دیگــری که به خــاطر آن مــدیون علم هســتید این است که وقــتی یک دخــتر شــما را دوست داشــته باشــد، احتمــالا وقــتی شــما دور و بــرش هســتید ســرخ و ســفید می‌شود. سرخ و سفید شــدن واکنشی است که به طــور ناخودآگاه توسط سیســتم عصــبی بــدن کنــترل می‌شــود. هنگام بروز احساسات قوی‌ای مانند خشم، شادی یا میل

جنسی، سیستم عصبی برانگیخته شده و باعث می‌شود خون به عضلات صورت بدود. بنابراین، اگر زنی اغلب کنار شما سرخ و سفید می‌شود، احتمالا به لحاظ جسمی مجذوب شما شده است. از آن‌جا که این واکنش طبیعی است، و چیزی نیست که آن شخص بتواند آن را کنترل کند، یکی از راه‌های نسبتا مطمئن برای فهمیدن این است که او شما را دوست دارد یا نه.

نشانه‌های رفتاری دختری که به شما علاقه دارد

او به شما لبخند می‌زند

البته، ممکن است دختران به شما لبخند بزنند بدون آن که منظور خاصی از آن لبخند داشته باشند، اما این که دختر مورد علاقه شما هر بار نگاه شما را با لبخند پاسخ بدهد قطعا نشانه خوبی است. یک دختر وقتی لبخند می‌زند که احساس راحتی کنند یا بخواهد خود را برای شما دست‌یافتنی نشان دهد. او می‌داند که لبخند یک راه مطمئن و درعین حال لطیف و زیرکانه برای جلب توجه شماست. یک لبخند گذرا ممکن است هیچ معنایی نداشته باشد، اما اگر نه بار از ده بار که به او نگاه می‌کنید لبخند بزند، احتمالا به شما چراغ سبز نشان می‌دهد تا به او نزدیک شوید و سر صحبت را باز کنید. هرچه باشد، اگر آن دختر به شما علاقه‌مند نبود، احتمالا آن قدر به شما نگاه نمی‌کرد چه برسد به این که لبخند بزند.

در حضور شما رفتار متفاوتی دارد

اگر دختری شما را دوست داشته باشد، به هر جهت، مطمئن باشید که رفتار او در زمان حضور شما نسبت به زمانی که شما حضور ندارید متفاوت است. این‌ها ممکن

است تغییراتی خیلی ساده باشند، مثل این‌که بیشتر حواسش به ظاهرش باشد، یا این که مرتبا موها یا آرایش خود را چک کند. یا این که ممکن است در حضور شما فوق‌العاده عصبی شود و دست و پای خود را گم کند و شاید کمتر در کلاس حرف بزند.

زبان بدن او علاقه و تمایلش را نشان میدهد

آگاهی از این نشانه خیلی مهم است. برای این‌که بتوانید از احساسات یک دختر نسبت به خود با خبر شوید، باید یاد بگیرید که زبان بدن او را بخوانید. زنان به این معروفند که احساسات و افکار خود را کاملا با رفتار خود نشان می‌دهند. اگر یک دختر از شما خوشش نیاید و نخواهد دور و برش باشید، اغلب کاری می‌کند که خشک و بد برخورد به نظر برسد. مثلا گاهی اوقات خود را با تلفن همراهش مشغول نشان می‌دهد، از شما فاصله می‌گیرد، از تماس چشمی با شما اجتناب می‌کند یا دیگر علائم زبان بدن را به کار می‌برد که نشان می‌دهد می‌خواهد شما را از خود فراری دهد.

اما اگر دختری از شما خوشش بیاید، کاملا برعکس رفتار خواهد کرد. به عنوان مثال، اگر به سمت شما بچرخد طوری می‌نشیند که بازوهایش از هم باز باشند، بدنش را در حالتی که روبروی شما باشد قرار می‌دهد، چانه‌اش را به سمت بالا کشیده، موهایش را از چهره‌اش کنار می‌زند، یا وقتی شما اطراف او هستید راحت و ارام به نظر می‌رسد. این‌ها معمولا علائمی هستند که نشان می‌دهند او با نزدیک شدن شما به خودش مشکلی ندارد و راحت است. اگرچه ممکن است این‌ها به طور قطع نشانه این نباشند که او از شما خوشش امده، اما

حـداقل نشـان می‌دهند که به گفتگو با شـما علاقه دارد، که قطعا می‌تواند فرصت خــوبی به شــما دهد تا بتوانید نشانه‌های دیگری را که ممکن است حاکی از علاقه‌منـدی او به شما باشند جستجو کنید.

می‌خواهد در نظر شما آراسته و جذاب باشد

افراد خود را می‌آرایند و فـرم بـدنی‌ای به خـود می‌گیرند که جــذاب‌تر به نظر برســند. یک دخــتر، بــرای این کــار معمـولا سـتون فقـرات و بـدن خـود را صـاف می‌کند تا قفسه سینه‌اش بهتر به نظر برسد، موها و روسری خود را مرتب می‌کند و یا بدن خود را در حـالتی قـرار می‌دهد تا توجه شما را جلب کند. این مساله تقریبا در میان همه گونه‌های جانوری امری طـبیعی است و انسـان‌ها نـیز از آن مسـتثنا نیسـتند. این اعمـال ممکن است خودآگـاه یا ناخودآگاه باشند، به این معنی که دختر ممکن است حتی بــدون این که خــودش متوجه باشــد، هنگــامی که شــما اطراف او هستید فرم بدنی خـود را اصـلاح کند. از جمله دیگر کارهـایی که در این دسـته قـرار می‌گیرند می‌تواند این باشد که وقتی شما در اتاق هستید دختر از جای خود بلند شود و بایستد، یا به پهلو بچرخد تا اندام خود را بهتر نشــان دهد و یا چانه خــود را بــالا بگــیرد تا خــودش را با اعتماد به نفس نشــان دهد. در هر صــورت، اگر این گونه رفتارها ازیک دختر در حضور شــما ســربزند، به این دلیل است که او قصد جلب توجه شما را دارد.

کمی مضطرب و بی‌قرار به نظر می‌رسد

دخــتران در هر حــال کمی مضــطربند، درست است. اما این اضطراب و بی‌قراری شاید نشان دهنده این باشد که

یک دختر در حضور شما عصبی و دست‌پاچه می‌شود، که به نوبه خود می‌تواند نشانه علاقه‌مندی او به شما باشد. به کارهای کوچکی که ممکن است از او در حضور شما سر بزند دقت کنید، به ویژه هنگامی که با او صحبت می‌کنید. مثلا ممکن است زمان صحبت با شما با موها، تلفن همراه، کلیدها و یا جواهرات خود بازی کند. در تمامی این حالات، نگرانی عصبی معمولا نشانه این است که او به شما علاقه دارد و شاید حاکی از آن باشد که او منتظر است تا شما تا قدمی بردارید.

حسادت می‌کند

دختران به حسود بودن معروفند و حسادت نشانه بسیار معنی‌داری از علاقه‌مندی یک دختر به شماست. اگر دیدید یک دختر به این که با دختران دیگر صحبت کنید حسادت می‌کند، احتمالا به این خاطر است که خیلی شما را دوست دارد. ممکن است به طور واضح نگوید که حسودی کرده، اما سوالات زیادی در مورد آن دختر بپرسد، مثل این‌که از کجا او را می‌شناسید یا این‌که آیا مدت زیادی است او را می‌شناسید، یا ممکن است درباره علاقه شما به آن دختر و یا این که او دوست دختر شماست شوخی کند. همه این‌ها فقط تلاشی است برای این که بفهمد ایا شما او را دوست دارید یا نه. البته، گاهی ممکن است حسادت نوعی زنگ خطر باشد، به ویژه اگر او بخواهد شما را کنترل کند. اما کمی حسادت بازیگوشانه در مورد صحبت کردن شما با دختران دیگر، فقط برای این است که احساس واقعی خود را به شما نشان دهد، به این معنی که او شما را فقط برای خودش می‌خواهد.

او با دوستانش درباره شما صحبت می‌کند

البته، اگر دوستان آن دختر را نشناسید، یا دوستان او خیلی راز نگه دار باشند، این نکته کمک زیادی به شما نخواهد کرد. اما به هر حال خوب است آن را هم ذکر کنیم. دختران اهل پرحرفی و شایعه درست کردنند، اگر او چیزی درباره شما به دوستانش گفته باشد، احتمالا از طریق شایعات به گوش شما هم خواهد رسید. اگر از این طرف و آن طرف به گوشتان برسد که او با دوستانش درباره شما صحبت کرده، کاملا واضح است که او به شما علاقه‌مند شده. دوستان او بیشتر راجع به چیزهای بدی که او گفته به شما خواهند گفت تا چیزهای خوب، بنابراین اگر دیدید آن‌ها سعی می‌کنند رازدار باشند، احتمالا او درباره علاقه شدیدی که به شما دارد با دوستانش صحبت کرده است. اما علی رغم آن‌چه گفته شد، ممکن است این که یک دختر با دوستانش درباره شما صحبت کرده باشد، می‌تواند تنها به این معنی باشد که شما به نحوی برای او مطرح هستید، یا به این معنا باشد که او شدیدا شما را دوست دارد.

از جمع دوستانش برای صحبت با شما فاصله می‌گیرد

دختران گروهی حرکت می‌کنند، عاشق حرف زدن و شایعاتند و معمولا به حلقه دوستان نزدیک خود می‌چسبند. اگر دختری مکالمه با دوستانش را ول کند تا با شما صحبت کند، حتی اگر این صحبت صرفا یک سلام و احوال‌پرسی عجولانه باشد، شاید آن دختر به کنار شما بودن بیشتر علاقه‌مند باشد تا دوستانش. این بدان معنی است که او به شما متوجه می‌کند یا این‌که انقدر برایش جذاب هستید که دوستانش را برای مکالمه با شما ترک

کند. اگر دختری بـرای صـحبت با شـما از دوسـتانش دور شود و فاصله بگیرد، می‌توانید مطمئن باشید که از شـما خوشش امـده و شک نکنید که بعـدا همه چـیز را راجع به شما را به دوستانش خواهد گفت.

زمـانی که شـما نزدیک اویید تلفن همـراه خـود را کنـار می‌گذارد

مثل آن‌چه که قبلا راجع به دوستان و حـرف زدن با آن‌ها گفـتیم، دخـتران تلفنشـان را از خـود جـدا نمی‌کنند. پس اگر در حضـور شـما زیـاد از آن اسـتفاده نکنـد، احتمـالا دلیلی وجـــود دارد. اگر دیدید که دخـــتر تلفن خـــود را هنگامی که شما با او صحبت می‌کنید کنـار می‌گـذارد، به تماس‌ها یا پیامک‌ها تا زمـانی که شـما نـزدیکش هسـتید جواب نمی‌دهد یا سعی می‌کند مکالمـات و پیامک‌ها را به سـرعت پاسخ دهـد، احتمـالا به این دلیل است که بیشـتر علاقه‌مند است به صحبت‌های شما گـوش دهد تا کسـانی که با تلفنش تماس می‌گیرند. گـاهی اوقـات ممکن است پاسخ دادن به یک تماس یا پیام فوری و ضروروی باشـد، اما همین که شـــما را نادیـــده نمی‌گـــیرد تا مـــدام به دوســـتانش پیـــام بدهـــد، نشـــانه خـــوبی است که او به صحبت‌های شما گوش می‌دهد.

نشانه‌های کلامی دختری که از شما خوشش آمده

به شوخی‌های شما زیاد می‌خندد

اگر او هنگامی که شـما صـحبت می‌کنیـد، به خصـوص به جوک‌هـای بی‌مـزه شـما می‌خنـدد، بـدون شـک، از شـما خوشش می‌اید. می‌توانید به خـــــاطر این ادعا علم را سرزنش کنید، اما دختران زمانی که با یک پسر احســاس

آرامش و راحتی کنند یا به او علاقه داشته باشند بیشتر می‌خندند. البته، این بدان معنی نیست که او در تمام مکالمه دو نفره با شما لزوما بخندد. همیشه فضایی برای مکالمات جدی‌تر و صریحتر نیز وجود دارد. اما این که او اغلب بخندد و یا سعی کند نکات بامزه‌ای در صحبت‌های شما پیدا به این خاطر است که می‌خواهد دلیلی پیدا کند تا با همدیگر بخندید. شما همیشه می‌توانید چند جک بی‌مزه در استین داشته باشید، اگر او به شما علاقه‌مند باشد، هرچقدر هم که آن جک‌ها بی‌مزه باشند باز به ان‌ها خواهد خندید.

در مورد شما کنجکاو است

اگر متوجه شوید که شما را زیر نظر دارد، حتی برای مدتی کوتاه، به این دلیل است که به شما علاقه‌مند شده است. ممکن است سعی کند بیشتر در مورد شما بداند، یا ممکن است کنجکاو باشد که ایا به سمت او نگاه می‌کنید یا نه. معمولا، اگر دختری از شما خوشش امده باشد، به طور طبیعی می‌خواهد بداند آیا شما نیزبه او علاقه دارید یا نه، به همین دلیل است که اغلب شما را زیر نظر می‌گیرد. این زیرنظر گرفتن‌ها اغلب نگاه‌های زیرچشمی بسیار کوتاه هستند، و اگر در این حین مچش را بگیرید ممکن است لبخند بزند یا نگاهش را بلافاصله از شما بردارد. در هر صورت، اگر او کم و بیش شما را زیر نظر داشته باشد، به این دلیل است که به آن‌چه شما انجام می‌دهید و احتمالا آن‌چه احساس می‌کنید علاقه‌مند است.

اشاره می‌کند که مجرد است و ازدواج نکرده

در واقع، این یک نشانه بسیار بزرگ و یکی از ساده‌ترین راه‌هاییست که بفهمید یک دختر از شما خوشش امده یا نه. اگر او به نحوی به شما بفهماند یا اشاره کند که مجرد است به این دلیل است که می‌خواهد شما به او پیشنهاد دوستی بدهید. هیچ دلیل دیگری برای افشای این مساله وجود ندارد، علاوه بر این با ذکر این مساله به شما می‌فهماند که او قصد برقرار کردن یک رابطه را دارد. ممکن است مستقیما نگوید: "هی، من تنها هستم و می‌خواهم با شما قرار بگزارم "، اما به نحوی ایده خود را پیشنهاد می‌دهد. مثلا ممکن است چیزهایی درباره رابطه یا همسر قبلی خود بگوید که به این معنی است که اکنون کسی در زندگی او نیست. در هر صورت، اگر او به نحوی اشاره کند که امادگی شروع ارتباط را دارد، احتمالا می‌خواهد شما از او بخواهید تا با هم قرار بگزارید.

نشانه‌های علاقه دختر به پسر در فضای مجازی

در فضای مجازی شما و فعالیت‌های‌تان را دنبال می‌کند

رسانه‌های اجتماعی یک راه عالی برای شناخت بیشتر اشخاص است، به ویژه اگر بیش از حد نگران یا خجالتی باشید که با کسی در زندگی واقعی صحبت کنید. اگر دختری فعالیت‌های شما را در فضای مجازی دنبال کند قطعا نوعی علاقه وجود دارد. مثلا ممکن است سعی کند بفهمد شما با کسی در رابطه هستید یا نه، یا علایق شما را بررسی کند، به عکس‌های پروفایلتان نگاهی بیندازد یا شاید فقط بخواهد "استاتوس"های‌تان را بخواند تا بیشتر در موردتان بداند. گاهی ممکن است یک دختر شما را در رسانه‌های اجتماعی "ادد" کند، زیرا

می‌خواهد به شما فرصتی بدهد تا سر صحبت را با او باز کنید. اگر او عکس‌هـــای شـــما را "لایک" می‌کنـــد، یا در مورد "استاتوس"های شما نظر می‌دهد، یا در اینترنت با شما ارتباط برقرار می‌کنـد، ممکن است بخواهد از شـما دعوت کند تا با او در زندگی واقعی ارتباط برقرار کنید.

بلافاصله جواب پیام‌های شما را می‌دهد

خیالتان تخت باشد که یک دخـتر تقریبا همیشه تلفنش را همـــراه خـــود دارد. اگر شـــما به او پیـــام بدهید اما او به ندرت پاسخی به شما بدهد، بهـتر است از فکر او بـیرون بیایید. اما اگر فـــورا پاسخ داده و گفتگو را ادامه دهـــد، قطعا از شـــما خوشش آمـــده. هم‌چـــنین می‌توانید از محتوای پیام‌های او نـیز نتیجه‌گیری‌هـایی داشـته باشـید. اگر او به شـماعلاقه داشـته باشـد، نمی‌گـزارد که گفتگو قطع شـود، بلکه ممکن است از شـما سـوالاتی بپرسد یا دربـــاره خـــودش صـــحبت کند. اگر بی‌مقدمه و ناگهـــانی برایتان پیام بفرستد، احتمالا آماده است تا به او پیشنهاد دوستی بدهید. البته یادتـان باشد که او هم حتما مشـغله زندگی روزمره را دارد، بنـابراین فقط به این دلیل که او همیشه پاسخ شـــما را نمی‌دهد تصـــور نکنید به شـــما علاقه‌ای نـــدارد. کافیست بعـــدا دوبـــاره امتحـــان کنید و ببینید چه واکنشی نشان می‌دهد.

در یک کلام...

نگاه دختری که عاشق شـده او را لو می‌دهـد، چشـمانش هنگام صحبت با شما برق می‌زنند، هنگـام ورود، نگـاه او به سمت شما جلب شده و هنگام تماس چشمی، نگـاهش را از شما می‌دزدد.

دختری که از شما خوشش آمده به شما لبخند می‌زند، زبان بدن او تمایل و علاقه‌اش را نشان می‌دهد، در حضور شما رفتار متفاوتی دارد، می‌خواهد در نظرتان آراسته و جذاب باشد، کمی مضطرب و بی‌قرار به نظر می‌رسد و در حضور شما سرخ و سفید می‌شود. او به ارتباط شما با دختران دیگر حسادت کرده، احتمالا با دوستانش درمورد شما صحبت و در صورت لزوم از جمع دوستانش برای صحبت با شما فاصله می‌گیرد.

دختری که به شما علاقه‌مند است هنگام صحبت و مکالمه، به شوخی‌های شما زیاد می‌خندد، در موردتان کنجکاو است و حتما در میان کلامش اشاره می‌کند که مجرد است و ازدواج نکرده است.

دختری که از پسری خوشش آمده در فضای مجازی فعالیت‌ها و علایق او را دنبال کرده و وقتی از پسر پیامی دریافت کند بلافاصله به او پاسخ می‌دهد.

میانگین قد انسان در کل دنیا

قد انسان، ارتفاع یک انسان است. قد بسیار متغیر است، اما عموما در یک محدوده خاص قرار دارد (منحنی بل). بیشتر بزرگسالان، تا پیش از بیست سالگی به حداکثر قد خود می‌رسند.

به عقیده‌ی بیشتر افراد، قد بلند مشخصه‌ی بسیار خوبی است و پسران ما عموماً آرزو دارند بلندتر و درشت اندام‌تر باشند. اما بلند قد شدن به عوامل متعددی بستگی دارد. سایز بدن افراد نتیجه‌ای از تداخل عوامل داخلی و محیطی در طول دوران رشد است. عوامل داخلی تعیین کننده قد، فاکتورهای ژنتیکی است که فرد از والدینش دریافت می‌کند و قابل تغییر نیست، عوامل محیطی تاثیر گذار نیز عبارتند از: تغذیه، آب و هوا، اقلیم و بیماریها و.... مثلاً شواهد موجود نشان می‌دهد نزدیکی یا دوری به خط استوا در اندازه بدن افراد موثر است.

اگر چه نمی‌توان عوامل محیطی و ژنتیکی را به راحتی جدا کرد ولی با بررسی ملل مختلف، نژادها و سرزمینهای گوناگون این نتیجه به دست می‌آید که عوامل محیطی بسیار مهم‌اند. ضمنا افراد نیز می‌توانند رژیم غذایی مناسبی را انتخاب کنند تارشدی آرام و طولانی‌تر داشته باشند.

طی تحقیقاتی مشخص شده که انسان کنونی از انسان اولیه بسیار بلند قامت‌تر است؛ این نتیجه که با مقایسه ستون مهره‌ها در سنگواره‌های به دست آمده حاصل شده است. از لحاظ فیزیولوژیک، یک مادر بلند قد،

نوزادی با وزن گیری بهتر خواهد داشت زیرا فضـای لگن مادر بیشتر است و جنین رشد بهتری در رحم دارد.

بلند قد بـودن مـردان یکی از معیارهـای خانم‌ها بـرای انتخـاب همسر اسـت، مـرد بلند قـد، قـوی‌تر به نظر می‌رسد.

در میان مواد مغذی مورد نیاز برای رشد قدی، مصرف به انـدازه پروتئین‌ها و املاح از اهمیت ویـژه‌ای برخـوردار است.

بیشتر رشد قدی با افزایش طول استخوانهای دراز بـدن صـورت می‌گـیرد بـدین تـرتیب که در سـنین کـودکی در انتهای استخوانهای دراز بدن مثل اسـتخوان ران و سـاق پـا، منطقه‌ای بنـام اپی فـیز موجـود است که هنـوز اسـتخوانی نشـده و از جنس غضـروف است. این بخش مولد با تکثـیر سـلولی مـوجب افـزایش قد اسـتخوانها می‌شود و در انتهـای سـنین بلـوغ، این بخش اسـتخوانی شده و در این مرحله رشد قدی فرد متوقف می‌شود، لذا قد فرد بلندتر نخواهد شد.

در بدن، هورمونی به نام هورمـون رشد موجـود است که در سـنین کـودکی و نوجـوانی تکثـیر سـلولی، در این مناطق غضروفی را تحریک و مـوجب افـزایش اسـتخوان سازی می‌شـود. اسـتخوان سـازی تا پایـان سـنین بلـوغ، ادامه دارد یعنی تا اوایل 20 سالگی هنوز امکان افزایش قد وجود دارد.

سیستم

SI

سیستمسلطنتی

کشور

مذکر

مونث

مذکر

مونث

آرژانتین4.65" 5" 8.7 cm161.5cm174.4

استرالیا177.0 4.75 " 5" 9.7 cm164.4 cm

اتریش178.2 5.25" 5" 10.1 cm165.5 cm

بلژیک175.6 4.65" 5" 9.2 cm164.1 cm

برزیل174.0 4.55" 5" 8.5 cm161.2 cm

کانادا177.0 4.25" 5" 9.7 cm164.0 cm

چین169.7 2.45" 5" 6.8 cm158.6 cm

کلمبیا172.4 4.45" 5" 7.7 cm161.1 cm

کروتیا180.0 6.25" 5" 10.8 cm167.9 cm

کوبا174.0 4.45" 5" 8.5 cm164.4 cm

جمهوری چک178.0 5.25" 5" 10.0 cm165.5 cm

دانمارک181.5 6.65" 5" 11.5 cm169.0 cm

مصر175.0 4.85" 5" 8.9 cm162.0 cm

فرانسه176.6 5"4.85 5"9.5 cm164.7 cm

فنلاند178.2 5"4.95 5"10.1 cm164.9 cm

آلمان180.2 5"6.45 5"10.9 cm168.2 cm

یونان176.8 5"5.15 5"9.6 cm165.4 cm

هند167.6 5"1.05 5"6.0 cm155.0 cm

اندونزی170.0 5"2.55 5"6.9 cm158.7 cm

ایران5"5.45 5"10.4 cm165.9 cm178.7

عراق176.4 5"4.25 5"9.4 cm164.2 cm

ایرلند176.1 5"4.45 5"9.4 cm164.6 cm

ایتالیا176.7 5"4.65 5"9.6 cm164.1 cm

ژاپن165.6 5"0.25 5"5.2 cm154.0 cm

کره شمالی164.9 5"0.65 5"4.9 cm154.0 cm

کره جنوبی174.4 5"4.45 5"8.2 cm160.9 cm

مکزیکو171.8 54.45 cm"7.6 cm161.0 cm

مغولستان168.0 5"2.05 5"6.6 cm157.7 cm

مراکش172.7 5"4.05 5"8.0 cm160.0 cm

هلند182.5 5"7.15 5"11.9 cm170.5 cm

نیوزلند175.0 5"4.15 5"9.0 cm162.9 cm

نروژ180.0 5"5.95 5"10.8 cm167.6 cm

پاکستان176.9 54.85 cm9.6 cm164.6

پرو174.8 5"4.55 cm"8.5 cm161.1

فیلیپین165.0 5"0.75 cm"5.0 cm154.1

لهستان175.4 5"4.45 cm"9.1 cm164.1

پرتقال174.6 5"4.75 cm"8.9 cm161.8

رومانی178.0 5"5.05 cm"10.0 cm165.1

روسیه175.9 5"4.85 cm"9.4 cm162.0

عربستان سعودی174.6 5"4.65 cm"8.9 cm161.7

سنگال175.0 5"4.95 cm"9.0 cm162.6

آفریقای جنوبی177.4 5"4.45 cm"9.9 cm164.6

اسپانیا174.4 5"5.45 cm"10.7 cm166.1

سوئد179.6 5"5.45 cm"10.7 cm166.1

سوئیس180.5 5"5.85 cm"11.0 cm167.2

تایلند174.6 5"4.55 cm"8.5 cm191.6

تانزانیا172.4 5"4.45 cm"7.8 cm161.6

ترکیه172.5 5"4.85 cm"7.9 cm162.0

اکراین176.5 5"4.75 cm"9.4 cm164.5

انگلستان178.1 5"4.65 cm"10.1 cm164.2

آمریکا176.7 5"4.05 cm"9.6 cm162.6

ویتنام162.5 0.05"5 4.9"cm 152.4cm

یکی از عوامل تاثیرگـــــذار بر رشد قـــــدی تغذیه است. ژاپنی‌ها توانســـــــته‌اند با تغذیه ســـــــالم، متوسط قد جوانانشان را افزایش دهند. در میان مواد مغذی مصـرف به انـــدازه‌ی پروتئین‌ها و املاح بســـیار اهمیت دارد. یک نوجـــوان باید پروتـــئین مـــورد نیـــازش را هر روز و به خصوص چند مرحله در طول روز دریافت کند. بهتر است پروتـئین مصـرفی از منـابع پروتـئین حیـوانی باشد مثل گوشت گوسفند و گاو، مرغ و مـاهی، تخم مـرغ و شـیر. در میـــان املاحی که بـــرای رشد قـــدی لازم‌اند کلســـیم، فسفر، منیزیم، روی و فلوئور از اهمیت ویژه برخـوردار هسـتند. منـابع کلسـیم: لبنیـات مثل شـیر، ماسـت، پنـیر خامه و بستنی است. فسـفر و منـیزیم در گوشت و دیگر منابع پروتئین و حبوبات فراوان است. فلوئور نیز در آب موجـود است و آب مصـرفی بایسـتی محتـوی 1 ppm فلوئور باشد.

تحقیقـات اخـیر، اذعـان می‌دارد که مصـرف " روی " به مقـدار کـافی مـوجب رشد قـدی مناسب خواهد شـد، در خاورمیانه و خصوصاً ایران مصرف کم روی موجب کوتاه قـدی و قـدرت جنسی پـایین مـردان جـوان می‌شـود. به علاوه با کمبود روی سـطح توانایی‌هـای مغـزی و ایمـنی بدن پـائین آمـده و ابتلا به بیماریهـای مسـری زیـادتر رخ می‌دهد.

توصیه متخصصان تغذیه بـرای نوجوانـان، مصـرف روزانه 150 گرم گوشت، نصف تا 1 لیوان حبوبات پخته، 2 تا 4 لیـوان شـیر و لبنیـات دیگر به همـراه سـبزیجات فـراوان است.

نوجوانانی که در سنین رشد هستند و افزایش قد خـوبی ندارند می‌توانند با مصرف مکمل ویتامینها و املاح، طبق دستور و مصرف هفتگی آهن، رشد قـدی شـان را بهبـود بخشـــند. پس توصـــیه می‌شد کســـانی که می‌خواهند قد بلندتری داشته باشند هفته‌ای یکبـار جگر و دو بـار غـذای دریایی میل کنند و هر روز چند عدد، بادام، بـادام زمیـنی و گردو بخورند.

غذاهای دریایی مثل ماهی، میگو، جگر و دانه‌های روغنی حـــاوی املاح زیـــادی هســـتند و فوائد بســـیاری بـــرای نوجوانان دارند.

پس توصـیه می‌شـود کسـانی که می‌خواهند قد بلنـدتری داشــته باشــند هفته‌ای 1 مرتبه جگر و 2 مرتبه غــذای دریایی میل کنند و هر روز چند عدد بادام و بادام زمیــنی و گردو بخورند.

یک نکته بسـیارمهم در افـزایش قـد، انجـام فعالیت‌هـای ورزشی است. هر چه تحرک ما بیشتر باشد گردش املاح استخوانی بیشتر خواهد بـود و این مسـاله به رشد قـدی کمک خواهد کــرد. ورزشــهایی مثل بســکتبال، والیبــال، شنا، بدمینتون و تنیس برای کمک به افــزایش قد بســیار مفیداند.

در دهه‌ی اخیر با انجام عملی بر روی افراد کوتاه قـد، به طور مصنوعی طول اسـتخوانهای درازشـان را افـزایش می‌دهنـد، بـدین تـرتیب که اسـتخوانهای پا را شکسـته و محل شکســـتگی را به پوششی از جنس اســـتیل متصل می‌کنند

وعده خداوند نسبت به تسلط و چیرگی بر یهودیان

خداوند متعال در قران کریم میفرماید:

((پروردگار تو اعلام می‌دارد ،کسانی را بر یهودیان چیره خواهد کرد که تا روز قیامت ،آنـان را مجـازات و شـکنجه خواهند نمــود و خداست که زود مجــازات نمــوده و هم اوست آمرزگار و بخشنده، و از جمله مجازات خداوند این است که آنان را پراکنده و گروه گروه در زمین قرار داده بعضی از آنــان نیکوکــار و بــرخی نابکارند و آنــان را با خوبی و بدی آزمایش کـردیم، شـاید توبه نمـوده و به راه حق و هدایت باز گردند.)) (42)

معــنی این دو آیه شــریفه این است که: خداوند اعلان و مقــدر فرمــوده که بــزودی کسی را بر یهودیــان مسـلط می‌گرداند که تا روز رستاخیز آنان را مجــازات و شـکنجه دهــد، او (خــدای) بســرعت مجــازات نمــوده و هم اوست آمرزنــده مهربــان، از جمله مجازاتهــای خداوند دربــاره یهودیــان این است که آن‌ها را در روی زمین پراکنــده و دسته دسته می‌گرداند، گروهی از آنان نیکوکار و گروهی بدکارند و آن‌ها را به وسیله خوبی و بدی آزمایش می‌کند شاید توبه نموده و هدایت گردند.

ما اجـرای این وعـده الهی را در کیفر یهودیـان، در تمـام دورانهــای تــاریخی آنــان به اســتثنای دوران حکــومت پیامبرانی چـون موسی و یوشع و داود و سـلیمان علیهم السـلام مشــاهده می‌کــنیم و خداوند اقــوام و ملتهــای مختلفی را بر آن‌ها مسلط گردانید که آنــان را شـکنجه و مجازاتی دردناک نمودند.

گـاهی عنـوان می‌شـود: آری، پادشـاهان مصر و بابل و یونـان و فـارس و روم و دیگـران بودند که بر یهودیـان تسـلط یافته و آنـان را مجـازات سـختی چشـاندند اما مسـلمانان چنـان رفتـاری با آن‌ها ننمـوده، بلکه تنها بر نیروهای نظامی آن‌ها پیروز گشـتند و سـپس زنـدگی در سـایه دولت اسـلامی را از آنـان پذیرفتنـد، که با برخورداری از آزادی و حقـوق خـود در قـوانین اسـلامی، جزیه بپردازند.

اما پاسخ: این‌که آن‌ها را بدترین عذاب چشـانیدند، به این معـنی نیست که پیوسـته آن‌ها را کشـته و یا آواره و زندانی نمودند، آن‌چنانکه بیشـتر حکومتهـایی که پیش از اسلام بر آنان تسلط یافتنـد، این گونه عمل کردنـد، بلکه به این معـنی است که آن‌ها از لحـاظ نظـامی، سیاسـی، تسـلیم آن حکومـتی گردیدند که خداوند بر آنـان مسـلط سـاخت اگر چه مسـلمانان در آزار و کیفر یهودیـان، از دیگران ملایم‌تر بودند، اما مصـداق تسـلط بر یهودیـان، و کیفر نمودن آنان می‌باشند.

و گاهی نیز گفته می‌شود: بلی تاریخ یهودیان تطبیق این وعده خدا را بر آن‌ها گـواهی می‌دهد ولی در عصر حاضر که یک و یا حداقل نیم قـرن برآن‌ها سـپری گفتـه، کسی که آنـان را مجـازات و کیفر دهد بر آنـان مسـلط نشـده، بلکه آنان بیش از نیم قرن است یعنی از سال 1946 م. بـدترین شـکنجه‌ها را در فلسـطین و دیگر منـاطق به مسـلمانان روا می‌دارند! این قضـیه را چگونه می‌تـوان تحلیل نمود؟

پاسخ این است که: این دوره از تـاریخ زنـدگی یهودیـان جـدا به حسـاب می‌آیـد، زیـرا این همـان دوره بازگشت

قدرت آن‌هاست که خداوند در سوره اسراء به آنان وعده فرمـوده اسـت؛ ((سـپس پـیروزی شـما را بر کسـانی که آنان را علیه شما برانگیختم برگردانده و به شما اموال و فرزنــدانی را عطا کــرده، و شــما را از یــارانی بیش از تعداد آنـان برخـوردار نمـودیم تا با همکـاری شـما بر ضد آن‌ها بستیزند.)) بنابراین، این دوره خــارج از وعــده کلی تســلط بر آن‌هاست تا این‌که وقت کیفر و مجــازات دوم بدست مسلمانان فرا رسد.

در این زمینه روایــات زیــادی از امامــان علیهم الســلام رسـیده که این وعـده الهی نـیز بدست مسـلمانان انجـام می‌پــذیرد، در همین خصــوص صــاحب مجمع البیــان، در تفسیر آیه یاد شده، اتفاق نظر مفسران را بر این معنی بیان کرده و فرموده مراد از آن نزد تمام مفسـرین، امت پیامبر اسلام حضرت محمد (ص) می‌باشد، و همین معنی از امام باقر (ع) نقل شده، و علی بن ابــراهیم قمی، در تفسیر خود آن را از ابی الجارود، از امـام بـاقر (ع) نقل نموده است.

وعده خداوند در فرونشنادن آتش جنگ یهودیان

برگرفته از کتاب: عصر ظهور

خدای متعال در قرآن مجید می‌فرماید:

((یهودیان گفتند دست خدا بسته است، دست آنان بســته باد، و به سبب این گفته از رحمت خدای دور شـدند. بلکه دست‌های خــدا گشــوده است و هر گونه بخواهد انفــاق می‌کند))

((.... آن‌چه که از ناحیه پروردگـاو بر تو فـرود آمـده، بر سرکشی و کفر آنـــان می‌افزاید و میـــان آنـــان تا روز رستخیز، کینه و دشمنی انداختیم، و هر وقت آتش جنگی را برافروختند، خداوند آن را خاموش گردانید، آنان سعی در ایجاد فساد در زمین دارند و خداوند فساد کننـدگان را دوست نمی‌دارد.)) (44)

این وعده خداسـت، به فـرو نشـاندن آتش جنگ‌هـایی که یهودیان برمی افروزند، خواه مسـتقیما خـود آنـان خـوی جنگ افـروزی داشـته، و یا این‌که دیگـران را به این عمل تحریک کنند و این وعده الهی بدون اسـتثناء خواهد بـود، زیـــرا با لفظ ((کلما اوقـــدوا)) یعـــنی ((هر وقت آتش افروزی نماینده)) آمده است.

تاریخ گذشته و حال آنان گواهی می‌دهد که آن‌ها همواره در پی آتش افروزی بسیاری از آشـوب و جنگها بوده‌انـد، اما خداوند متعـال وعـده خـود را نسـبت به مسـلمانان و بشـریت با عنـایت خـویش تحقق بخشـیده، و مکر و حیله یهـود را باطل و نقشه‌های‌شـان را خنـثی کـرده و آتش جنگ آنـان را فرونشـانده است. و شـاید بزرگـترین آتش جنگ و آشـــوبی که آنـــان علیه مســـلمان‌ها و جهانیـــان برافروخته‌اند، همین نبرد فعلی باشد که جهت دامن زدن به آن، شـــرق و غـــرب را تحریک نمـــوده، و خودشـــان در فلسطین مسـتقیما، و در اکـثر کشـورهای جهـان بطـور غیرمستقیم طرف درگیر می‌باشـند، و چـیزی نمانـده که وعده خداوند با فرونشـاندن این جنگ تحقق یابد و از آیه شریفه یاد شـده چـنین اسـتفاده می‌شـود که دشـمنی و درگیریهـــای داخلی آن‌هـــا، خـــود یکی از راه‌هـــای لطف خداوند، برای فرونشاندن آتش جنگ آن‌ها خواهد بـود، به

دلیل ذکر جمله ((اطفاء النار)) بعد از طرح دشمنی و درگیریهای داخلی در آیه شریفه، گوئیا که خاموش نمودن آتش افروزی آنان، فرع بر ایجاد کینه در بین آن‌ها می‌باشد.

((و ما میان آنان تا روز قیامت دشمنی و کینه توزی افکندیم و هرگاه آتش جنگی را برافروزند، خداوند آن را فرو می‌نشاند.))

این شمه‌ای از تاریخ آنان بود، و ما به تفسیر آیه‌هایی که وعده‌های سه گانه خدا درباره یهودیان را در بردارد، با اندکی شرح در کتاب ((الممهدون للمهدی)) (زمینه سازان ظهور حضرت مهدی (ع) پرداخته ایم.

امام برخی از روایات مربوط به نقش یهودیان در زمان ظهور، مربوط به گرد آمدن آن‌ها در فلسطین قبل از جنگ نابود کننده آن‌ها است که تفسیری برای این آیه شریفه است:

((و بعد از او به بنی اسرائیل گفتیم زمین را ساکن شوید و زمانی که روز قیامت فرا رسید شما را آمیخته با یک‌دیگر می‌آوریم.)) (44)

یعنی شما را از هر ناحیه‌ای و یا همگی شما را گرد آوردیم، چنانکه در تفسیر نورالثقلین آمده است. و از این حدیث شریف درباره آمدن آنان و کارزارشان در عکا استفاده می‌شود، از پیامبر (ص) روایت شده که فرمود:

((آیا شنیده‌اید نام شهری را که بخشی از آن درون دریاست؟ عرض کردند آری، فرمود: قیامت به پا

نمی‌شود مگر آن‌که هفتاد هزار تن از فرزندان اسحاق به شهر یورش می‌برند.)) (45)

و از امیر مؤ منان (ع) است که فرمود:

((در مصر منـبری را بنا نمـوده و دمشق را قطعا تخـریب خـواهم کـرد و یهودیـان را از شـهرهای عـربی بـیرون می‌رانم و با همین چوب اعراب را خواهم راند، راوی این حدیث (عبایه اسدی) گوید: پرسیدم‌ای امیرمؤ منان، شما به گـونه‌ای خـبر می‌دهید که به یقین پس از مـردن زنـده خواهید شـد؟ فرمـود:ای عبایـه، به روشی غـیر روش ما صحبت کردی. مردی از تبار من (یعنی حضرت مهدی (ع) این کارها را انجام می‌دهد. (46)

این روایت دلالت دارد، که یهودیـــان در بســـیاری از شـــهرهای عـــرب تســـلط و یا حضـــور مؤ ثر دارند و ما پیرامون نبرد حضرت مهـدی (ع) با سـفیانی و یهودیـان، در بیان حوادث سرزمین شام، و حـوادث حـرکت ظهـور، سخن خواهیم گفت.

و از جمله روایات، حدیث کشف معبد توسط آن‌هاست، و جمله ((کشف هیکل)) (معبد) در شمار نشانه‌های ظهـور آمده، که ظاهرا معبد حضـرت سـلیمان (ع) کشف خواهد شد، از امیرمؤ منان (ع) نقل شده که فرمودند:

((ظهـور آن حضـرت نشـانه‌ها و علامـاتی دارد: نخست محاصـره کوفه با کمین کـردن و پرتـاب سـنگ، و ایجـاد شـــکاف و رخنه در زوایـــای کوچه‌هـــای کوفـــه، تعطیل مسـاجد به مـدت چهل شـب، کشف معبد و به اهـتزاز در آمدن پرچمهائی گرداگرد مسـجد بـزرگ (مسـجد الحـرام) کشنده و کشته شده هر دو در آتش‌اند.)) (47)

ولی احتمـال دارد که کشف معبد از ناحیه زمینه سـازان ظهـور حضـرت مهـدی (ع) انـدکی قبل از ظهـور وی، صـورت پـذیرد، زیـرا روایت خاطرنشـان نمی‌کند که چه کسی آن را کشف می‌نماید هم‌چنانکه ممکن است آن معبد، آثاری تاریخی و غـیر از معبد حضـرت سـلیمان و یا در محل دیگری غیر از قدس باشد، چـون عبـارت و جمله ((کشف معبد)) بطور مطلق یاد شده است.

بخش‌های اول این روایت نشـان گر حـالت جنگ در کوفه است که در روایـات، از آن به عـراق یـاد شـده، اما در این‌جا به معـنی همـان شـهر کوفه و محاصـره و سـنگ بـاران آن و ایجـاد موانع دفـاعی در گوشه و زوایـای خیابانهای آن شهر می‌باشـد، اما پرچم‌هـای گونـاگون در اطـراف مسـجدالحرام، اشـاره به درگـیری و کشـمکش قبیله‌ها با حکومت مرکزی حجاز است که انـدکی پیش از ظهور حضرت مهـدی (ع) پدید خواهد آمد و در این زمینه روایات فروانی وارد شده است.

دسته دیگری از احادیث، روایـاتی است که افـرادی را که خداوند بعد از فسـاد آفریـنی و برتـری طلـبی یهودیـان برآنـان مسـلط می‌گردانـد، مشـخص و معین می‌کنـد، که پـاره‌ای از آن‌ها در تفسـیر آیـات قـرآن مجید گذشـت، و برخی دیگر درباره ایران و شخصـیتهای ایـرانی در زمـان ظهـور اسـت، مانند روایت ((درفش‌هـای سـیاه)) که به طور تواتر اجمالی وارد شده و غیر آن.

((درفش‌هایی سیاه، از خراسـان خـارج می‌شـود که هیچ چیز قادر بر باز گرداندن آن‌ها نیسـت، تا آن‌که سـرانجام در قدس برافراشته می‌شود.))

و روایات مربوط به بـیرون آوردن تـورات اصـلی از غـار انطاکیه و کـــوهی در شـــام و در فلســـطین و دریاچه طبریه، توسط حضرت مهـدی (ع) و اسـتدلال آن حضـرت بر یهودیـان، بوسـیله تـورات نـیز از جمله همین روایـات است.

از پیامبر اسلام (ص) روایت شده که فرمود:

((تـــورات و انجیل را از ســـرزمینی که انطاکیه نامیـــده می‌شود بیرون می‌آورد.)) (48)

و نیز از آن بزرگوار نقل شده که فرمودند:

(((صـندوق مقـدس) را از غـاری در انطاکیه و بخش‌هـای تورات را از کوهی در شام بـیرون آورده و به وسـیله آن کتـــاب با یهودیـــان به اســـتدلال می‌پـــردازد و ســـرانجام بسیاری از آن‌ها اسلام می‌آورند.)) (49)

هم چنین پیامبر (ص) فرمود:

((صـــندوق مقـــدس از دریاچه طبریه به دست وی آشـکار می‌شود و آن را آورده و در پیشـگاه او در بیت المقـدس قرار می‌دهند و چون یهودیان آن را مشـاهده می‌نماینـد، به جز اندکی بقیه آنان ایمان می‌آورند.)) (50)

و تـابوت سـکینه، (صـندوق مقـدس) همـان است که در فرموده خدای متعال آمده است:

((پیامبرشـــان گفت: دلیل و نشـــانه بر پادشـــاهی او این است که تابوتی به سوی شما می‌آید، که در آن سـکینه و آرامشی از ناحیه پروردگارتـــان وجـــود دارد و از آن‌چه را که آل موسی و آل‌هارون بـاقی گذاشـته‌اند، و آن تـابوت

بوسیله فرشتگان حمل می‌شود، به راستی در آن معجزه و دلیل برای شماست چنانکه مؤ من باشید.)) (51)

در تفسیر آیه فوق آمده است که این صندوق مقـدس که در آن میراث پیامبران علیهم السـلام وجـود دارد، دلیل و نشـانه‌ای است بـرای بـنی اسـرائیل مبـنی بر این‌که چه کسی شایســـــتگی فرمـــــانروائی را دارد، از این رو فرشـتگان آن را آورده و از میـان جمعیت بـنی اسـرائیل عبـــور داده و آن‌گـــاه در پیش روی طـــالوت (ع) قـــرار می‌دهنـــد، ســـپس طـــالوت (ع) آن را به داوود و او به ســـلیمان و او به وصی خـــود آصف بن برخیا تســـلیم می‌کند، و بنی اسرائیل بعد از وصی حضـرت سـلیمان به علت این‌که از او فرمـان بـرداری ننمـوده و دیگـری را اطاعت می‌کنند آن صندوق را از دست می‌دهند.

و مراد از جمله ((فیسلم کثـیر منهم)) (بسـیاری از آنـان ایمـان می‌آوردند) و یا ((اسـلمت الا قلیلا منهم)) (به جز انـدکی از آنـان بقیه ایمـان آوردند) ممکن است کسـانی باشـند که صـندوق مقـدس را می‌بینند و یا کسـانی که حضـرت مهـدی (ع) بوسـیله تـورات با آنـان اسـتدلال می‌نماید و یا افـرادی که آن حضـرت آنـان را پس از آزاد سازی فلسطین و شکست آنان در آن‌جا باقی می‌گذارد.

در روایتی دیگر آمده که تعـداد سی هـزار نفر یهـودی به وی ایمـــان می‌آورند که این رقم نســـبت به کل جمعیت آنان اندک است.

دیگر روایـات مربـوط به نبردهـای زمینه سـازان ظهـور حضرت مهدی (ع) با یهـود و راجع به بـیرون رانـدن آنـان توسط آن حضرت از جزیـره العـرب اسـت، مانند روایـتی

که گذشت، و این عمل امکان پذیر نیست مگر با پیروزی بر آن‌ها و بیرون راندن آنان از فلسطین، هم‌چنین روایات مربوط به نبرد بزرگ حضرت مهدی (ع) است که طرف درگیر در این نبرد مستقیما سفیانی و پشتیبانان یهودی وی و رومیان هستند و خط درگیری در این جنگ از انطاکیه تا عکا، یعنی در طول ساحل سوریه لبنان فلسطین کشیده شده و سپس به طبرستان و دمشق و قدس ادامه می‌یابد. شکست بزرگ و وعده داده شده آنان در آن‌جا تحقق می‌یابد بگونه‌ای که سنگ و درخت بر می‌آورد که‌ای مسلمانان! این شخص که در پناه من است یهودی می‌باشد او را هلاک نما و این مطلب در حوادث حرکت ظهور حضرت مهدی (ع) ارواحنا فداه خواهد آمد.

در زمره احادیث گذشته، روایات نبرد مرج عکا است که جزئی از جنگ بزرگ پیشین است، اما احتمال بیشتر این است که آن، جزئی از دومین نبرد حضرت مهدی (ع) با غربیها و پشتیبانان یهودی آن‌هاست، که پس از گذشت دو سه سال از آزادی فلسطین و شکست یهودیان و غربی‌ها به وقوع می‌پیوندد. به گفته روایات، حضرت مهدی (ع) پس از آن، پیمان صلح و عدم تجاوزی را به مدت 7 سال با رومیان منعقد می‌سازد.

به نظر می‌رسد حضرت عیسی (ع) میانجی و واسطه آن پیمان نامه باشد، اما آنان پس از دو سال پیمان شکنی نموده، و با هشتاد لشکر که هر یک متشکل از 12 هزار تن می‌باشد، به کارزار بر می‌خیزند و این بزرگترین نبردی خواهد بود که تعداد بسیاری از دشمنان خدا در آن کشته خواهند شد.

تا جائی که این نبرد را به حماسه بزرگ و سفره مرج عکا توصیف می‌کنند، یعنی سفره‌ای که درندگان زمین و پرندگان آسمان از گوشت بدن ستمگران استفاده می‌کنند.

از امام صادق (ع) نقل شده که فرمود:

((شهر رم را با تکبیر 70 هزار مسلمان می‌گشاید در حالی که شاهد حماسه بزرگ و خوان گسترده خدا در مرج عکا خواهند بود که ستم و ستم گران را نابود خواهند کرد.)) (52)

از جمله روایتها، احادیث مربوط به موقعیت نظامی شهر عکا در زمان حضرت مهدی (ع) است که آن حضرت آن‌جا را پایگاه دریائی برای فتح اروپا قرار خواهد داد.

در روایات آمده است که:

((آن حضرت تعداد چهار صد کشتی را در ساحل عکا تدارک دیده و با یاران خویش به سرزمین رومیان روی آورده و آن‌جا را فتح می‌نماید.)) (54)

و به زودی در ضمن بیان پیشامدهای نهضت ظهور حضرت مهدی (ع)، پیرامون آن سخن خواهیم گفت.

خلاصه تاریخ یهودیان

برگرفته از کتاب: عصر ظهور

این مختصر، وضع سیاست کلی یهودیان را از دوران حضرت موسی (ع) تا زمان پیامبر گرامی ما حضرت محمد (ص) شامل می‌شود و ما آن را بر اساس کتاب ((قاموس کتاب مقدس)) از انتشارات ((جامعه

کلیساهای خاور نزدیک)) و کتاب ((تاریخ یهود از کتب آنان)) تاءلیف مرحوم محمد عزت در وزه، آورده ایم.

تاریخ یهودیان در این مدت به ده دوره تقسیم می‌شود:

1 دوره حضرت موسی و یوشع علیهاالسلام 1270 ق.م 1140 ق.م

2 دوره داوران 1140 ق.م 1025 ق.م

4 دوره حضرت داود و سلیمان علیهاالسلام 1025 ق.م 941 ق.م

4 دوره تجزیه و کشمکش‌های داخلی 941 ق.م 859 ق.م

5 دوران تسلط آشوریان 859 ق.م 611 ق.م

6 دوران سلطه بابلیها 597 ق.م 549 ق.م

7 دوران سلطه ایرانیان 549 ق.م 441 ق.م

8 دوران سلطه یونانیها 441 ق.م 64 ق.م

9 دوران تسلط رومیان 64 ق.م 648 م.

10 دوران تسلط اسلام 648 م. 1925 م.

دوران حضرت موسی و یوشع علیهاالسلام

برگرفته از کتاب: عصر ظهور

موسی علیه السلام پیامبر خدا، یک صد و بیست سال زندگی کرد، قریب به سی سال از اوان عمر شریف خود را در کاخ فرعون مصر، و نزدیک به ده سال نزد شعیب پیامبر علیه السلام در ((قادش برنیع)) واقع در انتهای سینا از سمت فلسطین نزدیک دره ((عربه)) سپری کرد.

تورات موجود، در کتاب خروج باب 12:47 و کتـاب عـدد، باب 44:46 تعداد اسرائیلیانی را که همـراه موسی علیه السـلام خـارج شـدند، به جز فرزندانشـان ششصد هـزار پیاده از مردان، یاد می‌کند.

برخی از پژوهشگران غربی تعداد آنان را شش هزار نفر تخمین می‌زنند.

و مـورخین، احتمـال بیشـتر می‌دهند که خـارج شـدن از مصر در اوائل قـرن سـیزدهم قبل از میلاد، یعـنی حـدود 1240 ق.م در زمان فرعون ((منفتاح)) رخ داده است.

حضرت موسی علیه السلام در کوه نزدیک ((قـادش)) در گذشت و وصی او یوشع ین نـون علیه السـلام وی را در آن‌جا دفن کـرد و قـبرش را پنهـان سـاخت، موسی علیه السـلام انـواع اذیت و آزار را از بـنی اسـرائیل در زمـان حیات و پس از مرگش تحمل نمود. تورات آن‌هـا، دربـاره او وهـارون علیهماالسـلام می‌گوید: ((خـدا، موسی را گفت: در این کوه بمیر همـان گونه که برادرت‌هـارون در کـوه هـور جـان داد. چـون شـما دو تن به من خیـانت ورزیدید، چونکه مرا در محل آب سرزمین قادش در زمین سینا تقدیس نکردید. پس به راستی تو زمین را از مقابل آن می‌نگری اما تو بـدآن‌جا، به سـرزمینی که من به بـنی اسرائیل اعطاء کرده‌ام داخل نمی‌شوی.)) (54)

و می‌گوید: ((یوشع بن نـون به آن‌جا وارد خواهد شد.)) (55)

رهبری بنی اسرائیل را پس از موسی علیه السلام وصی او یوشع پیامبر بر عهده گرفته و آن‌ها را به کرانه غـربی رود اردن کوچ داد و از شـهر ((اریحا)) آغـاز نمـود، که به

اضــافه آن شــهر 41 ((مملکت)) کوچک را که هر یک از آن‌ها عبارت از شـهر یا شـهرکی بـوده دارای روسـتاهای کشاورزی فتح نمود که ساکنین آن‌جا بت پرستان کنعانی بوده‌اند.

آن‌گاه، آن منطقه را میان فرزندان یعقـوب که نسـبت به یک‌دیگر حسادت می‌ورزیدند. تقسیم نمود و باب‌هـای 15 تا 19 از کتاب یوشع، شهرها و شـهرکهای منطقه را که طبق برآورد خود 216 پارچه می‌باشد، نام می‌برد.

یوشع علیه السلام قریب سال 1140 ق.م نزدیک یک صد و ده سالگی بدرود حیات گفت.

روی کـــار آمـــدن داوران، دوره پریشـــانی و ســـلطه فرمانروایان محلی بر آنان

برگرفته از کتاب: عصر ظهور

رهبری اسـرائیلیان پس از یوشع علیه السـلام به داوران منتقل شد و پانزده تن از آنـان به فرمـانروائی رسـیدند، دوران اینـان دارای دو ویـژگی است که می‌تـوانیم آن دو را پیوسته با بنی اسرائیل مشاهده نمائیم.

یکی انحراف آنان از خط پیامبران علیهاالسلام و دیگــری مسلط گردانیدن خداوند کسانی را که عذاب دردنــاکی را به آنان بچشانند، که در قرآن از آن یاد شده است.

کتــاب داوران در بــاب ســوم و پنجم از انحــراف بــنی اسرائیل بعد از یوشع علیه السلام چـنین سـخن به میـان آورده است: ((در میــان کنعانیــان و حیثی‌ها و اموریها و فرزیها و حیوی‌ها و یبوسیان، ساکن شده و دختران آنان

را همسران خود قرار داده و دختران خود را به پسران آن‌ها داده و خدایان آن‌ها را پرستیدند.))

و در باب 4:8 می‌گوید: نخستین کسی که بر آن‌ها سلطه یافت و آن‌ها را به مدت هشت سال تحت فرمان خود در آورد(رشتعام) فرمانروای آرام النهرین بود.

((آن‌گاه بنی عمون و عمالقه بر آن‌ها هجوم برده و بر شهر اریحا استیلاء یافتند)) (56)

((سپس یابین فرمانروای کنعان به مدت 10 سال در حاصور بر آنان تسلط یافت)) (57)

((بعد از آن بنی عمون و فلسطینیان 18 سال آنان را به بردگی خود در آوردند.))(58) ((و پس از آن فلسطینی‌ها آن‌ها را کیفر نموده و مدت چهل سال بر آنان مسلط گشتند.)) (59)

و فرمانروائی داوران پس از یوشع علیه السلام تا زمان صموئیل پیامبر علیه السلام ادامه یافت، همان پیامبری که خداوند متعال در قرآن وی را چنین یاد نموده است:

((آیا ندیدی آن گروه بنی اسرائیل را که پس از وفات موسی از پیامبر خود درخواست کردند که فرمانروائی برای ما برانگیز تا (بسرکردگی او) در راه خدا جهاد کنیم پیامبرشان گفت: ((آیا اگر جهاد بر شما فرض شود نافرمانی می‌کنید؟ گفتند: چگونه می‌شود که ما در راه خدا مبارزه نکنیم در حالی که ما و فرزندانمان را از دیارمان بیرون رانده‌اند. پس چون جهاد بر آنان مقرر گردید بجز اندکی همه روی گردانیدند و خداوند از کردار ظالمان آگاه است.)) (60)

تاریخ نویسان این دوره را حدود یک قـرن از 1140 ق.م تا دوران طـــــالوت و داود علیه الســـــلام 1025 ق.م می‌دانند، در حالی که از کتاب داوران در تورات مدت این زمان بیش از این استفاده می‌شود.

دوره داود و سلیمان علیهاالسلام

برگرفته از کتاب: عصر ظهور

دوران طـــــالوت (شـــــاول) را بخشی از دوران داود و سـلیمان علیه السـلام قـرار دادیم، زیـرا او گرچه پیـامبر نبـود اما فرمـانروائی بـود در خط انبیـاء، مـورخین مـدت فرمانروائی وی را پانزده سـال از سـال 1025 تا 1010 قبل از میلاد ذکر نموده‌اند. و پس از او داود و ســـــلیمان علیه السلام از سال 1010 ق.م تا 941 ق.م یعنی سال وفات حضرت سلیمان فرمانروائی کردند.

به طـوری که ملاحظه می‌شـود مؤ لفـان تـورات موجـود نسبت به موسی و داود و سلیمان علیهم السلام سـتم و افــتراء بســیار روا داشــته و تهمتهــای بــزرگ اخلاقی، سیاسی و عقیدتی بر آنان بسته‌اند.

و بیشتر تـاریخ نویسـان غـربی مسـیحی، نه تنها از آنـان پـــیروی نمـــوده بلکه مطـــالبی را برگفته‌هـــای آنـــان افزوده‌اند. آن‌گـــاه طرفـــداران فرهنگ غـــرب که نـــام مســـلمانی بر خـــود نهاده‌اند نـــیز از این دســـته تبعیت نموده‌اند. درود و سلام خدا بر تمام پیام آوران او و ما به پیشـگاه خداوند از کسـانی که نسـبت به آن بزرگـواران کفر ورزیده و بهتان می‌زنند بیزاری می‌جوئیم.

داود علیه السلام اسرائیلیان را از ورطه بت پرستی و از سلطه بت پرستان نجات بخشید و نفوذ دولت الهی وی به مناطق مجاور کشیده شد و با ملتهایی که تحت فرمانروائی او در آمده بودند با حسن سلوک رفتار نمود، بگونه‌ای که خداوند متعال در کتاب خود و از زبان پیامبرش حضرت محمد (ص) وصف نموده، داود علیه السلام خواست در محل عبادت جدش حضرت ابراهیم علیه السلام در قدس بر بالای کوه ((مریا)) مسجدی بنا کند اما آن‌جا خرمنگاه یکی از ساکنان قدس از یبوسها به نام ((ارونا)) بود که داود علیه السلام آن قطعه زمین را به پنجاه شاقل نقره از آن مرد خرید و طبق گفته تورات موجود: ((در آن‌جا مسجدی ساخته و در آن اقامه نماز کرد و در قسمتی از آن برای خداوند قربانی می‌کردند.)) (61)

حضرت سلیمان وارث سلطنت و فرمانروائی پدر بزرگوارش داود علیه السلام گردید و دولت او به همان پایه رسید که خداوند در قرآن و سنت رسول خود (ص) یاد نموده است که وی مسجد پدرش داود و جد اعلای خود ابراهیم را بنائی نو و با شکوه ساخته و به نام معبد سلیمان علیه السلام معروف گشت!

دوره فرمانروایی حضرت سلیمان علیه السلام دروه‌ای استثنائی در تاریخ انبیاء علیهم السلام است که خداوند نمونه‌ای از امکانات شگفت‌آور و متنوع را در آن آشکار ساخت، که اگر ملتها موجودیت سیاسی خویش را به رهبری پیامبران خدا و جانشینان آنان به پا نموده و آن امکانات را در سرکشی و طغیان علیه برخی از خودشان

بکـــار نمی‌گرفتنـــد، خداوند این نعمتها را به آنـــان نـــیز ارزانی می‌داشت، خداوند در قرآن می‌فرماید:

((اگر خداوند روزی را برای مردم فراوان قرار داده بـود، آن‌ها در زمین ستم می‌نمودند، اما خداوند به مقداری که خواهد، فرو می‌فرستد، و او نسـبت به بنـدگانش آگـاه و بیناست)) (62)

حضـرت سـلیمان علیه السـلام در حـالی که بر تخت خـود نشسته بود جان به جان آفرین تسلیم نمود، که مـورخین وفات وی را به سال 941 ق.م یادآور شده‌اند.

به مجـرد وفـات آن حضـرت انحـراف در بـنی اسـرائیل و تجزیه در دولت آن‌ها پایـــدار گشت و خداوند کسی را بر آنان مسلط ساخت که آنان را عذابی دردناک بچشاند.

تورات فعلی بعد از آن‌که در کتـاب اول فرمانروایـان، بر ســلیمان علیه الســلام افــتراء می‌بنـــدد که او دست از بندگی خدا برداشته و به پرستش بتها پـرداخت، می‌گوید: ((و به سلیمان گفت: علت این کار نزد توست و تو پیمان و واجبات مرا که به تو سفارش نمودم پاس نداشـتی من نیز کشور را از دست تو گرفته و جزء جزء می‌گـردانم.)) (64)

دوران تجزیه و نزاع و کشمکش داخلی

برگرفته از کتاب: عصر ظهور

کار آن‌ها بدآن‌جا رسید که علیه یک‌دیگـر، از نیروهـای بت پرست بـاقی مانـده پـیرامون خـود و از فراعنه مصر و آشور و بابل کمک خواستند.

یهودیان پس از در گذشت حضـرت سـلیمان علیه السـلام در شکیم (نابلس) گرد آمـده و اکـثریت آن‌ها با ((یربعـام بن نبـاط)) که از دشـمنان حضـرت سـلیمان در زمـان حیاتش بود و از دست آن حضرت به آغوش فرعـون مصر گـریخت، بیعت نمـوده و با بازگشت وی یهودیـان به او خوش آمد گفته و او در ساحل غربی رود اردن دولـتی به نـام اسـرائیل تاءسـیس کـرد و پـایخت آن را شـکیم یا سامره قـرار داد. و تعـداد انـدکی از آنـان با ((رحبعـام)) پسر حضرت سلیمان بیعت نموده و پایتخت خود را قدس قرار دادند و این دولت به نام یهودا معروف گردید.

اما آصف بن برخیا وصی حضـرت سـلیمان که خداوند که خداوند او را در قـرآن با این جمله ((عنـده علم من الکتاب)) (نـزد او دانشی از کتـاب بـود) وصف نمـوده، از بـنی اسـرائیل جز نسـبت دروغ به وی دادن چـیز دیگـری بهره نبرد.

تورات می‌گوید:

((کفر و بت پرسـتی در میـان پـیروان ((یربعـام)) امر آشکاری بود و او دو گوسـاله از طلا سـاخته یکی از آن‌ها را در قدس و دیگری را در ((دان)) قرار داد و در کنار هر یک قربانگـاهی قـرار داد و به آن‌ها گفت: این خـدایان شماست که از مصر شـما را به سـوی (شـکیم) روانه ساخت، بنابراین در پیشگاه آن‌ها قربانی کنید و به طرف اورشلیم نروید، و ملت خواسته او را پذیرفت)) (64)

در کنار پرستش گوساله، یربعام آنان را به پرستش دیگر خـدایانی از جمله ((عشـتروت)) خـدای صـیدونیها و

((کموش)) خدای موآبی‌ها و ((مکلوم)) خدای عمونی‌ها، فرمان داد. (65)

طبق گفته کتاب خبرهای فرمانروایان نخستین، بعد از سه سال کشور یهودا به همین سرنوشت گرفتار شده و به پرستش بتان پرداختند. (66)

((شیشق)) فرعون مصر این فرصت را غنیمت شمرده و در سال 926 ق. م به منظور پشتیبانی از یربعام و پایان دادن به دولت یهودا، ((رحبعام پسر حضرت سلیمان)) و طرف داران وی، طی هجومی قدس را اشغال نمود ((و خزینه‌های خانه خدا و مقر فرمانروا و حتی سپرهای زرینی را که حضرت سلیمان علیه السلام ساخته بود با خود برد.)) (67)

بنظر می‌رسد شرائط فرعون مصر او را یاری نکرد تا سلطه مستمر خود یا هم پیمانش یربعام را تحمیل کند.

بنابراین پس از عقب نشینی ((شیشق)) این کشور کوچک اندکی از موجودیت خود را باز یافت. و این نبردها با یربعام هم‌چنان ادامه داشت، چنانکه آرامی‌ها از ضعف دو دولت استفاده نموده و با هجوم به کشور یهودا پس از به اسارت در آوردن سران آن‌ها، آنان را به سوی پایتخت خود دمشق آورده و برای آنان جزیه مقرر داشتند، و این ماجرا در زمان فرمانروایی آرامی بن هود (سال 879 844 ق.م) انجام پذیرفت. (68)

آن‌گاه در زمان پادشاهی ((آخاب بن عومری)) در سال‌های 874 ق.م- 854 ق.م جزیه و حمایت را بر کشور یربعام مقرر نمودند.

هم‌چـنین تـورات، نـبرد فلسـطینیها با اعـراب در نـار ((کوشسیین)) با کشـور یهـودا را در زمـان فرمـانروائی ((یهـورام)) یـادآور می‌شـود کـه، آنـان قـدس را اشـغال نموده و بر اموال موجود در قصر فرمانروا استیلاء یافته و زنان و فرزندان وی را به اسارت در آورند. (69)

و نـیز می‌گوید: لشـکر آرامی در بیت المقـدس به نـبرد پرداخته و تمـام سـران آن‌جا را هلاک کـرد و تمـام گنجینه‌ها را بر گرفته و به حزائیل پادشـاه آرامی‌ها تقدیم نمود. (70)

هم چـنین یـوآش فرمـانروای اسـرائیل بر کشـور یهـودا یورش آورده و حصار شهر را ویران ساخت و تمـام زر و سیم و ظروف موجود در خانه خدا و خزینه‌هـای سـلطان را به یغما برد. (71)

این حالت کشمکش میان آنان و تسلط کشورهای مجـاور بر آنان تا زمان اشغال گری آشوریان، ادامه داشت

دوره استیلای آشوریان

برگرفته از کتاب: عصر ظهور

سـلطه آشـوریها بر یهودیـان، با هجـوم شلمنصر سـوم فرمانروای آشوریان از سال‌های 859 ق.م تا 824 ق.م به کشـور آرامی‌ها و قلمـرو اسـرائیل آغـاز گردید به گونه‌ای که تمام منطقه، تحت فرمـان او و فرمانروایـان آشـوری پس از وی در آمد.و به نظر می‌رسد که کشـور یهودا، بـرعکس کشـور اسـرائیل تحت فرمـان و اطـاعت آشوریان بود.

زیرا به نقل تورات: فرمانروای آن‌جـا، آحـازبن یوثـام، از فرمـــانروای آشـــور تغلث فلاسر خواست که او دست به حمله‌ای عیله کشـــور اســـرائیل و آرامی‌ها بزند و او در خواست اخیر وی را پذیرفته و در سال 742 ق.م اقـدام به حمله نمود. و جانشین او شلمنصر پنجم نیز کـــار او را دنبال کرد، اما در حین محاصره شـکیم (نـابلس) پـایتخت آن‌جـــا، در گذشت و جانشـــین وی ســـرجون دوم اشـــغال سامره را به پایان برد و بر آن تسلط یافت و این مملکت را بطور کامل از بین برد و از حمله علیه اسـرائیل نقشه راندن که وطن که با یهودیان به اجرا درآورند، آشـــوریان را یاری داد و تغلث فلاسر یهودیـان را به عنـوان اسـارت به سرزمین خود برد و آشوریها را جایگزین آن‌ها نمود. (72)

پس از او ســـلطان فقح به اتمـــام آن نقشه پـــرداخت و نیمی از نواده‌های منسی و غیر او را به اسارت گرفت. (74)

و سرجون دوم، نزدیک به سی هزار تن را به سوی حران و کرانه خـــابور و میـــدیا جلای وطن داد، و آرامی‌ها را جایگزین آنان نمود. (74)

در دوران فرمـــانروائی حزقیا که ظـــاهرا می‌کوشـــید با مصریان ارتباط بر قـرار نمایـد، کشـور یهـود از اطـاعت آشوریها خارج گردید، که سنجاریب فرمـانروای آشـور بر وی خشـــمگین شد و قـــریب ســـال 701 ق.م بـــرای به اطـــاعت در آوردن کشـــور یهـــودا، و با آخـــرین هجـــوم آشـــوریائی منطقه را تحت فرمـــان خـــویش در آورده و قـــدس را متصـــرف گشـــت، و ((حزقیا تمـــام نقره‌هـــای

موجود در خانه خدا و خزینه‌های قصر فرمانروا را به وی تسلیم کرد.)) (75)

تــورات فعلی علاوه بر ســلاطین آشــور که گذشــت، از اســرحدون، و آشــوربانیبال آخــرین فرمــانروای آن‌ها یــاد کرده و می‌گوید: این دو، اقوامی را از آشــور کوچانــده و در سامره اسکان دادند. (76)

دوران تسلط بابلیان

برگرفته از کتاب: عصر ظهور

نینوا پایتخت آشوریان، در ســال 612 ق. م بدست مادها و بابلیــان (کلــدانیها) ســقوط کــرد و آن‌جا را بین خــود تقسیم نمودند، عراق و سرزمین شام و فلسطین ســهم بابلیــان و مشــهورترین فرمــانروای آنــان، بخت النصر گردید، که وی برای به اطاعت در آوردن سرزمین شام و فلسطین دوبار نخست سال 597 و سپس به ســال 586 ق.م. دست به حمله زد، در نخســتین هجــوم قــدس را محاصره و فتح کرده و خزینه‌های قصر فرمانروا را از آن خود نمــود، و شــمار زیــادی از یهودیــان از جمله ســلطان یهو یا کین و مدافعان او را به اسارت در آورد، و صــدقیا عموی یهو یاکین را بر بقیه یهودیان برگماشت و اسیران را در منطقه نیبور نزدیک رود خابور در بابل اسکان داد.

و حمله دوم ،در اثر کشــمکش نفــوذ ،میــان بخت النصر و فرعون مصر خوفرا به وجود آمد به طوری که فرعون به تحریک فرمانروایــان شــام و فلســطین، از جمله صــدقیا فرمــانروای قــدس پرداخته و وی راعلیه بابلیــان، با خــود هم پیمان ساخت که آنان نــیز پذیرفته و او حمله خــود را متوجه منطقه کــرد، اما بخت النصر با ســرعت دست به

هجـومی دیگر زد که منجر به شکست مصـریان و تصـرف تمام منطقه گردید، و با ویران نمودن معبد آن را به آتش کشیده و خزینه‌های آن را به غارت بردنـد، و با خانه‌هـای بزرگان یهودی نیز چنین کرده و قریب به 50 هزار تن از آنان را به اسارت گرفتند، فرزنـدان صـدقیا را پیش روی وی سر بریـده و سـپس چشـمهایش را از حدقه بـیرون آوردند و او را در بند کشیده همـراه با اسـیران بردنـد، و بدین گونه کشور یهودا را منقرض ساخت. (77)

دوران استیلای ایرانیان

برگرفته از کتاب: عصر ظهور

کورش فرمانروای ایران سرزمین بابل را اشـغال کـرد و در سال 549 ق.م حکومت آن‌جا را منقـرض سـاخت و با حمله به سرزمین شـام و فلسـطین آن‌جا را فتح نمـود و به اســـرای بخت النصر و یهودیـــانی که در بابل بسر می‌بردند اجازه بازگشت به قـدس را داد و گنجهـای معبد سـلیمان را به ایشـان برگردانید و اجـازه داد که معبد را بازسازی نموده و ((زربابل)) را بعنوان فرمـانروا برآنـان برگزید. (78)

فرمانروای یهودی دست نشانده کـورش سـاختن معبد را آغاز نمود، اما مردم مجاور از این عمل به هراس افتـاده و به کمبوجیه جانشین کورش شـکایت بردند. وی دسـتور جلوگیری از ساختن معبد را صادر کرد، آن‌گاه دارای اول، به آنـان اجـازه سـاختن داد و آن‌ها سـاختمان معبد را به سال 515 ق.م به اتمام رساندند. (79)

اسـتیلای ایرانیها بر یهودیـان از سـال 549 ق.م تا 441 ادامه یافت و در این مدت کـورش و کمبوجیه و داریـوش

اول (دارا) و خشایارشا و اردشـــیر معاصر عزیز پیـــامبر علیه السلام فرمانروائی کـرده و پس از آنـان تعـدادی از سلاطین ایـرانی از جمله داریـوش دوم و اردشـیر دوم و ســوم فرمــانروائی نمودنــد، داریــوش ســوم آخــرین فرمانروای ایرانی بود که بدست اسکندر مقدونی از پای در آمد. در تورات فعلی پیرامون بیشتر این فرمانروایـان سخن به میان آمده است.

دوران استیلای یونانی‌ها

برگرفته از کتاب: عصر ظهور

اسـکندر مقـدونی به مصر و سـرزمین شـام و فلسـطین لشکرکشی کــرد و آن منــاطق را فتح نمــود و هــواداران ایــرانی و قــدرتهای محلی را که رودر روی وی ایســتاده بودند در هم شکست و وارد قدس گردید و آن‌جا را کـاملا تحت فرمان خود در آورد، آن‌گاه اسـکندر به فرمـانروائی داریـوش سـوم و سـپاه او در نـبرد سـختی که در اردبیل شــمال عــراق رخ داد پایــان بخشــید و با ادامه پیشــروی خود، ایران و مناطق دیگر را به اشغال و تصـرف خـویش در آورد. و بــدین گونه یهودیــان به ســال 441 ق.م زیر سلطه یونان در آمدند.

بعد از درگذشت اســکندر، کشــمکش و درگــیری میــان فرمانـدهان ارتش وی بر سر امـپراطوری بـزرگ او روی داد، و پس از نــزاعی که بیست ســال به طـول انجامیـد، بطالسه (منســـوب به بطلمیـــوس) در مصر بر اکـــثر بخش‌های حکومت، استیلا یافتند و سلوکیها (منســوب به سلوکوس) در سوریه بر قسمتهای دیگر مسلط گردیدند.

و بدینســـان، قـــدس در ســـال 412 ق.م زیر ســـلطه بطلمیوسیان در آمـد، اما انـتیوکوس، سـلوکی سـوم، در سـال 198 ق.م قـدس را از تصـرف آنـان خـارج نمـود، سـپس بطالسه بـار دیگر بر قـدس غلبه کردند و تا فتح روم، سال 64 ق.م در آن‌جا باقی ماندند.

تـورات فعلی شش تن از بطالسه را به نـام بطلمیـوس اول و دوم... تا آخر یـاد کـرده است و می‌گوید: نخسـتین فرد از آنان روز شنبه داخل اورشلیم گردید و شـماری از یهودیان را دستگیر کرد و به مصر گسیل داشت. (80)

هم‌چنین پنج تن از سلوکیها را به نام ((انـتیوکوس)) اول و دوم... تا آخر، یاد نموده است و می‌گوید که: چهـارمین آن‌ها به سال 175 تا 164 ق.م، به قدس لشکرکشی کرد و تمام اشیاء گرانبهای معبد را به غارت بـرد و پس از دو سال ضربه بزرگی به قدس وارد نموده و آن‌چه داشت به یغما برد و خانه‌ها و دیوارهای آن را ویران کرد و زنـان و کودکان را به اسارت در آورد و مجسمه معبود خود زفس (زئوس) را در معبد نصب نمود و یهودیـان را به پرسـتش آن فرا خواند، که بسیاری از آن‌ها دعوت او را پذیرفتند.. در حالیکه در اثر جنبش یهودیـان مکـابی، در سـال 168 ق.م، برخی از آنـان به بـرخی از آنـان به مخفی گاهها و غارها پناهنده شدند. (81)

انقلابی را که یهودیـان به آن افتخـار می‌کننـد، شـباهت زیادی به جنگ گروهها و دسته‌هایی دارد که معتقـدین به آئین یهـــود، علیه یونانیـــان بت پرست بر پا کردند و در زمانهای مختلف پیروزیهـای محـدودی را بدست آوردند و این تا سلطه رومیان هم‌چنان ادامه یافت.

دوره استیلای رومیان

برگرفته از کتاب: عصر ظهور

بومبی، فرمانروای روم در سال 64 ق.م با اشغال سوریه، آن را به امپراطوری روم ملحق ساخت و در سال دوم، قدس را به تصرف خویش در آورد و آن را تابع فرمانروای رومی سوریه قرار داد، در انجیل متی آمده است که: در سال 49 ق.م قیصر روم، ((اگوست هیرودیس ادومی)) را به عنوان فرمانروای یهودیان برگزید و او بنائی نو وسیع و زیبا را بر معبد بنیاد کرد و به سال 4 ق.م در گذشت. (82)

چنانکه انجیل‌ها آورده اند: پسر وی هیرودیس دوم، کسی است که از سال 4 ق.م تا سال 49 ق.م، فرمانروائی کرد و حضرت مسیح علیه السلام در زمان او دیده به جهان گشود و هم او بود که یحیی بن زکریا علیهاالسلام را به قتل رساند و سر وی را بر طبقی زرین، نزد سالومه یکی از عناصر بد کاره بنی اسرائیل هدیه فرستاد. (84)

انجیل‌ها و تاریخ نویسان، از آشفتگی‌ها و آشوب‌هایی که در عهد نرون به سال‌های 54 م 68 م. در قدس و فلسطین به وقوع پیوست و ماجراهایی که میان یهودیان و رومی‌ها و میان خود یهودیها اتفاق افتاد یاد می‌کنند، که فسبسیان قیصر روم فرزند خود تیطس را به عنوان فرمانروای منطقه، در سال 70 م. منصوب کرد وی به قدس یورش برد و یهودیان در آن‌جا متحصن گشتند تا آن‌که آذوقه آنان تمام شده ضعیف گردیدند، تیتوس دیوار شهر را خراب کرد و آن را به اشتغال

خویش در آورد و با کشتن هزاران یهودی، خانه‌های آن‌ها را ویران ساخت و معبد را در هم کوبید و به آتش کشید و به گونه‌ای آن را از بین برد که مردم جای آن را نیافتند و زندگان باقی مانده را به روم سوق داد.

مسعودی در کتاب خود (التنبیه و الاشراف) می‌گوید: شمار کشتگان در این حمله از یهودیان و مسیحیان به سه هزار یعنی سه میلیون تن رسید که ظاهرا این رقم مبالغه آمیز است پس از این حوادث، رومیان با یهودیها شدت عمل بیشتری نشان دادند که اوج آن هنگامی بود که کنستانتین و قیصرهای بعد از وی، آئین خود را بر پایه اعتقاد به مسیحیت نهاده و یهودیان را تحت آزار شکنجه قرار دادند، از این رو یهودیان نسبت به جنگ خسرو پرویز که در سال 620 م، در زمان پیامبر اکرم (ص) با مردم سرزمین شام و فلسطین پیش آمد و از پیروزی او بر رومیان خوشحال بودند، هم‌چنانکه یهودیان حجاز نیز نسبت به این نبرد شادمانی می‌نمودند و پیروزی آن‌ها را به مسلمانان آرزو می‌کردند، که این آیه‌های شریفه نازل گشت:

((الف، لام، میم)) سوگند به این حروف روم مغلوب گردید. در نزدیک‌ترین سرزمین و آنان پس از مغلوب شدنشان بزودی غالب می‌گردند، در اندک سالی، از پیش و در آینده امر از آن خداست و آن‌روز ایمان آورندگان شاد می‌گردند به یاری خدا، و او هر کسی را که بخواهد یاری می‌کند و اوست غالب و مهربان.)) (84)

به گفته مورخان، یهودیان، شمار زیادی از اسیران مسیحی را که بالغ بر 90 هزار تن می‌شد از ایرانیان،

هنگام پیروزی آنان بر رومیان خریـداری کـرده و آن‌ها را سر بریدند.

پس از چنـدین سـال که هراکلیـوس بر ایرانیـان پـیروز گشت، یهودیان را مجـازات نمـوده و هر که را از آنـان در قدس باقی مانده بود بیرون راند و این شهر نزد نصـاری بر یهودیـان تحـریم گشـت، از این رو با خلیفه عمـربن خطاب شـرط کردند که هیچ یهـودی در آن اقـامت نکند و او به خواسته آنـان پاسخ مثبت داد و این مطلب را بـرای آنـان در عهدنامه صـلح نوشت (85)ـ و این امر در سـال 648 م، یعنی سال 17 هجری بود، که قدس و فلسطین جزء دولت اسلامی محسوب گردید و تا سال 1444 ه ق، 1925 م، یعـنی تـاریخ سـقوط خلافت عثمـانی بدست غربیان ادامه داشت.

این مختصر از تـاریخ یهودیـان، امـور متعـددی را بر ما روشن می‌سـازد که جلمه تفسـیر آیـات مقـدس سـوره اسراء و غیر آن، پیرامون یهودیـان... و نتیجه تفسـیر آن و مقصود از گفتار خدای سبحان که فرمود: ((شما دوبار در زمین فسـاد می‌کنید.)) یعـنی یک بـار پیش از بعثت پیامبر(ص) و دیگر بار، بعد از آن و این تنها تقسیم بنـدی مناسب، درباره تبهکـاری زیـاد آن‌هاست که تـاریخ یهـود، مملو از آن می‌باشد.

و مـراد از این فرمـوده خداوند که: ((بنـدگانی از ناحیه خـود را که پر صـلابت هسـتند علیه شـما برانگـیزیم)) مسلمانان می‌باشـند، چه این‌که خداند در صـدر اسـلام ما را بر آنان مسلط سـاخت و پیشـینیان ما درون خانه‌هـای آن‌ها به جسـتجو پرداخته و سـپس وارد مسـجد اقصی شدند و هنگامی که ما از اسـلام فاصـله گرفـتیم، خداوند

قــدرت یهــود را علیه ما به آن‌ها بــاز گرداند و آنــان را بوسیله اموال و فرزندان یـاری رسـاند و از حیث جمعیت آن‌ها را در جهـان بیش از ما قـرا داد، آن‌گـاه بـار دوم در نهضت زمینه ساز حکـومت حضـرت مهـدی (ع) و حـرکت ظهــور آن بزرگــوار، خداونــد، ما مســلمانان را بر آن‌ها مسـلط خواهد سـاخت و ما در تـاریخ، غـیر از مسـلمانان قــومی را نمی‌بیــنیم که خداوند آن‌ها را بر یهــود چــیره سـاخته و سـپس قـدرت یهـود را علیه آن‌ها بـاز گردانـده باشد.

اما برتری طلبی وعده داده شده یهویان بر ملتها و سایر مردم، تنها یک بار است، دو بـار نخواهد بـود و این حسن برتــری جــوئی همزمــان با تبهکــاری دوم و یا نتیجه آن است... و ما این برتـــری طلـــبی را در هیچ دوره‌ای از تاریخ یهودیان به جز بعد از جنگ جهانی دوم نمی‌بینیم.

امروز یهودیـان در مرحله دوم تبهکـاری و برتـری جـوئی بزرگی بسر می‌برند و ما در آغاز سلطه الهی خــویش بر آنان و مرحله رسوا شـدن چهـره کریه آنـان هسـتیم... تا زمانی که خداوند فتح و پیروزی عنایت کرده و ما قبل از ظهور امام مهدی (ع) و یا همراه آن حضرت وارد مسـجد اقصی گردیم، آن‌چنان که نخستین بار نیاکان ما داخل آن شدند و شیوه خود بزرگی آن‌ها را در جهان درهم کوبیده و براندازیم.

اما این سـخن خداوند که فرمـود: ((اگر بـاز گردید و توبه کنید بــاز می‌گــردیم و ما جهنم را بــرای کــافران زنــدان قــرار دادیم.)) دلالت دارد بر این‌که بسـیاری از یهودیـان بعد از نابودی اسرائیل در جهان باقی می‌مانند و کسانی که اســـلام نمی‌آورند به دست حضـــرت مهـــدی (ع) از

سرزمین‌های عربی رانده می‌شوند و بنا به گفته روایـات آن‌ها دوباره دست به تبهکـاری می‌زنند و این امر هنگـام حرکت دجال یک چشم خواهد بود، که حضـرت مهـدی (ع) و مســلمانان به زنــدگی آنــان خاتمه می‌دهند و خداوند دوزخ را برای کسانی که از آن‌ها کشته می‌شـوند زنـدان قرار می‌دهد و مسلمانان، با بازداشت و زنـدانی نمـودن باقیمانــده آنــان از حــرکت و تبهکــاری آن‌ها جلوگــیری می‌کنند.

گنج بزرگ گم شده دنیا

در تاریخ اتفاقات بسیاری افتاده که کنکاش بـرای یـافتن دلایل آن، امــروز یکی از دغــدغه‌های محققــان و علاقه مندان به تاریخ به شمار می‌رود.کشف راز ناپدید شـدن و تلاش برای یـافتن گنج و ثروتهـای عظیم پادشـاهان یکی از جذاب‌ترین بخش‌های تاریخ است.

گنج اسپانیایی

یک دزد دریــایی به نــام ریش قرمز طی دو ســال دزدی دریایی در سالهای 1716 تا 1718 ثروت فراوانی بـرای خـودش ذخـیره کـرد. در این سـالها همگـان معتقد بودند کشــوری بیشــتر قــدرت دارد که طلا و جــواهر بیشــتری داشته باشد.

اســپانیاییها در این مــورد ســرآمد دیگــران بودند آن‌ها با استخراج معادن در آمریکـای جنـوبی این جـواهرات را در کشتیهای بزرگ به اسپانیا منتقل میکردند.

این دزد دریــایی هم با همکــارانش صــبورانه!! روی دریا مشـــــغول گشت زنی بودند تا سر و کله کشـــــتیهـــــای اسپانیایی پیدا شود و آن وقت با سرعت به غارت کشتی میپرداختند. نکتهٔ مهم این بود که این دزد دریایی همواره جواهرات را در جایی دفن میکرد.

این دزد دریایی بالاخره در سـال 1718 دسـتگیر شد و با مــرگش معلــوم نشد که این گنج کجاست و چه بر سر آن آمد. کشتی این سـارق نـیز بعـدها غـرق شد. تا مـدتهـای مدید افراد متعددی به جستجوی گنج پرداختند.

حـتی در سـال 1998 نـیز کشـتی را از زیر آب بـیرون آوردند اما حـــتی یک نشـــانه هم از گنج به دست نیامد. محققین حــدس میزنند که این گنج در جزایر کــارائیب یا خلیج ورجینیا و یا غارهــای جزیــرۀ کایمــان دفن شــده باشد.\

ثروت پرو

در سال 1820 میلادی شهر لیما از کشور پرو در معرض یک شــورش عظیم و عمــومی قــرار گــرفت به همین منظــور حکــام پــرویی تصــمیمی گرفتند که جــواهرات موجود در شهر را برای دور مانـدن از سـرقت به مکزیک منتقل کنند. گنجها شـامل مقـادیر زیـادی جـواهرات به صورت سنگ، شمعدانهای طلا، مجسمۀ حضـرت مـریم از طلا و ظروف بسیار دیگر بود.

این گنج یـازده کشـتی را به طـور کامل پر کـرد. ویلیـام تامپســـون مســـئول کشـــتی و حمل این گنج عظیم به مکزیک بـــود. اما غافل از آن‌که در میـــان همراهـــان و کــارگران کشــتی، دزدان دریــایی رخنه کــردهاند. پس از سرقت،دزدان تصـمیم گرفتند که جـواهرات را به جزیـره کوکاس در اقیـانوس هند بـرده و در آن محل نگه دارند تا آبها از آسیاب بیافتد.

تامپسون فرمانـدۀ کشـتی هم که دیگر با دزدان همدست شده بود، به اتفـاق سـارقان به جزیـره میرود. اما ارتش مکزیک در تعقیب آن‌ها وارد جزیـــره شد. به همین جهت دزدان به ســوی جنگلهــای انبــوه گریختند. از آن زمــان تاکنون دیگر هیچ اطلاعی از این گنج نیست. تـاکنون نـیز سیصد گـــــروه به جســـــتجوی این گنج رفتهاند اما به

موفقیــتی دست پیــدا نکــردهاند. به همین جهت بــرخی مدعی‌اند دزدان دریــایی گنج را در جزیــره دیگــری دفن کرده و سپس به این محل آمدهاند.

مدفون در گلها

در سال 1520 میلادی اسپانیاییها با خشونت تمام تمدن کهن آزتک را از پای درآوردن در حـالی که شـهر به طـور کامل توسط ارتش اسپانیا محاصـره شـده بـود فرمانـده آرتکها (منته زوما) به نبرد ادامه میداد تا این‌که به شــدت مجروح شد به همین جهت سربازان مدافع شـهر تصـمیم گرفتند جـــواهرات را در گوشهای گـــرد آورده و در یک زمان مناسب از شهر گریخته و جـواهرات را نـیز با خـود ببرند. اما ورود اسـپانیایی‌ها به شـهر و قتل عـام مـردم باعث شد که آن‌ها شـتابزده تمـامی جـواهرات را به قعر دریاچه تزوکو بریزند. ظـروف نقــره و طلا و ســنگ‌های گـرانقیمت فـراوانی در شـهر ذخـیره شـده بـود اما همه آن‌ها به دریاچه ریخته شدند تا اگر امکـانش بـود روزی به آن‌جا بازگشته و دوباره آن‌ها را به دست آورند. اما کسی زنـــده نماند و آن‌هـــایی هم که توانســـتند بگریزند دیگر نتوانستند به شهر باز گردند.

امـــروزه این گنج عظیم پس از پنج قـــرن هنـــوز دست نخورده در میـان گل و لای دریاچه پنهـان شـده است. در ســالهــای اخــیر تلاش زیــادی بــرای دســتیابی به این جواهرات صـورت گرفته حـتی یکی از رئیس جمهورهـای مکزیک نیز دستور لایرویی دریاچه را داد اما اقدام انجـام گرفته بینتیجه ماند.

گنج فرعون

مـوقعی که‌هـاوارد کـارتر در سـال 1922 توانست محل دفن فرعون مصر به اسم تـوتن آمخ خـاتون را پیـدا کند. از کارهای هـنری موجـود در قـبر او شـگفت زده شد. در کنار قبر او یک خزانهٔ نگهداری جواهرات قــرار داشت که کـاملاً خـالی بـود. بعـدها کـارتر حـتی نقشه و کاتـالوگ جواهرات موجـود را نـیز پیـدا کـرد. به همین جهت خـالی بودن گنجینه وی را به فکر برد.

برای کارتر عجیب بـود که چه کسـانی و چگونه اقـدام به این سـرقت کـردهاند. زیـرا مسـیر دسـتیابی به مقـبره فوق‌العاده پیچیده بود و یافتن مسـیر از فهم انسـانهـای عادی خارج بود. ضـمناً این همه ثـروت را امکـان نداشـته بتوانند به راه دوری ببرند و لـــذا ممکن بـــود در همین اطراف دوباره دفن کرده باشند.

محققان به این نتیجه رسیدند که همـان کسـانی که محل دفن را ساخته و نیز جـواهرات را در آن‌جا نهـادهانـد، در همان سالها یعنی 343 تا 425 قبل از میلاد، خود اقدام به خـــارج کـــردن گنجها نمـــودهاند اما تـــاکنون کسی نتوانسته این گنج را پیدا کند. ولی پژوهشـگران معتقدند که بـــالاخره این گنج در روزی روی خـــودش را به انـــوار خورشید نشان خواهد داد.

گم شدن اتاق کهربا

اما گم شـدن اتـاق کهربا احتمـالاً یکی از عجیبتـرین گم-شدنهای جـواهرات در تـاریخ است. این اتـاق یـازده مـتر مربعی تماماً دیوارهایش با کهربا و انواع جواهرات و نیز کارهای هنری منحصر به فرد تزئین شـده بـود. این اتـاق در سـال 1716 میلادی بـرای فردریک پادشـاه پـروس

ساخته شده و محل آن نیز در نزدیکی کاخ کاترین در سن پترزبورگ روسیه بود.

هیتلر مـوقعی که به روسـیه حمله کـرد تلاش نمـود این اتاق را به آلمان انتقال دهد اما تمامی دیوارهای اتاق رو به خرد شـدن رفت و لـذا و تلاش کـرد با چسـباندن کاغذ دیواری مانع از فرو ریختن آن شود اما این اقـدام هم بی-فایده بود.

لکن از سـال 1941 تا 1945 دیگر کسی از این اتـاق اطلاعی نداشت و پس از پایان جنگ نـیز دیگر هیچکس از این اتاق و یا نشانههایی از آن را مشاهده نکرد.

آیا این اتاق در یکی از شهرهای زیرزمین مدفون اسـت؟ آیا آن را آتش زدهاند؟ به هر حال تا امروز که خبری تازه از آن نیست.

اما خوشبختانه یک مـدل بازسـازی شـده از آن امـروز در کاخ کاترین وجود دارد. این اتاق اگر امـروز وجـود داشت رقمی معادل 142 میلیون دلار ارزش داشت.

راهکار برای افزایش قد و رشد سریع‌تر کودکان و نوجوانان

مطالعات نشان می‌دهد بیشتر افراد در اواسط دهه بیست سالگی رشد قدیشان متوقف می‌شود؛ بنابراین اگر هنوز کاملا بالغ نشده‌اید، این بدان معنی است که شما می‌توانید چند سانتی‌متر دیگر قد بکشید، اما این‌که چقدر رشد می‌کنید به عوامل بسیاری بستگی دارد که در مطلب زیر توضیح داده می‌شود.

به گزارش شهرآرانیوز، بسیاری از افراد کوتاه قد، از قدشان ناراضی هستند، طبیعی است که قد بلند به دلایل بسیاری می‌تواند یک صفت مطلوب باشد. حتی اگر دلیل خاصی برای افزایش قد ندارید، قد بلند بودن مزایای بسیاری را به همراه دارد. این امر می‌تواند اعتماد به نفس شما را افزایش دهد، شما را از پوشیدن کفش‌های پاشنه بلند و ناراحت کننده نجات دهد، یا دسترسی را آسان کند و برای برداشتن وسیله‌ای از قفسه‌های بالا نیازی به استفاده از چهار پایه نخواهد بود.

اکنون اگر ژن‌های شما تصمیم بگیرند کوتاه قد باشند، آیا می‌توانید قد خود را بلندتر کنید؟ خوب، فقط درصد کمی از افراد با قد کوتاه می‌توانند قد بلندی داشته باشند. مطالعات نشان می‌دهد که اکثر افراد در اواسط دهه بیست سالگی رشد قدی شان متوقف می‌شود؛ بنابراین، اگر هنوز کاملا بالغ نشده‌اید، این بدان معنی است که شما می‌توانید چند سانتی متر دیگر قد بکشید،

اما این‌که چقدر رشد می‌کنید بستگی به عوامل بسیاری دارد که در مطلب زیر توضیح داده می‌شود.

عوامل موثر بر افزایش قد

چندین عامل وجود دارد که می‌تواند قد شما را به صورت مثبت یا منفی تحت تأثیر قرار دهد. به طور کلی می‌توان این فاکتورها را به صورت زیر طبقه بندی کرد:

1. عوامل ژنتیکی

در بیشتر موارد، قد شما توسط عوامل ژنتیکی تعیین می‌شود. با این حال، اگر والدین شما هر دو قد کوتاه یا متوسط داشته باشند، به این معنی نیست که شما به همان سرنوشت دچار خواهید شد. قد یک ویژگی چندژنی است، به این معنی که تحت تأثیر طیف وسیعی از ژن‌ها قرار دارد. اگر افراد زیادی در خاندان خانوادگی شما وجود دارند، احتمال دارد که این ژن قد بلند به شما منتقل شده باشد.

هیچ راهی برای محاسبه دقیق قد تا بزرگسالی وجود ندارد. اما می‌توانید از این فرمول ساده برای تخمین پتانسیل قد خود استفاده کنید:

قد پیش بینی شده سانتی متر = (جمع قد والدین شما + 13 اگر پسر هستید یا- 13 اگر دختر هستید) / 2

پاسخی که می‌گیرید قد پیش بینی شده شما به اضافه یا منهای 10 سانتی متر است. به خاطر داشته باشید که اگر این فقط یک تخمین تقریبی است، اما هنوز هم باید به قد نهایی که شما می‌رسید بسیار نزدیک باشد.

8 راه برتر برای افزایش قد و رشد سریع تر

1. عوامل غیر ژنتیکی

سایر عوامل غیر ژنتیکی نیز می‌توانند در پتانسیل رشد شما تأثیر بگذارند. بیشتر این عوامل توسط محیط تعیین می‌شود که فرد در حین رشد با آن در ارتباط است. قد بلند بودن با رشد همراه است؛ بنابراین، عواملی که مانع از رشد می‌شوند، تأثیر یکسانی بر قد شما نیز دارند.

برخی از عوامل غیر ژنتیکی که بر قد شما تأثیر می‌گذارد عبارتند از:

- قرار گرفتن در معرض دود تنباکو در هنگام جنینی
- بیماری در دوران کودکی یا بلوغ
- کیفیت مراقبت والدین پس از زایمان
- وزن کم هنگام تولد

در حالی که بسیاری از عوامل تعیین کننده قد از کنترل تان خارج هستند، چندین کار وجود دارد که می‌توانید برای رسیدن به قد کامل خود انجام دهید. با توجه به این نکته، در این‌جا راه‌های برتر برای افزایش قد به صورت طبیعی وجود دارد.

نکاتی برای افزایش رشد طبیعی قد

1. خواب کافی

وقتی صحبت از خواب آرام می‌شود، ناگفته پیداست که این یکی از مهمترین عوامل رشد سالم است. تحقیقات نشان می‌دهد که نوجوانان در حال رشد حداقل به 8

ساعت استراحت شبانه نیاز دارنـد، 11 ســاعت می‌تواند در تقویت رشد سالم بسیار مؤثر باشد.

خواب کافی و با کیفیت بسیار حـائز اهمیت اسـت، زیـرا بــدن هنگــام خــواب رشد می‌کند و بــافت جدید ایجــاد می‌کند. مغز ما هورمون رشد را بطور خاص هنگــامی که در چرخه عمیق و آرام خــواب قــرار داریم آزاد می‌کنــد؛ بنابراین، اگر خواب کافی نداریـد، این امر می‌تواند منجر به تولید مقادیر اندک از HGH شـود و از این رو شـما را از رشد حداکثر قد باز دارد.

10 نکته طلایی برای تنظیم خـواب کـودک؛ کودکـان چند ساعت باید بخوابند؟

خوشــبختانه چنــدین کــار وجــود دارد که می‌توانید بــرای داشـتن خـواب کـافی انجـام دهید. بـرای مبتـدیان، حتمـاً وقت خود را طوری مدیریت کنید که ساعات کافی بــرای خوابیدن حتی بعد از یک روز طولانی داشـته باشـید. دوم این‌که، یک محیط خواب راحت ایجــاد کنید تا بتوانید وابی راحت و عمیق را تجربه کنید. عـواملی را که می‌توانند در خـواب مانند نورهـای قـوی و سر و صـداها اختلال ایجـاد کنند از بین ببرید. هم‌چــنین، از نوشــیدن نوشــیدنی‌های کافئین دار قبل از رفتن به رختخواب پرهـیز کنیـد، زیـرا باعث اختلال در خواب می‌شوند.

به جــای قهــوه، قبل از رفتن به رختخــواب، چــای بابونه بنوشــید، زیــرا می‌تواند کیفیت خــواب را بهبــود ببخشد. علاوه بر این، حمـام گـرم درست قبل از خـواب می‌تواند کیفیت خواب شما را تا حد زیادی بهبود بخشد.

1. رژیم غذایی سالم

تغذیه سالم برای رشد مناسب کاملاً ضروری است، مهم است که اطمینان حاصل کنید که تمام مواد مغذی مورد نیاز بدن شما برای رشد و نمو کامل دریافت می‌شود. نکته اصلی تغذیه سالم، پایبندی به یک رژیم غذایی متعادل و اجتناب از مصرف غذاهای نا سالم است. برای رشد حداکثری قد، باید عادات غذایی زیر را در نظر داشته باشد:

- دریافت مقدار کافی از ویتامین D.

ویتامین D. یک ماده مغذی حیاتی برای رشد سالم استخوان‌ها به ویژه در کودکان است. شما می‌توانید ویتامین D. را از غذاهایی مانند ماهی، لبنیات، قارچ، تخم مرغ، گوشت، یونجه و توفو یا با قرار گرفتن در معرض نور خورشید کافی دریافت کنید.

- دریافت مقدار کافی از کلسیم

دریافت کلسیم نیز بسیار مهم است، زیرا استخوان‌ها برای رشد و نمو به این ماده مغذی نیاز دارند. منابع غنی کلسیم بیشتر شامل پنیر، سویا، ساردین، سبزیجات سبز، لبنیات و غلات غنی شده است.

- روی

مصرف روی خود را با غذاهایی مانند نخود فرنگی، مارچوبه، تخم مرغ، شکلات و صدف افزایش دهید تا بیشتر به تقویت و رشد سلامتی خود کمک کنید. روی به ویژه در کودکان از اهمیت زیادی برخوردار است، زیرا عدم وجود آن باعث توقف رشد می‌شود.

سایر مواد مغذی جدا از موارد ذکر شده در بالا نیز نباید نادیده گرفته شوند، زیرا آن‌ها نیز در رشد مناسب نقش دارند. برای تأمین انرژی سلول‌ها و هم‌چنین مقادیر کافی پروتئین به کربوهیدرات‌ها نیاز دارید تا بتوانید بلوک‌های ساختمانی اساسی مورد نیاز بدن را برای رشد بدن تأمین کنید. اگر مواد مغذی در رژیم غذایی شما کم است، می‌توانید با مصرف مکمل‌ها، شکاف غذایی را از بین ببرید.

تهیه یک برنامه غذایی مناسب

به عنوان یک قاعده کلی، باید سه وعده غذایی متعادل را در طول روز میل کنید. خوردن میان وعده‌های سالم در بین وعده‌های غذایی، متابولیسم شما را نیز افزایش می‌دهد و از این رو رشد سالم را تقویت می‌کند.

1. ورزش منظم

انجام ورزش منظم یا بازی ورزشی مورد علاقه خود یکی از بهترین راه‌های افزایش قد است. کودکان و نوجوانان همیشه به انجام فعالیت‌های بدنی تشویق می‌شوند، زیرا این باعث تقویت روند رشد می‌شود. حتی اگر از سن 18 سالگی گذشته باشید، هنوز می‌توانید قبل از رسیدن به اواسط بیست سالگی، چند سانتی متر را به قد خود اضافه کنید.

دلایل علمی که تأثیر فعالیت بدنی بر رشد را نشان می‌دهند بسیار ساده است. اگر بدن از نظر جسمی فعال باشد، به مواد مغذی بیشتری احتیاج دارد. در نتیجه، افزایش در جذب مواد مغذی موجب بهبود روند

رشد می‌شـــود. علاوه بر این، انجـــام ورزش منظم به تحریک هورمون‌های رشد کمک می‌کند.

هنگامی که یک رژیم غذایی سالم و خواب کافی، ورزش به طور منظم با هم ترکیب می‌شـوند مطمئنا به رشد قد شـــما کمک می‌کند. بـــرخی از بهـــترین ورزش‌ها و ورزش‌هـــایی که می‌توانند قد را افـــزایش دهند شـــامل موارد زیر است:

- شنا کردن

یکی از بهترین تمرینات کامل بدن، شـنا است یک ورزش عـــالی که می‌تواند به قد بلندتر کمک کند. شـــنا بـــاعث کشـیدگی عضـلات می‌شـود و اگر آن را از سـنین پـایین شروع کنید، به شـما در رسـیدن به قد بلند کمک می‌کند. با این وجود، شما باید حداقل 2 ساعت در روز به مدت 4 تا 5 روز در هفته شـــنا کنید تا از مزایـــای آن بهره‌مند شوید.

- تمرینات حلقه (بارفیکس)

آویزان شدن از یک نوار افقی با بازوهـای کشـیده شـده یک روش موثر برای افزایش قد است. برای انجام صحیح تمرینـات بـارفیکس، بعد از آویـزان شـدن از بـارفیکس حدود 10 ثانیه در همان حالت بمانید و این کار را چندین بار تکرار کنید.

برای کشش بهتر، پاهای خـود را به سـمت بـالا بیاورید تا مـوازی با زمین باشد و بـرای چند ثانیه در آن مـوقعیت خـود را نگه دارید. اگر می‌خواهید این کـار تـأثیر مثبـتی

داشته باشد، باید چندین بار در هفته این حرکت را انجـام دهید.

- تمرینات رساندن دست به انگشتان پا

رسـاندن انگشـتان دست به انگشـتان پا یکی از تمرینـات کششی است که می‌توانید برای افزایش قد انجام دهید. هنگامی که برای لمس کـردن انگشـتان پا خم می‌شـوید، این حرکت ستون فقرات را کشیده‌تر می‌کند. این حرکت می‌تواند هنگام ایستادن یا نشستن انجام شـود و این یک روش عـالی بـرای گـرم کـردن قبل از شـروع تمرینـات شدید است.

- کشش

کشش فوق‌العاده مانند رساندن دست به انگشتان پا، یک تمرین عالی دیگر است که احتمـالاً به شـما کمک می‌کند قد بلندتر شوید. برای انجام این تمرین ساده، بایسـتید و دست‌های خـود را تا جـایی که می‌توانید بـالا سر خـود بکشید.

کشش به سـمت عقب را کمی افـزایش می‌دهد و باید بتوانید کشش ستون فقرات را احساس کنید. ترکیب این تمرین با رساندن دست به انگشـتان پا به شـما در تکمیل تکرارهای کامل کشش بـدن کمک می‌کند. در حـالت ایـده آل، در حین حرکت بدن خود را برای حدود 4 تا 7 ثانیه در آن شـرایط نگه دارید و سـپس چنـدین بـار این تمـرین را تکرار کنید.

- طناب

پـرش از طنـاب فقط یک بـازی سـرگرم کننـده بـرای کودکـان نیست بلکه یک تمـرین عـالی بـرای افـزایش قد است. هنگام طنـاب زدن بـدن شـما در حـالی که پشت و ستون فقرات کشیده می‌شود، راست می‌ماند. خم شدن مداوم در زانوه ا. باعث می‌شود که ماهیچه‌هـای سـاق پا به صـورت عمـودی کشـیده شـوند. این حرکـات فـیزیکی بدنی در کنـار هم تـوده اسـتخوانی را در قسـمت پـایینی پاها اضافه می‌کنند، که سبب افزایش چند سانتی مـتری قد می‌شود.

8 راه برتر برای افزایش قد و رشد سریع تر

1. عادت به تمرین صاف نگه داشتن بدن

بسـیاری از افـراد به دلیل شـکل گـیری عـادات نادرست هنگام نشسـتن بـرای کـار با رایانه یا هنگـام اسـتفاده از گجت‌ها و گوشی‌ها، بـدن شـان وضـعیت بـدی دارد. با گذشت زمان، این عادت‌ها باعث خم شدن ستون فقرات می‌شوند. این فرم خمیـده در قسـمت بـالای بـدن بـاعث کـاهش قد طـبیعی شـما می‌شـود و منجر می‌شـود تا کوتـاه‌تر از آن‌چه که هسـتید به نظر برسـید. از طـرف دیگر، حالت خوب بدن سر را در راسـتای سـتون فقـرات قرار می‌دهد. این می‌تواند چند سانتی متری به قد شـما بیفزاید.

اگر وضـعیت بـدی داریـد، نگـران نباشـید. بسـیاری از تمرینات کششی وجود دارد که می‌تواند آسیب‌های ناشی از عادت نادرست نشستن را اصلاح کند. تمرین‌های ایـده آل برای انجام این کار بستگی به نوع انحنای غیر طبیعی سـتون فقـرات شـما دارد. بـرای جلوگـیری از صـدمه به

ستون فقرات، در وهله اول حتماً عادت‌های خوب درست نشستن را تمرین کنید. برای ایجاد عادت‌های خوب زمـان لازم است و روش‌های زیادی برای ترکیب آن‌ها در کارها و امور روزمره وجود دارد.

برای شروع در هنگام، شـانه‌های خـود را عقب نگه دارید و در هنگام پیاده روی تمـام وقت چانه را بـالا نگه دارید. اگر غالباً از رایانه یا وسایل دسـتی دیگـری مانند تبلت و تلفن‌هـای هوشـمند اسـتفاده می‌کنیـد، اگر مجبـور به استفاده از آن‌ها برای مدت زمـان قابل تـوجهی هسـتید، از استفاده آن‌ها به مدت طولانی خـودداری کنید یا کمی استراحت به خود بدهید. خستگی زیاد بـاعث می‌شـود که شـما در موقعیت‌هـای نادرست و بـدی قـرار بگیرید که فشار زیادی به ستون فقرات یا گردن شما وارد می‌کند. هم‌چـنین باید هنگـام اسـتفاده از این گجت‌ها خـود را در شرایط مناسب قرار دهید و ارگونـومی صـحیح اسـتفاده ازآن‌ها را فرا بگیرید. حتی اگر عـادات خـوب بـاعث رشد شما نشود، اما می‌توانند شما را قد بلندتر نشان دهند.

1. تقویت سیستم ایمنی

سیستم ایمنی بدن نقش اساسی در رشد قد شـما دارد. با داشتن سیستم ایمنی قـوی، بیماری‌ها نمی‌توانند روند سـلامتی و رشد را کند کنند. توانـایی مقابله با بیماری‌ها به ویـژه در نوجـوانی و سن رشد بسـیار مهم است. در حـالی که بـرخی بیماری‌ها می‌توانند در دوران کـودکی یا بلوغ مانع از رشد و نمو شـوند، اما خـبر خـوب این است که شما می‌توانید سیسـتم ایمـنی بـدن خـود را با صـرف وعـده‌های غـذایی سـالم تقـویت کنید. به جـای خـوردن غذاهای فـرآوری شـده، رژیم غـذایی خـود را سرشـار از

غلات کامل، لبنیات کم چرب، پروتئین، میوه و سبزیجات متنوع کنید.

مرکبات مانند انگور، پرتقال و لیمو که سرشار از آنتی اکسیدان هستند و به مقابله با اثرات مضر رادیکال‌های آزاد برای حفظ بدن از بیماری‌ها کمک می‌کنند. از طرف دیگر، غذاهایی مانند ماهی، روغن کبد COD و آجیل‌ها حاوی اسیدهای چرب امگا 3 را به وفور ارائه می‌دهند که به تقویت کننده عملکرد سیستم ایمنی بدن معروف هستند.

1. نوشیدن مقدار زیادی آب

نوشیدن مقدار زیادی آب شما را به یک غول بلند تبدیل نمی‌کند، اما بدن برای رسیدن به پتانسیل رشد کامل خود باید آبرسانی شود. در زمان قد کشیدن، از نوشیدن آب غافل نشوید. با این حال، آب هضم را بهبود می‌بخشد، سموم را از بدن خارج می‌کند و متابولیسم شما را بهبود می‌بخشد. به همین ترتیب، تأثیر مستقیمی بر قد شما خواهد گذاشت.

برای دستیابی به سلامتی مطلوب باید حداقل 8 لیوان آب در روز بنوشید. راه عالی دیگر برای مرطوب نگه داشتن بدن، خوردن میوه‌های حاوی آب و سبزیجات مانند هندوانه و خیار است.

1. دوری از موانع رشد قد

برخی از مهار کننده‌های رشد می‌توانند مانع از رسیدن به قد طبیعی شما شوند، البته می‌توانید با جلوگیری از

آن‌ها، این عوامل خارجی را از تأثیرگذاری بر قد خود بازدارید.

مواد مخدر و الکل دو مورد از مهم‌ترین عوامل مانع از رشد هستند که باید بههر قیمتی از مصرف آن‌ها جلوگیری کرد، زیرا این مواد در رشد طبیعی دخالت می‌کنند. هم‌چنین مشخص شده است که استروئیدها در سن جوانی رشد را متوقف می‌کنند؛ بنابراین اگر هنوز نوجوان هستید، از این داروها نباید مصرف کنید، زیرا باعث بسته شدن صفحات رشد و مانع از رشد استخوان‌ها می‌شوند. در حقیقت، تحقیقات نشان می‌دهند، کودکان و نوجوانانی که از داروهای آسم حاوی دوزهای اندک (نوعی استروئید) استفاده می‌کنند، معمولاً چند سانتی متر قد کوتاه‌تری نسبت به همسالان سالم خود دارند.

به غیر از استروئیدها، داروها و الکل، کافئین نیز می‌تواند در رشد خصوصاً در کودکان خردسال اختلال ایجاد کند. این رشد را به طور مستقیم مهار نمی‌کند، اما شما را از خواب سالم باز می‌دارد. از آن‌جا که هر دو کودک و نوجوان 8 تا 11 ساعت خواب نیاز دارند تا به درستی رشد پیدا کنند، کافئین زیاد می‌تواند منجر به خواب ناکافی شود که به نوبه خود منجر به قد کوتاه می‌شود.

1. استفاده از مکمل‌های " بلندی قد"

هنگام جستجوی نکات و اطلاعاتی درباره نحوه افزایش قد در اینترنت، به احتمال زیاد با مکمل‌هایی مواجه می‌شوید که ادعا می‌کنند شگفتی‌هایی در قد شما ایجاد

کنند. در بیشتر موارد، مکمل‌ها فقط ترکیبی از مواد معدنی، ویتامین‌ها و سایر مواد مغذی هستند که باعث تقویت روند رشد می‌شوند؛ بنابراین، بدون استفاده از تحقیقات کافی درباره آن‌چه که در واقع وجود دارد، فورا از این مکمل‌ها استفاده نکنید. برخی از این مکمل‌ها می‌توانند عوارض جانبی جدی ایجاد کنند و برخی دیگر نیز تاثیری ندارند.

1. ملاقات یک پزشک

اگر خواهر و برادرهای بزرگتری دارید که کامل رشد کرده‌اند قد بلندی دارند، و شما هنوز به نظر نمی‌رسد مانند آن‌ها بلند شده‌اید، پس ملاقات یک پزشک ایده خوبی است. شرایطی که باعث اختلال در رشد انسان می‌شود شایع نیست، اما وجود دارند. یک متخصص بهداشت می‌تواند به شما در مقابله با چنین مشکلاتی کمک کند و شانس رشد را به طور کامل افزایش دهید.

برخی از شرایط کودکی مانند نرمی استخوان در سنین کودکی باعث توقف رشد می‌شوند. این شرایط هم‌چنین با رسیدن کامل به بلوغ کامل جسمی، به رشد کامل نمی‌رسند. پزشک قادر خواهد بود گزینه‌های زندگی سالم را ارائه دهد که به شما کمک می‌کند تا حد ممکن به حداکثر پتانسیل رشد خود نزدیک شوید.

1. عمل جراحی

عمل جراحی افزایش طول پا نیز یکی از مداخلات پزشکی مدرن است که بسیاری از افراد سالم به امید افزایش قد، به دنبال آن هستند. در اصل این روش شامل شکستن درشت نی و استخوان درشت نی

(استخوان در قسمت پایینی پا یعنی ساق) و قرار دادن میله تلسکوپی بین آن‌ها است. میله خارج از پا قرار می‌گیرد و باید چندین بار در طول روز تنظیم شود. در هر بار تنظیم، میله هر دو استخوان را به این امید که بافت جدید شکاف را پر کند، می‌کشد. میله‌های تلسکوپی استخوان‌ها را روزانه حدود 1 میلی متر از هم دور می‌کند، اما کل روند می‌تواند تا 6 ماه ادامه داشته باشد و به دنبال آن 3 تا 6 ماه دیگر فیزیوتراپی لازم است.

عمل جراحی در صورت موفقیت آمیز بودن فقط در حدود 7 سانتی متر به قد فرد اضافه می‌کند. با این حال، 3 اینچ برای یک فرد با قد کوتاه می‌تواند کاملاً مهم و چشمگیر تلقی شود. البته به خاطر داشته باشید که این روش باید آخرین راه حل باشد، زیرا بسیار گران، دردناک است و ممکن است عوارض شدیدی به همراه داشته باشد.

این لیست راه‌های برتر افزایش قد و بلند شدن است. به یاد داشته باشید که بهترین راه برای افزایش قد شما با اتخاذ راه حل‌های طبیعی است که در بالا به اشتراک گذاشته شده است.

سیاره‌ای که حیات فرازمینی در آن‌ها محتمل‌تر است

چندی‌پیش ناسا 1284 سیاره جدید را به لیست سیارات خارج از منظومه شمسی اضافه نمود و تعداد کل سیارات ذکر شده در این لیست به رقم 4 هزار رسید.این‌ها سیاراتی‌اند که تابحال دانشمندان موفق به کشفشان شده‌اند.هر ستاره‌ای در راه شیری دست‌کم یک سیاره دارد و شمار ستاره‌های موجود در این کهکشان بالغ‌بر چند میلیارد است.با این آمار و ارقام، باور این‌که ما در این هستی تنها هستیم کمی دشوار خواهدبود. در ادامه شما را با سیاراتی آشنا می‌کنیم که بالاترین احتمال برای داشتن حیات را دارند.

قبل از هر چیز لازم است اضافه کنیم تصمیم گیری در مورد این‌که سیاره‌ای قابل سکونت است یا خیر براساس فاکتورهایی نظیر ابعاد، پوشش صخره‌ای و فاصله یک سیاره تا ستاره میزبانش مشخص می‌گردد. هرچه پوشش یک اگزوپلنت (سیاره خارج از منظومه شمسی) صخره‌ای‌تر باشد و به محدوده قابل سکونت نیز نزدیک‌تر باشد، امکان وجود آب در سطح آن و در نهایت حیات روی آن، بالاتر خواهد بود.

براساس این معیار، اگزوپلنت کپلر 442b حتی نسبت به زمین هم در محدوده بهتری برای جای دادن حیات درون خود قرار داشت. این سیاره که ابعادی تقریبا هم اندازه با زمین دارد در سال 2015 میلادی کشف شد و حدودا 1100 سال نوری تا ما فاصله دارد. کپلر 442b در محدوده قابل سکونت ستاره‌ای حرکت می‌کند که اندکی از خورشید ما سردتر است و اگر مشخص شود که سطح

آن از خاک و صخره پوشـیده شـده است آن‌گـاه می‌تواند ابعادی به اندازه دو برابر زمین داشته باشد.

کپلر 186f که در سـال 2014 میلادی کشف شد یکی از اولین سیارات شناخته با ابعادی نزدیک به زمین است که در محدوده قابل سکونت سـتاره خـودش قـرار دارد. این سیاره حدودا 10 درصد از زمین بزرگ‌تر است و شـواهد امر حکایت از صـخره‌ای بـودن پوشش بـیرونی آن دارند. کپلر 186f به دور ستاره‌ای می‌گردد که حدوا 500 سال نوری دورتر از ما قرار دارد و نسبت به خورشـید سـردتر بوده و سرخ‌تر به نظر می‌آید.

Gliese 667cc سیاره قابل سکونت دیگـری است که به دور یک سـتاره سـرد و خـاموش به نـام کوتوله سـرخ می‌گردد و 24 سال نوری از منظومه ما فاصله دارد. این سـیاره در سـال 2011 میلادی کشف شد و آنطـور که دانشمندان گفته‌اند در محدوده قابل سکونت ستاره خـود قـرار دارد. طبق برآوردهـای صـورت گرفته این سـیاره تقریبا چهار برابر جرم زمین را دارد اما دانشمندان هنوز هم نتوانسته‌اند ابعاد آن را مشخص نمایند.

Alpha Centauri منظومه‌ای متشکل از سه ستاره است که حدودا 4 سال نوری تا منظومه خورشیدی فاصله دارد و شهرتش از آن‌جا ناشی می‌شود که استیون‌هاوکینگ و یوری میلر سرمایه گذار روس چنـدی پیش از طـرح خـود برای ارسال نانوکرفت یا ریزسـفینه‌هایی به سـطح آن و جستجو بـرای یـافتن حیـات خـبر دادند. سـتاره شناسـان بـاور دارند شـانس آن‌که سـیاره‌ای شـبیه به زمین در محدوده قابل سکونت یکی از این ستاره‌ها وجـود داشـته باشد بسیار بالاست.

TRAPPIST-1 یک ستاره کوتوله بی‌نهایت سرد است که تنها 40 سال نوری از منظومه خورشیدی فاصله دارد و این اواخر که ستاره شناسان سه سیاره قابل سکونت هم اندازه با زمین را در مدار آن پیدا کردند، به یکی از مهم‌ترین عناوین خبری روز بدل شد.

البته این سیارات در محدود قابل سکونت قرار ندارند، با این همه، این حقیقت که دو عدد از این اجرام آسمان دارای قفل جزر و مدی هستند (یعنی یک طرف آن‌ها همواره به سمت ستاره شان است) از اهمیت بالایی برخوردار است زیرا می‌تواند منجر به شکل گیری بسته‌های آبی روی این سیارات و در نهایت وجود حیات ختم شود.

در سال 2011 میلادی که کپلر b-22 کشف شد تصور بر این بود که در میان سیارات کشف شده تا به امروز بیشترین شباهت را به زمین داشته باشد. این سیاره در محدوده قابل سکونت ستاره‌ای شبیه به زمین است که 600 سال نوری تا منظومه ما فاصله دارد و متوسط دمای سطح آن نیز برابر با 22 درجه سلسیوس عنوان شده.

کپلر 62 ستاره ایست که تا منظومه ما 1200 سال نوری فاصله دارد و اندکی از خورشید سردتر است. این ستاره دو سیاره احتمالا قابل سکونت را در مدار خود جای داده که کپلر 62e و کپلر 62f نام دارند. این دو سیاره در سال 2014 میلادی کشف شدند و هر دو نسبت به زمین توده بزرگ‌تری دارند اما خوشبختانه در داخل محدوده قابل سکونت ستاره خود قرار گرفته‌اند.

کپلر 452b یکی دیگر از ســیارات فراتر از ابعــاد زمین است که 1400 سال نـوری تا منظومه ما فاصـله دارد و به دور ســتاره‌ای می‌گــردد که 1.5 میلیــارد ســال از خورشـید قـدیمی‌تر اما به داغی آن است. این سـیاره در سـال 2015 میلادی کشف شد و بـرای مـدت 6 میلیـارد سال در محدوده قابل سکونت ستاره خود بوده؛ از همین رو دانشمندان اعتقاد دارند که زمـان کـافی بـرای شـکل گیری حیات در آن وجود داشته است.

اقیانوس فضایی و حیرت انگیز خارج از زمین

زمین یک سیاره اسرار آمیز است که بزرگترین ناشناخته‌های آن اقیانوسها هستند که دو سوم جهان فوق‌العاده ما را پوشش می‌دهد. هنگامی که به شرایط فوق‌العاده، ویژگی‌های زمین شناختی و موجودات عجیب و غریب که در زیر دریا یافت می‌شوند، فکر کنید بسیار هیجانزده می‌شوید.

به گزارش علم اینسایدر و به نقل از تاپ‌تنز، در این نوشتار 10 اقیانوس فضایی و حیرت انگیز خارج از زمین و حتی خارج از منظومه شمسی بررسی می‌شوند در ادامه با ما همراه باشید.

10- اقیانوسی از الماس در نپتون و اورانوس

در لبه بیرونی منظومه شمسی، دو غول یخی نپتون و اورانوس قرار دارند. زیر اتمسفر هر دو سیاره دارای گوشته مشابهی از آب، آمونیاک و یخ‌های متان است. با توجه به وزن بسیار زیاد آن‌ها، گوشته تحت فشار زیادی قرار دارد و درجه حرارت آن بین 1772 درجه سانتیگراد تا 4،727 درجه سانتیگراد است. تحت این شرایط متان به اجزای هسته آن تجزیه شده و کربن خالص تولید می‌کند که تحت فشار بسیار زیاد، کربن به الماس تبدیل می‌شود.

فشار زیاد همراه با گرمای شدید سبب ذوب الماس شده و درنتیجه اقیانوس‌های الماس را در گوشته تشکیل می‌دهد. درست همانطور که شکل جامد آب برروی مایع آن شناور می‌شود، الماسهای جامد نیز برروی الماس

مـایع شــناور می‌شــوند. به این معــنی که کــوه المــاس واقعی بـرروی اقیـانوس المـاس شـناور می‌شـود. حـتی نظریه‌هایی وجـود دارند که نشـان می‌دهند در اورانـوس باران المـاس می‌بـارد. وجـود این اقیانوس‌هـای شـگفت انگیز در آزمایشگاه ملی لیورمـور اثبـات شـده، جـایی که دانشمندان از طریق لیزر شرایط ویژه‌ای بازسازی کـرده و ذرات الماس را به فرم مایع تبدیل کردند.

بیشتر بخوانید: 10 نکته خواندنی درباره سیاره اورانوس

9- اقیانوس ماگمای آیو

آیو (یکی از قمرهـای مشـتری) یکی از آتشفشـانی‌ترین جاها در منظومه شمسی ما است. بطـــوری که بیش از 400 آتشفشان در سطح آن قرار دارد و به طور دائم در معــرض انفجــار و جریانهــای گــدازه است. علت چــنین فعالیت‌های شدید آتشفشـانی و خشـونت آمـیز را به یک اقیانوس ماگمای وسیع که در عمق 50 کیلومتری پوسته آیو قرار دارد، نسبت می‌دهند.

منشا حــرارت این اقیــانوس ماگما از 2 طریق تــامین می‌شود که یکی از آن‌ها مربـوط به مـدار خـاص این قمر است. مدار بین دو قمر مشـتری به نـام گانیمد و اوریا با آیو به شکل بیضی منحرف شـده اسـت، این بـدین معـنی است که این قمر در مدار خود گـاهی به مشـتری بسـیار نزدیک می‌شــود. کشش گرانشی مشــتری ســبب ایجــاد تحدب تا عمق 100 متری پوسته آیو می‌شـود. این پمپـاژ جـزر و مـدی مقـدار زیـادی گرما درون آیو تولید کـرده و ســبب ایجــاد اقیــانوس ماگمــای مــذاب و بــاعث ایجــاد فرآیندهای آتشفشانی بر روی سطح آن می‌شود.

علاوه بر آن آیو مقــدار زیــادی گرما از طریق مقــاومت الکـــتریکی تولید می‌کند. مـــدار آیو با فاصـــله 422000 کیلومتر از سیاره مشتری سبب ایجاد میـدان مغناطیسی بزرگی شده و در نتیجه آیو را به یک ژنراتور بــرق بــزرگ تبدیل می‌کند که 400 کیلـوولت بـرق با شـدت جریـان 3 میلیـون آمـپر تولید می‌کند. علت ایجـاد رعـدوبرقهای جو بالایی مشتری نیز مربوط به این پدیده است.

8- اقیانوس هسته‌ای زیرسطحی پلوتو

در سال 2015 کاوشگر نیوهـورایزن در مـاموریت 3000 روزه خـــود در لبه بـــیرونی منظومه شمسی وارد مـــدار پلوتو شد. از طریق تصـاویر با وضـوح پـایین و داده‌هـای تخمیـنی از مـدار پلوتو که توسط کاوشـگر نیوهـورایزن ارسال می‌شود و همچنین از طیف نـوری آن دانشـمندان می‌توانند دربـــــاره ســـــطح پلوتو حـــــدس‌هایی بزنند. نظریه‌هـــای بســـیاری دربـــاره این عضو عجیب منظومه شمسی ارائه شـــده که یکی از آن‌ها وجـــود اقیـــانوس زیرسطحی است.

با دمای سـطح 230 درجه سـانتیگراد زیر صـفر احتمـال وجود مـــایع در پلوتو دور از واقعیت به نظر می‌رسد مگر آن‌که تـــرکیب هســـته ســـنگی این شی آســـمانی را نـــیز بخواهیم در نظر بگیریم. همانند بسیاری از سیارات دیگر منظومه شمسی در زیر پوسته پلوتو عناصر رادیواکتیوپ به ویـــژه اورانیـــوم، پتاســـیم 40 و تـــوریم وجـــود دارد. هنگامی که این عناصر تشعشعات رادیواکـتیو سـاتع کنند حرارت کافی برای نگه داشـتن آب در حـالت مـایع ایجـاد می‌شود. بنابراین در حـالی دمـای که سـطح پلوتو ممکن

است خیلی پـــایینتر از نقطه انجمـــاد باشد اما می‌تـــوان انتظار یک اقیانوس زیرسطحی هسته‌ای را داشت.

بیشـــــتر بخوانید: 10 شی غیرســـــیاره‌ای در منظومه شمسی

7- Kepler-62e: سیاره اقیانوس

سیاره Kepler-62e به همراه 5 سیاره دیگر در مدار خود که به دور کوتوله سرخ Kepler-62 می‌چرخند. دو سیاره Kepler-62e و Kepler-62f در محـــدوده حیـــات قـــرار دارند. کپلر 62f کمی بزرگتر از ستاره مادر خود بـــوده و یک سیاره کـــاملا یخ زده بحســـاب می‌آید اما Kepler-62e شانس بسیاری برای وجود حیات دارد.

با وجـــود این‌که مـــدار Kepler-62e برابر مـــدار عطـــارد می‌باشـــد، اما به علت این‌که ســـتارهٔ اصـــلی آن بســـیار خنک‌تر از خورشـــید ما است Kepler-62e به راحـــتی در محدوده قابل سکونت قرار می‌گیرد. نظریه‌هایی دربـــاره وجـــود اقیـــانوس در این ســـیاره ارائه شـــده اما احتمـــال وجود یک اقیانوس بـــزرگ در این دنیـــای دوردست بســـیار بـــالا است. با این حـــال، تا زمـــانی که به Kepler-62e نزدیک نشـــویم نمی‌تـــوانیم مطمئن شـــویم ولی می‌دانیم که این سیاره آب دارد.

6- Kepler-22b: اقیانوسی با امکان حیات

10 اقیانوس فضایی و حیرت انگیز

ســـیاره Kepler-22b به علت این‌که در منطقه حیـــات (habitable zone) قرار دارد شانس بالایی برای امکان وجـــود حیـــات دارد. در این منطقه دمـــای ســـطح نه خیلی

داغ و نه خیلی سـرد است در نتیجه اجـازه می‌دهد تا آب به شکل مایع در سطح وجـود داشـته باشد. همـانطور که همه ما می‌دانیم، برای تشکیل زندگی وجود آب ضـروری است به این معنی که این جهـان می‌تواند میزبـان حیـات فرازمینی باشد.

به دلیل این‌که یک سـیاره در منطقه قابل سـکونت قـرار دارد حتما به این معنی نیست که در آن سـیاره آب وجـود داشته باشد. بـرخی از سـتاره شناسـان اعتقـاد دارند که سیاره Kepler-22b یک غول گازی است. با فاصله 600 سال نوری از زمین نمی‌توان مطمئن بود که این سـیاره دوقلـوی زمین به حسـاب می‌آیـد، اما وجـود حیـات در اقیانوس آن به دور از واقعیت نیست.

5- اقیـانوس زیرسـطحی انسـلادوس می‌تواند میزبـان حیات باشد

سطح قطب جنوب انسلادوس ششمین قمر بزرگ زحل، پوشیده از آبفشان است. آبفشان‌های انسـلادوس در هر ثانیه 250 کیلـوگرم آب فـوران می‌کنند. حجم زیـادی از این آب فوران شده به سطح قمر برمی‌گردد اما مقداری از آن از انسلادوس خارج شده و به حلقه بـیرونی زحل (E)ـ می‌رسـند. براسـاس تجزیه و تحلیل‌ها حلقه E زحل دارای ذرات یخ با تـرکیب نمک‌هـای سـدیم اسـت، دقیقا همان نـوع نمکی که در اقیانوس‌هـای زمین وجـود دارند. این مـورد نظریه وجـود اقیـانوس شـور در زیر سـطح انسلادوس را تقویت می‌کند.

کاوشـگر کاسـینی در سـال 2012 با شناسـایی سـیگنال گرانشی آب، وجود اقیانوس را تایید کـرد. بر این اسـاس

دانشمندان مطمئن شـدند که یک اقیـانوس آب مـایع زیر سطح این قمر وجود دارد و انـدازه آن به بـزرگی دریاچه سوپریور (Lake Superior)ـ در آمریکای شـمالی است. هر چند وسعت آن کـاملا تایید نشـده که آیا یک اقیـانوس زیرســـطحی در سرتاسر انســـلادوس است اما در زیر سطح ضخیم قطب جنوب این قمر وجود دارد. نه تنها در اقیانوس زیرزمینی انسلادوس آب مایع وجـود دارد، بلکه ترکیب شیمیایی آن شامل ترکیبات آلی (نمکهای سـدیم) است، به این معنی که مواد تشـکیل دهنـده اصـلی بـرای حیـــات وجـــود دارد و این قمر می‌تواند میزبـــان حیـــات فرازمینی باشد.

بیشـــتر بخوانید:10 مـــورد از خطرنـــاک‌ترین ســـیارات کهکشان راه شیری

4- اقیانوس زیرسطحی سرس

اگرچه ســـرس (Ceres)ـــ بزرگـــترین جسم در کمربند سـیارکی است و حـتی یک سـوم حجم کمربند را تشـکیل می‌دهد اما این کوتوله کوچک به انـــدازه ایـــالت تگـــزاس آمریکا نیز نیست. با توجه به استانداردهای نجومی، قطر سرس 950 کیلومـتر تخمین زده شـده و ایـده وجـود یک اقیانوس زیرزمینی در آن بسیار جالب است.

همانند هر سیاره در منظومه شمسی، گرمـای سـرس از طریق تشعشعات رادیواکتیو تامین می‌شود به طـوری که می‌توان در آن هسته سنگی و گوشته یخی را جدا کرد. با این حـــال، به علت کـــوچکی ســـرس به ســـرعت خنک می‌شود. ایده وجود اقیـانوس در سـرس وجـود داشت تا این‌که مـــاهواره Dawn یک شـــیء روشن در یک دهانه

بزرگ با قطری در حدود 80 کیلومتر ثبت کرد. بـرخی از دانشـــمندان بر این باورند که این نقطه روشن با نـــام ویژگی 5 (Feature 5)، می‌تواند یک کرای ولکانو باشد که در این صـــورت یک اقیـــانوس زیرســـطحی در این سیارک وجود خواهد داشت.

3- بزرگترین اقیانوس در منظومه شمسی

در زیر ابرهای مشتری یک اقیانوس هیدروژن مایع وجود دارد. این اقیـانوس با عمق 54 کیلومـتر، 78 درصد از شـعاع این سـیاره را تشـکیل می‌دهد. بـرای درک مـیزان عمق این اقیـانوس می‌تـوان آنـرا با عمیق‌تـرین گـودال اقیانوسی در زمین با نام گودال ماریانا مقایسه کـرد که تنها 11 کیلومتر عمق دارد!

علاوه بر اندازه اقیـانوس شـرایطی در آن وجـود دارد که کاملا غیر قابل درک است. برای تبدیل گـاز هیـدروژن به یک مایع فشار بسیار زیـادی لازم اسـت، این فشـار 100 میلیـــون بـــار از فشـــار جو زمین بیشـــتر است. در این شرایط، هیدروژن مایع داخل مشتری تبدیل به هیـدروژن مـایع فلـزی می‌شـود. این فشـار را نمی‌تواند در زمین بازســازی کـــرد بنـــابراین این فقط یک نظریه است که نشـان می‌دهد که این وضـعیت در مرکز مشـتری، بـاعث می‌شود الکترون‌ها از اتم‌هـای هیـدروژن آزاد شـده و به این تـرتیب حـرارت و الکتریسـیته تولید می‌شـود که از خـواص کلیـدی یک فلز است. از این رو، مشـتری نه تنها بزرگـــترین اقیـــانوس در منظومه شمسی ماســـت، بلکه یکی از عجیب‌ترین‌ها است.

تماشا کنید: اگر بخـواهیم با فضـاپیما در مشـتری فـرود بیاییم چه اتفاقی خواهد افتاد؟ (فیلم)

2- اقیانوس خرچنگ

براســاس یک نظریه ممکن است در ســیاره‌ای خــارج از منظومه شمسی (exoplanets)، اقیانوس خرچنگ وجود داشــته باشــد، البته این فقط یک نظریه است که وجــود یک اقیانوسی به شــکل خرچنگ را پیشــنهاد می‌کند. این اقیانوس در سیاره‌ای که در میدان گرانشی ســتاره مـادر قفل شده و بـدون چـرخش به دور خـود یک طـرف آن به طـور دائم در مقابل ســتاره مــادر اســت، در نظر گرفته می‌شود.

با توجه به مـدل‌های کـامپیوتری وجـود اقیـانوس خرچنگ در نیمه روشن این ســیاره می‌تواند یــافت شــود. این مدلها پیشنهاد می‌کنند که سیاره Gliese-581 دارای یک اقیانوس بزرگ و با عمقی برابر با عمق اقیــانوس زمین بوده و البته ترکیب آن شامل دی اکسید کربن است.

بجــای یک اقیــانوس عــادی و بــرخلاف انتظــار ما یک اقیــانوس بیضــوی که طــول آن در امتــداد اســتوا است. شــکل این اقیــانوس دو پنجه و یک بــدن است که شــکل خرچنگ را تشکیل می‌دهد. این پنجه‌ها توسط جریان‌های اقیانوسی و جریان‌های شـبیه گردبـاد ایجـاد شـده‌اند. دم خرچنگ نــیز توسط مــوج کلــوین ایجــاد شــده که از یک جریــان جت حاصل می‌شــود. اقیــانوس خرچنگ فقط براساس مدلهای کامپیوتری پیشنهاد شده و کشف آن در سیارات نیازمند تلسکوپهای بسیار قوی است.

1- جهنمی که بوسیله اقیانوسی از گدازه ایجاد شده

با نــام آلفا قنطــورس (Alpha Centauri)ـ در صــورت فلکی قنطــورس باید آشــنا باشــید چــرا که این ســتاره نزدیکــترین ســتاره به خورشــید ما است. ســتاره‌ای با اندازه‌ی مشابه با خورشید و احتمــالا چند ســیاره دارد. با استفاده از روشهای اثر دوپلر، یک سیاره به اندازه زمین و به نام آلفا قنطورس Bb کشف شد.

آلفا قنطــورس Bb در منطقه قابل ســکونت نیست در حقیقت بیشــتر شــبیه به جهنم است. دمــای ســطح آن حــدود 1200 درجه ســانتیگراد است که تقریبا سه برابر گرمتر از سطح زهره بــوده و به عنــوان داغــترین ســیاره شناخته می‌شود. این درجه حــرارت بســیار زیــاد منجر به ذوب کامل پوسته سنگی سیاره می‌شــود و همــانطور که انتظــار می‌رود امکــان حیــات در این دنیــای دور افتــاده کاملا غیر ممکن خواهد بود.

سیاراتی که همه چیزشان شبیه زمین است

این محاسبه توسط اریک پتیگورا دانشجوی دانشگاه کالیفرنیا در برکلی و بر اساس تجزیه و تحلیل اطلاعات بیش از 3هزار سیاره فراخورشیدی نامزدشده توسط فضاپیمای کپلر انجام شده است.

بر اساس این محاسبات ’ حدود 20 درصد از ستارگان کهکشان راه شیری را ستارگانی هم اندازه و مشابه خورشید تشکیل می‌دهند که به آن‌ها ستارگان خورشیدمانند می‌گوییم. با توجه به مقدار تخمینی 200میلیارد ستاره در کهکشان راه شیری ’ این بدان معنی است که 40 میلیارد ستاره در پهنه کهکشان راه شیری خورشیدمانند هستند.

اما تمام این ستارگان دارای منظومه‌های سیاره‌ای یا سیارات زمین مانند نیستند. شبیه سازی اطلاعات دریافتی از تلسکوپ فضایی کپلر نشان می‌دهد که حدود 8 -/+ 22 درصد این ستارگان دارای سیاراتی زمین مانند هستند که در منطقه کمربند طلایی به دور ستارگان خود می‌گردند. کمربند طلایی محدوده‌ای در اطراف ستاره است که مقدار انرژی دریافتی برای وجود آب مایع در سطح سیارات کافی است و سیارات این ناحیه می‌توانند مستعد پیدایش حیات باشند.

برای استخراج این اطلاعات محققان داده‌های تلسکوپ فضایی کپلر را با نرم افزای خاص غربالگری کردند. از میان 150هزار ستاره ’ آن‌ها به بررسی 42 هزار ستاره پرداختند و در میان 603 سیاره‌ای که در اطراف برخی

از این ستارگان پیدا شد’ توانستند 10 سیاره با ابعاد یک تا دو برابر قطر زمین را در کمربند طلایی بیابند.

با این حساب بین 5.5 تا 12 میلیارد و به طور متوسط 8.8 میلیارد ستاره خورشید مانند در کهکشان راه شیری وجود دارد که سیاره‌ای زمین مانند در محدوده مستعد پیدایش حیات به دور آن می‌گردد. اگر این ستارگان خاص را در بین 200 میلیارد ستاره کهکشان راه شیری توزیع کنیم’ بدان معنی است که نزدیک‌ترین سیاره فراخورشیدی با قابلیت میزبانی حیات در فاصله 12 سال نوری از زمین (معادل 113هزار و 400 میلیارد کیلومتری) قرار دارد. برای آن‌که به نزدیکی این فاصله (در ابعاد کیهانی) پی ببرید’ آن را با فاصله نزدیک‌ترین ستاره به خورشید (4.3 سال نوری) و قطر کهکشان راه شیری (100,000 سال نوری) مقایسه کنید.

اگرچه بسیاری از این سیارات به اندازه زمین هستند اما باید تعیین کرد که آیا آن‌ها مانند زمین خاکی هستند’ یا مثل مشتری از جنس گاز و یا مانند دنباله دارها از یخ تشکیل شده‌اند. نتایج اولیه نشان می‌دهد که دست کم درصد قابل توجهی از این سیارات خاکی هستند و چگالی آن‌ها شبیه زمین است.

البته نباید این نکته را فراموش کرد که این محاسبات برای ستارگان خورشیدمانند انجام شده و اگر ستارگان سبک‌تر مانند کوتوله‌های سرخ را هم در نظر بگیریم’ تعداد سیارات زمین مانند مستعد پیدایش حیات از این هم بیشتر و فاصله آن‌ها با زمین نزدیک‌تر خواهد شد’ مانند تحقیقی که اسفند 1391 منتشر شد.

نتـــایج این تحقیقـــات پرسش مهمی را به ذهن متبـــادر می‌کند که اگر ما در در کهکشان راه شیری تنها نیستیم، پس چـرا در کهکشـان ما در سـکوت آزار دهنـده‌ای فـرو رفته و هیچ صدایی از سوی تمدن‌های پیشرفته به گوش نمی‌رسد.

گـام بعـدی دانشـمندان بررسی اتمسـفر این سـیارات با تلسـکوپ‌های قـوی فضـایی است که در آینـده پرتـاب می‌شوند تا شاید سرنخی را درباره وجود حیات احتمـالی در این سیارات به دست آید.

خاصیت شگفت‌انگیز زعفران برای پوست، مو و سلامتی

در این مقاله قصد داریم شما را با خواص زعفران آشنا کنیم. زعفران یک ادویه گیاهی ارزشمند است که از کلاله‌ی گل زعفران گرفته می‌شود. گل زعفران یک گیاه پیازدار چندساله با نام علمی "Crocus Sativus"ـ است. "Crocus"ـ در زبان یونانی به معنای نخ و رشته است که به شکل ظاهری کلاله‌های گل زعفران اشاره می‌کند. نام زعفران که در زبان انگلیسی به آن "Saffron"ـ گفته می‌شود، از کلمه صفرا در زبان عربی به معنای زرد آمده است. زعفران خواص زیادی برای پوست، مو، قاعدگی و سلامت بدن دارد و در سراسر جهان جزو گران‌ترین محصولات کشاورزی محسوب می‌شود. این ادویه مخصوص حدود هزار سال است که مصرف‌کنندگان بسیاری را به خود جذب کرده. زعفران گیاه بومی زمین‌های خالی و بدون درخت یونان است و قبل از آن که در اروپا، آسیا و آمریکای شمالی تکثیر و پرورش داده شود، در آن منطقه رویش پیدا کرده است.

گل زعفران یک محصول کشاورزی پر زحمت است که به همین دلیل بر قیمت آن افزوده می‌شود. این گیاه یک کلاله سه‌شاخه در مرکز خود دارد که توسط دست جدا می‌شود، درون الک گذاشته می‌شود و با تیمار گرمایی، عطر و طعم آن تقویت می‌شود. این گیاه به آب و هوای گرم مقاوم است و در حال حاضر ایران بزرگ‌ترین تولید کننده زعفران در جهان محسوب می‌شود. بدون در نظر گرفتن اسانس طبیعی و خاص زعفران، این گیاه مزایای بسیاری برای سلامتی دارد و همین نکته نیز باعث

می‌شود به عنوان ادویه گران‌قیمت شناخته شود. خواص زعفران چیست؟

تحریک ذهن و مغز یکی از تأثیرات سلامتی زعفران محسوب می‌شود. مطالعات گوناگون نشان داده‌اند که کلاله‌های گیاه که زعفران اصل محسوب می‌شود و گلبرگ‌های آن تأثیرات مشابهی روی روحیه افراد می‌گذارند و در واقع مانند داروهای ضد افسردگی عمل می‌کنند، پس خواص گلبرگ زعفران منحصر به فرد است. سافرانال و کروسین که دو ترکیب موجود در زعفران هستند، همانند دوپامین، سراتونین و نروپینرفین مغز و اعصاب را تنظیم می‌کنند و قادرند حتی بدون مصرف داروهای روان‌پزشکی معمولی علائم افسردگی خفیف تا متوسط را کاهش دهند. یک آزمایش دو ماهه روی 40 فرد افسرده در ایران انجام شد.. برخی از بیماران به صورت تصادفی تعیین شدند تا 20 میلی‌گرم از داروی ضد افسردگی پروزاک را به صورت روزانه مصرف کنند و 20 بیمار باقی مانده، 15 میلی‌گرم از گلبرگ زعفران را روزی دو بار مصرف کردند. محققان به این نتیجه رسیدند که زعفران تأثیرات مشابه با داروهای ضدافسردگی دارد. این ماده روی سیستم غدد درون‌ریز تأثیر می‌گذارد و به کاهش استرس و اضطراب کمک می‌کند. از زمان‌های قدیم، مردم برای آرامش ذهن و بهبود خواب آرام از زعفران به دلیل خواص آرام‌بخشی که دارد استفاده می‌کردند. هم‌چنین زعفران قدرت یادگیری و حافظه را نیز ارتقا می‌بخشد.

در همین حال در کشور ژاپن، زعفران به صورت کپسول بســـته‌بندی می‌شـــود و بـــرای درمـــان فراموشی و پارکینسـون مـورد اسـتفاده قـرار می‌گـیرد. کروسـین از مشـکلات مربـوط به تـنزل ذهن مانند آلزایمر که در اثر پیری اتفاق می‌افتد، جلوگیری می‌کند.

جلوگیری از بیماری چشمی دژنراسیون مـاکولا یا تبـاهی لکه زرد

خواص پرچم زرد زعفران

بیماری دژنراسیون ماکولا یا همان تباهی لکه زرد، نوعی بیمـاری است که در شـرایط پـیری به دلیل پـیر شـدن و تباهی سلول‌های بخشی از چشم به نـام مـاکولا منجر به کـوری می‌شـود. کروسـین و کروچتینگ یـافت شـده در زعفران موجب جلوگیری از آسـیب سـلول‌ها و به تـأخیر انداختن تباهی سـلول‌های بخش مربوطه در چشم در اثر کهولت سن می‌شود.

خواص زعفران برای پوست

آنتی‌اکسـیدان‌های موجـود در زعفـران دارای خـواص ضد پـیری است. از خـواص زعفـران بـرای پوست صـورت می‌توان به نـرمی، انعطـاف و درخشـندگی اشـاره کـرد. کاربردهای معمولی زعفران می‌تواند باعث سـفید شـدن پوست، جلوگیری از جوش، از بین بـردن زخم و لکه‌هـای تیره پوست و دیگر لکه‌های پوسـتی نـیز بشـود. زعفـران حاوی ویتامین ب 12 است و به درمان ترک و خشکی لب نیز کمک می‌کند.

خواص زعفران برای مو

زعفـران با استحکام‌بخشی تارهـای مو از ریشه تا نـوک موجب جلوگیری از ریزش مو می‌شود. اگر زعفران را با شیر شیرین‌بیان مخلوط کنید، می‌توانید از این تونیک مو بـرای درمـان آلوپسی یا طاسی و ریـزش مو و هم‌چـنین تحریک رشد سریع‌تر مو اسـتفاده کنید. زعفـران مـوجب بهبود جریان خون به فولیکول‌های مو می‌شود، به دنبـال جریان خون بیشتر مواد غذایی و اکسـیژن نـیز بیشـتر در اختیار فولیکول مو قرار می‌گیرد.

بیشتر بخوانید: برای جلوگیری از ریزش مو چه بخوریم؟

مزایای زعفران برای سلامت دستگاه تنفس

زعفران موجب درمان سـرفه و سـرماخوردگی معمـولی می‌شـود. این مـاده مانند اکسـپکتورانت یا خلط‌آور عمل می‌کند و مـــوجب رقیق شـــدن خلط درون ریه و گلو می‌گـــردد. زعفـــران قـــادر است مانند یک تـــرکیب ضد التهـابی و محـرک عمل کند. این مزایـای گفته شـده در مـــورد زعفـــران می‌تواند در برابر بیمـــاری آسم مفید باشند. حمله‌های بیمـاری آسم زمـانی اتفـاق می‌افتد که دســـتگاه تنفس به دلیل التهـــاب باریک شـــده باشد و زعفران می‌تواند از این پیشامد جلوگیری کند.

کاهش و تسکین درد

تسکین درد یکی از مزیت‌های با ارزش زعفران به شـمار می‌رود. ماده فرار سافرانال مانند مسـکن عملی می‌کند و درد دندان را شفا می‌بخشد. زعفران دارای خواص ضد عفونی‌کنندگی و تسکین‌دهنده است به همین دلیل بـرای نوزادان شیرخوار و در حال دندان درآوردن مفید است و هم‌چنین می‌تواند الگوی خواب را بهبـود بخشد. زعفـران

در مناطقی که به صورت بومی کاشته می‌شود، توسط ساکنین به عنوان خواب‌آور طبیعی و آرامش‌بخش دستگاه عصبی استفاده می‌شود و قادر است سلول‌های عصبی برانگیخته شده را که موجب درد می‌شوند، آرام کند.

خواص زعفران در قاعدگی و سلامت هورمون‌ها

سندرم پیش از قاعدگی به دلیل هورمون‌های مختلفی به وجود می‌آید که هم‌زمان موجب ویرانی می‌شود. زعفران می‌تواند تا حدودی بر سیستم غدد درون‌ریز تأثیر بگذارد و باعث آزاد شدن برخی از هورمون‌ها (یا مواد شیمیایی مربوط به اعصاب) شود که برای کنترل سندرم پیش از قاعدگی مانند سراتونین مفید است. سراتونین هورمون شادی است و به کاهش شدت تغییرات خلق و خو در زنان کمک می‌کند. این ماده خوراکی هم‌چنین برای بلوغ دیررس در دختران مفید است.

خواص گلبرگ زعفران

زعفران منبع غنی پتاسیم محسوب می‌شود، این ماده یک عنصر مهم در حفظ سلامت قلب است. پتاسیم باعث اتساع و بزرگ شدن رگ‌ها و عروق خونی می‌شود و به همین دلیل فشار خون را کاهش می‌دهد. پتاسیم موجود در زعفران هم‌چنین از تصلب شریان، سکته قلبی و سکته قلبی جلوگیری می‌کند. همان‌طور که گفته شد زعفران حاوی ماده‌ای به نام کروسین است که می‌تواند سطح کلسترول خون را تنظیم کند، به همین دلیل این ادویه برای سلامت قلب بسیار مفید است.

بهبود هضم و گوارش غذا

زعفـــران روی ناراحتی‌هـــای معـــده و نفخ شـــکم هم تأثیرگـــذار است و مـــوجب کنـــترل کبد و طحـــال بـــزرگ می‌شـــود. این مـــاده خـــوراکی ضد اسپاسم است و به درمان یبوست و نفخ به هر دلیلی کمک می‌کند.

تأثیر زعفران بر عملکرد بهینه سلولی

ترکیبات فرار موجود در زعفـران به طـور مـؤثری بـاعث خنثی کردن رادیکال‌های آزاد می‌شوند، رادیکال‌هـای آزاد باعث آسـیب و تبـاه شـدن سـلول‌ها می‌شـوند. زعفـران حـاوی حـدود 150 مـاده شـیمیایی بیولـوژیکی شـامل آنتی‌اکسـیدان‌ها، کاروتنوئیـدها، کروسـین و سـافرانال هستند که برای افزایش رشد و تـرمیم سـلول‌ها مفید به شـمار می‌روند. هم‌چـنین زعفـران حـاوی مـیزان بـالایی پتاسیم و منیزیم است که یکی از مزیت‌های سـلامتی آن را تشکیل می‌دهند. این ترکیب عجیب و ارگانیک زعفران آن را به یک جلوگـیری کننـده قدرتمند در برابر سـرطان نیز تبدیل کرده است که مـوجب می‌شـود سـنتز DNA و تکثیر سلولی به صورت بهینه حفظ شود.

نشانه‌های علمی که خبر از عاشق شدن می‌دهد

نشـانه‌هایی که نشـان می‌دهد عاشق شـده‌اید، مطـابق با علم روز:

مفهوم عاشـقی بـرای همه افـراد متفـاوت است بعضی افراد عاشق بوده‌اند و حس آن را درک کرده‌اند و دیگران خیلی مطمئن نیســتند که آیا این عشق است یا فقط یک حس پرســتش عمیق می‌باشد. خوشــبختانه بــدن شــما دارای برخی از روش‌های بسیار پنهانی است که شـما را مجذوب شخص دیگری می‌کند، زمانی که عاشق میشــوید به این نشـانه‌ها توجه کنید شـما نمی‌توانید از زل زدن به فرد دست بکشید.

تماس چشمی به این معنی است که شـما بر روی چـیزی ثابت شده‌اید، بنابراین اگر متوجه شوید که چشمان شــما بر روی همسرتان ثـابت شـده اسـت، به این معـنی است که عاشق هسـتید؛ مطالعـات هم‌چـنین نشـان داده‌اند که زوج‌هــایی که ارتبــاط چشــمی دارند رابطه عاشــقانه قوی‌تری دارند از سـوی دیگر می‌تـوان گفت:هنگـامی که طی یک مطالعه غریبه‌ها با هم ارتبـاط چشـمی برقـرار کردند احساســات عاشــقانه‌ای را نســبت به یک‌دیگر گزارش کردند؛ در ادامه این بخش از نمناک ما نشانه‌های عاشق شدن را برپایه علم و تحقیقات خواهیم گفت پس بیشتر در خود دقیق شوید.

شما احساس می‌کنید که در اوج هستید:

این کـاملا طـبیعی که دیوانه وار عاشق شخصی بشـوید؛ مطالعه‌ی موسسه Kinsey نشـان داد که مغز فـردی که

در معـرض عشق قـرار دارد، همانند مغز فـردی است که کوکائین مصرف کرده است.این توضیح خوبی است برای این‌که چرا مردم در روابط جدید گاهی کـاملا بی‌معـنی و عجیب رفتار می‌کنند.

شما همیشه در مورد آن شخص فکر می‌کنید:

اگر کسی را دوست داشته باشـید، ممکن است احسـاس کنید که نمی‌توانید آن را از ذهن خـود خـارج کنید.این به این دلیل است که مغز شـــما فنیل اتیلین آزاد می‌کنـــد، "مـــواد مخـــدر عاشـــقانه" هنگـــامی که با کسی دوست میشـوید و این هورمـون احسـاس شـادی را با شـریک زنـــدگی شـــما ایجـــاد می‌کند.شـــما ممکن است با این احساس آشـنا شـوید زیـرا فنیل اتیلامین نـیز در شـکلات یافت می‌شود.

شما می‌خواهید آن‌ها خوشحال باشند:

عشق یک مشارکت مساوی است، اما شادمانی کسی که عاشق او میشـوید بسـیار برایتـان اهمیت دارد.اصـطلاح "عشق مهربـانی" می‌تواند یکی از بزرگـترین نشـانه‌های یک رابطه سـالم باشـداین، به این معـنی است که شـما تمایل دارید مسـیری را انتخـاب کنید تا زنـدگی شـریکتان سـاده‌تر و شـادتر بماند. اگر در یک روز بـارانی تـرجیح می‌دهید خیس شـــوید تا شـــریکتان خیس نشـــود یا در روزهای تعطیل صبحانه درست میکنید نشان آن است که عاشق شده اید.

شما اخیرا استرس دارید:

گرچه عشق اغلب با احساسات گرم و فازی همراه است، اما می‌تواند منبع عظیمی از استرس باشد.عشق در عالم باعث می‌شود که مغز شما کورتیزول هورمون استرس را آزاد کند، که می‌تواند منجر به احساس گرما شود بنابراین اگر متوجه شده‌اید که خیلی نمی‌توانید صبور باشید یا شما به نوعی ترسیده‌اید، ممکن است فقط عاشق شده باشید.

از کجا بفهمیم واقعا عاشق شده ایم

شما احساس درد نمی‌کنید:

عاشق شدن ممکن است دردناک باشد، اما اگر متوجه شدید که عشق به معنای واقعی کلمه، شما را خیلی آزار نمی‌دهد، می‌تواند علامت عاشقی باشد.مطالعه‌ای که توسط دانشکده پزشکی دانشگاه استنفورد انجام شد، شرکت کنندگان به عکس شخصیتی که دوست داشتند، خیره شدند و معلوم شد که این عمل می‌تواند درد متوسط را تا 40٪ و درد شدید را تا 15٪ کاهش دهد.

شما چیزهای جدید را امتحان میکنید:

هر کس می‌خواهد در شروع رابطه شخص را تحت تاثیر قرار دهد، اگر به طور مداوم در حال کشف چیزهای جدید هستید که شریکتان از آن لذت می‌برد باید گفت عاشق شده اید.در حقیقت، یک مطالعه نشان داد افرادی که ادعا کرده‌اند که عاشق هستند اغلب سرگرمی‌ها و ویژگی شخصیتی متنوعی داشتند بنابراین، حتی اگر شما از کلاس رقصی که با شریک زندگی خود در آن شرکت دارید، نفرت دارید، این امر می‌تواند تاثیر مثبتی بر شخصیت شما داشته باشد.

ضربان قلب شما با آن‌ها هماهنگ است:

هنگامی که به شخص مورد علاقه خـود فکر می‌کنید قلب از تپش می‌ایســـــتد، یک مطالعه نشـــــان داده است که احتمال دارد ضربان قلبتان هماهنگ با هم بتپد مطالعـات انجـام شـده توسط دانشـگاه کالیفرنیـا، دیـویس، نشـان می‌دهد که قلب زوجین وقـــــتی که عاشق می‌شـــــوند، ضــربان قلــبی یکســان دارند.احســاس اتصــال عمیق به شریک زندگیتان یک علامت خوب برای هر کسی است که او را دوست دارید.

شما با چیزهای ناخوشایند خوب هستید:

اگر در حـــالی که شـــریکتان شـــلخته است و بـــاز او را میبوســید نشــان از عاشــقی اســتدر واقــع، مطــالعه‌ی دانشــگاه گــرونینگن در هلند نشــان داد که احساســات تحریک جنسی می‌تواند احساســات ناخوشــایند را از بین برود.

شما بامزه‌تر می‌شوید:

یک مطالعه نشــان داده است که عشق ورزیــدن می‌تواند موجب حس بیماری و علائم فیزیکی شبیه به اضطراب یا استرس، مانند عرق کردن بشـود اگر چه این احساسـات، احتمـالا بعد از این‌که شـما واقعا با شـریک زنـدگی تـان راحت‌تر شدید از بین میرود.

شما عاشق عادت‌های او میشوید:

وقتی شـروع به شـناخت یک فـرد میکنیـد،عادت‌هـایی را می‌بینید که او را منحصر به فرد می‌کند. و احتمـالا همین عادت‌ها شـــما را مجـــذوب و عاشق می‌کند یک مطالعه

نشـــان می‌دهد که خصوصـــیات کوچک می‌تواند عشق را عمیق‌تر کنـد، نه فقط ویژگی‌هـای جسـمی، زیـرا افـراد دارای ترجیحـات منحصر به فـرد هسـتند؛ بنـابراین اگرچه ممکن است در نگاه اول به نظرتان شریک زندگی خود را کمی قاطعانه در نظر بگیریـــــد، اگر متوجه شـــــدید که ناگهان در معرض انحصار بودن آن‌ها هستید، ممکن است عاشق شده باشید.

راز جالب آقایان که دختران حتما باید بدانند

بیشتر مردان ترجیح می‌دهند احساسات و حس دوست داشتن را با انجام برخی کارها بیان کنند، مثلا وقتی وسایل خراب خانه را تعمیر یا حیاط را تمیز می‌کنند یا سطل زباله را بیرون می‌برند، دوست داشتن خود را نشان می‌دهند. حتی خرید کردن برای خانه و زیباسازی محیط آن هم بیانگر این است که شما را دوست دارد.

اگر دختری در سنین ازدواج هستید، بهتر است مردان را بهتر بشناسید...

شناخت روحیه مردان نه تنها مشکلات زوجین را کم می‌کند بلکه باعث برقراری رابطه بهتر بین آن‌ها می‌شود. روان شناسانی که نقش جنسیت را در برقراری ارتباط مطالعه می‌کنند، این 17 نکته را در مورد شناخت مردان با اهمیت می‌دانند.

1) مردان در مورد احساسشان صحبت می‌کنند اما...

مردان ترجیح می‌دهند درمورد احساساتشان غیرمستقیم صحبت کنند. پس از همسرتان بخواهید برنامه‌اش را برای تعطیلات آخر هفته بگوید یا این‌که فکر و تصور خود را در مورد شما و اولین باری که شما را ملاقات کرده است، بیان کند. پاسخ او روشن می‌کند احساسش چیست و این گونه خود را به شما نزدیک‌تر می‌بیند.

2) مردان با کارهای‌شان دوست داشتن را بیان می‌کنند

بیشتر مردان ترجیح می‌دهند احساسات و حس دوست داشتن را با انجام برخی کارها بیان کنند، مثلا وقتی

وسایل خراب خانه را تعمیر یا حیاط را تمیز می‌کنند یا سطل زباله را بیرون می‌برند، دوست داشتن خود را نشان می‌دهند. حتی خرید کردن برای خانه و زیباسازی محیط آن هم بیانگر این است که شما را دوست دارد.

4) مردان ازدواج را جدی می‌گیرند

مردان معمولا از ابراز سریع نظر خود واهمه دارند. شواهد نشان می‌دهد آن‌ها ازدواج را بیشتر جدی می‌گیرند ولی ممکن است مدت طولانی‌تری طول بکشد تا احساس خود را بیان کنند زیرا می‌خواهند مطمئن شوند کاری که انجام می‌دهند، درست است. نتایج یک بررسی روی مردان متاهل نشان داد وقتی مردی با اطمینان کامل تصمیم به ازدواج می‌گیرد، همه جوانب را بررسی کرده و بیشتر معیارها را مطابق میل خود می‌بیند. 90 درصد مردان می‌گویند اگر قرار باشد دوباره ازدواج کنند، با همین همسرشان ازدواج خواهند کرد.

4) او یک شنونده واقعی است

بیشتر ما خانم‌ها وقتی حرف‌های دیگران را گوش می‌کنیم معمولا با حرکات اشاره و بدن و گفتن کلماتی مثل بله یا نه یا می‌دانم به آن‌ها نشان می‌دهیم به حرف‌های‌شان گوش می‌دهیم. این اشاره‌ها، بخشی از نظر و درک ما را به فردی که در حال صحبت است، منتقل می‌کند اما این در مورد مردان صدق نمی‌کند. وقتی که با همسر خود صحبت می‌کنید و چیزی نمی‌گوید یا حرکتی از او نمی‌بینید، به معنی آن نیست که گوش نمی‌دهد بلکه ترجیح می‌دهد ساکت باشد و درمورد آن‌چه شما می‌گویید، فکر کند.

5) مردان بیشتر عمل می‌کنند

مـــردان روابطشـــان را با عمل تقـــویت می‌کننـــد، نه احساس. بسیاری از مردان، با انجـام فعالیت‌هـایی مانند ورزش و پیاده روی همراه همسرشان و رابطه زناشویی سعی می‌کنند به همسرشان نزدیک‌تر شوند.

6) مردان زمانی را برای خود می‌خواهند

اگرچه مـردان سـعی می‌کنند در بسـیاری از فعالیت‌هـای خـانواده مشـارکت کنند اما همه آن‌ها نیـاز دارند زمـانی مخصوص خود داشته باشـند. زمـانی که تنها در گوشه‌ای بنشـــینند و تفکر کنند. اگر چه مـــردان از انجـــام بـــازی شـــطرنج، باغبـــانی یا رفتن به باشـــگاه ورزشی لـــذت می‌برند اما مثل همـــــه، گـــــاهی دوست دارند کسی در کنارشان نباشد و به تنهایی به کارهای مورد علاقه شـان بپردازند. وقتی هر یک از زوجین زمان و مکانی را بـرای تنهـایی داشـته باشـند، بیشـتر به هم علاقه مند خواهند شد.

7) مردان مثل پدرانشان عمل می‌کنند

اگر می‌خواهید بدانید مـــــردی که قصد دارید با او ازدواج کنید چگونه مردی است و چه رفتاری دارد، به رفتارهـای پـــــدرش نگـــــاه کنید. مـــــردان نقش خـــــود و رابطه با همسرشـــــان را از پدرشـــــان می‌آموزند. اگر می‌خواهید بدانید که چگونه با شما رفتـار خواهد کـرد، ببینید پـدرش چه رفتاری با مادرش دارد.

8) مردان زبان بدن را نمی‌دانند

مردان کمتر درمورد زبان اشاره و حرکـات بـدن می‌دانند و تغیـیر لحن صـدا و حرکـات صـورت بـرای آن‌ها کمـتر مفهوم دارد. هم‌چنین ممکن است دیرتر ناراحتی زنان را که در چهـره شـان نمایـان است یا پیام‌هـای اشـاره‌ای و لحن صــدا را تشــخیص دهنــد، بنــابراین اگر می‌خواهید مطمئن شـوید پیـام را دریـافت کرده‌اند مسـتقیما آن را بیان کنید.

9) واکنش مردان سریع‌تر است

زنان در واکنش نشان دادن به برخی امـور و کارها دیرتر از مـردان عمل می‌کنند و مـدت طـولانی‌تری بـرای بیـان واکنش و تفکر نیـــاز دارند. حـــتی ممکن است در مقابل مردان بیشتر احساس اضطراب و استرس داشـته باشـند اما مــردان در مقابل حــوادث واکنش ســریع‌تری نشــان می‌دهند بنابراین وقتی هنوز می‌خواهید درمـورد مبـاحث شب گذشته صحبت کنید، ممکن است همسـرتان آن را از یاد برده باشد.

10) مردان به قدردانی واکنش نشان می‌دهند

قدردانی از همسر می‌تواند تفـاوت زیـادی در رفتارهـای آن‌ها و روابطشــان ایجــاد کند. مطالعه‌ها نشــان می‌دهد وقـــتی از زحمـــات مـــردان قـــدردانی و به آن‌ها ارزش گذاشته می‌شود، بیشتر سعی می‌کنند در انجـام کارهـای خانه و مـراقبت از کـودک خـود را درگـیر کنند و خـود را تکیه گاه خواهند دانست.

11) رابطه زناشویی برای مردان بسیار مهم است

برای بسیاری از مردان، رابطه زناشویی بسیار مهم است در حالی که برای زنان این طور نیست. برای مردان صمیمیت در روابط زناشویی بسیار رضایت بخش‌تر از خود رابطه زناشویی است.

12) مردان دوست دارند زنان اول شروع کنند

بسیاری از مردان دوست دارند همسر آن‌ها شروع کننده رابطه زناشویی و مشتاق این رابطه باشد بنابراین از ابراز عشق به همسر خود خجالت نکشید و اجازه دهید که بداند شما خواهان رابطه زناشویی هستید. شروع رابطه زناشویی از سوی زن می‌تواند باعث رضایتمندی بیشتر زوجین شود.

14) مردان همیشه مشتاق نیستند

مردان برخلاف تصور زنان همیشه حوصله رابطه زناشویی را ندارند. مردان هم مانند زنان دچار استرس می‌شوند. استرس شغلی، خانوادگی و پرداختن صورتحساب‌ها از بزرگ‌ترین عوامل کاهش دهنده میل جنسی در مردان هستند. وقتی یک مرد یک بار برای رابطه زناشویی تمایل ندارد، به معنی آن نیست که برای همیشه میل و علاقه‌اش را به شما از دست داده است. او فقط در آن لحظه تمایلی به برقراری روابط زناشویی ندارد.

14) مردان زیاد به روابط زناشویی فکر می‌کنند

بیشتر مردان زیر 60 سال حداقل یک بار در روز به روابط زناشویی فکر می‌کنند در حالی که فقط یک چهارم زنان یک بار در روز به این موضوع فکر می‌کنند.

هم‌چنین مـردان 2 برابر زنـان درمـورد روابط زناشـویی رویـــاپردازی می‌کنند و جـــالب است که رویاهـــای آن‌ها بسیار متفاوت از عملشان است. مـردان درمـورد روابط زناشویی نسبت به آن‌چه زنان فکر می‌کنند، جدی نیستند و تصورات آن‌ها شبیه آن‌چه انجام می‌دهند، نیست.

15) مردان، لذت بردن همسر خود را دوست دارند

خوشـحالی و شـادابی یک زن بـرای همسـرش بسـیار بااهمیت است. یک مـرد تا زمـانی که همسـرش درمـورد احساسش صـحبت نکند از آن بـاخبر نمی‌شـود، بنـابراین بهـتر است احساسـات و خواسـته‌های‌تان را بیـان کنید. خواسته خود را صریحا بگویید، زیـرا مـردان طفـره رفتن را دوست ندارند. اگر خواسته خود را واضح بیان کنید، نه تنها گوش می‌کنـد، بلکه از خشـنود شـدن شـما احسـاس خوبی خواهد داشت.

16) مردان درمورد ظاهر خود دچار اضطراب می‌شوند

بسـیاری از مـردان در بـرخی موقعیت‌ها دچـار اضـطراب می‌شوند، مخصوصا وقتی سنشان افـزایش پیـدا می‌کند. یک مـرد ممکن است در مـورد جسم و توانایی‌هـای خـود نگران شود. اگر می‌توانیـد، به او کمک کنید تا روش‌هـای آرام سازی را یاد بگـیرد و مطمئنش کنید هنـوز هم او را مانند قبل دوست داریـد، در این صـورت کمـتر در روابط زناشویی دچار استرس می‌شود.

17) مردان نیاز دارند دوست داشته شوند

اگر یک مرد احساس کند از سوی همسر مورد بی‌محبـتی قرار گرفته، ممکن است به فـرد دیگـری متمایل شـود تا

رضایت او را جلب کند. برای پرهیز از این موضـوع زنـان باید نیازهـای عـاطفی همسر خـود را درک کنند و بـرای رفع نیازهای وی بکوشند.

سیاره عظیم فراخورشیدی جدید کشف شد

تیمی از ستاره‌شناسان به رهبری دانشمندان موسسه فناوری کالیفرنیا موفق به کشف 18 سیاره گازی جدید با جرم مشابه سیاره مشتری شده‌اند که در اطراف ستارگانی بزرگ‌تر از خورشید گردش می‌کنند

فضا

این اکتشافات که توسط رصدهای رصدخانه کک درهاوایی و تجهیزات موجود در تگزاس و آریزونا صورت گرفته، تعداد سیارات شناخته شده را که در اطراف ستارگان عظیم می‌چرخند تا 50 درصد افزایش می‌دهد.

به گفته محققان، این تعداد زیاد سیارات شبه‌خورشیدی هم‌چنین به ستاره‌شناسان در درک بهتر چگونگی شکل‌گیری سیارات عظیم و رشد آن‌ها در منظومه‌های خورشیدی در حال پیدایش بیگانه کمک خواهد کرد.

این اکتشاف در پی پژوهش چند ماه پیش گروه دیگری از محققان صورت گرفت که از اکتشاف 50 سیاره بیگانه شامل یک سیاره صخره‌یی خبر داده بودند که می‌تواند کاندیدای خوبی برای حیات باشد. اکنون فهرست سیارات بیگانه شناخته‌شده به بیش از 700 رسیده و به سرعت در حال افزایش است.

به گزارش ایسنا، محققان در پی تحقیق در مورد ستارگان نوع A «بازنشسته» که حداقل 1.5 برابر خورشید هستند، به مطالعه تکان‌های خفیفی پرداختند که با تقلای گرانشی سیارات در حال گردش به وجود می‌آیند. این فرایند منجر به کشف 18 سیاره جدید با

جـرم برابر با سـیاره مشـتری شد که همگی در فاصـله تقریبا زیادی از سـتاره خـود در فاصـله حـدود 0.7 برابر محدوده زمین تا خورشید می‌چرخند.

این اکتشاف علاوه بر افزودن به تعداد سـیارات شـناخته شـده علم ستاره‌شناسـی، هم‌چـنین از یکی از دو نظریه که به توضـیح شـکل‌گیری و تکامل سـیارات می‌پردازنـد، حمایت می‌کند.

این نظریه موسوم به «یکپارچگی هسـته‌ای» اشـاره دارد که سیارات به شکل گاز و غبـار بر روی دانه ذرات در یک دیسک گـازی رشد می‌کنند. یکپـارچگی هسـته‌ای بر این اسـاس است که ویژگی‌هـای یک سیسـتم سـیاره‌ای از جمله تعداد و اندازه سیارات به شدت بر جـرم سـتاره آن بستگی دارد.

از سـوی دیگر نظریه مقابل آن موسـوم به «رمبش گرانشی» بر این پایه است که سـیارات هنگـامی شـکل می‌گیرند که ابرهای عظیم گاز و غبار در دیسک به طـور خود به خود در توده‌هایی تجزیه شـده و به سـیاره تبـدیل می‌شوند. طبق این ایده، جرم ستاره‌ای از تـاثیر کمی بر اندازه، تعداد و دیگر ویژگی‌های سیاره برخوردار است.

با افزایش کشف سیارات فراخورشیدی، به نظر می‌رسد که نظریه اول از قوت بیشتری برخـوردار بـوده و انـدازه ستاره بی‌تاثیر نیست.

چگونه از همه نظر برای یک خانم جذاب باشیم؟

اگر میخواهید یکی از جذابترین مردان باشـید سـعی کنید برخی از ویژگی‌های لیست زیر را داشته باشید.

به گزارش آلامتو و به نقل از مجله تناسب اندام؛ شواهد قـانع کننـده نشـان می‌دهند که بـرای جلب توجه یک زن، تنها به یک چـیز نیـاز است. پـول (نگـاهی به عکس‌هـای عروسی ترامپ بیندازید). اما اگر شـما پـول و هـدیه‌های گـران قیمت را از این معادله حـذف کنیـد، معلـوم نیست کدام یک از ویژگی‌های نا ملمـوس‌تر به جاذبه جنسی یک مرد کمک می‌کنند.

هدف

روش‌ها و افراد

ما بیش از 1000 زن آمریکایی در سنین 21 تا 54 را در دو نظر سـنجی آنلاین بررسی کـردیم. یکی از آن‌ها توسط Opinion Research Corporation مسـتقر در پرینسـتون نیوجرسی انجـام شد و دیگـری در سـایت BestLifeOnline. com.

نتایج

ما صـفات و ویژگی‌ها را براسـاس درصد خانم‌هـایی که آن‌ها را جـزء 10 ویـژگی برتر قـرار داده بودنـد، سازماندهی کـردیم. زنـان به صـفات مربـوط به اخلاق و شخصـیت، رتبه بسـیار بـالاتری نسـبت به آن‌هـایی که منعکس کننـده جـذابیت فـیزیکی بودنـد، دادند. به عنـوان مثال: تنها 13 درصد از خانم‌ها بدن عضلانی را به عنوان

یک شرط لازم برای جذابیت به حساب آوردنـد، در حـالی که 66 درصد، صداقت اخلاقی را جـزء یک ویـژگی قـرار دادند. اطلاعات زیر را بررسی کنید.

(5 ویژگی) اخلاقی برتر:

84%

1. وفاداری

از هر10 زن، بیش از 8 نفر، وفاداری را جزء 10 ویژگی برتـری قـرار دادند که به نظرشـان در یک مـرد، جـذاب است. تمایل یک زن به وابستگی، یک ضرورت بیولوژیکی و لازمه بـزرگ کـردن درست فرزند است. مکـررا به او اطمینان دهید که قرار نیست جایی بروید.

75%

1. قابلیت اعتماد

از هر 4 زن، 3 نفر می‌گویند به دنبال مردی هسـتند که متعهد شـود و به تعهـدش پایبند بماند. مسـئولیت پـذیر بودن (حتی صرف این‌که فرامـوش نکنید هنگـام برگشت به خانـــه، سس ســـالاد بخرید.) یک ســـیگنال مثبت می‌فرستد که شاید شما روزی، متعهد شوید.

67%

1. مهربانی

زنـان، جـذب مهربـانی می‌شـوند زیـرا محبت، اعتمـاد به نفس را افـزایش می‌دهد. به عبـارت دیگـر، اگر شـما با خـدمتکار خـوب رفتـار کنیـد، زنی که با او قـرار داریـد،

اینطور برداشت می‌کند که با او نیز رفتار خـوبی خواهید داشت.

66%

1. صداقت اخلاقی

داشـتن جـرات بـرای گفتن حقیقت، بـرای یک زن به این معناست که شما شهامت دارید یک شریک خوب، غمخوار و مناسب در درازمـــدت باشـــید. دروغ‌هـــای بی‌اهمیت، ایــرادی ندارند اما از گفتن دروغ‌هــای اساســی، اجتنــاب کنید.

51%

1. پدری

یک پدر خوب بودن (یا داشتن پتانسیل برای تبـدیل شـدن به یک پدر خوب) یعنی یک الگوی خوب بودن (یعنی صبور و غمخــوار بــودن) خصوصــیاتی که زنــان در یک شــریک می‌پسندند. اگر یک پدر نیستید، با او دربـاره خـواهر زاده یا برادرزاده مورد علاقه تان یا کارمنـدی که در محل کـار به او آموزش می‌دهید، صحبت کنید.

(5 ویژگی) شخصیتی برتر:

77%

1. حس شوخ طبعی

با توجه به زنان شـرکت کننـده در این بررسـی، توانـایی خندیــدن به تنش‌هــای زنــدگی، یک ضــرورت است. اگر بتوانید آن‌ها را بخندانیــد، امتیــاز اضــافی کسب خواهید

کرد. شوخ طبعی به یک خانم می‌گوید که شـما می‌توانید به بسـیاری از مشـکلاتی که زنـدگی سر راهتـان قـرار می‌دهد، بخندید و آن‌ها را به راحتی مدیریت کنید.

55%

1. ذکاوت

خانم‌ها دوست دارند یک مرد جالب و جهاندیده را به بقیه معرفی کنند. مردانی که حلال مشکلات هسـتند، به زنـان احسـاس امـنیت می‌دهند و مـردانی که همـواره در حـال پیشرفت هستند، هرگز خسته کننده نخواهند شد.

46%

1. شور

چرا خانم‌ها همیشه عاشق موسیقی دانان هستند؟ چـون ستاره‌های راک در جمع‌های عمومی، احساساتی هستند. زنـان، جلوه‌هـای شـور و عشق را دوست دارند زیـرا به دیـدن آن‌ها از جـانب مـردان، عـادت ندارند. در مـورد یک چیز، احساساتی شوید. قایقرانی، هـنر امپرسیونیسـتی، کباب کردن یا ساخت مسکن برای افراد فقیر. این ثـابت می‌کند که شـــما به چـــیزی فراتر از خودتـــان، اهمیت می‌دهید.

41%

1. اعتماد بنفس

مردی که از درون، احساس آرامش و امـنیت می‌کنـد، به زن مـورد نظـرش نـیز همین حس را می‌دهد. با نشـان دادن آن‌که شـما قادرید افـراد یا موقعیت‌هـای ناآشـنا را

مـدیریت کنیـد، به زن حاضر در زنـدگی تـان می‌گویید که نیازی نیست بترسد.

38%

1. سخاوت

این خصوصـیت بـرای زنـان بـالای 35 سـال، مهم‌تر از خانم‌های زیر این سن است. با این حال، سخاوت تنها به معنای دعوت به شـام در یک رسـتوران 4 سـتاره نیست. تمایل شما برای در اختیـار گذاشـتن وقت تـان و شـنیدن حرف‌های او آن چیزی است که زن‌ها مشتاقش هستند.

(5 مهارت) عملی برتر:

53%

1. گوش دادن

توجه کنید. یک خـانم هنگـامی احسـاس امـنیت و آرامش می‌کند که بداند مـرد مـورد نظـرش، گوشی‌اش را کنـار خواهد گذاشت و به او گـوش می‌دهد. این جمله جـادویی را بخاطر بسپارید: من این‌جا هسـتم. همه چـیز را به من بگو.

48%

1. رمانتیک بودن

حرف‌هـای عاشـقانه بـرای سـمت راست مغز یک زن (که کمـتر منطقی است) جـذاب هسـتند. هر زنی در مـورد عاشق شـدنش خیالبـافی می‌کند. حـرف عاشـقانه، جسورانه است زیرا شـما تمایل تـان را نسـبت به یک زن

نشــان می‌دهید و یک جنبه لطیف‌تر و آســیب پــذیرتر را آشــکار می‌کنید که در نظر زنــان، غــیر قابل مقــاومت است.

35%

1. خوب بودن در رابطه جنسی

منظور فقط ارگاسم نیست. یک زن می‌داند فردی که در رختخواب به او اهمیت می‌دهد، در بـیرون رختخـواب نـیز مراقبش خواهد بود. شور و اشتیاق شـما بـرای بـدن او، مهم‌تر از قدرت جنسی شماست.

23%

1. پخت و پز، تمیز کردن و غیره

خودکفـایی یعـنی از او انتظـار نداشـته باشـید که مانند مادرتان باشد. یاد بگیرید چطور یک یا دو صبحانه یا ناهار معرکه درست کنید تا قلب او را بدست آورید.

21%

1. پتانسیل کسب درامد

از هر 5 زن مورد مطالعه، یک نفر گفت که موفقیت یک مرد در شغلش، به جاذبه جنسی او منجر می‌شود. اگر از خودتان استعداد، دنبال کردن هـدف و دسـتیابی به آن را نشان دهید، به زنـان اطمینـان می‌دهید که تـامین کننـده خوبی خواهید بود.

(5 ویژگی) فیزیکی برتر:

30%

1. سبک مناسب لباس پوشیدن

طرز لباس پوشیدن شما، بر زنی که با او هستید، تاثیر می‌گذارد. مردی که می‌داند چگونه یک پیراهن طرح دار و کراوات را با هم ست کند، هنگامی که زن مورد نظرش، خوب لباس بپوشد نیز متوجه خواهد شد. به طور مرتب به خشکشویی و خیاطی سر بزنید و برای او پارچه‌های مد روز و لطیف مانند ترمه، چرم جیر، و مخمل نخی راه راه و براق بخرید.

26%

1. چهره خوش قیافه

علم جاذبه که بی‌نهایت مورد مطالعه قرار گرفته، می‌گوید که همه چیز به تناسب مربوط می‌شود. تصور کنید که یک نقطه چین قرمز به صورت عمودی در وسط صورتتان تا پایین بینی تان دارید. آیا ویژگی‌های صورت شما در شکل و ترتیب، در هر دو طرف این خط، مانند هم هستند؟ آیا چشم‌ها و گوش‌های‌تان هماهنگی دارند؟ هر چه تقارن یک سمت صورتتان با سمت دیگر بیشتر باشد، شما جذاب‌تر هستید. زنان در مطالعات میان فرهنگی نیز به مردانی با چانه‌های پهن، استخوان‌های گونه بالا و چشمان درشت به عنوان جذاب‌ترین مردان، رای داده‌اند. بهترین راه‌ها برای بهبود قیافه تان بیشتر لبخند بزنید و مطمئن شوید که خط‌های ریش تان، یکسان هستند.

15%

1. قد

بلند، تیره و خوش تیپ، مهم‌ترین مسائل نیستند. زنان می‌گویند که دوست دارند احساس کنند کوچکتر از مردهای‌شان هستند. اما قد لزوما به معنای تسلط نیست. زنان تا هنگامی که خیلی بلندتر از شما نباشند، احساس راحتی خواهند کرد.

13%

1. اندام عضلانی

زمان بیشتری را در جلوی آینه حمام و زمان کمتری را جلوی آینه باشگاه سپری کنید. تعداد زنانی که یک صروت تراشیده را به یک اندام عضلانی ترجیح می‌دهند، تقریبا 3 برابر است. عضلات به کنار زدن رقبا و مطمئن ساختن یک زن از این‌که موقع رقصیدن او را رها نخواهید کرد تا زمین بخورد، کمک می‌کنند اما ظاهر کلی شما، بسیار مهم‌تر از سایز عضلات دو سر بازویتان است.

12%

1. تناسب اندام

زنان، یک بدن خوب را نشان دهنده یک مرد با نظم و انضباط و خویشتن دار می‌دانند. تناسب اندام به یک زن می‌گوید که شما می‌توانید در رختخواب و بیرون رختخواب، پا به پای او پیش بروید.

سیاره جدید فراتر از سامانه خورشیدی کشف شد

همشهری آنلاین: اخترشناسان اروپایی موفق به کشف 50 سیاره جدید فراتر از سامانه خورشیدی شدند که از این میان 16 سیاره ابعادی مشابه ابعاد زمین داشته و یکی از آن‌ها در منطقه قابل سکونت فضا واقع شده است

سیاره جدید فراتر از سامانه خورشیدی

به گزارش خبرگزاری مهر، این بیشترین تعداد سیاره‌ای است که تا کنون خبر کشف آن‌ها به تایید اخترشناسان رسیده است. بزرگ‌ترین سیاره از میان این سیاره‌ها HD 85512 b که جرم آن 4.6 برابر زمین بوده و در فاصله 46 سال نوری از زمین در صورت فلکی "ولا" واقع شده است.

این یافته جدید نشان می‌دهد بیش از نیمی از ستاره‌های مشابه خورشید دارای سیاره‌هایی هستند که بسیاری از این سیاره‌ها از سیاره زحل درخشان‌تر دیده می‌شوند. یافته جدید رصدخانه جنوبی اروپا حاوی 16 سیاره ابرزمینی است که احتمال می‌رود سنگی و بسیار بزرگ‌تر از زمین باشند. توجه ویژه اخترشناسان بر روی HD 85512 b است که در مداری بر حاشیه منطقه قابل سکونت ستاره‌اش قرار گرفته، منطقه‌ای که شرایط در آن برای پشتیبانی از شکل گرفتن حیات مناسب است.

این منطقه از حاشیه ستاره‌ها منطقه‌ای است که اخترشناسان احتمال می‌دهند آب مایع در آن وجود داشته و یا شرایط وجود آن فراهم باشد، به این شکل

سیاره می‌تواند مکانی قابل سکونت به شمار رود. کشف جدید توسط تلسکوپ‌های HARPS که در رصدخانه "سیلا" نصب شده، انجام گرفته است.

ابرزمین‌ها که از محدوده جرمی برابر زمین تا 10 برابر آن برخوردارند مورد توجه ویژه شکارچیان سیاره قرار گرفته زیرا از نظر آن‌ها این سیاره‌ها می‌توانند نسبت به سیاره زمین از قابلیت سکونت پذیری بالاتری برخوردار باشند. اخترشناسان از مرکز فیزیک اخترشناسی‌هاروارد اسمیتسونیان و ماکس پلانک کشف این تعداد از سیاره‌های جدید را آغاز دورانی جدید در جستجوی سیاره‌های قابل سکونت می‌دانند.

زمانی که در حدود 15 سال پیش جستجو برای سیاره‌های شبه زمینی آغاز شد، تلسکوپ‌ها تنها می‌توانستند سیاره‌های عظیمی مانند سیاره مشتری را رصد کنند، اما از آن زمان تا کنون تجهیزات و ابزارهایی که برای رصد سیاره‌های شبه زمینی به کار گرفته می‌شوند روز به روز حساس‌تر و ظریف‌تر شده‌اند.

HARPS می‌تواند ظریف‌ترین نوسانات گرانشی که به واسطه سیاره‌هایی به کوچکی زمین به وجود می‌آیند را رصد کند. با رصد این تعداد از سیاره‌های جدید، تعداد سیاره‌های شبه زمینی رصد شده به 645 سیاره رسیده است.

نشانه‌های افسردگی؛ کدام برای زنان و کدام برای مردان

افسردگی و اضطراب اشکال مختلفی دارد و افراد را متفاوت تحت تاثیر قرار می‌دهد. افسردگی وضعیتی است که فرد احساس افسردگی، درماندگی و بی‌تفاوتی را در زندگی روزمره احساس می‌کند. افراد مبتلا به افسردگی نمی‌خواهند در فعالیت‌های روزمره شرکت کنند.

افسردگی شدید

افسردگی مسئله‌ای است که می‌تواند تنها یک بار رخ دهد و یا ادامه یابد. بسیاری از مردم هفتگی یا ماهانه مشکلاتی دارند. اگر درمان نشود، افسردگی می‌تواند تکرار و بدتر شود. افراد با اختلالات اضطراب اغلب احساس ترس و ناامنی می‌کنند و در مورد همه چیز احساس ناامنی می‌کنند.

کنترل این احساسات بسیار دشوار است و آن‌ها را می‌ترسانند. در افراد مبتلا به اختلال اضطراب، افسردگی بیماری روانی است که اغلب ترکیب می‌شود و نزدیک به 2 / 4 اتفاق می‌افتد.

طبقه بندی نشانه‌ها و علایم افسردگی

افسردگی سه طبقه بندی اصلی دارد و در هر نوع افسردگی، نشانه‌ها، سطوح و ماهیت نشانه‌ها ممکن است متفاوت باشد.

1. افسردگی اصلی

افسردگی اصلی باعث می‌شود ذهن و بدن تقریبا فلج شوند. افراد مبتلا به افسردگی توانایی کار و یادگیری را از دست می‌دهند. بیماران نمی‌توانند غذا بخورند، بخوابند و تمام فعالیت‌های سرگرم کننده‌ای که باعث شادی آن‌ها می‌شود را انجام دهند. بیمار می‌تواند تنها یک بار در زندگی افسردگی داشته باشد، اما افسردگی شدید ممکن است چندین بار تکرار شود.

1. افسردگی خفیف (dysthymia)

علائم مزمن، با این حال که باعث فلج مغزی و فیزیکی بیماران نمی‌شود، اما بیماران هیچ لذتی نمی‌برند.

ناراحتی

1. اختلال دوقطبی که به عنوان اختلال Manic شناخته می‌شود

افرادی که از اختلال دوقطبی دارند، همان گونه که از نام آن مشخص است، گاهی اوقات.

خیلی خوشحال و گاهی غمگین هستند. در وضعیت "غم"، بیماران افسرده هستند و علائم افسردگی دارند.در حالت "شاد "، بیماران پر از قدرت هستند، جملات سریعی دارند که با هم جور نیستند، کارهایی را همزمان انجام می‌دهند، اگرچه هیچ کاری کامل انجام نشده است.

نشانه‌های افسردگی در آقایان

اگرچه تعداد مردان مبتلا به افسردگی در مقایسه با زنان کم‌تر است، اما در ایالات متحده حدود 6 میلیون مرد

مبتلا به افســردگی است. به طــور معمــول، مــردان به نــدرت افســردگی خــود را تشــخیص می‌دهنــد؛ به علاوه، پزشکان اغلب متوجه افسردگی نمی‌شوند.

افسردگی در مردان اغلب به وسیله الکل، مــاری جوانا و یا مــواد مخــدر، و یا کــار کــردن طــولانی مــدت ایجــاد می‌شود.

چنانچه در این بخش از ســلامت روان در نمنــاک خواهید خواند افســردگی در مــردان با علائمی چــون عصــبانیت، ناراحتی، و نا امیدی بروز می‌کند.

مردان به ندرت قبول یا اعتراف می‌کنند که ناامیــدی و یا ناراحتی دارنــد، بنــابراین فهمیــدن افســردگی در مــردان آسان نیست.

افسردگی

حــتی اگر بیمــار درک کند مبتلا به افســردگی اســت، به ندرت به پزشک مراجعه می‌کند.

تشــویق، همــدردی و کمک خــانواده ضــروری است و به افراد مبتلا به افسردگی کمک می‌کند تا درمــان مناســبی به دست آورند.

بنابراین، دانستن نشانه‌ها و علائم افسردگی بــرای کمک به مردان برای رهــایی از افســردگی قبل از این‌که خیلی دیر شود بســیار مهم است. در این‌جا علائم و نشــانه‌های افسردگی در مردان نشان داده می‌شود که باید بدانید.

1.حالت ناراحتی

حالات عمده مردان مبتلا به افسردگی همانند زنان است؛ به نظر می‌رسد این امر با اراده قوی مردان مغایرت دارد؛ بنابراین، هنگامی که بیشتر افسرده هستند، به ندرت گریه می‌کنند یا مانند زنان در بس‌تر دراز می‌کشند. در عوض، تمایل به تحریک و یا استفاده از الکل یا مواد مخدر دارند. علائم افسردگی در مردان پس از یک شب به راحتی از بین نخواهد رفت.

1. تغییر بزرگ در حالت و رفتار او

یکی از نشانه‌های دیگر و علائم افسردگی در مردان تغییر رفتار است. باید تغییراتی را در رفتار خود مد نظر قرار دهید.

افسردگی مردان

1. ناامیدی (سرخوردگی)

مردانی که مبتلا به افسردگی هستند همیشه علائم ناراحتی را نشان می‌دهند و افکار منفی دارند، مردان معمولا از تفکر منفی که بر آن‌ها تاثیر می‌گذارد عصبانی می‌شوند. به علاوه، افراد افسرده می‌توانند از چند چیز ساده در زندگی روزمره خود ناامید شوند.

1. تمرکز بر روی مسائل کوچک و ناتوانی در لذت بردن

طبق مطالعات، تمرکز بر مسائل کوچک و ناتوانی در داشتن سرگرمی، نشانه‌های افسردگی در مردان است. مردانی که مبتلا به افسردگی هستند تمایل دارند روی چیزهای کوچکی تمرکز کنند که ناچیز هستند. این مسائل کوچک می‌توانند تا حد زیادی بر آن‌ها تاثیر بگذارند.

1. پرخوری

یکی از علائم و نشـانه‌های افسـردگی، پر خـوری است. مـردان مبتلا به افسـردگی ممکن است پرخـوری کنند. برخی افـراد به اشـتباه خـود را با رژیم غـذایی بی‌ارزش مانند فست فـود و بسـتنی سـیر می‌کنند. دانشـمندان توضیح می‌دهند خوردن مواد شـیمیایی را در مغز مـردان ترشح می‌کنند و می‌تواند به این بـاور موقـتی اما غلط کمک کند.

پرخوری

1. افزایش بیقراری

ناراحتی مردان ممکن است نـاآرام به نظر برسـد، گـویی می‌خواهند چند چـیز را انجـام دهنـد، اما نمی‌دانند چه چیزی است. این نشانه افسردگی می‌تواند با تکـان دادن پا نشان داده شود. این افراد از فعالیتی به فعـالیت دیگر بدون لذت بردن می‌رود.

مردی که می‌شناسـید زود رنج‌تر از همیشه است و قـادر به آرام بودن نیست، به ندرت آرام است، سریع عصـبانی می‌شود. برای مردی که افسردگی دارد، همه چیز بـزرگ می‌شود. پس ناراحتی‌های کوچک در ذهن ندارند.

1. تفکر و حرکات آهسته

تفکر و حرکات آهسته از نشانه‌های افسردگی در مـردان شناخته می‌شوند. بـرخی مـردانی که مبتلا به افسـردگی هسـتند می‌توانند تفکر را به تـاخیر بیندازنـد، به عنـوان مثـال، آن‌ها به سـرعت آن‌چه را که می‌گویند فرامـوش می‌کنند و انجام می‌دهند.افراد افسرده کـردن نمی‌توانند

به همـــان ســـرعتی که عـــادت دارند راه بروند. اگر در گذشته، فعال بودند، دیگر قادر به ورزش کردن نیستند.

1. درد شکم و کمر

مردانی که دچار افسردگی هستند، اغلب دچار درد معـده و کمر می‌شوند. علت درد ناشی از استرس مزمن است. در این مـورد، لازم است رژیم غـذایی سـالم و با ورزش ترکیب شود که که به حفظ آرامش کمک می‌کند

مـــــردان به نـــــدرت رابطه افســـــردگی را با علائم اختلالات‌هاضمه (یبوست، اسهال)و درد مـزمن (سـردرد، درد کمر)تشخیص می‌دهند.

دل درد

1. کم اشتهایی و تغییر در رژیم غذایی

لذت بردن از غذاها یکی از سـرگرمی‌های اصـلی مـردان است. زمـــــانی که اشـــــتها را از دست می‌دهند قطعا اتفـاقی در حـال رخ دادن است و بـاعث می‌شـود آن‌ها نگران شوند. کاهش یا افـزایش ناگهـانی وزن نمی‌شـود نادیده گرفته شود.

1. نا آرامی با دلایل عادی

نا آرامی با دلایل معمـولی و یا مشـکلاتی که می‌تواند به راحتی حل شـود به این معـنی است که آن‌ها از اسـترس زیادی رنج می‌برند. استرس و احساسـات طـولانی مـدت خطر ابتلا به افســـردگی را افـــزایش می‌دهد. در این شـــرایط، یوگا بهـــترین راه بـــرای مـــردانی است که می‌خواهند افسردگی را کنترل کنند.

به گفته مرکز مـراقبت بهداشـتی، کلینیک مـایو، مـردان معمـولا قبـول نمی‌کنند که مبتلا به افسـردگی هسـتند و همیشه به دنبال دلایلی برای فرار از درمان هستند.

بنـابراین آن‌ها خشم خـود را بر اقـوام، دوسـتان و حـتی غریبه‌ها اعمـال می‌کنند. مـردانی که دچـار افسـردگی شده، کلمات عامیانه برای رنجاندن همسر خود دارند.

ناآرامی

1. داشتن اضطراب و ناراحتی

نه تنها زنان با اضـطراب و نـاراحتی مواجه هسـتند، بلکه مـردان هنگـامی که به اسـترس و نـاامنی افـراطی می‌رسند نیز می‌توانند وارد این حالت شوند. بسـیاری از افـراد ادعا می‌کنند که اضـطراب و وحشت به سـرعت می‌گذرد، اما در واقع، اگر کنترل نشود، دچار افسـردگی خطرنـاکی خواهند شد. بـرای پنهـان کـردن حـالت افسردگی مردان می‌توانند به دام اعتیاد با الکل بیفتند.

1. از دست دادن میل جنسی

افسردگی چیزی که باعث می‌شـود مـردان تمایل جنسی خـود رااز دست بدهند. بسـیاری از مـردان دیگر احسـاس علاقه نمی‌کننـد؛ آن‌ها از عشق خـود به علت افسـردگی فرار می‌کنند. جهان ناگهـان در مقابل چشمانشـان فـرو می‌ریـزد، تفکر مثبت آن‌ها ناپدید می‌شـود، به این معـنی است که بدبین می‌شوند.

تمایل جنسی از مغز نشـات می‌گـیرد و توسط متابولیت‌های عصبی تحریک می‌شود که در سیگنال دهی بین سـلول‌های مغز و تحریک گـردش خـون در انـدام‌های

جنسی نقش دارند. با این حال، وقتی مردان دچار افسردگی می‌شوند، این مواد دچار عدم تعادل می‌شوند.

1. خوابیدن زیاد یا کم

مشکلات خواب مانند بی‌خوابی، بیدار شدن صبح زود یا خوابیدن بیش از حد، نشانه‌های رایج افسردگی هستند. برخی افراد 12 ساعت در روز می‌خوابند و هنوز احساس خستگی می‌کنند و یا هر دو ساعت بیدار می‌شوند. مانند خستگی، مشکلات خواب یکی از نشانه‌های اصلی افسردگی است که افراد مبتلا به افسردگی ممکن است با آن روبرو شوند.

کم خوابی

1. مشکلات تمرکزی

وقتی مردی مبتلا به افسردگی است در پردازش اطلاعات ضعیف می‌شود. بنابراین توانایی تمرکز بر روی وظایف مختل شده است. افکار منفی به تدریج ذهن او را پر می‌کنند و تمرکز بر هر چیزی را دشوار می‌کند. برخی از افراد مبتلا به افسردگی به راحتی حواس شان پرت می‌شود. هیچ فعالیتی تمرکز آن‌ها را حفظ نمی‌کند.

1. نمی‌توانند تصمیم بگیرنند

کاپلو می‌گوید این یک مساله پردازش اطلاعات است و افسردگی توانایی مردان برای تصمیم گیری را کاهش می‌دهد. مردانی که افسردگی دارند در تصمیم گیری دچار مشکل می‌شوند.

آن‌ها توانایی مردم عادی در تصمیم گیری یا انتخاب چیز جدیدی را ندارند. افسردگی باعث می‌شود پردازش اطلاعات مغز دچار مشکل شود و توانایی تصمیم گیری را کاهش دهد.

16.احساس خستگی

این افراد یک سری تغییرات عاطفی و فیزیکی را می‌گذرانند. آن‌ها می‌توانند عقب ماندگی ذهنی، خستگی، یا کاهش سرعت گفتار، حرکات فیزیکی و نیز فرآیندهای فکری را تجربه کنند.

خستگی زیاد

17.عصبانیت و عداوت

دکتر ساس من می‌گوید برخی از مردان، افسردگی خود را با پرخاشگری، خصمانه یا عصبانی نشان می‌دهند.

او هم‌چنین می‌گوید مردی که درک می‌کند چیزی اشتباه است، می‌تواند با نشان دادن این که این مرد هنوز قوی و توانا است، جبران شود.

1. استرس

طبق تحقیقات، نشان داده شده که استرس طولانی مدت می‌تواند منجر به تغییراتی در مغز و بدن شود که می‌تواند منجر به افسردگی شود.

1. سو مصرف مواد

مصرف مـواد اغلب با افسـردگی همـراه است. محققـان نشـــان داده‌اند افـــراد الکلی ریسک بـــالاتری درابتلا به افسردگی شدید نسبت به افراد غیر الکلی دارند.

این می‌تواند بـرای زنـان و مـردان رخ دهـد؛ با این حـال، اســتفاده از الکل یا مــواد مخــدر بــرای پنهــان کــردن احساسات استراتژی است که بسیاری از مردان استفاده می‌کنند.

مواد مخدر

1. افکار خودکشی

اگر مردی به آسـیب زدن به خـودش فکر می‌کنـد، نشـانه افسردگی است و فورا باید جدی گرفته شود. اگر مردان دچار افسردگی درباره خودکشی فکر می‌کنند، باید فـورا به کمک نیاز داشته باشند.

زنان احتمـالا بیشـتر به خودکشی فکر می‌کننـد، اما طبق مطالعـات، مـردان بیش از 4 برابر این اقـدام را انجـام می‌دهند.

1. از دست دادن انرژی و هیجان

افســردگی یکی از دلایلی است که ممکن است انــرژی و هیجــان مــردان را از بین بــبرد. از دست دادن هیجــان یا کنــاره گــیری از فعالیت‌هــای روزانه مثل ســرگرمی‌ها، ورزش، تعاملات اجتماعی و یا بیرون رفتن با دوستان از نشانه‌های افسردگی اصلی هستند.

مشکلات افسردگی

1. مشکلاتی در روابط

زمانی که مردان نسبت به خودشان احساس بـدی دارنـد، برای آن‌ها دشوار است که روابط خود را ثابت نگه دارند، از طریق روابط جنسی ارتباط برقرار کنند. وقتی مردان از افســردگی رنج می‌برنــد، اعتمــاد به نفس، انــرژی و تلاش شـان را از دست می‌دهند. آن‌ها کم‌تر تحـرک دارند و باعث رنجش و عصبانیت همکاران خود می‌شوند.

24.حس انزوا

به طــور کلی مــردان اغلب خــود را با احساســات بد سرزنش می‌کنند. این حالت اضـطراب را ایجـاد می‌کند و می‌تواند منجر به یک رفتار ذهنی شود که مشابه نگـرانی اســت، در حــالی که نشــخوار بر احساســات و تجربیــات منفی گذشته تمرکز دارد.

انزوا

1. احساس نارضایتی

وقتی مـردان دچـار افسـردگی هسـتند، از نظر ذهـنی و فیزیکی ناراحت‌اند. به جای این‌که درونگرا باشند، بیشـتر اجتنابی هستند. آن‌ها اغلب می‌توانند احساسـات خـود را به حــداقل برســانند. در بــرخی مــوارد، این احســاس می‌تواند استحکام داشته باشد.

مردان در تحمل حـالات عـاطفی آزار دهنـده‌ای که ناشی از افسردگی آن‌ها است دچـار مشـکل می‌شـوند از آن‌جا که مردان توانایی برقراری ارتبـاط با احساسـات خـود را ندارنــد، به احتمــال زیــاد در برابر حــالات خــود مقــاوم هستند. آن‌ها روش مخصوص خودشان را بــرای مقابله با افسردگی از جمله فرار و رفتارهای دوری دارند.

علایم و نشانه‌های افسردگی در زنان

زنـــان مبتلا به افســـردگی اغلب در مقایسه با مـــردان بیشـــتر است. آشـــفتگی هورمون‌هـــای زنانه به عنـــوان عـواملی در نظر گرفته می‌شـوند که منجر به افسـردگی می‌شوند، به ویژه هنگام یائسـگی، بـارداری، سـقط، بعد از زایمـــان (پس از زایمـــان). افســـردگی مربـــوط به اختلالات هورمـــونی می‌تواند با دارو یا گذشت زمـــان التیام یابد.

افسردگی

1. از دست دادن دلبستگی

آن‌هایی که فعالیت‌های غـیرحرفه‌ای را تـرجیح می‌دهنـد، زمانی که دچار افسردگی می‌شوند، دوسـتان و خـانواده آن‌ها می‌توانند به راحتی درک کنند.

وقتی که آن‌ها تحت فشار کار می‌کننـد، دیگر علاقه‌ای به لـذت بـردن از زنـدگی ندارنـد، و دیگر احسـاس شـادی نمی‌کننـــد، به این معـــنی است که علاقه آن‌ها به طـــور کامل از دست رفته است.

این یک نشـــانه یا یکی از نشـــانه‌ها و علائم افســـردگی است. در بـــرخی مـــوارد، زنـــانی که افســـرده هســـتند می‌توانند علاقه خود را به فعالیت‌هـای روزمـره از دست بدهند.

1. احساس نا امیدی

زنان مبتلا به افسردگی اغلب احساس می‌کنند که اوضاع بـــدتر شـــده چشم انـــداز آن‌ها تـــیره می‌شـــود و ناامید می‌شوند.

در مقابل فرد بـدون افسـردگی همیشه امیـدهای زیـادی مانند پیشرفت تحصیلی، موفقیت شغلی، خانواده ســالم و غیره خواهند داشت.

در عین حال، آن‌ها تمـایلات کوچک زیـادی به عنـوان پس انداز برای خریـد، لـذت بـردن از کنسـرت‌های موسـیقی، سـفر به سـرزمین‌های دور، دارند ... به طـور خلاصـه، از دست دادن امید برای آینده، تجلی افسردگی است.

ناامیدی

1. احساس تنهایی

این احســاس واقعا دردآور اســت، به خصـوص بیــان این احساس برای افراد دیگر دشوار است؛ بنابراین بســیاری از زنان نمی‌خواهند به پزشک مراجعه کنند، زیرا تشخیص می‌دهند که پزشک نمی‌تواند به آن‌ها کمک کند.

آن‌ها همیشه احســاس می‌کنند که شـبیه بقیه نیسـتند، و در یک پرتگــاه عمیق فــرو افتاده‌اند و همه چــیز برگشت ناپـــذیر است و هیچ کس قـــادر به کمک به آن‌ها نیست. چـنین زنـانی روز طـولانی بلنـدی یک سـال دارنـد، آن‌ها همیشه تنها، تنها و تنها هستند و از دیگران دوراند.

4.دست کم گرفتن خود

زنان مبتلا به افسردگی خود را دست کم می‌گیرند. آن‌ها فکر می‌کنند که استعداد ندارند و نمی‌توانند هر کـاری از جمله کارهای کوچک و ساده را انجام دهند.

این افـــراد همیشه ادعا می‌کنند که بی‌فایـــده هســـتند. برخی افراد مبتلا به افسرگی در تمـام مـدت بـدون دلیل احساس گناه می‌کنند. این هم چنین حالتی از افسـردگی است.

کمبود انرژی

1. از دست دادن انرژی

زنـان مبتلا به افسـردگی می‌توانند از کمبـود انـرژی رنج ببرند. این می‌تواند نشـــانه فـــیزیکی باشد وقـــتی که فعالیت‌های روزانه را کنار می‌گذارند.

هم چـنین می‌تواند مشـکل ذهـنی و عـاطفی هم باشـد، زمانی که از عزیزان خود دوراند.

از دست دادن انرژی یکی از نشـانه‌های افسـردگی است که افراد دیگر می‌توانند به راحتی درک کنند.

علاوه بر این، کمبـود انگـیزه و کـاهش سـطح انـرژی به بی‌حـالی منجر می‌شـود به خصـوص زمـانی نشـان داده می‌شود که یک دختر به طور معمـول سـرزنده و پر جنب و جوش است.

در نهایت، این نشانه می‌تواند تضعیف کننده باشد.

1. احساس پوچی و گناه

این زنان همیشه احساس پوچی می‌کنند و فکر می‌کنند هیچ کس آن‌ها را دوست ندارد. آن‌ها احساس می‌کنند که برای جامعه و مردم اطراف نفرت انگیز هستند.

این احساس می‌تواند منجر به افکار مخرب‌تری مانند خودکشی شود.

زنانی که افسرده هستند ممکن است به خاطر داشتن اختلال ذهنی احساس گناه کنند.

آن‌ها احساس می‌کنند که غم آن‌ها بار سنگینی بر دوش دیگران می‌گذارد. آن‌ها ممکن است فکر کنند که اگر آن‌ها قوی‌تر بودند، هیچ کس مجبور نبود به خاطر آن‌ها رنج بکشد.

احساس پوچی

1. ماندن در شکست‌ها و اشتباهات گذشته

ماندن در اشتباهات گذشته نیز به عنوان یکی از نشانه‌های هشدار و علائم افسردگی در زنان در نظر گرفته می‌شود.

به عنوان مثال، مسئله ناچیز و ساده‌ی سوختن شام. با این حال، این اشتباهات ساده برای افرادی که افسردگی دارند سخت است.

به علاوه برخی از زنان مبتلا به افسردگی در به خاطر آوردن اطلاعات مهم دچار مشکل شده‌اند. برای مثال آن‌ها می‌توانند تعطیلات، تاریخ‌های بزرگ و چیزهای کوچک را فراموش کنند.

1. مساله تفکر، آرامش درباره مرگ

زنـــان مبتلا به افســـردگی می‌توانند در فکر کـــردن به وضوح دچار مشکل شوند. افکار آن‌ها مبهم و گیج کننـده است.

اگر روش تفکر عـادی را داشـته باشـند، افسـردگی آن‌ها ناپدید خواهد شد. به علاوه، زنـانی که از افسـردگی رنج می‌برند به سختی می‌توانند بر روی وظایف روزمره خود تمرکز کنند.

به عنوان مثال، پختن غـذا یا شستشو لبـاس ممکن است برای آن‌ها بیش از حد دشوار باشد.

برخی از زنان که بیشتر افسرده هستند، نه تنها به مـرگ خـــود فکر می‌کنند بلکه به فکر مـــرگ افـــراد دیگر نـــیز هستند. آن‌ها می‌توانند دیگـران را تهدید کـرده و یا حـتی فعالیت‌های مخربی را ذکر کنند.

مرگ

1. گریه کردن بدون هیچ دلیلی یا گریه بیش از حد

زنان افسرده ممکن است به خاطر هیچ دلیلی گریه کنند. مثـــالا، آن‌ها می‌توانند با تماشـــای برنامه غم انگـــیز تلویزیون، در حین گفتگو با افراد دیگر گریه کنند.

گریه کـــردن اغلب به دلیل نـــامعلومی رخ می‌دهد و این حالت ممکن است چند ساعت یا حـتی چند روز در بـرخی موارد شدید ادامه پیدا کند. برای بـرخی از زنـان نمـایش احساسی آن‌ها کاملا عادی است.

1. بی‌خوابی همراه با درد فیزیکی

برخی از زنان افسرده شب را صرف اضطراب و بی‌خوابی می‌کنند. این زنان می‌توانند به خوردن قرص خواب متوسل شوند تا بتوانند استراحت کنند.

مشکل خواب یکی از نشانه‌های افسردگی است.

زنان افسرده ممکن است در خوابیدن مشکل داشته باشند و یا حتی ممکن است در نیمه‌های شب بیدار شوند و نمی‌توانند بخوابند.

حدود 1 /ـ 4 زن افسرده می‌توانند خیلی بیشتر از حد نرمال بخوابند.

علاوه بر این، زنان مبتلا به افسردگی نیز می‌توانند انواع درد جسمی را تجربه کنند که از دردهای احساسی آن‌ها ناشی می‌شود.

این زنان بیشتر می‌توانند بیمار شوند، و احساس ضعف عمومی کنند. علاوه بر این، ممکن است میگرن و سردرد را تجربه کنند

درد موقع خواب

1. احساس ناراحتی و ناتوانی در لذت بردن:

محققان نشان می‌دهند این زنان احساس ناراحتی شدیدی دارند و نمی‌توانند خوشحال باشند.

این احساس می‌تواند در هر بخشی از فعالیت‌های روزانه وارد شود. برخی از زنان افسرده به نظر می‌رسد که دیگر قادر به شاد بودن یا حتی لذت بردن نیستند.

این زنان می‌توانند در مـورد زنـدگی و فعالیت‌ها ناراضی باشند.

12.داشتن سردرد

یکی از نشانه‌ها و علائم افسردگی در زنـان سـردرد و یا میگرن است. اگر زنی دچار سردرد و یا میگـرن شـود، در صـورتی که افسـردگی داشـته باشـد، ممکن است بـدتر شود.

سـردردی که به افسـردگی مربـوط می‌شـود معمـولا عمومی و کسل کننده است.

به علاوه، زنـانی که از افسـردگی دارند اغلب گـزارش می‌دهند سردردها صبح و بعد از ظهر بدتر می‌شود.

آن‌ها به احتمال زیاد دچـار سـردردهای عصـبی می‌شـوند که ماهیچه‌هـای گـردن و پوست سر شـان منقبض می‌شوند.

سردرد

1. رنج بردن از کمردرد، گردن درد

زنانی که کمر درد دارنـد، اگر افسـرده باشـند، می‌توانند بدتر شوند. اگر چه کمردرد یکی از علائم اولیه افسردگی نیست اما باعث می‌شود فرد افسرده بدتر شود.

1. درد قفسه سینه

بسـیار مهم است که درد سـینه تـان را فـورا توسط متخصص چک کنید. چـون اگر درد سـینه داریـد، به این

معـــنی است که با یکی از علائم افســـردگی زنـــدگی می‌کنید.

محققــان نشــان می‌دهند که می‌تواند نشــانه مشــکلات قلبی جدی باشد؛ با این حال، درد سینه نیز به افسردگی مرتبط است (درد ســـینه به عنـــوان یکی از نشـــانه‌های افسردگی در نظر گرفته می‌شود).

1. مشکلات دستگاه گوارش

یبوست مــزمن، تهــوع، و اســهال تمــام این‌ها می‌تواند ناشی از افسردگی باشد. این علائم افســردگی در زنــان را نشــان می‌دهد. بــرخی مطالعــات نشــان می‌دهند 60 درصد از زنــان مبتلا به ســندرم روده تحریک پــذیر دچــار اختلال روان شناختی هستند.

به علاوه، مشکلات شـکمی در افـراد مبتلا به افسـردگی، به ویژه در زنان، کودکان و نوجوانان امری رایج است.

بسیاری از کودکان مشکلات شکم دارند و وقــتی به آن‌ها نگـــاه می‌کنیـــد، احســـاس می‌کنید که اغلب به روابط همسالان یا اضطراب مدرسه مرتبط هستند.

زنـان مبتلا به افسـردگی می‌توانند مشـکلات گوارشی از قبیل زخم معده، کولیت و... داشته باشند.

دل درد

1. احساس خستگی

علایم دیگرافسـردگی خسـتگی هسـتند. محققـان نشـان می‌دهند خستگی و افسردگی در یک چرخه معیوب از هم تغذیه می‌کنند.

1. اختلالات خواب و عدم تمایل جنسی

عـــدم تمایل جنسی نـــیز به عنـــوان یکی از نشـــانه‌های افسردگی در زنانی در نظر گرفته می‌شود که علاقه مند به داشتن رابطه جنسی با همسرشان نیستند و از رابطه شان لذت نمی‌برد.

1. تغییر در اشتها و وزن

مطالعـــات زیـــادی وجـــود دارند که نشـــان می‌دهند وزن اضـــافی در زنـــان را می‌تـــوان به افســـردگی، ســـابقه افســـردگی و بـــرخی دیگر از معیارهـــای پریشـــانی روانی مرتبط دانست.

تغییر وزن

1. نداشتن اعتماد به نفس

زنانی که اظهـارات خـود را نکـوهش می‌کننـد، می‌توانند مردان خود را ناامید و سردرگم کنند. زنانی که احســاس می‌کنند عــزت نفس خــود را از دست داده‌انــد، واز خــود انتقاد می‌کننـد، می‌توانند اطمینـان حاصل کنند که این‌ها علائم و نشانه‌های افسردگی هستند.

1. تغییرحالات، نظرات منفی:

اگر نوســانات روحی، نظــرات منفی و شــکایت داشــته باشـید، به این معـنی است که علائم افسـردگی را تجربه می‌کنید.

1. قاعدگی نامنظم

قاعـــدگی نـــامنظم یکی از نشـــانه‌های واضح و علائم افسردگی در زنـان است. قاعـدگی نـامنظم- بـدون شک یک نشـانه فـیزیکی اسـت، اما افسـردگی ممکن است بر الگـوی شـدید هورمـونی تـاثیر بگـذارد که شـامل چرخه طــبیعی 28 روزه بــرای زنــان در ســال‌های بــاروری می‌شود.

22.سختی در حفظ و نگهداری ظاهر

شکست در حفظ ظاهر یکی از نشانه‌های بارز افسردگی در زنان است. مگر این‌که یک زن از ابتـدا به ظـاهر خـود توجه نداشته باشد، و در مورد این که چطور ظـاهر شـود و چه لباسی بپوشد، اهمیتی ندهد.

عدم توجه

10 نشانه کلی افسردگی در تمام گروه‌های سنی

بی علاقه بودن به استحمام

بی‌علاقگی یا لــذت نــبردن از فعالیت‌هــایی فــیزیکی که معمولاً لذت بخش و جالب‌اند

آشفتگی یا کندشدن روانی_ حرکتی

داشــتن ایــدۀ خودکشی به طـور مکـرر، خـواه با نقشه یا بدون نقشۀ دقیق یا با اقدام به خودکشی

مشـــکلات خـــواب. ممکن است به شـــکل بی‌خـــوابی یا پرخوابی بروز کند

حس خـــودکم بیـــنی یا احســـاس گنـــاه بیش از حد و نامتناسب واحساس بی‌ارزش بودن

مشـکلات اشـتها که هم به شـکل بی‌اشـتهایی و کـاهش وزن و هم بالعکس

مشکلات تمرکز

احساس روزانه خستگی یافقدان انرژی

خلق و خوی افسرده

خارج از منظومه شمسی کجاست؟!

خارج از منظومه شمسی کجاست؟!

در این مطلب تعـــدادی از ســـیارات خـــارج از منظومه شمسی را به شما معرفی می‌کنیم.

1. Cancri e 55

Cancri e 55 یک سیاره زمین بسیار بـزرگ است. این سیاره بسیار بزرگ‌تر از زمین اما سبک‌تر از سیاره غـول پیکر مبتـنی بر گـاز است. این سـیاره به خورشـید خـود بســیار نزدیک است و هر 18 ســاعت دور آن می‌چرخد. سبک بودن این سیاره با تلسکوپ فضایی اسپاتزر کشف شده است.

1. نزدیک‌ترین همسایه ما

نزدیک‌تـــرین ســـیاره به زمین در خـــارج از منظومه خورشـیدی، Alpha Centauri B است. این سـیاره هم انــدازه زمین و از ســیاره عطــارد به خورشــید نزدیک‌تر است. به همین دلیل قابل سکونت نیست.

1. آسمان شب پر از ستاره

ســیاره بــزرگی که اتمســفر گــازدار دارد در خــارج از منظومه خورشــیدی، مجمــوعه‌ای متشــکل از یک هــزار ستاره است.

1. مشتری بزرگ

Kappa Andromedae b حـدود 13 برابر بزرگ‌تر از ســیاره مشـــتری است و باید گفت یکی از بزرگ‌تـــرین

سـیاره‌های شـناخته شـده به شـمار می‌رود. بعلاوه، این سـیاره درست در خط جداکننـده بزرگ‌تـرین سـیاره‌ها از کوچک‌ترین ستاره‌ها واقع شده است.

1. کوچک‌تر و گرم‌تر از زمین

Kepler-20e نخستین سیاره خارج از منظومه خورشیدی است که دانشمندان آن را کشف کردند کوچک‌تر از زمین است. این سـیاره بسـیار نزدیک خورشـید خـود دور آن می‌چرخد. دمـای سـطح این سـیاره حـدود 1400 درجه فارنهایت است.

1. سیاره قابل سکونت؟

Kepler-22b نخسـتین سـیاره‌ای بـود که کشف شد در منطقه قابل سکونت ستاره قـرار دارد. به این معـنی که فاصـله آن به انـدازه کـافی است و آب آن مـایع است. حـدود 2.2 برابر انـدازه کـره زمین است و مـوقعیت آن هم‌چنان ناشناخته باقی مانده است.

همین حالا وکیل بگیر

1. گردش دو خورشید

منظومه Kepler-47 نخستین منظومه ستاره‌ای است که چنـدین سـیاره دارد که به دور چنـدین سـتاره می‌چرخند. یکی از این سـیاره‌ها، Kepler-47c است و در منطقه قابل سکونت از دو خورشید قرار دارد.

1. دنیایی به اندازه زمین

Kepler-20f هم انــدازه زمین است. اما فاصــله آن از خورشــید دمــای ســطح آن را به 800 درجه فارنهــایت رسانده است.

1. سطح پوشیده از گدازه

UCF-1.01 تنها 33 ســال نــوری از زمین فاصـله دارد و اندازه تقریبا برابر با زمین دارد. اما کیفیت و ساختار آن هیچ ربطی به زمین نـــدارد. همه ســـطح این ســـیاره از گدازه پوشیده شده است

کشف چند سیاره فراخورشیدی جدید

به گزارش گروه فضای مجازی خبرگزاری میزان، به نقل از فیز، امروز سه ستاره شناس دانشگاه اوپن (Open) اکتشافات بدیعی را فاش کرده‌اند که به دانشمندان امکان می‌دهد سیاره‌های خارج از منظومه شمسی را بیشتر بشناسند.

پروفسور "کارول‌هاسول"، "دانیل استاب" و "جان بارنز" سه منظومه سیاره‌ای جدید و نزدیک کشف کرده‌اند.

این تحقیقات که به رهبری پروفسورهاسول انجام شد، سیاره‌های جدیدی را خارج از منظومه شمسی به عنوان بخشی از پروژه "سیاره‌های متفرقه" (DMPP)ـ کشف کردند.

این پروژه توسط شورای تأسیسات علوم و فناوری بریتانیا تأمین شده است و شامل یک گروه بین‌المللی از محققان است.

محققان این پروژه برای شناسایی منظومه‌های سیاره‌ای از تلسکوپ 3.6 متری رصدخانه جنوبی اروپا در "لاسیلا" در شیلی و از روش جستجوگر سرعت پرتو سیاره‌ای با دقت بالا (HARPS)ـ و طیف سنجی یافتن سیاره استفاده کردند.

آن‌ها گروهی از ستارگان معروف به "DMPP-1"، "DMPP-2"" و "DMPP-3" را مورد مطالعه قرار دادند.

این ســیارات کشف شــده به نام‌هــای "DMPP-1 b"، "DMPP-1 c "، "DMPP-1 d "، "DMPP-1 e"، "DMPP-2 b" و "DMPP-3 Ab" بســیار نزدیک به ســتاره‌های میزبـــان خـــود هســـتند و دارای دمـــای 1100 درجه ســانتی‌گراد تا 1800 درجه ســانتی‌گراد هســتند. در این دما، جو و حتی سطح سنگی سـیاره را می‌تـوان از دست داد و بـرخی از این مـواد به شـکل لفافه بـاریکی از گـاز پراکنده می‌شوند.

این لفافه، نور ســتاره را فیلـتر می‌کند و ســرنخ‌هایی را ایجاد می‌کند که به محققان اجازه می‌دهد بخش کـوچکی از ســتاره‌ها را با این ســیارات غـیرمعمول و بســیار داغ انتخاب کنند. با مطالعه بیشتر می‌توان تـرکیب شـیمیایی لفافه را اندازه گرفت و نوع سـنگ را بر روی سـطح این سیاره داغ تشخیص داد.

این سیاره‌های جدید، به ویژه "DMPP-1 d "، "DMPP-1 e" و "DMPP-3 Ab" می‌توانند کلید باز کردن قفل زمین شناسی سـیاره‌های صـخره‌ای خـارج از منظومه شمسی باشند.

پروفســور "کارول‌هاســول" رئیس نجـوم دانشـگاه اوپن گفت: این اکتشافات جدید بسیار امیدوار کننـده هســتند. آن‌ها به ما اجــازه می‌دهند تا روابط بین جــرم، انــدازه و تـــرکیب ســـیارات خـــارج از منظومه شمسی را انـــدازه بگیریم.

وی افـزود: ما اکنـون می‌تـوانیم ببیـنیم که به طـور کلی سـیارات چگونه تشـکیل می‌شـوند و آیا سـیاره خودمـان معمــولی است. به عنــوان مثــال ما هنــوز نمی‌دانیم که

سـیاره زمین به صـورت تصـادفی در منظومه شمسی قرار دارد یا خیر و زمین و زهره بزرگترین اجرام سـنگی این منظومه هسـتند که بیشـترین بخش از جـرم آن‌ها از آهن ساخته شده است.

منظومه "DMPP-1" دارای سه سیاره فرازمینی با جرم بین سه تا 10 برابر زمین است که هر سیاره آن هر چند روز یک بـار به دور سـتاره خـود می‌گردند. این منظومه هم‌چنین دارای سیاره گرمی به اندازه نپتون است که هر 20 روز یک بار به دور ستاره خود می‌چرخد.

"دانیل اسـتاب" گفت: "DMPP-1" میزبـان یک سیسـتم سیاره‌ای بسیار مهم با سه سیاره فراخورشیدی کم جرم است که ترکیب آن‌ها را می‌توان اندازه گیری کرد.

سیاره "DMPP-2 b" نـیز یک سـیاره غـول پیکر با جـرم تقریبا نصف مشـتری است که در یک مـدار پنج روزه می‌گـردد. این سـیاره در مطالعـات قبلی نادیـده گرفته شده بود، زیرا حرکت گرانشی مداری، آن را مبهم کـرده بود.

"جـان بـارنز" یکی از اعضـای پـژوهش دانشـگاه اوپن با اظهار این‌که این اکتشـافات جدید هیجـان انگـیز هسـتند، گفت: "DMPP-3" یک شـگفتی بـزرگ بـود. ما به دنبـال سـیگنال ریز و درشـتی بـودیم که حـاکی از چـرخش سیاره‌ای با جرم کم باشد، اما اولین چیزی که پیدا کردیم سیگنال بزرگی بود که ناشی از یک ستاره همراه بـود که انتظارش را نداشتیم.

این ستاره همراه یعنی "DMPP-3 B" فقط به اندازه‌ای است که بتواند همجوشی هیـدروژن را حفظ کند و در

بین کلیه ستارگان در ستارگان با کمترین جرم قرار دارد. این ستارگان کوچک بسیار کم رنگ هستند و تشخیص‌شان دشوار است.

"بارنز" و گروهش پس از شناسایی این ستاره کم نور، سیاره‌ای به نام "DMPP-3 Ab" را دو یا سه برابر زمین پیدا کردند که هر هفت روز یک بار به دور ستاره خود می‌چرخد.

کشف سیاره خارج از منظومه شمسی

هر سیاره‌ای که در سیستم ستاره‌ای ما، یعنی منظومه شمسی قرار نگرفته باشد، یک سیاره فراخورشیدی است و در همین رابطه، ناسا (NASA)ـ که به عنوان معروف‌ترین آژانس فضایی دنیا شناخته می‌شود، از کشف 95 سیاره خارج از منظومه شمسی خبر داده است.

این اتفاق تعداد سیارات فراخورشیدی کشف‌شده تا به امروز را به عدد 4600 می‌رساند و بر اساس اطلاعات منتشرشده از ناسا، دانشمندان به کمک تلسکوپ کپلر (Kepler Telescope)، توانسته‌اند تا این 95 سیاره خارج از منظومه شمسی را از میان 275 کاندیدای احتمالی رصد کنند.

به صورت کلی می‌توان گفت که از طریق تجهیزات فوق پیشرفته‌ای مانند کاوشگر کپلر، در ماموریت‌های مختلف رصد کیهان اجرام آسمانی مختلفی زیر نظر گرفته می‌شوند و آن‌هایی که شانس سیاره بودنشان زیاد است و تعدادی از ویژگی‌های موردنیاز را دارند، به عنوان کاندیداهای احتمالی به حساب می‌آیند؛ تلسکوپ کپلر چیزی در حدود 10 سال پیش، در 7 مارس 2009 به فضا فرستاده شد و گفته شده که از آن زمان تاکنون، تقریبا 5 هزار سیاره احتمالی در بیرون از منظومه خورشیدی ما، توسط این تلسکوپ کشف شده است.

پیدا کردن یکی از این سیاره‌ها که به دور ستاره‌ای پرنور به نام "HD 212657" گردش می‌کند، این امکان را برای

دانشـــمندان فـــراهم کـــرده تا مـــاهیت کلی ســـیارات فراخورشیدی را بهتر مورد بررسی قرار دهند.

تصویری خیالی از کاوشگر کپلر

یکی از مهم‌تـــرین کشـــفیات مربـــوط به این کاوشـــگر فضـــایی مربـــوط به ســـال 2015 است که ســـیاره فراخورشیدی “Kepler-452b”ـ در فاصـله 1400 سـال نـــوری از زمین، از طریق کپلر کشف شـــد؛ بســـیاری از دانشمندان به خاطر شرایط مخصوص این جـرم آسـمانی که به سیاره ما شـبیه اسـت، اسم «زمین دوم» را بـرای آن انتخاب کردند.

جزئیات کشف جدید 95 سیاره خارج از منظومه شمسی

دکتر انـدرو مـایو (Andrew Mayo)ـ که رهـبری تیم بین المللی از دانشـــمندان مســـئول کشف این 95 ســـیاره فراخورشیدی را بر عهده داشته، در این باره می‌گوید که او و تیمش از بین حـــدود 400 کاندیـــدای احتمـــالی این اجـــرام را به عنـــوان ســـیارات فراخورشـــیدی شناســـایی کرده‌انـــد؛ داده‌هـــای دریـــافتی توسط تلســـکوپ کپلر به صـورت سـیگنال‌هایی نـورانی هسـتند و تشـخیص این‌که این سیگنال‌ها مربوط به ستاره‌ها و یا خطاهای تجهیزات هستند و یا این‌که از طـرف یک سـیاره خـارج از منظومه شمسی به زمین رسیده‌اند، کار ساده‌ای نیست.

پس از تفکیک ســـیگنال‌های حقیقی از داده‌هـــای غـــیر مرتبط، وجود سیاره‌هایی با ابعاد مختلف تایید شد و کـار تیم او منجر به افـــزایش 50 درصـــدی تعـــداد ســـیارات کشف‌شده در ماموریت اخیر کپلر که آن را به نـــام “K2” هم می‌شناسند، شده است؛ به این ترتیب فرصت بهتری

فـراهم شـده تا سـتاره شناسـان دنیـای این جرم‌هـای شگفت‌انگیز آسمانی را بیشتر کاوش کنند.

پیدا کردن یکی از این سیاره‌ها که به دور ستاره‌ای پرنور به نام “HD 212657” گردش می‌کند، این امکان را برای دانشـمندان فـراهم کـرده تا مـاهیت کلی سـیارات فراخورشـیدی را بهـتر مـورد بررسی قـرار دهنـد؛ این اتفاق که در کاوش جدید تیم مـایو روی داده، از آن جهت اهمیت دارد که رصد جـرمی که به دور یک سـتاره پرنـور می‌چرخد، برای تلسـکوپ‌های روی زمین بسـیار سـاده‌تر است.

به صورت کلی بحث کشف سیارات فراخورشیدی یکی از موضوعات علمی جذاب به حساب می‌آید، چرا که تصـویر ما از جهان اطـراف و کیهـان را کـامل‌تر می‌کند و دیـدی کلی‌تر در مورد منظومه شمسی و سایر سـکونت‌گاه‌های احتمـالی بشر را به ما می‌دهد. از طـرف دیگـر، بشر از مـدت‌ها پیش به دنبـال گسـترده‌تر کـردن قلمـرواش در کیهان بوده و پیـدا کـردن مکـانی که شـرایط میزبـانی از حیات ما را داشته باشد، بسیار جالب‌توجه است.

آسمان در سیارات دیگر چه شکلی است؟

به گزارش تابناک جوان به نقل از برترین‌ها، گاهی اوقات ما آرزو می‌کنیم که پنجره کوچکی داشته باشیم که وقتی آن را باز می‌کنیم بتوانیم بقیه سیارات، ماه و دیگر اجرام فضایی را ببینیم. در این مطلب ما در برترین‌ها قصد داریم تا تفاوت نمای آسمان را در ماه و سیارات مختلف منظومه شمسی با سیاره زمین به شما نشان دهیم. پس در ادامه با ما همراه باشید.

1- عطارد

به خاطر این‌که عطارد اتمسفر ندارد و یا میزان آن خیلی کم است، چشم اندازه آسمان در این سیاره تفاوتی با چشم انداز فضا در مدار این سیاره ندارد. به خاطر مدار عجیب و غیر عادی این سیاره، اندازه ظاهری خورشید در عطارد دو برابر اندازه‌ای که بر روی زمین به نظر می‌رسد، دیده می‌شود.

2- ونوس

اتمسفر سیاره ونوس بسیار داغ و ضخیم است و به طور عمده از کربن دی اکسید ساخته شده است. هم چنین ابرهای ضخیمی از سولفوریک اسید به طور کامل این سیاره را پوشانده است. خورشید در طول روز قابل تشخیص و دیدن نیست و ستاره‌ها را نمی‌توان در شب دید. عکس‌های رنگی گرفته شده توسط فضاپیماهای تحقیقاتی نشان می‌دهد که آسمان در ونوس نارنجی رنگ است.

3- ماه

اتمسفر در ماه اساسا خلا است؛ بنابراین آسمان بر روی ماه همیشه سیاه است. خورشید آن‌چنان درخشـان است که غـیر ممکن است که بتـوان سـتاره‌ها را در طـول روز دید. خورشید بر روی ماه همانند چـیزی که بر روی مـدار زمین قابل رویت است، دیـده می‌شـود. بر روی مـاه هم می‌تـوان خورشـید گـرفتگی را هنگـامی که خورشـید به پشت زمین می‌رود، مشاهده کرد.

4- مریخ

به خاطر این‌که مریخ دارای اتمسفر بسیار نازکی اسـت، بـرخلاف سـیاره زمین آسـمان در کل آبی به نظر نمی‌رسد. فقط هنگـام طلـوع خورشـید در صـبح زود می‌توان یک آسمان نسبتا آبی را مشاهده کرد. اما هرچه خورشـید در افق حـرکت می‌کنـد، رنگ آسـمان به قرمز صورتی تبدیل می‌شود. در شب به خاطر این‌که ابـری در آسـمان مـریخ وجـود نـدارد، تماشـای میلیاردها سـتاره‌ی درخشان در آسمان می‌تواند شگفت انگیز باشد.

5- مشتری

نور خورشید در سیاره مشتری 27 بار ضـعیف‌تر از روی زمین است. به خـاطر وجـود ابر و مهی از رنگ‌هـای مختلف از جمله آبی، قهـوه‌ای و قرمز در اتمسـفر این سیاره، خورشید به صورت‌هاله‌ای از نور دیده می‌شود.

6- زحل

آسمان در لایه‌ی بالایی اتمسفر زحل آبی رنگ است. هر چقـدر که به سـمت لایه‌هـای پـایینی اتمسـفر می‌آییم، آسـمان زرد رنگ می‌شـود. حلقه‌هـای زحل کـاملا نـازک

می‌باشند، بنابراین در خط استوای این سیاره می‌توان تقریبا این حلقه‌ها را مشاهده کرد. اشعه خورشید به وسیله کریستال‌های فراوان یخ و گاز بازتاب داده می‌شود و منظره‌ای غیر قابل باور را ایجاد می‌کند.

7- اورانوس و نپتون

آسمان اورانوس و نپتون به رنگ آبی روشن است. حلقه‌های این سیارات بسیار نازک و تیره‌اند و از سطح این سیارات قابل مشاهده نیستند. هم‌چنین به خاطر فاصله 2.8 میلیارد کیلومتری، خورشید بر روی این سیارات به صورت نقطه‌ای کوچک و تیره دیده می‌شود و گرمای خورشید به ندرت به سطح این سیارات می‌رسد.

8- پلوتون

آسمان در سیارات دیگر چه شکلی است؟

علی رغم این‌که این سیاره دورترین سیاره منظومه شمسی است، ولی هنوزم هم سیاره‌ای بسیار روشن و درخشان به نظر می‌رسد. اتمسفر این سیاره یک مه قابل توجه آبی رنگ را ایجاد می‌کند که در غروب قابل مشاهده است.

جابربن حیان و پری دریایی

در کتاب تحلیلی از آرای جابربن حیان نوشته دکتر «زکی نجیب محمـــود» که توسط جنـــاب «حمیدرضا شـــیخی» ترجمه شـده است در فصل «جـابر میـان علم و خرافه» داستانی از برخورد جابربن حیان با یک پری دریـایی نقل شده است که در نوع خود جـالب توجه است. ظـاهرا این داستان در کتـاب السـبعین جـابربن حیـان آمـده و جنـاب نجیب محمود آن را در کتـاب خـویش نقل کرده‌اند و قبل از نقل داستان جابر را به دلیل نقل چنین داستانی که از دید عقل نـــاقص وی خرافه است مـــورد انتقـــاد قـــرار می‌دهد.

{پزشک دریا: می‌گویند جانوری در دریا زندگی می‌کند که پیشـــانی آن از ســـنگی زرد است. اگر این جـــانور که به شکل انسان است _صید و کشته شود و از سنگ پیشـانی آن به انـــدازه یک قـــیراط گرفته و بر مـــاهی به وزن ده رطل انداخته شود آن را تبدیل به خورشـید می‌کند... این جانور را پزشک دریا می‌خوانند؛ زیرا اگر موجـود زنـده‌ای بیمار شود و سنگ پیشانی این جـانور را دو یا سه بـار بر موضع بیمـاری بمـالیم بیمـار عـرق میکند و در دم بهبـود می‌یابد. می‌گویند اگر «پزشک دریا» شـــــکار شـــــود در جسـتجوی وسـیله‌ای بـرای بازگشت به دریا بـرمی آید... گروهی از دریانوردان دانشمند را دیدم و از آنان در بـاره این جانور دریایی سؤال کـردم؛ متوجه شـدم که موضـوع آن مشـهورتر از آن است که من گمـان می‌کـردم. به من قـول دادند که این جـانور را به من نشـان دهند. چـون به دریا رفـــتیم به جزیـــره‌ای رســـیدیم که آن را ســـندیات می‌خواندند. ناگاه گروهی از «پزشکان دریا» را مشـاهده

کردیم. گفتم: چـاره‌ای بیندیشـید تا یکی از آن‌ها را صـید کـنیم. تـور انـداختیم و آن‌ها را محاصـره کـردیم. یکی از آن‌ها به تور افتاد. چـون راه فـرار را بر روی خـود بسـته دید شروع کرد - همچون زنان بشدت بر چهره خـود زدن. در این هنگام پیشانی اش آشـکار شد و سـنگ درخشـانی را بر آن دیـدیم. وقـتی آن را گـرفتم مشـاهده کـردم که دخـتری است در نهـایت زیبـایی. پس اتـاقی در کشـتی بـرایش سـاختم و او را در آن جـای دادم. یکی از افـراد کشتی دچـار تشـنج شد. پزشک دریا را از اتـاقش بـیرون آوردم و بر دستها و پاهای این فرد کشاندم؛ در دم بهبود یافت. جوانی که همراهم بود او را دید و دلباخته اش شد و پیوسـته در عشق او اصـرار می‌ورزید تا آن جا که ترسیدم هلاک شـود. ناچـار آن جـوان را با پزشک دریا در آن اتاق جای دادم. با هم ازدواج کردند و آن جانور حامله شد. فرزنـدی به دنیا آورد که شـبیه انسـان بـود و در پیشـانی اش چـیزی می‌درخشـید اما نه مانند آنچه در پیشانی مادرش بود.

هرگز چیزی عجیب‌تر از این ندیده بودم. از این حیوان در طول مدتی که با ما بود، جز سروصداهایی بسـیار آرام و نامفهوم، چـیزی شـنیده نشد. چـون کـودک بـزرگ شد و علاقه شدید مـادر را به او مشـاهده کـردم مطمئن شـدم که خود را به آب نخواهد انـداخت لـذا او را آزاد گذاشـتم. از اتـاق بـیرون می‌آمد و دوبـاره به آن بـاز می‌گشت. دیواره‌هـای کشـتی بلند بـود و او سـعی نمی‌کـرد که از آن‌ها بالا رود. همچنـان با ما انس گرفته بـود و از جـایی به جای دیگر بالا و پایین می‌رفت. اما وقـتی مطمئن شد که ما به او اعتماد کرده ایم از دیواره کشتی بـالا رفت و خود را در آب انداخت. آن جوان *شـوهر او* شـروع به ناله

و گریه کـــــرد... به راه خـــــود ادامه دادیم. در بین راه با گرفتـــاری بـــزرگی دچـــار شـــدیم که راه خلاصی از آن نداشـــتیم. ناگـــاه پزشک دریا را دیـــدیم که بر روی آب نشسته است و با اشاره سلام می‌گوید. همگی با اشـــاره به او ســـــلام گفتند. گـــــروهی از او راه چـــــاره را می‌پرســـــیدند. گـــــروهی دعا می‌کردند و گـــــروهی می‌گریستند و بالاخره هر گروهی به فکر چاره‌ای بود.

پس پزشک دریا به آنـان به چـیزی اشـاره کـرد. جوانـان لنگرها را انداختند اما لنگرها در آب قــرار نمی‌گــرفت تا آن که بالاخره سه لنگر قـرار گـرفت. ناگـاه دریا متلاطم شد مـاهیی را دیـدیم که دهـانش را بـاز کـرده بـود و آب وارد آن می‌شد. آن چنان که پنداشتیم فک بـالای او کـوه بــزرگی است در میــان دریا که از اول تا آخر آن را فــرا گرفته است. وقـــتی آن را دیـــدیم یقین کـــردیم که اگر دهـانش را ببنـدد همگی ما در لابلای دنـدانهای آن جـای خواهیم گرفت. اما خداوند ما را حفظ کرد. سپس کـودک رها شد و خـــود را بســـرعت در آب انـــداخت؛ اما چـــون فردای آن روز برما آشکار شد دیـدیم که پیشـانی اش به سنگ تبدیل شـده است. در این مـدت سه پزشک دریـایی صـید کـردم و سـنگ پیشـانی یکی از آن‌ها را گـرفتم و رهایش کردم. به رنگ آن نگاه کردم و در قدرت آفریدگار بزرگ به اندیشه فرو رفتم که چگونه این عضو حیـوان را درست کـــرده است. کـــاری که انجـــام آن از تـــوان همه مردم، حتی اگر همگی همدست شـوند، خـارج است. پس آفرین بر قدرت کامل بهترین آفرینندگان، نیست خـدایی جز تو، پاک و برتـری از آنچه اهل باطل میگویند.}(کتـاب تحلیلی از آرای جابربن حیان صفحات 200 الی 202)

نکته: جانوری که جابر از آن با نام پزشک دریا یاد می‌کند و به صـــورت دخـــتری زیبا رو ظـــاهر می‌شـــود به نظر گـــونه‌ای پـــری دریـــایی است که در خلقت نزدیک‌تـــرین موجودات به ما انسانها می‌باشد.

اگر دنبال گنج و زیرخاکی می‌روید مراقب باشید

نقشه‌هایی که خیلی از آن‌ها فقط بـرای فـریب آدم‌هـای ســـــاده‌لوح است تا حســـــابی آن‌ها را سرکیسه کند. نه این‌که اساسا گنجی در کار نباشـد، اما تجربه نشـان داده خیلی از افرادی که به جست‌وجوی گنج رفته‌انـد، عـاقبت خوشی در انتظارشان نبوده است.

چند روز پیش مردی میانسال زیر تخته‌سـنگ 50 تـنی در حـوالی رودبـار جـانش را از دست داد. او و سه نفر دیگر بـرای یـافتن گنج به یکی از روسـتاهای این منطقه رفته بودند که ســـــقوط ســـــنگ کـــــار آن‌ها را نیمه‌تمـــــام گذاشت.البته مـــاجرای این گـــروه به همین جا ختم نشد. ظـاهرا درگـیری شـدیدی هم که بین آن‌ها رخ داد، بـاعث شد یکی از آن‌ها با خونریزی شدید راهی بیمارسـتانی در رشت شود و دو نفر دیگر هم در حـالی که قصد فـرار از محل داشتند، با خودرو واژگـون شـدند و به‌شـدت صـدمه دیدند.

گنج و ماجراهای آن خیلی‌هـای دیگر را هم گرفتـار کـرده است. روز یکشنبه از زنجان خبر رسید مرد جوانی هنگام حفاری زمین به دلیل مسمومیت با گاز متان جانش را از دست داده است. این گـــروه سه نفـــره هم درپی یـــافتن سکه‌های ارزشـمندی بودند که سال‌هاست بین اهـالی آن منطقه درباره‌اش صحبت می‌شود.

اما جوینـــــدگان گنج همه این حـــــوادث را از نحسی گنج می‌دانند. از طلسم و وردی که به قـــــول آن‌ها بـــــرای حفاظت از گنج است.

محسن یکی از همین افـراد اسـت؛ مـردی 45 سـاله که خودش می‌گوید از 19 سالگی همـراه دایی‌اش وارد این وادی شـــده است: «آن موقع خیلی بچه بـــودم، فقط هیجان این کار را دوست داشتم. دو دایی من دنبـال گنج و زیرخـاکی بودنـد، اصلا کارشـان این بـود. من هم از همـان بچگی دوست داشـتم همـراه آن‌ها باشم.» محسن حـدود 25سـالگی، دایی بـزرگش را جلـوی چشـمانش از دست داد. آن‌ها بـــــــــرای خرید نقشه‌ای به یکی از روســتاهای همـــدان رفته بودند. در مســیر برگشت به تهران، قبل شهر سـاوه چند نفر ناشـناس به آن‌ها حمله کردند و با تهدید چـاقو از دایی محسن خواســتند نقشه گنج را به آن‌ها بدهد. او مقـاومت کـرد؛ درنهـایت هم به ضرب چاقو کشته شد.

دایی کـوچک‌تر محسن هم همین چندسـال پیش درحـالی که مشغول حفاری زمین بـود، جـانش را از دست داد. در گـواهی فـوت علت مـرگ او سـکته قلـبی اعلام شـد، اما محسن می‌گوید دکترها هرگونه فعـالیت شـدید بـدنی و هیجان را برای دایی کوچک‌ترش ممنوع کـرده بودنـد، اما او از بیل و کلنگ و گنج دست نکشـید تا جـانش را در این راه از دست داد.

با این همه محسن همه این اتفاقات را مربوط به نحسی این کار می‌داند: «هر دفینه‌ای برای خـودش طلسم دارد، بعضی از طلسم‌ها قوی هستند و برای بـاطل‌کردن آن‌ها باید آدمش را پیـدا کـنی، کسـانی که بلد باشـند سـحر و جادو را باطل کنند، تعداد این افراد هم خیلی کم است و پول زیادی می‌گیرند.»

اما محسن در همه این سال‌ها به جز مقداری کاسه و بشقاب سفالی و مسی چیز دیگری دستگیرش نشده، زیرخاکی‌هایی که کل آن‌ها را به مبلغ 4میلیون تومان به چند سمسار فروخته است. اما خودش می‌گوید اگر بخت‌واقبال یارش بود، الان بارش را بسته بود و حسابی وضع مالی‌اش خوب شده بود:«حدود سال 90 به واسطه یکی از دوستانم نقشه دقیقی به دستم رسید.با نصف آن گنج می‌توانستم بهترین زندگی را برای خودم و خانواده‌ام فراهم کنم.مشتری مطمئن و دست به نقد هم داشتم تا یک‌شبه همه دفینه‌ها را بفروشم. کلی برنامه‌ریزی کردم،همه چیز هم خوب پیش رفت، فقط چند قدم تا گنج فاصله داشتم که یکدفعه همه چیز به هم ریخت. دیواره تونلی که با کلی زحمت طی یک ماه با دست کنده بودیم، فروریخت و همه چیز زیر خاک مدفون شد. با اتفاقی که آن شب افتاد، مردم محلی آن‌جا هم هوشیار شدند، حالا باید چند سالی بگذرد تا دوباره کارمان را آن‌جا شروع کنیم.»

مهرداد هم سال‌های زیادی در جست‌وجوی گنج سپری کرد و سه نفر از بهترین دوستانش را در همین راه از دست داد. او الان فقط به جوان‌ترها که عاشق زیرخاکی هستند، مشاوره می‌دهد و اطلاعات زیادی درباره تاریخ و باستان‌شناسی دارد. خودش می‌گوید تا اواسط دهه سوم زندگی فکر می‌کرد تنها راه پولدارشدن پیداکردن گنج است، اما حالا که سنی از او گذشته است، به برخی از اشتباهاتش اعتراف می‌کند: «شاید اگر عقل الانم را داشتم، علی و بهرام زنده بودند. آن‌ها روی حرف من حساب می‌کردند. من هر چه می‌گفتم آن‌ها قبول می‌کردند. علی وقتی داشت زمین را می‌کند، دیواره

ترانشه ریزش کرد و همان‌جا جـانش را از دست داد. چند سال بعد هم من و بهرام برای پیداکردن چند سکه زمـان سلجوقی راهی آذربایجان بـودیم.» مهـرداد هیچ وقت آن شب را فراموش نمی‌کند. شبی که بارش بـرف بی‌وقفه ادامه داشت و او با این‌که می‌دانست تجهـیزات کـافی برای تردد در آن هوای بـرفی را ندارنـد، بهـرام را راضی کرد تا مسیر را ادامه دهند. درواقع عشق سکه‌ها کـورش کرده بود. خودش می‌گوید وقـتی به هـوش آمـد،دید روی تخت بیمارسـتان است.آن‌ها چند کیلومـتری میانه با ماشـین واژگـون شـدند و بهـرام درآن حادثه کشـته شد.شایدزیرخاکی باید جان دو نفر از بهترین دوست‌های مهرداد را می‌گرفت تا او الان به اشتباهاتش پی ببرد.

ماجرای کشف گنج پنهان پس از سال‌ها

تفکر مادیگری گرچه درطول تاریخ بشـریت به شـکل‌های مختلف یـافت می‌شـود اما پیـدایش این مکتب نوعـاً در جهان غرب بوده که در قرون هفـده و هجـده، مکتـبی به نام ماتریالیسم شکل گرفت که البته دلائل متعددی برای بـــروز و تـــرویج آن مطـــرح شـــده و از نقش کلیسا و نارســائی مفــاهیم فلســفی غــرب تا راحت طلــبی و تکلیف‌گریـــزی را شـــامل می‌شـــود که در این مقـــال نمی‌گنجد... و اما اصل ماجرا چه بود؟

گنجینه‌ای که حـــدود یک دهه پیش در کوه‌هـــای راکی آمریکای شمالی مخفی شده بود، پیدا شد.

فردی به نام «فارست فن» 10 سال پیش گنجی مملو از آثار و جواهرات هـنری و تجسـمی ارزشـمند باسـتانی از جنس طلا در رشته کوه‌های راکی پنهـان می‌کند و بعد با انتشار سرنخ‌هایی در اینترنت از مردم می‌خواهد تا آن را بـرای خـود بیابند و بـاعث می‌شـود هـزاران نفر بـرای یـافتنش سر به کـوه و بیابـان بگذارند که در این میـان چهار نفر نیز جان خود را ازدست می‌دهند.

ماجرای کشف گنج پنهـان پس از سـال‌ها / رویـایی که 4 نفر را به کام مرگ کشاند + تصاویر

صندوقچه برنزی مملو از آثـاری که علاوه بر ویژگی‌هـای تجسمی و هنری، شامل طلا و جـواهراتی به ارزش بیش از یک میلیون دلار بودند در کوه‌های راکی کشف شد.

«فارست فِن» 89 ســاله روز یکشـــنبه در مصـــاحبه با «سانتافه نیو مکزیکن» گفت: مـردی که نخواست نـامش

فـــاش و منتشر شـــود چند روز پیش محل اختفـــای گنجینه‌ای از آثار هنری عتیقه را که من 10 سال پیش در رشـــته کـــوه راکی پنهـــان کـــردم یافته و عکسی که از گنجینه گرفته، ادعای اولیه او را کاملا تایید می‌کند.

ماجرای کشف گنج پنهانی پس از سال‌ها / رویـــایی که 4 نفر را به کام مرگ کشاند + تصاویر

فارست فن سرنخ‌هایی را به همراه یک شعر 24 سطری با عنـــوان «هیجـــان تعقیب» که در ســـال 2010 در زنـــدگینامه‌اش منتشر شـــده بـــود را بـــرای یـــافتن گنج به صورت آن‌لاین منتشر کرد.

او در مـــورد پنهـــان کـــردن و یـــافتن این گنج گفت: این صندوقچه در بخشی از کوه‌های راکی با پوشش گیاهی و جنگلی متراکم بود، جـایی که من بیش از 10 سـال پیش آن را پنهـان کـردم و جـالب این‌که به خـاطر بـافت یخ و برف رونده این سرزمین انتظار می‌رفت مقـداری جابجا شده باشد ولی دقیقا در همان نقطه بود.

فارست فن گفت که این مـرد هنـوز مکـان دقیق گنج را آشکار و منتشر نکرده است. من این شخص را که گنج را پیدا کرده نمی‌شناسم اما شعری که در کتـابم بـود، او را به این نقطه ارزشمند راهنمایی کرد.

فارست فن سرنخ‌هایی را به همراه یک شعر 24 سطری با عنـــوان «هیجـــان تعقیب» که در ســـال 2010 در زنـــدگینامه‌اش منتشر شـــده بـــود را بـــرای یـــافتن گنج به صورت آن‌لاین منتشر کرد.

ماجرای کشف گنج پنهـان پس از سـال‌ها / رویـایی که 4 نفر را به کام مرگ کشاند + تصاویر

نقشه حـدود منطقه اختفـای صـندوقچه سـکه‌های طلا و جواهرات که با سـرنخ‌ها و شـعری 24 بیـتی می‌توانست جوینده را به محل اختفا رهنمون شود.

صـدها هـزار نفر از دورتـرین نقـاط گوشه و کنـار بخش غـربی ایـالات متحـده بـرای یـافتن صـندوقچه برنـزی که می‌دانســتند مملو از ســکه‌های طلا، جــواهرات و دیگر اشیاء ارزشمند است، به تکاپو و جستجو شتافتند. در این راه بسیاری کار و اشـتغال خـود را رها کردند و بسـیاری نیز تمـام پس‌انـداز خـود را خـرج و هزینه یـافتن این گنج کردند. دست کم در این میان 4 نفر جـان خـود را در راه رسیدن به گنج از دست دادند.

فن که خـــود در ســـانتافه زنـــدگی می‌کند گفت که صندوقچه گنجش را برای بیش از یک دهه مدام از صـدها سکه نادر طلا و قطعـات و اشـیاء هـنری از جنس طلا پر کرده بـود. از طلاهـایی با چهـره حیوانـات پیش از کشف کریستوف کلمب، آیینه‌های ماقبل تاریخ طلاکـاری شـده، رخ‌های حکاکی شـده چین باسـتان از جنس سـنگ یشم و جـواهرات عتیقه و یـاقوت سـرخ و زمـرد سـبز، ازجمله محتویات این گنجینه هستند

در این راه بسـیاری کـار و اشـتغال خـود را رها کردند و بسیاری نیز تمـام پس‌انـداز خـود را خـرج و هزینه یـافتن این گنج کردند. دست کم در این میان 4 نفر جان خود را در راه رسیدن به گنج از دست دادند.

«فارست فن» گفته که هـدفش از این گنج این بـوده که مــردم را به طــبیعت و حیــات وحش بکشــاند و به آن‌ها فرصتی بدهد تا از یکی از قـدیمی‌ترین روش‌هـای سـفر برای رسیدن به ثروت و گنج تهییج شوند.

فن گفت که وزن صندوقچه برنـزی خـالی 9 کیلـوگرم و وزن طلا و جواهر محتوای آن 10 کیلوگرم بوده است. او که صاحب این صـاحب گنج و ایـده یـافتنش بـوده طی دو سفر آن را در مکان مورد نظر مخفی کرده بود.

فن در پاسخ به این سوال که الان چه احساسی دارید که یک نفر بــالاخره توانست گنج شــما را پیــدا کنــد؟ گفت: نمی‌دانم، نیمی از احساسم شادی از یــافتن گنج است و نیمی دیگر غم به پایان رسیدن این تب و تاب و تعقیب و جستجو.

او در وب‌سـایت خـود گفت: به هـزاران نفـری که در این کـــاوش و جســـتجو شـــرکت کردند تبریک می‌گـــویم و امیــدوارم که هم‌چنــان مجــذوب وعــده دیگر اکتشــافات شوند.

در این موضوع تنها چیزی که متاسفانه بهـای چنـدانی به آن داده نشــده مــرگ چهــار نفر از جوینــدگان این گنج است. امــروزه رویــای آمریکــایی یا همــان «American dream»ـ که بر مبنـای تفکر امپریالیسـتی و ملغمه‌ای از تفکر ماتریالیستی بنا نهاده شده، آرمان‌هـای انسـانی را به فرودست‌ترین مراتب سـوق داده است. این‌جا انسـان «به ما هُوَ انسان» معنایی نـدارد. مادامیکه بحث پنهـان و آشکار شـدن گنجی مـادی به میـان می‌آید در نهـایت بـاز همــان گنج اهمیت می‌یابد و بیشــتر ســطور را به خــود

اختصــاص می‌دهد و تفکر آمریکــایی می‌گوید همــان یک سـطر بـرای چهـار نفر که جـان خـود را از دست داده‌اند کفـــایت می‌کند. این‌جا «نـــابرده رنج نه‌تنها گنج میسّـــر نمی‌شـود» بلکه از جـان خـود بـرای هـدفی کـاملا مـادی می‌گذرد. گنجی که اگر ماندنی بود، به ما نمی‌رسید.

در ایران کجا می‌شود گنج پیدا کرد؟

گنج‌های ایران

پیدا کردن گنج و کوزه‌ای پر از سکه‌های طلا سال‌هاست که آرزوی بسیاری از افراد است. خیلی‌ها در حد فانتزی و تخیل به این موضوع فکر می‌کنند و برخی دیگر این قضیه را جدی‌تر می‌گیرند و با ابزار و تجهیزات گنج یابی به محوطه‌های تاریخی و باستانی می‌روند تا بلکه به گنج برسند. در این مطلب می‌خواهیم برخی از گنج‌های ایران را به شما معرفی کنیم که در گوشه و کنار این کشور کهن وجود دارند. این نواحی آنقدر تاریخی هستند که در اسمشان هم گنج وجود دارد! با الی گشت همراه باشید.

قلعه گنج

روستای گنج حاجی آباد

این گنجینه‌های چند هزار ساله ایرانی در بن آلمان نگهداری می‌شوند!

یکی از گنج‌های ایران در استان هرمزگان و در شهرستان حاجی آباد این استان قرار دارد. در این شهرستان روستایی وجود دارد که نامش گنج است! روستای گنج در دهستان طارم هرمزگان قرار دارد و جمعیت آن طبق آخرین آمار حدود 198 خانوار بوده است. شهرستان حاجی آباد شمالی‌ترین بخش در استان هرمزگان است و در مجاورت استان کرمان قرار دارد. دهستان طارم یکی از قدیمی‌ترین مناطق مسکونی ایران است و آثار تاریخی و باستانی فراوانی در این منطقه کشف شده است. قلعه تاریخی در بخش ورودی

حاجی آباد قرار دارد و باستان شناسان آن را متعلق به دوران ایلخانان و تیموریه می‌دانند. هر چند تخمین زده می‌شود که در دوره صفویه هم از این قلعه استفاده می‌شده است. علاوه بر این، قلعه‌های مختلفی در نقاط مختلف وجود دارد که بسیاری افراد در پی یافتن گنج در آن‌ها تردد می‌کنند. محوطه تاریخی طارم، گورستان‌های تاریخی، کاروانسرای تاریخی گهکم و ... از جمله بی‌شمار منطقه‌های تاریخی و باستانی در شهرستان حاجی آباد هستند.

روستای گنج در حاجی آباد

روستای گنج لردگان

یکی دیگر از مکان‌هایی که به نام گنج نامگذاری شده در استان چهارمحال و بختیاری قرار دارد. این روستا یکی از توابع بخش فلارد در شهرستان لردگان است و جمعیت آن 77 خانوار گزارش شده است. در مورد علت نامگذاری این روستا اسناد مکتوب و مستندی در دست نیست اما گنج‌های زیادی که در این روستا و نواحی اطراف کشف شده می‌تواند دلیل خوبی برای این نامگذاری باشد. شهرستان لردگان همیشه محل تردد قاچاقچیانی بوده که در جستجوی یافتن گنج و اشیاء تاریخی به این منطقه می‌آیند و البته همیشه هم دست خالی برنمی گردند. در تپه‌ها اطراف و نواحی باستانی این شهرستان چندین منطقه تاریخی قرار دارد که این افراد با آگاهی از این موضوع و با استفاده از ابزار و تجهیزات گنج یابی به کاوش غیرقانونی در این منطقه می‌پردازند.

یکی از این کشفیات سال گذشته رخ داد. در شهرستان لردگان هنگامی که 6 قاچاقچی قصد داشتند اشیای عتیقه‌ای را معامله کنند دستگیر شدند و اشیاء و گنج‌های همراه با آن‌ها کشف و ضبط شد. در طی این عملیات 17 شی تاریخی مربوط به دوره‌های تاریخی از این افراد به دست آمد که 12 شی متعلق به هزاره اول هستند. به گفته مدرکل میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری این اشیاء شامل مجسمه‌های خرس سنگی، شیر سنگی و نقره‌ای و آجری با نقوش شاهنامه هستند که در نوع خود بی‌نظیر هستند.

متاسفانه به دلیل نبود نظارت دقیق حفاری‌های مختلفی توسط افراد غیرمجاز انجام می‌شود و بسیاری از این آثار تاریخی و گنج‌های باارزش که متعلق به ملت ایران هستند به دست افراد قاچاقچی می‌افتد. شهرستان لردگان و روستای گنج دارای استعدادهای فراوانی در زمینه کشف آثار تاریخی است. اگر به موزه‌های شهرستان چهارمحال و بختیاری سری بزنیم با تعداد بیشماری آثار تاریخی و باستانی مواجه می‌شویم که در این منطقه کشف شده‌اند. با این حال، هنوز هم آثار تاریخی و گنج‌های فراوانی در این منطقه وجود دارد که هنوز کشف نشده‌اند و منتظر روزی هستند که کسی آن‌ها را از دل خاک بیرون بکشد.

شهرستان لردگان

قلعه گنج

در استان کرمان نیز یکی دیگر از گنج‌های ایران قرار دارد و به نام قلعه گنج شهرت دارد. قلعه گنج مرکز

شهرستانی به همین نام است و جمعیتی بالغ بر 15997 نفر دارد. قلعه گنج هم یکی از قـــدیمی‌ترین شـــهرهای ایران است و قدمت آن را به دوران قبل از اسلام نسبت می‌دهند. در گوشه و کنـار این شهرسـتان آثـار تـاریخی فراوانی کشف شـده‌اند که گـواهی بر قـدمت بـالای این منطقه هستند. آثار تاریخی مکشـوف نشـان می‌دهند که این آثار متعلق به بیش از 5000 سال پیش هسـتند. نـام قدیمی این منطقه، کلات گنج بوده و هنوز هم طـوایفی به نام کلات گنج در این منطقه زندگی می‌کنند. در مـورد نام این منطقه روایات زیادی مطرح است، اما چـیزی که مســلم است این است که این منطقه در گذشـــته دارای قنات‌هـا، گنج‌ها و آبادانی‌هـای فـراوانی بـوده است و به همین دلیل به این اسم نامگذاری شده است.

مناطق باستانی البرز

گنج تپه خوروین

آخــرین مــورد از گنج‌هــای ایــران که به شــما معــرفی می‌کـــنیم گنج تپه خـــوروین است که در شهرســـتان ســاوجبلاغ اســتان الـبرز قـرار گرفته است. این منطقه باســتانی متعلق به دوره پیش از تــاریخ ایــران باســتان است و یکی از قدیمی‌ترین سکونتگاه‌های انســان در این منطقه به شـــمار می‌رود. محوطه باســـتانی گنج تپه در فهرست آثار ملی به ثبت رسیده است و شامل دو تپه به نام‌های گنج تپه و سیاه تپه است که در روستای خوروین قــرار دارند. گنج تپه خــوروین بــرای اولین بــار در ســال 1328 مورد کاوش و تفحص قرار گرفت و در جریان این حفاری‌ها آثار تاریخی فراوانی به دست آمد. از جمله این کشفیات می‌توان به کشف گورستان‌های قـدیمی، کشف

ظـروف سـفالی به شـکل حیوانـات و پرنـدگان و همین طور کشف اشیا و ابزارالاتی از جنس آهن و برنج اشاره کـــرد. محرابه مهر خـــوروین هم یکی از محوطه‌هـــای باســـــتانی مجموعه گنج تپه است که گفته می‌شـــــود گنج‌هـای تـاریخی فـراوانی را در دل خـود مـدفون کـرده است. متاسفانه در سال‌های اخـیر به دلیل عـدم نظـارت کافی مورد هجـوم جوینـدگان گنج قـرار گرفته و به دلیل حفاری‌های غیرمجاز و بی‌رویه رو به نابودی است.

رمزگشایی از عجیب‌ترین و پیچیده‌ترین معماهای علم نجوم

سوال‌های زیادی همیشه از کودکی تا امروز توی ذهن ما چرخیدند و هیچ وقت هم پاسخ قانع کننده‌ای برایشان پیدا نکردیم. مثلا محال است وقتی شب در جاده سفر می‌کنید، تعداد ستاره‌های آسمان شگفت‌زده‌تان نکرده باشد. آسمان شب خاصیت عجیبی دارد. تا قبل از این‌که چند دقیقه به آن خیره نشده‌اید، هنوز می‌شود از خیر سوال‌هایی که توی ذهن تاب می‌خورند بگذرید، اما بعد از تجربه لذت بخش دیدن آسمان تاریک خارج از شهر، احتمالا خیلی سخت است بخواهید تصویری را که تا ابد در ذهن‌تان نقش می‌بندد فراموش کنید. انگار آسمان آدم را به جایی اصیل با پرسش‌هایی بنیادین وصل می‌کند. به جایی که در روزمرگی معمولا بی‌اهمیت و قابل چشم‌پوشی است. انگار احساسی در ماست که با دیدن بزرگی و شکوه آسمان شب زنده می‌شود و سوال‌های فراوانی دارد. این سوال‌ها برای خیلی از ما با روزمرگی‌ها کمرنگ شده و دوباره در انتهای ذهن، جایی که شاید هیچ وقت به آن برنگردیم، انبار می‌شوند البته برای عده‌ای هم همواره تازه و بنیادی باقی می‌مانند. سوال‌هایی که ندانستنش احتمالا در رویه عادی زندگی ما هیچ خللی ایجاد نمی‌کند، اما می‌شود گفت دانستنش حداقل در فکر و ذهن هر فردی تغییراتی به وجود می‌آورد. امروز آخرین روز از هفته نجوم در ایران است. در این هفته برنامه‌های مختلفی در سراسر کشور برای آشنایی مردم با دانش شیرین نجوم برگزار شد. در این پرونده مهم‌ترین و اساسی‌ترین سوالات

نجــومی را که در ذهن اغلب افــراد وجــود دارد بررسی کـــــرده ایم و به آن‌ها پاسخ‌هایی کوتـــــاه و قابل فهم داده‌ایم. هرچند ممکن است شـــما هیچ‌وقت به نجـــوم علاقه‌مند نبوده باشید، اما تقریبا بعید است این سوال‌ها هیچ‌وقت از ذهن‌تان نگذشته باشد.

جهان چطور به وجود آمده است؟

درباره شکل‌گیری عالم نظریات متفاوتی وجـود دارد، اما قوی‌ترین نظریه که شواهد رصدی هم برای آن پیدا شده نظریه انفجــار بــزرگ یا همــان بیگ بنگ است. طبق این نظریه، جهان فعلی ما از انفجار ذره بســیار کــوچک‌تر از کوچک‌ترین ذرات بنیادی به‌وجـود آمد. منظـور از انفجــار در این‌جا یک انبساط بسیار ســریع و عظیم است. از این ذره همه ذرات بنیادی به وجود آمدند و به تــدریج از مرکز آن دور شــدند و با انبســاط زیــاد گازهــای داغ موجــود کهکشــان‌ها و ســتاره‌های درون‌شــان شــکل گرفتند. با ســردتر شــدن مــواد اطــراف ســتاره‌ها، ســیارات شــکل گرفتند و به دام گــرانش ســتاره‌ها افتادند و شــروع به چــرخش دور آن‌ها کردند. البته همه این مــوارد میلیون‌ها سال طـول کشـید و هر مرحله توضـیحات مفصـلی دارد، اما این‌جا به اختصــار به آن اشــاره کــردیم. این انفجــار باعث انبســاط جهــان به صــورت بــادکنکی می‌شــود البته نــیروی دیگــری که در این انبســاط و کند شــدن ســرعت انبســاط آن تــاثیر دارد، نــیروی جاذبه است. تشعشــعات باقی مانده از این انفجار هنوز به صـورت امـواج ضـعیف مایکروویو در آسمان وجـود دارد و از زمین قابل ردیـابی هستند. به این امـواج مـایکروویو پس زمینه کیهـان گفته می‌شود. در اواخر دهه 1920، ادوین‌هابل ستاره‌شــناس

آمریکـــایی به بررسی نـــور دریـــافتی از ســـتارگان کهکشـــان‌های دور دست پـــرداخت. او متوجه شد که کهکشان‌ها با سرعت زیـادی در حـال دور شـدن از زمین هسـتند. امـروز می‌دانیم علاوه بر این که انبسـاط عـالم خیلی سریع است شتاب هم دارد یعنی سـرعت گسـترش مـدام در حـال افـزایش است یعـنی هرچه ما بیشـتر به عمق کیهان نظاره می‌کنیم در واقع بیشتر به عمق زمان گذشـــته می‌نگـــریم. این نظریه می‌تواند به طـــور دقیق توضـیح دهد که در کسـری از ثانیه بعد از انفجـار بـزرگ چطور نخستین ذرات بنیادی شکل گرفتند و چطور اتم‌ها و عناصر مختلف پیدا شـدند. این نظریه دمـای کیهـان در مراحل مختلف عمرش را شـرح می‌دهد و می‌گوید اولین ستاره‌ها چطور تشکیل شـدند و بـرای پیـدایش و حضـور چهار نـیروی اصـلی شـامل گـرانش، الکترومغناطیسـی، هسته ضعیف و هسته‌ای قوی استدلال دارد و هم اکنـون معتـــبرترین چـــیزی است که دربـــاره عـــالم و تحـــولش می‌دانیم.

آیا در کیهان موجود هوشمند دیگری وجود دارد؟

«سنگواره‌های روی زمین نشان می‌دهند که حـدود سه و نیم میلیارد سال پیش شـکلی از حیـات روی زمین وجـود داشته است. این شـاید فقط پانصد میلیـون سـال بعد از زمانی است که زمین آن قدر پایدار و خنک شد که بتواند پذیرای حیات باشد، اما تکامل حیات در عـالم می‌توانست در شـرایط عـادی هفت میلیـارد سـال طـول بکشد. اگر احتمـال ظهـور حیـات در سـیاره‌ای فرضی این قـدر کم است چـــرا در زمین در مـــدتی در حـــدود یک چهـــاردهم فرصتی که داشت، رخ داد؟ ظهور سـریع حیـات در زمین

نشـان می‌دهد که احتمـال ظهـور خلق السـاعه حیـات در شـــرایط مناسب بســـیار زیـــاد است» این بخشی از نوشته‌های «استیون‌هاوکینگ» دربـاره شـکل‌گیری حیـات در زمین است. او معتقد است زمـــان زیـــادی بـــرای شکل‌گیری دی. ان.ای و پیدایش حیات پیچیـده لازم است حـــتی بیش از زمـــانی که در زمین حیـــات شـــکل گرفته است. در ســـال‌های اخـــیر شـــاهد کشف ســـیارات فراخورشیدی زیـادی بـودیم، سـیاراتی خـارج از منظومه شمسی که دور ستاره دیگری می‌چرخند و از نظر شکل، انـدازه و دما شـبیه زمین هسـتند. این سـیارات از نظر دانشمندان مهم‌ترین گزینه‌ها برای بررسی احتمال وجود حیات هستند. البته به یـاد داشـته باشـید که این سـیارات کشف شده فقط در کهکشان خودمان هسـتند. در حـالی که می‌دانیم میلیاردها کهکشان در عـالم وجـود دارد و در هر کهکشان به طور متوسط 100 میلیارد سـتاره وجـود دارد و ممکن است هر یک از این ســتاره‌ها ســیاراتی در اطراف خود داشته باشند که شرایط حیـات در آن‌ها مهیا باشد. با توجه به تعداد زیاد ستاره‌ها و سیارات در کیهان این که شرایط حیات در جای دیگری فراهم باشد و اولین جانداران شکل بگیرند اصلا غیر ممکن نیست که در جایی از این کیهان بزرگ حیات وجود داشته باشـد، اما مسـئله اصـــلی این است که وقـــتی از حیـــات حـــرف می‌زنیم منظورمـــان حیـــات اولیه و تک ســـلولی است یا حیـــات هوشمند؟ برای شکل‌گیری حیـات هوشـمند زمـان زیـاد و شـــرایطی خـــاص لازم است. فعلا در این بـــاره چـــیزی نمی‌دانیم و باید منتظر باشیم ببینیم پیشرفت‌های سریع علم چه اطلاعات تازه‌ای برای مان خواهد داشت.

چرا آسمان آبی است و مثلا صورتی یا سبز نیست؟

به نظر شما چرا آسمان باید آبی دیده بشود در حالی که می‌دانیم نور خورشید سفید است؟ پاسخ خیلی سخت نیست! جو زمین پر از گازها و ذرات مختلفی مثل غبار است. این ذرات در حرکت هستند و با هم برخورد می‌کنند و در جهت‌های مختلف و با شدت‌های متفاوت پراکنده می‌شوند. نور خورشید یا همان نور سفید، ترکیبی از هفت رنگ مختلف است. شبیه همان چیزی که وقتی رنگین کمان تشکیل می‌شود، می‌توان دید. این رنگ‌ها عبارتند از قرمز، نارنجی، زرد، سبز، آبی، نیلی و بنفش. نور آبی طول موج‌های کوتاه‌تری نسبت به بقیه رنگ‌ها دارد. وقتی نور خورشید با ذرات غبار در جو زمین برخورد می‌کند و از آن‌ها می‌گذرد، رنگ آبی از طیف نور خورشید بیش از دیگر رنگ‌ها پراکنده می‌شود. طول موج و فرکانس یا همان بسامد، ویژگی‌های مربوط به موج هستند و از آن‌جایی که نور هم نوعی موج است، این ویژگی‌ها را دارد. فیزیک دانی انگلیسی به نام «لرد ریلی» تخمین زده بود که نور آبی 10 برابر سریع‌تر از نور قرمز در هوا پراکنده می‌شود و مسئله آبی بودن آسمان را با همین دلیل توضیح داد. بعد از آن، این پدیده به پراکندگی ریلی مشهور شد. در واقع آسمان در سیاره ما بی‌رنگ است، اما این ذرات موجود در جو هستند که باعث پراکنده شدن نور سفید خورشید و ایجاد رنگ آبی می‌شوند؛ بنابراین وقتی شب می‌شود و خورشید در آسمان نیست، ما تاریکی بیرون از جو زمین را در آسمان می‌بینیم. حالا اگر سیاره‌ای وجود نداشته باشد یا مقدار وجود ذرات غبار در آن زیاد نباشد، آسمان آبی رنگی هم نخواهیم داشت چه در روز و چه در شب!

آن‌چه شب‌هادر آسمان می‌بینیم، سیاره است یا ستاره؟

ستاره‌ها و سیاره‌ها از نظر ماهیت تفاوت‌های اساسی با هم دارنـد، اما بـرای خیلی‌ها این سـوال پیش می‌آید که چه طور می‌شود فرق ستاره‌ها و سیاره‌ها را در آسـمان شب فهمید. ستاره‌ها خودشان منبع نور و انرژی هستند، ولی سـیارات از خـود نـوری ندارند و نـور سـتاره‌ها را بازتـاب می‌کننـد، اما بـرای این که بشـود سـتاره‌ها و سیارات را از هم تشخیص دهید باید چند نکته را به خاطر داشـته باشـید. اول این که دقت کنید ببینید که جـرم نورانی که در آسمان شب می‌بینید، چشمک می‌زند یعنی نـورش کم و زیـاد می‌شـود یا نه. اگر آسـمان به انـدازه کـافی تاریک باشـد، این روش خـوبی بـرای پیـدا کـردن ستاره‌هاست. سـتاره‌ها چشـمک زن هسـتند در حـالی که نوری که سیارات بازتاب می‌کنند، نسبتا یکنـواخت است. نکته بعدی این است که ستاره‌ها در طول شب حرکتی به دور ستاره قطبی دارند و حرکت‌شـان دایـره‌ای و بسـیار کم است، اما سیارات تقریبا در مسیری مستقیم حـرکت می‌کنند. ماهواره‌ها نـیز در آسـمان حـرکت می‌کننـد، اما حرکت‌شـان بسـیار سـریع‌تر از سـیارات است. بـرای تشخیص حرکت یک سیاره نسـبت به پس‌زمینه سـتارگان ممکن است لازم باشد تا ساعت‌ها یا حـتی بـرای هفته‌ها حـرکت آن جـرم را زیر نظر گـرفت، درحالی‌که یک ماهواره به‌سرعت و در تنها چند دقیقه طـول آسـمان را طی می‌کند. اگر علاقه‌مند باشید به طور جدی‌تر سیارات مختلف را در آسـمان پیـدا کنیـد، می‌توانید یک نقشه آسـمان شب تهیه کنید. این نقشه هم در اینـترنت به سـادگی در دسـترس است و هم در کتاب‌هـای آموزشی نجوم و به کمک آن شکل کلی سـتاره‌ها در آسـمان فصل مد نظر را ببینید و جـرم نـورانی متفـاوتی که جـزو آن

ستاره‌ها نیست، مسلما یک سیاره است. اگر روشی ساده‌تر بخواهید، پیشنهاد می‌کنیم از اپلیکیشن‌های موبایلی و نرم‌افزارهای نقشه آسمان مثل Star walk یا Stellarium استفاده کنید. این برنامه‌ها با گرفتن اطلاعات محلی شما مثل کشور و شهر و عرض جغرافیایی آسمان محل زندگی‌تان را شبیه‌سازی می‌کنند و با حرکت دادن گوشی به سمت نواحی مختلف آسمان اسم هر ستاره را به شما می‌گویند. حتی مسیر حرکت هر سیاره در آسمان همان شب را هم برای‌تان مشخص می‌کنند.

عالم چه‌قدر بزرگ است؟

ماه نزدیک‌ترین جرمی است که در آسمان می‌بینیم و فاصله‌اش از ما چیزی حدود 380 هزار کیلومتر است. این عدد در ابعاد نجومی بسیار کوچک و ناقابل است، اما فاصله ما از نزدیک‌ترین ستاره که همان خورشید خودمان باشد حدود 150 میلیون کیلومتر است. هنوز هم عددی که با آن مواجهیم عجیب و غریب نیست، چون میلیون برای‌مان کاملا آشناست، اما فاصله بعدی مربوط به نزدیک‌ترین ستاره به غیر از خورشید است که این عدد حدود چهار سال نوری است. سال نوری واحدی برای تعریف فاصله نجومی است و معادل است با مسافتی که نور در یک سال با سرعت 300 هزار کیلومتر بر ثانیه طی می‌کند. این مقدار چیزی حدود 60 هزار برابر فاصله زمین تا خورشید است! حالا وقتش رسیده از داخل کهکشان خودمان خارج شویم و فاصله‌های بزرگ‌تری را مرور کنیم. نزدیک‌ترین کهکشان به ما کهکشان آندرومداست که دو و نیم میلیون سال

نـوری از ما فاصـله دارد. یعـنی دو و نیم میلیـون سـال طول می‌کشد تا نور این کهکشان به ما برسد. کهکشـان کلاه مکـزیکی 28 میلیـون سـال نـوری فاصـله دارد، اما سـوال این‌جاست که دورتـرین جـای عـالم کجاسـت؟ دورتـرین جـرمی که تا به حـال رصد شـده مربـوط به یک ستاره یا یک کهکشان معمولی نیست. کهکشانی است با یک هسته فعال که کـوازار نامیـده می‌شـود. کوازارها در حقیقت دورترین اجرام شناخته شده در جهان هستند که چـیزی در حـدود 13.2 میلیـارد سـال نـوری با ما فاصـله دارند. نـور دورتـرین کهکشـان 13 میلیـارد سـال پیش سفرش را آغاز کرده تا به ما رسیده است پس تصـویری را از کهکشـان نشـان می‌دهد که مربـوط به 13 میلیـارد سـال پیش است و این یعـنی ما داریم به تصـویری فـوق باستانی نگاه می‌کنیم!

سیاره‌ای کاملاً از الماس ساخته شده

داســتان‌های علمی فضــایی همیشه یکی از جــالب‌ترین ژانرها- چه در ادبیات و چه در سینما- بوده است. به نظر می‌رسد تصـــورات نویســـندگان بی‌حد و مـــرز است و مدتهاست که از واقعیت فراتر رفته است. با این حـــال، اکتشافات جدید در اعماق فضا ثابت می‌کند که در جهـان حـتی آن چـیزی که ما هرگز نمی‌دانسـتیم و حـتی تصـور نمی‌کردیم حتی تصور نمی‌کردیم حتی در خیال‌ها امکـان پذیر است. به عنوان مثال، سیارات فراخورشیدی بسـیار متفاوت، باورنکردنی و شگفت انگیز هستند.

سیاره اسنووز

ستاره شناسان نـامی بسـیار کسل کننـده به آن داده‌اند- CoRoT-7b، اما در این سـیارات خـارج از خانه بی‌نظـیر بـارش بـرف سـنگی وجـود دارد- به معنـای واقعی کلمه. راز چنین بارش‌های اصلی در اختلاف دمای خارق العــاده در سطح آن نهفته است.

ستاره سمت CoRoT-7b رو به جلوی آن را تا 2200 C 0 گـرم می‌کنـد، در چـنین شـاخص‌هایی حـتی گـدازه‌ها را جـوش و تبخـیر می‌کند. در این زمـان، قسـمت معکـوس سیاره خنک می‌شود تا -210 C 0. هنگامی که CoRoT-7b حول محور خود می‌چرخد \u200b\u200b\، ابرهـای سنگی در جو خود مـتراکم می‌شـوند که متعاقبـاً از تخته ســنگهای بــزرگ و ســنگریزه‌ها با دوش واقعی خـــارج می‌شوند.

منطقه باران شیشه ای

سیارات خارج از سیاره می‌توانند یک مسافر فضایی را "خوشحال کنند" (اگر به آن‌ها نگاه کند) نه تنها با تعجب مانند سنگهایی که از بهشت \u200b\u200bدر حال سقوط هستند. به جای آب معمول،... شیشه نیز ممکن است رسوب کند. در فاصله خیلی کوتاهی از سیاره خانه ما HD 189744b قرار دارد که به درستی می‌توان آن را "گوشه‌ای از باران‌های شیشه ای" نامید.

نکته این است که بر روی سطح HD 189744b یک وزش نسیم "سبک" دائماً می‌وزد، میانگین سرعت آن 8500-8700 کیلومتر در ساعت است. در عین حال، جو گرم قرمز این سیاره "دنج" ذراتی از شیشه را از دی اکسید سیلیکون تولید می‌کند. طوفان ابدی اجازه نمی‌دهد شیشه به سطح بیفتد، بنابراین آن‌ها با سرعت خارق العاده‌ای در باد پرواز می‌کنند و فوراً همه چیزهایی را که در راه اتفاق می‌افتد به قطعات کوچک خرد می‌کنند.

سیاره الماس

وقتی صحبت از فضا می‌شود، حتی عاشقانه‌ترین و غیرمعمول‌ترین نام‌ها نیازی به نقل قول ندارند. و اگر ما در مورد یک سیاره الماس صحبت می‌کنیم، پس راه آن- سیارات خارج از سیاره واقعاً از الماس به علاوه مقداری کربن و اکسیژن تشکیل شده است. با این حال، در عجله برای پوشیدن یک لباس فضایی و پرواز در آن‌جا به منظور "کمی خاموش" بر روی جواهرات هنوز ارزش آن را ندارد. اولا، شما باید مدت زمان بسیار طولانی و بسیار باورنکردنی پرواز کنید. سیاره گرانبها PSR J1719-1448 b در 4000 سال نوری از منظومه شمسی ما واقع شده است.

ثانیـا، بعید است که حـتی شـجاع‌ترین فضـانورد در برابر نــیروی جاذبه محلی مقــاومت کنــد، که در آن مــاده به الماس تبدیل می‌شود. اخترشناسـان سیسـتمی را کشف کرده‌اند که در آن گرانبها PSR J1719-1448 b قــرار دارد و از تعجب متوجه شدند که یک الماس غــول پیکر در اطراف یک پالس میلی ثانیه چرخش می‌کند. چنین اشیاء حتی در عالم پهناور نادر است.

این کشف به ما امکان داد تا تاریخ سیاره الماس را از نو بسازیم. به احتمال زیـاد، یک بـار (حـتی طبق معیارهـای نجـــومی)، در این سیســـتم نه یک نبض میلی ثانیه و نه سیاره\u200cای از الماس وجود نداشت. و دو ستاره در آن قـــــــرار داشت: یکی روشن و عظیم، و دوم- کوتوله سفید "ناخوشایند". طول عمر ستارگان غول پیکر کوتـاه مـدت است- تنها چند صد میلیـون سـال، و "مـرگ" آن‌ها یک رویــداد جهــانی است. غول‌هــای محو به ابرنواخترها تبـدیل می‌شـوند. پس از مرحله ابرنواخـتر، این غـول به یک کیفیت جدید منتقل شد و تبـدیل به یک "خـون آشـام فضایی" شد و شروع به جـذب مـاده از "همسـایه" خـود- کوتوله ســفید کــرد. اکنــون تقریبــاً یک دهم از جــرم آن باقی مانده است و قـدرت و فشـار قدرتمند پـالس میلی ثانیه‌ای که زمانی ستاره‌ای درخشان بــود، کوتوله ســفید به یک الماس غول پیکر تبدیل شده است. همه چیز مانند یک داستان کارآگاه ستاره واقعی است- دوستی، مرگ و البته الماس.

برای کسانی که می‌خواهند پسـرش را تـرتیب دهنـد، یک ماجراجویی در فضای تولد http://prazdnik-servis.ru/

همیشه به نجـــات خواهد رســـید. آن‌ها هر تعطیلات را به یک افسانه تبدیل می‌کنند.

جهـان پر از اسـرار غـیر قابل توصـیف است. به عنـوان مثـال، در آن سـتاره‌های پر سـرعت وجـود دارد که به هر حال، نور ساطع نمی‌کنند، و ابرهـایی از گـرد و غبـار که مانند تمشک طعم می‌دهند و بـــوی شـــکمبه می‌دهند. پدیده‌هایی در جهـان وجـود دارد که درک آن‌ها به وضـوح فراتر از جهـان ما است (یک جمله در این‌جا قـرار بـود). سـیارات مرمـوز خـارج از منظومه شمسی ما نـیز وجـود دارند. این ســیارات فراتر از منظومه شمسی ما در دهه گذشـته این قـرن، پس از کشف الکسـاندر ولشـچان سه مـــورد اول در ســـال 1994 کشف شد. بگذارید با ده عرفانی‌ترین آن‌ها آشنا شویم.

1. Planet Osiris (HD 209458 b)

HD 209458 b در 150 سال نوری از سیاره زمین در صـورت فلکی Pegasus قـرار دارد و این اولین سـیاره زمینی است که هنگام عبـور سـیاره از دیسک یک سـتاره کشف شد. 40٪ از مشتری بزرگـتر است و مـدار آن 1/8 فاصله بین عطارد و خورشید است. طبیعتا دمای هـوا در این ســیاره بســیار زیـــاد است: حـــدود 1000 درجه سانتیگراد. این سیاره گـازی است که تحت تـأثیر گرمـای بـــاورنکردنی و فشـــار عظیم با تبخـــیر گازهـــای مختلف برخورد می‌کند، که منجر به از بین رفتن میـدان گرانشی آن از جمله از بین رفتن هیـــدروژن، اکســـیژن و کـــربن می‌شـــود. دانشـــمندان شـــگفت زده طبقه بنـــدی کـــاملاً جدیدی را برای این سیاره ایجاد کردند و آن را chthonic نامیدند.

1. دوش‌های سنگی (CoRoT-7b)

CoRoT-7b سیاره‌ای عجیب و مرموز در خارج از منظومه شمسی است و اولین سیاره سنگی که در خارج از مدار خورشیدی کشف شده است. فرض بر این است که در ابتدا این غول غول پیکر گاز، مانند مشتری یا زحل بود، اما به دلیل نزدیکی به ستاره، به تدریج تمام لایه‌های جو خود را از دست داد.

از آن‌جایی که این سیاره همیشه با یک طرف رو به ستاره است، در سمت روشنایی دما به 2204 درجه سانتیگراد می‌رسد، در حالی که در سمت تاریک دما 176 درجه سانتیگراد است. چنین شرایطی منجر به بارش از سنگ سخت می‌شود: سنگهای تبخیر شده به صورت باران سنگ مایع بیرون می‌آیند و روی سطح یخ می‌زنند.

1. سیاره متیوسلا (PSR 1620-26 ب)

PSR 1620-26 b احتمالاً قدیمی‌ترین سیاره جهان است و به اندازه کافی پیر است تا نمونه‌ای از بسیاری از پدیده‌های اخترفیزیکی باشد. این سه برابر از زمین بزرگتر است و تنها یک میلیارد سال از خود جهان جوانتر است، اگرچه به طور سنتی اعتقاد بر این است که سیارات نمی‌توانند در همان سن جهان باشند، از آن‌جا که در زمان انفجار بزرگ هیچ شرایط مطلوب و مواد لازم برای شکل گیری سیاره وجود نداشت. متیوسلا حول یک ستاره دوتایی می‌چرخد: کوتوله سفید و یک نبض، که در یک خوشه از ستارگان در صورت فلکی عقرب قرار دارد.

1. سیاره از جهنم (Gliese 581c)

Gliese 581c برای استعمار بعدی مناسب است، به جز این واقعیت که شـــرایط روی آن واقعـــاً جهنمی است. همیشه با یک طرف به سمت کوتوله قرمز چرخانده شده اســـت، که در اطـــراف آن می‌چرخد \u200b\u200bو اختلاف دما در طرف نـور و تـاریکی به گـونه‌ای است که اگر در یک طرف بایسـتید، بلافاصـله تبخـیر خواهید شـد، اما اگر قدمی به طـرف دیگر بردارید، در همان‌جا منجمد می‌شوید. در یک نوار باریک کم و بیش قابل پذیرش بین این دو افراط، مشـکلات دیگـری وجـود دارد. آسـمان این ســـیاره به رنگ قرمز جهنمی اســـت، از آن‌جا که این سیاره در انتهای طیف نور مرئی قرار دارد، بنابراین اگر گیاهـان فتوسـنتزیکی در سـیاره زمین وجـود دارد، همه آن‌ها سیاه هستند.

1. سیاره- یک سیاه چاله (TRES-2b)

TRES-2b بسیار شـبیه مشـتری است: هر دو تقریبـاً به یک انــدازه هســتند و در اطــراف یک ســتاره شــبیه به خورشید می‌چرخند- فقط در فاصله 760 سال نـوری از ما قرار دارد. این غول گازی از کلاس مشـتری حـدود 1٪ از وقوع نوری که روی آن وجـود دارد را منعکس می‌کند. به عبـارت دیگـر، آن حادثه نـوری که روی آن وجـود دارد آنقـدر جـذب می‌شـود که تـاریک‌ترین سـیاره محسـوب می‌شود. تیره‌تر از سیاهترین رنگ اکریلیک یا زغال چوب است. اعتقاد بر این است که جو حاوی مواد شـیمیایی یا ترکیبـات خاصی است. جـالب این‌جاست که در دمـای جو 982 درجه سانتیگراد، این سـیاره به انـدازه کـافی گـرم است که تابش کمرنگ و مایل به قرمز منتشر می‌کند که

به احتمـال زیـاد قابل مشـاهده اسـت، زیـرا بقیه نـور را کاملاً جذب می‌کند.

HD 106906 b "مـرد ابد تنها" است زیـرا او در پشت صورت فلکی صلیب جنوبی آویزان است و در فاصله 60، 000،000،000 کیلومـــتری در اطـــراف ســـتاره خـــود می‌چرخد \u200b\u200b\، که 20 برابر فاصـــله بین نپتـون و خورشـید است. این سـیاره تقریبـاً 400 سـال نـــوری از زمین واقع شـــده اســـت، این ســـیاره کلاس فوق‌العاده مشتری است، که 11 برابر بزرگتر از مشتری است و در فاصله بسیار زیادی از ستاره خـود واقع شـده است که فقط نمی‌تواند ماده جامد کافی را بـرای شـکل گـــیری کامل آن تشـــکیل دهد. اخترفیزیکـــدانان اظهـــار داشـــتند که این یک ســـتاره نـــاقص اســـت، بنـــابراین به سیســـتم دودویی شک می‌کند زیـــرا بـــرای ســـازندهای باینری بسیار کوچک است.

1. سیاره گاز متورم (Hat P 1 Hat p 1 o kepler est operando)

HAT-P-1 یک سیاره بسیار مرمـوز است که در خـارج از منظومه شمسی قرار دارد و در فاصله 450 سال نوری از ما قـــرار دارد. اخـــیراً توسط مرکز نجوم‌هـــاروارد-اسمیتسـونیان کشف شـده است. این سـیاره غـول پیکر تقریباً نیمی از مشتری است، اما واقعیت شـگفت انگـیز این است که با وجود اندازه، آنقـدر کوچک است که جـرم آن قابل مقایسه با جرم چوب پنبه است. این طبقه بندی به عنوان "مشتری داغ" طبقه بندی می‌شود، اگرچه 25٪ بیشتر از مدل‌های مجـاز بـرای این طبقه بنـدی اسـت، و اخترفیزیکـــدانانی را که می‌خواهند دریابند چـــرا اینقـــدر

"متورم" است، می‌ترساند. دانشمندان گمـان می‌کنند که او می‌تواند در آب شـــنا کند و کنجکـــاو است که بررسی کند این واقعیت چقدر واقعی است.

1. سیاره‌ای با تعداد باورنکردنی حلقه‌ها (J1407 b)

J1407 b در سال 2012 افتتاح شد، و داده‌های مربوط به آن به تـازگی پـردازش و ارائه شـده است. در فاصـله 400 سـال نـوری از زمین واقع شـده است. جـالب‌ترین واقعیت در مـــورد این ســـیاره این است که سیســـتم حلقه‌هـــایی مانند زحل دارد، اما این حلقه‌ها 200 برابر بزرگـتر از آن‌هـایی هسـتند که در اطـراف زحل هسـتند. حلقه‌ها به حـــدی است که اگر متعلق به زحل باشـــند، بر آسـمان کـره زمین غلبه می‌کنند و از انـدازه مـاه بیشـتر می‌شـوند و دانشـمندان نـیز یک گـرفتگی خورشـیدی 56 روزه را مشاهده می‌کنند. اعتقاد بر این است که شـکاف بین حلقه‌ها در حـــال چـــرخش طوفان‌هـــای اطـــراف این سیاره خارج است.

1. سیاره شعله ور یخ (Gliese 446 b)

Gliese 446 b سیاره دیگری از سیستم Gliese است. از نظر اندازه نپتون 20 برابر بزرگتر از زمین است. این سیاره در فاصله 6.9 میلیـون کیلومـتری از سـتاره خـود قرار دارد، در مقایسه با زمین که 150 میلیـون کیلومـتر با خورشـــید فاصـــله دارد. دمـــای کـــره زمین 448 درجه سانتیگراد است و سطح آن پوشیده از یخ ســـوزان است. نـــیروی گرانشی عظیم این ســـیاره، مولکول‌هـــای آب را بـــرای تبخـــیر خیلی محکم به هم نگـــاه می‌دارد، بنـــابراین آن‌ها سـیاره را تـرک نمی‌کنند. یخ داغ با نـام مـاده‌ی یک

رمان کورت ونگنگوت "گهواره بـرای گربه" یخ ده نامیـده می‌شود.

1. سیاره الماس (55 سرطان e)

در سال 2014 کشف شده، 55 سـرطان سـرخ دو برابر زمین و 8 برابر جرم آن است. این سیاره هم‌چـنین "ابر زمین" نامیده می‌شـود. علاوه بر گـرافیت و سـیلیکاتهای دیگـر، این سـیاره به طـور عمـده شـامل المـاس است. هنگامی که یک سـتاره از یک سیسـتم دودویی شـروع به "خوردن" این سیاره کرد، در پایان تنها یک هسته سـنگی بـاقی مانـده است. دمـای آن در حـدود 2148 درجه سـانتیگراد است. هزینه روده‌هـای المـاس 26.9 غـیر میلیارد (1054) دلار است، که 484 کوینتیلیون (1018) برابر بیشـتر از تولید ناخـالص داخلی زمین است که 74 تریلیـون دلار است. اسـتخراج تنها 0.187 درصد از زیر خـاک آن بـدهی خـارجی همه دولتهـای روی زمین را پوشش می‌دهد و بـالغ بر 50 تریلیـون دلار است. آن‌ها فقط باید 40 سال نوری را بپوشانند.

در جهان حدود 200 سـیاره سـیاره کشف شـده در حـال حاضر. غالباً ویژگیهای قابل توجه این سیارات مرمـوز و شگفت انگیز فراتر از منظومه شمسی کـاملاً گیج کننـده برای کل جهان علم است، به خصوص هنگامی که حقایق علمی دربـاره این سـیارات فراخورشـیدی بسـیار غـیر معمول‌تر از داستانهای علمی تخیلی به نظر می‌رسند.

مطالب تهیه شده توسط Aziris- سایت

P.S. اسم من اسـکندر است. این پـروژه شخصی و مسـتقل من است. خیلی خوشـحالم اگر مقاله را دوست

داشتید آیا می‌خواهید به سایت کمک کنید؟ فقط آن‌چه را که اخیراً جستجو کرده‌اید در زیر آگهی جستجو کنید.

وب سایت حق چاپ ©- این اخبار متعلق به سایت است و مالکیت معنوی وبلاگ است، توسط قانون کپی رایت محافظت شده است و بدون پیوند فعال به منبع قابل استفاده نیست. بیشتر بخوانید- "درباره نویسندگی"

آیا به دنبال این بوده اید؟ شاید این چیزی باشد که تا مدت زیادی نتوانستید آن را پیدا کنید؟

چندی پیش مشخص شد که دانشمندان سیاره جدیدی پیدا کرده‌اند. این یافته در صورت فلکی سرطان کشف شد. براساس گزارش‌ها، بدن آسمانی کاملاً با الماس پوشانده شده است. دانشمندان هم‌چنین بر این باورند که سیاره کشف شده تقریبا دو برابر زمین است.

اما چشم پرس و جو اخترشناسان نه به اندازه سیاره جدید بلکه به واسطه ویژگی سطح آن مجذوب آن شد. بنابراین، در طول مطالعه، مشخص شد که سیاره "55 Cancri e" کاملاً با الماس و گرافیت پراکنده شده است. که به طور خودکار او را به یکی از ثروتمندترین اجسام آسمانی تبدیل می‌کند که در گذشته کشف شده است.

به هر حال، مدار سیاره "55 Cancri e" در اطراف ستاره قرار دارد که دیدن آن از زمین بدون دستگاه‌های ویژه بسیار آسان است. خود 55 Cancri e در چهل سال نوری از زمین در صورت فلکی سرطان واقع شده است.

به طور شگفت آور، این سیاره، هم‌چنین یکی از داغترین سیارات است که در گذشته کشف شده بود.

دمـای تقریـبی سـطح آن حـدود 1650 درجه سـانتیگراد است. و او به سرعت بسیار سـریع در مـدار خـود حـرکت می‌کند. بنابراین، سال سیاره‌ای آن تقریبا هجده سـاعت است.

به گفته دانشمندان، چنین سرعت و ویژگی سـطح آن به دلیل فاصـله کـافی از سـتاره آن است. به هر حـال، 55 Cancri e اولین سـیاره المـاس نیست که توسط اخترشناسـان کشف شـده است. پیش از او "یافته‌ها" وجود داشـته است. ویـژگی 55 Cancri e این است که ستاره آن بسیار به خورشید ما شباهت دارد.

جهان بسیار شگفت انگیز و شگفت انگـیز دارد. در این‌جا و تمشک‌های فضایی، سـتاره‌های پر سـرعت، یک سـیاره الماس و سایر اشـیاء شـگفت انگـیز، که در این مقاله به طور خلاصه صحبت خـواهیم کـرد. این اشـیاء فضـایی در نوع خود بی‌نظـیر هسـتند، دارای خـواص بسـیار جـالب و حتی باورنکردنی هستند. بنابراین مقاله را بدون مطالعه آن ببندید، زیـرا این اشـیاء در واقع یـافته‌ای بـرای علاقه مندان به موضوعات فضایی هستند.

ستاره‌هایپر سرعت

همه باید بدانند که ستارگان تیراندازی که زمین لرزان در آسـمان مشـاهده می‌کنند در واقع شـهاب سـنگ‌هایی هستند که وارد جو ما می‌شـوند. فقط یک اقلیت می‌داند که سـتارگان واقعی تیرانـدازی نـیز مکـانی بـرای قـرار گـرفتن دارنـد، اما از قبل متفـاوت هسـتند. به آن‌ها سـرعت بیش فعـالی نـیز گفته می‌شـود. این اجسـام تیرهـای گـاز با انـدازه‌های بـزرگ هسـتند که در فضا با

سـرعت بـاورنکردنی حـرکت می‌کنند. سـرعت آن‌ها به میلیونها کیلومتر در ساعت می‌رسد.

هنگـامی که یک سیسـتم دو سـتاره وارد سـیاه چـاله‌ای حـیرت انگـیز می‌شـود، یک سـتاره توسط یک سـیاه چاله جذب می‌شود، در حالی که دیگری با سرعتی باورنکردنی از کهکشان بیرون می‌رود.

فقط یک توپ بنزینی عظیم را تصور کنید که چهار برابر از خورشـید ما بزرگـتر باشد و با سـرعت بـاورنکردنی از میلیون‌ها کیلومتر در ساعت به بیرون از کهکشـان فـرار کنید.

سیاره مرده

Gliese 581 C یک سیاره است که با دور کوتوله قرمز کوچکـتر از خورشـید درخشـان است و درخشش 1.4٪ نسبت به خورشید دارد. این سیاره بـرای زنـدگی مناسب نیست.

بنـابراین، این شـیء به همـان روشی که مـاه به زمین تبدیل می‌شود به ستاره خود تبدیل می‌شود. یعـنی فقط یک طرف کره زمین با ستاره روبرو است.

نکته آخر این‌جاست که اگر در سمت روشنایی شی قـرار داشتید، بلافاصله می‌سوزیدید، اما اگر از طرف دیگر، یخ زدایی فـوری شـما را فـرا می‌گـرفت. با این حـال، یک میانه خاص وجود دارد. بین این دو طرف یک نـوار خـاص از اندازه‌های کوچک وجود دارد و طبق تئوری وجـود دارد که می‌تواند زندگی داشته باشد.

کرچک سیستم ستاره

در جهان می‌توان چنین سیستمهایی را یافت که حتی بیش از دو نور نیز در خود دارند. نمونه جالب در این زمینه سیستم کرچک است که به اندازه شش چراغ وجود دارد. آن‌ها در اطراف یک مرکز مشترک می‌چرخند. این سیستم درخشندگی بسیار بالایی دارد.

در این سیستم سه ستاره باینری وجود دارد. دو تا از آن‌ها ستاره‌های کلاس طیفی A. بقیه ستاره‌ها کوتوله‌های قرمز هستند، یعنی نوع M. همه این ستاره‌ها درخشندگی 52.4 برابر از خورشید دارند.

تمشک کیهانی و شکمبه

در سال‌های اخیر دانشمندان ابرهای غبار را در نزدیکی مرکز کهکشان مطالعه کرده‌اند. با نام ساعتی Bag، آن را مانند تمشک مزه می‌کند و بوی شکمبه می‌دهد. همه چیز در این‌جا قابل توضیح است: حاوی مقدار زیادی اتیل استر اسید فرمیک است که فقط طعم تمشک و بوی شکمبه را می‌بخشد.

مشخص شد که در این ابر میلیاردها لیتر ماده، اما نمی‌توان آن را مست کرد، زیرا سیانید مست نیز وجود دارد. دانشمندان هنوز نمی‌توانند مکانیسم وقوع و توزیع در ابر چنین مولکولهای آلی پیچیده را توضیح دهند.

سیاره یخ گرم

در بالا، ما سیستم ستاره Gliese را شرح دادیم. بیایید دوباره آن را لمس کنیم. در واقع، در این سیستم یک سیاره عجیب و جالب دیگر به نام Gliese 446 B. وجود دارد با وجود این‌که درجه حرارت آن روی 449 درجه

سانتیگراد می‌رسد، همه این‌ها از یخ تشکیل شـده است. غیرمعمول! به عبارت ساده، این یک نـوع مکعب یخ گـرم است.

در این‌جا باید سـیاره داغ را از جنگ سـتارگان به یـاد بیـاوریم. فقط آن‌جاست که او در آتش پوشـیده شـده است. یخ به دلیل زیـاد بـودن آب روی کـره زمین سـخت است. وزن آنقدر زیاد است که مولکولهای آب نمی‌توانند به بخار تبدیل شوند.

سیاره الماس

سیاره منحصر به فرد دیگری در جهـان وجـود دارد. به آن "55 سرطان E" گفته می‌شود. همه این‌ها از بلورهـای المـاس تشـکیل شـده است. تصـور کنید زمینهـای زمین چقدر از آن قدردانی می‌کنند. زمانی بـود که این سـیاره در سیسـتم دودویی سـتاره‌ای بـود. در بعضی مقـاطع، سـتاره دوم شـروع به جـذب آن کـرد، اما قـادر به جـذب چنین مقـدار قابل تـوجهی کـربن نبـود. در نتیجـه، چـنین محیطی در آن‌جا شـکل گـرفت که فقط بـرای تشـکیل المـاس مناسب بـود: مقـدار زیـادی کـربن، دمـای 1648 درجه سـانتیگراد و فشـار. این سـیاره از لحـاظ زمین متفـاوت است از آن‌جا که بر اسـاس گـرافیت، المـاس و سایر مواد سیلیکات است.

هایمیکو ابر

یکی دیگر از جاهـای جـالب فضا ابر Himiko است. او می‌تواند 800 میلیون سـال پس از Big Bang را به ما نشان دهد. یعنی این دقیقـاً شـیء است که به ما نشـان می‌دهد که چگونه کهکشـان‌ها تقریبـاً در اوایل جهـان به

نظر می‌رسند. این ابر از نظر اندازه قابل توجه است، زیرا عظیم‌ترین شیء جهان اولیه است. این تنها نیمی از اندازه کهکشان ما است.

Himiko متعلق به به اصطلاح "دوره reionization" است. این دوره حدود 200 میلیون سال پس از انفجار بزرگ آغاز شد و پایان این دوره به یک میلیارد سال پس از انفجار باز می‌گردد. این ابر منبع اصلی اطلاعات است که فرصتی برای ایده گرفتن از مراحل اولیه شکل گیری کهکشان فراهم می‌کند.

بزرگترین مخزن

این شیء در فاصله 12 میلیارد سال نوری از سیاره ما واقع شده است. این بزرگترین بدن آب در قسمت شناخته شده جهان است. درست در مرکز کوثر، در نزدیکی یک سیاه چاله بزرگ قرار دارد. آب موجود در آن 140 هزار میلیارد است. برابر بیشتر از کل کره زمین فقط در این‌جا آب موجود در حالت مایع نیست، بلکه در گاز است. بنابراین، آب وجود دارد نوعی ابر عظیم گاز. ابعاد قطری این ابر به چند صد سال نوری می‌رسد.

قدرتمندترین منبع برق

دانشمندان چندین سال پیش متوجه پدیده شگفت انگیزی شدند. در فضا یک منبع برق قدرتمند وجود دارد. قدرت آن 1018 آمپر است. این قابل مقایسه با یک تریلیون پیچ رعد و برق است. این رعد و برق، همانطور که معلوم شد، از یک سیاه چاله غول پیکر در مرکز کهکشان انرژی می‌گیرد. هسته اصلی آن یک جت بزرگ نسبیتی است.

به نظر می‌رسد میـــدان مغناطیسی این ســـیاه چاله به انـــدازه‌ای عظیم و قـــوی است که می‌تواند صـــاعقه را تشکیل دهد، که بیش از 150 هزار سال نـوری از طریق گـاز و غبـار کیهـانی طی می‌شـود. این شـیء یک و نیم برابر از کهکشان ما بزرگتر است. پدیده باور نکردنی!

گروه عظیمی از کوازارها

خوب، و در آخـر، ارزش گفتن در مـورد گـروه عظیمی از کوازارها را دارد. مشـــخص است که قطر کهکشـــان ما فقط 100 هزار سال نوری است. این بدان معناست که از یک سو به انتهـای دیگر این یا آن رویـداد 100 هـزار سال ادامه خواهد یافت.

این نشـــان می‌دهد که پدیـــده‌هایی که در حـــال حاضر در انتهای دیگر کهکشان مشـاهده می‌کـنیم، از مـدت‌ها قبل حتی در زمان آغاز شکل گیری مـردم به عنـوان یک گونه بیولوژیکی رخ داده است. اگر این مورد را 40 هـزار بـار دیگر ضـرب کنیـد، 4 میلیـارد سـال نـوری می‌گیرید. این اندازه عرضی گـروه کواسـارها خواهد بـود که بزرگـترین خوشه 74 کووار است.

در فیزیک استاندارد، این گـروه به عنـوان یک اسـتثناء از قانون ارائه می‌شود. در واقع، طبق این قوانین، حـداکثر اندازه هر یک از اشیاء از یک قاعـده، 1.2 میلیـارد سـال نوری تجاوز نمی‌کند.

دانشـــمندان هنـــوز نمی‌دانند چگونه این ســـاختار عظیم شـــکل گرفته است. تمـــام ســـاختارهای علمی که قبلاً شناخته شـده بودنـد، چنـدین برابر کوچکـتر از این عظیم

هســـتند، آن‌ها فقط به چند صد میلیـــون ســـال نـــوری می‌رسند.

نتیجه گیری

در این‌جا چنین پدیده‌های جالب فضایی جالب وجود دارد. جـالب اسـت، اینطـور نیسـت؟ البته بسـیاری از سـؤالات مطرح می‌شود: این‌ها با خصوصـیات و ویژگیهـای خـارق العـــاده‌ای از کجا می‌آینـــد؟ چقـــدر نمی‌دانیم؟ چه چـــیز دیگری است که به طرز شگفت‌آور در آن وسایل بی‌پایان فضا پنهـان اسـت؟ آن‌چه بـرای بشر شـناخته شـده است ناشـــناخته است. مطمئنـــاً شـــما ســـؤالات مشـــابهی نـــیز می‌پرسید، اما شاید پاسخ بـرخی از آن‌ها قبلاً نـیز وجـود داشته باشد؟

به گفته کارشناســـان، غلظت کـــربن در این‌جا به حـــدی است که حتی در جو فوقانی ثابت می‌شود.

دانشـــمندان می‌گویند WASP-12b یک مشـــتری داغ کلاسیک است که بسـیار نزدیک سـتاره WASP-12 واقع شـــده است. با توجه به نـــزدیکی این ســـیاره با ســـتاره، سـطح WASP-12b بسـیار گـرم است- درجه حـرارت در این‌جا در حدود 2250 درجه است. سیاره superhot در ابعاد آن 1.5 برابر بزرگتر از مشتری (بزرگـترین سـیاره منظومه شمسی) اسـت، 40 WASP-12b برابر سـتاره خـــود از زمین تا خورشـــید قـــرار دارد، بنـــابراین ســـیاره بسیار سریع می‌چرخد \u200b\u200bو دوره مداری آن کمی فراتر از کره زمین است. روز

با این حال، برجسته اصلی سیاره شگفت انگیز این است که نسـبت کـربن به اکسـیژن در این سـیاره بیش از یک

است، یعنی این سیاره از نظر ادبی، قطعه بزرگی از زغال سنگ است، اما در داخل سیاره کربن تحت فشار فوق‌العاده‌ای قرار دارد. و همانطور که می‌دانید، تحت فشار زیاد، کربن یک شبکه مولکولی بلوری را به دست می‌آورد و به یک الماس تبدیل می‌شود. بنابراین دانشمندان می‌گویند هسته WASP-12b یک الماس عظیم است. خوب، یا گرافیت، به عنوان یک جایگزین.

بیشتر سیارات شناخته شده امروزه دارای هسته‌ای یا بر پایه سیلیکون هستند، یا بر اساس فلزات مذاب (مانند زمین) یا (به ندرت) به شکل هیدروژن فشرده ساخته شده‌اند.

Nikku Madhusudan، نویسنده مطالعه، اخترفیزیکولوژی دانشگاه پرینستون در ایالات متحده گفت: "این یک منطقه کاملاً جدید برای ما است و دانشمندان را ترغیب می‌کند تا تحقیق کنند که هسته سیارات غنی از کربن چه می‌تواند باشد." وی خاطرنشان می‌کند که WASP-12b یک مشتری داغ است، یعنی در واقع یک سیاره گازی است. اگر چنین است، مانند سطح زمین یک سطح جامد کلاسیک ندارد. بیشتر آن‌ها از گازها تشکیل شده است.

دانشمندان اظهار داشتند WASP-12b، مانند ستاره آن، در یک محیط غیرمعمول شکل گرفته است، بسیار غنی از کربن. نمی‌توان رد کرد که سیارات دیگر در سیستم ستاره WASP-12 وجود دارند، احتمالاً دارای سطح جامد و احتمالاً سرشار از کربن هستند. آن‌ها می‌گویند، دانشمندان، ممکن است هسته‌های الماس وجود داشته باشد.

با این حال، WASP-12b برای زندگی کاملاً نامناسب است. حتی اگر فراموش کنید درجه حرارت این‌جا بیش از 2000 درجه است، اکسیژن و آب بسیار کمی وجود دارد، اما متان زیادی وجود دارد. محققان می‌گویند ترکیب شیمیایی غیرمعمول WASP-12b در اولین مشاهدات کره زمین آشکار شد. در این‌جا، تجهیزات علمی ویژه طیف باقیمانده عناصر مانند متان، دی اکسید کربن، مونوکسید کربن، آمونیاک و مقدار کمی بخار آب را ثبت می‌کنند.

دانشمندان پرینستون می‌گویند که پیش از این مدل‌های نظری این واقعیت را اتخاذ می‌کرد که نسبت کربن و اکسیژن به مشتری‌های داغ نباید بیشتر از 0.5 باشد بلکه این سیاره این مدل را می‌شکند. هم‌چنین دانشمندان در این‌جا از غیبت کامل یک استراتوسفر پایدار، آشنا با سیارات این طبقه شگفت زده شدند.

اخترشناسان در مورد چنین درجه حرارت بالا تفسیری واضح و روشن ندارند، اما اکثر آن‌ها مطمئن هستند که دو دلیل اصلی وجود دارد- اولا، سیاره تقریباً 100٪ پرتوهای حرارتی به کارگردانی ستاره را از بین می‌برد و ثانیاً به دلیل نزدیکی به ستاره، WASP-12b جریانهای عظیم پرتویی را از بین می‌برد که سیارات را حتی بیشتر گرم می‌کنند. سیاره به دلیل این واقعیت که ساختار آن توسط عناصر سنگین و فلزات مسلط است، در چنین شرایط شدید پایدار می‌ماند.

جستجوی حیات در سیارات فراخورشیدی

آیا زمین تنها سیاره‌ی دارای حیات است؟ آیا امکان وجود حیات در سایر نقاط کیهان وجود دارد؟ آیا زمین تنها خانه‌ی ماست؟ شاید زمانی این فکر که ما تنها موجودات عالم هستیم، مورد قبول همگان بود، اما پس از این‌که دانستیم مواد اولیه‌ی سازنده‌ی حیات در شهاب‌سنگ‌ها نیز یافت می‌شود، دانشمندان به این فکر افتادند که شاید در سایر نقاط جهان نیز حیاتی همانند زمین تشکیل شده است، اما یک سیاره، چه شرایطی باید داشته باشد تا میزبان حیات شود؟

دیر زمانی تصور بر این بود که اگر در سیاره‌ای صرفاً بتوان آب یافت، قطعاً حیاتی نیز در آن تشکیل خواهد شد. با گذشت زمان و افزایش دانش بشریت از نحوه‌ی تشکیل حیات بر روی زمین، این تصور نیز دست‌خوش تغییر شد. وقتی که شرایط اولیه حیات بر روی زمین بررسی شد، دانشمندان دریافتند که حیات بر روی زمین در آب‌هایی که به حالت مایع و روان بودند، به‌وجود آمد. با وجود این، شرطی جدید برای سیارات و اقمار محتمل به حیات گذاشته شد؛ این‌که سیاراتی می‌توانند میزبان حیات باشند که بتوانند آب را به حالت مایع روی خود حفظ کنند. اما این امر چگونه امکان پذیر است؟ جواب را باید در خود زمین یافت. چرا که زمین تنها شاخص ما برای بررسی حیات است. همان‌طور که می‌دانید زمین در فاصله‌ای از خورشید است که دمای متعادلی را برای داشتن آب مایع فراهم کرده که به این فاصله‌ی مناسب «کمربند حیات» می‌گویند. از دیگر ویژگی‌های زمین که آن‌را میزبان حیات کرده، جوی مناسب است که نه

آن‌چنـان غلیظ که فشـار خردکننـده‌اش و اثر گلخـانه‌ای جهنمی‌اش مانند سطح سیاره‌ی زهـره را ایجـاد کند و نه آن‌چنان ضعیف و رقیق مانند مریخ امروز، مـاه یا عطـارد که هر موجـود زنـده‌ای در مقابل تابش‌هـای کیهـانی و شرایط اقلیمی آن تاب مقاومت را از دست بدهد.

اینها نمونه‌هـایی از شـرایط ویـژه‌ی زمین بودند که آن‌را بـرای تشـکیل حیـات مناسب کرده‌انـد، اما در این مقاله تمامی شرایط را برای این‌که یک سیاره بتواند حیـاتی را شـکل دهـد، مـورد بررسی قـرار می‌دهیم؛ از شـرایط کهکشان‌ها گرفته تا خود سـیاره. سـپس به این موضـوع می‌پردازیم که آیا انسان می‌تواند در جـایی غـیر از زمین زنـــدگی کند و چه محـــدودیت‌هایی دارد و در آخر چند سیاره‌ی فراخورشیدی کشف شده را نام خـواهیم بـرد و آن‌ها را معرفی می‌کنیم.

شرایط ویژه برای تشکیل حیات

این‌که سـیاره‌ای بـرای ما قابل سـکونت یا دارای حیـات باشد، دو مقوله‌ی کـاملاً از هم جـدا هسـتند، چـرا که اگر قرار باشد سیاره‌ای پیدا کنیم که بـرای ما قابل سـکونت باشد، انتخاب‌هایمان خیلی محدود می‌شود؛ زیـرا انسـان موجـود ضـعیفی است و در هر مکـانی نمی‌تواند زنـدگی کند. اما اگر بخواهیم سیاراتی پیدا کـنیم که صـرفاً واجد شرایط حیات هسـتند، آن وقت گزینه‌هـای متعـددی پیش روی ما است. چرا که حیـات بسـیار انعطاف‌پـذیر اسـت؛ کماکان که بر روی زمین نیز می‌توان در دمای‌های بـالا و فاقد اکسـیژن و نـور، مثل آتش‌فشـان‌های زیر دریاهـا، حیـات را مشـاهده کـنیم. بنـابراین اگر سـیاره‌ای بـرای انسـان قابل سـکونت نبـود، دلیل بر این نمی‌شـود که

حیـات در آن وجـود نـدارد! البته منظـور از دارای حیـات همـان حیـات ابتـدایی است که در شـرایط اولیه‌ی زمین به‌وجود آمد؛ یعنی همان موجودات میکروسکوپی.

در ابتـدا به این موضـوع می‌پـردازیم که حـداقل شـرایط لازم برای این‌که یک سیاره دارای حیات باشد چیست؟

ابتـدا کهکشـان مناسب را باید جسـتجو کـرد که غـنی از عناصر سنگین مورد نیـاز حیـات در فضـای بین سـتاره‌ای باشد.

منظومه‌ی این سـیاره باید در گوشه‌ای از کهکشـان واقع شـــده باشد تا از خطر تشعشـــعات و امـــواج مرگ‌بـــار هسته‌ی کهکشان در امان بماند.

سـیاره‌ی مـذکور باید در نقطه‌ی قابل حیـات سـتاره یا همان کمربند حیات خود واقع شده باشد.

منظـومه‌ی این سـیاره دارای غول‌هـای گـازی همچـون مشـتری و زحل ما باشد تا سـیارک‌ها و اجـرامی که به سمت این سیاره می‌آید را با قدرت ببلعند.

قمری بزرگ همچون مـاه داشـته باشد تا انحـراف محـور سیاره را تثبیت کند.

در ابتـــدا به بررسی کهکشـــان مناسب بـــرای حیـــات می‌پـردازیم. حیـات علاوه بر هیـدروژن و هلیـوم که در هنگـام انفجـار بـزرگ تنها عصر جهـان بـود، به عناصر سـنگین‌تر از هلیـوم، از لیـتیم تا آهن، که در سـتارگان تولید می‌شـــود، نیازمند است. از منظر داشـــتن عناصر سـنگین کهکشـان‌های کوتوله و تا حـدودی کهکشـان‌های نامنظم از بقیه جـدا می‌شـوند. در مقـاله‌ای که در سـال

2013 توسط آقـای «اس. ریکی» با عنـوان «سرنوشت عناصر سـنگین در کهکشـان‌های کوتولـه، نقش جـرم و هندسه» منتشر شـد، علت این امر را بـازخورد انـرژی از ابرنواخترها و بادهـــای ســـتاره‌ای که منجر به تولید موج‌های کهکشانی می‌شوند، عنوان کرد و کهکشـان‌های کوتوله چـون پتانسـیل کمی دارند از این رو نسـبت به بادهـای کهکشـانی آسـیب پـذیرتر هسـتند. کهکشـان‌های بیضـوی هم خیلی پـیر هسـتند و درست بعد از انفجـار بزرگ، بوجود آمده‌اند؛ بنـابراین حـاوی سـتارگان قـدیمی هستند. از این رو به اندازه‌ی ستاره‌های جوان از فضـای بین ستاره‌ای غنی از عناصر سنگین بهره‌مند نیسـتند، به همین دلایل تنها گـــزینه‌ی مناسب بـــرای حیـــات کهکشان‌های مارپیچ هستند.

ناحیه‌ی سکونت‌پذیر کهکشان

پس از آن‌که کهکشان مناسب را انتخاب کـردیم، باید این پرسش را مطرح کنیم که بهترین مکـان در یک کهکشـان بـرای داشـتن یک منظـومه‌ی دارای حیـات چیسـت؟ در این‌جا نـیز منظـومه‌ی شمسی شـاخص ما است. بـرای این‌که یک منظومه دارای حیـات باشـد، عوامل مختلفی نظـیر فلـزیت و مـیزان دوری از فاجعه‌هـای بـزرگ، مثل اَبَرنواخترها، در نظر گرفته می‌شود.

همـان‌طور که می‌دانید منظـومه‌ی شمسی در بـازوی مـارپیچی و کـوچکی به نـام «بـازوی جبـار یا شـکارچی» قرار دارد. فاصله‌ی خورشـید از مرکز کهکشـان 26،000 سال نوری است و می‌تـوان گفت که فاصـله‌ی خـوبی از سیاه‌چاله و ستارگان پیری که در مرکز کهکشان هسـتند، دارد و در کل بهـترین مکـان در کهکشـان راه‌شـیری

فاصــله‌ی 25،000 تا 31،000 ســال نــوری از مرکز کهکشــان اســت؛ جــایی که ســتارگانش تقریبــاً 4 تا 8 میلیارد سال سن دارند.

فلزیت ستارگان

عمده‌ی مواد تشکیل دهنده‌ی ستارگان هیدروژن و هلیوم است و انــرژی لازم بــرای روشــنایی ســتاره از طریق هم‌جوشی هسته‌ایِ اتم‌های هیدروژن تامین می‌شـود. در واقع تعــادل نیروها در یک ســتاره که زنــدگی آن‌را رقم می‌زنـد، توسط جـوش هسـته‌ای انجـام می‌پـذیرد، اما با تمام شدن ذخایر مورد اسـتفاده در هم‌جوشی هسـته‌ای، به ویــژه هیــدروژن، این تعــادل به هم ریخته و در واقع سـتاره به مـرگ خـود نزدیک می‌شـود. مـرگ سـتاره‌ها با توجه به ابعــاد آن‌ها با فرآینــدهای متفــاوتی اتفــاق می‌افتد. بزرگی و در واقع جرم یک ستاره، تعیین‌کننده‌ی اتفاقــاتی است که پس از اتمــام هیــدروژن رخ می‌دهد. به‌طور عمومی بعد از اتمام هیدروژن هلیوم‌سوزی آغــاز می‌شـود و اگر هلیوم‌ها تمـام شـوند، کربن‌سـوزی و بعد اکسیژن‌سوزی و خلاصه این سنتز هسته‌ای ادامه می‌یابد تا به عنصر آهن برســیم. چــون آهن با توجه به شــرایط موجــود در مرکز ســتاره نمی‌تواند در فرآیند گــداخت هسته‌ای مشارکت کند، ستاره عملاً می‌مـیرد، چـون دیگر انــرژی بــرای تولید نــدارد. از این رو ســتارگان را به سه دسته تقسیم‌بندی می‌کنیم.

ستارگان کوچک: کوچک‌ترین ستاره‌ها فقط هیــدروژن را به هلیوم تبدیل می‌کنند.

ستارگان با اندازه‌ی متوسط (مثل خورشید): این ستارگان در دوره‌ی زندگی‌شان زمانی که هیدروژن‌شان تمام می‌شود، هلیوم را به اکسیژن و کربن تبدیل می‌کنند.

ستارگان سنگین (بزرگ‌تر از پنج برابر جرم خورشید): ستارگان با جرم بالا زمانی که هیدروژن‌شان تمام شود، اتم‌های هلیوم را به کربن و اکسیژن تبدیل می‌کنند. به دنبال آن هم‌جوشی کربن و اکسیژن باعث به وجود آمدن عناصر نئون، سدیم، منیزیوم، سولفور و سیلیکون می‌شود. بعداً واکنش‌ها، این عناصر را به کلسیم، آهن، نیکل، کرومیوم، مس و غیره تبدیل می‌کند. این ستارگان پیر و بزرگ با هسته‌های رو به نابودی، عناصر سنگینی به وجود می‌آورند و این عناصر سنگین را به سوی فضا می‌فرستند.

در نجوم و کیهان‌شناسی فیزیکی، پارامتری به‌نام «متالیسیتی» یا Z یا فلزیت وجود دارد که عناصر تشکیل دهنده‌ی ستاره را عنوان کرده و از آن طریق سن ستاره را نیز تخمین می‌زند. بیشتر مواد فیزیکی در جهان در حالت هیدروژن و هلیوم هستند، بنابراین اخترشناسان از کلمه‌ی فلزیت به‌عنوان واژه‌ای مناسب برای تمام عناصر به جز هلیوم و هیدروژن استفاده می‌کنند. در واقع متالیسیتی نسبت عناصر سنگین به عناصر سبک شامل هیدروژن و هلیم در یک واحد نجومی است و برای سایر ستارگان عموماً با نسبت فراوانی آهن به هیدروژن در مقایسه با خورشید محاسبه می‌شود.

ستاره‌ها ممکن است بر اساس میزان عناصر سنگین موجود در آن‌ها یا نوع کهکشانی که در آن هستند،

دسته‌بندی شوند. این تقسیم‌بندی در اوائل دهه‌ی 1950 میلادی، توسط اخترشناس آلمانی «والتر باید» تعریف شد. این تقسیم‌بندی معیارهای مختلفی همچون سن، مواد تشکیل‌دهنده و مکان آن‌ها در کهکشان دارد. احتمالاً ستارگان دارای سه نسل هستند. ستاره‌شناسان تا کنون جرمی پیدا نکرده‌اند که متعلق به قدیمی‌ترین نسل ستارگان، یعنی جمعیت سهِ ستارگان باشد. اما اعضای دو نسل جدیدتر را یافته‌اند. ستارگان جمعیت دو که دومین نسل از ستارگان هستند، حاوی مقدار نسبتاً کمی از عناصر سنگین هستند. ستارگان سنگین‌تر این نسل، به سرعت از بین رفته‌اند، بنابراین هسته‌های بیشتری از عناصر سنگین وارد فضا شده‌اند. به همین علت جمعیتِ یک ستارگان که جدیدترین نسل هستند، حاوی مقادیر بیشتری از عناصر سنگین هستند. البته مقدار عناصر سنگین در این نسل هم‌چنان نسبت به هیدروژن و هلیوم موجود، بسیار ناچیز است. برای مثال، مقدار عناصر غیر از هلیوم و هیدروژن در خورشید که جزء ستارگان جمعیت یک هستند، تنها 1 تا 2 درصد است.

ستارگان جمعیت 1:ـ شامل خورشید و ستاره‌های درخشان، گرم و جوان، متمرکز در دیسک کهکشان‌های مارپیچی است. آن‌ها به ویژه در بازوهای مارپیچی یافت می‌شوند. با توجه به مدل شکل‌گیری عناصر سنگین در ابرنواخترها، گازی که این ستارگان همراه با عناصر سنگین از آن تشکیل شده‌اند از ستاره‌های غول‌پیکر قبلی تامین شده است. فلزیت خورشید تقریباً 1.6درصد است.

ستارگان جمعیت 2: ستارگانی که معمولاً در خوشه‌های کـــروی و هســـته‌ی کهکشـــان هســـتند. به نظر می‌رسد مسن‌تر، کمتر درخشان و خنک‌تر از ستاره‌های جمعیت 1 هستند. آن‌ها عناصر سـنگین کمـتری دارنـد، به دلیل پـیر بـودن یا بـودن در منـاطقی که هیچ عنصر سـنگین تولید شده توسط ستاره‌های پیشین، یافت نمی‌شود.

مشاهده سامانه‌های سیاره‌ای پیرامون سـتارگان دیگـری به غـــیر از خورشـــید، این بـــاور را به‌وجـــود می‌آورد که درجه‌ی فلزیت می‌تواند احتمال داشـتن سـیاره‌ی سـنگی ستاره را تعیین کند. در طی مقـاله‌ای که در سـال 2012 توسط گـروه تحقیقـاتی به ریاست «لارس.ای باشـهیو» کارشـناس فیزیک نجـومی موسسه‌ی نیل بـوهر و مرکز شکل‌گیری ستاره و سیاره در دانشگاه کپنهاگ، با عنـوان «فـــراوانی ســـیارات کوچک فراخورشـــیدی در اطـــراف سـتارگانی با نـوع متالیسـیتی پهنـاور» منتشر شـد، این موضـوع را به چـالش کشـید. دانشـمندان پیش‌تر تصـور می‌کردند که شـکل‌گیری دنیـایی شـبیه به زمین عمـدتاً اطـراف سـتاره‌هایی صـورت می‌گـیرد که دارای عناصر غنی چون آهن و سلیکون هسـتند؛ این درحـالی است که اطلاعـــات جدید از رصـــدهای زمیـــنی که با اطلاعـــات تلسکوپ فضـایی کپلر ناسا تـرکیب شـده، نشـان می‌دهد که سیاره‌های کوچک اطراف ستاره‌هایی شـکل می‌گیرند که دارای دامنه‌ی وسـیعی از عناصر سـنگین است و این امر می‌تواند القا کننـــده‌ی این مفهـــوم باشد که چـــنین سیاره‌هایی در کهکشان ما بسیار فراوان هستند. در این راستا عناصر تشکیل‌دهنده‌ی بیش از 150 ستاره و 226 سـیاره‌ی اطـراف آن‌ها را که کـوچک‌تر از نپتـون بـوده، مورد بررسی قرار گرفت. اشهیو اظهـار داشت: «هـدف

از انجام این تحقیقات این بوده است که آیا سیاره‌های کوچک چون سیاره‌های بزرگ به فضای خاصی برای تشکیل شدن نیاز دارند یا خیر؟ این تحقیق نشان می‌دهد که سیاره‌های کوچک اطراف ستاره‌هایی که دارای عنصر سنگین آهن هستند، شکل می‌گیرند، عنصری که 25 درصد از عناصر فلزی خورشید را تشکیل داده است.»

فلزیت یک ستاره نشان دهنده‌ی حجم فلز حلقه‌ی تشکیل‌دهنده‌ی سیاره است. ستاره‌شناسان این فرضیه را ارائه داده‌اند که حجم بالایی از عناصر سنگین در این حلقه ممکن است در شکل‌گیری سیاره‌ها موثرتر باشد. بر این اساس مدت‌ها این مساله مورد تأکید قرار می‌گیرد که شکل‌گیری سیاره‌های بزرگ با مدارهای کوتاه به ستاره‌های پُرفلز ارتباط دارند.

برخلاف غول‌های گازی کیهانی، ظهور سیاره‌های کوچک‌تر به عناصر سنگین ستاره‌های میزبان ارتباطی ندارد. سیاره‌ها تا چهار برابر اندازه‌ی زمین، می‌توانند اطراف ستاره‌هایی با طیف گسترده‌ای از عناصر سنگین شکل بگیرند، از جمله ستاره‌هایی که میزان فلزیت آن‌ها کمتر از خورشید است. از این رو تعجب نمی‌کنیم که در اطراف کوتوله‌های سرخ نیز سیارات خاکی ببینیم.

کمربند حیات

کمربند حیات یا به‌اختصار «CHZ» به منطقه‌ای از منظومه گفته می‌شود که در آن سیارات در فاصله‌ای از ستاره‌ی مادر قرار دارند که آب روی سطح سیاره نه جوش باشد، نه منجمد؛ بلکه به حالت مایع و روان باشد. علاوه بر گرمای ستاره‌ی مادر عوامل دیگری همچون

وجود گازهای گلخانه‌ای و هسته‌ی داغ و فعال یک سیاره نیز بر مایع بودن آب سطح آن تاثیر دارد. عرض منطقه‌ی قابل سکونت به طور مستقیم متناسب با r2T4 است، جایی که r شعاع ستاره و T درجه‌ی حرارت آن است.

زمین تنها شاخص ما برای بررسی حیات در کیهان است و از آن‌جا که زمین توانسته جو متعادلی داشته باشد و در عین حال از وجود آب روی خود حمایت کند، فاصله‌اش تا خورشید مناسب‌ترین فاصله برای تشکیل حیات است. اگر زمین اندکی از آن‌چه هست به خورشید نزدیک‌تر می‌بود، دمای آن به حدی افزایش پیدا می‌کرد که گازهای تشکیل‌دهنده‌ی جو آن فرار می‌کردند و دمای سطح سیاره افزایش می‌یافت و آب مایع نمی‌توانست روی آن باقی بماند و شرایطی مانند سیاره‌ی عطارد برای آن ایجاد می‌شد. از سوی دیگر اگر زمین دورتر از مکان کنونی‌اش به دور خورشید بود، انرژی دریافتی از خورشید توسط این سیاره کاهش می‌یافت و منابع آبی در صورت وجود، یخ می‌زدند و سرمای بیش از حد امکان شکل‌گیری حیات را به زمین نمی‌داد. لازم به گفتن این نکته هست که بودن سیاره در این کمربند برای داشتن حیات کافی نیست؛ فقط احتمال وجود آن‌را از سایر سیارات بیشتر می‌کند. چنان‌چه که در منظومه‌ی شمسی می‌بینم که زهره در لبه‌ی کمربند حیات قرار دارد، ولی به دلیل وجود گازهای گلخانه‌ای و جو غلیظش تنوره‌ای گرم و سوزان با باران‌های اسیدی را پدید آورده که تکامل حیات حتی برای جان سخت‌ترین گونه‌ها نیز دشوار است.

محل کمربند حیات بسته به نوع ستاره و نوع سیاره متغیر است، به این شکل که در ستاره‌هایی که از خورشید کوچک‌تر و سردتر هستند «کوتوله‌های نوع M»، کمربند حیات نزدیک‌تر به ستاره است و برای ستارگانی که از خورشید بزرگ‌تر و گرم‌تر هستند «کوتوله‌های نوع A» کمربند حیات فاصله‌ی دورتری با ستاره دارد.

برای این‌که یک ستاره شرایط مناسب تشکیل حیات را برای سیاره‌ی خود فراهم کند، اولاً باید عمر طولانی داشته باشد تا به حیات فرصت شکوفایی دهد؛ ثانیاً در طول عمر خود یک زمان طولانی درخشش و شرایط ثابتی را برای حیات فراهم سازد تا حیات بتواند گسترش یابد. هر ستاره دارای دوره‌ی عمری است که بسته به نوع ستاره متفاوت است. ستارگان حجیم با نور بیشتر و حرارت زیاد عمر کوتاه‌تری نسبت به ستارگان کم نور و کوچک دارند. پایان عمر هر ستاره بستگی به میزان ذخیره‌ی هیدروژن در آن دارد. زمانی که هیدروژن درون ستاره‌ای پایان یابد، هلیوم تبدیل به سوخت اصلی می‌شود و می‌سوزد. سوختن هلیوم سبب ایجاد گرمای بسیار زیادی می‌شود که تا آن زمان در ستاره پیش نیامده بوده است. این مراحل تا سوزاندن سیلیسیم پیش می‌رود، زیرا تولید آهن که از هم‌جوشی سیلیسیم به‌وجود می‌آید، فرآیندی گرماگیر و نه گرماده است.

شمایی از کمربند حیات در ستاره‌های مختلف

این گرمای زیاد سبب انبساط ستاره می‌شود و حجم آن‌را چند برابر می‌کند. مثلاً اگر زمانی خورشید شروع به سوزاندن هلیوم کند، آنقدر انبساط می‌یابد که زمین در حجم زیاد آن محو می‌شود. این انبساط تا سر حد

مریخ ادامه پیدا کرده و سپس متوقف می‌شود. مـرحله‌ی بعدی بستگی به نوع ستاره دارد. سـتارگان عظیم پس از این مرحله آن‌قـــدر انبســـاط یافته‌اند که دیگر نمی‌تواند جاذبه‌ای روی سطوح بیرونی خود داشـته باشـند. پس از آن این ســـتارگان منفجر شـــده و تبـــدیل به نواخـــتر می‌گردند. هر چه سـتاره بزرگ‌تر باشـد، مـیزان نواخـتر بزرگ‌تر خواهد بود. غول‌ها تبدیل به ابرنواختر می‌گردند. پس از آن این سـتاره‌ها بسـته به نـوع نواخـتر ادامه عمر می‌دهند. نواخترهـای معمـولی تبـدیل به کوتوله شـده و عمری طولانی را آغـاز می‌کنند. اما ابرنواخترها در خـود فـرو می‌ریزند و بسـته به جـرم هسـته‌ی آن‌ها سـتارگان بسـیار کوچک و چگـالی به نـام «سـتارگان نـوترونی» به وجـود می‌آورند. این سـتارگان عمر طـولانی دیگـری در پیش خواهند داشت. بعد از آن کوتوله‌ها یا کوتوله‌هـــای سـفید تبـدیل به کوتـوله‌ی سـیاه شـده و تا آخر جهـان زنـدگی خواهند کـرد. اگر جـرم آن بسـیار زیـادتر از این موارد باشد تبدیل به سیاهچاله می‌شود.

سـتاره‌های نـوع M «کوتـوله‌ی سـرخ»: بر طبق نمـودار «هرتسپرونگ راسل»، ستاره‌ی کوتوله‌ی سرخ سـتاره‌ای کوچک و سرد و سرخ رنگ است که در رده‌ی M یا K جای می‌گـیرد و غالبـاً به سـتاره‌ای گفته می‌شـود که جـرمی کمتر از نصف جرم خورشید داشته باشد و دمای سطحی آن کمتر از 3،500 درجه‌ی کلوین باشد. این نوع سـتاره، بیشترین نوع ستاره در جهان و کوچک‌ترین ستاره‌ی نـوع هیدروژن‌ســـوز است. در کهکشـــان راه‌شـــیری، حـــدود سه‌چهارم ستاره‌ها کوتوله‌ی قرمز هستند که این نسـبت در کهکشان‌های بیضـوی بیشـتر است. کوتوله‌هـای قرمز جز تاریک‌ترین ستاره‌ها هسـتند که درخششی حـدود 0.1

تا 0.0001 برابر خورشید دارند. بر طبق مقاله‌ای که در سال 2005 توسط bonfils منتشر گردید، تخمین زده می‌شود که متالیسیتی این ستارگان حدود 0.2درصد است.

ستاره‌های کوچک‌تر به نسبت ستارگان بزرگ‌تر بیشتر عمر می‌کنند؛ جرم کم آن‌ها نسبت به خورشید و نبود ناحیه‌ی تابشی دلایلی بر رفتار متفاوت این نوع ستاره‌ها هستند. در کوتوله‌ی سرخ، ناحیه‌ی همرفتی مستقیماً به هسته متصل می‌شود، هلیوم به عنوان فرآورده‌ی فرعی حاصل از ذوب و گداختگی، در سراسر ستاره پخش شده و جریان همرفتی، هیدروژن جدید را به هسته‌ی ستاره می‌آورد، جایی که فرآیند گداختگی، به کمک آن ادامه می‌یابد.

به این ترتیب ستاره‌ی کوتوله‌ی سرخ می‌تواند، آرام آرام به کمک سوختِ هیدروژنی خود تا 10 تریلیون سال زنده بماند، اما ستارگانی مانند خورشید عمری حدود 10 میلیارد سال دارند، حتی قدیمی‌ترین ستارگان کوتوله‌ی قرمز هنوز منابع داخلی هیدروژن خود را تمام نکرده‌اند. عمر سنگین‌ترین کوتوله‌های قرمز ده‌ها میلیارد سال است که در مقایسه با جهانِ 13.8 میلیارد ساله، عمر درازی است. کوتوله‌های قرمز کم‌رنگ آخرین ستاره‌هایی هستند که در جهان می‌درخشد. کوتوله‌های سرخ در دوره‌ی عمر خود هرگز از فاز غول‌سرخ عبور نمی‌کنند، چرا که جریان همرفتی در سراسر ستاره اتفاق میافتد و هیدروژن پیوسته از قسمت‌های بیرونی به هسته چرخش می‌کند. ستاره‌هایی مانند خورشید جریان همرفتی هیدروژن را کامل نمی‌کنند و تنها 10

درصد از هیـــدروژنی که در هســـته قـــرار می‌گـــیرد را می‌سوزانند و هنگامی که هیدروژن‌شـان تمـام می‌شـود، به شـدت گسـترش می‌یابنـد، چـرا که شـروع به سـوختن هیـدروژن بر روی پوسـته‌ی اطـراف هسـته‌های هلیـوم می‌کنند. کوتوله‌هـای سـرخ به‌علت جریـان همرفـتی که دارنـــد، بســـیار کارآمد هســـتند و کل هیـــدروژن را می‌ســـوزاندند. در انتها آن‌ها داغ‌تر و کـــوچک‌تر شـــده، تبـدیل به کوتوله‌هـای آبی می‌شـوند و در نهـایت زنـدگی خود را به عنوان کوتوله‌های سفید پایان می‌دهند.

یکی از مشـکلاتی که راجع به کوتوله‌هـای سـرخ وجـود دارد، این است که آن‌ها بسیار متغـیر و بی‌ثبـات هسـتند. به عنوان مثال، ممکن است 40 درصد از سطح سـتاره‌ی کوتوله‌ی سرخ با لکه‌هایی پوشانده شـود، این امر بـاعث کاهش تابش منتشر شده از آن شـده و فاصـله‌ی کمربند حیـات این سـتاره را تغیـیر خواهد داد، اما کوتوله‌هـای سرخ، تنها در طـول چند میلیـارد سـال اول زندگی‌شـان، این شعله‌های قدرتمند را ایجاد می‌کنند. پس از آن، برای بـاقی عمر تریلیـون سـاله‌ی خـود، آرام گرفته و محیطی بـدون تنش را در اطـراف خـود تجربه می‌کنند. این مـدت زمان، برای آغاز و تکامل حیات، همان طور که ما انتظار داریم، به انـــدازه‌ی کـــافی طـــولانی است. فـــراوانی کوتوله‌هـای قرمز دانشـمندان را به این فکر واداشت که شـــاید آن‌ها بهـــترین مکـــان بـــرای کشف حیـــات بیگانه احتمـالی باشـند. منجمـان به طـور فزآینـده‌ای در حـال کشف سیارات مدارگرد در اطراف این ستاره‌ها هستند و تحقیقات جدید فضاپیمای کپلر نیز نشـان داده، دست کم نیمی از این ســـتارگان، ســـیارات صـــخره‌یی دارند که اندازه‌شان نصف تا چهار برابر زمین است.

همانطور که گفته شد، ناحیه‌ی کمربند حیات برای کوتوله‌های سرخ بسیار نزدیک به ستاره است و فاصله‌ای در حدود 14.8 تا 29.7 میلیون کیلومتر دارد. این مورد ایرادی را برای سیارات به‌وجود می‌آورد که به آن قفل گرانشی می‌گویند که باعث می‌شود یک طرف سیاره همواره روز، دمای زیاد و آب در حد جوش و طرف دیگر همواره شب، دما کم و آب به شکل یخ باشد. اما اگر سیاره دارای جو باشد، گرما می‌تواند در هر دو طرف تقسیم شود. با وجود این، تفاوت‌های نسبتاً زیاد دمایی باعث ایجاد باد قوی و طوفان بالقوه فراوانی می‌شود که از طرف گرم‌تر سیاره به سمت خنک‌تر می‌وزد. تنها امید برای زندگی در چنین سیارات به نظر می‌رسد که در منطقه‌ی گرگ و میش، همان خط شب و روز، جایی که درجه‌ی حرارت متوسط باشد، امکان‌پذیر است.

یکی دیگر از ایرادات کوتوله‌های سرخ شرایط بسیار خشن محیط اطراف آن‌ها است. ماموریت «GALEX» ناسا نشان داده که کوتوله‌های سرخ به طور مداوم شعله‌های ستاره‌ای مانند خورشید و حتی قوی‌تر را تولید می‌کنند. این تشعشعات ستاره‌ای، پرتوهای ماوراءبنفش «UV» و اشعه‌ی ایکس را پرتاب می‌کنند که می‌توانند به‌راحتی جو سیاره‌ای که در کمربند حیات‌شان قرار دارد را از بین ببرند و به هر گونه اشکال زندگی موجود آسیب برساند.

در مقاله‌ای که در سال 2016 به سرپرستی «اوفر کوهن» در astrophysical journal منتشر شد، این موضوع مورد بررسی قرار گرفت. به گفته‌ی کوهن

شـرایط محیط اطـراف کوتوله‌هـای سـرخ بسـیار خشن است و نیروی جریان بادهای میان‌ستاره‌ای بـاعث از بین رفتن جو سیاره می‌شود، مگر این‌که سیاره دارای میدان مغناطیسی قـوی یا جو بسـیار ضـخیم باشد. کوتوله‌هـای سرخ بیش از خورشید از لحاظ مغناطیسی فعال بـوده و پرتوهای اشعه‌ی ایکس و نور فـرابنفش بیشـتری منتشر می‌کنند که بر شـرایط آب و هـوای فضا به‌شـدت تـاثیر می‌گـذارد. با نزدیک شـدن هر چه بیشـتر به سـتاره‌ی میزبـان، شـدت جریـان بادهـای سـتاره‌ای نـیز قـوی‌تر می‌شـود و در نهـایت فوران‌هـای سـتاره‌ای و سـایر طوفان‌های خورشیدی منجر به از بین رفتن سـریع‌تر جو سیاره می‌شود.

درسـال 2017 مقـاله‌ای توسط جمعی از محقیق به سرپرسـتی «ولادیمـیر اس.ایراپیتیـان» منتشر شد که ایرادی جدید را در کوتوله‌هـای سـرخ جـوان عنـوان کـرد. تابش فرابنفش کم‌انـرژی بـاعث تفکیک نـوری می‌شـود؛ یعـنی مولکول‌هـای بخـار آب را به اکسـیژن و هیـدروژن تبـدیل می‌کند. در این لحظـه، تـابش شـدید فـرابنفش « XUV»ـ و پرتوهـای ایکس بـاعث می‌شـوند که دمـای لایه‌های بالایی جو سیاره افزایش یابد. این اتفـاق بـاعث می‌شود که هیدروژن و اکسیژن فرار کنند و به مرور جو سـیاره از بین رفته و کم کم آبی بـرای شـروع یا ادامه‌ی حیات بر روی سیاره باقی نمی‌ماند. بر طبق این مقالـه، ستارگان رده‌ی M تشعشعات قوی و فرابنفشی به مراتب بیشتر از خورشید آزاد می‌کنند و از آن‌جـایی که سـیارات موجـود در کمربند حیـات فاصـله‌ی چنـدانی با سـتاره‌ی میزبـان نـدارد، از این رو جو این سـیارات شـدیداً در معرض تشعشـعات سـاتع شـده از سـتاره قـرار دارند و از

بین رفتن جو سیاره به معنای از بین رفتن فشار جوی، اثر گلخانه‌ای، حفاظت فرابنفشی و سطوح آبی در سیاره است.

ایراپیتیان در این مقاله عنوان می‌کند: «در این مطالعه به نتایج بدی درباره‌ی سیاراتی که به دور کوتوله‌های سرخ می‌چرخند، رسیدیم. اما درک بهتری از ستاره‌هایی که ممکن است شرایط حیات را داشته باشند، به‌دست آوردیم. هرچه که دانش ما از شرایط حیات برای یک ستاره بیشتر می‌شود، به نظر می‌رسد که خورشید تنها ستاره‌ی میزبانی است که همه‌ی این شرایط را برای زمین فراهم کرده.»

تصویر واقعی از یک کوتوله‌ی سرخ

با توجه به تمام ایرادات گفته شده، هنوز جای امیدواری برای یافتن حیات در اطراف کوتوله‌های سرخ است. بعد از این‌که ستاره به دوره‌ی آرامش رسید، اگر سیاره‌ای در کمربند حیاتی آن از محافظ مغناطیسی برخوردار باشد، حتی با وجود قفل گرانشی نیز می‌تواند با کمک ابرهای موجود در جو که همچون پوششی برای متعادل‌سازی دمای سیاره به کار می‌رود، حیاتی را تشکیل دهد. این امر را تسلکوپ جمیز وب که در آینده‌ی نزدیک راه‌اندازی خواهد شد، اثبات خواهد کرد. ستاره‌های رده‌ی G: کوتوله‌ی زرد یا ستاره‌ی کوتوله‌ی G جزو رده‌ی ستارگان اصلی هستند و دمای سطحی بین 5 300، تا 6000 کلوین دارند. رده‌ی G مانند دیگر ستاره‌های دنباله‌ی اصلی، در هسته‌ی خود هیدروژن را به هلیوم برای استفاده از همجوشی هسته‌ای، تبدیل می‌کند. عناصر تشکیل دهنده‌ی کوتوله‌های زرد علاوه بر

هیدروژن و هلیوم مقداری عناصر فلزی نیز نظیر کربن، اکسیژن و آهن است.

کوتوله‌های زرد دوره‌ی عمر متفاوتی از کوتوله‌های سرخ دارند، برخلاف آن‌ها که بسیار عمر می‌کنند، عمر متوسط کوتوله‌های زرد 10 میلیارد سال است. این تفاوت عمر همان‌طور که گفته شد، به علت نبود جریان همرفتی کارآمد در اینگونه ستارگان است. کوتوله‌های زرد پس از اتمام هیدروژن در هسته‌ی خود، شروع به هلیوم‌سوزی در سطح می‌کنند و هلیوم به دنبال واکنش‌های هسته‌ای جدید به کربن و اکسیژن تبدیل خواهد شد. در این مرحله ستاره بزرگ‌تر شده و به یک غول قرمز تبدیل می‌شود و بعد از مدتی لایه‌های بیرونی‌تر را به شکل سحابی به بیرون پرتاب می‌کند و در نهایت آن‌چه باقی می‌ماند یک کوتوله‌ی سفید است. در حالی که کوتوله‌ی سفید ممکن است به یک سیاهچاله تبدیل شود، کوتوله‌ی زرد اندازه‌ای ندارد که آن را به یک سیاهچاله یا یک ابرنواختر تبدیل کند. حدود 10درصد از ستارگان در راه‌شیری کوتوله‌ای زرد هستند که معروف‌ترین‌شان خورشید است و تنها ستاره‌ی شناخته شده که سیاره‌ای دارای حیات داد که همان زمین است.

بر طبق تحقیقاتی که توسط «فنگ تیان» و «شیجرو ایدا» از دانشگاه Tsinghua University انجام شد و در Nature Geoscience 8 در مارس 2015 منتشر گردید، سیارات زمین مانند 10،100 بار کمتر در اطراف کوتوله‌های M به نسبت کوتوله‌های G وجود دارند. بر طبق تحقیقات و شبیه‌سازی آن‌ها، با وجود این‌که یافتن سیارات قابل سکونت در اطراف کوتوله‌های سرخ

متمرکز شده است، اما بر طبق این تحقیقات گزینه‌های مناسبی نیستند. شاید بتوان گفت که کوتوله‌های سرخ دارای حیات هستند، اما قابل سکونت خیر! علت این نتیجه گیری‌ها به میزان آب سیاره بر می‌گردد. طبق تحقیقات اخیر سیارات قابل سکونت باید میزان آبی مشابه زمین داشته باشند، اگر مقدار آب بیشتر باشد آب و هوای سیاره نابه‌سامان خواهد شد. اگر هم آب کمتر باشد همچون سیاره‌ی زهره بیش از حد خشک خواهد بود.

این موضوع ایراد دیگری را برای سیارات اطراف کوتوله‌های سرخ ایجاد می‌کند و آن این است که کوتوله‌های G در دوره‌ی تکامل خود تقریباً درخشش ثابتی دارند. اما کوتوله‌های سرخ بیش از یک مرتبه‌ی درخشش خود را تغییر می‌دهند و از آن‌جایی که کمربند حیات آن‌ها نزدیک ستاره است، در دوره‌ای که نور ستاره بیشتر می‌شود، اگر سیاره‌ای هم در اطرافشان باشد که آب مناسب داشته باشد، آب خود را از دست می‌دهد. اما هنوز جای امیدواری برای این کوتوله‌های سرخ وجود دارد و آن این است که اگر سیاره اقیانوسی باشد، پس از این دوره شاید به میزان آب مناسب برسد و دارای حیات شود. در انتها آن‌ها این نتیجه را می‌گیرند: «ما پیشنهاد می‌کنیم که ستاره‌های نزدیک به اندازه‌ی خورشید باید اهداف اولیه برای تشخیص سیارات زمین مانند باشد.»

بر طبق شبیه‌سازی‌ها 1000 ستاره که 0.3 جرم خورشید جرم دارند، پیش‌بینی می‌شود که 69،000 مدار سیاره‌ای که 5000 عدد از آن جرم مشابه با زمین دارد و

55 عدد از آن‌ها نیز در منطقه‌ی قابل سکونت هستند و از این تعداد 31 عدد سیاره‌ی اقیانوسی، 23 سیاره‌ی خشک و فقط 1 عدد با محتوای زمین مانند آب است. برای 1000 ستاره با نصف جرم خورشید، 75000 سیاره را پیش‌بینی کرده‌اند. بیش از 9000 شبه‌زمین بوده که 292 عدد از آن‌ها در منطقه‌ی قابل سکونت قرار دارند و شامل 60 سیاره‌ی اقیانوسی؛ 220 سیاره‌ی خشک و 12 سیاره‌ی با محتوای زمین.

در نهایت پیش‌بینی برای 1000 ستاره با جرمی مشابه با خورشید، 38،000 سیاره که 8000 شبه‌زمین که 407 عدد از آن‌ها در منطقه‌ی قابل سکونت قرار دارد و شامل 91 سیاره‌ی اقیانوسی، 45 سیاره‌ی خشک و 271 سیاره‌ی دارای محتوای آب مانند زمین بودند. این اندازه‌گیری‌ها و شبیه‌سازی‌ها تنها برای اثبات این موضوع است که سیارات مشابه زمین در اطراف ستارگان خورشید مانند، شکل می‌گیرند.

بر این اساس ایراداتی که می‌توان بر ستاره‌های نوع G گرفت این است که یکی کم بودن تعدادشان نسبت به ستارگان رده‌ی M و دیگری عمر کوتاهشان است. همانطور که می‌بینم در همین عمر کم نیز توانسته شرایط مناسبی را برای به‌وجود آمدن حیات فراهم کند. در کل اگر شرایط مناسب باشد، حیات به سرعت شکل می‌گیرد. همان‌طور که گفتیم در زمین حیات بیش از 3.7 میلیارد است که وجود دارد و به حد پیشرفتگی کامل یعنی انسان رسیده و این در حالی است که خورشید تازه نیمه‌ی عمر خود، یعنی 5 میلیارد سال را سپری می‌کند.

ستارگان رده‌ی A: ستاره‌ی اصلی نوع AV» A» یا ستاره‌ی کوتوله‌ی A، ستاره‌ی اصلی هیدروژن‌سوزی از نوع طیفی A و کلاس نورانی V است. این ستاره‌ها دارای طیف‌هایی هستند که توسط خطوط جذبی هیدرولیکی بالمر تعریف می‌شوند. آن‌ها توده‌ای از 1.4 تا 2.1 برابر جرم خورشید و دمای سطح بین 7،600 تا 11000 کلوین دارند. معروف‌ترین ستاره‌ی این رده در آسمان شب «Vega»ـ است. این ستارگان در مقایسه با خورشید سریع‌تر می‌چرخند و میدان مغناطیسی قوی‌تری ایجاد می‌کنند. علی‌رغم این موضوع، بادهای ستاره‌ای تهدیدی در مقایسه با بادهای خورشیدی برای سیارات نزدیک آن به‌وجود نمی‌آورد. ستاره‌های کلاس A اشعه‌ی فرابنفش بیشتری تولید می‌کنند و در طیف نور مرئی، نور آبی بیشتر از قرمز وجود دارد. هم‌چنین اشعه‌ی مادون قرمز کمتری نیز منتشر می‌کنند. از این رو این ستارگان رنگ آبی دارند. طبق بررسی‌های انجام شده سیارات عظیم عموماً اطراف این ستارگان شکل می‌گیرند و پیدا کردن‌شان با استفاده از روش اسپکتروسکوپی دوپلر دشوار است. زیرا چرخش سریع آن‌ها خطوط طیفی بسیار وسیعی را ایجاد کرده که یافتن تغییرات کوچک ناشی از اثر دوپلر را دشوار می‌سازد. این ستارگان عمر بسیار کوتاهی دارند، وقتی که هیدروژن و هلیوم خود را سوزاندند به غول گازی قرمز و در نهایت به‌یک کوتوله‌ی سفید تبدیل می‌شوند.

این نوع ستارگان کمربند حیات وسیع و خیلی دورتری از ستاره دارند. برای مثال در یک مدل مکان سیاره‌ی مناسب برای ستاره‌ی سیروس تقریباً فاصله‌ی 4 واحد نجومی دارد که کمی نزدیک‌تر از فاصله‌ی مشتری از

خورشید است. در این صورت، یک دور گردش سیاره به دور ستاره‌اش بسیار طولانی خواهد شد که نتیجه‌اش داشتن زمستانه‌ها و تابستان‌های طولانی خواهد بود و تعادل بین یخ‌زدگی آب‌ها و جاری شدن سیل در تابستان‌ها زندگی را حداقل برای انسان سخت خواهد کرد. این موضوع شاید ما را به یک خانه‌ی دوم غیر از زمین نرساند، اما نمی‌توان ادعا کرد که در این شرایط حیاتی که سازگار با این شرایط است، شکل نگیرد. باتوجه به فاصله‌ی زیاد کمربند حیات از ستاره‌ی مادر و کم شدن تاثیر گرانش ستاره بر سیارات، این فرصت برای سیارات به‌وجود می‌آید که گرانش خود را بسط دهند و برای قمرها فرصت بهتری به وجود بیاورند که در دام جاذبه‌ی سیاره گرفتار شوند. اگر سیارات غول‌های گازی باشند، می‌توان حدس زد که بر روی قمرهای‌شان حیاتی شکل بگیرد. بزرگترین مشکل این ستارگان تشعشعات فرابنفش فراوان آن‌ها است و شاید حتی داشتن یک لایه‌ی اوزون نیز برای مهار آن کافی نباشد.

شرایط خود سیاره برای داشتن حیات

باز هم این‌جا این نکته را متذکر می‌شویم که اگر سیاره‌ای حداقل شرایط لازم برای ایجاد حیات را داشته باشد، می‌تواند حیات خاص خود را شکل دهد، ولی شاید برای انسان قابل سکونت نباشد.

1. سیاره باید به‌دور ستاره‌ای بچرخد که حداقل برای چندین میلیارد سال شرایط مناسب و یکنواختی را فرآهم سازد و به حیات فرصت شکوفایی دهد. مثل خورشید برای زمین که تقریباً می‌توان گفت برای 5 میلیار سال درخشش و نور ثابتی را به

زمین رسانده است و تغییرات اندک نیز توسط خود زمین خنثی شده است.

2. فاصله‌ی مناسب از ستاره‌ی مادر داشته باشد، یعنی در کمربند حیات قرار باشد. این فاصله‌ی مناسب از فرمول ریاضیاتی تبعیت می‌کند. زمین نیز دقیقاً در فاصله‌ی مناسب از خورشید قرار دارد، کماکان همسایگان خود را می‌بینم که کمی دورتر یا کمی نزدیک‌تر هستند، ولی نتوانسته‌اند از حیات پشتیبانی کنند.

3. فاصله‌ی مناسبی از سیارات عظیم دیگر داشته باشد تا از مدار گردشی خود منحرف نشود. هم‌چنین اثرات برخورد سیارک‌ها به این سیارات عظیم را بواسطه‌ی دور بودن از آن‌ها خنثی کند.

4. سیاره خیلی سنگین نباید باشد که به یک غول‌گازی تبدیل شود. این موضوع طبق تحقیقاتی که در سال 2010 توسط «سرگئی نیاکشین» با عنوان «تشکیل سیارات با کاهش انبساط جنین‌های غول‌پیکر» به عمل آمد، منتشر گردید. او در این تحقیقات عنوان کرد که سیارات سنگی با هسته‌ای 10 برابر زمین، جوی سنگین دارند که تحت گرانش هسته به دام افتاده‌اند. به علت تاثیرات کشش جزر و مدی و تابش‌های ستاره‌ی مادر، این سیارات با هسته‌ی عظیم قابلیت تبدیل شدن به غول‌های گازی با هسته‌های جامد را دارند.

5. لازم است سیاراتی عظیم همچون مشتری در همسایگی خود داشته باشد که از برخورد سیارک‌های احتمالی مصون بمانند. زمین این مزیت را به واسطه‌ی داشتن همسایگانی چون مشتری، زحل، اورانوس و نپتون دارا است. هم‌چنین وجود کمربند سیارکی بعد از مریخ نیز بر این مزیت می‌افزاید و مصونیت زمین را در برابر برخوردهای نابودگر افزایش می‌دهد.

6. سیاره وزن مناسب داشته باشد، نه خیلی سنگین که باعث شود جوی همچون مشتری پیدا کند، نه آن‌قدر سبک که باعث فرار گازهای سبک هیدروژن و نیتروژن شده و فقط گازهای سنگین مثل آراگون را در جو خود نگه دارد.

7. به مقدار کافی آب روی سطح خود به حالت مایع داشته باشد که هم زمینه‌ی فعالیت‌های شیمیایی لازم برای آغاز حیات را فراهم کند، هم مانع از بین رفتن اثر گلخانه‌ای جو بشود. آب هم‌چنین برای به وجود آمدن صفحات تکنوتونیک همچون زمین برای ایجاد قاره‌ها ضروری است. همان‌طور که می‌دانید 75درصد زمین را آب فراگرفته و تمام تعاملات آب هوایی شامل تعدیل هوای شب و روز، ابرها و جریان‌های هوا را ممکن می‌سازد. بدون آب کافی آغاز حیات امکان پذیر نبود. زمین سیاره‌ای با هسته‌ی داغ و فعال است و در اقیانوس‌ها هنگامی که ماگما خارج می‌شود، به واسطه‌ی وجود آب سرد شده و پوسته در آن منطقه افزایش می‌یابد. این امر منجر می‌شد که

به سایر صفحات فشار وارد شود، نتیجه‌ی این فشار به وجود آمدن ارتفاعات، ایجاد قاره‌ها و خشکی‌های بیشتر است و این عامل باعث پیشرفت حیات از دریا به خشکی می‌شود. در زمین این فرآیند بعد از گذشت 4 میلیارد سال نیز هنوز ادامه دارد.

8. سیاره باید هسته‌ای فعال داشته باشد تا علاوه بر ایجاد لایه‌های محافظتی، قاره‌ها را توسعه داده و بستری برای پیشرفت حیات فراهم سازد. بنابراین کل الگوی فعالیت زمین‌شناسی و ماهیت سطح سیاره به شدت تحت تاثیر وضعیت داخلی آن قرار می‌گیرد.

9. جو سیاره باید میزان کافی دی‌اکسیدکربن برای اثر گلخانه‌ای داشته باشد تا در صورت تغییرات اندکی در گرمایش ستاره، اثری بر روی سیاره مورد نظر نداشته باشد. زمین نیز با همین شیوه توانسته در برابر تغییرات 30 درصدی خورشید تا به امروز، شرایط را برای حیات یکنواخت نگه دارد. ناگفته نماند این دی‌اکسیدکربن بر اثر فعالیت‌های آتشفشانی، وارد جو زمین شده است. پس در این مورد هم باز بر می‌گردیم به این‌که سیاره باید خود نیز زنده و فعال باشد.

10. مورد دیگری که برای حیات‌دار شدن یک سیاره لازم است، داشتن قمری همانند ماه برای زمین است. زیرا ماه تاثیر بسیار مفیدی بر شرایط آب و هوایی زمین داشته است. قمر تغییرات شدید آب و هوایی زمین را کنترل می‌کند و موجب کاهش

تمایل مـــداری زمین که ناشی از کشـــمکش‌های گرانشی خورشید و مشتری است، می‌شود.

11. سیاره باید در محور خود نیز چرخش داشـته باشـد، سیاراتی مثل آن‌هایی که اطراف کوتوله‌های سرخ قفل گرانشی شده‌اند، شانس کمـتری بـرای ایجـاد حیات دارند.

موارد بالا حداقل شرایط ممکن برای حیـات‌دار شـدن یک سیاره است، اما حقیقتاً عوامل بسیاری دخیل هستند که هنــوز کشف نشــده‌اند. تــاکنون غــیر از زمین هیچ‌جــای دیگری حیاتی کشف نشده یا اگر هم وجود داشـته باشـد، دور از دسـترس ما هسـتند. بنـابراین تمـام معیارهـای ما حول یک سیاره دارای حیات یعنی زمین، می‌چرخد. شاید اگر روزی حیــاتی در جــای دیگر یــافت شــود، تمــام این نظریه‌ها و شــرایط تغیــیر کند. چــرا که همــان‌طور که گفـــتیم حیـــات انعطاف‌پـــذیری فوق‌العـــاده‌ای دارد و همـــــان‌طور که روی زمین اَشـــــکال مختلفی از آن‌را می‌بینم. اما وجه مشــترک تمــام این اَشــکال، آب مــایع است و هنـــوز نمی‌تـــوان این پرسش را پاسخ داد که آیا مــایع دیگــری به جز آب می‌تواند حیــات را شــکل دهد یا خیر؟

آیا انسان می‌تواند درسیاره‌ای غیر از زمین زندگی کند؟

جواب دادن به این سـوال دشـوار اسـت، چـرا که انسـان غیر از مـاه تـاکنون پا بر روی هیچ کـره‌ی خـاکی دیگـری نگذاشـــــته و هیچ کس منکر این واقعیت نیست که آدمی قابلیت‌های شگفت‌انگیزی بـرای سـازگار شـدن با محیط دارد. اما این موضـوع بیشـتر یک حـدس رویـایی است تا

یک فرضیه‌ی علمی. چرا که انسان موجود ضـغیفی است و فقط به واسطه‌ی عقل و هـوش خـود توانسـته حـاکم زمین شود و هیچ توانـایی دیگـری نـدارد. کماکـان که اگر فاقد عقل و شعور بود، حتی به اندازه‌ی یک کـرم خـاکی کم‌ارزش نیز در این سیاره دوام نمی‌آورد. منظور از این حرف این است که انسان برای این سیاره، برای این نوع گـــرانش و این نـــوع جو ســـازش یافته و آیا می‌تواند در جـــایی که کمی گـــرانش بیشـــتر یا کمـــتر یا جـــوی کمی سنگین‌تر یا رقیق‌تر دارد دوام بیاورد؟

بـــرای مثـــال، اگر جـــرم ســـیاره‌ی زمین کمـــتر یا بیشـــتر می‌بود، اولین مشکلی که به‌وجود می‌آمد، نیروی جاذبه‌ی سیاره بود و اولین تاثیر تغییر جاذبه، روی سیســـتم هضم غذای بدن است که باعث می‌شد دیگر نتوانیم درست غذا بخوریم. بدن ما برای شـتاب گـرانش 10 مـتر بر مجـذور ثانیـــه، تکامل یافته است. پس ســـاختار و خصوصـــیات اســـتخوان‌ها و اعضـــای دیگر بـــدن‌مان هم متناسب با این شـــتاب و نـــیرویی است که به دلیل وزن بـــدن ما بر آن‌ها وارد می‌شـــود. حـــال اگر این نـــیرو دو برابر شـــود، این احتمـــال وجـــود دارد که اســـتخوان‌های‌مان خُـــرد شـــود. همین‌طـور این تغیـیر می‌تواند بر قلب انسـان نـیز تـاثیر بگذارد. نیرویی که برای گردش خون از پا و انتقال آن به تمام بـدن صـرف می‌شـود، متناسب با این شـتاب است. اگر این نـــیرو دو برابر شـــود، قلب به احتمـــال زیـــاد نمی‌تواند جواب‌گـــوی این فشـــار باشد و احتمـــالاً مـــرگ افراد را در پی خواهد داشت.

این مســایل را می‌تـوانیم به بقیه‌ی جانـداران هم تعمیم دهیم. شـاید دربـاره‌ی گیاهـان تحمل این مقـدار گـرانش

انــدکی راحت‌تر باشــد، ولی قطعــاً بــرای پرنــدگان و ماهی‌ها مشکل‌ساز می‌شود. شاید ماهی‌ها غرق شوند و پرندگان اصلاً نتواند پرواز کنند. چون پرنـده‌ها موجـودات بسیار کارآمد و متناسبی هستند و دقیقاً همان اندازه که نیرو برای پـرواز کـردن نیـاز دارنـد، به همـان نسـبت هم تکامل یافته‌اند و نه به انــدازه‌ی دو برابر وزن خودشــان. اگر بخواهیم این تناسب رخ دهد وسـعت سـطح بالشـان، انــدازه‌ی ماهیچه‌های‌شــان و به طــور کلی ســاختار کــار اندام‌شناختی آن‌ها تغییر می‌کند و در مجموع برای پرواز باید به موجود دیگری تبدیل شوند.

بی وزنی و یا حــتی گــرانش کم هم بر بــدن ما تــاثیر می‌گذارد. کماکان که در فضـانوردان ایسـتگاه فضـای به اختلالات بینـایی تحلیل رفتن ماهیچه‌هـا، نـامیزان شـدن هورمون‌های بدن و... مبتلا می‌شــوند. البته ناگفته نماند که بعضی از اندام‌های بدن طی چند ماه به شـرایط جدید عــادت خواهند کــرد، اما انــدام‌های حیــاتی همچــون مغز صدمات جدی خواهند دید.

تغییر فشار جو نیز بر بدن ما و حتی جانـداران تاثیرگـذار است. وقــتی که به ارتفاعــات می‌رویم و از فشــار هــوا کاسته می‌شود، گوش‌هایمــان به اصــلاح کیپ می‌شــود و باید بـرای تنفس و متعـادل نگه‌داشـتن فشـار هـوا درون ریه‌ها از کپســول اکســیژن اســتفاده کــنیم که در غــیر این‌صورت مغز با کمبود اکسیژن مواجه شـده و به حـالت کما خواهد رفت. با اینحــال ما انســان‌ها و جــانورانی را می‌بینیم که در ارتفاعات بدون مشکلی زنــدگی می‌کنند. اگر به بـــدن آن‌ها دقیق شـــویم، متوجه می‌شـــویم که سازگاری‌هایی در بـدن آن‌ها ایجـاد شـده است که اثـرات

زنـــدگی و تکامل در ارتفاعـــات است. یک مثـــال از این سازش در بدن غازهایی است که در ارتفاعــات نزدیک به هیمالیا پـرواز می‌کننـد؛ در بـدن آن‌ها سـلول‌هایی بـرای ذخیره‌ی اکسیژن وجـود دارد که در گونه‌هـای مشـابه این نوع پرندگان دیده نمی‌شود.

نمی‌توان قطع به‌یقین گفت که انسان قادر به زندگی در ســایر ســیارات کما بیش مشــابه زمین نیســت، اما باید نسل‌ها و سال‌های زیادی بگذرد تا نسل‌های بعدی انسان به شرایط سیاره‌ی جدید کاملاً خو بگیرند.

مثالی از چند سیاره‌ی فراخورشیدی یافت شـده را با هم مرور می‌کنیم.

1. پروکســیما ب- این ســیاره در اطــراف ســتاره‌ی پروکسیما سانتاوری در حال چرخش است. ســتاره 4.2 سال نوری دور از خورشید است. وزن سیاره حـدود 1.3 برابر بیشـتر از زمین است که می‌تواند آب مایع داشته باشد، اما بسـتگی به شـرایط جـوی خود دارد و از آن‌جایی‌که هیچ چیز مشخص نیســت، ما نمی‌توانیم مطمئن باشیم که آب دارد.
2. گــرگC1061- این ســیاره در صــورت‌فلکی گــرگ واقع شده و در اطراف کوتوله‌ی قرمز گرگ 1061 قــرار گرفته است. این ســیاره حــدود 13.8 ســال نوری از زمین است که حدود 4.3 برابر بزرگ‌تر از زمین است.
3. Gliese 842c- این ســیاره در اطــراف کوتــوله‌ی قرمز Gliese842 در منطقه‌ی قابل ســکونت‌اش وجود دارد. اندازه‌ی آن حــدود 5 برابر زمین است.

به همین دلیـــــل، آن‌را اغلب به نـــــام «اَبَر زمین» می‌نامند. این سیاره در 16 سال نوری از سیاره‌ی ما قرار دارد.

4. TRAPPIST-1d- این سیاره حدود 40 سال نـوری از ما فاصـله دارد و در صـورت‌فلکی دلو است. این سیاره که در اطراف کوتوله‌ی قرمز ultracool در حال گردش است، به عنوان TRAPPIST-1 شناخته می‌شود.

البته در ســـال‌های اخـــیر ســـیارات بســـیاری توسط ماهواره‌ها به‌خصوص کپلر کشف شده است. چنـدی پیش فضـــاپیمای کپلر موفق شـــده بـــود، 219 ســـیاره‌ی فراخورشـیدی احتمـالی و 10 سـیاره با احتمـال قابل سکونت بودن بـالا شناسـایی کند. مـاموریت تلسـکوپ از ســال 2009 آغــاز شــده است و مهم‌تــرین هــدف آن شناسـایی سـیارات فراخورشـیدی است. در بررسی‌های اخـیر کپلـر، حـاکی از کشف 20 سـیاره‌ی مشـابه زمین است که بعضی از آن‌ها پتانسیل بالایی در داشـتن حیـات دارند. این ســـیارات به همـــراه چنـــدین ســـیاره‌ی فراخورشـــیدی دیگـــر، به دور ســـتاره‌های میزبـــان خـــود می‌گردند که در مـــواردی دارای مشـــابهت با خورشـــید هستند.

آخرین جمع‌بندی‌ها نشـان می‌دهد که یک‌پنجم سـتاره‌های موجود در کهکشان راه‌شـیری، قد و قـواره و مشخصـات نزدیک به خورشیدِ منظـومه‌ی شمسی ما را دارا هسـتند. با یک حسـاب سرانگشـتی رقمی بـالاتر از 10 میلیـارد سـتاره شـبیه خورشـید در کهکشـان ما وجـود دارند که ممکن است سیاره‌های مشابه زمین داشته باشند.

به هر حال، تمام این کشفیات تا زمانی که انسانی نتواند به آن‌ها سفر کند، مجهول و ناشناخته باقی می‌ماند و تنها و بهترین مکان برای زیستن همین سیاره‌ی آبی رنگ خودمان است.

کشف یک هزار سیاره فراخورشیدی توسط کپلر

از مجموع 4175 سیاره بالقوه که تاکنون توسط تلسکوپ کپلر شناسایی شده‌اند، وجود 1004 سیاره اثبات شده و حدود 4200 سیاره بالقوه دیگر در نوبت تأیید شدن قرار دارند که احتمالا 90 درصد آن‌ها نیز تأیید خواهند شد.

«ناتالی باتالا»، محقق ارشد مأموریت کپلر تأکید کرد: فعالیت تلسکوپ کپلر با هدف یافتن سیارات شبه‌زمین آغاز شد و تاکنون به نتایج قابل توجهی در این زمینه دست پیدا کرده‌ایم.

علم سیارات فراخورشیدی حوزه بسیار جوانی محسوب می‌شود و نخستین سیاره بیگانه خارج از منظومه شمسی تا سال 1992 تأیید نشد.

تلسکوپ 600 میلیون دلاری کپلر در مارس 2009، انقلابی در کشف سیارات بیگانه ایجاد کرد؛ کشف سیارات بیگانه به روش گذر (transit method) – تغییر در نور ستاره هنگام عبور سیاره از مقابل ستاره – انجام می‌شود؛ سیاراتی که توسط کپلر شناسایی می‌شوند، باید توسط ابزارهای رصدی دیگر تأیید شوند.

مأموریت شکار سیارات بیگانه کپلر برای 4.5 سال درنظر گرفته بود تا 150 هزار ستاره دوردست را برای یافتن سیارات فراخورشیدی مورد بررسی قرار دهد.

در مه 2014 ناسا موافقت خود را برای افزایش دو ساله مأموریت کپلر اعلام کرد؛ کپلر در مأموریت جدید موسوم به K2 علاوه بر شناسایی سیارات بیگانه، اجرام آسمانی

و پدیــده‌هایی شــامل انفجــار ابرنواخترها و خوشه‌های ستاره‌ای را نیز مورد بررسی قرار می‌دهد.

کپلر تا اواسط سال 2016 اقدام به تهیه کاتالوگ نهایی از ســیارات بیگانه کــرده و تابســتان 2017 به مــأموریت خود پایان می‌دهد.

افــزایش مــأموریت کپلر می‌تواند تســهیل‌کننده فعــالیت تلسکوپ فضایی جیمز وب باشد که ســال 2018 به فضا پرتاب خواهد شد.

عظمت راه شیری/ احتمالا بیش از 100 کهکشان به‌سان قمرهای ریز و درشت به دور کهکشان ما می‌چرخند

اخترشناسان برای این‌که ببینند راه شیری در کجای طیف وسیع کهکشان‌ها جا می‌گیرد باید تمام انواع کهکشان‌های موجود، از درخشان گرفته تا کم فروغ را پیمایش کنند. ساده‌ترین راه انجام چنین کاری این است که به همسایگی نزدیک خودمان چشم بدوزیم، جایی که در آن می‌توانیم حتا کم فروغ‌ترین و نحیف‌ترین کهکشان‌ها را نیز شناسایی کنیم.

کن کراسول/ ترجمه کیوان فیض اللهی: در این جهان پهناور، ساده است که احساس کنیم کوچک و بی‌اهمیت هستیم، گویی در مورد سیاره، ستاره و کل همسایگی آسمانی ما هیچ نکته ویژه‌ای وجود ندارد. حقیقت این است که خورشید صرفا یکی از صدها میلیارد ستاره‌ای است که در کهکشان راه شیری وجود دارند. پس چه داریم که به آن بنازیم؟

البته ظاهرا اخترشناسان مدت‌هاست که می‌دانند کهکشان ما به نوعی استثنائی است. به گفته جاس بلند-هوتورن (J.Bland-howthorn)، اخترشناس دانشگاه سیدنی، راه شیری صرفا به لحاظ اندازه، در میان یک درصد برتر تمام کهکشان‌ها قرار دارد. بلند-هوتورن در مقاله‌ای که سال 2016 همراه با اورتوین گرهارد (O.Gerhard)، اخترفیزیک دان موسسه فیزیک فرازمینی ماکس پلانک، در ژورنال «سالنامه اخترشناسی و اخترفیزیک» منتشر شد، گزارش جامعی از آمار و ارقام کلیدی مربوط به کهکشان راه شیری را ارائه کرد. بر

اساس ارزیابی‌های او جرم راه شیری چیزی بین 1 تا 6/1 تریلیون برابر جرم خورشید است که باعث می‌شود در مقایسه با اکثریت غالب همتایانش 10 تا یک میلیون برابر سنگین‌تر و هم‌چنین بسیار درخشان‌تر باشد.

با این حال این شکوه و عظمت به هیچ وجه واضح نیست. وقتی با تلسکوپ سایر کهکشان‌ها را رصد کنید، می‌بینید که بیشتر آن‌ها به لحاظ جرم و درخشندگی کم وبیش هم سنگ کهکشان خودمان هستند. شاخص‌ترین نمونه‌های قابل اشاره از این دست، کهکشان‌های «آندرومدا» و «گرداب» (Whirpool)ـ هستند. اما نکته کلیدی ماجرا این است که این کهکشان‌های شاخص و مشهور درست به اندازه کهکشان ما نور می‌تابند که باعث می‌شود حتا در امتداد مسافت‌های پهناور نیز به‌راحتی دیده شوند. به همین علت است که راه شیری یک کهکشان متوسط به نظر می‌رسد در حالی که در واقع یک هیولای غول پیکر است. قضاوت کردن در مورد کهکشان‌ها بر اساس غول‌های نادر مثل مقایسه مردم با افراد مشهوری است که اسم شان را روی جلد نشریات می‌بینید. چه در مورد مردم و چه در مورد کهکشان‌ها، احتمالا با بررسی نزدیک‌ترین همسایه‌ها می‌توانید به نمونه‌هایی دست یابید که واقعیت را بهتر نمایندگی می‌کنند.

کهکشان‌های جدید همسایه

اخترشناسان برای این‌که ببینند راه شیری در کجای طیف وسیع کهکشان‌ها جا می‌گیرد باید تمام انواع کهکشان‌های موجود، از درخشان گرفته تا کم فروغ، را پیمایش کنند. ساده‌ترین راه انجام چنین کاری این است

که به همسایگی نزدیک خودمان چشم بـدوزیم، جـایی که در آن می‌تـــوانیم حتا کم فروغ‌تـــرین و نحیف‌تـــرین کهکشـان‌ها را نـیز شناسـایی کـنیم. این جست وجو در سال‌های اخـیر منجر به انفجـاری در تعـداد کهکشـان‌های شناخته شده در همسایگی ما شده است.

سرآغاز روشن‌تر شدن تصویر همسایگی کهکشانی ما به سـال 1938 و زمـانی بـرمی گـردد که‌هـارلو شـاپلی (H.Shapley)، اخترشـــناس دانشـــگاه‌هاروارد، ســـهوا نخســتین گــام را در راســتای ویــران کــردن این تصــور برداشت که راه شـــیری یک کهکشـــان متوسط است. شـاپلی موقع نگـاه کـردن به یک لـوح عکاسی از صـورت فلکی جنوبی «سنگ تـراش» (Sculptor)ـ متوجه یک لکه کم نـور شد. در ابتـدا فکر کـرد صـرفا جـای انگشت روی لــوح یا یک ایــراد دیگر باشد اما در دومین لــوح عکاسی مربوط به صورت فلکی سنگ تراش نیز دوباره همان لکه مشهود بود. مدتی بعد، شاپلی لکه کم نور مشابه دیگـری را نیز در صورت فلکی «کوره» (Fornax)ـ پیدا کـرد. این لکه‌های کم نور در صورت‌های فلکی سنگ تراش و کـوره در واقع نوع جدیـدی از کهکشـان‌ها بودند: کهکشـان‌های شبح واری که اکنون اخترشناسان به آن‌ها «کره وارهـای کوتوله» (dwarf spheroidal)ـــ می‌گویند. این کهکشان‌های کم نور و متفرق را که سـتاره‌های شـان به شـدت پراکنـده و دور از هم هسـتند، از طریق تلسـکوپ دقیقا معلـــوم نمی‌شـــوند. هر دو مـــوردی که شـــاپلی مشاهده کرده بود، در نزدیک‌تـرین همسـایگی کهکشـانی ما قـرار دارند. در واقع این دو کـره وار کوتوله به حـدی نزدیک به راه شـــیری هســـتند که عملا درست مانند قمرهـــای یک ســـیاره به دور کهکشـــان ما می‌چرخند و

می‌توانیم آن‌ها را کهکشان‌های اقماری خودمان بـدانیم. کره وار کوتوله سنگ تراش 280 هزار سال نوری و کره وار کوتوله کوره 455 هزار سـال نـوری با زمین فاصـله دارد. این دو کهکشان در مقایسه با راه شیری به شـکلی باورنکردنی کم نور هستند. کهکشان ما 30 میلیارد برابر خورشید نور ساطع می‌کند اما درخشندگی کوره و سـنگ تـراش به تـرتیب 19 و 8/1 میلیـون برابر درخشـندگی خورشـــید است. در دهه‌هـــای پس از کشف شـــاپلی، اخترشناسـان کهکشـان‌های کـره وار کوتوله بیشـتری را هم کشف کردند که به دور راه شـــــیری می‌چرخند. با بهبود و ارتقاء فناوری، کشفیات جدید پیوسـته کـوچک‌تر و قطعی‌تر شدند. برای مثـال مـوردی که در سـال 1990 به عنـــوان یک کـــره وار کوتوله جدید در صـــورت فلکی «سدس» (Sextans) کشف شد، به حدی مفلوک بود که اخترشناسان بـرای معلـوم کـردنش روی لـوح عکاسی از کـــــامپیوتر اســـــتفاده کردند. به گفته مایک اروین (M.Irwin)، اخترشناس دانشگاه کمبریج «بدون کامپیوتر، هیچ راهی برای پیدا کردن سدس وجود نـدارد. دیـدنش با چشم تقریبا نـاممکن است.» در واقع کـامپیوتر توانسـته بـــود تمرکز بســیار نامحسوسی از ســتاره‌ها را در لـــوح عکاسی تشـخیص دهد که در فاصـله یکسـانی از زمین با سرعت یکسـانی حـرکت می‌کنند. این مجموعه سـتاره‌ها متعلق به کهکشان بسیار کم فروغی است که در فاصـله 310 هزار سال نوری از زمین قرار دارد.

کـره وار کوتوله سـدس دهمین کهکشـانی بـود که کشف شد به دور راه شـیری می‌چرخد. به این تـرتیب در سـال 1990 معلـــوم شد که کهکشـــان ما در واقع قطب یک امـپراطوری شـامل 11 کهکشـان شـناخته شـده است:

خـودش، 8 کـره وار کوتولـه، و دو کهکشـان اقمـاری بزرگ‌تر و درخشـان‌تر به نـام ابرهـای مـاژلانی بـزرگ و کوچک.

این بزرگ‌ترین و دقیق‌تـرین نقشه سه‌بعدی از کهکشـان ماست که توسط رصـدخانه فضـایی گایا متعلق به آژانس فضایی اروپا و با پیمایش آسمان از مدار زمین تهیه شد. این تصویر نمای تمام-آسـمان از کهکشـان راه شـیری را نشـان می‌دهد که بر اسـاس انـدازه‌گیری بیش از 1,7 میلیارد ستاره به دست آمده است

ظهور کهکشان‌های فراکم فروغ

در سـال 2005 و پس از جست وجوهـای دقیقی که در پهنه‌های وسـیعی از آسـمان انجـام شـد، نـوع جدیـدی از کهکشان کشف شد و در نتیجه تعداد قمرهای راه شـیری به یک‌بـاره افـزایش چشـمگیری پیـدا کـرد. اخترشناسـان بـرای این نـوع جدید کهکشـان‌ها که حتا از کـره وارهـای کوتوله نـیز کـوچک‌تر و کم نـورتر هسـتند، عنـوان «کوتوله‌هـای فـراکم فـروغ» را انتخـاب کردند. جـاش سـایمن (J.Simon)، اخترشـناس رصـدخانه کـارنگی در کالیفرنیـا، در سـالنامه اخترشناسی و اخترفیزیک 2019 می‌نویسد: «با احتساب این منظومه‌هـای فـراکم فـروغ، تعداد کهکشان‌های اقمـاری شـناخته شـده راه شـیری به بیش از 50 می‌رسد.» بیشـتر آن‌ها کوتوله‌هـای فـراکم فروغ هستند و درخشش مجموع تمـام این کهکشـان‌های اقماری از راه شـیری کم‌تر است. سـایمن سـال گذشـته کشف شـگفت انگـیزی کـرد که نشـان می‌دهد باید کهکشان‌های اقماری بسیار بیشتری وجود داشته باشـند. سـایمن در واقع پس از نقشه بـرداری از مـوقعیت

کهکشان‌های فراکم فروغ در مـدارهای شـان به دور راه شـــیری، به این نتیجه رســـید که این همه مـــاجرا نیست. درست مثل هر سـیاره‌ای که در یک مـدار بیضـوی به دور خورشید می‌چرخد، هریک از قمرهـای راه شـیری نـیز در مـــداری بیضـــوی به دور مرکز کهکشـــانی می‌چرخند. و درست همان طـور که گـرانش بـاعث می‌شـود سـیاره‌ها هرچه به خورشید نزدیک‌تر می‌شـوند با سـرعت بیشـتری بچرخند، کهکشان‌های اقماری هم در نـزدیکی راه شـیری ســرعت می‌گیرند و در دوردست‌ها کنـدتر می‌شـوند. در نتیجـــه، در هر زمـــان مفروضی بیشـــتر کهکشـــان‌های اقماری باید درحال پرسه زدن در حوالی دورتـرین نقـاط مدارهای شان باشند.

اما سایمن دریافت که درست برخلاف انتظار، بیشـتر 17 قمر کوتوله فـراکم فـروغی که او بررسی کـرده بـود در حوالی نزدیک‌ترین نقطه مدارشان قرار داشتند. به بـاور او طـــــبیعی‌ترین تبـــــیین ممکن این است که آن‌چه دانشمندان مشاهده می‌کنند در واقع صرفا کسر کوچکی از انبوه پرشمار کهکشـان‌های فـراکم فـروغ است که به دور راه شـــیری می‌چرخند و بیشـــتر آن‌ها در حـــوالی دورترین نقـاط مـداری شـان هسـتند. اما با توجه به دور بـودن آن‌ها دیـدن شـان نـیز دشـوارتر است و به بـاور سایمن به همین علت است که تاکنون کشف نشده‌اند.

واسیلی بلوکروف (V.Belokurov)، اخترشناس دانشگاه کمـــــبریج که گـــــروه تحت نظر او بســـــیاری از این کهکشان‌های کوچک کم فروغ را شناسـایی کـرده اسـت، می‌گوید: «فکر می‌کنم ظـرف 10 سـال آینـده تعـداد کهکشان‌های اقمـاری به شـدت افـزایش یابد.» او معتقد

است راه شیری در مجموع باید حدود 200 قمر داشته باشد. حتا بر اساس محافظه کارانه‌ترین تخمین‌ها تعداد این قمرها باید نزدیک به 100 باشد و به همین علت است که سایمن می‌گوید راه شیری به عنوان یک نمونه کهکشانی برجسته در میان یک درصد برتر قرار می‌گیرد. به بیان دیگر تمام 99 درصد کهکشان‌های باقی مانده منظومه‌های کوچک تر، کم فروغ‌تر و کم جرم‌تری هستند که در برابر زادگاه کهکشانی ما حرفی برای گفتن ندارند. اما اگر آنطور که بلوکروف می‌گوید تعداد این قمرها 200 باشد، آن وقت ما جزء نیم درصدی‌های برتر خواهیم بود.

به زبان ساده، ظاهرا ما در کهکشانی زندگی می‌کنیم که بسیار بزرگ تر، درخشان‌تر و پرجرم‌تر از بیشتر کهکشان‌های جهان است. و به احتمال فراوان برای بیشتر اشکال دیگر حیات در جهان نیز اوضاع به همین منوال است، البته اگر وجود داشته باشند. در واقع علت این مساله این است که کهکشان‌های کوچکی که فراوانی شان در کیهان زیاد است ستاره‌های کمتری دارند؛ تعداد ستاره‌های کهکشان راه شیری از مجموع ستاره‌های موجود در کل کهکشان‌های اقماری‌اش بسیار بیشتر است. به بیان ریاضی اگر فرض کنیم هر ستاره دقیقا یک سیاره کاملا مشابه زمین و مملو از حیات داشته باشد، به احتمال فراوان بیشتر موجودات زنده جهان مقیم کهکشان‌هایی هستند که بسیار فراتر از حد متوسط هستند. بنابراین دفعه بعدی که سوار بر کهکشان پیمای جدیدتان در فضای میان کهکشانی ویراژ می‌دهید، یادتان باشد در مواجهه با هر موجود بیگانه‌ای

که خـــارج از راه شـــیری می‌بینیـــد، می‌توانید به او فخر بفروشید که اهل یک کهکشان غول آسا هستید.

جهشی که مرزهای جهان را جابه‌جا کرد

ادوین‌هابل در سال 1925 به کمک تلسکوپ 5/2 متری هوکر در نیومونت ویلسون که در آن زمان بزرگ‌ترین بود، سدشکنی چشمگیری انجام داده بود (در مقایسه، ما اکنون تلسکوپ‌هایی می‌سازیم که به لحاظ قطر ده برابر و به لحاظ مساحت 100 برابر بزرگ‌تر از تلسکوپ هوکر هستند). تا آن زمان اخترشناسان با استفاده از تلسکوپ‌های موجود می‌توانستند تصاویری مبهم از اجرامی را تشخیص دهند که گویی صرفا ستاره‌های ساده‌ای در کهکشان ما نبودند. اسم شان را سحابی (Nebula) گذاشتند، که در اصل معادل لاتین «چیز مبهم» یا «ابر» است. اما بحث اصلی اخترشناسان سر این بود که آیا این اجرام درون کهکشان ما هستند یا بیرون آن.

چشم انداز غالب از جهان ما در آن زمان این بود که کهکشان ما همه آن چیزی است که وجود دارد و به همین علت بیشتر اخترشناسان به رهبری اخترشناس مشهورهارلو شاپلی (H.Shapley)ـ در جبهه موافقان «درون کهکشان ما» قرار داشتند. شاپلی پنجم دبستان مدرسه را رها کرد و خودش درس خواند و در نهایت به دانشگاه پرینستون رفت. او با انتخاب نخستین موضوعی که بر اساس حروف الفبا در برنامه آموزشی دانشگاه به چشمش خورد، تصمیم گرفت اخترشناسی بخواند. شاپلی در نخستین کارش نشان داد که راه شیری بسیار بزرگ‌تر از چیزی است که پیش از آن پنداشته می‌شد و خورشید نه تنها در مرکز آن نیست بلکه در گوشه‌ای

دورافتاده و کاملا معمولی از کهکشان قرار دارد. او وزنه‌ای سنگین در اخترشناسی به شمار می‌رفت و از این رو دیدگاه‌های او درباره ماهیت سحابی‌ها، نفوذ چشمگیری بر سایرین داشت.

در روز سال نوی 1925هابل نتایج بررسی‌های دوساله‌اش درباره سحابی‌های مارپیچ را منتشر کرد، همان سحابی‌هایی که او توانست در آن‌ها نوعی از ستاره‌های متغیر موسوم به ستاره متغیر قیفاووسی (Cepheid Variable Star)ـ را شناسایی کند. در واقع سحابی‌ای که امروز به کهکشان آندرومدا شهرت دارد نیز جزء این نوع از سحابی‌ها است.

ستاره‌های متغیر قیفاووسی که نخستین بار در 1784 رصد شدند، ستاره‌هایی هستند که درخشندگی شان در طول دوره‌های نسبتا منظمی تغییر می‌کند. در سال 1908 هنریتا سوان لویت (H.Levitt)، اخترشناسی گمنام و دختر یک کشیش کلیسای محلی، کشف شگفت انگیزی انجام داد. او متوجه شد که میان درخشندگی ستاره‌های قیفاووسی و دوره‌های تغییر آن‌ها ارتباط منظمی وجود دارد. بنابراین اگر کسی می‌توانست فاصله یک ستاره قیفاووسی تا زمین را در دوره‌ای مشخص تعیین کند (که در سال 1913 تعیین شد)، می‌توانست با اندازه گیری درخشندگی سایر ستاره‌های قیفاووسی مربوط به همان دوره، فاصله تمام آن ستاره‌ها را تا زمین تعیین کند.

هابل با استفاده از اندازه گیری‌هایش در مورد ستاره‌های قیفاووسی و رابطه دوره-درخشندگی لویت توانست به صورت قطعی اثبات کند که ستاره‌های

قیفاووسی در آندرومـدا و چنـدین سـحابی دیگر بسـیار دورتر از آن هسـتند که درون راه شـیری باشـند. به این ترتیب کشف شد که آندروما باید جهان جزیـره‌ای دیگـری باشد، کهکشان مـارپیچ دیگـری تقریبا شـبیه به کهکشـان مـا، و یکی از بیش از 100 میلیـارد کهکشـان دیگـری که امروز می‌دانیم در جهان مرئی وجود دارند. نتایج‌هابل به حدی صریح و واضح بود که جامعه اخترشناسی - از جمله شاپلی که اتفاقا در آن زمان مدیر رصدخانه کالج‌هاروارد شده بود، همان‌جایی که لویت کار بنیـادی‌اش را در آن‌جا انجـــام داد - بی‌درنگ این حقیقت را پـــذیرفت که راه شیری تمام آن چـیزی نیست که گرداگـرد ما وجـود دارد. به یک‌باره و تنها در یک جهش، ابعاد جهان شـناخته شـده به انــدازه‌ای بســیار بیش از آن‌چه بــرای قرن‌ها تصــور می‌شد وســعت یــافت، چهــره‌اش و تقریبا همه چــیز آن دگرگون شد.

کهکشان راه شیری 50 میلیارد ستاره مانند خورشید

ستاره شناسان با استفاده از اطلاعات ناسا برای نخستین بار محاسبه کرده‌اند که در کهکشان راه شیری دست کم 8.8 میلیارد ستاره با سیاره‌های هم اندازه زمین وجود دارد که در دمای قابل سکونت به سرمی برند.

نتایج این تحقیقات دیروز دوشنبه 14 آبان ماه در مجله مقالات آکادمی علمی علوم منتشر شده است.

جف مارسی یکی از نویسندگان این تحقیق و استاد نجوم دانشگاه کالیفرنیا برکلی گفت: تنها در کهکشان راه شیری 8.8 میلیارد احتمال وجود حیات مطرح است.

دانشمندان اظهار می‌دارند که گام بعدی آن‌ها بررسی اتمسفرهای این سیارات با تلسکوپ‌های قوی فضایی است که در آینده پرتاب می‌شوند، این امر می‌تواند سرنخی را درباره وجود حیات احتمالی در این سیارات به دست دهد.

مارسی اظهار داشت که نتایج این تحقیقات یک پرسش را به ذهن متبادر می‌کند که اگر ما در کیهان و یا در کهکشان راه شیری تنها نیستیم، پس چرا کهکشان ما در یک سکوت آزار دهنده‌ای فرو رفته است و هیچ صدایی از سوی تمدن‌های پیشرفته به گوش نمی‌رسد.

در کهکشان راه شیری یک ستاره از هر 5 ستاره از نظر رنگ، اندازه و سن شبیه خورشید ما است و این ستاره‌ها دارای سیاراتی هستند که تقریبا هم اندازه زمین محسوب می‌شوند و از نظر قرار گیری آن‌ها در

منطقه قابل سـکونت این سـیاره‌ها می‌توانند دارای آب به شکل مایع باشند.

این اولین بـاری است که دانشـمندان درصد سـتاره‌های شـبیه به خورشـید ما را که دارای سـیاره‌های شـبیه به زمین هستند را به جای تخمین، محاسـبه کرده‌اند و آن را 22 درصد با حاشیه خطای مثبت و منفی 8 درصد اعلام کرده‌اند.

ناتـالی باتالها دانشـمند ناسا که روی کپلر کـار می‌کند اظهار داشت که هنوز باید اطلاعات زیادی بررسی شـود که این رقم به صورت نهایی اعلام شود.

براساس اظهارات مارسی، در کهکشان ما 200 میلیـارد ستاره وجود دارد که 40 میلیارد آن‌ها شـبیه خورشـید ما هستند، یکی از نویسندگان این تحقیق تعـداد سـتاره‌های شبیه خورشـید را نزدیک به 50 میلیـارد عنـوان کـرده به این معنا که تعـداد سـیارات شـبیه به زمین 11 میلیـارد خواهد بود.

سیاره فراخورشیدی که برای فرازمینی‌ها قابل سـکونت است

به گفته دانشــمندان این احتمــال وجــود دارد که در این سیاره فراخورشیدی، بخار آب و در جو آن ابرهایی باران زا وجود داشته باشد. ابتدا دانشـمندان بخـار آب و وجـود ابرهایی با باران مایع را در این سیاره فرا خورشیدی که در فاصله 110 سال نـوری از زمین قـرار دارد را کشف کردند. ســیاره K2-18 b.I در کمربند ســیاره‌های قابل حیات به نسبت ستاره خود وجود دارد.

اگر سـیاره‌ای به سـتاره خـود بسـیار نزدیک باشـد، مانند سیاره زهره، به دلیل وجود اثر گازهـای گلخـانه‌ای جـوی سوزان و اسـیدی خواهد داشت. هم‌چـنین اگر سـیاره در فاصله بسیار طولانی از سـتاره خـود قـرار داشـته باشد مانند ســیاره مــریخ جــوی یخ زده و ســرد خواهد داشت. کشف جدید درباره این سیاره به سال 2015 باز می‌گردد که در آن دانشـمندان کشف کردند سـتاره سـیاره K2-18 b.I از نوع کوتوله قرمز است و به انـدازه کـافی گرما و انرژی برای گرم کردن سیاره K2-18 b.I دارد که حالتی مشابه ارتباط خورشید و زمین است.

سیاره K2-18 b.I به وسیله کاوشگر فضایی کپلر درسال 2015 شناســایی شــده است و پس از آن اطلاعــات تکمیلی درباره سطح سیاره و جو آن به وسـیله داده‌هـای ارســالی از تلســکوپ فضــایی‌هابل مــورد بررسی قرارگرفته‌اند. خورشید این سیاره به نام K2-18 شناخته می‌شود.

تـاکنون دانشـمندان مـوارد فـراوانی از غول‌هـای گـازی کشف کرده‌اند که در جو خود بخـار آب دارنـد، اما سـیاره K2-18 b.I افزون بر وجود بخارآب، ابرهایی باران زا هم دارد. از جمله ســیاره‌های گــازی مشــابه K2-18 b.I درمنظومه شمسی می‌توان سیاره مشتری و زحل را نام برد.

نتیجه‌هــای این مطالعه که در روز 10 ســپتامبر اعلام جهانی شد در مجله arXiv.org preprint منتشر شـده اســت، اما به گفته دانشــمندان هنــوز به مطالعه‌هــای فراوان برای کشف اسرار سیاره K2-18 b.I نیاز است.

به گفته دانشـمندان به احتمـال فـراوان برسـطح سـیاره K2-18 b.I شواهدی از وجود آب مایع و هیدروژن وجود دارد که می‌تواند نشان دهنده وجود حیات بر سطح سـیاه باشد. مطالعه‌ها نشــان می‌دهند اکســیژن و آب مــایع از جمله اساسی‌ترین عنصرهای طبیعی برای حیات هستند. مطالعه دانشمندان نشان می‌دهند با وجود اتمسفر غـنی از هیــدروژن به دلیل جو بسیارســنگین ســیاره احتمــال کشف حیات در جو آن ضعیف است.

بیشــــتر بخوانید: ســــطح نشــــین گم شــــده مــــاموریت "چاندرایان 2" پیدا شد

کارشناسان دریافتند به دلیل نوع خاص جو سیاره، باران ریخته شــده از ابرها برســطح آن جمع نمی‌شــود بلکه به دلیل وجـود حـرارت بـالا دوبـاره گـرم می‌شـوند و به جو سـیاره بـاز می‌گردند و نـوعی چرخه به وجـود می‌آورند. آن‌ها معتقدند به دلیل ماهیت گازی سـیاره و فشـاری که آن بر ســــطح ســــیاره وارد می‌کند امکــــان فــــرود هر

فضــاپیمای ارســالی از ســوی انســان‌ها منتفی است و احتمال آسیب دیدن فضاپیماها وجود دارد.

هسته سیاره K2-18 b.I از جنس سنگ است و اطـراف آن را مقــدار فــراوانی از گازهــای مختلف احاطه کــرده است. این پوسته گازی بیش از دو برابر شعاع کره زمین است که ســبب افــزایش حجم آن به مــیزان هشت برابر می‌شود.

مطالعه دربـاره این سـیاره به وسـیله اطلاعـات ارسـالی ازتلسـکوپ فضـایی‌هابل در فاصـله سـال‌های 2016 تا 2017 به دست آمده است. محققان امیدوارند در آینده و با ارسال تلسکوپ فضـایی جمـیز وب در سـال 2021 به فضا بتوانند به مطالعه دقیق‌تر این ســیاره و دریــافت تصاویر واضح‌تر از آن و ستاره کوتوله قرمزش بپردازند.

به گفته محققان این سیاره اولین سـیاره فراخورشـیدی است که به طــور بــالقوه بــرای فرازمینی‌ها قــابلیت سکونت دارد. سیاره دارای آب و هوا و جو مناسب بــرای پشــتیبانی از زنــدگی است. محققــان اعلام کرده‌اند به احتمال فراوان سیاره K2-18 b.I تنها سیاره از این نوع در منظومه‌هــای دیگر نخواهد بــود و با پرتــاب تلســکوپ شــکاری چی جیمز وب در ســال‌های آینــده ســیاره‌هایی مشابه کشف خواهند شد.

نام تلسکوپ فضایی جیمز وب را ماشین زمـان نامیده‌اند که می‌تواند به کشف اسرار جهـان کمک کند. قـرار است با استفاده از توانایی‌های منحصربه فرد این تلسـکوپ به بررسی 13.5 میلیــارد ســال پیش و تشــکیل اولین کهکشان‌ها درجهان پرداخته شود. برای ساخت تلســکوپ

فضایی جیمز وب تاکنون حدود 7 میلیارد دلار هزینه شده و قرار است این تلسکوپ جانشین تلسکوپ فضایی‌هابل شود.

این تلسـکوپ دارای قابلیت‌هـایی است که به آن اجـازه می‌دهد در دمـای منفی 233 سلیسـیوس به فعـالیت بـپردازد. در ماه‌هـای اخـیر تلسـکوپ فضـایی جیمز وب آزمایش‌هـای نهـایی خـود را پشت سرگذاشـته است و تمـامی قطعه‌هـای آن متصل شـده‌اند. این تلسـکوپ در سال 2021 به فضا پرتاب خواهد شد.

شگفت‌انگیزترین سیارات فراخورشیدی

یک سیاره فراخورشیدی (extrasolar planet) سیاره‌ای است که خارج از سامانه خورشیدی قرار دارد. تا سال 2009تعداد 474 سیاره فراخورشیدی کشف شده‌اند. بسیاری از آن‌ها بزرگ‌تر از سیاره مشتری هستند. در میان سیاره‌های فراخورشیدی نمونه‌های شگرفی دیده می‌شوند.

دانشمندان بر این باورند که سیاره‌های بیشماری بوده یا هستند که توسط ستاره خود فروبلعیده شده یا از مدار و منظومه خود به بیرون پرت شده و در فضای خالی سرگردان گشته‌اند.

قرن‌ها طول می‌کشد تا چشمان بشر، سیاراتی را که در عالم کشف شده است از نزدیک ببیند. مهم‌ترین سوالی که اخترشناسان از خود می‌پرسند این است که وقتی به این دنیاها برسیم، با چه چیزی روبه‌رو خواهیم شد؟

به نظر نمی‌رسد که ما در این جهان پهناور تنها باشیم. در 15 سال اخیر صدها سیاره دیگر در فاصله دوری از خورشید کشف شده، اما ممکن است قرن‌ها طول بکشد تا چشمان بشر بتواند آن‌ها را از نزدیک ببیند. در حالی‌که بشر هنوز آمادگی انجام سفرهای بین سیاره‌ای را ندارد، کشفیات روزمره سیارات جدید، تعداد کل دنیاهای شناخته شده را به بیش از 450 مورد افزایش داده است. برخی از این دنیاها خصوصیاتی دارند که دانشمندان را به تعجب وا داشته است. مدارهای غیرعادی، دماهای بسیار بالا یا پایین، خورشیدهای چندگانه و ابرزمین‌هایی که می‌توانند پناهگاه حیات

باشـــند؛ تنها چند نمونه از این یافته‌هـــای دانشـــمندان هســـتند. یکی از ســـوالاتی که اخترشناســـان از خـــود می‌پرسند این است که وقتی ما به این دنیاها برسـیم، با چه چیزی روبه‌رو خواهیم شـد؟ مهم‌تر این‌که این اتفـاق چه زمانی روی خواهد داد؟

نام: HD 188754 Ab

اگر از یکی از قمرهـــای فرضی نگـــاهی به این ســـیاره بیندازیم، غول گـازی HD188754Ab را می‌بیـنیم که به آرامی در حـال بـالا آمـدن از مقابل سه خورشـید خـود است. این مثالی نـادر از سـیاره فراخورشـیدی است که در یک سیســـتم ســـتاره‌ای سه‌تایی کشف شـــده است. کاشف این سیاره، دکتر ماسیج کوناکی، سـیاراتی از این نوع را «سیارات تاتوئین» می‌نامد. این نـام، نـام سـیاره زادگـاه شخصـیت مشـهور سـری فیلم‌هـای جنگ‌هـای ســـتاره‌ای، لـــوک اســـکای‌واکر است. به گفته ناسا از آن‌جایی‌که این سه‌گانه ســـــتاره‌ای به زیبـــــایی با هم هماهنگ شـده‌اند، غـروب خورشـیدها بر روی سـیاره -یا روی هر کـدام از اقمـار احتمـالی آن- بسـیار چشم‌نواز خواهد بـود. با این حـال، وجـود این سـیاره به موضـوعی جنجالی بدل شده است. در سال 2007 / 1486 گروهی از دانشمندان مدعی شدند که داده‌های موجود، وجود این سیاره را که نخستین بار در سال 2005 / 1484 توسط دکتر کوناکی گزارش شد، تایید نمی‌کند. آیا این سیاره به راستی در آن‌جا وجود دارد؟

نام: اپسیلون آندرومدا b

شـــکل‌گیری ابرهـــای چشم‌نواز و متغـــیر ممکن است پدیـده‌ای عـادی در سـطح این غـول گـازی آشـفته باشد. تصـور می‌شـود که تنها یک سـمت این سـیاره به سـمت خورشید آن باشد که باعث می‌شود جو این بخش سـیاره تا حد انفجار گرم شود. از آن‌جایی‌که گازهـای سـرگردان به طرف نیمه سرد سیاره حرکت می‌کنند، سـرد شـدن و ته‌نشـین آن‌ها یک حـرکت گردشی را به سـمت نیمه داغ سیاره ایجاد می‌کنند. در نتیجه جو متلاطم سیاره همواره به این حـالت بـاقی می‌ماند و هیچ‌گـاه آرام نمی‌گـیرد. محققـان رصـدخانه مک‌دونالد دانشـگاه تگـزاس گـزارش کرده‌اند که مدار سیارات موجود در این سیستم ستاره‌ای دوتـایی به شـدت بیضـوی است که ممکن است به دلیل وجود ستاره دوم یعنی اپسیلون آندرومدا B باشد. اگرچه مدار این جفت دوتایی ناشناخته اسـت، اما اگر مـدارهای آن‌ها بیضی بسـیار کشـیده باشـد، خـدا می‌داند که چه بی‌نظمی وحشـــــــتناکی دیر یا زود در این منظومه رخ خواهد داد.

نام: psr 1620-26 b

این سیاره پیرترین سـیاره فراخورشـیدی شـناخته شـده است که بیش از 12 میلیـارد سـال عمر دارد. هنگامی‌که خورشید ما در 5 میلیارد سال قبل شـروع به درخشـیدن کرد، این سیاره بیش از 7 میلیارد سال سن داشته است. عمـری که در بین سـیارات شـبیه عمر نـوح پیـامبر (ع) است. با توجه به فاصله 12هزار سـال نـوری این سـیاره از زمین، اخترشناســـان شک دارند که بشر روزی بتواند درخشش خورشـید تپ‌اخـتر آن را بر فـراز ابرهـای این غول گـازی به چشم خـود ببیند. تلالو تعـداد بیشـماری از

ســتارگان خوشه کــروی M4 در آســمان آبی رنگ این سیاره قابل مشاهده است. سیستم ســتاره‌ای دوتــایی و نزدیکی این سیاره به یک خوشه کروی ممکن است منجر به عاقبت بدی برای بزرگ خاندان سیارات شـود. حـرکت آرام سیســتم ســتاره‌ای به ســمت هســته خوشه کــروی ممکن است به تصــادف آن با یکی از ســتارگان همســایه منجر شود. اتفـاقی که نتیجه آن پرتـاب شـدن سـیاره به خــارج از سیســتم ســتاره‌ای و ســرگردانی ابــدی آن در فضای بین‌ستاره‌ای خواهد بود.

نام: CoRot 7b

اگر با سرعتی نزدیک به سرعت نور حـرکت کنیـد، 1000 سال طـول می‌کشد تا به سـیاره CoRot 7b بروید و به خانه بازگردیـد، البته اگر زمین خانه شـما باشد. احتمـالا کاوشگرهای رباتیک نخستین نمایندگان زمینی هستند که بر روی این دنیــای مــذاب قــدم می‌گذارند. با حــرارتی نزدیک به 2600 درجه سانتی‌گراد، قسمتی از سـیاره که همــواره رو به خورشــید آن است حــالتی مــذاب دارد و کـاوش آن دشـوار خواهد بـود. با این وجـود، در نـزدیکی نیمه تاریک سیاره ممکن است موارد غافلگیرکننـده‌ای در انتظــار ما باشد. یخ‌هــای مــذاب و بخــار ممکن است در مجاورت این منطقه وجود داشته باشد.

نام: فم‌الحوت b

سیستم حلقوی این سیاره که شاید 10 برابر بزرگ‌تر از حلقه‌های زحل است، بسـیار شـگفت‌انگیز است. احتمـالا چنــدین قمر درون این حلقه‌ها در حــال گــردش به دور سیاره هستند. این سیاره به نسـبت جـوان که هم انـدازه

مشتری است، در لبه داخلی یک صفحه عظیم از گاز و خرده‌سنگ قرار دارد که ستاره فم‌الحوت را احاطه کرده‌اند. دانشمندانی که تصور می‌کردند یک سیاره ممکن است در این صفحه وجود داشته باشد، چشمان قوی‌هابل را به سمت آن نشانه رفتند. در سال 2008 / 1487 وجود این سیاره تایید شد. این سیاره نخستین سیاره فراخورشیدی است که در نور مرئی کشف شده است.

نام: Gliese 581 d

نخستین چیزی که ممکن است توجه بازدیدکنندگان سیاره Gliese 581 d را به خود جلب کند، دشواری حرکت روی آن است. با جرمی 7 برابر جرم زمین، جاذبه سطح این سیاره احتمالا دو برابر جاذبه زمین است. اما هدف بشر کاوش سطح این سیاره نیست: بخش اعظم این سیاره از آب پوشیده شده و در آب احتمال وجود حیات هست. این سیاره به ستاره خود قفل شده و همانند ماه فقط یک سوی آن رو به ستاره قرار دارد. هم‌چنین در این سیاره اثر گلخانه‌ای جوی وجود دارد. سمت تاریک سیاره نیز سرد و احتمالا یخ‌زده است. بین این دو دنیا و در ناحیه انتقالی ممکن است سکونت‌گاهی یافت شود که انسان بتواند در آن سکنی گزیند. به امید آن روز، پیام‌هایی از زمین در سال 2009 / 1488 توسط رادیو تلسکوپ DSS-447om واقع در کانبرا استرالیا به این سیاره مخابره شد. نخستین جواب احتمالی از این سیاره در سال 2049 / 1428 به زمین خواهد رسید.

نام: GJ 1214 b

در حالی‌که شما بر روی خشکی کوچکی که ممکن است در این سیاره وجود داشته باشد ایستاده‌اید، شاهد غروب ستاره کوتوله قرمز این سیاره در پشت افق یک اقیانوس داغ هستید. گرداب‌هایی که از آسمان به پایین رها می‌شود، ناشی از وجود جو غلیظی هستند که اجازه تبخیر شدن را حتی در دمای 260 درجه سانتی‌گراد به آب نمی‌دهد. شما بر روی یکی از کوچک‌ترین سیارات فراخورشیدی شناخته شده ایستاده‌اید. با توجه به این‌که بر روی سیاره ما حیات در دمای 140 درجه سانتی‌گراد نیز یافت می‌شود، تعجب‌آور نخواهد بود اگر شما متوجه سایه‌هایی بشوید که زیر سطح این دنیای آبی حرکت می‌کنند.

ویژگی رنگ‌های مختلف و تاثیر آن‌ها بر افراد

روان شناسی رنگ‌ها می‌تواند فـــــاکتور مهمی هم در فضـــای داخلی خانه ما به شـــمار رود. آشـــنایی با تـــاثیر رنگها و استفاده از آن در محل مناسب از مهمترین نکات زیبـــایی دکوراســـیون داخلی است. تمـــام اشـــیا مـــورد اســـتفاده در دکوراســـیوندارای رنگ هســـتند و فرامـــوش نکـــنیم رنگها دارای احساســـند!هر یک از رنگها معـــنی خاصی دارد و با تأثیر فیزیکی و روحی خاصی که بر روی بیننده می‌گـذارد، احسـاس ما رامنعکس می‌کند و در این زمینه افـــراد واکنش‌هـــای متفـــاوتی از خـــود نشـــان می‌دهند.عکس العمل افراد به فاکتورهای متعددی نظـیر فرهنـگ، جنسـیت، سـن، مـوقعیت احساسی و ذهـنی، تجربه‌های خاصفردی بستگی دارد. البته نوع و شـدت این واکنش‌ها نیز منحصر بفرد است. اسـتفاده از چرخه رنگ و ترکیب آن‌ها، ما را به ایـده‌هایمان نزدیک می‌کند. بـرای تغیـیر محیطی که در آن قـرار داریم وایجـاد دکوراسـیون جدید، انتخاب رنگها و هم‌چـنین تـرکیب آن‌ها بسـیار مهم است. در این مطلب با روانشناسی رنگ و عکســـالعمل بیننده نسـبت به آن‌ها آشـنا می‌شـویم. بـدن ما در طـول زمان به محرکهـای جدید پاسـخهای متفـاوتی میدهد و با دانسـتن روانشناسی رنگها می‌تـوانیم بهـترین بهـره را ببریم. دنیای اطراف خود را بدون وجـود هیچ گونه رنگی تصور کنید؟

برای شرکت در دوره کـاربرد رنگ در دکوراسـیون داخلی کلیک کنید

زرد و طالیی

ویژگی: جلب توجه

در فرهنگ‌هــای کهن، زرد و طــالیی مفهــومی از عشق آســمانی داشت تا جــایی که عروس‌هــای یونــان و روم لباس زرد می‌پوشیدند.این رنگ سمبل سخاوت، نجابت و دانــایی و هم‌چــنین رنگی شــاد و دوســتانه است. زرد کم رنگ کودکانــه، زرد پر رنگ مهربــان و گــرم و زرد خــالص بیان کننده هیجان، فعالیت و قــدرت است. اما مهم‌تــرین خاصــیت رنگ زرد در خانه جلب توجه و تمرکز است. این زنگ توانایی ذهنی شما را افزایش می‌دهد و ذهن تان را شــفاف می‌کند تا بهــتر بتوانید در گفت و گوها مــوثر باشــید. به طــور معمــول آن‌هــایی که در خانه‌هــایی با دکوراســیون زرد سر می‌کننــد، نســبت به آدم‌هــای دیگر بیشــتر حــرف می‌زنند و هم بیشــتر توجه می‌کنند. طــول مــوج زرد نســبتا طوالــنی است و رنگی تحریک کننــده به حساب می‌آید. زرد، رنگ خوشحالی، شادی، خرســندی، و سعادتمندی است. رنگزرداشتیاق، وجد و ســرور، انــرژی، خوشبینی، نیک اندیشی، و شور را انتقال می‌دهد.بــرخی از ترکیبــــات و ســــایه‌های زرد می‌توانند فــــرد را از نظرذهنی تحریک کرده و خالقیت او را افزایش دهند، اما از طــرفی بــرخی از ترکیب‌هــای زرد نــیزوجود دارند که ممکن است ســبب ایجــاد تــرس، وحشــت، اضــطراب، و نگرانی شوند.

قرمز

ویژگی: هیجان

رنگ قرمز، گرم‌ترین رنگ و به عنوان مادر رنک‌ها ا ست. با چیــدمان قســمتی از منزلتــان به قرمز این پیــام را به

بیننده می‌دهید که فردی برونگـرا و عاشق رابطه و رفت و آمد هسـتید. رنگ قرمز در خانه یعـنی عشـق، انـرژی، گرما، خوش بیـنی و هیجـان. اگر دلتـان یک اتـاق گـرم و نـــرم می‌خواهد باید دیوارها را قرمز کنید. با این کـــار محیط بسته‌تر و صـمیمی‌تر می‌شـود. قرمز ضـربان قلب را افـــزایش داده و مـــیزان انـــرژی را بـــالا می‌بـــرد و تنهاهاله‌هـــایی از رنگ قرمز بر روی هر چـــیزی می‌تواند توجه بیننـــده را به آن جلب نماید. عـــالمت خطـــر، روز ولنتاین، قرمز حواس شما را خود جلب کند و چشـمانتان را خیره می‌سـازد. مشـاهده قرمز فشـار خـون وضـربان قلب را ب-اال می‌برد. اشتها را نیز زیـاد می‌کند.بهـترین گزینه برای رنگ کردن اتـاق غـذاخوری اسـتقرمز کمرنگ معمـوالً واکنش‌ها منفی را در افـراد ایجـاد می‌کنـد، و تابلوهای اخطار هم این رنگی هستند. پس سـعی کنید تا جایی که می‌توانید از قرمز پر رنگ استفاده کنید.

نارنجی

ویژگی: اعتماد به نفس

رنگ توانایی، انـرژی، گرمـا، آسـایش و اعتمـاد به نفس، مشـــابه رنک قرمز است و حس گرما و صـــمیمت ایجـــاد می‌کند. می‌توانید در اتـــاق نشـــیمن و جـــایی که افـــراد خـــانواده دور هم جمع می‌شـــوند از آن اســـتفاده کنید. افراد در برابر نارنجی دو واکنش نشان می‌دهند.

یا عاشق آن می‌شـوند یا از آن متنفر می‌شـوند. نـارنجی اصوال با زرق و برق، اشتعال، توانایی، انـرژی، گرمـا، و آسـایش در ارتبـاط است. رنگ توانـایی، انـرژی، گرمـا، آسـایش و البته اعتمـاد به نفس، درست با خصوصـیاتی

شـــبیه رنگ قرمز با این تفـــاوت که احســـاس جـــوانی مضاعف به بیننده منتقل می‌کند. در منزل افـراد مسن و خانه‌های سالمندان بیشتر از این رنگ بـرای در و دیوارها استفاده می‌کنند. نارنجی یکی از معدود رنگ‌هـایی است که به بیننده قـدرت بیـان احساسـات را می‌دهد. نـارنجی خاصیت ضد افسردگی هم دارد.

برای همین خیلی از طراحان از آن برای رنگ اتاق بچه‌ها اسـتفاده می‌کنند. رنگ نـارنجی کج خلقی و زودرنجی را خیلی کم می‌کند. در جاهـــایی از مـــنزل که رنگ‌ها کسل کننده و یک دست هسـتند، نـارنجی به عنـوان یک تشـدید کننـده رنگ به میـدان می‌آید. در خـانه‌ای که رنگ پـرده و مبل‌ها همه یکسان است از کوسن‌های نارنجی اســتفاده کنید.

برای شرکت در دوره کـاربرد رنگ در دکوراسـیون داخلی کلیک کنید

سبز

ویژگی: طراوت

سـبز آرامش بخش‌تـرین و نشـانه طـبیعت است. در آثـار باستانی نشانه زندگی بوده است. سبز نماد صلح، افتخار آفرینی، خوش شانسی، و باروری و حاصل خـیزی است. رنگ سبز نیروی شفابخشی بسیار زیـادی دارد و مـوجب آرامش ذهن و روح است. برای نگاه کـردن به رنگ سـبز، نیـازی به تنظیم شـبکیه چشم نیست و تجزیه و شکسـته شدن به راحتی دیده می‌شود. برای تقویت بینایی و اتاق کودکـان بسـیار مفید است.سـایه‌های طـبیعی سـبز حس تازگی، طراوت، نو شدن، تعادل، آرامش، و تسکین را به

افــراد القا می‌کند. تــرکیب نادرست ســبز ممکن است احساساتی نظیر بی‌حـالی و ناخوشـی، را در فـرد ایجـاد کند.

آبی

ویژگی: سکون

پیام رنگ آبی اعتماد است. در خانه‌ای با دکوراسیون آبی افراد خانواده آرامش و اطمینان رااحساس می‌کنند.رنگ آبی به اقتصــاد خانوادهه م کمک می‌کند چــون بشــدت اشــتها را کــور می‌کند!! مشــاهده این رنگ ســبب ایجــاد هورمونهای شیمیایی خاصی در بدن می‌شــود که آرامش را ارتقا می‌بخشند. آبی اصوالً با احساساتی نظیر:

اعتمــاد، اطمینــان، صــداقت، وفــاداری، منطــق، آرامش، سکون و سکوت، و توجه و تمرکز همراه است. بــرخی از ترکیبات آبی اثرات پویــاتر و پرتحرک‌تــری دارند و بــرخی از آن‌ها سردتر و دور از دسترس می‌نمایند. آبی توانــایی کارمندان و ورزشــکاران را نــیز افــزایش می‌دهد. بــدلیل انتقال حس آرامش، تسکین و ریلکس کننده، پزشکان در مطب خــود از این رنگ بیشــتر اســتفاده کنند. هم‌چــنین برای اتاق خواب و سرویس بهداشتی حمام و دستشویی مناسب است.

بنفش

ویژگی: آرامش

خانه‌ای با دکوراســیون بنفش محلی بــرای آرامش است. بنفش سمبل شجاعت،مدیریت و قــاطعیت میزبــان است و مهربــانی و صــمیمیت او را منتقل می‌کند. در صــورت

استفاده در دیوارها بهتر است از مبلمـان به رنگ روشن اسـتفاده شـود و بـالعکس. مبلمـان بنفش را در اتـاق یا سـالن به رنگ روشن اسـتفاده کنید. بنفش عمومـاً حد تعـادلی میـان انـرژی و هیجـان قرمز و آرامش و سـکون آبی ایجـاد می‌کند. گـاهی بـرخی از سـایه روشن‌های بنفش ذهن افـراد را درگـیر می‌کند و آن‌ها را مضـطرب کرده و از آن‌ها افراد درون گرای افراطی می‌سـازد و از این رو به سـوی کسب عرفـان، معـرفت، دانش پیش می‌روند. کسـانی که طرفـدار این رنگ هسـتند می‌توانند از آن در اتاق مطالعه و غذا خوری استفاده کنند. والدین می‌توانند بـرای فضـای بـازی بچه‌هـایی که این رنگ را دوست دارند، استفاده کنند.

سفید

ویژگی: آرامش سـفید نمـاد معصـومیت و پـاکی، سـرما، پاکیزگی وآرامش است.

دیـوار یکدست سـفید خنـثی و کسل کننـده است و هیچ ایده خالقانه‌ای ندارد. سفید احساسات را برمی انگیزد و حس نوسـتالژی و دلتنگی را تلقین می‌کند. اتـاقی که کامـالً سـفید نقاشی شـده باشد ممکن است جـادار و بزرگ به نظر آید امَا خالی و سرد است.

برخالف رنگ سیاه که جاذب همه رنگ‌هاست، سفید همه رنگ‌ها را پس می‌زند. و تـرکیب این دو تضـادی زیبا و خیره کننده به وجود میآورد.

بهترین استفاده در پس زمینه است؛ برای نمایش تابلوی هنری و جلوه دادن به مبل‌های رنگی بهـتر است دیوارها سفید باشد. اگر دیوارهای منزل شما سـفید رنگ اسـت،

در انتخـاب رنگ مبلمـان و سـایر وسـایل دقت کنیـد؛ با ایجاد تضاد رنگی روحیه افراد خانواده را به طـرز حـیرت آوری بالا ببرید.

برای شرکت در دوره کـاربرد رنگ در دکوراسـیون داخلی کلیک کنید

صورتی

ویژگی: خوش رویی شیرین، معصوم و رمانتیـک، گـرمی و خوشرویی.

این رنگ از خانواده قرمزهاست اما تندی و حرارت قرمز را ندارد. صـورتی به انـدازه قرمز به کـار رفته در آن، در رده‌های سنگین و مـوقر یا رنگهـای احساسی و هیجـانی قرار بگیرد. صورتی یک رنگ معمول بـرای اتـاق خواب‌ها و حمام است. صورتی پررنگ برای بیان شـادی و انـرژی در یک آشپزخانه یا نشیمن خانوادگی هم مناسب است.

این رنگ از ثبات زیادی برخـوردار است و هر جا که باشد زندگی و نشاط را در آن مکـان القا می‌کند. در طیفهـای مـالیم آرامبخش و در طیفهـای تـیره‌تر محـرک و انـرژی زاست. در جوامع غـــربی رنگ راحـــتی و آرامش است. صـــورتی رنگ بســیار قدرتمنـــدی است. علاوه بر این‌که احســاس آرامش و راحـــتی را القا می‌کند به شـــدت ضد افسردگی و گوشهگیری است. با شنیدن نـام صـورتی به یـاد اتـاق کـودک و اتـاق دخـتر بچهها میـافتیم! اما دیگر زمان آن رسیده که از این رنگ زیبـا، و پرنشـاط در دیگر جاهای خانه نیز بهـره گـیریم. طیفهـای رنگ صـورتی در اتاق نشیمن به شـما این امکـان را میدهد که مهمانـان و اعضای خانواده را به آرامش و راحتی دعـوت کنید. بـرای

سرویسهای بهداشتی مناسب است. اشتها را کاهش کم می‌کند و استفاده زیاد در آشپزخانه توصیه نمی‌شود.

سیاه

ویژگی: قدرتمندی

سیاه کاملاً قدرتمند است و با خود سلطه طلبی و قدرتمندی را به ذهن القا می‌کند. در برخی از فرهنگ‌ها این رنگ اف-راد را به یاد از دست دادن جان عزیزانشان می‌اندازد. ژاپنیها اغلباز آن استفاده می‌کنند، روی آن را الک الکل زده و در ترکیب با قرمز جلوه خاصی به محیط می‌دهند. اگر بخواهید چیزی را بیتوجه نشان دهید، از مشکی مات استفاده کنید. به دلیل خنثیبودن با هر رنگی استفاده شود، تاثیر فوقالعادهای خواهد داشت. اغلب در نازک کاریها برای ایجاد ظرافت استفاده می‌شود. مشکی با رنگهای متالیک طالیی، نقرهای، مسی و برنج جلوهای فوقالعاده دارد. یک نیمکت که روی آن گرانیت مشکی قرار گرفته باشد، ظاهر دلفریب و زیبایی به آشپزخانه میدهد. مشکی رنگ خوبی برای کفپوش است. رنگ سیاه و سفید معموال به صورت کاشی یا موزاییک مناسب کف سرویسهای بهداشتی است چون با کنتراست یا تضادی که ایجاد می‌کند فضاهای کوچک را بزرگتر نشان میدهد.

مشکی رنگ مورد عالقه دکوراتورهاست. بیشتر در چراغها، دستگیرههای در به عنوان یک رنگ خنثی موجب جلوه بیشتر پیرامون خود می‌شود.

خاصیت‌های شفابخش انواع رنگ‌ها

انــواع رنگ‌ها چه خاصــیت‌های درمــانی مختلفی دارند و چگونه می‌تــوان از آن‌ها در درمـــان مشـــکلات روحی و روانی کمک گـــرفت می‌خـــواهیم از علم رنگ درمـــانی بیشتر برایتان بگوییم.

خاصیت‌های شفابخش انواع رنگ‌ها

به گزارش جام جم سرا به نقل از دکـتر سـلام، آیا تغیـیر سـاده‌ای در سـایه رنگ‌ها می‌تواند به سـلامت شـما کمک کنند؟ بر اساس فنونی با سابقه‌ای قدیمی که درمجمـوع رنگ‌درمـــانی نامیـــده می‌شـــوند، رنگ می‌تواند واقعـــاً خلق‌وخـوی شـما را بهبـود بخشد و تـأثیرات بیشـتری هم داشته باشد.

رنگ‌درمـــانی که به آن کرومـــوتراپی هم می‌گوینـــد، به شـیوه اسـتفاده از رنگ و نـور بـرای برقـراری تعـادل، آرامش ذهنی و بهبود سلامت اشاره دارد.

الین- مـــاری آســـتن- شـــارپ یک رنگ‌درمـــانگر یا کروموتراپیست تاییدشـــــده دراین‌بـــــاره می‌گوید: «رنگ‌درمانی یک شیوه مهم درمانی جایگزین است، زیرا به‌آسـانی در دسـترس و تـأثیربخش است.» قـرار دادن بیماران در معرض رنگ‌های گوناگون از طریق نـور بـرای درمـــان مشـــکلات روان‌شـــناختی و فـــیزیولوژیکی در فرهنگ‌های باستانی در منـاطقی مانند چین، هند و مصر ریشه دارد که در آن‌ها بیمـاران را در سـولاریوم‌هایی با شیشه‌هایی با رنگ‌های گوناگون می‌نشاندند.

نـور خورشـید از میـان شیشه‌ها می‌گذشت و بیمـاران را غرق رنگ‌هایی می‌کرد که به علت منافع درمـانی فـردی انتخاب شده بودند. نظام باستانی پزشکی آیوورودیک در هند که رویکردی کل‌گرا به مـراقبت از بـدن (ذهن، جسم و روحیه دارد) نیز به اسـتفاده از رنگ‌هـای بـرای درمـان بیماری‌های گوناگون بر اسـاس این اعتقـاد که رنگ‌هـای متفاوت نیروهای شفادهندگی متفاوت دارند می‌پردازد.

این نظام پزشـکی خـواص را به‌طورمعمـول به رنگ‌هـای رنگین‌کمان نسبت می‌دهد:

قرمز: انرژی می‌دهد، نیرو را بالا می‌برد، گردش خون را تحریک می‌کند.

آبی: تســکین می‌بخشــد، بــاعث آرامش و آســودگی می‌شود، تفکر منطقی را برمی‌انگیزد.

زرد: انگیزه ایجاد می‌کند، وضوح ذهنی و توانایی ارتبـاط گرفتن را ارتقا می‌دهد.

سبز: سـرزندگی و همـاهنگی را تشـدید می‌کنند و اثـری پایدارکننده دارد.

نارنجی: بی‌باکی، شورونشاط و هوش را تقویت می‌کند.

بنفش/ارغوانی: به تقـویت اعتمـادبه‌نفس و الهام‌بخشی یا درون‌انگیزی کمک کـرده و دسـتگاه عصـبی را متعـادل می‌کند.

سـفید: همه رنگ‌ها را در خـود دارد؛ بـرای شفابخشی و هشیاری معنوی خوب است.

امـــــروزه رنگ‌درمانگرها از وســـــایل کـــــاربردی مانند روســـــــری‌ها و بطری‌هـــــای شیشه‌ای رنگی گرفته تا جواهرات رنگی، نوردهی ملایم و حـتی غـذاهای رنگارنگ برای درمان افسردگی، اضطراب و حتی کاهش عــوارض ناشی از سکته مغزی استفاده می‌کنند.

آســـتن شـــارپ می‌گوید: «آبی رنگی آرام‌بخش و رنگی ایده‌آل برای اضطراب است. سبز ما را متعـادل می‌کند و باعث تجدیدقوای بدنمان می‌شـود. رنگ زرد به هشـیار و مطمئن باقی مانـدن ما کمک می‌کند. قرمز انـرژی ما را تقـویت می‌کند. افـرادی که دچـار افسـردگی هسـتند با رنگ‌هـای زرد خـوش‌بین‌تر و با رنگ نـارنجی صـمیمی‌تر می‌شوند. صـورتی بیـانگر عشق به خـود است که به نظر من همه ما برای شفا یافتن واقعی به آن نیاز داریم.»

به گفته او، اغلب ما متوجه نیسـتیم که درواقع در طـول زندگی‌هایمان در حال اسـتفاده از رنگ‌درمـانی بـوده‌ایم. همه انتخاب رنگ‌هـا، چه دربـاره لبـاس و مبلمـان باشد و چه دربـاره غـذا و مسـواک بـاعث می‌شـوند، ما احسـاس بهتری بکنیم. او می‌گوید: «حـتی هنگامی‌که مطلقـاً هیچ چیز رنگـارنگی در محیط شـما وجـود نـدارد، می‌توانید از ذهنتان اسـتفاده کنید و عامدانه رنگ‌هـایی را می‌خواهید تصـــــور کنید و به‌اصـــــطلاح «رنگ را به آن‌جـــــایی که می‌خواهید بهبود یابد بدمید.» این به‌اصطلاح دمیـدن رنگ را می‌توانید در هر جایی تمرین کنید.»

گرچه این کـــار بســـیار ســـاده به نظر می‌رســـد، اما آیا شاهدی وجود دارد که واقعاً رنگ‌درمانی مؤثر است؟

لسلی هرینگتون، رئیس شرکت الچ کالر، یک شرکت مشاوره رنگ، دراین‌باره می‌گوید: «فرصت واقعی که رنگ در اختیار شما می‌گذرد این است که خصوصیات عاطفی یا رفتاری را که در پی آن هستید با رنگ مناسبی (از دیدگاه خودتان) پیوند دهید.»

هرینگتون که راهبردهای کاربرد رنگ را برای شرکت‌ها در سراسر دنیا ارائه می‌دهد، توضیح داد که تجربه انسان‌ها با رنگ از طریق رشته‌ای از به‌اصطلاح فیلترها صورت می‌گیرد. ازجمله این فیلترها واکنش‌های ذاتی یا فیزیولوژیک به رنگ‌ها است، اما تداعی‌های آموخته‌شده با رنگ‌ها بر اساس فرهنگ‌ها و تجربیات افراد هم در این مورد مؤثر است. بنابراین رابطه با رنگ‌ها در سطح فردی می‌تواند بسیار پیچیده باشد.

هرینگتون می‌گوید مجموعه فزاینده‌ای پژوهش‌ها بیانگر آن است که رنگی‌هایی معین به‌طوری یکنواخت و به شیوه‌ای قابل پیش‌بینی تأثیراتی بر رفتار می‌گذراند، برای مثال رنگ قرمز و نارنجی باعث تحریک شدن و نیرو بخشیدن می‌شوند درحالی‌که رنگ آبی و سبز آرام‌بخش هستند.

برخی از رنگ‌ها مانند زرد درواقع می‌توانند خلق‌وخو را بالا ببرند، اما پردازش آن‌ها انرژی بیشتری می‌گیرد و ممکن است لازم باشد که با «دوزهای کم» دریافت شوند. بنابراین در فضای کاری ممکن است مفید باشد که از رنگ آبی و سبز استفاده کنیم تا بالاترین میزان تمرکز و توجه در افراد ایجاد شود قرمز و نارنجی برای مشکل‌گشایی گروهی (brainstorming)ـ و تسهیل

ارتبــاط اجتمــاعی مفید است و رنگ زرد بــاعث تقــویت تفکر عقلانی و نوآوری می‌شود.

البته هرینگتون می‌گویــد، کل محیط کــار نیــاز به بررسی دارد. پنجره‌ها و نــور طــبیعی، صــدا و مبلمــان، همه از عواملی هستند که در پیامدها تأثیر می‌گذارند.»

خواص درمانی رنگ‌ها

دنیـــــــای ما پر از انرژی‌هـــــــای مختلف است که با فرکانس‌هـای متفـاوت رنـگ، نـور و صـدا در اطـراف ما وجود دارند. معمولاً جذب رنگ‌هایی می‌شـویم که تعـادل بیشتری در زندگی ایجاد می‌کنند. اسـتفاده از رنگ بـرای درمـــان بـــرخی از بیماری‌ها را رنگ‌درمـــانی می‌گویند. رنگ‌درمـانی روشی جدید نیست و از زمان‌هـای بسـیار قـدیم وجـود داشـته است. نخسـتین بـار مصـری‌ها و یونانی‌ها از رنگ‌ها برای درمان استفاده کردند.

نفـوذ رنگ‌ها و تـاثیر آن‌ها روی بـدن انسـان به طـرق گونـاگون ثـابت شـده است. پژوهش‌هـای مختلفی در موردعلل تـرجیح یک رنگ به رنگ دیگـر، آثـار رنگ‌ها بر ذهن آدمی ایجـاد شـادی یا افسـردگی در آن‌ها و تعـادل فکری و جسمی، انجام شده است.

محبـوب‌ترین رنگ بین عامه مـردم، رنگ آبی و بعد از آن رنگ قرمز است. انـرژی رنگ‌ها روی تمـام سـلول‌های زنده تأثیر می‌گذارد. رنگ‌درمانی با هـدف ایجـاد تعـادل و افـزایش انـرژی فـیزیکی انسـان‌ها با اسـتفاده از هفت رنگ طیف نوری، به کـار گرفته می‌شـود. رنگ‌ها در همه جا وجـــود دارند و ما آن‌ها را نه فقط از طریق چشم‌ها، بلکه از راه پوست و جریان‌هـای الکترومغناطیسی نـیز جـذب می‌کـنیم. انتخـاب رنگ‌ها از سـوی افـراد نشـان می‌دهد که در کجای بدن عدم تعادل رنگ وجود دارد.

هم‌چنین نشان‌دهنده جنبه‌های عاطفی، جسـمی و ذهـنی فـرد می‌باشد. همه ما بـرای خـود رنگی دلخـواه داریم؛ یعنی رنگ خاصی را بیشتر از سایر رنگ‌ها می‌پسـندیم و

سعی می‌کنیم لباس‌ها و وسایل خود را به آن رنگ انتخاب کنیم. به هر حال رنگ مورد علاقه ما هر چه باشد، نمی‌توان تأثیرات متفاوت آن را بر روحیه، جسم و احساسات نادیده گرفت.

رنگ‌ها معانی مختلفی دارند و تنها نگاه کردن به هر کدام از آن‌ها هورمون‌های خاصی را در بدن ترشح می‌کند که می‌تواند موجب آرامش، انرژی بخشیدن، افزایش خلاقیت، خواب راحت یا کاهش اضطراب و استرس‌هایمان شد. به این ترتیب بود که رنگ‌درمانی به وجود آمد. بدن انسان نور حاصل از طیف‌های رنگی را جذب می‌کند. هر رنگ دارای یک فرکانس، طول موج و انرژی است که با آن ترکیب شده است. رنگ‌هایی که جذب می‌کنیم قادرند روی سیستم عصبی، غدد و خصوصاً ترشح هورمون‌ها و ارگانیسم بدن ما تأثیر بگذارند.

علامت بیماری نشانه‌ای از کمبود و یا استفاده ناکافی از رنگ و نور در سلول‌ها و ارگان‌های بدن انسان است. در نخستین جلسات رنگ‌درمانی، درمانگر پی به فرکانس رنگ مورد نیاز فرد برده و در مراحل بعدی از آن رنگ برای درمان استفاده می‌کند. اگر هنوز هم در انتخاب رنگ مورد علاقه خود تردید دارید، می‌توانید یک بروشور رنگ را تهیه و با دقت به آن نگاه کنید و رنگ مورد علاقه‌تان را بیابید.

رنگ‌ها به راحتی روی سیستم عصبی، قدرت بینایی، سیستم گوارشی و کلیه سیستم فیزیکی بدن تأثیر می‌گذارند. رنگ‌ها همانند موسیقی گاهی اوقات

خوشایند و گاهی اوقات ناخوشایند هستند. اگر آن‌ها را آگاهانه بشناسیم، تأثیر آن‌ها را بیشتر درک خواهیم کرد.

رنگ لباس‌ها، به‌خصوص لباس‌های زیر، تأثیر بسیار زیادی در درمان دارند. به‌طور کلی رنگ‌های گرم ایجاد جنبش و تکاپو، هیجان و برانگیختگی می‌کنند و رنگ‌های سرد موجب آرامش، سکوت، صلح و آسودگی می‌شوند و برای تسکین دردها، رنگ‌های سردتر مناسب هستند، زیرا التهابات و ناراحتی‌ها و کوفتگی‌ها را کاهش می‌دهند. رنگ‌های گرم برای دردهای پراکنده (وقتی که درد اصلی برطرف شده است) مورد استفاده قرار می‌گیرند.

به همین دلیل است که برای کاهش درد همیشه می‌گویند اول از کیسه آب سرد استفاده کنید و بعد از کیسه آب گرم. برای شرایط و ناراحتی‌های روحی، رنگ‌های گرم ایجاد خوشبینی و رنگ‌های سرد موجب آرامش ذهنی و تعمق و اندیشه در آسودگی و سکوت می‌شوند.

رنگ زرد

رنگ زرد تحریک‌کننده سیستم اعصاب و نیروی عضلات است؛ بنابراین به هنگام فلج و نیز در معالجه اگزما مفید است. از آن‌جائی که این رنگ می‌تواند رسوبات کلسیم تجمع‌یافته در مفاصل را بشکند، برای درمان روماتیسم و آرتریت نیز مورد استفاده قرار می‌گیرد. برای رفع یبوست، ضعف کیسه صفرا، سوءهاضمه و سردردهای شدید از این رنگ استفاده می‌شود. زرد رنگ جدایی و سردی است؛ پس دقت داشته باشید از آن به اندازه

استفاده کنید تا این حس را در خود و افـراد پیرامون‌تـان ایجاد نکنید.

رنگ بنفش

بنفش را رنگ روحـانیت، وقـار و عـزت می‌دانند. بـرای اختلالات روانی، مثل شیزوفرنی و جنـون ادواری از این رنگ استفاده می‌شود. این رنگ اثر آرام‌کننـده قلب دارد و موجب تصفیه خون نیز می‌شود و می‌تواند سموم بـدن را دفع کند. از نظر روحی در کـاهش نفـرت و خشم و هیجانات افسارگسیخته بسیار مـوثر است و به‌طـور کلی بـرای بهبـود بیماری‌هـای طحـال، ناراحتی‌هـای مثانـه، راشیتیسـم، دردهـای شـدید کمـر، سـیاتیک، ریـزش مـو، صـرع، ذات‌الریـه، سـرفه خشک و آسـم، مـورد اسـتفاده قرار می‌گیرد.

رنگ سبز

رنگ سـبز یکی از رنگ‌هـای میانه و به همین دلیل رنگ تعادل و توازن است. خاصـیت ضـدعفونی دارد؛ بنـابراین بـدن را از سـموم پـاک می‌کند و بـاعث ایجـاد همـاهنگی جسمی، ذهنی و روحی می‌شـود. این رنگ فشـارخون را کاهش می‌دهد و بـرای درمـان بیخـوابی، دردهـای شـدید کمر و بواسـیر مفید است. رنگ سـبز هیچ‌گونه اثر منفی روی محیط و سـایر افـراد نـدارد و می‌توانید به‌طـور نامحدود از آن استفاده کنید؛ فقط دقت داشته باشید که ایجاد دلزدگی نکند.

رنگ قرمز

قرمز مناسب‌ترین رنگ برای رفع کم‌خونی و کمبود آهن است. اعصاب و خون را تحریک و با اثرات مضر سرما مبارزه می‌کند. از تأثیر نور قرمز، حرارت بدن بالا می‌رود و گردش خون بهتر می‌شود. این رنگ انرژی‌زا است و می‌تواند در درمان زکام، برونشیت، کم‌خونی، روماتیسم، یبوست و مقابله با عفونت‌ها، به کار رود؛ اما افراد عصبی و آن‌هایی که فشار خون بالایی دارند، نباید از این رنگ زیاد استفاده کنند.

رنگ نارنجی

نارنجی سمبل انرژی است. این رنگ را رنگ ضدخستگی می‌دانند و از آن برای افرادی که دچار افسردگی هستند، استفاده می‌کنند. رنگ نارنجی برای درمان بیماری‌های کلیوی و سنگ صفرا، آسم، برونشیت، پرکاری تیروئید، کمبود ترشح شیر پس از وضع حمل، افتادگی مقعد، ضعف ریوی و برخی بیماری‌های دیگر مناسب است.

رنگ آبی

رنگ آبی برای رفع تنش‌ها، ترس‌ها، تپش قلب و بی‌خوابی به کار می‌رود. هم‌چنین باعث افزایش قدرت دفاعی بدن می‌شود، تأثر مثبتی در جذب و هضم غذا و تقویت خون و سیستم عصبی دارد. از طرفی، آرامش‌دهنده است و برای رفع سردرد نیز موثر می‌باشد.

به‌طور کلی افرادی که با استفاده از رنگ‌ها، برخی بیماری‌ها را درمان می‌کنند، معتقدند که:

بیماری‌های مربوط به مغز با رنگ نیلی

بیماری‌های مربوط به قلب با رنگ بنفش

بیماری‌های مربوط به کلیه با رنگ سرخ

بیماری‌های مربوط به ریه با رنگ بنفش

و بیماری‌های مربوط به غدد درون‌ریز را می‌توان با رنگ نارنجی درمان کرد. روش درمانی از طریق رنگ‌ها با ارتباط آگاهانه با رنگ‌ها صورت می‌گیرد و این ارتباط به میزان درک ما از احساسات قلبی و روحی‌مان بستگی دارد. برای درک رنگ‌ها باید پا به دنیای رنگ‌ها بگذاریم و به آن‌ها به‌طور عمیق بیندیشیم. هنگام ابتلا به یکی از بیماری‌ها، باتوجه به رنگ مورد نیاز برای درمان آن، باید روی آن رنگ خاص توجه و تمرکز بیشتری کرد.

قرمز: آرزوهای بسیار، شور و شوق زندگی، قدرت و اراده بسیار

قهوه‌ای: نیاز به آسایش جسمی و روحی، علاقه‌مند به خانواده

بنفش: شاعرانه و رمانتیک، دوستدار هنر و زیبایی و متکی به دیگران

آبی: نیاز به آرامش و خشنودی خاطر، علاقه‌مند به دوستان و نزدیکان

خاکستری: گوشه‌گیری، عدم فعالیت و بی‌تفاوتی

آبی تیره (سرمه‌ای): عمق کمال و آرامش اعصاب. افرادی که کمی اضافه وزن دارند، به این رنگ بیشتر علاقه‌مند هستند و به‌طور کلی نشانگر خشنودی و کامیابی است.

زرد: امید به حل مشـکلات سـبز: پشـتکار، قـدرت اراده، مغرور و با استقامت.

آشنایی با خواص و تاثیرات رنگ‌ها

زندگی انسـان از ابتـدا با رنگ‌ها عجین بـوده و به جـرات می‌توان گفت نمی‌شود راجع به فرازهای مختلف زندگی انسان سخن گفت و اشـاره‌ای به رنگ‌ها و تـاثیرات آن‌ها نداشت

البته تاثیرات رنگ‌ها نسبی است و در انسان‌های مختلف و فرهنگ‌های متفـاوت، متغـیر است. اما آن‌چه که تغیـیر ناپــذیر است این است که تــاثیرات رنگ‌ها را نمی‌تــوان منکر شد.

رنگ‌هــایی که در طیف رنگ قرمز قــرار می‌گیرنــد، به عنوان رنگ‌های گرم شـناخته می‌شـوند و دامنه تـاثیر آن از احساسات گرم تا ایجاد خشم و عصبانیت متغیر است.

رنگ‌هایی که در طیف رنگ‌های آبی قرار دارند، به عنوان رنگ‌هــای ســرد و آرامش بخش طبقه‌بنــدی می‌شــوند. احساس غم و بعضا بی‌تفاوتی نیز از زمـره تـاثیرات این طیف رنگی است.

روان شناســان با تردید به تــاثیرات رنگ‌ها نگــاه می‌کنند زیرا معتقدند که این موضوع ارتبـاط مسـتقیم با فرهنگ انسان‌ها داشته و عمومیت ندارند. از طرف دیگر تاثیرات رنگ‌ها را زودگـذر و موقـتی می‌دانند. اما اشــاره به این نکته اهمیت دارد که حــتی اگر این تــاثیرات مــوقت هم باشند اما قابل اغماض نیستند.

روانشناسی رنگ‌ها

سـفید- رنگ سـفید سـمبل پـاکی و معصـومیت و نشـانه سرما است. ضمنا سفید حس فضای بیشـتر و بزرگ‌تر را القا می‌کند. بنا بر این مناسب‌ترین رنگ بـــرای لبـــاس پزشکان و پرستاران است یا برای معرفی شخصیت‌هایی که القـای معصـومیت آن‌ها از اهمیت ویـژه‌ای برخـوردار است.

زرد- رنگ زرد جزء رنگ‌هـای گـرم است و به دلیل مقـدار زیاد نوری که این رنگ منعکس می‌کنـد، خیلی زود بـاعث خستگی چشم می‌شود. نگاه کردن طـولانی مـدت به این رنگ می‌تواند حتی باعث نابینایی شـود. دقت کنید از این رنگ بـرای پس زمینه مونیتـور کـامپیوتر اسـتفاده نکنید. زرد رنگ مناســبی بــرای جلب توجه بیشــتر است اما به شدت احساس رنجیدگی و خشم ایجـاد می‌کند به طـوری که کودکان در فضـاهای به رنگ زرد بیشـتر گریه می‌کنند و بی‌قــراری دارند. اما زرد به علت افــزایش ســوخت و ســاز بــدن، رنگی اشــتها برانگــیز است و تــرکیب رنگی مناسـبی بـرای مغازه‌هـای فست فـود، رسـتوران‌ها و... می‌تواند باشد.

نارنجی- رنگ نارنجی که از ترکیب رنگ زرد و قرمز ایجاد می‌شـود به عنـوان یک رنگ انـرژی بخش شـناخته شـده است. از آن‌جا که این رنگ احساس هیجان، شوق و گرما ایجاد می‌کند، رنگ مناسبی برای جلب توجه بیشتر است.

قرمز- رنگ قرمـز، گـرم و سـمبل عشق و حـرارت اسـتو برای برانگیختن هیجانات قوی و ایجـاد شـور و هیجـان و حتی تحریک خشم، این رنگ بسیار مناسب است. تـرکیب این رنگ با رنگ زرد بسیار اشتها برانگیز است.

صـورتی- رنگ صـورتی که در واقع همـان قرمز کم رنگ است، نمـاد عشق و آرامش است.اثر آرامش بخشی رنگ مربـــوط به برخـــورد اولیه با این رنگ است. هنگامی‌که برخورد با این رنگ به صورت مکرر صـورت پـذیرد، نتیجه عکس می‌دهد و با خود ناآرامی و اضطراب می‌آورد.

آبی- رنگ آبی از جمله رنگ‌هـــای ســـرد است که بســـیار مورد اقبال آقایان است. این رنگ علاوه برایجاد احساس آرامش، نمـاد نظم، صـلح و امـنیت است. آبی در بـرخی افراد حس غم و درون‌گرایی ایجـاد می‌کند. این رنگ ضد اشتها است و کاهش دهنده ضـربان قلب و حـرارت بـدن است. کسـانی که رژیم کـاهش وزن دارند بهـتر است از ظروف و رومیزی آب استفاده کنند.

سبز- رنگ سـبز در عین سـردی نمـاد طـبیعت و سـلامت است. این رنگ نماد آرامش و خوشـبختی و در عین حـال حسـادت است. سـبز بـاعث کـاهش اسـترس می‌شـود. کسانی که در فضـاهای کـاری سـبز کـار می‌کننـد، کمـتر دچار دردهای دستگاه گوارش می‌شوند.

ارغوانی- رنگ ارغوانی در طبیعت کمـتر یـافت می‌شـود اما سمبل ثروت، عقل و وفاداری است.

قهـوه‌ای- رنگ قهـوه‌ای نشـانه طـبیعی بـودن و زمیـنی بـودن است و برانگیزاننـده احسـاس قـدرت و اطمینـان. قهوه‌ای بعضا حس غم و انزوا را نیز ایجاد می‌کند.

سیاه- رنگ سیاه نماد ترس و وحشت است و از آن برای نمایش موجـودات ترسـناک اسـتفاده می‌شـود. سـیاه در عین حال به عنوان نماد قدرت نیز شناخته شده است. در عین این‌که در بسیاری فرهنگ‌ها این رنگ نماد غم و عزا

است اما ایجاد کننده جذابیت جنسی نـیز می‌باشد. سـیاه رنگی بسیار رسمی است و چـون انـدام را لاغرتر نشـان می‌دهد رنگ پرطرفداری است.

ورترین، جوان‌ترین و ریزه‌میزه‌ترین کهکشان عالم

تلسکوپ‌های فضایی‌هابل و اسپیتزر موفق شدند با بهره‌گیری از اثر همگرایی گرانشی، کهکشانی کوچک و نوزاد را در شرایطی کشف کنند که فقط 500’000’000 سال از عمر عالم می‌گذشت.

پروژه «RELICS»، یکی از ژرف‌ترین نقشه‌برداری‌های عالم با استفاده از تلسکوپ‌های فضایی‌هابل و اسپیتزر، با چاشنی خوش‌شانسی همراه شد و پژوهشگران توانستند به معنی دقیق کلمه، سوزنی را در انبار کاه بیابند! آن‌ها توانستند با بهره‌گیری از پدیده همگرایی گرانشی، تصویری تقویت‌شده و پیچ‌وتاب‌برداشته از دورترین کهکشان عالم را کشف کنند.

برای مشاهده عکس در ابعاد بزرگ، این‌جا را کلیک کنید.

این کهکشان نوزاد که SPT0615-JD نام گرفته، در شرایطی مشاهده شده است که تنها 500 میلیون سال از عمر عالم ما می‌گذشت و این در حالی است که امروز حدود 13٫8 میلیارد سال از تولد عالم می‌گذرد. درست است که طی سال‌های اخیر پژوهشگران توانسته‌اند کهکشان‌های معدودی را در همین دوره اولیه از عالم ببینند، اما همه آن‌ها به شکل نقاطی سرخ‌رنگ و کم‌فروغ ثبت شده‌اند، زیرا اندازه‌شان بسیار کوچک و فاصله‌شان بیش‌ازاندازه دور بود.

در کشف اخیر، بخت با اخترشناسان یار بود که تلسکوپ‌های طبیعی عالم به کمک‌هابل و اسپیتزر آمدند و تصویری بزرگ‌تر و پرنورتر از کهکشان SPT0615-JD

فـــــراهم کردند. بین زمین و این کهکشـــــان، خوشه کهکشانی پرجرمی به نام «SPT-CL J0615-5746» واقع شـــده که جاذبه گرانشی‌اش، بافتـــار فضـــازمان را در اطـراف خـود خم می‌کند و مانند عدسی محـدب (کـوژ)، پرتوهـــای نـــور اجـــرام پشت خـــود را متمرکز می‌کند. نخسـتین بـار، آلـبرت اینشـتین بـود که یک قـرن پیش در قـــالب نظریه نســـبیت عـــام، اثر همگـــرایی گرانشی را پیش‌بینی کرد.

در یافته اخیرهابـــل، مـــوقعیت زمین، خوشه کهکشـــانی نسبتا نزدیک و کهکشان بسـیار دور به شـکلی بـود که به جای نقطه‌ای سرخ‌رنگ، کمانی پیچ‌وتاب‌برداشته با طـول 2 ثانیه قوسی شکل گرفت. (هر درجه معادل 60 دقیقه قوسی و هر دقیقه قوسی معـــــادل 60 ثانیه قوسی است.)

فاصله پس‌نگری این کهکشـان 13٫3 میلیـارد سـال‌نوری (با انتقال‌به ســـرخ حـــدود 10)ــ بـــرآورد شـــده اســـت؛ به‌بیـان‌دیگر، نـوری که از این کهکشـان می‌بیـنیم، 13٫3 میلیـــارد ســـال در راه بـــوده است تا به ما برسد. به دلیل انبساط عـالم، فاصـله امـروزی ما و این کهکشـان (البته اگر هنـوز وجـود داشـته باشد) به مـراتب افـزایش یافته است و فراتر از 35 میلیارد سال‌نوری برآورد می‌شود.

این نخســـتین بـــار است که می‌تـــوان از کهکشـــانی با فاصله‌ای چنین دور، اطلاعاتی در مـورد سـاختار و ابعـاد آن استخراج کرد. پژوهشگران با تحلیل اثـرات همگـرایی گرانشی روی این تصـــویر، ابعـــاد واقعی و جـــرم این کهکشان را تخمین زده‌اند. این کهکشان ریزه‌مـیزه کمـتر از 3 میلیـــارد برابر خورشـــید جـــرم دارد و 100 برابر

کم‌جرم‌تر از کهکشـــان راه‌شـــیری (کهکشـــانی که کامل رشد کـــــرده) است. درازای آن نـــــیز کمـــــتر از 2500 ســـال‌نوری بـــرآورد شـــده که نصف انـــدازه ابر مـــاژلانی کوچـــــک، قمر کهکشـــــانی راه‌شـــــیری است. با چـــــنین مشخصـــــاتی، SPT0615-JD را می‌تـــوان نمـــونه‌ای از کهکشان‌های جوانی به شـمار آورد که در فاصـله زمـانی کوتـــــاهی پس از مهبانگ در عـــــالم پدیـــــدار شـــــدند. اخترشناسان معتقدند که کهکشـان‌های بزرگ‌تر از به هم پیوستن این کهکشان‌های ریزه‌میزه پدید آمده‌اند.

هابل برای مشاهده این کهکشان دوردست و کم‌فروغ که از کمک همگرایی گرانشی خوشه کهکشانی نیز بهره‌مند بود، مجبور شد تمام توان خود را به کار بگیرد. تلسـکوپ فضـایی جیمز وب که به زودی رهسـپار فضا خواهد شـد، به مـراتب ازهابل قدرتمنـدتر است و انتظـار می‌رود که تعداد بیشتری از کهکشـان‌های ریزه‌مـیزه اوایل عـالم را کشف کند. جیمز وب از آینه‌ای به قطر 6٫5 مـــتر بهـــره می‌برد (آینه‌هابل 2 متری است) و آشکارسـازهای آن به مراتب ازهابل پیشرفته‌ترند؛ به طوری که توان اکتشـاف علمی جیمز وب را به 10 برابر توان‌هابل افـــــزایش خواهند داد.

درخشان‌ترین کهکشان عالم

این کهکشـــان با نـــام WISE J224607.57-052645.0 حدود 12.5 میلیارد سال‌نوری از زمین فاصله دارد و این بدان معنی است که تصویری که هم‌اکنون از آن دریـافت می‌کنیم، مربوط به زمانی است که حدود 1 میلیارد سال از عمر عالم می‌گذشت.

دانشـــمندان حـــدس می‌زنند عامل اصـــلی درخشش فوق‌العـــاده این کهکشـــان که 400هـــزار میلیـــارد برابر خورشـید اسـت، ابرسـیاه‌چاله عظیمی است که در قلب این کهکشان واقع شده و در آن زمـان (1 میلیـارد سـال پس از مهبانگ) چند میلیـــارد برابر خورشـــید ســـنگینی داشته است. بـرای مقایسـه، کهکشـان راه‌شـیری حـدود 100 تا 150 میلیارد برابر خورشید درخشندگی دارد و در قلب آن، ابرســیاه‌چاله‌ای 4 میلیـــون بـــار ســـنگینتر از خورشید قرار گرفته است.

چنین ابرسیاه‌چاله‌های بزرگی در زمانی که عالم هنوز به 10درصد عمـرش نرسـیده بـود، می‌بایست بسـیار نـادر باشند؛ اما دانشمندان تاکنون 20 کهکشان مشابه WISE J224607.57-052645.0 پیـــدا کرده‌اند و آن‌ها را در دسته جدیـدی از اجـرام سـماوی با عنـوان کهکشـان‌های فروســرخ فوق‌العـــاده درخشـــان ELIRG طبقه‌بنـــدی کرده‌اند. ســوال مهم در مــورد این اجــرام این است که آن‌ها و به‌طـور مشـخص ابرسـیاه‌چاله‌های مرکزی‌شـان چطور توانسته‌اند به این ابعـاد و جـرم عظیم دست پیـدا کنند.

روانشناسی رنگ‌ها و تاثیر رنگ‌ها از نظر روانشناسی بر روان افراد

“رنگ” یک ابزار ارتباطی بسیار قوی است و می‌تواند اثرات بسیاری بر رفتار افراد بگذارد. تاثیر رنگ‌ها از نظر روانشناسی بسیار قوی است، تا به حال دقت کرده‌اید که در منوی رستوران‌ها معمولا از رنگ‌های نارنجی و یا قرمز استفاده می‌شود؟ یا این‌که وقتی در اتاقی با دیوارهای آبی قرار می‌گیرید، احساس آرامش می‌کنید؟ یا این‌که با قرار گرفتن طولانی مدت در معرض رنگ زرد، احساس بی‌قراری و آشفتگی می‌کنید؟ پاسخ سوالاتی از این دست به موضوع روانشناسی رنگ‌ها بر می‌گردد.

در مطلب حاضر به تاثیر رنگ‌ها از نظر روانشناسی، تست روانشناسی رنگ‌ها، روانشناسی رنگ‌ها در تبلیغات و خصوصیات هر رنگ از نظر روانشناسی برای مثل روانشناسی رنگ نارنجی و زرد و ... پرداخته‌ایم.

خدمات نقاشی ساختمان در استادکار

نقاشی ساختمان

✓رنگ آمیزی و نقاشی دیوار

✓رنگ آمیزی و نقاشی سقف

✓پتینه کاری دیوار

✓اجرای انواع رنگ‌های روغنی، اکرولیک و پلاستیک

دریافت این خدمت از استادکار

منظور از روانشناسی رنگ‌ها چیست؟

روانشناسی رنگ به معنی مطالعه تأثیرگـذاری رنگ‌هـای موجــود در محیط بر ذهن و حــالات روحی افــراد است. البته این علم، یک شـــاخه جداگانه از روانشناسی نیست بلکه در میـــان زیرمجموعه‌هـــای مختلف روانشناســـی، می‌تواند بخشی از روانشناسی شناختی باشد.

با وجودی که اثر رنگ‌ها تا حدودی ذهنی است و در مورد اشخاص مختلف با جنسـیت، سن و فرهنگ مختلف فـرق می‌کند، امّا بیشتر رنگ‌ها دارای معنی و تاثیر یگـانه‌ای در سراسر جهان هستند. برای مثـال رنگ‌هـایی که در طیف قرمز قـــرار دارند به عنـــوان رنگ‌هـــای گـــرم شـــناخته می‌شـــوند که این طیف دامنه‌اش از احساســات گـــرم و صمیمانه تا احساس خشم و عصبانیت متغیر است.

روانشناسی رنگ‌ها و مطالعه رنگ‌ها به عنـوان عـواملی که بر رفتار و واکنش‌های افراد تاثیر می‌گذارنــد، اهمیت و جذابیت فراوانی دارد تا حدی که بعضی اوقات از تست روانشناسی رنگ‌ها برای شخصــیت شناسی از روی رنگ مورد علاقه استفاده می‌شود.

البته تست رنگ شخصیت جوابی قطعی درباره شخصـیت افــراد به شــما نمی‌دهــد، اما می‌تواند در شــناخت بهــتر برخی از ابعاد شخصیت مفید باشد.

تـاثیر رنگ بر رفتـار انسـان، شـامل نمونه‌هـای بسـیاری می‌شود، برای مثال رنگ بر ادراکـاتی که آشـکار نیسـتند مانند طعم غذا تاثیر می‌گذارد. رنگ‌ها هم‌چنین می‌توانند اثر بخشی دارویی را افـــزایش دهند. به عنـــوان مثـــال،

قرص قرمز یا نارنجی معمولا به عنوان محـرک اسـتفاده می‌شود.

روان شناسی رنگ به معنی مطالعه تأثیرگذاری رنگ‌های موجود در محیط بر ذهن و حالات روحی افراد است.

اهمیت روانشناسی رنگ‌ها در چیست؟

اهمیت روانشناسی رنگ‌ها از این منظر است که می‌تـــوان از رنگ‌ها به عنـــوان عامل کمکی در درمـــان بیماری‌های مختلف، ایجاد تغییرات مثبت در فکــر، ذهن و جسم، تنظیم اهداف شغلی با کـاهش اسـترس شـغلی و ارتقاء مهارت‌های ارتباطی استفاده کرد.

روانشناسی رنگ هم‌چـــنین به شـــکلی گســـترده در بازاریابی و مسائل تجاری استفاده می‌شود. بســیاری از بازاریابــان، رنگ را به عنــوان بخش مهمی از بازاریــابی می‌شناسند، زیرا از رنگ می‌توان برای نفـوذ بر مصـرف کننــدگان از طریق کالاها و خــدمات اســتفاده کــرد. به همین دلیل است که شــرکت‌ها هنگــام تصــمیم گــیری دربـــاره لوگـــوی برند خـــود، با توجه به زمینه کسب و کارشـــان و یا معنا و مفهـــومی که می‌خواهند به جوامع هــدف برســانند، از یک تــرکیب رنگی خــاص اســتفاده می‌کنند.

دلیل پوسته پوسته شدن رنگ روی دیوار چیست؟خواندن

روانشناسی رنگ‌ها در تبلیغات

تقریباً از زمان رونق چاپ رنگی روزنامه‌ها و آژانس‌های تبلیغـــــــاتی، بحث روانشناسی رنگ‌ها و نقش رنگ در بازاریـابی و تبلیغـات نـیز به صـورت جـدی مطـرح شد.

رنگ‌ها می‌توانند جـدا از تـأثیری که بر افـراد می‌گذارنـد، روی کسب و کار و برنـدینگ شـما و نحـوه تفکر مشـتری در مورد شما نیز تاثیر گذار باشند.

نتایج تحقیقات زیادی که در این زمینه انجام شده اسـت، ثابت کـرده است که بـرخی رنگ‌ها در ایجـاد واکنش‌هـای مطلوب از سوی مخاطب، تاثیر بیشتری دارند. همه ما به تجربه دریافته‌ایم که رنگ، چه در تبلیغـات و چه در بسـته بنـدی‌ها یا آگهی‌هـای تلویزیـونی، بر روی قضـاوت ما در مورد یک محصول یا برند تاثیر می‌گذارد.

هم چنین بازاریاب‌ها بـرای اسـتفاده بهـتر از رنگ‌ها باید این نکته را مد نظر داشـــته باشـــند که انتخـــاب یک رنگ برای سازمان، بر درک و تصور مخاطبـان هر سـازمان از آن تـاثیر مانـدگاری دارد. نکته مهم دیگر تـأثیر عـاطفی رنگ‌ها است که می‌تواند احساسات و توجهات مشـتریان را به خود جلب نماید.

برای مثال رنگی که هر برند برای خودش انتخاب می‌کند، تأثیر مستقیمی بر کیفیت، قـدرت، زنانه یا مردانه بـودن محصول یا خدمت آن برند دارد.

بنابراین روانشناسی رنگ‌ها در تبلیغات به پیامی که رنگ در تبلیغـــات به مخـــاطب القا می‌کند و اثر آن بر واکنش مخاطب می‌پردازد. در ادامه برای نمونه، پیامی که برخی از رنگ‌های اصلی در تبلیغات و بازاریابی القا می‌کنند را بیان کرده ایم:

روانشناسی رنگ قرمز در تبلیغات

رنگ قرمز که در نشـــان تجـــاری شـــرکت‌هایی همچـــون کوکـاکولا، ردبـول و باشـگاه پرسـپولیس اسـتفاده شـده اســت، بــاعث افــزایش فشــار خــون و متابولیسم بــدن می‌شـــود. قرمـــز، نمـــاد انـــرژی است و شـــرکت‌ها و مؤسسات مختلف برای به هیجـان آوردن افـراد و تحریک آن‌ها به تصمیمات سـریعی، همچـون «همین الان بخرید» یا «این‌جا را کلیک کنید» از این رنگ استفاده می‌کنند.

می‌توان از رنگ قرمز به دلیل انتقال انــرژی بــرای تبلیغ نوشــیدنی‌های انــرژی زا، بازی‌هــا، خودروهــا، ورزش و فعالیت‌های فـیزیکی پر تحـرک اسـتفاده کـرد. نکته مهم این است که امکـان دیـده شـدن رنگ قرمـز، بسـیار بـالا است.

می‌توان از رنگ قرمز به دلیل انتقال انــرژی بــرای تبلیغ نوشــیدنی‌های انــرژی زا، بازی‌هــا، خودروهــا، ورزش و فعالیت‌های فیزیکی پر تحرک استفاده کرد.

روانشناسی رنگ نارنجی در تبلیغات

رنگ نارنجی در نشان تجاری شرکت‌هایی همچون سایپا، مک دونالد، خطوط هوایی الاتحاد و الخلیج دیده می‌شود. رنگ نـــارنجی انـــرژی رنگ قرمز و شـــادی رنگ زرد را همزمان در خود جای داده است. نارنجی که نماد قــوت و استقامت است؛ معنای جدیت، شیدایی، شـادی، خلاقیت، تصمیم، جذابیت، مـوفقیت، تشـویق و انگـیزش را منتقل می‌کند.

این رنگ در چشم انسـان احسـاس گرما را ایجـاد می‌کند اما مانند قرمز تحریک گ----ر نیست. رنگ نارنجی بــاعث تأمین انرژی بیشتر، اکسیژن بیشتر برای مغز و افـزایش

فعالیت‌های ذهنی می‌شود. نارنجی در ارتباط با غذای سالم، باعث افزایش اشتها می‌شود. رنگ نارنجی خیلی خوب دیده می‌شود و برای جلب توجه افراد در تبلیغات و بسته بندی‌ها، می‌توان از این رنگ استفاده کرد.

نارنجی که نماد قوت و استقامت است؛ معنای جدیت، شیدایی، شادی، خلاقیت، تصمیم، جذابیت، موفقیت، تشویق و انگیزش را منتقل می‌کند.

روانشناسی رنگ زرد در تبلیغات

رنگ زرد رنگ قدرتمند و شادی است که القاکننده اعتماد به نفس، عزت نفس، و دیگر هیجان‌های مثبت است. رنگ زرد طول موج بلندی دارد و بیش از هر رنگ دیگری دیده می‌شود. زرد هم‌چنین رنگ خلاقیت است. شرکت‌هایی که در زمینه محصولات مربوط به کودکان فعالیت می‌کنند بیش‌تر تمایل دارند از رنگ زرد استفاده کنند. لوگوی مک‌دونالد زرد رنگ است؛ و نشان از شادابی و سرزندگی آن دارد. برند فِراری نیز روحیه رقابتی‌اش را با لوگوی زرد رنگ خود نشان داده است.

تاثیرات رنگ قرمز از دیدگاه قرآن کریم

قرآن کریم به عنوان یک کتاب هدایت و تکامل بشر، با اشاره به هدایت تکوینی خداوند در آفرینش طبیعت، انسان را متوجه تاثیری که بطور غیر مستقیم از محیط اطرافش می‌گیرد، کرده و در خلال آن به تاثیر روانی رنگها در انسان از جمله رنگ قرمز در آیه 27سوره فاطر پرداخته، چنین می‌فرماید:"آیا ندیدی که خدا از آسمان، آبی فرو فرستاد و بدان میوه‌هایی با رنگ‌های گوناگون پدید آوردیم و برخی از کوهها دارای خطوط سفید و سرخ به رنگها مختلف آفریدیم"

حرارت بخشی و فعال بودن

خداوند متعال در قرآن کریم، از رنگ قرمز به عنوان رنگ کوهها در جاده‌های پر پیچ و خم کوهستانی تعبیر آورده و می‌فرماید:برخی از کوهها دارای خطوط سفید و سرخ به رنگها مختلف آفریدیم. که با اندکی تامل در آیه فوق به جایگاه رنگ قرمز در علم زمین شناسی پی می‌بریم زیرا کوههای سرخ رنگ منبع عظیم آتشفشانی هستند و مدام در حالت تلاطم می‌باشند. که نماد اصلی این کوهها، گرم و فعال بودن آن‌ها است به همین علت در اثر تغییرات جغرافیایی شروع به فوران می‌کنند و در آیه47 سوره الرحمن نیز در سرخی دگرگونیهای صفحه آسمان به هنگام قیامت به این رنگ تشبیه شده است با این بیان که "پس آن‌گاه که آسمان شکافته شوند مانند چرمی سرخ وگلگون گردد.." "فاذا انشقت السماء فکانت وردة کالدهان" که کلمه "وردة" در این آیه به معنای گل سرخ تداعی کننده سرخی آسمان در هنگام

قیامت است. که وجه شبه این تشبیه همان گرم بـودن و فعال بودن زیاد است.

رنگ قرمز

تاثیرات رنگ قرمز از دیدگاه قرآن کریم

تحریک کنندکی

امـــام بـــاقر علیه السـلام از پـــدر بزرگوارشـــان نقل می‌کنند:"ایشـــان لباسی از جنس خز به پنجـــاه دینـــار خریدند و نیز لباسی قرمز رنگ از مصر خریده بودند و از آن دو استفاده می‌کرد و می‌فرمودند:" زیورهایی که خدا برای بندگانش پدید آورده و-نـیز- روزیهـای پـاکیزه را چه کسی حرام گردانیده؟... آیه 42سـوره اعـراف" و نـیز در حدیث دیگر از امـام صـادق علیه السـلام نقل شـده است که:"ایشان را در روپوشی قرمز رنگ مشـاهده می‌کنند و از این پوشش امام علیه السـلام تعجب می‌کنند امـام آیه فـــوق را تلاوت کـــرده، می‌فرمایند:"هیچ اشـــکالی در پوشیدن چنین لباسی نیست".

رمز و راز نهی از رنگ قرمز در جمع

با دقت در احـــادیث مـــذکور و احـــادیث دیگر با چـــنین مضامینی استفاده می‌شود که ائمه علیهم السلام از این نوع لباسها در معرض عموم استفاده نمی‌کردند. بلکه در وقت و جای مخصوص از آن‌ها بهـره مند می‌شـدند. چـرا کـه، اگر غـیر از این بـود افـراد با دیـدن آن‌ها در چـنین پوششی تعجب نمی‌کردند بلکه آن را عـــــادی تلقی می‌کردند. از جمله امـــــام صـــــادق علیه الســـــلام

می‌فرماید:پوشــیدن رنگ قرمز و اســتفاده از آن جز در عروسی و سایر مواقع مکروه است.

خواص رنگ قرمز

جمله امام صادق در رابطه با رنگ قرمز

حکم بن عقبه از امـــام صـــادق علیه الســـلام نقل می‌کند:"وقتی به حضور امام رسیدم ایشان را در منزلی مـزین در حـالی که لبـاس تـازه و روپوشی رنگین به تن داشت مشاهده کردم. امام علیه السلام فرمود:"در مورد رفتار من چه می‌گویی؟ گفتم شما را در پوشش جوانـان لاابـالی دیـدم امـام فرمـود:ای حکم "زیورهـایی که خـدا برای بندگانش پدید آورده و-نـیز- روزیهـای پـاکیزه را چه کسی حــرام گردانیــده؟... آیه 42ســوره اعــراف" این منزلی را که می‌بینی منزل همسرم است و من به زمـان عروسی نزدیک هستم و خانه مرا خودت می‌شناسی".

و هم‌چنین روایت است که دو نفر به سوی پیـامبر صـلی الله علیه و آله می‌روند و ایشان را در عبـایی سـرخ رنگ مشــاهده می‌کنند آن‌ها به پیــامبر صــلی الله علیه و آله عــرض می‌کنند:ما تو را جــوانمرد می‌پنداشــتیم، پیــامبر صــلی الله علیه و آله فرمودند:من، فرزنــدانم و بــرادرم همه جوانمردیم".

که اگر در احادیث مذکور دقت نظر شود، معلوم می‌شود که ائمه معصـــومین علیهم الســـلام با عملکـــرد خـــود می‌خواستند بیان کنند که استفاده از رنگ قرمز به خاطر خاصــیت تحریک کننــدگی شــدیدش در مــنزل و در نــزد همسر خـوب و ممـدوح است. اما از طـرفی دیگر نـیز به خـــاطر همین صـــفتش و تـــاثیرات منفی ناشی از این

ویـژگی بـویژه در بین افـراد مجـرد که بـاعث انگشت نما شــدن و ایجــاد مشــکلات روحی و روانی از جمله زمینه فساد می‌گردد، هر چند ما چنین هدفی نداشته باشـیم به همین دلیل استفاده از آن در عموم به خصـوص در میـان نامحرم نهی شده است

رنگ گرم چیست و چه کاربردی دارد؟

رنگ‌ها را از لحاظ روانشناسی و براساس دمایی که به انسان منتقل می‌کنند، به دو دسته اصلی رنگ‌های سرد و گرم تقسیم می‌کنند. رنگ‌های سرد و گرم هر کدام دارای خصوصیات و ویژگی‌های خاص و منحصر به فرد خود هستند که سبب متفاوت شدن آن‌ها از یک‌دیگر شده است. بر اساس همین خصوصیات و ویژگی‌های متفاوتی که رنگ سرد و گرم دارد، کاربرد این رنگ‌ها هم متفاوت است و از هر کدام می‌توان در محیطی خاص استفاده کرد.

رنگ گرم

به‌طور کلی باید گفت منظور از رنگ گرم، طیفی از رنگ‌ها است که انسان با نگاه کردن به این رنگ‌ها احساس گرما می‌کند و به‌نوعی نشان دهنده تابستان و گرمای روزهای تابستانی است. رنگ‌های گرم شامل رنگ‌هایی از قبیل قرمز، زرد و نارنجی می‌شوند؛ که این رنگ‌ها سراسر شور و حرارت هستند و حس جنبش و تحرک را در انسان برمی انگیزند و شعله‌های آتش را به انسان یادآوری می‌کنند.

رنگ‌های گرم محرک سیستم عصبی بوده و احساسات افراد را تشدید می‌کنند. این دسته از رنگ‌ها به راحتی قابل مشاهده هستند و موجب جلب توجه می‌شوند. در واقع طول موج نور قرمز، بسیار به اشعه ماورابنفش نزدیک است و به همین دلیل منشا انتقال گرماست. رنگ‌های اصلی یا ترکیباتی از قبیل قرمز، نارنجی، زرد، سبز، قرمز نارنجی، زرد نارنجی (پرتقالی)، بنفش

قرمز، در زمره رنگ‌های گرم قرار می‌گیرند. استفاده از این رنگ‌ها مـــوجب کـــوچک‌تر به‌نظر رســـیدن فضا هم می‌شود.

نقاشی ساختمان در آچارباز

در صورتی که نیـاز به هرگونه مشـاوره در زمینه انتخـاب رنگ و خدمات رنگ و نقاشی ساختمان داشتید، کافیست درخواست خـود را در سـامانه آچاربـاز ثبت کنید و منتظر تماس کارشناس باشید:

درخواست نقاشی ساختمان

انواع رنگ‌های گرم

با وجــود این‌که رنگ گــرم به مجموعه طیف رنگی قرمز گفته می‌شــود، ولی رنگ‌هــای اصــلی و فــرعی را هم شامل می‌شود. با این حال سه رنگ اصـلی قرمـز، زرد و نارنجی از جمله رنگ‌های گـرم هسـتند و بـاقی رنگ‌هـای گــرم از تــرکیب این سه رنگ اصــلی به‌دست می‌آید. این سه رنگ اصـــلی با وجـــود این که دارای خصوصـــیات و ویژگی‌های مشترکی هستند؛ با این حال تفاوت‌هایی نیز با هم دارند که نیازمند بررسی دقیق آن‌هاست.

کاربرد رنگ‌های گرم

کــاربری رنگ گــرم براســاس خصوصــیات ویژگی‌هــای مختلفی که دارد، می‌تواند در مراکز مختلف و در حوزه‌های گوناگون باشد. از رنگ‌های گرم می‌توان بــرای نقاشی خانه، دکوراسیون و غیره استفاده کرد. برخی از مهم‌ترین کاربردهای رنگ گرم عبارتند از:

1- استفاده در دکورسیون منزل

رنگ‌ها با احساسات و عواطف انسان ارتباط دارد و بر روح و روان آن‌ها تاثیر می‌گذارد. چرا که رنگ‌ها الهام‌بخش، انرژی‌زا، تسلی‌دهنده و حیات‌بخش هستند و استفاده از آن‌ها می‌تواند تاثیرات زیادی روی انسان داشته باشد. رنگ گرم از جمله رنگ‌هایی هستند که بسیاری از مردم در دکوراسیون منزل خود استفاده می‌کنند و استفاده از این رنگ سبب ایجاد شادی و صمیمت مناسب بین اعضای خانواده می‌شود.

در دکوراسیون داخلی کاربرد رنگ‌های گرم می‌تواند به دو صورت باشد؛ استفاده کامل در تمامی اجزای دکوراسیون یا به‌صورت تناژی در ترکیب با رنگ‌های دیگر. استفاده از رنگ‌های گرم در دکوراسیون خانه به شما توازن و آرامش می‌دهد و هم‌چنین احساس صمیمت را در بین اعضای خانواده تقویت می‌کند. اگر می‌خواهید برای فصل زمستان در دکوراسیون خانه خود تغییراتی بدهید که موجب گرمابخشی به خانه شود، می‌توانید از رنگ گرم استفاده کنید. استفاده از رنگ‌های گرم در دکوراسیون خانه سبب ایجاد احساس گرما می‌شود.

دلیل گرما بخش بودن این رنگ‌ها این است که فشار خون و دمای بدن را بالا می‌برد، به همین دلیل سبب ایجاد حس گرما در خانه می‌شود. برای مثال همان طور که گفتیم قرمز رنگ عشق و علاقه است. اگر شما به خاصیت رنگ‌ها اهمیت خاصی می‌دهید بهتر است بدانید رنگ قرمز می‌تواند در تمام حالات موثر باشد. یعنی همانطور که می‌تواند آغازگر شادی و شور باشد، گاهی

موجب خشم شود. این بدان معنا نیست که نباید از رنگ قرمز در طراحی منزل استفاده شود بلکه بهتر است بدانیم رنگ قرمز را با ترکیب چه رنگ‌هایی باید استفاده کنیم. قرمز رنگ گرم و پرانرژی است که کاربرد بیشتری در دکوراسیون اتاق پذیرایی خانواده‌های جوان دارد.

پیشنهاد مطالعه

رنگ سرد چیست و چه کاربردی دارد؟

2- نقاشی ساختمان

استفاده از رنگ‌های گرم در نقاشی ساختمان به‌ویژه اتاق‌های بزرگ سبب گرم‌تر نشان دادن آن‌ها می‌شود و به استراحت و خواندن و مطالعه انسان کمک می‌کند. یکی از مهم‌ترین کاربردهای رنگ گرم استفاده از آن‌ها در نقاشی ساختمان است. چرا که استفاده از رنگ‌های گرم در نقاشی ساختمان سبب ایجاد انرژی در محیط شده و جذابیت خانه را افزایش می‌دهد.

برای این‌که بتوانید بخش‌هایی از خانه را به محیطی صمیمانه‌تر تبدیل کنید، می‌توانید از رنگ‌های گرم استفاده کنید. با استفاده از رنگ گرم در اتاق پذیرایی و یا نشیمن می‌توانید روی روابط افراد خانواده تاثیراتی مثبت بگذارد و یا با استفاده از رنگ زرد در آشپزخانه می‌توانید اشتهای افراد را تقویت کنید و یا اگر متراژ خانه کوچک است و می‌خواهید کمی بزرگ‌تر به نظر برسد، در این صورت استفاده از رنگ گرم در نقاشی خانه می‌تواند فضا را بزرگ‌تر جلوه دهد.

3- استفاده در تبلیغات

یکی از مهم‌ترین کاربردهای رنگ گـرم اسـتفاده از آن‌ها بـرای تبلیغـات است. چـرا که این رنگ‌ها به‌راحـتی قابل مشـاهده هسـتند و سـبب جلب توجه می‌شـوند. به همین دلیل است که در رسـتوران‌ها و کافه‌ها اغلب بـرای جلب توجه مــردم بیشــتر از رنگ‌هــای قرمز و زرد اســتفاده می‌شود. چون که این رنگ‌ها به وضوح دیـده می‌شـوند و بیشــتر در یــاد مــردم می‌مانند و ســبب تحریک اشــتهای انســان می‌شــود. از این رو رســتوان‌ها و فست فودها بیشـتر از سه رنگ قرمـز، زرد و نـارنجی بـرای تبلیغـات استفاده می‌کنند. تا بتوانند مشتریان خود را جذب کنند.

زرد مهم‌ترین رنگ برای استفاده در مراکز خرید یا بــرای مرکز نمایش است. زیرا چشم قبل از دیدن سایر رنگ‌ها، اول جلب رنگ زرد می‌شود. ایجاد حس گرسنگی و ضعف یکی از خصـــلت‌های مهم رنگ زرد است. اگر قصد دارید وبسایت رستورانی یا فست فود طراحی کنید، اســتفاده از رنگ زرد را فراموش نکنید.

4- استفاده برای اخطار و یا خطا

یکی دیگر از مهم‌ترین کاربردهـای رنگ گـرم اسـتفاده از آن‌ها بــرای اخطــار دادن و یا نشــان دادن خطا است. در سطح شهر و جاده‌ها، برای طـراحی تابلوهـای هشـدار و خطر از رنگ‌های زرد و قرمز اسـتفاده می‌شـود. یکی از مهم‌ترین کاربری‌های رنگ گرم در راهنمایی و رانـندگی، رنگ‌های گرم هستند که رنگی بسیار مفید و مـوثر است. از این رو هر جا نیاز به اعلام خطر و یا هشدار باشــد، از رنگ گرم اسـتفاده می‌کنند. به همین دلیل در راهنمـایی رانندگی برای حاشیه جاده‌ها که در خطر سقوط و غـیره قرار دارد، از رنگ زرد و یا نارنجی استفاده می‌شود. لذا

باید گفت که استفاده از رنگ گرم برای اعلام خطر و هشدار دادن یکی از مهم‌ترین کاربری این رنگ‌ها است که در تمام دنیا از آن استفاده می‌شود.

استفاده در پوشاک، رنگ آمیزی خیابان‌ها و نمای فروشگاه

یکی از موارد مهم کاربرد رنگ‌های گرم، استفاده از آن‌ها در نمای فروشگاه‌ها، رنگ آمیزی خیابان‌ها و یا پوشاک از کارکنان و کارمند است. به همین دلیل امروزه شاهد هستیم که بسیاری از فروشگاه‌های بزرگ و معتبر از رنگ قرمزی برای نمای خود استفاده می‌کنند، تا سبب به خاطر سپرده شدن توسط افراد شود و یا این‌که لباس و پوشاک افرادی مانند رفتگران را به رنگ نارنجی انتخاب می‌کنند، که مورد توجه قرار گیرد و انواع وسایل نقلیه با آن‌ها تصادف نکند.

روانشناسی رنگ‌ها: شناخت ویژگی‌های رنگ‌ها

قوه بینایی، اولین و مهم‌ترین حس ما برای درک، شناخت و ایجاد ارتباط با محیط پیرامون است. رنگ‌ها، به عنوان مهم‌ترین عامل برای ایجاد ارتباط بین دنیای درون و بیرون و تفکیک ذهنی عناصر فیزیکی شناخته می‌شوند. هر رنگی به نوبه خود دارای معنا، انرژی و اثرات خاصی است که به راحتی منتقل می‌شود. روانشناسی رنگ‌ها به اثرات هر رنگ بر روی احساسات، عواطف و خلق و خوی انسان می‌پردازد. از خاصیت رنگ‌ها در طراحی دکوراسیون، طراحی لباس و درمان افراد استفاده بسیار می‌شود. در این مقاله قصد داریم به بررسی ویژگی‌های هر رنگ و رنگ شناسی بپردازیم. آشنایی با روانشناسی رنگ‌ها و شناخت ویژگی‌های رنگ‌ها کمک می‌کند تا با توجه به روحیات و احساسات خود به بهترین نحو از حضور آن‌ها در پیرامون خود بهره ببریم.

پالت رنگ

معنا و مفهوم رنگ‌ها

معنا و مفهوم هر رنگ بسته به فرهنگ، شرایط محیطی و هم‌چنین خصوصیات و علایق فردی می‌تواند متفاوت باشد. هر رنگ جنبه‌های بسیاری در خود نهفته دارد. با این حال با درک برخی مفاهیم ساده درباره رنگ‌ها می‌توانیم زبان رنگ‌ها را یاد بگیریم.

رنگ‌ها را می‌توان به سه دسته اصلی تقسیم بندی کرد: رنگ‌های گرم - سرد - خنثی

رنگ‌های گرم: قرمز، زرد، نارنجی، ارغوانی، صورتی

به طـــور کلی، رنگ‌هـــای گـــرم به عنـــوان تشـــدیدکننده احساســات و تحریک کننــده عواطف شــناخته می‌شــوند. طیف این رنگ‌ها وضوح بصری بــالایی دارند و جلب توجه می‌کنند.

رنگ‌های سرد: آبی، بنفش، سبز، فیروزه ای

به طور کلی، رنگ‌هـای سـرد به عنـوان رنگ‌هـای آرامش بخش شناخته می‌شوند.

رنگ‌های خنثی: سفید، مشکی، خاکستری، قهوه ای، بژ

در واقــع، رنگ‌هــای خنــثی جــزو طیف‌هــای رنگی قــرار نمی‌گیرند و بی‌رنگ هســـــتند. این رنگ‌ها از تـــــرکیب رنگ‌هــای دیگر شــکل می‌گیرند و می‌توانند دارای اثــرات مثبت یا منفی باشند.

در ادامه فارغ از تقسیم بندی‌های ذکرشده، مســتقیما به بیان ویژگی‌های رنگ‌های محبوب می‌پردازیم.

گل سرخ

رنگ قرمز

قرمز رنگ انــرژی، هیجــان، فعــالیت، جــاه طلــبی و اراده است. هم‌چنین رنگ خشم و شــهوت نــیز می‌باشد. قرمز طــولانی‌ترین طــول مــوج بین رنگ‌ها را دارد، از این رو رنگ قدرتمنـــــدی است. اگرچه از لحـــــاظ فـــــنی قابل رویت‌تــرین رنگ محســوب نمی‌شــود، اما از ویژگی‌هــای رنگ قرمز این است که نزدیک‌تر از فاصــله واقعی دیــده می‌شود و بسیار جلب توجه می‌کند. قرمز تاثیر جسمانی

بر روی انسان می‌گذارد؛ فشار خون را بالا می‌برد، تحریک کننده است و باعث می‌شود حس کنیم زمان سریع‌تر می‌گذرد.

هرچه درباره رنگ قرمز لازم است بدانید

گل زرد

رنگ زرد

در رنگ شناسی، زرد رنگ عقل و شعور است. زرد رنگ خوش بینی، شادی و اعتماد به نفس است. هر چند می‌تواند بیانگر ناصبوری، انتقاد و بزدلی نیز باشد. طول موج رنگ زرد نیز نسبتا طولانی است و اساسا رنگی محرک است. زرد تحریک کننده احساسات است و از لحاظ روانشناسی قوی‌ترین رنگ محسوب می‌شود. استفاده مناسب و به جا از رنگ زرد می‌تواند روحیه و عزت نفس افراد را بالا ببرد. بر عکس، فام‌های نامناسب زرد می‌توانند باعث کاهش اعتماد به نفس، ترس و دلشوره شوند.

هرچه درباره رنگ زرد لازم است بدانید

میوه پرتقال

رنگ نارنجی

نارنجی رنگ تعامل اجتماعی و مثبت اندیشی است. هم‌چنین مفهوم منفی نیز دارد که به معنای سطحی‌نگری و بعضا منفی‌نگری است. از آن‌جایی که ترکیب زرد و قرمز است، تحریک کننده است و واکنش به آن هم احساسی و هم فیزیکی و جسمانی است. از

ویژگی‌های رنگ نارنجی این است که ذهن ما را به سمت مسائل مربوط به خوراکی، سرپناه، صمیمیت، راحتی جسمانی و نفسانیت سوق می‌دهد. جنبه مثبت نارنجی با شادی و فرح، و جنبه منفی آن با فقر و محرومیت پیوند دارد.

هرچه درباره رنگ نارنجی لازم است بدانید

عروسک صورتی

رنگ صورتی

صورتی رنگ عشق بی‌قید و شرط و پرورش دادن است. رنگ مادرانه است. صورتی از فام‌های قرمز محسوب می‌شود. بنابراین اثر جسمانی دارد، اما به جای حس تحریک، حس آرامش ایجاد می‌کند. رنگ صورتی از لحاظ روانشناسی رنگ‌ها، رنگ قدرتمندی است. بیانگر قواعد زنانگی و بقای موجودات است. استفاده زیاد و نادرست از آن القا کننده بی‌عقلی و ناپختگی و تخلیه کننده قوای جسمانی است. صورتی زیاد مناسب مردان نیست.

هر چه درباره رنگ صورتی لازم است بدانید

برگ سبز قطرات آب

رنگ سبز

در رنگ شناسی، سبز رنگ توازن و رشد است. در میان معانی بسیار زیاد آن، اتکای به نفس معنی مثبت و مالکیت مفهوم منفی آن تلقی می‌شوند. سبز چشم نواز و در نتیجه آرام بخش است. سبز در مرکز طیف نوری قرار می‌گیرد. دنیای اطراف ما مملو از رنگ سبز

است که نشانه حیات و وجـود آب است. جنبه منفی رنگ سـبز، بیـانگر سـکون و بی‌تحـرکی است و اسـتفاده نادرست از آن بـاعث بی‌روحی و بی‌احساسی فضا می‌شود.

هرچه درباره رنگ سبز لازم است بدانید

آبی غمگین

رنگ آبی

آبی رنگ اعتمـاد، آرامش، غم و انـدوه است. هم‌چـنین بیانگر وفاداری و صداقت و نیز محافظه کـاری و سـردی است. برخلاف رنگ قرمز که اثر جسمانی دارد، رنگ آبی تـاثیر ذهـنی به همـراه دارد. آبی پررنگ ذهن را تحریک و بـاز می‌کند و آبی روشن آرامش و تمرکز ذهن ایجـاد می‌کند. اجسام آبی رنگ دورتر از فاصـله واقعی به نظر می‌رسـند. اگرچه آبی رنگ سـرد، غیرعـاطفی و غیرصمیمی پنداشته می‌شود، با این حال طبق تحقیقـات محبوب‌ترین رنگ در دنیاست.

هر چه درباره رنگ آبی لازم است بدانید

بنفش چشم خیال

رنگ بنفش

بنفش رنگ تجسم و خیـال و معنـویت و روحـانیت است. هم می‌تواند نشـانگر خلاقیت، هم می‌تواند بی‌عملی و غیرعقلانی بودن را نشان دهد. کوتاه‌ترین طـول مـوج را دارد. چون از تـرکیب قرمز و آبی تشـکیل شـده، خـواص رنگ‌هـای گـرم و سـرد را با هم دارد. در حیطه معنـویت،

آگـــاهی را به بـــالاترین درجه ارتقا می‌دهد. در بـــرخی سلوک بنفش رنگ خداست. با بعدهای زمان و مکـان و با کیهان در ارتباط است.

بنفش هم‌چـنین رنگ سـلطنت، ثـروت و فـراوانی است. اســتفاده بیش از حد از رنگ بنفش مــوجب ایجــاد حس درون گــرایی، عمیق اندیشی و بــاطن بیــنی می‌شــود. اسـتفاده از فـام نادرست بنفش می‌تواند حس زشـتی و بی‌سلیقگی را، بیش از هر رنگ دیگری، القا کند.

هر چه درباره رنگ بنفش لازم است بدانید

ارغوانی دست دعا

رنگ ارغوانی

در رنگ شناسی، ارغوانی رنگ توازن و هماهنگی کائنات است. بســیاری رنگ بنفش و ارغــوانی را یکی می‌دانند. ارغوانی نـیز مانند بنفش از تـرکیب قرمز و آبی تشـکیل می‌شـــود. تفـــاوت این دو رنگ در این است که بنفش ترکیب رنگ آبی بیشتری دارد و ارغوانی به قرمز مایل‌تر است. از بعد روانشناسی رنگ‌ها، ارغوانی بیانگر شـور و حرارت، قدرت و انـرژی است. هم‌چـنین سـکوت و درون بینی را به همراه دارد. ارغـوانی کمک می‌کند تا ذهنیـات کهنه را دور بریزیم و به تعالی معنوی برسـیم. ارغـوانی نیز مانند بنفش رنگ شکوه، سـلطنت، ثـروت و علاوه بر آن، رنگ عرفان و اسرار است.

هر چه درباره رنگ ارغوانی لازم است بدانید

فیروزه‌ای دریا آسمان

رنگ فیروزه ای

فیروزه‌ای رنگ معاشرت، ارتباط و روشنی ذهن است. هم‌چنین می‌تواند بی‌عملی و ایده‌آل گرایی را نشان دهد. فیروزه‌ای نزدیک‌ترین رنگ به رنگ آسمان و دریا است. از ترکیب رنگ‌های سبز و آبی تشکیل می‌شود اما از سبز سردتر است. فیروزه‌ای با مفاهیم آرامش، زنانگی، خرد، توازن عاطفی، خلاقیت، خوش اقبالی، معنویت، عشق و سعادت مرتبط است. در معماری سنتی ایرانی بسیار موردتوجه واقع شده است.

هر چه درباره رنگ فیروزه‌ای لازم است بدانید

قهوه‌ای تنه درخت

رنگ قهوه ای

قهوه‌ای رنگی صمیمانه، دوستانه و در عین حال جدی است. رنگی واقع بینانه که به امنیت، حراست، آسودگی خیال و ثروت مادی مربوط می‌شود. قهوه‌ای متشکل از قرمز، زرد و درصد زیادی از مشکی است. جدیت مشکی را دارد اما گرم‌تر و لطیف‌تر است. قهوه‌ای به خاک و زمین و طبیعت وصل می‌شود. رنگی قابل اتکا است که از نظر بیشتر افراد حس محافظت و دلگرمی ایجاد می‌کند.

هر چه درباره رنگ قهوه‌ای لازم است بدانید

دود خاکستری

رنگ خاکستری

در رنگ شناسی، خاکستری رنگ سازش و توافق است. نه سفید است و نه مشکی، و بین دو فام بی‌رنگ در برزخ است. بی‌احساس و در عزلت است و می‌تواند بلاتکلیف باشد. خاکستری خالص تنها رنگی است که خصوصیات روانشناختی روشن و مستقیمی ندارد. خاکستری تا حدی سرکوبگرانه است. تقریبا به علت عدم وجود رنگ باعث ایجاد حس افسردگی می‌شود. طبیعت خاکستری به طور غریزی یادآور خواب زمستانی است. به جز فام‌های مناسب و به جا، خاکستری اثر رنگ‌های دیگری را که کنار آن آمده باشد خنثی می‌کند. استفاده زیاد از خاکستری می‌تواند بیانگر عدم اعتماد به نفس و ترس از افشاگری یا دیده شدن باشد.

هر چه درباره رنگ خاکستری لازم است بدانید

ماه نقره ای

رنگ نقره ای

نقره‌ای انرژی زنانه دارد. به ماه و جزر و مد ارتباط دارد. نقره‌ای رنگی سیال، عاطفی، حساس و رازگونه است. نقره‌ای آرام بخش و پاک کننده است. بیانگر شکوه، ثروت، موفقیت، بالندگی و تجدد است. تفاوت نقره‌ای با خاکستری این است که نقره‌ای به سفید مایل‌تر است و خاکستری به سیاه. در تقابل با سایر رنگ‌ها، باعث انعکاس و قدرت بخشیدن به رنگ‌های کنار آن می‌شود. انرژی رنگ نقره‌ای شبیه به خاکستری است با این تفاوت که خوش بینانه‌تر و شادتر است.

هر چه درباره رنگ نقره‌ای لازم است بدانید

خورشید طلایی

رنگ طلایی

در رنگ شناسی، طلایی رنگ موفقیت، دستاوردهای بزرگ و پیروزی است. با فراوانی، ثروت، نعمت، عیش، کیفیت، شخصیت اجتماعی و وقار مرتبط است. از لحاظ روانشناسی رنگ‌ها، طلایی بیانگر رفاه، ثروت مادی، تجمل و ولخرجی است. بر عکس نقره‌ای که رنگی زنانه و مرتبط با ماه است، طلایی انرژی مردانه و قدرت خورشید را دارد. طلایی الهام بخش معنویت، خرد و فهم عمیق از خود و روح است.

هر چه درباره رنگ طلایی لازم است بدانید

کبوتر سفید

رنگ سفید

سفید کامل‌ترین رنگ و در کمال خلوص است. مفهوم سفید پاکی، معصومیت و کمال است. از ویژگی‌های رنگ سفید قابلیت انعکاس دهی آن است و تمام طیف‌ها را بازتاب می‌دهد. نگاه کردن به انعکاس آن سخت است، انگار که می‌گوید "مرا لمس نکن"! سفید نیز مانند سیاه، سازش‌ناپذیر است. پاک، بهداشتی و استریل است. البته کلمه استریل مفهوم منفی نیز دارد و به معنی بی‌باری و نازایی است. از لحاظ بصری، سفید فضا را بازتر جلوه می‌دهد. تاثیر منفی سفید روی رنگ‌های گرم به این صورت است که آن‌ها را به شکلی زننده، پرزرق و برق و روشن نشان می‌دهد.

هر چه درباره رنگ سفید لازم است بدانید

پلنگ سیاه

رنگ سیاه

در رنگ شناسی، سیاه رنگ خفا، معما و ناشناخته‌هاست که حال و هوایی رازآلود ایجاد می‌کند. سیاه مجموعه همه رنگ‌هاست. از بعد روانشناسی رنگ‌ها، مشکی بسیار جالب توجه است. سیاه یک سد محافظت کننده ایجاد می‌کند و هر نوع انرژی که به سمت آن روانه شود جذب می‌کند. شخصیت را پنهان می‌کند. سیاه در واقع عدم وجود نور است، و چون هیچ طول موجی را بازتاب نمی‌دهد ترسناک و تهدیدآمیز به نظر می‌رسد. جنبه مثبت سیاه، وضوح کامل آن است و تفاوت‌های جزئی را نمایش نمی‌دهد. گویی همه چیز با هم برابرند. بیانگر پیچیدگی، تجدد، برتری، سازش ناپذیری است و به خصوص با سفید همخوانی فوق‌العاده‌ای دارد. سیاه سنگینی و جدیت ایجاد می‌کند. این‌که می‌گویند لباس مشکی شما را لاغرتر نشان می‌دهد افسانه‌ای بیش نیست.

روانشناسی رنگ‌ها

روانشناسی رنگ‌ها، اثرات عاطفی و ذهـنی رنگ‌ها روی انسان‌ها در تمامی جنبه‌هـای زنـدگی است. ناگفته نماند که در فرهنگ‌هـای مختلف تفسـیر، معـنی و درک رنگ‌ها متفاوت است.

استفاده از روانشناسی رنگ‌ها در زندگی روزانه

آیا می‌دانســـتید محیطی که در آن زنـــدگی می‌کنید روی احساسات و وضعیت ذهنی شما تاثیر می‌گـذارد؟ آیا تا به حـال توجه کرده‌اید که بعضی مکان‌ها شـما را خشـمگین می‌کنند اما بعضی مکان‌ها آرامش می‌دهنـــــــد؟ یکی از عوامل ایجاد چنین تاثیراتی تاثیر رنگ‌های محیط است.

در هنر درمانی رنگ‌ها در ارتباط با احساس فـرد هسـتند و روی وضـــعیت جســـمی و ذهـــنی او تـــاثیر می‌گذارند. تحقیقات نشان داده است کسانی که به دنبال رنگ قرمز هستند در اثر این رنگ ضربان قلب افـزایش پیـدا می‌کند و منجر به افزایش آدرنالین در جریان خـون می‌شـود. در رابطه با اثرات روانی رنگ‌ها آن‌ها را به دو دسته تقسیم می‌کنیم: رنگ‌های گرم و رنگ‌هـای سـرد. رنگ‌هـای گـرم مثل قرمز، زرد و نارنجی بـاعث ایجـاد احساسـاتی چـون آسایش و خصومت و عصبانیت می‌شـود. رنگ‌هـای سـرد مثل ســـبز، آبی و بنفش احســـاس آرامش و به همـــان اندازه احساس غم و ناراحتی ایجاد می‌کند.

روانشناسی رنگ‌ها

روانشناسی رنگ‌ها را می‌توان در زنـدگی روزانه به کـار برد. به عنـوان مثـال اگر تصـمیم گرفته‌اید که دیوارهـای

اتاق خانه را رنگ کنید به توضیحات زیر که درباره رنگ‌ها و تاثیرات روانی آن‌ها آمده است توجه کنید.

روانشناسی رنگ‌های سرد

اگر می‌خواهید خلاقیت داشته باشید و به سیناپس‌های مغزی کمک کرده باشید از رنگ بنفش استفاده کنید. بنفش با ترکیب آبی و بنفش بین احساس آرامش و انگیزش که مشوق خلاقیت هستند تعادل ایجاد می‌کند. بنفش روشن در محیط آرامش ایجاد می‌کند و تنش را از بین می‌برد. استفاده از این رنگ در فضای خانه و دفتر کار عالی است.

اگر به دنبال یک محیط آرام هستید از رنگ‌های سبز یا آبی استفاده کنید. این رنگ‌های سرد آرام بخش هستند. از نظر علمی ثابت شده است که چشم‌ها مستقیما روی رنگ سبز با شبکیه متمرکز می‌شود و این باعث می‌شود به ماهیچه‌های چشم کمتر فشار بیاید.

از رنگ آبی در اتاق‌های پر رفت و آمد و اتاق‌هایی که ساعات زیادی را در آن می‌گذرانید استفاده کنید. رنگ آرام بخش آبی سرعت تنفس و فشار خون را کاهش می‌دهد. اتاق خواب بهترین مکان برای استفاده از این رنگ آرام بخش است.

روانشناسی رنگ‌های گرم

اگر می‌خواهید فضایی پر شور و هیجان ایجاد کنید یا اشتهای میهمان‌ها را بالا ببرید از رنگ‌های زرد و نارنجی استفاده کنید. این رنگ‌ها با غذا در ارتباط هستند و

باعث می‌شوند شکم تان به غرغر بیفتد. به همین دلیل رستوران‌ها بیشتر از این رنگ‌ها استفاده می‌کنند.

در استفاده از این رنگ‌ها باید بسیار مراقب باشید زیرا رنگ‌های زرد و نارنجی نور زیادی را منعکس می‌کنند و چشم را تحریک می‌کنند. در نتیجه منجر به ناراحتی چشم‌ها می‌شوند. اگر رژیم دارید و کالری غذاها را محاسبه می‌کنید شاید دلتان نخواهد که از این رنگ‌ها در آشپزخانه خود به کار ببرید.

روانشناسی رنگ در تبلیغ و بازاریابی

روانشناسی رنگ‌ها در تبلیغ و بازاریابی تاثیر زیادی دارد. بیشتر کمپانی‌ها تحقیقات زیادی در این زمینه انجام می‌دهند تا از آن‌ها استفاده درستی در تبلیغات و بازاریابی استفاده کنند. آن‌ها از رنگ‌ها برای ایجاد حس گرسنگی، حس اعتماد، آرامش یا انرژی و خیلی چیزهای دیگر استفاده می‌کنند.

تاثیرات روانشناسی رنگ‌ها

تمام رنگ‌های اصلی مفهوم و تاثیرات متفاوتی دارند که در این‌جا به چند نمونه از تاثیرات رنگ‌ها اشاره شده است.

سفید:

پاکی

معصومیت

تمیزی

عزاداری (در بعضی از فرهنگ‌ها)

سیاه:

اعتبار

نیرو

قدرت

هوش و ذکاوت

لاغری

مرگ و عزا (در بعضی فرهنگ‌ها)

خاکستری:

بیطرف

بی انتها

اهل عمل

قرمز:

عشق

مهربانی

گرما

آرامش

انرژی

هیجان

قوت

زندگی

خون

نارنجی:

شاد

پر انرژی

هیجان

اشتیاق

گرما

ثروت

کمال

تغییر

انگیزش

زرد:

شادی

خنده

گرما

خوش بینی

گرسنگی

قوت

ناامیدی

عصبانیت

جلب توجه

سبز:

طبیعت

پیشرفت

پول

سلامت

حسادت

آرامش

توازن

آرامش

باروری

آبی:

آرامش

سرما

دانش و معرفت

وفاداری

حقیقت

تمرکز

از بین برنده اشتها

بنفش:

ثروت

کمال

معرفت

کامیابی

معنوی

احترام

معما

قهوه ای:

قابل اعتماد

استوار

دوستی

ناراحتی

گرما

آرامش

امنیت

طبیعت

عزاداری (در بعضی فرهنگ‌ها)

صورتی:

عشق

مهربانی

آرامش

هیجان

روانشناسی رنگ‌ها؛ تاثیرات روانشناختی رنگ‌ها بر زندگی انسان

درباره ویژگی‌ها و روانشناسی رنگ‌ها در محیط‌های مختلف چه می‌دانید؟ هر رنگ دارای یک انرژی خاص است و ما در این مقاله قصد داریم همه چیز را درباره روانشناسی رنگ‌ها به شما آموزش دهیم.

معنای رنگ‌ها می‌تواند با توجه به فرهنگ و شرایط محیطی، متفاوت باشد. اما روانشناسی رنگ‌ها یک مبحث علمی ثابت شده است و میزان تاثیرگذاری رنگ‌ها در افراد، به فرهنگ زندگی آنان مرتبط است. هر رنگ دارای یک سطح انرژی و ویژگی‌های خاص است که می‌تواند در روحیه افراد تاثیر بگذارد. روانشناسی رنگ‌ها به مطالعه و بررسی تاثیر رنگ‌ها بر انسان‌ها می‌پردازد و تاکنون نیز به نتایج جالبی دست پیدا کرده است. رنگ‌ها نوعی ارتباط غیرکلامی محسوب می‌شوند. برخی رنگ‌ها شاد هستند و انرژی مثبتی به افراد منتقل می‌کنند؛ اما برخی رنگ‌ها نیز سرد و بی‌روح‌اند. روانشناسی رنگ‌ها هم‌چنین به بررسی چگونگی تأثیر رنگ بر رفتار، خلق و خو و برداشت شما از دیگران تمرکز می‌کند.

آیا در یک اتاق زرد مضطرب می‌شوید؟ آیا رنگ آبی باعث آرامش شما می‌شود؟ هنرمندان و طراحان داخلی نیز اعتقاد دارند که رنگ‌ها می‌توانند به طرز چشمگیری بر خلق و خو و احساسات افراد تأثیر بگذارند. رنگ، ابزار ارتباطی قدرتمندی است که می‌تواند در ارتباطات افراد با یک‌دیگر تاثیر بسزایی داشته باشد. برخی از رنگ‌ها

می‌توانند منجر به افـــزایش فشـــار خـــون، افـــزایش متابولیسم و یا فشـار چشم شـوند. اسـتفاده از بـرخی رنگ‌ها در بعضی شـرایط تبـدیل به یک قاعـده و قـانون شده است و این امر در فرهنگ‌های مختلف نیز متفـاوت و در بعضی شرایط نیز یکسان است. به عنـوان مثـال در اکثر کشورها از رنگ مشکی برای عزا و مجـالس تـرحیم اسـتفاده می‌شـود. اما دلیل این امر چیسـت؟ پاسخ این سـوال در علم روانشناسی رنگ‌ها یـافت می‌شـود. در ادامه این مقاله به بررسی انـــــــواع مختلف رنگ‌ها و تاثیرات آن بر افراد خواهیم پرداخت.

علم روانشناسی رنگ‌ها چیست؟

علم روانشناسی رنگ‌ها به معنـــــای مطالعه رنگ‌ها به عنـوان عامل تعیین‌کننـده رفتـار انسـان‌ها است. رنگ‌ها می‌توانند به بهبـــود روحیه افـــراد کمک کنند. رنگ‌ها می‌توانند در افـراد تـأثیر بگذارند. با این حـال، به یـاد داشته باشید که این تـأثیرات در میـان اشـخاص متفـاوت هستند. عـواملی مانند جنسـیت، سن و فرهنگ می‌توانند بر نحوه درک فـرد از یک رنگ تـأثیر بگذارند. روانشناسی رنگ‌ها هم‌چـنین در بازاریـابی، سـاخت نـام تجـاری و طـراحی داخلی منـازل و سـاختمان‌ها نـیز بسـیار مـورد اسـتفاده قـرار می‌گـیرد. بسـیاری از بازاریابـان، رنگ را بخش مهمی از بازاریـابی می‌داننـد؛ زیـرا می‌تـوان از رنگ‌ها برای تأثیرگذاری بر احساسـات مصـرف‌کنندگان و میزان درک آنان از کالاها و خدمات استفاده کرد.

روانشناسی رنگها در معماری

هم‌چنین بخوانید:

بد رنگ‌ترین گوشی‌های دنیا؛ رنگ گوشی چقدر اهمیت دارد؟

شرکت‌ها هم‌چنین در هنگام طراحی لوگو نام تجاری خود از رنگ‌های مختلف استفاده می‌کنند. رنگ‌ها در فروشگاه‌ها و قفسه‌های موجود در آن‌ها نیز بسیار موثر هستند. تحقیقات نشان می‌دهند، علیرغم این‌که رنگ‌های سرد مطلوب‌تر هستند، اما رنگ‌های گرم مشتریان بیشتری را جذب می‌کنند. نیوتن (Newton) دانشمند معروف انگلیسی در سال 1966 کشف کرد زمانی که نور سفید خالص از یک منشور عبور می‌کند، به تمام رنگ‌های قابل مشاهده تبدیل می‌شود. نیوتن هم‌چنین دریافت که هر رنگ از طول موج واحد تشکیل شده است و دیگر نمی‌توان آن را به سایر رنگ‌ها تفکیک کرد. آزمایش‌های بعدی نیز نشان دادند که می‌توان از نور برای ایجاد رنگ‌های دیگر استفاده کرد. به عنوان مثال، ترکیب نور قرمز با نور زرد، رنگ نارنجی را به وجود می‌آورد. برخی از رنگ‌ها، مانند سبز و سرخابی در هنگام ترکیب، یک‌دیگر را از بین می‌برند و منجر به تشکیل نور سفید می‌شوند.

روانشناسی رنگها در لباس

مفهوم روانشناسی رنگ‌ها در بازاریابی، هنر، طراحی و سایر زمینه‌ها به یک موضوع داغ تبدیل شده است. احساسات افراد نسبت به رنگ‌ها اغلب شخصی هستند و ریشه در تجربه یا فرهنگ شخصی آنان دارد. به عنوان مثال، در حالی که از رنگ سفید در بسیاری از کشورهای غربی برای نشان دادن پاکی و طهارت استفاده

می‌شود، اما در بسیاری از کشورهای شرقی به عنوان نمادی از غم و عزاداری در نظر گرفته می‌شود.

تاثیرات روانشناختی رنگ‌های مختلف

چندین فرهنگ باستانی از جمله مصری‌ها و چینی‌ها از کروموتراپی (Chromotherapy) یا استفاده از رنگ‌ها برای درمان انسان‌ها استفاده می‌کردند. از کروموتراپی بعضا به عنوان نور درمانی یا رنگ شناسی یاد می‌شود و امروزه هنوز به عنوان یک درمان جامع یا جایگزین مورد استفاده قرار می‌گیرد. در این نوع درمان از انواع رنگ‌های مختلف برای اهداف خاص درمانی استفاده می‌شود که عبارتند از:

هم‌چنین بخوانید:

14 مورد از عجیب‌ترین بیماری‌های روانی دنیا

رنگ قرمز برای تحریک بدن و ذهن و هم‌چنین افزایش گردش خون

رنگ زرد برای تحریک اعصاب و پاکسازی بدن

رنگ نارنجی برای بهبود عملکرد ریه‌ها و افزایش سطح انرژی

رنگ آبی برای تسکین و درمان دردها

سایه‌های رنگ نیلی برای بهبود مشکلات پوستی

روان شناسی رنگ‌ها

همانطور که اشاره کردیم، هر رنگ دارای انرژی و ویژگی‌های خاصی است که می‌تواند در حالات روحی و

خلق و خـوی یک فـرد تـاثیر داشـته باشد. به همین دلیل است که طراحان داخلی نسبت به استفاده از نوع رنگ‌ها و هم‌چنین روانشناسی رنگ‌ها حساسـیت خاصی دارند و از رنگ‌هـای مختلف بـرای طـراحی دکورهـای گونـاگون اســـتفاده می‌کنند. در این بخش روانشناسی رنگ‌ها را مـورد بررسی قـرار می‌دهیم و ویژگی‌هـای مختلف هر رنگ را نیز معرفی می‌کنیم.

رنگ مشکی

روانشناسی رنگها در کودکان

هم‌چنین بخوانید:

بلک فرایدی یا جمعه سیاه چیسـت؟ ناگفته‌هـایی دربـاره شلوغ‌ترین جمعه سال!

در روانشناسی رنگ، مشـکی نمـاد قـدرت و ثبـات است. رنگ مشـکی افـراد را لاغرتر نشـان می‌دهد و به همین علت افراد اغلب در انتخـاب رنگ لبـاس خـود، مشـکی را ترجیح می‌دهند و آن را با رنگ‌های گـرم تـرکیب می‌کنند. مشکی یک رنگ عجیب و غریب است که گـاهی اوقـات با شر همـراه است و اغلب به عنـوان نمـادی از تهدید یا رذالت استفاده می‌شود؛ اما به عنوان نشانگر قدرت نـیز شـناخته می‌شـود و در اکـثر کشـورها رنگ غم و انـدوه است. مشـکی یک رنگ جـدی است که بـاعث بـرانگیختن احساسات شدید می‌شود. در مصر باسـتان، رنگ مشـکی نماد زندگی و تولد دوباره بود.

رنگ سفید

روانشناسی رنگها در کودکان

رنگ سفید در بیشتر نقاط جهان، رنگی مثبت و نشانه پاکی و خلوص نیت است، مانند روپوش سفید پزشکان. طراحان داخلی اغلب از رنگ سفید استفاده می‌کنند تا اتاق‌ها را بزرگ‌تر و جادارتر نشان دهند؛ اما استفاده از رنگ سفید به تنهایی می‌تواند فضا را کمی سرد و بی‌روح سازد. برخی از معانی مثبتی که رنگ سفید می‌تواند داشته باشد شامل پاکیزگی، طراوت و سادگی است. رنگ سفید معمولا نمادی از شروع جدید، موفقیت و صلح در نظر گرفته می‌شود و اغلب نشان‌دهنده مفاهیم خوب و مثبت و نقطه مقابل رنگ مشکی است. سفید رنگ یقین، اشراق و بینش است و با دانش و یادگیری نیز مرتبط است.

رنگ قرمز

روان شناسی رنگ‌ها

هم‌چنین بخوانید:

24 روش تقویت روحیه و انرژی مثبت در زندگی و محل کار

اگر می‌خواهید توجه افراد را به خود جلب کنید، رنگ قرمز بپوشید؛ زیرا قرمز رنگ بسیار گرم و شادی است و در نگاه اول برای بیننده بسیار جذاب و گیرا است. قرمز رنگ انرژی، نشاط و هیجان است و پوشیدن لباس قرمز شما را جذاب‌تر می‌سازد. استفاده از رنگ قرمز در یک محیط، انتخاب هوشمندانه‌ای است؛ اما نباید تمام محیط به رنگ قرمز باشد، بلکه باید در برخی قسمت‌ها بکار گرفته شود تا جذابیت محیط را دو چندان کند. قرمز نمادی از زندگی است و به همین دلیل، عروس‌های

چینی در روز عروسی خود لبـاس قرمز می‌پوشـند. رنگ قرمز هم‌چنین نماد عشـق، محبت و دوسـتی و در بـرخی موارد نیز نشان‌دهنده خشم و عصبانیت است.

رنگ آبی

روان شناسی رنگ‌ها

آبی، رنگ مورد علاقه اکـثر انسـان‌ها به خصـوص آقایـان است و بیشتر نقاط دنیا مانند آسـمان و دریا به رنگ آبی هسـتند. دیـدن رنگ آبی به انسـان حس آرامش می‌دهد. بسیاری از اتاق‌های خواب آبی هستند؛ زیـرا رنگ سـرد و آرامش‌بخشی است. رنگ آبی نمـاد اعتمـاد، وفـاداری و آرامش است. افـرادی که اتـاق کارشـان آبی رنگ اسـت، خلاقیت بیشـــتری دارنـــد؛ زیـــرا این رنگ به آن‌ها حس آرامش می‌دهد و بـاعث می‌شـود با ذهـنی آرام، کارهـای خود را انجام دهند.

بـــرخی از مطالعـــات نشـــان می‌دهند که وزنه‌بـــرداران می‌توانند در یک سالن آبی رنگ، وزنه‌های سـنگین‌تری را بالا ببرند. رنگ آبی ذهن انسان را آرام می‌سـازد و اغلب با مفاهیمی چون امـنیت، دوسـتی و صـلح همـراه است. رنگ آبی در برخی شرایط نیز می‌تواند حس غم و انـدوه ر ا در افراد به وجود آورد و موجب کاهش ضربان نبض و دمای بدن شود.

رنگ سبز

روانشناسی رنگها در لباس

هم‌چنین بخوانید:

استرس و همه آن‌چه درباره آن باید بدانید + روش‌های کاهش استرس

سبز رنگ رشد، طبیعت و پول است که رنگی بسیار آرامش‌بخش و دلپذیر محسوب می‌شود. بیمارستان‌ها از اتاق‌های سبز روشن استفاده می‌کنند؛ زیرا به نظر می‌رسد برای بیماران آرام‌بخش است. سبز هم‌چنین نماد حسادت، موفقیت، سخاوت، صلح و باروری است. رنگ سبز می‌تواند در هنگام عصبانیت یا ناراحتی به شما حس نشاط و سرزندگی ببخشد و حال و هوای شما را تغییر دهد. اثرات آرامش‌بخش رنگ سبز ممکن است به دلیل ارتباط آن با طبیعت باشد و به همین خاطر است که طبیعت و جنگل به انسان حس آرامش می‌بخشند. رنگ سبز، استرس را از شما دور می‌کند و به شما حس سبکی و راحتی می‌دهد و افرادی که در محیط کارشان از این رنگ استفاده می‌کنند، اغلب بانشاط‌تر، خلاق‌تر و سرحال‌تر هستند.

رنگ زرد

روانشناسی رنگها در معماری

رنگ زرد، رنگ شادی و سرزندگی است. فردی که در محیط اطرافش رنگ زرد وجود دارد، احساس شادی می‌کند؛ زیرا درواقع مغز در هنگام دیدن این رنگ، سروتونین (یک ماده شیمیایی به وجو آورنده حس خوب در مغز) بیشتری آزاد می‌کند. زرد، رنگ خوش‌بینی است، اما باید مراقب آن باشید؛ زرد پر رنگ تقریبا به رنگ شعله‌های آتش است و مطالعات نشان می‌دهند که نوزادان اغلب در اتاق‌های زرد رنگ، نا آرام هستند و

گریه می‌کنند. رنگ زرد سوخت و ساز بدن را افزایش می‌دهد و برخی افکار خلاق را در ذهن ما به وجود می‌آورد.

اگر از رنگ زرد در یک محیط به اندازه کافی استفاده شود، می‌تواند ابزاری مؤثر در بازاریابی برای فروش بیشتر باشد. این رنگ هم‌چنین به دلیل نور زیادی که منعکس می‌کند، باعث خستگی چشم می‌شود. استفاده از رنگ زرد به عنوان تصویر پس زمینه رایانه و یا تلفن همراه می‌تواند منجر به ضعیف شدن چشم و تاری دید گردد. علاوه بر این، رنگ زرد در برخی مواقع می‌تواند احساس نا امیدی و عصبانیت را نیز به انسان منتقل کند.

رنگ بنفش

روانشناسی رنگها

هم‌چنین بخوانید:

انسان شاد؛ چگونه زندگی شادی داشته باشیم؟

رنگ بنفش تداعی‌کننده احساساتی نظیر ثروت، رفاه و سلامت است. این رنگ فعالیت و خلاقیت مغز را در حین حل مشکلات افزایش می‌دهد. رنگ بنفش، رنگ مورد علاقه دختران نوجوان و جوان است و به آنان حس نشاط می‌بخشد. بنفش یک رنگ سلطنتی است و پادشاهان و ملکه‌ها در گذشته، لباس‌های بنفش به تن می‌کردند تا حس ارزش و اعتبار خود را به افراد القا کنند. رنگ بنفش نماد شجاعت و شخصیت است و بیانگر محبت و علاقه نیز هست و در طبیعت به ندرت یافت

می‌شـــود. افـــراد خلاق و رویـــاپرداز به این رنگ علاقه دارند. رنگ بنفش گاهی اوقات حس مرموز بودن را نــیز منتقل می‌کند.

رنگ قهوه ای

روان شناسی رنگ‌ها

رنگ قهوه‌ای تداعی‌کننده حس اطمینان، ثبات و دوسـتی است. قهـــوه‌ای، رنگ زمین است و نمـــاد اســـتقامت، پایـداری و امـنیت است و با مفـاهیم طـبیعی و ارگانیک همچون خـاک همـراه است. قهـوه‌ای در هندوسـتان رنگ مـاتم و عـزا است. این رنگ هم‌چـنین می‌تواند احسـاس تنهایی، غم و انزوا را نیز در افراد ایجـاد کند. طیف‌هـای تـیره رنگ قهـوه‌ای مـوجب برانگیخته شـدن احساسـات منفی در انسـان می‌شـود. در بازاریـابی و سـاخت نـام تجـاری، رنگ قهـوه‌ای مـوجب ایجـاد حس اطمینـان در خریداران می‌شود. نام‌های تجاری محبـوب مانند شـرکت پست آمریکـایی UPS، شـرکت صـنایع غـذایی هرشـیز (Hershey’s) و شـرکت خـدمات مـالی جی‌پی مورگـان (J.P. Morgan) در طراحی لوگوهای خود از رنگ قهوه‌ای استفاده کرده‌اند.

رنگ نارنجی

روان شناسی رنگ‌ها

هم‌چنین بخوانید:

علت واقعی اتلاف وقت و به تعویق انداختن کارها

نارنجی، پر رنگ‌ترین رنگ کره زمین است. رنگ نارنجی یادآور سرگرمی، شادی، نشاط، انرژی و محصولات ارگانیک است و با حس بلندپروازی افراد نیز مرتبط است. رنگ نارنجی، ترکیبی از رنگ‌های زرد و قرمز است که رنگ سرزندگی و امید را به وجود آورده‌اند. نارنجی به انسان احساس هیجان، اشتیاق و گرما می‌بخشد. از نارنجی اغلب برای جلب توجه استفاده می‌شود، مانند علائم راهنمایی و رانندگی و تبلیغات. رنگ نارنجی سرشار از انرژی است و به همین دلیل است که بسیاری از تیم‌های ورزشی از نارنجی در لباس و مارک خود استفاده می‌کنند. این رنگ هم‌چنین رنگ غروب آفتاب و میوه‌های مشابه مانند پرتقال و نارنگی است؛ بنابراین ممکن است برای بسیاری از افراد یادآور رنگ زیبای خورشید در حال غروب و یا طعم تازه مرکبات باشد. رنگ نارنجی هم‌چنین با فصل پاییز، رنگ برگ‌های خشک شده و کدو تنبل نیز مرتبط است که به افراد، انرژی و انگیزه می‌بخشد.

رنگ صورتی

روانشناسی رنگها در لباس

رنگ صورتی در اصل یک رنگ قرمز روشن است و به طور معمول با احساس مهربانی، عشق و مسائل عاشقانه همراه است. صورتی یک رنگ آرامش‌بخش است و رنگ مورد علاقه اکثر خانم‌ها است و در اغلب جوامع و فرهنگ‌ها، رنگی زنانه محسوب می‌شود. برخی طیف‌های کم‌رنگ صورتی، آرامش بخش در نظر گرفته می‌شوند؛ در حالی که طیف‌های پررنگ آن می‌توانند استرس‌زا باشند. محققان روانشناسی، رنگ صورتی را

به عنـــوان رنگی شـــادی‌آور در نظر می‌گیرند که حس نشـاط و امید را در انسـان زنـده می‌کند. افـرادی که به رنگ صـــورتی علاقه‌مندند اغلب افـــرادی احساســاتی و رمانتیک هستند. با این‌که رنگ صورتی در بـاور عمـوم به یک رنگ دخترانه اطلاق می‌شود، اما امـروزه مـردان نـیز لباس‌های صـورتی می‌پوشـند و اکنـون یک رنگ شـیک و مدرن به حساب می‌آید.

تاثیر رنگ‌ها در بازاریابی

از آن‌جا که رنگ یک عامل مهم در ظـــــاهر بصـــــری محصـــولات و هم‌چـــنین شـــناخت نـــام تجـــاری اســـت، روانشناسی رنگ‌ها نـــیز در بازاریـــابی از اهمیت بـــالایی برخوردار است. مطالعات انجام شده اخـیر در بازاریـابی نشـــان داده‌اند که می‌تـــوان از رنگ‌ها بـــرای برقـــراری ارتباط با شخصیت نام تجـاری اسـتفاده کـرد. بازاریابـان باید از روانشناسی رنگ‌ها و کـاربرد آن‌ها در رسـانه‌های مختلف و هم‌چـــنین معـــانی و احساســـات مختلفی که می‌توانند در یک مخاطب خاص ایجـاد کننـد، آگـاهی کامل داشـــته باشـــند. هر مصـــرف‌کننده نســـبت به رنگ‌هـــای مختلف، پاسخ و واکنش‌های متفاوتی را نشـان می‌دهد و هر فـرد، درک مخصـوص به خـود را از رنگ‌هـای مختلف دارد. تأثیرات فیزیولوژیکی و عاطفی رنگ‌ها در هر فـرد تحت تـــاثیر عوامل مختلفی از جمله تجربیـــات گذشـــته، فرهنـگ، مـذهب، محیط طـبیعی، جنسـیت، نـژاد و ملیت است.

روانشناسی رنگها

هم‌چنین بخوانید:

دیجیتال مارکتینگ؛ روش‌ها و همه آن‌چه درمــورد آن باید بدانید

در هنگام تصمیم‌گیری در مورد انتخاب رنگ، باید مخاطب هدف خود را به منظور انتقال پیام مناسب و موثر تعیین کنید. انتخـــاب رنگ‌هـــای مناسب می‌تواند بر پیام‌هـــای تبلیغاتی و ارزش‌های تجاری در بازاریـابی تـأثیر بگـذارد. رنگ‌ها باید به دقت انتخاب شوند تا بتوانند توجه مخاطب هدف را به آن شرکت و نام تجـاری جلب کنند. تحقیقـات انجــام شــده دربــاره تــأثیر رنگ‌ها بر بازاریــابی نشــان می‌دهند که رنگ محصول می‌تواند بر ترجیح مصرف‌کننده و فرهنگ خرید وی تـأثیر بگـذارد. اسـتفاده از رنگ‌هـای شاد و زنده مانند زرد، قرمز و نـارنجی می‌تواند تـاثیرات مثبتی بر میزان فروش محصولات داشته باشد؛ زیـرا این رنگ‌ها توجه مخـاطب را به خـود جلب می‌کنند و انگـیزه خرید را در آنان به وجود می‌آورند.

مشتریان معمولا طی 90 ثانیه پس از دیدن یک محصول، ارزیــابی اولیه را دربــاره آن محصــول انجــام می‌دهند و حــدود 62٪ الی 90٪ از این ارزیابی‌ها براســاس رنگ محصول صورت می‌گیرد. افراد غالبا لوگو یک نام تجاری یا شـــرکت را به عنـــوان نماینـــده آن شـــرکت در نظر می‌گیرند. بنـابراین انتخـاب رنگ‌هـای مناسب در لوگـوی نـام تجـاری از اهمیت بـالایی برخـوردار اسـت؛ زبـرا این امر، ارتباط مستقیمی با میزان فـروش و محبـوبیت نـام تجاری دارد.

سخن آخر

ما در این مقاله روانشناسی رنگ‌ها را به طـــــور کامل مـــورد بررسی قـــرار دادیم. علم روانشناسی رنگ‌ها به مطالعه تاثیرات رنگ‌های مختلف بر انسان می‌پردازد. هر رنگ، ویژگی‌ها و تـاثیرات خـاص خـود را دارد و تـاثیر هر رنگ از یک فرد به فردی دیگر ممکن است کاملا متفـاوت باشد. وجـــود این تفاوت‌ها می‌تواند بنا به دلایل مختلفی همچـون سـن، جنسـیت، فرهنگ و محیط زنـدگی باشد. روانشناسی رنگ‌ها در بازاریـابی و طـراحی لوگـوی نـام تجاری نیز بسیار حـائز اهمیت است و بر مـیزان فـروش محصولات یک شرکت تاثیر بسزایی دارد. بنابراین باید در انتخـاب رنگ‌هـای لوگـوی نـام تجـاری خـود به دقت عمل کنید تا بتوانید بهترین تاثیر را در مخاطبان خود به وجـود آورید.

خواص جالب طلا که نمی‌دانستید

طلا فلزی است گرانبها که در صنایع گوناگون ،مخصوصا این فلز در علم پزشکی و دارو سازی کاربردهای متعددی دارد. باور این‌که می‌تواند از آن در علم پزشکی و تهیه دارو بهره جست کمی مشکل باشد.

امروزه محققین در پی یافتن کاربردهای جدید با اثرات مضر کمتر در بدن انسان و صرفه اقتصادی در ساخت تولیدات پزشکی هستند و تا حدی نیز در این راه به موفقیت‌هایی دست یافته‌اند به طوری که از طلا در درمان سرطان با استفاده از خاصیت ضد تومور آن، برای روکش دندان و نیز به عنوان ردیاب زیستی جهت ارسال دارو به محل مورد نظر و ... استفاده می‌کنند.

فواید طلا در حوزه سلامت

طلا از دیرباز در رابطه با سلامت انسان نقش با اهمیتی داشته است و دانشمندان مختلف ایرانی نیز در مورد خواص درمانی طلا بسیار سخن گفته‌اند، از جمله آن‌ها می‌توان به این اشاره کرد که:

طلا فلزی است دارای طبیعت گرم وتر، به قلب نیرو بخشیده و اگر با آن بر روی پوست داغ زنند (در قدیم بین بعضی اقوام رسم بوده است) عفونتی را به دنبال ندارد.

اگر خانم‌هایی که چشم درد دارند، با میل طلا در چشم خود سرمه بکشند،کمک زیادی به رفع این دردهای مزمن کرده اند

پزشکان ژاپنی نیز عقیده داشتند که اگر طلا را گرم کنند و به یکبـاره در آب سـرد فـرو برنـد، با خـوردن این آب امراض بدن بر طرف شده و شادابی روح را در پی دارد.

روش‌های قدیمی ایرانی الگوی اروپایی‌ها

در زمان قدیم در کشور خودمان هر گـاه زنی می‌ترسـید و به حالت غش و ضعف می‌افتاد، در این حال اطرافیـان ظرف آبی می‌آوردند و تکه طلایی را - معمولا گـردن بند - چندین نوبت با سرعت به داخل آن آب فرو می‌بردند را به آن زن می‌دادند.

در قرن 18 اروپاییان از طریق فرهنگ‌های شرقی با این روش آشنا شده‌اند و از آن برای رفع غش و ضعف زنـان خود استفاده می‌کردند آن‌ها مشـاهده می‌کردند که حـال زنان شـان بعد از مـدت کوتـاهی خـوب می‌شد. به همین دلیل ضمن تحقیقاتی ثـابت کردند که این یک روند کـاملا علمی است.

کاربرد طلا در پزشکی مدرن

طلا فلزی گرانبها در پزشکی است زیرا نه تنها اثـرات نا مطلوب و مضری را در بدن انسـان در پی نـدارد، بلکه به علت سـازگاری بـالای زیسـتی، قـابلیت انعطـاف پـذیری مناسـب، پایـداری در برابر خـوردگی، عـدم واکنش شیمیایی با بدن لزوم استفاده هر چه بیشـتر از آن را به وجود می‌آورد.

طلاهادی خوب جریان الکتریسیته می‌باشد و بنـابراین در زیر میکروسکوپ الکترونی به راحتی مشاهده شـده و به خاطر نرمی، کار با آن (شـکل دادن و مسـطح کـردن) در

زیر میکروسکوپ الکترونی جهت اعمال جراحی پیشرفته به آسانی صورت می‌گیرد.

از سیم‌ها و صفحات طلا جهت رفع انسداد شراین و تنظیم دوباره ضربان قلب در بیماری‌های قلبی به وفور صورت می‌گیرد و به دلیل پایداری در برابر واکنش‌های باکتریایی، ماده‌ای مناسب در این موارد است.

نقره و طلا دو فلز اعجاب انگیز

استفاده تزیینی از طلا و نقره برای درمان برخی بیماری‌های جسمی و روانی موثر است.

بر اساس نتایج تحقیقات دانشمندان، طلا، برای خانم‌ها روند فعالیت ارگانیسم بدن انسان را تسریع کرده و نقره، بر عکس آرام‌بخش است.

به نوشته روزنامه روسی "وزگلیاد" طلا می‌تواند به رفع بیماری‌های قلبی خانم‌ها کمک کرده و فشار خون را پایین بیاورد و البته نقره فشار خون را بالا می‌برد.

به همین دلیل است که در طب سوزنی شرق، برای بخش‌های مختلف بدن از سوزن‌های طلایی و نقره‌ای استفاده می‌شود.

دانشمندان بلاروس توصیه کردند زنانی که زخم معده و یا بیماری‌های دیگر معده دارند، از طلا استفاده کنند و اشخاصی که عصبانیت و تند خویی دارند، نقره بکار ببرند.

هم‌چنین سیاه شدن حلقه طلا برروی انگشت دست می‌تواند نشانه بیماری صاحب آن باشد.

پزشکان استفاده آلیاژ مرکب از طلا و نقره را توصیه نمی‌کنند و به استفاده مجزای آن‌ها اعتقاد دارند.

طلا پس اندازی مطمئن

لازم است به این نکته اشاره کنیم که علت علاقه خانم‌ها به طلا علاوه بر زیبایی آن و خواص درمانی، "پس‌انداز امن بودن" آن است.طلا به عنوان سلطان فلزات از ارزش بالایی نسبت به فلزات دیگر برخوردار است و قدرت خرید خود را همیشه حفظ می‌کند.

طلا به عنوان یکی از معروف‌ترین دارایی‌های جهان یک کالای خاص و منحصر به فرد است و تنها کالایی است که برای اندوختن تولید می‌شود و به جرات می‌توان گفت تمام طلاهایی که در طول تاریخ تولید شده در خزانه دولت‌ها و بانک‌ها، گاوصندوق‌های طلا فروشان و صندوقچه‌های خانم‌ها انبار شده است. علاوه بر این که طلا به عنوان یک سرمایه امن برای خانم‌ها جذابیت بالایی دارد طرح، نوع و رنگ طلا نیز در جذاب بودن طلا موثر است.

مد در طلا

صابون مد به تن طلا و جواهر هم خورده است. اغلب کسانی که خریدار طلا هستند برای خرید طلا به دنبال هماهنگ کردن رنگ طلا و مدل آن با رنگ پوست شان هستند مثلا پوست‌های گندمگون از ترکیب طلای رنگ سفید و برنزه یا قرمز استفاده می‌کنند و پوست‌های سفید از طلای سفید استفاده می‌کنند.

نـوع میهمـانی هم در انتخـاب طلا مـوثر است. مهمـانی شـب، مهمـانی عصـر، مولـودی و عـزا هم کـدام طلای مناسب خود را می‌خواهد. در کل با بیشتر شـدن رفـاه و قـدرت خرید تجملات در مـورد طلا هم به حد اعلای خـود رسیده است.

حساسیت به طلا

برخی زنان ممکن است به طلا حساسیت داشته باشـند و اگر به مـدت طـولانی در مجـاورت آن قـرار گیرنـد، آثـار نـامطلوبی به صـورت سـوزش دسـتگاه تنفس، خـارش وقرمز شدن پوست در آنان بروز کند.

حقـایق جـالب و خوانـدنی دربـاره طلا و خصوصـیات این گرانقیمت کمیاب

طلا یکی از زیبـــاترین چیزها در دنیا و نشـــانه تجمل و ثـروت است که بسـیاری از افـراد بـرای آراسـتن گـردن، مچ‌هـــای دست و انگشـــتان از آن اســـتفاده می‌کنند اما بـــرخی دیگر طلا را چـــیزی بیش از یک فلز معمـــولی نمی‌دانند. به طـور کلی نمی‌تـوان منکر با ارزش بـودن طلا شد چرا که در المپیک نـیز مـدال برنـده گـان همیشه طلا است.

چرا از میان همه فلزات جهـان چـرا طلا اینقـدر با ارزش شـده اسـت؟ در بسـیاری از دوره‌ها اتفاقـات جـالبی رخ داده است که طلا به این شـکل در نظر گرفته می‌شـود. طلا جز عناصـــری است که به طـــور غیرقابل تصـــوری کمیـــاب هســـتند و با هیچ عناصر دیگـــری واکنش نشـــان نمی‌دهد.

پس چه چیزی باعث مفید بودن طلا شده است؟ نه رادیو اکـــتیو است نه ســـمی و در مقایسه با پلاتین و نقـــره امتیازه بیشتری دارد.در این بخش از نمنـاک به حقـایقی در مورد طلا می‌پردازیم که تا به حال نمی‌دانستید.

طلا متعلق به زمین نیست

طلا در واقع متعلق به زمین نیست و تمـام طلای یـافت شـده در این سـیاره، حـدود 200 میلیـون سـال پیش از فرود شهاب سنگ روی زمین حاصل شد.تمـام گونه‌هـای گیـاهی و حیـوانی در همه کشـورها متفـاوت هسـتند اما

این موضوع در مـورد طلا صـدق نمی‌کند و این فلز بـراق در تمام هفت قاره زمین کشف شده است.

عیار طلا و میزان خالصی آن

میزان خالصی طلا را نشان می‌دهد این عدد به طور کلی 10، 12، 14، 18، 22، و 24 اسـت؛ و هرچه این عـدد بیشـتر باشد مـیزان خالصی فلز بیشـتر است. جـواهرات آسیای جنـوبی به طـور کلی طلای 22 عیـار خـالص‌تر از جواهرات غربی 14 عیاراست.

سکه‌های طلا

آفریقای جنوبی تامین کننده نیمی از طلا جهان

تقریبا نیمی از طلا جهان را ویتواترزند، آفریقای جنوبی تامین می‌کند.

هندی‌ها رکورد دار استفاده از طلا

تقریبا 11 ٪ طلای جهان را زنان خانه دار هندی به خود اختصـاص داده‌اند که بیشـتر از ایـالات متحـده، سـوئیس، آلمان و صندوق بین المللی پول است.

از بین رفتن مقداری طلا به علت فرسایش

طلا یک فلز عـالی بـرای حلقه ازدواج اسـت، چـرا که هر دوی این‌ها بسیار ارزشمند هستند. اما احتمــالا نمی‌دانید که بعد از یک سال استفاده از طلا براثرفرسایش، تقریبا شش میلی گرم طلااز بین می‌رود.

مقدار طلا موجود در خون

بدن انسان حاوی عناصر مختلفی از جمله طلا است و در خـون بـدن هر فـرد به طورمتوسط 2 میلی گـرم طلا، جریان دارد.

استفاده از طلا برای تزیین غذا

در حقیقت طلا مـــاده‌ای خـــوردنی است و بـــرخی رســتوران‌های لــوکس در سراسر دنیا از دانه‌هــای طلا برای تزئیین غذا استفاده می‌کنند.

استخراج طلا از زلزله و صاعقه

طلا معمولا به دلیل فشار زیاد در پوسته زمین و با فشار آب در طـول زلزله اسـتخراج می‌شـود. بیشـتر طلاهـای پوسته زمین به وسیله صاعقه‌ها در آن‌جا قرار گرفته‌اند.

ردیابی طلا با اوکالیپتوس

برگ‌های درختان اوکالیپتوس برای ردیـابی طلا اسـتفاده می‌شود.

مقـدار طلای تـاکنون کشف شـده به انـدازه سه اسـتخر المپیک

سه اسـتخر شـنا به انـدازه اسـتخر المپیک قـادر به نگه داری تمـــامی طلای اســـتخراج شـــده در تـــاریخ بشر می‌باشند.

وزن بزرگ‌ترین شمش طلا جهان

از آن‌جا که طلا فلزی با ارزش است، معمـولا در مقـادیر کم یافت می‌شـود و بزرگ‌تـرین شـمش طلا جهـان 250 کیلوگرم وزن دارد.

شمش طلا

استفاده افراد فقیر از طلا در گذشته

در گذشته ازآلومینیوم به عنـوان با ارزش‌تـرین فلز روی زمین استفاده می‌شد و افـراد ثروتمند با کـارد و چنگـال آلومینیومی شام می‌خوردند در حـالی که افـراد فقـیر از طلا استفاده می‌کردند.

کاهش ارزش طلا در مصر زمان مانسا موسی

مانسا موسی، فرمانروای امپراتوری مالی، زمانی آنقدر طلا در مصرخرج کرد که ارزش آن را کاهش داد و تقریبا اقتصاد را از بین برد.

دوبی شهر طلایی جهان

در دبی، دستگاه‌های خود پـردازی وجـود دارد که به جـای پول طلا می‌دهند. اولین دستگاه فـروش طلای جهـان در ماه می2010 رونمایی شد. این دسـتگاه فـروش، در یک هتل بسیار لـوکس در ابوظـبی واقع وبا طلای 24 عیـار پوشانده شده است.

وجود طلا در داخل مرکز کره زمین

اگر به داخل زمین که شـــامل توده‌هـــای ســـنگ مـــذاب آتشفشانی است فکر کنیم، چیزهای زیادی در آن‌جا غـــیر از ماگما وجـــود دارند که اکـــثریت طلا داخل مرکز کـــره زمین قرار می‌گیرد زمانی که زمین در حال شـکل گـیری است و سطح کره زمین را به ضخامت 1.5 فوت پوشش می‌دهد.

پیدا کردن مقدار زیادی طلا در جایی که فکر نمی‌کنید

راحت‌ترین جایی که می‌توانید مقدار زیادی طلا پیدا کنید، احتمالا جایی نیست که فکر می‌کنید. می‌توان از یک تن کامپیوترهای شخصی بیش از هفده تن سنگ معدن طلا دریافت کرد.

یک تن از تلفن‌های همراه قدیمی به شما طلای بیشتر از یک تن سنگ طلا می‌دهد.

ویژگی‌های طل

طلا انگیزه‌ای برای کاهش وزن و کار کردن

بسیاری از افراد به دنبال انگیزه‌ای برای کاهش وزن هستند. دبی سال 2014 برنامه‌ای ایجاد کرد که به کودکان 2 گرم طلا برای کاهش هر کیلوگرم وزن بپردازد. LEGO به کارمندان خود25.65 گرم طلا داده بود تا 25 سال برای او کارکنند.

وجود طلا در خورشید، مریخ، عطارد و ونوس

زمین تنها مکان در منظومه شمسی نیست که می‌توان در آن را طلا یافت. خورشید چندین میلیاردم طلا دارد. دانشمندان معتقدند که طلا را می‌توان در مریخ، عطارد و ونوس یافت.

ترس از طلا

جهان پر از افرادی است که ترس‌های عجیبی دارند. یکی از اینها، به ترس از طلا معروف است.

طلا کم یاب‌ترین فلز روی زمین

طلا به شدت کمیاب بوده و تنها در جاهـای خاصی یـافت می‌شود. مقدار طلایی که از روز کشف تا به امروز ذوب شــده به انــدازه مقــدار آهــنی است که در کمــتر از یک ساعت در جهان گداخته می‌شود.

وجود طلا در اقیانوس

اگر همه طلاها از اقیـانوس بـیرون آورده شـود، هر فـرد روی زمین به 9 پوند طلا می‌رسد. حدود 10 میلیارد تن طلا در اقیانوس‌های جهان وجـود دارد که بـرای هر مایل مکعب آب دریا 25 تن برآورد شده است.

مقدار طلای موجود در مدال المپیک

مدال طلای المپیک فقط 1 درصد طلا دارد. مـدال طلای المپیک تا سال 1912 طلای خالص بود.

اتومبیل‌های طلایی

الویس پریسلی" صـاحب سه اتومـبیلی است که اغلب در آن کروم به طلا تبدیل شده بود.

اتومبیل‌های طلا

خاصیت درمانی طلا

طلای خــالص بــاعث خــارش پوست نمی‌شــود.بــرخی از مبتلایـــان به روماتیسم و ورم مفاصـــل، با تزریق طلای مایع درد را تسکین می‌دهند.

سوئیس آخرین کشوروابسته به طلا

سـوئیس آخـرین کشـوری بـود که ارز آن به طلا وابسـته شد. تا زمانی که سوئیس در سال 1999 به صندوق بین

المللی پــول پیوست 40 %ـ از فرانک ســوئیس با طلا برگشت.

واژ طلا برگرفته از یک کلمه انگلیسی

واژه "طلا" از واژه انگلیسی "geolu" به معنـــای زرد است.

دیگر حقایق جالب در مورد طلا

ملوانان معمولا گوشـواره‌های طلایی داشـتند، به طـوری که اگر غرق می‌شدند و جنـازه آن‌ها به سـاحل می‌آمد از گوشــواره‌ها به عنــوان پیش پــرداخت بــرای یک مراسم تدفین مسیحی مناسب استفاده می‌کردند.

زنـــدانیان چیـــنی مجبـــور به اســـتخراج طلا در دنیـــای وارکـــرفت شـــده‌اند. بـــرخی منـــابع نزدیک به 100،000 کشـــاورز واقعی طلا را در سراسر کشـــور گـــزارش کرده‌اند.

واقعیت جـالب این است که در سـال 1859، معـدنچیان طلا در کوه‌های راکی ساعت 1 صبح از روشنی هوا بیدار شدند تا صبحانه بخورند زیرا تصـور می‌کردند صـبح شـده است.

امـــروزه حـــدود 161،000 تن طلا توسط انســـان‌ها استخراج شده است.

حدود 80 درصد از طلای جهان هنوز در زیر زمین مدفون شده است.

فورت ناکس 649.6 میلیـون اونس طلا در 41 دسـامبر 1941 بدست آورد.

سایز یک شمش طلا استاندارد 7 با 4 و 5/8 با 1 و 4/4 است.

طلای خالص آنقدر نـرم است که می‌تواند با دست شـکل بگیرد.

نقطه ذوب طلا 2،064 درجه فارنهایت است.

طلا رسانای عالی برق است.

خواص طلا برای خانم‌ها

علت علاقه خانم‌ها به طلا علاوه بر زیبایی آن، (پس‌انداز امن بودن) آن است. اما ناخود آگاه تاثیرات مثبت و خواص درمانی متعددی برای خانم‌ها دارد.

مکانیسم عملکرد طلا بر بدن

طلا در رابطه با سلامت انسان از دیر باز نقش با اهمیتی داشته است.

طلا فلزی است دارای طبیعت گرم وتر، به قلب نیرو بخشیده و اگر با آن بر روی پوست داغ زنند (در قدیم بین بعضی اقوام رسم بوده است) عفونتی را به دنبال ندارد.

طلا دارای سازگاری بالایی است و به همین دلیل پزشکان از آن به عنوان پایداری در برابر خوردگی اعضای بدن استفاده می‌کنند.

هنگامی که طلا در درون بدن قرار بگیرد هیچ گونه واکنش شیمیایی از خود نشان نمی‌دهد و هم‌چنین بدن انسان نیز هیچ مشکلی با آن ندارد.

این فلز بسیار انعطاف‌پذیر است و به همین دلیل از آن برای درست کردن انواع قطعات پزشکی که نیاز به دقت بالا دارند استفاده می‌شود.

در طب سنتی استفاده از طلا در خانم‌ها باعث افزایش گرما در بدن آن‌ها می‌شود.

در گذشته هنگامی که زنی به دلیل ترس و یا وحشت غش می‌کرد و یا فشار خون او پایین می‌آمد برای درمان

او تکه طلایی را در ظــرف آب می‌انداختند و با قاشق در آب هم می‌زدند و به خــورد او می‌دادند تا بهبــود یابد که البته بسیار تاثیرگذار هم بود.

اروپایی‌ها در قرن هجـدهم با این روش آشـنا شـدند و با این روش توانســتند با خورانــدن آب طلا به زنــان غش کرده و از حال رفته آنـان را بهبـود بخشـند و با چشـمان خود تماشا کنند که زنان به سرعت به هوش می‌آیند.

پس از مــدتی متوجه این موضــوع شــده‌اند که این روش یک روش کاملا علمی و کـاربردی است و آن را به اثبـات رساندند.

رســول اکــرم(ص) قرن‌ها پیش دربــاره این موضــوع فرمودند: طلا برای مردان امتم حرام و بـرای زنـان امتم حلال است.

درمان زخم‌ها به خصوص زخم معده

طلا می‌تواند زخم را بهبــود بخشد و عفــونت را کنــترل کند.

دانشــمندان بلاروس به افــرادی که دارای زخم معــده یا بیماری‌هـای دیگر معـده میباشـند توصـیه می‌کنند از طلا استفاده کنند.

اگر حلقه‌ی طلا بر روی انگشت دسـتتان سـیاه می‌شـود می‌تواند نشان دهنده‌ی بیماریتان باشد.

تنظیم دمای بدن

طلا شما را خنک نگه می‌دارد. مخصوصا در خانم‌هایی که در دوره یائسگی به سر می‌برند و دمای بدنشان بالا می‌رود، طلا باعث اعتدال در دمای بدن آن‌ها می‌شود.

کاهش فشارهای عصبی و افزایش آرامش بدن

طلا بر روی ناهنجاری غددی و عصبی تاثیر مثبت دارد و فشار عصبی خانم‌ها را کاهش می‌دهد.

طلا دارای انرژی است و باعث ارتعاش گرم و آرام بخش بدن می‌شود که برای بهبودی امراض بسیار مناسب است.

زیرا زمانی که بدن آرام می‌شود عروق خونی در سلول‌ها باز می‌شوند خون می‌تواند به راحتی در بافت‌های بدن حرکت کند.

در اثر حرکت خون سلول‌های جدید جایگزین سلول‌های مرده قدیمی می‌شوند و بدین ترتیب بدن سلامتی خود را مجددا بدست می‌آورد.

هنگام در دست کردن انگشتر طلا، تعامل با مردم آسان‌تر می‌شود.

بدین ترتیب جواهرات و انگشتر طلا سلامت عاطفی شما را تقویت می‌کنند و به شما آرامش می‌دهند.

کاهش استرس و افزایش اعتماد به نفس

زندگی سرشار از موقعیت‌های پر استرس است و بعضی اوقات، ممکن است احساس اضطراب زیادی داشته باشید.

هنگـــامی که چـــنین خلق و خـــویی دارید ،با پوشـــیدن جواهرات طلا می‌توانید بر چنین روحیه بدی غلبه کنید.

طلا نه تنها اسـترس را کـاهش می‌دهـد، بلکه اعتمـاد به نفس شما را نیز تقویت می‌کند.

کاهش فشار خون

طلا فشار خون را پایین می‌آورد.

درمان آرتروز

طلا در سال‌های 1927 برای درمان آرتروز و کاهش درد مفاصل زانو نیز استفاده می‌شده است.

تقویت قلب

طلا در رفع بیماری‌های قلبی بسیار کمک می‌کند.

کم شدن حساسیت

در متون طب سنتی آمده است که چنانچه زنی خیلی گیر بدهد و اذیت کند طلا بپوشد که مغز ســـرد وتر او گـــرم شـده و حساسـیت او کم شـود و ورود به دنیـای زنانه او برای مردان راحت‌تر شود.

درمان پیری پوست

امروزه بسیاری از متخصصــان پوست معتقدند که طلا از قـدرت فوق‌العـاده‌ای بـرای شفابخشی پوست برخـوردار است.

بسیاری از محصولات درمانی پوست که در بازار مشاهده می‌کنید (مثل ماسک طلا) از طلا به عنـوان یکی از مـواد تشکیل دهنده آن، استفاده می‌کنند.

پس اندازی امن

لازم است به این نکته اشاره کنیم که علت علاقه خانم‌ها به طلا علاوه بر زیبایی آن و خواص درمـانی، "پس انـداز امن بودن" آن است.

طلا به عنوان سلطان فلـزات از ارزش بـالایی نسـبت به فلزات دیگر برخوردار است و قدرت خرید خود را همیشه حفظ می‌کند.

طلا در طب سوزنی

استفاده‌ی طلا بـرای مـردان به علت داشـتن تشعشـعات مضر نقش منفی بر روی هورمون‌هـــای جنسی مـــردان دارد درحـالی که اشـعه‌های عنصر «نقـره» بر مـردان و زنان چنین تأثیری ندارد.

طلا می‌تواند به رفع بیماریهای قلبی کمک کرده و فشار خون را پایین بیاورد و نقره فشار خون را بالا می‌برد.

به همین دلیل است که در طب ســوزنی شـــرق، بـــرای بخش‌هـای مختلف بـدن از سـوزن‌های طلایی و نقـره‌ای استفاده می‌شود.

فواید طلا

کاهش تب و دمای بدن

بسیاری از افراد با لرز، گرگرفتگی و سایر مشکلات بدن که ناشی از تغییرات دمای بدن است، مواجه هستند. طلا یک راه حل محبوب برای مقابله با چنین مشکلاتی است زیرا به طور طبیعی دمای بدن را تنظیم می‌کند. به عنوان مثال، زنانی که یائسگی را پشت سر می‌گذارند، دچار گرگرفتگی می‌شوند. یکی از فواید طلا در خانم‌های یائسه کمک به کاهش گرگرفتگی است. در خانم‌هایی که هنوز در سن باروری هستند نیز استفاده از طلا می‌تواند به تنظیم دمای بدن در دوره‌های ماهانه کمک کند. بنابراین یکی از خواص فلز طلا برای خانم‌ها کاهش درد و گرگرفتگی یا تنظیم دما است.

کمک به التیام درد

انسان‌ها بعد از آن‌که طلا را کشف کردند از آن برای مصارف مختلف بهره بردند. هنوز مدت زمان زیادی از کشف این فلز خارق العاده نگذشته بود که انسان متوجه خواص شفادهنده و ارزش آن شد. از همین رو ارزش طلا در پیش چشمان بشر دو چندان شد. از همان ابتدای کشف طلا و بعد از آن‌که خواص درمانی طلا آشکار شد، از این فلز به شکل طبیعی خود برای درمان درد و زخم استفاده می‌شد. انسان‌ها فهمیدند که گذاشتن طلا و یا گرد طلا می‌تواند جلوی عفونت زخم‌ها را بگیرد و به ترمیم زخم‌ها کمک زیادی می‌کند. آن‌ها هم‌چنین فهمیدند که با بستن طلا به زخم‌ها و خراش‌های شدید می‌توان به کاهش درد نیز کمک کرد.

افــزایش بهزیســتی کلی و شــور نشــاط در روانی (از بزرگترین فواید طلا)

اگر همیشه احســاس بیحــالی و افســردگی میکنیــد، جـواهرات طلا می‌توانند حس و حـال شـما را بهـتر کنند زیــرا طلا دارای تــاثیرات مثبــتی است که می‌تواند بر مشــکلات روحی و روانی درون بــدن یا ذهن شــما غلبه کند. این تــاثیرات یا انــرژی مثبت، ارتعاشــات گــرم و تسکین دهنده‌ای را در داخل بـدن به جریـان میانـدازد که رگ‌هـای خـونی شـما را شل کـرده و توزیع اکسـیژن به سلول‌ها را تقـویت کـرده یا افـزایش میدهد. این به نوبه خود، سطح انرژی شما را بالا می‌برد و بدن شما بهتر به خواسته‌های‌تان واکنش نشان می‌دهد.

با افـزایش جریـان اکسـیژن در بـدن، طلا و فواید طلا به هر قسـمت از بـدن کمک می‌کند عملکـرد بهـتری داشـته باشد و انجام کارهای روزمره برای شــما راحت‌تر خواهد بــود. گــردش خــون خــوب جنبه مهمی در پیشــگیری از بیمــــاری دارد و این یکی از دلایلی است که امــــروزه بســیاری از افــراد جــواهرات طلا را مســتقیماً بر روی پوست خود استفاده می‌کنند.

فواید طلا

بهبود و درمان علائم آرتریت و آرتروز

افرادی که آرتـروز دارند درد زیـادی متحمل می‌شـوند که اســتفاده درست و طــبیعی از انگشــتان دست و پاها را برای آن‌ها غیرممکن می‌کند. آویختن و استفاده از طلای 24 عیار یا قرار گرفتن آن در معرض پوست ناحیه دچـار آرتروز، خاصیت تسکین دهنده‌ای دارد و علائم نــامطلوب

مرتبط با آرتـــروز را کـــاهش می‌دهد. در این خصـــوص محققان مطالعاتی انجـام داده‌اند که نتـایج مثبـتی بـرای بیماران آرتروزی داشته است.

مرکز ملی اطلاعات بیوتکنولـوژی آمریکا (NCBI)ـ در این خصوص می‌گوید که استفاده از طلا به جهت تسـکین درد آرتروز در تحقیقات مختلف مـورد بررسی است و هرچند که مطالعات زیادی برای اثبات این ادعا مـورد نیـاز است ولی در حـــال حـــاظر بهـــره گـــیری از فواید طلا بـــرای بیماران آرتروزی توصیه شده است.

کاهش استرس و اضطراب

زندگی سخت است و بعضی اوقات، ممکن است احساس کنید که انجـام هیچ کـاری بـرای شـما مفید نیست و به عبارتی هیچ چیزی به شما مزه نمیدهد. زمانی که در این وضـعیت روانی و اسـترس زا هسـتید قـرار گـرفتن در مسـیرها اشـتباه و بیراهه بسـیار محتمل است. انتخـاب چـنین مسـیرهای زنـدگی شـما را به خطر می‌انـدازد و سخت‌تر می‌کند.

با این وجود، با آویختن جـواهرات طلا می‌توانید بر چـنین روحیه بد و اســـــترس زا غلبه کنید. آویختن طلا نه تنها بـرای بهبـود وضع روحی و کـاهش اسـترس خـوب است بلکه به شما اعتماد بنفس بالایی میدهد. هنگام اسـتفاده یا آویختن جـــواهرات طلای ظریـــف، بهـــتر می‌توانید با مـــــردم تعامل داشـــــته باشـــــید و آســـــانتر می‌توانید خواسته‌های خـود را به آن‌ها منتقل کنید در نتیجه هر چه این روابطه آسانتر و بهتر باشد استرس و اضطراب نـیز کم و کمـتر خواهد شد. بـدین تـرتیب جـواهرات و فواید

طلا، سلامت و رفاه عـاطفی شـما را تقـویت می‌کنند به مقدار قابل تـوجهی فشـار و بـار روانی شـما را کـاهش می‌دهند.

افزایش روند بهبود زخم‌ها

کلئوپاترا از طلا به عنوان یک راه حل عــالی و یک داروی ضد پیری استفاده می‌کـرد و اتفاقا تـاریخ می‌گوید که او جــواب گـــرفت. اگر به تـــاریخ نگـــاهی انداخته باشـــید می‌توانید متوجه شـــوید که این ملکه مظهر زیبـــایی در طول تاریخ است.

از طلا هم‌چـــنین در دوران روم باســـتان بـــرای درمـــان عفونت‌های پوستی اسـتفاده می‌شد و یک راه حل شـایع برای درمان مشکلات و بیماری‌هـای پوست بـود. امـروزه بسـیاری از متخصصـان پوست معتقدند که طلا از قـدرت فوق‌العـاده‌ای بـرای شفابخشی پوست برخـوردار است. بنابراین امروزه و در عصر خـاظر هم بسـیاری از خانمها با اسـتفاده از فواید طلا به درمـان جـادویی پوست خـود متوسل شده‌اند.

فواید طلا

علاوه بر این، بسیاری از محصولات درمانی پوست که در بازار مشاهده می‌کنید نیز از طلا به عنوان مـاده تشـکیل دهنده و شـفابخش خـود اسـتفاده می‌کنند. اگر به دنبـال محصولات مـراقبت از پوست هسـتید باید حتما به دنبـال درمان‌هـای پوسـتی مبتـنی بر طلا باشـید. این‌ها بـاعث می‌شوند پوست شما عـالی به نظر برسد و از آن نشـاط جوانی که کلئوپاترا برای مـدت طـولانی از آن برخـوردار بود برخوردار شوید.

افزایش قدرت سیستم دفاعی بدن

همه دوست دارند همیشه سالم بمانند، اما این واقعا کار آسانی نیست. پاتوژن‌ها و عوامل بیماری زا همیشه در اطراف شما وجود دارد و همواره می‌توانند سلامتیتان را به خطر بی‌اندازند. اما به لطف فواید طلا و جواهرات، شما می‌توانید همواره از محافظت اضافی در برابر عفونت‌ها و موارد بیماری زا برخوردار باشید. جواهرات و طلاها ایمنی بدن را تقویت می‌کند به همین دلیل است که اغلب خانم‌ها در بیشتر طول عمرشان طلا استفاده می‌کنند. این خانم‌ها معمولا سلامتی بالایی دارند و کمتر به بیماری‌ها مبتلا میشوند.

بهبود سیستم عصبی و سیستم لنفاوی بدن (از جالب‌ترین خواص فلز طلا)

یکی از مهمترین فواید طلا و جواهرات مبتنی بر طلا، کمک به بهبود سیستم عصبی و هم‌چنین سیستم غدد درون ریز است. مطالعات انجام شده در این زمینه و بر روی بیمارانی که از طلا و جواهر طلا استفاده می‌کنند، نشان دهنده اثبات این ادعا است. برای جلوگیری از بروز مشکلات غدد درون ریز مانند تیروئید و یا مشکلات عصبی می‌توانید از جواهرات طلا و فواید طلا استفاده کرده و بهره ببرید.

فواید طلا

فواید طلا در طب سنتی و سوزنی

طب سوزنی یکی از قدیمی‌ترین روشهای پزشکی است. متخصصان طب سوزنی برای کاهش درد و آزاد کردن

جریان انرژی در بدن از سوزن‌هایی استفاده می‌کنند که نوکشان از طلا ساخته شده است. سایر شفابخش‌های جایگزین در سراسر جهان نیز از کریستال‌های رنگی طلایی استفاده می‌کنند زیرا دارای خواص درمانی هستند و می‌توانند درد و رنج را تسکین ببخشند.

تاثیر فلزات و عوارض آن بر بدن انسان

تاثیر فلزات و عوارض آن بر بدن انسان

از زمان مصر باستان تا عصر اینترنت خواص پزشکی و تاثیر فلزات برای هزاران سال توجه انسان‌ها را به خود جلب کرده است.

گفته می‌شود که پوشیدن مس درد و التهاب آرتروز را کاهش می‌دهد. فلزات مغناطیسی نیز ظاهرا گردش خون را افزایش می‌دهند و شدت درد را کم می‌کنند. طلا و نقره نیز به شکل تئوری، عملکرد شناختی بدن را بهبود بخشیده و توانایی ترمیمی بدن را افزایش می‌دهند.

تیتانیوم هم که در زمان‌های گذشته ناشناخته بوده گفته می‌شود که به ثابت شدن جریان انرژی در بدن کمک می‌کند؛ این باور به حدی قوی است که بسیاری از بازیکنان لیگ حرفه‌ای بسکتبال گردنبندهایی با پوشش تیتانیومی و به رنگ باشگاه خود می‌پوشند.

تاثیر فلزات بر بدن؛ از ادعا تا واقعیت

همواره بخش کوچکی از ادعاها در مورد تاثیر فلزات با علم پزشکی در ارتباط است و قسمت اعظمی از آن به مسائل مالی و تبلیغاتی بازیکنان مربوط می‌شود. مطالعه‌ای در انگلستان بر روی دستبندهای مسی و مغناطیسی انجام شده که ماه گذشته در نشریه مکمل‌های دارویی علم پزشکی چاپ شده و گفته‌های افراد شکاک را تایید می‌کند. این مطالعه بیان می‌کند که

تمـامی تـاثیرات مثبت این دسـتبندها جنبه روانی دارند و در بهترین حالت به عنوان دارونما عمل می‌کنند.

محققان دانشگاه یـورک و دانشـگاه‌هال در یورکشـایر به 45 بیمـار مبتلا به بیمـاری ورم مفاصل و اسـتخوان که بیش از 50 سال سن داشتند؛ چهار نوع دستبند از جنس مس، مغناطیسی ضـعیف، مغناطیسی قـوی و نـواری غیرمغناطیسی دادند که هرکـدام را به مـدت چهـار هفته پوشیدند.

در نهایت هیچ یک از افراد بیمار تجربه خـاص و مشخصی از کـاهش درد، فعـالیت فـیزیکی، تغیـیر در توانایی‌هـای حرکـتی یا نیـاز به دارو را با پوشـیدن این دسـتبندها گزارش ندادند. این تحقیق تاثیر فلزات بر بدن را تا حدی مورد شک قرار می‌دهد.

سرپرست این گروه تحقیقاتی درباره نتـایج بدست آمـده می‌گوید: امیدوار بـودم این دسـتبندها به درمـان بیمـاری کمک کنند وای کـاش می‌شد این درمان‌هـای ارزان‌قیمت هزینه‌هـای درمـانی را کـاهش می‌دادند. با این حـال تحقیقـات ما نشـان داد که این لـوازم چـیزی جز دارونما نیستند.

تاثیر فلزات بر بدن

چـرا از فلـزات بـرای درمـان یا انرژی‌بخشی اسـتفاده می‌کنیم؟

سـوال این‌جاست که پس چـرا با وجـود این‌که می‌دانیم این لـوازم به ما کمکی نمی‌کنند به خرید آن‌ها ادامه

می‌دهیم و هرساله حدود 4 میلیارد دلار تنها برای زیورآلات مغناطیسی و مسی هزینه می‌کنیم؟

یکی از دلایل آن است که بیماری‌هایی مانند آرتروز معمولا به تمام داروهای معمول مقاوم هستند، برای همین افراد مبتلا هر چیزی را امتحان می‌کنند تا شاید اندکی بهتر شوند. طبق یک نظرسنجی حدود 19 درصد از مبتلایان به رماتیسم و آرتروز دستبندهای مسی را امتحان کرده‌اند.

دلیل دیگر نیز می‌تواند ارزان‌قیمت بودن آن‌ها باشد و این‌که برای تهیه آن‌ها نیازی به نسخه پزشکی نیست. همینطور تبلیغات شرکت‌ها و استفاده آن‌ها از افراد مشهور، بسیاری را به پوشیدن اینگونه لوازم ترغیب می‌کند. این افراد معمولا با خوش‌بینی به تاثیر درمانی این دستبندها نیز نگاه می‌کنند.

سنگ‌های مغناطیسی؛ از گذشته تا امروز

پزشکان چینی در سال 200 پیش از میلاد اعتقاد داشتند که سنگ‌های طبیعی و مغناطیسی یا همان آهنربای امروزی می‌توانند عدم تعادل زیان‌بار در بدن را درمان کنند. پزشکان اروپایی در قرون وسطا مصارف گوناگونی برای آهنرباها داشتند. به تازگی برخی از برنامه‌های کاربردی مانند بازیابی جهت مغناطیسی در بدن به وجود آمده که به‌نسبت برخی دیگر از این دستگاه‌ها که به منظور درمان طاسی استفاده می‌شوند؛ منطقی‌تر به نظر می‌رسند.

پزشکان ملکه الیزابت برای درمان بیماری آرتروز او از آهنربا استفاده کردند و علی‌رغم مشاهدات علمی اخیر،

این باور که آهنرباها می‌توانند امروزه به عنـوان مُسَـکن استفاده شوند را تقویت کردند.

آهنرباها در شـــــکل‌های مختلفی مانند دســـــتبندها، گردنبنــدها، کفی‌هــای کفش پوشــیده شــده با آهنربــا، پوشش‌های مـاهیچه‌ای، و لایه‌هـای مخصـوص تشک قابل خریداری هستند.

پس از سخت‌گیری‌های انجام شده توسط سازمان غـذا و دارو و کمیســیون تجــاری فــدرال آمریکــا، فروشــندگان اینگونه محصولات دیگر به طور مستقیم ادعــایی بر روی تــاثیر فلــزات و ســنگ‌های مغناطیسی به صـورت صد در صد مفید، بر روی تولیدات خود ندارند.

در حـال حاضر مرکز ملی داروهـای مکمل و جـایگزین که ســازمانی دولــتی بــرای مطالعه روش‌هــای غیرمتعــارف بــرای مراقبت‌هــای درمــانی اســت؛ دربــاره اســتفاده از آهنرباها بـــرای دردهـــای مـــزمن، میگرن‌ها و بیمـــاری پارکینسون تحقیق می‌کند.

در عین حـــال متخصصـــان می‌گویند که آهنرباها مـــوجب ایجاد ناراحتی‌های اندکی می‌شوند. به علاوه زنان بـاردار و افرادی که از قلب مصـنوعی و بـاتری‌دار، دسـتگاه‌های کنـــترل ضـــربان نـــامنظم قلب، پمپ‌هـــای انســـولین و اتصالات پزشکی استفاده می‌کننـد، به هیچ وجه نباید این لوازم مغناطیسی را بپوشند.

آیا تاثیر فلزات واقعی است؟

مس و نقش آن در درمان بیماری‌ها

مس با مقـادیر کم در بـدن وجـود دارد و در سیسـتم‌های قلبی- عروقی، عصبی، اسکلتی و توانایی بدن در بهبـود بافت‌های خود نقش مهمی ایفا می‌کند. طبق یک تئـوری کم بـودن مس در بـدن بـاعث بـروز مشـکلات مفصـلی و آرتـروز می‌شـود و جـذب این فلز از راه پوست می‌تواند موجب بازگشت تعادل در شرایط جسمی شود. این شاید یکی از منطقی‌ترین تاثیر فلزات بر بدن باشد.

هرچند برخی از مصرف‌کنندگان دستبندهای مسی اظهار دارند که درد آرتروزشـــان کـــاهش یافتـــه؛ اما نتیجه مطالعـات جدید نشـان می‌دهد که در بهـترین حـالت این پوشیدنی‌ها می‌توانند به عنوان دارونما عمل کنند.

اگر حس می‌کنید که کمبود مس دارید بهتر است پیش از پوشیدن و به کار بردن لـوازم مسی به یک دکـتر مراجعه کنید. اما به طور کلی پوشـیدن مس هیچ آسـیبی به بـدن شما وارد نمی‌کند.

مس و بیماری‌ها

نقش تیتانیوم در سلامتی

سال‌هاست که به دلیل وزن کم و مقـــاومت بـــالا، از تیتانیوم در ساخت مفاصل مصنوعی اسـتفاده می‌شـود، اما توضـیح دربـاره محبـوبیت وسـیع اخـیر این فلز در سـاخت گردنبنـدهای نـایلونی با پوشش تیتـانیومی بین ورزشکاران، تا حدی سـخت است. بـرخی می‌گویند تـاثیر فلزات همچون تیتـانیوم می‌تواند منجر به درمـان بـرخی بیماری‌ها شود و یا حداقل از بروز بیماری جلوگیری کند.

این موج محبوبیت با تاسیس شرکت ژاپـنی فیتن در دهه 1980 آغـاز شد. این شـرکت که توسط یک ماسـاژور ورزشی افتتاح شد؛ روشی را ایجاد کـرد که از آن طریق امکان حل کردن اجزای تیتانیومی در آب و سپس آغشـته کردن محصولاتی همچون لباس‌ها، جوراب‌ها، برچسب‌ها، نوارهـای ورزشـی، گردنبنـدها و لوسـیون‌های ماسـاژ به وجود می‌آمد.

شـرکت فیتن ادعا می‌کند که در این شـرایط تیتـانیوم با سیسـتم انـرژی بـدن فعـالیت و انـرژی بـدن را متعـادل می‌کند. این شـرکت هم‌چـنین اظهـار می‌کند که تعـادل انرژی به از بین رفتن خستگی، بازیابی سریع‌تر انـدام‌ها و حـالتی ضد خسـتگی می‌انجامد. به گفته فیتن ورزشـکارانی که از محصـولات آن‌ها اسـتفاده کرده‌انـد؛ می‌گویند دیرتر خسته می‌شوند و روند بازیابی آن‌ها پس از فعالیت‌های شدید سریع‌تر انجام می‌شود. آن‌ها مدعی بودند که تاثیر فلزات بر روی بدن ورزشکاران غـیر قابل انکار است.

اظهارات شـرکت فیتن توسط کمیسـیون تجـاری فـدرال مـورد ارزیـابی قـرار نگرفته و هم‌چـنین مرکز ملی داروهـای جـایگزین و مکمل نـیز مطالعه خاصی بر روی تیتـانیوم انجـام نـداده است. هرچند به نظر می‌رسد تیتانیوم یکی از بارزترین نشانه‌ها بـرای تـاثیر فلـزات بر بدن انسان است.

نقره؛ فلزی محبوب از گذشته تا امروز

قبل از کشف آنتی‌بیوتیک‌ها، برای درمان صـرع، سـوزاک و بیماری‌های نواحی استوایی از قرار دادن نقره بر روی

پوست به عنوان عامل ضد میکـروب و ضـدعفونی کننـده استفاده می‌شده است.

ترکیباتی مانند نیترات نقره هنـوز هم بـرای درمـان ورم ملتحمه چشم نوزادان تازه متولد شده استفاده می‌شـود و سـولفادیازین نقـره نـیز گـاهی اوقـات بـرای درمـان سوختگی به کار می‌رود. البته این نشان از تـاثیر فلـزات در روش‌های درمانی است.

اما ذرات کلوییدی نقره که به صورت محلـول در مـایع به عنوان مکمل غـذایی به فـروش می‌رسد مـوجب نگـرانی متخصصـان شـده است. بـرخی از سـایت‌ها ادعا می‌کنند اسـپری‌ها، لوسـیون‌ها، محلول‌هـای قابل تزریق و قرص‌های ساخته شده با نقره کلوییدی می‌توانند از ابتلا به سرماخوردگی و آنفـولانزا جلوگـیری کنند و به درمـان دیابت، سرطان، خستگی مزمن، تبخال، سرفه، پروستات و ایدز کمک کنند.

طبق گفته‌های مرکز ملی داروهای جایگزین و مکمل این اظهارات ثابت نشده‌اند. کمیسیون تجاری فدرال در سال 1999 قـانونی را وضع کـرده که بر اسـاس آن هیچ محصولی که دارای نقره کلوییدی باشد سـالم و بی‌خطر نیست. پس علاوه بر تاثیرات فلزات همچون نقره باید به عوارض خطرناک آن نیز توجه شود.

در نهـایت باید گفت که مصـرف بیش از انـدازه نقـره می‌تواند باعث درد و ناراحتی در معده، تشـنج، آسـیب به کلیه و تغیـیر رنگ پوست به رنگ آبی مایل به خاکسـتری شود که این بیماری را اصطلاحا آرجریا می‌نامند و امکان درمانش وجود ندارد.

تاثیر فلزات بر زندگی

استفاده از طلا برای سلامتی

مصریان باستان گمان می‌کردند که مصرف پودر طلا به آن‌ها عمر جاودان می‌دهد. از قرن هجدهم پزشکان تزریق طلا را برای درمان اختلالات خودایمنی بدن مانند لوپوس، روماتیسم و آرتروز به کار برده‌اند؛ اما به دلیل عوارض شدید و نیز پیشرفت بیماری‌های آرتروز و روماتیسم کنونی، استفاده از نمک طلا در سال‌های اخیر منسوخ شده است.

در حال حاضر برخی از تاجران اقدام به فروش طلای کلوییدی به شکل قرص یا مایع به عنوان مکمل‌های غذایی می‌کنند و ادعاهای مبهمی درباره تاثیرات ترمیمی شناختی آن دارند. یکی از این شرکت‌ها آپتیموکس است و می‌گوید قرص‌های آئوراسول آن‌ها به عنوان منبعی از طلای کلوئیدی و بدون هیچ‌گونه عوارض پزشکی و جسمی قابل استفاده هستند.

به علاوه سایت این شرکت یک مطالعه آزمایشگاهی بر روی پنج فرد را نشان داده که هرکدام از آن‌ها هر روز 40 میلی‌گرم طلای کلوییدی را به مدت یک ماه استفاده کرده‌اند و در پایان ضریب هوشی این گروه افزایش 20 درصدی داشته است.

محصول تولیدی شرکت فیتن که با نام آب جی به بازار عرضه می‌شود دارای طلای کلوییدی است و طبق اظهارات شرکت بر اساس تحقیقات خانگی مشاهده شده که اسپری کردن آن بر روی سر موجب از بین رفتن خستگی‌های مزمن مغذی در افراد می‌شود.

شاید اگر مشتریان این محصولات قدری باهوش‌تر شـوند نسبت به این اظهـارات و ادعاها قـدری شک کنند. تـاثیر فلزات به ویژه فلزی مثل طلا هیچگاه اثبات نشده است. برخی مطالعـات اسـتفاده مـدام از طلا توسط مـردان را باعث ایجاد بیمـاری فشـارخون می‌داند و بـرخی دیگر آن را رد می‌کند. بررسی‌های بیشـــــتری باید در این زمینه صـورت گـیرد تا اثر طلا بر سـلامتی یا بـروز بیمـاری را مشخص کند

خواص فیزیکی و شیمیایی طلا

طلا، شـکل‌پذیرترین ماده‌است. یک گـرم از این عنصر را می‌تـــوان آن قـــدر چکش زد تا به انـــدازهٔ یک ورق با مساحت یک متر مربع پهن شود یا یک اونس را به انـدازهٔ 300 پا پهن کرد. برگهٔ طلا می‌تواند آن قدر نازک شود تا در پایان شـفاف شـود در این صـورت نـور گـذرا از آن به رنگ آبی مایل به سبز خواهد بود چون طلا به شـدت نـور زرد و قرمز را بـاز می‌تاباند.[4]ـ چـنین ورقه‌هـای نیمه شفافی به خوبی پرتوهای فروسرخ را باز می‌تاباند، این ویـــژگی در پوشش‌های محافظ در برابر پرتوهـــای فروسرخ یا پرتوهای گرمایی مانند لباس‌هـای محافظ در برابر گرما یا در برابر خورشید مانند لباس فضانوردان به کار می‌آید.[5]

طلا می‌تواند با بسیاری از فلزها آلیـاژ شـود. این آلیاژها در بدست آوردن سـختی و نرمی‌هـای گونـاگون، دمـای ذوب مناسب، پدید آوردن رنگ دلخواه و دیگر کاربردهـای فلزشناسی مـورد نیازند.[6]ـ طلا رسـانای خـوب گرما و جریـان بـرق است. از نظر شـیمیایی رطـوبت هـوا و واکنشگرهای نـاب خورنـده بر آن بی‌اثرند. به همین دلیل در ساخت سکه و گوهرسازی بسیار مناسب است و البته می‌توانند پوشش مناسب برای دیگر فلزهای واکنش پذیر باشد. دارای میل ترکیـبی بسـیار پـایینی است و در برابر بیشـتر اسـید و بازها ایسـتادگی می‌کند. می‌تـوان گفت طلا عنصـــری حل نشـــدنی است هرچند که در تـــیزاب سلطانی می‌توان آن را حل کرد.

اکسـیدهای معمـول طلا عبارتند از طلای یک و سه بـار مثبت یا طلا(I)ـ و طلا(III).ـ یون‌هـای طلا در محلـول به آسـانی کاهیـده می‌شـوند در صـورت افـزودن هر فلز دیگـری در نقش عامل کـاهش، می‌بیـنیم که فلز افـزوده اکسـید و حل می‌شـود در مقابل فلز جامد طلا در ظـرف ته نشین می‌شود.

طلای پـالودهٔ بـاکیفیت، بی‌بـو، بی‌مـزه و پایـدار در برابر خوردگی است.[7] طلا چگالی بالایی دارد، یک مترمکعب از آن 19’300 kg وزن دارد. برای مقایسه: چگالی سرب 11,440 kg/m3 و چگـالی سـنگین‌ترین عنصر یعـنی اسمیم 22,610 kg/m3 است.

رنگ‌های گوناگون آلیاژهای Ag-Au-Cu

هنگـامی که بیشـتر فلزهـای پـالوده (خـالص) به رنگ خاکسـتری، نقـره‌ای یا سـفیداند، طلا به رنگ زرد است. این رنگ نشان می‌دهد که چقدر الکترون‌هـای تـراز پیوند (والانس) آزادند و در شـمار انبـوه به این سو و آن سو می‌روند (پلاسـمون). بسـامد این‌جابجایی‌ها در بیشـتر فلزها در انـدازهٔ بـازهٔ فـرابنفش است اما بـرای طلا در بـازهٔ نـور دیـدنی (مـرئی) می‌افتد. این به دلیل اثرهـای نسـبیتی-کوانتـومی در ابر الکـترونی پـیرامون اتم طلا است.[8][9]

آلیاژهـای رنگی طلا مانند طلای قرمز را می‌تـوان با افـزودن انـدکی مس و نقـره بدست آورد. مثلث کنـاری رنگ‌هـای گونـاگون آلیاژهـای نقـره-طلا-مس را نشـان می‌دهد. آلیاژهـای دیگر طلا مانند نیکل و پـالادیم هم در گوهرسـازی تجـاری مهم‌اند چـون با کمک آن‌ها به آلیـاژ

طلای ســفید دست می‌یــابیم. افزودنی‌هــای دیگر مانند منگــنز، آلومیــنیم، آهن، اینــدیم و... می‌توانند رنگ‌هــای دیگــری از طلا بدست آوردند که چنــدان معمــول نیست و کاربردهای دیگری دارد.[6]

خواص نقره برای بدن انسان

زیـورآلاتی که از جنس نقـره سـاخته می‌شـوند بسـیار جـذاب بـوده و بـرای سـلامتی بسـیار مفید هسـتند. بر اسـاس نتـایج و تحقیقـات علمی، این نتیجه حاصل شـده است که طلا، می‌تواند روند فعـــالیت ارگانیسم بـــدن انسان را زیاد کرده که متعـاقب آن اسـترس زیـاد شـده. این در حـــالی است که نقـــره، بر عکس طلا آرام بخش میباشد. نقـــره دارای رنگ ســـفید می‌باشد و با داشـــتن قدرت انعکاسی بسـیار بـالا بیش از 92%ـ نـوری را که با آن می‌تابد منعکس می‌نماید..

چرا بدن ما به نقره نیاز دارد؟

نقره به بهبـودی و شـکل گـیری اسـتخوان، فـرم دهی و ترمیم پوست کمک می‌نماید. نقره بیشتر از صـدها مـاده ضد عفونی کننده موثرتر است و باعث از بین بردن 650 نوع میکروب شده هم‌چنین برای سلامتی بدن موثر بوده.

نقره به انباشته شـدن انـرژی در بـدن کمک می‌نماید. به نظر می‌رسد نقـره به اجتنـاب از تمایل‌هـای کسـالت‌آور کمک کرده و در نتیجه استفاده از نقره به شـما احسـاس تازگی و نیرومندی می‌دهد. نقره به شما کمک می‌کند که افکار خود را متمرکز کنید.

همان طور که شما ممکن است قبلا خوانده باشید نقـــره از طریق پوست جذب می‌شود و اثر تسـکین درد دارد، به همین دلیل دستبندهای نقره خیلی محبوب هستند.

نقره، مانند فلزات شناخته شده دیگر در طول زمان کـدر می‌شود. برای پـاک کـردن نقـره، فقط آن را در محلـول

کمی از لیمو یا آبلیمو که با نمک ترکیب شده بگذارید، تا دوباره درخشش خود را پیدا کند. برای حفظ بهتر جواهرات خود می‌توانید آن را در جعبه جواهرات نگه دارید. از مجاورت مداوم با هوا که باعث کدر شدن جواهرات نقره می‌شود جلوگیری نمایید.

جواهرات نقره با خلوص 925 به طرز شگفت آوری زیبا هستند. عده‌ای از دانشمندان توصیه کرده‌اند افراد دارای زخم معده و یا بیماریهای دیگر معده، از طلا استفاده کنند و اشخاصی که عصبانیت و تند خویی دارند، نقره بکار ببرند..

اکثر ما دوست داریم از زیورآلات نقره استفاده کنیم ولی نمی‌دانید که فلز نقره علاوه بر زیبایی بر روی سلامتی انسان نیز تاثیر گذار می‌باشد.استفاده از انگشتر بر روی انگشت انگشتری (انگشت چهارم) دست چپ یا راست باعث حذف انرژی اضافی در گردش خون شده و فشار خون شما کاهش می‌یابد.

استفاده از یک حلقه بر روی انگشت اشاره هر دو دست راست و چپ باعث عادی‌شدن عملکرد دستگاه گوارش می‌شود.

برای تقویت قلب، توصیه می‌گردد، از یک انگشتر در دست چپ استفاده نمایید.

از نقره برای تشخیص دهنده مرض هم استفاده می‌شود. اگر یک شخص دارای یک مشکل در سیستم غدد درون‌ریز باشد، زیورآلات نقره تیره می‌شوند.

اگر زیورآلات نقـره از آن‌چه که بـوده است نـیز روشن‌تر گردد. این امر می‌تواند حاکی از یک اختلال کلیـوی جـدی باشد، زیـرا عـرق بـاعث انتشـار مـوادی حـاوی نیـتروژن می‌گــردد، که به نقــره واکنش نشــان می‌دهد و ســبب درخشش آن‌ها می‌گردد.

داروهای پزشـکی حـاوی نقـره، بـرخلاف آنتی‌بیوتیک‌هـا، دارای یک طیف ضدباکتری گسترده‌تر می‌باشند. و مهمتر این‌که باعث تضعیف سیستم ایمنی بدن نمی‌شوند.

خواص نقره

نقـره از قـدیم شـناخته شـده است و دارای رنگ سـفید ملایم بوده و توانـایی انعکـاس، گرمـایی و الکتریسـیته و هم‌چنین صـیقل کـاری و جلای آن از دیگر فلـزات بیشـتر می‌باشد.

نقره خالص برای کارهای طلا و نقـره کـاری بسـیار نـرم میباشـدو به صـورت آلیـاژ اسـتفاده می‌شـود و به همین منظـــور 7.7-20%ـــ مس به آن نتیجه بهـــتری داردو در آلیاژهای لحیم آن از روی وکادمیم نیز استفاده می‌شود.

همه پوشش نقره که در هوا بوجــود می‌آید دارای اهمیت نیست،

اما توسط گوگرد هوا و تشکیل لایه سیاه سـولفید نقـره رنگ آن عوض می‌شود.

نقــره در اســید نیتریک به آســانی قابل حل می‌باشــدو توسط سیانیدهای قلیایی خورده می‌شود.

نقره و خواص آن

به عنوان یک فلز، نقـره دارای خـواص بهداشـتی منحصر به فردی است که موجب شده است در طی سالیان دراز در میان فرهنگ‌های بسیاری استفاده از آن رواج داشــته باشد.

نقره دارای پیشینه درخشانی است و به عنوان یک عامل ضد میکـــروبی قـــوی در مبـــارزه با عفـــونت و کمک به پیشـگیری از سـرماخوردگی و آنفـولانزا، بهبـود زخم و سایر بیماری‌ها به شمار می‌رود.

اثرات نقره:

نقـره می‌تواند به تنظیم حـرارت داخلی بـدن و گـردش خـون کمک کند و در بسـیاری از مطالعـات این نتیجه به اثبات رسیده که استفاده از نقره موجب افزایش انـرژی بدن می‌گردد و به همراه داشتن آن باعث ایجاد تعـادل در حالات روحی بدن می‌گردد.

بهبود گـردش خـون و به طـور کلی تعـادل درجه حـرارت بـدن، و کمک به حفظ نظـافت و ایمـنی از دیگر خـواص طبیعی نقره به شمار می‌رود.

خاصیت‌های نقره:

نقـره دارای سـابقه طـولانی در میـان آنـتی بیوتیک‌ها و ضـدعفونی کننده‌هاست که در طـول تـاریخ انسـان‌ها با استفاده از جواهرات ساخته شده توسط نقره برای دفع عفونت، علائم سرماخوردگی و آنفولانزا و یا هر ویروس و باکتری دیگری استفاده می‌کردند.

استفاده از نقره موجب حفظ حـالت الاسـتیکی رگ‌هـای خـونی موجـود در بـدن ما می‌گـردد که این خـود نقش مهمی را در تشکیل و درمان استخوان و هم‌چنین تعمـیر و نگهداری و تعمیر پوست ایفا می‌کند.

مزایـای نقـره تنها محـدود به کـاهش درد نیسـت، نقـره هم‌چـنین می‌تواند از اتسـاع در مفاصل انگشـت، در کسانی که از آرتـریت روماتوئید رنج می‌برنـد، جلوگـیری به عمل آورد.

همه خاصـیت‌های ذکر شـده بـرای نقـره دارای یک پایه علمی اثبات شده است و هر یک از مزایای سلامتی ایجاد

شـده توسط نقـره به دلیل هـدایت الکـتریکی و حـرارتی موجود در آن است. یون‌های موجود در نقره با بار مثبت، یک میدان رسانا ایجاد می‌کنند که ناشی از تـابش امـواج الکترومغناطیسی بر بـدن است و بـاعث تحریک وظـایف طبیعی بدن می‌گردد و بهبود گردش خون و تعـادل درجه حرارت بدن را در پی دارد. یونهای نقره با بـار مثبت نـیز اتصـال با یون‌هـای منفی اکسـیژن موجـود در باکتری‌ها واکنش ایجاد می‌کنند، که به همین دلیل نقره می‌تواند با عفونت‌های مضر و بیماری‌ها به خوبی مبارزه کنند.

روانشناسی رنگ‌ها

اقسام رنگ

رنگها به سه دسته اصلی تقسیم می‌شوند: رنگ‌های خنثی، رنگ‌های گرم و رنگ‌های سرد

رنگهای خنثی: سیاه، سفید، خاکستری، بژ، قهوه ای

رنگهای خنثی رنگهایی هستند که در طیف رنگی وجود نداشته و از ترکیب رنگهای دیگر بوجود می‌آیند و می‌توان-ن-د اثرات م-ث-بت یا منفی داشته باشند.

رنگهای گرم: قرمز، نارنجی، زرد، سبز چمنی، ارغوانی

رنگهای گرم محرک سیستم عصبی بوده و احساسات را تشدید می‌کنند. این دسته از رنگها بوضوح قابل رویت بوده و موجب جلب توجه می‌گردند.

رنگهای سرد: آبی، بنفش، فیروزه ای، سبز مایل به آبی، سبز

رنگهای سرد رنگهایی ملایم هستند که اثراتی آرام بخش دارند.

زبان رنگها به اختصار:

سبز: جوانی و طبیعت، قدرت شفا بخشی و التیام

آبی روشن: آرامش،آسودگی خاطر - تیره: قدرت نظم،صداقت، پشتکار

زرد: پدیداری و رویت، شاد و فعال خطر و اخطار

قرمز: خوش قلب اما خودپرست

بنفش: خودپسند و جسور

ارغـــوانی: اختیـــار، قـــدرت و ســـلطنت(رنگ عارفها و روانگران)

فیروزه ای: اسرارآمیز و پند ناپذیر

نارنجی: گـرمی، حـرارت، رضـایت و خوشـحالی صـداقت آری

خردلی: خوش قلب

قهوه ای: خاکی بودن، محکمی، استواری و قابلیتاعتماد

صورتی: مورد علاقه دیگران

خاکستری: احساس بی‌نیازی

مشکی: قدرت، اختیار و استقلال

سفید: پاکی، خلوص، قدرت، صلح و دوستی

روانشناسی رنگ‌هـــــــــــــــــــــــــــــا،روانشناسی رنگ صورتی،روانشناسی رنگهــای قرمز و صورتیروانشناسی رنگ‌های قرمز و صورتی

رنگ‌های قرمز - صورتی در دیدگاه فنگ شویی:

قرمز یکی از ساده‌ترین رنگ‌ها و مربـوط به انـرژی آتش است. این رنگ شور و اشتیاق و شـعله‌های آتشـین وحی و الهام را فرا می‌خواند. قرمز رنگی است قــوی و مهیج و بهـــتر است. در فنگ شـــویی قرمز رنگ خجســـتگی و محـــافظت است. صـــورتی نـــوع ملایم، رمانتیک و زنانه قرمز است. صـــــورتی می‌تواند عشق و دوســـــتی را به

زندگی جذب کند و یک انرژی دخترانه را انتقـال می‌دهد. صورتی برای کسـانی که می‌خواهند لطـافت بیشـتری را به زندگی بیاورند کمک بزرگی است.

روانشناسی رنگ قرمز:

قرمز رنگی فـــیزیکی و خـــواص روانی مثبت این رنگ شـجاعت فـیزیکی، قـدرت، گرمـا، انـرژی، ایجـاد حس مبارزه، تحریک، هیجان است. خـواص روانی منفی قرمز هم ایجاد بی‌اعتنایی، پرخاشگری، تـاثیر بصـری، فشـار و تحریک اعصاب است.

روانشناسی رنگ صورتی:

صـــورتی که رویـــایی‌ترین رنگ اســـت، آرامش بخش‌تر است. رنگ صورتی در واقع همان قرمز است که کمرنگ شده باشد. اگر به این رنگ علاقه دارید تمام صفات رنگ قرمز را البته کمی ملایمـــتر دارا می‌باشـــید، با گذشت هستید و در عشق، تندی نشان نمی‌دهید.

روانشناسی رنگ‌هـــا،روانشناسی رنگها آبی،روانشناسی رنگها سبز و آبیروانشناسی رنگ‌های سبز و آبی

رنگ‌های سبز - آبی در دیدگاه فنگ شویی:

سبز و آبی مربوط به طبیعت هسـتند. ارتعـاش رنگ‌هـای آبی و ســبز منعکس کننــده گیاهــان ســبز و گونه‌هــای آســـمانی است. طـــبیعت و آســـمان، این دو بســـیار شفابخش هستند. آن‌چه در طبیعت وجـود دارد گیاهـان و درختـــان هســـتند. آن‌ها از ما چـــیزی نمی‌خواهند اما نعمتهــای زیــادی را در اختیارمــان قــرار می‌دهند. مثل: اکسیژن، هوا، تنفس. شکی در این نیست که سبز و آبی

رنگ‌هــای شــفابخش و درمــانی هســتند. این رنگ‌ها به چشم نیز آرامش می‌دهد. می‌توانید دیوار خانه را سبز یا آبی نقاشی کنید اما بهـــتر است از گل‌ها و گیاهـــان واقعی برای آوردن این رنگ‌ها در خانه استفاده کنید.

روانشناسی رنگ سبز:

ســـبز رنگی نمـــاد تعـــادل با خـــواص مثبت روانشناسی‌هارمونی، تعـــادل، رفع خســـتگی، عشق جهانی، استراحت، ترمیم، اطمینان، آگاهی‌هــای محیطی و صـلح است و خـواص روانی منفی ش کسـالت و رکـود است.

روانشناسی رنگ آبی:

آبی رنگی معنــوی و خــواص روانی مثبت این رنگ ایجــاد اعتمــاد، بهــره وری، آرامش، وظیفــه، ارتبــاط، منطــق، انعکاس و آرامش و هم‌چنین خنکی است و خواص روانی منفی این رنگ ایجاد سردی، فقدان احساسات و کســلی است.

روانشناسی رنگ‌هـــا،روانشناسی رنگها و شخصـــیت شناسی،روانشناسی رنگ بنفشروانشناسی رنگ بنفش

رنگ بنفش در دیدگاه فنگ شویی:

بنفش در فنگ شـــویی رنگی است فرخنـــده و مرتبط با ثـــروت، فـــراوانی و معنویـــات. بنفش رنگ چـــاکرا تـــاج (اصطلاحی در فنگ شویی که مربوط به بـــالای سر مرکز ورود انرژی‌های روحانی و معنوی است.) است. سلطنت اغلب مرتبط با رنگ بنفش است. بدین تــرتیب از دیــدگاه فنگ شـــویی این رنگ رنگ ثـــروت نـــیز می‌باشد. بنفش

ترکیب قرمز و آبی است که حفاظت و آتش را با وسعت مکان و درمان مرتبط می‌سازد. می‌توانید این رنگ را در لباس‌ها یا در دکوری‌ها به کار ببرید تا کامیابی و نجابت را به زندگی بیاورید.

روانشناسی رنگ بنفش:

افرادی که به این رنگ علاقه دارند جز افراد خاص و به گونه‌ای استثنایی محسوب می‌شوند. این دسته از افراد دارای روحیه حساس و در عین حال بسیار قدرتمند به شمار می‌روند. قدرت این انسانها به گونه‌ای است که به راحتی می‌توانند مدیریت و رهبری را به عهده بگیرند. بهترین کارکرد علاقمندان رنگ بنفش رهبری گروه می‌باشد. این افراد حامیان خوبی می‌شوند و از دسته افرادی هستند که همواره طرفدار صلح و دوستی می‌باشند. علاقمندان رنگ بنفش تا حدودی رمانتیک و در عین حال منطقی به شمار می‌روند.

روانشناسی رنگ‌ها،روانشناسی رنگ زرد،روانشناسی رنگهای نارنجی و قهوه‌ایروانشناسی رنگ‌های زرد، نارنجی و قهوه‌ای

رنگ‌های زرد - نارنجی - قهوه‌ای در دیدگاه فنگ شویی:

این سه رنگ در فنگ شویی رنگ‌های زمینی و مربوط به استحکام و پایداری هستند. زمین همیشه زیر پاهای ماست تا ما را حمایت کند. وقتی نیاز به استحکام و قدرت داریم باید در پیرامون خود از این رنگ‌ها زیاد به کار ببریم. این رنگ‌های گرم رنگ‌هایی از طبیعت مثل قوی بودن تنه یک درخت، غنی بودن یک خاک حاصلخیز را منعکس می‌کنند. ما امروزه به این نوع شیوه‌های

زندگی مستقل نیـاز داریم. این رنگ‌ها به ما می‌گویند که می‌توان برای حمایت از دیگران درخواست کمک کرد.

روانشناسی رنگ نارنجی:

نارنجی از رنگهای گرم و شاد محسوب می‌شود. کسـانی که به این رنگ علاقمند هستند به عنوان یک فرد فعـال و انرژیک به حسـاب می‌آیند. پرتقالی‌هـای فعـال معمـولا بازی‌هـای فکـری را به خـوبی انجـام می‌دهند. این افـراد دارای روحیه مهربـان و بخشـنده می‌باشـند. نـارنجی دوست‌های شـوخ طبع افـرادی هسـتند که در گفتگوها و مـذاکرات قـوی و سـربلند خواهند بـود. این افـراد گزینه مناسـبی بـرای سـخن رانی‌هـای تـاثیر گـذار می‌باشـند. عقاید این دسته از افراد تمایل به روشن فکری داشته و معمولا ایده‌ها و افکار کامل و درستی دارند.

روانشناسی رنگ زرد:

زرد رنگی عـاطفی و خـواص روانی مثبت این رنگ را می‌شود خوش بینی، اعتماد به نفس، برونگرایی، قـدرت عـاطفی، دوسـتی و خلاقیت بیـان کـرد. خـواص روانی منفی‌اش هم بی‌خـردی، تـرس، شـکنندگی عـاطفی، افسردگی، اضطراب و درون کشی است. طول موج زرد نسبتا طولانی و اساسا رنگی تحریک کننده است.

البته تحریک کننـده عـاطفی و از لحـاظ روانی قویـترین رنگ است زرد روحیه و اعتماد به نفس را بالا میـبرد. در واقع زرد رنگی از اعتماد به نفس و خـوش بیـنی است و اسـتفاده بیش از حـدش یا اسـتفاده تنالیته اشـتباه این رنگ در ارتبـاط با تونالیته‌هـای دیگه در یک مجموعه رنگ می‌تواند اثر عکس داشـته باشد و اعتمـاد به نفس را

کـاهش دهد یا بـاعث افـزایش تـرس و اضـطراب شـود. استفاده ما از زرد بهتراست کم و سطحی باشد.

روانشناسی رنگ قهوه ای:

اگر رنگ قهــوه‌ای را دوست دارید کــاملاً می‌تــوان روی شما حساب باز کرد. باثبات و مقـدس، شاعرپیشه وکمی فیلسوف مآب هستید.

روانشناسی رنگ‌هـا،روانشناسی رنگ سـیاه،روانشناسی رنگهـــای مشـــکی و خاکستریروانشناسی رنگ‌هـــای خاکستری و سیاه

رنگ‌های سیاه - خاکستری در دیدگاه فنگ شویی:

سیاه در واقع تنها یک رنگ نیست. تمـام رنگ‌ها را جـذب می‌کند. اگر تمام رنگ‌هایی که در بالا اشاره کـردم با هم ترکیب کنید به رنگ سیاه می‌رسـید. سـیاه نشـان دهنـده دانـــایی است و دربردارنـــده تمـــام جنبه‌هـــای همه رنگ‌هاست. در آیین فنگ شـویی تمـام انرژی‌هـای منفی غیر سالم تبدیل به دودهای سیاه می‌شـوند. سـیاه تمـام منفی گرایی‌ها را به خــود جــذب می‌کند. این رنگ را هم می‌تـوان در خانه به کـار بـرد و هم در البسه. طیف‌هـای خاکسـتری ملایم‌تر هسـتند اما می‌توانند دانش و خـرد را به زندگی بیاورند.

روانشناسی رنگ مشکی:

مشکی نشانه قاطعیت، الـزام رسـمیت سـلطه و قـدرت است. این رنگ شـــیک و بـــادوام است.رنگ مشـــکی هم‌چــنین نشــان دهنــده اطــاعت و فرمــانبرداری است ،کشیشـها رنگ مشـکی می‌پوشـند تا اطـاعت خـود را از

خداوند نشـان دهند. این رنگ بـرخلاف عقیـده‌ی همگـان رنگ نومیـدی و عـزا نیست بلکه نشـانه خـوش ذوقی و ظـرافت طبع است. اگر از دوسـتداران این رنگ هسـتید مسلماً به شخصـیت اطرافیـان خـود احـترام می‌گذارید و برای آن که دیگران را با ارزش و برجسته نشـان دهید از هیچگونه کمکی به آن‌ها دریغ نمی‌کنید و هرگز خود را به دیگـران تحمیل نمی‌نمایید هم‌چـنین عقاید و نظریـات دیگـران را به آسـانی می‌پذیرید. نظـری که دوسـتانتان نسبت به شما دارند برای شـما خیلی مهم است. همیشه به دنبال آخرین مدها می‌گردید و پول زیادی را بـابت این چیزها می‌پردازید.

روانشناسی رنگ خاکستری:

این رنگ مظهر چشم پوشی از خوشی‌های دنیاست. کسـانی که به این رنگ علاقه دارند اغلب در زنـدگی احسـاس رضـایت می‌کننـد، خاکسـتری رنگ عقلا است و جوانـانی که به این رنگ اظهـار علاقه می‌کنند درواقع خود را هم شأن و هم طراز اشـخاص کهنسـال میدانند و در زندگی احساس بی‌نیـازی می‌کنند. در عشق بر افـراد مسن‌تر از خـود تمایل دارند و اغلب کسـانی که از نظر فکر و ایـده به آن‌ها برتـری دارند خیلی آسـان طـرف توجهشان قرار خواهند گرفت.

روانشناسی رنگ‌هـا،روانشناسی رنگها و شخصـیت شناسی،روانشناسی رنگ سفیدروانشناسی رنگ سفید

رنگ سفید در دیدگاه فنگ شویی:

رنگ سفید در بیشتر فرهنگ‌هـا، فلسـفه‌ها و به خصـوص در فنگ شویی نشـان دهنـده پـاکی و طهـارت است. این

رنگ درست مثل مشـــکی تنها یک رنگ نیست. ســـفید رنگــدانه‌ای نــدارد و فضــا، فــراخی و پــوچی را نشــان می‌دهد. سفید می‌تواند تـون تمـام رنگ‌هـایی که در بـالا اشـــاره کـــردم را ملایم‌تر کند. رنگ ســـفید وقـــتی می‌خواهیم درون خودمان را کاملا پاک کرده و با یک لوح کاملا سفید دوباره شروع کنیم پر کاربرد است.

روانشناسی رنگ سفید:

ســـفید واقعا" یک رنگ نیست بلکه عـــدم حضـــور رنگ بشــمار مــیرود و ن-ش-انگر خلــوص و پــاکی است. رنگ سفید نــور را منعکس می‌کند و رنگ تابســتانی محســوب می‌شود. آلودگی روی رنگ سفید سریع مشخص می‌شود و به همین دلیل پاکیزه نگاه داشتن آن دشوارتر از ســایر رنگهاست. پزشکان و پرستاران لبـاس سـفید می‌پوشـند که نشان دهنده استریل بودن (ضدعفونی شدگی) است. شخص آرام و شـنونده‌ای خـوب هسـتید. از دیگـران نظر می‌خواهید، به دوســتی‌های‌تان بها می‌دهید و وقتتــان را آزادانه در اختیار دوستانتان قرار می‌دهید

اطلاعات سنگ جواهر یاقوت

یــاقوت یکی از با ارزش‌تــرین ســنگ‌های جــواهر رنگی است، در واقع یاقوت‌های بزرگ قیمت‌های بالایی معادل الماس‌های هم اندازه خود دارند.

یــاقوت قرن‌هاست که گرانبهاست و علتش نــیز ســختی 9Mohs همـــراه با رنگ قرمز فوق‌العـــاده و درخشش شیشه‌ای آن است.

یاقوت گونه‌ای از کوراندوم است که رنگ قرمـزش را از کرومیوم می‌گیرد.

کوراندومی که در هر رنگی غــیر از قرمز باشد در دســته یاقوت کبود قرار می‌گیرد.

در خالص‌ترین شکلش، کوراندوم کاملا بی‌رنگ است.

کلمه کوراندوم از واژه Kurundam زبان تاملی به معنی یاقوت قرمز گرفته شده است.

در زبان سانسکریت هند باستان، یاقوت را ratnaraj به معنی پادشاه سنگ‌های گرانبها می‌نامند.

متـــون سانســـکریت قـــدیمی، کتـــاب انجیل و ســـایر نوشته‌های تاریخی یاقوت را جواهری ارزشــمند می‌دانند که نشــانگر غنــای تــاریخی و ارزش ســنگ‌های یــاقوتی است.

هندوهای باستان باور داشتند که وقتی یاقوت به کریشنا پیشکشش شــود، او به عنــوان امــپراتور مجــددا متولد خواهد شد.

به اعتقـــاد جنگجویـــان برمه یاقوت‌ها آن‌ها را شکست ناپذیر می‌کردند و بدین منظور یاقوت را زیر پوست شان قرار می‌دادند.

این سـنگ در درجه اول در دوره ویکتوریا و ادوارد مـورد اسـتفاده قـرار گـرفت که در آن نقـوش صـمیمی‌ترین یادگاری‌ها و نشـانه‌ها از جمله نقش‌هـای دو قلب که در آن دیده می‌شود، نماد عشق و صمیمیت است.

خواص یاقوت

گوهر یاقوت

بنابر داستان مارکوپولو، کـوبلای خـان به پادشـاه سـیلان در عوض یاقوتی بزرگ یک شهر را اهدا کرد.

اروپایی‌هـای قـرون وسـطی بـاور داشـتند که یـاقوت می‌تواند آن‌ها را سالم، ثروتمند، دانا و موفق در زنـدگی توام با عشق شان نگه دارد.

نام انگلیسی یاقوت ruby از کلمه لاتین ruber به معنی قرمز گرفته شده است.

محبـوب‌ترین رنگ یـاقوت قرمز پر رنگ با نشـانه‌هایی از رنگ آبی است که به آن خون کبوتر نیز می‌گویند.

در تایلنـد، یـاقوت را به نـام tabtim می‌شناسـند که به معنی درخت انار در زبان تایلندی است.

دلیلش هم این است که این ســـنگ‌های قرمز رنگ مانند دانه‌های انار می‌درخشند.

سنگ یاقوت از خانواده سنگ‌های سنباده به شمار می‌رود.

سنگ یاقوت از دوام و سختی بالایی برخوردار است و به همین جهت می‌تواند یک جایگزین مناسب و ایده آل برای حلقه نامزدی و سالگرد عروسی باشد.

سر جان مندویل در یکی از کتاب‌های خود چند فضیلت دیگر از یاقوت را ذکر کرده است.

او در نوشته‌های خود معتقد است که استفاده از یاقوت صلح و آرامش را در پی خواهد داشت و موجب محافظت انسان در برابر دشمنان می‌گردد.

او هم‌چنین نوشته است که یاقوت بهتر است در حلقه و یا دستبند به کار برده شود و برای عملکرد بهتر این سنگ گرانبها بهتر است از آن در سمت چپ بدن استفاده شود.

هنگامی که سنگ یاقوت برای اولین بار به جهان غرب معرفی شد، اروپاییان از آن به عنوان یک سنگ زیبا و تزیینی برای بدن استفاده می‌کردند.

برخی از آن‌ها هم‌چنین معتقد بودند که این سنگ گرانبها از آن‌ها در برابر طلسمها محافظت می‌کند و تضمین ثروت، حکمت، زیبایی و عشق و احساسات رمانتیک به شمار می‌رود.

استفاده از یاقوت در مچ دست و انگشتان دست چپ تأثیر بسیار زیادی در روحیات افراد دارد.

یـاقوت معمـولا به رنگ قرمز دیـده می‌شـود اما گـاهی اوقـات ممکن است مقـادیر نـاچیزی از رنگ‌هـای بنفش، قهوه‌ای و صورتی نیز در آن به چشم می‌خورد.

سنگ یاقوت یکی از انواع سـنگ‌های سـنباده از است که به رنگ قرمز دیده می‌شود.

رنگ‌های دیگری از این سنگ نیز موجود است که آن‌ها را یاقوت کبود می‌نامند.

ارزش بالای یاقوت در طول تاریخ به ثبت رسیده است و این سنگ همواره نمادی از قدرت و شجاعت بوده است.

این جـــواهر گرانبها به دلیل رنگ قرمز زیبا و ارتبـــاط طـــولانی خـــود با عشق و علاقـــه، یکی از مناسب‌ترین جواهرات برای یک هدیه عاشقانه به شمار می‌رود.

شناسایی یاقوت

یاقوت را می‌توان با سختی 9 بر روی مقیـاسMohs و رنگ خاصش شناسایی کرد.

یاقوت‌هـای طـبیعی را از یاقوت‌هـای ترکیـبی بر اسـاس مـواد سـازنده شـان تشـخیص می‌دهنـد، یـاقوت طـبیعی ناســـرگی‌هایش را نمـــایش می‌دهد در حالیکه یـــاقوت ترکیبی بدون ناسرگی دیده می‌شود.

خاستگاه و منابع یاقوت

مهمترین منابع یاقوت مربوط به منطقه میانمار (برمه)، تایلند، سریلانکا و تانزانیا می‌شود.

سایر منابع افغانستان، استرالیا، برزیل، هند، کامبوج، کنیا، ماداگاسکار، مالاوی، موزامبیک، نپال، پاکستان، زیمباوه، تاجیکستان، آمریکا و ویتنام هستند.

رنگ و ظاهر یاقوت

رنگ یاقوت مهمترین عامل کیفی آن است.

پرطرفدارترین رنگ این سنگ قرمز خالص با رگه‌هایی از رنگ آبی است.

این ترکیب را به نام خون کبوتر می‌شناسند.

وقتی رنگ یاقوت خیلی روشن باشد، آنرا به عنوان یاقوت صورتی دسته بندی می‌کنند که بنابر هر منطقه فرق می‌کنند.

در بعضی مناطق یاقوت صورتی را هم همان یاقوت قرمز درنظر می‌گیرند.

درخشش فوق‌العاده رنگ قرمز نشان میدهد که لعل قرمز رنگ درخشش است.

جواهرات یاقوت

رنگ یاقوت

شفافیت و درخشانی یاقوت

یاقوت معمولا ناسرگی‌ها را نشان میدهد و این‌ها بخشی از طبیعت این سنگ هستند.

با این حال وقتی ناسرگی‌ها درخشش یا شفافیت سنگ را کاهش دهند، ارزشش را کم می‌کنند.

یاقوتی که ناسرگی‌هایش را نمی‌توان با چشم غیرمسلح دید، یاقوت‌های بـزرگ هسـتند که خیلی کمیابند و بسـیار ارزشمند هستند.

برش و شکل یاقوت

یـــاقوت معمـــولا برش‌هـــای ترکیـــبی دارد و همـــراه با برش‌هـای تـاج شـکل درخشـان و پاویلیون‌هـای پلکـانی است.

متـداول‌ترین شـکل‌ها بیضی و بالشـتکی هسـتند. سـایر برش‌ها نـیز مانند دایـره، مثلث، الماسـی، گلابی و تخم مرغی شکل هم وجود دارد.

با این حال پیدا کـردن این شـکل‌ها در انـدازه‌های بـزرگ ســـخت است زیـــرا هیچ شـــکلی مانند بیضی و بالشی نمی‌تواند وزن اولیه سنگ را حفظ کند.

یاقوت‌های بزرگتر از یک قیراط کمیـاب هسـتند بنـابراین قیمت بر اساس اندازه افزایش می‌یابد.

یاقوتی که ستاره نشان است بـرش داده می‌شـود تا این پدیده نوری را بهتر نمایش دهد.

یاقوت‌هـای دارای ناسـرگی‌های روتیل درخشش بـراقی دارند در حالیکه یاقوت‌هـــــای شـــــفاف مثل شیشه می‌درخشند.

گوهرتراشـــان معمـــولا یاقوت‌ها را گـــرد می‌کنند تا رنگ قرمز مایل به نـــارنجی شـــان به حـــداقل برسد و وزن قیراط شان هم کاهش نیابد.

آماده سازی و ساخت یاقوت

یــاقوت را در معــرض حــرارت قــرار می‌دهند تا رنگش مشخص‌تر شود. این کار را می‌تـوان نـوعی بهینه سـازی همیشگی دانست.

ناسـرگی‌های روتیل اثبـات می‌کند که سـنگ یـاقوت زیر حرارت قرار نگرفته است.

یـــاقوت را با هم آمـــیزی آمـــاده می‌کنند تا درخشش بیشتری داشته باشد.

سایر روش‌ها پر کـردن فواصل و شـکاف‌های موجـود در این سـنگ با اسـتفاده از شیشه است که بـاعث می‌شـود این سنگ گزینه بهتری برای ساخت جواهرات شود.

معمولا یاقوت یا روغنی است یا خشک.

جدا از تمام این روش محبوب‌ترین نوع یاقوت نمونه‌های طـبیعی آن هسـتند و همه فروشـندگان مشـهور سـنگ جـــواهر در مـــورد روش‌ها و بهینه ســـازی‌های قبل از فروش به شما اطلاعات می‌دهند.

ویژگی‌های گوهرشناسی یاقوت قرمز

فرمول شیمیایی: Al204، آلمینیوم اکسید

ساختار بلورین: سه آسـه، منشـور شش ضـلعی یا لـوزی شکل

رنگ: انواع قرمز

سختی: 9 بر روی مقیاس Mohs

شاخص انکسار: 1.726- 1.778

چگالی: 4.97-4.05

شکاف: ندارد

شفافیت: شفاف تا مات

شاخص انکسار دوگانه یا درخشش دوسویه: -0.008

درخشندگی: شیشه‌ای تا براق

شب نمایی: قوی: قرمز ارغوانی

انگشتر یاقوت

یاقوت

سنگ‌های جواهر مرتبط یا شبیه به یاقوت

از آن‌جا که یاقوت عضوی از گروه کوروندوم است، ارتباط زیادی با یاقوت کبود دارد و بنابراین ویژگی‌های‌شان در زمینه مقاومت، ترکیب و انکسار دوگانه شبیه به هم است.

سنگ‌های جواهر کوروندوم مانند یاقوت آبی، یاقوت مرغوب، یاقوت ستاره‌ای و یاقوت چندرنگ هستند.

یاقوت چشم گربه ای، ستاره‌ای و یاقوت سبز نیز وجود دارند اما خیلی کمیاب هستند.

یاقوتهای سبز همیشه ستاره دارند و معمولا به صورت برش‌های سنگ جواهر، برش می‌خورند.

در این نوع یاقوت می‌توان تلعلل نور را به شکل یک ستاره دید اما چنین سنگ‌هایی خیلی کمیاب هستند.

یـاقوت به سـایر سـنگ‌های جـواهر قرمز رنگ مانند لعل آلماندیت و پیروپ شبیه است.

لعل بداخشان، توپاز، تورمالین و زرگون نـیز ممکن است به جای یاقوت اشتباه گرفته شوند.

یاقوت می‌تواند با سایر مواد معـدنی هم تـرکیب شـود و مــواردی مانند زوزیت قرمز و یــاقوت در فاچســایت را بسازد.

افسانه‌ها و قدرت‌های متافیزیکی یاقوت

بنابر افسانه‌ها صاحب یـاقوت سـرخ زنـدگی با آرامش و نعمت خواهد داشت.

رنگ قرمز یاقوت با شـهوت در ارتبـاط است و کسی که دارای این سنگ باشد عشقق توام با شهوت خواهد بود.

یــاقوت صــاحبش را از آســیب حفظ می‌کند و اختلالات خونی مانند دردهای قاعدگی و مشکلات مربوط به آن را درمان می‌کند.

هم‌چنین گفته می‌شود که به دارنده خـود انـرژی، قـدرت عاطفی، تفکر مثبت، آگاهی و تمرکز می‌بخشد.

در نظام‌هـای اعتقـادی هنودهـای باسـتان این سـنگ با اساس چاکرا در ارتباط است.

و انرژی روحانی، شهوت کامل، آگاهی درونی، ذهن بــاز و خودباوری را به دنبال دارد.

یاقوت سنگ ماه متولدین جولای است و برج جــدی را در نجوم نشان میدهد.

یـــاقوت را در پـــانزدهمین و چهـــاردهمین ســـالگردهای ازدواج هدیه می‌دهند.

روز متعلق به یاقوت سه شنبه است.

یاقوت را متعلق به سیارات مریخ و پلوتو می‌دانند.

تکذیب نامه: قدرت‌های متـافیزیکی مطـرح شـده را نباید به عنوان یک توصیه پزشکی درنظر گرفت.

اطلاعـــات افســـانه‌ای تنها از منـــابع مختلف جمع آوری شده‌اند و مورد تایید تصویرگران پویا اندیش نیستند.

افـــرادی که متولد مـــاه ژوئیه هســـتند از این شـــانس برخوردارند که سنگ ماه تولد آن‌ها، سنگ جواهر یـــاقوت است که یاقوت در زبان باسـتانی سانسـکریت به معنـای شاه سنگ قیمتی است.

یاقوت با رنگ بسیار زیبا و شـاهوار آن یک سـنگ جـواهر بسیار ارزشمند به شمار می‌رود.

در مورد سـنگ جـواهر یـاقوت داسـتان‌ها، افسـانه‌های و روایات ادبی و تاریخی بی‌شماری وجود دارد.

ماجراجویان ایتالیایی، انگلیسی و فرانسوی و شکارچیان سنگ‌های قیمتی، مارکو پولـو، سر جـان منـدویل، ادوین اســـتریتر و ژان تاورنیه بـــزرگ در مـــورد شـــگفتی‌های یاقوت مطالب بسیاری نوشته‌اند.

این ســـنگ ارزشـــمند و بســـیار زیبا و مجلل بیـــانگر احساسات بسـیار قـوی و قدرتمند است و اعتقـاد بر نگه داشتن قدرت زندگی در این سنگ ارزشمند نهفته است.

این جواهر باشکوه برای اولین بار در میانمار کشف شد.

رنگ یــاقوت برمه یکی از بهــترین رنگ‌هــای یــاقوت در جهان است که از آن با عنوان رنگ خون کبوتر نـام بـرده می‌شود.

این سـنگ گرانبها از بهـترین سـنگ‌های جهـان به شـمار می‌رود.

یاقوت باارزش در آفریقا، هند، سریلانکا و اسـترالیا نـیز یافت می‌شود.

رنگ آتشین و سرخ یاقوت از شور و شـوق و احساسـات عاشقانه سرشار است.

شدت درخشش این سـنگ پربهـا، همانند شـعله خـاموش نشدنی سوزش در سنگ و تداعی گر تابش خارج شده از آتش عشق ابدی است.

با توجه به خـواص بی‌نظـیر سـنگ یـاقوت، این سـنگ نه تنها به عنوان هـدیه‌ای بـرای مـاه تولد مناسب است بلکه یاقوت از جمله جواهرات عتیقه بسیار ارزشمند در طول تاریخ به شمار می‌رود.

جواهر یاقوت

انواع یاقوت

انواع یاقوت و خواص آن:

یاقوت زرد:

آویختن یاقوت بر گردن مانع انعقاد خـون در عـروق و از سکته جلوگیری می‌کند.

تنظیم متابولیسم بــدن و تقــویت دســتگاه گــوارش به خصوص روده‌ها

ایجاد آرامش در فرد و تسکین اعصاب

ایجاد آرامش در عضلات

پاک کننده سموم از بدن و موثر در رفع ناراحتی‌های کبد و کیسه صفرا

تقویت حس بینایی

تقویت کلیه‌ها

تقویت حس بویایی

تقویت چشمها

یاقوت سرخ:

فوق‌العاده موثر برای قلب، جریـان خـون و تقـویت غـدد فوق کلیوی

فشار خون خیلی پایین را افزایش می‌دهد

از بین برنده بی‌حسی و رخوت

نیروبخش سیستم ایمنی بدن

نیروبخش به عصب‌ها و غدد تیموس

درمان بیماری‌های اطفال و کودکان، مشکل اضافه وزن، بیماری‌های طحال و سرطان خون

نیروبخشی به چشم‌ها و جریان خون را در ناحیه چشـمها به گردش می‌اندازد.

برای درمان دردهای دوران قاعدگی

جلوگیری از زایمان‌های نادرست وپیچیده

یاقوت کبود به سنگ قلب معروف است و به قلب تعلق دارد.

یاقوت کبود:

ترمیم سلول‌های پوست، مو، ناخن و از ریزش موها و طاسی می‌کاهد

درمان سریع بیماری‌های پوستی

نیرودهنده به سیستم عصبی و درمان بیماری‌های اعصاب

فوق‌العاده موثر برای تسکین دردها و ناراحتی‌ها

تومورها، زخم‌ها و خونریزیها در نتیجه استفاده از یاقوت کبود کاهش می‌یابد.

به گردن آویختن یاقوت کبود برای بچه‌هایی که با لکنت صحبت می‌کنند موثر است.

درمان کننده ناراحتی‌های عمل جراحی و دردهای سخت از جراحت‌های شدید

درمان دردهای عصبی، رماتیسمی، سردردهای شدید، بیماری‌های مفصلی قلنج، سوزش معده و نقرس

سنگ جواهر یاقوت و ایده‌های طراحی جواهرات

از آن‌جا که یاقوت قرن‌هاست که به عنوان سنگ جواهر استفاده می‌شود، می‌توان آنرا در سبک‌های مختلف از

جـواهرات هنـدی گرفته تا هـنر دکو و جـواهرات معاصر مشاهده کرد.

یاقوت ماده‌ای بادوام است و همین ویـژگی بـاعث شـده که روزانه بتوان آنرا بر روی حلقه‌هـا، گوشـواره، گردنبد و غیره استفاده کرد.

در جـواهرات سـبک هنـدی، یاقوت‌ها را گـاهی به جـای الماس یا زمرد اشتباه می‌گرفتند.

زمینه طلایی برای یاقوت می‌تواند طلا یا پلاتینوم (طلای سفید) باشد در حالیکه زمینه‌های قدیمی‌تر بیشـتر طلای زرد بوده‌اند.

یاقوت‌های کوچک در کنار یک‌دیگر سبک مهره‌ای یا pave ایجـاد می‌کنند که طراحـان مشـهور جـواهر مانند جـول روزنتال یا همان JAR از این سبک بـرای سـاخت جـواهر رنگی استفاده کرده است.

یـاقوت در کنـار یـاقوت کبـود، المـاس و زمـرد یکی از گرانبهاترین جواهرات است.

جـواهرات یـاقوت را می‌تـوان جـواهرات هـنری دانست حتی وقتی در نقره ترکیب می‌شوند.

حلقه‌های قرمز یاقوت برای حلقه‌های ازدواج گزینه‌هـای مناسبی هستند.

هم‌چنین بـرای مراسم ازدواج و سـالگرد آن و حلقه‌هـای متولدین ماه جولای انتخاب می‌شود.

نکته: جواهرات رنگی را بر اساس انـدازه شـان بخرید نه وزن قیراط.

سنگ‌های رنگی نسبت اندازه به وزن شان فرق می‌کند.

بعضی سنگ‌ها بزرگتر و بعضی کوچکتر از الماس از نظر وزنی هستند.

گردنبند یاقوت

گوشواره یاقوت

سنگ‌های یاقوت مشهور

سنگ‌های مشهور یاقوت به دلیل زیبایی و رنگ یاقوت ادوارز است که 167 قیراط وزن دارد و در موزه تاریخ ملی لندن نگهداری می‌شود.

هم‌چنین یاقوت ستاره‌ای روزر ریوز به وزن 148.7 قیراط در موسسه اسمیتسونیان واشنگتن نمایش داده می‌شود.

یاقوت ستاره‌ای دی لانگ به وزن 100 قیراط در موزه تاریخ ملی نیویورک است و یاقوت صلح به وزن 44 قیراط در سال 1919 پیدا شد.

یاقوت‌ها عناصر مهمی در شکوه و عظمت خانواده‌های سلطنتی بوده‌اند.

یاقوتی به وزن 250 قیراط در تاج پادشاه بوهم به کار رفته است.

سایر یاقوت‌های بزرگ یاقوت پرنس بلک و یاقوت تیمور در جواهرات سلطنتی بریتانیا است که در واقع لعل بدخشان هستند زیرا تا ابتدای قرن 19 تصور می‌شد که لعل‌های بدخشان همان یاقوتند.

یک حلقه یاقوت بسیار مشهور توسط ریچارد بورتـون به الیزابت تیلور داده شد.

وزن آن 8.24 قـیراط بـود و در اطـرافش المـاس و طلا بکار رفته بود.

این حلقه را وان کلیف و آرپلز ســـــاخته و به قیمت 4.2 میلیون دلار در سال 2011 فروختند.

همسر ســوم الــیزابت تیلــور به او یک یــاقوت کارتیه به همراه تزئینـات المـاس به ارزش بیش از 5 میلیـون دلار هدیه کرد.

گران‌ترین حلقه یاقوتی که تا بحال به فروش رفته حلقه برمه به وزن 42.08 قیراط بوده و قیمتش 6.74 میلیون دلار ثبت شده است.

در 26 نوامـبر 2014 یـاقوت برمه و گردنبند المـاس در هنک کنگ به قیمت 6.4 میلیون دلار فروخته شد.

این بالاترین قیمتی بود که تا بحال برای گردنبند پرداخت شده است.

یاقوت‌ها در کاربردهای علمی نیز مشــهور هســتند اولین لیزرها از بلور یاقوت مصنوعی ساخته شدند.

نگهداری و تمیز کردن یاقوت

یاقوت‌ها محکم و بادوام هستند بنابراین نیاز به نگهداری خاصی ندارند.

برای تمیزکردنشان کافیست از یک پارچه نرم و کمی آب و صابون استفاده کنید.

جـواهراتی که ترک‌های‌شـان پر شـده یا رنگ شـان بهینه سازی شده است فقط باید با یک پارچه پاک شوند.

زیــرا مــواد داخل ترک‌ها خیلی راحت پــاک می‌شــوند، از شــوینده‌های شــیمیایی و اســید اســتفاده نکنید (آب لیمو می‌تواند رنگ یاقوت پرشده را خراب کند).

سعی نکنید که یــاقوت پرشــده را مجــددا صــیقل بدهید و این نوع یاقوت‌ها را تحت حرارت قرار ندهید.

مانند بیشتر ســنگ‌های جــواهر شــوینده‌های فراصــوتی و بخارشو گزینه‌های خوبی نیستند.

همیشه قبل از ورزش یا انجام فعالیت‌های بدنی ســنگین آنرا درآورید.

یاقوت را در مقابل اسید قرار ندهید و از هر گونه ســنگ جواهر دیگری دور کنید تا خراش نبیند.

بهـــتر است در پـــارچه‌ای نـــرم داخل جعبه جـــواهرات نگهداری شود.

نقره و کاربردهای نقره چیست؟

نقره فلز درخشنده، نرم، بسیار انعطاف پذیر و قابل انعطاف است. که مهم‌ترین خاصیت نقره، خاصیت میکروب کشی آن می‌باشد. این ماده یک‌هادی عالی برای گرما و برق است.

نقره بالاترین میزان هدایت الکتریکی در تمام فلزات را دارد، اما از آن‌جایی که بسیار گران است، برای مقاصد الکتریکی کاربرد زیادی ندارد. نقره یک فلز فعال شیمیایی نیست؛ با این حال اسید سولفوریک و اسید سولفوریک غلیظ با آن واکنش نشان می‌دهند.نقره را می‌توان از رسوبات خالص و هم‌چنین از سنگ معدن نقره به دست آورد.

نقره در هوا اکسیده نمی‌شود. با این حال با سولفید هیدروژن موجود در هوا واکنش نشان می‌دهد و به دلیل تشکیل سولفید نقره باعث لکه شدن این فلز می‌شود. از این رو محصولات نقره‌ای نیاز به تمیز کردن منظم دارند. نقره در آب پایدار است.

نقره خالص تقریباً سفید، درخشان، نرم, قابل انعطاف است، این ماده یک‌هادی عالی برای گرما و برق است.

نقره انقدر نرم است که نمی‌توان آن را به صورت خالص به کار برد بلکه باید با فلزات دیگر ترکیب شود.

به عنوان مثال ،سکه‌های از جنس نقره دارای 90درصد نقره می‌باشد، و 10درصد دیگر آن فلز مس می‌باشد.

قدمت نقره

در مکزیک و پرو در زمان‌های قدیم معادن زیادی از نقره وجود داشته است و حتی وقتی پاشاده اسپانیا ذخایر کشور خود را تمام کرد ،امریکا را کشف کرده بود که متوجه نقره کوجود در آن‌جا شد. حتی مردم کالیفرنیا به طلاهای‌شان خاک سیاهی چسبیده بود که بعدا متوجه نقره بودن آن شدند.

وسایل تزئیناتی از جنس نقره در مقبره‌های سلطنتی یافت می‌شود که قدمت آن‌ها در حدود 4000 سال قبل از میلاد بر می‌گردد. این احتمال وجود دارد که از هر دو طلا و نقره به عنوان پول استفاده می‌شده است.

نقره به طور گسترده در طبیعت توزیع می‌شود، اما مقدار کل در مقایسه با سایر فلزات بسیار اندک است. این فلز به منزله 0.05 قسمت در میلیون ازپوسته زمین است.

عملاً تمام سولفیدهای سرب، مس و روی حاوی مقداری نقره هستند.

نقره به طور کلی در سنگ معدن سرب، سنگ معدن مس یافت می‌شود و هم‌چنین اغلب در طبیعت با طلا همراه است. بیشتر نقره به عنوان محصول فرعی از سنگ معدن استخراج و فرآوری می‌شود. نقره نیز از نظر تجاری مهم است.

از لحاظ تاریخی، برای ضرب سکه استفاده عمده از نقره بوده است ،و در کنار شمش و طلا به عنوان ذخایر کشورها محسوب می‌شده است.با این وجود، تا دهه 1960، تقاضا برای نقره برای مقاصد صنعتی، به ویژه صنعت عکاسی از کل تولید سالانه جهان فراتر رفت که

در گذشـته یکی از کاربردهـای عمـده این فلز را تشـکیل می‌داد اما با ورود سیستم دیجیتال عکاسی در سـال‌های اخـیر کـاهش چشـمگیری داشته‌است.ولی تقاضا بـرای نقره در دیگر بخش‌ها از جمله وسایل نقـره، زیـور آلات، جواهرات، سکه، اجزای الکترونیکی هم‌چنان مهم بودند.

طلای زردی که در جواهرات مورد استفاده قرار می‌گیرد از 54 درصد طلا، 25 درصد نقـره و 22 درصد مس تشکیل شده است.

کاربرد نقره

در عکاسی

در دندانپزشکی

به عنوان کارد و چنگال و آینه

به عنوان یک کاتالیزور در واکنش‌های اکسیداسیون

به عنوان یک فلز گرانبها برای ساختن سکه و جواهرات

در صـنایع بـرق و الکـترونیکی بـرای مـواردی از قبیل مـدارهای چـاپی و صـفحه کلیـدهای رایـانه‌ای اسـتفاده می‌شود

فواید نقره

از مهم‌ترین خاصـیت‌های نقـره، خاصـیت میکـروب کشی آن می‌باشد، و یک ماده ضد میکروبی قـوی در مبـارزه با عفـونت و کمک به پیشـگیری از سـرماخوردگی و آنفـولانزا، بهبـود زخم و سـایر بیماری‌ها محسـوب می‌شود. نقره به تنظیم دمای بدن و گردش منظم خـون

نیز کمک می‌کند، و انرژی بدن را نیز بال می‌بـرد که طی تحقیقات اخیر ثابت شده است.

نقــره بــرای درمــان آرتــریت روماتوئید نــیز اســتفاده می‌شود. همین طـور مصـرف نقـره مـوجب حفظ حـالت الاستیکی رگ‌های خونی موجود در بـدن انسـان می‌شـود که این خود نقش مهمی در درمان دردهـای اسـتخوانی و احیای پوست ایفا می‌کند.

مهمترین خواص زعفران برای سلامتی چیست؟

گیاه زعفران دارای خواص متعددی برای سلامتی است. برخی از مهمترین خواص زعفران و مزایای زعفران عبارت است از: توانایی بهبود سلامت تنفس، بهینه سازی سیستم گوارش، از بین بردن درد، بهبود الگوهای خواب، کاهش خونریزی، تقویت سلامت قلب، افزایش گردش خون، پیشگیری از دیابت، تقویت استخوان‌ها و بهبود عملکرد سیستم ایمنی بدن.

خواص دارویی زعفران

زعفران حاوی بیش از 150 ترکیب مختلف از جمله کاروتنوئیدها، سافرانال، کروسین، آنتی اکسیدان‌ها و سایر مواد بیوشیمیایی است. هم‌چنین در زعفران مواد معدنی و ویتامین‌هایی که برای سلامتی انسان ضروری هستند وجود دارد.

در ادامه با کشمون همراه باشید تا در مورد خواص زعفران و خواص دارویی زعفران بیشتر بخوانیم.

خواص زعفران: افزایش ایمنی بدن

اگرچه مردم اغلب به ادویه‌هایی مانند زعفران به چشم طعم دهنده‌ی مواد غذایی نگاه می‌کنند، اما این نوع ادویه جات دارای مقدار زیادی مواد مغذی ویژه با خواص فراوان هستند.

یکی از خواص زعفران افزایش ایمنی بدن است. زعفران مقداری ویتامین C یا همان اسید اسکوربیک دارد که برای سلامتی انسان مهم است. همه می‌دانیم

که گلبول‌های سفید اولین خط دفاعی بدن در برابر بیماری هستند. ویتامین ث یا همان اسید اسکوربیکی که در زعفران وجود دارد، روند تولید گلبول‌های سفید خون را افزایش می‌دهد؛ [منبع]

با افزایش گلبول‌های سفید خون، سیستم دفاعی و ایمنی بدن تقویت می‌شود.

خواص زعفران: افزایش گردش خون

زعفران می‌تواند به عنوان تقویت کننده انرژی، موثر عمل کند و با افزایش گردش خون، سوخت و ساز بدن را افزایش دهد. غلظت بالای آهن به این معنی است که زعفران گلبول‌های قرمز خون شما را افزایش می‌دهد که در نتیجه با رساندن اکسیژن به اندام‌های بدن، باعث افزایش گردش خون می‌شود. [منبع]

خواص زعفران: محافظت از سلامت قلب

یکی از اهداف برتر در سلامت انسان امروز، بهبود سلامت قلب است. یک راه ساده برای محافظت از سلامت قلب، مصرف مواد دارای پتاسیم مانند زعفران است. [منبع]

پتاسیم یک گشادکننده‌ی عروق بدن است و باعث جلوگیری از افزایش فشار خون و فشار روی شریان‌ها می‌شود. این اتفاق باعث محافظت از قلب شده و می‌تواند حملات قلبی و سکته مغزی را از بین ببرد.

خواص زعفران: کنترل دیابت

دیـابت یکی از خطرنـاک‌ترین و گسـترده‌ترین شـرایط در دنیـــای امـــروز ما است که میلیون‌ها نفر را در سراسر جهان تحت تاثیر قرار می‌دهد. یکی از خواص زعفران که دارای اهمیت زیادی است، کنترل دیابت است.

اگر از بیمـــاری دیـــابت رنج می‌بریـــد، بهـــتر است که از زعفران اسـتفاده کنید. سـطوح قابل توجه منگـنز که در زعفـران وجـود دارد، می‌تواند به بـدن شـما کمک کند تا سطح قند خون خود را بهینه سازی و کنترل کند. [منبع]

خواص زعفران: کاهش اضطراب

یکی از خواص زعفران که بسیار شناخته شده و معـروف اسـت، از بین بـردن افسـردگی خفیف و بهبـود خلق در کسـانی است که به طـور منظم آن را مصـرف می‌کنند. [منبع]

بسیاری از ترکیبات فعال زعفـران بر روی سیسـتم غـدد درون ریز تـــاثیر می‌گذارند و می‌توانند به آزاد ســـازی هورمون‌های مفید که سلامت ما را حفظ می‌کننـد، کمک کنند. زعفران توسط سازمان‌های تحقیقاتی متعـددی به عنوان یک گیاه ضد افسردگی طبیعی مورد ستایش قرار گرفته است.

خواص زعفران: تقویت قدرت استخوانی

بـرخی از مـواد معـدنی و ترکیبـات آلی زعفـران، سـبب جذب مواد مغـذی بهینه به ویـژه کلسـیم می‌شـوند. با به حداکثر رساندن مقدار جذب کلسیم از غذا، بدن فرصـتی بهتر برای بهبود تـراکم مـواد معـدنی اسـتخوان به دست می‌آورد و بـاعث جلوگـیری از شـروع بیماری‌هـایی مانند

پوکی استخوان و دیگر بیماری‌های مربوط به سنین پیری می‌شود. [منبع]

خواص زعفران: بهبود عملکرد عصب

خانواده ویتامین B که اغلب در سلامت انسان نادیده گرفته می‌شود، نقش مهمی در بدن ایفا می‌کند. در زعفران مقدار زیادی از ویتامین B6 وجود دارد که می‌تواند با جلوگیری از برخی اختلالات خطرناک، به عملکرد سیستم عصبی بدن کمک کند. [منبع]

خواص زعفران: ضدافسردگی

تسکین درد همیشه یک دارایی ارزشمند از یک گیاه یا یک درمان طبیعی است و سافرانال کامپانال کاملی در زعفران به عنوان یک آرام بخش برای بسیاری از بیماران عمل می‌کند. این اقدام آرام بخش می‌تواند به کاهش درد، کاهش اضطراب و استرس، بهبود الگوهای خواب و کمک به کاهش ذهن و بدن کمک کند، که همیشه یک چیز خوب است! [منبع]

خواص زعفران: جلوگیری از سرطان

یکی از مهم‌ترین خواص زعفران پیشگیری از سرطان است. با ترکیب شدن بیش از 100 ماده مختلف که در زعفران وجود دارد، آنتی اکسیدان‌ها ظاهر می‌شوند.

ده‌ها ترکیب آنتی اکسیدان در زعفران وجود دارد که بسیاری از آن‌ها با خنثی کردن رادیکال‌های آزاد، (فرآورده‌های خطرناک متابولیسم سلولی) می‌توانند از جهش یا مرگ سلول‌های سالم جلوگیری کنند. این باعث افزایش سلامت عمومی سیستم ایمنی بدن می‌شود.

زعفـران به طـور خـاص می‌تواند از ابتلا به سـرطان یا گسترش سرطان در بدن، جلوگیری کند.

خواص زعفران: کاهش اختلالات معده

یکی از قـدیمی‌ترین و شـناخته شـده‌ترین کاربردها و خواص زعفران کاهش نـاراحتی معـده و نفخ بیش از حد شـکم است. مـاهیت آرام بخش و ضد التهـابی زعفـران باعث آرام کردن معده شده و التهـاب را کـاهش می‌دهد. زعفـران بـاعث می‌شـود چیزهـایی مانند یبوسـت، نفخ، گرفتگی و سایر شرایط جـدی مانند زخم معـده برطـرف شود.

خواص زعفران: درمان التهاب و کاهش درد

درمـان التهابـات موضـعی و کـاهش درد، یکی دیگر از خـواص زعفـران است. بـرای افـرادی که از آسـیب‌های ورزشی، آرتـریت، نقـرس و سـایر شـرایط التهـابی رنج می‌برند، این یک درمان فوق‌العاده است. هم‌چـنین بـرای درمـان زخم‌ها و زخم‌هـای موضـعی، آنـتی اکسـیدان‌های موجـود در زعفـران می‌تواند سـرعت روند بهبـود را افزایش دهد.

احتیاط: مصرف زعفران در دوزهای بالا می‌تواند به طور بالقوه خطرناک باشـد، زیـرا غلظت بـالای مـواد تشـکیل دهنده فعـال می‌تواند اثـرات زیـادی بر روی بـدن داشـته باشد. با این حـال، در دوزهـای کوچک معمـولا زعفـران دارای عوارض جانبی شایع یا خواص آلرژیک نیست.

اگر شـما به سـلامتی خـود اهمیت ویـژه‌ای می‌دهید و مصرف زعفران برایتان مهم اسـت، ما به شـما پیشـنهاد

می‌کنیم که زعفران اصل را مستقیم از خود کشاورز بخرید.

در وبسایت کشمون می‌توانید با کشاورزهای منتخب زعفرانکار قائنات آشنا شده و پس از بررسی کیفیت زعفرانشان، از خود کشاورز خرید کنید. برای خرید از کشاورز، روی نوشته‌ی زیر کلیک کنید:

خواص زعفران

زعفران چیست؟

زعفـــران یا زرپـــران یکی از ارزشـــمندترین و گـــران قیمت‌تـــرین ادویه‌هـــای جهـــان است که ادویه طلایی یا طلای ســرخ نامیــده شــده و به عنــوان یکی از گیاهــان دارویی نام برده شده در کتاب مقدس شناخته می‌شود.

در طب ســنتی از زعفــران بــرای تقــویت میل جنســی، تقــویت روحیــه، بهبــود حافظــه، لاغــری و کــاهش علائم سندروم پیش از قاعدگی استفاده می‌شود.

در ادامه همـــراه کوکا باشـــید با تمـــامی فواید پـــودر و دمنوش زعفران و نحوه استفاده از آن آشنا شوید؛

خواص زعفران برای پوست و مو

توجه: در منـــابع معتـــبر توصـــیه شـــده است که پیش از گذاشتن هرگونه ماسک بر روی پوست صــورت و نــواحی حســاس بــدن، ابتــدا مقــدار کمی از آن را بر روی پوست بازو مالیده و پس از 20 دقیقه بشویید.

چنانچه پس از گذشت حداقل 24 الی 48 ساعت پوست شما واکنش آلرژیک نشــان نــداد، می‌توانید آن را بر روی سایر نقاط بدن نیز استفاده کنید.

1. روشن شدن پوست

زعفــران به دلیل مقــادیر بــالای آنــتی اکســیدان‌هایی که دارد به درمــان لکه‌هــای تــیره پوست کمک کــرده و بــاعث روشن‌تر و سفیدتر شدن رنگ پوست می‌شود.

ماسک زعفران و شیر برای لک صورت

مقداری پودر زعفران را با 4 قاشق چای خوری شیر ترکیب کنید و آن را بر روی صورت بمالید و به آرامی ماساژ دهید بگذارید 15 دقیقه بماند و سپس با آب بشویید.

1. **آکنه و جوش صورت**

زعفران به دلیل خواص ضد باکتریایی قوی که دارد برای پیشگیری از آکنه و جوش صورت و هم‌چنین درمان جای جوش مفید می‌باشد.

ماسک زعفران برای جوش و جای جوش

مقداری پودر زعفران را با 6-7 برگ ریحان تازه خوب بکوبید، خمیر به دست آمده را بر روی صورت بمالید و بگذارید 10 دقیقه بماند و سپس با آب بشویید.

ماسک زعفران و عسل

مقداری پودر زعفران را با 1 قاشق غذا خوری عسل طبیعی مخلوط کنید و بر روی صورت بمالید، بگذارید 10 دقیقه بماند و سپس صورت را با آب گرم بشویید.

1. **درمان آفتاب سوختگی**

اگر به تازگی مدت زیادی را جلوی آفتاب بوده‌اید یا برنزه کرده‌اید، مقداری زعفران را به مدت یک شب در شیر پر چرب بخیسانید. بعد از این مدت با انگشت آن را به پوست برنزه شده بزنید. این ترکیب به طرز موثری اثر آفتاب سوختگی را از بین می‌برد و هم‌چنین درخشندگی را به پوست باز می‌گرداند.

1. درمان ریزش مو

زعفران به دلیل مقادیر بالای آنتی اکسیدان‌ها و مواد مغذی که دارد به تقویت فولیکول‌های مو کمک کرده و به درمان ریزش مو و طاسی کمک می‌کند.

ماسک زعفران برای مو

مقداری پودر زعفران و شیر را ترکیب کنید و بر روی پوست سر و موها بمالید، بگذارید 40 دقیقه بماند و سپس با آب و شامپو بشویید.

خواص دارویی و درمانی زعفران برای بدن

عکس گل زعفران

عکس گل زعفران

1. تقویت میل جنسی

زعفران یک آفرودیشاک (هوس افزای) است که به تقویت میل جنسی کمک می‌کند.

در طب سنتی از زعفران برای درمان اختلالات نعوظ و درمان ناباروری و ناتوانی جنسی در مردان استفاده می‌شود.

دمنوش زعفران به عنوان یک محرک جنسی شناخته می‌شود که توانایی آقایان در تولید مثل را بهبود می‌بخشد.

مطالعات نشان داده که مصرف روزانه 40 میلی گرم زعفران در طی چهار هفته، عملکرد نعوظ را در مردان مبتلا به اختلال نعوظ بهبود بخشیده است.

در خانم‌هایی که میل جنسی کمی دارند، مصـرف روزانه 40 میلی گرم زعفران در طی چهـار هفته درد ناشی از رابطه جنسی را کـــاهش داده و بـــاعث افـــزایش میل جنسی در آن‌ها می‌شود.

1. نوزادان و کودکان

مصرف مقادیر کم زعفران برای نوزادان و کودکان مفید می‌باشد؛

زعفران حاوی مقادیر بالای کلسیم و منیزیم است که به تقویت استخوان‌ها و بهبود رشد نوزادان و کودکان کمک می‌کند.

زعفران دارای خواص آنتی باکتریال بوده و برای سلامت دهان و دندان در نوزادان و کودکان مفید می‌باشد.

زعفـــران دارای خـــواص آرامبخش طـــبیعی است که به آرامش نـــوزادان و کودکـــان کمک کـــرده و بی‌قـــراری در آن‌ها را کاهش می‌دهد.

1. قاعدگی و پریود زنان

حـدود 85 درصد زنـان از سـندروم پیش از قاعـدگی رنج می‌برند. زعفـــــران یک ضد اسپاسم طـــــبیعی است و تحقیقات در دانشگاه علوم پزشکی تهران نشـان داده که اسـتفاده از دمنـوش زعفـران دو بـار در روز به درمـان سندروم پیش از قاعدگی کمک کرده و کمردرد و دل درد پریود را بهبود بخشد.

1. استرس، اضطراب و افسردگی

در طب سنتی ایران از دم کرده (دمنوش) زعفران به عنوان یکی از بهترین روش‌های طبیعی برای درمان استرس، اضطراب و افسردگی استفاده می‌شود. در واقع سافرانال، کروکین و کومپفرول موجود در زعفران به دلیل خواص آرام بخشی که دارند به درمان این بیماری‌ها کمک می‌کنند.

1. چشم

تحقیقات نشان داده که کروکین و کروکتین موجود در زعفران به بهبود سلامت چشم‌ها کمک کرده و بیماری‌های چشمی مانند دژنراسیون ماکولا را درمان می‌کنند.

1. کبد چرب

زعفران به دلیل مقادیر بالای آنتی اکسیدان‌هایی که دارد، دارای خواص ضد التهابی بوده که می‌تواند به سم زدایی و پاک سازی کبد کمک کند و خطر ابتلا به بیماری کبد چرب و بزرگ شدن کبد را کاهش دهد.

1. سنگ کلیه

زعفران دارای خواص دیورتیک است که با افزایش ادرار به پاک سازی و سم زدایی کلیه‌ها کمک کرده و سنگ کلیه را درمان می‌کند.

1. سرماخوردگی و آنفلونزا

زعفران دارای مقادیر بالای ویتامین C است که باعث تقویت سیستم ایمنی بدن شده و خطر ابتلا به سرماخوردگی و آنفلونزا را کاهش می‌دهد.

پـودر زعفـران را با آب گـرم مخلـوط کنید و بنوشـید تا سرماخوردگی و سرفه را درمان کند.

1. معده و دستگاه گوارش

یکی از قــدیمی‌ترین و شــناخته شــده‌ترین کاربردهــای زعفران در طب سنتی درمان طبیعی درد معده، سـوزش سر دل، سوهاضمه و زخم معده و بهبود سلامت دسـتگاه گوارش می‌باشد.

1. کم خونی

زعفـران حـاوی مقـادیر بـالای آهن است که با افـزایش گلوبل‌های قرمز به بهبود گردش خون در بدن کمک کرده و کم خونی و علائم آن را بهبود می‌بخشد.

1. دیابت و قند خون

منگـنز موجـود در زعفـران می‌تواند سـطح قند خـون در افـراد مبتلا به دیـابت نـوع 2 را کـاهش دهد. هم‌چـنین کروسـتین موجـود در زعفـران مقـاومت به انسـولین را بهبود بخشیده و به کاهش قند خون افراد مبتلا به دیـابت کمک می‌کند.

1. پارکینسون و آلزایمر

کروستین موجود در زعفران بـرای پیشـگیری از بیمـاری پارکینسون مفید می‌باشد، هم‌چنین مطالعات نشان داده که زعفـــران می‌تواند بـــاعث تقـــویت حافظه شـــود و کروکین و کروکتین موجود در آن بـرای درمـان آلزایمر و زوال عقل مفید می‌باشند.

1. فشار خون

مقـادیر بـالای پتاسـیم و منـیزیم موجـود در زعفـران به کاهش فشار خون بالا در افراد کمک می‌کند.

1. سلامت قلب

مطالعـات متعـدد نشـان می‌دهد که آنـتی اکسـیدان‌های موجود در زعفران می‌تواند به سلامت قلب کمک کرده و خطر ابتلا به بیماری‌هـای قلـبی و آترواسـکلروزیس را کاهش دهد.

گفته می‌شود که زعفـران بـرای درمـان تپش قلب مفید می‌باشد.

1. درمان بی‌خوابی

زعفـران دارای خـواص آرام بخش طـبیعی است و گفته می‌شـود که مصـرف شـربت زعفـران قبل از خـواب به بهبـود کیفیت خـواب کمک کـرده و بی‌خـوابی شـبانه را درمان می‌کند.

1. سرطان

تحقیقات نشان داده که زعفران یکی از بهترین داروهای گیاهی حـاوی مقـادیر بـالای آنـتی اکسیدان‌هاست که به کاهش رادیکال‌هـای آزاد بـدن کمک کـرده و خطر ابتلا به انواع سرطان و متاستاز سلول‌های سـرطانی را کـاهش می‌دهد.

زعفـران دارای خـواص ضد تومـور هم می‌باشد و از ابتلا به تومور پیشگیری می‌کند.

1. لاغری و کاهش وزن

برخی تحقیقات اولیه نشان داده که زعفران با کاهش اشتها و جلوگیری از پرخوری می‌تواند باعث لاغری و کاهش وزن افراد چاق شود.

در یک مطالعه هشت هفته‌ای مشخص شده که مصرف یک مکمل عصاره زعفران به طور قابل توجهی باعث کاهش اشتها، کاهش شاخص توده بدنی (BMI)، دور کمر و کل توده چربی بدن می‌شود.

عوارض و مضرات زعفران

سقط جنین و بارداری

مصرف مقادیر بالای زعفران برای زنان باردار خطرناک بوده و با انقباض رحم می‌تواند باعث سقط جنین در آن‌ها شود.

دوران شیردهی

هنوز اطلاعات دقیقی از اثر زعفران بر روی زنان شیرده منتشر نشده به همین دلیل متخصصان توصیه می‌کنند که زنان در دوران شیردهی از مصرف زیاد زعفران اجتناب کنند.

آلرژی و حساسیت

زعفران در بعضی افراد می‌تواند باعث ایجاد آلرژی و حساسیت شود که با علائمی مانند سرگیجه، تهوع، اضطراب، خستگی و تغییر اشتها مشخص می‌شود.

مسمومیت

دوزهای بالای زعفران می‌توانند باعث مسمومیت شـوند که با علائمی مانند زرد شـــــــــدن پوست و چشم‌ها، استفراغ، سرگیجه، اسهال خونی، خونریزی بیـنی، لب‌ها و پلک‌ها شود.

مصرف 12-20 گرم زعفران در روز می‌تواند باعث مرگ شود.

تعریق کف دست

افـرادی که با مشـکل تعریق کف دست روبه رو هسـتند باید از مصـرف زعفـران پرهـیز کنند یا مقـدار آن را به حداقل برسانند چـون مصـرف زعفـران تعریق کف دست این افراد را بیشتر می‌کند.

تداخل دارویی

زعفران ممکن است با بـرخی از داروها مانند وارفـارین یا داروهـای کـاهش دهنـده‌ی فشـار خـون تـداخل داشـته باشد.

طبع زعفران

طـبیعت زعفـران گـرم و خشک است. زعفـران غـنی از آنـتی اکسـیدان‌هایی مانند کاروتنوئیـدها، سـافرانال، کـروکین، کروکـتین، پیکرکـروکین، فوکـوس و کـروک، ویتامین A، تیامین، ریبـوفلاوین، فـولات، مس، پتاسـیم، کلسیم، منگنز، آهن، سلنیوم، روی و منیزیم می‌باشد.

زعفـران (به انگلیسی: saffron)ـ گیـاهی است از تـیره زنبقیـان که گل آن در فصل پـاییز رشد می‌کنـد، دارای 6 گلبرگ بنفش رنگ است و قسمتی که به عنوان زعفران

استفاده می‌شود در واقع انتهـای کلاله و خامه می‌باشد. زعفران معطر بوده و طعمی کمی تلخ دارد.

امـروزه زعفـران در ایـران، اسـپانیا، مدیترانه شـرقی و آسیای جنوب شرقی کشت می‌شود و ایــران اولین تولید کننده زعفران در جهان است.

شهرستان‌های زاوه، تـربت حیدریـه، گنابـاد، تـربت جـام، تایبــاد، بــاخرز، نیشــابور،کاشــمر، خلیل آبــاد در اســتان خراســان رضــوی و شهرســتان‌های قائنــات، فــردوس، بشرویه، سرایان و بیرجند در استان خراسـان جنـوبی از بزرگترین تولید کنندگان زعفران در ایران هستند.

خواص دم کرده (چای و دمنوش) زعفران

چــای زعفــران به عنــوان یک درمــان طــبیعی بــرای افســردگی، ســلامت قلب و عــروق، درمــان اختلالات قاعدگی، تقـویت حافظه و پیشـگیری و درمـان سـرطان شناخته شده است.

طرز تهیه دمنوش زعفران

مقـداری پـودر زعفـران را به آب جـوش (70-80 درجه) اضـافه کنید و بگذارید 5 تا 8 دقیقه بماند تا دم بکشـد، چـای زعفـران شـما آمـاده است می‌توانید آن را با لیمو ترش تازه و عسل ترکیب کرده و استفاده کنید.

طرز استفاده از زعفران

پودر زعفران را برای تهیه‌ی انواع غذا مانند سوپ، شـله زرد، انــواع دمنوش‌ها و نوشــیدنی‌های گــرم زعفــران استفاده می‌کنند.

هم‌چنین در ایران پودر زعفـران را در مقـداری آب سـرد (عطر قــوی‌تری پیــدا می‌کند) یا آب جــوش می‌ریزند تا رنگ بینـدازد و سـپس از آن بـرای تـزیین انـواع پلوها و چلوها استفاده می‌کنند.

مقدار مصرف روزانه زعفران

با مشورت پزشک

مـیزان مصـرف روزانه زعفـران تا 4 میلی گـرم در روز مجـاز می‌باشد اما بـرای درمـان بیماری‌هـای مختلف این مقدار بیشتر می‌شود؛

افسردگی: 40 میلی گرم عصـاره حـاوی زعفـران را دو بار در روز مصرف کنید.

سندرم پیش از قاعدگی: 15 میلی گـرم عصـاره اتـانول زعفران را دو بار در روز استفاده کنید.

آلزایمر: 40 میلی گـرم عصـاره حـاوی زعفـران در روز مصرف کنید.

ارزش غذایی زعفران (100 گرم)

کالری: 410

چربی: 6 گرم

کربوهیدرات: 65 گرم

پروتئین: 11 گرم

فیبر: 4.9 گرم

خواص زعفران اصل و فواید مصرف آن

همه ما زعفـران را بعنـوان ادویه‌ای فوق‌العـاده خـوش عطر و بو می‌شناسیم ولی این گیاه حاوی خواص بسـیار بـــالایی از جهت درمـــانی، آرایشی - بهداشـــتی و ... می‌باشد که آشـنایی با آن‌ها بـرای درمـان بسـیاری از بیماری‌ها بسیار لازم است.

از خـواص زعفـران می‌تـوان به افـزایش قـدرت ذهـنی، آرامش بخش بودن، شفافیت پوست، بهبودی قاعـدگی و تقویت گردش خون اشاره کرد.

فهرست محتوا:

خواص زعفران برای سلامتی

1) درمان افسردگی و ایجاد نشاط

2) کاهش اضطراب و افزایش آرامش

3) درمانگر سرماخوردگی

4) تقویت سلامت قلب

5) دشمن سرطان

6) تقویت قدرت ذهنی

7) افزایش انرژی بدن

8) خوابی راحت و آسوده

9) بهبود تنگی نفس

10) پوست شفاف با زعفران

11) کاهش درد قاعدگی و پریود

12) بهبود آفتاب سوختگی

13) بهبود اختلالات معدوی

14) تحکیم استخوان‌های بدن

15) تقویت گردش خون

16) کاهش و تسکین درد

خواص زعفران و فواید آن برای کودکان

خواص زعفران برای سلامتی

1) درمان افسردگی و ایجاد نشاط

زعفران برای پیشگیری از بروز افسردگی کارایی قابل توجهی دارد. امروزه طبق تحقیقات انجام شده به این نتیجه رسیده‌اند که زعفران از خواص ضد افسردگی برخوردار است، علاوه بر این در علم طب سنتی فرح بخشی و خنده آوری از خواص زعفران دانسته شده است.

مبنی بر آن‌چه که این تحقیقات اثبات کرده‌اند، مصرف زعفران در غذا و نوشیدن حداقل یک فنجان چای زعفران برای تمدد اعصاب سفارش اکید می‌شود.

خواص زعفران

2) کاهش اضطراب و افزایش آرامش

امروزه متاسفانه به علت شرایط اجتماعی، بسیاری از ما درگیر اضطراب و نگرانی هستیم لذا خیلی خوب است

که با داروها و گیاهـــان آرامش بخش آشـــنایی داشـــته باشـیم. یکی از این گیاهـان، زعفـران خـوش عطر و بو است.

بخش بسـیار بـالایی از ترکیبـات فعـال زعفـران بر روی سیسـتم غـدد درون ریز تـاثیر گـذار است و این ترکیبـات می‌توانند به آزاد سازی هورمون‌های مفید که برای حفظ و تقویت سلامت بدن موثر هستند کمک خـوبی برسـانند. جـــالب است بدانید که زعفـــران توسط بســـیاری از سازمان‌های تحقیقـاتی حـرفه‌ای به عنـوان یک گیـاه ضد افسـردگی طـبیعی شـناخته شـده اسـت، لـذا پیشـنهاد می‌کـــنیم مصـــرف این ادویه را از دست ندهید تا حسی آسوده را تجربه کنید.

3) درمانگر سرماخوردگی

دم کرده زعفران سرشـار از ویتـامین ث می‌باشد لـذا در جهت تقویت بنیه و ایمنی بـدن کـارایی بـالایی دارد و از ابتلاء به سرماخوردگی جلوگیری می‌نماید.

4) تقویت سلامت قلب

طی تحقیقاتی که دانشمندان بر اثـرات خـواص زعفـران بر روی افـراد مبتلا به سـندرم متابولیک انجـام داده‌انـد، زعفـران به صـورت قـوی بر متابولیسم سـوخت و سـاز بدن و تصلب شرائین و رگ‌ها تـاثیر گـذار است و جریـان خــون رســانی بــدن را تقــویت می‌کند و از مریضی‌های قلبی و فشارهای نامتعادل جلوگیری می‌کند.

5) دشمن سرطان

بر اســـاس آزمایشی بـــالینی بر روی گـــروهی که به سـرطان کبد مبتلا بودنـد، مشـخص شد که تزریق وریـدی کپســول زعفــران به این افــراد می‌تواند تا حد بســیار بالایی روند رشد سلول‌های سرطانی را متوقف سازد.

6) تقویت قدرت ذهنی

در بسیاری از مطالعات انجام شده اثبـات شـده است که خـــواص زعفـــران در مواجهه با اختلالات و مشـــکلات یــادگیری و حافظه مفید می‌باشد. مثلا در یک مطــالعه‌ی مشابه، تجویز سی میلی‌گـرم از زعفـران در روز، بـاعث بهبـــودی وضـــعیت بیمـــاران آلزایمـــری بـــود. بعلاوه عصــاره‌های کروســین و اتــانولی زعفــران، نتــایج ضد افســردگی را در جونــدگان نشــان داده است. هم‌چــنین مکمل‌های زعفران، می‌تواند بـاعث بهـتر شـدن وضـعیت خلق و خوی افراد شود.

بعلاوه این ادویه قــادر است تا حافظه انســان را بهبــود بخشد.

مطالعــات انجــام شــده بــرای خــواص زعفــران، نقشی حفاظتی در ایسکمی مغزی (عدم تامین خون کافی برای مغز) را ثابت کرده است.

7) افزایش انرژی بدن

در زعفـــران کارونوئیدهایی وجـــود دارد که در قســـمت برگ‌ها و ســاقه‌های طلایی آن قــرار دارد و بــاعث رفع خستگی و افزایش انرژی بدن می‌شود.

8) خوابی راحت و آسوده

بر اساس یکی از آزمایش‌های مشخص شده، زعفران چون حاوی ماده‌ای به اسم کروسین است می‌تواند اثرات مستقیمی بر بی‌خوابی‌ها و استرس‌های فرد داشته باشد.

9) بهبود تنگی نفس

بر اساس مطالعات انجام شده درباره فواید زعفران، مشخص شد که این ادویه از کمترین آلرژی برخوردار بوده و تقویت کننده سیستم تنفسی بدن است و در روند بهبودی آسم تاثیر مثبتی دارد.

خواص زعفران

10) پوست شفاف با زعفران

آنتی اکسیدان‌هایی که در زعفران وجود دارد حاوی خواص ضد پیری می‌باشد. اگر بخواهیم برخی از خواص زعفران برای پوست صورت را برای شما بشماریم، می‌توانیم به نرمی، انعطاف و درخشندگی اشاره کنیم هم‌چنین از کاربردهای معمولی زعفران سفید شدن پوست، جلوگیری از جوش، از بین بردن زخم‌ها و لکه‌های تیره بر روی پوست و به طور کلی لکه‌های پوستی می‌باشد. بعلاوه زعفران حاوی ویتامین ب می‌باشد در نتیجه خواص زعفران در جهت درمان ترک و خشکی‌های موجود بر روی لب‌ها مفید است.

11) کاهش درد قاعدگی و پریود

تقریبا هشتاد و پنج درصد زنان از سندروم پیش از قاعدگی رنج می‌برند. گیاه زعفران یک ضد اسپاسم کاملا طبیعی است و تحقیقات نشان می‌دهد که استفاده

از دمنوش زعفـران 2 مرتبه در روز به درمـان سـندروم پیش از قاعدگی کمک قابل توجهی کرده و کمردرد و دل درد پریود را درمان می‌کند.

12) بهبود آفتاب سوختگی

اگر روزانه خیلی در معرض نور خورشید هستید و پوست شــما را آزار می‌دهد و یا این‌که آفتــاب، پوست شــما را سوزانده است، کافی است فقط مقداری زعفـران را به مـدت یک شب در شـیر پر چـرب خیس نمایید. بعد از این کـار با انگشت‌های خـود، آنـرا به پوست خـود بزنید. این تـرکیب به شـکل مفیـدی اثر آفتـاب سـوختگی را پـاک می‌کند و بعلاوه درخشـــــندگی را به پوست شـــــما بر می‌گرداند.

13) بهبود اختلالات معدوی

از قدیمی‌ترین و معروف‌ترین کاربردهای گیـاه زعفـران، کــاهش ناراحتی‌هــای معــدوی و نفخ بیش از حد شــکم می‌باشد. ذات آرام بخش و ضد التهــابی‌ای که زعفــران دارد موجب آرام کردن معده می‌شـود و التهاب‌هـای آنـرا کــاهش می‌دهد. هم‌چــنین زعفــران می‌تواند به راحــتی یبوســت، نفخ، گــرفتگی و بقیه شــرایط جــدی مثل زخم معده را از بین ببرد.

خواص زعفران

14) تحکیم استخوان‌های بدن

زعفــران حــاوی بعضی از مــواد معــدنی و ترکیبــات آلی است که موجب جذب مواد مغذی بهینه در بــدن مخصوصا کلسیم می‌شود. اگر بتوانیم قدرت جذب کلسیم بدن خود

از غذا را به بـالاترین سـطح آن برسـانیم، بـدن فرصـتی بسیار عالی برای بهبود تراکم مواد معـدنی اسـتخوان به دست می‌آورد و موجب جلوگیری از شـروع بیماری‌هـایی همچون پوکی استخوان و بیماری‌هـای دیگـری که مرتبط با سنین پیری است می‌شود.

15) تقویت گردش خون

زعفــران یک تقــویت کننــده انــرژی است و با افــزایش گردش خون، سوخت و ساز بـدن را بـالا می‌بـرد. معنـای غلظت بـالای آهن این است که زعفـران می‌تواند تعـداد گلبول‌هــای قرمز خــون بــدنتان را بــالا بــبرد، بنــابراین زعفران با رسـاندن اکسـیژن به انـدام‌های مختلف بـدن، موجب افزایش گردش خون در بدن خواهد بود.

16) کاهش و تسکین درد

در زعفران ماده‌ای به نام فرار سـافرانال وجـود دارد که همچون مسکن عمل می‌کند لذا از تسکین دهنده‌های درد دنـدان شـمرده شـده است. گیـاه زعفـران خاصـیت ضد عفونی‌کنندگی و تسـکین‌دهندگی دارد و به همین خـاطر است که بــرای نــوزادان شــیرخوار و در حــال دنــدان درآوردن پر فایده است. هم‌چنین در خواص قبلی به آرام بخش بودن آن هم اشـاره شد که آن هم از قبیل تسـکین بدن می‌باشد.

خواص زعفران و فواید آن برای کودکان

کودکان را پرانرژی می‌سازد.

هضم غذا را برای کودکان راحت و آسوده می‌کند.

باعث آرام شدن در نوزادان و نشاط و شادی در کودکـان هست.

استخوان‌های بدن کودکان و نوزادان را محکم می‌سازد.

ایمنی و سلامت دندان و دهان را تضمین می‌کند.

کهکشان راه شیری 10 میلیارد سیاره شبیه زمین دارد

به گـــزارش علم اینســـایدر و به نقل از Sciencealert، این تحقیق که در مجله نجوم منتشر شده است، حاکی از آن است که از هر 4 ســتاره شــبه خورشــید یک ســیاره شــبیه زمین وجــود دارد که به دور آن‌ها می‌چرخد. با این حساب می‌توان گفت که حدود 10 میلیـارد جهـان شـبیه زمین در کهکشان ما وجود دارد. این برآورد یک گام مهم در جستجوی زنـدگی بیگانه اسـت، زیـرا احتمـال دارد که یک سـیاره شـبیه زمین با دمـای کـافی بـرای وجـود آب بصورت مایع وجود داشته باشد.

بنابراین درک بهتر از تعداد احتمالی سیارات شـبیه زمین در کهکشـــان راه شـــیری می‌تواند در پروژه‌هـــایی مانند تلســـکوپ میـــدان گســـترده مـــادون قرمز (Wide-Field Infrared Survey Telescope) که اوایل سال 2020 به فضا پرتاب می‌شود کمک کننده باشد، این تلسکوپ قرار است علائم اکسـیژن و بخـار آب را در سـیارات دوردست مطالعه کند.

اریک فورد (Eric Ford)ـ اسـتاد اخترفیزیک و مؤلف این تحقیق می‌گوید: ما اگر بـــدانیم که کی و کجا را جســـتجو کنیم می‌تـوانیم سـرمایه گـذاری خـود را برگـردانیم. تیم فورد یک سیاره شـبیه زمین را با داشـتن انـدازه‌ای برابر با سه چهـارم زمین و چـرخش به دور سـتاره میزبـان از 237 تا 500 روز تعریف کرده‌اند.

فورد در بیانیه مطبوعاتی اعلام کرده که احتمـالاً بـرخی از سیارات در محدوده قابل سکونت قرار دارند، محـدوده قابل سکونت فاصله‌ای از ستاره است که در آن محدوده

آب به صـورت مـایع در سـیاره وجـود داشـته باشد. وی گفت: برای ستاره شناسانی که در تلاشـند تا بفهمند چه طرحی بـرای رصـدخانه بـزرگ بعـدی مناسب اسـت، این اطلاعات بخش جدایی‌ناپذیر از فرآیند برنامه ریزی است.

بیشـــتر بخوانید: کشف یک ســـیاره دیگر در پروکســـیما قنطورس، نزدیک‌ترین همسایه زمین

5 تا 10 میلیارد سیاره شبیه زمین

این تخمین براساس داده‌های تلسکوپ فضایی کپلر ناسا است. این تلسکوپ که در سال 2009 به فضا پرتاب شد و با اســـتفاده از روش گـــذر (transit)ــ به جســـتجوی ســـیارات فراخورشـــیدی خـــارج از منظومه شمسی پرداخت. این تلسکوپ بیش 530000 ستاره را به منظور کـاهش درخشش بر اثر گـذر سـیاره از مقابل آن تماشا کرد.

تلســـکوپ کپلر درک ما را از کهکشـــان با کشف بیش از 2600 سیاره فراخورشیدی دگرگون کـرد، این تلسـکوپ نشان داد که تعداد سیارات کهکشان راه شیری بیشـتر از ستاره‌ها است و به محققان بینش جدیـدی دربـاره تنـوع انواع سیاره‌ها داد این تلسـکوپ هم‌چـنین به دانشـمندان اجـازه داد تا بـرای اولین بـار تأیید کنند که بسـیاری از سیارات فراخورشیدی شبیه به زمین هستند.

تلسکوپ فضایی کپلر سال گذشته پس از اتمـام سـوخت بازنشسـته شد (مـاموریت تلسـکوپ فضـایی کپلر پایـان یـافت) و مـاهواره تس (TESS)ــ وظیفه آن را بـرای جستجوی سیارات فراخورشیدی به عهده گرفت. به طور کلی، نتـایج کپلر نشـان داد که 20 تا 50 درصد از

ستاره‌های قابل مشاهده در آسمان شب دارای سیارات شبیه زمین در محدوده قابل سکونت هستند.

تیم فورد نمی‌خواست که تعداد سیارات شبیه زمین موجود در کهکشان را براساس سیارات فراخورشیدی کپلر تخمین بزند، زیرا روش گذر تنها در کشف سیارات بزرگ نزدیک به ستاره‌ها کاربرد دارد (زیرا آن‌ها نور بیشتری از ستاره را مسدود می‌کنند). با این حال روش کپلر در پیدا کردن سیارات کوچک دور از ستاره‌ها خوب نیست. به علاوه روش کپلر نسبت به ستاره‌های کوچک و کمرنگ با جرم یک سوم جرم خورشید کارایی نداشت.

بنابراین برای محاسبه این‌که کپلر ممکن است چه تعداد سیاره را از دست داده باشد، محققان یک شبیه‌سازی کامپیوتری از جهان‌های فرضی ستاره‌ها و سیارات، براساس ترکیبی از فهرست سیارات کپلر و بررسی ستاره‌های کهکشان تلسکوپ گایا متعلق به آژانس فضایی اروپا انجام دادند. سپس برنامه محققان آن ستاره‌ها را همانند کپلر مشاهده کرد.

این شبیه‌سازی این حس را به دانشمندان داد که در دنیای فرضی، کپلر چه تعداد و چه نوع از سیارات فراخورشیدی را می‌توانست شناسایی کند. آن‌ها سپس این داده‌ها را با آن‌چه که تلسکوپ کپلر به صورت واقعی کشف کرده بود مقایسه کردند تا بتوانند میزان سیارات به اندازه زمین را در محدوده قابل سکونت از ستاره‌های مانند خورشید تخمین بزنند.

فورد می‌گوید: در محدوده ستاره‌هایی که برچسب شبه خورشید دارند؛ در محدوده مداری که به عنوان محدوده

قابل سکونت مشخص می‌شود و در محدوده سیاراتی که به عنــوان شــبیه زمین در نظر گرفته می‌شــوند، مقــدار نامشخصی وجود دارد. با توجه به این عدم قطعیت‌ها هر دو عدد 5 و 10 میلیارد تخمین منطقی به نظر می‌رسند.

متن تمام آهنگ‌های آلبـوم احسـان خواجه امـیری به نـام سی سالگی

چه چــیزی تو عمق چشــاته که من یک نگــاه تو رو به دنیا نمیدم

که بعد از تماشــای چشــمایتو از زمین و زمــان عاشــقانه بریدم

تو با کل رویای من اومدی تا تو سی سالگی باورم زیر و رو شه

که زیباترین خط شــعرای من از تماشــای چشــمای تو هر شب شروع شه

اومـــدی تا بـــره فصل دیـــوونگی شـــدی آرامش کل این زندگی

با تو هر ثانیه عاشقانه س بـرام آرزوهـامو از کی بجز تو بخوام

اومـــدی تا بـــره فصل دیـــوونگی شـــدی آرامش کل این زندگی

با تو هر ثانیه عاشقانه س بـرام آرزوهـامو از کی بجز تو بخوام

♫♫♫

دلم از تماشـــای چشـــمای تو یه حسی مثل پر گـــرفتن گرفت

چشـــای تو تا پیش چشم منه مگه میشه این حـــالو از من گرفت

تموم وجودمو هر ثانیه تو دریای فکر تو حل می‌کنم

نگـــاه کن واسه این‌که تو با مـــنی چجـــوری خـــدا رو بغل می‌کنم

اومـــدی تا بـــره فصل دیـــوونگی شـــدی آرامش کل این زندگی

با تو هر ثانیه عاشقانه س بـرام آرزوهـامو از کی بجز تو بخوام

اومـــدی تا بـــره فصل دیـــوونگی شـــدی آرامش کل این زندگی

با تو هر ثانیه عاشقانه س بـرام آرزوهـامو از کی بجز تو بخوام

متن آهنگ احسان خواجه امیری به نام آخر همون شد

آخر همون شد که تو می‌گفتی

رویای تو از قلب من سر بود

با آخرش کاری ندارم چون آغاز این قصه از آخر بود

بردن نگفتن چز ازت می‌خوان

پرپر زدن بال و پر عشقت

باشه قبوله من یه دیوونم

دیوونگی هم یک سر عشقه

راحت برم بدون تو زندونی این خونه شم

اونقدره عقلم میرسه از عشق تو دیوونه شم

مثل یه خاطره از هر ثانیه تو هر سالتم

تو فقط رو به من بخند من عاشق این حالتم

من عاشق این حالتم

♫♫♫

من این دلشوره‌ها رو حس اضطراب و به یه دنیا نمیدم

تو نمی‌تونی هنوزم سر هر روز این عشق چه چیزایی رو دیدم

راحت برم بدون تو زندونی این خونه شم

اونقدره عقلم میرسه از عشق تو دیوونه شم

مثل یه خاطره از هر ثانیه تو هر سالتم

تو فقط رو به من بخند من عاشق این حالتم

من عاشق این حالتم

راحت برم بدون تو زندونی این خونه شم

اونقدره عقلم میرسه از عشق تو دیوونه شم

مثل یه خاطره از هر ثانیه تو هر سالتم

تو فقط رو به من بخند من عاشق این حالتم

من عاشق این حالتم

متن آهنگ احسان خواجه امیری به نام یه روزی میاد

یه روزی میاد که دیگه دلت برام نریزه

که یادت نیاد تولد من چند پاییزه

هر کدوم از ما کنار یکی دیگه خوشبخته
چیزی که امروز باورش واسه هر دومون سخته
یه روزی میاد سالی یبارم یاد هم نیاییم
از گذشتمون جز فراموشی هیچ چیزی نخواییم
از تو فکر ما خاطرات ما می‌تونه رد شه
بدون این‌که حتی یه لحظه حالمون بد شه
♫♫♫
فکر نکردن به خاطراتمون رو بلد میشیم
میبینیم همو از کنار هم ساده رد میشیم
انگار نه انگار به من می‌گفتی بی‌تو نابودم
انگار نه انگار یه روزگاری عاشقت بودم
میبینیم همو اونم یه جا که غرق احساسیم
با هرکی باشیم نباید بگیم همو میشناسیم
برای این‌که حتی یه لحظه سمت هم نیاییم
میری ومیرم بی‌خداحافظی بدون سلام
متن آهنگ احسان خواجه امیری به نام جاذبه
چی مگه تو دنیا مثل این آرامش چشماته
مات توام وقتی میبینم خنده رو لبهاته
مثل تو کی می‌تونه منو آروم کنه با حرفاش

غیر تو کی تونست بهم ثابت کنه دوسم داشت
تویی اون کسی که باید از زمان گذشت و دید
همه ساعتا رو وقت رفتنت عقب کشید
تو هوا نباشه عطر تو قدم نمیزنم
تو شدی دلیل زندگیم و زنده بودنم
همه میگن روت حساسم آخه تو فرق دارم واسم
عاشقم کن با یه جرعه آخه چشمات جاذبه داره
حتی تو بیداری و خوابم دوست دارم تصویر تو باشه
همه جا باشی تو کنارم عشقو این دیوونگی‌هاشه
همه میگن روت حساسم آخه تو فرق دارم واسم
عاشقم کن با یه جرعه آخه چشمات جاذبه داره
حتی تو بیداری و خوابم دوست دارم تصویر تو باشه
همه جا باشی تو کنارم عشقو این دیوونگی‌هاشه
♫♫♫
دور و ورم چیدم همه اون عکسای دوتایی رو
دیگه نمی‌شناسم بجز آغوش تو جایی رو
غصه و غم وقتی تو کنارم باشی ازم دوره
چی تو نگات داری که تقصیر منه مغروره
تو بهم بگو کجا بدون من قدم زدی

که تعادل یه شهر با نگات بهم زدی
کیو دیدی مثل من بخنده با چشای خیس
همه زندگیمی دل بریدن از تو ساده نیست
همه میگن روت حساسم آخه تو فرق دارم واسم
عاشقم کن با یه جرعه آخه چشمات جاذبه داره
حتی تو بیداری و خوابم دوست دارم تصویر تو باشه
همه جا باشی تو کنارم عشقو این دیوونگی‌هاشه
همه میگن روت حساسم آخه تو فرق دارم واسم
عاشقم کن با یه جرعه آخه چشمات جاذبه داره
حتی تو بیداری و خوابم دوست دارم تصویر تو باشه
همه جا باشی تو کنارم عشقو این دیوونگی‌هاشه
متن آهنگ احسان خواجه امیری به نام جاده‌ای که ساخته بودم
واسه این‌که بشه بی‌تو یکم آروم بگیرم
به جاهایی که ازت خاطره دارم نمیرم
عطر دلخواهتو هرجا به مشامم میخوره
همه‌ی وجودمو میگیره حس دلهره
اونی که دنیاش بودم رفت و دیگه برنگشت
جاده‌ای که ساخته بودم از روی خودم گذشت
شکل یه سایه میون غربت یه منظره م

وقتی تنهایی دارم از تو خیابون میگذرم
اونی که دنیاش بودم رفت و دیگه برنگشت
جاده‌ای که ساخته بودم از روی خودم گذشت
شکل یه سایه میون غربت یه منظره م
وقتی تنهایی دارم از تو خیابون میگذرم
♫♫♫
اون روزامون کجا رفت غرق کدوم رویا شدیم
رفتی ولی من همون جام که ازم جدا شدی
تو نمیری از خیالم رو به هر چشمی بشینم
توی هر حالی که باشم روبروم تو رو میبینم
اونی که دنیاش بودم رفت و دیگه برنگشت
جاده‌ای که ساخته بودم از روی خودم گذشت
شکل یه سایه میون غربت یه منظره م
وقتی تنهایی دارم از تو خیابون میگذرم
اونی که دنیاش بودم رفت و دیگه برنگشت
جاده‌ای که ساخته بودم از روی خودم گذشت
شکل یه سایه میون غربت یه منظره م
وقتی تنهایی دارم از تو خیابون میگذرم
متن آهنگ احسان خواجه امیری به نام بی‌تفاوت

من به دنیای تو وابسته شدم
مثل وابستگی عاشق و درد
پی یک معجزه بودم تو خودم
خنده‌های تو برام معجزه کرد
من به تو با خودمم بد بودم
دور کردی منو از اون آدم
چی به من میرسه از قلب تو که
پیش تو عاطفه دارم به خودم
به کسی که دنیاشی
بی تفاوتم باشی عاشق همین بی‌تفاوتیته
به کسی که دنیاشی
بی تفاوتم باشی عاشق همین بی‌تفاوتیته
♫♫♫
تو نگاهت یه حادثه بود
توی چشم زمین و زمان
تو یه چیزی تو جاذبته
که به سازت برقصه جهان
منو عادت بده به خودت
که به ترک خودم برسم

تو رو باید بفهمه دلم
که به درک خودم برسم
به کسی که دنیاشی
بی تفاوتم باشی عاشق همین بی‌تفاوتیته
به کسی که دنیاشی
بی تفاوتم باشی عاشق همین بی‌تفاوتیته
متن آهنگ احسان خواجه امیری به نام نفس
چه حس تردیدی تو قلب ما رفته
دلم هنوز این‌جاست دلت کجا رفته
یه عمره خوشبختی منو رها کرده
تو کم بشی از من تمام من درده
یکی تو دنیا هست که کل دنیاشی
تموم درداته تموم رویاشی
یکی تو دنیا هست که عاشقه با تو
یه عمره جنگیده بگیره دنیاتو
یکی تو دنیا هست که غرق احساسه
نگاهشو میده چشاتو بشناسه
یکی تو دنیا هست که عاشقه با تو
یه عمره جنگیده بگیره دنیاتو

یکی تو دنیا هست که غرق احساسه
نگاهشو میده چشاتو بشناسه
♫♫♫
نفس بکش این‌جا کنار کابوسم
نفس بکش من اون هوا رو میبوسم
آتیش روشن کن هرگوشه‌ی خونم
بی فصل آغوشت خیلی زمستونم
یکی تو دنیا هست که عاشقه با تو
یه عمره جنگیده بگیره دنیاتو
یکی تو دنیا هست که غرق احساسه
نگاهشو میده چشاتو بشناسه
یکی تو دنیا هست که عاشقه با تو
یه عمره جنگیده بگیره دنیاتو
یکی تو دنیا هست که غرق احساسه
نگاهشو میده چشاتو بشناسه
متن آهنگ احسان خواجه امیری به نام آرزو کن
آرزو کن عاشقم نباشی کاش بتونی از دلت جدا شی
تو طاقت لحظه لحظه حسرتو نداری
دیوونگی بسه وقتی چاره‌ای نیست

تا کی می‌تونی میون خنده هم بباری
آرزو کن عاشقت نباشم تا بتونم از نگات جدا شم
چه اسمی رو این حال عجیبمون میزاری
خسته م از این شب خسته م از این روز
نه خواب ما خوابه‌ها نه بیداری بیداری
بستمه به این عشق بستته این عشق
وقتی که رسیدنی نیست
حال و روز ما بس که تاریکه حالا دیگه دیدنی نیست
بستمه به این عشق بستته این عشق
وقتی که رسیدنی نیست
حال و روز ما بس که تاریکه حالا دیگه دیدنی نیست
♫♫♫
اگه راهی مونده که تا آخرش نرفته باشیم بگو هستم
اگه حرفی مونده که برای هم نگفته باشیم بگو هستم
ما که هـــرچی خواســـتیم از دنیا کنـــارمون بمونه میگه نیستم
بعد از این حتی اگه دنیا بخواد با ما بمونه دیگه نیستم
بستمه به این عشق بستته این عشق
وقتی که رسیدنی نیست
حال و روز ما بس که تاریکه حالا دیگه دیدنی نیست

بستمه به این عشق بستته این عشق
وقتی که رسیدنی نیست
حال و روز ما بس که تاریکه حالا دیگه دیدنی نیست
متن آهنگ احسان خواجه امیری به نام بعد تو
بعد تو هوای هر روز من غریبی حال پاییزو داره
بعد تو محاله بارون یه ریز تموم شب تو اتاقم نباره
گریه‌ی هر شب من بی‌تو دیوونگیست
باشه بد کردم اما حقم این زندگی نیست
گریه‌ی هر شب من بی‌تو دیوونگیست
باشه بد کردم اما حقم این زندگی نیست
♫♫♫
زرد روزای بی‌تو، زرد احساس عشقت
بشکن این بغض سختو گریه میراث عشقه
گریه‌ی هر شب من بی‌تو دیوونگی نیست
باشه بد کردم اما حقم این زندگی نیست
گریه‌ی هر شب من بی‌تو دیوونگی نیست
باشه بد بودم اما حقم این زندگی نیست
گریه‌ی هر شب من از رو دیوونگی نیست
باشه بد ولی این حقم این زندگی نیست

متن آهنگ احسان خواجه امیری به نام کاری کردی

کاری کردی که منم مثل خودت ساده بشم

منه مغرور انقدر پیش تو افتاده بشم

کاری کردی بتونم راحت بگم دوست دارم

وقتی استو میگم دست روی قلبم بزارم

حالمو ببین مگه می‌تونم ازت جدا بشم

تا نفس ندی میبینی من نفس نمی‌کشم

شبی که گفتی بمون جوری شدم از حس تو

که به یه زندونی بگن آزادی برو

چشمام تو چشـماته اما نمی‌دونم تو گریه می‌کـنی یا من تو بارونم

پیش تو حاضرم از دنیا بگذرم من دنیا اومدم تو رو بـبینم و برم

چشمام تو چشـماته اما نمی‌دونم تو گریه می‌کـنی یا من تو بارونم

پیش تو حاضرم از دنیا بگذرم من دنیا اومدم تو رو بـبینم و برم

♫♫♫

دستتو بده نبض دستت ساعت جهانمه

لمس لحظه‌هام کنارت بهترین زمانمه

چی بگم بجات آرزویی که میشه رو کنم

چی می‌خوای بگو منم همونو آرزو کنم

چشمام تو چشـماته اما نمی‌دونم تو گریه می‌کـنی یا من تو بارونم

پیش تو حاضرم از دنیا بگذرم من دنیا اومدم تو رو بـبینم و برم

چشمام تو چشـماته اما نمی‌دونم تو گریه می‌کـنی یا من تو بارونم

پیش تو حاضرم از دنیا بگذرم من دنیا اومدم تو رو بـبینم و برم

متن آهنگ احسان خواجه امیری به نام درد عمیق

با درد عمیقت دل من تو دیدی که مردم چه کردن

تو پیش غرورم نشستی تو زخمای قلبم رو بستی

شکل رفتن این روزگارِ منو تو گریه تنها نذار

منو از آدما پس بگیر منو دست خودم نسپار

جز تو هیچکی مهربون نبود با هجوم این درد

زندگی منو از عشق من راحت جدا کرد

من هنوز همون درد دیروزم آدم همیشه

هیچکی مثل من عاشقت نبود عاشقت نمیشه

♫♫♫

تو که میدونی دنیا چه رسم تلخی داره

از هرچی که میترسی اونو سرت میاره

صدا زدم دنیا رو نفس کشیدم تو باد
هوای تو این‌جا بود منو نجاتم میداد
جز تو هیچکی مهربون نبود با هجوم این درد
زندگی منو از عشق من راحت جدا کرد
من هنوز همون درد دیروزم آدم همیشه
هیچکی مثل من عاشقت نبود عاشقت نمیشه

متن ترانه آهنگ‌های آلبـوم پـاییز تنهـایی احسـان خواجه امیری

1. متن آهنگ تنهـایی - آلبـوم پـاییز تنهـایی احسـان خواجه امیری / ترانه سرا: روزبه بمانی

یه جوری بعد تو تنها شدم که، به هر آینده‌ای بی‌اعتمادم

بدون تو فقط دیروزمو نه، تمام عمرمو از دست دادم

کنـــارم هرکسی غـــیر از تو باشـــه، فقط هم صـــحبت دیوونگیمه

تو تا وقــتی تو قلب من نَمــیری، چه فــرقی داره کی تو زندگیمه

تمام فکر من شده، منی که از تو خالیم

اگه یه لحظه با کسی، ببینمت چه حالیم

اگه بدون عشق من، کنار هرکسی خوشی

به حرمت گذشته مون، چرا منو نمی‌کشی

نفس که می‌کشم حــالم خرابــه، چقــدر دلتنگیو طــاقت بیارم

نه این‌که فکر کــنی تو فکر مــرگم، تــوان زنــدگی کــردن ندارم

تمام فکر من شده، منی که از تو خالیم

اگه یه لحظه با کسی، ببینمت چه حالیم

اگه بدون عشق من، کنار هرکسی خوشی

به حرمت گذشته مون، چرا منو نمی‌کشی

1. متن ترانه آهنگ پائیز - آلبوم پاییز تنهـایی احسـان خواجه امیری /ترانه سرا: روزبه بمانی

بازم یه پاییز، دوباره بارون

هجوم فکرت، همون خیابون

دوباره دلشوره‌ی تورو دارم

دوباره دلتنگتم عزیزم

دوباره دارم به هم می‌ریزم

چقد از این حال بی‌تو بیزارم

به یادتم من، آروم جونم

بذار تو این حسرتم بمونم

به یادتم من ،ای مهربونم

دوباره آوار برگ زرد و

قدم زدن تو هوای سرد و

ادامه‌های یه درد پاییزی

دوباره جاده، دوباره دریا

دوباره گریه، همیشه تنها

همینه حال یه مرد پاییزی

به یادتم من، آروم جونم

بذار تو این حسرتم بمونم

به یادتم من ،ای مهربونم

1. متن ترانه عشق دوم - آلبوم پاییز، تنهایی احســان خواجه امیری, ترانه: زهرا عاملی

زندگی قبل تو با من بد بود

سرد و خسته بین مردم بودم

من به هرکسی رسیدم غم داشت

من همیشه عشق دوم بودم

یه نفر قبل من این‌جا بوده

که من از خاطره‌هاش ترسیدم

این گناه من نبوده که تورو

یکمی دیرتر از اون دیدم

تو با من باش و یه کاری کن بره

یادش از دنیای دیوونه‌ی من

بذار این خونه بهم حسی بده

که بشه صداش کنم خونه‌ی من

توی عکسی که ازش جامونده

خیره می‌شم و دلم می‌لرزه

چی تو این نگاه غمگین دیدی

که به خنده‌های من می‌ارزه

می ارزه ...

تو نمی‌تونی برای من یکی

به غریبگی مردم باشی

حق بده من سخت می‌گیرم به تو

آخه سخته عشق دوم باشی

اگه چند سال زودتر می‌دیدمت

از گذشته ت دیگه وحشتی نبود

اولین عشق تو می‌شدم اگه

اگه این زمان لعنتی نبود

تو با من باش و یه کاری کن بره

یادش از دنیای دیوونه‌ی من

بذار این خونه بهم حسی بده

که بشه صداش کنم خونه‌ی من

توی عکسی که ازش جامونده

خیره می‌شم و دلم می‌لرزه

چی تو این نگاه غمگین دیدی

که به خنده‌های من می‌ارزه

می ارزه ...

1. متن ترانه آهنگ هــراس - آلبــوم پــاییز، تنهــایی احسان خواجه امیری / روزبه بمانی

تو هنوز تو قلب منی، من ازت رها نشدم

مگه میشه که من یه نفس، بگیرمت از وجود خودم

مگه میشه به هم نرسیم، من از این فکر خسته شدم

مگه میشه نباشی و من، ادامه ندم به عذاب خودم

تو همونی که نبودن با تو یک نفس توی هر لحظه هراس منه

سر عشق تو به مـرگ خـودم راضی شـدم آخه این مـردن رها شدنه

رها شدنه ...

من از این دردی که قلبمو درمـــون میکنـــه، من از این رویای با تو خوشم

سر عشـقت راضـیم همه دنیـامو بـدم، تـوی قلبم حسـتو نکشم

تو همونی که نبودن با تو یک نفس توی هر لحظه هراس منه

سر عشق تو به مـرگ خـودم راضی شـدم آخه این مـردن رها شدنه

1. متن ترانه آهنگ عاشق - آلبـــوم پـــاییز، تنهـــایی احسان خواجه امیری / ترانه: روزبه بمانی

ب------از دوباره فکر تو، ب-----از ادامه‌ی غمت

این درد یه عمره با منه ،ای کاش ندیده بودمت

عاشق باشی همینه حالت، قلبت آرومه یک عذابه

حالت هم خوبه هم خرابه، وای ...

یک لحظه حس گریه داری، یک لحظه راحته خیالت

عاشق باشی همینه حالت، وای ...

عاشق باشی دلت همیشه غرقه یک آشوبه که

برای قلبت حسش انقدر خوبه که ازش نمیشه بگذری

عاشق باشی عذاب عشقتم به جونت میخری

بره بمونه پای این یک باوری، ازش نمیشه بگذری

عاشق باشی همینه حالت، قلبت آرومه یک عذابه

حالت هم خوبه هم خرابه، وای ...

یک لحظه حس گریه داری، یک لحظه راحته خیالت

عاشق باشی همینه حالت، وای ...

1. متن ترانه آهنگ حس - آلبوم پاییز، تنهایی احسان خواجه امیری / ترانه سرا: روزبه بمانی

یه حسی رفته از قلبم، که پشتم کوهی از درده

چه جوری از دلم کنی، که اون حس بر نمی‌گرده

نه دنبال یه تسکینم، نه فکر کندن از این درد

تو دنیا با یه دردایی، فقط باید مدارا کرد

از تو برام خاطره موند، از من یه دیوونگی

این حق ما بوده، از تمام این زندگی

از تو برام خاطره موند، از من یه دیوونگی

این حق ما بوده از، تمام این زندگ---ی

چه روزایی که دلگیرم، چه روزایی که آشفته م

اگه می‌بینی که آرومم، چون این دردو پذیرفتم

یه حس غربتی دارم، که از هر جمعی بیزارم

کنار هرکسی باشم، همین تنهایی و دارم

از تو برام خاطره موند، از من یه دیوونگی

این حق ما بوده، از تمام این زندگی

از تو برام خاطره موند، از من یه دیوونگی

این حق ما بوده از، تمام این زندگ---ی

1. متن ترانه آهنگ دیــوونگی - آلبــوم پــاییز، تنهــایی احسان خواجه امیری / ترانه: زهرا عاملی

هرچی بعد از تو کنارم بود رفت، خاطره موند

تب تو دار و نــدارمو ســوزوند، بــبین عشــقت منو تا کجا کشوند

یاد تو افتاد هرکی منو دید، از تو پرسید

هر کی رد شد اســـمتو ازم شـــنید، همه‌ی شـــهر جز تو گریه‌هامو دید

تو نگاهم می‌کنی و عشق ازم می‌باره

من یه دیوونه م که دیوونگی شو دوست داره

تو نگاهم می‌کنی و عشق ازم می‌باره

من یه دیوونه م که دیوونگی شو دوست داره

هرچی که دورم کنه از خاطره ت رو می‌کُشم

من به هرچی که تورو یادم بیاره دل خوشم

تو نگاهم می‌کنی و عشق ازم می‌باره

من یه دیوونه م که دیوونگی شو دوست داره

تو نگاهم می‌کنی و عشق ازم می‌باره

من یه دیوونه م که دیوونگی شو دوست داره

1. متن ترانه آهنگ ساده - آلبوم پاییز، تنهایی احسان خواجه امیری / ترانه سرا: روزبه بمانی

همیشه ساده‌ی ساده، به احساست گرفتارم

نه زیبایی، نه رویایی ولی من دوستت دارم

همیشه انقدر مغرور، نه آرومی نه بی‌تابی

نمیدونم برای من، چرا انقدر جذابی ... جذابی

هیچکی نبــوده که چــیزی ازم نخــواد، این حسو غــیر تو هیچکی به من نداد

هرکی به من رسید، بغض منو شکست، نه عاشــقم شد و نه تو دلم نشست

هیچکی نبــوده که چــیزی ازم نخــواد، این حسو غــیر تو هیچکی به من نداد

هرکی به من رسید، بغض منو شکست، نه عاشــقم شد و نه تو دلم نشست

من این حالی و که دارم، به احساس تو مدیونم

یه چیزی تو وجودت هست که من دیوونه‌ی اونم

همیشه انقدر مغرور، نه آرومی نه بی‌تابی

نمیدونم برای من، چرا انقدر جذابی ... جذابی

هیچکی نبــوده که چــیزی ازم نخــواد، این حسو غــیر تو هیچکی به من نداد

هرکی به من رسید، بغض منو شکست، نه عاشــقم شد و نه تو دلم نشست

1. متن ترانه آهنگ چشـمامو می‌بنـدم - آلبـوم پـاییز، تنهـایی احسـان خواجه امـیری / ترانه سـرا: روزبه بمانی

چشمامو بستم رو خودم، از مرز تقدیرم بری

با این‌که میدونی خودت، اینبار می‌میرم بری

چشمامو بستم رو خودم، مغلوب این تصمیم شم

یک عمر جنگیدم نری، نه وقتشه تسلیم شم

تسلیم شم از دست می‌ری، به بن بست میری

دلتنگیام تکرار میشه، آوار میشه

با فکر تو همخونه میشم، دیوونه می‌شم

چیزی نگو از مقصدت، تا من نرم دنبال تو

اما بگو وقتی بدم، از کی بپرسم حالتو

آوار این تنهاییو، کم کم نگاه کن تو خودت

چشمامو می‌بندم بری، چشماتو وا کن رو خودت

تسلیم شم از دست می‌ری، به بن بست میری

دلتنگیام تکرار میشه، آوار میشه

با فکر تو همخونه میشم، دیوونه می‌شم

1. متن ترانه درد - آلبوم پاییز، تنهایی احسـان خواجه امیری / ترانه سرا: روزبه بمانی

من با همه‌ی درد جهان ساختم اما

با درد تو هر ثانیه در حال نبردم

تو دور شدی از من و با اینهمه یک عمر

من غیر تو حتی به کسی فکر نکردم

من خسته تن از اینهمه تاوان جدایی

ای بی‌خبر از حال من امروز کجایی

من صبر نکردم که به این روز بیفتم

انقدر نگو صبر کنم تا تو بیایی

ای دوست کجایی؟

انقدر که راحت به خودم سخت گرفتم

از عشق شده باور من درد کشیدن

گیرم همه آینده‌ی من پاک شد از تو

با خاطره‌های تو چه باید بکنم من

من خسته تن از اینهمه تاوان جدایی

ای بی‌خبر از حال من امروز کجایی

من صبر نکردم که به این روز بیفتم

انقدر نگو صبر کنم تا تو بیایی

ای دوست کجایی؟

1. متن ترانه گذشته‌ها - آلبوم پـاییز، تنهـایی احسـان خواجه امیری / ترانه سرا: حسین غیاثی

گذشته‌ها رو دوره کن روزای خوبمون گذشت

یه شب از اون شبای خوب چرا دوباره بر نگشت

تموم خاطرات تو گذشته با مرور من

بدون تو به شب رسید روزای سوت و کور من

روزای سوت و کور من ...

بازم تو خواب من، با من قدم بزن، آروم و سر به زیر

می میرم از غمو، بی‌خود سراغمو، از آدما نگیر

دوباره بی‌قراری و دوباره گریه‌های من

نمی دونم چرا به تو نمی‌رسه صدای من

نگفته‌های قلبمو نمی‌دونم به کی بگم

دلم همیشه روشنه دوباره می‌رسیم به هم

دوباره می‌رسیم به هم ...

بازم تو خواب من، با من قدم بزن، آروم و سر به زیر

می میرم از غمو، بی‌خود سراغمو، از آدما نگیر

1. متن ترانه تــاوان - آلبــوم پــاییز، تنهــایی احســان خواجه امیری / ترانه سرا: روزبه بمانی

منُ جون پناه خودت کن برو

بذار پای این آرزو واستم

به هر کی بهم گفت ازت رد شده

قسم می‌خورم من خودم خواستم

منُ جون پناه خودت کن برو

من از زخم‌هایی که خوردم پرم

تو باید از این پله بالا بری

تو بالا نری من زمین می‌خورم

درست لحظه‌ای که تو باید بری

اسیر یه احساس مبهم شدیم

ببین بعد یک عمر پرپر زدن

چه جای بدی عاشق هم شدیم

برای تو مردن شده آرزوم

یه حقی که من دارم از زندگی

نگاه کن تو این برزخ لعنتی

چه مرگی طلبکارم از زندگی

به هر جا رسیدم به عشق تو بود

کنار تو هر چی بگی داشتم

ببین پای تاوان عشقم به تو
عجب حسرتی تو دلم کاشتم
اگه فکر احساسمونی برو
اگه عاشق هر دومونی برو
تو این نقطه از زندگی مرگ هم
نمی تونه از من بگیره تو رو

امان از عشق و عاشقی‌های نوجوانی

نوجـــوانی دوره‌ای است که در آن دخـــتران و پســـران از لحاظ شـناخت عـاطفی، هیجـانی اجتمـاعی و جهـانی از کودکی به سوی بزرگسالی حـرکت می‌کنند و به آن دوره شکل گـیری هـویت و الگوپـذیری می‌گویند. نوجوانـان در این دوران عاشق دوسـتی و رفاقتند و تـرس از تنهـایی، نوجـوان را برمی‌انگـیزد تا به سـوی ارتبـاط با همسـالان خود به صورت افراطی روی بیاورد و همبستگی گـروهی در این دوره قوی‌تر از سایر مراحل زندگی است و اغلب به عنـوان یک شـاخص مـوفقیت بـرای بیشـتر نوجوان‌ها محسوب می‌شـود. گـاهی شـدت دوسـتی و وابسـتگی به حدی است که نوجوان خانواده خـود را رها کـرده و حـتی حاضر است برای دوست خود جانش را فدا کند.

در این دوره از یک سو نیـاز به تعلق داشـتن، نوجـوان را به سمت دوستی و گرایش به برقراری ارتباط و از سوی دیگر تغییرات بیولوژیکی و جنسـی، نوجـوان را به سـمت جنس مخـالف سـوق می‌دهد و یکی از تمـایلات نوجـوان، ارتباط گرفتن با جنس مخالف است. نوجوان به مقتضای تغییرات فیزیکی و روانی جدیـدش، بشـدت نیـاز به جنس مخـــالف را در خـــود احســـاس می‌کند و تمایل دارد با برقراری این ارتباط به آرامش برسد.

از لحــاظ روانی و فــیزیولوژیکی، خیلی عجیب نیست که در این ســـنین، نوجوانـــان تمایل به برقـــراری ارتبـــاط عاطفی داشته باشند.

نوجوان در ارتباط با جنس مخالف تمایل به عاشق شـدن دارد و در این دوره اغلب دو نـــوع عشق (عـــاطفی و

شهوانی) را تجربه می‌کند. عشق عاطفی، محبتی پاک و به دور از جنبه‌هـــای جنسی است و با تمجید و تحســـین همـراه است و عشق شـهوانی رابطه‌ای است که همـراه با روابط جنسی است. در این دوره بـــــرای هر دو جنس فشار زیادی از سوی همسالان برای برقـراری ارتبـاط با جنس مخالف ایجاد می‌شود.

این علائم نشـــان‌دهنده ارتبـــاط نوجـــوان شـــما با جنس مخالف است:

- پنهانکاری
- اضطراب و استرس
- دگرگونی‌های خلقی و رفتاری
- اســـتفاده افـــراطی از وســـایل ارتبـــاطی (تلفن همراه)
- تغییر در ظاهر و پوشش
- افت تحصیلی
- عوض شدن شبکه دوستان
- پنهانکاری در مسائل مالی
- بی‌نظمی در رفت وآمدها

آیا برقراری ارتباط در این سنین درست است؟

احتمـالا در دســترس‌ترین پاسخ خانواده‌ها به این ســوال این است که جلـــــوی این حـــــرکت را بگیرند. بعضی از خانواده‌ها این اتفـــاق را خط قرمز خـــانوادگی خـــود

می‌دانند و با نوجوانی که ارتبـاط برقـرار کـرده، بـدترین واکنش‌ها را نشان می‌دهند.

کلینیک‌های مشاوره و روانشناختی با دختران و پسران و نوجوانان مضطرب و نگرانی که به علت برقراری ارتباط سرکوب شده، اعتماد به نفس و آرامش خـود را از دست داده‌اند، غریبه نیستند.

واقعیت این است که از لحـاظ روانی و فـیزیولوژیکی، خیلی عجیب نیست که در این سنین، نوجوانـان تمایل به برقـراری ارتبـاط عـاطفی داشـته باشـند. یعـنی بعد از شروع بلوغ و ترشح هورمون‌های جنسی در دختر و پسر، تمـایلات دگـرجنس خواهانه هم در آن‌ها شـکل می‌گـیرد. نوعی نیاز به برقراری ارتباط عـاطفی و هیجـانی و نـیز ارتباط جسمی.

این یک فرآیند طـبیعی است و تا قرن‌هـای متمـادی انسـان‌ها وقـتی به سن بلـوغ می‌رسـیدند اقـدام به برقراری ارتباط برای تشـکیل زنـدگی مشـترک می‌کـرده اند؛ بنابراین این‌که نوجـوانی تمایل به برقـراری ارتبـاط داشته باشد یا عاشق شود یا در ذهنش به این موارد فکر کند، اصلا چیز عجیبی نیست. خیال تـان را راحت کنم، به سلامت روان نوجوانی که به اینجور چیزها فکر نمی‌کنـد، باید شک کنید!

چه باید کرد؟

- می‌بایست نسبت به احسـاس عشـق، نگـرش مثبت خـود را نشـان دهیم، ولی در مـورد بی‌بند و باری‌های جنسی و خطرات آن گوشزد نموده و وی را آگـاه کـنیم. نوجوانـانی که این اطلاعـات را از

والـدین هم جنس خـود می‌گیرند آگـاهی و رفتـار سالم‌تری را کسب می‌کنند تا آنانی که از دوسـتان خود کسب اطلاع می‌کنند.

- نوجوان بشـدت نیازمند توجه و دیـده شـدن اسـت؛ این امکـان را از طـروق دیگر به او بـدهیم تا بـرای ارضا شـدن این نیـاز دست به انتخـاب دوسـتی‌های ناسـالم نزند. وی باید بداند از نظر چهـره و فیزیک و هم‌چـنین توانایی‌هـای خـاص خـود مـورد قبـول والدین می‌باشد؛ به این صـورت خودپنـداره مثبـتی از خود پیدا می‌کند.
- مشغول بودن بیشتر نوجوان در کلاس‌های ورزشی و هـنری، گـوش کـردن به حرف‌ها و دردل‌هـای مختلف او، درک شـرایطش، بیـان داسـتان‌های نوجوانی خود، اطلاع از پیامدهای ناگوار دوستی‌ها و روابط ناسالم، ایجاد بسترهایی در رشد شناختی و هیجانی وی می‌نماید.
- کلاس‌هـای ورزشی کمک در تخلیه انرژی‌هـای زیـاد نوجوان نموده و همزمان موجب تقـویت اعتمـاد به نفس وی از طریق رشد مهارت‌ها و توانمندی‌ها در وی می‌شود. کلاس‌های هـنری در تقـویت، بـروز و رشد بعد هیجانی نوجوان و ابراز احساس وی تاثیر خوبی دارند.

نوجـوان بشـدت نیازمند توجه و دیـده شـدن اسـت؛ این امکان را از طروق دیگر به او بدهیم تا بـرای ارضا شـدن این نیاز دست به انتخاب دوستی‌های ناسالم نزند.

- هنگـامی که متوجه ویژگی‌هـای ناسـالم در دوست غـیر همجنس او هسـتید مـراقب باشـید به طـور آشـکار در مـورد دوست وی نظـری مخـالف ابـراز ننماییـد، و صـرفا بـرخی از ویژگی‌هـای منفی دوستش را مطرح نمایید.
- چنانچه نوجـوان مسـاله ازدواج را مطـرح می‌کنـد، مخالفت خود را به طور شدید و با عصبانیت مطرح نکنیـد، بلکه او را متوجه کنید که به هیچ عنـوان مخالف ازدواج او نیستید بلکه فقط شرایط ازدواج را در حـال حاضر نـدارد ولی می‌تواند مهیا کند و برای این کار نیاز به زمان، رشد مسـئولیت پـذیری در وی، اتمام تحصیلات و انتخـاب شـغل و... است. او را متوجه سازید که برای مهیا شـدن شـرایط به او کمک خواهید کـرد. در بسـیاری از مـوارد دیـده شده است که خـود نوجـوان بعد از مـدتی بـدلایلی ارتباطش را قطع می‌کند.

-بعضی از خانواده‌ها تمـام تلاش خـود را می‌کنند که فرزند نوجوان شـان را کنـترل کنند. چک کـردن گوشـی، زیر و رو کـردن وسـایل شخصی‌اش بـرای پیـدا کـردن نشانه‌های خطر! یا پیگیری کردن کارهای روزمره زندگی نوجوان.

نوجوان‌ها متوجه این کنترل‌ها می‌شـوند. آن‌ها (و در کل همه انسان‌ها) نسـبت به کنـترل شـدن حسـاس هسـتند. کنترل ارتباط را قطع می‌کند، اعتماد را از بین می‌بـرد و نوجـوان را از خانه گریـزان می‌کند. به حـریم شخصی نوجوان احترام بگذارید ولی همیشه خود را برای شـنیدن

حرف‌های نوجوان تـان دربـاره رابطه عـاطفی‌اش آمـاده کنید.

- پذیرش تان را بالا ببرید.منظورم این نیست که هر اتفـاقی افتـاد با آغـوش بـاز بپذیریـد، نـه؛ پـذیرش یعـــنی این‌که آرامش خـــود را در مواجه شـــدن با برخی اتفاق‌های فرزندتان بـالا ببرید. نوجـوانی که با مسئله‌ای روبرو شده است، خود به اندازه کافی اســترس و تنش دارد. بهــتر است شــما با آرامش تان، وضعیت روانی فرزندتان را بیشتر دچــار تنش نکنید.

لـــزومی نـــدارد در آن لحظـــات شـــروع کنید به پیش بینی‌هایی که از این رابطه کرده بودید، این‌که این رابطه از اول اشــتباه بــوده است. جو حمــایتی خــانواده را به گونه‌ای پیش ببرید که فرزنـدتان به خـانواده اعتمـاد کند. آنقــدر پــذیرش داشــته باشــید که نوجــوان تــان بتواند اتفاق‌های عجیـبی که بـرایش افتـاده را با شـما در میـان بگـذارد. در واقع خـانواده باید اولین حـریم امن نوجـوان باشد.

رفتاری مناسب با نوجوان و جوان عاشق

علائم و نشانه‌های عاشقی نوجوان و جوان و رفتار مناسب با او

از موضوعات مورد بحثی که اغلب والدین را به چالش میکشد و در جلسات مشاوره بیشتر آن را مطرح می‌کنند موضوع عاشق شدن فرزندانشان در دوران نوجوانی و آغاز جوانی است.

اکثر پدر و مادرها معتقدند که این عشق‌ها زودگذر هستند اما باز هم‌چنان نگرانی خود را بروز می‌دهند.

معمولآ همه پدر و مادرها وقتی که متوجه عاشق شدن فرزندشان در سنین نوجوانی و جوانی می‌شوند به شدت احساس نگرانی کرده و عنوان می‌کنند که جدی شدن زندگی برای فرزندشان به این زودی برایشان خوشایند نیست.

ممکن است اعتمادی به عشق فرزند خود نداشته باشند، احساس راحتی با آن‌ها نکنند و مهمتر از همه فردی که فرزندشان انتخاب کرده است را تایید نکنند.

عاشق شدن

حتی در بسیاری از موارد هراس دارند که فرزندشان توسط مخاطب خاص خود بدرفتاری ببیند و از طرفی ترس از این‌که احتمالاً تجربه جنسی در این نوع روابط در فرزندانشان اتفاق بیفتد در آن‌ها افزایش پیدا می‌کند.

البته والــدین به راحــتی می‌توانند جلــوی این رابطه دو طرفه و احساســات عاشــقانه را بگیرند ولی با این کــار فقط جذابیت کاری که فرزنـدان انجـام داده‌اند را بیشـتر می‌کند و آن‌ها را بیشتر ترغیب ادامه دادن می‌کنند.

تقریباً 15 درصد نوجوانان تجربه عاشـقی در سن پـایین را دارند.

ولی این اتفـاق دلیلی بـرای جـدی گـرفتن آن‌ها نیست. بخش خـــانواده پلاس نمنـــاک در این بخش اقـــدام به گردآوری مطالبی درباره عاشق شدن نوجوانان و جوانان در سـنین پـایین کـرده، این‌که این افـراد چه نشـانه‌هایی دارند و در برخـورد با چـنین افـرادی چطـور باید رفتـار کرد؟

چگونگی عشق دوران نوجوانی و جوانی

دربــاره عشق دوران نوجــوانی و جــوانی می‌تــوان گفت تقریبا بیوشـــیمیایی می‌باشد و مربـــوط به مشـــکلات و مسائل دوران بلوغ است. با این وجود روابط نوجوانان و جوانان اغلب موارد تفاوت بسیاری با روابط بزرگســالان دارد.

بر اســاس یک مقاله معتــبر عشق ترکیــبی از سه مولفه است.

عشق نوجوانی

نزدیکی عاطفی یا صمیمیت:

نوجوانـــان نـــیز مثل هر فـــرد دیگـــری توانـــایی بـــروز احساســـات عـــاطفی خـــود را دارند و زمـــانی که این

احساسات عاشقانه را برای اولین بار تجربه می‌کنند حس غرور آفرین به آن‌ها دست می‌دهد.

جذابیت جنسی یا جسمی:

پذیرش این مورد برای والدین دشوار است ولی این واقعیت انکار ناپذیری است و این احساس در نوجوانان وجود داشته و خواهد داشت.

تعهد:

زمانی که تعهد اتفاق می‌افتد دو طرفی که عاشق هم شده‌اند تصمیم بر این میگیرند که در سخت‌ترین شرایط در کنار یک‌دیگر باشند ولی خیلی بعید است که یک نوجوان مدت‌های طولانی پای عشق یک نفر بماند اما این احساس متعهد بودن در وجود همه نوجوانان است.

همانطور که بارها در باره دوران نوجوانی صحبت شده است باید بدانید که از این دوره به عنوان دوره بحران زدگی نام برده شده است بنابراین آشنایی با ویژگی‌های عاطفی شناختی و جسمی نوجوانان بسیار ضروری است چراکه با مطالعه دوره نوجوانی و آشنایی با مشخصه‌های این دوره می‌توان دریافت که در این دوره این رفتارهای خاص و احساسی طبیعی است.

تعهد

به علت این‌که در این دوره، پروسه رشد به خصوص در حوزه جنسی با سرعت بالایی طی می‌شود بنابراین گرایش نوجوان به سمت جنس مخالف بیشتر شده و احساساتی پیدا می‌کنند.

احساساتی که صرفاً نشات گرفته از ذهن و احساسات خام است و هیچ جنبه عقلانی ندارد در این دوران کنجکاوی‌های جنسی، علاقمندی به فیلم‌ها و رمان‌های عاشقانه آغاز می‌شود.

نشانه‌ها و علائم عشق دوران نوجوانی و جوانی

استرس و اضطراب

مخفی کاری

تحولات رفتاری و خلقی

به کار بردن وسایل ارتباطی مثل تلفن همراه

تغییر در پوشش و ظاهر

افت تحصیلی

عوض کردن دوستان

رفت و آمدهای مشکوک

پنهان کاری در مسائل مالی

استرس

رفتار مناسب والدین با نوجوان عاشق

پدر و مادرها برای این‌که فرزندان نوجوان خود را از آسیب‌های جدی با دوستی جنس مخالف مطلع سازند بایستی با یکسری راهکارها آشنا شوند ما در این‌جا به چند مورد از این راهکارهای مهم جهت کمک به والدین در برخورد با فرزندانشان که در سنین پایین عاشق شده‌اند اشاره‌ای خواهیم داشت.

پدر و مادر بایستی درباره قوانینی که مبـنی بر رابطه با جنس مخالف است به اتفاق نظر برسند.

به هیچ عنوان نباید سر این مسئله نوجوان را سـرزنش و تحقـیر کـرد و البته زد و خـورد فـیزیکی نـیز بـدترین راه ممکن است پس از انجـام چـنین رفتارهـایی به شـدت پرهیز کنید.

صـادقانه با نوجـوان خـود در یک فضـای آرام به صـحبت بنشینید.

با دوستان نوجوانتان و خانواده‌های آن‌ها بیشـتر ارتبـاط بگیرید و با آن‌ها از در آشنایی وارد شوید.

زمانی که متوجه عاشق شـدن نوجـوان و جـوان خـانواده شدید به هیچ عنوان شروع به نصیحت کردن آن نکنید چرا که آن‌ها مثل والـدین قـدرت دیـدن واقعیت‌ها و شـنیدن حرف‌هـــــای کلیشه‌ای را ندارند و چنانچه این رفتارها صـورت بگـیرد چـیزی جز ادامه رابطه پنهـانی را در پی نخواهد داشت.

سعی نکنید نوجوان عاشق خود را با مچ گیری از کار خود منصـرف کنید.آگـاه شـدن شـما از رازهـای نوجـوان، محدودیت‌هایی مثل گرفتن تلفن همراه و زندانی کـردن، نوجوان را از کـار خـود منصـرف نمی‌کند بلکه بـدتر او را تحریک به ادامه دادن خواهد کرد.

مادر و دختر

برای این که اعتماد نوجوان خود را به دست بیاورید بهتر آن است که درباره کسی که او عاشق شده است گفت و گویی داشته باشید.

اطلاعات بسیار ریزی درباره افراد سـودجو به نوجوانـان خود بدهید.

اقدام به پـرورش افکـار نوجـوان در راسـتای معنـویت و گفت و گو با خداوند بکنید.

تلاشتان این باشد که ابهت خود را به عنوان والدین برای فرزندتان حفظ کنید و یادتـان باشد که شـما نـیز زمـانی این دوران را تجربه کرده اید.

مقایسه نوجوان عاشق با اطرافیانش نه تنها هیچ کمکی به او نمی‌کند و چشم او را به واقعیت باز نمی‌شـود بلکه با این اتفـاق نوجـوتن به سـمت عشق خـود خواهد رفت پس بدانید به هیچ وجه سر جنگ با نوجـوان خـود نداشـته باشید.

نکته مهمی که باید در رابطه با برخورد با نوجوان عاشق مد نظر داشته باشـید این است که با زور و خشم به هیچ عنوان به نتیجه مطلوبی نخواهید رسید.

بـرای کـاهش اسـترس و اضـطراب نوجـوان حتمـاً از تکنیک‌های ریلکسیشن و شناخت درمانی استفاده کنید.

در رابطه با خطـــرات ناشی از روابط جنسی در دوران جوانی و نوجوانی و هم‌چنین عواقب آن با فرزندان خـود به گفتگو بنشـینید و چنانچه صـحبتهای شـما را نپذیرفتند از یک شخص سوم مثل روانشناس که مورد اعتماد است کمک بگیرید

با مشکلات عشق در نواجوانی چه کنیم؟

عشق در نوجـــوانی از جمله مـــوارد و یا بهـــتر بگـــوییم چالش‌هـــایی است که هر فـــردی در این دوره آن را با کیفیت منحصر به فـرد خـودش تجربه کـرده است. عشق در نوجوانی می‌تواند حاصل اتفاقات و تغییرات مختلف و متنـوعی باشد و شـاید به خـاطر آن به مشـاوره خـانواده کنید. نوجوان ناگهـان متوجه تغیـیرات عظمی در جسم و روح خـود میشـوند. اولین تغیـیر قابل توجه می‌تـوان به رشد ناگهانی و انفجاری در این دوره اشاره کرد.

فرد در دوره نوجوانی از لحاظ فکـری هم مایل به تجربه بیشـتر خـارج از خـانواده می‌شـود. تمایل به اسـتقلال طلبی شخصـیتی نـیز از جمله عوامل شـایع در این دوره میباشد. تمـام این اتفـاق و البته سـبک زنـدگی و تـربیت فـــرد می‌تواند او را خواهـــان تجربه عشق در این مقطع حسـاس بکند. روانشناسی عشق در نوجـوانی این تجربه را بیاد ماندنی‌ترین خاطره نوجوان میداند پس خانواده‌ها باید واکنش نادرسـتی به این تجربه نشـان ندهند و او را هدایت کنند.

علائم عشق در نوجوانی چیست؟

علائم عشق در نوجـوانی چیست و چگونه می‌تـوان بـرای مراقبت از نوجوانان برنامه ریزی کرد؟ این شـاید سـوال تمـام والـدین به خصـوص والـدین کم تجـربه‌ای که در خـانواده خـود نوجـوان دارند باشد. والـدین بـرای شـروع حتما باید در ابتـدا این اتفـاق را به عنـوان یک اتفـاق طبیعی و شایع در بین نوجوانان بپذیرند. گـاهی به دلایل مختلفی مثل نحوه تربیت اشتباه و یا فرهنگ رشد نیافته

و گاهی نیز عدم اطلاعات و آگاهی در مورد این دوره حساس، والدین با دستان خود فرزند خود را با مشکلات زیادی روبه رو می‌کنند. اگر والدین علائم عشق در دوران نوجوانی را بشناسند و از آن‌ها آگاهی داشته باشند می‌توانند سلامت روانی فرزند خود را تضمین کنند. برای والدینی که مطالعه لازم در این زمینه نداشته‌اند کمک گرفتن از مشاوره خانواده در مورد عشق در دوران پر مخاطره نوجوانی می‌تواند انتخاب مناسبی باشد.

تشخیص عشق در دوران نوجوانی چگونه است؟

تشخیص عشق در نوجوانی می‌تواند به والدین و بزرگترهای نوجوان کمک شایانی در جلوگیری از آسیب‌هایی که در دوره حساس زندگی با آن رو به رو هستند، بکند. برای تشخیص عشق در دوران نوجوانی بهتر است والدین به نکات زیر توجه کنند:

بیشتر شدن میل نوجوان به تنها بودن می‌تواند از جمله نشانه‌های عاشق شدن نوجوان باشد.

بی قراری‌های گاه و بی‌گاه نوجوان به دلیل یک تجربه جدید در زندگی نیز از دیگر نشانه‌های عشق در نوجوانان است.

نوجوانی که عاشق می‌شود در رفتار خود تغییرات ناگهانی و زیادی را اعمال می‌کند، او خود را شبیه بزرگترها نشان میدهد.

میل بیش از حد به استقلال از خانواده نیز از نشانه‌های دیگر بروز عشق در نوجوانی میباشد.

نوجـــوانی که عشق را تجربه می‌کنـــد، معمـــولا بســـیار بی‌محابا ســـــخن از ازدواج می‌گوید و خـــــود را مایل به ازدواج نشان میدهد.

مشکلات عشق در نوجوانان چیست؟

مشکلات عشق در نوجوان و مسـائل حاشـیه‌ای که بـرای فرد در این سن رخ میدهد کاملا اجتناب ناپذیر است. فرد در دوره‌ای که کـاملا در مـورد کنـترل احساسـات خـود بی‌تجربه است درگـیر احساسـاتی می‌شـود که گـاهی می‌تواند زنـدگی و آینـده او را نـابود کند. از مشـکلات عشق در دوران نوجوان که بسـیار همه گـیر نـیز هسـت، می‌توان به افت تحصیلی چشمگیر نوجـوان اشـاره کـرد. نوجوان تمرکز خود را تماما معطوف به فردی می‌کند که احساسـاش با او درگـیر شـده اسـت، بنـابراین تمرکز کمتری برای وظـایف خـود در آن دوران خواهد داشت. از دیگر مشکلاتی که عشق برای نوجوان به وجـود می‌آورد، درگیری و کشمکش با خـانواده است که ممکن است بین فـــرد و خـــانواده فاصـــله و دوری ایجـــاد کند. به دلیل پیچیدگی موضوع به والدین پیشنهاد می‌شود که نوجـوان درگـــیر خـــود با این موضـــوع را حتما در روند مشـــاوره روانشناسی قرار دهند.

در نواجوانی چه کنیم

کنترل عشق در دوران نوجوانی چگونه است؟

کنترل عشق در دوران نوجوانی شاید یکی از کلیدی‌ترین ابزارهای مهـار نوجـوان درگـیر با این مـورد باشد. شـاید بهتر باشد که برخی نکات مهم برای بهتر مدیریت کـــردن نوجـوانی که عاشق شـده است را یـادآوری کـنیم. بـرای

کنترل این عشق در دوران نوجوانی بهتر است اقــدامات زیر انجام شود:

حتما به خاطر داشته باشید که رفتار شما این مفهـوم را منعکس کند که در این شرایط خـاص کنـار نوجـوان خـود ایستاده‌اید نه در مقابل او.

نوجـوان را متوجه کنید که شـرایط الان او را در گذشـته تجربه کرده‌اید و او را کاملا درک میکنید.

از حرف زدن در مورد شرایط فعلی نوجـوان به هیچ وجه خجـالت نکشـید. هر چقـدر بیشـتر تبـادل نظر کنید نتیجه بهتری خواهید گرفت.

به نوجوان مهارت‌های ارتبـاطی و باید و نباید این روابط را آموزش دهید.

شکست عشقی در نوجوانی را توضیح دهید؟

شکست عشـــقی در نوجـــوانی با شکست در ســـایر دوره‌های زندگی تفاوت چندانی نمی‌کند. اما حقیقت این است که شکست عشـقی هم دلایل متفـاوتی نسـبت به دوران بزرگسالی دارد و هم نتـایج و عـواقب و آسـیبهای متفــاوت. ممکن است نوجــوان عاشق فــردی شــود که چنـدین سـال از او بزرگـتر است و حـتی همسر و فرزند دارد یا این‌که حـــتی نتواند احساسش را به کسی بیـــان کنـد، طـبیعی است که این احسـاس با شکست رو به رو می‌شود. اما در افراد بزرگسـال این اتفـاق غـیر معمـول است. در نوجوانان ممکن است اولین و بیشترین نــیروی محرکه به سـمت جنس مخـالف بشـدت و از روی غریـزه جنسی باشد اما در سنین بـالاتر علاقه قلـبی و احسـاس

تعهد به خود شـخص این عشق و احسـاس را رقم میزند. این شکست می‌تواند روی تصمیمات نوجوان مــوثر باشد و در قدم‌های بعدی زندگی با ترس پیش برود.

آسیب‌های شکست عشقی نوجوانان چیست؟

شکست عشـقی در نوجـوانی تبعـات منفی زیـادی بـرای آن‌ها در بلند مدت و کوتاه مدت در پی دارد که مهمــترین آن‌ها عبارتند از:

افســردگی ناشی از شکست عشــقی به وجــود آمــده می‌تواند اولین و بارزترین آسیب برای آن‌ها باشد.

دلــزدگی از جنس مخــالف به دلیل ناکــامی در عشق به وجود آمده در قلب آن‌ها.

تشـدید بحران‌هـای مربـوط به دوره رشـدی نـیز از دیگر تبعات منفی شکست عشقی نوجوانان است.

فاصله افتادن بین خانواده و نوجـوان به دلیل رفتارهـای پرخاشــگرانه نوجــوان که منشا آن شکست عشــقی او هست نیز بسیار شایع است.

عـدم تمایل یا تمایل کمـتر به جنس مخـالف و برقـراری ارتبـاط عـاطفی مجـدد به دلیل تجربه و خـاطره بد به جا مانده از شکست عشـقی مـورد بعـدی است که از اثـرات منفی در بلند مدت میباشد.

آیا بلوغ زودرس باعث عاشق شدن نوجوان می‌شود؟

هر دخترو پسـری در دوران نوجـوانی و بلـوغ با مـوارد و مسائل و چالشهای گوناگونی روبه رو می‌شود که کنترل عشق در نوجوانــان و درگــیری با بلــوغ و میل جنسی از

جمله آن‌هاست. بلوغ زودرس نوجـوان و درگـیری ذهـنی بیش از حد او می‌تواند بـــــاعث بـــــروز عشق در دوره نوجوانی باشد. وقتی والدین نوجـوانی دارند که در حـال طی کـــردن بلـــوغ جنسی است باید خیلی از مـــوارد را مراقبت کنند تا ذهن نوجوانشان بیش از حد درگیر رابطه جنسی نشود. دیدن فیلم‌های حاوی تصـاویر مسـتهجن و عـاطفی یا معاشـقه می‌تواند ذهن نوجـوان را به کلی و مدتها درگیر خود کند. گاهی از اوقات عدم رعـایت نکـات یاد شده باعث می‌شود نوجوان نتواند میل جنسی خود را کنـترل کند و از لحـاظ جنسی مجـذوب در دسـترس‌ترین جنس مخالف شود و عاشق او شود.

با مشکلات عشق

احساس تنهایی باعث عاشق شدن نوجوان می‌شود؟

زنـدگی‌های مـدرن امـروز امکانـات زیـادی را در اختیـار افراد قرار میدهد و تغییر سبک زندگی انسـان راحـتی را بـــرای ما به همـــراه آورده است. کم جمعیت‌تر شـــدن خانواده‌ها شرایط تنهایی کودکان و نوجوانـان را فـراهم کـرده است. در بعضی از خانواده‌ها هم پـدر و هم مـادر شـاغل هسـتند و بـرای امـرار معـاش خـانواده تلاش می‌کنند. نوجـــوان این خانه اکـــثر اوقـــات روز را تنها میگذراند و خـــود را با درس یا سـرگرمی‌های معمـول و مرسوم مشغول می‌کند. اما همین تنهـایی کم کم بـاعث می‌شود که او احتیاج پیدا کند که با کسی حرف بزنـد، به او محبت کند یا محبت ببیند. همین احسـاس نیـاز بـاعث می‌شود که به اولین نگاه و لحن محبت آمیز جذب شود و همـانطور که در بـالا گفته شد درگـیر رابطه عـاطفی و عشق در نوجوانی شود.

سوالات متداول

علائم عشق در دوران نوجوانی چیست؟

بیشتر شدن میل نوجـوان به تنها بـودن می‌تواند از جمله نشانه‌های عاشق شدن نوجوان باشد. بی‌قراری‌های گــاه و بی‌گاه نوجوان به دلیل یک تجربه جدید در زندگی نیز از دیگر نشانه‌های عشق در نوجوانان است.

آسیب‌های شکست عشقی در دوران نوجوانی چیست؟

دلــزدگی از جنس مخــالف به دلیل ناکــامی در عشق به وجود آمـده در قلب آن‌ها. تشـدید بحران‌هـای مربـوط به دوره رشـدی نـیز از دیگر تبعـات منفی شکست عشـقی نوجوانان است.

کنترل عشق در دوران نوجوانی را توضیح دهید؟

نوجـوان را متوجه کنید که شـرایط الان او را در گذشـته تجربه کرده‌اید و او را کاملا درک میکنید. از حرف زدن در مورد شرایط فعلی نوجـوان به هیچ وجه خجـالت نکشـید ،هر چقـدر بیشـتر تبـادل نظر کنید نتیجه بهـتری خواهید گرفت

انسان تا چندسالگی رشد می‌کند؟

دکتر محمدرضا وفا نقش تغذیه در افـزایش قد را بسـیار کلیدی و موثر دانست و افزود: مسـلما رشد فـیزیولوژی و هم‌چنین قد انسان نیازمند داشـتن تغذیه خـوب و مفید است. در واقع تـــاثیر تغذیه بر رشد قد از همـــان دوران جنینی شروع و تا 18 سالگی ادامه دارد. بطوریکه نقش آن در دوران‌هایی از زندگی یعـنی دو تا چهـار سـالگی و هم‌چنین سنین بلوغ یعنی 9 تا 12 سالگی (برای دختران) و 14 تا 15 سالگی (برای پسران) به اوج خود می‌رسد. بنـــابراین کمبـــود ویتامین‌هـــا، املاح، پروتـــئین و تغذیه نامناسب می‌تواند در رشد فـــیریکی جسم تـــاثیر منفی داشته باشد.

رشد قد انسان بعد از 19 سالگی متوقف می‌شود

وی در ادامه با تاکید بر این‌که رشد قـــدی انســـان بعد از 19 سالگی متوقف می‌شود تصریح کرد: از لحـاظ علمی انسان از همان دوران جنیـنی شـروع به رشد و افـزایش قد می‌کند و این فرایند تا 18 ســـالگی ادامه می‌یابد. بنـابراین رشد فـیزیولوژی از 19 سـالگی به بعد بطـور کامل متوقف می‌شود حتی اعمال رژیم‌های غذایی خاص و مصرف دارو هم در افـزایش قد کمکی نمی‌کند. این در حالی است که بسـیاری از افـراد به تصـور افـزایش قـد، فریب تبلیغات رسانه‌های مختلف را خـورده و به مصـرف انواع داروهای غیر مجاز تبلیغاتی روی می‌آورند.

آسیب پذیری دختران کوتاه قد در جامعه ایـران بیشـتر از پسران است

این استاد دانشگاه علوم پزشکی ایران گفت: اگر چه سوء تغذیه موجب بحران در فرایند رشد قدی و جسمی دختران وپسران می‌شود. اما این مسئله برای زنان و دختران به دلیل مسائل فرهنگی و اجتماعی در جامعه بسیار با اهمیت است، بطور کلی کمبود آهن و ید در دختران و کمبود روی در پسران باعث اختلال رشد قدی آن‌ها می‌شود.

75 درصد مردم ایران مصرف لبنیات کافی ندارند

رییس سابق انجمن تغذیه ایران، هم‌چنین مصرف لبنیات و کلسیم را برای رشد قد و سلامتی انسان بسیار ضروری دانست و اظهار کرد: متاسفانه مصرف لبنیات در ایران به هیچ عنوان کافی نیست و بر اساس آخرین آمار بدست آمده به ازای هر ایرانی 150 گرم لبنیات مصرف می‌شود. این در حالی است که بطور استاندارد هر فرد باید حداقل روزانه دو لیوان شیر (که معادل 500 تا 600 گرم لبنیات است) مصرف کنند.

بی توجهی به مصرف لبنیات موجب کوتاهی قد افراد می‌شود

وی اضافه کرد: شیر بخش مهمی از سفره غذایی افراد را تشکیل می‌دهد، اولویت مصرف شیر به درصد بالای پروتئینی که دارد برمی‌گردد. این پروتئین حیوانی هم کیفیت بالایی دارد و هم نسبت به پروتئین‌های دیگر ارزان‌تر است و اگر به مصرف لبنیات توجه جدی داده نشود مردم به ویژه نوجوانان جامعه ما به سوء تغذیه جدی و هم‌چنین کوتاهی قد دچار می‌شوند. بر اساس

تحقیقـات بدست آمـده بـالغ بر 75 درصد مـردم ایـران، کمتر از مقدار نیازشان کلسیم دریافت می‌کنند.

میزان مصرف شیر در سنین مختلف

دکتر وفا درباره میزان مصرف مورد نیاز شـیر در سـنین مختلف نیز اظهار کرد: از دو تا چهار سالگی مصـرف یک و نیم لیوان شیر، از چهار تا 10 سالگی دو لیوان، از 10 تا 19 سالگی سه لیوان و از 19 به بالا نیز دو لیوان شیر کم چربی توصیه می‌شود.

تغییر الگوی غذایی ایرانیان تحت تاثیر تحولات مدرنیته

این متخصص تغذیه و رژیم درمانی، با بیان این‌که با گذار فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی الگوی غـذایی در ایـران و جوامع دیگر تغییر یافته است افزود: در دهه‌هـای اخـیر با تغییر شیوه زندگی مردم، جامعه ایران در گـذار تغـذیه‌ای قرار گرفته و نوع مشکلات تغـذیه‌ای آن نـیز تغیـیر کـرده است. بطوریکه 40 سال قبل مردم مناطق گسترده‌ای از ایــران مانند دیگر کشــورهای جهان‌ســوم، از ســوءتغذیه پروتئیـــنی و انـــرژی رنج می‌بردند و اکـــثر بیماری‌ها از کمبود دریافت ویتامین‌ها و ریز مغـذی‌ها ایجـاد می‌شد و مردم دچـار بیماری‌هـای عفـونی و سـوء تغذیه بودند. اما امـــروزه دیگر با ســـوءتغذیه پروتئیـــنی و انـــرژی مواجه نیســـتیم و بیشـــتر بیمـــاری و اختلال رشد در اثر اضـــافه دریافت مواد غذایی بوجود می‌آید.

چاقی و اضافه وزن مـادر تمـام بیماری‌هـای غیرواگـیر و اختلال رشدی در افراد

وی در ادامه یادآورشد: بنابراین امروزه الگوی سوءتغذیه در کشور ما به سمت پرخوری و افزایش دریافت کالری تغییر کرده و افزایش دریافت کالری در طول روز هم نتیجه‌ای جز ابتلاء به چاقی و اضافه وزن برای مردم نداشته است. بطوریکه در سال‌های اخیر، افزایش تعداد مبتلایان به اضافه‌وزن و چاقی (به‌عنوان مادر بیماری‌ها)، میزان ابتلا به بیماری‌های غیرواگیری مانند دیابت، بیماری‌های قلبی، بیماری‌های کلیوی، سکته‌ها و سرطان‌ها را هم بالا برده و رشد فیزیولوژی افراد را دچار نوعی اختلال کرده است.

داشتن رشد طبیعی قد نیازمند پیروی از الگوی غذایی سالم است

دکتر وفا در پایان خاطر نشان کرد: اگر شیوه زندگی فردی به‌گونه‌ای باشد که غذاهای سالم کمتر مصرف کند و بیشتر به خوردن فست‌فودها، غذاهای کنسروی و غیره تمایل داشته باشد، خود را در معرض ابتلا به انواع بیماری‌های غیرواگیر و اختلال در رشد طبیعی جسم قرار داده است. بنابراین داشتن الگوهای غذایی سالم و با مصرف متعادل چهار گروه خوراکی اصلی در روز، می‌توانیم رشد طبیعی و بدن سالمی داشته باشیم. علاوه بر این، باید خودمان را به مصرف متعادل و به اندازه نیاز شیر و لبنیات کم‌چرب، نان و غلات سبوس‌دار و تهیه شده با آرد کامل، سبزی‌ها و صیفی‌جات تازه و سالم و گوشت‌های کم‌چرب عادت دهیم.

عوامل موثر بر رشد انسان کدامند؟

هم‌چنان که رشد می‌کنید، قد و وزن تان توسط عوامل داخلی و خارجی تعیین می‌شوند. این می‌تواند به یک تفاوت قابل توجه در الگوهای رشد در میان کودکان سراسر جهان با وضعیتهای اجتماعی و اقتصادی و الگوهای ژنتیکی متنوع منجر شود. اگرچه رشد در درجه اول توسط مقدار هورمون رشدی که بدن انسان تولید می‌کند، تعیین می‌شود اما تولید هورمون رشد می‌تواند تحت شرایط خاص، تغییر کند.

وضعیت اجتماعی و اقتصادی

مجله «طب اجتماعی و پیشگیرانه بریتانیا» می‌گوید که کودکانی با وضعیت اجتماعی و اقتصادی پایین‌تر یا کودکانی از خانواده‌های بزرگ، اغلب آهسته‌تر رشد می‌کنند و بنابراین کوچکتر و سبکتر از کودکان خانواده‌های ثروتمندتر هستند.

بنابراین فرض احتمالی این است که این کودکان، فاقد برخی مواد (احتمالا مربوط به مواد مغذی) هستند که در خانواده‌های ثروتمندتر، فراوان‌تر است. این روند حتی در آمریکا نیز ادامه دارد و کودکان خانواده‌های حقوق بگیر (کارمند) معمولا بلندتر از کودکانی هستند که خانواده‌های‌شان، درامد کمتری داشته و در طبقه اجتماعی پایین‌تری قرار دارند.

ژنتیک

واضح است که قد شما مستقیما با قد هر یک از والدین تان مرتبط است. حتی اگر شما بطور قابل توجهی

بلندتر یا کوتاهتر از سایر اعضای خانواده تان هستید، ژن‌هایی که شما از پدر و مادرتان به ارث برده‌اید، در رشد قدتان نقش دارند.

به گفته آنی تکلنبورگ، یک متخصص ژنتیک در دانشگاه استنفورد، دانشمندان تخمین می‌زنند که بین 7 تا 20 ژن وجود دارند که می‌توانند بر رشد انسان تاثیر بگذارند. بنابراین الگوهای رشد کودکان در یک خانواده ممکن است به علت آن‌که هر کودک، یک ترکیب مختلف از ژن‌ها را دریافت می‌کند، بطور قابل توجهی متفاوت باشند.

عوامل موثر بر رشد انسان کدامند

تومورهای هیپوفیز

افرادی که با تومورهای هیپوفیز متولد شده یا بعدا دچار تومور هیپوفیز می‌شوند، ممکن است الگوهای رشد متفاوتی را نسبت به افراد دیگر تجربه کنند. به گفته دکتر دانیل کلی، جراح مغز و اعصاب در موسسه سرطان جان وین در کالیفرنیا، یک تومور درغده هیپوفیز می‌تواند باعث شود این غده، بیش‌تر از مقادیر طبیعی، هورمون رشد انسانی ترشح کند و به آکرومگالی (اغلب به غول پیکری معروف است) منجر شود. در مقابل، کوتولگی بجای یک تومور غده هیپوفیز معمولا توسط یک جهش ژنتیکی بوجود می‌آید.

دارو

قرار گرفتن در معرض داروهای خاصی می‌تواند الگوهای رشد انسان را مهار کند و منجر شود که فرد آهسته‌تر

رشد کـرده یا هرگز به قد کـاملش دست نیابد. یک نمونه از این مورد، گزارش اخبار CBS در سال 2007 است که اعلام کـــرد داروی اختلال کمبـــود توجه و بیش فعـــالی (یعـنی داروی ریتـالین)، یک اثر سـرکوب کننـدگی رشد روی کودکـان دارد و بـاعث می‌شـود افـرادی که از این دارو استفاده می‌کنند، بطور متوسط کوتاهتر و سـبک‌تر از همتایان هم سن و سالشان شوند.

بیماری

کودکانی که در دوره شیرخوارگی یا اوایل کودکی به یک بیمـاری شـدید مبتلا می‌شـوند، بیشـتر احتمـال دارد که الگوهای رشد مهار شده را نشان دهند. سـوابق تـاریخی نشان می‌دهند افرادی که در قـرن 18 و 19 در منـاطق مملو از عفـونت و بیمـاری زنـدگی می‌کردنـد، نسـبت به آن‌هـایی که در معـرض بیمـاری شـدید نبودنـد، تا ارتفـاع کوتاهتری رشد کردند.

علاوه بر این، هنگامی که تکنولوژی تا درجه‌ای پیشـرفت کـرد که چـنین بیماریهـایی توانسـتند با مـوفقیت درمـان شوند، الگوهای قد انسـان‌ها بطـور قابل تـوجهی بهبـود یافت.

سرزمین‌های مقدس و از نظر پنهان در متن بندهش

در کشورهای غربی و دستگاه رسانه‌ای وابسته به آنان معمولا در مورد سرزمین‌هایی چون شامبالا به پایتختی آگارتا زیاد سخن گفته می‌شود. بنده منکر وجود سرزمین‌های مقدس در شرق دور نیستم و همانگونه که در اوایل کانال به نقل از استاد خویش مولانا زین الدین گفتم به وجود چنین سرزمین‌هایی در شرق دور کاملا باور دارم. در جهان اسلام نیز ما سرزمین‌های کم و بیش مشابهی داریم مانند مدینه الاولیا که نواده شیخ روزبهان بقلی شیرازی در کتاب تحفه اهل العرفان از جد خویش شیخ روزبهان داستانش را نقل کرده است:

(مدینه الاولیا)

حکایت: شیخ (روزبهان بقلی شیرازی)

در معنی این حدیث که رسول صلوات الله فرمود: ان الجنه بالمشرق الحدیث

بعد از تاویلات که فرموده بیان کرده که:

این جنت اشارت به بستان الاولیا است،

و حکایتی نقل کرده از ابوعبدالله که گفت: در مسجد الحرام بود و رفیقی داشتم ابوالخیر نام از بحیرن (در متن بحیرن آمده نه بحرین). ناگاه هفت تن را دیدم که از در مسجد در آمدند و به طواف مشغول شدند. (این هفت تن ابدال سبعه از دایره اولیا الله هستند که هر کدام قطب یکی از اقالیم هفت گانه می‌باشند) چون از طواف فارغ شدند: به هنگام رفتن ابوالخیر مرا گفت:

ایشـان را دریـاب که از اولیـای حق‌اند. من از پی ایشـان برفتم. ایشـان را دریـافتم، و با ایشـان می‌رفتم. یکی از میان ایشان مرا گفت: بـاز گـرد. من فـرو مانـدم، بـزرگ ایشــان مــرا گفت بگــذار تا بیاید. جــواب داد که به چهل سالگی نرسیده است. گفت: رها کن شاید که محــرومش نگذارند. بعد از آن با ایشــان می‌رفتم، و زمین زیر قــدم ما گوئیا طی می‌کردند. ناگاه خـود را انـدر مدینه رسـول (ص) یافتم از زیارت رسول (ص) فـارغ شـدیم. همچنـان در صــحبت ایشــان می‌رفتم تا هنگــام شــام ناگــاه به مرغزاری رسیدیم پر لاله و انواع ریاحین و مرغان رنگین بسیار آنجا. هفتاد تن آنجا بدیدم

نمــاز شــام و خفتن بگــذاردیم. چــون شب بگذشــت، و تباشیر صبح پیدا شد، نظر کردم شهرسـتانی دیـدم سـور آن از ســنگ ســفید پــاره پــاره بر هم نهــاده در غــایت لطافت، چندان که بدان زیبایی هرگز ندیده بودم. جــویی عظیم در اندرون آن شهر می‌رفت. بر در آن شهرســتان شبکه‌ای از زر و جویبارها و درختـان که همه سـاقه‌ی آن زر بــود. و انــواع میــوه در آنجا بــود از ســیب و امــرود و امثال آن،

الا درخت خرمـابن و انـواع مرغـان در آنجا. چهل شـبانه روز در آنجا اقـامت سـاختیم که محتـاج به وضو سـاختن نبـودیم. بعد از چهل شـبانه روز چـون بـیرون آمـدیم من سه عــدد ســیب از آن بســتان بــیرون آوردم. مــرا گفتند خاطرت میل کدام طرف می‌کند؟ گفتم از آنجا که خدمت شما رسیدم. از ایشان پرســیدم که این چه موضع است؟ گفتند این را مدینه الاولیا خوانند، نزهت گاه دوستان حق تعالی است که هر سال حق جل و علا، یک بـار در شـام

(سوریه) بر ایشان ظاهر کند و یکبار به کوفه و آن کس بدین موضع رسد که او را چهل سال تمام باشد، الا تو که رسیدی به فیض فضل حق تعالی چند گامی با ایشان بنهادم از چشمم غایب شدند.

چون نظر کردم به موضع خود رسیده بودم. آن سیب‌ها با من بود یک سیب از آن تناول کردم، چند روز محتاج طعام و شراب نبودم. به ابوبکر کتانی رسیدم، این حکایت با او در میان نهادم از من طلب سیبی کرد. سیبی به وی دادم. چون باز خانه خود رفتم، چون شبانه آن سیب در جیب خود طلبیدم باز نیافتم.

روزی دیگر شخصی به من رسید. مرا گفت چرا این سخن باز گفتی، ما آن سیب از تو باز ستدیم. و از ابوبکر کتانی سیب دیگر بازستدیم. پس از آن به ابوبکر کتانی رسیدم مرا گفت: چیزی عجیب غریب دیدم. گفتم چه دیدی ؟ گفت: آن سیب که به من داده بودی در حقه‌ای نهاده بودم، و سر حقه برنهاده بودم. امروز رفتم حقه به جای خود و سیب در آنجا نیافتم.

(تحفه اهل العرفان سرگذشت شیخ روزبهان بقلی شیرازی)

بله در خاک کوفه عوالمی اینچنینی وجود دارد که اولیا الله در آن گرد هم جمع می‌شوند. به این سرزمین در متون صوفیه اشاره شده است.

چنین نکاتی در متون عرفانی ما از چشمان تیز بین غربی‌ها دور نمی‌ماند, و آنان به دنبال یافتن چنین مکان‌هایی می‌باشند. به غیر از این سرزمین (مدینه الاولیا) در اطراف کوفه، نزدیک مسجد سهله نیز

دریچه‌هـای ورودی به عـالمی وجـود دارد که از اولیـای شیعه نقل شده است. که آن عالم مربوط به امـام زمـان می‌باشد.

و حضـرت با اولیا الله و محـبین خـود در آنجا ملاقـات می‌نمایند. معلوم نیست که این عالم همـان مدینه الاولیا است یا عالمی متفاوت می‌باشد

همچنین سرزمین نورستان نیز از جمله این سرزمین‌های خاص است که مرحوم علامه میرجهانی رساله‌ای در بـاب آن دارند و مرحوم حمزه سردادور نیز در مورد آن کتـابی داسـتان گونه نوشـته‌اند که درون مایه آن صـحیح است حـتی بعضی از شخصـیت‌های کتـاب واقعی هسـتند تنها نامشـان انـدکی متفـاوت است. اما شـاید خیلی از خوانندگان ندانند که یکی از قدیمی‌ترین اسناد مکتوب در مورد سرزمین‌های مقدس اینچنینی، نسک بندهش است. در این نسک مهم از وجود هفت سرزمین مقـدس ناپیـدا در کشور خونیرس (کشـور میـانی) یـاد شـده است که با افسون مینوی دربشان بسته شده و تا هنگام فرشگرد از نظرها پنهان خواهند ماند.

نکته: در متـون ایـرانی فرشـگرد دوره‌ای است که به ظهور سوشـیانت متصل است. بنـابراین این سـرزمین‌ها تا هنگامه ظهـور موعـود (از نظر ما حضـرت مهـدی عج الله) از نظرها پنهان خواهند ماند.

اما حـال به آنچه در نسک بنـدهش در این بـاره آمـده می‌پردازیم:

{«بخش چهاردهم درباره سروری کشورهای»

گوید به دین که آن شش(مقام) سَروری کشورها را هر یک سروری است، چون (کشور) ارزه را سرور «اَشاشَه گَهتی که نیوَنگدان» است؛ (کشور) «سوه» را سرور «هُوئَزَرُکاخهرِ خِوَپریشترو»؛ (کشور) فرددفش را سرور «سپیتوئیت اوسپوسِینان»، (کشور) ویددفش را سرور «ایریزراسپ اوسپوسینان»؛ (کشور) ورو برشن را سرور «خوسپ»؛ (کشور) وروجرشن را سرور «چَخراواک»؛ زردشت این کشور خونیرس و نیز همه پرهیزگاران گیتی را سرور است. همه (این سروران) را نیز سروری از زردشت است که ایشان همه دین از زردشت پذیرفتند.

در کشور خونیرس (خونیرس=کشور میانی ف) بس جای است که در این بدزمانگی و نبرد سخت پتیاره، به افسون مینوئی گذر آن بسته است، (راه ورود به آن بسته شده است ف)که پناهگاه‌های خونیرس خوانده شود، بمانند آن کشورهای دیگر، چون کنگ دِژ (و زمین سوکَوستان و دشت پیشانسه و) رود ناوتاز و ایرانویج و وَرجمکرد و کشمیر اندرونی. در هر یکی سروری بی مرگ پادشاهی کند.

چنین گوید که «پشیوتن»، پسر گشتاسپ، که او را «چهرومَیان» نیز خوانند، به کنگ دژ بامی است. «اَغریرَثِ پَشَنگان» به زمین سوکَوستان است، او را «گوبَد شاه» خوانند. «فِرَدَخشتِ خمبیگان» به دشت پیشانسه است. از آن روی خمبیگان است که (او را) از بیم خشم (دیو خشم) در خنبی پروردند. «اَشِم یَهمائی اوشتِ»، به جائی که رود ناوتاز خوانند است. «ون جود

بیش» به ایرانویج است. «اوروتت نر»، پسر زردشت، به ور جمکرد است.

ایشان را نیز گوید که بی‌مرگ‌اند، چون: نرسی ویونگهان؛ توس نوذران، گیو گودرزان، بئیرزد نبرد کردار، اشوزد پئورودخشتان.

ایشان همه، به فرشکردسازی، به یاری سوشیانس برسند. سام را گوید که بی‌مرگ بود. بدان گاه که خوار شمرد دین مزدیسنان را، ترک پسری که نُهین خوانده

می شد، هنگامی که (سام) بخواب رفته بود، به تیری (که به سوی او)، به دشت پیشانسه، بیفگند، بر او آن بوشاسپ بد را فراز بُرد. میان کوه چالی افتاده و او را برف بر زبر نشسته است. (او آنجای) بدان کار است که چون ضحاک رها شود، او خیزد و وی را از میان برد. او را بیور فروهر پرهیزگاران پاسبان‌اند. درباره ضحاک، که (او را) بیوراسب نیز خوانند، گوید که فریدون هنگامی که او را بگرفت، بکشتن نتوانست. پس به کوه دنباوند ببست. هنگامی که رها شود، سام خیزد، او را گرز زند و اوژند.

کنگ دژ به ناحیت خراسان، بر زبر دریای فراخکرد است. بدان ناحیت، به بس فرسنگ، دشت پیشانسه به کابلستان است. چنین گوید که «پیداترین بلندی به کابلستان آنجا است که دشت پیشانسه است. (در) آنجا کوه چالی به بالا بلندتر نیست. ایرانویج به ناحیت آذربایجان است. زمین سوکوستان، به راه از ترکستان به چینستان، به ناحیت اباختر (شمال) است. گور و ور جمکرد میان پارس است، به سرواگ. چنین گوید که (ور)

جمکـرد زیر کـوه چمگـان است. کشـمیر و هنـدوگر (در) هندوسـتان است.}(کتـاب بنـدهش ترجمه مهـرداد بهـار صص 127 و 128)

نکته1: در مورد سروران شش کشور در متن فوق تقریبا چیز خاصی در نسک‌های ایرانی در دست نیست. مرحـوم بهـار نـیز در تعلیقـات بنـدهش معادل‌هـای احتمـالی این اسامی را در فـروردین یشت نشـان می‌دهد که در مـورد خـود آن اسـامی موجـود در فـروردین یشت هم مطلب خاصی در دست نیست.

این سـروری کشـورها در متن بنـدهش به نـوعی شـاید معادل مقام قطبیت در تصوف و عرفـان اسـلامی بـرای هر کدام از این کشورها می‌باشد. و بتوان آن را با مقـام ابـدال سـبعه که هر کـدام از آن‌ها قطب یکی از اقـالیم سبعه زمین هستند سنجید.

پ ن: در مـورد ابـدال سـبعه می‌توانید به متن فتوحـات مکیه ابن عـــربی مراجعه نمایید. بین این بخش از نسک بندهش با فتوحات مکیه تا حدی مشابهت وجود دارد البته تفاوت‌هایی نیز وجود دارد.

نکته 2: از بین هفت سرزمین مقدسی که در خونیرس یا سـرزمین میانه قـرار دارد و با افسـون مینـوی از نظرها پنهان شـده است. دو سـرزمین ایرانـویج و ورجمکـرد *بر طبق نسک بنـدهش* در جغرافیـای ایـران کنـونی قـرار دارند. ایرانویج در آذربایجان و ورجمکرد در استان فارس قرار دارد.

پ ن: ایرانویج در آذربایجان به نظر همـان بهشت عـدنی است که دیوید رول آن را در نزدیک تـــــبریز می‌داند و

ماســـون‌های تـــرکیه‌ای دروازه ورودی آن را در منطقه قوشه داغی می‌دانند. این‌که این قوشه داغی همـــــــان رشته کوه‌های قوشه داغی است که از قره داغ تا سبلان امتـــداد می‌یابد ؟ یا منطقه قوچه گلی داغی است که به تبریز نزدیک‌تر می‌باشد را بنده اطلاع نـدارم. اما می‌دانم که یکی از این دو منطقه یا شاید هر دوشان از نظر آنان دروازه ورود به بهشت عـدن (احتمـالا همـان ایرانـویج) است. فقـیر اینگونه فکر می‌کنم که آنـان در این مسـئله اشـتباه نمی‌کنند و شـیاطین رده بـالا در هدایتشـان به ســوی این منطقه بـــرای یـــافتن دروازه ورود اشـــتباه نکرده‌اند.

پ ن: این‌که بهشت عدن ادیان ابراهیمی و ایرانویج آیین مزدیســنا کــاملا بر هم منطبق باشــند و به حقیقت یکی باشند از نظر بنده محل تردید است.

نکته 3:ـ کشـمیر انـدرونی سـرزمین دیگـری است که از نظرها پنهان است و احتمـالا دروازه اصـلی ورودی آن با توجه به این‌که انـــــدرونی توصـــــیف شـــــده است. در هندوستان قرار دارد.

نکته 4:ـ سرزمین سوکوسـتان که بین ناحیه ترکسـتان به چینســـتان قـــرار دارد طبق نظر بعضی محققین همـــان سرزمین معروف و کهن سغد است:

{ سوکستان(مکان)

فارسی میانه sokistan؛ این نام در اوستا نیامـده است اما واژه saokavastema به صورت صفت عـالی یعـنی جایی که بیشترین گوگرد را دارد، در اوستا آمــده است و معلوم نیست که چه ارتباطی میان این صفت اوستایی و

این نـام موجـود است. از آنجا که زمین سوکسـتان میـان راه ترکســتان به چینســنتان به ناحیه شــمال است و از قــدیم الایــام یکی از مهمــترین راه‌هــا، میــان چین و ترکستان، سرزمین سُغد بوده اســت، ممکن است که این نام با شکل در هم ریخته خـود همـان واژه gavistan به معنی سُغد باشد.}(فرهنگ اساطیر ایرانی بر پایه متــون پهلوی دکتر خسرو قلی زاده ص 279)

نکته 5:ـ سرزمین مقدس پیشانسه در نـاحیه‌ای نزدیک به کابل در افغانســتان امــروزی قــرار دارد. پیشانسه را محققین همــان دشت پیشــین در افغانســتان امــروزی می‌دانند. به این نکته نـــیز باید دقت داشت که ســـام گرشاسپ گیسـور مجعد مـوی جهـان پهلـوان ایـرانی که چون آژی دهـاک بند بگسـلد وی را خواهد کشت در دشت پیشانسه نزدیک کابل در ناحیه کوه چالی چند هزار ســال است که به خوابی عمیق فرو رفته است. بنــابراین کابل حداقل از سه جهت مهم است. نخست سرزمین مقدسی در نزدیکی آن قرار دارد که درب ورود بـدان بسـته شـده است. دوم سام گرشاسب گیسور مجعد موی در کوه‌های اطـراف کابل در خـوابی عمیق چـون اصـحاب کهف فـرو رفته است وی کشـنده آژی دهـاک در آینـده خواهد بـود. ســوم احتمــالا حــرکت اولیه بهــرام ورجاوند حقیقی *نه بهــرام ورجاوند تحریف شــده در متــون بعــدی متعلق به پارسیان هند* از کابل یا اطراف آن خواهد بود.

نکته 6: بر اساس متن بندهش کنگ دژ در خراسان با چند فرســـنگ فاصـــله از کابل قـــرار دارد. و به نظر می‌آید منظـــور از خراســـان در اینجا احتمـــالا همـــان کشـــور افغانستان امروزی باشد و خراسان ایران یا حتی جنـوب

ترکمنستان مد نظر نباشد زیرا در متن بندهش نوشته شده در بالای دریای فراخکرد قرار دارد. می‌دانیم که در ناحیه جنوب خراسان ایران دریای عمان قرار دارد که بر طبق نسک بندهش این دریا سدویس نام دارد و فراخکرد چنانچه پیشتر گفته شد بر اقیانوس هند اطلاق می‌شود. احتمالا منظور از بالای فراخکرد اینجا منطقه افغانستان باشد نه خراسان ایران.

پ ن: با توجه به این‌که احتمالا دو سرزمین از هفت سرزمین مقدس در خاک افغانستان کنونی قرار دارد می‌توان دریافت که سرزمین افغانستان تا چه میزان در معادلات آخرالزمانی نقش مهمی ایفا خواهد کرد و چرا سالهاست که توسط دول شرق و غرب مورد تاخت و تاز قرار می‌گیرد.

نکته 7: مکان سرزمین مجاور رود ناوتاز نامشخص است. مرحوم بهار و استاد سعید عریان هر کدام در ترجمه‌ای که از بندهش داشته‌اند در مورد این‌که رود ناوتاز کدامین رود است سکوت کرده‌اند. به نظر بنده شاید سرزمین‌های اطراف رود جیحون منظور باشد که خود گستره وسیعی را شامل می‌شود.

تصویر نقشه محدوده سرزمین سغد باستان که بخش‌هایی از تاجیکستان و ازبکستان و قرقیزستان و قزاقستان امروزی را شامل می‌شود.

سرزمین سغد یا سرزمین‌های مجاور آن احتمالا محل سرزمین سوکستان در متن بندهش باشد که در خاک آن سرزمینی افسانه‌ای قرار دارد که با افسون مینوی درب آن بسته شده است و گوبدشاه در آن حکمرانی می‌نماید.

تصویر کوه چمگـان یا رحمت که در بخش شـمال شـرقی شهرسـتان مرودشت واقع شـده است. وسـعت این کـوه 50 کیلومتر است و عرض آن حـدود 15 کیلومـتر است. این کوه دشت ارسنجان را از مرودشت جـدا می‌کند و در دامنه‌هـای آن محوطه‌هـای دوران تـاریخی مختلف کشف شده است.

در نسک بندهش به این کوه اشاره شده است: {گور و ور جمکرد میان پارس اسـت، به سـرواگ. چـنین گوید که (ور) جمکرد زیر کوه چمگان است.}(بندهش ص 128)

نکته مهم این است که ظـــاهرا بر طبق دانش ســـینه به ســـینه موبد (مُغ بَد) فرنبغ دادگی زرتشـــتی (نگارنـــده بندهش) ور جمکرد در ناحیه پارس بوده است. چناچه وی ایرانـویج را در آذربایجـان می‌داند. بـرخلاف نظر عمـده ایرانشناسـان، بنـده بـرای این روایـات شـفاهی بسـیار ارزش و اعتبـار قائل می‌باشم و با اطمینـان می‌گـویم حتی اگر ور جمکرد که متعلق به شاه جمشـید افسـانه‌ای است در زیر کوه چمگان نباشد. وجود شهری زیر زمیـنی و خـاص در آن ناحیه به نظر مسـلم می‌آید! نکته جـالب دیگر انتساب کـاخ داریـوش به شـاه جمشـید است این‌که چرا این کاخ تخت جمشید نامیده می‌شـده است ؟! آیا در نظر ایرانیان مکان کاخ، تخت شاه جمشید بـوده است که بار دیگر توسط داریوش احیا شده است ؟

هالوین

{HALLOWE’EAهالووین

شب اول نوامبر؛ آخرین شب ماه اکتبر، زمانی که قدرت خدایان تاریکی، سرما و جهان زیرین، افزایش بیابد. در تقویم قدیم سلتی، آخرین شب سال کهنه است که در آن مردگان، موجودات پلید فراطبیعی، اشرار و ساحره‌ها برای جشن پایان تابستان و سودمندی آن، به عیاشی و خوشگذرانی می‌پردازند. در آیین ایرلندی‌های بت پرست، نوزادهای تازه متولد شده و رؤسای مهم قبیله، به نشانه ستایش خدا و برای فزونی محصولات، در آتش بزرگی در راه (Cromm Cruaich)1 قربانی می‌شدند. مسیحیان این روز را اقتباس کردند و آن را شب اولیا(all saints یا Eve of All hallows) نامیدند. در این شب، انواع بازی‌ها را که در آن‌ها نشانه‌هایی از اعتقادات خرافی و آیین‌های قدیمی هم هست اجرا می‌کنند.هالووین به نام‌های دیگری نیز برگزار می‌شده است:}

پ ن 1: Cromm Cruaich کروم کراچ نام خدای بزرگ اقوام سلتی است که در لغت به معنای تپه خمیده است و در اصطلاح به پشته‌های کاه و یونجه و غلات یا محصولات زراعی کروم کراچ می‌گویند. وی در حقیقت یک خدای کشاورزی و محصولات زراعی و یا شاید دامپروری است.

تصویر خیالی ایزد کروم کراچ ایزد بزرگ اقوام سلتی

{Gate night:

افراد جـوان دروازه‌ها و حصـارها را بـرای آتش بـازی در آتش بــزرگی می‌انداختند و معتقد بودند صــدای Cromm Cruaich را انعکاس (اکو) می‌دهد.

Paint-night:

جوان ترهـا، خانه‌ها و دیوارهـای همسایه‌هایشـان را رنگ آمیزی می‌کردند تا ارواح پلید را فـریب دهند(طبق سـنت قدیمی).

Tick-tack night:

دکمه‌هایی را که نخ‌هایی از آن‌ها عبور کـرده است بـالای شیشه پنجــره قــرار می‌دادند تا در اثر برخــورد دکمه با شیشه، صداهایی تولید شود و بگویند که ساحره‌ها هنــوز در اطراف

هستند.

هالووین از طریق گربه‌هـا، اشـباح، اجنـه، کـدو حلـوایی، کدوی حلوایی که داخل آن چراغ اسـت، سـاحره‌ای که بر دسته جـارویی سـوار است و رنگ‌هـای نـارنجی و سـیاه، نشان داده می‌شود.} (کتاب فرهنگ سمبل‌ها، اساطیر و فولکلور گرترود جابز ص 584)

ملاحظه می‌نمایید که جشن‌هالووین یک جشن پاگـــانی اقــوام سـلتی است که سـابقا در هنگـام مراسم از بین نوزادان و روسای قبیله افرادی را با سوزاندن برای ایزد شیطانی کروم کراچ قربانی می‌کردند.

در این شب بعضی مجـامع مخفی پاگـانی مراسم‌های خاص قربانی دارند.

{از بررسی پیشین می‌توان استنباط کرد که در بین نیاکان وحشی مردم اروپا عمومی‌ترین و گسترده‌ترین جشن آتش افروزی جشن بزرگ عید نیمه‌ی تابستان یا روز نیمه‌ی تابستان بود. تصادف جشن با انقلاب تابستانی نمی‌تواند اتفاقی باشد بلکه باید گمان کرد نیاکان بت پرست ما عمدا موعد مراسم آتش در زمین را مصادف با رسیدن خورشید به بلندترین نقطه‌ی مسیرش در آسمان قرار داده‌اند. اگر چنین بوده باشد، نتیجه این می‌شود که بنیانگذاران اولیه‌ی آیین‌های نیمه‌ی تابستان انقلابات یا نقطه عطف‌های مسیر ظاهری خورشید را در آسمان دیده باشند و بنابراین تقویم اعیاد و جشن‌های خود را تا حدودی با ملاحظات نجومی تنظیم کرده‌اند. اما در عین حال که این نکته را می‌توان در مورد به اصطلاح ساکنان اولیه در سراسر بخش بزرگی از آن قاره مسلم دانست، به نظر می‌رسد درباره‌ی قوم سلت که در منتها الیه اروپا، جزایر و دماغه‌ی پیشرفته در اقیانوس اطلس در شمال غرب سکونت داشتند صدق نمی‌کند. موسم جشن‌های اصلی آتش افروزی سلتها که گرچه در منطقه‌ی محدودی تاکنون به جا مانده و شکوه و رنگ و روی خود را نیز از دست داده است، ظاهرا بدون توجهی به وضعیت خورشید در آسمان}

{تعیین شده بود. این جشن‌ها دو تا بودند و به فاصله‌ی شش ماه از یکدیگر، یکی در روز اول ماه مه (May Day)ـ و دیگری در عید اولیا(Alhallow Even)ـ یا به اصطلاح امروزهالووین، یعنی در سی و یکم اکتبر، روز پیش از روز قدیسان (All Saints’s Day) یا روز اولیا (Allhallow Day)ـ برگزار می‌شد اما تاریخها مصادف با هیچ یک از چهار محور بزرگی که سال شمسی بر آن

می‌گـردد، یعـنی انقلابین و اعتـدالین، نیست. با فصـول اصلی سال کشاورزی، بذر پاشی در بهار و درو کردن در پاییز نیز نمی‌خواند. زیرا وقتی اول ماه مه فــرا می‌رسد دیری از موسم بذرافشانی گذشته است و زمانی که ماه نوامبر آغاز می‌شود مدت زیادی از درو کــردن و برداشت و انبــار کــردن محصــول ســپری شــده، و زمین‌ها لخت و درختان میوه برهنه‌اند و حتی برگ‌های زرد به سرعت در حال ریزش‌اند. با این حال اول ماه مه و اول ماه نوامــبر دو نقطه‌ی عطف ســـال در اروپا هســـتند؛ یکی گرمـــای زنــدگی بخش و غنــای سرســبزی و رویش تابســتانه را می‌آغازد و دیگری سرما و بی‌زاد و برگیِ زمستان را نــدا می‌دهــد، اگر نگــوییم در آن حضــور دارد. آنگــاه این دو موسم خاص از سال، آن سان که مؤلفی دانا و هوشـمند به خوبی اشاره کرده است،}

{در عین آن که در مقام مقایسه، برای کشاورز اروپـایی اهمیت کمی دارند، بـرای دامـپرور اروپـایی بسـیار قابل توجه‌اند، زیــرا با آمــدن تابســتان است که وی گله اش را برای چرا به صحراهایی که علف‌های تازه بر آن رســته‌اند می‌برد و با فرا رسیدن زمستان است که آن را به پنـاه و امــنیت آغل بــاز میگرداند. هم چــنین نامحتمل نیست که تقسیم سال به دو نیمه در آغاز مه و آغاز نوامــبر در بین سـلت‌ها مربـوط به عصـری باشد که قـوم سـلت عمـدتاً قـومی دامـپرور بوده‌اند و با پــروردن چارپایــان روزگــار می‌گذراندند و بدین سان موسم‌های بزرگ ســال در نظر آنــان روزهــایی بــود که گله در اوایل تابســتان از خانه و آغل به صـحرا می‌رفت و در اوایل زمســتان دوبــاره بــاز می‌گشت. از این دو عیـد،هـالووین شـاید قـدیم‌تر بـود و اهمیت بیشتری داشت، زیرا به نظر می‌رسد که ســلت‌ها

آغاز سال را با آن و نه بابلتین آغاز میکردند. در جزیره‌ی آدم، یکی از دژهایی که زبان و سنت‌های سلتی به رغم محاصره‌ی اشغالگران ساکسون دیری در آن باقی بود، اول نوامبر، به تقویم قدیم، را تا همین اواخر روز سال نو می‌دانسته‌اند. بدین گونه رسم بود که لال بازان مانکس در عیدهالووین(تقویم قدیم) به زبان مانکس}

{آوازخوانان دوره می‌افتادند. این نوعی ترانه ی‌هاگمانی است که این طور آغاز می‌شود: «امشب شب سال نوست،هاگونا!» یکی از گزارش دهندگان سر جان رایس، پیرمردی شصت و هفت ساله، «از شانزده سالگی تا بیست و شش سالگی کارگر مزرعه‌ی فرد واحدی در نزدیکی رگابی در ناحیه‌ی آندریاس بوده است و یادش هست که اربابش و همسایه‌ی او ضمن صحبتی که با هم می‌کردند اول نوامبر را روز سال نو می‌نامیدند و به جوانان توضیح می‌دادند که در قدیم همواره چنین بوده است. در واقع این برایشان بسیار طبیعی بود، چنان که همه‌ی کار و بار و اجاره داری زمین در آن تاریخ به سر می‌آید و چنان که همه‌ی مستخدم‌ها از این زمان شروع به کار و خدمت می‌کنند.» چنان که دیدیم، در ایرلند قدیم رسم بود که آتش نویی هر سال درهالووین با عید سامهاین بر می‌افروختند و از آن آتش متبرک بود که همه‌ی آتش‌هاو اجاق‌های ایرلند دوباره روشن می‌شدند. چنین رسمی قویاً اشاره به این دارد که سامهاین یا روز قدیسان (اول نوامبر) روز سال نو است. از اینجاست که افروختن آتش نو در هر سال به طور خیلی طبیعی در آغاز سال صورت می‌گیرد تا اثر نیک و مبارک آتش تازه}

{در سرتاسر دوازده مـــــاه آتی دوام آورد و نافذ باشد. تأیید دیگر این نظر که ســـلت‌ها ســـال خـــود را از اول نوامبر آغاز می‌کردند، شیوه تفأل چند گونه‌ای است کـه، چنان که هم اکنون خواهیم دیـد، اقـوام سـلتی عموما در عیدهالووین به منظور آگـاهی یـافتن از سرنوشت خـود، به خصـوص اقبال‌شـان در سـال پیش رو، بـدان متوسل می‌شدند، زیـرا این تـدبیرها به منظـور آگـاهی یـافتن از آینـــده عقلا چه زمـــانی بهـــتر از آغـــاز ســـال عملی‌تر و مؤثرتر می‌بود؟هالووین به عنـوان موسم بخت و شـگون در نظرســلت‌ها بسی فراتر از بلـتین بـود و بـدین جهت می‌توان از روی احتمال چنین استنباط کرد که آنان سال خود را باهالووین و نه با بلتین آغاز می‌کردنـد، مناسـبت مهم دیگـــری که به همین نتیجه منجر می‌شـــود ارتبـــاط مردگان و ارواح درگذشتگان با عیدهالووین است. نه تنها بین سلت‌ها بلکه در سراسر اروپا،هالووین، یعـنی شـبی که موعد گذر از پاییز به زمستان اسـت، ظـاهرا از قـدیم موســمی از ســال بــوده است که گمــان می‌رفت ارواح گذشــتگان از خانه‌هــای پیشــین خــود بازدید می‌کنند تا با گرمای شور و شادی که خویشان و افـراد خـانواده شـان در آشــپزخانه یا اتـاق نشـیمن برایشـان فـراهم کرده‌اند برخوردار شوند.}

{احتمــالا طـبیعی بـوده است که فکر کنند فـرا رسـیدن زمستان ارواح بیچاره‌ی لرزان را از مزارع خالی و بی‌بار و بر و بیشه زارهـــــای برهنه به گرمـــــای کلبه و به کنج آشنای اجاق‌ها می‌راند. مگر گاوها ماغ‌کشان در آن زمان از مراتع تابســـــتانی در صـــــحراها و جنگل‌ها و از تپه و مـاهور به آغل‌ها بـاز نمی‌گشـتند تا در آنجا پنـاه گیرند و بخورند و بیاسایند در عین حـال که بادهـای سـرد وحـزن

انگیز در میان شاخه‌ها می‌وزید و می‌نالید و برف و بوران دره‌ها و آیکندها را می‌انباشت؟ و مگر مرد و زن نیک دل روستایی می‌توانستند توجهی را که به گاوان و رمه‌ها نشان می‌دادند از ارواح مردگان خویش دریغ کنند؟ اما فقط ارواح درگذشتگان نیستند که تصور می‌شود بی‌آن‌که دیده شوند آن شب، شبی که پاییز سال بی‌رنگ و رو را به زمستان می‌سپارد. در همه جا می‌گردند و سرگردانند. جادوگران نیز در آن شب بیرون آمده‌اند و سرگرم تبهکاری‌های خویشتند، بعضی‌ها سوار دسته‌ی جارو در هوا میپرند، بعضی دیگر سوار گربه ببری‌ها که آن شب به صورت اسب‌هایی سیاه در می‌آیند، در جاده‌ها جولان میدهند. پری‌ها نیز همه شان بیرون‌اند و انواع اجنه‌ها همه جا وول می‌خورند.}

{در اویست جنوبی واِریسکای می‌گویند:

هالووین می‌آید، می‌آید

جادوگری [یا غیبگویی] باب می‌شود

جن و پری شاد و آزاد می‌شود.

همه شان هر سو دوان، توی جاده‌ها روان

راه‌ها را خالی کنید، بچه‌ها، امان امان”.

اما در عین حال که افسون راز و رمز و ابهت در ذهن روستایان سلتی همیشه باهالووین همراه است، جشن عمومی آن، لااقل در عصر جدید، به هیچ وجه حال و هوای دلگیر و محزون ندارد؛ برعکس با شور و شوق و خصوصیات رنگین و دل انگیز همراه است که آن را به صورت شادترین شب سال در می‌آورد. جزو چیزهایی که

درهایلندز اسکاتلند به‌هـالووین زیبـایی رویـایی بیشـتری می‌بخشد تل‌هـای آتش است که جابه جا در آن ارتفاعـات بر می‌افروزند. «در آخرین روز پاییز بچه‌ها خزه و جلبک، بشکه‌های قیر، خس و خاشاک و شاخه‌های باریک و بلند(gàinisg)ـ و هر آنچه بـرای سـوختن مناسب باشد گـرد می‌آوردند. این‌ها را بر بلندی نزدیک خانه روی هم تلنبـار می‌کردند و شـــــــــــبانگاه آتش می‌زدند. این آتش را Samhnagan می‌نامیدند. هر کسی آتشی بـرای خـود داشت و آتش هـرکس بزرگـتر بـود مـوجب افتخـار او می‌شد. همه جا از نـور آتش‌ها روشن بـود و منظـره‌ی آتش‌های بسیار که بر بلندی‌ها می‌سوختند}

{و انعکـاس نـور آن در خلیج اسـکاتلند صـحنه‌ای بسـیار تماشـــایی می‌ســـاخت.» آتش‌های‌هـــالووین همچـــون آتش‌های بلتین در اول ماه مه، ظاهرا در ارتفاعات پـرت شر نیز رایج و همگـانی بـوده است. در ناحیه کالانـدر که شامل گذرگاه مشهور تروساکس امروزی می‌شود که به کرانه‌هـای پیچـاپیچ و جنگلی خلیج زیبـای کـاترین متصل است، آتش‌های‌هـالووین تا نـزدیکی اواخر قـرن هجـدهم هنـــوز روشن می‌شد. وقـــتی آتش خـــاموش می‌شد خاکسترش را به دقت به شکل دایـره جمع می‌کردند و به نـام هر فـردی از خانواده‌هـایی که در روشن کـردن آتش دستی داشته است سنگی بر گرد آن می‌نهادند. صبح روز بعد اگر می‌دیدند که سـنگی از آن میـان جابه جا شـده یا شکسته است. مطمئن می‌شدند که صاحب آن سـنگ fey است یا وقف شـــــده است و ممکن نیست از آن روز تا دوازده ماه دیگر زنـده بماند. در نـاحیه‌ی کوئیـنز ایرلند تا نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم بچه‌ها در عیدهالووین انواع این آیین‌های فال بینی را انجام می‌دادند. دخترها چشم بسته

به مزرعه می‌رفتند و کلم پیچی می‌کندند. اگر کلم خـوب رسیده بود، شوهر خوبی گیردختر می‌آمد اما اگر ساقه‌ی کلم کج و خمیده بود شوهر آینـده اش پـیر مـرد خسیسی از آب درمی آمد.}

{هم چـــنین، فنـــدق و جـــوز را جفت جفت روی آتش می‌نهادند و از نحـــوه‌ی حـــرکت آن‌ها آینـــده‌ی عشق و ازدواج زوج‌ها را پیشـگویی میکردند. سـرب را روی آتش ذوب میکردند تا به درون کاسه‌ای آب ســـرد بچکـــد، و از روی شـکل‌هایی که سـرب مـذاب در آب سـرد به خـود می‌گرفت وضع بچه‌های‌شان در آینـده معلـوم میشد. نـیز سعی می‌کردند با دندان سیب‌هایی را که روی آب شناور بـــود بقاپند. یا چـــوبی را از قلابی می‌آویختند که بر یک سرش سیبی و بر سر دیگرش شمعی قرار داشت. چوب را می‌چرخاندند و طرف سعی می‌کرد که سیب را دنـدان بزند و گـــاهی البته شـــمع را به جـــای آن در دهـــان می‌گرفت. در ناحیه‌ی لی‌تـریم نـیز تا نزدیکی‌هـای اواخر قـرن نـوزدهم اَشـکال گونـاگونِ تفـأل و پیشـگویی در روزهـالووین صـورت می‌گـرفت. در اینجا نـیز همچـون نـاحیه‌ی کوئیـنز دخترها به کمک کلم‌هـایی که از مزرعه میکندند از آینـده‌ی خـود و نحـوه‌ی ازدواج و شـوهری که نصیب‌شان می‌شد خبردار می‌شدند. اگر دختری شاخه‌ای گل رشـتی پیـدا می‌کـرد که کج شـده بـود و به صـورت حلقه‌ای از زمین روییده بود، شبانگاه با نام شـیطان سه بـار از زیر حلقه رد می‌شـد، سـپس شـاخه را می‌برید. و زیر بـالش خـود می‌گذاشت و در این مـدت هیچ حـرفی نمی‌زد.}

{و در این مـدت هیچ حـرفی نمی‌زد. آنگـاه سر به بـالش می‌نهاد و مردی را که در آینده شوهر او می‌شد به خواب می‌دید. پسـرها هم در روزهـالووین اگر بی‌آن‌که حـرفی بزنند ده تا بـــرگ پاپیتـــال جمع می‌کردنـــد، یکی را دور می‌انداختند و بقیه را زیر بالش خود می‌گذاشـتند، چـنین خوابی در مورد عشق و ازدواج آینده شــان می‌دیدند. هم چنین به وسیله‌ی کیکی به نـام barm-breac که تـویش فندقی با یک حلقه قرار داشت فـال می‌گرفتند. هـرکس که حلقه را به دست می‌آورد زودتر از همه ازدواج می‌کــرد؛ و کسی که فنــدق را صــاحب میشد با بیــوه‌ای ازدواج می‌کرد، اما اگر فندق پوک بود صـاحبش موفق به ازدواج نمی‌شد. نـــیز، دخـــتر نخی پشـــمی با خـــود بر می‌داشت و وقت غروب به کوره‌ی آهک پــزی می‌رفت و به نام شـیطان نخ را در کـوره می‌انـداخت و سر دیگر نخ را محکم در دست می‌گرفت، سپس سر نخ را تکان میداد و می‌پرسـید «سر نخم را کی می‌گـیرد؟» و نـام شـوهر آینده اش از ته کوره شنیده می‌شد.

شـیوه‌ی دیگر تفـال آن بـود که چنگکی بردارند و به کنـار پشــته‌ی خــرمن برونــد؛ نه بــار آن را دور بزنند و بگویند «این پشـته‌ی خـرمن را به نـام شـیطان با این چنگک بـاد میـدهم.» در دور نهم شـبح یـار و شـریک زنـدگی آینـده ظــاهر می‌شد و چنگک را می‌گــرفت. شب خاکســترهای اجاق را با چنگک جمع می‌کردند و صبح از روی آثــاری که روی خاکســترها دیــده می‌شد می‌فهمیدند که در ســال آینده کسی به آن خانه می‌آید، یا از آن خانه می‌رود یا در آنجا می‌میرد. در ناحیه‌ی راسـکومون در جـوار لی تـریم، در روزهـــالووین تقریبا در هر خـــانه‌ای کیکی می‌پزند و حلقه ای، سـکه ای، آلـوچه‌ی جنگلی و تکه چـوبی تـویش

قرار می‌دهند. سکه به هر کس برسد علامت پولدار شدن است، آن که صاحب حلقه می‌شود زودتر ازدواج می‌کند، تکه چوب به هر کس برسد علامت مـرگ اوسـت، زیـرا به معـنی تـابوت اسـت، و کسی که آلوچه را به دست آورد بیشتر عمر خواهد کرد زیرا پریان و اجنه در روزهالووین آلوچه‌ی جنگلی را در توی پرچین‌ها می‌پوسـانند و از این رو آلوچه‌ی تـوی کیک تا آخر سـال می‌ماند. هم چـنین در آن شب اسـرار آمـیز دخترها نه دانه‌ی جو در دهـان می‌گذارند و بیرون

می روند و بی‌آن‌که حـرفی بزنند آن قـدر راه می‌روند تا اسم مردی را بشنوند؛ این اسم اسمِ شوهر آینده‌ی آن‌ها ست. در ناحیه‌ی راسـکومون نـیز در روزهـالووین دنـدان زدن سیبِ یا گرفته سکه‌ی شناور در آب و قاپیـدن سـیب یا شـمع چرخـان متـداول است. در جزیـره‌ی آدم، که از نـواحی سـلتی اسـت، نـیز تا همین اواخر در عیدهالووین آتش روشن می‌کردند و همه‌ی مراسـمی را که بـرای رانـدن و زدودن آثـار شـوم و زیانبـار جـادوگران و اجنه مرسـوم بـود انجـام می‌دادند.}(کتـاب شـاخه زرین پژوهشی در جـادو و دین صـفحات 745 الی 749 جیمز جرج فریزر)

نکته: از منظر اسـطوره شناسی و دین‌شناسی و انسـان شناسی و فرهنگ، مراسم‌هالووین در بین اقـوام سـلتی به مراسم چهارشـنبه سـوری در بین ما ایرانیـان شـباهت‌هایی دارد. البته در بعضی جاها تفاوت‌هـای جدی‌ای نیز دارد.

کامل‌ترین مجموعه جملات عاشقانه به همسر

عنوان کردن جملات عاشـقانه ویا ارسـال آن‌ها به همسر خود باعث لذت بخش شدن زندگی مشترک و زیباتر شدن لحظــات زنــدگی خواهد شد. این مجموعه به شــما کمک خواهد کرد که به زندگی خود حلاوت خاصی ببخشـید و از گفتن دوستت دارم‌های‌تان به عزیزانتان خجالت نکشید

متن زیبا و جملات عاشقانه دوستت دارم

متن‌های عاشقانه جدید و کوتاه

متن زیبا و جملات عاشقانه دوستت دارم

قشـــنگ‌ترین و رمـــانتیک‌ترین جمله‌هـــای احساسی و عاشـقانه کوتـاه بـرای همسر و عشق زنـدگی همـراه با متن‌هــای عاشــقانه زیبا و نــاببرای ابــراز علاقه و گفتن دوستت دارم

جملات عاشقانه کوتاه

من برای تو

تو برای من

ما برای هم

چقدر قشنگ است این عشق من و تو ...

هر روز بیش از پیش به این راز پی می‌بـرم که تو دنیـای من هستی

جمله‌های عاشقانه قشنگ و خاص

متن ادبی عاشقانه

جمله‌های عاشقانه قشنگ و خاص

عشق مثل دریا هرگز متوقف نمیشه

عشق مثل ستاره می‌درخشه

عشق مثل خورشید گرم میکنه

عشق مثل گل‌ها لطیفه

و

عشق درست مثل تو زیباست

اس‌ام اس عاشقانه و زیبا

آن هنگام که به دیدنم می‌آیی

شوق باغبانی با من است

که گلی تازه

در باغچه‌اش روییده باشد ...

نمی‌دانم تو را به خورشید تشبیه کنم یا دریا

فقط می‌دانم همیشه باید

مثل خورشید بر خانه بتابی تا به تو گـرم شـود و همیشه باید مثل دریا زلال باشی

تا خانه با وجودت آرامش بگیرد

متن زیباجملات عاشقانه احساسی برای عشق زندگی

دل را قرار نیست مگر در کنار تو ...

متون عاشقانه قشنگ و جذاب

فرقی ندارد

چه ساعت از شبانه روز باشد

صدایت را که می‌شنوم

خورشید در دلم طلوع می‌کند

من هیچ ام

و تُ

در تمامِ هیچِ من همه‌ای ...♥

تو مرا جان و جهانی چه کنم جان و جهان را

جملات عاشقانه برای همسر

You’re my other half

تو نیمه گمشده منی

I LOVE YOU

جملات عاشقانه زیبا و رمانتیک

می خواهمت که خواستنی‌تر از هر کسی ...

جمله‌های عاشقانه برای نامزد

عشق چیزی است که من هر روز در لبخند تو می‌بینم

عشق چیزی است که با هر لمس تو احساس می‌کنم

عشق چـــــیزی است که در هر کلمه‌ای که می‌گـــــویی می‌شنوم

عشق چیزی است که ما هر روز در آن زندگی می‌کنیم

لبخند تو خلاصه‌ی خوبی‌هاست

لختی بخند خنده‌ی گل زیباست

کی می‌رسد آن صبح

که من صدایت بزنم

تو بگویی جانا

جملات عاشقانه احساسی برای عشق زندگی

متن عاشقانه و احساسی

همسر عزیزم، تو تنها یار و همدم زندگی‌ام هستی

چه بخواهی چه نخواهی تا ابد در قلب من می‌مانی ...

دوستت دارم

متن جدید عاشقانه برای همسر

گرمای دستات آرامش منه

هرگاه پیش من هستی، نمی‌خواهم سر هیچ کـار دیگـری بروم

می‌خواهم تا ابد بنشینم و چشم‌هایت را نگاه کنم

تا عمق چشم‌هایت را نگاه کنم تا مطمئن شوم بی‌نهایت دوستم داری

شاعر میگه:

لا تقسوا علی أنثی إلا فی عناقها...

به زن سخت نگیرید

مگر به هنگام در آغوش کشیدنش:))

جملات عاشقانه زیبا برای مخاطب خاص

با تمام مداد رنگی‌های دنیا

به هر زبانی که بدانی و ندانی

خالی از هر تشبیه و استعاره و ایهام

تنها یک جمله برای تو خواهم نوشت

دوستت دارم-- خاص‌ترین مخاطب خاص دنیا ...

متن عاشقانه

تو که هستی غرق در آرامشم

لبخند تو به معنـــای واقعی زیبـــاترین چـــیزی است که در تمام زندگی‌ام دیده‌ام

دوست دارم عشقم

جلوه بخت تو دل می‌برد از شاه و گدا

چشم بد دور که هم جانی و هم جانانی

هوا خواه توام جانا و می‌دانم که می‌دانی

جملات زیباجملات و متن‌های عاشقانه زیبا

خوش‌تر از دوران عشق ایام نیست

You are my everything

تو همه چیز منی

تو مثل باران هستی

بارانی از گل

بارانی از مهر

بارانی از لبخند

بارانی که به زندگی کویری من جان بخشید

اگر تو نبودی

من کاملا بیکار بودم

هیچ کاری

در این دنیا ندارم

جز دوست داشتن تو

جملات عاشقانه زیبا و رمانتیک

متن‌های فوق‌العاده تاثیر گذار عاشقانه

توی قلبم نوشتم

ورود ممنوع

حالا که وارد شدی

خروج ممنوع

شوهر عزیزم فقط یه چیزی می‌خواهم بگم

تو در روز عروسی

زندگی مرا کامل کردی

دوستت دارم

لاک پشت‌های کــوچکی که تــازه به دنیا آمده‌اند را دیــده ای؟

بی اختیار به سمت دریا می‌روند

این گ-ونه دوستت دارم بی‌اختیار

متن عاشقانه و رمانتیک برا همسرم

فقط یار من و یار من و یار خودم باش

جملات آرامش دهنده عاشقانه

قدم زدن زیر باران ... گرفتن دست‌های تو ... این چــیزی است که آرزوی آن را دارم

صدا می‌کنم تو را

این "جانی" که می‌گویی

جانم را می‌گیرد

نزن این حرف‌ها را

دل من جنبه ندارد

گرمآی دستآت روی گونم بهتَرین حسه جان جآنآنم

گرمم کن

به قدر یک آغوش

هوای نبودنت عجیب سرد است!

جملات و حرف‌های کوتاه عاشقانه برای مخاطب خاص

مخاطب خاصم، چای تو روی چشممه

شعر ردیف و قافیه نمی‌خواهد

بوی آغوش تو هر دیوانه‌ای را شاعر می‌کند ...

دوست خوب را باید روی چشم‌ها گذشت

کجایی ...

چشم‌هایم بهانه ات را گرفته‌اند ...

هزار بار آمدم خطت بزنم از قلبم

خود خودت را

یادت را

اسمت را

اما ...

فقط قلبم پر شد از خط خطی‌های عاشقانه!

عاشقانه‌های کوتاه

بگذار #لبخندت

حال تمام روزهای مرا خوب کند..

اگه یه روز دلمو شکستی فدای سرت
فقط کفش بپوش که شکسته‌هاش تو پات نره

لحظه‌ای در گذر از خاطره‌ها
ناخودآگاه دلم یاد تو کرد
خنده آمد به لبم شاد شدم
گویی از قید غم آزاد شدم

دلم لک میزنه واست زمانی که ازم دوری
ولی در خاطرم هستی دیگه این‌جاشو مجبوری

متن‌های جدید عاشقانه برای همسر
متن زیبا و عاشقانه برای عشقم
گل زیبای زندگی من
عاشقتم

نمی توانم نامت را در دهانم

و تو را

در درونم

پنهان کنم

گل با بوی خود چه می‌کند؟

گندمزار با خوشه اش؟

طاووس با دمش؟

چراغ با روغنش؟

با تو سر به کجا بگذارم؟

کجا پنهانت کنم؟

وقتی مردم، تو را در حرکات دست‌هایم

موسیقی صدایم

و توازن گام‌هایم

می بینند

عاشق احساسی هستم که با دیدن لبخند تو پیدا می‌کنم

همسر عزیزم دوستت دارم

متن زیبا عاشقانه کوتاه

ناگهان رسیدی

و خوشبختی پروانه‌ای بود
که پر زد و روی شانه‌ام نشست

تو را به جای همه کسانی که نشناخته‌ام دوست می‌دارم

نمی خواستم
این عشق را فاش کنم
ناگاه به خود آمدم،
دیدم همه کلمات راز مرا می‌دانند
این است که
هر چه می‌نویسم
عاشقانه‌ای برای تو می‌شود

قفس یعنی دهان من
وقتی زبانم
روی اسم تو قفل می‌شود ...

همسرم، تو بهترینی
به خاطر همه خوبی‌هایت ممنونم

تو فرشته نجاتی فرشته مهربان من
بهترین روزهای زندگی‌ام را در کنارت تجربه کردم
تو مهربان‌ترین همسر دنیایی
امیدوارم لایق این همه عشق تو باشم
عاشقانه دوستت دارم، همه هستی و نور زندگی من

عشق زیبای من
تو زیباترین بهانه برای نفس کشیدنی
تو پاک‌ترین شعر عاشقانه ای
تو بهترین معنای دوست داشتنی
تو شاه بیت غزل زندگی‌ام هستی
تو را عاشقانه دوستت دارم
من و تو با هم یعنی یک عشق مقدس
یک قصه بی‌پایان ...

کلمات جادویی عاشقانه برای همسر و عشقم
تو قلبم میمونی واسه همیشه-

صدای نفس کشیدن تو بهترین صدای زندگی من است

وقتی با تو هستم عاشقی کم است

دیوانه ات می‌شوم

آنقدر دیوانه و مسحور که چشم‌هایم فقط تو را می‌بیند

متن عاشقانه برای سالگرد ازدواج

متن عاشقانه

سالگرد ازدواج ما سال روز تولد من است؛ چون گویا فقط از وقتی تو آمدی، من زندگی می‌کنم

نگاهت را قاب می‌گیرم در پس آن لبخند معصوم که به من شور و نشاط زندگی می‌بخشد

مطالب عاشقانه و جالب برای پروفایل

عشق شیرین‌ترین خاطره است

چه فرقی می‌کند مهره‌ی سیاه باشم یا سفید

چشمانت با اولین حرکت ماتم می‌کند!

نام زیبای تو را در کـتیبه‌ای از جنس عاطفه حک خـواهم کرد

و عکس قشنگت را در قابی از جنس عشق می‌گذارم

تا همه بدانند تو سلطان جان من و فاتح دلم هستی

آهای ناز نمک دار

منم عاشق تب دار

ببین دل تو دلم نیست

واسه لحظه دیدار

بیا تا خانه‌مان را روشن کنیم

تو خورشید باش تا من ماه شوم

تو به من بتاب و من تا ابد دورت می‌گردم

من که در هفت آسمان یک ستاره هم نداشتم

با آمدن تو دیگر هیچ چیز در دنیا کم ندارم

ماه و همه ستاره‌ها و خورشید به من حسادت می‌کنند

امسال چه سال خوبی بود

انگار با همه سال‌های عمرم فرق داشت

وقتی تو قدم به زندگی‌ام گذاشتی یک سال بهتر از همه سال‌های عمرم شد

تو چه خوش‌قدم هستی

تو بـرای من شـروع تـازه‌ای بـودی که پنجره‌هـای امید را گشودی و مرا با شکوفه‌های بهاری و نـوای چشـمه سـار آشنا کردی

بی اجازه یک عمر عاشقت می‌مانم

ســـتم عشق تو را کشـــیدم و در راه رســـیدن به تو از پا ننشتم تا خدا وصال شیرینت را به من هدیه داد

تا عمر دارم به تو و خدا مدیونم

اکنون که در کنار هم و زیر یک سقف هستیم

شادی و غم جهان چه اهمیتی دارد؟

من و تو در کنار یک‌دیگر شادی هر دو جهان هستیم

هوایم را داشته باش ...

وقتی ت-----♥---و هوایم را داری هوا هم خوب می‌شـود ...

اصلا هوا هم به هوای ت-----♥---و خوب می‌شود ...

عشق ماندگارم

عزیز دلم

همدم من

هم نفسم

زیباترین ام

فرشته قلبم

مهربانم

همه هستی ام

همه زندگیام

فقط تو هستی و تو ...

همسر جانم

تنهایی‌هایم پر از یاد توست و قلبم منزلگه عشق توست

بـــدان که احساسم از آن وجـــود نـــازنین توست و تمـــام هستی‌ام در عشق تو غرق شده است

در نظرم چشمان تو ناب‌ترین شـعر دنیا و موهـایت غـزل واره‌های زیبای جهان هستند

دنیایت را با دنیایم عوض میکنی؟

فقط برای چند ساعت ...

می خواهم بدانم تو که همه دنیای منی

من در دنیایت چگونه ام ...

در سر که نه، من در تمام وجودم عشق تو را می‌پرورانم

کی فکرشو می‌کـرد تو بشی دلیل حـال خـوب و انگـیزه تموم زندگیم؟

آغوش من فقط اندازه تو جا دارد

اگر خوب گوش کنی

این ضربان های تند و پی در پی قلبم را می شنوی

تو را فریاد می زنند

مخاطب کلامم که هیچ

مخاطب ضربان های قلبم هم تویی ...

جملات و متن‌های عاشقانه زیبا

در صفحه شطرنج زندگیم تمام مهره‌هایم مات مهربانیت شد

و من با اسب سفید قلبم به سوی تو تاختم تا بگویم:
شاه دلم دوستت دارم

امشب دلم هوای آن کافه را کرده
که چایش از مهر تو
و قندش محبت تو باشد
و تنها مشتری کافه من باشم ...

جملات ناب عاشقانه به همسر
حس بودنت
قشنگ‌ترین حس دنی------است
تو ک-ه باشی
هر روز را ن----------ه!
هر ثانیه را عش-----ق است ...

بعضیا میگن دنیا بی‌ارزشه
ولی دنیایی که
تو توش هستی مگه میشه بی‌ارزش باشه...

برای عاشق شدن

که بهانه‌های ریز و درشت لازم نیست

برای عاشق شدن کافیست

تو نگاه کنی و من

لبخ- -ند بزنم

عطر نفس‌هایت

جز من کوچه‌های شهر را هم مست می‌کند ...

چقدر بی‌قرارتم

دوستت دارم عزیزم

دوست-ت-- ♥ دارم

چق-در دوست دارم

دست‌های مردان-ه ات را

ک-ه دست‌های کوچکم را

درآن‌جامی-دهی

و نوازش میکنی

تا بفهمم تو کنارم هستی

وم--ن تکی-ه گاهی مطمئ--ن دارم ...

عاش-قانـ‌هایم

تمامی ندارد

وقتی تو بهترینِ

اتفاق زندگی‌ام هستی ...

هر کسی را بهر کاری ساختند

مرا بهر دوست داشتن تو

به همین سادگی

اتفاق‌هاِ خوب

همیشـ مـ‌اُفتَند

مثلِ مِهرِ "تُو" کـ

بـ دِلَ-----❤-----م "اُفتاده"

مـ‌بینـ حَتّـ "اُفتادنِ" هَم

فعلِ قَشنگیست!

وقتـ پاِ "تُو" وَسَط باشَد ... ☺

نبض زندگیم

با صدای نفس‌های تو میزند

قشنگ‌ترین صدای زندگیم ضربان قلب توست

ترنم دلنشین لحظه‌هایم با من بمان

تنها این را می‌دانم

که دوس داشتنت

لحظه

لحظه ی

زندگیم را می‌سازد

و عشقت

ذره

ذره ی

وجودم را

آغوشت را ت-------نگ‌تر کن

حس---------□---ادت میکنم به ه----------وایی که میـــان من وتوست

آغوشت را تنگتر کن

ب---ی مرز می------- خواهمت

ت----□----و کنارم باش□...

حال من خوب است

خیالت راحت

من جز آغوش تو،

حتی به دیوار هم تکیه نمیکنم □

راهی شدم‌ای عشق

به سویت که بگویم:

در راه تو

چیزی که بریزد به همم نیست

براىِ دوست داشتَنَت آرایه‌ای نیست

جز “تِکرار”

متن عاشقانه و رمانتیک برا همسرم

هربار کـِ نِگات- میکنم- به انتخابم- مُطمئِن‌تر میشَم--

با تو به اوج می‌رسد

معنی دوست داشتن

دُچارت شده اَم بیا و چاره‌ام باش

✿ خُورشید نَباشِ

✿ دُنیآ اَز هَم میپآش!

✿ تُ هَمون خُورشیدِ مَنی ...

جسارتا

دوستت دارم!

لطفا به دل بگیر ...

زن--دِگ-ی زیب-اس-ت

یَعن--ی

دُرس-ت از هَما لَحظ‌ای کِ

ت-----❤----و

تم---ام زن--دِگ-ی‌ام شُ-دی

متن‌های آموزنده و کوتاه درباره زندگی

قدیما نمیدونم دل ما خوش بود ،

یا قدیما بیشتر خوش می‌گذشت!

نمیدونم سلامتی بیشتر بود ،

یا ما مریض نبودیم!

نمیدونم ما بی‌نیاز بودیم ،

یا توقع‌ها پایین بود؟

نمیدونم همه چی داشتیم ،

یا چشم و هم چشمی نداشتیم!

نمیدونم اون موقع‌ها ،

حوصله داشتیم!

یا الان وقت نداریم!!!

نمیدونم چی داشتیم ،چی نداشتیم

ولی روزای خوبی داشتیم

هرگز از حکمت کار خدا در لحظه نمی‌توان سردرآورد

روزی خواهی دانست

شاید امروز نه

شاید فردا و پس فرداهای دیگر

پس نه مقاومت کن، نه مخالفت

همیشه دل‌نگرانی‌ها همراه تو خواهند بود
و هیچ کس در پس خنده‌های بظاهر بی‌خیال تو
اندوه غم را نخواهد فهمید
در آن لحظه است که هیچ پناهی جز خدا نخواهی یافت
خداوند در عمق باور آدمی جای دارد
و تو همیشه با وجود تمام دل‌مشغولی‌ها
جایی در دل داری که در انتها، آن‌جا
به سراغ خدا میروی
کس که تنها به عقلش
اعتماد کند
گمراه می‌شود
کسی که تنها به مالش
اعتماد کندکم میآورد
کسی که تنها به مردم
اعتمادکند
خسته می‌شود
امّاکسی که برخدا اعتمادکند
نه گمراه می‌شود
نه کم می‌آورد

و نه خسته میشه

خانه تان را با عشق برکت دهید.

در هر کنج آن عشق بکارید تا خـانه‌ای گـرم؛ عاشـقانه و آرام داشـته باشـید و همـواره در آشـتی و آرامش به سر ببرید.

تصـــمیم بگیرید این بـــاور را همیشه در سر بپرورانید که همه مفید هســـتند و هر جا قـــدم می‌گذاریـــد، کســـانی آمادگی کمک به شما را دارند.

مهم نیست مـردم چه می‌گویند و چه می‌کننـد، بلکه مهم این است که شـــما چه واکنشی نشـــان می‌دهید و چه باوری درمورد خود دارید.

زندگی پراست از قضاوتهای

دیگران درباره‌ی ما!!

قضاوتهای که گاهی اوقات بد

وگاهی اوقات خوب است

اگر عادت کنیم باهر نظرموافق ومخالفی

زیرو رو شویم

باید فاتحه‌ی آرامش را بخوانیم!!

متن‌های زیبا و آموزنده, متن‌های زیبا و جالب

متن‌های زیبا

دیروز می‌توانست پایان زندگیمان باشد.

پس امروز که زنده ایم معجزه‌ای از جانب خداوند است.

در حقیقت دیدن هر روز معجزه‌ای از جانب اوست.

خدایا!

تو را شاکریم به خاطر امروزمان که به ما عطا فرمودی.

خـــدایا کمک بفرما تا امروزمـــان را سرشـــار از زیبـــایی سازیم.

و آن را آنگونه که تو دوست داری بسازیم.

افکار خود را با

متن زیبا در مورد ترس

به راحتی میشه...

نیت‌های زیبا همراه کنید

نیت‌های زیبا را

با کلمات دلنشین پیوندبزنید

کلمات دلنشین را

با احساس شعف ابرازکنید

تا حضورتان طراوت را

به هستی هدیه دهد

گاهی وقتا فراموش کن کجایی، به کجا رسیدی و به کجا نرسیدی،

گاهی وقتا فقط زندگی کن...

یاد قولهایی که به خودت دادی نباش،

یه وقتایی شرمنده خودت نباش،

تقصیر تو نیست

تو تلاشتو کردی اما نشد...

یه وقتایی جواب خودتو نده

هر چی پرسید: چرا این‌جای زندگی گیر کردی لبخند بـزن و بگو کم نذاشتم اما... نشد

یه وقتایی فقط از زنده بودنت لذت بـبر...از بـودن کنـار کسـانی که دوستشـان داری و دوسـتت دارن...از طلـوع خورشید از صـدای آواز قمری‌ها...از بـاد...بـاران از همه لذت ببر..

در زندگی هیچ لذتی

بهتر از غلبه برسختی نیست

دریافت سود روز شمار بدون ریسک

مرجع معتبر خرید انواع گیفت کارت

لذت عبور از یک پله و رفتن به

پله بعدی،ساختن آرزوهایی جدید

و تماشای به ثمر نشستن آن‌ها

همه این‌ها لذت بخشند

وقتی دائم بگویی گرفتارم؛

هیچ وقت آزاد نمیشوی،

وقتی دائم بگویی وقت ندارم،

هیچوقت زمان پیدا

نمی کنی،

وقتی دائم بگـویی فـردا انجـامش میـدهم، آن فـردای تو هیچ وقت نمیاید!

وقتی صبحهااز خواب بیدار می‌شویم دوانتخاب داریم:

برگردیم بخوابیم و رویا ببینیم،

یا بیدار شویم و رویاهایمان را دنبال کنیم.

انتخاب با شماست!

وقتی در خوشی و شادی هستی عهد و پیمان نبند!

وقتی ناراحتی جواب نده!

وقتی عصبانی هستی تصمیم نگیر!

زندگی، برگ بودن در مسیر باد نیست،

امتحان ریشه‌هاست.

صبر آدمها حد دارد حتی خوبترین آدم‌ها هم

تحملشان زمانی دارد بی آدم‌ها صبور زندگی‌تان

بی‌توجی نباشید هر چقدر توجی‌تان کمتر باشد

زمان صبر آن‌ها هم کمتر می‌شود

بی‌انصاف نباشید، اگر صبرشان تمام شد

بدانید کی چقدر بی‌صدا

از درون نابود شدند که شما

ذره‌ا از دلشان خبر نداشتید...

انسانهایی هستند که دیوار بلندت را میبینند

ولی به دنبال همان یک آجر لق میان دیوارت هستند:

تا تو را فرو بریزند.....!

تا تو را انکار کنند.....!

تا از رویت رد شوند.....!

مراقب آدم‌هایی که به آن‌ها اعتماد میکنی باش!

بزرگترین ضربه را از اعتماد میخوریم!!!

دست روزگار هلت میدهد;

ولی قرار نیست تو بیفتی؛

مراقب خوبی‌هایت باش....!

اگر بی‌تاب نباشی و خودت را به آسمان گره زده باشی،

اوج میگیری.... به همین سادگی..

گنجشـکی با عجله و تمـام تـوان به آتش نزدیک میشد و برمی گشت!

پرسیدند: چه می‌کنی؟

پاسخ داد: در این نزدیکی چشـمه آبی هست و من مـرتب نوک خود را پر از آب می‌کنم و آن را روی آتش می‌ریزم

گفتند:

حجم آتش در مقایسه با آبی که تو می‌آوری بســیار زیــاد است و این آب فایده‌ای ندارد!

گفت:

شــاید نتــوانم آتش را خــاموش کنم اما آن هنگــامی که خداوند از من می‌پرسد:

“زمانی که دوستت در آتش می‌سوخت تو چه کردی؟”

پاسخ میدهم:

هر آن‌چه از من برمی آمد!

جملات عاشقانه

متن رمانتیک

عشق یعنی

در میان غصه‌های زندگی

یک نفر باشد که آرامت کند..

علیرضا عباس زاده

متن رمانتیک کوتاه

گاهی باید لمس کرد

تب تند قلبی را که گفته

دوستت دارم ...

عاشقانه‌های رهی معیری

جهان در دیده‌ی من محو و تاریک

تو از من دور و من با مرگ نزدیک

رهی معیری

دلنوشته عاشقانه

و عشق

پزشک حاذقی است!

که نسخه‌ی تمام دردهایم را

لابلای موهای تو پیچید...

مهرداد حق محمدی

زیباترین متن‌های عاشقانه

مبتلایم کرده‌ای!

درمان نمی‌خواهم، که عشق

بی‌گمان شیرین‌ترین بیماریِ دورانِ ماست

فرشاد کولیوند

دلنوشته ناب و زیبا

به سینه تا نفسی هست

بی قرار توام ...

فریدون مشیری

متن عاشقانه از قیصر امین پور

عاشقی را چه نیازیست

به توجیه و دلیل

که توای عشق

همان پرسش بی‌زیرایی..

قیصر امین پور

تکست عاشقانه خاص

عشق همین است

نگاه تو، صدای تو، کلام تو

همین که ذره‌ای از تو

می‌شود تمام من

سما قشقایی

متن کوتاه لاو

رد پای عشق را گرفتم

سر از آغوش تو درآورد..

عبدالله آذرآیین

چقدر عاشقانه

به آغوش میکشی

منِ خسته‌یِ سرمازده‌ی راه را...

فردین کیهانی

یک روز

عشق را می‌نوازم من

با تار گیسوان تو

نعمان احمدی

به اوجش می‌رساند

خوشبختی را

خنده‌هایت..

حمیدرضا عبداللهی

کِی زِسرم برون شود
یک نفس آرزوی تو
مولانا
در این طوفان که ماهی هم
به دریا دل نخواهد زد!
کجا با کشتی‌ات بردی
دلم را ناخدای من!؟
ایمان زعفرانچی
عشق می‌تواند باران باشد
وقتی زیر چتر کنار توام
خاطره کشاورز
تا در دل من قرار کردی
دل را ز تو بی‌قرار دیدم...
مولانا
لذت دنیا
داشتن کسی است
که دوست داشتنش
حواسی برای آدم نمی‌گذارد..
امیر وجود

اشعار عاشقانه مولانا

اگر درمان تویی

دردم فزون باد

مولانا

ماهِ من!

در چشم عاشق

آب هست و خواب نیست..!

رهی معیری

آن‌چه در یادش نمانده

یاد ماست..

فریدون مشیری

شعر عاشقانه سعدی

مرا به باده چه حاجت

که مست روی تو باشم

سعدی

تو همانی که خیالم

همه شب در پی توست!

لیلا مقربی

دستم را که بی‌هوا می‌گیری

دلم را هوایی می‌کنی..

با تو پرواز، پر نمی‌خواهد!

حامد نیازی

من هر نفسم

بر نفس ناز تو

بند است..

شهریار

ز همه دست کشیدم

که تو باشی همه‌ام..

سعدی

تو مثل دعای مادرم

از ته دل می‌آیی...

هرگز نکشم منت مهتاب جهان را

تاریکی شب‌های مرا

روی تو کافی‌ست..!

پریناز جهانگیر

قرنطینه کن مرا در آغوشت

این روزها شدید نیازمند توام!

مژگان بوربور

شعر زیبا از استاد شهریار

بی تو با قافله ی

غصه و غم‌ها چه کنم؟!

تار و پودم تو بگو

با دل تنها چه کنم؟!

استاد شهریار

تا گرمی آغوش تو هست

ایمان نمی‌آورم ،

به آغاز فصل سرد...

و عمق عشق

هیچگاه شناخته نمی‌شود

مگر در زمان فراق...

جبران خلیل جبران

دلنوشته ناب سلمان ساوجی

ما را به جز خیالت، فکری دگر نباشد

در هیچ سر خیالی، زین خوبتر نباشد

سلمان ساوجی

متن بازیچه نکردن عشق

دوستش نداری رهایش کن

بگذار حق آدمهایی که

دوستش دارند و

او بخاطر تو از آن‌ها

فاصله میگیرد ضایع نشود...

کرونا و ماشیح داود(دجال)

تصویر نگارش کلمه کرونا با رسم الخط عبرانی و معادل ابجدی هر حرف در پایین آن.

ק(قوف که در اشکنازی ک نیز تلفظ می‌شود=100)

ו (و=6)

ר (ر=200)

ו (و=6)

נ (ن=50)

ה (ه=5)

مجمـوع اعـداد می‌شـود 367 که با ابجد جمله عـبرانی משיח בוא (ماشیح بو= ماشیح بیا) برابر است.

מ (میم=40) ש (شین=300) י (یود=10) ח (ح=8) ב (ب=2) ו (و=6) א (آلف=1) مجموع =367

پ ن: به درســـتی مشـــخص نیست که این برابر بـــودن ارزش عددی کلمات مربوط به بیمـاری کرونا اعم از نـام خـود بیمـاری یا نـام سـویه‌های جدید آن با بعضی کلمـات دینی و ماورایی، اتفاقی است یا تعمدی؟! اما اگر عمدی باشد منظور از ماشیح درجمله ماشیح بیا از نظر بنـده ماشیح داود یا همان (دجال) موعود یهود است نه حضرت عیسی بن مـریم مسـیح موعـود روح الله. و این یعـنی مجامع مخفی آمدن دجال را خواهانند.

راه‌های جذب مردان و پسران مغرور

جذب مردان مغرور

مـردانی که غـرور بیشـتری نسـبت به دیگـران دارنـد، سـخت‌تر با دیگـران ارتبـاط برقـرار می‌کنند و تعامل با آن‌ها نـیز دشـوارتر است. اگر با پـذیرش این موضـوع تصمیم گرفته‌اید که با مردی مغرور وارد رابطه عـاطفی شـوید و او را به خـود جـذب کنید رعـایت بـرخی نکـات احتمال موفقیت شما را بالا خواهند برد. در ادامه به چند نکته مهم در این زمینه اشاره کرده‌ایم.

با این حال توصیه می‌کنیم به دلیل مشـکلاتی که ارتبـاط با مـردان مغـرور بـرای افـراد ایجـاد می‌کنـد، پیش از هر اقدامی با یک متخصص روانشـناس مشـورت کنید. بـرای دریافت مشاوره

راه‌های جذب مردان و پسـران مغـرور | ارزش‌ها وعلائق فرد مقابل را بشناسید

یکی از مهمترین پارامترها در علاقمند کردن مـردانی که دارای شخصیت مغرور هستند، شـناخت ارزش‌هـای آنـان است؛ یعنی شناخت موضوعاتی که در زندگی برای آن‌ها از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. توجه کنید که ارزش‌ها بـرای هر شخصی متفـاوت بـوده و شـما می‌توانید در تعـاملات تـان متوجه شـوید که ارزش از نقطه نظر او به چه معناست.

این ارزش‌ها می‌تواند تحصـیلات، ثـروت، زیبـایی انـدام، ارزش‌هـای اخلاقی و... باشـند. امـروزه با توجه به پیشرفت تکنولوژی ابزارهـای گونـاگونی در اختیـار شـما

قــرار دارد که به شــما کمک می‌کنند تا بتوانید در مــورد ارزش‌ها و علایق طــرف مقابل خــود بیشــتر بدانید. از جمله آن‌ها می‌تـــوان به شـــبکه‌های اجتمـــاعی مانند اینســتاگرام و فیس بــوک اشــاره داشت. اگر مــرد مــورد علاقه تـــان ببیند که با شـــما ارزش‌ها و علائق مشـــترک زیادی دارد احتمال جذب او به شما بیشتر می‌شــود. چــرا که اصولا انسان‌ها از افرادی که شبیه به خودشان باشند خوششان می‌آید.

جذب پسران مغرور

افــراد مغــرور نســبت به توجه کــردن افــراطی دیگــران، واکنش‌هـــای معکـــوس نشـــان می‌دهند و معمـــولا از آن می‌گریزند. به همین خاطر بهــتر است که در توجه کــردن به او حد اعتـــدال را رعـــایت کنید و به او این فرصت را بدهید که دائما توجهــات یک طرفه دریــافت نکند و بتواند تعاملات دو سویه‌ای را تجربه کنید.

راه‌های جذب مردان و پسران مغرور | مبهم باشید

اگر در رفتارهای‌تان کمی ابهام وجود داشته باشد بیشتر احتمال دارد که توجه فرد مقابل را به خود جذب کنید. در واقع لازم است که از ابتــدا کل عشق و علاقه خــود را به فرد مقابل نشان ندهید و بگذارید که او خود این موضوع را کشف کند. یک قـــانون کلی در روان شناسی می‌گوید که ناشناخته‌ها جذاب ترند. در نتیجه تلاش کنید تا انـــدکی ناشناخته و مبهم باقی بمانید.

نکاتی برای جذب مردان مغرور

یک سری نیازهای ذاتی وجود دارد که برای جـذب مـردان باید از آن‌ها اطلاع کـافی داشـته باشـید. شناسـایی این نیازها با خوانــدن مقاله شــناخت مــردان به شــما کمک بــزرگی می‌کند. هم چــنین در جــذب مــردان مغــرور و افرادی که سخت‌تر عواطف خـود را ابـراز می‌کند اهمیت به این نیازها می‌تواند نقش پررنگی داشته باشد.

برای کسب اطلاعات بیشتر در مورد تفاوت زن و مـرد از دیدگاه روانشناسی کلیک کنید.

حس حمایت و هم دلی

شـاید فکر کنید مـردان مغـرور هرگز نیـازی به حمـایت دیگران ندارند و به تنهایی از پس همه امور زنـدگی خـود بر می‌آیند. در حالیکه این یک تصـور کـاملا اشـتباه است. مــردان مغــرور کمــتر می‌توانند در مــورد مشــکلات و ناراحتی‌هـای خـود با دیگـران صـحبت کنند اما این امر به معنای عدم نیاز آن‌ها به کمک و همـدلی نیست. آن‌ها هم مثل هر انسانی به حمایت دیگران نیــاز دارند. اگر بتوانید در شــرایط ســخت همــراه او باشــید و احساســاتش را بشناسید، جذابیت بیشتری برای وی خواهید داشت.

حس آزادی و استقلال

سختن نهایی در مرود جذب مردان

بسیاری از مردان به این دلیل از ازدواج و تعهد نسبت به آن می‌ترسند که احساس می‌کنند آزادی و استقلال خــود را از دست می‌دهند. به طـرف مقابلتــان نشــان دهید در کنار این که برای زندگی مشترک ارزش قائل هســتید، به استقلال و آزادی او نیز احترام می‌گذارید.

حس ارزش و احترام

تمامی مردان حتی آن‌هـایی که در ظـاهر بسـیار از خـود راضی هسـتند، نیـاز به تایید شـدن دارند. آن‌ها نـیز نیـاز دارند که مــورد احــترام دیگــران قــرار بگیرند و از آن‌ها قــدردانی شــود. پس بــرای جــذب مــردان مغــرور رفتــار محترمانه‌ای با آن‌ها داشته باشید و به هیچ وجه شخصیت آن‌ها را خــرد نکنید. با این رفتــار نه تنها فــرد مقابل را بیشتر به خود جذب می‌کنیـد، بلکه بـاعث می‌شـوید که او نیز با احترام بیشتری با شما برخورد کند.

نشانه‌های عاشق شدن زنان

عاشق شدن آتشین زنان

زنان هم وقتی عاشق می‌شوند به رفتارها، ظاهر و نگاه مرد مورد علاقه خود فکر می‌کنند، قلبشان تندتر می‌زند، عیب‌های او را نمی‌بینند، در خیال خود با او حرف می‌زنند، روی او حساس می‌شوند. با این حال زنان عشق خودشان را زیرکانه نشان می‌دهند و در ابتدای یک رابطه معمولا به صورت واضح و در قالب جملات ابراز علاقه نمی‌کنند. در واقع در شروع یک رابطه در بیان احساسات خود محتاط هستند.

اهمیت آگاهی از نشانه‌های عاشق شدن زنان

آگاهی از نشانه‌های عاشق شدن زنان از این جهت اهمیت دارد که بسیاری از مردان درک درستی از احساسات خانم‌ها ندارند. اگر نسبت به این نشانه‌ها بی‌توجه باشید، فرصت‌های استثنایی زندگی‌تان را برای پیدا کردن دختری که عاشقانه در کنارتان باشد، از دست می‌دهید از طرفی وقت و انرژی خودتان را برای رابطه‌های کوتاه مدت صرف می‌کنید که در نهایت ممکن است نسبت به تمام زنان بدبین شوید.

در نتیجه از عاشق شدن فراری می‌شوید و پیش خودتان فکر می‌کنید اصلا عشقی وجود ندارد. با این کار به شخصی که به شما علاقه‌مند است هم ضربه می‌زنید؛ چرا که ممکن است در صورت مشاهده بی‌توجهی شما دچار شکست عشقی شده و امید خود را از دست بدهد.

برای کسب اطلاعات بیشتر در زمینه شکست عشقی کلیک کنید.

نشانه‌های عاشق شدن زنان

نشانه‌های بدنی

زنان و مردان از دیدگاه روانشناسی تفاوت‌هایی با هم دارند؛ از این منظر نشانه‌های عاشق شدن در آن‌ها نیز متفاوت است که در ادامه به بررسی این نشانه‌ها در خانم‌ها پرداخته‌ایم. برای کسب آگاهی از تفاوت زن و مرد از دیدگاه روانشناسی کلیک کنید.

1. حساس شدن از نشانه‌های عاشق شدن زنان

یک زن عاشق، شما را زیر نظر دارد، به رفتار، ظاهر و نگاه شما توجه می‌کند. هنگامی که گروهی از دختران از جلوی شما رد می‌شوند به چشمان تان خیره می‌شود تا ببیند به آن‌ها نگاه می‌کنید یا نه. اگر متوجه حرص خوردن او، هنگام صحبت کردن با زنان دیگر شدید، بدانید که برای او اهمیت دارید.

1. اشتیاق برای برقراری ارتباط

اگر زنی خیلی سریع به پیام‌های‌تان جواب می‌دهد و همیشه در دسترس است یا به بهانه‌های مختلف با شما تماس می‌گیرد، در واقع برای ارتباط با شما علاقه مند است و در صورتی که برنامه‌ای داشته باشد که نتواند دعوت شما برای بیرون رفتن بپذیرد، زمان دیگری به شما پیشنهاد می‌کند.

1. برنامه ریزی برای آینده از نشانه‌های عاشق شدن زنان

زن عاشق پیشه، می‌خواهد دوباره شما را ببیند پس دنبال برنامه‌های دونفره ست که بتوانید زمانی در کنار هم باشید. در مورد آینده با شما صحبت می‌کند و از شما نظر خواهی می‌کند، می‌خواهد شما را بیشتر بشناسد پس تمایل دارد فعالیت‌هایی که شما به آن علاقه دارید امتحان کند حتی اگر در انجام آن افتضاح باشد. در میان صحبت‌هایش متوجه می‌شوید که به جای کلمه «من» از کلمه «ما» استفاده می‌کند یعنی به چیزی بیشتر از یک دوست معمولی نگاه می‌کند.

1. کنجکاوی از نشانه‌های عاشق شدن زنان

اگر زنی جذب شما شده باشد، سوال‌های مختلفی در مورد خانواده، دوستان، شغل، میزان وضعیت مالی و علایق شما می‌پرسد. سعی می‌کند وجه مشترکی با شما پیدا کند. تمام توجهش معطوف شماست و هنگامی که در مورد آینده شغلی و برنامه ریزی‌هایی که در آینده دارید صحبت می‌کنید، مشتاقانه گوش می‌دهد. شاید تعجب کنید که حتی جزئی‌ترین حرف‌های‌تان را به خاطر می‌آورد. حواستان باشد که الان زمانیست که می‌توانید او را تحت تاثیر قرار دهید، صادقانه و با علاقه به سوال‌هایش جواب بدهید.

1. خرید هدیه، بهانه‌ای برای نشان دادن احساسات

وقتی زنی برایتان هدیه‌ای می‌خرد، یعنی برای او منحصر به فرد هستید. هدیه او شاید گران قیمت نباشد ولی مطمئن باشید زمان زیادی در مورد آن فکر کرده

است. شاید از میان صحبت‌های شما متوجه شده باشد که به چیزی علاقه دارید پس هدیه او می‌تواند نشان دهنده شناخت او از شما باشد.

1. نشانه‌های بدنی

هنگام صحبت کردن به شما خیره می‌شود و چشمانش برق می‌زند، لبخند می‌زند، تن صدایش تغییر می‌کند، با موهایش بازی می‌کند؛ به طور کلی از حالات چهره او متوجه می‌شوید که واقعا خوشحال است؛ این‌ها می‌تواند نشانه این باشد که او واقعا به شما علاقه مند است.

1. نشان دادن چراغ سبز

اغلب دختران تمایلی به برقراری تماس فیزیکی با پسری که دوست ندارند نشان نمی‌دهند. ولی دختری که عاشق شماست دنبال این است که حداقل تماس فیزیکی کمی با شما داشته باشد؛ مثلا دست تان را بگیرد که این نشانه خیلی خوبی برای فهمیدن علاقه او به شماست.

1. جلب توجه از جمله نشانه‌های عاشق شدن زنان

زنی که عاشق شماست، به هر طریقی می‌خواهد توجه شما را به خودش جلب کند پس به تیپ، آرایش و جذابیت فیزیکی خودش اهمیت می‌دهد، پس اگر می‌بینید زمان زیادی باید منتظر بمانید تا او آماده شود، به او ایراد نگیرید. الان فرصتی استثنایی است که از ظاهر او تعریف کنید.

1. الهام بخش شدن برای تغییر

او را با اولین روزی که ملاقـــــات کردید مقایسه کنید و ببینید چه تغیــیراتی در او می‌بینید. شــاید حس کنید الان مســئولیت پــذیرتر شــده است یا وقــتی در ســختی‌ها و ناراحتی‌ها درکنـــارش هســـتید، متوجه می‌شـــوید که پیشـــنهاد، حرف‌ها یا رفتارتـــان در قلب او راهی بـــاز می‌کند و مورد پذیرش قرار می‌گیرید.

1. عشق، راهی برای تسخیر ترس‌ها

زنی که عاشق اســـت، حاضر است در کنـــار شـــما با ترس‌هایش رو به رو شـود و نسـبت به چیزهـایی که قبلا تــرس و واهمه داشــت، پــذیرش بیشــتری پیــدا می‌کند. پیشــنهاد می‌کــنیم بــرای درک بهــتر این موضــوع مقاله روانشناسی عشق را مطالعه کنید.

1. ایفا کردن نقش مادرانه از نشانه‌های عاشق شـدن زنان

زنان وقتی عاشق می‌شوند احســاس مادرانه وجودشــان به صورت ناهشـیار فعـال می‌شـود. پس تعجب نکنید اگر نسبت به سلامتی شما نگران می‌شود و زمانی که فست فود می‌خورید به شما غر می‌زند.

1. خجالتی شدن

یک واکنش رایج در زنـان وقـتی که عاشق می‌شـوند این است که به طور غـیر معمـول خجـالتی می‌شـوند. ممکن است متوجه شــوید که زمــانی که با شماست عصــبی و دستپاچه است، وقتی به او نگاه می‌کنید، صورتش ســرخ می‌شــود و با موها یا لبــاس خــود بــازی می‌کند. پس در ابتدای رابطه شاید بخواهند از شــما دور شــوند. اگر هیچ

کار اشـتباهی نکردید و به خـاطر اجتنـاب کـردن او مـردد شدید، اندکی به او زمان بدهید.

1. رفتارهای بچگانه و غر زدن

زنـان عاشـق، حمـایت کننـده و مراقبـان خـوبی هسـتند، گــاهی اوقــات آن‌ها می‌خواهند شــما را امتحــان کنند. زمــانی که حس می‌کنید مثل یک بچه لــوس و غــیر قابل تحمل شده است، احسـاس امـنیت را به او منتقل کنید و در مواردی که او احسـاس آسـیب پـذیری دارد، حمـایتش کنید.

در مقابل زن عاشق چه کنیم؟

زنان بـرای عاشق شـدن و اطمینـان از احسـاس خـود به زمان نیاز دارند. زمـانی که این نشـانه‌ها را در زن مـورد علاقه خود دیدید، فرصت مناسـبی است تا عشق خـود را به او ابراز کنید. برای این منظور راه‌های ابــراز عشق را بشناســـــید. در این زمینه مطالعه مقاله ابـــــراز عشق می‌تواند اطلاعات مفیدی را در اختیارتان قرار دهد.

نشانه‌های پسران عاشق چیست؟

آیا نامزدتان واقعا شما را دوست دارد؟ اگر می‌خواهید با نشانه‌های پسران عاشق آشنا شوید این مقاله را بخوانید.

وقتی با کسی آشنا می‌شویم و تصمیم می‌گیریم با او نامزد و در نهایت ازدواج کنیم، شاید گاهی شک و تردید سراغ‌مان بیاید و از خودمان بپرسیم آیا این فرد واقعا به ما علاقه دارد؟ چگونه می‌توانیم از عشق و احساس او مطمئن باشیم؟

شاید فهمیدن این موضوع به مرور زمان امکان‌پذیر باشد اما اگر می‌خواهید در همان مراحل اولیه به این موضوع پی ببرید لازم است زبان بدن آن شخص را بلد باشید. این روش به صورت قطعی نمی‌تواند به تمام سوالات ما پاسخ دهد اما با کمک آن می‌توانیم تا حدودی این موضوع را تشخیص دهیم. در این مقاله پویا ودایع، سخنران و مدرس زبان بدن به شما می‌گوید چطور می‌توانید یک خواستگار عاشق را تشخیص دهید.

اگر زمانی که با خواستگار یا نامزدتان به گردش می‌روید در اغلب اوقات چشمان نامزدتان به شما دوخته شده است، نشانه این است که او عاشق شماست و اطلاعات درونی و شخصیت پنهان شما را واکاوی می‌کند اما اگر زمانی که با یک‌دیگر هستید چشمان او به اطراف می‌چرخد؛ این حالت می‌تواند نشان‌دهنده این باشد که او در انتخاب خود مردد است. البته هر نگاه به اطراف نشانه این مردد بودن و شکاک بودن نیست. افرادی که

در انتخاب مردد هستند سعی می‌کنند به دفعات مختلف از نگاه مستقیم پرهیز کنند.

مردها مغزی تصویری و کاملا مبتنی بر تصاویر دارند. زمانی که یک مرد نامزدش را می‌بیند دوست دارد دوباره به او نگاه کند. مردمک چشم افراد عاشق بزرگ‌تر می‌شود و فرد دارای چشم‌های شفاف‌تر و درشت‌تری می‌شود که حس خیس بودن یا اشک‌آلود بودن به او دست می‌دهد.

عشق یک بیماری دوست‌داشتنی است

با تصویربرداری از افراد عاشق، پژوهشگران دریافتند یک نقطه خاص در تصاویر مغزی بیشترین ارتباط را با عشق دارد. این نقطه مسئول بیشتر اعمال حیاتی مانند خوردن، آشامیدن و حرکات چشم است. دانشمندان روی این موضوع تحقیق کردند و متوجه شدند همانند خوردن، خوابیدن و... عاشق شدن هم جزء نیازهای بدنی و روحی ماست و جالب است بدانید روانشناسان هم بیشترین شباهت را بین عشق و یک بیماری خاص روانی به نام وسواس اجباری مشاهده کرده‌اند.

در این بیماری، افکار خاصی به مغز هجوم می‌آورد که فرد از آن‌ها گریزی ندارد؛ این افکار او را مجبور به انجام رفتارهای خاصی می‌کند که اگر انجام ندهد دچار اضطراب و استرس زیادی می‌شود. درست مانند شخصی که وسواس دارد و خانه و محل کار خود را روزی دو بار تمیز و گردگیری می‌کند. این علاقه شدید قلبی یا همان عشق در ظاهر نشانه‌های بالینی شبیه بیماری وسواس اجباری دارد که از نظر آزمایشگاهی هم

به آن شبیه است. در بیماری وسواس اجباری، یک ناقل خاص در سلول‌های پلاکت خون بیمار افزایش پیدا می‌کند.

آیا او، واقعا عاشق من شماست؟!

پژوهشگری به نام مارازیتی، افراد عاشق را به این طریق آزمایش کرده و به این نتیجه رسیده که آن‌ها هم درست همین حالت را دارند، پس عشق حالت وسواس اجباری ایجاد می‌کند در آن فرد عاشق دچار افکار و عادت‌های خاصی می‌شود که نمی‌تواند از دست آن‌ها خلاص شود؛ مثل دیدارهای پی در پی، تماس گرفتن مکرر با طرف مقابل خود و فکر کردن مداوم به او که عملکرد عادی مغزش را مختل می‌کند.

زبان بدن افراد عاشق

افراد عاشق همان‌طور که گفتیم دچار فعل و انفعالاتی می‌شوند که مغز وظیفه انتقال این اطلاعات و حالت‌ها را به اندام‌شان برعهده دارد، در نتیجه بدن‌شان دچار تغییر و تحول خواهد شد. بسیاری از نشانه‌ها وجود دارد که می‌توانیم از روی آن‌ها حدس بزنیم یک فرد عاشق شده است یا خیر. برخی از راه‌های ابراز اطلاعات مربوط به احساسات از طریق زبان بدن فرد عاشق حالات چهره، تماس چشمی، صدا و زبان بدن است. به این ترتیب هر یک از این حالت‌ها دارای نشانه‌های مخصوصی هستند که می‌توانند در رفتار غیرکلامی ما انسان‌ها دیده شوند.

لبخند زدن

زمانی‌که نامزدتـــان به شـــما علاقه‌مند اســـت، عمیق و صـــمیمی به شـــما لبخند می‌زند. اگر او لبخنـــدی خشک و مصنوعی دارد انگار که آن لبخند به زور به او دیکته شـــده است. در این صـــورت بهـــتر است بدانید او از روی ادب کنار شماست و به محض این‌که فرصتی پیدا کند، شما را ترک خواهد کرد. لبخند مصنوعی را می‌توانید از هماهنگ نبودن ابروها با گوشه‌های لب در خندیدن تشخیص دهید.

در خندیـــــدن واقعی گوشه‌های لب بـــــالا و ابروها کمی مچاله می‌شـــوند. افـــراد عاشق ســـعی می‌کنند جـــوری بخندند که لب‌شان به گوشه کشیده‌تر شـــده و دنـــدان‌های آن‌ها همـــراه چشم‌های گـــرد شـــده دیـــده می‌شـــود. آن‌ها خندیدن را با چشم‌های‌شان هم اجرا می‌کنند و می‌توانید آثار خندیـــدن یک عاشق را در چشم‌های گـــرد شـــده او هم ببینید.

شخصیت

مردی که به نامزدش علاقه داشته باشد ســـعی می‌کند در مقابل او مانند یک جنتلمن رفتـــــار کند. کمک می‌کند تا مـــانتو یا پـــالتویش را بپوشـــد، مـــراقب اوست و ســـعی می‌کند زنـــدگی را بـــرای او ســـاده‌تر کند. با این نشـــانه‌ها می‌توانید بفهمید که مادرش او را به خوبی تـــربیت کـــرده و این علامـــتی است بـــرای این‌که بفهمید علاقه مـــرد به نـــــامزدش چقـــــدر واقعی است و فقط از روی ادب با خانم‌ها رفتـــار نمی‌کند. این نـــوع مـــردان همیشه در تمـــام موارد اولویت را با خانم‌ها می‌دانند و در موضوعات مهم در زندگی با آن‌ها مشورت می‌کنند.

مردانی که زبان عشق ندارند

بســـیاری از مـــردان علاقه‌شـــان را پشت حرف‌هـــای آزاردهنـــده و نیش‌دارشـــان پنهـــان می‌کنند. آن‌ها ممکن است جـــوک یا حـــرف خنـــده‌داری بزنند یا نامزدشـــان را دست بیندازند اما این نوع مردان با کارهای‌شان در واقع به خانم‌ها نشان می‌دهند که عاشق‌شان هســتند. ادبیـات اغلب آقایان در این نوع خشـونت کلامی خلاصه می‌شـود و به مـرور زمـان هم خانم‌ها به این نـوع ادبیـات عـادت می‌کنند.

زبان بدن افراد عاشق در اجتماع

افراد عاشق وقتی در مقابل معشوق قرار می‌گیرند بدن خود را به فرد مورد علاقه مایل کرده و سعی می‌کنند که همیشه رو به او قـرار گیرند. در آقایـان معمـولا بـدن به صـــورت یک حمـــایت کننـــده و در برگیرنـــده است و در خانم‌ها بـدن کوچک و ضـعیف‌تر نشـان داده می‌شـود تا حمـایت مـورد نیـاز را از مـرد دریـافت کند. مردها غالبا دوست دارند نامزدشان در سمت چپ‌شـان قـرار گـیرد و اندازه یک کف پا هم فاصله راه رفتن مرد از خانم بیشتر باشد.

وقـــتی پســـری عاشق شماست ولی شـــما او را دوست ندارید!!

رفتارهایی از شوهرتان که نشان از عشق دارد

موقع راه رفتن مرد با کج کـردن سر به سـمت نـامزدش سعی در ارتباط چشمی با او دارد. بیشـتر وقت‌ها افـراد عاشق مات و خیره به یک نقطه نگـاه کـرده و از شـنیدن صدای بیرون و خارجی اجتنـاب می‌کنند. سر فـرد عاشق معمولا متمایل به یک طرف است و سعی می‌کند هنگـام

شنیدن هم لبخند کوچکی بر لب داشته باشد و با حرکـات سر معشوق خود را همراهی می‌کند.

بازوها

زمانی‌که نامزدتـان با دسـتانی بـاز به اسـتقبال شـما می‌آید، نشـان‌دهنده علاقه به ایجـاد صـمیمیت و آشـنایی بیشـتر است اما اگر کسی بازوهـایش بسـته باشد به این معنی است که او علاقه ندارد شـما به حـریم شخصی‌اش وارد شوید. دست‌های عرق کرده و بازی کردن با وسـایل دم‌دست خود یکی از نشانه‌های عاشق شدن مردهاست.

شانه‌ها

زمانی‌که مردان در حال صحبت و گفت‌وگو با نامزد مورد علاقه‌شـان هسـتند شانه‌های‌شـان به‌طـور غـیر ارادی به سـمت جلو خم می‌شـود. این کـار به خـاطر بهـتر گـوش کـردن به فـرد مقابل انجـام می‌شـود. این حـالت نشان‌دهنده این است که آن مرد می‌خواهد شما در مرکز توجهش باشید و تمام تمرکز و توجهش به شماست.

اندام بالاتنه

زمانی که مردی با نامزدش قدم می‌زند، سینه‌اش را جلو داده و بازوهـایش به عقب متمایل می‌شـود. این حـالتی است که مردان سعی می‌کنند جنس مخالف‌شان را با آن تحت تـاثیر قـرار دهند و قـدرت و اسـتواری خـود را به دیگـران نشـان دهند. معمـولا هم تنفس‌هـای عمیق و بلندمدت می‌کشند یا تپش قلب ناشی از هیجان را کنترل می‌کنند.

پاها

اگر مردی به نامزدش علاقه‌مند شده باشد سعی می‌کند در راه رفتن خانم را راهنمایی کند یا هنگام ورود به محل خاصی بعد از خانم حرکت کند حتی در را برای خانم باز کند و صندلی‌اش را به جلو بکشد. موقعیت و حالتی که او به خود می‌گیرد نشان‌دهنده میزان صمیمیت و علاقه او به نامزدش است. او سعی می‌کند نامزدش را حمایت کند و به طرف مقابل بفهماند که همیشه در کنار اوست.

نشستن فرد عاشق

فرد عاشق برای فرار از دیده شدن استرس‌ها و علائم ظاهری، متمایل به جلو می‌نشیند و نشیمنگاه خود را از صندلی کمی فاصله می‌دهد. او با این کار به نامزدش توجه کرده و خود را به او نزدیک‌تر می‌کند و البته در تلاش است بدن خود را کنترل کند.

متفاوت از رقیبان شغلیتان جلوه کنید

دریافت سود روز شمار بدون ریسک

افراد عاشق موقع نشستن سعی می‌کنند روبه‌روی یک‌دیگر بنشینند اما در روابط بسیار نزدیک‌تر سعی می‌کنند کنار هم و در یک محل قرار گیرند حتی برای استفاده از یک بشقاب برای غذا و نوشیدنی ترجیح می‌دهند کنار هم بنشینند.

افراد عاشق موقع نشستن سعی می‌کنند هیچ مانعی روبه‌روی شان نباشند و هیچ چیز خارجی بین آن‌ها قرار نگیرد. لباس‌های اضافی و وسایل اضافی خود را در کنار

دیگری قرار می‌دهند و از فاصله انداختن یا مانع گذاشتن بین خود و نامزدشان پرهیز می‌کنند.

این افراد هنگامی که می‌نشینند و به گوش کردن و نگـاه کــردن نــامزدخود ادامه می‌دهنــد، مشت خــود را گــره می‌کنند و کنــار سر می‌گذارند و با علاقه و یک حســرت کوچک به فرد خیره می‌شوند.

مجموعه بهترین جملات انگیزشی عاشقانه

گـــــونه‌ای دیگر از جملات عاشـــــقانه جملات انگیزشی عاشقانه هسـتند که به عاشق توانـایی می‌دهند تا در راه عشق با قدرت و محکم و استوار قـدم بـردارد. در مطلب پیش روی شـما زیبـاترین جملات عاشـقانه انگیزشی را گردآوری کرده‌ایم. این جملات عاشقانه را با خـود تکـرار کنید و بـرای اسـتاتوس خـود برگزینید تا شـور و نشـاط عشق را فراوان سازید.

جملات انگیزشی عاشقانه

جملات انگیزشی عاشقانه

عشق بزرگترین نشاط در زندگی است

پابلو پیکاسو

☆☆☆☆☆☆☆

دوست داشتن کسی دیگر

دیدن چهره خداست

ویکتور هوگو

☆☆☆☆☆☆☆

رنج جـدایی در مقایسه با لـذت دیـدار دوبـاره هیچ چـیز نیست

چارلز دیکنز

☆☆☆☆☆☆☆

تا جایی که نفس می‌کشی

بخند

و تا جایی که زندگی می‌کنی

عشق بورز

☆☆☆☆☆☆☆

عشق

در نگاه اول

در نگاه آخر

و در هر نگاهی خواهد بود

☆☆☆☆☆☆☆

باور داشتن به عشق

آماده بودن برای رها کردن همه چیز به خاطر آن

و تمایل داشتن به ریسک کردن زندگیت برای آن

بزرگترین تراژدی است

☆☆☆☆☆☆☆

عشق می‌تواند

ما را راهی جهنم یا بهشت کند

ولی با این حال

همیشه ما را به جایی خواهد برد

☆☆☆☆☆☆☆

عشق روحی است

که در دو بدن قرار دارد

ارسطو

☆☆☆☆☆☆☆

هیچ علاجی

برای عشق وجود ندارد

به جز این‌که

بیشتر عشق بورزی

☆☆☆☆☆☆☆

اگر پی ببری

که در قلبت

به کس دیگری اهمیت می‌دهی

به موفقیت رسیده ای

جملات انگیزشی عاشقانه

ساعات ما در هنگام عشق

بال پرواز دارند؛

در غیاب آن

عصا دارند

☆☆☆☆☆☆☆

ترسوها از ابراز عشق عاجز هستند

عشق مخصوص دلیران است

مهاتما گاندی

☆☆☆☆☆☆☆

داستان‌های عشقی واقعی هیچ پایانی ندارند

ریچارد باخ

☆☆☆☆☆☆☆

عشق هیچ حصاری نمی‌شناسد

از موانع پرش می‌کند

از نرده‌ها عبور می‌کند

در دیوارها رخنه می‌کند

تا با امید کامل به مقصد خود برسد

☆☆☆☆☆☆☆

قلب منطق خود را دارد

که منطق

هیچ چیزی از آن نمی‌داند

☆☆☆☆☆☆☆

عشق کلیدی است

که یک نفر با آن

قلب تو را باز می‌کند

✩✩✩✩✩✩✩

شادمانی اینست

که یک نفر را در آغوش خود بگیری

و بدانی که تمام جهان را

در آغوش گرفته‌ای

✩✩✩✩✩✩✩

همانطور که عشق بدون احترام ناپایدار و بی‌ثبات است، احترام بدون عشق نیز خشک و بی‌روح است

✩✩✩✩✩✩✩

عشق

عشق به بار می‌آورد

عشق قانونی نمی‌شناسد

این برای همه یکسان است

ویرژیل

✩✩✩✩✩✩✩

افسوس زندگی من اینست

که به اندازه کافی نگفته‌ام:

دوستت دارم

جملات انگیزشی عاشقانه

از بین تمام شکل‌های احتیاط

احتیاط در عشق

شاید بدترین اتفاق

در جهت شادمانی واقعی است

برتراند راسل

☆☆☆☆☆☆

عشق

خردمندتر از هرگونه خردمندی است

☆☆☆☆☆☆

عشق هیچ وقت به کلی از بین نمی‌رود

باب مارلی

☆☆☆☆☆☆

شهامت کافی داشته باش

که به عشق یک بار بیشتر

و همیشه یک بار بیشتر

اعتماد کنی

☆☆☆☆☆☆

ترس از عشق

ترس از زندگی است
و کسانی که از زندگی می‌ترسند
دارای قلبی مرده هستند
برتراند راسل

☆☆☆☆☆☆☆

عدالتی که عشق به دنبال دارد
چشم پوشی است
عدالتی که قانون به دنبال دارد
مجازات است
مهاتما گاندی

☆☆☆☆☆☆☆

عشق همه چیز است
همه چیز را می‌دهد
و همه چیز را می‌گیرد

☆☆☆☆☆☆☆

عشق تو مرا قوی‌تر می‌کند
تنفر تو مرا غیرقابل مهار می‌کند

☆☆☆☆☆☆☆

مرا ببوس

تا متوجه شوی

که چقدر مهم هستم

☆☆☆☆☆☆☆

عشق مثل آتش است

در ابتدا شعله‌ای بسیار زیباست

اغلب داغ و پر انرژی

که با این حال هنوز تنها نوری است

که سوسو می‌زند

هم‌چنان که عشق ادامه پیدا می‌کند

قلب‌های ما رشد می‌کنند

و عشق مثل زغال می‌شود

سوزان و غیر قابل خاموش شدن

جملات انگیزشی عاشقانه

هر کسی اشتباهاتی می‌کند

زندگی همین است

ولی عاشق بودن

هیچ وقت اشتباه نیست

☆☆☆☆☆☆☆

عشق چیزی نیست که آن را پیدا کنید

بلکه عشق است که شما را پیدا می‌کند

✩✩✩✩✩✩✩

زندگی بدون عشق

مثل درختی

بدون شکوفه یا میوه است

جبران خلیل جبران

✩✩✩✩✩✩✩

عشقی را که در زندگی خود داری

با تمرکز بر عشقی که نداری

نادیده نگیر

✩✩✩✩✩✩✩

هر وقت ناامید می‌شوم

به یاد می‌آورم که

در طول تاریخ حقیقت و عشق

همیشه پیروز شده‌اند

مهاتما گاندی

✩✩✩✩✩✩✩

وقتی کسی عمیقاً عاشق تو باشد

به تو قدرت می‌دهد

و وقتی تو عمیقاً عاشق کسی باشی

به تو شهامت می‌دهد

لائوتسه

☆☆☆☆☆☆☆

عشق پاسخ همه چیز است

جان لنون

☆☆☆☆☆☆☆

عشق و دوستی ضرورت هستند، نه تجملات

بدون آن‌ها، بشریت نمی‌تواند زنده بماند

دالایی لاما

☆☆☆☆☆☆☆

قول بده وقتی مُردم

بر روی پیشانی‌ام بوسه‌ای بزنی

من آن را حس خواهم کرد

ویکتور هوگو

نشانه‌های عاشق شدن

1. ناخودآگـاه دربـاره‌ی کارهـایی صـحبت می‌کنید که می‌خواهید در آینـده کنـار هم انجـام دهید! عجیب نیست که درباره‌ی فلان کنسـرت که سه مـاه دیگر برگزار می‌شود صحبت کنید یا درباره‌ی سـفری که می‌خواهید تابسـتان پیش رو به شـمال داشـته باشـید، چـون او هم حتماً تا آن موقع کنـار شـما هست و این‌ها را باهم تجربه خواهید کرد.

2. وقتی می‌گویید «دلم برایت تنگ می‌شـود»، به این خـاطر است که واقعا حـتی بعد از یک روز دوری هم دل‌تـان بـرایش تنگ می‌شـود. این جمله فقط محض دل‌خوشی نیسـت، احساسی حقیقی است که نشـان می‌دهد او دیگر بخشی از زنـدگی شماست.

3. مدت‌هاست که به روابط قبلی خـود فکر نکرده‌اید. بالاخره ممکن است شما قبلا رابطه‌ی عاشـقانه‌ای را تجربه کـرده باشـد، اما رابطه‌تـان با او به‌قـدری خـوب است که نمی‌توانید و نمی‌خواهید خـود را مشغول گذشته کنید.

4. چیزهایی که معمولا از آن‌ها بدتان می‌آمـد، اکنـون دیگر چنـدان بد به‌نظر نمی‌رسـند، و چه بسا جـالب هسـتند؛ البته اگر در کنـار او انجام‌شـان دهید. از ترن هوایی می‌ترسیدید؟ اما دیگر نمی‌ترسید، البته به‌شرط آن‌که دست در دست هم داشته باشید و به هم قول بدهید که به جیغ‌ودادهای همدیگر نخندید.

5. بـــرای او و به‌خـــاطرش ازخودگذشـــتگی می‌کنید. مسلما نمی‌خواهید مسئولیت‌های‌تان را به‌خاطر او کنار بگذارید، اما اگر مریض باشد و از شما بخواهد به‌جای رفتن به سینما از او مراقبت کنید، با کمـال میل این کار را انجام می‌دهید.

6. وقـــتی روز ســـختی را پشت سر می‌گذاریـــد، فکر کـــــردن به او آرامش‌بخش است. در محل کـــــار با مشکلاتی روبه‌رو شده‌اید که حسابی اعصاب‌تان را خـــــرد کرده‌انـــــد، اما فکر کـــــردن به او مـــــوجب آسودگی‌تان می‌شود.

7. وقـــتی کنـــار او هســـتید احســـاس امـــنیت می‌کنید. توصـــیف این احســـاس دشـــوار اســـت، اما واقعا بهـــترین چـــیز دنیاست! انگـــار که در کنـــار او ممکن نیست هیچ اتفاق بدی بیفتد.

8. وقتی با او هســـتید، خودتـــان هســـتید و نقش بـــازی نمی‌کنید. شاید قبلا تلاش می‌کردید او را تحت‌تأثیر قـــــرار دهیـــــد، اما حـــــالا از روبه‌رو شـــــدن با او درحالی‌که شلوار راحـــتی پوشـــیده‌اید و پاچه‌هـــایش را در جوراب‌تـــان فـــرو کرده‌ایـــد، مشـــکلی ندارید. حـــتی ممکن است در آشـــپزخانه مشـــغول زمـــزمه‌ی یک ترانه‌ی معمولی یا حـــتی مبتـــذل هم باشـــید، اما از این‌که او شـــما را در چـــنین وضـــعیتی هم ببینـــد، ابایی ندارید.

9. مدام چیزهایی جلـــوی چشم‌تان می‌آیند که می‌دانید او دوست دارد. چیزهایی که تا پیش از این هر روز بی‌تفـــاوت از کنارشـــان رد می‌شـــدید، ناگهـــان

توجه‌تـــان را به خـــود جلب می‌کننـــد؛ چـــون او دوست‌شان دارد.

10. او اولین شـخص زنـدگی شماست. وقـتی اتفـاق خیلی خـوب یا خیلی بـدی می‌افتـد، او اولین کسی است که به سراغش می‌روید.

11. نگـــران «دور شـــدن و رفتن» او نیســـتید. کنـــار او راحت گریه می‌کنید و عکس‌های خجـالت‌آور دوران کودکی‌تان را که قسم خورده بودید هیچ‌کس نبیند، به او نشان می‌دهید؛ چون مطمئن هستید او شـــما را قضاوت نمی‌کند و کنارتان می‌ماند.

12. وقتی او هست، کارهای کـوچکی همچـون رفتن به فروشـــگاه جـــذاب می‌شـــوند. اگر با آدم خاصی باشـــید، قـــدم زدن میـــان قفسه‌های خـــوراکی هم می‌تواند یک تجربه‌ی عاشقانه باشد.

13. وقـتی شـما را اذیت می‌کنـد، هم‌چنـان می‌خواهید کنارش باشید.

14. اگر خیلی سریع جواب پیـام شـما را ندهـد، نگـران می‌شـــــوید. دیگر آن اضـــــطرابِ «اون هم من رو دوست داره یا نه؟!» وجـود نـدارد، و شـما بـالاخره می‌توانید با پیام‌های دیرهنگام او کنار بیایید.

15. وقـــتی نـــاراحت اســـت، شـــما هم واقعا نـــاراحت هستید. شـما درد او را حس می‌کنید و او درد شـما را.

حتما بخوانید: 5 نشانه که می‌گوید رابطه عـاطفی شـما جدی شده است

از نشانه‌های عاشق شدن این است که ترجیح می‌دهید به جای بیرون رفتن، در خانه کنار هم باشید

1. واقعا از تماشای عکس‌های دوران کودکی او لذت می‌برید. حتی گوش دادن به داستان‌های طولانی و بی‌سروته او را هم دوست دارید. فقط دوست دارید باهم باشید و درباره‌ی همه چیز باهم حرف بزنید.
2. ترجیح می‌دهید به‌جای بیرون رفتن، در خانه بمانید. شعار جدیدتان در زندگی این است که «موندیم توی خونه، جایی نرفتیم» و هیچ مشکلی هم با این ندارید.
3. می‌خواهید همه‌ی چیزهای موردعلاقه‌تان را به او نشان دهید. نه به این خاطر که می‌خواهید با تلاش به فرد موردعلاقه‌ی او تبدیل شوید، بلکه به این خاطر که دوست دارید او شما را بهتر از هر شخص دیگری بشناسد.
4. وقتی با دوستان‌تان هستید، باید مراقب خودتان باشید تا مدام درباره‌ی او حرف نزنید. اگر می‌توانستید، صبح تا شب درباره‌ی او صحبت می‌کردید، اما به‌خاطر احترام به دوستان‌تان و درنظر گرفتن شرایط و موقعیت، سعی می‌کنید چنین کاری نکنید.
5. دوست دارید او را به همه معرفی کنید. واقعا می‌خواهید همه بدانند که شما باهم هستید.

6. چند وقت یک‌بار مچ خودتان را در حال بالا و پایین کردن صفحه‌ی اینستاگرام او می‌گیرید. تازه بهترین قسمت این است که نمی‌ترسید تصادفا یکی از عکس‌هایش را هم لایک کنید، چون دیگر از آن نقطه‌ای که فکر می‌کردید، شاید با چنین کارهایی او را از خود دور کنید، عبور کرده‌اید.

7. دوست دارید کارهایی را که قبلا انجام داده‌اید، بار دیگر در کنار او تجربه کنید. می‌خواهید بار دیگر، در کنار او سری به کندوان بزنید و غروب خورشید پشت خانه‌های صخره‌ای کندوان را دست‌دردست هم تماشا کنید؛ آن هم بدون آن‌که به ظاهر خودتان اهمیتی بدهید.

نشانه‌های کلی از عاشق شدن در افراد مختلف

فرد عاشق خصوصیات خاصی دارد. و تنها کسی عشق را تجربه کرده باشد می‌تواند فرد عاشق را درک کند.بیشتر مواقع، ما فکر می‌کنیم که عاشق شده ایم ،کسی را خیلی دوست داریم و برای جلب رضایت او حاضر به انجام هر کاری هستیم. اما آیا هر احساسی، عشق است؟!

تغییر و تحولات مغز در فرد عاشق، منحصر به فرد و دوره‌ای است و به طور مشخص قابل پیگیری می‌باشد. نشانه‌های مختلفی وجود دارد که فرد عاشق را از دیگران متمایز می‌کند که برخی از آن‌ها چنانچه در نمناک گفته ایم شامل:

نمی توانید فکر طرف مقابل از سر خود خارج کنید.

آینده خود در کنار او می‌بینید.

حتی اگر مشغول به انجام کاری باشید باز هم راجع به او خیالبافی می‌کنید.

این افکار گیج کننده نشان از عاشق شدن شما می‌دهد و دانشمندان این نشانه‌ها را به عشق ربط می‌دهند.

به نظر محققان مغز عاشق با تجربه شهوت صرف تفاوت بسیار دارد و هیچ شباهتی هم به مغز یک فرد متاهل، ندارد.

نشانه‌های کلی از عاشق شدن در افراد مختلف

تمامی مواردی که در ادامه خواهیم گفت برای یک فرد صدق نمی‌کند بلکه کلی گویی شده و امکان دارد در

برخی از افراد تمام موارد و در برخی چندین مورد وجود داشـته باشد اما به هر حـال این‌ها حـال فـردی است که عاشق شده.

1. فرد خاصی معشوق من است

یک فــرد عاشــق، معشــوق خــود را شخصی بی‌همتا و منحصر به فرد می‌داند. این باور باعث ناتوانـایی فـرد در عشق به دیگران، به غـیر از معشـوق می‌شـود. محققـان اعتقـــاد دارند که این واکنش نتیجه بـــالا رفتن ســـطح دوپامین مرکزی در مغز فرد است.

1. معشوق من بی‌نظیر است

افراد عاشق معمولا روی خصوصیات مثبت معشوق خــود تمرکز می‌کنند و صــفات منفی را نادیــده می‌گیرند. این افراد هم‌چنین روی وقایع بی‌اهمیت و موضوعاتی بـاعث یادآوری معشوقشان می‌شـود بیشـتر تمرکز و خیالبـافی می‌کنند.

این توجهــات هم ناشی از بـــالا رفتن ســطح دوپـــامین مرکــزی همزمــان با بــالا رفتن ســطح نــوراپی نفــرین Norepinephrine مرکـزی است که یک مـاده شـیمیایی افزایش دهنده حافظه به دلیل یک محرک جدید می‌باشد.

عاشق شدن

4.من و معشوق در سختی‌ها به هم نزدیکتر می‌شویم

به سختی افتـادن به خـاطر معشـوق، جاذبه عاشـقانه را بیشــتر می‌کند.احتمــالا دوپــامین مرکــزی مســئول این واکنش اســتچرا که تحقیقــات نشــان می‌دهد زمــانی که

رسیدن به معشوق به تاخیر می‌افتد باعث افـزایش تولید سلول‌های عصبی تولید کننده دوپامین در منطقه مرکزی مغز می‌شود.

1. حالم خراب است

اغلب عاشق شـــدن بـــاعث به بی‌ثبـــاتی عـــاطفی و فیزیولوژیکی در بدن می‌شود. شما بین نشاط، شـــادی و سرخوشی، بی‌خـوابی،بی ثبـاتی، افـزایش انـرژی، تپش قلب، از دست دادن اشتها، هم‌چنین اضطراب، هــراس و احسـاس نا امیـدی، نفس نفس زدن گـیر افتاده‌ایـد، این رفتارها در زمانی که با کوچکترین شکست رنجیده خاطر می‌شوید مانند نوسانات رفتاری در افراد معتاد است. در واقع حــتی دیــدن عکس معشــوق می‌تواند دقیقا همــان منطقه‌ای که یک معتاد موقع کشیدن مـواد فعـال می‌کند را به آتش می‌کشد.عاشق شدن شکلی از اعتیاد است.

5.ای کاش با هم بودنمان همیشگی باشد

افـــراد عاشق به طـــور معمـــولا دارای علایم وابســـتگی احساسی در رابطه خـــود هســـتند مانند:حس مـــالکیت، حسادت، ترس از طرد شدن و اضطراب جدایی.محققـان تصاویر مغز افرادی که از طرف معشوق طرد شــده‌اند و یا بعد از تـرک شـدن هنـوز هم عاشق هسـتند را بررسی کردند.

با تصـویر بـرداری MRI از فعـالیت منـاطق مختلف مغز شامل قشر کمربندی مغز cingulate gyrus نشان داده شد که نقش اصــلی در ولع مصــرف کوکــائین را بــازی می‌کند. مکن است فعال سازی منـاطق درگـیر در اعتیـاد

به کوکائین، رفتارهای وسواسی در ارتباط با طرد شـدن در عشق را بهتر نشان دهد.

1. امیدوارم که تا ابد با هم بمانیم

اشتیاق برای پیوند عـاطفی با معشـوق، آن‌ها را وادار به یـــافتن راهی بـــرای نزدیک‌تر شـــدن می‌کند.این کشش نســـبت به شـــخص دیگر مانند کشش ما نســـبت به آب و ســـایر نیازهایمـــان بـــرای زنـــده مانـــدن است و معمـــولا سیستم عصبی این کشش در بیشتر افراد هنگامی که به چهـره معشوقشـان نگـاه می‌کنند و در مـورد عشق فکر می‌کنند، فعال می‌شود.

1. من غرق در افکار او شده ام

فـرد عاشق به طـور متوسط بیش از 85 درصد سـاعات بیـداری خـود را غـرق در افکـار معشـوق سـپری می‌کند. عنـوان این شـکل از رفتـار وسـواس گونه ،تفکر فـرو رونـده (به زور داخل شـونده)است که در نتیجه کـاهش سطح سروتونین مرکزی در مغز می‌باشد.

فکر معشوق

1. آیا این لباس را می‌پسندد؟

فـرد عاشق به مـرتب سـازی مجـدد اولویت‌ها و یا تغیـیر لباس، خصوصیات شخصی، عادات یا ارزش‌ها تمایل دارد و خود را شبیه به خواسته‌های معشـوق می‌کند. اما بهـتر است که تغییر نکنند.

1. چگونه منحصر به فرد باشیم؟

عاشقان واقعی اغلب تجربه حسادت نسـبت به معشـوق خود را دارند، اما رشته‌های عاطفی قوی نیز میـان آن‌ها وجود دارد. اشتیاق به انحصارطلبی و حسـادت شـدید در زمانی که فرد مورد علاقه شـما مظنـون به خیـانت است کـاملا طـبیعی است.به نظر می‌رسد این انحصـار طلـبی تکامل یافته است تا فرد عاشق، معشوق خود را وادار به رد کردن دیگران نماید.

1. اولویت با رابطه جنسی نیست

با موجود اهمیت زیاد رابطه جنسی، ولع رسیدن به پیوند عاطفی برایشان مقدم است. در یک مطالعـه، 64 درصد از زوج‌هـای عاشق با بیانیـه، " رابطه جنسی مهم‌تـرین بخش رابطه من با شریک زندگی است " مخالفت کردند.

1. هر کاری برایش انجام می‌دهم

در مطلب قبلی علامت عاشق شدن در نمناک هم اشـاره داشتیم که افراد عاشق احساس قوی یکـدلی با معشـوق خود دارند، اگر معشوق دردی احسـاس کند انگـار که درد خودشان است و تمایل به فداکاری برای او دارند.

12.از بین رفتن جرقه عشق

معمـولا عمر عاشـقی ابـدی نیست. این حس و حـالت ناپایدار در بلند مدت تکامل پیـدا می‌کند. ارتبـاط وابسـته که دانشـمندان تحت عنـوان وابسـتگی می‌شناسـند، در رابطه حل می‌شود. عشق در روابطی که موانع فـیزیکی یا اجتمـاعی از دیـدار دو نفر به طـور منظم جلوگـیری می‌کند مانند روابط از راه دور، نسـبت به سـایر شـرایط دوام بیشتری دارد.

1. صحبت درباره آینده

به طور ناخودآگاه درباره‌ی کارهایی صحبت می‌کنید قرار است در آینده کنار هم انجام دهید! صحبت درباره‌ی فلان کنسرت که سه ماه دیگر برگزار می‌شود یا سفر شمال خود در تابستان پیش رو. زیرا اعتقاد دارید که همه این کارها را باه هم تجربه خواهید کرد.

1. ابراز دلتنگی

اگر می‌گوئید دلم برایت تنگ می‌شود، به این خاطر است که واقعا حتی بعد از یک روز دوری هم دل تان برایش تنگ می‌شود.این جمله احساسی حقیقی شما را نشان می‌دهد چرا که او دیگر بخشی از زندگی شماست.

علائم عاشق شدن

1. فراموش کردن گذشته

بیشتر افراد در گذشته روابطی را تجربه کرده‌اند که دیگر مایل به یادآوری آن‌ها نیستند. زیرا رابطه جدید به اندازه‌ای قوی است که تمام فکر و ذذهن شما را از گذشته پاک کرده است.

1. همه چیزهای بد، خوب و جذاب هستند

دیگر چیزهایی که معمولا از آن‌ها بدتان می‌آمد، چندان بد به نظر نمی‌رسند، و چه بسا جالب و جذاب هم باشند. البته به شرطی که در کنار معشوق آن‌ها را ببینید. مثلا اگر قبلا از ترن هوایی می‌ترسیدید؟ اما دیگر نمی‌ترسید، البته اگر دست معشوق در دست شما باشد و به هم قول بدهید که ترسیدن یک‌دیگر را مسخره نکنید.

1. حس امنیت

فرد عاشق در کنار معشوق خود احساس امـنیت می‌کند. بهترین حس دنیاست که توصیف آن کمی دشـوار اسـت، اما انگـار کنـار او مانـدن فـرد را از اتفاقـات بد مصـون می‌دارد.

1. نقش بازی نمی‌کنید

فرد عاشق در کنار معشوق خود نقش بازی نمی‌کند. اگر قبلا بـــرای تحت تـــاثیر قـــرار دادن او کارهـــایی انجـــام می‌دادید اکنون حتی از پوشیدن شلوار راحـتی و یا فـرو بردن پاچه‌های شلوار خود در جوراب ابایی ندارید.

1. فکر او آرامش بخش است
2. اگر پس از پایـــان یک روز کـــاری ســـخت به او فکر کنیـــد، ذهن شـــما آرام می‌شـــود و لبخنـــدی روی لبهای‌تان ظاهر می‌کردد.

20.انجام همه کارها با او جذاب‌تر است

اگر معشـــوق در کنارتـــان باشد حـــتی کارهـــای کـــوچکی همچون رفتن به فروشگاه نیز جذاب می‌شوند. قدم زدن میان قفسه‌های خوراکی می‌تواند یک تجـربه‌ی عاشـقانه برای شما باشد.

1. ماندن معشوق را همیشگی می‌دانید

از این‌که معشوق روزی شما را ترک کند نگـران نیسـتید. کنـــار او راحت گریه می‌کنید و عکس‌هـــای خجـــالت‌آور دوران کـــودکی تـــان را که قسم خـــورده بودید هیچ کس

نبیند، به او نشان می‌دهید؛ چون از قضاوت نکـردن شـما توسط او و ماندن همیشگی‌اش اطمینان دارید.

علامت عاشقی

1. دوست داشتن‌های‌تان مشترک می‌شود

مواردی که معشـوق دوست دارد مـدام جلـوی چشم تـان می‌آیند. چیزهایی که تا پیش از این هر روز بی‌تفـاوت از کنارشان رد می‌شدید، ناگهان توجه تـان را به خـود جلب می‌کنند؛ چون او دوست شان دارد. از تماشای عکس‌های دوران کـودکی او لـذت می‌برید. حـتی گـوش دادن به داستان‌های طـولانی و بی‌سـروته او را هم دوست دارید و مایل هستید که درباره‌ی همه چیز باهم حرف بزنید.

1. معشوق مهمترین فرد زندگی شما

اولین شخص زندگی شـما معشـوق تـان است پس خیلی دور از انتظار نیست که وقتی اتفاق خیلی خوب یا خیلی بدی می‌افتد، او اولین کسی است که به سراغش بروید.

1. وقـتی شـما را اذیت می‌کنـد، هم‌چنـان می‌خواهید کنارش باشید.
2. عشق نگرانی موجود در شما را آرام می‌سازد

اگر پیـام شـما را خیلی سـریع جـواب ندهـد، نگـران می‌شـوید. اما دیگر آن اضـطراب «آیا او هم من رو دوست دارد یا نـه؟!» وجـود نـدارد، و بـالاخره شـما می‌توانید با پیام‌های دیرهنگام او کنار بیایید.

1. ماندن در کنار معشوق بهترین حس دنیاست

معمــولا تــرجیح می‌دهید به جــای بــیرون رفتن، در خانه بمانید. شعار جدید شما در زندگی این است که «مونــدیم تــوی خونــه، جــایی نرفــتیم» و هیچ مشــکلی هم با این ندارید.

1. با دوستان خود از معشوق سخن نگویید

با این‌که دوست دارید او را به همه معـــرفی کنید. واقعا می‌خواهید همه بدانند که شما بــاهم هســتید اما در کنــار دوســـتان مـــدام دربـــاره‌ی او حـــرف نزنید. البته اگر می‌توانستید، صبح تا شب درباره‌ی او صـحبت می‌کردیـد، اما به خاطر احترام به دوستان و درنظر گـرفتن شـرایط و موقعیت، زیاد در مورد معشوق خود سخن نگویید.

جملات نــاب عاشــقانه و رمانتیک بــرای عشق و همسر زندگی

“جملات عاشقانه” و احساسی زیباترین جملاتی هســتند که می‌توانند بر روی ذهن ما تاثیرات مثبت داشته باشــند و با فرســتادن این جملات و اس‌ام اس‌هـای عاشـقانه به هسمر و یا عشق زندگی خـود می‌تـوانیم به آن‌ها انگـیزه عشق و دوست داشــتن بــدهیم. با فرســتادن این جملات عاشــقانه نــاب بــرای کسی که دوســتش دارید می‌توانید احساسـات خـود را بیـان کنید و به مخـاطب خـود از نظر احساسی نزدیک‌تر شوید.

جملات عاشقانه و ناب برای فرستادن به همسر و عشق

این جملات عاشقانه زیبا مورد توجه افراد با ســلیقه‌های مختلف قرار میگیرد و ما در این مطلب زیبــاترین جملات احساسی و عاشــقانه را قــالب جملات کوتــاه گــردآوری کـرده ایم که امیـدواریم مـورد اسـتقبال شـما عاشـقان قرار بگیرد.

جملات عاشقانه

جملات ناب عاشقانه

هر آنکس عاشق است از جـــــان نترسد یقین از بند و از زنـدان نترسد. دل عاشق بـود گـرگ گرسـنه. که گـرگ از هی هی چوپان نترسد.

جمله‌های زیبای رمانتیک

عشق یعنی

وقتی که یه نفر قلب تورو میشکنه،

و حـــیرت انگـــیزه که تو هنـــوز با قطعه قطعه‌ی قلب شکستت دوستش داری!

جمله‌های خاص عاشقانه برای همسر

تو همـــانی که دلم لک زده لبخنـــدش را / او که که هرگز نتوان یافت همانندش را

منم آن شیخ سیه رو که در اخر عمر / لای موهــای تو گم کرده خداوندش را

جمله‌های کوتاه عاشقانه

عشق زمــانی شــکل می‌گــیرد که قلب دو انســان به هم نزدیک و نزدیک‌تر می‌شود./ الکساندر دوما

جمله‌های عشقولانه

زندگی همینه

انتظار یه آغوش بی‌منت

یه بوسه بی‌عادت

یه دوستت دارم بی‌علت

باور کن

زندگی همین دوست داشتن‌های ساده ست..

اس‌ام اس عاشقانه

در میان دست‌هایت عشق پیدا می‌شود

زیر باران نگاهت نسترن وا می‌شود

با عبور واژه‌ها از گوشه‌ی لب‌های تو

مهربانی‌های قلبت خوب معنا می‌شود...

جمله کوتاه رمانتیک

ل-ب‌های-ت را با ب-وسه‌ای می‌ب-ندم

ب-اور ک-ُن ب-وسه نمی‌ف-همد ,

آزادی ب-یان ی-عنی چ-ه ...

جملات عاشقانه

جملات عاشقانه

از شعر

و استعاره و تشبیه برتری

با هیچ کس جز تو ،

نسنجیده‌ام تو را

چند جمله کوتاه عاشقانه برای عشق

مردم گفته‌هایت را فراموش خواهند کرد، مردم اعمـالت را فراموش خواهند کرد

اما هرگز احساسی را که به واســـــــطه تو به آن دست یافته‌اند، از یاد نخواهند برد، خوب یا بد ....

زیباترین کلمات احساسی عاشقانه

سه فـاکتور بسـیار مهم در زنـدگی همه انسـان‌ها وجـود دارد: اول مهربـانی، دوم مهربـانی و سـوم مهربـانی./ آلبرت هوبارد

جمله عشق

تمامِ آن چیزی که درباره‌ی تو در سرم هست ده‌ها کتــاب می‌شود

اما تمـــام چـــیزی که در دلم هست فقط دو کلمه است دوستت دارم

جملات عاشقانه

جملات پر احساس عاشقانه

خوابم یابیدارم

تو با منی با من

همراه و همسایه

نزدیک‌تر از پیرهن

باور کنم یا نه

هرم نفس‌هاتو

ایثارتن سوز نجیب دستاتو

متن کوتاه احساسی

رویاهایی هست که شاید هرگز تعبیر نشوند

اما همیشه شیرین اند

مثل روی----ای ب----------ودن تو ...!

اس‌ام اس عاشقانه کوتاه

مجنون که می‌شوی لیلی شدن را کم می‌آورم...

آوای دلت را با کدامین ساز عاشقی می‌شود نواخت...؟

بند بند وجودم تار می‌شود... دلم به لرزه می‌افتد...

لیلی شده ام...؟؟

جمله‌های ناب احساسی

عشق به خیره نگریستن در چشم یک‌دیگر نیست؛ بلکه به با هم نگاه کردن به یک‌سو است./ انتونی د سانیت اکسوپری

جملات کوتاه احساسی

جملات عاشقانه

عشق تنها گلی است که بی‌نیاز از فصول می‌روید و غنچه می‌دهد./ جبران خلیل جبران

هر زیبایی را چشمی برای دیدن است، هر حقیقتی را گوشی برای شنیدن و هر عشقی را قلبی برای جای گرفتن./ ایوان پانین

متن کوتاه عاشقانه و جدید

تو روی نیمکتی نشسته‌ای این سر دنیا

که تمامِ آن‌چه میخواهی کسی است که آن سرِ دنیا روی نیمکتی نشسته است

که تمامِ آن‌چه که میخواهد تویی!

نیمکت‌های دنیا را بد چیده‌اند ...

متن‌های عاشقانه زیبا

وقتی آدم یک نفر را دوست داشته باشد بیش‌تر تنهاست ،

چـــون نمی‌تواند به هیچ کس جز به همـــان آدم بگوید چه احساسی دارد

و اگر آن آدم کسی باشد که تو را به سکوت تشویق کند ،

تنهایی تو کامل می‌شود. “

عاشقانه

اگرچه

اسم شناسنامه‌ای ات

چیز دیگری است

بگذار من

“معجزه”

صدایت بزنم

جمله رمانتیک

آفتاب که می‌تابد

پرنده که می‌خواند

و نسیم که می‌وزد

با خودم میگویم

حتما حال تو خوب است

که جهان اینهمه زیباست...

جملات عاشقانه

عشق تنها پاسخ معقول و رضایت‌بخش به مسئله حضـور انسان در قلمرو هستی است./ اریک فروم

عشق تصمیمی است که شما لحظه به لحظه آن را اتخـاذ می‌کنید./ باربارا دی آنجلیس

جمله احساسی و عشقولانه

چنان تشنه‌ی بـودن تـوام که شـنیدن هر لحظه صـدای تو هم سیرابم نمیکنه!!

نمیتونم به واژه‌ای پناه ببرم برای این همه آشفتگی!!

من مجنون قصه‌های شبونه‌ام ...

اونجا که یکی بود به یکی نبود میرسه ...

منو فریاد کن ...

جملات عاشقانه زیبا

مخاطب قلبم آغ--وش من فقط اندازه ت--و ج-----ا دارد ...

اگر خ-----وب گ-------وش کنی

این ضرب-------ان های تند و پی در پی قلب--م را می شنـ-------وی

ت--و را فریـ--اد می زنند ...

مخ-------اطب کلام-م که هیچ ...

مخاطب ضرب--ان های قلب-------م هم ت--ویی

زیباترین جمله‌های عاشقانه

یه وقتایی هست که دوست داری عشـقت خـواب باشه و خیلی حرفارو تو خواب بهش بگی

بگی که بدون اون میمیری

بگی که از بودنش خدارو ممنونی

بگی که تمام دنیای تو توی اون خلاصه شده

یا حتی آروم ببوسیش و خیـالت راحت باشه که آرووووم خوابیده

وتا صـبح بهش نگـاه کـنی و از دوست داشـتنش لـذت ببری...

جمله احساسی

وقـتی عشق می‌ورزیـد، بهترین‌هـای وجودتـان شـکوفا می‌شود./ جی. پی. واسوانی

عشق نه دادنی است و نه گرفتـنی؛ بلکه عشق شـریک شدنی است.

از لحظه‌ای که شروع به جستجوی عشق می‌کنیم، شروع به جسـتجوی خـود و نجـات خودمـان می‌کـنیم./ پـائولو کوئیلو

جملات جدید عاشقانه

شیشه‌های شکسته تعویض می‌شوند

پل‌های شکسته، تعمیر

آدم‌های شکسته، فراموش

متن ناب عاشقانه

موهایت را به من بده

می خواهم

در اوراق آفرینش

در حضور خودت

دست ببرم:

گلی را لای موهایت می‌گذارم

گل، بوی موهایت را می‌گیرد ...

به همین سادگی ...

جمله‌های ناب عاشقانه و رمانتیک

عشق راستین از خویشتن فارغ است و از هرچه ترس رها./ فلورانس اسکاول شین

عشق آتش است، اگر نباشد خانه سرد و تاریک است اما اگر بی‌جا افتاد خانه و خانمان را می‌سوزاند./ تن

وقتی بخواهیم درباره عشق منطقی فکر کنیم، عشق واقعیت خود را از دست می‌دهد./ اسپینوزا

جملات عاشقانه

سخنان عاشقانه

این عصرهای بارانیِ بهاری ،

عج-یب ب-وی ن-فس ه-ای ت-و را می‌ده-د ...!

گ-وئ-ی ... ت-و ات-فاق می‌اف-تی؛

و م-ن دچ-ار می‌ش-وم ...

ت-مـــام ”م--ن” دارد “ت---و” می‌ش-ود ... ب-اور م-ی کن-ی؟

سخنان احساسی عاشقانه

ای-ن ش--عره---ا ب---رون--د ب--ه ج--هنّم

م--ن فق--ط دی--وان-ه‌ی آن لح--ظه ام...

که ق----لبت...

زی----ر س---رم

دس-ت و پ---ا بزند....

جملات احساسی عاشقانه

زنها هرگز نمیگویند تو را دوست دارم

ولی وقتی از تو پرسیدند مرا دوست داری

بدان که درون آن‌ها جای گرفته‌ای...

جملات عاشقانه زیبا

آسمان هم که باشی

بغلت خواهم کرد

فکر گستردگی واژه نباش

همه در گوشه‌ی تنهایی من جا دارند

پر از عاشقانه‌ای تو

دیگر از خدا چه بخواهم...؟!

احساسی و عاشقانه

سخته بخوایش و نخوادت...

یا این‌که بخوادت و نخوایش...

اما هیچی سخت‌تر از این نیست که

بخوایش و بخوادت اما اون بالایی نخواد

اس‌ام اس رمانتیک و عاشقانه

جیر جیرکها؛

یک کلمه بیشتر ندارند،

با همان یک کلمه هم بی شک

چیزی بجز دوستت دارم نمی گویند

دیوانه که نیستند

کدام حرف را میشود

تا صبح بیدار ماند

و اینهمه تکرار و تکرار کرد!!!

جملات عاشقانه و زیبا

خیلی مواظب باش!! اگه با شـنیدن صـداش دلت لرزید... اگه با بدی‌هاش فرار نکـردی و مونـدی... دیگه تمومه...!! اون شده همه‌ی دنیات... خدا رحمتت کنه.

زیباترین متن‌های عاشقانه و جملات عاشقانه

شما می‌توانید بـدون عشق نـیز هرچـیزی را ببخشـید اما امکان ندارد بدون بخشیدن عاشق بشوید./ اورینا

در عشق همه چـــیز درست و نادرست یـــافت می‌شـــود؛ عشق از هیچ منطقی تبعیت نمی‌کند./ نیکـــــــــــولاس چامفورت

کسانی که از اعماق قلبشان عشق می‌ورزنـد، هرگز پـیر نمی‌شوند.

متن و جملات عاشقانه

من از تمام آسم---ان یک ب----اران را میخواهم

و از تم----ام زمین یک خیابان را ...

و از تمـام تو یک دست کـه قف----ل شـده در دست م-ن...

جملات پر احساس برای عاشق

ت---و بـرمی گـردی و زنـدگی را از جـایی که پـاره شـده دوباره به هم می‌دوزیم

در صـــــندوقِ خاطره‌ها هنـــــوز نخ بـــــرای بخیه زدن هست----------...!

جملات عاشقانه

جملات عاشقانه جدید

این من هستم که وفادار خواهم مانـد، این تو هسـتی که تنها بی‌وفایی از تو جا خواهد ماند!

این من هستم که آخرش میسوزم، این تو هستی که میروی و من با چشمهای خیس به آن دور دستها چشم میدوزم

زیباترین جملات عاشقانه برای عشق

اگر بدانی جایگاهت کجاست، مرا باور میکنی

اگر بدانی چقدر دوستت دارم، درد مرا درمان میکنی

تو عزیزی برایم، تو بی‌نظیری برایم، حرف دلم به تو همین است، قلبت می‌ماند تا آخرین نفس برایم

جمله‌های ناب عاشقانه

خورشید بتابد یا نتابد، ماه باشد یا نباشد، شب و روز من یکی شده، فرقی ندارد برایم، همه چیز برایم رویا شده، عشق تو برایم آرزو شده، به رویا و آرزو کاری ندارم، حقیقت این است که دوستت دارم!

شعر عاشقانه زیبا

اگر کس را یافتی

که در "لبخندت،"

" غمت را "دید

در"سکوتت، "

"حرفهایت را"شنید

و در "خشمت"

" محبت را "فهمید

بدان او بهترین

“دارایی زندگی” توست

جمله عاشقانه کوتاه

چقدر زیباست

کسی را دوست بداریم

نه برای نیاز “

نه از روی اجبار “

و نه از روی تنهایی “

فقط برای اینکه

ارزشش را دارد ...

متن زیبای رمانتیک

وجودت

در قلبم مثل نفس کشیدن است

آرام

بی صدا

اما همیشگی

دلتنگم و

با “هیچکسم”

میل سخن نیست

کس در همه آفاق

به دلتنگی من نیست

جمله رمانتیک برای همسر

- چرا دوسش داری؟

- نمیدونم

- خب یه دلیلی داره دیگه

- شاید، ولی واقعاً نمیدونم چرا!

- پس اصلن از کجا میدونی دوسش داری؟

- وقتایی که میخنده، منم میخندم

اسمش رو گوشیم میفته، میخندم

ویسشو که گوش میکنم، میخندم

عکساشو که میبینم، میخندم

جاهایی که باهاش رفتم میرم، میخندم

اسمشو که میشنوم، میخندم

چشمامو که میبندم، میخندم...

نمیدونم چرا دوست دارم!!!!

متن پر احساس رمانتیک

الفبا برای سخن گفتن نیست

برای نوشتن نام توست

اعداد

پیش از تولد تو به صف ایستادند

تا راز زاد روز تو را بدانند

دست‌های من

برای جست و جوی تو پیدا شدند

دهانم

کشف دهان توست

ای کاشف آتش

در آسمان دلم توده برفی است

که به خنده‌های تو دل بسته است

جملات زیبای عاشقانه

مُهم نیست که شانه‌هایَت تجسم است

و آغوشت خیال

همه یادت این‌جاست

نگاهَت..

صدایَت..

خنده‌هایَت..

دیگر چه میخواهَم..؟

متن‌های رمانتیک برای همسر

آن‌که دائم ...

نفسش حس تو را داشت منم..!

این چنین ...

عشق تو در سینه نگهداشت منم..!

آن‌که در ناز ...

فرو رفته و شاداب تویی..!

آن‌که دل کاشت ...

ولی دلهره برداشت منم..!

جملات زیبای دلبرانه

عشق شعبه‌ی دیگری ندارد

به جز چشم‌های تو

تو با همین چشم‌ها

پشت پیشخوان دوستت دارم

عاشقانه می‌ایستی

و راه به راه

برایم

ناز می‌فروشی

و هی ناز می‌فروشی

و ناز می‌فروشی

جملات عاشقانه ناب و زیبا برای مخاطب خاص

شیوه‌های متفاوتی برای ابراز احساسات وجود دارد که در اغلب آن‌ها سعی می‌گردد از عبارات و جمله‌های عاشقانه و رمانتیک استفاده گردد، از این رو آشنایی با اینگونه جمله‌ها و متن‌های کوتاه از اهمیت زیادی برخوردار است. این جمله‌های عاشقانه ناب می‌توانند در قالب اس‌ام اس، استاتوس، متن برای کارت تبریک عاشقانه و... مورد استفاده قرار بگیرند. برای آشنایی با زیباترین جمله‌های عاشقانه و متن‌های کوتاه احساسی و رمانتیک در ادامه مطلب ما را همراهی نمایید.

زیباترین مجموعه جملات عاشقانه ناب کوتاه و تاثیرگذار:

استفاده از جمله‌ها عاشقانه ناب و زیبا می‌تواند تاثیرات مثبتی در بهبود روابط داشته باشد، همانطور که می‌دانید می‌توان با استفاده از جمله‌ها و متن‌های عاشقانه به ابراز احساسات پرداخت و مخاطب خاص را مجذوب خود نمود. در ادامه مجموعه ایی بی‌نظیر از انواع جمله‌های عاشقانه زیبا و رمانتیک را مشاهده می‌فرمایید که می‌توانید متن دلخواه را از بین این جمله‌ها انتخاب نمایید.

آدم‌های خوب نه خاطره‌اند نه تاریخ

بلکه حقیقت روزگارند درست مثل خودت

جملات زیبا و عاشقانه برای مخاطب خاص

می ترسم کسی جایم را در قلبت بگیرد

بوی تنت را بگیرد

آغوشت را از من بگیرد

چه احساس مبهمی است حسادت!

جملات ناب کوتاه

آغشته به تو می‌شود

روحم، نفسم، بند بند وجودم

وقتی در حصار دستانت بوسه باران میشوم...

جملات عاشقانه و احساسی

خوشبخت

کسی است که

از دیگران عبرت گیرد

و بدبخت

کسی است که

مایه عبرت دیگران گردد

جمله کوتاه عاشقانه

بی کلام این‌جا باش

بودنت با دل من، بی‌صدا هم زیباست!

اس‌ام اس عاشقانه و رمانتیک

هر طرف،

آیاتی از خوشح--ال--ی ست!

زی--ن می--ان ج--ای ت--و،

تنه--ا،

خ--ال--ی س--ت...!

نوشته پر احساس و عاشقانه ناب

دی-گ-ر ه-ی-چ م-زه‌ای دل-چ-س-ب ن-خ-واه-د ب-ود..

م-ن ت-م-امِ ح-سِ چ--ِش-ای-ی‌ام را..

رویِ ل-ب-ان-ت..

ج-ا گ-ذاش-ت-ه ام..

پیامک عاشقانه جدید

ب---وی ن--ارن---ج م--ی ده--ی ع-ش--ق م--ن...

ب--ه--ار م--ی آی---ی

ی--ا پ--ای-ی---ز م--ی رس--ی؟

جملات عاشقانه برای مخاطب خاص

متن عاشقانه ناب و زیبا

هی تو کمی نزدیکتر بیا

اما چیزی نگو بگذار فقط

بگـــــــذار چشم‌هایمان این همه دوست داشـــــــتن‌ها را زیرنویس کن---د

جملات عاشقانه زیبا

هیچ رویایی به پای بیداریم با تو نمیرسد

خواب‌ها فقط خودشان را اذیت می‌کنند!

جملات کوتاه زیبا و عاشقانه

عشق

همین خنده‌های ساده توست

وقتی ب-ا تم-ام غصه‌هایت میخن-دی

ت-ا من از تم-ام غصه‌های-م ره--ا شوم

جملات رمانتیک و عاشقانه جدید
بدون گذرنامه از خیالم عبور خواهی کرد
مهربانیت را مرزی نیست

متن کوتاه عاشقانه و احساسی
باران می‌بارد! به حرمت کداممان؟ نمی‌دانم
همین اندازه می‌دانم که صدای پای خداست
شاید دلی در این حوالی گفته باشد دوستت دارم

جملات عاشقانه برای مخاطب خاص
وقتی تو با منی
ترافیک می‌تونه بهترین مکث عالم باشه

جمله‌های عاشقانه و ناب
سوگند میخورم به جز حضور تو
هیچ چیز این جهان را جدی نگرفته‌ام حتی عشق را

متن کوتاه رمانتیک و خاص
گ--اه-

از عش-ق ه-م

باشکوه ت-ر است-

بودن با کس

که خوب بلد است-

زخ-م‌هایت- را بب-وس-د..!

جملات تاثیرگذار عاشقانه

اعتیاد هم دلیل زیبایی است برای مردن

وقتی که تزریق هوای تو باشد ...

جملات زیبا و احساسی

متن کوتاه عاطفی و زیبا

حس بودنت قشنگترین

حس دنیاست

توکه باشی هرروز را نه

هرثانیه راعشق است

اس‌ام اس عاشقانه جدید و زیبا

سکوت وصبوریم را

پای ضعف وبی کسیم نگذار!

دلم به چیزهایی پایبنداست

که تویادت نمیاد...

جملات ناب عاشقانه

معشوقه‌ای پیدا کرده‌ام به نام روزگار

این روزها مـرا در آغـوش خـویش سـخت به بـازی گرفته است

اس‌ام اس‌های عاشقانه زیبا و جدید

تنهایی همین است

تکرار نامنظم من بی‌تو

بی آن‌که بدانی برای تو نفس می‌کشم

جملات رمانتیک و زیبا

این عطر را

که به تنت می‌زنی

موسیقی آرامی است

با امضای خاص تو ...

که جعل‌اش محال است...!

جمله‌های عاشقانه و احساسی برای همسر

عشق

تنها ارثیه ایست

که از من به تو می‌رسد؛

مرا ببخش اگر

با دست‌های خالی

دوست داشتمت!

اس‌ام اس عاشقانه جدید و تاثیرگذار

مرد که باشی

وقتی دست زنی را عاشقانه می‌گیری

تازه می‌فهمی مرد بودن را باید

میان دستان ظریف زن احساس کنی ...

جمله‌های عاشقانه ناب و جدید برای همسر

این‌که دوسش داری یه چیزه....

این‌که دوستت داره یه چیز دیگست....

ولی این‌که دوسش داری و دوستت داره همه چیزه

حد و مرز غیرت را بشناسیم

یکی‌از صـفات پسـندیده اخلاقی غـیرت است. آفریـدگار مهربان غیرت را در مـردان به‌صـورت پاسـبانی درونی و فطری برای مشخص بودن و مختلط نشدن نسل‌ها تعبیه کرده است. در تعریف غیرت آمده است: غـیرت به‌معنـای دفاع از چیزی محبوب در برابر هرگونه دسـتبرد و تجـاوز است هم‌چنین واژه غـیرت به حمیت و حساسـیتی اطلاق می‌شـود که منجر به مـراقبت لازم از حـریم خصوصی و اجتماعی می‌شود.

غـــیرت، یعـــنی نهـــایت تلاش در جهت نگه‌داری هـــویت انسـانی و دیـنی خـود و خـانواده، این‌کـار، نشـانه ایمـان است، چنان‌که امام علی(ع) فرموده است: «غیرت مـــرد، (علامت) ایمان است». حضرت در سـخن دیگـر، هنگامیکه میخواهد میزانی بـرای سـنجش عفت و پاکـدامنی مـردی ارائه کنـــد، غـــیرت را مـــیزان قـــرار میدهد و میفرماید: «عفت مرد، به اندازه غیرت اوست».

در حدیث آمده است: «همانا خداوند متعال بـاغیرت است و هر انســـان بـــاغیرتی را دوست میـــدارد به‌جهت همین غـیرتش زشـتیها را چه آشـکار و چه پنهـان حـرام کـرده است.

علامه طباطبـــایی مینویسد: «غـــیرت، عبـــارت است از دگرگـونی انسـان از حـالت عـادی و اعتـدال؛ به‌طوری‌که انســـان را بـــرای دفـــاع و انتقـــام از کسی‌که به یکی‌از مقدساتش- اعم‌از دین، ناموس، وطن و...- تجاوز کـرده، از جای خود می‌کند.این صـفت غریـزی، صـفتی است که هیچ انســـانی به‌طـــور کلی از آن بی‌بهـــره نیست.پس

غـیرت، یکی‌از فطریـات آدمی است و اسـلام هم دیـنی است که براساس فطرت، تشریع شده است.آن اندازه از غیرت که مطابق فطرت است.حق است و شـاخ و بـرگی که دیگران به آن داده و می‌دهند باطل است.

امام علی(ع) در فراز چهل و سـوم از نامه خـود به امـام حسن‌مجتبی(ع) در رابطه با غـیرت بی‌جا فرمـوده است: «از غیرت بی‌جا(در مورد زنـان) بپرهـیز، زیـرا درست‌کار را به بیماردلی و پاکدامن را به بدگمانی میرساند».

در سـخن امیرمؤمنـان علی(ع) به آفـات غـیرت نابجا و زیاده از حد اشاره شـده است.غـیرت با آن همه اهمیـتی که دارد اگر در مسـیر افـراطی قـرار گـیرد ناپسـند است.اگر شخصی به انگیزه غیرت‌مندی، نـاموس خـود را در تنگنا قرار دهد و او را از هرگونه حضور در مجـالس و حـتی هم‌سـخنی با نیکـان و پاکـان بـازدارد، خـود را به بیمـاردلی دچـار میسـازد و نـاموسِ پـاک‌دامن خـود را به‌سـوی بـدگمانی میـبرد و یا نسـبت به دیگـران بـدگمان می‌شود.

رسـول گـرامی اسـلام(ص) فرمـود: «از انـواع غـیرت، بعضی را خدا دوست میـدارد و بـرخی را نـاخوش میـدارد اما غیرتی‌که آن‌را دوست دارد غیرت‌ورزی هنگـام شک و ریبه است و غیرتی که دوست نـدارد، غـیرت نشـان دادن در جایی است که شکی در بین نباشد».

منطق اسلام، سالم سازی روابط زن و مـرد است.بـرای این‌کار به‌شدت از بدفکری، بددلی و بدگمانی و سـوءنیت نهی کـرده است و ریشه این امـور را وسـواس و غـیرت نابجا میداند.

واژه «غیرت» به فتح «غین و را» در لغت به‌معنی حمیّت و غضب، ناموس‌پرستی و رشک بـردن است و به انسـان بسـیار غیرتمند و ناموس‌پرست «غیـور» می‌گویند و در اصطلاح صفتی است که انسان را وادار به دفاع شدید از دین و آئین، عِـرض و نـاموس، مـال و کشـور خـود کند به‌ویژه این واژه در مواردی به‌کـار می‌رود که چـیزی حق اختصاصی شـخص یا گـروهی است و دیگـران می‌خواهند حـریم آن‌را بشـکنند و صـاحب آن، به دفـاع شـدید برمی‌خیزد.

نقش غیرت مردان در گسترش عفاف و حجاب در جامعه

با توجه به این‌که اگر مردان جامعه ما با غیرت باشـند در بسـیاری از مـوارد می‌تـوان مـانع تـرویج بیبنـدوباری و فحشا و فساد در جامعه شد لذا میطلبد کتاب‌های درسی دانش‌آموزان از دوران مدرسه بازگو کننده ارزش غـیرت برای یک پسر نوجوان و جوان باشد.هم‌چـنین کلاس‌هـای ضـمن خـدمتی که بـرای کارکنـان و کارمنـدان برگـزار می‌شـود می‌تواند محمل مناسـبی بـرای ارائه این آموزش‌ها باشد.

برای غیرتمند تربیت کردن نوجـوان و جوانـانی که مـورد تهاجم فرهنگی نیز قرار دارند باید از امـروز آغـاز کـنیم، در غـیر این‌صـورت نمی‌تـوان انتظـار داشت مفـاهیمی همچون غیرت در چند سال آینده در میان مـردان جایگـاه ارزشمندی داشته باشد.

سـوءظن و بـدگمانی نسـبت به همسر و فرزند غـیرت نیست

ممکن است برخی آقایان سوءظن و بـدگمانی نسـبت به خانواده به‌ویژه همسران خـود را نـوعی غـیرت بدانند در صــورتی‌که این‌ها دو مقوله کــاملاً جــدا از هم هســتند، غـیرت یک صـفت است و سـوءظن و بـدگمانی یک نـوع بیمـاری روانی، غـیرت سـازنده است و به تحکیم بنیـان خانواده کمک می‌کند اما سوءظن و بـدگمانی خـانواده را با مشکلات فـراوان مواجه می‌سـازد و بنیـان خـانواده را سست و متزلزل می‌سازد.

گاهی بـرخی از مـردان از این ویـژگی مردانه به‌درسـتی استفاده نمی‌کنند و خودخواهی‌های خود را به نام غـیرت خـــرج می‌کنند که این مســـئله یک انحـــراف اخلاقی است.مولا علی(ع) نیز در این رابطه فرموده‌اند: «بپرهیز از غیرت نشـان دادن بی‌جا که درست‌کار را به بیمـاردلی و پاکدامن را به بدگمانی رساند».(نهج‌البلاغه، نامه 31)

غیرت بی‌جا نسبت به همسر، به انـدازه بی‌غـیرتی زمینه ســاز روابط نامشــروع و بی‌حیایی‌ها خواهد شد. اما چه زیباست که زنان با رعایت حدپوشش و روابط با نـامحرم وجود این صفت انسانی را در مردان خود تقویت کرده و آن راسرزنش نکنند. زیرا سـرکوب این صـفت در مـردان اثــرات زیانبــاری بــرای خانواده‌ها در پی خواهد داشت. یکی از اثرات بی‌غیرتی مردان، برقراری روابط خـارج از حدود شرعی با زنان دیگر است.

غیرت یکی از صفات و ویژگی‌های طبیعی انسان است و هر کس به‌صورت غریزی و فطری از آن برخوردار است. وجود این صفت بـاعث آن می‌شـود که آدمی از آن‌چه که دوست می‌دارد و یا وظیفه محـافظت از آن بـدو سـپرده شده است، نگاهبانی کند.

یکی‌از خصوصـیات شـخص پاکـدامن این است که غـیرت داشـته باشد.حضـرت موسی(ع) آن‌قـدر غیـور بـود که با هیچ کس رفت و آمد نمی‌کـــرد مبـــادا چشم نـــامحرم به همسرش بیافتد.

خداوند سبحان از انسان‌های غیور راضی است و آن‌ها را دوست دارد و برعکس افـراد بی‌غـیرت را از رحمت خـود محروم کرده و بهشت را بر آن‌ها حرام کرده است.

افراد غیرتمند راضی نمی‌شـوند که کسی نگـاه آلـوده به نـوامیس آن‌ها کنـد، به همین دلیـل، نسـبت به نـوامیس دیگران نیز حساس‌اند و متعرض آن‌ها نمی‌شوند.

باید توجه داشـــت، غـــیرت نـــوعی حساســـیت است حساسیتی که از مسئولیت برخاسـته است زیـرا هر کس که نســبت به چــیزی مســئولیت دارد باید نســبت به آن حساسیت هم داشته باشد.

غیرت مرد نسبت به همسرش باید با اعتدال همراه باشد

در نظام خانواده نیز مسئولیت مرد نسـبت به همسـرش، غیرتی است که مرد نسبت به همسر خـود دارد و زمـانی این نوع غیرت ممدوح است که با اعتـدال همـراه شـود و مادامی‌که حــالت افــراطی نداشــته باشد جــزء شــاکله مسئولیت مرد است.

حد و حــدود غــیرت تا جــایی است که از روی بــدگمانی، همراه با سخت‌گیری نباشد و بـرای کسـانی‌که خـود اهل مراقبت‌انـد، نباشد مگر آن‌که به قرایـنی خلاف آن ثـابت شـود چراکه بسـیاری از بـانوان خـود حـریم خـویش را

رعـایت می‌کنند و در این صـورت حساسـیت نشـان دادن بیشتر آثار منفی به‌دنبال خواهد داشت.

غیرت؛ از نگاه آیات

قــرآن کــریم در آیه 222 ســوره بقــره در این رابطه می‌فرماید: «وَيَسْـأَلُونَکَ... إِنَّ اللَّـهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ؛ به‌درستی که خداوند سبحان توبه‌کننـدگان و پاکدامنی را دوست دارد».

در آیه 26 سـوره فتح نـیز در این رابطه آمـده است: «إِذْ جَعَـلَ الَّذِينَ كَفَـرُوا فِی قُلُـوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ حَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ فَأَنزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَیْءٍ عَلِيمًا؛ آن‌گاه که کافران در دل‌های خـود تعصب [آن هم] تعصب جـاهلیت ورزیدند پس خـدا آرامش خـود را بر فرستاده خویش و بر مؤمنان فرو فرستاد و آرمان تقـوا را ملازم آنـان سـاخت و [در واقع] آنـان به [رعـایت] آن [آرمان] سزاوارتر و شایسته [اتصاف به] آن بودند و خدا همواره بر هر چیزی داناست».

هم‌چنین آیات 60 تا 62 سوره احزاب با این مضمون که «لَئِن لَّمْ يَنتَـهِ الْمُنَـافِقُونَ وَالَّذِينَ فِی قُلُـوبِهِم مَّرَضٌ وَالْمُرْجِفُـونَ فِی الْمَدِينَـةِ لَنُغْرِيَنَّکَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَـکَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا﴿60﴾ مَلْعُـونِينَ أَيْنَمَا ثُقِفُـوا أُخِـذُوا وَقُتِّلُـوا تَقْتِيلًا﴿61﴾ سُنَّةَ اللَّهِ فِی الَّذِينَ خَلَـوْا مِن قَبْـلُ وَلَن تَجِـدَ لِسُـنَّةِ اللَّهِ تَبْـدِيلًا؛ اگر منافقـان و کسـانی‌که در دل‌های‌شان مرضی هست و شـایعه افکنـان در مدینه [از کارشان] باز نایستند تورا سخت بر آنان مسلط می‌کـنیم تا جز [مدتی] اندک در همسایگی تو نپایند، از رحمت خدا

دور گردیده و هر کجا یافته شوند گرفته و سخت کشته خواهند شد، درباره کسانی‌که پیشتر بوده‌اند [همین] سنت خدا [جاری بوده] است و در سنت خدا هرگز تغییری نخواهی یافت».

آثار و برکات غیرت

یکی‌از آثار غیرت ثبات و تحکیم خانواده است. جامعه‌ای که مردانش نگهبان و حافظ ارزش‌ها هستند، افراد مزاحم و هوسران امنیت ندارند. مردان، با خیال راحت به سر و کار زندگی خود می‌روند و زنان با آسودگی خاطر و بدون نگرانی می‌توانند در عرصه اجتماع ظاهر شوند و آن‌جا که مردم بی‌تفاوت باشند، دختران و زنان پاکدامن در اجتماع احساس امنیت نمی‌کنند.از دیگر آثار و برکات غیرت می‌توان به عفت و پاکدامنی، جلوگیری از فساد، عزت و سربلندی اشاره کرد.

غیرت از نگاه روایات

پیامبر اکرم(ص) فرمود: جدم ابراهیم غیور بود ولی من از او غیورترم و خدا بینی آدم بی‌غیرت را برخاک می‌مالد».

خداوند متعال از انسان‌های غیور راضی است و آن‌ها را دوست دارد و برعکس افراد بی‌غیرت را از رحمت خود محروم کرده و بهشت را بر آن‌ها حرام کرده است.

پیامبر اکرم(ص) فرمود: «هر مردی که زنش زینت کرده و بیرون رود، دیوث است! هم‌چنین اگر زن با زینت و عطر زده بیرون برود و شوهرش راضی باشد، هر قدمی

که زن بـــرمی‌دارد، بـــرای شـــوهرش یک خانه در جهنم ساخته می‌شود».

امـام علی(ع) خطـاب به اهل بصـره فرمـوده است: «آیا حیا نمی‌کنید؟ آیا غیرت ندارید؟ در حالی‌که زنان شـما به بازارها می‌روند و جوانـــان خـــوش قیافه مـــزاحم آنـــان می‌شوند».امام علی(ع) هم‌چـنین فرمـوده است: «هرکه مطیع زنش باشد، خدا او را با صورت در آتش می‌انـدازد، ســـؤال شد: در چه چـــیزی اطـــاعت کنـــد؟ فرمـــود: زن درخواست می‌کند که به حمام و عروسی و مجـالس عـزا بـرود و لبـاس نـازک به تن نمایـد، شـوهرش هم قبـول می‌کند».

امـــام علی(ع) در نامه 31 نهج‌البلاغه در ســـفارش به فرزند خـود امـام حسن(ع) فرمـود: «از غـیرت نا به جا [نسبت به زنان] بپرهیز که آن، زن سالم را به بیمـاری و پاکدامن را به بدگمانی (اندیشه گنهکاری)، می‌کشاند».

در اهمیت بحث غیرت در خـانواده گفتـنی است که امـام صـــادق(ع) در این زمینه می‌فرمایند: «مـــرد بـــرای اداره منزل و خانواده خود به سه خصـلت نیـاز دارد که اگر هم به‌طـور طـبیعی آن‌ها را نداشـته باشـد، باید خـود را به تکلّف در آن‌ها وا دارد: خـــوش رفتـــاری، گشاده‌دســـتیِ سنجیده و غـیرت بر حفـاظت از آن‌ها».(میزان‌الحکمـه،ج 5، ص97)

عشق در زنان چگونه است؟

عشق چیست؟

عشق نوعی احساس عمیق و عاطفه در مورد دیگــران یا جذابیت بی‌انتها برای دیگران است.

عشق را می‌تـوان یک احسـاس ژرف و غیرقابل توصـیف انســانی دانست که فــرد آن را در یک رابطه دوطرفه با دیگــری تقســیم می‌کنــد، در واقع عشق نمــای خــارجی ندارد، بلکه یک احساس عمیق دوستی است.

با این وجــود کلمه «عشق» در شــرایط مختلف معــانی مختلفی را بـــــازگو می‌کند: علاوه بر عشق رمانتیک که آمیخته‌ای از احساسـات و میل جنسی اسـت، انـواع دیگر عشق مانند عشق عرفـــانی و عشق افلاطـــونی، عشق مذهبی، عشق به خانواده را نیز می‌توان متصور شــد، در واقع این کلمه را می‌تــوان در مــورد علاقه به هر چــیز دوست داشتنی و فرح بخش، مانند فعالیت‌های مختلف و انواع غذا به کار برد.

8 نشانه‌ای که می‌گوید یک زن عاشق مردی شده است

1- همیشه همراه و همگام با شما است

از نشــانه‌های یک زن عاشق این است که ناگهــان متوجه می‌شوید که او همه جا حضـور دارد. او به طـور اتفـاقی هر کجا شما هستید پیدایش می‌شود، یا در راهروی محل کارتان مرتب جلوی شما قدم می‌زند، یا تصادفی به شما برخـورد می‌کنـد، یا در مهمـانی در اطـراف شـما مـانور می‌دهد.

آن‌چه که او انجـام می‌دهد تلاش بـرای جلب توجه شـما است و ب-رای این اس-ت که خود را در موقعیـتی قـرار دهد تا شـما قـدم اول را بردارید. مسـئله این-جا اس-ت ک--ه بسیاری از مردان نسبت به این عمل زنان بی‌توجه هسـتند و به همین دلی-ل بسـیاری از فرصت‌ها را از دست می‌دهند. توجه کنید مردان مستقیم عمل می‌کننـد، زنان غیرمستقیم.

بنابرای-ن اگر زن-ی مکررا شروع به ق-رار گ-رف-ت-ن س-ر راه ش-ما کرد، احتمـال این‌که او این کـار را عمـدا ان-جام می‌دهد، زیاد است.

عشق در زنـان چگونه اسـت؟ / وقـتی زن‌ها عاشق می‌شوند چه اتفاقاتی در بدن آن‌ها می‌افتد؟

2- حرکاتی مخصوص انجام می‌دهد

یک جمله قدیمی می‌گوید: جسم دروغ نمی‌گوید.

طبیعت بشر را طوری برنامه‌ریزی کرده که هن-گـام اب-راز ع-لاقه بی‌اخـتی-ار ش-روع ب-ه ان-جـام ی-ک س-ری حرکـات جسـمانی مشـخص می‌کند. این اعمـال غیرشـفاه-ی از گ-شـاد ش-دن چشم هنگـام نظـاره به چیزی جالب گرفته تا لبخند زدن متغیر است.

در این‌جا برخی از علائم زبان جسـمانی یک زن عاشق را مشاهده می‌کنید:

اشاره کردن در جهت شما با پاها یا شانه‌ها

خم شدن به طرف شما هنگام صحبت

بازی کردن با مو و دست کشیدن لای موها

نوازش کردن جـواهرات (مانند گوشـواره) و لمس کـردن دسته عینک

چشم برنداشتن از شما هنگام صحبت و گفتگو

تقلید از حرکـات شـما (مثلاً اگر دست خـود را روی مـیز بگذارید، او هم همین کار را می‌کند)

لبخند زدن هنگامی‌که شما او را برانداز می‌کنید

اگر بــرخی از این علائم را هنگــام حضــور طــرف مقابل مشــاهده کردیــد، تقریبا می‌توانید مطمئن شــوید که او چراغ سبزی برای شروع یک رابطه خوب که شـاید هم به ازدواج منجر شود را به شما نشان می‌دهد.

3- هیچ‌گاه برای شما سرش شلوغ نیست

این اصــلی‌ترین قــانون بــازی عشق است. اگر زنی به برقــراری راب-ط-ه و ازدواج شــما علاقه داشــته باشــد، همیشه خودش را در دســترس قــرار می‌دهد. ی-عــنی او ی-ک ش-م-اره تلفن کـــاری یا آدرس ایمیل به شـــما خواهد داد. در اســرع وقت به تلف-ن یا ای-می-ل ش-ما جواب خواهد داد. دعوت شما را برای با هم بــودن خواهد پــذیرفت و اگر در روزی که شــما تعی-ین کرده‌اید وقت نداشــت، چــیزی شــبی-ه این خواهد گفت: «خــوب، این پنج‌شنبه نمی‌تونم، اما اگر اشـکال نـداره بینـدازیم بـرای پنجشنبه دیگه، باشه؟»

بیشتر بدانید: قوانینی برای افزایش عمر زندگی عاطفی

ش-م-ا ه-رگ-ز از ی-ک زن ع-لاق-م-ند چ-نین جملاتی را نخواهید شنید: «الان واق-ع-اً س-رم شـلوغه»، یا «بـذار ببینم وقت دارم»، یا «نمی‌دونم بتونم بیام یا نه»

4- در مورد شما کنجکاو است

زنی که به شـما علاقمند است دوست دارد همه چیزتـان را بداند تا بتواند در این م-ورد با دوســـتان دیگـــرش (عموما دخترهای دیگر) صحبت کند. او در مورد خـانواده، پیشـینه، سـلیقه غـذایی، موسـیقی، فیلم و مسـائل گوناگون شـما پرسش خواهد کـرد. انگـیزه اصـلی او این اس-ت ک-ه ع-لای-ق شـما را بشناسد تا بتواند با شـما علایق مش--ت-رک پیـــــدا کند و پ-ی-وس-ت-گ-ی بیشـتری ایجـاد کنـد، اگر از قـایق سـواری خوش‌تـان نمی‌آید، او نیز ناگهان از این کار متنفر می‌شود.

5- وضعیت مالی شما را می‌سنجد

زن علاقمند دوست دارد منابع و بنیه مـالی همسر آینـده خـود را مـورد سـنجش قـرار دهد. سـؤالاتی مانند: «کجا زنـدگی می‌کـنی؟»، «چه ماشـینی داری؟» و «شـغلت چیه؟» می‌تواند نشانه علاقمندی وی باشد. اگر پاسخ این سؤالات مطابق با استانداردهای او باش--د، علائم بعـدی ظاهر خواهند شد، وگرنه او در غبـاری از مه فـرو خواهد رفت.

6- در مورد آینده صحبت می‌کند

زن عاشق همیشه دوست دارد در مـورد نقشه‌های آینـده و کارهـایی که می‌توانید با هم انجـام دهید اشـتیاق نش-ان دهد. در واقع او اغلب چیزی ش-ب-یه ای-ن می‌گوید:

«وای... ت-و ه-م از ب-ولی-نگ خوشت میاد؟ باید یه بـار با هم بـریم بـازی کـنیم.» اگر او چـنین عمل کـرد، شک نکنید که دوست دارد از وی بخواهید با شما بیرون برود.

7- بی‌قراری و بی‌تابی می‌کند

اگر او واقعا علاقمند باشـــــد، همانند یک گربه دور و بر شما دستپاچه و بیقـرار خواهد بـود، بخصـوص هنگامی‌که شـما نتوانید متوجه علائم اشـتیاق او شـوید، البته ممکن است که ذاتـاً یک شـخص خجـالتی نرمـال باشـد، اگر او فقط پیش شما بی‌قراری می‌کند، احتمالاً در سرش فکر ازدواج دارد.

8- نسبت به زنان دیگر، حسادت می‌ورزد

یک زن عاشق ســعی می‌کند از م-رد م-ورد علاقه خـــود همانند یک عقاب مـراقبت کـرده و او را با چنگ و دنـدان حفظ کنــد؛ بنــابراین اگر در ح-ال جــوک گف-تن ب-رای زن-ان دی-گر مت-وج-ه حرص خوردن و جلز و ولز کردن او ش-دی-د، ب-دان-ید ک-ه او ان-تظـــار دارد بـــرایش بیشتر از یک دوست باشید.

نشانه‌های فوق ممکن است لزوما دلیل بر علاقمندی یک زن ن-ب-اشد. چ-ون ب-رخی از زنـــان کلاً با دیگـــران حالتی دوسـتانه دارنـد، اما اگر ت-ع-داد زی-ادی از ای-ن ع-لائم را در ف-ردی مشـاهده کردیـد، می‌توانید به خـود امیدواری دهید و به دلتان صابون بزنید.

ارزیابی علمی عاشق شدن در خانم‌ها

اگر تا به حـال عاشق شـده باشـید، احتمـالاً می‌دانید که عاشق شدن فرآیندی متفاوت و متمـایز است. علم پشت

آن از خـود عاشق شـدن جـالب تـوجه‌تر است. دانسـتن این‌که چه اتفـاقی می‌افتد که عاشق می‌شـوید، تحقیقی بسـیار جـذاب و جـالب در علـوم اعصـاب، بیوشـیمی و روانشناسی است و درک مکانیک‌هـــــای زیرلایه عشق می‌تواند بـرای تقـویت زنـدگی اجتمـاعی و احساسی هر فرد بسیار مفید باشد.

نقش شیمی در عشق

عشق فقط یکسـری موادشـیمیایی نیسـت، بلکه شـیمی مغز نقش بسیار مهمی در علت بـروز این احساسـات در افــراد بــازی می‌کند. وقــتی ما چیزهــای خــوب را حس می‌کنیم، معمولاً مقدار زیادی دوپامین در آن نقش دارد. دوپامین ماده‌شیمیایی است که مغز وقتی فــرد - چه زن و چه مرد - هر نوع لذت، از جمله عشق را تجربه می‌کند، ترشح می‌کند. دوپـــــامین هم‌چـــــنین مـــــیزان تولید تستوســترون را در بــدن بــالا می‌بــرد. افــزایش مــیزان تستوسترون در بدن است که باعث می‌شـود وقـتی فـرد نزدیک به کسی است که دوســتش دارد، عــرق کند و در عشق‌های جدید میل جنسی بالایی داشته باشد.

وقتی زن‌ها عاشق می‌شوند، بـدن آن‌ها هم نـورپینفرین و فــنیل‌اتیلامین تولید می‌کند. این مــواد تمرکز را بــالا می‌برد و حس شادی و رضایت در فـرد ایجـاد می‌کنـد، به همین دلیل است که زن‌ها وقتی عاشق می‌شوند معمولاً فقط روی آن مــرد متمرکز می‌شــوند و بقیه چیزها را کنار می‌گذارند. به همین خـاطر است که همـه، چه زن‌ها و چه مردهــا، وقــتی منتظر یک پیــام تلفــنی هســتند، هوشیاری‌شــان بــالاتر می‌رود یا بــرای خوابیــدن دچــار مشکل می‌شـوند یا دیگر نمی‌توانند درمـورد کس دیگـری

فکر کنند و مـاده آخر اُکسی‌توسـین است. اُکسی‌توسـین در زمان‌هـــای مختلفی تولید می‌شـــود، از جمله حین عشق‌بازی و رابطه‌جنسی. این مــاده در بــدن خانم‌ها به مـراتب بیشـتر از آقایـان تولید می‌شـود. این مـاده حین ارگاسم در بدن آقایان تولید نمی‌شود، بلکه در این زمان میزان دوپامین در بدنشان به شدت بالا می‌رود. به همین دلیل است که آقایـــــان فقط به این دلیل که با کسی رابطه‌جنسی برقرار کرده‌اند نمی‌توانند عاشق او شـوند. اُکسی‌توسـین موانع احساسی را از بین می‌بـرد و بـاعث می‌شود افـراد احسـاس راحـتی بیشـتری داشـته باشـند. اُکسی‌توسین است که آن حس وابسـتگی به فـردی دیگر را در زمان عاشقی در ما ایجاد می‌کند. طوری که وقـتی فرد موردنظر کنارمان نباشد، مقدار کافی از آن را تولید نمی‌کنید و به همین دلیل مقـدار بیشـتری می‌خواهید. به همین دلیل است که حتی گاهی اوقات احساس می‌کنیم به آن فرد معتاد شده‌ایم.

دوپــامین، تستوســترون، اُکسی‌توســین، نــورپینفرین و فـنیل‌اتیلامین همه در کنـار هم بـرای پشـتیبانی از عشق همکاری می‌کنند. لـذت جنسی و وابسـتگی احساسی هم همین موادشــیمیایی را تولید می‌کند. این موادشــیمیایی باعث می‌شود توجه بسیار بیشـتری به منبع آن‌ها داشـته باشید و هم‌چنین وادارتان می‌کنند که میزان بیشــتری از این مـــــواد را طلب کنید. عشق (و البته رابطه‌جنسی) درست مثل دارو روی مغز کار می‌کنند.

اما حتی اگر می‌دانستید چطور همه این موادشیمیایی را به درستی در مغز زن موردعلاقه‌تان ایجاد کنیـد، بـاز هم برای این‌که او را عاشق خودتان کنید کافی نیست. چـون

عشق فقط شـــیمی نیست. عملکـــردی از ســـابقه و اولویت‌های فردی هم هست.

روانشناسی بر شیمی برتری می‌یابد

یک دلیل عمـده بـرای این‌که نمی‌تـوانیم فقط از شـیمی مغز برای عاشق کردن یک دختر استفاده کنیم، این است که همه زن‌ها به یک تـرکیب شـیمیایی به طریق یکسـان واکنش نشـان نمی‌دهند. روانشناسـان به این «سـبک و اســتایل وابســتگی» می‌گویند و اگر دقیقــاً تــرکیب مشـــابهی در موادشـــیمیایی مغز ترشح شـــود بـــاز تعیین‌کننده ارتباط او با شما نخواهد بـود. بااین‌که علـوم سخت (بیولوژی و شیمی) به شما می‌گویند که می‌توانید در برخی اعمال دخیل باشید، موادشیمیایی خاصی ترشح کنید و تاثیرات مشخصی را دریافت کنیـد، اما علـوم نـرم (روانشناسی) می‌گوید اتفــاقی به مــراتب شخصی‌تر و متفاوت‌تر در حال افتادن است.

شاید عبارت سبک وابستگی به گوشتان نخورده بــود، اما احتمالاً تاحدودی با آن آشنایی دارید. به عنـوان مثـال، تا به حـــال برایتـــان پیش آمـــده که چند روزی ارتبـــاطی فوق‌العاده صمیمی و پرشور با دختری برقرار کنید و بعد از چند روز یک دفعه غیبش بزند؟ یا تا به حال یک ارتباط عادی را شروع کرده‌اید که ناگهان خیلی جـدی می‌شـود؟ این‌ها نمونه‌هایی از دو سبک وابستگی متفـاوت هسـتند. اعمــال دقیقــاً یکســان (چند جلسه قرارملاقــات) به دو نتیجه کـــاملاً متفـــاوت (یکی فـــرار می‌کند و دیگـــری وابسته‌تان می‌شود) منجر می‌شود.

عشق در زنـــان چگونه اســـت؟ / وقـــتی زن‌ها عاشق می‌شوند چه اتفاقاتی در بدن آن‌ها می‌افتد؟

به طـور کلی چهـار سـبک وابسـتگی وجـود دارد. یکی از این‌ها به شـــدت مســـموم اســـت، دو مـــورد می‌توانند مشکل‌ســاز باشــند و چهــارمی ســبک وابســتگی صــحیح است. ما ممکن است به یک ســـبک وابســـتگی یک زن یکجور واکنش نشان دهیم و با سبک وابسـتگی زنی دیگر جـوری دیگر. اما به طـور عمـده، سـبک وابسـتگی فقط نوعی واکنش به هر کسی است که نسبت به او احساس علاقه می‌کنیم. وقتی با سبک‌های مختلف وابستگی آشنا شـــدید، آن وقت ارتباطـــات ســـابقتان معنا و مفهـــوم بیشتری برایتان پیدا می‌کند.

ایمن:

این همـــان رابطه‌ای است که دوست دارید در آن بمانید. یک فـرد مطمئن با این‌که به دیگـری تکیه کند یا کسی بر او تکیه کنــد، مشــکلی نــدارد. همین طــور خیلی راحت می‌تواند تنها بماند. درنتیجه، دختری که ســبک وابســتگی او طبیعی است، هیچ وقت صبح تا شب دم آپارتمان شما منتظر نمی‌نشـــیند تا چند دقیقه‌ای شـــما را ببیند. همین طـــور وقـــتی همه‌چـــیز بین شـــما عاشـــقانه و رمانتیک می‌شــود، کنــار نمی‌کشد. بااین‌که ممکن است به زمــان بیشــتری نیــاز داشــته باشــد، هیچ وقت بــرای جلب توجه شما از روش‌های نادرست استفاده نمی‌کند.

مضطرب:

دخـــــترانی که ســـــبک وابســـــتگی مضـــــطربانه دارند اعتمادبه‌نفس‌شـــان پـــایین است و به تنهـــایی احســـاس

ایمنی نمی‌کنند. این دخترها مخالف صمیمیت نیستند، اما سطح بسیار بالاتری از صمیمیت را طلب می‌کنند که برای یک رابطه درست و سالم غیرعادی است. اگر تا به حال با دختری ارتباط داشته‌اید که از همان ابتدای رابطه با شما طوری رفتار می‌کند که فردی بسیار جدی و خاص هستید، احتمالاً با این سبک وابستگی آشنایی دارید. شاید او عاشقتان نشود، اما روزبه‌روز حساسیت بیشتری نسبت به شما پیدا می‌کند.

بی‌اعتنا:

این دسته از دخترها به دنبال رابطه نیستند، چون تنها بودن را ترجیح می‌دهند. به همین دلیل، وقتی احساس وابستگی یا کشش احساسی زیاد حس می‌کند، واکنش طبیعی او عقب کشیدن و رفتن به داخل لاک خودش است. شاید به شما احساس داشته باشد، اما از آن مهم‌تر این است که دلش نمی‌خواهد حسی به شما پیدا کند. به همین دلیل هر کاری از دستش برمی‌آید برای سرکوب احساساتش انجام می‌دهد. بااین‌که شاید موفق شوید که او را به دست آورید، اما بهتر است انرژی‌تان را صرف کسی کنید که برای عشق ورزیدن به شما آمادگی بیشتری دارد.

ترسان:

افراد ترسان معمولاً نوعی ضایعه روحی و احساسی را در کودکی تجربه کرده‌اند که نه تنها آن‌ها را نسبت به هر نوع وابستگی بی‌تمایل کرده است، بلکه باعث شده است که آن‌ها از رابطه و وابستگی ترس و واهمه داشته باشند. آن‌ها خود را لایق محبت و علاقه شما نمی‌دانند.

حتی ممکن است انگیزه شما را بـرای دوست داشتنشـان سوال کنند. این افراد باید به تنهایی روی خودشـان کـار کنند تا قدرت احساسی لازم را بـرای شـروع رابطه پیـدا کنند. شما قادر به اصلاح آن‌ها نیستید و از بـودن با آن‌ها هم هیچ چیزی نصیبتان نخواهد شد.

توجه داشــته باشــید که دو ســبک وابســتگی وســطی - مضـطرب و بی‌اعتنا - می‌توانند عناصر سـبک وابسـتگی ایمن فرد باشند. مثلاً دختری ممکن است ایمن باشد، اما بیشــتر از حد معمــولی خــودش را به شــما نزدیک کند یا بـرای اسـتقلال فـردی خـود بیشـتر از حد معمـول ارزش قائل اســـت، اما در عین حـــال می‌تواند به دیگـــران هم وابسته شود. اما سبک وابستگی ترسان بسـیار مسـموم است. چــرا باید بخواهید کسی عاشــقتان شــود که شک دارد قصد فریب او یا سوءاستفاده کردن از او را داریـد؟ سه مورد اول می‌توانند عاشق شما شـوند، اما چهـارمی همیشه فاصله خود را با شما حفظ خواهد کرد.

هر چقدر هم که شیمی یک زن به او بگوید که باید عاشق شــما شــود، اما غلبه بر شخصــیت او که از طریق ســبک وابستگی‌اش نمـایش داده می‌شـود، ممکن است دشـوار باشد. این‌جاست که روانشناسی بر شـــــیمی برتـــــری می‌یابد.

علم چه راهکاری برای شما دارد؟

دانستن درمورد شیمی و سبک‌های وابستگی هیچ زنی را عاشق شما نمی‌کند. اما این‌که بدانید عشق به چه تـرتیب عمل می‌کند، می‌تواند احتمال پیدا کردن زنی که مناسب

شما باشد را بیشتر کند و پیوندی معنادار برایتان بسازد که برای هر دو شما سالم و رضایت‌بخش باشد.

عمل ساده لمس و نوازش کردن همسر می‌تواند شما دو نفر را به هم نزدیک‌تر کند. این‌که بدانید شیمی شما دو نفر می‌گوید چه بکنید، به صورت ناخودآگاه به ذهن خودآگاه و منطقی شما کمک می‌کند که روند رابطه را تسریع بخشید یا در صورت لزوم ترمز کنید. درک سبک‌های وابستگی خانم‌ها هم به شما کمک می‌کند نیازهای او را برایش برآورده کنید یا تصمیم بگیرید که چه نوع دختری را برای خودتان انتخاب کنید.

علم مربوط به عاشق شدن دخترها یک حقه جادویی نیست. فقط عمل ساده توجه به عادت‌ها، رفتارها و اولویت‌ها با توجه همزمان به نقش علم در امور احساسی است. یادتان باشد، شما نمی‌تواند مغز او را هک کنید و باعث شوید که عاشقتان شود، اما می‌توانید از دانشتان درمورد نحوه کارکرد مغز او برای بالاتر بردن جذابیت خودتان برای او استفاده کنید. با صرف زمان و انرژی کافی این جذابیت می‌تواند تبدیل به عشق شود، با همه پیچیدگی‌های عجیب، خاص و هیجان‌انگیزش.

غیرت صفت خوبی برای خواستگار است؟

غیرت از آن صفت‌هایی است که طرفداران و مخالفان مخصوص به خود را دارد. عده‌ای خواهان شوهر غیرتی هستند و آن را نشانه حمایت و عشق همسرشان به خود می‌دانند و برخی دیگر آن را بندی به پای آزادی‌های خود می‌بینند و معتقدند مرد غیرتی چیزی جز دردسر نیست.

غیرت چیست و چطور تعریف می‌شود؟

اگر از شما تعریف این واژه را بخواهیم، احتمالا مردی را توصیف خواهید کرد که بر پوشش، رفت و آمد، رفتار، حضور در اجتماع و بسیاری از دیگر امور همسرش نظارت خاص دارد و همواره در حال کنترل کردن این امور است. چنین مردی در جامعه ما اصطلاحا غیرتی تعریف می‌شود.

اما آیا این تعریف واقعی از غیرت است؟

غیرت در معنای واقعی احساسی است که در مردان نهاده شده است تا از بنیان خانواده خود حفاظت کنند. زنان نیز دوست دارند تا حدی این ویژگی را در همسر خود ببینند و آن را مهم بودن خود برای همسرشان تلقی می‌کنند.

مرد غیور مردی است که ضمن حراست از خانواده، خود نیز در رعایت حرمت دیگر زنان، عدم تجاوز به حریم آنان و پاکدامنی کوشا باشد. به علاوه، یک مرد با غیرت هیچگاه آزادی‌های معقول همسرش را نمی‌گیرد و مانع پیشرفت او در زندگی و بهره بردن از فرصت‌های آن نمی‌شود.

نشانه‌های غیرت بی‌جا و بددلی مرد چیست؟

بسیاری از زنان دوست دارند همسرشان نسبت به آنان غیرت داشته باشد و او را در برابر دیگر مردان محافظت کند. با این حال، همیشه مرز باریکی بین یک شوهر غیرتی و شوهر بددل و شکاک وجود دارد. تعریف نادرست غیرت باعث می‌شود که زن انتخاب اشتباهی در زندگی داشته باشد و عمری را در کنار یک مرد شکاک در خانه حبس شود یا در نهایت طلاق بگیرد.

از این رو، تمایز قائل شدن بین غیرت و شک در انتخاب همسر اهمیت زیادی دارد. شناخت نشانه‌های غیرت بی‌جا و بددلی به دختران کمک می‌کند که انتخاب درست‌تری در زندگی داشته باشند و رفتارهای ناشی از شک نامزد/خواستگار را به حساب غیرت نگذارند.

به صحبت‌ها و خواسته‌های او در خواستگاری و نامزدی دقت کنید:

مردان شکاک خواسته‌های عجیب و فراتر از حدود شرع و عرف دارند. برای مثال، اگر از شما می‌خواهد که جلوی محارم نیز حجابتان را رعایت کنید، با فروشنده‌ها حرف نزنید، از ارتباط شما با دایی و عمو می‌پرسد و صمیمیت شما را با آن‌ها مشکل ساز می‌داند، بهتر است تعریف مجددی از غیرت داشته باشید.

پیشنهاد مطالعه: گذشت در زندگی مشترک: ببخشم یا نه؟

در شاغل بودن و پاکدامنی، تحصیل کردن و نجابت، و رفتن به گردش و عفیف بودن هیچ تناقضی نیست.

مـــردی که از شـــما می‌خواهد در خانه بمانید و تمـــام کارهای بیرون از خانه را به او بسپارید و ارتبـاط خـود را با تمام مردان قطع کنید، غیور نیست، شکاک است.

شوهر غیرتی

نگرانی بیش از حد:

بسیاری از مردان شکاک و بـددل، گفته‌هـای خـود را این طور توجیح می‌کنند که من همجنس خودم را می‌شناسم و می‌دانم چطـور به تو نگـاه می‌کند. درست است که در جامعه بیمـاران جنسی نـیز وجـود دارنـد، اما این دلیل محدودیت زن و قطع ارتباط او با جهان نمی‌شود. مردان حسود و بددل، دائما خود را نگران شما نشـان می‌دهنـد، به طور مـداوم شـما را چک می‌کنند و از مانـدن شـما در خانه اطمینان حاصل می‌کنند.

اصرار بر همراهی:

تقریبا تمـام زنـان دوست دارند همسرشـان آن‌ها را در خرید و گردش همراهی کند. اتفاقا این مـورد بسـیار هم خوب است و مـوجب نـزدیکی و صـمیمیت زوج می‌شـود. اما فرامـوش نکنید که هر کسی نیـاز به زمـانی بـرای تنهایی و حدودی از استقلال دارد. اگر شـوهر غـیرتی را با یک مـرد بـددل اشـتباه گرفته باشـید، الان با کسی در رابطه هسـتید که اجـازه نمی‌دهد به تنهـایی از مـنزل بیرون بروید و همیشه می‌خواهد خودش یا یک نفر که به او اعتمـاد دارد (معمـولا خـواهر یا مـادرش) شـما را همراهی کنند.

شاید در ابتدا شوهر غیرتی برای شما جذاب باشد، اما در طولانی مدت از آن خسته می‌شوید. به علاوه، معمولا این مردان پس از مدتی از شما می‌خواهند که از خانه خارج نشوید و خودشان تمام امور مربوط به شما را انجام دهند.

تماس تلفنی بیش از حد:

داشتن تماس در طول روز نشانه توجه و علاقه بین زوج است. اما اگر این تماس‌ها به طور مداوم ادامه دارد و شما را از کار و زندگی انداخته است، بهتر است هوشیار باشید. مردهای شکاک نه تنها زیاد همسرشان را از طریق تماس تلفنی و دیدارهای حضوری غافلگیرانه چک می‌کنند، بلکه اگر همسر به تماس آنان پاسخ ندهد عصبانی می‌شوند و فحاشی می‌کنند.

بدگویی از دیگران و توجیه رفتارها با آن:

او برای تمام محدودیت‌هایی که برای شما اعمال می‌کند، توجیه دارد. از جمله، به سایر مردها تهمت می‌زند و دلیل قطع ارتباط شما را با عمو، دایی، همکاران مرد و غیره این می‌داند که آن‌ها افراد خوبی نیستند.

شما را از دیگران دور می‌کنند:

بددلی و حسادت باعث می‌شود که این مردان هر روز عرصه را به شما تنگ‌تر کنند و ارتباط شما با جهان کمتر شود. به تدریج، تنها جایی که می‌توانید بروید، خانه مادرش و شاید خانه مادرتان باشد.

جلوی پیشرفت شما را می‌گیرد:

در دنیای امروز زنان فعالیت و حضور بیشتری در اجتماع دارند و کمتر زنی است که خود را در حصـار خانه ببیند و راحت باشد. شـوهر غـیرتی این امکـان را بـرای شـما فـراهم می‌کند که به آرزوهای‌تـان برسـید و پیشـرفت کنید، در عین حـال از شـما در برابر مشـکلات و خطـرات محـافظت می‌کند. شب هنگـام، تلاش می‌کند با شـما به خانه برگـردد تا در مسـیر تنها نباشـید. به شـما کمک می‌کند شـغلی را بیابید که مسـیر رفت و آمد آن امن و محیطش مطلوب روحیات شماست.

اما یک شوهر بددل، امکان هیچ پیشرفتی، چه تحصیلی و کـاری یا هر چـیز دیگـری را به شـما نمی‌دهد. او درس خوانـدن را بـرای شـما لازم نمی‌داند. کـار کـردن زن را کسر شـان خـود می‌داند و زنی که در جامعه حضـور دارد را زنی فاسد می‌داند.

سخنی از سیمیاروم:

همانطور که متوجه شدید، شوهر غیرتی با بدل و شکاک متفـاوت است. تعبـیر حساسـیت‌های بیش از حد یک خواسـتگار به غـیرت بـاعث می‌شـود که در آینـده دچـار مشکل شوید. تغییر نگرش مردان بـددل و شـکاک بسـیار سخت و گاهی نـاممکن است. با کمک مشـاور رفتارهـای همسر آینده خـود را بررسی کنید و از نظر وجـود بـددلی در او اطمینـان حاصل کنید. اگر این طـور اسـت، توصـیه می‌کنیم از این افراد به شدت دوری کنید.

به مردانی با این خصوصیات اخلاقی، دل نبندید

درست است که هیچ کس کامل نیست، همانطور که ما نیستیم، اما برخی از رفتارها به گونه‌ای هستند که رابطه را خراب می‌کنند. اگر شما در مدت آشنایی تان با مردی، رفتارهای زیر را از او دیدید، بهتر است که دور او را خط بکشید، زیرا رابطه تان آخر و عاقبت خوشی نخواهد داشت.

به مردانی با این خصوصیات اخلاقی، دل نبندید

بی مسئولیت

مردی که تمام کارهایش را دقیقه نود انجام می‌دهد، مرد ایده آلی برای شما نخواهد بود. فردی که همیشه قبض‌هایش را دقیقه نود پرداخت می‌کند، سر قرار با شما دیر می‌رسد یا این که همیشه عجله دارد، نمی‌تواند مرد ایده آلی برای شما باشد از این رو که او شما را هم مانند دیگر وظایف‌اش در اولویت‌های آخر قرار می‌دهد. در واقع این فرد مسئولیت پذیر نیست و با این رفتارهایش تنها شما را نیز آزار می‌دهد.

این فرد همان شخصی ست که به شما قول می‌دهد تا برای سالگرد ازدواج تان فلان هدیه را بخرد یا این که یک میهمانی برایتان ترتیب دهد، اما زمان موعود که فرا می‌رسد، زیر قولش می‌زند و برای آن هزار بهانه می‌آورد. آیا این رفتارها روی مخ شما نخواهد بود؟ اگر پاسخ شما مثبت است، بهتر است که دور این مردها را خط بکشید.

یک جنتلمن بی‌عیب و نقص

مردهایی که تظاهر می‌کنند یک جنتلمن واقع هستند، در واقع چیزی را از شما پنهان می‌کنند. همانطور که شما می‌دانید، هیچ کس کامل نیست، از این رو یک فردی که هیچ نقطه ضعف و ایرادی ندارد، کمی غیرواقعی به نظر می‌رسد.

اگر با مردی مواجه شدید که هیچوقت شما را عصبانی نمی‌کند، همیشه بهترین حرف‌ها را در بهترین زمان ممکن می‌زند و به بیان دیگر حرف ندارد، باید از او بترسید. مردی که چنین شخصیتی دارند، کمی خطرناک‌اند، از این رو که شما خیلی زود شیفته منش او می‌شوید و قبل از این که واقعیت را ببینید، خودتان را در دام عاشقی اسیر کرده‌اید و حتی زمانی که واقعیت را بفهمید، توان جدا شدن از او را ندارید.

یادتان باشد که هیچکس کامل نیست، پس به دنبال فردی باشید که واقعیت داشته باشد، نه آن‌هایی که تنها تظاهر به کامل بودن می‌کنند.

بلاتکلیف

دسته‌ای دیگر از مردان هستند که باید به شدت از آن‌ها دوری کنید، در غیر این صورت عمرتان می‌گذرد، بی‌آن‌که رابطه تان سرانجامی داشته باشد. این دسته از مردان همان‌هایی هستند که شما را وسط زمین و آسمان نگه می‌دارند. آن‌ها از یک طرف به شما امید می‌دهند و از طرف دیگر، طوری برخورد می‌کنند که شما اعتماد به نفس تان در رابطه را از دست می‌دهید. در واقع شما در ارتباط با این مدل مردان، نمی‌دانید که در چه موقعیتی از رابطه قرار دارید. آیا رابطه شما جدی ست

یا این که تنها دو دوست معمولی هستید؟ او شما را به دوستان‌اش معرفی نمی‌کند، اما از رفتارهایش متوجه می‌شوید که به شما علاقه دارد.

انتظار برای رسیدن به یک نتیجه در این نوع رابطه، فایده‌ای ندارد. از این رو بهتر است زمانی که رفتارهای متناقض را از طرف مقابل تان دیدید، خیلی زود رابطه تان را به اتمام برسانید.

عاشق پیشه

دل بستن به مردان عاشق پیشه هم خطرات خود را دارد. این مدل مردان خیلی زود رابطه با شما را آغاز می‌کنند و خیلی زود هم می‌خواهند آن را پیش ببرند، آن‌ها خیلی زود به شما «دوستت دارم» می‌گویند و از شما هم انتظاری متقابل دارند. اگرچه این همان شرایطی ست که مدت‌ها انتظارش را می‌کشیدید، اما او نه تنها با شما، که با هر شخص دیگری این رفتار را خواهد داشت. در واقع او از این ترفند استفاده می‌کند تا شما را هر چه سریع‌تر به سمت خود بکشاند، اما آیا این رفتارهای او همیشگی خواهد بود؟ خیر. پس از مدتی، یعنی زمانی که شما عاشق‌اش شدید، خواهید دید که رفتارهای او از این رو به آن می‌شود و عشق جایش را به خشونت، حسادت و تعصب بیجا می‌دهد.

پنهان کار

مردان پنهان کار گزینه خوبی برای برقراری رابطه نیستند. خوشبختانه یا متاسفانه، زنان حس ششم قوی دارند و خیلی سریع می‌فهمند که طرف مقابل شان با آن‌ها صادق است یا نه، اگر احساس می‌کنید که طرف

مقابل تان چیزی را از شما پنهان می‌کند، از او سوال کنید و اگر باز هم جواب سر بالا از طرف مقابل تان شنیدید، بهتر است که هر چه سریع‌تر دور او را خط بکشید. ما پیشنهاد نمی‌کنیم که گوشی او را چک کنید یا این که هر رفتار او را زیر ذره بین قرار دهید، اما طوری هم تظاهر نکنید که انگار هیچ اتفاقی نیفتاده است. از او بخواهید که خیلی واضح و روشن جواب سوال‌های‌تان را بدهد تا شما را از این شک بیرون آورد، اگر باز هم به نتیجه نرسیدید، بدانید که با این مرد آینده‌ای نخواهید داشت.

دروغگو

حتما نباید منتظر بمانید تا مرد زندگی تان به شما خیانت کند و سپس دروغ بگوید، هر دروغی که از او می‌شنوید، زنگ خطری برای رابطه تان است. به عنوان مثال او به شما گفته که در بهترین دانشگاه درس خوانده، اما بعدها متوجه می‌شوید که چنین نبوده است. شاید در این شرایط فکر کنید که او برای این که روی شما تاثیر مثبتی بگذارد، این حرف را زده و قابل بخشش است، اما واقعیت چیز دیگری است. همین دروغ‌های گاه و بیگاه او به تدریج تبدیل به دروغ‌های بزرگ‌تر و دائمی می‌شوند. آن زمانی که دیگر کاری از دست شما ساخته نیست.

به مردانی با این خصوصیات اخلاقی، دل نبندید

خیانتکار

مردان خیانتکار یکی از خطرناک‌ترین افرادی هستند که باید با احتیاط در کنار آن‌ها قدم بردارید. اگر وارد رابطه‌ای شده‌اید و فهمیدید که مرد زندگی تان روی به

فردی خیانت کرده، در مورد زمان آن اتفاق از او سوال کنید. اگر این اتفاق مربوط به سال‌های دور است، مثلا زمانی که او دبیرستان بوده، می‌توانید به رابطه تان ادامه دهید، به شرط این که محتاط باشید، اما اگر او در 3 سال اخیر خیانت کرده، بهتر است که از همان ابتدا عقب بکشید، در غیر این صورت او این بلا را سر شما نیز خواهد آورد.

غیرتی و حسود

شاید در ابتدای رابطه غیرتی بودن مرد زندگی تان برای شما جذاب باشد، اما رفته رفته می‌تواند زندگی را به کام شما تلخ می‌کند. البته همه ما، زمانی که فردی را بیش از اندازه دوست داریم، نسبت به او حساس می‌شوید، اما اگر این احساس شدت یابد، می‌تواند رابطه تان را به نابودی بکشاند. در ارتباط با این مردان، این شمایید که باید همیشه خودتان را ثابت کنید و به او نشان دهید که صادق‌اید و خطایی از شما سر نمی‌زند. حتی اگر تلاش کنید، باز هم به نتیجه نمی‌رسید، زیرا حسادت بخشی از شخصیت او شده که تغییر آن نیز غیر ممکن است؛ بنابراین اجازه ندهید که افسار زندگی شما را فرد دیگری با حساسیت‌های بی‌جا به دست گیرد. غیرتی بودن نشان دهنده بی‌اعتمادی او به شماست و رابطه‌ای که بر پایه بی‌اعتمادی بنا شود، پایدار نخواهد بود.

کودک

مردانی که رفتارهای بچه گانه دارند، گزینه‌های خوبی برای شما نیستند. آیا شما دوست دارید که با یک بچه

ســـروکله بزنیـــد؟ اگر مـــردی که در مقابل تـــان است نمی‌تواند کــاری که شــما به او محــول کرده‌اید را انجــام دهد، رخت‌هایش را خودش بشوید و 3 نوع غذای مختلف درست کنــد، بدانید که هنــوز بــرای برقــراری یک رابطه عــاطفی، کوچک است. مــردی که در زنــدگی واقعی‌اش کــودک باشــد، در رابطه‌اش با شــما نــیز کودکانه عمل خواهد کرد، بنابراین حواس تان باشد به چنین مرداهــایی دل نبندید.

طریقه خواندن صیغه ازدواج موقت

ازدواج یکی از جمله رسـوم اسـلامی است که بر طبق شرایط زوجین و الزاما براساس شروط اسلامی بین زن و مرد رقم می‌خورد، پیوند زناشـویی پیونـدی آیینی‌است که طی احکام یا رسومی خاص بین زن و مرد در مـذاهب و کشـورهای مختلف برقـرار می‌شـود تا به تشـکیل خـانواده منجر گـردد و می‌تواند منجر به زایش فرزند شـود. در بـرخی از کشـورهای جهـان، ازدواج همجنس‌گرایان، یعنی ازدواج دو مـرد یا دو زن با یک‌دیگر و تشکیل خانواده نیز وجود دارد!

قوانین فروع دین ما «تعبّدی» هستند و ازدواج و قوانین آن نیز از این امر مستثناء نیستند. نکته بسـیار مهمی که باید توجه شود اینست که با توجه به تعبدی بـودن احکـام دین ما، سعی کنید در این مسـائل دقت کـافی را اعمـال کنید تا مسائلی مثل حرام ابد شدن پیش نیاد.

یکی از قوانین اسلام از دیدگاه مذهب جعفـری این است که ازدواج می‌تواند به دو نحو صـورت بگـیرد:دائم و مـوقت. ازدواج مـوقت که در افـواه «عـوام» به نـام «صیغه» مشـهور شـده از نظر قـوانین اسـلامی یک نـوع قـرارداد ازدواج است مانند ازدواج دائم اما این دو نـوع ازدواج از جهـاتی مشـترک و از جهـاتی با هم متفاوتند. جزییات بیشـتر: تفـاوت صـیغه محـرمیت با عقد مـوقت؟ (ازدواج موقت و دائم)

تفاوت صیغه محـرمیت با عقد مـوقت؟ (ازدواج مـوقت و دائم)

برخی از وجوه اشتراک آن دو عبارتند از:

1)در هر دو، مادر زن و دختر زن به مرد محرم و حرام می‌گردد. هم‌چنین پدر شوهر و پسر او به زن.

2)ازدواج زن شوهردار (خواه متعه، خواه دائم) با مرد دیگری حرام است.

3)زنا با زن شوهردار (چه متعه، چه دائم) موجب حرمت ابدی می‌شود.

4)لازم است پس از جدایی در هر دو (دائم و موقت)، زن عده نگهدارد.

5)در هر دو نوع، مرد نمی‌تواند به طور همزمان با دو خواهر ازدواج کند.

6)خواستگاری از زوجه موقت همانند زوجه دائم حرام است.

ازدواج دائم یا موقت بین زن و مردی که شرایط ازدواج را دارند با جاری شدن عقد لفظی حاصل می‌گردد. و صرفا با رضایت قلبی و یا توافق عملی و یا نوشتن و بدون جاری کردن صیغه لفظی محقق نمی‌گردد. پس هر کدام از ازدواج دائم و موقت محتاج عقدی است که باید دارای ایجاب و قبول لفظی و واجد شرایط مقرر در شرع بوده و بر انشای معنای مقصود و انشای رضایت به آن به طوری که در نزد اهل محاوره معتبر است، دلالت نماید.

قبل از خواندن صیغه عقد موقت، ابتدا باید مهریه‌ای مشخص شود تا صیغه عقد صحیح باشد. حتّی اگر خانم

بگوید مهریه نمی‌خـوام، بـاز هم عقد صـحیح نیست. لـذا حتما باید مهریه هر چند اندک مشخص شود.

احکام ازدواج موقت (متعه) و متن صیغه عقد چیست؟

1) در ازدواج موقت، رضـایت طـرفین و خوانـدن صـیغه کافی است و نوشتن و شاهد گرفتن لازم نیست.

2) خود زن و مرد می‌توانند صـیغه عقد را بخوانند. ابتـدا مدت عقد (از یک ساعت تا چند سال) و میزان مهر (مثلاً از هــزار تومــان تا...) را معین کنند و بعد صــیغه عقد را بخوانند.

تذکر: مهریه باید به گونه‌ای باشد که ارزش مـالی داشـته و مقـدار آن هم کـاملا مشـخص باشد. مثلاً اگر می‌گویند مهریه یک جلد کلام الله مجید باشد، یا این قرآن کریم را همان موقع نشان دهندکه معلوم شود چه قرآنی منظـور است و یا این که قیمت آن را مشـــــخص کنند و بگویند: مهریه، یک جلد کلام الله مجید باشـد، به قیمت (مثلا) 10 هزار تومان.

اگر بگویند مهریه، دو شاخه گل رز باشـد، در این صـورت گل ارزش مــالی دارد، اما هنــوز مشــخص نشــده که این شــاخه گل چه قیمــتی باشد. روی همین حســاب یا باید شـاخه گل را همـان زمـان نشـان دهند و بگویند: «همین شـــاخه گل» و یا این که بگویند: «دو شـــاخه گل رز به قیمت (مثلا) دو هزار تومان».

برای صحیح بودن عقد موقت، باید قبل از خواندن صـیغه عقد، مدت محـرمیت به صـورت دقیق مشـخص شـود. در این میان تفاوتی نمی‌کند که این مقدار انـدک باشد (مثلا

یک ساعت) یا زیـاد باشد (مثلا بیست سـال). اگر بگویند: «تا هر زمـانی که دوست داسـتیم» یا «تا زمـانی که در دانشـگاه بـودیم» یا «تا وقـتی که یک‌دیگر را دوست داشـتیم» در تمـام این مثال‌ها به خـاطر مجهـول بـودن زمان عقد، صیغه‌ی محرمیت باطل است.

یکی از شرایط اساسی برای ازدواج دختر باکره اذن پـدر یا پدر بزرگ پدری است.

روش‌های مختلف برای خواندن صیغه عقد موقت

روش اوّل: عاقد، شخص ثالث است.

اگر عاقد شخص دیگری باشـد، ابتـدا باید از هر دو طـرف برای خواندن صیغه عقد وکالت بگیرد و بعد از آن، صـیغه را این گونه بخواند:

فـرض کنید که نـام خـانم «فاطمه» است و نـام آقا هم «علی». در این صورت:

به وکالت از خانم بگوید: زَوَّجتُ مُوکِّلَتی (فاطمهٔ) مُوَکَّلی (علی) فِی المُدَّةِ المَعلُومَةِ عَلَی المَهر المَعلُوم

پس به وکالت از آقا بگوید: قَبِلتُ التَّزویجَ لِمُوَکِّلی (علی)

معنی صیغه:

مؤُکّل خودم «فاطمه» را به تـزویج «علی» در آوردم، در مدت مشخص و با مهریه‌ی مشخص

قبول کردم این ازدواج را.

روش دوم: عاقد، خود زن و مرد هستند.

اگر آقا و خانم هر کدام بخواهند صیغه مربوط به خـود را بخوانند، این گونه بگویند:

ابتدا خانم می‌گوید: «زَوَّجتُکَ نَفسِی فِی المُدَّةِ المَعلُومَةِ، عَلَی المَهرِالمَعلُوم»

بعد بلافاصله آقا بگوید: «قَبِلتُ التَّزویجَ»

معنی صیغه:

خـانم می‌گوید: تو را به زوجیت خـود درآوردم، در مـدّت مشخص و با مهریه‌ی مشخص.

آقا می‌گوید: قبول کردم این زوجیت را.

روش سوم: عاقد، خود داماد است.

اگر آقا از خانم وکالت بگـیرد که خـودش صـیغه‌ی عقد را بخواند، این گونه بگوید:

ابتدا به وکالت از خانم بگوید: «زَوَّجتُ مُوَکِّلَتِي (فاطمـهٔ) نَفسِی، فِی المُدَّةِ المَعلُومَةِ، عَلَی المَهر المَعلُوم»

بعد بلافاصله برای خودش بگوید: «قَبِلتُ التَّزویج»

معنی صیغه:

مـوکلم فاطمه را به ازدواج خـودم در آوردم، در مـدّت معلوم و با مهر معلوم

قبول کردم این ازدواج را.

روش چهارم: عاقد، خود عروس است.

اگر خانم از آقا وکالت بگـیرد که خـودش صـیغه‌ی عقد را بخواند، این گونه بگوید:

ابتـدا از طـرف خـود بگوید: «زَوَّجتُک نَفسِـی، فِی المُـدَّةِ المَعلُومَةِ، عَلَی المَهر المَعلُوم»

بعد بلافاصله از طرف دامـاد (موکل خـود) بگوید: «قَبِلتُ التزویج لموکِّلی (علی)»

معنی صیغه:

خــودم را به ازدواج تو درآوردم در مــدت معلــوم با مهر معلوم

قبول کردم این تزویج را از طرف موکلم.

توجه: کســـــانی که قصد دارند بعد از عقد مـــــوقت، با یک‌دیگر عقد دائم داشته باشند. باید قبل از خوانـدن عقد دائم، یا مدت عقد موقت تمام شـده باشد و یا این که آقا بگوید: «مـابقی مـدت را به همسـرم بخشـیدم». اگر این کار را انجـام ندهنـد، عقد دائم باطل است و با به اتمـام رسیدن مدت عقد موقت، به یک‌دیگر نامحرم می‌شوند.

- زمان شروع محرمیت هم زمان شروع خطبه است. (هر چند تعداد اندکی از فقهـاء این قـول را داردند که می‌توان در عقد، ابتدای محرمیت را زمـانی بعد از خطبه تعـیین کنند.) زمـان اتمـام (زمـان حـرام شـدن طـرفین به یک‌دیگر) هم باید دقیقا مشـخص شود، در غیر اینصورت عقد باطل است.
- ازدواج زن شـوهردار (خـواه متعـه، خـواه دائم) با مـرد دیگـری حـرام است. جزییـات بیشـتر: تفـاوت صـیغه محـرمیت با عقد مـوقت؟ (ازدواج مـوقت و دائم)

صیغه فارسی:

نظر آیــات عظــام امــام خمیــنی، خامنه ای، سیســتانی، صافی، مکارم، نوری و وحید:

اگر نمی‌توانند خودشان به صورت عربی صـحیح بخواننـد، می‌توانند به فارسی و یا هر زبان دیگـری صـیغه را اجـرا کنند؛ ولی باید در همان زبان، لفظی را بگویند که معنای «زوجت» و «قبلت» را بفهماند و لازم نیست وکیل بگیرند.

توضیح المسائل مراجع، م 2370؛ آیت الله وحید، توضیح المسائل،

جهت انجام صیغه مـوقت نیـاز به دانسـتن احکـامی است که با مراجعه به سایت یا دفتر مراجع خـود، نظر آنــان را در این باره جویا شوید.

م 2434؛ آیت الله نـوری، توضـیح المسـائل، م 2366 و آیت الله خامنه ای، استفتاء، س 40.داشته باشند و وکیل گـــــرفتن لازم نیست.آیت الله بهجت، توضیحالمســـــائل مراجع، م 2370.

آیت الله تـــــــــبریزی و آیت الله فاضل: اگر نمی‌توانند خودشان به صورت عربی صحیح بخوانند، چنانچه گــرفتن وکیل برایشـــان ممکن باشد - بنـــابر احتیـــاط واجب باید وکیل بگیرند و اگر ممکن نیســت، می‌توانند خودشــان به زبان فارسی و یا هر زبـان دیگـری صـیغه را اجـرا کننـد؛ ولی باید در همـــان زبـــان، لفظی را بگویند که معنـــای «زوجت» و «قبلت» را بفهماند.توضیح المسائل مراجــع، م 2370.

آیت الله بهجت: خوانـدن عقد نکـاح به زبـان فارسی ویا هر زبان دیگری، جایز اسـت؛ هر چند توانـایی بر خوانـدن زبان عربی هم داشته باشند و وکیل گـرفتن لازم نیست. آیت الله بهجت، توضیح المسائل مراجع، م 2370.

ترجمه فارسی عقد دائم چنین است:

زن بگوید: «خود را به همسـری تو درآوردم به مهـری که معین شده» و سپس مـرد بگوید قبـول کـردم این ازدواج را»

ترجمه فارسی عقد موقت چنین است:

زن بگوید: «خــود را به همســری تو در مــدت مشــخص درآوردم به مهــری که معین شــده» ســپس مــرد بگوید: «قبــول کــردم این ازدواج را» جزییــات بیشــتر: تفــاوت صیغه محرمیت با عقد موقت؟ (ازدواج موقت و دائم)

عمده تفاوتهای عقد موقت با دائم عبارتند از:

1)زن در عقد مــوقّت نفقه و ارث نــدارد، ولی جمعی از فقها گفته‌اند این در صورتی است که شرط نفقه و ارث نکنند و اگر شرط کنند باید بر طبق آن عمل شود.

2) زن در عقد موقّت آزاد است که کـاری در خـارج خانه بـرای خـود انتخـاب کند و اجـازه همسر بـرای او شـرط نیست مادام که مـزاحم حـقّ شـوهر نباشـد، ولی در عقد دائم بدون توافق این امر جایز نیست.

3)در عقد مـوقت بر مـرد لازم نیست شب‌ها نـزد همسر موقّت خود باشدبرخلاف عقد دائم.

4)در عقد مـــوقت پایـــان مـــدّت به منزله طلاق است و بلافاصله زن باید عدّه نگه دارد، (هرگـاه آمـیزش صـورت گرفته باشد)برخلاف عقد دائم.

5) عدّه عقد دائم سه بارعادت ماهیانه دیـدن است که با دیـدن مرحله سـوّم عـدّه تمـام می‌شـود، ولی عـدّه عقد موقّت دوبار بیشتر نیست.

6)عدم وجود مهریه در ازدواج موقت مـوجب بطلان عقد است ولی در ازدواج دائم اجبـــاری به مهرنیست و فقط مهرالمثل تعیین می‌شـود. 7)در ازدواج دائم هیچکـدام از زوجین بـدون جلب رضـایت دیگـری حق نـدارد از بچه دار شدن جلوگـیری کند ولی در ازدواج مـوقت جلب رضـایت دیگــری ضــرورتی نــدارد.فرزند حاصل ازازدواج مــوقت همانند فرزند حاصل از ازدواج دائم است. بـــــرای بر هم زدن ازدواج دائم طلاق نیاز است اما در ازدواج مـوقت با پایـان مـدت زمـان عقد پیمـان عقد باطل می‌شـود حـتی شــوهر می‌تواند همه یا بخشی از مــدت زمــان را به زن ببخشد واز هم جدا شوند

8)در ازدواج دائم تعـیین محل مسـکن با شـوهر است اما در ازدواج مـوقت ملاک قـرارداد بین زن وشـوهر است و اگر قــراردادی نداشــته باشــند زن اجبــاری به مانــدن در محل معین شـــده توسط شـــوهر را نـــدارد. 9)در ازدواج دائم بر زن واجب است از همســـرش تمکین کند ولی در ازدواج موقت الـزامی نیست در ضـمن در ازدواج مـوقت هر دو طـرف می‌توانند زمــان مــراودات خــود را از قبل تعیین کنند.

10)در ازدواج دائم مـــرد حق نـــدارد بیش از چهـــار زن دائمی داشـته باشد اما در ازدواج مـوقت می‌تواند تعـداد زن بیشتری اختیار کند.

11)بـرای بر هم زدن ازدواج دائم طلاق نیـاز است اما در ازدواج موقت با پایان مدت زمـان عقد پیمـان عقد باطل می‌شــود حــتی شــوهر می‌تواند همه یا بخشی از مــدت زمان را به زن ببخشد واز هم جدا شوند.

12)در ازدواج دائم با ایجــاد سه بــار فسخ نیــاز به محلل پیدا می‌شـود و فـرد نمی‌تواند با همسر قبلی‌اش ازدواج کند اما در ازدواج موقت تعدد عقد ایـرادی نـدارد و محلل نمی‌خواهد.

13)در ازدواج دائم «مســـــلمان» نمی‌تواند با «غـــــیر مسلمان» ازدواج کند، ولی ازدواج موقت مرد مسلمان با زن غیر مسلمانی که از اهل کتـاب است (مانند مسـیحی و یهودی) مانعی نـدارد. می‌تـوان گفت ازدواج مـوقت از جهات متعدّد و مؤثری با ازدواج دائم تفـاوت دارد و زن و مرد آزادی عمل بیشتری دارند.

اساســـاً خداوند حکیم این حکم را تشـــریع فرمـــوده تا افرادی که شرایط زندگی دائمی را ندارند، دچار آلـودگی و گناه نشوند و از طریق مشـروع نیـاز طـبیعی و جنسی خود را تأمین کنند. بـدیهی است که ما با این خصوصـیات طرفدار این قانون هسـتیم- چنـان که در دین الهی بیکم و کاست وارد شده است- این‌که بعضی مردان و زنـان از این قانون سوء استفاده می‌کنند، ربطی به قانون ندارد. لغو این قانون، جلو آن سوء استفادهها را نمیگـیرد، تنها شکل آن‌ها را عوض می‌کند. به علاوه با نبـود قـانون، در

حقیقت جواز هرگونه عملی صادر می‌شود. مشکل جهل و عدم تربیت صحیح افراد را با تعویض قانون نمی‌توان حل کرد.

تفاوت ازدواج موقت که از یکساعت تا چندین سال را می‌تواند دربربگیرد با زنا و رابطه نامشروع و آزاد هر مرد با هر زن این است که در عقد موقت، مسؤولیت همسرداری، اجرای صیغه ازدواج، ایجاد محرمیت بین بعضی از افراد، تعیین مهر و بار آن بر دوش مرد، محدودیت ازدواج با برخی افراد و در بعضی ایام، تکلیف عدّه برای زنان بین نه سال تا دوران یائسگی و آرامش روانی و جسمی بهدلیل استفاده از راه مشروع وجود دارد که آن را از زنا ممتاز و جدا می‌کند. نکاح مدت دار راهی است که خداوند مقرّر فرموده و جواز شرعی دارد و انسان باید همواره در راه مجاز و سالم حرکت کند. جزییات بیشتر: تفاوت صیغه محرمیت با عقد موقت؟ (ازدواج موقت و دائم)

نمونه پرسش

با سلام و خسته نباشید بنده مدتی پیش با پسری که دوست داشتم و میخواستیم همدیگرو ببینیم صیغه محرمیت خوندیم و مدت اون رو هم تا آخر عمر مشخص کرد. آیا این صیغه درست است؟ اگر در حال حاضر نخواهم با او ازدواج دائم کنم چه؟ خودبخود باطل می‌شود؟ اکنون رابطه‌ای با هم نداریم و نمی‌خواهیم داشته باشیم بگویید در مورد صیغه چه می‌شود؟ باطل می‌شود؟

پاسخ دریافتی از دفاتر مراجع عظـام در خصـوص سـؤال مذکور به این شرح است:

دفـــتر حضـــرت آیت الله العظمی خـــامنه‌ای (مد ظله العالی):

ازدواج دختر باکره بنابر احتیاط واجب باید با اجازه پدر یا جـدّ پـدری او باشد و اگر بـدون اذن پـدر ازدواج صـورت گـیرد، احتیـاط واجب آن است که یا از پـدر اجـازه گرفته شود و یا این‌که اگر ازدواج مـوقت بـوده پسر بقیه مـدّت را ببخشد و از یک‌دیگر جـــدا شـــوند و اگر دائم بـــوده، احتیاط آن است که با اجرای صیغه طلاق از یک‌دیگر جـدا شـوند. در هر صـورت مـدّت در عقد مـوقت باید معین و مشخص باشد و آن‌چه در سؤال ذکر شـده (مـدّت اون رو هم تا آخر عمر مشخص کردیم)، موجب تعـیین و تشـخص مدّت نمی‌شود و اگر مدت تعیین نشـود عقد صـحیح است ولی تبدیل به عقد دایم می‌شود.

دفـــتر حضـــرت آیت الله العظمی سیســـتانی (مد ظله العالی):

صیغه با این شکل اشکال دارد و واقع نمی‌شود زیرا باید مدت مشخص باشد مثلا ده سـال یا بیشـتر و یا کمـتر اما مـادام العمر نمی‌شـود البته احتیـاط مـرد بـاقی مـدت را بخـانم ببخشد البته در صـورتیکه دوشـیزه بـوده و اذن و اجازه پدر را نداشته‌اید از حیث هم عقد باطل است.

دفتر حضرت آیت الله العظمی مکـارم شـیرازی (مد ظله العالی):

این کــار بــدون کسب اجــازه ولیّ دخــتر جــایز نیست. و منظور از باکره دختری است که قبلا شوهر نکرده است، خواه عضو بکارت موجود باشد، یا نه. صیغه‌هایی از قبیل صیغه 99 ساله در حکم عقد دایم است.

در صورت امکان به شـکلی رضـایت پـدر را جلب کنـد، در غیر این صورت عقد آن‌ها اشـکال دارد، و احتیـاط واجب آن است که پسر باقیمانده مدّت را ببخشد، و از همــدیگر جدا شوند و اگر عقد دائم بوده او را طلاق دهد.

چطور صیغه محرمیت بخوانم؟

عقد ازدواج موقت یا متعه چند شرط دارد:

1- باید زن و مرد به ازدواج راضی باشند.

2- باید مقدار مهریه مشخص باشد (مثلا صد هزار تومان).

4- باید مدت نیز مشخص باشد (مثلا یک روز).

4- باید عقد خوانده شود. تنها رضایت زن و مرد بدون خواندن عقد کافی نیست. بنا به احتیاط عقد به عربی صحیح خوانده شود. اگر خود مرد و زن نتواند صیغه را به عربی صحیح بخوانند. به فتوای بیش‌تر مراجع معظم تقلید به هر لفظی صیغه را بخوانند،صحیح است. لازم نیست وکیل بگیرند، اما باید لفظی بگویند که معنای «زوجت» و «قبلت» را بفهماند.

اگر خود زن و مرد بخواهند صیغه عقد موقت را بخوانند، بعد از آن که مدت(مثلا یک روز) و مهر را(مثلا ده هزار تومان) معین کردند، چنانچه زن به قصد این که درمدت مشخص شده با مهر مشخص شده خود را زن مرد مورد نظر قرار دهد بگوید: «زوجتک نفسی فی المدة المعلومة علی المهر المعلوم» (خود را به همسری تو در مدت معین با مهر معین درآوردم) بعد بدون فاصله مرد بگوید «قبلت هکذا» (قبول کردم) صحیح است.(1)

5- دختری که به حد بلوغ رسیده و رشیده است، یعنی مصلحت خود را تشخیص می‌دهد، اگر بخواهد ازدواج

دائم یا موقت کند، چنانچه باکره باشد، باید از پدر یا جد پدری خود اجازه بگیرد.(2)

در این‌که در ازدواج (دائم یا موقت) دختر باکره اذن پدر شرط است یا نه، پنج نظر هست:

ا) اذن پدر لازم است (آیات عظام: امام خمینی،سیستانی، شبیری زنجانی، تبریزی، نوری همدانی، مکارم شیرازی).

ب: بنابر احتیاط واجب (در احتیاط واجب مقلد می‌تواند به مرجع تقلید دیگر رجوع نماید) اذن پدر لازم است (آیات عظام: خامنه‌ای، فاضل لنکرانی، اراکی، خوئی، گلپایگانی، فاضل لنکرانی، صافی، وحید خراسانی).

ج: تکلیفا لازم است، یعنی اگر بدون اذن پدر عقد خوانده شود، عقد صحیح است، ولی فردی که باید اذن می‌گرفت و نگرفته، معصیت‌کار است (آیت الله بهجت).(4)

د: اذن پدر لازم نیست، ولی خوب است رعایت شود.(4)

ه: در عقد دائم اذن لازم نیست، ولی در عقد موقت لازم است.(5)

از نظر حکم اسلامی حتی نگاه یا صحبت و مانند آن اگر با انگیزه لذت و شهوت باشد، یا خوف و ترس افتادن در گناه باشد، از نظر شرعی جایز نیست. نوع روابط دوستانه دختر و پسر(به رغم سعی بر محفوظ ماندن حد رابطه) به طور تدریجی از حریم و خطوط قرمز شرعی فراتر می‌رود.

این نــوع روابط دارای آســیب‌های بســیاری است که با توجه به تجربه‌های بسیار به هیچ روی توصــیه نمی‌شــود. هــدف و نیت شــما اگر چه می‌تواند ازدواج باشــد، اما به دلایل بســـیاری اکـــثر این نـــوع روابط به ازدواج ختم نمی‌شود.

پی‌نوشت‌ها:

1. امام خمینی، توضیح المسائل، مساله 2470.
2. توضــیح المســائل مراجــع، ج 2، ص 487، مســاله 2476؛

استفتاءآت جدید، آیت الله تبریزی، ص 44، سؤال 1481؛

اســتفتائات آیت الله فاضل لنکــرانی، ج 1، ص 446، س 1546؛

استفتائات، آیت الله مکــارم، ج 2، ص 418، س 914 و آیت الله خامنه‌ای، مسایل مورد ابتلا، س50.

1. توضیح المسائل مراجع، ج 2، مساله2476، رساله آیت الله وحید، مساله2485، سوال تلفنی از دفتر آیت الله خامنه‌ای در قم و دفتر آیت الله نوری.
2. آیت الله گرامی، توضیح المسائل، مساله 2604.
3. آیت الله صانعی، توضیح المسائل، مساله 2412.

انواع و اقسام«صیغه» ازدواج

ما مسلمان‌ها در زمان ازدواج و محـرم شـدن دو فـرد به یک‌دیگر آداب و قوانیــنی را رعــایت می‌کــنیم که یکی از آن‌ها خوانـدن صـیغه اسـت، صـیغه ازدواج مشـتمل بر دو نوع است؛ یکی صیغه عقد یا ازدواج دائم و دیگری موقت که توسط مرد یا زن و یا وکلای آن دو خوانده می‌شـود و آن عقد را شرعی می‌کند.

اما سوالی که مطرح می‌شود این است کـه؛ آیا مـرد و یا زن خودشان می‌توانند صـیغه ازدواج را بخوانند آن هم به زبان فارسی؟

//

صیغه ازدواج

صیغه ازدواج عبـارت است از الفـاظی که به واسـطه آن زن و مرد به ازدواج یک‌دیگر در می‌آیند.

به نظر بسـیاری از فقیهـان شـیعه، صـیغه ازدواج باید به عربی صحیح خوانده شود.

صیغه ازدواج موقت شبیه صـیغه ازدواج دائم است با این تفاوت که در صیغه موقت علاوه بر مهریـه، مـدت ازدواج نیز باید بیان شود.

گاهی اوقات صـیغه ازدواج فقط بـرای محـرمیت (بـدون بهره جنسی) خوانـده می‌شـود که به آن صـیغه محـرمیت می‌گویند.

در صحیح‌بودن چنین صیغه‌ای بین فقها اختلاف است.

//

صیغه عقد ازدواج تنها با ایجاب و قبولی که به زبان آیـد، ثابت می‌شود و صرف رضایت باطنی کافی نیست.

ایجاب به معنای پیشنهاد انجام یک معامله به شخص دیگر است.

قبول نیز عبارت است از رضـایت به پیشـنهادی که بـرای آن معامله داده شده است.

ببینید: قــرائت خطبه عقد یک زوج جــوان توسط رهــبر معظم انقلاب

الفاظ ایجاب که توسط زن خوانده می‌شود عبـارت است از: «زَوَّجْتُکَ» یا «أنْکَحْتُکَ».

برخی از فقها لفظ «مَتَّعْتُکَ» را نیز صحیح دانسته‌اند.

الفاظ قبول که توسط مرد خوانده می‌شود عبـارت است از: «قَبِلْتُ التَـزْویج»، «قَبِلْتُ النِّکـاح»، «قَبِلْتُ التَـزْویج و النِّکاح» یا «تَزَوَّجْتُ».

اقسام صیغه ازدواج

صیغه عقد ازدواج بر دو قسم است:

//

دائم و موقت.

در صـــیغه عقد دائم تنها باید مهریه ذکر شـــود؛ اما در صیغه عقد موقت علاوه بر مهریـه، مـدت ازدواج نـیز باید بیان شود.

//

آیا زن و مـــرد می‌توانند خودشـــان صـــیغه ازدواج را به فارسی بخوانند یا این‌که باید وکیل بگیرند تـــــــــاعربی خوانده شود؟

آیـات عظـام امـام، سیسـتانی، صـافی، مکـارم، نـوری و وحید:

اگر نمی‌توانند خودشان به صورت عربی صـحیح بخواننـد، می‌توانند به فارسی و یا هر زبان دیگـری صـیغه را اجـرا کنند ولی باید در همان زبان، لفظی را بگویند که معنــای «زوجت» و «قبلت» را بفهماند و لازم نیست وکیل بگیرند.

آیات عظام تبریزی و فاضل:

اگر نمی‌توانند خودشان به صورت عربی صـحیح بخواننـد، چنانچه گرفتن وکیل برایشان ممکن باشد- بنـابر احتیـاط واجب- باید وکیل بگیرند و اگر ممکن نیســـت، می‌توانند خودشان به زبان فارسی و یا هر زبـان دیگـری صـیغه را اجرا کننـد؛ ولی باید در همـان زبـان، لفظی را بگویند که معنای «زوجت» و «قبلت» را بفهماند.

//

آیت الله بهجت:

خواندن عقد نکاح به زبـان فارسی و یا هر زبـان دیگـری جایز است؛ هر چند توانـایی بر خوانـدن زبـان عـربی هم داشته باشند و وکیل گرفتن لازم نیست.

از کجا بفهمم آیا عاشق شـدم (نشـانه‌های عاشق شـدن چیه؟)

نمی‌توانید از زل زدن به او دست بکشید

اگر همسر شـما بـاعث می‌شـود که شـما عاشـقانه به او زل بزنید، می‌تواند نشاندهنده این باشد که شما به شدت عاشق شـده‌اید. ارتبـاط چشـمی به این معـنی است که شـما روی چـیزی تمرکز کرده‌ایـد، بنـابراین اگر متوجه شدید که چشمانتان روی همسرتان متمرکز شـده اسـت، احتمالا عاشق شده‌اید.

پژوهش‌ها نـیز نشـان داده است زوج‌هـایی که چشم‌های‌شـان روی همـدیگر قفل می‌شـود احسـاس به مـراتب عاشـقانه‌تری نسـبت به آن‌هـایی که این کـار را انجـام نمی‌دهند داشـته‌اند. عکس این قضـیه هم صـادق است: طبق یک پـژوهش افـراد غـریبه‌ای که چشمانشـان برای دقـایقی روی همـدیگر قفل شـده است گفته‌اند که این کار بـاعث شـده نسـبت به یک‌دیگر حس عاشـقانه‌ای پیدا کنند.

حس می‌کنید که در فضا سیر می‌کنید

این کـاملا طـبیعی است که هنگـام عاشق شـدن متوجه تغییراتی در ذهن خـود شـوید. بر اسـاس پژوهشی که در موسسه کیـنزی انجـام شـده است ذهن فـردی که عاشق شـده است همانند ذهن فـردی است که مـواد مخـدر مصرف کرده است. باید از دوپامین تشـکر کـرد که در هر دو مورد ذکر شده ترشح شـده و این احسـاس را در فـرد بوجـود می‌آورد. این یک مثـال خـوب بـرای پاسخ به این

سوال است که چرا رفتار افـراد در روابط جدید می‌تواند کاملا از کنترل خارج شود.

از لحاظ احساسی به معشوقه خود وابسته هستید

افراد عاشق به طـور دائم در روابطشـان نشـانه‌هایی از جمله مالکیت، حسـادت، تـرس از شـنیدن جـواب منفی و استرس جدایی داشتن را نشان می‌دهند. به عنوان مثال، در یک پژوهش مغز افرادی مورد بررسی قرار گرفت که عکس‌هایی از یک فرد پس از پایـان رابطـه، یا فـردی که بعد از پایان رابطه هنـوز هم عاشق همسر خـود است را مشـاهده کـرده بودند. تصـویربرداری تشـدید مغناطیسی عملکردی (fMRI)ـ نشاندهنده فعالیت در چند ناحیه مغـز، از جمله مناطق جلویی مغز مانند شکنج کمربندی بـود که نقش مهمی در میل فـــرد به کوکـــائین ایفا می‌کند. محققـــان در ســـال 2010 در مجله نوروســـایکالوژی نوشـــتند: "فعـــال کـــردن منـــاطقی از مغز که مرتبط به اعتیـــاد فـــرد به کوکـــائین است ممکن است به بـــروز رفتارهـــای وسواسی که منجر به قطع روابط عاشـــقانه باشد کمک کند."

همیشه به او فکر می‌کنید

اگر عاشق کسی شـــوید، ممکن است احســـاس کنید که نمی‌توانید او را از ذهن خود خارج کنید. این عامل به این دلیل است که وقتی عاشق کسی می‌شـوید در مغز شـما فنیل اتیلامین که با عنـوان "مخـدر عشق" نـیز شـناخته می‌شـــود ترشح می‌شـــود. این هورمـــون هنگـــامی که با معشـوقه خـود هسـتید در شـما احسـاس شـادی ایجـاد می‌کند. ممکن است شما با این احساس آشنا باشید چـرا

که فنیل اتیلامین در شکلات نیز یافت می‌شود و این می‌تواند به شما بگوید که چرا بعد از خوردن یک تکه شکلات نمی‌توانید خود را کنترل کنید.

دوست دارید او همیشه خوشحال باشد

عشق یک رابطه دوطرفه است، اما شاد کردن فرد هنگامی که عاشق او هستید بسیار مهم می‌شود. طبق تحقیقات انجام شده، اصطلاح "عشق احساسی" می‌تواند یکی از بزرگترین نشانه‌های یک رابطه سالم باشد. این بدان معنی است که شما حاضر خواهید بود بمنظور نشاط بخشیدن و شادتر کردن زندگی همسر خود حتی از رابطه خارج شوید. اگر در حین پیاده‌روی زیر باران خودتان خیس شدید تا همسرتان خیس نشود و یا در یک روز کاری شلوغ وسط هفته او را به صبحانه دعوت کردید، این‌ها علائم این است که بدجور عاشق هستید.

به تازگی دچار استرس شده‌اید

گرچه عاشق شدن اغلب با احساسات گرم و متنوعی همراه است، اما می‌تواند عامل بزرگی برای ایجاد استرس نیز باشد. عاشق شدن اغلب باعث آزادسازی هورمون استرس کورتیزول می‌شود، که می‌تواند منجر به ایجاد احساس شور و شوق در شما شود. بنابراین اگر متوجه شدید که صبر و حوصله‌تان کمی بیشتر از حد طبیعی شده یا شما به نوعی هیجان زده شده‌اید، ممکن است مجبور نباشید که حجم زیادی از استرس داشته باشید؛ شما ممکن است فقط عاشق شده باشید.

تحمل درد و رنج راحت‌تر می‌شود

عاشق شـدن ممکن است با درد و رنج همـراه باشـد، اما اگر متوجه شدید که عاشقی به معنای واقعی کلمه شـما را خیلی اذیت نمی‌کند، می‌تواند نشـانه بـزرگی از عاشق شـــدن شـــما باشد. در پژوهشی که توسط دانشـــکده پزشکی دانشگاه استنفورد انجام شد، شرکت کنندگان به عکس کسی که دوسـتش داشـتند خـیره شـدند و متوجه شـــدند که این می‌تواند دردهـــای معمـــولی را تا 40٪ و دردهـای شـدید را نـیز تا 15٪ کـاهش دهد. بنـابراین در زمـان خـالکوبی بـرای کـاهش درد می‌توانید در صـورت لـــزوم عکسی از کسی که عاشـــقش هســـتید در دست بگیرید.

دوست دارید شرایط متفاوتی را تجربه کنید

هر کس می‌خواهد شـریک خـود را در ابتـدای رابطه تحت تأثیر قرار دهد، اما اگر شما دائما در حال تجربه چیزهای جدیدی که شریک زندگی‌تان از آن‌ها لذت می‌بـرد باشـید، ممکن است از عشق زده شـوید. اما یک پـژوهش نشـان داد که شـما هم ممکن است در همـان زمـان از همـدیگر هم سـیر شـوید. مطالعـات انجـام شـده توسط دانشـگاه کالیفرنیا نشـــان می‌دهد که وقـــتی زوجین عاشق هم می‌شـوند، قلبشـان با همـان سـرعت شـروع به تپیـدن می‌کند. احســاس ارتبــاط عمیق به شــریک زنــدگی یک نشانه خوب از عاشق شدن است.

شما با مسائل ناخوشایند کنار می‌آیید

اگر شما به شـدت نسـبت به انتقـال میکـروب به بـدنتان هراس دارید اما فوری بعد از دیـدن شـریکتان به ملایمت او را می‌بوسید، احتمـالا عاشق شـده‌اید. در واقـع، نتیجه

یک پژوهش در دانشگاه گرونینگن در هلند نشان میدهد که احساسات ناشی از تحریک جنسی می‌تواند بر احساس انزجار و تنفر از چیزی غلبه کند. لذا این بدان معنی است که اگر شما به شدت به شریک خود جذب شده باشید، ممکن است بگذارید آن‌ها هر کاری را که برای شما منزجر کننده است انجام دهند. این همان عشق است دوست عزیز.

بدن شما دچار تعریق می‌شود

اگر دچار حالت تهوع بوده و بدنتان زیاد عرق می‌کند، یا یک مشکل بد معده دارید و یا این‌که عاشق شده‌اید. نتیجه یک مطالعه نشان می‌دهد که عاشق شدن می‌تواند فرد را بیمار کرده و باعث بروز علائمی فیزیکی شبیه به اضطراب یا استرس مانند تعریق شود. اگر چه این احساس، احتمالا بعد از این‌که شما با همسرتان به آرامش رسیدید از بین می‌رود، اما می‌تواند ایده خوبی برای همراه داشتن یک دستمال اضافه فقط برای موارد ضروری باشد.

عادت‌های او را دوست دارید

اگر تمایل داشته باشید با کسی آشنا شوید بطور اتفاقی تعداد معدودی از خصوصیاتی را که او را منحصر بفرد می‌کند می‌پسندید. و اما اگر شما عاشق کسی باشید، احتمالا ویژگی‌های بیشتری وجود دارد که باعث می‌شود بیشتر به او جذب شوید. نتایج یک پژوهش نشان می‌دهد که خصوصیات کوچک نسبت به ویژگی‌های فیزیکی بیشتر می‌تواند باعث عاشق شدن فرد شود، چرا که هر فرد اولویت‌های خاص خودش را دارد.

بنابراین گرچه ممکن است در نگاه اول شریکتان به نظر کمی خشن باشد، اما اگر متوجه شدید که بصورت ناگهانی تحت تاثیر هیبت او قرار گرفته‌اید، احتمالا عاشق شده‌اید.

از لحاظ احساسی ثبات ندارید

همانطور که واضح است، عاشق شدن اغلب منجر به بی‌ثباتی عاطفی و فیزیولوژیکی می‌شود. وقتی حتی مانع کوچکی در رابطه بوجود می‌آید، فرد دچار نشاط، هیجان، ازدیاد انرژی، بی‌خوابی، کاهش اشتها، لرزش، تپش قلب و تنفس سریع، هم‌چنین اضطراب، ترس و احساس ناامیدی خواهد شد. این نوسانات رفتاری مشابه رفتار معتادان به مواد مخدر است. در حقیقت، زمانی که به افراد عاشق تصاویری از معشوقه‌های خود نشان می‌دهند، همان مناطقی از مغز فعال می‌شود که در مغز معتادان به مواد مخدر در هنگام مصرف مواد فعال می‌شود. محققان می‌گویند عاشق شدن، یک نوع اعتیاد است.

برای آینده‌تان با او برنامه ریزی می‌کنید

افراد عاشق هم‌چنین برای یکی کردن احساسات خود با معشوقه‌های‌شان اشتیاق دارند، لذا دنبال راه‌هایی برای نزدیکی هرچه بیشتر با وی بوده و در رویای یک آینده مشترک هستند. این حرکت در مسیر مشترک از برخی جهات شبیه حرکت به سمت آب و چیزهای دیگری است که ما برای زنده ماندن نیاز داریم. پژوهش‌های انجام شده با کمک تصویربرداری تشدید مغناطیسی عملکردی نشان می‌دهد که وقتی افراد به چهره معشوق خود نگاه

می‌کنند سیســـتم‌های عصـــبی اولیه درگـــیر در رابطه عاشـــقانه و رضـــایتمندی از زنـــدگی تقریبا در مغز همه آن‌ها فعـــال می‌شـــود. این کـــار بـــاعث ایجـــاد یک علاقه عاشقانه‌ای در ساختار سیستم بقای انســان‌ها می‌شــود، همانند چیزهـــایی که بـــاعث گرســـنگی یا تشـــنگی ما می‌شـــود. فکر کـــردن به یک عشق عاشـــقانه بخشی از اســتراتژی تولید مثل در انســان است. این اســتراتژی به ما کمک می‌کند پیوند زناشـــویی تشـــکیل دهیم تا زنـــده بمانیم. ما بوجود آمده‌ایم تا جـادوی عشق را تجربه کـنیم و به سمت یک‌دیگر حرکت کنیم.

شما نسبت به او احساس همدلی می‌کنید

افـــرادی که عاشق می‌شـــوند معمـــولا یک حس قـــوی از همدلی نسبت به معشـوق خـود دارنـد، درد و رنج دیگـری همانند درد و رنج خودشان است و حاضـرند هر چـیزی را برای معشوق خود فدا کنند.

علایق شما با او در یک راستا قرار می‌گیرد

عاشق شـــدن با تمایل به چیـــدمان مجـــدد اولویت‌ها و/یا تغییر در شـیوه لبـاس پوشـیدن، رفتـار کـردن، عـادات یا ارزش‌ها بمنظور هماهنگی بیشـتر با معشـوقه، مشـخص می‌شود. با این حـال، این‌که فـرد خـودش باشد می‌تواند بهترین انتخاب باشد: مشخص شده است که افـراد جـذب ویژگی‌های متضاد با خود می‌شـوند، حـداقل ویژگی‌هـای در تضاد با خصوصیت “شـیمیایی مغز”. به عنـوان مثـال، تحقیقـــات نشـــان داده است افـــراد دارای به اصـــطلاح شخصـیت‌های با تستوسـترون غـالب (که بسـیار تحلیلی، رقابتی و احساسی هستند) اغلب تمایل دارند به افرادی

با سطح استروژن و اکسیژن بـالا ارتبـاط پیـدا کنند. این افراد بیشتر به سمت شخصـیت احساسـی، حـامی، قابل اعتماد و اجتماعی، درونگـرا، در جسـتجوی معنا و هـویت میل می‌کنند.

نسبت به او احساس مالکیت دارید

کسـانی که عمیقا عاشق می‌شـوند معمـولا نیـاز جنسی خــود را با معشــوق خــود رفع می‌کننــد، اما ریشه‌های عاطفی قوی در این مورد وجود دارد: هنگامی که شریک جنسی مظنون به خیـانت است تمایل به نـزدیکی با حس مالکیت، تمایل به انحصار جنسی و حسادت شدید همـراه است. تصــور می‌شــود که این حس مــالکیت تا به حــال طوری تکامل یافته است که یک فرد عاشق، شریک خــود را مجبـــور می‌کند درخواست برقـــراری رابطه توسط دیگران را رد کند و بنابراین اطمینان می‌یابد که معاشقه هر دوی آن‌ها تا زمــانی که زن حامله نشــده است قطع نخواهد شد.

دوست دارید احساساتتان یکی شود

در حــالی که تمایل به اتحــاد جنسی بــرای افــراد عاشق بسیار مهم اسـت، اما میل و رغبت بـرای اتحـاد عـاطفی شــامل بــرخی مراحل است. نتیجه یک پــژوهش نشــان می‌دهد که 64 درصد افـراد عاشق (از هر دو جنس زن و مـرد) با این حـرف که "رابطه جنسی مهم‌تـرین بخش از رابطه من با همسرم است" مخالف بودند.

روی ویژگی‌های مثبت او تمرکز می‌کنید

افـــرادی که واقعا عاشق می‌شـــوند، تمایل دارند روی ویژگی‌هـای مثبت معشـوق خـود تمرکز کننـد، و در عین حـال از ویژگی‌هـای منفی آن‌ها چشم‌پوشی کنند. آن‌ها هم‌چـنین بر روی مـوارد و چیزهـای جـزئی که بـاعث یـادآوری معشوقه‌شـان می‌شـود تمرکز کـرده و این لحظـات و خـاطرات ارزشـمند را در خیـال خـود می‌پرورانند. گمـان می‌رود این تمرکز توجه از سـطح بالای دوپامین مرکزی و همینطـور یک افـزایش ناگهـانی در نورپی نفرین که یک مـاده شـیمیایی افـزایش حافظه در صورت وجود محرک‌های جدید است ناشی می‌شود.

شما ممکن است جرقه را از دست بدهید

متاسـفانه عشق در زنـدگی بـرای همیشه نمی‌ماند. عاشـقی یک وضـعیت گذراست که یا به یک رابطه و وابستگی بلندمدت تبدیل می‌شود که روانشناسـان آن را "دلبسـتگی" می‌نامنـد، یا این‌که کم‌کم تحلیل رفته و رابطه به اتمام می‌رسد. اگر موانع فـیزیکی یا اجتمـاعی بـرای ملاقـات منظم دو طـرف وجـود داشـته باشـد، به عنوان مثال اگر محل زنـدگی طـرفین از هم دور باشد - فاز "عاشقی" به طور کلی نسبت به وقتی که دو طرف نزدیک هم هستند بیشتر طول می‌کشد.

در یک کلام...

تجربه شـگفت‌انگیز عشـق، تغیـیراتی را در رفتـار و خصوصیات ما بوجود می‌آورد. داشـتن صـرفا یکی از این نشـانه‌ها بـرای تشـخیص عاشق شـدن کـافی نیست و هرکسی متناسب با روحیاتش ممکن است تعدادی از این نشانه‌ها را داشته باشد:

- نمی‌توانید از زل زدن به او دست بکشید
- حس می‌کنید که در فضا سیر می‌کنید
- از لحاظ احساسی به معشوقه خود وابسته هستید
- از لحاظ احساسی ثبات ندارید
- برای آینده مشترک با او برنامه ریزی می‌کنید
- شما نسبت به او احساس همدلی می‌کنید
- علایق شما با او در یک راستا قرار می‌گیرد
- نسبت به او احساس مالکیت دارید
- دوست دارید احساساتتان یکی شود
- روی ویژگی‌های مثبت او تمرکز می‌کنید
- درد و رنج را زیاد حس نمی‌کنید
- ممکن است آن شور و شوق خود را از دست بدهید

چرا دختران بیشتر از پسران در معرض افسردگی قرار دارند؟

متخصصان می‌گویند احتمال ابتلا به افسردگی در دخترانی که دوستان افسرده دارند، بالاتر است. مطالعه‌ای که در می 2017 در مجله Translational Psychiatry به چاپ رسید، گزارش کرد که بیشتر از یک سوم دختران نوجوان، اولین اپیزود افسردگی را تجربه می‌کنند – که تقریباً سه برابر پسران است.

شواهد کافی در مورد نقش تفاوتهای جنسیتی در افسردگی بزرگسالان وجود دارد، اما تحلیل کنونی نشان می‌دهد که این تفاوتها بسیار زودتر از آن‌چه تصور می‌شد، شروع می‌شوند.

اما، این فاکتورها چه هستند؟ و چرا دختران در معرض خطر بیشتری قرار دارند؟ این موضوعات هنوز تحت مطالعه و بررسی هستند.

خطرات بیشتر در کمین دختران

خطر ابتلا به افسردگی در دختران و پسران در نوجوانی شروع می‌شود. اما این خطر در سن نوجوانی برای دختران افزایش چشمگیری پیدا می‌کند. محققان فاکتورهای خطرآفرین را در بسیاری از مقوله‌های ژنتیکی، بیولوژیکی، روانی، شناختی، رفتاری و اجتماعی- فردی مطالعه می‌کنند. متاسفانه، در بسیاری از این حوزه‌ها، فاکتورهای خطرآفرین بیشتر در دخترها شناسایی شده‌اند. برای مثال، تغییرات بلوغ، سبکهای تفکر منفی مانند نشخوار ذهنی و اعتماد به نفس پایین

و بــرخی از فاکتورهــای بین فــردی در دخــتران شــایع هستند.

تئــوری هم نشــخواری ذهــنی نــیز می‌تواند یکی دیگر از دلایل باشد. به طـــور خلاصـــه، اســـترس، ســـاختار روانشناسی هم نشـخواری- تمایل به فکر کـردن زیـاد به مشکلات و باورهای مضر را شـکل می‌دهد و این بـاور را که دخـتران در معـرض هم نشـخواری بیشـتر با دوست یا دوســتان خــود قــرار دارنــد، تقــویت می‌کند. اگرچه این خصیصه به دخـــــتران کمک می‌کند تا روابط دوســـــتانه صـمیمی‌تری برقـرار کننـد، امـا، می‌تواند به اضـطراب و استرس بیشتر و پیدا شـدن فاکتورهـای اسـترس‌زا منجر شود.

بطــور کلی، دخــتران اجتمــاعی‌تر هســتند و در تعقیب اهداف خود گروهی‌تر عمل می‌کنند و بیشتر درصدد جلب حمایت دیگران هستند. در مقایسه با پسران:

دخـتران نسـبت به نـاراحتی دیگـران حساسـیت بیشـتری دارند.

آن‌ها اهمیت بیشتری به وضعیت ارتباطات و دوستی‌های خود می‌دهند.

آن‌ها دوستی‌های مشروط را دنبال می‌کنند.

دخـتران، هم در یک گـروه بزرگـتر و هم در دوسـتی‌های نزدیک، در معرض فاکتورهای استرس‌زای متعـددی قـرار دارند.

آن‌ها در واکنش به این فاکتورهـــــای اســـــترس‌زا، نشخوارهای ذهنی بیشتری دارند.

درمان افسردگی با گیاهان دارویی

چگونه می‌توان به یک فرد افسرده کمک کرد؟

آن‌ها در برخورد با استرس، کمتر به شـوخ‌طبعی متوسل می‌شوند.

علاوه براین، تعدادی از این تفاوتهای جنسـیتی با بـزرگ شدن بچه‌ها، افزایش پیـدا می‌کند. فراینـدهای ارتبـاطی زنانه می‌تواند در ایجاد روابط صمیمی موثر باشد و مانع از رفتارهـای ضد اجتمـاعی شـود. ولی در عین حـال، آسـیب‌پذیری در برابر مشـکلات روانی را بیشـتر می‌کند. از طرف دیگـر، روابط مردانه ممکن است مـانع از ایجـاد روابط صـمیمی شـود و در نتیجه به مشـکلات رفتـاری بیانجامد. اما، رشد روابط گروهی را تقـویت خواهد کـرد و فرد را در مقابل آسیب‌های روانی مصون می‌دارد.

بیماری افسردگی

خطر ابتلا به افسردگی در دختران و پسران در نوجـوانی شروع می‌شود

کاملا رایگان مشاوره بگیر!

دسترسی به پزشک متخصص درهر زمان ومکان

خطر افسردگی: تفاوتها در زنان و مردان

خانمها بیشتر در معرض خطر افسـردگی قـرار دارند. در بسیاری از جهات دیگر نیز، این عارضه در مردان و زنـان متفاوت است.

سرایت افسردگی

مفهومی به نام سرایت افسردگی وجود دارد. تحقیقات انجام گرفته روی بزرگسالان نشان داده است که دوستان افراد افسرده، بیشتر در معرض ابتلا به افسردگی قرار دارند. این پدیده توسط محققین، در نوجوانان بررسی شده و دریافتند افرادی که دوستان افسرده دارند، به مرور زمان دچار افسردگی می‌شوند. برخی از ویژگی‌های نوجوانان و دوستی‌های آن‌ها، خود می‌تواند باعث پیدا شدن علائم سرایت افسردگی شود. هم‌نشخواری ذهنی یکی از این ویژگی‌هاست. هم نشخواری منطقی به نظر می‌آید. چراکه وقتی دوستان در کنار همدیگر نشسته‌اند و تمام وقت در مورد مشکلاتشان حرف می‌زنند، به دنبال این نخواهند بود که برای پیدا کردن یک احساس بهتر، به ورزشهای شاد، فعالیتهای جدید و فعالیتهای فیزیکی روی بیاورند. هم‌چنین، دخترانی که با دوستان خود همدردی می‌کنند و دوستی‌های بسیاری نزدیکی دارند و حامی دوستان هستند، بیشتر در معرض سرایت افسردگی قرار دارند.

رسانه‌های اجتماعی نقش تفاوتهای جنسیتی در افسردگی را تشدید می‌کنند. این روزها تحقیقات زیادی در مورد رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی انجام گرفته است که از این میان می‌توان به مقاله 2017، قدرت و دردهای ارتباط دیجیتالی نوجوانان اشاره کرد. یکی از نتایج این مقاله حاکی از آنست که دخترانی که در معرض افسردگی قرار دارند، اعتراضهای روانی و فیزیکی خود را بیشتر بروز می‌دهند و از دوستان خود طلب کمک و حمایت می‌کنند. و همین امر آن‌ها را در معرض قلدری و سواستفاده دیگران قرار می‌دهد؛ و حتی فراتر از این، وقتی از دوستان خود حمایت دریافت

می‌کننـد، این حمـایت به مـرور زمـان به افـزایش علائم افسردگی منجر می‌شود.

از این گذشـته، همزمـان با افسـردگی، خطر آسـیب به خودکشی در نوجوانـان بـالاتر می‌رود و نقش اساسی دوستان در این سن می‌تواند تعیین کننده باشد. در حدود 60 درصد کسـانی که به خـود آسـیب وارد کردنـد، گفته بودند که ابتـدا دوستشـان این کـار را کـرد. و حـدود 40 درصد گـزارش کردند که فکر آسـیب به خـود را از دوستانشـان یـاد گرفتند. تقریبـاً 20 درصد نوجوانـان، دوستی داشتند که در یکسال گذشته، اقدام به خودکشی کـرده بـود. و 60 درصد آن‌ها فـردی را می‌شـناختند که تلاش کرده خود را بکشد. این وضعیت بسیار نگران کننده است. به ویـژه این‌که مسـتندات زیـادی در رابطه با خوشه‌های خودکشی یا تلاش بـرای خودکشی که در فواصل زمانی و مکانی بسیار نزدیک به هم در افراد زیر 25 سـال، رخ داده‌انـد، وجـود دارد. سـرایت افسـردگی می‌تواند این پدیده را توضیح دهد.

بسیاری از این نتـایج در مـورد نقش تفاوتهـای جنسـیتی در افسـردگی، بر اسـاس مطالعه گروههـای همسـالان است. به نظر می‌رسد که همسـالان یکی از دلایل اصـلی در ایجاد افسردگی بیشتر در بین دختران شـمار می‌آیند. تحقیقاتی دیگر در رابطه با تاثیر جنسیت در جامعه بطور کلی، و ویژگی‌هـای شخصـیتی مانند تمایل به همکـاری و تعاون و خوشحال کردن دیگران بر افسردگی در زنـان و مردان انجام گرفته است.

افسردگی

1. عصبانیت و بدخلقی

عصبانیت و بدخلقی

به گفته دکتر رابرت لاندن (Robert London): «معمولا در افـراد افسـرده علائمی مانند آشـفتگی، بی‌قـراری و خشونت دیده می‌شود». عصبانیت عاملی برای ماندگاری افســـــردگی است. در بخشی از ســـــرمقاله‌ی مجله‌ی «پیشـرفت‌های درمـانی روانپزشـکی» (Advances in Psychiatric Treatment)ـ توضـیح داده شـده است: «وقــتی که عصــبانیت به خــوبی شــناخته نشــود، منجر بهپرخاشگریِ منفعلانه می‌شود. این رفتـار در فـرد خـود تخریـبی ایجـاد می‌کند و زمینه‌ی ابتلا به افسـردگی را به وجـود می‌آورد». به توصـیه دکـتر لانـدن هر فـردی که به طور مداوم در رفتار خود پرخاشگری و خشونت را تجربه می‌کند یا به طــور غــیرمعمول و به ســرعت عصــبانی می‌شود باید برای پیـدا کـردن راه‌حل درمـانی مناسب از یک مشاور و روان‌شناس کمک بگیرد.

حتما بخوانید: افسردگی چیست و راه درمان

1. خود انتقادی

خود انتقادی

خودانتقادی، تفکر نقادانه‌ی فرد در مـورد رفتـار خـودش است. به وســـــیله‌ی این تفکـــــر، می‌تـــــوانیم نقطه ضــعف‌های‌مان را بشناســیم و از اشــتباهات‌مان درس بگــیریم. اما جنبه‌ی مخــرب خودانتقــادی زمــانی بــروز

می‌کند که فرد با یادآوری مداوم اشتباهات، طوفانی در ذهن خود به وجود می‌آورد و در نهایت با ایجاد احساس گناه، عزت‌نفس را در خود از بین می‌برد. یکی از شاخصه‌های قوی در تشخیص افسردگی، خودانتقادی شدید است. جِیم دبلیو وینیک (Jaime W. Vinick) عضو ارشد مرکز روان‌شناسی سیرا تاکسون (Sierra Tucson) می‌گوید: «همه‌ی ما یک منتقد درونی داریم. صدای منتقد درونی در افراد افسرده بسیار قوی و مخرب است.» در سال 2009 پژوهشی جامع در زمینه‌ی روانشناسی بر روی 107 فرد بزرگسال انجام شد، بر اساس نتایج این پژوهش، افرادی که خودانتقادی شدید داشتند، بیش از سایرین مستعد ابتلا به افسردگی بودند. دکتر موئه گیلبارت روان‌شناس مرکز پزشکی تورانس کالیفرنیا (Torrance Memorial Medical Center) توصیه می‌کند: «به هنگام گفت‌وگو با خودتان مراقب استفاده از کلمه‌ی «باید» باشید. اگر مدام از رفتار خود ایراد می‌گیرید و خودتان را مسئول تمام اتفاقات بد می‌دانید، در رفتار شما خودانتقادی شدید دیده می‌شود.» برای از بین بردن خودانتقادی باید گفتگوی مثبتی با خودمان داشته باشیم.

1. نا امیدی

نا امیدی

به عقیده‌ی دکتر وینیک: «یکی از بدترین علائم افسردگی ناامیدی است». ناامیدی در افراد افسرده آنان را از درمان بیماری خود باز می‌دارد. افراد افسرده‌ای که اقدام به خودکشی می‌کنند، معمولا کسانی هستند که به دلیل شدت ناامیدی، به درمان و

بهبـــودی خـــود امیـــدی ندارند. دکـــتر نیک فوراند (Nick Forand)، روانشناس بالینی از دانشـگاه دولـتی اوهـایو می‌گوید: «ناامیـدی در افـزایش مـیزان افسـردگی نقش دارد. ناامیدی در افراد افسرده با بروز شکست‌ها تشـدید می‌شـــود. این شکست‌ها واقعی یا خیـــالی هســـتند و خودانتقــادی در ایجــاد شکست‌های خیــالی نقش مهمی دارد.»

1. از دست دادن علاقه

از دست دادن علاقه

این‌که در یک جلسه‌ی سه ساعته، حوصله‌مان سر می‌رود و رغبـتی بـرای بـودن در آن جلسه نـداریم، امـری کـاملا طبیعی است. دکتر گیلبارت از بین رفتن علاقه در افـراد افسرده را چنین توضیح می‌دهد: «افراد افسرده علاقه‌ی خود را نسبت به چیزهایی که قبلا از آن‌ها لـذت می‌بردند از دست می‌دهند. کارهـــایی از قبیل تماشـــای فیلم، ورزش کـــردن و بـــودن در جمع دوســـتان. این پدیـــده «فقدان لذت» (Anhedonia)ـ نامیـده می‌شـود. از دست دادن علاقه، احساس تنهایی را شـدت می‌بخشد و بـاعث افزایش افسردگی می‌شود. گـاهی این بی‌علاقگی نتیجه تغییر در هورمون‌های تنظیم‌کننده‌ی پاداش و یا تغیـیر در انتقال‌دهنـــده‌های عصـــبی است. شکســـتن چـــرخه‌ی خودتخریبی برای افراد افسرده بسیار مشکل است.»

حتما بخوانید: نقش دارو در جلوگـــیری از افســـردگی و استرس پس از سانحه

1. عدم توانایی در لذت بردن از زندگی

عدم توانایی در لذت بردن از زندگی

شخص افسرده تقریبا از انجام هیچ فعالیت و حرکتی لذت نمی‌برد و هیچ رغبتی درون خود مبنی بر انجام فعالیت‌های سرگرم کننده و لذت بخش نمی‌بیند و حتی اگر کاری را انجام دهد که در گذشته از تجربه کردن آن لذت می‌برده است دیگر این احساس را درون خود نمی‌کند. این حس تقریبا همیشه با اوست و ممکن است در پاره‌ای از موارد و در اثر شرایطی خاص از این احوالات خارج شود اما با دوری از آن فضا و شرایط خاص مجددا به حال بد خود بر می‌گردد.

1. تغییرات فاحش وزن

فرد افسرده تمایلی به غذا خوردن ندارد و از غذا لذت نمی‌برد. از سوی دیگر ممکن است به دلیل پرخوری عصبی، برای ایجاد تغییر در شرایط خود، عمدا یا سهوا شروع به غذا خوردن کند. عدم تحرک ناشی از افسردگی نیز در افزایش وزن نقش دارد. اگر در ماه بیش از 5 درصد تغییر در وزن خود مشاهده می‌کنید، باید تحت مراقبت‌های پزشکی قرار بگیرید. طبق پژوهشی که در سال 2003 در مجله‌ی امریکایی تغذیه‌ی بالینی (American Journal of Clinical Nutrition) به چاپ رسید، خوردن غذاهای سرشار از کربوهیدرات تولید سروتونین را در مغز به طور موقت افزایش می‌دهد. سروتونین یک انتقال‌دهنده‌ی عصبی است که در ایجاد احساس شادی نقش دارد.

حتما بخوانید: دلایل ابتلای زنان به افسردگی پس از زایمان و نقش همسر در درمان آن

1. تغییر عادات خواب

بر اساس مقاله‌ای که در سال 2008 در مجله‌ی مباحث علوم اعصاب بالینی (Dialogues in Clinical Neuroscience)ـ چاپ شد سه چهارم افراد افسرده از بی‌خوابی رنج می‌برند. دکتر گیلبارت توضیح می‌دهد: «ترس‌های مداوم، اضطراب و نشخوار فکری، مشکلاتی در نحوه‌ی خوابیدن ایجاد می‌کند. افرادی که به کمبود خواب شبانه دچارند، در روز بیشتر می‌خوابند، چرت می‌زنند و یا به خوردن قهوه رو می‌آورند که تمام این موارد خواب شب این افراد را دچار مشکل می‌کند. بی‌خوابی باعث بدتر شدن افسردگی می‌شود. بر اساس همین پژوهش 40 درصد از جوانان (به ویژه خانم‌ها)، به هنگام افسردگی بیشتر می‌خوابند. افراد افسرده‌ای که به هنگام روز زیاد می‌خوابند در واقع خواب را وسیله‌ای برای فرار از مشکل یافته‌اند.»

1. خستگی

دکتر فوراند درباره‌ی خستگی در افراد افسرده توضیح می‌دهد: «گویی بدن افراد افسرده، تحت فشار زیادی قرار دارد. این حالت با ایجاد التهاب همراه است و این التهاب در ایجاد خستگی نقش دارد.» افرادی که از افسردگی رنج می‌برند علائمی مانند خستگی، تنبلی و ضعف جسمانی دارند، در خواب این افراد بی‌نظمی مشاهده می‌شود و این بی‌نظمی خستگی را تشدید می‌کند. در این افراد خستگی به صورت لکنت زبان، بی‌حالی و حرکات آهسته‌ی بدن دیده می‌شود.

1. کندی روانی و حرکتی

کندی روانی حرکتی نشانه‌ای از ابتلای فرد به افسردگی شـدید است. علامـتی که در بیمـاران افسـرده شـدید و کاتاتونیک بیشـــتر مشـــاهده می‌شـــود. کنـــدی روانی و حرکـتی با تنبلی متفـاوت اسـت، تنبلی می‌تواند نشـانه افسردگی به همـراه ویـژگی شخصـیتی فـرد باشد بـدین معنا که فــرد یا افســرده و یا به لحــاظ شخصــیتی تنبل است در حالیکه کنــدی روانی و حرکــتی از علایم شــایع ابتلا به افسردگی شدید است.

1. دردهای بی‌دلیل

دکتر وینیک می‌گوید: «گاهی افراد افسرده از مشـکلاتی مانند درد معـــده، درد مفاصل و کمر شـــکایت می‌کنند. انتقال‌دهنده‌های عصـبی سـروتونین و نـوراپی‌نفرین، نه تنها بر حـــالات روحی بلکه بر بـــرخی از فراینـــدهای بیولـوژیکی و عصـبی بـدن نـیز تـاثیر می‌گذارند و ممکن است سبب ایجاد درد در بدن شوند. افسردگی در نحوه‌ی تشخیص درد در مغز نیز اثر می‌گذارد.» به عقیده‌ی دکـتر فوراند «سـیگنال‌های درد که در حـالت طـبیعی نادیـده گرفته می‌شـوند در حـالت افسـردگی تقـویت می‌شـوند. افراد افسرده توجهات منفی زیادی نسبت به خود دارند. مثلا ممکن است نسـبت به درد حسـاس شـوند و بیش از حد بر روی آن تمرکز کنند که در نتیجه احســـــاس درد شدت می‌گیرد.»

از جمله مهمترین ویژگی افسـردگی و اختلالات عـاطفی بازپیدایی آن‌هاست و عـود کـردن دوبـاره بیمـاری است. ویـژگی ادواری افسـردگی یکی از خصوصـیات بـارز این اختلال است. با این حـــال یک ســـوم اشخاصی که از افسـردگی شـدید رنج می‌برند پس از درمـان و بهبـودی،

بـرای همیشه از شر آن خلاص می‌شـوند اما جمعی دیگر ممکن است هرچند وقت یکبار مجددا با افسردگی شـدید مواجه شـوند. گـاه فاصـله میـان دو دوره افسـردگی طولانی و چند سال است. گروهی نیز گرفتار افسردگی مزمن می‌شوند و بالاخره در گروهی دیگر، افسردگی در فواصل کوتاه مشاهده می‌شود.

دیده شده کسـانیکه در طی 2 الی 6 هفته اول بیمـاری درمـان مناسب را گرفته‌اند خیلی بهـتر و سـریعتر به زندگی عـادی برگشـته‌اند در حالیکه بیمـارانی که درمـان نشـده‌اند بـرای ماهها علایم در این افـراد ادامه داشـته است.

در واقع عدم درمان می‌تواند سبب تغییرات بیوشـیمیایی و سلولی در مغز شده و باعث تغییر خلق شود. هم‌چـنین افـراد درمـان نشـده در آینـده در معـرض خطر ابتلا به اختلال دوقطـبی نـیز می‌باشـند. بنـابراین مهم است که اگر خـود یا یکی از اطرافیـان شـما به افسـردگی شـدید دچـار شد هرچه زودتر به یک روانشـناس یا روانپزشک مراجعه کنید چراکه درمـان نکـردن بـاعث عمیق‌تر و خطرناک‌تر شدن مراحل این بیماری شـده و ممکن است منجر به اتفاقات برگشت‌ناپذیری گردد.

علائم افسردگی

آمار علائم افسردگی شدید در ایران

آمـــار و ارقـــام در ایـــران حـــاکی از شـــیوع روز افـــزون افسردگی در کشور است. بر اســاس آمــار انتشــار یافته توسط وزارت بهداشــت، بیش از 12 درصد مـردم ایـران دچار افسردگی شدید هستند. هر فـردی حـداقل یک بـار در زنـــــــدگی‌اش این وضـــــــعیت را تجربه می‌کند. اما افسردگی برای بسیاری از افراد جامعه یک حـالت تکـرار شونده دارد. در صورت عدم درمـان، علائم افسـردگی در هر دوره نسبت به قبل شدیدتر خواهد شد.

ادامه پیدا کردن افسـردگی، فـرد را با مشـکلات روحی و جسمی مانند بی‌انگـیزگی، کـاهش و عـدم تمرکـز، علائم اضطراب و استرس دائمی، وسواس فکری، انواع فوبیـا، اختلالات شخصیت، تنهایی، پرخاشگری، اعتیاد، مشـکلات و اختلالات جنســی، حمله پانیک و... مواجه خواهد کــرد. برای دریافت اطلاعات کـامل‌تر نسـبت به این بیمـاری به مقاله افسردگی مراجعه کنید.

افراد مبتلا به افسردگی حــتی ممکن است به درجه‌ای از ناامیـدی در زنـدگی برسـند که دست به خودکشی بزنند. این در حــالی است که شــناخت علائم و نشــانه‌های این بیماری نقش بسزایی در پیشگیری و جلوگیری از وخامت آن دارد.

علائم و نشانه‌های افسردگی

علائم افسردگی

افسـردگی مانند سـایر اختلالات روانی دارای نشـانه‌ها و علائمی است که روند عــادی زنــدگی را مختل می‌کند. با شناخت علائم افسردگی شـدید همـانطور که پیش‌تر ذکر کردیم، می‌توانید تا حد زیادی از بروز مشکلات و وخـامت این بیمـــاری جلوگـــیری کنید. معیارها و نشـــانه‌های افسردگی شامل موارد زیر می‌شود:

1- خلق و خوی افسرده

افراد افسرده همواره احساس خسـتگی و کسـلی شـدید دارند. در فکر کردن بسیار کند می‌شوند و قادر به انجـام کارهای روزمره خـود نیسـتند. زود عصـبانی می‌شـوند و کوچک‌ترین حرکات اطرافیانشان سبب ناراحت شدن این افراد می‌گردد. در برخی موارد فرد احساس بدی نسـبت به خانه خود پیدا می‌کند و تمایلی بـرای بازگشت به خانه و برقراری ارتباط با خانواده ندارد.

2- بی‌علاقگی نسبت به فعالیت‌های لذت‌بخش

بی علاقگی یا لذت نبردن از فعالیت‌هایی که معمولاً لذت بخش و جالب اند

افراد مبتلا به افسـردگی علاقه‌ای به انجـام فعالیت‌هـای عادی و روزمره خود ندارند و احسـاس خوشی یا لـذت را تجربه نمی‌کنند. این افـــراد حـــتی دچـــار بی‌انگـــیزگی می‌شوند و تمایل خود را به تفریح، مهمانی و... از دست می‌دهند. بـرای پی بـردن به راه‌هـای افـزایش انگـیزه در افسردگی کلیک کنید.

4- حس خودکم بینی یا احساس گناه بیش از حد

مبتلایان به بیماری افسردگی همـواره در فکر کمبودها و ناکامی‌های‌شـان در زنـدگی هسـتند و احسـاس گنـاه و درمانـدگی شـدید می‌کنند. افکـاری مانند (من به هیچ دردی نمی‌خـورم) یا (دنیا خیلی جـای بدیه) بر افکـار و ذهن این افراد چیره می‌گردد. این افکـار معمـولا پس از شکست عشـقی، شکست عـاطفی، طلاق یا ناکـامی در روابط عاطفی در افراد به وجود می‌آید.

4- داشتن ایدهٔ خودکشی به طور مکرر

افسـردگی در افـراد سـبب می‌گـردد که دیگر احسـاس خوشایندی نسبت به زندگی و آینده خـود نداشـته باشـند. همین امر باعث می‌شود تا به دنبال افکـار و نگرش‌هـای منفی بروند. به همین دلیل بارها شـاهد خودکشی افـراد مبتلا به افسـردگی بـوده‌ایم. حتما در چـنین مـواقعی مسـئله را جـدی بگیرید و از یک فـرد متخصص در زمینه افسـردگی مشـاوره بگیرید. بـرای اطلاع از علائم خودکشی، کلیک کنید.

5- مشکلات خواب؛ بی‌خوابی یا پرخوابی

مشـکلات خـواب. ممکن است به شـکل بی‌خـوابی یا پرخوابی بروز کند

بسیاری از مبتلایان به بیماری افسردگی با تغیـیر الگـوی خـواب مواجه هسـتند. تغیـیر الگـوی خـواب به شـکل بی‌خوابی و گاهی به شـکل خـواب زیـادتر از حد معمـول بروز می‌کند. یکی از علائم افسردگی شدید بی‌خوابی در شب می‌باشد.

این افـراد معمـولا در طـول نـیز احسـاس خواب‌آلـودگی شـــدید دارند اما با هیچ روشی موفق به خـــواب راحت و کافی نمی‌شـوند. به همین علت دائما احسـاس سـنگینی سر و عدم تمرکز حتی بر روی سـاده‌ترین موضـوعات در این افراد مشاهده می‌شود. توصیه می‌کنیم مقاله نحـــوه درمان بی‌خوابی را مطالعه نمایید.

6- آشفتگی روان و بی‌قراری

بسیاری از مبتلایان به بیماری افسردگی به لحـاظ قـوای جسمانی بسیار تحلیل می‌روند یا دچار بی‌قراری حرکتی می‌شوند؛ مثلا صبح خیلی زود بیدار می‌شوند و ساعت‌ها در اتاق قـدم می‌زنند. افـراد افسـرده حـالت سـردرگمی دارند. در یک لحظه تصـــــمیم به بـــــیرون رفتن از خانه می‌گیرند و در لحظه بعد از بـیرون آمـدن خـود پشـیمان می‌شوند و به خانه باز می‌گردند.

7- مشکلات اشتها؛ بی‌اشتهایی و یا پرخوری

در برخی موارد مبتلایان به افسردگی در قـالب مکانیسم مقابلـــه، به کم خـــوری یا پر خـــوری بیش از حد روی می‌آورنـــد، این تغیـــیرات اشـــتها می‌تواند به کـــاهش یا افـــزایش وزن شـــــدید منجر شـــود. بـــرای اطلاع از بی‌اشتهایی ناشی از افسردگی کلیک کنید.

8- مشکلات تمرکز

بسیاری از بیماران مبتلا به افسردگی حاد قادر به تمرکز نیستند. گـاهی این افـراد در زمـان خوانـدن روزنامه و یا دنبال کردن یک سریال تلویزیونی و حـتی تصـمیم گـیری

نیز دچار مشکل می‌شوند. حتی تصمیمات بسیار ساده و پیش پا افتاده زندگی برایشان بسیار سخت است.

9- احساس خستگی روزانه یا فقدان انرژی

این افراد معمولا در طول روز احساس خستگی شدید می‌کنند. در فکر کردن کند می‌شوند و قادر به انجام فعالیت‌های عادی روزمره نیستند. خستگی و گوشه گیری در افسردگی یکی از شایع‌ترین علائم است. مطالعه مقاله گوشه گیری در افسردگی برای پی بردن به علل و راه‌های درمان می‌تواند مفید باشد.

نشانه‌ها و علائم افسردگی شدید

تشخیص علائم افسردگی شدید بسیار پیچیده است و نمی‌توان به همین 9 معیار تشخیص که در بالا ذکر شد بسنده کرد. افسردگی بخشی از اختلال دو قطبی همراه با سایر بیماری‌های روانی محسوب می‌شود. اما این‌که فرد افسرده علائم خود را چگونه توصیف می‌کند بستگی به محل زندگی و ریشه فرهنگی وی دارد.

در جوامع شرقی افراد مبتلا به بیماری افسردگی بیشتر درباره‌ی دردهای جسمی خود حرف می‌زنند. اما در جوامع غربی معمولا به حالات یا احساساتشان توجه بیشتری نشان می‌دهند. به همین دلیل تشخیص نشانه‌های افسردگی شدید به هیچ وجه کار آسانی نیست و نیاز به بهره‌مندی از مشاوره افسردگی دارد. مشاور افسردگی علاوه‌بر این که علائم را در شما تشخیص می‌دهد راه‌کارهای مناسب برای درمان را نیز ارائه می‌کند.

علل بروز علائم افسردگی در افراد

علل افسردگی در افراد

بروز افسردگی در افراد تنها به یک علت خاص محدود نمی‌شود. گاهی این اختلال به علت ناملایمات زندگی، بیماری‌های جسمی یا سایر عوامل محرک بروز می‌کند، با این حال ممکن است ناگهانی و بدون این‌که با هیچ یک از این عوامل در ارتباط باشد ظاهر گردد.

دانشمندان معتقدند که عوامل بسیار زیادی برای بروز این بیماری در افراد تأثیر گذار است که از جمله علل بروز نشانه‌های افسردگی شدید می‌توان به تروما، ژنتیک، شرایط زندگی، ساختار مغز، سایر شرایط پزشکی، مواد اعتیادآور و... اشاره داشت. در ادامه عوامل ذکر شده را شرح داده‌ایم:

1- علائم افسردگی ناشی از تروما

ضربه روحی یا تروما در سنین بسیار کم می‌تواند به تغییرات دراز مدت در نوع عملکرد و واکنش مغز نسبت به ترس و استرس منجر شود. به همین دلیل است که این تغییرات مغزی، احتمال بروز افسردگی در افرادی که سابقه‌ی تروما در دوران کودکی را دارند افزایش می‌یابد.

2- نقش ژنتیک در بروز علائم افسردگی

در برخی از موارد مشاهده شده که اختلالات خلقی و افکار خودکشی ممکن است زمینه‌ی ژنتیکی داشته باشند، توجه داشته باشید که ژنتیک تنها یک عامل از

عــواملی است که احتمــال ابتلا به افســردگی را زیــاد می‌کند.

100 درصد ژن‌های دوقلوهای همسان با یک‌دیگر مشـابه هســتند. در حــالی که احتمــال این‌که هر دو نفر آن‌ها به بیماری افسردگی دچـار گردند کمـتر از 40 درصد است. علائم و نشــانه‌های افســردگی شــدید در افــرادی که زمینه‌ی ژنـتیکی دارند معمـولا در سـنین پـایین‌تر ظـاهر می‌شود.

توجه داشته باشید که علاوه بر عامل ژنتیک همراه شـدن آن با عوامل دیگـری مانند اتفاقـات و شـرایط نـامطلوب زنـدگی نـیز در ابتلای این افـراد به افسـردگی بی‌تـأثیر نیست.

4- شرایط زندگی عاملی بر افزایش علائم افسردگی

وضعیت مـالی، محل زنـدگی، روابط اجتمـاعی، وضـعیت تأهل و... از جمله عواملی هستند که در بروز افسـردگی در افراد تـأثیر گذارند. اما فرضـیه دیگـری که وجـود دارد این است که شـاید بتـوان بـرعکس، افسـردگی را عامل بــروز شــرایط نامســاعد زنــدگی دانست. مثلا شــیوع افسردگی در افراد بی‌خانمان بیشتر است، اما در بـرخی موارد نیز احتمـال دارد که افسـردگی سـبب آوارگی این افراد شده باشد.

4- نقش ساختار مغز در بروز علائم افسردگی

مطالعه‌ی تصاویر مغزی نشـان دهنـده‌ی کـاهش فعـالیت لــوب پیشــانی مغز در مبتلایــان به افســردگی است. هم‌چنین گفته می‌شود که الگوی مغزی این افراد هنگــام

خواب متفاوت است. افسردگی در نحوه‌ی پاسخگویی غده‌ی هیپوفیز و هیپوتالاموس نسبت به تحریکات هورمونی نیز تغییر ایجاد می‌کند.

5- سایر شرایط پزشکی مؤثر بر بروز علائم افسردگی

احتمال ابتلا به بیماری افسردگی در افرادی که سابقه‌ی ابتلا به اختلالات خواب، درد مزمن، اضطراب یا بیش فعالی دارند بیشتر است. همین تاثیرات جسمانی افسردگی آن‌ها را وادار به مراجعه به پزشک می‌کند.

6- مواد مخدر

مواد مخدر

اعتیاد به مواد مخدر احتمال ابتلا به افسردگی را افزایش می‌دهد. اعتیاد از جمله مواردی است که فرد را در شرایطی قرار می‌دهد که عوامل ابتلا به افسردگی در فرد بسیار افزایش یابد و حتی بر خانواده فرد نیز تاثیر می‌گذارد و احتمال ابتلای سایر اعضای خانواده فرد معتاد را به بیماری افسردگی افزایش می‌دهد.

علائم افسردگی شدید در جنسیت و سنین مختلف

افسردگی مختص گروه خاصی نیست و در تمامی سنین، نژاد، اقوام و طبقات اجتماعی-اقتصادی چه در زنان و چه در مردان بروز می‌کند. بسیاری از افراد دچار افسردگی پنهان هستند. نحوه بروز علائم افسردگی در افراد مختلف متفاوت است. برای اطلاع از نشانه‌های افسردگی پنهان کلیک کنید.

1- افسردگی در مردان

مـــردان با توجه به ویژگی‌ها و صـــفاتی که دارنـــد، از افسردگی خود بیشتر شرمنده و خجالت زده می‌شـوند و به همین دلیل سعی می‌کنند که بیماری و شرایط سـخت زندگی خود را از همه پنهـان کنند و در برابر این بیمـاری و شرایط بد تـاب بیاورند یا به قـول خودشـان با مصـرف مواد مخدر خود درمانی کنند.

عدم درمان و رسیدگی به افسـردگی در مـردان می‌تواند پیامدهای فاجعه بـــاری داشـــته باشـــد، چـــرا که آمـــار خودکشی‌هایی که نهایتا به فوت ختم می‌شود در مـردان بسیار بیشتر است. از جمله عوامل زمینه ساز افسردگی در مردان می‌توان به ناکامی‌های زندگی، خیـانت، طلاق، احسـاس تنهـایی و... اشـاره داشت. بـرای اطلاع بیشـتر درباره نشانه‌ها و درمان افسردگی در مردان کلیک کنید.

2- افسردگی در زنان

عوامل مختلفی از جمله بیولوژیک بـــاروری، ژنتیـــک، تغییرات هورمونی و روابط بین فردی در ابتلای زنـان به افسردگی نقش زیـادی دارد. بسـیاری از زنـان در دوران قاعـدگی از لحـاظ احساسی و جسـمی بسـیار ضـعیف می‌شوند (سندروم پیش از قاعـدگی)، تغیـیرات رفتـاری مثل احســـاس افســـردگی و تحریک پـــذیری را تجربه می‌کنند.

عـــده‌ی زیـــادی از زنـــان افســـرده علائم و نشـــانه‌های شدیدتری در دوران قاعـدگی تجربه می‌کنند. بسـیاری از آن‌ها در زمان پس از زایمان به افسردگی پس از زایمان دچار می‌شوند. علائم افسردگی شدید در زنان در فاصله زمـانی کمی پس از وضع حمل بـروز می‌کند که مـوجب

اضـــطراب، بی‌خـــوابی، گریه یا افکـــاری مانند آســـیب رســاندن به خـود یا نـوزاد می‌شـود. بـرای اطلاع بیشـتر درباره نشانه‌ها و درمان افسردگی در زنان کلیک کنید.

4- علائم افسردگی شدید در سالخوردگان

افسردگی در افراد سالخورده معمولا درمان نشده بـاقی می‌ماند، چرا که بسیاری از این افـراد افسـردگی را یکی از پیامدهای طبیعی افـزایش سن و واکنشی طـبیعی در مقابل مســائل جســمی، روحی و اجتمــاعی مرتبط با سالخوردگی می‌دانند. سالخوردگان معمولا بـرای درمـان افسردگی خود اقدام نمی‌کنند.

نشـانه‌ها و علائم افسـردگی شـدید در افـراد سـالخورده بسـیار با علائم افسـردگی شـدید در جوانـان متفـاوت می‌باشد. از جلمه علائم و نشانه‌های افسردگی شدید در سالخوردگی عبارتند از اختلالات حافظـه، دردهـای مبهم، توهم، فشار خون و سکته. یکی از علل اصلی افسردگی در افراد سالخورده، سـندروم آشـیانه خـالی است. بـرای آشنایی با سندروم آشیانه خالی کلیک کنید.

4- علائم افسردگی شدید در کودکان و نوجوانان

تمامی انسـان‌ها در مقطعی از دوران کـودکی و جـوانی خـــود به طـــور طـــبیعی با بحران‌هـــای احساسی مواجه می‌شـــوند، اما گـــاهی این مقـــاطع بحـــرانی در بـــرخی کودکان منجر به افسردگی می‌شود. کودکانی که مبتلا به بیش فعـــالی، اختلال یـــادگیری، اختلال اضـــطراب و اضطراب نافرمانی مقابله جویانه (Odd)هستند، احتمـال این که دچار افسردگی شوند بیشتر است.

کودکان افسرده معمـولا از وجـود درد شـکایت می‌کنند و کمـــتر از احساساتشـــان صـــحبت می‌کنند. اما علائم و نشانه‌های افسردگی شدید در نوجوانان متفاوت‌تر است. پرخاشگری، مصرف مواد مخدر، افت تحصیلی و فــرار از خانه نمونه‌هایی از نشانه‌ها و علائم افسـردگی شـدید در نوجوانان می‌باشد که باید بسیار جـدی گرفته شـود. چـرا که طبق گــزارش ســازمان جهــانی بهداشــت، خودکشی سومین عامل مرگ در نوجوانان 15 تا 20 ساله است.

درمان نشانه‌های افسردگی

درمان افسردگی

افسردگی از جمله بیماری‌های بسیار مخـرب است که در صورت تشخیص به موقع قابل درمان است. فقط کـافی است که بـرای خـارج کـردن بیمـار از دنیـای افسـردگی نسـبت به پیگـیری بیمـاری خـود کوشا باشـید و سـیکل درمــان را جــدی بگیرید. ادامه ســیکل درمــان مــانع از بازگشت افسردگی می‌شود. در ادامه برخی از مهم‌ترین روش‌های درمان افسردگی را نام برده‌ایم.

- دارودرمـــــانی: داروهـــــای ضدافســـــردگی، تثبیت‌کننـده‌های خُلقی و داروهـای آنتی‌سـایکوتیک (ضد روان‌پریشی)
- روان درمــانی: رفتــار درمــانیِ شــناختی (CBT)، درمان خانواده محور و درمان بین‌فردی
- درمان تحریک مغزی: درمان الکتروشـوک (ECT)ـ و تحریک مغناطیسی جمجمه‌ای تکرارشـــــــونده (RTMS)

- نور درمـانی: در این روش، فـرد با اسـتفاده از یک جعبه‌ی نـــور در معـــرض طیف کامل نـــور قـــرار می‌گیرد تا میزان ترشح هورمـون ملاتـونین تنظیم شود.
- ورزش: با پیگـیری یک ورزش خـاص و مـورد علاقه به صــورت حــرفه‌ای و یا ورزش‌هــای ســاده مانند پیاده‌روی
- درمان‌هـــای جـــایگزین: طب ســـوزنی، مراقبه و تغذیه‌درمانی
- استراتژی‌های خود مدیریتی: یـادگیری مهارت‌هـای حل مسئله، خودآگاهی، قـدرت تصـمیم‌گیری، تفکر خلاقانه و...
- رویکردهـــــای ذهن، جسم و روح: این رویکردها با استفاده از مدیتیشن، ایمان و دعا صورت می‌گیرد.

نکته آخر: داشتن اعتیـاد و یا مبتلا بـودن به بیماری‌هـایی مانند اختلال استرس (PSTD)ـ و اختلال کم تـوجهی و... ســیکل درمــان افســردگی را مشــکل‌تر از حد معمــول می‌سازند. چنانچه هر یک از این موارد با موفقیت درمان شود، علائم افسردگی شدید نـیز به طبع بهبـود سـریع‌تر پیدا خواهد کرد. اسـتفاده از مشـاوره افسـردگی و روان درمـانی به شـما در بهبـود و تشـخیص شـدت افسـردگی کمک می‌کند.

افسردگی در مردان این علائم شایع را دارد

اولین قدم برای بهبـودی این است که بپذیرید هیچ دلیلی برای احساس شـرم وجـود نـدارد. اینگونه شـما احسـاس بهتری خواهید داشت.

آشنایی با افسردگی در مردان

هنگـامی که ما (مـردان) احسـاس نا امیـدی و درمانـدگی می‌کنیم، تحت الشـعاع آن، تمایل به انکـار و یا پوشـاندن آن با نوشــیدن بیش از حد مشــروب، رفتــار بی‌پــروا، یا انفجار با خشم داریم.

اما افسردگی در مردان یک مشکل شایع است.

اولین قدم برای بهبـودی این است که بپذیرید هیچ دلیلی برای احساس شـرم وجـود نـدارد. اینگونه شـما احسـاس بهتری خواهید داشت.

افسردگی نشـانه ضـعف عـاطفی و یا شکست مـردانگی نیست. این یک بیمــاری قابل درمــان است که میلیون‌ها نفر از مـردان، در تمـام سـنین به آن دچـار می‌شـوند، و هم‌چــنین بر روی کســانی که با آن‌ها در ارتبــاط هســتند مانند، همسران، همکاران، دوستان و... تـاثیر می‌گـذارد. هم‌چنین می‌تواند به بیماری‌هـای قلـبی و دیگر مشـکلات پزشکی جدی منجر شود. البته داشتن خلق پایین در برابر مشکلات زندگی، شکست‌ها، فقدان‌ها طبیعی است.

با این حال، اگر احساس شـدید یـاس و ناامیـدی در شـما باشد، و با کار، خانواده، و توانایی تان برای لذت بردن از

زنـــدگی، تـــداخل داشـــته باشد ممکن است شـــما از افسردگی رنج می‌برید.

متاســفانه، افســردگی در مــردان اغلب نادیــده گرفته می‌شود, و برای بسیاری از مردان دشوار است در مـورد احساســات خــود صــحبت کنند. در عــوض، آن‌ها بر روی علائم فیزیکی که اغلب همراه با افسردگی هستند، مانند کمر درد، سردرد، مشکل در خوابیدن، یا مشـکلات جنسی تمرکز می‌کنند. این می‌تواند منجر به درمـــان نشـــدن افسردگی شود که عواقب جدی دارد.

در واقع، مردان مبتلا به افسـردگی چهـار برابر بیشـتراز زنـان احتمـال دارد که به خودکشی دست بزنند. این مهم است که قبل از این‌که احســاس افســردگی تبــدیل به احساس خودکشی شود درخواست کمک شـود. شـما باید با یک دوست یا یک دکـــتر در مـــورد آن‌چه در ذهنتـــان می‌گـــذرد و آن‌چه در جســمتان در حـــال رخ دادن است صحبت کنید. راه کارهای زیادی برای درمان افسـردگی و مدیریت آن وجود دارد.

علائم و نشانه‌های افسردگی در مردان

مردان می‌توانند افسـردگی را به طریق متفـاوت نسـبت به زنــان تجربه کنند. شــما ممکن است علائم اســتاندارد افسردگی و غم را نشان ندهید و فقط نسبت به ارتبـاط با دوسـتان و خـانواده بی‌علاقگی داشـته باشـید یا شـما ممکن است تحریک پــذیر و پرخاشــگر شــوید، کــار زیــاد انجـام دهیـد، بیش از حد نرمـال الکل یا سـیگار مصـرف کنید، و در فعالیت‌های پر خطر درگیر شوید.

متاسفانه، مردان به مراتب کمتر در شناخت نشانه‌های افسردگی خود تبحر دارند. یک مرد بیشتر احتمال دارد احساسات خود را پنهان کند و یا هیجانات منفی را انکار کند.

سه مورد از شایع‌ترین علایم افسردگی در مردان عبارتند از:

درد فیزیکی: گاهی اوقات افسردگی در مردان به صورت دردهای جسمانی مانند پشت درد، سردرد مکرر، مشکلات خواب، اختلال عملکرد جنسی، و یا اختلالات گوارش که به درمان طبیعی پاسخ نمی‌دهند، بروز می‌کند.

خشم: این می‌تواند به صورت تحریک پذیری، حساسیت به انتقاد، و یا از دست دادن حس شوخ طبعی، خلق و خوی کوتاه، و یا حتی خشونت بروز کند. برخی از مردان به صورت جسمانی و یا کلامی به زنان و کودکان یا سایر عزیزان خود توهین می‌کنند.

رفتار بی‌پروا: یک مرد مبتلا به افسردگی ممکن است شروع به نمایش رفتارهای خیالبافانه و یا خطرناک نماید. این می‌تواند شامل دنبال ورزش‌های خطرناک بودن، رانندگی بی‌پروا، و یا درگیر شدن در رابطه جنسی پرخطر باشد. شما ممکن است بیش از حد دارو، الکل و یا سیگار مصرف کنید.

انگیزاننده‌های افسردگی در مردان

هیچ دلیل یکسانی برای افسردگی در مردان وجود ندارد. عوامل زیستی، روانی، و اجتماعی در این بیماری نقش

دارنـد، هم‌چـنین این عوامل در انتخـاب شـیوه زنـدگی، روابط و مهارت‌هـای مقـابله‌ای مـوثر هسـتند. حـوادث اسـترس زا در زنـدگی و یا هر چـیزی که بـاعث می‌شـود شـما احسـاس بی‌فایـده بـودن، درمانـدگی، تنهـایی، غم شـدید کنید و یا تحت الشـعاع اسـترس باشـید می‌تواند افسردگی را در شما آغاز کند. این می‌تواند شامل:

استرس قریب به اتفاق در محل کار، مدرسه یا خانه

مشکلات زناشویی و خانوادگی

نرسیدن به اهداف مهم

از دست دادن یا تغییر شغل

گام گذاشتن در خدمت سربازی

مشکلات مالی

مشکلات سلامتی مانند بیماری‌های مزمن، آسیب، از کـار افتادگی

ترک سیگار، مواد مخدر یا الکل به تازگی

مرگ یک دوست

مسـئولیت‌های خـانوادگی مانند مـراقبت از کودکـان، همسر، یا پدر و مادر پیر

بازنشستگی

از دست دادن استقلال

عوامل خطر ابتلا به افسردگی در مردان

در حالی که هر انسان می‌تواند از افسردگی رنج ببرد، برخی از عوامل خطر که مرد را در برابر این بیماری آسیب پذیرتر می‌کند شامل:

تنهایی و عدم حمایت‌های اجتماعی

ناتوانی در مقابله با استرس به طور موثر

سابقه مصرف الکل و سوء مصرف مواد مخدر

ترومای دوران کودکی و یا سوء استفاده

پیری در انزوا

درمان افسردگی در مردان

سعی نکنید افسردگی را در خودتان نگه دارید. طول می‌کشد تا برای درخواست کمک شجاعت به خرج دهید. اما اغلب مردان مبتلا به افسردگی به خوبی به درمان‌هایی مانند تغییر در شیوه زندگی، حمایت اجتماعی، دارودرمانی یا ترکیبی از درمان‌ها پاسخ می‌دهند. گام اول به دکتر روانشناس مراجعه نمایید و با او مشورت کنید. در مورد چگونگی احساس و هم‌چنین علائم جسمی شما متخصص سلامت روان بهتر می‌تواند تشخیص دهد.

روان درمانی: ممکن است احساس کنید که صحبت با یک غریبه در مورد مشکلات خود غیرمردانه است، یا احساس قربانی بودن داشته باشید. با این حال، باید بدانید به تنهایی نمی‌توانید از پس آن برآیید هم‌چنین پنهان کردن و انکار آن نیز کاری از پیش نمی‌برد. باز کردن مشکلتان می‌تواند در تغییر حالت و احساستان بسیار موثر باشد.

اگر درمـــانگر و متخصص در نزدیک خـــود ندارید از یک دوســـت، عضو خـــانواده و یا همکـــار کمک بگیرید. عمل ســاده‌ی صــحبت کــردن چهــره به چهــره می‌تواند کمک زیادی به شما نماید.

دارو: داروهای ضد افسردگی به تسـکین بـرخی از علائم افسـردگی، کمک می‌کنند اما مشـکل را اساسی درمـان نمی‌کننـد، و به نـدرت یک راه حل طـولانی مـدت است. دارو با عوارض جانبی می‌آید. بـرای درمـان نباید همیشه به دارو متکی باشید بلکه تغییر شیوه زندگی، تغیـیر تفکر و دریافت کمک حرفه‌ای نیز نیاز می‌باشد.

تغییر در شیوه زندگی برای درمان افسردگی در مردان

تغیـیر در شـیوه زنـدگی ابـزار بسـیار مـوثر در درمـان افســردگی در مــردان است. حــتی اگر شــما نیــاز به درمان‌های دیگر دارید، تغییر در شـیوه زنـدگی به درمـان افسردگی سرعت داده و از عود آن جلوگیری می‌کند.

به طــور منظم ورزش کنید. ورزش منظم یک راه قــوی برای مبارزه با افسردگی در مـردان است زیـرا نه تنها با افزایش سروتونین، اندروفین و دیگر مواد شیمیایی مغز احساس خوب ایجاد می‌کند، بلکه بـاعث رشد سـلول‌های جدید مغزی و اتصالات مغزی می‌شوند. مشـابه کـاری که داروهای ضد افسردگی انجام می‌دهند، هم‌چـنین اعتمـاد به نفس را افـــزایش می‌دهد و به بهبـــود خـــواب کمک می‌کند. برای حداکثر نتیجه، 40 تا 60 دقیقه فعالیت در بیشتر روزها داشته باشید.

خوب غذا بخورید. خـوردن لقمه‌هـای کوچک و وعـده‌های غـذایی متعـادل در طـول روز کمک خواهد کـرد که شـما

انـرژی خـود را حفظ کنید و نوسـانات خلقی به حـداقل برسد. کربوهیدرات بیشتری مصرف کنید. کمبود ویتامین B می‌تواند بـاعث افسـردگی شـود. خـوردن میوه‌هـای خانواده مرکبات، سبزیجات، حبوبات، گوشت مـرغ و تخم مـرغ نـیز مـوثر است. مـواد غـذایی غـنی از بـرخی از اسیدهای چرب امگا 4 مانند ماهی آزاد، گردو، سویا نـیز می‌تواند خلق و خوی را افزایش دهد.

خواب کافی. هنگامی که شما به مقـدار کـافی نخوابیـده باشید، علائم افسردگی شما بدتر می‌شود. محـرومیت از خواب باعث تشـدید عصـبانیت، تحریک پـذیری، و دمـدمی بـودن می‌شـود. بین 7 تا 9 سـاعت خـواب در هر شب ضروری است.

استرس را به حداقل برسانید. ایجـاد تغیـیرات در زنـدگی بـرای کمک به مـدیریت و کـاهش اسـترس مـوثر است. استرس بیش از حد افسردگی را تشدید می‌کند و یا شما را در معـرض خطر افسـردگی در آینـده قـرار می‌دهد. اهداف واقع بینانه تنظیم کنید و اهداف بزرگ خـود را به اهداف کوچکتر خرد کنید.

حمایت اجتماعی برای درمان افسردگی در مردان

شـبکه‌های اجتمـاعی ضـعیف، که می‌تواند سـبب بـروز یا تشـدید حملات افسـردگی شـوند. اجـازه دهید خـانواده و دوسـتان به شـما کمک کنند. پـذیرش کمک و حمـایت نشانه‌ای از ضـعف نیست و به معـنی این نیست که شـما یک بار بر دوش دیگران هسـتید. در واقـع، اکـثر دوسـتان متوجه می‌شـوند که شـما به آن‌ها اعتمـاد کرده‌اید و این

موضوع پیوند شما را قوی‌تر می‌کند. روابط نزدیک بـرای کمک به شما در این زمان حیاتی است.

نقطه جذابیت چهره زنان از دید مردان چیست؟

مغز مردان جذابیت زنانه را چطور تعریف می‌کند؟

زیبایی تعریف‌های متفاوتی دارد و در معیار آن در مکان‌های جغرافیایی متفاوت است و در طول زمان تغییر می‌کند. بسیاری از زنان برای جذاب و زیبا به نظر رسیدن دست به تغییراتی در چهره خود می‌زنند تا زیبایی چهره خود را چندین برابر سازند. آیا می‌دانید معیار زیبایی از نظر مردان چیست و نقطه جذابیت چهره زنانه در ذهن مردان کدام است. این بخش از نمناک را مطالعه کنید تا به جواب سوالات خود درباره زن جذاب برسید.

جذابیت دختر در چیست

خصوصیات ظاهری یک زن جذاب چیست؟

جذاب‌ترین چیز در صورت یک زن چیست؟

چهره‌های ساده و بدون چربی

جذاب‌ترین ویژگی زنان از نظر مردان سادگی صورت آن‌هاست. این معیار تقریبا در همه جای جهان یکسان است و مردان تمایل بیشتری به زنان ساده دارند. پژوهشگران برای درک بهتر این موضوع 169 مرد را از جنوب فرانسه انتخاب کردند و چهره‌ی زنان را به طور تصادفی در صفحه‌ی نمایش نشان دادندو از مردان خواستند به این چهره‌ها نمره دهند.

این تحقیقات ثابت نمود مردان به چهره‌های بدون چربی تمایل بیشتری دارند زیرا صورت‌های بی‌چربی معمولا

ساده هستند، بافت صاف و چین و چروک کم دارند و همراه با خطوط کانتوری نرم هستند.

مغز انسان به سمت محرک‌های ساده گرایش دارد و پردازش چنین صورتی در مغز آسان است. بی‌چربی بودن چهره می‌تواند بین 10 تا 15 درصد تنوع در جذابیت را توجیه کند و عرصه را برای دیگر فاکتورهای بیولوژیکی، فرهنگی و فردی که از نظر مردان مهم است باز کند.

چهره زیبای زن

کدام ویژگی‌های زنان برای مردان جذاب است؟

جذاب‌ترین ویژگی زنان از نگاه مردان

زنان خوش اندام

بر خلاف تصورات برخی؛ مردان زنان لاغر را نمی‌پسندند بلکه مردان شیفته انحناء، پیچ و خمها و قوسهای ظریف اندام زنان میباشند.

زنان با پوست سبزه

مردان پوست تیره و سبزه را بیشتر از پوست رنگ پریده و سفید می‌پسندند.

زنان سبزه جذاب

مشخصه‌های زن جذاب و خواستنی

از نظر مردان زن جذاب چطور زنیست؟

زنان جوان

مردان ترجیح می‌دهند با زنی باشند که سنش 2 سال کمتر از آنان باشد. هر اندازه سن مردان افزایش می‌یابد همسر (جفت) جوانتر و کم سن و سالتر را ترجیح می‌دهند!

صورت‌هایی شبیه والدین

اغلب ما جذب صورت‌هایی می‌شویم که شبیه پدر یا مادرمان است و به این خاطر که آن‌ها نخستین حامیان و مراقبان ما بوده‌اند و ما دوستشان داریم.

صورت آشنای زن

ویژگی‌های عجیب زن‌ها که برای مردان جذاب است

ویژگی‌های بارز یک زن جذاب برای آقایان

آراستگی ظاهری

اگر می‌خواهید از دید مردان یک زن جذاب باشید بهتر است به ظاهر خود و لباس‌های‌تان بیشتر اهمیت بدهید زیرا اکثر مردان کلی نگر هستند و به جزئیات توجهی ندارند و لباس‌های‌تان آن‌ها را بیشتر از چهره تان جذب می‌کند. بنابراین سعی کنید در لباس‌های‌تان بیشتر از رنگ‌ها شاداب و طرح‌ها متفاوت استفاده کنید تا زیباتر به نظر برسید.

آرایش ملایم

مردان همیشه زنانی را دوست دارند که چهره طبیعی دارند و آرایش کمی می‌کنند. پس توجه داشته باشد که در آراستگی ظاهر زیاده روی نکنید و آرایش‌های زیاد و تند و زننده نداشته باشید.

صورت بدون آرایش

راز زنان جذاب در چیست؟

مردان چه خصوصیاتی را در زنان جذاب می‌دانند؟

خنده روبودن

زنان محبوب، خنده رو هستند زیـرا همه‌ی مـردان دوست دارند بتوانند یک زن را بخندانند و هر مردی وقـتی بتواند زنی را بخنداند، احساس می‌کند فرد فوق‌العاده‌ای است.

چهره‌های معمولی

بسـیاری از مـردان اعتقـاد دارند چهره‌هـای معمـولی با ویژگی‌های متوسط جذاب‌تر از صورت‌های خاص هسـتند. تحقیقی که روی صورت‌های مختلف انجام شد نشـان داد که بیشتر مردم صورت‌های عادی را بیشـتر دوست دارند. به این خاطر که ترکیبی از ژن‌های مختلف هستند.

زوج معمولی

زن جذاب چگونه است؟

چهره‌های آشنا

همیشه ژنتیک در جلب توجه افراد نقش نـدارد. چهـره‌ای بـرای مـردان جـذاب و دوست داشـتنی است که حس یا خاطره‌ای خوب را برایشان تـداعی کنند. این چهره‌ها که برای برخی از افراد آشنا و دوست داشتنی هستند ممکن است از نظر برخی دیگر کاملا معمولی باشند

مرد جذاب از دید زنان

همه‌ی انسـان‌ها دوست دارند که دیگـران آن‌ها را دوست داشــته باشــند و این یک امر کــاملا طــبیعی است. این موضوع زمانی مهم‌تر خواهد شد که پای جنس مخالف در میـــان باشد!خیلی از مـــردان تصـــور می‌کنند که هیکل عضلانی و خوش مشربی می‌تواند زنان را به سمت شان جذب کند. و بعضی دیگر فکر می‌کنند هوش و اسـتعداد و مـوفقیت آن‌ها در عرصه‌ی کـاری آن‌ها را در بین خانم‌ها جـذاب می‌کند.علی رغم این‌که دانشـمندان نـیز در مـورد این قضیه‌ی که زنــان چه می‌خواهند به نتیجه نرسـیده‌اند اما ویژگی‌هـای مشـترکی را در بین آقایـان پیـدا کرده‌اند که نشـــان می‌دهد مـــردان جـــذاب در بین خانم‌ها دارای ویژگی‌های مشترکی هستند که در این مقاله شــما با 16 مورد آن آشنا خواهیم شد.

جذابیت

تمـامی افـراد می‌خواهند در تمـامی موقعیت‌ها در مرکز توجه باشند و این قضیه در آقایان در هنگـام جـذب جنس مخالف از اهمیت بیشتری برخوردار است هستند مردانی که با وجــود فاکتورهــای اولیه از جمله پــول، مــوقعیت خـانوادگی و تحصـیلات نمی‌توانند از نظر سـایر دخـتران جذاب باشند و با آن‌ها ارتباط برقرار کنند تا جـایی که در پاره‌ای از مواقع این عدم توانایی در جذب جنس مخــالف منجر به افسردگی و از دست رفتن اعتماد به نفس آن‌ها می‌شـود. دراین مقاله سـعی بر آن است که به بـرخی از ویژگی‌های جذابیت در مردان بپردازیم و به ســوالات زیر پاسخ دهیم:

راه‌های جذاب بودن پسران در نظر دختران چیست؟

آیا تنها پولدار بود باعث جذابیت مردان می‌شود؟

آیا هیکل عضله‌ای در مردان در جذابیت آن‌ها نقش دارد؟

راه‌های ارتباط با مشاور

به طور قطع جذب کـردن جنس مخـالف بـرای مـردان از اهمیت ویژه‌ای برخـوردار است و همـانطور که گفته شد اهمیت این موضـوع گـاهی اوقـات تا جـایی پیش می‌رود که فرد را دچار استرس و بحران روحی می‌کند در چـنین مواردی فرد با مراجعه به روانشناس و مشاور مجرب در عرصه‌ی ارتباطـات فـردی می‌تواند این دغـدغه‌ی ذهـنی خود را از بین ببرد و در یافتن و جذب شریکی برای خـود موفق باشد.مشـــاوران با بررسی عوامل متعـــدد عـــدم توانـــایی مـــردان در جـــذب جنس مخـــالف با پیشـــنهاد راهکارهایی درصدد حل این دغـدغه‌ی فـردی و اجتمـاعی خواهند کوشید.

نشانه‌های مردان جذاب

1- اعتماد به نفس

اعتماد به نفس

ویـژگی اعتمـاد به نفس داشـتن مانند یک شمشـیر دولبه اسـت؛ مـرز بـاریکی بین اعتمـاد به نفس و خودپسـندی وجود دارد. اعتمـاد به نفس یکی از بـارزترین نشـانه‌های مردان جذاب از نظر زنان اسـت، اما تکـبر و خودپسـندی هیچ کمکی برای محبوب شدن نزد بـانوان نمی‌کند. بـرای این که مرد اعتماد به نفسی جلوه کنیـد، کـافی است که

از صحبت کردن درباره دستاوردهای خود واهمه نداشته باشید، اما مراقب باشید که از خودتان بیش از حد تعریف نکنید. مردان بااعتماد به نفس ترفیع شغلی خود را با رضایت به محبوب‌شان اطلاع می‌دهند و بعد به سرعت موضوع را عوض می‌کنند و از زن مورد علاقه‌شان درباره روزی که گذرانده و کارهایی که انجام داده، سوال می‌کنند. به این ترتیب خانم‌ها متوجه می‌شوند با مرد خودپسندی که می‌خواهد شب و روز درباره خودش داد سخن بدهد، روبرو نیستند، بلکه با مردی آشنا شده‌اند که خودش و توانایی‌هایش را به خوبی می‌شناسد. مردان با اعتماد به نفس جذابیت بسیاری برای خانم‌ها دارند. اما مردی که بی‌وقفه درباره آواز خواندنش در دوران مدرسه حرف می‌زند، هیچ شانسی برای جلب نظر بانوان نخواهد داشت.

2- خوش تیپ بودن

خوش تیپ بودن

تاثیر و برداشت اول همه چیز است و یکی از نشانه‌های مردان جذاب، خوش تیپ و خوش لباس بودن است. خوش لباس و آراسته بودن فقط به معنای آراستگی ظاهری نیست، بلکه باید خودتان هم نسبت به خودتان احساس خوبی داشته باشید. مرد خوش تیپ از نظر زنان مردی است که به سر و وضع خود توجه می‌کند و خودش را جدی می‌گیرد. لازم نیست که تیپ خاصی بزنید یا حتی تغییرات زیادی را در ظاهر و لباس‌های خود به وجود بیاورید، فقط کافی است تمیز باشید و راحت برخورد کنید.

4- شور و حرارت و بلندپروازی

شور و حرارت و بلندپروازی

مرد پرشور و حرارتی که به زندگی عشق می‌ورزد و با انگیزه رویاهایش را دنبال می‌کند، برای زنان بسیار جذاب است. شاید فکر کنید که نوازندگان گروه‌های موسیقی به دلیل داشتن شخصیت "پسر بد" برای زنان جذابیت دارند، اما واقعیت این است که این علاقه پرشور و حرارت آن‌ها به موسیقی و بلندپروازی‌های‌شان است که برای زنان جذاب است. زنان مردان ورزشکار یا تاجران سخت‌کوش را نیز به همین دلیل دوست دارند: شور و حرارت داشتن و بلندپروازی به سرعت نظر زنان را جلب می‌کند. البته برای محبوب شدن لازم نیست که حتماً یک ستاره راک یا یک وکیل میلیاردر باشید. شغل، سرگرمی یا رویایی را انتخاب کنید که به آن علاقه دارید و آن را با شور و هیجان دنبال کنید. حتی اگر در این کار مبتدی باشید و تازه در ابتدای راه باشید، اشتیاقی که به این کار دارید، مانند یک جواهر درخشان زنان را جلب خواهد کرد. زنان می‌دانند، مردی که صمیمانه برای رسیدن به رویاهایش تلاش می‌کند، به دیگر مسائل مهم زندگی، مانند دختر مورد علاقه‌اش، نیز با همین شور و حرارت آتشین عشق خواهد ورزید.

4- شوخ طبعی

شوخ طبعی

زنان عاشق مردانی هستند که در سخت‌ترین شرایط هم مثبت‌اندیش هستند. البته واضح است که نمی‌توان

همواره خوش‌بین بود، اما شوخ طبع بودن ویژگی بسیار جذابی برای خانم‌ها است. توانایی خندیدن به مشکلات و با دید مثبت رو به جلو حرکت کردن خصوصیت بی‌نظیری است که می‌تواند به ستون محکم یک رابطه عاشقانه تبدیل شود. از این گذشته همه ما عاشق افرادی هستیم که می‌توانند ما را بخندانند. زنان لذت می‌برند که محبوب‌شان حال بد آن‌ها را با بذله‌گویی خوب کند و لبخند به لبان‌شان بنشاند، بنابراین یک شوخی بامزه و به‌جا محبوبیت‌تان را نزد دختر مورد علاقه‌تان افزایش می‌دهد. اما هنگامی که می‌خواهید در یک موقعیت دشوار شوخ‌طبعی خودتان را نشان دهید، باید مراقب باشید. از یاد نبرید که هر سخن جایی و هر نکته مکانی دارد، بنابراین اول موقعیت را بسنجید و مطمئن شوید که شرایط برای شوخی کردن مناسب است یا خیر. سنجیده و به‌جا شوخی کردن تاثیر بسزایی در جلب نظر زنان دارد.

5- از گفتگو کردن نترسید

از گفتگو کردن نترسید

هیچ چیزی به اندازه مردی که نمی‌تواند یک گفتگوی معمولی را ادامه دهد، باعث بی‌علاقگی زنان نمی‌شود. زنان عاشق حرف زدن هستند و زمانی که در جستجوی شریک زندگی خود هستند، می‌خواهند فردی را پیدا کنند که از گفتگو نترسد. منظورمان این نیست که درباره آخرین مسابقه فوتبال یا ماشین اسپرتی که این هفته دیده‌اید، حرف بزنید؛ صحبت کردن درباره این مسائل در حد اعتدال خوب است، اما زنان مشتاق گفتگوهایی عمیق‌ترند که به پیشبرد رابطه‌شان کمک کند و مشکلات

سـنگین و مهم زنـدگی را حل کند. روبـرو شـدن با حجم بالای موضوعاتی که در ذهن زنان می‌گذرد، برای مـردان کلافه کننـده اسـت، اما اگر موفق شـوید که با موضـوع ارتباط برقـرار کنید و فقط چند دقیقه گفتگـوی مـوثری داشته باشید، خود به خـود به یک قهرمـان تبـدیل خواهید شد. روابط عـاطفی به ارتبـاط صـادقانه متکی هسـتند، بنابراین اگر فردی برایتان مهم اسـت، وقت بگذاریـد، به حرفهایش با دقت گوش بدهید، شنونده فعـالی باشـید و واکنش مناسب نشان بدهید. رعایت کـردن همین قاعـده ساده معجزه خواهد کرد.

6- مردان خجالتی دوست داشتنی هستند

مردان خجالتی دوست داشتنی هستند

اکثر افراد باور دارند که مـردان آلفـای مغـرور با انـرژی مـردانگی بـالا و صـدای بلند و مطمئن، برنـدگان مسـلم مبـــارزات عشـــقی هســـتند. اما واقعیت این است که همواره این طـور نیست. بسـیاری از بـانوان این حجم از بی‌شـــرمی را نمی‌پســـندند و تـــرجیح می‌دهند با مـــردی رابطه داشته باشند که بداند چه زمانی باید گوینـده و چه زمـانی باید شـنونده باشد. بنـابراین اگر پسـری خجـالتی هستید که فکر می‌کنید، این ماخوذ به حیا بودن‌تـان شـما را از دختر مورد علاقه‌تان دور نگه می‌دارد، باید نظرتـان را عوض کنید. شکننده و آسیب‌پذیر بودن ویـژگی جـذابی بـرای خانم‌ها است. البته مـراقب باشـید که زیـاده‌روی نکنید و به فردی تبدیل نشوید که نتـوان روی‌اش حسـاب کرد. زنان مردان خجـالتی را دوست دارنـد، اما احـترامی بـرای مـردان سست و ضـعیف قائل نیسـتند. از این که

خودتـان باشـید، نترسـید تا کارها بر وفق مرادتـان پیش برود.

7- ارتباط چشمی را حفظ کنید

ارتباط چشمی را حفظ کنید

حفظ ارتبـاط چشـمی نشـان می‌دهد که شـما به طـرف مقابل توجه دارید. زمانی که زن مورد علاقه‌تـان با شـما صـحبت می‌کنـد، موضـوع صـحبت هرچه که باشـد، به چشم‌های او نگاه کنید. این کار به شدت او را تحت تـاثیر قرار می‌دهد، چـون متوجه می‌شـود که شـما به او علاقه دارید و به نظـراتش احـترام می‌گذارید. اگر مـدام به تلفنتـان یا حـتی لباس‌هـای نامزدتـان نگـاه کنیـد، او این کارها را نشانه بی‌توجهی شما به خـود تلقی خواهد کـرد و مطمئن می‌شـود که شـما علائق خـود را بر او مقـدم می‌دانید. تلفنتان را کنار بگذارید، سرتان را بالا بگیرید و به چشم‌های کسی نگـاه کنید که عاشـقانه دوسـتش دارید.حتی اگر رابطه‌تان را تازه شروع کرده‌ایـد، بـاز هم نباید ارتباط چشمی را فراموش کنید.

8- روحیه مهربان و بخشنده

احتمـالاً یکی از مهم‌تـرین نشـانه‌های مـردان جـذاب مهربانی و بخشندگی است. هیچ زنی نمی‌تواند به مردی احترام بگـذارد که به خـود و دیگـران احـترام نمی‌گـذارد. مهربان بودن با دوستان، خـانواده و غریبه‌ها رمز یـافتن شـادی واقعی در تمـامی جـوانب یک رابطه است. اگر نمی‌توانید با دیگـران مهربـان باشـید، توقع یـافتن عشق راسـتین را هم نداشـته باشـید. این درس مهم را آویـزه

گوش خود کنید تا شاهد موفقیت در تمامی عرصه‌های زندگی باشید.

9- هوش

هوش

مردانی که می‌توانند درباره تاریخ، علم، سیاست، فلسفه یا هر موضوع جالب دیگری که به هوش نیاز داشته باشد، حرف بزنند، برای زنان بی‌نهایت جذاب هستند. لازم نیست که کارشناس باشید، همین که در زمینه‌های مختلف اندکی آگاهی داشته باشید و بتوانید گفتگو را هوشمندانه پیش ببرید، کفایت می‌کند. همان طور که اشاره کردیم، جذابیت ظاهری برای بقای رابطه کافی نیست. اما گفتگوی هوشمندانه بین زوجین می‌تواند به دوام رابطه کمک کند. بنابراین اگر به موضوع خاصی علاقه دارید، آن را با نامزدتان در میان بگذارید. نشان دادن معلومات به جذب زنان کمک می‌کند، اما مراقب باشید که اطلاعات خود را مغرورانه به رخ نکشید. باب گفتگو را باز کنید و ببینید که نامزدتان چقدر درباره این موضوع اطلاعات دارد. گفتگوی دونفره روشی فوق‌العاده برای شکل‌گیری و تحکیم رابطه است.

10- محبوبتان را شگفت‌زده کنید

محبوبتان را شگفت‌زده کنید

همه ما چنین روزهایی را تجربه کرده‌ایم: ترافیک سنگین برای رسیدن به محل کار، یک روز شلوغ و خسته کننده در اداره، مشاجره با یکی از همکاران و شرکت در جلساتی که ذره‌ای برایمان جالب نبوده است. وقتی پس

از پشت سر گذاشتن چنین روزی به خانه می‌رسیم، دیگر جانی در بـدنمان بـاقی نمانـده است. در این شـرایط چه چـیزی می‌توانید ظـرف چند ثانیه حالمـان را بهـتر کنـد؟ همســـری که غـــافلگیر و شـــگفت‌زده‌مان کند. هر زنی رویای مردی را دارد که وقـتی خسـته از سر کـار به خانه برمی‌گردد، با یک دسته گل و یک آغوش گرم پشت در در انتظـارش باشـد، بنـابراین اگر می‌توانید همسـرتان را با این کارهای کوچک خوشحال و غافلگیر کنید، دریغ نکنید. لازم نیست حتمـــاً گل بخریـــد، همین که نشـــان دهید به فکرش هستید و با یک حرکت عاشقانه غافلگیرش کنیـد، به اندازه یک دنیا برای او ارزش خواهد داشت. حـتی اگر او را به یک فنجـــان قهـــوه گـــرم مهمـــان کنیـــد، اثر فوق‌العاده‌ای روی او خواهید گذاشت.

11- آماده برای کمک بودن

آماده برای کمک بودن

زنـان بیشـتر از هر چـیز دیگـری در دنیا عاشق مـردانی هســتند که به موقع و بـــدون درخواست کـــردن به آن‌ها کمک می‌کننـد، حـتی اگر این کمک کـردن بـیرون بـردن ســـطل آشـــغال باشد. آن‌چه بـــاعث قـــدردانی از این کمک‌هـای سـاده می‌شـود، انجـام دادن خـود این عمل نیست، چون هر فـردی می‌تواند این کارها را ظـرف چند دقیقه انجام دهـد، مهم آمـادگی و میل شـما بـرای کمک کردن است که جذابیت‌تان را برای زنان افزایش می‌دهد. حواس‌تـــان را جمع کنید و ببینید که چه کارهـــایی را می‌توانید در خانه انجـام بدهیـد، تا بـار همسـرتان قـدری سـبکتر شـود؛ مطمئن باشـید اگر این کارهـای کوچک را داوطلبانه و با روی خوش انجام دهید، ستاره طلایی مرد

نمونه را به دست خواهید آورد. اگر احســاس می‌کنید که همسرتان از تنبلی شـما در انجـام کارهـای خانه شـکایت دارد، سـعی کنید که رفتارتـان را از همین امـروز عـوض کنید. منصفانه نیست که توقع داشته باشید همه کارهای خانه را او انجام دهد. هر دو شما افـرادی بـالغ هسـتید و همسرتان مادر شما نیست.

12- شجاعت

شجاعت

واقعیت این است که نشـانه‌های مـردان جـذاب از دوران قرون وسطی تابه حال تغییر چندانی نکـرده است. زنـان هنوز هم شـیفته مـردان شـجاع هسـتند. البته این روزها رشادت و دلیری در میدان جنگ و برنده شـدن در دوئل‌ها جای خود را به موفقیت در میـادین نـبرد مـدرن‌تری داده است. اگر می‌توانید دل به دریا بزنید و روی پای خودتـان بایستید، مطمئن باشـید که قـابلیت جلب کـردن زنـان را دارید. اما این نبردهای مـدرنی که مـردان امـروزی را به چــالش میکشــند، کــدام‌ها هســتند؟ ســفر به مکــانی هیجــان‌انگیز، ریسک کــردن و شــروع یک کــار جدید یا برداشتن آخرین گام برای خرید خانه اقداماتی هستند که به شـجاعت نیـاز دارند. از یـاد نبرید شـجاعت و جسـارت داشتن در زندگی یکی از نشانه‌های مردان جذاب است.

14- حمایت و پشتیبانی خود را نشان بدهید

حمایت و پشتیبانی خود را نشان بدهید

اشــتباه نکنید هیچ زنی دوست نــدارد که محبــوبش مانند پــدرش رفتــار کند. هیچ کس نمی‌خواهد که یک محافظ

سخت‌گیر داشته باشد، اما دانستن این که فـردی پشت و پناهش است و از او در شـرایط سـخت حمـایت می‌کنـد، دلگــرم کننــده و البته جــذاب است. این حمــایت نشــان می‌دهد که شما به محبوب‌تان اهمیت می‌دهید و به حفظ رابطه خود پایبند هستید. اجازه بدهید زن مورد علاقه‌تان خودش برای زندگی‌اش تصمیم بگیرد، و در عین حال این اطمینـان خـاطر را داشـته باشد که اگر مشـکلی بـرایش پیش آمـــد، می‌تواند روی کمک شـــما حســـاب کند. به محبوب‌تان اعتماد داشـته باشـید و بگذارید خـودش بـرای دفع توجهات ناخواسـته‌ی مـردان دیگر چـاره‌ای بیندیشد. اگر او به حمایت شـما دلگـرم باشـد، می‌داند که می‌تواند در مواقع لـــزوم از شـــما کمک بخواهد. اگر می‌خواهید جــذابیت بیشــتری داشــته باشــید، مــراقب و حــامی محبوب‌تــان باشــید، اما بدانید که چه زمــانی باید پا پس بکشید و بگذارید که خـودش وارد عمل شـود. اگر بتوانید تعــادل را بین این خصوصــیات برقــرار کنیــد، جــذابیت غیرقابل مقاومتی پیدا خواهید کرد.

14- ثبات عاطفی

ثبات عاطفی

باید قبول کـنیم که همه ما شـیطان‌هایی درون خودمـان داریم. افراد با زنـدگی بی‌عیب و نقص انگشت‌شـمارند و همگی ما هر از گــاه با مشــکلات شخصی خــود دست و پنجه نرم کـرده‌ایم. البته منظورمـان این نیست که بـرای شروع رابطه باید اول تمام مشکلات شخصی خود را حل کنیـد، اما توانـایی مـدیریت کـردن این مشـکلات و کنـار آمدن با گذشته نشـانه بلـوغ فـردی است و داشـتن ثبـات عاطفی یکی از رموز جذب زنان است. مطمئن باشید که

زن مورد علاقه‌تان نیز مشکلات خاص خودش را دارد و نمی‌خواهد که بار مشکلات فرد دیگری را هم به دوش بکشد. به ندرت مردانی پیدا می‌شوند که مشکلات خود را به درستی بشناسند و بتوانند آن‌ها را تحت کنترل بگیرند، بنابراین اگر شما جزء این مردان کمیاب هستید و همواره برای بهتر شدن خود تلاش می‌کنید، مطمئن باشید که زنان با روی خوش از شما استقبال خواهند کرد. زمانی که دو فرد دارای ثبات عاطفی رابطه‌ای را شروع می‌کنند، احتمال موفقیت این رابطه بسیار بیشتر است. به خاطر داشته باشید که قرار نیست محبوب‌تان مشاور شما باشد.

15- بلوغ اقتصادی

بلوغ اقتصادی

هیچ چیز به اندازه داشتن همسری که نمی‌تواند مسائل مالی را مدیریت کند، نگران کننده نیست. زمانی که پس از ازدواج با همسرتان حساب بانکی مشترک باز می‌کنید، چه اتفاقی می‌افتد؟ مردی که نمی‌تواند مخارج خود را کنترل کند، به شدت از چشم زنان می‌افتد. عادت بدتان هرچه که باشد، ولخرجی در مهمانی‌ها، خرید اشیاء غیرضروری یا هر شب سفارش دادن فست فود، مطمئن باشید که همسر یا نامزدتان متوجه این ولخرجی‌های بی‌حدوحساب خواهد شد. اشتباه نکنید، خرج کردن پول برای خلق کردن لحظاتی خوش و به یادماندنی ضروری و کاملاً صحیح است. اما زیاده‌روی نکنید. بخشی از درآمدی را که به سختی به دست آورده‌اید، باید برای رسیدن به اهداف مهمی پس‌انداز کنید، برای مثال مبلغی را برای خرید خانه، یک تعطیلات

به یاد ماندنی، آمادگی برای تشکیل خانواده یا کمک به دیگران کنار بگذارید. برای جذب بانوان لازم نیست که پول زیادی داشته باشید، اما باید روش به‌جا و مناسب پول خرج کردن را بلد باشید.

16- مهارت‌های رهبری

مهارت‌های رهبری

شکی نیست که زنان در دنیای مدرن امروز دیگر زیردست مردان نیستند، بااین حال یک مرد بانفوذ با قدرت رهبری هنوز هم بسیار جذاب است. هیچ کس نمی‌خواهد که همواره همه چیز را تحت کنترل داشته باشد و تمام مسئولیت‌ها را به عهده بگیرد، بنابراین اگر خانمی بداند که می‌تواند در شرایط خاص به همسر خود تکیه کند، احساس بهتری خواهد داشت. بعضی زوجین ترجیح می‌دهند که وظایف و مسئولیت‌های مشترک خود را تقسیم کنند و کارها را با هم پیش ببرند، حال آن که بقیه نوبتی عمل کردن را انتخاب می‌کنند. در هر دو حالت اگر مردی بتواند در شرایط دشوار پا پیش بگذارد، این جسارت و قدرت رهبری شانس موفقیت او در جذب زنان را بالاتر می‌برد. اگر حس می‌کنید که همسرتان همواره سکان زندگی را در دست دارد، از او بخواهید که بخشی از وظایف زندگی مشترک را به شما واگذار کند. مطمئن باشید همسرتان خوشحال می‌شود که شما زندگی را به مسیر درست هدایت کنید و بابت این قدرت رهبری قدردان‌تان خواهد شد. منتظر نمانید که همسرتان وظایفی را به شما محول کند، این انتظار منفعلانه به رابطه زناشویی‌تان آسیب می‌زند و جذابیت‌تان را در دید همسرتان کاهش می‌دهد

نشانه‌های عشق شدید مردان به زنان

چگونه می‌توان به علاقه مردان نسبت به خودمان پی ببریم؟ آیا می‌توان نشانه‌های دوست داشتن مردان را شناسایی کرد؟ مردان عاشق چگونه رفتار می‌کنند؟ در واقع عشق یک اتفاق غیر ارادی و فیزیلوژیک است در بدن همه ما امکان دارد اتفاق بیافتد. اما هر کس بر اساس شخصیتش به شیوه‌های متفاوتی ابراز عشق می‌کند. اگر این ابراز عشق با احترام همراه نباشد، چیزی جز یک احساس جسمانی و گذرا نیست. چه بسا چنین می‌تواند مخرب هم باشد.

حس محبت و دوست داشتن یک ودیعه الهی است که در وجود همه انسان‌ها قرار داده شده و هر کسی بنا بر شخصیتی که دارد این حس را به گونه‌ای متفاوت بروز می‌دهد. در زندگی همه ما بارها پیش آمده که از خودمان می‌پرسیم آیا همسرم یا نامزدم مرا واقعا دوست دارد؟ اما رسیدن به پاسخ این سؤال برای خیلی از ما دشوار است چون اخلاقیات آقایان و بروز احساسات درونی‌شان در بیشتر مواقع با خانم‌ها متفاوت است و بالطبع نشانه‌های دوست داشتن و ابراز علاقه برای مردان شباهتی به روش‌های زنان ندارد. برخی ویژگی‌ها به صورت ذاتی در وجود انسان‌ها قرار دارد که البته بنابر شرایط حاکم بر محیط زندگی شکلی به خود می‌گیرد.

روانشناسی مرد عاشق

در روانشناسی مرد عاشق، مردان بسیار متفاوت‌تر از آن چیزی هستند که شما انتظار دارید. اگر از مرد

زندگیتان انتظـار دارید عواطف و احساسـاتش را همانند شما و طبق میل شما بـروز دهد یا این‌که هـرروز با چـیز جدیدی شما را سورپرایز کنـد، باید بگـوییم در اشـتباهید. چرا که مـردان بعد احساسی ضـعیف‌تری نسـبت به زنـان دارند و اکـثر مـردان در ابـراز عواطف با مشـکل مواجه هستند.

این قضـیه به سـاختار مغـزی مـردان بر می‌گـردد، در مقایسه‌ی سـاختار مغز زنـان و مـردان، بزرگـتر بـودن نیمکره‌ی راست مغز نسـبت به نیمکـره‌ی چپ در مـردان، موجب شده است که مردان از نظر احساسات، ضعیف‌تر باشـند. این در حـالی است که نیمکره‌هـای چپ و راست در زنان، به یک اندازه هستند و این یعـنی این‌که زنـان از احساسات قوی‌تری نسبت به مردان برخوردارند.

روانشناسی عشق مردها

مهم‌ترین نکته‌ای که باید در این قسـمت به آن توجه کنید این است که از خودتـان بپرسـید چقـدر همسـرتان را می‌شناسـید و تا چه حد به روحیـات او آشـنایی دارید. هرچه شـناخت شـما نسـبت به همسـرتان بیشـتر باشد می‌توانید به میزان علاقه او نسـبت به خودتـان پی ببرید پیش از هر چیز باید چند اصل را به خاطر بسپارید.

1. مـردان به طـور ذاتی دارای ویـژگی حـامی و پشتیبان بودن هستند و به همین دلیل هرچه میزان علاقه‌ای که به شـما دارند بیشـتر باشد سـعی می‌کنند از شما حمایت کنند اما فرامـوش نکنید که نحـوه حمـایت مـردان از خـانواده با نحـوه حمـایت زنان کاملا متفاوت است.

2. هیچ‌وقت راجع به مردی قضاوت نکنید چون اصــولا زن‌ها وقتی می‌خواهند درباره موضــوعی قضــاوت کنند خودشــان را جــای آن شــخص یا آن مــوقعیت قرار می‌دهند در صورتی که این روش اصلا صـحیح نیست.

3. ســعی کنید پیش از این‌که صــفتی را به همســرتان نسبت دهید دلیل کاری را که انجام داده جویا شوید با این کــار می‌توانید او را بهــتر درک کنید ضــمن این‌که با نســبت دادن صــفتی خــاص به همســرتان دردی از شما دوا نخواهد شد.

علائم دلتنگی در مـــردان, علت گـــاز گـــرفتن همسر, روانشناسی مرد عاشق

روانشناسی مرد عاشق

معرف-ی چن-د نشان-ه اصل-ی عشق مردان به زنان

در این قسمت نشانه‌هایی را به شما معرفی می‌کنیم که با آن‌ها به میزان علاقه همســرتان نســبت به خودتــان پی خواهید بــرد و در ادامه ویژگی‌هــای اخلاقی او را عنــوان می‌کنیم که به شناخت شما کمک می‌کند.

منتظر تلفن شماست

یکی از ویژگی‌هـــای مـــرد عاشق این است که در هر شرایطی دوست دارد وقت خودش را با شما ســپری کند حتی وقتی که پیش یک‌دیگر هم نیســتید به فکر شماست و تـــرجیح می‌دهد با تلفن یا پیامک با شـــما در ارتبـــاط باشد. هرچند که بیشتر آقایان زیاد از تلفن صحبت کردن خوش‌شـــان نمی‌آید اما اگر قـــرار باشد با همســـری که

دوستش دارند صحبت کنند چندان هم از این کـار بدشـان نخواهد آمد و حتی منتظر تماس شـما می‌شـوند و با این کار به شما نشان می‌دهند که دوست‌تان دارند.

سعی می‌کند آراسته باشد

وقــتی قــرار است شــما را ببیند به خــودش می‌رسد و دوست نـدارد شـما او را خسـته و نـامرتب ببینید همـان طور که خودش هم دوست نـدارد شـما خسـته و نـامرتب باشـید. مـردی که سـعی می‌کند در کنـار شـما بی‌عیب و نقص به نظر بیاید حتما شـــــما را خیلی دوست دارد و بـــرای شـــما ارزش قائل است و همیشه بهترین‌ها را برای‌تان فراهم خواهد کرد. چون آرامش و آسایش شـما برایش مهم است به‌خصـوص در مـواقعی که قـرار است به دیـدار دوسـتان یا اقـوامش برویـد، او سـعی می‌کند طوری لباس بپوشد که شما راضی باشـید. این‌ها همه از نشانه‌های دوست داشتن به روش مردانه است.

وقتی از سرکار به منزل برمی‌گردد

از نشـانه‌های حمـایت و دوست داشـتن بعضی از مردهـا، این است که هنگـــامی که از محل کـــار به مـــنزل برمی‌گردند سعی می‌کنند خسـتگی‌های محل کارشـان را با خــود به خانه نیاورند چــون نمی‌خواهند محل آســایش خودشان را با درگیری‌هـای محل کاری‌شـان خـراب کنند. شاید به نظر شما بیاید که بهتر است در مورد مشکلات و جزئیـات کـار همسـرتان اطلاع داشـته باشـید اما همیشه اینگونه نیست و گـاهی پیش می‌آید که بـرخی از مـردان ترجیح می‌دهند شما را درگیر حاشیه‌ها و دلمشغولی‌های کارشـــان نکنند و حـــتی بعضی از آن‌ها بـــرای این‌که

کـوچک‌ترین نـاراحتی و نگـرانی‌ای بـرای شـما پیش نیاید نه‌تنها در مورد کار با شـما صـحبت نمی‌کنند بلکه با روی گشوده و حتی با خرید گل پیش شما می‌آیند بنـابراین در این مورد بهتر است خیلی وسـواس به خـرج ندهید چـون این هم یکی از نشـانه‌های خـوبی است که می‌توانید به آن دقت کنید و البته از آن لذت ببرید.

از دستپخت شما تعریف می‌کند

گـاهی پیش می‌آید که به دلایل مختلف غـذایی را درست کنید که خیلی خوشـمزه نباشد و از آن بـدتر مـواقعی است که خودتـان متوجه این موضـوع نشـده‌اید و فکر می‌کنید که این غـذا هم مثل تمـام غـذاهایی که طبخ می‌کنید بـاب میل همسـرتان است. در چـنین مـواقعی مردی که این قضیه را عنوان نمی‌کند و برای این‌که شما ناراحت نشوید تمام غذایی را که جلـویش است با اشـتها می‌خـورد در حقیقت با رفتـارش به شـما می‌گوید که خیلی دوست‌تان دارد.

آهنگ‌های دوره آشنایی

یک‌ـی از وی‌ـژگی‌هـای رمـانتیکی که یک مـرد عاشق می‌تواند داشـته باشد این است که هرازگـاهی به آهنگ‌هـای دوره آشـنایی با شـما گـوش دهد و با گـوش دادن به این آهنگ‌ها به دوران خوش گذشته بازگردد و از این‌که شـما را به عنـوان همسر انتخـاب کـرده خوشـحال شود. این ویژگی را تمـام خانم‌ها دوست دارند اما به یک نکته باید توجه داشت که هیچ وقت به همسـرتان به دلیل این‌که یک آهنگ خـاص و البته قـدیمی را خیلی دوست

دارد و آن را زیـــاد گـــوش می‌دهد شک نکنید این واکنش می‌تواند برای رابطه شما خیلی خطرناک باشد.

شما را غافلگیر می‌کند

مردها به راحــتی می‌توانند همسرشــان را غــافلگیر کنند اما رایج‌ترین و البته دوست‌داشتنی‌ترین روش غافلگیری خرید هدیه است به خصـــــوص اگر این هدیه مناســـــبت خاصی هم نداشته باشد اما همین قدر که نشان می‌دهند دوست دارند بی‌بهانه شـما را شـاد کننـد، نشـان عشق و علاقه آن‌ها به شما و به زنـدگی با شماست. این ویـژگی در خیلی از آقایان وجود دارد؛ گاهی با خریدن یک شـاخه گل و گـــاهی با خریـــدن شـــیئی که گمـــان می‌کنند همسرشـــان به آن احتیـــاج دارد و گـــاهی هم با خریـــدن چیزی که شما را به یاد او می‌اندازد. به هر حال او سعی دارد به شما بگوید که دوست‌تان دارد.

وسایل شما را تعمیر می‌کند

اگر آرامش و آسایش شما برای مردی مهم باشد، دوست نـــدارد حـــتی ذره‌ای تحت فشـــار باشـــید. او تمـــام مســـئولیت‌های شـــما را به گـــردن می‌گـــیرد یکی از این نشانه‌ها تعمـیر وسـایل خـرابی است که مـدت‌ها در خانه افتاده‌اند و شما هم فراموش کرده‌اید. این نشان می‌دهد او بـــرای کامل کـــردن زنـــدگی با شـــما هر کـــاری که از دستش ساخته است انجام می‌دهد. در این شـــرایط توجه کنید اگر او موفق نشد وسیله‌ای را تعمیر کند، هیچ وقت به او سرکوفت نزنید و او را تحقیر نکنید.

برنامه سفر برای آخر هفته

مردی که به فکر برنامه‌ریزی بـرای رفتن به یک سـفر در تعطیلات آخر هفته است یعــنی علاوه بر این‌که شــما را دوست دارد نسبت به شما و عشق شما هم وفادار است و سعی می‌کند این عشق و علاقه که بین‌تـان وجـود دارد را گرم‌تر و رابطه تـان را صـمیمی‌تر کند. این یکی از آن کارهـایی است که مردها وقـتی آن را انجـام می‌دهند که خیلی به فکر شما باشند. در چنین شرایطی یادتان باشد که حتما پیشــنهاد او را بپذیرید چــون مطمئنا با شــوق و ذوق فـــراوانی برنامه این ســـفر را ریخته است و توجه کنید که هیچ‌وقت سعی نکنید پیشــنهاد او را حــتی ذره‌ای هم تغییر دهید مثلا به او بگویید که به جـای سـفر شـمال کاش به باغ پدرت می‌رفتیم!

وقتی آشپزی می‌کند

زمانی را تجسم کنید که خیلی خسته هســتید یا کســالتی دارید. یک مرد عاشق در چنین شرایطی به جای این‌که به جـــان شـــما غرغر کند و از شـــما توقع داشـــته باشد که بــرایش غــذا آمــاده کــرده و خانه رامــرتب کنید به شــما می‌گوید عزیزم برو استراحت کن و هنگـامی که شـما در حال استراحت کردن هستید مشغول آمـاده کـردن غـذای مـورد علاقه شـما می‌شـود. او با این کـار سـعی دارد از زحمـات شـما قـدردانی کند و نشـان می‌دهد که سـلامت شــما بــرایش مهم است. اصــولا مردها وقــتی آشــپزی می‌کنند غـــــذا را با عشق طبخ کرده‌اند. بهـــــتر است از خوردن اینگونه غذاها لذت ببرید.

نان داغ برای صبحانه

مردها اصولا صبح تا شب در بیرون از خانه مشغول کار هستند اما در زمانی که در منزل هستند می‌توانند کارهای کوچکی را انجام بدهند که نشانه‌ها و نتایج خوبی را همراه دارد. یکی از این کارها خرید نان داغ برای صبحانه است. این کار فقط وقتی انجام می‌شود که مردی بخواهد رابطه را به گرمی و صمیمیتی که دارد حفظ کند. اگر همسر شما این ویژگی را دارد شما واقعا خانم خوشبختی هستید چون این کار او نشان می‌دهد که علاوه بر این‌که شما را دوست دارد بلکه روش شما را در برقراری رابطه زناشویی‌تان نیز می‌پسندد. این حرکت در حقیقت نوعی تایید برای شماست که باید آن را جدی بگیرید.

علائم دلتنگی در مردان, علت گاز گرفتن همسر, روانشناسی مرد عاشق

نشانه‌های دلتنگی در مردان

علائم دلتنگی در مردان

مردان دلتنگ شوند، تماس می‌گیرند.

تکنولوژی مدرن امروزی دنیا را کوچک کرده است. با کمک گوشی‌های هوشمند شما به سادگی می‌تواند به کسانی که دوستشان دارید در زمان دلتنگی تماس بگیرید. همین مورد برای مردان نیز پس از جدایی صدق می‌کند. به گزارش پرشین وی او در زمان دلتنگی ممکن است از هر فرصتی برای تماس به شما استفاده کرده و بگوید دلتنگ شما شده است.

مردان لوازم شما را در زمان دلتنگی نگه می‌دارند

شـما ممکن است ندانیـد، ولی مـردان در زمـان جـدایی تمایل دارند احساساتشان را بـرای خودشـان نگه دارند و همراه آن برخی از لوازم خاص که حاوی خاطرات خاصی بـــرای آن‌هاست را نگه می‌دارند. این یکی از نشـــانه‌های دلتنگی است چـــــرا که نمی‌توانند هر وقت دوست دارند شما را در کنار خود داشته باشند و بنابراین در زمان‌های دلتنگی شدید، حتی کوچکترین چیزها نیز بـرای او معـنی زیادی پیدا می‌کند.

روانشناسی مردان

مردان چند صفت متمایز دارند. مردان به خـاطر سـاختار مغـزی خـود نمی‌توانند به خـوبی زنـان روی چند مسـئله همزمـان متمرکز شـوند.بنـابراین در مـواقعی که دوست دارید از او بهـــره وری احساسی کنید.ذهن او را پـــرت نکنید. تصور نکنید او هم مانند شما می‌تواند همزمان هم به حرف‌های شـما گـوش دهد و هم مشـغول کـاری دیگر مثل مطالعه یا تماشای تلوزیون بنشیند.

دردسرهای عشق

افسردگی پس از ازدواج

روانشناسی رفتار با آقایان

آیا می‌خواهید بـرای مـرد خـود جـذاب‌تر شـوید؟ چیزهـای جدید در زندگی بـرای هر کسی جـالب اسـت، سـعی کنید علائق او را بشناسید.

نشانه‌های تنفر مرد از زن

در زندگی زناشویی، گاهی مردان نارضایتی‌های جدی ابراز می‌کنند و زن خواسته یا ناخواسته رفتارهایی را انجام می‌دهد که احساس بد و منفی در رابطه ایجاد می‌کند، مانند:

- زنانی که اعتماد به نفس پایینی دارند و اصلا خودشان را قبول ندارند.
- زن‌هایی که تمایل شدیدی برای تغییر دادن شوهرشان دارند. خیلی از زن‌ها با این تصور ازدواج می‌کنند که شخصیت شوهر خود را عوض خواهند کرد. برای مرد هیچ چیز بدتر از این نیست که زن زندگی‌اش خصوصیات او را نپذیرد.

دریافت سود روز شمار بدون ریسک

مشاوره آنلاین پزشکی بدون صرف زمان انتظار

- حسادت خانم‌ها وقتی تا جایی پیش برود که روابط مرد با اجتماع اطرافش را دچار مشکل کند.
- زن‌هایی که بیش از حد وابسته هستند. در این شرایط مرد احساس می‌کند که در روابط خود اسیر شده است، هر کاری که از دستش برمی آید انجام می‌دهد تا آزادی خود را دوباره به دست بیاورد.
- زن‌هایی که فکر می‌کنند همه چیز را می‌دانند و به اصطلاح خود را دانای کل جلوه می‌دهند.
- زنانی که در ابتدای ازدواج سعی می‌کنند به جای شوهر تصمیم بگیرند و انتخاب کنند. اشکالی ندارد

که بعد از گذشت چند ســـــال از یک رابطه که زن می‌داند شوهرش چه چیزهـایی می‌خواهد و دوست دارد، به جای او انتخاب کند اما مطمئنا این کـار در ابتدای رابطه هرگز مورد پسند شوهر نیست.

- زنـانی که خصوصـیات زنانه ندارند. از دید آقایـان، زن در هر مقـام و منصـبی که باشد باید زنـانگی و ظـــرافت خـــود را حفظ کند (مثل طـــرز لبـــاس پوشیدن، صحبت کردن و...) و این تنها چیزی است که مردان را وادار به تحسین خانم‌ها می‌کند.
- زنانی که به شدت مادی گرا هسـتند. بـرای بیشـتر آقایـان این که زنی فقط به دنبـال خریـد، آخـرین مدل لباس یا مسافرت‌های تفـریحی و... باشـد، به هیچ عنوان جذاب نیست.
- زنـانی که به شـدت سـعی می‌کنند شـوهر را تحت کنترل خود بیاورند.
- زنـانی که تا حد امکـان سـعی می‌کنند به مسـائل نگاه منطقی و عقلانی نداشته باشند و فقط تحت تاثیر احساسـات، گریه کـردن و... با مسـائل رو به رو می‌شوند.
- زنانی که به شدت مستقل هسـتند و این اسـتقلال را دائم به رخ شوهر می‌کشند و اظهار می‌کنند که بدون کمک شـوهر می‌توانند تمـام زنـدگی خـود را اداره کنند.
- زنانی که به لحاظ جنسی، بسیار ضـعیف یا مغـرور هستند.

- زنانی که اهل چشم و هم چشمی و رقابت با زنان دیگر فامیل یا دوســـت، زنـــدگی خـــود را تنظیم می‌کنند.

تفاوت عشق بین زنان و مردان

آگـاهی از تفـاوت مـردان و زنـان در عشق منجر به درک متقابل آن‌ها از یک‌دیگر می‌شـود و می‌تواند بـاعث ایجـاد ارتبـاطی عاشـقانه‌تر و صـمیمی‌تر میـان زوجین شـود. مفهوم عشق، علاوه بر این‌که در هر فرد متفاوت اسـت، بین زن و مرد نیز متفاوت است. بسیاری از درگیری‌های زوجین در این مورد، به دلیل ناآگاهی هر جنس، از نحـوه عاشق شـدن و ابـراز علاقه جنس مخـالف خـودش است. بسیاری از زوجین با این ادعا که همسرشـان دوستشـان نـدارد و عاشقشـان نیسـت، پـای به جلسـات مشـاوره می‌گذارند، در صـورتی که خیلی از آن‌ها از این تفاوت‌ها آگـاهی ندارند و می‌خواهند همسرشـان، مثل خودشـان عشق خود را ابراز کند. علاوه بر این مشاوره خانواده به شما کمک می‌کند تا با درک متقابل از عشق یک‌دیگـر، به حل تعارضـات بپردازید. در این مقاله سـعی شـده تفاوت‌های اصلی بین عشق زن و مرد را بررسی کنیم.

تماس با مشاور

عشق، یکی از پیچیده‌ترین مفاهیم زندگی بشری است و هیچکس نمی‌تواند تعریف دقیقی از آن ارائه دهد. از نظر استرنبرگ، 4 مولفه عشق شامل شهوت و انگیزش جنسـی، صـمیمیت و دوست داشـتن و تعهد و وفـاداری است.

صمیمیت

اسـترنبرگ صـمیمیت را جـوهره عشق می‌داند و آن را شامل عناصری مثل توجه زیاد، میل به رفاه و پیشرفت،

داشـتن درک متقابـل، احـترام، تکیه کـردن به او، رابطه صمیمانه و صادقانه و... می‌داند. به طور کلی صـمیمیت، همـــان دوست داشـــتنی است که خیلی از شـــما تجربه کرده‌اید.

تفاوت مردان و زنان در عشق | شهوت

انگیزش شـهوانی و جـذابیت‌های جسـمانی، یکی دیگر از جنبه‌هـای عشق است که اگر وجـود نداشـته باشـد، شـما نمی‌توانید اسم آن احســاس را عشق بگذارید. شـــاید در اطراف خود مـدعی عشق دیـده باشـید که می‌گویند «من حاضر نیســـتم به او دست بـــزنم». احساسی که در آن جنبه‌های شهوانی نسبت به معشوق وجود نداشته باشـد، با عنوان عشق رفاقتی یا بی‌هدف شناخته می‌شود. بیان نیازهــای جنسی بیشــتر از طــرف مــردان عاشق ابــراز می‌شود. بـرای شـناخت نشـانه‌های عاشق شـدن مـردان کلیک کنید.

تعهد

این جنبه بیشتر برای مراقبت از معشوق و نگهداری دائم او کنار خود تعریف می‌شود. فرد در این جنبه، می‌خواهد معشـــوقش فقط بـــرای او باشد و او نـــیز فقط بـــرای معشـــــوقش باشد. حفظ و مـــــراقبت از عشق از گزند حوادث بیرونی و برنامه ریزی برای یک عشق بلند مـدت، تعهد است. اما احساسی که در آن فقط تعهد وجـــــــود داشته باشد، با عنوان عشق پوچ شناخته می‌شود.

طبیعتا زنان و مردان نگاه متفاوتی به زنـدگی دارنـد، اما تحقیقاتی مبنی بر تفاوت مردان و زنـان در عشق وجـود نـــدارد. اما در بـــرخی جنبه‌ها ممکن است تفاوت‌هـــایی

وجود داشته باشد. برخی از نشانه‌های عشـقی که ممکن است در زن و مرد تفاوت داشته باشد شـامل مـوارد زیر می‌باشد:

زنانمردان

دوست دارد مرد را تکیه گاه بداندنقش حامی و قهرمـان می‌خواهد داشته باشد

نیاز دارند مـراقبت شـوندمرد عاشق سـعی در رفع تمـام نیازهای زن می‌کند

احساسی‌تر برخـورد می‌کننـدبر اسـاس منطق برخـورد می‌کنند

عشق خود زندگی استعشق یک دغدغه و مشغولیت بزرگ است

اوج زنـدگی همـراه با عشق و آرامش اسـتموفقیت، محبوبیت، پیشرفت و ثروت اوج زندگی است

تشابهات زنان و مردان در عشق

با وجـود تفـاوت مـردان و زنـان در عشق رفتارهـای مشابهی نیز بین آن‌ها دیـده می‌شـود. در ادامه به بـرخی از این تشابهات در رفتار و خواسته‌ها پرداخته‌ایم:

1- بـرای هر دو مفهـوم عشـق، تمایل به سـبک کـردن کارهای همسر است.

2- تفاوت‌هـای جنسـیتی در تمایل به ازدواج آن‌چنـان تأثیری ندارد.

4- زن و مـرد عاشـق، هر دو سـعی می‌کنند محیطی را برای همسرشان ایجـاد کنند که بتوانند هر کـاری را کنـار هم انجام دهند و در همه چیز با هم شریک باشند.

4- هر دو جنس به یک انـدازه دوست دارند عشقشـان را ابراز کنند.

5- با این‌که گفته می‌شود زنان نیـاز به دریـافت عشق و مـردان نیـاز به ابـراز عشق دارنـد، اما تحقیقـات نشـان می‌دهد که تفاوت معناداری در این موارد بین زن و مـرد وجود ندارد.

تفاوت زنان و مردان در ابراز عشق

بیشتر تعارضات و اختلافات زوجین ناشی از عدم آگـاهی آن‌ها به تفاوت مـردان و زنـان در عشق می‌باشد. عاشق شـدن زنـان با مـردان تفاوت‌هـایی را به دنبـال دارد. در ادامه به 6 تفـاوت اصـلی در ابـراز عشق میـان دو جنس پـرداخته‌ایم. البته لازم به ذکر است مـوارد زیر در مـورد اکـثریت زنـان و مـردان نه همه آن‌ها صـدق می‌کنـد، پس شما می‌توانید با کسب مهارت در ابـراز عشق به شـریک خود کاسـتی‌های رابطه را از بین ببرید. توصـیه می‌کـنیم مقاله ابراز عشق را بخوانید.

1- زن‌ها معمـولا عشقشـان را با رفتارهـای منفی مثل حساسیت‌های بیش از حد، نگرانی، گریه کردن و به قول معروف گیر دادن به همسر نشان می‌دهند.

2- مـردان عشقشـان را به وسـیله انجـام فعالیت‌هـای مشترک، پیش قـدم شـدن بـرای رابطه جنسی و کمک به

همسرشان انجام می‌دهند و زنان معمولا با ادعـای کمـتر عشقشان را بروز می‌دهند.

4- زنــان عاشق دوست دارند از هر دری صــحبت کنند و فقط حرف بزنند، اما مردان عاشق دوست دارند بشـنوند و زیــاد حــرف نزنند. بــرای اطلاع بیشــتر از نشــانه‌های عاشق شدن زنان کلیک کنید.

4- زن عشقش را با اعتماد کردن نشان می‌دهد و مرد با اطمینان دادن. این می‌تواند نوعی تفاوت مردان و زنــان در عشق باشد.

5- زنان عاشق معمـولا نقـاط ضـعف معشـوق را بیشـتر نادیـده می‌گیرنـد، با مردشـان بهـتر کنـار می‌آیند و او را می‌پذیرند. اما مردان عاشق سعی در اصلاح خود، اصــلاح شــریک عــاطفی خــود دارند. به همین دلیل ممکن است کمی منتقد باشند.

6- مــردان در هنگــام عصــبانیت تــرجیح می‌دهند که تنها بمانند اما زنان بر عکس این قضـیه هسـتند. بـرای کسب اطلاع از دیگر تفاوت‌های زن و مرد کلیک کنید.

مردان سریع‌تر از زنان عاشق می‌شوند

طی تحقیقات انجـام شـده در رابطه با تفـاوت مـردان و زنان در عشق مشخص شد، مردان زودتر از زنــان عاشق می‌شوند و هم‌چنین سریع‌تر عشق خود را ابراز می‌کنند. این مسئله کاملا بدیهی است چرا که زنان اغلب برای در عشق خود مردد می‌شوند، برای ابراز آن صــبر می‌کنند و معمولا دیرتر گارد خود را پایین می‌آورند. در واقع مردان به هنگام طرد شـدن از طـرف کسی که دوسـتش دارنـد،

کمـتر از زنـان آسـیب می‌بینند. البته این مـورد در تمـام روابط و برای تمام افراد صدق نمی‌کند. هم‌چنین مـردان زودتر از زنان جمله «دوستت دارم» را بر زبـان می‌آورند و زنــان اغلب بــرای گفتن چــنین کلمــاتی بیشــتر صــبر می‌کنند.

خانم‌ها بیشتر ابراز علاقه می‌کنند

پس از شکل گیری روابط عـاطفی اغلب زنـان بیشـتر از جملاتی همانند «دوســتت دارم» اســتفاده می‌کنند. این می‌تواند نــوعی تفــاوت مــردان و زنــان در عشق باشد. اغلب این جمله بــرای خانم‌ها معنا و مفهــوم عمیق‌تــری دارد. در صورتی که مردان متوجه باشند این جمله چقــدر بـــرای زنـــان اهمیت دارد و روی آن‌ها تـــأثیرات عمیقی می‌گذارد، برای بهبود روابط و افزایش صمیمت بین خود بیشتر از آن استفاده می‌کنند. زنان بیــان این جمله را به عنوان تجدید عهد در نظر می‌گیرند و همـواره می‌خواهند با ابراز عشق، احساسـات شـریک خـود را نـیز به صـورت متقابل دریافت کنند.

عشق زنان بیشتر است یا مردان؟

در این مورد نمی‌تـوان پاسخ قطعی داد چـرا که افـراد با یک‌دیگر تفاوت‌های زیادی دارنــد؛ تفاوت‌هــایی که در این زمنیه می‌تــوان از آن‌ها نــام بــرد تنها تفــاوت در نــوع و میزان ابراز عشق در زن و مرد است. اغلب مردان زودتر عشق خود را ابراز می‌کنند و زنان بیشتر محبت می‌کنند.

مردان و زنان عاشق چه نشانه‌هایی دارند؟

مـــردان بیشـــتر عشق خـــود را با رابطه جنسی بیـــان می‌کنند. زنان عاشق به مرد خـود اعتمـاد می‌کنند. زنـان گـــاه عشق خـــود را با حساســیت‌های بیش از حد نشـــان می‌دهند.

تفاوت مردان و زنان از لحاظ شخصیتی در عشق

زنان و مردان از نظر هوش ،شخصیت و انــدازه مغز و... با یک‌دیگر متفـــاوت بوده‌اند.تفـــاوت مـــردان و زنـــان ویژگی‌های شخصـیتی و رفتـاری زن و مـرد سـبب شـده است که عشق از نظر آن‌ها متفـــــاوت باشد و معـــــنی یکسانی نداشته باشد.

در این بخش از نمناک ابتدا به تفاوت‌های بین زن و مــرد اشــاره می‌کــنیم و ســپس به تفــاوت عشق در مــردان و زنان می‌پردازیم.

عشق در مردان و زنان چگونه است؟

سلطه جویی در مردان موج می‌زند

توجه به شخصیت‌های روانی می‌تواند دربرقــراری تعامل افـــراد نقش بســیار مــوثری داشـــته باشد. از این جهت آشنایی با این مسائل بسیار مهم است.

عشق در مردان و زنان

عشق در مردان و زنان چه تفاوتی دارد؟

تفاوت عشق از نگاه مردان و زنان

به دلیل تعامل خــانواده و مســئولیت پــذیری که بر عهــده مردان است، آن‌ها از کــودکی دارای خصوصــیات مختلفی هستند که عبارتند از:

- منطق قوی
- تمایل بیشــتر به پلی گــامی (یعــنی یک مــرد هم زمــان بیشتر از یک زن دارد)،

- مقاومت بیشتر
- شناخت خود (درمان‌ها و آموزش‌هایی که حالت خودشناسی دارد)

مرد عاشق

نگاه متفاوت مردان و زنان به عشق

تفاوت عشق در مردان و زنان؛ عشق در مردان چگونه است؟

- توانایی بیشتر برای تجزیه و تحلیل مسائل روانی به صورت عقلانی
- میل به استقبال طلبی
- اعتماد بیشتر
- توانایی بیشتر برای تغییر محیط
- جاه طلبی اجتماعی

عاشقی مردان

عشق در مردان بیشتر است یا زنان؟

تفات‌های مردان و زنان در عشق ورزیدن؛ عشق در مردان:

- میل به تسلط و کنترل
- پرخاشگری
- استعداد کمتری برای تعهد عاطفی
- مقاوم در برابر مشکلات

- ناتوانی به پردازش عاطفی

عشق مرد به زن

تئوری عشق در مردان و زنان

تفاوت‌های جالب مردان و زنان در عشق؛ احساسات زنان در عشق:

خانم‌ها به دلیل روحیه مادرانه و حفظ کانون خانواده دارای خصوصیات زیر هستند:

- توانایی بیشتر برای شناخت خود و دسترسی ناخودآگاهشان
- مونوگامی(تک همسری)
- توانایی نگهداری تعهد
- ترس از تغییر کم

عشق در زنان

بررسی تفاوت‌های عشق در مردان و زنان

عشق در مردان و زنان و ویژگی‌های زنان

- بخشندگی
- انعطاف پذیری بیشتر
- پرخاشگری کمتر(به علت هورمون‌ها)
- عاطفه فراوان

ویژگی عاشقی

عشق در مردان و زنان چگونه خود را نشان می‌دهد؟

همه چیز درباره عشق در مردان و زنان؛ عشق در خانم‌ها:

- استعداد مراقبت از دیگران
- توانایی بیشتر درک مطالب
- وابستگی بیشتر(اشیاء، گیاه، حیوانات)

برخی از خصوصیات در زنان و مردان یکسان هستند. فاکتورهای زیستی، ژنتیکی، در زنان و مردان تغییر نمی‌کنند اما برخی از فاکتورها را می‌توان کنترل کرد.

احساس عاشقی

نشانه‌های عشق در مردان و زنان

آیا ضریب هوشی مردان و زنان متفاوت است؟

در خصوص ضریب هوشی زنان و مردان هیچ تقسیم بندی وجود ندارد و اگر هم این تفاوت باشد در حالت فیزیکی آن‌ها است. اما درزنان به دلیل، ویژگی‌های چشمگیری مانند کمک به دیگران، هم دلی، میل وابستگی و بخشندگی موجب می‌شود که خانم‌ها در حال صحبت نیز کارهای روزمره خود را هم انجام دهد.

نژادها و مسائلی که تاثیرگذار است

بیشتر الگوهای یادگیری اجتماعی بستگی به آموزش غیر مستقیم و مستقیم دارد. مثلا درجامعه‌ای که زنان مشغول کار هستند، فعال ترند و نقش اکتسابی در محیط را می‌گیرند. پس هر چه محیط گسترده باشد

قـدرت یـادگیری بـالا می‌رود بنـابراین تـاثیر مسـتقیم و مثبت در هوش اکتسابی دارد.

زن و مردهای عاشق

مردان و زنان چه فرقی با هم دارند؟

تفاوت عشق از نظر مردان و زنان

تحقیقات نشان داده است که روش عشق ورزیدن مردها و زن‌ها با هم متفـــاوت است و زن‌ها در ابـــراز عشق و محبت در روابط عاشقانه بهـتر عمل می‌کننـد، محققـان چند تفاوت جالب توجه بین زنان و مردان در نحـوه ابـراز احساساتشان را یافته‌اند که اینگونه است:

عشق از نگاه زنان

مفهوم عشق برای زنان گسـترده است. زن به مـردی که دوســتش دارد، اعتمــاد می‌کند و بــرایش محیطی امن و آینده‌ای خوب فراهم می‌کند. او به نقاط ضعف همسرش توجهی ندارد

وقـتی مـردی تمـام عشـقش را نثـار زنی می‌کنـد، به او اطمینـان می‌دهد آنقـدر قـوی و تزلـزل ناپـذیر است که می‌تواند وفادار بماند و هرگز گمراه نمی‌شود.

فرق زن و مرد

چگونگی عشقی که در وجود مردان و زنان است

عشق در مردان و زنان و بررسی نظر زنان درباره عشق

از نظر زن‌ها، مردها باید مستقل باشند و توانایی تـامین زندگی از نظر مالی و عاطفی را داشته باشـند و وقـتی

زنی عاشق مرد زندگی‌اش باشد، حتی مشکلات مالی نیز نمی‌تواند اوضاع زندگی شان را به هم بریزد.

زنـــــان در رابطه شـــــان با طـــــرف مقابل علاوه بر جذابیت‌های فـیزیکی، به دنبـال مهربـانی و سـخاوت نـیز هستند و به دنبال همسری هستند که مـراقب آن‌ها بـوده و قـــادر باشد خـــانواده شـــان را هم ازنظر مـــالی و هم ازنظر عاطفی تامین کند.

ویژگی عاشق‌ها

عشق در مردان و زنان و نگاه مردان به عشق

عشق از نگاه مردان

دنیـای مـردان بـرخلاف دنیـای زنـان که پر از احساسـات است، اســتدلالی می‌باشد و اگر آن‌ها بخواهند بین عشق و احترام یکی را انتخاب کنند، احـترام را انتخـاب می‌کنند و تـــــرجیح می‌دهند تنها با شـــــند تا این که به آن‌ها بی‌احترامی شود. عشق بـرای زن خـود زنـدگی است اما برای مرد یک مشغولیت در زنـدگی است. در اوج زنـدگی یک زن عشق است اما در بالاترین سطح زندگی یک مـرد شرف و افتخار قرار دارد.

علت کم بودن احساسات عاشقانه در مردان نسبت به زنان

عشق و وابستگی برای مردان به معنای از دست دادن استقلال و موجودیت مردانه است، به همین دلیل مردان از احساسات عاشقانه پرهیز می‌کنند.

علت تفاوت احساسات عاشقانه در مردان و زنان چیست

بروز احساسات در زنان و مردان بسیار متفاوت است زیرا عشق و وابستگی برای مردان به معنای از دست دادن استقلال و موجودیت مردانه است، به همین دلیل از آن پرهیز می‌کنند چون آن‌ها نیاز و گرایش به یک زن به مثابه یک نقص برای خود می‌دانند.در این مطلب به دلایل تفاوت احساسات عاشقانه در مردان وزنان می‌پردازیم.

دلایل تفاوت احساسات عاشقانه در مردان وزنان

چرا مردان نسبت به زنان واکنش‌های عاطفی کمتری از خود نشان می‌دهند آن‌ها چه نوع روحیاتی دارند چرا مانند خانم‌ها احساساتی نیستند عواطف درونی به چه صورت است چرا عشق و احساسات کمتری نسبت به زنان دارند و احساسات عاشقانه در مردان کمتر از زنان دیده می‌شود؟

عاشق شدن و تعلق پیدا کردن، وابستگی و دلبستگی را به دنبال دارد که مردها به شدت از آن می‌هراسند.یک روان شناس بالینی و مشاور خانواده، اظهار داشت:در اکثر جوامع مردها را با میزان موفقیت وی می‌سنجند و

در غالب مشاغل مهم و حســاس مانند ارتش، سیاست و تجارت داشتن قلبی گرم و مهربان نوعی ضعف محسوب می‌شود.

وی افــزود:بســته به فرهنگ جامعه و عــرف رایج حــتی احساس همدردی هم می‌تواند برای آنــان شــرم‌آور تلقی شــود بنــابراین آن را پنهــان می‌کنند یا ســعی می‌کنند با عواطف درونی خــود مقابله کنند و به طــور ناخودآگــاه تلاش زیادی وقف مراقبت از احساســات و عواطف خــود می‌کنند.

احساسات عاشقانه

این روان شناس گفت:عشق و وابستگی برای مــردان به معنای از دست دادن استقلال و موجودیت مردانه اســت، به همین دلیل از آن پرهیز می‌کنند زیرا نیاز و گرایش به یک زن به مثابه یک نقص برای آنــان تلقی می‌شــود. این باور در کشــورهای جهــان ســوم و در حــال توســعه که از مدرنیته فاصله دارند بیشتر به چشم می‌خورد.

او با بیــان این‌که مردها از دلتنگی و از دست دادن تمرکز می‌هراسند، گفت:در گفت وگو میان مردها کم‌تر صحبت تعلق و وابستگی به چشم می‌خورد و غالب مــردان حــتی اگر به احساسی دچــار باشــند، به آن اعــتراف نکــرده و سعی می‌کنند آن را ناچیز و بی‌اهمیت جلوه دهند.

وی با اشاره به تأثیر حیرت انگیز زنان بر عملکرد مردها، بیان داشت:اغلب مردان از تأثیر شگرف‌آور زنان بر خــود آگــاهی دارنــد، به طــور مثــال حــتی تأیید چشــمی یک زن نقش انــرژی دهنــده وصف ناپــذیری را بــرای آنــان ایفا

می‌کند، به همین دلیل است که به نقد شـدن توسط زنی که به آن علاقه دارند بسیار حساس و واکنش خیزند.

اوافـزود:این احسـاس ضـعف ناشی از عـدم تعـادل در مردان است که تمایل و گـرایش ذاتی به جنس مخـالف و آموزه‌هـای اجتمـاعی و باورهـای ناخودآگـاه آنـان درهم می‌آمـــیزد و می‌تواند زمینه ایجـــاد این نوســـان و درگیری‌های درونی را فراهم کند و بسـیای از رفتارهـای نامناسب مردان با جنس مخـالف هم در این قـالب توجیه پذیر است.

وی در پایـان بیـان داشت:بـرای ایجـاد تعـادل و احسـاس امـنیت روانی در مـردان لازم است زنـان رفتـار کنـترل کننـده و سـلطه گر نداشـته باشـند و به مـردان بفهمانند اســتقلال و عشق آنـــان را می‌تـــوان با هم به رســـمیت شناخت.

عشق از نگاه زنان

عشق برای زن مفاهیم بسـیاری در بـردارد. او می‌خواهد به مــردی که دوست دارد اعتمــاد کند و مطمئن شــود او می‌تواند برایش محیطی امن و آینده‌ای خوب فـراهم کند و به نقاط ضعفش توجهی ندارد و در هر حال سرشار از حمـایت است. وقـتی مـردی تمـام عشـقش را نثـار زنی می‌کند، درواقع به او این اطمینان را می‌دهد آنقدر قوی و تزلــزل ناپــذیر است که می‌تواند وفــادار بماند و هرگز گمراه نمی‌شود. زن عشق را می‌خواهد تا به این وســیله بداند عقل مرد تحت هر شـرایطی حـتی مواقع سـخت و بحرانی خوب کـار کـرده و می‌تواند از او همیشه حمـایت کند. از نظر زن‌هـــا، مردها باید بتوانند روی پـــای خـــود

بایستند و از نظر مالی و عاطفی توانـایی کـافی داشـته باشند و وقتی زنی بداند مـرد زنـدگی‌اش عاشق اوسـت، هیچ مشکلی حتی مالی نمی‌تواند اوضاع زندگی شــان را به هم بریزد.

زنـان بیشـتر به دنبـال شـریکی هسـتند که مـراقب آن‌ها بوده و قادر باشد خانواده شان را هم ازنظر مـالی و هم ازنظر عاطفی تامین کند. زنان در رابطه شـان با طـرف مقابل علاوه بر جذابیت‌های فیزیکی، به دنبـال مهربـانی و سخاوت نیز هستند.

عشق از نگاه مردان

دنیای مردها استدلالی و زنها احساسی است. مردها اگر مجبـور باشـند بین عشق و احـترام یکی را انتخـاب کنند بیشترشـان تـرجیح می‌دهند تنها بمانند تا این که به آن‌ها بی‌احـترامی شـود. عشق یک مشـغولیت در زنـدگی مـرد است اما بــرای یک زن خــود زنــدگی است. در بــالاترین سطح زندگی یک مـرد شـرف و افتخـار قـرار دارد و اوج زنـدگی یک زن عشق است. کلمه عشق بـرای زن و مـرد دو مفهوم متفاوت دارد

نشانه‌های مردان و پسران عاشق

وقتی صحبت از عشق و عاشقی می‌شود، خیلی بد است که نتـــوانیم ذهن دیگـــران را بخـــوانیم! و یا از کسی مسـتقیما بپرسـیم که آیا به ما علاقه دارد یا نـه؟ راه حل چیست؟ شما می‌توانید از طریق آزمون و خطا آن را یـاد بگیرید تا متوجه شـــوید که آیا کسی می‌خواهد با شـــما رابطه‌ای عاشقانه‌ای داشته باشد یا خیر. در این قسـمت چند مثـــال کارشناســـانه از اســـتدلال جامعه شناسی و علمی ارائه شده است که آیا یک مرد عاشق شما است یا خیر.

45 نشـانه مخفی که نشـان می‌دهد مـردی عاشق شـما است

1. زیاد لبخند زدن، از نشانه‌های عاشق شدن مرد

باید توجه زیادی داشته باشید تا متوجه این مسئله شوید، اما اگر پســری که در کنــار شــما است که تمــام مــدت می‌خندد، او واقعا به شما علاقه دارد. بسـیاری از افـراد به طور نـاخود آگـاه لبخند می‌زنند و واقعا از این مسـئله آگاه نیسـتند، زیـرا کسی را دوست دارند. اگر او به شـما لبخند می‌زند و شـما متوجه این موضـوع شـده‌اید، او از شما خوشش آمده است.

1. تماس چشمی مستقیم

اگر پسـری بیش از حـالت عـادی با شـما تمـاس چشـمی برقـرار می‌کنـد، ممکن است نشـان دهنـده این مسـئله باشد که او به شـما علاقه دارد. معمـولا چشم‌ها به طـور طبیعی در اتاق به اطراف در حال چرخش اسـت، اما اگر

احساس می‌کنید که او نمی‌تواند چشم از شما بردارد، ممکن است عاشق شما باشد. مطالعات نشان می‌دهند که وقتی صحبت از صمیمت می‌شود، سطوح مختلفی برای بیش‌تر شدن میزان صمیمت وجود دارد و شما باید به این مسئله توجه کنید. این به چه معنا است؟ به این معنا که شما باید توجه بیش‌تری داشته باشید که این می‌تواند شامل تماس چشمی نیز باشد.

1. اضطراب داشتن و نگران بودن

وقتی کسی به حالت عصبی در کنار شما بی‌قراری می‌کند یا با موهایش بازی می‌کند، این معمولا به این معنا است که او عاشق شما است. بیش‌تر اوقات این حالت کاملا ناخود آگاه است، و او نمی‌داند که این کار را انجام می‌دهد. هم‌چنین او ممکن است از انجام یک سری کارهای فیزیکی برای داشتن یک تعامل عاشقانه با شما استفاده کند.

1. نشان دادن عشق و علاقه‌اش به شما ویژه از طریق تماس فیزیکی

وقتی مردی دائما دوست دارد که به شما نزدیک شود و تمایل دارد که بدن شما را لمس کند، این یک نشانه واضح از این مسئله است که به شما علاقه دارد. وقتی او شما را بغل می‌کند، یعنی عاشق شما است. اما ممکن است کاملا آماده نباشد که بتواند یک یا دو گام بعدی را بردارد.

در اولین قرار ملاقات عاشقانه چگونه رفتار کنیم؟

1. به شما نزدیک‌تر می‌شود

هنگـامی که یک مـرد به شـما نزدیک می‌شـود (به عنـوان مثال بسیار نزدیک به شما ایستاده یا می‌نشیند)، این یک نشـانه پنهـان است که او عاشق شـما است. به عبـارت دیگـر، او دوست دارد در فضـایی که شـما هسـتید قـرار بگـیرد و تلاش می‌کند که به شـما نزدیک‌تر شـود، زیـرا می‌خواهد ارتباط ویـژه‌ای با شـما داشـته باشد. کشش و نزدیکی عاطفی بخشی از هر عشق و رابطه عاشقانه‌ای است.

1. پاهایش را بر روی هم می‌گـذارد (به حـالت پا روی پا انداخته نشستن)

اگر پسری پاهایش را روی هم می‌انـدازد، این یک علامت ناخوداگاه است که او جذب شما شـده است. ممکن است کمی عجیب به نظر برسـد، اما ارزش بررسی کـردن را دارد.

1. گیج کننده صحبت کردن (واضح صحبت نکردن)

وقـتی پسـری به دخـتری علاقه دارد، احتمـالا در هنگـام مواجهه با او کمی عصـبی خواهد بـود. او ممکن است که در هنگـام صـحبت کـردن با شـما لغـات و اصـطلاحات اشتباهی را به کار ببرد، زیرا او مضطرب است. برخی از آن‌ها ممکن است بتوانند این مشـکل را حل کننـد، اما بـرخی از مـردان آن قـدر نگـران و مضـطرب هسـتند که نمی‌توانند در اطراف دخـتر مـورد علاقه شـان این علائم را کنترل کنند.

1. برای شما وقت می‌گذارد

آن پسر به شما این اطمینـان را می‌دهد که قـدمی فراتر از روال زندگی عادی خود برای دیدن شما بر می‌دارد. او تلاش می‌کند تا وقت بیش‌تری را با شما بگذراند.

1. از شما نظر می‌خواهد

او بیش از حد بــرای عقاید و افکــار شــما احــترام قائل است. ممکن است این اتفاق بیافتد که مدل موهــایش را تغییر داده و یا پیراهن جدیدی بپوشد که و از شما بپرسد که در مــورد او چگونه فکر می‌کنید. این مسـئله بــرای او مهم است.

1. می‌خواهد هزینه چیزهای مختلف را پرداخت کند

وقتی در کنار شماست، همیشه برای پرداخت هزینه غـذا یا چیزهــای دیگر پیش قــدم شــده و اصــرار می‌کند که او هزینه را پرداخت کند. وقتی مردی می‌خواهد پـول شـام، فیلم، نوشیدنی را پرداخت کنـد، نشـان دهنـده این است که او از این مسئله لذت می‌برد.

1. گفت و گو طولانی مدت

مردی که عاشق شما اســت، کسی است که اول به شــما پیام می‌دهد و وقتی در هنگام مکالمه با او هستید تمایل دارد که مکالمه را تا جــایی که می‌تواند طــولانی‌تر کند. این یک نشانه‌ی واضح است که نشان می‌دهد او از شــما خوشش آمده است.

1. از شما تعریف و تمجید می‌کند

مــردی که عاشق شــما اســت، بیش‌تر از همه از شــما تعریف می‌کند. اهمیتی ندارد که آن تعــریفی در رابطه با

شخصیت شماست یا ظاهرتان، چون این مرد عاشق شما است و همیشه یک چیز فوق‌العاده برای تعریف کـردن از شما دارد.

1. تمام جزئیات را به خاطر دارد

مردی که پنهـانی عاشق شـما اسـت، هر چـیزی که شـما می‌گویید را به خاطر می‌آورد. اهمیتی نـدارد که یک چـیز کاملا غـیر مرتبـط، یا بسـیار مهم باشد. وقـتی یک مـرد، زنی را دوست دارد، او را در اولـویت قــرار می‌دهد و تا آن‌جا که می‌تواند در مـورد زن مـورد علاقه‌اش اطلاعـات به دست می‌آورد و حــتی اطلاعــات کوچک نــیز بــرای او اهمیت دارد.

1. در هر فرصتی، می‌خواهد با شما وقت بگذراند

این مــرد تا جــایی که ممکن است به این مسـئله اشــاره می‌کند که می‌خواهد با شـــما در ارتبـــاط باشد و اگر این امکان بـرای او مهیا باشـد، ممکن است که مرتبا از شـما بخواهد که به صورت دونفره با او به بیرون بروید.

1. می‌خواهد که با شما باشد

وقــتی مــردی واقعا عاشق دخــتری باشــد، به ســمت او خواهد رفت و اهمیتی ندارد در رابطه با چه موضـوعی و یا در چه زمـانی باشد. او فقط می‌خواهد که بـرای شـما کاری انجام داده باشد.

1. همیشه برای شما در دسترس است

مـــردی که عاشق شـــما است همیشه بـــرای شـــما در دسترس است و ممکن است از این که چقــدر تنهاست و

یا این که چطـــور با این همه ویـــژگی مثبت با کسی در ارتباط نیستید با شما صحبت کند.

1. چیزهای کوچک برای او اهمیت دارد

این به این معنا است که او متوجه هر گونه تغییر کوچکی در ظاهر شما می‌شـود. چه مو باشد و چه لبـاس و یا هر ویژگی ظاهری دیگر، او می‌خواهد نشان دهد که به شـما توجه می‌کند و شما برای او اهمیت دارید.

1. دوستانش همه چیز را در مورد شما می‌دانند

اگر مردی واقعا شما را دوست داشته باشـد، در رابطه با شما با دوسـتان و اطرافیـان خـود صـحبت خواهد کـرد و حـتی اشخاصی که تا به حـال با آن‌ها ملاقـات نکرده‌ایـد، ممکن است نام شما را بدانند.

1. حرکات بدنی عصبی دارد

هنگـامی که مـردی، به یک زن علاقمند اسـت، به طـور ناخودآگاه این موضوع را با حرکات بدنش نشـان می‌دهد. او همیشه با لباس‌هایش بازی می‌کنـد، یا موهـایش را به سمت خارج از صورتش می‌برد.

1. عکس‌های سلفی شما را دوست دارد

وقتی مردی تنها عکس‌های سلفی شما را دوست دارد و برای او اهمیـتی نـدارد که عکس شـما چگونه باشـد، این نشان دهنده این است که او شما را واقعا دوست دارد.

1. در مورد دختران دیگر صحبت نمی‌کند

مردی که به صورت پنهانی عاشق شما است، تحت هیچ شرایطی اسمی از دختران دیگر نمی‌آورد. حتی وقتی شما موضوع یک دختر زیبا و جذاب را پیش می‌کشید، او معمولا بحث را عوض می‌کند.

1. او عاشق نگاه کردن به چشمان شما است

شاید قبلا به این موضوع اشاره کرده باشیم، اما این موضوع نیاز به تاکید بیش‌تری دارد. اگر مردی در همه حالات سعی می‌کند به شما نگاه کند، او قطعا عاشق شما است.

1. حسودی کردن، از علائم مخفی عاشق شدن مرد

اگر به طور «تصادفی» اسم مرد دیگری را بیاورید، او فورا حسودی می‌کند. حتی اگر آن مرد تنها یک دوست باشد، چون ممکن است به این فکر کند که شما عاشق آن مرد (دوست خود) هستید.

1. تنها بر روی شما تمرکز می‌کند

وقتی که هر دو نفر شما با یک گروه از اشخاص به بیرون می‌روید، او به سمت شما می‌آید. افراد بسیاری وجود دارند که او می‌تواند با آن‌ها صحبت کند، اما به نظر می‌رسد که تمرکز او تنها روی شما و خودش است.

1. همیشه سعی می‌کند که شما را تحت تاثیر قرار دهد

مردی که عاشق شما است، سعی می‌کند تا توجه شما را به دست آورد و همیشه سعی دارد شما را با کارهای خود تحت تاثیر قرار دهد. این ممکن است گاهی برای

شـما زیبا باشد و گـاهی هم این طـور نباشد. اما ارزش فرصت دادن را دارد.

1. مودب بودن را فراموش نمی‌کند

اگر مردی صندلی‌ای را برای نشستن شما آماده می‌کنـد، ژاکت تان را از شما میگـیرد و هر کـاری می‌کند که شـما احساس خاص بودن کنید، او عاشق شما است.

1. همیشه مورد توجه او هستید

شما کسی هستید که او همیشه به آن توجه می‌کند. حتی این نگاه ساده نـیز می‌تواند مشـخص کند که او به دنبـال چیزی بیش از یک رابطه دوستانه است.

1. او همیشه به طور دقیق به خاطر می‌آورد که شـما چه گفته اید

اگر او واقعا عاشق شـما باشـد، این کـار را وظیفه خـود می‌داند که به خـاطر بیـاورد شـما چه چـیزی گفته و یا انجام داده اید. وقتی مردی به شـما علاقه مند اسـت، به شـما گـوش می‌دهد و هر چـیز کـوچکی که در ذهن شـما است را به یاد می‌سپارد.

1. او همیشه آغازگر گفت و گو است

وقـتی پسـری، دخـتری را دوست داشـته باشـد، او کسی خواهد بـود که مکالمه را شـروع می‌کند و علاقه دارد این مکالمه ادامه پیـدا کند. مطمئنا اگر کمی زود از کـوره در می‌روید، در این حالت شروع به صحبت کردن کمی برای آن فرد دشوار خواهد بود. اما شـما باید این را درک کنید که مرد این کار را به خاطر شما انجام می‌دهد.

1. هر چـیزی که در رسـانه‌های اجتمـاعی به اشـتراک می‌گذارید را دنبال می‌کند

بدون شک رسانه‌های اجتماعی راهی بـرای ارتبـاط ما با دنیای اطرافمان هستند. پس اگر شما و کسی که عاشق شما است در رسانه‌های اجتمـاعی فعـالیت می‌کنید و او تمامی پست‌های شـما را دنبـال کـرده و یا تمـام حرکـات شما در رسانه‌های اجتماعی را پیگیری می‌کنــد، قطعا به شما به عنوان فردی خاص نگاه می‌کند.

1. به تلفن همراه خود نگاه نمی‌کند

این یک مســــــئله مهم است. این روزها همگی ما تحت کنــترل گوشی‌های تلفن همــراه خــود هســتیم و وقــتی مردی که همراه شما است، در طول این مــدت از گوشی تلفن خود فاصله می‌گیرد و آن را رها می‌کند، این نشانه عشق او به شماست.

1. این مرد در کوتـاه مـدت تمـام نیازهـای شـما را در نظر می‌گیرد

ممکن است در جایی به مشکلی برخورده باشـید. اما این مـــرد با راه حلی از راه می‌رسد. وقـــتی مـــردی عاشق شماست ممکن است کارهـــایش احمقانه به نظر برسد اما او در واقع می‌خواهد که بدانید وقـــتی شـــما به او احتیاج دارید، در کنار شماست.

1. همیشه پیشـــــنهاد می‌کند که شـــــما را به مقصد برساند

وقتی مردی می‌خواهد که بـرای شـما بیش از یک دوست معمولی باشد، سعی می‌کند تا با انجام کارهای مختلــف،